لوامع صاحبقرانی

المشتهر

بشرح الفقیه

للمولی العلامة محمد تقی المجلسی الاول

قدس سره

جلد ۱-۸

بسم الله الرحمن الرحیم

لوامع صاحبقرانی

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

ناشر چاپی:

اسماعیلیان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

لوامع صاحبقرانی

مشخصات کتاب

شماره کتابشناسی ملی : ۹۹۶۱/۱/۱/۱/۱

سرشناسه : مجلسی ، محمدتقی بن مقصودعلی ، ۱۰۰۳؟ - ق ۱۰۷۰، شارح

عنوان و نام پدیدآور : لوامع صاحبقرانی المشتهر به شرح الفقیه [چاپ سنگی]کاتب عباسقلی کاشانی ، علی الاصفهانی

وضعیت نشر : طهران جمال الدین ابن مولانا الحاج شیخ محمدحسین الخونساری ۱۳۳۱ق . (طهران : مطبعه میرزا علی اصغر)

مشخصات ظاهری : ج . ۱ (۳۶۳، ۴۸۷ ص .)۳۴X۲۱س م

یادداشت استنساخ : ترجمه و شرح کتاب الطهاره ، الصلوه از کتاب من لایحضره الفقیه موسوم به لوامع صاحبقرانی

ق ۱۳۲۲

مشخصات ظاهری اثر : نستعلیق ، نسخ

مقوائی ، روکش تیماج سیاه رنگ

یادداشت عنوانهای مرتبط : شرح الفقیه

من لایحضره الفقیه

عنوانهای گونه گون دیگر : شرح الفقیه

شماره بازیابی : ۹۹۶۱ ث .۲۵۳۹۷۵

مقدمه

ترجمه مختصری از شرح حال مؤلف و مقام والای أو

مرحوم محدّث قمی (ره) در کتاب شریف فوائد الرضویه در شرح فضائل و مناقب مرحوم علّامه محمد تقی مجلسی چنین درج کرده.

محمد تقی بن المقصود علی الملقب بالمجلسی الاول جامع الفنون العقلیه و النقلیه حاوی الفضائل العلمیه و العملیه صاحب النفس القدسیه و السمات الملکیه و المقامات العلیه و المنامات الصادقه الروحانیه و الإلهامات الربانیه ناشر اخبار الدینیه المؤید

بالفیض القدسی والد شیخنا العلامه محمد باقر المجلسی قدس اللّٰه سرّهما و رفع فی الملإ الاعلی ذکرهما.

صاحب حدائق المقربین گفته که ملا محمد تقی تلمیذ ملا عبد اللّٰه شوشتری و شیخ بهاء الدین رحمهما اللّٰه بوده و در علم فقه و تفسیر و حدیث و رجال فائق اهل دهر خویش بود و در زهد و تقوی و عبادت و ورع و ترک دنیا تالی تلو استادش ملا عبد اللّٰه بوده و پیوسته در ایام حیات خود مشغول به ریاضیات و مجاهدات و تهذیب اخلاق و عبادات و ترویج أحادیث و سعی در حوائج مؤمنین و هدایت خلق بوده و به یمن همتش احادیث اهل بیت

عصمت علیهم السلام انتشار یافت و بنور هدایتش جمع بسیاری هدایت یافتند و هم نقل

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۲

فرموده در بعض تألیفات رائقه خویش که اتفاق افتاد از برای من تشرف به زیارت عتبات عالیات پس زمانی که وارد نجف اشرف شدم زمستان داخل شد پس من عزم کردم که طول زمستان را در نجف بمانم پس مالی را که کرایه کرده بودم رد کردم پس شبی در خواب دیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را که لطف بسیار با من فرمود و فرمایش کرد که بعد از این در اینجا توقف مکن و برو بشهر خودت اصفهان همانا وجود تو نفعش بیشتر است و نیکوتر و چون من بسیار اشتیاق داشتم در تشرف به آستان مقدس مبالغه کردم در استدعاء از آن حضرت که رخصت توقف دهد قبول نفرمود و فرمود که شاه عباس وفات می کند در این سال و می نشیند شاه صفی به جای او و حادث می شود در بلاد شما فتنه های سخت و حق تعالی خواست که تو در مثال این فتنه در اصفهان باشی و بذل کنی طاقت خود را در هدایت خلق «أنت ترید أن تجی ء إلی باب اللّه وحدك و اللّه تعالی یرید أن یجی ء الیه بیمن هدایتك سبعون ألفا فارجع إلیهم فانه لا بد لك من الرجوع» «تو می خواهی تنها بیایی بسوی باب اللّه و خداوند تعالی اراده کرد به یمن هدایت تو هفتاد هزار نفر بسوی او بیایند پس برگرد به درستی که چارئی نیست از برای تو جز برگشتن» پس رجوع کردم به اصفهان و حکایت کردم خواب خود را برای بعض خواص خود و او

نقل کردم برای نواب رضوان مکان یعنی شاه صفی و اتفاقا در این ایام در مدرسه صفویه تشریف داشت پس نگذشت مگر ایام قلیلی که خبر رسید که نواب خاقان شاه عباس رضوان مکان در سفر مازندران به رحمت ایزدی پیوست پس شاه صفی به جای او بر اریکه سلطنت نشست.

و از برای او مصنفات شریفه نافعه مانند شرح بر من لا یحضره الفقیه به فارسیه و شرح دیگر به عربیه و شرح او بر صحیفه کامله و بر بعض کتاب تهذیب و بر زیارت جامعه و بر حدیث همام و حواشی او بر اصول کافی و رساله در افعال

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۳

حج و رساله در رضاع و اجازات کثیره إلی غیر ذلک، و این بزرگوار مؤید من عند اللّه و استاد علماء و مربّی فضلاء بوده و آثار او در اسلام بسیار است و اگر نباشد از آثار جز نجل جلیل و فرزند نبیلش هر آینه کفایت می کند تا چه رسد به سایر علمای دیگر که تلمیذ او بوده اند و مصنفات نافعه فائقه اش و نشر دادن او صحیفه کامله را در میان مردم و غیر ذلک.

قال ابنه فی البحار: فی حقه ذریعتی إلی الدرجات العلی و وسیلتی إلی مسالك الهدی بعد ائمه الوری (مرحوم مجلسی در بحار فرموده که بعد از ائمه معصومین علیهم السلام پدرم سبب و وسیله شد که من به درجات عالیات و راههای هدایت رسیدم).

در سن شصت و هفت سنه ۱۰۷۰ به رحمت ایزدی پیوست و در تاریخ او گفته شد (مسجد و منبر از صفا افتاد) و ایضا (صاحب علم رفت از عالم) و ایضا (افسر شرع اوفتاد

و بی سر و پا کشت فضل) قبر شریفش در مسجد جامع اصفهان است چنانکه در ترجمه پسر بزرگوارش به آن اشاره کردم و شایسته است که در این جا چند حکایت از منامات صادقه آن جناب نقل شود.

اول شیخ مرحوم ما نور اللّه مرقده در حکایت ۶۴ نجم ثاقب از شرح من لا یحضره الفقیه ملا محمد تقی مذکور نقل کرده که در ضمن احوال متوکل بن عمیر که راوی صحیفه کامله است فرموده که من در اوایل بلوغ طالب بودم مرضات خداوندی را و ساعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر جنابش قراری نبود تا آن که دیدم در میان بیداری و خواب که صاحب الزمان صلوات اللّه علیه ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است قریب بدر طنابی است که الآن مدرس من است پس سلام کردم بر آن جناب و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم پس نگذاشت مرا و گرفت مرا پس بوسیدم دست مبارکش را و پرسیدم از آن جناب مسائلی که مشکل شده بود بر من که یکی از آنها این بود

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۴

که من وسوسه داشتم در نماز خود و می گفتم که آنها نیست به نحوی که از من خواسته اند و من مشغول بودم به قضا و میسر نبود برای من نماز شب و سؤال کردم از شیخ خود شیخ بهائی علیه الرحمه از حکم آن پس گفت به جای آر یک نماز ظهر و عصر و مغرب بقصد نماز شب و من چنین می کردم پس سؤال کردم از حجت علیه السّلام که من نماز شب بکنم فرمود نماز شب

بکن و به جای نیار مانند آن نماز مصنوعی که می کردی و غیر اینها از مسائلی که در خاطرم نماند آن گاه گفتم ای مولای من میسر نمی شود برای من که برسم به خدمت تو در هر وقتی پس عطا کن بمن کتابی که همیشه عمل کنم بر آن پس فرمود که من عطا کردم به جهت تو کتابی به مولی محمد تاج و من در خواب او را می شناختم پس فرمود برو و بگیر آن کتاب را از او پس بیرون رفتم از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود به سمت دار بطیخ که محله ایست در اصفهان پس چون رسیدم به آن شخص و مرا دید گفت ترا صاحب الامر فرستاده نزد من گفتم آری پس بیرون آورد از بغل خود کتاب کهنه چون باز کردم آن را و ظاهر شد برای من که آن کتاب دعا است پس بوسیدم آن را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجه شدم بسوی صاحب الأمر علیه السلام که بیدار شدم و آن کتاب با من نبود پس شروع کردم در تضرع و گریه و ناله به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر پس چون فارغ شدم از نماز و تعقیب و در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمد همان شیخ بهائی است و نامیدن حضرت او را به تاج به جهت اشتهار اوست در میان علماء پس چون رفتم به مدرس او که در جوار مسجد جامع بود دیدم او را که مشغول است به مقابله صحیفه کامله و خواننده سید صالح أمیر ذو الفقار گلپایگانی پس ساعتی

نشستم تـا فارغ شـد از آن کار و ظاهر آن بود که کلام ایشان در سـند صـحیفه بود لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود نفهمیدم سخن او و سخن ایشان را و من کریه می کردم پس رفتم نزد شیخ و خواب خود را به او گفتم

و گریه می کردم به جهت فوات کتـاب پس شـیخ گفت بشـارت بـاد ترا به علوم الهیه و معارف یقینه و تمام آن چه همیشه می خواستی تـا آن که گفته پس قلبم ساکن نشـد و بیرون رفتم با گریه و تفکر تا آن که در دلم افتاد که بروم به آن سـمتی که در خواب به آن جـا رفتم پس چون رسـیدم به محله دار بطیـخ پس دیـدم مرد صالحی را که اسـمش آقا حسن بود و ملقب به تاج پس چون رسـیدم به او و سلام کردم بر او گفت یا فلان کتب وقفیه نزد من است که هر طلبه که از آن می کرد عمل نمی کند بـه شـروط وقـف و تـو عمـل می کنی بـه آن بیـا و نظر کـن بـاین کتب و هر چه را که محتـاجی به آن بگیر پس بـا او رفتم در کتابخانه او پس اول کتابی که بمن داد کتابی بود که در خواب دیده بودم پس شروع کردم در گریه و ناله و گفتم مرا کفایت می کند و در خاطر ندارم که خواب را برای او گفتم یا نه و آمدم در نزد شـیخ و شروع کردم در مقابله با نسخه او که جد پدر او نوشته بود از نسخه شهید ره و شهید ره نسخه خود را

نوشته بود از نسخه عمید الرؤساء و ابن سکون و مقابله کرده بود با نسخه ابن ادریس بدون واسطه یا به یک واسطه و نسخه که حضرت صاحب الأمر علیه السّلام بمن عطا فرمود از خط شهید ره نوشته شده بود و نهایت موافقت داشت با آن نسخه حتی در نسخها که در حاشیه آن نوشته شده بود و بعد از آن که فارغ شدم از مقابله شروع کردند مردم در مقابله نزد من و به برکت عطای حجت علیه السّلام گردید صحیفه کامله در بلاد مانند آفتاب طالع در هر خانه و سیما در اصفهان زیرا که برای اکثر مردم صحیفه های متعدده است و اکثر ایشان صلحاء و اهل دعا شدند و بسیاری از ایشان مستجاب الدعوه و این آثار معجزه ایست از حضرت صاحب علیه السّلام و آن چه خداوند عطا فرمود بمن از برکت صحیفه احصای آن را نمی توانم بکنم.

رؤیای دوم در فضیلت زیارت جامعه و حقانیت أو پس فرمود چون حضرت آفریده گار مرا توفیق زیارت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۶

علیه السّلام کرامت فرمود در حوالی روضه مقدسه مشغول به مجاهدات گشتم و به برکت آن بزرگوار مکاشفات بسیار بر من روی داد که عقول ضعیفه آن را متحمل نمی تواند شد در آن عالم دیدم بلکه اگر بخواهم می گویم که در میان نوم و یقظه بودم که ناگاه دیدم که در سرّ من رأی هستم و مشهد آنجا را در غایت ارتفاع و زینت دیدم و دیدم لباس سبزی از لباسهای بهشت بر سر قبر امامین همامین عسکریین افکنده بودند که در دنیا مثل آن را ندیده بودم و آقای ما حضرت

صاحب الأمر صلوات اللّٰه علیه را دیـدم که نشسـته و بر قبر تکیه کرده و روی آن جناب به جانب در است پس چون آن جناب را دیـدم شـروع کردم به خوانـدن زیارت جامعه به صوت بلند مانند مدح گویندگان پس چون تمام کردم آن جناب فرمود که خوب زیارتی است عرضه کردم که ای آقای من روحم به فدای تو باد این زیارت جد تست و اشاره کردم به جانب قبر مبارک فرمود بلی داخل شود چون داخـل شـدم نزدیـک در ایسـتادم آن جنـاب فرمود که پیش بیا عرض کردم که می ترسم به سـبب ترک ادب کافر شوم آن جناب فرمود که چون به اذن ما باشد باکی نیست پس اندکی پیش رفتم و حال آن که ترسـناک بودم و می لرزیـدم پس آن جنـاب فرمـود که پیش بیـا بنشـین عرض کردم که می ترسم پس فرمـود که مـترس و بنشـین پس چـون نشسـتمماننـد نشسـتن غلامـی در نزد آقـای خود آن بزرگوار فرمود اسـتراحت کن و مربع بنشـین پس به درستی که تو زحمت کشـیده و پیاده و پای برهنه آمـدی بالجمله از آنجا بالنسـبه باین بنـده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنها را فراموش نمودم پس از خواب بیـدار شـدم و همان روز اسـباب زیارت فراهم آمد بعد آن که مدتی بود که راه مسدود بود پس موانع رفع شـد و با پای برهنه و پیاده به زیارت آن جناب شـرفیاب شدم و شبی در روضه مقدسه مکرر این زیارت را خواندم و در راه و در روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد.

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۷

و رؤیای

دیگری برای مؤلف نقل کرده داده که در مقدمه شرح فقیه به فارسی و عربی ذکر شده و چون در این مقدمه بنا بر اختصار بود خوانندگان گرامی می توانند به کتابهای تراجم مثل لؤلؤه البحرین مرحوم بحرانی و أمل الآمل مرحوم شیخ حرّ عاملی و کتاب روضات الجنات و کتاب بهجه الآمال و سایر کتب رجال شیعه مراجعه نماید و در خاتمه امید است که این حقیر بی بضاعت را هم از دعای خیر فراموش نفرمایند.

«محمد التفرشی- ش- دورودی»

[تشکر از بانی نشر]

بسمه تعالی أشکرکم للّه اشکرکم للناس تشکر و تقدیر علماء و جامعه روحانیت شیعه با کمال تشکر از خدمات ارزنده جناب خیر الحاج ابو القاسم سالک تهرانی زید فی توفیقاته اقدام معظّم له را در طبع کتاب شریف «لوامع صاحب قرانیه» تألیف علّامه بزرگوار فقیه اهل بیت عصمت و طهارت مرحوم محمد تقی مجلسی که در شرح کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ بزرگوار صدوق می باشد ارج و احترام نموده اند و همگان خواهان توفیقات خیریه ایشان در طبع آثار علما و محدثین اعلی اللّه مقامهم اجمعین می باشند کتابهائی که از نفقه مشروعه مشار الیه تا کنون به طبع رسیده و در دسترس حوزه علمیه و دیگران قرار گرفته بشرح ذیل است.

۱- تفسیر شریف برهان در ۵ مجلد.

۲- کتاب حلیه الابرار در ۲ مجلد.

۳- کتاب اللوامع النورانیه در ۱ مجلد.

۴- کتاب ینابیع المعاجز در ۱ مجلد.

۵- کتاب انصاف فی النص علی الاشراف در ۱ مجلد که مجموع این پنج کتاب از تالیفات ارزنده مرحوم علامه سید هاشم بحرانی می باشد.

۶- تفسیر شریف نور الثقلین مرحوم علامه خبیر عبد علی بن

جمعه العروسی الحویزی در ۵ مجلد.

۷-

کتاب اثبات الهداه در ۷ مجلد عربی، ترجمه فارسی فی النصوص و المعجزات.

۸- کتاب فوائد الطوسیه در ۱ مجلد.

۹- کتاب ایقاظ الهجعه فی اثبات الرجعه عربی، ترجمه فارسی در ۱ مجلد.

۱۰- کتاب اثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه در ۱ مجلد که مجموع این چهار کتاب از تألیفات مرحوم محدّث عالی مقام شیخ محمد حسن حرّ عاملی می باشد.

۱۱- تفسیر عیاشی از تالیفات محمد بن مسعود عیاشی است در ۲ مجلد.

۱۲- کتاب شریف من لا یحضره الفقیه مرحوم شیخ المحدثین صدوق ره جلد رحلی در ۱ مجلد.

۱۳- کتاب اربعین علامه مجلسی ره در ۱ مجلد.

۱۴- صحیفه سجادیه ع در ۱ مجلد.

۱۵- کتاب میراث الائمه مرحوم شیخ محمد رضا تهرانی با چند کتاب دیگر از تالیفات ایشان.

۱۶- کتاب قانون الاسلام مرحوم سید حسین عرب باغی.

۱۷- کتاب البکاء مرحوم سید میرجهانی.

۱۸- کتاب درر الأشعار مرحوم شیخ محمد رضا دورودیان تفرشی و سایر خدمات پر ارزش ایشان از قبیل بیمارستان امیر المؤمنین (ع) در جنوب تهران و بناء مساجد و احسان و انعام به مستضعفین که تمامی سبب دعا گویی و مزید تشکر جامعه مسلمین گردیده وفقه اللّٰه لجمیع مرضاته بحق محمد و آله (ص).

جلد اول

شرح واقعه مشرف شدن

مرحوم شارح اعلی اللّٰه مقامه خدمت حضرات خمسه النجباء و حضرت سیّد السجاد سلام اللّٰه علیهم اجمعین که به قلم مبارک خود در حشو این کتاب مبارک نگاشته اند.

بدان که چون غرض از کتاب اول رضای الهی بود و بسیار خائف بودم و بسیاری از فضلا مبالغه می نمودند تا عاقبت حضرت سیّد المرسلین را و حضرت امیر المؤمنین و سیده نساء اهل الجنه اجمعین و سیّدی شباب اهل الجنّه و سیّد الساجدین سلام اللّٰه علیهم

اجمعین را در واقعه طویلی دیدم در حالتی که بیماری عظیمی روی داده بود و اطبّاء مأیوس شده بودند به برکت آن واقعه شفا یافتم و حضرت سیّد المرسلین (ص) چند چیزی عطا فرمودند از طعام و میوه بهشت از آن جمله سه سیخ طلا که کباب بود و هر لذتی که تصوّر نکرده بودم در آن بود و بهر کس می دادم چیزی کم نمی شد و من به حضار مجلس می گفتم که من مکرر به شما نمی گفتم که طعام بهشت صد هزار مزه دارد و هر چه می خورند عوض آن بهم می رسد، و میوه کرامت فرمودند شبیه به هندوانه و از آن نیز می خوردم و صد هزار مزه داشت و به ایشان می گفتم و می دادم و ایشان ملتذ می شدند و تصدیق می نمودند و این هندوانه در نهایت سفیدی بود و ورق ورق از او جدا می شد به شکل جوارش و چون دأب بنده است که در هر مرتبه که در واقعه به خدمت یکی از حضرات معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین می رسم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴

مداحی ایشان بلسان حال می کنم و ایشان تصدیق می فرمایند در این واقعه نیز عرض می نمودم که توئی که مظهر کمالات الهی توئی که مخزن اسرار الهی و توئی که مقصودی از خلق کونین و آن حضرت تصدیق می فرمودند.

بعد از آن عرض نمودم که یا رسول اللّٰه اقرب طریق بجناب أقدس الهی کدام است فرمودند که آن چه می دانی عرض کردم که از کدام طریق بروم فرمودند به همین راهی که می روی و شفقت بسیاری از این شش معصوم به بنده خودشان واقع شده و بعد از صحت شروع در روضه

المتقین شد و به اندک زمانی به اتمام رسید و باز شروع در این شرح شد و تا غایت که قریب یک سال است با اشغال بسیار قریب به صد هزار بیت نوشته شده و شرح صحیفه کامله و تفسیر مجمع البحرین نیز شروع شده است امید از فضل الهی دارد که همه تمام شود، و از فواید این دو شرح این است که هر که داشته باشد عمل تواند کرد در حیات و ممات این بنده چون اکثر مطالب به نحوی واضح می شود که جای شبهه نمی ماند و در کتب حدیث تصحیفات بسیار شده بود و سهوها شده بود همه را تصحیح شد بدون آن که اظهار غلط از کسی بکنم چون دغدغه خبث می شود و نقد رجال و اسانید حدیث به نحوی شده است که اغلاط غالطین ظاهر شده است بی تسمیه و تا کسی نهایت تبحّر و تتبع نداشته باشد و نکرده باشد نمی یابد که من چه کرده ام.

و غرض از ذکر این حاشیه این است که اخوان دین و خلان یقین زود بزود در مقام بحث و اعتراض در نیایند و سهو و نسیان از لوازم بشریت است إلّا من عصمه اللّٰه تعالی اگر بعد از تامل بر سهوی مطلع شوند مستدعی آن است که قلم عفو بر آن کشیده اصلاح فرمایند، و بر همه کس إلّا من شذّ ظاهر است که این بنده عمر عزیز را صرف این علم نمودم و حال چنان شده است که هر کس سواد داشته باشد بر همه احادیث اطلاع تواند بهم رسانید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵

و در واقعه دیده ام که عالم گیر خواهد شد که در

جمیع بلاد و اهل ایمان منتشر شود که این شکسته را یاد کنید به دعای خیری حیّا و میتا و من خود لا شی ءام و هر چه از من واقع شده است از فضل الهی است و الحمد للّه ربّ العالمین.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم «۱» حمدی که به اقلام اشجار و مداد بحار بر صفحات لیل و نهار شرح شطری از آن نتوان نگاشتن سزاوار فایض الانواری است که مقربان بارگاه جلالش به قدم عجز «لا أحصی ثناء علیك أنت كما أثنیت علی نفسك» طی وادی نامتناهی ثنایش نموده اند، و شکری که طومار امکان گنجایش برخی از آن نداشته باشد، مالك الرقابی را رواست که خسروان با ابهت و جلال، و سلاطین با شوکت و اقبال، جبین عبودیّت و انکسار بر آستان کمالش سوده، زبان نیاز به اعتراف اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِی الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ «۲» گشوده اند کریمی از محض فضل بی نهایت ازلی و عنایت بی غایت لم یزلی ماهیّات ممکنات را از بطن عدم و مشیمه قابلیت را به عرصه وجود و ساحت ظهور رسانیده، و بنی نوع انسان را به تشریف وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِی آدَمَ «۳» مشرف ساخته منشور عزت شان را به طغرای عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ «۴» موشح گردانید، ذو الجلالی که مقیمان حریم احدیت، و ساکنان سرادق صمدیّت را زبان عجز و قصور جز به نوای سُبْحانَكَ ما عَرَفْناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ نگشوده، و صدر نشینان ایوان جبروت و بار یافته گان رواق ملکوت را تسبیح و تحمید جز سُبْحانَكَ ما عَبَدناكَ حَقَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶

عِبادَتِكَ نبوده حلیمی که حیرت زدگان وادی تکلیف را گاهی به نوای غم زدای نَبِّئْ عِبادِی أَنِّی

أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ «۱» امیدوار ساخته و گاهی به تازیانه وَ أَنَّ عَذابِی هُوَ الْعَذابُ الْأَلِیمُ «۲» شعاع خورشید عزتش بر بصائر ارباب عرفان غبار حیرت بیخته و شهباز عقل در پرواز اولین پایه قصر توصیف صدر نشینان رواق قربش پر و بال ریخته، داغ بندگیش زیب چهره عزت و رفعت است، و محبت مقربان درگاهش مورث فیروزی دنیا و آخرت.

سست جولان ز عزّ ذاتش وهم تنگ میدان ز کنه وصفش فهم

پاک ز آنها که غافلان گفتند پاک تر ز آن چه عاقلان گفتند

و درودی بی انتها و صلوات بی عدد و احصاء نثار بارگاه شهباز بلند پرواز فضای سُبْحانَ الَّذِی أَسْری «۳» مسند نشین ایوان دَنا فَتَدَلَّی «۴» محرم حریم فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی

«۵» مشرف به تشریف وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی «۶» سلطان سریر نبوت و رسالت، مهر سپهر فتوت و جلال عالم علوم ازل و ابد، خازن اسرار ملک احد بلند قدری که خیل انبیاء مقدمه الجیش عسکر هدایه اویند، و ملائکه سبع طباق در ربقه تسخیر و اطاعت او سلطانی که کریم ذو الجلال یرلیغ نبوتش را به طغرای وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ «۷» موشح ساخته و فرمان عزتش به خاتم وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ «۸» مزین گردانیده، اگر نه در بدو ایجاد بشارت معراج او بر گوش افلاک خواندند چرا پیوسته در وجد و اهتزازند، و اگر نه حرفی از دیوان وقارش بر جبین ارضین نوشتند چرا همیشه با سکون دمسازند، رفیع قدری که عرش اعلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷

نخستین مایه معراج قدر او است، و سدره المنتهی پست ترین درجه منبر عندلیبان گلشن لغت او، رشته اندیشه

را به کنگره قصر توصیفش نارسا و متاع دعا بی زینت صلوات بر او و بر آل اخیارش در بازار قبول ناروا.

ای واقف از حقیقت اشیا بهر لباس نفس تو را عقول مجرد بود حواس

بیرون ز روشنایی خورشید شرع تو گردد به رنگ شبپره پروانه قیاس

و صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر آل اطهار و أهل بیت اخیارش که سوره کریمه هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ سطریست از کتابه پیش طاق ایوان جلالشان، و جفر جامع علوم ما کان و ما یکون حرفی چند از مصحف علم و کمالشان خازنان علوم ربانی و واقفان اسرار سبحانی شهسواران میدان شجاعت و شموس فلك امامت و خلافت، زهی مقربان بارگاه احدیت که جز بنور ولایشان ملکوتیین ملأ أعلی را سلوك طرق سماوات میسر نیست، و گروه رسل و انبیاء را بدون عزم بر تولّیشان حلل سعادات در بر نه خصوصا شهسوار عرصه ولایت، و صدر نشین ایوان خلافت، سلطان ممالك وجود باعث ایجاد هر موجود، او رنگ نشین مسند مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ معنی آیه کریمه یَدُ اللَّهِ مظهر قدرت ربانی مخزن اسرار فرقانی قبله العارفین و امام المتقین و یعسوب الموحدین و قائد المحجلین اسد اللَّه الغالب، و سیف اللَّه الضارب، و شهاب اللَّه الثاقب أمیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه و علیهم ما دامت الاحکام مستنبطه من متون الأخبار و الأحادیث مأثوره عن الائمه الاطهار و بعد شکسته خامه مستمد فیوض قدسی «محمد تقی بن علیّ الملقّب بالمجلسی» بر ضمائر صافیه و خواطر زاکیه سالکان شوارع نجات، و متعطشان مناهل سعادات چنین تقریر و تصویر می نماید: که از پرتو اشراق حدیث معتبر که

از مشرق امامت و ولایت درخشیده، و جویبار سندش به بحر موّاج حقایق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸

امام بحق ناطق جعفر بن محمـد الصادق صـلوات اللَّه علیه ما دامت المشارق و المغارب متصل گردیده که اذا ارادَ اللَّهُ عَزَّ و جَلَّ بِرَعِیَّتِه خَیْراً جَعَلَ لَها سُلطاناً رَحیماً وَ قَیَّضَ لَهُ وَزِیراً عادِلًا بسی روشن و لایح است که چون اراده کریم لا یزال جلّ شانه و عظم سلطانه به مقتضای حکمتهای نامتناهی به صلاح و خیریت و رفاه و امنیت جمعی از عباد تعلق گیرد تاج سروری ایشان بر تارک فرمـان فرمـائی نهـد که مطمـح نظر انـدیشه اش جز صـلاح حـال عبـاد و بلاد نباشـد و از خلعت خانه تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ «۱» تشریف شریف صاحب قرانی بر قامت شهریاری درست کند که نصب العین خاطر خورشید ناظرش بسط بساط رأفت و عدالت و خفض جنـاح ترحم و مکرمت بوده باشـد، و زمام حل و عقـد مصالـح دولت و رتق و فتق امور مملکت او را در کف کفایت وزرای نصـفت شعار و خوانین عدالت آثار سپارد، مصداق این مقال و مصدّق این حال احوال خیر مآل سکّان ایران جنّت نشان است که کـافه اهـل این دیـار در ظـلّ ظلیـل رأفت و عـدالت و حصن حصـین شوکت و بسـالت «۲» شـهریار عادل کامل باذل، گردون بارگاه ملایک سپاه، جمشـید حشـمت، فریـدون سـیرت سـکندر شأن، دارا دربان گلدسـته گلسـتان مصـطفوی، نوباوه بوسـتان مرتضوی، ثمره شـجره نبوت و رسـالت غصن دوحه امـامت و ولاـیت، ابر فیـاض سـخا بحر موّاج عطـا مهر سـپهر گیتی ستانی، مرکز دایره جهان بانی رافع لوای دین و دولت، مؤسس أساس ملک و ملت قطب

فلـك اقتـدار مركز آسـمان عـدالت و وقـار محيى مراسـم ملـت و ديـن مروّج مـذهب ائمـه طـاهرين در اطـاعت شـريعت غراى مصـطفوى از عالميـان ممتـاز و به سـعادت برافراشـتن لواى والاـى طريقت مرتضوى سـر افراز، أعنى السّـلطان الأعظم و الخاقان الأفخم مالك رقاب العرب و العجم سمىّ جده، الأمير

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۹

الاعدل الاكرم محرز ممالك الدّنيا مظهر كلمات اللَّه العليا باسط بساط الامن و الامان رافع رايات العدل و الاحسان السّـلطان بن السّـلطان بن السّـلطان و الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان ابو المظفّر ابو المكارم و المفاخر شاه عبّاس الحسـينى الموسوىّ الصّفوىّ صاحب قران بهادر خان.

شاه خورشيد منزلت عباس پاسبان جهان و مرشد ناس

آسمان سبز كرده جاهش ابر فراش دور خرگاهش

مذهبش پيشواى مذهبها مشربش پادشان مشربها

خصم رو به صفت گرفتارش شير حق يار و حق نگهدارش

طبق طرز او به جامه هنر از ارسطو گرفت اسكندر

لاـ زالت رايـات دولته مرفـوعه منصـوره و آيـات مـدحته مـذكوره مشـهوره به بفراغ بـال و رفـاه حـال در مهـد سـلامت و فرش استراحت آرميـده انـد، على الخصوص طبقه عليّه علمـاى دين مبين كه به ميـامن توجهـات شاهنشـاهى و عنايات بى غايات ظل اللّهى در ترويـج شـريعت غرّا يـد بيضا نموده پيوسـته در عرق سـعى غوطه خورده، و از بحر انـديشه جواهر حقايق و لآلى دقايق برآورده انـد، و آن چه از آن جمله بهره اين بى بضـاعت گرديـده آنست كه چون علم اخبار اهل بيت رسالت كه مشـكاه انوار علوم ربانى و مخزن حكم و اسـرار فرقانى انـد، اشـرف علوم حقيقيه، و ارفع سـعادات ابـديه است. و به جهت استيلاى سـلاطين جور و ائمه ضلال اين علم شريف متروك و منسوخ گرديده بود، و سلف صالحان

رضوان اللّٰه عليهم اجمعين از اين جهت حلّ مشكلات و تبيين معضلات آن كما هو حقه نگرديده بودند، و اين فقير برهنمونى هدايت بى غايت

لوامع صاحبقرانى، ج ١، ص: ١٠

يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ «١» بذل جهد خويشتن در احياء مراسم و تبيين معالم آن به نحوى نمودم كه اكنون بحمد اللّٰه ناسخ جميع علوم گرديده و اكثر علماء زمان متوجه ترويج و تحصيلش گرديده اند الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدانا لِهٰذا وَ ما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللّٰهُ و بسيارى از اخبار بود كه هيچ يک از علما إلى يومنا هذا پيرامون حلّش نگرديده و پرده خفا از رخش نكشيده بودند و حلّ اشكال و تفصيل اجمالش از خزانه ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ «٢» نامزد اين كمترين گم نام گرديده بود و چون جريان عين الحيوان زندگانى به اوايل خيابان عشر هفتم رسيده ضعف و ناتوانى بر اكثر قواى بدنيه مستولى گرديده بود بر انديشيدم كه مبادا بعد از انقضاء حيات مستعار خورشيد اين علم حقايق انوار در سحاب جهل مستور، و بر مثال سابق متروک و مهجور گردد بنا بر اين متوجه شرح اخبار و كشف استار از وجوه آثار آل اطهار سلام اللّٰه عليهم گرديده كتاب مستطاب «من لا يحضره الفقيه» را كه از سواد ليالى متنش صبح صادق حقايق لامع است، و از بياض صبح حاشيه اش خورشيد معارف لامع و از ميان كتب حديث به اجتماع كثرت فوايد و حسن اختصار ممتاز است عنوان ساختم و اكثر احاديث اخبار مشكله كتب ديگر را به تقريبات مذكور ساخته در غايت وضوح مشروح گردانيدم، و بحمد اللّٰه به مساعدت توفيقات يزدانى و اقبال

حضرت صاحب قرانی بر وجه کمال به اتمام رسیده مقبول طبایع خواص و عوام گردید.

و چون امری است مقرر که نهال هنر هر چند برومند باشد بی آفتاب مکرمت سپهر اقتداری، و بی سحاب مرحمت شهریار کامکاری سر به اوج رفعت نمی ساید و شهرت تمام و قبول کافه أنا مرا نمی شاید و شهرتش موجب ازدیاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱

دعا گویی دوام دولت قاهره و انتظام سلطنت باهره می گردید لهذا آن را تحفه مجلس سامی شاهی و هدیه خزانه عامره ظلّ اللّهی گردانید و بحمد اللَّه تعالی نظیر قصه سلیمان و مور و خلیفه و آب شور بظهور آمده مقبول طبع اشرف ملازمان آستان کیوان پاسبان گردید مدّ اللَّه تبارك و تعالی علی رءوسنا و رءوس سایر أهل الفضل ظلال جلاله بحقّ محمّد و آله و چون پیوسته شیمه پادشاهان دنیا و دین که سایه مرحمت جهان آفرینند آنست که جمیع برایا و عموم رعایا را کنفس واحده اخذ نموده صلاح حال هر یك را حسب المقدور منظور نظر اشرف داشته، در خور قابلیتش بهره وافی و نصیب کافی برسانند، و اکثر ساکنان این دیار را تکلم بلغت فارسی واقع می شود و هر یک از ایشان را تتبع و تعلم لغت عرب ممکن نیست، و به سبب این بسیاری از این گروه از مطالعه کتب حدیث و شرح مذکور بی بهره بودند، بنا بر این خورشید فرمان قضا جریان، و حکم نافذ واجب الاذعان از افق شهریاری و جهانداری ساطع و لامع گردید، که این فقیر کتاب مسطور را به فارسی ترجمه نمایم، و در ترجمه آن این طریق مسلوك باشد که أولا حلّ تحت اللفظ عبارت حدیث نموده بعد

از طی آن اختلافی که علماء سلف را در این باب شده مشروحا بنویسم، و بعد از آن آن چه این فقیر را در این مسأله بخاطر فاتر رسیده در سلک بیان منسلک سازم، و چون غرض کلی انتفاع عموم خلایق است فارسی آن را قریب به فهم ایراد نموده متوجه عبارات مغلق، و استعارات مشکل نکردم، از ورود فرمان واجب الاذعان مضمون إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتابٌ کَرِیمٌ «۱» از زبان جان شنیدم، و حسب الأمر الأعلی متوجّه انفاذ فرمان والا نشان گردیدم، و چون از برکات توجهات سلطانی

و عنایات اعلی حضرت خاقانی باین شغل گرامی که مورث ازدیاد دعا گویی، و ثناخوانی نواب اشرف اعلی است سر افراز گردیدم آن را «به لوامع صاحب قرانی» نامیدم امّید که این نام و این کتاب إلی یوم القیام با دولت أبد قرین مقرون بوده باشد به محمد آله الطاهرین از فضل واهب متعال و کریم لا- یزال رجاء واثق و أمل صادق است که: این شرح نیز بإتمام رسیده مقبول طبع اشرف گردد «انّه علی کلّ شی ء قدیر و بالإجابه جدیر»

[مقدمه]

اشاره

و چون ذکر بعضی از أمور قبل از شروع در مقصود ضرور بود مصدر به مقدمه گردید و مقدمه را مشتمل بر دوازده فایده گردانیدم.

فائده أولی در فضیلت علم و علماست

و آن زیاده از آنست که در مختصرات گنجد و لیکن اشاره به مجملی از آن می شود خداوند عالمیان می فرماید که یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ «۱» یعنی اللَّه تعالی بلند می فرماید درجات و مراتب آن جماعتی را که ایمان آورده اند و آن جماعتی را که ایشان را بفضل خود علم کرامت نموده است و در این آیه إیما به لطیفه ایست که ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم کار بنده است، اما عطای علوم از تفضل الهی است تا کرا کرامت فرماید، دیگر فرموده است که هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ «۲» یعنی آیا مساویند دانایان و

نادانان، و این معنی را نمی یابند مگر عقلا- پس هر که عاقل است می داند که علم بهتر است از جهل، و غیر آنها از آیات کثیره و در روایات صحیحه وارد شده از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله که فرمودند زیادتی عالمان بر عابدان مثل زیادتی ماه شب چهارده است بر باقی ستارگان و در روایت صحیح وارد شده است از حضرت رسول (ص) که فرمودند که افضلیت علما بر عبّاد چون افضلیت آفتابست بر کواکب و افضلیت عبّاد بر سایر الناس چون افضلیت ما هست بر سایر ستارگان و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند عالمی که

مردم از علم او منتفع شوند بهتر است نزد حق سبحانه و تعالی از هفتاد هزار عابد، و در خبر صحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که هر گاه دو کس باشند یکی از ایشان فقیه باشد و راوی احادیث، و دیگری به عبادت الهی مشغول باشد و راوی حدیث نباشد کدام یک از ایشان بهترند حضرت فرمودند که شخصی که روایت حدیث بسیار کرده باشد و علوم آن را تحصیل نموده باشد بهتر است از هزار عابدی که فقه و روایت نداشته باشد. و جمع میان این دو حدیث به آن است که مراد از اول عالمی است که مردمان از علم او منتفع شوند و از دوم جمعی که از علوم ایشان کسی منتفع نشود «۱» چنانکه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴

فرمودند که یک عالم بهتر از هزار عابد و هزار زاهد است و عالمی که از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد.

و انتفاع بر دو قسمت اول به درس گفتن طلبه و موعظه عوام و نوشتن تصانیف و امثال اینهاست. و دوم آن است که بعلم خود عمل نماید که در این صورت دیدن او سبب زیادتی علم و صلاح و تقوی می شود بلکه شنیدن کمالات او سبب ازدیاد ربط بندگان می شود بجناب اقدس الهی بلکه وجود ایشان سبب بقای عالم است مثل اولیاء اللّٰه که علماء ربانیند و عالم بوجود ایشان قائم است چنانکه در فایده ششم به آن اشاره خواهد شد.

دیگر روایت است از حضرت سید المرسلین صلّی

اللّٰه علیه و آله که:

فرمودند که خداوندا رحم کن خلیفه های مرا، خداوندا ببخشا خلفای مرا خداوندا ببخشا نایبان مرا صحابه گفتند که یا رسول اللّٰه خلفای تو کیستند حضرت فرمودند که مراد من از این خلفا جمعی اند که احادیث مرا بخلق می رسانند، و سنت طریقه مرا آشکارا می کنند، و به امت من تعلیم می نمایند دیگر منقول است.

از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که چون فردای قیامت همه خلایق را در یک صحرا جمع نمایند، و اعمال خلایق را به میزان عمل درآورند پس بسنجند خونهای شهدا را با مرکّبهای علما پس زیادتی کند مرکب علما بر خون شهدا.

جمعی ذکر کرده اند که چون شهدا در طلب اعلای دین جانهای خود را فدا کردند تا به رتبه شهادت فایز شدند هم چنین علماء دین جانهای خود را فدا کردند تا در ترویج دین مبین، مجاهدان سعی نمودند، در اظهار اسلام به تیغ و سنان، و علما مجاهده نمودند در تحقیق ایمان به دلایل و برهان، از این جهت مداد علما زیادتی می کنند بر دماء شهدا چنانکه زیادتی دارد ایمان بر اسلام، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵

بعباره اخری کار مجاهدان دین مزین ساختن ظاهر خلق است به اظهار کلمتین چنانکه حضرت سید المرسلین (ص) فرمودند که از جانب حق سبحانه و تعالی مامور شده ام که با مردم جهاد کنم تا ایشان اقرار کنند به کلمه «لا اله الّا اللّٰه محمّد رسول اللّٰه، علیّ ولیّ اللّٰه» و چون ایشان این دو کلمه را بگویند محفوظ می گردد خون ایشان، و مال ایشان، و علما مجاهده می نمایند به دلایل و براهین تا منور سازند دلهای

مؤمنان را بنور ایمان و ایقان.

و روایت است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی خیر بنده را می خواهد و او را می خواهد که بر عالمیان تفضیل دهد او را عالم می گرداند به علوم دینیه. و دیگر آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خیر و خوبی نیست در کسی از اصحاب ما که علوم دینی را یاد نمی گیرد. و چون شیعه ما عالم نباشد اگر ضرور شود او را مسأله رجوع به علمای سنیان خواهد نمود، و به نادانی هلاک خواهد شد.

و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خیر نیست مگر در عالمی که اطاعت او کنند و از علم او منتفع شوند یا در متعلمی که یاد گیرد و حفظ نماید علم را بعمل به آن، و دیگر فرمودند که علما أمینان خدا و رسولند و پرهیزکاران و متقیان، حصارهای دینند، و اوصیای پیغمبران بهترین عالمیانند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که همه کمالات در تعلم علوم دینیه است، و در صبر بر بلاها است، و در عقل معاش است که اسراف نکند و بر خود و عیال خود تنگ نگیرد، بلکه وسط را رعایت نماید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که عالم باش یا متعلم باش، و یا دوست دار ایشان باش و مبادا که دشمن ایشان شوی که به سبب دشمنی ایشان هلاک خواهی شد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶

و در روایت معتبره وارد شده است از حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه و

سلامه علیهما که فرمودند که طلب علم کنید، و بخوانید علم را که خواندن علم حسنه ایست اعظم حسنات، و درس گفتن آن بمنزله تسبیح و تنزیه کردن حقّ سبحانه و تعالی است، و بحث نمودن در اظهار آن جهاد فی سبیل اللّٰه است، و یاد دادن آن به نادانان تصدق نمودن است به بهترین تصدقات و علم سبب قرب بندگان است بجناب اقدس الهی، زیرا که از علم دانسته می شود حلال و حرام الهی، و علم علما را به بهشت می برد و علم است که مونس است در وحشتها و مصاحب است در تنهائی ها، و شمشیر برّان است بر سر دشمنان دین و زینت است در میان دوستان و حق سبحانه و تعالی به سبب علم جمیع را بلند مرتبه می گرداند و ایشان را مقتدای خلایق می سازد که همه رشک می برند بر ایشان، و بر کردار ایشان، و فرشتگان همگی دوست دار ایشانند و خود را بواسطه تبرک به ایشان می مالند، و در حالت صلوات از جهت ایشان طلب مغفرت می نمایند به درستی که زندگی دلها بعلم است، و بینایی بصیرتها بعلم است، و قوت بدنها در عبادات بعلم است که عالم را به مرتبه مقربان می رساند، و در دنیا و عقبی او را بهم نشینی اخیار فایز می گرداند، بعلم بندگی و عبادت الهی می توان کرد، بعلم خداوند عالمیان شناخته می شود و بیگانگی پرستش کرده می شود، و بعلم صله رحم و رعایت خویشاوندان کرده می شود، بعلم حلال و حرام دانسته می شود، علم پیشوای عمل و عقل است، و هر دو تابع علم اند خداوند عالمیان توفیق علم کرامت می کند سعادتمندان را و محروم می گرداند از علم

شقاوت کیشان را.

و در خبر است از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که ساعتی که عالمی تکیه کند بر فراش خود که مطالعه نماید در علوم بهتر است از عبادت کردن عابدی که هفتاد سال عبادت کرده باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷

و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که وجود یک عالم دینی بر شیطان دشوارتر است از عبادت هزار عابد.

و در خبر کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که فرمودند که چون روز قیامت حق سبحانه و تعالی زنده گرداند عالم، و عابد را بفرماید عابد را که به بهشت خرام و به عالم فرماید که بایست و شفاعت کن مردمان را چون ایشان را هدایت نموده در دار دنیا.

و ایضا آن حضرت فرمودند که یک عالم بهتر است از هزار عابد و هزار زاهد.

و فرمودند که یک رکعت نمازی که عالم بکند بهتر است از هفتاد هزار رکعت نمازی که عابد بکند، و ظاهرا مراد از این عابد عابدی است که فی الجمله واجبات خود را از علما اخذ نموده مشغول عبادت شده باشد و اگر نه عبادت او کالعدم است بلکه سبب عذاب او خواهد بود اگر بر وجه مطلوب نباشد.

چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله روایت است که هر که عمل کند بی علم افساد او بیش از اصلاح اوست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که عمل کننده بی بصیرت که امام خود را ندادند یا حکم او را نداند مثل کسی است که بی راهه

رود، هر چند تندتر رود از مطلوب دورتر می شود.

و فرمودند که حق سبحانه و تعالی هیچ عملی را قبول نمی کند بدون معرفت، و معرفت بی عمل نیز بی فایده است، پس هر گاه عارف شود معرفت او و او را راهنمایی می کند بعمل، و اگر عمل نکند معرفت ندارد به درستی که ایمان بعضی از بعضی است یعنی اعتقادات با عمل است، و هیچ یک بدون دیگری تمام نمی شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸

و احادیث متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم وارد شده است که اگر کسی یک امام از ائمّه معصومین صلوات اللَّه علیهم را نشناسد هر چند عبادت بسیار کند همه مردود است چنانچه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

روایات و أحادیث در فضیلت علم و علما زیاده از حد و حصر است بر این اختصار شد.

فائده دویّم در وجوب طلب علم است

قال اللَّه تبارک و تعالی فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ۱۶: ۴۳ «۱» یعنی سؤال کنید از أهل علم اگر ندانید، و در اخبار متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم اجمعین که مراد الهی از اهل ذکر ائمه طاهریند.

بدو عنوان اوّل آن که: مراد از ذکر حضرت سیّد المرسلین است زیرا که ذکر در لغت بمعنی شرف آمده است، و شرف عالمیان بوجود شریف اوست بلکه باعث ایجاد خلایق وجود مقدس آن حضرت است چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی فرمود که یا محمد اگر تو نمی بودی من آسمانها را نمی آفریدم و ائمه اهل آن حضرت اند.

و عنوان دویم آن که: مراد از ذکر قرآن است و أهل بیت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹

سید الانبیاء

أهل قرآننـد چنانکه خواهد آمد، و علی ای حال ظاهر شد که جاهلان مأمورند بطلب علوم دیگر قال اللّٰه تبارک و تعالی فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الـدِّينِ وَ لِيُنْـذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْـذَرُونَ «۱» ترجمـه اش این است که چرا از میان هر جمعی کثیر طایفه قلیل از ایشان بیرون نمی رونـد تا تعلم نماینـد و بداننـد علوم دینی را و چون برگردنـد به قوم خود ایشان را از عذاب الهی بترسانند، شاید که به سبب این تحذیر قوم ایشان حذر کنند از عذاب الهی به آن که عمل کنند به اوامر الهی، و اجتناب نمایند از نواهی الهی.

و در حدیث معتبر از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه وارد شده است که: آن حضـرت فرمود که: تفقه و تعلم کنید علوم دینیه را زیرا که اگر شـما شـیعیان تفقه نکنیـد و علوم دینیه را یاد نگیرید مانند اعرابیان بادیه نشـین خواهید بود، چه فایده توطن در شهرها تعلم علوم دینیه است.

یـا آن که چون حق سـبحانه و تعـالی بـادیه نشـینان را فرموده است که ایشان کافرتر و منافق ترنـد از دیگر کفار به اعتبار ترک مهاجرت، و سـزاوارترند به جهل بأحکام الهی، و فی الحقیقه مذمت ایشان بواسطه جهل است، پس هر گاه اهل شهر ترک تعلم نماینـد بمنزله ایشان خواهنـد بود بلکه بـدتر چون بر ایشان آسان تر است و بر اعراب مشـکل تر، بعـد از آن حضـرت استشـهاد فرمودند بقول باری تعالی «فَلَوْ لا نَفَرَ» إلی آخر آیه که ترجمه اش آنست که گذشت.

و احادیث متکثره از حضرت سیّد ابرار صلّی اللّٰه علیه و آله منقول است که آن

حضـرت فرمودند که طلب علم واجب است بر هر مرد مسـلمانی و بر هر زن مسلمانی به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد طلبکاران علم را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام منقول است که فرمودند که طلب علم فریضه بزرگی است از فرایض الهی.

و در حـدیث صـحیح: از آن حضـرت وارد شده است که فرمودند که من دوست می دارم که جمعی موکل باشـند بر اصـحاب من، و تازیانه بر سر ایشان زنند، و ایشان را بضرب تازیانه بدارند بر تعلم علوم دینیه تا همگی تعلم نموده عالم شوند.

و در حدیث کالصـحیح منقول است از حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه و سـلامه علیه که آن حضرت فرمودند که ای گروه آدمیـان بدانیـد که تمامی دین شـما در طلب علم است و در عمل بعلم، به درستی که طلب علم بر شـما واجب تر است از طلب مال زیرا که مال را قسمت کرده اند، و از برای شما ضامن شده اند که به شما برسانند، و قسمت را خداوند عادل فرموده است، و او ضامن شده است، و البته به ضـمان خود وفا می کند بلکه محال است که وفا نکند و علم را نزد جمعی سپرده اند، و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس شـما البته طلب کنید علم را از اهل آن و ایشان ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم در زمـان حضور، و در زمـان غیبت ایشـان أحـادیث و اخبـار ایشـان متبع است، و متـابعت آنها متابعت ایشان است چنانکه مـذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

و منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که

فرمودند که:

تعلّم کنید و تفقه کنید در علوم دینیه و بمنزله اعرابی بادیه نشین مباشید به درستی که هر کس از شما که: تعلّم و تفقه نمی کند در علوم دینیه حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نظر شفقت، و مرحمت بسوی او نمی کند و هیچ عملی از اعمال او را قبول نمی فرماید، و به خوبی او در آن روز یاد نمی کند.

روایت است که شخصی به خدمت آن حضرت عرض نمود که فدای تو گردم مردی هست که شیعه است، و لیکن در خانه خود نشسته مشغول عبادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱

است و با کسی آشنایی نمی کند پس حضرت فرمودند: که این شخص چگونه علوم دینی را یاد می گیرد و حال آن که واجب است تعلم آن، و آیات و اخبار در این باب نیز بسیار است به این ها اختصار شد.

فائده سیّم در علومی است که تعلم آن لازم است یا مستحسن

قال اللّه تبارك و تعالی فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ «۱» یعنی بدان که نیست خداوندی بجز از اللّه تعالی و علما از این آیه استدلال نموده اند بر وجوب معرفه اللّه، و معرفت وحدانیت الهی چون امر از برای وجوب است سیّما اوامر قرآن سیّما در این امر که بحسب ظاهر کسی خلاف نکرده است در این، و بحسب ظاهر اگر چه خطاب به حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله است، و لیکن امت به اجماع مأمورند در این امر به متابعت آن حضرت، و محتمل است که:

خطاب زائد به حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله عام بوده باشد نسبت بهر کس که صلاحیت خطاب داشته باشد از مسلمان و کافر و مرد و زن غیر از صبی و

مجنون که: ایشان اهل خطاب نیستند، و محتمل است که امر باشد به دانستن وحدت الهی از قول حق سبحانه و تعالی چون آیات و دلایل وجود اللّٰه تعالی أظهر من الشمس است، و حق سبحانه و تعالی آن را ظاهر ساخته است در آیات بسیار، پس هر گاه انبیا، و اوصیای مؤید به معجزات بسیار خبر دهند از جناب أقدس او به وحدت او با آن که نزد همه عقلا ظاهر است قبح کذب، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲

استحالت آن بر جناب اقدس الهی، پس أخبار الهی کافی است از جهت علم به وحدانیت او و احتیاج به دلیلی دیگر نیست و اگر چه دلایل بر آن بسیار است، و لیکن سیاق آیه بر این معنی دلالت می کند مثل بسیاری از آیات که دلالت می کند بر معرفت اللّٰه، و معرفت النّبیّ و الائمّه صلوات اللّٰه علیهم، و شکی نیست در آن که: بهترین علوم این علم است و دلایل این معارف همگی در قرآن و اخبار از ائمه اطهار سلام اللّٰه علیهم فوق حدّ و حصر است، و این علم مسمی است بعلم کلام، و ظاهرا احتیاج به کتب متکلمین نیست بلکه: آیات و اخبار کافی است.

دیگر علم تفسیر قرآن مجید است، و مبتدی را ناچار است از علم بلغت عرب و علم نحو و صرف از جهت معرفت آیات ظاهر الدّلاله آن و آن چه مشکلات قرآن است که: محتاج بتفسیر است دانستن آن منحصر است در علم حدیث.

دیگر علم فقه است و آن متعلق است به افعال مکلفین از واجبات، و مندوبات، و محرمات، و مکروهات، و مباحات، و احکام، و مستند

آن نزد این فقیر: منحصر است در قرآن و حدیث و ظاهر شد که معرفت قرآن نیز بحدیث حاصل می شود پس بنا بر این علم منحصر است در علم به احادیث منقوله از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

و روایت کرده اند خاصّه و عامه از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که روزی آن حضرت داخل مسجد شدند دیدند که جمعی بر دور شخصی برآمده اند، حضرت فرمودند که چه خبر است گفتند علامّه ایست حضرت فرمود که چه علم را خوب می داند، و از چه جهت او را علامه می گویید:

اصحاب گفتند که این مرد اعلم است از همه مردان به نسبهای عربان و وقایعی که در میان عرب بوده است و احوال روزهایی که در زمان جاهلیت حوادث در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳

آن واقع شده است، و اشعار عرب را می داند، و علم عربیه را نیز می داند پس حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که اینها علمی است که: اگر کسی نداند به او ضرری نمی رسد از ندانستن آن، و اگر کسی بداند نفعی به او عاید نمی شود از دانستن آن پس، حضرت فرمودند که: علمی که بکار می آید و علم است سه علم است.

اول آیتی است محکمه که ظاهر الدّلاله باشد یا معلوم الدّلاله علی الخلافی که خواهد آمد، یا فریضه ایست عادله که حکم آن منسوخ نشده باشد و باقی باشد، یا سنتی است قائمه که حکمش باقی باشد از جهت امّت، و غیر این علوم هر چه هست فضل است یعنی زیادتی است که: بکار نمی آید.

و جمعی گفته اند که مراد حضرت از فریضه عادله اصول

دین است که حکم او در هیچ ملتی منسوخ نشده است. و نخواهد شد، و مراد از سنت قائمه فروع دین است که: از قول رسول خدا و ائمه هدی ظاهر شده است، و مراد از فضل فضیلت است. یعنی سبب کمال است اگر چه واجب و سنت نیست، و لیکن اظهر به حسب یافت این شکسته بمعنی اول است.

دیگر روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که: فرمودند که: علومی که مردمان را در کار است چهار علم است.

اول آن که: خداوند خود را بشناسی، و داخل است در آن معرفت صفات ثبوتیه و سلبیه، و عدل، و حکمه او به نحوی که: رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم مبرهن ساخته اند.

علم دویم آن که: بدانی نعمتهای الهی را از ایجاد و ترتیب و ارزاق و اولاد و ازدواج و سایر نعم ظاهره، و از ارسال رسل و انزال کتب، و هدایات، و توفیقات و غیر آنها از نعمتهای باطنی تا در مقام شکر آنها در آیی.

علم سیم آن که: بدانی چه خواسته اند از تو از فعل واجبات و مندوبات و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴

ترک مکروهات و محرمات.

علم چهارم آن که: بدانی که چه چیز تو را از دین بیرون می برد و آن انواع رده است بی دغدغه، مثل انکار حق تعالی و سبحانه، یا شک در وجود او، یا در علم او و قدرت او، و سایر صفات کمالیه او، و یا به اثبات صفات نقص، و یا به انکاری نبی یا یکی از ائمه اثنی عشر، یا شک در امامت ایشان، یا عصمت ایشان و یا به انکار یکی از

ضروریات دین، مثل صلاه و زکاه و صوم و حج یا حلال دانستن شراب و قمار و امثال اینها یا انکار حدوث عالم و معاد جسمانی از حشر و نشر و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امثال اینها، و محتمل است که شامل کبایر نیز بوده باشد چنانکه بعضی از اخبار دلالت می کند بر آن، و متکفل این علوم قرآن و حدیث است و خداوند عالمیان فرموده که وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ «۱» یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتاب ظاهر کننده هست، و آن قرآن است به حسب اخبار بسیار و دیگر فرموده است که لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ «۲» و تا تو بیان کنی از جهت خلایق آن چه نازل شده است در قرآن بر ایشان، پس ظاهر شد که جمیع علوم در قرآن هست امّا بیان آن مخصوص به حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بود، و آن حضرت همه را به حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بیان فرمودند، چنانکه خواهد آمد، و هم چنین حضرت امیر المؤمنین به فرزندان خود دست بدست دادند تا به حضرت صاحب الزمان صلوات اللَّه علیهم اجمعین، و حضرت رسول خدا و ائمه هدی رسانیدند به خلایق آن چه ایشان را در کار بود تا روز قیامت، و لیکن چون صحابه حضرت سید المرسلین بعد از حضرت اکثر میل بجناب دنیا کردند، و حق را دانسته ترک کردند، و افتراها بر آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵

بستند بواسطه مطالب فاسده دنیوی، و احادیث متواتره نقل نموده اند سنیان از حضرت سید

المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله در آن كه: حضرت فرمود كه: بيشتر امت من بعد از من مرتد خواهند شد چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است در خطاب به صحابه أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ «۱» يعنى اگر محمد صلّى اللَّه عليه و آله بميرد يا كشته شود بر خواهيد گشت بكفر، و تفصيل اين آيه إن شاء اللَّه در تفسير قرآن بيان خواهد شد.

و در صحيح بخارى و مسلم كه سنيان هر دو را بمنزله قرآن مى دانند بلكه مقدم مى دارند بر قرآن در بسيارى از مواضع روايت نموده اند از ابو هريره عن النّبى صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم قال بينا انا قائم اذا زمره حتّى اذا عرفتهم خرج رجل من بينى و بينهم فقال هلمّ فقلت اين فقال إلى النّار و اللَّه قلت و ما شأنهم قال انّهم ارتدّوا بعدك على اعقابهم القهقرى، ثمّ اذا زمره حتّى اذا عرفتهم خرج رجل من بينى و بينهم فقال هلمّ قلت اين قال إلى النّار و اللَّه قلت: و ما شأنهم قال انّهم ارتدّوا على اعقابهم القهقرى فلا اراه يخلص منهم الّا مثل همل النّعم ترجمه اش اين است كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند كه چون حق سبحانه و تعالى بر من منكشف گردانيد عالم ملك و ملكوت و گذشته و آينده را ديدم در آن عالم كه: من در كنار حوض كوثر ايستاده باشم كه ناگاه جمعى متوجه من شوند و من ايشان را بشناسم كه از اصحاب منند، شخصى از ميان من و ايشان بيرون رود و گويد به ايشان كه بياييد، من گويم

که به کجا آن شخص گوید که: بجهنم و اللّٰه من گویم که ایشان چه کرده اند، آن شخص گوید که ایشان بعد از تو مرتد و کافر شدند، و از کفری که بیرون آمده بودند باز به آن کفر رفتند، پس طایفه دیگر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶

ببینم که می آیند تا این که ایشان را بشناسم شخصی از میان من و ایشان بیرون رود و گوید که بیایید، من گویم که به کجا گوید به آتش دوزخ و اللّٰه من گویم که ایشان چه کرده اند گوید که ایشان از عقب خویش بکفر اصلی برگشتند، پس نمی بینم که از صحابه من کسی بماند مگر مانند شتر واپس مانده از گله شتران.

و ابن اثیر که از معظم علماء اهل سنت است گفته است که معنی حدیث آنست که ناجی از صحابه قلیلی خواهند بود، و قریب باین مضمون را روایت کرده اند در مبحث حوض از عبد اللّٰه بن مسعود به چند طریق، و از حذیفه بن الیمان، و از عبد اللّٰه بن عمر، و از عبد اللّٰه بن عباس، و از انس بن مالک، و از سهل بن سعد به چند طریق، و از ابو سعید خدری، و از ابو هریره به چهار سند دیگر، و از ابو ذر، و از عقبه و از اسماء بنت ابی بکر، و از ام سلمه، و از عایشه و غیر ایشان بطرق بسیار و می توان گفت که در هیچ بابی این مقدار حدیث نقل نکرده اند که در این باب نقل نموده اند، و در اکثر این اخبار منقول است که صحابه متوجه من شوند و ایشان را منع کنند و نگذارند

که به نزد من آینـد، و ایشان را به جهنّم برنـد و من گویم الهی اینها صـحابهای مننـد، صـحابهای مننـد خطاب رسد که یا محمد نمی دانی که بعد از تو چها کردند مرتد شدند، و بکفر اصـلی برگشـتند پس من گویم که من بیزارم از ایشان دورم از ایشان و ایشان از من، و ظاهر است که ارتداد ایشان به سبب مخالفت نصوص جلیه بود بر امامت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه.

و دیگر خاصه و عامه روایت نموده اند از آن حضرت بطرق متکثره که عن قریب امّت من هفتاد دو سه فرقه خواهند شد، یک فرقه از ایشان ناجی خواهد بود و باقی هالک شده.

و بطرق متکثره روایت نموده اند عامه و خاصه که حضرت سیّد المرسـلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که مثل و داستان اهل بیت من مانند کشتی نوح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷

چنانکه هر کس با نوح به کشتی رفت نجات یافت و هر که تخلف نمود هلاک شـد، هم چنین هر که بعـد از من تمسک بأهل بیت من جویـد نـاجی است و هر که مخـالفت ایشـان کنـد هالـک است و از اهـل جهنم و غیر اینهـا از اخبار متواتره در مـذمت صحابه در صـحاح سـته مـذکور است، و مع هذا کل أهل سـنت همه اصـحاب را عادل می دانند بلکه: هر کس که یک بار آن حضـرت را دیده باشد عادل می دانند و خبر او را در صـحاح خود می آورند و الحمد للّه رب العالمین که بطلان مذهب ایشان به مرتبه نیست که بر ذی عقلی مخفی بماند و لیکن چون بر این مذهب باطل برآمده اند حبّ مذهب آباء مانع

است از قبول حق و اين معنى مجرب است.

پس، بنا بر اين ما تمسك جستيم به جمعى كه به اتفاق همه عادل و ثقه اند بلكه مقتداى عالمند به گفته خداى و رسول او صلّى اللَّه عليه و آله مثل امير المؤمنين، و امام حسن، و امام حسين، و فاطمه زهرا صلوات اللَّه عليهم.

و سنّيان روايت كرده اند در صحاح خود از عايشه و ام سلمه و غير ايشان كه آيه كريمه إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «۱» در شأن ايشان نازل شده است و در همه كتب احاديث و تفاسير ايشان مسطور است و بعد از ايشان متابعت باقى ائمه معصومين صلوات اللَّه عليهم كرده ايم كه به اتفاق سنّيان هر يك از ايشان اعدل و أصلح و اتقاى اهل زمان خود بوده اند، و همه ايشان در صحاح خود از ائمه ما روايت كرده اند با آن كه در صحاح سته ايشان احاديث بسيار نقل نموده اند از حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله كه آن حضرت فرمودند كه «لا يزال هذا الدّين عزيزا منيعا إلى اثنى عشر خليفه، و در روايتى ديگر لا يزال

الدّين قائما حتّى تقوم السّاعه و يكون عليكم اثنا عشر خليفه كلّهم من قريش، و به روايت ديگر لا يزال هذا الامر عزيزا إلى اثنى عشر خليفه» و امثال اين عبارات.

و بخارى در بابى ذكر كرده است در جزو آخر، و مسلم بنه سند روايت كرده است، اين اخبار را و ابو داود در مسند خود به اسانيد مختلفه روايت نموده است، و ترجمه اين عبارات اين است كه هميشه اين دين اسلام

عزیز و منیع خواهد بود، و دست ملحدی به ذیل ابطال و افساد او در نخواهد آمد تا دوازده خلیفه من در این دین باشند و همیشه این دین برپا خواهد بود تا روز قیامت و خواهند بود خلیفه من بر شما دوازده خلیفه از قریش، و اکثر سنّیان چون علاجی ندارند قایل اند که مراد از ایشان ائمه اثنی عشرند.

و با جمعی از فضلاء این زمان ایشان این فقیر را مباحثات واقع شد و از ایشان استفسار نمودم که این خلفاء دوازده کدامند ایشان گفتند که: همین دوازده امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است، و خود گفتند که اگر خلفای اربع را بگوئیم ایشان خامس ندارند، و اگر خلفای بنی امیه و بنی عباس را بگوئیم ایشان اضعاف این عددند، و چون کسی ایشان را خلیفه رسول خدا تواند گفت با این ظلمها و کفرها که از ایشان صادر شده و الحمد للّٰه جمعی از ایشان به شرف ایمان مشرف شدند وَ اللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ و آن چه علماء متقدمین ما روایت نموده اند از طرق عامه در ذکر ائمه اثنی عشر مجملاً و مفصلا با اسامی ایشان زیاده از حد و حصر است، و آن چه از طرق شیعه از ثقات و عدول روایت شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت صاحب الامر به اضعاف مضاعفه تواتر است، و هم چنین نص هر یک بر دیگری نیز متواتر است با معجزات متواتره از هر یک بعد از دعوی امامت و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱،

إن شاء اللَّه تعالى کتابى نوشته خواهد شد که پاره از اینها را در آنجا ذکر کنیم وَ مَا النَّصْرُ وَ التَّوفیقُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ.

و مخفى نماند که آن چه ما از حضرت سید المرسلین صلّى اللَّه علیه و آله روایت مى کنیم اکثر آن از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسى کاظم و امام رضاست صلوات اللَّه علیهم، و از باقى ائمه کمتر است بنا بر تقیه ایشان از سلاطین زمان از بنى امیه، و بنى عباس لعنهم اللَّه، پس حدیثى که از حضرت امام رضا علیه السّلام روایت کنیم واسطه شش معصوم است تا به حضرت سید المرسلین، و لهذا احمد حنبل که مى شنید حدیث امام رضا صلوات اللَّه علیه را که مى فرمودند که خبر داد مرا صادق صدّیق پدرم موسى بن جعفر، و او روایت نموده است از صادق صدیق جعفر بن محمد الصّادق، از پدرش صادق صدیق محمد بن على باقر علوم الانبیاء و المرسلین، از صادق صدیق على ابن الحسین زین العابدین، از صادق صدّیق سیّد الشهداء حسین بن على سید شباب اهل الجنه اجمعین، از پدرش صدیق اکبر امیر المؤمنین و امام المتقین على بن ابى طالب، از برادرش سید الانبیاء و المرسلین صلّى اللَّه علیه و آله، از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل از خداوند عالمیان مى گفت: هذا سعوط المجانین یعنى این سند دیوانگان را عاقل مى کند و با خبر مى سازد که از این جماعت حدیث مى باید شنید نه از جمعى که به اتفاق فریقین خائن و فاسق و کافر بوده اند، چون ابو هریره و عبد اللَّه بن عمرو انس بن

مالـك و عـايشه كه تفصـيل كفر و فسق ايشـان را در كتب خود ذكر كرده انـد، و اكثر احـاديث اهـل سـنت از اين چهـار كس منقول است و پـاره از احوال ايشـان خواهـد آمـد در اين شـرح إن شـاء اللَّه تعـالى پس هر گاه حـديثى بيكى از ائمه معصومين صلوات اللَّه عليهم رسـيد به رسول خـدا رسـيده است بلكه بجناب اقـدس الهى رسـيده است. و قول ايشان قول سـبحانه و تعالى است چنانكه در اخبار بسيار وارد شده است كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۰

ايشان اجتهاد نمى كرده اند، و صاحب راى نبوده اند بلكه هر چه فرموده اند از حق سبحانه و تعالى فرموده اند، لهذا اكثر اخبار ما كه بهر يك از ايشان مى رسد به آباى خود نسـبت نمى دهند و سـند را به رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله متّصل نمى سازند مگر آن كه در مجلس ايشان سنّى حاضـر باشد يا راوى از اهل سـنت باشد چون بسـيارى از علماء اهل سـنت در مجلس ايشان حاضر مى شده اند و از ايشان احاديث روايت مى كرده اند.

از آن جملـه مالـك بن انس كه يكى از علمـاى چهـار مـذهب است كتـابى على حـده تصـنيف نمـوده است در اخبـارى كه از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه عليه شـنيده است و علماى ما از او روايت نموده انـد آن كتاب را و صـدوق از اخبار او روايت نموده است در كتـاب امـالى و غيره، و ليكن از مـا تـا ائمه هـدى صـلوات اللَّه عليهم رعايت سـند لازم است و علماى ما كتب رجال تصنيف نموده اند و احوال راويان را در آن كتب ذكر كرده اند.

ديگر از حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله منقول است كه

هر کس از امت من حفظ کند چهل حدیث را از احادیثی که به آن احتیاج دارند در أمر دین ایشان حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت مبعوث کند فقیه عالم، و در زمره علما و فقها باشد.

و بروایتی دیگر از آن حضرت منقولست که هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند در امر دینش از جهت رضای الهی و تحصیل مثوبات اخروی حق سبحانه و تعالی او را حشر کند فقیه عالم.

و در روایتی دیگر حشر کند او را با پیغمبران، و صدیقان، و شهیدان، و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان.

و در روایت معتبره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر که حفظ کند چهل حدیث از احادیث ما اهل بیت را در حلال

و حرام حق سبحانه و تعالی او را مبعوث گرداند فقیه عالم و او را عذاب نکند.

و به طرقی دیگر نیز وارد شده است از عامّه و خاصه و هم چنین اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام اللّٰه علیهم وارد شده است که بشناسید رتبه مردم را بقدر روایت ایشان از ما کما و کیفا.

و از حضرت أمیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقول است که راحت دهید نفوس خود را به حکمتهای تازه به درستی که نفوس را کلال و واماندگی حاصل می شود چنانکه بدنها را.

فائده چهارم در بیان علوم اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیهم

از آن جمله علم بکتاب اللّٰه است که مخصوص ایشان است چنانکه در اخبار متواتره از عامه و خاصه وارده شده است.

و مسلم در صحیح خود به سه سند روایت نموده است از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و

آله که: آن حضرت در غدیر خم در میان مکه و مدینه خطبه بلیغ فرمودند و حمد و ثنای الهی به جای آوردند و موعظه و نصیحت بسیار فرمودند و از عذاب الهی تخویف نمودند، پس فرمودند که ای مردمان بدانید که من نیز مثل سایر مردمانم در عدم بقای در دنیا، و عن قریب است که رسول حق سبحانه و تعالی بمن خواهد آمد و من اجابت او خواهم نمود و از این دنیا بدار القرار خواهم رفت، و من در میان شما دو چیز عظیم می گذارم.

اول کتاب حق سبحانه و تعالی است که: در او است هدایت و نور پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲

عمل کنید بکتاب حق سبحانه و تعالی و تمسّک جوئید به آن.

و دویم اهل بیت مننند شما را از عذاب الهی می ترسانم در امر اهل بیت خود و شما را تذکیر می نمایم به عقوبات الهی از مخالفت ایشان و عذابهای الهی را به شما وعده می دهم اگر مخالفت ایشان نمایید إلی آخر الخبر بطوله، و سه مرتبه مبالغه نمودن در امر متابعت أهل بیت، و یک مرتبه در امر قرآن دلیل است بر آن که متابعت ایشان اهم است.

و این خبر را احمد بن حنبل در مسند خود که: یکی از صحاح سته است بنا بر مذهب اکثر ایشان، و اجماع اهل سنت است بر عدالت او روایت نموده است از زید بن ارقم و از ابو سعید خدری و از زید بن ثابت.

و هم چنین ثعلبی که از اعظم محدّثین و مفسرین ایشان است در تفسیر خود روایت نموده است در آیه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا

تَفَرَّقُوا «۱» از ابو سعید خدری.

و هم چنین روایت نموده است ابن مغازلی از ابو سعید خدری همه نقل نموده اند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله که فرمودند که

الا إنّ اللّطیف الخبیر أخبرنی انّهما لن یفترقا حتّی یرد علیّ الحوض فانظروا ما ذا تخلّفونی فیهما

یعنی به درستی که خداوند علیم خبیر مرا خبر داده است که کتاب خدا و أهل بیت من از یکدیگر جدا نمی شوند تا هر دو در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس تأمل نمایید و نظر کنید که بعد از من چگونه با ایشان سر خواهید کرد.

و ابو داود سیستانی و ترمدی هر دو در صحیحهای خود که از جمله صحاح سته سنیان است و معتمد علیه ایشان است، از زید بن ارقم روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳

کرده اند با این زیادتی، و ظاهر شد که مسلم از روی عناد این زیادتی را انداخته است با زیادتی

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»

با آن که دیگران از مسلم روایت کرده اند مجموع حدیث غدیر را از زید بن ارقم بروایت مسلم، و بخاری که عنادش بیشتر است در اصل روایت نکرده است، لهذا علماء ایشان بخاری را بیشتر اعتبار می کنند، و بعد از آن مسلم را و بعد از آن چهار کس دیگر را که: اینها سیستانی، و ترمدی، و نسائی اند و در ششم خلافست که: مسند احمد است یا موطأ مالك و بهر تقدیر هر دو را اعتبار می کنند چون اجماع بر امامت هر دو کرده اند، و آن چه متقدمان علمای ما روایت نموده اند به أحادیث فوق تواتر اضعافا مضاعفه: آن است که حضرت سیّد الأنبیاء و المرسلین خطبه ثقلین

را در حجّه الوداع در عرفات خواندنـد و در مسـجد خيف در منى خواندنـد و ابو بكر، و عمر، و ابو عبيـده جراح، و سالم مولى حـذيفه، و جمعى ديگر فهميدنـد كه غرض حضـرت نصّ بر امامت على بن ابى طالب است همگى به كعبه رفتند و هم سوگند شدند كه سـعى نمايند در ازاله اين معنى، و حق سـبحانه و تعالى آيات فرسـتاد و حضـرت رسول صـلّى اللَّه عليه و آله ايشان را طلبيد و آيات را بر ايشان خواند ايشان قسـمها ياد كردند كه چنين نكرده ايم، و تكذيب حق سـبحانه و تعالى و رسول او صـلّى اللَّه عليه و آله كردنـد تـا آن كه آيه يـا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ «۱» در راه مـدينه در منزلت او نـازل شـد، و حضـرت رسول صـلّى اللَّه عليه و آله به جبرئيـل فرمودنـد كه امت من تـازه عهدنـد به اسـلام و قـديم العهدنـد در عـداوت امير المؤمنين، چون اكثر خويشان ايشان بـدست آن حضـرت كشـته شـده است مى ترسم مرا بكشـند و همگى كافر شونـد در منزل دويم: تتمه اين آيه نازل شد كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۴

وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ «۱» يعنى اگر اين رسالت را نرسانى هر رسالتى كه رسانيـده عبث مى شود چون امامت از اصول دين است مثل نبوّت، باز حضرت استدعا فرمودند و عرض نمودند مطلب اول را و فرمودند كه: اگر غرض الهى كشته شدن من است سـهل است صد هزار جان من فداى دوست، در منزل سيم كه غدير خم است نزد جحفه كه الحال رابغ مى گويند جبرئيل آمد و بشارت وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ

مِنَ النَّاسِ را آورد.

و در بسیاری از روایات آنست که جبرئیل مجموع آیه را در این موضع آورد و جمع می توان کرد بینهما که مضمون آیه را در دو منزل پیش گفته باشد، و آیه را در این منزل پس حضرت امر فرمودند که در میان آن صحرا فرود آمدند، و زیر چند درخت از خار مغیلان را رفتند، و منبری از پالانهای شتران ساختند، و حضرت بر آن منبر برآمدند، و خطبه که قریب بدو جزو است أدا فرمودند، و احادیث متواتره غدیر خم مشتمل است بر زیادتی و نقصان بسیار چون همگی را قوت حفظ همه نبود، و لیکن همه اخبار متفقند در آن که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که

«أ لست أولی بکم من أنفسکم قالوا بلی یا رسول اللّٰه فقال من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»

یعنی آیا من أولی نیستم به شما از نفسهای شما چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ «۲» یعنی نبی واجب الاطاعه شما است که می باید همه جان خود را فدای او کنید در اطاعت او و همگی گفتند بلی یا رسول اللّٰه، پس فرمودند که: هر که من واجب الاطاعه و مولای او بودم پس علی مولی و واجب الاطاعه اوست خداوند را دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد، و نصرت ده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵

هر که علی را نصرت دهد، و فروگذار هر که علی را فرو گذارد، و لعنت کن هر که را که ستم کند بر علی، پس عمر بن الخطاب

برخاست و گفت به به ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه، و آن حضرت حکایت ثقلین را نیز در این ضمن مذکور ساختند.

و از عامه احمد بن حنبل در مسند خود این مضمون را روایت کرده است از سعد وقاص و مسلم روایت کرده است از زید بن ارقم، و ثعلبی روایت کرده است از عبد اللَّه عباس، و از جعفر بن محمد (ع)، و از براء بن عازب و از سفیان به اسانید بسیار، و از صحاح سته ابو داود سیستانی، و ترمدی هر دو روایت نموده اند از زید بن ارقم، و از سعید بن وهب از پنج کس یا شش کس از اصحاب سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله، و به چهار سند دیگر روایت کرده اند از ابو اسحاق و از براء، و از ابو لیلی، و ابو عامر از زید بن ارقم، و از ابن وهب از پنج کس، و از بریده اسلمی به چهار سند که حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به او گفت

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»

و ابن مغازلی شافعی روایت کرده است حدیث غدیر را طولانی به چهار ده سند از اصحاب آن حضرت (ص)، و در کتابی منفرد در ذکر حدیث غدیر خم روایت نموده است به پانصد سند از صد و پنج کس از اصحاب آن حضرت، و محمد بن جریر صاحب تاریخ در کتاب ولایت روایت نموده است این حدیث را به هفتاد و پنج سند.

و ابن عقده حافظ روایت نموده است به صد و پنج سند، و شیخ زین الدّین رحمه اللَّه روایت نموده است

در کتاب خود از پانصد نفر از اصحاب رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و همه اخبار متفقند در عبارت

«من كنت مولاه فعلىّ مولاه»

بعضى ذكر كرده اند مفصلا و بعضى مجملا و در بسيارى از اخبار مفصله ايشان حكايت ثقلين هست، و آن كه حضرت سيّد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله فرمود كه

«لن يفترقا حتّى يردا علىّ الحوض»

و چون اين عبارت

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۶

متواتر شده معنى آن اين است كه كتاب خدا و اهل بيت از يكديگر جدا نمى شوند، و ظاهر است كه مراد حضرت اين نيست كه الفاظ قرآن و بس نزد اهل بيت است چه اين معنى خصوصيتى به ايشان نداشت بلكه مراد حضرت آنست كه: تفسير قرآن نزد اهل بيت است و بس، و غير اهل بيت معنى قرآن را نمى دانند و از حقايق قرآن خبر ندارند، و مراد از اهل بيت ائمه معصومينند صلوات اللَّه عليهم به اخبار متواتره از حضرت سيد المرسلين و ائمه طاهرين، و ذكر آن از طرق عامه بطول مى انجامد و چون اين معنى در اكثر تفاسير و احاديث سنيان هست مشغول نشدم بذكر آن، و اخبار متواتره از طرق اهل بيت سلام اللَّه عليهم وارد شده است كه جميع علوم در قرآن هست، و عقول همه كسى به آن نمى رسد، و بغير از ائمه معصومين كسى ديگر به آن راه نيافته است، و سنّيان و شيعيان همگى از حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله روايت نموده اند به اسانيد متكثره كه آن حضرت فرمود كه

«انا مدينه العلم و علىّ بابها»

و ديگر فرمود كه

انا مدينه الحكمه و علىّ بابها

يعنى من شهرستان علم إلهيم و

علی در آن شهرستان است، پس به علوم آن حضرت نمی توان رسید الّا به اکتساب از آن حضرت چنانکه عامه از ابن عباس بطرق متکثره نقل کرده اند در تتمه این حدیث که

و لن تؤتی المدینه إلّا من الباب

یعنی داخل شهرستان نمی توان شد هرگز مگر از در آن.

و منقول است که چون در اوایل سلطنت شاه جنّت مکان علیّین آشیان شاه اسماعیل انار اللّه تعالی برهانه مولانا حسین کاشفی از هرات بدار المؤمنین سبز وارد آمد سبزواریان دغدغه داشتند در تشیع مولانا کسی را مقرر ساختند که در اثناء موعظه تفتیش مذهب او کند اتفاقا مولانا گفت که جبرئیل بر حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله دوازده هزار مرتبه نازل شد آن سبزواری سؤال نمود که بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام چند مرتبه نازل شد مولانا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷

بدیهه گفت بیست و چهار هزار مرتبه و این حدیث را خواند و گفت هر گاه علی باب مدینه علم رسول باشد جبرئیل در دخول و خروج هر دو بر علی وارد شده باشد سبزواریان را خاطر جمع شد که مولانا از مذهب آبای خود برنگشته است.

دیگر متواتر است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله در مرض موت مرا تعلیم نمود هزار باب از علم که گشوده می شود از هر دری از آن هزار باب، و ظاهرش آنست که هزار هزار نوع از علم بوده باشد و بر تقدیری که هزار هزار مسأله بوده باشد خلافی نیست بین الفریقین که هیچ کس از علما هزار یک آن را نداشته اند، و

این مجموع در یک سرگوشی آن حضرت حاصل شد صلوات اللّٰه علیهما.

دیگر متواتر است از باب مدینه العلم که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله هزار کلمه تعلیم من نمود که مفتوح می شود از هر کلمه هزار کلمه.

دیگر متواتر است که فرمودند که آن حضرت به یاد داد مرا هزار حرف که مفتوح می شود از هر حرفی هزار حرف.

دیگر در اخبار مستفیضه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود که یا علی چون من فوت شوم مرا غسل ده و کفن کن و بنشان و هر چه خواهی از من بپرس که هر چه بپرسی جواب خواهم گفت، و إن شاء اللّٰه در مبحث غسل میّت نیز خواهد آمد.

و احادیث متواتره وارد شده است که جمیع این علوم و غیر اینها از علوم انبیاء که همگی را حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله می دانست بائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم رسید، و ایشان همه را می دانستند.

و در اخبار متواتره وارد شده است که روح القدس که از اعظم مقربان الهی است و از همه فرشتگان عظیم تر و داناتر است و با أولو العزم انبیاء می بوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸

با ائمه معصومین می بود و مذکّر ایشان بود و باین اعتبار ائمه را محدّث بفتح دال می نامند چون روح القدس به ایشان حدیث می گوید، و دور نیست که عقل کل باشد یا عقل اول که حکما به آن قایل اند.

و باز در اخبار متواتره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی در شب قدر ملائکه و روح را می فرستد به خدمت ائمه مطهرین صلوات اللّٰه علیهم

و مقدّرات این سال را از ارزاق و آجال و بلاها و نعمتها و آن چه واقع می شود تا سال دیگر به خدمت ایشان عرض می کنند.

و در اخبـار مستفیضه وارد شـده است که در هر شب جمعه ائمه هـدی صلوات اللّٰه علیهم را معراج روحـانی واقـع می شود به عرش مجید، و چون مراجعت می فرمایند علوم بسیار ایشان را حاصل گردیده.

و در اخبار صحیحه متواتره وارد شده است که هر شب و هر روز اعمال جمیع امّت را از خیر و شر عرض می نمایند بر حضرت سیـد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات علیهم چنانکه حق سبحانه و تعالی از روی تهدید فرموده است وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»

یعنی بگو یا محمـد که هر چه می خواهیـد بکنید که اعمال شـما را اللّٰه تعالی می بیند و رسول او و مؤمنان که ائمه معصومینند می بینند در حین عرض به ایشان، و در اخبار متواتره وارد شده است که آنا فآنا بر ایشان منکشف می شود علوم الهیّه.

و در اخبار متواتره وارد شـده است که احوال هر کس را بعنوان مکاشـفه می داننـد و می دانند که شـیعه است یا سنّی است، و بهشتی است یـا دوزخی، و اسـامی هر یـک را می داننـد، و نزد ایشان است کتاب اسامی شـیعیان، و غیر ایشان چنانکه حضـرت سید المرسلین می دانست. و در صحیح بخاری و غیر آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹

مسـطور است که آن حضـرت در روز کسـوف شـمس بعـد از نمـاز فرمودنـد که الیوم بر من منکشف شـد همه چیز حـتی اهل بهشت و اهل دوزخ، و بر همه عالم شدم بعلم حضوری، و جمعی کثیر از آن کتاب

اسامی خود را یافتند، و آن کتاب عظیمی است مسمّی به ناموس.

و در اخبـار متواتره وارد شـده است که اسـامی عظمـای الهی هفتـاد و سه اسم است، یکی از آنها مخصوص ذات مقـدس الهی است، و هفتـاد و دو اسم دیگر را به حضـرت سـیّد المرسـلین و ائمه مقدسـین داده انـد، آصف برخیـا یک اسم می دانست که: تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد حضـرت سـلیمان حاضر ساخت، و حضرت عیسی را از آنها دو اسم داده بودند که مرده زنـده می کرد و کور مـادرزاد را روشن می کرد، و پیس را شـفا می داد، و حضـرت موسـی را چهار اسم عطا نموده بودنـد، و حضـرت ابراهیم را شـش اسم داده بودنـد، و حضـرت نوح را هشت اسم داده بودنـد، و حضـرت آدم را بیست و پنـج اسم داده بودنـد، و ائمه هـدی را هفتاد دو اسم داده انـد، ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا دیگر در اخبار متواتره وارد شده است که نزد ائمه هـدی صـلوات اللّه علیهم بود کتـاب علی بن ابی طالب صـلوات اللّه علیه که حضـرت سـید المرسـلین فرموده بودنـد و حضـرت سیّد الوصیین نوشته بوده بخط مبارک خود، و جمعی کثیر آن کتاب را دیده بودند مثل زراره و محمد بن مسلم و غیر ایشان و ایشان روایت کرده اند که: آن کتاب به ضـخامت ران شتری بود و مسـمّی بود به جامعه، و در آن جامعه مسطور است هر حلال و هر حرامی و هر حکمی حتی اگر آن که کسی بدن کسی را بخراشد ارش آن چند است.

و دیگر نزد ایشان است جفر جامع، و علمای عامه نقل کرده اند که

علم آن نزد ائمه اهل البیت است، و آن چه الحال در میان هست بیست و هشت جزو است هر جزوی بیست و هشت صفحه هر صفحه بیست و هشت خانه در طول،

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰

در بیست و هشت خانه در عرض، و در هر خانه چهار حرف از حروف تهجی و جمعی که مدعینـد که خبر از علم آن داریم کاذب اند مگر اولیاء اللّٰه که:

ایشان محل اسرار علوم اهل بیت اند سلام اللّٰه علیهم، و ایشان مامورند بستر آن.

دیگر مصحف فاطمه (ع) است. و آن کتابی است که حضرت امیر المؤمنین (ع) نوشته است از املای جبرئیل، چون بعد از وفات حضرت سید المرسلین حضرت فاطمه (علیها السلام) بسیار غمگین و اندوهناك بود، و چون مقرر است که قصص و حکایات فی الجمله رفع اندوه و حزن می نماید، حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد از جهت تسلی دادن آن حضرت، جبرئیل می گفت و حضرت فاطمه (علیها السلام) می شنید و حضرت امیر المؤمنین می نوشت، و در آن مسطور است احوال ما بعد حضرت سید المرسلین تا انقضای دنیا و مشهور آنست که حروف آن حروف نورانیه است که مفتتح سور قرآنی است.

و صاحب کشاف و غیره در فضایل آن سخنان نقل کرده انـد و مجموع آن در چهارده حرف است «صراط علیّ حقّ نمسکه» یعنی راه علی حق است و به آن تمسک جسته ایم و این کتاب نیز مرموز است مثل جفر جامع بهمان عنوان که چهارده جزو است و هر جزوی چهارده صفحه و در هر صفحه چهارده خانه طولا ـ و عرضا و هر خانه چهار حرف و مسمی است به جفر ابیض، و

آن چه مشهور است از جفر جامع و جفر ابیض محض شهرت است نه در حدیثی دیده ام و نه از عالمی بعنوان جزم شنیده ام، و این حقیر هر دو را داشتم در صغر سن و به خدمت همه علماء آن زمان رفتم کسی دعوی علم آن نکرد مگر شیخ بهاء الدین محمد رحمه اللّٰه علیه که گفت من فی الجملة خبر دارم از گذشته ها، تا آن که گفت من قواعد علّامه را از جفر جامع استخراج می توانم کرد، بنده عرض کردم که به آن عنوان می دانید که کل کلمات آن در این جفر هست و چون جمع کنید قواعد می شود، در جواب فرمودند که این معنی را همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱

کس می داند بعنوان دیگر می دانم، و سعی بسیار نمودم نفرمودند و اللّٰه تعالی یعلم.

و شکی نیست که اگر جمعی فی الجملة مطلع باشند عالم بجمیع آن نیستند با آن که معلوم نیست که این دو کتاب جفر جامع و جفر ابیض باشند، بلکه اظهر آنست که هر دو نزد ائمه معصومین است لفظا و معنی و اللّٰه تعالی یعلم.

و انواع علوم ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم اجمعین از حد حصر متجاوز است آن چه را نقل نموده اند در اخبار احصا نمی توان نمود و آن چه را نقل نموده اند نزد آن چه نقل ننموده اند مثل نسبت قطره است به دریا.

و از آن جمله علم الهام است که اعظم علوم ایشان است و لیکن عامه این علم را تجویز می کنند نسبت به بایزید، و ابراهیم ادهم، و حسن بصری، و امثال ایشان و انکار می نمایند در ائمّه معصومین صلوات اللّٰه علیهم با آن که خود نقل

نموده اند که صوفیه منسوب به ایشانند، و ابو یزید بسطامی که معظم ایشان است این رتبه را از سقایی خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه یافت و معروف کرخی از دربانی حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّه علیهما یافت، و هر که تفصیل آن خواهد باید که رجوع نماید به تذکره الأولیاء شیخ عطار و شواهد النبوّه مولانا جامی بلکه روضه الصفا و حبیب السیر و سایر کتب تواریخ ایشان مشحون است از معجزات و کرامات ائمه اهل البیت سلام اللّه علیهم و بعضی از انواع علوم ایشان در اثنای اخبار این کتاب خواهد آمد مجملا و مفصلا إن شاء اللّه تعالی

فائده پنجم وجوب رجوع است در همه علوم به ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم

قال اللّه تبارک و تعالی فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ۱۶: ۴۳ «۱» یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر سؤال کنید، و اخبار صحیحه متواتره وارد شده است که اهل ذکر ایشانند. و اشاره بان شد سابقا، دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۲» یعنی اطاعت کنید اللّه تعالی را و اطاعت نمایید سید المرسلین را و فرمان برداری کنید صاحبان حکم را و به اتفاق امّت مراد از این آیه ائمه هدی اند یا پادشاهان، و عقل کافی است در تمیز چه ظاهر است که محال است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید خلایق را به متابعت مانند یزید ملعون، و ولید کافر، و حجاج اکفر کفّار و امثال این جماعت از خلفای بنی امیه و بنی عباس و غیر ایشان بلکه محال است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به

اطاعت غیر معصوم و به اتفاق امّت غیر ائمه اثنی عشر معصوم نبوده اند.

و جمیع خلفای اثنی عشر را خلیفه می دانند به احادیثی که در جمیع صحاح ستّه وارد شده است در خلافت ایشان و به آن اشاره شد پس واجب باشد اطاعت ایشان با آن که اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است. که اولی الامر ایشانند و این اخبار را به تایید اللّه تعالی با آیات و اخباری که در شأن ائمه هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳

است در کتب متفرقه ذکر کرده ام و إن شاء اللّه تعالی مجتمعا نیز ذکر خواهیم نمود و در این کتاب اشاره بان می شود.

دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ «۱» یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید به خدا و رسول از اللّه تعالی بترسید، و با صادقان باشید یعنی دست از متابعت ایشان مدارید، و رتبه صدق در افعال و اقوال و اطوار رتبه مقربان درگاه الهی است چنانکه کتانی در آن کتابی تصنیف نموده است و آن چه او ذکر کرده است و غیر او محال است وجود آن در غیر ائمه معصومین و احادیث مستفیضه وارد شده است که مراد از صادقان ائمه معصومینند که حافظان شریعت سیّد المرسلین اند، و اخبار وجوب متابعت ایشان نیز متواتر است.

دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ «۲» یعنی نیست ولی شما و صاحب و واجب الاطاعه شما مگر حق سبحانه و تعالی و رسولش سید المرسلین صلّی

اللّٰه علیه و آله و مگر کسانی که به پای می دارند نماز را و زکاه می دهند در حالت رکوع و به اتفاق مفسّران شیعه و سنّی این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نازل شده است، و اخبار متواتره از خاصّه و عامّه وارد شده است که این آیه در شأن امامت آن حضرت نازل شده است، و ذکر آن اخبار سبب طول می شود، و مجملش آنست که سائلی سؤال نمود از صحابه و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در نماز بود، و اشاره به سایل نمود به انگشتری خود سائل آمد و انگشتری را از دست حضرت بیرون آورد، و این آیه نازل شد، و صاحب کشاف و سایر مفسّران عامه ذکر نموده اند که ایراد آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴

بلفظ جمع بواسطه تعظیم است، و بواسطه آن که دیگران نیز در این فعل متابعت آن حضرت نمایند.

و در احادیث ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم مزبور است که سائل از ملائکه بود، و بر هر یک از ائمه معصومین نازل شد و سؤال کرد در حالت رکوع ایشان در حالت رکوع تصدق نمودند.

و ابن مغازلی شافعی این خبر را از عبد اللّٰه عباس و ابو ذر غفاری روایت کرده است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که خداوندا حضرت موسی از تو طلب نمود خلیفه و وزیری هارون را خلیفه و وزیر او گردانیدی، من نیز از تو می طلبم که علی بن ابی طالب را خلیفه و وزیر من گردانی حضرت تمام نکرده بود دعا را که جبرئیل آمد و این

آیه را آورد.

و مؤیّد این است خبر متواتر نزد عامه و حتی در صحاح سته هر یک، و نزد خاصّه که حضرت سیّد المرسلین به امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که یا علی تو از من به منزله هارونی از موسی، الّا آن که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر می بود هر آینه تو خواهی بود، جمیع رتبه هارونی را از جهه آن حضرت مقرر ساختند بغیر از رتبه نبوت و عمده رتبه او خلافت حضرت موسی بود و نسائی در صحیح خود که از صحاح ستّه است خبر خاتم و نزول آیه را از عبد اللّٰه بن سلام روایت نموده است و بطرق متکثره از حضرت امیر المؤمنین (ص) و عبد اللّٰه عباس و غیرهما روایت نموده اند.

و ثعلبی از سدی و عتبه و غالب بن عبد اللّٰه روایت نموده است که این آیه در شأن امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نازل شد بعد از تصدق به خاتم و نزد شیعه اشهر من الشمس است سندا و دلاله و آیات و اخبار در این باب زیاده از حد حصر است، و غرض مجرّد اشاره بود به آن.

فائده ششم در اوصاف علمای دینی است که از ایشان اخذ علم توان نمود

بدان که چون ظاهر شد و اخبار متواتره وارد شده است که منحصر است اخذ علوم دینیه از اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیهم، و روایات متواتره وارد شده است در مذمت آرا و مقاییس و اجتهادات باطله که ذکر آنها مورث ملال است، چون این رساله محل آن نیست و بعضی از آنها را در روضه المتقین یاد کرده ام و در این شک نیست که در زمان حضرت سید المرسلین تا زمان

غیبت کبری مدار شیعه را بر این بود که اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار سلام اللّه علیهم می شنیدند، و به شهرهای خود رفته نقل می نمودند، و شیعیان بدان عمل می کردند، و چون ائمه جور که سلاطین آن اوقات بودند غالب بودند، و با آن که بعضی از آن سلاطین شیعه بودند چون منصور و هارون و مامون بواسطه خوف زوال ملک خود اظهار نمی کردند مذهب خود را و بر وفق اقوال بعضی از علما آن وقت که ایشان را اولو الأمر و واجب الاتباع می دانستند عمل می نمودند، و اگر کسی مخالف آن می گفت امر بقتل او می نمودند.

چنانچه صاحب کشاف در تفسیر آیه لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ «۱» گفته است که این آیه دلیل است بر آن که فاسق صلاحیّت امامت ندارد، و چگونه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶

صلاحیّت امامت داشته باشد کسی که اگر قاضی باشد و فاسق باشد حکمش باطل است، و اگر گواهی فاسق باشد گواهیش مردود است، و اطاعت او واجب نیست، و خبرش مقبول نیست، و پیش نمازی نمی تواند کرد، و همیشه ابو حنیفه پنهان فتوی می داد که واجب است نصرت زید بن علی بن الحسین صلوات اللّه علیهما، و زید را امام می دانست، و می گفت واجبست مال نزد او بردن و با او خروج نمودن نه بر این دزد متقلب که نام امامت و خلافت بر خود بسته است، مثل دوانقی که منصور باشد، و امثال او.

و زنی آمد پیش ابو حنیفه که تو فتوی دادی که پسرم خروج نمود با محمد و ابراهیم پسران عبد اللّه بن الحسین بر منصور و پسرم کشته شد به فتوای تو، ابو

حنیفه گفت کاش من به جای پسر تو بودم، و همیشه ابو حنیفه در باب این ائمه جور می گفت که اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند مرا که آجر آن را بشمارم هر آینه نشمارم.

و از ابن عینیه منقولست که او می گفت که حق سبحانه و تعالی هرگز ظالم را امام نمی کند، و چگونه جایز است که ظالم را امام کنند، و حال آن که امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هر گاه ظالم را نصب کنند مثل مشهور می شود که هر که گرگ را شبان گوسفندان کند ظلم بر گوسفندان کرده است، عبارت کشاف تمام شد، اما زمخشری بی چاره خبر ندارد که همه اینها بر او وارد است در خلافت ثلاثه، و ظلمهای ایشان در زمان خلافت ایشان بسیار است، و هر سه سالها در کفر بودند، و غرض الهی آنست که هر که یک وقتی ظالم باشد صلاحیّت نبوت و امامت ندارد، چنانکه بیضاوی در تفسیرش ذکر کرده است که آیه دلالت می کند بر آن که پیغمبران می باید معصوم باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت، و امامان می باید که معصوم باشند بعد از امامت. و بر او بحث کرده اند که دلالت یکی است هر چه در نبوت است در امامت همانست، تا عاقبت منصور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷

ابو حنیفه را گرفته در حبس کرد و او در زندان کشتند، و همین معنی باعث اعتبار او شد بنا بر این ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم از عامه تقیه می نمودند غالبا و لیکن اصحاب ایشان از حد و حصر متجاوز بودند، و مذهب ایشان را می دانستند و تقیه را نیز

می دانستند تا آن که زمان ظهور ایشان منقضی شد و غیبت کبری حضرت صاحب الأمر (ع) واقع شد دیگر کسی نداشتند. که رجوع به او کنند، و اخباری که از حضرت شنیده بودند، و در کتب ایشان بود رجوع بانها نمودند، و به اخبار متواتره عمل می نمودند و شواذ را طرح می نمودند تا آن که بواسطه غلبه سلاطین جور و سوختن کتب ایشان و به آب ریختن آنها بسیاری از آنها از دست رفت و کتبی که در میان ایشان ماند اکثر اخبار آنها از حد تواتر ساقط شد و مذاهب عامه نیز بسیار شد و این تمیز نیز از دست رفت که بدانند کدام خبر از روی تقیه است و کدام موافق حق، و دیگر اموری که ذکر آن لایق نیست، اختلافات در میان شیعه به همرسید، و هر یک بموجب یافت خود از قرآن و حدیث عمل می نمودند، و مقلّدان متابعت ایشان می کردند.

تا آن که سی سال تقریبا قبل از این فاضل متبحر مولانا محمد امین استرابادی رحمه اللّٰه علیه مشغول مقابله و مطالعه اخبار ائمه معصومین شد و مذمت آراء، و مقاییس را مطالعه نمود و طریقه اصحاب حضرات ائمه معصومین را دانست فواید مدینه را نوشته باین بلاد فرستاد اکثر اهل نجف و عتبات عالیات طریقه او را مستحسن دانستند و رجوع به اخبار نمودند و الحق اکثر آن چه مولانا محمد امین گفته است حقست، مجملا طریق این ضعیف وسطی است ما بین افراط و تفریط، و آن طریق را در روضه المتقین مبرهن ساخته ام بتدریج و إن شاء اللّٰه در این شرح نیز مجملا یاد خواهم نمود، و مجملش

آنست که از عالمی که عارف شده باشد به طریقه مرضیه اهل بیت سلام اللّه علیهم به کثرت مزاولت اخبار ایشان و جمع بین الاخبار ایشان تواند نمود، و عادل باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸

بلکه تارک دنیا عمل به یافت او می توان کرد بلکه واجب است عامی را عمل به یافت او کردن و در این صورت عمل بقول او نکرده اند بلکه عمل بقول اللّه و قول الرسول و قول الائمه المعصومین صلوات علیهم کرده اند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد شده است در تفسیر آیه إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ «۱» ترجمه اش این است که نمی ترسند از حق سبحانه و تعالی از جمله بندگان او مگر علما و ظاهرش آنست که خشیت لازمه علم است به قرینه سیاق آیه، اگر چه من حیث اللّفظ حصر خشیت است در علماء و همین شرف ایشان را بس است، لکن معنی اوّل اظهر است، و حضرت فرمودند که مراد از علماء در این آیه جمعی اند که بعلم خود عمل می نمایند، و فعل ایشان مصدّق قول ایشان است، و کسی که فعلش تصدیق قولش نکند او عالم نیست.

و از تفسیر حضرت نیز ظاهر شد که خشیت لازمه علم است، و خشیت حقیقی آنست که بعلم خود عمل کند نه از بابت خشیت جمعی که گریه کنند، و همان عمل قبیح را کنند.

و در حدیث صحیح وارد است از حضرت صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند طلب کنید علم را و با علم زینت خود نمایید حلم و بردباری و وقار را که همیشه دل به یاد الهی باشد یا تن به

آرام باشـد، و از جا به زودی در نیاید، و تواضع کنید با کسانی که علم را به یاد ایشان می دهید، و تواضع کنید با اسـتادانی که از ایشـان علم اخـذ می کنیـد، و مباشـید عالمـان جبـار متکبر که تکبر باطل شـما رونق علم حق شـما را ضایع می گردانـد بلکه ظاهرش آنست که مطلق حق شما را باطل می کند، حتی دین شما را بر هم می زند، و از مرتبه کمال می اندازد نعوذ باللّٰه منه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹

و از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه منقول است که روایت کنندگان کتاب بسیارند، و رعایت کنندگان آن کمند چه بسـیار کسـی که غم احادیث دارد و لفظ و معنی آن را درست می کنـد، و لیکن چون عمل به آن نمی کنـد بان علم بـدی کرده است و آن را ضـایع گردانیـده است، پس علماء حقیقی غم عمل دارنـد، و اهتمام ایشان در عمل است، و جاهلان در غم اینند که حـدیث را حفظ کننـد کاری بعمل ندارند یکی رعایت حیات ابدی خود می کند، و دیگری رعایت هلاک سـرمدی خود، بواسطه همین است که در میانه ایشان ربطی نیست، هر چند هر دو در یک کارند.

و از حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که ای طالب علم علم را فضایل بسـیار هست که از لوازم اوست پس علم مانند آدمی است که سر او تواضع است با خدا و خلق، و چشم علم بیزاری از حسد است خصوصا حسد علماء، و گوش علم فهمیدن است، و زبان علم راست گویی است، و حفظ علم تفحص است از آن، و دل علم نیت را خالص

نمودن است از برای خدا، و عقل علم همه چیز و همه کار را دانستن است، و دست علم رحمت است، و پای علم زیارت علماست، و همت علم سلامتی دنیا و آخرتست، و حکمت علم ورع و پرهیزکاریست، و قرارگاه علم نجابتست، و کشاننده علم عافیت است، و مرکب علم وفا بعهد خدا و خلق است، و سلاح علم هموار سخن گفتن است، و شمشیر علم رضا به قضاست، و کمان علم مدارا با دشمنانست، و لشکر علم بحث کردنست با علما، و مال علم ادبست، و ذخیره علم اجتنابست از گناهان و توشه علم یا ردای علم بحسب اختلاف نسخ نیکی با خلایق نمودنست و ماوای آن یا آب آن با همه کس صلح نمودنست، و دلیل علم هدایت نمودن خلایق است، و رفیق علم محبت خوبانست. و مخفی نیست حسن استعارات.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰

و دیگر منقول است در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که می خواهید شما را خبر دهم از فقیه و عالم حقیقی، او آن کسی است که آن قدر از عذاب الهی مردم را نترساند که ایشان ناامید شوند از رحمت الهی و آن قدر از رحمت الهی، نقل نکند که مردم ایمن شوند از عذاب الهی، بلکه چنان کند که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است، و هر دو را با هم قرین ساخته است، اگر آیه رحمتی بیان فرموده است، در عقب آن آیه عذابی یاد کرده است. و بر عکس.

دیگر از علامت عالم آنست که رخصت ندهد عوام را

در مخـالفت الهی به آن که بعلم خود عمل نکنـد، پس اگر از عالم صـغیره صادر شود سـبب گناهان کبیره دیگران می شود، و اگر از ایشـان مکروهی بفعـل آیـد دیگران جرأت بر ما فوق آن خواهنـد کرد، و گناهان جهال در گردن ایشان خواهـد بود بی آن که از گناهان جهال چیزی کم شود.

علامت دیگر آنست که دست از دامن متابعت قرآن برندارد بانکه متوجه دنیا و زینت آن شود یا مخالفت الهی کند در صـغیره یـا کبیره یـا آن که ترک قرآن کنـد بـالکلیّه و متوجه احادیث شود، چنانکه مـدار جمعی کثیر در آن زمان بر این بوده است، و الحال نیز هست بلکه هر حدیثی که مخالف کتاب اللَّه است غیر مقبولست به احادیث بسـیار از حضـرات سـید المرسـلین و ائمه طاهرین سـلام اللَّه علیهم، پس فرمودند که بتحقیق که خیر و خوبی نیست در علمی که از روی فهمیدن نباشد، و غور در معانی و حقایق آن نکننـد، و هم چنین خیر و خوبی نیست در قرائت قرآنی که از روی تـدبّر و تفکر در معانی آن نباشـد، چنانکه حق سبحانه و تعالی امر فرموده است به آن و نهی کرده است از عدم تدبّر در آن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱

و از حضـرت سید السّاجدین صلوات اللَّه علیه نیز منقولست که هر آیه از آیات قرآن گنجی است از گنجهای رحمانی باید که چـون سـر هر خزینـه را بگشـایی نظری بـه آن چه در آن خزینه است بکنی، و آن چه ممکن است از جـواهر حقـایق برداری، و بگذری.

و فرمودند که خیر و خوبی نیست در عبادتی که از روی تفکر و حضور

قلب نباشد و در روایتی دیگر از آن حضرت منقول است که خیری نیست در عبادتی که بی علم باشد، و خیری نیست در حجی که در آن ورع و پرهیزکاری از محرمات الهی نباشد.

دیگر روایت است صحیحا از حضرت امام علی بن موسی الرّضا صلوات اللّه علیه که علامت فقه و علم حلم و بردباری است و خاموشی است از سخنان بی فایده، پس عالمی که این دو صفت نداشته باشد عالم نیست.

دیگر روایتست از حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله که حواریان حضرت عیسی علی نبیّنا و علیه السلام از آن حضرت پرسیدند که ما با که همنشینی کنیم حضرت فرمودند که با کسی همنشینی کنید که چون او را ببینید خدا را یاد کنید، و چون او به سخن درآید علم شما زیاده شود، و عمل او شما را راغب گرداند در آخرت حاصل آنست که با عالمی همنشینی باید نمود که همیشه به یاد خدا باشد، و هر چه گوید از خدا گوید، و هر چه کند از برای حق سبحانه و تعالی کند، و اینها اوصاف علماء ربّانی است که اولیاء اللّه اند و دوستان حق سبحانه و تعالی اند.

چنانکه در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله وارد شده است که هر که خدا را بشناسد و بزرگواری او را بداند منع می کند دهان خود را از سخنانی که عبث باشد، و شکم خود را از خوردن زیاده بر قوت لا یموت، و به تعب می اندازد خود را بروزه روز، و عبادت شب گفتند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲

رسول اللّه این جماعت اولیاء اللّه اند حضرت فرمود که

اولیاء اللّٰه جمعی اند که چون ساکتست در خاموشی به یاد الهی اند، و چون سخن می گویند سخنان ایشان حکمت الهی است که بر ایشان فایض می شود، و چون راه می روند راه رفتن ایشان برکتست از جهه خلایق اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از جهه ایشان مقرر ساخته است قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک چشم زدن از شوق ثواب الهی و خوف عقاب الهی، پس ظاهر شد که همنشینی با امثال این جماعت می باید کرد.

و در حدیث صحیح از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله وارد شده است که همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرتست.

و در حدیث معتبر وارد شده است که لقمان به پسر خود نصیحت نمود که ای پسر چشم باز کن و ببین که با که همنشینی می کنی، پس اگر ببینی جمعی را که به یاد خداوندأند و سخن خدا می گویند با ایشان بنشین، اگر تو عالمی علم تو به تو نفع می دهد که تذکیر ایشان می کنی، و اگر جاهل باشی ایشان تو را تعلیم می کنند، و شاید که حق سبحانه و تعالی رحمتی به ایشان فرستد و تو را نیز فرا گیرد رحمت و اگر بینی که به یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالمی علم تو به تو نفع نمی دهد اگر نتوانی ایشان را هدایت نمودن، و اگر جاهلی جهلت زیاده می شود، و ممکن است که حق سبحانه و تعالی عقوبتی به ایشان فرستد و تو را نیز فرا گیرد پس تا ممکن باشد همنشینی با علمای صالح باید کرد، و هیچ شک نیست که همنشینی مؤثر است دیگر

به اسانید متکثره از حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم منقول است که طالبان علم سه طایفه اند باید که ایشان را و صفات ایشان را بشناسی تا متابعت خوبان ایشان بکنی و از بدان ایشان دور باشی.

اول: طایفه اند که طلب علم می کنند از جهه آن که قوت بحث به همرسانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳

که با دیگران مجادله توانند کرد و فایق توانند شد.

دویم: طایفه اند که طلب علم می کنند بواسطه اعتبار دنیوی و زیادتی اموال و اسباب که از روی خدعه و فریب تحصیل آن کنند.

سیم: گروهی اند که مطلب ایشان تحصیل علم است از جهه رضای الهی، و عمل نمودن به آن و اما صفات و علامات ایشان آنست که طایفه اول کار ایشان ایذای مؤمنانست به مجادله، و اگر مجلسی باشد که جمعی در آنجا باشند به سخن درمی آیند، و ذکر کمالات علمی خود می کنند که با فلان عالم چندین بحث دارم، و چندین تصنیف کرده ام، و نظیر خود ندارم، و حلم و بردباری که ندارد در مجالس نقل می کند که فلان طالب علم با من درشتی کرد گذرانیدم با آن که قدرت بر ضرب و قتل او داشتم، شاید که از امثال خود شخصی را به سخن در آورد و با او بحث کند و هر چند داند که حق به جانب اوست مجادله کند و درشتی کند که تو نمی فهمی ترا کجا قابلیت آن هست که با من سخن گویی، من فلان فاضل و فلان عالم را الزام داده ام، و امثال اینها از اقوال و افعال مخالف دعوای حلم و ورع و اگر چه اظهار خشوع و حلم می کند، اما

در واقع از حق سبحانه و تعالی شرم ندارد و کاذبست، پس حضرت نفرین فرمودند او را که حق سبحانه و تعالی او را همیشه خوار و زار کند و بر کمرش زند. که کمر نبندد یا دو حصه شود.

اما طایفه دویم چون غرض ایشان تحصیل مال و جاه است چون به اهل دنیا می رسند تملق و تواضع به ایشان می کنند که ایشان را بفریبند، و چون به امثال خود از فضلا و طلبه می رسند با ایشان نهایت تکبر می کنند سیما اگر عیاذا باللّٰه یک کتاب بیشتر از او خوانده باشد با آن که اگر اغنیا هیچ نخوانده باشند با ایشان تواضع می کنند و با علما تکبّر می کنند، پس او رشوه یا شیرینیهای اغنیا را می خورد، و دین خود را بر باد می دهد، پس حق سبحانه و تعالی چشم بصیرت او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴

را کور گرداند، و قطع کند اثر او را از آثار علما که نام و نشان این جماعت نماند.

و اما طایفه سیم همیشه غم و اندوه آخرت دارند شبها بیدارند از جهه بندگی تحت الحنک بر کلاه عبادت بسته، و در ظلمت شبهای تار به عبادت الهی بر پای خاسته، همیشه بندگی می کنند و نهایت خوف دارند که مبادا شرایط آن مفقود باشد، و مقبول درگاه الهی نبوده باشد، و خداوند خود را می خوانند با نهایت خوف از آخرت، و عاقبت و همگی متوجه احوال خود شده اند و رو از همه کس گردانیده، و به اهل زمان خود بینا شده می دانند که مصاحبت ایشان مضرّ است، بلکه از معتمدترین برادران مؤمن خود وحشت دارند، چه هر چند خوب باشند ساعتی که

بـا ایشـان می نشـینند از عبـادت الهی میماننـد قطع نظر از لوازم آن صـحبت که غالبا مشـتمل است بر مفاسـد بسـیار، پس حق سبحانه و تعالی قوت او را زیاده گردانـد در عبادت و طاعت، و روز قیامت او را امان دهد از عذاب خویش یا می دهد که خبر باشد نه جمله دعائیه.

دیگر منقولست از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّه علیه که عالم حقیقی آن کسی است که ترک دنیا کرده باشد، و رو به آخرت داشته باشد و پیرو شرع حضرت سیّد المرسلین صلوات اللّه علیه باشد.

و از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه منقولست که هر گاه به بینیـد که عالمی دنیا را دوست می دارد او را بر دین خود متهم دانیـد، و علوم از او اخـذ منماییـد که هر که چیزی را دوست می دارد او را جمع می کنـد، و چون او دنیا را دوسـت می دارد سعی در تحصیل او می نماید، و غم و دین خود و دیگران ندارد و دین خود را بدنیا می دهد، پس حضرت فرمود که حق سـبحانه و تعـالی وحی فرسـتاد به حضـرت داود علیه السّـلام که ای داود واسـطه مگردان در میـان من و خود عالمی را که فریفتـه دنیـا باشـد کـه او ترا از راه محبت من بـاز می دارد، و امثـال این علمـا راه زنانـند کسـانی را که رو بمن دارنـد کمـترین عقوبتی که ایشان را می کنم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵

آنست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان برمی دارم و در حدیث صـحیح از امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه مرویسـت که آسیایی است در جهنّم که به آن خورد می کنند سرهای علمای فاجر را، و

قراء فاسق را، و جبّاران ظالم را و وزيران خاين را.

و منقول است كه يكى از علماء فاسق با پسران ساده به خدمت شاه عالم آفتاب اوليا، پيشواى دين صفى الاصفياء

آن كه از وى گشت مشهور اردبيل و ز جمالش كشت پر نور اردبيل

آمد چون حضرت شيخ صفى عليه الرحمه او را به آن وضع ناخوش ديدند همين حديث را بر او خواندند آن فاسق در جواب گفت كه سر ما را به حصّه آسيابان خواهند داد، حضرت شيخ بالبديهه فرمودند كه آسيابان حصّه خود را خوردتر مى كند.

و از حضرت سيّد المرسلين و حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليهما منقول است: كه هر كه غرضش از طلب علم اين باشد كه فخر كند به آن بر علما يا جدل كند به سبب آن به امثال خود از بى خردان يا روى مردم را بسوى خود كند، پس جاى خود را در جهنّم مهيّا كند كه جاى او آنجاست، به درستى كه رياست سزاوار نيست مگر اهلش را و آنها كسانى اند كه نخواهند آن را، و اگر كنند بامر الهى كنند نه از براى نفس و هوى، و متصف باشند به شرايط آن، و ازين خبر و غير اين از اخبار بسيار ظاهر مى شود كه مى بايد غرض از طلب علوم رضاى الهى بوده باشد نه مطالب باطله دنيوى.

و اخبار بسيار از ائمه معصومين اطهار عليهم السّلام منقولست كه هر كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۵۶

غرض او از تحصيل علم حديث مال و جاه دنيوى باشد او را در آخرت بهره از رحمت الهى نباشد، و هر كه را غرض رضاى الهى باشد حق سبحانه و تعالى او

را اعطا می کند دنیا و آخرت.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که بر منبر فرمودند ای مردمان هر گاه عالم شوید بعلم خود عمل نمایید تا هدایت یابید به علوم لدنّیه، و معارف یقینیه، و عالمی که بعلم خود عمل ننماید جاهلی است که هرگز از جهل خلاصی نداشته باشد بلکه حجت الهی بر این عالم عظیم تر و تمام تر است از آن جاهل.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام مرویست که هفتاد گناه جاهل را می آمرزند پیش از آن که یک گناه عالم را بیامرزند.

و از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله روایتست که علماء دو طایفه اند، یکی عالمی است که بعلم خود عمل نماید و او را نجات ابدی است، دیگر عالمی است که بعلم خود عمل ننماید و او هالك هست، و به درستی که اهل جهنم در عذابند از گند این عالم و از اهل جهنم ندامت و حسرت کسی بیشتر است که او شخصی را بسوی حق سبحانه و تعالی خوانده باشد و آن شخص قبول کرده اطاعت الهی کرده باشد، و حق سبحانه و تعالی او را به بهشت برد و آن عالم را که بعلم خود عمل ننموده باشد بجهنم برد به سبب عدم عمل و متابعت هواهای نفسانی، و دور اندیشی دنیا، اما متابعت آرزوهای نفسانی، پس آن مردم را از حق باز می دارد، و اما طول أمل یاد اخرت را از خاطر این کس می برد، و حق سبحانه و تعالی علماء بد را تشبیه به سگ و حمار فرموده نعوذ باللّٰه منه و آیات و اخبار در مدح علماء با عمل،

و مذمّت علمای بی عمل بسیار است باین اکتفا شد در مقدمه.

فائده هفتم در بیان اختلاف أخبار و جمع میان اینهاست:

و چون سابقا مذکور شده که بواسطه تقیه از سلاطین جور اخبار بعنوان تقیه از ائمه معصومین (ع) صادر شده است، و گاه هست که به واسطه قلت تدبّر روات یا عدم حفظ ایشان یا بواسطه فسق ایشان اخبار مختلفه وارد شده است، و وجوه دیگر که إن شاء اللَّه در مواضع اختلافات بیان خواهد شد.

بدان که محدثان ما دو طایفه اند طایفه بهر خبر صحیحی که به ایشان رسد عمل می کنند، و اگر دو خبر مختلف باشد می گویند مکلف مخیر است در عمل بهر یک که خواهد، بواسطه اخباری که از ائمه معصومین به ایشان رسیده است که

بأيّهما اخذت من باب التّسليم وسعك

یعنی بهر یک از این دو خبر مختلف که عمل نمائی از بابت تسلیم جایز است ترا یعنی مقام اطاعت و فرمان برداری آنست که هر چه بفرمایند سخن شنو باشی، و کاری نداشته باشی که چرا مختلف گفته اند، چون وجوه اختلاف بسیار است، بسا باشد که تو چیزی را سبب اختلاف نمایی که نه چنان باشد، و در آن صورت افترا بر ایشان بسته باشی، و وجوه دیگر که ظاهر خواهد شد. و از این طایفه است شیخ اجل اعظم محمد بن یعقوب کلینی رضی اللَّه عنه.

و طایفه دیگر می گویند که از حضرت ائمه معصومین (ع) در جمع بین الاخبار اخبار دیگر وارد شده است، پس باید که میان این اخبار نیز جمع کنیم پس عمل به تخییر در صورتیست که از هیچ وجه جمع نتوان کرد، و چون کلینی قائل به تخییر است در اینجا نیز به تخییر قایل است

از آن جمله منقولست در حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸

موثقی که علما آن را قبول نموده اند و عمل بان کرده اند بواسطه مؤیّداتی که این خبر را بوده و جزم بصدور این خبر از معصوم صلوات اللّه علیهم ایشان را حاصل شده است و ارباب حدیث این خبر را همگی در کتب خود ذکر کرده اند و کلینی و ابن بابویه حکم به صحت آن کرده اند از عمر بن حنظله که او گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه در میان دو کس از شیعیان منازعه باشد در دینی یا میراثی و محاکمه پیش سلاطین جور یا قاضیان بغیر حق برند آیا حلالست حضرت فرمودند که هر کس محاکمه بسوی ایشان برد در امر حقی یا باطلی چنانست که محاکمه به طاغوت برده باشد و طاغوت بت است یا شیطان، و هر چه بحکم ایشان از خصم می گیرد حرام است، و اگر چه حق او ثابت باشد، چون بحکم باطل گرفته است حق او نمی شود و حال آن که حق سبحانه و تعالی امر نموده است که کافر شوند به طاغوت در آنجا که فرموده است که يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ «۱» یعنی اراده دارند که محاکمه خود را به طاغوت برند و حال آن که مامورند که به آن کافر شوند یعنی رجوع به ایشان ننمایند، و اعتقاد به ایشان نداشته باشند، و مراد از طاغوت در آیه حکام جورند.

راوی می گوید که من گفتم پس ایشان چه کنند حضرت فرمود که نظر کنند به شخصی از شیعیان شما که روایت کرده باشد

حـدیث ما را و نظر کرده باشد در حلال ما و حرام ما و شـناخته باشد احکام ما را پس باید که راضـی شوند که او حاکم ایشان باشـد که من هر که بـاین وصف بوده باشـد بر شـما حـاکم کردم و هر گاه چنین شخصـی میانه ایشان حکم کنـد و حکم او را محکوم علیه قبول نکند، پس چنانست که حکم الهی را سبک شمرده باشد، و ردّ حکم ما کرده است، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹

کسـی که حکم ما را رد کند حکم الهی را رد کرده است و او در مرتبه شـرک بحق سـبحانه و تعالی است و مانند مشرکانست راوی گویـد که گفتم اگر هر یک از ایشان اختیار نماینـد شخصـی را از اصـحاب ما و هر یک راضـی بیکی از ایشان شوند، و حکم ایشان مختلف باشد به اعتبار حدیث مختلف که به ایشان رسـیده باشد یا حدیث را هر یک معنی غیر معنی دیگری فهمد چه کننـد، حضـرت فرمود که حکم آن اعتبار دارد که عادل تر باشـد، و فقیه تر و راست گوتر باشـد در حـدیث، و پرهیزکارتر باشد، و التفات نمی کند بحکم دیگری، راوی گوید که گفتم اگر هر دو عادل باشند و علماء هر دو را خوب دانند و هیچ یک را بر دیگری زیادتی نباشـد چه کننـد، حضـرت فرمود که نظر کنند در آن دو روایتی که به ایشان رسـیده است، و به آن حکم کرده انـد هر یک که مجمع علیه باشـد که اصـحاب بان اعتقاد دارنـد و به آن عمل می کنند عمل به آن نمایند، و به آن حکم کنند، و آن چه نادرست و مشهور

نیست نزد علمای شما او را ترک نمایند، و ظاهرا مراد از مجمع علیه متواتر است، پس به درستی که مجمع علیه شکی نیست در آن.

و امور احکام بر سه قسم است یک قسم آنست که ظاهر است حقیقت آن، واجب است که آن را متابعت نمایند، و قسمی آنست که ظاهر است بطلان آن، واجبست که از آن اجتناب نمایند، و قسمی آنست که هیچ طرف ظاهر نیست علم آن را به خدا و رسول ردّ می یابد کرد، و می یابد گفت که خدا و رسول بهتر می دانند و ما نمی دانیم.

چنانکه حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود حلال ظاهر هست، و حرام ظاهر هست، و مشتبهات در میانه هر دو هست که حلّیت و حرمت آن ظاهر نیست، پس کسی که ترک نماید مشتبهات را از محرمات نجات یافته است بی دغدغه چه ممکن است که در واقع حرام بوده باشد، و هر که به شبهات عمل نماید به آن که مثلا بگوید که اصل اباحت است تا حرمت ظاهر شود، و امثال این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰

اجتهادات که از روی نص نبوده باشد مرتکب محرّمات خواهد شد، چه ظاهر است که همه شبهات در واقع نادر است که حلال باشد، پس داخل شده است در بسیاری از محرمات و به نادانی هلاک شده است.

راوی گوید که گفتم پس اگر هر دو خبر از شما مشهور باشند، و هر دو را ثقات یعنی عدول ضابط روایت نموده باشند از شما چه کنند حضرت فرمودند که نظر کنند در آن هر یک از این دو خبر که حکم او موافق حکم کتاب الهی یا

سنت متیقن نبوی صلّی اللَّه علیه و آله باشد، و مخالف سنیان باشد به آن عمل کنند، و هر چه حکم او مخالف کتاب و سنت و موافق عامه باشد ترک کنند، گفتم فدای تو گردم اگر این دو فقیه این دو حکم را موافق فهم خود از کتاب و سنت یافته باشند، و لیکن یکی از این دو خبر موافق عامه باشد و دیگری مخالف ایشان به کدام یک از اینها عمل نماییم، حضرت فرمود که حق در آن طرفی است که مخالف عامه است به آن عمل نمایید، گفتم فدای تو گردم اگر هر دو خبر موافق ایشان باشد و علماء سنّیان نیز مختلف بوده باشند چه کنند حضرت فرمود که نظر کنند در آن چه حاکمان و قاضیان ایشان به آن مایلند آن را ترک کنند و به دیگری عمل نمایند گفتم اگر حاکمان ایشان نیز مختلف باشند حضرت فرمود که در این صورت واگذار هر دو را و عمل به هیچ یک از آنها مکن تا ملاقات نمائی امامت را، زیرا که توقف نمودن نزد شبهات بهتر است از انداختن خود در مهلکه ها، و چون این خبر در حقوق النّاس است توقف أولی است، و اگر حقوق اللَّه باشد دور نیست که مخیر باشند، و دور نیست که مراد حضرت از تاخیر آن باشد که جزم به احد الطرفین نکنند بلکه قائل به تخییر باشند.

چنانکه مشایخ در حدیث موثّق کالصحیح روایت نموده اند از سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که او سؤال کرد از حضرت که هر گاه دو کس از شیعه دو خبر روایت کنند یک خبر

امر باشد و یکی نهی چه کنند،

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱

حضرت فرمود که تأخیر کنند تا به کسی رسد که حقرا بگوید و بر أو موسع است تا ملاقات ایشان آن کس را، و ظاهر توسع تخییر است.

و روایت نموده اند صدوقان محمّد بن یعقوب الکلینی و محمد بن علی بن بابویه قمی رضی اللّٰه عنهما به اسناد صحیح نزد ایشان از سلیم بن قیس هلالی که گفتم به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که من از سلمان و مقداد و ابو ذر شنیده ام از تفسیر قرآن و احادیث که ایشان از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت می کنند بر خلاف آن چه در دست مردمان است، و از شما هر چه می شنوم موافق روایات سلمان و مقداد و ابو ذر است، و بسیاری از تفسیر و حدیث که در دست سنیان است: شما همه بر خلاف آنید، و می فرمایید که همه باطل است آیا این مردمان عمدا به رسول خدا دروغ می بندند و برأیهای خود تفسیر می کنند، پس حضرت متوجه من شد و فرمود که چون پرسیدی جواب را بشنو و به فهم، به درستی که در دستهای مردمان حق هست و باطل هست، و راست هست و دروغ هست، و ناسخ هست که حکمش باقی است، و منسوخ هست که حکمش زایل است، و عام هست و خاص هست که خاص تخصیص آن عام می دهد و محکم واضح الدلاله هست و متشابه مخفی الدلاله هست، و حفظ هست که درست بخاطر دارند، و وهم هست که صحیح در خاطر ایشان نمانده است و بتحقیق که در زمان حضرت سیّد المرسلین بر

آن حضـرت صـلی اللّٰه علیه و آله دروغ بسـتند تا آن که خطبه خواند و فرمود که ای گروه مردمان دروغ بسـیار بر من بسته اند پس کسـی که عمـدا دروغ بر من بنـدد جـای خود را در جهنم مهیّا کنـد باز بعـد از آن که این را فرمود دروغ بر آن حضـرت بسـتند، و به درستی که حدیثی که به شما می رسد از چهار کس است که پنجم ندارند، یکی منافقی است که اظهار ایمان می کند و احکام ظاهر مسـلمانان را به جا می آورد، و از نماز و زکاه و حج و در واقع کافر است، هم چنین شخصـی که گناه نمی داند دروغ بستن بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲

آن حضـرت را، و پروا ندارد که دروغ ببندد، و مطالب دنیوی او حاصل گردد، پس اگر مردمان بدانند که او منافق و کذابست از او قبول نخواهند کرد، و تصدیق او نخواهند نمود و لیکن مردم می گویند که او با رسول خدا صحبت داشته است و حضرت را دیده است و احادیث از آن حضرت شنیده است و از او اخذ می نماید تفسیر و حدیث را، و حال او را نمی دانند، و حال آن که حق سـبحانه و تعـالی خبر داد حضـرت سـیّد المرسـلین را به آن چه خبر داد از نفـاق ایشـان و کفر ایشان، و فرمود که چون منافقان را می بینی خوش می آید ترا بدنهای ایشان، و جسم و جمال ایشان، و اگر سـخن می گویند گوش می دهی، و سخنان ایشان را می شـنوی، پس هر گاه آن حضـرت ایشان را نشناسد دیگری چون بشناسد ایشان را، پس همین منافقان ماندند بعد از آن حضرت و

تقرب جستند به امامان ضلالت و پیشوایان و خوانندگان به آتش جهنم، به آن که دروغها از جهه ایشان بستند و بهتانها بر اهل حق گفتند تا مقرب ایشان شدند، پس آن پیشوایان این منافقان را حکومتها دادند و بر سر مسلمانان مسلط گردانیدند، و به سبب ایشان دنیا را خوردند، و جمع نمودند و به درستی که مردمان تابع پادشاهان و دنیایند مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی نگاه دارد، پس این یکی از چهار کس است، و اکثر آن زمان ازین فرقه بودند چنانکه گذشت و اگر منافق نمی بودند مثل امیر المؤمنین را نمی گذاشتند که متابعت آن جماعت نمایند.

دویم شخصی است که از حضرت سید المرسلین چیزی چند شنیده است و خوب حفظ نکرده است لفظ آن را یا معنی آن را نفهمیده و غلط فهمیده است و عمدا دروغ بر آن حضرت نبسته است پس آن را در دست دارد و به آن عمل می کند، و روایت می کند و می گوید که از رسول خدا شنیده ام، پس اگر مردمان بدانند که او غلط کرده است هر آینه از او روایت نخواهند کرد و اگر خود بداند که غلط کرده است روایت نخواهد کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳

سیم شخصی است که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله حکمی را شنیده است که آن حضرت بان امر کرده است بعد از آن حضرت از آن نهی نمود.

و حکم اول منسوخ شده و او نمی داند، یا حضرت اوّلا نهی فرموده و دیگر امر فرمود و او مطلع نیست بر حکم ثانی، پس این شخص منسوخ را دارد و به آن عمل می کند،

و از ناسخ خبر ندارد، و اگر می دانست که این حکم منسوخ است هر آینه ترک آن می نمود، و اگر مسلمانان می دانستند که این حکم منسوخ است به آن عمل نمی کردند.

چهارم کسی است که دروغ بر حضرت رسول خدا نه [صلی اللَّه علیه و آله] نه بسته است هرگز و دشمن کذبست از ترس حق سبحانه و تعالی و بواسطه زیاد تعظیم حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله، و فراموش نکرده است، بلکه هر چه را شنیده است به عنوانی که شنیده است حفظ کرده است و چنانکه شنیده است نقل می کند، و زیاد و کم نمی کند، و ناسخ و منسوخ را می داند و به ناسخ عمل می کند و منسوخ را ترک می کند، پس به درستی هم چنان که در قرآن ناسخ و منسوخ هست در اوامر آن حضرت نیز هست، و هم چنین عام و خاص و محکم و متشابه در هر دو هست، و بسیار بود که سخن آن حضرت دو وجه داشت، و ایشان همه نمی فهمیدند و کلام عام بود و کلام خاص بوده، و همه این حالت نداشتند که بدانند که چگونه جمع باید کرد، و حال آن که حق سبحانه و تعالی فرموده بود که وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «۱» یعنی هر چه را پیغمبر به شما آورد از اوامر به آن عمل کنید و هر چه شما از آن نهی کند شما خود را از آن باز دارید، پس امر آن حضرت نیز مثل قرآن واجب الاتباع بود، و هر چه در قرآنست از ناسخ و منسوخ و عام و خاص

در كلام آن حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۴

نيز بود، پس كسى كه اينها را نمى دانست بر او مشتبه مى شد. و نمى فهميد مراد خدا و رسول را و چنين نبود كه همه چنين باشند كه هر چه از آن حضرت شنوند فهمند، بسيار بود كه مى پرسيدند و حضرت جواب مى فرمود، و ايشان بواسطه عدم قابليت نمى فهميدند، و بواسطه حيا مرتبه ديگر نمى پرسيدند تا آن كه دوست مى داشتند كه اعرابى يا بيرونى بيايد و بپرسد همين سؤال ايشان را شايد مرتبه ديگر بشنوند و بفهمند، و شايد كه حضرت بواسطه ايشان واضح تر بفرمايد، يا ايشان مكرر بپرسند چون آن جماعت رعايت حيا نمى كردند تا به بركت آن جماعت ايشان بفهمند، و من هر روز يک مرتبه بر آن حضرت داخل مى شدم، و هر شب يك مرتبه داخل مى شدم، و آن حضرت با من خلوت مى كرد، و بيگانگان را بيرون مى كرد، و هر چه مى خواستم مى پرسيدم، و همه اصحاب رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله مى دانند كه آن چه با من مى كرد با ديگرى نمى كرد، و بيشتر آن بود كه حضرت به خانه من مى آمد، و چون من به خانه آن حضرت مى رفتم خلوت مى كرد با من، و زنان را به خانه ديگر مى فرستاد و غير من كسى با آن حضرت نمى ماند، و چون به خانه من مى آمد كسى را بيرون نمى كرد چون همه محرم اسرار آن حضرت بودند، و هر چه مى پرسيدم جواب مى فرمود و چون من خاموش مى شدم آن حضرت سر مى كرد و مى فرمود، پس نازل نشد آيتى بر رسول خدا صلّى اللّٰه عليه و آله مگر آن كه آن را بر من مى خواند و

من می نوشتم بخط خود، و تعلیم من می نمود تاویل آن آیه را و تفسیر آن را و ناسخ و منسوخ آن را و محکم آن را و متشابه آن را و خاص آن را و عام آن را و دعا کرد از جناب اقدس الهی که بفهمم و حفظ کنم پس فراموش نکردم آیه را از کتاب الهی و نه علمی را که بر من خوانده باشد آن حضرت و نوشته باشم از آن روز که این دعا کرد، و نگذاشت آن حضرت چیزی را که حق سبحانه و تعالی به او تعلیم نموده باشد از حلال و حرام و امر و نهی و آن چه بوده است و آن چه خواهد بود، و هر کتابی را که حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵

بر پیغمبران سابق فرستاده بود از طاعت و معصیت مگر آن که همه را تعلیم من نمود و من همه را حفظ نمودم و یک حرف از آنها را فراموش نکردم، پس از آن حضرت دست بر سینه من نهاد و دعا کرد که خداوندا پر گردان این دل را از علم و فهم و حکمت و نور ایمان، پس گفتم که یا رسول اللّٰه از آن روزی که دعا کردی از جهه من آن دعاها را چیزی را فراموش نکرده ام، آیا خوف داری بر من که من بعد چیزی را فراموش کنم حضرت فرمود که نه خوف ندارم بر تو فراموشی را و نه جهل و نادانی را که چیزی بر تو پوشیده بماند، و این حدیث و هر چه کلینی و ابن بابویه روایت نموده اند از سلیم همه

در کتـاب سـلیم هست و آن نزد ما هست و عبارات این کتاب و مطالبش همگی دلیل صـحت آنست قطع نظر از اسانیـد معتبره آن، و همین حدیث بس است در بیان سـبب اختلافی که در اخبار واقع شده است و اخبار در این باب بسیار است و همه را در روضه ذکر کرده ایم و این رساله گنجایش بیشتر از این ندارد.

فائده هشتم در اجازه است

جمعی واجب می داننـد در نقـل حـدیث که راوی اجـازه داشـته باشـد بیکی ازین هفت فرد اول: آنست که شـیخ حـدیث را بر شاگرد خود بخواند و این بهترین انواع اجازه است، دویم: در حدیث صـحیح وارد شده است که عبد اللَّه بن سـنان به حضـرت امـام جعفر صـادق علیه السّـلام عرض نمـود که جمعی نزد من می آینـد و حـدیث شـما را از من می شـنوند، و من دل گیر می شوم، و قوت ندارم که همه را بر ایشان بخوانم «بواسطه کثرت اشغالی که او را بود و خزینه دار خلفای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶

عباسـی بود» حضـرت فرمود که پس بر ایشان بخوان حدیثی از اول کتاب و حدیثی از وسط کتاب و حدیثی از آخر آن، و این حدیث دلالت بر اولویت اول می کند و با اضـطرار این مرتبه دویم و این هر دو اجازه قرائت شـیخ است سیم: آن که حدیث را شاگرد بر اسـتاد بخواند بعضـی این اجازه را مقدم می دارند بر اول و ثانی و بعضـی بر ثانی فقط احوط آنست که چون حدیث را بر اسـتاد بخواند، و کتاب تمام شود استاد سه حدیث را از کتاب بترتیب مذکور بخواند تا هر دو قسم اجازه را داشته باشد، و این سیم

مسمّی است به قرائت بر شیخ.

چهارم: شنیدن بر شیخ است به آن که دیگری بخواند و این شخص بشنود و این نیز بد نیست و بعد از مرتبه سیم است قریب به آن.

پنجم: مناوله است به آن که شیخ کتابی به شاگردش دهد، و بگوید که احادیث این کتاب را یا این کتاب را از من روایت کن بلکه اگر نگوید که از من روایت کن هر گاه دانیم که کتاب از روایات اوست جایز است از او روایت نمودن.

چنانکه منقول است از احمد بن عمر ثقه که من به حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیهما عرض نمودم که اگر شخصی از استادان من کتابی بمن دهد، و نگوید که این کتاب را از من روایت کن جایز است مرا که از او روایت کنم، حضرت فرمود که: اگر دانی که کتاب ازو است یعنی از روایات اوست از او روایت کن.

ششم: اجازه است بمعنی اخص به آن که شیخ به شاگرد بگوید که اجازه دادم که فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کنی و اشعاری باین نوع اجازه دارد:

آن چه منقولست از مفضل بن عمر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن فرمود که هر چه از ما می شنوی بنویس و علم خود را به برادران خود منتشر ساز و در وقت مردن وصیت کن که کتابهای تو را به میراث به پسران تو دهند، که عن قریب چنین خواهد شد که از تقیه نتوانند خواندن بر استاد، و انس نخواهند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷

گرفت مگر به کتب خودشان اگر چه احتمال مناوله و

وجاده نیز دارد.

هفتم و جاده است به آن که بدانیم که این کتاب بخط فلان شیخ است نقل کنیم که بخط فلان شیخ این حدیث را دیده ام.

و در روایت موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که حفظ کنید کتابهای احادیث خود را که عن قریب محتاج به آن ها خواهید شد، و در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه منقول است که راوی به آن حضرت عرض نمود که فدای تو کردم به درستی که مشایخ ما از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیها روایت نموده اند و چون تقیه شدید بود کتب خود را پنهان ساختند و کتابها را از ایشان روایت ننمودند چون ایشان مردند کتابها بما رسیده، حضرت فرمود که نقل کنید آن کتابها را که همه حق است، و این خبرها با خبر احمد که سابق گذشت اشعاری دارد که عمل بکتاب می توان کرد هر گاه دانیم که کتاب از مصنف آنست و ازین باب است کتب حدیث الیوم مثلا چون به تواتر بما رسیده است که کتاب کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی است، و کتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن بابویه قمی است، و کتاب تهذیب و کتاب استبصار تصنیف شیخ طوسی است پس احتیاج به اجازه نباشد و لیکن احوط آنست که بدون اجازه بیکی از هفت اجازه بلکه شش اول نقل حدیث نکنند بنا بر این بعضی از اجازات خود را ذکر می کنم تا هر که این کتاب را بخواند و نقل کند باین اجازات و اسناد روایت کند.

چنانکه

از حضرت امير المؤمنين عليه السّلام منقول است كه چون حديثى را نقل كنيد مسند سازيد بان كسى كه به او به شما روايت كرده است پس اگر راست باشد ثوابش از براى شماست و اگر دروغ است گناهش بر اوست و بر هر حالى شما راست گفته ايد كه فلانى گفته است و اگر نسبت دهيد به بالاتر شايد آن شخص

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۸

دروغ گفته باشد شما نيز دروغ گو خواهيد بود و اگر بگوئيد كه از آن شخص ديگر روايت كرده ام يا شما از جمعى روايت كنيد كه معلوم باشد كه شما آنها را نديده ايد دروغ نگفته ايد و ليكن چون احتمال دروغ دارد اولى آنست كه از اول كه شنيده ايد روايت كنيد اما اگر مشتبه باشد تدليس است و مذموم، مثل آن كه شخصى زمان شيخ بهاء الدين محمد رحمه اللّٰه عليه را دريافته باشد، و حديثى از شاگردان شيخ شنيده باشد، و گويد كه شيخ چنين گفته است اين تدليس است، اما اگر بگويد كه از شيخ شنيده ام و نشنيده باشد اين دروغ صريح است نعوذ باللّٰه منه و اين نوع نقل مسمّى است به كذب، چنانكه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه زنهار دور باشيد از كذب مفترع گفتند يا ابن رسول اللّٰه كذب مفترع كدام است حضرت فرمود كه آنست كه شخصى خبرى نقل كند به تو از شخصى تو آن شخص را از ميان بيندازى و به گويى كه فلانى چنين گفته است، و در لغت افتراع بكارت بردنست گوييا كه بكارت دروغ را اول تو بردى.

اما سند احاديث اين كتاب و غير اين

از کتب احادیث و کتب رجال، و کتب فقه و تفسیر و قرائت و غیر آن از کتابهائی که از جماعت مزبور است یا ایشان اجازه آنها را دارند که بنده حقیر محمد تقی بن مجلسی دارم از حد و حصر متجاوز است و لیکن نقل می کنم در اینجا آن چه سندش عالی تر است و قوی تر.

از آن جمله خبر داد مرا بجمیع کتب احادیث و غیره شیخ العلماء و الفضلاء شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد بن شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی، از پدرش از شیخ علمائنا المتأخرین شیخ زین الدین، از شیخ او علامه فهامه مروج المذهب شیخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹

الطائفه شیخ نور الدین علی بن عبد العالی ح «۱» و خبر داد مرا به کتب احادیث شیخ العلماء و استاد الفضلاء الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم مولانا عبد اللّه بن الحسین التستری، عن الشیخ الاجل نعمت اللّه بن خاتون العاملی، عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی ح، و عن جماعه من الفضلاء منهم الشیخ بهاء الدین محمد و العلامه الفهامه القاضی معز الدین محمد، و الشیخ یونس الجزائری عن الشیخ العلامه الفهامه الشیخ عبد العالی عن ابیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی ح، و عن جماعه الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی ابو الشرف، و ابن عمتی الشیخ عبد اللّه بن جابر العاملی، و خالی مولانا محمد قاسم جمیعا عن شیخ علماء الزمان فی زمانه الشریف جدّی مولانا درویش محمد الاصفهانی النطنزی العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی رضی اللّه تعالی عنهم عن الشیخ الأجل العلامه نور الدین

على بن هلال الجزائرى، عن جمال العارفين، و شيخ المتألّهين الشيخ احمد بن فهد الحلى عن الشيخ نور الدين على ابن احمد الخازن، عن شيخ علمائنا المحققين السّيد الشهيد محمد بن مكى العاملى ح، و عن الشيخ نور الدين على العاملى عن الشيخ شمس الدين محمد بن عم الشهيد، عن الشيخ الاجل ضياء الدين على عن الشهيد رحمهم اللّٰه تعالى ح، و عن الشيخ شمس الدين عن الشيخ العلامه على بن طىّ عن الشيخ شمس الدين العريضى عن السيد نجم الدين الحسن بن ايوب بن الاعرج عن الشهيد الفضلاء عن جماعه كثيره من الفضلاء منهم فخر المحققين ابو طالب محمد بن العلامه الحسن بن يوسف بن المطهر، و السيد العلامه عميد الدين عبد المطلب بن الاعرج

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۷۰

الحسينى و السيد الاجل العلامه تاج الدين محمد بن القاسم بن معيه الحسنى الديباجى، و السيد الاعظم احمد بن زهره الحلبىّ، و السيد الافضل نجم الدين مهنّا بن سنان المدنى، و الشيخ العلامه مولانا قطب الدين محمد الرازى صاحب شرح المطالع و الشمسيه و الشيخ الفاضل العالم رضى الدين على المزيدى، و الشيخ الفاضل على بن طراد المطارباذى جميعا عن العلامه الفهامه الشيخ جمال الدين الحسن بن الشيخ العلامه سديد الدين يوسف بن المطهر الحلى عن ابيه، و جماعه كثيره من الفضلاء، منهم شيخ المحققين ابى القاسم جعفر بن الحسن الحلى، و السيدين الاجلين الاعظمين رضى الدين ابى القاسم على و جمال الدين ابى الفضائل احمد ابنى موسى جعفر بن الطاوس الحستّيين، و الوزير السعيد سلطان العلماء و المحققين خواجه نصير الدين محمد بن محمد الطوسى، عن الشيخ الاجل الاعظم نجيب الدين محمد بن نماء الحلى،

و السید الاجل الاعظم فخار بن معد الموسوی، عن علامه محمد بن ادریس الحلی، و الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر اشوب المازندرانی، و الشیخ سدید الدین شاذان بن جبرئیل القمی، عن الشیخ ابی عبد اللّٰه جعفر بن محمد الدوریستی عن شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی بکتبه، و عن شیخنا المفید محمد بن محمد بن النعمان، عن الصدوق رئیس المحدثین محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی بکتبه سیما کتاب من لا یحضره الفقیه، و عن الدوریستی عن ابیه عن الصدوق و عن المفید عن الشیخ الاجل جعفر بن محمد بن قولویه عن ثقه الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی الرازی بکتابه الکافی، و عن ابن ادریس عن الشیخ العماد محمد بن ابی القسم الطبری، عن الشیخ ابی علی الحسن عن ابیه شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی و عن ابن نما عن الشیخ ابی الفرج عن السید فضل اللّٰه الحسنی، عن السید ابی الصمصام ذی الفقار بن معبد الحسنی عن شیخ الطائفه و النجاشی بکتبهما و غیر این از اجازات که بعضی از آنها را در روضه ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۱

کرده ام و تمام آن را از اجازه کبیره شیخ زین الدین، و اجازه کبیره شیخ علی بن عبد العالی، و اجازه کبیره شیخ شهید، و اجازه کبیره علامه و سیدان ابناء طاوس علی و احمد رضی اللّٰه عنهما، و شیخ منتجب الدین خواهند یافت «۱» و اما نقل حدیث پس هیچ شک نیست که اگر بهمان لفظ نقل کنند بهتر است سیّما برای کسانی که عربی فهمند چنانکه در اخبار صحیحه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد است که

حضـرت سيّد المرسـلين صلّى اللّه عليه و آله در حجه الوداع در منى در مسجد خيف خطبه أدا فرمودند مشتمل بر حمد و ثناى الهى و بر حكايت ثقلين كه از پيش گذشت و بعد از آن فرمودند كه

«نضّر اللّه عبدا سمع مقالتى فوعاها ثمّ بلّغها إلى من لم يسمعها فربّ حامل فقه غير فقيه و ربّ حامل فقه إلى من هو افقه منه»

يعنى حق سـبحانه و تعالى خوش رو و خوشحال گرداند و رتبه اش را عالى گرداند بنده را كه بشنود سخن مرا و همان را حفظ نمايد و برساند به كسـى كه آن را نشـنيده باشد پس بسيار كسى باشد كه حامل و بردارنده علم بوده باشند، و ليكن عالم نبوده باشـند و بسـيار كسـى كه حامـل علم بوده باشـند بسوى كسـى كه از او اعلم بوده باشـد، پس ظاهر شـد كه نقل حـديث بهمان عبارتى كه از حضـرات شـنيده اند بهتر است به دليلى كه حضـرت فرمودند كه گاه باشد راوى نفهمد اصـلا مراد حضـرت را و چون همان عبارت را عالم مى شـنود مى فهمد، و گاه باشد كه يك مطلب حضـرت را فهميده باشد و حضرت را از آن عبارت مطالب بسـيار بوده باشـد هر گاه همان عبارت را نقل نمايـد به جمعى كه از او اعلمند، ايشان معان ديگر فهمند، و هم چنين هر چند داناترند معانى را بهتر مى فهمند.

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۷۲

و در اخبار بسـيار از ائمه اطهار سـلام اللّه عليهم منقولست كه گاه هست سخنان ما هفتاد محمل دارد مثل قرآن و حق سبحانه و تعالى فرموده است كه وَ فَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ يعنى بالاتر از هر صاحب

علمی دانائی هست و از این آیه فهمیده اند که علم الهی عین ذات الهی است و گر نه می بایست که فوق او عالم باشد و چون غیر الهی هر کس بوده باشد ذی علم است و علم ایشان غیر ذات ایشان است بالاتر از ایشان عالم هست تا به مرتبه حضرت سید المرسلین و بالاتر از او حق سبحانه و تعالی است، و ازین حدیث استدلال کرده اند که مرتبه عالم بالاتر است از مرتبه محدّث و هر چند فضیلت بیشتر است بهتر می فهمند و لیکن فضیلت فهم قرآن و حدیث بیشتر از جانب حق سبحانه و تعالی است و بعد از فضیلتهای متعارف ربط بسیاری از بکلام ایشان به سبب کثرت تتبع می باید وَ ذلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ و اگر سخنان ایشان را معنی گویند اولی آنست که الفاظ ایشان بحال خود باشد و ترجمه کنند که از تحت اللفظ جمعی از عقلاء، درّاک پی به معانی او برند چنانکه غالبا این ضعیف مراعات این معنی می نماید اگر چه به سبب این معنی عبارت را بر آن نهجی که می باید ادا نمی توان نمود.

دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که»

«اعربوا حدیثنا فانّا قوم فصحاء»

یعنی نقل کلام ما بلغت عربی بکنید که ما جمعی ایم فصیحان و فصاحت در لغت عرب بیشتر است و اکثر برآنند که اعراب کنید موافق علم نحو مبادا جاهلی بر خلاف اعراب بخواند، و از فصاحت بیندازد یا معنیش آنست که به عربی و اعراب ضبط نمایند در خواندن و نوشتن به نحوی که گفته ایم که چون ما بلاغت بر نحو کمال

داریم سخنان ما را وجوه بسیار هست هر کس بحسب قابلیت خود خواهد فهمید و لهذا سنت است بلکه واجبست کتابت احادیث اهل البیت مثل قرآن مجید

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۳

کنند تا مضبوط بماند احکام الهی چنانکه در اخبار سابقه امر به کتابت وارد شده بود.

و ایضا در حدیث معتبر بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که بنویسید احادیث ما را به درستی که تا ننویسید حفظ نمی توانید کردن یا محفوظ نمی ماند لفظا و معنی، و ایضا بطریق معتبر از آن حضرت منقول است که دل اعتماد بر کتابت می کند یعنی خود و دیگران که دیدند که در وقت شنیدن نوشته است خاطر جمع می شود و احتمال دیگر هست که بنویسید که خاطر شما به سبب نوشتن جمع می شود، و حفظ نخواهید نمود با آن که حفظ مطلوب تر است چنانکه گذشت اما معنی اول اظهر است به اعتبار جمع بین الأخبار با آن که نوشتن نیز نوعی از حفظ است بلکه از نوشته بهتر حفظ می توان نمود کما هو المجرب لهذا بهترین انواع حدیث املا است که شیخ بخواند و شاگرد در حین گفتن او بنویسد و لهذا حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می فرمودند، و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می نوشتند و لیکن نسبت به اکثر مردمان بهتر آنست که در کتابهای ایشان محفوظ بوده باشد و اول مقابله کتاب خود با کتاب شیخ بکنند بلکه خود از روی کتاب شیخ بنویسند، و بعد از آن شیخ بر ایشان بخواند چون بسیاری از عرب و عجم در وقت خواندن اشتباه می کنند بعضی از حروف

را به یک دیگر مثل ضاد و ظا و طا و تا و امثال اینها بلکه احوط آنست که کتب حدیث را به خطی واضح بنویسند که اشتباه نشود و بین السطور فراخ باشد چنانکه از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقول است، و اما نقل حدیث بالمعنی پس جمعی جایز نمی دانند و جمعی جایز می دانند به تفصیل قایلند که اگر راوی فاضل بوده باشد نقل بالمعنی می تواند کرد و الّا فلا.

چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم که از فضلای اصحاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۴

حضرت امام محمد باقر، و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما است منقول است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که من حدیث از شما می شنوم و زیاد و کم می کنم آیا جایز است حضرت فرمودند که اگر همان معنی را به عبارات زیاد و کم نقل کنی با کی نیست.

و داود بن فرقد نیز از آن حضرت سؤال نمود و همین جواب شنید و چون ایشان از فضلاء بودند به ایشان تجویز نمودند و اشاره فرمودند که ترکش اولی است بانکه فرمودند که باکی نیست، و این عبارت دلالتی بر آن دارد که این بر خلاف اولی و مکروه است اما جایز است به وجوهی که از پیش گذشت و به سبب حدیثی موثق.

کالصحیح از ابو بصیر که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد در تفسیر این آیه که الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ «۱» یعنی یا محمد بشارت ده به بهشت آن جماعتی را که می شنود سخن را و متابعت می کنند احسن آن را چه معنی

دارد حضرت فرمودند که مراد آن است که حدیثی را که بشنوند بهمان عبارت نقل نمایند و زیاد و کم در عبارت نکنند و اشعاری دارد بجواز نقل بالمعنی از لفظ احسن، و اما اگر حدیثی را که از معصومی شنیده باشد از معصومی دیگر نقل نماید ظاهرا قصور نداشته باشد چون قول همه بعد است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است بطرق متکثره که فرمودند که حدیث من حدیث پدر من است، و حدیث پدرم حدیث جد من است، و حدیث جدّم حدیث حضرت امام حسین است، و حدیث امام حسین حدیث امام حسن است، و حدیث امام حسن حدیث امیر المؤمنین (ع) است و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول اللّٰه صلی اللّٰه

علیه و آله، و حدیث رسول اللّٰه قول حق سبحانه و تعالی است.

و ابو بصیر به حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمود که گاه هست حدیث از شما می شنوم از پدر شما روایت می کنم یا بر عکس آیا جایز است حضرت فرمود که مساوی است و هر دو یکسانست چون علم من و علم او یکی است و لیکن از پدرم نقل کنی بهتر است و ظاهرا وجه بهتر بودن آنست که به صدق اقربست چون از حضرت شنیده است که هر چه من روایت می کنم پدرم گفته است و از جهه عصمت محال است کذب از ایشان بخلاف عکس که از حضرت نشنیده است مگر بان وجه که همه از یک نورند، بنا بر این تجویز فرمودند، و اکثر محدثین که احادیث از این دو معصوم بسیار شنیده اند اگر در خاطر

نداشته باشند که از کدام یک شنیده اند می گویند عن احدهما تا صدق او بی دغدغه باشد و صدق بسیار مشکل است و بدون تمرّد و اعتیاد و مداومت و تقوای بسیار حاصل نمی شود.

چنانکه روایت نموده است عمرو بن ابی المقدام که اول مرتبه که بر حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه داخل شدم حضرت فرمودند که اول صدق را یاد گیرید و بعد از آن حدیث بشنوید و عبارات و أداها و مقامات سبب اختلاف معانی می شود، و می باید که همه را رعایت کنند مثلا اگر شخصی قرآن خواند و حرف فرعون را در قرآن بخواند که أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى کافر نمی شود چون نقل کفر او کرده است پس اگر کسی از او نقل کند که او گفت این عبارت را بحسب ظاهر راست گفته است، و تکفیر او کرده است، و لیکن بر ناقل واجبست که بگوید که از زبان فرعون نقل کرد و بر مستمع لازمست که فی الحال حکم بکفر او نکند.

چنانکه نقل کرده اند که روزی ابو یزید بسطامی در مقام تعجب این آیه را می خواند که مخلوقی با صد هزاران احتیاج به خالق چگونه جرأت چنین کلمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۶

کند شخصی از او شنیده به نزد شیخ خود رفت که بایزید چنین کفری گفت، آن شیخ گفت شاید که بایزید عبارت قرآن را خوانده باشد از روی تعجّب.

و منقول است در حدیث صحیح از ابو کهمش که من سلام عبد اللّه بن ابی یعفور که از بزرگان اصحابست به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم حضرت جواب سلام او دادند و فرمودند که چون بعبد اللّه

برسی سلام ما را به او برسان بگو به او که نظر کن که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نزد حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله قرب و منزلتی که بهم رسانید از چه جهت به همرسانیند تو آن را ملازمت کن و از دست مده به درستی که حضرت آن مرتبه را به صدق حدیث و ادا امانت یافت، و از جمله اداء امانت است آن که هر چه شنیده باشند بی زیاد و کم نقل نمایند، چنانکه خواهد آمد إن شاء اللّٰه، و لهذا حق سبحانه و تعالی ائمه معصومین را وصف نموده به صادقین و فرمود که اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و امر نمود خلایق را که با ایشان باشند که صادقند، و مقرر است نزد اهل لسان که تقیید حکمی بوصف مشعر است بر علیت آن وصف پس از اینجا ظاهر می شود که با غیر صادق مجالست نباید نمود چنانکه اخبار بسیار در منع از مجالست کاذبین وارد شده است و در أخبار بسیار وارد شده است که مردمان را به نماز بسیار و سایر عبادات میازمایید که بسیار است که معتاد شده اند و بحسب عادت آنها را به جای می آورند ایشان را بیازمایید در صدق حدیث و اداء امانت.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که مجلسی که بنشینیم با عالمی که ثقه و معتمد باشد نزد من بهتر است از عبادت یک ساله

فائده نهم در تعلیم و تعلم و آداب آن و ثواب آنست.

منقول است در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که، آن حضرت فرمود که هر که

برود بـه راهی بواسـطه طلـب علـم حق سـبحانه و تعـالی او را بـبرد بـه راه بهشت یـا آن که راه طلب علم راه بهشت است، و به درستی که فرشـتگان بالهـای خود را می گستراننـد از جهت طالبـان علم از جهه رضا و خشـنودی ایشان بعلم، و طلب آن، و به درستی که اسـتغفار می کنند از جهه طالبان علم هر که در آسمان و هر که در زمین است از ملائکه و جن، بلکه حیوانات حتی ماهیـان دریاهـا، و فضـیلت علمـا بر عبـاد مثـل فضـیلت مـاه شب چهـارده است بر سـایر سـتارگان و به درستی که علمـا وارثـان پیغمبرانند و بتحقیق که پیغمبران اشـرفی، و شاهی نگذاشـتند بلکه علوم را به میراث دادند، پس هر که بهره از علوم داشته باشد نصـیب عظیم یافته است زیرا که رتبه میراث بردن ایشان رتبه فرزنـدی یا خویشـی معنوی است اگر چه یک مسأله بوده باشد، و آن که وارد شده است از گسترانیدن بالها مشهور آنست که از جهه آنست که بالهای ایشان به قدمهای طلبه علوم مشرف گردد و یـا آن که تواضع ملائـکه خود را بر خـاک انـداختن است از جهه ایشان یا نازل شـدن در مجلس و اگر طلبه تواضع ایشان را بچشم ظاهر نه نبیند بچشم یقین می بینند از گفته حضرات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم.

و آن که در این حـدیث وارده شـده است که پیغمبران دینـار و درهم به میراث ندادنـد بحسب ظاهر منافات با آیات و احادیث دیگر دارد که از ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۸

میراث ماند، پس چنین تأویل می کنیم که میراثی که به همه عالم رسد علم

بود یا آن که عمده میراث ایشان علم بود باقی چیزها در حکم عدم بود یا آن که دینار و درهم نگذاشتند که ایشان را ضرورتی در نگاه داشتن آن نبود و چیزهائی که از لوازم بشریت بود مثل خانه و لوازم خانه گذاشتند.

دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد است که شخصی که تعلیم علم می کند ثواب متعلم را دارد با زیادتی بی آن که از ثواب متعلم چیزی کم شود، پس باید که علم یاد گیرید از حاملان علم، و به برادران مؤمن خود یاد دهید به نحوی که علماء به یاد شما داده اند یعنی بی زیادتی و نقصان لفظا و معنی یا چنانکه علما به یاد شما نیز دادند شما نیز به یاد مردمان بدهید.

دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که یاد دهد علم حقی را او راهست ثواب هر که بان علم عمل نماید تا روز قیامت بی آن که از ثواب ایشان چیزی کم گردد و هر که تعلیم نماید علم ضلالت را و راه باطلی را به کسی بنماید از بدعتها گناه هر که بان علم عمل نماید تا روز قیامت در کردن او خواهد بود بی آن که از گناه ایشان چیزی کم گردد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که یاد دهد علم حقی را او را هست ثواب هر که بان عمل نماید تا روز قیامت بی آن که از ثواب ایشان چیزی کم گردد و هر که تعلیم نماید علم ضلالت را و راه باطلی را به

کسی بنماید از بدعتها گناه هر که بان علم عمل نماید تا روز قیامت در کردن او خود بود بی آن که از گناه ایشان چیزی کم گردد.

و در حدیث کالصحیح از امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر که تعلیم خیری کند هر کس به آن عمل نماید او را ثواب ایشان بوده باشد، راوی گفت که اگر آن شخص دویم به کسی دیگر یاد دهد اول از ثواب سیم بهره دارد چنانکه دویم دارد حضرت فرمود که اگر دست بدست بجمیع عالمیان برسد اول از ثواب همه بهره دارد، و هم چنین دویم از ثواب ما بقی، راوی گفت که اگر اول بمیرد همان ثواب او را خواهد بود حضرت فرمودند که اگر چه بمیرد، مجملا تا روز قیامت این ثواب از جهه او خواهد بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۹

و در حدیث معتبر از طرق عامه و خاصه از حضرات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است که فرمودند که هر که علم یاد گیرد از جهه رضای الهی و عمل بعلم خود کند خالصا لوجه اللّٰه، و به یاد دیگران دهد از برای رضای الهی او را در آسمانها به بزرگی یاد می کنند که تعلم نمود للّه، و عمل بعلم خود نمود للّه و تعلیم نمود للّه و هیچ دغدغه نیست که رتبه ای از این بالاتر نمی باشد بلکه رتبه انبیاست، و این جماعتند.

که منقولست از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که علماء امّت من مثل پیغمبران بنی اسرائیل اند و از حضرت امام السّاجدین علی بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما منقول است که آن

حضرت فرمودند که اگر مردم می دانستند که چه ثواب عظیم در طلب علوم دینیه هست هر آینه طلب می نمودند و اگر چه جانهای خود را فدا بایست کرد، و اگر همه دریاهای موّاج را قطع بایست نمودن.

چنانکه حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمود که طلب علم کنید اگر چه عالم در چین باشد، پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی نمود به حضرت دانیال علیه السّلام که دشمن ترین بندگان من به نزد من نادانی است که حق اهل علم را نداند و متابعت ایشان ننماید، و دوست ترین بندگان من نزد من پرهیزکاریست که طالب ثواب عظیم بوده باشد به آن که ملازمت علما نماید و متابعت نماید. علمای با عمل را و علوم ایشان را به دیگران برساند یا از ایشان قبول نماید به آن که بدان عمل کند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام که به املای حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله است خواندم که حق سبحانه و تعالی بر جاهلان واجب نگردانید که طلب علم کنند تا بر علماء واجب نساخت که تعلیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۰

علوم نمایند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقول است که زکاه علم آنست که به بندگان حق سبحانه و تعالی یاد دهند.

و حضرت فرمود که می باید در تعلیم علوم همه کس نزد تو یکسان باشند، و ترجیح بعضی بر بعضی بواسطه دنیا نکنی.

و در حدیث صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معاویه وارد است که حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هلاک عالمیان بواسطه آنست که نمی پرسند، و به سبب نپرسیدن بجهنم می روند.

و در حدیث صحیح از آن حضرت وارد است که جایز نیست مردمان را بغیر از آن که پرسند و تعلم کنند و امام خود را بدانند، و چون امام خود را دانستند هر چه بفرماید باید که به آن عمل نمایند اگر چه تقیه باشد و بر خلاف حق چون تقیه نیز حق است و واجب.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وارد شده است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که گفتگوی علوم کردن دلهای مرده را زنده می گرداند. هر گاه سعی نمایند در آن که بدانند که گفته منست و چون بحق رسند به آن عمل نمایند.

و از آن حضرت منقولست که مذاکره کنید علوم مرا و با یکدیگر ملاقات نمایید و حدیث مرا نقل کنید که حدیث زنگ را از دلها می زداید، چنانکه زنگ شمشیر را به آهن می زدایند، و صاف می شود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد است که آن حضرت فرمودند که مذاکره علم به منزله درس خواندنست در ثواب و درس خواندن بمنزله نماز مقبول است.

و منقول است که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی رحمت کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۱

بنده را که علم را زنده کند پرسیدند که زنده کردن بچه عنوان است حضرت فرمودند که به آن است که مذاکره نمایند علم را با اهل دین و پرهیزکاری یعنی علمای صالح و متقی.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

منقولست که حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود که اف باد مسلمانی را که در هر جمع خود را مشغول امر دین خود نکند، و سؤال از امر دین نکند و تعهد مسائل دین خود نکند یعنی اقلا جمعه به جمعه سعی باید کرد.

و دیگر منقولست که حضرت فرمودند که این علوم دینی بر او قفلی است و کلید آن سؤال است.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت وارد است که از آن حضرت پرسیدند که شخصی آبله داشت، و جنب شد جمعی به او گفتند که غسل کن پس عمل کرد و مرد، حضرت فرمود که آن جماعت که این فتوی دادند او را کشتند، و گناه او در گردن ایشان است چرا سؤال نکردند از عالمی به درستی که شفای مرض جهل سؤال است.

و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقول است که هر عالمی از علماء شیعه ما که جاهلی را هدایت نماید و عالم گرداند او را به شرع ما فردای قیامت با ما خواهد بود در اعلی مراتب با پیغمبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان و از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر کس از شیعیان ما که از عالم بوده باشد به شریعت ما و بیرون آورد ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل، و داخل گرداند در نور علمی که از ما به او رسیده است فردای قیامت تاجی از نور بر سر او گذارند که جمیع عرصات قیامت از نور او منوّر گردد و حلّه در وی پوشانند که جمیع دنیا و ما فیها برابری

به قیمت یک رشته از رشته های آن نکند پس او را شفاعت و کرامت فرمایند که جمیع

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۲

متعلّمان خود را به بهشت برد، و هم چنین متعلمان ایشان را اگر چه یک مسأله تعلیم کرده باشند ایشان را یا یک شبهه ایشان را مرتفع ساخته باشند.

و از حضرت صدیقه فاطمه زهراء صلوات اللّه علیها منقول است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که علمای شیعه ما را حشر خواهند نمود و ایشان را بقدر علوم و تعلیم عباد اللّه خلعتهای کرامت خواهند داد تا آن که بعضی را هزار هزار خلعت نورانی کرامت خواهند کرد، و متعلمان را نیز بمقدار تعلم علوم خلعتهای نورانی کرامت خواهند فرمود تا آن که بعضی را صد هزار خلعت خواهند، پس بعد از آن باز علما را به اضعاف اول خلعتهای کرامت خواهند داد، پس حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها فرمودند: که یک رشته از آن خلعتهای بهتر است از هزار هزار مرتبه از کل دنیا و ما فیها.

و از حضرت امام حسن صلوات اللّه علیه منقولست که فضیلت علمائی که تربیت شیعیان ما می کنند به هدایت ایشان بنور علم بر کسانی که رعایت احوال یتیمان بی پدر می کنند مثل فضیلت آفتابست بر شبها با آن که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را ترغیب فرموده است در رعایت احوال یتیمان چون پدر ندارند، پس هر که ایشان را محافظت نماید، حق سبحانه و تعالی او را محافظت نماید و هر که ایشان را گرامی دارد حق سبحانه و تعالی او را گرامی

دارد، و هر که دستی بر سر یتیمی کشد از روی مهربانی حق سبحانه و تعالی بعدد هر مویی که دست او بر آن کشیده شده است قصری کرامت فرماید از دنیا فراخ تر، و در آن قصرها بوده باشد از نعمتها هر چه نفوس ایشان آن را خواهد، و آن چه چشمهای ایشان از آن لذّت یابد، و أبد الآباد در آن نعمتها باشند.

و از حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه مرویست که هر که یکی از شیعیان ما را که دستشان بما نرسد بواسطه تقیه هدایت کند به علوم، و ارشاد نماید

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۳

به مسائل، خداوند عالمیان فرماید که ای بنده من کرم کردی بعلم، من سزاوارتر و به کرم ای فرشتگان این بنده مرا بعدد هر حرفی که تعلیم این بنده کرده است از بهشتهای من هزار هزار قصر بدهید، و اضافه کنید به آن ها از نعمتها آن چه مناسب این قصرها باشد.

و از حضرت سیّد السّاجدین صلوات اللّٰه علیه منقول است که خداوند عالمیان وحی کرد به موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السّلام که یا موسی محبت مرا در دل بندگان من درآور و ایشان را دوست من گردان تا من نیز ایشان را دوست دارم حضرت موسی عرض نمود که خداوندا چگونه محبت تو را در دل ایشان جای دهم؟ خطاب رسید که یا موسی به یاد آور نعمتهای ظاهری، و باطنی که بر ایشان انعام کرده ام تا محبت من در دل ایشان جا کند، پس بذات خودم قسم که اگر بنده گریخته را به درگاه من آوری، یا گم شده از رحمتهای مرا بمن

آشنا سازی، از برای تو بهتر است از صد سال عبادت که روزها روزه باشی و شبها برپا ایستاده عبادت من کنی، حضرت موسی گفت خداوندا بنده گریخته کدام است حق سبحانه و تعالی فرمود بنده که عصیان و مخالفت من می کند و گردن کشی می کند از بندگی من، گفت خداوندا گم شده از درگاه تو کدام است حق سبحانه و تعالی فرمود که آن کسی که واجبات شریعت دین را نداند، و به طریقت بندگی جاهل باشد، و راه رضای مرا نداند تو او را هدایت نما و تعلیم کن که او را چه اعتقاد می باید داشتن، و چه می باید کردن پس حضرت امام زین العابدین صلوات اللّه علیه فرمود: که ای علما بشارت باد شما را به ثوابی که اعظم ثوابهاست، و به جزائی که کامل ترین جزاهاست.

و از حضرت باقر علوم الانبیاء و المرسلین صلوات اللّه علیه منقول است که عالم به منزله شخصی است که در تاریکی شمعی در دست داشته باشد هر کس از نور شمع او روشنی می یابد او را دعا می کند، هم چنین عالم شمع علم در

دست دارد و ظلمت جهل و حیرت را از دل متعلّمان زایل می گرداند، پس هر حیرانی که از نور علم او مستفید شده از حیرت نجات یافته باشد، و هر جاهلی که به سبب چراغ علوم او از جهالت خلاصی یافته باشد از آتش دوزخ آزاد می شود، و بعدد هر مویی که بر تن این آزاد کرده های از آتش جهنم بوده باشد خداوند عالمیان ثواب صد هزار قنطار به آن عالم کرامت می فرماید که تصدّق کرده باشد و قنطار

مال بسیار است، بعضی گفته اند پوست گاوی پر از زر است، و ثواب صد هزار رکعت نماز می دهد که در حطیم نزد کعبه کرده باشد که بهترین اماکن مشرفه است، و در ابواب حج فضل حطیم مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که علماء شیعه ما به منزله جمعی اند که مرابطه می نمایند در سرحدها، و محافظت می نمایند بلاد اسلام را از شر کفار، هم چنین علماء شیعه محافظت دین مبین می کنند از شر شیاطین جن و انس که بر ضعفاء العقول شیعه دست نیابند، پس هر کس از علماء دین در دفع مخالفان کوشد خواه به مباحثه، و خواه بإلقاء دلایل بر متعلمان، و خواه به تصنیف کتابها در ردّ ایشان ثواب او بهتر است از کسی که با رومیان، و اوزبکان، و گرجیان جنگ کند هزار هزار مرتبه زیرا که علماء دفع شبهه از دین ایشان می کنند، و مجاهدان، و مرابطان دفع شر از بدنهای ایشان می کنند.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقول است که وجود یک عالمی که تعلیم شیعیان ما کند آن چه را به آن احتیاج داشته باشند، بر شیطان دشوارتر است از وجود هزار عابد زیرا که همت عابد در خلاصی خود است و بس، و همت عالم در خلاصی خود است و غلامان و کنیزکان الهی تمام، و ازین جهه است که او بهتر است از هزار عابد بلکه هزار هزار عابد و از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه منقول است که فردای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۵

قیامت به عابد می گویند

تـو نیکـو مردی بـودی همین غم خـود داشـتی و غم دیگران نـداشتی داخـل بهشت شو، و چون عـالم کسـی است که خیر او بر مردمـان جاری بوده و ضـعیفان شـیعه را از شـر دشـمنان محافظت نموده، و به سـبب تعلیم علوم نعمتهای جنان را از جهه ایشان تحصـیل نموده، و رضای الهی را از جهه ایشان حاصل نموده به او می گویند که ای کسـی که رعایت احوال شـیعیان کرده که یتیمان اهل البیت انـد، و به سـبب اشـقیاء از خـدمت معصوم که والد حقیقی است دور افتاده یتیم شده بودند و هدایت دوسـتان ایشان کرده بایست و شـفاعت کن هر که را از تو تعلم علوم کرده است پس شـفاعت کنـد فیامی را و فیامی را تا ده فیام و فیام صد هزار نفس است، و اینهای جماعتی باشـند که از او اسـتفاده علوم کرده باشند، یا از شاگردان او یا از شاگردان شاگردان او تعلّم نموده باشند تا روز قیامت پس نظر کنید که تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

و از حضـرت امام محمد تقی صـلوات اللّٰه علیه منقول است که هر جماعتی که رعایت یتیمان آل محمد که شـیعیان اهل البیت اند، و از امام خود که والد حقیقی است دور افتاده اند، و در جهالت متحیر شده اند، و اسـیر شیطان جن و انس شده اند بکنند، و ایشان را از شـر شـیاطین خلاصـی دهند، و از حیرت جهل بنور علم رسانند، و وسوسهای شیاطین را از ایشان مدفوع سازند، و به براهین قاطعه الهی و نبوی و ائمه معصومین که به ایشان رسیده دفع شبهه مخالفان بکنند فضیلت ایشان بر عابدان زیادتی کند به مراتب

که بلندی آسمان بر زمین، و از بلندی عرش و کرسی و حجابها بر آسمان اول، و فضل ایشان بر عباد مثل فضیلت ماه شب چهارده است بر مخفی ترین ستارگان.

و از حضرت امام علی بن محمد النقی الهادی صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که اگر نه آن است که بعد غیبت قائم آل محمد صلوات اللّٰه علیه جمعی از علمای شیعه خواهند بود که شیعیان را هدایت نمایند بحق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۶

و تعالی و راه حقرا به ایشان بنمایند و رفع شبه مخالفان از ایشان بکنند به براهین الهیه حقه، و خلاصی دهند شیعیان ما را از دامهای شیاطین هر آینه نماند احدی مگر آن که مرتد شود و از دین الهی برگردند و لیکن علما دلهای ضعفاء العقول را بحق راهنمایی می کنند چنانکه کشتی بان مهار کشتی را دارد و به راه می برد این عده از علما نزد حق سبحانه و تعالی از همه کس فاضلترند.

و از حضرت امام زکی حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه مرویست که فردای قیامت علمای شیعه که راه نمایندگان شیعه و دوستان مایند در صحرای محشر حاضر شوند، و بر سر هر یک تاجی نورانی بوده باشد که نور آن تاجها سیصد هزار ساله راه را منور گرداند و جمعی که در دار دنیا از نور علوم ایشان بهره مند شده اند چنگ در شعبه از آن نور زده به مراتب عالیه در جوار استادان خود در جوار ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم ساکن کردند، و هر دشمنی از دشمنان اهل بیت که شعاع آن نور بر ایشان تابد چشمهای ایشان کور شود، و گوشهای ایشان کر، و

زبانهای ایشان لال و زبانیه دوزخ ایشان را در میان جهنم در آورند، و احادیث در فضایل علماء زیاده از حد و حصر است إن شاء اللّه در تفسیر قرآن در ضمن آیات فضل علما مبین ذکر خواهد شد.

و از حضرت أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه منقولست که از حقوق عالم آنست که بسیار از او سؤال نکنی، و جامه اش نگیری به ابرام که رها نمی دهم تا درس مرا نگویی مثلا و هر گاه بر او داخل شوی و جمعی نزد او باشند بر همه سلام کن و او را مخصوص ساز به تحیّت به آن که متوجه او شده او را دعا کنی، و در برابر او بنشین و پست سر او منشین، و در مجلس او چشمک مزن اگر چه بر دیگران باشد چون غمز بد است، و مبادا توهّم کند که اشاره به عیب او می کنی، و بدست اشاره بسوی او مکن که خلاف آدابست و بسیار مگو که فلانی چنین گفته است و فلانی چنین گفته است بر خلاف گفته او و دل تنگ مشو از طول

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۷

صحبت او که عالم بمنزله درخت خرمائی است که در زیر او نشسته باشی که کی بادی بیاید و خرمائی به زیر اندازد، هم چنین منتظر باش که نسیمی از مهبّ رحمت الهی بوزد و در خاطر عالم افتد که به سخن درآید، و ثواب عالم نزد حق سبحانه و تعالی بیشتر است از کسی که روزها روزه باشد و شبها به قیام، و در راه حق سبحانه و تعالی جهاد کند و إن شاء اللّه تعالی در باب حقوق خواهد

آمد حقوق متعلم عالم.

فائده دهم در مذمت اجتهاد و آراء باطله است:

هيچ شک نيست در آن که حضرت سيد الأنبياء و المرسلين عقل کل بود، و حق سبحانه و تعالى حقايق ملک و ملکوت را بر آن حضرت منکشف ساخته بود و اگر از آن حضرت سؤال مى نمودند از اصول دين و فروع دين حضرت منتظر وحى الهى بود تا آن که يهودان و نصارى از آن پيشواى انبياء سؤال نمودند از نسبت پروردگار که از اصول دين است، حضرت سه روز جواب نفرمودند تا جبرئيل سوره قل «هو اللّٰه احد» را آورد و بر همه عقلا ظاهر است که متبحّران فضلا از تدبير خانه خود عاجزند و هر روز اغلاط بسيار مى کنند، پس اين عقول ضعيفه چه دانند مراد الهى را که خواهند باين عقول اجتهاد و قياس و استحسان را بکار فرمايند، مع هذا سنيان در صحاح خود اخبار در مذمت قياس نقل کرده اند، و شيعيان در مذمت هر يک اخبار متواتره از رسول خدا و ائمه هدى صلوات اللّٰه عليهم روايت نموده اند بلکه بسيارى از آيات و اخبار دلالت مى کند بر اين که هر چه را علم نداشته باشند بان فتوى نتوان دادن

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۸۸

قال اللّٰه تعالى أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ «۱»؟ يعنى آيا مى گوييد بر حق سبحانه و تعالى آن چه را بان عالم نيستند که إِنَّ الَّذينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الكَذِبَ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ يَوْمَ القِيامَهِ «۲» يعنى اين جماعتى که دروغ بر حق سبحانه و تعالى مى بندند رويهاى ايشان سياه خواهد بود روز قيامت، و مکرر فرموده است که وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً «۳» يعنى کيست ظالمتر از

آن کسی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی می بندد، و مذمت گمان فرموده است در آیات بسیار.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام محمد حرام است تا روز قیامت خلاف آن نمی شود و شرعی دیگر نخواهد بود، پس حضرت فرمودند که هر بدعتی که کردند سنتی را ترک کردند، و آن بدعتهایی است که مخالفان در دین آن حضرت وضع کردند به سبب آن که اول مرتبه دست از حضرت امیر المؤمنین که خلیفه ربّ العالمین بود کشیدند چنانکه اکثر ایشان روایت کرده اند که چون حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که از دنیا رفت و اهل البیت به چنین تعزیه مبتلا شدند. منافقانی که در کعبه هم سوگند شده بودند حدیثی وضع کردند که ما هر یک که این حدیث را نقل کنیم شما از برای او گواهی بدهید که راست می گوید و نیز از رسول خدا شنیدیم و آن این بود که حضرت رسالت فرموده است که ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی آخرت را اختیار نموده است از برای ما، نه دنیا را و جمع نمی شود نبوت و امامت در یک خانه، و همگی حضرت را گذاشته به سقیفه بنی ساعده رفتند، و در فکر بودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۹

کرا امام کنند. انصار با خبر شدند ایشان نیز به سقیفه آمدند و گفتند که اگر به گفته پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله عمل می کنید، امام و خلیفه علی بن ابی طالب است، و الّا از ما

امیری باشد و از شما امیری، و سعد بن عباده بیمار را آوردند که ما با این بیعت می کنیم و شما با هر که می خواهید بیعت کنید. تا عاقبت یکی از مهاجران این حدیث را خواند که حضرت فرمود مکرر که ائمه از قریش خواهند بود، تا آن که ابو بکر بر منبر رفت و گفت ای انصار وزارت از شما خواهد بود.

انصار پاره فرو گذاشتند، و ابو بکر دست دراز کرد و بسوی عمر که من با تو بیعت می کنم، و عمر دست دراز کرد به ابو عبیده جراح که من به تو بیعت می کنم، و دیگران به فریاد آمدند که ابو عبیده چه قابلیّت دارد تا آن که عمر دست ابو بکر را گرفت و بیعت کرد، و منافقان مهاجران با او در آن روز بیعت کردند، و پاره از انصار شروع کردند در ترغیب و تهدید حتی آن که از ابو سفیان به غوغا آمد که ابن ابی قحافه کجا قابل ریاست است بر ما که بزرگان قریشیم در همان شب از جهه پسر او معاویه حکومت شام را مقرر ساختند، و هم چنین جمعی را به ترغیب، و جمعی را به تهدید بیعت فرمودند. و حضرت امیر المؤمنین با اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم مشغول تعزیه و گریه و زاری بودند تا آن که آن حضرت در روز دوشنبه وفات کرده بود در روز پنجشنبه یا چهار شنبه علی الخلاف دفن نمودند، و ایشان در فکر امارت بودند، و حضرت امیر المؤمنین را ناصری که بود بنی هاشم بودند، و آنها نیز قلیلی بودند مستضعف مثل عباس و عقیل، تا آن

که چون حضرت را دفن کردند حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بمسجد آمدند و اکثر در آنجا حاضر بودند، و حجتها بر ایشان تمام کردند، و حکایت روز غدیر و سایر نصوص امامت خود را بیان فرمودند، یکی از انصار برخاست و گفت یا علی اگر در روز اول می آمدی و اینها را می فرمودی دو کس بر تو مختلف نمی شدند، لیکن اکثر بیعت کردند با ابو بکر و الحال علاجی نیست، پس حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۰

فرمودند: که اگر بیعت معتبر است سه ماه نشده است که همه در حضور سیّد المرسلین بامر خداوند عالمیان با من بیعت کردید و حضرت فرمود که همگی سلام بر من کردید به امارت مؤمنان که السّلام علیك یا امیر المؤمنین آنها چه شد فردای قیامت جواب خدا را چگونه خواهید داد؟، و همگی منافقان بامر عمر شمشیرها بسته ایستاده بودند، که اگر بنی هاشم زور آورند همه را بقتل رسانند، و سخنان بسیار گذشت در میان ایشان که در احادیث و تواریخ و کتب سنیان مسطور است. و چون آن حضرت حجه الهی را بر ایشان تمام کردند، و دانستند که نفعی نمی کند بامر خدا و رسول به خانه باز گشته متوجه جمع قرآن گردیدند و سه روز بیرون نیامدند، و جمع قرآن بر نحوی که نازل شده بود فرمودند، و قرآن را بیرون آوردند، و فرمودند که من عهد کرده بودم با خداوند عالمیان به فرموده حضرت سید المرسلین که ردا بر دوش نیندازم تا قرآن را چنانکه نازل شده است جمع کنم، ایشان در جواب گفتند که ما را احتیاج به جمع تو نیست، ما

چهار کس از انصار را نشانیده ایم که قرآن را جمع کنند، حضرت فرمودند که نخواهید دید این قرآن را تا قائم آل محمد (ص) ظهور کند، و متوجه عبادت شدند، و آن اشخاص بازماندگان از بیعت را که در خانهای خود مخفی شده بودند تفحص و تجسس می نمودند و هر کس بیعت نمی کرد و بضرب و تهدید قتل از ایشان بیعت می گرفتند تا شش ماه بعد از آن به روایات بخاری و مسلم متوجه بنی هاشم شدند که بیعت بگیرند تا آن که اجتماع عظیم نمودند و آتش و هیمه را آوردند که خانه حضرت را با اهل البیت بسوزانند، و قنفذ مولای عمر را که از همه نواصب دشمن تر و در درشتی خوی و زشتی روی از سایر مردان به آن کس شبیه تر بود مقرر ساختند از جهه سوختن. و حضرت فاطمه به پشت در آمد که یا ابن الخطاب خانه مرا می سوزانی آن کس در را بر شکم آن صدیقه زد و قنفذ به تازیانه حضرت را از پشت در دور کرد، ابو بکر که شنید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۱

کار به این جا رسید بر وفق مصلحت فرستاد عمر را طلبید، و حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها اسقاط نمودند محسن نامی که در شکم آن حضرت بود و حضرت رسول او را محسن نامیده بود چنانکه صاحب قاموس ذکر کرده است، و حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها از اسقاط و ضرب دو سه روزی دیگر بودند و به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

بخاری روایت نموده است در شش هفت جا از صحیحش که تا فاطمه زنده بود صحابه رعایت خاطر علی می نمودند، و

چون فاطمه رفت دانست که ایشان تا قتل همراهند بعد از شش ماه بیعت نمود با ابو بکر، اگر چه شش ماه بیعت را غلط روایت کرده است، و لیکن روایت کرده است که حضرت فاطمه با ابو بکر سخن نگفت، و با او در غضب بود تا از دنیا رفت، و در شب آن حضرت را دفن نمودند که مبادا ابو بکر بر او نماز گذارد، و همین سخنان بخاری در همه صحاح سته هست، و همه این را از حضرت سید المرسلین روایت نموده اند که: فاطمه پاره تن من است هر که آزار او کند آزار من کرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است، و خداوند عالمیان فرموده است که إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً «۱» یعنی بتحقیق که آن جماعتی که آزار می دهند خدا را و رسول او را لعنت کرده است ایشان را حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت و مهیا ساخته است از جهه ایشان عذابی خوار کننده ایشان در جهنم. و إن شاء اللّه این اخبار را مفصلا در تفسیر قرآن مجید یاد خواهیم کرده اگر چه در اکثر کتب ایشان هست متفرقه مجملا چون اینها کردند، و دست از کتاب خدا و اهل بیت کشیدند با آن که احکام الهی نزد اهل بیت بود، و هر روز حوادث واقع می شد اجتماع می نمودند، و فکرهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۲

خود را بر سر هم می بردند و پاره به قیاس و پاره به استحسان کارها می کردند، و چون این امر شنیع غصب خلافت

را به همرسانیـد علماء باطل وجوه از برای کردهای ایشان پیـدا کردند، جمعی این حدیث را وضع کردند که حضـرت فرمودند که

«لا یَجتَمِعُ أمّتی علی الخطا»

با آن که اگر مراد کل امّتنـد در مـدت شـش ماه بقول ایشان بنی هاشم و ابو ذر و سـلمان و مقداد، و جمعی کثیر داخل نبودند پس امامت ابو بکر در آن شـش ماه باطل بود، و اگر بعضـی امت مراد است بیعت با مسـیلمه کذاب و اسود عنسـی و سجاح نیز کردنـد، و با یزیـد پلیـد و ولید کافر بقول ایشان بیعت کردند، علی ای حال ظاهر است که این حدیث از آن حضـرت نیست، و چون متـأخران علمـاء اهـل سـنت دیدنـد که اجمـاع صورتی نـدارد گفتنـد بیعت با یک کس کافی است، چنانکه فخر رازی و مولانا سعد الدین و امیر سید شریف و غیر ایشان ذکر کرده اند.

و این بسـیار شـنیع تر از اول است، پس بنا بر این قایلنـد که هر منافقی که با منافقی بیعت کنـد متابعت او واجب است. اگر کل معصومین مخالفت ایشان کنند همه را می باید کشت، و چون سـنیان این اجماع را به همرسانیدند شـیعیان بواسـطه ردّ بر ایشان گفتند که اجماع حق است وقتی که معصوم در آن اجماع داخل باشد، و ایشان نیز در برابر سنیان بر مطالب خود نقل اجماعات نمودنـد، و گفتنـد که معصوم در اجمـاع مـا داخـل است، با آن که در واقع قول معصوم حجت است و اتفاق دیگران بی فایـده است، و خلافی نیست نزد شـیعه که اگر همه مجتهـدان شـیعه اتفـاق نماینـد بر امری اتفـاق ایشان حجت نیست، و اگر معصوم بفرماید قول آن حضرت

حجت است پس اجماع نزد شیعه صورتی ندارد، و هم چنین دلایل عقلی ظنی. پس مستند ما کتاب حق سبحانه و تعالی است، و سنت حضرات سیّد المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۳

است که شخصی از آن حضرت سؤالی نمود و حضرت جوابی فرمودند دیگر سؤالی کرد و گفت رأی شما چیست حضرت فرمودند که نزد ما رأی نمی باشد هر چه می گوییم سخن رسول خدا است صلّی اللّٰه علیه و آله.

و در حدیث صحیح از آن حضرت وارد است که قیاس در شرع نمی باشد نمی بینی که زن حایض قضای روزه می کند بعد از پاک شدن، و قضای نماز نمی کند با آن که مقتضای قیاس ایشان این است که بر عکس باشد زیرا که نماز اشرف از روزه است، و هر گاه قیاس کنند دین بر هم می خورد.

و در حدیث حسن از ابو بصیر منقول است که به حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که بر ما چیزها وارد می شود که در کتاب خدا و سنت نیست پس جایز است که فکر کنیم و به عقل خود جواب گوییم؟ حضرت فرمود که نه اگر در واقع فکر تو موافق حق باشد ثواب نداری، و اگر مخالف حق باشد دروغ بر حق سبحانه و تعالی بسته ای.

و در اخبار بسیار وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم ابو حنیفه را لعن نمودند بواسطه آن که عمل به قیاس می کرد، و احادیث عدم جواز عمل به قیاس اظهر متواترات است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر

صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر که فتوی دهد مردمان را بدون علم و بدون هدایت، لعنت می کنند او را ملائکه رحمت، و ملائکه عذاب، و در گردن اوست گناه هر کس که به فتوای او عمل نماید، و ظاهرا مراد از هدایت اخبار ائمه اطهار است و ممکن است که عطف تفسیری باشد که هر دو یک معنی داشته باشد.

و در حدیث صحیح وارد شده است از عبد الرحمن بن الحجاج که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن فرمود: که دور باش از دو خصلت که هر که هلاک شده است، و مستحق عقوبات الهی شده است از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۴

دو صفت شده است: زنهار که فتوی برأی خود مده و چیزی که علم به آن نداشته باشی اعتقاد مکن و عمل مکن.

و ایضا در حدیث حسن وارد شده است که حضرت به مفضل بن یزید فرمود که ترا نهی می کنم از دو خصلت که بسیاری از مردمان هلاک شده اند از جهه آن، یکی آن که اعتقاد کنی یا عمل کنی بباطل، و دویم آن که فتوی دهی مردمان را به آن چه ندانی.

و در حدیث موثق کالصحیح وارد است از محمد بن طیار که عرض نمود بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بعضی از خطبه های پدرش را تا به جایی رسید که شک داشت حضرت فرمودند که بس کن و خاموش باش شما را جایز نیست در آن چه بر شما وارد شود و علم به آن نداشته باشید مگر نگفتن و حفظ خود نمودن از عمل به آن، و بائمه هدی نقل کردن تا

ایشان به شما بگویند آن چه حق باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ۱۶: ۴۳ «۱» یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر که ائمه معصومینند صلوات اللَّه علیهم سؤال کنید.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه وارد است که توقف نمودن نزد شبهات و آن چه حکم آن یا معنی آن مشتبه باشد بهتر است از آن که خود را در مهلکه اندازید و بی علم جواب آن بدهید یا به آن عمل نمایید، و حدیثی که خوب حفظ نکرده باشید روایت نکردن آن اولی است.

و در احادیث معتبره وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حق سبحانه و تعالی از بندگان خود دو چیز طلبیده است یکی آن که هر چه ندانند نگویند، و دویم آن چه را ندانند و عقل ایشان به آن نرسد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۵

رد نکنند شاید حق باشد، اما اول را در این آیه أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثاقُ الْكِتابِ أَنْ لا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ «۱» یعنی آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتاب خود که نگویید بر خدا مگر حق را که بدانند که خدا فرموده است و اما دویم را در این آیه که مذمّت فرموده است جمعی را که چیزی را ندانند تکذیب آن کنند و فرموده است که بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ «۲» یعنی بلکه آن جماعت تکذیب نمودند چیزی را که علم ایشان به آن نمی رسد و هنوز به ایشان نرسیده است تأویل

آن و این بلایی است عظیم طلبه علوم را که غالب ایشان بر این دو صفتند بنا بر آن که عادت نموده اند به عقل ناقص خود حکم کنند همیشه.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که حقّ سبحانه و تعالی بر بندگان آنست که هر چه را دانند بگویند و هر چه را ندانند در آن توقف نمایند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر گاه از شما چیزی بپرسند که ندانید بگویند که نمی دانم مگویید که اللّٰه تعالی بهتر می داند که از این گفتن سائل به شک می افتد و متوهم می شود که شما می دانید و لیکن حق سبحانه و تعالی بهتر می داند.

و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که اگر از عالمی چیزی پرسند و نداند بگوید اللّٰه اعلم، و غیر عالم چنین نگوید، و مدار متّقیان بر آنست که اللّٰه یعلم می گویند احتیاطا.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که بیکی از فضلای اصحاب خود فرمودند که آن چه عالم باشید به آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۶

بگوئید و هر چه را ندانید بگویید اللّٰه اعلم. به درستی که بسیار باشد که شخصی تفسیر آیه کند به نادانی و از درجات خود پست شود و بیفتد به زیر، در مثل مسافت آسمان تا زمین و کسی که از این قدر راه بیفتد زنده نخواهد ماند البته.

و در حدیث معتبر روایتست از ابن شبرمه که یکی از قاضیان اهل سنت است، و تردّد به خدمت حضرت بسیار می کرد

گفت که هر مرتبه که به خاطرم می رسد حدیثی را که از امام جعفر صادق علیه السّلام شنیده ام، نزدیک است که دلم پاره پاره شود، و او فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله پس ابن شبرمه گفت که قسم می خورم به خدا که نه او دروغ بر پدرش بسته، و نه پدرش بر جدش و نه جدش بر رسول خدا که حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود که هر که عمل به قیاس کند هالک است، و دیگران را نیز هلاک کرده است، و هر که فتوی دهد و ناسخ را از منسوخ فرق نکرده باشد و هم چنین محکم را از متشابه خود هالک است، و دیگران را هلاک نموده بجهنم می روند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که آن حضرت خطبه فرمودند، و فرمودند: ای گروه مردمان بدانید که ابتداء فتنه ها که در دین اسلام واقع شد هواهای نفسانی بود که متابعت آن نمودند، و احکام شرعی چند بود که بدعت کردند بر خلاف کتاب اللّٰه تعالی، جماعتی متابعت جمعی کردند بی دلیل، اگر آن که باطل محض می بود حال آن مخفی نمی ماند بر ذی عقلی و اگر حق محض بود نیز مخفی نمی ماند، و لیکن پاره از حقرا با باطل جمع نمودند و سبب اغوای مردمان شدند و شیطان مسلّط شد بر دوستان خودش و نجات یافتند جمعی که توفیق الهی رفیق ایشان شد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که حضرت سیّد المرسلین صلّی

اللّه عليه و آله فرمودند: كه هر وقت

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۹۷

كه بدعتى بهم رسد بعد از من كه به سبب آن ضرر به اسلام و ايمان و دين رسد حق سبحانه و تعالى ولیّى از اولياى او از اهل بيت من مقرر ساخته است كه موكل بوده باشد بحفظ دين، و دفع كند آن بدعت را از دين، و سخن كند بالهام الهى و آشكارا كند حقرا و منور سازد آن را به برهان، و رد كند مگر ما كران را، و از جانب ضعفاء العقول ردّ شبه مبتدعان بكند، پس عبرت گيريد اى صاحبان بصيرت، و فكر كنيد كه اين جماعت كيستند، و توكّل بر حق سبحانه و تعالى كنيد تا شما را بينا كند بحق و اهل حق، و ظاهرش آنست كه مراد ازين خبر معصومينند، و ممكن است كه تعميم كنند به نحوى كه شامل علماء شيعه نيز باشد، چون علوم ايشان علوم اهل بيت است صلوات اللّه عليهم.

و در اخبار صحيحه وارد شده است از ائمه معصومين صلوات اللّه عليهم در تفسير اين آيه كه حق سبحانه و تعالى در مذمت يهود و نصارى مى فرمايد كه اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ «۱» يعنى ايشان علماء خود را و زهاد خود را خدايان خود كردند و عبادت خداوند خود نكردند حضرات فرمودند كه و اللّه كه اين علماء و زهاد كسى را به عبادت خود نخواندند، و كسى ايشان را بندگى نكرد بحسب، ظاهر و ليكن اگر ايشان حكمى مى كردند بر خلاف حكم الهى همه متابعت ايشان مى كردند، و اگر حرام را حلال مى كردند و حلال را حرام

ایشان اطاعت می نمودند، حق سبحانه و تعالی این معنی را فرمود که کفر است چون اقوال علماء را مقدّم داشتند بر قول الهی، و حضرات این آیه را بواسطه سنّیان یاد فرمودند که مدار ایشان بر این بود و هست، چنانکه در آیه و احادیث متواتره ایشان وارد شده است که جماعتی که از مسجد الحرام دورند حج تمتع کنند و چون حج تمتّع در زمان جاهلیت نبود و عمر نمی خواست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۸

مخالف زمان جاهلیت خبری واقع شود در مقام معارضه درآمد در حج وداع، و جمعی کثیر با عمر موافقت کردند و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: که جبرئیل آمده است و این آیه را آورده است که فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ «۱» گفت که خدا فرموده است وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ «۲» و همه سنیان بر متابعت عمرند، و بر مخالفت خدا و رسول، و إن شاء اللَّه هر آیه که علماء سنیان مخالفت صریح نموده اند قول الهی را بیان خواهد شد، و اگر چه ظاهر این اخبار مذمت عامه است و لیکن تهدید است مر خاصه را از متابعت ایشان در این معنی، و بعضی کرده اند آن چه کرده اند و إن شاء اللَّه آن نیز ظاهر خواهد شد.

و روایات ما بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللَّه علیهم که هر بدعتی ضلالت است، و هر ضلالتی راه جهنم است نعوذ باللَّه من الضّلاله بعد الهدایه.

فائده یازدهم در اصطلاحات حدیث است

اشاره

بدان که خبر و حدیث عبارتست از قول رسول اللَّه، و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم، یا حکایت فعل ایشان یا

تقریر ایشان به آن که در حضور ایشان کسی سخنی گفته باشد یا کاری کرده باشد و ایشان دانسته باشند، و آن شخص را از آن نهی نکرده باشند و خبر و حدیث یک معنی دارد و آن بر سه قسم است:

اوّل خبر متواتر

و آن خبری است که اقلا سه کس آن را روایت کرده باشند، و از اخبار ایشان علم به همرسید، پس گاه باشد که از قول هزار نفس علم بهم نرسد مثل شهادت روستاییان از جهه ارباب در آب و زمین، و گاه باشد که از گفته مرد متدین که خبر دهد که فلان شخص را دیدم علم حاصل شود، و مدار این بر علم است نه بر عدد، و این خبر متبع است به اجماع و خلافی در وجوب عمل باین خبر نیست مگر آن که متواتر شود که حضرات خلاف آن را نیز گفته اند، و یکی از اینها تقیه خواهد بود، و در این صورت جمع خواهیم نمود بیکی از وجوه جمعی که گذشت چنانکه در قرآن مجید نیز مخالف یکدیگر هست، و یکی ناسخ است، و دیگری منسوخ، و امثال آن که خواهد آمد.

دویم خبر محفوف به قرینه است

که از خارج خبر قراین بوده باشد آن قدر که علم به همرسد، مثل آن که شخصی راز خود را به شخصی گفته باشد و کسی دیگر بر آن مطلع نبوده باشد، مردی ثقه از جانب او بیاید و کتابتی سر به مهر بیاورد و چون کتابت را باز کند جمیع آن چه با او گفته باشد در کتابت نوشته، و خط و مهر او را شناسد بسیار است که از امثال این خبر با این قراین علم حاصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۰

می شود و ازین بابست هر گاه شخصی از جانب پادشاهی به حکومت ولایتی رود و حکم پادشاه را داشته باشد با خلعت پادشاه هیچ کس شک نمی کند که این شخص از جانب پادشاه آمده است، و

از این بـابست آن که در احادیث سابقه گـذشت که همین که دانیـد که کتاب از شـیخ است به آن عمل می توان کرد، و ازین بـابست کتبی که در این اوقـات ظـاهر می شود از کتب قـدمای شـیعه، مثـل کتب ابن بـابویه قمی کسـی را که مربوط باشـد به سخنان او و کتب او خصوصا هر گاه کتابی مندرس از قم بیاورند که تاریخ کتابتش تاریخ زمان او یا قریب بزمان او باشد، مثل کتاب امالی کـذائی با خطوط جمعی از علماء، و مثل کتاب معانی الاخبار صدوق، مجملا بسـیار است که از قراین علم بهم می رسد و ظاهرا باین خبر نیز عمل واجب باشد، چنانکه اکثر علماء به آن قایلند.

سیم خبر واحد است،

و آن خبریست که علم از آن حاصـل نشود خواه خبر دهنـده به آن یکی باشـد یـا هزار کس، و اگر سه کس یـا بیشتر خبری را نقل کنند و از آن خبر ظنی متآخم علم و قریب به آن حاصل گردد این خبر را مستفیض می گویند، و از افراد خبر واحد است، و جمعی که خبر واحد را حجت نمی دانند بعضـی از ایشان این نوع را حجت می دانند و غیر این را حجت نمی دانند و جمعی همه را حجت نمی داننـد به آیـات و اخبـاری که نهی نموده انـد از متابعت غیر علم و از متابعت ظن، و اظهر آنست که عمل به خبر واحد می توان کرد چون مدار اصـحاب ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم در زمان مدید زیاده از دویست سال بر این بود، و همیشه هر یک از اصحاب حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم خبری که به ایشان نقل می نمودند عمل به آن

می نمودنـد، و هرگز ملاحظه تواتر یا آحاد نمی نمودنـد و حضـرات ائمه هدی امر می کردند شـیعیان خود را بأخذ احادیث از ایشان، و بعمل به آن اگر چه در اخبار ایشان متواتر و محفوف به قراین و مسـتفیض و خبر واحـد بود ایشان فرق نمی کردند در میان آنها مگر در وقت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۱

ضرورت که معارضی بهم می رسد، و بسیاری از اصحاب را رجوع به بسیاری از اصحاب کرده اند، و نهایت مرتبه ایشان توثیق است بـا فضـل و علم، و رسـاله در این باب نوشـتم مشـتمل بر أخبار متواتره که دلالت می کنـد بر حجیت خبر واحـد، و ظواهر آیـات نیز دلالـت دارد مثـل آیه فَلَوْ لا نَفَرَ چنانکه گـذشت و آیه إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا «۱» یعنی اگر فاسـقی خبری بسوی شمـا بیـاورد تأمـل کنیـد و به آن خبر عمل مکنیـد تا ظاهر شود صـدق آن مفهومش این است که اگر غیر فاسق یا عادل خبری بیاورد تأمل مکنیـد و به آن عمل کنید با آن که اخباری که در این چهار کتاب ماست این سه شـیخ عظیم الشأن از کتب معتبره نقـل نمـوده انـد که بعضـی از آن کتب را بر حضـرات ائمه هـدی عرض نمـوده انـد و ایشـان تحسـین فرموده انـد، و بعضـی را حضرات حکم بحقّیت آنها نموده اند و تفصیلش در دیباچه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

و ایضا خبر واحد منقسم می شود به اقسام بسیار نزد عامه،

و بعضـی از متأخرین، و لیکن اکثر متقـدمین ما حکم به صـحت جمیع نموده انـد چنانکه از دیباچه کافی و این کتاب ظاهر می شود، بلکه از کتب صـدوق ظـاهر می شود، که حـدیث غیر صـحیح را در کتابهـای خود نقل ننموده است، و ظاهر صـحت نزد قدماء آنست

که معلوم بوده باشد که حضرات معصومین فرموده اند و این علم ایشان را میسر بوده است بواسطه کتب بسیار که از اصحاب ائمه به ایشان رسیده بود لهذا بر مقید بسند نشده اند، و تجربه کرده ام که بسیاری از أخبار که کلینی رحمه اللّٰه علیه مرسل روایت کرده است صدوق رحمه اللّٰه و غیر او آن را مسند بطرق صحیحه روایت کرده اند، و از کتاب تهذیب و استبصار شیخ طوسی رحمه اللّٰه نیز ظاهر است که او نیز اخبار را از کتابهای معتمده روایت نموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۲

است، و این معنی ظاهر است که مدار قدماء ما بر کتابهائی بوده است که ثقات اصحاب ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم از حضرات روایت کرده بودند و لیکن چون هر روز آن چه می شنیدند در کتاب خود می نوشتند، و آن کتب نزد علما مضبوط بود و لیکن اخبار آنها منتشر بود، جمعی دیگر از فضلای اصحاب ائمه صلوات اللّٰه علیهم مثل محمد بن ابی عمیر، و صفوان بن یحیی، و حماد بن عیسی، و بزنطی آن کتب را مترتب ساخته کتابها تصنیف نمودند بترتیب کتب فقهی، و روایات مثل زراره و محمد بن مسلم، و برید، و فضیل، و لیث، و امثال ایشان را در کتب خود نقل می نمودند. معاصران ایشان ملاحظه اصول با فروع می نمودند، هر کتابی که اصلا غلط در آن نبود و روات آنها در نهایت عدالت و فضیلت بودند بلکه مدایح ایشان و کتابهای ایشان را از حضرات شنیده بودند از میان چندین هزار کتاب چهار صد کتاب را اعتبار نمودند، و اجماع بر عمل باین کتب واقع شد، و فضلاء ثلثه رضی

اللّه عنهم، اکثر بلکه همه آن چه نقـل نموده انـد در این کتب اربعه از آن چهار صـد اصل نقل نموده انـد، و بسـیار ظاهر اسـت فرق میان کسی که از کسی نقل کند یا از کتاب کسی نقل کند چون از کتاب که نقل کند جمعی هستند و بوده اند که رجوع به آن کتاب که می کرده انـد، اگر نبوده است او را کـذاب و وضاع حـدیث می نامیـده اند، و چنین کتابی را مطلقا اعتبار نمی کرده اند به واسـطه یک کذبی که ممکن است سهوا از او واقع شده باشد یا دیگری آن خبر را عمدا از کتاب او انداخته باشد، و بنا بر این است که عامه و خاصه نیز اعتبار کرده انـد کتب لغت متأخرین را مثل صـحاح و قاموس، هر چنـد کافر و فاسق بوده انـد به محض آن که چون ایشـان ناقلنـد و اگر دروغی در کتـاب ایشان می بود فضـلای اهل لغت آن را اعتبار نمی کرده انـد، پس اگر این هر سه فاضل خبری نقل کنند از شخصی گاه باشد که علم به همرسد و گاه باشد که ظن قریب بعلم به همرسد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۳

اما اگر هر سه خبری را از کتاب حسـین بن سـعید روایت کنند، و هر سه موافق نقل نمایند ما را علم به همرسد که ایشان دروغ بر حسین بن سعید نبسته اند، پس بنا بر این ممکن است وجود اخبار متواتره در این کتب اربعه با آن که الحمد للّه رب العالمین کتبی دیگر از علماء هست که مؤیـد اخبار می توانـد شـد مثل کتاب محاسن برقی، و قرب الاسـناد حمیری، و بصائر الـدرجات صفار، و غیر اینها از کتب، و در روضه اشاره

به همه شده است در ضمن تأیید اخبار.

اما موافق اصطلاح متأخرین از زمان علامه،

اشاره

و اندکی بالاتر حدیث بر پنج وجه است که فایده دارد و تقسیمات دیگر در کتب عامه هست و بعضی از خاصه متابعت ایشان کرده اند و چون فائده بر آن مترتب نمی شود ذکر نکردیم آنها را.

اول صحیح:

و آن خبریست که راویان آن خبر تا معصوم همه امامی مذهب باشند و عادل باشند که گناه کبیره نکنند و اصرار بر صغیره نداشته باشند و مروت داشته باشند که از ایشان چیزی صادر نشود که دلالت بر خفت عقل ایشان کند، و مع هذا ثقه و معتمد باشند به آن که کثیر السّهو و النسیان نباشند، و ظاهر خبر ابن حنظله که گذشت، دلالتی بر این دارد و نزد متأخرین این خبر حجت است مگر آن که معارضی داشته باشد.

دویم خبر حسن است:

و آن خبریست که رجال سند همه ایشان را مدح نموده باشند بدون توثیق یا بعضی را مدح کرده باشند و باقی را توثیق همین که یک ممدوح بودن توثیق در سند هست حدیث را حسن می گویند هر چند ما بقی ثقه باشند.

سیم موثق:

و گاهی قوی نیز می گویند و آن خبریست که همه را توثیق کرده باشند، و همه یا یکی از ایشان بد مذهب باشد به آن که سنّی یا زیدی، یا فطحی، یا واقفی، یا کیسانی باشند.

چهارم خبریست: که یک ممدوح داشته باشد یا بیشتر و یک موثق بد مذهب

داشته باشد، یا بیشتر و این قسم خبر نامی ندارد و لیکن در میان اصحاب خلافست که حسن بهتر است یا موثق، جمعی که حسن را بهتر می دانند، این خبر را موثق می باید بنامند و اگر موثق را بهتر می دانند می باید که این را حسن بنامند چون حدیث تابع اخسّ رجال است چنانکه در منطق نتیجه تابع اخس مقدمتین است.

پنجم صعیف است:

و آن خبریست که یکی از آن چهار خبر نباشد به آن که یکی از راویان خبر را قدح نموده باشند به فسق، یا مجهول الحال باشد یا مرسل باشد به آن که در میان شخصی را انداخته باشند یا گفته باشند: عن رجل یا عن من حدثه، یا عمن رواه، یا مرفوع باشد به آن که راوی گفته باشد: رفعه عن الصّادق صلوات اللَّه علیه یعنی به حضرت رسانید و رجال سند را گفت و در خاطر من نیست که آنها کیستند، یا راوی بگوید: که قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و یقین دانیم که راوی حضرت را ندیده است.

و اما این فقیر فرقی می کند در میان این أخبار بانکه هر چه در آن فاسقی باشد ضعیف می شمارم و الّا مجهول می نامم و هیچ دغدغه نیست که مرتبه اول پستتر است، و ممکن است که این مجهول الحال ثقه باشد خصوصا وقتی که بگویند: عن رجل من اصحابنا سیما وقتی که بگویند: عن جماعه من اصحابنا، خصوصا هر گاه این عبارات را جماعتی بگویند که روایت نمی کنند مگر از ثقه، یا ارسال نمی کنند مگر از ثقه مثل محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی، و حماد بن عیسی و بزنطی

که جمعی نقل اجماع نموده انـد که مراسـیل این جماعت مثل مسانید ایشان است بلکه جمعی از اصـحاب که اجماع نموده اند اصحاب بر تصحیح ما یصحّ عنهم مثل زراره بن اعین شیبانی، و محمد بن مسلم ثقفی، و برید بن معاویه عجلی، و لیث المرادی ابو بصیر، و فضیل بن یسار البصری، و معروف بن خربوذ المکی، و ابو بصیر یحیی بن القاسم الاسدی،

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۵

و عبد اللّه بن مسـکان، و جمیل بن درّاج، و حماد بن عثمان، و صفوان بن یحیی، و ابان بن عثمان، و عبد اللّه بن بکیر، و عثمان بن عیسـی، و فضـاله بن ایوب، و محمـد بن ابی عمیر، و حماد بن عیسـی، و احمـد بن محمـد بن ابی نصـر البزنطیّ، و حسن بن محبوب، و حسن بن علی بن فضال، و ظاهرش آنست که هر حدیثی که صـحیح باشد طریق آن به ایشان صحیح است و حال ما بعـد از آن را نظر نمی کننـد چون این جمـاعت تـا چیزی نزد ایشان یقینی نبوده است در کتاب خود داخل نمی کرده انـد پس اگر مـا بعـد ایشـان ضـعیف یا مرسل بوده باشـد ضـرر نـدارد چون این جماعت علم به آن خبر داشـته انـد به تواتر یا غیر آن از اسـباب علم و لیکن چون بعضـی از متأخرین در چنین حدیثی تأمّل دارند بنده امثال این مراسـیل را کالصـحیح می نامم از جهه موافقت ایشان.

و هم چنین است احادیث مرسل محمـد بن یعقوب کلینی، و محمّد بن بابویه قمی بلکه جمیع احادیث ایشان که در کافی و من لا یحضر است همه را صحیح می توان گفت چون شهادت این دو شیخ بزرگوار کمتر از

شهادت اصحاب رجال نیست یقینا بلکه بهتر است از جهه آن که ایشان که صحیح می گویند معنی آن است که یقین که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم فرموده اند به وجوهی که ایشان را یقین حاصل شده است و متأخران که صحیح می گویند، معنی آن آنست که جماعتی که روایت کرده اند ثقه بوده اند.

و محتمل است کذب و سهو هر یک و غرض بنده از این ضبط باصطلاح متأخرین این است که چون اکثر مردم به آن مأنوس شدند مخالفت ایشان سبب عدم اعتماد ایشان می شود با آن که در وقت تعارض حدیث فائده دارد چنانکه در حدیث عمر بن حنظله گذشت و آن چه مجهول الحال است او را قوی نامیده ام چنانکه شهید اوّل علیه الرحمه نیز کرده است و به آن معنی اول نیز اشاره نموده است که حکم به صحت حدیثی کرده است از حسن بن محبوب عن بعض

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۶

اصحابنا و گفته است که حسن چون اجماع بر او هست ارسال او ضرر ندارد، و هم چنین اشاره به این معنی کرده است در اوایل ذکری و بسیار است که علامه و غیر او حکم به صحت حدیث می کنند بر خلاف این اصطلاح از جهه عمل اصحاب بر آن و اگر حدیث به معصوم نرسد آن حدیث را موقوف می گویند و اکثر اوقات اشتباه می شود بر کسانی که تتبع ندارند و در واقع موقوف نیست.

و اگر در آخر حدیث سألته باشد این حدیث را مضمر می گویند که معلوم نیست سؤال از معصوم است یا غیر معصوم و اکثر اوقات این معنی نیز مشتبه می شود بر کسی که بی تتبع است و

وجه هر دو آنست که بسیار است که زراره در کتاب خود أولا ذکر می کند که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه چنین فرمود و بسیاری از اخبار را نقل می کند و نام حضرت را نمی برد به سبب آن که او نام حضرت را برده است و محدثان که از کتاب او برداشته اند بهمان عنوان در کتاب خود نقل نموده اند بنا بر آن که نزد ایشان ظاهر بوده است و نمی دانستند که بر جماعتی مخفی خواهد ماند و هم چنین در اول کتاب سماعه ذکر کرده است که سألت ابا عبد اللّٰه و باقی را گفته است و سألته و یا بواسطه تقیه نادرا سبب اشتباه شده است و بسیاری از خبرها بر جمعی مشتبه شده است که إن شاء اللّٰه رفع آنها خواهد شد چنانکه در روضه ذکر شده است و در محل خود مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه دیگر سند و طریق عبارتست از جمعی که حدیث را از ایشان معنعن روایت می کنند به آن که می گویند اخبرنا فلان عن فلان عن فلان و قانون محدثین این است که اگر استاد بر یک شاگرد حدیث را خوانده است راوی می گوید حدثنی و اگر بر جماعتی خوانده است که راوی با ایشان بوده است راوی می گوید حدثنا، و اگر شاگرد بر استاد خوانده است و کسی دیگر شریک او نبوده است می گوید أخبرنی، و اگر دیگری با او بوده است می گوید اخبرنا و اگر دیگری خوانده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۷

و او شنیده است می گوید سمعته علی فلان یعنی من از او شنیدم در حالتی که بر او می خواندند، و اگر حدیث

را به اجازه از او داشته باشد می گوید اخبرنا اجازه، و اگر بخط شیخ دیده باشد گاهی می گوید که اخبرنا و جاده و گاهی می گوید که وجدت بخط فلان، یعنی یافتم بخط فلانی یا رأیته فی کتاب فلان یعنی در کتاب فلانی این حدیث را دیدم و اکثر به چنین حدیثی عمل نمی کنند مگر آن که کتاب متواتر باشد از آن شخص مثل کتب اربعه از مشایخ ثلثه.

و دیگر بدان که اجازه حدیث باصطلاح علماء آنست که تواند گفت که این کتاب از فلانی است بیکی از هفت وجهی که سابقا مذکور شد، و نه آن معنی دارد که نزد عوام مشهور است که جایز باشد او را نقل حدیث نمودن، یا عمل بحدیث کردن بلکه شیخ شهید علیه الرحمه نقل کرده است که سیّد محمد بن معیه حسنی دیباجی را ادراک نمودم و اجازه حدیث داد مرا و فرزندان مرا و هر که را که ادراک کرده باشد لمحه از حیات او را که طفلی که قبل از وفات او متولد شده باشد از او نقل تواند نمود که من حدیث را روایت می کنم از سیّد محمد و آن چه مشهور است نزد عوام مراد از اجازه تصدیق اجتهاد است دیگر بدان که در اخبار شیعه امیر المؤمنین را اطلاق نمی کنند بر غیر حضرت علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه و چون روایت از امام حسن، و امام حسین صلوات اللّٰه علیهما نادر است کنیت ایشان نادر است با آن که کنیت حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه ابو محمد است، و کنیت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه ابو عبد اللّٰه است

بر ایشـان اطلاـق نمی کننـد تـا نام ایشان را نگوینـد و حضـرت امام زین العابـدین را همیشه باسم یاد می کننـد و حضـرت امام محمـد باقر را غالبا به کنیت اطلاق می کننـد و ان ابو جعفر است و ابو جعفر را بر امام محمد تقی نیز اطلاق می کنند، و گاهی ابو جعفر ثـانی می گوینـد و در اطلاـق تمییز آن از راویـان می شود، و ابو عبـد اللّٰه را بر حضـرت امـام جعفر صادق اطلاق می کنند و ابو الحسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۸

کنیت سه معصوم است امام موسـی کاظم، و امام رضا و امام علی النقی صـلوات اللّٰه علیهم و بر ایشان اطلاق می کنند و گاهی ابـو الحسن اول، و ثـانی و ثـالث می گوینـد بواسـطه تمیز، و بیشـتر از راویـان معلـوم می شـود و عبـد صالـح و ابو ابراهیم را بر حضـرت کاظم اطلاق می کننـد و عالم که گویند مراد معصوم است خصوص احدی مراد نیست و هادی و فقیه را بیشتر بر امام علی النقی اطلاق می کنند و گاه هست که فقیه را بر امام حسن عسکری، و صاحب الامر صلوات اللّٰه علیهما اطلاق می کنند و بیشتر رجل را بر حضـرت امام حسن عسـکری اطلاق می کنند و ابو محمد کنیت آن حضـرت است و جواد را بر حضـرت امام محمـد تقی علیه السّـلام را اطلاق می کننـد و صاحب ناحیه را بر حضـرت صاحب الامر اطلاق می کنند، و گاه هست غایب و علیل و غریم و حجت را نیز بر آن حضـرت اطلاق می کننـد و إن شاء اللّٰه در مواضع خود نیز هر یک را بیان خواهـد شد و آن چه از اصطلاحات حدیث اهتمامی به شان آن بود در

اینجا مذکور شود إن شاء اللَّه ما بقی اصطلاحات در اثنای نقل احادیث مذکور خواهد شد

فائده دوازدهم بدان که علم بهترین عبادات است:

اشاره

بدان که علم بهترین عبادات است و چنانکه در همه عبادات نیت و قربت ضرور است هم چنین در طلب علم می باید که غرض رضای الهی بوده باشد و نیات باطله سبب آنست که حق سبحانه و تعالی توفیق ندهد او را، و افاضه نفرماید علوم را و خوبی و بدی علماء به نیت است، و چنانکه علماء ربّانی وارثان پیغمبرانند علماء بد بدترین خلایقند و اتباع و اعوان شیاطینند در اغوای خلایق.

و در اخبار صحیحه از حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله وارد شده است که دو طایفه اند از امت من که اگر ایشان خوب باشند امت من خوب خواهند بود، و اگر ایشان بد باشند امّت من متابعت ایشان نموده بد خواهند شد.

و آن دو طایفه امراء و علمااند و مجربست که اگر پادشاهان خوب باشند عالمیان همگی به مضمون: «النّاس علی دین ملوکهم» مایل به خوبی می شوند، و هم چنین علماء، بلکه حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که خوبی ایشان بحسب واقع مؤثر است در نفوس خلایق و چندان که این دو طایفه در خوبی بکوشند هر چند خلایق از خوبی ایشان خبر نداشته باشند خلایق در مقام خوبی و صلاح در می آیند، و هم چنین در بدی و فساد. و بحسب احادیث متقدمه ایشان در جمیع ثوابهای اهل عالم شریک خواهند بود، هم چنان که در بدیها نیز شریکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۰

و در احادیث صحیحه وارد شده است که: لا عمل إلا بنیّه یعنی هیچ عملی بی نیت عمل نیست و

در حکم عـدم است. پس لازم است بر طالب علم که اول تصـفیه نیت به ریاضات و مجاهـدات بکنـد، و آسان نیست این معنی بلکه بـدون مجاهـدات عظیمه حاصل نمی گردد. و حقّ سـبحانه و تعالی فرموده است که وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ «۱» یعنی آن جمـاعتی که در راه ما مجاهـده می نماینـد با نفس و شـیطان به ریاضـیات، هر آینه راههای خود را به ایشان خواهیم نمود، و به درستی که حق سبحانه و تعالی با نیکوکارانست، و این جهاد اکبر است.

چنـان که از حضـرت سـیّد المرسلین صـلّی اللّه علیه و آله به روایات معتبره وارد شـده است که فرمودنـد: که رجوع کردیم از جهاد اصـغر بجهاد اکبر، پرسیدند که یا رسول اللّه جهاد اکبر کدام است؟ فرمودند که جهاد نفس است، و فرمودند: که دشمن ترین دشـمنها نفس امّاره است. و حق سـبحانه و تعـالی فرموده است که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاهـا وَ قَدْ خـابَ مَنْ دَسَّاهـا «۲» یعنی رسـتگاری یافت کسـی که تزکیه نفس نمود، و آن را پاک کرد از صـفات ذمیمه مثل کبر و ریا و عجب و بخل و سایر صفات ذمیمه، و زیان کار شد کسی که نفس خود را در پستی ها گذاشت و عیبهای خود را پوشانید.

و در احـادیث معتبره از حضـرات سـید المرسـلین و ائمه طـاهرین صـلوات اللّه علیهم وارد شـده است که از ایشان پرسـیدند که احسان کـدام است؟ فرمودند: که احسان آنست که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی، و اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند، پس ظاهر شد که مجاهده با احسان

سبب هدايت راههای قربست بجناب اقدس الهی، و اعظم راهها اخلاص است در نیّات، و از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۱

است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: که همه مردمان هالکند الّا علماء، و همه علماء هالکند مگر علمائی که بعلم خود عمل می نمایند، و همه علماء با عمل هالکند مگر آنان که علم و عمل ایشان خالص باشد از جهه رضای الهی. و آیات و اخبار در این باب زیاده از حد و حصر است، و إن شاء اللَّه بعضی از آنها نیز مذکور خواهد شد.

و چون ظاهر است که اخلاص ضرور است پس اخلاص مقتضی آنست که از علوم آن چه ظاهر بوده باشد که رضای حق سبحانه و تعالی در تحصیل آنست طلب نماید، و هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی اعرف است بأحوال بندگان از ایشان به احوال خود، و پیغمبران را به خلایق فرستاد که ایشان را هدایت نمایند به چیزی که صلاح ایشان در آن است از علم و عمل، و منع کنند ایشان را از آن چه فساد ایشان در آنست از علم و عمل، و دغدغه در این نیست که پیغمبر ما بهترین پیغمبران است، و اوصیای او بهترین اوصیای پیغمبران است.

بلکه بحسب اخبار متواتره از طرق اهل البیت ایشان بهتر از جمیع انبیایند بعد از رتبه حضرت سیّد المرسلین صلوات اللَّه علیهم اجمعین، و ایشان بخلق رسانیدند آن چه در کار است ایشان را از علوم دینیه و معارف یقینیه، پس بر همه عالمیان لازم است که متابعت ایشان نمایند و علوم ایشان را کسب نمایند، و ایشان نگذاشته اند

چیزی را که ضرور باشد مردمان را مگر آن که آن را بیان فرمودند. و در معرفت حق سبحانه و تعالی در قرآن بیان شده است در آیات بسیار که هر ذره از ذرات موجودات دلیل هستی اوست، چه بر همه عقلاء ظاهر است که اگر جمیع آدمیان که زبده مکوّناتند خواهند که پشه را از کتم عدم موجود گردانند قادر نیستند بلکه اگر خواهند که بفهمند آن چه را که حق سبحانه و تعالی در خلق آن کرده نمی توانند یافت، مثل آن که او را بر صورت فیل آفریده است، و زیادتی داده است او را بر فیل بدو پر و آن را بر فیل مسلّط گردانیده است که بر او هجوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۲

آورند آن را هلاک می کنند، و از این جهت فیل را دو گوش بزرگ داده است که پشه را از خود دفع نماید، و آن را مانند خرطوم فیل خرطوم داده است بلکه قویتر با آن که چشم آن از خوردی به مرتبه ایست که نمی توان دیدن، چنان کرده است که به آن آسمان و زمین را می بیند و به آن ادراکی داده است که در شب تار می بیند و می فهمد که در کجا خرطوم آن فرو می رود، و کجا خون بیشتر دارد و با نهایت حرصی که دارد از جوع، همین که به آن جا رسید سر خرطوم که مشتمل است بر سمّی بر آن موضع گذاشت، و آن زهر آن عضو را سست نمود و خرطوم خود را فرو برد و خون بدن آدمی را می مکد. و نهایت ملاحظه می کند که مبادا دستی در دفع آن دراز شود،

همین که حرکتی از دست دید فی الحال می پرد و غالب اوقات انتظار خواب آدمی می کشد چون می باید که در وقت خواب مطلبش بهتر بفعل می آید، و با آن که اگر جمعی باشند در حضور آن شخص نمی فهمند که بخواب رفته یا نه، پشه می یابد که چه وقت او بخواب می رود، و بعد از آن بخاطر جمع مقداری که غذای آنست مانند حجام کشیده می پرد و در هوائی چند ساکن می شود که بنی آدم بر آن دست نیابد، چون می فهمد که چون ضرر به ایشان می رسانند ایشان در دفع آن می کوشند و با این بنایی که در احتیاط دارد به تسبیح و تمجید خداوند خود مشغولست.

و فوائد وجودش بسیار است از آن جمله خونهای زیادتی را از بدن آدمی می کشد تا دفع بیماریها شود لهذا در جاهایی که پشه بسیار است بیماری کمتر است. فائده دیگر آن که بندگان الهی ضعف خود را مشاهده نمایند که از دفع اضعف حیوانات از خود عاجزند و باین نیشهایی که خورند یاد کنند نیشهای مارها و عقربهای جهنم را، و بوجود آن و بدایع صنع و قدرتی که در آن جای داده است استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و بر علم و قدرت و اراده او و بر آن که خالق آن نمی باید مشابهتی به مخلوق داشته باشد به هیچ وجه، و مع هذا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۳

طرفه العینی صد هزاران هزار از آن می آفریند، و بر نمرودی که دعوی الوهیت می کند با صد هزاران هزار لشکر او مسلط گردانیده در طرفه العینی همه را هلاک می گرداند تا عظمت و جلال خود را با ضعف مخلوقات

بر عالمیان ظاهر سازد.

و هم چنین اگر بنده فکر کند در هر ذره از ذرات می یابد که دلیل بر وجود اویند و هرگز عاقلی باور نمی کند که خانه بی بنا ساخته شود، یا کشتی بی کشتی بان راه رود و نزد همه عقلا ظاهر است که ممکنی که ذاتش مقتضی نیستی است چون تواند که چیزی را وجود دهد.

بیت

ذات نایافته از هستی بخش چون تواند که شود هستی بخش

مجملاـ چون حق سبحانه و تعالی مصلحت بندگان خود را می داند ارشاد ایشان به امثال این براهین نموده است نه به برهان دور، و تسلسل، و نه به برهان تطبیق و تضایف، که عالمی را به ضلالت در آورده، و از خداوند خود دور ساخته به سبب متابعت یونانیان، بلکه حق سبحانه و تعالی مقرّر ساخته که چون بندگان او، او را به آیات و آفاق و انفس بشناسند و مشغول عبادت او شوند، درهای معرفت خود به روی ایشان بگشاید تا به مرتبه علم الیقین، و عین الیقین، و حق الیقین رسند، و نور یقین را در دلهای ایشان بیندازد.

چنانکه منقولست در خبر صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که روزی حضرت سید الانبیاء و المرسلین از نماز صبح فارغ شدند، نظر فرمودند به جانب جوانی که در مسجد سر به زیر انداخته است از نعاس به سبب بیداری شب، و رنگ او زرد شده، و بدن او ضعیف و نحیف گشته از کثرت عبادت، و چشمها فرو رفته از بسیاری ریاضت. حضرت فرمودند که ای حارثه چه حال داری؟ در جواب گفت که الحمد للّٰه صاحب یقین شده ام حضرت فرمودند هر چیزی را دلیل و

علامتی است چه دلیل داری که دلالت بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۴

یقین تو کند؟ در جواب گفت یقین من یا رسول اللّٰه سبب غم آخرت شده است، و غم دنیا را از دل من برده، شبهای مرا به بیداری و روزها مرا به گرسنگی و تشنگی داشته است، و چنان شده است که گویا می بینم که قیامت برپا شده است، و عرش را بر پای داشته اند از جهه حساب خلایق، و همه خلایق محشور شده اند در آن صحرا از جهه حساب و من در میان ایشانم، و چنان می بینم که جماعتی در نعیم جنت متنعّمند، و بر تختهای تکیه داده اند و چنان می بینم که اهل جهنّم را عذاب می کنند، و صدای ایشان در گوش من است. پس حضرت رو به اصحاب کرده فرمود که این بنده است که حق سبحانه و تعالی دل او را بنور ایمان منور گردانیده، و به او فرمودند که بر این حال که هستی باش، و ترک این مکن. پس حارثه گفت یا رسول اللّٰه چون دنیا بر من تنگ شده و اشتیاق به آن عالم زیاد شده است از حق سبحانه و تعالی بطلب که مرا شهادت روزی فرماید.

حضرت دعا کرد و در آن چند روز غزوه پیش آمد و در آن جنگ به جوار رحمت ایزدی پیوست. و از این باب اخبار بسیار است.

حاصل آن که امثال این یقین بجز از عبادت راهی ندارد کما قال اللّٰه تعالی وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً «۱» یعنی جماعتی که هدایت می یابند به کردن اعمال صالح حق سبحانه و تعالی زیاده می فرماید هدایت ایشان را به حقایق و علوم الهیه و

معارف يقينيه.

و حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله و سلم فرمود كه در شب معراج خداوند عالميان فرمود: كه هر كه دوستى از دوستان مرا خوار كند چنان است كه با من محاربه نموده است، و بندگان مقرب من نمى شوند به چيزى كه محبوب تر باشد نزد من از اداى واجبات، و بتحقيق كه نزديك مى شود بنده بمن

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۱۵

به كردن مستحبات عبادات از ذكر و فكر، و مراقبت تا آن كه محبوب مى شود، و چون محبوب من شد، بمن مى شنود، و بمن مى بيند، و بمن مى گويد، و بمن حركت مى كند. اگر دعا كند اجابت مى كنم دعاى او را و اگر سؤال كند عطا مى كنم هر چه را خواهد. حاصل كه همه فعل او مع اللَّه و باللَّه مى شود، و اين رتبه نهايت رتبه مقربان است كه به مرتبه عيان فايض مى گردند، و نمى توان ادراك اين معنى كردن تا حاصل نشود.

و در احاديث بسيار واقع شده است كه معرفه اللَّه فطرى است چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها «۱» يعنى حق سبحانه و تعالى همه آدميان را بر فطرت اسلام آفريده است، و همه را نور معرفت كرامت كرده نمى بينى كه نمى دانى كى خداوند خود را شناختى با آن كه جزم دارى كه خداوندى دارى، گوييا از لوازم عطاى عقل است چنانكه عقل بتدريج كامل مى شود تا حين بلوغ، و هم چنين معرفت حق سبحانه و تعالى چون دلايل وجود خود را ظاهر ساخته است و اين يك معنى است از معانى

«من عرف نفسه فقد عرف ربّه»

يعنى همين كه آدمى خود را شناخت به

عقل خداوند خود را البته می شناسد.

معنی دیگر آن که هم چنان که آدمی علم بوجود خود به همرسانید خواهد دانست که البته او را موجدی است چه محال است که خود به خود به همرسند و چه ظاهر است که مادر و پدر در ایجاد این کس دخل ندارند بسیار است که فرزند می خواهند، و نمی شود و بسیار است که نمی خواهند و می شود، و پسر می خواهند دختر می شود دختر می خواهند پسر می شود، إلی غیر ذلک مما لا یخفی.

معنی دیگر آنست که هر که تفکر کند در غرایب صنع و بدایع حکمت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۶

حق سبحانه و تعالی در خلق انسان فرموده و او را نمونه عالم کبیر کرده است از مجردات و مادیات روح که از عالم قدس است باین بدن مربوط گردانیده، و عقل که از عالم جبروت است وزیر او کرده، و حواس باطن و حواس ظاهر را از خدمتکاران او گردانیده، و او را قوت نطق کرامت کرده که ما فی الضمیر خود را ظاهر کند به عبارات فصیحه، و قوت حافظه را خزینه دار او ساخته که صد هزاران از علوم و حقایق را از جهه او حفظ نماید و قوت متفکره را پیک او کرده که هر چه خواهد از مجهولات به اندک زمانی از جهه او معلوم گرداند، و هم چنین سایر قوی و آلات که او را کرامت نموده که در مجلّدات بسیار نمی گنجد و صد هزاران از علما که فکرها کرده اند به عشر عشیر آن نرسیده اند، چنانکه باب حکمت ربّ العالمین فرموده است فیما نقل عنه.

شعر

دواؤک فیک و ما تشعر و داؤک منک و ما تبصر

و

تحسب انّک جسم صغير و فيک انطوى العالم الاكبر

و أنت الكتاب المبين الّذى بأحرفه يظهر المضمر

يعنى دواى دردهـاى تو در تست و تو شـعور نـدارى و دردهاى تو همه از تست و تو نمى بينى، و تو مى پنـدارى كه اين جسـم خـوردى، و حـال آن كه پنهـانست در تو عـالمى كه از همه عوالم الهى بزرگـتر است كه آن روح و عقـل است و توئى كتـاب ظاهر كننده كه حق سـبحانه و تعالى فرموده است كه وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ «۱» يعنى هيچ تر و خشكى نيست يعنى مجرّد و مادّى يا جميع مكونات مگر آن كه همه در كتاب مبين هست، پس حضـرت فرمودند كه حرفهاى كتاب تو ظاهر مى سازد علم و قدرت و حكمت و

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۱۷

اراده و سـاير كمالات الهيّه را چون انسان را رتبه جامعيّت كرامت كرده است، و حق سـبحانه و تعالى فرموده است كه سَنُرِيهِمْ آياتِنـا فِي الْآفاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ «۱» يعنى به زودى مى نمـاييم به ايشان به انـدك تفكّرى دلايل ذات و صفات خود را در عالم آفاق و انفس ايشان تا بر ايشان ظاهر شود كه حق خداوند عالميانست و ما بقى همه باطل است

الا كُلُّ شَى ءٍ ما خَلَا اللَّه باطِلٌ

پس هر گاه خود را شناخت باين عنوان خداوند خود را البته خواهد شناخت به صفات جمال و جلال.

بيت

نه فلك راست مسلّم نه ملك را حاصل آن چه در سر سويداى بنى آدم از اوست

معنى ديگر آن كه حق سبحانه و تعالى انسان را مظهر صفات كماليّه خود ساخته است از علم و قدرت

و امثال آن و اگر اینها را نمی داشت نمی فهمید علم و قدرت و سایر کمالات الهی را چنان که در خبر است که حق سبحانه و تعالی به حضرت داود علیه السلام فرمود که من گنجی بودم مخفی خلق را آفریدم تا شناخته شوم و چون ظاهر شد که رتبه انسانی رتبه ایست که از همه رتبه ها حتی از رتبه ملائک بالاتر است بحسب قابلیت و استعدادات عظیمه که او را کرامت کرده اند تا به مرتبه می رسد که در آینه روح او جلوه گر می شود صفات کمالیه الهی که به علمی که از حق سبحانه و تعالی بر او فایز می گردد اشیا را می داند، و به افاضه الهی سخن می گوید که به قدرت الهی کارفرما و مدبّر امور او می گردد و هر گاه باین رتبه رسید و خود را شناخت بزرگی حق سبحانه و تعالی را خواهد شناخت با صفات کمالیه جمالیه و جلالیه و نعم ما قال.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۸

بیت

در جستن جام جم جهان پیمودم روزی ننشستم و شبی نغنودم

ز استاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای عالم بودم

و آیات و احادیث در این باب بسیار است.

معنی دیگر آن که چون آدمی علم بوجود خود دارد و آدمی نفس ناطقه است نه این بدن مع هذا نمی داند که سیاهست یا سفید در بدنست یا بیرون بدن بزرگست یا کوچک بلکه به هیچ یک از این صفات موصوف نیست چون مجرد است و تعلقی باین بدن دارد مثل تعلّق عاشق به معشوق پس وجود نفس معلوم او هست و حقیقت آن معلوم او نیست، هم چنین می داند بالبدیهه وجود واجب الوجود را و

حقیقتش را دانستن محالست و بعباره اخری اگر تو نفس خود را توانی شناختن خدای خود را بشناس و نعم ما قال الحکیم الغزنوی:

بیت

به خودش کس شناخت نتوانست ذات او هم بدو توان دانست

ای شده از نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را هر گز

چون تو در نفس خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

داند اعمی که مادری دارد لیک چون بوصف در نارد

ذات او را نبرد راه ادراک عقل را جان و دل در آن ره چاک

نه بزرگیش هست ز افزونی ذات او برز چندی و چونی

با مکان آفرین مکان چه کند آسمان گر بر آسمان چه کند

عقل رهبر و لیک تا در او فضل او مر تو را برد بر او

عقل عقل است و جان جانست او ز آن چه زان برتر است آنست او

با تقاضای نفس و عقل و حواس کی توان بود کردگار شناس؟

معنی دیگر آن که هر که نفس خود را شناخت به مذلت، خداوند خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۹

می شناسد به عزت، و هر که خود را شناخت به فقر و احتیاج خداوند خود را شناخت به غنی و عدم احتیاج، و هر که خود را شناخت به فنا و عدم خداوند خود را شناخت به بقا و قدم، و علی هذا القیاس از صفات متضاده و جمیع این معانی حق است و می تواند بود که همه مراد حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه باشد، بلکه اگر کسی تفکر کند از این معانی به معانی دیگر راه می برد چنانکه جمعی از طالبان معرفت الهی شبی از این شکسته معنی این حدیث را استفسار نمودند تا قریب به سحر مذکور

می شد از معانی و بعضی شمرده بودند هفتاد معنی گفته بودم و اللّٰه تعالی یعلم.

دیگر در معرفت ضرور است که بداند که صفات ذاتیه الهی عین ذات مقدس او است چنانکه احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است باین معنی که ذات غیر صفات ایشانست و نفس ناطقه مخلوق عالم می شود، و آن چه ما بعلم می دانیم حق سبحانه و تعالی بذات می داند و لیکن لازم نیست که بداند چگونه می داند چون علم عین ذاتست و دانست ذات از محالاتست به اخبار متواتره و اتفاق عقلا، هم چنین صفاتی که عین ذاتند دانستن آنها نیز از محالات است، و می باید بداند که علم الهی بجمیع مکنونات قبل از وجود ایشان مثل علم اوست به این ها بعد از وجود ایشان و نه چنین است که بر علم او چیزی بیفزاید بعد از وجود علم او احاطه کرده است همه اشیاء موجوده و معدومه را و قدرت او نیز محیط است به همه اشیاء و بداند که حق سبحانه و تعالی سمیع و بصیر و مدرکست و مستغنی که مسموعات و مبصرات و مدرکات همه نزد او ظاهر است، و عالم است به همه اشیاء، و حیات الهی عبارت است از وجود و تعالی شأنه که عین ذات او نیست بلکه ذات مقدس او محض وجود است، و وجوب وجود او بمعنی تأکد وجود است نه معنی زاید بر آن.

و اراده الهی بنا بر احادیث صحیحه کثیره عبارتست از تعلق قدرت الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۰

به ایجاد اشیاء و این معنی از صفات ذات و نه به این معنی است که چیزی در نفس ذات حادث

می شود چنانکه در مخلوق می باشد.

و کلام الهی عبارتست از خلق حروف در هوا و غیر آن از اجسام و می باید بداند که حق سبحانه و تعالی جسم نیست و جسم چیزیست که طول و عرض و عمق داشته باشد و هر جسمی خواه لطیف باشد مانند ملائکه و جن و هوا و خواه کثیف باشد مانند انسان و یا حیوانات و مکان و جهه و غیر آن و هر چه محتاجی را ممکن است و با وجوب وجود منافات دارد.

و هم چنین عرض نیست و در دنیا دیدنی نیست باین جهت چون اینها همه مستلزم احتیاج است و محالست که او را توان دیدن در دنیا و عقبی چون تا چیزی جسم کثیف نباشد در عقبی و دنیا دیده نمی شود و اینها همه مستلزم احتیاج است و آن مستلزم امکان و بر این مضامین احادیث متواتره وارد شده است با ادلّه بسیار که در این کتاب خواهد بود خواهد شد إن شاء اللّٰه.

و چون انبیاء مؤید به معجزات همه خبر دارند که حق سبحانه و تعالی واحد بالذاتست و به هیچ وجه تعدّد و تکثر در ذات مقدس او نیست در دلالت وحدت کافی است.

و در وصیت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد است که اگر خدای دیگر می بود هر آینه کتاب و پیغمبری می فرستاد چون لطف بر حق سبحانه و تعالی واجبست و بعثت انبیاء و ارسال رسل لطف است پس عدم اینها دلالت بر عدم وجود بلکه عدم امکان وجود شریک می کند و براهین بسیار بر هر یک از این مطالب هست که محتاجست به مقدمات بسیار بر اینها اکتفا نموده شد.

و می باید

که اعتقاد بوجود انبیاء داشته باشد مجملا هم چنین به کتابهای ایشان مجملا که حق سبحانه و تعالی بر بسیاری از انبیا کتابها فرستاده است خصوصا حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله، و واجبست که بداند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۱

پیغمبری آن حضرت را و آن که معصوم است از صغایر و کبایر و سهو و نسیان و آن که آن حضرت خاتم پیغمبرانست چون آن حضرت دعوی نبوّت فرمود و بر طبق دعوی خود معجزات بسیار نموده از آن چه در احادیث مذکور است از هزار متجاوز است و بهترین آن معجزات قرانست که جمیع فصحاء عرب عاجز شدند از آن که سوره در برابر آن بیاورند همگی جنگ را معارضه اختیار نمودند با آن که هر یک در اتیان به خطب ید طولی داشتند،

وجوه اعجاز قرآن بسیار است:

اول: فصاحت الفاظش

با آن که خطب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه در مرتبه ایست که جمیع فصحای عرب و بلغای عجم معترفند که بشر مثل آن نمی تواند ادا نمود اگر آیه از قرآن مجید در آنجا بوده باشد مانند یاقوتیست که بر لوح طلایی سوار کرده باشند.

دویم: قوانین

اسلوبش که بر وجهی است که جمیع فصحاء از آن در عجب اند نه پیش از آن حضرت و نه بعد از او کسی را دست نداد شبیه آن.

سیم: اخبار از مغیباتش از اخبار انبیا و سلف،

با آن که اکثر اهل کتاب اخبار گذشتگان از آن حضرت می پرسیدند جواب ایشان بر وجهی می داد که در کتب الهیه بود و سبب اسلام ایشان می شد با آن که در نزد عالمی تردد نکرده بود و درسی نخوانده بود.

چهارم: اخبار از مغیبات آینده اش

مثل سوره انَّا اعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ که نازل شد از جهه آن که آن حضرت را کفار قریش ابتر می گفتند به سبب آن که فرزندان ذکور حضرت فوت شدند و در کتب انبیاء سابق بود که اولاد او بسیار خواهند بود و حضرت از گفته ایشان غمگین شد حق سبحانه و تعالی بشارت فرمود به کثرت اولاد، و اتباع، و ملک و علماء امّت، و فرمود که إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی دشمنان تو ابتر و بی نسل خواهند بود، و چنان شد که عالم از

فرزندان آن حضرت پر شد با آن كه بى نهايت از ايشان شهيد كردند و اثرى از بنى اميه و بنى عبّاس و بنى ابى جهل و بنى ابى يوسف و بنى مروان نمانده. ملك آن حضرت مشرق و مغرب را احاطه نمود و علماء امت آن حضرت از ائمه معصومين و اولاد و اتباع ايشان بى نهايت شده اخبارى كه از مغيباتى كه در قرآنست از آن چه عقول خلايق به آن مى رسد بسيار است و آن چه ائمه معصومين از قرآن به وقوع آن خبر دادند و واقع شد و خواه شد بى شمار از آن جمله حكايت فتح مكه و ساير فتوح كه سوره فتح مشتملست بر آن، و غلبه روم كه در سوره روم است، و كشف اسرار منافقان كه در بسيارى از سوره ها است، و اخبار

از آن که دین آن حضرت بر همه ادیان غالب خواهد شد و سایر خبرهایی که در این مقام گنجایش آن ندارد، و إن شاء اللّه در تفسیر قرآن بیان خواهد شد و بسیاری را مفسران ذکر کرده اند.

پنجم: اشتمال قرآنست بر علوم اولین و آخرین

و با آن که زیاده از صد هزار تفسیر نوشته اند و هر کدام بقدر قابلیت خود از آن حقایق یافته اند صد هزار یک آن را نیافته اند و آن چه بر این حقیر واقع شد این بود که در اوایل طلب علوم مشغول کتب تفسیر بودم و مجمع البیان و کشاف و تفسیر قاضی با بسیاری از تفاسیر در نظر بود و مطالعه می کردم با ریاضات شاقه و می خواستم که از حقایق قرانی بهره بیابم در آن اثنای شبی سنه دست داد حضرت سیّد المرسلین را در واقعه دیدم که نشسته است تنها و بنده در خدمت اویم بخاطر رسید که خوب تفکّر نما در کمالات آن حضرت هر چند ملاحظه بیشتر می نمودم انوار آن حضرت در ترقی بود به مرتبه که عالم را فرو گرفت و من از دهشت آن واقعه بیدار شدم بخاطر رسید که چون در اخبار وارد شده است که

«کان خلقه القرآن»

باید تفکر در معانی قرآن کنم، شروع نمودم در تدبر آیه که به آن رسیده بودم شروع شد در کشف حقایق آن آیه و هر چند تفکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۳

می نمودم بیشتر ظاهر می شد تا آن که علوم لا تحصی و لا تعد به یکبار ریخت، که اگر مدت عمر شرح شمه از آن کنم نتوانم، و هم چنین هر آیه را که ملاحظه می نمودم فایض می شد علوم بسیار، و به عزت حق

سبحانه و تعالی قسم که اغراق نکرده ام، مجملا از این جهه اعجاز قرآن اوضح من الشّمس است با آن که آن حضرت امّی بود، و همین اعجاز کافی است که حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین نزد کسی تعلم ننمودند بغیر از آن حضرت و علوم ایشان را حصر نمی توان نمود و همه را واضح می ساختند از قرآن.

و اخبار متواتره وارد است در آن که قرآن مشتمل است بر علوم اولین و آخرین و علم آن نزد ائمه اهل بیت بود، و سنیان نیز در این خلافی ندارند مگر خوارج علیهم اللّعنه، اگر چه خوارج نیز آن حضرت را اعلم می دانستند.

ششم: اشتمال قرآنست بر شریعت مقدسه

حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله که اگر عالم بان عمل نمایند هر آینه احوال ایشان منتظم باشد، و الحق این اقوی معجزات است نزد عقلای منصفین و هر که تدبر نماید در هر حکمی از احکام شرعی عقل حکم می کند که چنین می باید و إن شاء اللَّه پاره از آن مذکور خواهد شد.

هفتم: خواص سور و آیات قرانی است

از آن جمله آیه الکرسی تنها معجزه است از جهه محافظت نفس و مال و عرض و دین قطع نظر از اشتمال او بر معارف الهیه، و هم چنین سوره حمد و به وحدانیت الهی که بسیار بیماری را که اطبّا همگی عاجز شده بودند و محتضر بودند هفتاد مرتبه حمد خوانده ام و شفا یافته اند، این معنی بر اکثر اهل اصفهان ظاهر است، و هم چنین آیات دیگر بواسطه مطالب دیگر. بلکه اعتقاد بنده اینست که هر آیه از قرآن معجز است بوجوه بسیار.

هشتم: آن که هر چند بیشتر خوانند رغبت به آن بیشتر می شود

و ایمان مؤمنان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۴

در زیادتی می شود و علم علماء در وفور بخلاف سایر کتب که اگر دو بار بخوانند ملال حاصل می شود، و وجوه اعجاز قرآن بسیار است نزد اهل ایمان و از جمله سایر معجزات آن حضرت که از هزار متجاوز است شق قمر است که در قرآن متواتر هست، و اگر نمی بود لا اقل کفاری که مسلمان شدند به شک می افتادند و اقلا نقل می کردند منافقان که غلط است با آن که نقل کرده اند شکوک عمر بن الخطاب را که در جنگ حدیبیّه با حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله در مجادله آمد که تو گفتی لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ «۱» یعنی البته داخل خواهید شد در مسجد الحرام اگر خدا خواهد ایمن از دشمنان سرها تراشیده و تقصیر مو و ناخن کرده و چون صلح نمودند که برگردند، و سال دیگر کفار مکّه را خالی کنند و حضرت با اصحاب داخل شده سه روز در مکه باشند عمر برخاست که من شک در

نبوت تو نداشتم

و الحال صاحب شک شدم تو گفتی که ما داخل خواهیم شد و نشدیم حضرت فرمودند: که من نگفتم که امسال داخل خواهید شد گفتم که داخل خواهید شد إن شاء اللّه، سال دیگر داخل خواهید شد، و نزد ابو بکر رفت و همین سخن را گفت و همین جواب شنید اگر شق قمر نمی بود اقلا عمر می گفت که غلط است.

دیگر خبر دادن حضرت امیر المؤمنین را که عن قریب قتال خواهی کرد با ناکسان که با تو بیعت کنند و بیعت خود را بر هم زنند و با جایران و مارقین و این خبر در کتب عامه و خاصه متواتر است، و آن حضرت که از قتال مارقین که خوارج نهروان بودند بر گشتند شهید شدند.

و دیگر خبر شهادت حضرت امیر المؤمنین را که در شب نوزدهم ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۵

رمضان چهلم از هجرت من واقع خواهد شد، و همیشه حضرت می فرمودند و همین خبر را همه از آن حضرت روایت نموده اند به تواتر و هم چنین خبر شهادت امام حسین و خبر صلح حضرت امام حسن، و خبر ملاقات جابر انصاری حضرت امام محمد باقر علیه السّلام را، و خبر شهادت حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه در خراسان و دفن آن حضرت در آنجا، و خبر امامت ائمه اثنی عشر. و خبر پادشاهی بنی امیّه هزار ماه در سوره انَّا انزَلناهُ، و خبر امارت فرزندان عباس، و شهادت ائمه بر دست ایشان که همه اینها متواتر است، و دیگر اخبار که إن شاء اللّه در این کتاب مذکور خواهد شد.

دیگر مرده زنده کردن حضرت، و به طعام قلیل خلق کثیر را اطعام

نمـودن و این معنی بسـیار واقـع شـد، دیگر نـاله سـتون حنّـانه. دیگر سـخن گفتن سـنگ و ریـگ و شـهادت دادن بر نبوت آن حضـرت و این نیز بسیار واقع شد، دیگر آب از میان انگشـتان آن حضـرت در آمدن و هفت صد کس با شتران ایشان سـیراب شدن، دیگر بزغاله زهر آلوده به سـخن در آمدن دیگر سوسمار به سخن در آمدن و شهادت بر نبوت آن حضرت دادن و سایر معجزات که اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد.

و دیگر معجزات حضـرات ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم هر یک از حد حصر بیرونست هم چنان که دلیل امامت ایشانست دلیل نبوّت سید المرسلین نیز هست.

دیگر کرامات اولیاء هر یک از صد هزاران هزار ولیّ که در اعصار و امصار بوده اند و کراماتی که در این عصـر بر بسـیاری از مردم ظاهر شد همه دلیل حقّیت مذهب آن حضرت است، و چون این مقام گنجایش بیش از این نداشت بر این اختصار شد.

دیگر أیّهـا الاـخ فی اللّٰه بر تـو بـاد بـه ملاـحظه حـق هر کـه باشـد، و زنهـار کـه نظر نکنی بـه کـثرت کـه کـثرت کفـار بیش از مسلمانانست و کثرت مخالفان بیشتر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۶

شیعیان است و فسّاق بیشتر از صـلحایند و جهال اکثر از علمااند، و علماء باطل بیش از علماء حقند و در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی در بسـیار جا مـدح قلت فرموده است، و در بسـیار آیه مـذمت کثرت، و چون بسـیار از علماء اشـتباهات کرده انـد و در روضه المتقین حقرا بیان کرده ام بر وجهی که دفع شبهات شده است و نام کسی را نبرده ام که مبادا غیبت باشد

و امیدوارم كه همه بر اجتهادات و سعيها كه از جهت رضاى الهى نموده اند مثاب بوده باشند و چون در اين شرح حسب الأمر الاعلى فرموده اند كه مذاهب علما را نقل كنم و بعد از آن آن چه بخاطر اين ضعيف رسيده باشد بيان نمايم علاجى ندارم و لا بد بذكر آنها خواهم نمود و اشاره به اغلاط خواهم كرد استدعا از اخوان مؤمنين آنست كه بر اين بنده مؤاخذه ننمايند، و هفوات اين شكسته را بنظر شفقت اصلاح فرمايند. «فليس المعصوم الّا من عصمه اللَّه تعالى من أنبيائه و أوصيائه و ما توفيقى الّا باللَّه و هو حسبى و نعم الوكيل و نعم المولى و نعم النّصير».

در شروع بشرح كتاب من لا يحضره الفقيه

[مقدمه المؤلف]

[توضيح معناى بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم]

بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم يعنى استعانت يا تبرك مى جويم در افتتاح كتاب يا در تاليف آن باسم واجب الوجود بالذاتى كه مستجمع جميع كمالاتست و بخشاينده است در دنيا و عقبى به نعماى ظاهره بر همه عالميان از مؤمنان و كافران، و مهربانست بر مؤمنان در دنيا به توفيقات و هدايات و در آخرت به ادخال ايشان در بهشت در اعلى درجات.

بدان كه حق سبحانه و تعالى چون كتاب خود را مفتتح به بسم اللَّه نمود ارشاد نموده است ايشان را كه در ابتداء كتب خود بلكه جميع افعال خود افتتاح به آن نمايند.

و در خبر مشهور از حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله وارد شده است كه هر امرى كه اهتمامى ايشان او باشد و در آن امر ابتدا به بسم اللَّه يا

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۲۸

باسم اللَّه نكنند آن امر عاقبت ندارد و به اتمام نمى رسد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه

علیه منقول است که ترک مکن بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم را و اگر چه بعد از آن شعری باشد یعنی در نوشتن یا اعمّ از نوشتن و خواندن یا در همه کارها حتی در خواندن شعر که مذموم است.

و از آن حضرت منقولست که این آیه اعظم آیات قرآنست.

و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقول است که چون بنده بگوید «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» در اول کارش خداوند عالمیان می فرماید که بنده من ابتدا به نام من کرد بر من لازم است که تمام کنم کارهای او را و مبارک گردانم جمیع احوال او را.

و از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما روایت است که «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» اقربست باسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن و آن که صریح نفرمودند که اسم اعظم هست یا نیست حق سبحانه و تعالی را حکمتی است که همه کس نداند مگر مقربان او و مبادا جمعی به اندک آزردگی که از شخصی به همرسانند باسم اعظم آن شخص را هلاک کنند، و گاه باشد که ندانستن سبب این باشد که از همه اسماء منتفع گردند چنانکه شب قدر و ساعت استجابت دعا و اولیاء اللّٰه مخفیند و اللّٰه تعالی یعلم.

و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که چون معلم به کودک می گوید بگو «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» خداوند عالمیان براتی می نویسد از جهه کودک، و براتی می نویسد از جهه پدر و مادر او و براتی از جهه معلم او که همه را از آتش دوزخ آزاد نمودم.

و در احادیث صحیحه از حضرات

سیّد المرسلین و ائمه طاهرین سلام اللّٰه علیهم وارد شده که فرمودند در تفسیر «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» که باء:

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۹

بهاء و حسن ذاتی الهی است، و سین: سنا و رفعت الهیست، و میم: ملك و پادشاهی الهی است، و اللّٰه: یعنی خداوند و آفریده گار هر چیزی، و رحمن: یعنی بخشاینده بر جمیع خلایق، و رحیم: یعنی بخشاینده بر مؤمنان و بس.

و در روایتی وارد شده است که میم: مجد و عظمت الهی است.

و در حدیث کالصحیح است که از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیها پرسیدند که بسم اللّٰه چه معنی دارد حضرت فرمودند که معنیش آنست که داغ بندگی بر جبین روح خود می گذارم از جهه حق سبحانه و تعالی که تا زنده باشم بنده باشم و بندگی کنم.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایتست که از آن حضرت پرسیدند از «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» حضرت فرمودند که باء: بها و خوبیهای الهی است، و سین: سنا و بلند مرتبگی الهی است، و میم: ملك و سلطنت الهی است، و الف اللّٰه: آلاء و نعماء الهی است و لام آن لازم و واجب گردانیدنست بر خلایق که ائمه معصومین را دوست دارند و ایشان را امام خود دانند، و هاء: هوان و خواریست بر مخالفان محمّد و آل محمّد را صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، و رحمن: بخشنده است بر جمیع عالمیان.

و رحیم: بخشنده است بر مؤمنان و بس.

و در حدیث کالصحیح منقولست که شخصی از مجلس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه برخاست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا

از معنی «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» پس حضرت فرمودند که اللّٰه: أعظم اسماء الهی است و آن اسمی است که غیر حق سبحانه و تعالی را به آن اسم نمی توان خواندن و کسی نیز خود را باین نام مسمی نکرده است، آن شخص گفت که اللّٰه چه معنی دارد؟ حضرت فرمودند که معنی آن این است که در همه حوائج و شداید پناه به او می برد مخلوقی که وقتی امید او از جمیع خلایق بریده شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۰

و سیلهای او از غیر حق سبحانه و تعالی گسسته شود پس گوییا حق سبحانه و تعالی می فرماید که چون ابتدا کنید بهر کاری از صغیر و عظیم بگوئید «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» یعنی استعانت می جویم و یاری می خواهم در این کار و همه کارها از خداوندگاری که سزاوار نیست بندگی کردن غیر او را آن خداوندی که فریادرس بی چارگان است هر گاه به او استغاثه نمایند، و اجابت کننده داعیان است هر وقت که او را بخوانند. رحمانی است که روزی خود را مبسوط گردانیده بر ما بندگان، رحیم است بر ما در دین ما و دنیای ما و آخرت ما خداوندا سبک و آسان گردان تحمل این بار را بر ما که سهولت به جا آوریم، و باز رحمت کرده است بر ما به آن که ما را جدا ساخته است از دشمنان او.

پس حضرت فرمود که حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه و آله فرمود که هر که را مهمی پیش آید و بگوید «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» از روی اخلاص و حضور قلب البته حق سبحانه و تعالی حاجت او را در

دنیـا برمی آورد و یا ذخیره می گردانـد مطلوب او را نزد خود تا در روز قیامت به او رسانـد، و آن چه نزد حق سـبحانه و تعالی می مانـد بهتر و بـاقی تر است از جهه مؤمنـان از آن چه در دنیا به ایشان می رسـد و اخبار بسـیار در فضـیلت «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» وارد شده است و هم چنین در معانی و حقایق آن.

و علماء و در بای بسم اللّٰه دو احتمال داده انـد یکی آن که باء بمعنی ملابسه و مقارنه باشـد و در این صورت معنی آن آنسـت که از روی میمنت و تبرک: ابتدا می کنم به نام الهی که کاری که مقرون به نام او نباشد آن کار مبارک نیست.

و دویم آن که بمعنی اسـتعانت باشد که تا بنده بداند که هیچ عملی از اعمال خیر یا مطلقا بی استعانت باسم الهی از بنده صادر نمی شود یا عاقبت ندارد.

و احادیث از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بر این معنی وارد شده است و بنای این دو معنی بر مسأله خلق اعمال است چون معتزله را گمان آنست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۱

که بنـده در به اعمـال خود مسـتقل است معنی اول را اختیار کرده انـد و اشاعره چون افعال را از حق سـبحانه و تعالی می دانند معنی ثانی را اختیار نمودنـد و چون شـیعه را اعتقاد آنست که هر دو مذهب باطل است بلکه فعل از بنده است و بی توفیق الهی از بنده صادر نمی شود معنی ثانی بمذهب ایشان انسب است.

و دیگر خلافست که مراد از اسم اللّٰه لفظ اللّٰه، یا مطلق اسـماء الهی است یا معنی که ذات الهی باشـد اکثر اخبار دلالت بر آن دارد که

بنده استعانت بذات الهی می جوید در بسمله و بعضی دلالت بر لفظ دارد با آن که الفاظ اسماء نیز تأثیرات دارند بلکه حروف اسماء نیز مؤثّرند چنانکه گذشت که باء: بها و حسن الهی است، و سین: سنا و رفعت الهی است، و اخبار دیگر وارد شده است که هر یک از حروف تهجّی معنی دارد.

و از آن جمله در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که شخصی از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله سؤال کرد از تفسیر ابجد، پس حضرت فرمود: که یاد گیرید تفسیر ابجد را که در آن معانی عجیبه هست وای بر عالمی که تفسیر آن را نداند، پس گفتند که یا رسول اللّٰه چه معنی دارد پس حضرت فرمودند که الف: آلاء و نعماء الهی است و حرفی از اسماء الهی است و باء: بهجت و کمالات الهی است، و جیم: جنت الهی است و جمال و جلال الهی است و جمال صفات ثبوتیه و جلال: صفات سلبیه است که گذشت، و دال: دین الهی است، و اما هوّز پس هاء: های هاویه جهنم است که درک الاسفل است و جای منافقانست پس وای بر کسی که در هاویه افتد.

و اما واو: پس ویل است اهل جهنم را یعنی وای بر ایشان، یا چاهی است عمیق که قعرش هزار ساله را هست. و اما زاء: پس آن زاویه و گوشه ایست در جهنّم پناه به خدا از شر آن زاویه، و اما حاء حطی: پس آن حطوط و افتادن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۲

گناهانست از استغفار کنندگان در شب قدر، و آمدن جبرئیل

است بـا فرشـتگان در شب قـدر تـا طلوع صـبح. و اما طاء: پس طوبی است و آن نام درختی است در بهشت وماننـد آفتاب در خانه شـیعیان شاخها کشـیده است، و در هر شاخی از آن میوها و نعمتها هست که نه چشـمها دیـده و نه گوشـها شـنیده و نه در خاطر کسـی خطور کرده باشد امثال آن نعمتها و آن درخت را حق سبحانه و تعالی بید قدرت خود آفریده است و آن را جانی داده است که می شـناسد شیعیان و مراتب ایشان را، و بهشتیان که در خلوت خانهای خود نشسته باشند آن را از بیرون بینند که شاخهـای آن آویخته است و هر قسم زینـتی از پوششـها و زرینه آلاـت که خواهنـد، و هر قسم میـوه که خواهنـد از آن درخت چینند و این درخت ثمره شـجره محبت اهل بیت است سلام اللّٰه علیهم پس طوبی از ایشانست و حسن مآب که مرجع نیکوست مخصوص شیعیان ایشان است.

و اما یاء: پس اشاره بید قدرت و تسلط الهی است بر خلایق، که حضرت فرمودند که حاشا که حق سبحانه و تعالی دست داشته باشد چنانکه بعضی از کفار او را جسم می دانند، بلکه ید او عبارتست از قدرت او یا نعمت او که فایض است بر خلایق.

و امّـا کلمن: پس کـاف عبـارتست از کلاـم الهی که آن چه فرموده است تبـدیل نمی توان کرد آن را بغیر آن. و پناهی بغیر از خداوند تعالی نیست.

و امـا لاـم: پس عبـارتست از الهـام و نزول اهـل بهشت بر یکـدیگر از جهه زیارت و تحیت و سـلام و ملامت کردن اهل جهنّم است یکدیگر را در

میان خود.

و امّا میم: پس عبارتست که از ملک و پادشاهی الهی که آن را زوال نیست و دوامی ملک او فنا راه ندارد.

و اما نون: پس آنست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ن وَ الْقَلَمِ وَ ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۳

یَسْطُرُونَ پس قلم قلمی است از نور و نون دواتی است از نور و مرکب آن نیز از نور است که در لوح محفوظ نوشته می شود و ملائکه مقرّبان بران گواهند و شهادت الهی کافی است و لیکن بواسطه اتمام حجه بر معاندان ملائکه را گواه گردانیده است.

و اما صاد سعفص: پس عبارتست از صاعی به صاعی یعنی یکمن به یک من یعنی هر چه می کنی از خیر و شر همان را جزای تو خواهند داد، و حق سبحانه و تعالی ظلم بر بندگان نمی خواهد.

اما قرشت: یعنی حق سبحانه و تعالی همه را می میراند و در روز قیامت محشور می گرداند و در میان ایشان به عدالت حکم خواهد فرمود.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه مرویست که چون حضرت عیسی متولد شد هر روز آن مقدار ترقی می فرمود که دیگران در دو ماه ترقّی نمایند تا آن که هفت ماهه شد حضرت مریم او را به نزد معلّم برد و چون در برابر معلم نشست معلم گفت که بگو «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم» حضرت گفتند پس معلم گفت که بگو ابجد پس عیسی سر بالا کرد و گفت می دانی که ابجد چه معنی دارد معلّم خواست که او را بزند به معلّم گفت که مرا چه می زنی اگر می دانی بگو و اگر نه از من بپرس تا تفسیرش را

بیان کنم معلم گفت بیان کن پس حضرت عیسی علیه السّلام فرمودند که: الف: الاء و نعمای الهی است، و باء:

بهجت و حسن ذاتی الهی است، و جیم: جمال و صفات کمالیه الهی است. و دال: دین الهی است. هوز: هاء هول جهنم است، واو: ویل است از جهه اهل دوزخ، زاء: زفیر و فریاد اهل جهنم است، حطی: انداختن گناهانست از توبه کاران، کلمن: کلام الهی است که مبدل نمی شود، سعفص: جزاست که هر چه می کنی همان را جزا می دهند از خیر و شر، قرشت: خلایق را می میراند و حشر می فرماید در قیامت معلّم به مریم گفت که دست پسر ترا بگیر و به بر که احتیاج

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۴

به معلم ندارد و چنین بود حکایت حضرت صاحب الامر بلکه جمیع ائمه صلوات اللَّه علیهم در حال صغر.

و در حدیث معتبر از بهترین جوانان اهل بهشت جمیعا حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه منقول است که یهودی به نزد حضرت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله آمد و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه حاضر بودند یهودی پرسید که چه فایده است در حروف هجا؟ پس حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمود که یا علی جواب او را بده و حضرت دعا فرمود که خداوندا علی را توفیق کرامت فرما که جواب دهد و درست جواب دهد، پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر حرفی از حروف هجا اسمی است از اسماء حق سبحانه و تعالی پس الف اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۲: ۲۵۵ است یعنی خداوند عالمیان

خداونـدی است که بغیر از او خداوندی نیست، زنده ایست که همیشه بوده است و هست و خواهد بود، قیّومی است که واجب الوجود بالذاتست و قوام و وجود و ثبات خلایق به اوست.

اما باء: یعنی باقیست بعـد از فنای خلایق و أما تاء: پس توّاب است یعنی توفیق دهنـده توبه و قبول کننده توبه تائبان است. و اما ثاء: پس ثابت است و قایم بذات خود و ثابت دارنده مؤمنان است بقول ثابت ایمان در حیات و ممات ایشان.

و امـا جیم: یعنی جـل ثناؤه یعنی ثنای او از آن اعظم است که خلق تواننـد گفت، و تقـدست اسـماؤه، و اسـماء او از آن اقـدس است که کسی به کنه او تواند رسید، یا شباهتی باشد اسامی او را با اسامی مخلوقات هر چند بحسب لفظ بر غیر او اطلاق کنند.

و اما حاء: پس اشاره است به حقیقت و ثبات و دوام الهی و اشاره است باسم حیّ که زنـده است بـذات و باسم حلیم که بردبار است از بندگان و زود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۵

ایشان را نمی گیرد بر گناهان ایشان.

و اما خاء: پس عالم است به آن چه بندگان می کنند آن را.

و اما دال: پس دیان دین است: یعنی دین حقرا او قرار داده است، یا ثواب دهنده است نیکوکاران متدین را، یا جزا دهنده است بندگان را بر خیر و شر ایشان.

و اما ذال: پس اشاره است به ذو الجلال و الاکرام یعنی او راست جلال و عظمت و از اوست اکرام و انعام نه از غیر او و جمعی گفته اند که جلال صفات تنزیهیه و سلبیه است و اکرام صفات ثبوتیه ذاتیه که

عین ذاتست.

و اما راء: پس رءوف و مهربانست با بندگان. و اما زای: فزین المعبودین است یعنی کسانی را که بندگی می کنند ایشان را نیست نسبتی بجناب اقدس او و نسبتی نیست او را به ایشان من حیث الذات و الصّفات الجمالیه و الجلالیه، یا آن که چیزهائی را که می پرستند به گمان باطل آن که خداست می پرستند و اگر نه چه احتمال داشت که کسی غیر حق سبحانه و تعالی را بپرستد هر چند در آن پرستیدن کافرند چون بزرگی خدا را ندانسته اند.

و اما سین: پس اشاره است به آن که سمیع است و بصیر، عالم است به آن چه بندگان می گویند و دانا است به آن که می کنند، یا سمیع است و اجابت کننده دعوات داعیانست و بصیر است که اگر نخوانند او را و نطلبند باز بحسب استعدادات و قابلیات و استحقاقات هر چه باید می دهد.

و اما شین: پس شاکر است بندگان مؤمن خود را به آن که ثوابهای عظیم می دهد یا ایشان را در ملأ اعلی به خوبی یاد می کند یا جزای شکر شاکران را به ایشان بر وجه اتم و اکمل کرامت می فرماید.

و اما صاد: پس صادقست در وعدهائی که به مطیعان کرده است و فوق آن را می دهد و وعیدی که به کافران کرده است از عذاب ابدی خلاف آن نخواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۶

فرمود.

و اما ضاد: پس اشاره است بضارّ نافع یعنی ضررهایی که بخلق می رساند همه نفع است یا ضرر و نفع می رساند بحسب حکمت و مصلحت.

و اما طاء: پس عبارتست از طاهر مطهر یعنی پاکست از هر چه لایق ذات مقدس او نیست و پاک کننده

مؤمنـان است از صـفات رذيله و اعمـال قبيحه به توبه و تفضل و پاك كننـده كافرانست از لوث شـرك و كفر به توفيق ايمان و اسلام.

و امـا ظاء: پس ظاهر مظهر است يعنى وجود او ظاهر است به آيات غير متناهى و هر ذره از ذرات وجود را دليل هستى و علم و قـدرت و حيـات و ارادت و رحمت وجود و كرم خود گردانيـده است و ظـاهر گردانيـده است اشـياء را و از كتم عـدم به دايره وجود در آورده است تا دلالت كنند بر وجود او و صـفات او يا تسبيح و تحميد و عبادت او كنند چنانكه فرموده است كه وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ «١» يعنى نيست چيزى مگر آن كه به تسبيح و تحميد الهى مشـغول است و ليكن شما نمى فهميد ايشان را.

و اما عين: يعنى عالم است به افعال و احوال بندگانش.

و اما غين: پس او غياث و فريادرس محتاجان و بى چاره گانست از همه خلايق و هر كه اسـتغاثه كند به درگاه او خواه مؤمن و خواه كافر به فرياد ايشان مى رسد.

و اما فاء: پس فالق و شكافنده دانه ها و تخمهاست كه از آنها مى رويانند نباتات و اشجار را.

و اما قاف: پس قادر است بر همه ممكنات و همه خلايق.

لوامع صاحبقرانى، ج ١، ص: ١٣٧

و امـا كـاف: پس كافى و كفايت كننـده مهمّات خلايق است و او را كفوى و نظيرى نيست و او را پـدر و فرزنـد نيست چنانكه نصارى مى گويند.

و اما لام: پس لطيف است و لطفها و شفقتهاى او بر بندگان عظيم است، يا قدرت و علم او احاطه نموده

است ایشان را.

و اما میم: پس مالک الملک است و هر کرا می خواهد پادشاه می گرداند و از هر که می خواهد باز می گیرد.

و اما نون: پس نور و روشن کننده آسمانهاست به کواکب از نور عرش یا همه را بنور وجود منوّر گردانیده از عرش عظمت و جلال یا هدایت کننده اهل آسمانهاست بنور معرفت که اکتساب نمودند از حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین که عرش اعظم الهی اند صلوات اللّه علیهم.

و اما واو: پس واحدیست که به هیچ گونه تعدد و تکثر در ذات و صفات او نیست و صفات او عین ذات اوست، و محلّ حوادث نیست که خوشحال شود یا آزرده یا حرکت داشته باشد یا سکون زیرا که اینها از صفات جسمانیات است پس هر جا واقع شده است رضا و غضب عبارتست از ثواب و عقاب، و صمدیست واجب الوجود که همه ممکنات روی احتیاج بسوی او دارند.

و اما ها: پس او هدایت کننده خلایق است به فرستادن پیغمبران و کتابها و توفیقات و تأییدات.

و اما لام ألف: پس اشاره است به لا اله الّا اللّه وحده لا شریك له، یعنی نیست خداوند بجز اللّه تعالی و حال آن که یگانه است در ذات و صفات و او را در این معنی شریکی نیست و این کلمه ایست که هر که آن را از روی اخلاص بگوید بهشت او را واجب شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از محرمات الهی نگاه دارد.

و اما یا: پس اشاره است بانکه دست قدرت و نعمت الهی مبسوط است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۸

بر خلایق پس چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه تمام

فرمود حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که یا علی آن چه گفتی حق سبحانه و تعالی بان راضی بود و قول اوست، پس یهودی مسلمان شد و در حدیث کالصحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه وارد شده است، که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید تا خلایق توانند کتابت کردن و ما فی الضمیر خود را از علوم و حقایق در آن درج کردن حروف معجم بود، و از آباء بزرگوار خود بمن رسیده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم که الف: الاء الهی است، و باء: بهجت الهی است، و تاء: تمام شدن امامت است به قائم آل محمد صلوات اللّٰه علیهم، و ثاء:

ثواب مؤمنان است بر اعمال صالحه ایشان. و جیم: جمال و جلال الهی است، و حاء: حلم الهی است از گناه کاران. و خاء: خمول و بی اعتباری گناه کارانست نزد حق سبحانه و تعالی، و دال: دین الهی است، و ذال: از ذو الجلال است، و راء: از رءوف رحیم است. و زاء: از زلزله های قیامت است، و سین: سنای الهی است، و شین: عبارت است شاء اللّٰه ما شاء و اراد یعنی حق سبحانه و تعالی آفرید هر چه را خواست و اراده نمود شما نمی توانید بر خلاف مشیت الهی کاری کردن، و صاد: از صدق وعده الهی است در آن که مؤمنان را بر صراط بگذراند چون برق جهنده و نگاه داشتن ظالمانست در صراط بواسطه عقوبت، و ضاد:

ضلال و گمراهی مخالفان محمد و آل محمد است صلوات اللّٰه علیهم و لعنه اللّٰه علی اعدائهم و مخالفیهم،

و طاء: طوبى است از جهه مؤمنـان و بازگشت خوبست ايشان را، و ظاء: ظن خوب مؤمنان است بحق سـبحانه و تعالى و ظن بد كافران است بحق جل و علا، و عين: از عالم است، و غين: از غنى است، و فاء:

فوح و رايحه بد جهنم است.

و قاف: قرآنست كه بر حق سبحانه و تعالى است كه جمع كند و حفظ كند

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۳۹

آن را از جهه خلايق، و كاف: از كافى است، و لام: از لغو كافرانست، در دروغهايى كه بر حق سـبحانه و تعالى بسـته انـد يعنى باطـل است و بقـائى نـدارد. و ميم: ملـك الهى است روزى كه پادشـاهى جز او نباشـد و فرمايـد حق سـبحانه و تعالى كه امروز پادشاهى از كيست پس ارواح پيغمبران و ائمه هدى گويند كه پادشاهى از يگانه قهاريست كه همه را ميرانيد پس حق سـبحانه و تعالى فرمايد كه امروز همه را حشـر خواهم نمود و جزا خواهم داد هر نفسـى را به آن چه كرده است از خير و شر و كسى را ظلم نخواهند كرد چون حساب كننده خداوند است و به زودى حساب خلايق خواهد كرد و با هر يك سخن گويد چنانكه آن كسرا خيال اين باشد كه همين با او سخن مى كند و بس.

و نون: نوال و عطاى الهى است با مؤمنان، و نكال و عذاب الهى است با كافران. و واو: ويل است مر عاصـيان را، و هاء: هوان و خوارى ايشان است.

و لام الف: لا اله الّا اللّه است كه كلمه اخلاص است، و هر كه اين كلمه را از روى اخلاص بگويد بهشت او را

واجب شود، و یاء: ید و دست قدرت و نعمت الهی است که عالمیان را فرا گرفته است و منزه است از آن که جسم باشد.

پس حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی این قرآن را باین نحو حروفی فرستاد که متداولست بر زبان عرب و فرمود که اگر جمع شوند آدمیان و جنیان همه و خواهند که قرآنی مثل این قرآن بیاورند نمی توانند آورد و اگر چه همه هم را مدد نمایند، و همین آیه از معجزات قرآنست که حق سبحانه و تعالی خبر داد که نمی توانند و نتوانستند با آن که حکمای فصیح زبان کافر بودند و در مقام رد اسلام بودند و نتوانستند که یک سوره بیاورند: و آن که در این اخبار مذکوره بحسب ظاهر مخالفتی هست در واقع مخالفت نیست زیرا که می تواند بود که هر حرفی اشاره به چند اسم بوده باشد، و در هر حدیثی نیز اشاره به اسمی کرده باشند و چون معانی حروف علمی است عظیم و جمعی کثیر کتابها در آن تصنیف

کرده اند خواستم که مستمسک به آن نصوص اهل البیت باشد با آن که بنای قرآن و دعوات و احادیث بر اینهاست و بر عالمیان ظاهر شود که الفبای علوم اهل البیت است. پس قیاس بدان دارد که باقی علوم ایشان را و در آن چه مذکور شد بر سبیل اختصار علوم و حقایق بسیار مندرج است بیان نکردم تا موجب ملال نشود و بر سبیل اجمال اشاره به بعضی از آنها شد که جمعی که اهلیت دارند بفهمند و به علوم دیگر برسند چنانکه این راه گشوده شد در تفسیر

من عرف نفسه.

دیگر هم چنانكه افتتاح كتب به بسمله مطلوبست چنانكه گذشت، هم چنان مطلوبست كه در هر كارى سيّما در تأليف و تصنيف كتب افتتاح بحمد الهى نمايند، چنانكه مفتاح كتب الهى بعد از بسمله حمد له است گويا بندگان را تعليم مى فرمايد كه در افتتاح جميع كارها بعد از بسمله حمد الهى به جا آوريد تا آن مبارك باشد و به اتمام خواهد رسيد و هم چنين حضرت سيد المرسلين و ائمه طاهرين صلوات اللَّه عليهم در خطب افتتاح بحمد الهى مى نمودند چنانكه در خطب متواتره منقولست با آن كه در بسيار حديث معتبر از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام وارد شده است كه محبوب ترين اعمال حمد الهى است.

و در حديث مشهور از حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله وارد است كه هر امرى كه اعتنائى بشأن او باشد و افتتاح آن بحمد الهى ننمايند آن امر عاقبت ندارد و به اتمام نمى رسد

[خطبه المؤلف]

بنا بر اين مصنف گفت كه:

(اللَّهمّ انّى احمدك و اشكرك) يعنى خداوندا تو را حمد مى كنم و تو را شكر مى كنم اصل اللهم يا اللَّه است حرف لام را حذف نموده اند و ميم را به عوض آن آورده و اختيار اين اسم از آن جهت است كه اللَّه اعظم اسماى الهى است و اگر بعنوان ندا او را ياد كنند بهتر است سيما هر گاه ندا به منزله جزو كلمه

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۴۱

شده و اللَّه انسب است به دعاها به اعتبار جامعيتى كه او را هست چون اسم ذاتى است كه مستجمع جميع كمالاتست پس اگر آن را به واسطه طلب رزق بخوانند بمنزله يا رازق

است. و اگر بواسطه مغفرت بخوانند بمنزله یا غفور است، و اگر بواسطه دفع دشمن بخوانند بمنزله یا منتقم است. و از این است که جمعی از این جهت آن را اسم اعظم الهی می دانند پس دعا کردن بان اولی است، و مناسبت دعا در این مقام استعانت است بجناب اقدس احدیت الهی در حمد و شکر و غیر از آن چه بعد از این مذکور خواهد شد، و حمد ثنائی است به زبان بر صفات کمال اختیاری، و شکر کاریست به ازاء نعمت که دلالت می کند بر تعظیم منعم آن که به زبان باشد یا بدل باشد یا به اعضا و جوارح باشد، پس جمیع اعتقادات و عبادات شکر می تواند بود، پس اگر آنها را بواسطه شکر نعمتها به جا آری صحیح است بنا بر مذهب جمعی از علماء، و احوط آنست که از جهت محض فرموده الهی به جا آورند، و شکر کامل آنست که بنده جمیع نعمتهای و داده های الهی را صرف نماید در آن چه از جهت آن داده است، و تفصیل آن در باب حقوق خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

و در حدیث صحیح از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السّلام منقولست که هر گاه حق سبحانه و تعالی انعام فرماید نعمتی بر بنده خواه اندک و خواه، بسیار و آن بنده بگوید الحمد للّه ربّ العالمین شکر آن نعمت کرده است.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت وارد شده است که هر گاه حق سبحانه و تعالی نعمتی را بر بنده انعام فرماید، و بنده بدل بداند که انعام از جانب حق سبحانه است و حمد الهی

را بر زبان جارى سازد هنوز كلام او تمام نشـده باشد كه حق سـبحانه و تعالى امر فرمايد به فرشـتگان سـماوات كه روزى او را زياد كند.

و در حديث حسن كالصحيح از آن حضرت منقولست كه شكر هر نعمتى هر چند آن نعمت عظيم باشد آنست كه حق سبحانه و تعالى را به آن حمد نمايد.

لوامع صاحبقرانى، ج ١، ص: ١۴٢

و از آن حضـرت منقولست همين كه بداند كه آن نعمت از حق سـبحانه و تعالى به او رسيده است شكر آن نعمت كرده است، و فرمودنـد: كه شـكر نعمتهاى الهى [اجتناب از محرمات است و تمامى شـكر] باين است كه بنـده بايـد بگويـد الْحَمْـدُ لِلَّهِ ربِّ الْعٰالَمِينَ، و آيـات و اخبار در امر بحمـد و شـكر و فضايل آن بسـيار است، و معنى الحمـد للّه آن است كه جميع حمـد و ثناها مخصوص حق تعـالى است چون جميع كمالات مخصوص اوست. و اگر بنـدگان را كمالى باشـد از حيثيت علم يا عمل آن نيز به عطا و توفيق حضـرت اله است، و بهترين شـكرها اعتراف به عجز از اداى حمد و شـكر است، چنانكه سيد حامدان فرمود كه خداوندا من احصا نمى توانم كرد ثناى ترا و تو چنانى كه خود ثناى خود كرده اى.

حديث معتبر از امام جعفر صادق عليه السّلام وارد شده است كه خداوند عالميان وحى نمود به حضـرت موسـى: كه يا موسـى نعمتهاى مرا شكر كن چنانكه شكر من است. حضرت موسى گفت: الهى چگونه من حق شكر تو را به جا آورم كه شكر هم از نعمتهاى تست آن نيز محتاج به شكر ديگر است و شكر ديگر، پس خطاب رسيد كه

یا موسی چون دانستی عاجزی از شکر من حق شکر مرا به جا آوردی.

و منقولست که این خطاب به حضرت داود علیه السّلام شد، داود گفت الهی چگونه حق شکر تو را به جا آورم حال آن که اعضاء و جوارحی که به آن شکر می کنم از نعمتهای تست و شکر آن را می باید کرد و هم چنین شکر شکر را إلی غیر النهایه، خطاب رب العزه رسید به این شکر راضی شدم. پس محتمل که أشکرك شکرا باشد مثل الشکر للّٰه و یا این معنی داشته باشد که شکر تو می کنم، با آن که می دانم که شکر نعمتهای حق تعالی را بر خود، و یا می دانم که شکر تو به جا نمی توانم آورد، و این را تو شکر نامیده و وجه آن که به جمله فعلیه ادا کرده است اینست که دلالت بر تجدد او دارد، و گوییا می گوید که چون کمالات تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۳

غیر متناهی است و هم چنین نعمتهای تو، آنا فآنا حمد و شکر تو به جا می آورم اگر چه تاسی به قرآن و خطب نموده بلفظ خود بگوید الحمد للّه انسب بود این دلالت بر دوام با عموم الف و لام و اشعاری بر عجز داشت که حمد او را به او گذاشته بود و نعم ما قال الشاعر:

آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود

ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

(و أومن بك) یعنی اعتقاد به وحدانیت تو دارم و اظهار ایمان خود بامر تو می کنم یا در ازدیاد ایمان به عبادت

و طاعت تو می کوشم. و این عبارت در خطب منقوله هست بنا بر این این را ذکر نمود، در اکثر خطب بلفظ جمع است بعنوان:

نؤمن بک.

و هم چنین عبارات ما بعد و جمع بهتر است از جهه آن که ایمان و توکل و عبادت خود را با دیگران منضم می سازد تا شاید مقبول شود. و وجه افراد می تواند بود که این باشد که افعال من قابل آن نیست که با افعال دیگران منضم سازم مبادا به تشأم من از آنها نیز مردود گردد.

و ایمان در لغت بمعنی تصدیق است یعنی باور داشتن و در اصطلاح عبارتست از تصدیق بوجود حق سبحانه و تعالی و تصدیق به وحدانیت او و تصدیق به صفات ثبوتیه و سلبیه، و تصدیق به نبوّت سیّد المرسلین و هر چه او آورده است و از جناب الهی بخلق رسانیده است، و از آن جمله است تصدیق به امامت ائمه اثنی عشر صلوات اللّٰه علیهم، و سایر اعتقاداتی که گذشت در فایده دوازدهم، و شک نیست که این اعتقادات در کار است، و در جزویت اعمال فعلیه و ترکیه خلافست.

اخبار متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است: که ایمان اقرار است به زبان، و اعتقاد است به جنان و عمل است به ارکان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۴

امثال این خبر. و بسیاری از آیات نیز بر این معنی دلالت ظاهری دارد، و لیکن اکثر متکلمین علما همه را تأویل نموده اند به آن که ایمان کامل آنست که بنده مطلقا مخالفت الهی نکند، و فایده در این ظاهر می شود که فاسقی را که اعتقاداتش صحیح باشد جایز

است او را مؤمن گفتن یا نه؟ و حق این است که ایمان مشترک لفظی است بر همه اطلاق می کند، و گاهی مؤمن می گویند و مطلق اثنی عشری می خواهند، و گاه مؤمن می گویند و کسی را می خواهند که مرتکب کبایر نشود، و گاه مؤمن می گویند و کسی را می خواهند که صغیره و کبیره نکند، و گاهست اطلاق می کند بر کسی که اقرار ظاهری از او صادر شود حتی بر منافقانی که بظاهر مسلمان باشند و اگر چه در واقع کافر باشند و این اطلاقات در قرآن مجید و اخبار بسیار واقع شده است.

(و اتوکّل علیک) یعنی توکل می کنم بر تو، و در جمیع امور اعتماد بر تو دارم، و کارهای خود را به تو می گذارم که بفضل خود همه را کفایت نمائی یا آن که در اعمال توفیقم روزی کنی، که آن چه خوب باشد به جا آورم و آن چه بد باشد ترک نمایم، و در امر معاش آن چه مرا ضرور است برسانی، و نگذاری که دشمنان بر من مسلط شوند و فی الحقیقه بامر حق سبحانه و تعالی همه را به او می گذاریم چون امر به توکل فرموده است در آیات بسیار و اخبار بی شمار از آن جمله حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ «۱» یعنی باید که مؤمنان توکل بر خداوند کنند. دیگر فرموده است که اگر ایمان دارید توکل بر خداوند کنید، و فرموده است که هر که توکل بر حق سبحانه و تعالی کند پس خدا او را بس است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام وارد شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱،

است که اول مراتب کمال اسلام است، بعد از آن ایمان است، بعد از آن تقوی است، بعد از آن یقین است، و یقین بسیار کمیابست. راوی پرسید که یقین کدام است؟ حضرت فرمود که توکل بر حق سبحانه و تعالی است، و تسلیم و گردن نهادنست فرمانهای الهی را، و راضی بودنست به قضاهای الهی، و تفویض جمیع امور است بحق سبحانه و تعالی، و ظاهر آنست که تفویض آنست که یقین در نهایت کمال بوده باشد چنانکه مؤمن آل فرعون در وقتی که گریخت از فرعون گفت: تفویض می نمایم کار خود را به خدا، پس حق سبحانه و تعالی او را از شر فرعون و لشکر او حفظ نمود و بحسب ظاهر توکل است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله در سفری بودند، جماعتی از سواران به آن حضرت رسیدند و سلام کردند حضرت فرمودند که شما کیستید؟

همه گفتند: مؤمنانیم یا رسول اللّه حضرت فرمود که حقیقت ایمان شما چیست و چه دلیل بر آن دارید؟ گفتند: دلیلش آن که رضا داده ایم به قضای الهی، و گردن نهاده ایم امر الهی را، و تفویض امور خود به او کرده ایم. پس حضرت فرمود که این جماعت عالمند و حکیمند، و نزدیکست رتبه ایشان به رتبه پیغمبران، اگر در این معنی صادقید پس بنا مکنید آن چه را در آن ساکن نخواهید شد، و جمع نکنید آن چه را نخواهید خورد، و بترسید از خداوندی که بازگشت شما بسوی او خواهد بود.

و در حدیث کالصحیح از امام موسی کاظم

علیه السّلام منقولست در تفسیر توکل که مراتب توکل بسیار است، یکٔ مرتبه آنست که در جمیع چیزها توکل بر او کنی، و هر چه بر سر تو آورد از بلا و محنت راضی باشی، و بدانی که هر چه خیرتست بر سر تو می آورد، و بدانی که حکم حکم اوست پس توکل بر او کنی، و تفویض امور خود به او کنی و به او واگذاری، و در همه امور اعتماد بغیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۶

او نکنی.

و دیگر منقولست به اسانید متکثره معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که حق سبحانه و تعالی در بعضی از کتب منزله فرموده است که بحق عزت و جلال، و بزرگواری و بلند مرتبگی که بر عرش عظمت دارم قسمت می خورم که هر بنده که امید از غیر من داشته باشد قطع نمایم امید او را، و او را به مراد خود نرسانم، و او را خوار گردانم نزد عالمیان، و از قرب خود او را دور سازم، و او را بدرد هجران خویش مبتلا سازم، آیا این بنده در دفع و رفع شداید و سختیها امید از غیر من دارد؟ و حال آن که سختیها و رفع آن بید قدرت منست، آیا این بنده امید منافع از غیر من دارد و فکر دری غیر در من می کند؟ و حال آن که کلید همه ابواب بدست منست، و درگاه رحمت من باز است از جهه داعیان من، کرا مصیبتی روی داد و به درگاه من آمد که من رفع مصیبت او نکردم؟ و کدامین بنده کار بزرگی داشت و به درگاه من آمد که کار او

را نساختم، اگر تأخیری در رسیدن ایشان به مطلوب شود عین مصلحت ایشانست، و مطلوب ایشان را از برای ایشان حفظ نمودم که در وقت بهتر به ایشان رسانم، چرا بحفظ من راضی نیستند، و من آسمانها را پر کرده ام از فرشتگانی که ملال ندارند از تسبیح و تقدیس من، و ایشان را امر کرده ام که در به روی بندگان من نبندند، و دعاهای ایشان را عرض نموده مستجاب کنم، چرا اعتماد به گفته من نمی کنند؟ آیا نمی دانند که بلایی را که من فرستم کسی نمی تواند آن را دفع نمودن غیر من یا باذن من چرا بنده من غافل است از من نمی بیند که من به او نطلبیده احسانها کرده ام، الحال که از او باز گرفته ام از دیگری سؤال می کند، هر گاه من نطلبیده دهم اگر بطلبند نخواهم داد؟ آیا بنده مرا بخیل می داند؟ آیا هر جود و کرمی از من نیست؟ آیا عفو و رحمت بدست من نیست؟ آیا هر مرادی از من بر نمی آید؟ و اگر برآورم که می تواند قطع کرد غیر من؟ آیا آرزومندان نمی ترسند از من که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۷

آرزو از غیر من می کنند؟ پس اگر همه اهل آسمانها، و اهل زمین آرزوهای خود را عرض نمایند و من هر یک را بدهم، آن چه همه آرزو کرده اند از ملك من بقدر عضو ذره کم نمی گردد، و چگونه کم شود ملکی که من خداوند آن باشم بدا حال جمعی که از رحمت من ناامید می شوند، و بدا حال کسانی که عصیان من می کنند و ملاحظه نمی نمایند که من مطلعم بر افعال ایشان. و امثال این اخبار بسیار است پس بر

بنـده لازم است که جمیع امور خود را به خداونـد گـذارد، و بر آن چه حق سـبحانه و تعالی بر سـر او آورد راضـی و خوشـنود باشـد، و بدانـد که حق سـبحانه و تعـالی عالم است، و بی نیاز است، و کریم و رحیم است پس هر چه می کنـد عین حکمت و مصلحت وجود است.

و در حدیث قدسـی صـحیح وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله، که حق سبحانه و تعالی می فرماید: که جمعی از بنـدگان من هسـتند که مصـلحت دین ایشـان در توانگری و فراخی روزی و تنـدرستی است، ایشـان را توانگر می گردانم، و روزی ایشان را فراخ می سازم، و بدنهای ایشان را صـحیح می دارم تا دین ایشان صـحیح باشد به طاعت و عبادت و تصـدقات و خیرات و مبرات که از ایشـان بفعـل آیـد، و جمعی از بنـدگان من هسـتند که مصـلحت دین ایشان در فقر و فاقه و بیمـاریست، امتحـان و ابتلاء می فرمایم ایشان را به فقر و مسـکنت و بیماری تا دین ایشان صـحیح شود به سـبب صبر و رضا به قضا، و تضرع و زاری. و من اعلم و داناترم به آن چه صلاح حال بندگان مؤمن در آنست.

و بسا باشـد که جمعی از مؤمنان سـعیها نمایند در بندگی من، و شـبها از بسترهای خواب لذیذ خود بیرون آیند و به عبادت من مشغول شوند و تعبها کشند در بندگی من، و من یک شب و دو شب نگذارم که بیدار شوند، و ایشان را بخواب برم تا صبح از جهه شفقت بر ایشان، که مبادا برخیزند و به عجب مبتلا شوند، و چون صبح بیدار

شوند و با خود در جنگ و جدل باشند که عبادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۸

شب از ایشان فوت شده، و اگر می گذاشتم که به عبادت برمی خواستند، هر آینه به عجب مبتلا می شدند، و فریفته اعمال خود می شدند، و به سبب آن هلاک می شدند به آن که از خود راضی می شدند، و گمانشان این بود که از همه عبادت کنندگان در گذشته اند، و از تقصیر بیرون آمده اند، و در این صورت از من دور افتاده بودند، و گمانشان این بود که بمن و رحمت من نزدیک شده اند.

زنهار که اعتماد نکنند عابدان بر اعمالی که از جهه ثواب من می کنند که اگر مدّت عمر در عبادت و بندگی من باشند، با تعب بی شمار و مجاهدت بسیار، هر آینه آن چه شرط بندگی منست به جا نیاورده اند در آن چه می طلبند از کرامتهای من، و نعیم جنات من، و مراتب عالیه که از جهه ایشان مقرر ساخته ام، و عبادت ایشان باعث این نعمتها نمی شود، بلکه می باید که اعتماد ایشان بر رحمت غیر متناهی من باشد، و فرح ایشان از فضل من باشد، و اطمینان قلوب ایشان بحسن ظن بر من باشد نه بر عملشان که در این صورت رحمت من ایشان را فرا می گیرد، و رحمت من ایشان را می رساند به رضای من، و عفو من خلعت مغفرت بر ایشان می پوشاند، به درستی که منم خداوند رحمن و رحیم و من به رحمانیّت مسمایم.

(و اقرّ بذنبی إلیک) یعنی اقرار می کنم به گناهان خود نزد تو که خداوندی، و ذکر اقرار به گناهان بعد از ذکر توکل بنا بر تأسی و متابعت حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین است

صلوات اللّه علیهم که در اکثر خطب فرموده اند، و چون خطب را مقدمه مطالب می ساخته اند که از جناب اقدس الهی لفظا یا معنی طلب می نموده اند خیریت عاقبت آن مطلب را، مناسب است که توکل بر خداوند نمایند تا هر چه خیر باشد چنان کند، و اعتراف به گناهان نمایند که ما قابلیت استجابت دعا نداریم به سبب گناهان بسیاری که از ما صادر شده است، قطع نظر از آن که اقرار به گناهان سبب مغفرت و استجابت دعوات و برآمدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۹

حاجاتست.

چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که چون مطلبی داشته باشی اوّل حمد و ثنای الهی به جا آور، و صلوات بر محمّد و آل او بفرست، و بعد از آن اعتراف به گناهان خود بکن، و بعد از آن حاجت خود را بطلب، و اگر حاجت نطلبند اینها طلب حاجتست، و چون در افتتاح به تصانیف مطلوب اختتام آنست هر چند طلب ننمایند خطبه مشتمله بر اینها سبب اختتام آنست. و مصنف را سهوی واقع شده است که صلوات که اهم مطالب است در خطبه ذکر نکرده است، و ممکن است که از نساخ سهو شده باشد، و هم چنین شهادتین، و لیکن اشعاری به آن نموده است که: (و اشهدك انّی مقرّ بوحدانیّتك) یعنی ترا گواه می گیرم بر خود که اقرار می کنم به وحدانیت تو، و اقرار به وحدانیت مفاد کلمه اولی از شهادتین است، و کلمه اولی بدون ثانیه تمام نیست پس اشاره بهر دو در ضمن این اقرار نموده است، و وحدانیت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را

واحد من جمیع الوجوه داند در ذات و صفات، بانکه صفات ذاتیه الهی را عین ذات داند، و ذات الهی را عین وجودش داند، و وجودش را عین وجوب وجود داند.

چنانکه در اخبار متواتره از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است و منقول است که روزی در جنگ جمل اعرابی به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آمد و عرض نمود که آیا می گویی که اللّٰه تعالی واحد است؟

اصحاب حضرت همه رو به اعرابی کردند که اینجا چه وقت این سؤال است و همه گرفتار جنگند و حضرت پریشان خاطر است. حضرت فرمود که بگذارید او را که هر چه خواهد سؤال کند که مطلب اعرابی همین مطلوب است که ما از این قوم داریم، و غرض ما از این جنگ آنست که ایشان را به وحدانیت الهی باز گردانیم چون خروج بر امام زمان شرکست، پس حضرت فرمودند که ای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۰

اعرابی واحد چهار معنی دارد، دو معنی را اطلاق نمی توان کرد بر جناب اقدس الهی، و دو را می توان کرد و اما آن چه را اطلاق بر آن حضرت جایز نیست:

اول آنست که بمعنی واحد عددی باشد، زیرا که چیزی را که ثانی نباشد واحد نمی گویند نمی بینی که کافر می شوند جمعی که می گویند: انّ اللّٰه ثالث ثلثه. یعنی خداوند عالمیان سیمین سه خداست، و آن جماعت نصاری اند که قایلند به خدا، و عیسی، و مریم و این عبارت را معانی بسیار گفته اند به آن که واحد در اعداد بمعنی یکمست، و احد بمعنی یکیست، و یکم را در جائی اطلاق می کنند که دویم داشته باشد، و چون حق

سبحانه و تعالی را نظیری نیست که او یکمش باشد واحد باین معنی بر او اطلاق نمودن جایز نباشد.

یا آن که واحدی که بر جناب اقدس الهی اطلاق نمودن جایز است واحد من جمیع الوجوه است، و این معنی در غیر جناب او نیست، و مخصوص ذات اقدس اوست پس این وحدت در شما نمی آید. یا آن که واحدی را تصور می توان کرد، و جناب اقدس او را به هیچ وجه تصوّر نمی توان کرد. یا آن که واحدی که بر جناب اقدس اطلاق می نمایند با کثرت منافات ندارد بخلاف غیر او، زیرا که واجب الوجود است، و وجود است، و علم است، و قدرتست، و حیات است، و سمع است، و بصر است، و ادراک است، وجود است و همه یک ذاتست و یک معنی است بخلاف غیر او. یا چون وحدت او نیز عین ذات اوست و چنانکه ذات او معلوم و مدرک احدی نیست وحدت او نیز مدرک احدی نیست و نعم ما قال الحکیم الغزنوی.

احد است و شمار از و معزول صمد است و نیاز از او مخذول

آن احد نی که عقل داند و فهم و آن صمدنی که حس شناسد و وهم

نمی بینی که همین که تصور وحدت الهی می کنی واهمه خدائی را می سازد در جهتی از جهه تو قرار می دهد، و چگونه خدای ساخته و هم خدا باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۱

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه و سایر ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم در روایات متواتره وارد شده است که هر چه را که تصوّر نمایید به وهمهای خود که نهایت دقت بکنید در تنزیه او، او

مخلوقی است مثل شما بلکه ساخته شماست، و حق سبحانه و تعالی از آن منزه است که مثل شما باشد، یا ساخته شما باشد. و دیگر معانی دقیقه ذکر کرده اند که عقل به آن نمی رسد، و نمی توان به آن رسیدن الّا بنور کشف بعد از ریاضات و مجاهدات بسیار.

دویم از معانی که اطلاق آن بر حق سبحانه و تعالی روا نیست که وحدت او را وحدت نوعی دانند، چنانکه گویند که او یکی است از مردمان یعنی یک نوع است از جنسی، این نیز بر حق سبحانه و تعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است، و ذات مقدس او از آن اعلی است که او را به مخلوقات شباهتی باشد و این کلام را نیز معانی بسیار گفته اند:

یکی آن که به معانی اولی برگردد چون او را مشابهتی بغیر او نیست نمی توان او را با خلق در شمار آوردن. دیگر آن که مقرر است که نوع ماهیتی است که در تحت ماهیتی دیگر داخل باشد تحقیقا او تقدیرا، و اگر از آن ماهیت سؤال کنند بما هو آن در جواب گفته شود مثلاـ انسان حقیقتی دارد که دارد که آن حیوان ناطق است، و این حقیقت در تحت حیوان مطلق که جنس اوست داخل است. و چون پرسند که حقیقت انسان چیست؟ در جواب گفته می شود حیوان ناطق. و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی شرکت نیست نه در ذات، و نه در ذاتیات، و نه در صفات هر آینه این وحدت را بر او اطلاق نتوان کرد، زیرا که اگر شرکت باشد پس ناچار است از ممیزی که او را تمیز دهد

از سایر شرکاء، پس مرکّب خواهد بود از جنس و فصل، و هر مرکّبی محتاجست به اجزاء، و هر محتاجی ممکن است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۲

و هم چنین اگر ماهیت الهی جل شأنه، ماهیتی باشد نوعی که متصور شود بعنوان کلی و اگر چه آن کلی منحصر در فرد باشد به این معنی نیز اطلاق نمی توان کرد، بلکه او را شریک نیست، و محال است شریک او در ذهن و خارج، و داخل نیست در تحت هیچ نوعی و جنسی، و لهذا تعبیر از ذات مقدس او بواجب الوجود وارد نشده است در هیچ آیه و حدیثی، و دور نیست که از این جهه باشد که تا متوهم نشود که کلی است چون در لغت واجب الوجود کلی است.

و اما آن دو معنی واحد که اطلاق می توان نمود بر ذات مقدس او، یکی آنست که یگانه است و او را نظیری نیست چون در ذات و صفات او نظیری نیست، چنانکه می گویند فلان عالم وحید عصر خود است یعنی نظیر و همتا ندارد.

دویم آن که احدی المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوهست یعنی منقسم نمی شود نه در وجود، و نه در عقل، و نه در وهم هم چنین است حق سبحانه و تعالی. پس اگر قایل به صفات زاید شوند قایل بهشت خدا شده اند و هم چنین است احوال معتزله که قایلند به عالمیت الهی و قادریت و این معنی را نه موجود می دانند و نه معدوم، و آن چه بر ایشان لازم می آید بدتر است از آن چه بر اشاعره لازم می آید و احادیث بسیار در این باب واقع شده است و مقام

گنجایش بیش از این ندارد اگر چه همه مراد مصنف است چون کتابی عظیم در این باب تصنیف نموده است اگر و چون مصنف اعتقاد به صفات ثبوتیه ندارد ظاهرا از آنها ذکر نکرد و صفات سلبیّه را ذکر نمود بانکه گفت: (و منزّهك عمّا لا یلیق بذاتك ممّا نسبك الیه من شبّهك و الحد فیك) یعنی ترا پاك و منزه می دانم از آن چه لایق ذات مقدس تو نیست از چیزهائی که نسبت به تو داده اند کسانی که ترا تشبیه به انسان کرده اند و ملحد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۳

شده اند در واقع آن که از حق عدول نموده اند بباطل چون در لغت الحاد بمعنی میل است یا بمعنی مصطلح که انکار خداوندی و دوری تو کرده اند، زیرا قایل شده خدائی که خدا نیست.

بدان که مراد شیخ علیه الرحمه ردّ است بر سنیان که اکثر ایشان حق سبحانه و تعالی را جسم و موجود می دانند مثل حنابله و شافعیه. و در کتاب ملل و نحل که تصنیف شهرستانی است و در شرح مواقف سید شریف، و در بسیاری از کتاب علما از ایشان نقل کرده هفتاد و دو مذهب را، و از هر مذهبی از این هفتاد و دو، کفرها و زندقه ها نقل کرده اند. اگر چه آن چه نسبت به شیعه داده اند در جسمیت بودن خداوند تعالی، و آن چه از کتابهای شیعه در میانست ندیده ایم که کسی از شیعه و العیاذ باللّٰه باین مذاهب باطله قایل باشد، و آن که نسبت اینها را به بعضی از قدما داده مثل هشام بن الحکم، و هشام بن سالم اگر راست باشد مذهب سابق بر تشیع ایشان بوده

است چنانکه در فهرست کتاب خواهد آمد.

دیگر از مذهب باطله زیادتی صفات الهی است بر ذات الهی که اشاعره و معتزله به آن قایل شده اند، و اشاره به آن شده در مقدمه مجملا می آید. و حق سبحانه و تعالی به هیچ وجه شبیه به مخلوق ندانند، نه در ذات و نه در صفات، بلکه نه در افعال. و احادیث متواتره از ائمّه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین نقل شده است که اقل معرفت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی به هیچ وجه شبیه به مخلوق ندانند، نه در ذات و نه در صفات، بلکه نه در افعال. و احادیث متواتره از ائمّه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین نقل شده است که اقل معرفت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را منزه دانی از تعطیل، و تشبیه.

تعطیل آنست که منزه و مبرا دانی چرا که عقل تو به او نرسد، یا نگویی که بی کار است. چنانکه جمعی از کما قایلند که حق سبحانه و تعالی عقل اول را آفریده است و بس، و تمام ایشان معتقد نیستند، و بلکه می گویند از خدا به همرسیده است و قدیم است مثل خدا، بلکه می باید که اعتقاد کنی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ یعنی هر روز در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۴

کاریست. یک شمه کارهای الهی آنست که یک قافله از حیوانات را در رحمها در می آورد، و یک قافله از انسان را از رحم بیرون می آورد، و یک قافله دیگر را می میراند، ربّ العالمین است که همه را تربیت می فرماید، رزاقی است که همه بر سر خوان بی دریغش نشسته اند

و نعمتهای او را می خورند، آسمانها را او در گردش دارد هر یک را به حرکتی خاص، قاضی الحاجات است که هر که حاجتی به او عرض نماید حاجات آنها را بر می آورد، و یک برگی از درختی نمی افتد و بیان کارهای الهی در کتاب عقل مبین است هر که اندک بصیرتی دارد می داند.

دویم تشبیه است که خداوند عالمیان را نه جسم کثیف، و نه جسم لطیف و دیدنی ندانند، و در مکان و زمان ندانند، و از قبیل اعراض ندانند، و قایل به حلول نشوند چنانکه نصاری می گویند روح خدا در رحم مادر عیسی، و قائل به اتحاد نباشد چنانکه جمعی از نصاری قایلند که خدا با عیسی یکی شد با آن که اصل اتحاد محال است و حلول عرض را از محال است و محتاج است به جسم، و هر محتاجی ممکن است.

و جمیع اینها در اخبار اهل بیت بعنوان متواتره واقع شده است و آن که در آیات و اخبار ائمه علیهم السلام است که ظاهر آنها جسمیّت است از آن جهت است که حق سبحانه و تعالی با بندگان به زبان ایشان سخن گفته است، و در میان عرب و عجم و ترک و دیلم هندی متعارفست مجازات، و هر کلامی که مجازی نداشته باشد لطافت ندارد. چنانکه متعارفست که می گویند فلانی خوش دستی دراز کرده است یعنی تسلطی بر مردمان به همرسانیده است، و دست پادشاه بالای دستهاست یعنی اقتدار او بالای همه است و علی هذا القیاس.

و به اخبار متواتره و آیاتی که در قرآن مجید واقع شده است در اخبار اهل البیت تأویل آن واقع شده است، و

حضرات ائمه معصومین مکرر فرموده اند، و در قرآن حق سبحانه و تعالی خود فرموده است لَیْسَ کَمِثْلِهِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۵

شَیْ ءٌ»

یعنی هیچ چیز از ممکنات شباهت بحق سبحانه و تعالی ندارد، و باز فرموده است که لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ «۲» یعنی بصرها یا بصیرتها ادراک او نتوانند نمود، و خود فرموده است وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۶: ۹۱ «۳» یعنی بندگان بزرگی الهی را ادراک نکرده اند و نمی توانند کرد چون حق تعالی شأنه خود نقیض خود بفرماید؟ زیرا که اگر این صفات با صفات شبیه باشد، شبیه اجسام و مخلوقات خود خواهد بود. و إن شاء اللَّه در محل خود با همه تأویلات مذکور خواهد شد.

(و اقول انّک عدل فیما قضیت حکیم فیما أمضیت) یعنی می گویم و اعتقاد دارم که تو عادلی در آن چه قضا فرموده، و حکیمی در آن چه امضاء کرده و جاری ساخته. و بر بندگان مسأله ذاتیست که حسن و قبح اشیاء عقلی است یعنی عقل در فهمیدن بعضی از چیزها مستقل است مثل آن که عقل می یابد که حق سبحانه و تعالی عادل است به آن که ظلم بر وی محال است و بظلم ظالمان راضی نیست، زیرا که کسی ظلم می کند که نداند که ظلم بد است، یا احتیاج بظلم کردن داشته باشد و حق سبحانه تعالی عالم است و غنی و بی نیاز. با آن که حق سبحانه و تعالی به کرات و مرات در قرآن مجید یاد فرموده است که من ظلم بر بندگان خود نمی کنم، و بظلم ایشان راضی نیستم، و ظالمان را لعنت فرموده است پس چون تواند بود که افعال بندگان فعل

الهی باشد و همه این ظلمها و فسقها را حق سبحانه و تعالی کند، و باز ایشان را در جهنم عقاب کند.

آخر چه فایده خواهد داشت فرستادن پیغمبران و کتابها با آن که حق سبحانه و تعالی زیاده از هزار جا در قرآن مجید افعال را نسبت به بندگان داده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۶

است، و امر و نهی فرموده است، و بر فعل خیرات ثواب قرار داده است، و بر بدیها عقوبت مقرر فرموده است. و اکثر ستّیان بر مذهب اشعری اند و قایلند که همه فعل الهی است و عقل را از میانه برداشته اند و فارغ شده اند.

و اما آن چه در قرآن و اخبار وارد شده است که ظاهر آن جبر است بر سبیل مجاز واقع شده است، و تأویل آن می باید کرد مثل سایر چیزها که همه قایلند بتأویل آنها و هم چنین قضا و قدر و امضاء که در آیات و اخبار بسیار واقع شده است که واجب است ایمان به قضا و قدر و امضاء، و شیخ مصنف اخبار بسیار نقل نموده است در مذهب قدریه و آن که حضرات فرموده اند که قدریه مجوس این امّتند، و مراد از قدریه معتزله اند که بنده را مستقل می دانند در اعمال، و توفیق الهی را دخل نمی دهند. و اخبار بسیار در تکفیر اشاعره. نیز واقع شده است و اخبار بسیار واقع شده است که جبر باطل است، و تفویض که اختیار محض است باطل است، و لیکن واسطه میان هر دو حق است به آن که فعل از بنده است و توفیق از حق سبحانه و تعالی. و اخبار بسیار واقع شده است که قضا

و قـدر عبـارت است از علم الهی در آن چه تعلق به اعمال مکلفان دارد، و هر چه بنـده را در آن دخلی نیست مثل تنـدرستی و بیماری و زنـدگانی و مردن و امثال اینها به قضای حتمی است و اخبار بسـیار وارد شـده است که در این باب غور مکنیـد چون معنی بسیار دقیق است.

و فرق میـان قضـا و قـدر و امضـاء آنست که اول حق سـبحانه و تعـالی قضـا می فرمایـد مرض یا موت را، و ممکن است که به تصـدقات و خیرات برطرف شود و به زودی. و اگر نکرد کاری که سـبب دفع قضا شود مقدر می شود مرض یا موت و در این صورت بسـیار مشـکل است اما ممکن است، و اگر دفع نکرد به تصدقات و تضرعات بسیار امضاء می شود و در این مرتبه نادر است که مندفع شود، و لیکن امکان دارد، مثل آن که ابتدای بیماری دفع آن به زودی ممکن است به فصد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۷

امساك و چون فصد و امساك نکردند و بیمار سـنگین شد معالجه مشکل می شود، و چون محتضر می شود مشکلتر و در باب شب قدر احادیث خواهد آمد.

و غرض صـدوق از این عبـارت آن است که ما اعتقاد به عـدالت الهی داریم، و ایمان بقضاء و قـدر داریم، و به اعتقاد صـدوق قضـا و قـدر عبـارتست از علم الهی، و علم الهی علت فعـل نمی شـود. چنـانکه علم منجم به کسوف سـبب کسوف نیست بلکه چون کسوف می شـد منجم دانست که می شود. و بـاین معنی در کتب خود تصـریح نموده است خصوصـا در کتاب توحیـد و تأویلات دیگر کرده است قضا و قدر

را، و ليكن از مجموع اخبارى كه ذكر نموده است ظاهر مى شود آن چه مذكور شد، و اگر كسى اعتقاد كند كه قضا و قدر حق است، و بنده مجبور نيست، و به او مفوض نيست كه هر چه خواهد كند، و ليكن حقيقت آن را نداند، و در آن فكر ننمايد كافى است، و بر او حرجى نيست و اللّٰه تعالى يعلم.

ديگر از آن چه لازم است به آن اعتقاد داشتن آنست كه حق سبحانه و تعالى را حكيم داند، و حكيم در لغت راست گفتار، و درست كردار است، و در اصطلاح آنست كه هر چه كند رعايت مصلحتى در آن بفرمايد، و كارى را عبث نكند چنانكه فرموده است كه أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً «۱» يعنى آيا مى پنداريد كه ما شما را عبث آفريده ايم. ديگر فرموده است كه وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «۲» يعنى نيافريدم جنّيان و آدميان را مگر از جهت آن كه مرا بندگى كنند. و امثال اين آيات در قرآن مجيد بسيار است و در احاديث بسيار نيز وارد شده است اين مضامين.

و اشعرى را اعتقاد آنست كه افعال الهى معلّل به غرض نيست و اگر نه لازم مى آيد كه حق سبحانه و تعالى باين افعال كامل شود و قبل از آن ناقص بوده

باشد. و جواب او اينست كه اگر غرض راجع شود بجناب اقدس الهى استكمال لازم مى آيد و كسى باين قايل نيست. بلكه غرض راجع به بنده مى شود و آن نفع بندگان است.

و اخبار متواتره وارد شده است از حضرات سيد المرسلين و ائمه طاهرين سلام اللّٰه عليهم

که حق سبحانه و تعالی نمی کند مگر آن چه اصلح است بحال بندگان او، و کفر است که بندگان اعتراض بر افعال الهی کنند، بلکه اگر بگویند که اگر حق سبحانه و تعالی ما را غنی می کرد بهتر بود، یا اگر فرزند ما را نمی میراند بهتر بود، دغدغه ارتداد می شود مگر آن که قصدشان این باشد که نفع مادر آن بیشتر بود بحسب ظاهر، اگر چه بحسب واقع آن چه حق سبحانه و تعالی کرده است بهتر است، و لیکن اولی و احوط آن است که امثال این عبارت را بر زبان جاری نسازند.

چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حضرات ائمه طاهرین سلام اللّٰه علیهم که اگر جمعی خداوند عالمیان را بیگانگی بپرستند، و عبادات نماز و روزه و حج را همه به جای آورند، و با این همه خوبیها چیزی را که خدا و رسول کرده باشند بگویند که اگر چنین نمی کردند بهتر بود، و هم چنین اگر این اعتقاد داشته باشند هر چند به زبان نیاورند مشرك و کافر می شوند. نمی بینی که حق سبحانه و تعالی می فرماید: که نه بحق پروردگار تو که ایمان نمی آورند، و در زمره مؤمنان داخل نمی شوند تا ترا حکم نسازند در هر نزاعی که در میان ایشان واقع شود، و تو هر حکمی که کنی ایشان راضی باشند، و اصلا از حکم و سخن تو دل گیر نشوند، و گردن نهند حکم ترا گردن نهادنی نیکو.

و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام زین العابدین صلوات اللّٰه علیه که صبر نمودن و از حق سبحانه و تعالی راضی بودن سر همه عبادتها است و

هر كه در بلاها و تكاليف الهى صبر كند و خشنود باشد از حق

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۵۹

سبحانه و تعالى در هر چيزى كه بر سر او آورد خواه محبوب او باشد يا مكروه، البته حق سبحانه و تعالى خير او را در آن كند در دنيا و عقبى.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه داناترين مردمان بحق سبحانه و تعالى كسى است كه راضى تر باشد بقضاء الهى.

و ايضا در حديث صحيح از آن حضرت وارد شده است كه چون حق سبحانه و تعالى وحى نمود به حضرت موسى بن عمران على نبينا و عليه السّلام كه نزد من هيچ چيز و هيچ كس دوست تر از بنده مؤمن من نيست، و هر چه پيش او مى آورم خير او در آنست، و هر چه از او باز مى گيرم خير او در آنست، پس مى بايد كه صبر كند بر بلاهاى من، و شكر كند نعمتهاى مرا، و راضى شود به قضاهاى من تا من او را در زمره صديقان داخل گردانم، هر گاه با اينها عمل نموده باشد به آن چه من از او طلب كرده ام و اطاعت نموده باشد امر مرا.

و از آن حضرت بطريق صحيح وارد شده است كه تعجب دارم از حال مؤمن كه هر چه هست حق سبحانه و تعالى بر سر او مى آورد و خير او در آنست، و اگر او را به مقراض ريزه ريزه كنند خير او در آنست و اگر پادشاه مشرق و مغرب شود خير او در آن است.

و از آن حضرت منقولست كه هرگز حضرت سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله چيزى را

که واقع شـده بود نمی فرمودنـد که اگر غیر این می بود بهتر بود و فرمودنـد که من ضامنم که هر که در خاطر او در نیاید مگر رضا به قضا، هر دعایی که بکنـد البته مسـتجاب شود، بلکه اگر دعا نکند نیز حق سـبحانه و تعالی آن چه خیر اوست نزد او می آورد. چنـانکه در حـدیث صـحیح از آن حضـرت (ص) وارد شـده اسـت کـه هر که رو کنـد به آن چه محبـوب الهی است از عبادت و صبر و رضا و امثال اینها، حق سـبحانه و تعالی نیز رو کند به آن چه محبوب اوست در دنیا و عقبی، و هر که پناه بحق سبحانه و تعالی برد حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۰

درآورد و کسـی که چنین باشد اگر عالم سـرنگون شود به او ضـرری نمی رسد. و آیات و اخبار در این باب فوق حد و حصـر است.

(لطیف لما شئت): یعنی هر چه اراده می فرمایی نسبت به بندگان خود همه محض لطف است و احسان و فضل نسبت به ایشان. و این معنی انسب است به سـابق و لاـحق و محتمـل است که مراد صـدوق این باشـد که علماء شـیعه لطف را بر حق سـبحانه و تعالی واجب می دانند، و آن فعلی است که بندگان را به طاعت نزدیک گرداند، و از معصیت دور سازد، و چون حق سبحانه و تعـالی از روی حکمت بنـدگان را از جهت بنـدگی آفریـده است، پس هر چه ایشان را به بنـدگی نزدیک سازد لازم است که بفرماید، و الا غرض الهی بفعل نخواهد آمد، و می باید که لطف بحد الجاء

نرسد. چنانکه خود فرموده است که أَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً «۱» یعنی اگر حق سبحانه و تعالی می خواست که به جبر بندگان را هدایت فرماید می توانست جبر نمودن که همه خوب باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است که باختیار خود هدایت را اختیار نمایند تا مستحق ثواب شوند، چون ثواب نفعی است که مقارن تعظیم و اجلال بوده باشد و عقلا قبیح است که تعظیم و اجلال کسی کنند که مستحق آن نباشد.

و همین مضمون از حضرت امام علی بن موسی الرّضا صلوات اللّه علیه وارد شده است. و از جمله الطاف الهی فرستادن پیغمبران و کتابهاست، و لهذا حق سبحانه و تعالی اول حضرت آدم را پیغمبر فرمود، و بعد از آن از نسل او خلق را آفرید، و هیچ زمانی نبود که پیغمبری یا وصی پیغمبری نبوده باشد، و از اینجاست که فرموده است که إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً «۲» و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام اللّه علیهم وارد شده است که مراد الهی این است که من

مقرر ساختم که در زمین همیشه خلیفه از جانب من بوده باشد، و مراد از این آیه همین حضرت آدم نیست و بس و این معنی نیز مناسبت دارد به آن چه بعد از این می گوید: (لم تخلق عبادك لفاقه) یعنی نیافریدی بندگان خود را از جهت احتیاجی که به ایشان داشته باشی، یعنی ما که قائلیم به حکمت قایل نیستم به استکمال، بلکه قائلیم که خداوند عالمیان بی نیاز است از ایشان و از عبادات ایشان، و غرض او از خلق و تکالیف محض افاضه

وجود است کما قال المولوی:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

و همین مضمون در حدیث قدسی وارد شده است از طرق خاصه و عامه و بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی خلایق را آفرید؟ حضرت فرمودند: که حق سبحانه و تعالی خلایق را عبث نیافریده است، و ایشان را مهمل نگذاشته است، بلکه ایشان را آفریده است تا ظاهر سازد قدرت خود را و تا ایشان را به عبادات مکلف سازد تا مستوجب رضای الهی شوند و ایشان را نیافرید که نفعی از ایشان به او رسد یا دفع مضرتی ازو بکنند، بلکه ایشان را آفرید تا نفع به ایشان رساند و ایشان را در جنت و نعیم ابدی درآورد.

(و لا کلّفتهم الّا دون الطّاقه) یعنی اعتقاد دارم که بندگان خود را تکلیف نفرمودی به او امر و نواهی مگر کمتر از طاقت ایشان چه ظاهر است که بندگان در شبانه روزی هزار رکعت نماز می توانستند کرد، و همیشه روزه می توانستند گرفت، و هر سال حج می توانستند کرد، و در شبانه روزی هفده رکعت نماز واجب گردانید، و در سالی یک ماه روزه واجب ساخت، و در عمری یک مرتبه حج طلب نمود وجوبا، و اینست مضمون آیه که لاـ یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمی فرماید بندگان خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۲

مگر به چیزی که بر ایشان آسان باشد و دشوار نباشد، یا به آن چه تکلیف نموده است بیشتر از آن نیز می توانست کرد این جمله

نیز رد است بر جمعی از سنیان بلکه اکثر ایشان که اعتقاد ایشان آنست که حق سبحانه و تعالی تکلیف ما لا یطاق کرده است چون بندگان را اختیاری نیست و کرده ایشان کرده حق سبحانه و تعالی است و مع هذا ایشان را تکلیف کرده است.

(و انّک ابتدأتهم بالنّعیم رحیما) یعنی اعتقاد دارم که ابتدا کردی خلایق را به نعمتها بی آن که ایشان کاری کرده باشند که مستحق آن شده باشند، بلکه رحمتت، اقتضا کرد که ایشان را از کتم عدم بوجود آوردی، و صد هزار احسان و انعام به ایشان بکنی، هر چند شکر این نعمتها واجب بود اگر شکر طلبیدی از آن جهت بود که مستحق نعمتهای غیر متناهی تو شوند نه آن که به ازاء نعمتهای تو باشد، و الا تکلیف ما لا یطاق می بود، کجا بنده قدرت دارد که نعمتهای ترا ادراک تواند کرد چون به او نداده احاطه به امور غیر متناهی، چه جای آن که تواند شکر کمترین نعمتی از نعمتهای تو را کردن کما قلت وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها ۱۴: ۳۴ «۱» یعنی اگر خواهید که بشمارید نعمتهای الهی را نمی توانید شمردن و نمی توانید رسیدن به آن که اگر ممکن بود احصای آن نیز ممکن می بود.

(و عرّضتهم للاستحقاق حکیما) یعنی خلایق را در معرض استحقاق مثوبات غیر متناهی درآوردی از روی حکمت یعنی تا مستحق ثواب نمی شدند قبیح بود که ایشان را ثواب بدهی چون ثواب نفعی است که از روی تعظیم و اجلال کرامت فرماید و بدون آن که ایشان عبادات و طاعات به جا آورند استحقاق آن بهم نمی رسید، پس تکالیف فرمود

تا به سبب عمل به آن ها مستحق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۳

ثواب شوند و اینها همه ثمرات لطف الهیست چنانکه گذشت. و رد است بر اشاعره که قایل به استحقاق نیستند بر خلاف آیات قرآن مجید که همه جا حق سبحانه و تعالی فرموده است جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ ۳۲: ۱۷ و امثال آن. و چون تکالیف را ناچار بود از آلتی چند که بدون آن ممکن نبود و تکلیف ما لا- یطاق بود و اول و اهم آنها عقل بود ذکر کرد که: (فاکملت لکلّ مکلّف عقله) پس کامل گردانیدی از برای هر مکلفی عقل او را، پس مجنون و طفل را تکلیف نفرمود چون قابلیت خطاب و فهم تکلیف نداشتند. و مراد ازین عقل عقلی است که مدار تکلیف بر آنست، و غالب اوقات قریب به بلوغ تمام می شود، و کمالش را نهایت نیست، و پاره از آن به تجربه ها زیاده می شود، و بیشترش به تحصیل علم با عمل که به مرتبه روح مقدس می شود، و در این مرتبه از جناب اقدس الهی فایض می گردد عقلی که به آن حقایق اشیا را کما هی ادراک می تواند کرد و می کند، و در این صورت البته متوجه دنیا و ما فیها بلکه متوجه بهشت و نعیم آن نیز نمی شود، بلکه لمحه ای از معشوق حقیقی به دیگری نمی پردازد، و اکثر برآنند که عقل نفس ناطقه است، یا مراتب نفس است، یا جوهریست مجرد که بمنزله و زیر نفس است، و آن بحسب مراتبی که دارد اسامی آن مختلف می شود، و روح نیز به سبب آن کامل می شود.

و انواع مراتب هر دو چهار است. اما عقل پس در

مرتبه اول او را عقل هيولانى مى نامند، و آن مرتبه قابليت محض است كه هيچ كمال علمى او را بالفعل نگرديده باشد، عقل هيولانى كه قبل از بلوغ دارد و محض قابليت است و بعد از آن عقل بالملكه است و بتدريج به سبب تحصيل كمالات عقل مستفاد مى شود، و بعد از آن عقل بالفعل.

و هم چنين اول مراتب نفس در عمل نفس اماره است، و ديگرى لوامه است، و ديگرى ملهمه است، و ديگرى مطمئنه است. و چون مراتب عقول و

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۶۴

نفوس با يك ديگر است بعضى تصور وحدت هر دو كرده اند، بلكه از بعضى اخبار نيز ظاهر مى شود وحدت آن، ليكن ظاهر آنست كه بر سبيل مجاز است، و مراتب اصناف هر دو بى نهايت است چه جاى افراد هر دو، و ممكن است كه مراد از عبارت همه مراتب بوده باشد، و در هر مرتبه كمالى كه او را حاصل مى شود از جناب اقدس الهى است، و بحسب هر مرتبه او را تكاليف هست.

چنانكه در اخبار معتبره از حضرت سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله وارد شده است كه ما گروه انبيا مأموريم كه با مردم در خور عقل ايشان سخن گوييم، و هيچ شك نيست كه هر چند كمالات بيشتر مى شود تكاليف به آن نسبت زياده مى شود.

چنانكه وارد است در اخبار بسيار از حضرات ائمه معصومين صلوات اللّٰه عليهم كه ثواب بمقدار عقل است، و عقاب به نسبت عقل، و دقت در حساب روز قيامت بحسب عقل است، و جميع كمالات به كمال عقلست، و به سبب متابعت عقلست كه آدمى بهتر از فرشتگان مقرب مى شود، و به

سبب مخالفت عقل از حیوانات بدتر می شود، و آیات و احادیث در این باب از حصر بیرون است و بعضی از آن نیز در این کتاب خواهد آمد.

(و أوضحت له سبیله) یعنی واضح و ظاهر ساختی از برای هر مکلف راه او را یعنی به سبب اکمال عقل راه خیر و شر را دانستند به آن که دانستند خداوندی دارند عالم، و قادر و حکیم و لطیف، و هر چه آفریده است عبث نیافریده است. و دانستند که نعمتهای الهی بر ایشان بی شمار است و شکر نعمت واجب است و نمی دانند که چگونه شکر نعمت منعم را باید کردن، و محتاجند به کسانی که از ایشان بهتر باشند و ربطی بجناب اقدس الهی داشته باشند، و ربطی به ایشان تا نیکو بشناسند به سبب ایشان خداوند خود را، و مرادات او را از خلق، و آن جماعت انبیاء و اوصیایند، و به عقل فهمیده اند که هر که این دعوی کند نمی توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۵

تصدیق نمودن تا کاری چند از ایشان صادر نشود که مقدور بشر نباشد و کار حق سبحانه و تعالی باشد. و دانستند که قبیح است که حق سبحانه و تعالی اظهار معجزه بر دست کاذبی بکند، یا کسی را مقتدا کند که معصوم نبوده باشد، و امثال این امور که اگر عقل نباشد ممکن نیست تصدیق پیغمبران و اوصیای ایشان سلام اللّٰه علیهم. و محتملست که مراد مصنف از این ظاهر ساختن ارسال رسل و انزال کتب باشد، و جمله آینده تفصیل این اجمال بوده باشد، و معنی اول أوفق است به طریقه متکلمین، و ثانی به نهج محدثین.

(و لم تکلّف

مع عـدم الجوارح مـا لاـ يبلغ الّـا بهـا) يعنی تكليف نكردی بـدون اعضـا و جوارح چيزی را كه نتوان آن را به جا آوردن بـدون جوارح، پس تـا دل نـدادی تكليف به ايمـان، و رضـا به قضـا، و معـارف، و اخلاص، و محبت، و توكل، و تفويض، و تسـليم و امثـال اينهـا از تكـاليف قلب نفرمودی. و هم چنين تكـاليف زبـان، و چشم، و گوش، و دست، و پـا را نفرمودی تـا اين اعضا را احسان نفرمودی. چنانكه تكليف نفرمود بنی آدم را كه به پرد بدون پر و بال، و غرض عمده بيان آنست كه تكليف ما لا يطاق نفرمودی ردا علی الاشـاعره و هم چنين آن كه گفته است: (و لاـ مع عـدم المخبر الصّـادق مـا لاـ يـدرك الّا به) يعنی و تكليف نفرمودی بـدون خبر دهنده راست گوی، بی دغدغه كه آن معصوم است از انبيا و اوصـيا صـلوات اللّه عليهم چيزی را كه بدون مخبر صادق به آن نتوان رسـيدن، يعنی در تكاليف عقليه محتاج به مخبر صادق نبوديم، بلكه مخبر صادق را به عقل دانسته ايم كه مخبر صادق است، و ليكن در كيفيت معارف و تكاليف عقل مستقل نبود، تا انبيا نفرستادی آن تكاليف را نكردی. كما قال اللّه وَ ما كُنَّا

مُعَذِّبِينَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا «۱» يعنی مـا هرگز عـذاب نكرده ايم امتی را تا به ايشان رسولی نفرسـتاديم و هرگز نبود كه پيغمبری نباشد از زمان آدم تا حال چنانكه كه گذشت كه اول آدم را آفريدند، و ديگر فرزندانش را مكلف ساختند.

(فبعثت رسلك مبشّرين و منذرين) يعنی لطف بر تو واجب بود، و تكليف بحسب حكمت

لازم، و بـدون وجود انبیا ممکن نبود، پس فرسـتادی پیغمبران خود را در حالتی که بشارت دهندگان بودند مطیعان را به ثواب، و بیم دهنـدگان بودنـد مخالفـان را از عقـاب، یعنی این هم از لطف بود که پیغمبران ترغیب و ترهیب کننـد. چون طبیعت بشـر مـایلست به شـهوات نفسـانی و لـذات جسـمانی بشارت را بمنزله مهار نفس گردانیـدی که ایشان را به ترغیبات بسوی بهشت و مراتب عالیه کشاند، و انذار و بیم به منزله تازیانه باشد نفوس را که ترسند و مخالفت نکنند، و اگر این بشارت و انذار نمی بود بسیار نادر بود که کسی اطاعت نماید، و جمعی که خود را مخلص می دانند غیر انبیاء و اوصیاء اگر خاطر جمع به وعدها و بیم وعیدها نمی داشتند ظاهر می شد که اطاعت ایشان در چه مرتبه می بود و چه جای دیگران.

و اخبـار بسـیار وارد شـده است که حق سـبحانه و تعـالی صـد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرسـتاد در عرب و عجم بلکه ظاهرا جائی نباشد که نبی نفرستاده باشد.

و منقولست از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که کیخسرو از پادشاهان عجم سیصد پیغمبر را شهید کرد، و قبور انبیا در این بلاد هست، و آن چه بر مکلّف لازم است آنست که اعتقاد به پیغمبران و کتابها مجمل داشته باشد چنانکه گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۷

(و أمرتهم بنصب حجـج معصومین) یعنی امر کردی پیغمبران را که نصب نماینـد بعد از خود اوصـیائی چند را که معصوم بوده باشند.

علامه حلی در کتاب الفین هزار برهان ذکر کرده است که لازم است که امام معصوم بوده باشـد، و چون عصـمت امریست که بر آن

اطلاع ممکن نیست مگر حق سبحانه و تعالی را پس ناچار است از نص نبی یا وصی معصوم بر او. و در آیات و روایات هست که همه انبیاء وصیت نموده اند، و وصی از برای خود مقرر ساختند، علی الخصوص پیغمبر آخر الزمان صلّی اللَّه علیه و آله که در غدیر خم و غیر آن نصوص متواتره فرمود بر امامت ائمه اثنا عشر چنانکه خواهد آمد در باب وصیت، و در آنجا مجملی مذکور خواهد شد.

(یدعون إلی سبیلک بالحکمه و الموعظه الحسنه) یعنی حال آن که حجج یا انبیاء و حجج کار ایشان این بود که خلق را دعوت می نمودند، و می خواندند به راه معرفت و عبادت تو به حکمت و موعظه نیکو. مشهور آنست که مراد از حکمت کتاب اللَّه است، و مراد از موعظه سنت نبی اللَّه است صلی اللَّه علیه و آله، و بعضی گفته اند که حکمت اصول دین است که دلایل او معلوم است، و موعظه فروع دین است، یا آن که حکمت آنست که با علما به براهین سخن گوید، و موعظه حسنه با عوام به خطابیات. و اظهر آنست که حکمت عبارتست از آن که ایشان را بحسب مصلحت وقت هدایت نماید گاهی به دلایل، و گاهی به شمشیر، و موعظه حسنه نصیحتهای مشتمل بر وعد و وعید است و اللَّه تعالی یعلم.

(لئلّا یکون للنّاس علیک حجّه بعدهم) یعنی پیغمبران مؤید به معجزات فرستادی با کتابها و با بشارت و انذار از روی حکمت و موعظه های نیکو تا نبوده باشد آدمیان را حجتی بر تو بعد از فرستادن پیغمبران، و نگویند که اگر پیغمبران می فرستادی هر آینه ما ایمان

می آوردیم و بندگی می کردیم، و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۸

عبارات مقتبس است از آیات چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ «۱» و دیگر فرموده است که ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ «۲» و دیگر فرموده است که: لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ «۳»

و مصنف در این آیه واوی زیاد کرده است تا عطف باشد بر لئلا یعنی اینها کرد تا اگر کسی هلاک شود و بکفر یا فسق بعد از بینه و اتمام حجت بوده باشد، و اگر کسی حیات یابد به ایمان و عبادت بعد از تمامی حجت بوده باشد که باختیار خود اختیار نجات ابدی کرده باشد تا هر یک را استحقاق ثواب و عقاب بهم رسیده باشد، و در آیه معنی دیگر گفته اند که ما حجت تمام کردیم تا اگر کسی بمیرد و بجهنم یا بهشت رود و حجت بر او تمام شده باشد، و اگر کسی زنده بماند خواه خوب، و خواه بد حجت بر او تمام شده باشد. و معنی اول موافق است با روایات اهل البیت، و در این جا البته معنی اول مراد مصنف است، و آیات بر این مضمون بسیار است، و همه این آیات دلالت می کند بر آن که حسن و قبح عقلی است، نه چنانکه اشاعره می گویند که هر چه حق سبحانه و تعالی می کند خوبست اگر همه انبیاء را بجهنم کند حاکمست، و اگر همه کفار را به بهشت کند خداوند است، اگر چنین می بود چه احتیاج به این ها بود که

بکنـد تا برو حجت نباشـد با آن که بسـیار جائی ازین باب فرموده است، و عمـده غرض مصـنف رد بر ایشانست، و ازین جهت فراموش کرده است صـلواتی را که در خطب لازمست، و امکـان دارد بعـد از لفـظ معصومین گفته باشـد و از قلم نساخ ساقط شده باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۹

(فعظمت بـذلك منّتـك على بريّتـك) يعنى پس عظيم شـد نعمت تو به سـبب اين انعامهـا بر مخلوقات تو كه از محض رحمت آفريـدى، و عقـل دادى، و پيغمبران و كتابهـا فرسـتادى تا ايشان را دعوت نماينـد به قرب، و معرفت، و عبادت، و بنـدگى تو تا مسـتحق ثوابهاى غير متناهى تو شونـد، هر چند نعمتهاى غير متناهى به ايشان داده، اما باين نعمت عظمى هيچ نعمت نمى رسد، يـا آن كه هر نعمتى كه داده همه را از جهت معرفت و عبـادت داده چون غرض از خلق عبـادت است، پس همه نعمتهـا در اين داخـل است، پس چگـونه كسـى وصف عظمت اين نعمت توانـد كرد. و ممكن است كه منت را بمعنى متعـارف بگيريم و اين معنى از مخلوق قبيـح است، چون بنـده انـد و نعمتها همه از حق سـبحانه و تعالى است. چنانكه تكبر از ايشان قبيح است از جهه آن كه كبريا مخصوص حضـرت اوست، اما از حق سبحانه و تعالى نيكو است هم تكبر و هم منت، لهذا در قرآن مجيد همه جا منت مى نهد بر بندگان به نعمتهايى كه به ايشان كرامت كرده است، و از اين جهت خود را منان فرموده است. و محتملست كه بمعنى منعم باشد اما هر دو خوبست و اعم بهتر است.

(و أوجبت عليهم حمدك) يعنى

به سبب این نعمتهای عظیمه حمد خود را بر ایشان واجب گردانیدی، و از آن جمله در شبانه روزی ده مرتبه سوره حمد واجب گردانید در نمازها، بلکه می باید همیشه بنده رطب اللسان بوده باشد بحمد الهی، چنانکه گذشت که حمد بهترین عبادات است. و ممکن است که أوجبت به سکون تا خوانده شود، و ضمیر راجع به منت بوده باشد یعنی این نعمت عظیم بر بندگان واجب ساخت حمد ترا، و بنا بر این مجاز خواهد بود چون نعمت سبب حمد است، پس گویا او واجب گردانیده است حمد را، پس چون ظاهر ساخت عظمت نعمت الهی را مناسب این بود که شکر کند حق سبحانه و تعالی را که مناسبت باین نعمت داشته باشد گفت:

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۰

(فلک الحمد عدد ما احصی کتابک و احاط به علمک) یعنی پس مخصوص تست جمیع حمدها و ترا مخصوص می گردانم به همه محامد، چون همه کمالات مخصوص ذات مقدس تست بعدد آن چه احصاء نموده است آن را کتاب تو که قرآن باشد، و جمیع علوم در قرآن هست یا لوح محفوظ باشد و آن نیز چنین است، و به همین دو قول تفسیر شده است در آیه که مراد صدوق از این عبارت اشاره به آن است که وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ و بعدد آن چه علم تو به آن احاطه کرده است، و هر دو خصوصا آخر البته غیر متناهی است، پس باز ای نعمتهای غیر متناهی شکر غیر متناهی به جا آورده، و ظاهر آنست که لام الحمد از جهت استغراق باشد، یعنی جمیع حمدها مخصوص

ذات اقدس تست، و اگر از برای جنس نیز بوده باشد استغراق مفهوم می شود از جهت لام اختصاص لک با تقدیم او چون مرتبه اش لفظا تاخیر است، و اگر چه بحسب معنی چون مشتملست بر کاف ضمیری که راجع بحق سبحانه و تعالی است و مناسب تقدیم است.

و مؤید عمومست آن که منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که نعمت هر چند عظیم باشد همین که بنده گفت الحمد للّٰه ادای شکر آن نعمت کرده است. و در حدیث کالصحیح منقولست که آن حضرت از مسجد بیرون آمدند و اسب حضرت گم شده بود، حضرت فرمودند: که اگر حق سبحانه و تعالی این اسب را بمن رساند من شکر کنم او را آن چه حق شکر او باشد، پس اندک زمانی شد که آن را به خدمت حضرت آوردند، حضرت الحمد للّٰه بر زبان راندند، شخصی از حضار گفت فدای تو گردم نفرمودی که من حق شکر الهی به جا آورم؟ حضرت فرمود که نشنیدی که الحمد للّه گفتم و خصوصا هر گاه با این تتمه باشد چنانکه در دعاها از حضرات ائمه معصومین واقع شده است این تتمه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۱

و در اخبار بسیار وارد شده است که هر گاه بنده بگوید

«الحمد للّه ربّ العالمین کثیرا علی کلّ حال کما هو اهله و مستحقّه»

کاتبان عمل عاجز می شوند، و عرض می کنند که خداوندا این بنده چنین حمدی کرد و ما نمی توانیم رسید بحمدی که تو اهل آن و مستحق آنی تا در نامه عمل او آن را بنویسیم، خطاب می رسد که چنین است و مخلوقی احصای این نمی توانند

کرد، شما هر چه گفته است بنويسيد من مى دانم مقدار آن را و ثواب آن را. و عبارت مصنف مشتمل است برين معنى زيرا كه علم الهى احصاء كرده است حمدى را كه مستحق آنست با چيزهاى ديگر كه مستحق آنست از تسبيح، و تهليل، و تكبير و غير آن اگر چه آنها نيز بحمد برمى گردد.

(و تعاليت عمّـا يقول الظّالمون علوّا كبيرا) يعنى تو برترى از آن چه ستم كاران بر خود ترا به آن وصف مى كنند در ذات، و صفات و افعال، بلندى بالاتر از آن كه عقل به آن رسد كما قال الحكيم الغزنوى رضى اللّه عنه:

پاك از آنها كه غافلان گفتند پاكتر ز آن چه عاقلان گفتند

و اشاره ايست به آن كه اگر نسبتهاى بد بجناب اقدس او دهند ستم بر خود كرده اند كه خداوند خود را نشناخته اند، و خود را مستحق عذاب ابدى كرده اند، و اين عبارت نيز مقتبس است از آيه كريمه سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيراً «۱» و صدوق اين قسم تصرفات در آيات را تجويز نمى كند، چون اين تصرفات را حضرات ائمه معصومين صلوات اللّه عليهم كرده اند او متابعت ايشان كرده است.

شعر

منزه ذاتش از چند و چه و چون تعالى شانه عمّا يقولون

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۷۲

(قال الشيخ الامام السّعيد الفقيه ابو جعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمىّ مصنّف هذا الكتاب قدّس اللّه روحه) ظاهر آنست كه اين عبارت مصنف بوده باشد و مقرر بوده است كه اسم خود را مى گفتند، و ليكن غالب اوقات تعريفات را شاگردان زياد مى كرده اند، يعنى چنين گويد بزرگ امام، و پيشواى در حديث، سعادتمند عالم ابو

جعفر محمد، پسر علی پسر حسین، پسر موسی، پسر بابویه قمی که این کتاب را تصنیف نمود است، و مقول قول او اما بعد است، و ممکن است که امام سعید اشاره باشد به آن که دعا کرده حضرت صاحب الامر است.

چنانکه شیخ نجاشی نقل نموده است که علی بن الحسین پدر شیخ به عراق عرب آمد و ملاقات کرد حسین بن روح را که نایب حضرت صاحب الزمانست، و سؤالهایی که داشت از او پرسید، بعد از آن کتابتی به علی بن جعفر بن اسود داد که او نیز از وکلای حضرت بود که کتابت او را به حسین بن روح برساند، و رقعه به حضرت صاحب الامر نوشت و در آن رقعه از حضرت استدعای فرزند نمود.

حضرت نوشتند در آن رقعه که دعا کردیم و حق سبحانه و تعالی ترا در این زودی دو پسر خواهد داد خیر و نیکوکردار، پس حق سبحانه و تعالی به او کرامت نمود محمد و حسین را، و ابن بابویه همیشه در مجالس افتخار می نمود که من به دعای حضرت متولد شده ام، و الحق که نفعی که ازین دو پسر به عالمیان رسید از کسی نرسید.

مصنف قریب به سیصد کتاب در حدیث تصنیف کرد که یکی از آنها این کتابست، و بسیاری از کتاب او الحال هست، و از حسین فرزندان بسیار بهم رسید همه محدث و فاضل، و احوال بعضی از ایشان را شیخ منتجب الدین در رجال خود ذکر کرده است، و نجاشی ذکر کرده است که محمد بن بابویه شیخ شیعه است و مجتهد شیعه است، و همه علما و محدثان اهل خراسان ازو

استفاده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۳

علم می نمودند، و در اوایل سن به عراق عرب آمد، و جمیع علماء عراق پیش او درس خواندند، و از او اجازه گرفتند، و شیخ طوسی نیز مدح بسیار کرده است او را، و گفته است که جلیل القدر بود، و احادیث را در حفظ داشت، و ضبط حدیث نیکو کرده بود، و در میان علمای قم کسی مثل او نبود در حفظ و کثرت علم و مجتهد بود. و ابن طاوس نیز مدح بسیار کرده است، و توثیق او کرده است، بلکه جمیع علما توثیق او کرده اند، چون همه حکم به صحت أحادیث صحیحه او کرده اند، و بالجمله این شیخ رکنی است از ارکان دین، بلکه اکثر علما تابع اویند چنانکه در محال خود مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

(امّا بعد فانّه لمّا ساقنی القضاء إلی بلاد الغربه و حصّلنی القدر بها بأرض بلخ من قصبه ایلاق) اما بعد از حمد حق سبحانه و تعالی پس به درستی که چون قضا مرا گشایند به بلاد غربت و قدر به سبب غربت به زمین بلخ انداخت در قصبه ایلاق «۱» و ظاهرا ایلاق قصبه ایست از قصبهای بلخ، و محتملست که مراد این باشد که بلخ از قصبهای ایلاقست، و ایلاق ترکستان باشد. و ظاهر گفته مصنف آنست که قضا و قدر دخل دارند در امثال این امور و بنده را اختیاری نباشد، و لیکن مصنف این اعتقاد ندارد بلکه معنی او موافق اعتقاد او اینست که چون در علم الهی گذشته بود که من به غربت افتم باختیار خود، و بشهر بلخ بمانم باختیار خود چنان شد، و علم الهی

علت نمی شود و اگر کسی در امثال این امور قایل به قضای حتمی شود مفسده ندارد، و لیکن اخبار اختیار عام است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۴

و در خصوص سفر نیز وارد شده است بروایت عامه و خاصه که شخصی از اهل عراق داخل شد بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده ما را که این سفری که کردیم بواسطه جنگ اهل شام که آن سفر صفین بود آیا به قضا و قدر الهی بود؟ حضرت فرمودند که بلی ای شیخ و اللّٰه که بر بلندی بالا نرفتیم و به پستی به زیر نرفتیم مگر آن که به قضا و قدر الهی بود، پس آن شیخ گفت: که حق سبحانه و تعالی مزد ما را بدهد چون ما مجبور بودیم و اختیاری نداشتیم استحقاق ثوابی نداریم مگر فضل الهی کاری بکند.

حضرت فرمودند که چنین مگو ای شیخ، تو گمان کردی که قضائیست لازم، و قدریست واجب اگر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب، و امر و نهی و زجر، و فائده نداشته باشد وعده و وعید الهی، و کسی که بد کند او را ملامت نتوان کرد و کسی که خوب کند او را مدح نتوان کرد، و هر آینه نیکوکار اولی خواهد بود به ملامت، و بد کار اولی خواهد بود به مدح، این گفتگوی بت پرستان و دشمنان خداوند رحمن است، و گفتگوی قدریّه این امت و مجوس این امت است، ای شیخ حق سبحانه و تعالی اختیار داد بنده را، و تکلیف نمود، و نهی کرد و تحذیر نمود، بر اندک عبادتی ثواب بسیار می دهد، و

کسی را چنان نکرده است که بی اختیار عصیان او بکند، یا بی اختیار اطاعت او بکند، و آسمان و زمین را و هر چه در میان هر دو است باطل نیافریده است، این گمان آن جماعتی است که کافرند، پس ویل از برای آن جماعت است که کافر شده اند، و مراد از ویل آتش جهنّم است. پس آن شیخ برخواست و شعری چند در مدح آن حضرت خواند.

و عبد اللّٰه عباس نیز این خبر را روایت کرده است و در آخر آن نقل کرده است که شیخ گفت یا امیر المؤمنین پس قضا و قدر کدامست؟ که ما را برد، و بلندی و پستی نرفتیم مگر به قضا و قدر. حضرت فرمود: که آن امر و حکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۵

الهیست که فرموده بود که ما باین جهاد برویم، نمی بینی که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ «۱» یعنی پروردگار تو حکم فرموده است که عبادت مکنید مگر او را و آن که حضرت فرمودند: که نیکوکار سزاوارتر است به ملامت، و بدکار اولاست به مدح، دور نیست که از آن جهت باشد که نیکوکاران مفتخرند به عبادات خود غالبا و آنها از ایشان نیست، و بدکاران همیشه غمناکند بواسطه اعمال قبیحه و آن از دیگریست، و یا آن که چون بی اختیار آن جماعت را خوبیها داده اند، و اینها را بدیها باید که تدارک هر دو بضد آن کرده شود یا آن که هر گاه تجویز این قسم باطلی گردید عقل از میان برخواست، و هر گاه عقل نباشد جزا نیز بر ضد عقل خواهد بود.

(و ردها الشّریف الدّین

ابو عبد اللّٰه المعروف بنعمه و هو محمّد بن الحسن بن اسحاق بن الحسن بن الحسين بن اسحاق بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن ابى طالب عليهم السّلام) يعنى كه من داخل بلخ شدم و وارد بلخ شد، يا شده بود پيش از من سيد متدين ابو عبد اللّٰه كه مشهور بود به نعمه، و اسم او محمد پسر حسن بود و در بعضى از نسخ حسين پسر اسحاق پسر حسن، و در بعضى از نسخ حسين پسر حسين پسر اسحاق پسر امام ابو الحسن موسى بن جعفر كه پنج پشت به حضرت مى رسانيد، و باقى ائمه را تيمّنا و تبركا ذكر كرده است، و مراد از شريف در عرف عرب كسى است كه از اولاد على و فاطمه صلوات اللّٰه عليهم باشد، و گاه هست كه اطلاق مى كنند بر اولاد حضرت امير المؤمنين عليه السّلام اگر چه از اولاد حضرت فاطمه صلوات اللّٰه عليها نبوده باشد، و گاه هست بر مطلق بنى هاشم اطلاق مى كنند.

اما نزد عجم شريف كسى را مى گويند كه مادرش سيّد باشد و پدرش سيّد

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۷۶

نبوده باشد، بنا بر اين است كه سادات مكّه معظمه و مدينه مشرفه را شرفا مى گويند باصطلاح اول، و دين صفت مشبّهه است يعنى دين دار و صالح، و نعمه لقب اوست، ظاهرا اصلش نعمه اللّٰه بوده است بواسطه تخفيف جلاله را انداخته اند، و تا به وقف ها شده است، و ابو عبد اللّٰه كنيت او است، و كنيت لفظى است كه در اول اواب، يا امّ، يا ابن، يا بنت بوده باشد مثل ابو عبد اللّٰه

و ابن عبد اللّٰه در مرد، یا امّ عبد اللّٰه و بنت عبد اللّٰه در زن.

و کنیت نهادن مرد را به ابو فلان و زن را بأمّ فلان مستحب است در روز هفتم ولادت تفألا بالخیر که فال خوبی است، و معنیش آنست که إن شاء اللّٰه بزرگ خواهد شد و فرزندی بهم خواهد رسانید که عبد اللّٰه نام خواهد داشت اگر ابو عبد اللّٰه باشد، یا علی اگر ابو علی کنیت کنند، و هم چنین در دختر ام سلمه نام می گذارند به فال خیر که خدا او را پسری خواهد داد سلمه نام خواهد داشت، و ابن و بنت از روی فال نیست بلکه باسم پدر یا مادر می خوانند مثل محمد فرزند حضرت امیر المؤمنین که او را ابن الحنفیه می نامند به واسطه آن که ظاهر شود که از حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها نبوده است بلکه مادرش از اسیران لشکر مسیلمه کذاب بود حضرت او را آزاد فرمود، و زن کرد بعد از اسلام او، و از او محمد به همرسید و او بسیار بزرگ است.

و متعارف علمای ما به مقتضای اخبار بسیار چنان بوده است که هر وقت که اسم رسول خدا مذکور می شده است صلّی اللّٰه علیه و آله می گفتند، و چون اسم ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم مذکور می شده است صلوات می فرستاده اند و می نوشته اند، و سنیان آل را به واسطه عداوت ایشان می اندازند، و چون اظهار عداوت اهل بیت نزد ایشان نیز کفر است می گویند که علی رغم شیعه می اندازیم با آن که در جمیع صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند که چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى

النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۷

تَسْلِيماً «۱» نازل شد يعنی به درستی كه حق سبحانه و تعالی، و فرشتگان او صلوات می فرستند بر پيغمبر، ای جماعتی كه ايمان آورده ايد صلوات بر آن حضرت فرستيد، و گردن نهيد حكم او را گردن نهادنی نيكو، اصحاب گفتند يا رسول اللَّه سلام بر ترا دانستيم كه چگونه بكنيم، صلوات را چگونه بفرستيم، حضرت فرمود كه كه بگوئيد كه اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی آل محمّد.

و در بعضی از روايات بخاری و آل محمد است به جای علی.

كما صلّيت علی ابراهيم و آل ابراهيم يا و علی آل ابراهيم مجملا شايد كه زياده از پنجاه سند باشد كه در همه آل هست. و جمعی گفته اند كه حق سبحانه و تعالی نبی را فرمود و حضرت آل را داخل كرد تا ظاهر شود كه مراد الهی نبی و آل است، و چون همه كنفس واحده بودند اكتفا به نبی كرد، و حضرت رسول اللَّه صلّی اللَّه عليه و آله اشعار فرمودند كه صلوات من بی صلوات بر آل من صحيح نيست.

و در احاديث صحيحه از طرق اهل بيت سلام اللَّه عليهم وارد شده است كه حضرت سيّد المرسلين صلّی اللَّه عليه و آله فرمودند: كه هر كه صلوات بر من می فرستد و بر آل من نفرستد بوی بهشت به او نمی رسد با آن كه بوی بهشت از پانصد ساله راه می آيد.

و صاحب كشاف و غير او ذكر كرده اند كه آيه و حديث دلالت بر جواز صلوات می كند بر همه كس، و ليكن چون شعار رفضه شده است كه بر ائمه خود صلوات

می فرستند بنا بر این ما و علمای ما منع کرده ایم. الحمد للّه که علی رغم رفضه دین اسلام و ایمان را از دست دادند و کافر شدند، و در کفر همه سنیان همین معنی بس است که حق سبحانه و تعالی مودت اهل البیت را مزد رسالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۸

حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله نموده، و ایشان بدل مودت عداوت کردند.

لهذا گاهی علمای ما رضوان اللَّه علیهم بعد از ذکر اهل بیت صلوات اللَّه علیهم صلوات نمی فرستاده اند بلکه سلام می فرستاده اند از جهت تقیه از سنیان، و لیکن بنده در روضه المتقین این رعایت نموده ام که بعوض سلام صلوات فرستاده ام و گمان ندارم که صدوق سلام فرستاده باشد چون کتابهای تصانیف صدوق را که قریب بزمان او نوشته اند اکثر اوقات اسم ائمه را با تعظیم و صلوات یاد می کنند، پس ممکنست که او یا شیعیان تقیه نموده باشند، و الیوم الحمد للّه که به دولت ابد قرین تقیه در ایران، بلکه در جمیع بلاد بر طرف شده است چرا این رعایت باید نمود.

علی ای حال اکثر علمای عامه و خاصه گفته اند که مراد از صلوات آنست که حق سبحانه و تعالی دین آن حضرت را رواج دهد در عالم، و امت او را غالب گرداند بر سایر امم، و در روز قیامت شفیع امت بوده باشد، و امثال نفعهایی که به امت بر گردد، و الا رتبه آن حضرت به مرتبه رسیده است که فوق آن مرتبه در قوت امکانی نمانده است که از جهت آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله طلب توان نمود، و چیزی که از صلوات به آن حضرت

عاید می گردد فرح آن حضرت است به ثواب غیر متناهی از جهت مصلی بر آن حضرت چنانکه خواهد آمد.

و فاضل دوانی ذکر کرده است که چون آن حضرت را شفاعت کبری کرامت کرده اند این خصوصیتی بر روز قیامت ندارد، بلکه آن حضرت شفیع کاینات است در افاضه جود از مبدأ فیاض بدلیل

لولاك لما خلقت الافلاك.

پس صلوات بر آن حضرت استفاضه کمالات است از جهت مواد قابله کاینات. و به گفته مولانا این سخن ازو نیست، بلکه از انوار تربت باب مدینه علم بر او فایض گشته است، در زوراء در حین زیارت آن حضرت با سایر تحقیقات که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۹

مذکور است در آن رساله قدسیه. و اگر بر رسول خدا یا ائمه هدی صلوات اللّه علیهم سلام فرستند نیز قریب بمعنی صلوات است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً «۱». یعنی تحیتی است که از جانب حق سبحانه و تعالی است و با برکت است و نیکوست.

و هم چنان که صلوات بر مردم مختلف می شود باختلاف قابلیات سلام نیز چنین است، و لیکن سلام طلب سلامتی است از حق سبحانه و تعالی از جهت شخصی که برو سلام می کنند، و این سلامتی اعم است از سلامتی نفس او و از جمیع صفات ذمیمه، و سلامتی بدن او از جمیع امراض، و سلامتی دنیا و آخرت، و چون حضرات نبی و ائمه صلوات اللّه علیهم مستغنیند از این دعا، دعا از جهت دین آن حضرت و امت آن حضرت و شیعیان ایشان خواهد بود.

و در اخبار اهل بیت وارد شده که سلام اسم الهی است یعنی

حق سبحانه و تعالى سالم است و منزه است از هر چه لايق بذات و صفات و افعال او نبوده باشد، و لهذا جبرئيل كه سلام الهى را به حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله مى رسانيد حضرت مى فرمودند كه: و على ربّى السلام. پس سلام بر نبى و ائمه نيز بدين منوالست كه فى الحقيقه ثناى ايشانست كه ايشان از همه نقايص مطهرند و متصف بجميع كمالاتند، و چون ضرور بود تبيين اين معنى بواسطه كثرت صلوات و سلامى كه وارد مى شود در اخبار مجملى ذكر كرد، و تفصيل آن مرتبه مرتبه ظاهر خواهد شد در اثناى شرح إن شاء اللَّه.

و اين عليهم السلامى كه مذكور شد ممكن است كه سلام بر معصومين باشد و بس چنانكه غالب اوقات سلام بر غير ايشان نمى فرستند تا فرقى باشد ميان ايشان و غير ايشان، و ليكن در صورت اجماع اگر قصد همه كنند و از حق

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۱۸۰

سبحانه و تعالى در هر يك بقدر استعداد آن كس طلب نمايند، ظاهرا بد نباشد و از آن جمله حضرت ابو طالب است كه به اجماع علماى از شيعه أو مسلمان بود، و حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله بر او نماز گذارد، با آن كه آن حضرت ممنوع بود از نماز بر منافقان فكيف بر كافر. و اين معنى نيز با ادله خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالى.

(فدام بمجالسته سرورى و انشرح بمذاكرته صدرى و عظم بمودّته تشرّفى لأخلاق قد جمعها إلى شرفه) پس دايم شد به سبب همنشينى او خوشحالى من و منور شد سينه من به سبب درس خواندن او نزد

من از علوم او چون او فاضل بود، و لهذا از روی آداب درس او را مذاکره نامید، و به سبب دوستی او مرا، یا دوستی من او را، مشرف شدن من به زیاده شد بر مشرف شدن به صحبت او که چون محبت بهم رسید من بزرگ شدم نه از جهت رتبه دنیوی اگر چه داشت و لیکن آن منظور نبود بلکه از جهت خلقهای نیکو بود که با سیادت جمع کرده بود.

(من ستر و صلاح و سکینه، و وقار، و دیانه، و عفاف، و تقوی، و اخبات) و آن اخلاق حسنه ستر بود، یعنی مستور بودن عیوب، یعنی عیبی ظاهرا نداشت و کسی که مکلف به باطن نیست یا ساتر عیوب مردمان بود، و مقرر ساخته بود که کسی در مجلس او حرف غیبت نگوید، یا هر دو، و صلاح داشت و آن عبارتست از کردن فرایض و نوافل و اجتناب از صغایر و کبایر بلکه مکروهات نیز، و سکینه داشت که همیشه دلش به یاد الهی بود، وقار و طمأنینه داشت که از سخنان ناخوش و غیر آن از جا در نمی آمد بلکه از بلاها نیز.

و بعضی گفته اند که سکینه از بدنست، و وقار از دل. اما اول اظهر است چون حق سبحانه و تعالی همه جا در قرآن سکینه را بدل نسبت داده است و دیانت داشت یعنی مذهب حق ائمه اثنا عشر با تقید به شرع در مرتبه اعلی داشت،

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۱

و عفت داشت و آن اجتناب است از شبهات و ماکل و مشرب و منکح، و تقوی داشت و آن ملکه پرهیزکاریست از محرمات و مکروهات بلکه

مباحات، و افعال او همه از برای خدا بود، و اخبات داشت و آن خضوع و خشوع بدن و قلب است بذكر الهى.

(فذاكرنى بكتاب صنّفه محمّد بن زكريّا المتطبّب الرّازىّ، و ترجمه بكتاب من لا يحضره الطّبيب و ذكر انّه شاف فى معناه) پس گفتگو كرد با من يا به ياد من آورد كتابى را كه تصنيف كرده بود او را محمد پسر زكريا متطبب يعنى علم طب را مى دانست و بكار مى فرمود، و يا آن كه طبيب نبود و ليكن طب را بر خود بسته بود چون طبيب عرفا بمعنى شافى است و شفا از حق سبحانه و تعالى است، و رازى بود يعنى از اهل رى. و عرب در نسبتها به شهرها در بعضى جاها تغييرات به زياد و كم مى دهند، در رى و مرو، زائى زياد مى كنند و مروزى و رازى مى گويند. و محمد بن زكريا آن كتاب طب را من لا ـ يحضره الطبيب ناميده بود يعنى اين كتاب طبيب است كسى را كه طبيب نزد او نباشد، و سيد نعمه گفت كه اسم با مسمى است يعنى در واقع كتابيست تمام و واضح كه كتاب طبيب مى تواند بود، و اين دلالت مى كند كه سيد نعمه در علم طب نيز ماهر بوده است.

(و سألنى ان أصنّف له كتابا فى الفقه و الحلال و الحرام و الشّرائع و الاحكام) و از من سؤال كرد سيد كه تصنيف كنم از جهت او كتابى در فقه و حلال و حرام، و راههاى دين و احكام الهى. و ظاهرا مراد مصنّف از فقه عبادات است، و از حلال و حرام تجارات است و اطعمه و اشربه،

و از شرایع نکاح و طلاق و توابع آن است، و از احکام قصاص و دیات و حدود و میراث است، و احتمالات دیگر هست، اما آن چه مذکور شد انسب است با ترتیبی که کرده است این کتاب را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۲

و مشهور میان مجتهدین ما آنست که فقه عبارت است از جمیع احکام شرعی فرعی که بخصوص هر یک استدلال بر آن نمایند از مدارک آن به حیثیتی که از ضروریات مذهب نباشد. اما در عرف محدثین اخباری را که به آن عمل نمایند فقه است.

و علماء فقه را بر چهار قسم کرده اند به آن که یا مقصد از آن آخرت است و بس و آن عبادات است مثل: نماز و روزه، و زکاه و خمس، و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر. و اگر مقصود آخرت فقط نباشد پس صیغه در آنجا ضرور است یا نه، اگر ضرور باشد اگر از دو کس ضرور است آن را عقود می گویند مثل: انواع تجارات و نکاح، و اگر از یک طرف ضرور است آن را ایقاعات می نامند مثل طلاق و توابع آن، و نذر و توابع آن، و اگر صیغه در کار نیست آن را احکام می نامند مثل حدود و میراث، و قصاص و دیات. و دیگر تقسیمات کرده اند فایده بر آن مرتب نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

(موفیا علی جمیع ما صنّفت فی معناه، و اترجمه بکتاب من لا یحضره الفقیه لیکون الیه مرجعه و علیه معتمده و به اخذه و یشترک فی اجره من ینظر فیه و ینسخه و یعمل بمودعه) که مشتمل بوده باشد این کتاب بر

جمیع مسایل کتبی که تصنیف کرده ام در فقه و حلال و حرام و شرایع و احکام، یا در فقه که شامل همه باشد، و التماس نمود که نام نهم این کتاب را بکتاب من لا یحضره الفقیه. یعنی این کتاب فقیه و عالمست کسی را که عالمی نداشته باشد یا دستش به او نرسد، و غرض سید از این التماس این بود که رجوع باین کتاب کند، و اعتمادش برین باشد و باین عمل نماید و تا سید شریک بوده باشد در ثواب هر که نظر کند در این کتاب و بنویسد این را، و عمل نماید به آن چه در این کتاب ذکر نموده ام زیرا که چون سید باعث تصنیف این کتاب است، پس هر که از این کتاب منتفع می شود سید در ثوابش شرکت دارد بی آن که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۳

ثواب او چیزی کم شود چنانکه گذشت.

و احادیث بسیار نیز واقع شده است از حضرات رسول خدا و ائمه هدی سلام اللّٰه علیهم که هر که سنت خیری بگذارد، هر که عمل به آن کند از ثواب ایشان بهره خواهد داشت تا روز قیامت. و شک نیست که مراد از عبارت این است. و لیکن بنا بر این معنی ضمیر اجره از نساخ سهوا زیاد شده است، و ممکن است که مبهمی باشد که مفسرش لفظ من باشد مثل ربّه رجلا، و ممکن است که علی سبیل القلب باشد، تعظیما للسید، و ممکن است که مراد این باشد که تا دیگران نیز ثواب ببرند چنانکه سید می برد و لازمش افتاده باشد که به سبب ثواب دیگران سید نیز مثاب خواهد بود، و

ممکن است که ضـمیر راجع بکتاب باشد و معنی آن این است که تا شریک باشد سید در مزد و ثواب کتاب کسانی را که نظر می کنند در آن، و بنا بر این من منصوب به نزع خافض خواهد بود یعنی مع من و اللّٰه تعالی یعلم.

(هـذا مع نسـخه لأکثر ما صـحبنی من مصـنّفاتی، و سـماعه لها، و روایتها عنّی و وقوفه علی جملتها، و هی مائتا کتاب و خمسه و اربعون کتابا فـاجبته ادام اللّٰه توفیقه إلی ذلک لأنّی وجـدته اهلا له) یعنی این التماس تصـنیف من لا یحضـر بعـد از آن بود که نوشـته بود اکثر آن چه بـا من بود از تصانیف من، و من برو خوانـده بودم و شـنیده بود اکثر آن را، و بر همه مجملا مطلع شـده بود چون احـادیث قریب به یک دیگرنـد، یا آن که اجازه مجموع را از من گرفته بود و مطالعه کرده بود، و هر چه مشـکل بود از من پرسـیده بود، و تصـانیف من یـا آن چه با من بود از تصانیف من دویست و چهل و پنـج کتاب بود، و باقی را بعـد از این تصنیف کرده خواهد بود بنا بر احتمال اول، و بنا بر ثانی ما بقی با او نبوده است، پس اجابت نمودم التماس او را، حق سبحانه و تعالی توفیق او را مستدام بدارد، و ازین جهت التماس او را قبول نمودم که سزاوار این بود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۴

التماسش را قبول کنم، یا اهلیت این تصنیف داشت.

(و صنّفت له هذا الکتاب بحذف الاسانید لئلّا یکثر طرقه) و تصنیف کردم و جمع کردم احادیث این کتاب را

یـا از جهت التمـاس او و نفع او تصـنیف کردم، و اسانیـد اخبـار را انـداختم به آن که گفتم قال الصادق، یا متن حـدیث را نقل کردم بعنوان فقه تا مبادا طرق او و سند او موجب زیادتی حجم کتاب شود و سبب عدم رغبت بعضی شود.

و محتملست که مراد این باشد که بعضـی از اسـناد خود را در خبر ذکر کردم به حضـرت، هر چند هر خبر را به سندهای بسیار داشتم از حضرت که متواتر شده بود نزد من. و این معنی من حیث العباره اظهر است اما ظاهرا مراد او اولست به قرینه.

(و ان کثرت فوائده) یعنی هر چند فواید سند بسیار بود، بنا بر احتمال دوم ضمیر مؤنث مناسب بود که راجع به اسانید باشد.

و فوایـد سـند آنست که خود می داند که از کدام کتاب است در وقت تعارض ترجیح می تواند داد، و اگر سـهوی شده باشـد زود رجوع به آن کتـاب می توانـد کرد، و دیگران بعـد از وفات او عمل به او می تواننـد کرد، و در حال حیات نیز فضـلا عمل می تواننـد کرد، و هر گـاه کسـی شـکی داشـته باشـد، یا نسـخ مغلوطه به همرسـد رجوع به اصل آن می توان کرد، دیگر عمل بحدیث با اسناد کرده خواهد بود که اقلش استحبابست و غیر این از فواید بسیار.

و بعـد از آن ازین رأی برگشـته است، و وسـطی را اختیـار نموده است که اسم صاحب کتاب را ذکر کنـد، و در فهرست سـند خود را به آن کتاب ذکر کنـد، و بنا بر این بقـدر کتاب بلکه دو برابر کتاب مختصـر شـده است، و فایده سـند بحال خود مانده است، و

یـک جزوی که تصـنیف کرده بود به این معنی ملهم شـد کاش از سـر می گرفت که همه مسـند می شـد، و لیکن به توفیق اللّه همه اسانید مرسلات و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۵

فتـاوی او را بهم رسانیـدم، و در روضه المتقین اشاره به آن کرده ام مگر نادری که اهتمامی بشأن آن نبود و إن شاء اللّه در این شرح اشاره نیز به نادر خواهد شد.

(و لم اقصد فیه قصد المصنّفین فی ایراد جمیع ما رووه بل قصدت إلی ایراد ما افتی به و احکم بصحّته، و اعتقد فیه انّه حجّه فیما بینی و بین ربّی تقـدّس ذکره و تعالت قدرته) و مانند مصـنفان دیگر نکردم که هر چه به ایشان می رسد از روایات در تصانیف خود ذکر می کننـد خواه صـحیح باشـد و خواه نه، و خواه به آن عمل کنند و خواه نه، بلکه قصد دارم که بیاورم در این کتاب هر چه را به آن فتوی می دهم، و حکم الهی می دانم، و جزم به صحت آن دارم که معصوم فرموده است، و در آن اعتقاد دارم که حجت است میان من و پروردگار من که مقـدس و منزه است ذکر او و از آن که به یاد امثال ما گـذرد، یا اسم او را بر غیر او توان اطلاق نمودن هر چنـد هر دو یک لفظ باشد، امّا معنی هر دو متباین است، چنانکه عالم را بر جناب اقدس الهی اطلاق می کننـد و عین ذات مقـدس است، و بر مخلوق که اطلاق می کننـد معنی عرضـی است که مـدرک می شود، و قـدرت او متعالی است از آن که توان ادراک یا وصف آن کردن و این دو

جمله اخر ثنائیه است.

و آن که صدوق گفته است که فتوی به آن چه در این کتابست می دهم، به سبب این علما هر حدیثی را که او در این کتاب نقل نموده است از مذهب او نقل نموده اند، و مذهب او می دانند مگر نادری که دو سه جائی باشد که از مذهب او نقل ننموده اند.

و آن که گفته است که حکم به صحت جمیع این احادیث می کنم موافق اصطلاح متقدمین است، چنانکه شیخ بها الدین محمد رحمه اللّٰه تعالی در مشرق الشمسین ذکر کرده است. و از جاهای دیگر نیز ظاهر می شود که مراد ایشان از صحت آنست که معلوم شود انتساب آن خبر بائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۶

علم ایشان حاصل شده است یا به تواتر، یا با آن که آن خبر را در اکثر اصول ایشان که چهار صد اصل بوده است ذکر کرده باشند، و آن چنان بوده است که کتب احادیث که در زمان حضرات ائمه هدی سلام اللّٰه علیهم مصنف شده بود بسیار بود.

از آن جمله ابن عقده در کتاب رجال خود اسامی اصحاب مصنف حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام را ذکر کرده است که چهار هزار مصنف بودند، و چهار هزار کتاب ایشان یا بیشتر چون بعضی کتب متعدد داشته اند از هر کتابی، بعد از آن که احوال آن شخص را ذکر کرده است چند حدیث از کتاب او نقل نموده است بترتیب کتب فقه، و این کتاب عظیمی بوده است که نزد مشایخ ما بوده است.

و همین شیخ کتابهای بسیار تصنیف نموده است در تفصیل کتابهای اصحاب حضرت امام محمد باقر و غیر

آن حضرت سلام اللّه علیهم، و حافظ احادیث بوده است، و نقل کرده است که آن چه در حفظ دارم از احادیث با سند صد و بیست هزار حدیث است، و آن چه سند آن را در خاطر ندارم سیصد هزار حدیث است.

ابن نوح که زمان او را دریافته است، و ثقه و معتمد است، و استاد شیخ طوسی است در رجال کتابی تصنیف نموده است و مصنفین اصحاب حضرات را در آنجا ذکر کرده است، و بسیاری را در آنجا ذکر کرده است که ابن عقده کتابهای ایشان را نداشته، و ابن نوح داشته است و باین نسبت که حساب کنیم به آن چه شیخ طوسی از علمای حدیث و کتب ایشان را ذکر کرده است، و شیخ نجاشی نیز در فهرست خود یاد کرده است از حصر بیرونست.

از جابر جعفی منقولست که هفتاد هزار حدیث از اسرار حضرت امام محمد باقر بخاطر دارم، و محمد بن مسلم سی هزار. و هم چنین که پاره از آن در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۷

فهرست مذکور خواهد شد و در شرح نیز بسطی داده ام که تا غایت هیچ کس از علما نکرده بودند.

مجملا از میان این کتابهای بسیار چهار صد کتاب را انتخاب نمودند و آنها را اصول نامیدند، و در فهرست إن شاء اللّه مذکور خواهد شد. و چون این چهار صد اصل معتمد ایشان بود اگر خبری را در اصول بسیار می دیدند حکم به صحت آن می کردند، یعنی البته حضرت فرموده است. و هم چنین حکم به صحت خبری می کردند که بطرق متعدده از ائمه صلوات اللّه علیهم منقول بود، و ایشان را از آن

طرق علم حاصل می شد. یا می یافتند خبری را در اصول جمعی که علما اجماع کرده بودند بر تصدیق ایشان مثل زراره، و محمد بن مسلم، و فضیل بن یسار.

یا اجماع کرده بودند که هر خبری که صحیح شود که ایشان گفته اند صحیح است مثل صفوان بن یحیی، و یونس بن عبد الرحمن، و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی. یا اجماع نموده بودند که عمل به روایات ایشان می توان کرد مثل عمار ساباطی، و حفص بن غیاث، و غیاث بن کلوب، و سکونی و امثال ایشان که شیخ الطائفه در عدّه ذکر کرده است ایشان را، و در مواضع خود یاد خواهیم کرد إن شاء اللّه.

یا حدیثی را می یافتند در یکی از کتبی که بر حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم عرض نموده بودند، و حضرات تحسین فرموده بودند ایشان را مثل کتاب عبید اللّه بن علی حلبی که بر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض نمودند، و کتاب یونس بن عبد الرحمن، و فضل بن شاذان را که بر حضرت امام حسن عسکری عرض نمودند. مجملا چیزهائی که سبب علم ایشان بود بسیار بود، و چون به واسطه تسلط سلاطین جور بسیاری از آن کتب از دست رفت، علماء ما این اصطلاح را وضع کردند که در فایده یازدهم مذکور شد انتهی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۸

و لیکن هیچ دغدغه نیست که اخباری که این سه عظیم شأن در این چهار کتاب نقل کرده اند از آن کتب برداشته اند. محمد بن بابویه که در اینجا، و در فهرست ذکر کرده است. و شیخ الطائفه نیز در آخر تهذیب و استبصار نقل کرده است. و

محمد بن يعقوب كلينى اگر چه نگفته است كه از آن كتب نقل كرده ام، و ليكن از تتبع ما را جزم بلكه يقين بهم رسيده است كه از آن كتب روايت كرده است بوجوه بسيار، از آن جمله خبرى كه شيخ صدوق، و شيخ الطائفه مثلاـ از كتاب حسن بن محبوب، يا حسين بن سعيد روايت كرده اند به اسانيد خود به همين كتب، همان خبر را كلينى روايت نموده است بهمان سند و غير آن از ايشان بهمان متن.

و جزم داريم كه جمعى كه در سند كتابهاى ايشان ذكر كرده است مشايخ اجازه اين كتابها بوده اند كه به واسطه اتصال سند ذكر كرده اند، و چون قريب العهد و الزمان بودند به ايشان يقينا كتب آن مشايخ نزد ايشان مثل اين كتابها بوده است نزد ما، كه همه علم داشته اند كه آن كتب از آن مشايخ بوده است. و جمعى از متأخرين اصحاب رحمهم اللّٰه تعالى به واسطه عدم تتبع اين معنى را نيافته بودند حكم بضعف بسيارى از اخبار كرده اند، با آن كه محمد بن يعقوب رضى اللّٰه عنه در ديباچه كافى ذكر كرده است كه اخبار كافى آثار صحيحه است از اهل البيت صلوات اللّٰه عليهم. و ابن بابويه نيز حكم به صحت اين اخبار نموده است.

و جزم داريم كه صحتى كه ايشان مى گويند آنست كه يقينا معصوم فرموده اند، و صحت نزد متأخرين اين معنى دارد كه راويان ثقه و معتمدند، و گاه باشد كه ظن نيز بهم نرسد ازين خبرها باصطلاح ايشان پس معنى كلام اين دو بزرگ اينست كه يقينا اين خبرها از معصوم است كه گويا ايشان از معصوم شنيده اند. و

هیچ دغدغه نیست که حکم به صحت ایشان بهتر است از حکم به صحت متأخرین.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۹

و آن که رعایت اصطلاح متأخرین کرده ایم از آن جهت است که چون اکثر فضلا به طریقه ایشان مأنوس شده اند موجب تنفر ایشان نشود، با آن که در وقت معارضه احادیث بواسطه ترجیح به اصحیّت فایده دارد، چنانکه در مقبوله عمر بن حنظله گذشت. و هر که تتبع کند خواهد دانستن آن چه را ذکر کرده ام، بلکه ظاهر می شود از بسیار جا که ابن بابویه حدیث غیر صحیح را در هیچ کتابی از کتابهای خود نقل نکرده است، چنانکه در کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی نقل می کند در جمیع بین الاخبار، بعد از آن ذکر می کند که در سند این حدیث محمد بن عبد اللّه مسمعی هست، و شیخ ما محمد بن الحسن بن الولید به او بی اعتقاد بود، و من از این جهت این حدیث را نقل کردم در این کتاب که من این حدیث را بر شیخ خواندم در کتاب رحمه سعد بن عبد اللّه، شیخ تقریر نمودند به واسطه آن که به سندهای دیگر به شیخ رسیده بود، بنا بر این من نقل نمودم، و اگر نه هر چه شیخ ما به آن اعتقاد ندارد من آن را ذکر نمی کنم، و گمان ما آنست که شیخ او بسیار از حد در رفته است در دقت رجال، مع هذا هر گاه این مقدار دقّت نموده باشند، دقّت ما بعد ایشان بی وجه است.

و شیخ الطائفه نقل کرده است که صدوق نقد رجال و حدیث به مرتبه کرده است که فوق آن متصور نیست، و هم چنین

محمد بن یعقوب کلینی تا آن که کلینی کافی را در عرض بیست سال تصنیف نمود، که می خواست که هر خبری که در آنجا نقل کند علم داشته باشد که از معصوم است، و بسیار است که کلینی خبری را مرسلا روایت می کند، و همان خبر را ابن بابویه یا شیخ طوسی به اسانید صحیحه کثیره روایت کرده اند در کتب خود.

و در روضه المتقین در اکثر جاها به آن اشعار نموده ام، بلکه بسیار جاهست که متأخرین علما حکم کرده اند که در این باب حدیثی نیست، یا حدیث صحیحی نیست باصطلاح ایشان، بنده ذکر کرده ام احادیث صحیحه در آن باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۰

و إن شاء اللّٰه تعالی به همه اشعار خواهد شد در این شرح، چنانکه در روضه به آن اشعار نموده ام، و استدعای بنده از فضلا آنست که آن چه بنده نقل می کنم به آن رجوع نمایند مکرر تا خاطر ایشان جمع شود.

(و جمیع ما فیه مستخرج من کتب مشهوره علیها المعوّل و إلیها المرجع) و جمیع احادیثی که در این کتاب بیرون آورده ام از کتابهای مشهوری که اعتماد علمای شیعه بر آن کتب است، و اگر مسأله ایشان را ضرور شود رجوع باین کتب می کنند. و ظاهر مشهور متواتره است که از مصنفان آن کتب متواتر بوده است. و از اصول أربعمائه است یا امثال آن و صدوق در آخر این کتاب فهرست کتب را ذکر کرده است، و از چهار صد کس سه چهار کسی کم روایت کرده است، و شاید دو سه کسی را نام برده باشد در فهرست که در اصل کتاب نام ایشان را ذکر نکرده است.

ممکن است که

از آن کتابها حدیث نقل کرده باشد مرسلا، و از جمعی حدیث نقل کرده است در اصل که در فهرست ایشان را یاد نکرده است، بنده سند آن را از کتابهای صدوق، و کلینی ذکر کرده ام، و هم چنین بسیاری از اخبار را مرسل روایت کرده است و سند آن را ذکر نکرده است، یا بعنوان فتوی ذکر کرده است سندهای آن را هم یافته ام اکثر آن را از کتابهای صدوق، و پاره از کلینی یافته ام، مگر بسیار نادری که نیافته باشم و از ده نمی گذرد، و چون خاطر او جمع بوده است ذکر سند نکرده است. نمی دانست که چنین زمانه خواهد شد که اعتماد نکنند، اگر چه اکثر علمای سلف قول صدوق را نص حضرات می دانند چون از ارباب نص است، و اجتهاد در غیر نص را جایز نمی داند، و هر جا اجتهاد کرده است و سهو کرده است در اجتهاد، علما آن را ذکر کرده اند، و مذکور خواهد شد إن شاء اللَّه.

(مثل کتاب حریز بن عبد اللَّه السّجستانی) مانند کتاب حریز پسر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۱

عبد اللَّه سیستانی، و ظاهرا مراد از کتاب جنس است که بر قلیل و کثیر اطلاق می کنند، و او از اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق است، و کتب بسیار تصنیف نموده است، و شیخ طوسی در فهرست گفته است که کتابهای او همه از اصول است. و ممکن است که مراد او کتاب صلاه او باشد که حماد بن عیسی به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه عرض نمود که من کتاب حریز را دارم و به آن عمل می کنم. حضرت فرمودند

که باکی نیست اگر چه ممکن است که مراد حماد نیز جنس باشد، و سند صدوق باین کتاب بیست و هشت سند صحیح است.

(و کتاب عبید اللّٰه بن علیّ الحلبیّ) که ثقه است و معتمد اصحاب بود، و کتابی بزرگ تصنیف کرد در آن چه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیده بود، بعد از اتمام عرض نمود بر حضرت، و حضرت تحسین فرمودند، که سنیان چنین کتابی ندارند، و این کتاب متواتر بود از او، و جمیع علما به آن عمل می نمودند چون حضرت تحسین فرموده بودند. و صدوق طرق صحیح بسیار دارد باین کتاب از آن جمله هفت طرق صحیح و یک حسن، و پنج قوی و شیخ طوسی از صدوق پنج طریق صحیح دارد، و به طرقی دیگر نیز دارد.

(و کتب علیّ بن مهزیار الاهوازی) و کتابهای علی سی و سه کتاب بوده است که نزد صدوق بوده است، و ثقه و معتمد بوده است، و به خدمت حضرات امام رضا، و امام محمد تقی، و امام علی نقی صلوات اللّٰه علیهم رسیده بود، و منصب وکالت حضرات را داشت، و حضرات فرمانها که به او می نوشتند تعظیم او می فرمودند، و کتب او معتمد اصحاب بود. و اهواز شهریست قریب بحویزه.

(و کتب الحسین بن سعید) و کتابهای حسین بن سعید اهوازی سی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۲

کتاب بود و همه اصحاب به کتب او عمل می کردند و او ثقه و عظیم الشأنست، و به خدمت حضرت امام رضا، و امام محمد تقی و امام علی نقی رسیده بود، و از ایشان احادیث شنیده بود، و اخبار کتب او در کتب مشایخ

ما بسیار است و معمول علیها است، و طرق ابن بابویه به کتابهای او، و علی بن مهزیار، و فضلای آینده بسیار است، و صحیح همه را در فهرست ذکر کرده است، و در آنجا بیان خواهیم کرد إن شاء اللّه تعالی.

(و نوادر احمد بن محمّد بن عیسی) و کتاب نوادر احمد کتابی بزرگ بوده است در همه باب، و نوادرش نامیده است که احادیث او همه نفیس بوده است، و صحیح و معتمد اصحاب بود و خود بزرگ قمیان بود، و ثقه و جلیل القدر و عظیم الشأن، و به خدمت حضرات ثلثه متقدمه صلوات اللّه علیهم رسیده بود، و از ایشان اخبار روایت کرده است.

(و کتاب نوادر الحکمه تصنیف محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری) و این کتاب بزرگی بوده است در جمیع ابواب اصول و فروع، و معتمد اصحاب بوده است و لیکن ابن ولید از جمعی که در آن کتابند و اسامی ایشان را ذکر کرده است روایت نمی کرده است، و ابن بابویه نیز متابعت او نموده است در آنها، و از جمعی دیگر روایت می کند که او، و ابن ولید اعتماد به آن ها دارند، و او ثقه و معتمد است.

(و کتاب الرّحمه لسعد بن عبد اللّه) و سعد شیخ علما شیعه بود، و ثقه و جلیل القدر، و به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام رسیده بود، و حضرت صاحب الامر را ملاقات کرده بود، و کتب او خصوصا کتاب رحمه معتمد بود.

(و جامع شیخنا محمّد بن الحسن ابن الولید رضی اللّه عنه) و این کتاب عظیم بود مسمی به جامع و معتمد علما بوده، و خود

ثقه و عظیم الشأن بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۳

به مرتبه که صدوق با نهایت فضیلت دست از تقلید او برنداشته است چنانکه خواهد آمد.

(و نوادر محمّد بن ابی عمیر) و کتاب نوادر او نیز کتابی عظیم بود، و او نزد علمای شیعه و سنی بزرگ بود، و کسی به عبادت و تقوی و عدالت و اعتماد به او نمی رسید، و بسیار بزرگست و به خدمت حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام رضا علیهما السلام رسیده بود، و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده بود، و از صد شیخ عظیم الشأن که اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودند حدیث بسیار شنیده بود، و علما اجماع کرده اند که هر چه صحیح شود که او روایت نموده است صحیح است و ما بعد او را ملاحظه نمی نمایند، و لهذا مراسیل او را قبول می کنند، و نود و چهار تصنیف داشت.

(و کتاب المحاسن لأحمد بن ابی عبد اللّه البرقیّ) و این کتاب نزد ماهست و چنانکه مشایخ نقل کرده اند بسیار بزرگ و ثقه و معتمد علیه بوده است، آن چه الحال هست شاید ثلث آن باشد و بغیر ازین کتاب نود و سه کتاب دیگر تصنیف نموده است در فنون علوم، و اسامی این کتابها و سایر کتابهای علماء ما در فهرستهای اصحاب رجال موجود است.

(و رساله ابی رضی اللّه عنه إلیّ) چون صدوق در قم اخبار بسیار اخذ کرد از پدرش و ابن ولید و سایر مشایخ قم، بسفر رفت به واسطه زیادتی علم و طلب حدیث، پدرش رساله به او نوشت که به آن عمل نماید، و صدوق رساله پدرش را بمنزله نص

می داند چون از غیر نص نمی نوشتند و عمل نمی کردند، ازین جهت رساله را متفرق ساخته است در این کتاب، و در هر بابی چیزی از آن را نقل می کند با آن که مؤید آن از اخبار متواتره داشته است، و اما خواسته است که رعایت حق پدر کند، تیمنا آن را ذکر کرده است و شیخ و بزرگ اهل قم بود در عصر خود و همه رجوع به او می نمودند، و اعدل و اوثق آن زمان بود، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۴

حکایت او پاره مذکور شد و خواهد آمد، و او را کتب بسیار بود که ابن بابویه از او روایت می کند.

(و غیرها من الاصول و المصنّفات الّتی طرقی إلیها معروفه فی فهرست الکتب الّتی رویتها عن مشایخی و اسلافی رضی اللّه عنهم، و بالغت فی ذلک جهدی مستعینا باللّه، و متوکّلا علیه، و مستغفرا من التّقصیر، و ما توفیقی الّا باللّه، علیه توکّلت، و الیه أنیب، و هو حسبی و نعم الوکیل) و اخبار این کتاب را بیرون آورده ام ازین کتابهای مذکور، و از غیر این کتابها از اصول که اصول أربعمائه است، یا مطلق کتب معتمده، و از مصنفاتی که غیر اصول أربعمائه است، یا کتب فقهی محدثین که سندها را می انداختند و حدیث را بعنوان کتب فقهی نقل می کردند چنانکه مصنف در اوایل این کتاب کرده است، و شیخ الطائفه در نهایه کرده است، و سندهای من معروف است در فهرست، و یاد بودی که کرده ام در آخر کتاب که ذکر نموده ام در آنجا کتابهائی را که روایات بمن کرده اند مشایخ و استادان من از کتب خود، و کتب پیشینیان از علمای

ما که حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی و خوشنود باشد، و در این کتاب بذل جهد خود نمودم، و نهایت سعی کردم که از آن کتب معتمده همه را بیرون آوردم، و هر چه علم به صحت آن داشتم در این کتاب ذکر نمودم در حالتی که استعانت و یاوری از خداوند خود خواستم، و توکل برو کردم که هر چه خیر من در آن باشد نزد من آورد، و طلب آمرزش می کنم از جناب اقدس او و اگر تقصیری از من شده باشد یا شود، و نیست توفیق من مگر از خداوند عالمیان، برو توکل کردم و رجوع من از تقصیرات یا در جمیع امور به اوست، و او بس است مرا و نیکو وکیلی است که اگر جمیع کارها به او گذارند بر وجه احسن می سازد.

و رویت در اصطلاح محدثین مجهول و مخفف می باشد یعنی شیخ بمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۵

روایت کرده است و من مروی شده ام، و بعنوان معلوم لحن عوام است که از اصطلاح بی خبرند، و گاه هست مشدد می خوانند تا دلالت کند بر کثرت روایت، اما در کتب ندیده ام که مشدد بوده باشد.

و چون عبادات مقدم است بر غیر آن از ابواب فقه به واسطه آن که در آن قرب بندگان بجناب اقدس الهی حاصل می شود، و اهم و افضل عبادات نماز است، و بنا بر این همیشه همه کس به آن مکلفند بوجوب عینی تقدیم آن لازم بود، و چون نماز مشروط است به طهارت، و بی طهارت صحیح نیست تقدیم آن لازم بود، و چون طهارت به آب حاصل می شود مصنف آن را مقدم داشت و گفت:

[کتاب الطهاره]

[باب المیاه: و طهرها و نجاستها]

اشاره

باب المیاه: و طهرها و نجاستها) و میاه جمع ماء است یعنی این بابیست در بیان اقسام آبها و احکام آن، و پاکی آبها و نجاست آن که کدام آب پاکست و کدام نجس است و اگر نجس شود چگونه پاک می شود و چیزهای دیگر را از آب چگونه پاک باید کرد و چون محدث از حدیث نقل می کند و احادیث در کتب حدیث منتشر بود، و صدوق از هر کتاب حدیثی ذکر کرده است، و اول کسی که کاری کند بسیار مشکلست که به نحوی که باید بشود لهذا ضبطی چنانکه باید ندارد مگر چیزی را که از خود نقل می کند فی الجمله مضبوطست.

[آیات مربوط به آب]

(قال الشّیخ السّعید الفقیه ابو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه القمیّ الفقیه مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه علیه انّ اللّه تبارک و تعالی یقول:) وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً «۱» مرتبه دیگر نام خود را یاد کرد تا ظاهر شود که این سخنان از اوست و می گوید که به درستی که خداوندی که بزرگوار است، و فیض و برکت او بر عالمیان فایض است، و متعالی است از آن که ادراک او توان نمود ذات او را، یا کیفیت فیض او را، می فرماید: در قرآن مجید که ما فرستادیم از جانب آسمان آبی که پاک کننده شماست از نجاست حدث و خبث.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۸

و طهور در لغت عرب بمعنی ما یتطهر به آمده است یعنی چیزی که به آن پاک کنند کثافت و نجاست را، چنانکه غسول بمعنی ما یغسل به است، و وضو بمعنی ما یتوضأ به است و در این

آیه مراد است به قرینه آیه سیم، و به قرینه اخبار صحیحه بسیار که در همه استعمال طهور بمعنی مطهر کرده اند و خواهد آمدن.

و لفظ ماء اگر چه بحسب ظاهر افاده عموم نمی کند، و لیکن چون حق سبحانه و تعالی در مقام امتنانست بر بندگان اگر از جهت عموم نباشد بی فایده می شود، پس ظاهر آیه اینست که آبهایی را که از آسمان فرستاده ایم پاک کننده شماست، و تنکیر آن به واسطه تعظیمست یعنی آبی فرستاده ایم و چگونه آبی که سبب حیات عالمیان است و طهور است و چگونه طهوری که هر قسم نجاستی که از حدث و خبث باشد به آن زایل می شود.

(و یقول عزّ و جلّ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلى ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ

«۱» و دیگر خداوندی که عزیز و جلیل است از آن که بذات مقدس و تفضلات او توان رسیدن می فرماید که ما از جانب آسمان آبی فرستادیم به اندازه احتیاج خلایق، و آن را در زمین ساکن ساختیم، و ما اگر خواهیم آبها را می توانیم بردن که همه هلاک شوند. و این آیه نیز چون در او منّتی است که حق سبحانه و تعالی بر خلایق گذاشته است، دلالت می کند که آبهایی که در چشمها و چاهها و رود خانه هاست همه از جانب آسمان آمده است، و ظاهر است که اگر چند سال باران نیاید آب در هیچ چاهی و چشمه نمی ماند، و اگر یک سال باران نیاید بسیار کم می شود، و این معنی قطع نظر از آیه از مجرباتست.

(و یقول عزّ و جلّ:

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۹

وَ یُنَزِّلُ عَلَیْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِیُطَهِّرَكُمْ

بِهِ «۱»

و تتمه اش اینست که وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ و باز حق جل و علی می فرمايد كه خداوند شما هميشه بتدريج از جانب آسمان آبی می فرستد تا شما را به آن پاك كند از حدث، و نجاست شيطان كه منی است از شما زايل گرداند، يا جنابت كه به سبب احتلامی كه به واسطه تخييلات شيطان شما را حاصل شده به سبب آب از شما زايل سازد.

و در تفاسير و احاديث از ائمه معصومين وارد شده است كه اين آيه وقتی آمد كه در بدر بودند و اصحاب آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله به واسطه كثرت عدد دشمنان، و قلت ايشان غمگين بخواب رفتند، و اكثر به تخييل شيطان محتلم شدند و قريش بر سر آب فرود آمده بودند، و مسلمانان آب نداشتند كه غسل كنند، حق سبحانه و تعالى به دعای حضرت بارانی فرستاد و كوهها پر از آب شد، و همگی محتلمان غسل كردند و ازاله نجاست منی كردند. و آيه اگر چه در بدر نازل شد اما حكمش عام است به اجماع مسلمين با آن كه در اين آيه بلفظ تطهير نازل شده است و بنفسها دلالت بر تطهير آب باران می كند و آن آيه مؤيد اين آيه است و بر عكس.

[آب پاک و پاک كننده است]

(فاصل الماء كلّه من السّماء و هو طهور كلّه) پس از اين سه آيه ظاهر شد كه اصل آبها از آسمانست حتی آبهای زمين، و مطلق آب طهور و مطهر است، و تطهير نيست الا از حدث كه نجاست حكمی است، و در رفع آن احتياج به نيّت قربت هست، و خبث نجاست عينی است كه در

رفع او احتیاج به نیت قربت نیست اگر چه از جهت حصول ثواب محتاج است به نیت، و اگر تطهیر اعم باشد از ازاله نجاست عینی و حکمی و از ازاله کثافت همان ازاله نجاست به همه احتمالی داخل خواهد بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۰

بدان که صدوق رحمه اللّه در خاطر داشته که در هر مطلبی آیاتی که نازل شده است ذکر کند، و بعد از آن اخبار را نقل کند، بعد از این از این معنی برگشته است که مشکلست استدلال به آیات نمودن تا از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم منقول نشده باشد، مبادا افترائی بسته شود بر حق سبحانه و تعالی، و لیکن فرقی نیست میان آیه و حدیث بلی اگر دلالت آیه ظاهر نباشد نقل نباید کرد، مع هذا احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین منقولست که هر گاه خبری به شما رسد از ما، آن خبر را بر قرآن مجید عرض کنید اگر موافق قرآن باشد به آن عمل کنید و اگر مخالف قرآن باشد طرح کنید. و محتملست که مراد از این اخبار اخبار غیر معلوم باشد و نزد متقدمین چون اخبار معلوم داشتند احتیاج این معنی نداشتند، و الیوم البته خوبست استدلال به قرآن مجید بلکه واجبست مهما أمکن، و إن شاء اللّه این حقیر ذکر خواهد کرد در هر بابی آن چه از آیات وارد شده است.

(و ماء البحر طهور، و ماء البئر طهور) یعنی ظاهر شد از آیات که مطلق آب مطهر است پس آب نیز مطهر بوده باشد، و آب چاه نیز مطهر بوده باشد اما آب دریا پس کسی از مسلمانان

خلاف در مطهریت آن نکرده است مگر سعید بن مسیب، و عبد اللّٰه بن عمرو عاص از سنیان که ایشان گفته اند که اگر غیر از آب دریا باشد از آب دریا طهارت واقع نسازند، و اجماع سنی و شیعه بر خلاف این هر دو واقع است و احادیث از رسول خدا صلوات اللّٰه علیه و آله وارد شده است بر آن که آب دریا طهور است یعنی مطهر.

و کلینی رحمه اللّٰه یک حدیث صحیح نقل کرده است و یک حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آب دریا طهور است. و از این حدیثها علما استدلال کرده اند بر آن که آب نمک مطهر است، و به نمک آب مضاف نمی شود چون آب دریا آب نمک است، و خالی از اشکالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۱

نیست زیرا که فرقست میان نمک ذاتی و عارضی، شاید ذاتی مؤثر در اضافه نباشد و عارضی باشد، و لیکن خلافی صریح از علما ندیده ام، پس اگر در صحرای نمک آبی ایستاده باشد و شور باشد و کر باشد ازاله نجاست، و وضو، و غسل توان کردن، خصوصا هر گاه آن آب را نمک آب نگویند که در این صورت بی دغدغه است، و اگر نمک آب گویند و آبی دیگر بهم رسد بهتر آنست که به آن آب طهارت کنند هر چند به مجاورت نمک شور شده باشد که این شوری ضرر ندارد.

و اما آب چاه که طهور است گر بکشند از چاه و به آن ازاله حدث یا خبث کنند بی دغدغه مطهر است، و هم چنین اگر یک کر آب از چاه بکشند اگر نجاست بر آن

وارد شود نجس نمی شود، بلکه آن نجس را پاک می کند هر گاه عین آن زایل شود، اما اگر نجاستی در چاه افتد اکثر قدمای اصحاب چاه را نجس می دانند، و اکثر متأخرین پاک می دانند، و پاک بودن اظهر است چنانکه خواهد آمدن، و چون ظاهر آیات مطهریت مطلق آبست پس هر حدیثی که دلالت بر طهارت آب چاه کند موافق آیه خواهد بود و عمل به آن لازمست و اللّٰه تعالی یعلم. و ظاهرا مراد صدوق از مطهریت چاه معنی اولست چنانکه خود در امالی تصریح به آن کرده است.

(و قال الصّادق جعفر بن محمّد صلوات اللّٰه علیهما کلّ ماء طاهر الّا ما علمت انّه قذر) یعنی حضرت فرمودند که هر آبی پاکست تا ندانی که نجس شده است یا نجس است. و محمد بن یعقوب کلینی، و شیخ طوسی بعنوان صحیح و قوی همین مضمون را روایت نموده اند از آن حضرت صلوات اللّٰه علیهما باین عبارت که

«الماء کلّه طاهر حتی یعلم انّه قذر.»

و شیخ بعنوان موثق از آن روایت کرده است که

«کلّ شی ء نظیف حتّی تعلم انّه قذر.»

و همه یک مضمونست و دلالت می کند بر آن که اگر به آبی رسیم و ندانیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۲

که بولست یا آب، پاکست یا نجس حکم به پاکی آن می کنیم هر چند ظن نجاست نیز باشد، چنانکه در راهها از ناودانها در صبحی آبی ریخته شود مظنون آنست که بولست و لیکن چون علم نداریم حکم به طهارت آن می کنیم، مگر آن که بوی بول کند و قراین ضم شود که علم بهم رسد که نجس است اجتناب می کنیم.

و اکثر علما گفته اند که اگر دو عادل

شهادت دهند بر نجاست آبی حکم به نجاست آن می کنیم، چون شارع گواهی عدلین را به منزله علم نموده است، و لیکن مشکل است چون در خصوص نجاست وارد نشده است که قول عدلین معتبر است. و اگر یک عادل یا چند غیر عادل بگویند که این آب نجس است عمل بقول ایشان لازم نیست مگر آن که جمعی کثیر بگویند، یا قلیلی بگویند و قرائن منضم شود که علم حاصل شود حکم به نجاست می کنیم، و احوط آنست که به سبب گفته دو عادل به نجاست آب، بلکه یک عادل نیز اجتناب کند اگر آبی دیگر بهم رسد، و الا از این آب طهارت بگیرد و چون به آبی دیگر رسد احتیاطا آن مواضع را بشوید و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال صلوات اللّٰه علیه الماء یطهّر و لا یطهّر) یعنی و حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند چون اسم آن حضرت از پیش گذشت است و قانون همه خصوصا صدوق آنست که ضمیر راجع باشد به معصومی که از پیش گذشته باشد. و مؤید این معنی است که کلینی رضی اللّٰه عنه همین خبر را بروایت قوی از آن حضرت روایت کرده است، و گفته است که آن حضرت فرمود: که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه و آله فرمودند که آب تطهیر همه چیز می کند حتی آب را، و از چیزی دیگر پاک نمی شود.

و طریق این حدیث به قانون متأخرین صحیح نیست، و لیکن چون کلینی و صدوق حکم به صحت احادیث کتابهای خود کرده اند، علما باین حدیث عمل نموده اند با تأییدات دیگر، پس اگر کری متغیر شود، به نجاست نجس می شود، و

لوامع

صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۳

اگر کری دیگر آب برو ریزنـد که ازاله تغیر او بکنـد پـاک می شود به اجمـاع، و اگر خود به خود تغیرش زایل شود، یا چیزها بیندازند که تغیرش مرتفع شود اشـهر میان علما آنست که پاک نمی شود تا کری برو ریزند یا باران بر آن به بارد، یا آب روان به او متصل شود.

و بعضـی از علمـا گفته انـد که پـاک می شود، اما اگر کمتر از کر باشـد و متغیر شـده باشـد به نجاست، و تغیرش به چیزی غیر آب، یـا خود به خود زایل شود بی دغـدغه پاک نمی شود. و احوط در کر آنست که چون زوال تغییر آن بغیر آب بشود کری آب برو ریزند دفعه، یا باران بیاید یا به آب روان متصل شود، و قبل از این تطهیر استعمال نکنند.

و بنا بر آیات و احادیث عامه که آب مطهر است جمعی گفته انـد که لازم نیست که کر آب یک دفعه بر آن بریزنـد، پس اگر متصل شود بکر کافیست. و هم چنین اگر آب ظرفی نجس باشد و به آب کر، یا آب روان فرو برند پاک می شود اگر چه آب به همه جزو آن نرسد. حتی آن که بعضی از علما گفته اند که اگر شیشه گلابی نجس شده باشد، همین که بکر فرو برند پاک می شود چون آب مطهر همه چیز هست، و لیکن خلاف احتیاط است، اما اگر شـیشه گلاب را در کر ریزنـد که آب شود همه پاک می شود هر چنـد بوی آن کر بگردد از گلاب، مگر آن که آن قـدر گلاب در کر بریزند که آب نیز گلاب شود، و عرفا گویند که گلاب است،

پس اگر گلاب پاک باشد آب حوض پاک هست و پاک کننده نیست. و اگر گلاب نجس باشد خلافست میان علما بعضی می گویند که چون بکر رسید پاک شد، و چون آب را گلاب کرد از مطهریت می افتد نه از طهارت. و بعضی می گویند که تا گلاب آب نشود پاک نمی شود پس نجس باشد، احوط اجتنابست.

و آبی که از فواره به حوض نجس آید از کر، اگر چه سطح مساوی نباشد حوض پاک می شود. و بعضی بر عکس نیز قایل شده اند که اگر حوض پائین پاک

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۴

باشد، و حوض بالاـ نجس، بالاـ پاک می شود، اما خلاف مشهور و خلاف احتیاط است و اللّٰه تعالی یعلم. پس چون صدوق آیات و احادیث مطهریت آب را ذکر کرد، و آن که اصل در آب طهارت است، و اگر چه اخبار متواتره بر طهارت وارد شده بود به همین اکتفا نمود، و مسایل بر آن متفرع ساخت به آن که گفت:

[استعمال آب مشکوک اشکالی ندارد]

(فمتی وجدت ماء، و لم تعلم فیه نجاسه فتوضّأ منه و اشرب) پس هر گاه بیابی آبی را، و در آن آب نجاستی نبینی یا علم بهم نرسد که نجس است پس جایز است از آن آب وضو گرفتن و آشامیدن. اما اگر آب از شخصی باشد و خبر دهد که آب من نجس است مشهور آنست که استعمال نمی توان کرد به اعتبار آن که صاحب ید است، و قول صاحب ید مطلقا مسموع است، و در این صورت نیز حکم به نجاست کردن مشکل است اگر چه احوط اجتنابست به نحوی که گذشت.

(و ان وجدت فیه ما ینجّسه فلا تتوضّأ و لا تشرب

الّا فی حال الاضطرار فتشرب منه و لا تتوضّأ منه و تتیمّم) و اگر در آب چیزی باشد که سبب نجاست آب باشد پس از آن آب وضو مساز، و میاشام مگر در حالت ضرورت مثل آن که تشنه باشد در صحرایی و بغیر از آب نجس چیزی نداشته باشد، و خوف هلاک داشته باشد، پس در این صورت جایز است آشامیدن بقدر ضرورت که نمیرد، و لیکن طهارت باین آب جایز نیست بلکه بدل وضو تیمم می کند و به آب نجس وضو نمی سازد به اجماع علما.

(الّا ان یکون الماء کرّا فلا باس بان تتوضّأ منه و تشرب، وقع فیه شی ء ام لم یقع ما لم یتغیّر ریح الماء فان تغیّر فلا تشرب و لا تتوضّأ منه) اما اگر یک آب کر باشد بس می توانی وضو ساختن و آشامیدن خواه چیزی از نجاسات در آن باشد و خواه نباشد، مگر آن که بوی آب متغیر شده باشد به نجاست و هم چنین رنگ و مزه نیز اگر متغیر شده باشد از نجاست پس در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۵

صورت آن آب را مخور و از آن آب وضو مساز.

و ظاهر این کلام آنست که آب قلیل به سبب ملاقات نجاست نجس می شود، و آب کر نجس نمی شود مگر با تغیر، و در جزو اخیر اجماع علماست در غیر آب چاه، و در آب چاه خلافی است که خواهد آمد. و اگر آب کمتر از کر جاری باشد و آن آبیست که از چشمه بیرون آید، و او را در عرف چاه نگویند خلافست. اکثر علما برآنند که چشمه به ملاقات نجاست نجس نمی شود، و حکم

کر دارد، و علامه کریّت شرط کرده است در آن، و این قول احوط است، و اول اظهر است. و در نجس شدن آب قلیل که کم از کرّ است که نابع نباشد اگر چه روان باشد مثل آب برف و آبی که از چاه می کشند و روان می شود خلافست، علماء ما غیر ابن ابی عقیل قایلند به نجاست، و ابن ابی عقیل قایلست به آن که آب قلیل نجس نمی شود تا متغیر نشود به ملاقات. و ظاهر کلام سید مرتضی فرقست میان آن که نجاست داخل آب شود آن را نجس می داند، و اگر آب بر نجاست وارد شود نجس نمی داند. و این قول قوی است اگر چه احوط اجتنابست مطلقا.

[بیان مقدار کر]

(و الکرّ ما یکون ثلاثه اشبار طولا، فی عرض ثلاثه اشبار، فی عمق ثلاثه اشبار) یعنی کر مقداریست از آب که طول آن سه شبر باشد، در عرض سه شبر، در عمق سه شبر که مجموع بیست و هفت شبر باشد، چون سه در سه نه است، و نه در سه بیست و هفت است و این مذهب قمیان است در کر، و مشهور میان علما سه و نیم، در سه و نیم در سه و نیم است که مجموع آن چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد، چون سه در سه نه است و سه در نیم یک و نیم است، و نیم در سه یک و نیم است، و نیم در نیم ربع، مجموع دوازده شبر و ربع شبر می شود، و دوازده را در سه می زنیم سی و شش می شود، و دوازده در نیم شش، و ربع در سه

و نیم سه ربع و نیم می شود، و سه ربع و نیم چیزی هفت ثمن آن چیز است. و ابن جنید می گوید که تخمینا کر صد شبر است. و قطب راوندی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۶

می گوید که سه و نیم سه مرتبه ده و نیم است قایل بضرب نیست. این دو قول آخر وجهی ندارد، و قول قمیان قوی تر است بحسب جمع بین الاخبار، و قول مشهور به احتیاط اقربست.

و روایت صحیحی وارد شده است از اسماعیل ابن جابر که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چه مقدار آب چیزی او را نجس نمی کند. حضرت فرموده: که دو ذراع در عمق، در یک ذراع و یک شبر سعت و فراخی. وسعت را غالبا اطلاق می نماید در طول و عرض، پس بحسب ظاهر عمق چهار شبر می شود، و هر یک از طول و عرض سه شبر می شود و حاصل ضرب سی و شش شبر می شود، و اگر سعه را مدور اخذ کنیم بیست و هفت شبر می شود موافق مذهب قمیان، و اگر آبی سی و شش شبر باشد، و نجاست بر او وارد شود بنده حکم به نجاست آن آب نمی کنم، بنا بر این حدیث صحیح به اتفاق علما بلکه بیست و هفت شبر را نیز به ملاقات نجاست نجس نمی دانم، و لیکن در این باب احتیاط می کنم و در سی و شش شبر احتیاط را لازم نمی دانم و اللّٰه تعالی یعلم.

(و بالوزن ألفا و مائتی رطل بالمدنیّ) و کر بحسب وزن هزار و دویست رطل مدینه است، و بحسب مشهور هزار و دویست رطل عراقی است، و رطل مدینه یک و

نیم رطل عراق است، و این خلاف بنا بر آنست که در حدیث صحیح متفق علیه وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند: که مقدار کر آبی که چیزی او را نجس نکند هزار و دویست رطل است. صدوق و جمعی گفته اند که چون ظاهر آنست که حدیث را آن حضرت در مدینه فرموده اند ظاهر آنست که اطلاق رطل منصرف شود به رطل مدینه. و اکثر گفته اند که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم رعایت بلد راویان بیشتر می نمودند چنانکه خواهد آمد در مبحث فطره که صاع

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۷

و مد را بنحو عراق فرمودند.

مع هذا در حدیث صحیح دیگر وارد شده است که محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت نموده است که کر ششصد رطل است، و محمد بن مسلم طایفی است، و رطل آن تابع رطل مکه است، و رطل مکه دو برابر رطل عراق است، و از این حدیث ظاهر می شود که رعایت بلد راوی می فرموده اند، و تایید حدیث هزار و دویست رطل عراقی می کند جمعا بین الاخبار، با آن که رطل عراقی قریب است به اشبار بنحو مشهور، و رطل مدنی از دو برابر بیشتر می شود خصوصا بر مذهب مصنف، پس در اینجا اظهر عراقی است، و می باید که صدوق زیادتی را حمل بر استحباب کند اگر چه ظاهر کلامش تخییر است بلکه تخییر میان این دو و قلّتین.

و سید ابن طاوس رضی اللّٰه عنه گفته است که مکلف مخیر است در عمل بجمیع اخباری که در کر وارد شده است، و خالی از قوت نیست و لیکن راجع می شود قول

او به آن که کمتر از همه کر است و زیادتیها بر سبیل استحباب است. و ابن ابی عقیل می گوید که این اختلاف بسیار در روایات قرینه آنست که رعایت کرد نمودن سنت است، زیرا که در واجبات این قسم اختلافات نادر است. و سخن او خالی از قوت نیست اگر چه مخالف احتیاط است غالبا.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه اذا کان الماء قدر قلّتین لم ینجّسه شی ء و القلّتان جرّتان) یعنی حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند: که هر گاه آب بقدر دو قله باشد چیزی او را نجس نمی کند و قله سبو است، و ظاهرا تفسیر از راوی باشد، و ممکن است که از حضرت باشد، و این را شیخ روایت نموده است از حضرت کالصحیح با این زیادتی، و حمل بر تقیه کرده است چون شافعی قائل است بقلتین، و علما حمل نموده اند بر آن که مراد از قله سبوهای هجر است، و هر سبوی تخمینا پنج مشک آب می گیرد، و ده مشک یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۸

کر هست خصوصا بر مذهب قمیان.

و در روایتی کالصحیح از حضرت صادق صلوات اللّه علیه پرسیده اند که اگر سبویی نه صد رطل آب داشته باشد نجس می شود. حضرت فرمودند: که بلی.

و این حدیث دلالت می کند که قلتین ممکنست که یک کر و نصف کر باشد. و در روایتی کالصحیح از آن حضرت وارد شده است که فرمودند که مقدار کر مثل این خم است و اشاره فرمودند به خمی از خمهائی که در مدینه مشرفه می باشد، و آب در آن می کنند.

و در روایت صحیح از زراره منقول است که هر گاه آب زیاده از راویه

باشـد چیزی او را نجس نمی کند اگر چه مرده که در آن افتاده باشد از هم به پاشد، مگر آن که بوی آب بگردد به نجاست. و این روایت را حمل کرده انـد که با زیادتی کر باشـد، و یا آن که چون راویها که بر شتر بار می کنند ممکنست که کر باشد. و جمعی از علمـا گفته انـد که اختلاف مقادیر به اعتبار کثرت و قلت نجاست است و اللّٰه تعالی یعلم. و اصـحاب بر سه شبر و نیم شـبر اکثر مردمـان در سه شبر و نیم، در سه شبر و نیم است. یـا هزار و دویست رطـل عراقی، و رطلی نود و یـک مثقـال شـرعی است، و مثقال شرعی علی الظاهر سه ربع مثقال صیرفی متعارف است که بمن شاهی شصت و هشت من و یک چاریک است.

و بر احتمالی که مثقال شـرعی مثقال مشـهور باشـد نود و یک من شاهی می شود و شبری تخمینا یک من و سه چهار یک شاه آب می گیرد، و بنـا بر آن هفتـاد من شاه می شود، و این قریبست با مثقال شـرعی. و اختلاف بسـیار در آب می باشـد بحسـب سنگینی و سـبکی بنا بر این جمعی کثیر از علماء وزن را اعتبار نمودنـد و اختلاف اشـبار را حمل بر اختلاف آبها نموده انـد که اگر آب سـبک باشد سه شبر و نیم اعتبار می کند و اگر سنگین باشد سه شبر، و اگر وسط باشد سی و شش شبر، و این قول نیز بعید است بلکه اظهر مذهب سه شبر است، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۹

زیادتی محمولست بر استحباب و اللّٰه تعالی یعلم.

[طهارت با آب گلاب]

(و لا باس بالوضوء و الغسل من الجنابه

و الاستیاك بماء الورد) یعنی باکی نیست وضو ساختن، و غسل جنابت کردن، و مسواك کردن به گلاب.

و در بعضی نسخ لفظ منه است بعد از بالوضوء، و بنا بر این نسخه معنی این می شود که باکی نیست وضو و غسل کردن از آب قلتین، و هم چنین باکی نیست مسواك کردن به گلاب به آن که مسواك را در گلاب اندازند، و مسواك کنند تا دهان خوشبو شود. و ظاهرا نساخ زیاده کرده باشند تا مذهب صدوق موافق مذهب مشهور شود، و لیکن صدوق در کتابهای دیگر ذکر کرده است قول خود را، از آن جمله در ذکر مذهب امامیه این عبارت را ذکر کرده است.

و محمد بن یعقوب کلینی این روایت را از یونس نقل نموده است که به حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که بماء ورد غسل می توان کرد، و به آن وضو می توان ساخت از جهت نماز. حضرت فرمودند: که باکی نیست. و شیخ طوسی نقل کرده است که اجماع شیعه است که به آب گلاب، و غیر آن از آبهای مضاف وضو و غسل نمی توان کرد، پس این خبر را طرح می باید کرد، و حمل بر تقیه می باید کرد خصوصا اخبار حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه را، چون وقتی که تشریف به خراسان آوردند اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان در مجلس آن حضرت می بودند، لهذا تقیه در اخبار آن حضرت بیشتر است از سائر ائمه صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

و محتملست که مراد از آب گل آبی باشد که گل در آنجا انداخته باشند یا گلاب در آنجا کرده باشند که خوشبو

شـده باشـد و ليكن گلاب نشـده باشـد مجملا در حال اختيار عمل باين حـديث مشـكلست. و از صـدوق نقل نموده انـد كه او قايلست در حال اضـطرار، و احوط آنست كه اگر آب نباشـد وضو و غسل به گلاب بكنـد، و تيمّم با آن ضم كند. و اكثر علما گفته اند كه حديث ضعيف

لوامع صاحبقرانى، ج ١، ص: ٢١٠

است چون در سـند سـهل بن زياد است و ليكن اين سـهل است چون شيخ نقل كرده است كه اين حديث در اصول مكرر شده است، و بسـيار روايت كرده انـد، و ليكن همه به يونس مى رسانند. و بعد از اين صدوق ذكر خواهد كرد آب مضاف را كه به آن وضو نمى توان ساخت، و در آنجا روايات مذكور خواهد شد إن شاء اللَّه.

و الماء الّذى تسـخّنه الشّـمس لا يتوضّأ به و لا يغتسل به من الجنابه و لا يعجن به لأنّه يورث البرص يعنى آبى را كه آفتاب گرم كرده باشد وضو به آن نمى توان ساخت، و غسل جنابت از آن آب نمى توان كرد، و خمير از آن نمى توان كرد زيرا كه سبب پيسـى مى شود. و كلينى رضـى اللَّه عنه از رسول خدا صـلّى اللَّه عليه و آله روايت كرده است به اسناد قوى كه حضرت فرمود: كه آبى را كه آفتاب گرم كرده باشد وضو به آن مسازيد، و غسل از آن مكنيد، و خمير به آن مكنيد كه مورث برص است.

و شيخ طوسى بطريق قوى از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللَّه عليه روايت كرده است كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله داخل شد بر عايشه و او آفتابه خود را در آفتاب گذاشته بود،

حضرت فرمود چرا گذاشته گفت می خواهم که سر و بدن خود را بشویم. حضرت فرمود: که دیگر چنین مکن که مورث برص است. و این دو خبر را حمل بر کراهت نموده اند از جهت خبری که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد شده است که باکی نیست وضو ساختن از آبی که در آفتاب گذاشته باشند، اگر چه ممکن است که حمل کنند بر آن که هنوز گرم نشده باشد. و اکثر علما ذکر کرده اند که مخصوص ظرف است و از آب نهر و چشمه و امثال آن ضرر ندارد هر چند بسیار گرم شده باشد، و نقل اجماع نیز کرده اند بر این معنی، و ظاهر اخبار اعم است از هر ظرفی و بعضی گفته اند که کراهت در ظرف مس و امثال آنست، و در بلاد حارّه است نه مطلقا، چون واقعه عایشه چنین بود، و لیکن خبر اول عام است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۱

و جمعی این نهی را ارشادی می دانند، و مراد از امر و نهی از شادی طلبی است که فایده اش دنیوی باشد، و ثواب اخروی نداشته باشد چون حضرات فرمودند که مورث برص است، لکن ظاهر امر اول شرعیست، و منافات ندارد که فایده دنیوی نیز بر آن مترتب شود، چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است در حج که سبب توانگری است مجملا جزم نمودن خوب نیست، اگر بر سبیل احتمال گویند جا دارد، و مذهب ابن بابویه ظاهر نیست که حرام می دانند یا مکروه، چون او نیز بر وفق حدیث نهی نموده است، و اظهر کراهت است جمعا بین الاخبار و جمعی از علما گفته اند که مکروه

است همه استعمالات حتی آن که اگر گرمیش زایل شده باشد نیز مکروه دانسته اند، و این بهتر است و به اطاعت اقرب.

[وضو ساختن به آبی که به آتش گرم شده باشد اشکالی ندارد]

(و لا باس ان یتوضّأ الرّجل بالماء الحمیم الحارّ) و باکی نیست وضو ساختن از آبی که به آتش گرم شده باشد، هر چند بسیار گرم باشد. اخبار صحیحه وارد شده است که غسل به آب گرم می توان کرد. و باز اخبار وارد شده است که هر چیزی مباح است تا نهی وارد شود، و نهی وارد نشده است از وضو ساختن به آب گرم. و ممکنست که به صدوق خبری رسیده باشد باین مضمون، و کسی از مسلمانان در این خلاف نکرده است مگر مجاهد از سنیان، و چون خلاف اجماع است سنیان نیز اعتباری به سخن او نکرده اند، و ممکنست که غرض صدوق رد بر او باشد.

[میته و خون و بول و عذره و خمر آب را نجس می کند]

(و لا یفسد الماء الّا ما کان له نفس سائله) یعنی آب را نجس نمی کند حیوان مرده مگر حیوانی که خون روان از رگ داشته باشد. و همین عبارت را شیخ روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بعنوان موثق و قوی، و مضمون این عبارت وارد است در احادیث بسیار و در خبر موثق وارد شده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که اگر مار، یا عقرب، یا

وزغ که چلپاسه «۱» باشد داخل آب شوند و زنده بیرون آیند از آن آب اجتناب می باید کرد، و این اولی است، و بر تقدیر مردن بطریق أولی خصوصا مار که جمعی گفته اند که رگهای ضعیف دارد، و میته آن نجس است اگر چه ظاهر طهارتست تا علم به نجاست بهم رسد.

(و کلّما وقع فی الماء ممّا لیس له دم فلا باس باستعماله و الوضوء منه مات فیه او

لم يمت) یعنی هر چیزی که در آب افتد که او را خون روان نباشد چون مگس، و پشه، و حشرات الارض باکی نیست که آن آب را استعمال نمایند، و وضو از آن بسازند خواه بمیرند، یا زنده بیرون آیند. و همین مضمون در اخبار معتبره متکثره وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه، و عمل اصحاب بر اینست که میته حیوانی نجس است که نفس سائله داشته باشد، و هر چه نفس سائله ندارد میته آن پاکست.

(فان کان معک إناءان فوقع فی احدهما ما ینجّس الماء و لم تعلم فی أیّهما وقع فاهرقهما جمیعا و تیمّم) پس اگر با تو دو ظرف آب باشد، و در یکی از آنها نجاستی واقع شده باشد، و ندانی که در کدامین واقع شده است پس هر دو را بریز و تیمم کن. و این مضمون را کلینی و شیخ رضی اللّٰه عنهما در دو حدیث موثق کالصحیح روایت کرده اند از آن حضرت. و در سؤال واقعست که آبی دیگر بهم نمی رسد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمایند:

که هر دو را بریزد و تیمم کند.

و عمل اصحاب بر اینست، و خلافی ندارند مگر در ریختن که واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۳

است چون در هر دو حدیث امر به ریختن شده است، و مع هذا صادق است که آب پاک دارد و چون یقینا یکی از این دو ظرف پاکست و حق سبحانه و تعالی فرموده است: که اگر آب نیابید تیمم کنید. و اکثر بر عدم وجوبند، و حمل نموده اند امر به ریختن را بر مجاز یعنی به سبب اشتباه طاهر

به نجس، طاهر حکم نجس دارد مجملاـ دغدغه نیست در این که اگر خوف تشنگی نداشته باشد ریختن و تیمم کردن بهتر است، اما اگر خوف عطش خود، یا توابع خود داشته باشد ریختن حرامست.

(و لو انّ میزابین سالاـ میزاب بول و میزاب ماء فاختلطا ثمّ اصاب ثوبک منه لم یکن به باس) و اگر آن که دو ناودان روان شود یک ناودان بول، و یک ناودان آب و به یک دیگر مخلوط شوند و از این آب مخلوط به جامه تو رسد باکی نیست. این عبارت را شیخان بعنوان قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند و علما حمل نموده اند حدیث را بر آن که در وقت آمدن باران به یک دیگر مخلوط شوند، و آب باران متغیر نشود از بول، چنانکه غالب این می باشد که ناودان از باران روان می شود و آب باران اضعاف بول می باشد. و مؤید این حمل آن که شیخان بعنوان حسن کالصحیح از آن حضرت روایت نموده اند که هر گاه دو ناودان روان شود و یکی از بول، و یکی از آب باران و به یک دیگر مخلوط شوند، و به جامه شخصی رسد به او ضرر ندارد یعنی نجس نمی شود.

(و سال هشام بن سالم ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن السّطح یبال علیه فتصیبه السّماء فیکف فیصیب الثّوب فقال لا باس به ما اصابه من الماء اکثر منه) و سؤال کرد هشام پسر سالم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه پشت بامی را بر آن بول کنند همیشه، و باران بیاید و از آنجا قطره قطره به زیر

آید و به جامه ما رسد چونست؟ حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۴

فرمود: که باکی نیست آن چه از آب باران به آن می رسد بیشتر از بول است که بر آنجا کرده اند. و این خبر باصطلاح متأخرین صحیح است یعنی جمعی که از ابن بابویه تا به حضرت روایت می کنند همه اعتقادشان صحیح است، و عادلند، و معتمد علیه اند، و اگر چه در اخر همه را یک جا خواهیم گفت، اما در روضه التزام کرده ایم که در وقت نقل خبر هم اشاره به آن بکنیم تا سبب تذکار مبتدی شود، و ایشان را ملکه حاصل شود در اینجا نیز این رعایت خواهیم کرد به عبارت مختصر.

و کلینی رضی اللّه عنه روایت نموده است بعنوان قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که راوی عرض نمود که من به راهی می روم و از ناودان می ریزد آبی در وقتی چند که غالب اوقات مردمان در آن وقت از خواب بیدار شده اند و بول می کنند یعنی گمان من اینست که آن چه بر من ریخته است بولست. حضرت فرمودند باکی نیست سؤال مکن و مپرس که این چه چیز بود که ریختید.

دیگر پرسیدم که گاه هست باران می آید و آب بر من می ریزد از آن، و متغیر است و آثار کثافت یا نجاست را می بینم یعنی در آن بام هست و دیده ام، و قطرات بر من می چکد یا بر زمین می ریزد، و از آنجا بر من ترشح می کند، و گاه هست بر پشت بام بول می کنند و باران که می آید قطره قطره به زیر می آید و به جامهای ما می ریزد. حضرت می فرماید که باکی نیست و

مشو آن را از جامه و بدن که هر چه آب باران به او می رسد پاکست.

حاصل این اخبار اینست که آب باران حکم آب روان دارد، و بهر چه رسید پاک می کند، و در وقت آمدن اگر به نجاسات رسد تا متغیر به نجاست نشود پاکست و تغیری که واقع شده است در حدیث مراد از آن تغیر از کثافتها نیست که لازمه پشت بامها می باشد.

(و سئل صلوات اللّٰه علیه عن طین المطر یصیب الثوب فیه

البول و العذره و الدّم فقال طین المطر لا ینجس) و سؤال کردند از حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه از گل باران که به جامه می رسد و در آن بول، و غایط، و خون هست چنانکه متعارف است، و در کوچها می باشد. حضرت فرمودند که گل باران از این نجاسات نجس نمی شود یا جامه شما را نجس نمی کند.

و حمل کرده اند که در حال آمدن باران مراد است اگر عین نجاسات باشد و بعد از باران اگر عین نجاسات نمانده باشد باران آن را پاک کرده است، و در حال آمدن هر چند نجاست باشد ضرر ندارد و سرایت به گل نمی کند چون باران به منزله آب روان است. و آیات گذشت که آب آسمان مطهر است.

(و سأل علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن البیت یبال علی ظهره و یغتسل من الجنابه ثمّ یصیبه المطر أ یؤخذ من مائه فیتوضّأ به للصّلاه فقال اذا جری فلا باس به) بسند صحیح روایت نموده است علی بن جعفر که سؤال کرد از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیهما که هر گاه خانه

بر پشت بـام او همیشه بول کننـد، و غسل جنابت کننـد «و غالب اوقات سؤال غسل جنابت از جهت ازاله منی است» و باران می آید آیا از آن آب باران وضو می توان ساخت از جهت نماز، حضرت فرمودند که هر گاه باران آن مقدار بیاید که جاری شود باکی نیست، و بام را پاک می کند و آب آن نیز پاکست.

و محتملست که مراد این باشـد که تـا بـاران می آیـد آن آب پـاکست، امـا اول اظهر است و موافق احـادیث دیگر است. و این حـدیث بحسب مفهوم دلالـت می کنـد که اگر باران جاری نشود پاک نمی کنـد چنین جائی را که بسـیار بول کرده باشـند، و ازاله منی کرده باشند.

و شیخ طوسی استدلال کرده است به این حدیث که تا باران از ناودان روان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۶

نشود جـائی و چیزی را پـاک نمی کنـد و احوط اینست، امـا اظهر آنست که هر گـاه نجـاست را فرو گیرد که به همه جای آن برسـد پـاک می کنـد بانکه زمین تر شود، و اگر نجاستی باشـد که عینی داشـته باشـد تا آن عین زایل نشود پاک نمی شود، اما آب پاکست اگر متغیر نشده باشد به نجاست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و ساله عن الرّجل یمرّ فی ماء المطر و قد صبّ فیه خمر فاصابت و در تهذیب فاصاب ثوبه هل یصـلّی فیه قبل ان یغسـله فقال لا یغسل ثوبه و لا رجله و یصلّی فیه و لا باس) دیگر سؤال می کند از حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی بگذرد به آب بارانی که در آنجا شراب ریخته باشند، و آن شراب به جامه او رسد «و بنا بر نسخه

تهذیب آن آب باران به جامه او رسد» آیا در آن جامه نماز می تواند کرد پیش از آن که جامه اش را بشوید. پس حضرت فرمودند که جامه اش را نشوید، و پایش را نشوید، و در آن جامه نماز کند و باکی نیست.

و این هر دو حدیث را شیخ طوسی رحمه اللّه نیز بسند صحیح روایت کرده است و لفظ اصاب به صواب اقرب است بنا بر مشهور که آن نجاست خمر است، و اما بنا بر رأی ابن بابویه که طهارت خمر است دو احتمال دارد، اظهرش آنست که چون باران می آید شراب مستحیل شده است، و پاک شده است بنا بر آن باکی نیست، و محتمل است که عین شراب باقی باشد و جایز باشد نماز موافق احادیثی دیگر که در این باب وارد شده است، و خواهد آمدن. اما به این حدیث استدلال بر طهارت نمی توان کرد، چون محتملست که به واسطه باران پاک شده باشد، و اصابت بر سبیل مجاز باشد، بلکه این اظهر است خصوصا هر گاه نسخه اصاب نیز باشد.

[قی ء طاهر است]

(و سأل عمّار السّاباطّی ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن القی ء یصیب الثّوب فلا یغسل فقال لا باس به) و بسند موثق معتبر روایت کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۷

است از عمّار که او سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اگر قی به جامه رسد و نشویند چونست. حضرت فرمودند که باکی نیست. و ظاهر می شود که اگر قی دیگران باشد هم قصوری ندارد.

و لیکن شیخ به سندی دیگر موثق از عمار روایت کرده است که از حضرت صلوات اللّه علیه سؤال نمود که هر

گاه شخصـی در جامه خودش قی کند آیا جایز است که نشوید آن را و نماز کند در آن؟ حضـرت فرمودند که باکی نیست. و ممکن است که عمار دو مرتبه سؤال کرده باشد یک بار مطلق و یک بار مقید.

و لیکن مشـهور حمـل مطلـق است بر مقیـد، و اسـتدلال نمی تـوان کردن بر جـواز نمـاز در قی دیگران. بـا آن که خواهـد آمد حـدیث زراره که ظاهرش اینست که در فضـله حیوان غیر ماکول اللحم نماز نمی توان کرد، و در آنجا مفصل بیان خواهد شـد إن شاء اللّٰه تعالی.

و علی ای حـال دلالت می کنـد بر طهارت قی چنانکه اکثر علمای ما بر آننـد، و بعضـی قایل شـده انـد به نجاست قی، و دلیلی ظاهر نیست با آن که اصل در اشیاء طهارت است. و این خبر مؤید است با عمل اکثر بر آن، اما فرموده حضرت که باکی نیست اشعاری به کراهت دارد قطع نظر از آن که نظافت جامه مطلوبست شرعا، چنانکه خواهد آمد إن شاء اللّٰه.

[سؤر حلال گوشت پاک است]

(و قال رسول اللّٰه صـلی الله علیه و آله و سـلم کلّ شـی ء یجترّ فسؤره حلال و لعابه حلال) یعنی هر حیوانی که نشـخوار کنـد و بر گردانـد آن چه را خورده است، «و آن حیوانات مأکول اللحمنـد» پس باز مانده او حلال است، و آب دهانش اگر داخل آب شـده باشـد حلال است. و این خبر را شـیخ بسـند موثق از عبـد اللّٰه بن الحسن المثنی و او از پدرش حسن مثنی از حضـرت امام حسن از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده است.

و شکی نیست در منطوق حدیث، اما مفهوم حدیث دلالت می کند که

لوامع

هر حیوانی که نشخوار نکند سؤرش حلال نیست، و لعابش حلال نیست، و باین مفهوم عمل کرده اند بعضی از علما، و این قول ضعیف است زیرا که دلالت مفهوم ضعیف است خصوصا مفهوم صفت، سیما با معارضه احادیث صحیحه که دلالت می کند بر طهارت سؤر حیوانی که حلال گوشت نباشد، با آن که مفهوم حدیث آنست که سؤر غیر مأکول اللحم حلال نیست، و هر چه مکروهست حلال نیست زیرا که حلال و مباح آنست که مساوی الطرفین باشد و مکروه ترکش راجحست.

(و اتی اهل البادیه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فقالوا یا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله انّ حیاضنا هذه تردها السّباع و الکلاب و البهائم فقال لهم صلی اللَّه علیه و آله لها ما اخذت افواهها و لکم سایر ذلک) شیخ طوسی روایت نموده است این خبر را بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که حضرت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله در سفر بر سر آبی رسیدند، پس اهل بادیه به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند یا رسول اللَّه به درستی که این حوضهای ما درندگان و سگان و شتر و گاو و گوسفند آب آن را می آشامند چون است؟ پس حضرت فرمودند که آن چه آنها می خورند از ایشان است، و باقی از شما، یعنی پاکست.

و ظاهر آنست که حوضهای ایشان حوضهای بزرگ بوده است، و چندین کر آب داشته است، چنانکه الحال نیز هست حوضهای عظیم که بر سر یکی از آن حوضها که مشهور است به برکه عمرو عبد ود فرود آمدیم، و دو روز در

آنجا بودیم، و قافله زیاده از بیست هزار نفس بودند، بعد از برخواستن تخمینا یک شبر کم شده بود. پس از این حدیث استدلال نمی توان کرد بر طهارت قلیل به این که حضرت نپرسید که کر هست یا نه، زیرا که ظاهر حدیث آنست که آن حوضها مشاهد بود، و اقل مرتبه محتملست که کر بوده باشد، قطع نظر از آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۹

ظاهر چنین حوضها که شتر و گاو و گوسفند ایشان همه از آنها آب می خورده اند آنست که اضعاف مضاعفه کر بوده باشد.

(و ان شرب من الماء دابّه او حمار او بغل او شاه او بقره او بعیر فلا باس باستعماله و الوضوء منه) یعنی اگر بخورد از آب خواه آب کر، و خواه آب کم از کر، اسبی: یا الاغی: استری، یا گوسفندی، یا گاوی، یا شتری پس باکی نیست استعمال آن آب کردن، و از آن وضو ساختن. و مراد از سؤر بازمانده حیوانست، و علما تفسیر کرده اند که سؤر چیزیست که بدن حیوانی که حیاه در آن عضو حلول کرده باشد به آن برسد، و غالب آنست که در آب استعمال می کنند، و در غیر آب از خوردنیها نیز استعمال می کنند. چنانکه حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود که: سؤر المؤمن شفاء پس طعامی را که بازمانده مؤمن است شفاست.

و روایت کرده است شیخ طوسی علیه الرحمه بسند صحیح از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از سؤر دواب که اسب، و استر، و الاغ باشد، و از سؤر گوسفند، و گاو آیا از آن وضو می توان ساخت

و می توان خورد؟ حضرت فرمودند که باکی نیست.

و دیگر روایت کرده است بسند صحیح از ابو العباس که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از فضل، و بازمانده گربه، و گوسفند، و گاو، و شتر، و الاغ و اسب، و استر، و حیوانات وحشی، و درندگان و هر چه بود از حیوانات سؤال می کردم، و حضرت می فرمود که باکی نیست تا رسیدم به سگ. حضرت فرمود که رجس و نجس است، از بازمانده سگ وضو مساز، و آن آب را بریز، و اول آن ظرف را به خاک بشوی، دیگر به آب. و امثال این اخبار بسیار است که دلالت می کند بر طهارت سؤر هر حیوانی غیر از سؤر سگ، و خوک، و کافر. و احادیث بسیار واقع شده است در کراهت سؤر الاغ، و استر، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۰

سباع و غیر آن هر چه گوشت آن را نخورند به مفهوم نه صریحا و بعضی را صدوق ذکر خواهد کرد.

[اگر وزغ در ظرفی افتد یا داخل شود و بیرون آید آن آب را باید ریخت.]

(فان وقع وزغ فی اناء فیه ماء أهریق ذلک الماء) پس اگر چلپاسه در ظرفی افتد که آب داشته باشد، یا داخل شود و بیرون آید آن آب را باید ریخت. و همین عبارت در حدیث صحیح وارد شده است و ظاهرا ریختن آب بواسطه زهر است، نه از جهت نجاست، چون نفس سائله ندارد. و اخبار گذشت که هر چه نفس سائله ندارد پاکست.

و در حدیث صحیح وارد شده است از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما از عظایه که نوعیست از وزغه و در خانها می باشد به شکل مار

و دست و پا دارد شبیه به آدمیست و از مار و وزغه که از آن بزرگتر است و در صحراها می باشد، و آن را چلپاسه، و آفتاب پرست می گویند که هر گاه اینها در آب روند، و نمی رند در آب آیا از آن آب وضو می توان ساخت؟ حضرت فرمودند که باکی نیست.

پس جمع می توان کرد به آن که امر به ریختن از جهت این باشد که مبادا کسی آن آب را بخورد و سم به او ضرر رساند، اما وضو توان ساخت یا ریختن آب از روی استحباب باشد، و وضو ساختن مکروه باشد چنانکه اکثر علما گفته اند، یا اگر بمیرد آب را باید ریخت و اگر نمیرد نه، و این جمع ظاهرتر است اگر چه ریختن بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

و وزغ شامل این هر دو هست و شامل لحکه نیز هست که از اینها خوردتر است و در صحراها می باشد و انگشت عروسانش می گویند. و اما آن چه در فارسی آن را وزغ می گویند عرب آن را ضفدع می گوید، و نزد علماء شیعه کراهت ندارد، و جمعی از سنیان آن را نجس می دانند و جمعی مکروه.

[اگر سگی در آب افتد، یا از آب بخورد]

(و ان وقع فیه کلب او شرب منه أهریق الماء و غسل الاناء ثلث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۱

مرّات مرّه بالتّراب، و مرّتین بالماء، ثمّ یجفّف) و اگر سگی در آب افتد، یا از آب بخورد آن آب را می ریزند، و آن ظرف را سه مرتبه می شویند، یک مرتبه به خاک و دو مرتبه به آب، بعد از آن ظرف را خشک می کنند.

بدان که احادیث صحیحه وارد شده است در نجاست سگ مطلقا خواه شکاری باشد،

یا غیر شکاری اما سگ آبی پس احوط اجتنابست اگر چه جزم به نجاست آن مشکل است، و جندبیدستر که خصیه سگ آبی است خلافی نیست در حرمتش، و اگر طلا- کرده باشند نماز جایز نیست در آن علی المشهور، نه به اعتبار نجاست بلکه به اعتبار آن که جزو حیوان غیر ماکول اللحم است، اما شستن ظرف را سه مرتبه ندیده ام در حدیثی الا از محقق در معتبر که حدیث ابو العباس سابق را نقل کرده است، و در آخر حدیث ذکر کرده است: ثم بالماء مرّتین. و هم چنین علامه و در نسخ تهذیبی که نزد ماست لفظ مرتین نیست، شاید در نسخه ایشان بوده باشد. و صدوق تعمیم کرده است و وقوع کلب را نیز داخل کرده است، و مشهور ولوغ است که آب خوردن باشد بسر زبان و بس. و در حدیث لا تتوضأ بفضله واقع شده است و غالب اینست که فضل را در ولوغ استعمال می کنند.

و بنا بر تفسیری که علما سؤر و فضل را کرده اند آنست که جسم حیوانی ملاقی او شده باشد، و تعمیم صدوق انسب است. و در بعضی از اخبار بعنوان ولوغ واقع شده است و در بعضی شرب واقع شده است که آن هم ولوغ است، و این معنی سبب تقیید اکثر است به ولوغ، و لیکن تعمیم احوط است پس اگر مویی از سگ در ظرفی افتد نجس می شود بنا بر مذهب مشهور، و بنا بر مذهب سید مرتضی نجس نمی شود، و او ذکر کرده است که هر چه حیات در آن حلول نکرده است پاکست، و ظاهر احادیث نجاست است.

اما شستن اول

به خاک بعضی از علما از لفظ غسل چنین یافته اند که آبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۲

داخل خاک کنند و بر ظرف بمالند، و بعضی به خاک تنها اکتفا می کنند، احوط جمع است به آن که اول به خاک تنها بمالند، دیگر به گل بمالند بعد از آن اگر به آب قلیل شویند دو مرتبه بشویند، و اگر به آب روان یا کر بشویند یک مرتبه کافیست. و آن که گفته است در آخر که خشک کنند در حدیثی ندیده ام، و ظاهر آنست که صدوق حدیثی دیده باشد در خشک کردن و خشک کردن اولی است اگر به آب قلیل شسته باشند، و بعوض خاک چیزی دیگر صحیح نیست هر چند تأثیرش بیشتر باشد، مثل ریزه آهن چون نص در خاک وارد شده است، و این حکم مخصوص سگ است، اما خوک و کافر این حکم را ندارند، و بعضی خوک را ملحق به سگ گردانیده اند بواسطه اخوت و بطلانش ظاهر است.

[آبی که خود به خود گندیده باشد]

(و امّا الماء الآجن فیجب التّنزّه عنه الّا ان یکون لا یوجد غیره) و اما آبی که خود به خود گندیده باشد پس واجبست اجتناب از آن نمودن در وضو و غسل، مگر آن که آبی دیگر بهم نرسد که در آن صورت وضو و غسل به آن می توان کردن.

و شیخان بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که به آب گندیده وضو می توانی ساخت مگر آن که آبی دیگر بهم رسد که در این صورت از آن گندیده اجتناب کن. و ظاهر خبر استحبابست، و صدوق وجوب فهمیده است، و ممکن است که مراد

او استحباب مؤکد باشد، و این اطلاق در عرف قدماء شایع است، و نمی توان حمل کردن بر متغیر به نجاست زیرا که به نجس در حال ضرورت وضو نمی توان ساخت به اجماع، و حدیث إناءین مشتبهین نیز شاهد است.

[آبی که گربه از آن خورده باشد]

(و لا باس بالوضوء بماء یشرب منه السّنّور و لا باس بشربه) و باکی نیست وضو ساختن از آبی که گربه از آن خورده باشد، و باکی نیست که آن آب را بخورند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۳

و در اخبار صحیحه وارد شده است که سؤر آن را می توان خورد، و وضو به آن می توان ساخت، چون از اهل خانه است، و اجتناب از آن مشکلست، و از جمله سباع است، و سباع پاکند بنا بر این گربه از جمله ما لا یؤکل مستثنی است.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّی لا امتنع من طعام طعم منه السّنور و لا من شراب شرب منه) حضرت فرمودند که من اجتناب نمی نمایم از طعامی که گربه دهان به آن رسانیده باشد، و نه از آبی که او خورده باشد از آن.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد است که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه مذکور است که گربه از جمله سباع است و باکی نیست در سؤر او، و مرا از حق سبحانه تعالی شرم می آید که نخورم طعامی را به سبب خوردن گربه از آن. و در حدیث صحیحی دیگر وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه می فرمودند که از سؤر گربه وضو بسازید البته زیرا که او از اسباع است. و از این اخبار، و غیر اینها ظاهر

می شود که مکروهست اجتناب از سؤر آن.

[وضو ساختن از سؤر یهودی و نصرانی و ولد الزنا]

(و لا یجوز الوضوء بسؤر الیهودیّ و النّصرانیّ و ولد الزّنا و المشرك و كلّ من خالف الاسلام و اشدّ من ذلك سؤر النّاصب) و جایز نیست وضو ساختن از سؤر یهودی که ملت حضرت موسی دارند، و نصرانی که تابع حضرت عیسی اند، و ولد الزنا که معلوم باشد که از زناست، و مشرك که نسبت دهد شریك را بحق سبحانه و تعالی، و هر که بر خلاف دین مسلمانان باشد از سایر کفار، و بدتر از همه سؤر ناصبی است که عداوت بیکی از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم داشته باشد.

و کلینی رضی اللّٰه عنه روایت کرده است بسند قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه کراهت داشتند از سؤر ولد الزنا، و سؤر یهودی، و نصرانی، و مشرك، و هر کس که بر خلاف دین اسلام باشد، و کراهتش از سؤر

ناصبی بیشتر بود.

و صدوق این خبر را عمل نموده است و کراهت را بمعنی حرمت برده است، چون جمعی کثیر از علمای ما نقل اجماع کرده اند بر نجاست جمیع کفار، و ناصبی نیز کافر است، چون منکر ضروری است از ضروریات دین اسلام، و همه مسلمانان مودّت اهل البیت را واجب می دانند به نص قرآن، و اخبار متواتره، و دغدغه و خلافی نیست در همه مگر در ولد الزنا.

و آن چه این ضعیف از تتبع کلام اهل البیت یافته ام مراد ایشان از ولد الزنا اعادی اهل البیت است و چون صریح نمی توانستند حکم به نجاست آن سگان کردن باین عبارت بیان می فرمودند. و ظاهر است که ولد الزنای یقینی بهم نمی رسد

غالبا چنانکه خواهد آمد اخبار در مبحث حدود، و در این کتاب نیز خواهد آمد روایات متواتره که در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آزمایش حلال زاده و حرامزاده به دوستی و دشمنی امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می کردند، و اکثر دشمنان ایشان نزد اهل سنت نیز ظاهر است که اولاد زنا بوده اند.

و زمخشری در ربیع الابرار حکایت معاویه را نقل کرده است که از زنا به همرسیده، و هم چنین زیاد ابن ابیه، و عمرو عاص، و عمر بن الخطاب و غیر ایشان که در کتب ایشان مسطور است، و عمده عداوت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه است که اقوی دلایل است بر آن.

و بنا بر آن چه جمعی از علما قایل شده اند به نجاست ولد الزنا مثل سید مرتضی، و ابن ادریس به متابعت ابن بابویه، دور نیست که مراد ایشان نیز اینها باشند، و اگر غیر اینها مراد ایشان باشد چنانکه ظاهر کلام ایشان بر آن دلالت دارد دلیلش ظاهر نیست. و این حدیث دلالت بر کراهت بمعنی اعم دارد که در کفار بر سبیل حرمت باشد، و در ولد الزنا بمعنی کراهت، با آن که صدوق نگفته

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۵

است که نجس اند بلکه گفته است که وضو نمی توان ساخت از سؤر ایشان، و این دلالت بر نجاست ندارد چنانکه خواهد آمد در جاهای دیگر که خواهد گفت وضو نمی توان ساخت، مع هذا پاک می داند مثل غساله حمام، و جنب، و ازاله نجاست و سایر آن چه خواهد آمد، و در سؤر یهود و نصاری خلافی کرده اند، اکثر علمای ما سؤر اینها را نجس می دانند و بعضی

پاک و احادیث خواهد آمد.

(و ماء الحمّام سبیله سبیل الماء الجاری اذا کانت له مادّه) و آب حمام حکم آب روان دارد اگر او را ماده باشد. بدان که در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که آب حمام بمنزله آب روانست.

و در حدیث صحیح از صفوان، از منصور، از بکر بن حبیب، از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که باکی نیست به آب حمام هر گاه ماده داشته باشد، و اگر چه بکر بن حبیب را توثیق نکرده اند، و مذمت نکرده اند اما چون حدیث در کتاب صفوان بوده است، و اجماع عصابه علی تصحیح ما یصح عنه بوده است، بنا بر این اصحاب جمیعا به آن عمل نموده اند، و بعضی از متأخرین که متفطن به این معنی نشده اند بحث بر علما کرده اند که چرا باین حدیث عمل کرده اند. با آن که مؤید این حدیث است احادیث دیگر مجملا خلافی نیست در آن چه صدوق گفته است، و لیکن خلافست که آیا ماده شرط است که کر باشد یا نه، محقّق ذکر کرده است که در کار نیست کریّت ماده، و اکثر برآنند که شرط است و اگر نه فایده نخواهد داشت. و مراد از آب حمام آب کم از کریست که در حوضهای صغیر می باشد، یا در حوض بزرگ تا کر نشده باشد، و در حال آمدن از ماده اگر حوضهای صغار نجس باشد پاک می شود، و اگر کسی ازاله نجاست از آن بکند پاک می شود، و از این بابست هر گاه آب خزینه را بقلتین سر دهند پس اگر خزینه یک

آب کر داشته باشد، و متصل بیاید تا تمام بقلتین

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۶

آید اگر قلتین نجس باشد یا کسی ازاله نجاست کند پاک می شود، و ظاهرا لازم نیست که ماده از کریت نیفتد هر گاه آب بالا و پائین هر دو با هم کر باشد خوب است، و ظاهرا مراد محقق اینست چنانکه بعضی از او نقل نموده اند، و بنا بر این اکثر علما شریک اویند. و ظاهرا غیر حمام نیز این حکم داشته باشد، و تساوی سطوح شرط نباشد، چنانکه در حمام به اجماع شرط نیست. و از این اخبار ظاهر می شود که در آب روان کریت در کار نباشد، چون آب روان ماده از زمین دارد، و ماده زمین نیز ماده است به نص حدیث صحیح که خواهد آمد.

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که غسل مکن از جائی که غساله حمام در آنجا جمع می شود که در آنجا غساله ولد الزنا هست، و او پاک نیست تا هفت پشت، و در آنجا غساله دشمنان اهل بیت هست که بدتر از ولد الزنایند، زیرا که حق سبحانه و تعالی نجس تر از سگ در میان حیوانات نیافریده است، و ناصبی کمتر از سگ است. راوی عرض می کند که پس در حوضهای حمام چگونه غسل کنیم؟

و حال آن که در آنجا غسل می کنند جنب که بدنش منی دارد، و اطفال نجس، و یهودی، و نصرانی، و مجوسی. حضرت فرمودند که آب حمام مثل آب نهر است که بعضی بعضی را پاک می کند، یعنی اگر نهری متغیر شود به نجاست هر گاه آن مقدار

آب بیاید که تغییرش را زایل کند پاک می شود. هم چنین اگر حوضهای کم از کر حمام نجس شود همین که متصل شد بماده پاک می شود، و اخبار دیگر خواهد آمد إن شاء اللَّه.

[آبی که در آن اسب، و استر، و الاغ، بول می کنند و سگان از آن می خورند، و جنب در آنجا غسل می کند]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه فی الماء الّذی تبول فیه الدّواب، و تلغ فیه الکلاب، و یغتسل فیه الجنب انّه اذا کان قدر کرّ لم ینجّسه شی ء) یعنی از آن حضرت سؤال نمودند از آبی که در آن بول می کنند اسب، و استر، و الاغ، و سگان از آن می خورند، و جنب در آنجا غسل می کند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۷

ازاله نجاست می کند چه حال دارد؟ حضرت فرمودند که هر گاه آب بقدر یک کر باشد چیزی آن را نجس نمی کند، وسایل محمد بن مسلم است چنانکه شیخان بعنوان صحیح روایت نموده اند که او سؤال کرد و حضرت جواب فرمودند که:

اذا کان الماء قدر کرّ لم ینجّسه شی ء

و همین عبارت را شیخان، و غیر ایشان از خاصه و عامه، از حضرات سید المرسلین، و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم روایت کرده اند به اسانید صحیحه که می توان گفت که معنی کر از ایشان متواتر است، و اجماع علمای اسلام است بر آن که هر گاه آب بمقدار یک کر باشد نجس نمی شود، اما در مفهومش خلافست که اگر کمتر باشد نجس می شود یا نه، اکثر اهل اسلام بر نجاست اند، و قلیلی بر طهارت، و بنا بر قول قلیل مفهومش مستحب است، و بسیار بعید است، دیگر خلاف در کمیت کر است و آن گذشت.

[طهارت از بول در بنی اسرائیل]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه کان بنو اسرائیل اذا اصاب احدهم قطره بول قرضوا لحومهم بالمقاریض و قد وسّع اللَّه عزّ و جلّ علیکم باوسع ما بین السّماء و الارض و جعل الماء طهورا فانظروا کیف تکونون.)

حضرت فرمودند که فرزندان یعقوب هر گاه قطره بولی به بدن ایشان می رسید گوشت

بدن خود را با مقراض می بریدند و حق سبحانه و تعالی بر شما واسع و فراخ ساخته است به مقداری که واسع تر است از میان آسمان و زمین، به آن که آب را مطهر گردانیده است از جهت شما امت محمد صلّی اللّه علیه و آله، پس تأمّل کنید که حق سبحانه و تعالی هر گاه بر شما تکالیف را چنین آسان گردانیده است، باید که شما شکر نعمای الهی به جا آورید، و مساهله ننمایید در اطاعت او با این سهولت، و باید که اجتناب از بول نیکو بکنید.

و ظاهرش آنست که تطهیر آب فردی از افراد توسعه باشد به این معنی که در همه تکالیف کار را بر شما تنگ نکرده است، یکی از توسعها تطهیر آبست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۸

چنانکه احادیث توسعه خواهد آمد. و در تورات محرفی که الحال در دست یهودانست، در سفر پنجم آن قدر از تکالیف شاقه هست که وصف نتوان کرد، و اکثر یهودان کشتی اند قول خودشان، و این حدیث و احادیث صحیح بسیار دلالت می کنند بر آن که طهور بمعنی مطهر است، و مراد الهی از طهور در آیه مطهر است نه طاهر. و این حدیث را صدوق و شیخ بسند صحیح روایت کرده اند.

و سنیان نیز در صحاح این حدیث را از حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده اند، و ظاهر است که غیر مخرج بول را مقراض می کرده اند.

(فان دخلت حیّه فی حبّ ماء و خرجت منه صبّ من الماء ثلاثه أکفّ و استعمل الباقی و قلیله و کثیره بمنزله واحده). پس اگر داخل شود ماری در خم آبی، و از آنجا بیرون

آیـد سه کف آب از آن می ریزد و بـاقی را اسـتعمال می کننـد، خواه آب کم باشـد و خواه بسـیار. این حـدیث را شـیخ بسـند صحیح روایت نموده است، و شـیخان بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت نموده اند که هر گاه ماری داخل شود در خم آبی، و بیرون رود اگر آبی دیگر داشته باشد این آب را بریزد.

و در عقرب نیز دو حدیث موثق وارد شده است که هر گاه داخل آب شود آن آب را بریزند و همه محمولست بر اسـتحباب از جهت حـدیث صـحیح علی بن جعفر و غیر آن که از پیش گـذشت، پس اگر نریزنـد بـد نیست، و اگر سه کـف بریزنـد خوب است، و اگر همه را بریزند بهتر خواهد بود.

(و لا باس بان یستقی الماء بحبل اتّخذ من شعر الخنزیر) و باکی نیست آب کشیدن از ریسمانی که از موی خوک تابیده باشند. این حدیث را شیخ بسـند صـحیح روایت نموده است از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه، و چون احادیث صحیحه وارد شده است در نجاست خوک این حدیث را تأویل کرده اند که هر گاه آب را از جهت زراعت، و سقی حیوانات کشند به موی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۹

خوک باکی نیست، چون متعارف بلاد عراقی عرب، و مـدینه مشـرفه این بوده است، و الحال نیز متعارف است. و ظاهر حدیث مؤید مذهب سـید مرتضـی است که موی سگ، و خوک، و کافر را نجس نمی داند. و اگر نجس باشد چاه به ملاقات نجاست نجس نمی شود، و این اظهر است اگر چه شیخ حمل کرده است به آن که ریسمان

به آب نرسد و ليكن بعيد است.

[پوست خوكى كه او را دلو كنند و آب بكشند]

(و سئل الصّادق صلوات اللَّه عليه عن جلد الخنزير يجعل دلوا يستقى به الماء فقال لا باس به). و شيخ اين روايت را بسند صحيح على الظاهر از زراره روايت كرده است كه او از حضرت سؤال كرد از پوست خوكى كه او را دلو كنند و آب بكشند. حضرت فرمود كه باكى نيست. و اين خبر را بعضى حمل بر تقيه كرده اند مثل خبر سابق، و بعضى حمل نموده اند كه آب بواسطه زراعت بكشند، يا سقى حيوانات و ظاهر اين خبر نيز آنست كه چاه به ملاقات نجاست نجس نشود و اللَّه تعالى يعلم.

(و سئل الصّادق صلوات اللَّه عليه عن جلود الميته يجعل فيها اللّبن و الماء و السّمن ما ترى فيه فقال لا باس بان تجعل فيها ما شئت من ماء او لبن او سمن و تتوضّأ منه و تشرب و لكن لا تصلّ فيها) و از آن حضرت صلوات اللَّه عليه سؤال كردند از پوستهاى حيوان مرده كه در آنجا شير و آب و روغن مى كنند شما چه اعتقاد داريد؟ حضرت فرمودند كه باكى نيست كه هر چه خواهيد در آنجا بكنيد از آب و شير، و روغن و از آن آب وضو بسازيد، و بخوريد، و ليكن در آن پوست نماز مكنيد. اين خبر را نديده ام در كتابى بغير از اين كتاب، و ظاهرا چون اين خبر بنا بر تقيه وارد شده است به قرينه آن كه از راى حضرت سؤال كرده، و سنيان اين نحو گفتگو با حضرات مى كرده اند، علما در كتب خود نياورده اند.

و احاديث بسيار وارد شده است كه دلالت بر نجاست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۰

صاحب نفس سائله می کند و بعضی گذشت، پس ناچار است از حمل آن بر میته سوسمار، چون مدار اعراب بر آنست و آب، و روغن، و شیر در آن می کننـد، و بنـده دیـده ام بسـیار بلکه کم است که در غیر آن کننـد، و اگر بر تقیه وارد شـده باشد نیز ظاهرا قصد حضرت همین باشد، و نهی که وارد شده است از نماز بر سبیل استحبابست، و اللّٰه تعالی یعلم.

[وضو ساختن از بازمانده جنب و حائض]

(و لاـ بـاس بالوضوء بفضل الجنب و الحائض ما لم یوجـد غیره) و باکی نیست وضو ساختن از بازمانـده جنب، و حایض ما دام که آبی دیگر یافت نشود که اگر یافت شود اولی آنست که از آن بسازد و از این نسازد.

بدان که اخبار بسـیار بعضـی صـحیح و بعضـی حسن وارد شده است بر نهی از وضو ساختن از فضل جنب، و حایض خصوصـا حایض. و اخبار معتبره نیز بر جواز وارد شده است، و به تفصـیل نیز وارد شده که اگر حایض، و جنب متهم باشند بعدم اجتناب از نجاسات از ایشان اجتناب نمایند و الا فلا و مراد از جنب زن جنب است.

و اکثر علما به تفصـیل قایلند و صدوق باین تفصـیل قایلست که ذکر کرده است و اولی آنست که اگر آبی دیگر یافت شود از آن وضو نسازنـد، و اگر بغیر از فضل و سؤر جنب، و حایض نباشد جنب غیر متهم مقدم است بر حایض غیر متهم و اگر هر دو متهم باشند جنب مقدم است بر حایض متهمه و اللّٰه تعالی یعلم. و جنب مرد را اجتناب از او نمی کنند، و اگر مرد

متهم باشد بعدم احتراز از نجاسات، بعضی قایل شده اند به استحباب اجتناب از او و بعضی قائل شدند به استحباب اجتناب از هر متهمی و بد نیست اجتناب، اما قصد قربت و مشروعیت مشکل است چنانکه خواهد آمد.

[وضو یا غسل از آبی که متغیر باشد به نجاست]

(فان توضّأ رجل من الماء المتغيّر او اغتسل او غسل ثوبه فعليه اعاده الوضوء و الغسل و الصّلاه و غسل الثّوب و كلّ انيه صبّ فيها

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۱

ذلک الماء) پس اگر شخصی وضو سازد از آبی که متغیر باشد به نجاست، یا غسل کند، یا جامه را از آب نجس بشوید و نماز کند که واجب است که وضو، و غسل را اعاده کند، و نماز را اعاده کند خواه عمدا کرده باشد یا نسیانا یا جاهلا چون نماز مشروط است به طهارت، و هر گاه وضو و غسل باطل باشد نماز هم باطل است، و اعاده نماز می کند در وقت، و خارج وقت و اما اگر جامه را باب نجس شسته باشد، و عمدا نماز کرده باشد باطل است، و در وقت و خارج وقت اعاده می کند، و اگر جاهل مسأله باشد، و چنین کرده باشد مشهور میان علما آنست که حکم عامد دارد، و در وقت و خارج وقت اعاده می کند، و بهتر آنست که اگر در خارج وقت قضا کند بقصد احتیاط قضا کند.

و اگر شخصی جاهل به نجاست آب باشد و جامه را شسته باشد، و بعد از نماز در آن جامه ظاهر شود که نجس بوده است، مشهور آنست که در وقت و خارج وقت هیچ یک قضا نمی کند. و بعضی گفته اند که در وقت اعاده می کند، و این قول

احوط است، اما اظهر عدم وجوب قضاست مطلقا، و اگر نجاست را دیده باشد در آب و فراموش کرده ازاله نجاست به آن کرده باشد، در این صورت مشهور آنست که در وقت اعاده می کند، و در خارج وقت قضا نمی کند، و اگر احتیاطا در خارج نیز قضا کند بهتر است، و بعضی گفته اند که در وقت نیز اعاده واجب نیست، و خالی از قوت نیست و لیکن البته اعاده نمودن بهتر است و این احکام خواهد آمد. و ظاهرا مراد صدوق عامد است، و در عامد خلافی نیست که در همه صور اعاده و قضا می کند، و هر ظرفی که آب نجس در آن کرده باشند، و جامه را که به آب نجس شسته باشند البته مرتبه دیگر می شویند، و تطهیر می دهند و بر این مضامین مذکوره اخبار بسیار وارد شده است، و اکثر آن خواهد آمد.

[اگر شخصی داخل حمام شود و ظرفی نداشته باشد که از آنجا آب بردارد]

(فان دخل رجل الحمّام و لم یکن عنده ما یغرف او ما یغترف به

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۲

و یداه قذرتان ضرب یده فی الماء و قال بسم اللّٰه و هذا ممّا قال اللّٰه عزّ و جلّ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ «۱» و کذلک الجنب اذا انتهی إلی الماء القلیل فی الطّریق و لم یکن معه اناء یغرف او یغترف به و یداه قذرتان یفعل مثل ذلک) بدان که هر جا «او» گفته می شود معنیش آنست که نسخه دیگر چنین است که مذکور می شود بعد از آن پس اگر شخصی داخل حمام شود و ظرفی نداشته باشد که از آنجا آب بردارد و دستهای او قذر باشد یعنی کثیف، یا نجس دست به آب

زنـد و بگويد بسم اللَّه و غسل كند، و اين حكم داخل است در عموم قول حق سـبحانه و تعالى كه فرموده است: كه حق جل و علاـ در ديـن شـما حرجى و تنگى قرار نـداده اسـت. و هـم چنيـن است حكم جنب هر گـاه در راه به آب قليلى رسـد، و ظرفى نداشته باشد كه از آن ظرف آب بردارد، و بر دستهاى خود بريزد، و دستهاى او قذر باشد چنان مى كند كه اول كرد يعنى بسم اللَّه مى گويد و آب برمى دارد، و غسل مى كند.

بـدان كه چون قذر را اطلاق مى كنند بر چركن و نجس پس اگر آب حمام كر باشد بهتر آنست كه دست را بيرون بشويند، و بعد از آن غسل كنند، و چون ظرفى ندارد بسم اللَّه تدارك آن سنت مى كند، و در اين صورت آب قليل راه را حمل مى كنيم كه كر باشد، يا اندكى زياده از كر و همان در دست نجس داخل كردن خوف انفعالى در آن هست.

چنانكه در حديث از محمد بن اسـماعيل بن بزيع وارد شده است كه من نوشتم به شخصى كه از حضرت امام رضا صلوات اللَّه عليه سؤال كنـد كه آبهاى غـدير جمع مى شود از آب باران، يا از چاه مى كشـند، و مردمان در آنجا اسـتنجا مى كنند، يا جنب غسل مى كند در چه مرتبه جايز نيست؟ پس حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۲۳۳

كه تا ضـرور نشود از چنين آبى وضو مساز. پس ممكنست كه كر باشـد و كراهت داشـته باشـد داخل شدن به آن جاست، و يا كم از كر باشد، و قذر را حمل كنيم بر چركن كثيف، و ممكنست كه مراد

از بسم اللّه به سلمه شروع باشد یعنی بسم اللّه بگو و شروع کن.

و کلینی رضـی اللّه عنه بسـند حسن کالصـحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شخصی از آن حضـرت سؤال کرد که هر گاه جنب به آب قلیلی رسد در راه و خواهد که غسل کند، و ظرفی نداشـته باشد که به آن آب بردارد، و دسـتهای او قـذر باشد چه کند؟ حضـرت فرمود که دست در آب کند، و دست را بشوید، و بعد از آن غسل کند این از آن چیزیست که خداوند عالمیان فرموده است که حق سبحانه و تعالی بر شما تنگ نکرده است کار دین را.

و از این بـاب احادیث وارد شـده است، و ظاهرش آنست که اگر ممکن باشـد رعایت کریت می بایـد کرد، و اگر نه کار را بر خود و دیگران تنـگ نمی بایـد کرد، و لیکن علمـا همه را تأویل کرده انـد چنانکه گـذشت. و در این حـدیث بسم اللّه نبود، و حکـایت حمـام نبود، البته به صـدوق حـدیثی رسـیده بوده است اگر چه همین حـدیث کـافی است در حکم حمام بنا بر طریقه متأخرین، و لیکن قانون متقدمین نیست که چنین کنند، و ایشان تابع نص اند.

[وضو ساختن از بازمانده آب وضوی جماعت مسلمانان]

(و سـئل علیّ صـلوات اللّه علیه [او سئل الصّادق (ص)] أ یتوضّأ من فضل وضوء جماعه المسلمین احبّ إلیك او یتوضّأ من رکو ابیض مخمّر فقـال لاـ بـل من فضـل وضوء جماعه المسـلمین فانّ احبّ دینکم إلی اللّه الحنیفیّه السّـمحه السّـهله) از آن حضـرت پرسیدند که آیا نزد شما وضو ساختن از بازمانده آب وضوی جماعت مسلمانان بهتر است، و شما آن را دوست تر

می دارید؟ یا وضو ساختن از حسینی پاکیزه سر بسته که دست کسی به آن

نرسیده باشد. حضرت فرمودند که نه، بلکه محبوب تر آنست که از بازمانده آب وضوی مسلمانان باشد، به درستی که محبوب ترین دین شما نزد حق سبحانه و تعالی ملت حنیفیه خوش آینده سهل و آسانست، و وسواس مطلوب شارع نیست، و حنیفیه ملت حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام است که مایل است از افراط و تفریطی که حضرت موسی و عیسی داشتند بحسب مصلحت زمان ایشان، لهذا این امت را حق سبحانه و تعالی امت وسط نامیده است، و چون دین حضرت ابراهیم با این دین متفق است در این معنی این دین را حنیفیه می گویند.

و وجهی دیگر آن که در اصول دین سیما در رفع شرک متفقند چون حضرت ابراهیم بت شکنی کرد، حضرت سید المرسلین نیز سیصد و شصت بت قریش را در هم شکست. و وجهی دیگر آن که چون عرب محبت دین حضرت ابراهیم در دلهای ایشان جا کرده بود، حضرت به واسطه تالیف قلوب ایشان می فرمودند که من بر دین حضرت ابراهیمم. و ازین حدیث ظاهر شد که وسواس از دین آن حضرت نیست بلکه دین شیطان است.

چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که نزد آن حضرت عرض نمودند که شخصی هست که مبتلا به وضو و نماز است یعنی از جهت طهارت یقینی آب وضوء سعی بسیار می نماید، و جامهای خود را مکرر آب می کشد، یا بواسطه نیّت نماز و وضو نیز تعب بسیار می کشد، و عرض نمودند که مردیست عاقل. حضرت فرمودند که

چه عقل دارد و حال آن که اطاعت شیطان می کند. راوی پرسید که چون اطاعت شیطان می کند؟

حضرت فرمودند که از خودش بپرسید که این وسواس از کیست؟ خواهد گفت که از شیطانست. لهذا می بینید جمعی را که در نهایت بلا هستند همین که مبتلا به وسواس شدند دقتی چند می کنند که بخاطر فضلا نمی رسد چون معلم ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۵

شیطان است. و همین احادیثی که مذکور شد و می شود در این باب کافیست از برای رفع وسواس.

[اگر مسلمانی در حمام با ذمی مجتمع شوند اول مسلمان غسل بکند]

(فان اجتمع مسلم مع ذمّی فی الحمّام اغتسل المسلم من الحوض قبل الذّمیّ) پس اگر مسلمانی در حمام با ذمی مجتمع شوند اول مسلمان غسل بکند، دیگر ذمی بواسطه شرف مسلمان و از جهت آن که حوض را نجس نکند چون حوضهای ایشان غالبا کم از کر بوده است، چنانکه در بلاد عامه غالب این است که حوض صغیر دارند، و پیچی دارد که هر وقت می خواهند آب را از خزانه داخل این حوضها می کنند.

[جایز نیست وضو و غسل کردن به غساله حمام]

(و لا یجوز التّطهیر بغساله الحمّام لأنّه یجتمع فیه غساله الیهودیّ و المجوسیّ و النّصرانیّ و المبغض لال محمّد صلوات اللّه علیهم و هو اشرّهم) و جایز نیست وضو و غسل کردن به غساله حمام، در آن آبیست که از غسل ایشان ریخته می شود، و جمع می شود در منجلاب زیرا که این آبیست که جمع می شود از آب غسل یهودان، و گبران، و نصرانیان، و دشمنان آل محمد صلوات اللّه علیهم، و اینها بدتر و نجس ترند از یهود و نصاری و مجوس.

و بر این مضمون چند روایت وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم بلفظ لا تغتسل که نهی است، و احتمال کراهت نیز دارد، و اگر دانیم که کفار در آنجا غسل کرده اند اجتناب لازم است، با آن که چهار پنج خبری که بر نهی وارد شده است هیچ یک صحیح نیست باصطلاح متأخرین، غایتش دو خبرش در کافی است، و کلینی حکم به صحت آن کرده است. و یک خبر موثق کالصحیح را صدوق در علل الشرائع ذکر کرده است، پس احوط اجتنابست مطلقا خواه دیده باشد غسل اینها را، یا ندیده باشد.

و جمعی کثیر از

علما از این جهت حمام را نجس می دانند تا علم به طهارت آن بهم نرسد، و در اینجا تغلیب ظاهر کرده اند بر اصل، و اکثر متأخرین حمل بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۶

کراهت کرده اند، و بهتر اجتناب است، اگر چه اظهر طهارتست تا علم به نجاست بهم رسد.

[آبی که در حمام جمع می شود از آب غسل مردم اگر به جامه رسد]

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن مجتمع الماء فی الحمّام من غساله النّاس یصیب الثّوب منه، فقال لا باس به) از آن حضرت سؤال نمودند که آبی که در حمام جمع می شود از آب غسل مردم اگر به جامه رسد آیا ازاله باید کرد. حضرت فرمودند که باکی نیست و نجس نیست. و این حدیث را شیخان رضی اللّٰه عنهما روایت کرده اند بسند قوی، و مؤید آن احادیث بسیار وارد شده است.

از آن جمله شیخ بسند صحیح روایت نموده است از محمد بن مسلم که من حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه را دیدم که از حمام بیرون آمدند، و چون به منزل تشریف آوردند پای مبارك را شستند، و فرمودند که چون در راه نجاست یا کثافت بود پا را شستم، و اگر نه آب حمام نجس نیست.

و در حدیث موثق کالصحیح از زراره منقولست که من مکرر دیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از حمام بیرون آمدند، و پاهای مبارک را نشستند، و نماز گذاردند.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که به حضرت عرض نمودم که در حمام جنب، و غیر جنب غسل می کنند من از آب حمام غسل کنم.

حضرت فرمودند که بلی من غسل کردم، و چون به خانه آمدم پا را

شستم بواسطه کثافت راه، نه بواسطه نجاست حمام.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از حنان که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال نمود که من سحر به حمام می روم و غسل می کنم، و دیگران نیز غسل می کنند، و از آب غسل ایشان بر من ترشح می کند.

حضرت فرمودند که آیا آب حمام جاری نیست؟ من گفتم بلی. حضرت فرمودند که باکی نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۷

و از این حدیث ظاهر می شود که حمامات مدینه مشرفه چنین بوده است که همیشه اندک آبی از خزینه به صحن حمام روان بوده است. چنانکه منقولست که بالفعل در شام و غیر آن چنین است، و همیشه آب روان بتدریج داخل خزانه می شود، و از آنجا داخل می شود در صحن، پس ممکنست که نشستن پاها از این جهت بوده باشد.

و آن چه ظاهر می شود از این اخبار و غیر اینها که آب حمام و صحن اندرون، و بیرون همه پاک است، و کراهتی که دارد بواسطه غساله است که چون از بدن ریخته می شود مکروهست مرتبه دیگر به آن غسل کردن، مگر آن که علم به نجاست به همرسد، و بر تقدیر علم به نجاست ظاهرا به آب ریختن پاک شود، و چون همیشه حمامات را مکرر می شویند، بر تقدیر نجاست پاک هم می شود، پس حکم به نجاست نتوان کرد، و اگر کسی گوید که علم عادی هست به نجاست زمین حمام، و اهل حمام از دلاک و جامه دار و سقا، همین علم به نجاست اکثر مردمان هست.

و در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم نجاسات بیشتر بوده است چون در مدینه مشرفه آب روانی

نبود، و حوضـها نبود، و منافقان و خوارج و نواصب بسـيار بودنـد، و طهارت خانه نبود كه به آن جا روند، اكثر اوقات در شـبها در راهها قضاى حاجت مى كردند، و چند چاهى كه در آنجا بود همه از آن چاهها آب مى كشيدند، و مى خوردند، و غسل و وضو مى كردند، و اين وسواسـها، و طهارت يقينى از شـيطان به همرسـيد كه مردمان را از عبادت الهى باز آورد، تا دشمن همه عـالم شونـد، و حكم به نجـاست همه كس كننـد، و همه كس دشـمن ايشـان شونـد. مجملاـ طهـارت و نجاست حقيقت واقعى ندارد، بلكه تكليف ظاهريست، و تا علم به نجاست بهم نرسد كه تواند قسم خوردن كه اينجا نجس است حكم به نجاست نمى توان كردن و اللّه تعالى يعلم.

[وضو ساختن از آبى كه از اعضاى وضو ريخته باشد]

(و لا باس بالوضوء بالماء المسـتعمل و كان النّبىّ صلى اللّه عليه و آله اذا توضّأ اخذ النّاس ما يسقط من وضوئه فتوضّأوا به) و در تهـذيب به جاى فتوضّأوا فيتوضّـئون به است يعنى باكى نيست وضو ساختن از آبى كه از اعضاى وضو ريخته باشد، و مقرر بود كه چون حضـرت سـيد المرسـلين صـلى اللّه عليه و آله وضو مى ساختنـد مردمـان آب وضو آن حضـرت را تيمنا و تبركا برمى داشتند، و وضو مى ساختند.

و اين حديث را شيخ مسندا از زراره روايت كرده است، و چون كتاب زراره نزد صدوق بوده است، ظاهرش آنست كه صدوق از آنجا نقل كرده باشـد، يا از كتاب بزنطى، و در سـند شـيخ ضـعفى هست به احمـد بن هلال، و ظاهر آنست كه احمـد از اين كتب روايت مى كند، و لهذا ارباب حديث اعتماد نموده اند بر مرويات او از

کتاب مشیخه حسن ابن محبوب، و کتاب نوادر ابن ابی عمیر.

و غرض از نقل این خبر رد است بر سنیان که اکثر ایشان آب غساله وضو را نجس می دانند، با آن که خود نقل کرده اند این را که آب وضوی آن حضرت را بواسطه تیمن می بردند، و اگر نجس می بود حضرت البته ایشان را منع می فرمودند، و اگر آب وضوی آن حضرت پاك بود، و آب وضوی مردم نجس هر آینه می بایست یک بار بفرمایند که نجس است، و از آن اجتناب بکنید، حتی آن که بسیار حدیثی بر آن حضرت بستند، و در یکی از کتب حدیث ایشان نیست که حضرت حکم به نجاست کرده باشد، یا اجتناب از آن کرده باشد.

[آبی که که شخصی به آن آب وضو ساخته باشد]

(و الماء الّذی یتوضّأ به الرّجل فی شی ء نظیف فلا باس ان یاخذه غیره فیتوضّأ به، فامّا الماء الّذی یغسل به الثّوب، او یغتسل به من الجنابه، او تزال به نجاسه فلا یتوضّأ به) و آبی که که شخصی به آن آب وضو ساخته باشد در ظرف پاکیزه، پس باکی نیست که شخصی دیگر از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۹

آب بردارد و وضو بسازد، اما آبی که به آن جامه را می شویند و بعد از فشردن از جامه می ریزد، یا به آن غسل جنابت می کنند و از بدن می ریزد، یا به آن ازاله نجاست از بدن یا ظروف و امثال آن می کنند، پس به آن آب وضو نمی توان ساخت.

شیخ طوسی رضی اللّه عنه این روایت را نیز ذکر کرده است به سندی که در آن احمد بن هلالست از حسن بن محبوب، از عبد اللّه بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمود که باکی نیست وضو ساختن از آب مستعمل، و اما آبی که به آن جامه را می شویند، یا غسل جنابت می کنند جایز نیست که وضو و امثال آن از آن بسازند. و اما آبی که رو، و دست شسته باشند در ظرف پاکی، پس باکی نیست که دیگری بردارد و وضو بسازد از آن.

و روایت سابق را از حضرت همین روایت کرده است که هر گاه حضرت وضو می ساخت مردمان آبی را که از بدن حضرت می ریخت برمی داشتند و وضو می ساختند. و در اصطلاح آب مستعمل آب پس مانده است، نه آب از بدن ریخته، پس چون نظر می کنی هر دو روایت صحیح وارد شده است و تغییراتی که صدوق داده در آن روایت و در این روایت همه مضر است.

بنا بر این است که نقل حدیث بهمان لفظ بهتر است، و اعتماد بر فتاوی نمی توان کرد، و از این جهت هر جا که چنین واقع شده است ضرور است نقل آن خبر، تا سبب اشتباه دیگران نشود، اگر چه شایبه از تکرار هست، اما وجهش اینست تا حمل بر سهو این مقصر نشود، و کسی که تتبع احادیث کرده است می داند که سهوها بسیار شده است از مصنفان، یا از ناسخان.

و همین معنی سبب این شده است که جمعی عمل به خبر واحد نمی کنند، و لیکن به توفیق اللّٰه تعالی در روضه همه را درست کرده ام، بی آن که نام کسی را ببرم که غلط کرده است، چون دغدغه خبث می شود، مع هذا ممکنست که از محدثین نشده باشد، و از ناسخین شده باشد، و در این شرح

نیز اشاره به آن

می شود، چون اظهار غلط واجبست از جهه آن که افترا بر خدا و رسولست.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که هر گاه غلطی کرده باشند، واجب است بر عالم که اظهار کند، و الا لعنت خدا بر او است، در روز قیامت او را لجام می کنند بلجام آتشین، و یقین که امثال صدوق معاقب نخواهند بود بر امثال اینها، چون سهوا واقع شده است، و سهو مغتفر است چنانکه خواهد آمد.

اما آن که واقع شده است که از غساله جنب و غساله نجاست وضو و غسل نمی توان کردن، اعتقاد صدوق، و شیخ مفید و شیخ طوسی در اکثر کتبش آنست که جایز نیست و اکثر علما مکروه می دانند و این اظهر است اگر چه احوط آنست که در حال اختیار وضو و غسل بان نکنند و در حالی که بغیر از این آب ابی نباشد اظهر آنست که وضو و غسل باین آب می کنند و احتیاطا تیمم ضم می کند و کراهت غساله در صورتی است که اب کم از کر باشد و در کر خلافی نیست بحسب ظاهر که غسل و وضو می توان کرد.

و احادیث صحیحه بر آن وارد شده است و حدیثی که بر نهی وارد شده است محمول بر تقیه است بلکه اکثر علما این حدیث را نیز حمل بر تقیه کرده اند و لیکن حمل بر کراهت اولی است و جمعی از علما الحاق کرده اند غساله هر غسلی را به غساله غسل جنابت که به آن رفع حدث شود مثل حیض و نفاس و استحاضه و مسّ میت و وجهش ظاهر نیست بلکه بحسب ظاهر

قیاس است و اجتناب اولاست از جهت خروج از خلاف جمعی که به آن قایل شده اند چون ممکنست که به ایشان حدیثی رسیده باشد و بما نرسیده باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

و اما غساله نجاست پس دغدغه در آن نیست که رفع حدث به آن نمی توان کرد چنانکه در این حدیث وارد شده و نقل اتفاق علما نیز بر آن کرده اند اما در حکم آن خلافی است عظیم میان علما پس اکثر علما قایلند به نجاست آن و حدیث صحیحی بر آن دلالت نکرده است بحسب آن چه تتبع کرده ام و علما نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۱

گفته اند.

و در کیفیت نجاست نیز خلاف کرده اند که هر گاه مثلا در جائی که هفت بار باید شستن اگر در مرتبه هفتم آن غساله را در ظرفی کنند بعضی گفته اند که آن ظرف را یک مرتبه می باید شست چون نجاستش سبک شده است و در مرتبه اول هفت بار و در مرتبه دوم شش بار و علی هذا القیاس.

و بعضی گفته اند که در هر مرتبه هفت بار می باید شستن و جمعی گفته اند که در مرتبه اول شش بار و در مرتبه دوم پنج بار و در مرتبه هفتم پاک است و بعضی گفته اند که در همه مراتب پاکست و این قول اقوی است و قول دوم احوط است، و بعد از آن قول اول و بعد از آن قول سیم و اللّٰه تعالی یعلم

[آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون عذره می خورد]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن ماء شربت منه دجاجه فقال ان کان فی منقارها قذر لم یتوضّأ منه و لم یشرب و ان لم یعلم فی منقارها قذر توضّأ منه و اشرب) سؤال

کرده شد از حضرت صادق صلوات اللّه علیه از آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون عذره می خورد گاه گاهی حضرت فرمودند که اگر در منقارش نجاست باشد از آن آب وضو نمی توان ساخت و نمی توان خورد چون آب قلیل به ملاقات نجاست نجس می شود و اگر معلوم نباشد نجاستی در منقارش از آن آب وضو بساز و بخورد هر چند دیده باشی که عذره خورده است چون در حیوانات زوال عین نجاست کافیست و احتیاج به آب کشیدن آن نیست و این حدیث را شیخ طوسی روایت کرده است به همین عبارت بسند موثق از عمار ساباطی و این خبر دلالت می کند بر آن که اب قلیل به ملاقات نجاست نجس می شود.

[سؤر حیوان حلال گوشت]

(و كلّ ما اكل لحمه فلا باس بالوضوء و الشرب من ماء شرب منه) و هو حیوانی که گوشت او را خورند باکی نیست وضو ساختن و خوردن از بازمانده آن و این مضمون در همان حدیث عمار وارد شده است با آن چه می آید

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۲

شیخ گفته است که این حدیث دلالت می کند بر آن که آن چه گوشت آن حرام باشد سؤر آن را نتوان وضو ساختن و خوردن و دلالت مفهوم وصف ضعیف است خصوصا با وجود احادیث صحیح بسیار بر آن که سؤر سباع پاکست و اگر دلالتی باشد بر کراهت دلالت خواهد داشت چنانکه از بعضی اخبار ظاهر می شود که مکروه باشد و علی ای حال سؤر آدم و گر به مستثناست و چنانکه گذشت.

[وضو با آبی که از آن خورده باشد باز یا چرخ یا شاهین]

(و لا باس بالوضوء من ماء شرب منه باز او صقر او عقاب ما لم یر فی منقاره دم فان رای فی منقاره دم لم یتوضّأ منه و لم یشرب) و باکی نیست وضو ساختن از آبی که از آن خورده باشد باز یا چرخ یا شاهین ما دام که در منقارش خون دیده نشود پس اگر در منقارش خون دیده شود وضو نمی توان ساختن و نمی توان خوردن و شیخ طوسی قائلست که سؤر همه مرغان پاکست خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت از جهت اخبار بسیار غیر خبر عمار.

[اگر شخصی خون از بینی او بیاید پس بتکاند آن را پس آن خون قطره ها خرد شود و به ظرف برسد]

(فان رعف رجل فامتخط فصار ذلک الدّم قطرا صغارا فاصاب إناءه و لم یستبن ذلک فی الماء فلا باس بالوضوء منه و ان کان شی ء بیّن فیه لم یجز الوضوء منه) پس اگر شخصی خون از بینی او بیاید پس بتکاند آن را پس آن خون قطره ها خرد شود و به ظرف برسد و در آب چیزی ظاهر نباشد باکی نیست وضو ساختن از آن و اگر چیزی ظاهر باشد جایز نیست وضو کردن از آن این حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت کرده است از برادرش امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه.

و شیخان این تتمه را نیز روایت کرده اند که علی بن جعفر گفت که و نیز از آن حضرت سؤال کردم که هر گاه شخصی در اثنای وضو خون در دماغش سر کند و یک قطره در آن ظرف ریزد آیا صحیح است وضو ساختن از آن آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۳

حضرت فرمودند که نه و صدوق تغیر داده است عبارت حدیث را به تغییری که ضرر ندارد بدان که

جمعی از علماء از این حدیث استدلال کرده اند بر آن که خون ریزه که چشم ادراک آن نتواند کرد آب قلیل را نجس نمی کند و لیکن حق آنست که دلالت ندارد بر آن و محتملست که مراد سائل این باشد که چون به ظرف رسیده است ظاهرش آنست که به آب رسیده باشد آیا عمل بظاهر کنیم یا چون اصل عدم رسیدنست به آب عمل به اصل کنیم حضرت فرمودند که پاک است و عمل به اصل طهارت و عدم وصول نجاست کنید بلکه می توان گفت که این معنی اظهر است به قرینه تتمه.

و از این بابست هر گاه شخصی بول کند و بولش ترشح کند و یقین داند که بول به بدنش رسیده است اما شک داشته باشد که به جامه اش رسیده است یا نه و امثال این مسائل که تغلیب اصل کرده اند بر ظاهر بسیار است بلکه در نجاسات بغیر از این از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم وارد نشده است مگر بر سبیل استحباب مثل اجتناب از سؤر حایض متهمه.

[ماکیان و مرغ پرنده و امثال اینها هر گاه بر عذره راه روند و پای اینها نجس شود]

(و الدّجاجه و الطّیر و اشباههما اذا وطئ شیء منها العذره ثمّ دخل الماء فلا یجوز الوضوء منه الّا ان یکون الماء کرّا) و ماکیان و مرغ پرنده و امثال اینها هر گاه بر عذره راه روند و پای اینها نجس شود و عین نجاست باقی باشد و داخل اب شوند جایز نیست از آن آب وضو ساختن مگر آن که آن آب کر باشد و این عبارت مضمون حدیث صحیح علی بن جعفر است که از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه روایت نموده است و دلالت می کند بحسب

ظاهر بر آن که آب قلیل به ملاقات نجاست نجس می شود مثل اخبار صحیح بسیار که خواهد آمد بعضی از آن.

[اگر در مشک بزرگ آب موشی بیفتد]

(فان سقط فی راویه ماء فاره او جرذ او صعوه میته فتفسّخ فیها

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۴

لم یجز شربه و لا الوضوء منه و ان کان غیر متفسّخ فلا باس بشربه و الوضوء منه و تطرح المیته اذا خرجت طریّه و کذلک الجرّه و حبّ الماء و القربه و اشباه ذلک من أوعیه الماء) پس اگر در راویه آب که مشک بزرگ است موشی بیفتد یا جرذ که موشی صحرایی است یا صعوه که مشهور است به دم جنبان و اینها بمیرند در آن راویه و از هم به پاشند جایز نیست خوردن و وضو ساختن از آن اب و اگر از هم نپاشیده باشند باکی نیست به خوردن و وضو ساختن از آن آب و مرده هر گاه تازه باشد می اندازند و هم چنین سبو و خم آب و مشک و امثال آن از ظروف آب.

و این حدیث منقولست از زراره و در سندش علی بن حدید است و حال او معلوم نیست و ظاهر آنست که مصنف از کتاب زراره نقل کرده باشد و طریق صدوق به زراره صحیح است، و به این حدیث استدلال کرده اند بر مذهب ابن ابی عقیل که آب قلیل به ملاقات نجاست نجس نمی شود اما دلالت ندارد و صریحا بلکه ظاهرش آنست که میته نجس نباشد چنانکه ظاهر مذهب صدوقست و در پیش گذشت و خواهد آمد.

و با تفسخ نجس است از جهت نجاساتی که در اندرون آنست و در وقتی که از هم پاشید داخل آب

می شود بخلاف آن که آن را تازه درآورند مجملا- مذهب صدوق خالی از قوت نیست چون حدیث صحیح صریحی بر نجاست ندیده ام و لیکن بر حرمت خوردن آن احادیث وارد شده است.

چنانکه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که شخصی به نزد آن حضرت آمد که موشی در خم روغن یا روغن زیت افتاده است آن روغن را می توان خورد حضرت فرمود که مخور پس آن شخص گفت که موشی چه باشد که به سبب آن یک خم روغن را بریزم حضرت فرمود که تو موش را سبک نکردی دین خود را سبک ساختی و در واقع سبک است که اگر دین تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۵

قوی می بود چنین سخنی نمی گفتی یا آن که رده گفتی زیرا که حق سبحانه هر میته را حرام گردانیده است و ملاقی میته بر رطوبت حکم میته را دارد.

و لیکن جمعی کثیر از علما ما نقل اجماع نموده اند بر نجاست میته که نفس سائله داشته باشد و هیچ شکی نیست که اجتناب احوط است و حدیث متن را تاویلات بعیده کرده اند که ذکر آن مناسب نیست.

[اگر موشی یا غیر آن از حیوانات در چاه آبی بیفتد و بمیرند و از آن آب خمیر کنند]

(فان وقعت فأره او غیرها من الدّواب فی بئر ماء فماتت فعجن من مائها فلا باس بأکل ذلک الخبز اذا اصابته النّار و قال الصّادق (ع) اکلت النّار ما فیه) پس اگر موشی یا غیر آن از حیوانات در چاه آبی بیفتد و بمیرند و از آن آب خمیر کنند باکی نیست آن نان را خوردن چون به آتش رسیده است و آتش از مطهرات است و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که آتش خورد آن چه

در آن نان بود از نجاست واقعى يا وهمى.

بدان كه جزو اول اين حديث را شيخ روايت كرده است بسند قوى و ظاهرش آنست كه آب چاه نجس مى شود بانكه حيوانى در آن بميرد و دلالت مى كند بر آن كه آتش از مطهراتست و محتمل است كه مراد از آن كراهت بوده باشد و چنين كراهتى را آتش زايل كند و اين معنى اظهر است.

و جزء دوم را شيخ روايت كرده است به سندى كالصحيح بلكه صحيح چون مرسل ابن ابى عمير است و مراسيل او مانند مسانيد است چون او إرسال نمى كند مگر از ثقات از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه از آن حضرت سؤال كردند كه هر گاه نانى را پخته باشند و بعد از آن ظاهر شود كه حيوان مرده در آن ابى كه از آن اب خمير كرده اند بوده است حضرت فرمود كه باكى نيست آتش خورد آن چه در آن بود، و ممكنست كه آن موش آخر افتاده باشد و چون راوى گمانش اين بوده است كه پيشتر افتاده بوده است و به سبب اين معنى كراهتى داشته است حضرت رفع كراهت او باين فرموده باشد و مراد

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۲۴۶

اين باشد كه آتش چنين نجاستى را كه وهمى باشد پاك مى كند.

و مؤيد اين معنى است آن كه شيخ در حديث صحيحى مثل اين حديث در صحت بلكه بهتر روايت نموده است كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه پرسيدند كه اگر خميرى را باب نجس كرده باشند او را چه كنند حضرت فرمودند كه بفروشند آن را به جمعى كه خوردن ميته را

حلال می دانند یعنی به کفار بفروشند.

و بمثل این سند روایت کرده است که حضرت فرمودند که دفن کنند و جمع میانه این اخبار آنست که چون اول نجاستش به محض وهم بود تجویز خوردن فرمودند یا آن که اگر در واقع نجس بوده است به آتش پاك شده بود چون پخته بودند.

و در این دو خبر نیست که پخته بودند شاید پختن سبب نجاست تنور شود و علاج آن کندن تنور است بنا بر این فرمودند که بفروشند یا دفن کنند و محتملست که اول جایز باشد و یکی از این دو سنت باشد و دفن کردن در صورتیست که نتوان خمیر را بخورد حیوانات دادن یا به استعمالی که در آن طهارت شرط نبوده باشد کردن و الا آن مقدم است که اسراف نشود.

و کلینی در حدیث صحیح حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که هر گاه حیوان میته و ذبح کرده بهم مشتبه شود بفروشد هر دو را به کفار وزرش حلال است و ظاهرا عمل باین کردن بهتر باشد و خواهد آمد اخبار صحیحه در رفاه إن شاء اللّٰه.

[اگر موشی در خم روغن یا عسل یا آرد بافتد]

(فان وقعت فاره فی خابیه فیها سمن او زیت او عسل و کان جامدا اخذت الفاره مع ما حولها و استعمل الباقی و اکل) پس اگر موشی در خم روغن گوسفند و گاو یا در روغن زیت یا غسل افتد و اینها سخت باشند و روان نباشند آن موش مرده را با اطراف آن برمی دارند و باقی را استعمال

می کنند و می خورند و این مضمون در حدیث صحیح و حسن کالصحیح و موثق وارد شده

از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و کسی در این خلاف نکرده است.

(و کذلک اذا وقعت فی الدّقیق و اشباهه) و هم چنین است هر گاه موش درآرد و امثال آن بمیرد موش را با اطراف آن برمی دارند و باقی را استعمال می کنند و بر این مضمون حدیث موثقی وارد شده است و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و بعضی گفته اند که اگر چیزی برسد به حیوانی مرده آن چیز نجس می شود و اگر چه خشک باشد و این قول ضعیف است و اخبار صحیحه بر خلاف این وارد شده است و خواهد آمد و لیکن چون ممکنست که اجزاء موش از فضله و رطوبت و بول داخل آرد شده باشد بهتر آنست که اطراف آن را بردارند.

(فان وقعت الفاره فی دهن غیر جامد فلا باس بان یستصبح به) پس اگر موشی در روغنی افتد که روان باشد باکی نیست که آن روغن را در چراغ کنند و بسوزانند و این مضمون در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است و ندیده ام حدیثی که دلالت کند بر آن که این روغن را در زیر اسمان بسوزانند و جمعی از علماء چنین گفته اند شاید به ایشان حدیثی رسیده باشد پس اگر در زیر سقف نسوزانند احوط است و این حکم در صورتی است که روغن یا پیه نجس شده باشد اما اگر از دنبه حیوان مرده باشد یا دنبه حیوان زنده را بریده باشند از روغن آن استعمال جایز نیست مطلقا چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد

شده است که مطلقا انتفاعات از میته حرامست و احادیث معتبره بر خصوص دنبه نیز واقع شده است و بعموم نیز وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد در اطعمه.

[اگر موشی داخل خمی از روغن شود و موش را درآورند پیش از آن که بمیرد]

(فان وقعت فأره فی حبّ دهن فاخرجت قبل ان تموت فلا باس بان یدّهن منه و یباع من مسلم) پس اگر موشی داخل خمی از روغن شود و موش را درآورند پیش از آن که بمیرد باکی نیست که آن روغن را بر خود بمالند و به مسلمانان بفروشند و باین مضمون حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه وارد شده است. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در حدیث صحیح قریب باین وارد شده است، و هر دو دلالت می کنند بر آن که موش پاکست.

و در حدیث صحیح وارد شده است از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که هر گاه موشی در آب رود و از آنجا درآید و بر روی جامها راه رود آیا نماز در آن جامها می توان کرد حضرت فرمودند که هر چه را ببینی که تر کرده است آن را بشوی و هر چه را نبینی و اثرش ظاهر نبوده باشد آبی بر آنجا نضح کن یعنی بریز یا به پاش و حمل کرده اند علما این خبر را بر استحباب بواسطه نماز.

(و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن بئر استقی منها و توضّیء به و غسل به الثّیاب و عجن به ثمّ علم انّه کان فیها میته فقال لا باس و لا یغسل منه الثّوب و لا تعاد منه الصّلاه) از آن

حضرت صلوات علیه پرسیدند از چاهی که از آنجا آب بکشند و وضو سازند و جامه بشویند و خمیر بکنند و بعد از آن بدانند که در آن حیوان مرده بوده است حضرت فرمودند که باکی نیست و جامه را نمی شویند و نماز را اعاده نمی کنند.

این حدیث را کلینی و شیخ بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند و قریب به این معنی در دو روایت صحیح و دو روایت کالصحیح بل الصحیح و در اخبار قویه نیز وارد شده است که همه در این مضمون مشترکند که اگر بدانند بعد از نماز و غسل ثوب که میته در چاه بوده است اعاده نماز و وضو و شستن جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۹

نمی کنند و همگی دلالت می کند بحسب ظاهر بر آن که آب چاه به ملاقات میته نجس نمی شود.

و ممکنست که حمل کنند بر آن که مراد راویان از علم ظن بوده است که چون الحال دیده اند گمان کرده اند که پیشتر افتاده بوده است و لیکن این گمان بد است به فضلای اصحاب آن حضرت که علم را از ظن فرق نکرده باشند و دلالت می کند بر عدم قبول بئر نجاست را مگر با تغیر، با احادیث بسیار که بعد از این مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه در مبحث چاه.

[موش و سگ هر گاه از نانی بخورند یا بو کنند]

(و الفأره و الکلب اذا اکلا من الخبز او شمّاه فانّه یترک ما شمّاه و یؤکل ما بقی) و موش و سگ هر گاه از نانی بخورند یا بو کنند پس نمی خورند از آن موضعی که اینها بو کرده اند یا خورده اند و باقی را می خورند چون غالب اوقات نزدیک بینی هر دو تر می باشد، در خوردن

و بوییـدن سـگ نخوردن به واسـطه نجـاست است و در موش از جهت کراهت یا ترک هر دو از روی اسـتحباب باشـد هر چند آنجا را آب کشـند و پاک شود و کراهت خوردن به واسطه آنست که سبب نسیان می شود یا قائل شویم به حرمت در خوردن موش نیز هر گاه رطوبت لعاب آن در نان باقی باشد به اعتبار خباثت نه به اعتبار نجاست.

و این مضـمون در حـدیث صـحیح علی بن جعفر و حـدیث موثـق عمـار وارد شـده است و احـادیث بسـیار وارد شـده است در کراهت سؤر موش و در آن که خوردن آن سبب نسیانست و در مناهی خواهد آمد.

[وضو ساختن از حوضهائی که در آنجا بول می کنند]

(و لا باس بالوضوء من الحیاض الّتی یبال فیها اذا غلب لون الماء البول و ان غلب لون البول الماء فلا یتوضّأ منها) و باکی نیسـت وضو ساختن از حوضهائی که در آنجا بول می کنند هر گاه غالب باشد رنگ آب بر رنگ بول و اگر غالب باشد رنگ بول بر رنگ آب پس از آنجا وضو نمی توان ساختن و علما حمل کرده اند این خبر را بر آن که حوض کر باشد چون غالب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۰

حوضـهای ایشـان آن بوده است که اضـعاف مضاعفه کر بوده است چنانکه بالفعل هست و علما را در صـحت این خبر سـخنی هست چون در سـند او محمد بن سنان هست از علاء بن فضیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و ظاهر آنست که صـدوق از کتاب علا نقل کرده است با آن که ظاهرا محمـد بن سـنان نیز نزد صـدوق ثقه است چنانکه شـیخ مفیـد تصـریح به توثیق او کرده

است.

و مؤید این حدیث اخبار صحیحه هست که مطلق است و حضرت مدار آن را بر تغیر به نجاست و عدم تغیر گذاشته است و چون این اخبار مطلق است و احادیث مفصله واقع شده است متواتر که حضرات رسول و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم فرموده اند که آب اگر کر است نجس نمی شود و بعضی از آن گذشت و این حدیث رد جماعتی می کند که می گویند حوض و ظرف به ملاقات نجاست نجس می شود اگر چه زیاده از کر باشد و دور نیست که مراد ایشان حوضهای شتر باشد که دو سه دلوی اب بیشتر نمی گیرد و غالب اوقات که حوض می گویند آن را می خواهند.

و مؤید عدم نجاست حوض بخصوصه روایات معتبره وارد شده است مثل روایت صحیح صفوان بن مهران که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حوضهائی که در ما بین مکه معظمه و مدینه مشرفه است که درنده ها بر آن وارد می شدند و سگان از آن آب می خورند و الاغها از آن آب می خورند و جنب در آنجا غسل می کند و از آنجا وضو می سازد حضرت فرمودند که چه مقدار آب دارد من گفتم که گاه هست که تا نصف ساق دارد و گاه هست تا زانو دارد حضرت فرمودند که وضو بساز از آنها چون آن حضرت آنها را دیده بودند و می دانستند که تا نصف ساق آن چند کر است بنا بر این تجویز فرمودند و اگر آب قلیل نجس نمی شد به سبب ملاقات هر آینه از قدر آن نمی پرسیدند و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۱،

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که سؤر سگ را نمی توان خورد مگر آن که حوض بزرگی باشد که از آنجا آب بردارند و غیر اینها از اخبار.

[جایز نیست وضو ساختن به شیر]

(و لا یجوز التوضّؤ باللّبن لأنّ الوضوء انّما هو بالماء او الصّعید) و جایز نیست وضو ساختن بشیر زیرا که وضو یعنی طهارت نیست مگر به آب یا خاک و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است و از این حدیث استدلالی نیز ظاهر می شود که گوییا حضرت می فرماید که آن چه حق سبحانه و تعالی آن را مطهر گردانیده است در قرآن دو چیز است و آن آیات آبست که گذشت و در آیه تیمّم فرموده است که فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً ۴: ۴۳ و حق سبحانه و تعالی غیر این دو چیز را نفرموده است پس نتوان طهارت از غیر این دو چیز کردن چون طهارت حکمی است شرعی و یا اعم بگیریم از آن که حق سبحانه و تعالی و رسولش نفرموده اند از غیر این دو چیز و غرض حضرت رد است بر عامه که تجویز کرده اند اکثر ایشان طهارت باب مضاف را.

و دیگر در احادیث صحیحه نیز وارد شده است که خاک احد الطهورین است به همین معنی که حق سبحانه و تعالی و رسولش صلی اللّٰه علیه و آله دو طهور قرار داده اند و آن آبست و خاک پس همین احادیث دلیلست بر آن که از گلاب وضو و غسل نتوان کرد و لیکن چون صدوق عمل به این حدیث کرده است تخصیص این اخبار می دهد به آن خبر و حق آنست که آن خبر را حمل بر تقیه

کردن بهتر است چنانکه گذشت.

[وضو ساختن از نبیذ]

(و لا باس بالتّوضّؤ بالنّبیذ لأنّ النّبیّ صلی الله علیه و آله و سلم قد توضّأ به و کان ذلک ماء قد نبذت فیه تمیرات و کان صافیا فوقها فتوضّأ به فاذا غیّر التّمر لون الماء لم یجز الوضوء به و النّبیذ الّذی یتوضّأ به و احلّ شربه هو الّذی ینبذ بالغداه و یشرب بالعشیّ او ینبذ بالعشیّ و یشرب بالغداه) باکی نیست وضو ساختن از نبیذ زیرا که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۲

و آله از آن وضو ساختند و آن آبی بود که چند دانه خرما در آنجا می انداختند تا شوری آب را برطرف کند و آب صاف بر لای خرما ایستاده بود و از آن وضو می ساختند پس هر گاه خرما رنگ آب را بگرداند جایز نیست وضو ساختن از آن چون مضاف می شود و نبیذی که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از آن وضو می ساختند آبی بود که در آنجا چند دانه خرما می انداختند صباح و آخر روز یا شب می خوردند یا شب می انداختند و صباح می خوردند.

بدان که أحادیث متواتره وارد شده است در حرمت نبیذ و آن که نمی توان به آن وضو ساختن و سنیان جایز می دانند وضو ساختن از نبیذ را به واسطه خبری که به ایشان رسیده است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله وضو ساخت از نبیذ و احادیث صحیحه وارد شده است که نبیذی که حضرت وضو ساخت چنان بود که اهل مدینه شکایت کردند به خدمت آن حضرت که ما از آب شور مدینه مشرفه آزار می کشیم و همه را بضعف معده

و غیر آن از امراض مبتلا نموده است حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که چند دانه خرما در ظرف آب بیندازید و صبح که اندازید مگذارید که شب بر او بگذرد در همان شب بخورید و شب که اندازید در صبح بخورید و هر سه روز یک مرتبه ظرف را بشویید که مبادا سبب فساد آب شود و منجر به اسکار شود و سنیان مست کننده می کنند و می خورند با آن که در صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند که حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است که هر مست کننده حرام است و عن قریب جماعتی بهم خواهند رسید و شراب را نامی دیگر خواهند گذاشت و خواهند خورد و این خبر را نیز سنیان بطرق متکثره از آن حضرت روایت کرده اند که صبح می انداختند و شام می خوردند و بر عکس و مطلب صدوق اینست که بگوید ما نیز با شما شریکم در جواز وضو نبیذ اما چنین نبیذی که خود نقل کرده اید مثل ما جواز و حرمت را.

[اگر شخصی غسل کند از گودی که آب در آنجا باشد و کم از کر باشد]

(فان اغتسل الرّجل فی وهده و خشی ان یرجع ماء ینصبّ عنه إلی الماء الّذی یغتسل منه اخذ کفّا و صبّه امامه و کفّا عن یمینه و کفّا عن یساره و کفّا عن خلفه و اغتسل منه) پس اگر شخصی غسل کند از گودی که آب در آنجا باشد و کم از کر باشد و ترسد که آب غساله که از بدنش می ریزد در آن گود داخل شود یک کف آب از جانب پیش بریزد و یک کف به جانب دست راست و یک کف به جانب دست چپ و یک

کف به پشت سر و بعد از آن غسل کند از آن گود.

و این حدیث را شیخ روایت کرده است به سندی معتبر و علما خلاف کرده اند در آن که آب را به چهار طرف بدن می ریزد یا چهار طرف زمین، آن که بـدن می گویـد وجهش اینست که پیش از غسل بدن را تر کند که در حال غسل آبی که بریزد از بـدن تجاوز نکنـد که به گود رود و آن که می گویـد مراد زمین است وجهش اینست که زمین که رطوبتی بهم رسانید آب را جذب می کند خصوصا راه مکه معظمه که غالب سـفر اصـحاب از آن طرف بود و اکثر آن ریگ روانست و همین که تر شـد آب را جذب می کند.

و مولانـا عبـد اللَّه رحمه اللَّه می گفت که ظـاهرش زمین است از جهت کثـافت که مبـادا آب کـثیف شود و کلین شود و سـید محمد رحمه اللَّه می گوید که مراد از خبر آنست که دست در آب زنند از چهار جانب تا کثافت آن برطرف شود.

و مؤید اراده بدن حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت می کند از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که سؤال کردم از آن حضـرت که هر گاه شخصـی به آبی رسـد در جوئی یا گودی آیا غسل جنابت می تواند کرد یا وضو از برای نماز می توانـد ساخت هر گاه غیر از آن آب نیابـد و حال آن که آب مقـدار یک صاع نبوده باشـد از جهت غسل و یک مد نباشد از جهت وضو و متفرق باشد چه کند و حال آن که می ترسد که درنده ها از آن آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص:

خورده باشند.

حضرت فرمود که هر گاه دست او پاک باشد یک کف آب بردارد و به پشت خود بریزید و یک کف پیش و یک کف از دست راست و یک کف از دست چپ پس اگر ترسد که آب کافی نباشد سرش را سه مرتبه بشوید پس بدنش را دست بمالد مانند روغن مالی با جریان که همین کافیست و اگر خواهد وضو بسازد رو را بشوید و هر دو دست را مسح کند بعنوان دهن با جریان و مسح سر تا پاها بکشد و اگر آب متفرق باشد و تواند که جمع کند فبها و اگر نه از اینجا و از آنجا غسل کند و اگر در یک جا باشد و اندکی باشد که از برای غسل کافی نباشد باکی نیست که غسل کند و آب غسل به آنجا رود که مجزیست.

ظاهرا مراد از رفتن آنست که چون کمست و مضطر است از غساله غسل بقیه اعضای غسل را بشوید و دلالت می کند بر آن که غساله پاک است و در حالت اختیار خوب نیست که از غساله غسل کند.

و در حدیث صحیح از کاهلی مرویست که من از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمود که هر گاه به آبی رسی که قلیل باشد پس آب به پاش از دست راست خود و از دست چپ خود و از پیش روی خود و وضو بساز.

و ظاهر این حدیث زمین است چون از برای وضو به بدن ریختن فاید ندارد و ظاهر این خبر نیز دلالت می کند که ریختن از جهت آنست که آب کثیف نشود چون غساله وضو بی دغدغه

مطهر است.

و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که به حضرت امام جعفر صادق (ع) عرض نمودم که بسفر می رویم و مبتلا می شویم به غدیرهای باران که در گوشهای قریه ها می باشد و در آن آب عذره می باشد و اطفال در آنجا بول می کنند و حیوانات بول می کنند و سرگین می اندازند پس حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۵

اگر از اینها کراهتی داشته باشی دست باب زن که اینها دور روند و وضو بساز که در دین اسلام حرج و تنگی نیست چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ «۱» یعنی حق سبحانه و تعالی در دین اسلام هیچ تنگی مقرر نساخته است و از این حدیث سید محمد رحمه اللَّه آن را حل کرده است و این معنی ربطی به آن ندارد پس از مجموع ظاهر شد تخییر میان ریختن به بدن یا ریختن به زمین پس اگر آب وفا کند بهر دو به پاشد و الا بهر یک خوبست و اللَّه تعالی یعلم.

[آب استنجاء]

(فان انتضح علی ثیاب الرّجل او علی بدنه من الماء الّذی یستنجی به فلا بأس بذلک و ان ترشّش من یده فی الاناء او انصبّ فی الارض و وقع منه فی الاناء فلا بأس به) پس اگر ترشح کند بر جامه شخصی یا بر بدنش از آبی که به آن مخرج بول و غایط را می شوید باکی نیست و اگر از دستش ترشح کند در ظرف یا به زمین بریزد و از آنجا ترشح در ظرف باکی نیست خلاصه اش آنست که آب استنجا پاکست بلکه پاک کننده از خبث.

و این مضمون

در اخبار معتبره وارد شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند که اگر جامه شخصی باب استنجا افتد آیا جامه نجس می شود حضرت فرمودند که نه نجس نمی شود و در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است که راوی عرض نمود که من از بیت الخلاـ بیرون می آیم و به آب استنجا می کنم پس جامه ام می افتد بر آب استنجا حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح مرویست که که از آن حضرت راوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۶

پرسید که استنجا می کنم و جامه ام در آب استنجا می افتد و حال آن که جنبم حضرت فرمود که باکی نیست و ظاهرش آنست که قید جنابت از آن جهت می کند که غالب اوقات جنب نجاست منی دارد و ازاله منی نیز کرده است پس بنا بر این ظاهر می شود که غساله نجاست پاک باشد مطلقا و آن چه مظنون است آنست که آب استنجا نیز مثل سایر نجاسات باشد و احادیث نهی را غساله غسل جنابت کراهتش از جهت منی باشد نه از جهت غسل خصوصا اگر نجاست منی ضرر می داشت می بایست حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم بیان می کردند که اگر بدنت منی داشته باشد آب نجس است ترک استفصال در حکایت حال مفید عمومست چنانکه در اصول مبیّن شده است با آن که وارد شده است از ایشان صلوات اللّه علیهم که

اسکتوا عمّا سکت اللّه عنه

یعنی هر چه را حق سبحانه و تعالی نفرموده باشد شما از آن ساکت باشید.

و در میان علما خلافست که آب استنجا پاک است یا معفو است حدیث صحیح

اول صریح است در طهارت و دو حدیث دیگر ظاهر است در طهارت و حق طهارت است و اکثر علما ذکر کرده اند که طهارت آب استنجا مشروط است به آن که متغیر نشده باشد به نجاست چون اجماعست که هر آبی که متغیر می شود به نجاست نجس است.

و دیگر آن که بر نجسی وارد نشود چون ملاقی نجس نجس است و لیکن می باید قید کردن که نجاستی نباشد که از آب استنجا پاک شود چنانکه سنگی نجس باشد و بر بالای آن سنگ استنجا کنند و آب از اطراف بدر رود و به عددی که در کار است در این صورت سنگ نیز پاک می شود و کسی که آب قلیل را به ملاقات نجس نجس نمی داند این قید را نمی کند و قیدهای دیگر وجهی ندارد مثل آن که آب زیاد نشود از استنجا و این معقول نیست چرا که هر گاه اجزای نجاست داخل این آب شود البته زیاد می شود مع هذا نگفته اند و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۷

در کار می بود می گفتند.

دیگر آن که اول آب به مخرج رسد که اگر اول دست برسد پاک نیست زیرا که اب غساله دست منضم خواهد بود و این نیز بی وجه است زیرا که علی ای حال دست نجس می شود و تقیید نص است بی دلیل.

دیگر آن که نجاستی دیگر نباشد در مخرج مثل بواسیر و این قید در قید اول داخل است.

دیگر آن که استنجا از غایط غیر متعدی معفو است زیرا که متعدی ازاله نجاست جائی دیگر است و این صورتی دارد در صورتی که بسیار تعدی کرده باشد که بر آنها رسیده باشد مثلا، و اگر

غیر متعدی آنست که اصلا مخرج آلوده نشده باشد مثل تریاکیان در این صورت معلوم نیست نجاست آن تا محتاج به ازاله باشد و اللّٰه تعالی یعلم و احتیاط بد نیست در همه.

(و کذلک فی الاغتسال من الجنابه) یعنی در غسل جنابت هم چنین است یعنی آب غساله غسل نجس نیست به اجماع پس اگر به جامه کسی بریزد پاکست یا اگر ترشحی بکند و قطره چند در آن آبی بریزد که از آن غسل می کند باکی نیست و این را صدوق خواهد گفت و باین نحوی که ذکر کرده است ظاهرش آنست که حدیثی که دیده باشد و اگر چه ممکنست که از این احادیث سابقه و لاحقه استنباط کرده باشد.

[اگر حیوان مرده در آب روان باشد]

(و ان وقعت میته فی ماء جار فلا بأس من [با خ] الوضوء من الجانب الّذی لیس فیه المیته) و اگر حیوان مرده در آب روان باشد پس باکی نیست وضو ساختن از جانبی که در آن جانب مرده نباشد چون آب جاری به ملاقات نجاست نجس نمی شود پس اگر جانبی که میته در آن جانب باشد متغیر شده باشد چنانکه غالب تغیّر است از آن جانب وضو نمی توان ساخت لزوما و اگر متغیر نباشد اجتناب بر سبیل کراهت است و علی ای حال در آن جانبی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۸

میته نیست وضو نمی توان ساخت.

و حمل بر جاری کرده اند حدیث صحیح را که منقولست از حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه آب غالب باشد بر بوی مرده از آن آب وضو بساز و بخور و اگر آب متغیر شده باشد و مزه اش گشته باشد وضو مساز

و مخور.

و هم چنین حدیث کالصحیحی که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که عرض کردند که هر گاه شخصی به آبی برسد و در آن آب حیوان مرده افتاده باشد و گندیده باشد چه کند حضرت فرمود که اگر گندیده باشد پس وضو نسازد و نخورد و چون در این دو خبر حضرت نپرسیدند که آب چه مقدار بود حمل بر آب چشمه کرده اند، یا کر.

[آب ایستاده که مردار در آنجا باشد]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن الماء السّاکن تکون فیه الجیفه قال یتوضّأ من الجانب الاخر و لا یتوضّأ من جانب الجیفه) و از آن حضرت سؤال کردند که آب ایستاده که مردار در آنجا باشد حضرت فرمودند که از جانب دیگر وضو بسازد و از جانب مردار وضو نسازد و این حدیث را کلینی مسندا روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه با زیادتی آن که و اراده استنجا نیز دارد، پس جواب حضرت که وضو می سازد شامل استنجا نیز می باید باشد تا جواب مطابق سؤال باشد و وضو را بمعنی لغوی اطلاق نموده اند در این صورت و مراد از آب ساکن غیر آب چشمه و چاهست.

(و سئل الصّادق عن غدیر فیه جیفه فقال ان کان الماء قاهرا لها لا یوجد الرّیح منه فتوضّأ و اغتسل) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از آب گودی ایستاده و جمع شده از آب باران که در آن حیوان مرده افتاده باشد چه کنند حضرت فرمودند که اگر آب غلبه کند بر بوی مردار و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۹

نگندیده باشد وضو و غسل بکن از آن آب و این حدیث را کلینی بسند

صحیح روایت کرده است از آن حضرت و در آخرش غسل نیست و شیخ طوسی احادیث بسیار باین مضمون روایت کرده است بعضی صحیح است و بعضی کالصحیح و همه را حمل کرده اند بر آن که کر باشد.

و محتملست که فرق باشد میان آب باران و آب چاهی که در حوض کنند با آن که آب باران چون حکم آب روان دارد کریت در آن شرط نباشد و در آب چاه کریت شرط باشد و لیکن این مذاهب را صریحا از کسی ندیده ام و بعضی از معاصران چنین قائل بودند و باین تفصیل جمع میان اخبار نجاست و طهارت قلیل می توان کرد بی تکلّفی چنانکه اصحاب تکلف بسیار کرده اند و اللَّه تعالی یعلم.

[کسی که جنب شود در سفری و یافت نشود مگر برف]

(و من اجنب فی سفر و لم یجد الّا الثّلج فلا باس بان یغتسل به و لا باس بأن یتوضّأ به ایضا یدلك به جلده) و کسی که جنب شود در سفری و بهم نرسد مگر برف پس باکی نیست که به آن غسل یا وضو کند به آن که بمالد بر بدن تا آب شود و جریان حاصل شود و اقل جریان آنست که آب حرکت کند و اگر چه آن قدر باشد که از ته مویی به ته موی دیگر حرکت کند و اگر چه به مدد دست باشد و این در صورتیست که خوف ضرر نباشد و الا تیمّم می کند و باین تفصیل جمع کرده اند علما میان روایات معتبره که در برف وارد شده است و صحیح علی بن جعفر نیز دلالت می کند بر آن.

[باکی نیست که جنب دست در اندرون خم کند و بدست آب از آنجا بردارد]

(و لا باس ان یغرف الجنب الماء من الحبّ بیده) و باکی نیست که جنب دست در اندرون خم کند و بدست آب از آنجا بردارد یعنی هر گاه دستش پاك باشد جنابت سبب نجاست آب نمی شود و بر این مضمون اخبار صحیحه وارد شده است.

[ترشح آب غسل جنب]

(و إن اغتسل الجنب فنزا الماء من الارض فوقع فی الاناء او سال

من یدیه فی الاناء فلا بأس به و اگر غسل کند جنب در زمین پاکی و بدنش پاك باشد و چون غسل کند و آب به زمین ریزد ترشح کند از زمین و در ظرف آبی که از آنجا غسل می کند بچکد یا از بدنش ترشح کند قطره چند و در آن ظرف ریزد باکی نیست و بر تقدیری که از غساله جنب وضو و غسل نتوان کرد این قطرات ضرر ندارد و بی دغدغه چون غساله پاکست بی دغدغه و بر این مضمون روایات صحیحه و موثقه وارد شده است و کسی خلاف نکرده است لیکن بعنوان سیلان واقع شده است چنانکه صدوق گفته است و لیکن ظاهرا مراد صدوق نیز قطرات است و اللَّه تعالی یعلم.

[مرد و زن از یک ظرف غسل کنند]

(و لا باس بان يغتسل الرجل و المرأه من اناء واحد و لكن تغتسل بفضله و لا يغتسل بفضلها) و باكی نيست كه مرد و زن از يک ظرف غسل كنند و ليكن بهتر آنست كه در آب برداشتن اول مرد آب بردارد و ديگر زن چنانكه در حديث صحيح فضلا كه آن زراره و محمد بن مسلم و ابو بصير است روايت كرده اند از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليهما و خواهد آمد و حاصل مراد آنست كه سؤر جنب نجس نيست بلكه طاهر و مطهر است.

و بر اين مضمون أخبار صحيحه وارد شده است اما تقدم مرد بر زن در اين صحيحه الفضلا واقع شده است و بس و دور نيست كه از جهت اشرفيت مرد

باشـد بر زن و رعـایت ادب زن باشـد نسـبت به مرد پس لازم باشـد که در همه جا زن نسبت به شوهر خود رعایت ادب بکند چنانکه خواهد آمد در نکاح.

[منزوحات بئر]

[انسان]

(و اکبر مـا یقع فی البئر الانسان فیموت فیها فینزح منها سـبعون دلوا و اصـغر ما یقع فیها الصِّعوه فینزح منها دلو واحـد و فیما بین الانسان و الصعوه علی قدر ما یقع فیها) و بزرگترین چیزی که در چاه می افتد که شارع از جهت آن دلو قرار داده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۱

است آدمست خواه بزرگ و خواه کوچـك و خواه مرد و خواه زن و خواه مسـلمان و خواه کـافر علی الظـاهر که اگر بمیرد در چـاه هفتـاد دلو می کشـند و کوچـك ترین چیزی که در چاه افتـد صـعوه است که از افراد گنجشك است در لغت عرب و دم جنبانـك می گوینـد آن را اگر در چـاه بمیرد یـك دلو می کشـند و از آدمی تا صـعوه بحسب جثه زیاد و کم می شود و ظاهر آنست که به تخمین مکلف باشد در بزرگی و کوچکی و عدد ما بین یك تا هفتاد سگ به سی دلو مناسبت دارد، و خوك به پنجاه دلو، و گربه به هفت دلو و امثال این و همین قرینه استحباب نزح است و جمعی از علما ذکر کرده اند که غرض حضرت بیان ضابطه کلی نیست که ما برای خود استنباط توانیم نمود بلکه در تفاصیلش رجوع به اخبار دیگر می باید کرد.

و این خبر موثق عمـار ساباطی است و علما عمل به این حـدیث کرده انـد اگر چه عمار فطحی است لیکن ثقه و معتمـد است و لیکن ظاهر آنست که امثال

این اخبار اگر مؤیدات از اخبار دیگر داشته عمل می کرده اند و یا آن که ایشان در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده بودند و در آن وقت مذهب ایشان صحیح بوده است و چون ایشان بعد از حضرت از مذهب عدول کردند از ایشان روایت نمی کردند و نهایت اجتناب می نمودند از ایشان.

و لیکن اخباری که از ایشان شنیده بودند در حالت ایمان و عدالت نقل می کرده اند و باین خبر عمل نموده اند و خلافی نکرده اند مگر در کافر که بعضی گفته اند که کل آب را می باید کشید چون حضرت نجاست مردن را فرموده است و بس و نجاست کفر را نفرموده است و چون اخبار دیگر وارد شده است که چاه به ملاقات نجاست نجس می شود پس باید که در جائی که نصی وارد نشده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۲

باشد کلّ را بکشند و جمعی گفته اند که در ما لا نص فیه «۱» چهل دلو می کشند و بعضی سی دلو گفته اند بنا بر این دو قول هفتاد دلو کافیست و ابن طاوس علیه الرحمه گفته است که در ما لا- نص فیه هیچ نمی کشیم چون شارع نفرموده است که بکشید و بنا بر قول او نیز هفتاد دلو کافیست و حق آنست که این مسأله از ما لا نص فیه نیست چون حضرت فرموده است که از جهت انسان هفتاد دلو بکشند.

و بدان که در نجاست آب چاه به ملاقات نجاست هر گاه متغیر شود به نجاست که رنگ یا بو یا مزه اش به نجاست بگردد خلافی نیست که نجس می شود و اگر متغیّر نشود چهار قولست مشهور میان قدما نجاست است و

وجوب نزح و بعضی نجس نمی دانند و کشیدن آن را واجب می دانند تعبدا- «۲» و بعضی نجس نمی دانند و کشیدن آن را سنت می دانند و این قول اکثر متأخرین است و بعضی گفته اند که اگر آب چاه کر باشد نجس نمی شود و الا نجس می شود.

و آن چه اظهر است نزد بنده طهارتست و احتیاط در نزح است به نحوی که مذکور خواهد شد و آن روایاتی که مذکور خواهد شد ظاهر خواهد شد دلیل طهارت و اگر چه صدوق عمل به خبر عمار نموده است که اکثر هفتاد دلو است و لیکن کر را ذکر کرده است بنا بر آن که کر زیاده از هفتاد دلو نیست چون نقل کرده اند که می باید دلوی دو صاع آب بگیرد و مشهور میان علما آنست که دلو معتاد آن چاه اعتبار دارد و اگر آن چاه دلو معتادی نداشته باشد دلوی که اکثر مردم آن بلد به آن کشند معتبر است و ظاهر نمی شود که صدوق چاه را به ملاقات نجاست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۳

نجس می داند یا نه و بر تقدیر عدم نجاست آیا نزح را واجب می داند یا نه.

و ظاهر عبارتی که در اول کتاب گفت که ماء البئر طهور اینست که پاک داند اگر چه محتملست که مرادش این باشد که چون بکشند ازاله نجاست به آن می توان کردن چنانکه سیاق کلام بر آن دلالت می کند و به این معنی اشاره نموده است در امالی و گفته است که آب چاه طهور است ما دام که چیزی از نجاسات در چاه نیفتد که باعث نجاست چاه شود و ظاهرا توقف داشته باشد از جهت تعارض روایات

چنانکه در روایت صحیح از محمد بن اسماعیل بن بزیع وارد شده است که حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه فرمودند که آب چاه واسع و فراخست هیچ چیز آن را نجس نمی کنید تا متغیر نشود به نجاست و همین حدیث را نیز بعنوان مکاتبه روایت کرده است.

و در روایت صحیحی دیگر از آن حضرت صلوات اللّه علیه نقل کرده است که حضرت فرمود که آب چاه واسع است یعنی ماده دارد یا فراخ است حکم آن از حیثیت عدم نجاست و هیچ چیز آن را فاسد نمی کند مگر آن که بوی آن یا مزه آن متغیر شود که در آن صورت آن مقدار آب می کشند تا بوی آن زایل شود و مزه اش خوب شود زیرا که ماده دارد که از زمین بیرون می آید و همین علت در آب چشمه جاریست بلکه اولی هر گاه پیش آن باز باشد و روان باشد.

دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که جامه را نمی شویند و اعاده نماز نمی کنند از جهت هر چیزی که در چاه افتاده باشد مگر آن که بوی آن به نجاست متغیر شود پس اگر متغیر شده باشد جامه را می شویند و اعاده نماز می کنند و آب چاه را می کشند و در این باب اخبار بسیار خواهد آمد.

و جمعی که قایل به نجاست چاه شده اند به ملاقات نجاست عمده ادله ایشان آنست که شارع طریق تطهیر چاه را به نزح مقرر فرموده است و در بعضی اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۴

بلفظ تطهیر واقع شده است اگر نجس نمی شد نزح مقرر نمی ساخت و جوابش آنست که ممکنست که مراد

از تطهیر تنظیف و پاکیزگی باشد تا جمع میان اخبار شده باشد با آن که اختلاف عظیمی که در نزح وارد شده است قرینه استحباب است که حضرات ائمه معصومین نظر بحال سایلان می کرده اند هر یک که استکراه ایشان بیشتر بوده است بیشتر می فرموده اند و هر که کمتر بوده است کمتر.

و جمعی که قایل به تفصیل شده اند دو حدیث موافق ایشان است هر دو بد نیست که یکی موثق عمار است و یکی قوی کالصحیح حسن بن صالح است و این دو خبر را نیز حمل بر استحباب می توان کرد که اگر کر باشد استحباب اجتناب کمتر است و اگر کمتر از کر باشد بیشتر و قولی که نجس نمی شود و نزح واجبست تعبدا نیز جمعی است میان اخبار طهارت و اوامر به نزح و احوط آنست که مقدّرات را بکشند و تا نکشند استعمال آن نکنند و اگر عمل به طهارت کنند و نکشند ظاهرا معاقب نبوده باشند و اللّٰه تعالی یعلم.

[اگر موشی در چاهی افتد و بمیرد و از هم نپاشد]

(فان وقع فیها فأره و لم تتفسّخ ینزخ منها دلو واحد و ان انفسخت فسبع دلاء) پس اگر موشی در چاهی افتد و بمیرد و از هم نپاشد یک دلو می کشند و اگر از هم به پاشد هفت دلو می کشند.

بدان که چون صدوق عمل بحدیث عمار نموده است فأره را از بابت صعوه یک دلو قایل شده است. و اما اخبار صحیحه بسیار بر سه دلو واقع شده است و هفت دلو، و در حدیثی ضعیف واقع شده است که اگر از هم به پاشد هفت دلو بکشند. اکثر علماء باین عنوان قایل شده اند که اگر از هم نپاشد سه دلو، و

اگر از هم به پاشد هفت دلو و احادیث صحیحه در خصوص فأره واقع شده است که سبب نجاست چاه نمی شود.

و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که چهل دلو بکشند و در بعضی اخبار تمام آب را بکشند و آنها محمولست بر آن که موشی بسیار در چاه افتاده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۵

باشد چنانکه مدار بر اینست در چاههای راه مکه معظمه و آب متغیر شده باشد چهل دلو می کشند اگر تغییرش زائل شود فبها و إلّا آن قدر می کشند که تغییرش زایل شود و بهتر آنست که تمام آب را بکشند أما آن چه مظنون بنده است آنست که در مطلق فاره اگر آب متغیر شده باشد آن مقدار می کشند که تغییر آن زائل شود و سنت است که تمام آب را بکشند و با عدم تغیر کشیدن واجب نیست و سنت است که سه دلو بکشند و بهتر هفت دلو است و بهتر چهل دلو و اللّٰه تعالی یعلم.

[اگر الاغی در چاه افتد و بمیرد]

(فان وقع فیها حمار ینزح منها کرّ من ماء) و اگر الاغی در چاه افتد و بمیرد یک کر آب می باید کشید و بر این مضمون حدیث معتبر کالصحیح وارد شده است و اکثر علما باین عمل کرده اند، و در احادیث صحیحه وارد شده است از برای دابه که غالبا در روایات بر اسب و استر و الاغ استعمال می کنند و بعضی اوقات با اینها منظم است گاو و گوسفند و شتر که چند دلوی آب بکشند.

و مظنون آنست که سه دلو کافیست نهایتش ده دلو و کر اولی است و کل بهتر است چون در حدیث صحیحی وارد شده است از

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر در چاه بمیرد جانوری کوچک یا جنبی در آب رود هفت دلو بکشند و اگر گاو نر یا چیزی که در جثه مثل او باشد بمیرد یا شراب در چاه ریخته شود کل آن را بکشند پس در الاغ اگر کل را بکشند بهتر است.

[اگر سگی در چاه افتد و بمیرد]

(و ان وقع فیها کلب نزح منها ثلاثون دلوا إلی اربعین دلوا) و اگر سگی در چاه افتد و بمیرد سی دلو می کشند تا چهل دلو یعنی اقل آن سی است و اکثرش چهل و در میانه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و باین نحو خبری ندیده ام و قولی نشنیده ام.

و در موثقه سماعه سی دلو است یا چهل دلو و در حدیث دیگر بیست یا سی یا چهل است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۶

و در احادیث صحیحه وارد شده است چند دلوی که اقلش سه است و در اخبار صحیحه پنج دلو و هفت دلو واقع شده است و اظهر آنست که پنج کافیست و بهتر از آن هفت است و اولی از آن بیست یا سی یا چهل است و در بعضی روایات کل واقع شده است و محمول است بر آن که اگر متغیر شده باشد سنت است کل و واجب آن مقدار است که تغییر آن برطرف شود.

چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است که اگر آب چاه متغیر نشده باشد باکی نیست و چیزی نمی باید کشید و اگر متغیر شده باشد آن قدر بکشند که تغییر او زایل شود و مظنون همین است و بواقی مستحب است، و اگر سگ زنده بیرون آید از چاه مشهور آنست

که هفت دلو می کشند و بر این مضمون حدیث صحیحی وارد شده است و ظاهرا سه و پنج نیز کافی باشد استحبابا و اللّٰه تعالی یعلم.

[اگر گربه در چاه افتد]

(و ان وقع فیها سنّور نزح منها سبع دلاء) و اگر گربه در چاه افتد از آن چاه هفت دلو می کشند اگر بمیرد. و بر این مضمون اخبار صحیحه وارد شده است با سگ و لیکن چون صدوق بنا را بر حدیث عمار گذاشته است سی تا چهل را به سگ داده است و هفت را به گربه چون جثه او کوچک تر است و ظاهر آنست که در گربه سه دلو کافی باشد و پنج بهتر و هفت بهتر و بیست بهتر چون حدیث صحیح در مطلق میته وارد شده است که بیست دلو بکشند و دیگر سی یا چهل بهتر اگر متغیر نشده باشد و الا آن قدر که تغییر زایل شود و کل بهتر است.

[اگر مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر در چاه بمیرد]

(و ان وقع فیها دجاجه او حمامه نزح منها سبع دلاء) و اگر در چاه بمیرد مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر هفت دلو آب می کشند و در روایات صحیحه در این، و در مطلق طیر که از کبوتر باشد تا شتر مرغ وارد شده است هفت دلو و پنج دلو و چند دلو و هیچ دلو پس کشیدنها مستحب است و هفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۷

دلو بهتر است و اگر مطلق پرنده را حتی گنجشک هفت دلو بکشند بهتر است چون در لغت اطلاق می کنند طایر را بر هر پرنده و طیر جمع آنست اگر چه گاهی اطلاق می کنند آن را بر واحد.

[اگر شتر یا گاو نری در چاه بمیرد]

(و ان وقع فیها ثور او بعیر او صبّ فیها خمر نزح الماء کلّه) و اگر بمیرد در چاه شتری یا گاو نری یا ریخته شود در آن شرابی کل آب را می کشند، و بعیر شامل شتر کوچک و بزرگ و نر و ماده هست و در آن اخبار صحیحه وارد شده است که جمیع را بکشند و خبری کالصحیح هست که شتر نر را یک کر بکشند و احادیث چند دلو از برای مطلق دابه هست.

و احادیث صحیحه وارد شده است که هیچ چیز نمی باید کشید از جهت هیچ چیز تا متغیر نشود پس اخبار کل را حمل بر تغییر آب می توان کرد و حمل بر استحباب و الا واجب در صورت تغیر آن قدریست که تغیر زایل شود و هم چنین ثور و خمر را و احوط در خمر آنست که تمام را بکشند اگر چه یک قطره باشد و بعضی در چند قطره بیست دلو گفته اند و سی

نیز در روایت واقع شده است.

و اکثر علما گفته اند که حکم خمر دارد نبیذ که شراب خرما و شراب عسل و شراب شکر و امثال اینهاست از چیزهای که مست کننده است و از حلویات می گیرند و هم چنین فقاع و آن بوزه است که از حبوبات می گیرند مثل جو و ذرت و برنج و بعضی ملحق به این ها ساخته اند عصیر عنبی را که شیره انگور است هر گاه بجوشد و غلیان کند دو ثلثش به جوشیدن نرفته باشد، و مستند ایشان آنست که احادیث متواتره وارد شده است که اینها نیز حکم شراب دارند لیکن چون ظاهرش اینست که حکم شراب دارد در حرمت مشکل است داخل کردن آنها در این حکم اگر چه احوط است.

[اگر چند قطره خون در چاه ریزد]

(و ان قطر فیها قطرات من دم استقی منها دلاء) و اگر چند قطره

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۸

خون در چاه ریزد چند دلو آب بکشند در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است که از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه سؤال می کند از شخصی که مرغ خانگی یا کبوتری را بکشد و در چاه افتد آیا جایز است که از آب آن چاه وضو بسازند حضرت فرمودند که چند دلوی بکشد و بعد از آن وضو بسازد.

و در صحیحه محمد بن اسماعیل منقولست که به شخصی کتابتی نوشتم که به حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه عرض نماید که هر گاه چاهی در خانه باشد از جهت وضو ساختن پس چند قطره بول یا خون در آن چاه ریزد یا مانند پشکلی از فضله آدمی در چاه افتد چه چیز آن چاه را پاک می کند

تـا حلال باشـد وضو ساختن از برای نماز از آب آن چاه پس حضـرت بخط مبارک خود در کتابت من نوشـتند که چنـد دلوی آب می کشـند، و فرمودند که آب چاه واسع است چیزی او را نجس نمی کند تا متغیر نشود و ظاهر این دو خبر آنست که سه دلو کافی باشـد اسـتحبابا و اکثر علما ده دلو گفته انـد و این احوط است و حـدیث سـی دلو خواهـد آمد و آن بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

[مردی که بالغ باشد در چاه بول کند]

(و ان بال فیها رجل اسـتقی منها اربعون دلوا) و اگر مردی که بالغ باشـد در چاه بول کنـد چهل دلو آب می کشد و این روایت موثقه علی بن ابی حمزه است و علما عمل باین کرده اند.

و در صـحیحه فضـلا وارد شده است که تمام آب را بکشند و آن بهتر است اگر چه ظاهرش آنست که مستحب باشد یا چاه به آن متغیر شده باشد و اظهر آنست که چهل دلو نیز مستحب است و از پیش گذشت که از برای قطرات بول چند دلو کافیست.

[اگر کودکی که غذای او بر شیرش غالب باشد بول کند در چاه]

(و ان بال فیها صبیّ قد اکل الطّعام اسـتقی منها ثلث دلاء و ان کان رضـیعا استقی منها دلو واحد) و اگر کودکی که غذای او بر شیرش غالب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۹

باشـد بول کنـد در چاه سه دلو آب می کشـند و اگر شـیرخواره باشـد که شـیرش بر غـذا غالب باشد یک دلو می کشـند و در روایت کالصحیح وارد شده است که برای بول صبی هفت دلو می کشند و اکثر اصحاب به آن عمل کرده اند.

و در روایت موثق وارد شـده است که از برای فطیم یـک دلو می کشـند و فطیم آنست که او را از شـیر باز کرده باشـند و علما حمـل کرده انـد بر طفلی کـه قریب به آن باشـد که از شـیر بـاز کننـد مجـازا و در صـحیحه الفضـلا تمـام آبست، و محمـول بر استحباب است.

[اگر در چاه افتد زنبیلی از فضله آدمی]

(فـان وقع فی البئر زنبیـل [و خ زبّیل در هر دو جا] من عـذره رطبه او یابسه او زنبیل من سـرقین فلا بأس بالوضوء منها و لا ینزح منها شی ء) این مضـمون حدیث صـحیح علی بن جعفر است پس اگر در چاه افتد زنبیلی از فضـله آدمی که تر باشد یا خشک باشد یا زنبیلی از سرگین در چاه افتد پس باکی نیست که وضو بسازند و از آب چاه چیزی نکشند و این تتمه نیست در حدیث و لیکن ظاهر حدیث است.

و نزدیک به این معنی روایت کرده است عمار ساباطی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از چاهی که در آن بیفتد زنبیلی عذره خشک یا تر حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه آب چاه بسیار باشد و ظاهرا تقیید

به آب بسیار از آن جهت که اگر آبش کم باشد به نجاست متغیر می شود و این دو حدیث نیز دلالت می کند بر طهارت آب چاه یعنی به ملاقات نجاست نجس نمی شود و لیکن چون بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث آینده صدوق تأویل کرده است به آن که هذا اذا کانت فی زنبیل و لم ینزل منه شی ء فی البئر یعنی آن که گفتیم باکی نیست موافق حدیث در صورتیست که از آن چه در زنبیل است از عذره داخل آب چاه نشود و اگر آن تتمه را داخل نمی کرد جمع می توانست کردن که باکی نیست پاک می شود به نزح چهل یا پنجاه دلو و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۰

تاویلات وقتی در کار است که حدیثی دیگر نباشد و پیش گذشت احادیث بسیار که دلالت بر طهارت آب چاه می کرد و این دو حدیث نیز مثل آنهاست و ممکن است که صدوق چاه را با این نجاسات نجس داند و به سبب مردن حیوان نجس نداند مگر وقتی که از هم به پاشد و نجاسات اندرونی بیرون آید چنانکه در پیش اشاره به آن شد.

[هر گاه عذره آدمی در چاه افتد]

(و متی وقعت فی البئر عذره استقی منها عشر دلاء فان ذابت فیها استقی منها اربعون دلوا إلی خمسین دلوا) و هر گاه در چاه افتد عذره آدمی ده دلو دلو آب بکشند پس اگر از هم به پاشد در چاه چهل دلو بکشند تا پنجاه دلو بکشند به نحوی که در سگ گذشت و روایت قوی است و در آن واقع است چهل یا پنجاه و نه تا پنجاه و اگر چه در روایت ضعفی است علما به

آن عمل کرده اند و قایل به پنجاه شده اند که بیشتر بهتر و پیش گذشت در صحیحه ابن بزیع که چند دلوی می کشند و یا چیزی نمی کشند و در صحیحه علی ابن جعفر نیز گذشت الحال پس اظهر استحباب نزح است و چند دلو که اقلش سه است کافیست و باین روایت عمل نمودن بهتر است و اللّه تعالی یعلم.

[در حریم چاه]

(و البئر اذا کان إلی جانبها کنیف فان کانت الارض صلبه فینبغی ان یکون بینهما خمسه اذرع و ان کانت رخوه فسبعه اذرع) و چاه هر گاه در جانب آن آن خانه باشد که چاله اش به آب رسیده باشد پس اگر زمین سخت باشد سزاوار آنست یعنی سنت است که در میانه چاه و چاله پنج زرع باشد به گز دست و اگر زمین سست باشد پس سنت هفت کز است و همین مضمون را کلینی در روایت قوی نقل کرده است و به جای صلبه کوه گفته است. به جای رخوه سهل گفته که دامن کوه باشد و صدوق چنین فهمیده است که حضرت صلوات اللّه علیه بر سبیل مثال گفته است و علما متابعت او کرده اند و ممکنست که روایتی دیگر به صدوق رسیده باشد به همین عبارت که نقل کرده باشد آن را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۱

و در روایات معتبره که یکی از آنها حسن کالصحیح است وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم جهت را اعتبار فرموده اند و در روایتی واقع شده است که ظاهر آن بلندی و پستی قرار است به این معنی که مقر آب مختلف می باشد هر گاه چاه را کنده باشند سه کز و به

آب رسیده باشد ممکنست که چاله را سه کز و نیم کنده به آب رسیده باشد بنا بر این چاه بالاست و از آب چاه به چاله می آید نه بر عکس و این را تجربه کردیم.

و فوقیت جهت چنانکه از روایت معتبره ظاهر می شود آنست که مجرای همه چشمها از جانب شمالست و آن از قطب شمالیست تا مغرب اعتدال پس اگر چاه در آن طرف باشد و چاله در طرف جنوب باشد و آن مقابل شمالست از قطب جنوبی تا مشرق اعتدال بلند است چون آبها از آن جانب می آید پس اول به چاه می رسد و دیگر به چاله و بر عکس چاله فوقست.

و اگر چاه در طرف صبا باشد و آن از قطب شمالی است تا مشرق اعتدال چاله در طرف دبور باشد مقابل آن از مغرب اعتدال تا قطب جنوبی و بر عکس مساویند پس احتمالات هیجده می شود زیرا که زمین یا سست است یا سخت و بر هر احتمالی یا مقر چاه بلند است یا چاله یا مساویند و دو در سه شش صورت می شود و این شش را در سه صورت جهت زدیم که فوقیت چاهست یا فوقیت چاله یا تساوی هیجده صورت می شود و چون اگر یکی از این سه باشد پنج کز کافیست پس نه صورت پنج ذرعست که زمین صلب است و سه صورت فوقیت قرار چاه نیز پنج ذرع است و در سه صورت تساوی مقر و تحتیت آن دو صورتش فوقیت جهت است پس چهارده صورت پنج ذرع کافیست و چهار صورت هفت ذرع است به اندک تاملی ظاهر می شود که تقسیم به بیست و

چهار صورت بی وجهست چون تساوی جهت را دو صورت کرده انـد یکی آن که چاه در مغرب باشـد و چاله در مشـرق و بر عکس و هر گاه هر دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۲

یک حکم داشته باشد و داخل تساوی باشد پس دو صورت کردن بی فایده خواهد بود و این تحدید مشهور است و در بعضی از روایـات در طرف قلت سه و چهـار واقع شـده است و در طرف کـثرت دوازده واقع شـده است در جهت و یـا تسـاوی جهت هفت ذرع واقع شده است و در بعضی از نسخ نه ذرع پس اگر در چهارده صورت پنج ذرع باشد و در باقی دوازده بهتر است و اگر در طرف قلت هفت ذرع باشد بهتر و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال الرّضا صلوات اللّٰه علیه لیس یکره من قرب و لا بعد بئر یغتسل منها و یتوضّأ ما لم یتغیّر الماء) و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که نجس نمی گردانـد قرب و بعـد بالوعه چاهی را که از آن چاه غسل کننـد و وضو سازنـد ما دام که آب چاه متغیر نشود.

و ایـن حـدیث را کلینی بسـند حسن از محمـد بن القسم ثقه که کتـاب او نزد صـدوق بـوده است و طریـق صـدوق به او حسـن کالصـحیح است روایت کرده است از ابو الحسن الرضـا صـلوات اللّٰه علیه که پرسـیدند از آن حضـرت از چـاهی که میان آن و چاله پنج کز باشد یا بیشتر حضرت فرمودند که ضرر ندارد قرب و بعد چاله به چاه وضو می توان ساخت و غسل می توان کرد ما دام که آب چاه متغیر نشود.

و چون صدوق خواسته است که اختصار

کند باعث اختلال معنی شده است اما مآل هر دو معنی یکیست و ظاهرش آنست که چاه به ملاقات نجاست نجس نمی شود تا متغیر نشود و ممکنست که مراد این باشد که تا متغیر نشود علم به وصول نجاست حاصل نمی شود غالبا و اول اظهر است.

(و روی عن ابی بصیر انّه قال نزلنا فی دار فیها بئر إلی جنبها بالوعه لیس بینهما الا نحو من ذراعین فامتنعوا من الوضوء منها فشقّ ذلک علیهم فدخلنا علی ابی عبد اللَّه فاخبرناه فقال توضّأوا منها فانّ لتلک البالوعه مجاری تصبّ فی واد ینصبّ فی البحر) طریق صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۳

به ابو بصیر موثق است و او ذکر کرده است که جمعی در خانه فرود آمدیم که در آن خانه چاهی بود که در جنب آن چاله بود که فاصله میان چاه و چاله تقریبا دو ذرعی بود پس یارانی که با من بودند وضو نساختند از آب آن چاه و کار بر ایشان مشکل شد که می بایست آب را از بیرون بیاورند پس همه به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه رفتیم و واقعه را عرض نمودیم پس حضرت فرمودند که از آن چاه وضو بسازید که آن چاله را راهی هست بجویی که آن جو به دریا می ریزد.

بدان که محتملست که در مدینه مشرفه بیت الخلاها را بهم راه داده باشند در زیر زمین چنانکه چاههای نجف اشرف همه بهم راه دارند و همه سر به دریا گذارند چون دریا نزدیک است و ممکنست که مراد این باشد که چون آب زیر زمین بهم راه دارند و به دریا نیز اتصال دارند کنایه از

ماده باشد که چون هر دو ماده دارند دیر متغیر می شود و تا متغیر نشود نجس نمی شود.

[هر گاه چیزی در چاه افتد و بوی آب را متغیر سازد]

(و متی وقع فی البئر شی ء فغیّر ریح الماء وجب ان ینزح الماء کلّه فان کان کبیرا و صعب نزحه فالواجب ان یتکاری علیه اربعه رجال یسقون منها علی التراوح من الغدوه إلی اللیل) و هر گاه چیزی در چاه افتد و بوی آب را متغیر سازد واجبست که جمیع آب را بکشند پس اگر آب بسیار باشد و مشکل باشد کشیدن آب آن چاه واجبست که کرایه کنند چهار کس را که آب بکشند به عنوانی که یکدیگر را راحت دهند از صبح تا شام.

و این معنی در حدیث کالصحیح واقع شده است و صدوق از آن خبر برداشته است چون در آن خبر می پرسد از حضرت صلوات اللّٰه علیه از سگ و موش و خوک حضرت می فرماید که کل آب را بکشند پس اگر آب غلبه کند تراوح کنند پس آن که واقع شده است در اینها که کل را بکشند حمل می باید کرد بر صورت تغیّر آب تا جمع شود در میان اخبار چنانکه شیخ نیز چنین کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۴

است و لیکن چون تمام کشیدن را سنت می دانیم هم چنین تراوح را سنت می دانیم.

و آن چه ظاهر می شود از دو خبر صحیح و دو خبر حسن کالصحیح و دو خبر قوی کالصحیح و یک خبر موثق کالصحیح و دو خبر قوی کالصحیح آنست که هر گاه متغیر شود چاه آن قدر بکشند که بوی بد او زایل شود و ظاهر همه این اخبار آنست که چاه به ملاقات نجاست نجس نمی شود زیرا که

تا تغیر هست نجاست هست و چون تغیر زایل شد چنانست که سگ را از چاه بیرون برند پس اگر نجس می شد می بایست که بعد از تغیر چهل دلو بکشند لهذا بعضی که قایلند به نجاست استیفای مقدر به این معنی را قایلند و جمعی دیگر به این معنی قایلند که تمام کنند این مقدار را به آن که اگر در سگ سی دلو بکشند و تغیر زایل شود ده دلو دیگر می کشند چنانکه محقق در معتبر قائل شده است به این معنی.

و اما کیفیت تراوح پس جمعی گفته اند که دو کس بکشند باین عنوان که یکی در چاه رود و دلو را به زودی پر کند و دیگری از بالا بکشد و اینها که مانده شوند استراحت کنند و دو کس دیگر بکشند بهمان عنوان و اقلا می باید که چهار کس باشد که اگر بیشتر ضرر ندارد و بعضی گفته اند که هر دو بر لب چاه ایستاده بکشند و سه کس کافیست بواسطه راحت دادن بانکه یکی مدد یکی بدهد و یکی استراحت کند و هم چنین تا شام و اگر شش کس باشند احوط است که یکی اندرون چاه باشد و دو کس بالا و این سه کس دیگر که مانده شوند سه کس دیگر تا عمل بهر دو قول کرده باشند.

و مشهور آنست که همه به نماز جمعه می توانند رفت و هم چنین به نماز جماعت و با هم چیزی می توانند خورد و بهتر آنست که در وقت استراحت چیزی بخورند و باز مشهور آنست که روز صوم اعتبار دارد بانکه اول صبح بلکه اندکی پیشتر از باب مقدمه مشغول نزح شوند

و تا شام بلکه اندکی بعد از شام داخل کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۵

و بعضی گفته اند که این دقتها در کار نیست روز فعله کافیست و فروع بسیار در این مسأله ذکر کرده اند و احتیاط ظاهر است و گمان بنده آنست که زوال تغیر کافی است و اینها بر سبیل استحباب است و اللَّه تعالی یعلم دیگر مشهور آنست که هر جا که تمام آب را باید کشید و متعذر باشد تراوح می باید کرد و وجهش پر ظاهر نیست چنانکه گذشت که همه جا نزح بر سبیل استحباب است.

[وضو با آب گرم]

(و امّا ماء الحمّات فان النّبی صلی اللَّه علیه و آله انّما نهی ان یستشفی بها و لم ینه عن التّوضّؤ بها و هی المیاه الحارّه الّتی تکون فی الجبال یشمّ منها رائحه الکبریت و قال صلی اللَّه علیه و آله انّها من فیح جهنّم) و اما آبهای گرم پس به درستی که حضرت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نهی فرمود که طلب شفا از آن نکنند و نهی نفرمود که از آن وضوء نسازند و آن آبهای گرمی است که در کوهها پیدا می باشد و بوی گوگرد می دهد و حضرت فرمودند که این آبها از نسیم و بوی جهنم است و غرض از نهی استشفا آنست که بندگان الهی در هر حالی پناه به جانب اقدس او برند بلکه غرض الهی از بلاها همین است که بندگان از خداوند خود دفع بلاها را طلب کنند و به سبب استجابت دعوات و تضرعات اعتقادات ایشان به خدا و رسول و ائمه زیاد شود و سبب محبت و قرب الهی شود.

و لهذا مخلص مانند ابراهیم

به حضـرت جبرئیل گفت امّا إلیك فلا در وقتی که می خواستند او را در آتش اندازند همه فرشتگان خود را عرض نمودند در مـدد و قبول نفرمود تـا آن که روح الامـین رسـید و گفت هل لك من حاجه آیا ترا حاجتی هست حضـرت فرمود که اما به تو ندارم گفت از آن که داری بطلب حضرت گفت که او عالم است بحال من چه احتیاج است به سؤال من.

و این معنی مخصوص جمعی از مقربان است و جمعی دیگر حسب الامر تا دیگران متابعت کنند به زبان دعا می کنند و در دل به او گذاشته اند و دعای ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۶

مشروط است به رضای الهی که اگر حق سبحانه و تعالی مصلحت داند مستجاب سازد و الا فلا و این حدیث را کلینی بطرق متعدده نقل کرده است.

[اگر قطره خمر یا نبیذ از شرابهای دیگر در خمیری افتد]

(و ان قطر خمر او نبیـذ فی عجین فقد فسد و لا بأس ببیعه من الیهود و النّصاری بعد ان یبیّن لهم و الفقّاع مثل ذلك) و اگر قطره خمر یا نبیـذ از شـرابهای دیگر در خمیری افتـد آن خمیر فاسـد و ضایع می شود از جهت حرمت و نجاست علی المشـهور و در این صورت باکی نیست که بیهودان و گبران عیسوی مذهب بفروشـند بشـرط آن که بگویند به ایشان که این عیب دارد و فقاع که بوزه است نیز همین حال دارد.

و حـدیثی در این بـاب وارد شـده است از حضـرت امام رضا صـلوات اللّه علیه بسـند قوی و احادیث بسـیار وارد شـده است در حرمت بیع خمر پس ممکنست که جمع کنیم به آن که در اینجا شراب نفروخته است چون شراب مستهلك

شـده است که بلکه خمیر نجس فروخته است و دور نیست که اظهار این عیب از این جهت باشد که شـرعا ایشان نیز مکلفند به نخوردن و اگر بخورنـد گناهـان ایشـان زیاده شود و احوط آنست که نفروشـد بلکه دفن کنـد یا بخورد حیوانات دهـد چنانکه گذشت.

[وضوی با آب نجس]

(و سأل عمّار بن موسـی السّاباطیّ ابا عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه عن الرّجل وجد فی إنائه فأره و قد توضّأ من ذلک الاناء مرارا او اغتسـل منه او غسـل ثیـابه و قـد کـانت الفأره متسـلّخه فقال ان کان رآها فی الاناء قبل ان یغتسل او یتوضّأ او یغسل ثیابه ثمّ فعل ذلک بعد ما رآها فی الاناء فعلیه ان یغسل ثیابه و یغسل کلّما اصابه ذلک الماء و یعید الوضوء و الصّلاه و ان کان انّما رآها بعد ما فرغ من ذلک و فعله فلا یمسّ من الماء شیئا و لیس علیه شی ء لأنّه لا یعلم متی سقطت فیه ثم قال لعلّه ان یکون انّما سقطت فیه تلک السّاعه الّتی رآها)

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۷

طریق صدوق به عمار موثق است کالصـحیح و او از حضـرت صلوات اللَّه علیه سؤال کرد از شخصی که در ظرفش موشی بیابد و حال آن که از آن ظرف مکرر وضو ساخته باشد یا غسل کرده باشد یا جامها را شسـته باشد و مع هذا موش هم از هم پاشیده باشد که ظاهرش این باشد که مدتی پیش از این در آن ظرف مرده باشد.

پس حضرت صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر این موش را در آن ظرف دیده باشد پیش از غسل یا وضو یا شستن جامه و بعد از

دیـدن موش این کارها کرده باشـد پس لازمست که جامها را بشویـد و هر چه را این آب به آن رسـیده است بشوید و وضو را اعـاده کنـد که باطل بوده است وضوی سابق و نماز را اعاده کنـد که نمازش صـحیح نبوده است و اگر این موش را بعـد از آن دیـده باشد که این کارها کرده باشد دیگر ملاقات نکند بعد از این آن آب را بر او چیزی نیست به سـبب آن چه کرده است و اعاده وضو نمی کنـد زیرا که علم ندارد که این موش کی در این ظرف افتاده است، شاید موشـی از هم پاشـیده در این ساعت در آن ظرف افتاده باشد و پیشتر نیفتاده باشد.

حاصـل آن که در نجـاست علم یقینی می بایـد و علم عـادی اعتبـار نـدارد چنـانکه در اینجـا علم عـادی هست مع هـذا اعتبـار نفرمودند و مؤید این خبر اخبار بسیار هست که بعضی از آنها خواهد آمد.

[غسل جنابت در باران]

(و سأل علیّ بن جعفر اخاه موسـی بن جعفر صـلوات اللّه علیهما عن الرّجل الجنب هل یجزئه من غسل الجنابه ان یقوم فی المطر حتّی یغسل رأسه و جسده و هو یقدر علی ماء سوی ذلک فقال اذا غسـله اغتساله بالماء أجزأه ذلک) و بسـند صحیح سؤال کرد علی از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از مردی که جنب باشد آیا کافیست او را از جهت غسل جنابت که در باران بایستد تا سر و بدنش را بشوید و حال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۸

آن که آبی دیگر بهم رسد که به آن غسل کند پس حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه به نحوی

که از آب غسل می کند از باران غسل کند کافیست.

و ظاهرش آنست که نیّت غسل کند و اوّل قصد شستن سر بکند و دیگر بدن یا بعد از آن قصد جانب راست و بعد از قصد جانب چپ کند یا اگر باران عظیم باشد که بی فاصله عرفی به همه اعضاء بعنوان جریان برسد کافیست، و بدل غسل ارتماسی خواهد بود.

و باز بسند صحیح از برادرش سؤال می کند که هر گاه شخصی خواهد که وضو بسازد و به آب باران اعضای وضو را بشوید آیا مجزیست حضرت فرمودند که اگر بنحو وضو بشوید صحیح است و مجزی است به آن که نیت بکند و اول رو را به باران دارد تا شسته شود و دیگر دست راست دیگر دست چپ بعد از آن مسح سر به آب وضو کند که آب باران داخل آن نشود که آب جدید شود و هم چنین مسح پاها.

و از این باب است آن چه علما ذکر کرده اند که هر گاه شخصی در میان حوضی یا نهری باشد رو را بر آب زند بعد از نیت و دیگر دست راست و دیگر دست چپ را و بعد از آن مسح سر و پاها کند به عنوانی که به آب جدید نباشد بلکه اگر زیر آب باشد و نیت بکند و اول رو را از آب بیرون آورد و بعد از آن دست راست را بیرون آورد و دیگر دست چپ را بقصد شستن صحیح است بشرط آن که مسح به آب جدید نباشد.

[وضو با سؤر موش]

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد اللَّه علیه السّلم انّ ابا جعفر علیه السّلم کان یقول

لا بأس بسؤر الفأره اذا شربت من الاناء ان يشرب منه و يتوضّأ منه) و بسند كالصحيح روايت كرده است اسحاق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه و آله مى فرمودند كه باكى نيست به بازمانده موش هر گاه از ظرفى آب خورده باشد، آن

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۲۷۹

آب را مى توان خورد و مى توان وضو ساخت و پيشتر گذشت كه مكروه است سؤر فاره، و لا بأس منافات با كراهت ندارد بلكه مؤيد كراهت است.

و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه وارد شده است كه از آن حضرت سؤال نمودند از موش و عقرب و امثال اينها اگر به آبى روند زنده در آيند آيا از آن آب مى توان خورد و وضو مى توان كرد حضرت فرمودند كه سه كف آب از آنجا بريزند و باقى را بخورند و وضو سازند و ظاهرا به سبب اين سه كف ريختن كراهت تخفيف يابد، و ممكن است كه زايل شود بالكليه.

[اگر وزغ در چاه افتد از آن سه دلو آب مى كشند]

(و الوزغه اذا وقعت فى البئر نزح منها ثلث دلاء) هر گاه چلپاسه در چاه افتد از آن سه دلو آب مى كشند و بر اين مضمون سه حديث وارد شده است و شيخ زين الدين عليه الرحمه ذكر كرده است كه حديث ندارد از روى غفلت.

(و اذا ذبح رجل طيرا مثل دجاجه او حمامه فوقع بدمه فى البئر نزح منها دلاء) و اگر شخصى مرغى را بكشد مثل مرغ خانگى يا كبوتر و با آن خون به چاه افتد از آن چاه چند دلو بكشند و بر اين مضمون صحيحه على بن جعفر

و موثقه عمار دلالت می کند و قریب باین گذشت.

(و سئل علیّ بن جعفر صلوات اللّه علیهما عن رجل ذبح شاه فاضطربت فوقعت فی بئر ماء و أوداجها تشخب دما هل یتوضّأ من تلک البئر قال ینزح منها ما بین ثلثین دلوا إلی اربعین دلوا ثم یتوضّأ منها) و سؤال کرد علی پسر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از برادرش از شخصی که گوسفندی را بکشد و دست و پا بزند تا خود را به چاه اندازد و خون از رگهای او روان باشد و خونها در چاه رود آیا از آن آب چاه وضو می توان ساختن حضرت فرمودند که از سی دلو تا چهل دلو بکشند و بعد از آن وضو بسازند و سند صدوق به علی بن جعفر صحیح است و ظاهرش آنست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۰

که هر گاه گوسفندی در چاه رود آب چاه را متغیر می سازد و چون این مقدار آب بکشند تغییر آن برطرف می شود و اگر متغیر نشده باشد نزح مستحب خواهد بود.

بدان که در خون قلیل و کثیر خلافی عظیم هست در میان علما و اکثر بر آنند که از برای قلیل ده دلو می کشند و از جهت کثیر پنجاه دلو و اخباری که در خون وارد شده است در قلیل دلاء اندکست و در کثیر حدیث علی بن جعفر و اقوال اکثر دلیل ندارد و آن چه صدوق گفته است حق است و اگر از جهت خونهای غیر خون گوسفند پنجاه دلو بکشند با کثرت بهتر است.

و اکثر علما گفته اند که از جهت خون حیض و نفاس و خون استحاضه و خون نجس العین جمیع آب

را می کشند و آن نیز دلیلی ندارد و ظاهر آن خونها نیز مثل سایر خونها بوده باشد و اگر همه را بکشند احوط است و هم چنین هر چه نصی در آن نباشد مثل منی و بول زن و بول صبیه و ملاقات کافر چاه را به آن که برود در چاه و بیرون آید و هم چنین خوک اگر زنده بیرون آید یا فضله سگ و گربه و سایر فضلات نجس غیر فضله انسان بهتر آنست که تمام آب را بکشند اگر چه اظهر آنست که واجب نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سأل یعقوب بن عثیم ابا عبد اللّٰه علیه السّلام فقال له بئر ماء فی مائها ریح یخرج منها قطع الجلود فقال لیس بشی ء لأنّ الوزغ ربّما طرح جلده انّما یکفیک من ذلک دلو واحد) از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال نمود که چاه آبی داریم و بو کرده است و پارهای پوست بیرون می آید که ظاهرش آنست که حیوانی در چاه مرده باشد چه کنیم حضرت فرمود که باکی نیست گاه باشد که پوست چلپاسه باشد که در زندگی می اندازد مثل مار یک دلو کافیست که بکشی.

و این حدیث نیز دلالت می کند که احتمالات دور کافیست بواسطه عدم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۱

نجاست یا عدم نزح وجوبا یا استحبابا و چون کراهتی در خاطرش بود حضرت فرمودند که یک دلو آب بکشد و سند صدوق به یعقوب صحیح است، و کتابش معتمد است، بنا بر این کالصحیح است به آن که در سند ابن ابی عمیر هست و اجمعت العصابه بر او هست یعنی اجماع شیعه است که هر گاه از یکی

از بیست کس که اسامی ایشان در مقدمه گذشت صحیح شود که ایشان حدیث را گفته اند، آن حدیث صحیح است و بنا بر این صدوق حکم کرده است به صحت خبرهای او و امثال او.

(و سأل جابر بن یزید الجعفیّ ابا جعفر علیه السّلام عن السّام ابرص یقع فی البئر فقال لیس بشی ء حرّک الماء بالدّلو) جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از چلپاسه که در چاه افتد حضرت فرمودند که قصور ندارد آب را حرکت ده به دلو یعنی دلو را باب زن که اگر زهری به آب داده باشد متفرق شود و ضرر نرساند یا کنایه باشد از یک دلو آب کشیدن.

و آن که در این دو حدیث حرکت آب و یک دلو واقع شده است از آن جهت است که وزغه نمرده است و سه دلوی که پیش گذشت در صورتیست که در چاه مرده باشد و هفت دلوی که می آید در صورتیست که از هم پاشیده باشد پس منافاتی نیست در میان این اخبار.

و جابر ثقه عظیم الشأنست و کتاب او نزد صدوق بوده است و از کتاب او روایت کرده است و سندی که ذکر کرده است در فهرست به جابر در آن ضعفی هست باصطلاح متأخرین و چون کتاب از مشاهیر کتب بوده است سند را تیمنا ذکر کرده و جعفی قبیله است از قبایل عرب که در یمن می باشد.

و در فهرست احوال همه اصحاب اصول مذکور خواهد شد و جابر از اصحاب اصول است و مراد از اصول چهار صد اصل است که علما شیعه از میان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۲

چندین هزار کتاب

که در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم تصنیف کرده بودند آن چهار صد کتاب را اعتبار کردند و آنها را اصول نامیدند چنانکه در مقدمه گذشت و بواسطه تذکار ذکر کرده می شود بعضی از اوقات.

و یک صنف از اصناف وزغه را سام ابرص می گویند و آن را عجم آفتاب پرست می گویند چون غالب اوقات در صحرا رو به آفتاب دارد و سام ابرص یعنی صاحب زهر پیس، هم زهر دارد و هم بدنش سیاه و سفید است گوییا پیسی دارد.

(و سأله یعقوب بن عثیم عن سام ابرص وجدناه فی البئر قد تفسّخ فقال انّما علیك ان تنزح منها سبع دلاء فقال له فثیابنا قد صلّینا فیها نغسلها و نعید الصّلاه قال لا) و یعقوب از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد چون آن حضرت از پیش گذشته بود و احتمال حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز دارد و چون پیشتر از آن حضرت احوال چاه پرسیده بود که سام ابرصی را در چاه یافتم که از هم پاشیده بود حضرت فرمود که بیش از این بر تو نیست که هفت دلو آب بکشی پس عرض نمود که جامهائی که به آن آب شسته ایم مرتبه دیگر بشوییم و نماز را اعاده کنیم حضرت فرمودند که نه و ظاهر از نزح از جهت زهر باشد نه از جهت نجاست.

(و العظایه اذا وقعت فی اللبن حرّم اللّبن و یقال انّ فیها السّمّ) که آن نیز از اصناف وزغه است و اکثر اوقات در معموره می باشد مار مالی می گویند اگر در شیر افتد آن شیر حرام می شود و می گویند که زهر دارد

و چون در شـیر می افتد زهر خود را بشیر می دهد و تجربه کرده ایم که تأثیر زهرش در شیر بیشتر از چیزهای دیگر است و این عبارت موثقه عمار است.

و در تهـذیب و قال است و این اظهر است که حضـرت صادق (ع) فرموده باشـد و متعارف نیست که بفرمایند که هم چنین می گویند مگر وقتی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۳

اعتقادی به آن سـخن نداشـته باشند و اگر اعتقادی نمی داشتند حکم به حرمت شیر نمی گردند و ظاهرا این غلط از نساخ باشد نه از صـدوق و مؤیـد حـدیث عمار است حـدیث صـحیحی دیگر که حضـرت فرمودند که چیزی که وزغه در آنجا افتد از آن منتفع نمی توان شد.

[اگر گوسفندی یا چیزی که در جثه مثل گوسفند باشد در چاه بمیرد]

(و ان وقعت شاه و ما اشـبهها فی بئر ینزح منها تسعه إلی عشر دلاء) و اگر گوسفندی یا چیزی که در جثه مثل گوسفند باشد در چاه بمیرد نه دلو می کشند تا ده دلو و این روایت موثق اسحاق ابن عمار است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه اما روایت تسع او عشـر است و تغییر او به الی در سه جـا واقع شـد و ظـاهرا از نسـاخ باشـد و اگر در آن چه گـذشت توجیهی می توانست کرد اما در اینجا توجیه نمی توان کرد و ممکن است که مراد صـدوق در هر سه جا اشاره باین باشـد که نهایت آن چه در اینجا در کار است دهست در اینجا و پنجاه است و چهل است در سابق و اللّه تعالی یعلم.

[حکم وقوع سرگین در چاه]

(و قال الصّادق صـلوات اللّه علیه کانت فی المدینه بئر فی وسط مزبله فکانت الرّیح تهبّ فتلقی فیها القذر و کان النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله یتوضّأ منها) فرمودند که در مدینه چاهی بود در میان مزبله و آن محل انداختن سرگین حیوانات است پس بسیار بود که باد می آمد و از این کثافتها در چاه می ریخت و حضـرت (ص) از آنجا وضو می ساختند و این حدیث دلالت ظاهری دارد بر طهارت چاه و صـریح نیست زیرا که سـرگین مطلقا نجس نیست مگر سـرگین حیوانی که گوشت او را نخورنـد و شایـد که چنین سـرگینی در آنجا نبوده باشـد بلکه ظاهر آنست که سـرگین را در ماکول اللحم اطلاق می کننـد مع هـذا منقول است که حضرت فرمود آنجا را پر کردند.

(و سأل محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللّه علیه

عن البئر يقع فيها الميته فقال ان كان لها ريح نزح منها عشرون دلوا) محمد بن مسلم

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۲۸۴

بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه سؤال كرد از چاهى كه در آن چاه مردارى بيفتد پس حضرت فرمودند كه اگر آن ميته بد بو شده است بيست دلو آب بكشند و اين حديث بسند صحيح وارد شده است و اكثر اوقات حديث محمد ابن مسلم كه در اين كتاب است در كلينى يا تهذيب هست بسند صحيح و سند اين كتاب قوى است و ظاهرا صحيح باشد زيرا كه سند به علاء بن رزين رسيده است و صدوق طرق صحيحه به علا دارد و با آن كه كتاب محمد بن مسلم كه از اركان اربعه است در شهرت مانند آفتاب بوده است مع هذا صدوق حكم به صحت آن كرده است و ليكن علما به اين حديث عمل نكرده اند چون مجملست و احاديث مفصله بر خلاف اين هست و ظاهرا عمل توان كرد در ميته كه بخصوص آن از حضرت منقول نباشد و اللّٰه تعالى يعلم.

[چاهى كه داخل مى شود در آن چاه آب راه و در آن آب هست بول و عذره آدمى و بولهاى حيوانات]

(و سأل كردويه الهمدانى ابا الحسن موسى بن جعفر صلوات اللّٰه عليهما عن بئر يدخلها ماء الطّريق فيها البول و العذره و ابوال الدّوابّ و ارواثها و خرؤ الكلاب فقال ينزح منها ثلاثون دلوا و ان كانت مبخره) بضم ميم و كسر خا يا بفتح ميم و خا، و كردويه از حضرت (ص) سؤال نمود كه چاهى كه داخل مى شود در آن چاه آب راه و در آن آب هست بول و عذره آدمى و بولهاى حيوانات و سرگين حيوانات و فضله سگها پس

حضرت فرمودند که از آن چاه سی دلو بکشند و اگر چه چاه بد بو شده باشد.

و شیخ طوسی بسند صحیح همین حدیث را روایت کرده است از کردویه و به جای ماء الطریق، فیها ماء المطر ذکر کرده است و دور نیست که تغییر از نساخ شده باشد یا کردویه مکرر گفته باشد یا مکرر عرض نموده باشد و علی ای حال مراد از آب راه نیز آب باران است و سند ابن بابویه به کردویه کالصحیح است و حال او ظاهر نیست و لیکن چون صحیح است از ابن ابی عمیر علما به آن عمل کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۵

و شبهه کرده اند که هر گاه بواسطه بول چهل دلو باید کشید و بواسطه عذره چهل یا پنجاه و بواسطه فضله سگ تمام آب را چگونه همه که جمع شوند سی دلو باید کشید و جواب گفته اند که چون آب باران با اینها جمع شده است شاید حکم نجاست اینها را تخفیف داده شده باشد با آن که آب چاه مبنای آن بر اختلاف متفقات و اتفاق مختلفات است چنانکه گذشت و ظاهرش آنست که این اختلافات دلیل طهارت است.

و چون جمعی قایل به نجاست شده اند بر ایشان این اشکالات و غیر این وارد شده است از آن جمله هر گاه یک کر از آب چاه بکشند به اجماع علما به ملاقات نجاست نجس نمی شود و اگر همین کر در اندرون چاه باشد با صد کر دیگر و ماده داشته باشد که صد هزار کر بوده باشد که هر چند کشند بیرون آید اگر گربه بول کند در آن همه نجس شود و همه

را بایـد کشـید و جواب گفته انـد که احکـام شـرعی به عقـل درست نمی شود و نمی بینی که اگر شخصـی هزار فسق بکنـد یا بگوید که من نمی دانم که حضرت سید المرسلین (ص) رسول است در آن فسوق کافر نمی شود و با این کلمه کافر می شود.

و این اشـکالات از این جهت است که مـدار اکثر بر تقلید پیشـینیان است بلکه شـیخ طوسـی رحمه اللّه چنانکه سـید ابن طاوس رحمه اللّه ذکر کرده است که بعـد از شـیخ طوسـی مفتی علی التحقیق بهم نرسـید بلکه همگی مقلـد شـیخند این همه احـادیث صحیحه را طرح نموده انـد و دست به احادیث ضـعیفه زده انـد چون شـیخ گفته است که اگر به این حدیث عمل کنیم به همه عمـل کرده ایم و اگر به آن احـادیث عمل کنیم اینها را طرح می بایـد کرد و غافل شـده انـد که عکس است مثلا اگر عمل به طهـارت چـاه کنیم این اخبـار را حمـل بر اسـتحباب خواهیم کرد و به همه عمـل کرده ایم و اگر به نجـاست قایـل شویم اخبـار طهارت را همه ترک کرده ایم و اگر گویند که احتیاط این است در این حرفی نیست و لیکن احتیاط واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۶

نیست و اللّه تعالی یعلم.

[جایز نیست که شخصی بول کند در آب ایستاده]

(و لاـ یجوز الرّجـل ان یبول فی المـاء الرّاکـد فامّـا المـاء الجـاری فلا بأس ان یبول فیه و لکن یتخوّف علیه من الشّـیطان) و جایز نیست که شخصـی بول کند در آب ایستاده اما آب جاری پس باکی نیست که در آنجا بول کنند و لیکن خوف این هست که شیاطین بر این کس مسلط شوند و دیوانه یا فاسق شود.

شیخ طوسی حدیث صحیحی نقل کرده که حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی در آب روان بول کند و مکروهست که در آب ایستاده بول کند.

و در حدیث موثقه ابن بکیر روایت کرده است که باکی نیست بول در آب جاری و در حدیثی تقیید کرده به آن که باکی نیست بول در آب جاری اگر روان باشد یعنی مثل چشمه ایستاده نباشد.

و در حدیث قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که حضرت فرمود که جایز است در آب بول کردن و لیکن خوف تسلط شیطان هست.

و در روایتی موثق کالصحیح وارد شده است که از آن حضرت حضرت پرسیدند که در آب جاری بول می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در روایتی دیگر وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نهی کرد از بول کردن در آب جاری مگر در حالت ضرورت و فرمود که آب را اهلی هست.

و در حدیث صحیحی از حضرت صادق وارد شده است که بول مکن در آب ایستاده که هر که بول کند و به او برسد بلایی ملامت نکند مگر خود را و اگر برسد به او بلایی از آن خلاصی ندارد مگر آن که خدا خواهد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۷

و شیخ طوسی و جمعی کثیر از علما استدلال کرده اند باین اخبار بر آن که آب جاری به ملاقات نجاست نجس نمی شود و آب ایستاده اگر کم از کر است نجس می شود در جائی که حضرت بلفظ کراهت فرموده است، و اگر کر است نجس نمی شود آنجا حضرت فرموده اند که باکی نیست و نجاست باکست.

و لیکن مشکل است استدلال کردن باین اخبار

بلکه ظاهر این اخبار آنست که چون آب اهلی دارد از ملك و جن اگر ایستاده باشد و کسی بول کند گویا بر سر ایشان بول کرده است و سبب تسلط جنیان می شود بر او و اگر روان باشد کراهت دارد و لیکن نه مثل ایستاده است مثل آن که جمعی به راه روند و بولی از ناودان بر سر ایشان آید یا در مجلسی نشسته باشند و کسی بر سر ایشان بول کند فرق بسیار هست و مقام اقتضای این معنی می کند نه طهارت و نجاست و اللّٰه تعالی یعلم.

[بول کردن در آب ایستاده سبب فراموشی است]

(و قد روی أنّ البول فی الماء الرّاکد یورث النّسیان) و در روایات بسیار وارد شده است که بول کردن در آب ایستاده سبب فراموشی است و آن هم از شیطان است و ظاهر این اخبار آنست که در آب بول کردن بد است پس اگر بیرون آب بول کند و آن بول باب رود و یا بول در ظرفی باشد و در آب ریزند کراهتش کمتر است و بهتر آنست که در آب ایستاده نریزند و اولی آنست که غایط در آب نکنند و نریزند بلکه سایر نجاسات مثل خون و منی اگر چه جزم به کراهت اینها مشکلست و اللّٰه تعالی یعلم حقائق احکامه.

باب ارتیاد المکان للحدث و السّنّه فی دخوله و الاداب فیه إلی الخروج منه

اشاره

بابی است در بیان مسائل طلب کردن جائی از جهت بول و غایط و طریقه حضرت سید المرسلین در داخل شدن در بیت الخلاء و مستحباتی که در آنجا می باید به جا آوردن تا وقت بیرون آمدن از آنجا.

[حضرت رسول از همه کس احترازش از بول بیشتر بود]

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه کان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله اشدّ النّاس توقّیا للبول و عن البول حتّی انّه کان اذا اراد البول عمد إلی مکان مرتفع من الارض او مکان یکون فیه التّراب الکثیر کراهیّه ان ینصح علیه البول) حضرت صادق فرمودند که حضرت رسول از همه کس احترازش از بول بیشتر بود یا بواسطه بول که مبادا ترشح کند نهایت احتیاط می فرمودند تا آن که هر گاه اراده بول می کردند به جای بلند می رفتند یا به جایی که خاك نرم بسیاری بود می رفتند که مبادا بول ترشح کند.

و این حدیث را شیخ در حسن کالصحیح روایت کرده است و کلینی به اسناد قوی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده است که از جمله علم یا از علامات علم آدمیست که از جهت بول خود جائی طلب کند که ترشح نکند.

و شیخ به اسناد قوی از سلیمان جعفری روایت کرده است که شبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۹

در خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه بودم در دامن کوهی پس چون آخر شب شد حضرت برخواستند و دور شدند و بر بلندی برآمدند و بول کردند و وضو ساختند و فرمودند که از فقه و علم مرد است که طلب کند موضعی از جهت بولش و

جامه خود را انداختند و بر بالای او نماز شب گذاردند و

در احادیث کثیره صحیحه وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که بیشتر عذاب قبر از جهت استخفاف و سهل دانستن بولست و از کج خلقی است.

[دعای هنگام وضو]

و کان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم اذا اراد دخول المتوضّإ قال اللّٰهمّ انّی اعوذ بک من الرّجس النّجس الخبیث المخبث الشّیطان الرّجیم اللّٰهمّ أمط عنّی الأذی و اعذنی من الشّیطان الرّجیم و اذا استوی جالسا للوضوء قال اللّٰهمّ أذهب عنّی القذی و الاذی و اجعلنی من المتطهّرین و اذا تزحّر او انزحر قال اللّٰهمّ کما اطعمتنیه طیّبا فی عافیه فاخرجه منّی خبیثا فی عافیه و دأب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چنین بود که چون اراده داشت که داخل متوضا شود این دعا را می خواندند و ترجمه دعا اینست که خداوندا پناه به تو می آورم از شر رجس که اعمال قبیحه باطنه دارد و نجس است که اعمال قبیحه ظاهره دارد و چون قدرت بر تجسم دارد ممکنست که بدنش در آن حال نجس باشد چون کافر است و خبیث و بد طینت است یا اعمال قبیحه می کند و مخبث است یعنی مردمان را به اعمال بد می دارد یا مصاحبان بد دارد که شیاطین جن و انسند، اگر مراد از این شیطان بزرگ باشد.

و اگر جنس شیاطین جن و انس مراد باشد معنی اول مراد است و این اظهر است، و شیطان است یعنی دور است از رحمت الهی یا متمرد است از فرمان الهی و رجیمست یعنی رانده شده است از بهشت یا آسمانها یا آن که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۰

وقت فرستادن او

را به زمین فرشتگان او را سنگ باران کردند یا سنگهای لعنت بر او انداختند خداوندا دور کن از من چیزهای ناخوش را که آن فضلات ثلث است که اکثر آزارها و مرضها از حبس شدن بول و غایط و ریح است و چنانکه بدیها و فضلات ظاهری را از من دور می کنی از شر شیطان رجیم و گمراهیهای او که سبب نجاستهای معنویست مرا در پناه خود درآور.

و ممکنست که مراد از جمله ثانیه نفس اماره باشد که بدترین شیاطین است چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که دشمن ترین دشمنان نفس تست که در میان دو پهلوی تو است هر چند شیطان عدو مبین است به گفته الهی و چون درست بنشیند از جهت وضو یعنی سبب وضو که بول و غایط است و از این جهت متوضا می گویند آنجا را یعنی محل سبب وضو یا محل وضو چون متعارف بوده است که در همان جا وضو می ساخته اند یا مراد از وضو استنجا و شستن موضع است و اول اظهر است به قرینه دعا که حضرت خواندند.

و ترجمه اش اینست که خداوندا از من دور کن و دفع کن نجاست بول و غایط را تا دفع شود از من آزارهایی که از لوازم احتباس آنست یا اذی عبارت از صفات رذیله است که سبب آزار روح است از حقد و حسد و کبر و عجب و امثال اینها و بگردان مرا از جماعتی که پاکیزگانند از جمیع رذایل نفسانی و جسمانی از گناهان ظاهر و باطن یا با طهارت صوری طهارت معنوی منضم گردان به عصمت خود، و چون زحیری و

پیچش شکمی باشد و بعضی از علما گفته اند که چون وقت خروج غایط شود این دعا بخوانند و ترجمه اش این است که خداوندا هم چنان که بمن خورانیدی طعامهای نیکو با عافیت بدن و گوارا ساختی پس فضله خبیث او را از من دفع کن با عافیت بدن نه مانند اسهال و ادخال پس تامل کن در شفقتهای الهی که می خواهد که بندگان در هیچ حالی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۱

او غافل نباشند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که چون داخل شوی بگو بسم اللّٰه اللّٰهمّ انّی اعوذ بک من الخبیث المخبث الرّجس النّجس الشّیطان الرّجیم و چون بیرون آیی بگو الحمد للّه الّذی عافانی من الخبیث المخبث و أماط عنّی الأذی و چون خواهی که وضو بسازی بگو اشهد ان لا اله الّا اللّٰه اللهمّ اجعلنی من التوّابین و اجعلنی من المتطهّرین و الحمد للّه ربّ العالمین و بهتر آنست که این دعا را هم بخواند و اگر دعای اول را خواند بسم اللّٰه را با آن ضم کند.

و کان صلوات اللّٰه علیه أو و کان علیّ علیه السّلام یقول ما من عبد الّا و به ملک موکّل یلوی عنقه حتّی ینظر إلی حدثه ثمّ یقول له الملک یا ابن ادم هذا رزقک فانظر من این اخذته و إلی ما صار فعند ذلک ینبغی او فینبغی للعبد عند ذلک ان یقول اللهمّ ارزقنی الحلال و جنّبنی الحرام و حضرت سید المرسلین و بنا بر نسخه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و صدوق در علل بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیه این حدیث را روایت کرده است و دعای آخر را ذکر نکرده است و لیکن عامه از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده اند این خبر را می فرمودند که هر بنده که هست فرشته موکلست به او که گردن او را کج کند تا نظر بحدث خود کند پس ملک به او می گوید ای فرزند آدم عاقبت روزی تو این شد پس ببین که چه سعی ها نمودی در تحصیل آن و عاقبت به کجا رسید سزاوار آنست که بنده در این حالت متوسل بجناب اقدس الهی شود و بگوید که خداوندا روزی کن مرا روزی حلال و حفظ کن مرا از خوردن حرام.

و کلینی و صدوق رضی اللَّه عنهما بسند قوی کالصحیح روایت کرده اند از زید شحام که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه بودم که شخصی به خدمت آن حضرت آمد و مسایل پرسید پس حضرت فرمود که هر چه

احدی به آن احتیاج دارد که از فرزندان آدم البته حکم آن از خداوند و رسول آمده است و جمعی خاص آن را می دانند که ایشان ائمه معصومینند آن شخص گفت از رسول خدا چه رسیده است در امر دخول خلا حضرت فرمود که ذکر خدا بکند و پناه برد به خدا از شر شیطان رجیم و چون فارغ شود بگوید

الحمد للّه علی ما اخرج منّی من الأذی فی یسر و عافیه.

پس آن شخص گفت در این چه چیز وارد شده که آدمی که به خلا می رود البته نظر بفضله خود می اندازد حضرت فرمود که هر که هست و دو ملک موکل اویند و

چون در آنجا قرار گرفت آن دو ملک گردن او را کج می کنند و به او می گویند که ای فرزند آدم نظر کن به آن چه جفاها می کشیدی در تحصیل آن عاقبت به کجا رسید.

پس از این خبر ظاهر شد که ملکی که در متن واقع شده است مراد از آن جنس است که شامل دو نیز هست با آن که هر جا دو هست یکی نیز هست و ممکنست که این دو ملک دو ملکی باشند که همیشه با بنی آدمند از جهت کتابت اعمال خیر و شر او و آن یک ملک از جهت همین کار مقرر شده باشد و این دو ملک نیز مدد او کنند و اللّه تعالی یعلم.

و فایده دیگر از جهت نظر کردن رفع تکبر است چنانکه در احادیث صحیحه از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم وارد شده است که عجب دارم از فرزند آدم که اول او نطفه منی نجس بی اعتبار است و آخر او جیفه مردار و در ما بین ظرف نجاسات است و مع هذا تکبر می کند.

[و هرگز کسی مدفوع پیامبر را ندید]

و لم یر للنّبیّ صلی اللّه علیه و آله و سلّم قطّ نجو او نجو قط لأنّ اللّه تبارک و تعالی وکّل الارض بابتلاع ما یخرج منه و هرگز کسی فضله آن حضرت را ندید زیرا که حق سبحانه و تعالی زمین را موکل گردانیده بود که فرو برد آن چه را جدا شود از آن حضرت و در آخر کتاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۳

خواهد آمد به سندی موثق کالصحیح که زمین موکل بود که فرو برد آن چه را که از حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم جدا

شود و این معنی از خصایص نبی و امام است صلوات اللّه علیهم.

[آداب تخلی]

و کان امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه اذا اراد الحاجه وقف علی باب المذهب ثمّ التفت عن یمینه و عن یساره إلی ملکیه فیقول أمیطا عنّی فلکما اللّه علیّ ان لا احدّث بلسانی شیئا حتیّ اخرج إلیکما و همیشه آن حضرت صلوات اللّه علیه که اراده قضای حاجت داشتند بر در آب خانه می ایستادند و نظر به جانب راست و چپ خود می کردند به جانب ملکین و می فرمودند که دور شوید از من که از جهت شما خدا را بر خود گواه می گیرم یا للّه علیّ می گویم که خدای راست بر من که حکایتی بد بر زبان جاری نسازم تا به نزد شما آیم و از نوشتن خوبیها گذشتم و دور نیست که تخصیص زبان از آن جهت باشد که غالبا در آنجا کاری که می توان کرد به زبان است و شیخ این حدیث را بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و در آنجا لفظ بلسانی نیست و ظاهرا این زبان درازی را قلم صدوق کرده است یا نساخ.

و کان صلوات اللّه علیه اذا دخل الخلاء یقول الحمد للّه الحافظ المؤدّی فاذا خرج مسح بطنه و قال الحمد للّه الّذی اخرج عنّی أذاه و ابقی فی جسدی قوّته فیا لها من نعمه لا یقدر القادرون قدرها و چون آن حضرت داخل خلا می شده اند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که جمیع ثناها و ستایشها مخصوص ذات مقدس خداوندی است که مستجمع جمیع کمالات است و حافظ است آن چه را حفظ می باید و دفع

می کنـد آن چه را دفع می بایـد کرد. و چون از خلا بیرون می آمدند دست بر شـکم می مالیدند و می فرمودند این دعا را که ترجمه اش اینست که جمیع محامد مخصوص ذات

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۴

اقـدس خداوندیست که همه خوبیها مخصوص اوست و از جمله نعمتهای او نسـبت بمن اینست که آن چه خوردم فضـلات آن را از من دفع کرد و قوت آن را در بدن من باقی گذاشت پس این چه نعمتی است که هیچ کس نمی تواند شـکر این نعمت را به جا آورد چون هیچ کس بزرگی این نعمت را ادراک نمی تواند نمود.

بـدان که چون در دعاها أنسب آنست که هر مطلبی که بنـده را بوده باشـد بجناب ایزد متعال خداوند خود را به اسـمی بخواند که منـاسب آن مطلب باشـد و چـون در این مقـام دو نعمت عظیم هست یکی قـوت ماسـکه که غـذا را در معـده حفـظ کنـد و نگذارد که بیرون آید تا هضم شود و حق سـبحانه و تعالی معده را مانند دیگی کرده است و حرارتی در آن مقرر فرموده است که در انـدک زمانی هر غـذائی که در آن وارد شود طبـخ نمایـد و بعـد از طبـخ آن چه زبده و خلاصه غذاست آن را به جگر فرسـتد و از آنجـا خون شـده بخـاری لطیف از آنجا بـدل رود و از آنجا به عروقی که در بـدن متحرکست و آن صـد و هشـتاد رگست که آنها را شـرایین می گویند جاری شود و آن چه خونست از عروقی که دهن آنها متصـلست به جگر به قسـمت الهی هر رگی را آن چه باید داد بدهد و هم چنین صفرا

و بلغم و سودا را در کل بـدن جاری سازد و این اخلاط اربعه را در هر عضوی آن چه ضـرور است جزو بـدن فرمایـد و هر چه زیـاده باشـد دفع نمایـد و آن چه فضـله غـذا است آن چه فضـله آبست بول کرده در بول دان در آورد و بـا آن که سوراخ آن بذکر باز است قوت ماسکه کرامت فرموده است که تا آدمی اراده بول نکند دفع نشود.

و آن چه فضله طعامست از روده ها روان گردانیده تا قرب مخرج آید و قوت ماسکه حفظ نماید و چون اراده نماید قوت دافعه آن را دفع نماید پس اگر در قوت ماسـکه ضعفی بهم رسد سلس البول و اسهال می شود و اگر در قوت دافعه ضعفی بهم رسد حبس البول و قولنج و سایر امراض حاصل می شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۵

هم چنین در هر هضـمی از چهـار هضم که در بـدن مقرر سـاخته است ماسـکه و دافعه مقرر سـاخته است و تفصـیل اینها را در کتب طب ملاحظه باید نمود.

مجملا چون اکثر بلکه همه امراض از ضـعف قوت ماسکه و دافعه است و حفظ بدن باین دو قوت است و قوت این دو قوت از حق سـبحانه و تعالی است بنا بر این چون حمد و ثنای الهی مناسب این مقام حافظ و مؤدی بود به آن ستایش الهی فرمود و هر چنـد طلب نکرد حفـظ آن چه ضـرور است و دفع آن چه در کـار است امـا حمـد طلب است چنانکه هر گاه پادشاهی را مـدح کنند مگر رفع معنی آن طلب بخشش است هر چند به زبان نیاوردند و در وقت بیرون

آمدن چون اینها دفع شده بود و لازم بود شکر این نعمتها شکر کرد و اظهار نمود که کرا قوت و یارائی شکر چنین نعمتها هست تا شکر آن را به اظهار عجز از شکر به جا آورده باشد و این نعمت از حیثیتهای بسیار عظیم است یکی آن که حفظ بدن سبب قوت عبادات و طاعاتست که به سبب آن به مراتب عالیه می رسد دیگر آن که بنده با این ضعف و بی چارگی و مخالفت الهی حق سبحانه و تعالی ترتیب او می فرماید در همه امری حتی در حفظ غذا و دفع اذی پس شکر لازم است با آن که شکر نعمت سبب مزید نعمتست در دنیا و عقبی.

و باید که بدانید که در هر کلمه از قرآن و احادیث رموز و اشارات بسیار هست می باید که از آن غافل نشوند و به بعضی از آنها اشاره می شود و باقی را به تدبر می توان یافت و می باید دانست که کتب احادیث مانند کتب فقها نیست که در آنجا مکرر عیب است بلکه در احادیث مکرر مطلوب است بواسطه وجوه بسیار از جمله آنها آنست که حضرات ائمه معصومین هر کسی را در خور استعداد او دعایی تعلیم نموده اند و مجموع را ذکر می کنند که اگر کسی را مقدور باشد همه را بخواند و الا آن چه مقدور باشد. و گاه باشد که اسم اعظم الهی در دعایی باشد که ما ندانیم با آن که هر دعایی خاصیتی چند دارد که دیگری ندارد، و در هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۶

دعایی اشاراتی چند هست که در دیگری نیست و هم چنین در احادیث احکام بلکه در

آیات قرآنی که بحسب ظاهر مکرر شده است در واقع مکرر نیست حتی بسم اللّٰه الرحمن الرحیم که صد و چهارده جا واقع شده در هر جا معنی مخصوصی دارد و ارباب قلوب به ریاضات و مجاهدات باین اشارات فایض شده اند و می شوند.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از بیت الخلا بیرون می آمدند این دعا را می خواندند که

الحمد للّه الّذی رزقنی لذّته و ابقی فی جسدی و اخرج عنّی اذاه یا لها نعمه

سه مرتبه محتملست که مجموع را سه مرتبه خوانده باشند یا عبارت لها نعمه را سه مرتبه خوانده باشند و این مشهورتر است.

و عبارتی که اکثر علما ذکر کرده اند جمع کرده اند میان این دو حدیث و گفته اند که بخواند که

الحمد للّه الّذی عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی قوّته و اخرج عنّی اذاه فیا لها من نعمه فیا لها من نعمه فیا لها من نعمه لا یقدر القادرون قدرها

و اگر بگویند یا لها نعمه را سه بار نیز خوبست و اگر تواند همه عبارات را بخواند نور علی نور است و اللّٰه تعالی یعلم.

و کان الصادق صلوات اللّٰه علیه اذا دخل الخلاء یقنّع رأسه و یقول فی نفسه و در تهذیب و یقول سرّا فی نفسه بسم اللّٰه و باللّٰه و لا اله الّا اللّٰه ربّ اخرج عنّی الاذی سرحا بغیر حساب و اجعلنی لک من الشّاکرین فیما تصرفه عنّی من الاذی و الغمّ الّذی لو حبسته عنّی هلکت لک الحمد اعصمنی من شرّ ما فی هذه البقعه و اخرجنی منها سالما و حل بینی و بین طاعه الشّیطان الرّجیم و شیخ طوسی روایت

کرده است این خبر را بسند قوی که آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۷

صلوات اللّه علیه چون داخل خلا می شدند و این نام خلا دلالت بر این دارد که می باید خلوت باشد و کسی آنجا نباشد سر خود را به مقنعه می پوشیدند و آهسته می خواندند یا در خاطر می گذرانیدند این دعا را.

و ترجمه اش اینست که به یاری نام حق سبحانه و تعالی و به استعانت بذات اقدس او داخل خلا می شوم و اعتماد به او دارم چون خداوندی جز او نیست پروردگارا این فضلات را از من بیرون آور به زودی و حساب این نعمت را از من مخواه یا هر چند مستحق این انعام نیستم تو کریمی این نعمت را به تفضل عطا فرما و توفیقم کرامت کن که از جمله شکر کنندگان تو باشم به سبب این نعمت که این بلاـ و غم را از من دفع می کنی که اگر دفع نکنی هلاـک خواهم شد تراست جمیع ثناها و خوبیها و غیر تو را نیست خداوندا مرا حفظ کن از شر شیاطینی که در این موضع می باشند و مرا از شر ایشان به سلامت بیرون بر و مگذار که من اطاعت شیطان مردود کنم و ظاهر این حدیث آنست که سر پوشیده شود به عنوانی که رو هم پوشیده شود به حیثیّتی که بخارات کثیفه داخل دماغ نشوند پس اگر عمامه نیز بر سرش باشد سنت است که جامه بر بالای آن بر سر اندازد.

و ینبغی للرّجل اذا دخل الخلاء ان یغطّی رأسه اقرارا بأنّه غیر مبرّئ نفسه من العیوب و سزاوار آنست که چون شخصی خواهد که داخل خلا شود سر را

به پوشاند و گویا سر پوشانیدن از روی حیاست و اقرار می کند بنده که نفس من بری نیست از عیوب و عیوب من بسیار است بنا بر این سر را می پوشانم.

و این معنی در تقنیع پیشتر است اگر چه سر برهنه نیز دلالت بر قلت حیا می کند و چون صدوق از ارباب نصوص است و تا نصی به او نرسیده باشد چنین حکمی نمی کند ظاهرش آنست که او نصی دیده باشد اما بما نرسیده است بلی در وصایای حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که به ابو ذر کرده است اشاره

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۸

باین معنی هست.

و یدخل رجله الیسری قبل الیمنی فرقا بین دخول الخلاء و دخول المسجد و سنت است که چون داخل خلا می شود و پای چپ را مقدم دارد بر پای راست تا فرق شود میان داخل شدن مسجد و داخل شدن خلا یعنی چون مسجد مقام شریف است مناسب آنست که پای راست که اشرف است از پای چپ آن را مقدم دارد در حالت دخول و خواهد آمدن حدیث آن و چون خلا جای کثیف است پای چپ به آن انسب است.

و ظاهر این عبارت نیز عبارت حدیث است و نکته ایست از جهت تقدیم پای چپ و یا علت تقدیم همین باشد و اگر از صدوق باشد قیاسیست باطل و حاشا که او قیاس کند و لهذا علما همه متابعت او کرده اند در این حکم و سایر احکامی که او گفته است چون از ارباب نص است و اللّه تعالی یعلم.

و یتعوّذ باللّه من الشّیطان الرّجیم لأنّ الشّیطان اکثر ما یهمّ بالإنسان اذا کان وحده و سنت

است که در وقت داخل شدن در خلا پناه بحق سبحانه و تعالی برد از شر شیطان مردود و به آن که عبارات منقوله را بگوید یا هر عبارتی که باشد و لیکن می باید در دل درآورد این معنی را نه محض لفظ باشد از آن جهت که اکثر اوقات که شیطان بر آدمی دست می یابد گاهیست که تنها باشد چنانکه احادیث بسیار در مذمت تنهائی وارد شده است و خواهد آمد.

و در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اشد و سخت ترین تسلطهای شیطان در وقت تنهائی آدمیست و بلفظ اجری نیز وارد شده است یعنی در تنهائی جرات شیطان بر آدمی بیشتر است.

و اذا خرج من الخلاء اخرج رجله الیمنی قبل الیسری و چون خواهد که از خلا درآید پای راست را بر چپ مقدم دارد عکس مسجد که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۹

وقت بیرون آمدن از مسجد پای چپ را مقدم می دارد و ظاهرش آنست که مجموع این یک حدیث باشد و در این حدیث استعاذه نیز باشد.

و وجدت بخط سعد بن عبد اللّٰه حدیثا اسنده إلی الصادق صلوات اللّٰه علیه قال من کثر علیه السّهو فی الصّلاه فلیقل اذا دخل الخلاء بسم اللّٰه و باللّٰه اعوذ باللّٰه من الرّجس النّجس الخبیث المخبث الشّیطان الرّجیم و یافتم بخط سعد که استاد استادان صدوق است و حال او گذشت حدیثی را که اسناد او را رسانیده بود از مشایخ تا به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که هر که در نماز سهو بسیار کند باید که چون داخل خلا شود

این دعا را بخواند تا سهو او زایل شود و دعا و شرحش گذشت و آن که صدوق و جاده را اعتبار کرده است ظاهرا محض و و جاده نبوده است بلکه جمیع روایات سعد را اجازه از پدرش داشته است و چون با اجازه بمعنی اخص و جاده جمع شده بود وجدت گفت یا آن که این کتاب متواتر بوده است از سعد و علم داشته است که از اوست در این صورت نیز اعتماد می توان کرد چنانکه در مقدمه گذشت احادیثی که دلالت بر این می کند و الا بر تقدیری که و جاده را ذکر کنند قصور ندارد نقل کردن و لیکن نمی توان گفت که میان من و خدا حجت است و اللّٰه تعالی یعلم.

و قال ابو جعفر الباقر صلوات اللّٰه علیه اذا تکشّف او اذا انکشف کما فی یب احدکم لبول او لغیر ذلک فلیقل بسم اللّٰه فانّ الشّیطان یغضّ بصره عنه حتّی یفرغ فرمودند که هر گاه عورت شما باز شود از جهت بول کردن یا غیر آن باید که بسم اللّٰه بگوئید تا شیطان نظرش به عورت شما نیفتد چون بسم اللّٰه می گویید او چشم خود را بهم می گذارد تا وقتی که عورت خود را به پوشید بعضی گفته اند که مراد از این چشم بر هم گذاشتن آنست که شما را به وسوسهای فاسد نمی اندازد و شیخ رحمه اللّٰه این حدیث را بسند صحیح از حضرت سید

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۰

المرسلین روایت کرده است تا یغض بصره بدون زیادتی و امثال این احادیث بسیار است شرط ایمان آنست که تصدیق کنند و کاری بتأویل آن نداشته باشند چنانکه در آیات

و احادیث بسیار واقع شده است که هر چه علم شما به آن نرسد رد مکنید.

[مواضع کراهه تخلی]

و قال رجل لعلیّ بن الحسین صلوات اللَّه علیهما این یتوضّأ الغرباء فقال یتّقون شطوط الانهار و الطّرق النّافذه و تحت الاشجار المثمره و مواضع اللّعن فقیل له و این مواضع اللّعن قال ابواب الدّور عرض کردند که غریبان در کجا خانه به ادب خانه روند چون خانه ندارند حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اجتناب کنند از آن که بول و غایط کنند در کنار نهرها و راههایی که تردد در آن کنند و در زیر درختان میوه دار و در مواضع لعن یعنی جاهائی که مردمان نفرین کنند پرسیدند که مواضع لعن کجاست حضرت صلوات اللّه علیه و آله فرمودند که درهای خانها.

ممکنست که مراد حضرت از درهای خانها مثال باشد و لفظ اول بر عموم خود باشد چنانکه اکثر علما چنین فهمیده اند پس تختگاها و امثال آن از جاهائی که سبب ایذای مسلمانان باشد مکروه باشد.

و ممکنست که مراد حضرت در اینجا همین درهای خانها باشد و آنها را از عمومات ایذای مؤمنان و قبح آن استخراج نمایند و محتملست که مراد از موضع لعن این باشد که حق سبحانه و تعالی و فرشتگان لعن می کنند چنانکه خواهد آمد در مثل این.

و بنا بر این حمل کرده اند که در جائی از در خانه که ملك شخصی باشد بی رضای او حرامست و مستحق لعنست و اگر ملك نباشد و مکروه باشد ممکن است که ملعون باشد یعنی از رحمت الهی دور باشد و بنا بر آن که معنی آن این باشد که مردمان لعن می کنند ظاهر نمی شود که

لعن ایشان خوب باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۱

شاید از این حیثیت بد باشد که سبب گناه دیگران می شود چون اکثر مردمان آن تقوی ندارند که خود را در امثال اینجاها ضبط نمایند.

و این حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله روایت کرده اند و به جای لفظ یتقون تتقی ذکر کرده اند و معنی یکیست.

و فی خبر آخر لعن اللّٰه المتغوّط فی ظلّ النّزال و المانع الماء المنتاب و السّاد الطّریق المسلوک و در حدیث دیگر وارد شده است که شیخان او را بسند قوی کالصحیح روایت کرده اند از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که حق سبحانه و تعالی لعن کرده است کسی را که غایط کند در سایه که قافله در آنجا منزل می کنند خواه کاروانسرا باشد یا زیر درخت باشد و دویم کسی را که منع نماید مردم را از آب مباحی که در چاهها و چشمه ها مردمان به نوبت بر آن وارد می شوند یا این که ملک جماعتی باشد و هر روز یا هر شب نوبت شخصی باشد صاحب نوبت را منع کردن حرامست و کسی که راه شارع مردمان را سد کند به آن که دیواری بکشد که تردد نتوانند کرد یا راه زنی کند یا راه داری بگیرد که سبب آن شود که کسی از آن راه نرود و در کافی و در تهذیب باین عبارت است که این سه طایفه ملعونند و محتمل است که مراد این باشد که مردمان لعن ایشان می کنند نه خدای تعالی و فی خبر آخر من سدّ طریقا بتر اللّٰه عمره و در حدیث دیگر

وارد شـده است که هر که راهی را ببنـدد و حق سـبحانه و تعـالی عمر او را قطع کنـد و کوتـاه گردانـد و چون در آن خبر سـد طریق بود باین تقریب این حدیث را ذکر کرده و سئل الحسن بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما ما حدّ الغائط قال لا تستقبل القبله و لا تستدبرها و لا تستقبل الرّیح و لا تستدبرها و سؤال کرده شد از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که آداب ادب خانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۲

چه چیز است حضـرت فرمودند که رو بقبله مکن و پشت بقبله مکن و رو به باد مکن که ترشح می کند و پشت به باد مکن که از زیر جـامه نیز ترشـح می کنـد غالبا یا تعبـدا که وجه آن ظاهر نیست و این حـدیث را شـیخان بسـند قوی روایت کرده انـد و صـدوقان حکم به صـحت آن کرده انـد و مؤید جزو اول آن احادیث بسـیار وارد شده است و دغدغه نیست که حضـرات ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم نهی از اسـتقبال و استدبار قبله فرمودند و لیکن خلاف است که نهی بر سبیل حرمتست یا کراهت یا در صـحراها حرام است و در بناها مکروه و یا در صـحراها مکروهست و در بناها جایز چون حدیثی صـحیح وارد شده اسـت که محمـد بن اسـماعیل ابن بزیع نقل کرده است که من داخل خانه حضـرت امام رضا صـلوات اللّٰه علیه شـدم در آن خانه بیت الخلائی بـود رو بقبله پس گذاشـتن حضـرت آن را بحـال خـود دلیـل آنست که جـایز است نشسـتن رو بقبله یـا پشت بقبله بر تقدیری که حضرت نساخته باشد و تقریر حضرت حجت است

و جواب گفته اند که اگر حضرت نفرموده باشد کشتن از آن را حجت است و حال آن که همین ابن بزیع در حدیث صحیح دیگر روایت کرده است که من داخل خانه حضرت شدم و در آنجا کنیف رو بقبله بود و حضرت فرمود که هر که برابر قبله بول کند سهوا و به خاطرش رسد که رو بقبله است و بگردد از جهت تعظیم و اجلال قبله از آنجا برنخیزد تا حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد. مجملا- چون حدیث بما نرسیده است که صریح باشد در حرمت یا کراهت در چنین جاها جزم به هیچ طرف نمی کنیم و احتیاط می کنیم و اللّٰه تعالی یعلم و فی خبر آخر لا تستقبل الهلال و لا تستدبره و در خبری دیگر وارد شده است که رو بماه و پشت بماه مکن بخاطر ندارم که این خبر را در جای دیگر دیده باشم که پشت بماه مکروه باشد و خواهد آمد در مناهی نبی صلی اللّٰه علیه و آله که حضرت نهی فرمودند از آن که در حال خلا فرج این کس ظاهر باشد بر آفتاب و ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۳

بانکه شعاع آنها بر فرج افتد و کلینی مرسلا روایت کرده است که رو به آفتاب و ماه مکن و شیخ نیز مسندا بسند قوی و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که کسی بول نکند باین عنوان که فرجش ظاهر باشد بر ماه یعنی رو بماه بول نکند که شعاع ماه بر فرج او افتد و

من استقبل القبله فی بول او غایط ثمّ ذکر فتحرّف عنها اجلالا للقبله و فی یب و تعظیما لها لم یقم من موضعه حتّی یغفر اللَّه له و ترجمه اش را ذکر کرده ایم قبل از متن و همین عبارت حضرت است به اندک تغییری که لفظ او غایط زیاده شده است و لفظ و تعظیما لها ساقط شده است و دور نیست که نقل بالمعنی کرده باشد یا حدیثی دیگر باشد یا نساخ زیاده و کم کرده باشند و اللَّه تعالی یعلم.

و منقولست بروایت شیخین که ابو حنیفه ملعون از خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه بیرون آمد و حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه در اوایل بلوغ ایستاده بودند ابو حنیفه از حضرت پرسید که شخصی که غریب باشد و بشهر شما رسد و خواهد که قضای حاجت کند چه کند حضرت فرمودند که در حوالی دیوارهای مساجد منشین و هم چنین در کنار نهرها و زیر درختان میوه دار و منزلهای قافله و رو بقبله مکن در حال بول و غایط و جامه ات بالا کن و هر جا خواهی بنشین و در روایات بسیار وارد شده است که رو به مشرق و یا به مغرب کن در خلا و این بهتر است و بعضی گفته اند که واجبست

[اکرام کردن نان]

و دخل ابو جعفر الباقر صلوات اللَّه علیه الخلاء فوجد لقمه خبز فی القذر فاخذها و غسلها و دفعها إلی مملوک کان معه و قال تکون معک لا کلها اذا خرجت فلمّا خرجت صلوات اللَّه علیه قال للمملوک این اللّقمه قال اکلتها یا ابن رسول اللَّه فقال إنّها ما استقرّت فی

جوف

احد إلّا وجبت له الجنّه فاذهب فانت حرّ للّه فانّى اكره ان استخدم رجلا من أهل الجنّه آن حضرت صلوات اللّه علیه داخل خلا شدند دیدند که لقمه نان در آنجا افتاده بود آن لقمه را برداشتند و شستند و به غلامی دادند که با تو باشد که چون بیرون آیم بخورم پس چون حضرت بیرون آمدند فرمودند که کو لقمه غلام گفت که یا ابن رسول اللّه آن را خوردم حضرت فرمودند که هر که چنین لقمه را بخورد که از جاهای کثیف یا نجس برداشته باشد بعد از شستن آن بهشت او را واجب شود برو که ترا آزاد کردم از برای خدا که مرا خوش نمی آید که شخصی که از اهل بهشت باشد او را بعنوان بندگی خدمت فرمایم غرض از ذکر این حدیث آنست که دلالت می کند بر آن که در بیت الخلا چیزی خوردن خوب نباشد چون حضرت فرمودند که بیرون آیم و بخورم هر چند در وقت بول کردن نبود و ظاهر می شود که در آن وقت بطریق اولی خوب نباشد و دلالت می کند که مردمان صالح را خدمت فرمودن خوب نباشد و ظاهر آنست که در آنجا کری نبوده است بلکه به آب قلیل شسته باشند اما ظاهر نیست که بواسطه نجاست شسته باشند یا بواسطه کثافت پس اگر نانی در راهها افتاده باشد و آن را بردارند بهتر آنست که بشویند و بخورند مگر آن که در مثل صحرایی باشد که بحسب ظاهر زمینش پاک بوده باشد و این حدیث دلالت می کند بر آن که سنت است تعظیم نان کردن چنانکه منقولست در اخبار بسیار از حضرت

سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم که عزّت نان بدارید که از عرش تا فرش و اکثر اهل زمین در آن کار کرده اند تا نان شده است یعنی افلاک و کواکب و ملائکه علوی و سفلی و آدمیان و حیوانات و اگر نان حاضر شود انتظار نان خورش نکشند و نان را زیر کاسه و امثال آن نگذارند و نان را بو نکنند و از کارد پاره نکنند و اگر نان و گوشت حاضر شود اول نان بخورند و لقمه نان را یا بیشتر در راهها نیندازند و پا بر بالای آن نگذارند و به نان استنجا نکنند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۵

اخبار معتبره وارد شده است که جمعی به نان استنجا می کردند حق سبحانه و تعالی ایشان را به بلای قحطی مبتلا کرد تا عاقبت همان نانها را با فضلات خوردند و فرزندان خود را خوردند، و نان جو را تعظیم بیشتر از نان گندم می باید کرد و علما ذکر کرده اند که استنجا به نان حرام است اما موضع پاک می شود و اگر العیاذ باللّٰه به تربت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه استنجا کند بدنش از نجاست فضله پاک می شود و به نجاست کفر نجس می شود و تربت خاک ضریح مقدس است یا خاکی را که از کربلای معلی مهر و تسبیح کرده باشند و یا بواسطه تیمن و شفا برداشته در روضه گذاشته باشند و از آنجا آورده باشند یا خاکی را که از حوالی آن حضرت بقصد تیمن و شفا برداشته باشند هر چند در روضه نگذاشته باشند علی المشهور بین الاصحاب و إن شاء اللّٰه در باب زیارات

و اطعمه خواهد آمد احادیث تربت

[نهی فرمودند که شخصی بول کند در هوا از پشت بام یا جای بلندی]

و نهی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ان یطمّح الرّجل ببوله فی الهواء من السّطح او من الشّی ء المرتفع و نهی فرمودند که شخصی بول کند در هوا از پشت بام یا جای بلندی که بسیار بلند باشد و ظاهرا چون ملائکه و جن در هوا می باشند سبب آزار ایشان می شود و به قدری از بلندی که ترشح نکند خوبست اگر خاک نرم نباشد و اگر باشد خاک بهتر است و این حدیث بدو سند قوی کالصحیح منقول است و علما به آن عمل نموده اند و خلافی ندیده ام.

و قال صلوات اللَّه علیه البول قائما من غیر علّه من الجفاء و حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که ایستاده بول کردن خلاف آداب عقلاست بلکه کار حیوانات است و در مناهی آن حضرت صلوات اللَّه علیه خواهد آمد که حضرت کراهت داشتند از حدث کردن ایستاده و حدث شامل بول و غایط هست و در اینجا مراد هر دو است و لیکن اکثر جاها نام غایط را بواسطه قباحت نمی برند و بول می گویند و بسیار است که نام بول را نمی برند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۶

و کنایه دیگر می فرمایند چنانکه خواهد آمد و احادیث سابقه نیز دلالت می کند بر کراهت ایستاده که حضرت فرمودند که جائی اختیار کنند که ترشح نکند و علت ترشح در اینجا نیز هست با قباحت فعل و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال نمودند که جایز است ایستاده بول کردن حضرت فرمودند که بلی و لیکن خوف این هست که شیطان او را دیوانه کند مجملا دغدغه در کراهت

آن نیست.

[استنجا به دست راست کردن از جفاست]

و الاستنجاء بالیمین من الجفاء ظاهر جز و خبر سابق است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است که استنجا بدست راست کردن خلاف آداب عقلا است چون به آن چیزی می خورند و در حال وضو بر محاسن می کشند و از آن حضرت منقول است که دست راست از برای رویست و دست چپ از برای فرج است و ظاهر هر دو حدیث سکونیست و کلینی است این عبارت را به اسناد سکونی از حضرت روایت کرده است و در روایت کالصحیح از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت نهی فرمودند از استنجا کردن بدست راست و قد روی انّه لا باس اذا کانت الیسار معتلّه و در روایتی واقع شده است که باکی نیست استنجا بدست راست کردن هر گاه دست چپ را علتی باشد مثل آن که کوتاه باشد یا مریض باشد و کلینی نیز باین عنوان نقل روایت کرده است و اگر روایت نیز نباشد عمومات «ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» و امثال آن کافیست از جهت رفع کراهت

[غسل در میان آن خانه که در آنجا بول می کنند]

و سال هشام بن سالم ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقال له اغتسل من الجنابه و غیر ذلک فی الکنیف الّذی یبال فیه و علیّ نعل سندیّه فاغتسل و علیّ النّعل کما هی فقال ان کان الماء الّذی یسیل من جسدک یصیب اسفل قدمیک فلا تغسل قدمیک و بسند صحیح سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۷

که من غسل جنابت یا غیر آن می کنم در میان آن خانه که در آنجا بول

می کننـد امـا کفش سـندی مولتـانی که کنـاره دار است در پا دارم و با کفش غسل می کنم که پای من نجس نشود آیا غسـل صحیحست حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که اگر آب غسل به کف پایت می رسـد در میان کفش احتیاج به شسـتن پاها مرتبه دیگر نیست و از مفهوم حـدیث در می آمـد که اگر آب نمی رسـد می باید شـست و این حدیث را کلینی و شـیخ بسـند قوی از هشام روایت کرده انـد تا اینجا پس آن چه صدوق بعد از این گفته است ممکن است که از جزو حدیث باشد یا مفهوم را از کلام خود نقل کرده باشد و مضـمون حدیثی باشد که شـیخان روایت کرده اند بسند صحیح از حماد از بکر بن کرب که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر کسی غسل جنابت کند آیا بعد از غسل پاهای خود را می شویـد حضـرت (ص) فرمودنـد که اگر در جـائی غسـل می کنـد که آب غسل به زیر پای او می رسـد به آن که زمین کل نداشته باشد و بر روی زمین پاك صاف غسل کند پس اگر مرتبه دیگر پاها را نشوید باکی نیست و اگر پاهای او در میان آب فرو رفته باشـد پس باید که پاهای خود را بشوید و ظاهرا مراد از آب کل است یعنی در میان کل فرو رفته باشد و آب به زیر پا نرسد و احتمال دارد که ظاهر خبر مراد باشد به آن که در میان آب غسل ترتیبی کند و آب بردارد و به اعضای خود ریزد پس هر چه را آب ریخته است بقصد غسل صحیح است

و هر چه بقصـد غسـل آب به آن جـا نرسانیـده است از غسل مجزی نیست پس آن که حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که بشوید در این صورت یک احتمال آنست که پاها را از آب بیرون آورد و آب بر او ریزد بقصد غسل و این صورت بی دغدغه صحیح است و یک احتمال آنست که اگر در میان آب نیز حرکت دهد بقصد غسل کافی باشد و احتمال دیگر آن که حرکت دادن و نیت بدون حرکت هر یک کافی باشد و حق اینست که همه خوب است به ترتیبی که مذکور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۸

شد پس بنا بر این اگر کسـی غسل ترتیبی در میان حوض کند بانکه اول سـر و گردن را در میان آب بشوید و هر چه از بدنش از آب بیرون باشد و آن چه در میان آب باشد بیرون آورد و آب بریزد یا نیت کند و حرکت دهد صحیح است.

و کذلک اذا اغتسل الرّجل فی حفره و جری الماء تحت رجلیه لم یغسـلهما و ان کانت رجلاه مستنقعتین فی الماء غسلهما و هم چنین هر گاه شخصی غسل کند در گودی و روان شود آب غسل در زیر پایهای او نشوید پاها را و اگر پاهای او فرو رفته باشد در آب بشویـد پاهـا را و این حـدیث را صـدوق در اینجـا ذکر کرده است بواسـطه آن که در ادب خـانه غسل می توان کرد و منـاسب آن بود که در بـاب غسـل ذکر کنـد چنـانکه دیگران کرده انـد اما این معنی از کلام ایشان مفهوم نمی شود و از کلام صدوق مفهوم می شود و تفصیل حلش پیشتر مذکور شد

چون مطلب ذکر عبارت حدیث بود و بیان دو احتمال و بحسب عبارت اظهر آنست که تتمه حدیث هشام باشد و الا تدلیس است و نسبت آن به صدوق جایز نیست و لیکن چون در اوایل کتاب سخن او با حدیث در هم است و خود ذکر کرده است که همه فتوای اوست و میان او و حق سبحانه و تعالی حجت است اگر چنین کند تدلیس نیست اما بعد از آن که شروع می کند در بیان احادیث به عنوانی که ملهم شده است بعد از این اگر چنین چیزی از او واقع شود لایق نیست و نشده است مگر نادرا.

[هر گاه شخصی خواهد که استنجا کند چگونه بنشیند]

و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل اذا اراد ان یستنجی کیف یقعد قال کما یقعد للغائط سائل عمار است و طریق صدوق به عمار موثق است هر چند در طریق شیخین سهل هست و لیکن امر او سهل است چنانکه گذشت از حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد که هر گاه شخصی خواهد که استنجا کند چگونه بنشیند حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۹

چنانکه از برای غایط می نشیند و ظاهر عموم مساوات که از لفظ ما فهمیده می شود آنست که در حال استنجا نیز عورتین خود را از ناظر محترم به پوشاند واجبا و رو بقبله و پشت بقبله نکند احتیاطا و رو به آفتاب و ماه نکند و پشت بماه نکند و رو و پشت به باد نکند استحبابا هم چنین در باقی مکروهات نشستن مثل آن باشد و اکثر ذکر نکرده اند حال استنجا را و جمعی که ذکر کرده اند بر سبیل استحباب ذکر کرده اند الّا ستر

عورتین که آن واجبی است بر سر خود و دخلی در خلا و استنجا ندارد لهذا صدوق ذکر نکرد وجوب ستر عورتین را از ناظر محترم چنانکه همه فقها ذکر می کنند و در اخبار نیز وارد نشده است و علما که ذکر کرده اند از این جهت ذکر کرده اند که چون واجب است ستر عورتین و در اینجا آدمی عورت خود را باز می کند مناسبت داشت که ذکر کنند ذکر کرده اند و صدوق در مبحث حمام ذکر خواهد کرد و چون حمام احکام بسیار دارد.

و اخبار بسیار در آن وارد شده است و متعارف فقها نیست که در کتب مختصره آن را ذکر کنند و باین وجوه دفع اعتراضات از صدوق شد.

[هر گاه شخصی بول کند دست راست خود را به ذکرش نرساند]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه اذا بال الرّجل فلا یمسّ ذکره بیمینه) حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه فرموده است که هر گاه شخصی بول کند دست راست خود را به ذکرش نرساند در وقت استبرا و غیره. و این خبر را مسند ندیده ام، و عامه در صحاح خود بطرق متعدده از ابو قتاده از سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله روایت کرده اند، و جمع کثیر از علما ذکر کرده اند که مراسیل صدوق در حکم مسانید است چون ذکر کرده است که میان من و خدا حجت است و از کتب معتمده ذکر کرده ام خصوصا هر گاه جزما بگوید: قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه مثلا، بخلاف آن که بگوید: روی عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه اگر چه ظاهر آنست که نزد او یکسان است

[بسیار نشستن و مکث کردن در ادب خانه سبب بواسیر است]

(و قال صلوات اللّه علیه طول الجلوس علی الخلاء یورث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۰

الباسور) حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که بسیار نشستن و مکث کردن در ادب خانه سبب بواسیر است و به نون نیز خوانده اند و ناسور مقعد بواسیر است، و صدوق و شیخ این خبر را بسند کالصحیح از آن حضرت روایت کرده اند، و لیکن شیخ ذکر کرده است که حضرت فرموده که لقمان به پسرش این را گفت که این را بر در ادب خانه نوشتند.

و ممکن است که محمد بن مسلم راوی این خبر است دو مرتبه از حضرت شنیده باشد و ظاهر خبر کراهت است به این معنی که اگر ترک این معنی بکنند از برای حق سبحانه و تعالی ثواب خواهند داشت. و محتملست که نهی ارشادی

باشد چون فایده اش دنیویست و در این صورت وقتی صواب دارد که قصد کند که اگر صحیح باشم عبادت الهی خواهم کرد بی مشقت، و من حیات و صحت را از برای عبادت خدا می خواهم در این صورت ثواب خواهد داشت.

اما این نیت در نهایت صعوبتست بلکه آدمیست که صحت بدن را فی نفسها می خواهد مگر مخلصین مانند حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه الصلاه و السلام که مامور شد به آن که بگوید که نماز خود و حج خود و زندگانی خود مردن خود را از جهت رضای او می خواهم و إن شاء اللَّه در نماز خواهد آمد و غرض از بیان این آن است که فرق میان احکام ارشادیه و تکلیفیه بکنند، و احادیث بسیار وارد شده است در ارشادیه خصوصا در اطعمه و اشربه.

[ذکر هنگام تخلی]

(و سأل عمر بن یزید ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن التّسبیح فی المخرج و قرائه القرآن فقال لم یرخّص فی الکنیف اکثر من آیه الکرسیّ و یحمد اللَّه، او آیه الحمد للّه ربّ العالمین) و سؤال کرد از حضرت از تسبیح در مخرج که محل خروج فضلات است و از خواندن قرآن در آنجا پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی یا حضرت رسول اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۱

صلی اللَّه علیه و آله رخصت نداده اند در کنیف بیشتر از آیه الکرسی را و حمد حق سبحانه و تعالی می تواند کرد و آیه الحمد للّه رب العالمین را می تواند خواند.

بدان که سند صدوق به عمر پسر یزید صحیح است و این عمر ثقه و عظیم الشأن است. و شیعیان بواسطه تقیه از بنی امیه این

نامها می گذاشتند و فایده نیز داشته است از برای دیگران که وقتی تقیه کنند قصد ایشان کنند مثلا هر گاه ضرور شود قسم خوردند که، عمر را دوست می داریم یا یزید و ابو بکر را و مرادشان این جماعت باشد حتی آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرزندان خود را به نام ابو بکر و عمر و عثمان کرده بودند و هر سه در کربلا شهید شدند رضی اللّٰه عنهم.

و شیخ طوسی رحمه اللّٰه این حدیث را کالصحیح روایت کرده است تا به آیه و تتمه الحمد للّه رب العالمین را ذکر نکرده است و بنا بر این مراد آنست که خواندن یک آیه کراهت ندارد، و بنا بر نسخه مصنف ظاهرش آنست که جایز است در خلا هر چه مشتمل بر حمد و ثنای الهی باشد پس مطلق ذکر بهر اسمی که باشد خوب باشد و دعاهایی که گذشت اکثر مشتمل بر حمد است خوب خواهد بود و این عبارت احتمال این معنی دارد که آیه الکرسی که خواند بقصد حمد بخواند به آن که و یحمد اللّٰه حال باشد و از آنجا نیز بیرون می آید که هر حمدی توان خواند.

و هم چنین عبارت او آیه الحمد للّه رب العالمین نیز احتمال دارد که مراد این باشد که هر آیه مشتمل بر حمد و ثنای الهی باشد توان خواند، و اما معنی اول اظهر است و معنی ثانی بعید نیست به اعتبار اخباری که بعد از این می آید.

و ممکنست که مراد این باشد که چون آیه الکرسی بخواند حمد الهی بکند، یا آیه الحمد للّه رب العالمین بخواند چون در آیه الکرسی

به نحوی که نازل شده در روایات اهل البیت بعد از «العظیم و الحمد للّه رب العالمین» هست، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۲

بعد از «لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ» وارد شده است «وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ» إلی آخرها.

و این روایت را علی بن ابراهیم، و کلینی، و شیخ طبرسی، و سید ابن طاوس، و غیر ایشان ذکر کرده اند، و می نامند این را به آیه الکرسی علی التنزیل و اللّٰه تعالی یعلم.

(و من سمع الاذان فلیقل کما یقول المؤذّن) و کسی که اذان بشنود در خلا باید که حکایت قول مؤذن بکند، و این نیز مستثنی است از آن چه خواهد آمد که سخن نگوید. و بر این مضمون حدیث صحیح وارد شده است، و چند حدیث کالصحیح که در حالت خلا هر چه مؤذن بگوید او نیز بگوید. و حدیثی معتبر وارد شده است که سبب زیادتی روزی است پس ظاهر شد که شهیدان رضی اللّٰه عنهما که نفی نص کرده اند چون من لا یحضر، و ثواب الاعمال، و علل الشرائع را نداشته اند معذور بوده اند و در باب اذان خواهد آمد و اگر آهسته مثل حدیث نفس بگویند بهتر است چنانکه گذشت.

(و لا یمتنع من الدّعاء و التّحمید [او التّمجید] من اجل انّه علی الخلاء فانّ ذکر اللّٰه حسن علی کلّ حال) ترک نکند دعا و حمد الهی را، و بر نسخه دیگر تمجید و تعظیم الهی را به اعتبار آن که در خلاست زیرا که ذکر الهی خوب است و مطلوب است در همه احوال.

[ذکر اللّٰه حسن علی کل حال]

(و لمّا

ناجی اللّٰه عزّ و جلّ موسی بن عمران قال موسی یا ربّ أ بعید أنت منّی فانادیک، ام قریب فاناجیک؟ فأوحی اللّٰه جلّ جلاله الیه انـا جلیس من ذکرنی فقـال موسـی یا ربّ انّی اکون فی احوال أجلّك ان اذکرک فیها فقال یا موسـی اذکرنی علی کلّ حال) و چون مناجـات کرد حق سـبحانه و تعـالی بـا موسـی، موسـی گفت: ای پروردگـار من آیـا تو از من دوری تـا دعا و ذکر را بلند بگویم یا نزدیکی که آهسته بگویم؟ پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۳

وحی کرد خداوندی که عظمت او از آن اعظم است که وصف توان کرد، به موسی که ای موسی من همنشین کسانی ام که به یاد مننـد پس موسـی گفت ای پروردگار من، من در حالتی چنـد می باشم که ترا از آن عظیم تر می دانم که ترا در آن حالتها یاد کنم پس خداوند عالمیان فرمود که در هر حالی که باشی مراد یاد کن و بذکر من مشغول باش.

بـدان که از ابتـدای و من سـمع الاـذان تـا به این جـا یک حـدیث است که صـدوق در علل ذکر کرده است، به انـدک تغییری بحسب لفظ به سندی معتبر.

و به سـندی صـحیح روایت کرده است از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللّٰه علیه که به محمـد بن مسـلم فرمودند که ترک مکن ذکر الهی را در هیـچ حالی، و اگر بشـنوی که مؤذن اذان می گویـد و تو در خلا باشـی هر چه مؤذن می گویـد تو آن را بگو.

و در روایت صـحیحی ذکر کرده است که زراره گفت که من به آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که من چه گویم وقتی که

اذان را بشنوم. حضرت فرمودند که هر که ذکر الهی بگوید تو نیز بگو.

و در حدیث معتبری ذکر کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که از آن حضرت پرسیدند که چه علت دارد که سنت است آدمی را که چون اذان را بشنود هر چه مؤذن بگوید او را باید گفت اگر چه در حالت بول و غایط باشد؟ حضرت فرمودند که سبب زیادتی رزق می شود.

و کلینی رضی اللّه عنه به سندی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که باکی نیست در ذکر الهی اگر چه بول کنی، به درستی که ذکر الهی در همه احوال خوب است پس باید که ترا ملال بهم نرسد از ذکر الهی.

و به سندی صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه روایت کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۴

که حضرت موسی گفت: الهی مجلسی چند واقع می شود که من ترا از آن عزیزتر و عظیم تر می دانم که در آن مجالس یاد کنم، خطاب رسید که ای موسی ذکر من خوب است در همه احوال.

و به سندی صحیح از آن حضرت روایت کرده است که در توراتی که یهودیان آن را تغییر نداده اند و نزد ما هست مذکور است که حضرت موسی سؤال کرد که ای پروردگار من آیا تو بمن نزدیکی تا با تو راز خود را آهسته بگویم، یا دوری که فریاد کنم؟ خداوند عالمیان وحی کرد به او که ای موسی من همنشین کسانی ام که به یاد منند، پس موسی گفت که خداوندا که در ستر تو خواهد بود روزی که ستری نباشد مگر ستر تو؟

یعنی بغیر از سایه عرش تو سایه نباشد، و همگی در آفتاب قیامت گرفتار باشند. حق سبحانه و تعالی فرمود که کسانی که در دار دنیا مرا یاد کنند و من ایشان را در دنیا و عقبی به همه الطاف یاد کنم، و جمعی که از جهت رضای من با یک دیگر دوستی کنند من نیز ایشان را دوست دارم، پس این جماعتند که هر گاه می خواهم عذابی به اهل زمین بفرستم به برکت ایشان نمی فرستم، و از این باب احادیث بسیار است در ذکر الهی و مطلب از ذکر اینها آن بود که اسانید این اخبار را بعنوان صحیح یاد کنم با فواید بی شمار.

اما آن که حضرت موسی گفت که آیا دوری یا نزدیک دو احتمال دارد یکی آن که کیفیت ذکر و دعا را طلبیده باشد که آیا بلند ذکر کنم مانند کسانی که دورند و ملاحظه بعد خود کنم که چون آن چه می باید از قرب الهی در من نیست مناسب آنست که بنحو دوران دعا کنم، یا ملاحظه قرب تو کنم بفضل و رحمت که هر چند که ما دوریم اما رحمت تو نظر به همه عالمیان نزدیک است.

دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجبتر که من از وی دورم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۵

و آهسته یاد کنم مانند نزدیکان و بنا بر این احتمال جواب نیز دو احتمال دارد یکی آن که در مناجات این معنی را رعایت می باید کرد که اگر بنده به یاد منست من در دل ویم، چنانکه در حدیث قدسی وارد شده است که آسمان و زمین گنجایش من ندارند و دل بنده مؤمن گنجایش من

دارد، چنانکه از بعضی از مقربان بارگاه ایزدی منقول است که اگر عرش و آن چه را عرش فرا گرفته است هزار هزار مرتبه بزرگتر در گوشه دل عارف باشد گنجایش آن را دارد و چون چنین نباشد که دل مؤمن عرش رحمان است به این معنی که دل محل معرفت و محبت الهی است چنانکه در تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ» گفته است: و دیگری گفته است: که

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

و دیگری گفته است:

نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل آن چه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست

و اگر دلش محل معرفت من نیست گو فریاد زن که فایده ندارد. و وجهی دیگر چنانکه منقولست از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه آنست که چون بنی اسرائیل أولا سؤال کردند که ما می خواهیم که کلام الهی را بشنویم که با تو سخن می گوید و از میان هفتصد هزار مرد جنگی هفتاد کس را انتخاب کردند که با حضرت موسی به کوه طور روند. پس حضرت موسی استدعا نمود که خداوندا تو می دانی لجاجت بنی اسرائیلیان را، و بواسطه همین معنی آمده اند خداوندا با من چنین سخن بگو که ایشان بشنوند پس به دعای موسی حق سبحانه و تعالی با موسی سخن گفت چنانکه آن هفتاد کس شنیدند، بعد از آن گفتند که ما سخنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۶

شنیدیم اما چه دانیم که این سخن الهی است تو چنان کن که ما خدا را به بینیم تا خاطر ما جمع شود و تصدیق رسالت تو از روی یقین بکنیم.

حضرت موسی فرمود که خداوند عالمیان مجرد

است و محالست دیدن او اگر غرض حجتست و برهان، حجتها و برهانها تمام کردم بر عالمیان. گفتند اینها فایده ندارد ما ایمان به تو نمی آوریم تا خدا را نه بینیم. پس صاعقه آمد و هر هفتاد کس سوختند. پس حضرت موسی گفت خداوندا من چگونه به نزد بنی اسرائیلیان بروم که منتخب ایشان همه مرده باشند خواهند گفت تو ایشان را بردی و کشتی، پس به دعای حضرت موسی خداوند عالمیان ایشان را زنده گردانید، باز شروع در مطلب اول کردند و بعد از معارضات بسیار گفتند تو باسم خود طلب کن و تو ببین و ما را خبر ده که چگونه است تا معرفت ما چنانکه باید بجناب اقدس او حاصل شود.

خطاب رسید که یا موسی سؤال کن من ترا مؤاخذه نمی نمایم به جهالت این قوم، پس حضرت موسی سؤال نمود که «رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ» خداوندا خود را بمن نما من ترا ببینم خطاب رسید که هرگز مرا نمی توانی دیدن و لیکن نظر به کوه کن اگر کوه قرار گیرد تو مرا می توانی دیدن، پس حق سبحانه و تعالی آیتی از آیات خود را بر کوه تجلی کرد کوه از هم پاشیده شد و در اطراف عالم متفرق گشت، و پاره بزرگترش نجف اشرف است که تلی است که نسبت به آن زمینها یک منار بلندتر است، و حضرت موسی بیهوش شد و چون به هوش آمد از این سخن استغفار نمود و گفت خداوندا تو می دانی که من می دانستم که ترا نمی توان دیدن و من بر این ایمانم.

پس ممکنست که ایشان طلبیده باشند قرب و بعد را، و حضرت موسی به

ایشان گفته باشد که حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد صوری منزه است، و این هر دو از لوازم جسم است، و ایشان مبالغه کرده باشند و بامر الهی حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۷

موسی این سؤال کرده باشد چنانکه منقولست که چنین بود، و لیکن چون سند این نقل ثابت نیست بعنوان صحیح بلکه از مشایخ شنیده ام بنا بر این بر سبیل احتمال ذکر کردم.

و وجهی دیگر ذکر کرده اند که ممکن است که حضرت موسی خواهد که باین وسیله رتبه خود را بیابد که آیا از مقربانست یا از دوران، و جواب مجمل شنید که همان در میان خوف و رجا باشد، و این وجه وجیه تر است و اللّٰه تعالی یعلم. و باقی حقایق و معارفی که از این اخبار مفهوم می شود به فکر تو گذاشتیم که از این مقالات پی به آن ها بری با تضرع و زاری از جناب اقدس الهی، از آن جمله تفکر کن در عنایات الهی که می خواهد که بنده در بیت الخلاـیی یاد او نباشد گاهی باین نوازشها او را می نوازند، و گاهی ملایک را می فرمایند که سر ترا به زیر افکنند و بگویند که نظر کن به آن چه از تو بیرون آمده است از طعامهای لطیف و شرابهای لذیذ که بمجرد چند ساعت مصاحبت تو چنین گندی بهم رسانیده که تصور آن نمی توان کرد.

باز می گویند به او که ای فرزند آدم تو همیشه مصاحب یکمن از فضلات خبیثه هستی که اگر اندکی بر رخت تو باشد در نظرها چنان بی اعتبار می شوی که مدت العمر هر که آن را دیده باشد نمی خواهد که با تو همنشینی کند،

و تفضـل الهی را ملاحظه کن که این فضـلات بـا این تعفن را چنـان کرده است که گنـد آن ظاهر نشود با آن که حایل آن را پوستی کرده است، و اگر در غیر شـکم باشد هیچ چیز حایل آن نمی تواند شد با آن که اینها چیزهای سـهل است. آن صـفات ذمیمه که در تو مخزون است به صد هزار مرتبه از اینها گندیده تر است و آثار آن گندها نزد علمای ربانی ظاهر است، و لیکن ستاریت الهی از ایشان نیز مخفی ساخته است به آن که ایشان را مشغول خود گردانیده که به دیگری نپردازند.

باز تفکر کن در آن که اخس حیوانات که سگ و خوک است فضله آنها

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۸

این مقـدار تعفن نـدارد که فضـله انسان دارد و حکمت الهی در این تعفن آنست که نظر به خست خود کند و تکبر و عجب را از سـر بینـدازد، و کبریا را مخصوص جناب اقـدس او دانـد چنانکه اکثر اینها از ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیه منقولست و از خوف تطویل ذکر آن اخبار نکردم.

[جایز نیست کسی داخل خلا شدن با انگشتری که بر آن اسم خدای تعالی باشد]

(و لا یجوز للرّجل ان یدخل الخلاء و معه [او علیه] خاتم علیه اسم اللّٰه، او مصـحف فیه القرآن فان دخل و علیه خاتم علیه اسـم اللّٰه تعالی فلیحوّله عن یده الیسری اذا اراد الاستنجاء) و جایز نیست کسی را که داخل خلا می شود که با او بوده باشد انگشتری که بر آن اسم خـدای تعالی باشـد، یا نوشـته که در آنجا قرآن باشد اگر چه یک آیه باشد، پس اگر داخل شود و انگشتری که بر آن اسم الهی باشد با خود داشته باشد پس می باید

که از دست چپ بیرون آورد در وقت استنجا چون استنجا بدست چپ می کند و خوف رسیدن نجاست به آن هست.

و روایت نموده است شیخ طوسی بسند موثق از عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جنب دست نمالد و مس نکند درهم و دیناری را که اسم الهی بر آن باشد و استنجا نکند در حالتی که انگشتری که در دست داشته باشد که اسم الهی در آن باشد، و جماع نکند هر گاه چنین انگشتری در دست او باشد، و داخل خلا نشود هر گاه در دست او باشد.

و به سندی دیگر قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کرد شخصی که اگر کسی انگشتری در دست داشته باشد که اسم اللّٰه بر آن باشد و خواهد که داخل خلا شود چونست؟ حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم این را گفت که اگر اسم محمد بر آن باشد، گفت باکی نیست.

علما از این فهمیده اند که اگر اسم حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۹

بر آن باشد کراهت دارد و لیکن کمتر از آن که اسم اللّٰه بر آن باشد، و ملحق ساخته اند به آن اسامی ائمه معصومین و اسامی پیغمبران دیگر را چون منافات به تعظیم دارد اگر مقصود از آن اسم ایشان باشد مثل آن که نوشته باشد محمد رسول اللّٰه، اما گر اسم هم نام ایشان باشد مثل محمد، علی قصور ندارد بخلاف اسم اللّٰه که مطلقا خوب نیست که با او باشد مثل عبد اللّٰه هر چند اسم شخصی باشد همان اللّٰه اسم الهی

است بهر حالی که باشـد، مگر آن که از اسامی مشترکه باشـد مثل محمـد کریم، و محمد رحیم که قصور ندارد. و دور نیسـت که مراد حضـرت از حـدیث دوم این باشـد، و علمـا ذکر کرده انـد که اگر نجاست به این ها رسـد حرامست چون منافی تعظیم ایشان است، و از اینجا استنباط کرده اند که نمی باید که با خود ببرد قرآن را یا آیه از قرآن را اگر اسم خدا داشته باشد البته و الا باز منافی تعظیم قرآن است، و ظاهرش آنست که صدوق استنباط نکرده باشد بلکه حدیثی بر این مضمون دیده باشد.

و در حدیث موثق از آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که مکروهست که با خود برد در خلا شاهی سفید را مگر آن که آن را در جائی بسـته باشـد، یا در کیسه سـر بسـته باشـد و ظاهرا کراهت به اعتبار آنست که در شاهی سـفید اسم خدا و رسول منقوش می بوده است چنانکه الحال هست.

[هر گاه انگشتری داشته باشد که نگینش از سنگ ریزه چاه زمزم باشد در حال استنجا از دست بیرون آورد]

(و کذلک اذا کان علیه خاتم فصّه من حجاره زمزم نزعه عند الاستنجاء) و هم چنین هر گاه انگشتری داشته باشد که نگینش از سنگ ریزه چاه زمزم باشد در حال استنجا از دست بیرون آورد.

شیخان رضـی اللّٰه عنهما در حدیث صحیحی روایت کرده اند که یکی از وکلای حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه به حضرت عرض نمود که چه می فرماید در نگین انگشتری که از سنگ ریزه چاه زمزم باشد حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۰

فرمودند که باکی نیست و لیکن در وقت استنجا از دست بیرون آورد.

و ظاهرا صدوق و سایر علما چنین فهمیده باشند که سؤال راوی از بردن انگشتری ببیت الخلا

باشد، و حضرت فرموده باشد که باکی نیست، و حال آن که حرف ادخال خلا در روایت نیست بلکه ظاهرش آنست که راوی می پرسد که چون چاه زمزم داخل مسجد الحرام است، و سنگ ریزه هیچ مسجدی را بیرون نمی توان برد از آن مسجد خصوصا مسجد الحرام چنانکه خواهد آمد، و حضرت فرموده باشد که قصور ندارد. و این از جمله قمامه چاه هست که چون چاه را پاک می کنند گلهای آن را بیرون می برند و از آنجا مردمان سنگ ریزه ها می یابند و تیمنا و تبرکا نگین انگشتری می کنند، و از این حیثیت رخصت داده باشند، و لیکن آن چه علما گفته اند به احتیاط اقرب است و اللّٰه تعالی یعلم.

پس باید که آن نگین را باز در مسجد الحرام اصلی برند و بیندازند در آن، و مشهور آنست که به مساجد دیگر می توان انداختن و إن شاء اللّٰه خواهد آمد.

و شهید رحمه اللّٰه ذکر کرده است که در بعضی از نسخهای قدیمه کافی دیدم که بدل زمزم زمرد بود بنا بر این اشکالات دفع می شود، و ظاهر آنست که آن نسخه غلط بوده است، چون لفظ حجاره را بر جواهر در لغت عرب استعمال نمی کنند اگر چه در لغت عجم استعمال می کنند، مع هذا در کل کتب احادیث صحیحه بلفظ زمزم است، و اگر این راه باز شود آخر اعتماد بر هیچ حدیثی نتوان کرد، چه ممکنست تبدیل لفظی به نقیض یا ضد آن، و در لا- یجوز محتملست که لا- را نساخ زیاد کرده باشند و در یجوز انداخته باشند و علی هذا القیاس.

[چون فارغ شود و قضای حاجت او بشود بگوید که شکر مر خداوند را]

(و اذا فرغ الرّجل من حاجته فلیقل الحمد للّه الّذی

أماط عنّی الأذی و هنّأنی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی) پس چون فارغ شود و قضای حاجت او بشود بگوید که شکر مر خداوندی را سزاوار است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۱

این فضلات را از من دور گردانید و گوارا ساخت در من و جزو بدن من گردانید خوردنی و آشامیدنی مرا و مرا از بلاها عافیت کرامت نمود. و دعاهای دیگر گذشت، و ظاهرا صدوق این دعا را از جهت فارغ شدن ذکر کرده است، و دعاهای گذشته از جهت بیرون آمدن پس مکرر نباشد اگر چه معانی همه قریب به یک دیگرند و یکی از اینها کافی است و جمع اولی است.

[استنجای غایط آنست که سه سنگ پاک بمالند]

(و الاستنجاء بثلاثه احجار، ثمّ بالماء فان اقتصر علی الماء اجزأه) یعنی فرد کامل استنجای غایط آنست که سه سنگ پاک بمالند، بعد از آن به آب بشویند پس اگر اکتفا به آب کنند کافیست، دغدغه در این نیست که جمع کردن میان سه سنگ مالیدن و بعد از آن به آب شستن آن مقدار که عین و أثر غایط زایل شود اکملست، و اگر اکتفا به آب کند و سنگ نمالد نیز بهتر است از اکتفا به سنگ کردن و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است، و اجماع علما است و اکتفای به سنگ خواهد آمد.

[جایز نیست استنجا به سرگین و استخوان کردن]

(و لا یجوز الاستنجاء بالرّوث و العظم لأنّ وفد الجانّ جاؤا إلی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فقالوا یا رسول اللّٰه متّعنا فاعطاهم الرّوث و العظم فلذلک لا ینبغی ان یستنجی بهما) و جایز نیست استنجا به سرگین و استخوان کردن زیرا که جمعی از جنیان به رسالت از جانب جنیان به خدمت حضرت سید المرسلین آمدند و گفتند که یا رسول اللّٰه ما را بهره بده یعنی از جهت خوردن ما چیزی مقرر ساز که بنی آدم آن را نجس نکنند و ما از آن بهره مند توانیم شد. پس حضرت صلی اللّٰه علیه و آله سرگین حیوانات و استخوان را مقرر فرمودند، بنا بر این است که سزاوار نیست که استنجا باین هر دو بکنند، از عبارت لا یجوز صدوق حرمت ظاهر می شود، و از لا ینبغی کراهت.

و در حدیث معتبری که باصطلاح متأخرین ضعیف است اما عمل به آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۲

کرده اند منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیه که از آن حضـرت سؤال کردند از اسـتنجا به استخوان، یا پشکل شتر، یا چوب حضرت فرمودند که اما استخوان و سرگین پس آن طعام جنیانست و آن را با حضـرت سید المرسلین صلوات اللَّه علیه و آله شرط کرده اند پس صلاحیت ندارد که به آن استنجا کنند و ظاهر شرط آنست که بنی آدم به این ها استنجا نکنند تا ما با ایشان کاری نداشته باشیم، و ظاهر لا یصلح حرمت است بنا بر این اکثر علما به حرمت آن رفته انـد، و جمعی مکروه می داننـد به اعتبار ضـعف سـند و عدم صـراحت متن خبر در حرمت.

و سـنیان به اسانید متکثره در صـحاح خود از سـلمان رضی اللَّه عنه روایت کرده اند که کفار بما می گفتند که پیغمبر شما همه چیزی را به یـاد شـما می دهـد حتی طهـارت خانه رفتن را من گفتم بلی ما را نهی کرده است از آن که اسـتنجا بـدست راسـت کنیم، یـا رو بقبله کنیم، و نهی کرده است از اسـتنجا به سـرگین و اسـتخوان، و از آن که به کمتر از سه سـنگ اسـتنجا کنیم، و احتیاط در ترکست.

[اولین استنجاء به آب]

(و کـان النّاس یسـتنجون بالأحجار فاکل رجل من الانصار طعاما فلان بطنه فاسـتنجی بالماء فانزل اللَّه تبارک و تعالی فیه إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ «۱» فـدعاه رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله فخشـی الرّجل ان یکون قـد نزل فیه امر یسوؤه فلمّا دخـل قـال له رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله هـل عملت فی یومـک هـذا شـیئا قـال نعم یـا رسول اللَّه اکلت طعامـا فلاـن بطنی فاستنجیت بالماء، فقال له ابشر فانّ اللَّه تبارک و تعالی

قد انزل فيك إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فكنت أنت اوّل التّوابين و اوّل المتطهّرين، و يقال انّ هذا

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۲۳

الرّجل كان البراء بن معرور الانصارى) صدوق مضمون اين حديث را كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه روايت كرده است كه مردم استنجا به سنگ مى كردند چون به سركه خرماى ترش شيرين است مى خوردند و مانند پشكل از ايشان جدا مى شد.

پس شخصى از انصار يعنى مسلمانان مدينه مشرفه كه نصرت حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله كردند طعامى خورد كه آن كدو بود و شكمش روان شد و به آب استنجا كرد، پس حق سبحانه و تعالى اين آيه را فرستاد كه به درستى كه حق سبحانه و تعالى دوست مى دارد توبه كاران را و دوست مى دارد پاكيزگان را.

پس حضرت او را طلبيد و آن مرد ترسيد كه مبادا در شأن او آيه عذابى آمده باشد از جهت اين كارى كه كرده بود بى رخصت حضرت به عقل خود يا به عموماتى كه از حضرت باور رسيده بود در تطهير آب چنانكه در همين حديث هست فى استنجائه بالماء پس چون داخل شد حضرت صلى اللّٰه عليه و آله به او فرمود كه آيا امروز كارى كرده؟ گفت بلى يا رسول اللّٰه آش كدوى خوردم و شكمم روان شد و استنجا به آب كردم، پس حضرت فرمود كه گوارا باد ترا كه حق سبحانه و تعالى در مدح تو آيه فرستاده است بشارت باد ترا و آيه را خواندند كه خداى تبارك و تعالى دوست مى دارد توبه كاران را، و دوست مى دارد پاكيزه گان را پس تو اول

توبه کارانی و اول پاکیزگانی. و شنیده ام که این مرد بر ابن معرور انصاری بود.

و این خبر بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که حسن و قبح اشیا عقلی باشد و استنجای غیر متعدی مانند پشکل به سنگ و غیره باشد، و متعدی به آب باشد و چون این عمل خیر را از جهت رضای الهی کرد حق سبحانه و تعالی گناهان او را آمرزید، یا آن که سنت حسنه گذاشت که هر که باین عمل کند او در ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۴

ایشان شریک باشد پس این عمل را سبحانه و تعالی به منزل توبه گردانیده.

و ممکن است که توبه بمعنی لغوی مستعمل باشد یعنی رجوع به خدا، یا آن که در آن روز عمل قبیحی کرده باشد و از آن توبه کرده باشد، اما اول اظهر است به اعتبار آن که او را اول توابین نامید و معنی ثانی نیز محتملست و در هر یک از اینها بحث می توان کرد اما منافات با ظاهر ندارد. و محتملست که چون از کرده خود پشیمان بود و تایب شده بود که بی رخصت شارع کاری نکند هر چند خوب بود حق سبحانه و تعالی مدح هر دو فعل او کرده باشد چنانکه جای دیگر فرموده است که خوبان کارهای خوب می کنند و دلهای ایشان خایف است از آن که مبادا مقبول نشود و چیزهایی که زیاد کردم در همین حدیث بود و از کلام صدوق افتاده بود، و از کلام کلینی رضی اللّٰه عنه ظاهر می شود که استنجای سنگ را منسوخ می داند و سنگ را ذکر نکرده است.

و بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه در تفسیر آیه إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوّٰابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ.

که آن حضرت فرمودند که مردمان استنجا به خرقه، و سنگها می کردند بعد از آن حضرت شستن را مقرر ساخت و این شستن عمل بسیار خوبیست پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به آن امر فرمودند و خود نیز به جا آوردند شستن را و حق سبحانه و تعالی نیز در کتاب خود فرستاده که إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوّٰابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ.

و شیخ طوسی نیز حدیثی صحیح از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله به انصاریان فرمودند که حق سبحانه و تعالی شما را به خوبی یاد کرده است شما چکار می کنید؟ گفتند که ما استنجا به آب می کنیم.

[مقدار استنجاء]

(و من اراد الاستنجاء فلیمسح بإصبعه من عند المقعده إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۵

الأنثیین ثلاث مرّات ثمّ ینتر ذکره ثلاث مرّات) و کسی که خواهد استنجا کند از بول و خود را بشوید باید اول استبرا کند به آن که انگشت خود را و بهتر انگشت میان دست چپ است از پیش سوراخ مقعد به قوت بکشد تا زیر خصیتین سه مرتبه پس بکشد ذکرش را سه مرتبه و بعد از آن خود را بشوید.

و قریب به اینست آن چه کلینی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم که عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی بول کند و آب نداشته باشد حضرت فرمودند که می فشارد بیخ ذکر را تا طرف آن سه مرتبه و می کشد به قوت طرف آن را پس

اگر بعد از آن چیزی ظاهر شود بول نیست و لیکن از رگهای پشت است و وذی است، یا ودی است.

و این عبارت را دو احتمال هست یکی آن که مراد از طرف ذکر باشد چنانکه در لغت عرب آمده است و ظاهرا صدوق این معنی را فهمیده باشد، و لیکن در کشیدن ذکر سه مرتبه واقع نشده است دور نیست که یک مرتبه کافی باشد، و بعضی طرف را بمعنی سر ذکر گفته اند.

و بنا بر این دو احتمال دارد یکی آن که مراد از بیخ ذکر قریب به مقعد باشد پس شش مرتبه ظاهر می شود سه مرتبه تا زیر خصیتین، و سه مرتبه، ذکر را، و مراد از نتر: نتر سر حشفه است چنانکه جمعی از علما گفته اند که سنت است که حشفه را نیز بیفشارد و بیفشاند تا بولی که در آنجا هست بریزد.

و احتمال دیگر آنست که از بیخ ذکر آن چه ظاهر است بکشد تا سر ذکر و بعد از آن بفشارد سر ذکر را و همین حدیث را شیخ از کلینی روایت نموده است در تهذیب و استبصار، و در تهذیب به جای طرفه ذکره نقل کرده است، و در نسخ استبصار بعضی چنین است و بعضی إلی رأس الحشفه است و ظاهرا این خلافها از نساخ شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۶

و شیخ روایت کرده است بسند صحیح از حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه شخصی بول کند سه مرتبه ذکرش را می فشارد، و بعد از آن اگر آبی ظاهر شود و تا ساق او برسد قصور ندارد. و این حدیث نیز محتملست که

مراد نه مرتبه کشیدن باشد چنانکه گفته شد، یا از بیخ ذکر تا سر ذکر بکشد که سه مرتبه باشد، و احتمال شش نیز دارد که سر ذکر نیز داخل باشد.

و در حدیث حسن کالصحیح نیز روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که پرسیدند از آن حضرت که اگر شخصی بول کند و خود را بشوید بعد از آن تری به بیند چه حکم دارد؟ حضرت فرمودند که اگر بعد از بول فشرده است میان مقعد و خصیتین را سه مرتبه، و فشرده است میان هر دو را، و بعد از آن خود را شسته باشد اگر آن مقدار آب بیرون آید که به ساق پای او برسد پروا نکند که قصور ندارد.

و آن چه در این حدیث واقع شده است که میان هر دو را فشرده باشد ظاهرش آنست که مراد میان خصیتین و سر ذکر باشد و به قرینه مقامی و قباحت نام آن را نبرده باشد، و محتملست که تاکید اول باشد پس اگر سه مرتبه از مقعد تا سر ذکر فشرده باشد اگر آبی بیاید بی دغدغه بول نیست، و اگر ذکر تنها را فشرده باشد، یا ما بین مقعد و خصیتین تنها را فشرده باشد محل دغدغه است اگر چه اظهر آنست که یکی از اینها کافی باشد، و احوط هر دو است، اکمل آنست که حشفه را نیز سه مرتبه بفشارد تا هیچ دغدغه نباشد و اللّٰه تعالی یعلم.

(فاذا صبّ الماء علی بدنه للاستنجاء فلیقل الحمد للّه الّذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا) و چون آب را بریزد بر بدن از جهت استنجا و مراد

از بدن دست چپ است و در بعضی از نسخ یدیه است یعنی بر دستها ریزد و ظاهرا هر دو نسخه غلط نساخ است و یده می باید چنانکه خواهد آمد در وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه پس باید که این دعا را بخواند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۷

که جمیع ثناها مخصوص خداوندی است، یا جمیع شکرها خداوندی را سزاست که آب را مطهر گردانیده است و این آب را نجس نگردانیده است که آب استنجا باشد، یا همه آبها را نجس نگردانیده است تا از همه منتفع شویم در آشامیدن و تطهیر بدن و ثیاب و سایر طهارات.

و بنا بر این احتمال نیز اشاره دارد بعدم تنجس. اما حل اول اظهر است چه این امور از طهورا مستفاد می شود و می باید که غافل نشوید از آن که امثال این اخبار دلالت می کند که طهوری که در قرآن مجید واقع شده است بمعنی مطهر است چون در مقام تطهیر بدن از نجاست واقع شده است به عبارت قرآن مجید، و اکثر فضلا از اینها غافل شده اند، و بحث ملعون ابو حنیفه را قوی می دانند که طهور مبالغه طاهر است و ملاحظه نکرده اند که به اجماع لغویین طهور بمعنی ما یتطهر به آمده است.

و احادیث متواتره وارد شده است بر آن که طهور به این معنی است نه بمعنی مبالغه در طاهر، با آن که لیطهرکم نیز به قرینه اینست که طهور به این معنی است چون یک جا فرموده است که وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً. و جائی دیگر فرموده است که وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ. با آن که همین

آیه کافیست اما حضرات ائمه معصومین صلی اللّٰه علیهم این آیه را مستند می سازند چون عموم آن بیشتر است و بعد از این نیز خواهد آمد.

(و یصبّ علی احلیله من الماء مثلی ما علیه من البول یصبّه مرّتین هذا ادنی ما یجزی) و می ریزد بر مخرج بول از آب دو مثل آن چه بر آن مانده است از بول چون غالب اوقات یک قطره می ماند پس دو قطره کافی باشد، اما دو مرتبه می ریزد و این کمترین آبیست که مجزیست و اگر سه مرتبه بریزد بهتر است از جهت صحیحه زراره که حضرت سه مرتبه استنجا می کردند از جهت بول و از غایط به کلوخ و خرقه استنجا می کردند و عبارت صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۸

مضمون حدیث کالصحیح، یا صحیح علی المشهوریست که نشیط بن صالح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال می کند که در استنجای بول چه مقدار آب کافیست؟ حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دو برابر تری که بر حشفه مانده است، و دو برابر غالبا یک قطره است، صدوق دو قطره فهمیده است و در این حدیث و احادیث دیگر استنجا دو مرتبه بما نرسیده است.

اما در احادیث تطهیر بدن و جامه از بول وارد شده است که دو مرتبه آب بریزد، یا دو مرتبه بشوید. و ظاهرا صدوق از آن اخبار حکم کرده است به ریختن دو بار، و لیکن مشکل است استدلال به آن اخبار زیرا که مدار استنجا بر تخفیف است بنا بر مشهور. میان اصحاب، مع هذا نشیط خبری دیگر روایت کرده است از بعضی از استادان خودش از حضرت صلوات اللّٰه علیه که

مجزیست در استنجای بول که بشوید او را بمثل خودش.

و می توان این خبر را حمل بر قطره کنند اگر چه آن چه ظاهرتر است آنست که مراد حضرت اینست که می باید در استنجای بول محض آب باشد، چون بول آبست آب را آب پاک می کند نه سنگ، و از روی تقیه بعنوان یجزی فرموده اند و از این باب در مکالمه حضرات بسیار خواهد آمد، و هر گاه این معنی نیز مراد باشد دلالت دارد که هر گاه آن قدر آب باشد که اقل غسل بفعل آید کافی باشد پس به یک قطره بزرگ نیز اقل غسل بفعل می آید.

و مؤید آن که یک مرتبه کافی است احادیث معتبره بسیار که بعضی صحیح است و بعضی کالصحیح وارد است که حضرات آبی ریختند و در هیچ خبر وارد نشده است که دو بار ریخته باشند، و بنا بر آن که دو بار ضرور باشد جمعی از علما گفته اند که فاصله حکمی کافیست به آن که آبی بریزند اگر چه به یک کف باشد که اولی و آخری و وسطی داشته باشد پس ریختن اول و آخر دو مرتبه می شود و میانه اگر دخل در طهارت نداشته باشد البته دخل در عدم نخواهد داشت و آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۹

ریختنهای حضرات را از این باب اخذ کرده اند.

و لیکن این استدلال ضعیف است زیرا که اکثر امور شرع تعبدیست و عقول را در آن مدخلی نیست نمی بینی که اگر چیزی نجس باشد و آبی کم از کر باشد اگر یک کف آب از آنجا بردارند و بر آن نجس ریزند پاک می شود، و اگر آن نجس را در آن

آب اندازند کل آب نجس می شود و با آن که آن آب هزار مثل آن کف باشد.

بلی چون در حدیث زراره سه مرتبه واقع شده است احوط و اولی آنست که سه مرتبه آب بریزند هر چند علما عمل به آن حدیث نکرده اند بعنوان وجوب بلکه حمل بر استحباب کرده اند و ما نیز جزم بوجوب آن نداریم اما می گوییم که اگر کسی عمل به تعدد کند باری به آن حدیث عمل کردن بهتر است از این استدلالات ضعیفه و اللّٰه تعالی یعلم.

(ثمّ یستنجی من الغائط و یغسل حتّی ینقی ما ثمّ) پس خود را می شوید از غایط و آن قدر می شوید که تا پاک شود نجاستی که در ظاهر دبر است.

روایت کرده اند شیخان به سندی حسن کالصحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه که از آن حضرت سؤال کردند که آیا استنجا را حدی هست که چند مرتبه باید شست؟ حضرت فرمودند که نه آن قدر می باید شست که مخرج پاک شود. راوی گفت که پاک می شود اما بویی می ماند حضرت فرمودند که نظر به بو نمی باید کرد یعنی بو ضرر ندارد.

و هم چنین اگر بویی در دست بماند ضرر ندارد مگر آن که آبی که بر آن موضع بماند، یا بر دست بماند متغیر باشد به نجاست که در این صورت نجس است و موضع نیز به تبعیت آن نجس خواهد بود. و لیکن این فرض نادر است و از لفظ ثمّ ظاهر می شود که مذهب صدوق آن است که اول استنجا بول می کند، دیگر استنجای غایط.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۰

و بر این مضمون اشعار دارد روایات بسیار از

صحیح و موثق و حسن که بعنوان ترتیب ذکری اول استنجای بول را ذکر کرده اند، و دیگر غایط و بعضی از علما بر عکس قایلند به اعتبار موثقه عمار که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم که اگر کسی خواهد که استنجا کند به کدام یک از مخرجین ابتدا کند؟ حضرت فرمودند که اول به مقعد، بعد از آن بذکر. و اکثر علما قایلند به آن که مخیر است میان هر دو.

و محتملست جمع کردن میان اخبار به آن که اگر به آب استنجا کند اول مخرج غایط را بشوید دیگر بول را، و اگر به سنگ استنجا کند بر عکس چنانکه بعضی از اخبار اشعار به آن دارد و دور نیست که حکمت تقدیم استنجای غایط آن باشد که مخرج پاک شود تا در استبرا دستش آلوده نشود و بنا بر این وجهی دیگر ظاهر می شود در جمع که اگر متعدی باشد اول غایط را و الا بر عکس، و این احتمالات از جهت رفع تناقض است در اخبار که ممکن است چنین مطلوب باشد و راویان فهمیده باشند و الا به این ها عمل نمودن مشکل است پس تخییر اولی است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و المستنجی یصبّ الماء اذا انقطعت درّه البول) و کسی که خواهد استنجا کند صبر کند تا سیلان بول منقطع شود بعد از آن آب بریزد و دور نیست که در این صورت استبرا در کار نباشد چنانکه مجربست که اگر بعد از این استبرا بکند چیزی بیرون نمی آید و مکرر این ملاحظه کرده ام و ظاهر یصب الماء آنست که

يك مرتبه كافى باشد. و همين مضـمون را شـيخان بسند صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه روايت كرده اند كه آن حضرت فرموده اند كه چون سيلان بول منقطع شود آب بريز.

و احاديث معتبره كالصحيح نيز بر اين مضمون وارد شده است.

[كسى كه نماز كند و بعد از نماز به خاطرش رسد كه استنجا بول نكرده بود]

(و من صلّى فذكر بعد ما صلّى انّه لم يغسل ذكره فعليه ان يغسل

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۳۱

ذكره و يعيد الوضوء و الصّلاه) و كسى كه نماز كند و بعد از نماز به خاطرش رسد كه استنجا بول نكرده بود پس بر اوست كه اسـتنجا بكند و وضو و نماز را اعاده كند و بر اين مضمون حديث صحيح و موثق و قوى وارد شده است كه اعاده وضو بكند با استنجا و اعاده صلاه.

و احاديث صـحيحه و حسـنه و موثقه نيز وارد شده است كه اعاده استنجا و نماز بكند و اعاده وضو نكند پس ناچار است از آن كه اعـاده وضو را حمل بر اسـتحباب كنيم و در اعاده نماز نيز احاديث بسـيار از طرفين وارد شـده است و مشـهور وجوب اعاده صلاه است.

و حـديث صـحيحى وارد شـده است كه در وقت اعاده مى كنـد و در خارج وقت اعاده نمى كند، و طريق جميع باين عنوان بد نيست اما اگر باين نحو جمع كنيم كه اعاده در وقت و خارج هر دو بر سبيل استحباب است اظهر است، اگر چه احوط آن است كه در هر دو صورت اعاده كند.

و مظنون آنست كه فرق نيست ميان نجاست حـدثين و غير آن، و مشـهور اين است كه فرقست كه در اسـتنجا قايلند كه نماز را اعاده مى كند در وقت و خارج وقت،

و در ساير نجاسات در وقت اعاده مى كند و در خارج وقت اعاده نمى كند و ظاهرا فرقى نباشد و اللَّه تعالى يعلم.

[كسى كه فراموش كند استنجاى غايط را تا نماز كند]

(و من نسى ان يستنجى من الغائط حتّى صلّى لم يعد الصّلاه) و كسى كه فراموش كند استنجاى غايط را تا نماز كند اعاده نماز نمى كند و بر اين مضمون موثقه عمار وارد شده است و موثقه سماعه وارد شده است كه اعاده مى كند و صحيحه على بن جعفر وارد شده است كه اگر در اثناى نماز باشد اعاده كند، و اگر از نماز فارغ شده باشد اعاده نكند.

و ظاهرا عبارت صدوق اشعارى باين تفصيل دارد كه گفته است كه حتى صلى يعنى از نماز فارغ شده باشد، و عمل باين حديث اظهر است، و اگر چه

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۳۲

اعاده احوط است خصوصا در وقت، و نهايت احتياط آنست كه در خارج وقت نيز قضا كند.

[استنجاء غايط به سنگ و كهنه و كلوخ]

(و يجزئ فى الغائط الاستنجاء بالحجاره و الخرق و المدر) و كافى است در استنجاء غايط كه موضع را پاك كند به سنگ و كهنه و كلوخ و بر اين مضمون احاديث صحيحه وارد شده است و خلافى ظاهرا نيست در ميان علما در اكتفا به سه سنگ و سه كلوخ و سه كهنه و در كمتر خلاف است كه اگر به يك سنگ، يا دو سنگ پاك شود آيا اتمام آن به سه سنگ لازم است مشهور لزوم است.

و هم چنين خلاف است كه اگر به سه طرف يك سنگ خود را پاك كند آيا كافيست يا سه سنگ مى بايد، و هم چنين اگر سه طرف جامه را بر خود مالد خلاف است، احوط آنست كه سه عدد باشد خصوصا سنگ. و خلافى نيست كه اگر به سه سنگ پاك نشود زياده لازم است تا پاك شود.

و

سنت است که به طاق تمام کند پس اگر به چهار سنگ پاک شود سنگی دیگر بر خود بمالد تا پنج شود. و مشهور آنست که در این جا زوال عین کافی است بخلاف استنجای به آب که در آنجا زوال عین و اثر هر دو می باید، و اثر عبارت است از اجزائی صغار که بغیر از آب غالبا زایل نشود. پس اگر اثر بماند و عرق کند و زیر جامه رنگ بردارد مثلا نماز می تواند کرد اما خلاف است که پاکست یا نجس است و عفو است.

و آن چه از اخبار صحیحه ظاهر می شود آن است که تا آب مقدور باشد اکتفا به سنگ نکند، و خلافی نیست در آن که استنجای مخرج بول را به آب می باید کرد و به کلوخ و غیر آن عبث است، و در استنجای غایط دغدغه در این نیست که جمع میان سنگ و آب بهتر است و در صورت جمع لازم نیست که سه سنگ باشد همین که عین زایل شود اگر چه به یک سنگ باشد سنت بعمل آمده است اگر چه سه سنگ بهتر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۳

(و قال الرّضا صلوات اللَّه علیه فی الاستنجاء یغسل ما ظهر علی الشّرج و لا یدخل فیه الانمله) و بسند صحیح منقول است که حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه فرمودند که در استنجا می شوید آن چه را که ظاهر است از حلقه دبر و انگشت به اندرون نمی کند. و به سند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه نیز وارد شده است، و خلافی نیست میان علما در آن که واجب نیست اندرون را

شستن و هم چنین در ذکر. و اما در فرج زنان می بایـد که بشویند آن چه را باز می شود در وقت نشسـتن نه در وقت ایسـتادن علی المشهور.

[مکروه است حرف زدن در حالت بول و غایط]

(و لا یجوز الکلام علی الخلاء لنهی النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله عن ذلک) و جایز نیست یعنی مکروه است حرف زدن در حالت بول و غایط، یا وقتی که نشسـته باشـد از جهت آن زیرا که رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله نهی کرده است از سـخن گفتن در آن حال.

روایت است به سـند کالصـحیح از حضـرت ابو الحسن علی بن موسـی الرضا صـلوات اللّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله نهی فرمودنـد از آن که شخصـی در خلا باشـد و از او چیزی سؤال کننـد که او جواب دهد یا با او سـخن گوید مجملا با کسـی سـخن گفتن بد است، و نهی حضـرت دلالت ندارد بر حرمت زیرا که آن حضـرت صلی اللّه علیه و آله نهی از مکروهات کرده اند، چنانکه از محرمات کرده اند چنانکه خواهد آمد مناهی آن حضرت که اکثر آن مکروهات است.

و ظاهرا لا یجوز قدما نیز صریح در حرمت نیست چنانکه صدوق و شیخ مفید بسیار از این باب گفته اند خصوصا در استنجاء و لیکن احتمال هر دو دارد و علی ای حال نهی حضـرت دلالت بر آن می کند که با کسـی سـخن نگوید نه آن که سخن نگوید مگر آن که مراد صدوق نیز این باشد چون نادرست است که کسی با خود سخن گوید و لیکن حدیث آینده مطلق است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۴

(و روی انّ من تکلّم علی الخلاء لم تقض

حاجته) و در روایتی واقع شده است که هر که در حالت خلا سخن کند حاجتش برآورده نمی شود و ظاهرا مراد همین حاجت باشد یعنی فضله بیرون نمی آید زیرا که می باید که طبیعت متوجه دفع آن باشد وقتی که متوجه چیز دیگر می شود آن دفع نمی شود و سبب طول جلوس می شود.

و دور نیست که نهی حضرت شامل کلام نفسی نیز باشد، و مجرب است که اگر کسی در آنجا مشغول فکری شود با خود در سخن باشد قضای حاجتش نمی شود. و محتمل است که قضای حاجت شامل این حاجت و غیر این حاجت باشد، و مراد این باشد که سخن کردن سبب این است که هیچ حاجت او بر آورده نشود چون مخالفت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله کرده است.

و این روایت را صدوق در علل به سند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت نموده است که فرمودند که سخن مگو در خلا- که هر که سخن می گوید در آنجا حاجتش برآورده نمی شود. و ظاهر روایت دلالت بر این دارد که در وقتی که نشسته باشد مکروه است پس اگر پیش از نشستن یا بعد از آن سخن بگوید ضرر ندارد چنانکه گذشت در حکایت لقمه که حضرت به غلام خود فرمود که با تو باشد تا من درآیم، و از این حکم استثنا کرده اند ذکر را. و احادیث در آن گذشت و هم چنین اگر ضرور شود سخن گفتن مثل کاری که فوت شود اگر نگوید و عمومات آیات و اخبار دلالت بر این می کند.

مثل: وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ.

[مبالغه در شستن مطلوب است]

(و انّ النّبیّ صلّی اللّٰه

علیه و آله قال لبعض نسائه مری النّساء المؤمنات ان یستنجین بالماء و یبالغن فإنّه مطهّره للحواشی و مذهبه للبواسیر) و بتحقیق و به درستی و راستی که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله به بعضی از زنان خود فرمودند که امر کن زنان مؤمنه را که استنجا به آب بکنند، و مبالغه کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۵

در شستن و خوب بشویند که آب بسیار دخیل است در پاک کردن اطراف دبر، و بسیار مؤثر است در دفع و رفع بواسیر.

مضمون این حدیث را کلینی و شیخ به سند صحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و ظاهرش آن است که امر مستحب باشد نه واجب، به قرینه فوایدی که حضرت ذکر فرموده است، و این که خطاب با زنان فرمود مردان نیز شریکند و در این حکم چنانکه اکثر خطابها با مردان است و زنان شریکند.

و دلالت می کند بر آن که خبر واحد حجت باشد و عمل به آن توان کرد با وجود قدرت بر علم خصوصا نسبت به زنان که مشکل است ایشان را به واسطه مسائل بیرون آمدن پس اگر شوهر ایشان مسأله از عالم بشنود و به ایشان بگوید می توانند به آن عمل نمودن چنانکه مدار بر این بوده است در زمان حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم اجمعین.

[جایز نیست قضای حاجت در سایه ای که قافله در آنجا منزل می کند]

(و لا ـ یجوز التغوّط فی فی ء النّزّال و تحت الاشجار المثمره) و جایز نیست قضای حاجت نمودن در سایه ای که قافله در آنجا منزل می کنند، و در زیر درختان میوه دار. و ممکن است مراد از فی ء نزال منزل قافله باشد، و فی ء بمعنی مرجع

باشد چنانکه در حدیث سؤال ابو حنیفه گذشت که در منازل قافله به قضای حاجت نرود.

و مراد از مثمره آنست که بالفعل میوه داشته باشد چون در همان حدیث بلفظ مساقط ثمار واقع شده است یعنی جائی که محل افتادن میوه باشد، و اشعاری دارد به آن که یک مفسده آنست که مبادا سبب نجس شدن میوه باشد.

و در حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که آن حضرت نهی فرمود از آن که به قضای حاجت روند در کنار چاهی که از آن آنجا آب کشند، یا در کنار نهری که از آنجا آب بردارند، یا در زیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۶

درخت میوه داری که میوه داشته باشد.

(و العلّه فی ذلک ما قال ابو جعفر الباقر صلوات اللّٰه علیه انّ للّه تبارک و تعالی ملائکه و کلّهم بنبات الأرض من الشّجر و النّخل فلیس من شجره و لا ـ نخله الا ـ و معها من اللّٰه عزّ و جلّ ملک یحفظها و ما کان منها و لو لا انّ معها من یمنعها لأکلتها السّباع و هو امّ الارض اذا کان فیها ثمرتها و انّما نهی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ان یضرب احد من المسلمین خلاءه تحت شجره او نخله قد اثمرت لمکان الملائکه الموکّلین بها قال و لذلک تکون الشّجر و النّخل أنسا اذا کان فیه حمله لأنّ الملائکه تحضره) و علت کراهت یا عدم جواز آنست که مصنف به سند کالصحیح در علل روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اللّٰه تبارک و تعالی را فرشتگانی چند هست که موکل ساخته

است ایشـان را به آن چه از زمین می رویـد از درختهـای میـوه و درختـان خرمـا، پس هر درخـتی که هست از درختـان میـوه و درختـان خرما البته اللّٰه تبارك و تعالی ملکی مقرر ساخته است که محافظت آن درخت و میوه های آن درخت بکنـد و اگر نه حفظ این فرشتگان باشد هر آینه اینها را بخورند درندگان و جانوران زمین وقتی که میوه داشته باشند.

و از این جهت است که حضـرت رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از آن که احدی از مسـلمانان به قضای حاجت رود در زیر درخت میوه، یا درخت خرمائی که میوه داشـته باشـد از جهت فرشـتگانی که موکلند به آن درختان، پس حضـرت فرمود که از این جهت است که درختان میوه، و خرما در وقت بار برداشـتن انسـند و مؤمنان می خواهند که در زیر آن درختها ساکن شوند هر چند میوه آنها نرسیده باشد یا میوه نخواهند بلکه از جهت فرشتگانی که در آنجا حاضرند به آن ها انس دارند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۷

و این خبر نیز دلالت می کنـد بر آن که کراهت در وقت میوه است پس در جائی که مثمره مطلق واقع شـده باشد حمل بر مقید بایـد کرد، و لیکن جمعی کثیر از علما گفته انـد که چون حضـرت مطلق فرموده است و مقیـد پس در مطلق کراهت باشد و در مقیـد کراهت بیشـتر باشـد، پس هر درختی که میـوه بردارد خـواه در وقت میـوه و خـواه غیر آن وقت مکروه باشـد در زیر آن قضای حاجت کردن. و لیکن در وقت میوه کراهت آن شدیدتر باشد، بلکه محتمل است که در وقت میوه حرام

باشد چون سبب تضییع می شود و اسراف حرام است، و سبب هتك حرمت آن نیز می شود و در غیر وقت مکروه باشد.

و از کلام صدوق این ظاهر می شود و نیز ظاهر می شود که حرام است در منازل قافله، و اگر کاروانسرا باشد محتمل است حرمت آن چون واقف وقف کرده است که مردمان در آنجا منزل و استراحت کنند، وقف نکرده است که بیت الخلا کنند قطع نظر این که بسیار است که مردمان در شبها می آیند و عالمی نجس می شود و موجب ایذای ایشان و لعن ایشان هست و اللَّه تعالی یعلم.

[کسی که بول او منقطع نشود]

(و من لا ینقطع بوله و یغلبه فاللّه اولی بالعذر فلیتّق علّته ما استطاع و لیتّخذ خریطه) کسی که بول او منقطع نشود و غلبه کند بر او که نتواند دفع آن کردن پس چون بلاها را حق سبحانه و تعالی داده است پس او اولی است به این که عذر بنده را به پذیرد و معذور دارد بنده را یعنی البته معذور است نزد حق سبحانه و تعالی و با این حال نماز می تواند کرد و می باید بکند، پس باید که از بول اجتناب کند تا ممکنش باشد و نگذارد که به جامه و بدنش برسد، و باید کیسه بدوزد از کرباس پنبه دار مشمع یا از امثال آن که بول از آنجا بیرون نیاید، و ذکر خود را در آن کیسه کند که همین ذکرش نجس باشد و تعدی به جای دیگر نکند.

بدان که کلینی رضی اللَّه عنه به سند کالصحیح روایت کرده است از منصور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۸

بن حازم که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه که هر گاه شخصی سلس البول داشته باشد و قادر نباشد بر حبس بول چه کند؟

حضرت فرمودند که هر گاه قدرت بر حبس آن نداشته باشد حق سبحانه و تعالی اولی است به آن که او را معذور دارد از مخلوقین و ایشان معذور می دارند بندگان خود را در چیزی که بنده ایشان قدرت بر آن نداشته باشد اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین چگونه معذور ندارد پس کیسه با خود نگاه دارد که بول تعدی نکند.

و شیخ طوسی رحمه اللّه از آن حضرت صلوات اللّه علیه به اسناد صحیح روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردند از سلس البول حضرت فرمودند که در وقت نماز کیسه با خود نگاهدارد که بول تعدی نکند.

و به سند موثق کالصحیح از آن حضرت سؤال کردند که اگر شخصی از ذکرش قطره قطره بول یا خون آید چه کند؟ حضرت فرمودند که کیسه با خود نگاهدارد و وضو بسازد و نماز بکند که این بلاییست و آزمایشی است که به آن مبتلا شده است و وضو را اعاده نکند مگر از حدثی که از آن وضو می سازد و ظاهرا مراد آنست که به سبب سلس البول وضو را اعاده نکند اگر بول بعنوان متعارف، یا غایط، یا باد از او صادر شود وضو بسازد و بعد از این حدیث حریز خواهد آمد.

[کسی که بول کرده باشد و غایط نکرده باشد استنجای غایط بر او واجب نیست]

(و من بال و لم یتغوّط فلیس علیه الاستنجاء و انّما علیه غسل ذکره، و من تغوّط و لم یبل فلیس علیه أن یغسل ذکره و انّما علیه ان یستنجی) و کسی که بول کرده باشد و غایط نکرده باشد استنجای غایط بر

او واجب نیست بلکه ذکرش را می شوید و بس، و کسی که غایط کرده باشد و بول نکرده باشد بر او استنجای بول لازم نیست و این عبارت حدیث موثق عمار است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۹

حضرت رد بر جماعتی از سنیان فرموده اند در جزو اخیر که لازم می دانند، و جزو اول را ذکر فرموده اند که بمنزله دلیل باشد گوییا می فرمایند که شما قایلید که اگر کسی بول کرده باشد استنجای غایط لازم نیست از جهه آن که استنجا ازاله نجاست است و نجاست در مخرج غایط نیست پس هر گاه شما در آنجا قایلید همان دلیل در عکس آن جاریست و این بحث الزامی است.

[کسی که وضو بسازد و بعد از آن بادی از او بیرون آید]

(و من توضّأ ثمّ خرجت منه ریح فلیس علیه الاستنجاء و انّما علیه اعاده الوضوء) و کسی که وضو بسازد و بعد از آن بادی از او بیرون آید استنجا بر او واجب نیست بلکه اعاده وضو می کند و بس. روایت کرده است عمار بسند موثق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که اگر شخصی بادی از او جدا شود استنجا می کند حضرت فرمودند که نه.

[حضرت را صلوات اللّٰه علیه که از خواب بیدار می شدند پس وضو می گرفتند]

(و روی انّ ابا الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه کان یستیقظ من نومه فیتوضّأ و لا یستنجی و قال کالمتعجّب من رجل سمّاه بلغنی انّه اذا خرجت منه ریح استنجی) روایت کرده است شیخ رحمه اللّٰه بسند صحیح از سلیمان جعفری که من دیدم آن حضرت را صلوات اللّٰه علیه که از خواب بیدار می شدند پس وضو می گرفتند و استنجا نمی فرمودند و می فرمودند از روی تعجب از شخصی که حضرت نام او را بردند که بمن خبری رسیده است که فلانی هر گاه بادی از او جدا می شود استنجا می کند. و چون نزد عامه خواب ناقض است به اعتبار آن که وقتی که آدمی بخواب رفت قوت ما سکه ضعیف می شود و باد از او جدا می شود، چنانکه ظاهر کلام صدوق نیز این است چنانکه خواهد آمد، پس آن شخص از جهت خواب نیز وضو می کرده است که سبب خروج ریح است بنا بر این حضرت بعد از خواب این را فرمودند.

و ممکن است که غرض حضرت این باشد که بیان فرماید که استنجا از برای بول و غایط است نه برای خواب و باد، و خواب را به وضو ساختن و عدم

لوامع صاحبقرانی،

استنجا بیان فرمودند، و بیان عدم استنجا از جهت ریح را به آن تعجب بیان فرمودند و اللّه تعالی یعلم.

باب اقسام الصلاه

اشاره

این بـابی است در بیـان اجزای نمـاز و در این جـا دو مجاز است یکی آن که اجزاء را اقسام گفتن مجاز است چون اقسام را در افراد استعمال می کنند، و علاقه تجوز آن که گویا هر جزوی از این اجزاء نمازیست بر سر خود. و دویم طهارت را جزو نامیدن مجاز است و وجه این مجاز آن است که چون طهارت شـرط صـلاه است و نماز بـدون آن صـحیح نیست پس گویا جزو اعظم صلاه است.

[نماز سه جزو دارد]

(و قال الصّادق صـلوات اللّه علیه الصّـلاه ثلاثه اثلاث، ثلث طهور، و ثلث رکوع و ثلث سجود) کلینی روایت کرده است به سند حسن کالصـحیح و جمعی این قسم حـدیث را صـحیح می دانند که ابراهیم بن هاشم در آن است از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که نمـاز سه جزو دارد، یـک ثلث آن طهور است که عبـارت است از وضو و غسـل و تیمم و ازاله نجـاست از جامه و بدن و مصلی و غیر آن چنانکه بعضی از آنها گذشت و بعضی خواهد آمد.

و ثلثی دیگر رکوع است و ثلثی دیگر سـجود است، و اجزاء نماز اگر چه بیشتر است اما چون اهتمام بشأن رکوع و سجود بیشتر است لهـذا حق سـبحانه و تعالی در قرآن مجید امر به آن فرموده است که «ارْکَعُوا وَ اسْـجُدُوا» این دو جزء را فرمودند تا مکلف اهتمـام بشـأن این دو جزو بیشتر داشـته باشـد و غرض از ذکر طهارت با دو جزو اعظم آن است که مکلف اهتمام بشأن طهارت داشته باشد که منزله جزو اعظم نماز است بلکه ثلث نماز است، و یا آن که مسایل

لوامع

صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۲

طهارت ثلث مسایل نماز است، و چون نیکو تأمل نمایند چنین است و اللَّه تعالی یعلم.

باب وقت وجوب الطهور

اشاره

و این بـابیست در بیـان وقت واجب شـدن طهارت. و علما از آیه اسـتدلالات کرده انـد مناسب آنست که اول تفسـیر آیه کرده شود و آن چه از آن استنباط کرده اند مذکور شود و بعد از آن شروع در حدیث شود چنانکه وعده شد.

[آیات]

قال اللَّه تبارک و تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِـلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَـحُوا بِرُؤُسِـکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَـفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ مِنْهُ ما یُرِیدُ اللَّهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ «۱».

ترجمه اش اینست که ای گروهی که ایمـان به خـدا و رسول خـدا و ائمه هـدی صـلوات اللَّه علیهم آورده ایـد هر گـاه به نمـاز برخیزید و اراده نماز داشته باشید پس بشویید رویهای خود را، و دستهای خود را تا مرفقها، و مسح کنید بعضی از سرهای خود را و پاهای خود را تا کعبها، و اگر جنب باشید پس غسل جنابت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۴

بکنید، و اگر بیمار باشـید، یا مسافر باشـید، یا از ادب خانه بیرون آمده باشـید، یا با زنان مجامعت کرده باشید و آبی نیابید پس تیمم کنید از خاک پاک: یا زمین پاک، و بعضی از رویهای خود و دستهای خود را از آن مسح کنید که خداوند عالمیان نمی خواهد که کارها را بر شما تنگ کند، و لیکن می خواهد که شما را پاک گرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند

تا شاید شما شکر او را به جا آورید.

اما استنباطاتی که علما کرده اند از یک یک از این فقرات أولا حق سبحانه و تعالی چون بار تکلیف از جهت مصالح بندگان بر دوش ایشان گذاشته است ایشان را مخاطب ساخته است به خطاب دل نواز خود تا به سبب لذت مخاطبه سنگینیها همه سبک شود.

دیگر به خطاب یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا. مخاطب ساخت و اکثر اوقات یا را در منادی بعید اطلاق می کنند و با آن که حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد جسمانی منزهست گوییا بندگان را می فرماید که ای دوران از بساط قرب من خبر ندارید که چه قسم خوانی از نعمت قرب خود گسترانیده ام بیایید.

دیگر تأکید آن بلفظ أیّ و هاء تنبیه فرموده است گویا می فرماید که از خواب غفلت بیدار شوید. دیگر ایشان را بوصف ایمان یاد فرمود گویا می فرماید که اگر راست گویید در دعوی ایمان این اعمال را به جا آورید تا اعمال شما تصدیق اقوال شما کند.

دیگر بلفظ آمنوا که جمله فعلی است و دلالت بر تجدد و حدوث می کند آورد و نفرمود یا أیّها المؤمنون. تا اشعار فرماید که می باید ایمان شما در تزاید باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی وصف مؤمنان فرموده است که وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً «۱». یعنی مؤمنان جمعی اند که چون آیات الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۵

بر ایشان خوانده می شود ایمان ایشان زیاده می شود و اشعاریست به آن که کمال شما در ایمانست و کمال ایمان در عباداتست پس مردانه در عبادات من بکوشید.

دیگر بلفظ جمع عامی آورد تا شامل حاضران و غایبان و موجودان و کسانی که

موجود خواهند شد إلى يوم القيام بوده باشد، و چون قرآن موجود است إلى يوم القيام خود خطاب مى كند همه را چنانكه خلايق همه در علم الهى موجودند كل فى وقته. و اكثر تكاليف را حق سبحانه و تعالى مصدر باين خطاب ساخته است تا هوشمندان از لذت اين خطاب زنده شده مشغول آن تكاليف گردند.

إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ. مشهور ميان علما آنست كه مراد آنست كه اذا اردتم القيام چون هر گاه اراده نماييد كه نماز را به جا آوريد. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه منقولست بسند كالصحيح كه مراد اينست كه: اذا قمتم من النّوم. يعنى هر گاه از خواب برخيزند وضو بسازيد. و اكثر علما از اين حديث غافل شده اند با آن كه در ورق دوم تهذيبست، و اذا اگر چه در لغت از جهت عموم نيست و ليكن عرفا از آن عموم مى فهمند. و قمتم بنا بر مشهور چند احتمال دارد: يكى قيام نماز است. و دوم به جا آوردن نماز است چنانكه مى گويند فلانى قيام بامر الهى كرد يعنى به جا آورد خواه ايستاده و خواه نشسته. و سيم رفتن بسوى مصلى است از جهت نماز و اين معنى مناسب حديث است كه گذشت و لفظ صلاه محتملست كه مراد از آن نماز واجب باشد. و در اين صورت وضو واجب خواهد بود يا اعم از واجب و سنت باشد وضو نيز اعم خواهد بود.

«فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» لفظ فا در جزاء اذا واقع شده است يعنى هر گاه به نماز برخيزيد پس رو را بشوييد واجبا از براى نماز واجب و پيش از وقت نماز

لوامع صاحبقرانى، ج ١،

واجب نیست پس درآمد که بعد از وقت نماز وضو واجبست و این معنی است که در این باب مطلوب است و حدیث نیز بر این معنی دلالت می کند.

دیگر چون خداوند عالمیان فرمود که چون برخیزید به نماز رو را بشویید ظاهرش آنست که بشویید از برای نماز، پس نیت استباحت یا رفع حدث درآمد بحسب ظاهر مکالمه.

دیگر فرمود که بشویید رو و دستها را، و مسح کنید سر و پاها را ظاهرش آنست که شستن و مسح کردن دو حقیقت اند مقابل یک دیگر، پس هر جا که باید شست می باید که جریان آب بشود چنانکه اخبار بسیار خواهد آمد تا شستن متحقق گردد، و اقلش جریانست یعنی روان شدن آب و همین که از ته مویی به ته مویی دیگر حرکت کند شستن بفعل آمده است.

دیگر فرموده است «وُجُوهَکُمْ» ظاهرش آنست که جمعیت به اعتبار مکلفین است یعنی همه روها را بشویید یعنی هر یک روی خود را بشویید. و آن که ایشان را با هم جمع فرموده است اشعاری دارد که مؤمنان کنفس واحده اند می باید همه با هم وضو بسازند تا با هم نماز جماعت کنند، و جماعت وضوی ایشان نیز بفعل آید که در اول وقت همگی متوجه مقدمات نماز شوند و آن که فرمود که رو را بشویید در عرف چنین می فهمند که کل رو را باید شست خصوصا هر گاه ما بقی را همه مقید ببعض ساخته و رو را مطلق گذاشته باشد که این دلیل اراده کل وجه است.

و جمعی گفته اند که وجه از مواجه است پس هر گاه دو کس روبروی هم نشسته باشند هر چه از

روی یک دیگر می بینند آن رواست، و حق اینست که اشتباه کرده اند و بر عکس است زیرا که مواجه روبرو نشستن است، او را از وجه گرفته اند نه بر عکس.

بنا بر این است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بیان آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۷

فرموده است که مراد الهی آن مقدار است که ابهام و وسطی برو بگردد و اگر از ظاهر قرآن در می آمد حضرت می فرمودند و ائمه هدی از بطن قرآن همه چیز را می دانند، اما اگر کسی چند رو داشته باشد همه را می شوید بنا بر قول همه اگر اصلی و زاید از هم جدا نباشد، و اگر ممتاز باشد بعضی گفته اند که اصلی را می شوید، و بعضی گفته اند همه را بواسطه ظاهر آیه که بلفظ جمع آورده است.

و محتملست که جمعیت آیه اشاره باشد به آن که با روی بدن روی دل را بشوييد به توبه و انابت از معاصی، و تعلقاتی که مانعند دل را از صلاه حقیقی که حق سبحانه و تعالی فرموده است از حال حضرت ابراهیم که گفت: «وجّهت وجهی». و یقینیست که در آن آیه مراد وجه قلب است. و هم چنین روی عقل را بشوييد از ادناس تفکرات باطله تا متوجه جناب اقدس الهی به گفته او شود که:

وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ.

و روی روح را بشویند از چرکینیهائی که او را حاصل شده است از توجه او بغیر معشوق حقیقی و علی هذا القیاس روی سر و روی خفی، و روی اخفی را بشویند از غیر او، و لهذا سید العارفین، و قبله الواصلین و امام المحبین، و مقتدی المصطفین

علی بن الحسین زین العابدین در حالت وضو متغیر می شدند به مرتبه که اصحاب خوف فجأه داشتند و از آن حضرت سبب آن را سؤال می نمودند حضرت می فرمودند که نمی دانید که به عبادت که مشغول می باید شد و با که گفتگو می باید کرد.

و هم چنین منقول است که خطاب به حضرت عیسی صلی اللَّه علیه رسید که یا عیسی ظاهرت را از برای بندگی من بشوی، و باطنت از برای عبادت من از همه کدورات باطنیه پاک کن و خواهد آمد، و هم چنین باقی اعضای ظاهر و باطن هر یک شستنی خاص دارد، و ممکنست جمعیت اشاره به آن ها باشد.

«وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ» و بشویید دستهای خود را تا مرفق. اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۸

علمای عامه و خاصه إلی را بمعنی مع گرفته اند چون همه نقل اجماع کرده اند بر آن که واجب است شستن مرفق و اگر بمعنی انتها گیرند دخول مرفق از ایشان فوت می شود، و بعضی که بمعنی انتها گرفته اند بعضی متعلق به مغسول گرفته اند چون دست را بر چهار معنی اطلاق می کنند در یک جا چهار انگشت مراد است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما «۱» یعنی دست دزدان را ببرید خواه مرد، و خواه زن.

و با جماع شیعه چهار انگشت غیر ابهام مراد است چنانکه احادیث خواهد آمد. و اطلاق می کنند بر دست تا بند دست، و بر دست تا مرفق، و بر دست تا کتف پس حق سبحانه و تعالی خواست که بیان فرماید که کدام دست را باید شست فرمود که دست تا مرفق را بشویید تا آن احتمال بدر

رود.

و بعضـی دیگر از سـنیان انتهاء غسل گرفته انـد و گفته انـد که تا مرفق را بشویید که مرفق را داخل کنید، و ابتدا از همه جا می توان کرد اما اگر ابتدا از سـر دست باشد و انتها به مرفق بهتر خواهد بود چون اجماع شـیعه و سـنیان است که ابتدا از سـر دست واجب نیست.

و کلینی بسند قوی کالصحیح روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تنزیل آیه من المرافق است یعنی چنین نـازل شـده است، یـا إلی بمعنی من است و آن چه ظـاهر است قطع نظر از احادیث آنست که در شـستن رو و دستها ابتدا و انتها از آیه ظاهر نمی شود بلکه آیه در شستن آنها معلوم الدلاله است و در ابتدا و انتها مجملست تا از اخبار ظاهر شود و از طرفین دلایل گفته اند و همه منظور فیه است، و آن چه در شستن رو مذکور شد در دستها جاریست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۹

دیگر «وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ» اما مسـح پس ظاهر آن دست مالیدن است پس اگر دست مالیده شود بر سـر آن مقدار که رطوبت آن بسـر برسـد کافیست، و در زیادتی مشـهور آنست که به مرتبه اقل غسل نرسد، و اکثر اوقات بعد از مسح سـر که پا را مسـح می کشند اقل غسل بلکه اضعاف آن متحقق می شود و دور نیست که ضرر نداشته باشد، اما اگر آب سر دست را بتکاند تا کم شود و بعد از آن مسح بکشد احوط است، و اما «باء» پس در حدیث وارد شده است که بمعنی تبعیض است یعنی بعضی از سر را مسح کشید. و

در احادیث صحیحه وارد شده است که پیش سر را مسح کشند و تفصیل آن در اخبار ظاهر خواهد شد.

و دیگر «وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» نصف قراء بر جّرانـد و نصف ایشان بر نصب. و در حدیث کالصـحیح از حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که جبرئیل نیاورده است مگر جر را، و بنا بر جر عطف خواهد بود بر رءوسکم یعنی بعضی از پاهـا را مسـح کنیـد تا کعبین، و بنا بر نصب عطف خواهـد بود بر محل جارو مجرور که آن نصب است به مفعولیت، پس گویا حق سبحانه و تعالی می فرماید که سر را مسح کنید و پا را مسح کنید.

والی در اینجـا همان احتمالات دارد و ظاهرش آنست که پای تا کعبین را مسـح کنیـد تا موافق إلی المرافق باشـد، و اگر بمعنی انتها بگیریم نیز بد نیست، و لیکن احادیث صحیحه دلالت می کند بر معنی اول و خواهد آمد.

و هم چنین در کعب خلاف عظیمی هست که در ضمن اخبار مبین خواهد شد و از ترتیب ذکری الهی جمعی ترتیب در آورده انـد بوجوه بسـیار و لیکن دلالت جزمی نـدارد و عمـده احادیث است که خواهـد آمد پس از عموم «اذا» چنین ظاهر شد که هر گاه به نماز برخیزید وضو بسازید، و به اجماع شیعه و سنی واجب نیست.

پس بعضی قایل بعموم مجاز و اشتراک شده اند و گفته اند که مراد اینست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۰

اگر وضو نداشـته باشـید وضو بسازید بر وجه وجوب، و اگر وضو داشته باشید وضو بسازید بر وجه استحباب و خواهد آمد که تجدید وضو مستحب است.

و بعضی تقدیر می کنند که هر

گاه به نماز برخیزید و محدث باشید بحدث اصغر وضو بسازید، و اگر محدث باشید بحدث جنابت غسل کنید، و بنا بر حدیث از این آیه مراد اینست که هر گاه از خواب برخیزید وضو بسازید و وضو از احداث دیگر از آیه دیگر و احادیث ظاهر می شود و هیچ تجوز نمی باید کرد.

وَ إِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا بنا بر حدیث عطف خواهد بود بر جمله اول کلام که «إِذا قُمْتُمْ» باشد یعنی وضو را از برای نماز بسازید، و اگر جنب باشید غسل کنید و در این صورت غسل جنابت واجب لنفسه خواهد بود پس پیش از دخول وقت نماز غسل واجب خواهد بود و لیکن بوجوب موسع که تأخیر آن جایز است تا آخر وقت بمقدار غسل و نماز و بعد از آن واجب مضیق می شود.

و بنا بر مشهور عطف خواهد بود بر: «ان کنتم محدثین» مقدر و معنی آن چنین می شود که هر گاه به نماز برخیزید اگر محدث بحدث اصغر باشید وضوء بسازید و اگر جنب باشید غسل کنید و در این صورت غسل نیز مثل وضو واجب لغیره خواهد بود از جهت نماز و پیش از دخول وقت سنت خواهد بود، و بعد از آن واجب و بنا بر این تقدیر وضو با غسل جنابت نخواهد بود و غسل خواهد بود و بس به قرینه مقابله با غسل.

و حق اینست که آیه در این معانی مجملست و محتمل الامرین رجوع به احادیث می باید کرد، و تتمه آیه با بسیاری از تحقیقات خواهد آمد، و در باب تیمم اکثرش مذکور خواهد شد، و آن چه در این باب از تحقیقات هست یک

کتاب عظیمی از برای آن می باید نوشت و لیکن مجملی که ضرور بود ذکر کردم و اللَّه تعالی یعلم.

[روایات]

(قال ابو جعفر الباقر صلوات اللَّه علیه اذا دخل الوقت وجب الطّهور و الصّلاه و لا صلاه الّا بطهور) حضرت فرمودند که هر گاه داخل می شود وقت نماز یا چون داخل می شود وقت نماز واجب می شود وضو و غسل و تیمم و نماز، و نمازی صحیح نیست بی مطهر.

و محتملست که مراد از طهور اعم از مطهر از حدث باشد یا خبث و این اظهر است اگر چه معنی اول اشهر است، و ظاهر مفهوم شرط آنست که پیش از دخول وقت هم چنان که نماز واجب نیست طهور نیز واجب نیست چنانکه ظاهر آیه نیز این بود و گذشت و ظاهر

و لا صلاه الّا بطهور

نفی صحت است اگر چه بسیار جا باین عبارت از جهت نفی کمال واقع شده است مثل

لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد

چنانکه خواهد آمد.

و لیکن اجماع مسلمانان است از خاصه و عامه که نماز بی طهور با قدرت بر آن نماز نیست، و خلافی که شده است در صورتیست که آب و خاك نباشد، احوط آنست که بعنوان ادا به جا آورد و بعد از طهور قضا کند.

باب افتتاح الصلاه و تحریمها و تحلیلها

بابیست در آن چیزی که اول نماز است و آن چیزی که چون او را به جا آورد آن چیز حرام می کند بسیار چیزی را که پیش از نماز جایز بود، و آن چیزی که چون آن را به جا آورند آن چه حرام شده بود حلال می شود.

(قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه افتتاح الصّلاه الوضوء و تحریمها التّکبیر و تحلیلها التّسلیم) فرمودند که افتتاح نماز وضو است یعنی گویا بمنزله جزو صلوات است، و تحریم آن تکبیر است لهذا آن را تکبیر

احرام می گویند یعنی تا تکبیر احرام نگفته باشند هر عملی می توان کرد از حدث و استدبار و کلام و امثال اینها و چون رای اکبر گفته شد همه حرام می شود، و تکبیر احرام تکبیریست که بعد از نیت گفته می شود، و چون سلام واقع شد حلال می شود آن چه حرام شده بود، و ظاهرش وجوب هر سه است.

و جمعی کثیر از علما قایل به استحباب سلام شده اند، و سلام را افضل افراد مخرج می دانند یعنی اگر سخن بگوید یا پشت بقبله کند مثلا از نماز بیرون می آید اما بهتر آنست که سلام بگوید از جهت خروج از صلاه و اکثر علما بر ایننداند و إن شاء اللّٰه در سلام خواهد آمد.

و این حدیث را عامه و خاصه از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند و همگی تلقی به قبول کرده اند اگر چه در کتب عامه مرسلست، و در کتب خاصه نیز مرسل است الا در کافی که مسند است اما باصطلاح متأخرین ضعیف است.

باب فرایض الصلاه

[واجبات نماز هفت است]

(فرائض الصّلاه سبع «۱» الوقت و الطّهور و التّوجّه و القبله و الرّکوع و السّجود و الدّعاء) فریضهای نماز عبارت است از چیزی چند که نماز بدون آن صحیح نباشد اعم از آن که شرط باشد یار کن و محتملست که مراد از آن چیزی چند باشد که حق سبحانه و تعالی آنها را در قرآن مجید یاد کرده باشد اعم از آن که واجب باشد یا سنت و فرایض نماز هفت است:

اول: وقتست و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و در مبحث اوقات خواهد آمد و اگر کسی عمدا یا سهوا یا جهلا

نماز را تمام پیش از وقت به جا آورد باطلست، و اگر بعضی را در وقت دریابد تفصیل آن خواهد آمد پس از وقت فی الجمله شرطیت دارد.

دویم: طهور است و در باب پیش گذشت.

سیم: توجه است و محتملست که مراد از آن نیت باشد، و احادیث و آیات در وجوب آن وارد شده است و مذکور خواهد شد، و در رکنیت و شرطیت آن خلاف است اگر چه بشرط اشبه است و علی ای حال نماز بترک نیت مطلقا باطل است.

و محتملست که مراد از توجه تکبیر احرام باشد چون به آن داخل نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۴

می شویم یا هر دو چون تلازم هست شرعا در میان ایشان، و بهر دو داخل نماز می شود و آیه توجه بعد از هر دو خوانده می شود با دعاهای توجه و مع هذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً» و فرموده است «وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ» یعنی خداوند را به بزرگی یاد کن.

چهارم: قبله است و حق سبحانه و تعالی آیات در آن باب فرستاده است و خواهد آمد، و فی الجمله شرطیتی دارد که اگر عمدا بر خلاف قبله نماز کرده باشد نمازش باطلست، و اگر سهوا کرده باشد یا جهلا در وقت اعاده می کند، و بعضی در خارج نیز گفته اند و خواهد آمد.

پنجم و ششم: رکوع و سجود است و حق سبحانه و تعالی هر دو را یاد کرده است در قرآن بعنوان امر وجوبی و هر دو رکنست و خواهد آمد.

هفتم: دعاست بعضی گفته اند که قنوتست و واجب است چنانکه صدوق قایلست به آن، و بنا بر قولی که فریضه را اعم

از واجب و سنت گیریم همین بس است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید به آن امر کرده است و خواهد آمد، و بعضی گفته اند که سوره حمد است که بترک آن عمدا نماز باطل می شود و بنا بر این فریضه را بمعنی واجب می باید گرفت نه واجبی که از قرآن ظاهر شده باشد اگر چه علما از آیه استدلال کرده اند اما ضعیف است، و حدیث صحیح بر خلاف قول ایشان هست، و مذکور خواهد شد. و ممکن است که اعم از همه بگیریم، و شامل قنوت و سوره حمد و دعاهای توجه و غیر آن باشد و اللَّه تعالی یعلم.

باب مقدار الماء للوضوء و الغسل

اشاره

در بیان مقدار آبست از جهت وضو و غسل و اقل واجب آن آن مقدار است که مسمای شستن بفعل آید و بیشترش از جهت وضو یک مد است، و از جهت غسل یک صاع و زیاده اسراف است و ظاهرا اسراف مکروه باشد مگر در جائی که جمعی به آن احتیاج داشته باشند که در آن صورت اسراف حرامست و تفصیل آن خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

[غسل یک صاع آب و از جهت وضو یک مد آب می باید]

(قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما للغسل صاع من ماء و للوضوء مدّ من ماء و صاع النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله خمسه امداد و المدّ وزن مائتین و ثمانین درهما و الدّرهم ستّه دوانیق و الدّانق وزن ستّ حبّات و الحبّه وزن حبّتین من شعیر من اوساط [اوسط] الحبّ لا من صغاره و لا من کباره) فرمودند که از جهت غسل یک صاع آب می باید و از جهت وضو یک مد آب می باید، و صاع حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله پنج مد است، و مدی وزن دویست و هشتاد درهم، و درهمی شش دانک است و دانگی وزن شش حبه طلا است و حبه طلا وزن دو دانه جو است از جوهای میانه نه از بزرگها و نه از کوچکهای دانه جو.

و این حدیث را شیخ طوسی بدو سند قوی از سلیمان بن خفض مروزی روایت کرده است از حضرت امام ابو الحسن صلوات اللَّه علیه، و ظاهرا صدوق گمان کرده است که ابو الحسن اولست، و گمان بنده آنست که ابو الحسن هادی

است صلوات اللَّه علیهما، و احتمالی دارد که ابو الحسن امام

رضا باشد اما بعید است. و حضرت امام موسی صلوات اللّٰه علیه بسیار بعید است.

و چون ظاهر شد که حدیث اوست طریق صدوق بکتاب او صحیح است و او را اگر چه در کتب رجال ذکر نکرده اند و لیکن صدوق ذکر کرده است در عیون که او متکلم خراسان بود و نظیر خود نداشت و مأمون او را حاضر ساخت که با حضرت صلوات اللّٰه علیه مباحثه نماید و بحث بسیار کرد و شیعه شد.

و محتملست که پیشتر نیز شیعه بوده باشد و بواسطه مصلحت آن مباحثات را کرده باشد و لیکن بعید است لهذا روایت او از حضرت امام موسی بعید است، و بعد از آن هر مسأله که داشت به خدمت حضرت امام محمد تقی، و امام علی نقی، و امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیهم می فرستاد و استفسار می کرد.

مجملا حدیث او را حسن می دانیم و لیکن این حدیث او مخالفت دارد با احادیث صحیحه که در صاع و مد وارد شده است و صدوق در باب غسل و وضو چون از مستحبات است باین روایت عمل نموده است، و در باب فطر عمل به احادیث مشهور کرده است اگر چه احادیث مشهوره در باب وضو و غسل وارد شده است.

و لیکن محتملست که مخیر باشد آدمی میان هر دو و از آن جمله شیخ رحمه اللّٰه بسند صحیح از زراره از امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که حضرت رسول خدا به یک مد از آب وضو می ساختند و به یک صاع آب غسل می کردند و مدی یک رطل و نیم است و صاعی شش رطل یعنی به رطل

مدینه که یک رطل و نیم عراقی است پس صاع نه رطل عراقی باشد، و مد دو رطل و ربع عراقی باشد که چهار یک صاع باشد.

و روایت کرده است بسند صحیح از محمد بن احمد بن یحیی الاشعری

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۷

ثقه از جعفر همدانی که جعفر با ما در راه حج همراه بود بمن گفت که نوشتم به حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه عریضه و به پدرم که از وکلای حضرت بود دادم که به خدمت حضرت برد و نوشته بودم که فدای تو گردم به درستی که علمای ما خلاف کرده اند در صاع بعضی می گویند که بصاع مدینه است، و بعضی می گویند که بصاع عراقست پس حضرت بخط مبارک خود بمن نوشت که صاع شش رطل است به رطل مدینه و نه رطلست به رطل عراق، و دیگر از علی بن بلال روایت کرده است که او نیز به خدمت صاحب الامر، یا امام حسن عسکری نوشت و همین جواب آمد.

و دیگر شیخ روایت کرده است به اسناد موثق از سماعه که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از مقدار آبی که از جهت غسل کافیست حضرت فرمودند که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله غسل فرمودند به یک صاع و وضو کردند به یک مد و صاعی در زمان حضرت صلی اللّٰه علیه و آله پنج مد بود، و مدی یک رطل و سه وقیه بود، و وقیه هفت مثقال است که ده درهم باشد پس مجموع صد و پنجاه درهم می شود که قریب به یک رطل مدینه است و با آن پنج رطل

شش رطل مـدینه می شود ده نـاری کمتر تقریبـا که نه رطـل عراقی باشـد و اگر وقیه را چهل درهم حساب کنیم که بر آن نیز اطلاق می کرده اند و رطل را رطل عراقی حساب کنیم چهل و دو مثقال صیرفی زیاده می شود.

و احادیث صحیحه از زراره، و محمد بن مسلم، و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به یک صاع غسل می فرمودند، و به یک مد وضو می ساختند.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۸

صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که آن حضرت به یک صاع آب غسل می فرمودند، و اگر بعضی از زنان با آن حضرت غسل می کردند یک مد بر آن می افزودند.

و بر این مضـمون نیز احـادیث صـحیحه وارد است، پس ظـاهر شـد که صاعی نه رطلست و رطلی نود و یک مثقالست و هر ده درهم هفت مثقال است، پس رطلی صـد و سـی درم باشـد و چون حساب درهم بنا بر مذهب مشـهور شـش دانک است، و هر دانگی هشت دانه جو، و جـو اختلاـف در آن بهم می رسـد بحسب شـهرها در بزرگی و کوچکی بلکه در هر شـهری بحسـب زمینها مختلف می شود تا آن که شـیخ بها الدین محمد طاب ثراه هر تصنیفی که می کردند یک مرتبه ترازو می آوردند و جو را می کشیدند و به آن حساب می نوشتند، و لهذا دو تصنیف او موافق نیست و هر جائی مقداری قرار داده است.

و این ضعیف را بخاطر رسید که علمای خاصه و عامه

ذکر کرده اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت و دینار اشرفی است، و اشرفیهای قدیم دیدم که به همین وزن اشرفیهای حال بود که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مشهور است و به آن حساب کردیم درهم را هر صاعی ششصد مثقال و چهارده مثقال و ربع مثقال شد بمثقال صیرفی و بنا را بر آن گذاشتیم در جمیع مقادیری که گذشت و خواهد آمد إن شاء اللّٰه.

و اگر رطل را مدنی حساب کنیم و دینار را صیرفی حساب کنیم دو برابر مشهور می شود که یکمن شاهی و بیست و هشت مثقال و نیم باشد، و نزدیک می شود به تحدیدی که مصنف کرده است و ممکنست که این صاع پنج مدی باشد که حضرت با زوجه خود غسل می فرموده باشند، و آن قریب بدو صاع می شود زیرا که بنا بر مشهور صاعی هزار و صد و هفتاد درم است.

و بنا بر آن چه صدوق گفته است دو هزار و صد درم می شود پس بنا بر این حمل می کنیم صاع پنج مدی را به صاعی که حضرت با زوجه خود غسل کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۹

باشند، و اگر نه صاعی چهار مد است چنانکه گذشت، و از آن چه گفته شد همه تحدیدات به سهولت معلوم می شود.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله الوضوء مدّ و الغسل صاع و سیأتی اقوام بعدی یستقلّون ذلک فاولئک علی خلاف سنّتی و الثّابت علی سنّتی معی فی حظیره القدس) و حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که آب وضو یک مد است و آب غسل یک صاع است، و عن قریب جمعی بعد

از من خواهند آمد که این مقدار آب را کم شمارند، و آب بسیار ریزند و اسراف کنند، «و آن جماعت وسواسیانند که آبهای رود خانه را نیز کم می شمارند» و آن جماعت بر خلاف سنت منند، و هر که ثابت قدم باشد بر سنت من با من خواهد بود در حظیره قدس که جای پیغمبران و اوصیای ایشانست بلکه جای پیغمبر ما است صلی اللّه علیه و آله و اوصیای او صلوات اللّه علیهم.

(و سئل ابو الحسن الرّضا صلوات اللّه علیه عن رجل احتاج إلی الوضوء للصّلاه و لم یقدر علی الماء فوجد ماءً بقدر ما یتوضّأ به بمائه درهم او بألف درهم هل یجب علیه ان یشتریه و یتوضّأ به او یتیمّم فقال بل یشتری قد اصابنی مثل ذلک فاشتریت و توضّأت و ما یسرّنی بذلک مال کثیر [یا و ما یسؤنی یا و ما یشتری] باختلاف نسخ این کتاب و کلینی و تهذیب. و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردند که هر گاه شخصی محتاج بوده باشد به وضو از جهت نماز به آن که محدث باشد و بر آب قادر نباشد پس آبی بمقدار وضو فروشند به صد درهم، یا هزار درهم آیا واجب است که آن آب را به آن بهاء بخرد و وضو بسازد یا تیمم کند، حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که بلکه می باید بخرد چنین واقعه مرا دست داد و خریدم و وضو ساختم و آن چه مرا مسرور و خوشحال می گرداند مال بسیار است یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۰

هر چند بیشتر

بدهم خوشحال تر می شوم چون رضای الهی در این است، یا آن چه سبب سرور من است مال بسیار است یعنی ثواب بسیار.

و بنا بر نسخه و ما یسوءنی یعنی آزرده نمی سازد مرا مال بسیار چون می دانم که رضای او در آنست، یا اسراف نمی دانم که سبب غم من شود. و بنا بر نسخه و ما یشتری یعنی آن چه به آن می خرند مال بسیار است چرا کسی مضایقه نماید یکی را می دهند و غیر متناهی می گیرند در دنیا و عقبی، یا مال بسیار می باید داد که رضای الهی را حاصل کنند و اللَّه یعلم.

و علما خلاف کرده اند بعضی گفته اند که این حدیث دلالت بر جواز خریدن می کند نه بر وجوب، و بر تقدیری که دلالت کند بر مثل حضرتی که دنیا و ما فیها از او بود سهلست پس اگر کسی ضرر بحال او نرسد واجبست او را خریدن، و اگر کسی همین زر را داشته باشد و مایه تجارت او باشد و اگر بخرد محتاج شود بر او واجب نیست به عمومات:

وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ «۱» يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ «۲» یعنی حق سبحانه و تعالی کار دین را بر شما تنگ نکرده است، و حق سبحانه و تعالی آسانی شما را می خواهد و دشواری شما را نمی خواهد و امثال این از آیات و اخبار که بعضی گذشت و این قول خالی از قوت نیست و محتملست که اگر صاحب توکل باشد بایدش خرید و الا فلا و اللَّه تعالی یعلم.

و بر این قیاس کرده اند که هر گاه دلو و رسن یافت نشود و آن

را نیز به بهای بسیار فروشند باید خرید، و هم چنین اگر بعوض رسن مندیلهای نفیس ده تومانی فروشند یا داشته باشند و اگر ریسمان آب چاه کند از مالیت بیفتد اگر ضرر بحال او نرسد می باید خریدن، یا ریسمان کردن، اما اگر ظالمی بر سر آب

باشد و اگر این کس بر سر آب رود یک فلس از این کس به زور بگیرد واجب نیست زیرا که معاونت آن ظالم کرده است بر ظلم این آن و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»

یعنی معاونت و یاری مکنید ظالمان را بر گناه و ظلم و به تفصیل در باب تیمم مذکور خواهد شد إن شاء اللَّه تعالی.

[رسول خدا با زوجه خود با پنج مد آب که در یک ظرف بود غسل کردند]

و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه اغتسل رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و زوجته من خمسه امداد من اناء واحد، فقال له زراره کیف صنع فقال بدء هو و ضرب بیده فی الماء قبلها فانقی فرجه ثمّ ضربت هی فانقت فرجها ثمّ افاض هو و افاضت هی علی نفسها حتّی فرغا و کان [فی یب فکان] الّذی اغتسل به النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله ثلاثه امداد و الّذی اغتسلت به مدّین و انّما أجزأ عنهما لأنّهما اشترکا فیه جمیعا و من انفرد بالغسل وحده فلا بدّ له من صاع (شیخ رحمه اللَّه روایت کرده است بسند صحیح از زراره، و محمد بن مسلم، و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر، و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما که حضرت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله غسل کردند با زوجه خود

از پنج مد آب که در یک ظرف بود. پس زراره گفت که بچه عنوان غسل کردند؟ حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت اول دست بر آب زدند پیش از زوجه و عورت خود را شستند، دیگر زوجه آب برداشت و خود را شست دیگر حضرت آب بر سر ریختند دیگر زوجه آب بر سر ریخت تا فارغ شدند، پس آن چه حضرت به آن غسل فرموده بودند سه مد آب بود، و آن چه زوجه غسل کرده بودند دو مد آب بود، و از این جهت به پنج مد اکتفا نمودند که به شرکت غسل کردند، و کسی که تنها غسل کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۲

ناچار است از یک صاع.

و احادیث صحیحه باین مضمون بسیار است از طرق خاصه و عامه و آن که حضرت باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت از سه مد آب غسل فرمودند ظاهرش آنست که بعلم وحی می دانستند، و ممکن است که به اعتبار جثه حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله، و جثه ام المؤمنین ام سلمه تخمین فرموده باشند و اول اظهر است زیرا که شهادت است بحسب ظاهر و بی علم از معصوم محالست.

[ناچار است در وضو از سه کف آب]

(و لا بدّ للوضوء من ثلاث اکفّ مل ء ا من ماء کفّ للوجه و کفّان للذّراعین) و ناچار است در وضو از سه کف آب، یک کف از جهت شستن رو، و دو کف از جهت دستها. و این حدیث را زراره بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه روایت کرده است با زیادتی بسیار که إن شاء اللّه تعالی مذکور خواهد شد. و باین مضمون اخبار صحیحه

کثیره وارد شده است.

(فمن لم یقـدر الّا علی مقدار کفّ واحد فرّقه ثلاث فرق) پس کسـی که قادر نباشد مگر بر یک کف آب آن را سه حصه کند و وضو سازد بشرط جریان بقدر دهن و آن روغن مالی است، یا آمدن نرمه باران است بر دست که اگر دستی بر آن بمالد آب از عضوی به عضوی دیگر برود اگر چه از ته مویی به ته مویی دیگر برسـد. و این حـدیث را کلینی بعنوان مرسل روایت کرده. و احادیث صحیحه وارد شده است که در غسل و وضو مسمای جریان کافیست اگر چه مانند دهن باشد و خواهد آمد.

(و قال الصّادق صـلوات اللَّه علیه انّ الرّجل لیعبد اللَّه اربعین سنه و ما یطیعه فی الوضوء لأنّه یغسل ما امر اللَّه عزّ و جلّ بمسحه) و حضـرت صـلوات اللَّه علیه فرمودند که بسـیار است که شخصـی چهل سال عبادت حق سـبحانه و تعالی می کند و اطاعت الهی نمی کند در وضو زیرا که آن چه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۳

سبحانه و تعالی امر کرده است که مسـح کنـد آن را می شوید ظاهر عبارت آنست که مخالفت در وضو می کند و وضو شـرط صلاـه است پس نمازهـای او همه باطل است. و احتمال دیگر دارد که عبادت می کنـد و نمی کنـد از جهت وضو پس عبادت کرده او نکرده است و این بحسب معنی اربطست، و اول بحسب لفظ و این مضمون را صدوق و شیخان در دو خبر قوی روایت کرده اند و خلافی نیست در این بلکه از ضروریات دین شیعه است که انکار آن کفر است.

باب صفه وضوء رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله:

اشاره

بابی است در بیان صفت وضوء حضرت سید

المرسلین صلی اللَّه علیه و آله چون حق سبحانه و تعالی می دانست حماقت و بلاهت منافقانی که در خدمت آن حضرت بودند، و می دانست که جمعی که شعوری دارند بیشتر متوجه دنیا و جاه خواهند شد: خلیفه از جهت آن حضرت مقرر ساخت که معصوم باشد و خطا نکند و دروغ بر آن حضرت نه بندد، و جمیع امت از سنی و شیعه متفقند که در میان اصحاب حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله اعلم از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه نبود، بلکه در همه کتابهای خود ذکر کرده اند که در شهرستان علوم سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله سید الوصیین صلوات اللَّه علیه بود.

و وقتی که حضرت از دنیا رفت مشهور آنست که چهار صد هزار صحابه داشت نمی دانستند که حضرت چگونه وضو می ساخت با آن که اکثر اوقات در برابر ایشان وضو می ساخت و خلافی نبود که اذان چنان می گفتند که همه کس می شنیدند و هر روز پنج مرتبه می گفتند بر منارات، مع هذا بعد از حضرت نزاع در آن واقع شد چنانکه خواهد آمد و سبب اشتباه این شد که چون اکثر مسلمانان ساکنان صحرا بودند و کفش نمی پوشیدند و اگر می پوشیدند نعلین عربی در پا می کردند و پاشنه پای ایشان می ترکید به وسیله دوای آن بر پاشنه پای خود بول می کردند و با آن حال داخل مسجد می شدند حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۵

صلی اللَّه علیه و آله مبالغه در نجاست بول می فرمودند، و می فرمودند که پایهای خود را بشویید و داخل مسجد شوید وای بر آن پاشنهای نجس که در جهنم خواهد بود اگر نشویند

و داخل مسجد یا داخل نماز شوند. بعد از آن خلاف شد که پا شستن جزو وضو است یا نه جمعی که درد دین داشتند و مکرر از حضـرت دیـده بودنـد و معنی قرآن را شـنیده بودنـد پـا را مسح می کردنـد بـه نص قرآن، و نص آن حضـرت، و فعـل آن حضرت.

و جمعی از منافقـانی که منصب خلافت آن حضـرت را غصب کرده بودنـد و می دانسـتند که این جمـاعت تابع حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه انـد اگر ایشان حـدیثی از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه نقل می کردنـد نمی شـنیدند، و عمـده نقل کنندگان وضو در صحاح سنیان عثمان بن عفان، و ابو هریره، و عبد اللّٰه بن زید است که در صحاح ایشان مذکور است.

آخر از جمله چهار صد هزار اصـحابی که وضوی آن حضرت را همگی می دیدند همین سه کس قول ایشان معتبر بود، و اهل البیتی که همیشه حضـرت در خانه ایشان بود، و اکثر وحی ها در خانه ایشان نازل شـد، و حق سـبحانه و تعالی آیه عصـمت در شأن ایشان فرسـتاد، و در دعای مباهله محتاج به ایشان بود، و سوره هل اتی در شأن ایشان نازل شـد. بلکه اکثر قرآن به اعتراف سنیان قول ایشان در وضو اعتبار نداشت چون آن جماعت معین ایشان بودند و اهل البیت دشمن ایشان بودند للّه.

حاصل آن که چون حضـرات ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم می دیدند که دین از دست رفته است، و به گفته ایشان اعتماد نمی کردند فعل را با قول منضم می ساختند و خود در برابر اصـحاب وضو می ساختند، و می فرمودند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله این چنین وضو می ساخت و

هم چنین هر جا که ایشان آن افعال را در برابر بفعل می آوردند و نسبت به حضرت می دادند وجهش

این بود و همه خواهد آمد.

[نحوه وضوی پیامبر از زبان امام باقر ع]

(قال ابو جعفر الباقر صلوات اللَّه علیه الا احکی لکم وضوء رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله فقیل له بلی فدعا بقعب فیه شی ء من ماء) حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که می خواهید که بیان کنم از برای شما که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله چگونه وضو می ساختند؟ صحابه گفتند بلی ای فرزند رسول خدا حضرت کاسه چوبینی طلبیدند که آب داشت و ظاهرا از آنجا آب می خوردند یا وضو می ساختند و حاضر بود حضرت فرمودند که آن را بیاورید آوردند و آن که خود برنخاستند و نیاوردند از این جهت بود که آب طلبیدن استعانتی نیست که مکروه باشد بلکه استعانت مکروه آنست که آب بدست این کس کنند و اگر خود آب بر می داشتند بهتر بود و طلبیدن به واسطه بیان جواز است.

(فوضعه بین یدیه) پس حضرت صلوات اللَّه علیه کاسه را گرفتند و در برابر خود گذاشتند و از این جا ظاهر می شود که سنت بوده باشد که ظرف وضو سرش باز باشد و در برابر باشد تا نسبتش بهر دو دست مساوی باشد و آن چه مشهور است میان علما که سنت است که ظرف وضو در دست راست باشد تا حال حدیثی بر آن مضمون ندیده ام و علما نیز اعتراف نموده اند که ندیده اند و چون بعضی از علما ذکر کرده اند دیگران نیز متابعت کرده اند که البته آن جماعت حدیثی دیده خواهند بود.

اما معلوم نیست که

در روز قیامت این عذر را از ما قبول کنند، بلکه ظاهرش این است که بر ما حجت تمام کنند و بگویند که احادیث صحیحه به شما رسیده بود عمل نکردید که فلانی گفته بود البته چیزی دیده خواهد بود، بلی اگر حدیثی بر خلاف مشهور بما نرسیده باشد ممکن است که از ما قبول کنند یا آن که در آن نیز حرف است چون دلیلی نداریم که تقلید مردگان جایز باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۷

و لیکن اکثر علما در سنتیها تجویز نموده اند به اعتبار حدیث صحیحی که شیعه و سنی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند که هر گاه به شخصی برسد که فلان کار ثواب دارد و آن شخص از جهت رضای الهی آن عمل را به جا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را می دهد هر چند در واقع من نگفته باشم. و مضمون حدیث این است و عباراتش زیاد و کم دارد بنا بر این اکثر علما در مستحبات مساهله می نمایند و بحدیث ضعیف و قول فقیه عمل می نمایند.

و جمعی گفته اند که شاید مراد حضرت صلی اللّٰه علیه و آله این باشد که اصلش ثابت باشد و لیکن ثوابش ثابت نباشد. مثلا نماز شب از حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم بما رسیده است بعنوان تواتر و شخصی حدیث ضعیفی ببیند که نماز شب این ثواب را دارد و بقصد آن ثواب آن را به جا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را می دهد.

اما اگر حدیثی در نماز ضحی وارد شده باشد و عایشه یا انس بن

مالك يا ابو هريره روايت كرده باشند با آن كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرموده باشد كه اكثر دروغها را بر حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله اين سه نفر بسته اند و احاديث وارد شده باشد كه نماز ضحى بدعت است معقول نيست در چنين جاها به گفته ضعيفى حكمى بر حق سبحانه و تعالى افترا كنيم و حال آن كه حق سبحانه و تعالى در آيات بسيار فرموده باشد كه فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً ۶: ۱۴۴ «۱». كيست ظالم تر از كسى كه دروغ بر حق سبحانه و تعالى ببندد.

و غير اين از آيات و اخبار كه در مقدمه ذكر نموديم مع هذا همه علماى

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۶۸

ما اين حديث زراره را عمل كرده اند و در كتب استدلالى ذكر كرده اند و حكم به صحتش كرده اند پس لازمست البته كه ظرف را در برابر بگذاريم اگر سرباز باشد، و اگر مثل ابريق باشد مشهور آنست كه آن را در دست چپ مى گذارد تا آسان باشد بدست راست كردن.

و گمان بنده آنست كه آن را نيز در برابر گذاشتن بهتر است چون ممكن است كه مراد حضرت مطلق ظرف باشد. مع هذا در حديث كالصحيح يا صحيح خواهد آمد در باب وضوى حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه كه حضرت امام رضا صلوات اللّٰه عليه ابريق را در برابر گذاشتند كه وضو بسازند.

(ثمّ حسر عن ذراعيه) پس آستين را بالا كردند و اين دلالت مى كند كه سنت باشد آستين بالا كردن تا در وقت شستن آن باز باشد و فعلى ديگر در اثناى وضو به جاى نياورد. و

از این باب است هر گاه چاقشور در پا داشته باشد خصوصا هر گاه بندش بسته باشد بهتر آن است که بندش را باز کنند و از پا بیرون آورد تا فاصله میان افعال وضو نشود چون دغدغه وجوب موالات بمعنی متابعت می شود و خواهد آمد.

(ثمّ غمس فیه کفّه الیمنی) پس دست راست را در آب فرو بردند بواسطه آب برداشتن بسیار و ظاهر شد که سنت است که از دست راست آب رو را بردارند و فرو برند تا دست پر شود.

(ثمّ قال هذا اذا کانت الکفّ طاهره) یعنی پس فرمودند که آن که دست را در ظرف کردن جایز است پیش از شستن دستها وقتی است که دست پاک باشد یعنی اگر نجس باشد ظرف نجس می شود چنانکه احادیث صریحه وارد است بر آن. و محتمل است که مراد این باشد که اگر پاکیزه باشد و کثافت نداشته باشد شستن پیش از وضو در کار نیست یا آن که وقتی دست در ظرف می کنی که دست را شسته باشی. و معنی اول اظهر است، و احتمال دارد که هر سه مراد باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۹

(ثمّ غرف ملأها ماء) پس به کف آب برداشت آن مقدار که دست راست آن حضرت پر شد.

(ثمّ وضعه علی جبهته) پس آب را بر پیشانی گذاشتند و دست برنداشتند که مبادا همه ریخته شود.

(و قال بسم اللّه) و بسم اللّه گفتند چون اول افعال وضو است و نیت را نگفتند بنا بر آن که نیت کار دل است و شیخ رحمه اللّه گفته است که بسم اللّه عبارت از نیت است چون بنده استعانت از حق سبحانه

و تعالی می جوید البته بخاطر دارد که وضو را از برای حق سبحانه و تعالی می کند. و مؤید این معنی ذکر کرده است حدیث صحیحی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی وضو ساخت در حضور حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و نماز گذارد پس حضرت فرمود که وضو و نماز را اعاده کن تا سه مرتبه حضرت صلی اللّٰه علیه و آله امر به اعاده وضو و نماز فرمودند.

آن شخص به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه رفته واقعه خود را عرض نمود حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در وقت وضو بسم اللّٰه گفتی، گفت نگفتم حضرت فرمودند که بسم اللّٰه بگو در این مرتبه که وضو ساخت و بسم اللّٰه گفت و نماز کرد حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نفرمودند که اعاده کن.

و اگر چه حمل این حدیث بر نیت بحسب ظاهری بعدی دارد، و لیکن چون امر نیت سهل است چنانکه از اخبار ظاهر می شود پر استبعادی ندارد که همین که حق سبحانه و تعالی در خاطرش باشد نیت باشد زیرا که می داند که این فعل را حسب الامر او می کند، و احوط آنست که ترک بسم اللّٰه نکند هر چند نیت کرده باشد تا به برکت بسم اللّٰه وضوی صحیح خالص از برای خدا بسازد. و صدوق نیز مطلقا نیت را ذکر نکرده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۰

و لیکن در اخبار صحیحه وارده شده است که

انّما الاعمال بالنّیات، و انّما لامرئ ما نوی.

و مذکور خواهد شد یعنی هیچ عملی صحیح نیست بدون نیت و هر چه را نیت می کند همان

از اوست و احادیث: انما الاعمال را اگر چه کلینی بسند حسن کالصحیح روایت نموده است، و لیکن در کتب صدوق و در ما بین اخبار بعنوان صحیح وارد شده است.

و صدوق در کتب خود بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چه چیز سبب رستگاری است در روز قیامت؟

حضرت فرمود که نجات حاصل نمی شود مگر به آن که با خداوند خود مکر نکنید که هر که با خدا مکر کند خدا با او مکر می کند و ایمان را از او سلب می کند، و اگر بفهمد با خود بد کرده است نه با خداوند خود.

گفتند یا ابن رسول اللّٰه مکر با خدا کدامست؟ حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکر آنست بندگی حق سبحانه و تعالی کنند و غرض ایشان غیر رضای الهی باشد، پس زنهار که از خدا بترسید و ریا مکنید که ریا شرک است به خدا، گویا آن شخص را شریک خداوند خود کرده به درستی که آن جماعتی که ریا می کنند ایشان را در روز قیامت به چهار نام خواهند خواند، ای کافر، ای مکار، ای فاسق، ای زیان کار عمل تو باطل شد، و اجر تو ضایع شد، و ترا از رحمت الهی امروز بهره نخواهد بود، مزد خود را از آن کس بگیر که عبادت از جهه او می کردی.

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه وارد شده است از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که جماعتی را بجهنم برند خداوند عالمیان به مالک فرماید که آتش را بگو که قدمهای ایشان را نسوزاند که به

آن پاها به مساجد می رفتند، و روهای ایشان را نسوزاند که آب وضو را بر روی خود بر وجه کمال می رسانیدند، و دستهای ایشان را نسوزاند که به آن دستها دعا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۱

می کردند و به درگاه من بلند می کردند، و زبانهای ایشان را نسوزاند که تلاوت قرآن بسیار می کردند، پس خازن جهنم به ایشان گوید که ای اشقیا چه کار بد می کردید ایشان گویند که ما این اعمال را از برای غیر خدا می کردیم پس گوید که حالا بروید و ثواب خود را از ایشان بگیرید.

و بسند صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که بزرگی نیست قرشی و عربی را مگر به تواضع، و بهتری نیست مگر به سبب تقوی، و عملی نیست مگر با نیت، و عبادتی نیست مگر با علم به درستی که دشمن ترین مردمان نزد حق تعالی کسی است که گوید من تابع ائمه معصومینم و متابعت نکند کردهای ایشان را.

و کلینی در دو حدیث صحیح از عمر بن زید روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم که حضرت این آیه را خواندند که بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ وَ لَوْ أَلْقی مَعاذِیرَهُ

«۱» بلکه آدمی بر حال خود بیناست هر چند عذرها آورد. حضرت فرمودند که آدمی چه عذر می تواند گفت چیزی را که حق سبحانه و تعالی می داند که نه چنان است مثلا می گوید که من فلان را از برای رضای خدا کردم و خدا می داند که دروغ می گوید پس حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر چه نیت تو

آنست حق سبحانه و تعالی آن را به تو می دهد اگر خیر است خیر می دهد، و اگر شر است جزای آن عقوبت الهی است. و از این باب اخبار فوق حد و حصر است.

و آن که در مثل نماز و وضو حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم نیت را نگفته اند صریحا، و در زیارت مؤمن و امثال آن احادیث بسیار متواتر در نیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۲

واقع شده است آنست که گوییا احتمال این نمی داده اند که کسی وضو و نماز را ریا کند چه همه کس می کنند و کاری نیست که عاقلی از برای غیر خدا بفعل آورد بخلاف زیارت مؤمن که غالب آنست که در آنجا مطالب بسیار می باشد فرموده اند که اگر از جهه رضای الهی است ثواب هست و الا فلا.

دیگر بدان که هر عملی را که آن را بنحو خاصی بفعل باید آوردن مثل وضو که می باید اول رو شسته شود، و دیگر دست راست، دیگر دست چپ بعنوان خاصی که ظاهر است این قسم عملی عبادتست و عقل در آن مستقل نیست می باید که از جهه رضای الهی بفعل آورند.

اما مانند ازاله نجاسات که غرض از آن همین است که نجاست نباشد خواه آن جامه را بیندازند و جامه پاک به پوشند و خواه نجاست را به مقراض ببرند و دور اندازند، و خواه دیگری ازاله کند، و خواه در آب مغصوب ازاله کنند همه صحیح است این را عبادت نمی گویند و در آنجا نیت در کار نیست بلی اگر کسی آن را از برای رضای الهی بفعل آورد مثاب خواهد بود و وضو و غسل و تیمم از بابت اولند

که هر یک را شرایط بسیار هست و کیفیت خاص که اگر به آن نحو واقع نشود باطل است.

و علما ضابطه قرار داده اند که هر چه فعل است یا ترک مانند فعل است نیت در آن لازم است، و ترک کالفعل مانند صوم و احرامست که اینها ترک چیزی چند است اما چون کف نفس هست بمنزله فعل است، و آن چه ترکست مثل ترک جمیع محرمات چون غرض الهی آنست که بفعل نیاید همین که نکردی معاقب نیستی.

اما ثواب وقتی می دهند که غرض از ترک آن رضای الهی باشد مگر خصوص شراب که احادیث در آن وارده شده است که اگر کسی آن را ترک کند بواسطه حفظ عرض، یا بواسطه آن که خوردنش به آن شخص ضرر رساند، یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۳

بواسطه ریا که مردمان او را خوب دانند حق سبحانه و تعالی همان ثواب را می دهد که روی تفضل نه به استحقاق. دیگر مراتب نیت بسیار است که إن شاء اللّٰه در نیت نماز گفته خواهد شد.

و اگر در وضو قصد رفع حدث یا استباحت صلاه بکند احوط است و غالبا هست زیرا که شخصی که وضو ندارد و وضو می کند مطلبش همینست که پیش از وضو نماز نمی توان کرد وضو می سازم تا توانم نماز کردن و همین معنی رفع حدث و استباحت صلاه است، و اگر وقت نماز داخل شده است و وضو می سازد می داند که می باید ساخت و حق سبحانه و تعالی به آن امر کرده است جزما و این معنی وجوب و قربتست.

و اگر بواسطه دخول مسجد مثلا وضو می سازد و می داند که بی وضو نیز داخل مسجد می توان

شـد و لیکن اگر بـا وضو داخـل شود سـبب رضـای الهی است همین معنی سـنت است مجملا اکثر تقییـداتی که علما کرده اند چیزی چنـد اسـت که البته چنـان واقـع می شـود و آن معنی که داعی است بر فعـل آن نیت است نه تکلم به آن و نه آن که در خـاطر بگذارنـد مثلا شخصـی مطلبی از کسـی دارد در دل می گذرانـد که چون برادر مؤمن است به دیـدن او می روم از جهه رضـای الهی و خود می دانـد که دروغ می گویـد و نه چنـانست بلکه اگر آن مطلب نباشـد هرگز به دیـدن او نمی رود در این صـورت نیت نکرده است بلکه نیت باطـل کرده است مگر آن که تصـفیه قصـد خـود کرده باشـد و آن مطلب نیز از برای خـدا خواهد بود.

مثلا امتلاء کرده است و اشـتها ندارد و می داند که چیزی خوردن ضـرر دارد قصد صوم می کند نیت کرده است، مگر آن که قصـدش این است که صـحت بـدن را نیز از برای حق سـبحانه و تعالی می خواهم و این معنی وقتی صـحیح است که اگر مخبر صادق خبر دهـد که مردن تو از برای تو بهتر است از زندگی و زندگی را نخواهد و مرگ را از روی صدق اختیار نماید و این معنی بسیار نادر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۴

است مگر مخلصان را که به ریاضات بسـیار به مرتبه محبت الهی رسـیده باشـند و عاشق شده باشند این معنی ممکن است و الا نیـت نیست بلکه خطـور بـال است چیزی چنـد در خـاطرش می گـذرد و دلش از آن خـبر نـدارد، یـا خـبر دارد و می دانـد که کاذبست.

(و سیّله علی اطراف لحیته) یعنی آب را

بر رو گـذاشت و بسم اللّه گفت و دست را با آب به زودی به زیر آورد که آب بر اطراف محاسن او جاری شد، و بهتر آنسـت که رو را پیش آورد و سـر را پس برد تا آب همه روی او را فرا گیرد، و اکثر مردم آب را بر پیشانی می زننـد و دست خالی را بر روی می کشند و آب به جایی نمی رسد، و بعوض غسل مسح بفعل می آورند و صحیح نیست یا مکرر آب بر رو می ریزند تـا خـاطر جمع شود و لیکن در آب اسـراف کرده انـد و بـد است. و از آن که حضـرت آب را بر پیشـانی گذاشـتند و به پـائین آوردنـد اکثر علمـا اسـتدلال کرده انـد که واجب است که ابتـدا از بالاـ کننـد چون در بیان وضوی واجب است و لهـذا دسـت نشستند و مضمضه و استنشاق سنت را نفرمودند.

و جمعی گفته انـد که چون رو شسـتن هر گاه خواهند به یک کف باشد از باب افعال طبیعت همه کس ابتدا از اعلی می کنند پس ممکـن است که از بـاب افعـال طـبیعت باشـد و بـاز در این وضـو سـنتهای بسـیار هست پس جزم بوجـوب مشـکل است و حضرات در بیان وضو بیانی نفرموده اند که ابتدا از بالا بکنند و اگر در کار بود بیان می فرمودند.

مجملاـ دغـدغه نیست که ابتـدا از بالاـ بهتر است و در این نیز دغـدغه نیست که همین که أولاـ آب را به پیشانی رساننـد کافی است لازم نیست که از بالای مو بریزنـد چنانکه اکثر مردمان چنین می کننـد زیرا که حـدیثی که در آن واقع شده است ابتدا از اعلی همین است و در این

حدیث پیشانی است بالاتر نیست. و ظاهر اطراف لحیه آنست که کل محاسن را آب رسانیدند و دغدغه در این نیست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۵

محاسن حضرت یک قبضه بوده است پس زیاده از رو بوده است و شسته بوده اند، پس ظاهر می شود که زیادتی تا یک قبضه را شستن سنت باشد پس به آب آن مسح توان کشید و آب جدید نباشد بنا بر آن که از اعضای مستحبه وضو است.

(ثمّ أمرّ یده علی وجهه و ظاهر جبینیه مرّه واحده) پس دست مبارک خود را کشیدند بر رو و آن چه ظاهر بود از دو طرف پیشانی خود و ظاهر آنست که اول دست را با آب به زیر آورده باشند و مرتبه دیگر دست کشیده باشند که آب به همه جا رسیده باشد پس راوی گفت که آن کار را یک مرتبه کردند یعنی آب ریختن یک مرتبه بود یا دست کشیدن یک مرتبه بود. و اول اظهر است بحسب معنی، و ثانی اظهر است بحسب لفظ.

(ثمّ غمس یده الیسری فغرف بها ملاها ماء ثمّ وضعه علی مرفقه الیمنی فامرّ کفّه علی ساعده حتّی جری الماء علی اطراف اصابعه) پس دست چپ را در آب کردند و او را پر از آب کردند و بر مرفق «بکسر میم و فتح فا یا بر عکس» کشیدند یعنی دست را با آب به زیر آوردند و دست بر دست کشیدند تا آن که آب را جاری ساختند بر سرهای انگشتان، و آن که در دستها نیز ابتدا به مرفقها کردند جمعی از علما استدلال کرده اند که ابتدا از مرفق واجب باشد چنانکه در رو مذکور

شـد و بحث همـانست و احتياط در ابتـدا از اعلى است در رو، و مرفقها در دسـتها، و مرفق بنـد دسـتست كه متصل است به آن ذراع با بازو، و از آن جهت مرفق مى گويند كه آلت رفق و استراحتست چون تكيه بر او واقع مى شود، يا محل رفق است بنا بر فتـح ميم و از كشـيدن دست بر رو و دسـتها بعضـى قايل بوجوب امرار يـد شـده اند. و از آن كه تا سـر انگشـتان آب را جارى ساختنـد ظاهر مى شود كه آبى كه پيشتر بر سـر دست بوده است فايـده ندارد آبى ديگر مى بايد به او برسد. و آن كه دست را خشك نكردند ظاهر مى شود كه وجود آب

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۷۶

سابق ضرر ندارد، مثل رو اگر پيشتر مضمضه و استنشاق كرده باشند و بعضى از آن تر شده باشد.

(ثمّ غرف بيمينه ملاها فوضعه على مرفقه الأيسر فامرّ كفّه على ساعده حتّى جرى الماء على اطراف اصابعه) پس از دست راست يك كف آب پر كردند و بر مرفق چپ گذاشـتند و دست خود را با آب بر ساعد و ذراع كشـيدند تا آب به سـرهاى انگشـتان ايشان رسـيد. و آن كه حضرت ابتدا از مرفق نمودند معلوم نمى شود كه اصاله مرفق را مى بايد شست يا از باب مقدمه. و ظاهر آنست كه فى نفسه واجب باشـد و متعارف نيست كه آن چه از باب مقـدمه است بگوينـد، مع هذا مشـكل است كه توان يافت كه حضـرت چه مقـدار آن را رسانيدنـد، و احوط آنست كه مرفقها شسـته شود و اندكى بالاتر از باب مقدمه واجب باين معنى كه چون تمام روى و

دستها را واجب است شستن و علم به شستن آنها وقتی بهر می رسد که اندکی زیادتر شسته شود تا یقین شود که همه شسته شده است، و خلاف است که مقدمه واجب واجبست یا لا- بد است، و کسی خلاف نکرده است که البته می باید از جهه حصول ذی مقدمه مثل طی مسافت از جهت حج.

(و مسح علی مقدّم رأسه و ظهر قدمیه ببلّه بقیّه مائه) بعد از آن مسح کشیدند بر پیش سر و پشت پاها، به بقیه تری که از آب وضو مانده بود و این حدیث را کلینی رضی اللَّه عنه بسند صحیح از زراره، از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام روایت نموده است و به جای لفظ الایسر، الیسری است در کافی و آخر حدیث چنین است که: (ببلّه یساره و بقیّه بلّه یمناه) یعنی مسح کشیدند به تری دست چپ و بقیه تری دست راست، و بعد از آن ذکر کرده است که زراره گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که خداوند عالمیان واحد است و دوست می دارد عدد طاق را، پس بتحقیق که کافی است ترا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۷

وضو سه کف، یک کف از جهت شستن رو، و دو کف از جهت شستن دستها، و حضرت فرمودند که مسح بکش از تری دست راست پیش سر را، و به آن چه مانده است از تری دست راست پشت پای راست را مسح کن، و به تری دست چپ مسح پشت پای چپ را، بعد از آن حضرت فرمودند که شخصی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه سؤال کرد از کیفیت وضوی

حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله پس حضرت به همین عنوان بیان فرمودند، و امثال اینها از اخبار کیفیت وضوی سید المرسلین بسیار وارد شده است چون بعضی از آنها مشتمل بر مطالب ضروریه هست ذکر خواهد شد در موقع خود.

[مسح بر نعلین عربی]

(و روی انّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله توضّأ ثمّ مسح علی نعلیه فقال له المغیره أ نسیت یا رسول اللَّه؟ قال بل أنت نسیت هکذا أمرنی ربّی) و در روایتی وارد شده است که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله وضو ساختند پس مسح بر نعلین عربی کشیدند یعنی دست به زیر تسمه آن نکردند پس مغیره گفت آیا فراموش کردی یا رسول اللَّه؟ حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که بلکه تو فراموش کردی هم چنین امر کرد مرا پروردگار من.

بدان که محتمل است که چون مغیره همیشه می دید که حضرت مسح بر پاها می کشید چون دید که حضرت مسح بر نعلین کشیدند گفت یا رسول اللَّه فراموش کردی که نعلین را بیرون کنی؟ حضرت فرمودند که تو فراموش کردی که من پیغمبرم و نسیان نمی کنم، یا فراموش کردی که حق سبحانه و تعالی بعضی از پاها را فرموده است. و ممکن است که مغیره یک مرتبه دیده باشد که حضرت پا را از جهت نظافت شسته باشند و چون مسح کشید این سؤال کرد و محتمل است که پیش از نزول سوره مائده غسل مقرر بوده باشد و منسوخ شده باشد به آیه و او آیه را شنیده باشد و فراموش کرده باشد.

و علی ای حال احادیث صحیحه وارد شده است بر جواز مسح بر

نعلین و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۸

نعل عربی که در مدینه مشرفه و اطراف آن می بوده است و حال نیز هست یک تسمه در طول پا دارد و از بالا بسته می شود و آن تسمه در میان انگشت مهین و ما بعد او در می آید و در این صورت استیعاب عرضی ساقط می شود و منافات با استیعاب طولی ندارد. و جمعی نقل اجماع کرده اند بر آن که استیعاب طولی می باید و اگر چه به یک انگشت باشد بخط غیر مستقیم از سر انگشتان تا کعبین، و اگر اعم باشد نعلین از آن چه مذکور شد و از نعل بصری که دو تسمه در عرض دارد استیعاب طولی نیز ساقط می شود و معلوم نیست که در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم نعل بصری بوده باشد پس احوط آنست که اگر مسح کشند بر روی نعل بصری نکشند و اگر کشند انگشت به زیر تسمه کنند تا خط طولی به همرسد.

و لیکن احادیث وارد شده است که مسمی کافیست والی الکعبین که در قرآن واقع شده است بنا بر این بیان غایت محل مسح است نه غایت مسح چنانکه در مرفقین گذشت، و میان کعبین و مرفقین فرق هست زیرا که در کعبین بای تبعیض در مضاف او مقدر است یعنی مسح کنید بعضی از پاها را تا کعبین، بخلاف یدین که اغسلوا بر سر او درآمده است یعنی دستها را تمام بشویید تا مرفقین و لیکن احوط آنست که کل پشت پا را مسح کند چنانکه خواهد آمد.

[وضوی حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله یک بار یک بار بود]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه و اللّٰه ما کان وضوء رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و

آله الّا مرّه مرّه) حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند و قسم یاد کردند به خدا که نبود وضوی حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مگر یک بار یک بار یعنی هر عضوی را یک بار می شستند و اعضای مسح را یک بار مسح می کشیدند.

بدان که این عبارت را کلینی و شیخ رضی اللّٰه عنهما باسم علی صلوات اللّٰه علیه ذکر کرده اند که

و اللّٰه ما کان وضوء علی صلوات اللّٰه علیه الّا مرّه مرّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۹

، و ممکن است که آن چه صدوق ذکر کرده است حدیثی دیگر باشد یا مضمون احادیث صحیحه باشد که در کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین وارده شده است و همه یک مرتبه یک مرتبه است.

و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند از حماد که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نشسته بودم که حضرت آبی طلبیدند و به یک کف آب کل رو را شستند، دیگر یک کف برداشتند و تمام دست راست را شستند، و کفی دیگر برداشتند و همه دست چپ را شستند. پس مسح بر سر و پاها کشیدند و فرمودند که این وضوی کسی است که در وضو بدعتی نکرده باشد یعنی اگر پا را بشویند بدعت کرده اند چون حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله پا را نشستند، و هم چنین سه مرتبه اعضای را شستن بلکه دو مرتبه نیز بدعت است علی الظاهر.

و در حدیث صحیح دیگر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که وضو یکی یکی است و بعد از آن بیان فرمودند که کعب در پشت پاست.

بدان که

خلافست میان شیعه و سنی در کعب همه سنیان مگر قلیلی از ایشان قایلند که کعب قوزکست و آن استخوانی است که از دو طرف پا ظاهر شده است، و اجماع شیعه است که آن کعب نیست و لیکن میان ایشان خلافست، اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که آن برآمدگی است که بر پشت پاست به ساق نرسیده، و ظاهر این حدیث و بعضی از احادیث با ایشان است، و جمعی را اعتقاد آنست که بند پاست اول ساق پا، و بعضی اخبار با ایشانست، و هر یک از این دو طایفه احادیث معارض را تأویل می کنند پس جماعتی که مقدم ساق را می دانند می گویند که آن هم بر پشت پاست، و غرض حضرت رد بر سنیانست که ایشان پهلوهای پا را می دانند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۰

و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه وارد است که بزنطی می گوید که از آن حضرت سؤال کردم از مسح بر پاها چگونه است؟ پس حضرت دست مبارک خود را بر انگشتان پا گذاشتند و کشیدند تا کعبین که بر پشت پاست، من گفتم فدای تو گردم اگر شخصی مسح کشد بدو انگشت، حضرت فرمودند که نه مگر بتمام دست، و اکثر علما تمام دست را سنت می دانند و احوط آنست که ترک نکنند.

و بسند صحیح از شیخ و به صحیح از کلینی روایت کرده اند از زراره و بکیر که هر دو از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله پس حضرت طشتی، یا توری طلب فرمودند و شک از راویست

یا فرمودند که طشتی بیاورید یا تور که ظرفیست که از آن آب می خورند پس دست در آب کردند و یک کف آب برداشتند و روی خود را به آن شستند.

دیگر دست چپ را در آب کردند و یک کف آب برداشتند و بر دست راست ریختند و آن را از مرفق تا سر دست شستند و سر بالا ـ نشستند، دیگر از دست راست یک کف آب برداشتند و دست چپ را از مرفق شستند بنحو دست راست بعد از آن مسح سر و پاها کشیدند به بقیه تری که در دست مانده و آب تازه برنداشتند، بعد از آن فرمودند که بر روی نعلین که مسح کشند انگشتان خود را در زیر بند نعلین نکنند.

پس فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه به نماز برخیزید روهای خود را و دستهای خود را تا مرفقها بشویید پس جزوی از رو و از دستها ترک نمی توان کردن و همه را می باید شستن، بعد از آن فرمود که مسح بکشید بعضی از سرهای خود را، و بعضی از پاهای خود را پس هر گاه اندکی از سر را، یا اندکی از پاها را از کعبین تا سرهای انگشتان بکشند مجزیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۱

زراره و بکیر گفتند که ما پرسیدیم که کعبها کدامست؟ حضرت اشاره فرمودند که اینجا یعنی مفصل نزد استخوان ساق، پس ما گفتیم که اینها چه چیز است؟ حضرت فرمودند که استخوان ساق است و کعب پائین تر است پس گفتیم حق سبحانه و تعالی آن چه خیر شما باشد پیش شما آرد یک کف آب بس است بواسطه رو، و

یک کف از برای دست، حضرت فرمودند که بلی بس است هر گاه مبالغه کنی به آن که کف پر برداری و نگذاری که آبش تمام بریزد و به همه جا برسانی بعنوان جریان اما دو کف خوب به همه جا می رسد.

و این حدیث مستند جمعی است که مفصل را کعب می دانند و از طرفین قابل تأویل هست اگر چه اظهر مذهب مشهور است که استخوان پشت پاست، و حدیث اخوین که مستند ایشانست تتمه آن را ذکر نکرده است شیخ که حضرت فرمود که پائین تر است، و اگر از بالای برآمدگی پشت پا تا مفصل را احتیاطا بکشد بد نیست.

(و توضّأ النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله مرّه مرّه و قال هذا وضوء لا یقبل اللَّه الصّلاه الّا به) و حضرت صلی اللَّه علیه و آله یک مرتبه یک مرتبه وضو ساختند و گفتند که این وضوئی است که حق سبحانه و تعالی نماز را قبول نمی کند مگر باین وضو. این حدیث را علما مسندا ذکر نکرده اند، و اکثر که حدیث زراره را نقل می کنند این تتمه را می آوردند، و حاصل آنست که چون سابق بر این معلوم نیست که چه نحو وضو ساخته بوده است حضرت، استدلال علما صورت ندارد.

اما صدوق چون شهادت می دهد که در آن حدیث حضرت یک مرتبه یک مرتبه شسته است بواسطه مطلب صدوق نافع است، و لیکن ضرر دارد به آن چه خواهد گفت که دو مرتبه ضرر ندارد اما ثواب ندارد، و ظاهرا آن که حضرت فرموده است که خدای تعالی قبول نمی کند مگر بمثل این وضو اصل افعال باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۲

با ترتیب تا بیرون

رود با شستن و مسح به آب جدید کردن و امثال آن از بدعتهایی که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله به وحی می دانستند که واقع خواهد شد.

[احادیث دو مرتبه]

(فامّا الاخبار الّتی رویت فی انّ الوضوء، مرّتین مرّتین [مرّتان ظ] فاحدها به اسناد منقطع یرویه ابو جعفر الاحول ذکره عمّن رواه عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال فرض اللَّه الوضوء واحده واحده و وضع رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله للنّاس اثنتین اثنتین) پس چون احادیث یک مرتبه را ذکر کرد شروع کرد در تأویل احادیث دو مرتبه اما خبرهایی که روایت کرده اند، و محتمل است رویت بخوانیم یعنی بمن رسیده است از علما پس یکی از آنها، و در بعضی از نسخ به جیم واقع شده است یعنی او را می یابم به اسناد بریده یعنی شخصی هست در میان که معلوم نیست که کیست و خوبست یابد که روایت می کند آن را ابو جعفر احول و آن محمد بن علی بن نعمان است که مؤمن الطاق و شاه الطاقش می گویند و ثقه و عظیم الشأن است و سند صدوق به او کالصحیح است، و او ذکر کرده است از کسی که او از او روایت نموده است و آن کس معلوم نیست که محمد احول او را فراموش کرده است یا ابن ابی عمیر راوی او، و علی ای حال مرسل ابن ابی عمیر است و حکم مسانید دارد و صدوق طرح نمی کند بلکه می گوید که چون معارض است به احادیث مسنده، احادیث مسنده بر آن مقدم است لهذا تأویل می کند، و آن شخص از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وضو را یکی یکی واجب گردانیده است و حضرت رسول خدا دو دو مقرر ساخت.

و آن که صدوق أولاـ طعن در هر دو خبر زده است به ارسال وقتی خوبست که حدیث مسند نباشد و حال آن که شیخ دو حدیث صحیح نقل کرده است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۳

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که وضو مثنی مثنی است یعنی دو دو، و در حدیث کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است یونس بن یعقوب که گفتم که آن وضویی که حق سبحانه و تعالی بر بندگان واجب ساخته است بر کسی که بول و غایط کرده باشند. حضرت فرمودند که ذکرش را می شوید، و ازاله غایط می کند، و وضو می سازد دو مرتبه دو مرتبه، و غیر اینها از اخبار مسنده که بعضی از آن خواهد آمد.

(و هذا علی جهه الانکار لا علی جهه الاخبار کانّه صلوات اللّٰه علیه یقول حدّ اللّٰه حدّا فتجاوزه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و تعدّاه و قد قال اللّٰه عزّ و جلّ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ) یعنی محتمل است که حضرت بر وجه انکار فرموده باشد آن حدیث را و استفهام انکاری باشد نه بر وجه اخبار از واقع که چنین است گویا حضرت می فرماید که چون چنین باشد که حق سبحانه و تعالی یک مرتبه قرار داده باشد و رسولش صلی اللّٰه علیه و آله دو مرتبه قرار داده باشد و از حد الهی تجاوز و تعدی کرده باشد و حال آن که حق سبحانه و تعالی

فرموده است که هر که از حد الهی تجاوز کند بر خود ستم کرده است.

و بر این حل صدوق اعتراض وارد است به چند وجه.

أولا اگر راه این تأویلات داده شود آخر اعتماد به هیچ حدیثی نتوان کرد و همه را استفهام انکاری می توان گرفت.

دویم آن که اگر صدوق بعد از این، از این باب اخبار روایت نکرده باشد این سخن می توان گفت، در کتاب صلاه ذکر کرده است حدیث صحیح زراره را که حضرت امام محمد باقر فرمودند که حق سبحانه و تعالی نماز را ده رکعت واجب ساخت و حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله هفت رکعت زیاد کرد و غیر از این در بسیار جائی یاد کرده است که خواهد آمد.

بلکه ظاهر کلام صدوق که در کتاب علل الشرائع در باب روزه ایام البیض

گفته است که اول این روزه بود و چون حق سبحانه و تعالی تفویض به رسولش نموده بود امر دینش را حضرت سنت هر ماه سه روز پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهار شنبه اول از دهه میان را قرار داده چون فرموده است که ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «۱» یعنی آن چه بیاورد به شما رسول خدا به آن عمل کنید و هر چه شما را از آن نهی کند بازایستید از آن و اگر آنها را تأویل کند که زیادتیها و نقصانها را بامر الهی می کرد در اینجا نیز تأویل باید کرد، غایتش آن که دأب علماست که هر گاه جمع کنند میان دو خبر یکی را تأویل می باید کرد و تأویل خلاف ظاهر است

پس بحث نتوان كرد، و ليكن تأويلهاى ديگر مى توان كرد مثل آن كه مثنى مثنى را حمل كنيم بر دو كف آب ريختن.

و ممكن است كه حق سبحانه و تعالى يک كف قرار داده باشد و حضرت يک كف زياد كرده باشد و بهر دو كف يک غسله متحقق شود، و غسله آنست كه تمام شسته شود. و مؤيد اين احتمال است حديث زراره كه گذشت و حضرت فرمود كه يک كف بس است و اگر مبالغه كنى و دو كف بريزى بخاطر جمع آب به همه جا مى رسد. و مولانا عبد اللّٰه رحمه اللّٰه باين تأويل مايل بود.

و شيخ بهاء الدين محمد طاب ثراه تأويل مى كرد كه مراد از مثنى مثنى دو شستن و دو مسح است چون حق سبحانه و تعالى فرموده است كه:

فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا رد باشد بر سنيان كه به يک مسح و سه غسل قائلند. و مؤيد اين تأويل است آن كه سنى و شيعه از ابن عباس روايت كرده اند كه هميشه مى گفت كه حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۸۵

تعالى غسلتين و مسحتين مقرر ساخته است و منافقان تغيير دادند و شستن پاها را بدعت كردند و سه غسل و يک مسح شد.

(و قد روى انّ الوضوء حدّ من حدود اللّٰه «۱» ليعلم اللّٰه من يطيعه و من يعصيه؟ و انّ المؤمن لا ينجّسه شى ء) و حال آن كه بسند صحيح روايت كرده اند مشايخ از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه كه وضو حكمى است از احكام الهى و حق سبحانه

و تعالی معامله آزمایندگان می کند با خلق که که اطاعت او می کند، و که عصیان او می کند و بتحقیق که مؤمن را هیچ چیز نجس نمی کند.

(و انّما یکفیه مثل الدّهن) یعنی کافی است او را از جهه وضو و غسل مثل روغن مالی، یا نرمه باران. و از تتمه ظاهر می شود که مراد آنست که اسراف نکنند در آب وضو و غسل چنانکه وسواسیان می کنند و آن که فرموده است که مؤمن را چیزی نجس نمی کند یعنی به سبب حدث نجس نمی شود بلکه تعبدیست که از جهه فرموده الهی بکنند و مستحق ثواب شوند و اگر نکنند مستحق عقاب شوند، و مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی اعظم است از آن که به سبب حدث نجس شود.

و ممکن است که عبارت را بر عموم خود بگذاریم و مراد از مؤمن روح مؤمن باشد یعنی چنین نیست که اگر بدن یا جامه او نجس باشد ذکر الهی نتواند کرد، و آن که از میان ذکرها نماز را حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که تا رفع حدث و خبث نکند متوجه آن نشود محض تعبد است که به سبب این بندگی او را قرب حاصل شود و مستحق مراتب عالیه شود، پس مشخص شد که مطلوب نیست آب بسیار ریختن و دو سه مرتبه اعضا را شستن، و ظاهر خبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۶

آنست که حضرت از جهه حالت اضطرار فرمود باشد که اگر آب کم باشد مغموم نباشد که اگر آب بیشتر می بود سببیت قرب بیشتر می بود.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه من تعدّی فی وضوئه کان کناقضه) و بروایت سکونی حضرت صلوات اللّه

علیه فرمودنـد که هر که تعدی کند در وضو و زیاده بشوید یا زیاده آب بریزد مثل کسـی است که از مقرر کمتر کند و چنانچه کمی سـبب بطلانست زیادتی نیز بقصـد مشـروعیت سـبب بطلان است یا به منزله بطلان بی ثوابست و در بعضـی از نسـخ صاد کناقصه نقطه دارد یعنی مثل کسی است که وضوی خود را شکسته باشد اما نقصان در مقابل تعدی انسب است.

و در حدیث صـحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که یکی از شما یک کف روغن برمی دارد و بکـل بـدن می رسانـد و آب از روغن فراختر است، و ظاهرا از باب مبالغه فرموده باشـند و فراختری از آن جهه است که از آب رفع حدث و خبث می شود و از روغن نمی شود.

و در حدیث صـحیحی دیگر از آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که وضو را حدیست که هر که از آن تجاوز کند مزد ندارد و آدمی مبالغه عبث می کند پس شخصـی گفت که حد آن کدام است؟ حضـرت فرمودند که حدش آنست که رو و دستها را بشویی و سر و پاها را مسح کنی.

و در حدیث صـحیحی وارد شده است از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه که فرمودند در وضو همین که آب به بدنت برسد بس است یعنی با جریان، و در حدیث صحیحی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که در غسل و استنجا آن قـدر آب بس است که دسـتت تر شود. و ظـاهرا مراد از این اخبـار آنست که آب بسـیار در کـار نیست چنـانکه وسواسـیان اسراف می کنند، و

حکمت اقتضا می کند که رفع وسواس باین مبالغات بفرمایند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۷

و ممکن است که مراد وقت ضرورت باشد چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که اگر آب باشد اسباغ کن وضو را و کامل ساز به آن که دو مرتبه آب بر هر عضوی بریزی، و اگر آب بهم نرسد اندک آبی کافی است و احادیث اسباغ متواتر است از حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم خصوصا در هواهای سرد و آن که سبب علو درجاتست و کفاره گناهان و خواهد آمد در وصایای حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله.

(و فی ذلک حدیث اخر به اسناد منقطع رواه عمرو بن ابی المقدام قال حدّثنی من سمع ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول انّی لا عجب ممّن یرغب ان یتوضّأ اثنتین اثنتین و قد توضّأ رسول اللّٰه اثنتین اثنتین) و در این باب حدیثی دیگر هست مرسل که روایت کرده است آن را عمرو بن ابی المقدام و ظاهرا صدوق از کتاب او برداشته است و حکم به صحت کتاب او کرده است و لیکن اگر مسند باشد صحیح است که گفت خبر داد مرا کسی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که من تعجب دارم از کسی که رغبت ندارد که وضو را دو مرتبه دو مرتبه سازد و حال آن که رسول خدا دو بار دو بار کرد و اینجا بمعنی غسلتین و مسحتین مناسبتر است. و آن چه صدوق گفته است بد نیست به اعتبار لفظ وضو و لیکن بنا بر این

مطلوب تکرار خواهد بود (فانّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله کان یجدّد الوضوء لکلّ فریضه و لکلّ صلاه فمعنی هذا الحدیث هو انّی لا عجب ممّن یرغب عن تجدید الوضوء و قد جدّده النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله) پس به درستی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله تجدید وضو می کردند از جهه هر نماز فریضه و هر نماز سنتی پس معنی حدیث این خواهد بود که من تعجب دارم از کسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۸

رغبت نمی کند در تجدید وضو و حال آن که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله تجدید می کردند.

این عبارت فی الجمله تشویشی دارد احتمال دارد که تعلیل جزو خبر سابق باشد، و بنا بر این معنی که صدوق گفته است در کار نیست زیرا که هر گاه تعلیل به تجدید باشد ظاهر اثنتین اثنتین تجدید است، و احتمالی دارد که بر تقدیر جزئیت دلالت بر این معنی نکند بلکه مراد دو غسله یا دو غرفه باشد و حضرت بواسطه رفع استبعاد تجدید را فرموده باشد و معنی آن این خواهد بود که من تعجب دارم از کسی که دو مرتبه نمی شوید و حال آن که حضرت دو مرتبه می شست و تجدید می کرد، یا آن که تعجب دارم از کسی که دو مرتبه نشوید و حال آن که آن حضرت تجدید می کردند زیرا که از جهه هر نماز تجدید می کردند چون احتمالات بود معنی را گفت از جهه رفع احتمالات. و احتمال دارد که حدیث اول تمام باشد و باقی سخن او باشد و فانّ النّبی تمهید این معنی باشد و اللّه تعالی یعلم.

(و الخبر الّذی روی

انّ من زاد علی مرّتین لم یوجر) و خبری که وارد شده است که هر که زیاده کند بر دو مرتبه ثواب ندارد. روایت کرده است شیخ بسند قوی کالصحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که وضو دو دو است کسی که زیاده کند بر آن مأجور و مثاب نیست پس حضرت حکایت وضوی حضرت سید المرسلین را صلی اللّه علیه و آله فرمودند و رو را یک مرتبه شستند و هر یک از دستها را یک مرتبه شستند و مسح سر کشیدند با پاها به زیادتی تری که بر دست آن حضرت صلوات اللّه علیه مانده بود.

و کلینی بعد از روایت یک مرتبه یک مرتبه و بعد از روایت کالصحیح که نبود وضوی علی صلوات اللّه علیه مگر یک مرتبه یک مرتبه گفته اند که این دلیل است که وضو نمی باشد مگر یک مرتبه یک مرتبه زیرا که حال حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۹

امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه این بود که هر گاه او را دو طاعت پیش می آمد آن طاعتی را اختیار می کردند که احوط بود و دشوارتر بود بر بدن آن حضرت.

و آن چه از اهل البیت صلوات اللّه علیهم وارد شده است که وضو دو مرتبه است از برای کسی وارده شده است که یک مرتبه او را کافی نباشد و زیاده خواهد دو مرتبه از جهت او فرموده اند پس حضرت فرمود که هر که زیاده بر دو مرتبه کند مثاب نیست از این جهت گفتند که دو مرتبه نهایت مراتبی است که در وضو توان کرد و هر که از آن تجاوز نماید آثم است و

وضوی او صحیح نخواهد، بود و مثل کسی خواهد بود که نماز ظهر را پنج رکعت بکند و اگر حضرات تجویز دو مرتبه نمی کردند آن نیز در مرتبه سه مرتبه می بود.

پس ظاهر شد که آن چه کلینی ذکر کرده است بهتر از افراط شیخ است که دو مرتبه را سنت می داند و بهتر از تفریط صدوق است که این همه تکلف می کند و بنا بر طریقی که دو مرتبه را دو غرفه بگیریم و یک مرتبه را یک غسله هیچ تکلف نمی ماند پس اگر دو مرتبه آب بریزد و بعد از آن بشوید که یک شستن بفعل آید بهتر است، و اگر پیشتر از آب ریختن دستی تر بر عضو وضو بمالد خشکی و چربی آن زایل شود یک مرتبه بس است و مدار این بنده بر این بوده است از طفولیت تا بحال و بخاطر ندارم که محتاج بدو مرتبه باشم و اگر کسی نتواند که چنین کند دو مرتبه آب بریزد و بعد از آن بشوید که آب را به همه آن عضو بعنوان جریان برساند.

(یؤکّد ما ذکرته و معناه انّ تجدیده بعد التّجدید لا اجر له) یعنی خبر سابق مؤید این است که مراد تجدید است و معنی آن چنین می شود که تجدید بعد از تجدید اجر ندارد اگر از این معنی که درآورده است صدوق این حکم را کرده است هم آن معنی در نمی آید چنانکه گذشت و هم این حکم صورت ندارد از جهه آن که احادیث تجدید عام است اگر صد مرتبه تجدید کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۰

ثواب خواهد داشت چنانکه کلینی بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که از وضو بر وضوء ده حسنه در نامه عمل نوشته می شود و دیگر خواهد آمد.

(کالاذان من صلّی الظّهر و العصر بأذان و اقامتین اجزأه و من اذّن للعصر کان افضل و الاذان الثّالث بدعه لا اجر له) و این تجدید مثل اذان است کسی که نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامت بگوید مجزی است او را و کسی که اذان از برای عصر بگوید افضل است و اذان سیم بدعتست و اجر ندارد. ظاهرا مرادش این باشد که در روز جمعه نماز جمعه را به اذان و اقامت به جا می آورد و نماز عصر را به اقامه تنها اگر اذان با آن جمع کند بهتر است و اذان ثالث بدعتست و آن آنست که از برای جمعه اذانی دیگر بگویند چنانکه عثمان مقرر ساخت، اما استحباب اذان از برای عصر روز جمعه صورتی ندارد بلکه اذان سیم اذان عصر است که بعد از اذان و اقامه ظهر است بر مذهب جمعی از علما و این قیاس دو مرتبه تجدید به اذان دأب صدوق نیست بلکه دأب هیچ کس نیست.

(و کذلک ما روی انّ مرّتین افضل معناه التّجدید) هم چنین حدیثی که وارد شده است که دو مرتبه افضل است یعنی تجدید وضو افضل است. و این هم بعید است، روایت کرده است شیخ بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر که اعتقاد نداشته باشد که یک مرتبه او را مجزی است بر دو مرتبه مثاب نخواهد بود و ظاهرش دو غرفه است.

(و کذلک ما روی فی مرّتین

أنّه اسباغ) و هم چنين روايتى كه وارد شده است كه دو مرتبه اسباغ است مراد دو تجديد است و اين نيز بعيد است بلكه ظاهر آنست كه مراد دو آب ريختن است چنانكه گذشت در حديث زراره.

[تجديد وضو]

(و روى انّ تجديد الوضوء لصلاه العشاء يمحو لا و اللّٰه و بلى

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۹۱

و اللّٰه) و در روايتى واقع شده است كه تجديد وضو از جهه نماز خفتن محو مى كند گناهان لا و اللّٰه و بلى و اللّٰه را اگر عمدا قسم دروغ خورده باشند، و اگر سهوا على سبيل العاده باشد و مكروهست و تجديد وضو كراهت آن را زايل مى كند. و اين روايت را صدوق بسند قوى از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه عليه روايت كرده است.

(و روى فى خبر انّ الوضوء على الوضوء نور على نور) و در روايتى ديگر وارد شده است كه وضو بر وضو نور است بر نور. و از اين حديث استنباط كرده اند كه وضوى تجديدى رفع حدث مى كند به آن كه در خاطرش نباشد كه وضو ندارد و از جهه تجديد بسازد و ظاهر شود كه وضو نداشته است رفع حدث شده است ليكن مشكل است زيرا كه وضو بر وضو نيست در اين صورت و نور لازم نيست كه رفع حدث كند شايد دل منور شود به آن چنانكه ظاهر حديث است.

(و من جدّد وضوءه لغير حدث جدّد اللّٰه عزّ و جلّ توبته من غير استغفار) و هر كه تجديد وضو كند بى آن كه حدثى ديگر از او صادر شده باشد حق سبحانه و تعالى توبه او را تازه كند بى آن كه او توبه كند

یعنی تجدید وضو گناهان را پاک می کند چنانکه توبه گناهان را محو می کند. و صدوق این روایت را به اسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه.

(و قد فوّض اللّٰه عزّ و جلّ إلی نبیّه صلّی اللّٰه علیه و آله امر دینه و لم یفوّض الیه تعدّی حدوده) چون اخبار تجدید را ذکر کرد بر سر همان سخن رفت که چون تواند حضرت چیزی را از احکام شرعی زیاد و کم کند و حال آن که حق سبحانه و تعالی تفویض نمود به آن حضرت امر دینش را که بخلق برساند و تفویض نکرد به آن حضرت که از حدود الهی در گذرد و زیاد و کم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۲

کند. و جوابش گذشت.

(و قول الصّادق صلوات اللّٰه علیه من توضّأ مرّتین لم یوجر) و آن که حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرموده است که هر که دو مرتبه وضو بسازد اجر ندارد شیخ در حدیث قوی کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است که یک مرتبه فرض است و دو مرتبه ثواب ندارد و سیمین بدعت است و ظاهر این خبر غسله است.

(یعنی به انّه اتی بغیر الّذی امر به و وعد الاجر علیه فلا یستحق الاجر و کذلک کلّ اجیر اذا فعل غیر الّذی استوجر علیه لم یکن له اجر) مراد حضرت آنست که اتیان بغیر مأمور به کرده است و بغیر از آن چه از جهت آن اجر مقرر شده است پس مستحق اجر نباشد، و هم چنین هر مزدوری که به جا آورد غیر آن چه او را بر آن استیجار کرده

باشند او را مزدی نیست لیکن به نحوی که خبر را ذکر کردیم فرق هست میان دو مرتبه و سه مرتبه.

و محتمل است که در دو مرتبه ثواب بر مرتبه دویم نداشته باشد و در سه مرتبه باطل باشد چون مسح به آب جدید کرده است اگر همه اعضاء را سه مرتبه شسته باشد و اگر دست چپ را یک مرتبه شسته باشد و باقی را دو مرتبه وضوی او صحیح است اگر مسحها را بدست چپ کند و اگر دو دست را سه مرتبه بشوید و دست چپ را یک مرتبه یا دو مرتبه دغدغه می شود که وضوی او فی نفسه باطل باشد چون بدعت کرده است.

باب صفه وضوء امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه:

اشاره

این بابی است در بیان وصف وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و زیادتی این وضو بر وضوهائی که گذشت به آن است که در اینجا دعاها است و اگر نه در کیفیت واجبات و بسیاری از مستحبات مثل یکدیگرند. و این حدیث باصطلاح متأخرین ضعیف است اما محمد بن یعقوب و صدوق رضی اللّٰه عنهما حکم به صحت آن کرده اند و علما همگی به این حدیث عمل نموده اند و در اکثر اسانیدی که واقع شده است این حدیث به عبد الرحمن بن کثیر هاشمی می رسد و صدوق در کتب خود مسندا روایت کرده است و به او رسانیده است مثل شیخین است.

اما متن حدیث و دعاها شهادت بر صحت حدیث می دهد زیرا که مشتمل است بر حقایق بسیار که محال است از امثال این رواه که توانند فهمید چه جای آن که وضع توانند نمود و عامه در کتب خود از آن حضرت روایت کرده اند

و بعضی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله رأیت کرده اند با تفاوت قلیلی.

[وضوی امیر المؤمنین از زبان امام صادق ع]

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه بینا امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه ذات یوم جالس مع محمّد بن الحنفیّه اذ قال یا محمّد ایتنی بإناء من ماء أتوضّأ للصّلاه فاتاه محمّد بالماء فاكفاه بیده الیمنی علی یده الیسری) حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و سلامه فرمودند که روزی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۴

حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و سلامه با پسرش محمد حنفیّه نشسته بودند و او را از این جهه به اسم مادر می خواندند تا ظاهر شود که از حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها بهم نرسیده است و مادرش را در جنگ مسیلمه کذاب اسیر کرده بودند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه او را خرید و آزاد فرمود و خواست و از او محمد بهم رسید و او بزرگست و اعتقاد به امامت حضرت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین صلوات اللّٰه علیهم داشت.

و در حدیث صحیحی وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که محمد بن حنفیّه بعد از شهادت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه با حضرت سید الساجدین در مکه معظمه گفتگوی امامت کرد تا آن که محاکمه را به نزد حجر الاسود بردند محمد دعا کرد و جواب نشنید و حضرت دعا کرد و حجر الاسود به زبان فصیح گفت که خداوندا وصیت و امامت بعد از امام حسین از تست پس محمد قایل به امامت حضرت علی بن الحسین صلوات اللّٰه علیه شد و این معنی را جمعی گفته اند که محمد از

جهـه جمعی کرد که او را می گفتنـد تـو به امـامت سـزاوارتری چـون اسـنی و هر چنـد محمـد به ایشـان می گفت که علی بن الحسین صلوات اللّه علیه امام است نفع نمی کرد این دعوی را کرد تا بر آن جماعت ظاهر شود.

پس فرمودند که یا محمد ظرف آبی بیار تا وضو بسازم از جهه نماز پس محمد بن حنفیّه آب را آوردند پس حضرت ظرف را کـج کردنـد بـدست راست و آب بدست ریختند و غرض از کج کردن ظرف آن بود که دسـتها را بشویند قبل از داخل کردن در ظرف که اگر نجاستی داشته باشد پاک شود و اگر پاکیزه نباشد پاکیزه شود چنانکه اکثر علما فهمیده اند.

و یا آن که چون حضـرت بول کرده بودنـد اول آب برداشـتند بر مخرج بول بریزند آب را بر دست چپ ریختند که هم پاکیزه شود و هم استنجا به آن واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۵

شود، و یا آن که در این حال همین می خواستند که استنجا کنند و بس و هنوز دست نشسته بودند اول بر دست چپ ریختند و استنجا کردند و بعد از آن دستها را از جهه وضو شسته باشند و محمد آن را ذکر نکرده باشد.

و یا آن که آب را پیشتر ریخته باشـند که هم دست چپ شسته شده باشد و هم استنجا کرده باشند و چون مضمضه کرده باشند بدست چپ آب را بدست راست کرده باشـند بیشترک که هم دست شسـته باشند و هم مضمضه کرده باشند، و محتملست که دست چپ نجس بوده باشد کج کرده باشند و آب بر آن ریخته باشند که پاک شده باشد و آبی

از جهه استنجا برداشته استنجا كرده باشند.

(ثمّ قال بسم اللّٰه و الحمد للّٰه الّذى جعل الماء طهورا و لم يجعله نجسا) چون مقدمه افعال وضو بود و آب را ديده بودند بسم اللّٰه را از جهه شروع گفتند و حمد را از جهه نعمت آب به جا آوردند يعنى استعانت و ياورى در جميع كارها خصوصا در وضو از جناب اقدس خداوندى مى خواهم كه جميع كمالات مخصوص اوست و مستحق عبوديت اوست يا استعانت از اسم او مى خواهم يا از اسم اللّٰه به اعتبار جامعيت كمالات يا تبرك مى جويم كه اين كار مبارك باشد چون در اول كار نام او مى برم و پيشتر مذكور شد كه حضرات ائمه مقدسين صلوات اللّٰه عليهم باء را از براى استعانت گرفته اند و به تذلل اقربست.

و در بعضى نسخ و باللّٰه هست اما در فى، و يب «۱» نيست و خواندن بد نيست و بنا بر آن كه باشد يك احتمال آنست كه اول استعانت باسم الهى بجويند و بعد از آن بذات او، يا آن كه و باللّٰه حال باشد و معنى اين باشد كه استعانت بذات اقدس يا اسم مقدس مى جويم و چون نجويم كه وجود و لوازم وجود من

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۹۶

همه به او قائم است، و جميع محامد و ثناها و ستايشها مخصوص ذات مقدسى است كه مستجمع جميع كمالات و معبود بر حق و خداوند مطلق است، و شكر مى كنم او را به زبان و دل و اعضا و جوارح و همه را صرف بندگى او مى كنم و از جهه بندگى او دارم، آن خداوندى كه آب را مطهر گردانيده تا نجاسات حدث

و خبث را به آن ازاله کنیم و به قرب او فایز گردیم و آب را نجس نکرد که از او منتفع نتوان شد، یا آب استنجا و وضو را نجس نکرد که بر ما حرج و تنگ باشد بلکه بر ما آسان کرده است همه تکالیف را سیما این تکلیف را.

(قال ثمّ استنجا فقال اللّٰهمّ حصّن فرجی و اعفّه، و استر عورتی و حرّمنی علی النّار) و حضرت فرمودند که چون آب را گرفتند دعا خواندند بعد از آن بر خود ریختند و این دعا را خواندند و ظاهرا بول کرده بودند در وقت رفتن محمد که آب را بیاورد و دلالت می کند که استنجای بول را نزد فرزند توان کرد و ظاهرا محمد در وقت استنجا پشت سر حضرت ایستاده بوده است و چون استنجای بول لازم دارد باز شدن عورت و دیدن آن را غالبا دعایی که مناسب آن بود خواندند که بار خدایا فرج مرا حفظ کن از زنا و امثال آن و از آن که نظر کسی بر فرج من افتد که محرم نباشد چون اکثر محرمات الهی از بطن و فرج است بلکه عفیف دار او را به آن که متوجه شبهات و مکروهات نیز نشود و به پوشان عورت مرا که کسی را نظر به آن نیفتد.

و بعضی عورتی بتثنیه خوانده اند یعنی عورت قبل و دبر مرا پوشیده دار از نامحرم یا عورت ظاهر و باطن مرا که عیوب باشد از خلق به پوشان و اگر عورتی مفرد خوانند ظاهرا مراد از آن عیوب باشد چنانکه در احادیث صحیحه وارده شده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام

است و آن عیوب اوست یعنی حرام است تجسس عیوب مؤمنان کردن و ستر عورت ظاهر از جمله ظاهر می شود، و ستر عیوب اعم است از آن که آن چه دارم از نظر خلق مخفی دار و ازاله آن نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۷

بکن که پوشیده باشد به بهترین سترها.

و در اکثر دعاها هر دو مطلوبست و چون عورت ظاهر و باطن سبب دخول جهنم می شوند در غالب اوقات طلب کرد که خداوندا بدن مرا بر آتش دوزخ حرام گردان به آن که هر چه کرده ام ببخشی و هر چه نکرده ام نگذاری که بکنم.

(قال ثمّ تمضمض فقال اللّهمّ لقّنی حجّتی یوم ألقاك و اطلق لسانی بذكراك) حضرت فرمودند که بعد از آن مضمضه کردند و مضمضه آنست که آبی به دهان کنند و بگردانند اگر فرو برند آن را مضمضه بفعل آمده است، و لیکن مشهور میان علما آن است که سنت است ریختن آن آب، و آن چه بحسب عرف فهمیده می شود آنست که ریختن آب جزو حقیقت مضمضه است، و دغدغه در آن نیست که ریختن بهتر است و بهتر آنست که آن را در جمیع اطراف دهان بگرداند.

و مشهور آنست که سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق سنت است و احادیث از عدد خالی است، و ظاهرا سنت یک مرتبه حاصل شود و سه مرتبه بد نباشد و بهتر آنست که اول مضمضه را واقع سازد بعد از آن استنشاق را چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه واقع ساختند بترتیب و خلافست که مضمضه و استنشاق جزو وضواند یا سنتی اند بر سر خود و قبل از وضو سنت است که

آنها را به جا آورند مثل مسواک.

ظاهر روایات صحیحه عدم جزویتست پس احوط آنست که نیت وضو را مقارن این هر دو واقع نسازد، و اگر بسازد اعاده نیت بکند نزد شستن رو، و بعد از مضمضه این دعا خواندند که خداوندا حجه مرا تلقین من کن در هر جا که از من سؤال کنند در قبر و محشر، و از جمله تلقین حجت است آن که در قیامت حق سبحانه و تعالی خواهد فرمود یا أَيُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۸

یعنی ای آدمی چه چیز تو را مغرور ساخت به خداوند کریمی که ترا آفرید و نعمتهای غیر متناهی به تو داد، تا بنده در جواب بگوید که کرم تو مرا مغرور ساخت که هر چند بد می کردم ترا احسان می فرمودی گفتم البته در آن عالم نیز با من چنین خواهی کرد و این سبب بخشش خواهد شد و اگر نه تلقین حجت باشد. مناسب این بود که بفرماید که ما غرّک بربّک القهّار. و امثال این اسم از اسامی جلالیه.

و لیکن در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست خطبه در نهایت بلاغت و می فرماید که حق سبحانه و تعالی حجت را بر بندگان تمام فرموده است و باز منافات ندارد که حق الهی تمام باشد و به اعتبار سبقت رحمتی غضبی که رحمتش بر غضب پیشی گرفته است همیشه تلقین حجت بفرماید، و از جمله تلقین حجت دعاها در وقت حاجات چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که هر گاه حق سبحانه و تعالی خواهد که عطائی یا دفع بلایی از بنده بفرماید او

را ملهم می سازد به دعا در دنیا و عقبی تا آن که در حدیث معتبر وارد شده است که بنده سالها در جهنم معذب باشد که به خاطرش رسد که تو همیشه هر کاری که داشتی توسل به محمد و آل او می جستی پس بگوید که الهی بحق محمد و آل محمد که مرا از این عذاب خلاصی ده حق سبحانه و تعالی او را خلاصی دهد.

و چنانکه حضرت آدم سیصد سال می گریست تا آخر ملهم شد به این دعا حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول فرمود چنانکه این حدیث نزد سنیان نیز مستفیض است از عبد اللّٰه بن عباس و غیر او، و بعضی از علما به تخفیف نون می خوانند که از تلقی باشد نه از تلقین چنانکه در قرآن و ادعیه، بسیار واقع شده است و معنیش این خواهد بود که حجت مرا در جائی که مرا ضرور باشد به استقبال من بفرست و هر دو خوبست اگر چه تلقین به حجت انسب است و روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۹

ملاقات الهی ثواب و عقاب و سؤال است و اگر نه نسبت الهی بخلق در این عالم و آن عالم یکسان است، و زبان مرا گویا کن بذکر خود یعنی توفیقم کرامت کن که همیشه زبانم مشغول ذکر تو باشد یا آن که خداوندا از من بغیر از بدی نمی آید تو جبرا مرا بذکر خود بدار.

و چون مضمضه بواسطه تطهیر دهانست که ملایک متأذی نشوند از بوی بد آن و تأذی ایشان از سخنان بد بیشتر است بنا بر این این دعا مناسبست و فی الحقیقه دهان مخزن زبان است و زندان

آن و چون اکثر بلاهای آدمی از زبان است حق سبحانه و تعالی از جهه آن زندان دو دیوار و در مقرر ساخت یکی دندانها و دویم لبها بخلاف چشم که از جهه آن یک حجاب مقرر فرمود که چیزی را که نباید دید چشم را بر هم نهد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام زین العابدین صلوات اللّٰه علیه وارده است که هر صباح زبان آدمی به اعضا و جوارح می گوید که چه حال دارید همه می گویند که حال ما خوبست اگر تو ما را بحال خود بگذاری و او را قسم می دهند و مبالغه می کنند که زنهار کاری مکن که ما را در بلا اندازی کاری بکن کن باعث نجات تو و ما باشد که عقوبت ما به سبب تست و نجات ما از تست. و در حدیث کالصحیح از ابو ذر رضی اللّٰه عنه منقولست که گفت ای طالب علم این زبان کلید همه خوبیها و کلید همه بدیهای است پس زبانت را مهر کن و حفظ کن چنانکه مهر بر طلا و نقره ات می زنی و نمی گذاری که ضایع شود و بعد از این نیز خواهد آمد و ذکری بمعنی ذکر است و در بعضی از نسخ بذکرک بی الف و در بعضی و شکرک را زیاد کرده اند و بد نیست و در کافی این زیادتی هست که

و اجعلنی ممّن ترضی عنه

یعنی خداوندا بگردان مرا از کسانی که تو از ایشان راضی و خشنودی و آنها جمعی اند که از خداوند خود خشنودند و رضا به قضای او داده اند و خواهش خداوند خود را بر خواهش خود مقدم داشته اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۰

و فانی

فی اللّٰه شـده انـد تا به خطاب رضـی اللّٰه عنهم و رضوا عنه سـر افراز شده اند و مقدمه این خشـیت و خوفست که فرموده اسـت ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ یعنی این رتبه به سـبب خوف الهی از جهه ایشان حاصل شـده است رزقنا اللّٰه و إیّاکم بجاه محمّد و آله الطّاهرین.

(ثمّ اسـتنشق فقـال اللّٰهمّ لا تحرّم علیّ ریـح الجنّه و اجعلنی ممّن یشمّ ریحهـا و روحهـا و طیبها) و در بعضـی از نسـخ و ریحانها هست بعـد از طیبهـا چنانکه در کافی است و در بعضـی قبل از آنست پس اسـتنشاق کردنـد و اسـتنشاق آن است که آبی پیش بینی نگاه دارند و به بالا کشـند و اگر بدست بزنند چنانکه به بالا رود نیز خوبست، و اگر هر دو را بکنند بهتر است، و اگر بینی را بتکانند که هر چه در آنجاست از نخامه بیرون آید بهتر است، و اگر باید انگشت کردن بکند و هر چه خشک شده است در آنجا نیز بیرون آورد اکمل است، و به آب زدن سـنت بفعل می آید و این زیادتیها بهتر است، و این مضـمضه و استنشاق هر دو فی نفسـها مطلوب است اگر چه وقت نماز نباشد هر گاه دهان یا بینی کثافت داشـته باشـند چنانکه احادیث بسیار وارد شده که اینها از ده چیزیست که حضـرت ابراهیم علیه السّلام به آن ها مداومت داشتند و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نیز بر آن مداومت می نمودند.

و بسـند قوی از حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که می باید که در مضمضه و استنشاق مبالغه نمایید که سبب آمرزش گناهان شماست، و سبب

دور شـدن شـیطانست از شـما، و در باب مسواک خواهـد آمد و بعد از اسـتنشاق این دعا خواندند که ترجمه اش این است که خداونـدا بوی بهشت را بر من حرام مکن یعنی مگذار که از من چیزی چند واقع شود که به سـبب آن بوی بهشت حرام شود بر من مثل عقوق پدر و مادر و چیزهای دیگر که خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۱

و اشـاره ای است به آن که حق سـبحانه و تعالی بینی را از جهه این داده است که بوهای خوش بهشت را بشـنویم مبادا از بنـده کاری صادر شود که از آن محروم شود، و بگردان مرا از آن جماعتی که بوی بهشت را در بهشت شـنوند یا در این دنیا شنوند به آن که یقین به مرتبه رسـد که آن را شـنوند، یا از عبادات و طاعات بوی بهشت می آیـد همیشه مشـغول آنها باشم تا بوهای بهشت را و نسیمهای خوش آن را و هر چه خوشبو باشد در آنجا همیشه استنشاق آنها کنم، یا مراد بهشت قرب و وصال است.

چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که

انّ لربّکم فی ایّام دهرکم نفحات الا فتعرّضوا لها

به درستی که پروردگار شـما را در ایام زمانهای شـما نسیمها هست خود را در معرض آن نسیمها درآورید و آن به ریاضات و مجاهدات و کثرت ذکر و فکر حاصل می شود، بلکه بهشت صوری سایه بهشت معنویست.

چنانکه همیشه خطاب روح افزا از جناب اقدس الهی به قابلان آن می رسد که:

یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفسی که بذکر ماست قرار تو راجع شود از غیر خدا بسوی پروردگار خودت که همیشه تربیت

تو می کند پس داخل شود در زمره دوستان من و داخل شو در جنت قرب و وصال من، بلکه آدمی را از جهه این مرتبه آفریده اند و ملک و ملک را تابع او کرده اند و مسجود ملائکش گردانیده اند و بار امانت محبت و معرفت را بر دوش او گذاشته اند و لذاتی که این جمع را می باشد وصف نمی توان کرد، امید که حق سبحانه و تعالی همه را به این رتبه عظمی فایز گرداند بجاه محمد و آله الطاهرين.

(قال ثمّ غسل وجهه فقال اللّهمّ بيّض وجهی يوم تسودّ فيه الوجوه و لا تسودّ وجهی ثمّ تبيضّ فيه الوجوه) پس روی مبارک خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۲

شستند و خواندند بعد از آن یا بعد از آب ریختن بر رو و اول اظهر است این دعا را خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا سفید کن روی مرا در آن روزی که روهای کفار و فجار سیاه خواهد شد، و سیاه مکن روی مرا در آن روزی که صلحا و اتقیاء مؤمنین رو سفید خواهند بود.

و این اشاره است بقول الهی جل شانه يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ «۱».

و بعد از این در ضمن اخبار متواتره مذکور خواهد شد که سفیدی و نور مؤمنان بحسب اعمال ایشان خواهد بود بعضی مانند آفتاب، و بعضی مانند سها و هم چنین سیاهی. و بعضی گفته اند که سفیدی رو کنایه است از خوشحالی ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ «۲» و منافاتی نیست که هر دو باشد.

و آن که طلبیده است سفیدی رو را در روزی که روها سیاه خواهد بود اشعاری دارد به آن

که من بحسب عمل از آن جماعتم می خواهم که در زمره ایشان نباشم و در این صورت لذت بیشتر است و بر عکس اگر و العیاذ باللّه جمعی را رو سفید کنی و من رو سیاه باشم از این بدتر عذابی نیست خداوندا مرا بفضل خود داخل رو سفیدان کن، و چون رو را می شوید باید که به سبب این دعا متذکر اهوال روز قیامت باشد و ملاحظه این معنی بنماید که هر گاه بحسب طبیعت قضای حاجتی کرده باشد او را رو سیاهی حاصل شده است که جبر آن به وضو می باید کرد و تا خود را پاک نکند آبروی مناجات با خداوند خود ندارد، پس ملاحظه کند که روحی که سالها مقرب بارگاه احدیت بوده و گرفتار تعلقات جسمانی شده به همین اکتفا نکرده روی او را که آئینه جهان نما

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۳

بود به زنگ معاصی سیاه کرده کجا روی مناجات و قرب و جلوس بر بساط عزت او را باقی مانده باشد و تا روی او را از جمیع زنگها به صیقل ریاضات و مجاهدات پاک نکنند کجا بار آن بارگاه می یابد و کجا قابل مجالست و موانست می شود، بلکه اگر اندک بصیرتی داشته باشد جمیع سیاهیهای خود را خواهد دید و هرگز متوجه غیر خود نخواهد شد و مهما أمكن در ازاله آن کدورات خواهد کوشید.

و ممکن است که مراد این باشد که جمعی که قابلیت انس تو ندارند ایشان از درگاه رانده رو سیاه برمی گردند می خواهم که در آن حالت مردود و رو سیاه نگردم حاصل آن که اگر تعمیم کنیم به نحوی که شامل هر دو سفیدی

باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی و خواه صوری و خواه معنوی بهتر خواهد بود.

(ثمّ غسل یده الیمنی فقال اللّهمّ اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا) بعد از آن دست راست راست را شستند و این دعا خواندند که خداوندا نامه عمل مرا بدست راست من ده و نامه ابدی بودن در بهشت را بدست چپ من ده، یا به آسانی میسر گردان و مرا حساب کن حسابی آسان، و این دعا اشاره به آن آیه است که فَأَمّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسِیراً وَ یَنْقَلِبُ إِلی أَهْلِهِ مَسْرُوراً «۱» یعنی در وقتی که نامها پران شود هر که نامه او را بدست راست او دهند پس عن قریب او را حساب خواهند کرد حسابی آسان و برمی گردد بسوی اهل خود خوشحال. بدان که آیات قرآنی صریح است در آن که حق سبحانه و تعالی دو ملك مقرر ساخته است با هر آدمی یکی بر دست راست نشسته است و حسنات بنده را می نویسد و یکی بر دست چپ نشسته است و گناهان او را می نویسد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۴

چون روز قیامت برپا می شود و همگی زنده شوند نامها پران شود خوبان را بدست راست آید هر چه کرده اند و بدان را بدست چپ آید و چون نامه بدست راست آمد به آسانی و زودی او را حساب می کنند و براتی دیگر به او می دهند که ابد الآباد در بهشت خواهی بود و آن را بدست چپ او می دهند و این معنی در چند روایت وارد شده است.

و جمعی از فضلا احتمال داده اند

که مراد این باشـد که خداونـدا چنـان کن که همیشه بودن در بهشت و اسـباب آن را بر من آسان کن. و محتمل است که مراد این باشـد که از من بـدی صـادر نشود و همه خوبی صـادر شود که ملک از برای من عباداتی بنویسـد که به آن مسـتحق خلود بهشت باشم یا آن که کار او اینست که بـدیها را بنویسـد چون از من بـدی صادر نشود خوبی بنویسـد، یا آن که از دست چپ چیزی صادر شود که مسـتحق خلود شوم چه جای دست راست و از جمله حساب آسانست که بی حساب به بهشت روم بفضل تو دیگر معانی هست که به تفکر در این معانی آنها ظاهر می شود.

(ثمّ غسـل یـده الیسـری فقـال اللّهمّ لا تعطنی کتابی بشـمالی و لا تجعلها مغلوله إلی عنقی و اعوذ بک ربّ من مقطّعات النّیران) پس دست چپ را شسـتند و فرمودنـد که خداوندا نامه عمل مرا بدست چپ من مده و مگردان دست مرا یا دست چپ مرا غل کرده در گردن من، چنانکه از آیات و روایات ظاهر می شود آن است که دستهای کفار و فجار را در گردن ایشان غل کنند و نامه عمل را از پشت سـر به ایشان دهنـد چنانکه در همین سوره فرموده است که وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً وَ يَصْلى سَعِيراً «۱» و اما آن کسی که نامه اش از پشت سر به او دهند پس عن قریب فریاد وا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۵

ثبوراه کند و آرزوی هلاک نماید و فایده نکند و او را آتش افروز جهنم کنند و پناه به تو می برم.

و

در بعضـی از نسـخ بـاین عنوانست: و اعوذ بكَ ربّ. اما در [كافي و تهـذيب نيست] ای پروردگار من از جامهائی كه از آتش بريـده باشـند چنـانكه حق جل و علا فرموده است كه قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيابٌ مِنْ نارٍ «۱» يعنی از برای كفار بريـده شده است جامهای آتشـين يا آن كه كنايه باشـد از آن كه آتش مانند جامه ايشان را فرا گرفته باشد، يا آن كه مراد از مقطع جبه پنبه دار است كه عربان در زمستان می پوشند و اين نيز كنايه است از ازدحام آتش بر روی هم كه ايشان را تنگ در برگيرد.

و جمعی مفظعـات خوانـده انـد به فـا و ظـاء نقطه دار، و ظـاهرا كاتب نقطه قاف را افشان كرده بوده است و در نسـخه ايشان، و ظاهرا تصـحيف است، و از مشايخ به قاف رسـيده است، و در نسخ به قاف ضبط نموده اند و بنا بر اين از باب افعال خواهد بود يعنی آتش هـايی كه مرا بـد رو كنـد و كـار را بر من دشوار سـازد ليكن قرائت دعا به قاف و طاء بی نقطه مشـدد لازم است. و شيـخ بهاء الـدين محمد رحمه اللَّه احتمال می داد اما تجويز خواندن نمی كرد و اين فقرات همگی مذكر عذاب الهی است كه بنده در هر وضو ساختنی متذكر شود تا در وقت نماز با خضوع و خشوع باشد.

(ثمّ مسـح رأسه فقـال اللّهمّ غشّـنی رحمتـك و بركاتـك و عفـوك) و در كـافی رحمتـك و بركاتـك و عفوك و در تهـذيب بسـقوط عفوك و ظاهرا بركاتك ازين كتاب و عفوك از تهـذيب از قلم نساخ افتاده باشـد چون در كتب صـدوق هست بنا بر اين داخل اصل

نمودم پس مسح را كشيدند و فرمودند كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۴۰۶

خداوندا فرا گير بر من رحمتت را مانند جامه كه بر سر گيرند، و كنايه است از آن كه از همه بديهايى كه از جوارح من صادر شده است درگذر، يا همه جوارح را به توفيقات خود فراگير و بركتهاى خود را از رحمتهاى معنوى و صورى شامل حال من گردان، و عفو خود را بر من گير و بر جوارح من.

و معانى بسيار گفته اند اظهر در رحمت نعمتهاى اخرويست، و در بركات نعمتهاى دنيوى، و در عفو مغفرت گناهان كه جامع جميع منافع صورى و معنوى و دنيوى و اخروى باشد. و احتمال دارد كه همين كه دانيم كه همه خوبيست از حق سبحانه و تعالى طلب توانيم كرد و تمييزش را بجناب اقدس او گذاريم و در همه دعاها اين بهتر است.

(ثمّ مسح رجليه فقال اللّهمّ ثبّتنى على الصّراط يوم تزلّ فيه الاقدام و اجعل سعيى فيما يرضيك عنّى) و در كافى و امالى به جاى ثبّتنى ثبت قدمى است و در ما بقى كتب مثل اصل است و هر دو خوبست پس مسح پاها كشيدند و فرمودند كه خداوندا مرا ثابت قدم دار يا قدمهاى مرا ثابت بدار بر صراطى كه بر جهنم كشيده شده است از مو باريكتر، و از شمشير تيزتر، و از آتش گرم تر، و هزار ساله راه بلنديست و هزار ساله همواريست، و هزار ساله سراشيب است و مؤمنان بعضى مانند برق از آن گذرند و بعضى مانند باد، و بعضى مانند اسب دونده در خور اعمال خود.

و جمعى باشند كه به سينه بر آن روند و

آن را عقبه هاست عقبه نماز، و عقبه زکات و عقبه روزه، و عقبه حج و عمده آن عقبه ولایت اهل بیت است صلوات اللَّه علیهم و هر که تقصیر در این عبادات کرده باشد از عقبه آن بجهنم خواهد افتاد، یا در آن عقبات آن قدر می ماند که از عقوبات آن خلاص شود.

و صراط مستقیم شریعت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله معنی آن صراط است بقدر استقامت بر شرع استقامت بر آن صراط خواهد بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۷

روزی که قدمها بلغزد از آن صراط بواسطه تقصیر در این صراط، و ممکن است که عکس مراد باشد که مرا ثابت بدار بر این صراط مستقیم شرع تا فردا بر آن صراط مستقیم باشم، و لغزش در این دنیا به سبب فتنه ها و مخالفتها سبب لغزش در آن صراط خواهد بود، و بگردان سعی مرا در آن چیزی که ترا از من راضی و خوشنود می سازد یعنی به این پا و پای معنوی که عبارتست از همت مشغول رضای او می باشند و قدمی برندارند بر خلاف رضای الهی.

(ثمّ رفع رأسه فنظر إلی محمّد فقال یا محمّد من توضّأ مثل وضوئی و قال مثل قولی خلق اللَّه تبارک و تعالی من کلّ قطره ملکا یقدّسه و یسبّحه و یکبّره و یکتب اللَّه عزّ و جلّ ثواب ذلک له إلی یوم القیمه) پس حضرت صلوات اللَّه علیه سر بالا کردند و نظر به محمد بن حنفیه کردند و فرمودند که ای محمد هر که وضو سازد مثل وضوی من که بدعتها داخل نکند و بگوید آن چه من گفتم از دعاها بعدد هر قطره از

قطره های آب وضوی او، یا از این قطره ها بیافرینـد ملکی که تقـدیس الهی و تسبیح الهی و تکبیر الهی گویند تا روز قیامت و ثواب جمیع آنها از او باشد، یا ثواب آنها را تا روز قیامت نویسـند، یا همه به آن که تا روز قیامت ایشان عبادت کنند و ملایک ثواب آنها را از جهه این بنده بنویسند.

[امیر المؤمنین در وضو از کسی کمک نمی گرفت]

(و کـان امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه اذا توضّـأ لم یـدع احـدا یصبّ علیه الماء، فقیل له یا امیر المؤمنین لم لا تـدعهم یصـبّون علیك الماء فقال لا أحبّ ان اشرك فی صلاتی احدا) روایت کرده است شیخ به اسناد قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که چون آن حضـرت وضو می ساخت نمی گذاشت کسی را که آب بر او ریزد پرسیدند که یا امیر المؤمنین چرا نمی گذاری که آب بر شما ریزند حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم که در بندگی حق سبحانه و تعالی کسی را شریک گردانم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۸

و چون اشاره دارد به آیه کریمه صدوق آیه را ذکر کرده است با آن که حضـرت امام رضا صلوات اللَّه علیه نیز استشهاد به آیه فرمودنـد چنـانکه کلینی به اسـناد قوی و شـیخ کالصـحیح روایت کرده انـد از حسن بن علی وشاء یعنی رنگرز که گفت داخل شدم بر آن حضـرت صلوات اللَّه علیه و ابریقی در برابر حضرت بود و می خواست که وضوء بسازد از برای نماز من پیش رفتم کـه آب را مـن بر دسـت حضـرت بریزم حضـرت صـلوات اللَّه علیـه ابـا فرمودنـد و نگذاشـتند که آب را من بریزم من گفتم با حضرت چرا نمی گذاری که من آب بدست شما

ریزم نمی خواهید که من ثوابی ببرم؟ حضرت فرمودند که تو ثواب ببری و من گناه خوبست پس من گفتم چرا شما گناه ببرید؟ حضرت فرمودند که نشنیده که خداوند عالمیان می فرماید و آیه را خواندند و فرمودند که اینک من وضو می سازم از برای نمازی که عبادتست و مرا خوش نمی آید کسی را در عبادت الهی شریک گردانم.

(و قال اللّه تبارك و تعالی فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً

«۱» و حق تبارك و تعالی فرموده است که هر که امید لقای رحمت غیر متنهای پروردگار خود دارد پس باید که عمل شایسته درگاه او بکند و کسی را در بندگی خداوند خود شریک نگرداند و این شرك اعم است از شرکت جلی که غیر خدا را با خدا بپرستند، یا ریا کنند، یا استعانت جویند در عبادت از غیر حق سبحانه و تعالی.

و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در لفظ ان اشرك اشاره به آیه فرموده بودند. و حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه تصریح به آن فرمودند، بنا بر این صدوق آیه را ذکر کرد و ممکن است که در کتابی که صدوق خبر را از آنجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۹

روایت کرده است که آن کتاب شهاب باشد آیه در آنجا بوده باشد، و لیکن در علل از شهاب بن عبد ربه روایت کرده است و آیه را ذکر نکرده است و بعید است که بوده باشد و او ذکر نکند، و شیخ نیز از شهاب روایت کرده است و طریق صدوق به شهاب صحیح است در این کتاب پس ظاهر آنست که حدیث صحیح

باشد هر چند در علل بعنوان صحیح روایت نکرده است باصطلاح متأخرین و اللّٰه تعالی یعلم.

و ظاهر هر دو خبر این است که خواسته باشند که آب بدست حضرتین صلوات اللّٰه علیهما کرده باشند و نگذاشته باشند و آب بدست کردن استعانت مکروه است بنا بر مذهب مشهور و در این صورت مبالغه نمودن در نهی و آیه را خواندن مبالغه در کراهت خواهد بود و اگر راویان اراده ریختن آب بر عضو داشته باشند حرام است و مبالغه در موقع خود است مجملا احوط آنست که هیچ یک را نگذارند که بفعل آید.

[امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مسح کشیدند بر نعلین عربی]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه مسح امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه علی النّعلین و لم یستبطن الشّراکین) حضرت امام باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مسح کشیدند بر نعلین عربی و دست به زیر تسمه آن نبردند. و این حدیث را شیخ بسند صحیح، و کلینی کالصحیح از آن حضرت روایت کرده اند و تفصیلش گذشت.

[حضرت امیر المؤمنین وقتی که می خواستند که وضو بسازند این دعا می خواندند]

(و کان امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه اذا توضّأ قال بسم اللّٰه و باللّٰه، و خیر الاسماء للّه، و اکبر الاسماء للّه، و قاهر لمن فی السّماء، و قاهر لمن فی الارض [اللّٰه خ ل] الحمد للّه الّذی جعل من الماء کلّ شیء حیّ و احیی قلبی بالإیمان، اللّٰهمّ تب علیّ و طهّرنی و اقض لی بالحسنی، و ارنی کلّ الّذی احبّ، و افتح لی بالخیرات من عندک یا سمیع الدّعاء) و حضرت امیر المؤمنین وقتی که می خواستند که وضو بسازند این دعا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۰

می خواندند، و این دعایی است جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت است.

استعانت می جویم در همه کارها خصوصا در این وضو ساختن از نام خداوندی که جمیع کمالات مخصوص ذات مقدس اوست و بعون و یاری او شروع می کنم، و چون استعانت از نام او و از ذات او نجویم؟ و حال آن که همه اسماء خوب اسم اوست و از اوست، و بزرگترین نامها نام اوست، و ذات مقدسش غالب است بر هر که در آسمانهاست و هر که در زمینهاست. و ظاهرا نسخه که اللّٰه دارد از بعضی نساخ زیاد شده باشد و بنا بر آن مبتدا خواهد بود و قاهر خبرش خواهد بود یا

بر عکس و نخواندن آن اولی است چون موجب تشویش معناست و در اکثر نسخ نیست.

بعد از تسمیه شروع بحمد کرد که جمیع ثناها مخصوص ذات خداوندی است که آب را سبب حیاه هر چیز کرده است حتی زمین که با آب زنده می شود و زنده گردانیده است دلم را به ایمان، خداوندا چنانکه آب را سبب پاکیزگی بدنم گردانیدی توبه ام کرامت فرما، یا قبول کن توبه ام را تا از گناهان نیز پاك شوم، و مقدر ساز از برای من هر چه خوبست یا عاقبت مرا بخیر کن که با ایمان از دنیا بروم و بنما بمن هر چه محبوب منست در دنیا و عقبی، و بگشا بر من در همه خوبیها را از نزد خود که همه را به توفیق تو به جا آورم ای مستجاب کننده دعاها مستجاب کن دعای مرا.

باب حد الوضوء و ترتیبه و ثوابه:

اشاره

این بابی است در بیان حد اعضای وضو و بیان ترتیب اعضا و ثواب وضو.

[بیان حد اعضای وضو]

(قال زراره بن اعین لأبی جعفر الباقر صلوات اللّه علیه أخبرنی عن حدّ الوجه الّذی ینبغی ان یوضّأ «۱» الّذی قال اللّه عزّ و جلّ). روایت است به اسناد صحیح که زراره پسر اعین عرض نمود به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که خبر ده مرا از حد رویی که در وضوء می باید شست که خداوند عالمیان در قرآن مجید فرموده است که فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ.

(فقال الوجه الّذی قال اللّه عزّ و جلّ و امر اللّه بغسله) و در کافی و تهذیب بدل از همه الذی امر اللّه بغسله است و تکراری نیست.

(الّذی لا ینبغی لأحد ان یزید علیه و لا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر، و ان نقص منه اثم) پس حضرت فرمودند که آن رویی که حق سبحانه و تعالی فرموده است و امر به شستن آن کرده است که نمی باید بر او زیاده کنند و نه کم کنند که اگر زیاده کنند در آن زیادتی مزدی نخواهند داشت و لغوی کرده خواهند بود، و اگر از آن قدر کم کنند گناه کار خواهند بود چون وضو باطل خواهد بود و نماز نیز باطل خواهد بود بخلاف زیادتی که آن چه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۲

کار است آن را شسته است و این در صورتی است که زیادتی را سهوا به جا آورد و یا عمدا و داند که عبث است، اما اگر عمدا بقصد وجوب بفعل آورد و داند که واجب نیست مشهور آنست که باطل است چون متلاعب به نیت است و

بـازی کرده است و اگر جاهـل مسأله باشـد و گمانش آن باشـد که زیادتی در کار است جمعی گفته انـد که باطل است چون وضـوئی که او قصـد کرده است وضـو نیست، و لیکن ظـاهر این حـدیث آن است که صـحیح است و زیـادتی لغـو است و این ظاهرتر است.

(ما دارت علیه الوسـطی و الابهام من قصاص شـعر الرّأس إلی الذّقن و ما جرت علیه الاصـبعان مستدیرا فهو من الوجه و ما سوی ذلک فلیس من الوجه) آن رو مقداری است که بر آن بگردد انگشت میانین و انگشت مهین بحسب عرض رو از رستنگاه موی سر تـا ذقـن بحسـب طـول رو، و آن چه بر او می گردد آن دو انگشت بعنـوان مسـتدیر پس آن از روست و غیر این در طـول و عرض آن چه بیرون از اینهاست از رو نیست.

پس هر گاه از ابتـدای رسـتنگاه از میان آن میان انگشت مهین و میانین را بگذارنـد و پائین آورنـد از بالا نزعتان در می رود از حـد رو و آن دو سـفیدیست که از دو طرف ناصـیه است که آن موی پیش سـر است و از پـائین تر صـدغ که دو طرف پیشانی است که این دو انگشت به او نمی رسد و شـقیقه می گویند عوام آن را بدر می رود و پیشانی داخل می شود و آن بلندیست و از دو طرف او که کو است و به صدغ نرسیده است جبین می گویند و هر دو مسمی است به جبینین داخل رو می شود.

و تحدیـد کرده انـد به آن که آن چه مقابـل اول گـوش است تـا میـخ گوش که آن برآمـدگی است که پیش آمـده است و از محاذی آن

زلف بیرون می آید هر چه محاذی بالای گوش است تا میخ گوش آن صدغ است، و از میخ گوش تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۳

منتهای نرمه گوش عذارش می گویند که زلف بر آنجا در می آید پیش از ریش و از پائین نرمه گوش عارض است و سفیدی میان گوش و عـذار هست که مو بر آنجا بر نمی آیـد این چهار چیز اکثرش بلکه در اکثر مردمان همه اش از حـد رو بیرون می رود که صدغ، و عذار، و عارض، و سفیدی باشد و بترتیب از طرفین رو کشیده است.

و چون در میان رو بینی واقع است و انگشـتان که بر روی می گردنـد بخط مسـتقیم از طرفین به زیر نمی آیند بلکه از طرفین به شکل دایره طولانی به زیر می آیند حضـرت فرمودند که دارت مستدیرا یعنی بگردد بعنوان دایره چنانکه تا حال علمای ما همه چنین فهمیـده انـد. و غفران پناه شـیخ بهاء الـدین محمد را اعتقاد این بود که معنی این عبارت آن است که دست بر رو بگردد بعنوان دایره به آن که میان دو انگشت را بر بلنـدی بینی بگذارنـد و هر دو انگشت را بر دور رو بگرداننـد و هر چه بدر رود از رو نیست و با آن که آن چه شـیخ مرحوم می فرمودنـد به معما اقربست و در کلام معصومین معما کم است فایده بر آن مترتب نمی شود و مکرر بحث می کردیم و به جایی نرسید.

مجملا چون این حـدیث را علما همگی عمل کرده انـد و جمعی کثیر نقل اجماع بر مضـمون آن کرده اند و بعد از آن خلاف کرده اند در عذار و عارض و حق این است که بعد از آن اجماع و

حدیث صحیح بی معارض خلاف کردن وجه نداشته باشد اگر چه ظاهر خلاف ایشان به محض لفظ برمی گردد که جمعی می گویند که انگشتان می رسد و بعضی گفته اند که نمی رسد.

و علما همگی گفته اند که این تحدید نظر به مستوی الخلقه است یعنی جمعی که دست و روی ایشان مناسب یکدیگر باشد پس اگر رو بسیار فراخ باشد و دست تنگ رجوع می کند به جمعی که مستوی الخلقه اند که چه مقدار از روی ایشان شسته می شود و تا گوش از طرفین چه قدر می ماند آن قدر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۴

به نسبت به آن رو نمی شوید مثلا غالب اوقات از هر طرفی بمقدار دو انگشت کمتر می ماند و می بینند که روی ایشان چه مقدار است و به آن نسبت از رو می گذارد از طرفین و ما بین را می شوید.

و هم چنین عکس آن اگر شخصی انگشتان بلند داشته باشد یا روی او خورد باشد که انگشتانش به گوش رسد یا از گوش تجاوز کند همه را نمی باید شست بلکه از طرفین به نسبت روی مستوی الخلقه خواهد گذاشت، پس بنا بر این ظاهر شد که از عذار و عارض هر مقداری را که دو انگشت فرا گیرد می باید شست و هر چه بیرون رود نباید شست.

و هم چنین انزع و اغم رجوع به مستوی الخلقه می کنند و انزع کسی است که موی پیش سر او بسیار بالا بیرون آمده باشد. و اغم کسی که از پیشانی پاره را گرفته باشد ایشان نیز بعنوان سابق رجوع به مستوی الخلقه می کنند، و اغم مو را می شوید آن چه به زیر آمده است، و غالب احوال مستوی الخلقه آنست که پیشانی

ایشان سه انگشت و نیم سفید می باشد پس انزع همان مقدار را می شوید و بالاتر را نمی شوید و اگر کسی زیادتی انزع را و عذار و عارض را به این عنوان بشوید که اگر مطلوب شارع باشد فبها و الا عبث باشد ظاهرا بد نباشد.

(فقال له الصّدغ من الوجه فقال علیه السّلام لا) پس زراره عرض نمود که آیا صدغ که موضعی است محاذی گوش تا میخ آن و مو دارد و داخل موی سر است و زلف اطفال را از آن مو می گذارند داخل روست و می باید شست حضرت فرمودند که نه.

(قال زراره قلت له أ رأیت ما احاط به الشّعر؟ فقال کلّ ما احاط اللّه به من الشّعر فلیس علی العباد ان یطلبوه و لا یبحثوا عنه و لکن یجری علیه الماء) باز زراره گفت که عرض نمودم که مرا خبر دهید که آن چه را مو فرا گرفته است می باید شست حضرت فرمودند که آن چه آن را مو فرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۵

گرفته است، و در بعضی از نسخ من لا یحضر و کل نسخ تهذیب لفظ اللّه نیست و بر تقدیر بودن معنیش آنست که هر چه را حق سبحانه و تعالی بر روی آن مو آفریده است و ته آن نمی نماید پس بر بندگان لازم نیست که طلب آن کنند، و یا از آن تفتیش نمایند یعنی حق سبحانه و تعالی نفرموده است که تخلیل کنید همین بس است که نفرموده است شما مکنید و مپرسید که کار شما مثل بنی اسرائیلیان نشود که هر چند لجاجت بیشتر کردند کار بر ایشان دشوارتر شد، حق سبحانه و تعالی به

ایشان فرمود که گاوی بکشید هر گاوی را که می کشتند صحیح بود آن قدر ابرام کردند در سؤال که آخر نوع منحصر در فرد شد و زر بسیار دادند و خریدند.

و محتمل است که مراد حضرت همین باشد که هر چه مو او را فرا گرفته است ته آن را واجب نیست شستن و لیکن جاری می سازد آب را بر روی مو پس ظاهر شد که هر گاه موی رو خواه ریش و خواه سبیل و خواه ابرو ظاهرش را می باید شست و شستن زیر مو واجب نیست.

و بر این مضمون حدیث صحیح محمد بن مسلم نیز وارد شده است و خلافی نیست که اگر مو کثیف باشد و ته آن ننماید ظاهر مو را می شویند و تخلیل باطن نمی کنند، و اما اگر مو تنک باشد و ته آن نماید آیا تخلیل آن می باید کرد؟ مشهور میان علما آنست که تخلیل واجبست چون حضرت فرمود که هر چه آن را مو فرا گرفته باشد تخلیل نمی باید کرد، و در اینجا مو فرا نگرفته است و ظاهر آنست که همین که آب بریزد و دست برو کشد کافی باشد، و لیکن احوط آنست که تخلیل بکند چون متأخرین علما نقل اجماع کرده اند که هر چه ته مو پیدا باشد واجب است شستن آن، و هر چه پیدا نیست واجب نیست به اجماع علما پس خلافی نمی ماند بحسب تحقیق.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه اللّٰه می گفتند که چون وجه از مواجهه است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۶

پس هر جا از ته مو که در هر مجلسی از مجالس تخاطب پیدا باشد یعنی به حیثیتی باشد که شخصی که

در برابر او، یا در دست راست او، یا در دست چپ او نشسته باشد ته مو پیدا باشد آنجا را به اجماع می باید شست و جائی از ته مو که در بعضی از مجالس پیدا باشد، و در بعضی پیدا نباشد آن محل خلاف است.

و بعضی ذکر کرده اند که اگر بعضی از جاها پیدا باشد و بعضی جا پیدا نباشد آنجایی که پیداست البته می باید شستن و آن چه پیدا نیست از باب مقدمه آنجا که پیداست می باید شست چون نمی توان آب به آنجا رسانیدن تا آب به آن جاها نرسد خلاف در این است که آن چه از باب مقدمه می باید شست واجبست که اگر نشوید بر ترک آن معاقب خواهد بود هم چنان که بر ترک آن چه پیداست معاقب است یا همین بر ترک آن چه پیداست معاقب است و بس. و فی الحقیقه خلاف به آن می گردد که مقدمه واجب واجب است یا لا بد منهاست هم چنان که خلاف شده است در هر مقدمه و هیچ کس خلاف ندارد که مقدمه را البته بفعل می باید آورد فایده خلاف در عقابست و بس.

و اما آن چه اظهر است آنست که در مثل ریش کوسج که چند مویی داشته باشد خلاف نیست و در چنین جاها که بعضی از مواضع پیدا باشد و بعضی پنهان خلافست، و این اجماعی که نقل کرده اند ثابت نیست پس احوط آنست که آب برساند و اظهر آنست که واجب نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و حدّ غسل الیدین من المرفق إلی اطراف الاصابع) و مقدار و کیفیت شستن دستها آنست که ابتدا از مرفق کند و

تا سر انگشتان بشوید که آب بعنوان جریان به همه جا برسد پس اگر گوشتی زیاده باشد، یا انگشتی یا دستی زیاد باشد و پائین مرفق باشد شستن آن واجبست و اگر زیادتی بالای مرفق باشد شستن آن واجب نیست. و احادیثی که دلالت بر این معنی کند گذشت و ظاهرا از اینجا کلام صدوق است و داخل حدیث زراره نیست اگر چه از احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۷

زراره درمی آید چون احادیث زراره را صدوق و کلینی و شیخ و غیرهم ذکر کرده اند و این عبارت با آن چه بعد از این می آید در آن نیست.

(و حدّ مسح الرّأس ان یمسح بثلاث اصابع مضمومه من مقدّم الرّأس) و حد مسح سر و مقدار آن آنست که مکلف مسح کشد به سه انگشت متصل به یک دیگر از مقدم سر. بدان که این مضمون وارده شده است در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زنان را از مسح سر همین بس است که پیش سر راه مسح کشند به سه انگشت و مقنعه را از سر نیندازند. و جمعی از علما باین استدلال کرده اند که هر گاه زنان را به سه انگشت مسح کشیدن لازم باشد مردان را بطریق اولی این مقدار می باید.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که مسح سر موضع سه انگشت کافی است، و هم چنین پا. و جمعی از علما به این حدیث عمل نموده اند و لیکن در موضع خلاف کرده اند، بعضی گفته اند که از طول سر سه انگشت می باید پس اگر

به یک انگشت مسح بکشند مقدار سه انگشت را کافی است به آن که سر انگشت را از پیش سر بگذارند و بکشند. و بعضی گفته اند که از عرض مقدم سر سه انگشت کافی است پس اگر طول انگشت را به عرض سر گذارد و اندک حرکتی بدهد کافی است و بعضی هر دو را گفته اند پس در این صورت اگر یک انگشت را بر ناصیه که پیش سر است بگذارد و بمقدار سه انگشت از طول سر پائین آورد کافی خواهد بود.

و موافق آن چه صدوق گفته است و حدیث صحیح زراره دلالت دارد آنست که سه انگشت را بگذارد و اندکی حرکت دهد تا استیعاب طولی و عرضی به سه انگشت شده باشد چنانکه جمعی از علما قایل بوجوب این شده اند و اکثر علما اینها را سنت می دانند و مقدار سر انگشت که بسر گذارند و اندک حرکتی بدهند کافی می دانند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۸

و بر گفته ایشان دلالت می کند روایت صحیح زراره و بکیر که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که هر گاه شخصی مسح کند چیزی از سر را و چیزی از پا را از میان کعبین تا سر انگشتان مجزی و کافی است او را و گذشت.

و صحیحه زراره در مبحث تیمم نیز خواهد آمد که مسح بعضی از سر و بعضی از پاها مجزی است و این مذهب اظهر است، و آن چه صدوق ذکر کرده است احوط است بلکه احوط آنست که این مقدار سه انگشت از ناصیه باشد که پیش سر است نه از کله سر چنانکه احادیث بسیار

بر آن وارد شده است.

و احوط آنست که زیاده از قدر سه انگشت در طول سر و عرض سر نکشد و اگر اندکی بالا ترک مسح بکشد بهتر است که دستش تر نشود از آبی که بواسطه مقدمه شستن رو اندکی از سر را شسته باشد چون غالب اوقات بیشتر از قدر مقدمه می کشند زیرا که دغدغه می شود که آب جدید باشد و چون پا را مسح کند به آب جدید مسح کرده باشد اگر چه ظاهرا این دقت در کار نباشد بعنوان وجوب و لیکن احوط است.

(و حدّ مسح الرّجلین ان تضع کفّیک علی اطراف اصابع رجلیک و تمدّهما إلی الکعبین فتبدأ بالرّجل الیمنی فی المسح قبل الیسری) و حد مسح پاها آن است که دستها را بر سرهای انگشتان پاها گذاری و هر دو را بکشی تا کعبین، و ابتدا کنی در مسح به پای راست پیش از پای چپ.

بدان که حدیث صحیح بزنطی موافق است با آن چه صدوق گفته است و احادیثی که الحال گذشت دلالت می کرد بر آن که مسمی مسح کافی است چنانکه ظاهر آیه کریمه نیز بر آن دلالت می کند پس لازم است که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم، و اگر چنانکه صدوق گفته است دست راست را بر سر انگشتان راست گذارد به عنوانی که اندکی کج کند که اکثر دست پشت پا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۹

را بگیرد و حرکت دهد تا کعبین بهتر است و به همه احادیث عمل کرده خواهد بود، و اما ابتدای به پای راست کردن خصوصا بدست راست هیچ دغدغه نیست که بهتر است.

و حدیث صحیح از زراره و حدیث

کالصحیح محمد بن مسلم بر آن دلالت می کند، و احوط آنست که ترک این نکند اگر چه اکثر بر آنند که واجب نیست و ابتدا به پای چپ می تواند کرد، و هر دو پا را با هم مسح می توان کشید، و پای راست را بدست چپ و پای چپ را بدست راست مسح می تواند کرد، و لیکن اول احوط است و اطلاق روایات صحیحه و ظاهر آیه موافق قول اکثر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و یکون ذلک بما بقی فی الیدین من النّداوه من غیر ان تجدّد له ماء) و می باید که مسح سر و پاها از بقیه تری آب وضو باشد بی آن که آبی تازه برداری. و این مضمون را صدوق در علل الشرائع به اسانید صحیحه، و کلینی بسند کالصحیح در حکایت معراج از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که خداوند عالمیان به حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله خطاب فرمود در تعلیم وضو که مسح کن به بقیه تری دستها سر و پاها را و مفصل خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی در باب اذان.

و در حدیث صحیح زراره وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه امر فرمودند که مسح می کشی به تری دست راست پیش سر را و به بازمانده آن تری پشت پای راست را مسح می کشی، و به تری دست چپ مسح می کشی پشت پای چپ را. و احادیث متواتره وارد شده است که حضرات ائمه هدی در وضوی بیانی به آبی که در دست مانده بود مسح کشیدند و آب تازه برنداشتند.

و از ابن جنید نقل کرده اند که او

جایز می داند مسح به آب جدید را. و چند روایت وارد شده است که حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم امر کرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۰

بعضی را که مسح به آب جدید بکشند و ظاهرا از این جهه بوده است که تقیه کنند تا آن که از سنیان به ایشان آزاری نرسد چنانکه علی بن یقطین و داود بن زربی را امر فرمودند که بنحو سنیان وضو بسازید سه مرتبه اعضای وضو را بشویید و مسح به آب جدید بکشید و پاها را بشویید و به سبب این از کشتن خلاص شدند.

و حکایت ایشان طولی دارد مجملا می توان گفت که اینها از ضروریات دین شیعه است و همیشه میان شیعیان و سنیان بر سر این مسائل مباحثات عظیم واقع می شد و دغدغه در این نیست که در حالت اختیار مسح به آب جدید جایز نیست و در تقیه واجبست، و اگر هوا گرم باشد و آب کم باشد تجویز کرده اند مسح به آب جدید را و چنین فرضی بسیار نادر است.

در سرطان و اسد در مکه معظمه، و ما بین الحرمین، و در مدینه مشرفه بودیم و جائی بگرمی آنجاها نمی باشد چنانکه از جمعی کثیر شنیده ام و کمی آب نیز با آن جمع می شد گاهگاهی و هرگز چنین نشد که مقدار آب مسح بر دست نماند و اگر این فرض نادر واقع شود به آب جدید مسح بکشد و احتیاطا تیممی نیز به آن وضو ضم کند.

(و لا تردّ الشّعر فی غسل الیدین و لا فی مسح الرّأس و القدمین) و برمگردان مو را در شستن به آن که آب را از پائین به بالا

بری. و ظاهرا غرض این است که ابتدا از مرفق می باید کرد. چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از زراره و بکیر منقولست که هر دو سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از کیفیت وضوء رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پس چون حضرت به شستن دستها رسیدند دست راست را از مرفق تا سر انگشتان شستند و آب را به مرفق بر نگردانیدند یعنی سر بالا نشستند مانند سنیان و هم چنین دست چپ را تا آخر حدیث.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۱

حاصل آن که ظاهر حدیث و کلام قدما این است، و ممکن است که چون حضرت صلوات اللّه علیه ابتدا از مرفق کرده بودند دستها را به بالاـ نیاوردند که مو را پس شکسته باشند چون روی مو به جانب پایین است، و لیکن از پس شکستن ظاهر نمی شود که پس شکستن بد باشد مگر به اعتبار آن که از مرفق نکنند چون در احادیث وارد شده است که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما امر کرده اند که ابتدای شستن از مرفق کنند.

و علی ای حال هیچ شک نیست که مثل آن حضرت وضو ساختن بهتر است که رد مو نکنند در شستن دستها و نه در مسح سر یعنی مسح سر را از بالا به زیر می آوری. و اکثر علما این را سنت می دانند و بعضی واجب، و ظاهر کلام صدوق نهی است از پایین به بالا مسح کشیدن، و وجهش آنست که در احادیث وضوی بیانی واقع شده است که حضرات مسح سر کشیدند و ظاهر آنست که بعنوان متعارف از بالا

به زیر آمده باشند که اگر بر خلاف متعارف مسح می کشیدند البته آن را نقل می کردند.

و علی ای حال البته حرام نیست از پائین به بالا از جهه حدیث صحیح حماد بن عثمان که روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست مسح وضو را از بالا به پائین، و از پائین به بالا. و حدیث صحیح یونس که گفت خبر داد مرا شخصی که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه را در منی دیده بود که حضرت مسح پا کشیدند یک مرتبه از انگشتان تا کعب و یک مرتبه از کعب تا انگشتان، و فرمودند که کار مسح پاها سهل است هر که خواهد از پائین به بالا رود و هر که خواهد از بالا به زیر آید که حق سبحانه و تعالی آسان کرده است إن شاء اللّٰه.

و آن که صدوق گفته است و نه در پاها رد مو نکند ظاهرش آنست که از کعب بکشد تا سر انگشتان زیرا که موی پا مایل بسر انگشتانست پس اگر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۲

انگشتان مسح کشد مو را پست شکسته است نه بر عکس و مطلوب صدوق این نیست زیرا که پیشتر گفت که از سر انگشتان پاها مسح کند تا کعبین پس در اینجا مجاز تغلیب شده است که به تبعیت دستها و سر این را در گفته است و قرینه مجاز آن که پیشتر گفته است اما احتمال سهو بیشتر است.

و هیچ دغدغه نیست که در مسح پاها بهتر آنست که از انگشتان مسح کند تا کعب چنانکه حدیث حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه

دلالت بر آن می کند.

و ظاهر آیه نیز دلالت بر این می کند بر احتمالی که مراد منتهای مسح باشد اگر چه جمع می توان کرد باین عنوان که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم چون مشتمل است بر آن که کل پشت پا را مسح کند و آن سنت است چنانکه اکثر علما کرده اند، با آن که در حدیث صحیحی دیگر از حماد منقولست که حضرت فرمودند که باکی نیست که پاها را از پایین به بالا، و از بالا به پایین مسح کنند و لیکن احوط ابتدا از سر انگشتان است بتمام کف و اللّٰه تعالی یعلم.

[بیان ترتیب اعضاء وضو]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه تابع بین الوضوء کما قال اللّٰه عزّ و جلّ ابدأ بالوجه ثمّ بالیدین ثمّ امسح بالرّأس و الرّجلین و لا تقدّمنّ شیئا بین یدی شی ء تخالف ما أمرت به فان غسلت الذّراع قبل الوجه فابدأ بالوجه و اعد علی الذّراع و ان مسحت الرّجل قبل الرّأس فامسح علی الرّأس ثمّ اعد علی الرّجل ابدأ بما بدأ اللّٰه به) این حدیث را از زراره به اسناد صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که متابعت کن و پی در پی یکدیگر واقع ساز افعال وضو را چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است اول رو را بشوی دیگر دستها پس مسح بعضی از سر بکش و پاها را و هیچ عضوی را مقدم بر عضوی واقع مساز که مخالفت کرده خواهی بود آن چه را به آن مامور شده پس اگر دست را پیش از رو شسته باشی اول رو را بشوی

و يک بار ديگر دست را بشوى و اگر

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۴۲۳

مسح پا را پيش از مسح سر كشيده باشى پس مسح سر بكش ديگر مسح پا، ابتدا كن به آن چه حق سبحانه و تعالى به آن ابتدا فرموده است.

و مؤيد اين حديث است حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق، يا حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليهما كه از آن حضرت پرسيدند، از شخصى كه ابتدا كند بدست پيش از رو يا ابتدا كند به مسح پاها پيش از شستن دستها حضرت فرمودند كه ابتدا كند به آن چه حق سبحانه و تعالى به آن ابتدا كرده است و اعاده كند ما بعد آن را به آن كه هر چه شسته باشد بار ديگر بشويد تا به آخر.

بدان كه در اين حديث امر به متابعت شده و ظاهرش آنست كه مراد ترتيب باشد و ما بعد آن تفسير آن باشد. و مؤيد اين معنى است آن كه در حديث كالصحيح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه از آن حضرت سؤال كردند از شخصى كه فراموش كند دست و رو را حضرت فرمودند كه اعاده كند وضو را زيرا كه اعضاى وضو همه تابع يكديگرند يعنى بترتيب است.

و بعضى از علما حمل كرده اند امثال اين عبارت را بر موالات بمعنى متابعت يعنى مى بايد كه اعضاى وضو بى فاصله شسته شود كه اگر با فاصله شسته شود نامشروع كرده است و مستحق عقوبت الهى شده است امام در بطلان وضو خلاف كرده اند بعضى باطل مى دانند، و اكثر برآنند كه اگر اين مقدار فاصله شود كه اعضاى سابق خشك

شود باطل می شود و الا فلا. و یک قول دیگر آنست که در حال اختیار متابعت واجبست، و در حال اضطرار مراعات خشک شدن اعضا می کند، و اظهر آنست که واجب بودن متابعت دلیل ندارد و لیکن احوط آنست که فاصله عرفی نشود و اندک فاصله ضرر ندارد.

دیگر از این حدیث ظاهر می شود ترتیب رو بر دستها اما ترتیب دست راست بر دست چپ ظاهر نمی شود و از احادیث آینده ظاهر می شود، و لیکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۴

رد مذهب ابو حنیفه می کند که او ترتیب را واجب نمی داند و بنا بر مذهب او هفتصد و بیست نحو وضو می توان ساخت چون اعضای وضو شش است و در دو عضو دو صورت دارد که این عضو مقدم باشد یا آن و عضو سیم که منضم می شود دو را در سه می زنند شش صورت بهم می رسد و عضو چهارم که منضم می شود بیست و چهار صورت می شود و از پنجم صد و بیست و از ششم هفت صد و بیست صورت بهم می رسد و باین نسبت بحسب ضرب بالا می رود و از اینجاست که یک بیت بحسب تقدیم و تاخیر کلمات چهل هزار و سیصد و بیست بیت می شود غیر یکدیگر مثل:

علی امام کریم علیم تقی نقی جلیل عظیم

(و كذلك فی الاذان و الاقامه فابدأ بالأوّل فالاوّل فان قلت حیّ علی الصّلاه قبل الشّهادتین تشهّدت ثمّ قلت حیّ علی الصّلاه) و هم چنین است حکم اذان و اقامت چون حق سبحانه و تعالی بترتیب مقرر ساخته است ابتدا کن به آن چه، اول است، دیگر هر چه مقدم است بر باقی پس اگر حی علی الصلاه را

قبل از شهادتین به گویی عمدا یا سهوا تشهد می گویی و بعد از آن حی علی الصلاه را می گویی و ظاهرا در حدیث زراره این زیادتی بوده است کلینی و غیر او آن را در باب اذان ذکر کرده اند و صدوق در اینجا ذکر کرده است به تبعیت روایت.

و غرض حضرت رد بر مخالفین بوده است ظاهرا چون ایشان قایلند بترتیب در اذان و اقامت به اعتبار آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بترتیب فرمودند پس گویا حضرت می فرماید که همان دلیل در وضو جاریست زیرا که هیچ کس از سنیان نیز روایت نکرده اند که آن حضرت یک بار وضو را بی ترتیب واقع ساخته باشد با آن که ترتیب قرآنی هست و سنیان نیز روایت کرده اند از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که ابتدا کنید بهر چه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۵

سبحانه و تعالی به آن ابتدا فرموده است.

(و روی فی حدیث آخر فی من بدأ بغسل یساره قبل یمینه انّه یعید علی یمینه ثمّ یعید علی یساره) و روایت واقع شده است در کسی که ابتدا کند به شستن دست چپ پیش از دست راست که اعاده می کند شستن دست راست را پس اعاده می کند شستن دست چپ را و دلالت می کند بر این مضمون حدیث صحیح منصور بن حازم، و حدیث حسن کالصحیح حلبی، و حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه.

(و قد روی انّه یعید علی یساره) و در روایتی واقع شده است که دست چپ را اعاده می کند. ظاهرا مراد صدوق حدیث صحیح علی بن جعفر باشد

که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی وضو سازد و فراموش کند دست چپ را حضرت فرمودند که همین دست چپ را می شوید و پیشتر را نمی شوند و لیکن بسیار مستبعد است که مراد صدوق این باشد.

و حدیثی بر این مضمون ندیده ام و بر تقدیری که باشد حمل می کنم احادیث سابق را بر آن که دست چپ را شسته و دست راست را نشسته باشد بر می گردد و دست راست را می شوید و بعد از آن دست چپ را می شوید. و حدیث دیگر را حمل می کنیم بر آن که دست راست را بعد از دست چپ شسته باشد دیگر احتیاج نیست که دست راست را بشوید چون به موقع خود واقع است و دست چپ را مرتبه دیگر می شوید و در این صورت اعاده دست راست مجاز مشاکله است بواسطه اعاده دست چپ با آن که در قرآن مجید و احادیث بسیار اطلاق کرده اعاده را بر فعل اول.

و مؤید این جمع است حدیث حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه شخصی فراموش کند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۶

دست راست را بشوید و دست چپ را بشوید و مسح سر و پاها بکند و بعد از آن به خاطرش آید که دست راست را نشسته است دست راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را و مسح سر و پاها بکشد. و اگر همین دست چپ را فراموش کرده باشد دست چپ را بشوید و آن چه پیش شسته است دیگر نشوید و بعد

از آن فرمودند که اعضای وضو را تابع یکدیگر کن یعنی بترتیب واقع ساز و از این عبارت نیز فهمیده اند موالات بمعنی متابعت را و بعید است مثل سابق.

و محتمل است که مراد صدوق این حدیث باشد و این نیز بعید است. و ممکن است که جمع بین الحدیثین به نحوی دیگر کنند که در احادیث اول بر تقدیری که دست راست را شسته باشد مرتبه دیگر بشوید هر گاه عمدا دست چپ را مقدم کرده باشد چون در این صورت دست راست بعد از دست چپ کالعدم است مرتبه دیگر باید شست و در حدیث دویم سهوا شسته باشد یا جاهل مسأله باشد در این صورت دست راست به موقع خود است دست چپ را می شوید و بس و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اغسل یدک من البول مرّه، و من الغائط مرّتین، و من الجنابه ثلاثا) و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون خواهی وضو بسازی و ظرف کمتر از کر باشد و سر باز باشد پیش از آن که دست راست را داخل ظرف کنی اگر وضو از حدث بول باشد ظرف را کج کن و یک مرتبه دست را بشوی، و اگر از حدث غایط باشد دو مرتبه دست را بشوی، و اگر خواهی غسل جنابت کنی سه مرتبه دست را بشوی، و بعد از این شستن ها داخل ظرف کن. و باین مضمون یک حدیث صحیح، و دو حسن کالصحیح منقولست، و اگر بول و غایط کرده باشد دو مرتبه کافی است چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اغسل یدک

من النّوم مرّه) و

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۴۲۷

حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند كه اگر از خواب برخاسته باشى و خواهى كه وضو سازى يك مرتبه دست را بشوى پيش از آن كه داخل ظرف كنى. مضمون اين خبر نيز در حديث حسن كالصحيح وارد شده است مثل حديث سابق، و هيچ يك از اين دو عبارت در احاديثى كه بما رسيده است نيست، و ظاهرا نقل بالمعنى كرده باشد چنانكه بسيار مى كند. و محتمل است كه به صدوق رسيده باشد حديثى باين عبارت و ليكن بعيد است.

(و من كان وضوؤه من النّوم و نسى فادخل يده الماء قبل ان يغسلها فعليه ان يصبّ ذلك الماء و لا يستعملها «۱») و كسى كه وضوى او عقيب خواب باشد و فراموش كند و دست را در آب كند پيش از آن كه دست را بشويد پس بر او لازمست كه آن آب را بريزد و استعمال نكند.

و حديثى موثقى منقولست از عبد الكريم ابن عتبه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه هر گاه شخصى بول كرده باشد و دستش نجس نشده باشد آيا داخل ظرف مى تواند كرد پيش از آن كه دستش را بشويد؟ حضرت فرمودند كه تا دست را نشويد داخل ظرف نكند. باز عرض كردم كه هر گاه از خواب برخاسته باشد و بول نكرده باشد آيا دست را داخل ظرف مى تواند كرد تا نشويد؟ حضرت فرمودند كه نه، زيرا كه نمى داند كه شب دستش در كجا بوده است پس بايد كه بشويد دست را.

و ظاهرا مراد اين است كه چون عرب اكثر اوقات زير جامه در پا

نداشتند و بسیار بود که جنب بخواب می رفتند و بحسب عادت دست بذکر نجس می رسانیدند پس چون احتمال نجاست دارد باید که دست را بشویند. و ظاهرا این خبر بعنوان تقیه وارد شده باشد بر تقدیر صحت چون سنیان این حدیث را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۸

ابو هریره در صحاح سته روایت کرده اند.

و ممکن است که حضرت بر سبیل طنز و سخریه فرموده باشند و از این باب اخبار خواهد آمد، و بر تقدیر موافقت حق حضرت فرقی نفرمودند میان بول و خواب، در همین حدیث نمی یابم که چه چیز باعث صدوق شده است که در خواب این مبالغه فرموده است و در غیر خواب مساهله و حق این است که هر دو بر سبیل کراهت است زیرا که اخبار صحیحه وارد شده است که جنب و غیر آن دست را داخل ظرف می توانند کرد پیش از شستن هر گاه دست ایشان نجس نباشد، و اگر نجس باشد آب را بریزند.

و از آن جمله حدیث صحیح محمد بن مسلم، و حدیث صحیح شهاب بن عبد ربه، و حدیث موثق سماعه، و حدیث قوی ابو بصیر است.

(فان ادخلها فی الماء من حدث البول و الغائط قبل ان یغسلها ناسیا فلا بأس به الّا ان یکون فی یده قذر ینجّس الماء) پس اگر دست را داخل آب کند بعد از حدث بول یا غایط پیش از آن که دست را بشوید از روی فراموشی باکی نیست مگر آن که در دستش نجاستی باشد که آب را نجس کند. و احادیث صحیحه بر این مضمون وارده شده است و لیکن فرقی نیست میان خواب و غیر آن.

(و الوضوء

مرّه مرّه و من توضّأ مرّتين لم يوجر، و من توضّأ ثلاثا فقد ابدع) و وضو يك مرتبه يك مرتبه است و كسى كه دو مرتبه وضو بسازد ثواب ندارد بر مرتبه ثانى و كسى كه سه مرتبه وضو بسازد بدعت كرده است. و اين حديث را شيخ بسند قوى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه روايت كرده است و گذشت.

(و من مسح باطن قدميه فقد تبع وسواس الشّيطان) و كسى كه مسح كشد شكم پاها را بتحقيق كه متابعت نموده است وسوسه شيطان را، يا

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۴۲۹

متابعت شيطانى كرده است كه اسم او وسواس است، و آنها جماعتى اند از سنيان كه عمل به مسح كرده اند موافق آيه و ليكن كل پا را از پشت و شكم مسح مى كشند به گفته شيطان كه مبادا كل در كار باشد.

(و قال امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه لو لا انّى رأيت رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله يمسح ظاهر قدميه لظننت انّ باطنهما اولى بالمسح من ظاهرهما) و آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه اگر نه اين بود كه من ديده بودم آن حضرت را صلى اللّٰه عليه و آله كه هميشه مسح بر پشت پاها مى كشيدند جاى اين بود كه من گمان كنم يا توهم كنم كه شكم پاها اولى است به مسح كشيدن از پشت پاها چون شكم پاها بر جاهاى كثيف وارد مى شود غالبا و آن سزاوارتر است به پاك كردن از پشت پائى كه نادر است ورود آن بر نجاست و كثافت.

و ظاهرا حضرت اين گفتگو را با عامه مى فرمايند از روى مماشات با ايشان چنانكه حق سبحانه

و تعالی فرموده است که: بگو یا محمد که اگر خدا را فرزندی می بود هر آینه من پیشتر از همه کس او را عبادت می کردم. و لیکن فرزند داشتن الهی محال است پس عبادت من او را نیز محال است و غالبا معنی لو لا اینست. و این حدیث را در غیر این کتاب ندیده ام محتمل است که سنیان این را نقل کرده باشند در کتب خود از آن حضرت و صدوق از جهه رد بر ایشان نقل کرده باشد.

(و من کان به فی المواضع الّتی یجب علیها الوضوء قرحه، او جراحه، او دمامیل و لم یؤذه حلّها فلیحلّها و لیغسلها و ان أضرّ به حلّها فلیمسح یده علی الجبائر و القروح و لا یحلّها و لا یعبث بجراحته) و کسی که در مواضع وضوی او زخمی یا جراحتی یا دملی چند باشد و از گشودن و شستن آن ضرری به او نرسد پس می باید که آن را بگشاید و بشوید بواسطه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۰

وضو، و اگر گشودن و یا آب رسانیدن ضرر رساند پس می باید که نگشاید و دستی بر بالای آن خرقه که بر آن شکسته یا جراحت بسته اند بمالد و آن را نگشاید و آزاری به آن جراحتش نرساند.

تفصیلش آنست که اگر در موضعی باشد و بسته باشند و زیر آن پاک باشد و آب رسانیدن ضرر به او نرساند و ممکن باشد آب به آن رسانیدن بی گشودن آن مخیر است که آن را بگشاید یا آن موضع را در آب گذارد که آب به آن برسد، و اگر زیر جبیره نجس باشد می گشاید و می شوید اگر ضرر نرساند و الا

اطراف آن را می شوید و بر روی خرقه که بر آن بسته اند مسح می کشد اگر چه در موضع غسل باشد و این در صورتی است که جمیع آن عضو را نه بسته باشند و الا خلافست بعضی گفته اند که تیمم می کند، و بعضی به جبیره قایلند، و احوط در این صورت آنست که جبیره کند، و تیممی به آن ضم کند احتیاطا و اگر جراحت یا دمل باشد و توان شستن به آن که ضرر نرساند اگر چه به آب گرم باشد وضو یا غسل می کند و می شوید، و اگر ضرر رساند اطراف آن را می شوید.

و در مسح بر خرقه خلافست احوط مسح است، و اگر آب به آن عضو رسانیدن ضرر رساند تیمم می کند، و ظاهر بعضی از روایات صحیحه آنست که مطلقا در زخم تیمم می تواند کرد، و جمع کرده اند به آن که اگر ضرر رساند تیمم کند و الا جبیره کند، و اگر با جبیره در مطلق جراحت تیممی ضم کند نهایت احتیاط است.

(و قد روی فی الجبائر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال یغسل ما حولها) و بتحقیق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است در شکسته بسته ها که اطراف آن را می شوید. و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و لیکن در احادیث حسنه کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد است که مسح بر خرقه بکشد و میان این دو حکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۱

منافاتی نیست مگر من حیث المفهوم چون در جواب همین را فرمودند اگر مسح بر خرقه در کار می بود البته می فرمودند، و لیکن منطوق مقدم

است بر مفهوم و هیچ شک نیست که احوط مسح کشیدنست.

[جایز نیست مسح کشیدن بر عمامه و کلاه]

(و لا ـ یجوز المسح علی العمامه، و لا علی القلنسوه و لا علی الخفّین و الجوربین) و جایز نیست مسح کشیدن بر عمامه و کلاه مسح را، و جایز نیست مسح پا را بر موزه ها و جورابها کشیدن چون حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که سر و پا را مسح کشند.

و احادیث صحیحه در نهی از مسح بر اینها وارد شده است از جهه رد بر سنیان، و ایشان از ملعون عدو اللّه و عدو رسوله مغیره بن شعبه روایت کرده اند با آن که در حدیث از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه وارد است که چون عمر از مغیره شنید که من حضرت رسول را دیدم که مسح بر عمامه و موزه کشید و می دانست که مغیره کذابست اصحاب حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله را جمع کرد و از ایشان پرسید که این مسأله را هیچ کس از شما دیده است که آن حضرت مسح بر اینها کشیده باشد همه گفتند ندیدیم مگر مغیره که گفت من دیدم.

پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که پیش از نزول سوره مائده دیدی یا بعد از آن گفت نمی دانم، حضرت فرمود که سوره مائده پیش از وفات حضرت بدو ماه یا سه ماه نازل شد و حکم آن منسوخ نشده است بحکم آن عمل می باید کرد و مسح بر اینها نمی باید کشید.

و عایشه غوغا می کرد که مغیره دروغ می گوید و مردم می رفتند و این مسأله را از عایشه می پرسیدند در جواب ایشان می گفت که علی اعلم است از

او بپرسید چون می دانست که حضرت انکار می فرمودند و عبد اللّه بن عباس نیز تا زنده بود مبالغه در نهی می کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۲

و با وجود اخبار متواتره از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در نهی از آن، کذابان اهل سنت در صحاح خود ذکر کرده اند که چون از عایشه می پرسیدند او می گفت علی اعلم است از او بپرسید و چون از حضرت امیر المؤمنین می پرسیدند حضرت می گفت مسح بر موزه بکشید.

و همین حدیث دلالت بر کذب و افترای ایشان می کند زیرا که همه قبول دارند که عایشه منکر مسح بر خفین بود و با نهایت عداوتی که با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه داشت اگر نه این بود که آن حضرت نیز منکر مسح بود هرگز نمی گفت که علی اعلم است از او بپرسید.

و طریقه این ملاعین آنست که امثال این چیزها که بطلانش اظهر من الشمس است و مذهب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بر خلافش نیز اظهر من الشمس است نسبت به آن حضرت می دهند علی رغم شیعه چنانکه متعه را که متواتر است که مذهب حضرت امیر المؤمنین است که جایز است بلکه سنت مؤکد است نسبت به حضرت می دهند که آن حضرت حرام می دانست.

و حدیث مدح ابو بکر را از آن حضرت در صحاح خود روایت کرده اند با عداوت آن حضرت با ابو بکر و عمر، و اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد و صحیح بخاری و مسلم را که ایشان اکثر اوقات مقدم می دارند بر قرآن مجید مطالعه کند کفر و کذب همه بر او ظاهر می شود.

(الّا فی حال التّقیّه و الخیفه من العدوّ، او

فی ثلج یخاف منه علی الرّجلین یقام الخفّان مقام الجبائر فیمسح علیهما) مگر در حال تقیه و ترس از دشمن مثل آن که تا می رود که موزه را بکشد دشمن می رسد و به او ضرر می رساند، یا در برفی باشد که خوف آن باشد که پا را سرما ببرد که در این صورتها موزه بمنزله جبیره است و مسح می کشد بر موزه ها.

و بر این مضمون حدیث حسن از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۳

علیه منقولست و مؤید آنست آیات و احادیث تقیه و ضرورت دین شیعه.

(و قال العالم صلوات اللَّه علیه ثلاثه لا اتّقی فیهنّ احدا شرب المسکر و المسح علی الخفّین، و متعه الحجّ) و حضرت عالم یعنی معصوم که در اینجا امام محمد باقر است صلوات اللَّه علیه فرمودند که سه چیز است که در این سه چیز من تقیه از هیچ کس نمی کنم یکی آشامیدن مست کننده از نبیذ و بوزه، دویم مسح کشیدن بر موزه ها، و سیم حج تمتع و چون این حدیث مخالف حدیث پیشتر است، و مخالف احادیث متواتره است که در تقیه وارده شده است و حضرات ائمه معصومین همه تقیه کرده اند این حدیث را تاویلات کرده اند.

اول زراره که راوی این خبر صحیح گفته است که حضرت نفرمود که شما تقیه مکنید فرمود که من تقیه نمی کنم و حضرت بهتر می داند که چرا تقیه نمی کند. و مخالفت دارد با این تأویل آن که کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حق سبحانه و تعالی نفرستاده است که در شرب خمر تقیه هست. و بسند حسن

کالصحیح از زراره از جماعتی از استادان خود که به حضرت امام محمد باقر عرض نمودند که در مسح بر خفین تقیه هست؟ حضرت فرمودند که سزاوار نیست در سه چیز تقیه کردن، پرسیدند که کدامست؟ حضرت فرمودند که شرب خمر یا شرب مسکر، دیگر مسح بر موزه ها، دیگر حج تمتع.

و شیخ طوسی رحمه اللّٰه تأویل کرده است که مراد آن حضرت این است اگر کسی از من پرسد که جایز است مسح بر خفین من نمی گویم جایز است زیرا که همه کس می دانند که من جایز نمی دانم مسح بر خفین را فایده ندارد که این فتوی بدهم یا آن که به آن حضرت ضرر نمی رسیده است از این فتوی چون آن حضرت را بهترین مجتهدان می دانستند. و مع هذا عبد اللّٰه عباس و عایشه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۴

جماعتی دیگر با حضرت شریک بودند و اگر چه حضرت در فعل تقیه می کردند در فتوی تقیه نمی کردند، یا آن که اگر ضرری اندک برسد متحمل آن ضرر می باید شد و تقیه نمی باید کرد، و اگر ضرر عظیم رسد تقیه می باید کرد.

و آن چه اظهر است آنست که عدم تقیه در شراب نبیذ از آن جهت است که هیچ کس واجب نمی داند شرب آن را مع هذا اکثر سنیان حرام می دانند پس اگر نخورد می تواند گفت که من بمذهب جمعی عمل می کنم که نمی خورند. و هم چنین در مسح بر خفین می توان کندن که پا را بشوید و پا شستن بهتر است از مسح بر موزه. و در حج تمتع ممکن است که این کس حج تمتع کند که ایشان مطلع نشوند چون سنیان که داخل

مکه می شوند طواف و سعی قدومی می کنند و طواف و سعی عمره تمتع به نیت از آن ممتاز می شود و نیت امر قلبی است پس این حکم مخصوص آن حضرت نباشد.

و آن که صدوق هر دو را ذکر کرده است و وجه جمع را نگفته است ظاهرا مذهب او تخییر باشد به آن که مکلف مخیر باشد میان تقیه و عدم تقیه کو ضرر برسد، یا نحو زراره قایل است و چون عامه که قایلند به مسح بر خفین اعتقاد به گفته عایشه دارند و از جهه او بسته اند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمود که نصف دین خود را از حمیرا اخذ نمایید با آن که این نسبت به اجلاف ته میدان نمی توان داد که زنی که به اعتقاد ایشان معشوقه آن حضرت باشد بهر کس بگوید که دین خود را از زن من یاد گیرید از جهه الزام ایشان که در کتابهای سنیان هست که به اعتقاد ایشان صحیح است صدوق از عایشه روایت کرده است.

(و روت عائشه عن النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله انّه قال اشدّ النّاس حسره یوم القیمه من رای وضوءه علی جلد غیره) یعنی روایت کرده است عایشه که روز قیامت کسی حسرت او بیشتر باشد که وضوی خود را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۵

پوست غیر خود بیند. چون احادیث بسیار نقل کرده اند که امت آن حضرت در روز قیامت رو و دستها و پاهای ایشان سفید نورانی خواهد بود از آثار وضو پس هر گاه ایشان مسح بر موزه کشیده باشند و روز قیامت حیوانات نیز محشور گردند چنانکه حق سبحانه و تعالی

فرموده است که وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ «۱» پس پوست موزه بر پشت حیوانی خواهد رفت که موزه را از پوست آن ساخته بودند و پوست آن حیوان نورانی خواهد بود نه پای صاحبش.

(و روی عنها انّها قالت لان امسح علی ظهر عیر بالفلاه احبّ إلیّ من ان امسح علی خفّی) و از عایشه روایت کرده اند سنیان که همیشه می گفت که و اللّه که اگر من مسح کشم بر پشت خر کوهی که در صحرا می باشد محبوبتر است نزد من از آن که مسح کشم بر موزه خودم چون در آنجا تشریع نیست و این تشریع است، و ظاهرا غرضش این است که به جای موزه مسح پشت خر کوهی کشم و در این صورت باین اعتبار محبوب تر است که اگر چه هر دو صحیح نیست اما وقتی که برپا باشد و مسح کنم توهم صحت وضو می شود، و سبب اضلال دیگران می شود بخلاف مسح بر خر زنده که این مفسدها ندارد.

و در صحاح سته خصوصا صحیح مسلم احادیث بسیار نقل کرده اند در باب وضو که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که در روز قیامت بسیاری از صحابه را نگذارند که از حوض کوثر آب بخورند و ایشان را بجهنم برند و از آثار وضو ایشان را شناسند یعنی اثر وضو بر پای ایشان نخواهد بود من گویم الهی این جماعت اصحاب مننند خطاب رسد که یا محمد تو می دانی که چه بدعتها در دین تو گذاشتند و همه بکفر اصلی خود رجوع کردند من گویم که من بیزارم از ایشان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۶

و مسلم به شش سند در این

باب این حـدیث را ذکر کرده است تا ظاهر شود که مسـح بر خفین بـدعت است، و گمان بنده آنست که نفهمید کرده است و حق سبحانه و تعالی چنین کرده است تا سبب رسوایی ایشان باشد.

(و لم یعرف للنّبیّ صـلّی اللّٰه علیه و آله خفّ الّا خفّا أهداه له النّجاشـیّ و کان موضع ظهر القدمین منه مشقوقا فمسح النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله علی رجلیه و علیه خفّاه فقال النّاس انّه مسح علی خفّیه و علی انّ الحدیث فی ذلک غیر صـحیح الاسـناد) و کسی ندیده بود که حضـرت سـید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله موزه پا کرده باشد مگر یک موزه که پادشاه حبشه به هدیه فرستاده بود از جهه آن حضـرت با چیزهای دیگر حضـرت آن را یک بار پا کردند و روی پاها از آن موزه شکافته بود پس حضرت از آن شـکاف مسح بر پا کشـیدند و سـنیان افترا بسـتند که آن حضرت مسح بر موزه پا کشید یا جمعی نفهمیدند که دریده بود و حضـرت بر پشت پا مسح کشید گفتند که حضرت مسح بر موزه کشید، یا آن که حدیث مسح بر موزه اسناد آن صحیح نیست زیرا که راوی آن مغیره است و نفاق مغیره و فسق او بر همه کس ظاهر است.

و هنوز در آن وقت مقرر نساخته بودند در پیش خود این سخن را که صحابه همه عدولند، و در واقع همه عدول از حق نمودند مگر قلیلی که از خوف الهی با حضـرت امیر المؤمنین بر حق ماندنـد به سـبب احادیثی که خود در مذمت صـحابه و کافر شدن ایشان روایت نموده اند

و شاید که از پنجاه سند متجاوز باشد که هر یک در مواضع متفرقه از صحاح خود نقل کرده اند کسی که خواهد که خاطرش جمع شود رجوع به آنها کند.

و ممکن است که مراد صدوق حدیث فرستادن نجاشی موزه را باشد یعنی این هم معلوم نیست چه جای آن که حضرت صلی اللّٰه علیه و آله پا کرده باشند، و چه جای آن که بر آن مسح کشیده باشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۷

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن الرّجل یکون خفّه مخرّقا فیدخل یده و یمسح ظهر قدمیه أ یجزئه؟ فقال نعم) از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که موزه اش دریده باشد و دستها را داخل آن سوراخ کند و پشت پاها را مسح کشد آیا مجزیست؟

حضرت فرمودند که بلی.

و کلینی و شیخ نیز این حدیث را روایت کرده اند به اسناد قوی و از این حدیث ظاهر می شود که پشت پاها را تمام لازم نباشد مسح کشیدن چون بعید است که چنان دریده باشد که دست بکل پشت پا رسد و اگر چنین دریده باشند بر پا بند نمی شود.

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن رجل قطعت یده من المرفق کیف یتوضّأ؟ فقال یغسل ما بقی من عضده) این حدیث را شیخان بسند صحیح از علی بن جعفر روایت کرده اند که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که دست او را از مرفق بریده باشند. چگونه وضو بسازد پس حضرت فرمودند که آن چه مانده است از بازوی او بشوید آن را.

و ابن جنید بظاهر حدیث عمل

نموده واجب می داند شستن بازو را تا کتف بدل از ذراع، و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و بعضی گفته اند که معنی حدیث این است که چون مرفق مرکب است از جزوی از ذراع و جزوی از بازو و متعارف بریدن آنست که از بند می برند پس جزو بازو مانده است حضرت فرموده است که آن جزو را بشویند. و این احتمال بد نیست و دغدغه در وجوب شستن این مقدار نیست، و لیکن احوط آنست که تتمه را بشوید بقصد آن که اگر مطلوب شارع بوده باشد بعنوان وجوب یا استحباب فبها و الا لغوی باشد.

(و کذلک روی فی قطع الرّجل) و هم چنین روایتی واقع شده است در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۸

بریدن پاها یعنی ساق را مسح بکشد اگر از بند بریده باشند. و اخبار صحیحه وارد شده است که کسی که دست او را بریده باشند ما بقی را می شوید یعنی اگر از تحت مرفق بریده باشند و هم چنین اگر پا را بریده باشند آن چه مانده است مسح بر آن می کشد.

و ظاهرا مراد صدوق نیز این احادیث باشد اگر چه عبارتش قاصر است، و ممکن است که مرادش این باشد که اگر پا را از کعب بریده باشند و بنا بر آن که کعب مفصل است جزوی که از آن مانده است مسح بکشد آن را چنانکه در حدیث علی بن جعفر گفته شد.

و از حدیث صحیح رفاعه نیز ممکن است که این معنی بیرون آید چون روایت کرده است که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی را دست و پا

بریده باشند چگونه وضو می سازد؟ حضرت فرمودند که آنجایی که بریده اند می شوید یعنی و مسح نیز می کشد که شستن دست باشد و مسح در پا و پا را بظهور گذاشته باشد و تغلیبا فرموده باشد.

اگر چه ظاهر حدیث آنست که آن چه مانده باشد می شوید به آن که دست را از زند بریده باشند نه از مرفق و غالب اوقات پا را از کعب می برند چنانکه در مبحث دزدی و قطع طریق خواهد آمد. اما ممکن است که عبارت را اعم بگیریم از بریدن از مرفق یا از زند و اللّه تعالی یعلم.

[هر گاه زن وضو سازد مقنعه خود را بردارد]

(و اذا توضّأت المرأه ألقت قناعها عن موضع مسح رأسها فی صلاه الغداه و المغرب و تمسح علیه، و یجزیها فی سائر الصّلوات ان تدخل اصبعها فتمسح علی رأسها من غیر ان تلقی عنها قناعها) و هر گاه زن وضو سازد مقنعه خود را بردارد از موضع مسح سرش در نماز صبح و شام و بر آن موضع مسح کشد و در باقی نمازها همین کافی است که انگشت را در زیر مقنعه داخل کند و مسح بکشد بی آن که مقنعه را بیندازد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۹

و قریب به این عبارت گفته است شیخ مفید علیه الرحمه و گفته است که در نماز صبح و شام که مقنعه را برمی دارد به سه انگشت مسح می کشد، و در باقی نمازها که برنمی دارد مقنعه را به یک انگشت می کشد.

و شیخ طوسی علیه الرحمه بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که مسح زنان مثل مسح مردان نیست، بلکه زنان در نماز صبح مقنعه را برمی دارند

و سر را مسح می کشند و در باقی نمازها پیش سر را مسح می کشند. و این روایت بر آن چه ایشان گفته اند دلالت ندارد و لیکن صدوق در کتاب خصال این روایت را به اسناد قوی از جابر جعفی روایت کرده است.

و کلینی رحمه اللّٰه بسند حسن کالصحیح، و شیخ بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که زنان را همین کافی است که پیش سر را به سه انگشت مسح کشند و مقنعه را از سر برندارند. و از این اخبار ظاهر می شود که اگر زنان سر را باز کنند و مسح کشند بهتر است و اگر نتوانند گشودن چون سعیها می کنند در زینت خود در نماز صبح و شام باز کنند، و اگر این هم مشکل باشد در نماز صبح بگشایند زیرا که هر صبح سر خود را تازه می بندند، و اگر مشکل باشد انگشتان داخل کنند و به سه انگشت مسح بکشند و اگر مشکل باشد بنا بر کثرت مویی که دارند می باید که خوب بشکافند تا میان آن ظاهر شود مسح را بر سر کشند، یا بر مویی که مخصوص مقدم باشد که به کشیدن آن از حد مقدم سر بیرون نرود و چون خوب بشکافند و از ناصیه بالاتر مسح کنند پاره بر سر مسح کرده اند و پاره بر موی مخصوص مقدم که آن بیخ مو باشد که اگر آن را بکشند به پیشانی نخواهد رسید و در این صورت فضیلت مسح به سه انگشت را یافته اند و اگر سر را بسته باشند نمی توانند بر بالای ناصیه مسح کشیدن بلکه بر ناصیه مسح خواهند کشید

و در ناصیه به صد تشویش

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۰

مقدار یک انگشت ظاهر است و بر مو که می کشند بیخ مو به کشیدن آن به پیشانی می رسد و از حد مقدم می گذرد و چون سنت است به سه انگشت مسح کشیدن و به یک انگشت کافی است در همه نمازها به یک انگشت مسح می توان کشید و لیکن از ثواب سه انگشت محروم می شود.

و هم چنین است مردی که موی سر گذاشته باشد بنا بر این است که مبالغه از شارع شده است در شکافتن آن چنانکه در باب بعد از این خواهد آمد و آن که احادیث در باره زنان بیشتر واقع شده است سببش آنست که زنان موی سر را می گذارند و مردان در اغلب اوقات می تراشند، و بنا بر این تحقیق همه اشکالاتی که علما در این باب کرده اند زایل شد و اللّٰه یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم و الحمد للّه الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا اللّٰه.

(و قال الرّضا صلوات اللّٰه علیه فرض اللّٰه تعالی علی النّاس فی الوضوء ان تبدأ المرأه بباطن ذراعها و الرّجل بظاهر الذّراع) حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اللّٰه تعالی واجب گردانیده است بر مردمان در وضو که زن ابتدا کند به شکم دست و مرد ابتداء کند به پشت دست، و این حدیث را شیخان از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت کرده اند بسند قوی. و ظاهرا صدوق از کتاب محمد بن اسماعیل برداشته، و طریق صدوق بکتاب او صحیح است و لهذا او و کلینی حکم به صحت این خبر کرده اند و ظاهر فرض وجوبست.

و

لیکن اکثر اصحاب به استحباب قائل شده اند احوط آنست که ترک نکنند و قصد وجوب و استحباب آن نکنند، و اگر قصد وجوب کنند ظاهرا ضرر نداشته باشد چون دست شستن واجبست و این فرد واجبست و بر تقدری که بر عکس این جایز باشد از وجوب تخییری بدر نمی رود، و اگر در امثال این قصد قربت کنند بی دغدغه تر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۱

و جمعی از علما از این حدیث استنباط کرده اند که در غسله اولی مرد ابتدا به پشت دست کند و در ثانیه به پیش دست وزن بر عکس، و از لفظ ابتدا در آورده اند چون ابتدا لازم دارد اقلا مرتبه دویم را، و این وجهی ندارد زیرا که ابتدا نظر به پشت دستست و انتهاش پیش دست و همین معنی بس است از برای حصول معنی ابتدا پس اگر یک آب ریختن باشد بهتر آنست که چون دست را با آب به زیر می آورد پاره آب بدست می ماند آن را بر شکم دست ریزد و اگر دو غرفه بریزد غرفه اولی را بر پشت ریزد و غرفه ثانیه را بر شکم دست که هر دو یک شستن شود.

[ثواب الوضوء]

(فقال الصّادق صلوات اللَّه علیه من ذکر اسم اللَّه علی وضوئه فکانّما اغتسل) بسند صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که بسم اللَّه بگوید یا اسم حق سبحانه و تعالی را بر زبان آورد در حال وضو یا در ابتدای وضو چنان است که غسل کرده باشد یعنی چنانکه غسل پاک می کند جمیع اعضا را از حدث و از گناهان، و وضو پاک می کند عضوی چند را که آب به

آن می رسد از گناهان هر گاه بسم اللَّه بگوید وضوی او مثل غسل مطهر جمیع اعضای او خواهد شد از جمیع گناهان علی الظاهر یا از صغایر چنانکه جمعی گفته اند.

(و روی انّ من توضّأ فذکر اسم اللَّه طهر جمیع جسده و کان الوضوء إلی الوضوء کفّاره لما بینهما من الذّنوب و من لم یسمّ لم یطهر من جسده الا ما اصابه الماء) و بسند کالصحیح روایت کرده است صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که هر که وضو بسازد و بسم اللَّه بگوید یا اسم اللَّه را یاد کند جمیع بدنش پاک می شود، و از این وضو تا وضوی سابق یا لاحق یا هر دو گناهان او آمرزیده شود و وضوی با نام الهی بمنزله کفاره گناهان او باشد و کسی که بسم اللَّه یا اسم اللَّه نگوید طاهر نشود از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۲

بدنش از گناهان مگر آن چه آب به آن رسیده است.

و قریب به این مضمون روایت کرده است شیخ بسند صحیح و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه و در وضوی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله نیز گذشت که حضرت رسول امر کرد به اعاده وضو و نماز سه مرتبه شخصی را که بسم اللَّه نگفته بود. و صدوق در علل ذکر کرده است که باب علت وجوب بسم اللَّه در حال وضو، و ظاهر کلامش وجوبست مگر آن که مرادش استحباب مؤکد باشد. و در کتاب حج حدیث صحیحی خواهد آمد که به سبب وضو پاک می شود از گناهان اعضای وضو و بعد از این نیز خواهد آمد در علت وضو و غسل.

(و قال

ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما من توضّأ للمغرب کان وضوؤه ذلک کفّاره لما مضی من ذنوبه فی نهاره ما خلا الکبائر، و من توضّأ لصلاه الصّبح کان وضوؤه ذلک کفّاره لما مضی من ذنوبه فی لیلته الّا الکبائر) و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که وضو بسازد از جهه نماز شام خواه وضو داشته باشد و خواه نداشته باشد آن وضوی او کفاره گناهانی باشد که در آن روز کرده است مگر گناهان کبیره، و هر که وضو از جهه نماز صبح بسازد به دستور سابق آن وضوی او کفاره گناهان شب او شود مگر گناهان کبیره.

و این حدیث را کلینی بدو سند قوی روایت کرده است از سماعه که من در خدمت حضرت امام موسی صلوات اللّٰه علیه بودم و با حضرت نماز ظهر و عصر گزاردم و در خدمت حضرت نشسته بودم تا شام شد پس حضرت آبی طلبیدند و وضو ساختند و فرمودند که وضو بساز عرض کردم که فدای تو گردم وضو دارم فرمودند که اگر چه وضو داشته باشی وضو بساز و بعد از آن فرمودند که هر که وضو از برای نماز شام بسازد و بعد از آن آن چه صدوق ذکر کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۳

نقل کرده است و صدوق مقدمه خبر را ذکر نکرده است.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله افتحوا عیونکم عند الوضوء لعلّها لا تری نار جهنّم) فرمودند که بگشایید چشمهای خود را نزد وضو ساختن شاید که به سبب این معنی چشمهای شما آتش جهنم را نبیند، و ظاهرش آنست که مراد این باشد که

ملاحظه نمایید که آب به همه جا برسد، یا آن که چون در حال وضو هر عضوی کاری دارد چشم نیز به این کار مشغول باشد که اعضای وضو را ببیند، یا ملاحظه کنید که مبادا سنیان در کمین باشند و ضرری به شما رسانند، یا آن که با چشم ظاهر چشمهای باطن را بگشایید با خلاص در نیت و اشاراتی که گذشت.

و صدوق این خبر را به اسناد قوی از ابن عباس از آن حضرت روایت کرده است، و مشهور آنست که ابن عباس آب وضو را داخل چشم می کرد به گمان آن که چشمان از ظواهر است و کور شد. و این حدیث دلالت دارد که آب بچشم باید رسانید.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه من توضّأ و تمندل کتب له حسنه، و من توضّأ و لم یتمندل حتّی یجفّ وضوؤه کتب له ثلاثون حسنه) و صدوق و کلینی بسند قوی از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت کرده اند که هر که وضو بسازد و به دستمال یا دستار آب وضو را خشک کند یک حسنه در نامه عمل او می نویسند، و اگر وضو بسازد و به دستمال پاک نکند تا آب وضو خشک شود سی حسنه در نامه عمل او می نویسند.

بدان که از این حدیث ظاهر می شود که از رو پاک خشک کردن مکروه باشد و گذاشتن آن تا خشک شود سنت باشد پس اگر به دامن خود خشک کند مکروه نکرده است و لیکن خلاف سنت کرده است، بلکه اظهر آنست که هر دو خلاف سنت باشد چون نهی از تمندل صریحا نشده است و آن که ترک هر سنتی

لوامع صاحبقرانی،

را مکروه گویند اصطلاح جدید است.

و مؤید عدم کراهت است در غیر رو پاک حدیث موثق کالصحیح از اسماعیل بن فضل که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه را که از برای نماز وضو ساختند و از دامن پیراهن روی خود را خشک کردند و مکرر فرمودند که ای اسماعیل چنین کن. و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که باکی نیست که روی خود را به جامه خشک کند بعد از وضوء هر گاه جامه پاکیزه باشد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از پاک کردن آب وضو از مندیل یعنی رو پاک پیش از آن که خشک شود حضرت فرمودند که باکی نیست، و این جواب دلالت بر کراهت می کند بخلاف دو حدیث سابق که دلالت بر عدم کراهت می کند خصوصا هر گاه خوف ضرر باشد در هواهای سرد و فعل آن حضرت را حمل بر این می کنیم یا بواسطه بیان جواز و اللَّه تعالی یعلم.

[باکی نیست که شخصی به یک وضو نمازهای شب و روز را به جا آورد]

(و لا بأس بان یصلّی الرّجل بوضوء واحد صلوات اللّیل و النّهار کلّها ما لم یحدث، و کذلک بتیمّم واحد ما لم یحدث او یصب ماء) و باکی نیست که شخصی به یک وضو نمازهای شب و روز را همه بکند تا حدثی از او صادر نشود، و هم چنین به یک تیمم نمازهای شبانه رور را می تواند کرد تا حدثی از او صادر نشود، یا به آب نرسد، و این عبارت مضمون حدیث صحیح زراره است که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه روایت

کرده است و در وضو خلافی نیست میان مسلمانان، و در تیمم خلافی شده است که خواهد آمد.

و لیکن آن قولی که از برای هر نماز تیممی بایـد ضـعیف است و حق همین است که حضـرت فرموده انـد. و احادیث بسـیار بر این مضمون از ائمه هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۵

صلوات اللّٰه علیهم وارده شـده است، و آن که مصـنف بلفظ لا بأس گفته است با آن که در روایت نیست تا اشـعار کنـد به آن که از برای هر نماز تجدید وضو مستحب است بلکه تجدید تیمم.

[ثواب وضو]

(و قال الصادق صـلوات اللّٰه علیه اذا توضّأ الرّجل فلیصـفق وجهه بالماء فانّه ان کان ناعسا فزع و استیقظ، و ان کان البرد فزع فلم یجد البرد) و آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه مردی خواهد که وضو بسازد آب را بر رو زند که اگر خوابش آید خواب از سـرش بدر می رود، و اگر سـرما باشد از دهشت زدن آب سـرما را نمی یابد. و این حدیث را شیخ بسند موثق از عبد اللّٰه بن مغیره روایت کرده است از مردی از آن حضرت.

و بحسب ظاهر مخالفت دارد با حدیث صـحیح زراره که گذشت، و با حدیث موثق کالصـحیح که از حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که حضـرت فرمودند که در وقت وضو آب را بر رو مزنید که همه می ریزد و وفا نمی کند بلکه متفرق سازید به آن که بر رو گذارید و دست را با آب به زیر آورید که آب به همه جا برسد.

و جمع کرده اند که خبر اول محمولست بر جواز، و ثانی بر استحباب، و بهتر

در جمع آنست که اگر خوابش آید یا سرما باشد آب را بر رو بزنند و الا نزنند، و این جمع بد نیست اما عمل بحدیث زراره مطلقا بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و اذا کان مع الرّجل خاتم فلیدره فی الوضوء و یحوّله عند الغسل و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه و ان نسیت حتّی تقوم فی الصّلاه فلا أمرك ان تعید) و هر گاه با شخصی انگشتری باشد باید که او را در وضو بگرداند تا آب بدست او برسد، و بگرداند یا از دست بیرون آورد در وقت غسل. و حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر فراموش کنی تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۶

به نماز برخیزی پس امر نمی کنم ترا که اعاده نماز کنی.

بدان که مجموع مضمون حدیث حسن کالصحیح است که حسین بی ابی العلا از آن حضرت روایت کرده است و گردانیدن نزد وضو و بیرون آوردند نزد غسل را حمل بر استحباب کرده اند، و اگر نه در هر دو حکم یکسانست و ممکن است که بیرون آوردن غسل از آن جهت باشد که در غالب اوقات منی، یا حیض، و نفاس و استحاضه با مغتسل هست و غالب اوقات بر انگشتری اسم خدا، یا رسول، یا ائمه صلوات اللّٰه علیهم می باشد بهتر آن است که بیرون آورد خصوصا در حمامات عامه مبادا به نجاست برسد.

و محتمل آن است که مراد از تحویل گردانیدن باشد و از جهت تفنن عبارت چنین فرموده باشند و علی ای حال اگر انگشتر فراخ باشد و خاطر جمع باشد که آب می رسد گردانیدن سنت خواهد بود، و اگر نرسد یا نداند که می رسد

واجبست که بگرداند تا آب برسد و اما آن که حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده باشی گردانیدن را تا متوجه نماز شوند اعاده نباید کرد از آن جهت است که شک بعد از فراغ است. و احادیث صحیحه وارد شده است که شک بعد از وضو و غسل و نماز اعتبار ندارد.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که هر گاه زنی میل دست داشته باشد، یا بازو بند در ذراع او باشد و نداند که آب به زیر او می رسد یا نه حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حرکت دهد تا آب به زیر او برسد، دیگر پرسیدم از انگشتری تنگ که نداند آب به زیر او می رسد یا نه چه کند؟ حضرت فرمودند که اگر داند که آب به ته او نمی رسد در وقت وضو بیرون آورند. و ظاهرا در آوردن بر سبیل استحباب باشد که مبادا فراموش کند در حال وضو و نگرداند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۷

و از این حدیث ظاهر شد که فرقی در میان وضو و غسل نیست، و بعضی وجه گفته اند که خواهد آمد در غسل که حضرت فرمودند که زیر هر مویی جنابت است و هر که یک مو را آب نرساند بجهنم خواهد رفت. بنا بر این مبالغه در غسل بیشتر کردند و این وجه سهل است زیرا که وضو نیز چنین است. و مع هذا در این حدیث و حدیث صحیح دیگر به همین مضمون وارد شده است که در وضو بیرون آورند و اللّٰه تعالی یعلم.

(و اذا استیقظ الرّجل

من نومه و لم یبل فلا یدخل یده فی الاناء حتّی یغسلها فانّه لا یدری این باتت یده) و هر گاه شخصی از خواب بیدار شود و بول نکرده باشد پس دست راست خود را داخل ظرف نکند تا دست خود را بشوید به درستی که نمی داند که دستش شب در کجا بوده است. پیشتر گذشت که حدیثی که در این باب وارد شده است موثق است و احتمال تقیه اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و زکاه الوضوء ان یقول المتوضّئ اللّهمّ انّی أسألک تمام الوضوء، و تمام الصّلاه، و تمام رضوانک و الجنّه، فهذا زکاه الوضوء) و مقرر چنین بود در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از جهه تمامی و کمال و ازدیاد توفیقات و مثوبات این دعا را بخوانند و ظاهرش این است که این عبارت یکی از ائمه معصومین است صلوات اللّٰه علیهم که سندش را انداخته است مصنف، و ترجمه دعا این است که: خداوندا به درستی که من سؤال می کنم از تو تمام شدن وضو را به آن که قبول کنی و نقصهایی را که در آن واقع شده باشد بفضل خود کامل کنی، و طلب می کنم از تو تمام کردن نماز را به آن که توفیقم کرامت کنی که با اخلاص و حضور قلب و سایر شرایط و ارکان به جا آورم، و از تو می طلبم تمامی رضا و خشنودی ترا به آن که توفیقم کرامت کنی که جمیع افعال من موافق رضای تو باشد و از من کاری صادر نشود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۸

در بقیه عمر که مخالف رضای تو باشد، و از تو

سؤال می کنم بهشت صوری و مراتب عالیه آن را و بهشت معنوی که قرب و وصال و محبت و معرفت تست.

پس هر گاه این دعا بخواند وضوی او تمام می شود و از نقصها پاک می شود و موجب نمو کمالات او می شود چنانکه زکاه مال سبب پاکیزگی نفس است از رذیله بخل، و پاکیزگی مال است از حق فقرا، و تمامی نفس است به کمالات و توفیقات و تأییدات الهی، و زیادتی مال است در دنیا، و در آخرت سبب ثواب نامتناهی است و این چند کلمه جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت است.

باب السواک:

اشاره

چون مسواک جزو وضو است حقیقه بر مذهب جمعی، و مجازا بر مذهب جمعی دیگر و مبالغه بسیار در آن واقع شده بود در میان ابواب وضو او را داخل ساخت و بابی علی حده از جهه آن مقرر ساخت و مراد از سواک پاک گردانیدن دندانهاست از چرک و زردی بهر چه باشد، و بهتر آن است که بشاخهای درختان تازه باشد، و اکمل آن است که به چوب اراک باشد پس به خرقه و انگشت و هر چه ازاله چرک کند سواک متحقق می شود.

و این مسواک کردن فی نفسه سنت مؤکد است و تاکیدش بیشتر است که پیش از شستن رو در وضو واقع سازد، و اگر پیشتر از مضمضه و استنشاق واقع سازد دور نیست که بهتر باشد و اگر در ضمن مضمضه انگشتان خود را به دندانها بمالد اقل مرتبه مسواک کردن بفعل آمده است، و اگر بعد از وضو نیز واقع سازد بد نیست و پیش از نماز نیز سنت است و در وقت خواب مستحب است

و در وقت بیدار شدن و برخاستن به نماز شب مبالغه در آن پیشتر است، و چون دندانها زرد شود یا چرک بگیرد مبالغه در مسواك كردن شده است.

[تأکید بر مسواک]

(قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ما زال جبرئیل علیه السّلام یوصینی بالسّواك حتّی خشیت ان احفی او ادرد، و ما زال یوصینی بالجار حتّی ظننت انّه سیورثه، و ما زال یوصینی بالمملوك حتّی ظننت انّه سیضرب له اجلا یعتق فیه) بسند صحیح از آن حضرت صلی اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۰

و آله منقول است که همیشه جبرئیل مرا وصیت می کرد و مبالغه می نمود در مسواك كردن تا ترسیدم که از بس که مسواك می کردم دندانهای من هیچ نماند یا خونین شود دهان من، یا دندانها همه بریزد، یا دهان خود را خونین کنم، یا دندانهای خود را همه بریزم بنا بر قرائت معلوم.

و مؤید این حدیث کلینی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود که جبرئیل وصیت و مبالغه کرد مرا به مسواك كردن آن قدر که ترسیدم که دندانهای من همه بریزد، و همیشه وصیت می نمود مرا به رعایت حق هم سایگان تا گمان کردم که عاقبت از جهه هم سایه میراثی خواهد داد، و همیشه وصیت و مبالغه می نمود مرا به رعایت حال غلام و کنیز تا آن که گمان کردم که از جهه ایشان مدتی مقرر خواهد ساخت که هر گاه آن مدت خدمت بکنند آزاد شوند بعد از آن، و دغدغه نیست که حق سبحانه و تعالی از جهه هم سایه میراث مقرر نساخته و از جهه مملوك مدت آزادی مقرر نساخته

است.

و كلينى رضى اللَّه عنه خبرى مرسل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه روايت كرده است كه هر بنده كه شيعه باشد بعد از هفت سال آزاد مى شود خواه صاحبش آزاد بكند و خواه آزاد نكند و بعد از هفت سال خدمت او حلال نيست. و اين حديث را حمل بر استحباب كرده اند كه سنت است كه غلام شيعه را بعد از هفت سال آزاد كنند و مكروه است بعد از هفت سال او را خدمت فرمودن.

[رعايت حق زنان]

(و فى خبر آخر و ما زال يوصينى بالمرأه حتّى ظننت انّه لا ينبغى طلاقها) و در روايتى اين زيادتى هست كه و هميشه مبالغه مى نمود مرا به رعايت زنان كه گمان كردم خوب نباشد مطلقا طلاق زنان دادن. و اخبار معتبره وارد شده است در كراهت طلاق با ملايمت اخلاق و با عدم الفت

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۴۵۱

كراهت ندارد پس حمل لا ينبغى بر اطلاق مى بايد كرد يا بر حرمت طلاق و حال آن كه مكروه است و اللَّه تعالى يعلم.

[مسواك و حجامت و خلال]

(و قال الصّادق صلوات اللّه عليه نزل جبرئيل عليه السّلام بالسّواك، و الحجامه، و الخلال) و بسند موثق كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّه عليه منقولست كه جبرئيل مسواك و حجامت و خلال را از جهه حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله آورد يعنى گفت كه حق سبحانه و تعالى مسواك را سنت تو كرده است هميشه خصوصا در اوقات خاصه، و حجامت را از جهه دفع زيادتى خون مقرر ساخته است، و بعد از طعام ميان دندانها را به چوب و امثال آن پاك ساختن را سنت گردانيد و ممكن است كه چوب مسواك و شيشه حجامت و چوب خلال را آورده باشد يا آلات را با حكم آنها آورده باشد. و اول أظهر است.

(و قال موسى بن جعفر صلوات اللّه عليهما اكل الاشنان يذيب الجسد و التّدلّك بالخزف يبلى الجسد و السّواك فى الخلاء يورث البخر) و بسند قوى از آن حضرت صلوات اللّه عليه منقول است كه خوردن اشنان مى گدازد بدن را، و چرك كردن بدن به سفال بدن را كهنه مى كند و از طراوت مى اندازد يا پوست

بدن سست می شود و ضرر است، و مسواک کردن در ادب خانه گند دهن می آرد.

اما خوردن اشنان ظاهرا چنان بوده است که بعد از طعام اندرون دهان را به اشنان می شسته اند و بسیار بوده است که فرو می برده اند از آن نهی واقع شده است چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت فرمودند که بیرون دهان را از اشنان بشویید که چربی می ماند و بد بو می شود، اندرون دهان بد بو نمی شود.

و در حدیث قوی از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۲

راوی عرض نمود که ما اشنان را می خوریم حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه وقتی که دهن به اشنان می شستند لبها بر هم می گذاشتند که مبادا تا اشنان داخل دهن شود و فرو رود زیرا که سبب سل و دق می شود و منی را کم می کند زانوها را سست می کند.

و اما چرک کردن بدن به سفال و آن گل پخته است و شکی نیست که مالیدن آن بر غیر پا خوب نیست و عرفا کف پا و پاشنه را بدن نمی گویند، و در لغت بدن می گویند اگر نمالد بهتر است، و اگر سنگ بر بدن بمالد معلوم نیست که کراهت داشته باشد اگر چه ظاهر علتی که فرموده اند در آن نیز جاری است بهتر آنست که غیر پا را به سنگ نمالند.

و در چند حدیث معتبر وارد شده است که خزف به بدن مالیدن پیسی می آورد بلکه ظاهر احادیث آنست که رفع چرک به سبوس و سدر و امثال اینها بکنند چنانکه خواهد آمد.

و ظاهر حدیث

آن است که در بیت الخلا مسواک کردن کراهت داشته باشد اگر چه در حال بول و غایط نباشد، و محتمل است که مجموع نهی ارشادی باشد و فایده اش دنیوی باشد مگر آن که کسی ترک اینها از آن جهت کند که چون حق سبحانه و تعالی دوست می دارد زندگانی را از جهه عبادت یا عبادت مطلوب الهی است و هر چند آدمی زنده و صحیح است عبادت بیشتر خواهد کرد از آن جهت ترک اینها بکند مثاب خواهد بود، و لیکن این نیت بسیار مشکل است مگر مخلصین را.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه اربع من سنن المرسلین التّعطّر، و السّواک، و النّساء، و الحنّاء) و بسند موثق وارده شده است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که چهار چیز از سنتهای پیغمبرانست که همه بر آن مداومت می نموده اند اول تعطر است یعنی بوی خوش کردن. و در نسخ احادیث صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۳

و کلینی العطر است بکسر عین یعنی بوی خوش. و اخبار متواتره در این باب وارد شده است که بوی خوش از سنتهای پیغمبران است خصوصا پیغمبر ما صلی اللَّه علیه و آله که بسیار بر آن مداومت می نموده اند و در باب روز جمعه خواهد آمد، و هم چنین زنان در باب نکاح و حنا در باب حمام.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه انّ افواهکم طرق القرآن فطهّروها بالسّواک) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که دهانهای شما راههای قرآن است و قرآن از دهان بیرون می آید پس پاکیزه سازید دهانهای خود را به مسواک کردن از جهه تعظیم قرآن. و از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللَّه علیه بسند قوی منقول است که چون به نماز شب برخیزید مسواک بکنید که فرشته دهان خود را به دهان شما می گذارد و هر چه می خوانید از قرآن و دعا به آسمان می برد پس باید که دهان شما خوشبو باشد که سبب خوشحالی فرشته شود و سبب آزردگی اوست اگر بد بو باشد.

(و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله فی وصیّته لعلیّ صلوات اللَّه علیه یا علیّ علیک بالسّواک عند وضوء کلّ صلاه) و به اسانید صحیحه منقولست که از جمله وصیتهائی که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه را کرد این بود که یا علی بر تو باد که مسواک کنی نزد وضو از برای هر نمازی که بسازی خواه واجب و خواه سنت، و آن چه صدوق در باب وصایا نقل نموده است این است که نزد هر وضوئی و نزد هر نمازی مسواک کن و چون این باب وضو است همین وضو را نقل کرد.

و ممکن است که از غیر آن وصیت باشد یا نساخ انداخته باشند، و ظاهر نزد وضو قبل از وضوست پیش از مضمضه و استنشاق چنانکه کلینی بسند صحیح از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از مسواک کردن بعد از وضو حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۴

فرمودند که پیش از وضو مسواک می باید کرد راوی گفت که اگر فراموش کنم پیش از وضو حضرت فرمودند که بعد از وضو مسواک کن و بعد از آن سه مرتبه مضمضه کن.

و ظاهر این حدیث آنست که

پیش از مضمضه باشد چنانکه در وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مضمضه و استنشاق فرمودند و بعد از آن رو را شستند می باید که آن حضرت مسواک را پیشتر کرده باشند و اشعاری دارد که مضمضه و استنشاق جزو وضو باشند.

و در این باب احادیث متعارض است در بعضی از اخبار صحیحه و حسنه و قویه وارده شده است که مضمضه و استنشاق از وضو نیستند. و در حدیث صحیحی وارد شده است که از وضوست. و احادیث متواتره وارد است بر آن که هر دو سنت است اکثر علما جمع کرده اند در میانه اخبار به آن که از وضو نیست یعنی از واجبات وضو نیست و از وضو هست یعنی از سنتهای وضو است.

و محتمل است که سنتی علی حده باشد قبل از وضو، و آن که وارد شده است که از وضوست بر سبیل مجاز باشد چنانکه در مسواک نیز وارد شده است که از وضو است مجازا، و فایده خلاف در آن ظاهر می شود که جمعی که قایلند که از وضو است می گویند که نیت را مقارن هر یک می توان ساخت حتی آن که جمعی گفته اند که نیت را مقارن دست شستن سنت پیش از وضو می توان ساخت.

و بعضی گفته اند که مقارن مسواک کردن می توان ساخت، و لیکن احوط آنست که نیت را مقارن هیچ یک از این افعال نسازد بلکه مقارن شستن رو سازد، و اگر مقارن آنها سازد البته مقارن شستن رو نیز بسازد، و اگر مقارن شستن رو سازد بهتر آنست که در وقتی که آنها را بفعل آورد قصد داشته باشد که از جهه رضای الهی

بفعل می آورد تا ثواب بر آن افعال داشته باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۵

و بعضی از علما گفته اند که هر گاه نیت را مقارن شستن رو دارد نیت شامل آنها که پیش واقع ساخته است می شود هر چند نیت آنها را نکرده باشد، و وجهش ظاهر نیست بلکه می باید قصد شستن آنها نیز از برای خدا بکند تا ثواب داشته باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال صلوات اللّٰه علیه السّواک شطر الوضوء) و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که مسواک جزو وضوست یا نصف وضوست در ثواب. و مشهور آنست که بر سبیل مبالغه واقع شده است یعنی بمنزله جزو وضوست که می باید مقارن وضو باشد و ترک آن نکنند که اگر ترک کنند گویا وضو نساخته اند.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لمّا دخل النّاس فی الدّین افواجا اتتهم الازد ارقّها قلوبا و اعذبها افواها فقیل یا رسول اللّٰه هذا ارقّها قلوبا قد عرفناه فلم صارت اعذبها افواها فقال انّها کانت تستاک فی الجاهلیّه) مصنف از وهب بن وهب مسندا روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که چون مردمان داخل شده اند در دین بعد از فتح مکه معظمه فوج فوج و گروه گروه طایفه ازد که در یمن می باشند و انصار از آن طایفه بودند آمدند، از همه طوایف دلهای ایشان رقیق تر بود و گریان و پشیمان از اعمال سابق ایام کفر، و دهانهای ایشان خوشبوتر بود، پس پرسیدند از آن حضرت که یا رسول اللّٰه آن که فرمودی که دلهای ایشان تنگ تر بود از آثار گریه و زاری

ایشان، یا از سبقت انصار که از ایشان بودند بدین اسلام دانستیم، اما ندانستیم که چرا دهنهای ایشان خوشبوتر بود حضرت فرمود که از این جهت بود که ایشان در جاهلیت و ایام کفر مسواک می کردند.

و ممکن است که مسواک کردن ایشان سبب رقت قلوب ایشان شده باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۶

و از این جهت حضرت صادق این را فرموده باشند یا از آن جهت که سبب خوشبوئی دهان ایشان بود. و ممکن است که خوشبوئی دهان کنایه از آن باشد که خوش کلام بودند و مسواک سبب آن می شود.

و همین روایت را در علل ذکر کرده است و باین عنوان است که قال الصادق صلوات اللَّه علیه قال رسول اللَّه علیه و آله و به جای انّها لأنها بود و سهوا تتمه را ذکر نکرده است یا از نساخ افتاده است، و اگر نباشد البته مراد است و اگر نه معنی صحیح نیست زیرا که سؤال ایشان از معنی این کلام دلالت می کند بر این که حضرت رسول صلی اللَّه علیه پیشتر فرموده باشد.

(و قال صلوات اللَّه علیه لکلّ شی ء طهور و طهور الفم السّواک) در تتمه روایت سابقه وهب از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه نقل کرده است که فرمودند که هر چیزی را مطهریست و مطهر دهان مسواکست ظاهرا مراد این باشد که چنانکه دهان را از کثافت پاک می کند هم چنین زبان را پاک می کند از گناهانی که از او صادر شده است و نمی گذارد که از او صادر شود من بعد چون کلمه طهور مستلزم این معانی هست.

و از این عبارت نیز ظاهر می شود که طهور بمعنی مطهر

است نه طاهر بلکه در هیچ جا احتمال طاهر ندارد و بر تقدری که در لغت عرب بمعنی طاهر آمده باشد در عرف خدا و رسول و ائمه صلوات اللّٰه علیهم باین معنی است البته و چند جا ذکر کردم تا مطلع باشی و بدانی که بحثهایی که بعضی از فضلا کرده اند بواسطه عدم تتبع است.

و این را نیز بدانی که حقیقت شرعی در اکثر چیزها واقع است و عرف حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم به مرتبه رسیده است که غیر معانی مصطلح ایشان کسی که تتبع کلام ایشان کرده نمی فهمد و بر تقدری که احتمالی رود در عرف نبی، در عرف ائمه مطلقا احتمال نیست با آن که ظهور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۷

کافی است احتیاج به یقین نیست.

و هر منصفی می داند که یقین حاصل است و جمیع مراتب بحثهای اصولیان مبتنی بر شکوکی است که از وهم ناشی است به اعتبار کثرت مزاولت بر آن و اگر وهم را از میان بردارند عقول در همه امور مستقل است و لیکن کار واهمه همگی باطل است و اکثر طلبه آن را دقت نامیده اند و به آن افتخار می نمایند فتدبر.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله کان یکثر السّواک و لیس بواجب فلا یضرّک ترکه فی فرط الأیّام) و حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله بسیار مسواک می کردند و واجب نیست که بترک آن عقوبت الهی باشد بلکه سنت مؤکد است پس ضرر ندارد که کسی آن را چند روزی ترک نماید.

و لفظ

فرط را از دو روز تا پانزده روز استعمال می کنند و ظاهرا مراد از اینجا آن است که به سه روز نرسد و اگر برسد از آن نگذرد چنانکه در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که می باید که سه روز بر تو نگذرد که مسواک نکنی اگر همه محض گردانیدن مسواک باشد به دندانها.

(و لا باس ان یستاك الصّائم فی شهر رمضان أیّ النّهار شاء) یعنی باکی نیست که مسواک کند روزه دار در ماه رمضان در هر وقتی از روز که خواهد خواه پیش از پیشین باشد و خواه بعد از آن. و این مضمون روایت کالصحیحی است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه.

و در حدیث صحیح از آن حضرت وارد شده است که از آن حضرت پرسیدند که آیا صایم مسواک می تواند کرد به آب یا به چوب تر که مزه او را بیابد؟ حضرت فرمودند که باکی نیست. و لیکن در حدیث صحیحی دیگر وارد

است از آن حضرت که به آب مسواک می تواند کرد و به چوب تر مسواک نکند.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که آن حضرت فرمودند که مکروه است صایم را که مسواک کند به مسواک تر و فرمودند که اگر چوب را تر کنند و تری آن را بتکانند که هیچ تری نماند به آن مسواک می تواند کرد و در حدیث موثقی دیگر وارد است که به چوب تر مسواک نکند.

پس از این احادیث ظاهر شد که جایز است مسواک کردن، و اگر مطلقا تری نداشته باشد بهتر است و اگر مسواک خشک را به آب تر

کننـد کراهت دارد، و اگر آبش را بتکاننـد کراهت کمـتر می شود، و اگر چوب تر باشـد که تـازه باشـد کراهت بیشـتر است و لیکـن اینهـا همـه وقـتی است که آب مسـواک را فرو برد و اگر بینـدازد ظـاهرا کراهتش کمـتر می شـود بلکه کراهت نخـواهد داشت، و اگر آب مسواک را در غیر روزه نیز بینـدازد بهتر است چون غالب اوقات تر بیرون می آید و داخل دهان می شود، و اکثر علمـا آب دهـان را حرام می داننـد هر گـاه از دهـان بیرون آیـد و اگر بعـد از مسواک در روزه اگر به چوب تر یـا به آب مسواک کرده باشد سه مرتبه آب دهان را بیندازد بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و لاـ بـاس بـالسّواک للمحرم) و بـاکی نیست مسـواک کردن محرم را که احرام بحـج یـا عمره بسـته باشـد. در حـدیث حسـن کالصـحیح، و صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که آن حضرت فرمودند که محرم مسواک می تواند کرد اگر چه خون درآید چون از سـنت است. و در حدیث صـحیحی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که مسواک بکند اما چنان نکند که خون درآید یعنی مبالغه نکند در مالیدن و سخت نمالد که خون درآید.

و چون بحسب ظاهر مخالفتی با حـدیث اول دارد یک مرتبه حمل کرده اند اول را بر جواز و دویم را بر کراهت، و یا اول را به آن که قصد نداشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۹

باشد که خون درآید و بدر آید و ثانی که حرام است یا مکروه آن است که مبالغه کند عمدا تا خون درآید، یا اگر از حال

خـود یابـد که خون درمی آیـد نکنـد بهـتر آنست چون یکی از محرمـات احرام درآوردن خون است از بـدن. و صـدوق عمل بحدیث اول کرده است و در محرمات احرام خواهد آمد.

(و یکره السّواک فی الحمّام لأنّه یورث و باء الاسـنان) و مکروه است مسواک کردن در حمام زیرا که سبب ریختن دندانها می شود. و صدوق این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است بسند کالصحیح.

(و السّواک من الحنیفیّه و هی عشر سـنن خمس فی الرّأس و خمس فی الجسـد فامّا التی فی الرّأس فالمضـمضه و الاسـتنشاق و السّواک و قصّ الشّارب و الفرق لمن طوّل شعر رأسه و من لم یفرق شـعر رأسه فرقه اللّٰه یوم القیمه بمنشار من نار و امّا الّتی فی الجسـد فالاسـتنجاء و الختان و حلق العانه و قصّ الاظفار و نتف الابطین) مسواک کردن از سـنتهای حضـرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه الصلاه و السلام است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به آن مداومت می نمودند و آن ده سنت است پنج سنت در سر است و پنج سنت در بدنست اما آن چه در سر است مضمضه، و استنشاق، و مسواک، و گرفتن شارب است، و جـدا کردن موی سـر است به آن که از پیش سـر آن را دو حصه کنـد که پوست سـر ظاهر شود، و کسـی که موی سـر را جدا نکند حق سبحانه و تعالی سرش را به ارّه آتشین جدا کند در روز قیامت. و اما آن چه در بدنست استنجای بول و غایط است، و ختنه کردن، و موی پشت زهار تراشیدن،

و ناخنها گرفتن، و موی زیر بغلها را کندن است.

و صدوق بسند موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه این حدیث را روایت کرده است به این عنوان که حضرت فرمودند که پنج

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۰

سنت در سر است و پنج در بدن اما آن چه در سر است مسواک است، و اخذ شارب، و فرق شعر، و مضمضه، و استنشاق، و اما آن چه در بدنست ختنه، و موی پشت زهار تراشیدن، و موی زیر بغلها کندن، و ناخنها گرفتن، و استنجاست. و زیادتیها از صدوقست.

اما آن که از سنن حنیفیه است اخبار بسیار بر آن وارد است و اما مبالغه در شکافتن مو ممکن است که از جهت مسح سر باشد چنانکه گذشت که می باید مسح بر بشره باشد یا بر موی مخصوص بشره و آن قدری است که به کشیدن از حد پیش سر بیرون نرود از اطراف مقدم سر، و اگر فرق کرده باشد مسح بر بشره واقع می شود یا بر بیخ مو که به کشیدن آن از اطراف بدر نمی رود.

و هر گاه بمقدار دو انگشت از بالای ناصیه بکشد این معنی محقق می شود زیرا که بیخ مو تا دو انگشت از هر طرفی بدر نخواهد رفت و قدر سه انگشت سنت را مسح کشیده خواهد بود البته و جدا کردن مو بقدر یک انگشت لازم است تا مسح بر ناصیه واقع شود، و از هم جدا کردن کل مو را سنت است اگر سه انگشت را واجب ندانیم، و اگر نه لازمست که آن قدر جدا کند که سه انگشت مسح تواند کشید، و اگر مردان

موی سر را بتراشند بهتر است و زنان را چون تراشیدن موی سر حرامست فرق لازمست چنانکه گذشت و احکام باقی خواهد آمد.

(و قال الباقر و الصّادق صلوات اللّٰه علیهما صلاه رکعتین بسواک افضل من سبعین رکعه بغیر سواک) فرمودند که دو رکعت نماز با مسواک بهتر است از هفتاد رکعت بی مسواک و کلینی این حدیث را بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت نموده است و دور نیست که اگر در حال وضو مسواک کرده باشد یا در وقتی دیگر که قصدش این باشد که در وقت نماز با مسواک نماز کرده باشد کافی باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۱

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات اللّٰه علیه فی السّواک لا تدعه فی کلّ ثلاثه ایّام و لو ان تمرّه مره واحده) بسند موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که ترک مکن مسواک را در هر سه روز اگر هم یک بار بگردانی بر دندانها. و اولی آن است که در وقت هر وضو و وقت هر نماز مسواک کند.

(و قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله اکتحلوا وترا و استاکوا عرضا) و حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که سرمه را طاق بکشید به آن که هر چشمی طاق باشد یا مجموع طاق باشد، و در حدیث صحیح وارد است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله چهار میل در چشم راست می کشیدند و سه میل در چشم چپ. و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که سرمه کشد طاق بکشد و این بهتر است، و

اگر طاق نباشد نیز باکی نیست.

و در حدیث کالصحیحی واقعست که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله چشمان مبارک را از سرمه سیاه در وقت خواب طاق طاق می کشیدند یعنی هر یک را طاق می کشیدند پس حمل بر تخییر باید کرد.

و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شب سرمه کشیدن از برای چشم نافع است و در روز زینت است. و احادیث بسیار در فضیلت سرمه سنگ که غالبا در حدود اصفهان می باشد وارد شده است که دهان را خوشبو می کند، و پلکهای چشم را قوت می دهد، و موی پلك را می رویاند، و چشم را تند می کند و مدد می کند بر آن که سجده طولانی تواند کرد، و دمعه را که ریختن آب چشم است دفع می کند، و قوت مجامعت را زیاد می کند، و چشم را جلا می دهد. و حضرت فرمودند که مسواک را به عرض دندان بکنید زیرا که بر طول دندان غالبا مجروح می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۲

(و ترك الصّادق صلوات اللّٰه علیه السّواك قبل ان یقبض بسنتین و ذلك انّ اسنانه ضعفت) صدوق این حدیث را از مسلم که آزاد کرده حضرت بود بسند قوی روایت کرده است که او گفت که آن حضرت دو سال پیش از آن که از دنیا بروند ترک مسواک کردند چون دندانهای آن حضرت ضعیف شده بود.

و ظاهرا مبالغه ای که سابق داشتند آن را ترک فرموده بوده اند چون مجرد انگشت مالیدن کافی است، مگر آن که بی قوت شده باشد به حیثیتی که خوف داشته باشند که از امرار نیز بیفتد یا آن که راوی مجهول الحال

است و شهادت بر نفی نیز مشکل است، شاید حضرت در اندرون خانه مسواک می فرموده باشند.

(و سأل علیّ ابن جعفر اخاه موسی بن جعفر علیهما السّلام عن الرّجل یستاک مرّه بیده اذا قام إلی صلاه اللّیل و هو یقدر علی السّواک فقال اذا خاف الصّبح فلا بأس) و بسند صحیح سؤال کرد علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما که هر گاه شخصی یک مرتبه بدست خود مسواک کند وقتی که به نماز شب برخیزد با آن که قدرت بر مسواک داشته باشد خوب است. حضرت فرمودند که اگر خوف طلوع صبح داشته باشد باکی نیست یعنی اگر ترسد که صبح شود وقت نماز شب بگذرد بد نیست بدست مسواک کردن.

و بحسب مفهوم دلالت می کند بر آن که در فراخی وقت اکتفا به همین نکند یعنی تا ممکن باشد فرد کامل را بفعل آورد. و کلینی رحمه اللّه روایت کرده است که اقل مرتبه مسواک آنست که انگشت خود را به دندانها بمالی که چرک آن را ببرد.

(و قال النّبیّ صلوات اللّه علیه و آله لو لا ان اشقّ علی أمّتی لأمرتهم بالسّواک عند وضوء کلّ صلاه) و صدوق بسند حسن کالصحیح، و کلینی بسند قوی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۳

که حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند که اگر نه شاق می شد بر امت من هر آینه واجب می کردم بر امت خود مسواک کردن نزد هر نمازی را. و ظاهر این حدیث تفویض است و الا رسول خدا را کی بود که واجب کند. و تأویل کرده اند

که حق سبحانه و تعالی بر زبان من بر شما واجب می کرد.

و بسند قوی از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که می فرمودند به اصحاب خود که چرا دندانهای شما زرد است چرا مسواک نمی کنید.

(و روی لو علم النّاس ما فی السّواک لأباتوه معهم فی لحاف) و بسند موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که اگر مردمان می دانستند که چه ثواب بسیاری در مسواک هست هر آینه وقت خوابیدن در میان لحاف با خود می بردند که چون بیدار شوند بی فاصله مسواک کنند یا آن که در زیر لحاف مسواک کنند تا خوابشان ببرد. و در بعضی از نسخ فی اللحاف است و آن اظهر است، و لیکن در ثواب الاعمال مثل متن است.

(و روی انّ الکعبه شکت إلی اللّٰه عزّ و جلّ ما تلقی من انفاس المشرکین، فاوحی اللّٰه تبارک و تعالی إلیها قرّی یا کعبه فانّی مبدّلک بهم قوما یتنظّفون بقضبان الشّجر فلمّا بعث اللّٰه عزّ و جلّ نبیّه محمّدا صلّی اللّٰه علیه و آله نزل علیه الرّوح الامین جبرئیل علیه السّلام بالسّواک) و روایتی واقع شده است که کعبه شکایت کرد به خداوندی که عزیز و جلیل است از آن چه می یافت از گند دهان کفار، پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به کعبه که بشارت باد ترا و چشمت روشن باد، یا قرار گیر و خاطر جمعدار که من بعوض این جماعت جمعی را خواهم آورد که ایشان دهنهای خود را پاکیزه سازند بشاخهای درختان و مسواک کنند، پس چون حق سبحانه و تعالی حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله را فرستاد به

رسالت جبرئیل مسواک را از جهه حضرت آورد که امت او به آن مسواک کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۴

و ظاهر شکایت کعبه آنست که او را شعور باشد، و ظاهر آیات و احادیث این است. و بعضی تأویل کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی امر به تعظیم آن کرده است پس هر گاه تعظیم او کنند تعظیم الهی کرده اند، و تحقیر او تحقیر الهی است پس گویا شکایت می کند که اینها تعظیم نمی کنند، و اگر بظاهر خود بگذارند و تأویل نکنند امثال اینها را ظاهرا بهتر باشد.

[در مسواک کردن دوازده فاید اخروی و دنیوی هست]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه فی السّواک اثنتا عشره خصله هو من السّنّه و مطهره للفم، و مجلاه للبصر، و یرضی الرّحمن، و یبیّض الاسنان، و یذهب بالحفر «۱» و یشدّ اللّثه، و یشهّی الطّعام، و یذهب بالبلغم، و یزید فی الحفظ، و یضاعف الحسنات و تفرح به الملائکه) و بطرق متکثره قویه از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله منقول است که در مسواک کردن دوازده فاید اخروی و دنیوی هست.

اول: آن که از سنت حضرت سید المرسلین است صلی اللَّه علیه و آله و متابعت آن حضرت موجب ثواب عظیم است.

دوم: آن که سبب پاکیزگی دهان است که مؤمنان و فرشتگان از آن متأذی نمی شوند قطع نظر از آن که چرکنی سبب بی اعتباریست.

سیم: آن که سبب جلاء چشم است چون رطوبات فاسده دفع می شود.

چهارم: آن که سبب خوشنودی حق سبحانه و تعالی است یعنی ثواب عظیم می دهد.

پنجم: آن که دندانها را سفید می کند و چرک سبب فساد آن نمی شود با آن که حسنی که لازم مسواک است بهم می رسد.

ششم: آن که زردی دندان

را می برد و بودنش سبب ریختن دندانست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۵

قباحت دارد.

هفتم: آن که لثه بکسر لام و تخفیف ثا یعنی بن دندان را سخت می کند.

هشتم: آن که اشتهای طعام می آورد به سبب دفع فضلات فاسده.

نهم: آن که بلغم زیادتی را دفع می کند چون به سبب مسواک رطوبات بلغمی مرتبه مرتبه می آید و دفع می شود.

دهم: آن که حافظه را زیاده می کند چون اغلب اوقات زیادتی بلغم سبب نسیان است.

یازدهم: آن که حسناتی که از این کس صادر می شود بعد از آن مضاعف می کند، و در روایتی از این روایات آنست که هفتاد برابر می شود ثواب آن. و در روایتی دیگر دو رکعت نماز را بهتر از هفتاد رکعت می کند.

دوازدهم: آن که فرشتگان خوشحال می شوند از آن که بنده کار خوب می کند و ایشان متأذی نمی شوند از بوی بد. و در روایتی دیگر آن که راه قرآن را پاک می کند. و در روایتی کالصحیح وارد شده است که ریختن آب چشم را بر طرف می کند و چشم را جلا می دهد. و در روایت کالصحیح دیگر بلغم را می برد و عقل را زیاده می کند مجملا آن قدر مبالغه در مسواک وارد شده است در هیچ سنتی از سنن بخاطر ندارم که شده باشد.

باب عله الوضوء:

یعنی چیزی که سبب آن شده است که حق سبحانه و تعالی وضو را مقرر ساخته است بعنوان وجوب، یا استحباب و علتهای شرعی گاه هست که بسیار است، و لیکن علت عقلی یکی بیش نمی باشد نزد اکثر علما، و حق آن است که آن نیز می باشد باین معنی که مثلا هر گاه دو کس بطلب شخصی آیند که هر یک مستقل باشند

در علیت که اگر هر یک تنها می آمدند او می رفت و برود پس رفتن او دو علت دارد و لیکن باصطلاح ایشان هر یک را جزو علت تامه رفتن می دانند هر چند کل واحد قابلیت علیت داشته باشد و در شرع نیز چنین است پس اگر علت گویند هر یک را اعتبار این است که فی نفسها مستقل است در سببیت قطع نظر از آن دیگری، و اگر جزو علت گویند به اعتبار وقوع است و جزو علت را نیز علت می نامند مجازا پس اگر امثال اینها چند علت داشته باشد بهر دو معنی صحیح است.

(جاء نفر من الیهود إلی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فساله «۱» عن مسائل فکان فیما سألوه أخبرنا یا محمّد لأیّ عله توضّأ هذه الجوارح الاربع و هی أنظف المواضع فی الجسد) روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه. و بسند قوی کالصحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۷

از حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه به اندک تغییر لفظی و عبارت متن عبارت سند اول است که جماعتی از یهودان به خدمت حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله آمدند و چند مسأله پرسیدند، و در روایت ثانیه ده مسأله، و از جمله سؤالات ایشان این بود که یا محمد بچه علت در وضو این چهار عضو شسته می شود و مسح کشیده می شود چون دستها را یک عضو حساب کرده و پاها را یکی و حال آن که این چهار عضو پاکیزه ترین عضوهاست در بدن و می بایست عضوی که کثیف تر باشد شسته شود.

و در حدیث دویم چنین است که در وقت سؤال

ایشان جبرئیل علیه السلام در جانب راست نشسته بود و میکائیل علیه السّلام در جانب چپ آن حضرت و به حضرت می گفتند که چنین جواب ایشان بده و حضرت هر چه ایشان می گفتند جواب می فرمودند تا عاقبت مسلمان شدند و جوابها را بیرون آوردند که از الواح حضرت موسی نوشته بودند و موافق بود با آن چه حضرت فرموده بود.

و ایشان گفتند که در الواح چنین نوشته که کسی این جوابها را نخواهد داد مگر پیغمبر آخر الزمان و در وقت جواب دادن او جبرئیل در جانب راست او باشد، و میکائیل در جانب چپ او و وصی او در برابر او. حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که چنین است جبرئیل از جانب دست راست بود، و میکائیل از جانب دست چپ، و وصی من علی بن ابی طالب است که در برابر من نشسته است. و عاقبت اسلام آن یهودی سایل بر وجه کمال شد.

(قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله لمّا ان وسوس الشّیطان إلی آدم علیه السّلام دنا من الشّجره فنظر إلیها فذهب ماء وجهه ثمّ قام و مشی إلیها و هی اوّل قدم مشت إلی الخطیئه ثمّ تناول بیده منها ما [او ممّا] علیها فاکل فطار الحلیّ و الحلل عن جسده فوضع آدم یده علی امّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۸

رأسه و به کی فلمّا تاب اللّٰه عزّ و جلّ علیه فرض علیه و علی ذرّیّته تطهیر هذه الجوارح الاربع فامره اللّٰه عزّ و جلّ بغسل الوجه لمّا نظر إلی الشّجره و امره بغسل الیدین إلی المرفقین لمّا تناول بهما، و امره بمسح الرّأس لمّا وضع یده علی امّ رأسه،

و امره بمسح القدمين لمّا مشى بهما إلى الخطيئه) حضرت رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله فرمودند كه چون شيطان وسوسه كرد حضرت آدم را و قسم ياد كرد كه من شما را نصيحت مى كنم كه اگر مى خواهيد كه دايم در بهشت بمانيد از اين درخت گندم يا انگور بخوريد، حضرت آدم متوجه شجره شد و نگاهى به آن درخت كرد آب روى حضرت آدم رفت ديگر برخاست و به جانب آن درخت روانه شد و آن اول قدمى بود كه حركت كرد به خطا و ترك اولى، پس دست دراز كرد و از ميوه آن درخت چيد و خورد، پس زرينها كه بر او بود و جامها كه پوشيده بود همگى از بدن حضرت آدم پريد، پس حضرت آدم دست بر سر زد و گريان شد، پس چون حق سبحانه و تعالى توبه حضرت آدم را قبول كرد واجب ساخت بر حضرت آدم و بر ذريت او كه اين مواضع را پاكيزه كنند به وضو، پس حق سبحانه و تعالى او را امر كرد كه رو را بشويد چون نظر به جانب شجره كرده بود، و امر كرد او را به شستن دستها با مرفقها چون به دستها ميوه را چيده بود، و او را امر كرد كه مسح سر كند چون دست بر سر زده بود، و او را امر كرد كه پاها را مسح كشد چون به اين پاها رفته بود به جانب خطا و ترك اولى.

و حديث دويم اين تتمه دارد كه حضرت فرمود كه پس حق سبحانه و تعالى سنت كرد بر امت من مضمضه را تا محبت حرام

را از دل ایشان بردارد و سنت کرد استنشاق را تا بو و گند آتش دوزخ را بر ایشان حرام گرداند یهودی گفت راست گفتی یا محمد پس بگو چه ثوابست کسی را که این وضو را به جای آورد؟ پس حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند که اول که دست او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۹

به آب می رسد شیطان از او دور می شود، و چون مضمضه می کند حق سبحانه و تعالی دل او را و زبان او را به حکمت منور می سازد که علوم الهیه در دل او ریزد و بر زبانش جاری شود، و چون استنشاق می کند حق سبحانه و تعالی او را از آتش دوزخ ایمن می گرداند و روزی می کند او را بوی بهشت، پس چون رو می شوید حق سبحانه و تعالی روی او را سفید و نورانی می کند در روزی که بعضی از روها سفید باشد و بعضی سیاه و چون دستها را می شوید حق سبحانه و تعالی غل آتشین که بر دستهای گناه کاران خواهد گذاشت بر دستهای او حرام می گرداند، و چون مسح سر می کشد حق سبحانه و تعالی گناهان را از او دور می گرداند و چون پاها را مسح می کشد حق سبحانه و تعالی او را بر صراط می گذارند در روزی که قدمها از صراط بلغزد و بجهنم افتند. یهودی گفت راست گفتی یا محمد.

و اما خطای حضرت آدم پس آن مأول است بترک اولی و چون تکالیف مقربان نه مثل دیگران است ایشان را بر مکروه و ترک اولی عتابها می شود که دیگران را بر گناهان آن قدر عتاب و عقاب نمی شود. چون احادیث بسیار وارد

است که اگر بنی آدم کبیره بکند تا هفت ساعت یا نه ساعت نمی نویسند که شاید از او پشیمانی حاصل شود و ننویسند و حضرت [آدم] همان لمحه پشیمان شد، و سیصد سال گریست تا توبه اش را قبول کردند.

مع هذا قیاس احوال خود با ایشان نمی باید کرد که مصلحتها هست که همه کس بر آن اطلاع ندارند چنانکه یکی از محققان ذکر کرده است که قبل از خلق آدم حق سبحانه و تعالی فرمود که إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً «۱» حضرت را از جهه خلافت ارض آفریده بود نه از جهه سکنای بهشت، و بهانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۰

می خواستند از جهت ارسال او به زمین لمحه او را به خود گذاشتند تا باین وسیله او را به زمین فرستند، و چون محبت الهی با رفاهیت جمع نمی شود مدتی او را در بوته محبت می گداختند تا به اعلای مراتب کمال رسید، ندای خلافت او را دادند چنانکه معلوم است که او و سایر انبیاء را بعد از ترک اولی رتبه خلافت داده اند و چون آدم مخلوق شد صد هزاران هزار فرشته به سجده او افتادند و سالها در سجده بودند و مشهور دویست سال است.

و چون سر از سجده بر داشتند سیصد سال دیگر تعلم اسماء از او می کردند و کل حوران و غلمان در مقام اطاعت و بندگی بودند و خوف آن بود که عجبی در خاطره او بهم رسد تدارک آن به آن ترک اولی کردند تا بر او و بر عالمیان ظاهر گردد که هر کمال و خوبی که هست از حق سبحانه و تعالی است و بقای آن به عصمت اوست.

و

تا عبرتی باشد فرزندان او را که با آن جلالت قدر به سبب ترک اولایی او را از بهشت بیرون کردند بنی آدم طمع نکنند در بهشت با صد هزاران عصیان و باز تفضل فرمودند و عبادات از جهه رفع سیئات مقرر ساختند تا بنی آدم در میان خوف و رجا باشند، و غیر اینها از وجوهی که إن شاء اللّه در تفسیر قرآن از طرق اهل البیت سلام اللّه علیهم مذکور خواهد شد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه وارد است که چون دست در ظرف می کنی که آب برداری و بسم اللّه می گویی هر گناهی که آن دست کرده است همه می ریزد، و چون رو را می شویی هر گناهی که از چشم و زبان کرده همه می ریزد، و چون دستها را می شویی گناهان از دست راست و از دست چپ تو ریخته می شود، و چون مسح سر و پاها می کشی هر گناهی که از پاها کرده ریخته شود.

(و کتب ابو الحسن علیّ بن موسی الرّضا صلوات اللّه علیهما إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۱

محمّد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله انّ علّه الوضوء الّتی من اجلها صار علی العبد غسل الوجه و الذّراعین و مسح الرّأس و القدمین فلقیامه بین یدی اللّه عزّ و جلّ و استقباله إیّاه بجوارحه الظّاهره و ملاقاته بها الکرام الکاتبین) و نوشت حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه در جواب سؤالی چند که محمد بن سنان از آن حضرت کرده بود در علل شرایع نام برده است یک یک را حضرت فرمودند که علت وضو که به سبب آن بر بندگان الهی لازم

شده است كه بشويند رو و دستها را و مسح كنند سر و پاها را آن است كه نزد حق سبحانه و تعالى به خدمت او مى ايستد و روى ظاهر به كعبه مى كند و روى دل بسوى خداوند و به خدمت او قيام مى نمايد، و چون اعضاى ظاهره متوجه كعبه است به امر او گويا روى اعضا را به جانب او كرده است، و اگر نه حق سبحانه و تعالى در جهتى نيست كه كسى رو به او كند و به اين اعضا ملاقات مى كند فرشتگانى را كه نويسندگان اعمالند و از پيش رو مى آيند پس مى بايد كه ظاهر اين اعضا از نجاست حدث پاك باشند چون رو به پاكان دارد، و باطن نيز از همه تعلقات جسمانى و كدورات روحانى مطهر باشد تا روى دل به جانب حق سبحانه و تعالى تواند كرد و تواند گفت كه: وجّهت وجهى للّذى فطر السّماوات و الارض كه در باب صلاه خواهد آمد إن شاء اللّه تعالى، و اين سه علت را بر سبيل اجمال بيان فرمودند و بعد از آن شروع در تفصيل كل واحد از اعضا كردند.

(فيغسل الوجه للسّجود و الخضوع و يغسل اليدين ليقلّبهما و يرغب بهما و يرهب و يتبتّل، و يمسح الرّأس و القدمين لأنّهما ظاهران مكشوفان يستقبل بهما كلّ حالاته و ليس فيهما من الخضوع و التّبتّل ما فى الوجه و الذّراعين) پس مى شويد رو را از جهه آن كه رو را از جهه سجود و خضوع بر زمين مى گذارد پس مى بايد كه ظاهرش پاكيزه باشد و

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۴۷۲

به سبب شستن از گناهان پاك شود تا قابليت قرب سجود

بهم رساند چنانکه خواهد آمد که اقرب حالات بنده به خدا در نماز حال سجود است، و دستها را می شوید تا ظاهرش پاکیزه شود و از گناهان مطهر گردد تا تواند که به درگاه الهی بردارد و طلب بهشت نماید، یا جمیع مراتب کمالات و طلب خلاصی از جهنم کند با برائت از جمیع نقایص ممکنات، و منقطع شود بالکلیه از غیر او، و متوسل به او شود در حالت قنوت یا در جمیع حالاتی که آن دارد در اثنای نماز به آن که در وقت تکبیر احرام برابر دوش و گوش برد، و در حالت قرائت در برابر زانوها باشد، و در حالت قنوت برابر رو باشد، و در حالت رکوع بر زانوها باشد و در حالت سجود برابر رو باشد، و در حالت تشهد بر زانوها باشد و در هر حالتی رغبتی و ترسی و انقطاعی او را باشد.

یا آن که مراد از رغبت آن باشد که کف دستها را به جانب آسمان کند به امید آن که حق سبحانه و تعالی از رحمت خود دست او را پر کند، و رغبت در حالتی است که رجای او غالب باشد و اگر خوف غالب باشد رهبت به جا آورد به آن که پشت دست را به جانب آسمان کند بقصد آن که من مستحق رحمت او نیستم مگر فضل او شامل حال من شود، و تضرع کند در حالتی که خوف و رجای او مساوی باشد به آن که انگشت سبابه راست را به جانب راست آورد و به جانب چپ برد تا اشاره باشد به آن که نمی داند که فردای قیامت از

جمله اصحاب یمین خواهد بود یا از جمله اصحاب شمال و اگر تحیر بر او غالب باشد تبتل کند به آن که انگشت سبابه دست چپ را بالاـ کند که آیا مرا قابلیت مراتب عالیه هست بفضل او؟ و همواره به پائین آورد که من کجا و این آرزو کجا، و اگر امید غالب باشد و تضرع و زاری تمام باشد و گریان شود هر دو دست را از سر بگذراند و بخاطر گذراند که دست دراز می کنم که رحمت الهی را بگیرم، و این اسامی از جهه این مراتب در احادیث صحیحه وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۳

و مسح سر و پاها می کند که چون سر و پاها ظاهر است و باز است و به این ها رو به کعبه دارد پس می باید که اینها نیز از سیئات پاک باشند تا ظاهرشان قابلیت استقبال کعبه ظاهری داشته باشد و سر قدم و قدم سر ساخته متوجه کعبه حقیقی شوند، و چون آن حالاتی که رو و دستها را بود سر و پاها را نیست بنا بر این اینها را به مسح اکتفا نمودند.

و از امثال این احادیث رتبه محمد بن سنان ظاهر می شود چون در احادیث واقع شده است که رتبه رجال را از رتبه احادیث بیابید، و نیز فرموده اند که ما بر مردمان بقدر عقول ایشان سخن می گوییم لهذا صدوق اعتماد بر او کرده است بسیار، و شیخ مفید توثیق او کرده است.

و لیکن جمعی از اصحاب رجال که از حقایق کمالات ائمه معصومین بی خبرند امثال این اخبار را دلیل ضعف او ساخته اند، و بنده در روضه المتقین تفصیل احوال جمیع مشاهیر را

بر وجه اکمل یاد کرده ام، و اگر اجل امان دهد در فهرست این کتاب نیز مذکور خواهد شد إن شاء اللَّه تعالی.

باب حکم جفاف بعض الوضوء قبل تمامه

این باب در بیان حکم خشک شدن اعضای وضوست پیش از تمامی وضو که سبب بطلان وضوست پس باید که افعال وضو را پی در پی بفعل آورد قبل از آن که اعضا خشک شود.

بدان که خلافی نیست میان علمای ما در آن که در وضو موالات واجبست و لیکن خلافست که تا چه مرتبه واجبست، جمعی از علما موالات بمعنی متابعت را واجب می دانند به آن که بی فاصله می باید که اعضای وضو شسته شود به آن که چون از شستن رو فارغ شود بی فاصله مشغول شستن دست راست شود تا به آخر وضو.

و اکثر علما مراعات جفاف اعضا کرده اند به آن که عضو سابق خشک نشود، و در اینجا نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند که شرط است سابق خشک نشود اگر سابق بر سابق خشک شود ضرر ندارد، و جمعی گفته اند هیچ عضوی از اعضای سابق تماما خشک نشود اگر بعضی از عضو خشک شود ضرر ندارد.

و بعضی گفته اند که هیچ جزوی از اجزای اعضای سابق نیز خشک نشود و در این صورت کار مشکل تر از موالات بمعنی متابعت می شود. و بعضی گفته اند که می باید همه خشک نشود تمام که اگر تری بر عضوی از اعضا باقی باشد صحیح است و این معنی از احادیث بیشتر ظاهر می شود و سهولت شرع مقدس مقتضی این قول است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۵

و احتیاط در قول سابق بر این است که افعال وضو را بلا فاصله واقع سازد که چون از وضو فارغ شود هیچ

جزوی خشک نشده باشد و این احتیاط بنا بر آنست که عبارات روایات خالی از اجمالی نیست.

(قال ابی رضی اللّه عنه فی رسالته إلیّ ان فرغت من بعض وضوئک و انقطع بک الماء من قبل ان تتمّه فاتیت بالماء فتمّم وضوءک اذا کان ما غسلته رطبا و ان کان قد جفّ فاعد وضوءک و ان جفّ بعض وضوءک قبل ان تتمّ الوضوء من غیر ان ینقطع عنک الماء فاغسل ما بقی جفّ وضوءک او لم یجفّ) چون صدوق بعد از آن که در قم تحصیل علوم کرده بود از پیش پدرش، و محمد بن الحسن بن الولید و سایر مشایخ قم متوجه عراق عرب شد که از مشایخ آنجا نیز جمع نماید احادیث را و تحصیل اجازات کند، چون ببغداد رسید با آن که صغیر السن بود جمیع مشایخ به نزد او آمدند و درس شروع کردند و اجازه گرفتند چون حافظه عظیم داشت، و احادیث بسیار در حفظ داشت، و احوال رجال حدیث را تتبع عظیم کرده بود، مدتی در آنجا مشغول افاده بود، و اکثر مشایخ عراق عرب نزد او درس خواندند و اجازه گرفتند و از آن جمله شیخ مفید که رئیس العلماء بود، و شیخ حسین بن عبید اللّه غضایری که در رتبه بعد از شیخ مفید بود و هم چنین باقی مشایخ.

و بعد از آن به مکه معظمه و مدینه مشرفه رفت و علمای آن حدود نیز از شیخ مستفید شدند و کتاب غریبی که نزد مشایخ قم نبود بهم می رسانید و اجازه از آن مشایخ می گرفت و مشایخ نیز از او اجازه می گرفتند.

و بعد از حج متوجه خراسان شد

چون مشایخ حدیث در خراسان بیش از همه جا بودند از عامه و خاصه، و در خراسان شهرتی عظیم کرد، و همیشه از علمای خراسان در مجلس او بسیار بودند، و در اثنای مسافرت چون پدرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۶

شیخ قمیین بود و فقیه ایشان بود رساله بسوی پسرش فرستاد که به آن عمل نماید.

و فقیه محدثین کسی بود که جمع بین الاحادیث می توانست کردن و چون بالتماس سید نعمه این کتاب را در بلخ تصنیف کرد از جهت رعایت حق پدر که اسم او نیز بماند رساله پدرش را در ابواب این کتاب متفرق ساخته است.

و چون متقدمین علمای ما ارباب نصوص بودند عبارات روایات صحیحه را در کتب خود می آوردند و باین اعتبار ایشان را فقیه می گفتند، و بعضی از ایشان مثل محمد بن یعقوب کلینی تصرف در حدیث متنا و سندا نمی کردند و هر روایتی را که ترجیح می دادند آن را در کتاب خود می آوردند.

و شیخ طوسی علیه الرحمه بالتماس استادش شیخ مفید علیه الرحمه تهذیب حدیث را تصنیف نمود، و هر حدیثی که در مراتب فقه و احکام دخل داشت از اصول أربعمائه انتخاب نمود، و در هر مطلبی اکتفا به چند حدیث از طرفین کرد و وجه جمع بین الاخبار را بیان نمود لهذا علمای بعد از شیخ بکتاب او راغب تر بودند و اعتماد بر آن بیشتر داشتند از این جهت و کم متوجه کتابی دیگر می شدند بنا بر این مرتبه مرتبه کتب اصول مهجور شد و الحمد للّه رب العالمین الحال آن چه هست از کتب اصول که متداول است و کسی که تتبع حدیث خوب بکند می داند که

کسی به ضبط شیخ المحدثین محمد بن یعقوب کلینی نبوده است در میان خاصه و عامه و بعد از او رئیس المحدثین محمد بن بابویه مصنف این کتاب و بعد از ایشان شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی رضی اللّٰه عنهم.

و وجه اعظم که اکثر متابعت شیخ طوسی نمودند آن بود که شیخ طوسی در فنون علوم یگانه آفاق بود و در تفسیر قرآن تبیان از اوست، و کتب فقهی و استدلالی او بسیار است، و در علم کلام که در آن زمان اعتبارش بیش از همه علوم بود صاحب کرسی بود که خلفای عباسی هر که اعلم بود در آن عصر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۷

علم کلام به او کرسی می دادند.

شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی هر سه را کرسی داده بودند، و تا زمان شیخ طوسی تقیه کم بود، و هر کس اظهار هر مذهبی که داشت می کرد تا آن که علمای عامه به خلیفه گفتند که مذاهب بسیار شده است می باید چند مذهب را مقرر سازیم و بر آن اجماع کنیم، و مذاهب غیر آن را از کسی قبول نکنیم چون وزرا بعضی شافعی بودند، و بعضی مالکی زرها توجیه کردند.

و سید مرتضی رضی اللّٰه عنه نیز قرار داد که صد و پنجاه هزار تومان بدهد که مذهب شیعه نیز ظاهر بوده باشد و خود گفت که من صد هزار تومان از مال خود می دهم شما پنجاه هزار تومان بدهید شیعیان تقصیر کردند از آن جهت که اینها اعتباری ندارد و ما همیشه مذهب خود را آشکار داشته ایم و این خلیفه که می رود این معنی برطرف خواهد شد و عن

قریب است که صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه ظاهر خواهد شد.

و حکمت الهی نیز اقتضا کرده بود که این مذهب مخفی باشد تا اظهار آن بر وجه کمال بدست پادشاهان صفویه انار اللّٰه تعالی برهانهم بوده باشد اگر چه در آن زمان آل بویه پادشاهان ایران بودند و شیعه بودند اما نتوانستند که رفع خلفا کنند با آن که سعی بسیار نمودند نشد و ایشان نتوانستند که با وجود خلفا مذهب شیعه را رواج دهند اگر چه در آن زمان علمای شیعه از حد و حصر متجاوز بودند و اطراف عالم از ایشان پر بود و از کتب ابن بابویه، و شیخ طوسی و شیخ نجاشی ظاهر می شود که استادان ایشان که یگانه آفاق بودند بسیار بوده اند چه جای دیگران.

و در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه از محدثین در قم دویست هزار محدث بودند و ظاهرا وجهش این بوده است که عوام و خواص همه عمل بحدیث می کردند و احادیث را حفظ می نمودند، و امید هست که إن شاء اللّٰه بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۸

این به دولت پادشاه جم جاه ملایک سپاه صاحب قرانی بهتر از سابق شود.

صدوق می گوید که پدرم رضی اللّٰه عنه در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که اگر بعضی از اعضای وضو را شسته باشی و آبت آخر شود پیش از آن که وضو را تمام کنی و آب از جهه تو بیاورند اگر آن چه شسته باشی تر باشد وضو را تمام کن، و اگر خشک شده باشد وضو را از سر گیر، و اگر در وضو ساختن باشی و آب داشته باشی و بعضی

از اعضا خشک شود ما بقی را بشوی خواه خشک شده باشد یا خشک نشده باشد.

و این عبارت مضمون چند روایت است که با یکدیگر جمع کرده است و همان اجمال دارد از آن جمله شیخ طوسی بسند صحیح و کلینی کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده اند که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که بسا باشد که وضو می سازم و آبم آخر می شود و کنیزک آب را دیر می آورد تا آن که آب وضوی من یا اعضای وضوی من خشک می شود.

حضرت فرمودند که وضو را از سر گیرد.

و ظاهر این حدیث آنست که بکل خشک شده باشد زیرا که باین عبارتست که فیجفّ وضوئی و ممکن است بفتح واو خوانده شود که مراد آب وضو باشد یا بضم واو خوانده شود و ظاهرش اعضای وضوست و احتمال دارد که جزوی از اجزا خشک شده باشد یا عضوی خشک باشد و گفته باشد که وضوی من خشک شده و لیکن بعید است.

و کلینی و صدوق، و شیخ بسند موثق کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه بعضی از اعضای وضو را شسته باشی و عارض شود ترا کاری که ضرور باشد تا وضوی تو خشک شود وضو را از سر گیر که وضو پاره پاره نمی باشد یعنی می باید متصل باشد و اتصالش به آن است که عضو پیشتر خشک نشده باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۹

و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است از حکم که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که

هر گاه شخصی فراموش کند شستن دست و مسح سر را حضرت فرمودند که وضو را از سر گیرد که می باید اعضای وضو همه تابع هم باشند.

و این حدیث و سه حدیث دیگر که گذشت که لفظ متابعت داشت مستند علامه حلی است که می گوید موالات بمعنی متابعت است، و ظاهر آن اخبار ترتیب است، این خبر را حمل کرده اند بر آن که اعضای وضو خشک شده باشد، و ظاهر روایت نیز اشعاری بر آن دارد چون می پرسد که فراموش کرده ام ظاهر می شود که زمانی گذشته باشد.

و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است از حریز در وضو که به حضرت عرض نمودم که اگر عضو پیشتر خشک شده باشد پیش از آن که ما بعد آن را بشویم حضرت فرمود که خواه خشک شده باشد و خواه خشک نشده باشد ما بقی را بشوی. و همین حدیث را علی بن بابویه حمل کرده است بر آن که اگر مشغول وضو ساختن باشد خشک شدن ضرر ندارد. و شیخ طوسی حمل کرده است بر آن که آب کم باشد و هوا گرم باشد و خشک شود ضرر ندارد چون غالب اوقات اگر هوا گرم نباشد خشک نمی شود و سخن علی بن بابویه نیز نزدیک باین است.

مجملا غرض از ذکر اخبار این بود که همین احادیث سبب اختلاف علما شده است، و احادیث دیگر خواهد آمد که ظاهر آن اخبار نیز مراعات جفاف است نه متابعت بمعنی که علامه گفته است اگر چه احوط آنست که بی فاصله عرفی اعضای وضو را بشویند، و غالب اوقات چنین است که اگر بی فاصله بشویند اعضا مطلقا در این بلاد

خشک نمی شود، و بنده در هواهای بسیار گرم با قلت آب وضو ساختم و اعضا خشک نشد.

باب فی من ترک الوضوء او بعضه او شک فیه

اشاره

بابی است در بیان حکم کسی که ترک کند وضو را یا بعضی از افعال وضو را یا شک کند در وضو یا در بعضی از افعال وضو بدان که ظاهر آیه دلالت می کند که هر گاه به نماز برخیزند وضو بسازند یا با وضو باشند اقلا پس اگر وضو نداشته باشند نماز صحیح نبوده باشد و لیکن نص نیست محتمل است که مراد این باشد که اگر ممکن باشد وضو بسازید، یا غسل، یا تیمم بکنید و الا همان نماز واجب باشد بر کسی که آب و خاک نداشته باشد.

[نماز بدون وضو حرام است]

(قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لا- صلاه الّا بطهور بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که نماز نیست بی طهور که وضو و غسل و تیمم باشد و ظاهر این عبارت نفی حقیقت نماز است و بعباره اخری نفی صحت صلاه است بی طهور، و گاه هست که این عبارت را از جهه نفی کمال اطلاق می کنند اما اجماع علماست که در اینجا نفی صحت مراد است و احادیث صحیحه مؤید این است.

(و روی انّ رجلا- من الاحبار اقعد فی قبره فقیل له انّا جالدوک مائه جلده من عذاب اللّٰه عزّ و جلّ قال لا اطیقها فلم یزالوا به حتّی ردّوه إلی واحده فقال لا اطیقها فقالوا لا بدّ منها قال فبما تجلدونیها قالوا نجلدک بأنّک صلّیت یوما بغیر وضوء و مررت علی ضعیف فلم تنصره فجلدوه جلده من عذاب اللّٰه فامتلا قبره نارا) بسند صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۱

روایت کرده است صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی از احبار که علمای یهودند

یا مطلق علما و در نسخه قدیمی از عقاب الاعمال که نزد بنده است الاخیار است یعنی از خوبان و این اظهر است او را در قبر زنده کردند و نشانیدند و به او گفتند که ما ترا صد تازیانه از عذاب الهی می زنیم او گفت که من طاقت آن ندارم و ایشان کم می کردند و او می گفت طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسانیدند و او گفت طاقت آن نیز ندارم ایشان گفتند که چاره نیست گفت بچه سبب مرا می زنید گفتند که از این سبب که روزی نماز بی وضو کردی و به مظلوم ضعیفی رسیدی که او را ستم می کردند و او را یاری نکردی پس او را یک تازیانه از عذاب الهی زدند که قبر او پر از آتش شد.

و این خبر دلالت می کند ظاهرا بر آن که نماز بی وضو حرام است خواه نماز واجب باشد خواه سنت. و بعد از این نیز خواهد آمد که نمی ترسد کسی که بی وضو نماز کند از آن که به زمین فرو رود. بنا بر این است که بعضی از علما گفته اند که وضو از جهه نماز سنت واجبست چون بر ترک وضو معاقب می شود.

و حق آنست که بر ترک وضو معاقب نمی شود بلکه بر نماز بی وضو معاقب می شود و لهذا فرشتگان گفتند که تازیانه می زنیم ترا که نماز بی وضو کردی و نگفتند که از جهت ترک وضو می زنیم، و کسی نگوید که شاید تازیانه را از جهت عدم نصرت ضعیف زده باشند زیرا که اگر همین از جهت آن بود نماز بی وضو را ذکر نمی کردند بلکه ظاهر است که از جهت هر دو زده اند.

[هشت کسند که نماز ایشان مقبول الهی نیست]

(و

قال النّبيّ صلّى اللَّه عليه و آله ثمانيه لا- يقبل اللَّه لهم صلاه العبد الآبق حتّى يرجع إلى مولاه، و النّاشز عن زوجها و هو عليها ساخط، و مانع الزّكاه، و امام قوم يصلّى بهم و هم له كارهون، و تارك الوضوء، و المرأه المدركه تصلّى بغير خمار، و الزّبّين و هو الّذى يدافع البول و الغائط، و السّكران) صدوق به سندى قوى از آن حضرت صلى اللَّه عليه و آله

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۴۸۲

روايت نموده است كه هشت كسند كه نماز ايشان مقبول الهى نيست:

اول: غلامى كه از آقا گريخته باشد تا به آقا برگردد.

ديگر: زنى كه مخالفت رضاى واجبى شوهر كند كه آن چه بر او واجب باشد به جا نياورد و محتمل است كه مطلق مخالفت شوهر مراد باشد به قرينه آن كه فرموده است كه شوهر از او آزرده باشد.

ديگر: كسى كه زكات مال خود را ندهد نماز او مقبول نيست.

ديگر: شخصى كه امامت و پيشنمازى جمعى كند و ايشان راضى نباشند از امامت او اگر چه عادل باشد، و ظاهرا در صورتى مى باشد كه حسب الحكم ظلمه پيشنماز باشد نماز او نيز مقبول نيست.

ديگر: كسى كه بى وضو نماز كرده باشد اگر چه از روى فراموشى باشد صحيح نيست و اعاده واجبست.

ديگر: زن آزادى كه بالغه باشد و بى مقنعه نماز كند نمازش صحيح نيست پس اگر كنيز باشد يا كودك باشد صحيح است.

و ديگر: زبين بزاى و باى مشدده يا نون مشدده پس از حضرت پرسيدند كه يا رسول اللَّه زبين كدامست؟ حضرت فرمودند كه آن شخصى است كه او را بول و غايط آيد و پيش از نماز دفع نكند

و در حال نماز مدافعه نماید چون مانع حضور قلب است نماز او مقبول نیست.

دیگر: کسی که مست باشد و در حالت مستی نماز کرده باشد صحیح نیست و در هوشیاری واجبست که آن را قضا کند.

حاصل آن که حضرت فرمودند که نماز اینها مقبول نیست و این لفظ اعم است از آن که صحیح نباشد مثل نماز بی وضو، و بی مقنعه و مست، یا صحیح باشد و کامل نباشد مثل باقی.

و سید مرتضی را اعتقاد آنست که هر چه مقبول نیست سبب خلاصی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۳

جهنم می شود اما به بهشت نمی رساند. و اکثر علما را اعتقاد آنست که به بهشت می رساند اما به درجات عالیه بهشت نمی رساند چنانچه عمل مقبول آدمی را به مراتب عالیه و سعادات غیر متناهیه فایز می گرداند و آن پنج دیگر چنین اند. و ظاهر کلام صدوق آنست که نماز اینها نیز صحیح نباشد.

و جمعی از علما را اعتقاد آنست که زن ناشزه و غلام گریخته اگر در اول وقت نماز کنند نماز ایشان صحیح نیست بلکه غلام می باید که در آن وقت به نزد آقا برگردد پس توقف بواسطه نمازش در اول وقت مشروع نیست و توقف جزو حقیقت صلاه است، و هم چنین زن ناشزه یا کسی که دینی در ذمه او باشد و قدرت بر دادن آن داشته باشد و ندهد، یا نجاستی در مسجدی ببیند و قدرت بر ازاله آن داشته باشد، یا ظالمی بر مظلومی ستم نماید و او قادر بر رفع ستم آن باشد.

و هم چنین هر جا که یکی از واجبات مضیقه یا موسعه جمع شود و آن را نکند و نماز کند

در فراخی وقت نمازش باطل است و در تنگی وقت صحیح است، و دلیل این مسأله عقلی است که امر به شی ء نهی از ضد خاص آنست، و یا امر به ضدین بحسب عقل قبیح است و نزد بنده دلیل آن تمام نیست اما اگر در جمیع اینها واجب مضیق را مقدم دارد بی دغدغه است و اللَّه تعالی یعلم.

[کسی که بی وضو نماز کرده باشد از روی فراموشی]

(و تارك الوضوء ناسیا متی ذکر فعلیه ان یتوضّأ و یعید الصّلاه) و کسی که بی وضو نماز کرده باشد از روی فراموشی نماز او باطل است و واجبست که اعاده نماز کند چون گذشت که نماز بی طهور صحیح نیست و گذشت که تارك وضو نمازش مقبول نیست یعنی صحیح نیست پس اعاده واجب باشد، مع هذا اجماع مسلمانانست که اعاده واجبست اگر وقت باشد، و قضا واجبست اگر وقت بیرون رفته باشد. و اخبار صحیحه در این باب بسیار است و خواهد آمد در این باب و در باب نماز قضا و چون خوف توهم عقوبت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۴

الهی بود رفع آن باین حدیث نمود که: (و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله وضع عن أمّتی تسعه اشیاء السّهو، و الخطاء و النّسیان، و ما أکرهوا علیه، و ما لا یعلمون، و ما لا یطیقون و الطّیره، و الحسد، و التّفکّر فی الوسوسه فی الخلق ما لم ینطق الانسان بشفه) صدوق در خصال بسند صحیح و کلینی بسند قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه و آله روایت کرده اند و لیکن بدل السهو بعد از ما لا یطیقون و ما اضطروا الیه است و ظاهرا در اینجا سهو شده است از نساخ یا بسند

دیگر به او رسیده است و این اظهر است، چون بسیار است که امثال این اخبار را در هر کتابی به سندی ذکر می کند تا ظاهر سازد تواتر آن خبر را.

و کلینی از این جهت اکثر اوقات در کافی مکرر ذکر می کند چون یک کتاب دارد. و مضمون این خبر در آیات و اخبار متواتره وارد است. و ترجمه حدیث آنست که حضرت می فرماید که حق سبحانه و تعالی از امت من وضع نموده است نه چیز را مراد از بعضی آنها وضع مؤاخذه و عقوبت است، و بعضی تکلیف، و بعضی تأثیر.

اول: سهو است که ظاهرا مراد از آن شکّست در نماز و وضو و سایر عبادات و بر آن مؤاخذه نیست اگر چه احکام هست چنانکه خواهد آمد. و بنا بر نسخه که نباشد واضحتر است و محتاج به تکلّف نیست.

دویم: خطاست یعنی قصد صدور فعلی نداشته و بی قصد از او صادر شود، یا قصد فعلی داشته باشد و فعل دیگر از او صادر شود حتی در قتل مؤمن اگر تیری به کبوتری اندازد و آدمی در گذار باشد و به او خورد مؤاخذه اخروی نیست هر چند دیت بر عاقله هست و خواهد آمد. و از این بابست خطای مجتهد در اخبار اهل بیت، یا در احکام، یا در اجرای احکام چنانکه در محل خود مفصل خواهد شد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۵

و حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله در شب معراج از جناب اقدس الهی طلب نمود و حق سبحانه و تعالی فرمود که عطا کردم چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از ابن ابی عمیر از

هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است و به اعتقاد او صحیح است و به گمان متأخرین حسن کالصحیح است که حضرت فرمودند که آیه آمَنَ الرَّسُولُ را تا به آخر آن حضرت مشافهه از جناب اقدس الهی شنید و جبرئیل واسطه نبود و حدیث طولانی است و در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا «۱» حضرت فرمود که من عرض نمودم که پروردگارا مؤاخذه منما من و امت مرا اگر فراموش کنیم یا خطائی از ما صادر شود خداوند عالمیان فرمود که مؤاخذه نمی کنم.

و ظاهر آیه و اخبار صحیحه اینست که این عدم مؤاخذه بر خطا و نسیان مخصوص این امت باشد با آن که مؤاخذه بر آنها عقلا قبیح است توجیه کرده اند که شاید ملاحظه عظیمی که در وسع مکلف باشد در آن امم باشد و در این امت نباشد، یا مؤاخذه دنیوی به اعتبار عدم ملاحظه باشد.

سیم: نسیان و فراموشی است چنانچه اگر کسی سهوا بی وضو نماز کند یا نماز را نکند یا در نماز مبطلی بفعل آورد مؤاخذه اخروی ساقط است اما نماز را بعد از وضو قضا می کند و احکام هر یک خواهد آمد.

چهارم: آن چیزیست که آدمی را بر آن اکراه نمایند مثل آن که کسی را بر شرب خمر، یا ترک صلاه، یا بر نماز بی وضو جبر کنند. و از آن جمله است تقیه در همه چیز حتی در کفر و رده اگر اسیر کفار شوند. و از آن جمله است حکایت عمار بن یاسر که کفار مکه او را و پدر او

را، یا مادر او را، یا هر دو را با عمار

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۶

گرفتند و گفتند که بری شوید از دین آن حضرت، یا سب حضرت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله بکنید و اگر نه شما را می کشیم عمار تقیه کرد و خلاص شد، و پدر و مادرش تقیه نکردند و ایشان را به زجر عظیم شهید کردند.

و مشهور آنست که ساز و بر بدن ایشان می کشیدند تا ایشان را ریز ریزه کردند، و چون خبر به حضرت صلی اللَّه علیه و آله رسید فرمود که علم عمار عمار را نجات داد و آنها سبقت کردند به بهشت، و عمار را فئه باغیه شهید خواهند کرد در وقتی که حق با عمار باشد، و صحابه مغموم بودند که حیف عمار که چنین کلمه بر زبان او جاری شد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ «۱» که چون عمار مکره بود بر او باکی نیست و ایمان در دل او جا کرده است و حضرت فرمود که ایمان در رگ و ریشه عمار به نحوی جا نکرده است که به این ها کافر شود و حق با عمار است هر کجا باشد و حق سبحانه و تعالی از جهت شفقت بر امت آن حضرت این آیه را فرستاد که:

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً و به قرائتی تقیّه و خواهد آمد احادیث متواتره در تقیه.

پنجم: از این امت موضوع است مؤاخذه بر آن چه ندانند و اگر چه ظاهر این خبر عام است و لیکن مخصص شده است به احکامی چند که جاهل در آن معذور

نیست چون شریعت مقدسه آمده است و همگی عالمیان مأمور بطلب علوم دینیه شده اند پس تقصیر از مردمان باشد اما بسیار جاهست که جاهل معذور است و خواهد آمد، مثل آن که جاهل باشد به نجاست آب و وضو بسازد و نماز کند، یا با جامه نجس نماز کند اگر چه اعاده یا قضا واجب هست به تفصیلی که گذشت و خواهد آمد اما عقوبت الهی نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۷

و هم چنین اگر بالکلیه جاهل باشد که حکمی هست مثل آن که چون بسیاری از کتب حدیث ما را سلاطین جور و زنادقه سوزاندند چنانکه در این اوقات مذکور شد که رو سیاه ازل و ابد سوخته یا شسته است به تبع پیشوای ایشان عثمان که جمیع قرآنها را در جمیع بلاد امر کرد که سوختند، و نقل کرده اند که چهل هزار قرآن بود که سوختند و فرمود که در مدینه مشرفه هفت قرآن به نحوی که خود ترتیب داد و هر چه در وصف اهل البیت و مذمت قریش بود بیرون کرد و سنیان آن قرآنها را امام نامیدند و زمخشری در کشاف بسیار می گوید که در امام چنین است یعنی در مصحف عثمان پس ممکن است که حکمی چند از الهی در آن احادیث بوده باشد و چون بما نرسیده است بر آن مؤاخذه نباشیم.

و هم چنین در آثاری که بما رسیده است بسیار باشد که احکام باشد و ما نفهمیم، یا بما نرسیده باشد چنانکه بسیاری از آن مذکور خواهد شد که اخبار بوده است و بواسطه عدم تتبع، یا عدم کتب نزد جمعی، یا عدم تدبر در آن متروک شده

است پس ممکن است که بسیاری از احکام الهی مخفی بوده باشد و ندانند بر آن مؤاخذه نخواهد بود إن شاء اللّٰه.

ششم: آن چه را طاقت بر آن نداشته باشند یعنی مشکل باشد مثل آن که گذشت که بنی اسرائیلیان بدن خود را به مقراض می چیدند از جهت بول و سایر تکالیف شاقه که بر ایشان هست و در خبر معراج وارد است که این توسعه را حق سبحانه و تعالی اول فرمود که لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها «۱». یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمی کند هیچ کس را مگر به چیزی چند که در وسع ایشان بیشتر از آن هست و در خطبه کتاب گذشت و حضرت مطالب دیگر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۸

طلبید و همه را حق سبحانه و تعالی عطا فرموده تا به آخر سوره.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هیچ پیغمبری آن مقدار غم امت خود نداشت که پیغمبر ما صلی اللّٰه علیه و آله داشت دیگر چیزیست که به آن مضطر شوند مثل میته در حال گرسنگی، یا شراب در حال تشنگی و خوف هلاك چنانکه همه خواهد آمد و این در خصال و کلینی بدل سهو واقع شده است و در نسخه من لا یحضر نیست چنانکه اشاره کردیم.

هفتم: طیره بکسر طا و فتح یا، یا سکون آن بمعنی فال بد است چیزهائی را که شهرت کرده است مثل آن که فلان خانه یمن ندارد و کسی که از خانه بیرون رود حیوان سیاهی اگر در برابر او پیدا شود بد است. و از آن جمله است ساعات منجمین چون حقیقتی ندارد تأثیرات

خاصه که ذکر کرده اند اگر چه مستبعد نیست که در واقع علامات باشند، یا تاثیرات داشته باشند و چون علمی عظیم است بغیر از معصوم احاطه به آن نکرده است پس اگر کسی به اعتبار شهرت فال بد ملاحظه نماید طیره است.

و احادیث در آن باب بحسب ظاهر مختلف است، در بعضی وارد است که ملاحظه از آن مکنید که حق سبحانه و تعالی تأثیر آن را از امت من برداشته است، و در بعضی احادیث وارد شده است که اجتناب از آنها بد نیست، و در بعضی اخبار وارد شده است که اگر کسی از خود تاثری یابد اجتناب بد نیست و کسانی که نفوس قویه دارند اجتناب نکنند، و باین حدیث جمع بین الاخبار می شود پس ممکن است که در امم سابقه این فالهای بد مؤثر بوده باشد و در این امت به برکت آن حضرت برطرف شده باشد، یا در امم سابق بد نبوده باشد اجتناب از فال بد و در این امت بعضی را خوب نباشد اجتناب.

و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که آن حضرت فرمودند که مدار طیره بر آن نحویست که تو آن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۹

قرار می دهی پیش خود و اگر سهل می گیری سهل می گذرد، و اگر سخت می گیری بر تو سخت می گذرد، و اگر اعتبار نکنی او را اعتبار ندارد، و این معنی مجربست که مدار این امور بر قوت واهمه است و بسیاری است که واهمه می کشد مثلا اگر جائی تنها عادت کرده باشد نمی ترسد و اگر تنها به قبرستان رود در شب تاریک بسیار است که

به سبب واهمه هلاك می شود.

و باز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست كه فرمودند كه توكل بر حق سبحانه و تعالی دفع آن می كند و احادیث صحیحه وارد شده است كه تصدق بكن و خاطر جمعدار كه حق سبحانه و تعالی دفع شر آن می كند.

و هم چنین در نجوم احادیث معتبره وارد شده است كه حق است و لیكن همه كس را بر آن اطلاع نیست و اگر كسی عالم باشد به آن عدد نی نیستانها را خواهد دانست. و جمعی از بعضی خبر دارند از آن جهت است كه گاهی حكم ایشان درست می شود و چون از همه خبر ندارند بسیار است كه غلط می كنند و دفع ضرر آن نیز به تصدقات و خیرات می شود. و احادیث نجوم خواهد آمد در مبحث سفر إن شاء اللّٰه در آنجا بسط داده خواهد شد.

هشتم: حسد است و رفع آن یا به آنست كه در امم سابقه تأثیر می كرده است و در این امت آن تأثیری كه سابق داشته است ندارد، و ظاهرش آنست كه معفو باشد هر گاه حسد را ظاهر نكنند چون حدیثی كالصحیح وارد است كه حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند كه سه چیز است كه هیچ كس از این سه چیز خلاصی ندارد طیره و حسد، و تفكر در وسوسه در خلق و لیكن مؤمنان بكار نمی فرمایند و اظهار نمی كنند حسد را و ظاهرا آن دو خصلت دیگر نیز چنین است به آن كه در طیره اگر در خاطر ایشان باشد كه امثال اینها شوم است پناه به خداوند عالمیان برند تا از خاطر ایشان محو شود و حسد آنست كه

رشک برند جمعی را بر مال، یا جاه، یا علم و امثال اینها که نخواهند که آن جماعت داشته

باشند، و اگر محسود ایشان نعمتی بیابد ایشان آزرده شوند و ظاهر سازند آزردگی خود را، و اگر بلایی به او برسد خوشحال شوند و شماتت کنند و هیچ شک نیست که بدترین صفات رذیله است.

و در احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که حسد ایمان را می خورد هم چنان که آتش هیمه را، و آفت دین حسد است و عجب است و فخر بر دیگران کردن است و مؤمن حسد ندارد و لیکن غبطه دارد، و غبطه آنست که زوال نعمت را از آن شخص نخواهد بلکه خواهد که آن چه او دارد خودش داشته باشد بلکه بیشتر آیات قرآنی بسیار در مذمت حسد وارد است و لیکن دفع آن به ریاضات و مجاهدات می شود و این تکلیف هم شاق است بلکه آن چه به آن مکلف است آنست که حسد خود را بکار نفرماید به آن که اظهار نکند آزردگی خود را در نعمت و خوشحالی خود را در بلای محسود، و سعی در ازاله نعمت نکند از محسود، و تضرع و زاری کند که حق سبحانه و تعالی این صفت ذمیمه را بفضل خود از او زایل سازد و بعضی از علما گفته اند که اندک حسدی ضرر ندارد و اگر ملکه شده باشد حرامست اما ضبط اندک و بسیار مشکل است و تکلیف ما لا یطاق محال.

نهم: تفکر است در وسوسه در خلق که غالبا همه کس را در خاطر در می آید که آسمان و

زمین را خدا آفریده است پس خدا را که آفریده است و چون شود که کسی همیشه باشد و کسی او را نیافریده باشد و اینها را که آفریده است قدیم است یا حادث و امثال اینها از وساوس شیطانی که حق سبحانه و تعالی را جسمی تصور کند، یا صورتی از جهه او قرار دهد هر چند به آن ها اعتقاد نداشته باشد اما شیطان، یا نفس اماره یا واهمه و متخیله اینها را در خاطر در می آورد و ضرر ندارد.

روایت کرده است کلینی در خبر کالصحیح از جمیل که به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۱

جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض کردم که در خاطر من چیزهای عظیم در می آید حضرت فرمود که بگو لا اله الّا اللّه جمیل گفت که هر چند اینها بعد از آن در خاطرم درآمد و لا اله الّا اللّه گفتم از خاطرم بیرون رفت.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه و آله منقولست که شخصی به حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّه هلاک شدم حضرت فرمود که شیطان وسوسه کرده است ترا که که ترا آفریده است تو گفته که خدا باز وسوسه کرده است که خدا را که آفریده است؟ آن مرد گفت آری چنین است بحق آن خدایی که ترا به راستی بخلق فرستاده است، پس حضرت فرمود که این محض ایمان است، و حضرت صادق صلوات اللّه علیه فرمود که غرض آن حضرت صلوات اللّه علیه و آله از این که فرمود که این محض ایمانست این بود که این خوفی که داری که

مبادا هلاک شوی محض ایمانست.

و همین مضمون در حدیث صحیحی از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه منقول است که چون این شکایت به حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله کردند حضرت فرمود که این صریح ایمان است هر گاه چنین معنی در خاطر شما در آید بگوئید که آمنّا باللّه و رسوله و لا حول و لا قوّه الا باللّه یعنی ایمان به خدا و رسول خدا داریم و باز ایستادن ما از معاصی و قوت ما بر طاعت نیست مگر از حق سبحانه و تعالی.

و این حدیث و غیر این از احادیث دلالت می کند که دفع شیاطین بلا حول و لا قوّه الا باللّه العلیّ العظیم می باید کرد و مجربست و چند حدیث هست که لا اله الّا اللّه بگوئید و در اخبار دیگر هست که دفع آن وساوس به براهینی که می دانید بکنید و همه خوبست، و نسبت به علما براهین بهتر است بلکه امثال این وساوس علما را نمی تواند کرد و لیکن شبهه ربط حادث به قدیم و امثال آن می کند.

چنانکه منقولست در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۲

و آله که شیطان استاد است امثال شما را از راه فسوق اعمال نمی تواند زد از این راه می خواهد که بزند و لیکن شما متوسل بجناب اقدس او شوید تا حق سبحانه و تعالی دفع شر او از شما بکند و ظاهر قول حضرت

ما لم ینطق الانسان بشفه

یعنی ما دام که به لب ناطق نشود یعنی آن چه در دل اوست به زبان نیاورد آنست که متعلق به جمله آخر باشد و ظاهر

حدیثی که مذکور شد سابقا آنست که متعلق بهر سه باشد که در آخر واقع شده است.

[شخصی که در حال وضو می ماند جزوی از روی او که آب به آن نرسیده باشد]

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما عن الرّجل یبقی من وجهه اذا توضّأ موضع لم یصبه الماء فقال یجزیه ان یبلّه من بعض جسده) از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از شخصی که در حال وضو می ماند جزوی از روی او که آب به آن نرسیده باشد حضرت فرمودند که کافی است که آن را تر کند از بعضی از بدنش. و این حدیث را حمل کرده اند بر آن که اگر در حال شستن دست راست باشد همان جزو را می شوید و بس و ظاهرا غرض حضرت این باشد که نمی باید مرتبه دیگر رو را بشوید بلکه احتیاج نیست که آبی بر آن بریزد بهمان رطوبت دست اکتفا می توان کرد و بعد از آن ما بعد را می شوید.

و محتمل است که این حالت بعد از وضو باشد و اکثر اوقات متعارف نیست که کسی آینه با خود داشته باشد، یا عدول حاضر باشند که شهادت بدهند که فلان موضع را نشسته بلکه شخصی می گوید که بقیه مانده است و او به شک می افتد، و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد از جهه رفع شک همین بس است که دستی بمالند استحبابا بلکه اغلب اوقات کسانی که خبر می داده اند سنیان بوده اند در این دست مالیدن مماشاتی با ایشان می شود که ترتیب را در کار نمی دانند و این اظهر است بر تقدیر صحت خبر و اللَّه تعالی یعلم.

و صدوق این مضمون را بسند حسنی از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص:

روایت کرده است و از این باب است روایتی صحیح که از عبد اللّه بن سنان منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که غسل جنابت کرد پدرم و کسی به او گفت که لمعه از پشت شما آب به آن نرسیده است پس پدرم به او گفت که بر تو لازم نبود که به گویی پس دستی به آن جا مالیدند لهذا حضرت نفرمود که پدرم نشسته بود بلکه چون آن سنی به او گفت حضرت از جهه دفع قول او دستی مالیدند.

و ممکن است که خشک شده باشد و او خیال کرده باشد که آب به آن نرسیده است یا آن که حضرت عمدا نرسانیده باشند تا او بگوید و حضرت این مسأله را به او برسانند که در چنین جاها اعلام واجب نیست و اظهر آنست که حضرت در غسل کردن بوده اند و البته می رسانیده اند سایل عبث گفت زیرا که ایشان سعی می کرده اند که اسراف در آب نفرمایند اول آبی می ریختند و بعد از آن مرتبه مرتبه آب به همه جا می رسانیدند و اللّه تعالی یعلم.

[هر گاه فراموش کنی مسح سر را]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه ان نسیت مسح رأسک فامسح علیه و علی رجلیک من بلّه وضوءک فان لم یکن بقی فی یدک من نداوه وضوءک شی ء فخذ ما بقی منه فی لحیتک و امسح به رأسک و رجلیک فان لم یکن لک لحیه فخذ من حاجبیک و اشفار عینیک و امسح به رأسک و رجلیک فان لم یبق من بلّه وضوءک شی ء اعدت الوضوء) و حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه فراموش کنی مسح سر را پس او را مسح

کن و پاها را نیز مسح کن از تری وضو اگر چه پیشتر مسح کرده باشی پس اگر تری وضو در دست نمانده باشد از تری که در ریش مانده باشد بردار و مسح سر و پاها را بکش، و اگر ریش نداشته باشی از ابروها و مژه های چشمهای خود بردار و مسح سر و پاها را بکش و اگر از تری وضو هیچ نمانده باشد وضو را از سر گیر بدان که مضمون این خبر در روایت صحیح، و

کالصحیح بسیار وارد شده است و خلافی نیست در این میان علمای ما.

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی رجل نسی مسح رأسه قال فلیمسح قال لم یذکر حتّی دخل فی الصّلاه قال فلیمسح رأسه من بلل لحیته) و روایت کرده است صدوق بسند موثق از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در باب شخصی که فراموش کرده باشد مسح سر را حضرت فرمودند که مسح بکشد راوی پرسید که اگر به خاطرش نیاید تا وقتی که داخل نماز شود حضرت فرمودند که سر را مسح کند از تری ریش. و این حدیث نقصانی دارد که ظاهرا از نساخ افتاده باشد.

و آن چه شیخ روایت کرده است از ابو بصیر دو روایت که هر دو صحیح است بحسب معنی اول بسند صحیح از عبد اللّٰه بن مسکان روایت کرده است از ابو بصیر که اظهر آنست که لیث باشد که ثقه است بی دغدغه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که وضو سازد و

فراموش کند که مسح سر بکشد تا وقتی که مشغول نماز شود حضرت فرمودند که ترک نماز کند، و مسح سر بکشد و نماز را اعاده کند.

و حدیث کالصحیحی روایت کرده است از ابن مسکان از ابو بصیر از آن حضرت در باب شخصی که فراموش کند مسح سر را پس در اثنای نماز به خاطرش رسد حضرت فرمودند که اگر یقین دارد که مسح سر نکشیده است مسح سر و پاها بکشد و نماز را از سر گیرد، و اگر شک داشته باشد و نداند که مسح کشیده است یا نه پس اگر ریش او تر باشد از آنجا آب بردارد و مسح کشد، و اگر خشک شده باشد و در برابرش آبی باشد از آنجا آبی بردارد و مسح کشد، و در صورت شک بر سبیل استحباب می کشد چون از وضو فارغ شده است و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۵

چنانکه احادیث صحیحه وارد شده است بر آن. و ظاهرا خبر متن خبر دویم ابو بصیر است و بعضی از آن ساقط شده است و می تواند بود که خبری دیگر باشد و مراد از آن شک باشد یا سهو باشد و بقیه مراد باشد و اللَّه تعالی یعلم.

(و فی روایه زید الشّحّام، و المفضّل بن صالح عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی رجل توضّأ فنسی ان یمسح علی رأسه حتّی قام فی الصّلاه قال فلینصرف فلیمسح برأسه و لیعد الصّلاه) و در روایت زید پیه فروش که ثقه است و راوی او مفضل بن صالح است و در او ضعفی هست، و در روایت مفضل بن صالح

که طریق به او صحیح است و در او ضعفی هست اما کتابهای هر دو معتمد بوده است و نزد صدوق بوده و از آن کتابها روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است در باب شخصی که وضو ساخته باشد و فراموش کرده باشد که مسح سر بکشد تا به نماز برخیزد حضرت فرمود که قطع نماز کند و مسح سر بکشد و اعاده نماز کند و ظاهرا همین جا روایت ایشان تمام می شود، و این روایت را از این جهت ذکر کرده که تدارک اجمال روایت ابو بصیر بکند.

و موافق این روایت روایات صحیحه وارد شده است که در صورت نسیان که یقین داند قطع نماز می کند و هر عضوی که ترک کرده باشد می شوید یا مسح می کشد و ما بقی را تمام می کند اگر همه خشک نشده باشد، و اگر همه خشکشده باشد وضو نماز را از سر می گیرد، و اجماع شیعه بر اینست و کسی خلاف در این نکرده است، و اگر ابو بصیر. مجمل نقل کرده است مفصل هم روایت کرده است.

[کسی که بعد از وضو شک در اعضاء وضو کند]

(و من شکّ فی شی ء من وضوئه و هو قاعد علی حال الوضوء فلیعد، و من قام عن مکانه ثمّ شکّ فی شی ء من وضوئه فلا یلتفت إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۶

الشّکّ الّا ان یستیقن) و کسی که شک کند در عضوی از اعضای وضو و نشسته باشد در حال وضو ساختن که مشغول وضو باشد، یا از وضو فارغ شده باشد و برنخاسته باشد چنانکه ظاهر عبارت دلالت می کند اما اول اظهر است پس اعاده می کند وضو را یعنی عضوی را

که شـک کرده است به جـا می آورد و ما بعـد آن را تا به آخر، و اگر از جای خود برخاسـته باشـد و شک کنـد در عضوی از اعضا که آن را شسته ام یا مسح کشیده ام پس ملتفت به آن شک نشود مگر آن که یقین کند که به جا نیاورده است به جا می آورد آن را و ما بعد آن را اگر تری باقی باشد و الا از سر می گیرد.

و مجموع مضـمون روایات صـحیحه است خصوصا زراره و اشـکالی که هست در آن صورتست که از وضو فارغ شده باشد به آن که یقین دانـد که مسـح پاهـا کرده است امـا هنوز نشسـته باشـد و شـک کنـد در عضوی از اعضای وضو، ظاهر این عبارت دلالت می کند که اعاده کند، و ظاهر اخبار بسـیار و قول اکثر اصـحاب آنست که شک بعد از فراغ است و اعتبار ندارد، و اگر بر گردد بقصد احتیاط بهتر است و اللّه تعالی یعلم.

(و من شـکّ فی الوضوء و هو علی یقین من الحـدث فلیتوضّـأ، و من شـکّ فی الحـدث و کان علی یقین من الوضوء فلا ینقض الیقین بالشّک الّا ان یستیقن) و کسـی که شک کند در وضو و یقین در حدث سابق داشته باشد باید که وضو کند، و کسی که شک در حـدث داشـته باشـد و یقین داند وضوی سابق را پس باید که یقین خود را به سـبب شک نشـکند مگر یقین در حدث بهم رسد.

[کسی که یقین در وضو و حدث داشته باشد و نداند که کدام یک پیشتر است]

(و من کان علی یقین من الوضوء و الحـدث و لا یـدری أیّهما اسـبق فلیتوضّأ) و کسـی که یقین در وضو و حدث داشـته باشد و نداند که

کدام یک پیشتر است باید که وضو بسازد بدان که در این مسأله بحسب ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۷

یک حدیث وارد شده است در کافی کلینی و شیخ علیه الرحمه از کلینی نقل کرده است و عبارتی چند را انداخته است سهوا و ظاهرا از حفظ می نوشته است خصوصا اوایل عبادات را که غالبا اکثر محدثین در حفظ می داشته اند و به سبب این اغلاط بسیار از قلم شیخ صادر شده است، و از آن جمله این حدیث.

و شیخ آن چه در حفظش بوده است نقل کرده است بواسطه مسأله دویم، و دو مسأله دیگر را استدلال کرده است بدلیل عقل که بر آن بحثها وارد است، و ذکر کردیم که علمای ما بعد از شیخ تتبع او می کرده اند و هیچ ملاحظه نمی کرده اند که هر گاه شیخ از کلینی روایت کرده باشد کلینی اصل است و تهذیب فرع آن اقلا یک بار ملاحظه اصل بکنند و همه به تبعیت شیخ غلطهای بسیار کرده اند.

و آن چه کلینی روایت کرده است هر سه مطلب درمی آید چنانکه صدوق و مفید فهمیده اند و اصلا ایشان عقل را در احکام شرع دخل نمی دهند و حق با ایشانست و این بنده تتبع نموده ام هر جا در فروع دست به عقل زده اند بحثهای بسیار بر آن وارد است و اکثر جاها بدیهی البطلانست که إن شاء اللّه در محال خود اشعاری به آن خواهد شد.

عباره کافی- عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن العباس بن عامر عن عبد اللّه بن بکیر عن ابیه قال قال لی ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه اذا استیقنت انک قد احدثت فتوضأ و إیاک ان تحدث

وضوءا ابدا حتی تستیقن انک قد احدثت.

عباره شیخ طوسی- أخبرنی الشیخ ایده اللّٰه، عن ابی القاسم جعفر بن محمد، عن محمد بن یعقوب، عن عده من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن العباس بن عامر القصبانی، عن عبد اللّٰه بن بکیر، عن ابیه قال قال لی ابو عبد اللّٰه علیه السّلام اذ استیقنت انک قد توضأت فایاک ان تحدث وضوءا ابدا حتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۸

تستیقن انک قد احدثت.

معنی عبارت شیخ هر گاه یقین دانی که وضو ساخته زنهار که وضوئی دیگر مساز هرگز تا یقین به همرسانی که حدث کرده همین حکم یقین در وضو است و شک در حدث که بنا بر وضو می گذارد.

و عبارت کلینی بسند موثق کالصحیح به اعتبار عبد اللّٰه بن بکیر که اجماع کرده اند شیعه بر صدق او و صحت حدیثی که صحیح شود که او گفته است و لیکن فطحی و بد مذهب است از پدرش بکیر بن اعین که بزرگست گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن گفت که هر گاه یقین حدث داشته باشی وضو بساز و شامل دو صورتست یکی آن که شک در وضو داشته باشد، دیگر آن که یقین در وضو نیز داشته باشد و تقدم و تأخر را نداند چون یقین در حدث دارد یقین در وضو فایده ندارد.

و زنهار که وضو مساز هرگز تا یقین در حدث بهم نرسانی یعنی اگر یقین در وضو داشته باشی وضوئی دیگر مساز تا یقین در حدث بهم نرسد. و این نیز شامل دو صورتست یکی آن که به یقین حدث را بدانی که بعد از وضو است، دیگر آن که ندانی

که بعد از وضوست، یا پیش از وضو پس حضرت صلوات اللّٰه علیه یقین در وضو و شک در حدث، و یقین در حدث و شک در وضو را هر یک یک بار فرموده اند و یقین در هر دو و شک در لاحق را دو بار، و چون از قلم شیخ قد احدثت فتوضأ مبدل شده است به انک قد توضیت این دو مطلب عظیم افتاده است.

و شیخ رحمه اللّٰه از جهت هر دو مطلب دلیل عقلی گفته است که می باید آدمی یقین در وضو داشته باشد در حالتی که متوجه نماز شود هر گاه یقین در حدث داشته باشد و شک در وضو یقین در وضو ندارد پس متوجه نماز نمی تواند شد. و هم چنین در یقین در هر دو و شک در لاحق یقین در وضو ندارد پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۹

متوجه نماز نمی تواند شد.

در این مقدمه بر شیخ بحث وارد است قطع نظر از حدیث که چه دلیل دارید که یقین در وضو می باید شاید که شک و وهم کافی باشد، چنانکه در حدیثی که ذکر کرده است به عبارت خود که یقین در وضو داشت و شک کرد در حدث الحال شک در وضو بهم رسید نمی داند که وضو دارد یا ندارد، و اگر ظن در حدث بعد از وضو بهم رساند وضو متوهم می شود و حدث مظنون، و مع هذا حضرت در هر دو صورت فرموده است که شک را و ظن را هیچ یک اعتبار نکند و وهمی یا شکی که در وضو دارد بهمان اکتفا کرده نماز کند.

پس بنا بر حدیث بر نحوی که او روایت کرده است

هر گـاه یقین در هر دو دارد و شـک در لاـحق صـادقست که یقین در وضو دارد و شـک در حـدث زیرا که هر حـدثی نـاقض نیست بلکه حدثی ناقض است که یقین داند که بعد از وضوست و آن یقین را ندارد بلکه هر دو طرف یکسانست، و اگر کسی معارضه کنـد بر عکس و گویـد که یقین در حدث دارد و شک در وضو دارد زیرا که نمی داند که وضو بعد از حدث است و یقین در وضو وقتی نفع می کنـد که یقین داشـته باشـد که بعد از حدث واقع شده است و آن یقین را ندارد جوابش اینست که چـون در یقین در وضو و شـک در حـدث روایت داشـتیم آن گفتگو می توانست کرد در یقین در حـدث و شـک در وضو به اعتقاد شـما روایت ندارد پس شاید در طرف وضو و هم کافی باشد و در طرف حدث یقین باید چنانکه در طهارت و نجاسـت در طرف طهارت و هم کافی است و در طرف نجاست یقین می باید به اتفاق همه.

مثلاـ اگر آبی در خـانه باشـد و سـگی از آن خـانه بیرون آیـد و دهنش تر باشـد و مـا داخـل آن خـانه شویم و به بینیم که آب حرکت می کند به اتفاق همه علی الظاهر از آن آب وضو می توانیم ساخت، و اگر بغیر از آن آب نداشته باشیم واجبست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۰

که از آن آب وضو سـازیم و نمـاز کنیم بـا آن که ظن قریب بعلم به نجـاست آب داریم پس وهم ضـعیفی در طهارت و وضـو داریم مع هذا به آن وضو و طهارت نماز می کنیم و

صحیح است پس ظاهر شد که این قسم استدلالات طریقه شیعه نیست طریقه سنیان است و ما ارباب نصیم.

و جمعی از متأخرین چون دیده اند که این بحثها بر استدلال شیخ وارد است در اثبات این دو مسأله دست به احادیثی زده اند که در باب یقین در وضو واقع شده است و شک در حدث مثل صحیحه زراره که در خواب واقع شده است که تا یقین بهم نرساند که بخواب رفته است بنا بر وضو گذارد چون یقین در وضو دارد و یقین را هرگز به شک زایل نکند و لیکن به یقین دیگر آن را برطرف کند. و این استدلال هم مشکل است چون در باب خاص واقع شده است و در این خلاف نیست سخن در عکس اینست با آن که در مفرد محلی بلام خلافست که عموم دارد و مع هذا قرینه عهد هست اگر چه بهتر از استدلال شیخ است اما آن هم ضعیف است.

و جمعی دست به اجماع خاصه و عامه زده اند و اجماع عامه بچه کار کسی می آید، و اجماع خاصه وقتی اعتبار دارد که علم بدخول معصوم داشته باشیم و در زمان غیبت معصوم این علم از ممتنعات عادیست و این همه بواسطه یک سهو شیخ رحمه اللّٰه شده است، و سهو دیگران که ملاحظه حدیث کلینی نکرده اند و بعد از این معنی داستان عظیمی دارند در یقین در هر دو و شک در لاحق که گفته اند که وضو باطل است که حال خود را پیش از این دو حال ندانند که اگر دانند پیش از این دو یقین که حدث داشته است مثلا بعضی بنا بر حدث

می گذارند و بعضی بنا بر ضد آن به دلایل ضعیفه عقلیه باطله.

و باز شرط کرده اند که وقتی باطل است که صاحب تعاقب نباشد به آن که عادتش این باشد که عقیب هر حدثی البته وضو می کرده باشد پس اگر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۱

این صورت سابق بر اینها را داند که وضو داشته است پس الحال وضو دارد بلکه اگر سابق را نیز نداند الحال وضو دارد زیرا که چون این هر دو ازو واقع شده است و عادتش این است که بعد از هر حدث وضو می ساخته پس موافق عادت می باید که وضوی او بعد از حدث باشد.

و در این هم بحث وارد است زیرا که صاحب عادت بسیار است که عادت را فراموش می کند و بر خلاف عادت می کند، و اگر این عادت کافی باشد می باید مطلقا متوجه شک در وضو و نماز نشود زیرا که آدمی را عادتی بیشتر از این هر دو نیست و همیشه وضو را درست می سازد و نماز را درست می کند چرا در آنجا عادات اعتبار دارد و در اینجا ندارد و کجا از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است که غیر حایض رجوع به عادت نماید با آن که کافه علما حرف عادت را مسلم داشته اند و گفته اند که در صورت عادت از مسأله شک بدر می رود و مسأله یقین می شود.

و غرض از این تطویل این است که ظاهر شود که هر ضرری که بمذهب رسیده است از متابعت علمای عامه است و همیشه شیعه ارباب نصوص بوده اند و اخبار متواتره وارد شده است بر آن که جایز نیست این قسم

علتهـای عقلی را در مسایـل راه دادن که پاره به قیاس برمی گردد و پاره به اسـتحسان و امثال اینها از مزخرفاتی است که مـدار عامه بر اینها است.

و وجه راه یـافتن اینهـا این شـد که چون همیشه علمای ما با عامه مباحثات می کردنـد بر سبیل الزام ایشان بعـد از ایراد احادیث اینها را نیز می گفتند. چنانکه از کتب شیخ و محقق و علامه ظاهر می شود که مباحثات ایشان با علمای عامه است زیرا که نقل می کنند که ابو حنیفه چنین گفته است و دلیلش اینست، و شافعی این گفته است و دلیلش این است، و شـیعه چنین گفته اند و دلیل ایشان اینست که در اینجا موافق یکی از ایشانند و رعایت تقیه نیز می کرده اند و جمعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۲

که این رعایتها نمی کرده اند شهید می شده اند.

چنانکه مشـهور است که شـیخ علیه الرحمه را بواسـطه الفیه شـهید کردنـد که در اول الفیه ذکر کرده بود که علم به اصول دین می بایـد و ذکر کرده است آن را و گفته است که هر که این اعتقاد نداشـته باشـد نمازش صـحیح نیست بر او بحث کردند که پس نماز کل سـنیان صـحیح نیست و شـهیدش کردند. و شـیخ زین الدین رضـی اللّٰه عنه را نیز بواسـطه امری قریب باین شـهید کردنـد و الحمـد للّه رب العـالمین که الحـال به دولت پادشاهان صـفویه ادام اللّٰه تبارك و تعالی دولتهم إلی قیام القائم تقیه در بلاد عامه نیز برطرف شده است.

باب ما ينقض الوضوء

اشاره

بابی است که در بیان آن چه وضو را می شکند و باطل می کند و سبب وضوی تنها می شود نه هر ناقضی مثل جنابت و حیض و نفاس که وضو را

می شکنند و سبب وضوی تنها نیستند بلکه جنابت سبب وضو نیست و آنها سبب وضو و غسل اند بنا بر مذهب مشهور که مذکور خواهد شد مجملا اصطلاح قدما غیر اصطلاح متأخرین است، و قدما سبب و موجب و ناقض را بر احداث اطلاق می کنند مطلقا، و نزد متأخرین سبب اعم مطلق است از موجب و ناقض و میان موجب و ناقض عموم من وجه است و مراد از ناقض در اینجا سبب است.

[ناقض وضو آن چیزی است که از دو طرف زیر بیرون آید]

(سال زراره بن اعین ابا جعفر و ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیهما عمّا ینقض الوضوء فقالا ما خرج من طرفیك الاسفلین الذّکر و الدّبر من غائط، او بول، او منیّ، او ریح، و النّوم حتّی یذهب العقل) بسند صحیح روایت کرده است زراره که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما از چیزی که می شکند وضوی مرد را چون سایل مرد است هر دو فرمودند که ناقض وضو آن چیزی است که از دو طرف زیر تو بیرون می آید که آن ذکر و دبر است و آن چه از دو طرف بیرون آید غایط و بول و منی و باد است که هر یک از ایشان ناقض است، و دیگر از نواقض خوابست آن مقدار که عقل زایل شود به آن که صدا را نشنود و ظاهرا تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۴

اینجا حدیث زراره است چنانکه کلینی و شیخ تا اینجا از او روایت کرده اند و زیادتی روایت کرده اند که هر خوابی مکروهست یعنی وضو را می شکند مگر آن که صدا بشنود.

و هر دو بسند صحیح روایت کرده اند، و به همین مضمون احادیث

متواتره از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم منقولست بلکه اکثر احادیث صحیحه بعنوان حصر وارد شده است و زراره سؤال کرد از جمیع آن چه ناقض است چون لفظ ما از جهت عموم است پس می باید که جواب مطابق سؤال باشد و چیزی که بدر رفته است استحاضه قلیله است مطلقا و متوسطه در غیر نماز صبح و هر چه عقل را زایل کند مثل جنون و مستی و بی هوشی، و اما استحاضه از آن قید بدر رفت که مرد را مخاطب ساخت پس زنان در آن چه مردان شریکند داخلند و آن چه مخصوص ایشانست خواهد آمد و اما مثل مستی و امثال آن چون حدیثی صریح در آن وارد نشده است صدوق آنها را ناقض نمی داند.

اما آن که تخصیص بذکر و دبر داد ظاهر می شود که اگر از سوراخی دیگر غیر اینها درآید ناقض نباشد و بعضی ناقض می دانند اگر آن را غایط یا بول گویند، و بعضی بشرط اعتیاد، و بعضی بشرط آن که مسدود شود موضع معتاد، و بعضی بشرط آن که از پایین معده درآید و احوط آنست که اگر عیاذا باللّٰه کسی به چنین بلایی مبتلا شود اگر آن چه بیرون آید آن را بول و غایط گویند و عادت نشده باشد یا منسد نشده باشد موضع طبیعی در مرتبه اول و دویم نیز وضوئی احتیاطا بسازد، و در خواب اگر عقل بالکلیه زایل شود که اصلا آواز نشنود بی دغدغه ناقض است، و اگر آواز را خوب شنود و تمیز حروف کند ناقض نیست، و اگر همهمه شنود و تمیز حروف نتواند کرد احوط آنست

که وضو را به ناقضی بشکند و از سر گیرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۵

(و لاـ ینقض الوضوء ما سوی ذلک من القی ء و القلس و الرّعاف و الحجامه و الدّمامیل و الجروح و القروح و لاـ یوجب الاستنجاء) و نمی شکند وضو را غیر آن چه در حدیث مذکور بود مثل قی ء که بسیار باشد، یا قلس که اندکی باشد آن قدر که دهان پر شود یا کمتر که یک مرتبه بالا آید و مرتبه دوم را قی ء می گویند، و هم چنین رعاف بضم را یعنی خونی که از بینی بیاید هر چند بسیار باشد، و هم چنین دمل ها و جراحتها و زخمها که خون از ایشان آید ناقض نیست و اگر از ذکر یا دبر درآید استنجا واجب نیست پس اگر کمتر از درهم بغلی را آلوده کرده باشد ازاله آن واجب نیست، و اگر بیشتر از درهم باشد ازاله خون خواهد کرد و حکم آن دارد نه حکم استنجا که غساله اش پاک باشد مثلا.

و احادیث در این باب بسیار است از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از قی ء و رعاف و چرکی که از زخم می آید و خون از هر جا که آید آیا اینها ناقض وضو هستند؟ حضرت فرمودند که اینها ناقض هیچ چیز نیستند.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه لیس فی حبّ القرع و الدّیدان الصّغار وضوء انّما هو بمنزله القمّل) و بسند قوی از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که در کرمهائی که شبیه به تخم کدواند و در کرمهای کوچک وضو نیست و اینها بمنزله

شپشـند که از بدن بیرون می آیند در مانند مرضـی که بدن سوراخ می شود و از آنجا شپش بیرون می آید، یا چنانکه شپش از بدن بهم می رسد اینها نیز از بدن بهم می رسند.

و این قیـاس از جهت رد بر عـامه فرموده انـد و فی الحقیقه قیـاس نیست زیرا که قیـاس آنست که حکم شـرع را از آن اسـتنباط کنند و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم احکام الهی را به نص نبی صلی اللّٰه علیه و آله می دانستند و گاهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۶

ایـن تشبیهـات از جهت عـامه که در مجلس ایشـان حاضـر می بـوده انـد می کرده انـد، و گـاهی از جهت آن که اصـحاب آن حضـرت مباحثه نماینـد با ایشان به امثال اینها آنها را ملزم سازنـد، و آن که مقیـد ساختنـد به کوچک بنا بر این است که غالب اوقات کرمهای بزرگ آلوده به نجاست می باشند.

و حدیثی دیگر بسـند حسن کالصـحیح کلینی از ابن ابی عمیر روایت نموده است از حسن پسر برادر فضیل از فضیل از حضرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیـه کـه از آن حضـرت پرسـیدند از شخصـی که بیرون می آیـد از او مثـل تخم کـدو از کرم حضرت فرمودند که بر او وضو نیست.

و شیخ رحمه اللّٰه این حـدیث را از پسـر برادر فضـیل روایت کرده است از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه که فرمودند که علیه وضوء و ظـاهر است که لیس از قلم افتاده است و اگر نه الوضوء می بایست بخلاف آن که لیس باشـد بی الف لام می بایـد. و معلوم نیست که این سهو از قلم شیخ شده است یا از قلم دیگران چون شیخ این حدیث را از کافی نقل نکرده

است بلکه از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است که او از ابن ابی عمیر روایت کرده است.

و در این روایت فضیل هم افتاده است اگر چه محتمل است که فضیل که سؤال کرده باشد حضرت فرموده باشد که وضو نیست به اعتبار آن که آلوده نبوده است پسر برادرش که پرسیده باشد به اعتبار آلوده گی بفضله فرموده باشد و لیکن بعید است.

(و هذا اذا لم یکن فیه ثفل، فاذا کان فیه ثفل ففیه الاستنجاء و الوضوء) و این که وضو واجب نیست در صورتی است که کرم آلوده به نجاست نبوده باشد که اگر آلوده بفضله باشد در آن استنجا هست و موجب وضوست و این مضمون بعنوان موثق از عمار ساباطی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۷

و در روایتی کالصحیح منقول است که اگر در اثنای نماز کرم از کسی بیفتد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرماید که نماز را تمام کند و وضوی او صحیح است اگر چه روایات عامه کافی است که حضرت فرموده است که غیر از بول و غایط و باد و خواب هیچ چیز ناقض نیست.

(و کلّما خرج من الطرفین من دم و قیح و مذی و وذی- «۱» و غیر ذلک فلا وضوء فیه و لا استنجاء ما لم یخرج بول، او غایط، او ریح، او منیّ) و هر چه بیرون آید از مخرج بول و غایط خواه خون باشد بشرطی که خونی نباشد که فضله باشد مثل اسهال دموی که آن غایط است و ناقض، و هم چنین چرک یا مذی که آب تنگی است

که بعد از نعوظ می آید، و هم چنین وذی که عقیب بول آبی غلیظ سفید می آید و غیر اینها نه وضو واجبست در آن و نه استنجا ما دام که بول و غایط و باد و منی بیرون نیاید.

اما خون و چرک پس احادیث بسیار در آن وارد شده است و بعضی گذشت و اما مذی پس احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار در آن وارد شده است که ناقض وضو نیست و پاک است مثل آب بینی و ازاله آن از جامه نمی باید کرد و وضو را اعاده نمی باید کرد.

و احادیث صحیحه در وضو و ازاله آن از جامه وارد شده است و محمولست بر تقیه یا استحباب و اولی وضو است و ازاله بر سبیل استحباب احتیاطا و اما وذی و آن نیز مثل مذی است در تعارض اخبار و اولی وضو است و اظهر عدم وجوبست با طهارت.

(و قال عبد الرّحمن بن ابی عبد اللّٰه للصّادق صلوات اللّٰه علیه اجد الرّیح فی بطنی حتّی اظنّ انّها قد خرجت فقال لیس علیک وضوء

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۸

حتّی تسمع الصّوت او تجد الرّیح ثمّ قال انّ ابلیس یجلس بین ألیتی الرّجل فیحدث لیشكّكه) و بسند صحیح روایت کرده است عبد الرحمن که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که من در شکم خود بادی می یابم که گمان می کنم که درآمد حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بر تو وضو واجب نیست تا صدا نشنوی، یا بوی بد نشنوی، بعد از آن حضرت فرمودند که شیطان میان نشستنگاه آدمی می نشیند و بادی رها می دهد که آدمی را به شک اندازد.

و همین

مضـمون در حديث صـحيح معاويه بن عمار و در حديث صحيح زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه منقولست و عامه نيز در صـحاح خود ذكر كرده اند و ظاهرا مراد از باد شيطان وسواس شيطانست به سبب توهماتى كه غالبا از فساد معده بهم مى رسد.

و جمعى را اعتقاد آنست كه تا باد صـدا يا بو نداشـته باشد ناقض نيست و خالى از قوت نيست خصوصا نسـبت به وسواسـيان و اولى آنست كه متوجه آن نشونـد هر چنـد گمان ايشان اين باشـد كه باد بيرون آمده است، و اگر وسواس نداشـته باشد و يقين دانـد كه باد بيرون آمـد اما صـدا و بو نداشـته باشـد اگر در اثناى نماز باشـد نماز را قطع نكنـد و چون تمام كند احوط وضو و اعاده است.

[كسى كه ناخنهاى خود و شارب موى سر و ريش بگيرد اينها وضو را نمى شكند]

(و سأل زراره ابا جعفر صـلوات اللَّه عليه عن الرّجل يقلّم اظافيره، و يجزّ شاربه، و ياخـذ من شـعر لحيته و رأسه هل ينقض ذلك الوضوء؟

فقال يا زراره كلّ هذا سـنّه و الوضوء فريضه و ليس شـى ء من السّنّه ينقض الفريضه و انّ ذلك ليزيده تطهيرا) و بسند صحيح از زراره منقولست كه سؤال كرد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه از شخصى كه ناخنهاى خود را بگيرد، و شارب خود را بگيرد، و از موى سر و ريش بگيرد آيا اينها وضو را مى شكند؟ پس حضرت فرمودند كه اى زراره اينها سنتى اند كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۵۰۹

سبب تطهير ظاهرنـد از كثافتهـاى ظـاهرى و مطهر باطننـد از كثافتهـاى بـاطنى كه به سـبب گناهان بر دل نشسـته است، و وضـو واجبى است از واجباتى كه حق سبحانه و تعالى اهتمام

بشأن آن دارد که آن را در قرآن مجید از بندگان طلبیده است از جهت تطهیر ظاهر و باطن پس این افعال مدد وضو می دهند در تطهیر سبب نقض آن نیستند بلکه تطهیر او را زیاده می گردانند.

و این سخن یا موافق واقعست و عقول ضعیفه به آن نمی رسند یا بواسطه آنست که سنیان اکثر اینها را ناقض وضو می دانند و اعتقاد به اکثر این استحسانات دارند و زراره همیشه با ایشان مباحثه می کرده است حضرت از جهت رد ایشان تعلیم زراره فرموده است. و ممکن است که هر دو واقع باشد و اللّٰه تعالی یعلم اسرار احکامه.

و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد است که سبب وضو نیست بلکه اینها طهور و مطهرند. و در دو حدیث معتبر کالصحیح وارد شده است که اگر ازاله مو و ناخن به آهن کرده باشند آبی بر آن بمالند چون کراهتی دارد به آب مالیدن بر دست و سر کراهت زایل می شود و این مستحب است چون در حدیث صحیحی وارد شده است که لازم نیست آب مالیدن نیز.

و در روایتی واقع شده است که راوی می گوید که سنیان در اینجاها وضو را واجب می دانند حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرماید که اگر ایشان با شما معارضه کنند شما با ایشان معارضه مکنید و بگوئید که سنت و طریقه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چنین است که موجب وضو نیست و این روایت کالصحیح یا صحیح است.

(و سأل اسماعیل بن جابر ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یأخذ من اظافیره و شاربه أ یمسحه بالماء فقال لا هو طهور) و بسند

صحیح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۰

ناخنها و شارب را بگیرد آیا آب بر آن می مالد؟ حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نه بلکه ناخن و شارب گرفتن مطهر ظاهر و باطن است آب مالیدن در کار نیست.

[خواندن شعر وضو را نمی شکند]

(و سئل عن انشاد الشّعر هل ینقض الوضوء فقال لا) روایت کرده است شیخ بسند صحیح از معاویه بن میسره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از خواندن شعر که آیا وضو را می شکند؟ حضرت فرمودند که نه. و معاویه را اگر چه توثیق نکرده اند و لیکن ظاهرش آنست که صدوق از کتاب او برداشته است و حکم کرده است که کتاب او معتمد است.

و بسند موثق از سماعه روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از خواندن شعر، یا بلند خواندن شعر آیا وضو را می شکند؟ یا کسی ستم کند شخصی را به هجو، یا مطلقا، یا دروغ بگوید در شعر، یا مطلقا حضرت فرمودند که بلی مگر شعری باشد که راست باشد، یا اندك شعری باشد سه بیت، یا چهار بیت دروغ اما اگر شعر باطل بسیار بخواند وضو را می شکند و حمل کرده اند بر آن که کمال وضو را می برد و سنت است تجدید وضو.

(و سأله سماعه بن مهران عن الرّجل یخفق رأسه و هو فی الصّلاه قائما، او راکعا فقال لیس علیه وضوء) و بسند موثق سؤال نمود سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که پینکی زند در نماز ایستاده یا در رکوع حضرت فرمود که بر او وضو

واجب نیست. و صدوق عمل به اطلاق این حدیث کرده است. و علما حمل کرده اند بر آن که شعورش زایل نشده باشد چنانکه ظاهرش آنست که شعور دارد که نماز می کند و ایستاده است و اگر نه غالب آنست که می افتد.

[شخصی که بخواب رود نشسته آیا بر او وضو واجبست]

(و سئل موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه عن الرّجل یرقد و هو قاعد هل علیه وضوء؟ فقال **لا** وضوء علیه ما دام قاعدا ان لم ینفرج)

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۱

و از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردند از شخصی که بخواب رود نشسته آیا بر او وضو واجبست حضرت فرمودند که بر او وضو واجب نیست مادامی که نشسته است و پاها را دراز نکرده است.

و شیخ طوسی نیز حدیث مجهول الحالی را نقل کرده است قریب باین و علی ای حال حمل می باید کرد بر آن که شعورش باقی باشد و اظهر حمل آنست بر تقیه چون عامه خواب را ناقض نمی دانند فی نفسه بلکه به اعتبار حدث ناقض می دانند و تا این کس ضبط خود کرده است و نشسته است حدثی از او صادر نمی شود و چون پاها دراز کرد قوت ما سکه ضعیف می شود و حدث بیرون می آید و تجربه شاهد است بر خلاف این.

مع هذا زیاده از ده حدیث صحیح و از احادیث موثقه و حسنه و قویه بسیار دلالت می کنند صریحا بر آن که هر گاه مزه خواب را بیابد و شعورش زایل شود وضوی او باطل می شود در هر حالی که باشد خواه در رکوع، و خواه در سجود، و خواه در راه رفتن بلکه بسیار کم است در مطلبی از مطالب فقهی که این مقدار

حدیث در آن وارد شده باشد.

و تعجب از صدوق دارم که با احادیث متواتره چگونه عمل باین حدیث ضعیفی که ظاهر است که تقیه وارد شده است کرده است، و اگر بر عکس می بود جا داشت که عمل بحدیث ضعیف اینجا کند و آن احادیث را طرح کند و بر تقدیری که احادیث آن طرف نیز متواتر باشد البته آنها را حمل بر تقیه لازم است چون موافق عامه است.

و احتمال دارد که اعتقاد بحدیث زراره داشته باشد که در اول باب ذکر کرده است و این را نقل کرده باشد از جهت عمل به آن در حال تقیه چنانکه بسیار چنین کرده است و خواهد آمد.

[بوسیدن، و دست به بدن زن مالیدن و در دست مالیدن به فرج ایشان وضو نیست]

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه لیس فی القبله و لا المباشره

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۲

و لا مسّ الفرج وضوء) و در صحیحه زراره واقع است که حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که در بوسیدن، و در بدن به بدن زن مالیدن، و در دست مالیدن به فرج ایشان وضو نیست و اکثر سنیان وضو را در اینها واجب می دانند چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ ۴: ۴۳.

و احادیث صحیحه وارد شده است از طرق اهل البیت صلوات اللَّه علیهم که اینها ناقض نیست و مراد از ملامسه در این آیه جماع است و اهل بیت اعلمند به آن چه در خانه است. و احادیث وارد شده است در وضو از جهت بوسیدن به شهوت و از جهت دست مالیدن به فرج و در دست مالیدن به سگ، و در مصافحه مجوسی و از جهت قی کردن و خنده کردن و تخلیلی

که خون بیاورد و همه محمول است بر تقیه و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و پر ظاهر نیست استحباب وضو بلکه اکثر را حمل بر دست شستن نمودن ظاهرتر است و اللّه تعالی یعلم احکامه.

[در باره سلس البول]

(و روی حریز عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال اذا کان الرّجل یقطر منه البول و الدّم اذا کان حین الصّلاه اتّخذ کیسا و جعل فیه قطنا ثمّ علّقه علیه و ادخل ذکره فیه ثمّ صلّی یجمع بین الصّلاتین الظّهر و العصر یؤخّر الظّهر و یعجّل العصر بأذان و اقامتین و یؤخّر المغرب و یعجّل العشاء بأذان و اقامتین و یفعل ذلک فی الصّبح) و بسند صحیح حریز روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آن حضرت فرمودند که هر گاه شخصی بول یا خون از او قطره قطره آید هر گاه وقت نماز شود کیسه پنبه داری را بر خود بیاویزد و ذکرش را در آن کیسه کند و نماز کند و جمع کند میان نماز ظهر و عصر به آن که ظهر را اندکی تاخیر کند و عصر را پیشترک اندازد به آن که ظهر در آخر وقت فضیلت واقع شود و عصر در اول وقت فضیلت، و ظهر را به اذان و اقامه به جا آورد و عصر را به اقامه تنها و شام

را اندکی تاخیر کند، و خفتن را اندکی پیش اندازد به یک اذان و دو اقامه بنحو ظهر و عصر، و هم چنین کند در صبح یعنی با نماز شب یا آن که این افعال را از جهت نماز صبح

به جا آورد.

و ممکن است که مراد از تأخیر ظهر و شام آن باشد که هنوز به آخر وقت نرسد، و تعجیل عصر و عشا این باشد که در آخر وقت فضیلت ظهر و شام به جا آورد به قرینه تعجیل و جمع به یک اذان و دو اقامه که اگر در اول وقت فضیلت عصر و خفتن باشد تعجیل اینها نشده است و تخفیف اذان آنها نیز مناسب نیست زیرا که تخفیف اذان در وقتی است که دو فریضه را در یک وقت کنند اگر چه ممکن است که در اینجا بواسطه عذر ساقط شود.

و ظاهر خون اعم است از خون استحاضه و غیر آن و لیکن حمل بر خون مرد می باید کرد که از ذکرش آید بواسطه مرض و ظاهرا جمع بین الصلاتین بواسطه تطهیر جامه است که بواسطه هر نمازی مشکلست.

و ممکن است که از جهت وضو نیز باشد که هر دو نماز را به یک وضو کند و حدیث سماعه گذشت که بواسطه سلس البول وضو نمی سازد و احوط آنست که بواسطه هر نمازی وضوئی بسازد چون در این حدیث ذکر وضو نشده است.

[حکم رطوبت مشتبه]

(و سال عبد اللَّه بن ابی یعفور ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل بال ثمّ توضّأ و قام إلی الصّلاه فوجد بللا قال لا شی ء علیه و لا یتوضّأ) و بسند صحیح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که بول کند و وضو بسازد و به نماز برخیزد و بعد از آن تری ببیند حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و وضو نمی سازد. و در کافی همین خبر

را بسند صحیح روایت کرده است و در آخرش اینست که این تری از رگهای پشت است.

(و روی غیره فی الرّجل یبول ثمّ یستنجی ثمّ یری بعد ذلک بللا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۴

انّه اذا بـال فخرط ما بین المقعـده و الانثیین ثلاث مرّات و غمز ما بینهما ثمّ اسـتنجی فان سال ذلک حتّی بلغ السّوق فلا یبالی) و روایت کرده است غیر عبـد اللّٰه بن ابی یعفور و آن عبـد الملـک بن عمرو است که در حسن کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیـه روایت کرده است در شخصـی که بـول کنـد و بعـد از آن اسـتنجا کنـد، و بعـد از آن تری ببینـد که حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر هر گاه بول کرده باشد پس کشیده باشد میان مقعد و خصیتین را سه مرتبه و فشرده باشد میان هر دو را یعنی مقعد و خصیتین یا میان خصیتین و سر ذکر را به قرینه لفظ غمز که ما تقدم را بلفظ خرط آورد و بعد از آن استنجا کند پس اگر بعد از آن تری بیاید تا ساق او پروا نکند.

پس ظـاهر کلاـم صـدوق آنست که چـون حـدیث اول مطلق بود و این حـدیث مقیـد است مطلق را حمـل بر مقیـد می کنـد و احتمال دارد که صـدوق اسـتبرا را سـنت داند و رطوبت قبل از اسـتبرا را پاک داند با کراهت چنانکه در اسـتبراء جنابت خواهد گفت.

(و ان مسّ الرّجـل باطن دبره او باطن احلیله فعلیه ان یعیـد الوضوء و ان کان فی الصّـلاه قطع الصّـلاه و توضّأ و اعاد الصّـلاه فان فتح احلیله اعاد الوضوء و الصّلاه) و اگر

شخصی دست برساند به اندرون دبرش یا اندرون ذکرش پس بر او واجبست که اعاده وضو کند، و اگر این عمل را در اثنای نماز بکند نماز را قطع کند و وضو بسازد و اعاده نماز کند، و اگر بگشاید لب ذکرش را اعاده وضو و نماز بکند.

این حدیث را عمار ساباطی روایت کرده و صحیح نیست و اگر صحیح باشد محمول است بر تقیه یا استحباب و صدوق عمل باین حدیث کرده است و گمان ندارم که غیر او کسی عمل باین حدیث کرده باشد.

(و من احتقن او حمل شیافه [و فی بعض النّسخ شیئا قذرا] فلیس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۵

علیه اعاده الوضوء و ان خرج ذلک منه الّا ان یکون مختلطا بالثفل فعلیه الاستنجاء و الوضوء) و کسی که حقنه کند یا شیافی بردارد یا چیزی نجسی بردارد بر او واجب نیست اعاده وضو و اگر چه آن حقنه یا شیاف بدر آید از او مگر آن که مخلوط باشد به نجاست پس در این صورت واجبست بر او استنجا و وضو ساختن به اعتبار بیرون آمدن نجاست یا به اعتبار بیرون آمدن حقنه یا شیاف این نیز رد است بر عامه که ایشان هر چیزی که از مخرجین درآید ناقض می دانند.

و روایت کرده است شیخ بسند صحیح از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما که گفت از آن حضرت سؤال کردم که جایز است شخصی حقنه کند یا شاف بردارد و نماز کند و آنها با او باشد و بیرون نیامده باشد آیا وضوی او می شکند؟ حضرت فرمودند که وضوی او نمی شکند و نماز نمی تواند کرد تا

آن را نیندازد ظاهرا منع نماز از آن جهت باشد که چون شاف برمی دارد گاه باشد که در اثنای نماز نجاسات درآید و نمازش قطع شود.

و مع هذا شامل او هست حدیث صحیحی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که نماز مرد حاقن و زن حاقنه نماز نیست یعنی مرد و زنی که بولشان آید و نگاه دارند به اعتبار عدم حضور قلب و در حدیث دیگر تا خود را سبک نکنند نماز نکنند چنانکه گذشت عدم قبول نماز زبین یعنی کسی که مدافعه بول و غایط کند و بعضی باد را نیز گفته اند.

و علی ای حال ظاهرا نهی بر سبیل کراهت باشد در شاف و حقنه، و محتمل است که بر سبیل حرمت باشد و احتیاط در ترک همه است تا او را حضور قلبی باشد که متوجه جناب اقدس الهی تواند شد، و بعضی گفته اند که نهی به اعتبار برداشتن نجاستست و این ظاهر نیست که نجاست اندرون تا بیرون نیاید حکم نجاست داشته باشد و اگر نه می بایست نماز هیچ کس صحیح نباشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۶

چون همه کس حامل نجاست هستند، و اگر گویند که ضرورتست اقلا می بایست تخفیف آن مهما أمکن واجب بود.

و بر این متفرع ساخته اند آن که کسی چیزی نجس بخورد و خواهد نماز کند آیا دفع آن بقی کردن واجبست یا نه معلوم نیست که واجب باشد از جهت آن که مامور است بنده به طهارت ظاهر بدن نه به طهارت باطن و اگر چه واجب است که چیز نجس نخورد و بر تقدیر خوردن احوط قی کردنست، اگر ممکن باشد و

الا صبر کند تا هضم شود اگر سبب خروج وقت ادا نشود بلکه وقت فضیلت و اللَّه تعالی یعلم.

باب ما ينجس الثوب و الجسد

اشاره

بابی است در بیان چیزهائی که جامه و بدن را نجس می کند و چیزهائی که نجس نمی کند چون مشتمل بر هر دو است.

[مذی سبب وضو نیست و جامه را نجس نمی کند]

(کان امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه لا- یری فی المذی وضوء و لا- غسل ما اصاب الثّوب منه) از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه مذی را سبب وضو نمی دانست و واجب نمی دانست که جامه که بر او مذی ریخته باشد بشویند هر چند بسیار باشد و سند این حدیث قویست و جمعی ضعیف می دانند و لیکن مؤید همین مضمونست احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار هم در آن که سبب وضو نیست و هم در طهارت آن و حق همین است و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی انّ المذی و الوذی بمنزله البصاق و المخاط فلا یغسل منهما الثّوب و لا الاحلیل) و در روایتی واقع شده است که مذی که از ملاعبه و دست بازی بعد از نعوظ و برخاستن ذکر می آید، و وذی که عقیب بول و منی می آید بمنزله آب دهان و آب بینی است نه جامه را از آن می شوند و نه ذکر را.

و همین مضمون در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معاویه، و زید شحام، و عمر بن حنظله و غیر ایشان از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما وارد شده است به اسانید بسیار و آن که جامه و بدن را از آن نمی باید شست مگر بواسطه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۸

پاکیزگی اگر کسی از آن کراهتی داشته باشد و اگر وضو بسازند

خوبست و اگر نسازند ضرر ندارد و چند حدیث صحیح واقع شده است که امر به وضو شده است و شستن و محمول است بر تقیه یا استحباب خصوصا هر گاه بسیار بیاید.

[آبهائی که از انسان خارج می شود]

(و هی [او و فی] اربعه اشیاء المنیّ و المذی و الوذی و الودی فامّا المنیّ فهو الماء الغلیظ الدّافق الّذی یوجب الغسل و المذی ما یخرج قبل المنیّ و الوذی ما یخرج بعد المنیّ علی اثره و الوذی ما یخرج علی اثر البول لا یجب فی شی ء من ذلک الغسل و لا الوضوء و لا غسل الثّوب و لا غسل ما یصیب الجسد منه الّا المنیّ) بنا بر نسخه و هی یعنی اینهایی که از ذکر می آید، و بنا بر نسخه فی یعنی در چهار چیز واجب نیست غسل و وضو و آن منی است و مذی است، و وذی بذال معجمه، و ودی به دال مهمله چنانکه در اکثر نسخ است و در تهذیب که بعنوان حدیث قوی نقل کرده است بغیر این لفظ اول به دال مهمله و ثانی بذال معجمه.

اما منی پس آن آب غلیظ جهنده است که بعد از آمدن استخوانها گوییا از هم می پاشد و بدن سست می شود و موجب غسل است، و مذی آبی است که غالبا پیش از منی می آید، و وذی آبی است که بعد از منی می آید عقیب منی، و ودی آبی است که عقیب بول می آید در هیچ یک از اینها نه غسل واجب است نه وضو، و نه جامه را می باید شست، و نه بدن را از آن چه این آبها به او رسیده است مگر منی.

روایتی که باین تفضیل

است در تهـذیب نه بـاین نحـو است در ودی و وذی بلکه چنین است که ودی عقیب بول می آیـد و وذی از جهت کوفتهـا می آید که سستی کمر باشد، و ندیده ایم که عقیب منی آبی بیاید، و اهل لغت نیز موافق این روایت ذکر کرده اند.

و در روایت صحیحی وارد شده است که در ودی وضو هست چون از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۹

سیلان بول است حمل کرده انـد بر آن که با بول می آید البته مخلوط است به بول، و اکثر حمل بر اسـتحباب کرده اند و چون نادر است که بعـد از بول و اسـتبرا و وضو بیاید محتمل است که حمل کنند بر صورتی که اسـتبرا نکرده باشد زیرا که وقتی که می آید با قطرات بول می آید و این اظهر است.

[لباس نجس انسان را جنب نمی کند]

(و سـال عبـد اللَّه بن بکیر ابـا عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه عن الرّجل یلبس الثّوب و فیه الجنابه فیعرق فیه فقال انّ الثّوب لا یجنب الرّجل) و در موثق کالصـحیح سؤال کرد از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه از شخصـی که جامه به پوشد و در آن جامه منی باشد و عرق کند در آن جامه حضرت فرمودند که جامه آدمی را جنب نمی کند یعنی به سبب این غسل واجب نمی شود.

بـدان که تا تقیه نباشد حضـرات ائمه معصومین این نحو حرف نمی زنند که جواب مطابق سؤال نباشد چون اکثر سـنیان منی را پاک می دانند و راوی از نجاسـتش پرسـیده است و حضرت جواب می فرمایند که سبب غسل نمی شود تا او بفهمد که در این مجلس جای پرسیدن این قسم چیزها نیست.

و محتمل است که مراد راوی نیز همین باشد که حضرت جواب

فرموده اند، یا غرض از این سؤال آنست که عرق جنب نجس است تا نتوان در آن جامه نماز کردن حضرت فرموده باشند که عرق نجس نیست و می توان نماز کردن، یا پرسیده باشد که اگر عرق کرده باشم و جامه منی دار پوشیده باشم و ندانم که منی به بدنم خورده است بدن را آب می باید کشید، یا پرسیده باشد که اندک عرقی سبب این می شود که منی تعدی کند به بدن حضرت فرموده باشد که نه و حمل بر تقیه اظهر است در این حدیث و در اکثر احادیث آینده و اللَّه تعالی یعلم.

(و فی خبر آخر انّه لا یجنب الثّوب الرّجل و لا الرّجل یجنب الثّوب) شیخ بعنوان قوی این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که جامه کسی را جنب نمی کند و کسی جامه را جنب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۰

نمی کند یعنی اگر عرق کند در جامه چنان نمی شود و اگر آن جامه را کسی به پوشد او را غسل باید کرد یا جامه جنب شود که او را باید شست هر گاه منی در آن جامه نباشد.

(و سال زید الشّحام ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الثّوب تکون فیه الجنابه فتصیبنی السّماء حتّی یبتلّ علیّ فقال لا بأس به) و سؤال کرد زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از جامه که منی داشته باشد و باران بر من آید تا جامه تر شود حضرت فرمودند که باکی نیست. چون در اینجا نپرسیده است طهارت و نماز را حمل می توان کرد که نهایتش آنست که آدمی نجس شود و این ضرر نیست به

آب که می رسد خود را تطهیر می دهد.

و ظاهرش آنست که در سفر باشد و محتلم شده باشد و زیر جامه دیگر نداشته باشد با آن نماز هم می تواند کرد. و این خبر در اینجا ضعفی دارد و لیکن کلینی بسند موثق روایت کرده است همین خبر را و خبر حلبی می آید که قرینه همین حل است.

(فاذا نام الرّجل علی فراش قد اصابه منیّ فعرق فیه فلا بأس) و هر گاه شخصی در جامه بخوابد که که در آن جامه منی باشد و آن شخص عرق کند در آن جامه خواب کردن باکی نیست یعنی هر گاه علم نداشته باشد که بدنش به آن منی رسیده است به رطوبت ضرر ندارد.

و محتمل است که مراد این باشد که لازم نیست جامه خواب پاک باشد و بدن این کس نجس نشود چون غالب اوقات جماع می کنند در آن جامه و محتلم می شوند و چون صبح می شود به حمام می روند و بدن خود را پاک می کنند.

و در حدیث صحیحی از ابو بصیر منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که از آن حضرت سؤال کردم از جامه که شخصی در آن جنب شود و در آن عرق کند حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۱

که در چنین جامه بخوابم و اگر زمستان باشد باکی نیست چون عرق کمتر می کنند و اگر عرق کنند کراهت دارد.

(و من [او متی] عرق فی ثوبه و هو جنب فلیتنشّف فیه اذا اغتسل) یعنی هر گاه جنب عرق کند در جامه نجس نمی شود آن جامه و بدن را از آن جامه بعد از غسل خشک می توان کرد

چون عرق جنب پاکست و بر این مضمون حدیث صحیح زراره وارد شده است. و احادیث بسیار در طهارت عرق جنب وارد شده است.

[حکم عرق جنب از حرام]

(و إن کانت الجنابه من حلال فحلال الصّلاه فیه، و إن کانت من حرام فحرام الصّلاه فیه) یعنی عرق جنب مطلقا پاك است اما اگر جنب از حلال باشد نماز در آن جامه می توان کرد، و اگر جنب از حرام باشد به آن که زنا یا لواط کرده باشد یا دست بازی به نامحرمی کرده باشد و محتلم شده باشد و امثال اینها پس نماز در آن جامه حرامست.

و جمعی از علما در این حکم متابعت صدوق کرده اند، و جمعی نسبت به صدوق داده اند که او عرق جنب از حرام را نجس می داند اما این عبارت ظاهرش آنست که پاك است اما نماز نمی تواند کرد.

و محتمل است که حدیثی به او رسیده باشد و وجهها از جانب صدوق گفته اند که صدوق به آن راضی نیست مثل آن که در احادیث صحیحه وارد شده است که زانی در وقت زنا مؤمن نیست، و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و هم چنین اصحاب کبایر تمام پس چون مؤمن نیست عرقش نجس خواهد بود.

و صدوق فرق می کند میان مؤمن و مسلم پس اگر از ایمان در رود از اسلام در نمی رود و آخر چه خصوصیت به زانی خواهد داشت می بایست قایل شود به نجاست عرق همه اصحاب کبایر و چه خصوصیت به عرق دارد و کجا صدوق نجاست گفته است.

[حکم عرق زن حائض]

(و اذا عرقت الحائض فی ثوب فلا باس بالصّلاه فیه) و هر گاه زن حایض عرق کند در جامه پس باکی نیست در نماز کردن در آن جامه و در احادیث صحیحه و حسنه و موثقه در این باب وارد شده است، و احادیث وارد شده است

در استحباب اجتناب از جامه که ملاصق بدن اوست که مبادا ندانسته نجاستی به آن رسیده باشد، و اگر نجس شده باشد نماز نمی توان کرد، و اگر دانسته بکند قضا و اعاده کند.

(و قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله لبعض نسائه ناولينى الخمره فقالت انا حايض فقال لها أ حيضك فى يدك) و آن حضرت صلى اللَّه عليه و آله به بعضى از زنان خود فرمودند كه سجاده صغيره را كه بواسطه سجده بوده است از حصير بده آن زن گفت كه من حايضم حضرت فرمودند كه آيا دستت حيض دارد يا نجس است كه نمى دهى؟ و عامه اين حديث را باين عنوان روايت كرده اند.

و در حديث كالصحيح بل الصحيح از ابن عمار منقول است كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه سؤال كردم كه حايض آب بدست مرد مى تواند داد حضرت فرمودند كه بعضى از زنان حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله در حالت حيض آب بر دست آن حضرت مى ريختند و سجاده را به آن حضرت مى دادند.

و در حديث حسن كالصحيح از ابو اسامه منقولست كه سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه هر گاه جنب عرق كرده باشد، يا غسل كرده باشد و بدنش تر باشد آيا دست به گردن زنش مى تواند كرد هر گاه آن زن حايض باشد يا پهلوى زنش مى تواند خوابيد اگر آن زن حايض باشد يا جنب باشد و عرق كند و عرق آن زن به بدن مرد رسد؟ حضرت فرمودند كه اينها همه قصور ندارد. و از اين باب احاديث بسيار است كه معاشرت با حايض

لوامع صاحبقرانى،

می توان کرد و کراهت ندارد و بعضی گذشت.

[شخصی که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد]

(و سال محمّد الحلبیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل اجنب فی ثوبه و لیس معه ثوب غیره قال یصلّی فیه فاذا وجد الماء غسله و فی خبر آخر و اعاد الصّلاه) و سؤال کرد محمد حلبی فی الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از حال شخصی که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد حضرت فرمودند که در آن جامه نماز می کند و چون آب بهم می رسد جامه را می شوید.

و در خبری دیگر که آن موثقه عمار ساباطی است از آن حضرت وارد است که نماز را نیز اعاده می کند. و اکثر علما حمل کرده اند اعاده را بر استحباب و تحقیقش خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

[جامه که نجس شده باشد به بول اگر آن را در آب روان بشویند یک مرتبه آن را می شویند]

(و الثّوب اذا اصابه البول غسل فی ماء جار مرّه، و إن غسل فی ماء راکد فمرّتین ثمّ یعصر) و جامه که نجس شده باشد به بول اگر آن را در آب روان بشویند یک مرتبه آن را می شویند، و اگر در آب ایستاده باشد یعنی کمتر از کر، دوباره بشویند و بعد از آن بفشارند.

و این عبارت مضمون صحیحه محمد بن مسلم است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کرده است از جامه که به بول نجس شده باشد حضرت فرمودند که در تغار اگر بشویی دو مرتبه بشوی، و اگر در آب روان بشویی یک مرتبه. و عصر از حدیث حسنی ظاهر شده است و همه به آن عمل کرده اند و اللَّه تعالی یعلم.

(و ان کان بول الغلام الرّضیع صبّ علیه الماء صبّا، و ان کان قد اکل الطّعام غسل و الغلام

و الجاریه فی هذا سواء) و اگر بول طفل شیرخواره باشد که شیرش بر غذا غالب باشد یک مرتبه آب بر او بریزند و اگر چیزی خورده باشد به آن که خوردنش غالب باشد یک مرتبه بشویند و پسر و دختر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۴

در این حکم مساویند یعنی در حکم اخیر موافق اعتقاد صدوق چون در دختر شیرخواره اعتقاد او شستن است نه آب ریختن.

و عبارت مصنف مضمون حدیث کالصحیح حلبی است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از بول صبی حضرت فرمودند که آب برو می ریزند و اگر چیزی خورده باشند می شویند و پسر و دختر در این حکم مساویند. و چون صدوق این حدیث را از کتاب حلبی روایت کرده است حدیث صحیح است و فرق کرده است حضرت در میان رضیع و صبی و مرد.

و مؤید این است حدیث کالصحیح حسین بن ابی العلا که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از بولی که به بدن رسیده باشد حضرت فرمودند که دو مرتبه آب بر او بریز که آبست یعنی احتیاج بدست مالیدن نیست بخلاف نجاست غایط و خون مثلا که محتاجند به دلک.

دیگر سؤال کردم از جامه که نجس شده باشد از بول حضرت فرموده که دو مرتبه او را بشوی.

دیگر سؤال کردم از کودکی که بر جامه بول کرده باشد حضرت فرمودند که اندکی آب بر او می ریزند و بعد از آن جامه را می فشارند.

دیگر در حدیث موثق کالصحیح از سماعه مرویست که گفت از حضرت سؤال کردم از بول صبی که

به جامه می رسـد حضـرت فرمودند که بشوی. گفتم اگر ندانم که کجای جامه را نجس کرده است حضـرت فرمودند که همه جامه را بشوید.

و احادیث صـحیحه وارد شده است که از مطلق بول سؤال می کنند از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه حضرت می فرمایند که دو بار بشوید و تا عصر متحقق نشود غالبا شستن متعدد نمی شود بنا بر این علما قایل شده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۵

به عصـر. و از این اخبـار ظاهر شـد که بول مرد و زن را از جامه و بـدن دو مرتبه می بایـد شـست، و بول صبی که طعام خورده باشد یک مرتبه، و اگر شـیرخواره باشد محض ریختن آب کافیست، و اگر عصر کنند احوط است، و اگر صبی را نیز دو مرتبه بشویند احوط است.

و صـدوق عمـل کرده است به فرق میـان صبی و بـالغ چنـانکه در آب چاه نیز فرق بود میان هر سه، و اکثر علما فرق نکرده اند میان صبی و مرد و در هر دو دو مرتبه قایلند و این احوط است اگر چه مذهب صدوق اظهر است.

(و قد روی عن امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه انّه قال لبن الجاریه و بولها یغسل منها «۱» الثّوب قبل ان یطعم لأنّ لبنها یخرج من مثـانه أمّها و لبن الغلام لا یغسل منه الثّوب قبل ان یطعم و بوله «۲» لأنّ لبن الغلام یخرج من المنکبین و العضـدین) و بتحقیق که روایت کرده اند از حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه که فرمودند که شیر دختر و بول دختر را از جامه می شویند پیش از آن که طعام او غالب شود بر شیر زیرا که شیر او از

بول دان مادرش می آید و شیر پسر و بول پسر را پیش از طعام خوردن نمی شویند بلکه آب می ریزند چنانکه گذشت زیرا که شیر پسر از دوشها و بازوهای مادرش می آید.

و این خبر را کلینی و شیخ از سکونی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از آن حضرت و صدوق باین خبر عمل نموده است، و اکثر علما عمل نکرده اند چون مخالف اخبار است از چند وجه یکی آن که شیر دختر نجس است و بول او محتاج به غسل است و بول صبی محتاج به غسل نیست و این که مخالفت نیست بلکه موافق است. دیگر آن که فرق واقع شده است در این خبر از مخرج شیر و بول پسر و دختر و حال آن که اطبا فرق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۶

نکرده اند و این سخن ضعیف است زیرا که حضرت اعرفست از همه کس اگر حضرت فرموده باشد.

و در صحت این خبر سخن هست چون راوی آن نوفلی و سکونی و در هر دو ضعفی هست و لیکن چون کلینی و صدوق حکم به صحت آن کرده اند جبر ضعف کرده است و عمل باین احوط است و اگر چه عمل بر استحباب شستن شیر و بول دختر کردن اظهر است.

(و سال حکم بن حکیم ابن اخی خلّاد ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقال له ابول فلا اصیب الماء و قد اصاب یدی شی ء من البول فامسحه بالحائط و بالتّراب ثمّ تعرق فامسح وجهی، او بعض جسدی، او تصیب ثوبی فقال لا باس به) و حکم پسر برادر خلاد صراف از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه صحیحا روایت نموده است

که عرض نمودم که گاه هست بول می کنم و آب بهم نمی رسد و دستم به بول آلوده شده است پس دستم را به دیوار و به خاک می مالم بعد از آن عرق می کنم و دست را بر رو، یا بر بعضی از بدن می مالم، یا به جامه ام می رسد حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی اینجاها را نجس کردن گناه نیست همین که آب کشیدی پاک می شود.

و ظاهر حدیث دلالت می کند بر آن که خاک دست را هم پاک کند چنانکه مذهب سنیان است و ظاهرا حضرت تقیه فرموده باشند و موافق واقع مراد ایشان آن باشد که مذکور شد.

[حکم پاک کردن فرش و امثال آن]

(و سال ابراهیم بن ابی محمود الرّضا صلوات اللَّه علیه عن الطّنفسه و الفراش یصیبهما البول کیف یصنع و هو ثخین کثیر الحشو فقال یغسل منه ما ظهر فی وجهه) و صحیحا سؤال کرد ابراهیم پسر ابو محمود از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه از طنفسه و آن از قبیل بالش است و نمد و چیزهائی که بر او نشینند و هم چنین فراش که نهالی باشد که بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۷

می خوابند نجس می شوند به بول بچه نحو ازاله بول از آن بکنند و حال آن که ضخیم است و پنبه بسیار دارد و همه را به آب نمی توان شستن حضرت فرمودند که ظاهرش را بشویند اندرونش اگر نجس باشد ضرر ندارد و شستن ظاهرش باین نحو که آن را جدا کنند از پنبه و بشویند و خشک شود و بعد از آن بیندازند بر روی پنبه نجس یا پنبه را بیرون آورند و بعد از آن که بشویند پنبه را داخل کنند

بی دغدغه و احتمال دارد که همین آبی که بر روی آن بریزند پاک شود و آن طرفش نجس باشد چنانکه ظاهر حدیث است اما گمان ندارم که کسی از علما باین نحو قایل شده باشد پس اولی آنست که پنبه را بیرون آورند تا بی دغدغه پاک شود.

[شک و وسواس در خروج بول]

(و سال حنان بن سدیر ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقال انّی ربّما بلت فلا اقدر علی الماء و یشتدّ ذلک علیّ فقال اذا بلت و تمسّحت فامسح ذکرک بریقک فان وجدت شیئا فقل هذا من ذاک) و موثقا سؤال کرد حنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بسیار است که بول می کنم یا اراده بول دارم و آب بهم نمی رسد و ضبط بول کردن دشوار است بر من یا به سبب توهم خروج بول آزار می کشم چون کسی که خود را نشسته باشد آنا فآنا گمان می کند که بول درمی آید و جامه اش نجس می شود حضرت فرمودند که هر گاه بول کردی و موضع را خشک کردی پائین تر از سر ذکر آنجا که پاک است آب دهان بمال همین که شیطان وسوسه کند که بول درآمد جوابش بده که رطوبت آب دهان است.

و ظاهر است که حضرات صلوات اللّٰه علیهم اطباء معنویند و دوای درد هر کس را به نحوی می کرده اند صدوق آن چه ضرور است از بیان نجاسات و کیفیت ازاله آن که در احادیث بسیار واقع شده است ذکر نکرده است، این اخبار شاذه نادره را از جهت غرابت ذکر کرده است رحمه اللّٰه.

[زنی که یک لباس بیشتر ندارد]

(و سئل صلوات اللّٰه علیه عن امرأه لیس لها الّا قمیص واحد و لها مولود فیبول علیها کیف تصنع فقال تغسل القمیص فی الیوم مرّه) و سؤال کرد قویا ابو حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حال زنی که او را بغیر از یک پیراهن نباشد و فرزندی دارد پسر یا دختر بر او بول می کند چه کند حضرت فرمودند که

هر روزی یک بار پیراهن را می شوید.

و علما ذکر کرده انـد که بهتر آنست که پیراهن را قریب به شام بشوید تا نماز ظهر و عصـر را در جامه پاک کرده باشد و نماز شـام و خفتن را در جـامه پـاک یا نجسـی که نجاسـتش سـبک باشـد کرده باشـد و نماز صـبح را در جامه نجس می کنـد و از نجاست بول معفو است.

و محتمل است که از غایط طفل نیز معفو باشد و بول گفته باشند و هر دو را خواسته باشند و اگر مربی مرد باشد معفو نیست چون حضرت زن را فرمود، و اگر طفل دختر باشد اکثر گفته اند که عفو نیست و لیکن لفظ روایت مولود است و آن شامل هر دو است.

و یوم شامـل شب و روز است و اگر لته داشته باشـد که طفل را به آن محافظت نمایـد که بر آنجا بول کنـد ظاهرا معفو نباشـد چون آن را نیز ثوب می گوینـد در لغت عرب و حـدیث اگر چه سـندش ضـعف یـا جهالت دارد اما ضـعفش زایل شـده اسـت بعمل اصحاب و همه به آن عمل کرده اند.

[حکم آب استنجا]

(و قـال محمّـد بن النّعمـان لأـبی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه اخرج من الخلاـء فاسـتنجی بالمـاء فیقع ثوبی فی ذلـک الماء الّـذی اسـتنجیت به فقال لا باس به لیس علیک شـی ء) و محمد عرض نمود به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که من از خلا بیرون می آیم و اسـتنجا به آب می کنم و جامه ام در آب اسـتنجا می افتد حضـرت فرمودند که باکی نیست و بر تو چیزی نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۹

و این محمد صاحب الطاقست که از بزرگان اصحاب

حضرت امام محمد باقر، و امام جعفر صادق، و امام موسى كاظم صلوات اللّٰه عليهم است، و اين حديث در اينجا و در كافى سندش كالصحيح است، و هم چنين در تهذيب. و حديث صحيح عبد الكريم هاشمى صريحست در پاك بودن آب استنجا و پيشتر تفصيلش گذشت در باب اول.

(و قال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات اللّٰه عليهما فى طين المطر انّه لا باس به ان يصيب الثّوب ثلاثه ايّام الّا ان يعلم انّه قد نجّسه شى ء بعد المطر فان اصابه بعد ثلاثه ايّام غسله و ان كان طريقا نظيفا لم يغسله) حضرت فرمودند در گل باران كه باكى نيست كه به جامه برسد تا سه روز مگر آن كه دانند كه چيزى او را نجس كرده است بعد از ايستادن باران، و اگر بعد از سه روز به جامه رسد بشويد آن را استحبابا بنا بر مشهور، و اگر راهى باشد پاكيزه مثل صحراها بعد از سه روز هم نشويد.

اين حديث را شيخان صحيحا روايت كرده اند از ابن بزيع و او ارسال كرده است و گفته است از بعضى استادان ما بما رسيده است كه او از حضرت روايت كرده است و چون بزرگست مرسل او را اعتبار كرده اند مع هذا مؤيد اين حديث بسيار وارد است و بعضى از آنها گذشت.

[حكم بول چهارپايان و ديگر حيوانات حلال گوشت]

(و سال ابو الاغرّ النّخاس ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه فقال انّى اعالج الدّوابّ فربّما خرجت باللّيل و قد به آلت و راثت فتضرب إحداها بيدها او برجلها [و فى فى بيده او برجله] فينتضح على ثوبى فقال لا باس به) و سؤال كرد ابو اغر به غين معجمه

و راء مهمله چنانكه در نسخ فقيه است، و بعين مهمله و زاى چنانكه در كافى است و نخاس فروشنده چهار پايان و غلام و كنيز است و طريق كافى به او صحيح است و طريق صدوق به او كالصحيح است و چون فضلاى مثل ابن ابى عمير و صفوان و على بن الحكم از او روايت

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۵۳۰

كرده اند دلالت بر بزرگى او مى كند، و ليكن اصحاب رجال او را ذكر نكرده اند و شهادت صدوق دلالت مى كند بر آن كه كتاب او معتمد اصحاب بوده است و شهادت صدوقين بر صحت حديثش كافى است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه و گفت كار من با اسب و استر و الاغ است و اينها را مى فروشم و بسيار است كه شب بيرون مى آيم از يورت و اينها بول و سرگين كرده اند و يكى از اينها دست، يا پا زد و ترشح مى كند بر جامه من حضرت فرمود كه باكى نيست.

و اين حديث دلالت مى كند بر طهارت بول و سرگين اسب و استر و الاغ و مؤيد اينست حديثى كالصحيح كه صريح است در طهارت ابوال اينها و عمومات احاديث صحيحه و حسان و موثقات هست كه دلالت مى كند بر آن كه بول ما يؤكل لحمه پاكست و احاديث بسيار هست كه گوشت اينها مأكول است.

و ليكن حديث صحيح و حسن و چند موثق كالصحيح و چند قوى دلالت بر شستن مى كنند بلفظ امر و يك حديث صريح است در نجاست، و بعضى از علما قايل به نجاست بول اينها شده اند، و اكثر قايلند به طهارت، و آن احاديث را حمل كرده اند بر

آن که سنت است اجتناب از آن، و اظهر آنست که حمل بر تقیه کنند چون مذهب عامه نجاست است و هیچ شک نیست که احوط آنست که از بول اینها اجتناب نمایند.

(و لا بـاس بخرؤ الدّجاجه و الحمامه یصیب الثّوب) و باکی نیست در فضله مرغ و خروس و کبوتر که به جامه برسد و این عبارت روایت وهب بن وهب است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است، و وهب اگر چه ضعیف است و لیکن کتابش معتمد است مع هذا از دو وجه دیگر پاک است یکی از حیثیت آن که فضله طیور مطلقا پاکست، و دویم از حیثیت آن که فضله هر چه ماکول اللحم است پاکست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۱

و حدیث ضعیفی وارد شده است بر نهی از نماز در آن و محمول بر تقیه است یا کراهت یا اگر مرغ خانگی غیر از نجاست نخورد در این صورت بنا بر مذهب مشهور فضله اش نجس است، و جمعی که از آن جمله صدوق است پاک می دانند بنا بر مذهب ایشان یکی از آن دو حمل اول می باید کرد و تقیه اظهر است و اجتناب اولی.

(و لا بـاس بخرؤ ما طار و بوله) و باکی نیست در فضله هر حیوانی که پرنده باشد و هم چنین باکی نیست در بول آنها چون بعضی از پرنده ها بول دارند و شیخان در حسن کالصحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر چیزی که به پرد باکی نیست در بول و فضله آن و از آن جمله است شب پره و در خصوص آن حدیث

موثقی وارد است که باکی نیست در بول آن.

و مؤید اینهاست صحیحه علی بن جعفر که از برادرش موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما سؤال کرده است که هر گاه شخصی در جامه خود بیابد فضله مرغی را در اثنای نماز آیا در آن اثنا می تواند حک کند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و اگر در مرغ تفصیلی می بود البته حضرت می فرمودند که فضله غیر مأکول را حک کردن فایده ندارد بلکه جامه را می باید انداخت اگر ساتری دیگر داشته باشد و الا نماز را قطع می باید کرد پس چون این تفصیل را نفرمودند ظاهر می شود که همه پاک است.

و این اخبار معارضی ندارد مگر عموماتی که خواهد آمد و هیچ شک نیست که خاص مقدم است با احادیثی که وارد شده است که اصل در اشیاء طهارتست و با سهولتی که شریعت سمحه سهله مقتضی آنست.

و اگر قایل به نجاست باشند جمیع مساجد و مشاهد می باید نجس باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۲

همیشه این کس در کار ازاله آن باشد خصوصا بر مذهب اکثر که قایلند به آن که هر گاه مشتبه باشد فضله مأکول اللحم بغیر آن واجبست اجتناب از آن که در این صورت هر فضله که ببیند می باید ازاله کند اگر چه بر تقدیر نجاست مظنون آنست که اصل طهارتست چنانکه احادیث صحیحه بر آن وارد است و خواهد آمد و اگر احتیاط تواند کرد اجتناب احوط است.

(و لا بأس به بول کلّ شی ء اکل لحمه فیصیب الثّوب) و باکی نیست در بول هر چیزی که گوشت او را خورند که به جامه رسد و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده

است و از آن جمله احادیث حسنه کالصحیح از زراره، و محمد بن مسلم، و عبد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما وارد شده است.

و هم چنین در سرگین اسب و استر و خر احادیث کالصحیح بل الصحیح وارد شده است که پاکست با کراهتی که دارند پس در غیر مکروه بطریق اولی با اتفاق جمیع علماء شیعه و مؤیداتی که خواهد آمد.

و هم چنین در نجاست بول و فضله حیوان غیر مأکول اللحم احادیث کالصحیحه وارد شده است با اجماع در غیر پرنده و در غیر حیوانی که نفس سائله نداشته باشد مثل کیک و شپش و مگس و امثال اینها و اگر چه بعضی گفته اند که اینها نجس معفو است و علی ای حال نماز در اینها می توان کرد بی دغدغه.

(و لا باس بلبن المرأه المرضع یصیب قمیصها فیکثر و ییبس [یا فیلبس]) و باکی نیست بشیر زن شیرده که به پیراهن زن رسد و بسیار در آید و خشک شود یا زن آن جامه را به پوشد و نماز کند و ظاهر آنست که اگر شیر دختر هم باشد ضرر به مادرش نداشته باشد چون تکلیف به اجتناب از آن تکلیف ما لا یطاق است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۳

و ظاهرا این عبارت روایت است یا مضمون روایت که به صدوق رسیده است، و بسیار تتبع نمودیم و ظاهر شد که صدوق بی مستندی حرف نمی زند و قطع نظر از وقوع حدیث نیز دغدغه نیست در این که مدار زنان بر این است و شیر ایشان بر پیراهن ایشان می ریزد و اگر لازم بود

اجتناب از آن به اعتبار آن که فضله غير مأكول اللحم است البته مى بايست بخصوص اين مى فرمودند.

و هم چنين چرك و عرق و غير اينها به آن كه احاديث بسيار وارد شده است قريب به تواتر كه عرق جنب و حايض اگر به بدن غير ايشان رسد ضرر ندارد و تفصيلش إن شاء اللّه خواهد آمد.

[حكم آثار نجاست پس از شستن]

(و سئل الرّضا صلوات اللّه عليه عن الرّجل يطأ فى الحمّام و فى رجله الشّقاق فيطأ البول و النّوره فيدخل الشّقاق اثر اسود ممّا وطئ من القذر و قد غسله كيف يصنع به و برجله الّتى وطأ بها أ يجزئه الغسل ام يخلّل اظفاره بأظفاره و يستنجى فيجد الرّيح من أظفاره و لا يرى شيئا فقال لا شى ء عليه من الرّيح و الشّقاق بعد غسله) و از حضرت على بن موسى الرضا صلوات اللّه عليهما سؤال كردند از شخصى كه به حمام رود و نوره كشد و در پاى او تركها باشد چنانكه متعارفست كه پاشنه پاها مى تركد خصوصا وقتى كه پا برهنه باشند، يا نعلين عربى در پا داشته باشند و متعارفست كه در حمام بول مى كنند پس داخل اين تركيدها مى شود اثر سياهى نوره چون بر آن راه رفته است و پا گذاشته است در حال كشيدن نوره يا غير آن و پا را شسته است و سياهى نوره مانده است چه كند باين سياهى نجس داند و غسلى كه كرده است صحيح نداند به اعتبار آن كه آب به ته آن نرسيده است يا به اعتبار نجاست زير نوره، يا آن كه شسته است كافى است، و از آن جمله به زير ناخنها نيز رفته است

یـا ناخنها متعارف است که چرکی می دارد آیا ناخنهای پا را به ناخنهای دست تخلیل بکنـد؟ و چرک آن را یا سیاهی نوره را بیرون آورد و یک نسخه اظفاره ندارد بنا بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۴

آن سؤال از ترکیـدهاست که تخلیـل آن به ناخنها بکنـد، و یک نسـخه بأظفاره نـدارد و همان معنی اول است با زیادتی که آیا مطلق نـاخن دست و پـا را تخلیـل می بایـد کرد؟ و یک نسـخه او یحکّک است که بمعنی تخلیل باشـد و تراشـیدن چرک مراد باشد. یا تراشـیدن ناخنها تا آب بی دغدغه به زیر آن جاری شود و سؤال دیگر آن که اسـتنجا می کند و از ناخنش بوی بد می آیـد اما اثر نجاست هیچ نمانده است و بو مانده است آیا بو نجس است؟ حضـرت صـلوات اللّه علیه جواب فرمودند که التفاتی به بو نکند که بو نجس نیست و التفاتی به شـقاق ترکیدها و زیر ناخنها نکند بعد از آن که آن را شسته است هم پاک می شود و آب چون لطیف است به همه جا می رسد.

و محتمل است که مراد راوی همین محض طهارت و نجاست باشد و غسل مراد نباشد چون نام آن را نبرده است اگر چه غالب اوقات از جهت غسل به حمام می رفته انـد. و در حدیث صـحیح وارد شده است که زیر هر مویی جنابت هست و هر که غسـل کنـد و مقدار سـر مویی از بدنش را آب نرساند آن شـخص بجهنم خواهد رفت پس احتیاط در وضو و غسل آنست که آب به ته ناخنها برسانند و از این جهت است که مبالغه عظیم وارد شده است در گرفتن

ناخنها در هفته یک مرتبه و اللّٰه تعالی یعلم. «۱»

[خون کمتر از درهم]

(و الدّم اذا اصاب الثّوب فلا باس بالصّلاه فیه ما لم یکن مقداره مقدار درهم واف و الوافی ما یکون وزنه درهما و ثلثا و ما کان دون الدّرهم الوافی فقد یجب غسله و لا باس بالصّلاه فیه) و هر گاه جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۵

خونین باشد باکی نیست نماز کردن در آن جامه ما دام که مقدار یک درهم وافی نباشد و درهم وافی آنست که وزن آن یک درهم و ثلث درهم باشد و هر چه کمتر از درهم وافی است نجس است.

و گاه هست که واجب است آن را شستن مثل طهارت از جهت دخول مساجد سیما مسجدین و مشاهد رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم علی المشهور اما نماز می توان کرد در آن جامه و محتمل است که مراد از وجوب غسل همین نجاست فقط باشد از جهت رفع توهم طهارت آن و این معنی بحسب معنی اظهر است اگر چه معنی اول بحسب لفظ اظهر است.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است مگر لفظ وافی که در اخباری که بما رسیده است نیست، و لیکن چون صدوق ذکر کرده است البته حدیثی دیده است و اکثر چنین گفته اند یا بغلّی یا بغلی ذکر کرده اند که آن هشت دانگی بوده است، و درهمی دیگر چهار دانگی بوده است و در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شش دانگی کردند.

و بعضی آن را گفته اند که مقدار بند ابهام بوده است و بعضی بند سبابه و بعضی

گودی که در کف دست است. و چون در احادیث نیست اولی آن است که مقدار یک شاهی نباشد و اگر مطلقا نباشد بهتر است، و اگر چیزی آلوده به خون باشد مثل آب بینی جمعی گفته اند که معفو نیست و ظاهرا مقدار کم از درهم آن عفو باشد.

(و ان کان الدّم دون حمّصه فلا باس بان لا یغسل الّا ان یکون دم الحیض فانّه یجب غسل الثّوب منه و من البول و المنیّ قلیلا کان او کثیرا و تعاد منه الصّلاه علم به او لم یعلم) و اگر خون کمتر از نخود باشد باکی نیست که آن را نشویند مگر آن که خون حیض باشد که واجب است که آن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۶

از جامه بشویند، و از بول و منی نیز بشویند خواه این هر سه کم باشند یا بسیار، و نماز را اعاده می کنند از اینها خواه دانسته نماز کرده باشند یا ندانسته.

و ظاهرا مراد از نخود قطره بزرگ خون است که چون در جائی می افتد پهن می شود و غالبا قدر درهم می شود، یا وزن یک نخود خون، و آن نیز بحسب سعت و فراخی یک درهم است غالبا و چون لفظ حمصه در حدیث حسنی وارد شده است و اکثر علما حمل بر استحباب ازاله آن کرده اند چون به گمان ایشان درهم وافی بیشتر از آن است ظاهر آن است که عبارت صدوق حمصه باشد و بعضی از نسخ به خاء معجمه وارد شده است بمعنی کو کف تا موافق حدیث اول باشد و ظاهرا تصحیف نساخ یا اصلاح فضلا است و علی ای حال مراد از خونی که واجب

است ازاله آن خونی است که نجس باشد و آن خونی است که از حیوانی بیرون آید که آن رگ داشته باشد و هر چه دفع می کند نجس است، پس خون ماهی و خون چلپاسه و کیک و شپش و امثال اینها که رگ ندارند پاک است، و روایات بر آن وارد شده است.

و هم چنین خون مثل گوسفند، و گاو هر گاه اینها را بکشند هر چه دفع می شود نجس است و حرام و آن چه باقی می ماند پاک است و حلال اگر مذبح را بشویند که از خون بیرون به اندرون نرود و در خون مار خلاف است چون معلوم نیست که رگ دارد یا نه بعضی می گویند که رگ ضعیفی دارد اجتناب از آن احوط است، و هر چه خونش نجس است میته آن و منی آن نجس است اگر چه گوشت آن را خوردند اما بول و غایط تابع حلیت گوشتند چنانکه گذشت، پس اگر قطره صغیری از بول یا منی در جامه، یا در بدن کسی باشد معفو نیست و هم چنین خون حیض.

و اکثر علما خون استحاضه و نفاس و نجس العین را نیز ملحق به خون حیض ساخته اند چون روایت در خون حیض وارد شده است، و گفته اند که

نفاس هم حیض است و در استحاضه تغییر قطنه و خرقه می کند با آن که ما لا یتمّ الصّلاه است و خون نجس العین به اعتبار ملاقات به آن نجاستی دیگر هم رسانیده است، و آن چه معفو است نجاست خون است نه غیر آن و احوط اجتناب است از اندک و بسیار اینها.

و اما آن

که صـدوق گفته است که نماز را اعاده می کنـد از اینها اگر دانسـته نماز کرده باشـد دغدغه نیست در آن که اعاده می کند و اگر دانسته باشد و فراموش کرده باشد مشهور میان علما آنست که در وقت اعاده می کند و در خارج وقت قضا نمی کند مگر آن که در وقت به خاطرش رسد و ادا نکند که در خارج وقت قضا خواهد کرد.

و ظاهر بسیاری از احادیث صحیحه آن است که در وقت نیز اعاده نمی کند، و احادیث اعاده محمول بر استحباب خواهد بود و لیکن احوط عمل به مشهور است اما اگر جاهل باشـد به نجاست جامه و نماز کرده باشد مشـهور میان علما آن است که مطلقا اعاده نمی کند نه در وقت و نه در خارج وقت از جهت روایات کثیره صحیحه.

و بعضـی گفته انـد که در وقت اعـاده می کنـد چون روایات وارد شـده است در اعاده و آن احوط است، و اظهر عـدم وجوب اسـت، و لیکـن سـنت است اعـاده در وقت پس آن چه صـدوق مطلقـا حکم کرده است به اعـاده اگر چه جاهـل باشـد خلاـف مشهور است.

و ممکن است که حمـل کنیم بر جاهـل مسأله چون جاهـل معـذور نیست و لیکن خلاـف ظاهر عبارت است بلکه شامل جاهل مسأله نیز هست و در احکام لباس مصلی نیز خواهد آمد.

[حکم شک در نجاست]

(و قـال علیّ صـلوات اللّٰه علیه مـا ابالی ابول اصابنی او ماء اذا لم اعلم) و بسـند موثق از حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۸

فرمودند که پروا ندارم که بول بمن رسیده باشد یا آب هر گاه ندانم. یک احتمال عبارت اینست که جاهل

به نجاست معـذور است و آب و بول یکسان است پس چنانکه نماز را از آب اعاده و قضا نمی باید کرد هم چنین بواسـطه بول قضـا و اعاده نمی بایـد کرد. و احتمال دیگر آن که در نجاست علم می بایـد و تا علم به نجاست نداشـته باشـند اجتناب واجب نیست و ظاهرا هر دو مراد باشد و هر دو معنی از کلام حضـرت در می آید و علی ای حال این حدیث مخالف حکم اول اسـت مگر آن که جاهل را بمعنی جاهل مسأله بگیریم در سخن سابقش.

(و قـد روی فی المنیّ انّه ان کان الرّجل [جنبا] حیث قام نظر و طلب فلم یجد شـیئا فلا شـی ء علیه و ان کان لم ینظر و لم یطلب فعلیه ان یغسله و یعید صلاته) و بتحقیق که روایتی وارد شده است و آن چند روایت صحیح و کالصحیح است که روایت کرده اند محمد بن مسـلم، و عبد اللّه بن سنان، و میمون از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در منی که اگر شخصی محتلم شـده باشـد یا جنب و چون از خواب بیـدار شود ملاحظه نموده باشـد جامه را و منی را ندیـده باشـد و غسل کرده باشد و نماز کرده باشـد و بعـد از آن منی را در جامه دیده باشد بر او چیزی نیست یعنی اعاده نماز نمی کند، و اگر ملاحظه جامه ها نکرده باشد و بعد از آن ببیند می باید بشوید و اعاده نماز نکند.

و اکثر علمـا اعـاده را حمـل کرده انـد بر اسـتحباب، و احوط اعـاده است، و این احـادیث نیز مخـالف سـخن اول صـدوقست و احادیث صحیحه در منی و بول و خون وارد

شده است که اگر جاهل باشد اعاده نماز نمی کند.

[حکم خون غیر جهنده]

(و لا بـاس بـدم السّمک فی الثّوب ان یصلّی فیه الانسان قلیلا کان او کثیرا) و باکی نیست به خون ماهی که در جامه باشد و آدمی در آن جامه نماز کند خواه اندک باشد و خواه بسیار و این مضمون روایت سکونی است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه و در حدیث صحیح عبد اللّه بن ابی یعفور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۹

وارد است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم که چه می فرماید در خون کیک حضرت فرمودند که باکی نیست عرض کردم که گاه هست که بسیار است حضرت فرمودند که هر چند بسیار باشد ضرر ندارد.

و هم چنین حلبی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که خون کیک ضرر ندارد و روایتی دیگر وارد شده است که خون پشه ضرر ندارد و اگر نباشد در جامه و بدن بهتر است.

[نجاست آن چه نماز در آن تمام نیست]

(و من اصاب قلنسوته او عمامته او تکّته او جوربه او خفّه منیّ او بول او دم او غائط فلا بأس بالصّلاه فیه و ذلک لأنّ الصّلاه لا تتمّ فی شی ء من هذا وحده) و کسی که برسد به کلاه او، یا دستار او، یا بند زیر جامه او، یا جوراب او، یا موزه او منی، یا بول، یا خون، یا غایط پس باکی نیست که نماز در اینها بکند از جهت آن که نماز در هیچ یک از اینها به تنهایی تمام نمی شود یعنی ستر عورتین به هیچ یک از اینها به تنهایی نمی توان کرد.

و این علت در حدیث وارد شده است پس هر چه به آن ستر عورتین نتوان کرد

اگر نجس باشـد نماز می توان کرد، و عمامه را صـدوق زیاد کرده است بر علما به اعتبار آن که به هیئتی که پیچیـده است ستر عورتین نمی توان کرد، و آن بی وجه است.

و حق آنست که عمامه این حکم نـدارد، و اگر به صـدوق رسـیده باشـد حدیثی و قایل شده باشد باین حکم بر دیگران که آن حدیث به ایشان نرسـیده است حجه نیست و در این که در چیزی که نماز در او تمام نشود اگر نجس باشد نماز صحیح است و روایات بسیار وارد شده است و کسی در آن خلاف نکرده است پس اگر چاقشور نجس باشد نماز می توان کرد و اگر بند آن را بر آن دوختـه باشـند نمی تـوان کرد از آن جهـت که می تـوان بعنـوان قیضه بسـتن و عـورتین را به آن پوشانیـدن، و آن چه واجبست از ستر عورتین ستر حلقه دبر است با ذکر و خصیتین و از ناف تا زانو مستحب مؤکد است.

[حکم نجاست غیر مسری]

(و من وقع ثوبه علی حمار میّت فلیس علیه غسله و لا بأس بالصّلاه فیه) و کسی که جامه اش بر الاغ مرده افتد و ملاقی آن شود به یبوست واجب نیست بر او که جامه را بشوید و باکی نیست که در آن نماز کند و همین مضـمون در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است.

و جمعی از علمـا ملاقـات با میته را به یبوست موجب نجاست می داننـد به اعتبار روایات مطلقی که وارد شـده است که ملاقی میت را بشویند و محمولست بر آن که ملاقات به رطوبت کرده باشد. و حدیث سگ مرده نیز خواهد آمد که ملاقی آن نجس نیست. و صدوق

که این عبارت را مطلق ذکر کرده است ظاهرا مرادش اینست که اگر ملاقات به رطوبت کرده نیز پاک است چنانکه پیشتر گذشت و لیکن حمل کلامش بر یبوست اولی است.

(و لا بأس ان یمسّ الرّجل عظم المیّت اذا جاز سنه) و باکی نیست که کسی دست به استخوان مرده بمالد هر گاه یک سال بر آن گذشته باشد و این مضمون حدیثی است که شیخان از اسماعیل جعفی روایت کرده اند و در سند ایشان جهالتی هست و لیکن سند صدوق بکتاب او صحیح است و در این دغدغه نیست که بعد از یک سال استعمال می توان کرد و لیکن از مفهوم حدیث در می آید که پیش از یک سال استعمال نتوان کرد.

و مخالفت دارد با احادیث بسیاری که وارد شده است در آن که هر چه حیات در آن حلول نکرده است از میته پاکست مانند مو، و کرک، و پشم، و شاخ، و استخوان دندان، و سم، و پر، و پنیر مایه پس این خبر مفهومش را اعتبار نباید کرد.

و محتمل است که تقیه از عامه باشد که جمعی از ایشان می گویند که تا استخوان چربی دارد نجس است حضرت فرموده باشند که یک سال که بگذرد چربی نمی ماند، یا آن که مراد استخوانهایی باشد که در صحراها افتاده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۱

چون حیوانی که می میرد استخوان نیز به ملاقات گوشت و خون نجس می شود و غالب اوقات در عرض سال بارانها می آید آن را پاک می کند.

و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند که سنت است که تا یک سال استعمال نکنند تا بی دغدغه چربیهای آن برود یا تعبدا و اللّٰه

تعالی یعلم.

(و لا باس أن یجعل سنّ المیّت للحیّ مکان سنّه) و باکی نیست که زنده دندان مرده را به جای دندان افتاده خود بگذارد ظاهرا مراد دندان حیوان مأکول اللحم باشد مثل دندان گوسفند هر چند مرده باشد اما دندان پاک است چون حیات در آن حلول نکرده است.

و محتمل است که مراد او اعم باشد به آن که وقت نماز بردارد، و در دندان آدمی مشکل است چون واجبست دفن آن چنانکه خواهد آمد و ظاهرا بر این مضمون خبری وارد شده است که صدوق ذکر کرده است.

(و من اصاب ثوبه کلب جاف و لم یکن کلب صید فعلیه ان یرشّه بالماء و ان کان رطبا فعلیه ان یغسله، و ان کان کلب صید و کان جافا فلیس علیه شی ء، و ان کان رطبا فعلیه ان یرشّه بالماء) و کسی که جامه اش به سگ خشکی خورد که جامه اش خشک باشد و سگ شکاری نباشد پس بر اوست استحبابا که آبی بر جامه اش بریزد، و اگر ملاقات سگ به رطوبت شود واجبست که بشوید جامه را، و اگر سگ شکاری باشد و خشک باشد بر او چیزی نیست، و اگر تر باشد بر او لازم است استحبابا که آبی بر آن بریزد و محتمل است که صدوق آب ریختن در هر دو جا را واجب داند.

بدان که علمای ما نقل اجماع کرده اند بر نجاست سگ و خوک، و نقل قول ابن بابویه اکثر نکرده اند بلکه این مذهب را از سنیان نقل کرده اند که ایشان استدلال به آیه کرده اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بخورید از شکاری که سگ بکند و از

جهت شما نگاه دارد. و جواب داده اند که ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۲

است که غرض الهی آنست که شکار سگ بمنزله تذکیه انسانست و الا می باید که خون هم پاک باشد و هر چه در اندرون ذبیحه است حلال باشد، و هیچ کس از مسلمانان به این ها قایل نیستند و دور نیست که صدوق حدیثی دیده باشد چون طریقه او نیست استدلال به آیه خصوصا این نحو استدلالات.

اما حق اینست که هر سگی نجس است و اگر ملاقات به رطوبت کنند واجبست ازاله، و اگر ملاقات به یبوست کنند سنت است آب ریختن بر آن. و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و هم چنین در خوک حدیث صحیح وارد شده است به تفصیل مذکور از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما.

[نماز کردن در جامه که شراب به آن ریخته باشد]

(و لا بـاس بالصّلاه فی ثوب اصابه خمر لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ حرّم شربها و لم یحرّم الصّلاه فی ثوب اصابته) و باکی نیست نماز کردن در جامه که شراب به آن ریخته باشد یا رسیده باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی خوردنش را حرام کرده است، و حرام نکرده است نماز را در جامه که شراب به آن رسیده باشد.

بدان که ظاهر کلام صدوق طهارت خمر است اگر چه شیخ بهاء الدین محمد رحمه اللّٰه می فرمود که این عبارت دلالت بر طهارت ندارد بلکه او شراب را نجس می داند و عفو می داند مثل خون کمتر از درهم، و علی ای حال نماز کردن در آن را جایز می داند و بحث در این است. و سید مرتضی و شیخ طوسی هر دو نقل اجماع

کرده اند بر نجاست شراب و روایات در این باب متعارض است، و از طرفین احادیث بسیار هست.

صدوق احادیث نجاست را حمل بر تقیه یا استحباب اجتناب کرده است.

و اکثر علما احادیث طهارت را حمل بر تقیه کرده انـد چون در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس این احادیث را از ائمه هـدی نقل کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۳

و جمعی از علمـای آن زمـان بواسـطه خوش آمـد خلفـا حکم به طهـارت آن کرده بودنـد و خلفـا می خوردنـد ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم از روی تقیه بر دوستان خود که مبادا به ایشان ضرری رسد از اجتناب از آن فرموده اند که نماز در آن جامه می توان کرد چون شیعیان با سـنیان می نشسـتند و اگر چه نمی خوردند شراب به رخوت ایشان می ریختند اگر ایشان اجتناب می نمودند سنیان بیشتر می ریختند چنانکه نزد عوام متعارفست الحال نیز.

و این عبارتی که صـدوق نقل کرده است ظاهرا عبارت حـدیث صـحیحی است که در علل از حضـرت امام محمـد باقر، و امام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیهمـا روایت کرده است که جمعی از اصـحاب از ایشـان پرسـیدند که جـامه کربـاس می خریم از جماعتی که می دانیم که بافنده های این جامه ها شـراب می خورند و پیه خوک را آلات جولاهی می مالند آیا نماز می توانیم کرد در این جامه ها پیش از آن که بشوییم آنها را حضـرت فرمودند که بلی باکی نیست حق سـبحانه و تعالی حرام کرده است خوردن و آشامیدن آنها را و حرام نکرده است پوشیدن و دست مالیدن و نماز کردن در آنها را.

و این حدیث صریح نیست در طهارت زیرا که راوی علم به ملاقات نداشته است و احادیث از این باب

بسیار می آید و علتی که حضرت فرموده اند ممکن است حمل کردن بر این که در چنین جائی که علم به ملاقات نداشته باشد حق سبحانه و تعالی حرام نکرده است نماز را نه جائی که علم داشته باشند و الا بر صدوق لازم می آید که خوک هم پاک باشد اما ظاهرا صدوق آن را نیز التزام می کند و لهذا خوک را در این باب ذکر نکرده است و اللّٰه تعالی یعلم.

و هیچ شک نیست که احتیاط در دین اجتناب مطلق است چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید امر به اجتناب از آن کرده است مطلقا. دیگر خلافست در مسکرات غیر خمر و در فقاع و عصیر عنبی که جوش زده باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۴

قوامی گرفته باشد و هنوز دو ثلث آن نرفته باشد اکثر علما بر نجاست همه اند، و احوط اجتنابست، و روایات بر نجاست مسکرات و بوزه هست، و در عصیر عنبی اگر چه روایت بر نجاست ندیده ام و لیکن روایت هست که آن نیز شرابست، علما ذکر کرده اند که هر گاه شراب باشد پس نجس است و خالی از اشکالی نیست حکم به نجاست اینها کردن و اللّٰه تعالی یعلم.

[نماز کردن در خانه ای که شراب باشد]

(فامّا فی بیت فیه خمر فلا یجوز الصّلاه فیه) اما در صورتی که در آنجا شرابی در ظرفی باشد نماز در آن صورت جایز نیست. و حدیث عمار ساباطی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که نماز مکن یا نمی توان کرد در خانه که در آنجا شراب یا مست کننده باشد، اکثر علما حمل بر کراهت کرده اند و اجتناب اولی است.

[کسی که بول کند و اندکی از بول برانش بچکد و فراموش کند و نماز کند]

(و من بال فاصاب فخذه نکته من بوله فصلّی ثمّ ذکر أنّه لم یغسله فعلیه أن یغسله و یعید صلاته) و کسی که بول کند و اندکی از بول برانش بچکد و فراموش کند و نماز کند بعد از آن به خاطرش آید که نشسته بود بر او لازمست که بشوید و نماز را اعاده کند و این حدیث را شیخان به سندی نقل کرده اند که ضعفی دارد اما مؤید این حدیث احادیث صحیحه هست، و احادیث صحیحه هست که اعاده نمی باید کرد.

و حدیث صحیحی هست که در وقت اعاده کند و در خارج وقت لازم نیست و اکثر بر اینند، و بهتر آنست که اگر در وقت اعاده کند قصد قربت کند و قصد وجوب نکند، و اگر در خارج وقت نیز بقصد قربت قضا کند بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و ان وقعت فأره فی الماء ثمّ خرجت فمشت علی الثّیاب فاغسل ما رأیت من أثرها و ما لم تره انضحه بالماء) و اگر موشی در آبی رود و از آنجا بیرون آید و راه رود بر جامها پس بشوی هر چه را ببینی از اثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۵

تری آن و هر چه اثر آن

ظاهر نباشد آبی بر آن بریز. و این مضمون صحیحه علی بن جعفر است و ظاهرش دلالت می کند بر نجاست موش و لیکن علی بن جعفر چند حدیث صحیح دیگر از او منقولست که دلالت می کند بر آن که موش پاکست و از آن جمله حدیث داخل شدن موش بود در روغن که حضرت فرمودند که چون زنده بیرون آمده است روغن نجس نیست و گذشت پس این حدیث را حمل بر استحباب باید کرد.

[خون قروح و جروح]

(و ان کان بالرّجل جرح سائل فاصاب ثوبه من دمه فلا باس بأن لا یغسله حتّی یبرأ و ینقطع الدّم) و هر گاه شخصی را جراحتی یا دملی باشد که از آن خون آید و بند نشود و جامه اش خونین شود باکی نیست که خون را نشوید و با آن خون نماز کند تا به شود و خون منقطع شود پس بعد از آن رعایت درهم می کند اگر کمتر از درهم است عفو است و درهم و زیاده را می شوید و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است.

و ظاهر احادیث آنست که تا خون بند نشود اجتناب مطلقا واجب نیست و جمعی از علما قایلند به آن که بقدر ضرورت معفو است. پس تا ممکن باشد نگذارد که خون تعدی کند به موضعی دیگر، و اگر ممکن باشد که خرقه بر آن بندد که ما لا یتم الصّلاه فیها باشد و همان نجس شود با امکان همان مقدار معفو است، و احوط اینست که رعایت این قول بکند اگر چه اظهر آنست که این رعایت واجب نیست بخلاف بول و خون استحاضه که در آنها احتیاط بیشتر می باید کرد

چنانکه گذشت.

[نجاست غیر مسری]

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیه عن خصیّ یبول فیلقی من ذلک شدّه و یری البلل بعد البلل قال یتوضّأ ثمّ ینضح ثوبه فی النّهار مرّه واحده) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کرد عبد الرحیم قصیر از خصی که ذکر و خصیه او را قطع کرده باشند و بول کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۶

مشقت کشد به اعتبار آن که چون قوت ما سکه ضعیف شده است همیشه رطوبتی ظاهر می شود و ظاهرش آنست که بول باشد و همیشه می شوید و دیگر ظاهر می شود حضرت فرمودند که وضو می سازد یعنی از جهت هر نمازی علی الظاهر و آب به جامه اش می ریزد یعنی می شوید در روزی یک بار. و چون حضرت صلوات اللَّه علیه بلفظ نهار فرمودند نه بلفظ یوم ظاهرش آنست که در شب نیز جامه را باید شست مگر آن که بگوئیم که چون در اینجا شب را نفرمودند نباید شست بنا بر حدیثی که وارد شده است که: اسکتوا عمّا سکت اللَّه عنه یعنی شما کاری ندارید به آن چه حق سبحانه و تعالی نفرموده است، بلکه ظاهر حدیث آنست که چون یقین نداریم که این تری بولست شستن واجب نیست بلکه آب ریختن سنت است.

چنانکه اکثر احادیثی که بلفظ نضح واقع شده محمول بر استحبابست چنانکه حدیث موثق سماعه نیز وارد شده است که در جروح و قروح روزی یک مرتبه جامه را بشویند.

و اکثر علما آن را حمل بر استحباب کرده اند و تحقیقش اینست که اگر علم به همرسد که این تری بول است شستن واجب است، و اگر مشکوک فیه باشد

آب ریختن سنت است و اللّٰه تعالی یعلم. و چون عبد الرحیم که راوی این حدیث است مجهول الحال است علما مطلقا حمل بر استحباب کرده اند و لیکن چون صدوق حکم به صحت آن کرده است همین از برای عمل به آن کافی است.

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن الرّجل وقع ثوبه علی کلب میّت قال ینضحه و یصلّی فیه و لا باس) و به اسناد صحیح سؤال کرد علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که جامه اش بر سگی مرده خورد حضرت فرمودند که آبی بر آن جا بریزد، و در آن نماز کند و باکی نیست، و این حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۷

صحیح نیز رد آن قول می کند که هر گاه جامه یا بدن شخصی به مرده خورد نجس می شود به نجاست حکمی به این معنی که تا نشویند آن موضع را نماز نمی توان کرد، و اگر چیزی ملاقات کند آن موضع را به رطوبت آن چیز نجس نمی شود.

و حدیثی صریح بر این معنی دلالت نکرده است بلکه بعضی احادیث مطلقه وارد شده است که آن چیز را آب کشند، و بعضی احادیث مطلقه وارد شده است که شستن لازم نیست مثل این دو حدیث صحیح علی بن جعفر که یکی در حمار وارد شده است، و یکی در سگ پس این احادیث را حمل بر ملاقات به یبوست می کنیم و نضح را بر استحباب، و احادیث شستن را حمل می کنیم بر آن که ملاقات به رطوبت باشد.

مع هذا نضحی که در این حدیث وارد شده است به اعتبار

آنست که سگست و در سگ مطلقا احادیث وارد است که ملاقی آن را به یبوست نضح کنند و به رطوبت بشویند لهذا در حدیث حمار نضح نبود و ظاهر نضح آب پاشیدن است و لیکن در حدیث صحیح وارد شده است که آب بر آن بریزد بنا بر این علما نضح را تفسیر کرده اند در همه جا به آب ریختن و اللّٰه تعالی یعلم.

باب العله التی من اجلها وجب الغسل من الجنابه و لم یجب من البول و الغائط

[غسل جنابت فی نفسه واجب است]

این باب در بیان علتی است که به سبب آن علت غسل از جنابت واجبست و از بول و غایط واجب نیست. بدان که ظاهر این کلام آنست که غسل جنابت فی نفسه واجب باشد، و ظاهر بسیاری از احادیث نیز چنین است بلکه غیر آن از اغسال نیز ظاهرش وجوب لنفسه است چنانکه گذشت.

و اکثر علما جمیع طهارت را واجب لغیره می دانند و امثال این احادیث را حمل بر سببیت کرده اند یعنی جنابت مثلا سبب آنست که چون وقت نماز داخل شود غسل واجب شود چنانکه در حدیث صحیح زراره گذشت که هر گاه داخل شود وقت واجب می شود طهور که وضو و غسل و تیمم است و هم چنین نماز بعد از دخول وقت واجب می شود.

و فایده خلاف در آن ظاهر می شود که هر گاه شخصی خواهد که پیش از دخول وقت غسل کند و مشغول الذمه به نماز، یا طواف، یا مس کتابت قرآن واجب مثلا نباشد آیا در نیت قصد واجب می کند یا سنت؟ جمعی که واجب لنفسه می دانند قصد واجب می کنند و باقی قصد سنت.

و مظنون بنده آنست که غسل جنابت لنفسه واجبست و باقی طهارات لغیرها، و لیکن احوط آنست که اگر شخصی خواهد

که پیش از وقت غسل کند و نماز قضا داشته باشد بقصد نماز قضا غسل کند و می باید در خاطر داشته باشد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۹

بعد از غسل نماز قضا بکند و همین کافی نیست که نماز قضا دارد علی الظاهر.

و اگر مشغول الذمه نباشد اگر دو رکعت نماز نذر کند باین عنوان که اگر توفیق صلوات بر نبی و آل او بیابم فللّه علیّ خدای راست بر من که دو رکعت نماز بکنم قربه إلی اللَّه و بعد از آن یک مرتبه صلوات بفرستد در این صورت غسل واجب می شود از جهت نماز نذر پس در وقت غسل نیت می کند که غسل جنابت می کنم از جهت رفع حدث و مباح بودن این نماز و باقی نمازها و باقی چیزهائی که به سبب غسل مباح می شود از جهت آن که واجبست قربه إلی اللَّه.

و اگر در وقت غسل رفع حدث جنابت را قصد کند بی اینها که مذکور شد ظاهرا صحیح باشد به آن که نیت کند که غسل جنابت می کنم قربه إلی اللَّه، و معنی غسل جنابت همین است که غسل می کنم که جنابت برطرف شود، و لیکن بعنوان نذر بی دغدغه است، و بر همه اقوال علما صحیح است، و اگر این معنی را در همه اغسال و وضو و تیمم رعایت نماید نهایت احتیاط به جا آورده است.

و اگر در وضوی پیش از وقت وضو را بقصد دو رکعت نماز سنت به جا آورد بهتر است و چون وقت داخل شود به آن وضو نماز واجب می تواند کرد به اتفاق علما، و اگر در این صورت قصد قربه کند کافی است بلکه در

همه عبادات قصد قربه کافی است.

و اشکال که هست آنست که میان خود و جناب اقدس الهی نیت را درست کند که من اطاعت فرمان الهی می کنم چون فرموده است که این عبادات را به جا آورید و اصلا قصد بهشت و خلاصی از جهنم را منظور ندارد و چون این معنی بسیار مشکل است اگر قصد رضای الهی را با قصد خلاصی از عذاب الهی و رسیدن به مراتب عالیه بهشت به جا آورد صحیح است و می باید که محض طمع بهشت و خلاصی از جهنم منظورش نباشد.

و این نیات را قبل از اراده عبادات درست می باید کرد و بعد از آن در حال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۰

عبادت همین بس است که متذکر باشد که غسل می کند و همین که در خاطر دارد که غسل می کند البته خواهد دانست که غسل را از جهت این می کنم که از حدث جنابت پاك شوم و نماز توانم کرد و اینها بحسب فرموده الهی است و لازم نیست که بر زبان راند که

اغتسل لرفع الحدث و لاستباحه الصلاه لوجوبه قربه إلی اللَّه

یا به فارسی بگوید که غسل می کنم از جهت برداشتن حدث و مباح شدن نماز از جهت رضای الهی و یا بخاطر بگذراند این معانی را.

هیچ یك از اینها نیت نیست زیرا که نیت عبارتست از داعی بر فعل.

بسیار است که قصد شخصی ریاء است که مردمان او را خوب دانند و در خاطر می گذراند که این فعل را محض رضای الهی به جا می آورم و در این صورت حق سبحانه و تعالی می داند که او کاذبست و خودش نیز می داند که دروغ می گوید و چیزی

که او را بر این فعل داشته است محض دیدن مردم است لهذا اگر مردم نباشند نمی کند و چون مردم باشند می کند.

پس ظاهر شد که آن چه از مردمان وسواس می کنند در نیت و مکرر نیت می کنند کار شیطان است و یکی از شیاطین نام او وسواس است که حق سبحانه و تعالی امر فرموده که سوره قل اعوذ برب الناس را مکرر بخوانند از روی اخلاص تا حق سبحانه و تعالی شر آن ملعون را از این کس کفایت کند. و دیگر دعا که بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر چنین شخصی از شر شیطان خلاصی نداشته باشد باید که بی نیت عبادات را به جا آورد که در این صورت مشروع نیست او را نیت کردن و محالست که کسی کاری بی نیت تواند کرد.

و البته هر کس متوجه مسجد می شود نیت نماز دارد و چون رو بقبله کرد و به نماز ایستاد نیت نماز دارد و نماز را از جهت رضای الهی آمده است که بکند دیگر نام بردن بی معنی است باید که اللّٰه اکبر بگوید و در وقت وضو آب بر رو ریزد و هم چنین غسل.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۱

و لهذا در احادیث وضو و غسل و تیمم که حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم بیان فرمودند هیچ جا نفرمودند که پیش از وضو یا غسل یا تیمم نیت بکنید بلکه یک جا فرمودند که نیت خود را از جهت رضای الهی خالص کنید و إن شاء اللّٰه در نماز بسطی داده خواهد شد.

[به چه جهت امر به غسل جنابت شده، و از جهت غایط و بول نه]

(جاء نفر من الیهود إلی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فساله

أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله ان قال لأىّ شـى ء أمر اللّٰه عزّ و جلّ بالاغتسال من الجنابه و لم يامر بالغسل من الغائط و البول فقال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله انّ آدم لمّا اكل من الشّجره دبّ ذلك فى عروقه و شعره و بشره فاذا جامع الرّجل اهله خرج المـاء من كـلّ عرق و شـعره فى جسـده فاوجب اللّٰه عزّ و جلّ على ذرّيته الاغتسال من الجنابه إلى يوم القيمه، و البول يخرج من فضـله الشّـراب الّذى يشـربه الانسان، و الغائط يخرج من فضله الطّعام الّذى ياكله الانسان فعليه [او فعليهم] فى ذلك الوضوء قال اليهودىّ صدقت يا محمّد) بسـند قوى كالصـحيح منقولست از حضـرت سيد جوانان اهل بهشت امام حسن صلوات اللّٰه عليه كه جمعى از يهودان به نزد حضـرت رسول اللّٰه صلى اللّٰه و آله آمدند و داناترين ايشان از آن حضرت ده سؤال كرد و از آن جمله اين سـؤال بـود كه گفت كه حق سـبحانه و تعـالى از چه جهت امر به غسـل فرمـوده است از جهت جنـابت، و غسـل را واجب نساخت از جهت غايط و بول پس حضـرت صـلى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه چون آدم از شجره تناول نمود لذت آن در جميع رگهاى آن حضـرت دويد حتى در پوست و موى آن حضـرت جا كرد، پس چون آدمى با اهل خود جماع كرد آب منى از هر رگى و مويى كه در بـدن او هست بيرون مى آيـد، پس حق سـبحانه و تعـالى واجب گردانيـد بر ذريت آن حضـرت كه غسـل جنابت بكنند تا روز قيامت، و بول از فضله آبى كه آدمى

می خورد بیرون می آید، و غایط از فضله طعامی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۲

می خورد بیرون می آید پس بنا بر این در آن وضو مقرر ساخت چون از همه اعضا بیرون نیامده است و علت وضو را حضرت پیشتر فرموده بودند یهودی گفت راست فرمودی یا محمد.

و مؤید این معنی اطبا نیز ذکر کرده اند که چون منی از کل بدن بیرون می آید لهذا بعد از آمدن کل اعضا سست می شود و به سبب آن یبوستی در همه اعضا بهم می رسد و یبوست سرایت به دماغ می کند پس لازمست که آب به همه اعضا برسانند تا تدارک آن یبوست بشود و چون در غالب احوال منی می آید این حکم غسل جاری شد و نادر را که جماع بدون انزال است حکم غالب دادند طردا للباب چنانچه در جمیع احکام شرایع چنین است مثلا شراب حرمتش به اعتبار زوال عقل است و آن غالب است و اندکی که عقل را زایل نکند حکم بسیار دارد و علی هذا القیاس پس از این حدیث ظاهر شد که فی نفسه غسل جنابت لازمست قطع نظر از نماز.

و ممکن است که در واقع چون این منی از شهوت نفسانی آمده است به سبب آن از قابلیت مناجات اعظم الهی که آن نماز است افتاده است پس چون غسل می کند حق سبحانه و تعالی به سبب غسل گناهان اعضای او را همه می آمرزد و قابل آن مناجات می شود چنانکه یهودی بعد از آن سؤال کرد که یا محمد چه ثواب دارد کسی که غسل جنابت بکند از جنابت حلال که با حلال خود مجامعت کرده باشد حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و

آله فرمودند که چون مؤمن با حلال خود مجامعت می کند هفتاد هزار فرشته بالهای خود را می گشایند از خوشحالی و رحمت الهی نازل می شود پس چون غسل می کند حق سبحانه و تعالی بعدد هر قطره آب که به بدن او می رسد خانه در بهشت از جهت او بنا می فرماید و این غسل جنابت سری از اسرار الهی است که در میان او و خلق است چون کسی بر آن مطلع نیست بغیر از حق سبحانه و تعالی و چون غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۳

می کنند قابل فیوض الهی می شوند.

و احادیث صحیحه در وضو گذشت که هر که در وضو بسم اللّه می گوید چنانست که غسل کرده است و تفسیرش گذشت، و در همه جا این قسم تأویل می توان کرد اما منافات با ظاهر ندارد و ظاهرش وجوب لنفسه است و اللّه تعالی یعلم.

و قریب باین علت از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه بطریق کالصحیح منقولست که فضل بن شاذان از آن حضرت روایت کرده است در فرق میان وضو و غسل با عللی که بعد از این مذکور می شود، و عمده علتها بندگی و تعبد است که می باید آن منظور بندگان الهی باشد و اینها بمنزله نکاتست، و بسا باشد که در هر حکمی علتهای بسیار باشد و عقول همه کس به آن نتواند رسید و در خور عقول ضعیفه این علتها فرموده باشد و اکثر اوقات چنین است لهذا بحسب اختلاف عقول مختلف می فرمایند و در واقع همه حق است و همه علت است و اللّه تعالی یعلم.

(و كتب الرّضا صلوات اللّه عليه إلى محمّد بن سنان فيما كتب «۱» من جواب مسائله عله

غسل الجنابه النّظافه لتطهير الانسان ممّا اصابه من اذاه و تطهير ساير جسده لأنّ الجنابه خارجه من كلّ جسده فلذلك وجب عليه تطهير جسده كلّه و علّه التّخفيف فى البول و الغائط انّه اكثر و ادوم من الجنابه فرضى فيه بالوضوء لكثرته و مشقّته و مجيئه بغير اراده منه و لا شهوه، و الجنابه لا تكون الّا بالاستلذاذ منهم و الاكراه لأنفسهم) و آن حضرت صلوات اللّه عليه نوشتند در جواب سؤالاتى كه محمد بن سنان از آن حضرت كرده بود از آن جمله سؤال كرده بود از علت وجوب غسل

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۵۵۴

جنابت حضرت نوشتند كه علت غسل جنابت پاكيزگى است كه پاكيزه سازد آدمى را از آن چه به او رسيده است از منى و باقى بدن را پاك كند چون منى از جميع بدن بيرون مى آيد از اين جهت جميع بدن را در غسل مى بايد شست و علت سبك ساختن تكليف وضو از جهه بول و غايط آنست كه اينها بيشتر واقع مى شوند و كثرتش بيشتر از جنابت است پس حق سبحانه و تعالى از بندگان راضى شد به همين اعضا چون بسيار واقع مى شود، و اگر غسل را واجب مى ساخت بر ايشان شاق بود هر ساعت غسل كردن و مع هذا بى اختيار مى آيند اينها در غالب اوقات و شهوتى داعى نيست در فعل اينها، و در جنابت بواسطه لذتى و شهوتى كه در آن هست و خود را بر آن مى دارند و گاه گاهى است غسل بر ايشان شاق نبود غسل مقرر ساخت.

مجملا غسل جنابت كفاره آن لذتى است كه برده است و كفاره گناهانى است كه كرده است، و

سبب تطهیر ظاهر و باطن است بفضل الهی و اگر در بول و غایط نیز غسل مقرر می ساخت کفاره گناهان می شد بواسطه مشقت بر ایشان مقرر نساخت و بسم اللّه را در حین وضو مقرر ساخت که بگوئید و وضو نیز مثل غسل شود به تفضل او تعالی شأنه.

باب الاغسال

[اغسال مستحب]

(قال ابو جعفر الباقر صلوات اللّه علیه الغسل فی سبعه عشر موطنا لیله سبع عشره من شهر رمضان و لیله تسع عشره و لیله احدی و عشرین و لیله ثلاث و عشرین و فیها ترجی لیله القدر و غسل العیدین و اذا دخلت الحرمین و یوم تحرم و یوم الزّیاره و یوم تدخل البیت و یوم التّرویه و یوم عرفه و اذا غسّلت میّتا او کفّنته او مسسته بعد ما یبرد و یوم الجمعه و غسل الکسوف اذا احترق القرص کلّه فاستیقظت و لم تصلّ فعلیک ان تغتسل و تقضی الصّلاه و غسل الجنابه فریضه) این حدیث محمد بن مسلم است که صدوق از او روایت کرده است بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند صحیح و لیکن صدوق بعضی از حدیث را ترک کرده است و آن را ذکر می کنم محمد ذکر کرده است که حضرت فرمودند که غسل در هفده موضع است.

اول: غسل شب هفدهم ماه رمضان و آن شبی است که لشکر حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که سیصد و سیزده نفر بودند با لشکر کفار مکه که اضعاف ایشان بودند در چاه بدر به یک دیگر رسیدند، و مسلمانان در آن شب بسیار خایف و غمگین بودند، و حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله تا صباح مشغول دعا

بودند و روزش فتح شد و این فتح اعظم فتحها بود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۶

مسلمان را شد، و صنادید و بزرگان قریش نصف کشته شدند و نصف اسیر شدند چون چنین نعمتی حق سبحانه و تعالی کرامت فرمود به شکرانه این نعمت سنت است که غسل کنند و آن شب مشغول عبادت باشند.

دویم: غسل شب نوزدهم ماه رمضانست و در این شب می نویسند حاجیانی را که توفیق حج می یابند، و بر یک احتمال شب قدر است و احیای این شب سنت است، و احادیث غسل این شب بسیار است.

سیم: غسل شب بیست و یکم این ماه است و این شبی است که اوصیای پیغمبران در این شب به جوار رحمت الهی واصل شده اند، و از آن جمله بهترین ایشان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم به عالم وصال ارتحال فرمودند، و در این شب حضرت عیسی را به آسمان بردند، و روح حضرت موسی را به بهشت بردند صلوات اللّٰه علیهما.

چهارم: غسل شب بیست و سیم و در این شب امید لیله القدر هست یعنی احتمال شب قدر در این شب بیشتر از شبهای دیگر است بلکه البته شب قدر است چون امید معصومین متحقق الوقوع است و لیکن حکمت الهی اقتضا نموده است که صریح نفرماید.

پنجم و ششم: غسل عید رمضان و عید قربان است.

هفتم و هشتم: غسل اراده دخول حرم خداست پیش از دخول و آن از محلی است که میل نصب کرده اند، و ممکن است که مراد از آن مکه معظمه باشد چنانکه خواهد آمد، و هم چنین حرم رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و آن از عایر است

تا و عیر، و محتمل است که مراد از آن شهر مدینه باشد پیش از دخول و بعد از دخول در حرم در هر دو جا جایز است.

نهم: روز احرام بحج است یا عمره و تغییر اسلوب از این جهت فرمودند که اگر صبحی غسل کنند و قریب به غروب احرام بندند صحیح است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۷

دهم: روز زیارتست یعنی طواف کعبه، و بعضی تعمیم کرده اند که شامل طواف و زیارت حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم باشد و ضرر ندارد چون احادیث غسل زیارات قریب به تواتر است و اگر حدیث دیگر نمی داشتیم اشکالی داشت از همین حدیث استدلال کردن آن چون ظاهرش طواف خانه است و احتمال غسل زیارت نبی صلوات اللّٰه علیه نیز هست که آن هم مراد باشد چون لفظ حرمین از پیش گذشته است و احتمال همه دارد و لیکن به احتمال استدلال نمی توان کردن.

یازدهم: غسل دخول کعبه است پیش از دخول البته و اینجا نیز مثل سابق است که غسل صبح از برای عصر کافی است به تفصیلی که در کتاب حج خواهد آمد که خواب نرفته باشد بعد از غسل یا حدث نکرده باشد در غسل احرام و ما بعد علی خلاف.

دوازدهم: غسل روز ترویه است و آن روز هشتم ذی الحجه است و در وجه تسمیه احادیث بسیار وارد شده است که در کتاب حج خواهد آمد با وجه تسمیه عرفه.

سیزدهم: غسل روز عرفه است و آن روز نهم ذی الحجه است.

چهاردهم: غسل مس میت است هر گاه میت را غسل داده باشی و پیش از غسل و بعد از سرد شدن دست

به بدن او رسانیده باشی و خواهی که میت را کفن کنی مستحب است که غسل مس واجب را در این وقت به جا آوری تا در وقت کفن کردن پاک باشی.

و در بعضی از نسخ در این کتاب، و در خصال، و در تهذیب به جای واو او واقع شده است و ظاهرا غلط نساخ است و واو می باید، و بنا بر نسخه بعضی گفته اند که مراد از: اذا غسلت میّتا غسل میت است یعنی غسل میت واجبست و در وقت کفن کردن غسل مس واجبست چون مس میت کرده است، یا غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۸

واجب را در این وقت به جا آوردن سنت است و هم چنین هر گاه مس میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن کرده باشی غسل از جهه آن واجبست و او در هر دو جا بمعنی واو است چنانکه در قرآن مجید أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ ۴: ۴۳ بمعنی واو است چنانکه در باب تیمم مذکور خواهد شد و اینها تکلفی است که ضرور نکرده است مع هذا اکثر نسخ واو است و سهو نساخ بسیار است.

و قرینه دیگر آن که مصنف در خصال قبل از این عبارت گفته است و غسل المیت و اذا غسّلت میتا و هم چنین در کتاب امالی و غرض از این تطویل آنست که این غلط را بزرگان کرده اند بواسطه عدم تتبع و بنا بر آن دو نسخه.

پانزدهم: غسل میت خواهد بود و بنا بر این نسخه و نسخه تهذیب پانزدهم غسل جمعه است.

شانزدهم: غسل کسوف است یا خسوف هر گاه تمام قرص گرفته باشد و

بیدار شوی و نماز نکرده باشی پس بر تو لازمست که غسل کنی و نماز کسوف شمس و خسوف قمر را قضا کنی و عبارت خصال باین عنوانست که

فاغتسل و اقض الصلاه

و در عبارت شیخ فاغتسل هست و قضا ساقط شده است.

بنا بر این سید محمد و بعضی دیگر گفته اند که در اینجا قضا مذکور نیست پس ظاهرش آنست که غسل از جهه ادا باشد یا اعم از ادا و قضا اما چون ظاهر شد که از قلم نساخ افتاده است مشکل است قایل شدن به استحباب غسل از جهه ادا با آن که وقتش معلوم نیست که چه مقدار خواهد آمد خصوصا هر گاه به شروع در انجلا وقتش بیرون رود.

و بعضی از اصحاب گفته اند که اگر دو رصدی عادل خبر دهند اعتماد می توان کرد در تطویل نماز پس اگر ایشان خبر دهند که وقتش طولی دارد و زمان غسل قریب بزمان وصول باشد مثلا بلاد حاره که در همه وقت و در همه

جا غسل می توان کرد و در این صورت نیز اشکال زایل نمی شود چون رصدی را محال است که علم به همرسد غالبا و اعتماد بظن ایشان کردن بی مستند شرعی مشکل است و از آن که روایت بلفظ امر واقع شده است بعضی قایل بوجوب غسل شده اند، و جزم بوجوب یا استحباب مشکل است اولی آنست که در غسل از جهه قضا قصد قربت کند و اللَّه تعالی یعلم.

هفدهم: غسل جنابت واجبست که وجوب آن از قرآن مجید ظاهر شده است و چنین واجبی را در اصطلاح حدیث فریضه می گویند و بنا بر نسخه که غسل میت دارد

این جمله بر سر خود خواهد بود و هفده عدد غسل سنت خواهد بود.

و سنت در اصطلاح حدیث آنست که در قرآن بحسب ظاهر مذکور نباشد و حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله آن را گفته باشد اعم از آن که واجب باشد یا سنت پس غسل میت و غسل مس میت که مذکور شده است سنت است به این معنی و بنا بر ظاهر این حدیث سید مرتضی رضی اللّٰه عنه غسل مس میت را سنت می داند بلکه غسل میت را نیز زیرا که غسل میت را ازاله نجاست می داند و نیت در کار نمی داند و اگر نیت بکند ثواب خواهد داشت و سنت خواهد شد.

و چون احادیث صحیحه در غسل مس میت بعنوان امر واجب شده است و معارضی ندارد الا مثل این خبر و این قابل تاویل هست اکثر علما قایل بوجوب آن شده اند و البته ترک نباید کرد، و اگر قصد قربت کند بهتر است به آن که قصد وجوب یا ندب نکند و اللّٰه تعالی یعلم.

و بنا بر آن که جمله آخر بر سر خود باشد و غسل المیت نباشد می باید که:

و اذا غسلت میتا را بمعنی غسل میت بگیرند یا غسل مس را دو فرد حساب کنند یکی سنت و آن تقدیم آنست بر کفن و دویم واجب و آن مطلق غسل مس است بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۰

و بعضی غسل عیدین را یکی حساب کرده اند و هم چنین دخول حرمین را و در این صورت دو عدد کم می شود و بعوض آن دو غسل میت و غسل جنابت

زیاد می شود و حکمی به سبب اینها تغییر نمی یابد بلکه محض تصحیح عدد است.

[غسل جنابت و حیض در کیفیت مساویند]

(و قال الصادق صلوات اللَّه علیه غسل الجنابه و الحیض واحد) و آن حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکیست یعنی در کیفیت مساویند یا در وجوب مساویند یا در هر دو و یا آن که تداخل می شود و در هر یک از اینها روایات صحیح و موثق و حسن وارد شده است.

اما کیفیت پس شکی نیست که چنانکه در غسل جنابت ترتیبی صحیح است هم چنین در غسل حیض و سایر اغسال صحیح است و در ارتماسی نیز حیض با جنابت یکسانست در آن و هم چنین در وجوب مشترکند به اجماع علماء اسلام.

و در تداخل اغسال نیز احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار است از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که هر گاه زنی جنب باشد و حایض شود آیا غسل جنابت بر او واجبست حضرت فرمود که غسل جنابت و حیض یکی است و ظاهر حدیث این است که غسل جنابت مجزی باشد، و دلالت می کند بر آن که در غسل حیض نیز وضو در کار نباشد.

و پنج حدیث کالصحیح از زراره و عبید اللَّه الحلبیّ و محمد الحلبیّ و ابو بصیر و حجاج خشاب از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکی است و یک غسل کافی است.

و در حدیث صحیح و حسنین کالصحیح از زراره از حضرت امام

محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما

منقول است که فرمودند که هر گاه بعد از صبح غسل کنی آن غسل مجزیست از جنابت و جمعه و عرفه و عید قربان یا کشتن شتر و سر تراشیدن و کشتن گوسفند و زیارت و هر گاه چند حق خدا جمع شود یک غسل کافی است و بعد از آن فرمودند که هم چنین زنان را یک غسل کافی است از جهه جنابت و احرام و غسل جمعه و غسل حیض و غسل عید ایشان.

پس بدان که ظاهرا دغدغه در این نباشد که حایضی که جنب باشد اگر یک غسل بکند و قصد رفع حدث جنابت و حیض هر دو یا قصد استباحت صلاه تنها بکند صحیح است و جمعی گفته اند که اگر قصد غسل جنابت کند از حیض مجزیست به اجماع و اگر قصد رفع حدث حیض کند خلافست بعضی گفته اند که مجزی است چنانکه ظاهر روایاتست، و بعضی گفته اند که اگر وضو ضم کند مجزیست و الا فلا، و بعضی گفته اند که با وضو نیز مجزی نیست.

و حق اینست که بی وضو هم مجزی است و اگر وضو بسازد احوط است، و بهتر آنست که بقصد هر دو بسازد و این اقاویل در صورتیست که دو غسل رافع حدث یا مبیح صلاه جمع شود با هم اما اگر غسل مبیحی به غیر مبیحی جمع شود مثل غسل جنابت و جمعه بعضی گفته اند که در اینجا قصد هر دو نمی تواند کرد چون واجب و سنت ضد یکدیگرند.

و حق آنست که قطع نظر از حدیث هم این وجه صحیح نیست و با هم جمع می شوند مع هذا هم چنین حدیثی باشد که او را به

سه طریق نقل کرده باشند ابن ادریس از کتاب حریز نقل کرده است از زراره از احدهما صلوات اللّه علیهما.

و کلینی بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند حسنی دیگر کالصحیح روایت کرده اند از حریز از زراره و در این صورت اگر قصد همه کند ظاهرا بهتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۲

است، و هم چنین اگر قصد جنابت کند جمعی کثیر کافی می دانند از غسل جمعه، و اگر قصد غسل جمعه کند خلافست، و مشهور آنست که مجزی نیست از غسل جنابت و حق اینست که این نیز مجزیست.

اما بهتر آنست که اول غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل جمعه احتیاطا به جا آورد باین قصد که اگر مطلوب الهی باشد فبها و الا- لغوی باشد، و هم چنین در صورتی که غسل جنابت و حیض جمع شده باشد اولی آنست که اول غسل جنابت را واقع سازد و بعد از آن غسل حیضی احتیاطا بکند تا بقول همه علما عمل کرده باشد و اللّه تعالی یعلم.

[در روایتی واقع شده است که هر جا وزغی را بکشد غسل بر او لازم است]

(و روی انّ من قتل وزغا فعلیه الغسل) و در روایتی واقع شده است که هر جا چلپاسه را بکشد بر او لازم است غسل. و کلینی به اسناد خود از عبد اللّه بن طلحه روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از وزغ که چلپاسه اش می گویند و آن چه در معموره است مارمالی می گویند و آن چه در صحراست بزرگش را آفتاب پرست می گویند و کوچکش را انگشت عروسان و همه پنجه مثل آدمی دارند، و بعضی سوسمار را نیز از افراد وزغ می دانند حضرت فرمودند که رجس است

یعنی نجس و لهذا جمعی قایلند به نجاستش و بعضی حمل بر مبالغه کرده اند پس حضرت فرمودند که همه افراد آن مسخند و چون آن را بکشی غسل بکن، بعد از آن فرمودند که پدرم می گفت که هر یک از بنی امیه که می میرند بصورت وزغ می شوند و چون عبد الملک بن مروان مرد مسخ شد بصورت وزغ و ناپدید شد و فرزندانش از فضیحت و رسوایی ترسیدند چوبی تراشیدند و کفن در آن پوشانیدند و دفن کردند و کسی بر این معنی مطلع نشد مگر ما و فرزندانش.

و احادیث معتبره در این باب وارد شده است تا آن که دمیری در کتاب حیاه الحیوان از مستدرک حاکم که معتمد علیه سنیانست از عبد الرحمن بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۳

عوف روایت کرده است که گفت مقرر چنین بود که هر فرزندی که حق سبحانه و تعالی کرامت می کرد ما را به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می بردیم تا آن حضرت از جهت او دعا کند پس چون مروان بن حکم را به خدمت آن حضرت بردند حضرت فرمودند وزغ بن وزغ ملعون بن ملعون.

و کلینی نیز قریب باین را از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است بسند کالصحیح.

(و قال بعض مشایخنا انّ العلّه فی ذلک انّه یخرج من ذنوبه فیغتسل منها) و بعضی از مشایخ و استادان ما می گفتند که علت غسل آنست که هر که وزغ را می کشد از گناهان بیرون می آید پس غسل می کند بمنزله غسل توبه که چون به توبه پاک می شوند غسل می کنند چنانکه خواهد آمد هم چنین قاتل وزغ از

گناهان بیرون می آید.

و ظاهرا حدیثی بر این معنی داشته باشند، و از مشایخ شنیده ام که کسی که وزغ را به یک ضربت بکشد هفتاد حسنه دارد و اگر بدو ضربت بکشد یک حسنه دارد از جهت قوت ایمان و ضعف آن، و چون مشایخ صدوق در آن زمان اظهار این معنی نمی توانستند کرد به رمز حرف می زدند هر چند زمان خلفای بنی عباس بود و ایشان با بنی امیه بد بودند اگر این سخنان را علمای سنیان می گفتند ضرر نداشت اما اگر شیعه می گفتند آزار می رسانیدند.

چنانکه مولانا سعد الدین ذکر کرده است لعن یزید و اصحاب او را و لعن هر کس که با اهل بیت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بد کرده اند و بعد از آن ذکر کرده است که چرا بعضی از علما منع کرده اند از لعن ایشان تا تعدی نکند بأعلی پس اعلی و مرادش از اعلای اول معاویه است و از ثانی ثلاثه و اظهار کرده است که ایشان اولایند به لعن از جهت آن که بنای ظلم را أولا ابو بکر و عمر گذاشتند در غصب حق امامت و فدک و میراث و شهادت حضرت فاطمه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۴

شهادت باقی ائمه صلوات اللّٰه علیهم.

و این دلالت می کند بر تشیع مولانا یا آن که حق سبحانه و تعالی بر زبانش جاری ساخته است بی اراده او چنانکه از بسیاری از علمای ایشان واقع شده است و قاضی نور اللّٰه رحمه اللّٰه علیه در مجالس المؤمنین اکثر را نقل کرده است.

[وارد شده است که هر که بقصد دیدن مصلوب برود و او را ببیند غسل بر او واجبست]

(و روی انّ من قصد إلی مصلوب فنظر الیه وجب علیه الغسل عقوبه) و روایتی وارد شده است

از ائمه هـدی صـلوات اللّه علیهم که هر که بقصد دیدن حلق کشـیده برود و او را ببیند واجبست بر او غسل از جهت عقوبت بر این عمل. و ظاهرش آنست که مصلوب بی گناه باشد و اگر مصلوب شرعی باشد سنت است که سه روز او را بردار بگذارند تا عبرت دیگران شود پس دیـدن آن خوب خواهـد بود و اقلا جایز غایتش آن که جمعی از علما تخصـیص داده اند این حکم را بما بعـد سه روز چون مشـروع نیست گذاشـتن بعد از آن و تعمیم کرده اند که خواه شـرعی باشد و خواه غیر شـرعی و خواه به نهج شرع او را حلق کشیده باشند یا نه.

و از مشایخ شنیده ام که نهج شرعی آنست که مصلوب را رو بقبله بر چوب دار به پیچند تا در آنجا بمیرد و صلب به نص قرآن از جهت قطاع الطریق است که در کتاب حدود خواهد آمد، و مناسب آنست که اگر شرعی باشد بعد از سه روز غسل بکنند و اگر غیر شرعی باشد در همه وقت.

و ظاهر کلام صـدوق آنست که واجب باشـد و اکثر حمل بر اسـتحباب کرده اند و احوط آنست که به دیدن مصـلوب نروند و اگر بروند غسل را بر سبیل قربت واقع سازند و قصد وجوب و ندب نکند.

[غسل جمعه و جنابت و استحاضه]

(و سأل سـماعه بن مهران ابا عبد اللّه صـلوات اللّه علیه عن غسل الجمعه فقال واجب فی السّـفر و الحضر الّا انّه رخّص للنساء فی السّفر لقلّه الماء. و قال غسل الجنابه واجب، و غسل الحیض واجب، و غسل

الاستحاضه واجب اذا احتشت بالکرسف فجاز الدّم الکرسف فعلیها الغسل لکلّ

صلاتین، و للفجر غسل، و ان لم یجز الدّم الکرسف فعلیها الوضوء لکلّ صلاه) و سؤال کرد سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از غسل جمعه پس حضرت فرمودند که واجبست غسل جمعه در سفر و حضر لیکن رخصت داده اند زنان را در سفر که غسل نکنند چون در سفر آب کم می باشد. و در نسخه کلینی که نزد بنده است و لقلّه الماء است یعنی در سفر و در قلت آب هر دو زنان مرخصند.

و محتمل است که متعلق به همه باشد یعنی در کمی آب همه کس مرخصند و لیکن نسخه تهذیب موافق متن است، و هم چنین نسخه علل بعد از آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که غسل جنابت واجبست، و غسل حیض واجبست، و غسل استحاضه واجبست هر گاه مستحاضه فرجش را از پنبه پر کند و خون از پنبه درگذرد پس بر او واجبست که غسل کند از جهت هر دو نماز به آن که غسل کند از جهت نماز ظهر و عصر و هر دو را با هم بکند و غسلی بکند از جهت نماز شام و خفتن و هر دو را با هم بکند و غسلی بکند از جهت نماز صبح و اگر خون از پنبه درنگذرد پس بر او واجبست که از جهت نمازی وضو بکند.

و این حدیث در همه کتب مشتمل است بر این عبارت فعلیها الغسل کلّ یوم مرّه و الوضوء لکلّ صلاه یعنی واجبست بر این زن که هر روز یک غسل بکند و از جهت هر نماز وضوئی بسازد و صدوق نیز قایل است به غسل از برای متوسطه

و بعـد ازین خواهـد آمد، و فرق چنین کرده است میان قلیله و متوسـطه و کثیره که اگر خون بظاهر پنبه نرسد قلیله است، و اگر بظاهر برسد و درنگذرد و سیلان نکند متوسطه است و اگر سیلان کند کثیره است و مسـتند این تفصـیل همین خبر است پس ظاهر آنست که از نساخ افتاده باشد.

و محتمل است که مذهب صدوق این باشد که استحاضه دو صورت دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۶

قلیله و کثیره و آن چه بعـد از این می گویـد مذهب پدر اوست و لیکن مناسب طریق او اینست که حدیث را چنانکه وارد شده است نقل کنـد و بعـد از آن تأویل کنـد نه آن که از حـدیث بیندازد و اکثر جاها چنین می کند پس البته از نساخ افتاده است و در باب استحاضه اشاره به احادیث خواهد شد إن شاء اللَّه.

[غسل نفاس واجب است]

(و غسل النّفساء واجب، و غسل المولود واجب) و غسل زنی که زاییـده باشـد و خونش بیایـد و بنـد شود و از ده روز، یا هجده روز علی الخلاف بگـذرد واجبست، و غسل فرزنـدی که متولـد شود واجبست. و در این غسل خلافست که واجبست یا سـنت مشـهور استحبابست، و خلافست که غسل است و ترتیب دارد با نیت یا شستن بچه است از خون مشهور اولست و خلافست که آب می ریزند یا پنبه را تر می کنند و بر بدنش می مالند ظاهرا هر دو سـنت است اول پنبه مالیدن از جهت ازاله خونست و بعد از آن غسل است و اللَّه تعالی یعلم.

[بقیه غسلهای واجب و مستحب]

(و غسل المیّت واجب، و غسل من غسّل میّتا واجب «۱» و غسل المحرم واجب، و غسل یوم عرفه واجب، و غسل الزیاره واجب الّا من علّه، و غسـل دخول البیت واجب، و غسل دخول الحرم واجب، و یسـتحبّ ان لا یـدخله الرّجل الّا بغسل، و غسل المباهله واجب، و غسـل الاستسـقاء واجب، و غسـل اوّل لیله من شـهر رمضان یسـتحبّ، و غسل لیله احـدی و عشـرین سـنّه، و غسل لیله ثلاث و عشـرین لا- تترکه فانّه یرجی فی إحـداهما لیله القـدر، و غسل یوم الفطر و غسل یوم الاضـحی لا احبّ ترکهما و غسـل الاسـتخاره یسـتحبّ) و غسـل مسـلمان مرده واجبست و غسل کسـی که غسل دهـد مرده را واجبست به تفصـیلی که گـذشت و خواهد آمد، و غسل محرم که اراده احرام بحج یا عمره داشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۷

واجبست و اکثر علما سنت می دانند، و بعضی واجب می دانند به سبب این حدیث و حدیث کالصحیح از حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که غسل در هفده موضع هست و از آن جمله سه غسل فرض است غسل جنابت و غسل مس میت و غسل احرام. و احادیث بسیار بلفظ امر وارد شده است و احوط آنست که ترک نکند و قصد وجوب و ندب نکند.

و غسل روز عرفه واجبست یعنی سنت مؤکد است و هم چنین هر چه بعد از این وارد شده است همه بمعنی مبالغه در استحبابست به اتفاق علما و بهتر آنست که این غسل را قریب به زوال واقع سازد.

و غسل زیارت خانه که طواف باشد واجبست و اکثر علما غافل شده اند و این حدیث را دلیل غسل زیارات رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم ذکر کرده اند و بر تقدیری که اعم باشد از همه استدلال نمی توان کرد به این حدیث و امثال این چون در میان اغسال حج واقع شده است و آن قرینه طوافست و از جهت خصوص زیارات احادیث صحیحه وارد شده است که خواهد آمد و هم چنین از جهت اکثر آن چه در این حدیث و غیر این وارد شده است هر یک در محل خود احادیث بسیار دارد که مذکور خواهد شد و لیکن دأب محدثین و علماست که در باب طهارت ذکر می کنند اینها را مجملا و در ابواب خود مفصلا و این غسل زیارت خانه سنت مؤکد است مگر آن که مانعی داشته باشد.

و غسل دخول خانه کعبه واجبست، و غسل دخول حرم واجبست و سنت است که بی غسل داخل حرم نشود و این نیز قرینه ایست که دلالت می کند بر آن که واجب بمعنی سنت مؤکد است.

و غسل

مباهله واجبست و مشهور میان علما آنست که مراد روز مباهله است که روز بیست و چهارم، یا بیست و پنجم ذی الحجه است که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۸

اراده مباهله فرمودند با نصارای نجران بامر الهی که فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ «۱» یعنی اگر بعد از آن که حقرا به دلایل بر ایشان ظاهر ساختی با تو مجادله نمایند بگو با ایشان که با شما مباهله می کنیم به آن که ما پسران خود را می خوانیم که بیایند و شما پسران خود را، و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما کسانی را می خوانیم که بمنزله جان ما باشند شما نیز ایشان را می خوانید و بعد از آن نفرین می کنیم و لعنت الهی را بر کسی می کنیم از میان ما و شما که دروغ گو باشد و بعد از آن که چنین مقرر شد روز دیگر حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله عبایی بر دوش گرفتند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین را صلوات اللَّه علیهم داخل عبا کردند و ام سلمه و عایشه بروایت سنیان خواستند که داخل شوند حضرت نگذاشت و از این آیه معلوم شد که حضرت امیر المؤمنین بمنزله جان پیغمبر است و در جمیع کمالات بغیر از نبوت با آن حضرت شریک است چنانچه اخبار متواتره عامه و خاصه بر این معنی شاهد است پس آن حضرت با این

حال متوجه صحرا شدند از جهت مباهله چون صد و پنجاه کس از علماء نصاری آمده بودند و این معنی را مشاهده نمودند با خود گفتند که اگر محمد نفرین کند یک نصرانی بر روی زمین نخواهد ماند چون بر ما ظاهر ساخت پیغمبری خود را همگی، به تضرع و زاری به خدمت آن حضرت آمدند و استقاله کردند از آن عهد که یا رسول اللّٰه ما با تو مباهله نمی کنیم بر ما رحم کن و از آن عهدی که کردیم برگرد حضرت فرمود که برگشتم و با شما جنگ می کنیم گفتند طاقت جنگ تو نداریم یا چون بر تو شمشیر کشیم هر گاه به مباهله راضی نشویم به جنگ چون راضی خواهیم شد؟ حضرت فرمود که پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۹

جزیه مقرر سازید حضرت جزیه بر آنها مقرر ساختند و فرمودند که عذاب را از خود دور کردید و اللّٰه که اگر دعا می کردم نصرانی بر روی زمین نمی ماند و آتشی در نجران که شهر شماست می افتاد که از پرندگان احدی نمی ماند و چون در این روز حقیقت اسلام ظاهر شد و بزرگی اهل بیت آن حضرت بر منصه ظهور رسید به مرتبه که سنیان با آن شقاوت جمیع آن چه مذکور شد از عایشه و ام سلمه و غیرهما روایت کرده اند در جمیع کتب تفاسیر و احادیث خود پس لازم است تعظیم این روز به غسل و دعا و نماز، این سخن علماست که از این حدیث فهمیده اند.

و لیکن در حدیث وارد نشده است که روز مباهله بلکه مباهله واقع شده است و آن چه این بنده می یابم آنست که در ابتدا شیخ

مفیـد این سـهو کرده است و بعد از آن باقی متابعت کرده اند بلکه سـنت است غسل از جهت فعل مباهله چنانکه کلینی روایت نموده است بسـند حسن کالصـحیح از ابی مسـروق از جهت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که عرض نمودم که من با عامه بحث می کنم و دلایـل بر امامت حضـرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم از آیات قرآنی می آورم و همه را به خـدمت حضـرت عرض کردم که من حجت بر ایشـان تمـام می کنم و ایشان جـدل می کننـد و تأویلات می کنـد حضـرت صلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که هر گاه چنین شود با ایشان مباهله کن عرض نمودم که بچه عنوان مباهله نمایم حضـرت فرمودند که سه روز اصـلاح خود بکن به آن که در آن سه روز مخـالفت الهی نکنی و گمـان دارم که حضـرت فرمود که روزه بگیر و غسل بکن و با او به صـحرا رو و انگشـتان دست راسـت را در انگشـتان او کن و با او به انصاف سـر کن به آن که اول خود را مقدم دار و بگو

اللّٰهمّ ربّ السّماوات السّبع و ربّ الارضین السّبع عالم الغیب و الشّهاده الرّحمن الرّحیم

اگر ابو مسروق انکار حق کند و دعوی باطل پس فرو فرست عذابی از آسمان یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۰

معـذب سـاز او را بعـذاب الیم در زمین بعـد از آن نفرین بر او کن و بگو و اگر فلانی انکار حق کرده است و دعوی باطل پس بفرست بر او عذابی از آسـمان یا معذب ساز او را به عذابی الیم پس حضرت فرمود که البته زمانی نخواهد گذشت که خواهی دید که

او به بلائی مبتلا خواهد شد راوی می گوید که چون با چند کس مباهله نمودم و ایشان به بلاها مبتلا شدند دیگر هر کس را به مباهله می خواندم اجابت من نمی کرد و در حدیث صحیحی وارد شده است که هفتاد مرتبه این دعا و نفرین را بکن.

و دیگر اخبار بسیار در این باب وارد شده است، و دأب محدثین بود چنانکه صفوانی که استاد شیخ مفید است و معاصر ابن بابویه است عظیم الشأن بود روزی در مجلس ابن حمدان با قاضی موصل بر سر امامت علی بن ابی طالب سخن درآمد و هر چند صفوانی دلایل می گفت او مکابره می کرد تا عاقبت صفوانی با او گفت که با تو مباهله می کنیم قرار دادند که فردا مباهله کنیم روز دیگر مباهله کردند و دست در دست یکدیگر کردند و مقرر بود که قاضی هر روز به خانه امیر ابن حمدان حاضر می شد آن روز و روز دیگر نیامد امیر گفت که احوال قاضی را بگیرید شخصی رفت و برگشت و گفت که قاضی همان ساعت که از اینجا برخاست تب کرد و آن دستی که به مباهله دراز کرده بود باد کرده و سیاه شده است و روز دیگر قاضی بجهنم واصل شد پادشاهان آل بویه او را طلبیدند و بسیار نزد ایشان معتبر شد.

و حکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسماعیل ثانی و مباهله نمودن میر مرتضی با او و اخراج او در روز سیم مباهله از ایران مشهور است پس ظاهر شد که غسل از برای مباهله این غسل است و اللّٰه تعالی یعلم.

دیگر غسل استسقا واجبست و کیفیت نماز استسقا مذکور

خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالى. و غسل شب اول ماه رمضان مستحب است، و غسل شب بیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۱

و یکم و شب بیست و سیم سنت است آن را ترک مکن. و صدوق لفظ سنت را ترک کرده است، و در کلینی و تهذیب هست پس به درستی که امید شب قدر در یکی از این دو شب هست و در کلینی و تهذیب بلفظ جمع واقع شده است و ظاهرش آنست که مراد شب اول و این دو شب باشد و محتمل است که مراد شب نوزدهم و این دو شب باشد و بظهور گذاشته باشد چون سماعه از آن حضرت مکرر شنیده بود، و ممکن است بر سبیل تعظیم بلفظ جمع وارد شده باشد چون شب قدر بهتر از سی هزار شب است اما در اینجا نسخه صدوق اظهر است.

و غسل روز عید فطر و عید اضحی سنتی است که دوست می دارم که کسی ترک این دو غسل نکند. و در اینجا نیز سنت از قلم صدوق ترک شده است، و غسل استخاره مستحب است و جمعی از علما گفته اند که مراد از این استخاراتی چند که بعد از این مذکور خواهد شد و لیکن سهو کرده اند بلکه ظاهر حدیث مطلق است استخاراتست استخاراتی که غسل در آن وارد شده است مؤید عموم است و لا اقل در آنجاها آکد باشد و مبالغه بیشتر باشد و إن شاء اللّٰه در باب استخارات مفصل مذکور خواهد شد و این خبر سماعه موثق کالصحیح است باصطلاح متأخرین و تا غایت ندیده ام که کسی در این حدیث سخنی گفته باشد بلکه اصحاب آن

را قبول نموده عمل به آن كرده اند و مؤيد اكثر غسلهائى كه در اين حديث وارد شده است احاديث صحيحه وارد شده است از آن جمله در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه وارد شده است كه در چهارده موضع غسل هست غسل ميت و غسل جنب، و غسل كسى كه غسل داده باشد ميت را، و غسل جمعه، و عيد فطر، و عيد اضحى و روز عرفه، و غسل احرام، و دخول كعبه، و دخول مدينه، و دخول حرم، و زيارت، و شب نوزدهم، و بيست و يكم و بيست و سيم ماه رمضان.

و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه وارد

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۵۷۲

شده است كه غسل كن در روز عيد قربان، و عيد فطر و جمعه و هر گاه غسل ميت داده باشى چون لازم دارد مس ميت را غالبا لهذا اكثر روايات باين عنوان وارد شده است.

و جمعى از اصحاب توهم كرده اند كه مراد از اين عبارت غسل مس ميت است و مع هذا در چند حديث غسل ميت وارد شده است و اين عبارت وارد شده است.

و در حديث كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه وارد شده است كه غسل از جنابت است، و غسل جمعه است، و عيدين و روز عرفه و سه شب ماه رمضان و از جهت دخول حرم و از جهت دخول كعبه، و دخول مسجد رسول خدا صلى اللّٰه عليه و آله و از جهت غسل دادن ميت يعنى غسل مس ميت.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه چند روايت وارد

شـده است که شـبهای فرد ماه رمضان غسل بکنید و در روایتی وارد شده است که دهه آخر ماه را هر شب غسل بکنید و شـب بیست و سـیم دو غسل بکنید یک غسل در اول شب و یکی در آخر شب و ایضا در کتاب اقبال از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نقـل کرده است که هر که شب اول، و نیمه، و آخر ماه رجب غسل کنـد از گناهان بیرون آیـد مثل روزی که از مـادر متولـد شـده و اکـثر علمـا ذکر کرده انـد غسـل بیست و هفتم مـاه رجب را چون شب مبعث است، و حـدیثی در آن بنظر نرسیده است البته علما دیده اند.

و غسـل عیـد غـدیر مجمع علیه است، و در روایت علی بن الحسین از حضـرت امام جعفر صادق وارد شـده است، و روایت ابو بصـیر از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه در غسل نیمه شـعبان وارد شده است و غسل شب عید فطر در روایت حسن بن راشد از آن حضرت وارد شده است، و روایات نمازهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۳

حـاجت و اسـتخاره و اغسـال آنهـا در اواخر کتـاب صـلاه خواهـد آمـد، و روایات غسل از جهت افعال حـج در کتاب حـج نیز خواهد آمد با روایات غسل از جهت دخول مکه و غیر آن إن شاء اللّٰه تعالی.

[غسل توبه]

(و قال رجل للصّادق صلوات اللّٰه علیه انّ لی جیرانا و لهم جوار یتغنّین و «۱» یضربن بالعود فربّما دخلت المخرج فاطیل الجلوس استماعا منّی لهنّ فقال له الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا تفعل فقال و اللّٰه ما هو شی ء آتیه برجلی و انّما هو سماع اسمعه باذنی

فقال له الصّادق صلوات اللّه عليه تاللّه أنت أ ما سمعت اللّه عزّ و جلّ يقول إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا «۲» فقال له الرّجل كانّى لم اسمع بهذه الآيه من كتاب اللّه عزّ و جلّ من عربىّ و لا عجمىّ لا جرم انّى قد تركتها و انّى استغفر اللّه «۳» فقال له الصّادق عليه السّلام قم فاغتسل و صلّ ما بدا لك فلقد كنت مقيما على امر عظيم ما كان اسوأ حالك لو متّ على ذلك استغفر اللّه و اساله التّوبه من كلّ ما يكره فانّه لا يكره الّا القبيح و القبيح دعه لأهله فانّ لكلّ اهلا) جمعى از علما نقل كرده اند اين حديث را و حكم كرده اند به آن كه مرسل است، و ليكن مرسل صدوق مثل مسند است، و بعضى از مشايخ ما طاب ثراه با علما غوغا داشت كه عجب از ايشان كه كلينى اين حديث را بعنوان مسند موثق ذكر كرده است و او نيز اشتباه كرده است بلكه موافق اصطلاح متأخرين صحيح عالى السند است چون كلينى به سه واسطه از حضرت روايت كرده است از على بن ابراهيم از هارون بن مسلم از مسعده بن زياد از آن حضرت كه گفت مسعده كه من در خدمت آن حضرت

بودم كه شخصى گفت پدر و مادرم فداى تو باد به درستى كه مرا هم سايه چند است و ايشان كنيزكان دارند، و خوش خوانى و سرود مى كنند و عود مى نوازند، و من بسيار هست كه داخل خلا مى شوم و نشستن را طول مى دهم كه صداى آن زنان و عود ايشان را

بشنوم حضرت فرمودند که دیگر چنین مکن آن مرد گفت که و اللَّه من نزد آن کنیزکان نمی روم که ایشان را ببینم به گوش خود صدایی می شنوم چه ضرر دارد؟ حضرت فرمودند که تو و اللَّه مگر نشنیده.

و در کلینی و بعضی از نسخ فقیه للّه أنت است یعنی تو مردی که می خواهی بنده خدا باشی مگر نشنیده که حق سبحانه و تعالی چه می فرماید. و در بعضی نسخ للّه تب است یعنی از برای خدا توبه کن، و در بعضی یا للّه است که از روی تعجب باشد چنانکه متعارفست که عجم می گوید که خدایا ببین که چه می گوید مگر نشنیده که ایزد تعالی در قرآن مجید می فرماید که به درستی و راستی که فردای قیامت از گوشها و چشمها و دلها همه سؤال خواهند کرد که چرا چیزی چند را که گفته بودیم مشنوید چون سازها و سرودها شنیدید.

و هم چنین هر چه نبایست شنیدن چون غیبت مؤمنان و بهتان بر ایشان، و سخنان بد و بیهوده چرا شنیدید آن چه را می بایست شنیدن از سخنان خدا و رسول خدا و ائمه هدی و سخنان علما دینی للّه، و داد مظلومان و نصایح ناصحان و خیر خواهان و امثال اینها را چرا نشنیدید.

و هم چنین چون حق سبحانه و تعالی نعمتی مثل چشم به تو عطا کرده بود و فرموده بود که فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ یعنی ای صاحبان بصر و بصیرتها عبرت بگیرید به آن که تفکر کنید در هر ذره از ذرات موجودات و بدانید که البته خالقی دارد که آن را از کتم عدم به دایره وجود درآورده و در

هر ذره و آثار صنع و قدرت و علم و حکمت خود جا داده و بدانید که امثال شما با این عقل ضعیفی که دارید نمی خواهید که شما را نسبت دهند به آن که کاری بد کرده اید یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۵

عبث کرده اید چون نسبت توان داد به خداوندی که همه کمالات بالفعل اوست بلکه هر کمالی داده اوست پس به او نسبت مدهید که چیزی را عبث آفریده باشد و هزاران حکمت در خلق آن جای نداده باشد و هم چنین بدانید که بی آن که افاضه جود و وجود بر هر ذره از ذرات کند محال است که او را بقا باشد چه قلب حقایق محال است و امکان عین حقیقت اوست و عدم لازمه ذات او و بدون تأثیر واجب الوجود بالذات ممتنع الوجود است، و بدانید که همگی سیما خلایق ذو العقول را داغ بندگی بر جبین نهاده اند و چند روزی از جهت تحصیل کمالات در این خراب آباد دنیا فرستاده و هر روز جمعی را بدار السیاسه آن عالم ابدی می برد و عن قریب نوبت باین کس رسیده است، و از خصوص چشم چیزها طلب نموده اند که به جا آورد به آن که مطالعه علوم دینیه از قرآن و حدیث و دعا کند، و چشم را از دیدن زنان نامحرم و أمردان از روی شهوت نگاه دارد، و به مراتب دنیا و زینتهای آن نیندازد چنانکه إن شاء اللّٰه در باب حقوق و غیره مذکور خواهد شد، و دل که بمنزله پادشاه است در بدن عزت او بدارید او را به زنگ تعلقات مکدر مگردانید، و چون عرش اعظم حق سبحانه

و تعـالی است او را از قـاذورات جهـل و بخـل و کبر و عجب و حسـد و عـداوت مؤمنـان و کینه و مکر و ریا و امثال اینها پاک گردانیـد، و به اضـداد اینهـا از علم وجود و تواضع و خود را خوار دانسـتن و دیگران را بر خود تفضل دادن و دوستی با مؤمنان کردن و خیرخواه ایشان بودن و خالص از برای خـدا بودن و امثال اینها از صـفات کمال زینت دهیـد و بیاراييد تا قابل محبت و معرفت الهی شود.

پس آن مرد گفت که گویا من نشنیده بودم این آیه را از کتاب الهی نه از عربی و نه عجمی حال که شنیدم ناچار ترک نمودم و توبه می کنم که دیگر نکنم و طلب مغفرت از حق سبحانه و تعالی می کنم که از تقصیرات گذشته درگذرد.

پس حضرت فرمود که برخیز و غسل بکن و هر چه به خاطرت رسد از نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۶

بکن یعنی اقلا دو رکعت و هر چه بیشتر بهتر پس به درستی که اقامت داشتی بر گناه عظیم بسـیار بـدی چه بـد بود حال تو اگر بر این حال می مردی اسـتغفار و توبه کن و از حق سبحانه و تعالی طلب کن که توبه ترا قبول کند از جمیع بدیها به درستی که هر چه را حق سـبحانه و تعالی نهی کرده است البته قبیـح است و بـد را از برای بـدان بگذار که هر چیزی قومی بدان سـزاوارند اینها سزاوار کفار است نه شیعیان اثنی عشری چون اینها خوبانند و غیر ایشان هر که هست کافرند و چون کفار بجهنم می روند اگر عذاب ایشان عظیمتر باشد

گو باش چون خود باختیار خود عذاب را خواسته اند بخلاف شیعیان که ایشان اهل بهشتند حیف باشد که ایشان بواسطه چنین چیزها به عقوبت الهی گرفتار شوند.

و کسی توهم نکند که اگر ایشان بد کنند خوبست بلکه مراد آنست که ایشان بد می کنند البته حیف نباشد که شما مثل ایشان باشید و فی الحقیقه این یک دلیل است بر بدی اینها که خوبان اینها را نمی کنند حیف نباشد که شما شباهت به بدان داشته باشید.

و صدوق این حدیث را از جهت مستند غسل توبه ذکر کرده است و لیکن در این حدیث اشارات بسیار هست یکی حرمت غنا و سرودی که در ملاهی می باشد و در حرمت آن نزد علماء شیعه خلافی نیست، و هم چنین عود و عرب هر سازی را که از چوب می سازند عود می گویند مثل طنبور بزرگ و کوچک و کمانچه و غیر آن.

و مشهور میان علماء شیعه این است که غنا و عود از جمله گناهان صغیره اند. «۱» و لیکن چون بواسطه هر دو مکثی می نموده است حضرت آن را کبیره

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۷

شمردند چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که صغیره نیست با اصرار بر آن بلکه کبیره می شود.

و دیگر ظاهر می شود که جاهل معذور نیست چون به اعتقاد آن شخص گناه نبود و مع هذا حضرت فرمودند که چه حال تو بد بود اگر بر این حال می مردی.

دیگر علما ذکر کرده اند که غسل توبه بعد از توبه است چون جایز نیست تأخیر توبه به اجماع علما و از جمله واجبات فوریه است و ذکر کرده اند که هر غسلی که از جهت زمانست بعد از دخول آن

زمان است و هر چه از جهت فعل است پیش از فعل است و از آن استثناء کرده اند غسل دیدن مصلوب را و غسل کشتن وزغه را و غسل تارك کسوف را اگر چه می توان گفت که در آنجا غسل از جهت نماز قضاست، و هم چنین غسل توبه ظاهر حدیث آنست که بواسطه نمازیست که بعد از آن می کند و دو غسل سابق فی الحقیقه از برای فعل نیست بلکه به سبب فعل است.

دیگر اکثر علما ذکر کرده اند که اگر کافر مسلمان شود سنت است او را غسل توبه کردن از جهت این حدیث و علتی که حضرت فرمودند که تو مداومت داشتی بر گناهی عظیم و کفر نیز از اعظم گناهانست یا باین وجه که هر گاه بواسطه توبه بر اصرار بر صغیره غسل باید کرد بر کبایر و اعظم آنها که شرکت بطریق اولی و ظاهر حدیث آنست که در اینجا یك توبه که عبارت از پشیمانی است اول کرد و غسل را فرمود که بکند و نماز بکند و استغفاری دیگر بکند و از حق سبحانه و تعالی طلب نماید قبول توبه را پس غسل از جهت این افعالست نه از جهت توبه و فرقست میان توبه و استغفار توبه پشیمانی است از گذشته و عزم بر آن که دیگر نکند، و استغفار طلب آمرزش است و سؤال توبه سؤال قبول توبه است.

و محتمل است غرض حضرت صلوات اللّٰه علیه این باشد که پشیمانی او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۸

از همین فعل بود حضرت فرمودند که توبه از جمیع گناهان بکن و دغدغه نیست در آن که توبه از جمیع گناهان واجبست

و لیکن خلافست میان علما که آیا توبه از بعضی دون بعضی صحیح است یا نه.

بعضی گفته اند که تبعیض توبه صحیح نیست زیرا که توبه عبادتست و مشروط به نیت قربتست و اگر کسی از جهت رضای الهی توبه کند چه خصوصیت باین گناه دارد بلکه همه گناهان خلاف رضای الهی است پس کاشف بفعل می آید که کسی که توبه از بعضی دون بعضی کرده است بواسطه مطلبی از مطالب خود کرده است مثل آن که شخصی توبه از شراب می کند و مال یتیم را می خورد چون در شراب مفسدها هست اقلا- جریمه حاکم یا بی اعتباری در نظرها، و در مال یتیم اینها نیست پس در واقع تائب نیست و شکی نیست که غالبا چنین است و در این کسی نزاع ندارد، نزاع در این است که اگر شخصی با نفس اماره بر نتواند آمد که همه معاصی را ترک کند هیچ شکی نیست که هر چند معصیت کمتر باشد عقوبت الهی کمتر خواهد بود پس بر ایشان لازم می آید که بگویند یا شراب بخور یا ترک مال یتیم بکن و این معنی بالبدیهه باطل است.

دیگر چه خصوصیت دارد بترک معاصی، فعل طاعات هم چنین است پس می باید گفت شخصی را که نماز می کند و بحج نمی رود که یا نماز را ترک کن یا بحج برو، و این با جماع باطل است پس حق آنست که تبعیض توبه صحیح است و به آن مقدار که از جهت رضای الهی ترک معاصی می کند ثواب دارد و بر تقدیری که ثواب نداشته باشد البته او را به سبب ترک شراب عقاب نخواهند کرد، و اگر بخورد البته

عقاب خواهند کرد.

و جمعی از این حدیث استدلال کرده اند که تبعیض صحیح نیست چون حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تو از همه گناهان توبه کن و این استدلال بی وجه است زیرا که کسی نگفته است که توبه از همه واجب نیست بحث بر سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۹

اشتراطست.

و بعضی عکس گفته اند که چون آن شخص اظهار ندامت کرد بر شنیدن ساز و نوا حضرت آن را قبول فرمود و فرمود که توبه از همه نیز بکن و این استدلال نیز ضعیف است زیرا که از حدیث در نمی آمد که حضرت آن را قبول فرموده باشد بلکه ممکن است که حضرت این را فرموده باشد تا بیان فرماید که تبعیض صحیح نیست.

و حق اینست که حدیث دلالت بر هیچ طرفی ندارد بلکه دلالت بر این دارد که توبه از همه گناهان واجبست.

و شیخ ما بهاء الدین محمد طاب ثراه می فرمودند که انا فانا توبه واجبست پس اگر کسی یک گناه کبیره بکند و یک دقیقه بگذرد و توبه نکند دو کبیره کرده است یکی اصل گناه و دیگر ترک توبه از کبیره کبیره است و چون به دقیقه سیم می رسد چهار کبیره می شود و در دقیقه چهارم هشت کبیره می شود و در دقیقه پنجم شانزده کبیره می شود و علی هذا القیاس مضاعف می شود و چون یک شبانه روز بگذرد بی اغراق از عدد ریگ بیابان و برگ درختان و موی چهارپایان و ستارگان آسمان از همه بیشتر می شود بلکه دقایق روز تنها به اعتبار مضاعفه از اینها بیشتر است بلکه اگر ما بین آسمان تا زمین از اطراف که همه پانصد ساله راه است مملو از

ریگ بیابان فرض کنند این عدد بر آن زیادتی دارد اضعافا مضاعفه و آن را حساب می توان کرد و این را حساب نمی توان کرد هر گاه به دقایق حساب کنند چنین می شود و یقینا در هر ثانیه بلکه عاشره مکلف است به توبه زیرا که توبه محض پشیمانی است و اگر کسی خواهد که حساب گناهان هر روزه خود را بکند نمی تواند کرد وقتی که همه در مضاعفه باشد بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی حساب آن را نمی تواند کرد.

الحال نظر به تفضل الهی کن که اگر شخصی مدت العمر در معصیت باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۰

بمجرد یک پشیمانی از همه در می گذرند و جمعی که پشیمانی ایشان کامل باشد:

فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ یعنی این جماعت را بفضل خود مبدل می سازد گناهان ایشان را بحسنات به این معنی که از نامه عمل ایشان گناهان غیر متناهی محو می شود و بعوض هر گناهی اضعاف آن از حسنات نوشته می شود خصوصا جمعی که توبه ایشان سبب توبه دیگران باشد بلکه نسبت باین جماعت به اعتبار هر نفسی غیر متناهی از حسنات نوشته می شود و حساب نعمتهای الهی بر بندگان به اضعاف مضاعف از این بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ»

یعنی اگر خواهید که در مقام تعداد نعم الهی درآیید احصای آن نمی توانید کردن به درستی آدمی بسیار ظلم کننده است بر نفس خود که شکر نعمت چنین معبودی را به جا نمی آورد که به ازای هر شکری غیر متناهی از نعمت من بر او مضاعف گردد و بسیار کافر نعمت

است که هر چند به او احسان می کنیم نمی فهمد و اگر فهمید آن نعمت را نسبت به دیگران می دهد و اگر بمن نسبت دهد در برابر آنها مخالفت و کفران نعمت می کند و بسط این کلام را در شرح صحیفه کامله خواهند یافت إن شاء اللّه تعالی.

[تنها وجوب غسل جنابت از قرآن استفاده می شود]

(و الغسل کلّه سنّه ما خلا غسل الجنابه) یعنی همه افراد غسل سنت است بغیر از غسل جنابت یعنی وجوب غسل جنابت از قرآن مجید است که حق سبحانه و تعالی بر سبیل امر واجب از بندگان طلب فرموده است و باقی اغسال خواه واجب مثل غسل حیض و نفاس و استحاضه و غسل میت و مس میت، و خواه سنت مثل باقی اغسال که مذکور شد از سنت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله ظاهر شده است و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

[غسل جنابت از وضو کافی است]

(و قد یجزئ الغسل من الجنابه عن الوضوء لأنّهما فرضان اجتمعا فأکبرهما یجزئ عن اصغرهما و من اغتسل لغیر جنابه فلیبدأ بالوضوء ثمّ یغتسل و لا یجزئه الغسل عن الوضوء لأنّ الغسل سنّه و الوضوء فریضه و لا یجزئ سنّه عن فرض) و بتحقیق که غسل جنابت از وضو کافی است زیرا که غسل جنابت و وضو هر دو واجبست که وجوب هر دو از قرآن ظاهر شده است پس آن چه بزرگتر است که غسل است از کوچکتر که وضوست مجزیست و کسی که اغسال دیگر کند غیر غسل جنابت پس باید که ابتدا به وضو کند و بعد از آن غسل کند و مجزی نیست او را غسل از وضو زیرا که آن غسل سنت است و وضو فرض است و مجزی نیست سنتی از فرض.

این مضمون را در روایات ندیده ام و دور نیست که صدوق روایتی دیده باشد و محتمل است که صدوق خود استنباط از روایات کرده باشد و نکته باشد بعد از وقوع.

و علی ای حال شکی نیست در آن که در

غسل جنابت احتیاج به وضو نیست چون احادیث صحیحه بلکه متواتره وارد شده است در آن که احتیاج به وضو نیست و وضو با غسل جنابت در حدیثی وارد شده است و آن حدیث باصطلاح متأخرین صحیح نیست و شیخ طوسی حمل کرده است آن را بر استحباب و آن نیز وجهی ندارد زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که وضو با غسل جنابت بدعتست و حمل بر تقیه ظاهرتر است و اکثر علمای ما نقل اجماع کرده اند بر آن که بدعتست و خلافی که هست در غیر غسل جنابت است.

اکثر علما واجب می دانند از جهت مرسله ابن ابی عمیر از شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که در هر غسلی پیش از آن وضو هست مگر غسل جنابت و حق اینست که وضو هست و لیکن بر سبیل استحباب چون در روایات صحیحه وارد شده است که کدام وضو طهارتش بیش از غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۲

است؟ و کدام وضو پاک کننده تر است از غسل؟

و احادیث بسیار وارد شده است که غسل حیض و غسل جنابت یکی است و احادیث متواتره وارد شده است در کیفیت اغسال حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و در هیچ حدیثی وارد نشده است که وضو بسازند، پس واجب نباشد و سنت باشد از جهت حدیث سابق بلکه احادیث معتبره وارد شده است که در اغسال مستحبه نیز وضو نیست.

و حدیثی که وارد شده است که در غسل جمعه وضو هست محمول بر استحبابست، و احوط آنست که با غیر غسل جنابت خواه واجب و خواه سنت وضو بسازد و اللّٰه تعالی

یعلم.

باب صفه غسل الجنابه

[آداب غسل جنابت]

(قال ابی رضی اللّه عنه فی رسالته إلیّ اذا اردت الغسل من الجنابه فاجهد ان تبول لیخرج ما بقی فی احلیلک من المنیّ ثمّ اغسل یـدیک ثلاثـا من قبل ان تـدخلهما الاناء و ان لم یکن بهما قـذر فان ادخلتهما الاناء و بهما قـذر فاهرق ذلک الماء و ان لم یکن بهما قذر فلیس به باس و إن کان اصاب جسدک منیّ فاغسله عن بدنک ثمّ استنج و اغسل او أنق فرجک ثمّ ضع علی رأسک ثلاث اکفّ من ماء و میّز الشّعر بأناملک حتّی یبلغ الماء إلی اصل الشّعر کلّه و تناول الاناء بیدک و صبّه علی رأسک و بدنک مرّتین و امرر یـدک علی بـدنک کلّه) باب کیفیت غسل جنابت پـدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده است که هر گاه خواهی که غسـل جنـابت کنی پس سـعی کن که اول بول کنی تا بیرون آیـد باقی مانـده منی از ذکر، پس دسـتهایت را بشوی پیش از آن که داخـل ظرف کنی اگر چه نجس نباشـد و اگر دسـتها را داخـل ظرف کنی و نجس باشـند آن آب را بریز چـون کمتر از کر به ملاقات نجاست نجس می شود، و اگر دستها نجس نباشـد و داخل ظرف کنی باکی نیست و لیکن ترک سـنت کرده خواهی بود، و اگر به بـدنت منی رسـیده باشـد پس بشوی منی را از بدنت و اسـتنجا بکن چون بول کرده یا غیر آن از تو واقع شده است و فرجت را بشوی تا پاک شود از منی پس سه کف آب بر سر ریز و بسر انگشتان مو را از سر دور کن تا

آب به ته موها برسد و آب به دست کن و بر سر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۴

بدنت دو بار بریز و دست را بر تمام بدنت بمال که آب به همه جا برسد.

و این مضمون در روایات صحیحه وارد شده است خصوصا در حدیث صحیح زراره، و حدیث صحیح محمد بن مسلم، و حدیث بزنطی که از حضرت امام محمد باقر، و امام جعفر صادق، و امام علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است الا آن چه ذکر کرده است در آخر که بر سر و بدنت دو بار بریز در احادیث سر وارد نشده است.

و صدوق در امالی نیز چنین ذکر کرده است و ظاهرا مراد او اینست که آن سه مرتبه آب ریختن بر سر که اول می ریزد از جهت تمهید مقدمه غسل است که در وقت غسل آب به سهولت برسد و بنا بر این ظاهر نمی شود که قایل است بترتیب سر بر بدن یا نه اما ترتیب سر بر بدن خلافی نیست نزد علماء شیعه.

و احادیث صحیحه بر آن دلالت دارد اما تقدیم جانب راست بر جانب چپ از اخبار بیرون نمی آید و ظاهرا علی بن بابویه و پسرش بظاهر احادیث عمل نموده اند و قایل بترتیب نیستند.

و در حدیث کالصحیح زراره وارد شده است که به حضرت عرض نمودم که جنب چگونه غسل می کند حضرت فرمودند که اگر دستش نجس نباشد دست را در آب کند و فرجش را بشوید به سه کف آب بعد از آن سه کف آب بر سر ریزد بعد از آن دو کف را بر دوش راست ریزد و دو کف بر

دوش چپ پس هر عضوی که آب بر آن عضو روان می شود مجزیست.

و اکثر علما از این حدیث بیرون آورده اند ترتیب را و لفظ و او بنا بر مذهب اصح دلالت بر ترتیب ندارد و لفظ ثم که بر منکب ایمن داخل شده است دلالت بر تقدم سر می کند بر بدن و بر تقدیری که اول آب به دوش راست باید ریخت در نمی آید که جانب راست را بشوید أولا.

پس ممکن است که مراد این باشد که دو کف آب بر دوش راست ریزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۵

و دو کف بر دوش چپ بعد از آن آب را بر همه جا از طرفین جاری سازد و هیچ شک نیست که ترتیب احوط است حتی در عورتین به آن که نصف را با جانب راست بشوید و نصف را با جانب چپ.

(و خلّل اذنیک بإصبعیک و کلّما اصابه الماء فقد طهر فانظر ان لا تبقی شعره من رأسک و لحیتک الّا و تدخل الماء تحتها و من ترک شعره من الجنابه لم یغسلها متعمّدا فهو فی النّار) و تخلیل کن گوشهای خود را بسر انگشتان خود یعنی آن چه از گوشها پیداست واجبست شستن آن حتی پیچشهای گوشها را چنان کند که آب به آن جا برسد و چون سه کف بر سر ریخته است البته آب به گوش رفته است و انگشتان آن آب را به همه جا می رساند بعنوان جریان و هم چنین پیچ ناف و کف پا اگر در میان گل باشد یا در میان آب چنانکه گذشت و هر چه را آب می رسد پاک می شود یعنی بعنوان جریان.

چنانکه این معنی در عبارات

احادیث صحیحه چنین واقع است

فما جری علیه الماء فقد طهّره

یعنی هر چه را آب بعنوان جریان به او می رسد پاک می کند و غرض ابن بابویه در اینجا معنی دیگر است و آن مبالغه است در رسانیدن آب بجمیع اجزای بدن به قرینه آن که گفته است که ملاحظه تمام بکن که نگذاری یک مو از سر و ریشت مگر آن که آب به زیر آن مو برسانی و هر که مقدار سر مویی را از بدن بواسطه غسل جنابت عمدا نشوید آن شخص در آتش جهنم خواهد رفت.

و همین عبارت در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست و مراد از شعره مقدار آنست از بدن چنانکه اکثر علما گفته اند و نقل اجماع کرده اند بر آن که شستن بدن واجبست و شستن مو واجب نیست و ظاهر این حدیث وجوبست و احوط آنست که مو را نیز بشوید.

و ممکن است که اعتقاد ابن بابویه این باشد که رسیدن آب کافی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۶

اگر چه بعنوان جریان نباشد، چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که رسانیدن کافی است و اگر چه مثل روغن مالی باشد و لیکن علما حمل کرده اند آن را به آن که با جریان باشد چون احادیث بسیار وارد شده که هر چه را آب بر آن جاری می شود طاهر می شود و احوط آنست که اگر گوش یا بینی سوراخ داشته باشند آب به میان سوراخ برساند.

و جمعی از علما واجب می دانند و اگر سوراخ فراخ باشد دغدغه در آن نیست که می باید آب به آن برسد، در سوراخ تنگ خلافست اظهر عدم وجوبست و احوط

رسانیدنست.

و هم چنین احوط رسانیدن آبست به زیر ناخنها و اگر چرک داشته باشد احوط آنست که ناخنها را بگیرد یا چرک را بیرون آورد و گذشت در تخلیل وضو آن چه ضرور بود ذکر آن.

(و من ترک البول علی اثر الجنابه او شک ان یتردّد بقیّه الماء فی بدنه فیورثه الدّاء الّذی لا دواء له) و کسی که ترک کند بول کردن را عقیب انزال منی نزدیکست که آن منی که در مجری مانده است در بدن او حرکت کند و به سبب آن دردی به همرسد که دوا نداشته باشد پس چنانکه فایده اخروی دارد استبرا کردن از جنابت به بول فایده دنیوی نیز دارد. و این مضمون حدیثست و می آید احادیث در فایده اخروی.

(و من احبّ ان یتمضمض و یستنشق فی غسل الجنابه فلیفعل و لیس ذلک بواجب لأنّ الغسل علی ما ظهر لا علی ما بطن) و کسی که خواهد که مضمضه و استنشاق در غسل جنابت بکند پس بکند اما واجب نیست زیرا که غسل بر ظاهر بدن واجبست نه بر باطن بدن.

بدان که اخبار صحیحه وارد شده است که امر فرموده اند به مضمضه و استنشاق و چون خوف توهم وجوب هر دو بود اخبار باین عنوان نیز وارد شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۷

است تا بدانند که واجب نیست، و اظهر آنست که در امثال این اخبار غرض ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم رد بر سنیان بوده است که جمعی از ایشان هر دو را واجب می دانسته اند و اللّٰه تعالی یعلم.

(غیر انّ الرّجل اذا اراد أن یاکل او یشرب قبل الغسل لم یجز له الّا ان یغسل یدیه و یتمضمض

و يستنشق فانّه ان أكل او شرب قبل ان يغسل ذلك خيف عليه البرص) و ليكن اگر جنب خواهد كه چيزى بخورد يا بياشامد پيش از غسل جايز نيست مگر آن كه دستها را بشويد و مضمضه و استنشاق بكند و اگر كسى اينها را نكند و بخورد يا بياشامد خوف آن هست كه پيس شود.

و بر اين مضمون حديث كالصحيح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه وارد شده است كه فرمودند كه هر گاه جنب خواهد كه چيزى بخورد و بياشامد دست بشويد و مضمضه بكند و روى خود را بشويد و بخورد و بياشامد.

و ديگر روايت سكونى وارد شده است و ليكن در آن استنشاق و عدم جواز نيست، و ظاهرا مراد صدوق هم كراهت باشد.

و در حديث صحيح وارد شده است كه جايز است او را خوردن و اگر دست بشويد بهتر است و اگر وضو بسازد بهتر است، در حديث كالصحيح وارد شده است كه جنب مى تواند خوردن و آشاميدن و قرآن خواندن و ذكر الهى كردن و اينها مؤيد كراهتست.

و شايد كه به صدوق حديثى رسيده باشد و ليكن خلاف ظاهر است و همين عبارت را در امالى از كلام خود ذكر كرده است و ظاهرا كلام پدرش تمام شد چون پدرش در رساله كم حديث مى آورد.

[اكل جنب در حال جنابت سبب فقر است]

(و روى ان الاكل على الجنابه يورث الفقر) و روايت كرده است

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۵۸۸

حسين بن زيد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه حضرت رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله نهى فرمودند كه جنب در حال جنابت چيزى بخورد و فرمودند كه سبب فقر است

یعنی فقر مذموم و آن احتیاج بخلق است.

و فقری که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به آن افتخار می نمودند آن فنای فی اللّٰه است که بنده رضای خود را در رضای الهی کند یعنی مطلبی بغیر از رضای الهی نداشته باشد. و محتمل است که بی چیزی باشد و آن نسبت به اکثر خلایق سیاهی روی است در دنیا و عقبی و نظر به کمل کمال است چون در مقام صبر و شکر و رضایند.

و مؤید این است آن که در اخبار صحیحه وارد شده است که ملکی به خدمت آن حضرت آمد و کلیدهای خزینه های زمین را از جهت آن حضرت آورد و گفت که حق سبحانه و تعالی اینها را فرستاده است و فرموده است که اگر قبول کنی از رتبه تو چیزی کم نخواهیم کرد حضرت قبول نفرمودند و فقر را اختیار نمودند بر غنا.

[خواب در حال جنابت]

(و قال عبید اللّٰه بن علیّ الحلبیّ سئل ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل أ ینبغی له ان ینام و هو جنب؟ فقال یکره ذلک حتّی یتوضّأ) و روایت کرده است عبید اللّٰه به شش سند صحیح و به اسانید بسیار دیگر از او که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا خوبست که جنب بخواب رود حضرت فرمودند که تا وضو نسازد خوب نیست.

و در صحیحه عبد الرحمن از آن حضرت نهی از خواب وارد شده است پیش از غسل و محمول است بر کراهت از جهت صحیحه سعید اعرج که حضرت فرمودند که مرد و زن هر دو خواب می توانند کرد. و در موثقه سماعه

مثل متن وارد شده است پس ظاهر شد که خواب پیش از وضو و غسل مکروه است و اگر وضو بسازند کراهت سبک می شود و اگر غسل کنند بالکلیه زایل می شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۹

(و فی حدیث اخر انا انام علی ذلک حتّی اصبح و ذلک انّی ارید ان اعود) و در حدیثی دیگر وارد شده است از آن حضرت که فرمودند که گاه هست که من بر جنابت می خوابم بی غسل و وضو تا صبح از جهت آن که اراده دارم که مرتبه دیگر جماع کنم. پس این حدیث تخصیص آن اخبار کرد که کراهت وقتی است که اراده جماع نداشته باشد و الا جایز است بی کراهت.

و این عبارت محتمل است که از صدوق باشد و در میان اخبار عبید اللَّه در آورده باشد، و محتمل است که از عبید اللَّه باشد و مرادش این باشد که من مرتبه دیگر از حضرت شنیدم که این تقیید فرمودند و لیکن صدوق از ابن ولید نقل کرده است که گفت این عبارت محمد بن ابی عمیر است که راوی این حدیثست و او در میان درآورده است.

و بنا بر این اظهر آنست که ابن ابی عمیر در کتاب عبید اللَّه داخل کرده است حدیثی را که از عبید اللَّه به او رسیده بود در کتابی دیگر. و احتمالی دارد که از دیگری به او رسیده باشد و بنا بر این دو احتمال حدیث از صحت بیرون نمی رود چون مراسیل ابن ابی عمیر حکم مسانید دارد و اللَّه تعالی یعلم اگر چه مراسیل صدوق نیز کم از مسانید نیست.

(و قال عن ابیه صلوات اللَّه علیهما اذا کان الرّجل

جنبا لم ياكل و لم يشرب حتّى يتوضّأ و قال انّى اكره الجنابه حين تصفرّ الشّمس و حين تطلع و هى صفراء) و عبيد اللَّه مى گويد كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه السلام از پدرش حضرت امام محمد باقر عليه السّلام روايت كرد كه فرمودند كه هر گاه شخصى جنب باشد نخورد و نياشامد تا وضو نسازد، و گفت كه من كراهت دارم از جماع در وقتى كه آفتاب زرد شود نزد غروب و تخمينا هر گاه يك نيزه مى ماند زرد مى شود به اعتبار بخارات جو، و هم چنين در وقتى كه آفتاب طالع مى شود و زرد است تا يك نيزه بلند شود جماع مكروه است.

[شخصى كه بى لنگ غسل كند و كسى او را نبيند]

(قال الحلبىّ و سألته عن الرّجل يغتسل بغير ازار حيث لا يراه احد قال لا بأس) عبيد اللَّه گفت كه من از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه سؤال كردم از شخصى كه بى لنگ غسل كند به آن كه برهنه باشد در جائى كه هيچ كس او را نبيند حضرت فرمودند كه باكى نيست.

و احاديث بسيار وارد شده است كه برهنه غسل كردن مكروهست و خواهد آمد. و لا باس منافات با كراهت ندارد بلكه اشعارى به كراهت دارد چنانكه شهيد در ذكرى ذكر كرده است.

و محتمل است كه فرض مسأله محال باشد و حضرت بنا بر محال جواب داده باشد زيرا كه چنين جائى نمى باشد اقلا دو ملك كه بر دست راست او و دست چپ او هستند مى بينند قطع نظر از فرشتگان و جنيان كه در هوا ساكنند ليكن بعيد است بلكه ظاهرش آنست كه مراد سائل ناظر محترم است از آدميان كه اگر

زنش يا طفل صغيرى كه تميز نداشته باشد يا حيوانى باشد قصور ندارد و داخل سؤال او نيست.

[وجوب غسل به دخول حشفه]

(و قال و سئل عن الرّجل يصيب المرأه فلا ينزل أ عليه غسل؟

قال كان علىّ صلوات اللَّه عليه يقول اذا مسّ الختان الختان فقد وجب الغسل و كان علىّ صلوات اللَّه عليه يقول: كيف لا يوجب الغسل و الحدّ يجب فيه و قال يجب عليه المهر و الغسل) و عبيد اللَّه گفت كه شخصى از آن حضرت صلوات اللَّه عليه سؤال كرد از شخصى كه جماع كند با زنى و انزال منى نشود آيا غسل بر او واجب است؟ حضرت صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه حضرت امير المؤمنين مى فرمودند كه هر گاه ختنه گاه به ختنه گاه رسد غسل واجب مى شود و مى فرمودند كه چگونه غسل واجب نشود و حال آن كه بمجرد ادخال حشفه به گفته شما سنيان حد واجب مى شود و فرمودند كه بمجرد همين مهر واجب مى شود تمام يا قرار مى گيرد تمام و غسل نيز واجب مى شود.

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۵۹۱

و اين سخن وقتى بود كه ميان مهاجرين و انصار بر سر اين مسأله نزاع شد انصار مى گفتند كه ما از حضرت شنيده ايم كه الماء من الماء يعنى آب غسل با آب منى است و مهاجران مى گفتند كه حضرت فرمودند كه چون ختنه گاه به ختنه گاه برسد غسل واجب مى شود حضرت امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه رو به انصار كردند و فرمودند كه آيا واجب مى سازيد به سبب جماع مهر و رجم را؟ و واجب نمى سازيد بر او يك صاع آب را پس عمر گفت كه سخن سخن مهاجرانست و متوجه قول انصار مشويد.

و اين كلام

قیاس است بحسب ظاهر و چون مدار ایشان بر قیاس بود حضرت رد سخن ایشان موافق یافت باطل ایشان نمود.

و ممکن است که در خصوص این ماده میانه این احکام تلازم بوده باشد و حضرت صلوات اللّٰه علیه موافق واقع فرموده باشد و قیاس از آن جهت باطل است که غیر معصوم علم به علیت ندارنـد و از ظن خود اسـتنباط می نماینـد آن که مثلا می گویند که شراب حرامست و حرمتش از این جهت نیست که روانست و الا می بایست هر مایعی حرام باشد و از جهت رنگش نیست و الا می بایست هر چه از این رنگ داشـته باشد حرام باشد و هم چنین مزه و سایر صـفات پس ظاهر شد که علت حرمت آن نیست الا آن که مست کننـده است پس هر چه مست کننـده باشـد حرام خواهد بود و هم چنین نجس است و نجاسـتش از جهت آن صفات نیست پس می باید که از جهت اسکار باشد.

و وجه بطلانش این است که شایـد صـفتی چند باشد در آن که ما ندانیم یا مجموع این صـفات با آن که از انگور حاصل شده است سبب حرمت یا نجاست باشد پس قیاس شراب خرما و شکر و غیر آن بر آن باطل باشد.

امـا اگر معصوم دانـد که علت حرمت شـراب اسکار است و همـان علت در جاهـای دیگر سـبب حرمت است این قیـاس فقهی نخواهد بود بلکه قیاس منطقی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۲

است و در قوت اینست که می گوییم که زید در ضـرب زید فاعل است و هر فاعل مرفوع است پس عمرو نیز در ضـرب عمرو مرفوع باشد بهمان قیاس، و این قیاس

باطل نیست زیرا که علم داریم به آن که هر فاعلی مرفوعست بخلاف قیاس فقهی که علم ندارند به آن که هر مسکری حرام و نجس است و این سخن بر طریق مثال مذکور شد و الا احادیث شیعه و سنیان متواتر است که هر مسکری حرامست و مع هذا اکثر علمای اهل بدعت و ضلالت که خود را مسمی ساخته اند به اهل سنت و جماعت حلال می دانند.

و غرض از بیان این تحقیق آنست که توهم نشود که در امثال این سخنان حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم قیاس فرموده اند یا راه قیاس داده اند و اکثر علما جواب اول را داده اند و در جواب اول خلافی هست که آیا جایز است که معصوم کسر باطل بباطل کند؟ جمعی کثیر منع کرده اند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی از برای دفع باطل حقرا مقرر ساخته است، و معصوم عالم است بجمیع حقایق پس او را ممکن است دفع باطل بحق کردن و در صورت امکان خلافی نیست که جایز نیست بلی نسبت به امثال ما ممکن است که جایز باشد هر گاه حق آن مسأله را ندانیم و اگر دانیم تأثیرش را ندانیم و علی ای حال شک نیست در صحت جواب ثانی و در اول سخن هست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سئل صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یصیب المرأه فیما دون ذلك أ علیها غسل ان هو انزل و لم تنزل هی، قال لیس علیها غسل و ان لم ینزل هو فلیس علیه غسل) باز حلبی گفت و شیخ صحیحا از او روایت کرده است که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از

شخصی که با زن خود نزدیکی کند در غیر فرج آیا بر زن غسل هست اگر مرد انزال کرده باشد و زن انزال منی نکرده باشد؟ حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون زن انزال نکرده است غسل بر او واجب نیست و اگر مرد نیز انزال نمی کرد بر او نیز غسل نمی بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۳

و بعضی از علما از امثال این حدیث از احادیث صحیحه بسیار استدلال کرده اند بر آن که در وطی دبر زن اگر منی نیاید غسل واجب نیست و لیکن صریح نیست در آن مطلب زیرا که ظاهر ما دون غیر وطی است. و از آن طرف نیز احادیث صحیحه وارد شده است که هر گاه مرد با زن وطی کند و داخل کند ذکر را غسل واجب می شود.

و اکثر علما گفته اند که داخل کند شامل قبل و دبر است و این نیز صریح نیست چون ممکن است که دخول محمول بر متعارف باشد و از آن طرف نامتعارفست و آن چه وارد شده است در وطی دبر دو حدیث مرسل است که در یکی وارد است که غسل بکند و در دیگری وارد شده است که غسل واجب نیست.

و جمع میان این دو حدیث باین می توان کرد که غسل سنت باشد و بعضی از حدیث پیشتر استدلال کرده اند بر وجوب غسل چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چگونه غسل واجب نباشد و حال آن که حد واجبست و در اینجا حد رجم واجبست پس غسل نیز واجب باشد و چون اکثر آن را حمل بر تقیه کرده اند استدلال مشکل است.

حاصل آن که دلیلی تمام نیست بر

وجوب غسل در جماع در دبر زن یا مرد یا حیوان بدون انزال منی و لیکن چون اکثر علما بر وجوب غسلند اگر نعوذ باللّٰه چنین چیزی واقع شود احوط غسل است و وضو بعد از غسل یا پیش از آن و احوط آنست که هر جا وضو را با غسل جمع کنند اول وضو بسازند و دیگر غسل بکنند چون در احادیث صحیحه وارد شده است که وضو بعد از غسل بدعتست.

[رطوبت مشتبه بعد از غسل]

(و سئل صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یغتسل ثمّ یجد بعد ذلک بللا و قد کان بال قبل أن یغتسل قال لیتوضّأ و ان لم یکن بال قبل الغسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۴

فلیعد الغسل) و حلبی گفت که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که غسل کند و بعد از آن تری ببیند و بیش از غسل بول کرده باشد حضرت فرمودند که وضو بسازد و اگر پیش از غسل بول نکرده باشد غسل را اعاده کند.

و قریب باین است آن چه کلینی از حلبی روایت کرده است. و این مضمون را در حدیث موثق سماعه روایت کرده است. و شیخ در حدیث صحیح محمد بن مسلم و حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت روایت کرده است.

و وضو را حمل کرده اند بر آن که استبرا از بول نکرده باشد و اکثر علما چنین قایلند که اگر بول و استبرا کرده باشد و تری ببینند اعتبار ندارد، و اگر بول کرده است و استبرا نکرده است وضو می سازد چون پیش از غسل استبرای منی به بول کرده است و استبرای بول به فشردن نکرده است ظاهر آنست که بقیه

بول باشد که در مجرا مانده آمده است و اگر هیچ یک را نکرده است غسل را اعاده می کند چون ظاهر آنست که بقیه منی است که در مجری مانده بوده است و اگر بول نکرده باشد و استبرا کرده باشد اگر بولش می آمده است و تقصیر کرده است غسل را اعاده می کند و اگر بول ممکن نبوده باشد هیچ یک را اعاده نمی کند و باین تفصیل جمع بین الاخبار کرده اند اکثر اصحاب.

(و روی فی حدیث آخر ان کان قد رأی بللا و لم یکن بال فلیتوضّأ و لا یغتسل انّما ذلک من الحبائل، قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللَّه علیه اعاده الغسل اصل و الخبر الثّانی رخصه) و در حدیث دیگر وارد شده است که اگر تری ببیند و بول نکرده باشد باید که وضو بسازد و غسل نکند زیرا که این آب از رگهای پشت است، چنین می گوید تصنیف کننده این کتاب من لا یحضره الفقیه که صدوق است رحمت خدا شامل حال او باد که آن چه در حدیث صحیح حلبی و محمد بن مسلم و غیرهماست که اعاده غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۵

باید کرد اصلی است که به آن عمل می باید کرد و خبر دویم که گفته است غسل نکند و وضو بسازد بر سبیل رخصت است یعنی اگر متعذر، یا متعسر باشد غسل وضو قایم مقام غسل است.

و محتمل است که مراد صدوق این باشد که هر جا وارد شده است که غسل کنند بر سبیل اولویت و افضلیت است و حدیث دویم بیان جواز ترک غسل است لیکن حدیثی که صدوق نقل کرده است در کتب حدیث باین عنوان

ندیده ام بلکه اشبه اخبار به آن چه صدوق گفته است حدیث حسن جمیل بن دراج است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی جنب شود و فراموش کند بول را تا غسل کند و بعد از غسل آبی ببیند آیا مرتبه دیگر غسل می کند؟ حضرت فرمودند که نه رگهای پشت فشرده شده است و این آب آمده است.

و در این حدیث و سه حدیث دیگر ضعیف که قریب باین است و حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی غسل مرتبه دیگر را از او وضع نموده است چون بول را فراموش کرده است، و دو حدیث مشتمل است بر نسیان، و دو حدیث دیگر که نسیان ندارد شیخ حمل بر نسیان کرده است.

و جمع شیخ بهتر است از جمع صدوق زیرا که در این چهار حدیث وضو نیست و آن که صدوق ذکر کرده است که این آب از حبائل است قرینه آنست که وضو نباید کرد و در هر جا که حضرات صلوات اللّٰه علیهم این عبارت را می آورند از جهت نفی وضو می آورند و بر تقدیری که لفظ وضو سهوا زیاد نشده باشد البته حمل بر استحباب می باید کرد.

و محتمل است جمع بین الاخبار باین عنوان که احادیث اعاده غسل محمول بر استحباب باشد بنا بر آن که یقین در طهارت حاصل است و شک در حدث حکم به طهارت باید کرد. و اکثر علما که عمل به احادیث اعاده غسل

کرده اند بنا بر این است که دو حدیث صحیح، و دو حدیث کالصحیح دارد و ظاهر حال نیز آنست که

هر گاه بول نکرده باشند بقیه منی باشد که در مجری مانده است و آمده است تغلیب ظاهر بر اصل نموده اند و هیچ شک نیست که عمل به مشهور نمودن اولی است و احوط آنست که با این غسل وضوئی احتیاطا بسازد تا عمل به همه احادیث و اقوال کرده باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

و احوط آنست که تا بول نکند غسل نکند مگر آن که انزال نکرده باشد و ادخال حشفه شده باشد و بس اما اگر زن بعد از غسل تری ببیند اعاده غسل نمی کند زیرا که ممکن است که منی که آمده باشد منی مرد باشد.

و بر این مضمون حدیث صحیح، و دو حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است و این در صورتیست که مرد با او جماع کرده باشد اما اگر محتلم شده باشد و بول نکرده باشد و بعد از غسل تری ببیند احوط آنست که اعاده غسل بکند با وضوئی احتیاطا.

(و سئل عن الرّجل ینام ثمّ یستیقظ فیمسّ ذکره فیری بللا و لم یر فی منامه شیئا أ یغتسل؟ قال لا انّما الغسل من الماء الاکبر) و حلبی گفت که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند که هر گاه شخصی بخواب رود و بیدار شود و دست به ذکرش مالد و تری ببیند و در خواب چیزی ندیده باشد یعنی جماعی که به سبب آن محتلم شده باشد آیا غسل می کند؟ حضرت فرمودند که نه نیست غسل مگر از آب بزرگتر که آن منی است و غالب اینست که اگر در خواب چیزی می بیند از مانند دست بازی مذی می آید،

و گاه هست که در خواب با ذکر خود بازی می کند و مذی می آید غسل واجب نیست و اگر علامات منی باشد از جستن و سستی بدن و غلظت آب و بوی منی غسل واجبست.

و بر این مضمون روایات صحیحه و حسنه وارد شده است و خلافی در آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۷

نیست مگر آن که بیمار باشد که در احادیث صحیحه وارد شده است که در او جستن شرط نیست و اگر بیمار محتلم شود منی او بتدریج می آید اما سستی بدن که در احتلام بیمار واقع می شود، قریب به مردنست و آن علامت کافی است با علامتهای دیگر منی.

[احتلام زن در خواب]

(و عن المرأه تری فی المنام ما یری الرّجل قال ان أنزلت فعلیها الغسل و ان لم تنزل فلیس علیها غسل) و حلبی گفت که از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردند از زنی که در خواب ببیند آن چه را مرد در خواب می بیند به آن که ببیند که کسی با او جماع می کند حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر انزال منی بکند غسل بر آن زن واجبست، و اگر انزال نکند غسل واجب نیست.

و همین عبارت را کلینی بسند صحیح از حلبی روایت کرده است، و این مضمون در احادیث صحیحه و حسنه و قویه قریب به تواتر وارد شده است، و در چند حدیث صحیح وارد شده است که در احتلام زن غسل واجب نیست.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که این مسأله را به زنان مگویید که غسل بر ایشان واجبست به سبب احتلام که سبب این می شود که هر روز به حمام روند به بهانه آن

که محتلم شده ایم، یا خفیه با مردان نزدیکی کنند و به بهانه احتلام به حمام روند. و چون این اخبار مخالف اجماع مسلمانان است و اخبار متواتره از خاصه و عامه لازم است تأویل آنها به آن که حضرت صلوات اللّٰه علیه موافق واقع حکم کرده باشد به آن که راوی را گمان منی بوده است و حضرت صلوات اللّٰه علیه می دانسته اند که مذی است نه منی چنین فرموده باشند.

و محتمل است که چون احتلام زنان نادر است بنا بر این واجب نباشد این حکم را به ایشان گفتن خصوصا هر گاه متهم باشند بعدم صلاح و اگر بپرسند واجبست گفتن و اگر زنی محتلم شود و غسل کند اگر وضوئی احتیاطا بسازد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۸

بهتر خواهد بود اگر چه ظاهرا در کار نباشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[هر گاه جنبی سر به آب فرو برد یک مرتبه]

(قال الحلبیّ و حدّثنی من سمعه یقول اذا اغتمس الجنب فی الماء اغتماسه [یا اذا ارتمس الرّجل ارتماسه چنانکه در بعضی از نسخ بود [واحده اجزاه ذلک من غسله) حلبی گفت که حدیث کرد مرا کسی که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شنیده بود و کلینی و شیخ بسند کالصحیح از حلبی روایت کرده اند که گفت که من از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه جنبی سر به آب فرو برد یک مرتبه یعنی به زودی که دفعه عرفی صادق آید، یا آن که یک مرتبه سر فرو بردن کافی است اگر چه سه مرتبه بهتر است آن سر فرو بردن از غسل او کافی است.

و عبارت کلینی و شیخ اذا ارتمس الجنب ارتماسه است و معنی یکیست و منافاتی

نیست میان دو حدیث حلبی زیرا که ممکن است که اول حدیث را از راوی آن حضرت شنیده باشد و بعد از آن حضرت.

و شیخ بسند صحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که فرمودند که اگر شخصی یک مرتبه سر به آب فرو برد مجزیست او را از غسل هر چند دست به بدن خود نمالد و شک نیست که غسل ارتماسی صحیح است اگر چه ظاهر اخبار آنست که اصل در غسل ترتیبی است.

و شیخ مفید علیه الرحمه مکروه می داند در مانند حوض و غدیر خورد غسل ارتماسی کردن را اگر چه زیاده از کر باشد چون حضرات سید المرسلین، و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم همیشه غسل ترتیبی می کرده اند.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که محمد بن اسماعیل به خدمت حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه نوشت که کوهائی که از آب باران یا چاه جمع می شود و مردمان از آنجا استنجا می کنند و در آنجا غسل می کنند، چونست؟ حضرت فرمودند در جواب کتابت که تا ضرور نشود از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۹

چنین آبی وضو مساز.

و این حدیث را شیخ از جهت شیخ مفید دلیل ساخته است و بحسب ظاهر دلالت ندارد و ظاهرش آنست که چون چنین آبی کثیف می باشد مکروه است وضو تا ضرور نشود چون گذشت که مکروه است وضو از آب گندیده.

[کسی که در روزی یا شبی چند مرتبه جنب شود کافی است او را یک غسل مگر آن که غسل بکند]

(و من اجنب فی یوم او لیله مرارا اجزأه غسل واحد الّا ان یکون یجنب بعد الغسل او یحتلم فان احتلم فلا یجامع حتّی یغتسل من الاحتلام) و مصنف می گوید که کسی که در

روزی یا شبی چند مرتبه جنب شود کافی است او را یک غسل مگر آن که غسل بکند و بعد از آن جنب شود یا محتلم شود که دیگر غسل واجبست پس اگر محتلم شود مکروه است جماع تا غسل کند از احتلام و بعد از غسل جماع کراهت ندارد چنانکه خواهد آمد در مکروهات در اواخر کتاب نکاح.

[جنب همه قرآن را بخواند بغیر از چهار سوره عزیمه]

(و لا باس بان یقرأ الجنب القرآن کلّه ما خلا العزائم الّتی یسجد فیها و هی سجده لقمان، و حم السّجده، و النّجم، و سوره: اقرء باسم ربّک) و باکی نیست که جنب همه قرآن را بخواند بغیر از چهارده سوره عزیمه که در آن سجده واجبست و آن سجده لقمانست یعنی پهلوی سوره لقمان که الم تنزیل است، و حم سجده است که موسوم است به سوره فصلت، و سوره و النجم است، و سوره اقرء باسم ربک.

اما آن که قرآن می تواند خواند همه را و هر چه خواهد احادیث صحیحه و حسنه و موثقه بسیار بر آن دلالت دارد و از آن جمله صحیحه عبید اللَّه بن علی حلبی است که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حایض و نفسا و جنب و کسی که در ادب خانه باشد قرآن می توانند خواند حضرت فرمودند که هر قدر که خواهند می توانند خواند.

و جمعی از اصحاب زیاده از هفت آیه را مکروه می دانند و زیاده از هفتاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۰

آیه را اشد کراهه می دانند نسبت به جنب از جهت حدیث موثق سماعه باین معنی که اگر ممکن باشد غسل کند و قرآن بخواند ثوابش بیشتر خواهد بود. و بعضی حرام

می داننـد مطلقـا، و بعضـی هفت آیه را مکروه می داننـد و زیاده را حرام، و بعضـی تا هفتاد آیه را مکروه می داننـد و زیاده را حرام.

و این اقاویـل بی وجه است زیرا که احـادیث جواز قریب به تواتر است و آن چه صـدوق گفته است موافق احادیث است. و اما آن که سجده در این چهار سوره واجبست احادیث آن نیز قریب به تواتر است و اکثرش صحیح است.

و اما آن که سوره سـجده را حرام است خواندن بر جنب حدیث صـحیحی و کالصحیحی وارد است از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حایض و جنب قرآن می خوانند هر چه خواهند بغیر از سجده را، و ذکر حق سبحانه و تعالی می کنند در همه احوال.

و در حدیث کالصـحیح نیز از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه وارد شده است که حایض و جنب هر چه خواهند می تواننـد خواند از قرآن مگر سـجده را، و اکثر علما حمل کرده اند سـجده را به سوره سـجده، و اکثر ایشان نقل اجماع کرده اند که حرام است بر ایشان سوره عزایم حتی بسم اللّٰه بقصـد یکی از این سور، و عمـده این اجماعاتست و اگر نه احادیث را حمل بر آیه سجده نیز می توان کرد و اللّٰه تعالی یعلم.

[کسی که جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قرآن نکند]

(و من کـان جنبـا او علی غیر وضوء فلاـ یمسّ القرآن، و جایز له ان یمسّ الورق او یقلب له الورق غیره و یقرأ هو، و یـذکر اللّٰه عزّ و جلّ) و کسی که جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قرآن نکند به عضوی از بدنش که حیات در آن حلول

کرده باشد و جایز است که مس کاغذ کند یا دیگری ورق را بگرداند و او بخواند، و ذکر حق سبحانه و تعالی بکند.

اما آن که جنب مس کتابت قرآن نمی تواند کرد قول کل مسلمانانست، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۱

جمعی کثیر از علما نقل اجماع کرده اند و از ظاهر آیه إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ، فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ، لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمِینَ «۱» نیز دلالت دارد حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است که این کتابی که به شما فرستاده ایم مجموعه ایست از علوم الهیه که بزرگوار است، و مثبت است در کتابی محفوظ از تغیّر و تبدل که آن لوح محفوظ است، و مس نمی کنند آن را مگر مطهران از حدث و خبث، و بتدریج نازل می شود از پروردگار عالمیان.

چون حق سبحانه و تعالی این آیه را در وصف قرآن فرستاده است و مقدم و مؤخر لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ در وصف قرآن است ظاهر آنست که این جمله نیز وصف قرآن باشد، مع هذا لفظ مس مناسب قرآن است و مطهر ظاهرش تطهیریست که در اکثر مواضع آن را استعمال می کنند یعنی در طهارت حدث و خبث.

و جمعی گفته اند که صفت کتاب مکنونست چون آن نزدیکتر است، و مراد از مس آنست که به معانی و حقایق آن نمی رسند مگر فرشتگان که مطهرند از جمیع معاصی.

و گمان این است که خلاف ظاهر است زیرا که عجمان می گویند که فلانی مس بدیهی نمی کند اما در کلام عرب متعارف نیست مع هذا معلوم نیست که ملائکه معانی قرآن را چنانکه مشتمل است بر جمیع علوم الهیه توانند فهمید با آن که حصر مناسب

نیست و یقین است که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللَّه علیهم اعلمند از جمیع عالمیان.

دیگر مناسبت ندارد که در مقام تعریف اشتمال او بر علوم به اعتبار لفظ قرآن گفتن آن که مس معانی او نمی کنند مگر فرشتگان بلکه بر تقدیر اعلمیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۲

فرشتگان این لفظ نامتعارفست چنانکه بر خبیر بلغت مخفی نیست و اگر احتمال رود باری به نبیّ و ائمه صلوات اللَّه علیهم انسب است که مراد از مطهران ایشان باشند و لیکن لفظ مس نامتعارفست.

و بنا بر این احتمال ارجاع ضمیر به قرآن انسب است چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که جمیع علوم در قرآنست پس کتاب مکنون و علوم آن نیز در قرآن خواهد بود مجملا- اگر کسی نیکو تدبر کند خواهد یافت که بحثهای اکثر علما ناشی از عدم تدبر است.

مع هذا حدیثی قوی کالصحیح از ابراهیم بن عبد الحمید که از اصحاب اصول أربعمائه است مرویست از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که مصحف را مس مکن بی وضو و در جنابت، و مس خط آن مکن یا مس ریسمان آن مکن و بر خود میاویز زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.

و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که از آن حضرت سؤال کردند از تعویذی که حایض با خود داشته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و فرمودند که قرآن می تواند خواند و می تواند نوشت اما دست به نوشته آن نمی تواند گذاشت و کلینی گفته است که در روایتی وارد شده است که نمی تواند نوشت.

و

در حدیث صحیح روایت کرده است از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از کسی که قرآن را از روی مصحف بخواند و بی وضو باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن مس نوشته قرآن نکند.

و این حدیث اگر چه در سندش حسین هست و او واقفی است و ثقه است به گفته شیخ طوسی، و لیکن شیخ مفید توثیق او کرده است و گفته است که او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۳

روایت کرده است نص بر امامت حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه را، و علی ای حال چون حدیث صحیح است از حماد و اجماع شده است که هر حدیثی که از حماد صحیح شود صحیح است.

مع هذا کلینی حکم به صحت هر دو حدیث کرده است و شیخ نیز حدیث صحیح از حماد را روایت کرده است از حریز که کتب او همه از اصول است از کسی که او را خبر داده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آن حضرت به اسماعیل پسرش فرمود که ای فرزند قرآن بخوان گفت وضو ندارم حضرت فرمودند که دست به نوشته آن مگذار و مس ورق بکن و بخوان.

و در حسن کالصحیح روایت کرده است از محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که جنب و حایض قرآن را می گشایند از عقب جامه که دستشان به مصحف نرسد و هر چه می خواهند از قرآن می خوانند مگر سجده را و داخل مسجد می شوند بعنوان گذشتن و نمی نشینند در مسجد و نزدیک

مسجد الحرام و مسجد رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله نمى شوند.

و مؤيـد اين اخبار است صـحيحه على بن جعفر كه سؤال كرد از برادرش صـلوات اللّٰه عليه كه اگر شخصـى بى وضو باشـد مى تواند قرآن را بر تخته يا كاغذ بنويسد حضرت فرمودند كه نه.

و شـيخ بهـاء الـدين محمـد رحمـه اللّٰه مى گفـت كه همين حـديث بس است در حرمت مس از دو وجه يكى آن كه ظـاهرش آنست كه نهى از نوشـتن از آن جهت باشـد كه غالبا لازم دارد مس را. و دويم هر گاه نوشـتن حرام باشـد دست ماليدن بطريق اولى.

و در هر دو بحث وارد است و ليكن مؤيد مى تواند بود و بنا بر قانون علما كه امر از براى وجوبست و نهى از جهت حرمت مى بايد كه نسبت بغير طاهر حرام باشد مس و ليكن نزد اين ضعيف قدر مشترك اظهر است پس در چنين

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۰۴

جائى البته مى بايـد كه بى وضو و جنب و حايض و نفسا را مس قرآن و هر جزوى از اجزاى قرآن بـد باشـد، و از جهت تعظيم قرآن مس نكننـد و مظنـون حرمتست و ليكن معلـوم نيست كه احكـام الهى بظن ثـابت شـود مگر ظنى كه قريب بعلم باشـد كه اطلاق علم بر آن كنند و در اينجا به آن مرتبه نرسيده است.

ديگر خلافست در مس تفسـير قرآن و ترجمه قرآن و احـاديثى كه در تفسـير قرآن وارد شـده است بلكه مطلق احـاديث بنـا بر طريقه اهـل بيت سـلام اللّٰه عليهم كه اخبـار ايشـان مفسـر كلاـم الهى است و احتيـاط ظاهر است و ليكن عرفا اينها را قرآن نمى گويند و اللّٰه تعالى يعلم.

[جايز نيست حايض و جنب را كه داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن]

(و

لا يجوز للحائض، و الجنب ان يدخلا المسجد الّا مجتازين و لهما ان ياخذا منه و ليس لهما ان يضعا فيه شيئا لأنّ ما فيه لا يقدر ان على اخذه من غيره و هما قادران على وضع ما معهما فی غيره) و جايز نيست حايض و جنب را كه داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن كه از درى درآيند و از درى ديگر بيرون روند و يا از همان در بشرط عدم توقف بنا بر مذهب جمعى از علما و هر دو از مسجد چيزى از چيزهاى خود را بر مى توانند داشت و نمى توانند كه چيزى را در مسجد بگذارند چون آن چه از ايشان باشد و محتلم شوند مثلا در مسجد آن چيز را نمى توانند كه از خارج مسجد بردارند غالبا مثل لباس و كفش و ساير چيزها كه با ايشان بوده است اما آن چه در دست دارند مى توانند كه در مسجد نگذارند غالبا و در جائى ديگر بگذارند.

اما اگر نادرا اين حالت احتلام يا آمدن حيض در مسجد باشد چون مى توانند بيرون رفتن و برداشتن احوط آنست كه بيرون روند و بردارند يا كسى با ايشان باشد كه او بردارد و مال ايشان تلف نشود بهتر آنست كه خود برندارند، و اگر آن چه در دست دارند مثلا قرآنى باشد كه وقف مسجد باشد و واقف شرط كرده باشد كه از مسجد بيرون نبرند نمى توانند كه در مسجد نگذارند و بنا بر اين

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۰۵

قيد غالب كرديم.

و آن كه احوط و اولى گفتيم از آن جهت است كه ظاهر نيست كه آن چه حضرت فرموده است تقييد حكم است يا

علت حکم مثلا- علت حرمت شراب زوال عقل است و چون غالب زوال عقل است از آن علت حکم کلی شده است که یک قطره نیز حرام است و اما در چیزهائی که مست کنند مثل جوزبوا حکم در آنجا مقید است به اسکار یعنی قدری که مست کند از آن حرامست نه مطلقا.

و ظاهرا در اینجا از قبیل اول باشد چون احادیث بسیار در این باب وارد شده است که حضرات صلوات اللّٰه علیهم مطلقا فرمودند حتی این حدیث که زراره و محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند حضرت مطلق فرمودند زراره پرسید که چرا چنین است که می توانند برداشت و نمی توانند گذاشت؟ حضرت این وجه را فرمودند. و در حدیث صحیح عبد اللّٰه بن سنان مطلق است که می توانند برداشت و نمی توانند گذاشت.

و در حدیث صحیح زراره و محمد بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که از آن حضرت پرسیدند که حایض و جنب داخل مسجد می توانند شد یا نه؟ حضرت فرمودند که حایض و جنب داخل مسجد نمی توانند شد مگر بعنوان گذشتن چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده:

وَ لا جُنُباً إِلَّا عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا «۱» و ظاهرا مراد این باشد که نزدیک مواضع صلاه مشوید مگر بعنوان عبور تا وقتی که غسل کنید چون سابقش اینست که لا تَقْرَبُوا الصَّلاهَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ «۲» یعنی نزدیک مشوید به مواضع نماز که مساجد باشد در وقتی که مست باشید از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۶

نماز کردن تا بدانید که چه می گویید.

و محتمل

است که لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ اعم از صلاه و مواضع صلاه باشد و در جز اول صلاه مراد باشد و در ثانی مواضع صلاه و قرینه مجاز الّا عابری سبیل است و خواهد آمد که مراد از مستی اعم از نشو اوایل مستی است.

و آن که مست خواب باشند یا مست هوای نفسانی باشند به قرینه آن که تا بدانید که چه می گویید چون با خداوند خود مناجات می کنید. و وجوه بسیار در تفسیر این آیه گفته اند و لیکن آن چه در احادیث ائمه اهل بیت است اینست که مذکور شد و اللَّه تعالی یعلم.

و مستثنی است از مساجد مسجد الحرام و مسجد رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله آن چه در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله مسجد بوده است که در آنجا داخل نمی تواند شد مطلقا و اگر محتلم شوند در آن دو مسجد واجبست که تیمم کنند از جهت بیرون آمدن. و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و بعد از این نیز مذکور خواهد شد در بحث تیمم و مساجد.

و بعضی از علما ملحق ساخته اند به مساجد مشاهد مشرفه ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم را. و در حدیث صحیح از بکر بن محمد وارد است که از مدینه در آمدیم بقصد خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه دیدیم که ابو بصیر از بازار بیرون آمد و ملحق شد بما و او جنب بود و ما نمی دانستیم تا داخل خانه حضرت شدیم پس حضرت رو به ابو بصیر کرد و گفت ای ابو محمد نمی دانی که سزاوار نیست جنب را که داخل خانه انبیا

شود پس ابو بصیر برگشت و ما داخل شدیم.

[هر گاه زنی خواهد که غسل جنابت کند حائض شود]

(و اذا أرادت المرأه ان تغتسل من الجنابه فاصابها حیض فلتترک الغسل إلی ان تطهر فاذا طهرت اغتسلت غسلا واحدا للجنابه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۷

و الحیض) و هر گاه زنی خواهد که غسل جنابت کند حائض شود پس باید که ترک کند غسل را تا وقتی که از حیض پاک شود و چون طاهر شود یک غسل می کند از جهت جنابت و حیض و عبارت، عبارت فقه رضویست.

و بر این مضمون صحیحه عبد اللّٰه بن سنان و حسن کالصحیح کاهلی و موثقات کالصحیحه سعید بن یسار و زراره و ابی بصیر و حجاج خشاب وارد شده است و ظاهر این اخبار آنست که غسل جنابت واجب لغیره است و اگر لنفسه واجب بود هر آینه می بایست که در حالت حیض غسل جنابت بکند و بعد از پاک شدن غسل حیض نکند.

و لیکن ممکن است که فی نفسه واجب باشد و تاخیر آن جایز باشد. و مؤید این احتمال است حدیث سماعه که چون همین سؤال از حضرت کرد حضرت فرمودند که غسل جنابت بر او واجبست. و موثقه عمار که حضرت فرمود که اگر خواهد الحال غسل بکند و اگر بخواهد صبر کند تا پاک شود و یک غسل از برای هر دو بکند.

و از مجموع این اخبار ظاهر می شود که اگر یک غسل بکند و قصد هر دو کند مجزیست البته. و از حدیث هفتم ظاهر می شود که اگر بقصد جنابت کند از حیض مجزی باشد و اگر بقصد حیض کند از جنابت مجزی نباشد پس احوط آنست که قصد هر دو بکند اگر یک

غسل کند و اگر نه اول غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل حیضی احتیاطا بکند و اللّٰه تعالی یعلم.

اگر چه اظهر آنست که هر یک از دیگری مجزی است چنانکه گذشت در حدیث زراره و ایضا جمیل از بعضی از اصحاب از احدهما روایت کرده است که هر گاه جنب بعد از طلوع فجر غسلی بکند آن غسل مجزی است از هر غسلی که بر او لازمست در آن روز.

[باکی نیست که جنب خضاب کند و رنگ به بندند]

(و لا باس بان یختضب الجنب و یجنب و هو مختضب و یحتجم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۸

و یذکر اللّٰه [تعالی] و یتنور و یذبح و یلبس الخاتم) و باکی نیست که جنب خواه مرد و خواه زن خضاب کنند و رنگ به بندند بر ریش و سر و دست و پا و کلّ بدن بعد از نوره یا در وقتی که خضاب بسته باشد جماع کند و باکی نیست که جنب حجامت کند یا ذکر خدا کند یا نوره بکشد یا حیوانی را ذبح کند یا انگشتری به پوشد اگر چه اسم خدا و رسول و ائمه صلوات اللّٰه علیهم داشته باشد.

اما خضاب پس اخبار وارد شده است که جنب خضاب نکند و خضاب بسته جنب نشود. و وارد شده است که وقتی که رنگ بردارد جماع می تواند کرد.

و اخبار باین عنوان نیز وارد شده است که باکی نیست پس ظاهر می شود که نهی محمول بر کراهت است. و در خبر سکونی وارد شده است که باکی نیست که حجامت کند و نوره بکشد و ذبح بکند. و احادیث ذکر الهی در بیت الخلا گذشت.

و اما لبس خاتم اگر دست به نوشته آن

نرساند ضرری ندارد. و در موثقه عمار وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمود که مس نکند جنب درهم و دیناری را که اسم حق سبحانه و تعالی بر او باشد. و در موثق کالصحیح از ابو ایوب وارد است که به حضرت صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم که داخل خلاـ می شوم و در دستم انگشتری هست که بر او مکتوبست اسمی از اسماء الهی حضرت فرمودند که نه و اگر در دستت باشد جماع مکن و محمول است بر کراهت.

و احوط آنست که پیش از غسل روغن بر بدن نمالد چون نهی واقع شده است از آن و دور نیست که از این جهت باشد که مانع می شود از رسیدن آب به بشره و اگر مالیده باشد احوط آنست که سعی کند تا بالکلیه زایل شود که عین روغن نماند و اگر اندک چربی بماند که مانع نباشد ضرر ندارد.

[باکی نیست که جنب در مسجد خواب کند یا بگذرد]

(و ینام فی المسجد و یمرّ فیه) و باکی نیست که جنب در مسجد

خواب کند یا بگذرد در آن و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است از محمد بن قاسم که من از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه سؤال نمودم که جنب خواب می کند در مسجد حضرت فرمودند که وضو بسازد، و باکی نیست که خواب رود یا بگذرد در مسجد.

و چون ظاهر اخبار صحیحه دلالت دارد که لبث در مساجد حرامست تاویل می توان کرد این حدیث را که دور نیست که مراد راوی این باشد که آیا خواب در مسجد می توان کرد و حال آن که بسیار است که محتلم می شود و

خبردار نمی شود پس نباید خوابید تا این مفسده لازم نیاید حضرت در جواب فرموده باشند که اگر در وقت خواب وضو بسازد او در طهر است هر چند محتلم شده باشد و ماندن جنب در مسجد مفسده نیست، درنگ کردن با شعور بد است و در این صورت او را شعور نیست نه جایز است او را مرور در مسجد چون درنگ نیست ضرر ندارد.

اما ظاهر کلام صدوق اینست که جایز می داند که جنب بخواب رود در مسجد، و حمل می توان کرد بر آن که جایز است خواب رفتن هر گاه نتواند از مسجد بیرون رفتن به آن که دشمنی در بیرون باشد یا درهای مسجد را بسته باشند و نتواند گشودن. و محتمل است که صدوق را اعتقاد این باشد که چون در اکثر احادیث نهی وارد شده است از نشستن در مساجد و خواب نشستن نیست پس خواب ضرر ندارد.

و احتمال بعیدی هست که: و یمرّ فیه حال باشد یعنی می تواند خواب کردن در حال مرور به آن که بر دوش کسی باشد و بخواب رود و او را بیرون برد و بسیار است که جمعی در راه رفتن بخواب می روند مثال شاطران چون عادت کرده اند، و حمل بر ضرورت اولی است و اللّٰه تعالی یعلم.

[جنب می تواند در اول شب بخواب رود تا آخر شب]

(و یجنب اول اللّیل و ینام إلی آخره) و جنب می تواند شد در اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۰

شب و بخواب رود تا آخر شب. و پیش گذشت که مکروه است خواب جنب مگر آن که وضو بسازد یا قصد جماع مرتبه دیگر داشته باشد و این عبارت را حمل بر آن دو صورت می توان کرد و بر

بیان جواز نیز حمل می توان نمود.

و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که هر گاه شخصی با اهل خود جماع کرده باشد آیا با این حال بخواب می تواند رفت حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی در وقت خواب قبض روح بنده می کند و هر کس اجل او رسیده است نگاه می دارد روح او را و هر که را نرسیده است روح او را باین بدن باز می فرستد پس ممکن است که برنگردد و آخر جنب از دنیا رفته باشد خوب نیست باید که چون از جماع فارغ شود غسل بکند.

و در روایت است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از آبای خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیهم که فرمودند که کسی که جنب باشد بخواب نرود و بی وضو بخواب نرود و اگر آب بهم نرسد تیمم کند به خاك، و به درستی که چون مؤمن بخواب می رود ملائکه روح او را به عالم قدس می برند، و رحمت الهی شامل حال او می شود، و حق سبحانه و تعالی بر او برکت می فرماید بانواع فیوض قدسیه پس اگر اجلش رسیده باشد او را در رحمتهای خاصه خودش یا در گنجهای رحمت خود جا می دهد و اگر اجلش نرسیده است او را باز می فرستد با فرشتگان مقرب خودش که او را در بدن جای دهند.

[کسی که جنب شود در زمینی که نیابد در آن زمین مگر آب بسته]

(و من اجنب فی ارض و لم یجد الماء الّا ماء جامدا و لا یخلص إلی الصّعید فلیصلّ بالمسح ثمّ لا یعد إلی الارض الّتی یوبق فیها دینه) و کسی که جنب شود در

زمینی که نیابد در آن زمین مگر آب بسته مانند برف و یخ و دستش به خاک نرسد پس باید که نماز کند به مسح، و دیگر برنگردد به چنین زمینی که دین او را باطل کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۱

ظاهرا مضمون حدیث صحیح محمد بن مسلم است به نحوی که خود فهمیده است، و حدیث این است که گفته سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که جنب شود در سفری و نیابد مگر برف را یا یخ را حضرت فرمودند که بمنزله ضرورتست- در جاهائی دیگر که حق سبحانه و تعالی واسع گردانیده است- تیمم کند و من خوب نمی دانم که به چنین زمینی دیگر بیاید که دینش را باطل کند. و ظاهر حدیث آنست که آب نمی یابد و خاک می یابد و چون سبب تیمم است باختیار خود خوب نیست که به چنین زمینی بیاید که تیممش باید کرد مدتی.

و مؤید این معنی است خبر صحیح محمد بن مسلم از یکی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که چند ماه در شهرها می ماند که در آنجا آب نیست یعنی حمام نیست بواسطه چرانیدن شتران و صلاح حال شتران حضرت فرمودند که نه.

و محمولست بر کراهت چون اخبار صحیحه متکثره وارد شده است که جایز است و خاک احد الطهورین است که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است و لیکن چون لفظ هلاک دین واقع شده است صدوق حمل کرده بر آن که خاک یا سنگ نیز بهم نرسد و تیمم از برف کند و چون

مضطر است صحیح است و دیگر به چنین زمینی نیاید.

مع هذا بسند کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی جنب شود در سفری که یافت نشود مگر برف حضرت فرمودند که مساویست که غسل کند از برف یا از آب نهر یعنی اگر خوف هلاک نباشد و برف را که بر بدن مالد آب شود.

چنانکه در حدیث کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۲

برادرم موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما از شخصی که جنب باشد یا بی وضو و آب بهم نرسد و برف بهم نرسد و خاک کدام یک افضل است آیا تیمم کند یا برف را بر رو بمالد؟ حضرت فرمودند که اگر برف تر کند سر و بدنش را آن افضل است و اگر نتواند به آن غسل کردن تیمم کند.

و احوط آنست که به چنین زمینی نرود و اگر برود البته چنین خواهد کرد و اگر خاک و سنگ بهم نرسد اگر گرد جامه و نمد زین بهم رسد اگر چه غباری باشد تیمم می کند و اگر آن هم نباشد تیمم بر برف می کند و احتیاطا وقتی که آب به همرسد یا خاک و سنگ آن نماز را اعاده می کند و اللّه تعالی یعلم.

و محتمل است که هلاک دین به اعتبار جماع کردن باشد و هم چنین جائی که آب بهم نرسد چنانکه خواهد آمد إن شاء اللّه در باب تیمم .

[باکی نیست که در غسل موالات نباشد]

(و قال ابی رحمه اللّه فی رسالته إلیّ لا باس بتبعیض الغسل تغسل یدیک و فرجک و رأسک و

تؤخّر غسل جسدك إلى وقت الصّلاه ثمّ تغسل جسدك اذا أردت ذلك) و پدرم در رساله كه بمن نوشته بود ذكر كرده بود كه باكى نيست كه در غسل موالات نباشد به آن كه دستها را كه سنت است شستن پيش از غسل بشويى سه بار، و ازاله نجاست از فرج خود بكنى، و سر را بشويى و شستن بدن را تاخير كنى تا وقت نماز، و در وقت نماز بدن را بشويى يعنى اگر خواهى كه بى موالات واقع سازى جايز است.

و شكى نيست در آن كه با موالات بهتر است چنانكه در احاديث متواتره از رسول خدا و ائمه صلوات اللّه عليهم وارد شده است كه ايشان بى فاصله غسل مى كردند و آن چه پدرش ذكر كرده است مضمون حديث صحيحى است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه جايز مى دانستند كه جنب در بامداد سر خود را بشويد و بدنش را در وقت نماز ظهر بشويد.

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۱۳

و از اين كلام نيز ظاهر مى شود كه صدوقان قايل بترتيب ميان جانب راست بر چپ نيستند چنانكه ظاهر احاديثست و اگر چه ترتيب احوط است تا مخالفت علما نكرده باشد موالات اولى است تا از دغدغه حدث در اثناى غسل نيز خلاص شده باشد چنانكه گفته است.

[اگر حدثى صادر بعد از آن كه سر را شسته باشى پيش از آن كه بدنت را بشويى پس اعاده كن غسل را]

(فان احدثت حدثا من بول او غايط او ريح بعد ما غسلت رأسك من قبل ان تغسل جسدك فاعد الغسل من أوّله) پس اگر حدثى از تو صادر شود مثل بول و غايط يا باد بعد از آن كه سر را شسته باشى پيش از آن كه بدنت

را بشویی پس اعاده کن غسل را از سر.

و ظاهرش آنست که علی بن بابویه این عبارت را و سایر عباراتی که به پسرش نوشته است از کتاب فقه رضوی برداشته باشد بلکه اکثر عباراتی که صدوق از خود می گوید از آن کتاب برداشته باشد و این کتاب در قم ظاهر شد و نزد ما هست.

و ثقه عدل قاضی میر حسین طاب ثراه قریب بده سال قبل از این از روی آن کتاب نوشته بود و چند جا خط حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه بر آنجا بود که من اشاره کرده ام به آن و صورت خط حضرت را قاضی نوشته بود من نیز نوشتم و از موافقت آن نسخه به آن نسخه من لا یحضره الفقیه ظن قوی بهم می رسد که علی بن بابویه و محمد بن علی هر دو علم داشته اند به آن که این کتاب تصنیف آن حضرت است که گفته است صدوق که میان من و خدا حجت است و چون سهوی واقع شد بنده را تا اینجا ملاحظه نکردم و از اینجا تا به آخر إن شاء اللّٰه تعالی اشاره به آن خواهم کرد.

و بعضی از علما ذکر کرده اند که در امالی ابن بابویه این حدیث هست و امالی بسیار نزد ما هست، و بعضی را بر صدوق خوانده اند و اجازات فضلا بر آن هست و در هیچ یک از اینها ندیدیم بنا بر این علما خلافی عظیم در این مسأله

دارند بعضی اعاده غسل را واجب می دانند بنا بر این کلام، و بعضی غسل را صحیح می دانند و وضو را واجب نمی دانند بنا بر آن که

حدث اصغر ناقض غسل نیست و حدث بعد از طهارت مضر است و ندیده ایم که حدث در اثنای غسل ضرر داشته باشد.

و اکثر علما غسل را صحیح می دانند و وضو را واجب می دانند بنا بر آن که اگر بعد از غسل صحیح حدث واقع شود طهارت صغری باطل می شود و وضو واجبست اجماعا پس اگر در اثنای غسل باشد بطریق اولی ناقض خواهد بود و این قول خالی از قوتی نیست و لیکن احوط آنست که غسل را از سر گیرد و وضو بسازد.

و بعضی گفته اند که احوط آنست که همین غسل را تمام کند و بعد از آن غسل را اعاده کند و وضو بسازد و آخوند مولانا احمد اردبیلی گفته است که احوط آنست که مرتبه دیگر جماع کند تا بی دغدغه نیت جزم تواند کرد. و ظاهرا این قدر مبالغه در کار نیست از سر گرفتن غسل و وضو ساختن کافی است و اللّٰه تعالی یعلم.

[رعایت ترتیب در غسل]

(فان بدأت بغسل جسدك قبل الرّأس فاعد الغسل علی جسدك بعد غسل رأسک) پس اگر ابتدا کنی به شستن بدن پیش از شستن سر پس اعاده کن شستن بدن را بعد از شستن سر به عنوانی که در ترتیب وضو گذشت. و این عبارت نیز عبارت فقه رضویست. و بر این مضمون حدیث حسن کالصحیح زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است و دلالت می کند بر اشتراط ترتیب میان سر و بدن و اما تقدیم جانب راست بر جانب چپ حدیثی صریح ندارد و گذشت.

و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون غسل جنابت کنی

این دعا را بخوان که

اللَّهمّ طهّر قلبی و تقبّل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۵

سعیی و اجعل ما عندك خیرا لی اللَّهمّ اجعلنی من التّوّابین و اجعلنی من المتطهّرین

و کلینی این دعا را روایت کرده است که

اللَّهمّ طهّر قلبی و زكّ به عملی و تقبّل سعیی و اجعل ما عندك خیرا لی.

و اگر هر دو را بخواند بهتر است و اگر این جمله: و زكّ به عملی را داخل کند در دعای اول بعد از: طهّر قلبی ظاهرا عمل بهر دو روایت کرده خواهد بود.

و ترجمه اش اینست که: خداوندا دل مرا از هر بدی پاك گردان و چنانکه بامر تو ظاهر را پاك می گردانم تو باطن را پاك گردان از ریا و حسد و کینه مؤمنان و تکبر و عجب و سایر صفات رذیله، و به سبب این تطهیر اعمال مرا پاکیزه گردان چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ «۱» یعنی حق سبحانه و تعالی قبول نمی کند عبادات را مگر از کسانی که پرهیزکار باشند از هر بدی.

و هیچ شك نیست که بدیهای دل بدتر است از بدیهای بدن بلکه بدیهای دل مؤثر است در بدیهای بدن، و یا آن که چون صفات رذیله را بیرون کردی بعوض آنها صفات حسنه را داخل کن چون ریا بیرون رود اخلاص درآید که کارهای من همگی موافق رضای تو باشد، و چون حسد بیرون رود شفقت علی خلق اللَّه داخل شود، و کینه بدر رود و محبت دوستان خدا داخل شود، و تکبر بیرون رود و تواضع با خدا و خلق داخل شود، و عجب بیرون رود و خود را از همه

کس زبون تر دانستن داخل شود، و یاد مخلوقین در رود و ذکر و معرفت الهی داخل شود، و محبت غیر خدا بیرون رود و محبت الهی داخل شود، و بر این قیاس.

و قبول کن سعی مرا در طاعت و عبادت تو هر چند لایق درگاه تو نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۶

و چنان کن که آن چه نزد تست از ثواب غیر متناهی بهتر باشد نزد من و از برای من از سعی در امور باطله دنیای فانی، خداوندا چنانکه ظاهرم را از حدث پاک کردی به غسل باطنم را از گناهان پاک گردان به توبه و انابت، و بگردان مرا از پاکیزه کنندگان خود از جمیع الواث بشریت تا فانی فی اللّٰه شده باقی باللّٰه شوم، و قابلیت مناجات و قرب تو مرا حاصل گردد که توانم بندگی کردن که اقلا لایق من باشد چون محالست که بندگی من لایق درگاه تو باشد.

و اگر کسی این دعا و امثال این از دعاها را بخواند و معنی آن را نداند، و مجملی داند که چون هادیان راه الهی ما را باین هدایت کرده اند البته آن چه بهتر است از برای ما طلبیده اند ظاهرا همان فایده می دهد بلکه اگر نداند که این الفاظ دعا است و طلب خیراتست بلکه چون فرموده اند بخوانند ظاهرا تفضل الهی کار خود می کند و اگر چه لایق بینایان آنست که چون در هر حرکت و سکونی ایشان را تنبیهات و اشارات هست از آن غافل نباشند تا به سبب هر یک از اینها بابی از ابواب فیوض الهی بر ایشان مفتوح گردد چنانکه إن شاء اللّٰه مذکور خواهد شد در کتاب صلاه

که حضرات فرموده اند که نماز را چهار هزار در است و دور نیست که امثال اینها ابواب صلاه باشند.

باب غسل الحیض و النفاس

[حیض در لغت و اصطلاح]

حیض در لغت بمعنی سیلانست و در عرف شرعی خونی است که رحم زن در اوان بلوغ او دفع می کند تا آن که عادت می شود در اوقاتی چند و حق سبحانه و تعالی آن را از جهت غذای فرزند مقرر ساخته است تا در رحم است غذای او از آن خون است و چون متولد شد آن خون را شیر می گرداند تا وقتی که شروع در غذا نکرده است، و چون طفل غذای او غالب شد بر شیر باز بعنوان سابق در اوقات عادت می آید در ماههای هلالی بحسب قوت مزاجهای زنان از ده روز تا سه روز، و چون از ولادت می افتد خون برطرف می شود در سن پنجاه سالگی یا شصت سالگی به تفصیلی که خواهد آمد، و چون وضع حمل می شود بقیه خونی که در رحم مانده است رحم آن را دفع می کند و آن خون را نفاس می گویند بکسر نون و زن را نفساء بفتح نون و فاء، و اگر خون حیض از عادت مقرر درگذشت آن را استحاضه می گویند و فی الحقیقه آن خونی است که به سبب مرض رحم دفع می شود یا به آن که هنوز قوت نگرفته باشد مثل خونی که پیش از نه سالگی از زنان می آید یا به آن که قوتش زایل شده است مثل خونی که بعد از ناامیدی از حمل است در پنجاه یا شصت سالگی و یا به سبب سوء المزاجی که در اوقات امکان حمل بهم رسد مثل آن چه از بلوغ تا سن

یاس بر خلاف عادت آید به تفصیلی که مذکور خواهد شد.

[اولین خونی که بر زمین ریخت]

(قال الصّادق صلوات اللّه علیه اوّل دم وقع علی وجه الارض

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۸

دم حوّا حین حاضت) بطرق متکثره وارد شده است که یهودان از حضرت سید المرسلین و هر یک از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم مسایل می پرسیدند از آن جمله می پرسیدند که کدام خونست که اول بر زمین ریخت حضرات صلوات اللّه علیهم می فرمودند که اما به اعتقاد شما اول خون هابیل است که قابیل او را شهید کرد و اما به اعتقاد ما اول آن خونیست که حوا حایض شد.

[حیض در اول خلقت]

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات اللّه علیه انّ الحیض للنساء نجاسه رماهنّ اللّه عزّ و جلّ بها، و قد کنّ النّساء فی زمن نوح علیه السّلام انّما تحیض المرأه فی کلّ سنه [او فی السّنه] حیضه حتّی خرج نسوه من مجانّهنّ [او حجابهنّ او مخابیهنّ او مخازنهنّ او محاربیهنّ علی اختلاف النسخ] و کنّ سبعمائه امرأه فانطلقن فلبسن المعصفرات من الثّیاب و تحلّین و تعطّرن ثمّ خرجن فتفرّقن فی البلاد فجلسن مع الرّجال و شهدن الاعیاد معهم و جلسن فی صفوفهم فرماهنّ اللّه عزّ و جلّ بالحیض عند ذلک فی کلّ شهر یعنی أولئک النّسوه بأعیانهنّ فسالت دماؤهنّ فاخرجن من بین الرّجال فکنّ یحضن فی کلّ شهر حیضه فشغلهنّ اللّه تعالی بالحیض و کسر شهوتهنّ قال و کان غیرهنّ من النّساء اللّواتی لم یفعلن مثل ما فعلن یحضن فی کلّ سنه حیضه قال فتزوّج بنو اللّاتی یحضن فی کلّ شهر حیضه بنات اللّاتی یحضن فی کلّ سنه حیضه فامتزج القوم فحضن بنات هؤلاء و هؤلاء فی کلّ شهر حیضه فکثر اولاد اللّاتی یحضن فی کلّ شهر حیضه لاستقامه الحیض و

قلّ اولاد اللّاتى يحضن فى السّنه حيضه لفساد الدّم قال فكثر نسل هؤلاء و قلّ نسل أولئك) روايت كرده است صدوق به سندى حسن كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه كه خون حيض نجاستى است كه حق سبحانه و تعالى زنان را به آن مبتلا كرده است و بتحقيق كه زنان در زمان حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۱۹

نوح عليه السّلام در هر سالى يک مرتبه حايض مى شدند تا آن كه جمعى از زنان از محل ستر و حجاب يا محال عبادات خود بيرون آمدند و ايشان هفتصد زن بودند كه كار ايشان اين شد كه جامهاى گلى مانند نارنجى و آل مى پوشيدند و زينتها مى كردند و بوى خوش مى كردند و مردمان به ايشان رغبت مى كردند تا آن كه از آن شهر نيز بدر رفتند و در شهرها متفرق شدند و با مردان مى نشستند و در عيدها با ايشان حاضر مى شدند و در صفهاى مردان جا مى كردند مجملا فاحشه شدند پس حق سبحانه و تعالى ايشان را مبتلا ساخت كه در هر ماهى يک بار حايض مى شدند همان زنان و بس پس بسيار بود كه در ميان مردان نشسته بودند و حائض مى شدند و فروش ايشان را نجس مى كردند مردان كه اين معنى را مشاهده نمودند ايشان را از ميان خود بيرون كردند و آن زنان معتاد شدند به آن كه هر ماه يک مرتبه حيضشان مى آمد و آن شهوت و ميلى كه داشتند به مردان شكست و كم شد.

اما آن زنانى كه غير ايشان بودند عادتشان اين بود كه هر سالى يک مرتبه حايض مى شدند پس با يكديگر وصلت كردند و مخلوط

شدنـد تا آن كه اولاد ايشان بسـيار شدنـد و نسل آن جماعتى كه هر سال يك مرتبه حايض مى شدنـد كم شد به اعتبار آن كه خون فاسد مى شد در رحم و آن جماعتى كه هر ماه حايض مى شدند به اعتبار استقامت و عدم فساد بسيار شدند.

و آن كه در زمان حضـرت نوح چنين شـده بودند ظاهرا به دعاى حضـرت نوح بود كه بر قوم خود كرد كه از ايشان فرزند بهم نرسـد تـاثير كرد در مسـلمانان نيز و نسل ايشان نيز در كمى شـد و چون خون جمع مى شـد شـهوت زيادتى كرد تا عاقبت حق سبحانه و تعالى همه را به عادت اصلى برد.

و ممكن است كه تا زمان حضرت نوح در هر سالى يك مرتبه حايض مى شده باشند و چون به دعاى آن حضرت عالم هلاك شدند و حكمت اقتضا كرد

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۲۰

كه توالد و تناسل بيشتر باشد چنان شد كه آن زنان را به خود گذاشت تا چنين كردند و چنين شد و اللَّه تعالى يعلم.

[حضرت فاطمه صلوات اللَّه عليها مثل شما زنان نيست كه او خون حيض و نفاس ببيند]

(و قال النبىّ صـلّى اللَّه عليه و آله انّ فاطمه صـلوات اللَّه عليها ليست كإحـداكنّ انّها لا ترى دما فى حيض و لا نفاس كالحوريّه) فرمودند كه حضـرت فاطمه صلوات اللَّه عليها مثل شما زنان نيست به درستى كه او خون حيض و نفاس نمى بيند مانند حوريان بهشت و اين معنى از خواص آن حضـرت بود نسـبت باين امت يا اعم، و اين معنى در اخبار بسيار وارد شده است. و در بعضى اخبار وارد شده است كه از اين جهت است كه آن حضرت را فاطمه مى گويند.

و در اخبار متواتره وارد شده است كه

از این جهت آن حضرت را فاطمه می گویند که حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ را بر دوستان آن حضرت حرام گردانیده است و خواهد آمد بعد از این در اوصاف آن حضرت صلوات اللّٰه علیها احادیث که در آنجا انسب است ذکر فضایل آن حضرت صلوات اللّٰه علیها.

[زنان بهشت حیض نمی شوند]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن قول اللّٰه عزّ و جلّ «لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ» ۲: ۲۵ قال ازواج مطهّره اللّاتی لا یحضن و لا یحدثن) چون ذکر کرد که حضرت فاطمه مثل حوریه است وصف حوران را بیان کرد که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل که فرموده است که مؤمنان را در بهشت خواهد بود زنان پاکیزه حضرت فرمود که پاکیزه اند از خون حیض و از احداثی که در دنیا از بنی آدم بیرون می آید مثل بول و غایط و منی و باد.

و ظاهرا این یک فرد پاکیزگی ایشان است زیرا که حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه فرمودند که پاکیزه اند و حق سبحانه و تعالی ایشان را پاک کرده است از جمیع صفات رذیله که زنان را می باشد از حسد و بغض و عداوت و تکبر و کفران حق شوهر چنانکه خواهد آمد.

[کمترین زمان حیض سه روز است]

(و قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ اعلم انّ اقلّ ایّام الحیض ثلاثه ایّام و اکثرها عشره ایّام) و پدرم در رساله که بسوی من فرستاده بود یاد کرده بود که بدان که کمترین زمان حیض سه روز است که از آن کمتر نمی باشد و بیشترش ده روز است که از آن بیشتر نمی باشد. و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و اجماع علماء شیعه است و کسی خلاف این نگفته است.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بیشتر آن چه می باشد از حیض هشت روز است و کمتر آن چه می باشد سه روز است.

و ظاهرا مراد حضرت آنست که اکثر زنان حیض ایشان هشت روز می باشد چنانکه بحسب واقع چنین است و آن که سه روز بیاید بسیار نادر است لهذا حضرت نفرمودند که اکثر حیض این مقدار است و خلاف این معنی از این عبارت مفهوم نمی شود، و تعجب دارم که اکثر فضلا تأویلات بعیده کرده اند و باین معنی متفطن نشده اند.

(فان رأت المرأه ثلاثه ايّام و ما زاد إلى عشره ايّام فهو حيض) پس اگر زنی سه روز پی در پی ببیند و دیگر ببیند تا ده روز هر چه می بیند حیض است چون اقل حیض که سه روز است هر گاه دید ظاهر شد که این خون حیض است پس بعد از آن خواه متصل بیند و خواه منفصل همه حیض است حتی روزهایی که در آن خون ندیده است هم حیض است بشرط آن که بر ده روز بایستد مثلا اگر سه روز خون او بیاید و روز دهم بیاید و بند شود کل این ده روز حیض است، و اگر نماز و روزه کرده باشد ظاهر می شود که عبث کرده است و ده روز روزه را قضا می کند.

و هم چنین اگر سه روز ببیند و روز پنجم یا هفتم یا نهم را ببیند و بند شود آن سه روز اول با روز آخر و میان همه حیض است. و اگر خون از ده روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۲

درگذرد اگر صاحب عادت باشد عادتش حیض است و ما بقی استحاضه بشرط آن که خون آخر اگر همه یک لمحه باشد در عادت بیاید مثلا اگر عادت زن هفت روز باشد و سه روز را ببیند

و آخر روز هفتم یک لمحه ببیند و خون از ده روز درگذرد هفت را حیض حساب می کند و باقی را استحاضه اما اگر در این صورت روز هشتم خون ببیند همان سه روز اول حیض است و هر چه خون ندیده است پاک است و نماز و روزه می کند و آن چه خون دیده است از هشتم تا هر چه بیند عمل استحاضه به جا می آورد و نماز و روزه را می کند.

و این عبارت مصنف مضمون عبارت فقها است که هر خونی که ممکن باشد که حیض باشد حیض است و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و خلافی نیست در میان علما.

[محرمات بر حائض]

(و علیها ان تترک الصّلاه) و بر او واجبست که ترک کند نماز را بلکه روزه را نیز و آن که مصنف روزه را نگفته است ظاهرا وجهش این باشد که نماز را بالکلیه ترک می کند بخلاف روزه که آن را قضا می کند پس گویا آن را ترک نکرده است با آن که بعد از این نیز خواهد گفت و در آن که نماز و روزه بر او حرامست احادیث متواتره واقع شده است و قول جمیع علمای مسلمانان است.

(و لا تدخل المسجد الّا ان تکون مجتازه) و زن حایض داخل هیچ مسجدی نمی تواند شد مگر بعنوان گذشتن مانند جنب مگر مسجد الحرام و مسجد نبی صلی اللّه علیه و آله که مطلقا داخل آنها نمی تواند شد چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد.

حاصل آن که در اکثر احکام حایض مثل جنب است نه بعنوان قیاس بلکه به اعتبار احادیث، و هم

چنین در کیفیت غسل و در ترتیب و ارتماس و غیر آن و خواهد آمد إن شاء اللّه تعالی.

(و یجب علیها عند حضور کلّ صلاه ان تتوضّأ وضوء الصّلاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۳

و تجلس مستقبله القبله و تذکر اللّه بمقدار صلاتها کلّ یوم) و واجبست بر حایض نزد حضور وقت هر نمازی که وضو بسازد به نحوی که از برای نماز وضو می سازند و رو بقبله بنشیند و ذکر حق سبحانه و تعالی کند بمقدار نمازش در هر روز تا پاک شود و ظاهرا مراد صدوق از وجوب استحباب مؤکد است.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و همه بلفظ امر است یا بمعنی امر، و این عبارت فقه رضویست صلوات اللّه علیه با عبارت آینده تا حل لزوجها ان یأتیها، و اولی آنست که به نیت قربت واقع سازد.

(فان رأت الدّم یوما او یومین فلیس ذلک من الحیض ما لم تر الدّم ثلاثه ایّام متوالیات و علیها ان تقضی الصّلاه الّتی ترکتها فی الیوم او الیومین) پس اگر زنی یک روز یا دو روز خون ببیند پس آن از حیض نیست تا سه روز پی در پی نبیند و بر او واجبست که قضا کند نمازی را که ترک کرده است در آن یک روز یا دو روز چون سابقا مقرر شد که اقل حیض سه روز است پس اگر یک روز یا دو روز ببیند و منقطع شود البته کاشف می آید که حیض نبوده است و نماز را که ترک کرده است قضا می کند و در این خلافی نیست اما اگر سه روز را در عرض ده روز

ببیند در این خلاف است.

مشهور میان علما آنست که حیض نیست و در حدیث مرسلی وارد شده است که حیض است و این فرض بسیار نادر است و اگر کسی احتیاط کند در آن که در آن سه روز جمع کند میان عمل استحاضه و حیض بهتر است و اللّه تعالی یعلم.

[اگر خون از ده روز درگذرد]

(فان رأت الدّم اکثر من عشره ایّام فلتقعد عن الصّلاه عشره ایّام و تغتسل یوم حادی عشر و تحتشی فان لم یثقب الدّم الکرسف صلّت صلاتها کلّ صلاه بوضوء و ان ثقب الدّم الکرسف و لم یسل صلّت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۴

صلاه اللّیل و صلاه الغداه بغسل و سایر الصّلوات بوضوء و ان غلب الدّم الکرسف و سال صلّت صلاه اللّیل و صلاه الغداه بغسل و الظّهر و العصر بغسل تؤخّر الظّهر قلیلا و تعجّل العصر و تصلّی المغرب و العشاء الآخره بغسل واحد تؤخّر المغرب قلیلا و تعجّل العشاء الآخره إلی ایّام حیضها فاذا دخلت فی ایّام حیضها ترکت الصّلاه و متی اغتسلت علی ما وصفت حلّ لزوجها ان یاتیها) پس اگر خون از ده روز درگذرد پس ده روزش حیض است و ترک نماز می کند در آن ده روز و این در صورتیست که صاحب عادت نباشد چون صاحب عادت گذشت که عادتش را حیض حساب می کند و باقی را استحاضه و روز یازدهم از وقتی که خون آمده است غسل انقطاع حیض می کند و فرجش را پر از پنبه می کند پس اگر خون استحاضه قلیله باشد به آن که باین طرف پنبه ظاهر نشود و هر نمازی را به یک وضو می کند و فرجش را می شوید و پنبه تازه می گذارد،

و اگر خون سوراخ کند پنبه را به آن که از این رو ظاهر شود و سیلان نکند که از خرقه بگذرد بلکه همین خرقه که بر آن بالا بسته است آلوده کند این استحاضه متوسطه است از جهت نماز شب و نماز صبح یک غسل می کند با شستن فرج، و تغییر پنبه و خرقه و باقی نمازها را هر یک به یک وضو می کند با اعمال سابقه، و اگر غلبه کند خون از پنبه و سیلان کند که از خرقه نیز درگذرد نماز شب و نماز صبح را به یک غسل می کند، و نماز ظهر و عصر را به یک غسل می کند به آن که ظهر را تأخیر می کند و عصر را تعجیل می کند اندکی و نماز شام و خفتن را نیز به یک غسل می کند به آن که اندکی شام را تأخیر می کند و اندکی خفتن را تعجیل می کند و باین نحو عمل می کند تا به ایام حیضش مثلا اگر اول ماه خون دیده بود ده روز را عمل حیض می کرد و بیست روز یا نوزده روز را اگر ماه سی کم یک باز شود عمل استحاضه می کند تا ماه را ببیند دیگر عمل حیض می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۵

و هم چنین صاحب عادت اگر عادتش هفت روز بوده باشد بیست و سه روز یا بیست و دو روز را عمل استحاضه می کند و چون اول ماه رسید ترک نماز می کند و عمل حیض می کند و هر مستحاضه که غسلها را به جا آورد بر نحوی که گذشت جایز است که شوهرش او را جماع کند.

اما آن چه ذکر کرده است از آن

که استحاضه سه حالت دارد قول مشهور است میان اصحاب و جمعی گفته اند که در صورت دویم نیز غسل می کند و این قول از حیثیت اخبار صحیحه اظهر و احوط است و آن چه گفته است که هر گاه اغسال را بکند وطی زن بر او حلال می شود اکثر علما بر ایند و بعضی شرط کرده اند سایر واجبات را از وضو و تغییر خرقه و قطنه و غسل فرج و این احوط است.

و دیگر بدان که ابن بابویه وضو از برای هر نماز در متوسطه و کثیره با غسل ذکر نکرده است و صدوق در مبحث غسل جنابت ذکر کرد ظاهرش آنست که سنت داند.

و محتمل است که اکتفا به گفته سابق کرده باشد و صدوق واجب داند و پدرش واجب نداند و گفته پدرش اظهر است چون اخبار متواتره در غسل وارد شده است و در هیچ جا وضو را ذکر نفرموده اند دیگر تغییر قطنه و خرقه و غسل فرج را ذکر نکرد و اکثر علما ذکر کرده اند و جمعی نقل اجماع کرده اند.

و دور نیست که اگر از جهت هر دو نماز یک بار کند کافی باشد چنانکه در باب وضو در حدیث حریز گذشت و آن که هر دو نماز را به یک غسل می توان کرد وقتی است که با هم بگذارند پس اگر هر نمازی را در وقت خود گذارد از برای هر نماز غسل و باقی واجبات ضرور خواهد بود بلکه جمعی از علما گفته اند که تفریق بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

[اقل ایام طهر ده روز است]

(و اقلّ الطّهر عشره ایّام و اکثره لا حدّ له) و کمتر فاصله میان دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص:

حیض ده روز است و بیشتر طهر را حدی نیست و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است و اکثر بر ایننند و قولی شده است که اگر سه روز در جمله ده روز ببیند آن سه روز حیض است و ما بین طهر است.

و هم چنین حدیث ابو بصیر نیز خواهد آمد و مصنف به آن عمل کرده است و در آنجا نیز لازم می آید که طهر کمتر از ده روز باشد. و صدوق تخصیص می دهد این احادیث را به آن حدیث. و اگر ایام حیض را در این دو جا عمل هر دو بکند بهتر است و اگر عمل به مشهور کند نیز جایز است و اللّٰه تعالی یعلم.

[و حایض غسل می کند به نه رطل]

(و الحائض تغتسل بتسعه ارطال من ماء بالرّطل المدنیّ) و حایض غسل می کند بنه رطل مدنی و ظاهرا مرادش استحباب است چنانکه در جنب یک صاع سنت است.

بدان که روایتی قوی کالصحیح وارد شده است که حایض غسل می کند بنه رطل از آب و اکثر علما حمل کرده اند بر رطل عراقی به قرینه احادیث بسیار که گذشت که غسل جنابت و غسل حیض مثل یکدیگرند و در غسل جنابت احادیث بسیار وارد شده است که یک صاع سنت است و خلافی در این نیست که صاعی نه رطل عراقی است.

و لیکن چون صدوق اعتبار بلد معصوم می کند چنانکه در کر گذشت در اینجا نیز رطل را تفسیر به رطل مدینه کرده است و ملاحظه نیز نموده است که چون پائین تنه حایض از خون حیض نجس است آب بیشتر می باید از جهت ازاله نجاست بنا بر این نه رطل مدینه گفته

است که یک صاع و نیم باشد.

و شک نیست که نه رطل بر سبیل استحبابست زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است که مثل دهن کافی است با جریان و آن به اندکی از آب حاصل می شود اگر کسی دانا باشد و غالب اوقات زنان بدو مثل این خود را پاک نمی توانند کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۷

و بعد از این در باب غسل میت خواهد آمد مکاتبه صفار که به حضرت عرض نموده است که آیا آبی که میت را به آن غسل می دهند حدی دارد؟ چنانکه حدیث وارد شده است که جنب غسل می کند به شش رطل و حایض بنه رطل حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه در جواب نوشتند که میت را می باید شست تا پاک شود.

و ظاهر حدیث اینست که نه رطل رطل مدینه مراد باشد چون شش رطل البته مدنی مراد است و اگر آن چه نوشته بود موافق واقع نبود البته حضرت می فرمودند که غلط به تو رسیده است هر دو یک حکم دارد.

و حدیثی حسن وارد شده است که از حضرت پرسیدند که حایض را چه مقدار آب کافی است حضرت فرمودند که یک فرق و آن شانزده رطل است و شیخ حمل بر استحباب کرده است پس ظاهر شد که حایض مثل جنب نیست اگر آب غسلش بیشتر باشد بهتر است.

[هر گاه زن در ایام عادت حیض خون زرد ببیند]

(و اذا رأت المرأه الصّفره فی ایّام الحیض فهو حیض و ان رأت فی ایّام الطّهر فهو طهر) و هر گاه زن در ایام عادت حیض خون زرد ببیند خون حیض خواهد بود و اگر در ایام استحاضه ببیند استحاضه خواهد بود.

این عبارت مضمون حدیث صحیح

زراره است، و مؤید این نیز احادیث هست، و در احادیث بسیار وارد شده است که خون حیض سرخی است که به سیاهی مایل است و هم چنین خون استحاضه زرد است یا به زردی مایل است و خون حیض حار است و خون استحاضه بارد مثل شخصی که حرارت بر او غالب است بول او در وقت بیرون آمدن سوزشی دارد خون حیض چنین است.

و اگر بر شخصی برودت غالب باشد متاثر نمی شود و خون استحاضه چنین است.

و این صفات غالبی است و در وقتی فایده دارد که خون در ایام عادت مستقر نباشد اما اگر عادتش ده روز باشد در اول ماه و این ده روز همه زرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۸

باشد و بارد یا بعضی چنین باشد حکم می کنند که حیض است و اگر بعد از ده روز خون سیاه حار متعفن ببیند حکم می کنند که استحاضه است اما اگر ده روز خون سیاه ببینـد بعـد از عادت خون زرد در اینجا خلافست اکثر عادت را اعتبار کرده اند و بعضی صفات را، احوط آنست که در دهه دویم عمل هر دو بکند به آن که غسلهای استحاضه را به جا آورد و نماز بکند و روزه بگیرد و داخل مساجد نشود و سوره های عزیمه نخواند و سایر متروکات حیض را ترک نماید و واجبات استحاضه را به جا آورد.

(و روی فی المرأه تری الصّفره انّه ان کان ذلک قبل الحیض بیومین فهو من الحیض، و ان کان بعد الحیض بیومین فلیس من الحیض) در روایات موثقه ابو بصیر و قویه اسماعیل جعفی و علی بن ابن حمزه و معاویه بن حکیم از

حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است در زنی که خون زردی ببیند حضرت فرمودند که اگر این خون را پیش از عادت دیـده است بدو روز از حیض است و اگر دو روز بعد از عادت دیده است از حیض نیست. و ظاهرا صدوق باین اخبار عمل نموده است و تخصـیص اخبار متقدمه باین اخبار کرده است و مشهور میان علما آنست که اگر بر ده روز منقطع شود همه حیض است و الا عادت حیض است و ما بقی استحاضه.

و ممکن است تأویـل این اخبـار به آن که عـادت نه روز یـا ده روز باشـد و چون عـادت پیش و پس می شود پس خون اول را البته عمـل حیض می کنـد و چون از ده روز تجاوز می کنـد ما بعـد را اسـتحاضه حساب می کنـد و باین نحو عمل نمودن بهتر است از طرح چهار خبر که کلینی حکم به صحت همه کرده باشد و بعد از او صدوق و پدرش.

(و غسل الجنابه و الحیض واحد) و غسل جنابت و حیض در کیفیت مساویند بهر عنوانی که در جنابت ضـرور است از ترتیب و جاری ساختن آب بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۹

اعضا و آن چه در آنجا در کار نیست از وضو و موالات و غیر آنها هر دو مساویند و بر این مضمون در حدیث کالصحیح وارد است از حلبی و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه.

[جایز نیست حایض را که حنا بر دست و پا گذارد]

(و لا ـ یجوز للحـائض ان تختضب لأـنّه یخاف علیها من الشّـیطان) و جایز نیست حایض را که حنا بر دست و پا گـذارد زیرا که خوف این هست که شیطان بر

شوهرش دست یابد چون زن را با زینت بیند و با او جماع کند یا آن که او را به وسوسه جماع اندازد و به شوهرش بگوید که پاك شده ام و شوهر با او جماع کند و شوهر بی گناه باشد و او بجهنم رود.

و بر این مضمون حدیث موثق ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است که از آن حضرت پرسید که آیا حایض خضاب می تواند کرد؟ حضرت فرمودند که نه خوف این هست که شیطان بر او دست یابد به اعتبار خضاب. و حدیث موثق دیگر نیز وارد شده است بر نهی.

و لیکن دو حدیث صحیح و دو کالصحیح بر جواز وارد شده است پس نهی را بر کراهت حمل می باید کرد و عبارت صدوق را نیز حمل بر کراهت می باید کرد تا مخالفت احادیث را نکرده باشد.

[فرزند در شکم مادر روزی او چه چیز است؟]

(و سال سلمان الفارسیّ رحمه اللَّه علیه امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه عن رزق الولد فی بطن أمّه فقال انّ اللَّه تبارک و تعالی حبس علیه الحیضه فجعلها رزقه فی بطن أمّه) صدوق بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که سلمان از حضرت سؤال کرد که فرزند در شکم مادر روزی او چه چیز است؟ حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که اللَّه تبارك و تعالی حیض مادر را حبس می کند و روزی او می سازد در شکم مادر از راه ناف.

و حکمت الهی در آن که ماده آدمی را از منی گردانیده است و نه ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۰

غذای او را خون حیض ساخته و تا زنده است همیشه مصاحب بول و غایط

و خون و صفرا و بلغم و سودا گردانیده آنست که تکبر را از او دور گرداند و با این حالت بی چاره بنی آدم دعوی الوهیت می کند.

و صدوق در حدیث معتبر از عبد اللّٰه بن الفضل الهاشمی روایت کرده است که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که از چه سبب حق سبحانه و تعالی ارواح را در ابدان درآورد بعد از آن که در ملکوت اعلی در مرتبه اعلی بودند پس حضرت فرمود که چون سبحانه و تعالی از حال ایشان می دانست که اگر ایشان را در آن شرف و رفعت می گذاشت بدعوی ربوبیت مبتلا می شدند اکثر ایشان پس به قدرت کامله و حکمت بالغه ایشان را مقدر ساخت که در بدنها درآورد و همه را محتاج یکدیگر گرداند و بعضی را بلند مرتبگی بدهد تا کفایت مهمات زیر دستان خود بکنند و زیر دستان نیز کفایت مهمات بلند مرتبگان بکنند.

و پیغمبران به ایشان فرستاد و هر یک را معجزات باهره کرامت کرد که حجت خود را بر ایشان تمام گرداند و گاهی ایشان را به بشارتهای دل نواز در مقام شوق بندگی درآورند و گاهی به تخویفات جان گداز ایشان را در مقام تواضع و بندگی خداوند خود بدارند و عقوبتها از جهت ایشان در دنیا و عقبی مقرر فرمود و جزاها و مثوبات در این نشأه و آن نشأه مقرر ساخت تا ایشان را به خوبیها راغب گرداند و از بدیها باز دارد.

و ایشان را مبتلا ساخت هر یک را به عنوانی در کسب معاش و هزار گونه احتیاج هر یک را در هر حالی داد تا بدانند

که بندگانی اند محتاج به خداوند و بی چاره گانی اند در تحت تصرف و تدبیر ذو الجلال و الاکرام تا رو کند به بندگی پروردگار خود و در هر آنی به درگاه او روند از جهت حاجتی تا به سبب اینها مستحق نعمتهای ابدی و جنتهای جاویدانی شوند و از همه بدی خلاص شوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۱

در دنیا و آخرت.

ای پسر فضل حق سبحانه و تعالی مصلحت بندگان خود را بهتر از ایشان می داند و بهتر از ایشان می کند نمی بینی که هر نفسی بلند مرتبگی و تفوق بر دیگران را آرزو می کند تا آن که دعوی امامت به ناحق می کنند که تلو دعوی ربوبیت است با آن که از خود می یابند انواع نقص و عجز و خواری و بی چارگی و دردها و المها و مرگی که بر همه غالب است و بر همه قاهر است.

ای پسر فضل حق سبحانه و تعالی نمی کند با بندگان مگر آن چه اصلح است بحال ایشان و اصلا ستم بر بندگان نمی کند و لیکن ایشان بر خود ستم می کنند.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که تعجب دارم از فرزند آدم اول او نطفه ایست نجس و آخرش میته ایست مردار و در میان هر دو حال ظرف نجاساتست و با این احوال تکبر می کند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که میان سلمان و شخصی گفتگویی شد آن مرد گفت که مرا می شناسی و خود را می شناسی و مشهور آن است که آن شخص عمر بود سلمان گفت که بلی اول من و تو نطفه بودیم مردار و آخر من و

تو مرداری خواهیم بود بی اعتبـار و چون روز قیـامت شود و ترازوهای عمل برپا شود هر که ترازوی حسـناتش سـبک باشـد او لئیم و بد خواهد بود و هر که سنگین باشد میزان او از خیرات او کریم و نیکو خواهد بود.

[زن آبستن هر گاه خون ببیند]

(و الحلبیّ اذا رأت الدّم ترکت الصّلاه فانّ الحبلی ربّما قذفت الدّم و ذلک اذا رأت دما کثیرا احمر فان کان قلیلا اصفر فلتصلّ و لیس علیها الّا الوضوء) و زن آبستن هر گاه خون ببیند نماز نمی کند از جهت آن که گاه هست که از غذای طفل زیاد می آید دفع می کند زاید را بشرط آن که خون بسیار ببیند که سرخ باشد به صفت خون حیض پس اگر اندکی باشد و زرد باشد باید که وضو بسازد و نماز کند که آن خون استحاضه خواهد بود چون ذکر کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۲

که خون حیض غذای ولد است پس ظاهر آن است که نیاید حیض در حمل چنانکه غالب آن است که نمی آید و هم چنین تا شیر می دهد چون خون شیر می شود لهذا بیان کرد که گاه هست که آن چه از غذا زیاد می آید رحم دفع آن می کند.

و در این باب احادیث بسـیار وارد شـده است چنانکه ده حدیث صـحیح، و پنج حدیث کالصـحیح وارد شده است که حیض با حمل جمع می شود و یک حدیث صحیح و یک حدیث ضعیف وارد شده است که جمع نمی شود.

و جمع بین الاخبار از اخبار ظاهر می شود به آن که اگر خون بسـیار باشـد و به صـفت حیض باشد و در عادت آن زن یا قریب به عادت بیاید و اقلا سه روز

بیایـد حیض است. و خبر صـحیحی وارد شـده است بر عـدم جمع، چنین وارد شـده است که هر گاه یک دفعه یا دو دفعه بیاید حیض نیست پس آن چه صـدوق گفته است صـحیح است و لیکن انسب آن بود که آن شـرط را نیز ذکر کند که در عادت یا قریب به عادت بیاید چون این شرط در حدیث صحیح عالی السند معمول اصحاب وارد شده است.

[بر حایض واجب است که قضای روزه بکند]

(و الحائض اذا طهرت فعلیها ان تقضـی الصّوم و لیس علیها ان تقضـی الصّلاه) و حایض هر گاه طاهر شود و خون بند شود پس بر او واجب است که قضای روزه بکند و بر او نیست که قضای نماز بکند و در این باب روایات متواتره وارد شده است بلکه از ضروریـات دین است که اگر کسـی انکـار این کنـد کـافر است و خوارج قایلنـد بوجوب قضـای نماز و ایشان داخل مسـلمانان نیستند بلکه بدترین کفارند.

(و فی ذلک علّتان إحداهما لیعلم النّاس انّ السّـنه لا تقاس و الاخری لأنّ الصّوم انّما هو فی السّـنه شـهر و الصّـلاه فی کلّ یوم و لیله فاوجب اللّٰه عزّ و جلّ علیها قضاء الصّوم و لم یوجب علیها قضاء

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۳

الصّـلاه لـذلک) و در آن که حایض قضای روزه می کند و قضای نماز نمی کند دو علت است یکی آن که مردمان بدانند که سنت حضـرت سـید المرسلین را کسی قیاس نمی تواند کرد و دیگر آن که چون روزه در سالی یک ماه واجبست پس اشکالی ندارد که زنان در سال شش هفت روز را قضاء کنند و نماز در هر شبانه رور واجب است پس سه چهار ماه

در سالی قضا کردن در نهایت صعوبت بود بنا بر این حق سبحانه و تعالی قضای روزه را واجب گردانید و قضای نماز را واجب نگردانید.

بدان که کلینی روایت کرده است از حسن بن راشد که گفت عرض نمودم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حایض نماز را قضا می کند حضرت فرمودند که نه، گفتم روزه را قضا می کند، فرمودند که بلی، گفتم چرا چنین مقرر شده است حضرت فرمودند که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود.

پس ظاهرش آن است که چون راوی از علت حکم پرسید حضرت فرمودند که راه این باز مکنید که علت احکام را پرسید که عاقبت منجر به قیاس می شود و قیاس کار شیطان است نه آن که حق سبحانه و تعالی از این جهت قرار داده است که قیاس نکنند و علت ثانی را ابو بصیر از حضرت پرسید و حضرت جواب به قلت و کثرت دادند.

و ظاهرا چون در طبع حسن بن راشد میل به قیاس بود حضرت او را جواب نفرمودند و چون خاطر از ابو بصیر جمع بود علت فرمودند.

و ممکن است که حدیثی دیگر به صدوق رسیده باشد اگر چه بعید است و بر تقدیری که در حدیث باشد جمع میان این دو علت که بحسب ظاهر با هم منافات دارد چنین می باید کرد که آدمی عاجز است از رسیدن به علل احکام الهی بسیار باشد که او چنین فهمد که چیزی علت است و در واقع غیر آن علت باشد.

چنانکه در احادیث بسیار واقع است که حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۴

به ابو حنیفه می فرمایند که ای

ابو حنیفه شنیده ام که تو قیاس می کنی؟ و می خواهی علت های احکام الهی را به عقل خود بیابی بگو که چرا حق سبحانه و تعالی در سر تو چهار آب قرار داده است یکی را شیرین کرده است و آن آب دهان است و آب چشم را شور کرده است و آب بینی را بی مزه کرده است و آب گوش را تلخ کرده است ابو حنیفه گفت نمی دانم.

ابن ابی لیلی عرض نمود که یا ابن رسول اللّٰه شما بفرمایید حضرت فرمودند که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که حق سبحانه و تعالی آب دهان را شیرین کرده تا لذت غذاها را با آن بیابد و مدد کند لقمه خشک را تا تر شود و فرو رود، و چون حق سبحانه و تعالی چشمها را از پیه آفریده و پیه که می ماند می گندد و اگر نمکش به پاشند نمی گندد پس آب چشم را شور کرده است تا حفظ آن پیه چشم کند و آب دماغ را سرد گردانیده تا هوائی که بنفس او را بکشد سرد شود و حفظ مغز سر کند و اگر این نباشد مغز سر بگدازد و به زیر آید و آب گوش را تلخ گردانیده است تا اگر کرمی خواهد که بسر رود هر گاه به آب تلخ می رسد می میرد و بالا نمی رود.

و مسایل بسیار از او پرسیدند و او جواب هیچ یک را نداد پس حضرت فرمودند که زنهار قیاس مکن که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود باین نحو که گفت اصل من از آتش است و اصل آدم

از خاك و آتش بهتر است از خاك پس می بايد كه فرع آتش كه منم نيز بهتر باشد و حال آن كه شيطان غلط كرد از وجوه بسيار يكی آن كه آدم به اعتبار روح مجردی كه در بدن او جا داده بودند زيادتی داشت نه بواسطه بدن مع هذا بوجوه بسيار خاك بهتر از آتش است.

ديگر حضرت فرمودند كه نماز بهتر است يا روزه ابو حنيفه گفت نماز حضرت فرمودند كه مناسب عقل تو می بايست كه حايض نماز را قضا كند كه بهتر است حاصل آن كه عقل مستقل نيست پس حضرت فرمودند كه ای نعمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۵

زنهار كه قياس مكن كه پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی اللّٰه عليه و آله روايت كردند كه آن حضرت فرمودند كه هر كه قياس كند حكمی را به حكمی حق سبحانه و تعالی او را با شيطان بجهنم خواهند برد زيرا كه اول كسی كه قياس كرد او بود به درستی كه بنای دين الهی بر قياس و رأی نيست.

و دميری در حيات الحيوان اين حديث را در مذمت ابو حنيفه آورده است از اين طولانی تر و هيچ شك نيست كه حضرت سيد المرسلين صلی اللّٰه عليه و آله عقل كل بود.

و مع هذا اگر از آن حضرت از اصول دين يا فروع دين چيزی سؤال می كردند حضرت منتظر وحی می بودند تا جبرئيل هر چه بگويد آن حضرت جواب فرمايند و شك نيست كه اعقل ناس از امثال ما هر روز غلطها در امور معاش خود می كند با آن كه هميشه در فكر اين كار است پس چون برای خود به

احکام الهیه تواند رسیدن،!

[جایز نیست که جنب و حایض نزد تلقین احتضار میت حاضر شوند]

(و لا یجوز ان یحضر الجنب و الحائض عند التّلقین لأنّ الملائکه تتاذّی بهما و لا باس بان یلیا غسله و یصلّیا علیه و لا ینز لا قبره فان حضراه و لم یجدا من ذلک بدّا فلیخرجا اذا قرب خروج نفسه) و جایز نیست که جنب و حایض نزد تلقین احتضار میت حاضر شوند زیرا که ملائکه از بودن ایشان متاذی می شوند و باکی نیست که او را غسل دهند و نماز کنند و در قبر داخل نشوند که در آنجا نیز فرشتگان از جهت سؤال میت می آیند پس اگر جنب و حایض در وقت مردن حاضر باشند و بودن ایشان ضرور باشد وقت رفتن میت که نزدیک شود ایشان بیرون روند تا فرشتگانی که از جهت قبض روح می آیند متاذی نشوند.

و این مضمون بعنوان نهی واقع شده است در دو روایت و بعنوان عدم جواز واقع نشده است حتی در فقه رضوی که همین در آنجا واقع است بعنوان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۶

نهی به عبارت مذکوره و این استنباط است مگر آن که مرادش اعم از حرمت و کراهت باشد چون هر دو مشترکند در آن که مباح نیستند و این نیز خلاف متعارفست.

[هر گاه زنی سال او پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه المرأه اذا بلغت خمسین سنه لم تر حمره الّا ان تکون امرأه من قریش و هو حدّ المرأه الّتی تیأس من الحیض) حضرت ص فرمودند که هر گاه زنی سال او پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند مگر آن که زنی باشد از قریش تا اینجا عبارت روایت صحیحه ابن ابی عمیر است از بعضی از اصحاب ما از آن حضرت صلوات اللّه

علیه و ما بقی کلام مصنف است و این حد ناامیدی زنان است از حیض.

و در روایت حسن کالصحیح یا صحیح چنانکه اکثر گفته اند از عبد الرحمن بن حجاج وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ابتدای ناامیدی زنان از حیض وقتی است که پنجاه سال تمام شود. و در مرسله بزنطی نیز وارد شده است که حد یأس از حیض پنجاه سال است.

و کلینی رحمه اللّٰه بعد از آن ذکر کرده است که در روایت واقع شده است که شصت سال است پس ظاهر می شود که شصت نسبت به قریشی باشد و پنجاه در غیر قریشی و جمعی نبطی را ملحق به قریشی ساخته اند که ایشان نیز در شصت سالگی یائسه می شوند.

و روایتی نقل کرده اند که در او وارد شده است و اکثر علما ذکر کرده اند که آن روایت را ندیده ام و دور نیست که چون خون حیض و ولادت آن زنان را تا شصت سال دیده بوده اند حکم کرده بوده اند.

و قریشی زنی است که از جانب پدر یا مادر نیز بر احتمالی نسبش به نضر بن کنانه رسد و الیوم آن چه معروفست از نسب ایشان علویند که نسب ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۷

به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می رسد بلکه اولاد حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها و بس خصوصا در این بلاد.

و نبطی جمعی اند که در ما بین بغداد و بصره در صحراها سکنی داشتند و الیوم در جزایر و جوارز و بحرین و قطیف و لحسا و حویزه و شوشتر و آن حدودند و دور نیست که اگر ولادت ایشان بلکه غیر ایشان هر

که تا شصت سال رسید که زایند حیض حساب خواهند کرد بلکه اگر در زمان عادت خود خون ایشان به صفت حیض آید حیض خواهد بود و می شنویم که نادری از زنان سادات تا شصت خون ایشان می آید و اکثر در پنجاه قطع می شود.

[زنی اول مرتبه خون ببیند و عادتی او را حاصل نشده باشد]

(و المرأه اذا حاضت اوّل حیضها فدام دمها ثلاثه اشهر و هی لا تعرف ایّام اقرائها فاقراؤها مثل اقراء نسائها و ان کنّ نساؤها مختلفات فاکثر جلوسها عشره ایّام) و زنی که حایض شود اول مرتبه و سه ماه خون او و همیشه آید و عادتی او را حاصل نشده باشد و خونش تمیزی نداشته که معلوم شود که ایام حیض او چند است پس ایام حیض او یا ایام طهر او و مثل ایام حیض زنان خویشان اوست یا مثل طهر ایشان زیرا که چون طهر معلوم می شود حیض نیز به تبعیت معلوم می شود و بر عکس، و اگر خویشان او مختلف باشند پس اکثر ایام حیض او ده روز است یعنی از سه تا ده اختیار دارد.

و ممکن است که مختار باشد میان سه و شش و هفت و ده به اعتبار روایات و این حدیث را شیخان از سماعه روایت کرده اند با زیادتی. و اقلّه ثلاثه ایّام و معنی مختلف نمی شود، و اکثر علما این خبر را سند این مسأله آورده اند که یک ماه سه، و یک ماه ده و از عبارت بیرون نمی آید بلکه ظاهرش تخییر است از سه تا ده.

و مؤید این است حدیث کالصحیح زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که واجبست بر مستحاضه که نظر

به بعضی از زنان خود کند و آن مقدار از زمان که آنها حیض می بینند آن مقدار را حیض حساب کند و بعد از آن زمان یک روز استظهار کند یعنی عمل حیض کند و بعد از آن عمل استحاضه کند و ظاهرا نساخ لفظ بأقرائها را بأقرانها سهوا نوشته اند.

و جمعی از فضلا باین حدیث استدلال کرده اند که عمل به عادت هم سنان بلد خود می تواند کرد در صورتی که خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند و اکثر علما دو حدیث ابن بکیر را نقل کرده اند از جهت آن که مبتدئه و مضطربه هر گاه تمیز نداشته باشند و مبتدئه خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند یک ماه ده روز حیض حساب می کند، و یک ماه سه روز و بر آن دلالت ندارد بلکه ظاهرش آنست که ماه اول ده روز حیض حساب می کنند و بعد از آن سه روز و این معنی موافق اصول و قواعد ایشانست و حدیثی که دلالت بر تخییر می کند همین موثقه سماعه است و کلینی و صدوق حکم به صحت آن کرده اند.

و بهترین اخبار در این باب حدیث کالصحیح یونس است که از جماعتی کثیر از استادان خود روایت کرده است که ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال نمودند از حال حایض پس حضرت فرمودند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله سه سنت گذاشتند که همه مشکلات را در آن بیان فرمودند و مجملش اینست که یک سنت از برای صاحب عادت مقرر ساختند که اگر خون از ده روز تجاوز کند عادتش را حیض حساب می کند و ما بقی را

استحاضه.

و دویم از جهت مضطربه است که سابقا عاداتی داشته است و آن را فراموش کرده است حضرت فرمودند که عمل به تمیز کند اگر شرایط تمیز بوده باشد به آن که خونش مختلف باشد بعضی سیاه باشد یا سرخ و بعضی زرد باشد یا کدر که خاکستری رنگ باشد مجملا هر چه قوتش بیشتر است آن حیض است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۹

و آن چه کمتر است استحاضه است پس اگر بعضی سیاه باشد و بعضی سرخ سیاه حیض است و سرخ استحاضه و یا بعضی غلیظ باشد و بعضی تنک اگر چه هر دو سرخ باشند غلیظ حیض است و رقیق استحاضه و یا بعضی بد بو باشد مثل بول تب دار و بول کسی که برودت بر او غالب باشد بد بو و تند بو حیض است و بی بو استحاضه بشرط آن که هر چه به صفت حیض باشد از سه روز کمتر نباشد و از ده روز بیشتر نباشد، و بعضی شرط کرده اند که ایام استحاضه کمتر از ده روز نباشد تا اقل طهر میان دو حیض بوده باشد.

و سنت سیم حال مبتدئه است که همیشه خونش آید حضرت فرمودند که هر ماه شش روز یا هفت روز را حیض حساب کند و باقی را استحاضه تا وقتی که او را عادتی به همرسد که دو ماه پی در پی بحسب وقت و عدد مساوی باشند و به سبب آن صاحب عادت می شود که اگر ماهی زیاده شود و از ده روز درگذرد عادت را حیض حساب می کند و باقی را استحاضه.

و چون احادیث دیگر در این باب وارد شده است اکثر علما

ضابط باین عنوان مقرر ساخته انـد که اگر خون بـده روز بایستد همه حیض است و اگر از ده روز تجاوز کنـد صاحب عادت عادتش را حیض حساب می کند و ما بقی را استحاضه، و مبتدئه و مضطربه رجوع به تمیز می کنند پس اگر تمیز نباشد یا باشد و شرایطش نباشد مبتدئه رجوع به خویشان می کند و اگر نباشد یا مختلف باشند رجوع به روایات می کند و مضطربه هر گاه تمیز نداشته باشد رجوع به روایات می کند.

و آن چه از روایات دلالت دارد نسبت به مبتدئه است که رجوع به شش روز یا هفت یا از سه روز تا ده روز هر چه خواهد حیض حساب می کند و در مضطربه حدیثی بخاطر ندارم که بوده باشد که عمل باین روایات کند.

و لیکن جمعی از علما دعوی اجماع کرده اند بر آن چه مذکور شد و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۰

مضطربه تمیز نداشته باشد عمل به احتیاط کند بهتر است به آن که همیشه عمل استحاضه کند و هر سال ده روز یا یازده روز روزه را قضا کند و اگر تروک حیض را نیز نکند بهتر است تا حق سبحانه و تعالی او را شفا دهد، و اگر خون از عادت تجاوز کند یک روز یا دو روز یا سه روز عمل حیض می تواند کرد بشرط آن که از ده روز در نگذرد که اگر مثلا عادت ده روز باشد البته غسل می کند و هر چه خون آید عمل استحاضه می کند و اگر عادت نه روز باشد یک روز بیشتر استظهار نمی کند؟ و اگر عادتش سه روز باشد و بعد از عادت خون ببیند هر یک روز

را واجبست که عمل حیض کند و در دو روز دیگر مخیر است.

و بعضـی گفته اند که تا ده روز عمل حیض می تواند کرد پس اگر از ده روز درگذرد عادت را حیض حساب می کند و نماز و روزه را که ترک کرده است قضـا می کنـد و بهتر آنست که زیـاده از یک روز عمل حیض نکنـد. و بر این مضامین احادیث صحیحه وارد شده است و اللّٰه تعالی یعلم.

[قرئ که حق سبحانه و تعالی فرموده است سه طهر است]

(و القرء هو جمع الدّم بین الحیضتین و هو الطّهر لأنّ المرأه تقرء الدّم ای تجمعه فی ایّام طهرها ثمّ تدفعه فی ایّام حیضها) و قرئ که حق سـبحانه و تعـالی فرمـوده است که مطلّقـات عـده بدارنـد سه قرء را طهر است یعنی سه طهر زیرا که قرء در لغت عرب بمعنی جمع است و در اینجـا جمع شـدن خونست در میـان دو حیض زیرا که زن در ایام طهر خون در رحم او جمع می شود و در ایام حیض دفع می شود و این سخن انسب آن بود که در طلاق مذکور شود.

و ظـاهرا غرض علی نیز اینست که آن چه حضـرت فرموده است که اقراء او مثـل اقراء خویشـان اوست در اینجـا نیز مراد اطهـار است و مـذکور شـد که تلازمست میان هر دو و ظاهرا اینجا بمعنی حیض باشـد و شک نیست که قرء در لغت عرب و احادیث بهر دو معنی آمده است و در عده احادیث صحیحه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۱

شـده است که مراد از آن طهر است و خواهـد آمـد در مبحث عده طلاق و امثال این اسـتدلالات مناسب قدما نیست و لیکن از جهت رد بر عامه ذکر کرده

است كـه ظـاهر سـازد كـه قرء بمعنى طهر انسـب است از آن كه بمعنى حيض باشـد يـا در معنى طهر حقيقت است و در معنى حيض مجاز است و مجاز بهتر است از اشتراك و اللَّه تعالى يعلم.

[زنى كه پاک شود از حيض در وقت عصر واجب نيست كه نماز ظهر را بكند]

(و المرأه الّتى تطهر من حيضها عند العصر فليس عليها أن تصلّى الظّهر انّما تصلّى الصّلاه الّتى تطهر عندها) و زنى كه پاك شود از حيض در وقت عصـر پس واجب نيست كه نماز ظهر را بكنـد همان نمازى را مى كنـد كه در وقت آن پاك شده است و بر اين مضمون احاديث صحيحه و كالصحيحه بسيار وارد شده است.

و اين عبارت احتمال دارد كه مراد از آن وقت مخصوص باشـد مثل آن كه وقتى پاك شود كه مقـدار زمان غسل باشـد و يک نماز كه نماز عصر يا عشا را مى كند و ظهر و مغرب ساقط است. و احتمال دارد كه مراد از اين وقت فضيلت و اختيار باشد مثل آن كه چهار قدم از ظهر كه بگذرد يا سرخى مغربى كه زايل شود پاك شود در اين صورت نماز عصر و عشا را مى گذارد.

و احـاديث بسـيار بر هر يـک از اين در معنى وارد شـده است و شـيخ جمـع كرده است به آن كه در صـورت اخير نمـاز ظهر و مغرب سنت است و احوط آنست كه اول نماز ظهر را بكند و بعد از آن نماز عصر را و هم چنين اول نماز شام را بكند و ديگر خفتن را.

[هر گاه پاک شود از خون حيض در وقت نمازى و تأخير كند غسل را تا وقت نماز ديگر]

(و متى رأت الطّهر فى وقت صـلاه فاخّرت الغسل حتّى يدخل وقت صلاه أخرى فإن كانت فرّطت فيها فعليها قضاء تلك الصّلاه و ان لم تفرّط و انّما كانت فى تهيئه ذلك حتّى دخل وقت صـلاه اخرى فليس عليها القضاء انّما تصـلّى الصّلاه الّتى دخل وقتها) و هر گاه

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۴۲

پاك شود از خون حيض به آن كه بند شود

در وقت نمـازی و تأخیر کنـد غسل را تا وقت نماز دیگر داخل شود پس اگر در نماز اول تقصـیر کرده است بر او واجبست که قضا کند آن نماز را و اگر تقصـیر نکرده باشد و در مقدمات آن سعی کند مثل آن که آب را باید خرید یا گرم باید کرد یا به حمـام بایـد رفت و مشـغول این کارها باشـد تا وقت نماز دیگر داخل شود پس قضای آن نماز واجب نیست و همین نمازی که وقتش داخل شده است به جا می آورد.

و همیـن عبـارت صـحیحه عبیـد بـن زراره اسـت کـه از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللَّه علیه روایت کرده است، و دو احتمالی که حـدیث سابق داشت این عبارت نیز دارد که مراد آخر وقت باشـد یا وقت فضـیلت و بر هر احتمالی احادیث معتبره وارد شده است و احوط آنست که اگر چهار قدم از زوال بگذرد بی تقصیر ظهر را اول به جا آرد و بعد از آن عصر را تا وقتی که به غروب مقدار چهار رکعت نماز بماند عصر را به جا آورد پس اگر تقصیر کرده باشد ظهر را قضا کند و الا فلا.

[اگر زنی دو رکعت نماز ظهر بگذارد و خون حیض بیاید]

(فان صلّت المرأه من الظّهر رکعتین ثمّ رأت الدّم قامت من مجلسها و لیس علیها اذا طهرت قضاء الرّکعتین، فان کانت فی صلاه المغرب و قد صلّت منها رکعتین قامت من مجلسـها فاذا طهرت قضت الرّکعه) شـیخان این مضمون را بسند حسن کالصحیح از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه علیه روایت کرده اند و شـیخ در موثق کالصحیح نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که اگر

زنی دو رکعت نماز ظهر بگذارد و خون حیض بیاید برخیزد از آنجا یعنی نمازش تمام شد یا اگر در مسجد باشد برخیزد و بیرون آید و در وقتی که پاک شود قضای این دو رکعت بر او لازم نیست، و اگر در نماز شام باشد و دو رکعت کرده باشد قطع نماز بکند و از آنجا برخیزد و چون پاک شود یک رکعت شام را قضا کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۳

و جمعی از قدما باین حدیث عمل نموده اند و دور نیست که وجهش این باشد که چون دو رکعت نماز ظهر اصل نمازیست که حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است و آن را به جا آورد گویا نماز کرده است و آن دو رکعتی که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله زیاد کرده است اگر چه واجب است و لیکن در احکام اختلاف دارند چنانکه خواهد آمد در صحیحه زراره بخلاف رکعت آخر شام که اگر چه آن را حضرت صلوات اللّٰه علیه زیاد کرد اما آن را در سفر و حضر بحال خود گذاشت و آن را حکم دو رکعت اول داد لهذا شک در آن سبب بطلان نماز است پس بعد از پاک شدن همان رکعت را به جا آورد.

و ممکن است که لازم باشد که آن رکعت را در ضمن سه رکعت به جا آورد به آن که نماز شام را قضا کند چنانکه اگر یک روز اعتکاف در ذمه اش باشد واجبست که دو روز دیگر از باب مقدمه با آن ضم کند.

و اکثر علما عمل به این حدیث نکرده اند و تأویل کرده اند که این در صورتیست که نماز

ظهر را در اول وقت به جا آورده باشد و هر گاه در اثنا خون ببیند کاشف می آید که نماز ظهر بر او واجب نبوده است و نماز شام را بعد از گذشتن مقدار یک رکعت شروع کرده باشد کاشف آید که مقدار سه رکعت داشته است و تقصیر کرده است که آن را در اول وقت به جا نیاورده است پس قضا می کند آن رکعت را در ضمن سه رکعت و اللّه تعالی یعلم.

و احوط آنست که اگر از وقت مقدار نماز دریافته باشد قضا کند و اگر از آخر وقت مقدار یک رکعت دریافته باشد با زمان طهارت ادا کند و اگر تقصیر کند قضا کند و احوط در یک رکعت شام آنست که یک رکعت را اول به جا آورد در بعد از آن نماز شام را احتیاطا به جا آورد.

[هر گاه زنی در نماز باشد و گمان کند که حایض شده است]

(و اذا کانت فی الصّلاه فظنّت أنّها قد حاضت ادخلت یدها و مسّت الموضع فان رأت الدّم انصرفت و ان لم تر شیئا اتمّت صلاتها) عمار ساباطی در موثق روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۴

اللّه علیه که هر گاه زنی در نماز باشد و گمان کند که حایض شده است دست خود را بر آن موضع بمالد و ملاحظه کند اگر خون در آمده است نماز را قطع و اگر خون نبیند نماز را تمام کند و دور نیست که این ملاحظه از جهه اطمینان قلب خوب باشد و محتمل است که واجب باشد ملاحظه که مبادا نماز را در حیض به جا آورده باشد خصوصا هر گاه در اوقات عادت او باشد.

[اگر چند ماه خون نبیند]

(و سئل موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما عن رجل اشتری جاریه فمکثت عنده اشهرا لم تطمث و لیس ذلک من کبر و ذکر النّساء أنّه لیس بها حبل هل یجوز أن تنکح فی الفرج؟ فقال انّ الطّمث قد تحسبه الرّیح من غیر حبل فلا بأس أن یمسّها فی الفرج) و از آن حضرت صلوات اللّه علیه پرسیدند که اگر شخصی کنیزکی بخرد و چند ماه پیش او بماند و حایض نشود و حیض نیامدن به سبب پیری نباشد به آن که کنیزک جوان باشد و زنان چون ملاحظه کردند گفتند که حامله نیست آیا جایز است مالک را که با او جماع کند در فرج؟ با آن که محتمل است که حامله باشد و خلافست در حامله که از زنا نباشد که او را بعد از چهار ماه و ده روز وطی جایز است

یا نه و خواهد آمد و اگر حملش از زنا باشد پیش از چهار ماه و ده روز حرام است وطی و بعد از آن جایز است پس حضرت فرمودند که چون جزم بحمل نیست زیرا که ممکن که بادی سبب حبس حیض شده باشد و حامله نباشد پس باکی نیست که او را جماع کند در فرج.

و این حدیث بسند صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست و تتمه این حدیث اینست که گفتم که اگر حامله باشد از آن منتفع می توانم شد حضرت فرمودند که بلی در غیر فرج.

[اگر خون یک ماه بند آید]

(و اذا احتبس علی المرأه حیضها شهرا فلا یجوز ان تسقی دواء

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۵

الطمث من یومها لأنّ النّطفه اذا وقعت فی الرّحم تصیر إلی علقه ثمّ إلی مضغه ثمّ إلی ما شاء اللّٰه و انّ النّطفه اذا وقعت فی غیر الرّحم لم یخلق منها شی ء فاذا ارتفع طمثها شهرا و جاوز وقتها الّتی کانت تطمث فیه لم تسق دواء) کلینی بسند صحیح از رفاعه روایت کرده است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که گاه هست کنیز می خرم و خونش بند شده است به سبب فساد خون یا باد رحم و از این جهت او را دوا می دهیم همان روز حایض می شود آیا جایز است با آن که محتمل است که حامله باشد و لیکن من علم بحمل او ندارم حضرت فرمودند که چنین مکن عرض نمودم که این خون یک ماهی است که بند شده است و بر تقدیری که حامله باشد نطفه منی است تا چهل روز و ما عزل نطفه می کنیم و

منی را بیرون فرج می ریزیم. این هم مثل آنست صدوق اینها را از حدیث انداخته است و جواب حضرت را ذکر کرده است که فرمودند که این هر دو مثل هم نیستند اگر چه قیاس باطل است در این جا فرق هست زیرا که نطفه که در رحم افتاد علقه می شود بمنزله خون بسته، دیگر مضغه می شود پارچه گوشتی، دیگر تا به آن چه خدا خواهد که استخوان می شود و صورت بندی در آن می شود. دیگر گوشت بر روی استخوان بهم می رسد دیگر روح در او دمیده می شود، و اگر نطفه در غیر رحم ریخته شود در صورت عزل چیزی از آن خلق نمی شود پس فرق ظاهر است میان این دو نطفه پس هر گاه یک ماه بگذرد و از زمان حیض بگذرد دوا نمی توان داد زیرا که ممکن است که حامله باشد و فرزند ساقط شود و بمنزله قتل نفس است.

(و اذا اشتری الرّجل جاریه مدرکه و لم تحض عنده حتّی مضی لذلک ستّه اشهر و لیس بها حبل فان کان مثلها تحیض و لم یکن ذلک من کبر فهذا عیب تردّ به) کلینی و شیخ بسند صحیح از داود بن فرقد روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۶

کرده اند که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی کنیزک بالغه را بخرد و شش ماه بگذرد نزد او که حایض نشود و حامله نباشد حضرت فرمودند که اگر در سنی است که زنان در آن سن حایض می شوند و پیر و صغیره نباشد و هم چنین بعد از نه سالگی بسیار است که پانزده سال حایض نمی شود چنین نیز

نباشد این عیبی است که کنیز را باین عیب به صاحبش پس می توان دادن که زر خود را بگیرد.

و این مسأله بکتاب بیع انسب بود و خواهد آمد که هر صفتی که بر خلاف طبایع صحیحه باشد عیب است تا آن که اگر موی پشت زهار نداشته باشد رد می تواند کرد و کسی نگوید که کنیزانی که از جهت خدمتند هر چند حایض نشوند بهتر است زیرا که عیب فی نفسه عیب است هر چند نسبت به آن شخصی که به او فروخته باشیم عیب نباشد.

[بر حایض واجب نیست که بعد از حیض بشوید جامهائی را که در حالت حیض پوشیده باشد]

(و لیس علی الحائض اذا طهرت أن تغسل ثیابها الّتی لبستها فی طمثها او عرقت فیها الّا أن یکون أصابها شی ء من الدّم فتغسل ذلک منها) و بر حایض واجب نیست که بعد از حیض بشوید جامهائی را که در حالت حیض پوشیده باشد یا در آن عرق کرده باشد مگر آن که از خون نجس شده باشد که همان موضع نجس را می شویند و در این باب احادیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است و بعضی از آنها گذشت.

(فان اصاب ثوبها دم الحیض فغسلته فلم یذهب أثره صبغته بمشق حتّی یختلط و یذهب) پس اگر خون حیض به جامه حایض رسیده باشد و هر چند شویند اثر رنگ آن نرود جامه به گل سرخ رنگ کند تا رنگها مخلوط شود و آن اثر زایل شود یعنی اثر خون پیدا نباشد و محتمل است که چون از گل سرخ بشویند آن اثر بالکلیه زایل شود، و این معنی از جهت رفع وسواس است و اگر نه آن اثر خون پاکست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۷

و بر این مضمون روایت

موثق کالصحیح و قوی وارد شده است و مع هذا صدوقان حکم به صحت همین معنی کرده اند و علما نیز عمل کرده اند.

(و ان انقطع الحیض عن المرأه فخضبت رأسها بالحنّاء فانّه یعود إلیها الحیض) و اگر منقطع شود خون حیض از زنی و آن زن حنا بر سر بندد خون حیض عود خواهد کرد. روایت کرده است کلینی بسند قوی از محمد بن اسماعیل بن بزیع و ظاهر آنست که صدوق از کتاب او برداشته باشد و طریق صدوق به او صحیح است گفت که عرض نمودم به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما که کنیز بچه دارم و حیضش بند شده است پس حضرت فرمودند که حنا بر سر بندد که حیضش بحال خود خواهد آمد پس او را گفتم که حنا بست و حیضش بحال خود آمد.

(و لا باس ان تسکب الحائض الماء علی ید المتوضّئ و تناوله الخمره) باکی نیست که حایض آب بر دست کسی کند خواهد دستها را بشوید یا سجاده را به او بدهد چنانکه روایت است بسند صحیح از معاویه بن عمار که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا از دست حایض آب می توان گرفت؟ حضرت فرمودند که بعضی از زنان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آب بر دست حضرت می ریخت و آن زن حایض بود و سجاده صغیره را به آن حضرت می داد.

و در حدیث دیگر وارد شده است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله از یکی از زنان خود سجاده را طلب فرمودند آن زن گفت که من حایضم حضرت

فرمود که دستت حایض نیست بده.

غرض آنست که معاشرت با زن حایض می توان کرد و مثل یهود و مجوس از ایشان اجتناب نمی باید کرد و چیزی که حرامست جماع است چنانکه می گوید که:

[جایز نیست جماع کردن زن در حالتی که حایض باشد]

(و لا ـ یجوز مجامعه المرأه فی حیضها لأنّ اللَّه عزّ و جلّ نهی عن ذلک فقال وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّی یَطْهُرْنَ یعنی بذلک الغسل من الحیض) و جایز نیست جماع کردن زن در حالتی که حایض باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی از جماع نهی فرموده است و فرموده است که نزدیکی با زنان مکنید به جماع تا غسل کنند و آیه ترجمه اش اینست که یا محمد سؤال می کنند ترا از خون حیض چون در جاهلیت از زنان حایض اجتناب می نمودند مانند یهود و مجوس از آن حضرت سؤال نمودند که بچه عنوان با حایض سر کنیم حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که بگو یا محمد که این خون حیض نجس است و طبایع از آن نفرتی دارند پس شما از مجامعت ایشان دوری کنید و نزدیکی به جماع با ایشان مکنید تا پاک شوند بنا بر قرائت تخفیف یا تا غسل کنند بنا بر قرائت تشدید یا جمع بین القراءتین کنند در حکم که تا پاک شدن وطی حرام باشد و بعد از آن تا غسل کردن مکروه باشد.

اگر چه از احادیث ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم ظاهر می شود که قرآن بر یک قرائت نازل شده است و این اختلاف از راویان بهم رسیده است و لیکن تجویز فرموده اند که عمل به قرائت مشهوره کنیم تا وقتی که حضرت صاحب الامر خروج فرمایند صلوات اللَّه علیه.

و جمعی

از علما قرائت تشدید را مقدم می دارند از جهت آن که مراد از آن البته غسل است و بعد از آن نیز حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون زنان حایض غسل کنند پس جماع کنید ایشان را چنانکه حق سبحانه و تعالی شما را به آن امر کرده است یعنی با زنی که حلال شما باشند نه حرام یا جماع را بقصد حفظ نفس از معاصی کنید یا قصد فرزند داشته باشید یا در وقت جماع بسم اللّه بگوئید یا با طهارت باشید.

و جمعی قرائت تخفیف را مقدم می دارند و قرائت تشدید را حمل بر آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۹

می کنند که مراد از اطّهار طهارت باشد مجازا و عمل بهر دو بهتر است که تا پاك شدن حرام باشد و تا غسل کردن مکروه باشد به کراهت شدیده و تا فرج خود را شستن مکروه باشد به کراهت سبك چنانکه گفته است:

[اگر زن پاک شده باشد پیش از غسل فرجش را بشوید بعدا جماع کند]

(فان کان الرّجل شبقا و قد طهرت المرأه و اراد أن یجامعها قبل الغسل أمرها ان تغسل فرجها ثمّ یجامعها) پس اگر مردی بسیار خواهان جماع باشد و زن پاك شده باشد و خواهد که با او جماع کند پیش از غسل امر کند زن را که فرجش را بشوید بعد از آن با او جماع کند.

و مضمون این حدیث را کلینی بسند صحیح و سند قوی و شیخ بسند کالصحیح روایت کرده اند و چند خبر کالصحیح نقل کرده است که جماع نمی تواند کرد تا غسل نکند و حمل بر کراهت کرده است و جمع می توان کرد که جایز نباشد هر گاه این دو شرط مفقود باشد یکی آن که شبق

باشد. و دویم آن که فرجش را بشوید. لیکن دو حدیث کالصحیح روایت کرده است که جماع می تواند کرد و بعد از غسل بهتر است پس ظاهر شد که جایز است وطی با کراهت و در آن دو صورت کراهت کمتر می شود.

و محتمل است که مکروه نباشد خصوصا وقتی که آب بهم نرسد و از ترک جماع خوف مرض یا وقوع در زنا داشته باشد و احوط آنست که در این صورت تیمم کند زن تا بی دغدغه باشد چنانکه عمار ساباطی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسید که هر گاه زن تیمم بدل از غسل حیض کند حلال می شود بر شوهر حضرت فرمودند که بلی.

و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است که از حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که زن حایض را بعد از حیض و قبل از غسل جماع می توان کرد هر گاه آب نباشد که غسل کند حضرت فرمودند که هر گاه فرجش را بشوید و تیمم کند باکی نیست و جماع می تواند کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۰

و اشعاری به کراهت دارد در صورتی که شبق نباشد و خوف مرض یا وقوع در زنا نداشته باشد و الا کراهت نخواهد داشت چنانکه در حدیث کالصحیح از اسحاق ابن عمار مرویست که سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی زنش با او باشد در سفر و آب نیابد جماع می تواند کرد حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که جماع کند مگر آن که شبق باشد و یا خوف داشته باشد بر خود از ترک جماع که مریض شود یا به زنا افتد. و

غرض از این تطویل این بود که ظاهر شود که مبالغه که جمعی در منع کرده اند از عدم تتبع است.

[كفاره وطى حائض]

(و متى جامعها و هى حايض فى اوّل الحيض فعليه ان يتصدّق بدينار فان كان فى وسطه فنصف دينار، و ان كان فى اخره فربع دينار) و هر گاه جماع کند زن حایض را در اول حیض پس بر اوست که یک دینار تصدق کند و اگر در میان حیض باشد نیم دینار تصدق کند و اگر در آخر حیض باشد چهار یک دینار تصدق نماید.

و شیخ این مضمون را بعنوان مرسلی از داود بن فرقد روایت کرده است و ظاهرا صدوق از کتاب او برداشته است و طریق صدوق بکتاب او صحیح است و شیخ از کتاب محمد بن احمد بن یحیی برداشته است و بعید است که صدوق از آن کتاب برداشته باشد چون بنا بر گفته ابن ولید عمل به حدیثی که در کتاب او عن رجل باشد نمی باید کرد و این خبر عن رجل است و صدوق مخالفت ابن ولید هیچ نکرده است.

و علی ای حال ظاهرا کفاره سنت بوده باشد چون روایات مختلفه در کفاره وارد شده است با روایاتی که دلالت بر عدم وجوب می کند از آن جمله کلینی بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که اگر وطی در نصف اول است تصدق کند بر هفت نفر و در نصف آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۱

پیش از غسل چیزی نیست.

و در حدیث کالصحیح یا صحیح یک دینار است. و در حدیث کالصحیح نصف دینار است. و در حدیث کالصحیح دیگر اطعام ده مسکین

است و شیخ این سه حدیث را متفرق ساخته است بر سه حالت.

و در حدیث صحیحی و حدیث کالصحیح و حدیث قویی وارد شده است که چیزی نیست و استغفار کند و اینها را حمل کرده است بر آن که چیزی نداشته باشد یا جاهلا یا ناسیا وطی کرده باشد چنانکه در تتمه حدیث داود بن فرقد وارد شده است که عرض کردم به حضرت که اگر چیزی نداشته باشد که کفاره ندهد چه کند؟ حضرت فرمودند که تصدق کند بر یک مسکین و الا استغفار کند و دیگر چنین کاری نکند به درستی که استغفار توبه و کفاره است کسی را که چیزی نداشته باشد و کفاره نتواند داد. و در فقه رضوی به تفصیل وارد شده است چنانکه عبارت متن است.

(و روی انّه اذا جامعها و هی حایض تصدّق علی مسکین بقدر شبعه) و در موثق کالصحیح از عبید اللّٰه حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه مرویست که هر گاه مردی جماع کند با حایض تصدق کند بر درویشی آن قدر که او سیر شود. و از نقل این حدیث ظاهر می شود که صدوق اول را واجب نمی داند و اگر نه می گفت واجبست و احتمال دارد که مخیر داند میان آن چه که گذشت و میان تصدق بر یک مسکین.

و احوط آنست که اشرفی سکه دار تمام عیار بدهد و در نصف دینار اگر نصف صحیح به همرسد فبها و الا مقراض کند و نصف را یا ربع را بدهد، و بنا بر آن که واجب باشد قیمتش اگر چه یک تومان نقره بدهد صحیح نیست و اشرفی را به

یک کس و بیشتر می توان داد که در میان خود قسمت کنند، و اگر کفاره اطعام کند می باید نان در سفره حاضر سازد بقدر آن چه ده کس سیر شوند به آن که نان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۲

زیاد آید احتیاطا یا هر مسکینی را صد درم گندم یا جو بوزن قدیم بدهد احتیاطا.

(و من جامع أمته و هی حایض تصدّق بثلاثه امداد من طعام) و کسی که جماع کند با کنیز خود و کنیز حایض باشد تصدق کند به سه مد از گندم یا جو و گندم بهتر است و این عبارت فقه رضویست و شیخ بسند کالصحیح روایت کرده است که تصدق کند بر ده مسکین و استغفار کند و این احوط است.

(هذا اذا اتاها فی الفرج فان اتاها من دون الفرج فلا شی ء علیه) و این کفاره وقتی لازمست که جماع کند در فرج زن که اگر نزدیکی کند در غیر فرج بر او چیزی لازم نیست چنانکه در احادیث بسیار کالصحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند که از حایض چه جاها منتفع می توان شد؟ حضرت فرمودند غیر از قبل بعینه یا غیر فرج یا پائین فرج یا میان رانها یا هر جا که خواهد که غیر از موضع خون یا هر جا که خواهد غیر از آن موضع. و از همه ظاهر می شود که جایز باشد وطی دبر زن خصوصا در حیض.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که صفوان بن یحیی گفت به حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه عرض نمودم که شخصی از شیعیان شما مرا گفته است که به شما عرض

نمایم مسأله چون خود شرم داشت که بپرسد حضرت فرمود که چه چیز است گفتم که می تواند وطی کند در دبر زن؟ حضرت فرمودند که می تواند گفت عرض نمودم که شما این فعل را می کنید؟ حضرت فرمودند که ما این عمل را نمی کنیم. و احادیث در این مسأله در کتاب نکاح مذکور خواهد شد.

و در حدیث صحیحی وارد است که راوی پرسید از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۳

صادق صلوات اللَّه علیه که مردان از چه جای حایض منتفع می توانند شد حضرت فرمودند که میان رانها و داخل سوراخ نکند و محمولست بر کراهت.

و احوط آنست که اگر وطی دبر کند کفاره بدهد به نحوی که در وطی قبل مذکور شد چون اکثر احادیث کفاره جماع است مطلقا اگر چه مطلق منصرف می شود به متعارف که آن قبل است و اللَّه تعالی یعلم.

(و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله من جامع امرأته و هی حایض فخرج الولد مجذوما او ابرص فلا یلومنّ الّا نفسه) در وصیت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله خواهد آمد که فرمودند که هر که با زن خود جماع کند و او حایض باشد پس اگر فرزندی حاصل شود و خوره یا پیسی داشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را یعنی خود سبب شده است که فرزندش جذام و برص به همرسانیده است نعوذ باللَّه منهما.

(و سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن المشوّهین فی خلقهم؟ فقال هم الّذین یاتی آباؤهم نساءهم فی الطّمث) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردند چه سبب است که جمعی معیوب می باشد خلقت ایشان به آن که پدر و مادر

سفیدند و فرزند سیاه می باشد یا عضوی از اعضاء ایشان سیاه می باشد یا پیس می باشند یا خوره می دارند و امثال اینها از عیوب؟ حضرت فرمودند که اینها جمعی اند که پدران ایشان با مادران ایشان در حیض جماع کرده اند و اینها از آن جهت معیوب شده اند.

پس ظاهر شد که هر چه را حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده رعایت حال بندگان خود کرده است و مخالفت الهی سبب حسرتست در دنیا و عقبی.

و این مضمون را کلینی در قوی کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است. و صدوق در علل به سندی اقوی از آن روایت کرده است.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا یبغضنا الّا من خبثت ولادته او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۴

حملت به أمّه فی طمثها [او فی حیضها]) و به روایات متکثره از جابر بن عبد اللّٰه انصاری و زید بن ثابت و غیرهما از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم منقولست که همه فرمودند که دشمن ما نیست مگر کسی که ولد الزنا باشد، یا ولد الحیض که مادرش در حیض آبستن شده باشد بر او.

و جابر همیشه در کوچهای انصار فریاد می کرد که اگر خواهید که بدانید فرزندان خود را که حلال زاده اند یا حرامزاده بپرسید از ایشان که محبت علی دارند یا دشمنی اگر دوست آن حضرت باشند بدانید که حلال زاده اند و اگر دشمن باشند فکری در مادران ایشان بکنید که البته زنا کرده اند.

و احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که هر که نظر بدل خود کند و محبت اهل البیت را در دل خود بیابد شکر کند حق سبحانه

و تعالی را بر اول نعمتها که آن حلال زادگی است و در کتاب نکاح نیز خواهد آمد.

[استبراء کنیز]

(و تستبرأ الامه اذا اشتریت بحیضه و من اشتری أمه فدخل بها قبل ان یستبرئها فقد زنا بماله) و هر گاه کنیزی را بخرند واجبست که او را استبرا کنند به یک حیض که اگر یک حیض بیاید از او مظنون می شود که حامله نیست و او را وطی می توان کرد و کسی که کنیزی بخرد و به او دخول کند پیش از استبرا پس چنانست که بمال خود زنا کرده است و زنای بمال خود حرام است و لیکن مثل زنا بمال دیگران نیست. و احادیث استبرای کنیزان در کتاب نکاح خواهد آمد ان شاء اللّٰه تعالی و مصنف از جهت لفظ حیض در اینجا ذکر کرده است.

[هر گاه زن خواهد که غسل حیض کند بر او لازمست که استبرا کند]

(و اذا ارادت المرأه الغسل من الحیض فعلیها ان تستبرئ و الاستبراء أن تدخل قطنه فان کان هناک دم خرج و لو مثل رأس

الذّباب فان خرج لم تغتسل و ان لم یخرج اغتسلت) و هر گاه زن خواهد که غسل حیض کند بر او لازمست که استبرا کند یعنی ملاحظه کند که خون ایستاده است یا نه و استبرا آنست که پنبه بردارد اگر در رحم خونی مانده است که باید در آید در پنبه ظاهر می شود اگر چه مثل سر مگسی باشد پس اگر بیرون آید خون غسل نمی کند و هنوز حایض است و اگر چیزی در پنبه ظاهر نشود غسل کند که پاک شده است.

و این مضمون صحیحه محمد بن مسلم است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و بعد ازین ذکر کرده است که اگر بعد از استبرا و غسل زردی به بیند آن استحاضه است از

جهت آن وضو بسازد و گذشت که اگر خون بند نشود و اگر مبتدئه است و ابتدای حیض اوست تا ده روز صبر می کند و عمل حیض می کند، و اگر صاحب عادتست یک روز یا دو روز صبر می کند و بعد از آن عمل استحاضه می کند.

و در بعضی از روایات صحیحه وارد شده است که سه روز استظهار می تواند کرد. و در بعضی تا ده روز و احوط آنست که زیاده از دو روز عمل حیض نکند بشرطی که عادتش ده روز نباشد یا نه روز که عمل حیضش از ده روز نگذرد. و از- اذا ارادت تا بکذا ذکره ابی رحمه اللّه- همه عبارت فقه رضویست.

[هر گاه زن زردی ببیند به صفت خون حیض نباشد]

(و اذا رأت الصّفره و الشّی ء [او و النتن] فعلیها ان تلصق بطنها بالحائط و ترفع رجلها الیسری کما تری الکلب اذا بال و تدخل قطنه فان خرج فیها دم فهی حایض و ان لم یخرج فلیست بحائض) و هر گاه زن زردی ببیند یا چیزی از قبیل آن مانند کدورت که به صفت خون حیض نباشد، یا نتن و بد بویی ببیند چنانکه در بعضی از نسخ است و نسخه اول ظاهرتر است و موافق تهذیب است پس بر او لازم است که شکم خود را به دیوار بچسباند و پای چپ را بردارد چنانکه سگ در وقت بول کردن برمی دارد و پنبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۶

داخل فرج کند پس اگر خونی بر آن ظاهر شود حایض است و اگر خون در نیاید حایض نیست و این مضمون موثقه کالصحیحه سماعه است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه.

و فرق میان این مسأله و مسأله سابق

اینست که در سابق از حیض پاک شده بود ملاحظه می نمود که پاک شده است یا نه و این مسأله نمی داند که حایض است یا نه به آن که قطرها از آب زرد کدر می بیند و چنین ظاهر می شود از صدوق که پا برداشتن مخصوص لاحق است و حال آن که چنین نیست بلکه احادیث بسیار در صورت اول نیز وارد شده است که شکم خود را بر دیوار بگذارد و پای چپ خود را بردارد و کسی از پشت آن زن زور کند تا اگر چیزی ظاهر شود و اگر در هر دو صورت این عمل یا زور کرده شود بهتر است و سبب شفا است.

[اگر بر زن مشتبه شود خون حیض و خون جراحت رحم]

(و ان اشتبه علیها دم الحیض و دم القرحه فربّما کان فی فرجها قرحه فعلیها ان تستلقی علی قفاها و تدخل اصبعها فان خرج الدّم من الجانب الایمن فهو من القرحه و ان خرج الدّم من الجانب الایسر فهو من الحیض) و اگر بر زن مشتبه شود خون حیض و خون جراحت رحم چون بسیار است که در اندرون فرج دمل بهم می رسد پس بر آن زن لازمست که بر پشت بخوابد و انگشت خود را داخل کند در فرج خود پس اگر خون از جانب راست زن بیرون آید آن خون دمل است و اگر از جانب چپ درآید خون حیض است.

این کلام مضمون حدیث ابان است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و موافق است با نسخه نهایه شیخ و تهذیب در نسخهایی که نزد ماست. و سید بن طاوس ذکر کرده است که نسخ قدیمه تهذیب موافق کلینی است که بر عکس اینست

که اگر از جانب راست است از حیض است و اگر از جانب چپ است از قرحه است و این سهو از نساخ جدیده تهذیب است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۷

و بعضی از اصحاب مبالغه عظیم در این باب دارند که جانب چپ را از علامات حیض شمرده اند با آن که در این روایت در صورت اشتباه واقع شده است بلکه ابان از حضرت سؤال کرده است که دختر جوانی از ما قرحه در اندرونش به همرسیده است و خون روانی می آید و نمی داند که خون حیض است یا قرحه و به همین نحو در فقه رضویست و بعد از آن حضرت فرمودند که اگر از جانب چپ خون آید از حیض است.

و بعضی ترجیح نسخه تهذیب داده اند که چون شیخ اعلم است و افضل از کلینی نسخه او مقدم است و بر تقدیر اعلمیت اضبطیت در این باب عمده است و هر که اندک تتبعی دارد می دانند که کلینی أضبط است از جمیع علمای ما که آثار ایشان بما رسیده است و در اینجا گناه هیچ یک نیست بلکه ظاهرش آنست که نسخه کلینی که نزد شیخ بوده است چنین بوده است به قرینه این کتاب که اکثرش از کافی است و اگر در این نسخه چنین نبود جا داشت که سهو را نسبت به شیخ دهند و اظهر آنست که سهو از نساخ شده است.

و علی ای حال عمل به چنین حدیثی مشکل است و در چنین مسأله رجوع به احادیث دیگر اولی است به آن که اگر تمیزی از خون بوده باشد یا صاحب عادت باشد به آن عمل کند و الا عمل

به احتیاط کند در فعل عبادات و تروک حیض و اللّه تعالی یعلم.

[اگر بکارت زنش را ببرد و خونش بند نشود و نداند که آن چه می آید خون حیض است یا خون بکارت]

(و ان اقتضّ ها زوجها و لم یرق دمها و لا تدری دم الحیض هو ام دم العذره؟ فعلیها ان تدخل قطنه فان خرجت القطنه مطوّقه بالدّم فهو من العذره و ان خرجت منغمسه فهو من الحیض) و اگر شوهر بکارت زنش را ببرد و خونش بند نشود و نداند که آن چه می آید خون حیض است یا خون بکارت پس بر او لازمست که پنبه داخل فرج کند و لمحه ای صبر کند و بیرون آورد پس اگر خون طوق زده باشد بر پنبه خون بکارت است چون پرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۸

دریده است از اطراف آن خون می آید، و اگر پنبه پر خون شود و مطوق نباشد خون حیض است.

و بر این مضمون احادیث صحیحه از حضرت امام محمد باقر و امام موسی کاظم صلوات اللّه علیهما وارد شده است و کسی خلاف نکرده است.

[خون بکارت از لبهای فرج در نمی گذرد]

(و دم العذره لا یجوز الشّفرین) و خون بکارت از لبهای فرج در نمی گذرد این عبارت جزو احادیث نیست و لیکن در فقه رضوی باین عبارت واقع شده است و در واقع خون بکارت کم می باشد و خون حیض بسیار در غالب اوقات.

[صفات خون حیض]

(و دم الحیض حار یخرج بحراره شدیده و دم الاستحاضه بارد تسیل منها و هی لا تعلم) و خون حیض گرم است و بسیار با گرمی درمی آید یعنی سوزشی دارد و غلظت و سیاهی یا سرخی مایل به سیاهی نیز دارد در غالب اوقات و خون استحاضه سرد است و از زن می آید که او خبردار نمی شود و تنکی و زردی یا کدورت نیز دارد.

و گذشت که فایده اش در صورتیست که محتاج به تمیز باشد و هم چنین گذشت که اگر در ایام عادت زرد یا کدر ببیند حیض است و اگر در غیر عادت ببیند و از انتهای خون اول تا ابتدای این خون ده روز نگذشته باشد استحاضه است هر چند تر و تازه و سیاه باشد و اگر ده روز گذشته باشد و این خون بیاید اگر سه روز بیاید این نیز حیض خواهد بود و اگر به کمتر از سه روز بند شود استحاضه خواهد بود. و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و اما عبارت عبارت فقه رضوی است.

(کذلک ذکره ابی رحمه اللّه فی رسالته إلیّ) و هم چنین ذکر کرده است پدرم در رساله که بمن نوشته بود یعنی از اعلم انّ اقلّ الحیض تا اینجا از رساله پدرم بود و اگر چه پیشتر گفته بود و لیکن چون طولی به

همرسانید لازم بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۹

که اشاره بکند به آن و قانون متأخرين در چنين جاها انتهى است يا انتهى كلام ابى.

[هر گاه زنی پنج روز خون ببیند و پنج روز پاکی]

(و اذا رأت الدّم خمسه ايّام و الطّهر خمسه ايّام او رأت الدّم اربعه ايّام و الطّهر ستّه ايّام فاذا رأت الدّم لم تصلّ و اذا رأت الطّهر صلّت تفعل ذلك ما بينها و بين ثلاثين يوما فاذا مضت ثلاثون يوما ثمّ رأت دما صبيبا اغتسلت و احتشت بالكرسف و استثفرت فى وقت كلّ صلاه و اذا رأت صفره توضّأت) و هر گاه زنى پنج روز خون ببيند و پنج روز پاكى، يا چهار روز خون ببيند و شش روز پاكى پس هر گاه خون ببيند نماز نكند و هر گاه طهر ببيند نماز كند و هم چنين مى كند تا سى روز و چون سى روز بگذرد اگر خون بسيار ببيند در وقت هر نمازى غسل مى كند و پنبه برمى دارد و بر بالاى آن خرقه را بنحو پاردم مى بندد كه خون تعدى نكند و اگر بعد از سى روز زردى ببيند استحاضه قليله است از براى هر نمازى وضو مى سازد.

بدان كه ابن حديث موثق يونس بن يعقوب است كه از ابى بصير از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه روايت كرده است و يونس نيز قريب باين از آن حضرت روايت كرده است و چون اين دو حديث باصطلاح قدما صحيح است محدثان ثلاثه عمل باين كرده اند و ظاهرش اينست كه اين حكم نسبت به مبتدئه واقع شده است تخفيفا و رحمه لها چون عادتى ندارد تا يك ماه هر چه به صفت حيض باشد حيض حساب مى كند و هر چه

خون نبینـد یا به صـفت اسـتحاضه بینـد عبادت می کند تا شاید که تا یک ماه عادتی بهم رساند یا خونش بند شود چون مرض است که بر خلاف عادت زنان واقع شـده است و بعد از ماه به قانون متعارف عمل می کند که رجوع به تمیز می کند اگر تمیز داشته باشد با شرائط و الا رجوع به عادت اهل خود می کند و الا رجوع به روایات خواهد کرد.

و موافق قوانین متأخرین می باید که اول هر گاه سه روز یا چهار روز خون

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۰

ببینـد عمل حیض کند البته و بعد از آن اگر خون ببیند اگر چه به صـفت اسـتحاضه باشد حیض حساب کند تا ده روز مگر آن که خونش نیایـد که طاهر است و نماز می کند، و اگر مثلا در اول سه روز ببیند و بعد از آن سه روز نبیند و بعد از آن سه روز ببینـد کاشف می آید که همه حیض بوده است و بعد از ده روز یا بعد از انقطاع خون تا ده روز هر چند خون ببیند و به صـفت حیض باشد استحاضه خواهد بود و بعد از آن اگر سه روز خون ببیند یا بیشتر حیض خواهد بود و هم چنین اگر خون زرد ببیند تا ده روز عمل حیض می کند تا عادتش بهم رسد یا مرضش برطرف شود.

و ممکن است که تأویل این حـدیث نیز بر این وجه بکنیم که هر گاه اول سه روز یا بیشتر خون ببینـد بی دغدغه حیض است و اگر خون نبیند سه روز چنانکه ظاهر حدیث است می باید عبادت بکند شاید که پاک شده باشد موافق اخبار دیگر نیز،

و دیگر که خون ببیند چون در ده است عمل حیض می کند البته و هم چنین عمل می کند در جائی که اقل طهر در میان بگذرد و بعد از بیست روز باز چنین می کند که سه روز را حیض حساب می کند تا به آخر آن چه مذکور شد.

و خلاف ظاهری که هست در این صورت دو چیز است یکی آن که حضرت بیان نفرموده است که آن سه روزی که طهر بوده است کاشف آمد که حیض بوده است و این سهل است چون بسیار است که بیشتر به سایل فاضل گفته اند دیگر به فهم او می گذارند و دویم قید امکان حیض نشده است. و این را نیز ممکن است که رجوع بعلم سائل کرده باشند.

یا آن که چون معلوم نیست که حال این زن چون خواهد شد اول مرتبه که عمل حیض کرد ممکن است که همین حیض او باشد و ده روز دیگر که از این حیض بگذرد حیض او باشد و هم چنین در حیض ثانی ممکن است که انتهای حیض اول باشد و از اینجا ده روز حساب باشد پس در هر خونی که احتمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۱

حیض هست حق سبحانه و تعالی بر او تخفیف داده باشد چون ضبط این قاعده فضلا نمی توانند کرد زنان بی چاره چون توانند کرد خصوصا هر گاه در اوایل بلوغ باشد.

و ممکن است که قائل به تخییر شویم که مخیر باشد میان این عمل یا رجوع به قاعده کلیه و این حکم بر سبیل رخصت باشد و این اظهر است پس هر گاه مخیر باشد طرفی که بی دغدغه است و همه باین عمل کرده اند

اولی خواهد بود با امکان و اللّٰه تعالی یعلم.

[زن حایض هر گاه در سفر باشد و پاک شود و آب آن قدر نداشته باشد که از برای غسلش کافی باشد]

(و المرأه الحائض اذا رأت الطّهر فی السّفر و لیس معها ماء یکفیها لغسلها و حضرت الصّلاه فان کان معها من الماء قدر ما تغسل به فرجها غسلته و تیمّمت و صلّت و حلّ لزوجها ان یاتیها فی تلک الحال اذا غسلت فرجها و تیمّمت.) و زن حایض هر گاه در سفر باشد و پاک شود و آب آن قدر نداشته باشد که از برای غسلش کافی باشد یا هوا سرد باشد و غسل نتواند کرد و وقت نماز شود پس اگر آن قدر آب دارد که فرجش را بشوید، و تیمم کند و نماز کند و در این صورت که فرجش را شسته باشد و تیمم کرده باشد شوهرش با او نزدیکی می تواند کرد.

و این خبر ابو عبیده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است. و بنده را ظن قریب بعلم حاصل است که این خبر را کلینی از کتاب حسن بن محبوب برداشته است و سهل بن زیاد که در این طریق است از مشایخ اجازه است و طرق صحیح کلینی بکتاب حسن بسیار است پس حدیث صحیح باشد و در این نیز ظن متآخم علم دارم که صدوق نیز از آن کتاب نقل کرده است و از تتبع مرا علم عادی به همرسیده است إن شاء اللّٰه ترا نیز حاصل خواهد شد به اندک تتبعی اگر متابعت اسلاف را از خاطر بیرون کنی و الا آن شبهه ایست که معارضه با حق الیقین می کند چنانکه در ماده سنیان و کافران

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۲

مشاهد است.

و این شرطی است

که سید مرتضی رحمه اللّٰه در تواتر کرده است در جواب علماء سنیان که با او بحث کرده اند که چرا از احادیث غدیر خم و منزله و سفینه و ثقلین ما را علم حاصل نمی شود و شما دعوی علم می کنید سید فرمودند که ما را شبه سابقه در نفس نبود علم به همرسید و شما را شبهه محبت دین آباء و اسلاف در خاطر جا کرده است اگر جبرئیل بیاید و او را ببیند یقینا خواهید گفت که از کجا که جبرئیل است و اگر شیطان مصور شود بصورت خودش و بگوید که مذهب شما حق است خواهید گفت که البته جبرئیل است.

[بر زن جایز نیست نگاه به فرج دیگری کند]

(و لا یجوز للنساء ان ینظرن إلی أنفسهنّ فی المحیض لأنّهنّ قد نهین عن ذلک) و جایز نیست زنان را که نظر به فرج خود بدارند دیگران را در حالت حیض از جهت استبرا زیرا که ایشان را نهی کرده اند از نظر کردن به فرج دیگران و شیخ ما بهاء الدین محمد قدس سره ینظرن را بتشدید می خواند و می گفت مراد اینست که جایز نیست زنان را در حال حیض زینت کنند خود را که باعث نظر شوهران شود به ایشان و شیطان راه یابد در جماع ایشان زیرا که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله زنان را از زینت در حیض منع کرد.

و لیکن محمد بن یعقوب کلینی رضی اللّٰه عنه روایت کرده است بسند صحیح از ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که به آن حضرت رسید که جماعتی از زنان در میان شب چراغ می طلبند و زنان را می گویند که اندرون فرج ایشان

را ببینـد که پاک شده اند یا نه حضـرت می فرمودند که بد می کنند و می فرمودند که کی چنین می کردند در زمان حضـرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله.

و در حـدیث حسـن کالصـحیح روایـت کرده اسـت از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیـه که آن حضـرت نهی می فرمودند زنان را که نظر به فروج

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۳

خود کننـد یا بدارنـد جمیع را که نظر به فروج ایشان کننـد در شب می فرمودند که گاه هست زرد می باشد خون حیض و گاه هست تیره می باشـد خـاکستری کی در شب تشـخیص می تواننـد کرد بلکه تشـخیص آن به پنبه می بایـد کرد و بهتر ظاهر می شود و مع هذا بی ضرورتی نظر به فرج دیگران کردن حرامست.

و این دو حدیث را کلینی در باب استبرا آورده است و اگر مشدد نیز بخوانیم این معنی مراد است و اگر مخفف خوانیم از بابت و لا تقتلوا أنفسکم که مراد نفس دیگرانست مجملا باب افعال و تفعیل انسب است و لیکن بمعنی مذکور.

(و سـال عبیـد اللّٰه بن علیّ الحلبیّ ابـا عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه عن الحـائض ما یحلّ لزوجها منها قال تتّزر بازار إلی الرّکبتین و تخرج سرّتها ثمّ له مـا فوق الازار و ذکر عن ابیه صـلوات اللّٰه علیهمـا انّ میمونه کانت تقول انّ النّبیّ صـلّی اللّٰه علیه و آله کان یأمرنی اذا کنت حایضا ان اتّزر بثوب ثمّ اضـطجع معه فی الفراش) و به اسانید صـحیحه روایت کرده است حلبی از حضرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که از آن حضـرت سؤال کرد که از حایض چه چیز حلالست بر شوهرش حضـرت فرمودنـد که لنگی می بندد تا

زانوها و نافش را بیرون می کند و بالای ازار از اوست یعنی از طرفین مثل ساق و سینه یا دست بر بالای لنگ می تواند گذاشت و به زیر آن نمی تواند برد و آن حضرت صلوات اللَّه علیه از پدرش صلوات اللَّه علیه نقل کرد که میمونه زوجه حضرت سید مرسلین صلی اللَّه علیه و آله می گفت که آن حضرت می فرمودند در وقتی که من حایض می بودم که لنگی ببندم و با آن حضرت بخوابم.

و باین حدیث سید مرتضی رضی اللَّه عنه قایل شده است و جایز نمی داند تمتع بردن از حایض را از ناف تا زانو مگر از فوق لنگ. و چند حدیث دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۴

موثق کالصحیح بر این مضمون وارد شده است و حمل بر استحباب کرده اند از جهت احادیث بسیاری که گذشت که غیر قبل حلال است.

و محتملست که تقیه وارد شده باشد چون موافق اکثر عامه است و قرینه تقیه حکایت میمونه، و هر جائی که حضرات ائمه معصومین استشهاد می آورند به گفته ازواج نبی یا غیر ایشان ظاهرش تقیه است و اگر نه قول ایشان قول اللَّه است چه حاجت بفعل دیگری دارد.

[زنان حضرت صلی اللَّه علیه و آله وقتی که حایض می شدند نماز نمی کردند]

(و قال و کانت نساء النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله لا یقضین الصّلاه اذا حضن و لکن یتحشّین حین یدخل وقت الصّلاه و یتوضّین ثمّ یجلسن قریبا من المسجد فیذکرن اللَّه عزّ و جلّ) حلبی می گوید که حضرت فرمودند که زنان حضرت صلی اللَّه علیه و آله وقتی که حایض می شدند نماز نمی کردند و لیکن فرج خود را از پنبه پر می کردند در وقت هر نمازی و وضو می ساختند و نزدیک مسجد می نشستند و ذکر

حق سبحانه و تعالی می کردند و این معنی گذشت.

و قرب مسجد از این جهت بود که خانه های ایشان متصل بود بمسجد نزدیک می نشستند تا عادت دخول مسجد را نیز فراموش نکنند تا آن که در استحاضه نیز قریب به مسجد می آمدند و سجده را در مسجد می کردند و موضع خون بیرون مسجد می بود چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است.

[هر گاه زنی ادعا کند که در یک ماه سه حیض دیده ام و عدّه ام سرآمده است آیا می شنوند از او]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فی امرأه ادّعت انّها حاضت فی شهر واحد ثلاث حیض انّه تسأل نسوه من بطانتها هل کان حیضها فیما مضی علی ما ادّعت؟ فان شهدن صدّقت و الّا فهی کاذبه) و بسند صحیح از عبد اللّٰه بن مغیره از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه زنی ادعا کند که در یک ماه سه حیض دیده ام و عدّه ام سرآمده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۵

است آیا می شنوند از او؟ حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از زنانی که با آن زن معاشرت باطنی دارند سؤال می کنند که آیا پیش از این هم چنین می آمده است حیض او که در یک ماه سه حیض دیده باشد اگر زنان شهادت بدهند تصدیق او می کنند و اگر نه دروغ می گوید.

و این حدیث بحسب ظاهر مخالف ظاهر آیه است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِی أَرْحامِهِنَّ یعنی کتمان نکنند زنان چیزی را که حق سبحانه و تعالی در رحمهای ایشان آفریده است و اگر سخن ایشان مسموع نباشد نهی از کتمان بحسب ظاهر بی فایده است.

و هم چنین در

حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه وارد شده است که عده و حیضش متعلق است به زنان، و گفته ایشان در آن مسموع است، و ادعای ایشان مصدقست پس حمل می باید کرد که مستحب است تفحص در صورتی که آن زن متهم باشد به کذب.

و محتمل است که حضرت موافق واقع فرموده باشند که او کاذبست و نفرمودند که مکذبست یا مصدق نیست پس ممکن است که کاذب باشد و ما را تصدیق باید کرد مثل فواحش که علم عادی هست که ایشان عده نمی دارند اگر گویند که ما عده می داریم تصدیق می باید کرد.

و هم چنین اگر مردی را با زنی در یک لحاف ببینیم و بگوید که زن منست و علم عادی به کذب او داشته باشیم بحسب ظاهر شرع تصدیق می باید کرد بلکه اگر ادعا نکنند ما را جایز نیست ظن بد به مسلمانان بردن هر چند بحسب واقع چنین نباشد و اللَّه تعالی یعلم.

[باز کردن مو هنگام غسل]

(و سال عمّار بن موسی السّاباطیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الحائض تغتسل و علی جسدها الزّعفران لم یذهب به الماء قال لا باس به. و عن المرأه تغتسل و قد امتشطت بقرامل و لم تنقض شعرها لم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۶

یجزئها من الماء قال مثل الّذی یشرّب شعرها و هو ثلاث حفنات علی رأسها و حفنتان علی الیمین و حفنتان علی الیسار ثمّ تمرّ یدها علی جسدها کلّه) و بسند موثق منقول است که عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال نمود از حایضی که غسل کند و بر بدنش زعفران باشد و آب آن را نبرده باشد

حضـرت فرمودند که باکی نیست و سؤال کرد از زنی که غسل کند و موی سـرش را به گیس باف بسته باشد و خواهد که باز نکنـد چه مقدار از آب او را کافی است. حضـرت فرمودند که آن قدر آب بس است که بخورد مو دهد که به زیر آن برسد و آن سه کف آبست که بر سـر ریزد و دو کف بر دست راست و دو کف بر دست چپ و بعـد از آن دست به همه بدن بمالد تا آب به همه جا برسد.

و حفنه را اطلاق می کنند بر یک کف و دو کف و ظاهرا در اینجا دو کف مراد باشد. اما زعفران را حمل کرده اند که محض رنگی باشد چنانکه متعارف نیز همین است و اگر عینی داشـته باشد به حیثیتی نباشد که آبی که به آن جا رسد مضاف شود اما اگر اول آب برسد و زمانی که بماند مضاف شود ظاهرا ضرر نداشته باشد و لیکن احوط اجتنابست.

و مؤید اینست حدیث صحیحی که ابراهیم بن ابی محمود گفت به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی جنب شود و زعفران بر سر و بدنش باشد و بوی خوش و چیزهای چسبند مثل لادن و چیزهای خوشبو که موی سر و ریش را بـه آن معطر می سازنـد و چـون غسـل می کنـد می یابـد که اثر زعفران و بـوی در بـدنش مانـده است حضـرت فرمودند که باکی نیست.

اما خلوق که زعفران دارد ظاهرش آنست که آب به بـدن می رسـد و اما چیزهای چسـبنده مانند غالیه اگر چه چسـبنده است و لیکن متعارفست که مو

لوامع

را به آن معطر مى سازند و شستن مو واجب نيست بلكه مى بايد آب به زير مو برسد.

و اما نگشودن مو نيز از اين جهت است كه آب به زير آن مى بايد رسانيد چنانكه در حديث صحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه وارد شده است كه سابقا گيسو بافتن مثل اين زمان نبود دو جا از پيش سر و دو از عقب سر مى بافتند اندك آبى به زير مو مى رسيد و الحال كه گيسوى بسيار بر سر مى بافند مبالغه نمايند كه آب به زير مو برسد و مثل اين احاديث كالصحيحه وارد است.

و اما تقديم جانب راست بر چپ كه در اين حديث وارد شده است بعضى استدلال كرده اند بر ترتيب و دلالت ندارد زيرا كه و او دلالت بر ترتيب ندارد مع هذا حضرت صلوات اللَّه عليه فرمودند كه چون آب بر هر دو طرف بريزد بعد از آن دست بر همه بدن بمالد اگر ترتيب لازم بود مى بايست كه اول دست بر جانب راست بمالد و بعد از آن كه آب بر جانب چپ بريزد دست بر آن بمالد پس دلالتش بر عدم ترتيب اظهر است.

[استشهاد به فعل همسران پيامبر]

(و كان بعض نساء النّبيّ صلّى اللَّه عليه و آله ترجّل شعرها و تغسل رأسها و هى حايض) و چنين بود كه بعضى از زنان آن حضرت صلى اللَّه عليه و آله موى سر را شانه مى كردند و سر را مى شستند در حالت حيض و ظاهر آنست كه حضرت ديده باشند و منع نكرده باشند يا حضرت او را فرموده باشند كه چنين كند چون حضرت با ايشان مى خوابيد اگر زينت كردن

ایشان خوب نباشد دفع کثافت مطلقا مطلوبست همیشه چنانکه اخبار بسیار در این باب وارد شده است، و در طرق عامه احادیث بسیار نقل کرده اند باین عنوان با تذکیر ضمیر که مراد اینست که بعضی از زنان سر آن حضرت را می شستند و شانه می کردند. و محتمل است که در اینجا نساخ غلط کرده باشند و اللّٰه تعالی یعلم.

[و هر گاه زنی بزاید و خونش آید ده روز ترک نماز می کند]

(و اذا ولدت المرأه قعدت عن الصّلاه عشره ایّام الّا ان تطهر قبل ذلک فان استمرّ بها الدّم ترکت الصّلاه ما بینها و بین ثمانیه عشر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۸

یوما لأنّ اسماء بنت عمیس نفست بمحمّد بن ابی بکر فی حجّه الوداع فامرها رسول اللّٰه علیه و آله ان تقعد ثمانیه عشر یوما) و هر گاه زنی بزاید و خونش آید ده روز ترک نماز می کند مگر آن که خونش بند شود پیش از ده روز که بعد از آن نماز می کند پس اگر خونش مستمر شود یعنی از ده روز در گذرد ترک می کند نماز را تا هجده روز اگر خونش آید زیرا که اسماء بنت عمیس در حج وداع محمد را زایید پس حضرت امر فرمودند او را که هجده روز ترک نماز کند و نفاس حساب کند.

بدان که جمعی از علما اکثر نفاس را هجده روز می دانند و جمعی عادت حیض را اعتبار می کنند و اگر عادت نداشته باشد و مبتدئه باشد هجده روز و بعضی صاحب عادت را عادت و مبتدئه را ده روز. و اقاویل بسیار و احادیث بسیار در این باب وارد شده است.

احوط آنست که عادت حیض را حساب کند و بعد از آن تا ده روز استظهار می تواند

کرد چنانکه در حیض استظهار می کند و بعد از ده روز اگر خون بسیار به صفت حیض بیند تا هجده روز مخیر است میان عبادت و ترک آن و آن باقی ایام استظهار نفساء است و اگر ما بعد عادت را بعد از استظهار به یک روز یا دو روز عمل هر دو به جا آورد نهایت احتیاط است و عمل به همه اقوال و روایات کرده خواهد بود.

و بعضی از علما تا بیست و یک روز قایل شده اند به آن که سه روز بعد از هجده روز استظهار او باشد و قولی بیشتر از علمای شیعه بخاطر نیست و در فقه رضوی هست که در روایت واقع است یعنی از آبای ما صلوات اللّٰه علیهم که نفساء هجده روز ترک نماز می کند و روایت بیست و سه روز نیز مرویست.

و روایت ده روز و سه روز از جهت استظهار و بهر یک از این روایات عمل می تواند نمود از روی تسلیم. و از عامه اقوال بسیار نقل کرده اند و از سی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۹

و چهل و پنجاه و شصت و از طرق ما نیز روایات وارد شده است و کافه علمای ما حمل کرده اند همه را بر تقیه و جمعی نیز قایلند که باین اخبار فتوی می توان داد در حال تقیه و اللّٰه تعالی یعلم.

[چون اقل حیض سه روز است و اکثرش ده روز است]

(و قد روی انّه صار حدّ قعود النّفساء عن الصّلاه ثمانیه عشر یوما لأنّ اقلّ الحیض ثلاثه ایّام و اکثره عشره ایّام و أوسطه خمسه ایّام فجعل اللّٰه عزّ و جلّ للنّفساء اقلّ الحیض و أوسطه و اکثره) و صدوق به سندی قوی از حنان بن سدیر روایت

کرده است که به حضرت صلوات اللَّه علیه عرض نمودم و چون مضمر است ظاهرا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه باشد که چرا زنی که زاییده است هجده روز ترک نماز می کند حضرت فرمودند که چون اقل حیض سه روز است و اکثرش ده روز است و وسطش پنج روز است حق سبحانه و تعالی از جهه او اقل و اوسط و اکثر را مقرر ساخت.

[اصحاب ما روایت کرده اند که چهل روز ترک نماز می کند]

(و الاخبار الّتی رویت فی قعودها اربعین یوما و ما زاد إلی ان تطهر معلوله کلّها وردت للتّقیّه لا- یفتی بها الّا اهل الخلاف) و اخباری که اصحاب ما روایت کرده اند که چهل روز ترک نماز می کند یا زیاده که پنجاه روز باشد تا آن که طاهر شود و این خبری دیگر است معلول است و علتی دارد که چنین روایت شده است که آن تقیه است یا ضعیف است به اعتبار تقیه که عمل به آن نمی توان کرد و فتوای به آن اخبار نمی توان داد مگر سنیان را اگر از ما بپرسند.

و آن چه از عامه مشهور است قول ابو حنیفه و احمد بن حنبل و جمعی دیگر چهل روز است و قول شافعی و مالك و احمد در روایتی دیگر شصت روز است و از مالك قول هفتاد نیز روایت کرده اند و قول حسن بصری پنجاه روز است. و شیخ بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که اگر نفسا خونش بند نشود سی

روز چهل روز تا پنجاه روز ترک نماز می کند و دور نیست که مراد حضرت اخبار از حال

سنیان باشد که ایشان چنین می کنند.

و در روایت موثقی چهل روز وارد شده است و در روایت ضعیفی وارد شده است که حدی ندارد یعنی تا پاک شود. و در روایت ضعیفی چهل تا پنجاه وارد شده است و شک نیست در آن که محمول است این روایات بر تقیه چون روایات متواتره بر خلاف اینها وارد شده است.

[زنی که یک روز یا دو روز در زاییدن داشته باشد یا بیشتر و زردی یا خون بیند نماز را چه کند؟]

(و روی عمّار بن موسی السّاباطیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن امرأه اصابها الطّلق الیوم و الیومین و اکثر من ذلک تری صفره او دما کیف تصنع بالصّلاه؟ قال تصلّی ما لم تلد فان غلبها الوجع صلّت اذا برئت) و بسند موثق سؤال کرد عمار از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از زنی که یک روز یا دو روز در زاییدن داشته باشد یا بیشتر و زردی یا خون بیند نماز را چه کند؟ حضرت فرمودند که نماز می کند تا نزاییده است اگر وجع بر او غلبه کند و نماز را نکند بنا مشروع وقتی که به شود قضا کند. چون خلافی نیست ظاهرا میان علمای ما که نفاس با ولادت می باشد یا بعد از آن و هر چه بیش از ولادت آید اگر زرد باشد استحاضه است. و اگر سیاه یا سرخ باشد و سه روز نشود آن نیز استحاضه است. و اگر سه روز بشود و به صفت حیض باشد و در ایام حیض یا قریب به آن باشد ظاهرا حیض باشد چنانکه گذشت که حیض با حمل جمع می شود.

و جمعی در اینجا شرط کرده اند که می باید اقل طهر به همرسد میان حیض و نفاس چون نفاس حکم حیض

دارد، و چون این فرض نادر بود حضرت حکم فرمودند که نماز می کند و ممکن است که حکم حضرت صلوات اللّٰه علیه از این جهت باشد که شرایط فوق نیز نادر است و اگر خونی آید بیش از یک روز و دو روز نمی آید و اللّٰه تعالی یعلم.

باب التیمم

[آیه تیمم]

(قال اللّٰه عزّ و جلّ وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ، أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ مِنْهُ ما یُرِیدُ اللّٰهُ لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لکِنْ یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ

«۱» بابی است در بیان تیمم و احکام آن حق جل و عز می فرماید بعد از بیان وضو و غسل که مذکور شد و اگر بوده باشید بیمار یا مسافر و آمده باشد کسی از شما از زمین کو که بواسطه بول و غایط رفته باشید و گاه هست که آنها دست بهم نمی دهد و بادی جدا می شود که حدث اصغر از شما واقع شده باشد یا جماع کرده باشید با زنان و نیابید آب را پس تیمم کنید یا قصد کنید صعید خوب را. و مشهور در احادیث آنست که مراد از صعید وجه الارض است که شامل سنگ باشد. و بعضی گفته اند که مراد از آن خاک است و مراد از طیب آنست که نجس و مغصوب نباشد علی المشهور. پس چون دست بر صعید زدید مسح کنید بعضی از روهای خود را که پیشانی باشد یا با جبینین دو طرف پیشانی و بعضی از دستهای خود را از صعید و حق سبحانه و تعالی تیمم را

بدل از وضو و غسل مقرر فرمود از جهت آن که نمی خواهد که کار را بر شما تنگ کند و لیکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۲

می خواهد که پاک کند شما را از احداث و از گناهان به سبب اطاعت و می خواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند به تخفیف عبادات به آن که بدل از طهارت آبی طهارت خاکی مقرر فرمود شاید که شما شکر خداوند خود را به کردن عبادت و ترک مناهی به جا آورید. این مجملی بود از ترجمه و باقی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

[بیان وجه احکام وضو و تیمم]

(و قال زراره قلت لأبی جعفر صلوات اللّٰه علیه الّا تخبرنی من این علمت و قلت انّ المسح ببعض الرّأس و بعض الرّجلین؟ فضحک و قال یا زراره قاله رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و نزل به الکتاب من اللّٰه عزّ و جلّ لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ قال او یقول فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ فعرفنا انّ الوجه کلّه ینبغی ان یغسل ثمّ قال و أیدیکم إلی المرافق فوصل الیدین إلی المرفقین بالوجه فعرفنا انّه ینبغی لهما ان یغسلا إلی المرفقین ثمّ فصل بین الکلام فقال و امسحوا برءوسکم فعرفنا حین قال برءوسکم انّ المسح ببعض الرّأس لمکان الباء ثمّ وصل الرّجلین بالرّأس کما وصل الیدین بالوجه فقال و ارجلکم إلی الکعبین فعرفنا حین وصلهما بالرّأس انّ المسح علی بعضهما ثمّ فسّر ذلک رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله للنّاس فضیّعوه ثمّ قال فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ فلمّا ان وضع الوضوء عمّن لم یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لأنّه قال بوجوهکم ثمّ وصل بها

و أيديكم منه اى من ذلك التّيمّم لأنّه علم انّ ذلك اجمع لم يجر على الوجه لأنّه يعلق من ذلك الصّعيد ببعض الكفّ و لا يعلق ببعضها ثمّ قال ما يريد اللَّه ليجعل عليكم من حرج و الحرج الضّيق) و بسند صحيح زراره گفت كه به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه عرض نمودم كه آيا خبر نمى دهى مرا كه از كجا بدانم و بگويم، يا از كجا مى دانى و مى گويى تا مباحثه با

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۶۷۳

خصمان كه كنم دانم كه جواب ايشان را توانم گفت اگر از من بپرسند كه چرا مسح بعضى از سر و بعضى از پاها را مى بايد كرد؟ حضرت تبسم فرمودند محتمل است كه تبسم از ترك ادب او باشد يا از آن كه بعد از اين خواست فرمود كه او را به تعجب درآورد كه با آن كه در قرآن هست و زراره قارى و مفسر بود نمى دانست و گفت اى زراره رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله فرموده است و ما از آن حضرت داريم و كتاب الهى به آن معنى نازل شده است و ما مى دانيم زيرا كه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه روهاى خود را بشوييد دانستيم كه كل را مى بايد شست و در عرف غير اين معنى را نمى فهمند.

پس فرمود كه و دستهاى خود را تا مرفقها و آن بند ذراع و بازوست بشويند پس وصل فرمود به واو عاطفه دست را برو و رو را كل مى بايست شست دانستيم كه دستهاى تا مرفقين را نيز تمام مى بايد شست پس حق سبحانه و تعالى تغيير اسلوب فرمود به نحوى

دیگر به آن که با بر سر مفعول درآورد و فرمود که مسح کنید بعضی از سرهای خود را پس چون با درآورد دانستیم که مراد الهی مسح بعضی از سر است.

بعد از آن عطف فرمود پاها را بسر چنانکه عطف فرمود دستها را بر دو کف و پاها را تا کعبین پس دانستیم که بعضی از پاها را مسح می باید کشید با آن که آیه دلالتش ظاهر بود حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله قولا و فعلا از جهت مردمان بیان فرمود و ایشان ضایع کردند آن را. دیگر فرمود که اگر آب نیابید تیمم کنید صعید طیب را یعنی قصد آن کنید یا از آن تیمم کنید پس مسح کشید بعضی از روهای خود را.

پس چون حق سبحانه و تعالی وضو را ساقط ساخت از کسی که آب نیابد بعضی از مواضع غسل را مسح فرمود چون شش موضع بود سه مغسول که رو و دستها بود، و سه ممسوح که سر و پاها بود، سه مغسول را مقرر ساخت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۴

بعضی از آنها را مسح کشند زیرا که لفظ با بر وجوهکم درآورد و أیدیکم را بر او عطف فرمود و فرمود که منه یعنی مسح کشید از آن چه قصد به آن کرده بودید از صعید طیب و من تبعیضی آورد یعنی بعضی از آن خاک را بر رو و دستها بمالید چون می دانست که دستی که بر خاک زنند خاکش بتمام رو نمی رسد زیرا که خاک بر بعضی از دست می چسبد و بر بعضی نمی چسبد.

دیگر فرمود که خداوند عالمیان نمی خواهد که بر شما کار را

تنگ کند این نیز مؤید تبعیض مسحهاست در وضو و تیمم پس ظاهر شد که حق سبحانه و تعالی در چهار جا اشاره فرموده است و حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله نیز که وضو و تیمم ساختند چنین کردند اما وضوی آن حضرت گذشت و اما تیمم را پس عقیب این ذکر می کند.

[تیمم عمار]

(و قال زراره قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ذات یوم لعمّار فی سفر له یا عمّار بلغنا انّک اجنبت فکیف صنعت؟ قال تمرّغت یا رسول اللّه فی التّراب قال فقال له کذلک یتمرّغ الحمار أ فلا صنعت کذا ثمّ أهوی بیدیه إلی الارض فوضعهما علی الصّعید ثمّ مسح جبینه بإصابعه و کفّیه إحداهما بالأخری ثمّ لم یعد ذلک) و بسند صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله روزی به عمار فرمودند در سفری که ای عمار شنیدم که جنب شدی چه کردی؟

گفت یا رسول اللّه در خاک غلطیدم حضرت فرمودند که مانند الاغ غلطیدی خر چنین می غلطد یعنی قیاس کار خرانست چرا نپرسیدی چرا چنین نکردی؟

پس حضرت رسول اللّه علیه و آله یا حضرت امام محمد باقر بر احتمالی دستها را به زیر آوردند و بر صعید که خاکست یا زمین گذاشتند بعد از آن پیشانی را یا دو طرف آن را بنا بر نسخه جبینیه به انگشتان خود مسح کردند و دستها را هر یک بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۵

دیگری مالیدند و دیگر دست بر خاک نزدند و به یک مرتبه اکتفا فرمودند.

بدان که

حکایت عمار در طریق شیعه و سنی متواتر است و هیچ کس در تواتر قرآن شک ندارد. سنیان در صحاح خود بطرق متکثره از عمر بن الخطاب روایت کرده انـد که عمر اعتقاد به تیمم نـداشت و می گفت که اگر آب بهم نرسـد نماز مکنیـد و در مجلس عمر عمـار حکایت خود را کرد عمر او را تهدیـد نمود عمار گفت اگر به جدّی: من حکایت خود را جائی نقل نکنم، و همین معنی کافی است در کفر او کفر سنیان سیما علمای ایشان که شخصی که منکر قرآن باشد و به اتفاق مسلمانان کافر باشد او را امام دانند و اگر خواهی رجوع به صحاح سته کن در باب تیمم.

و لیکن اینها عبادت او است حق به جانب ایشان است کسی که سیده نساء العالمین فاطمه الزهراء با محسن فرزنـد رسول خـدا شهید کند و قصور نداشته باشد انکار قرآن سـهل خواهد بود و کسـی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را گوید که این مردک هذیان می گوید و در جمیع صحاح سته متواترا از او نقل کنند و منافی اسلام او نباشد اینها سهل خواهد بود.

[پس هر گاه شخصی خواهد که تیمم بدل از وضو کند]

(فاذا تیمّم الرّجل للوضوء ضـرب یدیه علی الارض مرّه واحده ثمّ نفضهما و مسح بهما جبینیه و حاجبیه و مسح علی ظهر کفّیه و اذا کان التّیمّم للجنابه ضـرب یدیه علی الارض مرّه واحده ثمّ نفضـهما و مسح بهما جبینیه و حاجبیه ثمّ ضرب یدیه علی الارض مرّه اخری و مسـح علی ظهر یدیه فوق الکفّ قلیلا و یبدأ بمسح الیمنی قبل الیسـری) پس هر گاه شخصـی خواهد که تیمم بدل از وضو کند هر

دو دستها را یک مرتبه بر زمین زند و خاک آن را بیفشاند و بهر دو دست مسح بر دو طرف پیشانی کند با ابروها و پشت هر دو دست را مسح کند. و اگر تیمم بدل از غسل جنابت باشد هر دو دست را یک مرتبه بر زمین زند پس هر دو دست را بیفشاند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۶

پهلوهای پیشانی را با ابروها مسح کند پس دستها را مرتبه دیگر بر زمین زند و پشت دستها را مسح کند بالای دست اندکی و ابتدا کند به مسح دست راست پیش از دست چپ.

اما آن چه صدوق ذکر کرده است از زدن دست بر زمین شکی نیست که بهتر است. و در احادیث صحیحه بسیار بلفظ ضرب واقع شده است. و در احادیث صحیح و کالصحیح بلفظ وضع واقع شده است جمعی ضرب را سنت می دانند و جمعی وضع که مطلق است است حمل بر مقید می کنند و ضرب را واجب می دانند و اظهر استحبابست. و احوط ضربست و اللّٰه تعالی یعلم.

و اما آن چه ذکر کرده است که مسح جبینین را بکشد موافق ظاهر خبر زراره است که گذشت، و موافق حسنه زراره و حسنه عمرو بن ابی المقدام است که در هر سه جبین واقع شده است. و ممکن است که مراد از جبین جبهه باشد با جبین و در موثقه کالصحیح زراره مسح جبهه واقع شده است علما هر دو را با هم ضم کرده اند.

و در صحیحه زراره، و صحیحه محمد بن مسلم، و صحیحه اسماعیل بن همام، و صحیحه داود بن نعمان، و کالصحیح کاهلی و غیر اینها از اخبار

بسیار مسح رو واقع شده است و اکثر علما حمل کرده اند مسح رو را بر پیشانی و جبینها و محقق رحمه اللّٰه مسح باقی رو را سنت می داند. و علی ای حال چون واجب نیست ترک آن اولی است چون مخالف ظاهر آیه است و موافق عامه.

و صدوق در امالی ذکر کرده است که رو را مسح کند و گفته است که در روایتی واقع شده است که جبینها و ابروها را مسح کند و عمل مشایخ ما بر این است. و روایت ابروها بما نرسیده است مسندا مگر در فقه رضوی. و اما مسح پشت دستها پس احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه بر این وارد شده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۷

مراد از بند دست است که اندکی بالای کف است تا سر انگشتان. و بعضی از علما اکتفا بسر انگشتان کرده اند. و بعضی گفته اند که از مرفق مسح می کنند طرفین دست را. و هر دو قول مخالف ظاهر آیه است و بر قول اخیر حدیث صحیح وارد است و لیکن محمول بر تقیه است. و بعضی سنت می دانند و نکردن اولی است.

و اما آن چه گفته است که بعد از زدن دست را بیفشاند افشانیدن دستها در احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است و منافات با ظاهر آیه ندارد و بر تقدری که لازم باشد که چیزی از خاک بر دست بچسبد سنت است افشاندن زیادتی آن که سبب آن نشود که رو بدنما شود.

و اما فرقی که صدوق و جمعی کثیر از اصحاب کرده اند میان تیمم بدل از وضو و تیمم بدل از غسل که بدل از وضو یک

مرتبه دست بر زمین زند، و از برای غسل دو مرتبه حدیث صریحی که دلالت کند بر این معنی ندیده ام. و حدیث زراره، و محمد بن مسلم را که مستند آن ساخته اید هر دو دلالت بر نقیض مطلب دارند.

و احادیث صحیحه در غسل وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم یک مرتبه دست بر زمین زده اند مثل صحیحه زراره که گذشت از برای بدل از غسل و غیر آن، و احادیث مطلقه واقع شده است که یک مرتبه دست بزن، و احادیث دو مرتبه نیز مطلق واقع شده است، و حدیث صحیح سه مرتبه نیز واقع شده است، و حدیث صحیح چهار مرتبه نیز واقع شده است.

و جمعی از علما یک مرتبه را واجب می دانند و زیاده را سنت و جمعی به تخییر قایلند و خالی از قوت نیست. و احوط آنست که از برای هر یک از وضو و غسل دو تیمم بکند یکی یک ضربی و یکی دو ضربی و اللّٰه تعالی یعلم.

[شخصی که جنب شود آب را تیمم می کند، چون بیابد آب را پس غسل کند و اعاده نکند نماز را]

(و سأل عبید اللّٰه بن علیّ الحلبیّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۸

الرّجل اذا اجنب و لم یجد الماء؟ قال یتیمّم بالصّعید، فاذا وجد الماء فلیغتسل و لا یعید الصّلاه. و عن الرّجل یمرّ بالرّکیه و لیس معه دلو؟

قال لیس علیه ان یدخل الرّکیه انّ ربّ الماء هو ربّ الارض فلیتیمّم و عن الرّجل یجنب و معه قدر ما یکفیه من الماء لوضوء الصّلاه أ یتوضّأ بالماء او یتیمّم قال لا بل یتیمّم الا تری انّه انّما جعل علیه نصف الوضوء) و به اسانید صحیحه مرویست که سؤال کرد حلبی از حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که جنب شود و نیابد آب را حضرت فرمودند که تیمم می کند، از زمین پس چون بیابد آب را پس غسل کند و اعاده نکند نماز را.

و دیگر حلبی از آن حضرت سؤال نمود از شخصی که به چاهی رسد و دلو نداشته باشد حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که واجب نیست بر او که داخل چاه شود به درستی که آن خداوندی که آب را از جهت وضو و غسل مقرر ساخته است خاک را نیز قرار داده است وقتی که دست به آب نرسد باید که تیمم کند و به چاه نرود.

و دیگر حلبی از آن حضرت سؤال کرد از شخصی که جنب شود و با او آن مقدار آب باشد که از برای وضو کافی باشد آیا به آب وضو سازد یا تیمم کند حضرت فرمودند که بلکه تیمم کند نمی بینی که حق سبحانه و تعالی بر او واجب ساخته است نصف وضو را یعنی امر کرده است که سه عضوی را که در وضو می شست مسح کند.

پس اگر جمع کند میان وضو و تیمم جمع میان عوض و معوض کرده است و اگر وضوی تنها بسازد خلاف گفته الهی کرده است چون حق سبحانه و تعالی تیمم طلبیده است و او وضو ساخته است.

بدان که در سؤال اول حضرت مطلق جنب را فرمود که تیمم کند و اعاده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۹

نماز نکند و مخالفت دارد بحسب ظاهر با احادیثی که وارد شده است که اگر محتلم شده باشد تیمم می کند و اگر باختیار خود جنب شده باشد غسل می کند هر چند ضرر

به او رسد مگر آن که خوف تلف نفس داشته باشد که در این صورت تیمم می کند و نماز را قضا خواهد کرد بعد از غسل.

پس جمع بینهما باین نحو می توان کرد که این حدیث و امثال این حدیث از احادیث صحیحه را حمل بر جواز کنیم، و احادیث غسل و اعاده نماز را حمل بر استحباب کنیم چنانکه اکثر علما کرده اند و این اظهر است و ممکنست که این حدیث را حمل بر محتلم کنیم و ظاهرا صدوق چنین کرده باشد اگر چه محتمل است که صدوق نیز احادیث آینده را حمل بر استحباب کرده باشد.

و اما در سؤال دویم که حضرت فرمودند که داخل چاه نشود اکثر علما حمل کرده اند بر آن که در دخول چاه خوف ضرر باشد. و جمعی حمل کرده اند بر آن که چاه از جمعی باشد که چون غسل می کند نجس می شود چاه و بدنش نیز و می باید نزح کردن و دلو ندارد. و جمعی دیگر که وارد شوند و آب کشند آب نجس را استعمال خواهند کرد خواه صاحبان چاه و خواه غیر ایشان پس نهی حضرت باین اعتبار خواهد بود و اظهر آنست که چاه نجس نمی شود.

و لیکن ممکن است که اگر چاه صاحبی داشته باشد بی رضای او غسل در آن چاه نتوان کرد چنانکه در صحیحه عبد اللّٰه بن ابی یعفور وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه جنب باشی و دلوی بهم نرسد، و هم چنین چیزی که توانی آب از چاه برداشتن نداشته باشی تیمم کن به صعید به درستی که خداوندی که آب را قرار

داده است خاك را نیز قرار داده است در صورت نیافتن آب و داخل چاه مشو و آب چاه را بر مردمان فاسد مکن.

و ممکن است که در مطلق چاه چنین باشد اگر چه صاحبی نداشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۰

چون سبب تنفر مردم می شود خصوصا هر گاه بدنش منی و بول و غایط داشته باشد چنانکه ظاهر حدیث بر آن دلالت می کند و اظهر آنست که غرض حضرت صلوات اللّٰه علیه این است که این مقدار کار را بر مردمان تنگ نکرده اند که باید به چاه رفتن بلکه اندك صعوبتی که باشد تیمم می توان کرد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا ۴: ۴۳ یعنی آب نیابید و نفرمود که آب یافت نشود و فرق است میان وجدان و وجود و مناط تیمم عدم وجدان است پس اگر آب باشد و فروشند و ثمن آن را نداشته باشد یا دور باشد و خوف ضرر باشد در جدا شدن از قافله خواه خوف ضرر دزدان یا درندگان یا خوف تشنگی خود یا جمعی که متعلق باشند به او بلکه اگر خوف هلاك مؤمنی باشد چون در احادیث صحیحه خوف عطش مطلق واقع شده است.

و جمعی از علما گفته اند که اگر خوف هلاك حیوانی محترم باشد تیمم می کند چنانکه در راه مکه معظمه و این بسیار مشکل است اما اگر خوف هلاك شتر او باشد البته تیمم می کند چون هلاك شتر سبب هلاك اوست اگر شتری دیگر بهم نرسد یا ثمن آن یا اجرت کرایه نداشته باشد یا خوف خروج وقت نماز باشد به آن که مثلا هوا سرد باشد

و باید به حمام رفتن و تا حمام رفتن آفتاب طالع شود تیمم می باید کرد بی دغدغه اگر چه بعضی از علما در این صورت گفته اند که غسل کند و نماز را قضا کند اما اشتباه کرده اند وجدان را بوجود و اللّٰه تعالی یعلم.

دیگر آن که در امثال این حدیث از احادیث متواتره که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم باین عبارت فرمودند که خداوند آب و خاك یکی است کنایه است بر عمر بن الخطاب و اتباع آن چون او هر چه موافق عقل شومش نبود رد می کرد و غرضش اظهار نفی نبوت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله بود و منافقان تصدیق او می کردند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۱

حضرات می فرمایند که فرقی نیست میان تیمم و وضو در آن که عقول ضعیفه به آن نمی رسد چه ظاهر است که دستها را تا مرفق شستن و مسح سر و پاها کردن بحسب ظاهر سبب تطهیر و پاکیزگی نمی شود بلکه محض تعبد و بندگی است بحسب ظاهر و در واقع علتها دارد که عقول ضعیفه به آن نمی رسد بلکه همین وجهست که آن ملعون به جای مسح پاها غسل مقرر ساخت که فایده داشته باشد در پاکیزگی پاها چون مسح بحسب عقل شومش فایده نداشت غرض آن که از اشارات و تنبیهات غافل مباشید.

اما سؤال سیم که آب وضو داشته باشد حضرت فرمودند که تیمم کند و وضو نسازد دلالت می کند بر آن که وضو با غسل جنابت نباشد که اگر وضو واجب یا سنت می بود می بایست که وضو بسازد و تیمم بکند، و لهذا حضرت از جهت رد بر سنیان علت فرمودند که حق سبحانه

و تعالی تیمم طلبیده است که نصف وضو است.

و بر این مضمون احادیث صحیحه از محمد بن مسلم، و جمیل بن دراج، و حسین بن ابی العلا و غیر هم وارد شده است و مطلوب عمده رد است بر سنیان که وضو را با غسل جنابت واجب می داند.

[هر گاه شخصی تیمم داشته باشد و به آب رسد و وضو یا غسل نکند]

(و متى أصاب المتيمّم الماء و رجا أن يقدر على ماء آخر و ظنّ أنّه يقدر عليه كلّما أراده فعسر عليه ذلك فانّ نظره إلى الماء ينقض تيمّمه و عليه أن يعيد التّيمّم) و هر گاه شخصی تیمم داشته باشد و به آب رسد و وضو یا غسل نکند به امید آن که به آب دیگر خواهد رسید و گمان کند که هر وقت که خواهد آب را خواهد یافت و عاقبت به جایی رسید که دشوار شد بر او یافتن آب پس چون به آب رسیده بود و متمکن شده بود از استعمال آب تیممش شکست و واجبست که اعاده کند تیمم را از جهت این نماز.

و این کلام مضمون صحیحه زراره است از حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۲

صلوات اللّٰه علیه و دلالت می کند بر آن که تیمم شکسته می شود بمجرد رسیدن به آب با تمکن از استعمال آن، و اشعاری دارد لفظ شکستن با لفظ اعاده اگر تیمم بدل از غسل کرده باشد من بعد که تیمم می کند باز بدل از غسل می کند نه بدل از وضو چنانکه جمعی گفته اند و بنا بر مذهب ایشان می باید که اگر آب وضو به همرسد وضو سازد چنانکه گفته اند.

و احادیث صحیحه متقدمه رد قول ایشان می کند که حضرت مطلقا فرمودند که تیمم کند و وضو

نسازد و قول این جماعت از استنباط ناشی شده است که گفته اند که تیمم بدل از غسل بمنزله غسل است و هر گاه ناقض غسل بفعل آید مثل جنابت تیمم را مرتبه دیگر بقصد غسل می سازد و اگر ناقض وضو بفعل آید تیمم را بدل از وضو می سازد. و روایتی ندیده ام که دلالت بر مطلب ایشان کند و اگر کسی خواهد که مخالفت ایشان نکرده باشد احتیاطا تیممی بدل از وضو بعد از تیمم بدل از غسل نیز به جا آورد.

[اگر کسی بیابد آب را در وقتی که داخل نماز شده قطع کند نماز را و وضو بسازد]

(فان أصاب الماء و قد دخل فی الصّلاه فلینصرف و لیتوضّأ ما لم یرکع فان کان قد رکع فلیمض فی صلاته فان التّیمّم أحد الطّهورین) تتمه صحیحه زراره است که از حضرت صلی اللَّه علیه و آله سؤال کرد که اگر کسی بیابد آب را در وقتی که داخل نماز شده است حضرت فرمودند که قطع کند نماز را و وضو بسازد و نماز را از سر گیرد ما دام که برکوع نرفته باشد پس اگر برکوع رفته باشد همان نماز را تمام کند زیرا که تیمم یکی از دو مطهریست که حق سبحانه و تعالی قرار داده است یعنی مطهر آبی قرار داده است که آن وضو و غسل است و مطهر خاکی نیز مقرر فرموده است که آن تیمم است.

و بر این مضمون روایات قویه وارد شده است، و در روایتی قوی کالصحیح یا صحیح وارد شده است از محمد بن حمران از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۳

جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که اگر آب بهم رسد بعد از دخول در نماز نماز را تمام کند. و ممکن است حمل این

روایت بر ما بعد از رکوع. و اکثر علما عمل باین روایت کرده اند و روایات سابقه را حمل بر استحباب کرده اند.

و ممکن است که حمل کنیم روایت ابن حمران را بر صورتی که تیمم را در آخر وقت واقع ساخته باشد که اگر وضو بسازد کل نماز یا بعضی از آن در خارج وقت بفعل آید. در این صورت واجب باشد اتمام و در بقاء وقت حمل کنیم بر استحباب چنانکه روایت ابن حمران اشعاری باین معنی دارد زیرا که حضرت بعد از امر به اتمام فرمودند که بدان که سزاوار نیست که کسی تیمم کند مگر در آخر وقت.

و علی ای حال شکّ نیست که با بقای وقت در این صورت وضو ساختن و نماز را از سر گرفتن اولی و احوط است و عمل بر این است و اللّٰه تعالی یعلم.

[کسی که تیمم کند و چون خواهد که شروع در نماز کند آب بهم رسد]

(و من تیمّم ثمّ أصاب الماء فعلیه الغسل ان کان جنبا، و الوضوء ان لم یکن جنبا فان اصاب الماء و قد صلّی بتیمّم و هو فی وقت فقد تمّت صلاته و لا اعاده علیه) و کسی که تیمم کند و چون خواهد که شروع در نماز کند آب بهم رسد می باید که غسل کند اگر جنب باشد و وضو بسازد تا اگر وضو نداشته باشد و نماز کند بشرطی که وقت در نرود. و در این خلافی نیست میانه مسلمانان و اگر بعد از آن که نماز را کرده باشد به تیمم آب بهم برسد و وقت باقی باشد نمازی که کرده است صحیح است و اعاده آن نماز واجب نیست و در این مسأله خلافست در میان علما جمعی که

واجب می دانند که می باید تیمم در آخر وقت باشد اعاده آن نماز را واجب می دانند بلکه اگر آب بهم نرسد نیز اعاده را واجب می دانند چون نماز در آخر وقت واقع نشده است و جمعی که رعایت آخر وقت را سنت می دانند اعاده نماز را سنت می دانند.

و بر عدم اعاده نماز مطلقا و در وقت حدیث صحیح و احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۴

کالصحیحه وارد شده است. و حدیث صحیح و کالصحیح نیز وارد شده است بر اعاده و محمولست بر استحباب. و احادیث صحیحه وارد شده است که تیمم را در آخر وقت واقع سازد و محمولست بر استحباب زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است بر جواز تیمم در سعت وقت و احوط آنست که اگر در سعت وقت تیمم کند اگر آب بهم رسد آن نماز را اعاده کند با بقاء وقت.

[اگر شخصی آب بهم نرسد و وقت نماز شود و تیمم کند و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن آب بهم رسد]

(و قال زراره و محمّد بن مسلم قلنا لأبی جعفر صلوات اللّٰه علیه رجل لم یصب ماء و حضرت الصّلاه فتیمّم و صلّی رکعتین ثمّ أصاب الماء أ ینقض الرّکعتین أو یقطعهما و یتوضّأ ثمّ یصلّی قال لا و لکنّه یمضی فی صلاته فیتمّها و لا ینقضها لمکان الماء لأنّه دخلها علی طهر بتیمّم) و بسند صحیح روایت است از زراره و محمد بن مسلم که گفتند عرض کردیم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی را آب بهم نرسد و وقت نماز شود و تیمم کند و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن آب بهم رسد آیا آن دو رکعت نماز شکسته می شود یا می باید که قطع نماز به مبطلی بکند و وضو

سازد و نماز کند؟ حضرت فرمودند که هیچ یک را نمی کند بلکه نماز را تمام می کند و بواسطه وجود آب نماز را بر هم نمی زند زیرا که با طهارت تیمم داخل نماز شده است.

و کسی نگوید که همین علت جاریست در مسأله سابقه که آب را پیش از رکوع دریابد زیرا که بر تقدیری که این عبارت عام باشد مخصص می شود به آن خبر بلکه ظاهر می شود که این جزو علت است نه علت تامه بلکه علت وجدان آبست بعد از رکوع. و این حدیث نیز دلالت ظاهری دارد بر جواز تیمم در فراخی وقت و اگر در این صورت نماز را تمام کند و آب برطرف شود ظاهر آنست که تیممش صحیح است بواسطه نماز دیگر تیمم نباید کرد زیرا که اگر چه آب بهم رسید اما متمکن نبود شرعا از استعمال آب و منع شرعی مثل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۵

منع عقلی است بلکه اقوی و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال زراره قلت له دخلها و هو متيمّم فصلى ركعه ثمّ احدث فاصاب ماء قال يخرج فيتوضّا ثمّ يبنى على ما مضى من صلاته الّتى صلّى بالتّيمّم) و بسند صحیح زراره روایت کرده است که به حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی با تیمم یک رکعت نماز بگذارد و حدثی صادر شود و آب بهم رسد حضرت فرمودند که وضو می سازد و بنا می نهد بر آن رکعتی که با تیمم کرده است و بقیه را با وضو تمام می کند.

و همین حدیث را شیخ بسند صحیح دیگر از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده است و جمعی از علما به این

حدیث عمل نموده اند. و جمعی حمل کرده اند حدث را به آن که نسیانا واقع شده باشد و بعضی گفته اند که مراد از احدث آمدن بارانست چنانکه در قاموس است که احدث آمدن باران بهاریست و چون باران بهاری گاه هست که به اندک زمانی از آن غدیرها بهم می رسد راوی می گوید که پیش از نماز بارانی و اثر آن نبود تا یک رکعت نماز کرد فورا ابر بهم رسید و بارانی آمد.

و قرینه بر این آن که متفرع ساخت بر آن که فأصاب ماء یعنی پس آب به همرسید و احداث بمعنی مفاجات نیز آمده است و این معنی نیز مناسب است که آب نبود و به ناگاه چیزی واقع شد که آب بهم رسید به آن که قافله رسید یا شخصی که گمان نداشتند بطلب آب رفته بود و در اثنای نماز واقع شد آمدن او و این دو معنی اگر چه اندکی خلاف ظاهر است و لیکن بهتر است از تاویلات سابقه و طرح حدیث صحیح زراره.

و مؤید این معنی است حدیث کالصحیح زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از شخصی که یک رکعت نماز با تیمم کرد پس شخصی به ناگاه پیدا شد و دو مشک آب آورد حضرت فرمودند که ترک

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۶

نماز می کند و وضو می سازد و بنا بر آن یک رکعت گذاشته نماز را تمام می کند و فی الحقیقه این حدیث زراره تفسیر آن دو حدیث دیگر او می کند.

و در حدیث قوی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در شخصی که به تیمم نماز کند

و نهری روان شود از برابرش و یک رکعت نماز کرده باشد حضرت فرمودند که غسل کند و نماز را از سر گیرد و اگر نماز را تمام کرده باشد اعاده نمی کند و بنا بر این ظاهر شد که اگر پیش از نماز آب بهم رسد وضو می سازد و هم چنین بعد از رکوع و بعد از اتمام رکعت وضو می سازد و بنا می نهد.

و ممکن است که مخیر باشد میان بنا و از سر گرفتن اگر چه بنا بهتر است و بعد از دو رکعت تمام می کند چون اصل نماز را کرده است و هم چنین بعد از اتمام و اگر کسی را ممکن باشد بنا نهادن به آن که استدبار قبله نشود و سخن نگوید احوط آنست که وضو بسازد و بنا نهد و بعد از آن احتیاطا نماز را اعاده کند تا عمل به همه اقوال کرده باشد و اللَّه تعالی یعلم.

[تیمم بدل از وضو و بدل از غسل جنابت و بدل از غسل حیض آیا مساویند]

(و سال عمّار السّاباطیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن التّیمّم من الوضوء و من الجنابه و من الحیض للنّساء سواء فقال نعم) و بسند موثق سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از تیمم بدل از وضو و بدل از غسل جنابت و بدل از غسل حیض زنان آیا مساویند حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که بلی.

و مؤید این خبر است حدیث کالصحیح لیث مرادی که تیمم جنب و حایض مساویند و بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که همه یک ضربیند یا دو ضربی و دلالت می کند بر آن که از برای غیر جنابت یک تیمم کافی است چنانکه احادیث بسیار گذشت که جنابت و

حیض یکسانند.

و لیکن مشهور میان علما آنست که از برای وضو یک ضربست، و از برای

غسل جنابت دو ضرب است، و از برای اغسال دو تیمم است یکی بدل از غسل دو ضربی و یکی بدل از وضو یک ضربی و حدیثی صریح نیست در این معنی و لیکن چون اکثر علما تیمم را بدل از وضو و غسل می دانند و در سایر اغسال وضو را واجب می دانند پس لازم می آید که دو تیمم کنند.

و بنا بر آن این دو حدیث را تاویل می کنند به آن که در کیفیت یا در وجوب مساویند و بنا بر آن چه سابقا ذکر کردیم که با سایر اغسال وضو واجب نیست یک تیمم لازم خواهد بود بلکه این دو حدیث نیز دلالت می کند بر آن که با غسل وضو واجب نیست و احوط آنست که تیممی بدل از وضو نیز بسازد بقصد آن که اگر مطلوب شارع باشد فبها و الا عبث باشد تا مخالفت این جمع نیز نکرده و اللَّه تعالی یعلم.

[شخصی که بر بدن او دملها و جراحتها باشد و جنب شود]

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یکون به القروح و الجراحات فیجنب فقال لا باس بان یتیمّم و لا یغتسل) و همین حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح روایت کرده اند از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از شخصی که بر بدن او دملها و جراحتها باشد و جنب شود حضرت فرمودند که باکی نیست که تیمم کند و غسل نکند.

و عبارت شیخان چنین است که: لا باس بان لا یغتسل یتیمم یعنی باکی نیست

که غسل نکند بلکه تیمم می کند یعنی واجب است که تیمم کند و بنا بر نسخه متن مفهوم می شود که هر دو جایز است و دور نیست که نساخ غلط کرده باشند.

و مؤید شیخین است صحیحه داود بن سرحان از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در شخصی که جنب شود و در بدن او جراحتها و دملها باشد یا خوف هلاک داشته باشد از سرما. حضرت فرمودند که غسل نکند و تیمم بکند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۸

هم چنین حدیث کالصحیح محمد بن مسلم که حضرت فرمودند که تیمم کند.

و هم چنین صحیحه بزنطی از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما مثل حدیث داود بن سرحان پس بنا بر این تیمم واجب باشد و این در صورتی است که خوف ضرر باشد و جبیره نتوان کردن و اگر ممکن باشد اولی جبیره است به آن که غیر زخم را بشوید و بر خرقه که بر روی زخم است مسح کند.

و این حدیث را حمل می توان کرد بر صورتی که جبیره تواند کرد مخیر باشد میان غسل یا جبیره و تیمم و ظاهرش آنست که محمد بن مسلم مختلف شنیده باشد پس حدیث امر تیمم در صورتی باشد که غسل کردن یا جبیره ضرر داشته باشد و حدیث متن در صورتی است که ضرر نداشته باشد و ظاهر این احادیث نیز دلالت می کند بر آن که اگر عمدا جنب شده باشد تیمم می کند.

[شخصی که شکم رو داشته باشد یا عضوی از اعضای او شکسته باشد ایشان را امر به تیمم می کنند]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه المبطون و الکسیر یؤمّمان و لا یغسّلان) و حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که شخصی که شکم رو داشته باشد یا عضوی

از اعضای او شکسته باشد ایشان را امر به تیمم می کنند و امر به غسل نمی کنند و یا تیمم می دهند هر گاه عاجز باشند از آن که خود به جا آورند به آن که دست ایشان را بر خاک می زنند و بر رو و دستهای ایشان می کشند و اگر از این نیز عاجز باشند شخصی دست خود را بر زمین می زند و بر رو و دستهای ایشان می مالد.

و این روایت را نیز کلینی مرسلا روایت کرده است و لیکن مرسلات صدوق و کلینی حکم مسانید دارند و مؤید اینست حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که تیمم می دهند به خاک کسی را که آبله داشته باشد یا عضو او شکسته باشد هر گاه جنب شوند و به تفصیل سابق.

و شیخ بعنوان صحیح روایت کرده است و در مبطون لازمست که حمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۹

کنند بر آن که ضرر به او رسد و هم چنین در کسیر هر گاه جبیره نتوان کرد به آن که مثلا از بلندی افتاده باشد که استخوانهای پهلویش شکسته باشد.

[شخص جنب شده بود و آبله داشت او را غسل دادند و مرد]

(و قیل لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انّ فلانا اصابته جنابه و هو مجدور فغسّلوه فمات فقال قتلوه الّا سألوا «۱» الّا یمّموه «۲» انّ شفاء العیّ السّؤال) و عرض نمودند به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که فلان شخص جنب شده بود و آبله داشت او را غسل دادند و مرد حضرت فرمودند که جماعتی که او را غسل دادند یا فتوی دادند به غسل او را کشتند چرا سؤال نکردند چرا تیممش ندادند به درستی که دوای درد

جهل و نادانی پرسیدن است. و در بعضی از نسخ به غین معجمه است یعنی گمراهی و بحسب معنی قریب است به اول و لیکن محدثان ضبط کرده اند این لفظ را بعین بی نقط و غین با نقط سهو نساخ است.

و این حدیث را کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است در دو جا که از آن حضرت سؤال کردند و قریب باین حدیثی ذکر کرده است که از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله سؤال نمودند.

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن مجدور اصابته جنابه فقال ان کان اجنب هو فلیغتسل و ان کان احتلم فلیتیمّم) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال نمودند از آبله زده ای که جنب شده بود پس حضرت فرمودند که اگر باختیار خود جماع کرده باشد غسل بکند و اگر محتلم شده باشد بی اختیار پس تیمم کند و این حدیث را شیخان مرسلا از آن حضرت روایت کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۰

و مضمون این حدیث را شیخ به اسانید صحیحه روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و مجملش آنست که جایز است جماع کردن در جائی که هوا سرد باشد یا کوفتی داشته که استعمال آب مشکل باشد و لیکن می باید غسل کند هر چند مشقت کشد ما دام که خوف تلف نفس نباشد.

[اگر جنب خوف هلاک داشته باشد به سبب سرما تیمم کند]

(و الجنب اذا خاف علی نفسه من البرد تیمّم) اما اگر در این صورت خوف هلاک داشته باشد به سبب سرما تیمم کند و بعد از این خواهد آمد که قضا کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر استحباب کرده اند در

صورتی كه خوف هلاك نباشد اما اگر بحسب عادت خود داند كه بیمار می شود و احتمال دهد كه منجر به هلاك شود ظاهرا مستحب نیز نباشد بلكه در صورتی سنت خواهد بود كه محض سرما خوردن باشد و عادت داشته باشد كه بیمار نشود اگر چه بر خلاف عادت بیمار شود چنانكه احادیث بسیار وارد شده است بر جواز تیمم اگر چه ظاهرا صدوق و غیر او از متقدمین همه را حمل بر محتلم كرده اند و لیكن بعید است بسیار.

[شخصی كه در سفر باشد و تیمم كند و نماز كند بعد از آن به آب رسد و اندكی از وقت مانده باشد]

(و ساله معاویه بن میسره عن الرّجل یكون فی السّفر فلا یجد الماء فیتیمّم و یصلّی ثمّ یاتی الماء و علیه شی ء من الوقت أ یمضی علی صلاته ام یتوضّأ و یعید الصّلاه قال یمضی علی صلاته فانّ ربّ الماء هو ربّ التّراب) و بسند كالصحیح معاویه سؤال كرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی كه در سفر باشد و آب بهم نرسد و تیمم كند و نماز كند بعد از آن به آب رسد و اندكی از وقت مانده باشد آیا نمازی كه كرده است صحیح است یا وضو می سازد و نماز را اعاده می كند حضرت فرمودند كه نمازش صحیح است به درستی كه آن خداوندی كه پروردگار آبست پروردگار خاكست یعنی هر دو مساوی است و وضو و تیمم محض بندگیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۱

و همین مضمون در حدیث صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و در حدیث كالصحیح یعقوب بن سالم، و كالصحیح لیث مرادی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است و دلالت می كنند بر جواز تیمم با فراخی

وقت. و در حدیث صحیح یعقوب ابن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه وارد شده است که آن حضرت فرمودند که اگر آب به همرسد و وقت نماز باقی باشد اعاده کند نماز را، و اگر وقت در رفته باشد اعاده لازم نیست و حمل کرده اند اعاده را بر استحباب و دلالت می کند بر جواز تیمم با سعت وقت.

[ای ابو ذر صعید که تیمم ترا کافیست ده سال]

(و اتی ابو ذرّ رحمه اللّه علیه النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله فقال یا رسول اللّه هلکت جامعت علی غیر ماء قال فامر النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله بمحمل فاستترنا به و بماء فاغتسلت انا و هی ثمّ قال یا با ذرّ یکفیک الصّعید عشر سنین) و بسند موثق روایت کرده است سکونی از حضرت امام جعفر صادق از آبای بزرگوار خودش صلوات اللّه علیهم که ابو ذر رحمه اللّه به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّه هلاک شدم که جماع کردم و آب نداشتم ابو ذر گفت که حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فرمودند که کجاوه را آوردند و من و زنم در عقیب آن در میان آن رفتیم و خود را با آن مستور ساختیم که کسی را نظر بما نیفتد و حضرت فرمود که آبی آورند و من و زوجه ام به آن غسل کردیم پس حضرت فرمودند که ای ابو ذر صعید که خاکست یا زمین ترا کافیست ده سال اگر آب بهم نرسد.

و غرض آن حضرت این بود که رد قول او کند که هلاک شدم به آن که هلاک نمی شود کسی باین عمل چون

حق سبحانه و تعالی خاک را مقرر ساخته است بدل از آب و بعضی گفته اند که مراد اینست که اگر یک تیمم بکنی تا ده سال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۲

به آن نماز می توانی کرد از روی مبالغه و این معنی بعید است با عدم مناسبت به مقام و اللّٰه تعالی یعلم.

[هر گاه جنب شود شخصی در سفر و بقدر وضو آب داشته باشد تیمم کند و وضو نگیرد]

(و اذا اجنب الرّجل فی سفره و معه ماء قدر ما یتوضّأ به تیمّم «۱» و لم یتوضّأ الّا ان یعلم انّه یدرک الماء قبل ان یفوته وقت الصّلاه) و هر گاه جنب شود شخصی در سفر و بقدر وضو آب داشته باشد تیمم کند و وضو نسازد چنانکه احادیث صحیحه بر آن دلالت می کند بی معارضی مگر آن که علم داشته که پیش از فوت وقت نماز آب بهم می رسد که در این صورت تیمم نمی کند و صبر می کند تا قریب به آن که وقت فوت شود اگر بهم رسید چنانکه علم او بود غسل می کند و الا تیمم می کند.

بدان که خلافست در این مسأله که تیمم را در فراخی وقت می توان کرد یا نه جمعی کثیر از علما قایلند که می توان کرد اگر چه امید داشته باشد زوال عذر را پیش از خروج وقت و بعضی گفته اند که مطلقا در سعت وقت نمی تواند کرد هر چند امید زوال عذر نباشد مثل آن که مرضی داشته باشد که بحسب عادت مستبعد باشد زوال آن مرض پیش از خروج وقت.

و بعضی به تفصیل قایلند به آن که اگر عذر مرجو الزوال است مثل آن که درد سری عارض شده است که ممکن است بحسب عادت که در آخر وقت برطرف شود یا آب نداشته باشد

و ممکن باشد که به آب برسد یا بارانی بیاید در این صورت واجب است تأخیر تا قریب به آخر وقت آن مقدار که طهارت کند به آب یا به خاک و نماز کند پس اگر عذر زایل شود وضو یا غسل کند و الا تیمم.

و ظاهر مذهب صدوق قول اول است زیرا که گفته است که اگر علم داشته باشد به زوال عذر و در این صورت ظاهرا خلافی نباشد که تأخیر واجبست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۳

احادیثی که مذکور شد سابقا نیز دلالت بر این می کرد به اخبار دیگر.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم وارد است که گفت از حضرت شنیدم که می فرمودند که هر گاه آب یافت نشود و خواهی که تیمم کنی تیمم را در آخر وقت انداز اگر آب یافت نشود خاک خواهد بود و قریب باین است حدیث کالصحیح زراره و غیر آن و از امثال این خبر بعضی استدلال کرده اند که چون حضرت فرمودند که تاخیر کن تأخیر واجبست بنا بر آن که امر از برای وجوبست.

و بعضی از تتمه حدیث قائل به تفصیل شده اند چون حضرت فرمودند که اگر آب بهم نرسد خاک خواهد بود که تأخیر از این جهت است که امید یافت شدن آب هست و مع هذا اگر به تفصیل قائل شوند جمع بین الأخبار نیز کرده خواهند بود.

و لیکن بعنوان دیگر جمع کردن اظهر است به آن که امر بتأخیر را حمل بر استحباب کنند و آن که امر از برای وجوب باشد، خصوصا او امر احادیث ظهوری ندارد. خصوصا با معارضات بسیار که آن احادیث متقدمه است که با امکان

وجوب آب نماز کرده بودند و آب بهم رسید و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز صحیح است و اعاده نمی باید کرد پس اظهر آن است که اگر امید زوال عذر باشد تأخیر سنت است و الا سنت نیست و نماز را در اول وقت می توان کرد.

و لیکن از جهت خروج از خلاف جمعی اگر تأخیر کنند بد نیست ما دام که حرج نشود در مثل نماز شام و خفتن که تأخیر آن تا نصف شب نهایت مشقت دارد و اکثر فضلا ضبط آن نمی توانند کرد چه جای عوام و شریعت سمحه سهله اقتضای این حرج نمی کند خصوصا در اموری که همه کس به آن احتیاج داشته باشند پس اگر در غیر مرجو الزوال نماز را در اول وقت کند ظاهرا بهتر باشد، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۴

در مرجو الزوال آن قدر تاخیر کند که ظن به همرسد که عذر زایل نخواهد شد و اللّٰه تعالی یعلم.

و اما طلب آب را صدوق ذکر نکرد. و اکثر علما عمل بحدیث قوی سکونی کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که می باید که مسافر طلب آب کند در زمین ناهموار یک تیر پرتاب و در زمین هموار دو تیر پرتاب و بیش از این طلب در کار نیست و علما ذکر کرده اند که مراد از قدر تیر پرتاب آنست که تیر و کمان و اندازنده وسط باشند و تخمینا به دویست گام نمی رسد و در حدیث حسن کالصحیح زراره از حضرت امام محمد باقر، یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما وارد است

که آن حضرت فرمودند که هر گاه مسافر آب نیابد باید که طلب آب کند تا قریب به آخر وقت پس وقتی که خوف داشته باشد که نماز فوت شود اگر از آن وقت تاخیر نماید پس تیمم کند و نماز را در آخر وقت به جا آورد پس اگر بعد از آن آب به همرسد نمازی را که با تیمم کرده است قضا نمی کند و وضو می سازد از جهت نماز آینده.

و اکثر علما حمل کرده اند این حدیث را بر استحباب و بعضی فرق کرده اند میان طلب اول و این طلب به آن که طلب اول در وقتی است که خواهد نماز کند بیشتر از آن از چهار جانب خود طلب می نماید هر جانبی یک تیر پرتاب و یا دو تیر پرتاب و این طلب در وقتی است که در راه است از رفقا تفحص می کند که دارند و می دهند یا می فروشند و انتظار می برند که شاید به قافله برسند یا به آبی برسند یا بارانی بیاید و مراد این نیست که از هر طرفی یک فرسخ یا زیاده راه بروند.

و در حدیث صحیح از داود رقی منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که من بسفر می روم و وقت نماز حاضر

می شود و آب ندارم و می گویند که آب نزدیک است و وقت نماز باقی است آیا از دست راست و دست چپ طلب آب بکنم حضرت فرمود که طلب آب مکن و لیکن تیمم کن زیرا که می ترسم که از یاران خود دور افتی و راه را گم کنی و درنده ات بخورند.

و در حدیث

موثقی وارد شده است که راوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کرد که آیا طلب کنم آب را در دست راست و دست چپ؟ حضرت فرمودند که طلب مکن در دست راست و دست چپ و نه در چاه به آن که در چاه روی اگر آب در راه باشد وضو بساز و الا- تیمم کن و قریب باین است حدیث قوی یعقوب بن سالم که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که هر گاه شخصی آب نداشته باشد و آب در دست راست راه یا دست چپ باشد دو تیر پرتاب یا مانند آن حضرت فرمودند که امر نمی کنم او را که خود را در مهلکه اندازد و دزدی یا درنده به او ضرر رساند و دور نیست که منظور صدوق این احادیث و امثال ابن احادیث باشد که ذکر طلب نکرده است.

و اکثر علما این اخبار و امثال اینها را حمل کرده اند بر صورتی که خوف ضرر داشته باشد چنانکه از حدیث اول و سیم نیز ظاهر می شود و هیچ شک نیست که اگر اندک خوفی باشد طلب ساقط است و با عدم خوف احوط عمل به مشهور است بلکه نهایت احتیاط عمل بحدیث زراره است که تا وقت تنگ نشده است طلب کند و اللَّه تعالی یعلم.

[غسل جنابت مقدم بر غسل میت است]

(و سال عبد الرّحمن ابن ابی نجران ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیه عن ثلاث «۱» نفر کانوا فی سفر احدهم جنب و الثّانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۶

میّت و الثّالث علی غیر وضوء و حضرت الصّلاه و معهم من الماء قدر ما یکفی احدهم من یاخذ

الماء و كيف يصنعون فقال يغتسل الجنب و يدفن الميّت بتيمّم و يتيمّم الّذى هو على غير وضوء لأنّ الغسل من الجنابه فريضه «۱» و غسل الميّت سنّه و التّيمم للآخر جايز) و بسند صحيح منقولست كه سؤال كرد عبد الرحمن از آن حضرات صلوات اللّٰه عليه كه هر گاه سه كس در سفرى باشند و يكى جنب باشد و دويم مرده باشد و سيم بى وضو باشد و با ايشان آن قدر آب باشد كه يكى از ايشان را كافى باشد كه آب را برمى دارد از ايشان و چه مى كنند؟ پس حضرت فرمودند كه جنب غسل مى كند و ميت را تيمم مى دهند و دفن مى كنند و آن كسى كه وضو ندارد تيمم مى كند زيرا كه غسل جنابت فريضه ايست كه وجوب آن از قرآن ظاهر شده است و رفع حدث اكبر مى كند و غسل ميت سنت است يعنى وجوب آن از رسول خدا صلى اللّٰه عليه و آله وارد شده است نه از قرآن و تيمم از جهت ديگرى كه محدث است بحدث اصغر جايز است هر چند وجوب آن از قرآن ظاهر شده است اما رفع حدث اكبر اهم است از رفع حدث اصغر.

و مؤيد اينست سه خبر ديگر كه روايت كرده است شيخ كه جنب را بر ميت مقدم مى دارند و حديث مرسلى نقل كرده است كه ميت را مقدم مى دارند و محمولست بر آن كه آب مال ميت باشد. و اخبار ديگر را حمل كرده اند بر آن كه به آبى مباح رسند يا شخصى بذل كرده باشد بهر كه محتاج تر باشد شرعا.

حديث متن را شيخ روايت كرده است بسند صحيح از عبد الرحمن

بن ابی نجران از مردی که به او حدیث کرده بود که از ابو الحسن صلوات اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۷

روایت کرده بود و ظاهرا یک حدیث باشد و از قلم نساخ عن رجل افتاده باشد به قرینه آن که اصحاب رجال نقل نکرده اند روایت او را از موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما بلکه نقل کرده اند که او راوی ابی الحسن علی بن موسی رضا و جواد صلوات اللّه علیهما است.

و محتمل است که خود از حضرت شنیده باشد و بواسطه نیز شنیده باشد و لیکن بعید است و اللّه تعالی یعلم. و صدوق بسند حسن کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه روایت کرده است که جنب را مقدم می دارند چون غسل جنابت فریضه است و غسل میت سنت است.

[غسل جنابت بر وضو مقدم است]

(و سال محمّد بن حمران النّهدی و جمیل بن درّاج ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن امام قوم اصابته جنابه فی السّفر و لیس معه من الماء ما یکفیه للغسل أ یتوضّأ بعضهم و یصلّی بهم فقال لا و لکن یتیمّم الجنب و یصلّی بهم فانّ اللّه عزّ و جلّ جعل التّراب طهورا کما جعل الماء طهورا) و بسند صحیح از محمد بن حمران و بسند صحیح از جمیل منقولست که گفتند عرض کردیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از پیشنماز جمعی که جنب شود در سفر و آن مقدار آب نداشته باشد که از جهت غسل کافی باشد و ماموبان آب داشته باشند آیا می تواند بود که یکی از ایشان وضو بسازد و پیشنمازی ایشان کند چون کراهت دارد که شخصی که تیمم داشته باشد

پیشنمازی جمعی کند که وضو داشته باشند حضرت فرمودند که نه، بلکه جنب تیمم می کند و پیشنمازی ایشان می کند زیرا که حق سبحانه و تعالی خاک را مطهر گردانیده است چنانکه آب را مطهر گردانیده است.

و بر این مضمون احادیث کالصحیحه دیگر وارد شده است و در نماز جماعت خواهد آمد و امثال این عبارت که اطلاق طهور بر مطهر کرده اند متواتر است و هم چنین قریب به تواتر است که خاک مطهر است و ظاهر می شود که تیمم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۸

از جهت هر عبادتی که مشروط به طهارت باشد جایز است مثل مس کتابت قرآن و قرائت عزایم و دخول مسجدین و لبث در غیر آن.

و از این عبارت بسیار ظاهر می شود که مطهر منحصر است در آب مطلق و خاک و آب مضاف مطهر نیست چنانکه در حدیث معتبر ابو بصیر وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مطهر منحصر است در آب و صعید.

و از این حدیث ظاهر می شود که مراد از صعید خاک باشد اما گذشت احادیث بسیار که بلفظ ارض واقع شده است و آن شامل سنگ و خاک است و در حدیث کالصحیح سکونی وارد شده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که تیمم از زمین گچ و آهک می توان کرد اگر نپخته باشند اگر چه ظاهر حدیث اعم است و دور نیست که تیمم به گچ پخته توان کرد چون به استحاله از اسم زمین بدر نرفته است بخلاف آهک و احوط آنست که تیمم از هر دو نکنند و حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که تیمم از

خاکستر نمی توان کردن چون اصل آن شجر است.

و اکثر علمای ما جایز نمی دانند تیمم را از معادن چون آن را زمین نمی گویند و قولی شده است که جایز است و لیکن ضعیف است و اگر ممزوج شود معدن به خاک پس اگر مستهلک شود که اصلا ظاهر نباشد تجویز کرده اند و اگر ظاهر باشد جایز نیست.

و هم چنین بر کاه گل تیمم نمی توان کرد چون کاه از زمین نیست و بهتر آنست که تیمم از زمینهای پاکیزه کنند و از زمینهایی که راه رو باشد نکنند چون جمعی از مفسرین تفسیر طیب به آن کرده اند و مشهور آنست که نجس نباشد و مغصوب نباشد و بهتر آنست که تا ممکن باشد تیمم به خاک کند و اگر نباشد تیمم به سنگ کند و اللّٰه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۹

و نیز رد است بر عمر بن الخطاب و بر متابعان او که همه جا رد کرده است قول خدا و رسول را صریحا و اینها تأویل کرده اند که اجتهاد کرده است و غرض از ذکر اینها آنست که بینا شوی به اقوال حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و بدانی که چون کلام ایشان کلام الهی است در هر عبارتی مطالب بسیار مستنبط می شود تا به مرتبه می رسد که این کس را یقین حاصل می شود که اینها مراد ایشان است. و جمعی از متأخرین علما غافل شده اند.

[خائف از مرض تیمم می کند]

(و سال عبد اللّٰه بن سنان أبا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل تصیبه الجنابه فی اللّیله البارده و یخاف علی نفسه التّلف ان اغتسل؟

فقال یتیمّم و یصلی فاذا أمن من البرد اغتسل و أعاد الصّلاه) و بسند

صحیح منقول است که سؤال کرد عبد اللّه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی جنب شود باختیار خود در شبی که سرد باشد و ترسد که اگر غسل کند هلاک شود؟ حضرت فرمودند که تیمم می کند و نماز می کند و وقتی که از سرما ایمن می شود غسل می کند و نماز را اعاده می کند.

بدان که کلینی این حدیث را بسند صحیح از جعفر بن بشیر روایت کرده است و او از شخصی از حضرت صلوات اللّٰه علیه و شیخ نیز مثل او روایت کرده است. و ایضا روایت کرده است از جعفر بن بشیر از عبد اللّٰه بن سنان یا غیر او از حضرت و ممکن است که او غیره از قلم نساخ افتاده باشد یا جعفر که از عبد اللّٰه بن سنان شنیده بود شک داشته و ابن ابی عمیر که راوی عبد اللّٰه است در این کتاب او شک نداشته باشد بلکه همین سند تأیید آن می کند که جعفر از عبد اللّٰه شنیده بوده است و چون اندک دغدغه داشته است یک بار عمن حدثنی گفته است و یک بار عن عبد اللّٰه بن حنان او غیره گفته است از نهایت احتیاطی که داشته است و لیکن سقوط از نساخ اظهر است چون ظاهر است که کتاب عبد اللّٰه را داشته اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۰۰

و علی ای حال اکثر علما اعاده را حمل بر استحباب کرده اند چون در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن سنان، و حدیث صحیح از محمد بن مسلم، و احادیث صحیحه از عیص بن القسم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست

که حضرت فرمودند که هر گاه جنب تیمم کرده باشد و نماز کرده باشد و بعد از آن آب بهم رسد اعاده نماز نمی کند به درستی که خداوند آب و خاک یکی است و او احد طهورین را به جا آورده است چنانکه ابن مسلم روایت کرده است، یا کافی است آن چه کرده است. بروایت ابن سنان یا غسل می کند و اعاده نماز نمی کند چنانکه عیص روایت کرده است. اگر چه شیخ این احادیث را حمل بر محتلم کرده است لیکن بعید است. و اگر اعاده کند احتیاطا بهتر خواهد بود و اللّٰه تعالی یعلم.

(و اذا کان الرّجل فی حال لا یقدر الّا علی الطّین یتیمّم به فانّ اللّٰه تبارک و تعالی اولی بالعذر اذا لم یکن معه ثوب جاف و لا لبد یقدر علی ان ینفضه و یتیمّم به) و هر گاه شخصی در موضعی باشد که قادر نباشد مگر بر گل پس تیمم می کند به آن زیرا که حق سبحانه و تعالی اولی است به آن که عذر پذیر بندگان خود باشد از دیگرانی که عذر بندگان خود را قبول می کنند و اولویت از جهت آنست که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است مع هذا عذر از جانب اوست هر گاه به آن شخص جامه خشکی نباشد و نمدی نباشد که تواند او را بتکاند و از آن غبار تیمم کند.

و این مضمون صحیحه ابو بصیر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و دلالت می کند بر آن که غبار مقدم است بر گل و دلالت می کند بر تقدم غبار صحیحه رفاعه و کالصحیحه زراره از حضرت صادق صلوات اللّٰه

علیه و حسنه کالصحیحه عبد اللّٰه بن المغیره و در صحیحه زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که در صورت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۰۱

اضطرار از نمد زین و یال اسب تیمم می کند.

و در حدیثی دیگر از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر گاه آب و خاک یافت نشود تیمم از گل می کند. و این اخبار منافات با اخبار سابقه ندارد و لیکن ظاهر قویه زراره تقدیم گل است بر خاك و تأویل کرده اند که اگر گلی باشد که سخت باشد مقدم است بر غبار، و اگر از نمد زین غباری جمع شود از تکانیدن مقدم است بر گل روان، و اگر غبار قلیلی داشته باشد که جمع نشود چیزی از آن و گل روان باشد ظاهر اخبار تقدم غبار است و اگر ممکن باشد که گل را خشک کنند البته مقدم است بر غبار و اللّٰه تعالی یعلم.

[کسی که در مجامع روز جمعه یا روز عرفه باشد و نتواند به سبب کثرت مردمان که از مسجد بیرون رود]

(و من کان فی وسط زحام یوم الجمعه او یوم عرفه و لم یستطع الخروج من المسجد من کثره النّاس تیمّم و صلّی معهم و لیعد اذا انصرف) و کسی که در مجامع انبوه روز جمعه یا روز عرفه باشد و نتواند به سبب کثرت مردمان که از مسجد بیرون رود و وضو سازد چون حدثی از او صادر شده است تیمم کند و با ایشان نماز کند و چون فارغ شود اعاده کند و در بسیاری از نسخ و لم یعد است که اعاده در کار نیست.

و این حدیث را شیخ بسند موثق کالصحیح از سکونی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق از

پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیها و عبارت تهذیب و غیر آن از کتب فقها و یعید اذا انصرف است. و اکثر علما اعاده نماز را حمل بر استحباب کرده اند چون سبب تیمم که عذر است حاصل است.

و محتمل است که بنا بر این نسخه اعاده وضو مراد باشد از جهت عبادات دیگر چون آب موجود است و خوف فوات نماز جمعه و ظهرین عرفه با معصوم که حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللّٰه علیه بود تیمم کرد و چون عذر برطرف شد تیمم حکمش باطل شد یا به اعتبار وجود آب منتقض شد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۰۲

و محتمل است بنا بر نسخه لم یعد که صدوق مذهب خود را ذکر کرده باشد که اعاده نماز لازم نیست تا ظاهر سازد که اعاده که در این حدیث واقع شده است اعاده وضو است نه نماز یا نماز است علی الاستحباب، و لیکن طریقه صدوق نیست و ظاهرا از نساخ شده است این غلط واصل صحیح است و اعاده نماز مستحب است و اعاده وضو واجب و اللّٰه تعالی یعلم.

[کسی که تیمم کند و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد]

(و من تیمّم و کان معه ماء فنسی و صلّی بتیمّم ثمّ ذکر قبل أن یخرج الوقت فلیعد الوضوء و الصّلاه) و کسی که تیمم کند و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد و به آن تیمم نماز کند و پیش از خروج وقت به خاطرش آید که آب دارد پس وضو بسازد و نماز را اعاده کند چون تقصیر کرده است در طلب آب.

و این مضمون حدیث کالصحیح عبد اللّٰه بن مسکان از ابو بصیر و چون کتاب عبد

اللّٰه نزد صدوق بوده ظاهرش آنست که از آنجا برداشته باشد، و طریق صدوق به او صحیح است، و علماء نیز عمل باین کرده اند و ظاهر می شود که طلب آب پیش از نماز در کار باشد.

[هر که محتلم شود در یکی از مساجد بیرون آید و غسل کند مگر آن که در مسجد الحرام یا در مسجد سید المرسلین باشد]

(و من احتلم فی مسجد من المساجد خرج منه و اغتسل الّا ان یکون احتلامه فی المسجد الحرام او فی مسجد الرّسول صلّی اللّٰه علیه و آله فان احتلم فی احد هذین المسجدین تیمّم و خرج و لم یمش فیهما الّا متیمّما) و بسند صحیح منقولست از ابو عبیده از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که هر که محتلم شود در یکی از مساجد بیرون آید و غسل کند مگر آن که در مسجد الحرام یا در مسجد سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله محتلم شود که اگر در یکی از این دو مسجد محتلم شود تیمم کند و بیرون آید و راه نرود در این دو مسجد مگر آن که با تیمم باشد.

و این مضمون از آن حضرت منقولست و در عبارت تغییری واقع شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۰۳

است و در معنی تغییری نیست و خلافی نیست میان علمای ما در آن که جنب و حایض داخل مسجدین نمی توانند شد و در تیمم از جهت بیرون آمدن اکثر علما آن را واجب می دانند و ابن حمزه سنت می داند و جزم به احد الطرفین مشکل است و قصد قربت کافی است و فروع بسیار در این مسأله گفته اند و چون نادر است ذکر آنها فایده ندارد.

بی لنگ رفتن چنانکه از اخبار دیگر ظاهر می شود.

(و نهی صلّی اللّٰه علیه و آله عن الغسل تحت السّماء إلّا بمئزر، و نهی عن دخول الانهار إلّا بمئزر و قال انّ للماء اهلا و سکّانا) و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از غسل کردن در زیر آسمان مگر با لنگ و نهی فرمودند از داخل شدن در نهرها مگر با لنگ و فرمودند که آب را اهلی چند هستند و ساکنانی چند می باشند در آن و صدوق به اسانید متعدده ذکر کرده است این مجموع را در این کتاب و غیر آن بلفظ کره یعنی حضرت را خوش نمی آمد و از اینها کراهت داشتند اگر چه کره در احادیث اعم است از حرمت و کراهت چنانکه خواهد آمد و لیکن در اینجا بمعنی کراهت است هم چنان که نهی را نیز در هر دو استعمال فرموده اند و نهی اینجا نیز بمعنی کراهتست.

و ظاهرا صدوق نقل بالمعنی کرده است اگر چه محتمل است که باین عبارت نیز به او رسیده باشد و مراد از زیر آسمان آنست که سقفی نباشد اگر همه لنگی باشد که بر سر او بدارند.

و ظاهر حدیث اگر چه در نهرها وارد شده است و لیکن علتی که حضرت فرموده اند که آب را اهل و ساکنان هست شامل آب حوض و غیر آن هست اولی آنست که در هیچ آبی بی لنگ داخل نشود و در اخبار وارده شده است که اهل و سکان آب ملائکه و جنیانند.

و در حدیثی وارده شده است که اگر در فضائی غسل کند احتیاطی بکند که مبادا کسی پیدا شود و نظرش بر

عورت او افتد به آن که لنگ به بندد یا چیزی را حایل سازد چنانکه گذشت در حدیث ابو ذر رضی اللَّه عنه نیز. و منقول

است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه نهی فرمودند از داخل شدن آب بی لنگ و منقول است که به خدمت آن حضرت صلوات اللَّه علیه عرض نمودند که سعید بن عبد الملک با کنیزان خود به حمام می رود و حضرت فرمودند که باکی نیست اگر همه لنگ داشته باشند و مثل خران نباشند که همه به عورت یکدیگر نظر کنند.

در حدیث کالصحیحی وارد شده است از ابو بصیر که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه عرض نمودم که آیا برهنه غسل می توان کرد؟ حضرت فرمودند که هر گاه کسی را نظر به عورت او نیفتد باکی نیست.

و این حدیث دلالت می کند که نهی سابق محمولست بر کراهت.

[غسل جمعه واجبست بر مردان و زنان در سفر و حضر]

(و غسل یوم الجمعه واجب علی الرّجال و النّساء فی السّفر و الحضر الّا أنّه رخّص للنّساء فی السّفر لقلّه الماء) و غسل روز جمعه واجبست بر مردان و زنان در سفر و حضر مگر آن که زنان را رخصت داده اند در سفر که غسل نکنند از جهت کمی آب در سفر. و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که چون سفر در غالب اوقات آب کم می باشد زنان ترک می توانند کرد اگر چه آب بسیار باشد و یکی آن که اگر آب کم باشد مرخصند و اول اظهر است زیرا که با کمی آب مردان نیز مرخصند.

چنانکه در حدیث صحیح زراره وارد است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه

علیه سؤال کردم از غسل جمعه حضرت فرمودند که سنت است در سفر و حضر مگر آن که مسافر بر نفس خود ترسد از سرما یعنی خوف هلاك داشته باشد.

و در دو حدیث صحیح وارد است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که غسل روز جمعه بر مردان و زنان لازمست در حضر و بر مردان لازمست در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶

سفر و بر زنان لازم نیست در سفر و عبارت مصنف مضمون حدیث موثق سماعه است که گذشت و ظاهرش آنست که صدوق غسل جمعه را واجب می داند چنانکه در امالی تصریح به آن کرده و حدیث صحیح زراره که در نماز جمعه مذکور خواهد شد با احادیث بسیار از حسن و موثق و قوی بلفظ وجوب وارد شده.

و احادیث صحیحه و حسنه و قویه وارد شده است که غسل جمعه سنت است. و جمع میان این اخبار می توان کرد به آن که سنت است یعنی وجوبش از قرآن مجید ظاهر نشده است بلکه از سنت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله ظاهر شده است و لیکن حدیثی وارد شده است که سنت است و واجب نیست.

بنا بر این اکثر علما حمل کرده اند وجوب را بر استحباب مؤکد چنانکه در بسیار جا استعمال وجوب بر سنت کرده اند با اصل برائت ذمت و احتیاط آنست که مهما أمکن ترک نکند و نیت قربت کند چون البته علم حاصل است به آن که حق سبحانه و تعالی طلبیده است این کس فرمان الهی به جا می آورد و دلیلی ظاهر نیست که نیت وجوب را یا ندب را باید کردن، و بر تقدری که باید

در چنین جائی با جماع علما واجب نیست و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم می آید.

و بعضـی از فضـلا دغـدغه کرده انـد که در این صورت تردیـد در نیت لازم می آید زیرا که نیت قربت باین عاید می شود که اگر واجب باشـد واجب باشـد و الا سـنت و تردیـد در نیت جایز نیست پس می باید دو غسل بکنند یکی بقصد وجوب و یکی بقصد سنت.

و اشـتباه کرده انـد از چنـد وجه یکی آن که: این معنی تردیـد در منویست نه تردیـد در نیت زیرا که تردیـد در نیت آنست که جزم نداشته باشد کردن و نکردن را و در این صورت جزم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷

بفعل دارد و لیکن کیفیت فعل را جازم نیست.

دویم: آن که بر تقدری که تردید در نیت باشد بی دغدغه صحیح است چون متعذر است جزم به آن.

سیم: آن که نیت وجوب و نـدب هر دو محـالست از دو وجه یکی آن که نیت جزم است و هر گـاه جزم به هیـچ یـک نداشـته باشـد هیـچ یک را نیت نکرده است و دویم آن که اجتماع ضـدین لازم می آیـد پس گویا جزم بوجوب و جزم به ندب هر دو دارد و این محالست.

و جمعی سه غسل دیگر با این دو غسل ضم می کنند یکی بقصد قربت چنانکه اول مذکور شد دویم بقصد رجحان مطلق یعنی می دانیم که شارع می خواهد وجوبا یا استـحبابا. و سیم بقصد آن که اگر واجب باشد واجب اگر سـنت باشد سنت و در اینجا نیز اشتباه کرده اند که معنی و مفاد هر سه یکی است توهّم مغایرت کرده اند و هر یک از این سه بد نیست اما جمع

اینها با وجوب و ندب همان محذور سابق لازم می آید پس گویا گفته است که می دانم که واجبست و می دانم که سنت است و نمی دانم که واجبست یا سنت.

و یکی از فضلای محدثین ذکر کرده است چون در حدیث لفظ واجب و سنت وارد شده است مخیر است میان آن که قصد واجب کند یا سنت و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که محمد بن یعقوب کلینی گفته است که در جائی که تعارض شود میان دو حدیث مکلف مخیر است در عمل بهر یک که خواهد و لیکن این در صورتیست که جمع نتوان کرد. و احتمال دیگر آن که واجب قصد می کنم یا سنت قصد می کنم آن واجب و سنتی را که شارع خواسته است و این بمعنی قربت بر می گردد. و آن چه تلامذه او نقل کرده اند از آن فاضل معنی آخر بود و آن نیز اشتباه است و از قربت گریخته و در قربت افتاده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸

این همه اشتباهات از آنست که توهم کرده اند که نیت خطور بال است و سابقا محقق شد که نیت نه لفظ است و نه معنی که در خاطر گذرد بلکه آن معنی واقعی است که داعی مکلف است بر فعل و اللّٰه تعالی یعلم.

[زمان غسل جمعه]

(و من کان فی سفر و وجد الماء یوم الخمیس و خشی ان لا یجده یوم الجمعه فلا باس بان «۱» یغتسل یوم الخمیس للجمعه فان وجد الماء یوم الجمعه اغتسل و ان لم یجد اجزاه فقد روی الحسن بن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن أمّه و امّ احمد بن موسی قالتا کنّا

مع ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما فی البادیه و نحن نرید بغداد فقال لنا یوم الخمیس اغتسلا الیوم لغد یوم الجمعه فانّ الماء غدا بها قلیل قالتا فاغتسلنا یوم الخمیس للجمعه) و کسی در سفری باشد و روز پنجشنبه آب را بیابد و ترسد که در روز جمعه آب نیابد پس باکی نیست که روز پنجشنبه غسل روز جمعه را بعنوان تقدیم بکند پس اگر روز جمعه آب بیابد غسل کند و اگر نیابد آن غسل او را کافیست پس بتحقیق که روایت کرده است حسن پسر حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از مادرش و از مادر احمد پسر حضرت که هر دو زن حضرت گفتند که ما با حضرت بودیم در صحرا در وقتی که متوجه بغداد بودیم پس روز پنجشنبه حضرت فرمودند ما را که امروز غسل کنید غسل جمعه را از جهت فردا که در منزلی که فردا خواهیم رسید آب کم است پس حسب الامر حضرت روز پنجشنبه غسل جمعه را کردیم.

و این حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح از احمد بن محمد روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹

کرده اند از حسین بن موسی از مادرش و از ام احمد دختر حضرت که کنیتش ام احمد است و ظاهرا غلط از نساخ این کتاب شده است و محتمل است که غلط از نساخ کافی شده باشد.

و علی ای حال دلالت می کند بر استحباب تقدیم با خوف کمی آب و دلالت می کند بر آن که زنان نیز در سفر غسل می کنند و رخصتی که واقع شده است بر سبیل جواز ترکست اما آن که اگر آب به همرسد

اعاده باید کرد این حدیث دلالت ندارد مگر حدیث دیگر باور رسیده باشد یا از عمومات استنباط کرده باشد.

و شیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که حضرت به اصحاب خود فرمودند که در منزل فردا آب نیست امروز غسل جمعه بکنید پس ما غسل جمعه را در روز پنجشنبه کردیم، و علما عمل باین کرده اند.

(و غسل یوم الجمعه سنّه واجبه و یجوز من وقت طلوع الفجر یوم الجمعه إلی قرب الزّوال و افضل ذلک ما قرب من الزّوال) و غسل روز جمعه طریقه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علی و آله است که بر همه کس واجب گردانیده است به تفویض یا بامر الهی و وجوبش از قرآن ظاهر نشده است و جایز است که آن را بفعل آورند از ابتدای طلوع صبح صادق روز جمعه تا قریب بظهر آن مقدار که بعد از غسل ظهر شود چون اول وقت ظهر می باید که مشغول نماز جمعه یا ظهر شوند و افضل وقتها آن وقتی است که نزدیک به زوال باشد و این مضمون از اخبار صحیحه و کالصحیحه از زراره و فضیل و غیر آن ظاهر می شود از آن جمله در حدیث صحیح از زراره و فضیل منقولست که گفتند ما به حضرت عرض نمودیم که اگر کسی بعد از صبح غسل جمعه بکند کافی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰

است حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بلی.

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ترک مکن غسل روز جمعه را که سنت است و باید که از غسل

فارغ شوی پیش از ظهر که چون اول ظهر باشد مشغول نماز شوی، و فرمودند که غسل روز جمعه واجبست پس حضرت اول فرمودند که سنت است و بعد از آن فرمودند که واجبست.

ظاهرش آنست که مراد حضرت صلوات اللّٰه علیه سنت واجبه باشد و محتمل است که مراد از واجب مبالغه استحباب باشد و در حدیث اول فرمودند که بعد از صبح می توان کرد و در حدیث دویم فرمودند که قریب به زوال بکن از هر دو بیرون آمد که از صبح تا قریب به زوال می توان کرد و قریب به زوال بهتر است.

و اکثر متاخرین تعمیم کرده اند این عبارت را در وقت و تقدیم و قضا به آن که چون در تقدیم از صبح روز پنجشنبه تا صبح جمعه می توان کرد و هم چنین در قضا تا شام شب یکشنبه می توان کرد پس آخر وقت تقدیم بهتر است و اول وقت قضاء و هم چنین هر چه به آخر و اول نزدیکتر باشد بهتر خواهد بود.

و لیکن مشکل است استخراج این معنی از این عبارت و حدیثی که بعد از این خواهد آمد که فایده غسل جمعه آنست که پاکیزه باشند که تا سبب آزار مردم نباشند در تقدیم و ادا فایده دارد نه در قضا.

و لیکن در فقه رضوی باین عنوانست که بدان که غسل جمعه سنت واجبست ترک مکن آن را در سفر و حضر و اگر غسل کنی بعد از طلوع مجزیست و هر چند نزدیکتر باشد به زوال افضل است و ظاهرا متقدمین جزم داشته اند که این کتاب از حضرت است و این عبارت را در کتب خود ذکر

کرده اند و متاخرین متابعت متقدمین کرده اند و اللّه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱

(و من نسی الغسل او فاته لعلّه فلیغتسل بعد العصر او یوم السّبت) کسی که غسل جمعه را فراموش کند یا از او فوت شود بواسطه سببی از اشغال ضروریه پس باید که بعد از عصر یا روز شنبه قضا کند در حدیث موثق کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که اگر کسی را غسل جمعه فوت شود تا شب به جا می آورد، و اگر فوت شود از او در روز جمعه در روز شنبه غسل می کند.

و در روایت موثق سماعه آنست که اگر او را فوت شود در اول روز غسل جمعه قضا می کند غسل را در آخر روز، و اگر آب نیابد روز شنبه قضا می کند و در حدیث صحیح حماد از حریز از بعضی اصحاب ما از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه وارد است که ناچار است از غسل روز جمعه در حضر و سفر پس اگر کسی فراموش کند روز دیگر به جا آورد و ظاهر این اخبار آنست که قضا را روز جمعه یا روز شنبه به جا آورد و در شب شنبه حدیثی وارد نشده است صریحا، و هم چنین در شب جمعه.

و محتمل است که مراد از یوم شبانه رور باشد و لیکن به احتمال مشکل است حکم کردن در احکام الهی و لیکن اکثر علما در مستحبات به همین اکتفا می نمایند که بعضی از علما گفته باشند و دور نیست که به گفته قدما عمل توان نمود چون ایشان ارباب نصوصند و بی نصی حکم

بر چیزی نمی کنند.

اما متاخران که به استنباط عمل می کنند مشکل است اعتماد نمودن چنانکه در این مسأله ذکر کرده اند که هر گاه روز پنجشنبه غسل توان کرد در شب جمعه بطریق اولی می توان کردن و عبارت فایده غسل جمعه که می آید و ظاهر است که عبارت سابق عموم ندارد و شاید که خصوصیت روز را مدخلی باشد و هم چنین در قضا با آن که فایده ظاهر نیست در آن مگر تعبد و لیکن عبارت فقه رضوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲

عموم دارد که گذشت و در آن کتاب هست که قضای غسل جمعه را در عرض هفته می توان کرد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و یجزئ الغسل للجمعه کما یکون للرّواح «۱» و الوضوء فیه قبل الغسل) یعنی اگر در شنبه غسل جمعه کنند مجزیست از غسل جمعه هم چنان که بعد از ظهر مجزیست یعنی وقتش از صبح است تا زوال و هر گاه قضا شود فرقی نیست که در عصر بکنند یا در شنبه قضا کنند و علی ای حال وضو پیش از غسل است و این حل بنا بر آنست که رواح را به راء و حای بی نقطه بخوانند چنانکه در بعضی از نسخ است و در بعضی از نسخ للزواج است بزای و جیم و بنا بر این معنی اینست که غسل جمعه در کیفیت مثل غسل جنابتست و در غسل جمعه ناچار است از وضوی پیش از غسل چنانکه سابقا گذشت که در هر غسلی وضو هست مگر غسل جنابت.

و بنا بر این نسخه محتمل است که مراد این باشد که اگر در روز جمعه جنب باشد یک غسل از برای هر

دو کافی است و لیکن وضو در این صورت می باید بخلاف آن که از جهت رفع جنابت محض باشد و یا آن که اگر بقصد جمعه کنند از جنابت مجزیست و نسخه اولی اظهر است.

[دعای هنگام غسل جمعه]

(و یقول المغتسل للجمعه اللَّهمّ طهّرنی و طهّر قلبی و أنق غلّی «۲» و اجر علی لسانی محبّه منک) و کسی که غسل جمعه کند بگوید این دعا را بر سبیل استحباب و ترجمه اش اینست که خداوندا مرا پاک گردان از گناهان و دل مرا پاک گردان از بدیها مانند ریا و تکبر و عجب و حسد و عداوت مؤمنان و امثال اینها بلکه از یاد غیر خودت و کینه دل مرا پاک گردان که کینه مؤمنان در

دل من نباشد.

و در بعضی از نسخ بعوض غلّی غسلی است یعنی غسل مرا خالص گردان از جهت رضای خودت و جاری ساز بر زمان من چیزی که سبب محبت تست یعنی مشغول ذکر و قرآن و سخنان خیر گردان که سبب آن شود که تو مرا دوست داری یا من ترا دوست دارم یا هر دو.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من اغتسل للجمعه فقال اشهد ان لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله اللَّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و اجعلنی من التّوابین و اجعلنی من المتطهّرین کان طهرا من الجمعه إلی الجمعه) و حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که غسل جمعه کند و این دعا بخواند بعد از غسل یا بعد از شروع در آن، آن غسل سبب پاکی او شود از گناهان از آن جمعه

تا جمعه دیگر یعنی تا جمعه سابق یا لاحق یا هر دو و اگر تا جمعه آینـده گیریم محتمل است که مراد این باشد که اگر گناهی از او صـادر شود این غسـل کفاره آن باشـد و اظهر آنست که غسل جمعه سـبب عصـمت او باشـد که از او گناه صادر نشود یا چیزی که سبب بعد او شود از جناب اقدس الهی که حدثهای معنوی است از او بفعل نیاید یا همه مراد باشد.

و ترجمه دعا این است که گواهی می دهم که نیست کسـی که سـزاوار بنـدگی باشـد مگر ذات مقـدس خداونـدی که واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالاتست و او در ذات و صفات یگانه است که صفات او عین ذات اوست و او را شریکی در خداونـدی و غیر آن نیست، و گـواهی می دهم که محمـد بنـده اوست و رسـول و فرسـتاده اوست بجمیع خلاـیق، خداونـدا صلوات فرست بر محمد و آل محمد که ائمه معصومینند با فاطمه زهرا (ع) و بگردان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴

مرا از جمله توبه کننـدگان و بگردان مرا از جمله پاکیزگـان از حـدثهای ظاهری و باطنی که آن جمیع گناهانست با مکروهات بلکه مباحات نیز.

و شـیخ در حـدیث موثق عمـار روایت کرده است از حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه که فرمودنـد که چون غسـل جمعه کنی این دعا را بخوان که

اللَّهمّ طهّر قلبی من کلّ آفه تمحق دینی و تبطل به عملی اللَّهمّ اجعلنی من التّوّابین و اجعلنی من المتطهّرین

و ترجمه اش اینست که خداوندا پاک گردان دل مرا از هر آفتی که دین مرا باطل کند و تو عمل مرا به سبب آن باطل

کنی و آن جمیع امراض قلب است از حسد و عداوت و ریا و کبر و کینه و غیر آن.

و کلینی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه روایت کرده است قویا با شیخ که در غسل جمعه این دعا را بخوان که

اللَّهمّ طهّر قلبی من کلّ آفه تمحق بها دینی و تبطل عملی

پس اگر همه را بخواند بهتر است.

[غسل روز جمعه مطهر و کفاره است گناهان را از جمعه تا جمعه]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه غسل یوم الجمعه طهور و کفّاره لما بینهما من الذّنوب من الجمعه إلی الجمعه) حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که غسل روز جمعه مطهر و کفاره است گناهانی را که از جمعه تا جمعه از بنده صادر می شود و ظاهرش آنست که کفاره بیان مطهر باشد و محتمل است که کفاره گناهان جمعه گذشته باشد و مطهر هفته آینده باشد که از او بدی صادر نشود، یا کفار کبایر باشد و مطهر از صغایر، یا تطهیر باعتبار قابلیت قرب باشد و کفاره از صغایر و کبایر.

و ظاهر عبارت آنست که من الجمعه إلی الجمعه بیان لما بینهما باشد به آن که ما بینهما مبهمی باشد که من الجمعه مفسر آن باشد با لفّ و نشر مرتب یا مشوش باشد به اعتبار طهور و کفاره که یکی نسبت به سابق باشد و دیگری بلا حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵

و اللَّه تعالی یعلم.

و محدثان روایت نموده اند به اسانید ایشان از اصبغ که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه وقتی که می خواستند که سرزنش کنند شخصی را می فرمودند که تو عاجزتر و بی توفیق تری از کسی که ترک غسل جمعه می کند با آن که اگر غسل جمعه می کرد در پاکیزگی می بود تا جمعه دیگر

پس چه مقدار بی توفیق باشد که به سبب اندک تقصیری خود را از چنین ثوابی محروم کرده است.

[سبب غسل روز جمعه]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه فی علّه غسل یوم الجمعه انّ الانصار کانت تعمل فی نواضحها و أموالها فاذا کان یوم الجمعه حضروا المسجد فتاذّی النّاس بأرواح آباطهم و اجسادهم فامرهم رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله بالغسل فجرت بذلک السّنّه) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند در سبب غسل روز جمعه که انصار کار می کردند به آب کشیدن از جهت باغات و به اعمال دیگر که سبب عرق بسیار ایشان بود و چون روز جمعه می شد در مسجد حاضر می شدند از جهت نماز جمعه و مردمان از گند زیر بغل ایشان و از عرق بدنهای ایشان در تعب بودند پس حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله ایشان را امر فرمود که غسل کنند و سنت جاری شد در همه کس یعنی اصل مشروعیت از جهت تنظیف شد پس اگر کسی پاکیزه باشد نسبت به او نیز سنت خواهد بود چون مدار علتهای احکام بر غالب است و نادر تابع غالبست. و این حدیث به سندی قوی منقولست در تهذیب و غیره.

(و روی انّ اللَّه تبارک و تعالی اتمّ صلاه الفریضه بصلوه النّافله و اتمّ صیام الفریضه بصیام النّافله و اتمّ الوضوء بغسل یوم الجمعه) و روایت کرده اند شیخان بسند صحیح از حسین بن خالد که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶

به خدمت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که چه سبب است در واجب بودن غسل روز جمعه حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تمام می فرماید نمازهای واجب را

به نمازهای سنت و تمام می فرماید روزه واجب را بروزه سنت و تمام می فرماید وضو را به غسل روز جمعه.

و در کافی وضوی نافله را و در تهذیب وضوی فریضه را و در هر دو هست این تتمه که هر چه را در آن باشد از سهو یا تقصیر یا نسیان یعنی اگر سهوی در نماز واقع شده باشد نمازهای سنت که سی و چهار رکعت است و دو برابر فریضه است قایم مقام آن می شود.

و هم چنین حق سبحانه و تعالی دو برابر روزه واجب از سنت مقرر ساخته است و آن روزه شعبانست تمام با هر ماهی سه روز که از ده ماه یک ماه می شود که تدارک شک و نسیان و تقصیرات روزه واجب کند، و هم چنین غسل جمعه را متمم تقصیرات وضوها گردانیده.

و این مضمون در روایات دیگر وارد شده است و خواهد آمد و مناسب مذهب صدوق این بود که حدیث را تمام نقل کند چون مشتمل است بر لفظ وجوب و لیکن چون اتمام صلاه و صیام به نافله شده است قرینه استحباب غسل جمعه است بنا بر این وجوب را نقل نکرد.

[آداب غسل جمعه]

(و روی یحیی بن سعید الاهوازیّ عن احمد بن محمّد بن ابی نصر عن محمّد بن حمران قال قال الصّادق جعفر بن محمّد صلوات اللّه علیهما اذا دخلت الحمّام فقل فی الوقت الّذی تنزع فیه ثیابک اللّهمّ انزع عنّی ربقه النّفاق و ثبّتنی علی الایمان، و اذا دخلت البیت الاوّل فقل اللّهمّ انّی أعوذ بک من شرّ نفسی و أستعیذ بک من اذاه، فاذا دخلت البیت الثّانی فقل اللّهمّ اذهب عنّی الرّجس النّجس و طهّر

لوامع

جسدی و قلبی، و خذ من الماء الحارّ وضعه علی هامتك و صبّ منه علی رجليك و ان أمكن ان تبلع منه جرعه فافعل فانّه ينقّی المثانه و البث فی البيت الثّانی ساعه فاذا دخلت البيت الثّالث فقل نعوذ باللّٰه من النّار و نسأله الجنّه تردّدها إلی وقت خروجك من البيت الحارّ و إيّاك و شرب الماء البارد و الفقّاع فی الحمّام فانّه يفسد المعده و لا تصبّن عليك الماء البارد فانّه يضعّف البدن و صبّ الماء البارد علی قدميك اذا خرجت فانّه يسلّ الدّاء من جسدك فاذا لبست ثيابك فقل اللّٰهمّ البسنی التّقوی و جنّبنی الرّدی فاذا فعلت ذلك امنت من كلّ داء) روايت كرده است صدوق در امالی بسند قوی كالصحيح از يحيی از بزنطی از محمد كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه چون داخل حمام شوی و خواهی كه جامها را بكنی اين دعا را بخوان كه ترجمه اش اينست خداوندا بكن و دور كن از من ربقه نفاق را و ربقه حلقه ايست از ريسمان كه در گردن حيوانات می كنند كه نگريزند و در اينجا كنايه است از اسباب و لوازم نفاق مثل خلف وعده و دروغ و خيانت بلكه مطلق مخالفت الهی مشعر است بعدم ايمان صحيح و كامل.

و چون در وقت دخول حمام جامها را می كند كه خود را از نجاسات و كثافات پاك كند اين دعا مناسبست پس می گويد كه خداوندا من ظاهر خود را می توانم پاك كردن تو باطن مرا از نفاق پاك كن تا ايمان من صحيح شود و از من چيزی كه خلاف رضای تست صادر نشود و هم چنين

در جمیع دعوات این حدیث این رعایتها شده است از آن غافل مباش و مرا ثابت قدم بدار بر ایمان صحیح و کامل تا از من هیچ بدی صادر نشود و هر خوبی را به جا آورم.

و چون داخل خانه اول حمام شوی بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸

که خداوندا پناه به تو می آورم از شر نفس اماره خودم و پناه به تو می آورم که مرا حفظ کنی از آزار حمام پس چون داخل خانه دویم شوی بخوان این دعا را و ترجمه اش این است که خداوندا دور کن از من رجس نجس را که شیطان رجیمست و پاک کن بدنم را از بدیهای نجاسات و کثافات و سیئات و دلم را پاک کن از بدیهای دل که گذشت.

و از آب گرم قدری بردار و بر سر ریز و قدری بر پاهایت ریز و اگر ممکن باشد که یک جرعه آب بخوری بخور که پاک می کند بول دان را و درنگ کن اندکی در خانه دویم تا مرتبه مرتبه از سرد خانه به گرمابه داخل شوی پس چون داخل خانه سیم شوی که گرمابه است این دعا را بخوان که من و سایر مؤمنین پناه به خداوند عالمیان می آوریم از شر آتش جهنم و همه سؤال می کنیم از او بهشت را و این دعا را مکرر می خوانی تا از گرم خانه بیرون آیی و زنهار که آب سرد در حمام مخور و زنهار که فقاع مخور که معده را فاسد می کند و آب سرد بر خود مریز که بدن را ضعیف می کند.

و چون از حمام بیرون آیی آب سرد بر پاهایت

بریز که درد و مرض را از بـدنت بیرون می آورد، و چون جامها را پوشـی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا تقوی و پرهیزکـاری را لبـاس و پوشـش من کن و مرا دور دار از هر چه سـبب هلاـک است از کبایر و صـغایر پس هر گاه این اعمال را به جا آوری ایمن می شوی از هر دردی.

و چون تفکر و تـدبر نمـائی در افعال و ادعیه و مناسـبات آن خواهی یافت که نفس حـدیث دلیل صـحت آنست و آن که واقع شـده است که فقاع را مخور ممکن است که مراد فقاع حلال باشـد که چنـد دانه خرما در آب شور می اندازند و شوری آن را تخفیف می دهد چنانکه گذشت یا اعم از حلال و حرام باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹

غرض این باشد که باری در حمام نخورند که با حرمت خوردن ضرر نیز دارد از برای بدن و هر چند کمتر خورند بهتر است و اللَّه تعالی یعلم.

[خواندن قرآن در حمام]

(و لاـ بـاس بقراءه القرآن فی الحمّام ما لم ترد به الصّوت اذا کان علیک مئزر) و باکی نیست در خوانـدن قرآن در حمام ما دام که غرضـش صدا نباشد هر گاه لنگ داشـته باشـی چون غالب اوقات برهنه می بوده اند و لنگ نمی بسـته اند بنا بر این نهی از خوانـدن قرآن نظر به ایشان واقع شـده است که به سـبب خوانـدن مردمان متوجه ایشان می شـده اند و نظر به عورت ایشان می کرده اند.

و هم چنین جمعی که خوش آوازنـد همین که داخـل حمـام می شونـد ایشان را میل به غنا و سـرود می شـده است و الحال نیز چنین است چنانکه مشهور است که حمام ساز

بزرگ است و قرآن می خوانده انـد بعنوان دو بیتی و سـرود منع واقع شده است و هر گاه این دو وجه نباشد خواندن قرآن در حمام خوبست چنانکه در حـدیث صـحیح از علی بن یقطین و حـدیث صـحیح از محمد بن اسـماعیل بن بزیع وارد است که از حضـرت امام موسـی کاظم و حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیهما سؤال کردند که شخصی که در حمام قرآن بخواند یا جماع کند چونست فرمودند که باکی نیست.

و در حـدیث حسن کالصـحیح از حلبی منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که باکی نیست که شخصی در حمام قرآن بخواند هر گاه غرضش رضای الهی باشد و غرضش این نباشد که ببیند خوش می خواند.

و در حـدیث موثـق کالصـحیح از ابـو بصـیر منقـول است که از آن حضـرت سـؤال کردم از خوانـدن قرآن در حمـام حضـرت فرمودند که اگر لنگ بسته باشی اگر خواهی کل قرآن را بخوان و عبارت متن عبارت فقه رضوی است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰

(و سال محمّد بن مسـلم ابا جعفر صـلوات اللّٰه علیه فقال أ کان امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه ینهی عن قراءه القرآن فی الحمّام فقال لا إنّما نهی ان یقرأ الرّجل و هو عریان فاذا کان علیه ازار فلا باس) و بسـند صـحیح روایت کرده است کلینی از محمـد که سؤال کردم از حضـرت امـام محمـد باقر صـلوات اللّٰه علیه که آیا حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه نهی می فرمودنـد از خواندن قرآن در حمام حضرت فرمودند که نه به درستی که حضرت نهی نمی فرمودند مگر برهنه را پس اگر لنگ بسته باشد باکی نیست. و سند این

بابويه به محمد بن مسلم جهالتی دارد اما ضرر ندارد چون از کتاب او نقل کرده است و کتاب او اشهر من الشمس بود مثل خودش که از ارکان اربعه است مع هذا همیشه مگر نادری هر حدیثی که صدوق از او روایت کرده است باین سند شیخ یا کلینی بسند صحیح روایت کرده اند همان حدیث را بعینه مگر اختلاف سهلی مثل تغییر سألت بسأل چنانکه مذکور شد و این اختلاف سبب تغییر معنی نیست و صدوق بسیار چنین کرده است و اگر صحیح نقل می کرد بهتر بود.

و ظاهرا غرضش اینست که جزم دارد در سؤال او و شک ندارد بنا بر این بعنوان شهادت نقل می کند که گویا صدوق در وقت سؤال ایشان حاضر بوده است. و ممکن است که این جزم بنا بر آن باشد که امثال این کتب را حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم تقریر فرموده باشند.

(و قال علی بن یقطین لموسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیه اقرء فی الحمّام و انکح فیه قال لا بأس) و بسند صحیح روایت کرده است صدوق و کلینی از علی که گفت به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که مرا جایز است که در حمام قرآن بخوانم یا خلوت کنم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱

با زوجه خود در حمام و جماع کنم او را یا کنیزان را حضرت فرمودند که باکی نیست و آن که حضرت تقیید نفرمودند به ازار و عدم غرض صوت بنا بر این است که جلالت علی بن یقطین از آن اعظم بود که بر تقدیر جواز برهنه به حمام رود یا خوانندگی کند.

[واجبست بر مرد که چشم خود را به پوشد از نظر کردن به عورت مردان و زنان نامحرم]

(و یجب

على الرّجل ان يغضّ بصره و يستر فرجه من ان ينظر اليه) و واجبست بر مرد كه چشم خود را به پوشد از نظر كردن به عورت مردان و زنان نامحرم و واجب است كه فرج خود را به پوشاند از آن كه كسى نظر به آن كند از مردان و زنان غير محرم مثل زوجه و كنيز غير مزوجه كه اگر كنيز خود را به شوهر داده باشد يا تحليل ديگرى كرده باشد حكم اجنبيه دارد.

و در اين خلافى نيست كه واجبست ستر ذكر و خصيتين و دبر مردان را و زنان كل بدن ايشان عورتست مگر دستها و پاها و رو على الخلاف به شرطى كه از روى لذت نباشد و الا حرامست بى دغدغه اگر چه يك نظر باشد و تفصيل اين در كتاب نكاح خواهد آمد.

(و سئل الصّادق صلوات اللّه عليه عن قول اللّه قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ «۱» فقال كلّما كان فى كتاب اللّه عزّ و جلّ من ذكر حفظ الفرج فهو من الزّنا إلّا فى هذا الموضع فانّه الحفظ «۲» من ان ينظر اليه) و بسند صحيح روايت كرده است صدوق كه از آن حضرت صلوات اللّه عليه پرسيدند تفسير آيه كه حق سبحانه و تعالى زنان و مردان را امر فرموده است كه بگو يا محمد مردان مؤمن را كه چشمهاى خود را به پوشانند و فرجهاى خود را حفظ نمايند كه اين هر دو از

جهت ايشان بهتر است پس حضرت فرمودند كه هر جا كه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه حفظ فرج نمايند آن از

زنا است یعنی زنا نکننـد الا در این موضع که مراد از حفظ حفظ فرج است از نظر کردن به آن یعنی چنان کننـد که کسـی نظر به فرج ایشان نکند.

و ظاهرش آنست که چشم پوشانیدن نیز مخصوص باشد و لیکن چون تصریح به آن نشده است اولی آنست که آن را بر عموم خود گذارند چنانکه عامه و خاصه نقل کرده اند که این آیه حجابست.

و روایت کرده است کلینی در حسن کالصـحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که جوانی از انصار به زنی برخورد و نظر به آن داشت تا می آمد و چون گذشت نظر به آن داشت و از عقب او می رفت که ناگاه اسـتخوانی یا شـیشه در دیواری بود که روی او بر آن خورد و روی او را شـکافت و او خبر از خود نـداشت تا وقتی که آن زن ناپدید شد دید که جامه و سـینه اش همه خونین شـده متنبه شـد که البته این بلاـ از جهت آن عمل بود با خود گفت که و اللّٰه که من به خـدمت حضـرت سـید المرسـلین می روم و عرض حـال خـود به آن حضـرت می کنم تـا مرا آن چه بایـد بکنـد از حـد یـا تعزیر پس چون به خـدمت حضرت آمد حضرت فرمودند که این زخم از چه سبب در روی تو به همرسید حال خود را عرض نمود پس جبرئیل این آیه را آورد که قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ.

پس بنـا بر این تفسـیر آیه چنین خواهـد بود که یا محمـد بگو مؤمنان را که چشم خود را به پوشاننـد از نظر کردن به زنان و به عورت مردان، و هم چنین

زنان، چشمهای خود را به پوشانند از نظر کردن به مردان و از نظر کردن به فرج زنان و هر دو حفظ نمایند فرجهای خود را از نظر کردن به فرجهای ایشان. و بعد از این نیز خواهد آمد به اسانید صحیح و حسن کالصحیح که مراد از آیه حفظ فرجست از

نظر به آن.

[نظر کردن به عورت کفار مثل نظر کردن به عورت الاغ است]

(و روی عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّما کره «۱» النّظر إلی عوره المسلم فامّا النّظر إلی عوره من لیس بمسلم مثل النّظر إلی عوره الحمار) این مضمون را روایت کرده است کلینی بسند حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که آن چه بد است نظر کردن به عورت مسلمانان است و اما نظر کردن به عورت کفار مثل نظر کردن به عورت الاغ است.

بدان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ «۲» یعنی ای فرزندان آدم بتحقیق از جهت شما پوششی فرستادیم که به پوشاند چیزهای قبیح شما را. و مراد از آن عورتست به اتفاق علما و این حکم عامست نسبت به مؤمنان و کافران و هم چنین احادیث عامه بسیار وارد شده است.

و اما خطابی که در آیه سابق به مؤمنان واقع شده است بنا بر این است که ایشان از تکالیف الهی منتفع می شوند نه غیر ایشان بنا بر این در اکثر آیات خطاب با ایشانست و عموما همه را حق سبحانه و تعالی خطاب فرموده است در چند جا مثل قول الهی یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ «۳» یعنی ای مردمان عبادت کنید پروردگار خود را

که شما را آفریده است و ابو حنیفه ملعون از آن که حق سبحانه و تعالی مؤمنان را خطاب کرده است با دلیل عقلی، موافق عقل شوم خود گفته است که کفار مخاطب نیستند زیرا که هر عبادتی که ایشان می کنند در حال کفر باطل است چون شرط عبادات اسلام است پس تکلیف ما لا یطاق است تکلیف ایشان به فروع.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴

و جوابش اینست که ایشان قادرند که مسلمان شوند و عبادت را به جا آورند مثل محدث که مکلف است به عبادات و مع هذا با حدث نماز نمی تواند کردن و لیکن ممکن است او را ازاله حدث و بنا بر عقل شوم او می باید که محدث نیز مکلف نباشد با آن که ابو حنیفه قایل است به تکلیف ما لا یطاق چون بنده را فاعل فعل خود نمی داند و فعل بنده را از حق سبحانه و تعالی می داند و جواب بهلول او را مشهور است پس ممکن است که این حدیث تقیه وارد شده باشد.

و علی ای حال خلافی نیست در آن که اگر سبب شهوت باشد حرامست از کفار نیز هم چنان که اگر ملعونی با الاغ جمع شود و از این معنی حظ داشته باشد و نظر کردن به فرج آن سبب وطی او شود نظر کردن از باب مقدمه حرام خواهد بود.

و احادیث عامه واقع شده است که حضرت لعنت فرموده است آن کسی را که نظر کند به عورت دیگران و آن کسی را که عورت خود را باز گذارد که دیگران نظر به آن کنند و علامه در منتهی نقل خلاف نکرده است حتی از

صدوق و نخواسته است که این مذهب را نسبت به صدوق دهد مبادا سبب طعن سنیان شود بر شیعیان و اللَّه تعالی یعلم.

[حمام بهترین و بدترین خانه است]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه نعم البیت الحمّام یذکر فیه النّار و یذهب بالدّرن. و قال صلوات اللَّه علیه بئس البیت الحمّام یهتک السّتر و یذهب بالحیاء. و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه بئس البیت الحمّام یهتک السّتر و یبدی العوره، و نعم البیت الحمّام یذکّر حرّ النّار) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که نیکو خانه ایست حمام از آن جهت که به یاد می آورد آتش جهنم را و چرک بدن را می برد و این کس پاکیزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵

می شود و باز حضرت فرمودند بد خانه ایست حمام از این حیثیت که برهنه به حمام می روند و نظر به عورت یکدیگر می کنند و حیا بر طرف می شود با آن که حیا از ایمان است.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه نیز فرمودند که بد خانه ایست حمام که پرده حیا را می درد و عورت این کس را ظاهر می سازد و نیکو خانه ایست حمام که به یاد می آورد گرمی آتش جهنم را و حاصل هر دو حدیث آنست که حمام خوبی دارد و بدی دارد اگر بدیش را برطرف سازند به آن که لنگ به بندند و مردمان را نیز بر این دارند که لنگ به بندند یا ملاحظه تمام بکنند که نظرشان به عورت کسی نیفتد همه خوبی خواهد بود.

و لیکن کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که نیکو خانه ایست حمام مذکر جهنم است و

چرک را می برد و عمر گفت که بـد خـانه ایست حمـام ظـاهر می سـازد عورت را و می درد پرده ستر و حیـا را پس حضـرت فرمودند که سـنیان فرموده حضـرت را نسـبت به عمر داده اند و گفته عمر را نسـبت به حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه داده اند.

و شیخ طوسی به سندی کالحسن روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه با عمر به حمام رفتند عمر گفت که بد خانه ایست حمام که در آنجا غنا و خوانندگی بسـیار می شود و حیا کم می شود پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که نیکو خانه ایست حمام این کس را پاك و پاکیزه می کند از جهت عبادت الهی و مذکر آتش جهنم است. و حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نیز فرمودند که نیکو موضعی است حمام.

پس حاصل این اخبار این شد که حضرت سید المرسلین و حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶

امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیهما مـدح حمام کرده اند نه مذمت و فی الحقیقه حمام بدی ندارد اگر جماعتی در حمام بد کنند هم چنـان که در مساجـد نیز که جمع می شونـد اکثر مردمان خبث و غیبت می کننـد مسـجد بـد نمی شود آن جماعت بـد می کنند پس ظاهر می شود که دو حدیثی که صدوق روایت کرده است بر تقدیر صحت از روی تقیه وارد شده است و اللّٰه تعالی یعلم.

[از آداب آنست که آدمی فرزند خود را با خود به حمام نبرد]

(و من الآداب ان لا یدخل الرّجل ولده معه الحمّام فینظر إلی عورته) و از جمله آداب مسـتحبه آنست که آدمی فرزند خود را با خود به حمام نبرد که مبادا نظرش به عورت او افتد یعنی مبادا فرزند به نادانی نظر به عورت پدر

کند یا پدر از روی غفلت نظرش به عورت فرزند افتد. بعد از این خواهد آمد در وصیت کبیره رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله که از جمله حقوق پدر بر فرزند آنست که با پدر به حمام نرود.

و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که پدر با پسر خود به حمام نرود که مبادا نظر به عورت او کند.

و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که پدر با پسر به حمام نرود مبادا نظر به عورت او کند و حضرت فرمودند پدر و مادر نظر به عورت فرزند نمی توانند کرد و فرزند نظر به عورت پدر نمی تواند کرد و حضرت فرمودند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله لعنت کرده است آن کسی را که در حمام نظر به عورت کسی کند که لنگ نداشته باشد و آن کس را که لنگ ندارد که مردم نظر به عورت او کنند نیز لعنت کرده است.

پس ظاهر شد که این نهی به اعتبار این بوده است که بی لنگ به حمام می رفته اند که اگر هر دو لنگ داشته باشند کراهت ندارد و اگر چه بهتر آنست که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷

ممکن باشد با پدر به حمام نرود تا حشمت پدر از نظر پسر کم نشود چنانکه از وصیت ظاهر می شود و اللَّه تعالی یعلم.

[زن به حمام نرود]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله من كان يؤمن باللَّه و اليوم الآخر فلا يبعث بحليلته إلى الحمّام) و بسند حسن کالصحیح

و موثق کالصحیح و غیر آن از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که هر که ایمان به خداوند عالمیان و روز قیامت دارد پس باید که حلال خود را به حمام نفرستد و ظاهرا در صورتی بد است که زن متهم باشد به بدی که خوف آن باشد که چون به بهانه حمام در رود به زنا رود یا مکروه باشد رخصت دادن در بلاد حاره که در خانهای خود غسل می توانستند کردن و در امثال این بلاد عبث رخصت دادن خوب نباشد چنانکه بعضی از زنان هر چند متهم به زنا نباشند و لیکن به عبث هر روز به حمام روند و اقلا مردان قد و بالای ایشان را می بینند و اگر کسی را ممکن باشد که در خانه خود حمام بسازد هیچ شک نیست که بهتر است.

و اما در مثل هواهای سرد که خوف هلاک ایشان باشد و غسل بر ایشان واجب باشد یا بسیار کثیف شده باشند و قدرت بر حمام بلکه بر آب گرم کردن نیز نداشته باشند شک نیست که جایز است بلکه واجب که ایشان را رخصت حمام بدهند. و محتمل است که همین عذر کافی باشد در جواز تیمم زنان را که به حمام نروند و لیکن بخاطر ندارم که کسی از علما تجویز کرده باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[کسی که اطاعت زنش بکند]

(و قال صلوات اللّٰه علیه و آله من اطاع امرأته اکبّه اللّٰه تعالی علی منخریه فی النّار فقیل و ما تلک الطّاعه؟ فقال تدعوه إلی النّیاحات «۱» و العرسات و الحمّامات و الثّیاب الرّقاق فیجیبها) در وصیت کبیره از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸

حضرت صلوات

اللّه علیه و آله منقولست که وصیت به امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرموده اند و در حدیث قوی از سکونی از حضرت امیر المؤمنین نیز منقولست که حضرت فرمود که هر که اطاعت کند زن خود را حق سبحانه و تعالی او را سرنگون بتقدم بینی در جهنم اندازد چون خواری در آن بیشتر است که او را برو کشند که بینی او بر خاک کشیده شود، از حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله پرسیدند که چه فرمان برداریست که سبب این نوع عذاب می شود پس حضرت فرمودند که آنست که زن طلب کند از شوهر خود رخصت رفتن به عزاها و عروسیها و حمامها و جامهای باریک و شوهر او را رخصت دهد و از برای او جامه تنگ بیاورد.

و ظاهرا مراد این باشد که هر حمامی که خواهد برود و در هر عزا و عروسی به تماشا رود و چادر بدن نما خواهد که بدنش در زیر چادر نمایان باشد چنانکه بسیاری از زنان بی عصمت چنین می کنند هر چند خاطر جمع باشد که زنا نکنند مع هذا زنانی که این مقدار عصمت ندارند عاقبت به زنا نیز گرفتار می شوند پس اگر بقدر ضرورت به حمامی که به ایشان نزدیکتر باشد بروند یا به عزا و عروسی خویشان نزدیک روند یا جامهای تنگ و نفیس را در خانه از جهت شوهر پوشند ظاهرا ضرر نداشته باشد و اللّه تعالی یعلم.

[شخصی که ترک کند غسل جمعه را از روی نسیان یا عمد]

(و سأل ابو بصیر ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل یدع غسل یوم الجمعه ناسیا او متعمّدا؟ فقال اذا کان ناسیا فقد تمّت صلاته و ان کان متعمّدا فلیستغفر اللّه و

لا یعد) و بسند موثق منقولست که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال نمود از شخصی که ترک کند غسل جمعه را از روی نسیان یا عمد چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده است نمازش تمامست و اگر عمدا ترک نموده است پس استغفار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹

کند و طلب آمرزش کند که حق سبحانه و تعالی از تقصیر او درگذرد و دیگر ترک نکند.

و همین حدیث را شیخ بسند حسن از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و ظاهر هر دو وجوب غسل جمعه است و دلالت می کند بر آن که غسل جمعه را در تمامی نماز دخلی هست.

و لیکن اکثر علما تاویل کرده اند که استغفار در مکروهات بلکه در مباحات نیز می باشد و تمامی غیر صحت است بلکه کمال نماز در غسل است و احتیاط آنست که مهما أمکن ترک نکند چنانکه گذشت و خواهد آمد.

[بدن خود را به زمین حمام مرسان]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا تتّک فی الحمّام فانّه یذهب «۱» شحم الکلیتین و لا تسرّح فی الحمّام فانّه یرقّق الشّعر و لا تغسل رأسک بالطّین فانّه یسمّج الوجه و فی حدیث اخر یذهب بالغیره، و لا تدلک بالخزف فانّه یورث البرص و لا تمسح وجهک بالإزار فانّه یذهب بماء الوجه) و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تکیه مکن در حمام یعنی بدن خود را به زمین حمام مرسان خواه بعنوان پهلو خوابیدن باشد و خواه بر پشت خوابیدن چنانکه تصریح به آن واقع شده است در حدیث کالصحیح که می برد یا می گدازد بنا بر نسخه تهذیب پیه گردها را و گداختن آن

سبب لاغر شدن بدنست و شانه مکن در حمام که مو را تنک می کند یعنی موی سر و موی ریش را می ریزاند و تنک می شوند و سر را به گل مشو که رو را ناخوش می کند.

و در حدیثی دیگر که کلینی آن را روایت کرده است بدل سماجت وجه آنست که سر را به گل شستن غیرت را می برد و سفال را بر بدن و پا ممال که پیسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰

می آورد و در حدیثی دیگر جذام و خوره می آورد و لنگ را بر رو ممال که آب رو را می برد و دور نیست که کیسه بر رو کشیدن نیز خوب نباشد و بهتر آنست که بواسطه ازاله چرک چیزی بر روی نمالد و چون از حمام بیرون آید رو را خشک نکند.

(و روی انّ ذلک طین مصر و خزف الشّام) و در روایتی وارد شده است که این گل مکروه گل مصر است و خزف مکروه سفال شام است و کلینی رضی اللّٰه عنه بسند حسن از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که سر را مشویید به گل مصر که غیرت را می برد و دویثی بار می آورد.

و این حدیث دلالت می کند که گل مصر کراهتش بیشتر باشد نه آن که کراهت منحصر در آن باشد چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که سخن حمام در آمد حضرت فرمودند که زنهار که سفال بر بدن ممالید که بدن را کهنه یا مجروح می کند بر شما باد که

خرقه بمالید و از آن جمله است کیسه.

و در حدیث معتبر کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که در حمام بر پشت مخوابید که پیه گردها را می گدازد و سفال بر پاها ممالید که جذام و خوره می آورد و هم چنان که اگر سفال حمام باشد کراهتش بیشتر است.

چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر که از حمام سفالی را بردارد و ظاهرا آجر نیز داخل است و بدن خود را به آن بمالد و پیس شود پس ملامت نکند مگر خود را، و کسی که از غساله حمام غسل کند و خوره بهم رساند پس ملامت نکند مگر خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱

شخصی گفت که اهل مدینه می گویند که غساله یا غسل از غساله شفای درد چشم است حضرت فرمودند که دروغ می گویند آبی را که جنب از حرام در آن غسل کرده باشد و زنا کاره غسل کرده باشد و دشمن اهل بیت غسل کرده باشد که از هر دو بدتر است و از جمیع کفار بدتر در چنین آبی شفا درد چشم می باشد شفای درد چشم خواندن الحمد است و معوذتین و آیه الکرسی و بخور کردن به قسط و چدروا و کندر است و بنده در این دو روز به این ها مداوا کردم کوفت چشم من زایل شد الحمد للّه رب العالمین.

[سواک که مسواک کردن در حمام موجب ریختن دندانهاست]

(و السّواك فی الحمّام یورث وباء الاسنان) و گذشت در مبحث مسواك که مسواك کردن در حمام مورث ریختن دندانهاست چون رخاوتی حاصل می شود اعضا را و دور نیست که بسیار آن مضر باشد

و ترک آن اولی است

[جایز نیست وضو ساختن و غسل کردن از غساله حمام]

(و لا ـ یجوز التّطهّر و الغسل بغساله الحمّام) و جایز نیست وضو ساختن و غسل کردن از غساله حمام روایت کرده است صدوق بسند موثق کالصحیح از عبد اللَّه بن ابی یعفور که نزاعی واقع شد میان من و زراره در کندن موی زیر بغل و تراشیدن آن کدام یک بهتر است من می گفتم که تراشیدن بهتر است از کندن و نوره گذاشتن از هر دو بهتر است با هم آمدیم به درخانه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و طلب رخصت دخول خانه کردیم گفتند که حضرت تشریف به حمام برده اند پس به حمام رفتیم دیدیم حضرت بیرون آمدن و زیر بغل را نوره گذاشته بودند من به زراره گفتم که فعل حضرت کافی است در بیان افضلیت نوره زراره گفت که شاید مانعی از کندن بوده باشد حضرت رو بما کرد که از جهت چه آمده اید گفتم که من می گویم تراشیدن بهتر است از کندن و نوره گذاشتن از هر دو افضل است و زراره می گوید که کندن بهتر است حضرت فرمودند که تو درست می گویی و زراره خطا کرده است پس حضرت بما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲

فرمودند که نوره بکشید ما گفتیم که سه روز شده است که نوره کشیده ایم حضرت فرمودند که دیگر بکشید زیرا که نوره طهور است و پاکیزه می کند بدن را پس نوره کشیدیم پس حضرت فرمود که ای پسر ابی یعفور یاد گیر گفتم فدای تو گردم یاد ده تا یاد گیریم حضرت فرمودند که زنهار که در حمام بر پهلو مخوابید که پیه گردها را می گدازد، و بر پشت مخوابید

که درد دبیله می آورد و آن مرضـی است که در اندرون بهم می رسد، و زنهار که شانه در حمام مکن که مو را تنک می کند و زنهار که مسواک مکن که دندانها را می ریزد و زنهار که سر را به گل مشوی که رو را ناخوش می کند و زنهار که لنگ را بر سـر و رو ممال که آبرو را می برد، و زنهار که از غساله حمام غسل مکن که در آن جمع شده است غساله یهودی و نصرانی و مجوسـی و دشمنان ما اهل بیت و او بدتر از آنهاست زیرا که حق سبحانه و تعالی نجس تر از سگ نیافریده است و ناصبی از سگ نجس تر است.

و کلینی بسـند صحیح روایت کرده است از شخصی از بنی هاشم که گفت به خدمت حضرت ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه رفتم و گفتم چه می فرمایید در حمام حضـرت فرمودند که بی لنگ داخل حمام مشو، و چشم خود را حفظ کن که به عورت کسی نیندازی، و از غساله حمام غسل مکن که در حمام غسل از زنا می کنند و ولد الزنا غسل می کند و دشـمنان ما اهل بیت غسـل می کنند که بدتر از آن جماعتند.

و پیشتر مـذکور شد در جمع بین الاخبار که امثال این اخبار را حمل بر کراهت می باید کرد یا در صورتی که دانیم که ناصبی در آنجا غسل کرده است. و محتمل است که حکم حضرات به اعتبار آن زمان بوده باشد چون اکثر آن زمان دشمن اهل البیت بوده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳

و صدوق آب غساله را پاک می داند و غسل را جایز نمی داند و امثال این اخبار ظاهرش نجاست آبست

مگر آن که حمل کننـد بر آن که علم به غسل ناصبی بهم نمی رسد غالبا و چون ظن ملاقات آنها هست غسل نتوان کرد و این وجوه از جهت بیان غسل نکردن باشد نه وجه نجاست و این معنی ظاهرتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

[در روز جمعه زینت کنید]

(و قـال الصّادق صـلوات اللّٰه علیه لیتزیّننّ احـدکم یوم الجمعه و یغتسل و یتطیب و یتسـرّح و یلبس أنظف ثیابه و لیتهیّأ للجمعه و لیکن علیه فی ذلـک الیوم السّـکینه و الوقـار و لیحسن عبـاده ربّه و لیفعـل الخیر مـا اسـتطاع فانّ اللّٰه جلّ ذکره یطّلع علی الارض لیضاعف الحسـنات) و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از هشام بن الحکم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که می بایـد هر یـک از شـما شـیعیان در روز جمعه زینت کنیـد و در کلینی و او نیست به آن که یغتسـل تا آخر بیان زینت باشـد و بنا بر و او تخصـیص بعـد از تعمیم خواهـد بود از جهت زیادتی اهتمام به آن که غسل جمعه بکنـد و بوی خوش بکار فرمایـد و شانه بکند و پاکیزه ترین جامها را به پوشد و از جهت نماز جمعه خود را مهیا سازد به پاکیزگی و باید که بر هر یک از شـما سـکینه دل و وقار تن باشد به آن که دل به یاد الهی باشد و بدن به آرام متوجه نماز شود و عبادت پروردگار خود را نیکو به جا آورد و هر چه مقدور باشد او را از کارهای خیر البته ترک نکند به درستی که حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت نظر به اهل زمین می فرماید

یعنی فیوض مقدسه خاصه را فایض می گرداند بر مواد قابله پس چنان کنید که خود را در معرض قابلیت آنها در آورید تا حسنات شما را مضاعف گرداند به فیوض قدسیه دنیوی با مراتب عالیه اخروی و در روایتی وارد شده است که هر یک را هفتاد مثل آن در نامه عمل بنده می نویسند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴

و این حدیث را به اعتبار غسل و غیر آن از تهیه در اینجا ذکر کرد چون زینت مطلوبست پس سر بتراشد و کیسه بکشد و ناخن بگیرد و شارب بگیرد و جمیع مراتب زینت که خواهد آمد داخل است اما بر نسخه که واو هست که ظاهر است و اما اگر واو نباشد همان زینت مطلق مراد است و آن چه مذکور شده است افراد آنست و اللّٰه تعالی یعلم.

[ناشتا داخل حمام مشوید]

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما لا تدخلوا الحمّام علی الرّیق و لا تدخلوه حتّی تطعموا شیئا) و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ناشتا داخل حمام مشوید تا اندک چیزی نخورید و اندک خوبست و پر بودن معده نیز بد است چنانکه در حدیث حسن وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که داخل مشو در حمام مگر آن که در معده چیزی باشد که معده مضطرب نشود از جهت گرسنگی به آن که صفرا در معده ریزد و این اندک خوردن از جهت قوت بدن بهتر است و اگر شکم پر باشد داخل حمام مشو.

و در حدیث قوی از آن حضرت منقولست که هر گاه حضرت اراده حمام داشتند اندک چیزی تناول می فرمودند شخصی

گفت که مردمان می گویند که ناشتا بهتر است حضرت فرمودند که نه چنین است بلکه اندک چیزی پیشتر می باید خورد تا صفرا را فرو نشاند و حرارت اندرون را ساکن گرداند.

[مطلوب این باشد که سر برهنه از حمام بیرون نیایند]

(و قال بعضهم خرج الصّادق صلوات اللّٰه علیه من الحمّام فلبس و تعمّم قال فما ترکت العمامه عند خروجی من الحمّام فی الشّتاء و الصّیف) و بعضی از اصحاب گفت که آن سیف بن عمیره است چنانکه کلینی در صحیح از او روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حمام بیرون آمدند پس جامه پوشیدند و عمامه بر سر مبارک گذاشتند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵

و نساخ از حدیث این فقره را انداخته اند که

فقال لی اذا خرجت من الحمّام فتعمّم

یعنی حضرت بمن فرمودند که هر گاه از حمام بیرون آیی عمامه بر سر گذار. سیف گفت حسب الامر حضرت من ترک نکردم عمامه را در وقت بیرون آمدن از حمام در زمستان و تابستان.

و ظاهرا مطلوب این باشد که سر برهنه بیرون نیایند که سده می شود و بهتر آنست که اگر همه آن قدر باشد که یک مرتبه بر دور سر پیچیده شود باشد و اقل عمامه همین است و اگر چه بر کلاه نیز اطلاق می کنند.

[حمام یک روز نه یک روز گوشت بدن را زیاده می کند]

(و قال موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما الحمّام یوم و یوم لا، یکثر اللّحم و ادمانه کلّ یوم یذیب «۱» شحم الکلیتین) و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حمام یک روز نه یک روز گوشت بدن را زیاده می کند، و هر روز به حمام رفتن پیه گرده ها را می گدازد و این حدیث را کلینی صحیحا از آن حضرت روایت کرده است.

و در صحیح از سلیمان جعفری روایت کرده است که بیمار شدم تا به مرتبه که گوشت بدنم تمام رفت پس به خدمت امام رضا صلوات اللّٰه علیه رفتم حضرت فرمودند

که می خواهی که گوشت بدنت به حالت خود آید گفتم بلی حضرت فرمودند که یک روز نه یک روز به حمام رو که گوشت بدنت به حالت اولی خواهد آمد و زنهار که هر روز به حمام مرو که منجر به سل می شود.

[منقولست که آن حضرت سلام اللّٰه علیه نوره می کشیدند]

(و کان الصّادق صلوات اللّٰه علیه یطّلی فی الحمّام فاذا بلغ موضع العوره قال للّذی یطلی تنحّ ثمّ یطلی هو ذلک الموضع) و منقولست که آن حضرت سلام اللّٰه علیه نوره می کشیدند در حمام پس چون قریب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶

به عورت می شد به آن شخص که نوره بر بدن آن حضرت می مالید می فرمودند که دور شو و حضرت خود عورت را نوره می کشیدند و قریب باین روایت کرده است شیخ در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و روایت کرده است کلینی از بشیر نبال که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از حمام حضرت فرمودند که اراده حمام داری گفتم بلی پس حضرت فرمودند که حمام را گرم کردند پس داخل حمام شدند و لنگی بستند که از ناف تا زانو را پوشید پس حمامی را فرمودند که نوره کشید بیرون لنگ را از بالا و پائین بعد از آن حضرت فرمودند که بیرون روید پس حضرت بقیه را نوره کشیدند و فرمودند که چنین کن. و این حدیث به طریقه ایشان اقربست و آن حدیث را نیز بر این حمل می باید کرد.

(و من اطّلی فلا باس بان یلقی السّتر عنه لأنّ النّوره ستره) و کسی که نوره بر عورت خود کشد باکی نیست که لنگ نداشته باشد زیرا که نوره ساتر عورتست. روایت کرده

است کلینی مرسلا که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پس باید که داخل حمام نشود بی لنگ. راوی گفت که حضرت صلوات اللّٰه علیه روزی داخل حمام شد و نوره کشید پس چون نوره کل بدن را فرو گرفت حضرت لنگ را انداخت پس یکی از آزاد کردهای حضرت عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد شما همیشه مبالغه می فرمودید در بستن لنگ و حال انداختید سبب چیست حضرت فرمودند که نمی بینی که نوره عورت را تمام فرو گرفته است.

و ظاهر این خبر و خبر آینده آنست که حجم عورت نباشد و لیکن بر تقدیر وقوع این معنی حمل می باید کرد بر آن که عورت در میان رانها باشد و نوره بسیاری بران بالا مالیده باشند که حجم نیز پیدا نباشد یا از جهت بیان جواز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷

فرموده باشند.

(و دخل الصّادق صلوات اللّٰه علیه الحمّام فقال له صاحب الحمّام نخلیه لک قال «۱» لا- انّ المؤمن خفیف المؤنه) و حضرت صلوات اللّٰه علیه داخل حمام شدند حمامی عرض نمود که رخصت می دهید که مردمان را بیرون کنیم تا خلوت شود از جهت شما حضرت فرمودند که نه به درستی که مؤمن کارهای او سبک است یعنی کار را بر مردمان دشوار نمی باید کرد.

و کلینی این حدیث را در قوی کالصحیح روایت کرده است و در آخرش اینست که: قال لا حاجه لی فی ذلک المؤمن اخفّ من ذلک یعنی حضرت فرمودند که مرا احتیاجی باین نیست مؤمن از این سبکتر است یعنی قورق کردن طریقه جبارانست نه طریقه مؤمنان.

(و

روی «۲» عبید اللَّه «۳» الرّافقیّ «۴» قال دخلت حمّاما بالمدینه فاذا شیخ کبیر و هو قیّم الحمّام فقلت یا شیخ لمن هذا الحمّام فقال لأبی جعفر محمّد بن علیّ صلوات اللَّه علیهما فقلت أ کان یدخله فقال نعم فقلت کیف «۵» کان یصنع قال کان یدخل فیبدا فیطلی عانته و ما یلیها ثم یلفّ ازاره علی اطراف احلیله فیدعونی فاطلی سایر بدنه فقلت له یوما من الایّام الّذی تکره ان اراه قد رایته قال کلّا ان النّوره ستره) و صدوق بسند قوی روایت کرده است از عبید اللَّه رافقی چنانکه در کافی است یا وافقی که گفت داخل شدم در حمامی در مدینه مشرفه دیدم که مرد پیری حمامی بود گفتم ای پیره مرد این حمام از کیست گفت از حضرت امام محمد

باقر است صلوات اللَّه علیه پس گفتم که آیا حضرت خود تشریف می آورند باین حمام گفت بلی گفتم چکار می کند گفت که آن حضرت داخل می شود و ابتدا می کند و پشت زهارش را نور می کشد و آن چه در حوالی آنست پس لنگش را بر اطراف ذکرش می پیچد و در کافی چنین است که ثم یلفّ علی طرف احلیله یعنی سر ذکرش را چیزی می پیچد و این اظهر است پس مرا می طلبد و من باقی بدنش را نوره می کشم پس روزی از روزها گفتم که آن چه تو نمی خواهی که من آن را ببینم دیدم حضرت فرمود که حاشا که دیده باشی به درستی که نوره آن را پوشیده است.

و ظاهر این حدیث آنست که حجم خصیتین را دیده باشد و آن که صدوق چنین حدیثی را جزم

کرده است که حق است با آن که راوی آن مرد پیر حمامی را نمی شناخت که صادقست یا کاذبست چنانکه از حدیث ظاهر می شود دور نیست که در آخر دانسته باشد که راست گوست یا کتاب او را بر یکی از حضرات عرض نموده باشند و حضرت تصحیح فرموده باشند.

لهذا این حدیث را ابن ابی عمیر روایت کرده است و تا بر او ظاهر نشده باشد حقیّت حدیث او نقل نمی کند و اللّٰه تعالی یعلم. و بر تقدیر صحت تاویلش آنست که ران حضرت را دیده باشد در زیر نوره و حضرت بیشتر مبالغه فرموده باشند در پوشیدن ران.

[نهی از سلام در حمام]

(و قال عبد الرّحمن بن مسلم المعروف بسعدان کنت فی الحمّام فی البیت الاوسط فدخل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما و علیه ازار فوق النّوره فقال السّلام علیکم فرددت علیه السّلام و دخلت البیت الّذی فیه الحوض فاغتسلت و خرجت. و فی هذا اطلاق فی التّسلیم فی الحمّام لمن علیه مئزر و النّهی الوارد عن التّسلیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹

فیه هو لمن لا مئزر علیه) و بسند صحیح منقول است از سعدان و او از اصحاب اصول است گفت من در حمام بودم در خانه وسط پس حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه داخل شد و لنگی بر بالای نوره بسته بود و گفت السلام علیکم من جواب سلام دادم و داخل شدم در خانه که حوض در آنجا بود پس غسل کردم و بیرون آمدم. و از این حدیث ظاهر می شود که جایز است سلام کردن کسی را که در حمام لنگ بسته باشد و نهیی که وارد است از سلام

نسبت به کسی است که لنگ نداشته باشد و چون سلام کند مردم متوجه او شوند که جواب او بگویند و نظر ایشان بر عورت او افتد.

و احادیث نهی بسیار است از آن جمله روایت کرده است صدوق به سندی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که سلام مکنید بر یهودی، و بر نصرانی، و بر مجوسی، و بر بت پرستان، و بر شارب الخمر، و بر کسی که شطرنج یا نردبازی کند و بر مخنث، و بر شاعری که هجو کند به نسبت زنا بر مؤمنات، و بر کسی که نماز کند زیرا که نماز گذارنده جواب نمی تواند داد پس سلام نباید کرد چون سلام سنتست و جواب سلام واجب است، و بر کسی که سودخواره باشد، و بر کسی که در ادب خانه باشد، و بر کسی که در حمام باشد، و بر فاسقی که علانیه فسق کند.

و کراهت در نماز ظاهرا تقیه وارد شده است یا در حالت تقیه به آن که سلام بر شیعه کند که نماز کند و سنیان حاضر باشند و از ترس ایشان جواب نتوانند داد، یا بر کسی که مسأله ندانند و جواب ندهد و خوف بطلان نمازش باشد یا به وسواس افتد از کثرت شرایطی که دارد که اگر سلام صحیح بر عالمی کند که تقیه نباشد ظاهرا ضرر نداشته باشد و هم چنین سلام بر کسی که در خلا باشد کراهتش از این جهاتست و سلام در حمام به اعتبار عریان بودنست به نحوی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰

صدوق تاویل کرده است و احتمال تقیه نیز دارد.

و فرقی هست میان امثال این

اخبار و آن چه صدوق ذکر کرده است زیرا که در این اخبار منع است از سلام بر کسی که در حمام باشد نه از کسی که در حمام باشد پس ممکن است که صدوق حمل کند حدیث سعدان را بر آن که سعدان البته لنگ داشته است که حضرت بر او سلام کرده است هر چند که در خبر مذکور نیست اما از جهت جمع بین الاخبار بر آن حمل می کنند و ممکن است که حمل کلام صدوق بر این کنیم اما بسیار خلاف ظاهر است.

[عورت مؤمن بر مؤمن حرام است]

(و روی حنان بن سدیر عن ابیه قال قال دخلت انا و ابی و جدّی و عمّی حمّاما فی المدینه فاذا رجل فی بیت المسلخ فقال لنا ممّن القوم فقلنا من اهل العراق فقال و أیّ العراق فقلنا الکوفیّون فقال مرحبا بکم یا اهل الکوفه و اهلا أنتم الشّعار دون الدّثار ثمّ قال و ما یمنعکم من الازار فانّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قال عوره المؤمن علی المؤمن حرام قال فبعث عمّی إلی کرباسه فشقّها بأربعه ثمّ اخذ کلّ واحد منّا واحدا ثمّ دخلنا فیها فلمّا کنّا فی البیت الحارّ صمد «۱» لجدّی فقال یا کهل ما یمنعک من الخضاب فقال له جدّی ادرکت من هو خیر منّی و منک لا یختضب فقال و من ذاک «۲» الّذی هو خیر منّی فقال ادرکت علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه و لا یختضب فنکس رأسه و تصابّ عرقا و قال صدقت و بررت ثمّ قال یا کهل ان تخضب فانّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قد خضب و هو خیر من علیّ صلوات

اللّه علیه و ان تترک فلک بعلیّ صلوات اللّه علیه اسوه قال فلمّا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱

خرجنا من الحمّام سألنا عن الرّجل فی المسلخ فاذا هو علیّ بن الحسین و معه ابنه محمّد بن علیّ صلوات اللّه علیهم و فی هذا الخبر اطلاق للإمام ان یدخل ولده معه الحمّام دون من لیس بإمام و ذلک انّ الامام معصوم فی صغره و کبره لا یقع منه النّظر إلی عوره فی حمّام و لا غیره) «۱» و روایت کرده است بسند موثق حنان پسر سدیر صراف از پدرش که گفت داخل شدم من و پدرم و جدم و عمم در حمامی در مدینه مشرفه پس در خانه رخت کن شخصی را دیدیم که بما گفت که شما از کدامین طایفه اید ما گفتیم که از اهل عراقیم پس او گفت که از کدام عراق کوفه یا بصره ما گفتیم از کوفه ایم پس حضرت صلوات اللّه علیه فرمود که خوش آمدید و صفا آوردید و بحسب لغتش به جای فراخ و به اهل خود آمدید شما پیراهن تنید نه جامه بالایین یعنی شما از خواص مایید نه از اجانب و این شفقتهای حضرت از این جهت بود که چون ایشان را نصیحت فرماید به لنگ بستن اطاعت کنند پس حضرت فرمودند که چه چیز مانع است شما را از لنگ بستن به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرموده است که دیدن عورت مؤمن بر مؤمن حرامست سدیر گفت که عمم فرستاد و کرباسی آوردند و چهار حصه کرد و هر یک حصه را بستیم و به حمام رفتیم پس چون در خانه گرم نشستیم

حضرت متوجه جد من شد و فرمود که ای شخصی که ریشت سیاه و سفید است چرا رنگ نمی بندی پس جدم گفت که من به صحبت کسی رسیده ام که بهتر از من و تو بود و خضاب نمی کرد پس حضرت فرمودند که کیست آن کسی که به از من است گفت به صحبت علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه رسیده ام و آن حضرت خضاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲

نمی کرد پس حضرت سر به زیر انداخت و عرق می ریخت از او و فرمود که راست گفتی و نیکو گفتی پس حضرت فرمود که ای کهل یعنی ای ریش دو مو اگر خضاب کنی و ریشت را یک رنگ کنی متابعت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله کرده خواهی بود و آن حضرت بهتر است از امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و اگر خضاب نکنی متابعت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه کرده خواهی بود و آن نیز بد نیست سدیر می گوید که چون از حمام بیرون آمدیم در رخت کن احوال آن شخص را پرسیدیم که کیست ظاهر شد که حضرت سید الساجدین بود و پسرش حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیهما با آن حضرت بود.

صدوق می گوید که از این خبر ظاهر می شود که جایز است امام را که فرزند خود را با خود به حمام برد نه کسی که امام نباشد زیرا که امام معصوم است از گناهان صغیره و کبیره در طفولیت و رجولیت و نظر او به عورت هیچ کس نمی افتد نه در حمام و نه در غیر حمام.

بدان که صدوق گفت که سنت است که پدر فرزند خود را

با خود به حمام نبرد و از اینجا ظاهر می شود که به اعتقاد او جایز نیست غیر معصوم را و حق این است که بی لنگ بـد است با آن که از حدیث ظاهر می شود که حضرت در رخت کن با پدر بود و اصلا ظاهر نشد که در حمام با حضرت بوده باشد.

دیگر آن که صـدوق غافل است از آن که سدیر و پدر و جدش هر سه در حمام بودند و حضـرت منع ایشان نکرد مگر آن که صدوق گوید که حضـرت غیب نمی دانست بر تقدیری که غیب نداند فراست که داشتند به اجماع و اخبار متواتره و از فراست بود که پیش از برهنه شـدن حضـرت یافت که می خواهنـد برهنه داخل شوند شـروع در گرمی فرمودند چون توان گفت که از اول تا آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳

حمام نفهمیدند که پدر و پسرند.

و وجه عـدم خضـاب حضـرت امیر المـؤمنین این بـود که چـون حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللَّه علیه و آله فرمـوده بـود که محاسـنت از خونت خضـاب خواهـد شـد حضـرت انتظار شـهادت می کشـید که سـخن حضـرت راست شود چنانکه کلینی در حدیث صـحیح از عبد اللَّه بن سـنان روایت کرده است از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه که فرمودند که حضرت سید المرسـلین صلی اللَّه علیه و آله خضاب فرمودند و مانع نبود حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه را از خضاب مگر گفته حضرت سید المرسلین که رنگ خواهد شد محاسنت از خون سرت و حضرت امام حسین و امام محمد باقر صلوات اللَّه علیهما نیز خضاب می کردند و قریب باین است حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه

علیه و فواید این حدیث بسیار است و به اندک تأملی ظاهر می شود.

[ران از عورت نیست]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه الفخذ لیس من العوره) و بسند قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که ران از عورت نیست و آن چه گذشت در حدیث بشیر نبال که حضرت از ناف تا زانو را پوشیدند محمولست بر استحباب زیرا که کلینی و شیخ روایت کرده اند در قوی از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما که عورت قبل و دبر است و دبر پوشیده می شود از نشستگاه پس هر گاه که ذکر و خصیتین را به پوشانی ستر عورت کرده ای.

و در حدیث صحیح از حریز از امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که نظر نکند کسی به عورت برادر مؤمنش و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد است که از آن حضرت پرسیدند که در وقت آب ریختن بر بدن برهنه می توان شد که عورتش ظاهر شود یا او عورت کسی را به بیند حضرت فرمودند که پدرم را بد می آمد از همه کس که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴

به عورت دیگری نظر کند.

[تحریض بر نوره کشیدن]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه النّوره طهور) در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که نوره طهور است یعنی پاک کننده است از مو و چرک و گناهان.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما ألقوا الشّعر عنکم فانّه یحسّن) کلینی در موثق از آن حضرت صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که مو را از بدن خود دفع کنید که سبب حسن شماست و مراد از مو غیر یک قبضه ریش است و ابرو، و همین عبارت را شیخ بسند

صحیح از ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من اراد ان یتنوّر فلیاخذ من النّوره و یجعله علی طرف انفه و یقول اللّهمّ ارحم سلیمان بن داود علیهما السّلام کما امر بالنّوره فانّه لا تحرقه النّوره إن شاء اللّٰه عز و جلّ) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که خواهد که نوره بکشد پس اندکی از نوره بردارد و در کافی فشمّه و جعل پس ببوید آن را و بر سر بینی گذارد و بگوید که خداوندا رحمت فرست بر سلیمان بن داود چنانکه امر کرد بنوره کشیدن و مشهور است که پیشتر نوره نبود و حضرت سلیمان از جهت بلقیس ساخت و جاری شد پس کسی که این کار بکند نوره او را نسوزاند اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و مجربست.

(و قد روی من جلس و هو متنوّر خیف علیه الفتق) و در روایتی از حضرات وارد شده است که هر که نوره کشد و بنشیند خوف این هست که او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵

را فتق حاصل شود که دریده شود پرده و رودها در خصیه ریزد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه احبّ للمؤمن ان یطّلی فی کلّ خمسه عشر یوما) و بسند قوی از آن حضرت منقولست که فرمودند که من دوست می دارم از جهت مؤمن که در هر پانزده روز یک مرتبه نوره بکشد اقلا.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه السّنّه فی النّوره فی کلّ خمسه عشر یوما فان اتت علیک عشرون یوما و لیس عندک فاستقرض علی اللّٰه عزّ و جلّ) بسند صحیح از

آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که سنت است که هر پانزده روز یک بار نوره بکشند پس اگر بیست روز بگذرد و نداشته باشی بهای نوره را پس قرض کن بر حق سبحانه و تعالی یعنی قرضی است که ادای آن بر الهی است تعالی شأنه.

و در خصال این زیادتی هست که و هر که چهل روز بر او بگذرد و نوره نکشد پس او مؤمن و مسلمان نیست و او را نزد حق سبحانه و تعالی کرامتی و عزتی نیست.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من کان یؤمن باللّٰه و الیوم الآخر فلا یترک عانته فوق اربعین یوما و لا یحلّ لامرأه تؤمن باللّٰه و الیوم الآخر ان تدع ذلک منها فوق عشرین یوما) و بروایت سکونی از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد از مردان پس ترک نکند نوره پشت زهارش را زیاده از چهل روز و حلال نیست زنی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد که ترک کند نوره پشت زهارش را زیاده از بیست روز.

و اینها نهایت زمانست و الا هر چند زودتر است بهتر است چنانکه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶

حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه منقولست که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه داخل حمام شدم حضرت فرمودند که نوره بکش گفتم چند روزیست که نوره کشیده ام حضرت فرمودند که نوره بکش که نوره طهور است یعنی پاکیزه می کند بدنت را از مو و چرک و از گناهان به مغفرت سابق و توفیق

لاحق.

و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و در روایت حذیفه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هر هفته پشت زهار و پائین تنه را نوره می کشیدند و اولی آنست که در وقت نوره کشیدن این دعا را بخوانند که کلینی به سندی معتبر از سدیر از حضرت علی بن الحسین صلوات اللّٰه و سلامه علیهما روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که هر که در وقت نوره کشیدن این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی او را مطهّر گرداند از چرک کینهای دنیوی و صفات رذیله و پاک کند او را از گناهان و بدل از مویی که می برد مویی کرامت فرماید که در آن مو گناه نکند و بعدد هر مویی که در بدن اوست ملکی بیافریند که تسبیح الهی کند تا روز قیامت و هر تسبیحی از تسبیحهای ایشان برابر باشد با هزار تسبیح اهل زمین و دعا این است: اللّٰهمّ طيّب ما طهر منّی و طهّر ما طاب منّی و ابدلنی شعرا طاهرا لا یعصیک اللّٰهمّ انّی تطهّرت ابتغاء سنّه المرسلین و ابتغاء رضوانک و مغفرتک فحرّم شعری و بشری علی النّار و طهّر خلقی و طيّب خلقی و زکّ عملی و اجعلنی ممّن یلقاک علی الحنیفیّه السّمحه ملّه ابراهیم خلیلک و دین محمّد حبیبک و رسولک عاملا بشرائعک تابعا لسنّه نبیّک صلّی اللّٰه علیه و آله آخذا به متأدّبا بحسن تأدیبک و تأدیب رسولک صلّی اللّٰه علیه و آله و تأدیب أولیائک

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷

الّذین غذّوتهم بأدبک و زرعت الحکمه فی صدورهم و

جعلتهم معادن لعلمك صلواتک علیهم ترجمه اش اینست که خداوندا خوب گردان و یا خوشبو ساز به انوار معارف و طاعات و عبادات عضوهائی که طاهر است از من به طهارت ظاهری از احداث و نجاسات و به طهارت باطنی از گناهان و مکروهات و طاهر گردان آن چه را طیب و نیکوست از من و آن روح و عقل و قلب و قوی که لشکرهای روحند بلکه هر عضوی از اعضای ظاهر و باطن را از گناهان و هر چه نالایق است مطهر گردان به آن که همگی مشغول بغیر تو یا بغیر چیزی که رضای تو در آن باشد نشوند، و خداوندا بدل کن از این مو مویی که عصیان تو نکند یا ما در آن مو عصیان و مخالفت تو نکنیم، خداوندا غرض من از این نوره کشیدن متابعت پیغمبران مرسل است از پیغمبرانی که بعد از حضرت سلیمان آمدند خصوصا سید و اعظم ایشان صلی اللّٰه علیه و علیهم، و غرضم رضای تست که از من خوشنود شوی و از گناهان من در گذری و بیامرزی همه را پس حرام گردان موی مرا و اعضای مرا بر آتش جهنم و طاهر گردان ظاهرم را از هر ناشایستی و نیکو گردان خلق مرا به آن که متخلق گردانی مرا بخلق انبیا و اوصیاء خود، و اعمال مرا پاکیزه ساز از آن که از جهت غیر تو به جا آورم یا قبول کن و بگردان مرا از کسانی که چون از دنیا بروم بر ملت حضرت ابراهیم که خلیل تست که آن رفع شرک جلی و خفی است بروم چون بنای اخلاص از آن

حضـرت بر وجه اکمل شد اگر چه در واقع در جمیع کمالات تابع سید المرسلین است صلی اللّٰه علیه و آله و بمیران مرا بر دین حبیب تو که مرتبه محبیت و محبوبیت ترا بـا علی مراتب کمـال رسانیـد و فرسـتاده تست بر جمیع خلایق و چنـان کن که عمل کنم بجمیع شـرایع و احکامی که آن حضرت از تو بخلق رسانیده است و تابع سنت پیغمبر تو باشم صلی اللّٰه علیه و آله و دست در دامان متابعت او زنم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸

چنان کن که مرا با حسن وجوه به آداب خود بداری و متخلق به اخلاق خود کنی و متخلق به اخلاق رسولت گردانی صلی اللّٰه علیه و آله و چنـان کنی که به اخلاق و آداب ائمه معصومین که دوسـتان توانـد و ایشـان را واجب الاطـاعه عالمیان گردانیـده متأدب و متخلق گردم آن جمعی که ایشـان را تربیت کرده به آداب و اخلاق خود و علوم حقیقه و معـارف لـدنیه را در سـینه های ایشان زراعت فرموده و ایشان را معـدنهای علوم و اسـرار خود گردانیده صـلوات تو بر ایشان باد چنانکه با ایشان کرده مرا نیز بهره از خوان بی دریغ ایشان کرامت فرما.

و چون تفکر کنی در این دعا خواهی یافت که مشـتمل است بر جمیع مطالب دنیویه و اخرویه و ظاهریه و باطنیه و می بایـد که در وقت دعا متوجه جناب اقـدس او باشـد و به تضـرع و زاری این مراتب را طلب نمایـد که اینها از ابواب چهار هزار گانه نماز است که خواهد آمد و عجب از صدوق که اکثر احادیث نوره را از کلینی نقل کرده

است و چنین گنجی از گنجهای الهی را غافل شده است که ذکر کند.

(و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله احلقوا شعر الابط للذّکر و الانثی) و آن حضرت صلی اللّه علیه و آله فرمودند که بتراشید موی زیر بغل را خواه مردان و خواه زنان که سنت است بر همه کس و در بعضی از نسخ به جای الابط، البطن است که تراشیدن موی شکم باشد.

(و کان الصّادق صلوات اللّه علیه یطلی ابطیه فی الحمّام و یقول نتف الابط یضعف المنکبین و یوهی و یضعف البصر) و مقرر بود که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه نوره می کشیدند زیر بغلها را در حمام و می فرمودند که کندن زیر بغل ضعیف و سست می گرداند دوشها را و ضعیف می گرداند چشم را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹

اما آن که نوره می کشیدند در حمام در روایت صحیح از هشام و حفص وارد شده است. و هم چنین در روایات بسیار. و اما آن که سست و ضعیف می کند در روایت سعدان و ابو کهمش واقع شده است. و اما آن که بصر را ضعیف می کند در موثقه علی بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد شده است جمیعا.

(و قال صلوات اللّه علیه حلقه افضل من نتفه و طلیه افضل من حلقه) و در موثق کالصحیح و طرقی دیگر از عبد اللّه بن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که تراشیدن موی زیر بغل بهتر است از کندن آن، و نوره کشیدن آن بهتر است از تراشیدن آن.

(و قال علیّ صلوات اللّه علیه

نتف الابط ينقّى «۱» الرّائحه المکروهه و هو طهور و سنّه ممّا امر به الطّیب «۲» علیه و آله السّلام) روایت کرده است صدوق به سندی قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که کندن موی زیر بغل پاک می کند و در خصال ینفی الرائحه المنکره است که دور می کند بوهای بد را چون بیشتر گند بغل از کثرت مو بهم می رسد و این کندن پاک کننده است از گناهان، و سنت حضرتست، و از آن چیزهائی است که پاکیزه ترین عالمیان صلی اللَّه علیه و آله به آن امر فرموده است. و در بعضی نسخ صلی اللَّه علیه و آله است.

و در حدیث صحیح گذشت که کندن زیر بغل از سنن حنیفیه است و ظاهرا مراد از آن ازاله مو باشد. و ممکن است که ثواب کندن عظیم باشد، و تراشیدن اعظم باشد، و ثواب نوره کشیدن بیشتر از همه باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله لا یطوّلنّ احدکم شعر ابطیه فانّ الشّیطان یتّخذه مخبأ یستتر» به) و کلینی بروایت سکونی از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده است که فرمودند که زنهار که هیچ یک از شما نگذارند که موی زیر بغل ایشان دراز شود که شیطان آنجا را پناه می کند، و در آنجا پنهان می شود. چون هر جا کثافت بیشتر است شیطان از آن محفوظتر است و تاویل کرده اند به آن که به سبب ترک سنت آن حضرت شیطان تسلطش بر آن شخص بیشتر می شود بخلاف متابعت که هر چند بیشتر کنند شیطان دورتر می شود و اللَّه تعالی یعلم.

(و الجنب لا باس بان

يطّلى فانّ النّوره تزيده نظافه) و روايت كرده است شيخ بسند صحيح از ابن ابى عمير از سالم كه مى خواستم عرضه به خدمت حضرت امام موسى كاظم صلوات اللَّه عليه نويسم و عرض نمايم كه جنب نوره مى تواند كشيد حضرت پيش از آن كه بنويسم نوشتند كه نوره سبب زيادتى پاكيزگى جنب است بد نيست و ليكن اگر خضاب بسته باشند مرد و زن جماع نكنند و ظاهرا اين مطلب نيز داشته است كه حضرت فرموده اند.

و اولى آنست كه بعد از نوره آثار آن را خوب پاك كند تا دغدغه نرسيدن آب به زير آن و دغدغه نجاست زير آن برطرف شود و بعد از آن غسل كند. و از حديث سابق ظاهر شد كه اينها ضرر ندارد و ليكن مرسل بود و احتياط اولى است و اللَّه تعالى يعلم.

[سزاوار آنست كه اجتناب كنند از نوره كشيدن در روز چهار شنبه]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه عليه قال امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه ينبغى للرّجل ان يتوقّى النّوره يوم الاربعاء فانّه يوم نحس

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۵۱

مستمرّ) و صدوق از ابو بصير و محمد بن مسلم به سندى قوى روايت كرده است كه فرمودند كه سزاوار آنست كه اجتناب كنند از نوره كشيدن در روز چهار شنبه كه روز شومى است كه تشام آن مستمر است هميشه بوده است و خواهد بود. و در احاديث بسيار وارد شده است كه روز نحس مستمر كه حق سبحانه و تعالى در قرآن مجيد ياد كرده است چهار شنبه آخر ماه است و در كتاب حج خواهد آمد كه ملاحظه چهار شنبه از طريقه اهل طيره است و از اين امت بر طرف شده است چنانكه در باب وضو

گذشت.

(و یجوز النّوره فی سایر الایّام) یعنی روز چهار شنبه بد است و در باقی روزها جایز است چون امر بنوره شده است و وقتی از جهت آن مقرر نساخته اند پس در همه روزی جایز باشد.

(و روی انّها فی یوم الجمعه تورث البرص) و در روایتی واقع شده است که نوره در روز جمعه سبب پیسی است روایت کرده است صدوق در قوی کالصحیح از ابن عباس که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که پنج چیز است که پیسی می آورد نوره کشیدن در روز جمعه و چهار شنبه و وضو و غسل کردن از آبی که در آفتاب گرم شده باشد و در جنابت چیزی خوردن، و در حیض با زنان جماع کردن و چیزی خوردن هر گاه سیر باشند.

و کلینی رضی اللّٰه عنه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که به آن حضرت عرض نمودند که بعضی از مردمان گمان دارند که نوره در روز جمعه مکروه است حضرت فرمودند که نه چنین است کدام مطهر در روز جمعه تطهیرش بیشتر از نوره است. و از این حدیث ظاهر می شود که آن حدیث بر تقدیر صحت محمول است بر تقیه و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی الرّیّان بن الصّلت عمّن اخبره عن ابی الحسن صلوات اللّٰه

علیه قال من تنوّر یوم الجمعه فاصابه البرص فلا یلومنّ إلا نفسه) و بسند حسن از ریان قمی منقولست از کسی که او را خبر داده است و نمی داند که کیست از حضرت ابی الحسن موسی یا رضا صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند هر که نوره کشد در

روز جمعه و به او رسـد پیسـی پس ملامت نکنـد مگر خود را چون خود سـبب آن شـده است، و دور نیست که تقیه وارد شده باشد و ظاهرا روز پنجشنبه کشیدن اولی باشد که داخل تهیه روز جمعه باشد چنانکه در حدیث صحیح گذشت.

[باکی نیست که شخصی ازاله چرک بدن کند در حمام به آرد بو داده]

(و لا باس بان یتـدلّک الرّجل فی الحمّام بالسّویق و الـدّقیق و النّخاله و لا باس بأنّ یتـدلّک بالـدّقیق الملتوت بالزّیت و لیس فیما ینفع البـدن اسراف انّما الاسـراف فیما اتلف المال و اضـرّ بالبدن) و باکی نیست که شخصـی ازاله چرک بدن کند در حمام به آرد بو داده و به آرد و سـبوس، و باکی نیست که دور کند چرک بدن را به آردی که به روغن زیت آلوده باشـند و نیست در چیزی که نفع کند بدن را اسرافی بلکه نیست اسراف مگر در چیزی که مال را تلف کند و ضرر به بدن رساند.

آن چه ظاهر می شود از احادیث اینست که مقرر نبوده است که بـدن را کیسه بکشـند از جهت رفع چرک چون ضـرر به بـدن می رسـد بلکه به سـبوس و آرد و امثال اینها بـدن را می شسـته اند و گاهی آرد را مخلوط به روغن زیت و امثال آن می کرده اند که اگر چرک را ببرد روغن بخورد بدن داده شود، بنا بر این سؤال می کرده اند که مبادا اینها اسراف باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که او دوست نمی دارد اسـراف کنندگان را و فرموده است که اسراف کنندگان برادران شیاطینند و غیر آن از آیات و اخبار متواتره در مذمت اسراف حضرت فرموده اند که چون اینها به بدن نفع می رساند اسراف نیست بلکه

اسراف در چیزی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳

چند است که مال تلف شود و ضرر به بدن رسد.

از آن جمله روایت کرده است کلینی در صحیح از هشام بن الحکم که از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که اگر شخصی نوره کشد روغن زیت و آرد بر خود مالد خوبست حضرت فرمودند باکی نیست.

و در حسن کالصحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که نوره کشد و از جهت آن آرد را مخلوط به زیت سازند و بعد از نوره بر بدن مالد تا بوی نوره را از او ببرد خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست.

و باز عبد الرحمن روایت کرده است که دیدم که حضرت امام موسی کاظم آرد را با روغن زیت مخلوط ساخته بر بدن می مالیدند من گفتم که سنیان این را خواب نمی دانند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث قوی کالصحیح روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از مالیدن آرد بر بدن بعد از نوره حضرت فرمودند که باکی نیست گفتم گمان می کنند مردمان اهل سنت که این اسرافست حضرت فرمودند که هر چه اصلاح بدن کند در آن اسراف نیست بسیار است که من می گویم که آرد بیخته را مخلوط می سازند به زیت و من بر بدن می مالم عمده اسراف آنست که مال تلف شود و ضرر به بدن رسد.

و قریب باین روایت کرده است از ابان بن تغلب از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آن چه از این دو روایت ظاهر می شود آنست

که هر چه ضرر می رساند اسرافست و در هر چه نفع می رساند به بدن اسراف نیست و اما چیزی که نفع نرساند و ضرر نرساند مثل تنباکو که در این زمان شایع شده است مسکوت عنه است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۴

بدان که اسراف بر دو قسم است یکی آن که نسبت به اشخاص مختلف می شود مثل طعامهای نفیس نسبت به جمعی که داشته باشند اسراف نیست و نسبت به کاسبی که قدر کسب او زیاده از قیمت نان او نباشد اسرافست بحسب ظاهر چون سبب این می شود که قرض کند و مال مردم در ذمت او بماند، و بعضی را که دارند و نسبت به ایشان این مفسده نیست ضرر ندارد و هم چنین بوششهای نفیس و اسبهای نفیس بلکه اگر کاسب مذکور الاغی نگاه دارد که او را ضرور نباشد اسرافست.

و قسم دویم آنست که نسبت به همه کس اسرافست مثل تضییع مال به آن که اگر شخصی صاحب صد هزار تومان باشد و یک درهم را در میان دریا اندازد که احتمال انتفاع کسی نباشد اسرافست چون ممکن بود که جمعی از این درهم منتفع شوند اما اگر خوف غرق شدن کشتی باشد و صد هزار تومان را در آب اندازد بواسطه سبک شدن کشتی جایز است بلکه واجب.

و در حدیث صحیح از داود رقی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که میانه رو بودن که اسراف نکند و بر خود تنگ نگیرد امریست که حق سبحانه و تعالی آن را دوست می دارد، و اسراف امریست که حق سبحانه و تعالی آن را دشمن می دارد تا

آن که هسته خرما را انداختن اسراف است چون بکار می آید از جهت خوردن شتر یا سوختن و تا آن که آب ته کوزه را ریختن اسرافست هر چند کثیف باشد چون ممکن است که کثافت به ته نشیند و از آن منتفع شوند و حیوانات از آن منتفع می توانند شد با کثافت.

و امثال این اخبار بسیار است که در ابواب زکات و تجارت خواهد آمد پس احوط در تنباکو آنست که اگر کسی به هیچ نحو منتفع نشود نکشد و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۵

سبب اصلاح دماغ شود اگر چه به سبب عادت باشد ظاهرا بد نباشد و اللَّه تعالی یعلم.

[فایده حنا و نوره]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله من اطّلی و اختضب بالحنّاء امنه اللَّه عزّ و جلّ من ثلاث خصال الجذام و البرص و الاکله إلی طلیه مثلها) و آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که نوره بکشد و بعد از آن حنا بر بدن مالد حق سبحانه و تعالی او را ایمن کند از سه خصلت یکی جذام که مقدمه خوره است. و دویم پیسی و سیم خوره تا مرتبه دیگر که نوره کشد به همین عنوان که بعد از نوره خضاب کند.

و کلینی همین حدیث را روایت کرده است بسند قوی از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله. و صدوق بسند کالصحیح روایت کرده است و بسند قوی روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه که هر که بعد از فارغ شدن از نوره حنا بمالد از سر تا پا را حق سبحانه تعالی او را ایمن کند از جنون و

جذام و پیسی.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه الحنّاء علی اثر النّوره امان من الجذام و البرص) یعنی حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که حنا بر بدن مالیدن عقیب نوره سبب ایمنی است از خوره و پیسی.

(و روی انّ من اطّلی فتدلّک بالحنّاء من قرنه إلی قدمه نفی اللَّه عنه الفقر) و در روایت است بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که هر که نوره کشد و بعد از آن حنا بر بدن مالد از سر تا پا حق سبحانه و تعالی فقر و احتیاج را از او دور کند که محتاج خلق نشود، یا آن که او را غنی کند. و روایت کرده است کلینی و شیخ از احمد بن عبدوس که من دیدم حضرت امام محمد تقی را که از حمام بیرون آمدند و از سر تا پا مثل گل سرخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۶

شده بودند از اثر حنا.

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اختضبوا بالحنّاء فانّه یجلو البصر و ینبت الشّعر و یطیّب الرّیح و یسکّن الزّوجه) «۱» و بسند کالصحیح روایت کرده است کلینی از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله که خضاب کنید به حنا که سبب جلا و روشنی چشم است و سبب روییدن مو است و بو را خوش می کند و زوجه را ساکن و مطمئن می کند به گمان آن که شوهرش جوانست که چون موی سفید می بیند مغموم می شود. و ظاهرا مراد از خضاب رنگ کردن ریش و سر است بلکه غالب ریش بوده است و مطلق منصرف به غالب می شود.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه الحنّاء یذهب بالسّهک

و یزید فی ماء الوجه و یطیّب النّکهه و یحسّن الولد) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که حنا بوی بد را که از عرق حاصل می شود می برد و آب رو را زیاد می کند و دهن را خوشبو می کند و فرزند را خوش صورت می کند. و این حدیث را شیخان بسند قوی روایت کرده اند از آن حضرت صلوات اللَّه علیه.

(و لا باس ان یمسّ الرّجل الخلوق فی الحمّام و یمسح به یده من شقاق یداویه و لا یستحبّ ادمانه و لا ان یری اثره علیه) باکی نیست که شخصی خلوق را در حمام به خود مالد یا بدست مالد از جهت ترکیدن دست که مداوا کند به آن و خوب نیست مداومت بر آن یا آن که اثر زردی آن بر دست بماند و خلوق بوی خوشی بوده است که زعفران داشته است با چیزهای دیگر خوشبو و بر بدن می مالیده اند و بر دست می مالیده اند و بدن و دست را زرد می کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۷

و در حدیث کالصحیح و حسن کالصحیح این مضمون واقع شده است از عبد اللَّه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و آن که در حمام فرموده اند از آن جهت است که رنگ آن نماند یا اگر بماند قلیلی بماند و بواسطه مداوا کنند نه بواسطه زردی و گاهگاهی کنند نه همیشه. و در حدیث وارد است که خلوق کردن بد نیست اما می باید که پیش از خواب ازاله آن بکنند که شب بسر نیاید با خلوق.

و در حدیث موثق کالصحیح از زراره وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر از

خلوق کردن حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن دوست نمی دارم که مداومت کنی بر آن. و در احادیث بسیار وارد شده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که باکی نیست خلوق کردن و لیکن شب بروز نیاورد با خلوق.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه الخضاب هدی إلی محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و هو من السّنّه) و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی خضاب را به هدیه فرستاد بسوی حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه و آله و خضاب از جمله سنتهای آن حضرتست که بر آن مداومت می فرمودند. و هر جا که خضاب مذکور می شود شامل رنگ ریش است خواه به حنا یا وسمه یا کتم و امثال آن، و شامل است کل بدن را حنا مالیدن بعد از نوره و موی سر را رنگ کردن اگر مو گذاشته باشد و هم چنین موی ابرو و شامل است حنا گذاشتن زنان دست و پا را.

و محتمل است که شامل حنای دست و پای مردان نیز باشد و لیکن جائی وارد نشده است بخصوص و از مشایخ شنیده ایم که بدعتست بقصد سنت کردن، و اگر از جمله مباحات داند ضرر ندارد و جمعی از عامه گفته اند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۸

حرامست چون زینت زنانست بهتر آنست که اگر خواهند دست رنگین شود عقیب نوره حنا بگذارند و اگر بسیار رنگین نشود بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا باس بالخضاب کلّه) آن حضرت فرمودند که باکی نیست بهر رنگی خضاب کردن هر چند حنا

بهتر است و ليكن بانواع رنگها خوبست و پيران را وسمه بهتر است چنانكه در حديث صحيح از عبد اللّٰه بن سنان وارد است كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه سؤال كردم از وسمه حضرت فرمودند كه باكى نيست به آن مر پيران ريش سفيد را.

و در حديث صحيح از محمد بن مسلم منقولست كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه را ديدم كه مصطكى مى خاييدند پس حضرت فرمودند كه اى محمد وسمه دندانهاى مرا ضعيف كرده است اين مصطكى را مى خايم تا سخت شود و سست شده بود دندانهاى حضرت آن را به طلا بسته بودند.

(و دخل الحسن بن الجهم على ابى الحسن موسى بن جعفر صلوات اللّٰه عليهما و قد اختضب بالسّواد فقال انّ فى الخضاب اجرا و الخضاب و التّهيئه ممّا يزيد اللّٰه عزّ و جلّ به فى عفّه النّساء و لقد ترك نساء العفّه بترك ازواجهنّ التّهيئه فقال له بلغنا انّ الحنّاء يزيد فى الشّيب فقال أىّ شى ء يزيد فى الشّيب الشّيب يزيد فى كلّ يوم) و بسند حسن كالصحيح منقولست از حسن كه داخل شد بر حضرت صلوات اللّٰه عليه و آن حضرت محاسن مبارك را خضاب به سياهى فرموده بودند پس حضرت فرمودند كه در خضاب اجر عظيم هست و خضاب كردن و خود را نيكو داشتن از جمله چيزهائى است كه حق سبحانه و تعالى به آن زياده مى كند عفت و صلاح زنان را و بتحقيق كه بسيارى از زنان ترك صلاح و عفت نمودند از جهت آن كه شوهرهاى

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۵۹

ايشان ترك زينت نمودند پس حسن عرض نمود كه شنيده ايم

که حنا سبب زیادتی سفیدی مو است و مو را سفید می کند یا سبب زیادتی پیری است حضرت فرمودند که چه چیز پیری را زیاد می کند پیری هر روز زیاد می شود و بنا بر آن که حسن گفته باشد که سبب سفیدی ریش است.

ممکن است که حضرت فرموده باشند که سفیدی ریش هر روز زیاد می شود یا مراد حضرت پیری باشد و غرض حضرت این باشد که سفیدی ضرر ندارد و پیری ضرر دارد و پیری که هر روز زیاده می شود پس نباید ترک سنت کردن بواسطه امثال اینها. و از این حدیث ظاهر می شود که سنت باشد مردان را زینت کردن از جهت زنان. و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است.

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللَّه علیه عن الخضاب فقال کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه یختضب و هذا شعره عندنا) و بسند کالصحیح منقولست که سؤال نمود محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از خضاب حضرت فرمودند که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله خضاب می فرمودند و اینک موی آن حضرت نزد ماست.

و ممکن است که حضرت از این جهت حفظ نموده باشند یا از جهت تیمن و تبرک نگاه داشته باشند و خواهد آمد که سنت است دفن مو و امثال این ممکنست که مستثنی باشد.

(و روی انّه صلوات اللَّه علیه و آله کان فی رأسه و لحیته سبع عشره شیبه) و در روایتی وارد شده است که در سر و محاسن مبارک آن حضرت هفده تار موی سفید به همرسیده بود و می فرمودند که

شیّبتنی هود و الواقعه و المرسلات و اذا السّماء

انشقّت.

یعنی مرا پیر کرد هیبت عذاب الهی که در این سورها واقع شده است و در آن وقت دیر سفید می شده است مو و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۰

در این اوقات نادر است که در شصت سالگی اکثر محاسن سفید نشود.

(و کان النّبی صلّی اللَّه علیه و آله و الحسین ابن علیّ و ابو جعفر محمّد بن علیّ صلوات اللَّه علیهم یختضبون بالکتم) بسند حسن کالصحیح وارد شده است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از رنگ کردن مو پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله و حضرت سید الشهداء و حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیهما خضاب می فرمودند به کتم، و کتم گیاهی است که ریش را به آن رنگ می کرده اند و سیاه می شده است مانند وسمه، و بعضی گفته اند که وسمه است. و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

(و کان علیّ بن الحسین صلوات اللَّه علیهما یختضب بالحنّاء و الکتم) و حضرت سید الساجدین صلوات اللَّه علیه خضاب می فرمودند به حنا و کتم یعنی هر دو را به یک دیگر مخلوط می ساختند و می بستند یا آن که گاهی حنا می بستند و گاهی کتم و این اظهر است بلکه همه ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم گاهی حنا و گاهی وسمه و گاهی کتم می بستند چنانکه در اخبار صحیفه وارد شده است.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه الخضاب بالسّواد انس للنّساء و مهابه للعدوّ) و بسند قوی از عمر بن یزید منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که خضاب کردن به سیاهی سبب انس زنانست که گمان می کنند

که شوهران ایشان جوانند و سبب ترسیدن دشمنان است به همین سبب.

(و قال صلوات اللّٰه علیه فی قول اللّٰه عزّ و جلّ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ قال منه الخضاب بالسّواد) و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۱

تهیه و استعداد کنید از جهت دفع کفار آن چه را استطاعت دارید از چیزهائی که سبب قوت شماست و از آن جمله است نگاهداشتن اسب و آلات حرب چون شمشیر و زره و نیزه و خود بلکه اسب دوانیدن و شتر دوانیدن و تیر اندازی کردن و شمشیر بازی و نیزه بازی و گرو بستن بر اینها. حضرت فرمودند که از آن جمله است ریش را به خضاب سیاه کردن تا سبب خوف کفار شود که شما را جوان پندارند هر چند پیر باشید.

(و انّ رجلا دخل علی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و قد صفّر لحیته فقال له رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ما احسن هذا ثمّ دخل علیه بعد هذا و قد اقنی بالحنّاء فتبسّم رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و قال هذا احسن من ذاک ثمّ دخل علیه بعد ذلک و قد خضب بالسّواد فضحک الیه فقال هذا احسن من ذاک و ذاک) و به درستی که مردی داخل شد بر حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و ریش را به حنا زرد کرده بود حضرت فرمودند که چه خوبست این رنگ پس بعد از آن بر آن حضرت داخل شد و ریش را به حنا سرخ کرده بود

پس حضـرت تبسم فرمودند و فرمودند كه اين بهتر از آنست كه پيشتر كرده بودى پس مرتبه ديگر بر آن حضـرت داخل شد و ريش را به خضاب سياه كرده بود حضرت خنديدند و فرمودند كه اين از هر دو بهتر است كه سابق كرده بودى.

(و قـال الصّادق صـلوات اللَّه عليه لا ينبغى للمرأه ان تعطّل نفسـها و لو ان تعلّق قلاده فى عنقها و لا ينبغى لها ان تـدع يـدها من الخضاب و لو ان تمسـحها بالحنّاء مسحا و ان كانت مسنّه) و بسند صحيح روايت است از داود بن سرحان از حضرت امام جعفر صادق و بسند صحيح روايت است از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليهما كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۶۲

فرمودنـد كـه سـزاوار نيست زن را كه خـود را زينت نكنـد بلكه مسـتحب است كه زينت كنـد اگر همه گردن بنـدى در گردن داشته باشد و سزاوار نيست او را كه ترک كند رنگ دستش را اگر چه حنا بر دست بمالد اندكى هر چند زن سال دار باشد.

و روايات صحيحه در اين باب وارد شده است كه إن شاء اللَّه در كتاب نكاح مذكور خواهد شد.

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات اللَّه عليه انّ الاظافير اذا اصابتها النّوره غيّرتها حتّى انّها تشبه اظافير الموتى فلا بأس بتغيّرها) روايت كرده است كلينى بسـند قوى از حكم بن عتيبه كه ديـدم حضـرت امـام محمـد بـاقر را صـلوات اللَّه عليه كه حنا بر داشـتند و بر ناخنهـاى خود گذاشـتند پس حضـرت فرمودنـد كه اى حكم چه مى گويى در رنـگ كردن ناخن پس من گفتم چه مى توانم گفت و حال

آن که می کنی و فعل تو حجت است پیش ما جوانان این کار می کنند پس حضرت فرمودند که ای حکم هر گاه نوره به ناخنها رسید آن را متغیر می سازد و شبیه می شود به ناخنهای مرده ها پس آن را تغییر ده به حنا تا بد نمودن آن زایل شود.

(و قد خضب الائمّه صلوات اللّه علیهم بالوسمه) و بتحقیق که ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم خضاب کرده اند به وسمه در احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است که حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه و حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه خضاب به وسمه می فرموده اند.

و در حدیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که حضرت امام محمد باقر زنی داشتند که خاطر او را می خواستند و آن زن مبالغه می نمود در خضاب حضرت و حضرت از جهت او محاسن مبارک را به وسمه سیاه می کردند.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۳

گفت مکرر حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه را دیدم که محاسن مبارک را به حنا سرخ کرده بودند.

(و الخضاب بالصّفره خضاب الایمان و الاقناء خضاب الاسلام و بالسواد اسلام و ایمان و نور) و خضاب کردن به زردی خضاب ایمانست و سرخ کردن خضاب اسلام است و سیاه کردن اسلام و ایمان و نور است و ظاهرا از نساخ سهوی شده است چنانکه صدوق در ثواب الاعمال نقل کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که خضاب به زرد کردن خضاب اسلام است و خضاب به سرخ کردن خضاب ایمان است و این معنی انسبست به احادیثی که گذشت

و محتمل است که حدیثی به او رسیده باشد چنین و لیکن بعید است.

و کلینی نیز روایت کرده است بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آمد حضرت دیدند که موی سفید در ریش او به همرسیده است پس حضرت فرمودند که هر که یک موی سفید در محاسن او به همرسد آن مو نوری خواهد بود او را در روز قیامت آن مرد رفت و حنا بست چون به خدمت حضرت آمد حضرت فرمودند که نور است و اسلام آن مرد رفت و خضاب سیاهی کرد حضرت فرمودند که نور است و اسلام است و ایمان و سبب محبت زنانست و سبب خوف دشمنان است، و ظاهرا از این حدیث نیز چیزی از نساخ افتاده باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله لعلیّ صلوات اللّٰه علیه یا علیّ درهم فی الخضاب افضل من الف درهم فی غیره فی سبیل اللّٰه عزّ و جلّ و فیه اربع عشره خصله یطرد الرّیح من الاذنین و یجلو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۴

البصر و یلینّ الخیاشیم و یطیّب النّکهه و یشدّ اللثه و یذهب بالضّنا و یقلّ وسوسه الشّیاطین و تفرح به الملائکه و یستبشر به المؤمن و یغیظ «۱» الکافر و هو زینه و طیب و یستحیی منه منکر و نکیر و هو براءه له فی قبره) و به سندی قوی که بعد از این در وصیت کبیره خواهد گفت و بسند قوی کلینی ذکر کرده است و خود در خصال روایت کرده است که حضرت سید

المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند و در سندی دیگر اسم حضرت نیست که یا علی یک درهم صرف نمودن در خضاب بهتر است از هزار درهم که در راههای دیگر صرف نمایند از راههای خداوند عالمیان و در خضاب چهارده خوبی هست آن که باد را از گوشها دفع می کند، و چشم را جلا می دهد، و دماغ را نرم می کند که خشک نشود، و دهان را خوشبو می سازد، و بیخهای دندان را سخت می کند، و لاغری را می برد و در بعضی از نسخ به جای ضنی، صنان به صاد مهمله و دو نون است چنانکه بعد از این نیز صنان است یعنی گند زیر بغل را می برد و در خصال و ثواب الاعمال نیز هر دو نسخه هست در هر دو حدیث و در کافی که نزد ماست غثیان است یعنی خبث نفس و بدی او را زایل می کند، و وسوسه شیطان را کم می کند، و فرشتگان از آن خوشحال می شوند، و مؤمنان شکفته می شوند، و کفار را به خشم می آورد و این زینت است و بوی خوش است، و منکر و نکیر را شرم می آید که از او سؤال کنند یا او را عذاب کنند، و سبب بیزاریست در قبر از عذاب الهی.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که زنهار که ترک خضاب مکنید بعد از آن که خضاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۵

کرده باشید که سبب فقر است با آن که بسیار بد هیئت نیز می شوند، و اکثر اوقات محاسن هفت رنگ می شود چنانکه

مشهور است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که در خضاب سه خصلت است سبب خوف دشمنان است. و سبب محبت زنان است، و سبب زیادتی قوت جماع است. و احادیث در این باب بسیار است بر این اکتفا شد.

و در طرق عامه نیز احادیث بسیار هست از زبیر و ابی هریره که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که موی سفید را به خضاب تغییر دهید و شبیه بیهود و نصاری مباشید. و احادیث بسیار در صحاح ایشان هست که ابو بکر و عمر خضاب کردند و انس بن مالك می گفت که موی سفید حضرت قلیلی بود و به مرتبه نرسیده بود که خضاب باید کرد. بنا بر این آن حضرت خضاب نکرد و لیکن امر به خضاب فرمودند. و مع هذا اکثر عامه تشنیع شیعه می کنند بر خضاب مثل بسیاری از سنن که خواهد آمد که ایشان علی رغم شیعه ترک کرده اند و تصریح به آن کرده اند.

[در تراشیدن سر]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّی لأحلق فی کلّ جمعه فیما بین الطّلیه إلی الطّلیه) و بسند قوی کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که فرمودند که من سر می تراشم در هر جمعه در میان دو نوره یعنی در هر پانزده روز یک بار نوره می کشم و در هر هفته یک بار سر می تراشم و بنا بر کراهت نوره در جمعه ممکن است که مراد از لفظ جمعه هفته باشد و ممکن است که مراد روز جمعه باشد و میان حقیقی نباشد. و لیکن ظاهر حدیث دلالت می کند بر آن که نوره

در جمعه می کشیده اند و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله لرجل احلق فانّه یزید فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۶

جمالك) و آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله به شخصی فرمودند که سر را بتراش که حسنت زیاده می شود. و روایت کرده است کلینی در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که عرض نمودم به آن حضرت که چه می فرمایید در گذاشتن موی سر پس حضرت فرمودند که اصحاب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مشعر بودند و کلینی گفته است یعنی الطم یعنی موی سر را می تراشیدند که همزه اشعر همزه سلب باشد و ظاهر خبر اینست که مو می گذاشتند و ممکن است که از روی تقیه چنین فرموده باشند یا اصحاب مخالفت حضرت می کرده باشند.

و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی نجران منقولست که حجام مرا حجامت کرد و پشت گردنم را که موضع حجامت بود تراشید پس حضرت ابو الحسن علی ابن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما مرا دید و فرمود که این چه چیز است که بعضی از سر را تراشیده و باقی را گذاشته برو سرت را بتراش. و احادیث دیگر در این باب خواهد آمد.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه حلق الرّأس فی غیر حجّ و لا عمره مثله لأعدائکم و جمال لکم) و منقولست که حضرت فرمودند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره قبیح است مثل گوش و بینی بریدن نسبت به دشمنان شما و سبب زینت شما است. و در حدیث کالصحیح از بزنطی منقولست که به خدمت حضرت

امام رضا صلوات اللّه علیه عرض نمودم که اصحاب ما روایت می کنند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره قبیح است حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه وقتی که مناسک حج و عمره به جا می آوردند و متوجه مدینه مشرفه می شدند در اثنای راه راه را می گردانیدند و به قریه سایه می رفتند و سر می تراشیدند یعنی صبر نمی کردند تا آن که داخل مدینه شده سر

بتراشند پس اگر بد می بود حضرت این مقدار مبالغه در آن چگونه می کردند.

و در حدیثی دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که مردمان می گویند که سر تراشیدن قبیح است حضرت فرمودند که سبب عزت و بزرگواری ماست و مثله و قبیح است نظر به دشمنان ما.

(و معنی هذا فی قول النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله حین وصف الخوارج فقال انّهم یمرقون من الدّین کما یمرق السّهم من الرّمیّه و علامتهم التّسبید و هو الحلق و ترک التّدهّن) و معنی آن که مثله است نسبت به دشمنان شما از قول حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله ظاهر می شود که چون آن حضرت صفت خوارج را فرمودند که ایشان از دین بدر می روند چنانکه تیر از نشانه و علامت ایشان تسبیت است، و در بعضی از نسخ تسبید است، و هر دو بمعنی سر تراشیدنست و علامت دیگر آن که روغن نمی مالند پس ظاهر است که سر تراشیدن ایشان مثله و قبیح است که حضرت آن را صفت ایشان فرموده است و اگر نه خصوصیتی به ایشان ندارد بلکه همه مسلمانان سر

می تراشند و محتمل است که قباحت به اعتبار ترک روغن مالیدن باشد و لهذا صاحب نهایه احتمال داده است که مراد از تسبید ترک روغن مالیدن باشد.

و بخاری در بسیار جائی احادیث خوارج را ذکر کرده است و این علامت را ذکر نکرده است و ذکر کرده است که خوارج خروج خواهند کرد بر بهترین خلایق و گفته است که خروج ایشان بر علی بن ابی طالب بود و نمی دانم که چه تفاوت است که سنیان ایشان را خوارج می گویند و اصحاب عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و عمرو عاص را نمی گویند با آن که ذکر کرده اند که عبادت و تقوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۸

ایشان صد مرتبه از آنها بیشتر بود با آن که احادیث متواتره نقل کرده اند که عمار ابن یاسر را حضرت سید المرسلین فرمود که فئه باغیه او را شهید خواهند کرد و لشکر معاویه او را شهید کردند و در همه کتابها ذکر کرده اند حکایت کلاب حوأب را بر عایشه در وقتی که خروج کرده باشد بر بهترین خلایق و لیکن چون کور و کر شده اند خود نقل می کنند همه را و مخالفت بهترین خلایق را واجب می دانند أولئک علیهم ما یحب اللّٰه و الملائکه و الناس اجمعین.

[گرفتن مو از بینی سبب حسن رو است]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اخذ الشّعر من الانف یحسّن «۱» الوجه) و کلینی نیز روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که گرفتن مو از بینی خواه بعنوان کندن و خواه بعنوان چیدن سبب حسن رو است محتمل است که مراد حسن ظاهر باشد چون بسیار بدنماست اگر موی بینی بلند شود یا آن که چون بکنند

سبب حسن معنوی شود که مؤمنان از دیدن او مسرور شوند چنانکه نماز شب سبب حسن رو می شود و دور نیست که هر دو مراد باشد در اینجا و در امثال اینجا.

[هر جمعه سر خود را شستن به خطمی سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه غسل الرّأس بالخطمیّ فی کلّ جمعه امان من البرص و الجنون) کلینی بسند موثق کالصحیح روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که در هر جمعه سر خود را شستن به خطمی خواه برگ و خواه تخم و بهر دو بهتر سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی.

(و قال صلوات اللّٰه علیه غسل الرّأس بالخطمیّ ینفی الفقر و یزید فی الرّزق) بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که شستن سر به خطمی برطرف می کند احتیاج

بخلق را و روزی را زیاده می کند.

(و فی خبر آخر قال صلوات اللّٰه علیه غسل الرّأس بالخطمیّ نشره) در خبری دیگر قوی کالصحیح از آن حضرت منقول است صلوات اللّٰه علیه که شستن سر به خطمی بمنزله تعویذ است و حفظ می کند از شر جن و انس هم چنان که در نوره نیز بسند معتبر وارد شده است که نشره است.

و به چند سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که در ده چیز نشره است که سبب خوشحالی و سرور است راه رفتن، سوار شدن، سر به آب فرو بردن، و نظر به سبزه کردن، و خوردن و آشامیدن، و جماع کردن، مسواک کردن، و سر را به خطمی شستن، و نظر بر روی زن صاحب جمال کردن، و با مردان خوب صحبت داشتن

غم را می برد و خوشحالی می آورد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه غسل الرّأس بالخطمیّ یذهب بالدّرن و ینقّی الاقذاء) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که شستن سر به خطمی دفع چرک می کند و کوفت چشم را دفع می کند یا فضلات زایده سر را از چشم و غیر آن دفع می کند.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که هر که شارب را بگیرد و ناخن بگیرد و سرا به خطمی بشوید در هر جمعه چنان است که بنده آزاد کرده باشد و فرمودند که سر را به خطمی شستن سبب ایمنی است از صداع و از فقر و سر را پاک می کند از امراض، و در حدیث موثق از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه وارد است که شستن سر به خطمی روزی را می آورد.

(و انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اغتمّ فامره جبرئیل علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۰

السّلام فغسل رأسه بالسّدر و کان ذلک سدرا من سدره المنتهی) و مرویست به سندی قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله مغموم شدند به اعتبار قلت مؤمنین و کثرت کفار حضرت جبرئیل علیه السلام از سدره المنتهی سدری آورد و حضرت سر خود را به آن سدر شستند غم حضرت زایل شد.

[شستن سر به سدر روزی را می کشاند]

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما غسل الرّأس بالسّدر یجلب الرّزق جلبا) و بسند موثق از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که شستن سر به سدر روزی را می کشاند کشیدنی نیکو.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه اغسلوا

رءوسکم بورق السّدر فانّه قدّسه کلّ ملک مقرّب و کلّ نبیّ مرسل و من غسل رأسه بورق السّدر صرف اللّه عنه وسوسه الشّیطان سبعین یوما و من صرف اللّه عنه وسوسه الشّیطان سبعین یوما لم یعص «۱» و من لم یعص «۲» دخل الجنّه) و به سندی کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که سر خود را به برگ سدر بشویید که دعا کرده اند سدر را به پاکی و خوبی هر فرشته مقربی و هر پیغمبر مرسلی و هر که سر خود را به برگ سدر بشوید حق سبحانه و تعالی دفع کند از او وسوسه شیطان را هفتاد روز و هر که را حق سبحانه و تعالی دفع کند از او وسوسه شیطان را هفتاد روز معصیت نخواهد کرد و هر که معصیت نکند داخل بهشت می شود.

(و من غسل رأسه بورق السّدر صرف اللّه عنه وسوسه الشّیطان) و هر که سر خود را به برگ سدر بشوید حق سبحانه و تعالی از او دور کند وسوسه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۱

شیطان را که او را به معصیت نیندازد و ظاهرا این جمله از قلم نساخ سهو شده است و زیاد نوشته اند چون صدوق و کلینی اخبار سابقه را ذکر کرده بودند و این را ذکر نکرده اند و اللّه تعالی یعلم.

[کسی که پاهای خود را بشوید بعد از بیرون آمدن از حمام]

(و من غسل رجلیه بعد خروجه من الحمّام فلا باس و ان لم یغسلها فلا باس) و کسی که پاهای خود را بشوید بعد از بیرون آمدن از حمام باکی نیست و اگر پاها را نشوید نیز باکی نیست یعنی غساله حمام پاکست و زمین حمام که غساله در آن ریخته

می شود پاکست هر چند از آن آب غساله وضو و غسل نتوان کرد و در این معنی که پاکست احادیث صحیحه وارد شده است و پیشتر اشاره به آن شد و هم چنین در آب حمام که در قلتین باشد و کر و زیاده باشد غسل می توان کرد و آن چه نهی در آن وارد شده است آب قلیلی است که به آن غسل کنند و از بدن بریزد.

و اکثر علما آن نهی را نیز حمل بر کراهت کرده اند یا در صورتی که ازاله منی از آن کرده باشند و احوط اجتنابست از آب قلیل، و اولی اجتنابست از آب کثیر نیز اگر ممکن باشد چون دو حدیث صحیح بر نهی وارد شده است و اللَّه تعالی یعلم.

[شاد باش به کسی که از حمام خارج می شود]

(و خرج الحسن بن علیّ بن ابی طالب صلوات اللَّه علیهما من الحمّام فقال له رجل طاب استحمامک فقال «۱» یا لکع و ما تصنع بالاست هاهنا فقال طاب حمّامک قال «۲» إذا طاب الحمّام فما راحه البدن منه قال «۳» فطاب حمیمک فقال ویحک اما علمت انّ الحمیم العرق فقال له کیف اقول فقال قل طاب ما طهر منک و طهر ما طاب

منک) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه از حمام بیرون آمدند شخصی به حضرت عرض نمود که پاک باد طلب حمام تو پس حضرت فرمودند که ای احمق لفظ است چه لفظیست چون موضوع است از برای دبر پس گویا گفته است که دبر حمام تو خوب باد یا آن که است از برای طلب است اگر وقت رفتن به حمام می گفتی وجهی داشت بعد از بیرون آمدن از حمام

وجهی نـدارد پس آن مرد گفت که حمام تو نیکو باد حضـرت فرمودنـد که هر گاه حمام نیکو باشد پس چه فایده می دهد به بـدن و حال آن که مطلوب از حمام راحت بـدنست پس او گفت طیب باد حمیم تو یعنی آب گرم حضـرت فرمودنـد که نمی دانی که حمیم بمعنی عرق آمـده است و چه فایـده دارد که عرق خوب باشـد هر چند او قصد نکرده باشد عرق را لیکن آداب آنست که لفظ مشترکی گفته نشود که معنی لغوی آن احتمال معنی ناخوش داشـته باشـد پس او گفت پس من چه چیز بگویم حضـرت فرمود که بگو که حق سـبحانه و تعالی طیب و نیکو و خوشبو سازد به عبادات و طاعات و حقایق و معارف عضوهائی را که طـاهر و پاکیزه است از تو بترک مخالفت الهی، و طاهر و پاکیزه سازد از جمیع بـدیها و مکروهات اعضائی را که طیب و نیکوست از تو از دل و روح و عقـل بلکه اعضـای ظـاهره را که طـاهر است از مخالفت طیب گردانـد به عبادات و طاعات پس ظاهر شد که این دو کلمه که از معدن وحی صادر شده است مشتمل است بر طلب جمیع کمالات صوری و معنوی.

(و قـال الصّـادق صـلوات اللّه علیه اذا قـال لک اخوک و قـد خرجت من الحمّام طاب حمّامک فقل له أنعم اللّه بالک) صـدوق بسـند کالصـحیح روایت کرده است از ابو بصـیر و محمد بن مسـلم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از آبای خود سلام اللّه علیهم که حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۳

صلوات اللّه علیه تعلیم اصحاب خود فرمودند در

یک مجلس چهار صد مسأله از آن چه مؤمن را بکار می آید در دین و دنیا و علما مدح این کتاب کرده اند و حق آنست که متن کتاب دلیل صحت آنست.

و کلینی و صدوق اکثر احادیث آن کتاب را متفرق ساخته اند در کافی و این کتاب و غیر این از کتب صدوق از آن جمله اینست که حضرت فرمودند که هر گاه برادر مؤمنت به تو بگوید در وقتی که از حمام بیرون آمده باشی طاب حمامک و حمیمک یعنی حمام و آب گرمت نیکو باد تو در جواب بگو که حق سبحانه و تعالی خاطر ترا نیکو گرداند که چیز بد در دل تو در نیاید یا همیشه خوشحال باشی.

و این حدیث بحسب ظاهر منافات با حدیث سابق دارد پس جمع باین نحو می توان کرد که در اینجا حضرت نفرمود که چنین بگوید بلکه فرمود که اگر چنین بگوید تو در جواب چنین بگو زیرا که جواب تحیت هر کس را می باید گفت پس اگر کسی سلامی نادرست بکند جواب او می باید داد اگر همه نادرست باشد.

مع هذا در جواب اشعاری هست به نادرستی تحیت زیرا که أنعم اللّه بالک اشعاری دارد به آن که حق سبحانه و تعالی عقلت را کامل کند که بدانی چه نحو تحیت می باید کرد و چنین تحیتها نکنی و اظهر آنست که همه کس به یک نحو مکلف نیستند چون راوی سابق قابل تربیت بود حضرت او را تربیت فرمودند و با همه کس همه کس نمی تواند این نحو گفتگو کند.

و مؤید این آن که کلینی روایت کرده است از عبد اللّه بن مسکان که با جمعی از

حمام بیرون آمده بودیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه رسیدیم حضرت فرمودند که از کجا می آیید گفتیم از حمام حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۴

أنقی اللّٰه غسلکم یعنی حق سبحانه و تعالی غسل شما را بضم یا غسل شما را بفتح که شستن باشد یا غسل شما را بکسر که آب غسل باشد پاکیزه کند به آن که هر یک از اینها سبب تطهیر شما باشد از گناهان و هر چه ناشایست است و آن چه سبب توفیق شما باشد در طاعات و عبادات کرامت کناد پس ما در جواب گفتیم که فدای تو گردیم و ندانستیم که چه در جواب بگوئیم در خدمت حضرت آمدیم تا آن حضرت صلوات اللّٰه علیه به حمام تشریف بردند و ما نشستیم تا حضرت بیرون آمد ما گفتیم: أنقی اللّٰه غسلك حضرت فرمودند که: طهّرکم اللّٰه پس چون این جماعت در مرتبه وسط بودند این نحو تلقین فرمودند و مرتبه اولی اعلی بود و مرتبه وسط ادنی و اللّٰه تعالی یعلم.

[عمده دردها و مرضها سه است]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله الدّاء ثلاثه و الدّواء ثلاثه فامّا الدّاء فالدّم و المرّه و البلغم فدواء الدّم الحجامه و دواء البلغم الحمّام و دواء المرّه المشیّ) و حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که عمده دردها و مرضها سه است و عمده دوا نیز سه است اما درد پس از زیادتی خون و بلغم و مره است که آن صفرا و سوداست پس دواء خون حجامتست، و دواء زیادتی بلغم حمامست که به عرق دفع می شود، و دواء صفرا و سودا جلابست و مسهل که می دواند

این کس را به بیت الخلا.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که عمده دوا چهار است حجامت و سعوط که چکانیدن در دماغ است و حقنه است و قی. و در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست که علامتهای خون چهار است خاریدن بدن و دملهای ریزه و پینکی زدن و گردیدن سر.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۵

شده است که سه چیز فربه می کند آدمی را و سه چیز لاغر می کند اما آن چه فربه می کند مداومت بر حمام یعنی یک روز نه یک روز چنانکه گذشت، و بوییدن خوش است، و جامهای نرم پوشیدن. و اما آن چه لاغر می کنند مداومت بر خوردن تخم مرغ است و ماهی، و طلع که شکوفه خرماست.

[سه چیز است که بدن را از هم می پاشند]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه ثلاث «۱» یهدمن البدن و ربّما قتلن اکل القدید الغابّ و دخول الحمّام علی البطنه و نکاح العجوز و روی الغشیان علی الامتلاء) و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سه چیز است که بدن را از هم می پاشند و بسیار است که می کشند خوردن گوشتی که خشک کرده باشند و بو کرده باشد و داخل شدن حمام با امتلا، و جماع کردن زن پیر و روایتی واقع شده است که چهارم جماع کردنست با امتلا و پر بودن معده.

[ناخن گرفتن در روز جمعه]

(و روی هشام بن سالم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال تقلیم الاظفار یوم الجمعه یؤمن من الجذام و الجنون و البرص و العمی فان لم تحتج فحکّها حکّا) و در صحیح از هشام منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ناخنها گرفتن در روز جمعه ایمن می گرداند از مرض خوره و دیوانگی و پیسی و کوری و اگر محتاج به گرفتن نباشی مقراض یا کارد را بر او بمال که از ناخنها بخراشد و ریزه ها بریزد.

و صدوق در تتمه این حدیث ذکر کرده است که و حضرت صلی اللّٰه و علیه و آله فرمودند که هر که ناخنها بگیرد و شارب را بگیرد در هر جمعه و بگوید در ابتدای گرفتن: بسم اللّٰه و علی سنّه محمّد و آل محمّد حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۶

بعد هر ریزه ناخنی آزاد کردن بنده از فرزندان اسماعیل در نامه عمل او می نویسد.

(و فی خبر آخر فان لم تحتج فامرّ علیه السّکّین او المقراض) و در روایتی دیگر وارد شده است بهمان

عنوان و در آخر فرموده است حضرت که اگر محتاج به گرفتن نباشی به آن که در آن نزدیکی گرفته باشی پس بمال بر آن کارد یا مقراض را. و ظاهرا مراد اعم است از آن که ریزه بریزد یا نه و بهتر آنست که حمل کنند بر آن حدیث و احادیث دیگر که بلفظ حک وارد شده است.

چنانکه در حدیث حسن منقولست از عقبه اسدی که من نزد عبد اللّٰه بن حسن رفتم و گفتم مرا تعلیم کن دعایی در زیادتی روزی گفت بگو: اللّهمّ تولّ امری و لا تولّ امری غیرک یعنی خداوند تو متوجه کار من شو و کار مرا بغیر خود مگذار پس به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم حضرت فرمودن که می خواهی که ترا تعلیم کنم چیزی را که نافع تر باشد در طلب روزی در هر جمعه ناخنها و شارب را بگیر و اگر چه بتراشی ناخنها را.

و در حدیث قوی از عبد اللّٰه بن هلال منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که در هر جمعه از شارب و ناخنها بگیر و اگر چیزی نداشته باشد بتراش تا به تو نرسد دیوانگی و خوره و پیسی.

(و روی عبد الرّحیم القصیر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال من اخذ من اظفاره و شاربه کلّ جمعه و قال حین یاخذه بسم اللّٰه و باللّٰه و علی سنّه محمّد و آل محمّد صلوات اللّٰه علیهم لم یسقط منه قلامه و لا جزازه الّا کتب اللّٰه عزّ و جلّ له بها عتق نسمه و لم یمرض الا مرضه الّذی یموت فیه)

و بسند کالصحیح از عبد الرحمن کوتاه قد منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در هر جمعه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۷

ناخنها و شارب بگیرد و در وقت گرفتن این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که ناخن می گیرم بیاوری نام حق سبحانه و تعالی و بعون الهی و بر سنت محمد و آل محمد که رحمتهای الهی بر ایشان باد و هر گاه چنین کند نریزد از او ریزه ناخنی یا ریزه مویی مگر آن که حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر ریزه یک بنده آزاد کردن و بیمار نشود مگر به بیماری اجلی که مقدر شده است که در آن اجل بمیرد.

و ظاهر این اخبار اینست که خود بگیرد و دور نیست که اگر دلاک شارب او را بگیرد و او دعا بخواند همان ثواب داشته باشد و لیکن اولی آنست که خود آینه بردارد و چون روی خود را در آن به بیند این دعا بخواند که در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه است که

الحمد للّه الّذی خلقنی فاحسن خلقی و صورنی فاحسن صورتی و زان منی ما شان من غیری و اکرمنی بالإسلام

یعنی جمیع ثناها و کمالات مخصوص ذات مقدس خداوندیست که همه کمالات او راست و از اوست، آن خداوندی که مرا آفریده است و خلق و اندام مرا صحیح گردانیده است و صورت داده است مرا و صورت مرا نیکو گردانیده است و زینت داده است مرا آن چه در دیگران بی زینت گردانیده است به آن که جمعی را معیوب آفریده است و مرا

غیر معیوب، و گرامی داشته است مرا با سلام که مسلمانم به هدایت او و فرمودند که می باید که از جهت برادران مؤمن خود را زینت کنید وقتی که برادری به نزد شما آید چنانکه رعایت غریبان می کنید رعایت برادران مؤمن بکنید چنانکه بحسب متعارف این کس بی دستار و میان بند و چاقشور و امثال اینها به نزد اهل دینا نمی رود و از خانه نیز بی اینها بیرون نمی آید از جهت ایشان برادر مؤمن نیز این رعایتها بکنید تا سبب خفت اینها نباشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۸

و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله منقولست که خداوند عالمیان بهشت را واجب گردانیده است از جهت جوانی که بسیار نظر در آینه کند و حمد الهی بسیار کند و می باید که چون نظر به آینه کند پس اگر خوش صورت باشد با خود عتاب کند که روا باشد که حق سبحانه و تعالی صورت ترا چنین آفریده باشد و تو سیرت خود را موافق صورت خود نگاه نداشتی بلکه سیرتت را به نحوی کرده که اگر ظاهر شود نهایت نفرت از آن خواهی داشت و اگر صورتش نیکو نباشد با خود بگوید که قبیح تر از تو بسیارند الحمد للّه که مثل آنها نیستی و چون صورتت قبیح است سعی کن تا سیرت خود را نیکو کنی تا جمع میان دو قبیح نکرده باشی که اقبح باشی.

(و روی فی خبر آخر انّه من یقلّم اظفاره یوم الجمعه یبدا بخنصره من الید الیسری و یختم بخنصره من الید الیمنی) و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر روایتست در خبری دیگر در کیفیت گرفتن

که هر که در روز جمعه ناخنها را بگیرد باید که ابتدا به انگشت کوچک دست چپ کند و انتها به انگشت کوچک دست راست کند.

و صدوق از پدرش روایت کرده است این کیفیت را با دعای سابق هر گاه در روز جمعه به جا آورد ثواب سابق خواهد داشت. و در روایت ابن ابی عمیر نیست که در روز جمعه چنین کند بلکه مطلق است و مشهور است.

و از مشایخ شنیده ام که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه بترتیب خوابس خسب می گرفته اند به آن که یک در میان می گذاشته اند اول از خنصر دست چپ، دیگر وسطی، دیگر ابهام، دیگر بنصر بعد از خنصر دست راست، دیگر سبابه دست راست، دیگر ابهام، دیگر وسطی، دیگر خنصر دست راست، دیگر سبابه دست چپ، دیگر بنصر دست چپ و اگر در غیر جمعه گیرد این

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۹

ترتیب بهتر است و اگر مطلقا تخییر قایل شوند بد نیست و اللَّه تعالی یعلم.

[گرفتن شارب در هر جمعه]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه اخذ الشّارب من الجمعه إلی الجمعه امان من الجذام) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که گرفتن شارب در هر جمعه سبب ایمنی است از خوره تا جمعه دیگر پس اگر کسی بر این مداومت نماید همیشه ایمن خواهد بود و احادیث در این معنی گذشت.

(و قال الحسین بن ابی العلا للصّادق صلوات اللَّه علیه ما ثواب من اخذ من شاربه و قلّم اظفاره فی کلّ جمعه قال لا یزال مطهّرا إلی الجمعه الاخری) و بسند قوی منقولست از حسین و در کافی حسین روایت کرده است از ابو بصیر که او به حضرت

عرض نمود که چه ثواب دارد کسی که از شارب بگیرد و ناخنها بگیرد در هر جمعه حضرت فرمودند که پاکیزه خواهد بود و خداوند عالمیان حفظ خواهد کرد او را تا جمعه دیگر که معصیت نکند و اگر بکند حق سبحانه و تعالی خواهد آمرزید بفضل خود.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که ناخن گرفتن دفع می کند دردی را که از همه دردها عظیمتر است و روزی را فراخ می کند.

و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت منقولست که ناخن گرفتن و شارب گرفتن در هر جمعه سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی.

(و قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله لا- یطوّلنّ احدکم شاربه فانّ الشّیطان یتخذه مخبأ یستتر به) و بروایت سکونی از آن حضرت منقولست که فرمودند که زنهار که هیچ یک از شما شارب خود را نگذارد که دراز شود زیرا که هر چند دراز می شود شیطان در زیر آن مخفی می شود و بر او مسلط می شود چون خاصیت متابعت حضرت آنست که ملائکه دفع شیاطین از ایشان می کنند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۰

هر گاه مخالفت آن حضرت کنند ملائکه دفع ایشان نمی کنند و شیاطین مسلط می شوند و دور نیست که تعبیر از این معنی به آن عبارت فرموده باشند در همه جا و اللّٰه تعالی یعلم و عبارت را مجنّا به جیم و نون مشدده خوانده اند و به خا و با و همزه و هر دو نزدیک بهم است که محل پنهان شدنست که فرمودند.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من قلّم اظفاره یوم الجمعه لم تشعث أنامله) و از آن حضرت منقولست

که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد بندهای انگشتانش نریزد یا ریشه نکند و مؤید معنی ثانی است آن که در بسیاری از نسخ لم تسعف به سین مهمله وفاء است و آن ریشه کردن انگشتانست.

و در روایت سکونی از حضرت سید المرسلین منقولست که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد حق سبحانه و تعالی از بندهای انگشتان او بیرون کند درد را و داخل کند دوا را.

[هر که ناخنها را در روز پنجشنبه بگیرد]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من قصّ اظفاره یوم الخمیس و ترک واحده لیوم الجمعه نفی اللَّه عنه الفقر) و در قوی کالصحیح از آن حضرت منقولست که هر که ناخنها را در روز پنجشنبه بگیرد و یکی را بگذارد از جهت روز جمعه حق سبحانه و تعالی از او دور کند فقر را که محتاج خلق نشود یا بی چیز نشود که سبب احتیاج است به مخلوق و هر چند فقر فخر سید المرسلین است صلی اللَّه علیه و آله اما استعاذه از آن واقع شده است در احادیث بسیار و سببش آنست که اکثر مردم به سبب عدم صبر در بلاها در مخالفت الهی می افتند و نسبت به کمل کمال است مثل سایر بلاها که مخصوص است به انبیا و اولیا بواسطه قوت ایشان بر صبر و ما را امر کرده اند که از حق سبحانه و تعالی خیر خود را طلب کنیم در عافیت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۱

(و قال عبد اللَّه بن ابی یعفور للصّادق صلوات اللَّه علیه جعلت فداک یقال ما استنزل الرّزق بشی ء مثل التّعقیب فیما بین طلوع الفجر إلی طلوع الشّمس فقال اجل و لکن اخبرک

بخیر من ذلک اخذ الشّارب و تقلیم الاظفار یوم الجمعه) و در صحیح از آن حضرت منقولست که عبد اللّه عرض نمود که فدای تو گردم مشهور است که هیچ چیز سبب فرو آوردن روزی بسوی خود نیست مثل آن که در عقیب نماز صبح مشغول ذکر و قرآن و دعا باشند تا طلوع آفتاب حضرت فرمودند که بلی سبب فراخی روزی هست و لیکن ترا خبر دهم به چیزی که سببیتش مر فراخی روزی را بیشتر باشد و آن شارب و ناخنها گرفتن است در روز جمعه.

و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و دور نیست که مطلوب این باشد که غرضش از تعقیب و نماز شب و امثال آنها که سبب روزیست بقصد تحصیل روزی واقع نسازد بلکه خالص از برای الهی باشد و امثال اینها را سبب سازد که اگر خلوص در اینها نباشد سهل است اگر چه محتمل است که اینها نیز وقتی سبب روزی باشند که بنده اینها را خالص از برای رضای الهی واقع سازد و قرینه آن که بسیار است که سبب نمی شود و آن از جهت عدم خلوص باشد.

و ایضا ممکن است که اینها وقتی سبب باشند که کارهایی که سبب منع رزقست مثل دروغ و بسیاری از معاصی که خواهد آمد از او صادر نشود و اکثر عالمیان از این جهت به فقر مبتلایند که آن اعمال از ایشان صادر می شود مثلا نمی بینی که هر گاه آدمی اندک کوفتی داشته باشد و علاجش در اندک تبریدی باشد و طبیب بگوید که اگر بزرقطونا بخوری کوفت تو زایل می شود و او بخورد و بعد از

آن صد درم عسل بخورد پس اگر هلاک شود نه از آنست که بزرقطونا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۲

تاثیر نکرده است و این ظاهر است.

و اگر کسی خود را از معاصی نگاه دارد همان بس است از جهت روزی بی حساب چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ «۱» یعنی هر که از حق سبحانه و تعالی بترسد و مخالفت او نکند حق سبحانه و تعالی از جهت او مقرر می سازد خلاصی از بلاها را و او را روزی می دهد از جائی که گمان نداشته باشد و نه اینست که با وجود عدم شرایط هیچ تاثیر نداشته باشد همان تاثیر خود را می کند اگر چه تاثیر کامل نباشد.

(و تقلیم الاظفار یوم الخمیس یدفع الرّمد) و گرفتن ناخنها در روز پنجشنبه دفع می کند درد چشم را در حدیث صحیح از خلف واقع شده است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما در خراسان مرا دید که درد چشم دارم حضرت فرمودند که ترا دلالت کنم به چیزی که اگر آن را بکنی درد چشم نکشی گفتم بفرمایید حضرت فرمودند که هر پنجشنبه ناخنها را بگیر من چنان کردم و از آن روز تا حال درد چشم نکشیدم. و در حدیثی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه وارد شده است که هر که هر پنجشنبه ناخنها بگیرد درد چشم نکشد.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه من اخذ اظفاره کلّ خمیس لم یرمد ولده) و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقولست که هر که پنجشنبه ناخنهای

خود را بگیرد فرزندانش درد چشم نکشند و استبعادی ندارد که بالخاصیه سبب این معنی باشد یا آن که به سب متابعت این معنی را به تفضل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۳

الهی بیاید چون مسبب الاسباب اوست.

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله من قلّم اظفاره یوم السّبت و یوم الخمیس و اخذ من شاربه عوفی من وجع الضّرس و وجع العین) و بروایت سکونی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه و آله منقولست که هر که ناخنها را در روز شنبه و پنجشنبه بگیرد و در ثواب الاعمال یا پنجشنبه بگیرد و از شارب بگیرد یعنی در یکی از این دو روز حق سبحانه و تعالی او را عافیت کرامت کند از درد دندان و درد چشم یعنی اگر داشته باشد شفا یابد و اگر نداشته باشد مبتلا به آن ها نشود.

(و قال موسی بن بکر «۱» للصّادق صلوات اللَّه علیه انّ اصحابنا یقولون انّما اخذ الشّارب و الاظفار یوم الجمعه فقال سبحان اللَّه خذها ان شئت یوم الجمعه و ان شئت فی سایر الایّام و قال صلوات اللَّه علیه قصّها اذا طالت) و موسی عرض نمود به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که استادان ما می گویند که شارب و ناخنها را نمی باید گرفت مگر در روز جمعه حضرت فرمودند سبحان اللَّه از روی تعجب یا آن که خدا را منزه می دانم از آن که چنین فرموده باشد بلکه واجب نکرده است که روز جمعه باشد هر وقت که خواهی بگیر می خواهی در روز جمعه بگیرد و می خواهی در روزهای دیگر بگیر و حضرت فرمودند که هر گاه که دراز شود بگیر.

و

این حدیث بر تقدیر وقوع منافات با احادیث متواتره ندارد بلکه بیان می کند که او امری که در آن اخبار وارد شده است بر سبیل استحبابست نه بر سبیل وجوب و چون راوی اظهار کرد که ایشان لازم می دانند که در روز جمعه

باشد لازم بود که مبالغه فرمایند در عدم وجوب باین عبارت زیرا که ایشان این توهم را از امثال عبارات سابقه کرده بودند پس اگر اندک مساهله در جواب می فرمودند سبب رسوخ اعتقاد باطل ایشان می شد چنانکه خواهد آمد بسیاری از امثال این.

و احوط آنست که نگذارد که ناخنهای دست و پا دراز شوند و اگر نچینند البته در وقت وضو و غسل چنان کنند که چرکی نماند در زیر ناخنها که دغدغه وجوب می شود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه وارد شده است که فرمودند که سبب ناخن گرفتن آنست که چرک در زیر آن بهم می رسد اگر دراز شود و شیاطین در چنین جاها جا می کنند و سبب فراموشی می شود.

و قریب باین معنی در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است و اولی آنست که ناخن را به دندان نگیرد که اخبار بسیار وارد شده است در نهی از آن و آن که سبب نسیان است.

[زنان اندکی از ناخنهای خود را بگذارند از برای زینت]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله للرّجال قصّوا اظافیرکم و للنّساء اترکن من اظافیرکنّ «۱» فانّه ازین لکنّ) و بروایت سکونی از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله منقولست که مردان را فرمودند که ناخنهای خود را بگیرید و به زنان فرمودند که اندکی از ناخنهای

خود را بگذارید که از برای زینت شما بهتر است یعنی چنانکه مردان را سنت است بیخ گرفتن ناخن زنان را سنت نیست نه آن که در اصل نگیرند از جهت آن که اگر نگیرند قبیح می نماید

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۵

البته.

[هر گاه ناخنها و مو را بگیرند سنت است که آن را دفن کنند]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه یدفن الرّجل اظافیره و شعره اذا اخذ منها و هی سنّه) و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه ناخنها و مو را بگیرند سنت است که آن را دفن کنند، و این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است.

و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که از حضرت سؤال کردند تفسیر این آیه را که حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفاتاً أَحْیاءً وَ أَمْواتاً «۱» یعنی آیا نگردانیدیم زمین را محل دفن زندگان شما و مردگان شما حضرت فرمودند که از آن جمله است دفن مو و ناخن یعنی چنان کرده است حق سبحانه و تعالی که بعضی از اجزای زندگان نیز در آنجا مدفون گردد و چون مفسران برأی خود تفاسیر می کنند تجوزات بسیار در این آیه کرده اند.

(و روی انّ من السّنّه دفن الشّعر و الظّفر و الدّم) و در روایتی واقع شده است که از جمله سنّتیها است دفن مو و ناخن و خون و بنا بر این خون نیز داخل خواهد بود در آیه بلکه هر جزوی که از زنده جدا شود مثل دندان و دستها و پاها اگر بریده شود و آن شخص زنده باشد چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که

حضرت فرمودند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله امر فرمودند ما را به دفن کردن چهار چیز: مو، و دندان، و ناخن، و خون.

[شانه کردن مو نزد هر نمازی]

(و سئل ابو الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه عن قول اللَّه عزّ و جل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۶

خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ «۱» قال من ذلك التمشّط عند كلّ صلاه) روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از عبد اللَّه بن مغیره که از ابو الحسن صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که زینت خود را بردارید و خود را مزین سازید نزد هر مسجدی حضرت فرمودند که از آن جمله است شانه کردن نزد هر نمازی.

و صدوق در قوی کالصحیح روایت کرده است از عبد الرحمن بن حجاج از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که در تفسیر این آیه حضرت فرمودند که شانه است به درستی که شانه کردن روزی را فراخ می گرداند و مو را نیکو می سازد و حاجتی که دارد زود بر آورده می شود، و آب پشت که منی است زیاده می شود و بلغم را قطع می کند.

پس ممکن است که مراد از مسجد در آیه نماز باشد چون مشتمل است نماز بر سجده به آن که مصدر میمی باشد، یا مراد این باشد که هر بار که بمسجد روید شانه بکنید و هر زینتی که از شارع بما رسیده است در آیه داخل است مثل مسواک کردن، و جامهای پاکیزه پوشیدن، و بوی خوش کردن، و در جمعه ها و عیدها جامهای نفیس پوشیدن و سایر چیزهائی که خواهد آمد.

و ممکن است که همیشه در

وقت نماز سنت باشد جامهای نفیس پوشیدن و در نمازهای حاجت وارد شده است که جامهای گنده به پوشد آن مستثنی باشد چنانکه کلینی و صدوق در حدیث معتبر کالصحیح از ابو بصیر و محمد بن مسلم روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جامهای پاکیزه غم و اندوه را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۷

می برد و طهور و مطهر است از برای هر نماز.

و کلینی روایت کرده است در صحیح از حماد بن عثمان که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه حاضر بوم که شخصی به حضرت عرض نمود که شما می فرمایید که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه جامهای گنده می پوشیدند و پیراهنی را به چهار درهم می خریدند و می پوشیدند و امثال اینها و ما می بینیم که شما جامهای نفیس می پوشید حضرت فرمودند که در آن زمانی که حضرت امیر المؤمنین چنین می کردند بد نمی نمود و امروز بدنماست و بهترین پوششها پوشش اهل آن زمان است و لیکن چون قایم آل محمد صلوات اللّٰه علیهم خروج خواهد کرد به سیرت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه سیر خواهد کرد.

و امثال این از احادیث متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که زینت می کرده اند و با آن زینت نماز می کرده اند. و این آیه را می خوانده اند که ترجمه اش اینست که بگو یا محمد که کیست حرام کرده است زینتهای الهی را که از جهت بندگان آفریده است و روزیهای طیب و نیکو را بگو که ما همه را از برای مؤمنان آفریده ایم.

و احادیث بسیار وارد شده است که بهترین

پوششها پنبه است و آن لباس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله است و بهترین آن جامهای سفید است و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم جامهای خز می پوشیده اند و به قیمت اعلی می خریده اند تا چهل تومان قیمت آن می شده است بعضی از اوقات و در مبحث لباس خواهد آمد و احکام لباس در آنجا مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه مشط الرّأس یذهب بالوباء و

مشط اللحیه یشدّ الاضراس) و حضرت فرمودند که شانه کردن سر دفع وبا می کند و شانه کردن ریش سخت می کند دندانهای آسیا را.

کلینی در قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که فرمودند که جامهای پاکیزه دشمنان را کور می گرداند، و روغن مالیدن فقر و چرکنت را زایل می کند، و سر را شانه کردن وبا را می برد گفتم وبا کدام است؟

حضرت فرمودند که تب است و ریش را شانه کردن دندانهای آسیا را محکم می کند.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما اذا سرّحت لحیتک و رأسک فامرّ المشط علی صدرک فانّه یذهب بالهمّ و الوباء) و کلینی به سندی قوی از آن حضرت روایت کرده است که هر گاه ریش و سر را شانه کنی پس بمال شانه را بر سینه ات که دفع می کند غم و وبا را. و گذشت که وبا تبست و ظاهرا که اگر بر بالای جامه بر سینه بمالد سنت بفعل بیاید.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من سرّح لحیته سبعین مرّه یعدّها مرّه مرّه لم یقربه الشّیطان اربعین یوما) و در حدیث کالصحیح از آن حضرت

صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که ریش خود را هفتاد مرتبه شانه کند که حساب کند یک یک را شیطان چهل روز نزدیک او نیاید و دور نیست که مشروط باشد به اخلاص.

(و لا باس بإمشاط العاج و المکاحل و المداهن) و باکی نیست به شانهایی که از استخوان فیل ساخته باشند و هم چنان سرمه دانها، و روغن دانها که از استخوان فیل ساخته باشند هر چند فیل از مسوخ است و لیکن مسوخ نجس نیستند یا آن که خصوص استخوان فیل مستثنی باشد که کراهت نیز ندارد.

و این مضمون حدیث کالصحیح است که از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۹

صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از روغن دانها و شانه های استخوان فیل حضرت فرمودند که باکی نیست در اینها.

(و قال موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیه تمشّطوا بالعاج فانّه یذهب بالوباء) و کلینی در قوی کالصحیح از حسن بن عاصم روایت کرده است که داخل شدم بر آن حضرت صلوات اللّٰه علیه دیدم آن حضرت شانه از استخوان فیل داشتند و به آن شانه می کردند پس گفتم فدای تو گردم جماعتی در کوفه هستند که می گویند حلال نیست شانه کردن به عاج حضرت فرمودند که چرا حلال نباشد و حال آن که پدرم را یک شانه یا دو شانه بود از استخوان فیل پس فرمودند که شانه کنید به عاج که دفع وبا می کند و تردید از راویست که نمی داند که حضرت یک شانه فرمودند یا دو شانه.

و در حدیث قوی از موسی بن بکر مرویست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه را که شانه می کردند به شانه عاج و

من آن شانه را از جهت حضرت خریده بودم.

و در حدیث قوی کالصحیح از عبد اللَّه بن سلیمان منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از استخوان فیل حضرت فرمودند که باکی نیست و من شانه از آن دارم.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه المشط یذهب بالوباء و هو الحمّی و فی روایه احمد بن ابی عبد اللَّه البرقی یذهب بالونا و هو الضّعف و قال اللَّه عزّ و جلّ وَ لا تَنِیا فِی ذِکْرِی ای لا تضعفا) و بسند قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که شانه کردن وبا را می برد و آن تبست. و در روایت برقی از استادان خود ونا بنون شنیده است یعنی ضعف را می برد و استشهاد به آیه کرده است که حق سبحانه و تعالی فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۰

به موسی و هارون که در ذکر من ضعیف مباشید و سستی مکنید پس ونا بمعنی ضعف است. و محتمل است که برقی اجتهاد کرده باشد که ونا ظاهرتر است و بهر تقدیر نص مقدم است و اگر به آن عنوان نیز روایت کرده باشد منافات ندارد که هر دو را ببرد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیه وارد است که آن حضرت فرمودند که شانه کردن وبا را می برد. و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه شانه داشتند در مسجد که چون از نماز فارغ می شدند محاسن مبارک را شانه می کردند، و ممکن است که پیشتر از نماز شانه کرده باشند در خانه و در مسجد نیز می کرده باشند.

و از حضرت سید المرسلین صلی

اللَّه علیه و آله منقولست که فرمودنـد که بسـیار شانه کردن موی سـر وبا را می برد، و روزی را فراخ می کنـد. و قوت جماع را زیاده می کند. و از محمد بن خالد برقی منقولست که بسیار شانه کردن بلغم را تخفیف می دهد.

[سه چیز است که هر که لذت یا ثواب آن را بداند آنها را ترک نخواهد کرد]

(و قال ابو الحسن موسـی بن جعفر صلوات اللَّه علیه ثلاث «۱» من عرفهن لم یدعهنّ جزّ الشّـعر و تشمیر الثّوب و نکاح الاماء) و بسند صحیح روایت کرده است معمر بن خلاد از ابو الحسن صلوات اللَّه علیه و ظاهرا ابو الحسن حضرت امام رضا است و سهو واقع شده است که آن حضـرت فرمودند که سه چیز است که هر که لذت یا ثواب آن را بداند آنها را ترک نخواهد کرد یکی کم کردن مو از سر و ریش و شارب و بدن، دیگر جامه را بر زدن که به زمین نکشد و سیم جماع کنیزان بعنوان خاصه گرفتن. بدان که چون تکبر و خیلا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۱

میان عالمیان شایع بود خصوصا در میان عرب و جامهای دراز می پوشیدند که بر خاک می کشید حق سبحان و تعالی حضرت سید المرسلین را صلی اللَّه علیه و آله مخاطب ساخت و مراد امت بود که فرمودند که: «وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ» «۱» در احادیث صحیحه از طرق مـا وارد شـده است و اکثر مفسـران نیز چنین تفسـیر کرده انـد که: فشـمّر یعنی جامهای خود را پاک گردان به دامن بر زدن و این نیز دو احتمال دارد یکی آن که جامه را از خاک بردار بـدست یا طرف آن را بر کمر بنـد کن که بر زمین نکشد. و دویم آن که

کوتاه ساز به آن که از کعب در نگذرد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نظر کرد به شخصی که پیراهن درازی پوشیده بود و به زمین می کشید حضرت فرمودند که این جامه طاهر نیست.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وصیت فرمودند مردی از بنی تیمم را که زنهار که لنگ و پیراهن را دراز مکن که بر زمین کشد که این صفت متکبران است و خداوند عالمیان دوست نمی دارد تکبر را.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که آن حضرت جوانی را دیدند که لنگش دراز بود حضرت فرمودند که ای جوان لنگت را از خاک بردار که سبب بقای جامه است که زود کهنه نمی شود و سبب نقا و پاکیزگی دلست که به تکبر مبتلا نمی شوی.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که شخصی را دیدند که جامه اش را بر زمین می کشید حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۲

فرمودند که مرا خوش نمی آید که شخصی شبیه به زنان باشد.

[کوتاه کردن موی سر]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لبعض اصحابه استاصل شعرك یقلّ درنه و دوابّه و وسخه و یغلظ رقبتك و یجلو بصرك و یستریح بدنك) و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که به اسحاق بن عمار فرمودند که موی سرت را بر طرف ساز به چیدن یا تراشیدن تا چرك نگیرد و شپش نیفتد در آن و چرکینهائی که لازمه مو گذاشتن

است زایل شود و گردنت گنده شود، و روشنی چشمت زیاده شود، و بدنت استراحت کند.

و در روایتی دیگر از اسحاق بن عمار وارد است که به آن حضرت صلوات اللّه علیه عرض نمودم که بسیار است که موی پشت سرم بسیار می شود و من مغموم می شوم حضرت فرمودند که ای اسحاق نمی دانی که موی پشت سر را تراشیدن غم را زایل می کند.

[هر که موی سر را بگذارد می باید که آن را تربیت نیکو بکند]

(و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من اتّخذ شعرا فلیحسن ولایته او لیجزّه) و در روایت سکونی وارد است که آن حضرت صلی اللّه علیه و آله فرمودند که هر که موی سر را بگذارد می باید که آن را تربیت نیکو بکند به شانه کردن و دفع شپش کردن و روغن مالیدن هفته دو بار و امثال آن یا بتراشد.

بدان که در زمان جاهلیت موی سر می گذاشتند و اگر کسی گناهی می کرد که می بایست که او را عقوبتی کنند بدتر از کشتن، موی سرش را می تراشیدند و چون حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله می خواست که این را برطرف سازد مقرر فرمودند که در حج و عمره سر را بتراشند و واجب نگردانید که مبادا سبب نفرت ایشان شود از اسلام و خود همیشه نمی تراشیدند تا در نظر ایشان قبیح ننماید و اکثر اوقات آن حضرت چهار انگشت مو می گذاشتند تا چون نوبت به حضرات ائمه صلوات اللّه علیهم رسید ایشان می تراشیدند و جمعی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۳

ایمان حقیقی داشتند متابعت می کردند و دیگران که نمی تراشیدند ایشان را مبالغه می فرمودند که تربیت مو بکنید.

و احادیث شانه کردن گذشت، و هم چنین شستن موی سر به خطمی

و سدر، و اگر هیچ نباشد به آب شستن نیز نیکو است چنانکه بسند قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که شستن سر ازاله چرک می کند از سر و ازاله مرضهای چشم را نیز می کند.

و ظاهر احادیث این بود که سر را به گل مکروه باشد شستن، و اعتقاد صدوق این بود که کراهت مخصوص گل مصر است. و بهتر آنست که به حنا بشویند یا به آرد بو داده و غیر بو داده و سبوس و غیر آن.

و سنت است بدن و سر را روغن مالیدن خصوصا روغن بنفشه بادام یا بنفشه کنجد خصوصا در شب چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که شب روغن مالیدن به همه عروق می دود و در پوست جا می کند و رو را سفید می کند.

و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه است که فرمودند روغن بدن را نرم می کند و ترطیب دماغ می کند به آن که مغز سر را زیاد می کند و راههای آب را باز می کند که فضلات سر از چشم و بینی و گوش دفع شود و کثافت بدن را دفع می کند و رو را شکفته می دارد و در روایتی کالصحیح غم را می برد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که اول که خواهی روغن بمالی بر میان سر بگذار کف دست با روغن را و این دعا را بخوان که: اللّٰهمّ انّی أسألك الزّین و الزّینه و المحبّه و أعوذ بك من الشّین و الشّنان و المقت یعنی خداوندا از تو

سؤال می کنم که خوش اندام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۴

و بـا زینت باشم و ترا دوست دارم و تو مرا دوست داری و مؤمنان مرا دوست دارنـد و من ایشان را دوست دارم و پناه به تو می برم از آن که قبیـح منظر بـاشم یـا شوم در دنیـا و عقبی و پنـاه می برم به تو از دشـمنی من مؤمنـان را و دشـمنی ایشـان مرا و از عذاب تو در دنیا و عقبی.

و در حدیث حسن کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه منقولست که بهترین روغنهای شـما روغن بنفشـه است و بنفشه در میـان روغنها مثل شـیعیان ماست در میان مردمان و فرمودنـد که از طرف شـما چیزی به این جانب نمی آورند که نزد ما بهتر از روغن بنفشه باشد.

در قوی کالصـحیح از آن حضـرت منقولست که بنفشه در میـان روغنهـا مثل ائمه معصومین است صـلوات اللّه علیهم نسـبت به مردمـان و فرمودنـد که زیـادتی بنفشه بر روغنهـا مثـل زیـادتی دین اسـلام است بر سـایر دینهـا نیکو روغنی است روغن بنفشـه مرضـهای سـر و چشم را دفع می کند پس آن را بر سـر و بدن بمالید، و فرمودند که روغن بنفشه در تابسـتان خنک است و در زمستان گرم و دماغ را قوت می دهد و اگر بر ابروها مالند درد سر را بر طرف می کند و اگر تب زور آورد روغن بنفشه آن را فرو می نشانـد مجملا فضـیلت آن در اخبار بسـیار وارد شـده است و مکروه است که اثر آن بر رو ظاهر باشـد که براق شود که شبیه به زنان شوند در همه روغنها.

و سنت است که چون از حمام بیرون آیند

بخور کننـد به بوهـای خوش خصوصـا به عود. و در حـدیث کالصـحیح منقولست از حسن بن جهم که دیـدم که حضـرت ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه از حمام بیرون آمدند و بوی بخور از آن حضرت می آمد.

و در حسن کالصحیح از مرازم منقولست که در خدمت امام موسی کاظم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۵

صلوات اللّٰه علیه به حمام رفتم و چون حضـرت از حمام بیرون آمدنـد و به رخت کن قرار گرفتنـد عود سوزی آوردند و بخور فرمودنـد پس فرمودنـد که مرازم را بخور کنید پس من عرض کردم که اگر کسـی خواهد حصه خود از این بخور بر می تواند داشت حضرت فرمودند که بلی.

و در حـدیث کالصـحیح از حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که قـدرت داشـته باشـد خوبست که جامهای خود را بخور کنـد و اگر موی سـر گـذارد سـنت است که به روغن خوشـبو سـر را خوشـبو سازد مثل غالیه چنانکه در حدیث صـحیح منقولست از معمر بن خلاد که حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما مرا فرمودند که روغنی بسازم که مشک و عنبر در آن کنم پس فرمودنـد که در کاغذی بنویسم آیه الکرسـی، و الحمد، و قل اعوذ برب الفلق، و قـل اعوذ برب النـاس و آیات دیگر از این بابت که از جهت حرز منقولست مثل آیه سـحره، و سوره قل هو اللّٰه احـد، و قل یا أیهـا الکـافرون را و این کاغـذ را در میـان غلاف شـیشه و شـیشه بگـذارم پس آن چه فرموده بودنـد به جا آوردم و به خـدمت حضرت بردم حضرت از آن روغن محاسن مبارک

را چرب می کردند و من می دیدم.

و منقولست است که حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه فرمودند که غالیه ساختند که تخمینا چهل تومان خرج آن شد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که در شبی سرد حضرت امام زین العابدین متوجه مسجد حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بودند و جبه خزّ و ردای خز و عمامه خز پوشیده بودند و خود را به غالیه معطر ساخته بودند که یکی از شیعیان آن حضرت به آن حضرت رسید و گفت فدای تو گردم در چنین شبی با این زینت به کجا می فرمایید حضرت فرمودند که بمسجد جدم حضرت سید المرسلین صلی

اللّٰه علیه و آله می روم بطلب خواستگاری حور العین از خداوند عالمیان.

و در روایات دیگر وارد شده است که آن حضرت بدن مبارکش ضعیف بود و بواسطه رفع سرما جامه خز می پوشیدند چون گرمست و عمده آن بود که بیان جواز کنند چون در آن زمان صوفیه سنیان در مذمت زینت می کوشیدند، حضرات ائمه معصومین زینتها می کردند تا ظاهر سازند که زینت جایز است و حرام نیست.

و در حدیث صحیح وارد شده است که علی بن جعفر گفت سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما که مشک در روغن جایز است کردن حضرت فرمودند که من می کنم و باکی نیست.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مشکدانی داشتند که چون وضو می ساختند با دست تر از آن مشک بکار می بردند و چون حضرت از منزل

بیرون می آمدند همه کس از آن بو می دانستند که حضرت تشریف می آورند. و غرض از دست تر مالیدن بیان طهارت مشک بود که توهم نشود که چون اصل آن خونست نجس است زیرا که به استحاله پاک شده است، و دیگر دغدغه نکنند که غالب اوقات آهوی خطا ناف را می اندازد و کفار می آورند زیرا که چون از مسلمانان می گیرند پاک است و خوردنش حلال است چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که دلالت بر طهارت می کند.

و در بعضی اخبار وارد است که مشک را در طعام می توان کرد با آن که اصل در اشیا حلیت است چنانکه احادیث در آن باب خواهد آمد و در احادیث متواتره وارد شده است که بوی خوش کردن از اخلاق پیغمبرانست.

و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه وارد است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۷

سنت است که هر روز بوی خوش بکنند و اگر نداشته باشند یک روز نه یک روز بکنند و اگر نداشته باشند هر جمعه ترک نکنند.

و در حدیثست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که دو رکعت نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد رکعت نماز بی بوی خوش و حضرت فرمودند که در بوی خوش اسراف نیست و حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله آن چه در بوی خوش صرف می نمودند بیشتر بود از آن چه در طعام مصرف می فرمودند.

و دیگر منقولست در اخبار کالصحیح بسیار که اگر کسی بوی خوش از جهت کسی بیاورد رد نمی باید کرد مگر آن که بعنوان رشوه باشد که قبول آن کفر است چنانکه خواهد آمد.

(و قال صلوات اللَّه

علیه و آله الشّعر الحسن من کسوه اللَّه عزّ و جلّ فاکرموه) ظاهرا از حدیث سکونی باشد که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که موی خوب از پوششهای الهی است که خداوند عالمیان بر آدمیان پوشانیده است پس آن را عزت بدارید و ظاهرا مراد از آن موی ریش است یا سر اگر بگذارید عزت بدارید به ترتیبی که مذکور شد. و ظاهرا دغدغه نباشد در آن که تراشیدن موی سر بهتر است از گذاشتن چنانکه احادیث بسیار بر این دلالت می کند.

و بعضی از علما از این حدیث فهمیده اند که گذاشتن با تربیت بهتر باشد و بر تقدیر صحت این حدیث حمل بر تقیه نمودن اظهر است یا از جهت زنان موی سر و از جهت مردان موی ریش را یک قبضه و اللَّه تعالی یعلم.

[تأکید بر باز کردن فرق سر]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من اتّخذ شعرا فلم یفرقه فرقه اللَّه بمنشار من نار) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که موی سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۸

بگذارد و آن را نشکافد بدو حصه که میان مو ظاهر شود حق سبحانه و تعالی او را دو حصه کند باره از آتش و پیشتر گذشت که دور نیست که از جهت مسح باشد چون می باید که بر بشره مسح واقع شود یا بر موی مخصوص به آن که به کشیدن آن از حد مقدم سر بیرون نرود و چون شکافته می شود بعضی از سر را مسح می توان کرد و بعضی از موی مخصوص به آن از طرفین که آن چه بر آن مسح کشیده می شود از چهار طرف در حد پیش سر

بیرون نمی رود و اکثر علما حمل بر مبالغه در کراهت کرده اند و این قدر مبالغه در کلام ایشان متعارف نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و کان شعر رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله وفره لم یبلغ الفرق) و موی سر حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وفره بود و آن مقداریست از مو که به نرمه گوش رسد و به آن مرتبه نبود که توان شکافتن او را یعنی وفره کامل نیز نبود و ظاهر آنست که قریب بدو انگشتی بوده باشد و ممکن است در این صورت که در وقت مسح دست به میان آن کنند، یا ممکن است که هر چه مقدم سر بوده باشد یک انگشت نیز نباشد که اندکی از رستنگاه بالاتر به قد مو هر گاه مسح کنند صحیح باشد که به کشیدن آن از حد مقدم در نرود چون در حدیث کالصحیح به اعتقاد علما و صحیح به اعتقاد بنده وارد شده است از بقباق که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که موی وفره داشته باشد آیا آن را می شکافد یا بحال خود می گذارد حضرت فرمودند که می شکافد.

و ممکن است که مراد شکافتن حال مسح باشد چون مشکل است همیشه او را شکافتن و ظاهرا اگر آن را به روغن چرب کنند و سعی نماید در شکافتن شکافته شود و لیکن چون بسیار مشکل است فرق نمی کرده اند چنانکه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۹

حدیث کالصحیح از ایوب بن هارون منقولست که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که آیا حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه

و آله موی سر را می شکافتند حضرت فرمودند که نه زیرا که موی سر آن حضرت وقتی که دراز می شد تا نرمه گوش آن حضرت می رسید.

و در حدیث کالصحیح از عمرو بن ثابت منقولست که به حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که آیا فرق و شکافتن از سنتست حضرت فرمودند که از سنت است گفتم سنیان را اعتقاد اینست که حضرت سید المرسلین فرق کردند حضرت فرمودند که آن حضرت فرق نفرمودند و هیچ یک از پیغمبران مو را نمی گذاشتند که بلند شود تا فرق توان کرد.

و از حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله ظاهر می شود که مویی که گذاشتند که فرق فرمودند در وقتی بود که مصدود شدند در حدیبیه و می دانستند بحسب رؤیای صادقه که سال دیگر داخل مسجد الحرام خواهند شد مو را گذاشتند که بعد از دخول بتراشند و در این عرض سال فرق فرمودند پس آن که سنت است به اعتبار آن حالت بود پس هر که ممنوع شود مو بگذارد و فرق کند، و این که سنت نیست وقتی است که این حالت واقع نباشد پس ظاهر شد که مو گذاشتن مطلوب نیست و اگر بگذارد فرق کند و تربیت کند و اگر سنت خواهد می باید که بتراشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[پشت لب بالا را بیخ بچینید و ریش را دراز کنید]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله حفوا الشّوارب و أعفوا اللّحی و لا تشبّهوا بالیهود) و آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که پشت لب بالا را بیخ بچینید و ریش را دراز کنید و شبیه بیهودان مباشید که بر عکس می کنند سبیل می گذارند

و ریش می تراشند و ظاهرا در آن وقت یهودان چنین می کرده اند و چون حال می خواهند که از مسلمانان امتیاز نداشته باشند به طرز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۰

مسلمانانند.

[در مذمت ریش بلند]

(و نظر رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله إلی رجل طویل اللّحیه فقال ما کان علی هذا لو هیّأ من لحیته فبلغ الرّجل ذلک فهیّأ من لحیته بین اللحیتین ثمّ دخل علی النّبی صلّی اللَّه علیه و آله فلمّا راه قال هکذا فافعلوا) و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله نظر به شخصی کردند که ریش بلندی داشت حضرت فرمودند که چه می شد اگر این مرد اصلاحی می کرد تا کوتاه می شد چون این خبر به آن مرد رسید ریش خود را اصلاح کرد میانه ریش کوتاه و ریش دراز پس چون بر حضرت داخل شد حضرت فرمودند که همه چنین کنید.

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله انّ المجوس جزّوا لحاهم و وفّروا شواربهم و انّا نحن نجّز الشّوارب و نعفی اللّحی و هی الفطره) و آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که بتحقیق که گبران ریش را می چیدند و سبیلها را بزرگ می کردند و ما مسلمانان شاربها را می چینیم و ریش را دراز می گذاریم و این فطرت اسلام است یا از سنتهای حضرت ابراهیم است صلوات اللَّه علیه.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه ما زاد من اللّحیه عن قبضه «۱» فهو فی النّار) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر چه از ریش زیاده از یک قبضه است پس آن زیاده در

آتش خواهـد بود و آتش كه در زيـادتی افتـاد در همه جـا سـرايت می كنـد يـا مطلوب نيست از شـارع و اگر بقصـد مطلوبيت بگذارند مؤاخذ خواهند بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۱

(و قال محمّد بن مسلم رأيت ابا جعفر صلوات اللّٰه عليه ياخذ من لحيته فقال دوّرها) و در كافی و الحجّام ياخذ من لحيته و بسند كالصـحيح از محمـد منقولست كه حضـرت امام محمـد باقر را ديـدم كه مصـلح اصـلاح محاسن مبارك آن حضـرت می كرد حضـرت به او فرمود كه محاسن را مـدور كن يعنی طولانی نباشـد و اين نيز دلالت بر چهار انگشت می كند تخمينا چون زياده بر آن طولانی می شود و دلالت می كند بر آن كه اگر ديگری اصلاح كند خوبست و ليكن دلالت نمی كند صريحا كه مصلح شارب را می گرفت.

(و قال الصّادق صـلوات اللّٰه عليه تقبض بيدك علی لحيتك و تجزّ ما فضل) و بسـند كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقولست كه فرمودنـد كه بـدست خود ريش خود را می گيری و زيادتی را می چينی و ظاهر قبضه آنست كه از ابتـدای ريش از اطراف بايد گرفت و چون عامه را مطلوب افتاده است زيادتی از انتهای اسـتخوانهای لحيين كه دندانها بر آنهاست می گيرند و كاش به آن نيز اكتفا می كردند.

و در حـديث كالصـحيح از سـدير صـيرفی منقولست كه حضـرت امام محمد باقر را ديدم كه از دو طرف محاسن می گرفتند و محـاسن را فربـه می كردنـد بـه آن كه از زير آن نمی گرفتنـد. و منـافی اين نيست حـديث حسن زيـات كه من آن حضـرت را صلوات اللّٰه عليه ديدم كه سبك می كردند محاسن مبارك خود را زيرا كه حمل می كنيم سبكی

را بر گرفتن زیاده از قبضه از اطراف.

و اما شارب پس ظاهر دو حدیث نبوی صلی اللَّه علیه و آله که از پیش گذشت آنست که کل موی لب بالا با سبیلها گرفته شود. و در حدیث کالصحیح از عبد اللَّه بن عثمان منقولست که من دیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه شارب را تمام می گرفتند تا محل روییدن مو.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۲

و در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله مرویست که سنت آنست که شارب را بگیرند تا لب بالا تمام ظاهر شود و به محل روییدن مو برسد. و از این حدیث ظاهر می شود که آب خور را باید گرفت و بس و در لغت شارب را بر آبخور اطلاق می کنند و بر پشت لب بالا اطلاق می کنند و بر مجموع اینها با سبیلها اطلاق می کنند پس آن چه معلوم است استحباب آن چیدن آبخور است و زیادتی را اگر کوتاه کنند ضرر ندارد.

و اما کوتاه کردن ریش پس اگر قدری بماند که اطلاق ریش بر آن کنند بی دغدغه نامشروع نکرده است و لیکن ترک سنت کرده است چون سنت قبضه است و ظاهرا زیادتی بدتر از کمی باشد و از دو خبر نبوی صلی اللَّه علیه و آله ظاهر می شود که چیدن ریش بعنوان مورچه ای یا تراشیدن آن بد باشد و احتمال حرمت و کراهت هر دو دارد اگر چه ظاهر اکثر علما حرمتست چون امر را از برای وجوب می دانند. و شهید رحمه اللَّه ذکر کرده است حرمت تراشیدن ریش را بی خلاف.

و کلینی رضی اللَّه عنه از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه

علیه روایت کرده است که جماعتی بودند که ریش را می تراشیدند و شاربها را پیچ می دادند پس حق سبحانه و تعالی ایشان را مسخ کرد به مارماهی و کلینی حکم به صحت حدیث کرده است پس از این حدیث ظاهر شد که سبیل را نیز شارب می گویند و احتیاط در دین ترک هر دو است و اللّٰه تعالی یعلم.

[در مدح موی سفید]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله الشّیب فی مقدّم الرّأس یمن و فی العارضین سخاء و فی الذّوائب شجاعه و فی القفا شوم) و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که موی سفید در پیش سر مبارکست و دلالت بر خوبی می کند یعنی اول مرتبه اگر ظاهر شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۳

در دو طرف ریش نزدیک به گوش اگر ظاهر شود أولا دلالت بر سخاوت و کرم می کند و در دو طرف سر اگر ظاهر شود دلالت بر شجاعت می کند و از پشت سر اگر ظاهر شود شوم است و دلالت بر بدی دارد که آن شخص به بلائی مبتلا شود.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اوّل من شاب ابراهیم الخلیل علیه السّلام و انّه ثنّی لحیته فرای طاقه بیضاء فقال یا جبرائیل ما هذا فقال هذا وقار فقال إبراهیم اللّهمّ زدنی وقارا) و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که اول کسی که موی سفید در محاسن او به همرسید حضرت ابراهیم خلیل و دوست الهی علیه السلام بود که روزی محاسن را میل داد به بالا یکتای موی سفید در آن دید پس گفت ای

جبرئیل این سفید چه چیز است جبرئیل گفت این وقار است پس ابراهیم گفت خداوندا زیاده کن وقار مرا و وقار همواریست که از جا بدر نیایند یا همیشه به یاد الهی باشند و فکر مرگ کنند چون موی سفید قاصد مرگست.

و مشهور اینست که چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل بسیار شبیه بودند به یک دیگر و اکثر مردم ایشان را از هم فرق نمی کردند حق سبحانه و تعالی آن حضرت را موی سفید داد تا از یکدیگر ممتاز شوند.

و بروایت سکونی نیز از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه منقول است که اول کسی که موی سفید بهم رسانید آن حضرت بود و گفت خداوندا این چه چیز است حق سبحانه و تعالی فرمود که نور است و توقیر و تعظیم که حق سبحانه و تعالی آن شخص را بزرگ گردانیده است و امر به تعظیم او کرده است ابراهیم گفت پروردگارا توقیر مرا زیاده کن.

(و قال صلوات اللّه علیه من شاب شیبه فی الاسلام کانت له نورا یوم القیمه) و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۴

و آله وارد شده است و نیز از جمله چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر که یک موی سفید از او به همرسد آن موی سفید نوری خواهد بود از جهت او در تاریکی قیامت.

(و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله الشّیب نور فلا تنتفوه) و آن حضرت فرمودند که موی سفید نور است پس آن را مکنید و این حدیث نیز در چهار صد کلمه هست.

[در کندن موی سفید]

(و کان

علیّ صلوات اللَّه علیه لا یری بجزّ الشّیب بأسا و یکره نتفه) در روایت سکونی وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه می فرمودند که حضرت امیر المؤمنین باک نمی داشتند که کسی بچیند موی سفید را و کراهت داشتند از کندن آن.

(فالنّهی «۱» عن نتف الشّیب نهی کراهیّه لا نهی تحریم لأنّ الصّادق صلوات اللَّه علیه یقول «۲» لا باس بجزّ الشّمط و نتفه و جزّه احبّ إلیّ من نتفه فاخبارهم صلوات اللَّه علیهم لا تختلف فی حاله واحده لأنّ مخرجها من عند اللَّه تعالی ذکره و انّما تختلف «۳» بحسب اختلاف الاحوال) پس از لفظ کراهت ظاهر شد که نهیی که از آن حضرت صادر شده بود که موی سفید را مکنید نهی کراهتست نه نهی حرمت و اگر چه کراهت را بمعنی حرمت اطلاق می کنند لیکن در اینجا بمعنی کراهتست زیرا که در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است که فرمودند که باکی نیست به چیدن موی سفید و کندن آن و چیدن نزد من محبوبتر است از کندن پس اخبار ایشان که ائمه هدی اند که درود الهی بر ایشان باد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۵

مختلف نمی شود در یک حالت مثل کندن موی سفید را یکی از ائمه (ص) بگوید که حرامست و یکی بگوید که مکروهست بلکه ممکنست که یکی نهی کند و یکی بگوید که مکروهست یا حرامست و بیان آن نهی باشد چون نهی از جهت کراهت و حرمت هر دو می آید مثل اینجا زیرا که همه ائمه هر چه می گویند از جناب اقدس الهی می گویند که از وحی به حضرت سید

المرسلین به ایشان رسیده است و در علم الهی اختلاف نمی باشد بلی ممکن است که مختلف شود بحسب اختلاف احوال به آن که مثلا بگویند که میته حرامست و بگویند که در حال ضرورت حلال است پس ظاهر می شود که اول که گفته اند که حرامست حالت غیر ضرورتست یا در جائی تقیه باشد بگویند که پا را بشویید و در غیر تقیه بگویند که پا را مسح بکشید و امثال اینها که إن شاء اللّٰه تعالی در هر موضعی آن چه انسب است مذکور خواهد شد پس ظاهر شد که کندن موی سفید کراهتش بیشتر است از چیدن و چیدن نیز مکروهست.

و در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن سنان و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر و غیر او منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که از جمله تعظیم الهی است تعظیم مسلمانی که یک موی سفید در اندام او باشد.

و در احادیث کالصحیحه از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وارد شده است که هر که تعظیم کند شخصی را که یک موی سفید در اندام او به همرسیده باشد حق سبحانه و تعالی او را از فزع و خوف ایمن گرداند در روز قیامت.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که از جمله تعظیم الهی است تعظیم مؤمنی که موی سفید داشته باشد و هر که مؤمنی را تعظیم کند تعظیم الهی کرده است و هر که سبک

سازد مؤمنی را که یک موی سفید داشته باشد حق سبحانه و تعالی بر او

مسلط سازد کسی را که او را سبک سازد پیش از مردن او. و احادیث در تعظیم پیران بسیار است.

[چهار چیز از اخلاق انبیاست]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه اربع من اخلاق الانبیاء علیهم السّلام التّطیّب و التّنظیف بالموسی و حلق الجسد بالنّوره و کثره الطّروقه) و حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که چهار چیز است که از سنت و طریقه پیغمبران است صلوات اللّه علیهم بوی خوش کردن و با ستره بدن را یا سر را پاک و بدن را بنوره تراشیدن و بسیار جماع کردن و ظاهرا سهوی شده است که مناسب آنست که تراشیدن با ستره باشد و پاک کردن بنوره و ممکن است که مجازا واقع شده باشد.

و در حدیث صحیح از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه وارد شده است که سه چیز است که از اخلاق انبیاست بوی خوش کردن و مو را از بدن دور کردن یا شارب را بیخ گرفتن و بسیار جماع کردن و این حدیث شامل آن چهار هست.

و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که چهار چیز از اخلاق پیغمبران است بوی خوش کردن، و بسیار جماع کردن، و مسواک کردن، و حنا بستن ریش و سر و احادیث متواتره وارد شده است در این چهار که طریقه انبیا است.

[زمان ناخن گرفتن و حجامت]

(و قال صلوات اللّه علیه قلّموا اظفارکم یوم الثّلثاء و استحمّوا یوم الاربعاء و اصیبوا من الحجامه یوم الخمیس و تطیّبوا بأطیب طیبکم یوم الجمعه) سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه روایت کرده است و سند صدوق بکتاب او صحیح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۷

که حضرت فرمودند که در روز سه شنبه ناخنها را بگیرید و در روز چهار شنبه به

حمام رويد و اگر محتاج به حجامت باشيد در روز پنجشنبه حجامت كنيد و بوى خوش كنيد به بهترين بوهاى خوش در روز جمعه. و اين حديث دلالت مى كند بر آن كه در سه شنبه نيز ناخن گرفتن خوب است هم چنان كه در جمعه و پنج شنبه و شنبه خوبست و دور نيست كه هفته دو مرتبه ناخن گرفتن بهتر باشد در جمعه و سه شنبه و اگر كسى اشغال عبادتش بسيار باشد در روز پنجشنبه بگيرد بهتر است و اگر در جمعه او را فراموش شود در شنبه بگيرد.

و در احاديث كالصحيحه وارد شده است كه حجامت در آخر روز دو شنبه خوبست و در روز سه شنبه خوبست و در روز چهار شنبه نيز خوبست بقصد مخالفت اصحاب طيره كه چهار شنبه را شوم مى دانند بعد از خواندن آيه الكرسى.

و ديگر وارد شده است كه هر روز كه خون زيادتى كند حجامت كن و آيه الكرسى بخوان و هر روزى كه خواهى حجامت كن و ظاهرا مراد از حجامت خون گرفتن باشد خواه بعنوان حجامت يا زر [زالو ظ] و يا فصد و چون در آن اوقات حجامت بيشتر شايع بود و در واقع ضررش كمتر است و نفعش بيشتر بنا بر اين فصد كم واقع شده است در اخبار و اگر در روز چهار شنبه آخر ماه خون نگيرند بهتر است اگر از چهار شنبه آخر ترسد و اما بوى خوش كردن همه روز سنت است و اگر ميسر نباشد يك روز نه يك روز و الا روز جمعه البته مستحب موكد است. و بعضى از احاديث در بوى خوش گذشت

اندکی پیشتر نیز و خواهد آمد در مبحث جمعه إن شاء اللَّه تعالی.

باب غسل الميت

[در اجر بردن مریض]

بابی است در بیان غسل میت و سایر احکام متقدمه بر غسل و متأخره از آن حتی آن که نماز میت را صدوق در این باب ذکر کرده است و اکثر در باب صلوات ذکر می کنند و چون متعارفست نزد محدثان که در این باب أولا احکام بیمار را ذکر می کنند پس ناچار است از ذکر بعضی از اخبار و اگر چه مصنف متفرقه ذکر بعضی از آن را در این کتاب کرده است.

از آن جمله رئیس المحدّثین و ثقه الاسلام و المعظم بین الخاص و العام محمد بن یعقوب الکلینی رازی در حدیث صحیح روایت کرده است از عبد اللَّه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که روزی حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی اللَّه علیه و آله رو به جانب آسمان فرمودند و تبسمی کردند از آن حضرت سؤال کردند که یا رسول اللَّه سبب سر بالا کردن و تبسم فرمودن چه بود حضرت فرمودند که تعجب نمودم از آن که دو فرشته از آسمان به زمین آمدند و طلب می نمودند بنده مؤمن را در جای نمازش که همیشه در آنجا نماز می کرد تا اعمال شب و روز او را بنویسند او را در جایگاه نمازش ندیدند پس برگشتند و به جای خود رفتند و گفتند خداوندا رفتیم که اعمال بنده ترا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۹

بنویسیم دیدیم که بیمار است برگشتیم پس حق سبحانه و تعالی فرمود که همان اعمالی که می کرد در حالت صحت در نامه عمل او بنویسید از خوبیها ما دام که در

بند من است چون او را من بیمار کرده ام و مانع اعمال او شده ام بر من لازمست که نکرده او را کرده انگارم و قبول کنم.

و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین این مضمون را در دعای مرض به فصاحت و بلاغتی بیان فرموده اند که فوق آن تصور نمی توان کرد و از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که هر گاه مؤمن بضعف پیری مبتلا شود حق سبحانه و تعالی امر می فرماید فرشتگان نویسندگان اعمال او را که هر عملی از اعمال خیر که این بنده در حالت صحت و جوانی می کرده است در نامه عمل او بنویسید، و هم چنین در حالت مرض می فرماید که هر عملی که در حالت صحت می کرد در نامه عملش بنویسید.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که ملکین که موکلند بر بنده در وقت هر شامی به آسمان می روند حق سبحانه و تعالی می فرماید که چه چیز نوشتید از جهت بنده من در بیماری او ایشان گویند که شکایت نوشتیم چون هر که بر او وارد می شد می گفت به بیماری مبتلا شده ام که هیچ کس به آن مبتلا نشده است و امثال این پس خداوند عالمیان فرماید که انصاف نباشد که خود بنده را در زندان بیماری کرده باشم و منع کنم او را از شکایت بنویسید از جهت بنده من هر عملی از اعمال خیر که در حالت صحت می کرد و هیچ گناه بر او منویسید تا او در حبس من است چون من او را حبس کردم. و از این باب احادیث معتبره بسیار وارد شده

است و إن شاء اللّٰه در شرح صحیفه کامله مذکور خواهد شد.

و در حدیث حسن کالصحیح و قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۰

صلوات اللّٰه علیه وارد است که بیدار بودن یک شب از جهت بیماری یا درد دندان یا درد چشم و غیر آن نزد حق سبحانه و تعالی افضل است و اجرش عظیمتر است از عبادت یک ساله که شب و روز مشغول عبادت باشد.

و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که یک شب تب برابر است با عبادت یک ساله و دو شب تب برابر است با عبادت دو ساله و سه شب برابر است با عبادت هفتاد ساله.

و در روایتی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که یک شب تب کفاره گناهان گذشته و آینده است و ظاهرا نسبت به اشخاص و احوال مختلف شود چنانکه در دو روایت کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر که یک شب بیمار باشد و آن بیماری را نعمت الهی داند و شکر آن نعمت به جا آورد چنانست که شصت سال عبادت الهی کرده باشد.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه، و در قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که هر که سه روز بیماری بکشد و آن را به پوشاند و به کسی نگوید بیماری خود را حق سبحانه و تعالی بدل کند او را گوشتی بهتر از آن گوشت که می برد به سبب مرض و خونی بهتر و پوستی بهتر و

مویی بهتر کرامت فرماید که در آنها گناه نکرده باشد.

و در دو حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما وارد شده است که خداوند عالمیان می فرماید که هر که سه شب بیمار شود و به جمعی که به عیادت او آیند شکایت مرض خود را نکند گوشت و خون و پوستی بهتر او را عطا کنم پس اگر او را ببرم به جوار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۱

رحمت خود برم و اگر شفا دهم گناهان او از عفو کنم و شفا دهم.

و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد است که اگر کسی بگوید که امروز تب دارم و دیشب خواب نکردم شکایت نیست هر چه راست گفته باشد و شکایت آنست که بگوید که به بلائی مبتلا شده ام که هیچ کس به آن مبتلا نشده است یا بیماری بمن رسیده است که به هیچ کس نرسیده است.

[در عیادت مریض]

و در حدیث صحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که هر یک از شما که بیمار شوید برادران مؤمن خود را اعلام کنید تا شما را عیادت کنند که هر مؤمنی را اقلا یک دعای مستجاب هست شاید که آن نصیب شما شود.

و در حدیث حسن کالصحیح به اعتقاد علما و اکثر اینها به اعتقاد بنده صحیح است و لیکن به قانون متأخرین این نحو ذکر می کنیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که سزاوار آن است که هر یک از شما که بیمار شوید برادران

مؤمن را اعلام کنید که بیمار شده اید تا ایشان به عیادت شما بیایند تا ایشان ثواب یابند و شما نیز ثواب بیابید که سبب ثواب ایشان شده اید و به سبب همین در نامه عمل شما ده حسنه می نویسند و ده درجه بلند می کنند و ده گناه محو می کنند.

و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون به عیادت مؤمنان روید از ایشان سؤال کنید که از جهت شما دعا کنند که دعای بیماران مثل دعای فرشتگان است چون در مرض گناه نمی نویسند و مستجاب است البته.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه وارد است که فرمودند که هر که عیادت کند بیماری را در اول روز حق سبحانه و تعالی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۲

عقب او بفرستد هفتاد هزار فرشته و از جهت او استغفار کنند تا شام و اگر در شام به عیادت بیمار رود هفتاد هزار فرشته مشایعت او کنند و استغفار کنند از جهت او تا صبح و چون نزد بیمار بنشیند رحمت الهی او را فرا گیرد و گناهان او همه آمرزیده شود و درجات او عالی شود.

و در حدیث صحیح از صفوان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی به عیادت مسلمانی رود حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته مقرر سازد که فرا گیرند خانه او را و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند خداوند عالمیان را تا روز قیامت و نصف این ثوابها از جهت آن کسی است که به عیادت بیمار رفته است این هفتاد هزار غیر آن هفتاد هزار سابق است بحسب

ظاهر.

و در چند حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما وارد است که حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته می فرستد که از جهت او استغفار کنند از صبح تا شام و از شام تا صبح و جمعی را از صبح تا صبح و از آن ساعت تا آن ساعت فردا و رحمت الهی او را فرا گیرد و در بهشت او را خریفی بدهند پرسیدند از حضرت که خریف چه چیز است حضرت فرمودند که آن قدر جا بدهند که چهل ساله راه سوار تندرو باشد.

و در چند حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که هر که مؤمنی را به محض رضای الهی عیادت کند حق سبحانه و تعالی فرشته را مقرر سازد که تا در قبر باشد او را عیادت کند و از جهت او طلب آمرزش کند تا روز قیامت.

و احادیث در این باب بسیار است با آن که عیادت بیمار زیارت مؤمن است و بیمار خوشنود می شود و حق برادری را به جا آورده است و با بیمار مهربانی کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۳

است و مصافحه و معانقه به جا می آورد و اگر حاجتی دارد حاجت او را بر می آورد و غم او را زایل می کند و بیمار پرستی می کند و سایر چیزهائی که هر یک ثوابهای غیر متناهی دارد که اگر از هر یک شمه مذکور شود به جا است.

از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که هر که به زیارت برادر مؤمنش

رود به خانه او حق سبحانه و تعالی می فرماید که مهمان منی و به زیارت من آمدی بر من واجبست که مهمانی تو کنم و بهشت را واجب گردانیدم از جهت تو بواسطه محبتی که داری و اظهار کردی به برادر مؤمنت.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که هر که به زیارت برادر مؤمن رود در منزل او که دور باشد از جهت رضای الهی پس چنانست که زیارت خدا کرده است یعنی به خانه خدا رفته است و بر حق سبحانه و تعالی لازم است که گرامی دارد کسی را که به زیارت او رود و یا آن که چون از جهت رضای الهی رفته است گویا خدا را زیارت کرده است چنانکه در متعارفات هر که تعظیم بنده شخصی می کند تعظیم آن شخص کرده است.

[در زیارت برادر مؤمن]

و در حدیث صحیحی از آن حضرت صلوات اللّه علیه وارد شده است که هر که زیارت برادر مؤمن خالصا للّه کند حق سبحانه و تعالی او را ندا فرماید که ای بنده زیارت کننده بنده من خوشا حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو.

و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که حق سبحانه و تعالی را بهشتی هست که از جهت مقربان خود مقرر ساخته است و داخل نمی شود در آن بهشت مگر سه کس اول کسی که اقرار کند بحق اگر چه حق به جانب خصم او باشد. و دویم کسی که زیارت برادر مؤمن کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۴

به محض رضای الهی. و سیم کسی که برادر مؤمن

را بر خود مقدم دارد در همه چیز للّه تعالی.

و در حدیث حسن کالصحیح، و موثق کالصحیح، و قوی کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیهما وارد است که فرمودند که هر که زیارت کند برادر مؤمن را از جهت رضای الهی نه از جهت غیر او و غرضش ثواب الهی و مراتب عالیه باشد که حق سبحانه و تعالی آن را وعده فرموده است حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته موکل گرداند از آن وقتی که از خانه بیرون می آید تا به خانه می رود که همه می گویند خوشا حال تو و خوشا بهشت از برای تو از برای خود در بهشت مهیا ساختی و چه قسم منزلی و شما زیارت کنندگان خداوندید و لشکر پروردگارید پس پرسیدند از حضرت که هر چند راه دور باشد فرشتگان می آیند حضرت فرمودند که بلی اگر چه یک ساله راه باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی بخشنده است و فرشتگان بسیارند مشایعت می کنند او را تا به منزل خود آید.

و امثال اینها از احادیث در فضیلت زیارت مؤمن بسیار است و از مجموع ظاهر می شود که آن چه بکار می آید آنست که خالص از برای حق سبحانه و تعالی باشد. و از بسیاری از این اخبار و غیر اینها از احادیث متواتره ظاهر می شود که قصد ثواب منافات با اخلاص ندارد. و ظاهرا این نسبت به عوام است و نسبت به خواص مضر است چنانکه گذشت و خواهد آمد.

و در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که هر گاه دو مؤمن ملاقات کنند یکدیگر

را و مصافحه کنند که دست یکدیگر را بگیرند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و مرحمت به ایشان کند و گناهان از روی ایشان ریزد تا از یکدیگر جدا شوند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۵

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که مصافحه مؤمن بهتر است از مصافحه فرشتگان.

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که کسی وصف عظمت الهی نمی تواند کرد و چگونه وصف توان کرد او را و حال آن که خود فرموده است که وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۶: ۹۱ «۱» یعنی کسی نرسیده است بذات مقدس و صفات مقدسه او که عین ذات مقدس اوست چنانکه حق معرفت اوست و هر چه تصور کنی از بزرگی الهی او از آن بزرگتر است و هم چنین حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را وصف نمی توان کرد و چگونه وصف توان کرد بنده را که او را از هفت حجاب گذرانید و ظاهرش هفت آسمانست و خواهد آمد حجب معنویه در تکبیر احرام و طاعت او را در زمین بمنزله اطاعت خود گردانید که: و من یطع الرسول فقد اطاع اللّٰه و فرمود که وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «۲» یعنی هر چه را پیغمبر من بگوید شما به آن عمل کنید و آن چه را نهی کند ترک کنید و هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و هر که عصیان او کند عصیان من کرده است و به او تفویض نمودم که هر چه او

بگویـد به آن عمـل کنیـد. و دیگر ما که ائمه معصومینیم وصف ما را نمی توان کردن و چگونه وصف توان کرد جمعی را که حق سـبحانه و تعالی مطلق رجس و شک را از ایشان برداشته است. دیگر مؤمن را وصف نمی توان کرد و چگونه وصف توان کرد مؤمن را و حال آن که چون به برادر مؤمن می رسد و با او مصافحه می کند تا در مصافحه اند نظر شفقت و مرحمت الهی بسوی ایشان هست و گناهان از روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۶

ایشان می ریزد چنانکه برگ از درختان.

و بر این مضـمون احادیث صـحیحه و کالصـحیحه وارد است و دلالت بر تفویض می کنـد و خواهد آمد إن شاء اللّٰه در مبحث نماز نیز.

و در احادیث حسـنه کالصـحیح و قویه کالصـحیح از حضـرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما وارد شده است که در وقت مصافحه فشـردن دست مطلوبست و همین که از هم جدا شوند اگر چه دور درختی بگردند باز مصافحه سنت است و چون به همرسـند اول سـلام کننـد و بعـد از آن مصافحه کنند و چون از یکدیگر جدا شوند بگویند که: غفر اللّٰه لکم و لوالدیکم و هر یک که محبت او به برادر مؤمنش بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر است و در وقتی که با هم خلوت می کننـد فرشـتگان نویسـنده عمل ایشان دور می روند که شاید ایشان را سرّی باشد که نخواهند ما بدانیم اگر چه عالم ایشان دور می روند که شاید ایشان را سرّی باشد که نخواهند ما بدانیم اگر چه عالم السر و الخفیات می داند و مصافحه کینه کهنه را می برد و

در حال جنابت نیز مصافحه مطلوبست و ظاهرا زنان را نیز سنت باشد با هم و مرد و زن محرم را سنت است و نامحرم را از زیر چادر خوبست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که مرد مصافحه می تواند کرد زن نامحرم را حضرت فرمودند که نه مگر از زیر چادر و امثال آن که دستش بدست او نرسد.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که مرد با زن مصافحه می تواند کرد حضرت فرمودند که حلال نیست مرد را که مصافحه کند با زن مگر زنی که محرم او باشد و نتواند او را زن کند مثل خواهر یا دختر یا عمه یا خاله یا دختر خواهر یا مانند اینها از محارم اما زنی را که تواند خواست با او مصافحه نکند مگر از عقب جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۷

و نفشارد دست او را و این در صورتیست که خوف تلذذ و ریبه نباشد که در آن صورت البته حرامست و احادیث دیگر وارد شده است که در کتاب نکاح خواهد آمد.

و در حدیث موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر گاه دو مؤمن یکدیگر را ملاقات کنند و دست در گردن یکدیگر کنند رحمت الهی ایشان را فرا می گیرد و اگر هم را در بغل گیرند و قصد ایشان رضای الهی باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی نداشته باشند خطاب می رسد به ایشان که گناهان شما آمرزیده

شد من بعد عمل را از سر گیرید و کار بد مکنید و چون شروع در گفتگو می کنند فرشتگان به یک دیگر می گویند که دور شوید شاید که ایشان را سری باشد که حق سبحانه و تعالی بر ایشان پوشانیده باشد آن را گفتم فدای تو گردم پس در آن وقت بر ایشان ملائکه نمی نویسند و حال آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده سخنی نمی گوید مگر آن که نزد او ناظری هست پس حضرت آهی سرد از سینه کشیدند و به گریه افتادند تا آن که محاسن مبارک آن حضرت تر شد و فرمودند که ای اسحاق غرض الهی از دور کردن فرشتگان تعظیم مؤمن است و اگر ایشان نشنوند و ننویسند خداوندی که عالم السر و الخفیاتست می داند و بر ایشان حفظ می نماید.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما وارد شده است که هر مؤمنی که به زیارت برادر مؤمن خود رود و حق برادر مؤمن را داند حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر گامی یک حسنه و محو کند یک گناه و بلند کند یک درجه او را و چون در خانه او را بزنند درهای آسمان از جهت او گشوده شود و چون یکدیگر را ملاقات کنند و مصافحه کنند و دست در گردن یکدیگر کنند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۸

و مرحمت به ایشان فرماید و فخر نماید به ایشان با فرشتگان و فرماید که نظر کنید باین دو بنده من که زیارت یکدیگر کردند و با هم محبت

نمودنـد از جهت رضـای من بر من لازمست که ایشان را به آتش دوزخ عـذاب نکنم بعـد از این کاری که ایشان کردنـد پس چون از یکدیگر جدا شوند مشایعت کنند فرشـتگان زیارت کننده را بعدد هر نفس و گامی که برداشته است و بعدد هر سخنی که با او کرده است و این فرشـتگان او را حفظ نماینـد از بلاهای دنیا و مهلکه های روز قیامت تا شب آینده و اگر در این میان بمیرد او را حسـاب نکننـد و اگر آن مؤمنی که به زیارت او آمـده است این مؤمن حق زیارت کننـده خود را بدانـد و تعظیم او بکند از استقبال و مشایعت و ضیافت و غیر اینها هر ثوابی که به زایر کرامت کردند به مزور نیز کرامت خواهند کرد.

[بوسیدن پیشانی و دست مؤمن]

و ظاهرا دست به گردن کردن و در بغل گرفتن وقتی است که بعـد عهـدی شـده باشـد و مـدتی گذشـته باشـد که هم را ندیده باشـند خصوصا اگر از حج یا زیارات ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم برگشته باشند چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات اللَّه علیه موجود است که آن حضـرت از آبای بزرگوار خود از حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیهم روایت کرده است و عـامه نیز روایت کرده انـد در صـحاح خود که چون حضـرت جعفر طیـار از حبشه می آمدنـد در روز فتـح خیـبر به آن حضـرت رسـیدند حضـرت رسول خـدا صـلی اللَّه علیه و آله برخاسـتند و دوازده گام اسـتقبال او فرمودند و دست در گردن او کردند و میان هر دو چشم جعفر را بوسیدند و گریستند از خوشحالی و فرمودند که نمی دانم به کدام یک

از این دو نعمت خوشحال تر باشم آیا به آمدن تو ای جعفر یا به فتحی که حق سبحانه و تعالی مرا کرامت فرمود بر دست برادرت و باز گریستند از خوشحالی و در باب سفر حج و غیر آن نیز خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۹

و از این خبر و اخبار دیگر ظاهر می شود که مؤمنان پیشانی هم را ببوسند و بر رو نیز وارد شده است و لب را نبوسند مگر لب زن و لب طفل صغیر را.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که نمی توان بوسید سر کسی را و دست کسی را الا سر و دست حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را یا کسی را که مقصود از او حضرت رسول اللّٰه باشد مثل ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم به اجماع علما و مثل سادات به اعتبار انتساب خویشی و فرزندی آن حضرت و مثل علماء صالحین به اعتبار وراثت آن حضرت بر احتمالی که خالی از قوتی نیست پس اگر دست ایشان را بوسند این قصد کنند که دست ایشان را می بوسم به اعتبار انتساب ایشان به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله و دور نیست که صلحا را نیز توان دست بوسیدن به اعتبار متابعت ایشان آن حضرت را و اگر دست غیر معصوم را نبوسند بهتر است.

چنانکه در حدیث قوی کالصحیح وارد است از علی بن مزید که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و دست آن حضرت را بوسیدم حضرت فرمودند که به درستی که خوب نیست دست بوسیدن مگر

نبی یا وصی نبی را.

[نفع رساندن به مؤمنین]

و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که هر که مؤمنی را خوشحال گرداند پس بتحقیق که مرا خوشحال گردانیده است و هر که مرا مسرور گرداند حق سبحانه و تعالی را مسرور گردانیده است باین معنی که سرور حضرت سرور خداست و از برای خداست یا آن که حق سبحانه و تعالی ثواب غیر متناهی به او کرامت کند که ثمره سرور است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۰

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که حق سبحانه و تعالی وحی کرد به حضرت داود صلوات اللّٰه علیه که بسیار است که بنده از بندگان من حسنه به نزد من آورد و من بهشت را بر او مباح می کنم که در هر جای بهشت که خواهد ساکن شود.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که دوست ترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی خوشحالی است که بدل مؤمنی برسانی به آن که او را سیر گردانی یا غم او را بر طرف سازی یا دین او را ادا نمائی.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی مؤمن را از قبر بیرون آورد صورت مثالی پیش پیش او رود و چون مؤمن بهر هول و ترسی از هولهای قیامت رسد آن مثال به او گوید که مترس و اندوهناک مباش و بشارت باد ترا به سرور و خوشحالی و کرامتهای الهی تا او

را در مقام حساب بدارند و حق سبحانه و تعالی او را حساب کند حسابی آسان و امر کنند او را به بهشت رفتن و متوجه بهشت شود و مثال پیش پیش او باشد پس مؤمن به آن مثال گوید که تو نیکو شخصی بودی که با من از قبر بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت می دادی به خوشحالی و کرامت الهی تا آن که عاقبت به بهشت رسیدم بگو تو کیستی گوید که من سرور و خوشحالی ام که در دار دنیا برادر مؤمنت را به آن خوشحال ساختی حق سبحانه و تعالی مرا از آن سرور آفریده است تا ترا خوشحال گردانم.

و در حدیث قوی کالصحیح از ابان بن تغلب و کالصحیح از حکم بن مسکین نیز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه قریب باین وارد شده است و بعد از این کتاب در تجارت نیز خواهد آمد و احادیث ثواب قضای حاجت مؤمنان در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۱

کتاب حج خواهد آمد.

و در اخبار کالصحاح از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وارد است که فرمودند که خلایق عیال حق سبحانه و تعالی اند پس محبوبترین خلق بسوی حق سبحانه و تعالی آن کسی است که نفع به عیال الهی بیشتر رساند. و از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند که محبوبترین خلایق به نزد حق سبحانه کیست حضرت فرمودند که هر که نفع او به مردم بیشتر رسد و حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که غم مسلمانان ندارد او مسلمان نیست و هر که فریاد رسی خواهد و کسی بشنود فریاد او را و

مدد او نکند مسلمان نیست. و فرمودند که هر که بلای آبی یا آتشی را از مسلمانان دفع کند بهشت او را واجب شود. و آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که بهترین عابدان کسی است که کینه مسلمانان نداشته باشد و خیر خواه مسلمانان باشد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که بر تو باد که از برای خدا خیر خواه خلایق باشی و در روز قیامت ثواب هیچ عملی باین ثواب نمی رسد. و در حدیث صحیح از حضرت کلام اللّٰه الناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که مؤمن با مؤمن مانند اعضای یک بدنند که هر یک زینت دیگری است و بکار دیگری می آید و اگر عضوی بدرد آید باقی اعضا نیز الم آن را می یابند و روحهای ایشان از یک طینت مخلوقند و به درستی که روح مؤمن بجناب اقدس الهی ربطش بیشتر از شعاع آفتابست به آفتاب.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که مؤمن برادر مؤمن است چشم اوست و دلیل و راهنمای اوست او را خیانت نمی کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۲

ظلم نمی کند و بدخواه او نیست و خلف وعده او نمی کند. و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که مسلمانان برادران یکدیگرند برادر خود را ظلم نمی کنند و او را در بلاها نمی گذارند بلکه مدد می کنند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که جمعی از مسلمانان به سفری رفتند و راه را گم کردند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد به

زیر سایه درختان قرار گرفتند دیدند که مردی پیر سفید پوش به نزد ایشان آمد و گفت برخیزید این آب است و باکی نیست بر شما ایشان برخاستند و آب خوردند و سیراب شدند و به او گفتند تو کیستی که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند او گفت که من از جنیانم که با حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بیعت کرده ام و از آن حضرت صلی اللّٰه و آله شنیده ام که مؤمن برادر مؤمن است و چشم اوست و راهنمای اوست پس روا نباشد که من بر حال شما مطلع شوم و بگذارم که هلاك شوید.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد است که بر مؤمنان لازمست که سعی بسیار کنند در اتحاد و آمد و رفت و مدد یکدیگر کردن بر مهربانی و احسان کردن بمال خود بر محتاجان و همه با هم مهربانی کردن تا چنان باشید که حق سبحانه و تعالی شما را به آن امر فرموده است که:

رُحَماءُ بَيْنَهُمْ «۱» همه بر هم رحمت کنید و هر چه را نتوانید که اعانت ایشان کنید غم آن داشته باشید که از جائی دیگر از جهت ایشان سعی کنید چنانکه انصار در زمان حضرت سید کاینات صلی اللّٰه علیه و آله سر می کردند با مهاجران اهل مکه و غیر ایشان حق سبحانه و تعالی مدح ایشان فرموده است که:

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۳

وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ «۱» یعنی دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند خود به آن احتیاج داشته باشند.

و در احادیث صحیحه از آن حضرت وارد

شده است که به اصحاب خود مکرر می فرمودند که از حق سبحانه و تعالی بترسید و همه برادران باشید و به یک دیگر نیکی کنید و با هم دوستی کنید از جهت رضای الهی و با هم نزدیکی کنید و بر یکدیگر رحم کنید و زیارت یکدیگر بکنید و هم را ملاقات کنید و احادیث ما را به یک دیگر نقل کنید و مذهب تشیع را زنده کنید به آن.

و در حدیث صحیح از عیسی بن ابی منصور منقولست که من و عبد اللَّه بن ابی یعفور و عبد اللَّه بن طلحه در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه بودیم که حضرت رو بعبد اللَّه بن ابی یعفور کردند و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که شش خصلت است که هر که این شش خصلت در او باشد فردای قیامت از جمله اصحاب دست راست عرش باشد که حق سبحانه و تعالی مدح ایشان را در قرآن مجید کرده است عبد اللَّه گفت فدای تو گردم آن شش خصلت کدامست؟ حضرت فرمودند که آنست که از برای برادر مسلمان خود دوست دارد چیزی را که از جهت عزیزترین اهل خود دوست می دارد و نخواهد از جهت برادر مسلمان خود چیزی را که نخواهد از جهت عزیزترین اهل خود، و آن چه شرط دوستی است با برادر خود به جا آورد پس عبد اللَّه به گریه افتاد و گفت چگونه کند حضرت فرمودند که ای پسر ابی یعفور هر گاه خیر خواه ایشان است تا می تواند در دفع غم ایشان می کوشد و اگر خوشحال باشند او خوشحال خواهد

بود و اگر اندهناك باشند او اندوهناك

لوامع صاحبقرانى، ج ٢، ص: ١٢۴

خواهد بود و اگر چيزى داشته باشد يا قدرتى كه غم او را به آن برطرف كند بكند و اگر نه از جهت او دعا كند پس حضرت فرمودند كه اين شش چيز سه چيزش تعلق به شما دارد و سه چيزش متعلق است بما پس چون آن حضرت صلى اللَّه عليه و آله سه چيز ايشان را فرموده بودند فرمودند كه سه چيز ما آنست كه افضليت ما را بر عالميان بدانيد كه مستلزم معرفت امامتست، و دويم آن كه از عقيب ما بياييد يعنى متابعت ما كنيد، و سيم انتظار كشيدن عاقبت ما را كه حق سبحانه و تعالى به ايشان وعده فرموده است پس جمعى كه چنين باشند نزد انبيا و اوصيا خواهند بود و جمعى كه رتبه ايشان از اين جماعت پست تر باشد از نور ايشان روشنى يابند.

[در ظهور حضرت مهدى]

و اما آن جماعتى كه از دست راست عرش خواهند بود اگر جمعى كه از ايشان پست تر باشند رتبه آنها را به بينند زندگانى ايشان گوارا نباشد بر ايشان از بسيارى فضل ايشان پس عبد اللَّه گفت كه چرا ايشان را نبينند و حال آن كه ايشان از دست راست عرش خواهند بود حضرت فرمودند كه اى پسر ابى يعفور ايشان به سبب انوارى كه حق سبحانه و تعالى به ايشان كرامت كرده است محجوب باشند نشنيده كه حضرت رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله فرموده است كه حق سبحانه و تعالى را خلقى چند هست كه ايشان در دست راست عرش باشند و دست راست انبيا و اوصيا كه روى

ایشان از برف سفیدتر باشد و از آفتاب چاشت روشنتر و پرسند خلایق که ایشان کیستند به ایشان گویند که اینها جمعی اند که با یکدیگر محبت کرده اند بمال حلالی که حق سبحانه و تعالی به ایشان داده بود.

و اما وعده و عاقبت ایشان در این آیه است که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۵

مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ «۱» یعنی حق سبحانه و تعالی وعده داده است آن جماعتی را از شما که ایمان به خدا و رسول آورده اند و اعمال صالح کرده اند که ایشان را خلیفه خود سازد در زمین و تمکین دهد از برای ایشان راضی شده است و مبدل سازد ایشان را بدل از خوف ایمنی که همگی عبادت من کنند و هیچ شرک نیاورند.

و احادیث متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین وارد است که این در زمان خروج قایم آل محمد صلوات اللّٰه علیهم خواهد بود چون تا زمان آن حضرت خوف مسلمانان از کفار زایل نشده است تا حال و نخواهد شد.

و خلافی نیست در میان شیعه و سنی که مهدی (ع) خروج خواهد کرد و در صحاح ایشان متواتر است و آن که بلفظ جمع واقع شده است بنا بر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم همه زنده خواهند شد و حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه با اولیاء اللّٰه که در خدمت حضرتند جهاد خواهند فرمود و ائمه هدی در اطراف عالم هدایت عالمیان خواهند کرد و حق سبحانه و تعالی در آیه دیگر فرموده است که وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ «۲»

یعنی روزی باشد که ما برانگیزانیم از هر امتی طایفه را از آن جمعی که آیات ما را باور نداشتند و فرشتگان عذاب ایشان را احاطه کرده باشند.

و نزد شیعه خلافی نیست در آن که مراد از این روز روزیست که حضرت صاحب الامر (ع) خروج فرماید چون روز قیامت همه کس محشور خواهند شد و در رجعت صغری جمعی از مؤمنان را حشر خواهند کرد که در دار دنیا انتظار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۶

خروج آن حضرت کشیده باشند و جمعی از کفار را حشر نمایند که در مقام قتل و قمع ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم بوده باشند یا خواص شیعیان ایشان را آزار کرده باشند.

و احادیث متواتره در رجعت واقع شده است و قدماء علماء شیعه هر یک کتابی علی حده در رجعت تصنیف کرده اند و اگر کسی خواهد تعداد ایشان را رجوع کند به فهرست شیخ الطائفه و فهرست شیخ نجاشی که در ضمن شمردن کتابهای علمای شیعه و محدثین شیعه در بسیاری هست که: له کتاب فی الرّجعه و له کتاب فی المتعه با آن که در قرآن مجید حکایت رجعت عزیر و ارمیا و مبعوث گردانیدن قوم ایشان هست چنانکه فرموده است أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ «۱» دیگر حکایت هفتاد کسی که با حضرت موسی به کوه طور رفته بودند و طلب رؤیت الهی کردند و حق سبحانه و تعالی صاعقه فرستاد که همه سوختند و حضرت موسی دعا کرد تا همه زنده شدند.

و در صحاح سته روایت کرده اند بطرق متکثره که حضرت سید المرسلین

صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر چه در بنی اسرائیل واقع شده است در امت من واقع خواهد شد. و این حدیث در کتاب صلاه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی و انکار رجعت صغری مثل انکار رجعت کبری است که کفار می کردند.

[حقوق مؤمن بر مؤمن]

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد است که فرمودند که هیچ بندگی حق سبحانه و تعالی بهتر از اداء حق برادر مؤمن نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۷

و در دو حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد است که فرمودند که از جمله حقوق برادر مسلمان بر برادر مسلمان آنست که چون به او رسد سلام بکند و چون بیمار شود به عیادت او برود و چون غایب باشد خیر خواهی او به جا آورد و چون عطسه کند تسمیت او بکند و چون او را به ضیافت بطلبد اجابت او بکند و چون بمیرد به جنازه او حاضر شود.

و بطرق قویه کالصحیح از معلی بن خنیس از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که گفتم حق مؤمن بر مؤمن کدامست حضرت فرمودند که هفت حق واجبست که هر یک واجبست که اگر یکی از آنها را ضایع گرداند از دوستی حق سبحانه و تعالی یا از حفظ و حمایت و اطاعت او بیرون می رود و حق سبحانه و تعالی را نسبت به او لطفی نخواهد بود گفتم فدای تو گردم آنها کدامست؟ حضرت فرمودند که بر تو می ترسم که این حقوق را ضایع گردانی و حفظ نکنی و بدانی و به آن عمل نکنی من گفتم که قوتی

نیست کسی را بر کاری مگر به قوت و عون الهی حضرت فرمودند که سهل ترین آن اینست که از برای او دوست داری آن چه برای خود دوست می داری و نخواهی از جهت او آن چه نخواهی از جهت خود.

و حق دویم آنست که او را از خود آزرده نکنی و متابعت خوشنودی او کنی و امر او را اطاعت کنی.

و حق سیم آن که او را یاوری کنی به جان و مال و زبان و دست و پایت.

و حق چهارم آن که تو چشم او باشی یعنی در دیدن عیبها از جهت اصلاح و رفع آن و دلیل و راهنمای او باشی و آینه او باشی که به او نمائی خوب و بد او را.

و حق پنجم آن که تو سیر نباشی و او گرسنه و سیراب نشوی در وقتی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۸

او تشنه باشد بلکه قدری بخوری و باقی را به او دهی و تو پوشیده نباشی و او برهنه باشد.

و حق ششم آن که اگر ترا کنیزی خدمتکار باشد و برادرت را نباشد پس واجبست که او را بفرستی که جامه اش را بشوید و طعام او را بپزد و فرش خواب او را بیندازد و برچیند.

و حق هفتم آنست که قسم او را درست کنی که اگر ترا قسم دهد که و اللّٰه چنین کن بکنی اگر مشروع باشد، و اگر ترا به ضیافت یا غیر آن بخواند اجابت کنی و اگر بیمار شود عیادت او کنی و اگر بمیرد به جنازه اش حاضر شوی و اگر یابی که حاجتی به تو دارد حاجتش را بر آوری و نگذاری که آن

را از تو طلب کند بلکه پیش دستی کنی در بر آوردن حاجت او پس هر گاه چنین کنی دوستی خود را به دوستی او وصل کرده و دوستی او را به دوستی حق سبحانه و تعالی یعنی شروط محبت مؤمن که از جمله شروط محبت الهی است به جا آورده خواهی بود.

و در دو حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که مؤمن را بر مؤمن هفت حق واجب هست که حق سبحانه و تعالی آنها را واجب گردانیده است و مؤمن را از آن سؤال خواهد کرد: اول آن که در برابر تعظیم او کنی و دوستی او را در دل خود نگاه داری، و در مال او را با خود برابر کنی یا اعانت کنی او را بمال خودت، و از برای او همان خواهی که از برای خود می خواهی، و غیبت او را بر خود حرام کنی یعنی نکنی و نشنوی، و در مرض به عیادت او بروی، و تشییع جنازه او بکنی، و بعد از مردن او نگویی مگر خیر او را.

و در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۹

منقول است که فرمودند که حق مسلمان بر مسلمان آنست که او سیر نباشد و برادرش گرسنه باشد، و او سیراب نشود و برادرش تشنه باشد، و پوشیده نباشد و برادر مؤمنش برهنه باشد پس چه عظیم است حق مسلمان بر برادر مسلمانش و حضرت فرمودند که دوست دار از جهت برادر مسلمان آن چه دوست می داری از جهت خودت، و اگر احتیاجی داشته باشی از او سؤال کن،

و اگر او سؤال کنـد بـده، و از خوبی به او دل گیر مشو و او نیز ملال نگیرد از خوبی کردن بـا تو، و یاور او باش که او معین و یـاور تست، و اگر غـایب شود حفظ او کن در غیبتش یعنی حرف بـد او را مشـنو، و اعانت بازمانـدگان او بکن، و اگر از سـفر بیایـد بـه زیـارت او برو و تعظیـم و اکرام او بکـن کـه او از تسـت و تـو از اویی پس اگر از تـو آزرده باشـد از او جـدا مشـو تا آزردگی را از خاطرش بیرون کنی، و اگر به او خوبی برسـد حمـد الهی بکن، و اگر مبتلا شود به بلائی مـددش کن، و اگر در سختی گرفتـار شـود او را یـاری کن، و اگر شخصـی به برادر مؤمنش بگویـد اف دوسـتی را قطع کرده است و اگر به برادرش بگویـد که دشـمن منی یکی از این دو کافرنـد زیرا که اگر راست گفته است آن که دشـمن است در حکم کـافر است، و اگر دروغ گفته است این کافر شـده است که افترا بر او بسـته است، و اگر او را تهمتی زند ایمان در دل او گداخته می شود چنانکه نمک در آب می گدازد.

و راوی گفت که شخصـی از آن حضـرت نقل کرد که فرمودنـد که نور مؤمن روشـنی می دهد اهل آسـمان را چنانکه سـتاره های آسـمان روشـنایی می دهند اهل زمین را و حضـرت فرمودند که مؤمن دوست حق سـبحانه و تعالی است و خدا او را یاور است و هر چه چیز اوست پیش او می آورد و مؤمن نمی گوید بر حق سبحانه و تعالی مگر آن

چه را حق است و از غیر او نمی ترسد و امثال این اخبار زیاده از حد و حصر است و بعد از این نیز خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

[و اما شروط عیادت]

و اما شروط عیادت پس سنت است که بسیار ننشیند پیش بیمار چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که عیادت بقدر فواق شتر است و آن چنان است که چون پاره از شیر می دوشند چند دقیقه صبر می کنند تا شیر به پستان می آید، یا بمقدار زمان دوشیدن شتر است و آن نیز نزدیک به آن است و این تردید ممکن است که از حضرت باشد یا از راوی که نمی داند که حضرت کدام یک را فرمودند و بر هر حالی محتمل است که مراد این مقدار باشد یا کنایه از قلت باشد چنانکه در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که از که عیادت کنندگان بیمار کسی اجرش بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی که چون عیادت کند زود برخیزد مگر آن که بیمار خواهد که او بنشیند و التماس کند و فرمودند که از تمامی عیادت آنست که کسی که عیادت کند یکی از دستهای خود را بر دست دیگر گذارد یا بر پیشانی خود و ظاهرا غرض از این اظهار آزردگی است اما در این بلاد اگر کسی چنین کند خوف بیمار زیاد می شود خصوصا هر گاه عیادت کننده طبیب باشد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که تمامی عیادت بیمار به آن است که دست بر ذراع او که آرنج

است بگـذاری و زود برخیزی به درستی که عیـادت احمق بر بیمـار سـخت تر است از بیمـاری که دارد و حکـایت کری که به عیادت بیمار رفت مشهور است.

و در حـدیث دیگر آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه منقولست که تمـامی عیـادت آن است که دست خود را بر بیمـار بگـذاری و فرمودند که عیادتی نیست در درد چشم و در کمتر از سه روز عیادت نیست ظاهرا در اول بیماری مراد باشد که بعد از سه روز به عیادت رود و بعد از آن هر روز سنت است و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۱

مـدتی بگـذرد دیگر یک روز نه یک روز سـنت است و چون بسـیار طول به همرساند بیمار را با عیال خود می باید گذاشت و ترک عیادت می باید کرد.

و منقولست که جمعی از آزاد کردهای حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه به عیادت آزاد کرده آن حضرت می رفتند در اثنای راه به آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه رسیدند پس حضرت به ایشان فرمود که کجا می روید گفتند به عیادت فلان می رویم حضـرت فرمودند که بایستید ایسـتادند پس حضـرت فرمودند که هیچ یک از شـما سیبی یا بهی یا نارنجی یا پاره از بوی خوش یا پاره از عود بخور دارید ایشان گفتند چیزی با خود نداریم حضرت فرمودند که نمی دانید که بیمار خوشحال می شود که چیزی از اینها و امثال اینها از جهت او ببرند. و سنت است که حمد از جهت شفای بیمار بخوانند چنانکه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه وارد است که هر کس را سوره حمد شفا ندهد هیچ چیز سبب شفای او نخواهد

شد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که اگر سوره حمد را هفتاد بار بر مرده بخوانم و زنده شود در آن تعجبی نیست و فرمودند که نخواندم سوره حمد را هفتاد مرتبه بر هیچ دردی مگر آن که ساکن شد و این بنده زیاده از هزار بیماری که اکثر را گمان داشتند که محتضر است حتی اطبا عیادت نمودم و هفتاد حمد خواندم و حق سبحانه و تعالی شفا داد و به یک مرتبه حمد با توجه نیز حق سبحانه و تعالی شفا داده است و اگر بیماری سهل است بنده به یک مرتبه اکتفا می کنم و اگر وسط است هفت مرتبه می خوانم، و حدیث هفت مظنون منست و الحال یقین ندارم، و هم چنین چهل مرتبه می خوانم وقتی که شدیدتر باشد، و اگر بسیار شدید باشد هفتاد مرتبه می خوانم و حصر تجربه نمی توانم کرد، و عموم حدیث اول شامل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۲

همه هست اگر چه حدیث نباشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[دعاهای مجرب هنگام مرض]

و از جمله مجربات دعای گندم است که در حدیث صحیح از داود بن زربی وارد شده است که گفت در مدینه بیمار شدم بیماری سخت خبر کوفت من به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه رسید بمن نوشتند که خبر بمن رسید که بیماری یک صاع از گندم بخر و آن یکمن تبریز است و چهارده مثقال صیرفی و ربع مثقال و بر پشت بخواب و گندم را بر سینه ات بریز تا متفرق شود و بگو

اللّهمّ انی أسألك باسمك الّذی اذا سالك به المضطرّ كشفت ما به من ضرّ

و مكّنت له فى الارض و جعلته خليفتك على خلقك ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و ان تعافينى من علّتى.

بعد از آن درست بنشين و گندم را از دور خود جمع كن و همين دعا را بخوان و چهار حصه كن و هر مدى را به مسكينى بده و اين دعا را بخوان در وقت دادن به مسكين. داود گفت چنين كردم و گويا كه دست و پاى مرا بسته بودند و گشاده شد و بسيار كسى كردند و منتفع شدند.

و بنده محمد تقى حصر نمى توانم كرد آن چه را باين عمل شفا يافتند و چون مى بايد كه هر چه فرموده اند چنان كنند از آن جمله خريدن گندم است بهتر آنست كه بخرند هر چند گندم داشته باشند و يک صاع بخرند و زياد و كم نباشد و بيمار بخرد و ديگرى نخرد و خود بر سينه خود بريزد با امكان و خود گندم را جمع كند و خود چهار قسمت صحيح كند و خود دعا بخواند در وقت ريختن و در وقت قسمت كردن نيز دعا بخواند و بهتر آنست كه خود به مسكين دهد و در وقت دادن دعا بخواند و اگر خود نتواند خواندن تلقينش كنند كه بخواند و اگر بيهوش باشد ديگران نيز مى توانند خواند.

اما معنى دعا اينست كه خداوندا به درستى كه من ترا سؤال مى كنم بحق

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۱۳۳

اسم اعظمى كه هر گاه مضطرى ترا به آن اسم خواند كه اولش حضرت ايوب على نبينا و عليه السلام بود و چون خواند مشقت و محنت او را بر طرف كردى و او را تمكين دادى در

زمین به نبوت و او را خلیفه خود گردانیـدی چون پیغمبران خلیفهای الهی انـد سؤال می کنم که صـلوات بر محمد و آل محمد بفرستی و مرا عافیت و شفا دهی از این بیماری.

و در حدیث صـحیح از زراره از احدهما صلوات اللّٰه علیهما منقول است که فرمودند که هر گاه بر بیماری داخل شوی این دعا را هفت مرتبه بخوان که:

اعیذک باللّٰه العظیم ربّ العرش العظیم من شرّ کلّ عرق نعّار و من شرّ حرّ النّار

یعنی ترا در پناه خداوند عظیم که آفریده گار عرش بزرگوار است در می آورم یعنی از حق سـبحانه و تعالی طلب می کنم که ترا در پناه خود در آورد از شر هر رگی که خونش زیاده باشد و از شر گرمی آتش دوزخ یا اعم از آن و از آتش تب سوزان.

و در حدیث صـحیح از هشام ابن سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که این دعا را بر بیمار بخوان

یا منزل الشّفاء و مذهب الدّاء انزل علی ما بی من داء شفاء

یعنی ای خداوندی که شفا را تو می فرستی و درد را تو بر طرف می کنی شفایی بدرد من فرست.

و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که دست خود را بر موضع درد گذار و این دعا را سه مرتبه بخوان

اللّٰهمّ انی أسألک بحقّ القرآن العظیم الّـذی نزل به الرّوح الامین و هو عنـدک فی امّ الکتاب علی حکیم ان تشـفینی بشـفائک و تداوینی بدوائک و تعافینی من بلائک و تصلّی علی محمّد و آله.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۴

که هر گاه کسی بیمار

باشد این دعا را بخواند

بسم اللّه و باللّه و محمّد رسول اللّه اعوذ بعزّه اللّه و اعوذ بقدره اللّه علی ما یشاء من شرّ ما أجد و ما احذر.

و نیز فرمودند که بیمار بخواند که

اللّهمّ انی أسألک تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیّتک و خروجا إلی رحمتک.

دیگر از جهت درد زانو فرمودند که چون از نماز فارغ شوی این دعا را بخوان

یا اجود من اعطی و یا خیر من سئل و یا ارحم من استرحم ارحم ضعفی و قلّه حیلتی و اعفنی من وجعی

راوی گفت که تا خواندم شفا یافتم.

و بسند موثق از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که هر گاه شخصی را ببینی که به بلائی مبتلا شده است این دعا را بخوان و چنان مکن که او بشنود.

الحمد اللّه الّذی عافانی ممّا ابتلاک به و فضّلنی علیک و علی کثیر من خلقک.

و از جهت هر بیماری و دردی این دعا منقولست و مجربست که

اللّهمّ بجاه محمّد و آله الطّاهرین اشفنی و عافنی

و دعاها بسیار است خصوصا دعاهای منقوله از اهل بیت صلوات اللّه علیهم. و در صحیفه کامله دو دعای کامل از جهت خصوص مرض واقع شده است و لیکن خواستیم که خالی نباشد این کتاب از آن قلیلی مذکور شد از مجربات.

[آداب احتضار و دعاهای آن و تلقین کردن]

(قال الصّادق صلوات اللّه علیه انّ رسول اللّه علیه و آله دخل علی رجل من بنی هاشم و هو فی النّزع فقال له قل لا اله الّا اللّه الحلیم الکریم لا اله الّا اللّه العلیّ العظیم سبحان اللّه ربّ السّماوات السّبع و ربّ الارضین السّبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ما تحتهنّ و ربّ العرش العظیم و

سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین فقالها فقال رسول اللَّه صلّی اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۵

علیه و آله الحمد للّه الّذی استنقذه من النّار) کلینی بسند حسن کالصحیح از حلبی روایت کرده است و سند صدوق به حلبی صحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله داخل شدند بر شخصی از فرزندان هاشم و او در جان کندن بود حضرت فرمودند که بگو کلمات فرج را پس آن مرد گفت حضرت فرمودند که الحمد للّه یعنی جمیع ثناها مخصوص خداوندیست که او را خلاصی داد از آتش دوزخ.

و اما ترجمه کلمات فرج اینست که نیست معبودی که سزای پرستش باشد مگر ذات واجب الوجودی که مستجمع جمیع کمالاتست و صفات کمالیه او عین ذات مقدس او است و حلیم است که عاصیان را بر عصیان زود نمی گیرد، و کریم است یعنی خوبیها ذاتی او راست و بس و یا آن که احسان و انعام او جمیع عالمیان را فرا گرفته است و ظاهرا هر دو معنی مراد است، نیست خداوندی بجز خداوند عالمیان که بلند مرتبه است به آن که واجب بالذاتست و وجود محض است و علم محض است و قدرت محض است یا رفعتش از آن بلندتر است که عقول کمل بذات مقدس او تواند رسید و بزرگوار و عظیم الشأن است به اعتبار قدرت کامله که هر چه اراده فرماید چنان می شود یا آن که عظمت ذات و صفات و افعال او از آن بالاتر است که عقول انبیا و اوصیا به او توانند رسید، منزه و پاک

می دانم خداوند عالمیان را از هر چه لایق بذات و صفات و افعال او نیست آن خداوندی که آفریننده و تربیت کننده هفت آسمان و هفت زمین است اما هفت آسمان آن فلک قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل، و اما هفت زمین پس از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست که این زمین زمین آسمان اول است و پشت آسمان اول زمین آسمان دویم است و هم چنین تا به آسمان هفتم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۶

و بعضی گفته اند که مراد هفت اقلیم است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که دنیا هفت اقلیم است یاجوج و ماجوج و روم و چین و زنگی و قوم موسی و اقلیمهای بابل که هفت اقلیم مشهور است میان منجمین.

و محتمل است که هفت اقلیم متعارف مراد باشد و ظاهر حدیث زینب عطاره آنست که زمین مثل آسمان هفت طبقه است و پروردگار آن چه در آسمانها و زمین ها است از فرشتگان و جنیان و کواکب و نباتات و حیوانات بلکه جمادات نیز و آن چه در میان اینهاست از هوا و بخار و زمهریر و کره نار و ملائکه و جن و پرندگان و آن چه در زیر زمینها است از گاو و ماهی و ثری بنا بر آن که و ما تحتهن باشد و اکثر نسخ ندارد.

و آن خداوندی که پروردگار عرش عظیم است و مشهور میان علما آنست که عرش فلک نهم است و کرسی فلک هشتم و گاه هست که فلک نهم را کرسی نیز می گویند و عرش را اطلاق

می کنند بر علم الهی و بر دل مؤمنان کمّل و بر جمیع مکونات چون همه مظهر اسمای الهی و مظهر صفات کمالیه الهی اند.

و سلام و رحمت الهی بر پیغمبران باد که فرستاده الهی اند بخلق یا پیغمبرانی که دینی یا کتابی داشته اند و آنها سیصد و سیزده پیغمبرند و قصد همه کردن اولی است و عبارت سلام علی المرسلین در این حدیث و احادیث دیگر که محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است در این باب و در باب قنوت نیست و ممکن است که در کتاب حلبی بوده باشد و از روات افتاده باشد و لیکن در فقه رضوی هست در تلقین میت بعید نیست که از این جهت صدوق زیاد کرده باشد، و جمیع حمدها و ثناها مخصوص خداوندیست که آفریننده و پرورش دهنده عالمیانست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۷

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که هر گاه ببینید که شخصی جان می کند تلقین کنید او را یعنی بگوئید تا بگوید اگر تواند و اگر نه نزد او بخوانید کلمات فرج را و عبارت سابق را ذکر کردند و باین اعتبار کلمات فرج می گویند او را که نسبت به محتضر فرج می دهد و ظاهرا در هر غمی و المی نافع است و احتضار یک فرد آنست.

(و هذه الکلمات هی کلمات الفرج) و این کلمات کلماتی است که از جهت هر فرجی نافع است یا مسمی است به کلمات فرج چنانکه در حدیث زراره وارد شده است و گذشت و کلینی از قداح روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیه می فرمودند که هر گاه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه تلقین می فرمودند هر یک از اهل خانه خود را که نزدیک به مردن می رسیدند و حضرت بعد از تلقین کلمات فرج می فرمودند که خاطر جمع دار که دیگر بر تو غمی نیست.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه انّکم تلقّنون موتاکم لا اله الّا اللّٰه عند الموت و نحن نلقّن موتانا محمّد رسول اللّٰه) و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و در حسن کالصحیح از حفص پسر بختری از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما منقولست که فرمودند که شما مردگان خود را یعنی کسانی که نزدیک به مرگ شده باشند از شما تلقین می کنید که کلمه لا اله الّا اللّٰه بگویند و ما مردگان خود را تلقین می کنیم که کلمه محمّد رسول اللّٰه بگویند.

محتمل است که خطاب با سنیان باشد که ایشان تلقین کلمه توحید می کنند و بس حضرت می فرمایند که ما رسالت را ضم می کنیم تا شهادتین باشد چون در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۸

تشهد و کلمه اسلام و اذان و غیر آن مقرونند به یک دیگر، یا آن که خطاب به شیعیان باشد و مراد این باشد که ما که اهل البیتیم تلقین به رسالت می کنیم و بس از چند وجه یکی آن که اهل خانه ما همیشه متکلمند به کلمه توحید احتیاج ندارند که ایشان را تلقین به آن کنند و تلقین به رسالت ضرور است می کنیم، و یا آن که کلمه توحید لازم ندارد رسالت را چون بسیار هستند که اعتقاد بیگانگی الهی دارند و اعتقاد به رسالت ندارند اما هر

که اعتقـاد به رسـالت محمـد صـلی اللّٰه علیه و آله دارد البته اعتقاد بیگانگی الهی دارد چون عمـده رسالت آن حضـرت توحید است و می فرمودند که

أمرت ان اقاتل النّاس حتّی یقولوا لا اله الّا اللّٰه.

و یا از آن جهت که زیادتی قرب سـبب غفلت می شود چون حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله جد اهل البیت است و زیادتی قرب ایشـان را غافـل ساخته است از آن که بداننـد که از آن ایشان را سؤال خواهنـد کرد چنانکه خواهـد آمـد در تلقین فاطمه بنت اسـد که چون ملکین از خـدا و رسول پرسـیدند جواب گفت و چون از امام پرسـیدند متفکر شد حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که: ابنک ابنک با آن که کلمه رسالت مسـتلزم همه اعتقادات هست و از آن جمله است اعتقاد به امامت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم.

(و قـال رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله لقّنوا موتـاکم لاـ اله الّا اللّٰه فانّ من کان آخر کلامه لا اله الّا اللّٰه دخل الجنّه) در حـدیث موثق و احادیث قویه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که تلقین کنید مردگان خود را به کلمه توحیـد که هر که آخر کلاـم او کلمه توحیـد باشـد داخل بهشت می شود و این بعـد از تلقین بشـهادتین و ائمه معصومین است چون وارد شـده است که اول تلقین کبیر بکننـد و بعـد از آن کلمه توحیـد را بگوینـد تا بروند و محتمل است که از روی تقیه وارد شده باشد چون راویان این اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۹

همه سنیانند.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی

منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه حاضر شوید نزد شخصی که قریب به مردن باشد تلقین کنید او را به

اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله

یعنی تا آخر چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که چون وقت رفتن می شود شیطان از لشکر خود کسی را موکل می سازد که او را امر کند بکفر یا به شک اندازد او را در دینش تا وقتی که جان بدر رود پس چون حاضر شوید در وقت رفتن تلقین کنید او را به کلمات فرج و شهادتین و اقرار بائمه معصومین یکی بعد از یکی تا دیگر نتواند سخن گفتن. و ظاهر این حدیث آنست که تلقین به کلمات فرج و شهادتین و اقرار بائمه معصومین را مکرر کنند بر او تا بمیرد و حدیث عکرمه نیز خواهد آمد.

و شیخان در صحیح از عبد اللّه بن محمد روایت کرده اند که شخصی از اهل بیت من بیمار شد پس به عیادت او رفتم به او گفتم ای پسر برادر من ترا حق نصیحتی بر من هست اگر بگویم قبول خواهی کرد گفت بلی گفتم بگو

اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له

پس شهادت داد پس گفتم بگو

و انّ محمّدا رسول اللّه

پس شهادت به رسالت داد پس گفتم که این نفع نمی کند ترا تا یقین به خدا و یگانگی او نداشته باشی و یقین به محمد و رسالت او نداشته باشی گفت یقین دارم پس گفتم بگو

اشهد انّ علیا وصیّه و هو الخلیفه من بعده و الامام المفترض

الطّاعه من بعده

یعنی گـواهی می دهم که علی وصـی رسول خـدا است و خلیفه آن حضـرتست بعـد از او و امـامی است که اطـاعت او بر همه خلایق واجبست بعد از رسول خدا صلی اللَّه علیهما پس شهادت داد پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۰

گفتم که این نفع ندارد تا یقین نداشته باشی گفت یقین دارم پس ائمه معصومین را صلوات اللَّه علیهم یک یک می گفتم و او اقرار می کرد و می گفت یقین دارم پس انـدک زمانی شـد که او به رحمت خـدا واصل شـد پس اهل او جزع عظیم کردنـد و من از ایشان غایب شدم و بعد از آن به نزد ایشان آمدم دیدم که همه خوشـحالند گفتم شـما را چه شد و زنش را گفتم که ترا این صبر از کجا به همرسـید آن زن گفت و اللَّه که بواسـطه مردن او به مصـیبتی عظیم گرفتار شـدیم و صبر و خوشـحالی ما از جهت خـوابیست که دیشب دیـدم گفت آن مرده را دیـدم زنـده و سـلامت گفتم فلانـی گفت بلی گفتم تـو نمردی گفت بلی مردم و لیکـن نجـات یـافتم بـه کلمـاتی کـه تلقیـن کرد مرا بـه آن عبـد اللَّه حضـرمی و اگر تلقین او نمی بـود از جمله هالکـان خواهستم بود.

و در حـدیث کالصـحیح از معـاویه بن وهب منقولست که گفت مـا بیرون رفتیم بسـفر مکه و با ما مرد پیر صوفی عابـدی بود و لیکن سـنی بـود و نمـاز را تمـام می کرد در راه و بـا او پسـر برادرش بود و او شـیعه بود پس آن مرد پیر بیمـار شـد من به پسـر برادرش گفتم که کاش در این وقت مذهب حقرا بر

او عرض می کردی امید هست که حق سبحانه و تعالی او را نجات دهد اصحاب ما همه گفتند بگذارید تا بمیرد شاید عبادات او او را نفع دهد که بسیار خوش سلوکست پسر برادرش صبر نکرد و به او گفت ای عم مردمان بعد از حضرت سید المرسلین همه مرتد شدند مگر جماعتی قلیل و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بعد از رسول خدا خلیفه و واجب الاتباع بود و امامت حق او بود که غصب کردند آن مرد پیر آهی کشید و نعره زد و گفت من بر این دینم و مرد پس ما داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و علی بن سرّی این حکایت را به خدمت آن حضرت عرض نمود حضرت فرمود که او شخصی است از اهل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۱

بهشت علی بن سری عرض نمود که او مذهب حقرا یک لمحه دانست حضرت فرمودند که دیگر چه چیز از او می خواهید و اللّٰه که داخل بهشت شد.

[عاقلترین اوقات مؤمن حالت موتست]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اعقل ما یکون المؤمن عند موته) آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که عاقلترین اوقات مؤمن حالت موتست که حق سبحانه و تعالی به آن حجت بر بنده تمام می کند که اگر تلقین او کنند اعتقادات حقه را بفهمد و اگر شیاطین خواهند که او را از دین بدر برند جواب ایشان تواند گفت و اگر حقوق خدا یا خلق در ذمت او باشد وصیت کند و احتمالی دارد که از عقل بمعنی بستن باشد چنانکه می آید و لیکن بعید است و احادیث در معنی اول خواهد آمد.

(و قال الصّادق صلوات

اللَّه علیه اعتقل لسان رجل من اهل المدینه علی عهد رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فی مرضه الّذی مات فیه فدخل علیه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فقال له قل لا اله الّا اللَّه فلم یقدر علیه فاعاد علیه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فلم یقدر علیه و عند رأس الرّجل امرأه فقال لها هل لهذا الرّجل امّ فقالت نعم یا رسول اللَّه انا أمّه فقال لها أ فراضیه أنت عنه أم لا فقالت بل ساخطه فقال لها رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فانّی احبّ ان ترضی عنه فقالت قد رضیت عنه لرضاك یا رسول اللَّه فقال له قل لا اله الّا اللَّه فقال لا اله الّا اللَّه فقال له قل یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منّی الیسیر و اعف عنّی الکثیر انّک أنت العفوّ الغفور فقالها فقال له ما ذا تری فقال اری اسودین قد دخلا علیّ قال اعدها فاعادها فقال ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۲

تری «۱» فقال قد تباعدا عنّی و دخل ابیضان و خرج الاسودان فما اراهما و دنا الابیضان منّی الان یاخذان بنفسی فمات من ساعته) از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که در عهد حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله زبان شخصی بند شد در بیماری که در آن بیماری از دنیا رفت پس حضرت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نزد او آمد و فرمود که بگو: لا اله الّا اللَّه قدرت بر گفتن نداشت پس حضرت صلی اللَّه علیه و آله مرتبه دیگر فرمودند که بگو: لا اله الّا اللَّه نتوانست گفتن

و بالای سر آن مرد زنی بود حضرت به آن زن گفت که آیا این مرد را مادر هست آن زن گفت بلی یا رسول اللَّه من مادر اویم حضرت فرمودند که از او خوشنودی یا نه زن گفت از او ناخوشنودم پس حضرت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به او فرمودند که من دوست می دارم که تو از او خوشنود شوی مادر گفت از جهت خوشنودی تو یا رسول اللَّه خوشنود شدم پس حضرت به آن مرد گفت که بگو: لا اله الّا اللَّه او گفت لا اله الّا اللَّه پس حضرت فرمود که بگو: یا من یقبل تا آخر دعای که ترجمه اش اینست که:

ای خداوندی که اندکی از طاعات بندگان را قبول می کنی و بسیاری از گناهان را عفو می کنی عبادت اندک مرا قبول کن و گناهان بسیار مرا عفو کن به درستی که تو خداوندی که عفو می کنی و می آمرزی پس چون این دعا را خواند حضرت فرمودند که چه می بینی گفت دو سیاه می بینم که داخل شدند بر من حضرت فرمودند که مرتبه دیگر این دعا را بخوان پس خواند حضرت فرمودند که چه چیز می بینی گفت آن دو سیاه از من دور شدند و دو سفید داخل شدند و دو سیاه بیرون رفتند و دو سفید الحال نزدیک شدند و قبض روح من می کنند پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۳

همان ساعت مرد.

و کلینی بسند کالصحیح روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه قریب باین. و آن چه صدوق ذکر کرده است زیادتی دارد در دعا و حکایت مادر و این حدیث دلالت می کند بر آن که عقوق

مـادر سـبب سـختی جـان کنـدن است و دلالـت می کنـد بر اسـتحباب تلقین لا اله الّا اللّٰه و اسـتحباب تلقین این دعا چنانکه در حدیث کافی هست که حضـرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حاضر شوید در وقت حضور موت شخصی این دعا را تلقین او کنیـد که بخوانـد و دلالـت می کنـد که فرشـتگانی که قبض روح می کننـد نزد فسـاق بصـورت مهیب می آینـد یا جمعی از ایشان که با هیبتنـد می آیند بخلاف صـلحا و ممکن است که از جهت تخفیف عذاب چنین آیند و هم چنین سـختیها جـان کنـدن از جهت تخفیف عـذاب باشـد چنـانکه اخبار متواتره با ظواهر آیات بر آن دلالت می کننـد چنانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است که: هر مصـیبتی که به شـما می رسد به سـبب کردهای شـما است و حق سبحانه و تعالی از بسیاری عفو می فرماید.

و در حدیث صـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه وارد است که حضـرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودنـد که خداونـد عالمیان جل جلاله می فرماید که هر بنده که قابلیت الطاف من دارد و می خواهم که او را داخل بهشـت کنم مبتلاـ می سازم او را در بـدنش اگر کفاره گناهان شـد فبها و اگر نشـد جان کنـدن را بر او سـخت می کنم تا چون از دنیا برود هیـچ گنـاه بر او نمانـده باشـد پس او را به بهشت می برم، و هر بنـده که کارهـای بـد کرده است آن مقـدار که از قابلیت الطاف من افتاده است و می خواهم او را بجهنم برم و کاری چند کرده است از خوبیها بدنش را صـحیح می گردانم اگر جزای عملش شد و

اگر نه او را ایمن می گردانم از سلاطین که به او ضرری نرسانند پس اگر جزای عملش شد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۴

الا روزی او را بر او فراخ می گردانم اگر جزای عمل او شد و اگر نه جان دادن را بر وی آسان می گردانم تا چون نزد من آید او را حسنه نمانده باشد پس او را بجهنم برم.

و باین مضمون احادیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم، و حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهم.

[توجیه میت به طرف قبله]

(و سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن توجیه المیّت فقال استقبل بباطن قدمیه القبله) و در حدیث موثق کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست و چون این حدیث را از کتاب او نقل کرده است و سند صدوق به او صحیح است ظاهرش صحت حدیث است از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کرد معاویه بن عمار از روی میت را بقبله کردن که بچه عنوان بکنند و در کافی و تهذیب لفظ توجیه نیست پس حضرت فرمودند شکم پاهای او را بقبله کن.

و مشایخ محدثان و فقها این حدیث را در احتضار میت ذکر کرده اند و در لفظ حدیث چیزی نیست که دلالت بر احتضار کند و تعمیم می توان کرد آن را که شامل همه احوال باشد تا دفن، و لیکن استدلال نمی توان کرد چون عموم مجاز لازم می آید چون در وقت احتضار میت بر او اطلاق کردن مجاز است اگر چه در احادیث شایع است چنانکه گذشت و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که

در روی میت بقبله کردن فرمودند که روی او را بقبله می باید کرد و پاهای او را نیز بقبله می باید کرد و این حدیث نیز مثل سابق است.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از سلیمان بن خالد منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی از شما بمیرد رو بقبله چیزی بر او به پوشانید و هم چنین وقتی که او را غسل دهند در موضعی که غسل دهند کوی بکنند در برابر قبله که آب غسل به آن کو رود و شکم پاهای او و روی را بقبله کنند و این حدیث نیز مثل دو حدیث سابق است که از جهت احتضار نقل کرده اند و صریح نیست و ظاهرش آنست که بعد از مردن تا وقت دفن باید که پای میت بقبله باشد.

و در حدیث صحیح از یعقوب بن یقطین مرویست که از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما سؤال کردم که میت را در وقت غسل چگونه بخوابانند روی او را بقبله یا بر دست راست بخوابانند و روی او به جانب قبله باشد حضرت فرمودند که هر نحوی که آسان باشد و چون میت را غسل دادند دیگر می باید که بدست راست بخوابانند پس ممکن است که این حدیث مخصص احادیث سابقه باشد که بیان کند مراد از سه حدیث سابق تا فارغ شدن از غسل باشد. و ممکن است که در ما بعد غسل مخیر باشند میان هر دو شق و این اظهر است اگر چه اول اولی است و اللّه تعالی یعلم.

(و قال امیر المؤمنین صلوات

اللّٰه علیه دخل رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله علی رجل من ولد عبد المطّلب و هو فی السّوق و قد وجه لغیر القبله فقال وجّهوه إلی القبله فانّکم اذا فعلتم ذلک اقبلت علیه الملائکه و اقبل اللّٰه عزّ و جلّ علیه بوجهه فلم یزل کذلک حتی یقبض) و صدوق بسند موثق از زید پسر امام زین العابدین صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است از پدران خود از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله داخل شدند بر مردی از فرزندان عبد المطلب و او در جان کندن بود و روی او به جانب قبله نبود حضرت فرمودند که روی او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۶

را بقبله کنید که اگر چنین کنید فرشتگان متوجه او می شوند و حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت رو به او آورد تا قبض روح او کنند.

و این حدیث صریح است در رجحان استقبال در حال احتضار و این حدیث قرینه آنست که احادیث سابقه شامل حال احتضار نیز بوده باشند و لیکن وجوب یا استحباب ظاهر نمی شود خصوصا هر گاه بیان ثواب کنند چون غالب اوقات در واجبات ذکر وعید می کنند و در مستحبات ذکر وعد، و چون اکثر علما بر وجوبند احوط آنست که ولی میت میت را بگرداند بسوی قبله و اگر ولی نداشته باشد بر همه کس لازم است که او را بگردانند و اگر یک شخص به جا آورد از گردن دیگران ساقط می شود و هم چنین بقیه احکام میت از واجبات و مندوبات آن کفائی است چنانکه خواهد آمد.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه

علیه ما من احد یحضـره الموت الا و کل به ابلیس من شیاطینه من یامره بالکفر و یشکّکه فی دینه حتّی تخرج نفسه فاذا حضرتم موتاکم فلقّنوهم شـهاده ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله حتّی یموتوا) و از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که البته هر که وقت مرگش می شود شیطان بزرگ از لشکرهای خود که آن شیاطین فرزندان اویند موکـل می سازد یا ساخته است کسـی را که آن محتضـر را امر کنـد بکفر یا به شک انـدازد در دینش به وسوسـهای باطلش تا وقتی که جان او بدر رود پس چون حاضـر شوید بر سـر شخصـی که محتضـر باشد تلقین کنید او را شـهادتین تا شـیطان دست نیابـد چون هر گاه مشـغول اذکار می شود به فکر باطل نمی افتد یا آن که خاصـیت شـهادتین آنست که شـیاطین از او دور می شونـد و این نوع شـیاطین را عـدیله می گوینـد که اینها وسوسه می کننـد تا از دین حق عـدول کننـد و دعاء عـدیله بهتر اسـت خواندن چون مشهور است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۷

حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه و دعای اعتقاد نیز مناسب است و اللّه تعالی یعلم.

[توبه قبل از مرگ]

(و قال رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله فی آخر خطبه خطبها من تاب قبل موته بسنه تاب اللّه علیه ثمّ قال و انّ السّنه لکثیره و من تاب قبل موته بشهر تاب اللّه علیه ثمّ قال و انّ الشّهر لکثیر «۱» و من تاب قبل موته بیوم تاب اللّه علیه ثمّ قال و انّ یوما «۲» لکثیر من تاب قبل موته بساعه تاب اللّه

علیه ثمّ قال و انّ السّاعه لکثیره و من تاب و قد بلغت نفسه هذه و أهوی بیده إلی حلقه تاب اللَّه علیه) و آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله در آخر خطبه که فرموده اند در آخر آن خطبه فرمودند که هر که توبه کند پیش از مردنش به یک سال حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول می کند بعد از آن فرمودند که یک سال بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن به یک ماه حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول می فرماید، دیگر فرمودند که یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش به یک روز حق جل و علا توبه او را قبول می فرماید پس فرمودند که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از موت به یک ساعت حق عز و علا توبه او را قبول می فرماید، پس فرمودند که یک ساعت نیز بسیار است هر که توبه کند و جان به این جا رسیده است باشد و اشاره فرمودند به حلق مبارک خود حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول می فرماید.

و این خطبه را صدوق از طرق عامه روایت کرده است در عقاب الاعمال و خصوص این جمله را کلینی و صدوق بطرق کالصحیح روایت کرده اند و در همه هست بعد از ماه که فرمودند که ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از

مرگش به یک هفته حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول می فرماید پس فرمودند که یک هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن به یک روز الخ

و ظاهرا از نساخ افتاده باشد و در نسخهای غیر این موضع و او و من تاب نیست و در اینجا نسخ مختلف است اکثر دارد و معنی متغیر می شود زیرا که اگر و او باشد محمول بر افضلیت است بترتیب مذکور یعنی توبه کامل آنست که بعد از توبه یک سال تدارک کند و اقلا یک ماه و اقلا یک هفته و اقلا یک روز و اقل اقل یک ساعت تدارک کند اگر چه به وصیت باشد که حقوق خدا و خلق را از گردن خود بیندازد.

و بنا بر نسخه که و او نباشد دو احتمال دارد یکی آن چه مذکور شد و دیگر آن که حکمهای سابق منسوخ شده باشد بلا حق یا بعنوان تفویض و یا به عنوانی که جبرئیل مرتبه مرتبه چنین فرموده باشد و حضرت از جانب او یا با الهام یا تلقین روح القدس فرموده باشند و ظاهرا اول صحیح تر است و اللّٰه تعالی یعلم. و غرض صدوق از ذکر این حدیث در اینجا آنست که تلقین کنند محتضر را به توبه که اهم چیزهاست و نیکو متفطن شده است و اکثر غافل شده اند از این معنی. و حدیث ابن وهب گذشت، و حدیث عکرمه می آید و دلالت بر توبه دارد.

و در حسن کالصحیح از بکیر بن اعین از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما منقولست که حضرت آدم صلوات اللّٰه علیه مناجات کرد که خداوندا شیطان را بر من مسلط کرده ای و او را در رگ و ریشه بنی آدم راه داده ای در برابر آن از جهت من و فرزندانم چیزی مقرر

ساز حق سبحانه و تعالی فرمود که ای آدم از جهت تو این را مقرر ساختم که فرزندان تو هر یک که اراده گناهی بکنند ملائکه بر ایشان آن را ننویسند و اگر به جا آورند آن را یکی بنویسند و هر که از فرزندان تو اراده عمل خیری بکنند اگر آن را به جا نیاوردند یک حسنه در نامه عمل ایشان بنویسند و اگر به جا آورند یکی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۹

ده بنویسند آدم گفت خداوندا زیاده کن حق سبحانه و تعالی فرمود که مقرر ساختم که هر کس بدی بکند و استغفار کند او را بیامرزم آدم گفت خداوندا بیش از این می خواهم حق سبحانه و تعالی فرمود که توبه را از جهت ایشان مقرر ساختم و وقت آن را واسع گردانیدم تا جان به لب ایشان رسد حضرت آدم گفت خداوندا بس است مرا یعنی با ذریت من.

و در احادیث صحیحه متواتره وارد شده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم این مضمون و در احادیث متواتره صحیحه وارد شده است که گناه را تا هفت ساعت نمی نویسند شاید پشیمان شود اگر پشیمان شود نمی نویسند.

و در حدیث صحیح فضیل اینست که اگر بگوید پیش از هفت ساعت:

استغفر اللّٰه الّذی لا اله الّا هو عالم الغیب و الشّهاده العزیز الحکیم الغفور الرّحیم ذا الجلال و الاکرام و اتوب الیه

بر او نمی نویسند و اگر هفت ساعت بگذرد و از عقب آن حسنه یا استغفاری نکند ملک دست راست بملک دست چپ می گوید که بنویس بر این شقی محروم.

و در چند حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

وارد شده است که بعد از گناه هفت ساعت مهلت می دهند اگر سه مرتبه بگوید:

استغفر اللّه الّذی لا اله الّا هو الحیّ القیّوم و اتوب الیه

نمی نویسند.

و استغفارات دیگر نیز وارد شده است و ظاهرا باین عبارات بهتر باشد و مطلق پشیمانی کافی باشد با جزم به آن که بعد از آن نکند اگر چه بکند یا استغفار کند بهر عبارتی که باشد و بهترین عبارات دعاهایی است که از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم وارد شده خصوصا دعاهای توبه صحیفه کامله که در آنجا طریق مکالمه با جناب اقدس الهی را بیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۰

فرموده اند حضرت سید الساجدین بالهام حق سبحانه و تعالی و ظاهر است که مخلوق بدون تایید الهی چنین گفتگو نمی تواند کردن.

(و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن قول اللّه عزّ و جلّ «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» قال ذلک اذا عاین امر الآخره) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردند از معنی قول خداوند بزرگوار عظیم الشأن که فرموده است و نیست توبه از برای آن جماعتی که گناهان کنند تا وقتی که مرگ حاضر شود گویند که الحال توبه کردیم با آن که مخالفت دارد احادیث با ظاهر آیه بلکه با عمومات آیات توبه نیز حضرت فرمودند که مخالفت ندارد و مراد از وقت حضور مرگ آنست که بنده ملک الموت را به بیند یا بهشت یا دوزخ را در وقت مردن به او نمایند در آن وقت توبه مقبول و صحیح نیست چون الجا لازم می آید که به جبر به

توبه بدارند و آن قبیح است عقلا.

و از تفسیر این آیه ظاهر می شود که آن که حق سبحانه و تعالی قبل از این فرموده است که ترجمه اش اینست که قبول کردن توبه بر حق سبحانه و تعالی لازم نیست مگر توبه جمعی را که گناهان را از روی جهل و نادانی کرده باشند و به زودی توبه کنند یعنی پیش از دیدن امور آخرت یا پیش از آن که از بسیاری گناهان دل ایشان سیاه شود که اراده توبه بخاطر ایشان نرسد پس این جماعت را حق سبحانه و تعالی قبول می کند توبه ایشان را و حق سبحانه و تعالی داناست که توبه کرا قبول می باید کرد و حکیم است که توبه همه کس را قبول نمی کند بلکه توبه جاهلان را قبول می فرماید، پس ظاهر شد که تا امور آخرت را نه بیند جاهل است اگر چه شیخ ابو علی باشد یا شیخ بایزید.

و مؤید این است حدیث صحیح از جمیل که گفت از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۱

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که هر گاه جان به حلق رسد توبه عالم مقبول نیست یعنی در آن وقت عالم می شود یا اگر عالم شود که امور آخرت را به بیند پس حضرت این آیه را خواندند که إِنَّمَا التَّوْبَةُ الخ که ترجمه اش الحال گذشت.

و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر گناهی که بنده می کند از روی جهالت و نادانی می کند و اگر چه عالم باشد که در واقع جاهل است چون خود را در معرض مخالفت و استحقاق عقوبت الهی در آورده است نمی بینی که حق

سبحانه و تعالی حکایت فرموده است قول یوسف را که به برادران خود گفت که آیا می دانید که چه کرده اید با یوسف و برادرش بنیامین در وقتی که جاهل بودید پس ایشان را جاهل نامید چون خود را در معرض مخالفت و عقوبت الهی در آورده بودند.

و ممکن است که مراد از آیه توبه کامل باشد چنانکه از حدیث سابق ظاهر شد که هر که پیش از مرگ به یک سال توبه کند حق سبحانه و تعالی آن را قبول می کند و لیکن چون روایات بعنوان سابق وارد شده است متعین است که آن را ذکر کنند در تاویل و اللَّه تعالی یعلم.

(و اتی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله رجل من اهل البادیه له جسم «۱» و جمال فقال یا رسول اللَّه أخبرنی عن قول اللَّه عزّ و جلّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ فقال امّا قوله»

هُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ

فهی الرّؤیا الحسنه یراها المؤمن فیبشّر بها فی دنیاه و امّا قول اللَّه عزّ و جلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۲

فانّها بشاره المؤمن «۱» عند الموت یبشّر بها عند موته انّ اللَّه قد غفر لک و لمن یحملک إلی قبرک) و شخصی از صحرا نشینان که خوش هیئت و خوش صورت بود به نزد حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللَّه مرا خبر ده از تفسیر قول الهی که ترجمه اش اینست که آن جماعتی که ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی آورده اند و از حق سبحانه و تعالی خایفند و مخالفت الهی نمی کنند در

ترک واجبات و فعل محرمات یا در ترک واجبات و مستحبات و در فعل محرمات و مکروهات ایشان را بشارتست در زندگانی دنیا و در آخرت پس حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله فرمودند که اما بشارت در زندگانی دنیا پس آن بشارت خوابهای خوبست که مؤمنان می بینند و در آن خوابها ایشان را بشارت می دهند که شما به بهشت خواهید رفت و از جهنم خلاص خواهید شد یا حضرات رسول خدا و ائمه هدی را صلوات اللّٰه علیهم در واقعه می بینند و ایشان ایشان را بشارت به بهشت می دهند یا آن که چون بسیار در خواب می بینند حضرات را امیدوار می شوند به نجات و بهشت. و اما آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ایشان را در آخرت بشارت می دهند پس آن بشارتیست که مؤمن را می دهند در وقت مرگ که حق سبحانه و تعالی ترا آمرزید و کسانی را می آمرزد که ترا بردارند و به قبر رسانند.

اما جز و اوّل را کلینی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است بسند موثق کالصحیح و در حدیث صحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه مرویست که هر صباح حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می فرمودند به اصحاب خود که آیا بشارتی دارید یعنی خوابی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۳

خوب دیده اید که سبب خوشحالی باشد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که رای مؤمن و رؤیای مؤمن جزویست از هفتاد جزو از نبوت.

و از طرق عامه نیز احادیث بسیار در صحاح ایشان مذکور است که

حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هر دو معنی را فرموده اند هم مبشریت و هم جزویّت نبوت و قبل از این آیه حق سبحانه و تعالی فرموده است أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ یعنی آیا چنین نیست که بتحقیق و درستی و راستی که دوستان حق سبحانه و تعالی را خوفی بر ایشان نیست نه در دنیا و نه در عقبی و ایشان اندوهناک نخواهند شد بعد از موت.

و اکثر مفسرین بر اینند که آیه سابقه متمم این آیه است و بنا بر این بشارت به رؤیای صادقه مخصوص اولیاء اللّٰه است و این معنی مجربست که رؤیای دوستان الهی تخلف نمی کند بلکه تعبیر ندارد زیرا که ایشان همه چیز را چنانکه هست می بینند به اعتبار ربطی که به سبب محبت الهی ایشان را با جناب اقدس الهی بهم رسیده است و آیینه روح و سر و خفی ایشان چنان می شود که انوار لاهوتیه و جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه در آن منعکس می شود و به سبب محبت الهی محبوب الهی شده اند چنانکه فرموده است تعالی شانه یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ و دیگر فرموده است که وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که حق سبحانه و تعالی را شناخت و بزرگواری و عظمت او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۴

دانست منع می کند زبان را از کلامی که غیر ذکر الهی باشد و باز می دارد شکم را از خوردن مگر

بقدر ضرورت و به تعب می اندازد خود را بروزه روزها و عبادات شبها صحابه گفتند: پدرها و مادرهای ما فدای تو با یا رسول اللّٰه این جماعت اولیاء اللّٰه انـد حضـرت فرمودنـد که بتحقیق که اولیاء اللّٰه این صـفت دارنـد که اگر خاموش باشـند خاموشـی ایشـان همگی فکر است در صـفات و افعال و عظمت و جلال الهی و اگر سـخن می گوینـد سـخن گفتن ایشان همه ذکر الهی است و اگر نظر به جـایی می انـدازد نظر ایشان همگی عبرتست که در هر چه نظر می کننـد خـدا را می بیننـد پیشتر یا پست تر چنـانکه منقولست از افراد اولیا که هر یک از مقام خود خبر داده انـد که نظر نکردم در چیزی مگر آن که حق سـبحانه و تعالی را بعـد از آن دیـدم چنـانکه هر ذره از ذرّات عـالم دلیل علم است و قـدرت و ارادت و کمالاتی که بغیر از عقول انبیا و اولیا به آن کمالات کسی را راه نیست.

و جمعی گفته انـد که نظر نکردم در چیزی مگر آن که حق سـبحانه و تعالی را با آن دیـدم یا پیش از آن دیدم یا او را دیدم و بس دیگری را ندیـدم و اگر اولیاء اللّٰه سـخن گوینـد سـخنان ایشان همه حکمت است. و در اصـطلاح حدیث هر چه از جانب الهی فایض می شود آن را حکمت می گوینـد چون ایشان فانی فی اللّٰه شـده انـد باقی باللّٰه شـده اند و اگر راه روند بهر جا که رونـد نفعهای عظیم از ایشان به خلایق رسد و اگر نه اجلی باشد که حق سـبحانه و تعالی از جهت ایشان مقرر ساخته است قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک

چشم زدن از شوق ثواب الهی و خوف عقاب الهی. و ظاهر است که ثواب ایشان وصال و عقاب الهی هجرانست.

و از حضرت قبله العارفین و المحبین علی بن الحسین سلام اللّٰه و صلواته علیهما منقولست که اولیاء اللّٰه جمعی اند که ادا کنند فرایضی را که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۵

تعالی مقرر ساخته است، و عمل کنند به سنتهای حضرت سید الأنبیاء صلی اللّٰه علیه و آله، ورع و پرهیزکاری داشته باشند از محرمات الهی، و ترک کرده باشند دنیا و ما فیها را، و محبت ایشان منحصر باشد در حق سبحانه و تعالی یا دوستان او، و کسب حلال کنند بقدر ضرورت، و قصد ایشان بزرگی و بسیاری دنیا نباشد، و حقوق واجب الهی را به مستحقین برسانند پس این جماعتند که حق سبحانه و تعالی برکت می دهد در آن چه کسب کرده اند، و مثابند بر آن چه از جهت خود از پیش می فرستند، و پاره از اوصاف دوستان گذشت و دیگر خواهد آمد.

و غرض آنست که بشارت مخصوص ایشانست و رتبه محبان عظیم است و خوابهای مؤمنان بحسب قرب ایشان و محبت ایشان و بعد ایشان اختلاف عظیم دارد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که رؤیا بر سه نوع است یکی بشارتی است از جانب الهی مؤمنان را. و دیگر تخویف و ترسی است از جانب شیطان. و دیگر خوابهای پریشان است که اکثر اوقات به سبب غذاهای فاسده خیالات باطله بهم می رسد و از بقیه فکرهای ردیه نیز می باشد.

و صدوق از معاویه بن عمار روایت کرده است و سند صحیح به او

دارد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند بندگان الهی وقتی که بخواب می روند روح ایشان به آسمان می رود هر چه را در آسمان می بیند حق است و هر چه را در هوا می بیند خواب پریشانست و به درستی که ارواح لشکرهایند با یکدیگر مجتمع شده پس روحی که با روحی در عالم ارواح الفت به همرسانیده اند در بدنها با هم الفت دارند و هر چه از ایشان با هم الفت نرسانیده اند در آن عالم در این عالم نیز الفت بهم نمی رسانند پس چون روح

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۶

به آسمان می رود الفت و بغض در آنجا بهم می رسانند اگر الفت به همرسانیدند با هم در آنجا در زمین هم را می شناسند و هر چه در آنجا الفت بهم نرسانیدند در اینجا الفت ندارند.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که بسیار است که خواب می بینیم و چنانکه در خواب دیده ایم در بیداری بهمان نحو واقع می شود و بسیار است که خواب می بینیم و اثری از آن ظاهر نمی شود پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون مؤمن بخواب می رود روح او حرکت می کند به جانب آسمان پس هر چه را در آسمان می بیند نزد فرشتگانی که تقدیر و تدبیر اشیاء با ایشانست آن حق است و واقع می شود و هر چه را در زمین می بیند آن خواب پریشانست راوی گوید که من گفتم که روح مؤمن به آسمان می رود حضرت فرمودند که بلی من گفتم که هیچ در بدن نمی ماند حضرت فرمودند که اگر نماند بمیرد گفتم پس چگونه می رود؟

حضرت فرمودند که

نمی بینی که آفتاب در آسمان است و شعاعش در زمین است هم چنین روح در بدنست و حرکتش در آسمان است.

و از این حدیث ظاهر می شود که رفتن بعنوان مجاز واقع شده است در احادیث و ظاهرش آنست که روح مجرد باشد و تعلقی به بـدن داشـته باشـدماننـد تعلق عاشق به معشوق و چون در وقت خواب تعلقش کم می شود از بـدن ربطش به عالم علوی که خانه و مأوای اصلی اوست بهم می رسد و در آن عالم چیزها می بیند.

و آن چه به تجربه یـافته ام آنست که آدمی بهر چه ربطش بیشتر است در عـالم رؤیا که عالم مثال است از آن بیشتر می بینـد و جمعی که اولیاء اللّٰه اند چون ربط ایشان بجناب اقدس الهی پیش از همه چیز است خواب ایشان غلط نمی شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۷

خوابهـای دیگران بحسب ربـط ایشـان است تـا آن که بسـیار است که کفـار نیز هر گاه ریاضت می کشـند و ترک تعلقات می کننـد ایشان نیز از عالم سـفلیات خبرها می دهنـد و درست می شود بلکه چنان می شود که در بیداری نیز خبرهای صـحیح می دهنـد چون بیـداری ایشـان در قطع تعلقات حکم خواب دارد اما از عالم علویات خبری ندارنـد و اگر قصـد ایشان رضای الهی باشد حق سبحانه و تعالی البته حقرا به ایشان می نماید چنانکه فرموده است که وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا «۱» یعنی آن جماعتی که در راه ما مجاهده می نمایند از جهت رضای ما البته هدایت می کنیم ایشان را به راههای قرب خود.

و اظهر من الشمس است که مراد الهی از این جهاد، جهاد دشمنان دین نیست بلکه جهاد نفس و شیطانست چنانکه

در حـدیث کالصـحیح از حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیه منقولست که حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله لشـکری به جنگ دشـمنان دین فرسـتاده بودنـد چون برگشـتند حضـرت فرمودنـد که مرحبا جمعی را که جهاد اصـغر را به جا آورنـد و لیکن جهاد اکبر بر ایشان مانـده است گفتنـد یا رسول اللّٰه جهاد اکبر کدامست؟ حضـرت فرمودند که آن جهاد نفس است پس فرمودند که بهترین جهادها جهاد نفسـی است که در میان دو پهلوی اوست و آن مخالفت و منع نفس است از جمیع آرزوهـای او و چنـانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است که اما آن کسـی که از عقوبت الهی بترسـد یا از عظمت او و نهی کند نفس خود را از آرزوهای او پس به درستی که بهشت جا و مأوای او است و آیات و احادیث در این باب بسیار است بعضی از آنها را در شرح صحیفه کامله ذکر کرده ام به آن رجوع نمایند و اما بشارت در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۸

آخرت چنـانکه در ایـن حـدیث مـذکور است ظـاهر آنست که بعـد از مرگ است چنـانکه خواهـد آمـد و ممکن است که دو بشارت باشـد یکی نزد مرگ چنانکه در این حـدیثست و یکی بعـد از آن چنانکه بعد از این خواهد آمد و مناسب این مقام در تفسیر همین آیه وارد است احادیث که بعد از این مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

[کیفیه قبض روح ملک الموت]

(و قال الصادق صـلوات اللّٰه علیه قیل لملک الموت علیه السّـلام کیف تقبض الارواح و بعضها فی المغرب و بعضها فی المشرق فی ساعه واحده فقال ادعوها فتجیبنی قال فقال ملک الموت علیه

السّلام انّ الدّنيا بين يدىّ كالقصعه بين يدى احدكم يتناول منها ما شاء و الدنيا عندى كالدّرهم فى كفّ احدكم يقلّبه كيف شاء) و منقولست اين مضمون بسند قوى از آن حضرت صلوات اللّه عليه كه بملك الموت گفتند كه تو چگونه قبض روح چندين كس مى كنى در يك ساعت و يك زمان با آن كه بعضى از آنها در مغرب زمين است و بعضى در مشرق زمين پس ملك الموت گفت كه مى خوانم ايشان را و ايشان اطاعت مى كنند بعد از آن ملك الموت گفت كه كل دنيا نزد من به منزله كاسه ايست كه در برابر يكى از شما باشد و از هر جاى آن كه خواهد لقمه بردارد و جميع آن نزد من به منزله شاهى است كه در دست يكى از شما باشد و بهر نحو كه خواهد آن را بگرداند يعنى نزد شما دنيا بزرگ مى نمايد و نزد من صغير است و ملك الموت اگر مجرد باشد چنانكه بعضى گفته اند تصرفش در آسمانها و زمينها سهل است و اگر جسم لطيف باشد چنانكه اكثر علما بر آنند و ظواهر آيات و احاديث بر آن دلالت مى كنند نيز سهل است به آن كه چندين هزار دست داشته و بهر دستى قبض روح كسى را كند اگر روح جسم باشد مثل ملك و اگر مجرد باشد چنانكه مذهب اكثر علماى محققين است اشاره كافى است

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۱۵۹

چنانكه اول گفت كه مى خوانم ايشان را و ايشان اجابت مى كنند، و در اين صورت به آن نحو مى شود كه ملك امر كند او را به آن كه قطع تعلق از جسم كند يا به

روح بنمایند مراتب عالیه که از جهت او مقرر شده است او قطع تعلق از این جسم بکند مثل آن که شخصی پیش زنی عاشق باشد و زنی بسیار مقبول تر را ببیند عاشق او شود چنانکه بعد از این خواهد آمد.

[مؤمنی از دار دنیا بیرون نمی رود مگر به رضا و خشنودی]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه ما یخرج مؤمن «۱» من الدّنیا الّا برضی منه و ذلک انّ اللّه تبارک و تعالی یکشف له الغطاء حتّی ینظر إلی مکانه من الجنّه و ما اعدّ اللّه له فیها و ینصب له الدّنیا کالحسن ما کانت له ثمّ یخیّر فیختار ما عند اللّه عزّ و جلّ و یقول ما اصنع بالدّنیا و بلائها فلقّنوا موتاکم «۲» کلمات الفرج) و آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هیچ مؤمنی از دار دنیا بیرون نمی رود مگر به رضا و خشنودی او زیرا که حق سبحانه و تعالی پرده را از پیش چشم او بر می دارد تا جای خود را در بهشت ببیند و ببیند حور و غلمان و سایر چیزهائی را که حق سبحانه و تعالی از جهت او مهیا ساخته است و دنیا را نیز در نظر او در آورند به بهترین حالتی که دنیا را می باشد از برای کسی مثل ملک سلیمانی اگر له نباشد و بنا بر نسخه که له داشته باشد یعنی می نمایند دنیا را به او به احسن حالاتی که آن مؤمن را در دنیا بوده است یک وقتی بعد از آن او را مخیر می سازند که اگر می خواهی که در دنیا باشی ترا در دنیا احسن حالات دنیا خواهد بود و اگر این مراتب را می خواهی بگو پس او گوید که بچه

کار من می آید دنیایی که اگر ملک سلیمانی باشد بلاها دارد و محنتها لازمه اوست پس تلقین کنید مردگان خود را در وقت مرگ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۰

ایشان به کلمات فرج تا ایشان زودتر از این محنت کده دنیا خلاصی یابند و به آن مراتب عالیه برسند یا آن که چون کلمات فرج را می گوید درجات او عالی تر می شود.

[تلقین موجب نجات است]

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه لو ادرکت عکرمه عند الموت لنفعته فقیل للصّادق صلوات اللَّه علیه بما ذا کان ینفعه قال کان یلقّنه ما أنتم علیه) و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که اگر من عکرمه را در وقت مرگ در می یافتم که نمرده بود به او نفع می رسانیدم پس از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه چه نفع می توانست رسانیدن و می رسانیدند حضرت فرمودند که اگر می رسیدند و او زنده می بود او را تلقین می فرمودند به اعتقادات شما و اگر می گفت در آن وقت نجات می یافت.

و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقولست که ابو بصیر گفت که ما جمعی در خدمت آن حضرت بودیم و حمران برادر زراره نیز در آنجا بود که ناگاه یکی از آزاد کرده های حضرت آمد و به خدمت آن حضرت عرض نمود که عکرمه محتضر است و او آزاد کرده عبد اللَّه بن عباس بود و اعتقاد خارجیان داشت اما اعتقاد بسیار به حضرت امام محمد باقر داشت و همیشه تردد در خدمت آن حضرت داشت و

چون حق محبت داشت به او حضرت فرمودند بما که شما باشید تا من برگردم ما گفتیم چنین باشد پس حضرت رفتند و به زودی رجوع نمودند و فرمودند که اگر من عکرمه را در می یافتم پیش از آن که جان به حلق او رسد هر آینه تعلیم می کردم او را کلماتی که از آن منتفع می شد و لیکن وقتی رسیدم که کار او شده بود یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۱

امور آخرت را دیده بود و عقلش زایل شده بود و یا زبانش بند شده بود پس ابو بصیر گفت که من عرض نمودم که فدای تو گردم آن کلمات کدام کلماتست که به خارجی که بدتر از همه کفار است نفع می رساند حضرت فرمودند که و اللّٰه که آن کلمات اعتقاداتیست که شما دارید پس چون به محتضرین رسید تلقین ایشان کنید که شهادتین بگویند و امامت ائمه معصومین را نیز تلقین ایشان کنید که بگویند.

بدان که چون اصحاب نهروان کشته شدند از ایشان نه کس گریختند و نه مذهب گذاشتند که هر یک از ایشان را مذهب خاصی است و همه اعتقاد به خلافت شیخین دارند و با حضرت امیر المؤمنین بدند که حضرت یک گناه صغیره از او صادر شد و هر که یک گناه صغیره می کند کافر می شود و گناه آن حضرت به اعتقاد آن ملاعین این بود که حضرت چرا به حکمین راضی شدند با آن که در جنگ صفین وقتی که کار بر معاویه تنگ شد و نزدیک رسید که شکست خورند عمرو عاص به معاویه گفت که اصحاب علی احمقند این مکر به ایشان می زنم که قرآنها را

بر سر نیزه ها می کنیم و فریاد می کنیم که ما را با شما جنگی نیست ما با شما عمل می کنیم آن چه در قرآن است چون چنین کردند اکثر دست از جنگ داشتند و به خدمت حضرت آمدند که ایشان مسلمانند و ما مسلمان و ایشان ما را بکتاب خدا می خوانند ما چگونه با ایشان جنگ کنیم حضرت فرمودند که و اللَّه این مکر عمرو عاص است ایشان قرآن چه می دانند من بامر الهی که در قرآنست صریحا که فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِی ءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ جنگ می کنم و دیگر آیات و احادیث بر ایشان خواند فایده نکرد و گفتند مالک اشتر را بگو که دست از جنگ بکشد و اگر نه ترا گرفته به معاویه می دهیم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۲

مجملا همین ملاعین سبب ترک جنگ شدند و گفتند از این طرف جمعی و از آن طرف جمعی بنشینند و با هم از کتاب خدا بحث کنند تا هر که غالب شود او امام باشد حضرت فرمودند که از این طرف من بروم معاویه گفت که کی طرف علی می تواند شد او از همه کس اعلم است حضرت فرمودند که عبد اللَّه بن عباس بیاید گفتند که او نیز از علی است و مثل علی است شما ابو موسی اشعری را بفرستید چون ایشان حماقت او را می دانستند و از طرف ما عمرو عاص و هر چند حضرت مبالغه بیشتر فرمودند همین خوارج مبالغه بیشتر کردند تا عاقبت به مکر عمرو عاص آن شد که شد و در جمیع تواریخ مذکور و مسطور است و چون این ملاعین دانستند که اینها مکر عمرو عاص بود

شروع به مجادله کردند با حضرت که ما اگر بد کردیم تو چرا به گفته ما عمل می کردی تا عاقبت جنگ کردند و همه کشته شدند الا نه کس و هر یک از ایشان به طرفی رفتند و الحال خوارج عمان اباضیه اند که امید هست که به دولت قاهره مدفوع گردند و اگر عکرمه کافر فرنگی می بود احتمال نجات نسبت به او می رفت و لیکن از جمیع کفار بدتر بود و چنین کس قابل توفیق نبود.

لهذا حضرت صلوات اللّه علیه نرسیدند و غرض آن حضرت علی الظاهر این بود که مردم امیدوار شوند و فرض محال است که اگر بر فرض محال او برمی گشت ناجی می بود و مقام گنجایش بیش از این ندارد و تفصیل اینها را از مجالس المؤمنین طلب نمایند.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که و اللّه که اگر شخصی مدت عمر بت پرستی کرده باشد و در وقت رفتن شیعه شود آتش طمع در بدن او نمی کند هرگز بمقدار ذره یعنی هیچ عذاب نمی کشد.

[موت فُجأه سبب راحتی مؤمن است]

(و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انّ موت الفجاءه تخفیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۳

علی المؤمن و اخذه اسف علی الکافر) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند که مردن به ناگاه نسبت به مؤمنان سبک بار شدنست و نسبت به کفار گرفتنی است که سبب غم و الم ایشانست، و در بعضی از نسخ به جای علی عن است چنانکه در کافی است و به جای اخذه اسف، راحه و اسف است که معنی چنین باشد که مردن فجاه سبب سبک

بـاری است از گناهـان و راحت دنیوی است مؤمن را و سـبب تـاسف خوردن کفار است که کاش مـدتی بیماری می کشـیدیم ممکن بود که توبه کنیم و هم چنین است نسـبت به فساق اما مؤمن صالح همیشه کارهای خود را درست کرده است با خداوند خود و مشتاق لقای الهی است. و ظاهرا آن چه در اصل است صحیح است چنانکه در کافی است و نسخه دیگر تصحیف نساخ است.

و از حضـرت امـام محمـد بـاقر و حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیهما منقولست که هر کس پیش از روز چهاردهم بمیرد فجـاه مرده است چون بیماریهـا در کمتر از این شـفا می یابنـد و شب چهاردهم بحران اعظم است و محل خطر است پس می بایـد که البته وصـیت بکننـد و هم چنین بعد از چهاردهم نیز مبالغه بیشتر است اگر در چهاردهم عرق صـحت نکنند و بهتر آنست که همین که تب کنند وصـیت کنند و کاملتر آنست که مؤمن هر شب وصـیت او در زیر سرش باشد مبادا به ناگاه برود و حسرت خورد در آن نشأه که چرا وصیت نکردم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۴

و در روایت موثـق کالصـحیح از حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللّه علیه منقولست که پیش از زمـان حضـرت ابراهیم علیه السـلام مردمان فجأه می مردند حضرت دعا کرد که الهی از برای مرگ مرضی پیشتر بفرست تا به فکر مرگ افتند و تهیه خود بکارهای خیر و وصـیتها بکنند و سـبب صبر بازماندگان و تسـلی ایشان بشود و چون در بیماری مرتبه مرتبه احتمال مرگ بیشتر می شود و جفاها کشیده می شود و مرگ آسان می شود پس حق سبحانه و تعالی

تب را فرستاد و دیگر دردها را فرستاد.

[مرگ کفاره گناه هر مؤمنی است و تخفیف می دهد گناهان را]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه الموت کفّاره ذنب کلّ مؤمن) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که مرگ کفاره گناه هر مؤمنی است و تخفیف می دهد گناهان را یا بالکلیه مغفور می شود بحسب مراتب اشخاص و گناهان.

و در احادیث کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد است که فرمودند که تب قاصد مرگست و زندان الهی است در زمین و کثرت و شدتش از جهنم است و نصیب مؤمن از آتش جهنم همین تبست اگر مؤمن صالح باشد و از او صغایر واقع شده باشد بی دغدغه بیماری کفاره آن هست و اگر فاسق باشد گناهانش به سبب تب و درد و سایر مرضها تخفیف می یابد و اگر چیزی می ماند در جان کندن تخفیف می یابد و اگر بماند غالب اوقات در برزخ که قبر است سبک می شود و اگر چیزی بماند در صحرای قیامت بالکلیه مغفور می شود تا بجهنم نرود.

و احادیث بر این مضمون زیاده از حد و حصر است و ظاهر احادیث متواتره که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک طایفه از ایشان ناجی خواهد بود و باقی هالک اشعاری

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۵

بر این دارد چه اگر شیعه اثنی عشری بجهنم رود فرقی نخواهد بود میان این طایفه و سایر طوایف چنانکه سید المحققین ابن طاوس و غیر او از محدثین و علماء شیعه در این باب کتابها تصنیف کرده اند و لیکن عذاب قبر و پنجاه هزار سال قیامت سهل نیست و این اسباب سهل است عمده رحمت

الهی است بی سببی و شفاعت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین است که امیدواری عظیم به این هاست و خواهد آمد در باب تعزیه إن شاء اللّٰه تعالی.

(و قال صلوات اللّٰه علیه انّ بین الدّنیا و الآخره الف عقبه أهونها و أیسرها الموت) و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که به درستی که میان دنیا و آخرت که روز قیامت است یا بهشت و دوزخ هزار عقبه و گردنگاه هست سهل تر و آسانترین آنها مرگست با آن که منقولست که از حضرت خلیل اللّٰه و حضرت کلیم اللّٰه علیهما السلام پرسیدند بعد از مرگ که مرگ را چگونه یافتید ایشان گفتند که آن را یافتم مانند گوسفندی که زنده پوست آن را بکنند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که حضرت عیسی بن مریم به نزد قبر یحیی بن زکریا سلام اللّٰه علیهم آمد و دعا کرد تا حق سبحانه و تعالی او را زنده کرد پس زنده شد و از قبر بیرون آمد حضرت یحیی گفت از من چه می خواهی عیسی گفت می خواهم که مونس من باشی چنانکه بودی سابقا یحیی علیه السلام گفت یا عیسی هنوز سختی و گرمی مرگ از من ساکن نشده است می خواهی که باز مرا بدنیا آوری و مرتبه دیگر سختی مرگ را بکشم پس او باز به قبر خود رفت و ظاهرا سختی به اعتبار تعلقاتست و چون تعلق بهم نرسیده بود مفارقت روح مشکل نبود لهذا به آسانی مرد و به قبر رفت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۶

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه

علیه وارد است که جمعی از جوانان پادشاهزادگان بنی اسرائیل چند سال مشغول عبادت بودند و مقرر بود که پادشاه زادگان مشغول عبادت می شدند بعد از آن متوجه سیاحت شدند قلندروار از جهت آن که در هر شهری عبرتها حاصل کنند پس رسیدند به قبری در کنار راهی که آن قبر مندرس شده بود با یکدیگر گفتند که بیایید تا دعا کنیم الحال تا حق سبحانه و تعالی صاحب این قبر را زنده کند و ما از او بپرسیم که مزه مرگ را چگونه یافته است پس این دعا کردند

: أنت إلهنا یا ربّنا لیس لنا اله غیرک و البدیع الدّائم غیر الغافل الحیّ الّذی لا یموت لک فی کلّ یوم شأن تعلم کلّ شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیّت بقدرتک

پس شخصی از آن قبر بیرون آمد که موی سر و ریشش سفید بود و خاک از سر دور می کرد و چشم او متوجه آسمان بود پس به ایشان گفت بمن چکار داشتید گفتند می خواهیم که از تو بپرسیم که مزه مرگ را چگونه یافتی پس گفت که من نود و نه سال است که مرده ام و الم و مشقت مرگ از من نرفته است ایشان گفتند که چون می مردی در آن وقت سر و ریشت سفید بود گفت نه و لیکن چون صدا شنیدم که بیرون آی استخوانهای خاک شده جمع شد و روح در آن جا کرد و من گمان کردم که روز قیامت است بیرون آمدم و چشم به جانب آسمان داشتم که چگونه از هم خواهد پاشید از این ترس موی سر و ریشم سفید شد.

و ترجمه دعا اینست که

تو خداونـد مـايی ای پروردگـار ما، ما را بغير از تو خداونـدی نيست، توئی كه اشـيا را بعـد از عـدم موجود گردانيـدی، و خود هميشه بـودی، و غافـل نيسـتی از احوال و افعـال خلاـيق و زنـده كه ترا مرگ نيست و ترا هر روز كـاريست از ايجـاد خلاـيق و ميرانيدن و روزی دادن و تربيت كردن، دانائی كه همه چيز را می دانی بی آن كه كسی تعليم تو كرده باشد، خداوندا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۷

به قدرت خود اين مرده را زنده گردان.

اما هزار عقبه پس آن چه معلومست زنـده كردن و سؤال كرد است از اعتقادات كه نكير و منكر سؤال می كنند چنانكه خواهد آمـد. و امـا سؤال از اعمال پس اكثر اخبار دلالت می كنـد بر آن كه سؤال از آنها نخواهنـد كرد اما ثواب و عقاب خواهـد بود پس ممكن است كه به اعتبار هر عملی از اعمال خير ثوابی باشد و بر ترک آن عقوبتی و هم چنين بر عكس در اعمال شر پس ممكن است كه عقبات عبارت از غمها و المها باشد كه از ترک اعمال خير و فعل اعمال شـر او را حاصل شود يا اعم از عقبات مكروهـات و ترک مسـتحبات گيريم و هيـچ شـک نيست كه غمی كه مؤمن را حاصـل خواهـد شـد بواسـطه ترک بسـياری از مستحبات زياده از جفای جان كندنست.

و محتمل است كه عقبات تعلقات دنيوی باشـد كه به سـبب قطع آن به مرگ در غم باشـد زيرا كه جفای مرگ عمده اش جدا شدن از مألوفات و محبوبات است و نفس ناطقه را تعلقات بسيار به همرسيده است به سبب الفت با آنها نمی بينی كه هر

چنـد شخصـی بی تعلق باشـد اگر دزدی از او سـفالی ببرد به سـبب آن او را غمی حاصل می شود هر چنـد هزار کوزه در خانه داشته باشد و اگر انگشتی را از شخصی قطع کنند تا زنده است در غم است و مرگ عبارت از اینست که چشمان را کور کنند و گوشـها را کر کننـد و شـامه اش را زایل سازنـد و گویایی او را برطرف سازنـد، و بعـد از آن این اعضا را یک یک ببرنـد به سبب هر یـک از اینهـا نهـایت غم او را حاصـل می شـود و مرگ عبـارت از قطع همه اعضـا است، و عبـارت از گرفتن زنـان و فرزنـدان و امـوال و اسباب و برادران و خویشـان و آشـنایان همه است مگر کسـانی که بحکم موتـوا قبـل ان تموتوا قطع جمیع تعلقات کرده باشند از این جهت به ایشان ضرری نمی رسد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۸

اما اول در معنی عقبه اظهر است و اینها عین مرگست پس عقبات عبارت از عقوبات است و خلافی نیست در آن که عذاب قبر حق است و ضـغطه قبر حق است و سؤال رومان در صـحیفه کامله و در حدیث مشهور سلمان واقعست که او سؤال از یک یک از اعمال می کند و خبر می دهد که به سـبب این عملها مستحق این مقدار از عقوبات الهی هستی و به سبب این اعمال مستحق این ثوابها هستی.

و خلافی که هست در این است که آیـا عـذاب قبر جسـمانی است یـا روحانی، و خلافست که معاد روحانی حق است یا نه، و معاد روحانی عبارتست از بقای روح بعد از مفارقت بدن جمعی کثیر از متکلمین از معتزله

و غیر ایشان اعتقاد ایشان آنست که نفس ناطقه خونست یا بخار لطیف است که از جگر بـدل می رود که حیوانات نیز دارند و امثال این از مزخرفات بسیار گفته اند.

و آن چه یقینی است از آیـات و اخبار متواتره آنست که روح بعـد از خراب بـدن باقی است و آن یا جسـمی است لطیف مانند ملائکه و یـا روحی اسـت مجرد کـه تعلـق به بـدن دارد و مکـانی نیست و این مـذهب محققین است و این معنی اظهر است از دلایل عقلیه و نقلیه و نه چنین است که دلایل این مذهب افاده یقین کند که اگر کسی این اعتقاد نداشته باشد مؤاخذه باشد.

و اظهر آنست که ضـغطه قبر که خواهـد آمـد جسـمانیست و ما بقی روحانی است باین معنی که چون اعمال بد کرده است هر یک به صورتی مصور می شود از صورتهای درنـدگان و گزندگان و در عالم برزخ با او خواهند بود و هم چنین صـفات رذیله مثل بخل و حسـد و کینه و تکبر و عجب و امثال اینها مصور به صورتهای قبیحه که اقبـح از آن نباشـد می شوند و اگر صـفات حسنه و اعمال حسنه داشته باشد آنها مصور به صورتهای خوب می شوند.

و در این خلافست که عین آن صفات و اعمال باین صورتها می شوند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۹

حق سبحانه و تعالی به سبب آن اعمال این صورتها را می آفریند و با این کسند.

ظاهر اخبار و آیات بر معنی اول دلالت می کنـد و اهل کشف نیز چنین یافته انـد و تجربه نیز شاهد است بر این معنی نمی بینی که هر صفتی که بر آدمی غالب است در عالم خواب حیوانی

را می بینـد که آن صـفت بر او غالب باشـد مثلا هر گاه حرص بر او غالب باشـد موش را در خواب بیشتر از حیوانات دیگر می بینـد و اگر درنـدگی بر او غـالب باشـد سگ و امثال آن را می بینـد و اگر علم بر او غالب باشـد آب و شـیر را می بینـد و اگر بجناب اقدس الهی مربوط باشد انوار قدسـیه را مشاهده می کند و هر گاه آدمی ملاحظه نماید صـفات رذیله و حسـنه و اعمال قبیحه و حسـنه را زیاده از هزار می شود. و دور نیست که هزار کنایه از کثرت باشـد یا اصولش هزار باشد و فروعش را حساب نمی توان کرد و اللّٰه تعالی یعلم

[شیطان هنگام مرگ حاضر می شود]

(و قال الصّادق صـلوات اللّٰه علیه انّ الشّـیطان لیأتی الرّجل من أولیائنا عنـد موته عن یمینه و عن شـماله لیضـلّه عمّا هو علیه فیابی اللّٰه عزّ و جـلّ له ذلـک و ذلـک قـول اللّٰه عزّ و جـلّ یُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُـوا بِـالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیـاهِ الـدُّنْیا وَ فِی الْـآخِرَهِ) «۱» و حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که شـیطان می آید به نزد هر یک از دوسـتان و شیعیان ما نزد مرگ او و از دست راست و از دست چپ یعنی بهر وسـیله و هر وجهی تـا او را از راه دین بـدر برد و حق سـبحانه و تعـالی نمی گـذارد او را و اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ترجمه اش اینست که: اللّٰه تعالی ثابت قدم می دارد بر اعتقادات حقه آن جماعتی را که ایمان آورده اند بقول صحیح واقعی که آن اعتقادات حقه است در زندگانی دنیا و در آخرت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۰

و ظاهر این حدیث اینست

که مراد از آخرت وقت مرگست که شیاطین عدیله می آیند که مؤمن را از دین برگردانند و لیکن حق سبحانه و تعالی نمی گذارد. و لیکن اکثر مفسرین عامه و خاصه چنین تفسیر کرده اند که در زندگانی دنیا تا وقت مرگست و در آخرت قبر است چنانکه اخبار معتبره در این باب وارد شده است پس تاویل می باید کرد که مراد ثابت داشتن در دنیاست تا وقت مرگ و بعضی از احادیث مزبوره در سؤال قبر خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

[مؤمن محبوب خود را هنگام مرگ می بیند]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی المیّت تدمع عیناه عند الموت انّ «۱» ذلک عند معاینه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فیری ما یسرّه ثمّ قال اما تری الرّجل یری ما یسرّه و ما یحبّ فتدمع عیناه و یضحک) و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست در میت که چشمهای او آب ریزد فرمودند که آن در وقتی است که می بیند حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را بعنوان بشاشت و خوشحالی آب از دیده اش می آید پس حضرت فرمودند که نمی بینی که هر که چیزی را به بیند که از دیدن آن چیز مسرور شود یا محبوب خود را به بیند آب از دیده اش می آید و می خندد پس آن گریه خوشحالی است.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا رأیت المؤمن قد شخص ببصره «۲» و سالت عینه الیسری و رشح جبینه و تقلّصت شفتاه و انتشر منخراه فایّ ذلک رأیت فحسبک به) و منقولست بطرق متکثره که حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه مؤمن را به بینی که چشمش باز شد و

بهم نمی زند و آب از چشم چپ او روان شود و عرق از پیشانی او ریزد یا پیشانی او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۱

در عرق افتد و لبهای او بهم کشیده شود و بینی او کشیده شود پس هر یک از اینها را که از او به بینی ترا بس است در علامت رفتن از جهت کشیدن پای او بقبله و خواندن قرآن نزد او و تلقین او کردن و در آن که جنب و حایض را از پیش او بیرون کنند و در آن که بدانی که وقت آمدن حضرت رسول خدا و ائمه هدی است صلوات اللّٰه علیهم اما اگر مشتبه شود مرگش به این ها جزم نمی توان کردن که مرده است و بسیار است که در سکته بعضی از این حالات بهم می رسد.

[مؤمن هنگام مرگ نورانی می شود]

(و قال ابو جعفر «۱» صلوات اللّٰه علیه انّ آیه المؤمن اذا حضره الموت ان یبیضّ وجهه اشدّ من بیاض لونه و یرشح جبینه و یسیل من عینیه کهیئه الدّموع فیکون ذلک آیه خروج روحه و انّ الکافر یخرج روحه سیلا [أو سلّا] من شدقه کزبد البعیر کما یخرج نفس الحمار) و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه شنید که فرمودند که علامت احتضار مؤمن آنست که روی او سفید می شود زیاده از سفیدی که داشت یا از سفیدی سایر بدنش و طرف پیشانی او به عرق می افتد و از چشمهای او آبی روان می شود مانند آب گریه پس اینها علامت آن است که روح او بدر می رود و روح کافر از اطراف دهانش بیرون می رود یا سل می کنند و از اطراف دهانش بیرون می کشند مثل

کف دهـان شتر هم چنان که جان دراز گوش بیرون می رود. و در کافی او کما یخرج نفس البعیر است یعنی راوی شک دارد که حضـرت این عبارت را فرمود: کزبـد البعیر یا فرمود: کما یخرج نفس البعیر. و ظاهرا نساخ همزه را انـداخته اند و خر را بدل شتر آورده اند.

[آخرین مزه که آدمی می یابد در وقت مردن مزه انگور است]

(و روی انّ آخر طعم یجده الانسان عند موته طعم العنب) و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۲

روایـتی وارد شـده است که آخرین مزه که آدمی می یابـد در وقت مردن مزه انگور است که در دهـان خود می یابـد. محتمل است که بالخاصـیه چنین باشد، یا آن که انگور بهشت از جهت او بیاورند، یا حق سـبحانه و تعالی دهان او را شیرین کند چون بنده هر گاه بنده می خرد دهنش را شیرین می کند و در وقت رفتن از بندگی همه کس خلاص شده بنده خاص حق سبحانه و تعالی می شود دهانش را شیرین می کند تا به رحمت او امیدوار شود و اللَّه تعالی یعلم.

[ملک الموت چگونه قبض روح مؤمنان می کند]

(و سـئل رسـول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله کیف یتوفّی ملـک الموت المؤمن فقـال انّ ملـك الموت لیقف من المؤمن عنـد موته موقف العبد الذّلیل من المولی فیقوم هو و اصحابه لا یدنوا منه حتّی یبدأ بالسّلام یا [بالتّسلیم] و یبشّره بالجنّه) و از حضرت سید المرسـلین صـلی اللَّه علیه و آله پرسـیدند که ملك الموت چگونه قبض روح مؤمنان می کند حضرت فرمودند که ملك الموت در وقت مردن مؤمن نزد او می ایسـتد چنانکه بنده ذلیلی نزد آقای خود بایسـتد پس اول دور می ایسـتند خود و اصـحابش و به نزدیك او نمی آیـد تا أولا ابتـدا می کند به سـلام و او را بشارت می دهد به بهشت و بعد از آن به ادب نزد او می آید و جای او را به او می نماید و او را مخیر می سازد و چون مشغول جای خود می شود قبض روح او می کند.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه انّ المؤمن اذا حضره الموت وثقه ملك الموت و

لو لا ذلک لم یستقرّ) و در روایت سکونی از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که چون وقت مردن مؤمن می شود ملک الموت او را محکم می بندند تا بی تابی نکنند و اگر نه این باشد او قرار نگیرد و دور نیست که محکم بستن او عبارت از بشارت و نمودن جا باشد که به سبب آن قرار می گیرد پس گویا او را بسته است یا نسبت به اشخاص مؤمنان مختلف باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۳

بعضی که از صلحا و اتقیا باشند بنحو سابق با ایشان سر کند و فساق و فجار را به بندد و قرینه آن که در کلینی به جای المؤمن، المیت واقع است و بنا بر این حمل می توان کرد بر غیر مؤمن از منافقان و کفار و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد.

[هر کس که مرگ او را حاضر می شود حضرت رسول و ائمه معصومین را می بیند]

(و ما من احد یحضره الموت الّا مثل له النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله و الحجج صلوات اللّه علیهم حتّی یراهم فان کان مؤمنا یراهم «۱» بحیث یحبّ و إن کان غیر مؤمن یراهم «۲» بحیث یکره) و هر کس که مرگ او را حاضر می شود البته حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم که حق سبحانه و تعالی حجه خود را بر خلق تمام کرده است به امامت ایشان بعنوان مثال و جسد مثالی در برابر او در می آیند پس اگر مؤمن صالح است ایشان را بر آن نحوی که دوست می دارد می بیند یعنی به صورتهای خوب می بیند و ایشان او را بشارت می دهند به بهشت و اگر مؤمن نباشد می بیند ایشان را به عنوانی که دشمن او

باشد یا بشارت بجهنم.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که چون جان شما به حلق می رسد چشم شما روشن می شود یعنی از دیدن حضرات صلوات اللّٰه علیهم و اشاره است باین آیه: (وَ قالَ اللّٰهُ تَبارَكَ وَ تَعالی فَلَوْ لا إِذا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لكِنْ لا تُبْصِرُونَ «۳») بدان که این آیه از متشابهات آیات قرآنی است و تاویل آن را بغیر از خدا و رسول و اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم کسی نمی داند و اخبار بسیار در تاویل این آیه اشاره و تصریحا واقع شده است و ترجمه اش اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که چرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۴

وقتی که جان به حلق شما می رسد و شما در آن وقت نظر می کنید به میت جان را بر نمی گردانید به بدن میت اگر قدرت دارید و حال آن که ما نزدیکتریم به میت از شما و لیکن شما نمی بینید، و ظاهر آیه خطابست با حضّار محتضر آن جمعی که نزد آن شخصی که می میرد نشسته اند پس حاصل معنی این می شود که شما را اختیاری نیست در حیات و موت احدی و همه بدست واحد قهّار است جل شانه.

اما اشارات پس ممکن است که از لفظ و نحن اقرب باشد که ما اقربیم به او از شما یعنی خلفای ما به او اقربند که مراد از آن رسول خدا و ائمه هدی و ملائکه باشند صلوات اللّٰه علیهم یعنی نه شما را اختیاری هست که میت نمیرد و نه خبری هست که ما

با ایشان در چه کاریم عدم اختیار که ظاهر است و عدم خبر از چند وجه است یکی حضور حضرات بعنوان رحمت با مؤمنان و بعنوان غضب بـا غیر ایشـان، و دیگر نمودن جـای مؤمن را به او تـا از شوق جـان بدهـد، دیگر خطـاب مسـتطاب حضـرت رب الاربـاب کـه یـا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي «۱» دیگر فرسـتادن ملائکه رحمت از جهت خوبان و غضب از جهت بدان و غیر اینها که از اخبار بسیار ظاهر می شود پس بنا بر این تفسیر حدیث صحیح سابق که حضرت فرمودند که چشم شما روشن می شود جمیع اینها خواهد بود و هر یک نیز ممکن است که مراد باشد امـا جمیع اظهر است و احتمـال بعض بنـا بر آنست که حضـرات ائمه معصومین صـلوات اللَّه علیهم با هر کسـی در خور عقل او سخن فرموده اند و او را به نحوی بشارت داده اند چنانکه صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۵

نقل کرده است.

[چون جان به حلق می رسد جای او را در بهشت به او می نمایند]

(فقـال الصّـادق صـلوات اللَّه علیه انّه اذا بلغت النّفس الحلقوم اری مکـانه من الجنّه فیقول ردّونی إلی الـدّنیا حـتی اخبر اهلی بما اری فیقال له لیس إلی ذلک سبیل) و کالصـحیح از ابی بصـیر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد است که ابو بصیر گفت که آیه سابقه را خوانـدم و تفسـیر آن را از حضـرت طلبیدم و صدوق تغییری داده است اما ضـرر ندارد که فی الحقیقه اسـتدلال به آیه و خبر هر دو کرده باشـد اما به نحوی که وارد شـده بود نقل کردن اولی است پس حضـرت فرمودند که چون جان به حلق می رسد

جای او را در بهشت به او می نماینـد و او می گویـد که مرا بـدنیا فرستیـد تا خبر دهم اهل خود را به آن چه می بینم پس به او می گوینـد که هر گاه شخصـی از امور آخرت چیزی را دید دیگر راهی نیست او را بسوی برگشـتن بدنیا پس ذکر این آیه در این مقام با این تفسیر محتمل است که مراد صدوق این باشد که با دیدن حضرات دیدن مراتب بهشت نیز خواهد بود یا آن که چون جای خود را می بیند حضـرات را نیز خواهد دید و یا آن که این آیه را حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم بهر دو معنی تفسیر کرده اند و میان هر دو منافاتی نیست چه ممکن است که هم جای او را بنمایند و هم حضرات را به بیند.

و ممکن است که مراد حضـرت صادق صلوات اللّه علیه این باشد که ائمه هدی صلوات اللّه علیهم جای او را به او می نمایند و او که خواهد که اهل خود را خبر کند بهر دو معنی خبر کند یکی دیدن ایشان و دویم جای او در بهشت.

چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح عندی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که چون جان هر یک از شما به حلق می رسد به او بشارت می دهند که خاطر جمعدار که هر چه از آن خایف و ترسان بودی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۶

ایمن شـدی از آن و می گوینـد به او که رسول خـدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا پیش پیش تو می رونـد یعنی تا ترا به مراتب عالیه برسانند.

و در حدیث کالصحیح از سدیر صیرفی منقولست که به

حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه عرض نمودم که فـدای تو گردم یا ابن رسول اللّه آیا قبض روح مؤمن را به اکراه می کنند که او راضـی نباشد حضـرت فرمودند که نه و اللّه به درستی که چون ملک الموت از جهت قبض روح مؤمن می آید مؤمن جزع می کند و می ترسد پس ملک الموت می گوید که ای دوست خدا بی تابی مکن که بحق آن خداوندی که محمد صلی اللّه علیه و آله را به رسالت بخلق فرستاده است که من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان تو اگر حاضـر می بود ترا چشـمان خود را بگشـا و ببین پس ممثـل شود از جهت او حضـرات سـید المرسـلین و امیر المؤمنین و فـاطمه زهرا و بـاقی حضـرات ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم پس به او گوید که تو رفیق این جماعت خواهی بود و یک یک را به او بشـناساند دیگر نظر کند به بینـد که منـادی نـدا می کنـد از جـانب حضـرت رب العزه و می گویـد که یـا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای روحی که قرار تو با محمد و اهل بیت او خواهد بود چنانکه محبت ایشان در دل تو جا کرده است برو از این دنیای فانی بسوی پروردگار خودت و خوشـنود باش از ولایت و محبت اهل بیت و حق سبحانه و تعالی ترا به ثواب غیر متناهی خواهد رسانید پس داخل شو ای روح در زمره بنـدگان خاص مقرب که محمـد است و اهل بیت او و داخل شو در جنت من پس چون این خطاب به مؤمن می رسـد هیچ چیز نزد او محبوب تر از این نیست که قبض روح او کنند و

برسد به آن منادی که با آن منادی به بهشت رود در خدمت حضرات ائمه صلوات اللّٰه علیهم و از این حدیث ظاهر می شود که این خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب در وقت رفتن مؤمن است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۷

و در حدیثی معتبر از آن حضرت وارد شده است صلوات اللّٰه علیه که این خطاب با حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه است و منافات ندارد که خطاب با همه کس باشد حتی با زندگان نیز چنانکه ظاهر آیه عموم دارد و اهل کشف و مشاهده آنا فآنا به گوش هوش این خطاب را می شنوند و فی الحقیقه ایشان در حین مرگ اختیاری می شنوند که به آن مامورند و از اخبار متواتره ظاهر می شود که قرآن را ظهری هست و بطنی هست تا هفت بطن و در بعضی اخبار تا هفتاد بطن و لیکن از بطن قرآن کسی خبر ندارد مگر ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و اولیاء اللّٰه را نیز بهره داده اند و لیکن از برکات هدایات و ارشادات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و لیکن چون ولایت معنی است که بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی بر آن اطلاع ندارد اعتماد نمی توان کرد بر آن مگر بر اشارات و تنبیهاتی که از عبارت مستفاد شود.

مثلا در همین آیه جمعی گفته اند که حق سبحانه و تعالی را اشارات بسیار هست با دوستان خود که مستنبط و مستفاد می شود از الفاظ آیه مثل خطاب با او به مطمئنه یعنی قرار گرفته به یاد الهی چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ و هر دو آیه اشاره دارد

بر آن که می باید که قرار نفوس بذکر الهی باشد و اشعاری دارد بر آن که تا به مرتبه محبت الهی نرسد قرار نمی باشد و اضطرابست و اینها مجربست دیگر خطاب ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ یعنی بازگشت کن به پروردگار خود اشاره دارد به آن که نفس ناطقه پیش از خلق ابدان سالها با جناب اقدس الهی مربوط بوده است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی ارواح را پیش از خلق اجساد بدو هزار سال آفریده بود و در آن عالم ایشان را با جناب اقدس الهی و با ارواح مثل خود ربطها بود پس خطاب می رسد که چرا جای خود را و محل قرار خود را فراموش کرده پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۸

انا فانا گویا بنده مخاطب است زیرا که کلام الهی همیشه کلام الهی است و در هر زمانی با هر کس خطاب می کند.

دیگر إِلى رَبِّكِ اشاره دارد به آن که دور افتاده است بسیار و محتاج است به سیر إلی اللَّه.

دیگر اشاره است به آن که ای بنده همیشه من تربیت ترا در دار دنیا با هزار مخالفت کرده ام اگر در مقام موافقت درآیی ترا فرو نخواهم گذاشت.

دیگر اشاره است به آن که من آن قدر تربیت تو کرده ام و می کنم که جا دارد که تو هم کنی که پرورش من مخصوص تست.

دیگر در کلمه راضیه مرضیه اشاراتست به آن که می باید رجوع تو به پروردگارت از روی خوشنودی باشد و این ممکن نیست تا به مرتبه محبت و عشق نرسد گویا طلب عشق کرده است و گویا چون عاشق می شود معشوق خواهد شد و فانی خواهد

شـد از جمیع ارادات خود و باقی خواهـد شد به خداوند خود و متخلق خواهد شد به اخلاق خداوند تا قابل خطاب فَادْخُلِي فِي عِبادِي شود و اشاره است به آن که بنـدگان خاص من ایشان بنـدگان مننـد و غیر ایشان بنـده نفس و شـیطانند و چون کمالات سابقه را به همرسانیدنـد داخل می شوند در سـلک مقربانی که: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» «۱» و هم چنین همنشین او می شوند یعنی همیشه با محبت الهی اند و لمحه ای از یاد او غافل نمی شوند و این مرتبه اعلی مراتب جنانست و بهشت مقربان است و لهذا خطاب فرمودند که:

وَ ادْخُلِي جَنَّتِي و اضـافه به خود نمودن بـا آن که همه چیز ازوست اشـاره است به آن که جنت حقیقی اینست و از این اشارات دیگر مستفاد می شود که حصر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۹

نمی توان کردن و این نحو اشارات و تنبیهات در هر آیه و حدیثی هست وَ ما يَعْقِلُها إِلَّا الْعالِمُونَ «۱» و این اشارات را نمی یابند مگر عالمان حقیقی که اولیاء اللّه انـد و گاهگاهی متوجه بعضـی از اشارات می شوم تا بنـده غافل نشود و نباشد از جماعتی که حق سبحانه و تعالی مذمت ایشان فرموده چه قرآن مجید مشحون است از مذمت کسانی که تدبر نمی نمایند و از مدح متدبران و متفکران امید که حق سبحانه و تعالی همه را از این خواب غفلت بیدار کند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که چون بنده محتضر شد و زبانش بند شد حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم می آیند پس حضرت رسول اللّه صلی اللّه

علیه و آله بر دست راست او می نشیند و حضرات امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بر دست چپ او پس حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می فرمایند به او که آن چه را امید به آن داشتی از مراتب عالیه بهشت الحال به آن خواهی رسید و آن چه از آن ترسان بودی از عذاب الهی ایمنی و خاطر جمع دار که حق سبحانه و تعالی ترا بخشید پس جای او را در بهشت به او می نمایند و به او می گویند که این منزل تست در بهشت اگر می خواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا در دنیا بدهند از طلا و نقره آن قدر که خواهی او گوید که مرا احتیاجی بدنیا نیست پس در آن محل روی او سفید می شود و پیشانی او در عرق می افتد و لبهاش در هم کشیده می شود و بینی اش کشیده می شود و از چشم چپش آب روان می شود پس هر یک از این علامات را که به بینی بس است در دانستن حضور ایشان صلوات اللّٰه علیهم یا در حضور مرگ پس چون جان از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۰

بدن بیرون رود مرتبه دیگر دنیا و آخرت را بر او عرض می کنند و او اختیار آخرت می کند، پس چون غسلش می دهند حضرات صلوات اللّٰه علیهم حاضرند و دعا می کنند که حق سبحانه و تعالی او را از گناهان پاک کند یا مدد می کنند در غسل و گردانیدن او از دست چپ بدست راست و بر عکس پس چون او را کفن کنند و در تابوت گذارند و متوجه قبر شوند روح او پیش پیش تابوت

رود و ارواح مؤمنان استقبال او کنند بر او سلام کنند و بشارت دهند او را به آن چه حق سبحانه و تعالی از جهت او مهیا ساخته است از نعمتهای بهشت پس چون او را در قبر گذارند و قبرا پر کنند روح را در بدن او در می آورند تا رانهای او پس از اعتقادات او سؤال می کنند. پس اگر خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را اعتقاد امامت داشته باشد و جواب ملکین بگوید در بهشت را بر روی او بگشایند تا همیشه از نسیم بهشت و بوهای خوش آن و روشنایی آن به او رسد، پس گفتم فدای تو گردم ضغطه و فشارش قبر چه شد که بیان نفرمودید حضرت فرمودند که هیهات مؤمنان را فشارش قبر نمی رسد و اللّٰه که هر جزوی از زمین که مؤمن بر آن راه رفته باشد بر جزوی دیگر فخر می کند و می گوید که مؤمن بر من راه رفت و بر تو نرفت و زمین قبر به مؤمن می گوید که و اللّٰه که من ترا دوست می داشتم در وقتی که تو بر پشت من راه می رفتی الحال که در من داخل شدی خواهی دید که با تو چها خواهم کرد از خوبیهایش تا چشم کار کند بهشت را بیند یا قبرش را فراخ گردانند ثلث فرسخ.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که می فرمودند که و اللّٰه که عبادات شما شیعیان را قبول می کنند و اللّٰه که شما را می آمرزند و بس و جفای شما تا وقتی است که جان به حلق رسد.

دیگر شروع می شود در فرح

و خوشحالی و چشم روشنی به مرتبه که همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۱

کس آرزوی منزلت شما کنند و چون جان به حلق می رسد و میت محتضر می شود حاضر می شوند حضرات رسول اللّٰه و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به نزد حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می آید و می گوید که این شخص از محبان ما بود و اهل بیت را دوست می داشت پس یا رسول اللّٰه شما او را دوست دارید و حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به جبرئیل می فرماید این شخص دوستار خدا و رسول و اهل بیت رسول بود پس تو او را دوست دار و جبرئیل بملک الموت گوید که این شخص دوست می داشت خدا و رسول را و اهل بیت رسول را صلی اللّٰه علیه و علیهم پس تو او را دوست دار و با او رفق کن پس ملک الموت پیش او آید و گوید که ای بنده خدا خود را به سبب اعتقادات خوب آزاد کرده از آتش جهنم اما آن چه از آن خوف داشتی از عذاب الهی حق سبحانه و تعالی ترا بخشید و آن چه امید داشتی از رحمت الهی به آن رسیدی بشارت باد ترا که محشور خواهی بود با حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم پس جان او را به آسانی از بدن بیرون آورد پس جامه بهشتی با بوی خوش بهشت که با خود آورده باشد او را به آن به پوشاند و او را بوی خوش کند و بعد از آن حله زردی از حلهای

بهشت به او پوشانند پس چون او را به قبر برند از نسیم و بوهای بهشت به او رسد و قبر او را یک ماهه راه از پیش رو و دست راست و دست چپ فراخ گردانند و قبر عبارتست از عالمی که روح در آنجا خواهد بود و بیان آن در ضمن اخبار خواهد شد پس به او گویند که بخواب مانند شخصی که داماد شده باشد بر بسترهای نفیس و خوابیدن عبارتست از استراحت بدن در قبر و استراحت روح در عالم مثال و به او گویند که بشارت باد ترا به راحت و نسیم بهشت و باغستانهای با نعمت غیر متناهی بهشت که داخل آن خواهی شد و خداوند عالمیان از تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۲

خوشنود است پس هر وقت که خواهد به زیارت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم می رود در مراتب عالیه ایشان و در خدمت ایشان می خورد از طعامهای ایشان و شرابهای ایشان و در خدمت ایشان صحبت می دارد تا آن که خروج فرماید مهدی صاحب الزمان صلوات اللّٰه علیه پس چون حضرت خروج کند گروه گروه از شیعیان را زنده می کنند و لبیک اللّٰهمّ لبّیک گویان به خدمت آن حضرت می آیند پس در آن محل سنیان باطل به شک می افتند که آن چه شیعه می گفتند احتمال دارد که راست باشد و مذاهب فاسده همه بر طرف خواهد شد اما شیعیان چنین که مذکور شد بسیار کمند پس صبر کنید که آن جماعتی که بی صبری می کنند بعنوان خروج یا برگشتن از دین هالکند و ناجی جمعی اند که اعتقاد دارند بوجود آن حضرت و از حق سبحانه و تعالی سؤال می کنند

که نزدیک گرداند ظهور آن حضرت را.

و اشاره باین معنی دارد که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که یا علی وعده ما و تو در وادی السلام است که بهشت باشد یا نجف اشرف که خواهد آمد.

و حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون محتضر می شود کافر که غیر اثنی عشری باشد حضرات رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت صلوات اللّٰه علیهم حاضر می شوند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه پیش می آید و می گوید یا رسول اللّٰه این شخص دشمنی با اهل بیت می کرد تو او را دشمن دار و حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به جبرئیل می فرماید که ای جبرئیل این شخص دشمنی می کرد با خدا و رسول و اهل بیت رسول تو او را دشمن دار و جبرئیل می گوید که ای ملک الموت این شخص دشمن خدا و رسول و اهل بیت رسول بوده است تو او را دشمن دار و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۳

جان او را به سختی بگیر پس ملک الموت پیش آید و گوید که ای بنده خدا آیا خود را خلاصی دادی از آتش جهنم به محبت اهل بیت آیا برات ایمنی از عذاب الهی گرفتی به سبب محبت ایشان آیا چنگ در دامان متابعت ایشان زدی که به سبب آن داخل بهشت شوی او گوید که نه، پس ملک الموت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا به غضب و عذاب الهی و آتش جهنم اما آن چه از آن ترسان بودی به آن رسیدی پس به سختی

تمـام جـان او را بیرون آورد پس سـیصد شـیطان موکـل سازنـد به روح او که همه آب دهـان بر روی او اندازنـد و روح او در عذاب باشد پس چون او را در قبر در آوردند دری از درهای جهنم بر روی او گشایند که گند جهنمیان و زبانه آتش در قبر او در آید و در این عذاب باشد تا روز قیامت.

و در موثق کالصـحیح از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه منقولست که چون جان به حلق رسد فرشته می آید و می گوید که ای فلان امید از حیات بردار و خاطر جمعدار که عذاب الهی به تو نمی رسد یا از محنت دنیا فارغ شدی.

و در موثق کالصـحیح از آن حضـرت منقول است که فرمودنـد که چون جان به سـینه می رسـد می بینـد. و عقبه اسـدی گفت گفتم که چه چیز می بینـد فرمودنـد که حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله را می بیند و حضـرت می فرماید که منم رسول اللّٰه بشارت باد ترا پس حضـرت فرمودنـد که دیگر امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه را می بینـد و حضـرت می فرماید که منم علی بن ابی طالب که تو او را دوست می داشتی آمـده ایم که ترا نفع برسانیم و از محنتها نگاهـداری کنیم که به تو نرسد، عقبه گفت گفتم که آیا ممکن است که کسـی حضـرات را به بیند و باز بدنیا آید که شـفا یابد از آن مرض حضـرت فرمودند که نمی شود همین که می بینند ایشان را می روند از این دنیا و این بشارت را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۴

فرموده است که آن جماعتی که ایمان آورده اند، و پرهیزکارند

ایشان را بشارت می دهند در زندگانی دنیا و در آخرت و مبدل نمی شود و تغییر نمی یابد کلمات الهی در وعدها یعنی هر وعده که کرده است چنان می شود و پیش گذشت که جای او را در بهشت به او می نمایند و منافات ندارد که آن بشارت مشتمل بر همه باشد.

و قریب باین اخبار بحسب معانی احادیث بسیار وارد شده است بر این اکتفا شد اگر چه طولی به همرسانید و لیکن ضرور بود چون معاد از ارکان دین است.

[چه کسی جانها را می گیرد]

(و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن قول اللّه عزّ و جلّ «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها» «۱» و عن قول اللّه عزّ و جلّ «قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» «۲» و عن قول اللّه عزّ و جلّ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ، و الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ» «۳» و عن قول اللّه عزّ و جلّ «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا» «۴» و عن قول اللّه عزّ و جلّ «وَ لَوْ تَرى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلائِكَةُ» «۵» و قد یموت فی السّاعه الواحده فی جمیع الآفاق ما لا یحصیه الّا اللّه عزّ و جلّ فکیف هذا فقال انّ اللّه تبارک و تعالی جعل لملک الموت اعوانا من الملائکه یقبضون الارواح بمنزله صاحب الشرطه له اعوان من الانس یبعثهم فی حوایجه فتتوفّیهم الملائکه و یتوفّیهم ملک الموت من الملائکه مع ما یقبض هو و یتوفاهم اللّه عزّ و جلّ من ملک الموت) و منقولست که از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۵

صلوات اللّه علیه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اللّه تعالی قبض ارواح می کند در وقت مردن ایشان و جائی دیگر می فرماید که

بگو یا محمد که قبض روح شـما می کند فرشته که موکل است از جهت موت شما که آن عزرائیل است و مسمی است بملک الموت و جائی دیگر فرموده است در تعریف و مـدح خوبان که آن جمعی که قبض ارواح ایشان می کنند فرشـتگان در حالتی که ایشان طیب و پاکیزه انـد از بدیها و مزینند به خوبیها و در مذمت بدان فرموده اند که آن جماعتی که فرشـتگان قبض ارواح ایشان می کنند در حالتی که سـتم کنندگانند بر نفسهای خود به سبب معصیت، و جائی دیگر فرموده است که قبض روح میت می کنند رسولان ما، و جائی دیگر فرموده است که اگر ببینی که فرشـتگان قبض روح کافران می کنند بچه عنوان می کنند هر آینه تعجب کنی پس جمع بین الایات چون می شود.

و مع هذا اگر ملک الموت تنها قبض ارواح کند چگونه ممکن است و حال آن که در یک ساعت در اطراف عالم آن قدر می میرند که حساب آنها را نمی تواند کردن بغیر از حق سـبحانه و تعالی پس حضـرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی از جهت ملک الموت مـدد کاران مقرر ساخته است از فرشـتگان که ایشان قبض ارواح می کننـدماننـد سـردار لشـکر یا سردار پهلوانان لشـکر یا حکام که نوکران و مدد کاران از آدمیان دارند که بواسطه کارهای خود به جاها می فرستند هم چنین ملک الموت این فرشـتگان را می فرسـتند و ایشان قبض روح بسـیار کس می کننـد و به قبض ملک موت می دهند غیر آن چه خود قبض روح ایشان می کند و همه را به قبض الهی می دهد ملک الموت.

و ظاهر این خبر آنست که قبض همه متحقق

می شود و ممکن است که مراد این باشد که چون به فرموده الهی است گوییا که حق سبحانه و تعالی قبض کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۶

است و هم چنین ملك الموت و این مجاز شایع است چنانکه هر گاه پادشاهی وزیرش را حکم کند که قصری از جهت او بسازد و وزیر بنایان را بدارد که بسازند نسبت به همه می دهند که او ساخته است در بنّا حقیقه و در پادشاه و وزیر مجازا.

[دوست حضرت امیر المؤمنین آن حضرت را در سه موضع می بیند]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ ولیّ علیّ صلوات اللَّه علیه یراه فی ثلاثه مواطن حیث یسره عند الموت و عند الصّراط و عند الحوض) و به اسانید متواتره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم منقولست که دوست حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه آن حضرت را در سه موضع می بیند به عنوانی که مسرور شود به شفاعت و نجات یکی در وقت مردن که احادیث دیگر نیز گذشت دویم نزد صراط که حضرت بجهنم خطاب فرماید که این از منست و آن از تو و دوستان آن حضرت مثل برق از صراط عبور کنند، دیگر نزد حوض کوثر که ساقی آن حوض آن حضرتست و باقی ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم.

و احادیث متواتره از عامه و خاصه وارد شده است که دشمنان آن حضرت را از آن آب بهره نیست.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمود که و اللَّه که هر کس بر دشمنی من بمیرد البته مرا خواهد دید در وقت مردن به عنوانی که از جهت او بد

باشد و هر که با دوستی من از دنیا برود در وقت مرگ مرا خواهد دید به عنوانی که محبوب او باشد و حضرت امام محمد باقر فرمودند که چنین است و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نیز حاضر شود در دست راست او بمثل حضرت امیر المؤمنین.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۷

و در حدیث کالصحیح منقول است از عبد اللّٰه بن ابی یعفور که خطاب جهنی با من معامل بود و عداوت آل محمد صلوات اللّٰه علیهم داشت و هم صحبت بود با نجده خارجی و او بیمار شد به عیادت او رفتم از جهت معامله که با او داشتم و از جهت تقیه دیدم که در بی هوشی مرگست و می گفت مرا با تو چکار است یا علی پس خبر دادم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را به آن چه دیده بودم حضرت فرمود که بحق پروردگار کعبه که علی را دیده است برب کعبه که او را دیده است به خداوند کعبه که او را دیده است.

و از ابی سعید خدری از طرق عامه منقولست که حضرت سید المرسلین فرمودند که هر کسی که حق سبحانه و تعالی دوستی اهل بیت من او را روزی کرده باشد پس او را خیر دنیا و آخرت داده است و کسی شک نکند در آن که او از اهل بهشت است به درستی که در دوستی اهل بیت من بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت.

اما ده در دنیا اول: ترک دنیا و محبت دنیاست.

دویم: حرص است بر علم. سیم: پرهیزکاریست در دین.

چهارم: رغبت است در عبادت.

پنجم: توبه است

پیش از مرگ.

ششم: توفیق نماز شب است که به رغبت تمام می کند.

هفتم: ناامیدیست از آن چه در دست مردمان است.

هشتم: حفظ کردن اوامر و نواهی الهی است به آن که اوامر را به جا آورد و نواهی را ترک کند.

نهم: دشمنی دنیاست.

دهم: سخا و کرم است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۸

و اما در آخرت پس اول: آن که دیوان او و نامه عمل او را نگشایند.

دویم: ترازوی عمل از جهت او نصب نکنند.

سیم: نامه عمل او را بدست راست او دهند.

چهارم: از جهت او بنویسند براتی از آتش دوزخ.

پنجم: روی او سفید باشد در آن روز.

ششم: حلّهای بهشت را در او پوشانند.

هفتم: او را شفاعت دهند در صد کس از اهل بیت او.

هشتم: حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت به او نظر کند.

نهم: تاجی از تاجهای بهشت بر سر او گذارند.

دهم: آن که داخل بهشت شود بی حساب پس خوشا حال دوستان اهل بیت من و چون چنین نباشد که حق سبحانه و تعالی محبت ایشان را مزد رسالت آن حضرت کرده است با آن که هیچ پیغامبری را مزد بر رسالت کرامت نفرموده است مگر آن حضرت را.

و باز از طرق ایشان از جابر بن عبد اللّٰه انصاری منقولست که روزی در خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بودم که ناگاه رو به جانب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند و فرمودند که می خواهی ترا بشارت دهم یا ابا

الحسن، حضرت فرمودند بلی یا رسول اللّه، حضرت فرمودند که اینک جبرئیل از جانب خداوند جلیل آمده است و می گوید که حق سبحانه و تعالی شیعیان و دوستان ترا نه خصلت کرامت کرده

است.

اول: آسانی مرگ.

دویم: انس در وحشت قبر که فرشتگان به زیارت او آیند.

سیم: نور در ظلمت قبر و قیامت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۹

چهارم: ایمنی از ترس عظیم روز قیامت.

پنجم: عدالت نزد میزان به آن که میزان حسناتش سنگین باشد یا نسنجند عمل او را.

ششم: گذشتن از صراط مثل برق.

هفتم: خلاصی از جهنم.

هشتم: داخل شدن در بهشت پیش از همه کس.

نهم: آن که نور ایشان سعی کند در پیش ایشان و از دست راست ایشان یعنی منور باشند.

و ایضا صدوق از طرق صحاح عامه نقل کرده است از عبد اللَّه بن عمرو بن الخطاب و به چند سند از طرق ایشان دیده ام از عمر بن الخطاب که گفت سؤال کردیم از حضرت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله از حال و رتبه علی بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه پس حضرت غضبناك شدند و فرمودند که چه بر این داشته است جمعی را که سخن گویند از حال کسی که منزله و مرتبه او نزد حق سبحانه و تعالی مثل منزله و مرتبه من است بغیر از نبوت.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد حق سبحانه و تعالی از او خوشنود است و هر که خدا از او خوشنود است جای او در بهشت است. آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد از دنیا بیرون نرود تا او را از شراب کوثر آب بدهند و میوه درخت طوبی بخورد و جای خود را در بهشت به بیند؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد

حق سبحانه و تعالی نماز و روزه و عبادات شب او را قبول کند و دعای او را مستجاب گرداند.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد فرشتگان از جهت او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۰

استغفار کنند و هشت در بهشت را از جهت او بگشایند که از هر دری که خواهد داخل بهشت شود بی حساب؟. آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی نامه عمل او را بدست راست او دهد و او را حساب کنند حسابی به آسانی؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی سکرات مرگ را بر وی آسان گرداند و قبر او را باغی گرداند از باغستانهای بهشت؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی بعدد هر رگی که در بدن اوست او را حوری کرامت فرماید و او را شفیع گرداند در هشتاد کس از اهل بیت او و بعدد هر مویی که در بدن او است او را در بهشت شهری کرامت کنند؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی ملک الموت را نزد او فرستد چنانکه نزد پیغمبران می فرستد و رفع کند از او هول منکر و نکیر را و قبر او را یک ساله راه فراخ گرداند و روز قیامت روی او را سفید گرداند و حشر او با حمزه سید الشهدا باشد؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت در سایه عرش خود

در آورد با صدیقان و شهدا و صالحان و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند؟.

آیـا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سـبحانه و تعالی حکمت را در دل او در آورد و بر زبان او جاری گرداند و درهای رحمت را بر روی او بگشاید؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد او را در آسمانها بخوانند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۱

اسیر الهی است در زمین و حق سبحانه و تعالی به او مباهات فرماید با اهل آسمانها و با حاملان عرش خود؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد ملکی از زیر عرش او را نـدا کنـد که ای بنـده خدا عمل را از سـر گیر که حق سبحانه و تعالی گناهان ترا همه آمرزید؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد در صحرای محشر حاضر شود و روی او مثل ماه شب چهارده باشد؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سـبحانه و تعالی تاج پادشاهی بر سر او گذارد و حله عزت و کرامت بر او پوشاند؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد بگذرد بر صراط مثل برق جهنده؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد بنویسند از جهت او براتی از آتش دوزخ و گذشتن از صراط و ایمنی از آتش دوزخ و نامه عمل او را نگشایند و ترازوی عمل از جهت او نصب نکنند و او را گویند که داخل بهشت شو بی حساب؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را

دوست دارد و بر دوستی آن حضرت بمیرد فرشتگان او را مصافحه کنند و پیغمبران او را زیارت کنند و هر حاجتی که داشته باشد حق سبحانه و تعالی آن را بر آورد؟.

آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دوست دارد ایمن باشد از حساب و میزان و صراط؟.

آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دوست دارد من ضامن اویم که داخل بهشت شود با پیغمبران؟.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۲

آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دشمن دارد در روز قیامت بر پیشانی او نوشته باشد که از رحمت خدا نا‌امید است؟.

آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است؟.

آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نمی شنود؟.

و این حدیث را اگر چه عامه روایت کرده اند و امثال این از طرق ایشان از حد و حصر بیرون است لیکن همین مضامین در اخبار متواتره وارد است صدوق در کتب خود نقل کرده است و چون می خواستم که کتاب به مدح حضرت مزین شود چند حدیثی ذکر شد و استیفای آن در تفسیر قرآن خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

[ملک الموت دفع می کند شیطان را از کسی که محافظت نموده است نمازها را]

(و ملک الموت یدفع الشّیطان عن «۱» المحافظ علی الصّلاه و یلقّنه شهاده ان لا اله الّا اللّٰه و انّ محمّدا رسول اللّٰه فی تلک الحاله العظیمه) و ملک الموت دفع می کند شیطان را از کسی که محافظت نموده است نمازها را به آن که در وقت خود با شرایط و ارکان به جا آورده باشد و تلقین می کند ملک موت او را که

بگو: اشهد انّ لا اله الّا اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه در چنان حالتی عظیم که او را به بیند تلقین کند او را تا هول و ترس او کم شود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که داخل شد حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله بر شخصی از اصحاب و او جان می کند پس حضرت فرمودند که ای ملک الموت رفق کن به صاحب من که او مؤمن است ملک گفت یا رسول اللّه خوشنود باش که من بهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۳

مؤمنی رفق می کنم و بدان یا محمد که من قبض روح فرزند آدم می کنم و اهلش جزع می کنند من در گوشه از خانه ایشان می ایستم و می گویم این چه جزع است که می کنید و اللّه که پیش از اجلش قبض روح نکرده ام و در قبض روح او گناهی ندارم اگر راضی باشید و صبر کنید اجر عظیم خواهید داشت و اگر جزع کنید گناه کرده اید و بار گناه بر پشت خود سنگین کرده اید و بدانید که ما را بسوی شما بازگشت خواهد بود و دیگر بازگشت خواهد بود پس شما حذر کنید و حذر کنید از مخالفت الهی به درستی که هر خانه که هست در مشرق زمین و مغرب زمین خواه خانهای گل و خواه خانهای موی صحرا نشینان که البته هر روز پنج مرتبه تفحص احوال ایشان می کنم و من داناترم به کوچک و بزرگ ایشان از ایشان بحال خودشان و اگر خواهم که قبض روح پشه کنم قدرت بر آن ندارم تا پروردگار مرا به آن امر نفرماید

پس حضـرت رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله فرمودند که در اوقات نمازها تفحص می کند پس اگر مداومت بر نمازها دارند که در وقتهـای آن به جـا آورنـد ملک الموت او را در وقت مردن تلقین می کنـد بشـهادتین و شـیطان را از او دور می کنـد. و قریب باین مرویست از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است که فرمودند که خداوند عالمیان امر می کند ملک الموت را که به بهترین نحوی قبض روح بنـده مؤمن کنـد و اگر طولی به همرساند بواسـطه آنست که بر او آسان شود و جاهل را گمان آنست که جان کندن بر او سخت شده است و جمعی که مغضوب الهی اند و آنها غیر مؤمنانند ملک الموت را می فرماید که جان او را به سختی بیرون آورد چنانکه به شما رسیده است که مانند سیخی که از نمد تری بیرون آورند جان او را بیرون می آورند به زودی و سختی و مردمان را گمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۴

آنست که جـان کنـدن بر او آسـان شـده است به اعتبـار زودی و هیـچ شـک نیست که عمـده جفاها با روح است و چون روح مؤمنان جای خود را در بهشت می بینند و حضـرات رسول خدا و ائمه هدی را صـلوات اللَّه علیهم مشاهده می نمایند و غیر آن از آن چه گذشت بر ایشان، جان دادن به سهولت می گذرد هر چند مدتی بیهوش باشند و دست و پا زنند. و بسیار دیده ام که در جان کندن صعب بوده اند و سخن می گفته اند و صحبت می داشته اند و وصیت

می کرده اند و صعوبت آن مثل درد دندان یا تب نبوده است پس تو هم نشود که صعوبت و سهولت اینهاست بلکه آنها است که گذشت و اگر در واقع صعوبتی باشد باز جهت پاک شدن ایشان است از گناهان و سهولت بر کفار از جهت جزا دادن ایشانست مرا عمال خیری را که کرده اند چنانکه گذشت.

و روایت کرده است صدوق از مفضل بن عمر که حضرت فرمود که ای مفضل زنهار که خود را آلوده گناهان مکن و شیعیان ما را از گناهان حذر فرما چون گناهان و جزای آنها به شما نزدیکتر است از دیگران، به درستی که به شما جفاها می رسد از سلاطین و نیست آنها مگر از گناهان شما و بیماریها به شما می رسد و نیست مگر به سبب گناهان شما، و روزی از ایشان محبوس می شود و نیست مگر به تشام معاصی، و جان کندن بر ایشان سخت می شود و نیست مگر بواسطه سیئات ایشان تا آن که جمعی که حاضرانند می گویند که مرگ بر او دشوار است بسیار پس چون حضرت یافتند که من مغموم شدم به سبب این سخنان خصوصا آن که بر شما می گیرند بیشتر از دیگران فرمودند که ای مفضل می دانی که چرا چنین است گفتم فدای تو گردم نمی دانم حضرت فرمودند که و اللّٰه که از آن جهت است که شما را به سبب گناهان مؤاخذه نخواهند نمود رفع گناهان شما را در دنیا می کنند باین بلاها که تا کفاره گناهان شما باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۵

و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما وارد است که از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّه علیه پرسیدند که وصف فرمائید از برای ما مرگ را حضرت فرمودند که مرگ نسبت به مؤمنان مانند بوییدن بهترین بوهای خوش است که ببوید و بخواب رود و تعبها و المها از او زایل شود همه، و از جهت کفار مانند گزیدن افعی است و نیش زدن عقربها است یا سخت تر. شخصی عرض کرد که جمعی می گویند که مرگ دشوارتر است از آن که به ارّه پاره کنند به دو نیم یا از مقراض بدن او را پاره پاره کنند یا او را سنگ باران کنند یا میل آسیا بر حدقه کسی گذارند که بر آن بگردد حضرت فرمودند که چنین است نظر به بعضی از فساق و کفار نمی بینید که جمعی از کفار سختیهای عظیم می کشند در جان کندن و یقین که جفای جان کندن ایشان از اینها سخت تر است زیرا که جان کندن از عذاب آخرتست و اینها از عذابهای دنیاست پس عرض نمودند که بسیار است که می بینیم که کفار به سهولت جان می دهند و صحبت می دارند و می خندند و سخن می گویند و می روند و جمعی از مؤمنان نیز چنین می روند و از مؤمنان و کافران جمعی سختیهای عظیم می کشند در سکرات مرگ حضرت فرمودند که هر راحتی که به مؤمنان می رسد اول ثواب ایشان است و هر سختی که به ایشان می رسد کفاره گناهان ایشان است تا آن که چون بمیرند پاک و پاکیزه باشند و مستحق ثواب ابدی شده باشند و چیزی از گناهان بر ایشان نمانده باشد و هر سهولت و آسانی که به کفار می رسد از آن جهت است که گاه هست کارهای خیر کرده اند

حق سبحانه و تعالی مزد ایشان را در دنیا به ایشان می رسانـد تا چون بمیرنـد از جهت ایشان نمانده باشد بغیر از اسباب عذاب چیزی و هر سختی که به ایشان می رسد مقدمه عذاب الهی است بعد از آن که حسنات ایشان را در دنیا به ایشان رسانیده اند و این از آن جهت است که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۶

تعالی عادلست و ظلم نمی کند.

باز از آن حضرت پرسیدند که طاعون از چه وجه واقع می شود حضرت فرمودنـد که نظر به جمعی عذابست و نظر به جمعی رحمت است عرض نمودنـد که چون شود که یک چیز هم عذاب باشد و هم رحمت حضرت فرمودند که نمی بینید که آتش جهنم عـذابست بر کفار و بر خازنان جهنم از فرشـتگان که با کفارند رحمت است و لذت ایشان در آنست که در آنجا اطاعت الهی به جا می آورند.

[چون بنده در روز آخر دنیا و روز اول آخرت باشد در برابر او ممثل می شود مال او و فرزندان او و عمل صالح]

(و قال امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه انّ العبـد اذا کان فی آخر یوم من الـدّنیا و اوّل یوم من الآخره مثّل له ماله و ولـده و عمله فیلتفت إلی ماله فیقول و اللَّه انّی کنت علیک لحریصا شـحیحا فما ذا عنـدک فیقول خـذ منّی کفنک فیلتفت إلی ولـده فیقول و اللَّه انّی کنت لکم محبّا و انّی کنت علیکم لمحامیـا فمـا ذا عنـدکم فیقولون نؤدّیـک إلی حفرتـک و نواریـک فیها فیلتفت إلی عمله فیقول و اللَّه انّک کنت علیّ لثقیلا و انّی کنت فیک لزاهدا فما ذا عندک فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم حشـرک حتّی اعرض انا و أنت علی ربّک) به اسانید قویه کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند

که چون بنـده در روز آخر دنیا و روز اول آخرت باشـد در برابر او ممثل می شود مال او و فرزندان او و عمل صالح او پس رو بمال می کند و می گوید که و اللّٰه که من حرص داشـتم در طلب تو و بخل می ورزیدم و صرف نمی کردم ترا و عمر عزیز را در طلب تو و حفظ تو بسر آوردم الحال که می روم چه همراهی می کنی با من پس مال به زبانحال یا مقال می گوید که کفن را از من بردار که همراهی دیگر از من نمی آید.

پس رو به فرزندان خود می کند و می گوید که و اللّٰه که من دوست شما بودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۷

و همیشه حفظ و حمایت شما می کردم چه چیز نزد شما هست از جهت من ایشان می گویند که از ما این می آید که ترا به قبر رسانیم و دفن کنیم پس رو به جانب عمل صالـح می کند و می گوید که و اللّٰه که تو بر من گران بودی و من ترک می کردم ترا و محبت تـو نداشـتم تـو چه همراهی می کنی بـا من آن می گویـد که من قرین و مصـاحب تـوام در قـبر تو و در روزی که محشور خواهی شد و از قبر بیرون می آیی با توام تا عرض کرده شوم من و تو بر پروردگار تو.

بـدان که این کلام دو احتمال دارد یکی آن که بر سبیل مجاز باشـد و کنایه باشد از آن که مال و فرزند بکار آخرت نمی آید مگر آن که مال را در راه خدا صرف کند یا وصیت کند که صرف راه خدا کنند و در این صورت داخل اعمال خواهد بود

و هم چنین فرزندان فی أنفسهم بکار او نمی آیند مگر آن که صالح باشند و از جهت او دعا و خیرات کنند و این نیز داخل اعمال خیر است که از او خواهد ماند چنانکه خواهد آمد در باب وصایا پس چیزی که بکار آخرت می آید که سبب رفاهیت عالم برزخ است تا ابد الآباد عمل صالح است پس باید که آدمی در آن بکوشد و اظهر آنست که ممثل می شوند چنانکه در عالم خواب ممثل می شوند و این عالم مثال واسطه ایست میان عالم جسمانیات و روحانیات و شکی در وجود آن نیست چنانکه به تجربه ظاهر است و بسیار است که میت در حالت احتضار فریاد می کند که مالهای مرا چرا می سوزانید فرزندان مرا چرا می کشید یا می سوزانید.

و در این اوقات جمعی نقل کردند که یکی از عمال در حالت احتضار فریاد می کرد که آتش در انگشتان من افتاده است آب بیاورید و آب می بردند از جهت او و دست را در میان آب گذاشته فریاد می کرد که این آب آتش را فرو نمی نشاند آبی دیگر بیاورید و فریاد می کرد تا رفت و لیکن اکثر یاران حمل بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۸

این می کنند که بیهوده می گوید به تبعیت عمر بن الخطاب چنانکه گذشت حق سبحانه و تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کند تا آن که حقایق اشیا را کما هی به بینند و بدانند.

[هر که در روز جمعه یا شب جمعه بمیرد]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله من مات یوم الجمعه او لیله الجمعه رفع «۱» اللَّه عنه عذاب القبر) و از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله منقولست که هر که در روز جمعه

یا شب جمعه بمیرد حق سبحانه و تعالی عذاب قبر را از او بردارد و امثال این احادیث مخصص عمومات ضغطه است و یکی از فضلا گفته است که عذاب قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین کرده باشند و غافل شده است از امثال این اخبار صحیحه.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من مات ما بین زوال الشّمس من یوم الخمیس إلی زوال الشّمس من یوم الجمعه امن من ضغطه القبر) و منقولست از ابان بن تغلب از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که بمیرد از زوال آفتاب از روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از ضغطه قبر ایمن باشد. و با حدیث سابق مخالفت ندارد زیرا که دلالت این حدیث بر عدم مغفرت بعد از ظهر به مفهوم لقب ضعیف است و دلالت حدیث سابق بر مغفرت به منطوق است و هیچ شک نیست که منطوق مقدم است بر مفهوم و مفهوم اگر حجت باشد مثل مفهوم شرط بر مذهب اکثر قابلیت تخصیص ندارد سیما در فضایل و مستحبات سیما در اسباب مغفرت و رحمت الهی چون به محض تفضل است در اینجا و مطلقا بنده را در آن دخلی نیست و خود فرموده است تعالی شانه که: سبقت رحمتی غضبی یعنی رحمت من بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۹

غضبم پیشی دارد.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لیله الجمعه لیله غرّاء و یومها یوم ازهر و لیس علی وجه الارض یوم تغرب فیه الشّمس اکثر معتقا من النّار من یوم الجمعه و من مات یوم الجمعه کتب «۱» له براءه من عذاب القبر و من مات

یوم الجمعه اعتق من النّار) و شیخان بسند صحیح از جابر روایت کرده اند که سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از روز جمعه و شب جمعه پس آن حضرت فرمودند که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست منور و نیست بر روی زمین روزی که آفتاب در آن روز فرو رود که حق سبحانه و تعالی در آن روز بیشتر از روز جمعه از آتش دوزخ آزاد کند و در کافی و تهذیب به جای معتقا معافی است و در هر دو چنین است که

من مات یوم الجمعه عارفا بحقّ اهل هذا البیت کتب اللَّه له براءه من النّار و براءه من عذاب القبر و من مات لیله الجمعه اعتق من النّار.

و حذف آن و تغییر شب بروز ممکن است که از نساخ باشد یا حدیثی دیگر باشد و در هر دو واو در اول این کلام نیست و نبودنش بهتر است که بیان سابق باشد یعنی هر که در روز جمعه بمیرد و عارف باشد بحق اهل البیت یعنی شیعه اثنا عشری باشد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او براءتی یعنی بیزاری و خلاصی از آتش دوزخ و بیزاری از عذاب قبر و هر که در شب جمعه بمیرد او را از آتش دوزخ آزاد کنند یعنی جمیع گناهانش را بیامرزند و حدیث اصبغ بن نباته در باب نماز جمعه خواهد آمد.

[هر میتی که مردن او را نزدیک می شود حق سبحانه و تعالی به او باز می دهد از بصیرت و شنوایی و عقل]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه ما من میّت «۲» تحضره الوفاه الّا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۰

ردّ اللَّه عزّ و جلّ علیه من بصره و سمعه و عقله اخذا للوصیّه او تارکا و هی

الرّاحه الّتی یقال لها راحه الموت) و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حماد بن عثمان و ابو الصباح و غیرهما منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر میتی که مردن او را نزدیک می شود البته حق سبحانه و تعالی به او باز می دهد از بصیرت و شنوایی و عقل آن قدری که به آن تواند وصیت کردن تا حجت بر او تمام شود که وصیت بکند یا نکند اگر بکند ثواب داشته باشد و اگر نکند حجت بر او تمام باشد و نتواند گفت که مرا شعوری نبود که نکردم و این حالت راحتی است که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که بعد از بحران می باشد که مرض را با صحت جنگ عظیم واقع می شود پس اگر مرض غلبه کرد مزاج دست از معارضه و مجادله باز می دارد او را شعوری بهم می رسد و این حالت را راحت مرگ می نامند و نزد عجم می گویند که خانه روشن می کند.

و جای این حدیث در وصیت است و صدوق آنجا همین حدیث را ذکر کرده است به اندک تغییری و لکن در اینجا نیز ذکر کرد که در حالت احتضار چنانکه تلقین شهادتین و غیرهما مطلوبست تذکیر وصیت نیز خوبست.

[هر گاه آدمی در حالت جان کندن دستها یا پاها یا سر را حرکت دهد]

(و اذا حرّک الانسان فی حاله النّزع یدیه او رجلیه او رأسه فلا یمنع من ذلک کما یفعل «۱» جهّال النّاس) و هر گاه آدمی در حالت جان کندن دستها یا پاها یا سر را حرکت دهد او را منع نمی باید کرد از این حرکت کردن چنانکه جاهلان عامه می کنند. این مضمون در فقه رضوی موجود است و هر چه را

صدوق ذکر کرده است که در کتب متداوله نیست اکثر آن در فقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۱

رضویست بعینه.

[هر گاه جان کندن بر میت دشوار شود]

(فاذا اشتدّ علیه نزع روحه حوّل إلی مصلّاه الّذی کان یصلّی فیه او علیه) و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت هر گاه جان کندن بر میت دشوار شود او را نقل کنند بسوی محل نمازش که در آنجا نماز می کرده است در خانه و اگر نداشته باشد جای خاصی جای نماز را در زیر او اندازند تا جان کندن بر او آسان شود.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت سید الساجدین صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که بتحقیق که ابو سعید خدری که صحابه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و در متابعت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه راسخ قدم بود تا از دنیا رفت سه روز جان می کند پس اهل او، او را غسل دادند و او را به مصلای او بردند همان ساعت مرد.

و در حدیث کالصحیحی وارد است به همین نحو و لیکن در آنجا هست که او گفت مرا به مصلای من برید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه جان کندن بر میت دشوار شود او را نزدیک برند به مصلایی که در آنجا نماز می کرده است و ظاهرا نزدیک بردن در صورتیست که مصلای او مسجد متصل به خانه باشد یا مسجد خانه باشد و خوف نجس شدن مسجد باشد چنانکه غالب احوال بیمار چنین است و اگر نجس نباشد خوف آن هست که چون بمیرد نجس کند.

و در حدیث صحیح از سلیمان

جعفری منقول است که گفت دیـدم حضـرت امام موسـی کاظم صـلوات اللّه علیه که را به پسـرش قاسم فرمودند که ای فرزند برخیز و برو نزد سر برادرت سوره و الصافات را بخوان تا به آخر پس او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۲

خوانـد تا چون باین آیه رسـید که أَ هُمْ أَشَـدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا آن جوان به رحمت الهی واصل شـد پس چون چادر شب بر او کشـیدند و بیرون رفتنـد یعقوب بن جعفر رو به حضـرت کرد و گفت پیش مـا چنین مقرر بود که نزد میت سوره یس و القرآن الحکیم می خوانـدیم و شـما امر فرمودید به خواندن سوره و الصافات حضـرت فرمودند که ای فرزند این سوره را نزد هر کس که به غمی مبتلا باشد اگر بخوانند البته حق سـبحانه و تعالی به زودی او را از غم راحت می دهد و دور نیست که بعد از مردن خواندن سوره یس خوب باشد.

و از این اخبار ظاهر شد که اگر جان کندن دشوار باشد نقل کنند و سوره را بخوانند و جمعی از علما استنباط نموده اند که هر گاه نقل و سوره شـدت نزع را بر طرف کند پس اگر پیشتر از شدت بخوانند نخواهد گذاشت که شدت به همرسد و این معنی در سوره خوبست چون از جهت هر مکروبی نافع است اما در نقل مشکل است خصوصا با آن که صدوق گفته است.

(و لاـ یمسّ فی تلـک الحـاله) یعنی در آن حالت نزع دست به او نرساننـد مبادا سـبب این شود که آزاری به او رسـد که سـبب مردن شود و او قاتل باشد چنانکه متعارفست میان عوام که

شربت شـهادت می دهنـد مثل شـربت عسل که زودتر شـهید شود و هیچ شک نیست که اگر کسـی شخصـی را در حالت جان کنـدن بکشـد او قاتـل است و نقـل و خوانـدن سوره اگر چه چنین است و لیکن از جانب شارع رخصت شـده است و چیزی را قیاس به این ها نمی توان کردن چون قیاس باطل است و گذشت.

[چون بمیرد واجبست که بگویند کلمه استرجاع را]

(فاذا قضـی نحبه فیجب ان یقال إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ) و چون مدت خود را بسر آورد یعنی بمیرد واجبست که بگویند کلمه استرجاع را و آن ترجمه اش اینست که بتحقیق که ما بنده و مملوک خداوندیم هر چه می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۳

خوبست و مـا همه را بـازگشت بسوی او خواهـد بود یعنی همه خواهیم مرد اگر پیش و پسـی شود سـهل است و آن که بعنوان وجوب گفته است ظاهرا مرادش استحباب مؤکد باشد.

و محتمـل است که گمان کرده باشـد که چون حق سـبحانه و تعالی این کلمه را در قرآن یاد کرده است البته واجبست یا چون رضا به قضا واجبست و این کلمه دلالت بر آن دارد فردی از افراد واجب تخییری باشـد یا حـدیثی به او رسـیده باشد که دلالت بر وجوب کند و اول اظهر است و حدیث ثواب این کلمه خواهد آمد اگر چه آیه کریمه وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ کافی است که ترجمه اش اینست که هر آینه با شـما معامله آزمایندگان خواهیم کرد که اگر اطاعت کنید و صبر کنید و راضی باشید شما را ثواب جزیل کرامت کنیم و آن آزمایش به اندکی از خوفست به سبب تکلیف جهاد از دشمنان یا خوف الهی به سبب آیات وعید

و به اندکی از گرسنگی بروزه گرفتن یا به بلای قحط مبتلا شدن و به اندکی از کمی اموال به زکات و خمس و سایر واجبات و مندوبات یا به غصب و نهب و دزدی که ایشان را باز گذاشته است که هر چه خواهند باختیار خود کنند و به اندکی از نقص جانها بجهاد رفتن و اعضا ناقص شدن و جمعی که بمنزله جان این کسند کشته شدن یا خود کشته شدن چون اندکست با بقای روح به اندکی از نقص میوه ها به زکوات و تصدقات یا به آفات یا رفتن فرزندان که میوه قلوبند و یا محمد بشارت ده آن جماعتی را که چون به ایشان رسد مصیبتی بگویند که إِنَّا لِلَّهِ ما از خداوندیم و بازگشت ما بسوی اوست همه را جزای کامل خواهد داد این جماعت که متکلم باین کلمه شوند و متحقق بمعنی آن از اعتراف به عبودیت و حشر و نشر و ثواب و عقاب و صبر و رضا و تسلیم بر ایشان است صلوات الهی از رحمتهای غیر متناهی اخروی و رحمت و برکات دنیوی و ذکر خیر ایشان یا بر عکس و اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۴

اظهر است به اعتبار جمعیت صلوات و افراد رحمت چون نعمتهای دنیوی نظر به نعمتهای اخروی قلیل است و این جماعتند که هدایت یافته اند به رضا و تسلیم و غیرهما و اگر کسی نیکو تدبر کند در الفاظ آیه و معانی و اشارات و دقایق آن خواهد دانست که همین آیه معجزه است از معجزات قرآنی و هر آیه چنین است با تدبر نیکو و چون صدوق اخبار را بعد از

این ذکر کرده است در آنجا انسب است ذکر اخبار.

[از چه سبب است که میت را غسل می دهند]

(و سئل «۱» الصّادق صلوات اللّه علیه لأیّ علّه یغسّل المیّت قال تخرج منه النّطفه الّتی خلق منها تخرج من عینیه او من فیه) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند که از چه سبب است که میت را غسل می دهند حضرت فرمودند که چون آن نطفه که از آن مخلوق شده است از او بیرون می آید پس گویا جنب می شود و آن نطفه از چشمهای او بیرون می آید یا از دهانش.

و بر این مضمون احادیث کالصحیحه بسیار وارد شده است، و مستبعد نیست که بعضی از آن نطفه در اجزای چشم او یا دهان یا بقیه اعضای او مانده باشد بحفظ الهی و در این وقت بیرون آید.

و ممکن است که مراد از آن روح حیوانی باشد که چون بیرون می رود بدن میته و نجس می شود و چون غسل می دهند او را پاك می شود و قابل آن می شود که نماز بر او توان کرد پس گویا جنب شده است و اللّه تعالی یعلم.

[هیچ روحی از بدن بیرون نمی رود تا آن که جای خود را می بیند]

(و ما یخرج احد من الدّنیا حتّی یری مکانه من الجنّه او من النّار) و هیچ روحی از بدن بیرون نمی رود تا آن که جای خود را می بیند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۵

بهشت یا دوزخ و احادیث گذشت.

[هر که در حالت احرام بحج یا به عمره بمیرد]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه من مات محرما بعثه اللّه ملبّیا) و از آن حضرت فرمودند که هر که در حالت احرام بحج یا به عمره بمیرد حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کند و زبان او متکلم به کلمات: لبّیك اللّهمّ لبّیك تا آخر باشد در وقتی که همه کس بحال خود درمانده وا ثبوراه گویند و این حدیث را شیخ کلینی رحمه اللّه علیه در قوی کالصحیح روایت کرده است.

[هر که بمیرد در یکی از مکه یا مدینه یا در حرم]

(و قال صلوات اللّه علیه من مات فی احد الحرمین امن من الفزع الاکبر یوم القیمه) و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که بمیرد در یکی از مکه یا مدینه یا در حرم هر دو ایمن خواهد بود در روز قیامت از فزع و ترسی که از همه فزعها بزرگتر است و آن جمیع فزعهای روز قیامت است یا بعضی از آن مثل گذشتن بر صراط که خایف خواهد بود که در جهنم خواهد افتاد یا خواهد گذشت یا در وقت پریدن نامها یا در وقت میزان یا در وقت حساب یا در وقت عرض بر جناب

اقدس عزیز قهار و این حدیث نیز بسند کالصحیح منقولست.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست که هر که در وقت رفتن یا برگشتن در راه مکه بمیرد از فزع اکبر روز قیامت ایمن شود و شامل حرمین نیز هست و در بحث حج نیز خواهد آمد.

[هر گاه زنی در زاییدن تا انتهاء نفاسش بمیرد]

(و قال صلوات اللّٰه علیه المرأه اذا ماتت فی نفاسها لم ینشر لها دیوان یوم القیمه) و آن حضرت فرمودند که هر گاه زنی در زاییدن تا انتهاء نفاسش بمیرد در روز قیامت نامه عمل او را نگشایند و بی حساب به بهشت رود.

[هر که در غربت بمیرد شهید از دنیا می رود]

(و قال صلوات اللّٰه علیه موت الغریب شهاده) و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در غربت بمیرد شهید از دنیا بیرون می رود و احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۶

در این باب در کتاب حج خواهد آمد.

[تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که هیچ نفسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد]

(و قال صلوات اللّٰه علیه فی قول اللّٰه عزّ و جلّ «وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» فقال من قدم إلی قدم) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که هیچ نفسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد یک احتمال آنست که هر گاه نداند که خواهد بود یا نه چه داند که چه خواهد کرد یا آن که دل بدست مقلب القلوبست بسیار است که امروز اراده دارد که فردا کاری بکند و حق سبحانه و تعالی مصلحت او را در آن کار نمی داند رأی او را بر می گرداند یا هر دو معنی مراد باشد و هیچ نفسی نمی داند که در کدامین زمین خواهد مرد یعنی اجلش را نمی داند که کی خواهد بود حتی آن که ممکن است که از قدمی که بر می دارد که به جای دیگر گذارد محتمل است که نگذاشته بمیرد پس هر گاه آدمی در معرفت اجل خود چنین است تأخیر نباید کرد کارهای خیر را خصوصا توبه و انابت را.

[هر گاه مؤمن می میرد مکانهای که عبادت می کرده بر او می گریند]

(و قال صلوات اللّٰه علیه اذا مات المؤمن بکت علیه بقاع الارض الّتی کان یعبد اللّٰه عزّ و جلّ فیها و الباب الّذی کان یصعد منه عمله و موضع سجوده) و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه مؤمن می میرد می گریند بر او گوشهای زمینی که عبادت حق سبحانه و تعالی در آنجاها می کرده است و آن در آسمانی که از آن در عمل او را بالا می برند فرشتگان و

موضع سجودش.

و کلینی در

حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که هر گاه مؤمن فوت شود می گریند بر او فرشتگان و بقعهای زمینی که در آنجاها عبادت الهی می کرده است و درهای آسمانها که عمل او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۷

از آن درها بالا می بردند و در اسلام رخنه می شود که هیچ چیز آن رخنه را نتواند گرفت زیرا که مؤمنان حصارهای اسلامند چنانکه بار و حصار شهر است و مانع است از آمدن دشمنان به آن شهر هم چنین مؤمنان وجود ایشان سبب دفع بلاهای صوری و معنویست خصوصا علمای ایشان چنانکه گذشت.

و گریستن زمین و آسمان ممکن است که بر سبیل حقیقت باشد و اینها را شعوری باشد که ما ندانیم یا کنایه باشد از آن که وجود ایشان سبب بقای عالم است پس هر چه از ایشان کم می شود سبب خراب عالم است پس گویا ایشان بر حال خود می گریند و اللّٰه تعالی یعلم.

[هر که فردا را از عمر خود داند پس بد مصاحبت کرده است با مرگ]

(و قال صلوات اللّٰه علیه من عدّغدا من اجله فقد اساء صحبه الموت) و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که فردا را از عمر خود داند پس بد مصاحبت کرده است با مرگ بلکه شرطش آنست که هر روز را آخر عمر خود داند و در تهیه آخرت و استعداد مرگ باشد بلکه هر نمازی که کند وداع کند نماز را که معلوم نیست که دیگر نماز توانم کرد بلکه هر نفس را و همیشه متکلم به کلمه لا اله الّا اللّٰه باشد که اگر فجاه مرگ برسد آخر کلام او این کلمه باشد و داخل

بهشت شود.

[خدیجه در حال احتضار]

(و دخل رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله علی خدیجه و هی لما بها فقال لها بالرّغم منّا ما نری بک یا خدیجه فاذا قدمت علی ضرائرک فاقرئیهنّ السّلام فقالت «۱» من هنّ یا رسول اللَّه قال صلّی اللَّه علیه و آله مریم ابنت «۲» عمران و کلثم اخت موسی و آسیه امرأه فرعون قالت بالرّفاء یا رسول اللَّه) و آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله داخل شد بر خدیجه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۸

خدیجه در کار خود بود یعنی در حال احتضار پس حضرت فرمود که دور باد مرگ تو از ما یعنی مرگت را نه بینیم اما چون راهی است که همه را در پیش است چون به هووهای خود رسی سلام مرا به ایشان رسان خدیجه گفت اینها کیستند حضرت فرمودند که مریم دختر عمران و کلثم خواهر موسی و آسیه زن فرعون خدیجه گفت مبارک باد یا رسول اللَّه و متعارف عرب بود که می گفتند:

بالرّفاء و البنین یعنی مبارک باد به رفاهیت و پسران که حق سبحانه و تعالی کرامت کند و حضرت از این کلمه منع فرمودند چنانکه خواهد آمد پس ممکن است که گفتن خدیجه قبل از نهی حضرت صلوات اللَّه علیه و آله بوده باشد.

[شش کسرا ضامنم که به بهشت روند]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه ضمنت لستّه الجنّه رجل خرج بصدقه فمات فله الجنّه و رجل خرج یعود مریضا فمات فله الجنّه و رجل خرج مجاهدا فی سبیل اللَّه فمات فله الجنّه و رجل خرج حاجّا فمات فله الجنّه و رجل خرج إلی الجمعه فمات فله الجنّه و رجل خرج فی جنازه رجل مسلم فمات فله الجنّه)

و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که شش کسرا ضامنم که به بهشت روند.

اول: شخصی که صدقه واجب یا سنت را بیرون برد که به مستحق آن برساند و بمیرد پس او راست بهشت به ضمان من.

دویم: شخصی است که به عیادت بیماری رود و بمیرد بهشت او را واجبست.

سیم: شخصی که از خانه خود بیرون رود و از جهت جهاد در راه خدای عز و جل و بمیرد پس بهشت او را واجبست.

چهارم: شخصی است که از جهت حج بیت اللّٰه الحرام بیرون رود و

بمیرد بهشت او را واجبست.

پنجم: شخصی است که از جهت نماز جمعه بیرون رود و بمیرد بهشت او را واجبست.

ششم: شخصی که به تشییع جنازه مسلمان بیرون رود و بمیرد بهشت او را لازمست.

و مؤید این حدیث است قول حق سبحانه و تعالی که هر که از خانه خود بیرون رود بقصد هجرت به خدا و رسول پس ادراک کند او را مرگ پس بتحقیق که مزد او بر خداست جل جلاله و ظاهرا در این داخل است هر بیرون رفتنی که بقصد رضای الهی باشد با متابعت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله.

و ممکن است که این افعال شش گانه اگر چه بقصد قربت نباشند سبب دخول بهشت باشند و لیکن بعید است چون همه عبادتست و عبادت مشروط است به نیت و اللّٰه تعالی یعلم.

[کرامت و تعظیم میت آنست که او را زود به قبر رسانند]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله کرامه المیّت تعجیله) و آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که کرامت و تعظیم میت آنست که او را زود به قبر رسانند چون هر

چند می ماند بدبو می شود مردمان از او متنفر می شوند.

(قال «۱» رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله لا- ألفينّ منكم رجلا- مات له ميّت ليلا- فانتظر به الصّبح و لا رجلا مات له ميّت نهارا فانتظر به اللّيل لا تنتظروا بموتاكم طلوع الشّمس و لا غروبها عجّلوا بهم إلى مضاجعهم يرحمكم اللّٰه فقال النّاس و أنت يا رسول اللّٰه يرحمك اللّٰه) و از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه منقولست كه فرمودند كه آن حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۲۱۰

صلى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه نمى بايد كه شما را بيابم كه چنين كنيد يعنى چنين مكنيد و در بعضى از نسخ به قاف است و آن تصحيف است اگر چه معنى آن نيز باين بر مى گردد يعنى ملاقات نكنم شما را كه چنين كنيد كه شخصى ميت او در شب مرده باشد و انتظار روز كشد و نه شخصى را كه ميت او در روزه مرده باشد و انتظار شب كشد انتظار مكشيد از جهت مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آفتاب را يعنى تا در آيد يا فرو رود كه مؤكد معنى اول باشد يا آن كه ملاحظه مكنيد كه در اين دو وقت نماز مكروهست پس صبر كنيد كه بگذرد بلكه بر تقدير كراهت نماز ميت مستثنى است چنانكه خواهد آمد در اخبار كثيره، زود برسانيد مردگان خود را به خوابگاه ايشان تا حق سبحانه و تعالى شما را رحمت كند مردمان گفتند كه حق سبحانه و تعالى ترا نيز رحمت كند كه راه رحمت الهى را بما نمودى و مى نمايى.

و در حديث كالصحيح از حضرت سيد المرسلين

صلی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودنـد که هر گاه شخصـی از شـما بمیرد در اول روز پس می بایـد که خواب قیلوله را در قبر بکند یعنی پیش از پیشین او را دفن کنید. بدان که مشهور میان علما آنست که این اوامر از جهت استحبابست مگر وقتی که خوف مثله باشـد که از مانـدن متغیر شود و بـدبو شود که در آن صورت واجبست و مبالغه در بلاد حاره بیشتر است که اگر در بعضـی از بلاد اندکی بماند کرم در او می افتد و اگر یک روز بماند همه کرم می شود و نقل به مشاهد مشرفه وقتی مطلوبست که بدبو نشود و اعضا از هم نپاشد و کرم نیفتد و آن بسـیار نادر است مگر در زمسـتان باشد و راه نزدیک باشد شاید که چنین نشود.

پس احوط آنست که اگر نقل کنند بعد از آن کنند که خشک شود یا استخوان شود و اگر نقل نکنند حشر شیعیان حضرات با حضراتست هر جا که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۱

مدفون شوند چنانکه خواهد آمد إن شاء اللّه.

[ثواب غسل دادن میت چه چیز است]

(و قال ابو جعفر صـلوات اللّه علیه کان فیما ناجی به موسی بن عمران علیه السّلام ربّه عزّ و جلّ ان قال له یا ربّ ما بلغ من عیاده المریض من الاـجر قـال أوکّـل به ملکـا یعوده فی قبره إلی محشـره قـال یا ربّ فما لمن غسّل الموتی قال اغسـله من ذنوبه کیوم ولدته أمّه) و مسـندا مرویست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که از جمله مناجاتی که حضرت موسی کرد با خداوند عز و جل این بود که گفت پروردگارا بچه مرتبه می رسد ثواب عیادت بیمار

حق سبحانه و تعالی فرمود که ملکی را موکل می گردانم که عیادت او کند تا وقتی که در صحرای محشر حاضر شود گفت پروردگارا ثواب غسل دادن میت چه چیز است خطاب رسید که او را می شویم از گناهان و پاک می کنم همه را از او مثل روزی که از مادر متولد شده باشد.

(و قال صلوات اللّه علیه من غسّل میّتا مؤمنا فادّی فیه الامانه غفر اللّه له قیل و کیف یؤدّی فیه الامانه قال لا یخبر بما یری) و منقولست بسند موثق کالصحیح از سعد بن ظریف از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه و به سندی کالصحیح از عبد اللّه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر که غسل دهد میت مؤمنی را و ادای امانت بکند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد پرسیدند که چگونه ادای امانت بکند حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که آن چه را ببیند از میت کسی را خبر نکند به آن چه دیده است مثلا اگر فضلات بسیار از او بیرون آید یا بدنش عیبی چند داشته است که مخفی بوده است مثل جذام و برص و امثال اینها به کسی نگوید.

(و حدّه إلی ان یدفن المیّت) و زمان خبر نکردن تا وقتی است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۲

میت را دفن کنند و این عبارت را صدوق در آن دو حدیث سابق ذکر نکرده است و هم چنین شیخان و شاید صدوق در حدیثی دیده باشد و بنا بر آن که جزو حدیث باشد دو احتمال دارد یکی حد عدم اخبار.

و دویم حد عیوب که اگر در قبر چیزی

ظاهر شود و او بگوید ادای امانت کرده است یعنی امانت غسل. و احتمال دیگر آن که به تخفیف خوانده شود یعنی ادای امانت آنست که آن چه را او تنها دیده باشد نگوید اگر دیگری با او دیده باشد اگر بگوید ضرر ندارد و این تقیید بر هر احتمالی بی وجه است زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که حرمت میت مؤمن مثل حرمت زنده است و اظهار عیوب در زنده غیبت محرّم است پس در مرده نیز چنین باشد و اللَّه تعالی یعلم.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه أیّما مؤمن غسّل مؤمنا فقال اذا قلّبه اللّهمّ انّ هذا بدن عبدك المؤمن و قد اخرجت روحه منه و فرّقت بینهما فعفوك عفوك عفوك الّا غفر اللَّه له ذنوب سنه الّا الکبائر) و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند و در کلینی این حدیث را از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه روایت کرده است به سندی کالموثق که فرمودند که هر مؤمنی که غسل دهد مؤمنی را و چون او را گرداند از جهت غسل دادن در اثنای غسل بگوید که خداوندا این بدن بنده مؤمن تست و تو روح را از آن بیرون برده و جدائی انداخته میان روح و بدن پس خداوندا عفوت را شامل حال او گردان در قبر و دیگر عفوت را شامل حال او گردان در قیامت و دیگر عفوت را شامل حال او گردان در بهشت تا تکرار از جهت مبالغه باشد و در کافی دو مرتبه است پس نگوید این سخن را مگر آن که حق سبحانه و تعالی گناهان یک ساله شوینده را

بیامرزد مگر گناهان کبیره را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۳

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه ما من «۱» مؤمن یغسّل میّتا مؤمنا فیقول و هو یغسّله ربّ عفوك عفوك الّا عفی اللَّه عنه) و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که نیست مؤمنی که غسل دهد میت مؤمنی را و در وقت غسل دادن بگوید پروردگارا عفوت را شامل حال او گردان دیگر عفوت را شامل حال او گردان مگر آن که حق سبحانه و تعالی گناهان شوینده را بیامرزد.

و محتمل است که مراد عفو از میت باشد و آن بعید است و هر دو بر سبیل بدلیت محتمل است و ظاهرا از برای میت احتیاج به گفتن نباشد چون فرموده اند که دعا کنید البته مستجاب می کنند و خواهد آمد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه یغسّل المیّت اولی النّاس به او من یامره الولیّ بذلك) بسند موثق کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که غسل می دهد میت را ولی او که عبارتست از کسی که بالفعل از او میراث برد تا اینجا شیخ ذکر کرده است یا کسی که ولی او را امر کند به غسل دادن به این معنی که بی رخصت وارث کسی غسل نمی تواند دادن و اگر ولی باز گذارد یا حاضر نباشد یا نباشد بر همه مردمان واجبست و یکی که غسل دهد از دیگران ساقط می شود و کسی خلاف نکرده است در این و در جمیع احکام میت که بر ولی است و او اولی است.

و آن چه بخاطر این ضعیف می رسد آنست که مراد

از ولی شیعه اثنی عشری است پس اگر در میان ورثه مؤمن باشد او اولی است و الا شیعیان اولایند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۴

احتیاج به رخصت وارث نیست و هر جا که میان شیعه و سنی خلافی هست در آنجا اولی الناس وارد شده است تا بنحو شیعیان عمل کنند و هر چه در آن اختلافی نیست در آنجا وارد نشده است و جمعی به قیاس بطریق اولی عمل کرده اند و جمعی دست به اجماع زده اند و همه از عدم تدبر ناشی شده است و در هر جا که مذکور شده است اشاره به آن خواهد شد و او یامره الولی بذلک در فقه رضوی هست کما قال اللَّه تعالی وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ بعضی مؤمنان مردان و مؤمنان زنان اولیاء یکدیگرند و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ ۸: ۷۵ «۱» و خویشان بعضی اولایند به بعضی پس اگر هر دو اولویت جمع شود نور علی نور است و اگر نتواند امر می کند شیعه را که غسل بدهد و آن شیعه فی الحقیقه به اولویت خود غسل می دهد نه به نیابت ولی وارث.

و زنهار که در هر چه ذکر می کنم تعصب جاهلیت را بر کنار گذار و تدبر کن اگر محقق شود به آن عمل کن و الا به آن چه داری عمل خواهی نمود و تا ماهر نشود کسی در کیفیت گفتگوهای ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم حقرا نمی یابد حق سبحانه و تعالی همه را بینا کند بحق محمد و آله الطاهرین.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من غسّل

میّتا فستر و کتم خرج من الـذّنوب کیوم ولـدته أمّه) و آن حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودند که هر که غسل دهد میتی را و به پوشاند عورت او را و مخفی دارد عیوب او را اگر داشته باشد از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده است.

بدان که خلافی نیست در آن که نظر کردن به عورت میت حرام است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۵

پوشانیـدن عورت سـنت است چون ممکن است که در وقت غسل چشم خود را برهم گـذارد یا به ملاحظه باشـد که نظرش به عورت او نیفتد و چون فرض متعسر است احوط آنست که لنگی ببندند بر میت در وقت غسل.

و در اکثر احـادیث وارد شـده است که بـا پیراهن او را غسـل دهنـد و علما ذکر کرده انـد که در اینجا عصـر و فشـردن در کار نیست چون احادیث بسـیار وارد شـده است که او را با پیراهن غسل بدهند و در یک جا وارد نشده است که پیراهن را بفشارید و اگر در کار می بود می گفتنـد و این در صورتیست که به آب قلیل غسل دهنـد و اگر در آب کر باشـد هیچ شک نیست که عصر در کار نیست چنانکه گذشت.

[آیا از جهت غسل میت حدی از آب مقرر هست]

(و کتب محمّد بن الحسن الصّفار إلی ابی محمّد الحسن بن علیّ صلوات اللّه علیهما کم حدّ الماء الّذی یغسّل به «۱» المیّت کما رووا انّ الجنب یغتسل بستّه ارطال من ماء و الحائض بتسعه ارطال فهل للمیّت حدّ من الماء الّذی یغسّل به فوقّع صلوات اللّه علیه حدّ غسل المیّت یغسّل حتّی یطهر إن شاء اللّه تعالی و هذا التّوقیع فی جمله توقیعاته

عندی بخطّه صلوات اللّٰه علیه فی صحیفه) و در صحیح منقولست از محمد بن حسن مسگر که گفت که من به خدمت حضرت امـام حسن عسـکری صـلوات اللّٰه علیه عریضه نوشـتم که چه مقـدار آب می بایـد که میت را به آن غسل دهنـد چنانکه از ائمه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم بما رسـیده است که جنب غسل می کنـد به شـش رطل آب به رطل مـدنی که نه رطل عراقی باشد و حایض غسل می کند بنه رطل آب و ظاهرش مدنی است چنانکه علی بن بابویه گفت سابقا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۶

پس آیا از جهت غسل میت حـدی از آب مقرر هست که او را به آن مقـدار غسل دهنـد و زیاد و کم نباشـد پس آن حضـرت فرمـانی نوشـتند که حـد آب غسـل میت آن مقـدار است که او را غسـل دهنـد تـا پـاک شود از نجاست عینی به ازاله آن، و از نجاست حکمی به سه غسل و وضو إن شاء اللّٰه تعالی یعنی اگر حق سـبحانه و تعالی خواهـد و توفیق دهـد چنین خواهی کرد و اظهر آنست که در اینجا إن شاء اللّٰه تبرکا مذکور شده است.

و هم چنین در فرمانهای حضـرات ائمه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم هر جا که شـرطیت معنی ظاهری نـدارد از روی تیمّن و تبرک می فرماینـد تـا همه کس تأسّـِی کننـد به ایشـان و عبرت گیرنـد که هر گـاه پیشوایـان راه الهی در امور حقه واقعیه إن شـاء اللّٰه گویند پس در امور آینده که بدون مشـیت الهی صورت پذیر نیست چگونه ترک توان کرد و حال آن که حق سبحانه و تعالی می فرماید که مگو هیچ کاری را

فردا خواهم کرد تـا إن شـاء اللّٰه نگویی و اگر فراموش شود و بخاطر آیـد إن شاء اللّٰه بگو چنانکه در احادیث معتبره وارد شـده است که تا چهل روز می توان گفت و تفصیل آن در باب یمین خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

و صدوق می گوید که این فرمان حضـرت با سایر فرامین که به صـفار فرسـتاده بودند آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مجموع در صحیفه ایست نزد من و صدوق مباهات می کند باین مکاتیب و جمعی از عدم تدبّر مکاتیب را ضـعیف می دانند که خط بخط شبیه می باشد پس محتمل است که خط حضرت نباشد.

و مع هـذا رجوع بنفس خود که می کننـد می داننـد که در مکاتیبی که اصدقای ایشان به ایشان می نویسـند اگر کافری بیاورد بسـیار است که ایشان را به سـبب انضـمام قراین سابقه و لا حقه علم بهم می رسـد و چون علم بهم نرسـد جمعی را که واسـطه مکاتیب ایشان بمنزله معصوم بوده باشد و در اکثر مکاتیب معجزات ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۷

هست که از مغیبات خبر می داده انـد و از ما فی الضـمیر ایشان اخبار می فرموده اند و قطع نظر از همه اگر صـفار گوید که من از حضـرت شـنیده ام به آن عمل می کننـد هر گاه او گوید که من علم دارم که کلام معصومست چون عمل نتوان کرد، با آن که احتمالات بسیار در اخبار ثقات هست که شاید نفهمیده باشـند مراد حضـرات را یا سـهو کرده باشـند یا تقیه کرده باشـند یا عمدا دروغ گفته باشند چون معصوم نیستند که این احتمالات در اخبار ایشان نرود.

و از همه رسواتر آن که اگر مکاتیب موافق اصول و قواعد ایشان باشد البته عمل

می کننـد و این احتمالات را راه نمی دهنـد و اگر مخالف عقل ضـعیف نادان ایشان باشد طرح ورد می کنند و گویا ندیده اند اخبار متواتره رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم را در تفسیر آیه بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ»

که هر چه عقل شـما به آن نرسد رد مکنید و بسا باشد که ما گفته باشیم و شما به نادانی رد کرده باشید و رد کلام ما رد کلام الهی است.

و دیگر فرموده انـد که حـدیث ما صـعب است و دشوار است و همه کس تحمل آن نمی تواند کرد و تحمل آن نمی کند مگر نبی مرسـلی یا ملک مقربی یا مؤمنی که حق سـبحانه و تعالی ایمان را در دل او جای داده است و سـهوهای ایشان بعضـی بر تو ظاهر خواهد شد در ضمن مسایلی که مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

و این حـدیث را حمـل کرده انـد بر آن که حـدی واجب نـدارد آب غسـل میت چون احـادیث متواتره وارد شـده است از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که از ایشان پرسیدند که آیا حدی دارد آب غسل میت فرمودند که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۸

سید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که یا علی چون من بمیرم و شش مشک از چـاه غرس آب بکش و مرا غسل ده و کفن کن و چون از غسل و کفن من فارغ شوی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان پس هر چه می خواهی از من بپرس که هر چه بپرسی از من البته جوابت خواهم داد.

و در حدیث کالصحیح وارد شده است که حضرت صلی

اللّٰه علیه و آله هفت مشک فرمودند که بکش و ممکن است که یک مشک از جهت مقدمات غسل باشد شش مشک از جهت غسل و ممکن است که این مقدار آب از خصایص آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله باشد یا مراد از مشک مشکهای کوچک باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[جهت غسل میت آب را گرم نمی باید کرد]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لا یسخّن الماء للمیّت) در حدیث موثق کالصحیح بل الصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که از جهت غسل میت آب را گرم نمی باید کرد. و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که آب گرم نزد میت نبرند. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که نمی باید آب غسل میت را گرم کنند که تفال به آتش است و به حمیم جهنم.

(و روی فی حدیث آخر الّا ان یکون شتاء باردا فتوفّی المیّت ممّا توقّی منه نفسک) و در حدیثی دیگر وارد شده است که آب گرم نمی باید کرد مگر آن که زمستان سرد باشد که در این صورت حفظ می کنی میت را از سرما چنانکه حفظ نفس خود می کنی از سرما.

و این حدیث را مسندا ندیده ام و در فقه رضوی همین عبارت واقع است و لیکن نقل کرده اند اجماع اصحاب را بر این حکم. و از این حدیث و احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۹

بسیار ظاهر می شود که میت حکم حی دارد در عدم اضرار و از بسیاری از اخبار ظاهر می شود که او متضرر می شود.

و بعضی گفته اند که روح فی الجمله تعلقی به بدن مرده دارد

چنانکه هر گاه خانه کسی را خراب کرده باشند و آن کس به خانه دیگر رفته باشد فی الجمله تعلقی به خانه خراب خود دارد و اگر کسی در تخریب آن خراب بکوشد صاحب آن خانه مغموم می شود.

و ممکن است که لازم باشد احترام آن بدنی که سالها در آن عبادت الهی کرده باشد چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که حرمت بدن مرده حکم حرمت بدن زنده دارد و خواهد آمد و ظاهرا هر دو حق است و اللّه تعالی یعلم.

و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است که در وقت ضرورت که گرم کنند اندکی گرم کنند آن مقدار که ضرورت به آن مندفع گردد. و در فقه رضوی نیز واقع است بعد از عبارت سابقه که آبی که گرم می کنند بسیار گرم نباشد بلکه ملول باشد.

و عبارت این حدیث احتمالی دیگر دارد که مراد حضرت این باشد که در هوای سرد گرم می توان کرد تا ضرر به میت و غاسل هر دو نرسد یعنی می باید گرم کنی تا حفظ نفس میت کنی چنانکه می باید که حفظ نفس خود کنی که سرما ضرر به تو و او نرساند و پر بعید نیست و اگر چه معنی اول اظهر است.

[میت را تنها مگذارید که شیطان با او بازی می کند]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه لا تدعنّ میّتک وحده فانّ الشّیطان یعبث به فی جوفه) و آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که زنهار که میت را تنها مگذارید که شیطان با او بازی می کند و ضرر به او می رساند در اندرون او.

و قریب باین نقل کرده اند شیخان در حدیث کالصحیح و عبث شیطان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۰

عقل نمی فهمد و امثال این

حدیث را تصدیق می باید کرد و به کیفیت آن کار نمی باید داشت و بعضـی گفته اند که مراد از شیطان ما راست که اگر تنها باشد از راه حلق به اندرون او می رود یا شیطان مار را بر این می دارد که برود به اندرون او و هم چنین گربه را بر این می دارد که عضوی از او را ضایع کنـد و هم چنین سایر حیوانات را زیرا که تا آدمی زنده است هیچ حیوانی جرأت نمی کند که نزد او آید و چون مرد همه حیوانات بر او دست می یابند و اللّٰه تعالی یعلم.

[میت را در فضای غیر مسقّف غسل می توان داد]

(و سـال علیّ بن جعفر اخـاه موسـی بن جعفر صـلوات اللّٰه علیهمـا عن المیّت یغسّـل فی الفضـاء فقال لا باس و ان ستر بستر فهو احبّ إلیّ) و به اسانیـد صـحیحه مرویست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضـرت امام موسـی کاظم صـلوات اللّٰه علیه که آیا میت را در فضای غیر مسـقّف غسل می توان داد حضـرت فرمودند که باکی نیست و اگر حایلی باشد میان او و آسمان پس آن محبوبتر است نزد من.

و همین مضـمون در حدیث موثق کالصـحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که آن حضرت دوست می داشـتند در غسل میت که میان میت و آسـمان حایلی باشد مثل سـقف خانه یا خیمه و چون این حدیث مفسر آن حدیث است لازمست که تفسیر آن بر این نحو کرده شود و قطع نظر از این حدیث ظاهرش همین است.

و لیکن احتمال دارد که مراد حایل میان مردمان و میت باشد به آن که پرده بیاویزند یا عورت میت را به پوشانند. و

محتمل است که هر دو مراد باشد و اول اظهر است، و از برای معنی ثانی احادیث بسیار هست چنانکه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

[هر یک از زن و شوهر غسل یکدیگر می توانند داد مطلقا]

(و سال عبد اللَّه بن سنان ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّجل

أ یصلح له ان ینظر إلی امرأته حین تموت او یغسّلها ان لم یکن عندها من یغسّلها و المرأه هل تنظر إلی مثل ذلک من زوجها حین یموت فقال لا باس بذلک انّما یفعل «۱» ذلک اهل المرأه کراهیّه «۲» ان ینظر زوجها إلی شی ء یکرهونه منها) و به اسانید صحیحه منقولست از ابن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آیا جایز است مرد را که نظر بزن خود کند بعد از مرگ او یا اگر یا زنی نباشد که او را غسل دهد شوهر او او را غسل می تواند دادن و هم چنین زن نظر به شوهر خود می تواند کرد بعد از مرگ او حضرت فرمودند که باکی نیست در اینها این ممانعت را کسان زن می کنند که مبادا شوهر زن نظر به چیزی کند که ایشان را از آن کراهت باشد مثل نظر به عورت یا عیوب مخفیه زن و امثال آن.

و ظاهر حدیث دلالت می کند که هر یک از زن و شوهر غسل یکدیگر می توانند داد مطلقا اگر چه سؤال در صورتیست که زن نباشد اما جواب عام است و مدار بر عموم جوابست و احادیث دیگر خواهد آمد.

[حضرت فاطمه زهرا را حضرت امیر المؤمنین غسل دادند]

(و سئل «۳» صلوات اللَّه علیه عن فاطمه صلوات اللَّه علیها من غسّلها فقال غسّلها امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه لأنّها کانت صدّیقه لم یکن لیغسّلها الّا صدّیق) و به اسانید معتبره منقولست از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه

علیه از آن که حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها را که غسل داد حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه غسل دادند و فرمودند که حضرت فاطمه معصومه بود و معصوم را غسل نمی دهد مگر معصوم و در وقت فوت آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۲

معصومی نبود که او را غسل دهد مگر حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات اللّه علیهما و حضرت اولی بود به آن حضرت از ایشان، نیز بعد از آن فرمودند که حضرت مریم را غسل نداد مگر حضرت عیسی از این جهت که مذکور شد و صدیق در لغت بمعنی کثیر الصدقست که بسیار راست گو باشد یا بسیار تصدیق نبی کند یا هر چه گوید فعل او مصدق قول او باشد اما در عرف حدیث بمعنی معصومست.

و احادیث بسیار وارد شده است که معصوم را غسل نمی دهد مگر معصوم و حضرت امام موسی کاظم که در بغداد شهید شدند حضرت امام رضا از مدینه بواسطه غسل آن حضرت به طی الارض آمدند و آن حضرت را غسل دادند. و هم چنین حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه از جهت غسل حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه از مدینه مشرفه به طی الارض آمدند به خراسان صلوات اللّه علیهم اجمعین.

باب المس

اشاره

در بعضی از نسخ هست و در بعضی به جای آن واو است یعنی بابی است در بیان غسل مس میت.

[هر عضوی از اعضای آدمی را که مس کند و استخوان داشته باشد غسل واجبست]

(و من مسّ قطعه من جسد اکیل السّبع فعلیه الغسل ان کان فیما مسّ عظم و ما لم یکن فیه عظم فلا غسل علیه فی مسه) و هر که بساید و برساند پاره از بدن شخصی را که حیوان درنده خورده باشد پس اگر آن چه را دست رسانیده باشد استخوان داشته باشد بر او غسل واجبست و هر چه را استخوان نداشته باشد در مس آن چیزی لازم نیست.

و اکثر علما باین عمل کرده اند و گفته اند که هر عضوی از اعضای آدمی را که مس کند و استخوان داشته باشد غسل واجبست خواه آن عضو از مرده جدا شده باشد و خواه از زنده اگر آن عضو را غسل نداده باشند چون روایتی که در این باب وارد شده است کالصحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که اگر قطعه از شخصی جدا شود آن میته است پس اگر کسی او را مس کند پس اگر استخوان داشته باشد غسل می باید کرد و اگر استخوان نداشته باشد غسل در کار نیست و عبارت روایت اعم است از آن که از مرده جدا شده باشد یا از زنده.

و ظاهر عبارت صدوق نیز آنست که از مرده جدا شده باشد و این عبارت

صدوق عبارت فقه رضويست با عبارت ما بعد اين پس اولى و احوط غسل است با ضم وضو و اللّٰه تعالى يعلم.

[غسل نيست مگر در ميت آدمى]

(و من مسّ ميته فعليه ان يغسل يده «۱» و ليس عليه الغسل انّما يجب ذلك فى الانسان وحده) و كسى كه مس كند ميته غير آدمى را كه نفس سائله داشته باشد

پس بر او لازم است که دست خود را بشوید و غسل بر او واجب نیست و غسل نیست مگر در آدمی تنها اما آن که غسل واجب نیست پس بر آن دلالت می کند احادیث صحیحه و اجماع علما، و اما آن که دست خود را می شوید پس اگر ملاقات به رطوبت باشد بر آن احادیث دلالت می کند و اگر به یبوست باشد جمعی از علما گفته اند که دست خود را می شوید و ظاهر کلام صدوق در اینجا نیز اعم است.

و لیکن در حدیث علی بن جعفر گذشت که ملاقات سگ مرده و حمار مرده نجس نمی کند پس این عبارت را با حدیثی که در این باب واقع شده است حمل بر ملاقات به رطوبت می باید کرد یا حمل بر استحباب در ملاقات به یبوست و اللّٰه تعالی یعلم.

[میت آدمی اگر سرد نشده باشد بر او غسل واجب نیست]

(و من مسّ میّتا قبل الغسل بحرارته فلا غسل علیه و ان مسّه بعد ما یبرد فعلیه الغسل و من مسّه بعد ما یغسّل فلیس علیه غسل) و کسی که مس کند میت آدمی را پیش از غسل و هنوز گرم باشد و سرد نشده باشد بر او غسل واجب نیست و اگر بعد از سرد شدن و پیش از غسل مس کند غسل بر او هست و اگر بعد از غسل دادن مس کند بر او غسل نیست و بر این مضمون دلالت می کند احادیث صحیحه متواتره و خلافی نیست میان علما در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۵

مضمون.

و لیکن خلاف شده است در آن که غسل مس میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن واجب است یا سنت اکثر علما بر آنند

که واجبست چون احادیث بلفظ امر وارد شده است و معارضی ندارد و سید مرتضی رضی اللّٰه عنه سنت می داند چون اوامر حدیث نزد او مشترکست میان واجب و سنت و هر گاه وجوب ثابت نشود حمل بر استحباب می باید کرد چون طلب معلوم است و وجوب معلوم نیست و سخن سید متین است در آن که دلالت بر وجوب معلوم نیست و لیکن هر گاه دلالت بر وجوب معلوم نباشد حمل بر استحباب کردن را بنده خوب نمی دانم بلکه بحسب ظاهر تناقض است بین القولین که گویند نمی دانیم و می دانیم بلکه همین قدر می دانیم که مطلوب شارع است پس باید که بهر عنوانی که می دانیم به جا آوریم و قصد قربت کنیم و احتیاطا وضو یا آن غسل ضم کنیم و اللّٰه تعالی یعلم.

[در بوسیدن میت نزد مردن خواه نمرده باشد یا مرده باشد و گرم باشد باکی نیست]

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات اللّٰه علیه مس «۱» المیّت عند «۲» موته و بعد غسله «۳» و القبله لیس به [بها خ ل] باس) و بسند صحیح از محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که مس کردن میت و بوسیدن میت نزد مردن خواه نمرده باشد یا مرده باشد و گرم باشد باکی نیست در هر دو حال و هم چنین بعد از غسل باکی نیست نه حرمت دارد و نه غسل واجبست و بر این مضمون نیز دلالت می کند صحیحه عبد اللّٰه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۶

وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله عثمان بن

مظعون را بعد از مردن بوسیدند و او بمنزله برادر مادری آن حضرت بود چون پسر ام ایمن است و او مربّیه آن حضرت بود.

و در حدیث صحیح از اسماعیل بن جابر منقولست که من به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه رفتم در وقتی که اسماعیل پسر بزرگتر حضرت فوت شده بود و آن حضرت او را می بوسیدند من عرض کردم که فدای تو گردم آیا نه چنین است که مس میت بعد از مرگ خوب نیست و اگر مس کند غسل می باید کرد حضرت فرمودند که تا میت گرم باشد باکی نیست آن در وقتی است که سرد شده باشد یعنی غسل یا غسل و نبوسیدن.

[کسی که جامه او به بدن مرده آدمی رسد یعنی پیش از غسل و بعد از سرد شدن بر اوست که بشوید]

(و من اصاب ثوبه جسد المیّت فعلیه ان یغسل ما اصاب الثّوب منه) و کسی که جامه او به بدن مرده آدمی رسد یعنی پیش از غسل و بعد از سرد شدن پس بر اوست که بشوید آنجایی را از جامه که به بدن میت رسیده است.

و بر آن چه صدوق ذکر کرده است دلالت می کند حدیث حسن کالصحیح حلبی و کالصحیح ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و ظاهر این دو حدیث اعم است از آن که ملاقات به رطوبت باشد یا به یبوست و در ملاقات به رطوبت دغدغه نیست که می باید شستن.

و جمعی این دو حدیث را حمل بر آن کرده اند و جمعی قایل شده اند که در ملاقات به یبوست شستن واجب است مطلقا خواه مرده آدمی باشد و خواه غیر آدمی و جمعی که از آن جمله صدوقست به تفصیل قایل شده اند که در آدمی غسل واجبست و

در غیر آدمی شستن در کار نیست و این قول خالی از قوت نیست و به احتیاط اقرب است و اللّه تعالی یعلم.

و بنا بر این نجاست جامه حکمی خواهد بود به این معنی که تا نشویند نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۷

در آن جامه نمی توان کردن اما اگر آن جامه ملاقات کند جائی دیگر را به رطوبت آن جا را نمی باید شست چنانکه اکثر علما گفته اند و لیکن بهتر آنست که آنجا را نیز بشویند اگر چه نشستن اظهر است و اللّه تعالی یعلم.

[کسی که غسل می دهد میت را اول کفن میت را مهیا می کند]

(و غاسل المیّت یبدا بکفنه فیقطعه یبدا بالنّمط فیبسطه و یبسط علیه الحبره و ینثر علیه شیئا من الذّریره و یبسط الازار علی الحبره و ینثر علیه شیئا من الذّریره و یبسط القمیص علی الازار و ینثر علیه شیئا من الذّریره و یبسط الازار و ینثر علیه شیئا من الذّریره) و کسی که غسل می دهد میت را اول کفن میت را مهیا می کند تا چون از غسل فارغ شود او را در کفن گذارد مبادا در میانه چیزی از میت بیرون آید پس ابتدا می کند و کفن را می برد و می دوزد از ریسمانی که از کفن در آمده باشد بنا بر مشهور و بعد از آن همه را پهن می کند پس اول نمط را پهن می کند و آن جامه ایست که از یمن می آورده اند و خط خط بوده است بنحو تفصیل راه راه و این نمط را بنا بر مشهور از جهت زن زیاد می کنند و در اینجا نیز ممکن است که مراد این باشد که اگر زن باشد زیرا که نام زن و مرد نبرده است با آن که حدیثی که

دلالت کند بر استحباب آن صریحا ندیده ام و محتمل است که صدوق مستحب داند از برای مرد و زن چنانکه ظاهر عبارتست و بر بالای آن پهن می کند حبره را و آن نیز جامه ایست نفیس که در یمن می بافته اند از قبیل قطنی که نزد ما می باشد و می پاشد بر او ذریره را اندکی و چند حدیث موثق در آن وارد شده است و حقیقتش معلوم نیست و اختلاف بسیار در تفسیر آن هست.

و مشهور آنست که ریزه های قصب الذریره است و آن را از هند می آورند و یبوست و خوشبوئی دارد مثل کافور و مناسبت دارد به میت که اعضای او را بهم آورد تا چیزی از او بیرون نیاید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۸

دیگر سر تا سری را پهن می کند بر بالای حبره و اندکی از ذریره بر آن می پاشد دیگر پهن می کند پیراهن را بر بالای سر تا سری و اندکی از ذریره بر او می پاشد.

و در بعضی از نسخ این زیادتی هست که بعد از آن لنگ را بر روی پیراهن پهن می کند و اندکی از ذریره بر او می پاشد و ظاهرا از زیادتی نساخ باشد و بر تقدیری که باشد مراد ران پیچست چنانکه خواهد آمد.

[دو چوب از درخت خرما که تر باشد و نوشتن شهادتین بر کفن]

(و یاخذ جریدتین من النّخل خضراوتین رطبتین طول کلّ واحده قدر عظم الذّراع و ان کانت قدر ذراع او شبر فلا باس) و بهم می رساند دو جریده از درخت خرما که تر باشد و خشک نباشد که درازی هر یک بقدر استخوان دست باشد که از وجب اندکی درازتر است و اگر بقدر ذراع باشد که دو وجب است تخمینا یا یک وجب باشد باکی نیست

و اصل در جریـده آنست که شـیخ مفیـد و شـیخ طوسـی رضـی اللّٰه عنهما روایت کرده اند مرسـلا که چون حضـرت آدم را از بهشت بیرون آورده به زمین آوردنـد او را وحشتی دست داد پس دعا کرد که خداوندا مرا انس ده به چیزی از درختان بهشـت پس حق سـبحانه و تعالی درخت خرما را از بهشت فرسـتاد و تا حضرت آدم در دنیا بود به آن انس داشت و چون قریب بموت رسـید به فرزندان خود گفت که من در حالت حیات باین درخت انس داشـتم و امیدوارم که بعد از وفات نیز به آن انس داشته بـاشم پس چون من بمیرم از شـاخ درخت خرمـا شـاخی برداریـد و دو حصه کنیـد و بـا من گذاریـد در میـان کفنهای من پس فرزنـدان آدم به آن عمل نمودند و پیغمبران به آن عمل می نمودند تا آن که در زمان جاهلیت مندرس شد پس حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله و علی جمیع الانبیـاء احیـای آن سـنت نمودنـد و آن سـنتی است که بر همه کس لازمست که متابعت آن سنت کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۹

و مرویسـت کـه حـق سـبحانه و تعـالی نخلـه را از نخـاله طینت آدم آفریـده است و از این جهت است که آن را عمه آدمی می گوینـد چون لفظ نخله مؤنث است و اما آن که می بایـد تر باشد پس بواسـطه علتی است که در احادیث وارد شده است که تا تر است او را عذاب نمی کنند.

و مرویست بسند قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که از آن حضرت سؤال نمودند که شاخ خشک را اگر دو

نصف کنند در جریده خوبست که با او در قبر گذارند حضرت فرمودند که خشک جایز نیست.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه مرویست که مستحب است که با میت بوده باشد در قبر او جریـده تری الخبر. اما قـدر ذراع و شبر در روایات واقع شده است و قدر عظم ذراع در فقه رضویست که صدوق از آنجا برداشته است و اکثر علما به آن عمل نموده اند.

(و یکتب علی قمیصه و ازاره و حبره و الجریـدتین فلاـن یشـهد ان لاـ اله الّا اللّه) و می نویسـند بر پیراهن و سـر تا سـری و حبره یمنی و بر جریدتین اسم میت را که فلان گواهی می دهد که نیست خداوندی بغیر از خداوند عالمیان.

و در حـدیث قوی از ابو کهمش مرویست که گفت من حاضـر بودم در مردن اسـماعیل بن جعفر صـلوات اللّه علیه، و حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه نشسـته بودند پس چون فوت شد اسماعیل حضرت فرمودن تا دهنش را بستند و چشمش را بر هم گذاشـتند و چـادر شبی بر روی او کشـیدند پس فرمودنـد که کـار سازی او بکننـد از غسل و حنوط و غیر آن پس چون فارغ شدند از آنها حضرت کفنش را طلبیدند و در گوشه کفن نوشتند که: اسماعیل یشهد ان لا اله الّا اللّه.

و آن که صدوق فرموده است خوبست چون همه کفن است مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۰

جریـدتین و البته حـدیثی به او رسـیده خواهـد بود، و اکثر علما افزوده انـد شـهادت رسالت و اقرار بائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم را، و گفته اند که به تربت حضرت امام حسین صلوات

اللَّه علیه بنویسند و به سیاهی و رنگی دیگر ننویسند و می باید که به ایشان حدیث رسیده باشد البته.

و در حدیثی وارد است از حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه که جوشن صغیر و کبیر را بنویسند بر کفن و عمل به آن می توان کرد و بهتر آنست که بر محاذی عورت و پائین تر ننویسند مبادا نجس شود.

(و یلفّها «۱» جمیعا و سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن علّه الجریده فقال «۲» انّه یتجافی عنه العذاب ما دامت رطبه) و بعد از آن کفنها را بر میت می پیچند و در حسنه فضلا منقولست که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه پرسیدند از علت گذاشتن جریدتین با میت حضرت فرمودند که تا این چوب تر است میت را عذاب نمی کنند و دیگر خواهد آمد.

(و مرّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله علی قبر یعذّب صاحبه فدعا بجریده فشقّها نصفین فجعل واحده عند رأسه و الاخری عند رجلیه) و عامه و خاصه روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله گذشتند بر قبری که عذاب می کردند صاحب آن قبر را پس حضرت طلبیدند شاخ خرمائی و بدو نصف کردند و یکی از آنها را نزد سر میت فرو کردند به قبر و یکی را نزد پایهای قبر یا میت.

(و روی انّ صاحب القبر کان قیس بن قهد الانصاریّ و روی قیس بن قمیر و انّه قیل له صلّی اللَّه علیه و آله لم وضعتهما «۳» فقال انّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۱

یخفّف عنه العذاب ما کانتا خضراوتین) و در روایتی وارد شده است که صاحب این قبر معذب قیس بن قهد «بفتح قاف» انصاری

بود و در روایتی دیگر قیس بن قمیر بود و از حضـرت سـید المرسـلین سؤال کردنـد که از جهت چه این جریـدها را در این قبر فرو کردید حضـرت فرمودند که به سـبب آن که جریدتین عذاب قبر را از صاحب قبر سبک می گرداند تا ترند و ممکن است که دو واقعه باشد.

چنانکه در صـحیح بخاری و سایر صـحاح سـته وارد است از عبد اللّٰه بن عباس که حضـرت سـید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله گذشـتند بـدو قبر که آنها را عـذاب می کردنـد پس حضـرت فرمودند که این دو کسـرا عذاب می کنند و بواسـطه گناه کبیره نیست یکی از اینها عورت خود را در وقت بول نمی پوشانید یا ملاحظه از بول نمی کرد و اما دیگر پس سبب عذاب او اینست که سـخن چین بود پس حضرت جریده تری برداشتند و بدو حصه کردند طولا و احتمال عرض نیز دارد و فرو کردند هر حصه را در یک قبر پس صـحابه گفتنـد که یا رسول اللّٰه چرا چنین کردیـد حضـرت فرمودند که امید هست که عذاب ایشان سـبک شود تا اینها خشک نشده باشند.

و امثال این از احادیث در کتب صـحاح عامه بسـیار است و مع هـذا ملاعین اهل سـنت و جماعت بلکه اهل بـدعت و ضـلالت تشنیع شیعه می کنند بر جریدتین چنانکه ملاحده تشنیع مسلمانان می کنند بر بسیاری از شرایع که علتهای آنها مخفی است.

(و سـئل الصّادق صـلوات اللّٰه علیه عن الجریـده توضع فی القـبر فقـال لاـ بـاس) و بسـند موثق از عبـد الرحمن بن ابی عبـد اللّٰه منقولست که پرسیدم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که جریده را در قبر می توان گذاشت

حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۲

فرمودند که بلی.

(یعنی اذا «۱» لم توجد الّا بعد حمل المیّت إلی قبره او یحضره من یتّقیه فلا یمکنه وضعهما علی ما روی فیجعلها «۲» معه حیث أمکن) چون این حدیث بحسب ظاهر منافات با احادیث بسیار دارد که می باید جریده را در وقت کفن بگذارند و بنحو خاص بگذارند این حدیث را تأویل می کند که مراد حضرت از گذاشتن در قبر وقتی است که یافت نشود جریده مگر بعد از آن که میت را در قبر سپرده باشند یا در وقت کفن کردن کسی در آنجا حاضر باشد که از او تقیه باید کردن و ممکن نباشد که بر آن نحوی که در روایت واقع شده است بگذارند پس در این صورت با او می گذارد بهر نحو که ممکن باشد.

چنانکه در روایت است که به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودند که فدای تو گردم بسیار است که جمعی حاضرند که من از ایشان خوف دارم و ممکن نیست که جریده را به نحوی که روایت بما رسیده است بگذاریم حضرت فرمودند که با او بگذار بهر نحوی که ممکن باشد پس اگر در قبر بگذاری مجزیست و چون این حدیث وارد شده است تاویل مصنف بد نیست بلکه عین این خبر است بحسب معنی.

و ممکن است که مراد از خبر اول این باشد که جایز است که جریده را در حالی که در قبر باشد به نحوی که منقولست بگذارد با آن که ممکنش باشد در بیرون گذاشتن حضرت فرموده باشند که باکی نیست و اگر چه در وقت کفن بهتر باشد چنانکه از لفظ باکی نیست نیز

مفهوم می شود که ترکش اولی است.

(و کتب علی بن بلال إلی ابی الحسن الثالث صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۳

الرجل یموت فی بلاد لیس فیها نخل فهل یجوز مکان الجریده شی ء من الشّجر غیر النّخل فانّه قد روی «۱» عن آبائکم صلوات اللّٰه علیهم انّه یتجافی عنه العذاب ما دامت الجریدتان رطبتین و انّها تنفع الکافر و المؤمن فاجاب صلوات اللّٰه علیه یجوز من شجر آخر رطب) و بسند حسن کالصحیح از علی بن بلال منقولست که گفت عریضه به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه نوشتم که هر گاه شخصی در شهری چند بمیرد که در آنجا درخت خرما نباشد آیا جایز است بدل از شاخ درخت خرما از درختان دیگر و حال آن که از پدران بزرگوار شما بما رسیده است که عذاب از او دور می شود ما دام که جریدتین تر باشند و این نیز بما رسیده است که جریده نفع می کند کافر و مؤمن را پس حضرت صلوات اللّٰه علیه در جواب من نوشتند که جایز است از درختی دیگر که تر باشد. و در کافی و تهذیب چنین است که حضرت نوشتند که جایز است هر گاه جریده بهم نرسد و جریده افضل است.

و روایات در آن وارد شده است، و در روایتی دیگر وارد شده است که ما گفتیم به حضرت که حق سبحانه و تعالی ما را فدای تو گرداند اگر قدرت بر جریده نداشته باشیم چه کنیم حضرت فرمودند که چوب سدر بگذارید پرسیدند که اگر سدر بهم نرسد حضرت فرمودند که چوب بید بگذارید.

و در روایتی دیگر که شیخان آن را روایت کرده اند

اینست که اگر جریده بهم نرسد بدل از آن چوب انار بگذارند و از این روایت ظاهر می شود که چوب انار مقدم باشد بر بید.

(و متی حضر غسل المیّت قوم مخالفون وجب ان یقع الاجتهاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۴

فی ان یغسّل غسل المؤمن و تخفی الجریده عنهم) و هر گاه حاضر شوند در حالت غسل میت جمعی از مخالفان واجبست که سعی نمایند در آن که میت مؤمن را غسل بنحو مؤمن بدهند و جریده را از ایشان مخفی کنند چون در غسل شریک دارند شیعیان و اما کل سنیان اعتقاد به جریده ندارند علی رغم شیعه اگر چه کتب احادیث ایشان مشحونست از اخبار جریده.

و در حدیث صحیح وارد شده است از ایوب بن نوح که احمد ابن قاسم کتابتی نوشت به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه و سؤال کرده بود که هر گاه مؤمنی بمیرد و غاسل خواهد که او را بشوید و جماعتی از سنیان در آنجا حاضر باشند آیا او را بنحو سنیان غسل بدهد و عمامه نکند و جریدتین را با او نگذارد حضرت نوشتند که غسل را بنحو شیعیان بدهد هر چند سنیان حاضر باشند و اما جریده را سعی نماید که مخفی با او گذارد که آنها نبینند.

و بر مخفی ساختن جریده حدیث از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز وارد شده است و احادیث وجوب تقیه در هر چیزی شامل آن نیز هست و در غسل نیز اگر خوف باشد تقیه واجبست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی عن یحیی بن عباده المکّی انّه قال سمعت سفیان الثّوری یسال ابا جعفر صلوات اللّٰه

عليه عن التّخضير فقال انّ رجلا من الانصار هلك فاوذن رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله بموته فقال لمن يليه من قرابته خضّروا صاحبكم فما اقلّ المخضّرين يوم القيمه قال و ما التّخضير فقال جريده خضراء توضع من اصل اليدين «۱» إلى التّرقوه) و بسند موثق و قوى از يحيى بن عباده منقول است و كتاب او معتمد اصحابست

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۲۳۵

كه گفت شنيدم كه سفيان ثورى كه از علما و زهاد و محدثين عامه است و ليكن اعتقاد بسيار به حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليهما داشت از حضرت امام محمد باقر سؤال كرد از تخضيرى كه در احاديث عامه وارد شده است يا نزد شيعه معمول است كدام است و مستندش چه چيز است حضرت فرمودند كه شخصى از انصار فوت شد و آن حضرت را خبر كردند كه فلانى فوت شد پس جمعى از خويشان كه در آنجا حاضر بودند يا به وارثى كه ولى او بود از جمله خويشان او فرمودند كه تخضير كنيد مرده خود را كه فرداى قيامت چه كم خواهند بود جمعى كه ايشان را تخضير كرده باشند سفيان گفت كه تخضير چه چيز است حضرت فرمودند كه شاخ خرمائى است كه سبز باشد مى گذارند از بيخ دستها كه ابط باشد تا كو گردن و اين يک نحو است از وضع جريده و نحو ديگر مى آيد.

و همين حديث را عامه از سفيان روايت كرده اند به اسانيد خود و بسند كالصحيح از يحيى بن عباده منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه فرمودند كه جريده تازه بر مى دارند

که یـک ذراع دست باشـد و آن از مرفق است تا سـر انگشـتان و می گذارنـد و بـدست مبارك اشاره به موضع آن فرمودنـد از پیش کو گردن تا دست میت و در میان جامهای میت می گذارنـد یعنی به بدن میت نمی رسانند بلکه در میان پیراهن و سـر تا سری یا میان سـر تا سری و حبره می گذارند و راوی یحیی نقل کرد که چون به خدمت حضرت رفتم و آن چه از یحیی شنیده بـودم بـه آن حضـرت عرض نمـودم حضـرت فرمودنـد کـه چنین است و من به یحیی گفته بـودم. و همین را نیز عـامه از یحیی روایت کرده اند و ظاهرا یحیی شیعه است مثل اعمش و بحسب ظاهر هر دو از علماء عامه اند.

(و سال الحسن بن زیاد ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الجریده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۶

الّتی تکون مع المیّت فقال تنفع المؤمن و الکافر) و صدوق بسـند قوی و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از ابن مسکان و قبل از او از صـفوان و هر دو از اهل اجماعند از حسن صـیقل که گفت سؤال کردم از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه از جریده که با میت می گذارند حضـرت فرمودند که نفع می دهد مؤمن و کافر را و ظاهرا در کافر سـبب تخفیف عذاب او شود و مراد از کافر غیر اثنی عشریست و در کافی چنین است که حضرت فرمودند که دو جریده با میت می گذارند یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و بعد از آن فرمودند که جریده نفع می دهد مؤمن و کافر را.

و ممکن است که نفع کافر نظر به جمعی باشد از

کفـار که جریـده را بـا میت خود می گذارنـد که سـبب هـدایت ایشـان شود به ایمـان و از این بالاتر نمی باشـد رتبه که دعای حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از جهت کفار نافع نباشد و جریده از جهت ایشان نافع باشد.

و در حدیث حسن کالصـحیح منقولست از حریز و فضیل و عبد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه که به حضرت امام جعفر صادق عرض نمودنـد که از جهت چه چیز جریـده را با میت می گذارنـد حضـرت فرمودنـد که عذاب از او دور می شود تا جریده تر و تازه است.

(و قال «۱» زراره قلت لأبی جعفر صـلوات اللّٰه علیه أ رأیت المیّت اذا مـات لم یجعـل معه الجریـده فقال یتجافی عنه العـذاب و الحسـاب ما دام العود رطبا انّما الحساب و العـذاب کلّه فی یوم واحـد فی ساعه واحـده قـدر ما یـدخل القبر و یرجع القوم و انّما جعلت السّعفتان لذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۷

فلا یصـیبه عذاب و لا حساب بعد جفوفهما إن شاء اللّٰه تعالی) و بسـند صـحیح و حسن کالصحیح از زراره منقولست که عرض نمـودم به خـدمت حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللّٰه علیه که مرا خـبر ده که چرا جریـده را بـا میت می گذارنـد حضـرت فرمودنـد که تا دور شود از او عـذاب قبر و سؤال قبر ما دام که آن جریده رطوبت داشـته باشد به درستی و راستی که حساب و عـذاب همه در روز دفن است در یک ساعت از آن قـدر زمان که او را دفن کنند و جمعی که آمده بودند با او برگردند و آن وقت آمدن منکر و نکیر و سؤال ایشان است او

را از اعتقادات و ضغطه قبر و حق سبحانه و تعالی به تفضلی که با شیعیان فرموده است جریدتین را از این جهت مقرر ساخته است که سبز باشد و تا سبز باشد به او عذاب نرسد پس در وقتی که وقت عذابست اینها تر و تازه اند و عذاب نمی کنند و بعد از خشکك شدن قضا نمی کند حق سبحانه و تعالی آن چه فوت شده است او را از حساب و عذاب إن شاء اللّٰه.

و این إن شاء اللّٰه تبرکی است یا نسبت به شیعیان که مشیت الهی نسبت به ایشان عدم عذابست و اما نسبت بغیر ایشان ممکن است که عذاب کند و این نفعی است که به کافر می رسد که تا خشکك شدن او را عذاب نکنند و اللّٰه تعالی یعلم.

[سعی کنید در نفیس بودن کفن که روز قیامت در این کفنها مبعوث خواهید شد]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه تنوّقوا فی الاکفان فانّهم یبعثون بها) و بسند صحیح از ابن سنان و کالصحیح از سالم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که سعی کنید در نفاست کفن که روز قیامت در این کفنها مبعوث خواهند شد و بنا بر این خطاب به وارثست و در کافی و تهذیب تبعثون بها است یعنی کفنی از جهت خود مهیا کنید که نفیس باشد که فردا در آن کفن مبعوث خواهید شد.

و ممکن است که در این صورت نیز خطاب به اولیا باشد و زینت موتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۸

زینت ایشان باشد.

و در چند حدیث وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که کفنش با او باشد در خانه اش او را از جمله غافلان نمی نوسند و هر

چند نظر به کفن می کند حق سبحانه و تعالی او را ثواب کرامت می فرماید.

و بـدان که در خبری چند وارد شده است از حضـرت سـید المرسـلین و ائمه طاهرین صـلوات اللَّه علیهم در تفسـیر این آیه کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ یعنی چنانکه حق سبحانه و تعالی شما را أولا ایجاد کرد ثانیا اعاده خواهد فرمود، فرمودند که مراد الهی اینست که محشور خواهیـد شـد برهنه و پا برهنه و ختنه ناکرده و حیرانماننـد روزی که متولـد شـده اید پس جمع چنین باید کرد که غیر اثنی عشری برهنه باشند و ایشان پوشیده مخلوق خواهند شد و اللَّه تعالی یعلم.

(و قال صلوات اللَّه علیه اجیدوا اکفان موتاکم فانّها زینتهم) و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که نیکو کنید کفنهای مردگان خود را که این کفنها زینت ایشانست.

محتمل است که مراد زینت روز قیامت باشـد تا موافق حدیث سابق باشد. و محتمل است که مراد این باشد که عزت ایشان می باید داشت پس اگر عزیزی را کفن کرباس زبون به پوشانند او را در نظرها خوار کرده اند و ظاهرا هر دو مراد باشد و لهذا برد یمنی و نمط زیاده می کنند و خواهد آمد.

و در حـدیث موثق از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه وارد شده است که حضـرت فرمودند که پدرم مرا وصـیت فرمود در وقت رفتن که یـا جعفر مرا کفن کن در فلاـن جـامه و فلاـن جـامه و برد یمانی بخر و عمامه بخر و نفیس بخر به درستی که مردگان مباهات و مفاخرت می نمایند با یکدیگر به نفاست کفنهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۹

خود. و هر دو

معنی سابق در اینجا نیز مراد است بحسب ظاهر و کل واحد از آنها محتمل است و اللّٰه تعالی یعلم.

[مستحب است که میت را کفن کنند در جامه که در آن جامه نماز می کرده باشد]

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات اللّٰه علیه اذا کفّنت المیّت فان استطعت ان یکون فی کفنه ثوب کان یصلّی فیه نظیفا فافعل فانّه یستحب ان یکفّن فیما کان یصلّی فیه) و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که چون خواهی که میت را کفن کنی اگر توانی چنان کن که اقلا یک جامه او از سر تا سری یا پیراهن پاکیزه باشد و در آنجا جامه نماز بسیار کرده باشد که مستحب است که میت را کفن کنند در جامه که در آن جامه نماز می کرده باشد و محتمل است که عبارت یصلی فیه را در هر دو جا مجهول بخوانند.

و لهذا احادیث بسیار وارد شده است که اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم از ایشان طلب می نمودند جامه کفن را و ایشان جامه احسان می فرمودند و می گفتند که در این جامه نماز کرده ایم چنانکه حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه که پیراهن به دعبل خزاعی دادند فرمودند که در این پیراهن هزار شب نماز کرده ام هر شبی هزار رکعت و اگر هر دو باشد بهتر است.

چنانکه روایت کرده است سهل بن الیسع در حسن از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما که گفت سؤال کردم از جامهائی که در آن نماز کند شخصی و روزه گیرد آیا کفن می تواند کرد حضرت فرمودند که من چنین کفن را دوست می دارم که پیراهن را چنین کند که در آن

نماز کرده باشد و کفن کند راوی گفت که آیا در سه جامه کفن می تواند کرد که چنین باشد یا همه سر تا سری باشد حضرت فرمودند که باکی نیست اما پیراهن نزد من بهتر است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۰

دیگر اخبار خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

[جایز نیست که میت را کفن کنند به کتان و نه به ابریشم]

(و لا یجوز ان یکفّن المیّت فی کتّان و لا ابریسم و لکن فی القطن) و جایز نیست که میت را کفن کنند به کتان و نه به ابریشم و لیکن می باید که از پنبه باشد ظاهر کلام صدوق حرمت کفن است در ابریشمینه خالص و خلافی بخاطر ندارم بلکه نقل اجماع کرده اند بر حرمت و هم چنین ظاهر کلامش آنست که حرامست کفن کردن به کتان و مشهور کراهتست.

و ممکن است که حمل کنند کلام او را بر کراهت شدیده پس بنا بر این لا یجوز را اعم از حرمت و کراهت می باید گرفت و هیچ شک نیست که پنبه سفید بهتر است مگر در حبره و نمط که هیچ شک نیست که مخلوط به ابریشم کراهت ندارد و خواهد آمد که رنگین نیز خوبست.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه الکتّان کان لبنی اسرائیل یکفنون به و القطن لامّة محمّد صلّی اللَّه علیه و آله) در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که بنی اسرائیل کفن به کتان می کردند و مخصوص ایشان بود و کفن کردن به پنبه مخصوص امت محمد است صلی اللَّه علیه و آله و اکثر علما این حدیث را حمل بر کراهت کرده اند.

و احوط آنست که کفن به کتان نکنند چنانکه در حدیث قوی از آن حضرت

صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت فرمودند که کفن نکنند در کتان.

و اولی آنست که کفن غیر حبره و نمط سفید خالص باشد چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وارد شده است که فرمودند که جامه سفید به پوشید که بهتر و پاکیزه تر است و مردگان خود را به آن کفن کنید. و چند حدیث قریب باین از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۱

و بسند کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که جامهای پنبه به پوشید که پوشش حضرت سید المرسلین است صلی اللّٰه علیه و آله و پوشش ماست صلوات اللّٰه علیهم.

(و سئل ابو الحسن الثّالث صلوات اللّٰه علیه عن ثیاب تعمل بالبصره علی عمل العصب «۱» الیمانیّ من قزّ و قطن هل یصلح ان یکفّن فیها الموتی فقال اذا کان القطن اکثر من القزّ فلا باس) و بسند صحیح منقولست که سؤال کردند از حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه از جامهائی که در بصره می بافند شبیه به برد یمانی از ابریشم یا کج و پنبه آیا جایز است که مردگان را به آن کفن کنند حضرت فرمودند که هر گاه پنبه بیشتر از کج یا ابریشم باشد باکی نیست و از این حدیث استدلال کرده اند بر آن که کفن از حریر محض نمی توان کرد و لیکن کسی خلاف نکرده است در استحباب این زیرا که کم از این نیز اگر خلیطه باشد که حریر محض نگویند کافی است.

و احادیث نیز بر آن دلالت دارد چنانکه در مبحث لباس مصلی مذکور

خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی و ظاهرش آنست که برد یمانی نیز نمی تواند بود که حریر محض باشد.

و در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وارد شده است که فرمودند که نیکو کفنی است حله و نیکو قربانی است قوچ شاخ دار ظاهرا مراد از حله برد یمانی است و لیکن وقتی حله می گویند که دو جامه باشد اقلا لنگی که بر کمر می بندند و لنگی که بر دوش می اندازند. و از این حدیث ظاهر می شود که کج حکم ابریشم داشته باشد چنانکه مشهور است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۲

میان علما و لیکن ممکن است که مراد از قز در اینجا ابریشم باشد.

و روایت کرده است کلینی در حدیث کالصحیح از عباس بن موسی از پدرش صلوات اللّٰه علیه که گفت از او سؤال کردم از ابریشم و کج حضرت فرمودند که هر دو مساویست و در عباس قدحی هست که کلینی ذکر کرده است و احتیاط در اجتناب است از کج محض اما اگر اندک خلیطی داشته باشد که مستهلک نباشد ظاهرا جایز باشد پوشیدن.

چنانکه در حدیث صحیح بزنطی وارد است که حسن بن قیاما سؤال کرد از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از جامه که پودش ابریشم و پنبه باشد و ابریشم بیش از نصف باشد آیا در آن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که پدرم حضرت امام موسی کاظم چند جبه چنین داشتند.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست در جامه که در آن حریر باشد یعنی ابریشم حضرت فرمودند که هر گاه چیزی دیگر با آن

مخلوط باشد باکی نیست.

(و سئل موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه عن رجل اشتری من کسوه الکعبه شیئا فقضی ببعضه حاجته و بقی بعضه فی یده هل یصلح بیعه فقال یبیع ما اراد و یهب ما لم یرده و یستنفع به و یطلب برکته قیل أ یکفّن فیه «۱» المیّت قال لا) و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که پرسیدند از شخصی که بخرد از جامه کعبه چیزی را و به بعضی از آن حاجتش بر آید و بعضی از آن در دست او بماند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۳

می تواند آن را فروختن حضرت فرمودند که هر چه را خواهد که بفروشد بیع کند و هر چه را نخواهد که بفروشد می تواند بخشید و نفع از آن می تواند برد و طلب می کند برکت آن را یعنی تیمنا و تبرکا انتفاعات از آن می تواند برد پرسیدند از آن حضرت که آیا به آن کفن می توان کرد میت را حضرت فرمودند که نه و ظاهرش آنست که از این جهت سؤال کرده باشد که چون وقف است بر خانه کعبه نتوان فروختن و خریدن را ممکن است که بقصد استنقاذ و استخلاص کرده باشد از حجبه.

و جوابش این است که فی الحقیقه آن که وقف کرده است چنین وقف کرده است که یک سال جامه باشد و بعد از آن از خدمه کعبه باشد و آن که کفن نمی توان کرد ظاهرش آنست که چون حریر محض است نتوان کفن کردن.

و در حدیث صحیح از عبد الملک بن عتبه وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما از

شخصی که از جامه کعبه چیزی خریده باشد آیا کفن میت می تواند کرد؟ حضرت فرمودند که نه. و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقولست مثل سابق.

[سزاوار آنست که پیراهن میت سجاف نداشته باشد و تکمه و بندش را نبندند]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه ینبغی ان یکون القمیص للمیّت غیر مکفوف و لا مزرّر [او و لا مزرور]) چنانکه در بعضی از نسخ است و در کافی و تهذیب است و از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که سزاوار آنست که پیراهن میت سجاف نداشته باشد و تکمه و بندش را نبندند بنا بر نسخه اصل و بنا بر نسخ دیگر تکمه و بند نداشته باشد. و بر این مضمون حدیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا و غیرهما صلوات اللّه علیهم اجمعین.

(و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن الرّجل یکون له القمیص

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۴

أ یکفّن فیه فقال اقطع ازراره قلت و کمّه قال لا- انّما ذلک اذا قطع له و هو جدید لم تجعل له اکمام فامّا اذا کان ثوبا لبیسا فلا یقطع منه الّا الازرار) و در قوی منقولست که از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردند از شخصی که پیراهنی دارد آیا در آن پیراهن او را کفن می توان کردن حضرت فرمودند که بندها و تکمهای او را قطع کن گفتم که آستین را نیز قطع کنم حضرت فرمودند که بی آستین وقتی می باید باشد که پیراهنی تازه از جهت میت ببرند اما اگر جامه باشد که پوشیده باشد پس قطع نمی کنند از آن مگر بندها و تکمها را و آستینها را بحال خود می گذارند.

و علما عمل باين كرده اند.

[آدابى از غسل ميت]

(فاذا فرغ غاسل الميّت من امر الكفن وضع الميّت على المغتسل مستقبل القبله و ينزع القميص من فوق إلى سرّته و يتركه إلى ان يفرغ من غسله ليستر به عورته فان لم يكن عليه قميص القى على عورته ما يسترها به و يلينّ اصابعه برفق فان تعصّبت [تصعّبت خ ل] عليه تركها و يمسح يده على بطنه مسحا رفيقا ثمّ يبدأ بيديه فيغسلهما بثلاث حميديّات بماء السّدر ثمّ يلفّ على يده اليسرى خرقه يجعل عليها شيئا من الحرض و هو الاشنان و يدخل يده تحت الثّوب و يصبّ عليه غيره الماء من فوق إلى سرّته و يغسل قبله و دبره و لا يقطع الماء عنه ثمّ يغسل رأسه و لحيته برغوه السّدر و بعده بثلاث حميديّات و لا يقعده ثمّ يقلّبه إلى جانبه الايسر ليبدو له الايمن و يمدّ يده اليمنى على «۱» جنبه الايمن إلى حيث بلغت «۲» ثمّ يغسّله بثلاث حميديّات من قرنه إلى قدمه و لا يقطع الماء عنه ثمّ يقلّبه إلى

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۲۴۵

جانبه الايمن ليبدو له الايسر و يمدّ يده اليسرى إلى جنبه «۱» الايسر إلى حيث بلغت ثمّ يغسّله بثلاث حميديّات من قرنه إلى قدمه و لا يقطع الماء عنه ثمّ يقلّبه على «۲» ظهره و يمسح بطنه مسحا رفيقا و يغسّله مرّه اخرى بماء و شى ء من جلال الكافور مثل الغسله الاولى ثمّ يخضخض الاناء «۳» الّتى فيها الماء و يغسّله الثالثه بماء قراح- «۴» و لا يمسح بطنه ثالثه و يقول عند غسله اللّهمّ عفوك عفوك فانّه من فعل ذلك عفى اللّه عنه) و اكثر عبارات غريبه بلكه همه مگر نادرى

از فقه رضوی است و صدوق بعضی از عبارات که در احادیث دیگر وارد شده است زیاد کرده است پس چون فارغ شود از مهیا ساختن کفن پیش از غسل میت را بگذارد بر جائی که او را بر آن غسل می دهد مثل تختی یا بلندی که سراشیب باشد و رو بقبله بخواباند به آن که پای میت بقبله باشد و دستهای میت را از پیراهنش بیرون آورد و پیراهن را از بالا به زیر آورد تا به ناف و بر میت باز گذارد تا از غسل او فارغ شود تا آن که پیراهن عورت او را به پوشاند پس اگر پیراهن نداشته باشد خرقه بر عورتش بیندازد یا لنگی به بندد بر او که عورتش را نه بیند و نرم کند انگشتان میت را به رفق و همواری و اگر خشک باشد و نتواند گزم کردن بحال خود گذارد و دست بر شکمش مالد هموار پس ابتدا کند به شستن دستهای میت و هر دو را بشوید به سه سبو آب یا سه ابریق حمیدی و ظاهرا در زمان حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه و در زمان صدوق سبو یا ابریق بزرگی بوده است که استاد فخاری حمید نام آن را ساخته بوده است و باسم او شهرت کرده بوده است و غرض در غسل میت آب بسیار ریختن است تا کثافتها را زایل کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۶

و دستها را أولا به آب سدر بشوید بعد از آن خرقه بر دست چپ کند مثل کیسه که چون عورتین میت را شوید دستش به عورت میت نرسد و بر آن خرقه اشنان بگذارد

و دست چپ را به زیر پیراهن برد و دیگری آب ریزد از بالای ناف تا به زیر پیراهن رود و او به اشنان عورتین او را پاک بشوید که اگر در بیماری نجس شده باشد و نجاست در آن جامه خشک شده باشد به سبب اشنان پاک شود پس سر و ریش میت را به کف سدر بشوید و بعد از آن سر و گردن میت را سه سبو آب بریزد که هر سبویی آبش به همه سر و گردن برسد و میت خوابیده باشد و او را ننشاند پس بگرداند میت را به جانب چپ تا ظاهر شود جانب راست او و دست خود را بر پهلوی راست او دواند در وقتی که آب می ریزد دیگری پس سه سبو آب بر او بریزد از سر تا پا هر چند پیشتر سر را شسته است مرتبه دیگر در ضمن شستن بدن از طرفین آن را می شوید استحبابا و آب را از او قطع نکند آن شخصی که آب می ریزد و غاسل دست می مالد تا آب به همه جا برسد حتی عورتین که دست را به آن جا می رساند با خرقه که دستش به آن نرسد پس میت را می گرداند به جانب راست تا ظاهر شود جانب چپ او و دست چپ را از پهلوی چپ می دواند تا به عورتین از زیر پیراهن و آن دیگری آب می ریزد و جانب چپ را نیز به سه سبو می شوید از سر تا پا و ممکن است که مراد انتهای سر باشد و لیکن اول ظاهرتر است و آب را قطع نمی کند از او به آن که یک

بار نمی ریزد بلکه یک مرتبه آب را از سر گرفته تا بپا می رساند و او دست می مالد پس میت را بر پشت می خواباند و دستی بر شکمش می مالد هموار که اگر از فضلات چیزی باشد بیرون آید و مرتبه دیگر او را غسل می دهد به آب و اندکی از کافور جودانه (و در فقه رضوی جودانه نیست) داخل آن آب می کند و غسل می دهد او را به نحوی که به آب سدر غسل داد پیشتر به آن که اول سر و گردنش را می شوید و دیگر جانب راست را و دیگر جانب چپ را بعد از آن آبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۷

به ظرف می کند و حرکت می دهد آن را تا از سدر و کافور پاک شود و چیزی در آن نماند و مرتبه سیم غسل می دهد او را به آب خالص و سدر و کافور نداشته باشد و در این مرتبه دست بر شکمش نمی مالد و در وقت غسل می گوید که اللّٰهمّ عفوک عفوک پس کسی که چنین کند حق سبحانه و تعالی عفو می کند از او.

و باین تفصیل و قریب باین احادیث معتبره وارد شده است از آن جمله حدیث یونس است که کلینی روایت کرده است از علی بن ابراهیم از پدرش و او از استادانش که اگر چه نام نبرده است ایشان را اما اصحاب رجال حکم به صحت احادیث یونس کرده اند با آن که کتب یونس نزد کلینی و صدوق بوده است و جزم داشته اند که کتاب اوست و او از ائمه معصومین روایت کرده است که ملاقات ایشان کرده است و به خدمت ایشان رسیده است با آن که کتاب

یونس را به خدمت حضرت امام حسن عسکری عرض نمودند حضرت همه را ملاحظه فرمودند و فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را بعدد هر حرفی نوری کرامت کناد.

دیگر کتاب کاهلی است و آن کتاب نیز نزد صدوقین بوده است اگر چه در سندش محمد بن سنان هست و او بر تقدیری که خوب نباشد از مشایخ اجازه کتابست و لهذا ندیدم احدی از علما را که قدحی در این دو حدیث طویل کرده باشند با آن که مؤیدند به احادیث صحیحه و کالصحیحه مثل صحیحه عبد اللّٰه بن مسکان و صحیحه عبد اللّٰه بن سنان و حلبی و غیرهم و چیزی که در آنها نیست سبوی حمیدی است و آن سهل است چون در آن زمان معروف بوده است به بزرگی ذکر کرده است.

و اما تفصیل آن پس آن چه گفته است که میت را رو بقبله کند احادیث گذشت و در حدیث یونس و کاهلی هر دو هست بر سبیل امر و بنا بر این

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۸

خلافست که واجب است یا سنت احوط آنست که آن را ترک نکنند البته و خلافی نیست که می باید پای میت بقبله باشد مثل محتضر.

دیگر او را بر تخت گذاشتن مستحب است و خلافی در آن نیست و الحال متعارفست که در میان حوض یا آب روان غسل می دهند چون ازاله نجاست در آن آسان تر است خصوصا نسبت به عوام و اگر بر تخت غسل دهند و از میت فضلات بیرون آید تطهیر تخت را خوب نمی توانند کردن و این نیز خوبست و اگر تخت را در میان آب توان گذاشت بهتر است.

دیگر پوشانیدن

عورتست به پیراهن و الا به خرقه و بر آن دلالت می کند صحیحه ابن مسکان و غیر آن از احادیث بسیار.

دیگر نرم کردن انگشتان است به رفق و حدیث کاهلی دلالت بر آن دارد و در حدیث دیگر از طلحه بن زید وارد است که مفشار مفصلی از مفاصل میت را محمول است بر خلاف رفق.

دیگر دست بر شکم میت مالیدن است به رفق پیش از دو غسل اول پس آن مذکور است در حدیث یونس و کاهلی و خلافی در آن نیست که مستحب است و اکثر استثنا کرده اند زن حامله را و مستند آن حدیث انس بن مالك است و رفقی که در دو حدیث هست احتیاج به استثنا ندارد و اللّٰه تعالی یعلم.

و شستن دستهای میت تا نصف ذراع پیش از غسل در حدیث یونس واقع است و در حدیث حسن کالصحیح حلبی تا بند دستست و هر دو خوبست اگر چه تا نصف ذراع بهتر است چون مشتمل است بر هر دو.

و دیگر خرقه بر دست گذاشتن که دست به عورتین نرسد در صحیحه ابن مسکان و کالصحیحه حلبی و غیر آن وارد است. و اما شستن عورتین به سدر و اشنان در حدیث کاهلی وارد است و در اخبار دیگر شستن به آب سدر است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۹

اینها سنت است به اتفاق علما.

و در نیت غسل میت خلافست مشهور میان علما آنست که واجب نیست و احوط آنست که آن کسی که میت را می گرداند نیت بکند و آن که آب می ریزد نیز نیت کند باین عنوان که قصد کند که این میت را غسل می دهم به آب

سـدر و کافور و قراح از جهت رضای الهی و غسل سدر را بدهد و در وقت غسل کافور قصد آن کند للّه تعالی و هم چنین در قراح و جمع نیت در غسـل او و از این جهت است که اکثر علمـا هر سه را یـک غسل می داننـد و جمعی سه غسل پس بنا بر این نحو نیت کردن از خلاف بیرون می آید.

و اما آن که میت را سه غسل می دهند به سدر و کافور و قراح پس دلالت می کند بر آن روایات صـحیحه و کالصحیحه بسیار و کسـی خلاف نکرده است مگر سلار و قول او ضعیف است و هم چنین خلافی نیست در ترتیب میان غسلها و ترتیب در میان اعضا و از بعضـی نقل کرده انـد که ترتیب مسـتحب است و این قول نیز ضـعیف است بلکه هر حدیثی که وارد است در غسـل ترتیب نیز در آن هست مگر نادری.

و آن که ذکر کرده است که از سر تا پا بشوید در جانب راست و چپ در حدیث کاهلی واقع شده است و در حدیث یونس از نصف سر تا پا واقع شده است ظاهرا سببش آنست که چون در غسل میت مطلوبست تطهیر بدن مهما أمكن لهذا شش مشک و هفت مشک واقع شده است و گذشت پس هر چند سر پیشتر شسته شده است اگر در وقت شستن بدن نیز شسته شود پاکیزه تر خواهـد بود و محتمل است که مراد از قرن منتهای سـر باشد اما نصف سـر صـریح است در آن که آن چه را شسـته است دیگر شستن بهتر است.

و اما آن که واقع شده است که میت

را ننشانند در اخبار بسيار واقع شده

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۲۵۰

است و در بعضى كه وارد شده است كه او را بنشانند محمولست بر تقيه اگر چه ظاهرا مخالفت ندارد بعد از تامل و آن حديثى است كه شيخ در صحيح روايت كرده است از بقباق كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از غسل ميت حضرت فرمودند كه او را بنشان و هموارى دست بر شكمش بمال پس او را پاك كن از فشردن شكم يعنى از فضلاتى كه بيرون آمده است پس او را بر پهلو مى خوابانى و ابتدا مى كنى به جانب راست او و مى شويى او را به آب و اشنان پس به آب و كافور پس به آب خالص مى شويى و او را در كفن مى گذارى.

و ظاهر است كه نشانيدن اول از آن جهت است كه سبب خروج فضلات شود تا در حالت غسل چيزى بيرون نيايد و نشانيدنى كه نهى وارد شده است بر آن نشانيدن در حالت غسل است پس احتياج نيست كه حمل بر تقيه كنند.

بلى مخالفتى كه دارد از اين است كه در غسل اول به جاى سدر اشنان واقع شده است و مى توان حمل كردن بر اشنانى كه فرج را به آن مى شويند يا در صورتى كه سدر بهم نرسد يا با سدر ضم كنند چون غسل سدر از جهت تنظيف ميت مقرر است چنانكه از اخبار ظاهر مى شود و اللّه تعالى يعلم.

و اما دست دوانيدن غاسل به اطراف از اين جهت است كه او مى شويد و ديگرى على الاتصال آب مى ريزد مى بايد كه دست بمالد از يك طرف به زير

بغلها و از طرفی دیگر به عورتین تا آب به همه جا برسد و اما آن که کافور جلال گفته است صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی در نهایه گفته اند که واجبست که غسل و حنوط میت به کافور درشت دانه باشد. و شیخ ابو علی در شرح نهایه پدرش ذکر کرده است که کافور صمغ درختی است که هر چه از آن درخت می ریزد و درشت دانه است آن را نمی پزند و آن را کافور خام می گویند و هر چه ریزه است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۱

به خاک مخلوط می شود آن را می پزند تا از خاک ممتاز شود این کافور در حنوط مجزی نیست و در اخباری که وارد شده این قید نیست حتی در فقه رضوی بنا بر این اکثر اصحاب شرط نکرده اند که خام باشد و بعضی ذکر کرده اند که چون این درخت در بلاد کفار است و کفار می پزند نجس می شود و بعضی گفته اند که با شیر خوک می پزند و جمعی از تجار نیز می گویند که چنین است و لیکن شرعا این قسم شهادات مسموع نیست و افعال مسلمین محمول بر صحت است و اصل در اشیاء طهارتست و در نجاست علم می باید و از این بایست اخبار تجار در بلغار و سمور و سنجاب و سایر پوستها که از بلاد کفر می آورند و هم چنین نیل و شکر و مندیل و سایر بافتهای هند که تجار خبر می دهند که جمیع اینها را کفار ملاقات به رطوبت می کنند پس اگر تاجری خود گوید که نجس است این مندیل یا این نیل را دور نیست که اجتناب لازم باشد در آن

چه از دست او می گیریم اما شهادت بر دیگران مسموع نیست مگر آن که بخصوص جامه شخصی دو عادل شهادت دهند در اینجا خلافست و احوط اجتنابست.

و اما آن که ظروف را بایـد شـست که اب قراح سـدر و کافور نداشـته باشـد در حـدیث یونس وارد شده است و در همه اخبار آب خالص وارد شـده است جمعی قایلند که واجبست که خالص باشد و جمعی گفته اند که در آب قراح لازم نیست که سدر کافور داشـته باشـد چنانکه در دو غسل اول لازمست پس اگر داشـته باشـد ضـرر نـدارد و هیچ شک نیست که نداشـتن احوط است.

و اما سدر و کافور پس مسمی آن کافی است چنانکه ظاهر روایاتست و بعضی گفته اند که اقلا هفت برگ سدر می باید و در طرف کـثرت نیز ظـاهر کلام جمعی آنست که اگر آب مضـاف شود ضـرر نـدارد و جمعی ذکر کرده انـد که شـرط است که مضاف نشود چنانکه در اخبار وارد شده است که سدر را بکوبند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۲

و در ظرف آبی کننـد و دست بزننـد تـا به کف آیـد کف آن را جـدا کننـد از جهت شسـتن سـر و ریش که پیش از غسل می شویند و شک نیست که این احوط است اگر چه قول اول خالی از قوت نیست و اللَّه تعالی یعلم.

[کافور کامل از جهت حنوط میت یا غسل و حنوط هر دو سیزده درم و ثلثی است که هفت مثقال صیرفی باشد]

(و الکافور السّابغ «۱» للمیّت ثلاثه «۲» عشـر درهما و ثلث و العلّه فی ذلک انّ جبرئیل علیه السّلام اتی النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله بأوقیه کافور من الجنّه و الأوقیه اربعون درهما فجعلها النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله ثلاثه اثلاث ثلثا له و ثلثا لعلیّ صلوات اللَّه

علیه و ثلثا لفاطمه صلوات اللَّه علیها) و کافور کامل از جهت حنوط میت یا غسل و حنوط هر دو سیزده درم و ثلثی است که هفت مثقال صیرفی باشد و سبب این مقدار آنست که حضرت جبرئیل یک اوقیه کافور بهشت از جهت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله آورد و اوقیه چهل درم بود پس حضرت آن را سه حصه فرمودند ثلث آن را از جهت خود مقرر ساختند و ثلثی را به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه دادند و ثلثی را به حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها دادند پس چون تاسّی به ایشان مطلوبست اکمل آنست که هر کس را این مقدار حنوط کنند.

و این روایت را کلینی و صدوق و شیخ ذکر کرده اند مرسلا و کلینی ذکر کرده است که سیزده درهم و ثلث است اکثر آن و در فقه رضوی مذکور است که حنوط کن میت را به سیزده درهم و ثلثی از کافور پس اگر این مقدار بهم نرسد به چهار درهم کافور حنوط کند و اگر این نیز مقدور نباشد پس یک مثقال کمتر نباشد کسی که آن را بیابد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۳

(فمن لم یقدر علی وزن ثلاثه عشر درهما و ثلث کافورا حنّط المیّت بوزن اربعه مثاقیل فانّ لم یقدر فمثقال لا اقلّ منه لمن وجده) پس کسی که قادر نباشد بر وزن سیزده درم و ثلث از کافور حنوط کنند یا حنوط کند میت را به چهار مثقال شرعی که سه مثقال صیرفی باشد پس اگر بر این قادر نباشد یک مثقال حنوط کند و کمتر نکند اگر داشته باشد و الا

مسمی کافی است.

و کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اقل آن چه مجزیست از برای میت از کافور یک مثقال است.

و در روایت کاهلی و حسین بن مختار از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد است که وسط آن چهار مثقالست و ظاهر آنست که کلینی از کتاب هر دو نقل کرده باشد.

و شیخ به سندی قوی از کاهلی و حسین بن مختار روایت کرده است بنحو سابق و حدیثی که کلینی ذکر کرده است از سهل از ابن ابی نجران یک مثقال است و شیخ این حدیث را یک مثقال و نیم ذکر کرده است و سهوی از نساخ شده است در زیادتی چون همگی اصحاب یک مثقال ذکر کرده اند و ممکن است که دو حدیث باشد و یک مثقال و نیم مقدم بر یک مثقال باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

و احوط آنست که از یک مثقال و نیم شرعی کمتر نباشد اگر چه از اخبار بسیار ظاهر می شود که مسمای کافور کافی است در حنوط و غسل چنانکه اکثر اصحاب به آن قایلند و در موثقه عمار از جهت غسل نیم حبه کافور واقع است و در حدیث یونس چند حبه.

و در حدیث مغیره وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه حضرت سید المرسلین را غسل دادند به سه مثقال کافور و یک مثقال مشک و در غسل ظاهرا کمتر بهتر باشد مبادا مضاف شود و اللّٰه تعالی یعلم.

[حنوط مرد و زن مثل یکدیگرند]

(و حنوط الرّجل و المرأه سواء غیر انّه یکره ان یجمّر او یتبع بمجمره و لکن یجمّر الکفن) و حنوط مرد و زن

مثل یکدیگرند و لیکن در بوی خوش میت مکروهست که میت را خوش بو سازند به چیزی که در آتش کنند مثل عود و کشته یا عود سوز از عقیب میت ببرند چون تفؤّل به آتش جهنم است و لیکن کفن را خوش بو می توان کرد بدود عود و امثال آن.

بدان که در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که چون خواهی حنوط کنی میت را پس بمال حنوط را به مواضع سجود میت که آن پیشانی است و دستها و زانوها و سر انگشت مهین پاها و بمال بر محل بندهای میت و بر سر او و ریش او و بر سینه او حنوط را و فرمودند که حنوط مرد و زن مساویست و فرمودند که مکروهست که از عقیب او مجمره ببرند و تغییری که صدوق روایت را داده است ضرر بمعنی و لفظ رسانیده است چنانکه به تامل ظاهر می شود.

و در حدیث قوی کالصحیح وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از آن که مجمره از عقیب میت ببرند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که آتش نزدیک مردگان خود مبرید یعنی دخنه به عود و امثال آن مکنید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که باکی نیست بدود کردن به عود کفن میت را و سزاوار آنست که هر کس که قدرت داشته باشد جامهای خود را خوشبو سازد به دخنه و ظاهرا مستند صدوق این حدیث است.

و

علما حمل کرده اند این حدیث را بر تقیه یا بیان جواز و قرینه تقیه ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۵

است در جز و آخر حدیث که حال زنده را با حال مرده برابر کرده است چنانکه سنیان می کنند و لیکن حضرت به نحوی فرموده اند که شیعیان می فهمند و احادیث بسیار وارد شده است که تجمیر کفن میت نکنند و احادیث بسیار وارد شده است که خوشبوئی میت منحصر است در کافور و ذریره.

(و یجعل «۱» الکافور علی بصره و انفه و فی مسامعه و فیه و یدیه و رکبتیه و مفاصله کلّها و علی اثر السّجود منه فان بقی منه شی ء جعل علی صدره) و حنوط میت باین عنوانست که کافور را بر چشم میت و بینی او و در گوشهای او و دهان او و بر کف دستهای او و زانوهای او و بر جمیع بندهای او و بر اثر سجود او بمالند اگر چیزی باقی ماند بر سینه او ریزند.

بدان که مشهور میان علما آنست که آن چه واجبست از حنوط همین مساجد سبعه است چون در جمیع اخبار حنوط مساجد هست و باقی را حمل بر استحباب کرده اند مگر در گوش و چشم که حمل بر کراهت کرده اند.

و در حدیث موثق عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که از آن حضرت پرسید از حنوط میت حضرت فرمودند که بر مواضع سجده او بگذار.

و در حدیث حسن کالصحیح حلبی وارد است که کافور را بر مواضع سجود او بمال و بر جمیع بندها و سر و ریش و سینه میت بمال و در حدیث یونس وارد است که

کافور ساییده را بر پیشانی او بگذار که موضع سجود است و بمال بر جمیع بندهای او از سر تا پا و سر و گردن و دوشها و مرفقها و بر هر بندی از بندهای دستها و پاها و کف دستها بمال و بر بینی و چشم و گوش و رو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۶

ممال.

و در حدیث صحیح حمران وارد است که کافور را بر بینی و موضع سجود او و بندهای او بگذارند و نزدیک گوش او نبرند و در حدیث کالصحیح عثمان نوّاء وارد است که کافور را نزدیک گوش او مبر البته.

و در حدیث صحیح عبد اللّٰه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که عرض نمودم که چگونه حنوط کنم میت را حضرت فرمودند که در دهان و گوشها و مواضع سجده از پیشانی و دستها و زانوها می گذاری.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که کافور را بر مواضع سجده می گذاری و بر کو گردن و کف پاها و جای بند نعلین و بر زانوها و کفهای دست و پیشانی و کو گردن می گذاری و در موثقه عمار وارد است که بگذار کافور را در گوشهای میت و در مواضع سجود او و دهان.

و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که چون میت را خشک کنی کافور را بر آثار سجود او و بندهای او همه مسح کن و بگذار در دهان او و گوشهای او و سر و ریش و سینه و فرج او از حنوط اندکی و فرمودند که حنوط

مرد و زن مساویست.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که چون کفن کنی میت را به پاش بر هر جامه اندکی از ذریره و کافور و اندکی از کافور بر گوشها و مساجد سبعه او می گذاری و اندکی بر پشت دستها می گذاری و در فقه رضوی مذکور است که چون حنوط کنی ابتدا کن به پیشانی میت و بندهای او را همه و اگر چیزی زیاد آید بر سینه و کفهای دست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۷

بریز.

و در روایتی وارد شده است که کافور را در دهن و گوشها و چشم و سر و ریش او بمال و هم چنین مشک را و بر سینه و فرج او بریز و مرد و زن مساوینـد و لیکن مکروهست که میت را به عود و غیر آن از دودها خوشبو سازند یا عود سوز از عقب او ببرند و لیکن اگر کفن را بـدود خوشبو سازنـد باکی نیست اینست اخبـاری که در این بـاب وارد است و عمـده مخالفت در گوشهاست و چشم و بینی و شیخ حمل کرده است که آنجا که نهی وارد شده است مراد نهی از اینست که در اندرون گوش و چشم و بینی گذارند و آنجا که امر است محمولست که بر ظاهر آنها گذارند و اظهر آنست که امر را حمل بر تقیه کنند زیرا که عامه بر اینند که می بایـد کرد چون کافور اعضا را بهم می آورد انسب اینست که در اینجاها بگذارنـد تا از اینجا چیزی بیرون نیاید و این غلط است زیرا که از چشم و گوش متعارف نیست

که چیزی بیرون آید پس قیاس ایشان به مواضعی دیگر قیاس باطل است و مع الفارق زیرا که علت احکام مخفی است و اللَّه تعالی یعلم. و صدوق جمع کرده است اکثر اخبار را و به آن ها همه عمل کرده است و بد نیست و در غیر مساجد بلکه در همه قصد قربت کافی است

[چون غاسل فارغ شود از شستن سیم پس سنت است که دستها را از مرفق تا سر انگشتان بشوید]

(فاذا فرغ الغاسل من الغسله الثّالثه فلیغسل یدیه من المرفقین إلی الاصابع) پس چون غاسل فارغ شود از شستن سیم که آن آب قراح است پس سنت است که دستها را از مرفق تا سر انگشتان بشوید و این مضمون در موثقه عمار وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و در حدیث یونس وارد شده است که بعد از شستن سدر و کافور هر یک دستها را تا مرفق بشوید.

و در صحیحه یعقوب ابن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۸

علیه. و در صحیحه محمد بن مسلم از امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه وارد است که دستها را تا کتف بشوید و این اولی است و اولی آنست که سه بار بشوید چنانکه ابن یقطین روایت کرده است.

[چون از غسل فارغ شود سنت است که بدن میت را به جامه خشک کند تا کفن تر نشود]

(و القی علی المیّت ثوبا ینشّف به الماء عنه) و چون از غسل فارغ شود سنت است که بدن میت را به جامه خشک کند تا کفن تر نشود و این مضمون در حدیث حسن کالصحیح حلبی و حدیث یونس و غیر آن وارد است که به جامه پاکیزه طاهر او را خشک کنند.

[جایز نیست که آب غساله که از بدن میت ریخته می شود در چاه بول و غایط]

(و لا یجوز ان یدخل الماء الّذی ینصب عن المیّت «۱» من غسله فی بئر کنیف و لیکن ذلک فی بلالیع او حفیره) و جایز نیست که آب غساله که از بدن میت ریخته می شود در چاه بول و غایط رود و می باید که در چاه میان خانه رود یا کوی از جهت آن بکنند که در آن کو رود. در حدیث صحیح از محمد بن الحسن الصفار وارد است که عرضه به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللَّه علیه نوشت که آیا جایز است که میت را غسل دهند و آبی که از او می ریزد در کنیف رود یا آب وضوی نماز را در کنیف ریزند حضرت در فرمان خود فرمودند که چنان کنند که داخل بالوعه شود.

و در حدیث صحیح سلیمان بن خالد وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که چون میت را غسل دهید کوی بکنید در برابر قبله که آب غساله که سرازیر شود به آن کو رود و از این عبارت ظاهر می شود که می باید که تختی که میت را بر آن غسل می دهند سرازیر باشد که آب به جانب پاها آید و از آنجا به گودال رود و چون این دو حدیث وارد شده

است صدوق حمل بر تخيير

لوامع صاحبقرانى، ج ٢،

کرده است چنـانکه در فقه رضویست بلکه از فـاذا فرغ تـا او حفیره عبارت آنست و در ما بعـد صـدوق تصـرف نموده است بلا یجوز و در آنجا و لا یقلّمنّ اظافیره است تا به آخر چنانکه در اخبار دیگر است.

اما آن چه ظاهر می شود از حـدیث اول آنست که اگر خواهند که به چاله رود بهتر آنست که چاله میان خانه رود پس گودال کندن مقدم باشد بر آن و اگر دست بهم ندهد در بالوعه رود و اللَّه تعالی یعلم.

[جایز نیست که ناخنهای میت را بگیرند]

(و لاـ یجوز ان یقلّم اظـافیره و لاـ یجزّ شـاربه و لاـ شـیئا من شـعره فـان سـقط منه شـی ء جعـل معه فی اکفانه) و جایز نیست که ناخنهـای میت را بگیرنـد و جـایز نیست که شـارب او را و نه چیزی از موی او را بچیننـد پس اگر چیزی از اینها جـدا شود با او گذارنـد در میـان کفنهـای میت اما نهی از گرفتن ناخن و موی میت مطلقا پس در روایت حسن کالصـحیح. و دو روایت موثق کالصـحیح و دو قوی کالصـحیح وارد است از حضـرت امـام محمـد باقر و حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیهما و در بعضی از این روایات بلفظ کره واقع است بنا بر این جمعی قایل به کراهت شده اند و احوط ترکست.

و اما گذاشـتن آنها را که جـدا شـده است در کفن پس در حسن کالصـحیح وارد شـده است و علما قایلنـد بوجوب آن و هیچ شک نیست که احوط است چون بمنزله اجزاء میت است و دفن میت با جمیع اجزاء واجبست.

[غاسل ابتدا می کند به وضو]

(ثمّ یغتسل الغاسل یبـدأ بالوضوء ثمّ یغتسل ثمّ یضع المیّت فی اکفانه و یجعل الجریـدتین معه إحـداهما من عند الترقوه یلصـقها بجلده و یمدّ علیه قمیصه من الجانب الایمن و الجریده الاخری عند ورکه من الجانب الایسر ما بین القمیص و الازار ثمّ یلفّه فی ازاره و حبره و یبدا بالشّقّ الایسر فیمدّه علی الایمن ثمّ یمدّ الایمن علی الایسر و ان

شـاء لم یجعـل الحـبره معه حتّی یـدخله قبره فیلقیه علیه و یعمّمه و یحنّکه و لاـ یعمّمه عمّه الاـعرابیّ و یلقی طرفی العمـامه علی صدره) پس غاسل ابتدا می کند به

وضو واجبا بنا بر مذهب بعضی و مستحبا بنا بر مذهب بعضی و این وضوئی است که با هر غسل هست غیر غسل جنابت و چون غاسل که میت را می گرداند دست بر بدن میت می گذارد غالبا غسل مس میت بر او واجبست وضو پیش از غسل می کند و بعد از آن غسل می کند و در بسیاری از اخبار وارد شده است که این غسل را پیش از کفن می کند.

و در اخبار صحیحه وارد شده است که بعد از کفن می کند پس حمل بر تخییر می باید کرد و در فقه رضوی امر کرده است به وضو پیش از غسل و در آنجا مذکور است که در هر غسلی وضو می کند پیش از غسل مگر غسل جنابت و ذکر کرده است که اگر فراموش کنی غسل مس میت را و نماز کنی پس چون به یادت آید غسل بکن و نماز را اعاده کن و از این جهت است که اصحاب غسل مس میت را شرط می دانند در صحت صلاه و قدما ذکر کرده اند و متاخران متابعت ایشان کرده اند و اخباری که در غسل مس وارد شده است بلفظ امر واقع شده است و معارضی صحیح ندارد بنا بر این علما قایل بوجوب غسل شده اند و شیخ اعظم ما مولانا عبد اللّٰه می فرمودند که بر تقدیر وجوب اشتراط ظاهر نیست و از این خبر خبر نداشتند و اللّٰه تعالی یعلم.

و بعضی از علما گفته اند که این سنت است از جهت کفن کردن هر چند مس میت نکرده باشد و این قول ضعیف است پس میت را از آب بیرون می آرد و در میان کفنها که پهن

کرده است می گذارد و چوب خرما را با او می گذارد یکی از کو گردن که می چسباند به پوست او از جانب راست میت و پیراهن را بر سر او در می آورد و بر بدن او می کشد و جریده دیگر را نزد ران او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۱

می گذارد از جانب چپ میان پیراهن و سر تا سری و این نحو گذاشتن جریدتین در خبری صریحا ندیده ام و در فقه رضوی قریب باین است و مثل خبر یونس است الا در قدر ذراع که در آنجا عظم ذراع است و در حدیث یونس وارد است که دو قطعه از جریده سبز که یک ذراع قد او باشد بر می داری و یکی را میان زانوهای میت می گذاری که نصف آن از جانب ساق باشد و نصف آن به جانب ران باشد و دیگری را در زیر بغل راست می گذارند.

و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل منقولست که حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جریده یک وجب است یکی را از پیش گو گردن می گذارند متصل به بدن میت تا بهر جا برسد و دیگری را در جانب چپ می گذارند بر بالای پیراهن از پیش کو گردن تا هر جا برسد و این طریق مشهور است و حدیثش اصح است.

و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل منقولست که از حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدم از جریده که زیر کفنها می گذارند یا بالای کفنها حضرت فرمودند که بالای پیراهن می گذارد از پائین کمر از جانب راست و ظاهرا این در صورتیست که یک جریده بگذارند و آن نیز خوبست اگر چه دو جریده بهتر است چنانکه در حدیث کالصحیح وارد

است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که جریده سبزی بر می دارند و از زیر بغل تا ترقوه که گردنست می گذارد و در حدیث کالصحیح نیز از آن حضرت وارد است که جریده تری بر می دارند بقدر ذراعی و می گذارند از پیش گردن تا دست.

و در دو حدیث کالصحیح از آن حضرت وارد است که یکی را از جانب راست می گذارند و یکی را از جانب چپ و پیشتر گذشت که اگر ممکن باشد که به نحوی بگذارند که در روایت وارد شده است بعنوان مروی بگذارند و الا بهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۲

عنوان که باشد بگذارند اگر چه در قبر گذارند و اگر ممکن نباشد وقتی که مردمان در آنجا نباشند در قبر او فرو برند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بعد از دفن در قبر فرو بردند پس ظاهر شد که آن چه مشهور است بهتر است از حیثیت سند حدیث.

و دور نیست که اگر یکی در میان زانوها گذارند بهتر باشد تا عمل به همه احادیث کرده باشد و اللّٰه تعالی یعلم بعد از آن که پیراهن بر او پوشاند سر تا سری را و جامه یمنی را بر او پوشاند و اول جانب چپ را به جانب راست آورد و بعد از آن جانب راست را به جانب چپ بر خلاف زندگان در جامه پوشیدن و در فقه رضوی باین عنوان است که صدوق گفته است و علما همه ذکر کرده اند به تبعیت صدوق و اگر خواهد می تواند که حبره را بر او نپوشاند تا آن که او را در قبر گذارد و بر روی

او کشد مانند لحاف.

و در حدیث صحیح از عبد اللّه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که برد یمنی را بر میت نمی پیچند و لیکن بر روی او می اندازند و چون میت را در قبر می گذارند اول برد را در قبر پهن می کنند تا روی میت و پهلوی او و بالای آن باشد.

و مثل این در حدیث صحیح از ابن سنان و ابان از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست و لیکن در آن واقعست که در زیر پهلوی میت می گذارند و محتمل است که آن نیز جایز باشد چنانکه در فقه رضویست و هر سه عنوان خوبست و صدوق حمل بر تخییر کرده است در دو صورت و اگر جامه دیگر زیاد کنند از برد یمنی بهتر است جمعا بین الاخبار و ممکن است حمل این دو حدیث را بر تقیه و اللّه تعالی یعلم.

و سنت است که عمامه بر سر میت پیچند که حنک داشته باشد و مانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۳

اعرابی او را عمامه نکنند و دو طرف عمامه را بر روی سینه میت می اندازند اما اصل عمامه از جهت میت پس آن از خصایص شیعه است.

و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه در آن وارد شده است که بر سر او پیچند و ظاهرا عمامه متحقق می شود به آن که بر سر پیچیده شود یک بار و دو طرف او را بیندازند و حنک کردن سنتی دیگر است چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است و ظاهرا عمامه اعرابی آنست که بی حنک باشد و ممکن است که مراد از آن مقنعه باشد که بدویان بر

سر می کنند و آن عمامه ایشان است چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که حضرت فرمودند که چون عمامه کنی میت را بنحو بدویان عمامه مکن راوی گفت چگونه کنم حضرت فرمود که میان عمامه را بگیر و بر دور سر او بگردان و دو طرف آن را بر سینه او انداز.

و احادیث بسیار وارد شده است که میان آن را بگیر و ظاهرا مراد آنست که سرش را مپیچ که یک طره داشته باشد بلکه بقدر طره بگذار و به پیچ و چون در این حدیث که وصف عمامه فرمودند حنک را ذکر نکردند و ظاهر آنست که عمه اعرابی طره ندارد و مانند عمامه نیست و الحال عجمان آن را لچک می گویند چون شبیه است به مقنعه زنان و چون امتیاز مرد و زن در حیات به عمامه و مقنعه است در ممات نیز می باید که امتیاز به آن نحو باشد و احادیث عمامه در مبحث ثیاب مصلی خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی و سنت است که عمامه نفیس باشد.

و در حدیث صحیح ابن سنان واقع است که طره عمامه بر پای میت اندازد و ظاهر آنست که آن مقدار بلند باشد که بر پا افتد و محتملست که مراد جانب پا باشد یعنی از پیش نه از پس و پیش مانند زندگان.

و در حدیث یونس آنست که طره راست را به جانب چپ اندازد و چپ را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۴

راست بر روی سینه و در حدیث صحیحی وارد است که هر دو طرف را بر پشت اندازد و هم خوبست اگر

چه عمل به خبر یونس بهتر است و مشهورتر و موافق فقه رضویست و منافات با گفته صدوق ندارد چون بر سینه انداخته اند و اللّه تعالی یعلم.

[مستحبات هنگام کفن]

(و قبل ان یلبسه قمیصه یاخذ شیئا من القطن و ینثر علیه ذریره و یحشو به دبره و یجعل من القطن شیئا علی قبله و یضمّ رجلیه جمیعا و یشدّ فخذیه إلی ورکه بالمئزر شدّا جیّدا لئلا یخرج منه شی ء) و پیش از آن که پیراهن را به میت پوشانند پاره از پنبه بر می دارد و ذریره بر او می پاشد و آن را داخل دبرش می کند که مبادا از فضلات چیزی بیرون آید و پاره از پنبه بر عورت پیش او می گذارد و پاهای میت را بهم می آورد و لنگی بر رانهای او می پیچد تا نشستگاه پیچیدنی سخت نیکو که مبادا چیزی بیرون آید و این مجموع عبارت فقه رضویست و همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و مراد از مئزر ران پیچ است و صدوق باین عبارت اشاره کرده است به آن که لنگ که در حدیث عمار وارد شده است همین خرقه است و لنگی سنت و واجب نیست چون در حدیثی وارد نشده است و در حدیث عمار که وارد شده است ظاهر است که مراد از آن همین خرقه است.

و در حدیث یونس وارد است که چون میت را غسل دادی او را خشک کن به جامه طاهری و پنبه بردار و اندکی حنوط که ذریره باشد یا کافور یا هر دو چنانکه هر دو وارد شده است در اخبار بران به پاش و بر پیش و پس میت بگذارد و دبرش

را از پنبه پر کن تا چیزی بیرون نیاید و بردار خرقه درازی را که عرضـش یک وجب باشد و سـر آن را بر کمر میت ببند به آن که خرقه دیگر طولانی بر سر آن بدوزند که به آن کمر را به بندند یا بشکافند سر خرقه را آن مقدار که توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۵

بر کمر بسـتن و سـر دیگر آن را از میان رانهای میت بیرون می آورد که عورتین را فرا گیرد با پنبه که بر هر دو گذاشـته انـد و این سـر را از کمر بند بیرون می آورد به جانب راست و از آنجا می پیچد چهار مرتبه چنانکه در حدیث دیگر است و غرض از این پیچیدن آنست که رانها را بهم آورد تا دبر مسـتحکم شود و چیزی بیرون نیاید و می باید که خرقه دراز باشد که از کمر تا زانوها پیچیده شود و این سر را در میان آن چه پیچیده است بند کند که باز نشود.

بدان که صدوق ذکر نکرده وضوی میت را و در آن خلافست بعضی نه واجب می دانند و نه سنت و بعضی واجب می دانند به اعتبار حدیث سابق که در هر غسـلی وضو هست إلا غسل جنابت و بعضی سنت می دانند به اعتبار این حدیث و حدیث صحیح حریز که گفت که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که میت را ابتدا کنند به شستن فرج او پس وضو دهند او را وضوی نماز الخبر.

و در حـدیثی دیگر از آن حضـرت وارد شـده است به همین نحو و اظهر اسـتحبابست چون احادیث صـحیحه گذشت که کدام وضو پاک کننده تر است از غسل و

از جهت آن که احـادیث بسـیار وارد شـده است در کیفیت احکـام میت که غسل هست و وضو نیست در آن و اگر واجب می بود بیان می فرمودنـد و اللّٰه تعالی یعلم. و چون وضو دهنـد سـنت است که پیش از غسل بدهند چون احادیث بسـیار وارد شده که وضو را پیش از غسل واقع سازنـد و بعـد از غسل بـدعت است و دو حـدیثی که دلالت بر وضو دارد وضو را پیش از غسـل فرموده اند.

[چون از کفن میت فارغ شود حنوط کند میت را]

(فـاذا فرغ من تکفینه حنّطه بمـا ذکرته من الکافور ثمّ یجعل علی سـریره و یحمل إلی حفرته) پس چون از کفن میت فارغ شود حنوط کند میت را به نحوی که ذکر کردم از کافور در مقدار و مواضع و غیر آن پس او را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۶

تـابوت گذارنـد و به جانب قبر برنـد و ظاهر آنست که نماز را در حوالی قبر بکننـد و اظهر آنست که سـهو واقع شـده است در نماز یا غرض آنست که تعجیل کنند بعد از غسل و کفن مبادا چیزی بیرون آید و نماز را بظهور گذاشته باشد.

[جایز نیست که بگویند که رفق کنید به میت یا ترحم کنید بر او که دیرتر او را دفن کنید]

(و لا یجوز انّ یقال ارفقوا به او ترحّموا علیه او یضـرب احد یده علی فخذه عند المصـیبه فیحبط اجره) و جایز نیست که بگویند که رفق کنیـد به میت یا ترحم کنیـد بر او که دیرتر او را دفن کنید که بی چاره است چون مصـنف در اینجا ذکر کرده است به نحوی که در فقه رضویست الاـ در عبارت لا یجوز بـدل إیاک به اعتبار آن که مطلوب تعجیل تجهیز است یا مطلقا در صورتی که مقصود از این گفتن اسـتخفاف میت باشد یا اعم چون دلالت دارد هر چند قصد نکند با آن که رتبه مؤمن نزد حق سـبحانه و تعالی عظیم است یا آن که کسی دست بر ران خود زند نزد مصیبت که اجرش ضایع می شود.

و صدوق در قوی از عبد اللّٰه بن الفضل از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که سه کسند که نمی دانم کدام یک از ایشان گناهش عظیمتر است.

اول: کسی که در جنازه

غیر یاران خود بی ردا برود.

دویم: کسی که دست بر ران خود زند نزد مصیبت.

سیم: کسی که بگوید رفق کنید به او و ترحم کنید بر او که مصیبت زده است با آن که مصیبت بر او واقع نشده است و بر دیگری واقع شده است.

و در قوی از سکونی وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که سه کند که نمی دانم کدامیک از ایشان گناه ایشان بیشتر است.

اول: کسی که با جنازه بی ردا برود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۷

دیگر: کسی که بگوید به او رفق کنید یا بگوید که از جهت او استغفار کنید خداوند عالمیان شما را بیامرزد. و از این دو خبر ظاهر می شود که شخصی که مصیبت بر او واقع نشده باشد نمی باید که اظهار مصیبت زدگی کند و نمی باید کسی بر چنین شخصی رحم کند.

و صدوق به آن نحو فهمیده است که أولا تفسیر شد چون تغییر عبارت داده است. و این خبر را شیخ الطائفه نقل کرده است و تصحیف در آنجا شده است که ارفقوا را بدل کرده است به قفوا و علامه ذکره کرده است که قفوا منافات دارد با تعجیل تجهیز و ذکر کرده است که مکروهست که در عقب جنازه بگویند استغفر له و جمعی از عامه نیز گفته اند که مکروهست و هم چنین مکروه است سلم سلمک اللّٰه و وجه کراهت اینست که تشریعست. و جمعی از عامه وضع کرده اند این عبارات را مثل نماز ضحی بلکه می باید بگوید آن چه را که منقول است از اهل البیت و آن خواهد آمد و محتمل است که این نهی نیز تقیه

وارد شده باشد چون مذهب جمعی کثیر کراهتست و اللَّه تعالی یعلم.

و در حدیث موثق از عمار منقول است که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که اگر کسی جنازه را خواهد که بردارد چه دعا بخواند حضرت فرمودند که بگوید

بسم اللَّه و باللَّه و صلّی اللَّه علی محمّد و آل محمّد اللَّهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات.

و از حضرت علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات اللَّه علیهم منقولست که چون جنازه را می دیدند می خواندند که

الحمد للّه الّذی لم یجعلنی من السّواد المخترم

و بنا بر این ممکن است که حضرت تقیه فرموده باشد به آن که عبارت ایشان را نقل فرموده باشد و مراد حضرت آن شخصی باشد که ردا را در جنازه غیر انداخته باشد و اللَّه تعالی یعلم.

[اگر از میت نجاستی ظاهر شود بعد از غسل غسل را اعاده نمی کنند]

(فان خرج منه شی ء بعد الغسل فلا یعاد غسله لکن «۱» یغسل ما اصاب الکفن إلی ان یوضع فی اللّحد فان خرج منه شی ء فی لحده لم یغسل کفنه و لکن یقرض من کفنه ما اصابه الشّی ء الّذی خرج منه و یمدّ احد الثّوبین علی الآخر) پس اگر از میت نجاستی ظاهر شود بعد از غسل غسل را اعاده نمی باید و لیکن نجاستی که به کفن رسیده است می باید شست تا وقتی که در لحد گذارند میت را پس اگر نجاستی از او ظاهر شود در لحد کفن را نمی شویند و لیکن مقراض می کنند آنجایی را که نجاست به آن رسیده است و می کشند یکی از دو جامه را بر دیگری تا بدن میت پوشیده شود و این مجموع عبارت فقه رضویست.

بدان که در این باب احادیث مطلقه وارد شده

از آن جمله در حدیث موثق کالصحیح از روح بن عبد الرحیم وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر از میت چیزی ظاهر شود بعد از غسل آن را بشوی و اعاده غسل مکن.

و قریب باین روایت کرده است کلینی در قوی و شیخ در قوی کالصحیح از کاهلی و حسین از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و در دو حدیث صحیح و قوی کالصحیح از کاهلی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر گاه از بینی میت خون در آید یا نجاستی از او ظاهر شود بعد از غسل و به عمامه یا کفن رسد آن را مقراض کنند.

و در دو حدیث صحیح و حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از بسیاری از استادان او از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که اگر بعد از کفن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۹

کردن نجاستی به کفن رسد مقراض کنند آن را. و ظاهر جمع بین الاخبار آنست که می باید قایل شدن به تخییر یا به آن که اگر شستن ممکن باشد بی مشقتی بشویند و الا مقراض کنند یا اگر نجاست اندکی باشد مقراض کنند و اگر بسیار باشد بشویند.

و لیکن صدوق جمع باین عنوان کرده است که شستن پیش از دفن است و مقراض بعد از دفن و اکثر علما متابعت کرده اند به آن که البته باین تفصیل حدیثی به او رسیده است و حدیثش در فقه رضویست و عمل باین بد نیست و اگر مطلقا شستن ممکن باشد احوط شستن است و اگر چه در قبر باشد به آن که طشت و آفتابه

را در قبر برند و بشویند و الا مقراض کنند.

[هر که کفن کند میتی را چنانست که ضامن پوشش او شده است تا روز قیامت]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من کفّن مؤمنا فکانّما ضمن کسوته إلی یوم القیمه و من حفر لمؤمن قبرا فکانّما بوّاه بیتا موافقا إلی یوم القیمه) و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که کفن کند میتی را چنانست که ضامن پوشش او شده است تا روز قیامت و هر که قبری از جهت مؤمنی بکند چنانست که او را جای داده است در خانه موافق رضای او تا روز قیامت و هیچ شک نیست که حرمت مؤمن مرده مثل زنده است و تا روز قیامت پوشش او کفن و خانه او قبر است و ثواب پوشانیدن مؤمن و جا دادن او در خانه بی نهایتست چنانکه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

بدان که ظاهر آنست که خلافی نیست میان علما در آن که کفن دادن میت را سنت است و اگر او کفن داشته باشد کفن کردن او واجب کفائی است و در دفن اگر قبر کنده داشته باشد واجبست دفن او در آنجا کردن و الا بر همه کس واجبست کفایه که به قدری قبر او را بکنند که بوی او بیرون نیاید و از صغار

درندگان ایمن باشد و اگر جائی باشد که خوف آن باشد که شیر او را بیرون آورد ظاهرا لازم باشد که قبر او را آن مقدار عمیق کنند یا مستحکم که شیر نتواند او را بیرون آوردن و زیاده بر این مقدار سنت است چنانکه خواهد آمد.

[جنب هر گاه بمیرد او را یک غسل می دهند]

(و الجنب اذا مات غسّل غسلا واحدا یجزئ عنه لجنابته و لغسل المیّت لأنهما حرمتان اجتمعتا فی حرمه واحده) و جنب

هر گـاه بمیرد او را یـک غسـل می دهنـد و آن غسل کافی است از جهت رفع حـدث جنابت و از جهت غسل میت زیرا که دو چیزنـد صاحب حرمت که در یک جا جمع شـده اند چون اگر جنب باشد شخصـی نماز و طواف و مس کتابت قرآن و دخول در مسـجدین و لبث در غیر آن بر او حرامست و چون مرد نماز بر او نمی توان کرد تا او را غسل ندهند همین که غسل میت او را می دهنـد هر دو حـدث مرتفع می شود بـا آن که گـذشت که در اخبـار بسـیار وارد شـده است که غسـل میت از آن جهت واجبست که منی که از آن مخلوق شده است بیرون می آید پس بمنزله کسی است که دو مرتبه جماع کرده باشد یا صد مرتبه غسل کافی است به اجماع.

و این عبارت مضـمون حـدیث صـحیح و حسن کالصـحیح زراره است از حضـرت امام باقر صـلوات اللّٰه علیه و ظاهرا این قسـم اسـتدلال از جهت رد است بر عامه که ایشان دو غسل لازم می داننـد حضـرت می فرمایـد که اگر دو سـبب غسل به همرسـیده باشـد تـداخل می باشد چنانکه در اغسال دیگر به آن قایلند و الا غسل جنابت تکلیف زندگانست و چون مرد این تکلیف از او ساقط می شود.

و در حدیث صـحیح عیص و حسن کالصـحیح ابو بصیر و موثق علی نیز وارد شده است که یک غسل می دهند او را و خلافی در این مسأله در میان علمای ما نیست بلکه عامه نیز متفقند الا حسن بصری که قایل است بدو غسل.

و در روایات از عیص وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی،

صلوات اللّه علیه فرمودند که اول او را غسل جنابت می دهند و دیگر غسل میت و اکثر اصحاب حمل بر استحباب کرده اند و احتمال بر تقیه نیز دارد چون حسن در آن زمان معتبر بود و خلفای بنی امیه اعتقاد به او داشتند.

[ناخنهای میت را نمی توان گرفت و موی زیر بغل او را نمی توان کند]

(و سال ابو الجارود ابا جعفر صلوات اللّه علیه عن الرّجل یتوفّی أ یقلّم اظافیره و ینتف ابطاه و یحلق عانته ان طالت به من المرض فقال لا) و سؤال کرد ابو جارود از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از شخصی که بمیرد آیا ناخنهای او را می توان گرفت و موی زیر بغل او را می توان کند و پشت زهار او را می توان تراشید اگر اینها به سبب بیماری دراز شده باشند حضرت فرمودند که نه و این مضمون گذشت در احادیث معتبره.

و این حدیث به اعتبار ابو جارود اگر چه ضعیف است و لیکن چون اصحاب احادیث از او در زمان حضرت امام محمد باقر که عادل بود شنیده بودند در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که زید خروج کرد او زیدی شد و جارودیه زیدیه تابع اویند بنا بر این احادیث سابق او را از جهت تأیید نقل می کنند بلکه فی نفسه نیز معتبر است و کتاب او از اصول است و در چنین جائی که احادیث دیگر بوده باشد ضرر ندارد از امثال او نقل کردن.

[گر زنی بچه سقط کند که خلقتش تمام شده باشد غسل می دهند او را]

(و اذا اسقطت المرأه و کان السّقط تامّا غسّل و حنّط و کفّن و دفن و ان لم یکن تامّا فلا غسل علیه و یدفن بدمه و حدّ تمامه اذا اتی علیه اربعه اشهر) و اگر زنی بچه بیندازد و آن سقط خلقتش تمام شده باشد غسل می دهند او را و حنوط به کافور می کنند و کفن به سه جامه می کنند و دفن می کنند و اگر تمام نباشد بر او غسل نیست و با آن خون او را دفن می کنند و

حد تمامی از آنست که چهار ماهه شده باشد و آن وقتی است که روح حیوانی بهم می رساند و نفس ناطقه به آن تعلق می گیرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۲

در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که هر گاه خلقت سقط تمام شده باشد غسل و کفن و دفن بر او واجبست که نسبت به او به جا آورند حضرت فرمودند که همه بر او واجبست.

و در حدیث کالصحیح از زراره وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه سقط چهار ماهه باشد او را غسل می دهند.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که سقط را با خونش در همان موضع که می افتد دفن می کنند.

و در حدیث قوی وارد شده است که چون سقط چهار ماهه شود او را غسل می دهند پس جمع میانه اخبار مقتضی آنست که آن چه وارد شده است که با خون دفن می کنند آنست که چهار ماه نداشته باشد و ظاهر آن که فرموده اند که با خون دفن کنند آنست که احتیاج به شستن ندارد نه آن که در میان خون نفاس او را دفن می کنند و اکثر علما گفته اند که او را در خرقه می پیچند و دفن می کنند و شک نیست که این احوط است و عبارت صدوق عبارت فقه رضویست.

[کفن واجب سه قطعه است]

(و الکفن المفروض ثلاثه قمیص و ازار و لفافه سوی العمامه و الخرقه فلا تعدّان من الکفن فمن «۱» احبّ ان یزید زاد لفافتین حتّی یبلغ العدد خمسه اثواب فلا باس) و کفن

واجب سه قطعه است پیراهن است و لنگ و سر تا سری پس کسی که خواهد زیاده کند دو سر تا سری دیگر زیاد کند تا پنج جامه شود باکی نیست و مراد صدوق از ازار لنگ است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۳

ممکن است که مراد از آن سر تا سری باشد که بدل آن حبره می کنند و بنا بر این دو سر تا سری که با اینها جمع می شود دو اصل است و یکی بدل از حبره و یکی بدل از نمط یا دو سر تا سری زاید را سنت است که اگر حبره و نمط به همرسد حبره و نمط کنند و الا پنبه کنند و بنا بر آن که مراد از ازار لنگ باشد سه سر تا سری خواهد بود چنانکه گفت که نمط و حبره و لفافه و پیراهن کنند میت را.

و آن چه از اخبار صحیحه ظاهر می شود آنست که ناچار است میت را از سه جامه غیر عمامه و خرقه ران پیچ و جایز است که سه سر تا سری باشد و اگر بدل یکی قمیص باشد بهتر است و بدل از یک سر تا سری اگر حبره باشد بهتر است چنانکه عبارت شیخ مفید نیز بر این دلالت دارد و اگر بدل یک سر تا سری لنگ کند نیز جایز است.

از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه مذکور است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله سه جامه کفن کردند یکی برد یمنی سرخ و دو جامه سفید صحاری که از بلاد عمان است.

و در حدیث صحیح و حسن

کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند زراره و محمد بن مسلم که عمامه میت از جمله کفن اوست؟ حضرت فرمودند که نه و کفن واجب سه قطعه است و ثوبی تمام لا-اقل که جمیع بدنش را به پوشاند تا پنج جامه و زیاده بر این بدعتست و عمامه سنتست و مراد از ثوبی تمام آنست که سه جامه واجبست که اقلا یکی از آن سه جامه بدن را به پوشاند و اگر هر سه به پوشاند خوبست و اگر دو جامه سر تا سری باشد و یکی پیراهن بهتر است و دو سر تا سری دیگر زیاد می توان کرد و یک سر تا سری و لنگ نیز زیاد می توان کرد که پنج عدد شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۴

و در بعضی از نسخ تهذیب به جای واو، او واقع است و به سبب آن بعضی از علما قایل شده اند که یک سر تا سری کافی است و این قول شاذ است و از عدم تتبع اخبار و اعتقاد بسیار به شیخ طوسی رحمه اللّٰه ناشی شده است. با آن که همین روایت در کلینی به واو است و اغلاط شیخ رحمه اللّٰه زیاده از حد است که اگر نه حمل کنیم که از نساخ واقع شده است اعتماد نمی توان نمود بر نقل او و لیکن اکثر اوقات اگر از شیخ به سبب کثرت تصنیف و اعتماد بر حفظ غلطی از او واقع شود همان خبر از کلینی و من لا یحضر و غیر آن حتی از استبصار تصحیح می توان کرد و به توفیق اللّٰه تعالی همه

را کرده ام در روضه المتقین چنانکه جای اشتباه نمانده است مگر نادری.

و در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن سنان وارد است که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که چگونه کفن کنم حضرت فرمودند که خرقه از جهت ران پیچ می باید من گفتم پس بعد از آن لنگ حضرت فرمودند که آن داخل حساب نیست لنگ را نیز از این جهت می بندند تا حفظ کند مثل ران پیچ که چیزی بیرون نیاید و پنبه در آنجا بسیار گذاشتن بهتر از لنگ است دیگر پیراهنی که سجاف و تکمه نداشته باشد و عمامه الخ.

و در حسن کالصحیح از حلبی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که پدرم در وصیت نامه نوشتند که او را کفن کنم در سه جامه یکی ردایی که یمنی بود و در نماز جمعه می پوشید و سر تا سری دیگر و پیراهنی پس به پدرم گفتم که چرا می نویسی گفت می ترسم که مردم بر تو زور آورند و مبالغه کنند که چهار جامه یا پنج جامه کفن کن تو توانی گفت که این وصیت پدرم است و مخالفت او نمی توانم کرد و عمامه بکن میت را و عمامه داخل کفن نیست بلکه کفن چیزیست که کل یا اکثر بدن را فرا گیرد مثل پیراهن و عبارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۵

حضرت معنی دیگر دارد که غرض عمده آنست که وصیت علامت امامتست همین که نوشتم شهرت می کند و همه کس دانا می شود به امامت تو و حجت بر خلق تمام می شود.

و در حدیث حسن کالصحیح تصریح باین معنی شده است بعد از وصیت

به کفن و غیر از آن.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که کفن کردم پدرم را در دو جامه مصری سفید که در آن احرام می گرفتند و در پیراهنی که نماز در آن می کردند و در بردی که آن را خریده بودند به چهل مثقال طلا و در عمامه حضرت سید الساجدین صلوات اللّه علیه که اگر امروز می بود قیمتش چهار صد مثقال طلا می بود.

و در حدیث حسن کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که در کفن فرمودند که خرقه بردار که رانهای میت را به آن بهم آوری و به پیچی مستحکم که مبادا چیزی بیرون آید و هر چه پنبه در دبر می کنی بهتر است پس کفن می کنی به پیراهنی و سر تا سری و بردی که همه بدن را فرا گیرد. و مذکور است در مقبوله یونس که حضرت ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم فرمودند که حبره را پهن کن و سر تا سری را بر بالای آن پهن کن و بعد از آن پیراهن را پهن کن و عمامه و ران پیچ را فرمودند که گذشت.

و در حدیث کالصحیح معاویه بن وهب از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که میت را در پنج جامه کفن می باید کرد پیراهنی که تکمه و بند نداشته باشد یا نه بندند آن را اگر داشته باشد و سر تا سری و خرقه که ران او را محکم ببندند و بردی که او را در آن پیچند و عمامه که بر سر او پیچند و زیادتی

او را بر سینه اش اندازند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۶

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقولست که مرد را در سه جامه کفن می کنند و زن اگر بزرگ باشد در پنج جامه پیراهن و ران پیچ و مقنعه و دو لفافه.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که میت را در سه جامه کفن می کنند بغیر از ران پیچ و عمامه.

و احادیث کفن حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله خواهد آمد پس از این اخبار متواتره ظاهر شد که لنگ داخل کفن نیست و آن نیز بمنزله ران پنج است چنانکه در صحیحه ابن سنان تصریح به آن واقع شد و بهمان عبارت در فقه رضوی مذکور است و در موثقه عمار وارد شده است.

و محمولست بر ران پیچ یا به جای ران پیچ یا ران پیچ دیگر است و چون نیکو تدبر نمائی خواهی دانست که آن چه کرده اند بعضی از عدم تدبر ناشی شده است و جمعی که بعد از ایشان آمدند اعتماد بر یافت گذشتگان کردند و خود تدبر ننمودند چون واجبست بیان حق گاهی بطول می کشد و اللّه تعالی یعلم.

[حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله را در سه جامه کفن کردند]

(و كفّن النّبی صلّی اللّه علیه و آله فی ثلاثه اثواب فی بردتین ظفريّتين من ثياب اليمن و ثوب كرسف و هو ثوب قطن) و آن حضرت را صلی اللّه علیه و آله کفن کردند در سه جامه که دو جامه آن که از شهر ظفار بافته بودند از شهرهای یمن و در یک جامه پنبه و ظاهر آنست که جامه پنبه را پیراهن آن حضرت کردند

و دو سر تا سری را برد کرده باشند و چون آن حضرت معصوم بود محتاج بران پیچ نبودند و هم چنین لنگ.

بدان که آنفا گذشت در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت را کفن کردند در دو جامه صحاری عمانی سفید و برد یمنی. و کلینی نیز از ابی اسامه چنین روایت کرده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۷

و شیخ در موثق کالصحیح از سماعه روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از آن چه میت را به آن کفن می کنند حضرت فرمودند که سه جامه است و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را کفن کردند در سه جامه دو جامه صحاری و جامه حبره و حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه را نیز در سه جامه کفن کردند.

و در موثق کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه مرویست که حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله را در سه جا کفن کردند دو جامه صحاری و یکی یمنی. و سند حدیث متن بنظر نرسید تا حال و لیکن در فقه رضوی به همین عبارتست و تأویل می توان کرد که چون صحار از عمان است و آن نزدیک است به یمن اطلاق یمن بر آن کرده باشند و ثوب حبره از پنبه باشد و لیکن بعید است.

(و روی انّه حنّط بمثقال مسک سوی الکافور) روایت کرده است شیخ به سندی که مجهولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را حنوط کردند به یک مثقال مشک بغیر از

حنوط به کافور.

و احادیث بسیار وارد شده است در آن که میت را خوشبو نسازند بغیر از کافور و ذریره و بخصوص مشک نیز وارد شده است که به مشک او را خوشبو نسازند پس از این خبر بر تقدیر صحت محمولست بر آن که از خصایص آن حضرت بوده باشد و حمل بر تقیه اظهر است چون ظاهر آنست که راوی خبر از عامه باشد و در فقه رضوی مذکور است که مشک را بالای کفن بگذارند تا فرشتگان از او محظوظ شوند و تنفر ننمایند و این وجهی است در جمع بین الاخبار و اللّه تعالی یعلم.

[امام باقر در وصیت نامه نوشت که او را کفن کنند در سه جامه]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه کتب ابی صلوات اللّه علیه فی وصیّته ان أکفّنه فی ثلاثه اثواب احدها برد له حبره کان «۱» یصلّی فیه یوم الجمعه و ثوب آخر و قمیص) و از حلبی منقولست و طریق صدوق به او صحیح است و طریق کلینی به او حسن کالصحیح است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که پدرم در وصیت نامه نوشت که او را کفن کنم در سه جامه یکی برد یمانی که داشتند و در روز جمعه در آن نماز می گذارند و جامه دیگر که ظاهرا سر تا سری باشد چنانکه اخبار در آن گذشت و در پیراهنی.

[مرده را می توان در سه جامه سر تا سری کفن کرد بی پیراهن]

(و سئل موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه عن الرّجل یموت أ یکفّن فی ثلاثه اثواب بغیر قمیص قال لا باس بذلک و القمیص احبّ إلیّ) و بسند حسن از سهل بن الیسع منقول است که سؤال نمودم از آن حضرت صلوات اللّه علیه که مردی که مرده باشد او را کفن می توان کرد در سه جامه سر تا سری بی پیراهن حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر یکی از آن سه جامه پیراهن باشد محبوب تر است نزد من از آن که همه سر تا سری باشد و از مجموع این اخبار ظاهر شد آن چه پیش مذکور شد.

[زنی که در نفاس بمیرد او را غسل دهند چنانکه زن پاک را غسل می دهند]

(و سال عمّار بن موسی السّاباطیّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن المرأه اذا ماتت فی نفاسها کیف تغسّل قال مثل ما تغسّل الطّاهره و کذلک الحائض و کذلک الجنب انّما یغسّل غسلا واحدا) و در موثق از عمار منقولست که سؤال کرد از آن حضرت صلوات اللّه علیه از زنی که در نفاس بمیرد چگونه او را غسل دهند حضرت فرمودند که چنانکه زن پاک را غسل می دهند و هم چنین حایض و هم چنین جنب هر گاه بمیرند یک غسل می دهند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۹

احادیث جنب گذاشت اندکی بیشتر و ظاهرا اینجا زن جنب مراد باشد چون جنب را بر مرد و زن اطلاق می کنند.

(و سئل ابو الحسن الثّالث صلوات اللّه علیه هل یقرّب إلی المیّت المسک و البخور قال نعم) و از حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه پرسیدند که آیا مشک و بخور را نزدیک میت می برند؟ حضرت فرمودند که بلی و چون احادیث گذشت که میت و

كفن

او را دخان نكنند اين حديث را حمل بر اين مى كنيم كه بخور را از جهت حاضران كنند كه ايشان بوى ميت را نشنوند هر گاه بو كرده باشد.

و ممكن است كه مشك نيز داخل بخور باشد چنانكه در حديث موثق از غياث از حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات اللَّه عليهما منقولست كه آن حضرت خوشبو مى ساختند به بخور ميت را به عودى كه در آن مشك بود و گاه بود كه بر تابوت مى گذاشتند و گاه بود كه نمى گذاشتند و حضرت را خوش نمى آمد كه مجمره را از عقب ميت برند.

و محمول است بر آن كه در حوالى ميت بخور كنند و مشهور ميان علما حمل بر تقيه است چنانكه گذشت و مى توان حمل كردن بر آن كه مشك را بر بالاى كفن گذارند چنانكه در فقه رضوى مذكور است.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه عليه المرأه اذا ماتت نفساء و كثر دمها ادخلت إلى السّرِه فى الادم او مثل الادم و تنظّف ثمّ تحشى القبل و الدّبر ثمّ يكفّن بعد ذلك) و از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقولست بسند قوى كالصحيح كه هر گاه زنى در نفاس بميرد و خونش بند نشود از بسيارى آن، آن زن را داخل مى كنند تا ناف در پوستى يا مثل پوست و او را پاكيزه مى كنند پس قبل و دبرش را پر مى كنند پس كفن مى كنند او را بعد از آن.

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۲۸۰

اين عبارت دو احتمال دارد يكى آن كه بعد از غسل فرجش را پر از پنبه مى كنند تا نيم من چنانكه در حديث ديگر وارد است و زير جامه از قبيل

زیر جامه کشتی گیران از جهت او مهیا می کننـد و پاهاش را در انـدرون آن می کننـد که اگر خون از پنبه بگـذرد از پوسـت نگذرد و کفن را نجس نکند.

و احتمـال دیگر عبـارت آنست که علی سبیـل القلب باشـد به آن که ریزه بلغـار و امثال آن از گل رست و آهک در فرج او پر کنند که اینها مانعند از آمدن خون و اللّٰه تعالی یعلم.

[زنی که بمیرد و زنی نباشد و مرد محرمی نباشد]

(و سئل صلوات اللّٰه علیه عن المرأه تموت مع رجال لیس فیهم ذو محرم هل یغسّلونها و علیها ثیابها فقال صلّی اللّٰه علیه و آله اذا یـدخل ذلـک علیهم و لکن یغسـلون کفّیهـا) و بسـند صـحیح و قوی کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضـرت سؤال کردنـد از زنی که بمیرد و مردان بـا او باشـند و زنی نباشـد و مرد محرمی نباشـد آیـا مردان اجنبی آن زن را غسل می توانند داد جامه پوشیده که نظر ایشان به بدن آن زن نیفتد پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر در این صورت آن زن را غسـل دهنـد عاری عظیم بر آن قبیله داخل می شود و حق سـبحانه و تعالی به آن راضـی نیست و لیکـن سـرهای دسـت آن زن را می شوینـد و این نیز بر سبیـل اسـتحباب است چـون اخبـار بسـیار وارد شـده است از صـحیح و کالصحیح که او را با جامها دفن می کنند و غسل نمی دهند او را.

و شسـتن مختلف واقع شده است در بعضـی سر دستها واقع شده است و در بعضی شستن مواضع تیمم واقع شده است به آن که اول کف دست او را بشویند

دیگر روی او را دیگر پشت دستهای او را. و در بعضی مواضع وضو وارد شده است. و در بعضی تیمم وارد شده است و اختلاف قرینه استحباب است و دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۱

روایت وارد شده است که او را غسل می دهند جامه پوشیده و هر دو خالی از ضعف نیستند و شیخ حمل کرده است بر استحباب و حمل بر تقیه اظهر است.

و علی ای حال شک نیست که غسل دادن او واجب نیست پس او را با جامها دفن کردن اولی است که دست به او نرسانند چنانکه روایات صحیحه و کالصحیحه بر آن دلالت دارد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سأله عبد اللّٰه بن ابی یعفور عن الرّجل یموت فی السّفر مع النّساء و لیس معهنّ رجل کیف یصنعن به قال یلففنه لفا فی ثیابه و یدفنّه و لا یغسّلنه) و بسند صحیح از عبد اللّٰه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که بمیرد در سفر با زنان و با ایشان مردی نباشد که او را غسل دهند چه کنند زنان با او؟ حضرت فرمودند که می پیچند او را در جامهای او و دفن می کنند او را و غسل نمی دهند او را و بر این مضمون دلالت می کند احادیث صحیحه مثل صحیحه کنانی و صحیحه حلبی و غیرهما.

(و سأله الحلبیّ عن المرأه تموت فی السّفر و لیس معها ذو محرم و لا نساء فقال تدفن کما هی بثیابها و الرّجل یموت و لیس معه الّا النّساء و لیس معهنّ رجل «۱» یدفن کما هو بثیابه) و در صحیح از حلبی مرویست که گفت

سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از زنی که در سفر بمیرد و نباشد محرمی و نه زنان که او را غسل دهند حضرت فرمودند که او را با جامهای او دفن می کنند و مردی که بمیرد و نباشد با او مگر زنان و با ایشان مردی نباشد و زن محرمی نباشد که او را غسل دهند دفن می کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۲

او را با آن جامها و محرم در حدیث شیخ هست و در اینجا مراد است به قرینه سابق و احادیث دیگر.

[کودک را تا سه سال زنان می توانند غسل دهند]

(و ساله صلوات اللّٰه علیه ابو النّمیر مولی الحارث» بن المغیره فقال حدّثنی عن الصّبیّ إلی کم تغسّله النّساء فقال إلی ثلاث سنین) و در قوی کالصحیح از ابو نمیر آزاد کرده حارث منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بفرمایید که کودک را تا چند سال زنان غسل می توانند داد حضرت فرمودند که تا سه سال و علما حمل کرده اند که تا سه سال برهنه غسل می توانند داد چون محرمند و به عورت اطفال نظر می توانند کرد تا سه سال و بعد از آن جایز نیست و احوط آنست که بعد از سه سال اگر مرد باشد زن او را غسل ندهد و اگر نباشد جامه پوشیده او را غسل بدهند تا بلوغ و بعد از بلوغ با جامها دفن کنند چنانکه گذشت.

و در حدیث موثق از عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از صبی که زن او را غسل می تواند داد حضرت فرمودند که اطفال را زنان

غسـل می دهنـد و پرسـیدند از صبیه هر گـاه زنی نباشـد که او را غسل دهـد حضـرت فرمودنـد که مردان محرم او را غسل می دهند.

(و ذکر شـیخنا محمّـد بن الحسن رضـی اللّٰه عنه فی جـامعه فی الجـاریه تموت مع الرّجـال فی السّـفر قـال اذا کانت ابنه اکثر من خمس سـنین او سـت دفنـت و لم تغسّـل و اذا کـانت ابنه اقـلّ من خمس سـنین غسّـلت و ذکر عن الحلـبیّ حـدیثا فی معنـاه عن الصّادق صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۳

علیه) و ذکر کرده است اسـتاد ما محمد بن حسن که حق سبحانه و تعالی او را خوشنود باشد در کتابی از کتب او که او مسمی است به جامع در دختری که بمیرد با مردان در سـفر که او گفت یا حضرت فرموده است که اگر زیاده از پنج سال و شش سال باشـد سال او او را دفن می کننـد و غسل نمی دهنـد و اگر سالش کمتر از پنـج سال باشـد او را غسل می دهنـد مردان و احوط آنست که برهنه غسـل ندهنـد اگر چه شـیخ جز و آخر حـدیث را ذکر کرده است و بعـد از آن ذکر کرده است که یعنی برهنه غسل می توان داد و این معنی یا از شـیخ است یا از محمد بن احمد بن یحیی است که این حدیث را از کتاب او مرسلا روایت کرده است.

و ابن ولیـد که در کتـاب خود این عبـارت را ذکر کرده است حـدیثی به همین مضـمون از حلبی از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز ذکر کرده است مسندا یا مرسلا و بر تقدیر ارسال ظاهرش صحت حدیث است چون سند

ابن ولید به حلبی صحیح است به چند سند و لیکن چون لفظ برهنه در حدیث وارد نشده است اولی آنست که پیراهن پوشیده او را غسل دهند و اللّٰه تعالی یعلم.

[مرد زن و مادر و خواهر خود را غسل می دهد و زن محرم خود را]

(و سأله منصور ابن حازم عن الرّجل یسافر مع امرأته فتموت أ یغسّلها قال نعم و أمّه و اخته و نحوهما یلقی علی عورتها خرقه و یغسّلها) و بسند صحیح از منصور منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که با زن خود بسفر رود و آن زن بمیرد آیا آن زن را غسل می تواند داد؟ حضرت فرمودند که بلی و مادر و خواهرش و امثال اینها از محارم را غسل می تواند داد مثل دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر خود را و می اندازد بر عورت زنش یا هر یک از اینها خرقه و او را غسل می دهد بدان که ظاهر این حدیث دلالت می کند که زوجه و سایر محارم را غسل می تواند داد برهنه بغیر از عورت که می باید به پوشاند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۴

و بر این مضمون احادیث معتبره دلالت می کند و لیکن اکثر علما در محارم قایلند که جامه پوشیده آنها را غسل می تواند داد و در زوجه پوشیدن عورت کافیست و احوط آنست که زوجه را پوشیده غسل بدهد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است اگر چه اظهر آنست که محمول است بر استحباب، و هم چنین اولی آنست که تا مماثل باشد از زن و مرد غیر مماثل غسل ندهند چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است و جمعی واجب می دانند اما بعید است

چون احادیث جواز صحیح است و مطلق است و مصرح نیز هست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سأله صلوات اللّٰه علیه سماعه ابن مهران عن رجل مات و لیس عنده «۱» الّا نساء فقال تغسّله امرأه ذات محرم منه و تصبّ النّساء علیها الماء و لا تخلع ثوبه و ان کانت امرأه ماتت مع رجال و لیس معهم امرأه و لا محرم لها فلتدفن «۲» کما هی فی ثیابها فان کان معها دو محرم لها غسّلها من فوق ثیابها) و بسند موثق کالصحیح منقولست که سماعه گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از مردی که مرده باشد و نباشد نزد او مگر زنان پس حضرت فرمودند که غسل می دهد او را زنی که محرم او باشد و زنان دیگر آب بر دست آن زن یا بر آن مرد می ریزند و جامه او را یعین پیراهن او را نمی کنند و اگر زنی بمیرد با مردان و با ایشان زنی و مرد محرمی نباشد آن زن را با جامهای او دفن می کنند و اگر مرد محرمی باشد او را پیراهن پوشیده غسل می دهد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۵

(و سأله عمار السّاباطیّ عن الصّبیّه لا تصاب امرأه تغسّلها قال یغسّلها اولی النّاس بها من الرّجال و ساله عن الرّجل المسلم یموت فی السّفر و لیس معه رجل مسلم و معه رجال نصاری و عمّته و خالته مسلمتان کیف یصنع فی غسله قال تغسّله عمّته و خالته فی قمیصه و لا تقربه النّصاری و عن المرأه تموت فی السّفر و لیس معها امرأه مسلمه و معها نساء

نصاری و معها عمّها و خالها مسلمان قال «۱» یغسّلانها و لا تقربها النّصرانیّه غیر انّه یکون علیها درع فیصبّ الماء من فوق الدّرع و ساله عن النّصرانیّ یکون فی السّفر و هو مع المسلمین فیموت قال لا یغسّله مسلم و لا یدفنه و لا کرامه و لا یقوم علی قبره و ان کان اباه) و بسند موثق از عمار منقولست که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از دختر نابالغی که بمیرد و زنی بهم نرسد که او را غسل دهد حضرت فرمودند که غسل می دهد او را ولی او از مردان یعنی محارم او از پدر و مادر و عم و خال مثلا.

و دیگر از آن حضرت سؤال کردند که هر گاه مردی مسلمان در سفر بمیرد و نباشد با او مرد مسلمان و مردمانی نصرانی عیسوی مذهب باشند و عمه و خاله مسلمان نیز باشند که غسل او بدهد؟ حضرت فرمودند که عمه و خاله او را غسل می دهند پیراهن پوشیده و نصرانی نزدیک او نمی رود و دیگر سؤال کردند از زنی که بمیرد در سفری و نباشد با او زن مسلمانی و زنان نصرانیه باشند و عمو و خالوی مسلمان باشند حضرت فرمودند که عمو و خالو او را غسل می دهد و زن نصرانیه نزدیک او نمی رود و لیکن می باید که آن زن با پیراهن باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۶

آب را از بالای پیراهن بر او بریزند و دیگر سؤال کردند از آن حضرت که هر گاه در سفری نصرانی با مسلمانان باشد و بمیرد چه کنند حضرت فرمودند که او را مسلمانی غسل نمی دهد

و دفن نمی کند و او را عزتی نیست نزد حق سبحانه و تعالی و نزد مؤمنان که با او اینها کنند و اگر کفار او را دفن کنند مسلمان بر سر قبر او نمی رود که دعا کند اگر چه پدرش باشد.

(و ساله المفضّل بن عمر فقال [قلت] له جعلت فداک ما تقول فی المرأه تکون فی السّفر مع الرّجال لیس فیهم لها ذو محرم و لا معهم امرأه فتموت المرأه ما یصنع بها؟ قال یغسل منها ما أوجب اللّه علیه التّیمّم و لا تمسّ و لا یکشف لها شی ء من محاسنها الّتی امر اللّه عزّ و جلّ بسترها فقال له کیف یصنع بها؟ قال یغسل باطن کفّیها ثمّ یغسل وجهها ثمّ یغسل ظهر کفّیها) و بسند کالصحیح از مفضل منقولست که عرض نمودم که فدای تو گردم چه می فرمایی در زنی که در سفر فوت شود و با او مردان باشند و محرمی و زنی نباشد چه کنند با او؟ حضرت فرمودند که مواضع تیمم او را می شویند و دست نمی رسانند و باز نمی کنند چیزی از محاسن او را که حق سبحانه و تعالی امر کرده است به پوشانیدن آنها مثل گردن و سینه و هر چیزی غیر از رو و سر و دستها و پاها تا ساق چنانکه خواهد آمد پس مفضل گفت چگونه بشویند؟

حضرت فرمودند که شکم دستها را می شویند که در وقت تیمم بر خاک می زنند و رو را می شویند تمام یا پیشانی را پس پشت دستها را می شویند.

و این عنوان نیز یک فرد است از افراد مستحب چنانکه گذشت و اگر این فعل را به جا آورند و تیمم بدهند او

را سه مرتبه بدل از سدر و کافور و قراح احوط است و اللَّه تعالی یعلم.

[مردی که بمیرد و نباشد با او مردی مسلمان و نه زن مسلمانی که از خویشان او باشد]

(و ساله عمّار بن موسی السّاباطیّ عن رجل مات و لیس معه رجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۷

مسلم و لا- امرأه مسلمه من ذوی قرابته و معه رجال نصاری و نساء مسلمات لیس بینهنّ و بینه قرابه؟ قال یغتسل النّصرانیّ ثمّ یغسّله فقد اضطرّ و سأله عن المرأه المسلمه تموت و لیس معها امرأه مسلمه و لا رجل مسلم من ذوی قرابتها و معها نصرانیّه و رجال مسلمون؟ قال تغتسل النّصرانیّه ثمّ تغسّلها) و بسند موثق منقولست که عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کرد از مردی که بمیرد و نباشد با او مردی مسلمان و نه زن مسلمانی که از خویشان او باشد و محرم او باشد و با او باشند مردان نصرانی و زنان مسلمان که میان او و ایشان خویشی نباشد حضرت فرمودند که اول نصرانی غسل می کند تا بدنش از نجاسات عینیه مثل خمر و خنزیر که ملاقات به آن ها کرده است پاک شود بعد از آن مسلمان را غسل می دهد چون مضطرند.

و دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کرد از زن مسلمانی که بمیرد و با او نباشد زن مسلمانی و نه مرد مسلمانی از خویشان او و با او باشد زن نصرانیه و مردان مسلمان حضرت فرمودند که زن نصرانیه أولا غسل می کند و بعد از آن زن مسلمان را غسل می دهد.

و مؤید این خبر است خبر موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه که فرمودند که جمعی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و

آله آمدنـد و عرض کردنـد که زنی در این سـفر با ما بود و فوت شد و محرمی نداشت حضـرت فرمودند که چه کردید گفتند که آب بر او ریختیم حضـرت فرمودنـد که زنی از اهل کتاب نبود که او را غسل دهد گفتند نه حضـرت فرمودند که چرا او را تیمم ندادید؟

و عمل به این دو حدیث کرده اند اکثر علما و لیکن گفته اند که نزد ضرورت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۸

مطلق کافر غسل می تواند داد. و این دو حدیث دلالت می کند بر آن که اهل کتاب که یهود و نصاری و مجوس باشـند غسـل می توانند داد نه مطلق کافر.

و محقق در معتبر تأمـل نموده است در عمـل بـاین دو خبر که چون راوی هر دو بـد مذهبنـد مشـکل است عمـل باین با آن که زیاده از صد جا عمل بحدیث عمار و امثال او کرده است و گفته است که اشـکالی دیگر آن که غسل عبادتست و نیت در کار است جوابش آن که ظاهر نیست که در این غسل نیت در کار باشد و بر تقدیر اشتراط نیت علما ذکر کرده اند که زنان مسـلمه نیت می کنند.

دیگر آن که کافر نجس است و غسل سـبب زیادتی نجاست می شود و این نیز ظاهر نیست که اهل کتاب نجس باشـند چنانکه گذشت و می آید و نجاست عارضـی به غسل ایشان زایل می شود و ضعف خبر منجبر است به شهرت بین الاصحاب با آن که همین حکم در فقه رضوی هست و اللَّه تعالی یعلم.

[پنج کسند که سه روز انتظار ایشان می باید کشید که مبادا سکته کرده باشند و نمرده باشند]

(و خمسه ینتظر بهم ثلاثه ایّام الّا ان یتغیروا الغریق و المصعوق و المبطون و المهدوم و المدّخن) و در حدیث صحیح از

اسماعیل بن عبد الخالق مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که پنج کسند که سه روز انتظار ایشان می باید کشید که مبادا سکته کرده باشند و نمرده باشند مگر آن که متغیر شوند و بوی بد از ایشان ظاهر شود که آن دلیل قطعی است بر مردن و سایر علاماتی که ذکر کرده اند ظنی است و عمل به آن مشکل است و آن پنج کس کسی است که غرق شده باشد، یا صاعقه او را زده باشد، یا به علت اسهال رفته باشد، یا خانه بر سر او فرود آمده باشد، یا دود زده باشد.

و ممکن است که مصعوق شامل کسی باشد که بیهوش شده باشد به غش کردن چنانکه در این بلاد این بیشتر است و بسیار کس دیدیم که غش کرده بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۹

و در تابوت گذاشته به غسل گاه بردند و زنده بود اما اگر سه روز بگذرد جزما می میرد و البته بو می کند.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقول است که مصعوق بهر دو معنی علی الظاهر و غریق را سه روز صبر می کنند مگر آن که پیشتر متغیر شوند.

و در حدیث موثق کالصحیح اسحاق بن عمار وارد است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از غرق شده آیا او را غسل می دهند حضرت فرمودند که بلی و احتیاط نیز می باید کرد گفتم که چگونه احتیاط کنم؟ حضرت فرمودند که سه روز دفن نمی باید کرد و هم چنین صاحب صاعقه را بهر دو معنی زیرا که بسیار است که گمان می کنند که

او مرده است و نمرده است.

و از علی بن ابی حمزه منقولست که یک سال در مکه معظمه صاعقه و برق بسیار می جست و مردم بسیار به سبب آن مردند پس من به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه رفتم حضرت خود فرمودند بی آن که من سؤال کنم که می باید غریق و مصعوق را سه روز دفن نکنند مگر آن که بو کنند که آن دلیل مردنست گفتم فدای تو گردم از گفته شما چنین ظاهر می شود که بسیار کسرا زنده به گور کرده باشند. حضرت فرمودند که بلی بسیار کسرا زنده دفن کردند که نمردند مگر در قبور خود.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بروایت سکونی منقولست که غریق را غسل می باید داد. و در موثق عمار وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که غریق را دفن نمی کنند تا متغیر شود و بدانند که مرده است بعد از آن غسل می دهند و دفن می کنند، و مصعوق را دو روز صبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۰

می کنند و بعد از آن کفن می کنند و دفن می کنند.

و دور نیست که دو روز متغیر شود البته اگر مرده باشد و یا به هوش آید اگر سکته کرده باشد اما سه روز البته صبر می باید کرد احتیاطا.

و از این اخبار ظاهر می شود که غسل عبادتست نه ازاله نجاست و بس و اگر نه غریق را دیگر غسل نمی بایست دادن و محتمل است که از جهت ترتیب باشد و شستن سدر و کافور چون ضرور است و نشده است از آن جهت اعاده باید کرد و لیکن حضرت مطلقا امر به اعاده

فرموده است اگر چه سدر و کافور نداشته باشند و اللَّه تعالی یعلم.

و همین مضمون در فقه رضوی مذکور است و لیکن غریق و مصعوق و مدخن مذکورند چون غالب اینهایند.

[کسی که آبله داشته باشد و بمیرد آب بر او می ریزند اگر خوف آن باشد که اگر دست بمالند چیزی از پوست او جدا شود]

(و المجدور اذا مات یصبّ الماء علیه صبّا اذا خیف ان یسقط من جلده شی ء عند المسّ و کذلك الکسیر و المحترق و الّذی به القروح) و کسی که آبله داشته باشد و بمیرد آب بر او می ریزند هر گاه خوف آن باشد که اگر دست بمالند چیزی از پوست او جدا شود و هم چنین کسی که اعضای او شکسته باشد یا سوخته باشد یا جراحتها و دملها داشته باشد و بر این مضمون حدیث کالصحیح از ضریس منقولست.

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که سوخته باشد به آتش حضرت ایشان را امر فرمود که آب بر او بریزند و نماز کنند.

و در حدیث دیگر منقولست که عرض نمودند به آن حضرت صلوات اللَّه علیه که شخصی از ما آبله دارد و مرده است اگر او را غسل دهیم از هم می پاشد حضرت فرمودند که تیمم دهید. و این اخبار اگر چه خالی از ضعف نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۱

لیکن عمومات شامل اینها هست و اینها مؤیدند با آن که در فقه رضوی نیز هست با ما بعد آن که اگر در کشتی مرده باشد پاهای او را سنگین می کنند و در دریا می اندازد و اللَّه تعالی یعلم.

[هر گاه شخصی در کشتی بمیرد او را غسل می دهند و سنگی در پای او می بندند و در دریا می اندازند]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه اذا مات المیّت فی البحر غسّل و حنّط و کفّن ثمّ یوثق فی رجله حجر و یرمی به فی الماء) و در روایت وهب بن وهب از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر گاه شخصی در دریا در کشتی بمیرد او را غسل می دهند

و حنوط می کنند و کفن می کنند و سنگی در پای او می بندند و در دریا می اندازند و بعضی ذکر کرده اند که اگر سنگی دیگر در بالا تنه او نیز ببندند و رو بقبله سر دهند که فرو رود با امکان لازمست. و بر این مضمون که در حدیث کالصحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است اما باین عبارت که سنگین می کنند.

و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که اینها را می کنند مشروط به آن که کنار مقدور نباشد یا اگر نیندازند خوف مثله باشد که بگندد یا از هم به پاشد.

(و قد روی انّه یجعل فی خابیه و یوکأ رأسها و یرمی بها فی الماء هذا کلّه اذا لم یقدر علی الشّط) و بتحقیق که در روایتی وارد شده است که آن حدیث صحیح ایوب بن حر است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند که هر گاه شخصی بمیرد در کشتی در دریا به او چه کنند حضرت فرمودند که در میان خمی می گذارند و سرش را می بندند که جانوری داخل او نشود و در آب می اندازند صدوق ذکر کرده است که این هر دو حکم در صورتیست که قدرت بر کنار نداشته باشد و الا می باید که به کنار برند و دفن کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۲

و در حدیث مرسلی این شرط بود در حکم اول که مذکور شد. و اکثر علما حمل بر تخییر کرده اند.

و جمعی گفته اند که اگر خم ممکن باشد و توان خرید اگر چه به زر بسیار باشد هر گاه داشته باشند آن مقدم است

زیرا که مهما أمکن واجبست حفظ بـدن میت از آن که سـباع آن را نخورنـد و سـباع دریا بیشتر از خشـکی است و اگر ممکن نباشد سنگین می کنند و به آب می اندازد و هیچ شک نیست که عمل باین قول بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

[مرد و زنی را که می خواهند سنگسار کنند غسل می دهند و حنوط می کنند و کفن می پوشانند پیش از کشتن بعد از آن سنگ باران می کنند]

(و قـال امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه المرجوم و المرجومه یغسّـلان و یحنّطـان و یلبسان الکفن قبل ذلک ثمّ یرجمان و یصـلّی علیهما و المقتصّ منه بمنزله ذلک یغسّل و یحنّط و یلبس الکفن ثمّ یقاد و یصـلّی علیه) و به چنـد سـند از مسـمع منقولست این حدیث و چون ظاهر آنست که مصـنف از کتاب او برداشـته است ضـعف طرق ضـرر ندارد، و او از حضـرت امام جعفر صادق صلـوات اللّٰه علیه روایت کرده است که گفت حضـرت فرمودنـد که مردی را که خواهنـد سـنگسار کننـد و زنی را که خواهند سنگسار کنند غسل می دهند و حنوط می کنند و کفن می پوشانند پیش از کشتن بعد از آن سنگ باران می کنند و بعد از آن بر هر دو نماز می کنند.

و کسـی که کسی را کشته باشد و او را خواهند که بعوض آن شخص بکشند به همین عنوان غسل می دهند و حنوط می کنند و کفن در او می پوشانند و گردنش را می زنند و نماز می کنند یا نماز می کنند بر او و گردنش را می زنند و اول اظهر است.

و گمان ندارم که کسـی خلاف کرده باشد در این مسأله و اگر پیش از کشتن نکرده باشند بعد از کشتن واجبست همه اجماعا و عبارت مصنف صریح است که نماز بعد از کشتن است اما این عبارت ثمّ یقاد در کافی

و تهذیب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۳

نیست و ظاهر فقه رضوی با مصنف است و عبارت ما بعد عبارت فقه رضوی است.

[هر گاه شخصی را از حلق کشیده باشند که راهزنی کرده باشد بعد از سه روز او را از دار به زیر آورند و غسل دهند و نماز کنند و دفن کنند]

(و اذا كان الميّت مصلوبا انزل عن الخشبه بعد ثلاثه ايّام و غسّل و دفن و لا يجوز صلبه اكثر من ثلاثه ايّام) و بطرق متعدده از سکونی منقولست از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله که هر گاه شخصی را از حلق کشیده باشند که راهزنی کرده باشد بعد از سه روز او را از دار به زیر می آورند و غسل می دهند و نماز می کنند و دفن می کنند و جایز نیست که زیاده از سه روز او را در دار بگذارند و این سه روز از جهت عبرت دیگران مقرر شده است چنانکه خواهد آمد در کتاب حدود إن شاء اللَّه تعالی.

و در حدیث صحیح از ابو هاشم منقولست که از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از مصلوب پس حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که آیا نمی دانی که حضرت صادق صلوات اللَّه علیه نماز گذارد بر عمش زید بن علی؟ ابو هاشم گفت می دانم و لیکن کیفیتش را نمی فهمم، و ظاهرا پیشتر شنیده باشد و نفهمیده باشد حضرت فرمودند که من بیان کنم از جهت تو اگر روی مصلوب بقبله باشد پس محاذی کتف راست مصلوب بایست و میل بدست چپ قبله کن، و اگر پشت او بقبله و محاذی دوش چپ او بایست و میل بدست چپ قبله کن که میان مشرق و مغرب قبله است و اگر دوش چپ او بقبله باشد محاذی دوش راست بایست و اگر دوش راستش بقبله باشد محاذی دوش چپ او

بایست و بهر نحو که او منحرف شود تو میل به جانب دوش او و قبله بکن و می باید که روی تو از میان مشرق و مغرب بیرون نرود و استقبال و استدبار او مکن البته، ابو هاشم گفت که فهمیدم إن شاء اللَّه فهمیدم و اللَّه.

[شخصی که او را درنده یا مرغان خورده باشند و استخوانهای او مانده باشد با او چه کنند؟]

(و سأل علیّ ابن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۴

عن الرّجل یاکله السّبع او الطّیر فتبقی عظامه بغیر لحم کیف یصنع به قال یغسّل و یکفّن و یصلّی علیه و یدفن) و بسند صحیح منقولست که سؤال کرد علی از برادرش صلوات اللَّه علیه از شخصی که او را شیر یا درنده دیگر خورده باشد یا مرغان گوشت او را خورده باشند و استخوانهای او مانده باشد بی گوشت با او چه کنند؟ حضرت فرمودند که آن را غسل می دهند و کفن می کنند و نماز بر آن می کنند و دفن می کنند. و دغدغه نیست که اگر همه استخوانها مانده باشد این حکم دارد و بعد از این احادیث در این باب خواهد آمد و در فقه رضوی هست.

[امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه غسل نداد عمار بن یاسر را، و نه هاشم بن عتبه را]

(و فی خبر آخر انّ علیّا صلوات اللَّه علیه لم یغسّل عمّار بن یاسر و لا هاشم بن عتبه و هو المرقال و دفنهما فی ثیابهما بدمائهما و لم یصلّ علیهما) و در خبری دیگر که آن خبر مسعده بن صدقه عامی است وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه غسل نداد عمار بن یاسر را، و نه هاشم بن عتبه را که او را مرقال می گویند به اعتبار آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه در جنگ صفین او را علمدار کرد و در جنگ بسیار تند و تلخ بود او را باین اعتبار مرقالش نامیدند و حضرت ایشان را با جامهای خونین دفن کردند و بر ایشان نماز نکردند.

و اکثر عامه بر ایننداند که نماز بر شهید واجب نیست چون نماز از جهت مغفرتست و او مغفور

است و این قول باطل است زیرا که هم چنان که از جهت مغفرت می باشد از جهت علو درجات می باشد با آن که آنها که نماز بر او می کنند نیز مغفور می شوند.

و بدان که این عبارت و فی خبر آخر ظاهرا سهوا واقع شده باشد زیرا که مناسبتی نیست میان خبر اول و ثانی تا باین عبارت گفته شود، و توجیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۵

می توان کرد که هر گاه بر استخوان تنها احکام میت جاری باشد چگونه بر شهید نماز نتوان کرد.

و علی ای حال ظاهر کلام علمای شیعه اینست که خلافی نیست میان ایشان که شهید را خواه در معرکه شهید شده باشد یا نه نماز بر او واجبست و لیکن اکثر اخبار قتل در معرکه که او را کشته دریابند و رمقی نداشته باشد از حیات خالی است از صلاه و ممکن است که از جهت تقیه تصریح نفرموده باشند و حدیث نفی صلاه همین خبر مسعده است و بس علی الظاهر.

(هکذا روی لکنّ الاصل ان لا یترک احد من الامّه اذا مات بغیر صلاه) صدوق می گوید که این روایت چنین وارد شده است لیکن اصل به اعتبار عمومات اخبار آنست که هیچ یک از امت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله را بی نماز نگذارند و خلافی که شده است در نماز سنیان باین اعتبار است که آیا ایشان از امت آن حضرت هستند یا نه زیرا که مطلق امت مراد نیست چون یهود و نصاری و سایر کفار امت دعوت هستند و حضرت همه را بدین اسلام دعوت فرموده است و خلافی نیست در آن که خوارج و نواصب و

غلاه و مرتد و مجسمه قایله به جسم کثیف با آن که داخل امتند اما به اعتبار انکار ضروری دین آن حضرت از دین بدر رفته اند و منافقان این زمان ایشانند و اما بقیه سنیان و شیعیان بد مذهب مثل زیدی و واقفی و امثال اینها خلافست.

و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است که جایز نیست شیعه اثنی عشری را که غسل دهد مخالف حقرا هر که باشد و جایز نیست نماز کردن بر ایشان مگر از جهت تقیه و در نماز بر او لعن خواهد کرد چنانکه می آید و حق اینست که در تقیه نیز نماز وارد نشده است بلکه می ایستد و صورت نماز را بفعل می آورد و لعن می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۶

و شیخ طوسی ذکر کرده است در شرح کلام مفید که وجه سخن مفید آنست که مخالف اثنی عشری کافرند همه و نماز بر کافر جایز نیست بی دغدغه و حدیث نصرانی گذشت و خواهد آمد و این استدلال در کار نبود چون اخبار بخصوصها در نماز وارد شده است چنانکه ذکر کرده است.

[هر گاه به شهید رسند و بقیه حیات چیزی مانده باشد خواه در معرکه بمیرد و خواه در غیر معرکه او را غسل می دهند]

(و روی ابو مریم الانصاریّ عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال الشّهید اذا کان به رمق غسّل و کفّن و حنّط و صلّی علیه و ان لم یکن به رمق کفّن فی اثوابه) و روایتست بسند موثق کالصحیح بل الصحیح از ابو مریم از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر گاه به شهید رسند و بقیه حیات چیزی مانده باشد خواه در معرکه بمیرد و خواه در غیر معرکه او را غسل می دهند و کفن می کنند و حنوط می کنند و نماز می کنند بر

او اگر وقتی رسیدند که رمقی نمانده و واصل شده است در آن جامهائی که دارد دفن می کنند اگر خونین نشده باشد.

(و سأله ابان بن تغلب عن الرّجل یقتل فی سبیل اللّه أ یغسّل و یکفّن و یحنّط فقال یدفن کما هو فی ثیابه بدمه الّا ان یکون به رمق فان کان به رمق ثمّ مات فانّه یغسّل و یکفّن و یحنّط و یصلّی علیه لأنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله صلّی علی حمزه و کفّنه و حنّطه لأنّه کان جرد) و سند ابان اگر چه در این کتاب جهالتی دارد اما کلینی بسند صحیح روایت کرده است از ابان بن تغلب به تا دو نقطه و غین نقطه دار که او گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که کشته شود در راه خدا که جهاد مشروع باشد اگر چه در زمان غیبت باشد و کفار بر سر مسلمانان آیند چون دفع ایشان واجبست آن نیز داخل است پرسید که آیا غسل می دهند و کفن می کنند و حنوط می کنند او را؟ حضرت فرمودند که با آن جامهای خونین دفن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۷

می کنند او را مگر آن که رمقی داشته باشد پس اگر به او رسند و رمقی از حیات او مانده باشد و بمیرد او را غسل می دهند و کفن می کنند و حنوط می کنند و نماز بر او می کنند لأنّ در اینجا سهو نساخ است و در کافی و تهذیب آن است و آن بهتر است و اگر و انّ باشد بهتر.

و به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله نماز بر

حمزه کردند و کفن کردند و حنوط کردند او را از جهت آن که او را برهنه کرده بودند کفار و این بمنزله دفع اعتراضی است که بر کلام آن حضرت صلوات اللَّه علیه و آله ظاهرا می آید که کسی بگوید که چون حمزه سید الشهدا را دریافتند او شهید شده بود پس چرا حضرت او را کفن و حنوط کردند حضرت جواب فرمودند که چون نماز تابع کفن است علی الظاهر من الاخبار یا آن که چون حمزه را برهنه کرده بودند با جامهای خود دفن نمی توانست کردن حضرت او را کفن از این جهت کردند و حنوط فرمودند و اگر جامه می داشت کفن و حنوط نمی کردند و بنا بر آن چه از اخبار ظاهر می شود قید صلاه است فتدبر.

و در روایت حسن کالصحیح از اسماعیل بن جابر و زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقولست که گفتند عرض کردیم که چگونه شهید را با خونش دفن می کنند؟ حضرت فرمودند که بلی با جامهای خونین دفن می کنند و او را حنوط نمی کنند و غسل نمی دهند و بهمان عنوان که هست دفن می کنند پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله عمش حمزه را دفن فرمودند با جامهای خودش یعنی جامهای رسول صلی اللَّه علیه و آله یا بعضی از جامهای او که مانده بود با خونش و حضرت ردای خود را کفن او فرمودند و به پاهای او نرسید حضرت علف اذ خر طلبیدند پاهای او را پوشانیدند و هفتاد نماز یعنی دعا بر او کردند و هفتاد تکبیر بر او گفتند و وجه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص:

هفتاد تکبیر خواهد آمد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که شهید شود در راه خدا او را با جامهای او دفن می کنند و غسل نمی دهند او را مگر آن که مسلمانان او را دریابند و رمقی داشته باشد و بعد از آن بمیرد که در این صورت او را غسل می دهند و کفن می کنند و حنوط می کنند به درستی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله حمزه را با جامهای او دفن کرد و غسل نداد و لیکن بر او نماز گذارد و دیگر اخبار خواهد آمد.

و غرض از ذکر این اخبار اشتباه اکثر علماست در آن که مطلقا گفته اند که این حکم از برای شهید در معرکه امام است و احادیث همگی مقید است به رمق و مقید نیست به امام صلوات اللّٰه علیه چنانکه در فقه رضویست که مدار بر رمق است و اگر رمق نداشته باشد نماز مذکور نیست.

[حنظله را ملائکه غسل دادند]

(و استشهد حنظله بن ابی عامر الرّاهب بأحد فلم یامر النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله بغسله و قال رأیت الملائکه بین السّماء و الارض تغسّل حنظله بماء المزن فی صحاف «۱» من فضّه فکان یسمّی غسیل الملائکه) و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حنظله پسر ابو عامر راهب شام که منافقان پدرش را از شام آوردند و مسجد ضرار را جهت او ساختند تا بهانه داشته باشند و در آن مسجد با هم بسر آورند شاید تفرقه میان اصحاب آن حضرت به همرسانند حق سبحانه و تعالی آیه:

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص:

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ «۱» را فرستاد و حضرت بامر الهی آن مسجد را سوزانید پسرش حنظله به شرف اسلام و ایمان مشرف شد و عبد اللّٰه بن ابی که سردار منافقان بود دختر خود را نامزد او کرده بود و در جنگ احد او با منافقان مدینه که سیصد نفر بودند از جهاد تخلف کردند و حنظله را عرس دختر نزدیک شده بود از حضرت سید المرسلین رخصت دامادی گرفت حضرت او را رخصت داد صبح که برخاست به خاطرش رسید که روا باشد که حضرت در عسر و شدت باشد و تو در عرس و عشرت باشی پیش از آن که غسل جنابت کند سلاح برداشت که متوجه جنگ شود دختر به او گفت به کجا می روی گفت به جنگ گفت به خدا قسم که دو کسرا گواه بگیر که با من نزدیکی کرده مبادا از تو فرزندی حاصل شود و مردمان سخنها گویند گفت چرا گفت گمان ندارم که دیگر ترا ببینم دیشب بخواب دیدم که در آسمان گشوده شد و تو داخل آسمان شدی او خوشحال شد و روانه شد وقتی رسید که جنگ در گرفته بود خود را به ابو سفیان رسانید و نیزه حواله او کرد و ابو سفیان از اسب افتاد و فریاد کرد که منم ابو سفیان و حنظله قصد کشتن من دارد کفار او را در میان گرفتند و از ایشان چند کس کشت و عاقبت شهید شد پس حضرت صلوات اللّٰه علیه امر به غسل او نکردند و فرمودند که من فرشتگان را می بینم در میان آسمان و

زمین که حنظله را غسل می دهند به آبی در نهایت سفیدی و پاکیزگی در کاسهای نقره پس او را نامیدند به غسیل ملائکه یعنی غسل داده فرشتگان و حضرت فرمودند که چون جنب شده بود و غسل نکرده بود فرشتگان او را غسل دادند.

و جمعی از عامه به سبب این حدیث قایلند که جنب را غسل جنابت می باید

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۰

داد و این استدلال باطل است زیرا که اگر می بایست حضرت او را غسل می دادند و غسل ملائکه غسلی دیگر است.

[از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمربند و زیر جامه را]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه ینزع من «۱» الشّهید الفرو و الخفّ و القلنسوه و العمامه و المنطقه و السّراویل الّا ان یکون اصابه دم فان اصابه دم ترک و لا یترک علیه شی ء معقود الّا حلّ) و بسند موثق از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که می کنند از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمر بند و زیر جامه را مگر آن که به زیر جامه رسیده باشد خون یا بهر یک از اینها بر احتمالی که اکثر علما عمل باین احتمال کرده اند و مشکل است پس اگر به آن زیر جامه یا بهر یک خون رسیده باشد باز می گذارند آن را و هر چه بسته باشد بر شهید از بندها همه را می گشایند و همین مضمون در فقه رضوی هست و ظاهرش هر یکست.

و جمعی از علما خیال کرده اند که وجه کندن اینها از میت آنست که اینها در غالب اوقات پوست می باشد پس نتوان کفن کردن پوست را و این خیال بی وجه است چون عمامه داخل است و زیر جامه و

بر تقدیری که در زیر جامه جنگ پوست متعارف باشد در عمامه متعارف نیست.

[محرم هر گاه بمیرد غسل می دهند او را به سدر و قراح و غسل کافور نمی دهند]

(و المحرم اذا مات غسّل و کفّن و دفن و عمل به ما یعمل بالمحلّ الّا انّه لا یقرّبه الکافور) و محرم هر گاه بمیرد غسل می دهند او را به سدر و قراح و غسل کافور نمی دهند و کفن می کنند او را و دفن می کنند و هر چه با محل می کنند با محرم می کنند و لیکن کافور به نزدیک او نمی برند و حنوطش نمی کنند و روی او را و سر او را می پوشانند هر چند محرم سر را نمی پوشاند و فرقی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۱

هست همین در بوی خوش است.

و بر این مضمون حدیث صحیح عبد الرحمن و محمد بن مسلم و موثق کالصحیح ابو مریم و سماعه و حدیث کالصحیح اسحاق بن عمار و ابن حمزه دلالت می کند بی معارض و بی خلاف میان اصحاب. و عبارت عبارت فقه رضوی است مگر در این عبارت که

الّا انّه لا یقرّب الیه کافور

و این عبارت بهتر است و ظاهرا تغییر از نساخ است.

[کسی که در معرکه جنگی کشته شده باشد که آن جنگ به فرموده حق سبحانه و تعالی نبوده باشد او را غسل می دهند]

(و قتیل المعرکه فی غیر طاعه اللّه عزّ و جلّ یغسّل کما یغسّل المیّت و یضمّ رأسه إلی عنقه و یغسّل مع البدن) کسی که در معرکه جنگی کشته شده باشد که آن جنگ به فرموده حق سبحانه و تعالی نبوده باشد او را غسل می دهند چنانکه میت را غسل می دهند و سر را به گردن می گذارند اگر از بدن جدا شده باشد و با بدن غسل می باید داد.

و بر این مضمون حدیثی وارد شده است و عبارت فقه رضوی قریب است باین و قطع نظر از حدیث عمومات غسل شامل آن هست و چیزی که بیرون می رود قتیل معرکه امام است بنا بر

مـذهب اكثر و قتيل جهاد مشـروع است اگر برسـند و رمق نداشـته باشد بنا بر مذهب مشـهور در اخبار، و باقى ديگر حكم ميت دارد در جميع احكام و متعارف است الحال كه زخم را مى دوزند و هم چنين اگر سـر از بدن جدا شده باشد سر را به بدن مى دوزنـد و ظاهرا بـد نباشد چون نهى از شارع نرسـيده است بما، و رسـيده است احاديث كه هر چيزى جايز است تا نهيى به شـما نرسد و اللّٰه تعالى يعلم.

[هر گاه زن حامله بميرد و فرزند در شكمش زنده باشد مى شكافند]

(و اذا ماتت المرأه و هى حامل و ولدها يتحرّك فى بطنها شقّ بطنها من الجانب الايسر و اخرج الولد) و هر گاه زن حامله بميرد و فرزند در شكمش زنده باشد مى شكافند شكم او را از جانب چپ و فرزند را بيرون

مى آورند. و اين مضمون در حديث صحيح و موثق كالصحيح از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّٰه عليه وارد شده است.

و هم چنين در قوى كالصـحيح از حضـرت امير المؤمنين صـلوات اللّٰه عليه و در قوى كالصـحيح از حضـرت امـام جعفر صـادق صلوات اللّٰه عليه وارد شده است و در هيچ يك از اين اخبار نيست كه از جانب چپ بشـكافند و ليكن چون صدوق ذكر كرده است بنا بر آن است كه اين عبارت و عبارت ما بعد اين عبارت فقه رضوى است بنا بر اين علما نيز متابعت او كرده اند.

و بد نيست چون بحسب اين احاديث از همه طرفى مى توان شـكافت طرف مشـهور بهتر خواهد بود و در حديث بن اذينه وارد است كه چون بشكافند و فرزند را بيرون آورند شكم را بدوزند و عمل باين

نیز احوط است که مبادا آن چه در شکم است بیرون آید و مثله شود.

(و ان مات الولد فی جوفها و لم یخرج و هی حیّه ادخل انسان یده فی فرجها و قطّع الولد بیده و اخرجه) و اگر فرزند در شکم زن بمیرد و بیرون نیاید و زن زنده باشد آدمی دست خود را در فرج زن کند و بچه را پاره پاره کند بدست و بیرون آورد.

و مضمون روایت این است که اگر زنان توانند این کار کردن ایشان مقدمند و اگر زن صاحب تجربه نباشد مرد صاحب تجربه این کار را می کند.

و روایت اگر چه ضعفی دارد و لیکن ضعفش منجبر است به شهرت بین الاصحاب و شهرت به اعتبار فقه رضوی بوده است علی الظاهر که قدما داشته اند و به آن عمل می کرده اند.

و ظاهرا وجه عدم شهرتش کامله این بوده است که چون حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه این کتاب را از جهت اهل خراسان تألیف فرمودند و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۳

صدوق به خراسان رفت از علماء خراسان گرفته بوده است و بر او خوانده بودند و به کوفه نرسیده بود که بهتر از این شهرت کند چون اکثر محدثین مادر کوفه بودند و لیکن چون صدوق به عراق رفت اکثر محدثین عراق پیش او در صغر سن درس خواندند و اجازت گرفتند و جمعی که اعتماد عظیم به او داشتند عمل به گفته او نمودند.

و چون تدبر می کنم اکثر خبرهایی که مشهور است از این جهت است اگر چه حدیثی در آن نرسیده است یا صحیح نیست آن چه رسیده است و به اعتبار همین بوده است که

چون در این کتاب بوده است و یقین می دانسته انـد که تألیف آن حضـرت است صـلوات اللّه علیه عمل کرده اند و اللّه تعالی یعلم.

با آن که احادیث مطلقه در طبابت وارد شـده است مثل حدیث صـحیح ابو حمزه ثمالی که روایت کرده است از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللّه علیه که از آن حضـرت سؤال کردم از زن مسـلمانی که به بلائی مبتلا شود در بدنش مثل شکسـتنی یا جراحتی در جـائی که نظر به آن جا نتوان کرد مثل فرج و مردان معالجه آن را بهتر از زنان تواننـد کرد آیا جایز است مردان را که نظر به آن جا کننـد هر گاه مضـطر شوند حضـرت فرمودند که هر گاه مضـطر شوند جایز است که معالجه کنند و به بینند و دیگر احادیث که خواهد آمد.

[چراغ روشن کردن در خانه امام باقر پس از رحلتش]

(و روی انّه لمّـا قبض ابو جعفر البـاقر صـلوات اللّه علیه لم یزل ابو عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه یأمر بالسّـراج فی البیت الّـذی کان یسـکنه حتّی قبض ابو عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه ثمّ امر ابو الحسن موسـی بن جعفر صـلوات اللّه علیهما بمثل ذلک فی بیت ابی عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه حتّی اخرج به إلی العراق ثمّ لا یدری ما کان) و شـیخان در قوی روایت کرده اند که چون حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه به رحمت ایزدی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۴

اصل شدند حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه امر می فرمودند که همیشه چراغ بسوزد یعنی در شبها در آن منزلی که حضرت سکنی داشتند تا وقتی که امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه آن عالم را بنور وجود خود منور گردانیدند

بعد از آن حضرت امام موسی کاظم امر فرمودند که همیشه در منزل سکنی آن حضرت صلوات اللّٰه علیه چراغ سوزد تا وقتی که هارون الرشید علیه لعائن اللّٰه و العذاب الشدید آن حضرت را ببغداد برد دیگر کسی ندانست که چه شد؟

و جمعی از اصحاب باین حدیث استدلال کرده اند که اگر میت در شب بمیرد چراغ نزد او روشن کنند تا صبح و این استدلال بی وجه است بلکه ظاهرش آنست که این حکم مخصوص خانهای حضرات ائمه معصومین باشد چون تعظیم خانه و مدفن ایشان از شعایر و علامات دین است و آن که در مدفن ایشان چراغ سوزد اگر مدفن مسکن ایشان باشد مثل عسکریین صلوات اللّٰه علیهما خوبست و اما در باقی اماکن مشرفه به این حدیث استدلال نمی توان کرد بلکه به عمومات تعظیم ایشان استدلال خوبست و اللّٰه تعالی یعلم.

[کسی که جنب باشد و خواهد که میت را غسل دهد مستحب است که وضو بسازد]

(و من کان جنبا و اراد ان یغسّل المیّت فلیتوضّأ وضوء الصّلاه ثمّ یغسّله و من اراد الجماع بعد غسل المیّت «۱» فلیتوضّأ «۲» ثم یجامع) و کسی که جنب باشد و خواهد که میت را غسل دهد مستحب است که وضو بسازد بنحو وضوی نماز و بعد از آن میت را غسل دهد و کسی که بعد از غسل میت اراده جماع کند باید که وضو بسازد مستحبا و بعد از آن جماع کند و این مضمون وارد است در حدیث حسن کالصحیح از شهاب بن عبد ربه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و چون ظاهرش آنست که از کتاب شهاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۵

برداشته است حدیث صحیح خواهد بود چون طریق ابن بابویه بکتاب شهاب صحیح

است با آن که در فقه رضوی هست به همین عبارت و اللَّه تعالی یعلم.

و در تتمه این حدیث هست که مجزیست یک غسل از برای مس میت و جنابت چنانکه گذشت اخبار دیگر.

[کسی که غسل دهد میتی را و خون بسیار از او آید و منقطع نشود]

(و ان غسّل میّتا فخرج منه دم کثیر لا ینقطع فانّه یجعل علیه الطّین الحرّ فانه ینقطع) و کسی که غسل دهد میتی را و خون بسیار از او آید و منقطع نشود گل رست بر او می گذارند خون بند می شود و لیکن هر گاه گل بماند نجس خواهد ماند مگر آن که اندرون فرج کنند که ظاهر اگر پاک باشد کافی است و یا بعد از آن که بند شود گل را بشویند و ظاهرا زاج سفید بهتر باشد و در زخمها مجرب است.

[غسل مس میت می کند کسی که غسل می دهد میت را]

(و سال سلیمان بن خالد ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه أ یغتسل من غسّل المیّت قال نعم قال فمن ادخله القبر قال لا انّما مسّ الثّیاب) و بسند حسن کالصحیح از سلیمان منقولست که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آیا غسل مس میت می کند کسی که غسل می دهد میت را؟ حضرت فرمودند که بلی گفت که پس کسی که او را در قبر داخل می کند بر او غسل هست حضرت فرمودند که نه او مس نمی کند مگر جامه را یعنی چه جای پرسیدن دارد اگر مس بدن می کرد جا داشت که بپرسی یا آن که اگر داخل قبر کند غسل نداده به آن که آب نداشته باشد و اول اظهر است و بر این مضمون است صحیحه عبد اللَّه بن سنان و حسنه کالصحیح حریز و غیرهما.

و از امثال این اخبار متواتره ظاهر می شود که غاسل میت آن کسی است که میت را می گرداند و او متعارفست که مس میت می کند نه آن کسی که آب بر او می ریزد پس نیت را

مقلب باید که بکند. و جمعی گفته اند که بر آب ریزنده نیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۶

واجبست و احوط آنست که هر دو بکنند.

[بوسیدن امام صادق ع جنازه اسماعیل را]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه لمّا مات اسماعیل أمرت به و هو مسجّی ان یکشف عن وجهه فقبّلت جبهته و ذقنه و نحره ثمّ أمرت به «۱» فغطّی ثمّ قلت اکشفوا عنه فقبّلت ایضا جبهته و ذقنه و نحره ثمّ أمرتهم فغطّوه ثمّ أمرت به فغسّل ثمّ دخلت علیه و قد کفّن فقلت اکشفوا عن وجهه فقبّلت جبهته و ذقنه و نحره و عوذته ثمّ قلت ادرجوه فقیل له بأیّ شی ء عوّذته فقال بالقرآن) و حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون اسماعیل و او پسر بزرگتر حضرت بود وفات کرد در وقتی که چادر شب بر روی او کشیده بودند امر کردم که روی او را باز کنند پس پیشانی و ذقن و گردن او را بوسیدم پس گفتم که او را به پوشانند به چادر شب و پوشانیدند دیگر گفتم که چادر شبرا بردارید پس مرتبه دیگر پیشانی و زنخ و گو گردن او را بوسیدم دیگر گفتم که پوشیدند او را پس گفتم که غسل دادند او را و داخل شدم و کفنش کرده بودند گفتم روی او را بگشایید پس بوسیدم پیشانی و ذقن و گردن او را و او را در پناه الهی در آوردم پس گفتم که به قبرش گذارید پس به حضرت عرض کردند که بچه چیز او را تعویذ کردید حضرت فرمودند که به قرآن یعنی سور قرآنی خواندم مثل چهار قل، و آیه الکرسی، و فایده تعویذ آن که از عذاب قبر

ایمن گردد چنانکه خواهد آمد.

و این بوسیدنها ممکن است که از لوازم بشریت باشد و منافات با عصمت ندارد و یا بواسطه بیان جواز کرده باشند بلکه ممکن است که مستحب باشد چنانکه در حال حیات مطلوبست و خواهد آمد. و ممکن است که نقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۷

آن حضرت از جهت اظهار موت اسماعیل باشد تا جمعی نگویند که او نمرده است و مخفی است و او امام است چنانکه همه کسرا این گمان بود و با وجود اینها جمعی را اعتقاد آنست که اسماعیل بعد از حضرت فوت شد و او را امام می دانند مثل اسماعیلیه که در اطراف عالم منتشرند و ولد او هر که باشد امام می دانند و از اطراف از جهت آن که بالفعل هست آلاف و الوف خمس می آورند با آن که می دانند که اکثر اینها صرف شراب و فسوق می شود همان اعتقاد دارند و اللَّه تعالی یعلم.

[حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله بوسیدند عثمان بن مظعون را بعد از موت او]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله قبّل عثمان بن مظعون رضی اللَّه عنه بعد موته) و بسند موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله بوسیدند عثمان بن مظعون را بعد از موت او واو از اکابر آن حضرت بود و بمنزله برادر حضرت بود چون مادر او ام ایمن دایه حضرت بود که تربیت آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله کرده است و حضرت فرمودند که ام ایمن از اهل بهشت است و بوسیدن او ظاهرش اظهار محبت است با برادر مؤمن چنانکه در حال حیات مطلوبست و گذشت.

و قبر عثمان

در بقیع است و جمعی از اهل مدینه می گفتند که آن چه مشهور است که قبر عثمان بن عفان است قبر عثمان بن مظعون است و اگر کسی در آنجا زیارت ابن مظعون مقصودش باشد دو ثواب خواهد داشت یکی ثواب تقیه و دیگر ثواب زیارت مؤمن.

و می گفتند که در همه کتب سیر و تواریخ و احادیث منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه او را دفن نکردند چون حضرت او را کافر می دانستند و سید مرتضی با ایشان بحث کرده است که اعتقاد به امامت عثمان با اعتقاد امامت علی بن ابی طالب جمع نمی شود بالبدیهه.

باب الصلاه علی المیت

[هر که از عقب جنازه برود حق سبحانه و تعالی از جهت او چهار حصه از ثواب بنویسد]

(قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه من تبع «۱» جنازه کتب اللَّه له اربعه قراریط قیراط لاتّباعه إیّاها و قیراط للصّلاه علیه و قیراط للانتظار حتّی یفرغ من دفنها و قیراط للتّعزیه) بسند موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که از عقب جنازه برود حق سبحانه و تعالی از جهت او چهار حصه از ثواب بنویسد یک حصه به سبب متابعتی که جنازه را کرده است و یک قیراط از جهت نماز بر او و یک حصه از جهت انتظار کشیدن تا از دفن او فارغ شوند و یک حصه از جهت تعزیه یعنی صبر فرمودن صاحب مصیبت و قیراط بیست و یک مثقال است و تعبیر از آن به قیراط از جهت آنست که قطره از رحمت الهی عالمی را بس است و خواهد آمد که اگر چه نظر به سعت رحمت غیر متناهی او آن چه می دهد به بنده بمنزله قیراطست و لیکن نظر به بنده مثل کوه احد است

که حوصله او تاب آن ندارد و غرض از بیان این چهار آنست که تصور نکنند که نماز میت عبادتست و بس بلکه هر یک از اینها عبادتست.

اما همراهی جنازه فوایدش بسیار است.

اول: تعظیم میت که اگر شخصی به سفری رود تعظیم آن شخص آنست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۹

همراهی کنند با او بقدر محبت پس میت خوار نشده است.

فایده دوم: تعظیم مصیبت زدگان و سروی که بدل ایشان می رسد که جبر مصیبت ایشان می کند.

سیم فایده: که به آن کس می رسد که مشایعت جنازه کرده است به آن که تفکر در رفتن کند و فکر کند که عن قریب او نیز خواهد رفت و تفکر کند که اگر میت دنیا و ما فیها داشته باشد و از او قبول کنند هر آینه همه را خواهد داد که یک روز دیگر در دنیا باشد و تلافی ما فات بکند پس خود را چنان تصور کند که میت بود و این آرزو کرد و به او دادند آن چه می خواست. دیگر عبرت می گیرد که بی چاره این همه تعبها کشید و عاقبت دست خالی می رود و هیچ کس و هیچ چیز به او فایده نمی دهد و علی هذا القیاس.

و اما آن چه بواسطه نماز است پس دعا از جهت برادر مؤمن کرده است و هر یک مطلب که از جهت او می طلبد صد هزار مثل آن به او می دهند چنانکه خواهد آمد.

و اما انتظار کشیدن تا او را دفن کنند سبب سرور و تسلی ایشان می شود و ساعه به ساعت او را عبرتها حاصل می شود و اما تسلی و صبر فرمودن مصیبت زدگان به مواعظ وافیه و نصایح

شـافیه کردن فرو می نشانـد غم و انـدوه ایشـان را و بهترین حقوق مؤمنـان بر یکـدیگر این حق است که غم ایشـان را از خـاطر ایشان بیرون برد و اگر سخن نگوید اصل دیدن او مؤمنان را سبب زدودن غم ایشان می شود.

غرض آن که هیچ چیز نزد حق سبحانه و تعالی ضایع نمی شود و می باید در هر یک از این امور غرضش رضای الهی باشد و آن چه کند بر سبیل عادت نکند چنانکه اکثر خلایق کار ایشان اینست که اگر به جنازه حاضر می شوند از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۰

می شونـد که فلان کس ما مرد فلانی آمـد ما نیز برویم تا تلافی بکنیم یا ما می رویم تا آنها نیز بیاینـد همه اینها را می کننـد و ضایع می کنند که ثوابی نداشته باشند.

و محتمـل است که تفضـل الهی این ثوابها را بی نیت نیز بدهـد نیز بدهـد پس اگر با نیت باشـد بقـدر نیت مضاعف می شود و حسـرت ابـدی بر ترک آن خواهـد بود حق سـبحانه و تعـالی همه را از خواب غفلت بیـدار کنـد تا هر یک را در هر حرکت و سکونی عبرتها باشد بجاه محمد و آله الطاهرین.

(و قال ابو جعفر صـلوات اللّه علیه من مشی مع جنازه حتّی یصلّی علیها ثمّ رجع کان له قیراط و اذا مشی معها حتّی یدفن کان له قیراطـان و القیراط مثـل «۱» احـد) و بسـند قوی کالصـحیح بـل الصـحیح عنـدی از حضـرت امـام محمـد باقر صـلوات اللّه علیه منقولست که هر که با جنازه پیاده برود تا نماز بر او کند و برگردد او را یک قیراط اجر است و اگر پیاده برود تا دفن کنند او

را دو قیراط ثوابست که قیراطی مثل کوه احد است.

و بحسب ظاهر منافاتی با حدیث سابق ندارد و در واقع منافات ندارد از چند وجه یکی آن که حضرت بیان دو کار او را فرمودند یکی رفتن و دویم انتظار با آن که حتی یصلی را به مجهول نیز می توان خواند و ثواب صلاه را بظهور گذاشتند و تعزیه را بیان نفرمودند و ثواب این دو چیز که در نظر مردم کم بود بیان فرمودند.

وجهی دیگر آن که غرض بیان اینست در این حدیث که انتظار کشیدن تا دفن ثوابش مثل آمدن و نماز کردنست چنانکه اکثر نماز را که می کنند برمی گردند به توهم آن که ثواب همین است و بفعل آمد حضرت می فرمایند که مثل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۱

آن ثواب در این طرف هست زیرا که در آن طرف مشی است و نماز در این طرف انتظار است و تعزیه اگر چه سخن نگوید دیدن مصیبت زدگان پیش از دفن و بعد از دفن سبب تسلی و صبر ایشان می شود با آن که لازم نیست که قیراطان مساوی باشند بلکه ممکن است که حصه آخر ثوابش بیشتر باشد و غرض از میان رفع تناقض و تضاد در اخبار آنست که تو هم نشود به سبب این تضاد بحسب ظاهر که رد حدیث کنند که معصوم نگفته است چنانکه عادت جمعی از جهله است.

با آن که ممکن است که اختلاف بحسب اشخاص باشد و بحسب نیات باشد و بحسب میت باشد از خوبی و بدی او و بحسب اصحاب میت باشد از خوبی و بدی و تأثر و عدم تأثر و خواهش ایشان و غیر

آن از وجوه بسيار و اللَّه تعالى يعلم.

(و قال صلوات اللَّه عليه من تبع جنازه امرئ مسلم اعطى يوم القيمه اربع شفاعات و لم يقل شيئا الّا قال «۱» الملك و لك مثل ذلك) و بسند موثق كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه منقولست كه هر كه از عقيب تابوت مردى مسلمان برود بمجرد مشايعت و يا به سبب چهار چيز سابق چهار شفاعت در روز قيامت به او دهند به آن كه بگويند كه چهار كس را كه مى خواهى شفاعت كن پس اگر هزار مرتبه به جنازه حاضر شده باشد روز قيامت شفاعت چهار هزار كس خواهد كرد و نگويد چيزى از دعا از جهت ميت مگر آن كه ملكى موكل است كه بگويد كه حق سبحانه و تعالى دعاى ترا در حق او قبول كرد و ترا نيز مثل آن كرامت فرمود.

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۳۱۲

و احاديث بيشتر تا سه باره نهصد هزار زايد بر صد هزار به او عطا كنند خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالى پس هر چند دعاى مغفرت از جهت ميت و دعاى صبر از جهت مصيبت زدگان بيشتر مى كند از جهت خود تحصيل ثواب و اجر كرده است با همان مطالب اضعافا مضاعفه.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه عليه من اخذ بجوانب السّرير الاربعه غفر اللَّه له اربعين كبيره) و بسند قوى از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقولست كه هر كه تربيع كند به آن كه چهار گوشه تابوت را بردارد حق سبحانه و تعالى چهل گناه كبيره او را بيامرزد. و محتمل است كه دست رسانيدن كافى باشد و بهر عنوان كه بردارد كافى

باشد که از جهت حصول این ثواب و ممکن است که مراد برداشتن بنحو خاص باشد چنانکه می آید.

و علما ذکر کرده اند که تربیع مستحب است به چهار معنی یکی آن که چهار کس تابوت را بردارند. دویم آن که این کس چهار گوشه او را بردارد بهر عنوان که باشد سیم و چهارم کیفیت خاص است که وارد شده است که می آید.

(و قال صلوات اللَّه علیه من شیّع جنازه مؤمن حتّی یدفن فی قبره وکل اللَّه به سبعین ملکا من المشیّعین یشیّعونه و یستغفرون له اذا خرج من قبره إلی الموقف) و بسند قوی کالصحیح بل الصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که مشایعت کند جنازه مؤمنی را تا آن که او را دفن کنند در قبرش حق سبحانه و تعالی مقرر فرماید که چون از قبر بیرون آید هفتاد فرشته که کار ایشان تشییع است مشایعت و همراهی او کنند و او را با اعزاز و اکرام در موقف که انبیا و اوصیا و ملائکه صلوات اللَّه علیهم حاضرند برسانند که از فزع و خوف قیامت ایمن باشد.

و در امالی بسند صحیح منقولست و هفتاد هزار فرشته است. و ظاهرا لفظ

هزار از نساخ افتاده است و این ثواب نیز هست با ثوابهای سابق و لا حق و هم چنین در هر فعلی از ثوابهای مختلف واقع شده باشد. و ممکن است که بحسب اشخاص مختلف باشد.

و هر کسی را نوعی از ثواب دهند و لیکن بعید است و مخالف ظاهر لفظ حدیثست و مخالف سعت رحمت و سبقت رحمت اوست تعالی شانه بر

غضب او جل جلاله.

(و قال صلوات اللّٰه علیه اوّل ما یتحف به المؤمن فی قبره ان یغفر لمن تبع «۱» جنازته) و بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که اول تحفه و هدیه و خوشحالی که به مؤمن در قبر او به او می رسد اینست که به او می گویند که حق سبحانه و تعالی آمرزید هر کسرا که از عقب جنازه تو آمده بود و به سبب این بشارت او را سروری عظیم حاصل شود.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه اذا دخل المؤمن قبره «۲» نودی الا انّ اوّل حبائک الجنّه الا و اوّل حباء من تبعک «۳» المغفره) و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون مؤمن داخل قبر می شود ندائی از حضرت رب العزه می رسد که بتحقیق که اول بخششی که کرامت کردیم ترا بهشت است و اول عطائی که کرامت فرمودیم تابعان جنازه ترا آمرزش گناهان ایشانست.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه من حمل اخاه المیّت بجوانب السّریر الاربعه محی اللّٰه عنه اربعین کبیره من الکبائر) و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۴

حسن کالصحیح و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که بردارد جنازه برادر مرده را و عبارت برادر مرده در کافی و تهذیب نیست از چهار جانب حق سبحانه و تعالی چهل گناه کبیره او را بیامرزد و در هر دو کتاب من الکبائر نیست یعنی از کبایری که در نامه عملش نوشته اند چهل کبیره را محو کنند و از خاطر ملکین نیز محو شود

و این حدیث نیز احتمال دارد که مراد مطلق چهار گوشه برداشتن باشد یا بنحو خاص و اظهر در جمع آنست که اگر بنحو خاص بردارد همه گناهان او آمرزیده شود چنانکه می آید.

(و السنّه ان یحمل السّریر من جوانبه «۱» الاربعه و ما کان بعد ذلک فهو تطوّع) و ظاهرا این تتمه حدیث سابق باشد چون از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقولست یعنی و سنت مؤکد که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله بر آن مداومت می نمودند این است که تابوت را از چهار گوشه بردارند بعد از آن هر چه بردارند از جمله مستحباتست و سنت را ترک نمی باید کرد و تطوع را اختیار دارد.

[هر که چهار گوشه تابوت را بگیرد حق سبحانه و تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را بیامرزد]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من اخذ بقوائم السّریر غفر اللَّه له خمسا و عشرین کبیره و اذا ربّع خرج من الذّنوب) و بسند قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که هر که چهار گوشه تابوت را بگیرد حق سبحانه و تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را بیامرزد و اگر تربیع کند بنحو خاص از گناهان بیرون آید و در کافی و امالی بقائمه السّریر است یعنی یک پایه تابوت را و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۵

و بنا بر این هر گاه از جهت یک پایه بیست و پنج کبیره بیامرزند از جهت مجموع اقلا صد کبیره می باید آمرزیده شود اما حق سبحانه و تعالی بفضل خود همه گناهان صغیره و کبیره را می آمرزد و می تواند بود که نسبت به جمعی چنین باشد که نیت ایشان خالص باشد للّه تعالی.

(و

قال صلوات اللّٰه علیه لإسحاق بن عمّار اذا حملت جوانب السّریر سریر المیّت خرجت من الذّنوب کما ولدتک أمّک) و بسند موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به اسحاق فرمودند که هر گاه برداری چهار جانب تابوت میت را از گناهان بیرون می آیی چنانکه از مادر متولد شده باشی و این محتمل است که از جهت برداشتن خاص باشد یا از جهت خواص و ظاهرا صدوق اعتقاد به منقول نداشته که ذکر نکرده است.

و حدیث حسین بن سعید که می آید دلالت می کند بر آن که هر نحوی که خواهد بردارد و آن از جهت بیان عدم وجوبست یا بیان اقل مراتب استحباب و اگر منظور این باشد که اخبار کیفیت خاصه خالی از ضعفی نیست محمد بن یعقوب کلینی هر گاه حکم به صحت آن کرده باشد کافی است سیما در امور مستحبه با آن که مدار او بر کلینی است و ظاهرا سهو شده باشد که ذکر نکرده است.

از آن جمله در حدیث کالصحیح یا حسن کالصحیح از علی بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که سنت در برداشتن جنازه آنست که از پیش روی تابوت که از جانب سر است بیایی و جانب چپ تابوت را بدست راست بگیری که دست راست میت است و بگردی بر او به آن که بعد از آن پای چپ تابوت که پای راست میت بر آنست بگیری و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۶

پشت سر تابوت آمده پای راست تابوت که محاذی پای چپ میت است بگیری و به گوشه چهارم که دست راست تابوتست

از جـانب چپ خود برداری و در این صورت همه جـا رعایت میت و رعایت حامل شـده است که دست راست هر دو را مقـدم داشته اما دست چپ تابوت مقدم شده است و به همین عنوانست حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و در حدیث کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که در برداشـتن تابوت ابتدا می کنی از جـانب راست پس از پشت سـر تـابوت می آیی تـا به جـانب دیگر تا به پیش می آیی و می گردی بر اوماننـد آسـیا، و ظـاهر این حـدیث آنست که دست راست تـابوت را اول بر می دارد که دست چپ میت است از جـانب چپ خود و دیگر پای راست تابوت، و دیگر پای چپ تابوت، و دیگر دست چپ تابوت بـدست راست خود عکس اول و عبارت فقه رضوی اینسـت که هر گاه خواهی که تربیع کنی پس جانب راست را به جانب راست بردار و می گردی از پشت سر تا جانب چپ را به جانب چپ برداری و این عبـارت محتمل است که جانب راست تابوت باشـد و در برداشـتن منحرف بردارد یا جانب راست میت مراد باشد مثل اول.

و ممکن است که این حـدیث را حمـل کنیم بر آن دو حـدیث که مراد جـانب راست میت یـا جانب راست خود باشـد و لیکن بعیـد است و مخیر است میان هر دو و اگر بهر دو عنوان بردارد بهتر خواهد بود بی دغدغه و فرقی که هست میان شـیعه و سـنی آنست که شیعه از پشت سر می گردند و سنیان از پیش رو.

[پیاده رفتن پشت سر تابوت بهتر است از پیاده رفتن پیش پیش تابوت]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه

علیه انّ المشی خلف الجنازه افضل من المشی [او منه] بین یدیها و لا باس ان مشیت بین یدیها) و بسند موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۷

منقولست که پیاده رفتن پشت سر تابوت بهتر است از پیاده رفتن پیش پیش تابوت و باکی نیست که پیش پیش تابوت بروی و این حدیث در کافی و تهذیب از اسحاق از صادق صلوات اللّه علیه منقولست و صدوق از باقر صلوات اللّه علیه روایت کرده است ممکن است که از سهو نساخ باشد یا حدیث دیگر باشد یا بنا بر آن باشد که حدیث صادق همه حدیث باقر است صلوات اللّه علیهما.

و در مقدمه گذشت که جایز است احادیث هر یک از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم را از دیگری روایت کنند چون بمنزله یک نفسند و علوم ایشان یک علم است خصوصا حدیث لاحق را از سابق.

[در حمل تابوت هر جانبی که آسان باشد برمی دارند]

(و کتب الحسین بن سعید إلی ابی الحسن الرّضا صلوات اللّه علیه یساله عن سریر المیّت یحمل أ له جانب یبدا به فی الحمل من جوانبه الاربعه او ما خفّ علی الرّجل یحمل من أیّ الجوانب «۱» شاء فکتب من أیّها شاء) و بسند صحیح منقول است که حسین به خدمت آن حضرت علیه السلام در عریضه عرض نمود که آیا تابوت را که بر می دارند از جانبی ابتدا می باید کرد در برداشتن آن از چهار جانب او یا از هر جانبی که آسان باشد برمی دارد از هر جانبی که خواهد حضرت فرمودند در جواب عریضه که هر از جانب که خواهد. جمع بین الاخبار باین عنوان

است که واجب نیست و حمل بر تقیه یا اتقا اظهر است خصوصا در مکاتیب حضرت امام رضا تا به آخر ائمه تقیه بیشتر بوده است و اتقا که مبادا شیعیان را باین کیفیت بشناسند و به ایشان ضرر رسانند می فرموده اند و اللَّه تعالی یعلم.

[حمل چراغ و آتش با جنازه]

(و سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن الجنازه یخرج معها بالنّار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۸

فقال انّ ابنه رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و علیها اخرج بها لیلا و معها مصابیح) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردند که آتش با جنازه می توان برد حضرت فرمودند که دختر حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله یعنی رقیه که عثمان او را شهید کرد شب او را بیرون بردند و چراغها داشتند حضرت تجویز چراغ شب فرمودند و در روز مجمره بردن و غیر آن بد است و گذشت که فال بد است به آتش و در جاهلیت بوده است و الحال نیز شایع است اگر چه تخفیف یافته است و اسرافست چراغ در روز بی دغدغه.

و کلینی در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است بروایتی طولانی که مجمل آن اینست که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله هدر کرد خون مغیره بن ابی العاص را و عثمان او را در خانه خود جا داد و جبرئیل خبر آورد که مغیره در خانه عثمانست تا آن که حضرت رسول اللَّه امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیهما را با جمعی فرستاد و او را در بیرون مدینه بجهنم فرستادند عثمان رقیه را بسیار زد و رقیه به خدمت حضرت فرستاد که

مرا کشت به فریادم رس حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را طلبید و فرمود که شمشیر بردار و برو و دختر پسر عمت را از آنجا در آور حضرت شمشیر کشیده رفت و رقیه را به خانه حضرت آورد چون حضرت را نظر به او افتاد و او می گریست حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلوی خود را به حضرت نمود و حضرت فرمود که ترا کشته است خداوند عالمیان او را بکشد و بعد از سه روز به رحمت الهی واصل شد، پس حضرت رسول حضرت فاطمه را با زنان مؤمنان فرستاد که بر او نماز گذارند و او را دفن کردند حضرت صلی اللّٰه علیه و آله در آن واقعه نه مرتبه لعنت کرد عثمان را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۹

و عمر به گفته ابو بکر سیده نساء عالمیان را شهید کرد بلکه هر ظلمی که بر اهل بیت واقع شد همه در گردن این سه نفر بود که اساس ظلم را بر اهل بیت ایشان گذاشتند چنانکه احادیث متواتره بر این مضمون وارد است و صحاح سته نیز مشحونست از آن کسی که تعصب را دور گذارد می بیند و آن که اکثر ایشان نمی بینند از آن جهت است که تعصب چشمهای ایشان را کور کرده است.

[راه رفتن همراه جنازه]

(و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال سألته عن المشی مع الجنازه فقال بین یدیها و عن یمینها و عن شمالها و خلفها) و کلینی بسند صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیهما روایت کرده است که پرسیدم از راه رفتن با جنازه حضرت فرمودند که از پیش رو و از دست راست و از دست چپ و از پشت سر جنازه همه خوبست یا خوبست که از چهار جانب بروند و اول اظهر است و این حدیث بیان جواز است منافات ندارد با آن که در عقب بهتر باشد.

و در حدیثی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه وارد است که هر که خواهد که به راهی رود که فرشتگان نویسندگان عمل می روند باید که از دست راست و دست چپ تابوت برود.

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که از عقیب جنازه رفتن بهتر است. و در دو حدیث کالصحیح وارد است که پیش پیش جنازه مخالفان حق مروید که ملائکه عذاب به استقبال ایشان می آیند بانواع عذاب.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که شخصی از انصار از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فوت شده بود و آن حضرت پیاده در جنازه او می رفتند بعضی از اصحاب گفتند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۰

رسول اللّه سوار نمی شوید حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که سوار شوم و ملائکه پیاده باشند و حضرت سوار نشدند حضرت سید المرسلین جمعی را دیدند که سوار شده اند حضرت فرمودند که شرم ندارند این جماعت که برادر مؤمن ایشان در این حال باشد و ایشان سوار باشند یعنی می باید که پیاده باشند و از تشییع و تربیع و غیر آن بهره مند شوند با آن که در سواری تکبری هست و در پیاده رفتن تواضع، اینها در

صورتی است که قدرت داشته باشد و با مانع کراهت ندارد بی دغدغه.

[نماز بر آدم ع]

(و روی عبد اللّه بن سنان عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال لمّا مات آدم صلوات اللّه علیه فبلغ «۱» إلی الصّلاه علیه فقال هبه اللّه لجبرئیل علیه السّلام تقدّم یا رسول اللّه فصلّ علی نبیّ اللّه فقال جبرئیل انّ اللّه عزّ و جلّ أمرنا بالسّجود لأبیک فلسنا نتقدّم ابرار ولده و أنت من ابرّهم فتقدّم فکبّر علیه خمسا عدّه الصّلوات الّتی فرضها اللّه عزّ و جلّ علی أمّه محمّد صلی اللّه علیه و آله و هی السّنّه الجاریه فی ولده إلی یوم القیمه) و بسند صحیح از عبد اللّه منقولست که حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که چون حضرت آدم فوت شدند و تجهیز و تکفین او کردند و وقت نماز رسید حضرت هبه اللّه شیث به حضرت جبرئیل گفتند که پیش بایست و نماز کن بر رسول اللّه آدم پس جبرئیل گفته که حق سبحانه و تعالی ما را امر کرده که سجده کنیم از جهت پدرت تعظیما له پس ما هرگز تقدم نمی کنیم بر نیکوکاران فرزندان او و تو از نیکوکارترین ایشانی پس حضرت شیث پیش ایستاد و پنج تکبیر بر آدم گفت بعدد نمازهایی که حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۱

امت محمد صلی اللّه علیه و آله و چون شیث نماز بر آدم کرد به پنج تکبیر سنتی شد باقی در فرزندان آدم تا روز قیامت.

و فواید این حدیث بسیار است یکی افضلیت انسان بر ملائکه و آن اجماع شیعه است و احادیث بر افضلیت انبیا و اوصیا صلوات اللّه علیهم بر

فرشتگان متواتر است دیگر آن که پیش نماز می باید افضل باشد. دیگر تقدم مفضول بر فاضل قبیح است دیگر آن که حق سبحانه و تعالی آن چه اصلح است می کند و در واقع حضرت آدم فضیلت داشته بر ملائکه که حق سبحانه و تعالی امر به سجود او کرد نه آنست که اشاعره می گویند که حسن و قبح شرعیست، دیگر آن که نماز میت پنج تکبیر بوده است از زمان آدم تا حال و سنیان یکی را انداخته اند. دیگر آن که ظاهرش آنست که همین پنج تکبیر واجب باشد و بس اگر چه محتملست که غرض بیان عدد تکبیر باشد و منافات ندارد که دعا واجب باشد یا آن چه از زمان آدم تا بحال واجب بوده باشد همین باشد و حضرت ادعیه را افزوده باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[نماز میت خواندن رسول خدا ص]

(و کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا صلّی علی میّت کبّر فتشهد ثمّ کبّر فصلّی علی النّبیّ و آله و دعا ثمّ کبّر و دعا للمؤمنین و المؤمنات ثمّ کبّر الرّابعه و دعا للمیّت ثمّ کبّر و انصرف فلمّا نهاه اللّٰه عزّ و جلّ عن الصّلاه علی المنافقین فکبّر و تشهّد ثمّ کبّر فصلّی علی النّبی و آله ثمّ کبر و دعا للمؤمنین «۱» ثمّ کبّر الرّابعه و انصرف فلم یدع للمیّت) در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از محمد بن مهاجر ثقه منقول است از مادرش ام سلمه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۲

فرمودند چون حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بر میتی نماز می گذاردند تکبیر می گفتند و شهادتین می خواندند، دیگر

تکبیر می گفتند و صلوات بر رسول و آل او صلی اللّٰه علیهم می فرستادند و دعا بر ایشان می کردند، یا بر میت، دیگر تکبیر می گفتند و دعا از برای مؤمنین و مؤمنات می کردند، دیگر تکبیر چهارم می گفتند و دعا از جهت میت می کردند، دیگر تکبیر می گفتند و فارغ می شدند پس چون حق سبحانه و تعالی او را نهی فرمود از دعای بر منافقان چون نماز بر ایشان می کرد تکبیر می گفت و تشهد می خواند، دیگر تکبیر می گفت و صلوات بر نبی و آل او می فرستاد و دیگر تکبیر می گفت و دعا از برای مؤمنان می کرد، دیگر تکبیر چهارم می گفت و فارغ می شد و دعا از جهت میت نمی کرد و این حدیث اگر چه ام سلمه حالش نزد ما معلوم نیست اما اگر ثقه نمی بود محمد بن مهاجر و ابن ابی عمیر از او روایت نمی کردند و علما اعتماد نمی کردند خصوصا ابن بابویه. و در حسن کالصحیح و صحیح از حماد بن عثمان و هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله بر جمعی پنج تکبیر می گفتند و بر جمعی چهار تکبیر می گفتند و چون چهار تکبیر می گفتند متهم می شد میت به آن که منافق است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله نماز بر میتی گذاردند و پنج تکبیر گفتند و بر دیگری نماز گذاردند و چهار تکبیر گفتند.

اما آن را که پنج تکبیر گفتند در تکبیر اول حمد الهی و تمجید او کردند، و در تکبیر دوم

دعا از جهت رسول اللّٰه کرد، و در تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات کرد، و در تکبیر چهارم دعا از برای میت کردند، و در تکبیر

پنجم فارغ شدند.

و اما آن را که چهار تکبیر گفتند در تکبیر اول تحمید و تمجید الهی کردند، و در تکبیر دویم دعا از برای خود و اهل بیت خود کردند، و در تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات کردند، و در تکبیر چهارم فارغ شدند و دعا نکردند چون منافق بود. و حق اینست که در نماز میت دعای خاصی نیست چنانکه در اخبار صحیحه و کالصحیحه وارد شده است و خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

[کسی که نماز کند بر میتی پس باید که نزد سر او بایستد]

(و من صلّی علی میّت فلیقف عند رأسه بحیث ان هبّت ریح «۱» فرفعت ثوبه اصاب الجنازه) و کسی که نماز کند بر میتی پس باید که نزد سر او بایستد و اندکی دور باشد به حیثیتی که اگر بادی بوزد و جامه او را بردارد به جنازه خورد جامه اش یعنی بسیار نزدیک نباشد و بسیار دور نباشد.

اما آن چه صدوق ذکر کرده است که نزد سر میت بایستد مراد امام جماعتست و این خلاف مشهور است و اما قرب میت در حدیثی وارد شده است و جزو اول نیز در حدیثی وارد شده است و إن شاء اللّٰه بعد از این ذکر خواهد کرد احادیث را در آنجا ذکر خواهیم کرد إن شاء اللّٰه تعالی.

[اقوال در نماز میت بعد از تکبیرات]

(و یکبّر و یقول اشهد ان لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله ارسله بالحقّ بشیرا و نذیرا بین یدی السّاعه) ممکن است که صدوق حدیثی باین عنوان دیده باشد و در فقه رضوی به همین عنوان واقع است با بعضی از تغییرات که مذکور خواهد شد.

اما در دعای بعد از شهادتین اینست

و انّ الموت حقّ و الجنّه حق

و النّار حقّ و البعث حقّ و انّ السّاعه آتیه لا ریب فیها و انّ اللّٰه یبعث من فی القبور. و بعد از تکبیر دویم: اللّٰهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد و ارحم محمّدا و آل محمّد افضل ما صلّیت و بارکت و رحمت و ترحّمت و

سلّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین انّک حمید مجید.

و ترجمه اش اینست که

گـواهی می دهـم یعنی علـم یقینی دارم که نیست کسـی که او را عبـادت جـایز باشـد مگر اللّٰه که واجب الوجـود بالـذاتست و مسـتجمع جمیع کمالا ـتست و او است مسـتحق عبـادت حال کونی که او یگانه ایست من جمیع الوجوه که صـفات او عین ذات اوست و وجـودش عین ذات اوست بلکه ذات او وجـود است و وجـوب، وجود او عبـارت از تاکـد وجود اوست و او را در این معـانی شـریک نیست بلکه وحـدت او این معنی دارد که بی نظیر و بی مثـل و همتاست و در ذات او تبعض و تکثر نیست و هر چه غیر اوست ذاتی دارد و وجودی دارد و امکان دارد و صـفات ایشان غیر ذات ایشان است و شهادت می دهم و علم دارم که محمـد بنـده اوست و مخلوق اوست و فرسـتاده اوست بخلق و او را به راستی و حقیقت فرسـتاده است که بشارت دهنده مؤمنان باشـد به ثواب و بیم کننده کافران و فاسـقان باشد بعذاب الهی پیش پیش روز قیامت که بعد از او پیغمبری نخواهد بود یا زمان او نزدیک است به قیامت.

(و یکبّر الثّانیه و یقول اللّٰهمّ صلّ علی محمّـد و آل محمّد و ارحم محمّدا و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد کافضـل ما صـلّیت و بارکت و ترحّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمیـد مجیـد) و تکبیر دویم را می گوید و این دعا را می خواند که ترجمه اش اینست که خداوندا صـلوات فرست بر محمد و آل محمد که ائمه معصومینند و فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیهم یا جمیع سادات و علما و صلحا بالتبع داخل باشند و صلوات هر یک

لوامع

صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۵

به نوعی دیگر باشد اما صلوات آن حضرت طلب رواج دین و مذهب و کثرت اتباع که عالم همه بدین آن حضرت و آل او در آینـد و چنـانکه نزد حق سـبحانه و تعـالی در اقصـی مراتب کمـال است دین او نیز ظـاهر و هویـدا شود در عـالم که هر احـدی بزرگی و جلالت و عظمت ایشان را دانسته مهتدی شود و به اقصی مراتب کمال خود برسد و فی الحقیقه دعا راجع به امت می شود.

و هم چنین در آخرت او را شـفاعت کبری در امت کرامت فرماید تا هر که با اسـلام از دنیا رفته باشد و قابلیت شـفاعت داشـته باشد آن حضـرت شـفاعت فرماید او را چنانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است که مَنْ ذَا الَّذِی یَشْـفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ «۱» یعنی که شـفاعت می تواند کرد بی اذن الهی و شـفاعت نمی تواند کرد مگر کسـی را که حق سبحانه و تعالی از دین او راضی باشد که شیعه اثنی عشری باشد.

و لهذا در صحاح سته قریب به پنجاه حدیث منقولست در شأن صحابه که من بر سر حوض کوثر باشم و امت خود را آب دهم آبی که هر که از آن بخورد دیگر تشنه نشود مگر اکثر اصحاب من بلکه همه مگر قلیلی مانند همل نعم یعنی شتر پس مانده از گله شتران یـا گوسـفند پس مانـده از گوسـفندان و گروه گروه از اصـحاب من که متوجه آن حوض شونـد ایشـان را رباینـد و بجهنم برنـد و من گویم الهی اینها اصـحابکهای مننـد الهی اینها اصـحابکهای مننـد بمن گویند که یا محمد نمی دانی که بعد از تو چها کردند

ایشان بکفر اصلی برگشتند و من گویم سحقا سحقا ایشان دورند از من و من بیزارم از ایشان.

و در اخبار متواتره اهل بیت وارد شده است که همه مرتد شدند مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۶

سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و حذیفه و بعد از ارتداد قریب پنجاه کس برگشتند مثل ابو الهیثم بن التیهان، و جابر انصاری و سهل بن حنیف، و ابو ایوب، و عبد اللّٰه بن الصامت، و خزیمه بن ثابت، و ابو سعید خدری و امثال ایشان که روایات وارد شده است در رجوع ایشان و فضل بن شاذان ایشان را ذکر کرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود همه بکفر بر خواهید گشت و برگشتند به شهادت خودشان در صحاح ایشان و ممکن است که: و ارحم محمّدا و آل محمّد اشاره به آخرت و شفاعت شیعیان ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم باشد و رفعت درجات ایشان.

و از آن جمله شفاعت شیعیان بسیاری از ایشان در مثل طایفه ربیعه و مضر که در احادیث شیعه متواتر است و سنیان در اویس قرنی ذکر کرده اند از عمر بن خطاب که در سال حج عمر به خدمت اویس رفت و خرقه حضرت سید المرسلین را در او پوشانید و بشارت شفاعتش در مثل ربیعه و مضر که دو طایفه اند در عربان بادیه که حصر عدد ایشان نمی توان کرد از کثرت و خود نقل کرده اند که در جنگ صفین به رکاب بوسی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مشرف شد و به شهادت فایز شد در آن جنگ.

و جمعی از علماء شیعه

و سنی ذکر کرده اند که چون هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی رتبه آن حضرت را به مرتبه رسانیده است که قابلیت زیادتی ندارد چنانکه اشاره به آن دارد قول الهی: «فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى ».

و این حدیث نیز متواتر است که حق سبحانه و تعالی فرمود که

لولاک لما خلقت الافلاک

و در طریق شیعه متواترا و از طرق اهل سنت نیز در اخبار بسیار: لو لا کما که خطاب به محمد و علی صلوات اللّه علیهما باشد و در طریق شیعه متواترا ایضا لولاکم که خطاب به آن حضرت و انوار اطهار ائمه معصومین

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۷

صلوات اللّه علیهم باشد فرمود که اگر شما نمی بودید نه آسمان را می آفریدم و نه زمین را و نه آفتاب و نه ماه و نه هیچ چیز.

پس چون غرض از ایجاد ایشانند مطلقا پس هر چه حق سبحانه و تعالی آفریند إلی ابد الدهر مطلوب از خلق همه ایشانند پس حق سبحانه و تعالی لازم گردانید که در هر مطلبی اول صلوات بر آن حضرت و آل او بفرستند تا به برکت ایشان و از جهت ایشان و به شفاعت کبرای ایشان آن مطلوب حاصل گردد بلکه شفاعت کبری این معنی است و از آن جمله محقق دوانی است که در زورا و شرح آن بسط این معنی داده است.

و چون حق سبحانه و تعالی امر به صلوات بر آن حضرت فرمود در آیه کریمه در احادیث متواتره در صحاح سته و نزد شیعه وارد شده است که صحابه از حضرت سید المرسلین سؤال کردند که کیفیت سلام بر ترا یا رسول اللّه دانستیم چگونه بر

تو صلوات بفرستیم فرمود که بگوئید

اللّهمّ صلّ علی محمّـد و علی آل محمّـد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمّـد و علی آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید

و در طرق شیعه لفظ علی نیست میان محمد و آل محمد و محققان طرفین ذکر کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی صلوات بر محمد را بحسب ظاهر آیه فرمود و حضرت آل را اضافه فرمود این اشاره است به آن که صلوات بر آن حضرت بدون صلوات بر آل آن حضرت صلوات نیست.

و احادیث صحیحه وارد است بر آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که صلوات فرستد بر من و صلوات نفرستد بر آل من بوی بهشت را نخواهد شنید با آن که بوی بهشت از پانصد ساله راه می آید و ممکن است که صلوات بر آن حضرت سبب سرور آن حضرت شود به سبب آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۸

گویند صلوات مستحق بهشت می شود و این لذت از صلوات آن حضرت را باشد چنانکه احادیث بسیار وارد است بر آن که آن حضرت خوشحال می شود.

و احادیث متواتره وارد شده است که هر که یک مرتبه صلوات بر من فرستد من ده مرتبه صلوات بر او فرستم و حق سبحانه و تعالی هزار مرتبه صلوات بر او فرستد و هزار صف از فرشتگان هزار مرتبه صلوات بر او فرستند.

و احادیث صحیحه وارد شده است که هر که در هر حاجتی که داشته باشد اول صلوات بفرستد حق سبحانه و تعالی کفایت می فرماید مهمات دنیا و آخرت او

را هر دعایی که مقرون به صلوات نباشد آن دعا را به آسمان نمی برند و مستجاب نمی شود. و احادیث بسیار وارد شده است که هر که اسم حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله نزد او مذکور شود و صلوات نفرستد راه بهشت را خطا کرده است و به راه جهنم رفته است و خود را از رحمت الهی محروم کرده است و احادیث صلوات در کتاب صلاه مذکور خواهد شد إن شاء اللَّه تعالی.

و اما برکت که در این دعا و در صلوات واقع شده است ممکن است که مراد از آن زیادتی امت آن حضرت و زیادتی اولاد و زیادتی کمالات امت آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله و جمعی گفته اند که ما را مأمور ساخته اند باین عبارت و مجمل می دانم که گفتن این خوبست و از جهت آن حضرت خوبی دارد و ما نمی دانیم که آن خوبی چه چیز است لهذا به خدا گذاشته ایم همه را که آن چه حق سبحانه و تعالی می داند چنان می فرماید و ما را باین گفتنها ثواب عظیم حاصل می شود و اللَّه تعالی یعلم.

و اما آن چه وارد شده است در صلوات که صلوات و رحمت و برکت بر آن حضرت فرست مثل بهترین صلواتی که بر حضرت ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده و قاعده کلیه آنست که مشبه به می باید که اقوی از مشبه باشد و در اینجا بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۹

عکس است.

وجوه بسیار در جواب این بحث گفته اند: یکی آن که در اینجا مطلوب تشبیه در اصل صلوات است نه در کیفیت آن پس گویا بنده می گوید که چون صلوات بر حضرت

خلیل و آل او فرستاده حضرت حبیب اولی است به صلوات چون کونین را از جهت آن حضرت آفرید و فی الحقیقه خلیل و آتش فرع حبیب و آل اویند و این وجه در صورتی خوبست که لفظ افضل نباشد.

دویم آن که چون آل خلیل بسیارند و پیغمبران صد و بیست و چهار هزار پیغمبرند و اکثر ایشان از اولاد آن حضرتند پس استبعادی ندارد که مجموع ایشان زیادتی داشته باشند هر چند حضرت از کل واحد از ایشان بهتر باشد و بر تقدیر افضلیت آن حضرت از مجموع چنانکه حق است تشبیه در کثرت و کمیت شده است نه در کیفیت پس ممکن است که صد هزاران هزاران هزار صلوات بر ایشان فرستاده باشد و ما آن عدد را طلب کنیم اگر چه کل واحد از این اعداد بهتر از مجموع آنها باشد.

و بهترین وجوه آنست که حضرت سید المرسلین و آل آن حضرت داخلند در آل ابراهیم چون فرزندان آن حضرتند پس یقین است که صلواتی که بر ایشان و بر سایر انبیا و اوصیا از اولاد آن حضرت و آن حضرت باشد اقوی خواهد بود از صلواتی که بر آن حضرتند و آل او تنها باشد ما از حق سبحانه و تعالی آن مجموع را از جهت حضرت سید المرسلین و از جهت هر یک از آل آن حضرت که حضرات ائمه معصومیند با حضرت فاطمه زهرا طلب می کنیم صلوات اللّه علیهم.

انک حمید مجید به درستی که تو مستحق جمیع ثناهائی و عظمت و بزرگواری مخصوص تست به سبب اختصاص تو بجمیع کمالات پس تو می توانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۰

چنین صلواتی بر

آن حضرت فرستادن چون آن حضرت را و آل آن حضرت را در اعلی مراتب خوبیهای ذاتی و صفاتی آفریده ای صلوات اللّه علیهم اجمعین.

و ظاهرا در این عبارت سهوی از نساخ واقع شده است و مناسب آنست که جمله و بارک علی محمد و آل محمد مقدم باشد بر جمله و ارحم محمدا و آل محمد به قرینه کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت و در همه جا نیز مقدم است همه در دعاها، و هم در احادیث، و هم در فقه رضوی که ظاهرا اصل این خبر است، و زیاد و کم کرده است به اعتبار اخباری دیگر و ممکن است که خبری دیگر باشد و اللّه تعالی یعلم.

(و یکبّر الثّالثه و یقول اللّهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات) و تکبیر سیم می گوید و می گوید این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا بیامرز گناهان مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و مردان مسلمان و زنان مسلمان را زندگان ایشان را و مردگان ایشان را. و مراد از مؤمن در اینجا شیعیان اثنی عشری صالحند که گناهان کبیره نکنند و اصرار بر گناهان صغیره نداشته باشند و مراد از مسلمان شیعه اثنی عشری غیر عادل است چنانکه خواهد آمد که دعای سنیان لعنت است بر ایشان و ایشان کافرند و منافق.

و محتمل است که مراد عکس باشد چنانکه اکثر متکلمین بر آنند که مؤمن کسی است که اعتقاداتش صحیح باشد و اثنی عشری باشد اگر چه فاسق باشد و مسلمان آنست که منقاد شریعت مقدسه باشد به آن که عادل باشد و ممکن است که هر

دو به یک معنی باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ یعنی دین حق نزد حق سبحانه و تعالی اسلام است و به اجماع علما این معنی ایمان است و بنا بر این محتمل است که دعا از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۱

شیعیان باشد در هر دو خواه عادل و خواه فاسق.

و محتمل است که مراد از هر دو عادل باشد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند و ضررش مطلقا به مسلمانان نرسد و مؤمن کسی است که مؤمنان از دست و زبان او ایمن باشند و امین مؤمنان باشد بر اموال ایشان. و تفسیر اول انسب است به اکثر احادیث و تفاسیر دیگر نیز که در احادیث وارد شده است و حق آنست که ایمان و اسلام مشترکند میان این معانی همه و اللَّه تعالی یعلم و بخصوص این عبارت احادیث وارد شده است در دعای میت.

و در حدیث صحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما وارد است که فرمودند که هر که باین عنوان دعا کند از جهت مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات احیای ایشان و اموات، حق سبحانه و تعالی بعدد هر مؤمن و مؤمنه حسنه در نامه عمل او بنویسد از زمان آدم تا روز قیامت و بعدد هر یک از ایشان ملکی موکل سازد که از جهت او دعا کنند.

و در موثق کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که هر روز بیست و پنجم

رتبه اين دعا را بخواند حق سبحانه و تعالى از جهت او بعدد هر مؤمنى كه رفته است و بعدد هر مؤمنى كه خواهد بود تا روز قيامت حسنه بنويسد و سيئه محو كند و درجه بلند كند. و احاديث در اين باب بسيار است و بعضى از اين نيز خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالى.

و در تتمه اين دعا منقولست در فقه رضوى

تابع بيننا و بينهم فى الخيرات انّك مجيب الدّعوات و ولىّ الحسنات يا ارحم الرّاحمين

محدثان چنين تفسير كرده اند كه خداوندا ما را تابع ايشان گردان در خيرات كه ما خوب كنيم و تو بما احسان كنى چنانكه به ايشان كردى.

لوامع صاحبقرانى، ج ٢، ص: ٣٣٢

و محتمل است كه مراد اين باشد كه پى در پى فرست خيرات خود را بر ايشان و بر ما، بر ايشان به رحمت و بر ما به رحمت و توفيق و هدايت به درستى كه تو اجابت كننده دعاهايى و خداوندى كه خوبيها همه از تست اى بخشنده ترين بخشندگان.

(و يكبّر الرّابعه و يقول اللّٰهمّ عبدك «١» و ابن عبدك و ابن امتك نزل بك و أنت خير منزول به اللّٰهمّ انّا لا نعلم منه الّا خيرا و أنت اعلم به منّا اللّٰهمّ ان كان محسنا فزد فى احسانه و ان كان مسيئا فتجاوز عنه و اغفر له اللّٰهمّ اجعله عندك فى اعلى علّيّين و اخلف على اهله فى الغابرين و ارحمه برحمتك يا ارحم الرّاحمين ثمّ يكبّر الخامسه) در فقه رضوى بعد از عنه اين است كه

و اغفر لنا و له اللّٰهمّ احشره مع من يتولّاه و يحبّه و ابعده ممّن يتبرّاه و يبغضه اللّٰهمّ ألحقه بنبيّك و

عرّف بینه و بینه و ارحمنا اذا توفّیتنا یا اله العالمین.

و چون تکبیر پنجم می گوید بخواند رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَهِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ و اما ترجمه اصل و تکبیر چهارم را می گوید و این دعا را می خواند که ترجمه اش اینست خداوندا بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو به رحمت تو نازل شده است. و در فقه رضوی

نزل بساحتک

یعنی در فضای رحمت تو نازل شده است و به درگاه تو آمده است و تو بهترین کسانی که به درگاه او نزول کنند از منعمانی که به درگاه ایشان می روند بواسطه عطاء خداوندا به درستی که ما علم نداریم و نمی دانیم از او مگر خوبی را که آن ایمانست و از باقی اعمال اگر چه بد باشد علم نداریم زیرا که ممکن است که تو بخشیده باشی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۳

به سبب سکرات مرگ چنانکه گذشت و تو داناتری به احوال او از ما، خداوندا اگر نیکو کار بوده است پس زیاده کن در احسان خود به او چنانکه در دنیا احسان به او کردی که نیکو کار بود، و اگر گناه کار بوده است تو از گناهان او درگذر و او را بیامرز، خداوندا بگردان روح او را یا جای او را در بالاترین مراتب بهشت، و تو بعوض او باش در بازماندگان او در تدارک احوال ایشان، و رحم کن او را به رحمتهای خاصه خودت ای بخشنده ترین بخشندگان.

بنا بر نسخه فقه رضوی و بیامرز ما را و او را، خداوندا حشر کن او را با جمعی که او ایشان را امام خود می داند و

دوست می دارد ایشان را، و دو رکن او را از کسانی که او بیزار است از ایشان و دشمنی داشت با ایشان، خداوندا او را ملحق ساز به پیغمبرش و آشنایی ده میان او و پیغمبرش، و ببخشا ما را وقتی که ما را از دنیا ببری ای خداوند عالمیان، پروردگارا عطا کن ما را در دنیا هر حسنه و خوبی که هست یا اعمال صالحه و زوجه صالحه، و عطا کن ما را در آخرت بهشت و حور العین و همه ما را در پناه خود در آور از عذاب جهنم. و فی الحقیقه دعای پنجم از نماز گذارنده است تکبیر پنجم بگوید.

بدان که در متعارفات قبیح است که با بزرگان تو بگویند بلکه شما می گویند و او را بمنزله جمعی گرفته لفظ جمع می آورند در کلام عرب و عجم و لیکن چون وحدت مخصوص ذات مقدس اوست و اوست که واحد من جمیع الوجوه است و هر واحدی غیر او کثیر است به کثرتهای مختلف پس اگر لفظ جمع بیاورند تو هم تعدد و تکثر بهم می رسد و این نقص است بلکه محال است نسبت بذات مقدس او بنا بر این بلفظ جمع وارد نشده و غالب آنست که اگر حق سبحانه و تعالی می فرماید که ما چنین کردیم مراد انبیا و اوصیا و فرشتگانند که کرده ایشان کرده حق سبحانه و تعالی است چنانکه فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۴

إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ یعنی رجوع و بازگشت خلایق بسوی ما خواهد بود و حساب ایشان نیز بر ماست که ما حساب ایشان می کنیم.

در احادیث معتبره وارد شده است که مراد انبیا و اوصیایند

و از این تحقیق غافل مباش که ندیده ام نه در تفاسیر و نه در کلام علما بلکه از تفضل الهی است ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. ۵۷: ۲۱

دیگر بدان که اظهر آنست که از برای نماز بر مؤمن پنج تکبیر ضرور است و دعای خاصی واجب نیست بلکه هر دعایی خوبست و اگر همه دعاها را در هر تکبیری بخواند بهتر است و ظاهرا اگر اکتفا به پنج تکبیر کنند کافی باشد خصوصا کسی که اقتدا کرده باشد اگر چه اقتداء در نماز میت مثل اقتدای غیر این نماز نیست و در غیر این نماز مقتدی قرائت نمی کند مگر جهریه را که نشنود هیچ چیز را حتی همهمه را و در این نماز اگر شنود نیز دعا خواندن بهتر است و اگر جمع کند میان دعاها یکی از احادیث منقوله در جمع بهتر است بشرط زیاد کردن آن چه نداشته باشد چون اکثر روایات منقوله مشتمل بر سه دعا است.

و در حدیث صحیح از زراره و محمد بن مسلم وارد است که هر دو از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که نماز بر میت قرائت قرآن نیست و دعایی مقرر نیست بلکه هر دعایی که به خاطرت رسد خوبست و سزاوارترین کسانی که از جهت او دعا کنند مؤمن است و آنست که ابتدا کنند به صلوات بر محمد و آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از ابو ولاد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از تکبیر بر میت حضرت فرمودند

که پنج تکبیر است و چون تکبیر اول را گفتی می گویی که:

اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۵

محمّد اللّهمّ انّ هذا المسجّی قدّامنا عبدک و ابن عبدک و قد قبضت روحه إلیک و قد احتاج إلی رحمتک و أنت غنیّ عن عذابه اللّهمّ انّا لا نعلم من ظاهره الّا خیرا و أنت اعلم بسریرته اللّهمّ ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته.

و هم چنین بعد از هر تکبیری این دعا را می خوانی و ظاهر این حدیث و صریح حدیث موثق عمار دلالت می کنند بر آن که بعد از تکبیر پنجم نیز دعا خوبست. و احادیث بسیار دلالت می کند بر آن که بعد از آن دعا نیست یعنی لازم نیست.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که تکبیر می گویی و شهادتین می خوانی و بعد از آن می گویی

انّا للّه و انّا الیه راجعون الحمد للّه ربّ العالمین ربّ الموت و الحیوه صلّ علی محمّد و اهل بیته جزی اللّه عنا محمّدا خیر الجزاء بما صنع بأمّته و بما بلّغ من رسالات ربّه پس می گوید: اللّهمّ عبدک ابن عبدک ابن امتک ناصیته بیدک خلا من الدّنیا و احتاج إلی رحمتک و أنت غنیّ عن عذابه اللّهمّ انّا لا نعلم منه الّا خیرا و أنت اعلم به اللّهمّ ان کان محسنا فزد فی احسانه و تقبّل منه و ان کان مسیئا فاغفر له ذنبه و ارحمه و تجاوز عنه برحمتک اللّهمّ الحقه بنبیّک و ثبّته بالقول الثّابت فی الحیوه الدّنیا

و فی الآخره اللَّهمّ اسلک بنا و به سبیل الهدی و اهدنا و إیّاه صراطک المستقیم اللَّهمّ عفوک عفوک

پس هر تکبیری که می گویی این دعـا را می خوانی تا فارغ می شوی از پنـج تکبیر و باین نحو نیز در فقه رضوی هست، و این عبارت ظاهرش آنست که در تکبیرات باقی از اللهم تا به آخر می خواند و احتمال همه دارد.

و در حدیث کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۶

صلوات اللَّه علیه در نماز بر میت فرمودند که تکبیر می گویی و صـلوات بر محمد و آل او صـلوات اللَّه علیهم می فرستی و می گویی

اللَّهمّ عبـدک ابن عبـدک ابن امتک لا اعلم منه الّا خیرا و أنت اعلم به منّا اللَّهمّ ان کان محسـنا فزد فی حسـناته و تقبّل منه و ان کان مسیئا فاغفر له ذنبه و افسح له فی قبره و اجعله من رفقاء محمّد صلی اللَّه علیه و آله

پس تکبیر دویم می گویی و می خوانی

اللَّهمّ ان کان زاکیا فزکّه و ان کان خاطئا فاغفر له

پس تکبیر سیم می گویی و می خوانی

اللَّهمّ لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده

پس تکبیر چهارم می گویی و می خوانی

اللَّهمّ اکتبه عندک فی علّیّین و اخلف علی عقبه فی الغابرین و اجعله من رفقاء محمّد و آله صلی اللَّه علیه و آله

پس تکبیر پنجم بگو و فارغ شو. و باین عنوان نیز در فقه رضوی مذکور است.

و از حـدیث موثق کالصـحیح سـماعه ظاهر می شود که در تکبیر اول چهار دعا را می خواند و در سه تکبیر دیگر دعا از جهت میت می کند و قریب به آن است موثقه عمار ساباطی چنانکه ظاهر حدیث زراره و حلبی نیز بر

این دلالت می کند.

و احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم وارد شده است که نماز میت پنج تکبیر است پس اگر چنان کند که بعد از هر تکبیری شهادتین بگوید و صلوات بفرستد و دعا از جهت مؤمنین و مؤمنات بکند و دعا از جهت میت بکند به همه احادیث عمل کرده است و اگر همه دعاها را جمع کند و در هر تکبیری بخواند بهتر خواهد بود اگر منفرد باشد و اگر به جماعت نماز کند تخفیف در دعا اولی است و اللَّه تعالی یعلم.

[چون از نماز فارغ شود از جای خود به جایی دیگر تا نبیند جنازه را بر دستهای مردان]

(و لا یبرح من مکانه حتّی یری الجنازه علی أیدی الرّجال) و چون از نماز فارغ شود از جای خود به جایی دیگر نرود تا نه بیند جنازه را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۷

دستهای مردان و این مضمون حدیث موثقی است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرموده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه نماز بر میت می گذاردند از جای خود حرکت نمی کردند تا جنازه را بر دستهای مردان نمی دیدند و چون ظاهر خبر در فعل حضرت وارد شده است ممکن است که مخصوص امام جماعت باشد و چون تاسی به افعال ایشان می باید کرد بهتر آنست که همه بحال خود باشند مگر چهار کس که جنازه را بردارند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است که بعد از نماز اندکی توقف می کند و به جایی نمی رود تا جنازه را بر ندارند از برابر او و عبارت متن عبارت فقه رضویست.

[علت این که بر بر میت پنج تکبیر می گویند]

(و العلّه الّتی من اجلها یکبّر علی المیّت خمس تکبیرات انّ اللَّه تبارک و تعالی فرض علی النّاس خمس فرایض الصّلاه و الزّکاه و الصّوم و الحجّ و الولایه فجعل للمیّت عن کلّ فریضه تکبیره) و علتی که باعث بر آنست که بر میت پنج تکبیر می گویند آنست که حق سبحانه پنج چیز را بر خلایق واجب گردانیده است و ستونهای دین گردانیده است و آن نماز و زکات و روزه و حج و اعتقاد به امامت ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم است پس حق سبحانه و تعالی مقرر فرمود که بدل از هر فریضه تکبیر بر میت بگویند و چون منافقان

زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از ولایت نبی و اهل بیت بهره نداشتند حضرت بر ایشان چهار تکبیر می فرمودند هم چنین منافقان بعد از آن حضرت و آن غیر اثنی عشریند هر که باشد اگر چه یک امام زیاد کند مثل فطحیه یا بعضی از ائمه را اعتقاد نداشته باشند مثل واقفیه ایشان را چهار تکبیر می باید گفت و در تکبیر پنجم مخیرند که بگویند و لعنت کنند یا نگویند.

و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است و سنیان کیفیت نماز بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۸

منافقان را از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده اند و بدان عمل می کنند و اگر شیعه برایشان نماز کنند مخیرند که چهار تکبیر بگویند مثل نماز منافقان یا پنج تکبیر بگویند و بعد از تکبیر چهارم بر ایشان لعنت کنند و تفصیلش می آید.

(و روی انّ العلّه فی ذلک انّ اللّٰه عزّ و جلّ فرض علی النّاس خمس صلوات فجعل للمیّت من کلّ صلاه «۱» تکبیره) و در روایات صحیحه و کالصحیحه از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم واقعست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر مردمان پنج نماز واجب گردانیده است و از برای میت بدل از هر نمازی تکبیری مقرر ساخته است یا از هر نمازی تکبیری از جهت میت برداشته مقرر ساخته است و بنا بر این احتمال ظاهر آنست که تکبیرات احرام را برداشته اند پس ظاهر می شود که پنج تکبیر همه رکن باشند و بترک یکی از آنها سهوا نماز باطل شود و بنا بر احتمال اول نیز این معنی ظاهر می شود چون اگر یکی ترک شود

چنان خواهد بود که یک نماز نکرده باشد و قطع نظر از این استنباط چون احادیث متواتره وارد شده است که نماز میت پنج تکبیر است پس اگر یکی کم شود نماز میت نخواهد بود اگر چه سهوا باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که این معنی ظاهر حدیثست و باطنش فرایض خمس سابق است و از این جهت است که شما که ولایت را قبول کرده اید پنج تکبیر می گویید و مخالفان شما چهار تکبیر می گویند.

[کسی که نماز کند بر زن محاذی سینه او می ایستد]

(و من صلّی علی المرأه وقف عند صدرها) و کسی که نماز کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۹

بر زن محاذی سینه او می ایستد. و پیشتر گفت که در نماز بر میت امام محاذی سر میت می ایستد پس ظاهر می شود که مرادش از آن عبارت مرد است.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که نماز بر زن کند در برابر میان زن نایستد بلکه محاذی سینه او بایستد و هر که نماز بر مرد کند باید که محاذی میان او بایستد.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله محاذی ناف مرد می ایستادند و زنان را محاذی سینه می ایستادند.

و در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه نماز کنی بر زن محاذی سر او بایست و چون نماز بر مرد کنی محاذی سینه او بایست.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه مرویست که از آن حضرت سؤال

کردم که هر گاه جنازه های مردان و زنان جمع شود چه کننـد حضـرت فرمودنـد که مرد را مقدم می دارند قریب به امام و زن را پس تر می گذارند اندکی نزد پایهای مرد و امام محاذی سر میت می ایستد و بر هر دو نماز می کند و محتمل است که مراد از میت زن باشـد و بر تقـدیری که مرد مراد باشـد در صورت اجتمـاع چنین واقع شـده و در صورت انفراد احـادیث سابقه وارد شده است.

و صـدوق در کتاب خصال بسـند قوی ذکر کرده است از جابر از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّه علیه در احکام زنان که حکم زنان مخالف حکم مردان است و در آخر آن خبر ذکر کرده است که اگر نماز بر زن کننـد محاذی سـینه او بایسـتند و بر مرد که نمـاز کننـد محـاذی سـر او بایسـتند و ظـاهرا جزو خبر باشـد. و محتمـل است که بعـد از ذکر خبر سـابق از اخبـار دیگر خصایص زن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۰

ذکر کرده باشد تا هفتاد و سه خصلت و کلام صدوق باشد و علی ای حال صدوق تا خبری ندیده باشد نمی گوید.

و در فقه رضوی مـذکور است که چون نمـاز کنی بر مؤمنی پس بایست نزد سـینه او یا وسط او و از این خبر ظاهر می شود که در مرد مخیر است میان وسط و سـینه چنانکه از اخبار ظاهر شـد و هم چنین از اخبار ظاهر شد که در زن مخیر است میان سـر و سینه او و اللّه تعالی یعلم.

و اما آن چه صدوق گفته است کسی بان عمل نکرده است و ظاهرا همه جایز است و اول

اولی است و اللّٰه تعالی یعلم.

[در نماز بر میت سلام نیست مگر در حال تقیه]

(و لیس فی الصّلاه علی المیّت تسلیم الّا فی حال التّقیّه) و در نماز بر میت سلام نیست مگر در حال تقیه بدان که اکثر سنیان در تکبیر اول سوره حمد می خوانند و بعد از تکبیر چهارم سلام می گویند.

و در احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار واقع شده است که در نماز میت قرائت نیست و سلام نیست و در چند حدیث قرائت و سلام وارد شده است و محمول بر تقیه است بی دغدغه و ابن بابویه عمل به آن ها نیز کرده است در حال تقیه و این نحو جمع بهتر است اگر چه سخن علما نیز باین بر می گردد و لیکن این نحو اقربست به ادب و آداب و اللّٰه تعالی یعلم.

[حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هفتاد تکبیر بر حمزه گفتند]

(و کبّر رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله علی حمزه سبعین تکبیره و کبّر علیّ صلوات اللّٰه علیه علی سهل بن حنیف خمسا و عشرین تکبیره و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه کان «۱» یکبّر خمسا خمسا کان اذا ادرکه النّاس قالوا یا امیر المؤمنین لم ندرک الصّلاه علی سهل بن حنیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۱

فیضعه فیکبّر «۱» علیه خمسا حتّی انتهی إلی قبره خمس مرّات) و بسند قوی از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هفتاد تکبیر بر حمزه گفتند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بر سهل بن حنیف انصاری بیست و پنج تکبیر گفتند و حضرت ابو جعفر فرمودند که حضرت پنجم رتبه بر او نماز گذاردند هر نمازی پنج تکبیر هر چند جمعی می رسیدند و می گفتند یا امیر المؤمنین ما به نماز

او نرسیدیم حضرت می فرمودند که جنازه را می گذاشتند و مرتبه دیگر با آن جماعت نماز می کردند تا چون به قبر رسید پنجم رتبه نماز بر او گذارده بود.

و در حدیث کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت رسول اللّٰه علیه و آله بر حمزه هفتاد تکبیر گفتند.

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره و اسماعیل نیز وارد شده است که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله هفتاد تکبیر و هفتاد دعا کردند بر حمزه.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه پنج تکبیر بر سهل بن حنیف گفتند و او در جنگ بدر حاضر بود دیگر ساعتی رفتند و پنج تکبیر گفتند تا آن که بیست و پنج تکبیر بر او تمام شد.

و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نماز کردند بر جنازه و چون فارغ شدند جمعی دیگر آمدند و گفتند ما به نماز نرسیدیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۲

حضرت فرمودند که بر یک جنازه دو مرتبه نماز نمی توان کرد دعا کنید از جهت او و خوبی او را بگوئید. و قریب باین است روایت وهب بن وهب از صادق صلوات اللّٰه علیه.

و از این اخبار ظاهر می شود که اعاده جایز باشد و به سبب اختلاف اخبار بعضی گفته اند که اعاده مکروهست و آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه اعاده فرمودند

شایـد که به اعتبار منقبتی چنـد بوده باشـد خصوص حمزه و سـهل را که از آن جهت کراهت نداشـته باشـد چنانکه در حدیث حلبی گذشت که حضرت فرمودند که او بدری بود.

و در حدیث حسن از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه پنجم رتبه نمـاز بر سـهل بن حنیـف کردنـد فرمودنـد که او از اهـل بـدر بـود و از اهـل عقبه بـود که بـا حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّه علیه و آله در عقبه مـدنیین در مکه معظمه بیعت کردنـد در یک مرتبه دوازده کس بودند و در یک مرتبه هفتاد کس و در روایتی هست که مرتبه پیش از این هر دو شـش نفر از انصار بیعت نمودند و در مرتبه آخر حضرت را تکلیف نمودنـد که اگر به مـدینه مشـرفه تشـریف ارزانی داری ما همه جان و مال خود را در راه تو داریم و حضـرت بعد از آن متوجه مدینه شدند.

و از این حدیث ظاهر می شود که سهل در بیعت عقبه بوده است اما ظاهر نمی شود که در یک بیعت بوده است یا دو بیعت اما از آخر حدیث ظاهر می شود که در دو بیعت حاضـر بوده است و حضـرت فرمودند که در جنگ احد نیز حاضر بود و از جمله دوازده نقیب بوده که حضـرت ایشـان را اختیـار فرمودنـد و به هـدایت اهـل مـدینه مشـرفه فرسـتادند پس او را پنـج منقبت بود حضرت از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۳

هر منقبتی یک مرتبه نماز بر او گذارد پس ممکن است که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله نیز

بر حمزه چهارده نماز گذارده باشند بواسطه چهارده منقبی که حضرت داند و ما ندانیم و در حدیث عمرو بن شمر از حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است و در سهل مثل حدیث حلبی که حضرت فرمودند که او بدری بود.

اما در حدیث موثق عمار ساباطی و حدیث موثق یونس بن یعقوب از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که تا میت را دفن نکرده باشند نماز بر او می تواند کرد کسی که نماز بر او نکرده باشد هر چند دیگران نماز کرده باشند بر او، بنا بر این احادیث نهی را حمل بر کراهت کرده اند و ظاهرا محمول بر تقیه باشد چون مذهب اکثر عامه کراهتست و بعضی بر حرمتند و راوی دو خبر نهی نیز از اهل سنتند پس اگر امام باشد اعاده او خوبست و غیر او اگر کسی نماز نکرده باشد کردن خوب است و اگر کرده باشد بهتر نکردنست اگر بکند گناه ندارد و اللّٰه تعالی یعلم.

[کسی که تکبیر گفته باشد بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و جنازه دیگر با او بیاورند]

(و من کبّر علی جنازه تکبیره او تکبیرتین فوضعت جنازه اخری معها فان شاء کبّر الان علیهما خمس تکبیرات و ان شاء فرغ من الاولی و استانف الصّلاه علی الثّانیه) و کسی که تکبیر گفته باشد بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و جنازه دیگر با او بیاورند پس اگر خواهد الحال پنج تکبیر بر هر دو بگوید یعنی نماز اول را قطع کند و اگر خواهد نماز اول را تمام کند و نماز دیگر از سر گیرد بر میت دویم و این حکم مسندش صحیحه علی بن جعفر است که روایت کرده است از برادرش موسی بن

جعفر صلوات اللّٰه علیهما که گفت از آن حضرت سؤال کردم از قومی که یک تکبیر یا دو تکبیر بر جنازه گفته باشند که جنازه دیگر بیاورند چه کنند حضرت فرمودند که اگر خواهند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۴

جنازه اولی را بگذارند تا فارغ شوند از تکبیر بر جنازه اخیره و اگر خواهند اولی را بردارند و تمام کنند تکبیرات باقی را بر اخیره.

و آن چه ظاهر این حدیث است آنست که حضرت می فرمایند که چون جنازه دویم را آوردند قصد دویم نیز خواهد کرد با اولی و در هر تکبیری دعای هر دو را خواهد خواند اگر قایل باشیم که هر تکبیر دعای خاصی دارد و اگر جمیع دعاها را در هر تکبیری خواند یا هر دعایی در هر تکبیری صحیح باشد چنانکه گذشت که این حق است همان دعا را از برای هر دو خواهد خواند تا پنج تکبیر بر اول تمام شود در این صورت اگر می خواهند جنازه اولی را بر می دارند و نماز گذارندگان بقیه تکبیرات جنازه ثانیه را تمام خواهند کرد با دعاها یا بدون دعا بر مذهب کسانی که دعا را واجب نمی دانند.

و ظاهر این حدیث هم اینست که محض تکبیر است و اگر خواهند جنازه اولی را می گذارند تا تکبیرات بر ثانیه تمام شود بعد از آن هر دو را بر دارند و بر این نحو حمل می توان کرد هفتاد تکبیر بر حمزه را که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله أولا متوجه نماز بر حمزه شده باشند و صحابه یک یک از شهدا را آورند و با او گذارند تا آن که چون نماز بر آخر

شهدا تمام شده باشد حضرت هفتاد تکبیر بر حمزه گفته باشند و در این صورت اگر چه نماز بر دیگران کرده اند اما چون نمازها بهم متصل بوده است آن جمعی که نماز ایشان تمام شده بوده است بهره از نماز دیگران داشته اند.

چنانکه در صحیفه رضویه که بطرق متکثره از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه نقل کرده اند و آن حضرت از آبای بزرگوار خود روایت کرده است از حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله أولا پنج تکبیر بر حمزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۵

گفتند و شهدا را می آوردند و حضرت بر هر یک پنج تکبیر می گفتند و حمزه را بر نداشتند تا هفتاد تکبیر بر حمزه تمام شد.

و بعید نیست که در چنین صورتی زیادتی تکبیر و دعا ضرر نداشته باشد چنانکه ظاهر این حدیث صحیح است و چون أولا صدوق این حدیث را بر مفاد فقه رضوی حمل کرده است چنانکه عبارت آن قریبست به عبارت متن و مفاد هر دو یکی است و علما متابعت او کرده اند با آن که لزومی ندارد بلکه ممکن است که هر دو نحو خوب باشد پس علما که حل حدیث علی بن جعفر را باین عنوان کرده اند خوب نکرده اند و تفکر در معنی حدیث نکرده بودند تا زمان شیخ سعید شهید محمد بن مکی رضی اللّٰه عنه و شهید این معنی را یافت و متأخران متابعت شهید کردند و رومیان شهید را در زمان تیمور به شرف شهادت مشرف ساختند و حق سبحانه و تعالی نگذاشت که خون شهید بخوابد تیمور را

بر ایشان مسلط کرد به اندک زمانی تا زیاده از صد هزار کس ایشان را به درک اسفل رسانید اگر چه قصد تیمور در کشتن شامیان طلب خون حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه بود منافات ندارد که باعث این طلب شیخ شهید باشد و از تاریخ روم ظاهر می شود که امیر تیمور شیعه بوده است و از نصایح الملوکی که خود از جهت فرزندان خود نوشته است تشیعش ظاهر می شود و اللّه تعالی یعلم.

[کسی که نماز کند بر جنازه و ظاهر شود که گشته بوده است]

(و من صلّی علی جنازه و کانت مقلوبه فلیسوّها و لیعد الصّلاه علیها) و کسی که نماز کند بر جنازه و ظاهر شود که گشته بوده است از وضع شرعی به آن که بر رو افتاده باشد یا سر به جانب دست چپ باشد و پا به جانب دست راست پس می باید که او را درست بگذارند و مرتبه دیگر بر او نماز گذارند.

و در حدیث موثق عمار وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند که اگر بر میتی نماز کرده باشند و بعد از آن ظاهر شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۶

که گشته است پاها به جانب سر حضرت فرمودند که درست می کنند و نماز را اعاده می کنند و اگر چه میت را از آنجا برداشته باشند تا دفن نکرده باشند و اگر دفن کرده باشند نماز بر او نمی کنند بعد از دفن.

و در این خلافی نیست که می باید سر میت به جانب دست راست امام باشد و بر پشت خوابانیده باشند او را که روی او به آسمان باشد و دلیلش آن که از زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله تا

انتهاء غیبت صـغری که از منه ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم بود چنین می کردنـد و اگر واجب نمی بود تجویز خلاف این می فرمودنـد و هیـچ شک نیست که باین نحو براءت ذمت حاصل می شود و در غیر این نحو علم به براءت حاصل نمی شود و این دلایـل اگر چه افـاده علم یا ظن قریب به علم نمی کنـد و ممکن است که بگوئیم که اگر واجب می بود بیان می کردنـد و هم چنان که مـداومت بر واجبات می کردنـد بر سـنتیها نیز مداومت می نمودند و شک نیست در آن که این نحو احوطست اما آن که سـر به جانب دست راست باشد در حدیث عمار است که گذشت و در صـحیح حلبی و غیر آن وارد است و خلافی در آن نیست.

و اگر کسـی میت را در تابوت بر پهلو بخوابانـد که روی او بقبله باشـد ظاهر کلام علما جمیعا آنست که آن نماز باطل است و اعاده می بایـد کرد و هیـچ شک نیست که ترکش اولی است بلکه این نحو بدعتست و عبارت فقه رضوی است و عمومی دارد که بهر نحو که باشد هر گاه مخالف وضع معهود باشد نماز را اعاده می کنند چنانکه کافه علما ذکر کرده اند.

و شـیخ طوسی در صحیح از عبد اللّه بن مغیره روایت کرده است که گفت هر گاه روی میت را به قبله کنی چنان کن که رو و کف پاهای او به قبله باشد و او را به پهلو مخوابان چنانکه سنیان می کنند در احتضار و غسل و غیر آن اما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۷

ابو بصیر امر می کرد که به پهلو بخوابانند او را و ظاهرا حالت نماز نیز داخل

بوده است و عبـد اللَّه بن مغیره می گوید که خبر داد مرا از مذهب ابی بصـیر علی بن ابی حمزه و ممکن است که سـهو را علی کرده باشد.

[هر گاه شخصی در اثنای نماز برسد و یک تکبیر یا دو تکبیر را با امام دریابد]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال اذا ادرک الرّجل التّکبیره و التّکبیرتین من الصّلاه علی المیت فلیقض ما بقی متتابعا) و به اسانید صـحیحه از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در اثنای نماز برسـد و یک تکبیر یا دو تکبیر را با امام دریابـد در نماز بر میت تتمه تکبیرات را به جا می آورد پی در پی یعنی بی دعا.

و در حـدیث صـحیح از عیص منقـول است که گفت از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللَّه علیه سؤال کردم که هر گـاه شخصـی یـک تکبیر را دریابـد بـا امام حضـرت فرمودنـد که ما بقی را تمام می کنـد. و مثل این در حـدیث زیـد شـحام از آن حضرت منقولست.

و در حـدیث قوی از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه منقول است که هر گاه کسـی با امام یک تکبیر یا دو تکبیر را دریابـد بـاقی را تمـام می کنـد و با جنازه راه می رود پس اگر تمام نکرده باشـد نزد قبر تکبیر می گویـد و اگر داخل قبر کرده باشند تکبیر بر قبر می گوید.

و جمعی از علمـا جمع بین الاخبـار چنین کرده انـد که اگر ممکن باشـد که اقل مرتبه دعا را به جا آورد با دعا می خوانـد و الا اکتفا به تکبیر می کند و اگر بعضی را تواند که با دعا بخواند می خواند.

و در حدیث موثق وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین

صلوات اللّه علیه می فرمودند که قضا نمی باید کرد آن چه را فوت شود از تکبیر بر جنازه شیخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۸

حمل کرده است بر آن که با دعا قضا نمی کند بلکه متتابعا قضا می کند و حمل بر تقیه می توان کرد چون جمعی از عامه بر عدم قضااند و جمع می توان کرد که قضا نمی کند به اعتبار آن که وقتش گذشته است بلکه اداست و این نحوی است از تقیه و اللّه تعالی یعلم.

[چهل مرد مؤمن در نماز بر او یا مطلقا خواه که خداوندا ما از او نمی دانیم مگر خوبی]

(و روی عمر بن یزید عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال اذا مات المؤمن فحضر جنازته اربعون رجلا من المؤمنین فقالوا اللّهمّ انّا لا نعلم منه الّا خیرا و أنت اعلم به منّا قال اللّه تبارک و تعالی قد اجزت شهاداتکم و غفرت له ما علمت ممّا لا تعلمون) و بسند صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه مؤمنی بمیرد و در جنازه او حاضر شوند چهل مرد مؤمن و بگویند در نماز بر او یا مطلقا خواه در نماز و خواه در غیر نماز که خداوندا ما از او نمی دانیم مگر خوبی را و تو داناتری بحال او از ما حق سبحانه و تعالی فرماید که من قبول کردم گواهیهای شما را بر خوبی او و آمرزیدم آن چه را من می دانم از بدیهای او از آن چه شما آن را نمی دانید.

و ظاهر حدیث آنست که آن شخص بحسب ظاهر بد نباشد، و محتمل است که با علم به بدیهای او در حال حیات این عبارت را که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که در نماز هر کس

بگوینـد هر چند مخالف اعتقاد ایشان باشد حق سـبحانه و تعالی بفضل خود به شـهادت حساب فرماید و او را بیامرزد با آن که شاهـد علم نـدارد که بـدی او را حـق سـبحانه و تعـالی نیامرزیـده است و علم ظـاهری که به ایمـان او دارد کـافی است در این شهادت.

و در حدیث صـحیح از سـعد بن ظریف از حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که در بنی اسرائیل عابدی بود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۹

حضـرت داود علیه اسـلام از عبادت او خوشحال بود و او را خوب می دانست حق سبحانه و تعالی وحی فرمود به حضرت داود که او را خوب مدان که عبادات را بر یا واقع می سازد و غرضـش این است که مردم او را خواب دانند پس آن عابد مرد و خبر مرگ او را به داود رسانیدند حضـرت داود فرمود که بروید و او را دفن کنید پس بنی اسرائیلیان را خوش نیامد و گفتند چرا به جنازه عابد حاضر نمی شود پس چون او را غسل دادند پنجاه کس برخاستند و شهادت دادند که ما از او نمی دانیم مگر خوبی را و چون نماز بر او کردند پنجاه کس دیگر برخاستند و گفتند پیش خدا گواهی می دهیم که از او نمی دانیم مگر خوبی را و چون او را دفن کردند پنجاه کس همین شـهادت را دادند پس خطاب به حضـرت داود رسید که چرا به جنازه او حاضر نشدی داود گفت که از جهت آن چه مرا مطلع ساختی از آن که او مرائی است پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد که چنین بود و

لیکن جمعی از علما و عباد شهادت بر خوبی او دادند که ما نمی دانیم از او مگر خوبی را پس شهادت ایشان را قبول کردم و از آن چه می دانستم در گذشتم و از این جهت است که مستحب است اعلام مؤمنان بموت مؤمن تا شهادت دهند بر خوبی او و ثواب نیز بیابند و استغفار از جهت میت بکنند چنانکه در حدیث صحیح منقولست از ذریح که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که در مردن مردمان را اعلام می باید کرد حضرت فرمودند که بلی.

و در حدیث صحیح از ابو ولاد و عبد اللّٰه بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوار آنست که ورثه میت مؤمنان را اعلام کنند که برادر ایشان مرده است تا به جنازه او حاضر شوند و نماز کنند بر او و طلب مغفرت کنند از جهت او تا ایشان ثواب یابند و میت آمرزیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۰

شود و ایشان که اعلام کرده اند نیز مثاب شوند چون سبب ثواب مؤمنان و سبب مغفرت میت شده اند. و از آن حضرت نیز منقولست که البته مردمان را خبر کنند و متعارف در کربلا و نجف چنین است که مؤذن بالای منار می رود و اخبار می کند و بد نیست تا زودتر حاضر شوند که منافات با تعجیل برداشتن نداشته باشد.

[نماز بر میت را در مسجد می توان کرد]

(و ساله صلوات اللّٰه علیه الفضل بن عبد الملك هل یصلّی علی المیّت فی المسجد قال نعم) و در صحیح از فضل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا نماز بر میت

را در مسجد می توان کرد حضرت فرمودند که بلی. و چند حدیث کالصحیح دیگر بر این مضمون وارد است.

و در حدیثی قوی از ابی بکر علوی منقولست که من در مسجد بودم که جنازه را آوردند و من خواستم که بر او نماز گذارم که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه آمدند و مرفق خود را بر سینه من گذاشتند و مرا می بردند تا از مسجد بیرون بردند و فرمودند که نماز میت را در مسجد نمی باید کرد.

و اکثر علما عمل به این حدیث کرده اند و احادیث سابقه را حمل بر جواز کرده اند و بعضی عمل به اخبار سابقه کرده اند چون صحیح و کالصحیح اند و حدیث ابو بکر ضعیف است و جمع می توان کرد که اگر متعارف باشد که در مسجد کنند و اجتماع مؤمنان در آنجا بیشتر بهم رسد مسجد اولی باشد و اگر موضع معتاد از جهت نماز جائی دیگر باشد که چون مردم را اعلام کنند آنجا حاضر شوند یا خوف تلویث مسجد باشد در خارج اولی باشد و دفع حضرت او را خلاف متعارف ایشان است مستبعد نیست که از این جهت باشد که میت خارجی باشد و حضرت بهانه از جهت خروج خود و او این معنی را گردانیده

باشند و اللَّه تعالی یعلم. و خلافی نیست در آن که در مسجد جایز است خلاف در افضلیت است.

[هر گاه زنی بمیرد شوهرش احق است به او در نماز]

(و ساله صلوات اللَّه علیه ابو بصیر عن المرأه تموت من احقّ بالصّلاه علیها قال زوجها فقال له الزّوج احقّ من الاب و الولد و الاخ قال نعم و یغسّلها) و بسند موثق و اسانید معتبره کالصحیحه از

ابو بصـیر منقولست که سؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه که هر گاه زنی بمیرد کیست که سـزاوارتر است به نماز کردن بر آن زن حضرت فرمودند.

که شوهرش احق است به او پس ابو بصیر پرسید که شوهرش احق است از پدر و فرزند و برادرش حضرت فرمودند که بلی.

و در روایتی دیگر بلی او احق است و غسـل او را نیز می توانـد داد یا در غسل نیز او احق است. و در حـدیث صـحیح و قوی از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه مرویست که اگر شوهر و برادر باشـد برادر احق است از شوهر و علمـا حمل کرده انـد بر تقیه. و ممکن است که محمول باشد بر صورتی که شوهر سنی باشد یا شرایط امامت در او نباشد و در برادر باشد.

و در حدیث حسن کالصـحیح و قوی کالصـحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که نماز می کنـد بر جنازه اولی مردمان به میت یا او امر می کنـد هر کس را خواهـد و علما گفته انـد که مراد از اولی، اولی به میراث میت است یعنی وارث چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که:

اولو الأرحام بعضی اولایند به بعضی در میراث.

و محتمل است که اولویت در دین نیز مراد باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یعنی مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی اولایند به بعضی از غیر مؤمن و مؤمنه و بعد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۲

از این نیز خواهد آمد احادیث که ظاهرش اولویت در دین است.

و علی ای حال شک نیست که اگر زن شیعه باشد

و شوهر سنی باشد شوهر سنی امامت نمی تواند کرد دغدغه در این است که آیا ولایت دارد که هر کس را خواهد از شیعیان رخصت امامت دهد یا نه اظهر آنست که ولایت ندارد کافر بر مسلمان و اللّٰه تعالی یعلم.

و از این حدیث ظاهر می شود که ورثه بالفعل میت اولایند از دیگران و شوهر اولی است از همه کس و اگر پدر و پسر باشد پدر اولی است از پسر چون جد ولایت دارد بر پسر اما اگر جد میت باشد و پسر میت پسر اولی است چون در این صورت جد میراث نمی برد و علما فروع بسیار استنباط کرده اند مثل آن که مردان وارث اولی انداز زنان و بعضی گفته اند مردان به مردان اولویت دارند و زنان به زنان و برادر پدر مادری اولی است از برادر پدری و مادری تنها اما اولویتش بر برادر پدری از آن جهت است که برادر پدری با برادر پدر مادری میراث نمی برد و بر برادر مادری مقدم است چون او دو نسبت دارد و مادری یک نسبت و امثال این ترجیحات و استنباطات کرده اند و بدون نص مشکل است این ترجیحات و اللّٰه تعالی یعلم و چون نماز میت واجب کفائی است و بر همه کس واجبست علما حمل کرده اند اولویت را بر امامت نه مطلقا.

[اولی مردمان به پیش نمازی نماز میت کسی است که ولی او را مقدم دارد]

(و قال ابی رحمه اللّٰه فی رسالته إلیّ اعلم یا بنیّ انّ اولی النّاس بالصّلاه علی المیّت من یقدّمه ولیّ المیّت فان کان فی القوم رجل من بنی هاشم فهو احقّ بالصّلاه علیه اذا قدّمه ولیّ المیّت فان تقدّم من غیر ان یقدّمه ولیّ المیّت فهو غاصب) و پدرم که

رحمت الهی بر او بـاد در رسـاله که بمن نوشـته است گفته است که بـدان ای پسـرک که اولی مردمان به پیشـنمازی نماز میت کسی است که ولی او را مقدم دارد پس اگر در میان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۳

جماعت حضار شخصی از بنی هاشم باشد او سزاوارتر است به نماز کردن بر میت به شرطی که وارث او را مقدم دارد پس اگر او امامت کنـد بی آن که ولی او را مقـدم دارد غاصب خواهد بود که حق ولی میت را غصب کرده است. اما تقدم هر که ولی او را مقـدم کنـد گـذشت و امـا اسـتحباب تقـدیم بنی هـاشم بعضـی گفته انـد که مراد علی بن بابویه امام اصل است چون این عبارت که او نقل کرده است بعینها عبارت حدیث سکونی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرموده است که هر گـاه حاضـر شود سـلطانی از سـلاطین الهی پس او احق است به نماز کردن بر میت اگر ولی میت او را مقـدم دارد و الا پس او غاصب است یعنی ولی که دیگری را مقدم داشته است.

و ممکن است که مراد علی بن بابویه این باشد که حدیث این معنی دارد که سـلطان هاشمی باشد و اگر امام اصل باشد احتیاج بـاذن ولی نیست و اطلاق غصب بر امام زمان جایز نیست چنانکه در حـدیث موثق طلحه بن زیـد از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه امام حاضـر شود در جنازه پس او احق است از همه مردمان به نماز کردن بر میت.

و بعضی نقل کرده اند که حدیث مرسلی وارد شده است حضرت

سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرموده است که قریش را مقدم دارید و بر قریش تقدم مجویید و بر تقدیر صحت حدیث ظاهرش امامت کبری است چنانکه آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که

الأئمه من قریش

و علی ای حال شرط است که شرایط امامت در او باشد و اگر نه جایز نیست تقدم او به اجماع. و عبارت متن عبارت فقه رضویست و گفته های علما بنا بر آنست که این کتاب را ندیده بودند از جانب ابن بابویه اینها گفته اند و بنا بر کتاب عمل بر ظاهر عبارت است و اگر کسی گوید که آن که این کتاب از حضرت باشد متیقن نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۴

جواب این است که همه اخبار یقینی نیست مگر نادری که متواتر باشد و شهادت صدوقین با عمل اصحاب به آن موجب ظن قویست که ایشان تا یقین به آن نداشته باشند چون توانند گفت که میان من و خدا حجت است و اگر کسی گوید که شاید این عبارات از کتاب نباشد اما اتفاقا موافق شده باشد جواب این است که هم چنین اتفاقی که اقلا در هزار جا موافق باشند هرگز نشده است.

و علی ای حال جزم ایشان به صحت این اخبار به منزله آنست که ایشان گفته باشند که ما از معصوم شنیده ایم، و ظاهرا همین کافی باشد خصوصا با عمل اصحاب یا موافقت با اخبار دیگر با آن که پیش از آن که بشنوند که چنین کتابی هست همه عمل به گفته صدوق می نمودند هر گاه ضم شود این کتاب نور علی نور خواهد بود و اللَّه تعالی یعلم.

[هر گاه فوت شود از تو نماز کردن بر میت]

(و قال

الصّادق صلوات اللَّه علیه اذا فاتتک الصّلاه علی المیّت حتّی یدفن فلا باس بالصّلاه «۱» علیه و قد دفن) و منقولست در صحیح از عبد اللَّه بن مسکان از مالك که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه فوت شود از تو نماز کردن بر میت تا او را دفن کنند پس باکی نیست که بعد از دفن بر او نماز گذارند.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که باکی نیست که نماز کنند بر میت بعد از دفن او.

(و کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اذا فاتته الصّلاه علی المیّت صلّی علی قبره) و منقولست که دأب حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله این بود که هر گاه فوت می شد از آن حضرت نماز بر میت آن حضرت نماز بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۵

قبر میت می کردند و احادیث قریب باین وارد است که نماز می توان کرد و حدیث عمار گذشت که ظاهرش این بود که بعد از دفن نماز نمی توان کرد یا لازم نیست و چند حدیث دیگر وارد شده است قریب باین و در جمع بین الاخبار اقوال بسیار هست یکی آن که تا یک شبانه روز می توان کرد و بعد از آن نمی توان کرد و بعضی تا سه شبانه رور گفته اند و بعضی گفته اند که تا از هم نپاشیده باشد نماز می توان کرد و بعد از آن نمی توان و بر این تحدیدات خبری وارد نشده است و اگر وارد شده باشد بما نرسیده است و بعضی تاویل کرده اند نماز را به دعا.

و بر این مضمون حدیث حسن و

قوی وارد شده است که صلاه بعد از دفن دعا است که از جهت میت بکنند و بعضی گفته اند که اگر نماز بر میت نکرده باشند نماز می توان کرد و الا فلا بعضی گفته اند که هر که نماز نکرده باشد نماز می تواند کرد اگر چه نماز بر او کرده باشند و این دو قول خالی از وجهی نیست اما حدیثی وارد نشده است که دلالت بر وجوب نماز کند و احوط آنست که اگر نماز بر میت نکرده باشند نمازی احتیاطا بکنند و اگر بر او نماز کرده باشند و کسی خواهد که نماز کند بهتر آنست که دعا بکند نه نماز و اگر دعاهای نماز میت را بخواند بهتر است. و ظاهر حدیث مالك که صدوق روایت کرده است اینست که هر که نماز نکرده باشد نماز می تواند کرد اگر چه نماز بر او کرده باشند و اللَّه تعالی یعلم.

[اگر دو نفر بر جنازه نماز کنند اشکال یکی از ایشان در عقب دیگری می ایستد]

(و سال الیسع بن عبد اللَّه القمیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یصلّی علی الجنازه وحده قال نعم قلت فاثنان یصلّیان علیها قال نعم و لکن یقوم الاخر خلف الاخر و لا یقوم بجنبه) سؤال کرد یسع از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که تنها باشد نماز بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۶

جنازه می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی گفتم دو کس بر جنازه نماز می کنند حضرت فرمودند که بلی و لیکن یکی از ایشان در عقب دیگری می ایستد اگر اقتدا به او کرده باشد و در پهلوی او نمی ایستد مثل سایر نمازها که اگر یك کس اقتدا کند پهلوی امام می ایستد و این سؤال از آن جهت

کرده است که جمعی از عامه می گویند که کمترین عدد در نماز میت سه کس است و کمتر از سه کس بر میت نماز جماعت نمی توانند کرد چون اقل جمع سه است با آن که خود حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرده اند که دو کس و زیاده جماعتند و علما ذکر کرده اند که هر گاه یک کس در عقب امام می ایستد پس اگر بیشتر باشند بطریق اولی در عقب امام می ایستند و روایات زنان نیز قرینه است چون وارد شده است که زنان در یک صف می ایستند و هم چنین برهنگان و امام در پیش ایشان نمی ایستد و این مضمون در فقه رضوی منقولست و ظاهرا صدوق این خبر را از کتاب یسع برداشته باشد و او ثقه است هر چند طریق خود را در فهرست بیسع ذکر نکرده است.

و کلینی نیز ذکر کرده است همین خبر را و حکم به صحت آن کرده است اگر چه سندش باصطلاح متاخرین جهالتی دارد با آن که ظاهر آنست که مستحب باشد و در مستحبات مساهله می کنند چون حدیث صحیح و حسن کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که بشنود ثوابی را بر چیزی از اعمال و آن را به جا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را می دهد و اگر چه در واقع غلط باشد و حضرات او را نفرموده باشند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که به او رسد خبری که حق سبحانه و تعالی بر عملی ثوابی مقرر

ساخته است و آن عمل را بقصد آن ثواب به جا آورد حق سبحانه و

تعالی آن ثواب را به او می دهد و اگر چه در واقع چنان نباشد.

و عامه نیز این حدیث را نقل کرده اند و جمعی از اصحاب گفته اند که بنا بر این این معنی متفق علیه باشد بین الفریقین و جمعی نقل اجماع نیز بر این معنی کرده اند و محقق دوانی بحث کرده است که علما در مستحبات عمل بحدیث ضعیف کرده اند و می کنند و چه فرقست میان واجب و سنت هر دو حکم اللَّه اند.

و جواب داده اند که ما عمل بحدیث صحیح کرده ایم نه به ضعیف و لیکن آن چه ظاهر می شود از طریقه قدما آنست که ایشان عمل بحدیث ضعیف نمی کرده اند مطلقا و امثال این اخبار پیش ایشان صحیح است باصطلاح ایشان و اللَّه تعالی یعلم.

[زن بر زن نماز میت می خواند]

(و قال جابر قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه اذا لم یحضر الرّجل «۱» المیّت تقدّمت المرأه وسطهنّ و قام النّسوه عن یمینها و شمالها و هی وسطهنّ تکبّر حتّی تفرغ من الصّلاه) و بسند قوی از جابر منقولست بلکه چون صدوق از کتاب جابر روایت کرده است و جابر ثقه است حدیث صحیح است و مشایخ اجازه جهالت و ضعف ایشان در کتابهای متواتره ضرر ندارد و لهذا صدوق و کلینی حکم به صحت حدیث جابر کرده اند و کتاب او از اصول أربعمائه است که جمیع مشایخ اعتماد بر او دارند و جمعی که از جابر روایت کرده اند ضعف اکثر ایشان به اعتبار علو حال ایشان است چنانکه از تتبع یافته ام با آن که مدار متقدمین بر کتب بوده است چنانکه

از کتب رجال ظاهر است.

و صدوق نیز در اول کتاب ذکر کرده است جابر می گوید که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۸

محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی بمیرد در جائی که مردان نباشند و زنان حاضر باشند یک زن که اهلیت امامت داشته باشد امامت می کند و زنان از دست راست و دست چپ او می ایستند و امام در میان ایشان می ایستد و تکبیر می گوید و ایشان نیز تکبیر می گویند تا از نماز فارغ شوند.

و از این حدیث و دیگر احادیث این باب ظاهر می شود که اگر مردان باشند ایشان اولایند اما جایز است که با وجود مردان زنان بر میت زن نماز کنند چنانکه در چند خبر وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها را فرستادند با زنان مسلمان که نماز بر خواهر خود کردند و پیش گذشت و آن که حضرت را فرستادند با وجود آن که شوهر داشت که عثمان بود از آن جهت بود که تا ظاهر سازد حضرت که عثمان منافق است و مسلمان نیست.

و حدیث زینب نیز وارد شده است که حضرت فاطمه در جنازه او حاضر شدند با زنان مهاجر و انصار با آن که پدر بود که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله باشد و بنا بر قول جمعی از علما که رقیه و زینب دختران خدیجه بوده اند از شوهری دیگر پس حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها وارثه و ولیه خواهند بود و بر تقدیر وراثت نیز حضرت رسول اولی بودند و اولویت خود را به حضرت فاطمه گذاشتند و اللَّه

تعالى يعلم.

(و قال الحسن بن زياد الصّيقل سئل ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه كيف تصلّى النّساء على الجنائز «۱» اذا لم يكن معهنّ رجل فقال يقمن جميعا فى صفّ واحد و لا تتقدّمهنّ امرأه قيل ففى صلاه مكتوبه

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۳۵۹

أ يؤمّ بعضهنّ «۱» بعضا قال نعم) و در قوى كالصحيح منقول است كه حسن بن زياد چلنگر گفت كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه پرسيدند كه چگونه نماز مى كنند زنان بر جنازها هر گاه مردى با ايشان نباشد حضرت فرمودند كه همه در يك صف مى ايستند و زنى پيش نمى رود مثل مردان، عرض نمودند كه در نمازهاى واجب ديگر زنان پيش نمازى زنان مى توانند كرد حضرت فرمودند كه بلى. و احاديث صحيحه نيز در اين باب وارد شده است و در نماز جماعت خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالى.

[نماز بر هر مسلمانى واجب است و لو خود كشى كرده باشد]

(و قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله صلّوا على المرجوم من أمّتى و على القاتل «۲» نفسه من أمّتى و لا تدعوا احدا من أمّتى بغير صلاه) و بسند قوى از آن حضرت صلى اللَّه عليه و آله وارد است كه فرمودند كه نماز كنيد بر كسانى كه ايشان را سنگسار كرده باشند از امت من و بر كسى كه خود را كشته باشد از امت من و مگذاريد احدى از امت مرا بى نماز.

و در حديث موثق كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه منقولست كه فرمودند كه نماز كن بر هر كه بميرد از اهل قبله و حساب او را با خدا گذار. و قريب باين از حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله

روایت کرده اند سنیان و مع هذا جمعی کثیر از عامه می گویند که نماز نمی توان کرد بر کسی که در حد کشته شده باشد یا کسی که خود را کشته باشد.

(و سال هشام بن سالم ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن شارب الخمر و الزّانی و السّارق یصلّی علیهم اذا ماتوا فقال نعم) و بسند صحیح از هشام منقولست که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۰

شارب الخمر و زنا کار و دزد اگر بمیرند نماز بر ایشان می توان کرد یا می باید کرد حضرت فرمودند که بلی و خلافی نیست در آن که هر که از امت اجابت باشد به آن که اثنی عشری باشد نماز بر او واجبست اگر چه فاسق باشد و کبایر کرده باشد و خلافی نیست در آن که بر کسی که از غیر ملت اسلام باشد یا بحسب ظاهر از مسلمانان باشد و در واقع کافر باشد به آن که انکار کرده باشد ضروری از ضروریات دین را مثل خارجی که بر امام زمان خروج کرده باشد یا مذهب خوارج داشته باشد و بر غلاه که مجموع ائمه هدی را یا یکی از ایشان را صلوات اللّٰه علیهم خدا داند و هم چنین مرتد و مجسمه به جسم کثیف نماز نمی توان کرد و خلافی که هست در غیر اینها است از فرق باطله و حق آنست که نماز بر ایشان واجب نیست چون بحسب واقع کافرند و جایز است نماز کردن و لعنت کردن در تکبیر چهارم چنانکه خواهد آمد.

و احادیث بسیار وارد شده است که شارب الخمر را به جنازه او

حاضر مشوید و بسیار از اصحاب کبایر را نیز وارد شده است که نماز بر ایشان مکنید چنانکه خواهد آمد حتی آن که شخصی دو دینار قرض گذاشته بود حضرت بر او نماز نکردند تا شخصی ضامن آن شد حضرت نماز گذاردند همه محمول است بر مبالغه و آن که بنا بر فسوق ایشان مبالغه بسیار واقع نشده است در نماز بر ایشان آن مبالغه که در صلحا واقع شده است و فی الحقیقه از این جهت این مبالغات واقع شده است تا عبرت دیگران شود.

اما اگر کسی نباشد که بر ایشان نماز کند البته واجبست نماز کردن بر ایشان بر همه کس که خبردار شده باشد و اگر همه نماز نکنند همه مؤاخذ خواهند بود به اجماع علما.

[نماز عریانا بر میت]

(و قال عمّار بن موسى السّاباطيّ قلت لأبى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۱

عليه ما تقول فى قوم كانوا فى سفر لهم يمشون على ساحل البحر فاذا هم برجل ميّت عريان قد لفظه البحر و هم عراه ليس معهم الّا ازار فكيف يصلّون عليه و هو عريان و ليس معهم فضل ثوب يكفّنونه به قال يحفر له و يوضع فى لحده و يوضع اللّبن على عورته ليستر «۱» عورته باللّبن و بالحجر و يصلّى عليه ثمّ يدفن) و بسند موثق از عمار منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چه می گویید در قومی که در سفری باشند و در کافی فی سفرتهم و این عبارت بهتر است و در کنار دریا می رفتند که ناگاه دیدند که مرده برهنه را دریا بر کنار انداخته بود و ایشان نیز برهنه

باشـند و بغیر از لنگی که ساتر عورت ایشان باشـد جامه نداشـته باشـند پس چگونه بر او نماز گذارند و حال آن که میت برهنه است و ایشان جامه زیادتی نداشته باشند که میت را به آن جامه کفن کنند و در کافی به جای کاف لام است یعنی به پیچند او را به آن جامه حضرت فرمودند که قبری از جهت او می کنند و میت را در لحد می گذارند. و خشتی بر عورت او می گذارند تـا عـورت او پوشـیده شود به خشت یـا سـنگ و در بعضـی از نسـخ فیسـتر عورته است و معنی این نزدیکست به آن یعنی پس عورت او را به خشت و سـنگ می پوشاننـد و بر او نماز می کننـد و بعد از آن دفن می کنند به آن که خاك بر او می ریزند تا قبر پر شود.

بـدان که خلافی نیست که غسل میت مقـدم است بر کفن و کفن مقـدم است بر نماز و نماز مقدم است بر دفن و غسل میت به منزله ازاله نجاستست که مصلی می کند از جهت نماز خود و کفن بمنزله ساتر عورتست و هم چنان که نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۲

گذارنده در حالت اختیار نمازش صـحیح نیست تا ازاله نجاست نکند و ستر عورت نکند میت نیز نماز بر او صـحیح نیست تا او را غسل ندهنـد و کفن نکنند و چون ساتر ندارد ستر مهما أمکن واجب است اگر چه به خشت باشد و چون ساتر میت می باید که جمیع بـدنش را به پوشاند که اگر در وقت نماز روی میت باز باشد مثلا نماز صـحیح نیست علی الظاهر پس فرمودند که او را

در قبر گذارد و عورت که اهم است به خشت و سنگ به پوشانند و باقی بدن به قبر پوشیده شود تا نماز صحیح باشد و چون واجبست که دفن بعد از نماز باشد اول نماز می کنند و بعد از آن خاك پر می کنند.

و به همین مضمون از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست و بعد از آن از حضرت می پرسند که بعد از دفن بر او نماز می توان کرد حضرت فرمودند که نه اگر جایز می بود می بایست نماز جایز باشد از جهت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در همه وقتی پس نماز نمی توان کرد بر مدفون و نه بر عریان. و تتمه حدیث ساباطی نیز قریب باین است و چون تحقیق این مطلوب شد ظاهر می شود که بحثها و تقییداتی که کرده اند بی وجه است و اللّٰه تعالی یعلم.

[اگر در اثنای سفر به پارهای چند آدم بر خوردند]

(و روی اسحاق بن عمّار عن الصّادق عن ابیه صلوات اللّٰه علیهما انّ علیّا صلوات اللّٰه علیه وجد قطعا من میّت فجمعت ثمّ صلی علیها ثمّ دفنت) و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه مرویست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه رسیدند در اثنای سفر به پارهائی چند از آدم پس حضرت فرمودند که همه را جمع کردند و بر آن نماز کردند و بعد از آن دفن کردند و محمولست بر آن که همه بدن بوده باشد و اگر چه محض استخوان باشد یا در آن پاره ها سینه بود باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد و غسل و کفن را ذکر نکرده اند زیرا که نماز لازم دارد هر دو را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۳

چنانکه گذشت

الحال.

[نماز بر سینه است]

(و روی الفضـل» بن عثمـان الاـعور عن الصّـادق عن ابیه صـلوات اللّٰه علیهمـا فی الرّجـل یقتل فیوجـد رأسه فی قبیله و وسـطه و صدره و یداه فی قبیله و الباقی منه فی قبیله فقال دیته علی من وجد فی قبیلته صدره و یداه و الصّـلاه علیه) و روایت کرده اسـت فضل و فضـیلش نیز می گویند و اعور یعنی یک چشم در صـحیح از حضـرتین صلوات اللّٰه علیهما در شخصی که کشته شود و سر او را در قبیله بیابند و میان او و سـینه او و دسـتهای او را در قبیله دیگر بیابند و باقی او را در قبیله دیگر بیابند حضرت فرمودند که دیت و خونبهای او بر آن جماعتی است که سینه و دستهای او را نزد قبیله ایشان یافته اند و نماز نیز بر سینه و دستها است.

اما دیت خواهـد آمـد که اگر لوث که قرینه است بهم رسـد مـدعیان خون با آن قرینه پنجاه سوگنـد، می خورند و دیت را می گیرند.

و امـا نمـاز بر سـینه است و دسـتها را مـدخلی نیست در نمـاز و لیکن چون واقعه چنین بود وسایل واقعه را گفت حضـرت بنا بر گفته او فرمود: چون در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصـی که او را شـیر بخورد یا درنده دیگر یا بمیرد و مرغان گوشت او را بخورند و اسـتخوان بی گوشت بماند به او چه باید کرد حضـرت فرمودنـد که او را غسل می دهنـد و کفن می کننـد و نماز بر او می کننـد و او را دفن می کنند و اگر میتی را دو نصف کرده باشند

بر آن نصفی نماز می کنند که دل میت در آن نصف است و آن سینه است که محل قلب است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۴

و به همین عنوان منقولست از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما و جزو اول صحیحه علی بن جعفر گذشت و جزو ثانی به نحویست که مذکور شد در این حدیث.

و کلینی در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که هر گاه شخصی را دو نیم کرده باشند نماز بر آن نصفی می کنند که دل در آنجاست و این در صورتی است که یک نصف دیگر حاضر نباشد که اگر باشد بر همه نماز می کنند.

و از این روایات ظاهر می شود که نصفی که در آن نصف دل باشد نماز باید کرد یا سینه با دستها و دلالت نمی کند بر آن که سینه حکم میت دارد در جمیع احکام، و هم چنین جمعی کثیر از علما گفته اند که هر گاه دل فقط باشد حکم میت دارد در جمیع احکام چون حضرت مناط احکام را بر دل گذاشته است و این ظهوری ندارد که باید دل باشد بلکه محتمل است که مراد این باشد که موضعی که در آن دل می باشد تا موافق حدیث فضل باشد و بر تقدیری که صریح باشد ظاهرش آنست که سینه با دل این حکم دارد نه دل فقط.

و امثال این استدلالات مناسبت به طریقه شیعه ندارد بلکه طریقه سنیانست و اگر جمعی از علمای ما مثل علامه این نحو استدلالات می کنند و مطلوب ایشان رد بر عامه است الزاما نه اعتقادا زیرا که همگی

در جمیع کتب اصولیه و استدلالیه نفی این استنباطات کرده اند به دلایل شتی و جمعی متابعت ایشان کرده اند و جمعی بحث بر ایشان کرده اند و هر دو طایفه غافلند از طریقه مطلوبه ایشان فتامل.

[اگر عضو تام یافت شود]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا وجد الرّجل قتیلا فان وجد

«۱» عضو من اعضائه تامّا صلّی علی ذلک العضو و دفن و ان لم یوجد له عضو تام لم یصلّ علیه و دفن) و بسند قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه شخصی را کشته بیابند پس اگر عضوی از اعضای او تمام باشد بر آن عضو نماز می کنند و دفن می کنند و اگر عضوی تمام نباشد نماز نمی کنند بر او و آن را دفن می کنند.

و این حدیث را جمعی تاویل کرده اند به آن که عضو تام سینه و دل است که محل علوم و اعتقاداتست جمعا بین الاخبار، و بعضی حمل بر استحباب کرده اند و این اظهر است.

و احوط آنست که اگر سر یا دست یا پا و امثال این اعضائی که استخوان داشته باشد بیابند غسل بدهند و کفن کنند و نماز کنند و دفن کنند بقصد احتیاط که اگر واجب یا سنت باشد فبها و الا لغوی باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[هر گاه شخصی را دو نیم کرده باشند نماز می کنند بر سینه در آن است]

(و اذا وسّط الرّجل بنصفین صلّی علی النّصف الّذی فیه القلب) و در حدیث صحیح خالد قلانسی و در حدیث صحیح علی بن جعفر و غیر آن از ائمه معصومین حضرات باقر و صادق و کاظم صلوات اللّٰه علیهم منقولست که هر گاه شخصی را بدو نیم کرده باشند نماز می کنند بر آن نصفی که در آن دل باشد و حکمش مذکور شد سابقا.

[اگر یافت نشود مگر سر میت نماز بر آن نمی کنند]

(و ان لم یوجد منه الّا الرّأس لم یصلّ علیه) و اگر یافت نشود مگر سر میت نماز بر آن نمی کنند کلینی در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه کشته یافت شود و بغیر او گوشت نباشد و استخوان نداشته باشد بر او نماز

نمی کنند و اگر استخوان بی گوشت باشد بر آن نماز می کنند و علماء حمل کرده اند بر آن که همه استخوانها باشد چنانکه ظاهر صحیحه علی بن جعفر و صحیحه خالد است یا استخوان سینه فقط باشد چون سینه حکم کل دارد.

و کلینی بعـد از این حـدیث ذکر کرده است که قال و روی الخ. و ظاهرا کلام بزنطی باشد که این حدیث را از او روایت کرده است از جمیـل از محمـد بن مسـلم و محتمـل است که از کلام جمیـل باشـد و علی ای حـال خوبست و ترجمه اش اینست که گفت که روایتی وارد شـده است که نمـاز بر سـر میت نمی بایـد کرد هر گاه از بـدن جـدا شـده باشـد یعنی واجب نیست اگر حدیث سابق را بحال خود گذاریم و اگر آن حدیث را تاویل کنیم که

عضو تمام سینه و دل است این حدیث را بحال خود می باید گذاشتن و اللّٰه تعالی یعلم.

و مؤید این خبر است حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که نماز نمی باید کرد بر عضوی از اعضا به تنهایی مثل پا و سر و دست و اگر بدن تنها باشد نماز می باید کرد هر چند سر و دست و پا نداشته باشد و از این حدیث ظاهر می شود که دست دخل ندارد.

[طفل هر گاه نماز را بفهمد و تمیز داشته باشد بر او نماز می خوانند]

(و روی زراره و عبید اللّٰه بن علیّ الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن الصّلاه علی الصّبیّ متی یصلّی علیه فقال اذا عقل الصّلاه قلت «۱» متی تجب الصّلاه علیه قال اذا کان ابن ستّ سنین و الصّیام اذا اطاقه) و به اسانید صحیحه از زراره و عبید اللّٰه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که از آن حضرت پرسیدند از نماز بر طفل که چه وقت نماز بر او می کنند حضرت فرمودند که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۷

گاه نماز را بفهمد و تمیز داشته باشد که واجب و سنت و شرط و رکن را از یکدیگر فرق تواند کرد یا وقت بلوغ گفتم که کی نماز بر او واجب می شود یعنی لازم است که او را به نماز بدارند حضرت فرمودند که هر گاه شش ساله باشد و او را بروزه می باید داشت هر وقت که طاقت داشته باشد.

و اکثر علما جزو ثانی حدیث را را مبین جزو اول می دانند که بیان عقل الصلاه باشد که اگر شش ساله نفهمد نماز را چگونه بر او واجب باشد و لیکن

اجماع است که واجب بمعنی خود نیست بلکه یا واجبست بر ولی که در شش سالگی او را به نماز بدارد و قولی بوجوب این نیز ندیده ام و یا بمعنی سنت مؤکد است بر ولی که او را تمرین کند به نماز تا عادت کند به آن و لیکن چون در حدیث صحیح زراره واقع شده است تفسیر عقل الصلاه را به شش سالگی البته لازم است که واجب را حمل بر لازم و مستحب مؤکد کنیم و چون طاقت اطفال در روزه گرفتن بحسب مزاجها و هواها مختلف می باشد حضرت بنای آن را بر طاقت ایشان گذاشت یعنی به مقداری که بر ایشان مشکل نباشد بسیار و محتمل است که اطفال را نیز ثوابی باشد چنانکه ولی راهست و ظاهر این حدیث نیز دلالت می کند بر آن و در محل خود خواهد آمد.

و آن که مشهور است که ایشان اهلیت خطاب ندارند پس تکلیف معقول نیست و ثواب بر تکلیف است حق است اگر کسی قایل به استحقاق شود و لیکن ممکن است که حق سبحانه و تعالی از روی تفضل کرامت فرماید با آن که اگر تمیز داشته باشد به استحقاق نیز ممکن است و اللّه تعالی یعلم.

(و من حضر مع قوم یصلّون علی طفل فلیقل اللّهمّ اجعله «۱»

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۸

لأبویه و لنا فرطا) و کسی که حاضر شود با جمعی که نماز بر طفلی کنند پس باید که بگوید که خداوندا این طفل را از جهت پدر و مادر او و از جهت ما فرط گردان یعنی پیشرو ما باشد که از جهت ما ثوابی مهیا کند چون رفتن طفل

و صبر بر آن موجب ثواب عظیم است یا موجب اجر جزیل است اگر صبر نکنند.

و آن چه مصطلح علماست آنست که هر فعلی که بنده باختیار خود کند از جهت فرموده الهی سبب ثوابست و آن نفعی است که دایم باشد و مقارن تعظیم و اجلال باشد و هر چه بی اختیار این کس بر سر این کس می آید موجب اجر است و در اجر لازم نیست که دائم باشد و لازم نیست که مقارن تعظیم و اجلال باشد و چون صبر فعل این کس است به سبب آن ثواب بی حساب حاصل می شود و چون رفتن طفل بی اختیار است موجب اجر است و لیکن بعد از این می آید که حق سبحانه و تعالی در مردن فرزند بهشت می دهد خواه صبر بکند و خواه نکند و این از تفضل الهی است و موافق اصطلاح علما در کتاب عتق حدیثی می آید که دلالت بر این تفصیل می کند.

و در حدیث موثق از زید بن علی از آبای او از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم منقولست در نماز بر طفل که می گوید: اللّٰهمّ اجعله لأبویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا.

و شیخ مفید ذکر کرده است که اگر نماز بر طفل کنند بعد از تکبیر چهارم این دعا را بخواند: اللّٰهمّ هذا الطفل کما خلقته قادرا و قبضته طاهرا فاجعله لأبویه نورا و ارزقنا اجره و لا تفتنّا بعده. یعنی خداوندا چنانکه این طفل را به قدرت کامله خود آفریدی و او را گرفتی پاک و پاکیزه که مرتکب معصیت تو نشد پس بگردان او را از جهت پدر و مادرش نور در دنیا به زیادتی ایمان

و کمالات و در تاریکی قبر و قیامت سبب روشنایی ایشان باشد و ما را از

ثواب او بهره منـد گردان و ما را فریفته دنیا مگردان بعـد از دیدن مرگ او یا چنان مکن که بی صبری کنیم و این عبارات همه خوبست.

و از عبـارت صـدوق ظاهر می شود که اعتقاد نـدارد به نماز کردن بر اطفال زیرا که گفته است که اگر حاضـر شوی یعنی نماز مکن و این دعا را تقیه بخوان و محتمل است که مرادش مراد شـیخ مفیـد باشد و لیکن عبارت مصـنف عبارت فقه رضویست و در آنجا چنین است که: بـدان که بر طفل نماز نمی توان کردن تا نماز را بفهمد پس اگر حاضـر شوی با قومی که بر طفل نماز گذارنـد پس بگو: اللّهمّ اجعله لأبویه و لنا ذخرا و مزیـدا و فرطا و اجرا. و این عبارت صـریح است که نماز بر طفل نیست و دعا را با آن جماعت می خوانـد و صورت نماز را به جا می آورد چنانکه ظاهر کلام صـدوقست و خواهد آمد اخبار در این باب و اللّه تعالی یعلم.

(و صـلّی ابو جعفر صـلوات اللّه علیه علی ابن له صبی صغیر له ثلاث سنین ثمّ قال لو لا انّ النّاس یقولون انّ بنی هاشم لا یصلّون علی الصّـغار من أولادهم ما صـلّیت علیه) و حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللّه علیه نماز گذاردنـد بر فرزنـد صـغیری از آن حضـرت که او را سه سال بود و بعد از آن فرمودند که اگر نه این بود که مردمان تشـنیع می کردند که بنی هاشم نماز بر اولاد خرد خود نمی کنند من نماز نمی کردم و این

ملاحظه یا از آن جهت است که شهرت کند که ایشان اولاد صغار خود را مسلمان نمی دانند یا شهرت کند مخالفت مذهب عامه را و بنی امیه به ایشان ضرر رسانند چون عامه نماز می کنند بر مطلق اطفال خود.

و آن چه صدوق ذکر کرده است مضمون چند حدیثی است از آن جمله بسند صحیح از زراره منقولست که پسری از حضرت امام محمد باقر فوت شد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۰

پس چون خبر فوت او را به حضرت دادند حضرت فرمودند تا او را غسل دادند و کفن کردند و حضرت با او متوجه شدند به مقبره و نماز بر او کردند و سجاده حضرت را انداختند و حضرت بر بالای سجاده ایستادند از جهت نماز دیگر بر قبر او ایستادند تا از دفن او فارغ شدند پس حضرت برگشتند و من در خدمت حضرت برگشتم و با آن حضرت می آمدم رو بمن کرد و گفت بر مثل این طفل نماز نیست و آن طفل سه ساله بود و فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که امثال این طفل را دفن کنند و نماز نمی کردند و لیکن چون سنیان می کنند من تقیه کردم و نماز گزاردم بعد از آن پرسیدم که پس چه وقت نماز بر او واجب می شود حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد و شش سالش بشود پس پرسیدم که حال اطفال چونست در آن نشأه حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی اعلم است به آن که ایشان چه خواهند کرد و تحقیق این سخن خواهد آمد.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه فرزندی داشـتند در حیات حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و نامش عبد اللّٰه بود و تازه از شیر باز شده بود و به راه افتـاده بود و حضـرت آزاد کرده داشت که تربیت آن طفل می کرد من به طفل گفتم که این کیست که در پهلوی تست طفل گفت آزاد کرده ما است آن غلام از روی خوش طبعی گفت من آزاد کرده تو نیستم آن طفل گفت که از برای تو بـد است که مولای من نباشـی آن ملعون خنجری به شـکم آن طفل زد یا مشتی و آن طفل شـهید شـد و آن طفل را در تابوتی گذاشتند که از لیف خرما بافته بودند و به جانب قبرستان بقیع بردند پس حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بیرون آمدند و جبه خز زردی پوشیده بودند و عمامه خز زردی و ردا از خز زردی و تکیه بر من کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۱

بودنـد چون حضـرت فربه بودنـد دشوار بود ایشان را بی تکیه بر کسـی به جایی رونـد و مردمان می آمدند و سـر سـلامتی می دادند بر فرزند زاده آن حضـرت چنانکه در کافی است ابن ابنه است و در تهذیب اتوائه است یعنی سر سلامتی می دادند و می گفتنـد که این ملعون غلاـم چه کـاری کرد که چنین طفلی را شـهید کرد پس چون حضـرت به بقیع رسـیدند پیش ایسـتادند و چهار تکبیر بر آن طفل گفتنـد تقیه و فرمودند که او را دفن کردند پس حضـرت دست مرا گرفتند و به گوشه بردند و فرمودند که در زمان حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما

و أولادهما مقرر نبود که نماز بر اطفال کنند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه می فرمودند که اطفال را مخفی دفن کنند و به نماز بر ایشان کنند و غرض از مخفی ساختن آن که صبر جمیل کرده باشند و به قضای الهی راضی باشند، و ممکن است که بواسطه نماز نکردن مخفی دفن می کرده باشند چون ابو بکر و عمر بدعت نماز را گذاشته بودند و حضرت نمی خواستند که اظهار مخالفت آنها کنند و چون منافقان اتباع ایشان با حضرت می بودند همیشه بعد از آن حضرت فرمودند که من از این جهت نماز بر این طفل کردم که اهل مدینه نگویند که ایشان نماز بر اطفال خود نمی کنند.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از علی بن عبد اللَّه که گفت شنیدم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که فرمودند که چون ابراهیم فرزند حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفتند در آن روز سه سنت جاری شد یکی آن که در آن روز آفتاب گرفت پس مردمان می گفتند که بواسطه مردن ابراهیم شد که آفتاب گرفت پس حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله بر منبر رفتند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و فرمودند ای گروه مردمان بدانید که آفتاب و ماه دو آیتند از آیات الهی که دلالت بر وجود و وحدت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۲

علم و اراده و قدرت الهی می کنند و بامر الهی جاریند و متحرکند و اطاعت فرمان او می کنند و منکسف نمی شوند از جهت مردن کسی و نه از جهت زندگی کسی پس چون هر دو بگیرد

یا یکی از ایشان بگیرد نماز کنید پس چون حضرت از منبر به زیر آمدند و نماز کسوف را با مردمان به جماعت گذاردند پس چون سلام دادند فرمودند که یا علی برخیز و کار سازی ابراهیم بکن پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه برخاستند و ابراهیم را غسل دادند و حنوط کردند و کفن کردند و بیرون بردند ابراهیم را و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نیز رفتند تا او را به قبر رسانیدند پس صحابه گفتند که حضرت فراموش کردند که نماز بر او گذارند به سبب جزعی که حضرت را دست داده است پس حضرت برخاستند و فرمودند أیها الناس جبرئیل آمده است و گفته شما را بمن گفت که شما گمان برده اید بمن که من فراموش کرده ام نماز بر فرزندم را به سبب جزع و نه چنین است که شما گمان کرده اید و لکن خداوند لطیف خبیر بر شما پنج نماز واجب گردانیده است و بعدد هر نمازی یک تکبیر از جهت مردگان شما مقرر ساخته است و مرا امر کرده است که نماز نکنم مگر بر کسی که نماز کرده باشد پس حضرت فرمود که یا علی به قبر درا و فرزندم را در لحد بخوابان پس حضرت رفتند و ابراهیم را در لحد جا دادند پس دیگر بار صحابه گفتند که چون حضرت به قبر نرفتند جایز نیست که کسی در قبر فرزند خود رود پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که: یا أیها الناس بر شما حرام نیست که در قبر فرزندان در آیید و لیکن از آن می ترسم که

چون روی فرزند خود را در قبر بگشایید شیطان دست یابد و جزعی بکنید که اجر شما ضایع گردد پس برگشتند از بقیع.

و بسند قوی از هشام منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۳

علیه عرض نمودم که سنیان بر ما اعتراضی دارند و می گویند که شما می گویید که نماز بر طفل نمی توان کرد چون نماز نکرده است پس سخن شما این است که نماز بر کسی می باید کرد که نماز کرده باشد ما می گوییم که بلی پس می گویند که اگر یهودی یا نصرانی مسلمان شود و همان ساعت بمیرد پس بر شما لازم می آید که نماز بر او نباید کرد و حال آن که شما قایلید که بر او نماز می باید کرد چه جواب بگوئیم حضرت فرمودند که بگوئید که اگر این شخصی که مسلمان شده است افترا بندد بر کسی او را چه می باید کرد البته خواهند گفت که حد بر او واجبست پس چون این جواب بگویند بگوئید که اگر این طفلی که نماز نکرده است افترا بندد بر کسی آیا حد بر او واجبست خواهند گفت که نه پس خواهید گفت که نماز بر کسی می باید کرد که نماز و حدود بر او واجب باشد و نماز نمی باید کرد بر کسی که نماز و حدود بر او واجب نباشد.

بدان که ظاهر این خبر آنست که حضرت می خواهد بیان فرماید که عبارتی که وارد است که نماز بر کسی می باید کرد که نماز کرده باشد این است که اهل تکلیف به نماز باشد خواه نماز کرده باشد یا نکرده باشد و چون معنی دقیق بود حضرت حدود

را ذکر کردند که او بفهمد.

و این حدیث دلالت می کند بر آن که پیش از بلوغ نماز واجب نباشد و از شش سال تا بلوغ سنت باشد. و این حدیث با احادیث سابقه دلالت می کند که پیش از شش سال بدعت باشد پس اخباری که وارد شده است در آن که اگر متولد شود حیا نماز بر او هست محمول خواهد بود بر تقیه و اکثر علما حمل کرده اند این اخبار را بر نفی وجوب و بنا بر مذهب مشهور تا شش سال سنت است و بعد از شش سال واجب و گویا این احادیث را ندیده بودند و چون چنین اشتباهی شده است لازم بود نقل این اخبار و اخباری دیگر که دلالت بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۴

مطلوب می کند مثل صحیحه علی ابن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا نماز بر میت طفل می توان کرد اگر پنج سال داشته باشد حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد نماز بر او می توان کرد.

و در حدیث صحیح زراره گذشت که فهمیدن نماز در شش سالگی است و در موثق از عمار وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از طفل که قلم بر او جاری نشده باشد آیا نماز بر او می توان کرد حضرت فرمودند که نماز بر مرد و زن وقتی واجبست که قلم بر ایشان جاری شود و ظاهرش وقت بلوغ است.

و در حدیث صحیح از علی بن یقطین وارد شده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما که طفل

چند ساله که شود نماز بر او می توان کرد حضرت فرمودند که در هر حالی نماز هست مگر آن که ناتمام متولد شود یعنی مرده چنانکه در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز نمی باید کرد بر طفلی که مرده از مادر متولد شود و صدایی از او ظاهر نشود که دلالت بر حیات او کند و او را میراث نمی دهند نه از دیت پدر و نه از غیر آن و اگر فریاد بکند بر او نماز بگذار و او را میراث بده و به همین مضمونست حدیث سکونی.

و در حدیث دیگر منقول است از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما موافق حدیث ابن یقطین و همه محمولست بر تقیه یا اتقاء که غرض حضرت این باشد که نماز بر طفل بکنند مبادا که ضرری به ایشان رسد چنانکه حضرت کردند.

و در حدیث کالصحیح از قدامه بن زایده که مجهول الحال است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۵

منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نماز بر ابراهیم فرزندش کرد و پنج تکبیر بر او گفت و این حدیث غریبست و ممکن است بر تقدیر صحت که تقیه فرموده باشند بعنوان استفهام انکاری یعنی شما سنیان چنین می گویید و غلط است و این نحو از تقیه بسیار است که خواهد آمد و ظاهرا اتقاء بیشتر واقع شده باشد احادیث از تقیه چون حضرات ائمه معصومین علم به حیات و ممات و وقت آن داشتند و احتیاج به تقیه

نداشتند چنانکه راوی به خدمت حضرت امام رضا عرض می کند که شما اظهار امامت علانیه می کنید و از شمشیر هارون الرشید علیه اللعنه و العذاب الشدید خون می چکد حضرت می فرماید که خاطر جمعدار که از هارون بمن ضرری نمی رسد و اگر از هارون بمن ضرر رسد من امام نیستم هم چنان که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را از ابو جهل می ترسانیدند که در مقام قتل تست یا رسول اللّٰه حضرت می فرمودند که اگر ابو جهل مرا بکشد من پیغمبر نیستم و کسی که خواهد تفصیل این معنی را نظر کند به عیون اخبار الرضا صلوات اللّٰه علیه که حضرت تقیه نفرمودند در بسیاری از جاها و اگر تقیه بر ایشان واجب می بود ترک آن نمی کردند.

و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین قاتل خود را می دانستند و ساعت شهادت خود را می دانستند و فرزندان حضرت مبالغه می کردند در آن که حضرت در آن صبح در خانه نماز گذارند و حضرت قبول نفرمودند و چون بعضی از چیزها را بیان می کنم باقی را که خواهید رسید در محال خود خواهید دانست إن شاء اللّٰه تعالی.

(و سئل متی تجب الصّلاه علیه فقال اذا عقل الصّلاه و کان ابن ستّ سنین) و در حدیث صحیح از زراره منقولست که از حضرت امام محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۶

باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد که چه وقت نماز بر طفل واجب می شود حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد و شش سالش تمام شود چون غالب اوقات در شش سالگی می توان فهمانید که خداوندی دارد و او فرموده است که

نماز بکنند تا به بهشت روند و اگر نکنند بجهنم می روند و بهشت چنین جائی است و دوزخ چنین جائی است.

و الحمد اللّٰه رب العالمین که بنده در چهار سالگی همه اینها را می دانستم و نماز شب می کردم در مسجد صفا و نماز صبح را به جماعت می کردم و اطفال را نصیحت می کردم به آیه و حدیث به تعلیم پدرم رحمه اللّٰه تعالی و غرض آنست که حق سبحانه و تعالی مرتبه مرتبه عقل اطفال را زیاده می کند و در سن شش غالبا قابل تعلم هستند و لیکن پدرهای بی سعادت خود تحصیل نکرده اند آن چه را می باید و تحصیل چیزی چند کرده اند که نمی باید آنها را به یاد اطفال خود می دهند و حجت الهی بر خلایق تمامست و تقصیر از ایشان است.

و صدوق ذکر نکرده است برداشتن دستها را نزد تکبیرات خمس بر میت جمعی از علما بر ایند که در تکبیر اول دست بر می دارند و بس و اکثر بر ایند که در هر تکبیری سنت است دست برداشتن تا برابر گوش که سر انگشت محاذی گوش باشد و کف دست وقتی که بالا رود و رو بقبله باشد.

و در حدیث صحیح وارد شده است از عبد الرحمن عزرمی که گفت من نماز میت گزاردم بر پشت سر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه دیدم که حضرت پنج تکبیر بر میت که گفتند در هر تکبیری دستها را برداشتند و همین مضمون در حدیث قوی از محمد بن عبد اللّٰه بن خالد منقولست.

و در حدیث کالصحیح از یونس منقولست که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما سؤال

کردم و گفتم فدای تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۷

گردم به درستی که سنیان در تکبیر اول نماز میت دست بر می دارند و بعد از آن دست بر نمی دارند آیا من بنحو سنیان یک مرتبه دست بردارم یا در هر تکبیر دست بردارم حضرت فرمودند که در هر تکبیری دست بردار.

و از این حدیث ظاهر می شود که یونس می دانسته است که در هر تکبیری دست برداشتن سنت است و سؤال او از این جهت است که تقیه بکنم یا نکنم حضرت فرمودند که مکن که ضرر به تو نمی رسد به توجه ما و اظهار شعایر ایمان نیز کرده خواهی بود.

و از اینجا نیز ظاهر می شود که در اخباری که یک مرتبه واقع شده است از جهت تقیه است که مبادا ضرر به ایشان رسد با آن که راوی حدیث یک مرتبه غیاث بن ابراهیم است و او سنی است و ظاهرا اسماعیل بن اسحاق نیز چنین باشد چنانکه هر دو روایت فعل حضرت امیر المؤمنین را کرده اند که حضرت صلوات اللّٰه علیه در تکبیر اول دست بر می داشت و بس پس ممکن است بر تقدیر وقوع که حضرت تقیه فرموده باشند چون پیشتر آن کسان این بدعت را گذاشته بودند و حضرت از انکار اصحابش خایف بوده باشد چنانکه خواهد آمد که حضرت امیر المؤمنین اراده فرمودند که بدعت عمر را در نماز تراویح که در جمیع صحاح ایشان هست که عمر گذاشته است برطرف کند و حضرت امام حسن را فرستاد که بدعتست ترک کنید همگی فریاد بر آوردند که وا عمراه حضرت فرمودند که هر چه خواهند بکنند.

و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه

فرمودنـد در خطبه طویلی که اگر من بـدعتهایی که گذاشـته انـد برطرف کنم هر آینه همه از من متفرق خواهند شد مگر قلیلی که مرا شـناخته انـد و فضـیلت مرا از کتاب خـدا دانسـته اند و یکی از آنها تکبیر بر میت است که حضـرت سـید المرسـلین پنج تکبیر بر مؤمن مقرر ساختند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۸

بر منـافق چهـار و ایشـان بواسـطه نفاقی که داشـتند چهار را عمل می کننـد در مؤمن و منافق و اگر چه یک علامت نفاق چهار تکبیر است.

(و روی زراره و محمّد بن مسـلم عن ابی جعفر صـلوات اللَّه علیه انه قال الصّلاه علی المستضعف و الّذی لا یعرف مذهبه یصلّی علی النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله و یدعو (۱) «۱» للمؤمنین و المؤمنات و یقال اللَّهمّ اغفر للّذین تابوا و اتّبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و یقال فی الصّلاه علی من لا یعرف مـذهبه اللَّهمّ انّ هذه النّفس أنت احییتها و أنت امتّها اللَّهمّ ولّها ما تولّت و احشـرها مع من احبّت) و بسـند صحیح از زراره و کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودنـد که نماز بر مستضـعف و بر کسـی که مذهب او را ندانند صـلوات است بر نبی و آل او صـلی اللَّه علیه و آله و دعا می کند از برای مردان مؤمن و زنان مؤمن و بعد از آن می گوید در نماز مستضعف یا هر دو که خداوندا بیامرز کسانی را که توبه کرده باشند از مذهب باطل و از بدیها و متابعت کرده باشند راه ترا که آن مذهب حق است و اعمال صالحه و نگاهدار

ایشان را از عذاب جهنم و در نماز بر کسی که مذهبش را ندانند می گویند بعد از صلوات و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات یا با ما قبل هر چه گذشته است یا همین دعا را که خداونـدا این نفس را تو زنـده گردانیدی در شکم مادر و تو میراندی او را خداوندا و إلی او گردان آن چه را تو لا به او کرده است یعنی اگر شیعه است حضرات ائمه معصومین علیهما السلام را شفیع او گردان و اگر سنی است عمر را و برادرانش را تا با ایشان رود و یا او را بمذهب او گذار از خوب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۹

بد و حشر کن او را با هر که او را دوست می دارد.

و مراد از مستضـعف جمعی اند که حق را نمی دانند از سنیان و شیعیان غیر اثنی عشری و به اندک احسانی یا کلامی از مذهب خود بر می گردند و امامی می شوند و باز اگر احسانی یا کلامی از سنیان بشنوند سنی می شوند.

و این معنی را مشاهـده نمودیم در اکـثر سـنیان بصـره که در شبی اراده کردیم در راه مکه که چون شخصـی فوت شـده بود از جهت او استیجار حـج کنیم قریب به صـد کس آمدند و [ل ع ن] کردند بر ثلاثه و چون دوازده امام را از ایشان می پرسـیدیم بغیر از علی کسـی را نمی دانسـتند تـا آن که بعضـی از اخـوان مؤمنین مرا منع کردنـد که در راه مکه هم چنین تقیه می کنی و حال آن که متوجه آنجایی بعد از آن از آنجا به خیمه خود رفتیم و ظاهر بود که همه سنی بودند.

و در

اخبار معتبره حسنه کالصحیح از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم وارد شده است که فرمودند که مستضعفین جمعی اند که عقل صحیحی ندارند و عقول ایشان مثل عقول اطفال است نه در کفر ثابت قدمند و نه به ایمان هدایت یافته اند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده که إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا. و ترجمه اش این است که مگر ضعفاء العقول از مردان و زنان و اطفال که در کفر ثابت قدم نیستند و هدایتی به ایمان نیافته اند.

و احادیث صحیحه وارد است در آن که هر کس می فهمد که مردمان در دینها اختلاف دارند و این جماعت می گویند که آنها بر باطلند و بجهنم می روند و بر عکس این جماعت مستضعف نیستند و عقل ایشان اقتضا می کند که تفحص حق بکنند.

اما ضعفاء العقول شیعه اثنی عشری پس ایشان را مستضعف نمی گویند هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۰

چند دلیل بر حقیقت مذهب خود را ندانند. و بر این مضمون نیز احادیث بسیار وارد شده است.

و مراد از کسی که مذهبش را ندانند این است که هر گاه شخصی در میان اهل سنت فوت شود و ندانیم که شیعه است یا نه مجهول الحال است اما اگر کسی در امثال این بلاد فوت شود او مجهول نیست بلکه او را دعای مؤمنان می کنیم و اگر شیعه و سنی در هم مرده باشد و خصوص کسی را ندانیم که شیعه کدام است و سنی کدام همه را غسل و حنوط و کفن می کنند و یک نماز بر ایشان می کنند و همین دعای مجهول الحال را می خواند و اگر خواهد دعای

مؤمنان را می خوانـد و بس و دعا از برای مؤمنان می کند و اگر خواهد دعای مؤمنان را می خواند و بس و دعا از برای مؤمنان می کنـد و اگر خواهـد دعای مؤمنان را از جهت مؤمنان می خواند و دعای مستضـعفان را از جهت ایشان و دعای منافقان را از جهت ایشان می خواند تا به همه اخبار عمل کرده باشد.

(و روی صـفوان بن مهران الجمّ ال عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه انّه قـال مـات رجـل من المنافقین فخرج الحسـین بن علیّ صلوات اللَّه علیهما یمشـی فلقی مولی له فقال له إلی این تـذهب فقال افرّ من جنازه هذا المنافق ان أصـلّی علیه فقال له الحسـین صلوات اللَّه علیه قم إلی جنبی فمـا سـمعتنی اقول فقـل مثله قـال فرفع یـدیه و قـال اللّهمّ اخز عبـدک فی عبادک و بلادک اللّهمّ اصـله اشدّ نارک اللّهمّ اذقه حرّ عذابک فانّه کان یوالی اعدائک و یعادی أولیاءک و یبغض اهل بیت نبیّک) و روایت کرده اند از صـفوان شتربان بسـند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که شخصی از منافقان یعنی دشمنان اهل بیت سـید المرسـلین صـلی اللَّه علیهم فوت شد پس حضـرت سید الشهدا علیه السلام به جنازه آن ملعون بیرون رفتند و می رفتند که به خدمت حضرت رسید آزاده کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۱

آن حضرت یا یکی از شیعیان آن حضرت صلوات اللَّه علیه حضرت به او فرمودند که کجا می روی آن شخص گفت از جنازه این منـافق می گریزم که مبـادا حاضـر بـاشم و نماز بایـد کرد پس حضـرت امام حسـین سـلام اللَّه علیه فرمودنـد که پهلوی من بایست هر چه بشنوی که من

می گویم تو همان را بگو پس حضرت دستها برداشتند و دلالت می کند که در تکبیر چهارم دست برداشتن خوب باشد و گفتند خداوندا خوار گردان این بنده را در میان بندگانت و در همه شهرهای خودت، خداوندا او را آتش افروز جهنم گردان به سخت ترین آتشی در گرمی، خداوندا بچشان او را گرمی عذاب را و ظاهرا سهوی در اینجا از کتاب شده است. و آن چه در کلینی و تهذیب و سایر ادعیه است باین عنوانست که: اللّهمّ اصله حرّ نارک اللّهمّ اذقه اشدّ عذابک به درستی که او دوستی می کرد با دشمنان تو و دشمنی می کرد با دوستان تو و دشمن بود اهل بیت پیغمبر ترا صلوات اللّه علیهم.

و احادیث صحیحه وارد شده است که این آیه در شأن ناصبی است که عداوت اهل بیت داشته باشد: عامله ناصبه تصلی نارا حامیه یعنی عبادت می کند و دشمنی با اهل بیت رسول من دارد آتش افروز آتشی خواهد بود که گرمی او را تصور نتوان کرد.

و در احادیث متواتره وارد شده است که اگر جمیع پیغمبران و جمیع اوصیاء پیغمبران و جمیع ملائکه مقربان شفاعت کنند یک ناصبی را حق سبحانه و تعالی شفاعت هیچ یک را قبول نخواهد کرد و این سخن بر تقدیر فرض محال است.

و در احادیث متواتره وارد شده است که دشمنان اهل البیت بوی بهشت نمی شوند. و در احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی نماز کند یا زنا کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۲

مساویست.

و در احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی کسی است که دشمن شیعه باشد از جهت تشیع بلکه همین دشمنی که ائمه اهل البیت را

یا یکی از ایشان را امام نداند کافی است از برای خلود در جهنم.

و در احادیث متواتره وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم فرمودند که اگر کسی هزار سال یا مدت عمر دنیا در حطیم که ما بین رکن و مقام ابراهیم است عبادت کند که شبها بر پا ایستد و روزها روزه گیرد حق سبحانه و تعالی آن را قبول نکند و البته او را بجهنم برد و دائم در عذاب جهنم باشد.

و احتمال نجات در مستضعفین هست به تفضل الهی نه به استحقاق به اعتبار بعضی از اخبار و اکثر علمای شیعه بلکه نقل اجماع نیز کرده اند که غیر اثنی عشری کافر است هر که باشد و مستحق خلود نارند.

و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است و چون کسی ملاحظه صحیح بخاری تنها کند یقین بهم می رساند که ابو بکر و عمر و عثمان دشمن اهل بیت بوده اند و لیکن چون حق سبحانه و تعالی ایشان را کور گردانیده است نمی یابند و همین احادیث فدک کافی است در کفر ایشان که بخاری آن حدیث طولانی را ذکر کرده است زیاده برده موضع یک جا به اعتبار سلوک با سیده نساء عالمیان و یک جا به اعتبار سلوک با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین و هر یک از این حکایات را به سندهای مختلف در مواضع مختلفه ذکر کرده است با آن که آن ملعون شدید العداوه اخبار مدح ایشان را نیز در مواضع مختلفه ذکر کرده است و آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بهترین خلایق است و آن که حضرت فاطمه سیده نساء

عالمیان است و در احادیث هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۳

جا که منافق می گویند غیر اثنی عشری را می خواهند و گاه هست که مراد از آن ناصبی است و در نماز میت که منافق می گویند غیر مستضعف را می خواهند اگر چه ظاهرا عداوت نداشته باشد با اهل بیت.

و احادیث بسیار صحیح و کالصحیح وارد شده است در نماز منافق و مستضعف و در نماز منافق همین لعن وارد شده است و مطلقا تکبیر و دعاهای دیگر وارد نشده است و چون ضرور بوده است تقیه حضرات ائمه علیهم السلام می ایستاده اند و لعن می کرده اند و احوط آنست که اگر کسی مبتلا شود چنین کند که صورت نماز را بفعل آورد و مشغول لعن شود و احادیث مستضعف اکثرش به نحویست که صدوق ذکر کرده است و از آیه که حضرات ائمه معصومین می خوانده اند که: اللّهمّ اغفر للّذین تابوا ظاهر می شود که دعای بر ایشان مشروط است به توبه ایشان در وقت مرگ چون ممکن است که توبه کرده باشند و ما ندانیم و اشعاری دارد به آن که اگر توبه نکرده باشند بر ایشان نفرین باشد بعدم مغفرت و دخول در عذاب جحیم و اللّه تعالی یعلم.

[دعا بر غیر مستبصر در نماز میت]

(و روی عبید اللّه بن علیّ الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال اذا صلّیت علی عدوّ اللّه عزّ و جلّ فقل اللّهمّ انّا لا نعلم الا ـ انّه عدو لک و لرسولک اللّهمّ فاحش قبره نارا و احش جوفه نارا و عجّله إلی النّار فانّه کان یوالی اعدائک و یعادی أولیاءک و یبغض اهل بیت نبیّک اللّهمّ ضیّق علیه قبره فاذا رفع فقل اللّهمّ لا ترفعه و

لا ـ تزکّه و ان کـان مستضـعفا فقل اللّهمّ اغفر للّـذین تابوا و اتّبعوا سبیلک و قهم عـذاب الجحیم فاذا کنت لا تـدری ما حاله فقل اللّهمّ ان کان یحبّ الخیر و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و ان کان المستضـعف منک بسبیل فاستغفر له علی وجه الشّفاعه منک لا علی وجه الولایه) و به اسانید

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۴

صحیحه از عبید اللّه منقولست از حضرت امام ابی عبد اللّه جعفر بن محمد صلوات اللّه علیهما که فرمودند که هر گاه نماز کنی یا دعا و نفرین کنی بر دشمن الهی که آن کسی است که عداوات با اهل بیت داشته باشد چون احادیث متواتره وارد شده است از حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّه علیه و آله که دشمن تو یا علی دشمن من است و دشمن من دشمن خداست پس این دعا را بخوان که خداوندا نمی دانیم از حال او مگر آن که دشمن تست و دشمن رسول تست خداوندا قبرش را پر از آتش گردان، و اندرونش را پر از آتش گردان، و او را به زودی به آتش برسان به درستی که او دوستی می کرد با دشـمنان تو و دشمنی می کرد بـا دوسـتان تـو کـه ائمـه معصومیننـد صـلوات اللّه علیهم و شـیعیان ایشـان و بغض اهـل بیت رسـولت را در دل می داشت، خداوندا قبر را بر او تنگ گردان و چون جنازه را بردارند بگو خداوندا او را رفعت مده یا روح او را به بالا مبر و او را به خوبی یاد مکن.

و اگر میت مستضعف باشد و اعتقادش ضعیف باشد بگو خداوندا بیامرز کسانی را که ایمان به

تو و به رسولت و به اهل بیت رسولت داشته باشند و ایشان را از عذاب جهنم نگاه دار.

و اگر حال میت را نـدانی بگو خداوندا اگر این شـخص دوست می داشت ایمان را و اهل ایمان را یعنی کسانی را که ایمان به ایشان می باید داشت که رسول خدا و ائمه هدی اند صـلوات اللّٰه علیهم یا شـیعیان ایشان پس بیامرز او را و رحم کن بر او و از گناهان او در گذر.

و اگر مستضعف را با تو ربطی باشد مثل خویشی و الفت و هم سایگی پس طلب مغفرت بکن از جهت او بر وجه شفاعت نه بر وجه دوستی چون دوستی خلاف مذهب حرام است پس با او دشمن می باید بود و استغفار می باید کرد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۵

جهت او بعنوان شفاعت که خداوندا عقلش ضعیف بود بی چاره است اگر قابلیت مغفرت دارد بیامرز و الا تو می دانی.

اما کسانی که شعوری داشته باشند مثل علمای اهل سنت ایشان داخل منافقانند و شفاعت ایشان جایز نیست.

و در حسن کالصـحیح از حلبی منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون عبد اللّٰه بن ابی که سر منافقان اهل مدینه بود بجهنم رفت و پسرش مؤمن بود و به خدمت حضرت آمد و گفت یا رسول اللّٰه من می دانم که پدرم از اهل جهنم است و لیکن اگر تو به جنازه او حاضـر نشوی ننگ و عاری عظیم خواهد بود ما را حضرت به جنازه او حاضر شد پس عمر گفت یا رسول اللّٰه آیا حق سبحانه و تعالی ترا نهی نکرده است که بر قبر منافقان نایستی حضرت خاموش شدند دیگر

آن سـردار منافقـان مکه همین عبارت را اعاده کرد حضـرت فرمودنـد که وای بر تو تو چه می دانی که من چه گفتم گفتم که خداونـدا انـدرونش را پر از آتش کن و قبرش را پر از آتش کن پس حضـرت صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودند که عمر باعث شـد که حضـرت رسول اللَّه صـلی اللَّه علیه و آله اظهار کردنـد چیزی را که نمی خواسـتند که اظهار کنند یعنی از جهت خاطر پسـرش و حاصـل جـواب حضـرت این شـد که حـق سـبحانه مرا نهی کرده است از طلب مغفرت نه از حضـور و لعنت چنـانکه فرموده است که: و لاـ تصـل یعنی دعـا مکن هرگز بر احـدی از کفار و منافقین و بر قبر ایشان مایست که اسـتغفار کنی که اگر هفتاد مرتبه استغفار کنی حق سبحانه و تعالی ایشان را نمی آمرزد.

و عامه نیز این حدیث را در صـحاح خود ذکر کرده اند و همیشه کار آن ملعون ایذای آن حضرت بود و غرضش از این گفتن نفی نبوت آن حضرت بود که چون پیغمبر باشی و حال آن که خود نقل می کنی که خدا چنین گفت و خود مخالفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۶

می کنی.

و قاضـی عضد در حکایت دوات و قلم جوابی گفته است از جهت عمر که آن چه عمر گفت از نسـبت هذیان به حضرت سید المرسـلین و نگذاشت که حضـرت چیزی بنویسد که مردمان هرگز گمراه نشوند که اینها سهل است همیشه کار عمر این چنین بـود و راست گفته است که همیشه چنین بـود و جـوابش بـاین بر می گردد که عمر در آن وقت کـافر نشـد همیشه کـافر بود و راست گفته است.

و

سعد بن عبد اللَّه نیز روایت کرده است که به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللَّه علیه رفتم و حضرت صاحب الامر صلوات اللَّه علیه در دامن آن حضرت نشسته بودند و چون مسایل خود را به حضرت عرض کردم حضرت فرمودند که فرزندم صاحب شماست و حضرت صلوات اللَّه علیه در سن دو سالگی بود مسایل خود را از او بپرس پس هر چه پرسیدم جواب فرمودند پس حضرت صاحب الامر صلوات اللَّه علیه فرمودند که چرا آن مسأله ناصبی را نپرسیدی و آن چنان بود که یکی از نواصب که همیشه با او بحثها در امامت می کردم بمن گفت که شما شیعیان همیشه چیزهای باطل می گویید که بطلانش بدیهی است از آن جمله می گویید که ابو بکر و عمر هرگز مسلمان نبودند و ایشان منافق بودند با آن که ایشان در مکه مسلمان شدند و نفاق در مدینه بهم رسید که شمشیر بهم رسید و من از جواب او عاجز شده بودم حضرت فرمودند که چرا در جواب آن ناصبی نگفتی که ایشان طمعا مسلمان شدند بحسب ظاهر چون از یهود و نصاری شنیده بودند که پیغمبر آخر الزمان عالم گیر خواهد شد گفتند که اظهار اسلام کنیم شاید از استیلا ما را بهره باشد پس اسلام مکه منافات با نفاق ایشان ندارد و حکایت طولانی است مجملی که مطلوب بود مذکور شد.

[اگر مرد و زن بودند زن را مقدم می داشتند به جانب قبله]

(و کان علیّ صلوات اللَّه علیه اذا صلّی علی المرأه و الرّجل «۱» قدّم المرأه و اخّر الرجل و اذا صلی علی العبد و الحرّ قدّم العبد و اخّر الحرّ و اذا صلّی علی الکبیر و الصّغیر قدّم الصّغیر

و اخّر الكبير) و بسند كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه منقولست كه هميشه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه كه بر ميت نماز مى كردند و جنازها جمع مى شد و بر همه يك نماز مى كردند اگر مرد و زن بودند زن را مقدم مى داشتند به جانب قبله و مرد را مؤخر مى داشتند از زن و برابر آن حضرت بود و هر گاه نماز بر بنده و آزاد مى كردند آزاد نزد امام بود و بنده در عقب او به جانب قبله و هر گاه نماز بر بزرگ و طفل مى كردند طفل را مقدم مى داشتند به جانب قبله و بالغ را مؤخر مى داشتند به جانب خود.

و آن چه مذكور شد در حل حديث مؤيد آن احاديث بسيار وارد شده است از آن جمله در حديث صحيح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّه عليهما وارد است كه سؤال كردم از آن حضرت كه بر مردان و زنان چگونه نماز بايد كرد حضرت فرمودند كه مردان به جانب امام باشند مقدم بر زنان و همه را در عقب يكديگر صف مى كنند به آن كه اگر ده مرد باشند و ده زن صف مردان را پى در پى يكديگر مى گذارند و ديگر زنان را از عقب مردان يك صف مى كنند.

و ممكن است كه مراد از صف، صفى باشد كه در حديث عمار واقع شده است.

و در دو حديث كالصحيح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليهما وارد شده است قريب بحديث محمد بن مسلم

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۳۸۸

كه مردان به جانب امام باشند و زنان به جانب قبله و

مردان را مقدم می دارند چنانکه در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه. و در حدیث موثق از عمار ساباطی وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که اگر دو مرده یا سه مرده باشد چگونه نماز بر ایشان می کنند حضرت فرمودند که اگر سه یا دو یا ده یا بیشتر باشند بر همه یک نماز می کنند و پنج تکبیر می گویند چنانکه بر یک میت نماز می کنند و چون یک نماز کردند گویا بر همه فردا فردا نماز کرده اند و باین نحو می گذارند که اول میتی را می گذارند و سر میت دیگر را محاذی نشستگاه میت اول می گذارند و سر میت سیم را محاذی نشستگاه میت دویم می گذارند بنحو نردبان تا به آخر و چون این صف را درست کنند امام در میان صف می ایستد و پنج تکبیر می گوید چنانکه بر میت واحد نماز می گذارد پس دیگر پرسیدند که اگر مردان و زنان جمع شوند چه باید کرد حضرت فرمودند که صف مردان را بنحو سابق درست می کنند و بعد از آن سر زن را محاذی نشستگاه مرد آخر می گذارند و سر زن دیگر را محاذی نشستگاه زن اول می گذارند تا زنان نیز بنحو مردان تمام شوند پس در میان صف مردان می ایستد و یک نماز بر همه می کند.

و این حدیث را باین عنوان کلینی رضی اللّٰه عنه روایت کرده است و شیخ در تهذیب و استبصار ذکر کرده است در ترتیب زنان که سر زن دویم را محاذی سر زن اول می گذارند.

و اکثر علما به قانونی که دارند که نظر به کتابی دیگر نمی کنند عمل بروایت شیخ کرده اند و

ظاهرا شیخ از کافی برداشته است.

و احتمال دارد که از کتاب محمد بن احمد اشعری برداشته باشد چنانکه ظاهر آنست که کلینی نیز از آنجا برداشته باشد و هر گاه منقول عنه یکی باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۹

شک نیست که کلینی اثبت است و اعتماد بر او بیش از همه کس است چنانکه بر متتبع ظهورش کالشمس فی رابعه النهار است.

و در جمع مردان با زنان در حدیث صحیح از عبید اللّٰه حلبی منقولست که از حضرت سؤال کردم که بر مرد و زن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که مرد در برابر زن باشد به جانب قبله و سر زن پیش نشستگاه مرد باشد از جانب چپ او یعنی میت مرد چون بر پشت خوابیده است و سر زن محاذی دست چپ امام باشد و سر مرد از جانب دست راست امام باشد و این نحو دور نیست که بهتر باشد چون زنان بر پشت سر امام می افتند اما محاذی مأمومین خواهد بود و از این حیثیت پیش بودن ایشان اولی خواهد بود.

و از این حدیث ظاهر می شود که می باید میت بر پشت خوابیده باشد و سر او محاذی جانب راست امام باشد و حدیث عمار که پیش گذشت و همین حدیث اینجا بلکه ظاهر اخبار بسیار دلالت می کند بر استقبال میت باین عنوان که بر پشت خوابیده باشد و سر او محاذی دست راست امام باشد.

و در حدیث صحیح از زراره و حلبی منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند در امر مرد و زن که جمع شوند چگونه بر ایشان نماز گذارند حضرت فرمودند که مرد در پیش

امام است و زن بعد از او.

و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است در جنازه مردان و اطفال و زنان که فرمودند که مردان در پیش امام باشند و بعد از آن اطفال و بعد از ایشان زنان در پیش قبله و جمعی از علما اطفال را بعد از زنان می گذارند چون زنان اشرفند به اعتبار آن که که مکلفند و بعضی اطفال شش ساله را که نماز بر ایشان واجبست به اعتقاد ایشان مقدم می دارند بر زنان و بیش از شش سال را مؤخر می دارند و لیکن چون نص وارد است استنباط باطل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۰

است.

مع هذا ظاهر نیست که پیش و پس به اعتبار اشرفیت باشد و بر تقدیر تسلیم شاید رعایت ستر زنان اولی باشد و حدیث متن دلالت کرد بر آن که هر دویی که از قبیل هم باشند تقدم دارند به آن که مردان بر زنان و آزاد بر بنده و کبیر بر صغیر و دو احتمال داشت یکی تقدم به جانب قبله و دیگر تقدم به جانب امام اما اگر همه جمع شوند بغیر از حدیث موثق حدیثی دیگر بخاطر ندارم و لیکن جمعی از علما خنثی را مقدم می دارند بر زن و در عبد و خنثی دور نیست که مخیر باشند چون هر یک شرفی دارند و هر دو مقدمند بر زن و دور نیست که مقدم باشند بر صبی و خلافی نیست که این تقدمها بر سبیل استحبابست چنانکه خواهد آمد.

(و روی هشام ابن سالم عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال لا باس بان یقدّم الرّجل و

تـؤخّر المرأه و تقـدّم المرأه و يـؤخّر الرّجـل يعنى فى الصّلاه على الميّت) و به اسانيـد صـحيحه و حسـنه از هشـام منقولست كه حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه عليه فرمودنـد كه باكى نيست كه مقـدم دارند مرد را به جانب امام يا قبله و تاخير كنند زن را از امـام يـا قبله و مقـدم دارنـد زن را بهر دو معنى و مؤخر دارنـد مرد را بهر دو معنى يعنى در نمـاز بر ميت و جمله يعنى ظاهرا كلام هشام باشد چون شيخ طوسـى اين حديث را صـحيحا روايت كرده است از كتاب على بن بابويه و احتمال غير او از رواه نيز هست و اكثر علما اين حديث را دليل عدم وجوب ساخته اند.

و ظاهر اين حـديث آنست كه مسـتحب هم نباشد چون اگر تقديم مرد سـنت باشد به نحوى كه از احاديث صـحيحه ظاهر شـد مناسب اين بود كه بگوينـد باكى نيست بتقدم زن و تاخر مرد و در اين صورت ظاهر مى شد عدم وجوب و اسـتحباب باقى مى بود.

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۳۹۱

اما اين عبارت بحسب ظاهر دلالت مى كنـد كه هر دو مساوى باشـد بلكه تقـديم مرد مرجوح باشـد و ممكن است كه مراد اين باشـد كه اسـتحباب بهر دو نحو متحقق مى شود به آن كه مرد را به جـانب قبله گذارنـد و رعايت شـرف قبله كننـد و بر عكس رعايت اشـرفيت قرب امام و تستّر زن و به نيت مختلف شود و ممكن است كه نسـخه او تقـدم المرأه باشد چنانكه در بعضـى از نسخ فقيه او واقع است و بنا بر اين راوى شك دارد كه حضرت اين عبارت را گفته است

یا آن عبارت را.

و ممکن است که در واقع بایـد که مرد به جـانب قبله باشـد و زن به جـانب امـام چنانکه صـریح صـحیح حلبی و ظاهر حـدیث حضـرت امیر المؤمنین و ظاهر موثقه عبـد الرحمن بن ابی عبـد اللّٰه که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه از جنازه های مردان و زنان هر گاه جمع شونـد حضـرت فرمودند که در کتاب حضـرت امیر المؤمنین وارد شده اسـت که مردان را مقـدم می دارنـد. و ظاهر تقـدیم آنست که به جانب قبله باشد و چون این حکم مخالف مذهب سـنیان است چون همه ایشان مرد را به جانب امام می گذارند مگر حسن بصـری که او مرد را به جانب قبله می گذارد بنا بر این حضرت فرمودند که در کتـاب علی چنین است پس بنـا بر این اخبـار سـابقه محمـول بر تقیه باشـد و این نحـو که می خواهی چنین بگـذار و می خواهی چنین بگذار نیز نحویست از تقیه که مماشاتی با عامه واقع می شود و اکثر به همین راضـی می شوند که نگویند مذهب ایشان بالکلیه باطل است خصوصا هر گاه حسن بصـری که از صـحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است با ما باشد آن چه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود اینست.

و مشـهور استـحباب تقـدم مرد است به جـانب امـام و چون این امر واجب نیست سـهل است و اللّٰه تعالی یعلم و الحمـد للّه رب العالمین که در این بلادکم واقع می شود که چنین اجتماعی واقع شود و لیکن در بلاد روم شایع است طاعون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۲

و این قسم اجتماعات در طاعون دست بهم می دهد.

(و افضل المواضع فی الصّلاه

على الميّت الصّف الاخير و العلّه فی ذلک انّ النّساء کنّ یختلطن بالرّجال فی الصّلاه علی الجنائز فقال النّبی صلی اللَّه علیه و آله افضل المواضع فی الصّلاه علی المیّت الصّف الاخیر فتاخّرن إلى الصّف الاخير «۱» فبقی فضله على ما ذکره صلّی اللَّه علیه و آله) و بهترین جاها در نماز بر میت صف آخر است و علتش این است که مردان مخلوط می شدند به زنان در نماز جنازه پس حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که بهترین صفها در نماز بر میت صف آخر است پس زنان به صف آخر رفتند پس چون بر زبان مبارک آن حضرت چنین جاری شد که مطلق فرمودند هر چند از جهت زنان فرمودند فضیلتش مطلق ماند به آن که جبرئیل گفت که حق سبحانه و تعالی چنین مقرر ساخت و یا بحسب تفویضی که به آن حضرت شده بود چنین شد.

و ممکن است که در آن وقت حق سبحانه و تعالی بر زبان آن حضرت چنین جاری ساخته باشد و حضرت می دانست که از جانب اللَّه تعالی شده است فضل آن را مطلق گذاشت.

و ممکن است که فضیلتش نسبت به زنان مانده باشد و این علت بیان فضیلت صف اخیر باشد نسبت به ایشان.

و لیکن در کافی و تهذیب و علل این حدیث منقولست از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که بهترین صفها در نماز صف پیش است و بهترین صفها

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: **۳۹۳**

در جنازها صف آخر است پرسیدند یا رسول اللَّه چرا چنین شده است؟

حضرت فرمودند که از جهت

مستور بودن زنان چنین شده است.

و ظاهرا مستند صدوق همین حدیث باشد چنانکه در علل ذکر کرده است و جزو اول حدیث تا علت عبارت فقه رضویست و در آنجا علت را ذکر نکرده است.

و بعضی از علما در این حدیث و حدیث هشام بن سالم عکس آن چه مذکور شد حل کرده اند به آن که مراد از حدیث هشام این باشد که باکی نیست که مرد را مقدم دارند که پیش نماز باشد هر چند وارث زنان باشند و زنان را مؤخر دارند به آن که از سر حق خود بگذرند یا امام اصل که حاضر شود ایشان را مؤخر دارد و بر عکس اگر چه ولی مرد باشد زن را مقدم دارند چنانکه در نماز بر دختر حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله گذشت که با آن که ولایت از حضرت بود به حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها داد و خود را مؤخر کردند.

و در حدیث سکونی عکس آن چه مذکور شد که حضرت فرمودند که صف تابوتهای زنان پس باشد تا مستور باشند نه صف نماز گذارندگان و این هر دو بر خلاف ظاهر است خصوصا اول و این تأویل بنا بر این کرده اند که دفع اشکالهای سابق بشود اشکالهای دیگری بهم می رسد با ارتکاب خلاف ظاهر بسیار و تاویلاتی که کرده شد بسیار بر خلاف ظاهر نیست و اللَّه تعالی یعلم.

[هر گاه شخصی را دعوت کنند به ضیافتی و یا به امور میت بخواند اجابت رفتن به جنازه کند]

(و اذا دعی الرّجل إلی ولیمه و إلی جنازه اجاب إلی الجنازه لأنّها تذکّر امر الآخره و یدع الولیمه فانّها تذکّر الدّنیا) و هر گاه شخصی را شخصی دعوت کند به ضیافتی از ضیافات مستحبه یا مطلق ضیافت

و شخصـی دیگر او را بواسـطه امور میت بخوانـد از غسل و کفن و نماز و دفن اجابت رفتن به جنازه کنـد زیرا که جنازه مذکر احوال آخرتست و ولیمه مذکور امور دنیاست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۴

مثل عروسـی و خانه نو خریـدن و امثال اینها که خواهد آمد قطع نظر از آن که واجب کفائی است و از اینجا ظاهر می شود که اگر جمعی متوجه امور میت شوند لازم نباشد رفتن دیگران.

و در این مسأله خلافی هست بعضـی را اعتقاد آنست که تا علم شرعی بهم نرساند که جمیع واجبات را کرده اند از دیگران که شنیـده انـد موت را ساقط نمی شود و بعضـی کـافی می داننـد که ظن داشـته باشـد که این جمعی که می رونـد قیام باین امور خواهنـد کرد و دغـدغه عظیم می شود اما حیله که سـبب عـدم لزوم باشـد آنست که اگر کسـی خبر دهـد بموت شخصـی علم بموت آن شخص بهم نمی رسد.

و ممکن است که این حـدیث را حمل بر آن کنیم که چون ثابت نشـده است می توانـد به ضـیافت رفتن و لیکن رفتن به جنازه اولی است و اکثر اوقات علم عادی بهم می رسد با انضمام قراین و خود را فریب می دهند در این حیلها و شک نیست که رفتن به جنازه احوط و اولی است و این مضمون حدیث سکونی است و علما همه عمل کرده اند باین حدیث چون مؤیدش احادیث بسیار هست و خواهد آمد.

(و قـال النّبیّ صـلّی اللَّه علیه و آله اذا دعیتم إلی الجنـائز فأسـرعوا و اذا دعیتم إلی العرائس فابطئوا) و منقولست که آن حضـرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر گاه شما را به تجهیز

میت و یا به تشییع جنازه بخوانند زود بروید یعنی چیزی را مانع آن مسازید و بروید یا در رفتن بشتاب بروید که مبادا تا رفتن شما او را برداشته باشند و هر گاه شما را به عروسیها بخوانند دیر بروید یعنی تا ممکن باشد عذر بخواهید چون غالب اوقات زینتها می کنند و ایشان ندارند مجملا- علت سابقه کافی است که مذکّر امر دنیاست و جنائز مذکر احوال مردن و ما بعد الموتست.

[نماز مکن بر جنازه در کفش عجمی یعنی در نعل عربی که پشت پا را نمی پوشاند خوبست]

(و قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ لا تصلّ علی الجنازه بنعل حذو و لا تجعل میتین علی جنازه و قال اذا صلّی رجلان علی جنازه قام احدهما خلف الامام و لم یقم بیمینه و قال اذا اجتمع جنازه رجل و امرأه و غلام و مملوک فقدّم المرأه إلی القبله و اجعل المملوک بعدها و اجعل الغلام بعد المملوک و اجعل الرّجل بعد الغلام ممّا یلی الامام و یقف الامام خلف الرّجل فیصلّی علیهم جمیعا صلاه واحده) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که نماز مکن بر جنازه در کفش عجمی یعنی در نعل عربی که پشت پا را نمی پوشاند خوبست.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که با کفش عجمی نماز نکنند و باکی نیست موزه پوشیدن و با موزه نماز جنازه کردن و اکثر علما گفته اند پا برهنه بهتر است تا سبب خشوع شود و دعای او مستجاب گردد و دو میت را در یک تابوت مگذار.

و در مکاتبه صحیحه صفار واقع است که نوشتم به

خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه که آیا جایز است دو میت را در یک جنازه بردارند در جائی که ضرور شود و مردم نباشند و مرد و زن را در یک تابوت بر می توان داشتن و یک نماز بر هر دو کردن حضرت فرمودند که مرد و زن را در یک تابوت بر نمی توان داشت.

و این حدیث اشعاری دارد که اگر ضرورت نباشد نتوان کرد و اگر چه در کلام سایل است اما تقریر حضرت حجت است و ظاهرا حدیثی به او رسیده باشد که مکروهست.

و این حدیث دلالت می کند که کراهت مرد و زن بیشتر باشد و احوط آنست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۶

با هم بر ندارند و دیگر نوشته بود که هر گاه دو کس نماز کنند بر جنازه یکی در عقب دیگری بایستد و در دست راست او نایستد مثل نمازهای دیگر که در آنها در دست راست می ایستد مأموم استحبابا و حدیث یسع در این باب گذشت.

و صدوق در حدیث قوی از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه نیز روایت کرده است در جمله هفتاد و سه خصلت احکام خاصه زنان که با مرد شریک نیستند در آن احکام و در فقه رضوی مذکور است از و قال اذا صلّی تا صلاه واحده و در آنجا بجنبه است و خلف الرّجل فی وسطه است و چون صدوق اعتقاد به وسط ندارد انداخته است فی وسطه را و در بعضی از نسخ و لم یقم بجنبه عوض بیمینه واقع است یعنی در پهلوی او نایستد و مراد دست راستست چنانکه خواهد آمد و گفته بود که

هر گاه جمیع شود جنازه مردی و زنی و پسر بالغی یا قریب به بلوغی و بنده پس زن را به جانب قبله پیشتر از همه بگذار و بنده را بعد از او بگذار و پسر را بعد از او و مرد را بعد از پسر قریب به امام و امام از عقب مرد بایستد و بر همه یک نماز بکند و گذشت.

[بی وضو نماز میت می توان کرد]

(و سال یونس بن یعقوب ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الجنازه یصلّی علیها علی غیر وضوء فقال نعم انّما هو تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل کما تکبّر و تسبّح فی بیتک) و در حدیث قوی مرویست و شیخان در موثق کالصحیح روایت کرده اند از یونس که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا بی وضو نماز میت می توان کرد حضرت فرمودند که بلی نماز میت بمنزله تکبیر است یا مشتمل است بر تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل چنانکه تکبیر و تسبیح می گویی در خانه خودت و در کافی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۷

تهذیب هست علی غیر وضوء یعنی بی وضو ذکر جایز است و این نماز بمنزله ذکر است.

و از این حدیث ظاهر می شود که نماز حقیقی نیست و اگر پوست غیر مأکول اللحم پوشیده باشد یا جامه اش نجس باشد نماز می تواند کرد بر میت و بعضی گفته اند که شاید این علت از جهت عدم وضو باشد و بس و احوط این قولست اگر چه اول اظهر است.

(و فی خبر اخر انّه یتیمّم ان احبّ) و در حدیثی دیگر واقع شده است که اگر خواهد تیمم کند و این حدیث را ندیده ام باین

عنوان بلکه احادیث وارد شده است که تیمم می کند مثل حدیث حسن کالصحیح که مرویست از حلبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردند از شخصی که دریابد جنازه را و وضو نداشته باشد و اگر می رود که وضو بسازد نمازش فوت می شود و مردم نماز می کنند و دیگر نماز نمی تواند کرد حضرت فرمودند که تیمم می کند و نماز می کند.

و در حدیث کالصحیح از عبد الحمید منقولست که به خدمت حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه عرض نمودم که جنازه حاضر می شود و من وضو ندارم اگر می روم که وضو بسازم نماز فوت می شود آیا می توانم که بی وضو نماز کنم حضرت فرمودند که با طهارت باشد محبوبتر است بسوی من.

و در حدیث موثق از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که جنازه بر او بگذرد و بی وضو باشد چه کند؟ حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که دست خود را بر دیوار خشت می زند و تیمم می کند.

و ظاهرا تیمم مستحب باشد زیرا که در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از یکی از صادقین صلوات اللّه علیهما که از آن حضرت سؤال کردم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۸

هر گاه شخصی به جنازه رسد ناگاه و بی وضو باشد حضرت فرمودند که با ایشان تکبیر بگوید اگر چه حمل بر تعذر تیمم می توان کرد و لیکن چون حضرت تیمم را نفرمودند دلیل عدم وجوبست.

[حایض نماز جنازه می تواند کرد]

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّ الحائض تصلّی علی الجنازه و لا تصف معهم) و بسند قوی کالصحیح و شیخان در حسن کالصحیح از محمد بن

مسلم روایت کرده اند که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه که حایض نماز جنازه می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی و لکن جدا بایستد و با مردان نایستد و به همین عنوان در موثق کالصحیح از عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست.

(و فی روایه سماعه بن مهران عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه فی الطّامث اذا حضرت الجنازه تتیمّم و تصلّی علیها و تقوم وحدها بارزه من الصّف یعنی انّها تقف ناحیه و لا تختلط بالرّجال و الجنب اذا قدّم للصّلاه علی الجنازه تیمّم «۱» و صلّی علیها) و در روایت موثق کالصحیح از سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که حایض هر گاه به جنازه حاضر شود تیمم می کند و نماز میت می کند و لیکن جدا می ایستد از صف به تنهایی و ظاهرا حدیث سماعه همین است و باقی از صدوق است که می گوید مقصود حضرت در این احادیث آنست که گوشه می ایستد و مخلوط نمی شود با مردان چون این حدیث مطلق است و احادیث سابقه مقید است این حدیث را حمل بر آن احادیث می باید کرد.

و لیکن اکثر علما این حدیث را بر اطلاق خود گذاشته اند و گفته اند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۹

زنان بر جنازه نماز کنند حایض از ایشان جدا می شود و در صفی جدا می ایستد اگر حایض و نفسایی دیگر بوده باشد با او می ایستند و الا تنها می ایستد بلکه علما احادیث سابقه را نیز حمل بر این کرده اند و ضمیر مذکر را در معهم حمل بر تغلیب کرده اند که اگر زنان و مردان نیز باشند حایض جدا

می ایستد از همه و شک نیست که هر دو احتمال هست اگر چه قول علما ظاهرتر است در حدیث سماعه و منافات میان احادیث نیست چون سنت است که در صف مردان نایستد و در صف زنان نیز نایستد و این نحو عمل کردن احوط است در عمل نه در فتوی.

و صدوق گفته است که هر گاه جنب را مقدم دارند که امامت کند بر جنازه تیمم کند و امامت کند و این مضمون فقه رضویست و لیکن در آنجا مذکور است که تیمم کند یا وضو بسازد و دو سند کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که حایض نماز بر جنازه می کند زیرا که در نماز جنازه رکوع و سجود نیست و جنب تیمم می کند و نماز بر جنازه می کند.

و در حدیث کالصحیح نیز وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند که حایض نماز بر جنازه می کند حضرت فرمودند که بلی و با ایشان نمی ایستد و جنب نماز بر جنازه می کند.

[چون میت را به نزدیک قبر آوری پس به ناگاه او را داخل قبر مکن]

(و اذا حمل المیّت إلی قبره فلا یفجأ به «۱» للقبر لأنّ للقبر أهوالا عظیمه و یتعوّذ حامله باللّه من هول المطّلع و یضعه قرب «۲» شفیر القبر و یصبر علیه هنیئه ثمّ یقدّمه قلیلا و یصبر علیه هنیئه لیأخذ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۰

أهبته ثمّ یقدّمه إلی شفیر القبر) و صدوق در علل ذکر کرده است بعد از حدیث محمد بن عجلان که خواهد آمد. و روی فی حدیث الخ یعنی در حدیثی دیگر وارد شده است که چون میت را به نزدیک قبر آوری پس به ناگاه او را

داخـل قـبر مكن و بنـا بر حـديث پس كـار را بر او گران و سـنگين مكن كه فى الحـال او را در قـبر آورى به درستى كه قبر را ترسهاى عظيم هست و مى بايد كه شخصى كه ميت را داخل قبر مى كند او را در پناه حق سبحانه و تعالى در آورد از هول آن چه مشـرفست بر آن از احوال هائله آن نشأه و بعضـى مطلع را بكسر خوانده اند يعنى ترس آن كه حق سبحانه و تعالى بر اسرار او مطلع بوده است و فرشـتگان نويسـندگان عمل نيز بر آن اطلاع داشـته انـد و در قبر رسوا خواهـد شد و مطلع بفتح شامل همه هست و چون نزديـك قبر مى رسانـد جنـازه را بر زمين مى گـذارد و انـدك زمـانى صبر مى كنـد تـا اسـتعداد دخول را بگيرد چنانكه بسـيار است كه شخص را به نزد ظالمى قهار مى برند از خوف لال مى شود و اگر اندك زمانى صبر كرد و مرتبه مرتبه مى رود بر او نمى نمايد و هر چند روح از بدن مفارقت كرده است و روح حيوانى مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بـدن بـالكليه زائـل نشـده است و خوف ضـغط قبر و سؤال منكر و نكير و رومـان فتـان قبور و عـذاب برزخ هست چنـانكه گذشت با آن كه از جهت ديگران نيز عبرتست كه تفكر كنند كه چنين واقعه در پيش دارند ديگر پيشتر مى برند تا كنار قبر.

و در حديث حسن از يونس منقول است كه گفت حديثى از حضرت امام موسى كاظم عليه السلام شنيده ام كه در هر خانه كه به خاطرم مى رسد آن خانه با وسعتش بر من

تنـگ می شود و آن آنست که فرمودنـد که چون میت را به کنـار قبر بری ساعتی او را مهلت ده تا اسـتعداد سؤال منکر و نکیر بکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۱

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند که سزاوار آنست که میت را نزدیک قبر انـدک زمانی بگذارند و بعد از آن به قبر در آوردند و سـنتست که هر که داخل قبر شود سـر را برهنه کند و پا را برهنه کند و بندهای بسـته را بگشاید و ردا را از دوش بیندازد و مصنف در کتب دیگر اینها را ذکر کرده است که واجبست و در اینجا سهو کرده است.

و در حدیث حسن کالصـحیح و صـحیح از علی بن یقطین منقولست که گفت از حضـرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که فرمودند که داخل قبر مشو با عمامه و کلاه و کفش و طیلسان که جامه بارانی است و بالا پوشی است مثل یاپونچی و بندها را بگشا که به این ها سـنت حضـرت سـید المرسلین صلی اللّه علیه و آله جاری شده است و پناه گیرد به خداوند عالمیان از شر شیطان و بعد از آن سوره حمد، و قل اعوذ برب الناس، و قل اعوذ برب الفلق، و قل هو اللّه احد و آیه الکرسـی را بخواند و اگر تواند روی میت را بگشاید و خدّ راست روی او را به خاک گذارد و تلقین کند میت را بشـهادتین و اقرار بائمه معصومین را به خاطرش بیاورد که متذکر باشد در وقت سؤال منکر و نکیر و جواب ایشان را تواند گفت.

و در

حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که سزاوار نیست احدی را که داخل قبر شود با نعلین و موزه و عمـامه و ردا و کلاه و دیگر فرمودنـد که داخل قبر مشو با عمامه و کلاه و ردا و کفش و بنـدها را بگشا پرسـیدند که با موزه می توان رفت در قبر حضـرت فرمودنـد که اگر ضـرورتی یا تقیه باشـد می توان پوشـید. و احادیث دیگر بر این مضـمون وارد شده است و بعضی خواهد آمد.

[ولی هر که را خواست داخل قبر می فرستد]

(و یـدخله القبر من یـامره ولیّ المیّت ان شـاء شـفعا و ان شاء وترا) و در حـدیث صـحیح از زراره منقولست که از حضـرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۲

صلوات اللّٰه علیه پرسـید که چنـد کسـرا داخل قبر می بایـد کرد حضـرت فرمودنـد که اختیار با ولی میت است یعنی وارث اگر خواهد جفت داخل کند و اگر خواهد طاق.

و در حـدیث اول طاق است و فایـده تقـدیم آنست که هر چه را اول می گویند آن بهتر است و این عبارت فقه رضوی است با دعایی که بلا فاصله مذکور خواهد شد.

و غرض از ادخال ولی آنست که ولی شخصی را داخل قبر کند که عارف باشد به مسایل و قرائت و تلقین میت به آن که شیعه باشد و اگر قبر فراخ باشد سه کس بهتر است که مدد کنند که به همواری او را در قبر در آورند یکی سر را بگیرد و یکی سینه را و یکی پائین تنه را و اگر به سه کس نگنجد دو کس و یک کس نیز کافی است هر گاه مدد از خارج قبر به او

رسد.

و در اخبار کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد شده است که پسر داخل قبر پدر می تواند شد امام پدر داخل قبر پسر نمی تواند شد مبادا تاب نیاورد و کاری بکند که اجرش ضایع شود.

[چون نظرش به قبر افتد این دعا بخواند]

(و یقال عند النّظر إلی القبر اللّهمّ اجعلها روضه من ریاض الجنّه و لا تجعلها حفره من حفر النّار «۱») و چون نظرش به قبر افتد این دعا بخواند و ترجمه اش اینست که خداوندا بگردان این حفره را یا قبر را و تانیث ضمیر به اعتبار روضه است باغی از باغهای بهشت و مگردان این حفره را کوی از کوهای دوزخ چنانکه مرویست از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که قبر مؤمن روضه ایست از ریاض بهشت و قبر کافر کویست از کوهای جهنم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۳

و مراد از قبر عالم برزخ است و آن ما بین دنیا و آخرتست و ممکن است که اجزای بدن میت را شعوری باشد و نهایت سرور و نهایت الم داشته باشد و ما ندانیم چنانکه هر گاه شخصی در خواب باشد در بهترین جاها خوابهای موحش می بیند و او در نهایت الم است و ما خبر نداریم بلکه در بیداری قولنج و درد دندان دارد و ما خبر از درد او نداریم مستبعد نیست که در هر جزوی حق سبحانه و تعالی دردها قرار دهد و کسی بر آن مطلع نباشد.

[حد قبر تا ترقوه است]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه حدّ القبر إلی التّرقوه و قال بعضهم إلی الثّديين و قال بعضهم قامه الرّجل حتّی یمدّ الثّوب علی رأس من فی القبر و امّا اللّحد فانّه یوسّع بقدر ما یمکن الجلوس فیه) و بسند صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از مشایخ او منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حد قبر تا چنبر گردنست به آدمی که قامت وسط داشته باشد و

بعضی گفته اند که تا پستانهاست و بعضی گفته اند که قدر قامت مرد است به مقداری که اگر جامه بر قبر کشند سر پیدا نباشد و اما لحد را چنان می باید کندن که ممکن باشد در آنجا نشستن.

و این عبارت محتمل است که حضرت آن را فرموده باشند و مراد این باشد که سنیان برای خود این گفتگوها می کنند اما آن چه حق است و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرموده است آنست که من گفتم.

و این نحو کلام وقتی از ایشان صادر می شود که سنی حاضر باشد چنانکه اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان بواسطه شنیدن حدیث در مجلس ایشان می بوده اند.

و احتمال دارد که سخن ابن ابی عمیر باشد که راوی او به نحوی که از او شنیده است نقل کرده است و علی ای حال ظاهرش آنست که آن دو قول باطل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۴

باشد و ممکن است که مراد راوی از بعض معصوم باشد یعنی احادیث باین دو نحو نیز واقع شده است.

و بنا بر این اختلاف حدیث یا به اعتبار آنست که اقل مراتب تا پستان است و وسط تا چنبر گردنست و نهایتش تا قامت است یا اختلاف به اعتبار زمینهاست در سستی و سختی چون غرض از دفن دو چیز است یکی آن که بوی میت ظاهر نشود که سبب نفرت مردم شود از میت و دویم آن که درندگان او را نخورند و اگر زمین سخت باشد یا درنده کم باشد کو کردن بسیار در کار نیست و اگر زمین سست باشد لازم است و اللّٰه تعالی یعلم.

و لحد آنست که از پهلوی قبر از

جانب قبله قبر را كو مى كنند و به اندرون مى روند از زمين از جانب قبله كه آسان باشد خشت چيدن كه خاك بر ميت ريخته نشود و لحد سنت است و اگر زمين سست باشد و ميت فربه باشد و نتوان لحد كندن شق مى كنند قبر را به آن كه از ميان قبر كو مى كنند به قدرى كه چون ميت را در آنجا گذارند آجر بزرگ بر بالاى او بيندازند كه خاك به اندرون قبر نرود.

و در حديث كالصحيح وارد است كه از جهت حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله لحد كندند. و از جهت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه شق كردند بنا بر وصيت آن حضرت چون آن حضرت فربه بودند.

و سكونى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه روايت كرده است كه حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله فرمودند كه قبر را بيشتر از سه گز دست به زير نروند و غالب آنست كه تا گردن سه گز مى باشد متوسط القامه را كه شش وجب باشد و سر يك وجب كه مجموع قامت هفت شبر باشد و خواهد آمد كه مدار قامت هفت شبر است.

[تجويز فرمودند كه فرش كنند قبر را به چوب ساج]

(و قد روى عن ابى الحسن الثّالث صلوات اللَّه عليه اطلاق فى ان

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۴۰۵

يفرش القبر بالسّاج و يطبّق على الميّت السّاج) و بسند كالصحيح منقولست از حضرت امام على نقى صلوات اللَّه عليه كه آن حضرت تجويز فرمودند كه فرش كنند قبر را به چوب ساج كه از قبيل چوب شمشاد است و هم چنين بعوض خشت و آجر در لحد و شق چوب ساج بيندازند و ليكن

تجویز حضرت بنا بر ضرورت واقع شده است نه مطلقا زیرا که علی بن بلال عرضه به خدمت آن حضرت صلوات اللّه علیه نوشت که بسیار است که مردم ما می میرند و زمینهای ما نم دارد چون در شط فرات واقع است آیا جایز است که فرش قبر را بساج کنند یا پوشش لحد را بساج کنند حضرت فرمودند بخط مبارک خود که جایز است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه خشت چیدند بر قبر حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله از حضرت پرسیدند که اگر آجر بچینند ضرر دارد به میت حضرت فرمودند که نه. و از این حدیث ظاهر می شود که خشت بهتر است و آجر جایز است.

[هر چیزی را دریست و در قبر از پیش پاهای میت است]

(لکلّ شی ء باب و باب القبر عند رجلی المیّت) و در حدیث موثق عمار است که روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر چیزی را دریست و در قبر از پیش پاهای میت است.

و از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله منقولست که هر خانه را دریست و در قبر از پیش پاهای میت است پس بنا بر این در وقت داخل شدن و بیرون آمدن از پیش پا سنت است که داخل شود و بیرون آید چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که خانه ها را از درهای آنها داخل شوید و مبالغه بیشتر است در وقت بیرون آمدن که البته از پیش پا بیرون آید و از طرفی دیگر بیرون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۶

نیاید.

چنانکه در روایت قوی

از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه روایت شده است که هر که داخل قبر شود بیرون نیاید مگر از پیش پاهای میت و نکته گفته اند که در وقت داخل شدن هنوز میت را به قبر نبرده اند و در وقت بیرون آمدن خاک می ریزد اگر بر پای میت ریخته شود بهتر از آنست که بر سر و روی میت ریخته شود.

[زن را به عرض می گیرند از پیش لحد که پیش قبله است]

(و المرأه تؤخذ بالعرض من قبل اللّحد و یقف زوجها فی موضع یتناول ورکها و یؤخذ الرّجل من قبل رجلیه یسلّ سلّا) و زن را به عرض می گیرند از پیش لحد که پیش قبله است و سرازیر نمی کنند مثل مرد و شوهرش نزدیک ران او می ایستد که زن را بگیرد و شخصی دیگر بالاـ تنه میت را می گیرد و مرد را از پیش پای قبر داخل می کنند باین نحو که از تابوت به همواری بیرون می آورند و سر او را به زیر می کنند مثل روزی که داخل دنیا شده است از شکم مادر.

و این عبارت عبارت فقه رضویست و مضمون حدیث موثق زید بن علی است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه. و در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه نیز وارد است و عمل اصحاب بر این است.

و در حدیث قوی سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که سنت جاری شده است از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که زن را در قبر در نیاورد مگر کسی که در حال حیات محرم او بوده است و در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که

شوهر اولی است بزن خود تا او را در قبر می آورد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۷

و در حدیث كالصحیح جابر از حضرت امام محمد باقر و حدیث موثق وارد است كه شوهر نزد ران میت می ایستد كه او را به قبر در آورد و كسی در این احكام خلاف نكرده است كه اولی است.

و لیكن خلافست در آن كه آیا واجبست كه محرم زن را دفن كند یا سنت و اولی آنست كه تا محرم باشد و اگر چه زنان باشند ایشان دفن كنند و الا مرد پیر صالح و الا جوان صالح و الا مرد پیر غیر صالح یا خصی چنانكه علما ذكر كرده اند و اللّٰه تعالی یعلم.

[چون داخل قبر شوی كه میتی را به قبر در آوری بخوان سوره حمد و دعاهای دیگر را]

(و قال ابی رحمه اللّٰه فی رسالته إلیّ اذا دخلت القبر فاقرأ امّ الكتاب و المعوّذتین و آیه الكرسیّ فاذا تناولت المیّت فقل بسم اللّٰه و باللّٰه و علی ملّه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ثمّ ضعفه فی لحده علی یمینه مستقبل القبله و حلّ عقد كفنه وضع خدّه علی التّراب و قل اللّٰهمّ جاف الارض عن جنبیه و اصعد إلیك روحه و لقّه منك رضوانا) و پدرم رحمه اللّٰه در رساله كه بمن نوشته و فرستاده بود ذكر كرده بود كه چون داخل قبر شوی كه میتی را به قبر در آوری پس بخوان سوره حمد را كه مسمی است به ام الكتاب یعنی اصل قرآن است و هر چه حق سبحانه و تعالی در جمیع قرآن ذكر كرده است در این سوره به آن اشاره فرموده یا همه در این سوره هست و لیكن بغیر از ائمه معصومین كسی بر آن اطلاع ندارد

چنانکه در احادیث وارد شده و تفصیلش إن شاء اللّه در تفسیر قرآن مذکور خواهد شد.

و معوذتین را بخوان که آن سوره قل اعوذ برب الفلق، و قل اعوذ برب الناس است و از این جهت آن را معوذتین می گویند که این دو سوره قاری و حامل خود را در پناه الهی در می آوردند از بلاهای دنیا و آخرت.

و آیه الکرسی را بخوان و باین اعتبار او را آیه الکرسی می گویند که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۸

سبحانه و تعالی در آن آیه وصف کرسی کرده است و تفصیل آن را در شرح صحیفه کامله بیان کرده ام و تا و هو العلی العظیم از آیه الکرسی است و هر جا اطلاق می کنند همین قدر می خواهند و هر گاه که مراد از آن تا هم فیها خالدون است بیان می کنند.

پس چون میت را بگیری که داخل قبر کنی بگو استعانت و یاوری می جویم از خداوند عالمیان یا از اسم الهی و استعانت می جویم از ذات مقدس او یا معنیش اینست که استعانت می جویم از او و چگونه نجویم که همه کارها بلکه وجود و حیات و بقای من به اوست.

و دفن می کنم میت را بر نحوی که در ملت سید المرسلین است و فرموده اوست صلی اللّه علیه و آله پس میت را در لحد بخوابان بر دست راست او رو بقبله و بندهای کفن او را بگشا و پیش روی او را بر خاک گذار و بگو خداوندا دور کن زمین را از پهلوهای او که ضغطه و فشارش قبر بر او واقع نشود یا بدن او را نیز در راحت بدار و روح او را

با علی علیین برو خشنودی خود را به استقبال او فرست.

و جمیع آن چه علی ذکر کرده است در فقه رضوی مذکور است و ظاهرش اینست که این سورها را پیش از ادخال میت در قبر می خواند و احادیث بسیار دلالت می کنند بر آن که اینها را بعد از دخول و خوابانیدن می خوانند پس اولی آنست که در هر وقت بخواند.

و آن که گفته است که بر دست راست بخواباند میت را اجماعی است بلکه کالضروری است و قولی نقل کرده اند بر آن که سنت است.

ظاهرا مراد آن شخص نیز وجوبی است که از سنت ظاهر شده است چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۹

فرمودند که براء بن معرور انصاری در مدینه مشرفه بود و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در مکه معظمه تشریف داشتند و چون براء محتضر شد وصیت نمود که در قبر روی او را به جانب آن حضرت و به جانب کعبه کنند پس چنان کردند و این سنت را حضرت جاری ساختند و وصیت نمود بثلث مالش حق سبحانه و تعالی در قرآن فرستاد و سنت جاری شد و هیچ شک نیست که مراد از سنت سنت واجبه لازمه است نه بمعنی مستحب و اللّٰه تعالی یعلم.

و در حدیث قوی کالصحیح بطرق متعدده از محمد بن عجلان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون میت را به نزدیک قبر آوری فی الحال او را به قبر مبر که کار بر او دشوار و گران شود بلکه دو سه گز دورتر بگذار

تا دلش به جای خود آید و بعد از آن او را داخل لحد کن و اگر تقیه نباشد روی او را به خاک گذار بعد از آن که کفن را از روی او دور کرده باشی و باید که اولی مردم به او که شیعه است یا وارث شیعه نزدیک سر او باشد و پناه به خدا برد از شر شیطان و سوره فاتحه، و معوذتین، و قل هو اللّٰه احد، و آیه الکرسی را بخواند پس تلقین کند او را به اسامی ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بعد از شهادتین و به همین مضمون روایت کالصحیح از محمد بن عطیه منقولست اگر چه گمان اینست که سهو القلم است و ابن عجلان است.

و در حدیث حسن کالصحیح حلبی بلکه صحیح چون ظاهر است که این احادیث در کتاب ابن ابی عمیر بوده است و کتب ابن ابی عمیر کالشمس پیش ایشان مشهور بوده است و هر چه را کلینی بسند حسن روایت کرده است از کتاب حلبی به اعتبار ابراهیم بن هاشم، صدوق و شیخ به اسانید صحیحه روایت می کنند و ندیده ام که احدی از علما عمل به امثال این حدیث نکرده باشد چون ظاهر است که ابراهیم بن هاشم این کتب را بقم آورد و پیشتر از آن حسین بن سعید و علی بن

جعفر و غیرهم از اعیان علما آورده بودند.

لهذا همه تلقی به قبول کردند و از او روایت کردند و پسرش علی بن ابراهیم که از جمله ثقات معتمدین است همیشه از پدر روایت می کند، و محمد بن یعقوب کلینی که از اعظم ثقات و محدثین

اهل ایمان و اسلام است همیشه از او روایت می کند بلکه اگر سهل بن زیاد روایت کند ضرر ندارد چون سهل نیز همین کتب را بقم آورده بود و به خدمت حضرات جواد و هادی و عسکری رسیده بود و از ایشان صلوات اللّٰه علیهم به او مکاتیب می رسید و مظنون آنست که از جمله اصحاب اسرار حضراتست و اگر گاهی از اسرار بیان می کرده جمعی نفهمیده حمل بر غلو او کردند و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد با جمعی و آخر پشیمان شد و بالتماس بسیار بعضی را برگردانید و چون کلینی رحمه اللّٰه به خدمت جمعی کثیر از اصحاب سهل رسیده بود که:

یکی از ایشان ثقه عظیم الشأن علی بن محمد خال کلینی است دیگر ثقه عظیم الشأن محمد بن الحسن صفار دیگر ثقه عظیم الشأن محمد بن جعفر اسدی که از ابواب حضرت صاحب الزمان صلوات اللّٰه علیه است دیگر محمد بن عقیل کلینی و غیرهم و همه خوبیهای سهل را می دانستند همیشه معتمد کلینی است و در این مدت مدید حدیثی از سهل ندیدم که دلالت بر غلو یا ارتفاع داشته باشد با آن که شیخ طوسی توثیقش کرده است و مع هذا از مشایخ اجازه کتب معتبره مشهوره است مثل کتب بزنطی.

و ابن ابی عمیر و حماد و صفوان و حسین بن سعید و امثال این از اصول و مصنفات که مرا از این تتبع یقین به همرسیده است که حدیث او ضعیف نیست و در رتبه کمتر از ابن عیسی نیست اگر بهتر از او نباشد.

و جمعی که اصلا تتبع ندارند همین که

یکی از این جمع در طریقند اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۱

پنجاه حدیث باشد همه را طرح می کنند و این ضعیف نیز به اعتبار تالیف قلوب همراهی با متاخرین کرده ام و هر جا کالصحیح می گویم به اعتقاد من صحیح است مثل حدیثی که عده سابقه از سهل روایت کرده باشند و او از ثقات روایت کرده باشد تا معصوم صحیح می دانم.

و داب قدما که از رجال سخن می گویند این بوده است که در راویان ائمه سخن می گفته اند نه بعد از آن زیرا که کتب روات نزد ایشان بوده است کاری به راوی آنها نمی داشته اند مگر از جهت اتصال سند و لهذا شیخ هرگز سخنی در قدح روات نمی گوید مثل قاسم ابن محمد جوهری که حسین بن سعید از او بسیار روایت کرده است با آن که واقفی است و مدح و توثیق ندارد و این بنا بر این است که او راوی نبوده است بلکه کتب مشایخ او که همه مشهور بوده است به حسین بن سعید اجازه آنها را داده بود و کتب متواتره نزد حسین بن سعید بود و اسم او را به محض اتصال سند می برد.

و بر آن چه از تتبع یافته ام بعضی از آنها را ثقه ثبت محقق شیخ حسن بن شیخ زین الدین رحمهما اللّٰه تعالی مطلع شده است اگر چه سهو کرده است تحقیق خود را و اکثر احادیث صحیحه را از مرتبه صحت انداخته است.

و چون حق سبحانه و تعالی بفضل خود چنان کرد که از مدت پنجاه سال زیاده است که همیشه تتبع اخبار خاصه و عامه کرده ام بعد از تلمذ بسیار در خدمت فضلاء محققین رحمهم اللّٰه

حق سبحانه و تعالى بحسب وعده وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا این ضعیف را هدایت نموده است و چون کم شریکم بسیار مشکل است فهمانیدن این معانی بدون تتبع فهمیدنش متعذر است یا متعسر اما امید هست که بعد از این جمعی کثیر مرتبه مرتبه هدایت یابند بفضل اللّه تعالى.

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۴۱۲

مجملا- حلبى روايت كرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه چون ميت را خواهى كه به قبر در آورى تابوت را نزد پاى قبر گذار و ميت را از آنجا بيرون آور و سر او را پيش كن و به قبر در آور و آيه الكرسى را بخوان و بگو، بسم اللّه و فى سبيل اللّه و على ملّه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله

اللّهمّ افسح له فى قبره و الحقه بنبيّه صلّى اللّه عليه و آله

و آن دعايى را كه در نماز خواندى يک مرتبه اينجا بخوان از

اللّهمّ ان كان محسنا فزد فى احسانه و ان كان مسيئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه.

و هر چه توانى از جهت ميت طلب مغفرت بكن پس حضرت فرمودند كه حضرت سيد الساجدين صلوات اللّه عليه وقتى كه ميتى را در قبر مى بردند مى گفتند كه:

اللّهمّ جاف الارض عن جنبيه و صاعد عمله و لقّه منک رضوانا.

و در حديث حسن كالصحيح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّه عليهما منقولست كه فرمودند كه چون ميت را در لحد گذارى بگو

بسم اللّه و فى سبيل اللّه و على ملّه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله عبدک ابن عبدک نزل بک و أنت خيره منزول به اللّهمّ افسح

له فی قبره و الحقه بنبیّه اللَّهمّ انّا لا نعلم منه الّا خیرا و أنت اعلم به.

و چون خشت چینی بر او بگو

اللَّهمّ صل وحدته و انس وحشته و اسکن الیه من رحمتک رحمه تغنیه عن رحمه من سواک

و چون از قبر بیرون آیی بگو إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ

و الحمد للّه ربّ العالمین اللَّهمّ ارفع درجته فی اعلی علّیین و اخلف علی عقبه فی الغابرین یا ربّ العالمین.

و در حدیث صحیح از سماعه منقولست که عرض کردم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که چه گویم وقتی که میتی از شیعیان را به قبر برم حضرت فرمودند که بگو

اللَّهمّ عبدک فلان

و به جای فلان اسم میت را بگو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۳

و ابن عبدک قد نزل بک و أنت خیر منزول به قد احتاج إلی رحمتک اللَّهمّ و لا نعلم منه الّا خیرا و أنت اعلم بسریرته و نحن الشّهداء بعلانیته اللَّهمّ فجاف الارض عن جنبیه و لقّنه حجّته و اجعل هذا الیوم خیر یوم اتی علیه و اجعل هذا البیت خیر بیت نزل فیه و صیّره إلی خیر ممّا کان فیه و وسّع له فی مدخله و انس وحشته و اغفر ذنبه و لا تحرمنا اجره و لا تضلّنا بعده.

و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت منقولست که چون میت را داخل قبر کنی بشکاف کفن را از پیش روی میت یعنی روی او را باز کن.

و در حدیث صحیح از ابی حمزه منقول است که گفتم بأحدهما صلوات اللَّه علیهما که آیا بندهای کفن را می گشایند حضرت فرمودند که بلی و روی او را باز می کنند.

و در

حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که چون میت را در قبر می گذارند کفن را شق می کنند یعنی می درند چنانکه جمعی بظاهر حدیث عمل نموده اند که می باید از پیش سر میت بدرند و ظاهرا مراد دور کردن کفن است از روی میت چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است و اللَّه تعالی یعلم.

[بالشی از خاک می سازند از برای میت که سرش به زیر نیفتد]

(و قد روی سالم بن مکرّم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال یجعل له و ساده من تراب و یجعل خلف ظهره مدره لئلّا یستلقی) و بسند کالصحیح از سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که بالشی از خاك می سازند از برای میت که سرش به زیر نیفتد و بر پشت او کلوخی می گذارند که بر پشت نیفتد.

[بندهای کفن را می گشایند]

(و یحلّ عقد کفنه و یکشف عن وجهه ثمّ یدعی له و یقال اللّهمّ

عبدك و ابن عبدك و ابن امتک نزل بک و أنت خیر منزول به اللّهمّ افسح له فی قبره و لقّنه حجّته و الحقه بنبیه و قه شرّ منکر و نکیر) و بندهای کفن را می گشایند چنانکه احادیث بسیار در آن واقع شده است و بعضی گذشت و روی او را باز می کنند و گذشت پس این دعا را می خوانند که خداوندا بنده تو و غلام زاده تو و کنیز زاده تو اگر واو باشد اشاره است به آن که اسباب رحمت و قابلیت رحمت او بسیار است و اگر نباشد باز اشاره است به آن که کسی است که عفو او لازمست به اعتبار کثرت مذلت و در اول بمنزله چند کس است که هر یك قابلیت رحمت دارند. دیگر آن که به درگاه تو آمده است و کسی از این درگاه محروم برنگشته است. و دیگر آن که ترا نیست به کسانی که به درگاه ایشان می روند با آن که غیر تو نیز از منعمان ناامید بر نمی گردانند چه احتمال دارد که تو ناامید کنی او را چون این همه

اسباب رحمت دارد خداوندا قبرش را فراخ گردان یعنی در عالم برزخ مغموم نباشد و چون منکر و نکیر از او سؤال کنند تو تلقین او کن اعتقادات حسنه او را تا جواب ایشان تواند گفت و محشور ساز او را با پیغمبرش که بهترین خلایق است و نگاهدار او را از عذاب منکر و نکیر.

[تلقین میت در قبر]

(ثمّ تدخل یدک الیمنی تحت منکبه الایمن و تضع یدک الیسری علی منکبه الایسر و تحرّکه تحریکا شدیدا و تقول یا فلان بن فلان اللّه ربّک و محمّد نبیّک و الاسلام دینک و علیّ ولیّک و امامک و تسمّی الائمه صلوات اللّه علیهم واحدا واحدا إلی اخرهم ائمّتک ائمّه هدی ابرار ثمّ تعید علیه التّلقین مرّه اخری فاذا وضعته علیه اللّبن فقل اللّهمّ ارحم غربته وصل وحدته و انس وحشته و امن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمه یستغنی بها عن رحمه من سواک و احشره مع من کان یتولّاه) پس دست راست خود را داخل می کنی در زیر دوش راست او که بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۵

زمین است و دست چپ خود را بر دوش چپ او می گذاری و حرکت می دهی او را حرکتی سخت و می گویی اسم او را و پدر او را مثل یا محمد بن علی و این تلقین را می گویی که ترجمه اش اینست و به فارسی نیز می توان گفت و میت که از دنیا رفت همه زبانی را خصوصا عربی را می فهمد که خداوند عالمیان پروردگار و خداوندگار تست و محمد صلی اللّه علیه و آله پیغمبر تست و ضم صلوات احوط است و اسلام دین تست و علی امام تست و پیشوای

تست و الحسن ولیّک و امامک تا به آخر ائمه و حضرت صاحب الامر را نام مبر و بگو:

و الحجّه ولیّک و امامک امامان تو پیشوایانی انـد که ترا به راه خیر هدایت کرده اند با عالمیان و نیکوکارانند که هرگز بدی از ایشان صادر نشده است پس اعاده می کنی تلقین را بر او مرتبه دیگر.

و بهتر آنست که باین نحو اعاده کننـد که ای محمـد بن علی هر گاه ملکین بیاینـد و از تو سؤال کننـد که خداوند تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین تو چه دین است و کتـاب تو چه کتـابست و امـام تو کیست پس مترس و در جواب ایشان بگو: که اللّه تعالی خداونـد و پروردگار من است و محمـد رسول من است تا به آخر که تلقین حقیقی کرده باشـد پس چون خشت بر لحد می چینی بگو که خداونـدا رحم کن بر غریبی او خداونـدا تنهائی او را موصول ساز به رحمتت تا تنها نباشـد یا به رحمت خود حوران و غلمان را پیش او فرست یا او را پیش ایشان فرست تا تنها نباشـد یا اعمال صالح او را به صورت های نیکو کن و انس ده وحشت او را به آن چه مـذکور شـد یا همیشه به یاد تو باشـد تا وحشـتش زایل شود و ترس او را که از عذاب تو دارد ایمن گردان و از رحمت خـود به او سـاکن سـاز رحمـتی عظیم که مسـتغنی شـود به سـبب آن از رحمت غیر تو و حشـر کن او را با کسانی که او اعتقاد به امامت ایشان دارد از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص:

اجمعین و این مجموع عبارت فقه رضوی است.

[هر گاه قبر او را زیارت کنی رو به قبله کن و هر دو دست را بر قبر گذار و این دعا را بخوان]

(و متی زرت قبره فادع له بهذا الدّعاء و أنت مستقبل القبله و یداک علی القبر فاذا خرجت من القبر فقل و أنت تنفض یدیک من التّراب إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ ثمّ احث التّراب علیه «۱» بظهر کفّیک ثلث مرّات و قل اللّهمّ ایمانا بک و تصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا اللّه و رسوله و صدق اللّه و رسوله فانّه من فعل ذلک و قال هذه الکلمات کتب اللّه له بکلّ ذرّه حسنه) و هر گاه قبر او را زیارت کنی رو بقبله کن و هر دو دست را بر قبر گذار و این دعا را بخوان پس چون از قبر بیرون آیی خاک دستها را به تکان و بگو به درستی که ما همه مملوک و بنده خداوندیم و باز گشت ما همه بسوی او خواهد بود پس به پشت دستها سه مرتبه خاک به قبر ریز و بگو در وقت ریختن خاک خداوندا این کارها می کنیم چون ایمان به تو داریم و باور داریم کتاب ترا در عذاب قبر آن چه فرستاده و هم چنین در حشر و نشر این مردن و سایر امور آخرت چیزی چند است که وعده داده اند ما را خداوند عالمیان و رسول او و راست گفته اند خدا و رسول به درستی که هر که خاک در قبر ریزد و این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی بعدد هر ذره از خاک که در قبر می ریزد حسنه در نامه عمل او می نویسد و این مجموع نیز عبارت فقه رضوی است.

و خبر خاک ریختن را سکونی روایت کرده است تا

به آخر دعا و گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه فرمودند که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۷

که خاک بریزد و این دعا را بخواند بعدد هر ذره حق سبحانه و تعالی او را حسنه کرامت فرماید.

[چون قبر درست شود و پر شود پس آب بریز بر قبر میت در حالتی که رو به قبر باشی]

(فاذا سوّی قبره فصبّ علی قبره الماء و تجعل القبر امامک و أنت مستقبل القبله و تبدأ بصبّ الماء من عند رأسه و تدور به علی قبره من اربع [اربعه خ ل] جوانبه حتّی ترجع إلی الرّأس «۱» فان فضل من الماء شی ء «۲» فصبّه علی وسط القبر ثمّ ضع یدک علی القبر و ادع للمیّت و استغفر له) پس چون قبر درست شود و پر شود پس آب بریز بر قبر میت در حالتی که رو به قبر و رو بقبله داشته باشی و ابتدا کن به ریختن آب از پیش سر قبر و بگردان آب را تا چهار جانب قبر را آب بریزی تا باز به جانب سر آیی پس اگر از آب چیزی زیاد آید آن زاید را بر میان قبر بریز پس دست خود را بر قبر گذار و دعا کن از برای میت و طلب مغفرت کن از جهت او و این مجموع عبارت فقه رضویست تا و ادع للمیّت که در آنجا دعای سابق را ذکر کرده است.

اما تفصیل این اجمال پس در حدیث صحیح از ابی بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که چون میت را از پیش پای قبر سرازیر داخل کنی در قبر پس بگو

بسم اللّه

و باللَّه و على ملّه رسول صلّى اللَّه عليه و آله اللَّهمّ إلى رحمتك لا إلى عذابك

و چون در لحد گذارى دست خود را در گوش ميت گذار و بگو

اللَّه ربّك و الاسلام دينك و محمّد نبيّك و القرآن كتابك و على امامك

يعنى تا آخر چون تقيه مى فرموده اند و سنيان چون على را امام مى دانند مضايقه در آن نداشته اند بنا بر اين

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۴۱۸

در بعضى از احاديث تلقين همين نام آن حضرتست و بس و شيعيان مى فهميده اند كه تا آخر.

و در صحيح و حسن كالصحيح از زراره منقول است كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه فرمودند كه چون ميت را در لحد گذارى آيه الكرسى بخوان و دست خود را بر دوش راست او زن يعنى از پائين چون دوش چپ در بالاست و بگو: اى فلان رضيت باللَّه ربّا و بالإسلام دينا و بمحمّد صلّى اللَّه عليه و آله نبيّا و بعلىّ صلوات اللَّه عليه إماما و تمام مى كند تا به آخر.

و در حديث كالصحيح از محفوظ منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه چون خواهى كه ميت را دفن كنى بايد كه هر كه عاقل تر است از آنهايى كه در قبرند كه ميت را داخل كنند نزد سر ميت باشد و مراد از اعقل شيعه اى است كه مردم را شناسد و مناسب مقام تلقين كند آهسته يا بلند اگر سنى حاضر نباشد بلند بگويد و الا آهسته چنانكه كسى نفهمد و مشغول دعا شود بعنوان بلند و تلقين را آهسته بگويد و سنيان تو هم كنند كه او دعا مى كند و طرف راست روى ميت

را بگشاید تا به خاک گذارد و دهن خود را به نزدیک گوش میت برد بگوید سه مرتبه اسمع افهم پس بگوید که: اللّه ربّک و محمّد نبیّک و الاسلام دینک و فلان امامک یعنی تا به آخر اسمع افهم و سه مرتبه اعاده کن تلقین را.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که چون میت را در قبر گذاری بگو

اللّهمّ عبدک بن عبدک و ابن امتک نزل بک و أنت خیر منزول به.

و چون میت را از تابوت در آوری از پیش پای قبر و سرازیر شود بگو

بسم اللّه و باللّه و علی ملّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۹

اللّهمّ إلی رحمتک لا إلی عذابک اللّهمّ افسح له فی قبره و لقّنه حجّته و ثبّته بالقول الثّابت و قنا و إیّاه عذاب القبر

و چون قبر را پر از خاک می کنی تا برابر زمین شود بگو

اللّهمّ جاف الارض عن جنبیه و اصعد روحه إلی ارواح المؤمنین فی علّیین و الحقه بالصّالحین.

و در حدیث موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار منقولست که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که چون داخل قبر شوی از جهت میت بگو

بسم اللّه و باللّه و علی ملّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

پس میت را هموار سرازیر به قبر در آور پس چون در قبر گذاری بندهای کفن را بگشا چون سر و پا را بسته اند و بگو

اللّهمّ یا ربّ عبدک بن عبدک نزل بک و أنت خیر منزول به اللّهمّ ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و

الحقه بنبيّه محمّد صلّى اللَّه عليه و آله و صالح شيعته و اهدنا و إيّاه إلى صراط مستقيم اللَّهمّ عفوك عفوك.

پس دست چپ را بر بازوى ميت گذار و او را حركت ده حركتى سخت پس بگو

يا فلان بن فلان اذا سألت فقل اللَّه ربّى و محمّد نبيّى و الاسلام دينى و القرآن كتابى و علىّ امامى.

پس يك يك از ائمه معصومين صلوات اللَّه عليهم را مى گويى تا به آخر پس مرتبه ديگر تلقين را اعاده مى كنى و مى گويى اى فلان آيا فهميدى پس حضرت صلوات اللَّه عليه فرمودند كه او جواب مى دهد و مى گويد بلى فهميدم پس مى گويد

ثبّتك اللَّه بالقول الثّابت هداك اللَّه إلى صراط مستقيم عرّف اللَّه بينك و بين أوليائك فى مستقرّ من رحمته.

پس مى گويد

اللَّهمّ جاف الارض عن جنبيه و اصعد بروحه إليك و لقّنه منه برهانا اللَّهمّ عفوك عفوك.

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۴۲۰

پس خشت مى چينى و درزهاى آن را گل مى زنى كه خاك به قبر نرود و تا با خشت و گل در كارى اين دعا را مكرر مى خوانى كه

اللَّهمّ صل وحدته و انس وحشته و امن روعته و اسكن اليه من رحمتك رحمه تغنيه بها عن رحمه من سواك فانّما رحمتك للظّالمين.

پس از قبر بيرون مى آيى و مى گويى

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ اللَّهمّ ارفع درجته فى اعلى علّيّين و اخلف على عقبه فى الغابرين و عندك نحتسبه يا ربّ العالمين.

و احاديث بسيار است با آن كه بسيار نقل كردم چون هر يک مشتمل بود بر حكمى چند كه در ديگرى نبود و هر چه مكرر بود ذكر نكردم و اگر جمع كند ميان دعاها بهتر است چون ممكن است

که به سبب خصوص هر دعایی نفعی خاص به داعی و میت برسد که به سبب دیگری نرسد.

و اما خاک ریختن پس در خبر کالصحیح وارد شده است که حضرت ابو الحسن صلوات اللّه علیه به پشت دستها خاک بر قبر ریختند.

و در حدیث حسن کالصحیح از داود بن نعمان منقولست که حضرت امام ابو الحسن صلوات اللّه علیه را دیدم در جنازه که می فرمودند

ما شاء اللّه لا ما شاء النّاس

و چون به نزدیک قبر رسیدند گوشه رفتند و نشستند پس چون میت را در لحد گذاشتند برخاستند و سه کف خاک بر قبر ریختند بهر دو دست.

و در حسن کالصحیح از ابن اذینه منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه را دیدم که خاک بر میت می ریختند و یک ساعت خاک را در دست نگاه می داشتند و بعد از آن می ریختند و زیاده بر سه کف نریختند پس من سؤال کردم که سبب این چیست حضرت فرمودند که نگاه می داشتم و این دعا را می خواندم که

ایمانا بک و تصدیقا ببعثک هذا ما وعد اللّه و رسوله و ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۱

زادنا الّا ایمانا و تسلیما

و حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله چنین می کردند و سنت بر این جاری شد. و در حدیث سکونی مثل این حدیث است که: تصدیقا ببعثک و در فقه رضوی مثل متن است.

و در حدیث کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که با حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه بودم در جنازه شخصی از شیعیان پس چون او را در خاک گذاردند حضرت برخاستند و نزد قبر رفتند از پیش سر و سه

کف خاک بر قبر ریختند پس دست خود را بر قبر پهن کردند که انگشتان گشاده شد و این دعا خواندند که

اللَّهمّ جاف الارض عن جنبیه و اصعد إلیک روحه و لقّه منک رضوانا و اسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمه من سواک

و بعد از آن روانه شدند.

و در حدیث صحیح منقولست از عبید بن زراره که فرزند شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فوت شده بود و حضرت در جنازه او حاضر بودند پس چون او را در لحد گذاشتند پدرش خواست که خاک در قبر بریزد حضرت دست او را گرفت و گفت خاک بر او مریز و هر که خویش او باشد خاک نریزد به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله نهی فرمودند از آن که پدر یا خویشان دیگر خاک در قبر ریزند پس ما گفتیم که یا ابن رسول اللَّه همین ما را نهی می فرمایید از خاک ریختن حضرت فرمودند که هر خویشی را نهی می کنم از ریختن خاک بر خویش خود. چون سبب قساوت و سنگ دلی می شود و هر که سنگ دل است از رحمت الهی دور است.

و اما آب ریختن بر قبر فی نفسه سنت است و اخبار حسنه و موثقه کالصحیح در آن وارد است و بعنوان دور که مذکور شد در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۲

آخر حدیث است که سنت چنین است پس ممکن است که احادیث مطلق را حمل بر مقید کنیم و ظاهرا در مستحبات لازم نیست

که مطلق را حمل بر مقید کنیم بلکه ثواب مقید بیشتر است و مطلق نیز ثواب دارد.

و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مرویست در ریختن آب بر قبر که تا تری هست میت را عذاب نمی کنند.

و در حدیث حسن کالصحیح و صحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون از قبر فارغ شوی آب بر او بریز و بعد از آن دست را در گل فرو بر که انگشتان از هم باز باشند.

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله این معنی را در قبور بنی هاشم واقع می ساختند و ممکن است که اول در قبور ایشان می کرده باشند و بعد از آن نسبت به همه کس یا خصوص حضرت نسبت بغیر بنی هاشم نمی کرده باشند و این از جمله خصایص حضرت باشد با بنی هاشم.

و در حدیث حسن کالصحیح واقع شده است که قبر را چهار انگشت بلند کن و در موثق کالصحیح وارد شده است که چهار انگشتی که مضموم باشد نه گشاده بلند کن.

و در حدیث موثق کالصحیح واقع شده است که بقدر چهار انگشت گشوده بلند کن جمع کرده اند که اقلش چهار انگشت مضموم است و اکثرش چهار انگشت گشاده است.

و در دو حدیث وارد شده است که دست بر قبر گذاشتن لازم است کسی را که به جنازه میت حاضر نشده باشد یعنی نسبت به او تاکیدش بیشتر است.

و در حدیث کالصحیح موثق وارد است که در وقت دست گذاشتن می باید

لوامع

رو بقبله باشد چنانكه در فقه رضوى مذكور است كه در اين وقت و هر وقتى كه زيارت كنى قبر برادر مؤمن را مى بايد كه دست بر قبر گذارى و رو بقبله كنى و دعاى

اللَّهمّ ارحم غربته

الخ كه در متن گذشت بخوانى.

[تلقين براى دفع نكير و منكر]

(و روى عن يحيى بن عبد اللَّه انّه قال سمعت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه يقول ما على الميّت «۱» منكم ان يدرءوا عن ميّتهم لقاء منكر و نكير فقلت و كيف نصنع فقال اذا افرد الميّت فليتخلّف عنده اولى النّاس به فيضع فاه على «۲» رأسه ثمّ ينادى بأعلى صوته يا فلان بن فلان او يا فلانه بنت فلان هل أنت على «۳» الّذى فارقناك «۴» عليه من شهاده ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شريك له و انّ محمّدا عبده و رسوله سيّد النبيّين و انّ عليّا امير المؤمنين و سيّد الوصيّين و انّ ما جاء به محمّد صلّى اللَّه عليه و آله حقّ و انّ الموت حقّ و انّ البعث حقّ و انّ السّاعه آتيه لا ريب فيها و انّ اللَّه يبعث من فى القبور فاذا قال ذلك قال منكر لنكير انصرف بنا عن هذا فقد لقّن «۵» حجّته) و بطرق متكثره قويه از يحيى بن عبد اللَّه هاشمى منقولست كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه شنيدم كه فرمودند كه چه مانع است بر اهل ميت شما كه دفع كنند از ميت خود ملاقات منكر و نكير را پس راوى گفت كه چكار كنيم كه ملاقات نشود حضرت فرمودند كه اين كار كنيد كه چون ميت تنها شود يعنى شيعيان بر

گردند پس باید که بماند نزد او کسی که اولی است به میت از دیگران یعنی وارث شیعه و دهن خود را نزد سر میت برد و فریاد کند به آواز بلند و اسم او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۴

و اسم پدرش را بگوید خواه مرد و خواه زن و بگوید این تلقین را که ترجمه اش این است که ای فلان آیا هستی بر آن اعتقادات که ما از تو دانستیم و از تو جدا شدیم و تو آن را داشتی و در کافی فارقتنا و هم چنین در تهذیب یعنی تو از ما جدا شدی و رفتی با آن اعتقاد که آن گواهی است که بغیر از اللّٰه سبحانه و تعالی خداوندی نیست حال آن که واحد من جمیع الوجوه است و در خداوندی و یگانگی و سایر کمالات او را شریک نیست، و بر شهادت آن که محمدی که بنده او است یعنی اعتقاد بالوهیت او مداريد و رسول او است و بهترین پیغمبران است، و آن که علی پادشاه مؤمنان است و بهترین اوصیاء پیغمبران است، و به اعتقاد آن که هر چه فرموده است محمد حق است، و آن که مردن و لوازم او از سؤال منکر و نکیر و عذاب قبر و بقای روح بعد از فناء بدن حق است و مبعوث شدن و زنده شدن در قیامت حق است، و آن که قیامت خواهد آمد بالوازمش که آن حضرت از آنها خبر داده است و قرآن و احادیث معلومه متواتره بر آنها مشتمل است شکی در آنها نیست، و در آن که حق سبحانه و تعالی جمیع مردگان را زنده

می کنـد و مطیعان را ثواب می دهـد به مراتب عالیه بهشت و کافران را بجهنم می کنـد همه حق است و موافق واقع است چون پیغمبر مؤیـد به معجزات بسیار فرموده است و ممکن است پس حق باشـد پس هر گاه که این تلقین را بکنـد منکر به نکیر می گویـد که ما را روانه کردند و اعتقادات او را تلقین او کردند دیگر ما را به او کاری نیست و ما باین عنوان آمده بودیم که اگر او را تلقین نکننـد سؤال کنیم چون تلقین کردنـد می بایـدمان رفتن و از این جهت است که شـهید گفته است که سؤال قبر حق است اجماعـا مگر کسـی را که تلقین کرده باشـند که در آنجـا اجمـاع نیست و خلافی نیست چـون اصـل سؤال متواتر است و سقوط از ملقن به آحاد رسیده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۵

و در حدیث کالصحیح از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السّلام منقولست که فرمودند که باکی نیست و ضرری نیست بر هیچ یک از شما که چون میت خود را دفن کنید و قبر را درست کنید و مردمان برگردند یکی بماند نزد قبر او و بگوید

یـا فلاـن بن فلان أنت علی العهـد الّـذی عهـدناک به من شـهاده ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّـدا رسول اللّه و انّ علیّا امیر المؤمنین امامک

و یـک یک از ائمه معصومین را می گویـد تا به آخر پس چون این تلقین را کردنـد یکی از این دو ملک به دیگری می گوید که بار سؤال را از دوش ما برداشتند زیرا که تلقینش کردند پس برمی گردند از پیش او و داخل نمی شوند که سؤال کنند.

و

در فقه رضوی مذکور است که هر گاه بعد از رفتن مشیعین میت را به آواز بلند تلقین کنند از او سؤال نخواهند کرد و در وقت تلقین هر دو دست را بر قبر گذارد اولی مردمان به او تلقین کند.

و احادیث صحیحه وارد شده است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که هر که زیارت برادر مؤمن کند و هفت نوبت انّا أنزلناه بخواند حق سبحانه و تعالی هر دو را بیامرزد میت و خواننده را و شیخ طوسی رحمه اللّٰه ذکر کرده است که صحیفه بنویسند و جمعی گواهی دهند بر اعتقاد حق میت و با او در قبر گذارند چنانکه علامه و غیر او روایت کرده اند که در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فاحشه بود که زنا می کرد و هر فرزندی که می زایید در تنور می انداخت و می سوخت چون فوت شد و در قبر گذاشتند او را و قبر را پر کردند از خاک خاک او را بیرون انداخت و مکرر کردند و زمین او را قبول نمی کرد به خدمت حضرت عرض نمودند حضرت فرمودند که زمین کفار را قبول می کند از مادرش بپرسید که این دخترت چه عمل می کرد مادر گفت کردار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۶

او را حضرت فرمودند که بواسطه سوختن بی گناهست که زمین او را قبول نمی کند پس حضرت صلوات اللّٰه و سلامه علیه فرمودند که تربت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه با او بگذارید چون گذاشتند زمین قبول کرد و بیرون نینداخت و در فقه رضوی مذکور است که بگذارند با میت در کفنهای او اندکی از خاک قبر حسین بن

علی صلوات اللّه علیهما و بنا بر این است که اکثر علما ذکر کرده اند استحباب این را.

باب التّعزیه و الجزع عند المصیبه و زیاره القبور و النّوح و الماتم

اشاره

بابی است در بیان تعزیه یعنی صبر فرمودن اهل میت به نصایح و مواعظ و اقل آن دیدن اصحاب میت است و در جزع کردن و صبر نکردن که مکروهست و در زیارت قبرها که سنت است و در نوحه کردن که چه مرتبه خوبست و چه مرتبه بد است و در ماتم که اجتماع زنانست یا اعم از زنان و مردان و طعام پختن هم سایگان و خویشان.

[هر که تسلی دهد و صبر فرماید اندوهناکی را]

(قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من عزّی حزینا کسی فی الموقف حلّه یحبر بها) بسند قوی کالصحیح از سکونی از حضرت امام جعفر صادق از آبای آن حضرت صلوات اللّه علیهم منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که هر که تسلی دهد و صبر فرماید اندوهناکی را اگر چه اندوه او از نقصان مال باشد حق سبحانه و تعالی در روز قیامت دو جامه از جامهای بهشت در او پوشاند که او مسرور شود یا مزین شده خوشحال گردد.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه و آله منقولست که هر که تسلی دهد مصیبت زده را حق سبحانه و تعالی او را مثل ثواب مصیبت زده بدهد بی آن که از ثواب او چیزی کم شود.

و در حسن کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر که غم مؤمنی را بردارد بهر عنوان که باشد حق سبحانه و

تعالی در روز قیامت غمهای او را زایل کند و چون از قبر بیرون آید خوشحال باشد و احادیث صحیحه در این باب بسیار است.

[تعزیه قبل و بعد از دفن]

(و روی هشام «۱» بن الحکم انّه قال رأیت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما یعزّی قبل الدّفن و بعده) و بهشت سند صحیح از هشام منقولست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه را که تعزیه می فرمودند پیش از دفن و بعد از دفن به مواعظ و نصایح و غیر آن و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که گاهی پیش از دفن پرسش می فرمودند و گاهی بعد

از دفن و احتمال دیگر آن که همیشه هر دو را بفعل می آوردند و این اظهر است از عبارت.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه التّعزیه الواجبه بعد الدّفن) و در قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که تعزیه و پرسش واجب یعنی سنت مؤکد بعد از دفن است یعنی این اهم است چون گذشت که هر دو خوبست.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد است که فرمودند که تعزیه و تسلیه و صبر فرمودن اهل مصیبت بعد از آنست که میت را دفن کنند.

و در موثق کالصحیح و قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد است که فرمودند که تعزیه نیست الا نزد قبر و می باید که برگردند و در آنجا نه نایستند مبادا میت ایشان را عذاب کنند و ایشان آواز او را بشنوند و باعث زیادتی غم ایشان شود.

[از پرسش و صبر فرمودن همین بس است که صاحب مصیبت ترا به بیند]

(و قال صلوات اللَّه علیه کفاک من التّعزیه ان «۱» یراک صاحب المصیبه) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که از پرسش و صبر فرمودن همین بس است که صاحب مصیبت ترا به بیند. و این حدیث را مسند بخاطر ندارم و لیکن علما عمل باین کرده اند چون مرسل او حکم مسند دارد با آن که غرض از تعزیه بلکه معنی تعزیه تسلی دادنست و در دیدن تسلی می یابند و اگر چه به مشغول شدن به ایشانست که از خاطرش می رود مصیبت و مجربست.

(و اتی ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قوما قد اصیبوا بمصیبه فقال جبر اللَّه وهنکم و احسن عزاکم و رحم متوفّاکم «۲» ثمّ انصرف) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه

به نزد جمعی آمدند که ایشان را مصیبتی رسیده بود پس حضرت باین عنوان تعزیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی تدارک کند نقصی را که به شما رسیده است و عوض بدهد در دنیا و آخرت و شما را صبر جزیل کرامت کناد و مرده شما را بیامرزد همین را فرمودند و بر گشتند.

و در موثق کالصحیح منقولست از یونس بن یعقوب که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که نزد مفضل روم و او را تعزیه دهم از جانب حضرت بر فوت پسرش اسماعیل و فرمودند که سلام مرا به او برسان و بگو که ما به مصیبت اسماعیل مبتلا شدیم و صبر کردیم تو نیز صبر کن چنانکه ما صبر کردیم ما را مرادیست و حق سبحانه و تعالی غیر آن را می خواهد چون چنین است تسلیم می کنیم مراد او را.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله التّعزیه تورث الجنّه) در حدیث معتبر وارد است از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که تعزیه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۰

پرسش و صبر فرمودن بهشت را لازم دارد که البته به بهشت می رود.

و در حدیث معتبر وارد است از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که هر که اندوهناکی را تسلی دهد حق سبحانه و تعالی او را عطا کند در روز قیامت دو جامه از جامهای بهشت و در این حدیث یحیی بها وارد شده است یعنی عطا کنند او را و دور نیست که حدیث سکونی نیز یحیی باشد و به تصحیف یحبر نوشته باشند کتّاب یا بر عکس و لیکن در

نسخ معتبره بنحو سابق وارد شده است و هر دو خوبست.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت موسی علیه السلام در مناجات پروردگار گفت الهی چه ثوابست کسی را که زن فرزند مرده را تسلی دهد و تعزیه کند حق سبحانه و تعالی فرمود که او را در سایه خود در آورم روزی که نباشد مگر سایه من یعنی سایه عرش چنانکه در قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه منقولست که هر که زن بچه مرده را تعزیه کند و تسلی دهد حق سبحانه و تعالی او را در سایه عرش خود در آورد روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او.

و ممکن است که مراد از اول بلکه ثانی هم سایه حمایت و شفقت مراد باشد در همه جا و سایه عرش جائی است که انبیاء و اولیاء ملائکه در آنجا خواهند بود از جهت حساب خلایق.

(و عزّی الصّادق صلوات اللّٰه علیه رجلا بابن له فقال له صلوات اللّٰه علیه اللّٰه خیر لابنک منک و ثواب اللّٰه خیر لک منه فبلغه جزعه بعد ذلک فعاد الیه فقال له قد مات رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله أ فما لک به اسوه فقال له انّه کان مرهّقا فقال له انّ امامه ثلاث خصال شهاده ان لا اله الّا اللّٰه و رحمه اللّٰه و شفاعه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۱

فلن تفوته واحده منهنّ إن شاء اللّٰه عزّ و جلّ) و بسند صحیح و کالصحیح از رفاعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه تعزیه فرمودند شخصی را که پسرش فوت

شده بود و به او گفتند که خداوند عالمیان از برای پسر تو بهتر است از تو از برای پسرت و ثواب الهی از برای تو بهتر است از پسرت از برای تو و این کلامی است که بالاتر از این سخن نمی باشد و لیکن مصیبت زده نمی فهمد امثال اینها را از حکم الهیه پس خبر به حضرت رسید بعد از این که آن مرد بی تابی می کند حضرت مرتبه دیگر تشریف بردند و به او فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفتند شما متابعت آن حضرت نمی کنید به آن که چون آن حضرت رفتند بدانید که شما را نیز می باید رفت بطریق اولی یا آن که چون صبر کردید بر فوت آن حضرت که حیات عالمیان بود بر این نیز صبر بکنید چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که هر کرا مصیبتی برسد پس باید که فکر کند فوت آن حضرت را که مردمان به مصیبتی مبتلا نشده اند بمثل آن مصیبت.

و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت اهل البیت صدایی شنیدند و کسی را نمی دیدند که می گفت هر نفسی چشنده مرگست و همه را می باید رفت و مزد شما را کاملا در روز قیامت به شما خواهند رسانید پس هر کرا در آن روز نجات دهند از جهنم و داخل بهشت شود رستگار است و نیست زندگانی دنیا مگر تمتعی زایل که مردمان فریفته آن شده اند و به درستی که اگر پیغمبر از شما رفت خدا به باقی است و

رحمت او تسلی می دهد مصیبت زدگان را و تدارک می کند آن چه را از این کس رفته است پس می باید که اعتماد شما بر خدا باشد و بس و امیدواری شما به او باشد و بس و محروم کسی است که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۲

ثواب خود را محروم کند به جزع و عدم صبر و روایات بسیار باین مضمون وارد شده است و در روایتی هست که بعضی گفتند که گوینده این سخنان ملکی بود که از جانب حق سبحانه و تعالی آمده بود و بعضی گفتند که خضر علیه السلام بود و ظاهر یک حدیث اینست که جبرئیل بود.

پس آن مرد به حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه گفت که غمی که داریم اینست که صالح نبود و کارهای بد می کرد و در بعضی از نسخ مراهقا است چنانکه در ثواب الاعمال است و لیکن در کافی و تهذیب مثل اصل است و ظاهرا مراهقا تصحیف است و بر تقدیر وقوع بمعنی اول است مجازا چه از مراهق قریب به بلوغ را می خواهند پس گویا گفته است که جوان و جاهل بود و لازمه آن هرزه کاریست پس حضرت فرمودند که سه چیز در پیش دارد که به آن ها امیدواری تمام هست یکی گواهی به وحدانیت الهی و احادیث بسیار وارد شده است که گوینده این کلمه با شرایط مغفور است.

از آن جمله حدیث کالمتواتر بین العامه و الخاصه که چون حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه به نیشابور رسیدند محدثان آن بلاد همه در خانه حضرت ایستاده بودند و نقل کرده اند که در آن زمان در اصل نیشابور سیصد هزار محدث بودند از

خاصه و عامه که بر بخاری اجتماع نمودند و آخر بواسطه حسد محدثین آنجا او را در منبر سنگ باران کردند و جمعی به صد تشویش او را از دست اینها خلاص کردند در شبی او را روانه بغداد ساختند بعد از آن که دو مرتبه سابق بر این در سمرقند و بخارا نیز او را سنگ باران کرده بودند از جهت آن که اعتقاد بخاری این بود که کلام الهی حادثست و شافعی و احمد حنبل تابع ابو الحسن اشعری بوده قرآن را قدیم می دانستند و این اعتقاد باطل در خراسان شایع بود خصوصا نزد محدثان اهل سنت چون بخاری را مخالف این اعتقاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۳

دیدند با او چنین کردند.

و در رجال عامه حکایت بخاری باین عنوان نقل کرده اند و ذکر کرده اند که در شهر سبزوار می بود و از آنجا که متوجه سمرقند شد دویست هزار محدث بر او جمع شدند و چون فضلای آنجا بی اعتبار شدند این مکر کردند که در وقتی که در منبر باشد مسأله حدوث و قدم کلام را از او پرسیدند و او گفت که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف کرده است قرآن را به محدث پس فضلا گفتند که کافر است و شروع در سنگ باران کردند و جمعی از مریدان به صد تشویش او را خلاص کردند و مخفی از آنجا به بخارا آمد و در آنجا نیز سیصد هزار محدث بر او جمع شدند و عاقبت مثل سمرقند شد و در نیشابور به دستور تا چون به بغداد رسید اعتبارش کردند.

مجملا نقل کرده اند که در خانه حضرت دویست هزار فضلاء محدثین

اجتماع کرده بودند و چون حضرت از خانه بیرون آمدند در محفه بودند محدثان فریاد بر آوردند که یا ابن رسول اللّه از شهر ما بیرون می فرمایی و یک حدیث افاده نمی فرمایی که مستفید شویم حضرت سر بیرون کردند و فرمودند که شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که فرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد تا حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که گفت شنیدم از جبرئیل از خداوند عالمیان که فرمود که: لا اله الّا اللّه حصار من است هر که داخل شد در حصار من ایمن شد از عذاب من پس چون شتر روانه شد حضرت به آواز بلند فرمودند که با شرطهای آن و من از جمله شروط این کلمه ام و هر که قایل است به امامت آن حضرت قایل است به دوازده امام معصوم پس یک شرط: امامت ائمه معصومین است صلوات اللّه علیهم و شرطی دیگر چنانکه در احادیث کالصحیحه و صحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر که از روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۴

اخلاص کلمه لا اله الّا اللّه بگوید البته داخل بهشت شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از محرمات الهی باز دارد و احادیث فضل این کلمه زیاده از آنست که حصر توان کرد.

دیگر از آن سه چیز رحمت الهی است که بر همه کس واجبست که امیدوار رحمت او باشند بلکه از جمله گناهان کبیره است ناامیدی از رحمت الهی تا آن که فرموده است که ناامید از رحمت الهی نیستند مگر کافران.

سیم شفاعت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله و ائمه

معصومین صلوات اللّٰه علیهم و جزو اخیر را ذکر نکرده اند از جهت ظهور و عدم اغترار شیعیان که مغرور نشونـد و آیـات و احـادیث شـفاعت را حصـر نمی توان کردن پس یکی از اینهـا که شـفاعت ائمه معصومین است یـا هر یـک از اینهـا از او فوت نخواهد شد اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و اگر نیز بنا بر این فرمودند که رجا غالب نشود به مرتبه که مرتکب معاصی شوند باین امیدواری چنانکه حق سبحانه و تعالی هر جا آیه رحمتی فرستاده است عقیب آن آیه غضبی بیان فرموده است و بر عکس تابنده در میان خوف و رجا باشد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که شما را داند که شیعه اند و دوست دارد یا بواسطه تشیع دوست دارد داخل بهشت می شود اگر چه شیعه نباشد و چنین کسی ظاهرش آنست که مستضعف است و گذشت که احادیث بسیار هست که امیدواری هست در ایشان که بفضل الهی نجات یابند.

و در حدیث صحیح و کالصحیح از علی بن مهزیار منقول است که شخصی عرضه به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه فرستاد که از مردن فرزندم بسیار غم دارم حضرت نوشتند که نمی دانی که حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۵

از مال مؤمن و فرزند مؤمن انتخاب می فرماید هر چه را بهتر است تا ثواب عظیمش کرامت فرماید.

و منقول است که برادر اشعث فوت شده بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به عزا پرسش او آمدند و فرمودند که اگر جزع کنی حق خویشاوندی به جا آورده و اگر صبر

کنی می گذرد حق الهی را ادا کرده با آن که اگر صبر کنی و نزد خدا و خلق محمودی و اگر جزع کنی می گذرد و نزد خدا و خلق مذمومی پس اشعث گفت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ حضرت فرمودند که می دانی چه معنی دارد اشعث گفت تو غایت علوم و منتهای علومی که هر کسرا که مشکلی می شود بازگشتش بسوی تست من چه دانم حضرت فرمودند که انا للّه اقرار است از بنده به مملوکیت و انا الیه راجعون اقرار است به آن که غیر او همه کس هلاک خواهند شد.

[سزاوار است صاحب مصیبت ردا نپوشد]

(و روی ابو بصیر عن الصّادق صلوات اللَّه علیه انّه قال ینبغی لصاحب الجنازه ان لا یلبس رداء و ان یکون فی قمیص حتّی یعرف) و در موثق و در قوی کالصحیح منقولست از ابو بصیر از آن حضرت که فرمودند که سزاوار نظر به صاحب جنازه و اولی به میراث و در کافی صاحب مصیبت آنست که ردا نپوشد چون متعارفست که عرب همه ردا می پوشند و نزد عجم بالا پوش بمنزله رداست و شیخ بها الدین محمد رحمه اللَّه می گفت بالا پوش رداست و پیش عرب چنین متعارفست و می باید که همین پیراهن پوشیده باشد تا آن که صاحب عزا را مردمان بشناسند و او را سر سلامتی دهند.

و در حدیث حسن کالصحیح نیز از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که سزاوار آنست که صاحب مصیبت ردا نپوشد تا بدانند که او صاحب مصیبت است و در فقه رضوی مذکور است که صاحب مصیبت جنازه را بر ندارد و خاک در قبر نکند و مستحب است

او را که سر برهنه و پا برهنه

باشد.

[سزاوار نظر به هم سایگان میت آنست که اطعام کنند سه روز بیت میت را]

(و ینبغی لجیرانه ان یطعموا عنه ثلاثه ایّام) و سزاوار نظر به همسایگان میت آنست که اطعام کنند سه روز از جهت اهل بیت میت و جمعی که بپرسش ایشان می آیند چون خود به مصیبت گرفتارند و ظاهر آنست که تتمه حدیث ابی بصیر باشد چنانکه در کافی است متفرقا و مضمونش در فقه رضوی مذکور است و احادیث دیگر خواهد آمد.

[از رحمت الهی دور است کسی که ردا نپوشد در مصیبت دیگران]

(و قال صلوات اللّٰه علیه ملعون ملعون من وضع رداءه فی مصیبه غیره) و حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ملعونست و از رحمت الهی دور است در دنیا و آخرت کسی که ردا نپوشد در مصیبت دیگران و سبب آنست که تشریع است و شارع قرار داده است که صاحب مصیبت ردا نپوشد و یا اظهار حزن و اندوه کردن است و به دروغ و یا اظهار جزع کردن و شکایتست از جناب اقدس الهی به عبث و یا وجهی داشته باشد که ما ندانیم. و دو حدیث قوی نیز گذشت در اوایل احکام میت.

[دریدن جامه در عزا]

(و لمّا قبض علیّ بن محمّد العسکریّ رای الحسن بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما قد خرج من الدّار و قد شقّ قمیصه من خلف و قدّام) و چون وفات کرد حضرت امام علی نقی عسکری و باین اعتبار آن حضرت را و حضرت امام حسن بن علی را عسکریین می نامند از جهت آن که سکنی ایشان در سامره بود و سر من رای را یکی از خلفا از جهت عسکر بنا کرد که در بغداد جای ایشان تنگ بود حاصل که حضرت امام حسن عسکری از خانه بیرون آمدند و پیراهن خود را از پیش و از پس دریده بودند.

و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است که برادر حضرت امام علی نقی فوت شده بود حضرت از جهت برادر گریبان خود را دریده بود و این

دو حدیث دلالت می کند بر آن که جامه بر پدر و برادر دریدن سنت است و در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست

که سزاوار نیست فریاد کردن و جامه دریدن بر میت.

و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که جامه خود را بر پـدرش یا بر مادرش یا بر برادرش یا بر خویش او بـدرد پس حضـرت فرمودند که باکی نیست در جامه دریدن به درستی که حضـرت موسی جامه درید بر برادرش حضرت هارون علیهما السلام و جامه ندرد پدر بر فرزندش و نه شوهر بر زنش و زن جـامه می درد بر شوهرش و اگر شوهر جـامه بر زن بـدرد یـا پـدر بر فرزنـد پس کفاره می بایـد بدهنـد مثل کفاره قسم و نماز ایشان خوب نیست تا کفاره بدهنـد و توبه کننـد از آن چه کرده انـد و اگر زنی روی خود را بخراشـد یا موی خود را بچینـد یا بکند پس در بریدن مو بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد و اگر رو را بخراشد یا مو را بکنـد کفاره قسم می دهد اگر در خراشـیدن خون در آید و اگر دست بر روی خود زده باشد می باید که توبه کند و کفاره واجب نیست و بتحقیق که زنان اولاد حضـرت فاطمه صـلوات اللّٰه علیها جامها دریدنـد و سـیلیها بر روهای خود زدنـد از جهت حضـرت امـام حسـین صـلوات اللّٰه علیه و بر چنین کسـان جـامه می تـوان دریـد و دست بر رو می تـوان زد و دیگر اخبـار جزع خواهـد آمـد بنـا بر این علما حرام می داننـد این افعال را مگر بر پـدر و برادر و کفاراتی که وارد شـده است جمعی واجب می دانند و

جمعی سنت و احتیاط را ترک نمی باید کرد به آن که چنین کارها نکنند و اگر بکنند کفاره بدهند.

[فشار قبر بر سعد بن معاذ]

(و وضع رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله رداءه فی جنازه سعد بن معاذ رحمه اللّٰه فسئل عن ذلک فقال انّی رأیت الملائکه قد وضعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۸

اردیتها فوضعت ردائی) و بسند کالصحیح بل الصحیح روایت کرده است صدوق از عبد اللّٰه بن سنان و طریق او بعبد اللّٰه صحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آمدند و عرض نمودند که سعد بن معاذ به رحمت الهی واصل شد و بسیار بزرگ بود چنانکه از اخبار بسیار ظاهر می شود پس حضرت با اصحاب برخاستند پس فرمودند که او را غسل دادند و کفن کردند و در تابوت گذاشته روانه شدند و حضرت از عقب جنازه می فرمودند و گاهی دست راست تابوت را می گرفتند و گاهی دست چپ را یعنی در ابتدا تا او را به قبر رسانیدند پس حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد خوابانیدند و خشت بر او چیدند و می فرمودند که سنگ بدهید گل بدهید تا درز خشت ها را گرفتند پس چون فارغ شدند و بدست خود خاک ریختند در قبر قبر را پر کردند حضرت سید المرسلین فرمودند که من می دانم که بدن خاک می شود و روز بروز در پوسیدنست و لیکن حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که هر که کاری کند آن را خوب بکند پس چون قبر درست شد مادر سعد در گوشه بود گفت گوارا باد بهشت از برای تو

ای سعد پس حضرت فرمودند که ای مادر سعد با این همه که دیدی کردم جزم مکن بر خداوند تعالی که البته او را به بهشت می برد به درستی که سعد را اندک فشاری از قبر شد پس حضرت با اصحاب برگشتند پس گفتند یا رسول اللّه امروز کاری چند فرمودید بر سعد که به هیچ کس نکرده بودید پیش از این یکی آن که در جنازه او پا را برهنه کردید و ردا را از دوش انداختید پس حضرت فرمودند که چون فرشتگان همه بی کفش و ردا بودند من متابعت ایشان کردم دیگر صحابه گفتند که گاهی جانب راست تابوت را می گرفتی و گاهی جانب چپ را حضرت فرمودند که دست من در دست جبرئیل بود هر جا که دستم را می گذاشت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۹

می گذاشتم دیگر صحابه گفتند که امر کردی که او را غسل دادند و نماز بر او کردی و در لحدش خوابانیدی و مع هذا فرمودی که او را ضغطه و فشارش قبر شد حضرت فرمودند که بلی با خانه اش کج خلقی می کرد حق سبحانه و تعالی باین ضغطه او را پاک کرد.

و صدوق ذکر کرده است در خصال که سعد بن معاذ را سه چیز از خوبیها بود که اگر یکی از آنها را کل اهل زمین می داشتند از جهت فضیلت ایشان کافی بود و صدوق این جزو آخر را در اینجا ذکر کرد تا دفع دخل کند که حدیث سابق دلالت می کرد که ردا را در جنازه غیر نباید انداختن پس چرا حضرت صلوات اللّه علیه و آله انداختند جواب گفت که خصوص سعد از این حکم کلی

مستثنی است بامر الهی از جهت تألیف قلوب یهودان و اطمینان مسلمانان و حکایات سعد و خوبیهای او از کتب سیر و تواریخ و غیر آن ظاهر می شود خوشا حال جمعی که در زمان آن حضرت از دنیا رفتند بعنوان شهادت یا غیر آن و بدا حال جمعی که ماندند و فریفته دنیا شدند و دین را بدنیا فروختند نعوذ باللّٰه من الضلاله بعد الهدایه.

[صبر در مصیبت]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لو لا انّ الصّبر خلق قبل البلاء لتفطّر المؤمن کما تتفطّر البیضه علی الصّفا) و بسند قوی کالصحیح از آن حضرت سلام اللّٰه علیه منقول است که اگر نه آن بود که حق سبحانه و تعالی صبر را پیش از بلا آفریده بود مطلقا یا نسبت به مؤمن هر آینه مؤمن می شکست مانند تخم مرغی که بر سنگ حسنی خورد چون بلا را حق سبحانه و تعالی از جهت دوستان خود مقرر ساخته است.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اربع من کنّ فیه کان فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۰

نور اللّٰه عزّ و جلّ الاعظم من کان عصمه «۱» امره شهاده ان لا اله الّا اللّٰه و انّی رسول اللّٰه و من اذا اصابته مصیبه قال انّا للّه و انّا الیه راجعون و من اذا اصاب خیرا قال الحمد للّه ربّ العالمین و من اذا اصاب خطیئه قال استغفر اللّٰه «۲» و اتوب الیه) و در صحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که چهار خصلت است که هر که این چهار خصلت در او باشد خواهد بود در نوری که اعظم انوار الهی است جل

شانه در دنیا و عقبی اما در دنیا چون مشتمل است بر نور ایمان و رضا به قضا و شکر حق سبحانه و تعالی و بازگشت به او در هر ساعتی و اما در عقبی اعظم جاهای قیامت در نورانیت جائی است که انبیا و اوصیا در زیر عرض حق سبحانه و تعالی خواهند بود و این نورهای معنوی سبب انوار صوری آن روز خواهد بود چنانکه آیات و احادیث متواتره بر آن دلالت دارد اما آن چهار چیز.

اول: صفت کسی است که اعتصام او و احتفاظ او به شهادت بر وجود باری تعالی و وحدت او و یقین به رسالت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله باشد و این دو یقین لازم دارد یقین بما جاء به النبی صلی اللّٰه علیه و آله را که اعتقاد یقینی داشته باشد بجمیع آن چه آن حضرت فرموده است و از آن جمله اعتقادست به امامت ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و حشر و نشر و سایر اموری که آن حضرت خبر داده باشد چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که شهادتین بی اقرار بائمه معصومین فاید اخروی ندارد بلی این کلمتین فاید دنیوی داشت نسبت به منافقانی که بدترین کفار بودند و به سبب کلمتین جان و دلشان محفوظ بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۱

دویم: کسی که هر گاه مصیبتی به او رسد در مال یا نفس و غیر آن چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ ۲: ۱۵۵» و گذشت تفسیر آیه کریمه بگویند که ما مملوك و بنده خداوندیم و خداوند علیم حکیم هر چه نسبت به بندگان خود می فرماید عین

مصلحت ایشان است خواه در تکالیف و خواه در مصایب و چون غرض الهی آنست که ایشان را به سبب اینها ثواب غیر متناهی در آن نشأه کرامت کند می گوید که: و انّا الیه راجعون و به درستی و راستی که بازگشت ما بسوی او خواهد بود و جزای ما را بر وجه احسن چنانکه فرموده است خواهد داد.

سیم: کسی که از جانب حق سبحانه و تعالی به او نعمتی برسد با آن که همیشه متواتر و متوالی است بگوید که جمیع ثناها و حمدها مخصوص خداوندیست که آفریننده و روزی دهنده و تربیت کننده جمیع عالمیان است و در بعضی از نسخ فقیه رب العالمین نبود اما در خصالی بود که قدیم است و به یک واسطه از نسخه مصنف نوشته اند و جمعی از مجتهدین و محدثین بر آن گشته اند و اجازت فضلا در آنجا هست چهارم کسی که هر گاه از او خطائی سر زند فی الحال رجوع به توبه و انابه کند پیش از آن که در نامه عملش نوشته شود.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه ما من مؤمن یصاب بمصیبه فی الدّنیا فیسترجع عند مصیبته و یصبر حین تفجاه المصیبه الّا غفر اللّٰه له ما مضی من ذنوبه الّا الکبائر الّتی أوجب اللّٰه عزّ و جلّ علیها النّار و کلّما ذکر مصیبته فیما یستقبل من عمره فاسترجع عندها و حمد اللّٰه عزّ و جلّ عندها غفر اللّٰه له کلّ ذنب اکتسبه فیما بین الاسترجاع الاوّل إلی الاسترجاع الاخیر الّا الکبائر من الذّنوب) و در صحیح و حسن کالصحیح از معروف بن خربوذ مکی از حضرت امام محمد باقر سلام اللّٰه

علیه منقول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۲

که فرمودند که هر مؤمنی که در دنیا به مصـیبتی مبتلا شود در وقت مصـیبت بگوید إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ و چون مصیبت به ناگاه به او رسد صبر کند و بی تابی نکند البته حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را همه بیامرزد مگر گناهان کبیره که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیـده است جهنم را از برای آن یعنی به اسـتحقاق اگر توبه نکند و رحمت الهی شامل حال او نشود و شفاعت احدی او را دستگیری نکند و بلاغت مقتضی آن است که چنین سخن گوید تا کسی جرأت نکند بر گناهان کبیره و هر چنـد این مصـیبت به خاطرش رسـد در آینـده و کلمه استرجاع را بگویـد و حمد الهی کند و چون مدتی که گذشت غالب اوقات متفطن می شود که خیر او در بلا بوده است و صدمه آن بلا گذشـته است حمد الهی مشـکل نیست حق سبحانه و تعالی بیـامرزد او را هر گنـاهی را که کرده باشـد از گفتن آن کلمه تـا گفتن این کلمه مگر گناهـان کبیره را چنـانکه در بـاب کبـایر خواهـد آمـد تعـداد آن و ممکن است که وصف احترازی باشـد و مراد همه کبـایر نباشـد بلکه مثل شـرک و کشـتن معصوم و چیزهائی که کفر است اینها مغفور نشود و باقی کبایر مغفور شود و این معنی بحسب عبارت ظاهرتر است و اللَّه تعالی یعلم.

و در حـدیث صـحیح از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللَّه علیه وارد شـده است که هر کس را حق تعالی ملهم سازد در وقت مصیبت که کلمه استرجاع را بگوید بهشت

واجب می شود از جهت او.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که بعد از مدتی به خاطرش آید مصیبت گذشته و او بگوید

انّا للّه و انّا الیه راجعون و الحمد للّه ربّ العالمین اللّهمّ اجرنی علی مصیبتی و اخلف علیّ افضل منها

یعنی خداوندا مرا مزد ده بر آن مصیبت که بر من واقع شد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۳

بهتر از آن بعوض آن کرامت کن مرا همان ثواب کرامت می فرماید که در صدمه اول به او داده اند از جهت مصیبت.

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّ ملکا موکّلا بالمقابر فاذا انصرف اهل المیّت من جنازتهم عن میّتهم اخذ قبضه من تراب فرمی بها فی آثارهم ثمّ قال انسوا ما رأیتم فلو لا ذلک ما انتفع احد بعیش) و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرشته را در قبرستانها مقرر ساخته است که چون اهل میت از قبر گذاشتن برگردند قبضه از خاک بر می دارد و در عقب ایشان می ریزد و می گوید که فراموش کنید آن چه را دیدید پس اگر نه چنین می بود کسی از زندگانی منتفع نمی شد و ظاهر است که اگر حالت ساعت اول یک روز بماند کسی زنده نمی ماند.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من أصیب بمصیبه جزع علیها او لم یجزع صبر علیها او لم یصبر کان ثوابه من اللّٰه «۱» عزّ و جلّ الجنّه) و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که به مصیبتی مبتلا شود خواه بر آن مصیبت جزع کند

و خواه نکنـد و خواه صبر کنـد و خواه نکند ثوابش نزد حق سـبحانه و تعالی بهشت است و مشـهور آنست که مراد از ثواب در اینجا اجر است در صورت جزع و هر دو را ثواب گفته اند بر سبیل تغلیب و یا بمعنی لغوی مراد است یعنی جزا که شامل ثواب و اجر هر دو باشد.

(و قـال صـلوات اللّه علیه ثواب المؤمن من ولـده اذا مات الجنه صبر او لم یصبر) و در موثق کالصـحیح منقول است از حضـرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۴

صادق صـلوات اللّه علیه که فرمودنـد که ثوابی که به مؤمن می دهنـد از جهت مردن فرزنـدش بهشت است خواه صبر بکنـد یا صبر نکنـد. و ممکن است که مراد از حـدیث سـابق مرگ فرزنـد باشـد و مناسب رحمت واسـعه الهی تعمیم است و اجر مؤمن عظیم است و حق سبحانه و تعالی بهانه می خواهد از برای مغفرت.

(و قال صـلوات اللّه علیه من قدّم ولدا کان خیرا له من سـبعین یخلّفهم بعده کلّهم قد رکب الخیل و قاتل «۱» فی سبیل اللّه عزّ و جلّ) و بسـند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که هر که یک فرزند پیش فرستد یعنی پیش از مرگ او بمیرد آن فرزنـد از جهت او بهـتر است از هفتـاد فرزنـد که از عقب او بماننـد که همگی بر اسب سوار شونـد و جهـاد کننـد از جهت رضای الهی هر چنـد فرزند صالح که می ماند از جهت پدر نفاع است اما آن ثواب کجا و ثواب مصـیبت فرزند کجا خصوصا با صبر کما قال اللّه تعالی إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ

حِسابٍ.

(و قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله لا يدخل الجنّه رجل ليس له فرط فقال له رجل فمن لم يولد له و لم يقدّم ولدا يا رسول اللّٰه أ و لكلّنا فرط فقال نعم انّ من فرط الرّجل المؤمن اخاه فى اللّٰه عزّ و جلّ) و منقول است كه آن حضرت فرمودند كه داخل بهشت نمى شود شخصى كه او را پيش روى نباشد كه شفيع او باشد پس شخصى عرض نمود كه پس شخصى كه از براى او فرزندى نشده باشد و فرزندى از پيش نفرستاده باشد يا رسول اللّٰه حال او چونست آيا ما را ممكن است كه فرطى و پيش روى غير از فرزند باشد حضرت فرمودند كه بلى از جمله پيش رو مسلمانان برادر مؤمن او است كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۴۴۵

مؤمن از فقد او مغموم مى شود و او شفيع است برادر خود را.

و در حديث صحيح وارد شده است از حضرت امام محمد تقى صلوات اللّٰه عليه كه حق سبحانه و تعالى اختيار مى فرمايد از فرزندان مؤمن هر كه را نفيس تر است و محبت به او بيشتر دارد تا او را در خور مصيبت ثواب عظيم كرامت فرمايد.

و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه منقول است كه هر گاه حق سبحانه و تعالى بنده را دوست مى دارد محبوبترين فرزندان او را مى برد. و دور نيست كه از اين جهت باشد كه تا در محبت كسى را شريك خداوند نگرداند چنانكه نسبت به حضرت ابراهيم و حضرت يعقوب سلام اللّٰه عليهما واقع شد.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه منقولست كه چون طاهر

فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت حضرت رسول خدا خدیجه را از گریه منع فرمودند خدیجه گفت یا رسول اللّٰه بلی نکنم و لیکن آب دیده جمع شد ریختم حضرت فرمودند که دوست نمی داری که در روز قیامت فرزند خود را ببینی که در بهشت ایستاده و چون نظرش به تو افتد دست تو را بگیرد و داخل بهشت کند و به جایی که از همه جاهای بهشت پاکیزه تر و نفیس تر باشد در آورد خدیجه گفت که چنین خواهد بود حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر و کریمتر است که میوه دل بنده را ببرد و آن بنده صبر کند از جهت رضای الهی و خداوند خود را شکر کند و حق سبحانه و تعالی او را عذاب کند.

و به همین عنوان حدیثی از آن حضرت منقولست در مردن قاسم فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و خلافست که طاهر همان قاسم است که طاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۶

لقب او باشد یا غیر اوست چنانکه در طیب و ابراهیم نیز خلاف شده است.

(و قال صلّی اللّٰه علیه و آله لفاطمه صلوات اللّٰه علیها حین قتل جعفر بن ابی طالب علیه السّلام لا تدعی «۱» بذلّ «۲» و لا ثکل و لا حرب «۳» و ما قلت فیه فقد صدقت) و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در وقتی که جعفر طیار شهید شده بود و حضرت فاطمه را به تعزیه اسماء بنت عمیس فرستادند نهی فرمودند آن حضرت صلوات اللّٰه علیها را از کلماتی که در جاهلیت می گفتند و فرمودند

خواندن ویل را ترک کن یا ذل بر نسخه دیگر و ثکل را ترک کند و حرب را و بر نسخه حزن را یعنی مگو وا ویلاه وا ذلاه وا ثکلاه وا حرباه وا حزناه یا به جای وا یا بگویند چون حضرت جعفر شهید شده بود و متعارفست که از جهت کشته خود این نوحه ها می کنند حضرت بیان فرمودند که جعفر در بهشت طیار است این عبارات مناسبت ندارد چون دلالت بر مذلت و خواری دارد و معنی اینها اینست که وای بر حال تو و ما وای وای بیا که وقت تست وای مذلت و خواری بیا که وقت تست و ثکل آنست که زنی فرزندش مرده باشد یعنی ای مادرت به عزای تو نشسته و ای جنگ تو چه کارها می کنی و هر چه به گویی راست گفته یعنی از خوبیهای او و احتمالی دیگر داده اند که هر چه به گویی راست بگو اما لفظ تاب این معنی ندارد.

اما بطرق متعدده وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که یاران خود را بگوئید که در نوحه بر موتی سخنان خوب بگویند که چون حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفتند هاشمیات به خدمت حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها آمدند که او را پرسش کنند و ماتم بدارند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۷

حضرت به ایشان فرمودند که دعا کنید و ترک کنید آن چه متعارفست از شمردن کمالات و حالات را در مصیبتها.

[انسان فراموش می کند]

(و روی مهران بن محمّد عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال انّ المیّت اذا مات بعث اللّه عزّ و جلّ ملکا إلی

أوجع اهله علیه فمسح علی قلبه فانساه لوعه الحزن لو لا ذلک لم تعمر الدّنیا) و کالصحیح مرویست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که چون شخصی از دنیا رفت حق سبحانه و تعالی ملکی را می فرستد به نزد هر کس که اندوه او بیشتر است تا دستی بر دل او مالد تا فراموش کند از او سوز و درد را و اگر نه این باشد دنیا معمور نشود زیرا که با آن حزن اگر بمانند نه متوجه مال خواهند شد و نه فرزند اگر زنده بمانند و غالب مردن ایشان است و بر تقدری که بمانند متوجه دنیا نخواهند شد و حکمت الهی اقتضا کرده است که دنیا معمور باشد به غفلت چنانکه منقولست که حضرت سلیمان علیه السلام سه روز شیطان را حبس کرد همه کس ترک بازارها و دکانها کردند و قبرها از جهت خود کندند و مشغول مردن شدند تا آن که کسبی که حضرت سلیمان می کردند زنبیل بافی بود که از آن معاش خود می فرمودند کسی نخرید و حضرت چیزی نخوردند تا آن که جبرئیل آمد و گفت که حق سبحانه و تعالی را حکمتها هست در وجود این ملعون حضرت او را رها کردند همان ساعت همه متوجه کار و بار خود شدند.

و حق سبحانه و تعالی را در مرگ نیز حکمتها هست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح و صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که در زمان سابق جمعی به نزد پیغمبر خود رفتند و استدعا نمودند از او که دعا کند که حق سبحانه و تعالی مرگ را از ایشان بردارد پس

دعا کرد و حق سبحانه و تعالی مردن را برداشت تا آن که بسیار شدند و خانها بر ایشان تنگ شد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۸

و نسل ایشان بسیار شد و می بایست که هر کس متوجه احوال پدرش و جدش و جد جدش و مادرش و پدر مادرش شود و ایشان را به متوضا برند یا طشتی به زیر ایشان گذارند و ازاله نجاست ایشان کنند مجملا آن جماعت از کسب و کار خود باز ماندند از جهت اشتغال به امور ایشان و چون یافتند که بد کرده اند باز به نزد پیغمبر خود آمدند که ما پشیمانیم از این کار که کرده ایم از حق سبحانه و تعالی طلب کن که ما را به حالت اولی برد حق سبحانه اجابت فرمود و به حالت اولی برد مجملا اگر کسی را بصیرتی باشد و در جمیع چیزها تفکر کند می باید که هر چه حق سبحانه و تعالی کرده است عین مصلحت خلایق است.

[اجری که در صبر هست]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا قبض ولد المؤمن و اللّٰه اعلم بما قال العبد فیسال الملائکه قبضتم ولد فلان المؤمن فیقولون نعم ربّنا فیقول فما ذا قال عبدی المؤمن فیقولون حمدک ربّنا و استرجع فیقول اللّٰه عزّ و جلّ ابنوا له بیتا فی الجنّه و سمّوه بیت الحمد) و در قوی کالصحیح از سکونی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که چون مؤمنی را فرزندش فوت شود با آن که حق سبحانه و تعالی می داند که بنده چه گفته است از فرشتگان می پرسد که فرزند فلان مؤمن را از او گرفتید ایشان گویند که بلی ای

پروردگار ما پس حق سبحانه و تعالی فرماید که بنده مؤمن من چه گفت ملائکه گویند که پروردگار احمد کرد ترا و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ پس حق سبحانه و تعالی فرماید که بنا کنید از جهت او خانه در بهشت و آن خانه را خانه حمد بنامید.

و در حدیث صحیح از احدهما صلوات اللّٰه علیهما منقولست که حق سبحانه و تعالی را خوش می آید که شخصی فرزندش بمیرد و او شکر الهی کند حق سبحانه و تعالی مباهات می فرماید با فرشتگان که مرا چنین بنده هست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۹

جان او را گرفتم چون فرزند بمنزله جان است و مع هذا شکر می کند مرا.

[چون اسماعیل از دنیا رفت حضرت از خانه بی کفش و بی ردا بیرون آمدند]

(و لمّا مات اسماعیل خرج الصّادق صلوات اللّٰه علیه فتقدّم السّریر بلا حذاء و لا رداء) و بسند کالصحیح از حسین بن عثمان ثقه منقولست که چون اسماعیل فرزند حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه از دنیا رفت حضرت از خانه بی کفش و بی ردا بیرون آمدند و پیش پیش تابوت می رفتند و غرض حضرت این بود که تعلیم فرمایند اصحاب خود را که می باید صاحب مصیبت چنین کند تا مردمان او را بشناسند و او را پرسش کنند چنانکه گذشت و خواهد آمد که حضرت نه به سبب غم چنین فرمودند بلکه بواسطه تعلیم.

[حضرت سید الساجدین علیه السلام هر گاه جنازه می دیدند]

(و کان علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما اذا رای جنازه قال الحمد للّه الّذی لم یجعلنی من السّواد المخترم) و در حسن کالصحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت سید الساجدین علیه السلام هر گاه جنازه می دیدند که روبروی آن حضرت می آمد می گفتند که جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندیست که نگردانیده است مرا از شخص هالک یعنی زنده ام و نمرده ام یا دین من درستست که اگر مرگ بیاید مضایقه ندارم یا مرا در شهر مسلمانان آفریده است و در میان مسلمانانم که اگر عیاذا باللّٰه در شهر کفار می بودم ممکن بود که مذهب ایشان داشته باشم و اگر در میان ایشان باشم و بمیرم مسلمانان از ثواب تجهیز و من از دعاهای ایشان محروم می بودم یا همه مراد باشد.

و بنا بر اول منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که هر که دوست دارد لقای الهی را حق سبحانه و تعالی دوست می دارد لقای او را و هر که

خوش نـدارد لقـای الهی را حق سـبحانه و تعـالی نیز نمی خواهـد لقـای او را و با آن چه خداونـد عالمیان فرموده است که اگر دوستان خدائید آرزو کنید مرگ را اگر چه خطاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۰

بیهود است اما تعلیل دلالت می کند بر عدم اختصاص به ایشان.

و عـدم منافـات به چنـد وجه است یکی آن که مراد از آیه یهودنـد و در اینجا تحـدی شـد با یهود که اگر یک یهودی آرزوی مرگ می کرد همه می مردنـد و این معجزه بود از آن حضـرت بـا آن که فرمود که ایشـان هرگز آرزوی مرگ نخواهنـد کرد بواسـطه اعمال قبیحه که دارنـد چنانکه اکثر مفسـرین تفسـیر کرده اند و بر تقدیر تسـلیم منافات ندارد که آرزوی مرگ داشـته باشـند و شـکر نعمت حیات را به جا آورند یا آرزوی مرگ داشته باشند مشروط به رضای الهی یا در وقت خود چون بنده می باید در هر وقتی شـکر حال خود بکند و شـرط بندگی آنست که بنده راضی باشد به داده الهی اگر چه غیر آن را طلبد چنانکه خواهـد آمد در حکایت فرزند حضـرت صادق علیه السـلام و جمعی گفته اند که در مرض آرزوی مرگ خوبست و این معنی ظاهر نیست بلکه بر تقدیر رضای الهی در همه وقت خوبست بلکه می باید که در زندگی زندگی را خواهد که صـرف عبادت و طاعت الهی کنـد و اگر حق سـبحانه و تعالی مرگ او را خواهـد او حیات را نخواهـد مجملا کمال در آنست که بنده رضای الهی را خواهد.

و احتمال دویم از این جهت است که در زمان حضرت سید الساجدین و هم چنین حضرت امام محمد باقر صلوات

اللّٰه علیهما که این کلام از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه نیز منقول است زمان استیلای بنی امیه بود و اکثر عالمیان کافر بودند و در منابر و منارات سب اشرف الخلایق می کردند بنا بر این آن معنی مناسبت دارد و احتمال دویم و سیم بر سبیل تعلیم است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هر گاه روبروی جنازه واقع می شدند یا جنازه را می دیدند این دعا را می خواندند که

اللّٰه اکبر هذا ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۱

وعدنا اللّٰه و رسوله و صدق اللّٰه و رسوله اللّٰهمّ زدنا ایمانا و تسلیما الحمد للّه الّذی تعزّز بالقدره و قهر العباد بالموت

و هر کس این دعا را بخواند نماند فرشته مگر آن که گریه کنند از روی شفقت بر او و بر آواز حزین او و ترجمه دعا این است که خداوند عالمیان از آن بزرگتر است که کسی به بزرگی او تواند رسید یا بزرگواری و عظمت و جلال مخصوص اوست که هر کس را می خواهد می میراند و این مرگ آن چیزیست که وعده کرده اند ما را به آن خدا و رسول او و راست گفته اند خدا و رسول که می باید مرد و بعد از مرگ وقایع بسیار است خداوندا ایمان ما را زیاده گردان و تسلیم ما را زیاده گردان که گردن نهیم فرمان ترا در همه چیز و خواهان چیزی باشیم که تو خواهان اویی اگر چه مرگ باشد شکر خداوندی راست که عزت و جلالت و عظمت مخصوص اوست به قدرت کامله که او راست و مقهور ساخته

بندگان را به آن که مرگ را بر همه مقرر ساخته است و همه ذلیل اویند.

و در امثال دعوات اشارات حسنه هست که به اندک تدبری می توان فهمید از آن جمله حمد بر بزرگی الهی و ذلت خلق اشاره است به آن که مقام عبودیت مقتضی این است که بنده بزرگی را از جهت خداوند خود خواهد و کمال ذلت را از برای خود خواهد چون کمال بنده در ذلت است و هر چند تذلل نزد خداوند بیشتر می کند عزتش بیشتر می شود دیگر این معنی را از برای خود و بس نمی خواهد بلکه از برای جمیع عالمیان می خواهد دیگر اشاره به آن که از این جهت که عظمت او را باشد و ذلت بنده را آرزوی مرگ کرده است چنانکه عاشق خواهد که از دست معشوق کشته شود و می باید عارف در هر اشاره او را تنبیهات بوده باشد و این اشارات و تنبیهات بنده را به خدا می رساند نه اشارات و تنبیهات ابو علی که بغیر از ضلالت چیزی از آن حاصل نمی شود مگر چند کلمه که از دیگران

بر خلاف مسلک خود ذکر کرده است در مقامات عارفان.

[چون ابراهیم فرزند سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فوت شد]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه لمّا مات ابراهیم بن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله حزنّا علیک یا ابراهیم و انّا لصابرون یحزن القلب و تدمع العین و لا نقول ما یسخط الرّبّ) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون ابراهیم فرزند سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فوت شد حضرت فرمودند که ای ابراهیم بر فوت تو اندوهناکیم و

لیکن صبر می کنیم دل اندوه دارد و چشم می گرید و نمی گوییم چیزی که سبب غضب الهی باشد.

بحسب ظاهر این خبر قوی منافات دارد با آن که گذشت که حضرت به خدیجه فرمودند که گریه مکن و لیکن ظاهر آنست که غرض حضرت در آنجا این بود که غم مخور چون فرزند شفیع است و لهذا خدیجه جواب داد که آبی از چشم ریخت از جهت لوازم بشریت و حضرت شفاعت فرزند را بیان فرمودند و در اینجا نیز حضرت می فرمایند که ما به قضای الهی راضییم و لیکن این گریه از لوازم بشریتست و تا حزن نباشد ثواب نخواهد بود.

و محتمل است که بر تقدیر صحت حدیث حضرت گریسته باشند بواسطه فکر امت یا محبت الهی و چنین ظاهر ساخته باشند که کار بر امت دشوار نشود که گریه نکننـد و به بلاها مبتلا شوند چنانکه خواهد آمد که گریه بکنید تا سوزش دل فرو نشیند و قریب باین ذکر کرده است کلینی در حدیث قوی.

(و قال «۱» صلوات اللّٰه علیه انّ النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله حین جاءته وفاه جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه کان اذا دخل بیته کثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۳

بکاؤه علیهما جدّا و یقول کانا یحدّثانی و یونسانی فذهبا جمیعا) و منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون خبر شهادت جعفر طیار و زید بن حارثه پسر خوانده حضرت به آن حضرت رسید همین که داخل منزل می شدند بسیار بر ایشان می گریستند و می فرمودند که ایشان انیس و جلیس من بودند هر دو به یک بار رفتند.

این خبر نیز بر تقدیر صحت

مثل خبر سابق است با آن که در اینجا معنی دیگر بود که هر دو از بزرگان دین بودند و رفتن ایشان سبب خلل شد در دین آن خلل که سگان نگذاشتند که خلافت صوری بر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه قرار گیرد چنانکه در خبر صحیح وارد شده است که از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه شخصی پرسید که یا امیر المؤمنین بنی هاشم را چه شده بود که قریش را گذاشتند تا حق شما را غصب نمودند حضرت فرمودند که آن چه عمده بنی هاشم بودند حمزه و جعفر بودند که شهید شده بودند و کسی که مانده بود عباس و عقیل بودند و این هر دو از مستضعفین بودند و رسوخی که می بایست نداشتند تا عاقبت کردند آن چه کردند.

[بلا و صبر هر دو متوجه مؤمن می شوند]

(و قال صلوات اللَّه علیه انّ البلاء و الصّبر یستبقان إلی المؤمن فیاتیه البلاء و هو صبور و انّ الجزع و البلاء یستبقان إلی الکافر فیاتیه البلاء و هو جزوع) و مرویست در حسن کالصحیح از آن حضرت که فرمودند که بلا و صبر هر دو متوجه مؤمن می شوند مانند دو سواری که گرو بسته باشند که کدامیک زودتر خود را می رسانند به او پس صبر زودتر می رسد و چون بلا می رسد مؤمن صاحب صبر است و جزع و بلا می دوانند که خود را به کافر رسانند پس چون بلا می رسد جزع پیشتر رسیده است پس ممکن است که مراد از کافر کسی باشد که کفران نعمت کند و مراد از مؤمن شاکر باشد یا آن که کنایه از این باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۴

که مؤمن کسی است که صبر

داشته باشد و جزع کار کافرانست نمی باید که مؤمنان در جزع شبیه به کفار باشند.

و بطرق متعدده قویه کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقول است که جزع آنست که فریاد کنند و واویلاء گویند و نعره زنند و طپانچه بر روی خود زنند و بر سینه خود زنند و موی پیش سر را بچینند و کسی که زن نوحه گر بیاورد ترک صبر کرده است و بی راهه رفته است و کسی که صبر کند و کلمه انا للّه و انا الیه راجعون بگوید و شکر کند خداوند خود را بر آن چه او کرده است پس بفعل الهی راضی شده است و مزد او بر خداست و کسی که چنین نکند قضا کار خود را کرده است و او مستحق مذمت است از خدا و خلق و اجر او حبط شده است. و همین مضمون در احادیث بسیار واقع شده است.

[خروج زن در ماتم]

(و روی عن الکاهلیّ انّه قال قلت لأبی الحسن موسی ابن جعفر صلوات اللّه علیهما انّ امرأتی و اختی و هی امرأه محمّد بن مارد تخرجان فی المآتم «۱» فانهما هما فقالتا لی ان کان حراما انتهینا «۲» عنه و ان لم یکن حراما فلم تمنعنا فیمتنع النّاس من قضاء حقوقنا فقال صلوات اللّه علیه عن الحقوق تسالنی کان ابی صلوات اللّه علیه یبعث امّی و امّ فروه تقضیان حقوق اهل المدینه) و در صحیح از کاهلی که نامش عبد اللّه بن یحیی است که عرض کردم به آن حضرت صلوات اللّه علیه که زنم و خواهرم که زن محمد بن مارد است ایشان در ماتمهای خویشان و غیر ایشان

می روند و من ایشان را از آن نهی می کنم که مروید پس ایشان بمن می گویند که اگر حرامست ما نرویم و اگر حرام نیست پس چرا ما را منع می کنی تا باعث این شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۵

که کس ما بمیرد ایشان بپرسش ما نیایند پس حضرت فرمودند که از حقوق می پرسی یعنی اگر عبث روند منع می توان کرد اما جمعی که می آیند در عزا و عروسی پیش شما ایشان را حق هست پدرم رخصت می دادند مادرم را حمیده و ام فروه مادرش را که دختر قاسم بن محمد ابن ابی بکر بود.

و محتمل است که حضرت صادق صلوات اللّه علیه را زنی یا دختری هم نام مادرش باشد هر دو را می فرستادند تا حقوق اهل مدینه را به جا آورند پس ظاهر شد که بواسطه قضای حقوق رخصت می توان دادن بلکه سنت باشد بلکه واجب باشد چنانکه خداوند عالمیان فرموده است وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»

یعنی هر گاه تحیت کنند شما را پس شما به ازای آن تحیت کنید ایشان را بهتر از آن چه ایشان کرده اند یا همان مقدار اقلا و خلافی نیست که سلام داخل است در تحیت و در تحیات دیگر مثل تواضعات و دیدنهای متعارف و جواب عطسه و امثال اینها بعضی گفته اند که همه تحیت است و ردّ آن واجبست و این حدیث معتبر نیز دلالت دارد چون حقوق جمع محلی بلام است و مفید عموم است به اتفاق اصولیین با دیگر احادیث که از این باب وارد شده است قطع نظر از احادیث عامه زیارت مؤمن.

و حق اینست که از این عبارات جزم بوجوب

نمی توان کرد و این از متشابهاتست که می بایـد بقصـد قربت به جا آورند و ترک نکنند و اللّه تعالی یعلم و اخبار خواهد آمد در این باب إن شاء اللّه تعالی.

[در قبر مگر از کسی که ایمان خالص داشته باشد و آنها شیعیان صالحند]

(و قـال الصّادق صـلوات اللّه علیه لا یسال فی القبر الّا من محّض الایمان «۲» محضـا او محّض الکفر محضا و الباقون ملهوّ عنهم إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۶

یوم القیمه) و بعنوان کـالتواتر از حضـرات سـید المرسـلین و ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم منقولست که فرمودنـد که سؤال نمی کننـد در قبر مگر از کسـی که ایمان خالص داشـته باشد و آنها شـیعیان صالحند یا اعم یا کفر را خالص کرده باشد و آنها غیر اثنی عشری صالح و ما بقی شیعیان فاسقند که ایشان را باز می گذارند بحال خود نه ثوابی خواهد بود ایشان را و نه عذابی و عذاب ایشان عدم ثوابست و حسرت و به سبب این حسرت از گناهان پاک می شوند.

و جمعی این عبارت را مخفف خوانـده انـد باین معنی که از محض اعتقادات سؤال می کننـد و محضا را مصـدر فعل محذوف می گیرنـد و لیکن بـا تکلف بسـیار لفـظ بـاقون که از برای مـذکر ذی عقل است اطلاقش بر اعمال از سابق ابعـد است بلی این معنی که از اعتقـادات می پرسـند احادیث متواتره در آن واقع شـده است اما در آن احادیث واقع نشـده است که از اعمال نمی پرسـند و عمـده اخبـاری که دلالـت می کنـد بر آن این اخبار است و این اخبار ظاهرش اشخاصـی است که از ایشان سؤال می کنند.

مع هذا احادیث بسیار وارد شده است که از اعمال نیز می پرسند از آن جمله حدیث صحیحی است که بطرق متکثره مرویست

از سعید بن مسیب و او اگر چه بحسب ظاهر از علمای عامه است اما بحسب واقع از مخصوصان و ثقات سید الساجدین صلوات اللَّه علیه است و او روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین صلوات اللَّه علیهما در هر جمعه موعظه می فرمودند در مسجد حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله و جمعی حفظ کردند و جمعی نوشتند می فرمودند که ای گروه مردمان از خدا بترسید و بدانید که بازگشت شما بسوی او خواهد بود و هر کس در دار دنیا کار خوبی کرده است همه پیش او حاضر خواهد بود و بدی که کرده اند نیز حاضر خواهد بود و آرزو کنند که آن اعمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۷

از ایشان هزار ساله راه دور باشد و خداوند عالمیان شما را از عذاب خود حذر می فرماید که کاری مکنید که موجب عذاب شود، وای بر تو ای فرزند آدم که غافلی از آن چه در پیش داری و از تو غافل نیستند، ای فرزند آدم به درستی که اجل تو در نهایت سرعت بسوی تو می آید و در طلب تو می دود و عنقریبست که مدت عمرت بسر آمده است و اجلت رسیده است و ملك موت قبض روح کرده است و ترا در قبر در آورده اند و روح را در بدنت جا داده اند و به ناگاه منکر و نکیر در قبر آمده اند که از تو سؤال کنند به درستی که.

اول چیزی که سؤال خواهند کرد از حق سبحانه و تعالی است که پروردگار تست که او را در دار دنیا پرستش می کردی.

دیگر سؤال می کنند از دینی که به آن اعتقاد داشتی و

از کتابی که آن را تلاوت می نمودی و از امامانی که تولی به ایشان داشتی و امام خود می دانستی.

بعد از اینها سؤال می کنند از مدت عمر را که در طاعت صرف کردی یا در معصیت.

دیگر از مالت می پرسند که از ممر حلال به همرسانیدی یا از ممر حرام و در راه خوب صرف کردی یا در راه بد پس باید که امروز که فرصت داری احتیاط خود را بکنی و چنان کنی که همه را جواب خوب توانی داد پس اگر شیعه اثنی عشرّیی و پرهیزکاری و بدین خود معرفت داری و متابعت ائمه هدی کرده خداوند عالمیان حجت ترا به تو می رساند و زبانت را به جواب خوب ناطق می کند و همه را جواب می گویی و ملکین ترا بشارت می دهند به بهشت و رضای الهی و به حوران خوش صورت و استقبال می کنند ترا فرشتگان با نسیمها و میوه های بهشت و اگر چنین نباشی زبانت بند می شود و حجتی نخواهی داشت که جواب توانی گفت و بشارت می دهند ترا بجهنم و به استقبال تو می آیند فرشتگان عذاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۸

با آب حمیم و زبانه دوزخ که همیشه در عذاب باشی تا روز قیامت.

و بدان ای فرزند آدم که بعد از قبر دیگر قیامت خواهد بود که دلها همه سوزان و چشمها همه گریان خواهد بود روزی که همه عالمیان پشینیان و پسینیان را جمع خواهند کرد روزی که صور را اسرافیل بدمد و مردمان همه از خاک بیرون آیند و از دهشت آن روز جانها به سینها رسد در نهایت خشم از خود و اعمال خود روزی که قبول نکنند سؤالت را که

مرا بدنیا فرستید تا تدارک کنم. آن چه را نکرده باشم و از تو نشنوند و کسی فدای خود نتواند داد و بر فرض محال اگر داشته باشد قبول نخواهند کرد و عذر کسی را نخواهند شنید چون حجت در دار دنیا بر همه تمام شده است و توبه کسی را قبول نخواهند کرد چون وقت توبه این نشاه است و نخواهد بود مگر جزای حسنات که به خوبان دهند و مگر جزای سیئات که به بدان دهند پس هر مؤمنی که به سنگینی ذره از اعمال خیر کرده باشد ثواب آن را می یابد و هر مؤمنی که به سنگینی ذره از اعمال بد کرده باشد به جزای خود خواهد رسید پس حذر کنید ای مردمان از گناهان صغیره و کبیره که حق سبحانه و تعالی شما را از آن نهی فرموده است و حذر فرموده است از آنها در کتاب صادق و بیان ناطق خودش قرآن مجید و از مکر الهی و عذاب او ایمن مباشید در وقتی که شیطان ملعون شما را به شهوات باطله دعوت کند به درستی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که متقیان و پرهیزکاران حال ایشان این است که چون شیطان در مقام اغوای ایشان در می آید ایشان متذکر می شوند و بینا می شوند که شیطان است که این دعوت می کند و متوجه آن گناه نمی شوند پس می باید که خوف الهی را شعار دلهای خود گردانید و در خاطر در آورید وعده هائی را که حق سبحانه و تعالی به شما وعده داده است از ثوابهای عظیم چنانکه شما را ترسانیده است از عقاب الیم الخبر. و اکثر عبارات این

خبر آیات کلام مجید

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۹

است که حضرت جمع فرمودند.

و در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که میت را در قبر از پنج چیز سؤال می کننـد از اعتقادات خصوصا از ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم و از نماز و روزه و حـج و زکات پس ولایت اهل البیت به آن چهار می گوید که هر نقصی که بر شما وارد شده باشد تمامی آن بر منست.

و در حـدیث کالصـحیح است که حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که چون مؤمن داخـل قبر می شود نماز از دست راسـت خواهد بود و زکات از دست چپ و احسان پدر و مادر بر سـر سایه انداخته باشد و صبر در کناری باشد پس چون منکر و نکیر داخل قبر می شوند از جهت سؤال صبر به نماز و روزه می گوید که شما مدد مکنید و اگر شما عاجز شوید من هر چه باید می کنم و دیگر احـادیث خواهـد آمـد که بر این معنی دلالـت می کنـد و مـذکور شـد سابقا که اعمال صالـح مصور می شونـد به صورتهای خوب و اعمال بد به صورتهای بد.

و در حدیث کالصحیح از عمر بن یزید منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم که من از شما شنیدم که فرمودید که شـیعیان ما همه به بهشت می روند هر چند بد کردار باشند حضرت فرمودند که بلی و اللّه همه به بهشت می روند گفتم فدای تو گردم گناهان کبیره بسـیار چه می شود حضـرت فرمودند که به شـفاعت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم در روز قیامت همه را خواهند بخشید

و لیکن آن چه می ترسم بر شما از عذاب برزخ است گفتم برزخ کدام است حضرت فرمودند که از اول قبر است تا روز قیامت و احادیث عذاب قبر خصوصا ضغطه و فشردن قبر متواتر است و هم چنین سؤال منکر و نکیر متواتر است و آن که نزد مؤمنان به صورتهای خوب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۰

می آیند و نزد غیر ایشان به صورتهای مهیب می آیند و آن که دوستی ائمه هدی سیما حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم در قبر نافع است بلکه نزد مردن و مبعوث شدن از قبر و نزد پریدن نامها و نزد حساب و نزد میزان که جان کندن بر ایشان آسان شود و قبور ایشان واسع و منور باشد و وحشت نداشته باشند و چون از قبرها مبعوث شوند جامهای بهشت در ایشان پوشانند و نامهای اعمال ایشان را به دستهای راست ایشان دهند و ایشان را حساب نکنند یا به آسانی حساب کنند و ترازوی حسنات ایشان به سبب محبت اهل البیت سنگین باشد متواتر است.

و این مضمون در احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را به این ها بشارت دادند و اکثر از طرق عامه منقولست و از طرق خاصه متواتر است که شیعیان بجهنم نمی روند و ابن طاوس کتابی تصنیف کرده است که داشتم و در آنجا دویست حدیث نقل کرده بود در این معنی و در فردوس الاخبار سنیان منقولست و در غیر آن از کتب عامه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که اگر مردمان همه جمع می شدند بر

محبت علی بن ابی طالب حق سبحانه و تعالی دوزخ را نمی آفرید و در کتب ایشان بطرق متکثره واقع است که دوستی علی بن ابی طالب حسنه ایست که هیچ سیئه با آن ضرر نمی کند و دشمنی آن حضرت سیئه ایست که هیچ حسنه با آن نفع نمی کند.

و احادیث متواتره وارد است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که دوستی رسول خدا و ائمه هدی بر همه کس واجبست و سبب نجاتست از همه عذابها حشر دوستان ایشان با ایشان خواهد بود فرمودند که المرء مع من احب یعنی حشر هر کس با آن کسی خواهد بود که او را دوست دارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۱

و لیکن احادیث بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین تا به حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیهم که دوستی با مخالفت ایشان جمع نمی شود و حمل کرده اند بر آن که دوستی کامل جمع نمی شود و دیگر خواهد آمد إن شاء اللّه تعالی.

[زیارت قبرهای مؤمنان و از بنا کردن مسجدها در قبرستان]

(و ساله صلوات اللّه علیه سماعه بن مهران عن زیاره القبور و بناء المساجد فیها فقال امّا زیاره القبور فلا باس بها و لا یبنی عندها مساجد) و سماعه در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کرد از زیارت قبرهای مؤمنان و از بنا کردن مسجدها در قبرستان حضرت فرمودند که اما زیارت قبرها پس باکی نیست و خوبست و اما بنای مساجد در آنجا نکنند چون مکروهست نماز در میان قبرها یا بواسطه آن که جا را بر مردگان تنگ نکنند خصوصا هر گاه زمین را وقف کرده باشند از جهت آن که مقبره باشد و شاید وجهی دیگر نیز

داشته باشد.

و بطرق متعدده قویه کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که زیارت کنید مردگان خود را که ایشان خوشحال می شوند به سبب زیارت شما ایشان را قطع نظر از اعمال خیر مثل دعای مغفرت و خواندن قرآن و ثوابش را به ایشان قربت کردن و اگر زیارت پدر و مادر کنید باید که حاجتی که دارید نزد قبور ایشان از حق سبحانه و تعالی طلب کنید که مستجاب می شود.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که در زیارت قبور فرمودند که مردگان انس می یابند از زیارت شما چنانکه در حالت حیات به سبب زیارت خوشحال می شوند و چون از پیش ایشان بر می گردید ایشان را وحشت بهم می رسد و از اسحاق بن عمار منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۲

به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض نمودم که مؤمن می داند که کیست آن که به زیارت او می آید حضرت فرمودند که بلی و انس می یابند تا نزد قبر ایشان است و چون بر می گردد میت را وحشتی دست می دهد.

(و قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله لاـ تتّخذوا قبری قبله و لاـ مسجدا فانّ اللّٰه عزّ و جلّ لعن الیهود حیث اتّخذوا قبور أنبیائهم مساجد) و منقول است که حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که قبر مرا قبله مگردانید که رو به قبر من کنید و نماز کنید و مسجد مگردانید که در اینجا نماز کنید زیرا که حق سبحانه و تعالی یهودان را لعنت کرد به سبب آن که قبور پیغمبران خود را مسجد گردانیدند و این حدیث را

عامه در صحاح خود ذكر كرده اند كه حضرت در زمان موت چنين فرمودند و اين كه فرموده است آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله كه قبر مرا قبله مكنيد يعنى قبر را بمنزله كعبه مكنيد كه هر جا كه باشيد رو به قبر من كنيد و نماز كنيد هر چند بدن مبارك آن حضرت بهتر از كعبه است نزد حق سبحانه و تعالى و ليكن غرض از استقبال كعبه تعبد و بند گيست چون حق سبحانه و تعالى فرموده است كه در عبادات و افعال مخصوصه رو به كعبه كنيد اطاعت مى بايد كرد فرمان او را هم چنان كه قرآن مجيد بهتر است از كعبه و در نماز رو به قرآن نمى توان كرد يا آن كه مراد حضرت اين باشد كه قبر مرا در قبله مسجد من مگذاريد كه مبادا تو هم اين شود به مرور ايام كه سجد به جانب قبر من مى بايد كرد و قبر مرا مسجد مكنيد نيز اين احتمال دارد كه محل سجود خود مكنيد كه به جانب قبر من سجده كنيد، يا مانند جمعى كه سجده مى كنند نزد پادشاهان و بر خاك مى افتند با قبر من چنان مكنيد، يا آن كه بر بالاى قبر من مايستيد كه نماز گذاريد يا آن كه قبر مرا ظاهر مسازيد كه به جانب او نماز كنيد هر چند به منزله كعبه نگردانيد و حكمتش همان باشد كه مبادا به مرور ايام توهم شود

لوامع صاحبقرانى، ج ٢، ص: ۴۶٣

كه بر قبر من سجده مى بايد كرد و اصلش ظاهر نيست چون راوى اين خبر عايشه ملعونه كذابه است.

و در حديث صحيح است از حضرت امام جعفر

صادق علی اللّه «صلوات اللّه علیه» که بر زبانش هرگز کذب گذار نکرده است به اعتقاد مخالف و مؤالف که سه کس بودند که همیشه بر حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله دروغ می بستند عایشه و ابو هریره و انس و اکثر احادیث عامه از این سه کسست و کس چهارم عبد اللّه بن عمر است که گاهی راست می گفت و لهذا حضرت او را ذکر نفرمودند و غرض آن ملعونه از وضع این خبر این بود که از آن زندیقه روایت کرده اند که از جهت دشمنی که همیشه با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه داشت و حضرت مکرر می فرمودند که حضرت سید المرسلین بمن وصیت فرمود آن ملعونه تکذیب می کرد که حضرت کی وصیت کرد و حال آن که سر حضرت بر سینه من بود که از دنیا رفت و وصیتی که کرد همین بود که گفت قبر مرا مسجد و قبله نکنید.

و اهل سنت و محدثین ایشان این سخنان عایشه را ذکر کرده اند در صحاح خود و حکایات دوات و قلم را ذکر کرده اند که در خانه مردان بسیار بودند که حضرت طلبیدند دوات و قلم را و عمر نگذاشت و گفت این مرد هذیان می گوید کتاب خدا ما را بس است.

و بخاری حدیث دوات و قلم را در صحیح خود در زیاده از شش جا نقل کرده است مع هذا شهادت نفی معقول نیست و خود نقل کرده اند که چون ایشان قبول نکردند و دوات و قلم نیاوردند حضرت امیر المؤمنین را طلب فرمودند و همه را از خانه بیرون کردند و با آن حضرت سرگوشی بسیار فرمودند چون

از حضرت پرسیدند که حضرت چه فرمودند حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۴

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هزار باب از علم تعلیم من کردند که از هزار بابی مفتوح می گردد هزار باب پس ذکر این حدیث که راوی عایشه باشد مناسب نبود و اگر از حضرات ائمه منقول شده باشد تقیه خواهد بود و اللّٰه تعالی یعلم.

[سلام بر اهل قبور]

(و سال جرّاح المدائنیّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه کیف التّسلیم علی اهل القبور فقال تقول «۱» السّلام علی اهل الدّیار من المؤمنین و المسلمین رحم اللّٰه المستقدمین «۲» منّا و المستأخرین «۳» و انّا إن شاء اللّٰه بکم لاحقون) و در قوی کالصحیح منقول است که جراح گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که چگونه سلام می باید کرد بر اهل قبرستان حضرت فرمودند که باین نحو سلام کنید که سلام و رحمت الهی بر مؤمنان و مسلمانان این خانها باد که خانهای قبر است و مراد از مؤمنان صالحانند و مسلمانان غیر ایشان رحمت کند حق سبحانه و تعالی آنهایی را که پیش رفته اند و آنهایی را که خواهند رفت یا آنهایی که مدتها پیش رفته اند و جمعی را که در این زودی رفته اند و ما نیز إن شاء اللّٰه به شما خواهیم رسید و این إن شاء اللّٰه از روی تیمن و تبرک است و اگر نه البته همه را می باید رفت و ممکن است که مراد این باشد که چون مؤمنان به بهشت رفته اند إن شاء اللّٰه بواسطه دخول بهشت باشد و لحوق به ایشان چه ممکن است و العیاذ باللّٰه که

مؤمن عاقبت از دین برگردد چنانکه بسیار برگشتند از خوبان مثل شیطان و عابد برصیصا و بلعم باعورا و اللَّه تعالی یعلم.

(و کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اذا مرّ علی القبور قال السّلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و انّا إن شاء اللَّه بکم لاحقون) و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۵

صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقول است که آن حضرت فرمودند که بگوید این عبارت را و تخصیص به مؤمنین در اینجا از آن جهت است که منافقان بیرون روند و مؤمنان اینجا اعم است از صالح و طالح چون ایمان را اطلاقات بسیار هست در هر جائی مناسب آن مقام مراد است و آن که صدوق این حدیث را از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده است از آن جهت است که هر چه ائمه معصومین می گویند از آن حضرت است و یا آن که حدیثی دیگر است و اللَّه تعالی یعلم.

[سخن با اهل قبور]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه لمّا دخل المقابر یا اهل التّوبه و یا اهل الغربه امّا الدّور فقد سکنت و امّا الازواج فقد نکحت و امّا الاموال فقد قسمت فهذا خبر ما عندنا فلیت شعری ما عندکم ثمّ التفت إلی اصحابه و قال «۱» لو اذن لهم فی الجواب لقالوا انّ خیر الزّاد التّقوی) و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه داخل قبرستان می شدند و در امالی چون مشرف می شد بر قبرستان می فرمودند که ای اهل خاک که خانه شما خاک است و بدن شما

خاک شده است یا خواهد شد و ای جماعتی که به غربت مبتلا شده اید بدانید که خانهای شما را دیگران ساکن شدند و زنان شما را دیگران خواستند و اموال شما را دیگران قسمت نمودند این خبریست که نزد ماست کاش ما می دانستیم که نزد شما چه خبر است و در امالی فما خبر ما عندکم یعنی نزد شما چه خبر است.

پس حضرت رو به اصحاب خود فرمودند و فرمودند که اگر ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۶

رخصت جواب می دادند و در امالی رخصت کلام می دادند هر آینه می گفتند چنانکه شما می شنیدید که بهترین توشه ها تقوی است یعنی متاع این بازار پرهیزکاری است و ما نیاورده ایم شما سعی کنید در تحصیل آن توشه و ظاهرا غرض حضرت از این مکالمه آنست که دیگران عبرت گیرند که آن چه عمر عزیز نفیس را صرف آن می کنند همه در این دنیا خواهد ماند و چیزی که با ایشان خواهد بود تقوی و اعمال صالح است و چون تقوی پرهیزکاریست از آن چه خلاف رضای الهی است ترک طاعات خلاف تقوی است پس فعل واجبات نیز داخل تقوی است و این تقوای عوام است و تقوای خواص اجتناب از مکروهات و فعل مستحباتست نیز و تقوای خاص الخاص آنست که لمحه از یاد الهی غافل نشوند و لحظه ای متوجه غیر او نشوند.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که همه خوبیها مجتمع است در سه چیز در نظر کردن و خاموش بودن و حرف زدن پس هر نظری که در آن عبرتی نباشد آن نظر سهو است بلکه می باید در هر نظری عبرتها

گیرد و فایـده چشم همین است یکی آن که همه اشـیا دلیل وجود و علم و قدرت و حکمت الهی است اگر به اهل آخرت نظر کند فکر کند که ایشان مردانه در راه خدا می کوشـند و عن قریب به مراتب عالیه رسیده اند با خود عتاب و خطاب کند که تو چرا مثـل ایشـان نمی شوی و اگر به اهل دنیا نظر کنـد عبرت گیرد که این بی چارگان عمر عزیز را در طلب باطلی صـرف می نماینـد و با خود گویـد که تو نیز مثل ایشان عمر خود را به باد می دهی و اگر در عقب جنازه روان شود فکر کند که هیچ چیز نزد این میت مطلوب تر از این نیست که چنـد روزی او را بـدنیا فرسـتند تا تـدارک ما فات کنـد و خود را چنان تصور کند که مرده است و او را به مطلوب او رسانیده اند و برگشته است که تدارک کند چنانکه از حضرت صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۷

صلوات اللّٰه علیه منقولست و علی هذا القیاس در هر چیزی عبرتها هست.

و امـا سـکوت پس می بایـد که تـا خـاموش باشـد در فکر چیزی باشـد که بکار او آیـد از آن چه مـذکور شـد و غیر آن و هر سکوتی که در آن فکر نباشد غفلت است و هر کلامی که به یاد خدا یا از برای خدا نباشد آن لغو است پس خوشا بحال کسی که نظرهـای او همه عـبرت باشـد و خاموشـیهای او همه فکرت باشـد و کلاـم او همه ذکر الهی باشـد و همیشه بر گناهـان خود گریان باشد.

دیگر فرمودند که آدمی را سه دوست است دوستی که به زبان حال می گوید

که من همیشه با تو خواهم بود در حیات و ممات و آن عمل صالح است و دوستی که می گوید من با توام تا تو بمیری و آن مال اوست و دوستی که می گوید من با توام تا کنار قبر و آن فرزندانند.

(و وقف رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله علی القتلی ببدر و قد جمعهم فی قلیب فقال یا اهل القلیب انّا [قد] وجدنا ما وعدنا ربّنا حقّا فهل وجدتم ما وعد ربّکم حقّا فقال المنافقون انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یکلّم الموتی فنظر إلیهم فقال لو اذن لهم فی الکلام لقالوا نعم و انّ خیر الزّاد التّقوی) بطرق متکثره قریب به تواتر منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله کشته هائی که در جنگ بدر کشته شده بودند از کفار فرمودند که در چاهی یا کوی مانند چاه انداختند و حضرت بر سر آن چاه آمدند و فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی وعده داده بود ما را از فتح و ظفر الحمد للّه همه راست شد چنانکه منقول است متواترا که حضرت جاهای یک یک را نشان داده بودند که فلانی در اینجا کشته خواهد شد و فلانی در اینجا، آیا آن چه وعده داده بود شما را از مغلوبیت در دنیا و از عذاب آخرت یافتید که حق است منافقان که در آنجا حاضر بودند گفتند که حضرت خطاب به مردگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۸

می کند و این چه فایده دارد مع هذا چه می فهمند چون مرده اند پس حضرت بنور نبوت یافتند و نظر به ایشان فرمودند و فرمودند که اگر ایشان را رخصت

سخن گفتن بدهند هر آینه خواهند گفت بلی و به درستی که بهترین توشه ها از برای این راه پرهیزکاری است.

و این عبارت ظاهرش آنست که خطاب آن حضرت با کفار بوده باشد و محتمل است که خطاب به مؤمنان باشد و یک قبر از برای همه کنده باشند و مراد از وعده مردگان بهشت باشد اما اخبار دیگر صریح است که خطاب با کفار بود و اللَّه تعالی یعلم.

[حضرت فاطمه هر صبح شنبه زیارت قبور شهدا و زیارت حمزه می آمدند]

(و کانت فاطمه صلوات اللَّه علیها تاتی قبور الشّهداء کلّ غداه سبت فتاتی قبر حمزه فترحّم علیه و تستغفر له) و بسند قوی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها هر صباح شنبه زیارت قبور شهدا می آمدند و به زیارت حمزه می آمدند و طلب مرحمت می کردند از جهت او و استغفار می کردند از برای او.

و بسند حسن کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها هفتاد و پنج روز بعد از حضرت سید کائنات زنده بودند که تبسم و خنده نکردند و هر هفته دو مرتبه به زیارت قبور شهدا می فرمودند روز دوشنبه و پنجشنبه و می گفتند که حضرت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله در اینجا ایستاده بودند در جنگ احد و کفار در اینجا ایستاده بودند و ممکن است که در ابتدای حال هفته دو مرتبه آمده باشند و این دو روز و در اواخر هفته یک مرتبه آمده باشند در شنبه اما مدت حیات آن حضرت که هفتاد و پنج روز بوده بعد از حضرت احادیث صحیح و کالصحیح دیگر وارد شده است در

طرق اهل البيت صلوات اللّٰه عليهم.

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۴۶۹

و اما در صحاح سته بطرق متكثره از عايشه روايت كرده اند شش ماه بعد از آن حضرت زنده بودند و اهل خانه اعلمند به آن چه در خانه است و آن چه در خانه واقع مى شود و غرض ايشان از وضع كردن شش ماه آنست كه مخفى سازند شهادت محسن و حضرت فاطمه صلوات اللّٰه عليها را و ليكن در اين احاديث طولانى كه بخارى نقل كرده است حال همه ايشان خصوصا ابو بكر و عمر ظاهر مى شود اگر كسى نيكو تدبر نمايد و هم چنين از احاديثى ديگر كه بخارى نقل كرده است طولانى نيز حال ايشان بديهى مى شود و إن شاء اللّٰه تعالى در باب وصيت مذكور خواهد شد.

[هر گاه داخل شوى در قبرستان پس بگو]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه عليه اذا دخلت الجبّانه فقل السّلام على اهل الجنّه) و آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر گاه داخل شوى در قبرستان پس بگو السلام على اهل الجنه رحمت الهى و سلامتى از عذاب الهى بر كسى باد كه از اهل بهشت است و مراد از آن شيعه اثنى عشريست اگر چه فاسق از دنيا رفته باشد چون عاقبت به بهشت خواهد رفت.

(و قال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات اللّٰه عليهما اذا دخلت المقابر فطإ القبور فمن كان مؤمنا استروح إلى ذلك و من كان منافقا وجد ألمه) و منقولست كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه چون داخل قبرستان شوى ضرر ندارد راه رفتن بر بالاى قبور زيرا كه هر كه مؤمن است راحت مى يابد از بركت قدم مؤمن و هر كه منافق است يعنى غير

اثنی عشری الم آن را می یابد.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست که سؤال کرد علی بن جعفر از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا خانه بنا می توان کرد بر قبرها و می توان نشستن بر بالای قبر حضرت فرمودند که خوب نیست بنا کردن بر قبرها و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۰

نه نشستن بر آن و نه گچ مالیدن نه گل مالیدن بر آن.

و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نهی کردند از آن که نماز کنند بر قبر یا بنشینند بر آن یا بنا کنند بر آن.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت منقولست که بنا مکنید بر قبور و صورت مکشید بر سقف خانها که حضرت سید المرسلین را خوش نمی آمد از اینها و کراهت داشتند از اینها.

و در حدیث معتبر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که سؤال کردند از آن حضرت که اگر چاهی تنگ باشد و شخصی در آن چاه افتد و بمیرد و ممکن نباشد که او را از آن چاه بیرون آورند آیا دیگر در آن چاه بول و غایط می توان کرد حضرت فرمودند که نمی توان کرد بلکه آن چاه را پر کنند و قبر آن شخص کنند و اگر ممکن باشد که آن شخص را بیرون آورند و اگر چه به کندن چاه باشد او را بیرون آورند و غسل دهند و دفن کنند چون حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حرمت مسلمان مرده مثل حرمت مسلمان زنده است و مثل یکدیگرند در احترام

یعنی اگر زنده در متوضا افتد او را البته واجبست بر همه مسلمانان که سعی کنند و او را بیرون آورند مرده نیز چنین است.

و احادیث بسیار وارد شده است که حرمت مرده مثل احترام زنده است و از مجموع این اخبار ظاهر شد که بر روی قبر راه نتوان رفتن چنانکه جمعی از اصحاب ذکر کرده اند که مکروهست و در اخبار از طرق اهل البیت خبری صریح در این باب ندیده ام اما از طرق عامه حدیثی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از راه رفتن بر قبور پس ممکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۱

است که از احترام میت راه رفتن مستثنی باشد یا جمع کنند به آن که اگر بقصد زیارت قبور باشد خوب باشد و اگر عبث باشد بد باشد یا راه رفتن ضرر نداشته باشد صلحا و اتقیا را.

چنانکه منقولست در حدیث کالصحیح که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال نمودند که مؤمن را ضغطه قبر می رسد حضرت فرمودند که هیهات مؤمنان را از این عذابها چیزی نمی رسد و اللّٰه که زمینی که مؤمن بر آن راه می رود فخر می کند بر زمینی که بر آن راه نرفته باشد و می گوید که مؤمن بر من راه رفته است و زمینی که قبر مؤمن است به مؤمن می گوید که من ترا دوست می داشتم در وقتی که بر پشت من راه می رفتی الحال که داخل من شدی خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را فراخ کنند آن مقدار که چشم کار کند و جمعی گفته اند که سنت است که چون به قبرستان

رونـد پاهـا را برهنه کننـد از جهت احـترام مؤمنین موتی و از جهت شکسـتگی که این کسـرا حاصـل می شود و این نیز وجهی است در جمع بین الاخبار و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی محمّـد بن مسـلم انّه قال قلت لأبی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه الموتی نزورهم فقال نعم قلت فیعلمون بنا اذا اتیناهم فقال ای و اللَّه انّهم لیعلمون بکم و یفرحون بکم و یستانسون إلیکم قـال قلت فایّ شـی ء نقول اذا اتیناهم قال قل اللَّهمّ جاف الارض عن جنوبهم و صاعد إلیک ارواحهم و لقّهم منک رضوانا و اسـکن إلیهم من رحمتک ما تصل به وحدتهم و تونس به وحشتهم انّـک علی کـلّ شـی ء قـدیر) و کالصـحیح بـل الصـحیح چنـانکه علامه گفته است محمـد بن مسـلم گفت که عرض نمودم به خـدمت حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللَّه علیه که ما به زیارت اموات برویم حضـرت فرمودنـد که بلی گفتم ایشان می دانند که ما نزد ایشان رفته ایم حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۲

فرمودند که آری و اللَّه به درستی که ایشان می دانند و خوشـحال می شوند از رفتن شـما به نزد ایشان و انس می گیرند به شما پس گفتم که چون به زیارت ایشان رویم چه بگوئیم حضـرت فرمودنـد که بگو این دعا را که ترجمه اش اینست که خداونـدا زمین را از پهلوهای ایشان دور گردان و ارواح ایشان را با علی علیین بر و خشـنودی خود را به استقبال ایشان فرست و از ایشان راضـی شو و ساکن ساز نزد ایشان از رحمتت آن مقدار که به سـبب آن تنهائی ایشان را به آن موصول سازی یعنی رحمتت را رفیق و مونس ایشان کن

و به آن رحمت وحشت ایشـان را زایـل گردانی به درستی که تو بر همه چیز قـادر و توانـایی. و این عبـارت ظاهرش آنست که دعا از برای کل مؤمنان آن مقبره است اگر چه غرض یکی باشـد می بایـد که دیگران را با او ضم کنـد تا سـبب اسـتجابت دعا شود.

و در حدیث صـحیح از عمرو منقولست که با حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه رفتم به بقیع که قبرسـتان مدینه مشـرفه است و رسیدیم به قبر شیعه از اهل کوفه حضرت ایستادند و گفتند

اللّٰهمّ صل وحدته و انس وحشته و اسکن الیه من رحمتک ما یستغنی بها عن رحمه من سواک و الحقه بمن کان یتولّاه.

(و قال الرّضا صـلوات اللّٰه علیه ما من عبـد مؤمن زار قبر مؤمن فقرا عنده «۱» انّا أنزلناه فی لیله القـدر سـبع مرّات الّا غفر اللّٰه له و لصاحب القبر) و به اسانید صـحیحه از آن حضـرت منقول است که هر بنده مؤمنی که زیارت کند قبر مؤمنی را و نزد او بخواند این سوره را هفت مرتبه البته حق سبحانه و تعالی بیامرزد او را و آن مرده را. و در همین حدیث هست که احمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۳

بن محمـد گفت که بـا ابراهیم بن هـاشم بـودم در قبرسـتانی ابراهیم پیش قـبری آمـد و رو بقبله نشـست و دست خود را بر قـبر گذاشت و هفت مرتبه انا أنزلناه خواند پس گفت خبر داد مرا صاحب این قبر که محمد بن اسماعیل است که هر که الخ.

و از محمد بن احمد در صحیح منقولست که در فید بود و آن قلعه ایست در راه مکه معظمه و

با علی بن بلال بر سر قبر محمد بن اسماعیل رفتیم پس علی بن بلال گفت که روایت کرد بمن صاحب این قبر از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر که به زیارت قبر برادر مؤمن رود و دست بر قبر گذارد و هفت مرتبه سوره انا أنزلناه را بخواند از فزع اکبر قیامت یا روز فزع ایمن شود و تردید از راوی است.

و همین مضمون بسند صحیح از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه منقولست و از این اخبار استدلال کرده اند بر آن که نزد قبر میت قرآن خواندن سنت است و بهتر است.

[زمان زیارت اهل قبور]

(و سال اسحاق بن عمّار أبا الحسن الاوّل صلوات اللّه علیه عن المؤمن یزور اهله فقال نعم قال فی کم فقال علی قدر فضائلهم منهم من یزور کلّ یوم و منهم من یزور فی کلّ یومین و منهم من یزور فی کلّ ثلاثه ایّام قال ثمّ رأیت فی مجری کلامه انّه یقول ادناهم «۱» جمعه فقال له فی أیّ ساعه قال عند زوال الشّمس او قبیل «۲» ذلک فیبعث اللّه معه ملکا یریه ما یسرّ به و یستر عنه ما یکرهه فیری سرورا و یرجع إلی قرّه عین) و در موثق کالصحیح منقولست که اسحاق از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه سؤال کرد از مؤمن مرده که آیا به زیارت زنده های

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۴

اهل خود می آید حضرت فرمودند که بلی گفت در هر چند روز یک بار می آید حضرت فرمودند که بمقدار فضیلتها که ایشان دارند به نسبت آن رخصت ایشان می دهند هر چند فضیلت بیشتر است رخصت

بیشتر می دهند بعضی از ایشان هر روز به زیارت اهل خود می آیند و بعضی در هر دو روز یک بار می آیند و بعضی در هر سه روز یک بار اسحاق گفت که از گفته آن حضرت چنان یافتم که کمتر از یک هفته رخصت نمی دهند پس اسحاق گفت که در چه وقت ایشان می آیند حضرت فرمودند که نزد زوال آفتاب از خط نصف النهار که اول پیشین است یا اندکی پیش از زوال می آیند و حق سبحانه و تعالی ملکی را با او می فرستد که به او نماید چیزی را که سبب خوشحالی آن مرده شود و به پوشاند از او آن چه را کراهت داشته باشد خواه از امور اخروی باشد مثل عبادات و طاعات را به او می نمایند و معاصی را از او می پوشانند و خواه از امور دنیوی باشد مثل رفاهیت و سرور ایشان را می نمایند و غم و الم را مستور می سازند.

و هیچ شک نیست که مراد از این حدیث و احادیث دیگر از این باب آنست که مردگان به زیارت زندگان می آیند و لیکن علامه رحمه اللّٰه در منتهی ذکر کرده است که سنت است که به زیارت قبور مکرر بروند و این حدیث را دلیل او آورده اند و تاویلی از جهت علامه می توان کرد که هر گاه مردگان به زیارت زندگان آیند بطریق اولی ایشان را به زیارت مردگان باید رفت یا چون ایشان می آیند بازدید ایشان می باید کرد و محتمل است که غرضش این باشد که این حدیث اگر چه ظاهرش زیارت مرده است حمل می باید کرد بر زیارت زنده ها چون ظاهر حدیث شباهتی به تناسخ دارد اگر

چه تناسخ آنست که روح به بدن جسمانی دیگر تعلق می گیرد و در اینجا تعلق به بدن مثالی گرفته است چنانکه خواهد آمد و ظاهرا بواسطه تعجیل در تصنیف غافل شده سهو کرده باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[کافر اهل خود را زیارت می کند چه می بیند]

(و روی حفص بن البختری عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ الکافر یزور اهله فیری ما یکرهه و یستر عنه ما یحبّ) و بسند صحیح و کلینی در حسن کالصحیح با زیادتی روایت کرده اند از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که مؤمن به زیارت اهل خود می آید و می بیند آن چه سبب سرور اوست و مستور می سازند از او آن چه سبب کراهت اوست و به درستی که کافر به زیارت اهل خود می آید و می بیند آن چه سبب کراهت اوست و مستور می سازند از او آن چه را محبوب اوست بعد از آن حضرت فرمودند که بعضی در هر هفته یک بار می آیند و بعضی بحسب اعمال خوب و بد دیر و زود می شود و چون صدوق جزو اول و آخر را در حدیث اسحاق ذکر کرده بود از این حدیث آن را ذکر نکرد.

و در موثق از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر مؤمن و کافری که مرده اند نزد زوال به زیارت اهل خود می آیند پس اگر اهل خود را می بینند که اعمال صالح می کنند شکر الهی به جا می آورند بر این نعمت و کافر چون می بیند که اهل او اعمال خیر می کنند او را حسرت عظیم دست می دهد.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقولست

در خبر کالصحیح که از آن حضرت پرسیدند که میت به زیارت اهل خود می آید حضرت فرمودند که بلی گفتم که در هر چند گاه یک بار می آید حضرت فرمودند که در هفته و ماه و سال می آیند بمقدار منزلتی که دارند گفتم در چه صورت می آید حضرت فرمودند بصورت مرغی با لطافت بر دیوار خانه او می نشیند و نظر به احوال ایشان می کند پس اگر حال ایشان خوب است خوشحال می شود و اگر بد است یا پریشانند مغموم و حزین می شوند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۶

و در قوی از آن حضرت روایت کرده است عبد الرحیم که عرض نمودم که مؤمن به زیارت اهل خود می آید حضرت فرمودند که بلی از حق سبحانه و تعالی رخصت می گیرد و رخصتش می دهند و دو فرشته با او می فرستند و او بصورت مرغی می آید و بر دیوار خانه می نشیند و نظر به ایشان می کند و سخن ایشان را می شنود پس ظاهر شد از اخبار مستفیضه که آمدن ایشان حق است و اگر عقول ضعیفه حکمتش را نیابد بسیار چیزها را نمی یابد پس نباید طرح نمودن امثال این اخبار را تا داخل نشود در زمره آن جماعتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است در مذمت ایشان بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ بلکه ایشان تکذیب نمودند چیزی چند را که علم ایشان به آن نرسید و هنوز به ایشان نرسیده بود تاویل آن و حقیقت آن از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم.

و احادیث بسیار وارد شده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که حق سبحانه و تعالی

دو حق عظیم بر بندگان خود دارد یکی آن که تا چیزی را ندانند نگویند و دویم آن که هر گاه عقل ایشان به آن نرسد طرح آن نکنند و بعد از آن این آیه را خواندند که أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثاقُ الْکِتابِ أَنْ لا یَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ «۱» و آیه سابقه را یعنی آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتابی که بر ایشان فرستاده ایم که نگویند بر خدا مگر آن چه حق باشد و آن چیزیست که یقین داشته باشند که حق سبحانه فرموده است.

[مؤمن میت هر گاه کسی به زیارت او می رود به او انس می گیرد]

(و قال صفوان بن یحیی لأبی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیه بلغنی انّ المؤمن اذا اتاه الزّائر انس به فاذا انصرف عنه استوحش

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۷

فقال لا یستوحش) و در حسن کالصحیح مرویست که صفوان عرض نمود به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که حدیثی بمن رسیده است که مؤمن میت هر گاه کسی به زیارت او می رود به او انس می گیرد پس چون برمی گردد صاحب وحشت می شود حضرت فرمودند که صاحب وحشت نمی شود بحسب ظاهر منافات با احادیث گذشته دارد و جمع می توان کرد که دور نیست که غرض صفوان این باشد که زیارت قبور اگر نروند بهتر است که سبب وحشت میت می شود حضرت فرماید که اگر چه از رفتن زایر فی الجمله او را وحشتی حاصل می شود اما به سبب زیارت مؤمن رحمتهای الهی نازل می شود که او مشغول آن می شود و از آن وحشت خلاص می شود.

[سه روز ماتم میت را می گیرند]

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه یصنع «۱» للمیّت ماتم ثلاثه ایّام من یوم مات) و در حسن کالصحیح از زراره منقولست و ظاهر آنست که از کتاب زراره برداشته باشد و سند صدوق بر زراره صحیح است پس صحیح باشد که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که سه روز ماتم میت را می گیرند به آن که اجتماع کنند زنان و جمعی از خویشان ایشان که آیند تعزیه ایشان کنند و ایشان را تسلی حاصل گردد و زیاده از سه روز خوب نیست چون غالب اوقات تا سه روز تخفیف می یابد و بعد از سه روز اظهار شکایت است از جناب اقدس الهی تعالی شانه.

[حضرت رسول در وقتی که خبر شهادت جعفر رسید فرمودند که از برای اهل خانه جعفر طعامی مهیا کنید]

(و اوصی ابو جعفر صلوات اللَّه علیه بثمانمائه درهم لمأتمه و کان یری ذلک للسّنّه «۲» لأنّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله قال اتّخذوا لال جعفر بن ابی طالب طعاما فقد شغلوا) و در خبر کالصحیح منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۸

حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه وصیت فرمودند هشتصد شاهی از جهت ماتم آن حضرت و این معنی را سنت می

دانستند چون حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند در وقتی که خبر شهادت جعفر رسید که از برای اهل خانه جعفر طعامی مهیا کنید که ایشان به مصیبت گرفتارند و این خبر را حریز روایت کرده است از زراره یا غیر او که وصیت نمودند الخ.

و این سخنان سخنان راویست که این را از جهت سنت می کردند و استدلال بفعل حضرت کردن همه نحو کلام معصوم نیست بلکه ظاهرش آنست که راوی چنین یافته باشد و درست نیافته است

زیرا که وصیت را مناسبتی نیست با طعام مهیا کردن بلکه مستحب است که خویشان و هم سایگان تهیه طعام ایشان بکنند که ایشان گرفتار تعزیه اند و پختن و تهیه طعام کردن اهل میت چون خوب نیست وصیت از آن مستثنی خواهد بود چون فی الحقیقه از مال اهل میت واقع نشده است.

و ظاهر آنست که فعل حضرت در وصیت جهت اعلاء دین و گریه کردن مؤمنان باشد تا ایشان مثاب شوند و ماتم ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم مثل ماتم دیگران نیست بلکه ماتم نگرفتن بعد از سه روز بهتر است و از جهت ایشان بعد از هزار سال نیز سنت است اگر چه محتمل است که این وصیت از جهت سه روز اول باشد اما ظاهرش آنست که این وصیت از جهت ده سال است چنانکه می آید و هشتصد درهم خرج هر سال باشد.

(و اوصی ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه أن یندب فی المواسم «۱» عشر سنین) و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۹

علیه منقولست که فرمودند که پدرم بمن گفت که از مال من این قدر این قدر وقف کن که تا ده سال در سه روز منی که شیعیان در آنجا از جهت حج اجتماع می شود ایشان را این مال را به جمعی ده که نوحه بر من کنند و ظاهرا اکتفا بده سال از آن جهت بود که می دانستند که بعد از آن زمان استیلای بنی عباس خواهد بود و نمی بایست کردن بواسطه تقیه.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه الاکل عند اهل المصیبه من عمل اهل الجاهلیّه و السّنّه البعث إلیهم بالطّعام کما

امر به النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله فی آل جعفر بن ابی طالب علیه السّلام لمّا جاء نعیه) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که چیزی خوردن نزد اهل مصیبت از عمل کفار است که قبل از اسلام متعارف بود و بعد از اسلام سنت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله چنین جاری شد که خویشان و هم سایگان از جهت ایشان طعام بفرستند چنانکه آن حضرت امر فرمودند که سه روز طعام از جهت خانه جعفر طیار بفرستند وقتی که خبر شهادت او را آوردند رضی اللَّه عنه پس ظاهر آنست که اگر دعوت کنند نرفتن اولی باشد مگر آن که یابند که ایشان آزرده می شوند رفتن در این صورت اولی است و خوردن طعام نیز چنین است اگر نخورند اولی است مگر آن که آزرده شوند از نخوردن یا جمعی باشند که از راههای دور آمده باشند از جهت پرسش و هم سایگان و خویشان تهیه طعام نکرده باشند یا آن چه ایشان کرده باشند بس نباشد در این صورت پختن ایشان ضرر ندارد و خوردن این جماعت و اللَّه تعالی یعلم.

(و قال صلوات اللَّه علیه لمّا قتل جعفر بن ابی طالب علیه السّلام امر رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فاطمه صلوات اللَّه علیها ان تاتی اسماء بنت عمیس و نسائها و ان تصنع لهم طعاما ثلاثه ایّام فجرت بذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۰

السّنّه) و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون جعفر طیار در جنگ موته شهید شدند حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا صلوات اللَّه علیها بروند

به نزد زن جعفر اسماء بنت عمیس و سایر زنان او پرسش ایشان بفرمایند و سه روز پیش ایشان باشند و سه روز از جهت ایشان طعام مهیا کنند و بفرستند و بعد از آن این سنت جاری شد که سه روز طعام بفرستند از جهت اهل مصیبت.

و این مضمون در حدیث حسن کالصحیح از حفص و هشام از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت منقول است که فرمودند که سزاوار آنست که هم سایگان میت سه روز طعام مهیا کنند از جهت ایشان و نگذارند که اهل مصیبت طعام مهیا کنند از جهت خود.

[کسی ترک زینت نکند از جهت کسی زیاده از سه روز مگر زن که در عزای شوهر خود]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه لیس لأحد «۱» ان یحدّ اکثر من ثلاثه ایّام الّا المرأه علی زوجها حتّی تنقضی عدّتها) در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که کسی ترک زینت نکند از جهت کسی زیاده از سه روز مگر زن که در عزای شوهر خود چهار ماه و ده روز عده ترک زینتها می کند چنانکه در باب طلاق خواهد آمد إن شاء اللَّه.

[نوحه گر دادن حلالست]

(و سئل صلوات اللَّه علیه عن اجر النّائحه فقال لا باس به قد نیح علی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه پرسیدند که مزد نوحه گر دادن حلالست حضرت فرمودند که باکی نیست بر حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله نوحه کردند و اگر حرام می بود اهل بیت عصمت

و طهارت منع می نمودند و حال آن که منع نکردند و هر گاه حلال باشد مزد بر او جایز خواهد بود و این حدیث را مسند بخاطر ندارم که دیده باشم.

و کلینی در حدیث معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که خانهای خود را بگوئید که نزد مردگان خود سخنان خوب بگویند و چون حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفتند زنان بنی هاشم در عزای آن حضرت حاضر شدند و شروع در نوحه کردند و کمالات حضرت سید المرسلین را می گفتند چنانکه متعارف بوده است که در نوحه چنین می کرده اند حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها فرمودند که باز گذارید تعداد فضایل را که رسم جاهلیت است بلکه دعا کنید و صلوات

فرستید بر آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله.

و ممکن است که سهوی از کتّاب شده باشد و چنین باشد که: قد نیح عند رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و این اظهر است در استدلال بنا بر این حضرت فرموده باشند که نزد آن حضرت نوحه کردند و حضرت منع نفرمودند چنانکه خواهد آمد در باب متاجر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که نوحه بد نیست ام سلمه نوحه کرد نزد آن حضرت بر یکی از خویشان خود و حضرت منع نفرمودند.

[مزد نوحه گری حلال است]

(و روی انّه قال لا بـاس بکسب النّائحه اذا قالت صدقا) و در روایتی وارد شده است که باکی نیست کسب نوحه گری اگر راست گوید و دروغ نگوید چنانکه متعارفست که دروغ بسیار می گوید نوحه گر تا زنان را به گریه در آورد و دروغ حرام است.

و در روایات صحیحه وارد شده است که باکی در این کسب نیست و در حدیث موثق وارد شده است که باکی نیست اگر شرط نکند و هر چه دهند به مزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۲

او قبول کند و در خبر موثق کالصحیح وارد شده است که مکروه است و جواز منافات ندارد با کراهت.

(و فی خبر اخر قال تستحلّه بضرب احدی یدیها علی الاخری) و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از کسب نوحه گر حضرت فرمودند که حلال می کند زن نوحه گر مزد خود را به آن که دست خود را بر دست دیگر می زند از جهت گریه آوردن زنان پس چون کاری می کند مزدش حلال است.

[پیامبر امر کردند بر حمزه گریه کنند]

(و لمّا انصرف رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله من وقعه احد إلی المدینه سمع من کلّ دار قتل من أهلها قتیل نوحا و بکاء و لم یسمع من دار حمزه عمّه فقال صلّی اللَّه علیه و آله لکن حمزه لا بواکی علیه فالی اهل المدینه ان لا ینوحوا علی میّت و لا یبکوه حتّی یبدءوا بحمزه فینوحوا علیه و یبکوه فهم إلی الیوم علی ذلک) و منقول است که چون حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله از جنگ احد برگشته داخل مدینه مشرفه شدند چون هفتاد نفر از

اصحاب آن حضرت شهید شده بودند از هر خانه که کسی از ایشان کشته شده بود صدای نوحه و گریه شنیدند و از خانه عمش حمزه اسد اللّٰه صدایی نشنیدند پس حضرت فرمودند که از همه جا که صدا می آید کسی دارند و چون حمزه کسی ندارد و در غربت شهید شده است کسی بر او گریه نمی کند چون اهل مدینه این سخن را شنیدند همه سوگند خوردند که نوحه نکنند بر مردگان خود و گریه بر ایشان نکنند تا اول گریه و نوحه بر حمزه کنند و بعد از آن بر مردگان خود و تا امروز ایشان بر سر قسم خود هستند.

و ظاهرا این سخن حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه باشد و احتمال کلام صدوق نیز دارد و لیکن بعید است و یکی از فضلا ذکر کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۳

که ظاهرا از گفته آن حضرت ناشی شده است قصه حمزه هر چند افتراست اما مردمان گریه می کنند در آن قصص بر سید الشهدا و گذشت که بر مثل حسین بن علی می باید نوحه و گریه کردن و تعزیه آن حضرت را همیشه داشتن سیما در دهه اول محرم که فضایل آن و احادیثی که در آن باب وارد شده است فوق حد و حصر است و إن شاء اللّٰه تعالی در باب زیارات مذکور خواهد شد.

[نماز از طرف میت]

(و قال عمر بن یزید قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه نصلّی عن المیّت فقال نعم حتّی انّه لیکون فی ضیق فیوسّع علیه ذلک الضّیق ثمّ یؤتی فیقال له خفّف عنک هذا الضّیق بصلوه فلان اخیک عنک قال فقلت له فاشرک بین رجلین

فی رکعتین قال نعم) و بسند صحیح و اسانید کالصحیحه منقولست از عمر بن زید که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که ما نماز بدل میت می توانیم کرد حضرت فرمودند که بلی تا آن که بسیار باشد که در تنگی و محنتی باشد آن میت و آن نماز را به نزد او برند یا به نزد او روند فرشتگان و به او گویند که حق سبحانه و تعالی این تنگی را از تو تخفیف داد یا برداشت به سبب نمازی که فلان برادر مؤمن به نیابت تو به جا آورد پس عرض نمودم که می توانم دو کسرا شریک گردانم در دو رکعت نمازی که کنم و در بعضی از نسخ فی رکعه یعنی در یک رکعت یا یک نماز حضرت فرمودند که بلی ظاهر سؤال اول قضا است از میت خواه واجب و خواه قضای نوافل به قرینه لفظ عن.

و ظاهر سؤال دویم این است که دو رکعت نماز سنت بکند و ثوابش را به ایشان تبرع کند یا به نیابت نیز به آن که قصد کند دو رکعت نماز نافله از جهت پدر و مادر می کنم از برای خدا و همه خوبست به اعتبار احادیث متواتره که زیاده از سی کس از فضلای اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۴

روایت کرده اند.

و سید جلیل عظیم الشأن ابن طاوس رساله نوشته است در رد بعضی از علما که این روایات را ندیده اند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعی «۱» یعنی از برای آدمی نیست مگر آن چه

را خود سعی کرده باشد و جواب داده اند که این نیز از سعی آدمی است که ایمان آورده است و ایمان سبب قبول عبادت دیگران شده است از برای این کس بفضل الهی و یا آن که حصر اضافی است که آدمی اعتماد نکند بر نسب و حسب و امثال اینها و بر تقدیر عموم اکثر عمومات مخصص شده است این نیز عامی باشد مخصص با آن که شکی نیست که رحمت الهی و شفاعت انبیا و اوصیا و مؤمنان همه خواهد بود و آنها تخصیص این عام کرده اند.

و بعضی گفته اند که استیجار نماز و روزه در شرع وارد نشده است و تشریع است و جواب گفته اند که چون احادیث متواتره وارد است بر صحت عبادات از دیگران و عمومات اجارات هست در هر چیزی که غرض شارع تعلق نگرفته باشد بمباشری خاص مثل نماز از غیر در حال حیات یا قسمت ازواج و امثال آن وکالت و اجاره در آن می رود و در اینجا چنین است که اگر مطلوب مباشر خاص بود تبرع جایز نمی بود و تبرع جایز است به اخبار متواتره پس استیجار جایز باشد.

[هدیه برای میت]

(فقال صلوات اللّٰه علیه انّ المیّت لیفرح بالتّرحّم علیه و الاستغفار له کما یفرح الحیّ بالهدیه تهدی الیه) بنا بر نسخه فاء جز و حدیث عمر بن یزید است و صحیح است و بنا بر نسخه واو محتمل الامرین است و علی ای

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۵

حال این مضمون در آیات متکثره قطع نظر از اخبار متواتره وارد است که میت خوشحال می شود به سبب ترحمی که دیگران از جهت او کنند یا استغفار از جهت او کنند

چنانکه زنـده خوشـحال می شود به هـدیه که از جهت او بیاورنـد بلکه به مراتب شتی بهتر است چون سـبب نجات از عـذاب و دخول جنت است و تشبیه به اعتبار اصل خوشحالی است.

(و یجوز ان یجعل الرّجل حجّته او عمرته او بعض صلاته او بعض طوافه لبعض اهله و هو میّت فینتفع به «۱» حتّی انّه لیکون مسخوطا علیه فیغفر له و یکون مضیّقا علیه فیوسّع له و یعلم المیّت بذلک و لو انّ رجلا فعل ذلک عن ناصب لخفّف عنه و البرّ و الصّیله و الحجّ یجعل للمیّت و الحیّ و امّا الصّیلاه فلا یجوز عن الحیّ) و جایز است که شخصی حج یا عمره خود را یا بعضی از نماز یا بعضی از طواف را از جهت بعضی از اهل خود کند که مرده باشد و از آن نفع می یابد تا آن که بسیار باشد که آن شخص مستوجب غضب الهی شده باشد و او را بیامرزند یا در تنگی قبر یا غیر آن مبتلا باشد و به سبب این عبادات بر او فراخ گردانند و از آن شدت و سختی خلاص شود و آن میت را نیز اعلام می کنند که این فرج از برای تو از جهت عبادت فلانی شد و اگر شخصی اینها را از جهت دشمن اهل بیت کند سبب تخفیف عذاب او می شود با آن که از همه کفار بدترند.

و بعضی گفته اند که اگر پدرش ناصبی باشد نفع می کند و از جهت غیر پدر نفع نمی کند چنانکه در کتاب حج خواهد آمد و تصدقات یا ثواب بر والدین و احسان به ایشان را و احسان به مؤمنان یا ثواب

صله رحم را و حج را و هم چنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۶

عمره را از برای مردگان و زندگان قرار می توان داد و ثواب اینها را به ایشان قربت می تواند کرد و اما نماز را پس جایز نیست که از جهت زنده قرار دهد یا بدل از او بکنند.

بدان که ظاهر آنست که اینها کلام صدوق باشد و اکثرش حدیث موثق کالصحیح اسحاق بن عمار است از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که حج کند و حج خود را یا عمره خود را یا بعضی از طوافش را به آن که نصف یا ثلث مراد باشد یا طواف عمره یا طواف حج را از برای بعضی از اهل خود قرار دهد و آن شخص در شهری دیگر باشد خوب است حضرت فرمودند که بلی گفتم که از اجر او چیزی کم می شود حضرت فرمودند که نه هم از برای او خواهد بود و هم از برای آن شخصی که از برای او قرار داده است و ثوابی دیگر دارد که احسان به برادر مؤمن کرده است گفتم اگر شخصی که از برای او می کند مرده باشد آیا این ثواب به او می رسد حضرت فرمودند که بلی تا آن که گاه باشد که مستوجب عذاب الهی شده باشد و او را بیامرزند یا در تنگی باشد و بر او واسع گردانند گفتم که میت می داند که این عمل را که کرده است از جهت او حضرت فرمودند که بلی گفتم اگر چه ناصبی باشد نفع به او می رسد حضرت فرمودند که عذابش سبک می شود.

و در

حدیث صحیح از محمد بن اسماعیل وارد شده است که عرض نمودم به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که چند کس را شریک می توانم کرد در ثواب حج یا حج حضرت فرمودند که هر قدر که خواهی.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که اگر هزار کسرا شریک گردانی در حج خود حق سبحانه و تعالی هر یک را ثواب حجی می دهد بی آن که از ثواب تو چیزی کم شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۷

مجملا- ذکر اخبار کثیره سبب طول و ملال می شود لهذا صدوق چنین کرده است که ما حصل اخبار را ذکر کرده است و مجملش آنست که خالی از آن نیست که به نیابت می کند یا تشریک یا ثواب را می دهد اما نیابت پس در حج سنت بی دغدغه جایز است بدل از زنده و مرده.

و احادیث صحیحه در این باب وارد شده است که در کتاب حج مذکور است و در حج واجب با ضرورتی که مرجو الزوال نباشد مثل پیری که نتواند در محفه نشستن مثلا بی دغدغه نایب می تواند گرفتن و اگر مرجو الزوال باشد مثل بیماری ظاهرا نایب تواند گرفتن و چون عذرش زایل شود اعاده می باید کردن و در زکاه و خمس نایب می تواند گرفتن که شخصی را وکیل کند که مال او را به مستحق دهد و در جهاد نیز ظاهرا نایب می تواند گرفت بی ضرورتی و با ضرورت بی دغدغه و در عبادات بدنیه صرف مثل نماز و روزه در حال حیات نایب نمی تواند گرفت مگر نماز طواف را که جزو حج است و از برای حی و میت نایب می توان گرفت چنانکه گذشت.

و اما

تشریک پس در حج سنت می توانند که چند کس یک کسرا به نیابت بفرستند که از جهت ایشان حج سنتی بکند و در حج واجب مشهور آنست که جایز نیست و در غیر حج مثل نماز و روزه قضا در حیات و ممات تشریک به نیابت جایز نیست.

اما در ثواب ظاهرا جایز باشد مثل آن که قصد کند نماز صبح یا روزه ماه رمضان را یا حج واجب را می کنم و پدرم و یا مادرم را در ثواب آن شریک می کنم قربه إلی اللّٰه اما بهتر آنست که امثال این عبادات بدنی را در ابتدای فعل شریک نکند بلکه بعد از فعل شریک کند خواه واجبات و خواه مندوبات و لهذا صدوق ذکر کرده است او بعض صلاته پس اگر بعد از نماز بگوید که خداوندا ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۸

نصف نماز خود را به پدر و مادر خود بخشیدم ضرر ندارد و اگر همه را ببخشد نیز ظاهرا ضرر نداشته باشد.

اما بهتر آنست که در سنتیها هر چه بخواهد ببخشد و در واجبیها همه را نبخشد مگر آن که داند که هر چند همه را می بخشد همان ثوابش باقی است بلکه مضاعف می شود یا قصد می کند که این عبادات من بکار نمی آید چون شرایطی که در عبادات هست به آن شرایط بفعل نیامده است این را می بخشم تا حق سبحانه و تعالی بعوض این عباداتی که بکار آید ببخشد چون اکرم الاکرمین است در این صورتها نیز خوبست اما اگر سبب استخفاف عبادت باشد بد است.

اما بخشیدن ثواب عبادت بائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم ظاهرا خوب باشد هر چند ایشان را احتیاج به عبادت

ما نباشد خصوصا در حج خصوصا به حضرت فاطمه بخشیدن صلوات اللّٰه علیها که در حدیث صحیح و غیر آن وارد شده است و خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی و حضرت می فرماید که فایده آن بخشیدن آنست که چون محشور شوی روز قیامت با ایشان باشی و فی الحقیقه مثل صلوات است بر ایشان که ثوابش بما عاید می شود نه به ایشان چنانکه گذشت.

و منقول است در حدیث صحیح از عمر بن یزید که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه هر شب از جهت فرزندش دو رکعت نماز می گذاردند و در هر روز دو رکعت نماز از جهت پدر و مادر خود می کردند من گفتم فدای تو گردم چرا شب از جهت فرزند نماز می کنید حضرت فرمودند که زیرا که فراش از فرزند است یعنی شبها با ما می بود و چون شب بخاطر می رسد نماز می کنم که مونس او باشد و حضرت در این نماز انّا أنزلناه می خواندند و انّا اعطیناک الکوثر.

(و قال صلوات اللّٰه علیه ستّ یلحقن المؤمن بعد وفاته ولد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۹

یستغفر له و مصحف یخلّفه و غرس یغرسه و صدقه ماء یجریه و قلیب یحفره و سنّه یؤخذ بها من بعده) و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که شش چیز است که ثواب آنها بعد از مردن به مؤمن می رسد که از فعل او نیست بفضل الهی یکی فرزندی که طلب مغفرت کند از برای پدر و مادر.

دیگر مصحفی که از او بماند خواه قرآن و خواه کتب علمی که هر که تلاوت کند یا خواند ثوابش به او می رسد اگر

چه وقف نکرده باشد.

دیگر درختی که بنشاند اگر بقصد قربت وقف کرده باشد یا بقصد این کرده باشد که جمعی منتفع خواهند شد از برای خدا بی دغدغه ثوابش به او می رسد و ظاهر حدیث مطلق است.

و دیگر آبی که جاری کند از برای خدا مثل کاریزی یا نهری بکند و وقف کند که مؤمنان از آن نفع یابند و در اینجا قصد قربت می باید به اعتبار لفظ صدقه و اگر وقف کند و قصد قربت نکند خلافست که صحیح است یا نه و بر تقدیر صحت نفعش به او عاید می شود و اگر وقف نکند و قصدش قربت باشد که از جهت رضای الهی این کار می کنم که مؤمنان منتفع شوند ظاهرا نفعش به او می رسد.

و هم چنین هر گاه چاهی در بیابانها بکند که مؤمنان از آنجا منتفع شوند قربه إلی اللّٰه این نیز بی دغدغه نفعش به او می رسد و ظاهر حدیث عام است و اگر بقصد قربت نباشد انتفاع مؤمنان نافع است خصوصا هر گاه دعا کنند از جهت او.

دیگر سنتی که به آن عمل کنند بعد از او مراد از سنت چیزیست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله اصل آن را مقرر ساخته باشد این کس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۰

فروع آن را جاری کند مثل احادیث بسیار وارد شده است که نفع رسانیدن بخلق خدا مطلوبست شخصی مدرسه یا رباط یا پل بسازد و دیگران که به بینند رغبت کنند و بسازند هر چند حضرت مثلا خصوص این عمارت را نفرموده باشند.

و هم چنین هر گاه در شهری یا دهی نماز سنت یا جماعت نکنند و شخصی بیاید و

ایشـان را بر آن دارد که بکننـد تـا قیـامت ثواب عبادت آن جماعت به او عایـد می شود و جمعی از عامه به سـبب این حـدیث تجویز بـدعتها کرده انـد مثل جماعت در نافله ماه مبارک رمضان و غزالی و غیر او نقل کرده انـد که چون عمر تراویـح را قرار داد شبی آمد بمسـجد دید که مسـجد پر شده است از نماز گذارندگان گفت نعمت البدعه نیکو بدعتی قرار دادم و لفظ سـنت ضد بدعتست و بطلانش اظهر من الشّمس است و خواهد آمد.

نقل کرده اند که نوشـیروان مقرر ساخته بود که هر که سخنی نیکو بگوید و او بگوید که زه یعنی زهی کلمه خوب چهار هزار درهم به آن شـخص بدهند اتفاقا رسید به مرد پیری که درخت زیتون می کشت نوشیروان گفت که بابا این درخت بعد از سی سـال بـار آور می شود منـاسب عمر تو نیست آن مرد گفت که بابـا دیگران کشـتند و مـا خوردیم مـا هم می کاریم تا دیگران بخورند نوشیروان گفت زه چهار هزار درهم به او دادند آن مرد گفت بابا دیدی که درخت ما چون بار داد نوشیروان گفت زه چهـار هزار دیگر دادنـد آن مرد پیر گفت بابا هر درختی سالی یک بار بار می دهـد این درخت در یک سال دو بار داد گفت زه و روانه شـد چهار هزار دیگرش دادنـد و نوشـیروان گفت که خزینه ما را خالی می کرد اگر می ایسـتادیم و اگر می ایسـتاد خزینه ذکر خیرش بیشتر می ماند.

نقـل کرده انـد که چون طاق معروف را ساخت که هنوز هست در حوالی بغـداد و کسـی مثل آن عمارت نساخته بود ایلچی از جانب قیصر تحف و هدایا

لوامع صاحبقرانی،

آورده گذرانیـد و او را در آن مجلس جا دادنـد چون نظر به گوشه مجلس کرد دیـد بد گنیا است و در میان این طاق چند گز پیش آمـده است در تفکر افتاد که چه سبب داشته باشد نوشیروان به فراست یافت گفت فکر بد گنیایی عمارت می کنی که سببش چیست گفت بلی پادشـاه هم گفت وجهش اینست که خـانه پیر زالی در حـوالی خـانه مـا بـود و نخواسـتیم که دل او را برنجـانیم ایلچی گفت ممکن بود که خـانه نفیسـی به او داده او را راضـی کنیـد و عمـارت بـد گنیا نباشـد گفت به او گفتیم او گفت که هم سایگی پادشاه را بملك دنیا نمی فروشم ایلچی گفت که اگر عمارت بد گنیا ماند اما گنیای صیت عدالت تا قیام قیامت خواهد ماند.

و منقولست که حضـرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که من متولد شده ام در زمان پادشاه عادل بلکه وجود آن حضـرت تأثیر کرده بود در عدالت او و مشـهور است که حضـرت صـلی اللّه علیه و آله فرمودند که نوشیروان و حاتم را عذاب نخواهند کرد و استبعادی ندارد.

چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه و آله منقولست که خداوند عالمیان وحی کرد به حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه الصلاه و السلام که یا موسی مرا بندگانی چند هستند که فردای قیامت بهشت را مبـاح خواهم کرد و ایشـان را حـاکم خواهم کرد در بهشت که در هر جـائی که خواهنـد در آنجا قرار گیرنـد موسـی گفت خداوندا این جماعت کها باشند که بهشت را از جهت ایشان

مباح می کنی و ایشان را در آن حاکم می گردانی خطاب رسید که اینها کسانیند که مؤمنی را خوشحال کنند بعد از آن حضرت فرمودند که مؤمنی در مملکت پادشاه ظالمی بود و از ستم او گریخت و در منزل شخصی از کفار نازل شد آن کافر او را جا داد و با او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۲

مهربانیها کرد و مهمانی کرد پس چون آن کافر مرد حق سبحانه و تعالی وحی کرد به او که به عزت و جلال من که اگر ممکن بود که ترا در بهشت جا دهم جا می دادم و لیکن بهشت بر کفار حرام است و لیکن خطاب به آتش می رسد که به او ضرر مرسان و آتش بر او سرد و سلامت است و صباح و شام روزی او را ملایک به او می رسانند راوی پرسید که از بهشت می برند حضرت فرمودند که از هر جا که خدا خواهد و از این باب اخبار بسیار است.

و از آن جمله در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وارد است که فرمودند که خداوند عالمیان می فرماید که منم خداوندی که بغیر از من خداوندی نیست پادشاهان را آفریدم و دلهای ایشان بدست منست پس هر قومی که اطاعت من کنند و مخالفت من نکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان می کنم و هر قومی که عصیان من کنند دلهای پادشاهان را بر ایشان دشمن می کنم زنهار که اگر پادشاهان با شما بدی کنند نفرین به ایشان مکنید بلکه توبه کنید از گناهان تا من دلهای ایشان را بر شما مهربان کنم.

و در موثق کالصحیح منقولست که دو

طایفه اند ز امت من که صلاح ایشان سبب صلاح عالمیان است و فساد ایشان سبب فساد عالمیانست و آنها امراء و علمااند.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقولست که به شیعیان فرمودند که ای گروه شیعیان ما زنهار که خود را ذلیل مگردانید بترک اطاعت پادشاهان خود پس اگر پادشاهان عادل باشند از حق سبحانه و تعالی دعا کنید که عمر ایشان را دراز کند و اگر ظالم باشند از خدا بطلبید که خدا ایشان را خوب گرداند که خوبی ایشان در خوبی شماست یعنی شما که خوبید پادشاهان شما خوبند و پادشاه شما که خوبست خوبی او تاثیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۳

می کند در خوبی شما و به درستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس هر چه از برای خود خواهید از خوبیها از جهت پادشاه خود آن را بخواهید و هر چه از برای خود نمی خواهید از بدیها از برای ایشان مخواهید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر که والی مسلمانان باشد و عادل باشد و در خانه خود را بگشاید که مظلومان دستشان به او رسد و موانع را دور کند که دادخواهان را بیند و بغور مردم رسد بر حق سبحانه و تعالی واجبست که در روز قیامت ترس را از او بردارد و او را داخل بهشت کند.

و از این باب نیز احادیث بسیار وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد و چون این معنی مجرب بنده بود و این اخبار معتبره بود بنا بر این ذکر شد که بر مؤمنان

لازم است که همیشه پادشاهان خود را دعای خیر کنند خصوصا پادشاهان صفویه که حقوق ایشان تالی حقوق سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شما همه در کنار جهنم بودید حق سبحانه و تعالی شما را به برکت رسول و اهل بیت او از جهنم نجات داد و ظاهر است که اکثر عالمیان کافر بودند و به برکت ایشان عالمی مؤمن و مسلمان شدند ادام اللّٰه بقائهم إلی قیام صاحب الزمان بل إلی قیام القیمه.

چنانکه در کتابی از کتب غیبت که بعضی از علما در غیبت حضرت صاحب الامر تصنیف کرده اند و این کتاب قدیمی است که شاید هفتصد سال باشد که نوشته شده باشد چنانکه از تاریخش ظاهر می شود که حدیثی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در آن کتاب هست که حضرت خبر داده است که یکی از فرزندان من خروج خواهد کرد و عالم به سبب او هدایت یابند و احوال

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۴

فرزندان او حتی کشتن شاه عباس پسرش را و پادشاهی شاه صفی و پادشاهی شاه صاحب قران ادام اللّٰه تعالی ظلاله إلی یوم القیام همه از آن کتاب ظاهر می شود و من رساله نوشتم و آن حدیث را تفصیل دادم و به خدمت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه صفی علیه الرحمه و الرضوان گذارنیدم و در خزینه خواهد بود و موافق این اخبار است خبر مشهور

النّاس علی دین ملوکهم

پس پادشاهان هر سنتی که جاری سازند هر کس به آن سنت عمل می نماید تا روز قیامت پادشاهان در ثواب ایشان شریک غالب خواهند بود.

و به

اسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که از عقب مؤمن نمی ماند چیزی که او را نافع باشد مگر سه چیز یکی صدقه جاریه که آن را در حالت زندگانی مقرر ساخته باشد که بعد از مرگ نیز باشد و داخل است در این ساختن مسجدها و رباطها و پلها و حمامات و قنوات و آب انبارها و وقف کردن کتابها و غیر اینها از چیزهائی که نفعش باقی باشد تا روز قیامت دیگر سنت خیر و هدایت چنانکه مذکور باشد یا فرزند صالحی که از جهت او دعا و استغفار کند.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که عرض نمودم به آن حضرت که چیزی که نفع به مؤمن رساند بعد از مرگ چه چیز است حضرت فرمودند که سنت خیری که مردم بعد از موت به آن عمل نمایند مثل شرح احادیث اهل البیت و رواج مذهب و علوم ایشان که بعد از مرگ او به آن عمل نمایند او را ثواب هر که به آن عمل کند تا روز قیامت خواهد بود بی آن که از مزد ایشان چیزی کم شود و صدقه جاریه که بعد از موت او جاری باشد و فرزند صالحی که دعا کند از جهت پدر و مادر بعد از مرگ ایشان و حج کند از جهت ایشان و تصدق کند و بنده آزاد کند و نماز کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۵

و روزه گیرد از جهت ایشان پس گفتم که ایشان را در حج خود شریک گردانم حضرت فرمودند که بلی.

و همین مضمون در حدیث

موثق کالصحیح از هشام بن سالم و موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد است بلکه این مضمون از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللَّه علیهم متواتر بالمعنی است از خاصه و عامه و در صحاح سته نیز احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است.

(و قال صلوات اللَّه علیه من عمل من المسلمین عن میّت عملا ـ صالحا اضعف له اجره و نفع اللَّه به المیّت) و بطرق متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که هر کس از مسلمانان که از جهت میتی عمل صالحی از اعمال خیر به جا آورد حق سبحانه و تعالی اجر او را مضاعف گرداند و میت را از آن منتفع گرداند.

(و قال صلوات اللَّه علیه یدخل علی المیّت فی قبره الصّلاه و الصّوم و الحجّ و الصّدقه و البرّ و الدّعاء و یکتب اجره للّذی یفعله و للمیّت) و بطرق صحیحه و کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که داخل می شود در قبر میت نماز و روزه و حج و تصدقات و خیرات و دعا که از جهت میت بکنند و می نویسند ثواب آن را از جهت کسی که آن را کرده است و از جهت میت.

[دعای ابو ذر بر قبر فرزندش]

(و لمّا مات ذرّ بن ابی ذرّ رحمه اللَّه علیه وقف ابو ذرّ علی قبره فمسح القبر بیده ثمّ قال رحمک اللَّه یا ذرّ و اللَّه ان کنت لی لبرّا و لقد قبضت و انّی عنک لراض و اللَّه ما بی فقدک و ما علیّ من غضاضه و مالی إلی احد سوی اللَّه

من حاجه و لو لا هول المطّلع لسرّنی ان اکون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۶

مکانک و لقد شغلنی الحزن لک عن الحزن علیک و اللّه ما بکیت لک و لکن بکیت علیک فلیت شعری ما قلت و ما قیل لک اللّهمّ انّی قد وهبت له ما افترضت علیه من حقّی فهب له ما افترضت علیه من حقّک فانت احقّ بالجود منّی و الکرم) و چون ذر پس ابو ذر مرد رحمهما اللّه ابو ذر بر قبر او ایستاد و دست بر قبر مالید و گفت رحمت کند حق سبحانه و تعالی ترا ای ذر و اللّه که تو نسبت بمن نیکوکار بودی و شرط فرزندی را به جا می آوردی و الحال که تو را از من گرفته اند من از تو خوشنودم و اللّه که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی بمن نرسید و مرا احتیاجی بغیر از حق سبحانه و تعالی نیست و اگر نه هول آن عالم باشد از اهوال عظیمه قبر هر آینه من مسرور می بودم که به جای تو رفته باشم و لیکن می خواهم چند روزی تلافی ما فات بکنم و بتحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو یعنی همگی در غم آنیم که عبادات و طاعاتی که از برای تو نافع است بکنیم و این معنی مرا باز داشته است از آن که غم مردن و جدائی ترا از خود بخورم و اللّه که گریه نکردم از جهت تو که مرده و از من جدا شده و لیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد پس

کاش می دانستم که تو چه گفتی و به تو چه گفتند خداوندا به او بخشیدم حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از برای من خداوندا ببخشا حقوق خود را که بر او واجب گردانیده بودی که تو سزاوارتری به جود و کرم از من و از این کلمات محققانه احوال آن بزرگوار ظاهر می شود که رتبه او در زهد در چه مرتبه بوده است رضی اللّٰه عنه و عن اخویه.

و اگر کسی خواهد که کلمات زهد را مشاهده نماید نظر کند در خطب نهج البلاغه که مراتب زهد را در اقصی مراتب آن بیان کرده است صلوات اللّٰه علیه و علی اخیه سید الانبیاء و أولاده الطاهرین.

باب النوادر

اشاره

بابی است در ذکر اخبار متفرقه یا شاذه که از برای هر حدیثی از آن وضع بابی نمی توان کردن و گاه هست که نادر می گویند نفیس را و مراد نفایس اخبار است.

[مرگ فقیه شیطان را شاد می کند]

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه ما من احد یموت احبّ إلی ابلیس من موت فقیه) به اسانید صحیح و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند هیچ کس نزد شیطان محبوبتر از مردن عالم نیست زیرا که عالم مردمان را بر مخالفت شیطان می دارد و حفظ دین می کند و مردمان متابعت اقوال و افعال مرضیه او می کنند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که فقیه واقعی کسی است که تارک دنیا و راغب در آخرت باشد و تمسک جسته باشد به سنت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در اقوال و افعال و اطوار آن حضرت اما علمائی که راغبند در دنیا و تارک آخرتند شیطان از مردن ایشان بسیار مغموم می شود چون ایشان اخوان شیاطینند.

و احادیث صحیح بر این مضمون بسیار است معلل به آن که علما ستونها و حصارهای دین مبینند و از مردن ایشان در دین رخنه می شود که هیچ چیز آن رخنه را نمی تواند گرفت و بر فوت ایشان آسمان و زمین می گرید و فرشتگان آسمانها گریان می شوند و ملائکه زمین نوحه می کنند بر ایشان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۸

(و سئل عن قول اللّٰه عزّ و جلّ أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها «۱» فقال فقد العلماء) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از تفسیر قول حق عز و جل که

فرموده است و ترجمه اش اینست آیا نمی بینند که ما زمین را از اطرافش کم می کنیم حضرت فرمودند که کم کردن زمین به بردن علما است چون علما سبب بقای زمین و رواج زمینند به طاعت و عبادت و هدایت.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که پدرم صلی اللّٰه علیه و آله می فرمودند که نفس من سخاوت دارد در زود مردن و کشته شدن زیرا که این آیه در شأن ما آمده است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ما زمین را از اطرافش کم می کنیم و نقصان آن رفتن علماست و حاصل معنی اینست که چون اهل زمین در این زمان بدترین ازمنه شده اند و حق سبحانه و تعالی غضب بر اهل زمین می کند به بردن ما ما مضایقه نداریم در رفتن و احتمال دیگر این حدیث آنست که قول الهی ما را سخاوت می دهد در مردن و کشته شدن و مآل هر دو یکی است و ظاهرش آنست که مراد از علما ائمه هدی باشند بنا بر این حدیث و علوم واقعه نزد ایشان است و غیر ایشان هر چه علم است و موافق واقع است از ایشان کسب کرده اند و مع هذا چنین نیست که دانند هم چنان که قراء قرآن مجید قرآن را من حیث لفظ می دانند و از معانی و حقایق قرآن خبر ندارند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی علمی را که فرستاده است پس نمی گیرد و لیکن چون علما می روند علوم را نیز با خود می برند

و والی ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۹

می شونـد ظالمانی که خود گمراهند و دیگران را نیز گمراه می کنند و خیر و خوبی نیست در چیزی که اصلی نداشته باشد و علوم غیر ایشان از آراء باطله و ظنون فاسده است.

[مرگ پسر هیجده ساله]

(و سئل عن قول اللَّه عزّ و جلّ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ «۱» قال توبيخ لابن ثمانيه عشر سنه) بسند صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد این آیه که ترجمه اش اینست که آیا ما آن قدر عمر به شما ندادیم که هر که خواهد متذکر شود تواند متذکر شد حضرت فرمودند که این آیه سرزنشی است مر کسی را که هیجده سال داشته باشد غرض آنست که راوی گمان کرده است که خطاب و عتاب با پیرانست که عمر بسیار کرده باشند حضرت می فرماید که تقیید آیه بزمان امکان تذکر دلیل است بر آن که پیران مراد نیستند و بعد از بلوغ و عقل در سه سال هر که تحصیل علوم کند فاضل می تواند شد و کسی که عقل خود را بکار فرماید در عرض سه سال متذکر می تواند شد و این اول مرتبه توبیخ است هر چند عمرش بیشتر شود توبیخش بیشتر خواهد بود.

چنانکه در همین حدیث حضرت فرمودند که تا چهل سال بر آدمی تنگ نمی گیرند و عتاب و خطابست و بعد از چهل حق سبحانه و تعالی وحی می فرماید به فرشتگان که من این بنده را عمر دادم چهل سال که عبرت گیرد من بعد کار را بر او سخت بگیرید و حفظ کنید و

بنویسید بر او اندک و بسیار او را و صغیر و کبیر او را.

[هلاک قبل از قیامت]

(و سئل عن قول اللَّه عزّ و جلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۰

وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها «۱» قال هو الفناء بالموت) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال نمودند از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که نیست قریه از شهر و ده مگر آن که اهل آن قریه را هلاک خواهیم کرد پیش از روز قیامت یا عذاب خواهیم کرد به عذابی سخت فرمودند که آن فانی ساختن به مرگست ممکن است که حضرت تفسیر هر دو را کرده باشند که اهلاک و تعذیب دو نوع موت بمثل جوع و قحط یا طاعون یا تفسیر جزو اول باشد و عذاب به فرستادن یاجوج و ماجوج و امثال آن باشد و علی ای حال غرض این باشد که چون ظاهر آیه عذاب استیصال است آن مراد نیست بلکه بانواع موت خواهد بود چون به برکت دعای آن حضرت حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را که بر امم سابقه می فرستاد مثل قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام باین امت نخواهد فرستادن.

[تهنیت بر مصیبت]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه لیس لکم ان تعزّونا و لنا ان نعزّیکم انّما لکم ان تهنّونا لأنّکم تشارکوننا فی المصیبه) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که نیست شما را که تسلی دهید و صبر فرمائید ما را و ما را هست که تعزیه و تسلیه و امر به صبر نماییم شما را اما اگر حق سبحانه و تعالی نعمتی کرامت فرماید بما شما را هست که تهنیه و مبارک باد بگوئید زیرا که شما شریکید با ما در

مصـیبت و این جمله دلیل جزو اول است که شـما تعزیه ما مکنید زیرا که در مصیبتی که بما می رسد به شما رسیده است ما در این مصیبت تعزیه شما می کنیم که شما آزرده مباشید همیشه دنیا بر دوستان حق سبحانه و تعالی چنین گذشته است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۱

و محتمل است که مراد تهنیت بر مصـیبت باشـد که مراد این باشـد که بلا نزد دوسـتان عطاست و ایشان همیشه آرزومند بلااند پس مناسب شـما این است و لیکن چون بوی شـماتت می آیـد شـما نخواهید کرد و این معنی اگر چه بعدی دارد اما به عنوانی که ذکر شد بحسب معنی بعدی ندارد و اللَّه تعالی یعلم.

[شخصی که به پسر خود یا به دختر خود بگوید که پدر و مادرم فدای تو باد]

(و سـئل ابو الحسن موسـی بن جعفر صـلوات اللَّه علیهمـا عن الرّجـل یقول لاـبنه او لاـبنته بـابی أنت و امّی او بـأبویّ أنت أ تری بـذلک بأسـا فقال ان کان ابواه حیّین «۱» فـاری ذلـک عقوقا و ان کانا قـد ماتا فلا بأس) و مرویست که از حضـرت امام موسـی کاظم صـلوات اللَّه علیه سؤال کردنـد از شخصـی که به پسـر خود یا به دختر خود بگویـد که پـدر و مادرم فدای تو باد آیا این عقوق است حضـرت فرمودنـد که اگر پـدر و مادرش زنده باشـند این گفتن عقوق است در بعضـی نسخ بذلک است اشـعاری دارد که فی الجمله عقوقی هست و اگر پـدر و مـادرش مرده انـد باکی نیست بابی أنت و امی بای او بای تفـدیه و أنت به جای کاف است و بحسب معنی اینست که فـدای تو می کنم پـدر و مادرمرا یعنی از خـدا می طلبم که اگر مرگی پیش تو آید پیش پدر

و مـادرم رود و پیش تو نیایـد و هم چنین لفـظ بـأبویّ أنت یعنی افـدیک بأبویّ و چون متعارف بوده است هر دو لفظ هر دو را سؤال کرده است و جواب حضـرت ظاهر است که پـدر و مادر زنـده را فدا کردن عقوقست اگر چه آنها راضـی باشـند چنانکه بسـیار است که پـدر و مادر به فرزند زاده این عبارت یا مثل این عبارت که قربانت شوم می گویند هر چند ایشان گویند فرزند نمی توانـد گفت چنـانکه در عرف همه کس می گویـد که من از همه کس کمترم بلکه می گوینـد که من از سـگ کمترم و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۲

کسـی به او بگویـد که تو به گفته خودت از سگ کمتری تا قتل همراهست و اما مرده ضـرر نـدارد چون فـدا شـده انـد محض تواضعی است که می گویند.

[صبر بر دو قسم است]

(و قال الصّادق صـلوات اللَّه علیه الصّبر صبران فالصّبر عنـد المصـیبه حسن جمیل و افضل من ذلک الصّبر عنـد ما حرّم اللَّه عزّ و جلّ علیک فیکون لک حاجزا) و مرویست که آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه فرمودند که صبر بر دو قسم است یکی صبر است نزد مصـیبتی که به بنـده رسد خوبست و نیکو است و بهتر از آن صبر است نزد چیزی که حق سـبحانه و تعالی بر تو حرام کرده باشد و رضای الهی مانع شود ترا از فعل آن حرام.

و کلینی این حدیث را به سندی ضعیف از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه روایت کرده است اما مؤید این بسیار است و هیچ شک نیست که هر دو عظیم است و ثوابشان جزیل و از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه

و آله منقولست که صبر بر سه قسم است صبر نزد مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت پس کسی که صبر کند بر مصیبت و آن مصیبت را از خود دفع کند به صبر نیکو حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او سیصد درجه که از درجه تا درجه دیگر مثل میانه آسمان و زمین باشد و کسی که صبر کند بر طاعت حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او ششصد درجه که ما بین هر درجه تا درجه دیگر از منتهای زمین باشد تا عرش و کسی که صبر کند بر معصیت و نکند آن را حق سبحانه و تعالی از جهت او بنویسد نهصد درجه که از درجه تا درجه دیگر مثل ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش.

و آیات و اخبار در فضیلت صبر فوق حد و حصر است و در احادیث صحیحه وارد شده است که نسبت صبر به ایمان نسبت سر است به بدن بلکه ایمان نیست مگر صبر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۳

(و قال صلوات اللّٰه علیه انّ اللّٰه تبارک و تعالی تطوّل علی عباده بثلاث القی علیهم الرّیح بعد الرّوح و لو لا ذلک ما دفن حمیم حمیا و القی علیهم السّلوه «۱» بعد المصیبه و لو لا ذلک لانقطع النّسل و القی علی هذه الحبّه الدّابّه و لو لا ذلک لکنزها ملوکهم کما یکنزون الذّهب و الفضّه) و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی سه تفضل بر بندگان فرموده است یکی بوی بد را که از جهت جسد بعد

از مفـارقت روح مقرر ساخته و اگر نه این بود هر آینه هیـچ خویشـی خویش خود را دفن نمی کرد و حق سـبحانه و تعالی صبر کرامت فرموده است بعـد از مصـیبت و اگر نه این بود هر آینه نسل منقطع می شـد یعنی کدخـدا نمی شدنـد و کدخدائی نمی کردنـد اگر صبر نمی بود چون در اول مرتبه حـالتی بهم می رسـد از موت فرزنـد که جزم می کنـد که دیگر بـا زنـان نزدیکی نخواهـد کرد و یا آن مصـیبت او را هلاك می کرد چنانکه گذشت و بر حبوب مانند گندم و جو و برنج کرم مسـلط گردانیده که آنها را فاسد می گرداند و اگر نه این بود هر آینه پادشاهان در خزائن خود ضـبط می کردند چنانچه طلا و نقره را گنج می گذارند.

[رضا به قضای خدا]

(و قال الصّادق صـلوات اللَّه علیه انّا اهل بیت نجزع قبل المصیبه فاذا نزل امر اللَّه عزّ و جلّ رضینا بقضائه و سلّمنا لأمره و لیس لنا ان نکره مـا احبّ اللَّه لنـا) و از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه منقول است بطرق متعـدده که مـا اهـل بیـتیم که جزع می کنیم به تضرع و زاری که شاید بلا نازل نشود و چون نازل شد به قضای الهی راضییم و گردن می نهیم امر او را و نیست ما را که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۴

کراهت داشـته باشـیم از چیزی که حق سـبحانه و تعالی دوست دارد از برای ما و یقین است که حکیم علیم آن چه اصلح است می فرمایـد و این کلام را وقتی فرمودنـد که فرزنـد ایشان بیمار بود و نهایت اهتمام در دعا می فرمودنـد و اصـحاب با خود می گفتند که اگر این فرزند برود بر آن حضرت

بسیار تاثیر خواهد کرد که خوف این هست که از او منتفع نتوانیم شد بعد از فوت فرزند بیرون آمدند خوشحال و زینت کرده اصحاب را گمان این شد که البته فرزند صحت یافته از احوال او پرسیدند حضرت فرمودند که فوت شد ایشان واقعه و ظنون خود را عرض نمودند حضرت این جواب فرمودند و ایضا فرمودند که ما عافیت نفوس خود و فرزندان خود را می خواهیم بشرط خواستن الهی و چون امر الهی آمد تسلیم می شویم امر او را و نیست ما را که دوست داریم چیزی را که حق سبحانه و تعالی دوست ندارد از برای ما.

[گریه ساکن می گرداند غم و اندوه را]

(و قال صلوات اللَّه علیه من خاف علی نفسه من وجد بمصیبه فلیفض من دموعه فانّه یسکّن عنه) و بسند قوی از آن حضرت منقولست که مضمون این حدیث را فرمودند که هر که بر خود ترسد که عقلش زایل شود یا هلاک شود به سبب حزنی که از مصیبت به همرسیده باشد او را پس باید که گریه کند که آن حزن ساکن می شود یا گریه ساکن می گرداند غم و اندوه را و این معنی مجربست در هر واقعه و بهتر آنست که در آن وقت دعا از برای میت کند یا تضرع کند در طلب صبر تا هر دو معنی متحقق شود چنانکه از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر گاه کسی را قساوت قلب غالب باشد و گریه اش نیاید که باید مردگان خود را یاد کند تا گریه اش بیاید و احوط آنست که این معنی در اثنای نماز نباشد چنانکه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

[بهترین و غمناکترین چیز دنیا]

(و قال بن ابی لیلی للصّادق صلوات اللَّه علیه أیّ شی ء احلی ممّا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۵

خلق اللَّه عزّ و جلّ فقال «۱» الولد الشّابّ فقال أیّ شی ء أمرّ ممّا خلق اللَّه عزّ و جلّ قال فقده فقال اشهد انّکم حجج اللَّه علی خلقه) و مرویست که ابن ابی لیلی که از قاضیان اهل سنت است و اسم او محمد بن عبد الرحمن ابن ابی لیلی است و نقل کرده اند که راست گو بوده است.

و از این خبر ظاهر می شود که شیعه است به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه عرض نمود که چه چیز است که از هر چه حق سبحانه

و تعالی آفریـده است در دنیا شـیرین تر و محبوبتر است حضـرت فرمودند که فرزند جوان پس گفت که از آن چه خدا آفریده است چه چیز تلختر است حضرت فرمودند که مرگ او بنا بر این است که ثوابش بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند پس ابن ابی لیلی گفت که گواهی می دهم که شـما اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیهم حجتهای خداوندید بر خلق او یعنی امامان واجب الاتباعیـد و قرینه تشیع آن که پدرش نیز قاضـی کوفه بود و حجاج ملعون او را امر کرد به سبّ حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه سب نکرد آن ملعون فرمود که آن قدر او را زدند که دوشهای او سیاه شد.

[ترحم بر یتیم]

(و قال صـلوات اللّٰه علیه ما من عبد یمسح یده علی رأس یتیم ترحّما له الّا اعطاه اللّٰه عزّ و جلّ «۲» بکلّ شعره نورا یوم القیمه) و بسـند قوی از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه منقولست که هر بنـده مؤمنی که دست خود را بر سـر یتیمی کشد از جهت ترحم بر او البته حق سـبحانه و تعـالی او را عطا کنـد بعـدد هر مویی نوری در روز قیامت در صـحرای محشـر که همه در ظلمتند مگر جمعی که اعمال صالح داشته باشند نور ایشان از پیش پیش

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۶

ایشان و از دست راست ایشان رود.

(و روی انّه یکتب اللّٰه عزّ و جـلّ له بعـدد کلّ شـعره مرّت یـده علیها حسـنه) و در روایتی قوی از آن حضـرت منقولست که هر مؤمن و مؤمنه که دست خود را بر سر یتیمی گذارد از روی ترحم

بر او حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر مویی که دست او بر آن گذاشته است حسنه. و منافات نیست میان هر دو و همین حسنه نور خواهد بود در آن روز.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من انکر منکم قساوه قلبه فلیدن یتیما فیلاطفه «۱» و لیمسح رأسه یلین قلبه باذن اللّٰه عزّ و جلّ فانّ للیتیم حقّا) و بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که قساوت قلب داشته باشد که گریه اش نیاید و ازین معنی راضی نباشد پس باید که نزدیک خود آورد یتیمی را و با او مهربانی کند و دست بر سر او بمالد که نرم می شود دل او باذن الهی تعالی شانه به درستی که یتیم را حقی عظیم هست و چون پاره از آن حق به جا آورده می شود حق سبحانه و تعالی نیز تفضل می فرماید به رقت قلب او.

(و روی انّه قال یقعده علی خوانه و یمسح رأسه یلین قلبه) و در روایتی دیگر وارد شده است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که یتیم را بر سر سفره خود نشاند و دست بر سر او کشد دلش نرم می شود باذن الهی و مناسب آنست که در آن وقت بخاطر آورد بی کسی او را و امکان آن که فرزندان او بی پدر شوند.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا بکی الیتیم اهتزّ له العرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۷

فیقول اللّٰه تبارک و تعالی من هذا الّذی ابکی عبدی الّذی سلبته ابویه فی

صغره فو عزّتی و جلالی و ارتفاعی فی مکانی لا یسکته عبد مؤمن الّا أوجبت له الجنّه) و صدوق بسند قوی از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله روایت کرد است که آن حضرت فرمودند که چون یتیم به گریه در می آید عرش الهی به لرزه در می آید پس حق سبحانه و تعالی می فرماید که کیست آن بنده که به گریه در آورده است بنده مرا که در سن صغر پدر و مادر او را برده ام پس بحق عظمت و بزرگی خودم قسم و بحق رفعت رتبه من که هر بنده مؤمنی که این بنده یتیم را ساکت و خاموش سازد البته بهشت را از جهت او واجب گردانم.

و در فقه رضوی مذکور است که تعزیه یتیمان اینست که دست بر سر ایشان کشند و حدیث دویم را از حضرت سید المرسلین نقل فرموده اند و حدیث آخر را از عالم که حضرت امام جعفر صادقست نقل کرده اند صلوات اللَّه علیهم اجمعین.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من قدّم أولادا یحتسبهم عند اللَّه حجبوه من النّار «۱») و کلینی در قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه روایت کرده است و هم چنین صدوق که فرمودند که هر که چند فرزند او بمیرد و صبر کند از برای خدا بر آن مصیبت این فرزندان او مانع او شوند از آتش دوزخ و بلفظ سه فرزند از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله و ابو ذر غفاری نیز منقولست به همین ثواب.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۸

شده است که یک

فرزنـدی که از پیش برود بهتر است از هفتاد فرزند مجاهد در رکاب حضـرت صاحب الامر صـلوات اللّٰه علیه. و در قوی از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که دو فرزند از پیش بفرستد که بر فوت ایشان صبر کند از برای خدا ایشان مانع او شوند از آتش جهنم.

[از رسول خدا منقولست که فرمودند حق تعالی کراهت دارد از برای من شش چیز را]

(و قال رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله انّ اللّٰه تبارك و تعالی کره لی ستّ خصال و کرهتهنّ للأوصـیاء من ولدی و اتباعهم من بعـدی العبث فی الصّـلاه و الرّفث فی الصّوم، و المنّ بعـد الصّـدقه، و اتیـان المساجـد جنبا، و التطلّع فی الـدّور، و الضّـحك بین القبور) و بسند موثق از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی نخواست و کراهت دارد از برای من شـش چیز را و من نیز کراهت دارم این شـش چیز را از جهت اوصـیای من از فرزنـدان من و از برای شـیعیان ایشان بعد از من و این کراهت اعم است از حرام و مکروه.

اول عبث است در نماز به آن که با دست خود یا ریش خود بازی کنـد و این مکروه است بر مـذهب مشـهور و خواهد آمد در نماز دویم رفث است در روزه و آن بمعنی فحش و جماع هر دو آمده است و در اینجا هر یك ممکن است که مراد باشد و هر دو و علی ای حال جرمیست و لیکن جماع مفسد صوم هست و فحش مفسد نیست بنا بر مشهور و در صوم خواهد آمد.

سیم منت گذاشتن است بر فقیر بعد از تصدق به او و این

مکروه است بر مشهور.

چهارم داخل شدن مساجد است هر گاه جنب باشد و تفصیلش گذشت که در مسجدین دخول مطلقا حرام است و در غیر آن دخول مکروه است و لبث

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۹

حرام.

پنجم مشرف شدن بر خانه مردم و این حرام است.

ششم خنده کردن است در قبرستانها زیرا که قبرستان محل عبرتست و فکر در مردن و خنده ناشی است از غفلت و غرض از ذکر حدیث در اینجا خنده است.

[خاک غیر قبر را در قبر نریزند]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه کلّما جعل علی القبر من غیر تراب القبر فهو ثقل علی المیّت) و بسند قوی از سکونی از آن حضرت از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله منقولست که حضرت نهی کردند از آن که غیر خاک قبر را در قبر ریزند که آن سبب گرانی است بر میت و این جزو اخیر که گرانیست در کافی و تهذیب نیست و سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه نقل کرده است که قبر را گل مالید از گل غیر خاک قبر و گذشت که گل مالید و گچ مالید.

[کفن از پاکترین اموال باشد]

(و روی انّ السّندیّ بن شاهک «۱» قال لأبی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما احبّ ان تدعنی ان «۲» أکفّنک فقال انّا اهل بیت حجّ صرورتنا و مهور نسائنا و اکفاننا من طهور أموالنا) و مرویست که سندی بن شاهک علیه لعنه اللّه و الملائکه و الناس اجمعین که حضرت امام معصوم را زهر داد به حضرت عرض نمود که می خواهم بگذاری تا من ترا از مال خود کفن کنم پس حضرت فرمودند که ما اهل بیتیم که حج اول ما که حجه الاسلام است غالبا و مهرهای زنان ما و کفنهای ما از پاکترین اموال ماست که بی دغدغه باشد آن مال.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۰

پس بنا بر صحت حدیث که صدوق ضامن است سنت است که زر این سه چیز بی شبهه باشد اما کفن چون جامه ایست که تا محشر جامه است و به آن جامه ملاقات می کند ملائکه را پس می باید بی شبهه باشد. و اما مهر زنان تا فرزندان حلال زاده باشند بی دغدغه

خصوصا در صورتی که مهر معین باشد چنانکه مقرر بوده است که حال باشد و نقد و الحال نیز نزد عرب چنین مقرر است و هر گاه رضای زن بمال معین بوده باشد و آن مال بحسب واقع مال غیر باشد پس بمنزله عقد بیع است که ثمن مغصوب ظاهر شود و آن بیع باطل خواهد بود و در اینجا بمنزله باطل خواهد بود چون مهر در غیر متعه از ارکان عقد نکاح نیست و از این جهت است که ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم خمس را در مال مهر به شیعیان بخشیده اند تا فرزندان ایشان حلال زاده باشد و لهذا همه محب اهل بیت اند و چون سنیان خمس نمی دهند و حضرات به ایشان نبخشیده اند فرزندان ایشان بمنزله حرامزاده اند لهذا همه دشمن حضرات امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم اگر چه بحسب ظاهر اظهار محبت می کنند اما در واقع دشمنند و لهذا همه بی دغدغه کافرند و جمعی که ایشان را پاک می دانند از آن جهت است که چون ما فی الضمیر خود را اظهار نمی کنند مثل منافقان بحسب ظاهر مسلمان و پا کند اما بحسب واقع نجس اند و ما مکلفیم بظاهر و جمعی که ایشان را نجس می دانند از آن جهت است که از گفته معصوم ظاهر شد ما فی الضمیر ایشان مثل منافقانی که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که ایشان منافقند هر که از آن حضرت شنیده بود که فلان منافق است بر او واجب بود که از او اجتناب کند و لیکن این معنی نادر بود بلکه نفاق منافق از نماز حضرت بر او ظاهر

می شـد که چهار تکبیر می فرمودند و اما حجه الاسـلام چون واجبست می باید که از مال حلال باشد و اگر از مال حرام باشـد در وقتی که

لبیك اللهم لبیک می گوید در جوابش می گویند: لا لبیک و لا سعدیک چنانکه خواهد آمد إن شاء اللّه تعالی.

[مرگ شیعیان به شکم درد است]

(و قال الصّادق صـلوات اللّه علیه انّ اعـدائنا یموتون بالطّاعون و أنتم تموتون بعلّه البطون الا انّها علامه فیکم یا معشـر الشّیعه) و مرویست که آن حضرت فرمودند که دشمنان ما اکثر ایشان به سبب طاعون می میرند چنانکه ظاهر است که طاعون شایع است در جمیع بلاد روم و شما شیعیان غالبا به علت شکمها می میرید و این نیز ظاهر است که اکثر امراض این بلاد از ادخال است یا امتلا پس فرمودند که این علامت شماست ای گروه شیعه که از این علامت شیعه و سنی ظاهر می شود.

[معنای حدیث من جدد قبرا]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه من جدّد قبرا او مثّل مثالا فقد خرج من الاسلام و اختلف مشایخنا فی معنی هذا الخبر فقال محمّد بن الحسن الصـفّار رحمه اللّه هو من جدّد بالجیم لا غیر و کان شـیخنا محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللّه عنه یحکی عنه انّه قال لا یجوز تجدیـد القبر و لا تطیین «۱» جمیعه بعـد مرور الایّام علیه و بعد ما طیّن فی الاوّل و لکن اذا مات میّت فطیّن قبره فجدیر «۲» ان یرمّ سایر القبور من غیر ان یجدّد و ذکر عن سـعد بن عبد اللّه رحمه اللّه انّه کان یقول انّما هو من حدّد قبرا بالحـاء غیر المعجمه یعنی به من سـنّم قبرا و ذکر عن احمـد بن ابی عبـد اللّه البرقی انّه قـال انّمـا هو من جـدّث قبرا و تفسـیر الجدث القبر فلا ندری ما عنی به و الّذی اذهب الیه انّه جدّد بالجیم و معناه نبش قبرا لأنّ من نبش قبرا فقد جدّده و احوج إلی

تجدیده و قد

جعله جدثا محفورا) روایت کرده است احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از ابو جارود از اصبغ بن نباته که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که تجدید کند قبر را یا مثالی بکشد یعنی صورتی از صور مجسمه یا اعم از مجسمه و غیر مجسمه بکشد و یا بسازد یا شخصی را مقتدا کند که حق سبحانه و تعالی او را امام و مقتدا نکرده باشد یا هر سه مراد باشد پس از اسلام بیرون می رود اما آخر که ظاهر است اما باقی بر هر تفسیری محمول بر مبالغه است یا اگر از روی مخالفت معصوم عمدا کند که در این صورت کافر می شود.

و این حدیث با آن که باصطلاح متأخرین ضعیف است اما نزد متقدمین صحیح است چون از کتاب اصبغ بوده است و آن اول کتابی بود که شیعه تصنیف کردند و از جمله اصول است و مشایخ خلاف کرده اند در معنی خبر و لفظ آن اما صفار پس او به جیم می خوانده است و بس، و ابن ولید که استاد صدوق است و تلمیذ صفار از استاد خود روایت کرده است که جایز نیست تجدید و تازه کردن قبر و نه گل مالیدن بر آن بعد از آن که مدتها گذشته باشد و در اول آن را گل مالیده باشند چون در عرف می گویند که تازه کرده است قبر را و لیکن اگر شخصی بمیرد و قبر او را گل بمالند جایز است که قبرهای دیگر را مرمت کنند بی آن که تجدید کنند و از نو بسازند و حکمتش آنست که اندراس قبور سبب رقت

زایران است و آن سبب مرحمت صاحبان قبور.

و ابن ولید از استاد دیگرش سعد بن عبد اللّٰه نقل کرده است که او به حای بی نقطه می خوانده است به آن که در نسخه او از کتاب اصبغ نقطه نداشته است یا اگر نقطه داشته باشد ضبط آن نکرده بودند که از استادان شنیده باشند و نقطه کتاب را تجویز می کرده اند که از سهو نساخ باشد و بنا بر این تحدید بمعنی تیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۳

کردنست یعنی خر پشته ساختن و احادیث از رسول خدا و ائمه بسیار وارد شده است که نمی باید که قبر خر پشته باشد بلکه مسطح و چهار گوشه می باید و سنیان از پسر ابو هریره نقل کرده اند که او گفته است در کتاب خود که اگر چه سنت آنست که مسطح و مربع باشد و لیکن چون شیعه چنین می کند سنی علی رغم شیعه مسنم می کند تا قبر شیعه و سنی از یکدیگر امتیاز داشته باشد.

و ابن ولید از برقی نقل کرده است که او من جدّث می خوانده است و جدث بمعنی قبر است و نمی دانیم که مراد او چیست و مرادش ظاهر است که یعنی قبر را قبر کند که نبش قبر کند که میتی دیگر در آن بگذارد و لیکن قانون قدما نبوده است که از کسی تا مراد او را نشنوند بگویند که مراد او اینست و این را نشنیده بودند.

و ابن ولید گفته است که آن چه اعتقاد منست آنست که جدد به جیم است و معنی او نبش قبر است زیرا کسی که نبش قبر کند او را قبر کرده است و ما را محتاج گردانیده

که آن را تازه کنیم پس ابن ولید لفظ صفار را اختیار کرده است و معنی برقی را.

(و اقول انّ التّجدید علی المعنی الّذی ذهب الیه محمّد بن الحسن الصفّار و التّحدید بالحاء غیر المعجمه الّذی ذهب الیه سعد بن عبد اللّه و الّذی قاله البرقی من انّه جدّث کلّه داخل فی معنی الحدیث و انّ من خالف الامام صلوات اللّه علیه فی التّحدید و التّسنیم و النّبش و استحلّ شیئا من ذلک فقد خرج من الاسلام و الّذی اقوله فی قوله صلوات اللّه علیه من مثّل مثالا انّه یعنی به من ابدع بدعه و دعی إلیها او وضع دینا فقد خرج من الاسلام و قولی فی ذلک قول ائمّتی صلوات اللّه علیهم فان اصبت فمن اللّه علی ألسنتهم و ان اخطات فمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۴

عند نفسی) و صدوق گفته است که من می گویم که تجدید به آن معنی که صفار گفته است و تحدید به حای مهمله که سعد خوانده است و جدث که برقی گفته است همه حق است بحسب واقع چون همه از حیثیت احادیث دیگر ثابت است و داخل است در معنی این حدیث چون ظن خوب به مشایخ مقتضی آنست که این معانی را ایشان از معصوم شنیده گفته باشند و هر که مخالفت امام کند از روی عناد و تازه کردن قبر و خر پشته ساختن و شکافتن قبر و یکی از اینها را حلال داند پس از اسلام بدر رفته است و اعتقاد من آنست که آن که حضرت فرموده است که هر که مثالی بکشد یعنی بدعتی قرار بدهد و مردمان را به آن بدعت دعوت

کنـد یا دینی وضع کنـد از اسـلام بـدر می رود و آن چه من می گویم از روی اخباریست که از ائمه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم بمن رسـیده است اگر درست گفته ام حقی است که حق سـبحانه و تعـالی بر زبانهـا ایشان جاری کرده است در ضـمن اخبار و اگر خطا کرده ام از من شده است.

و احتمال دارد که مرادش این باشد که چون ائمه هدی صـلوات اللّٰه علیهم رخصت اجتهاد در حدیث داده اند و اجتهاد احتمال غلـط دارد پس اگر حـق گفته ام ایشـان فرمـوده بودنـد پس آن حـق از گفته ایشـان است بحسب واقـع و اگر خطـا کرده باشـم خطائی است که از من صادر شـده است. و تاویل کلام صـدوق به نحوی که ممکن بود کرده شـد و صـدوق به مراد خود اعلم است و اللّٰه تعالی اعلم.

و شـیخ مفیـد رضـی اللّٰه عنه به خاء معجمه خوانده است بمعنی شـکافتن قبر که میتی دیگر در آن بگذارند یا بواسـطه دزدیدن کفن و غیر آن.

و شـیخ طوسی رحمه اللّٰه گفته است که هر یک از این معانی محتمل است و حق سبحانه و تعالی اعلم است و کسی که خبر را فرموده است و این معنی حق است پس بنا بر گفته شیخ طوسی از چنین خبری که این همه احتمال در او رود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۵

مضـبوط نباشد عمل نتوان کرد اما چون در نسخ تهذیب و غیره چون خبر بعنوان جیم مضـبوط است دور نیست که عمل به آن توان کرد که قایل شوند به کراهت تجدید و اما تسنیم پس ظاهر است که باطل است و احادیث ما در تربیع و مسطح

کردن که خلاف تسنیم است مستفیض است. و اما نبش قبور در باب حدود خواهد آمد اخبار صحیحه و کالصحیحه که دال است بر حرمت آن.

[جسد مؤمن هم می پوسد]

(و روی عن عمّار السّاباطیّ انّه قال سئل ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن المیّت هل یبلی جسده قال «۱» نعم حتّی لا یبقی لحم و لا عظم إلّا طینته الّتی خلق منها فانّها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیره حتّی یخلق منها کما خلق اوّل مرّه) و بسند موثق از عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه سؤال کردند از میت که آیا بدنش همه خاک می شود که هیچ نماند یا چنان می شود که جزو حیوانی دیگر شود خصوصا انسان و عاقبت در بدن اول حشر خواهد شد یا بدن ثانی که سؤال از شبهه مشهوره باشد یا اگر نباشد حضرت جوابی فرموده اند که دفع شبهه ملاحده بشود به آن که فرمودند بلی تا آن که نمی ماند گوشتی و استخوانی مگر آن طینتی که از آن مخلوق شده است که آن منی باشد یا خاکی که ملائکه در منی می کنند.

چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت احدهما صلوات اللَّه علیهما فرمودند که از هر طینتی که مخلوق شده اند از آن در آنجا مدفون خواهند شد و ایضا فرمودند که چون نطفه در رحم جا می کند حق سبحانه ملکی می فرستد و از جائی که در آنجا مدفون خواهد شد خاکی بر می دارد و به آن نطفه مخلوط می گرداند و از آن مخلوق می شود و چون نزدیک مردن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۶

می شود می دود تا به آن جا رود و در آنجا دفن کنند او

را و این نطفه در قبر مستدیر است تـا چنانکه اول مرتبه او را از آن خاک آفریدنـد در حشـر نیز از آن خاک خواهنـد آفریـد و حضـرت اشـاره بـاین کرده است که مراد الهی از آیه مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری «۱» اینست یعنی شما را از خاک آفریدیم و در خاک خواهیم برد و مرتبه دیگر از آن خاک شما را خواهیم آفرید در حشر.

و مفسـران چند تفسیر کرده اند یکی آن که مراد از شما اصل شماست که حضرت آدم باشد یا آن که بدن آدمی اعظم اجزای او خـاک است و هر چه می خورد و جزو بـدن می شود اعظم اجزای آن خـاک است و لفظ مسـتدیر دو احتمال دارد یکی آن که جزو صـغیری مـدور از اسـتخوانها می مانـد که جزو بـدن هیـچ حیـوانی نمی شود و دویم آن که دایر است یعنی اگر از آن خـاک کوزه و کاسه و غیر آن ساخته شود آن جزو بحال خود است تا حق سـبحانه و تعالی آن جزو را بزرگ می کنـد و روح در آن می دمـد و چون بحسب واقع و موافق احادیث متواتره حساب و عقاب و ثواب با روح است و بـدن دخل ندارد هر بدنی که باشد روح معذب است و لیکن چون اکثر عالمیان نمی توانند فهمید معنی روح را حق سـبحانه و تعالی در همین بدن حشـر خواهـد فرمود تـا کفـار را حجتی نباشـد که ما باین بـدن مخالفت نکرده ایم چنانکه مقرر ساخته است که اعضا گوینـد که این اعمال را ما کرده ایم و انبیا و اوصیا و ملائکه شهادت بر ایشان دهند که شما کرده اید

با آن که كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً ۴: ۷۹ گواهی حق سبحانه و تعالی کافی است .

[بدن پیامبر و ائمه سالم می ماند]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ اللَّه عزّ و جلّ حرّم عظامنا علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۷

الارض و حرّم لحومنا علی الدّود ان تطعم منها شیئا) و آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است بر زمین که استخوان ما را خاك کند و حرام گردانید است بر کرم که در گوشتهای ما افتد و بخورد و حاصلش آنست که استخوان ما اوصیا یا انبیا و اوصیا خاك نمی شود و کرم در گوشت ما نمی افتد.

(و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم قالوا یا رسول اللَّه و کیف ذلك فقال امّا حیاتی فانّ اللَّه عزّ و جلّ ذکره یقول وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ، و امّا مفارقتی إیّاکم فانّ اعمالکم تعرض علیّ کلّ یوم فما کان من حسن استزدت اللَّه لکم و ما کان من قبیح استغفرت اللَّه لکم قالوا و قد رممت یا رسول اللَّه یعنون صرت رمیما فقال کلّا انّ اللَّه تبارك و تعالی حرّم لحومنا علی الارض ان تطعم منها شیئا) و کلینی رحمه اللَّه بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین فرمودند که در حیات من نیز خیری عظیم هست از برای شما و در وفات من خیری عظیم هست گفتند که چگونه چنین است حضرت فرمودند اما در زندگانی من پس حق سبحانه و تعالی که ذکر او جلیل و عظیم است می فرماید که نخواهد شد که حق سبحانه و تعالی

کـافران امت ترا عـذاب کنـد و حال آن که تو در میان ایشان باقی باشـی و اما در مفارقت من از شـما پس به درستی که اعمال شما را در هر روزی بر من عرض می کنند پس هر عملی که خوب باشد از حق سـبحانه و تعالی طلب می کنم زیادتی آن را به توفیقات شـما یا به مضاعف گردانیدن حق سـبحانه و تعالی یا هر دو تا اینجا کلینی نقل کرده است صـحابه گفتند یا رسول اللّٰه عرض بر تو خواهد بود در وقتی که استخوانهای تو پوسیده و ریزیده شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۸

باشـد یعنون ظاهرا کلام صادق باشـد که تفسـیر و قـد رممت را می فرماید که قصد ایشان این بود که اگر چه رمیم شده باشـی پس رسول خدا فرمود که حاشا که اسـتخوان من رمیم شود به درستی که حق سبحانه و تعالی گوشتهای من و اهل مرا یا با انبیا و اوصـیا حرام گردانیـده است بر زمین که چیزی از آن را بخورد و به پوسـد و هر گاه گوشت ما نپوسـد اسـتخوان بطریق اولی رمیم نخواهد شد.

[عرضه اعمال بر رسول خدا]

(و روی انّ اعمـال العبـاد تعرض علی رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله و علی الائمه صـلوات اللّٰه علیهم کلّ یوم ابرارها و فجّارها فاحـذروا و ذلـک قول اللّٰه عزّ و جلّ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَـیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ «۱») و در روایات صـحیحه و موثقه و قویه کالصـحیحه وارد شـده است از ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم که اعمال عباد اللّٰه از خوب ایشان و بد ایشان عرض می شود هر روز و در اخبار بسیار هر صبح و

شام بر حضرت سید المرسلین و بر ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم پس حذر کنید که بد نکنید تا پیش ایشان رسوا نشوید و این معنی را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است از روی تهدید که بگو یا محمد به امت خود که هر چه می خواهید بکنید که حق سبحانه و تعالی اعمال شما را می بیند و رسول او می بیند و مؤمنان کمل که ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم می بینند و دیدن ایشان به عرض فرشتگانست بر ایشان.

[عذاب قبر بر مصلوب]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن المصلوب یصیبه عذاب القبر؟ فقال انّ ربّ الارض هو ربّ الهواء فیوحی اللّٰه عزّ و جلّ إلی الهواء فیضغطه اشدّ من ضغطه القبر) و در حدیث صحیح و کالصحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۹

منقولست از حضرت امام رضا و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که پرسیدند از ایشان که کسی را که به حلق کشیده باشند عذاب قبر به او می رسد حضرتان صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که پروردگاری که زمین در فرمان اوست هوا نیز در فرمان او است اگر خواهد به او وحی می فرماید که مصلوب را فشاری دهد سخت تر از فشارش قبر به آن که قطع طریق کرده باشد و آدم کشته باشد مثلا نه آن که هر کس را فشارش دهد سخت تر فشارش می دهد و در حدیث صحیح وارد است که سؤال در وقت ضغطه است.

و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که آیا کسی باشد که ضغطه قبر به او نرسد حضرت فرمودند که نادر است پناه به

خدا می بریم از ضغطه قبر به درستی که چون عثمان رقیه را شهید کرد حضرت صلی اللّٰه علیه و آله نزد قبر او ایستادند و سر به جانب آسمان کردند و آب دیده حضرت روا نشد پس رو به مردم کردند فرمودند که چون مظلومیت این ضعیفه به خاطرم رسید گریستم و از حق سبحانه و تعالی طلبیدم که خداوندا او را بمن ببخش که ضغطه قبر نبیند پس حق سبحانه و تعالی او را بمن بخشید و بعد از آن حکایت ضغطه سعد را فرمودند که هفتاد هزار فرشته در جنازه او حاضر شده بودند و او را ضغطه شد از جهت کج خلقی که با اهل خود می کرد و گذشت و احادیث ضغطه و سؤال منکر و نکیر و عذاب کفار و راحت مؤمنان در قبر بسیار است و مقام گنجایش بیش از این ندارد.

[اگر سر و ریش میت را پیش از غسل سدر به کف سدر و خطمی بشویند]

(و روی عمّار السّاباطیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال ان غسلت رأس المیّت و لحیته بالخطمیّ فلا باس و ذکر هذا فی حدیث طویل یصف فیه غسل المیّت) و بسند موثق از عمار از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۰

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که اگر سر و ریش میت را پیش از غسل سدر به کف سدر و خطمی بشویند باکی نیست و شستن به خطمی را در حدیث طویلی روایت کرده است که در آنجا وصف می کند غسل میت را و آن حدیث را در تهذیب هست و مضامین آن گذشت.

[غسل میت مثل غسل جنب است]

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات اللّٰه علیه غسل المیّت مثل غسل الجنب فان کان کثیر الشّعر فردّ علیه ثلاث مرّات) و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که غسل میت مثل غسل جنب است و اگر موی سر و ریش او بسیار باشد سه مرتبه آب بر او ریز تا آب به ته مو برسد جمعی از علما از این حدیث استدلال کرده اند که در غسل جنابت ترتیب میان جانب راست و چپ واجبست و لیکن مشکل است چون ظاهر است که مماثلت عموم نمی دارد کلیه گاه باشد که داشته باشد و گاه نه و آن را از خارج می توان فهمید.

و ممکن است که مراد این باشد که تحت هر شعری را آب می باید رسانید به قرینه جزو اخیر و در تهذیب به جاری فردّ، فزد واقع شده است یعنی سه مرتبه آب زیاد کن یا زیاده کن تا سه مرتبه شود و حاصل معنی هر

دو یکی است و پیشتر گذشت که هر عضوی را سه مرتبه سنت است شستن و این حدیث محمولست بر تاکد استحباب.

و در فقه رضوی مذکور است که غسل میت مثل غسل جنب است الا در تعدد شستن که در غسل سدر دستهای میت را سه بار بشویند تا نصف مرفقین دیگر فرجش را سه بار بشویند دیگر سرش را سه بار دیگر جانب راست را سه بار دیگر جانب چپ را سه بار و هم چنین در غسل کافور و هم چنین در غسل به آب قراح که مجموع چهل و پنج شستن باشد و علما نیز ذکر کرده اند که سنت است.

[باکی نیست که میت بالای میت بایستی و غسل دهی]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه لا بأس ان تجعل المیّت بین رجلیك و ان تقوم فوقه فتغسّله اذا قلّبته یمینا و شمالا تضبطه برجلیك کیلا یسقط لوجهه) و بسند قوی از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که باکی نیست که میت را در میان پاهای خود در آوری و بر بالا او بایستی و غسل دهی در وقتی که او را بدست راست و دست چپ گردانی که مبادا بر رو افتد و در موثق عمار نهی از رکوب بر میت وارد شده است و این حدیث محمول است بر حال ضرورت چنانکه ظاهر حدیث است که میان پا می گیری که مبادا بر رو افتد که اگر کسی دیگر باشد او نگاه خواهد داشت با آن که ممکن است که بیان کراهت آن نهی باشد بلکه لا باس اشعاری به کراهت دارد و لیکن نقل این خبر بی آن خبر قرینه اینست که صدوق مکروه نمی داند.

[ملائکه در تشییع جنازه]

و انّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله مشی خلف جنازه رجل من الانصار فقیل له الا ترکب یا رسول اللَّه فقال انّی لأکره ان ارکب و الملائکه یمشون) و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله پیاده می رفتند در عقب جنازه شخصی از انصار صحابه گفتند یا رسول اللَّه سوار نمی شوید حضرت فرمودند که خوش نمی آید مرا که سوار شوم و فرشتگان پیاده راه روند اما در وقت برگشتن سوار شدن کراهت ندارد.

چنانکه در حدیث موثق از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که سوار شدن در وقت رفتن مکروهست مگر با عذری

و در برگشتن سوار شدن مکروه نیست.

[بعضی از مستحبات غسل میت]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه فی اخر حدیث یذکر فیه غسل

المیّت إیّاک ان تحشو مسامعه شیئا فان خفت ان» یظهر من المنخرین شی ء فلا علیک ان تصیّر ثمّه «۲» قطنا و ان لم تخف فلا یجعل فیه شیئا) و حضرت صادق صلوات اللَّه علیه در آخر حدیثی که در آن حدیث بیان غسل میت کرده اند و آن حدیث کاهلی است که لفظ حدیثست و در آخر حدیث یونس نیز این معنی هست که زنهار که در گوشهای میت چیزی مگذارید و در حدیث یونس کافور و پنبه مگذارید پس اگر ترسی که از بینیهای میت خونی بیرون آید چنانکه بسیار است که خون بیرون می آید پس در این صورت باکی نیست که اندرون را پر از پنبه کنند و اگر خوف بیرون آمدن خون نباشد چیزی در آنجا مگذار.

(و قال صلوات اللَّه علیه فی اخر حدیث طویل یصف فیه غسل المیّت لا تخلّل اظافیره) و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند در آخر حدیثی که وصف می کنند غسل میت را که ناخنهای میت را تخلیل مکنید و این نیز در حدیث کاهلی است.

(و قال صلوات اللَّه علیه اذا مات لأحدکم میّت فسجّوه تجاه القبله و کذلک اذا غسّل یحفر له موضع المغتسل تجاه القبله) و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد است که هر گاه کسی از شما بمیرد پس پای او را بقبله کنید و چادر شبی بر سر او کشید و هم چنین در وقت غسل پای او را بقبله کنید و نزدیک

پای او کوی بکنید که غساله غسل به آن کو رود و گذشت اینها همه.

[روح در بالای جسد]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه اذا قبضت الرّوح فهی مظلّه «۳»

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۳

فوق الجسد روح المؤمن و غیره ینظر إلی کل شی ء یصنع به فاذا کفّن و وضع علی السّریر و حمل علی اعناق الرّجال عادت الرّوح الیه و دخلت فیه فیمدّ له فی بصره فینظر إلی موضعه من الجنّه او من النّار فینادی بأعلی صوته ان کان من اهل الجنّه عجّلونی عجّلونی و ان کان من اهل النّار ردّونی ردّونی و هو یعلم کلّ شی ء یصنع به و یسمع الکلام) و منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که هر گاه قبض روح شخصی کردند روح در بالای جسد است خواه روح مؤمن و خواه غیر مؤمن و نظر می کند بهر چیزی که با بدن او می کنند پس چون او را کفن کردند و در تابوت گذاشتند و مردمان برداشتند بر گردنهای خود روح تعلقی به بدن می گیرد و چشمش دوربین می شود تا آن که جای خود را در بهشت یا در دوزخ می بیند و اگر از اهل بهشت است به آواز بلند می گوید که مرا زود ببرید مرا زود ببرید و اگر از اهل جهنم است فریاد می کند که مرا برگردانید مرا برگردانید و او می داند هر چه را به او می کنند و سخن مردم را می شنود و این حدیث غریبست و سند او را و نظیرش را ندیده ام و اللَّه تعالی یعلم.

[ارواح بر صفت اجساد یعنی در قالب مثالی در درختیند از درختهای بهشت]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ الارواح فی صفه الاجساد فی شجره من الجنّه تتساءل و تتعارف فاذا قدمت الرّوح علی الارواح «۱» تقول دعوها فقد اقبلت من هول عظیم ثمّ یسالونها ما فعل فلان و

ما فعل فلان فان قالت لهم تركته حيّا ارتجوه و ان قالت لهم قد هلك قالوا هوى هوى) و بسند كالصحيح از ابن مسكان از ابى بصير منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه ارواح بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۵۲۴

صفت اجساد يعنى در قالب مثالى در درختيند از درختهاى بهشت با يكديگر گفتگو مى كنند و آشنايى بهم مى دهند پس هر گاه روحى از بدن خلاص شده به نزد ايشان مى آيد مى گويند ساعتى او را بگذاريد كه از هولى عظيم خلاص شده است بعد از آن از او سؤال مى كنند كه فلانى چه شد و فلانى چه شد پس اگر مى گويد كه زنده گذاشتم او را اميدوار مى شوند كه شايد به اين جانب بيايد و از خوبان باشد و اگر مى گويد كه مرده است مى گويند كه او هلاك شده است و به سجين رفته است اگر خوب مى بود اينجا مى آمد.

و كلينى رضى اللّٰه عنه بسند حسن كالصحيح روايت كرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه ابو ولاد گفت فداى تو گردم روايتى بما رسيده است كه ارواح مؤمنان در حوصلهاى مرغان سبز است در دور عرش حضرت فرمودند كه نه چنين است مؤمن از آن عزيزتر است نزد حق سبحانه و تعالى كه روح او را در چينه دان مرغ كند و ليكن در بدنى چند مى كند مانند اين بدنها.

و در حديث حسن كالصحيح از آن حضرت منقولست كه پرسيدند از آن حضرت از ارواح مؤمنان پس حضرت فرمودند كه در حجرهاى بهشتند و از طعام و شراب بهشت مى خورند و مى گويند كه پروردگارا روز قيامت را به زودى

واقع ساز و وعده که بما فرموده به جا آور و آخر ما را ملحق ساز به اول ما.

و منقولست از یونس بن ظبیان که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم که حضرت از من پرسید که سنیان چه می گویند در ارواح مؤمنان من گفتم که می گویند که در حوصلهای مرغان سبزند در قندیلهای زیر عرش پس حضرت فرمودند که سبحان اللّٰه مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی از آن عزیزتر است که روح او را در چینه دان مرغ کنند ای یونس همین که وقت رفتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۵

می رسد حضرت سید المرسلین و اهل بیت معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین و ملائکه مقربین همه حاضر می شوند و چون حق سبحانه و تعالی قبض روح او کرد روح او را در قالبی جا می دهد مثل قالب دنیا شبیه به آن و می خورند و می آشامند غذاهای روحانی یا مثالی را پس چون به نزد مؤمنان رفته می رود ایشان او را می شناسند چون شبیه است صورت او به صورتی که در دنیا داشته است.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که احادیث بما رسیده است که ارواح مؤمنان در حوصلهای مرغان سبز جا می کنند و در بهشت می چرند و ماوای ایشان در قنادیل زیر عرش است حضرت فرمودند که نه چنین است اگر در حوصله مرغ باشند در قندیل نخواهند بود و اگر در قندیل باشند در حوصله مرغ نخواهند بود بلکه در بدنهای مثالیند و در روضه های بهشت مأوی دارند و ظاهرا آن که حضرت رد سخنان عامه

فرموده انـد این معنی دارد که ایشـان قایلنـد به آن که روح تعلق به بـدنی نگرفته است بلکه تعلق باین دو جا دارد حضـرت می فرماینـد که روح بهر جا که تعلق گیرد بمنزله بـدن او خواهد شد و روح دو بدن نمی دارد بلکه یک بدن می دارد شبیه به بدن دنیا و قرینه صحت آن که اکثر اوقات مؤمنان مردگان را در خواب می بینند و ایشان خبر از آینده می دهند و آن واقع می شود و بهمـان صورت دنیـا ایشـان را می بیننـد اگر نه همان شـخص باشـد و محض خیال باشـد تحقق نخواهـد داشت و حال آن که تحقق دارد و آن چه بر این بنده واقع شده از این باب زیاده از حد حصر است.

و در حدیث کالصـحیح از یونس بن یعقوب از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه منقولست که چون شخصـی از دنیا می رود مؤمنان گذشته نزد او می آیند و از او سؤال می کنند از جمعی که ایشان را می شناسند اگر می گوید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۶

زنـده انـد امیـدوار می شونـد و اگر می گویـد که مرده انـد می گوینـد که به زیر رفت به زیر رفت که سـجین باشد و بعض از ایشان به بعضی می گویند که اندکی صبر کنید که آرام گیرد و بعد از آن از او پرسش کنید.

و در حـدیث کالصـحیح منقـولست از حبـه عرنی که در خـدمت حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّه علیه بظهر کـوفه رفتم که صحرای نجف است و مسـمی است به وادی السـلام حضرت در آنجا ایستادند و گویا با جمعی صحبت می داشتند من آن قدر ایستادم که تنگ آمدم نشستم مدتی دیگر برخواستم دیگر آن مقدار ایستادم که مانده شدم

دیگر مـدتی نشسـتم تا به تنگ آمـدم پس برخواسـتم و ردای خود را بر خود گرفتم و عرض کردم یا امیر المؤمنین بسـیار تعب کشـیدید از ایسـتادن ساعتی بنشـینید و استراحت فرمائیـد بعـد از آن ردای خود را انـداختم تا شاید بر آن نشـینند پس حضـرت فرمودند که با مؤمنان صـحبت می داشـتم و ایشان را انس می دادم گفتم یا امیر المؤمنین چنین است که صـحبت با مؤمنان می داشتید حضـرت فرمودند که اگر حجاب برخاسـته شود از نظر تو ایشان را خواهی دید حلقه حلقه زده اند و با یکدیگر صحبت می دارند گفتم که اجسامند یا ارواح حضـرت فرمودند که ارواحند و هر مؤمنی که در هر جا بمیرد خطاب به روح او می رسد که بروید در وادی السـلام و این بقعه ایست از جنت عدن یعنی نجف را به بهشت عدن خواهند برد یا آن که اعمال مؤمنان در آنجا سبب دخول جنت عدن است یعنی بهشتی که ابد الآباد در آنجا باشند.

و در حدیث قوی از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که شخصی به آن حضرت عرض نمود که برادرم در بغداد است و می ترسم که در آنجـا بمیرد حضـرت فرمودنـد که هر جا که بمیرد باک مـدار زیرا که هر مؤمنی که در مغرب بمیرد یا مشـرق البته حق سبحانه و تعالی روح او را به وادی السلام می فرستد گفتم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۷

وادی السلام کجا است حضرت فرمودند که صحرای کوفه که نجف اشرفست.

و جمع بین الاخبار باین عنوان می توان کرد که مراد از بهشت زمین نجف باشـد یا گاهی در این جا باشـند و گاهی در بهشـت یا آن که چون حضرت

در آن زمان در آنجا تشریف داشتند آنجا جمع می شدند و الحال که حضرت در بهشت است ایشان در خدمت آن حضرتند و اللّٰه تعالی یعلم.

و چنانکه احادیث بسیار در ارواح مؤمنان وارد شده هم چنین احادیث بسیار در اشقیا وارد شده است و همه دلالت می کند بر آن که معاد روحانی حق است و آن عبارتست از بقای روح بعد از خراب بدن و آیات بسیار نیز دلالت بر این می کند چنانکه در شهدا فرموده است حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که مپندار که آنهایی که کشته شده اند در راه حق سبحانه و تعالی که ایشان مردگانند بلکه زندگانند و ایشان را روزی می رسد و خوشحالند از آن چه حق سبحانه و تعالی به ایشان کرامت فرموده است از فضل خود و بشارت می دهند جمعی را که با ایشان ملحق نشده اند که خوفی نیست بر ایشان و اندوهناک نخواهند شد.

و دیگر فرموده است که مؤمن آل یاسین می گفت که ای کاش قوم من می دانستند که حق سبحانه و تعالی مرا آمرزیده است و مرا اکرام و انعام فرموده است و غیر اینها از آیات بسیار و احادیث بی شمار و این ظواهر همه دلالت ظاهری دارند بر تجرد نفس ناطقه.

و در حدیث صحیح از ضریس کناسی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که مردم می گویند که آب فرات از بهشت بیرون می آید چگونه چنین باشد و حال آن که از جانب مغرب می آید و آبها از چشمها و رود خانه ها داخل او می شود پس حضرت فرمودند که حق

سبحانه و تعالی بستانی آفریده است

در مغرب و این آب از آنجا می آید و ارواح مؤمنان به آن جا می روند هر شام و از میوه های آن می خورند و تنعم می کنند و با یکدیگر ملاقات می کنند و آشنایی می دهند تا صبح و چون صبح می شود در میان آسمان و زمین طیار و سیارند و با یکدیگر ملاقات می کنند و یکدیگر را می شناسند و حق سبحانه و تعالی در مشرق آتشی آفریده است که مسکن ارواح کفار است و خوردن ایشان از زقوم است که خوراك اهل جهنم است و آشامیدن ایشان از آب جوشان آنجاست در شبها و چون صبح طالع می شود می روند ببرهوت که وادی ایست در یمن که از آتشهای دنیا گرم تر است و در آنجا با هم ملاقات می نمایند و آشنایی می دهند و چون شب می شود باز به آتش می روند و حال ایشان چنین است تا روز قیامت پس گفتم که حال آن جماعتی که اقرار به رسول خدا دارند و امام زمان خود را نمی شناسند و عداوت با اهل بیت ندارند از مستضعفین حال ایشان چونست حضرت فرمودند که ایشان در قبرهای خود خواهند بود ثواب و عقابی نخواهند داشت و اما مستضعفانی که کارهای خوب کرده اند نسیمی از بهشت دنیا به ایشان می رسد تا روز قیامت و بعد از آن کار ایشان با خداست اگر می خواهد به استحقاق ایشان را بجهنم می فرستد و اگر می خواهد به تفضل ایشان را به بهشت می برد و هم چنین است حال جمعی که عقل صحیحی نداشته باشند و حال اولاد سنیان که بحد بلوغ نرسیده باشند و اما سنیانی که مستضعف نباشند از قبر ایشان راهی خواهد بود بجهنم دنیا که

از زبانه آن آتش و دود آن و جوشش حمیم آن به ایشان رسد تا قیامت و بعد از آن ایشان را بجهنم برند و در آتش سوزند و ایشان را گویند که چرا متابعت امام زمانی نکردید که حق سبحانه و تعالی از جهت هدایت شما مقرر کرده بود و اما اطفال شیعیان پس ایشان ملحق به پدران خود خواهند شد بحسب ظاهر آیات و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۹

احادیث متواتره و خواهد آمد در کتاب نکاح.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر روز قبر به زبان حال می گوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرمان منم که روضه از ریاض بهشتم از جهت مؤمنان و کوی از کوهای جهنمم از جهت غیر ایشان مجملا اخبار از این باب که دلالت می کند بر ثواب و عذاب قبر فوق حد و حصر است و بسیار خواهد آمد.

و اما اختلافی که واقع است بحسب اختلاف احوال مردمانست و هر گاه یقین شد که عذاب هست بهر عنوانی که باشد می باید سعی نمایند در رفع آن و در چگونگی آن اهتمامی نیست مثلا هر گاه شخصی را حبس کنند شبی که فردا او را بکشند مناسب حال او آنست که در آن شب تا صبح سعی نماید در استخلاص خود به دعا و غیر آن و فایده ندارد که فکر کند که آیا گردنم را خواهند زد یا شکمم را خواهند درید یا به حلقم خواهند کشید هر گاه کشته می شود بهر عنوانی که خواهد باشد و این فکرها بیهوده است.

[جنازه یوسف در شام]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه

علیه انّ اللّٰه تبارک و تعالی أوحی إلی موسی بن عمران علیه السّلام ان اخرج عظام یوسف علیه السّلام من مصر و وعده طلوع القمر فابطا طلوع القمر علیه فسال عمّن یعلم موضعه فقیل له هاهنا عجوز تعلم علمه فبعث إلیها فاتی بعجوز مقعده عمیاء فقال تعرفین قبر یوسف قالت نعم قال فاخبرینی بموضعه قالت لا افعل حتّی تعطینی خصالا تطلق رجلی و تعید إلیّ بصری و تردّ إلیّ «۱» شبابی و تجعلنی معک فی الجنّه فکبر ذلک علی موسی علیه السّلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳۰

فاوحی اللّٰه عزّ و جلّ الیه انّما تعطی علیّ فاعطها ما سالت ففعل فدلّته علی قبر یوسف علیه السّلام فاستخرجه «۱» من شاطئ النّیل فی صندوق مرمر فلمّا اخرجه طلع القمر فحمله إلی الشّام فلذلک یحمل اهل الکتاب موتاهم إلی الشّام) و به اسانید موثقه کالصحیحه از حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی کرد به حضرت موسی که استخوانهای حضرت یوسف را از مصر بیرون برد و وعده فرموده بود که تا آن را بیرون نیاوری ماه بدر نمی آید یا وعده کرده بود که بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد وقتی که ماه بیرون آید و ماه دیر بیرون می آمد و ایشان خایف بودند از اطلاع فرعون از بیرون رفتن ایشان و ظاهر شد که تا استخوانهای یوسف علیه السلام را بیرون نیاورند ماه بیرون نمی آید و نمی دانستند که قبر یوسف در کجاست پس حضرت پرسیدند که آیا کسی هست که بداند که قبر یوسف در کجاست

گفتند پیر زالی هست که می داند پس فرستادند و پیر زالی را آوردند که زمین گیر شده بود و کور بود حضرت موسی فرمود که می دانی که قبر یوسف کجاست گفت بلی حضرت فرمودند که نشان ده گفت نشان نمی دهم تا چند چیز بمن بدهی یکی آن که پای من روان شود، و چشم من بینا شود، و جوانی من برگردد، و در بهشت با تو باشم پس اینها بزرگ نمود بر آن حضرت پس خداوند عالمیان وحی کرد به حضرت موسی که تو اینها را از جانب من می دهی چرا مضایقه می کنی هر چه می خواهد بده حضرت همه را داد و قبول نمود پس آن پیر زال قبر یوسف را نشان داد پس حضرت موسی بیرون آورد یوسف

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳۱

را از کنار رود نیل و در صندوق سنگ مرمری بود پس چون او را بیرون آوردند ماه در آمد و بنی اسرائیل روا نشدند.

و در حدیثی دیده ام که حضرت یوسف وصیت نامه نوشته بود به موسی علیه السلام که چون بنی اسرائیل را از مصر بیرون بری استخوانهای مرا به شام بر پس از این جهت است که یهود و نصاری مردگان خود را نقل می کنند به شام که ارض مقدسه بنی اسرائیل است.

و غرض صدوق از نقل این خبر آنست که چون نقل به ارض مقدسه خوبست پس خوب باشد که شیعیان امیر المؤمنین نقل کنند مردگان خود را به ارض مقدسه اهل البیت که آن نجف و کربلای معلی و سایر اماکن شریفه باشد و شک نیست که این مشاهد مشرفه اشرفند از شام لهذا علمای ما سلف و خلف

نقل موتی به اماکن مشرفه کرده اند مثل سید مرتضی و سید رضی الدین و پدر ایشان رضی اللّه عنهم که در بغداد دفن کردند و بعد از آن به کربلای معلی نقل نمودند. و شیخ مفید علیه الرحمه چند سال در خانه خود مدفون بود و بعد از آن در مشهد کاظمین قریب به حضرت جواد پهلوی جعفر بن قولویه دفن نمودند. و علامه و پسرش را در نجف اشرف بعد از نقل مدفون ساختند، و شیخ طبرسی را از سبزوار به مشهد مقدس رضوی نقل کردند. و از متاخرین شیخ نور الدین علی بن عبد العالی و مولانا عبد اللّه و شیخ بهاء الدین رضی اللّه عنهم را نقل نمودند.

و اکثر علما مستحب می دانند نقل را و حدیثی مذاکره از مشایخ نقل کرده اند و عمل ایشان بر این بوده است و بعد از دفن نیز جمعی تجویز نموده اند و عمل علما نیز بر این بوده است. و احادیث متواتره وارد شده است در اکثر مشاهد که روضه ایست از ریاض بهشت و خواهد آمد و اینها در صورتی مجوز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳۲

است که مثله نشود یعنی بوی بد نکند و مردم متنفر شوند یا اعضای میت از هم نپاشد و با مثله ظاهرا خلافی نیست که جایز نیست و اللّه تعالی یعلم.

و هو یوسف بن یعقوب و این یوسف بن یعقوب است و ما ذکر اللّه عزّ و جلّ یوسف فی القرآن غیره این عبارت صدوقست علی الظاهر چون در روایات منقوله نبود و بنا بر این دو احتمال دارد یکی آن که لفظ ما موصوله باشد و غیره مرفوع باشد یعنی یوسفی که

حق سبحانه و تعالی حکایت او فرموده است غیر این یوسف است و این بحسب عبارت اظهر است و می شود که حدیثی به او رسیده باشد با آن که در این خبر اسم پدرش نیست و محتمل است که ما نافیه باشد و غیره منصوب باشد به مفعولیت یعنی حق سبحانه و تعالی در قرآن غیر این یوسف را ذکر نکرده بلکه همان یوسف است و در این صورت رفع توهمی خواهد بود که کسی کرده باشد که یوسف غیر آن است.

[بزرگترین حالات آدمی روز ولادت اوست و کوچکترین حالات او روز وفات اوست]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه اکبر ما یکون الانسان یوم یولد و اصغر ما یکون یوم یموت) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که بزرگترین حالات آدمی روز ولادت اوست و کوچکترین حالات او روز وفات اوست و این یا از آن جهت است که در روز ولادت بی گناه است یا گرفتار تعلقات نشده است یا او را به عزت تمام در این بدن جا می دهند چنانکه در خبر است که چون قبل از تعلق روح به بدن الفت او با ارواح مقدسه است راضی نمی شود تا آن که او را تطمیع می کنند به مراتب و درجات عالیه و در وقت بیرون آمدن نیز از رحم مضایقه می نماید تا او را نیز وعده ها می دهند بخلاف وقت رفتن که گناهان بسیار دارد و خوف بی شمار و تعلقات بسیار و مع هذا ملك او را به جبر می برد مگر جمعی را که مراتب عالیه ایشان را به ایشان بنمایند و آن جماعت نیز پیش از نمودن صغیرند و حقیر و اللَّه تعالی یعلم.

[حق نیافریده است یقینی را که شکی در او نباشد شبیه تر از مردن]

(و قال صلوات اللَّه علیه ما خلق اللَّه عزّ و جلّ یقینا لا شك فیه اشبه بشكّ لا یقین فیه من الموت) و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی نیافریده است یقینی را که شکی در او نباشد شبیه تر از مردن به شکی که یقینی در او نیست یعنی با آن که هیچ کس شك در مردن ندارد و همه کس یقین دارد در مردن چنان غافل شده اند مردمان از مردن که گوییا شکی است که در او یقینی نیست احدی را

یا وهمی است که احتمال خلافش نیست و هیچ امری چنین نیست.

[اول کسی که از جهت او را در تابوت گذاشتند از مسلمانان]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه اوّل من جعل له النّعش فاطمه بنت محمّد صلوات اللَّه علیهما) و بسند حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که اول کسی که از جهت او تابوت بهم رسید و او را در تابوت گذاشتند از مسلمانان حضرت فاطمه زهرا بود صلوات اللَّه علیها دختر محمد صلی اللَّه علیه و آله.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که اول تابوتی که در اسلام ساختند تابوت حضرت فاطمه زهرا صلوات اللَّه علیها بود چون بیمار شدند به سبب در زدن عمر علیه ما یحبّ اللَّه و الملائکه و النّاس اجمعین بر شکم آن حضرت و ساقط شدن محسن و یافتند که می روند به اسماء بنت عمیس فرمودند که ضعیف شده ام و گوشت بدنم رفته است می خواهم چیزی از برای من بسازی که بدنم را به پوشاند اسماء گفت من در حبشه بودم دیدم که ایشان به هیئت صندوق طولانی چیزی می سازند و صورتش را عرض نمود به حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها حضرت فرمودند که هم چنین چیزی از جهت من بساز تا من پوشیده شوم و مرا مستور ساز تا حق سبحانه و تعالی ترا مستور سازد از آتش جهنم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳۴

(تم شرح کتاب الطهاره علی ید أحوج المربوبین إلی رحمه ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی النطنزی العاملی فی العشر الاخر من شهر محرم الحرم بسنه خمس و ستین بعد الالف حامدا مصلیا مسلما).

نفلیه را تالیف نموده است و سه هزار سنت در آنجا مذکور ساخته است و لیکن تکلف بسیار فرموده اند رضی اللّٰه تعالی عنه و آن چه این ضعیف را بخاطر رسیده است آن است که چهار هزار حد عبارتست از مسائل نماز و آن اعمّ است از واجبات و مندوبات و احکامی که بر آن مترتب می شود و بنا بر این چهار هزار صحیح می شود بی تکلف و اما ابواب پس ممکن است که همان مسائل باشد و ممکن است که مراد از آن ابواب فیضهای الهی باشد چون منقول است که نماز معراج مؤمن است که به آن عروج می نماید به مراتب عالیه معنویه و حجابهای معنویه که بمانند درهای بسته است به سبب نمازی که با شرایط باشد مفتوح می گردد تا همه درها گشوده می شود و در تشهد که مقام شهود است به آن می رسد و در سلام به مقام حضور «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» فایز می گردد و قریب به این معنی از پادشاه اولیاء اللّٰه قطب المحققین و رئیس الواصلین و العارفین و العاشقین شیخ صفی الملة و الحقیقه و الحق و الدّین انار اللّٰه تعالی برهانه و رفع اللّٰه تبارک و تعالی فی اعلی درجات الجنان مقامه منقول است که در باب سهو مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵

و مؤید این معنی است آن که منقول است از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که خداوند عالمیان را هفتاد هزار حجابست از نور و ظلمت و در روایتی هفتصد هزار حجابست که اگر حجب برخیزد هر چه غیر جناب اقدس اوست سوخته

شود و اثری از آن نمانـد و طلبه علوم دینیه را اختلاف عظیم می باشد در افراط و تفریط و راه وسط راه حق است که این کس مجملا بدانـد که آن چه خداونـد عالمیان جل جلاله فرموده و آن چه انبیاء و اوصـیاء صـلوات اللّه علیهم فرموده انـد حق اسـت مثلا در همین دو حدیث که از معدن وحی صادر شده است جمعی را طریقه این است که خبری را که نمی فهمند رو می کنند و می گوینـد که حـدیث خبر واحـد است و اعتباری ندارد و جمعی برای خود چیزها می گویند و جمعی که طالب علوم یقینیه انـد می گوینـد که می دانیم که آن چه فرموده حضـراتست حق است مـا را ضـرور است که به فرموده ایشـان عمل کنیم تا آن ابواب مفتوح گردد و این مطلوب حقیقی است و هم چنین احـادیث حجب را جمعی به اعتبـار آن که به جهـل مرکب مبتلایند می گوینـد که حق سـبحانه و تعالی مکانی نـدارد که حجاب داشـته باشد و لیکن غافلند که حجابهای بندگان از ایشان است و جمعی که ارباب ریاضاتنـد مجاهـدات می کشـند تا حجابها را بر دارنـد چنانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است که «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ» و همین آیه کافی است از جهت هدایت عالمیان چون یقین است که مراد ازین مجاهده جهاد با اعداء بیرونی نیست بلکه جهاد است با نفس و شیطان در جمیع مشـتهیات نفسانی و لذات جسمانی و آن سبب هدایت راههای قرب معنویست و به درستی که حق سبحانه و تعالی با محسنانست.

و منقول است که از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلّی اللّه

علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶

پرسیدند که احسان چه معنی دارد که حق سبحانه و تعالی فرموده است در این آیه و آیات دیگر مثل آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ یعنی به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی با متقیان و پرهیزکارانست و با آن جماعتی است که ایشان نیکوکارانند حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که احسان این معنی دارد که بنده در عبادت الهی چنان باشد که گویا حق سبحانه و تعالی را می بیند اصلا خاطرش متوجه غیر او نباشد و فرمودند که اگر تو خدا را نه بینی خداوند تعالی ترا می بیند حاصل کلام آن که هر گاه عبادات باین نحو واقع شود که بنده أولا ترک نماید هر چه مخالفت حق سبحانه و تعالی است و بعد از آن بندگیهایی را که طلب کرده اند از نماز و غیره در حالت آن عبادت اقلا چنان باشد که خود را منظور خدا داند و متذکر باشد که حق سبحانه و تعالی حاضر و ناظر است و او با خداوند گفتگو می کند و عظمت و جلال خداوند را ملاحظه نماید آن عبادت اقل مراتب قبول خواهد داشت، و بالاتر ازین آنست که دل او به انوار الهی منور شده باشد و صفات رذیله را از نفس بیرون کرده باشد و مرتبه اعلی تقوی داشته باشد که مطلقا متوجه مباحات نشود و چه جای مکروهات و چون عبادت کند خداوند خود را به بیند به قلب و در اصطلاح علما این دو مرتبه را حیا می نامند و در اصطلاح صوفیه مراقبه و مرتبه اولی به مرتبه ثانیه

می کشانـد و چون در این مرتبه داخل شـد از وقتی که داخل بیت الخلا می شود و دعاهای مخصوص را که اشاره بان شـد می خوانـد و هم چنین در وضو و غسل و دعاهای هر دو و اشاراتی که در شسـتن هر عضوی هست دیگر در اذان و اقامه و دعاهای ما بین هر دو و بعد از هر دو و تکبیرات توجه و دعاهای آن و خواندن حمد با تدبر در معانی و اشارات آن و هم چنین سوره و رکوع و سجود و دعاهای هر دو و تسبیحات هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷

دو و هم چنین در قنوت و دعاها و اشارات آن و هم چنین تشهد و سلام و تعقیب آن که إن شاء اللّٰه اشاره به آن ها خواهد شد در هر فعلی و دعایی و اشاره و تنبیهی دری از درهای فیوض الهی و رحمتهای خاصه او بر دل نماز گذارنـده مفتوح می شود و ظاهرا چهار هزار باب از جهت متوسطان است و از جهت مقربان حصر ابواب آن نمی توان کردن و اللّٰه تعالی یعلم.

باب فرض الصّلاه

اشاره

بابی است در بیان آیات و اخباری که وارد شـده است که دلالت می کنـد بر واجب بودن نمازها خصوصا نماز پنجگانه که در شبانه رور مقرر شده است بلکه وجوب آن از ضروریات دین مبین است که اگر کسی شک کند در وجوب آن کافر است اگر چه نماز کند چون یقین است که حضـرت سیّد المرسـلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم فرموده اند که نماز بکنید و واجب است کردن آن به حیثیتی که هر که مسلمانست علم دارد که ایشان گفته اند و کسی که شک

کند فی الحقیقه شکٔ در نبوّت آن حضرت کرده است و شکٔ در آن کفر است بی دغدغه مثل سایر ضروریات دین مگر آن که شخصی تازه مسلمان شده باشد و نشنیده باشد که آن حضرت واجب گردانیده است که در این صورت سبب کفر نمی شود و این معنی در نماز پنجگانه بی دغدغه است امّا در باقی نمازها مثل نماز جمعه و عیدین و کسوف و خسوف و زلزله و بادهای سرخ و زرد و سیاه و خوفهای آسمانی و نماز طواف و نماز میّت و نمازی را که بر خود لازم ساخته باشد بنذر یا عهد یا یمین و نماز قضا و نمازی که از جهت پدر کند که پدر نکرده باشد و نماز اجاره که خود را اجیر کرده باشد و نماز احتیاط که جمیع اینها واجبست و کیفیت همه خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

اگر کسی شکٔ کند در وجوب اینها جزم بکفر آن شخص مشکل است کردن چون از ضروریات دین نیست هر چند اجماعی است وجوب آن و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹

جمعی را اعتقاد اینست که تارک نماز کافر است هر چند حلال نداند و خواهد آمد.

[نمازهای واجب]

(قال زراره بن اعین قلت لأبی جعفر صلوات اللّٰه علیه أخبرنی عمّا فرض اللّٰه عزّ و جلّ من الصّلاه فقال خمس صلوات فی اللّیل و النّهار قلت هل سمّاهنّ اللّٰه و بیّنهنّ فی کتابه قال نعم قال اللّٰه عزّ و جلّ لنبیّه صلّی اللّٰه علیه و آله «أَقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ» و دلوکها زوالها ففیما بین دلوک الشّمس إلی غسق اللّیل اربع صلوات سمّاهنّ اللّٰه و بیّنهنّ و وقّتهنّ و غسق

اللّيـل انتصـافه ثمّ قـال «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كـانَ مَشْـهُوداً» فهـذه الخـامسه و قـال فی ذلک «أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ» و طرفاه المغرب و الغداه «وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ» و هی صلاه العشاء الآخره و قال «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی » و هی صلاه الظّهر و هی اوّل صـلاه صـلّاها رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و هی وسط الصّلاتین بالنّهار صلاه الغداه و صلاه العصر و قال فی بعض القراءه «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْـطی و صـلاه العصـر وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ» فی صـلاه الوسـطی قال و أنزلت هـذه الآیه یوم الجمعه و رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله فی سـفر فقنت فیها و ترکها علی حالها فی السّـفر و الحضـر و اضاف للمقیم رکعتین و انّمـا وضـعت الرّکعتـان اللّتـان اضافهمـا النّبیّ صـلّی اللَّه علیه و آله یوم الجمعه للمقیم لمکـان الخطبتین مع الامام فمن صلّی یوم الجمعه فی غیر جماعه فلیصـلّها اربعا کصلاه الظّهر فی سایر الایّام) به اسانید صحیحه منقول است از زراره بن اعین که از جمله ارکان دین بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰

در وقت خود که گفت عرض نمودم به خـدمت حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه علیه که بیان فرمائید نمازهایی را که حق سبحـانه و تعـالی بر عالمیان واجب گردانیـده است در قرآن مجیـد چنانکه لفظ فرض را بر آن اطلاق می کننـد و نمازهای غیر پنجگانه را حضـرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بیان فرمودند یا غرض نمازهای شبانه روزی باشد پس حضرت فرمودند که پنج نماز است که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است در شبانه رور زراره

گفت عرض نمودم که آیا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید نام برده است و بیان فرموده است آن پنج نماز را حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که بلی خداوند بزرگوار عظیم الشأن به حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله خطاب فرموده است و امّت به تبعیت آن حضرت داخلند در خطاب الهی که اقامت کن و به پای دار و به جا آور نماز را از ابتدای دلوک آفتاب تا منتهای تاریکی شب و دلوک آفتاب زوال آنست از دایره نصف النهار که میان حقیقی مشرق و مغرب اعتدال است یا وسط مشرق و مغرب هر روز و فرقی نیست و وسط هر دو یکی است پس وقت چهار نماز ظاهر شد چون حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در این وقت نماز ظهر و عصر و مغرب و عشار را واقع ساختند پس گویا که حق سبحانه بیان فرمود و نام برد و وقت آن را مقرر ساخت و چون فعل حضرت بمنزله بیان الهی است، و غسق شب نصف شبست پس ظاهر شد که وقت ظهرین از زوال است تا غروب و وقت عشائین از غروبست تا نصف شب پس حق سبحانه و تعالی فرمود که به پای دار قرآن صبح را یعنی نماز صبح را و از این نماز تعبیر فرمود بلفظ قرآن تا دلالت کند بر آن که در نماز صبح خواندن قرآن بیشتر از نمازهای دیگر در کار است.

لهذا سنت است که سوره های دراز را در آن بخوانند و این از قبیل مجاز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱

تسمیه کل است باسم بعضی از

اجزاء تا اشعار به آن باشد که گویا این جزو عین کل است و کل بدون این جزو منعقد نمی شود چنانکه تسمیه نماز برکوع و سجود و قنوت و تسبیح نیز شده است چنانکه خواهد آمد بلکه آن که نماز را صلاه می گویند نیز به اعتبار دعائیست که در نماز مطلوبست در ضمن حمد و قنوت علی المشهور میان علما و لغویین و حق سبحانه و تعالی فرمود که نماز صبح را حاضر می شوند از جهت نوشتن آن در نامه عمل بنده فرشتگان شب و فرشتگان روز هر گاه در اول وقت آن را واقع سازند ملائکه شب توقف می کنند تا او نماز را به جا آورد و در آخر نامه عمل شب او بنویسند و ملائکه روز زود می آیند و در اول نامه عمل روز او می نویسند چنانکه خواهد آمد احادیث بسیار در این معنی إن شاء اللّٰه تعالی.

پس این نماز پنجم شد که از قرآن ظاهر شد بضم قول و فعل آن حضرت و محتمل است که از قرآن مجید نزد ایشان به نحوی ظاهر باشد که ما نفهمیم چون بسیار از آیات را حضرات ائمه معصومین معنی آن را بیان می فرمایند که قبل از بیان اصلا آن معنی بخاطر نمی رسد و بعد از بیان ایشان خلاف آن معنی بخاطر نمی گذرد چنانکه در روضه بیان کرده ام و إن شاء اللّٰه در تفسیر قرآن نیز بفضل اللّٰه سبحانه بیان خواهد شد.

اما توجیه اول اظهر است چون غرض زراره اینست که تواند با علمای عامه بحث کند پس می باید دلالتش به نحوی باشد که ایشان فهمند دیگر حق سبحانه و تعالی در نماز و اوقات

آن فرموده است که اقامت کن و به پای دار و به جا آور نماز را در دو طرف روز و آن دو طرف مغربست و صبح و اقامت کن قرب الهی را که نماز است در شب یعنی نماز خفتن در قرب الهی مدخلیّتش بیشتر از سایر نمازهاست یا باین معنی که اوقات کن نماز را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲

ساعات شب که قریب باشند بروز و تا نصف شب به این جانب اقربست و چون اهل البیت معنی واقع قرآن را می دانند معنی منحصر است در این و جمعی کثیر از خاصه و عامه ذکر کرده اند در این آیه که مراد از اقامت صلاه در دو طرف روز نماز صبح است و ظهر و عصر زیرا که نماز صبح در طرف اول روز واقع می شود و ظهر و عصر در طرف آخر روز واقع می شود و مراد از زلف شب نماز شام و خفتن است و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است «حافظوا» یعنی محافظت نمایید به آن که در اوقات فضیلت با شرایط و ارکان و آداب به جا آورید نمازهای پنجگانه را خصوصا نماز وسط آنها را و حضرت فرمودند که نماز وسطی نماز ظهر است و سبب آن که اهتمام به آن بیشتر از سایر نمازهاست آنست که آن اول نمازیست که حق سبحانه و تعالی بر خلایق واجب گردانیده است و ممکن است که در اول بعثت همین نماز ظهر واجب بوده باشد چون مدار بر تخفیف بود در اوایل بعثت تا مرتبه مرتبه بر ایشان تکالیف زیاده شد یا آن که جبرئیل که نمازها را آورد اوّل

ظهر را آورد و بعد از آن در وقت عصر آمد و عصر را آورد چنانکه خواهد آمد.

و آن که مسمّی شد به وسطی از آن جهت است که در وسط دو نماز واقع است در روز و آن نماز صبح است و نماز عصر و حضرت فرمودند که بعضی از قراء چنین خوانده اند «و الصّلاه الوسطی و صلاه العصر» چنانکه عامه نیز از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده اند که حضرت چنین می خواندند و این قرائت مؤید این است که صلاه وسطی نماز عصر نیست چنانکه اکثر عامه بر ایند و ظاهرش آنست که نماز ظهر باشد چون ظهر و عصر را با یکدیگر ذکر می کنند و این حل بنا بر نسخه ایست که واو در آن باشد چنانکه در تهذیب هست و در علل الشرائع نیز موجود است و موافق است با

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳

آن چه عامه روایت کرده اند و در بسیاری از نسخ این کتاب و کلینی واو ندارد بنا بر این ذکر حضرت این قرائت را از این جهت است که نماز وسطی مبهم بماند چون حکمت الهی در بسیار جائی مبهم ماندنست مثل شب قدر و ساعت استجابت و عدد اصحاب کهف و اولیاء اللّٰه تعالی یعلم.

«و قوموا للّٰه قانتین» فی صلاه الوسطی مؤیدی دیگر می فرمایند بر آن که مراد از نماز وسطی نماز ظهر است به آن که حق سبحانه و تعالی عقیب آن فرموده است که بایستید در حالتی که قنوت کنید خالصا لوجه اللّٰه و مراد ازین قنوت و قیام و اخلاص همه در نماز وسطی است، یا به آن که چون در

عقیب آن واقع شده است آن مراد است، یا آن که در قرائت اهل البیت فی صلاه الوسطی هست یا از آن جهت که حضرت فرمودند که این آیه در روز جمعه نازل شد و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله در سفر بودند حسب الامر الهی قنوت خواندند و چون در سفر بود دو رکعت کردند و امر الهی رسید، یا به تفویض نبی چنانکه ظاهر حدیث است آن دو رکعت با قنوت را بحال خود گذاشتند در سفر و حضر، یا به آن که حضرت در سفر نماز جمعه کردند چنانکه احادیث معتبره وارد است که سنت است نماز جمعه در سفر، و یا از آن جهت که نماز ظهر سفر دو رکعت بود در حضر بعنوان جمعه قرار دادند با خطبه و در سفر بحال خود گذاشتند بی خطبه و چون نمازها همه دو رکعت بود أولا حضرت دو رکعت افزودند در ظهر و عصر و عشا و یک رکعت در شام و در ظهر جمعه نیفزودند چون خطبتین جمعه به جای دو رکعت بود هر گاه نماز جمعه را با امام به جماعت کنند و کسانی را که شرایط جمعه بهم نرسد چهار رکعت کنند مثل ظهر سایر ایام پس ظاهر شد که مراد از نماز وسطی ظهر است بلکه ظهر جمعه که آن نماز جمعه است و بنا بر این از جهتی وسطی است که در میان دو نماز روز واقع است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴

و از جهتی دیگر وسطی است یعنی افضل نمازهاست و بنا بر این از جهتی از نماز پنجگانه است چون در ظهر جمعه واقع

می شود و جمعی که شرایط متحقق نباشد در ایشان نماز ظهر می کنند و از جهتی دیگر غیر نماز یومیّه است چون شرایط زاید بر یومیه دارد و کیفیّتش مخالفت دارد با کیفیّت یومیه و واجبست که للّه به جا آورند همه را خصوصا جمعه را و هم چنین واجبست که ایستاده به جای آورند بلکه واجبست یا سنت مؤکد که قنوت در آن واقع سازند بلکه دو قنوت چنانکه خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

بلکه دو خطبه نیز ایستاده به جا آورند چون بدل دو رکعت است که قیام آن واجب است و بنا بر آن که این سه حکم که قیام و قنوت و اخلاص در همه نمازها واجبست یا کالواجبست تخصیص قنوت به جمعه شاید که از این جهت باشد که اهتمام به شان آن بیشتر است یا آن که أولا این احکام در آن واقع شد و بعد از آن در سایر نمازها یا آن که مراد این باشد که این هر سه را در همه نمازها واقع سازید خصوصا نماز جمعه به قرینه اوّل کلام که محافظت بر همه نمازها بکنید خصوصا بر نماز وسطی و این معنی اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم.

و از عبارت آخر احتمالی ظاهر می شود که نماز جمعه واجب تخییری باشد چنانکه اکثر متاخّرین برآنند و هم چنین از لفظ امام بعضی فهمیده اند که مراد امام زمانست و لیکن معنی اوّل اظهر است در اول و هم چنین در ثانی به قرینه فی غیر جماعه اظهر آن است که مراد از امام امام جماعت باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی قول

اللّه عزّ و جلّ «إِنَّ الصَّلاهَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» قال: مفروضا) به اسانيد صحيحه و حسنه و قويه منقول است از زراره از حضرت امام محمد باقر چنانكه در كافيست و ممكن است كه از حضرت صادق صلوات اللّه عليه نيز وارد شده باشد

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۵

كه آن حضرت فرمودند در تفسير آيه كريمه كه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه بتحقيق كه نماز بر مؤمنان فريضه ايست موقّت به اوقات معينه چنانكه ظاهر آيه است حضرت فرمودند كه بمعنى واجبست يعنى كتابا بمعنى مفروضا باشد چون در آيات و اخبار مفسّر است كتاب بمعنى واجب چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ» يعنى فرض و محتمل است مراد از موقوتا مفروضا باشد و اين معنى أنسب است بحديث ديگر كه از زراره و فضيل منقول است و مى آيد و هم چنين حديث صحيح داود بن فرقد كه گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه در تفسير همين آيه حضرت فرمودند كه مراد ازين كتابا ثابتا است و نه چنين است كه اگر اندكى پيش و پس شود ضرر به تو رساند ما دام كه تضييع نكنى به آن كه وقت بيرون رود زيرا كه حق سبحانه و تعالى مى فرمايد در شأن جمعى كه نماز را ضايع نمودند و متابعت شهوات نفسانى كردند عن قريب داخل خواهند شد در جهنم در چاه غى و آن چاهى است كه سنگى هزار سال از بالاى آن چاه به ته آن رسيد چنانكه در حديثى وارد است و اضاعه كه حق سبحانه و تعالى فرموده است

آنست كه از وقت بيرون رود، آن چه ازين احاديث ظاهر مى شود اين است كه چون جمعى از عامه در آن زمان مى گفتند كه نماز وقتى خاص دارد كه از آن وقت كه گذشت قضا مى شود.

چنانكه الحال نيز شافعيه اول وقت را وقت مى دانند و بسيار بوده ام بر كوه ابو قبيس و ديده ام كه ايشان نماز را پيش از وقت مى كرده اند و حنفيه عكس ايشان نماز را در آخر وقت مى كنند و ايشان مستندند باين آيه، حضرتان صلوات اللّٰه عليهما ردّا على الطّائفتين چنين فرموده اند و بيان فرموده اند كه وقت موسّع است و شبهه كه ايشان را شده بود و خود در كتب اصوليه خود ذكر كرده اند

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۶

اينست كه خود تعريف كرده اند واجب را كه آن حكمى است كه بترك آن مستحق عقوبت الهى شوند و در واجب موسّع از تاخير از اوّل وقت استحقاق عقوبت نيست پس موسع معنى ندارد بلكه هر واجبى مضيّق است و هم چنين واجب مخيّر و واجب كفائى تا آن كه جمعى از متاخرين ايشان بر تعريف واجب افزودند لا إلى بدل را و اين شبهه در هر سه فرد زايل شد و ليكن چون اجماع كرده بودند كه اين چهار كس افضل فضلااند با اين همه حماقت و مخالفت اجماع جايز نبود با آن كه اجماع بر اجماع نيز از ايشان شده بود با وجود رفع شبهه عمل ايشان بر تضييق است چنانكه گذشت و چون ائمه معصومين صلوات اللّٰه عليهم مبتلا بودند در زمان اين سكان و امثال ايشان از فضلاى ايشان علاجى نداشتند كه اين نحو سخن گويند چون نمى فهميدند واجب موسع را

و ظاهرا اجمال در تفسیر نیز از این جهت واقع شده است که در این اخبار تفسیر کتابا فرموده باشند نه موقوتا را و ایشان چنین می فهمیده اند که تفسیر هر دو است چون وقت بمعنی حد و ثابت و مقرر نیز آمده است در لغت و اگر نه خلافی نیست میان امت که نمازها همه وقت دارند و حضرات استدلال به آیات می فرموده اند در بیان اوقات و ممکن است که بحسب واقع این معنی آیه باشد و وقت از آیات دیگر ظاهر شده باشد.

(و قال صلوات اللّه علیه انّ رسول اللّه صلّى اللّه علیه و آله لمّا اسرى به امره ربّه بخمسین صلاه فمرّ على النّبیّین نبیّ نبیّ لا یسألونه عن شی ء حتّى انتهى إلى موسى بن عمران علیه السّلام فقال بأی شی ء أمرک ربّک فقال بخمسین صلاه فقال سل ربّک التّخفیف فانّ أمّتک لا تطیق ذلک فسال ربّه فحطّ عنه عشرا ثمّ مرّ بالنّبیّین نبیّ نبیّ لا یسألونه عن شی ء حتّى مرّ بموسى بن عمران علیه السّلام فقال بأیّ

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۷

شی ء أمرک ربّک فقال بأربعین صلاه فقال سل ربّک التّخفیف فانّ أمّتک لا تطیق ذلک فسال ربّه عزّ و جلّ فحطّ عنه عشرا ثمّ مرّ بالنّبیّین نبیّ نبیّ لا یسألونه عن شی ء حتّى مرّ بموسى علیه السّلام فقال بأیّ شی ء أمرک ربّک فقال به بثلاثین صلاه فقال سل ربّک التّخفیف فانّ أمّتک لا تطیق ذلک فسال ربّه عزّ و جلّ فحطّ عنه عشرا ثمّ مرّ بالنّبیین نبیّ نبیّ لا یسألونه عن شی ء حتّى مرّ بموسى علیه السّلام فقال بأیّ شی ء أمرک ربّک فقال بعشرین صلاه فقال سل ربّک التّخفیف فانّ أمّتک لا

تطیق ذلک فسال ربّه فحطّ عنه عشرا ثمّ مرّ بالنّبیّین نبیّ نبیّ لا یسألونه عن شی ء حتّی مرّ بموسی علیه السّلام فقال بأیّ شی ء أمرک ربّک فقال بعشر صلوات فقال سل ربّک التخفیف فانّ أمّتک لا تطیق ذلک فانّی جئت إلی بنی اسرائیل بما افترض اللّه عز و جلّ علیهم فلم یاخذوا به و لم یقرّوا علیه فسال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله ربّه عزّ و جلّ فخفّف عنه فجعلها خمسا ثمّ مرّ بالنّبیّین نبیّ نبیّ لا یسألونه عن شی ء حتّی مرّ بموسی علیه السّلام فقال له بأیّ شی ء أمرک ربّک فقال بخمس صلوات فقال سل ربّک التّخفیف عن أمّتک فانّ أمّتک لا تطیق ذلک فقال انّی لأستحیی ان اعود إلی ربّی فجاء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بخمس صلوات و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله جزی اللّه موسی بن عمران عن أمّتی خیرا و قال الصّادق صلوات اللّه علیه جزی اللّه موسی بن عمران علیه السّلام عنّا خیرا) بطرق متکثره از حضرت سیّد المرسلین و از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله را در شبی که به آسمانها برد و از همه گذشت امر کرد آن حضرت را به پنجاه نماز که اقلّا صد رکعت باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸

حضرت برگشتند و حضرات پیغمبران در آسمانها صف کشیده بودند از جهت دیدن آن حضرت آن حضرت بر همگی گذشتند و هیچ یک از ایشان از آن حضرت هیچ چیز نپرسیدند تا به حضرت موسی بن عمران علیه

السّـلام رسـیدند پس موسـی گفت یا رسول اللّٰه (ص) بچه چیز امر کرد تو را پروردگار تو حضـرت فرمودند که حق سـبحانه و تعالی امر به پنجاه نماز فرمودند حضـرت موسی استدعا نمودند که از حق سبحانه و تعالی طلب کن که تخفیف فرماید که امّت تو طاقت پنجاه نماز ندارنـد و بر ایشان مشـکل خواهد بود مبادا از جهت اشـکال ترک کنند و مسـتحق عقوبت الهی شوند پس حضـرت به جای مناجات خود مراجعت نمودند و از حق سـبحانه و تعالی استدعا کردند تخفیف را حق سبحانه و تعالی ده نماز را تخفیف داد پس چون برگشـتند بر پیغمبران گذشـتند یـک یک و ایشان از آن حضـرت چیزی سؤال نکردنـد تا حضـرت به موسـی علیه السّـلام رسـیدند موسـی گفت بچه چیز مـامور شدیـد از جانب حق سـبحانه تعالی حضـرت صـلوات اللّٰه علیه و آله فرمودنـد که مامور شدم به چهل نماز موسـی علیه السّـلام گفت که از پروردگارت سؤال کن که سـبکتر سازد که امتت طاقت این مقـدار نمـاز ندارنـد پس باز سؤال کردنـد حق سـبحانه و تعالی ده نماز دیگر کم کرد باز بر پیغمبران یک یک گذشـتند و هیچ یک سؤالی نکردند تا به حضـرت موسـی علیه السّلام رسیدند باز موسی پرسیدند که چند نماز شد حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که سـی نماز شد باز حضرت موسی علیه السّلام استدعای رجوع و تخفیف کردند و گفتند که امتت طاقت سی نمـاز نیز ندارنـد باز حضـرت مراجعت نمودنـد و سؤال تخفیف کردنـد ده دیگر سـبک شـد باز در وقت رجوع به یک یک از پیغمبران می گذشتند و ایشان سؤال نمی کردند

تا به حضرت موسی رسیدند باز پرسیدند که حق سبحانه و تعالی بچه مقدار امر فرمود حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله گفتند به بیست نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹

باز حضرت موسی علیه السّلام استدعا نمودند که برگرد و سؤال کن تخفیف را که امت طاقت ندارند باز حضرت مراجعت نموده سؤال تخفیف کردند حق سبحانه و تعالی ده را انداخت پس چون مراجعت نمودند و به یک یک از پیغمبران می گذشتند و ایشان چیزی نمی پرسیدند تا به حضرت موسی علیه السّلام رسیدند و از آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله پرسیدند که به چند نماز مامور شده حضرت فرمودند که بده نماز باز موسی علیه السّلام استدعا نمودند رجوع حضرت صلی اللّٰه علیه و آله را و تخفیف را و گفتند که امت تو طاقت ده نماز نیز ندارند زیرا که من از جهت بنی اسرائیل واجبات آوردم و ایشان به آن عمل نکردند و اقرار ننمودند یا با نفس خود قرار ندادند که به آن عمل نمایند تا آن که حق سبحانه و تعالی کوه طور را بر سر ایشان برد و دریای آب و آتش از پیش و پس ایشان فرستاده تا ایشان بی علاج به سجده رفتند بنصف رو و به زبان می گفتند سمعنا و بدل می گفتند عصینا چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است پس دیگر بار آن حضرت مراجعت نمودند و سؤال تخفیف کردند و حق سبحانه و تعالی پنج نماز دیگر را انداخت و به پنج امر فرمود باز آن حضرت در مراجعت به یک یک از پیغمبران می گذشتند و ایشان چیزی نمی پرسیدند تا

به حضرت موسی علیه السّلام رسیدند موسی علیه السّلام پرسیدند که به چند نماز مامور شدی حضرت فرمودند که به پنج نماز باز موسی علیه السّلام گفتند که از خداوندت سؤال کن که تخفیف دهد که امت طاقت این مقدار نیز ندارند پس حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که مرا شرم می آید که دیگر برگردم پس حضرت از آسمانها به زیر آمدند و پنج نماز از جهت امت آوردند و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی موسی را جزای خیر دهد به سبب این تخفیفی که به امّت من رسانید و سبب شد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰

و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از جانب امّت فرمودند که حق سبحانه و تعالی موسی را جزای خیر دهاد به سبب تخفیفی که بما رسانید و اخبار در این باب بسیار است قریب به تواتر و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که نسخ قبل از فعل جایز نیست زیرا که دلالت بر این می کند که حق سبحانه و تعالی نمی دانست تا حضرت موسی گفت و دانست و دیگر اگر مصلحت امّت در پنجاه بود چنانکه حق سبحانه و تعالی مصلحت ایشان را در آن دیده بود کی جایز بود که پیغمبران خلاف آن را از حق سبحانه و تعالی طلب نمایند و ازین باب گفتگوها کرده اند و فی الحقیقه در جمیع دعاها این گفتگو می آید و جواب اینست که می تواند بود که قبل از شفاعت و دعا اول اصلح باشد و بعد از آن ثانی اصلح باشد و در واقع چنین است چون غرض الهی ثواب

مؤمنان است پیش از دعا ثواب ایشان در بلا بود و بعـد از دعا به سـبب دعا حق سـبحانه و تعالی آن ثواب را بی بلا کرامت می کند فایده دیگر آن که بنده شـکر تخفیف بلکه تفضّل الهی بکند که به سـبب شـفاعت آن حضـرت چنان شد که نکرده حکم کرده به همرسانید و پنج نماز ایشان ثواب پنجاه نماز را دارد مجملا اگر جزم بوقوع این نداشـته باشیم یقینا جزم بعدم نداریم به سبب امثال این مهملات و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی عن زید بن علی بن الحسـین صلوات اللّٰه علیهما انّه قال سالت ابی سیّد العابدین صلوات اللّٰه علیه فقلت له یا ابه أخبرنی عن جدّنا رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله لمّا عرج به إلی السّماء و امره ربّه عزّ و جلّ بخمسـین صـلاه کیف لم یساله التّخفیف عن أمّته حتّی قال له موسـی بن عمران ارجع إلی ربّک فاسئله التّخفیف فانّ أمّتک لا تطیق ذلک فقال یا بنیّ انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله لا یقترح علی ربّه عزّ و جلّ و لا یراجعه فی شی ء یامره به فلمّا ساله موسی علیه السّلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱

ذلک و صار شـفیعا لامّته الیه لم یجز له ردّ شـفاعه اخیه موسـی علیه السّلام فرجع إلی ربّه عزّ و جلّ فساله التّخفیف إلی ان ردّها إلی خمس صـلوات قال فقلت له یا ابه فلم لم یرجع إلی ربّه عزّ و جلّ و لم یساله التّخفیف من خمس صـلوات و قد ساله موسی علیه السّلام ان یرجع إلی ربّه عزّ و جلّ و یساله التّخفیف فقال یا بنیّ اراد صلوات اللّٰه علیه

ان يحصل لامّته التّخفيف مع اجر خمسين صلاه لقول اللّه عزّ و جلّ «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» الا ترى انّه صلوات اللّه عليه لمّا هبط إلى الارض نزل عليه جبرئيل عليه السّلام فقال يا محمّد انّ ربّك يقرئك السّلام و يقول انّها خمس بخمسين «ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ ما أَنَا بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ» قال فقلت له يا أبت أ ليس اللّه جلّ ذكره لا يوصف بمكان فقال بلى تعالى اللّه عن ذلک علوّا كبيرا قلت فما معنى قول موسى عليه السّلام لرسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ارجع إلى ربّک فقال معناه معنى قول ابراهيم عليه السّلام «إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي سَيَهْدِينِ» و معنى قول موسى عليه السّلام «وَ عَجِلْتُ إِلَيْکَ رَبِّ لِتَرْضى » و معنى قول اللّه عزّ و جلّ فَفِرُّوا إِلَى اللّهِ» يعنى حجّوا إلى بيت اللّه يا بنىّ انّ الكعبه بيت اللّه فمن حجّ بيت اللّه فقد قصد إلى اللّه و المساجد بيوت اللّه فمن سعى إليها فقد سعى إلى اللّه عزّ و جلّ و قصد اليه و المصلّى ما دام فى صلاته فهو واقف بين يدى اللّه عزّ و جلّ و انّ للّه تبارک و تعالى بقاعا فى سماواته فمن عرج به إلى بقعه منها فقد عرج به اليه الا تسمع اللّه عزّ و جلّ يقول «تَعْرُجُ الْمَلائِكَهُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ» و يقول عزّ و جلّ فى قصّه عيسى بن مريم عليه السّلام «بَلْ رَفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ» و يقول اللّه عزّ و جلّ «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ» و قد اخرجت هذا الحديث

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۲

مسندا فى كتاب المعارج).

و به اسانيد قويه روايت كرده اند از

زیـد پسـر سـیّد السّاجدین علی بن الحسـین صـلوات اللّٰه علیهما که گفت سؤال کردم از پدرم بهترین عبادت کنندگان الهی در زمان خود که صـلوات الهی بر او باد و به او گفتم که ای پدر بزرگوار خبر ده مرا از جدّ ما حضـرت سـیّد المرسـلین صـلّی اللّٰه علیه و آله که چون حق سـبحانه و تعالی او را به آسـمان برد در شب معراج و حق سـبحانه و تعالی او را امر فرمود به پنجاه نماز چرا آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله از جهت امّت خود سؤال تخفیف نکردند تا آن که حضرت موسی علیه السّلام او را گفت برو و سؤال کن تخفیف را که امّت تو طاقت ندارند این مقدار نماز را پس حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که ای فرزند به درستی که حضـرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله تحکم نمی کرد بر خداوند تعالی و مرتبه دیگر سخن نمی گفت چیزی را که حق سـبحانه و تعـالی به او می فرمود و چون در اینجـا حضـرت موسـی علیه السّـلام التمـاس نمودنـد و شـفاعت امت آن حضـرت به آن حضـرت کردند جایز نبود که آن حضـرت صـلّی اللّٰه علیه و آله رد کند شـفاعت برادرش حضـرت موسی علیه السّـلام را رجوع کردنـد و سؤال تخفیف کردند تا به پنج نماز رسانیدند زید می گوید که پس من گفتم که پس چرا در مرتبه آخر برنگشت که سؤال تخفیف کنـد با آن که حضـرت موسـی شـفاعت کردند که برگردند و سؤال تخفیف کنند از پنج نماز نیز پس حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که ای فرزند حضرت سیّد المرسلین صلّی

اللّه علیه و آله خواستند که تخفیف حاصل شود از جهت امّت و همان ایشان ثواب پنجاه نماز داشته باشند چون حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که حسنه به جا آورد یکی را ده در نامه عمل او می نویسم نمی بینی که چون آن حضرت به زمین آمدند جبرئیل علیه السّلام آمد و گفت یا محمد پروردگارت سلام می رساند که من این پنج نماز را به پنجاه نماز قبول می کنم و آن چه فرموده ام که امّت ترا ثواب پنجاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳

نماز باشد خلاف آن نخواهم کرد و من خداوندی نیستم که بسیار ظالم باشم بر بندگان خود که اگر آن ثواب را به ایشان نمی دادم بسیار ظلم کرده بودم بر ایشان که از ایشان کم می کردم ثواب چهل و پنج نماز را که از جهت ایشان مقرر ساخته بودم و هر جائی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید نفی ظلّامیّت خود فرموده است چنین است که آن فعل را اگر می کرد ظلّام می بود و ظلّام صیغه مبالغه است و نفی ظلّامیّت نفی مطلق ظلم نیست با آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ یعنی حق سبحانه و تعالی هیچ ظلمی را اراده نمی فرماید به بندگان خود نه اندک و نه بسیار با آن که وجهی دیگر هست که حق سبحانه و تعالی با جلالت و عظمت و علم و حکمت و غنا و عدم احتیاج اگر اندک ظلمی بر فرض محال بفرماید ظلّام و کثیر الظلم خواهد بود زید گفت که پس من عرض کردم که ای پدر بزرگوار آیا نه چنین

است که حق سبحانه و تعالی را مکان نیست و مکانی نیست حضرت فرمودند که بلی چنین است که مکانی نیست و ذات مقدس او ارفع و اعلی است از آن که او را مکان باشد چون هر چه مکانی است جسم است و محتاج و ممکن است و او تعالی شانه واجب الوجود بالذّاتست که نقص و احتیاج را بذات مقدس او راه نیست زید می گوید که من گفتم پس چه معنی دارد که حضرت موسی به حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و علی جمیع الانبیاء گفت که برو نزد پروردگارت پس حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که این عبارت مجازیست شایع که حق سبحانه و تعالی همیشه این تجوز می فرماید چون قرآن را به زبان قوم آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرستاده است از آن جمله حق سبحانه و تعالی حکایت فرموده است که حضرت ابراهیم علیه السّلام گفت که من بسوی پروردگار خود می روم که او مرا هدایت می کند به زودی و مع هذا جانب صوری

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴

مراد نیست بلکه جانب معنوی مراد است یعنی همگی قطع نظر و طمع از غیر او می کنم و همگی دل را به جانب او می کنم و از او امیدوارم یا آن که مراد حضرت ابراهیم رفتن به موضع مناجات باشد تا تشبیه تمام تر باشد چنانکه حضرت موسی علیه السّلام گفت که تعجیل کردم و از قوم خود پیش افتادم و به سرعت به نزد تو آمدم از جهت رضای تو و حال آن که سرعت حضرت موسی به کوه طور بود که محلّ مناجات آن حضرت بود با خداوند عالمیان

و چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بگریزید از گناهان خود بسوی حق سبحانه و تعالی و مراد الهی حج بیت اللّٰه الحرام است که هر که بحج می رود حق سبحانه و تعالی حسب الفرموده خود از گناهان او می گذرد پس حق سبحانه و تعالی رفتن به جانب کعبه را فرار بسوی خود فرموده است مجازا ای فرزند کعبه خانه خداست یعنی خانه ایست که خدا از جهت عبادت خود مقرر فرموده است و هر که حج خانه خدا می کند گوییا به نزد خدا رفته است چون از جهت او رفته است دیگر مساجد خانهای خداست چنانکه خداوند عالمیان می فرماید که خانهای من در زمین مسجدهاست و هر که سعی می کند به مساجد چنانست که سعی نموده است بسوی خدا چنانکه در احادیث صحیحه وارد است و خواهد آمد.

و دیگر از حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم وارد است که نماز گذارنده تا در نماز است در برابر خدا ایستاده است مجازا یا به اعتبار آن که رو به خانه خدا کرده است بامر خدا پس گویا در برابر اوست یا چون بامر او عبادت می کند پس گوییا که در برابر او ایستاده است یا روح و قلب چون متوجه جناب اقدس اویند پس گوییا در برابر اویند بحسب معنی نه بحسب صورت و چون حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله این مجازات شایعه را فرمودند شروع در مطلب فرمودند که چنانکه حق سبحانه و تعالی در زمین بقعها از جهت آدمیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵

مقرر ساخته است که او را در آن بقعها عبادت کنند مثل کعبه و مسجد اقصی

و مسـجد كوفه و ساير مساجد هم چنين در آسـمانها مقرر ساخته است مثل بيت المعمور و ضـراح و عرش نسبت به پيغمبر آخر الزمان صلّى اللّه عليه و آله پس كسى را كه به آسمان برند و بيكى ازين بقعها برند مثل ادريس و عيسى پس گويا كه نزد خدا رفته است نمى شـنوى كه حق سـبحانه و تعـالى مى فرمايـد كه «تَعْرُجُ الْمَلاـئِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ» يعنى فرشـتگان و روح كه از همه فرشـتگان عظيمتر است بالا مى روند نزد خدا يعنى به خانهايى كه حق سـبحانه و تعالى از جهت عبادت ايشان در آسمانها مقرّر سـاخته است و نمى شـنوى كه حق سـبحانه و تعـالى در حكـايت عيسـى عليه السّـلام فرموده است حق سـبحانه و تعالى او را به آسـمان برد نزد خود يعنى نزد خانهاى عبادت او و ديگر فرموده است كه صـعود مى كنـد و به بالا مى رود بسوى خدا سـخنان خوب و عمل صالـح بالا مى برد او را يعنى كلمات طيبه را بالا مى برنـد كه ثبت نماينـد و اعمال صالـح سـبب آنست كه چون بميرد روح او را بـا على عليـين برنـد چنـانكه گـذشت و معـانى ديگر گفتـه انـد امـا اين اظهر است پس ظـاهر شـد كه اين نحو تجـوزات شـايع است در كلاـم الهى و در زبـان عرب و عجم مـدار بر اين است و صـدوق مى گوينـد كه من ذكر كرده ام اين حديث را با سـندش در كتاب معارج كه در آنجا احاديث معراج را ذكر كرده ام و همين حديث را با سـند ذكر كرده است در علل الشرائع و امالى نيز و سندش قوى است شايد در كتاب معارج سندهاى اقوى نيز داشته

باشد با آن که متن حدیث سند صحت حدیث است.

(و الصّلاه فی الیوم و اللّیله احدی و خمسون رکعه منها الفریضه سبع عشره رکعه الظّهر اربع رکعات و هی اوّل صلاه فرضها اللّه تعالی و العصر اربع رکعات و المغرب ثلث رکعات و العشاء الآخره اربع

رکعات و الغداه رکعتان فهذه سبع عشره رکعه فریضه و ما سوی ذلک سنّه و نافله و لا تتمّ الفرائض الّا بها) و نماز واجب و سنت در شبانه رور پنجاه و یک رکعت است از آن جمله نماز واجب هفده رکعت است نماز پیشین چهار رکعت و آن اوّل نمازیست که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است چنانکه گذشت و نماز پسین چهار رکعت است و نماز شام سه رکعت است و نماز عشاء دیگر که خفتن است چهار رکعت است و نماز صبح دو رکعت است پس مجموع هفده رکعت واجب است در شبانه رور و آن چه در شبانه رور واقع است غیر این پنج نماز نماز سنت است و نماز نافله است و تمام نمی شود فرایض مگر به نوافل و سنت عبارتست از نمازهایی که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله بر آن مداومت می نمودند مثل نمازهای نافله یومیّه که آن سی و چهار رکعت است و نافله عبارتست از نمازهایی که می کردند آن حضرت و لیکن مداومت بر آن نمی فرمودند مثل نماز جعفر طیار و گاه هست که نافله را بر سنت اطلاق می کنند و گاهی بر اعمّ از سنت و تطوع و معنی اول در اینجا انسب است چون با سنت اطلاق کرده است و تمام نمی شود

فرایض مگر به نوافل بدان که این عبارات عبارات فقه رضویست و عبارت اخیر را مصنف اختصار کرده است و عبارت فقه اینست که نوافل در حضر دو برابر فریضه است زیرا که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر من واجب گردانیده هفده رکعت نماز را و من لازم گردانیدم و مقرر ساختم بر خود و بر اهل بیتم و شیعیانم در برابر هر رکعتی دو رکعت تا هر تقصیری و نقصانی که در فریضه شده باشد نوافل آن را تمام کند و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است و ظاهرا مراد مصنف نیز همین است اگر چه عبارتش قاصر است ازین معنی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷

(امّا نافله الظّهرین فستّ عشره رکعه و نافله المغرب اربع رکعات بعدها بتسلیمتین و امّا الرّکعتان بعد العشاء الآخره من جلوس فانّهما تعدّان برکعه فان اصاب الرّجل حدث قبل ان یدرک اخر اللیل و یصلی الوتر یکون قد بات علی الوتر و اذا ادرک اخر اللیل صلّی الوتر بعد صلاه اللّیل و قال النّبی صلّی اللَّه علیه و آله من کان یؤمن باللَّه و الیوم الاخر فلا یبیتنّ الّا بوتر و صلاه اللّیل ثمانی رکعات و الشّفع رکعتان و الوتر رکعه و رکعتا الفجر فهذه احدی و خمسون رکعه و من ادرک اخر اللّیل و صلّی الوتر مع صلاه اللیل لم یعدّ الرّکعتین من جلوس بعد العشاء الآخره شیئا و کانت الصّلاه له فی الیوم و اللّیله خمسین رکعه و انّما صارت خمسین رکعه لأنّ ساعات اللّیل اثنتی عشره ساعه و ساعات النّهار اثنتی عشره ساعه و فیما

بين طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس ساعه فجعل اللَّه عزّ و جلّ لكلّ ساعه ركعتين) اما نافله ظهر و عصر شانزده ركعت است هشت ركعت پيش از ظهر و هشت ركعت پيش از عصر و نافله شام چهار ركعت است بعد از شام بدو سلام و اما دو ركعتى كه بعد از خفتن نشسته مى كنند آن دو ركعت را به يك ركعت حساب مى كنند و از اين جهت آن را به جا مى آورند كه اگر كسى را مانعى به همرسد از مرگ يا غير آن پيش از آن كه به آخر شب برسد و نماز وتر را به جا آورد شب او با وتر سر آمده باشد و اگر آخر شب را در يابد بعد از نماز شب كه هشت ركعت است سه ركعت وتر را به جا مى آورد و حال آن كه حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله فرموده است كه هر كه ايمان به خدا و روز قيامت دارد پس مى بايد كه شب او روز نشود مگر با وتر پس چون چنين مبالغه واقع شده است پس نافله خفتن از اين جهت مقرر شده است كه اگر خوابش ببرد يا مانعى پيش آيد و نكند نماز وتر

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۸

را در وقت خود همان وتر را كرده باشد بعد از خفتن و شبش بى وتر بسر نيامده باشد و لهذا آن را وتيره ناميده اند يعنى وتر كوچك و نماز شب هشت ركعت است و شفع دو ركعت است و وتر يك ركعت است و هر سه ركعت را نيز وتر مى نامند در اكثر اوقات و گاه هست كه يازده ركعت

را وتر می گویند و گاه هست که سیزده رکعت را وتر می نامند چون همه طاقست پس مجموع فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت باشد و کسی که دریابد آخر شب را و نماز وتر را که سه رکعتست با نماز شب که هشت رکعت است به جا آورد آن دو رکعتی که بعد از خفتن کرده است بدل از وتر آن را حساب نخواهد کرد از جمله سنتیها بلکه تطوعی خواهد بود و نماز او در شبانه رور پنجاه رکعت خواهد بود و چرا مجموع پنجاه رکعتست زیرا که ساعات شب دوازده ساعت است و ساعات روز دوازده ساعت است و از طلوع صبح تا طلوع آفتاب یک ساعت است پس مجموع بیست و پنج ساعت باشد حق سبحانه و تعالی از جهت هر ساعتی دو رکعت نماز مقرر فرموده است اینست ترجمه کلام او.

اما مطلوب او در این عبارت چند چیز است.

یکی آن که جمع کند میان اخباری که وارد شده است که نماز شبانه روزی از فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است و بر این مضمون مجملا و مفصلا احادیث متواتره وارد شده است از احادیث صحیحه و حسنه و قویّه که جای شک نمانده است در آن که حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم چنین فرموده اند مجملا اما در تفصیلش خبرها وارد شده است که إن شاء اللّٰه بیان خواهد شد و چند حدیث وارد شده است که پنجاه رکعت است اگر چه می تواند بود که یک رکعت را بنا بر ظهور نفرموده باشند و لیکن باین عنوانی که صدوق ذکر کرده است. حدیث وارد شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳،

پس جمع چنین می شود که آن دو رکعت که به یـک رکعت محسوبست داخـل نیست اصاله بلکه داخل است نیابه عن الوتر و منظوری دیگر دارد که چنان کنـد که بعوض هر ساعتی دو رکعت نماز مقرر شود و آن باین عنوان می شود که یک رکعت را بیندازند و احادیثی که در این باب وارد شده است چون مخالف رای صدوقست بعضـی از آن را عمل نموده است و بعضـی از آن را عمـل ننموده است و آن چنانست که رای صـدوق اینست که چون آفتاب قرصـش فرو می رود شام است و نماز شام می توانـد کرد و افطار می توانـد کرد چنانکه در کتب خود ذکر کرده است و در مبحث اوقات صـلوات نیز خواهـد آمد پس بنا بر این رای فاصله نمی ماند میان غروب و شام.

اما احادیثی که در این باب وارد شده است یکی از آنها حدیثی است که صدوق در علل روایت کرده است بسند ضعیف از ابو هـاشم خـادم که گفت عرض نمودم به خـدمت حضـرت امـام موسـی کـاظم صـلوات اللّٰه علیه که چرا نماز شـبانه روزی پنجاه رکعت است که زیـاد و کن نیست حضـرت فرموده که چون ساعـات شب دوازده ساعت است و ساعات روز دوازده است و از صبـح تـا طلوع آفتـاب یک ساعت است پس از برای هر ساعتی دو رکعت نماز مقرر شـد و از فرو رفتن آفتاب تا سـقوط شـفق غسق است یک رکعت از جهت آن مقرر شد.

و در این حدیث اگر چه راوی پنجاه رکعت گفت اما حضـرت صلّی اللّٰه علیه و آله پنجاه و یک رکعت فرمودند آن رکعت را از جهت

نیم ساعت غروب قرص تا زوال شفق فرمودند و دیگر کلینی بسند ضعیف مرفوعا از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که از آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله سؤال کردند از علت پنجاه و یک رکعت نماز حضرت فرمودند که ساعات روز دوازده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰

است و ساعات شب دوازده است و از طلوع آفتاب صبح تا طلوع آفتاب یک ساعت است و از غروب شمس تا غروب شفق غسق است پس از جهت هر ساعتی دو رکعت مقرر شده و از جهت غسق یک رکعت و احادیث معتبره وارد شده است که چون حق سبحانه و تعالی هفده رکعت را واجب گردانیده حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله دو مثل آن را از نافله مقرر ساختند و نافله خفتن را مقرر ساختند که نشسته به جا آورند و به یک رکعت حساب کنند تا دو برابر فریضه شود.

و کلینی و صدوق بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پس می باید که شب او بی وتر بسر نیاید.

و صدوق بسند صحیح از حمران روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که زنهار که کسی شبش بروز نیاید که بر (أ) و وتر باشد یعنی نکرده باشد که آن را قضا باید کرد.

و ظاهر این دو حدیث اینست که البته مؤمن می باید که نماز شب بگذارد و اقلا سه رکعت و صدوق گفته است

که مراد ازین دو حدیث نافله خفتن است.

چون بسند قوی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که مفضل عرض نمود به آن حضرت که چون نماز خفتن می کنم دو رکعت نشسته می کنم حضرت فرمودند که آن به یک رکعت محسوبست و اگر دست بهم ندهد که نماز شب بکنی شبرا به وتر سر آورده و این حدیث دلالت می کند بر آن که قایم مقام وتر می شود نه آن که مراد حضرت اینست.

و لیکن روایتی نقل کرده است از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱

صلوات اللّٰه علیه که حضرت فرمودند که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پس می باید که شب او بی وتر بروز نرسد ابو بصیر گفت که عرض نمودم که مراد از این دو رکعت بعد از خفتن است حضرت فرمودند که بلی آن را به یک رکعت حساب می کنند و کسی که این دو رکعت را کرده باشد و چیزی واقع شود که نماز شب را نکند شبش به وتر سر آمده است و اگر چیزی واقع نشود و زنده باشد وتر را در آخر شب خواهد کرد پس عرض نمودم که آیا حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله این دو رکعت را کردند حضرت فرمودند که نه گفتم چرا نکردند حضرت فرمودند که زیرا که وحی به آن حضرت می آمد می دانست که در آن شب خواهد رفت یا نه و غیر آن حضرت این را نمی داند پس بنا بر این دیگران را می باید کرد و ظاهر این خبر با صدوقست و لیکن بعد از تامّل ظاهر می شود

که مراد حضرت اینست که عبارت آن حدیث شامل و تیره است نه نفس و تیره و علی ای حال ظاهر شد مطلوب صدوق و مستمسک او پس ظاهر شد که بحثهایی که در این عبارت بر او کرده اند فضلا بی وجه است و عمده بحثها اینست که ساعات شبانه رور بیست و چهار است و صدوق بیست و پنج ساعت گفته است و جوابش این است که هر کسی اصطلاحی دارد در ساعت حتی منجّمان ساعات حقیقیّه و معوجّه دارند و ائمه اهل بیت باصطلاح خود سخن می فرمایند نه باصطلاح منجمین و باقی بحثها نیز ازین باب و چون حق ظاهر شد کاری بباطل نداریم و نام کسی را نمی بریم که دغدغه غیبت می شود بلکه مهما أمکن می باید که متعرض قدما نشوند چون ایشان ارباب نصوصند و ظاهر شد که هر چه صدوق می گوید بی مستندی نیست و مستند نزد او صحیح بوده است و ایشان معذورند و اگر ما عمل بغیر گفته ایشان کنیم بنا بر آنست که مستندی به اعتقاد ما که صحیح تر است و بما رسیده است عمل به آن می نماییم و ایشان را بحال خود می گذاریم بلکه نسبت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲

به همه کس لازمست که چنین کنیم زیرا که ایشان سعی خود را کرده اند و چنان یافته اند اگر در واقع غلط کرده باشند بعد از سعی مؤاخذ نخواهند بود و اعتقاد اکثر علما آنست که مثاب خواهند بود مگر آن که در سعی تقصیر کرده باشند و آن نیز بر ما نیست که متعرض ایشان شویم زیرا که ممکن است که به اعتقاد ایشان همان مقدار سعی که کرده اند کافی باشد

چون حسن ظنی به سابقین داشته اند و اعتماد بر ایشان می کرده اند در تتبعات.

و در فقه رضوی مذکور است که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است نوافل را که متمّم فرایض بوده باشد از هر سوی و قصوری که در فرایض بوده باشد و هشت رکعت قبل از ظهر مسمی است به نماز اوّابین و هشت رکعت بعد از ظهر نماز خاشعان است و چهار رکعت بعد از شام نماز ذاکران است و دو رکعت نشسته بعد از خفتن که به یک رکعت ایستاده محسوب است نماز شاکران است و هشت رکعت نماز شب نماز خائفان است و سه رکعت وتر نماز راغبان است و دو رکعت فجر نماز حامدانست.

و در حدیث صحیح و احادیث کالصحیحه از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله منقول است که در شب معراج گفتم خداوندا حال مؤمن نزد تو چگونه است خداوند عالمیان فرمود که یا محمد هر که دوست مرا خوار کند چنانست که با من محاربه کرده است و من به زودی داد او را از آن ظالم می گیرم و من در هر امری که اراده کنم تردد ندارم مثل تردّدی که در قبض روح بنده مؤمن دارم چون او از مرگ کراهت دارد و من نمی خواهم که دل او آزرده شود و به درستی که بعضی از بندگان من هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در توانگری و اگر ایشان را فقیر گردانم هلاک خواهند شد و بعضی از بندگان من هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در فقر و اگر ایشان را غنی گردانم هلاک

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳

خواهند شد و

هیچ بنـده او را قرب بمـن حاصـل نمی گردد بـه چیزی که نزد من محبوبـتر باشـد از آن چه بر ایشـان واجب گردانیـده ام و به درستی که بنـدگان تقرب می تواننـد جست و می جوینـد به کردن نوافـل تا به مرتبه که محبوب من می شونـد و چون به مرتبه محبوبیت من رسـیدند من شنوایی ایشان می شوم که بمن می شنوند و بینایی ایشان می شوم که بمن می بینند و من زبان ایشان می شوم که بمن می گوینـد و من دست ایشـان می شوم که بمن کارها می کننـد اگر مرا بخواننـد اجابت می کنم و اگر سؤال کنند عطا می کنم.

و در حـدیث صـحیح واقع شـده است که این رتبه مخصـوص شـیعیانست بلکه متـواتر است از حضـرت سـیّد المرسـلین و ائمه طاهرین صـلوات اللَّه علیهم که این رتبه غیر اثنی عشـری را حاصل نمی شود و چون این حدیث قدسی یقینی است ضرور است که تحقیق او بر نحوی که مناسب فهم همه کس باشد کرده شود.

امـا جزو اوّل که سؤال از مؤمن واقع شـد و حق سـبحانه و تعـالی حـال ولی را فرمود اشاره است به آن که مؤمن حقیقی کسـی است که به مرتبه دوستی الهی فایز شده باشد چون اعتقاد یقینی خواه علم الیقین باشد و خواه عین الیقین و خواه حق الیقین البته لازم دارد محبت الهی را اگر چه محبت افعالی باشد زیرا که تا دیده بصـیرت به انوار الهی مکحل نشود صاحب یقین نمی شود و چون بزرگواری و عظمت الهی را دانست و می بینـد که آنـا فانـا الطـاف صوری و معنوی الهی بر او فایض است لازمه انسان است که محبت بر او فایض شود و چون پیشتر می رود و

محبت زیاده می شود تا به محبت ذاتی می رسد.

و اما آن که فرموده است که خوار کردن دوستان او بمنزله محاربه است با او باین معنی در احادیث صحیحه متواتره بالمعنی وارد شده است بعضی بعنوان اهانت و بعضی بعنوان اذلال و ذلیل شمردن یا ذلیل کردن و بعضی بعنوان ایذا و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴

بعضی بعنوان تحقیر و ازین رتبه بالاتر نمی باشد که حق سبحانه و تعالی ایذای ایشان را حرب خود شمرده باشد و اشاره ایست بانکه چون دل مؤمن عرش حق سبحانه و تعالی است و محل محبت و معرفت اوست پس آن چه با مؤمن می کند با خداوند او کرده است و در متعارفات هم چنین است که اگر کسی اهانت غلام کسی کند اهانت آقا کرده است چه جای اهانت پسری که محبوب او باشد یا معشوق او.

دیگر این مکالمه که من تردّد ندارم حق سبحانه و تعالی بر سبیل مجاز شایع می فرماید که من بمنزله کسی ام که تردّد داشته باشد و آن که مؤمنی که دوست باشد نخواهد مردن را از این جهت است که چون مرتبه دوستی را در این نشأه یافته است می خواهد که چند روزی دیگر باشد تا دوستی او زیاده شود و آن که اراده الهی در بردنست از این جهت است که می داند که اگر بماند از دوستی می افتد یا به نهایت مرتبه خود رسیده است لهذا مرتبه عالیه او را به او می گویند که:

«یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً» چنانکه گذشت دیگر قرار نمی ماند و پرواز کرده «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ» که آشیانه اوست قرار می گیرد.

دیگر آن شفقت که از

غنا و فقر هر یک اصلح است نسبت به او چنان می فرماید احادیث متواتره وارد است که نسبت به اکثر دوستان فقر و بلا انسب است ایشان را همیشه مبتلا می دارد تا همیشه در هر حالی متوجه جناب اقدس او باشند و جمعی از دوستان هستند که مسمی به ضناین اند.

چنانکه در احادیث صحیح و کالصحیح وارد است از صادقین صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که حق سبحانه و تعالی را دوستانی چند هست که بلا را از ایشان ضنت می فرماید و تا زنده اند ایشان را در عافیت دارد و روزی می دهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵

ایشان را در عافیت و می میراند ایشان را در عافیت و محشور می کند ایشان را در عافیت و داخل بهشت می کند ایشان را در عافیت و لیکن این جماعت بسیار نادرند و علی ای حال شفقت الهی مربّی ایشان است بهر نحو که صلاح حال ایشان در آنست چنان می فرماید و بر این مضمون نیز احادیث قدسیّه صحیحه وارد است.

از آن جمله در حدیث قدسی صحیح وارد است از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که خداوند عالمیان می فرماید که بعضی از بندگان من بندگانی اند که صلاح امر دین ایشان نیست مگر در توانگری و رفاهیت عیش و صحت بدنهای ایشان ایشان را توانگر می گردانم و روزی ایشان را فراخ می گردانم و بدنهای ایشان را صحیح می دارم تا ایشان به جمعیت خاطر متوجه عبادت و طاعت و محبت و معرفت من باشند، و جمعی از بندگان مؤمن من هستند که دین ایشان و قرب ایشان را بر نحوی که می خواهم بهم نمی رسد مگر در فقر و مسکنت و بیماریها

ایشان را به آن ها مبتلا می کنم تا مبتدیان ایشان مشغول دعا و تضرع باشند و قرب ایشان بمن در آن ضمن حاصل گردد و متوسطان ایشان در مقام صابران در آیند و به صبر بر بلاها و محن ایشان را به قرب خود فایز گردانم و منتهیان همگی اینها را از فضل من دانند و در مقام رضا در آمده در هر بلایی ایشان را لذتها باشد فوق آن چه تصوّر توان نمود و من داناترم به آن چه صلاح حال بندگان من خصوصا دوستان من در آنست چنان می کنم و به درستی که بعضی بندگان من باشند که سعیها و مشقتها می کشند در بندگی من گاه هست یک شب و دو شب خواب را بر ایشان مستولی می گردانم تا بخواب روند از نهایت شفقتی که به ایشان دارم و چون صبح می شود ایشان با خود در مقام جنگ در می آیند و در عتاب و خطابند با نفس خود که آن عبادت را نکرده اند که هر شب می کردند و اگر ایشان را بحال خود می گذاشتم هر آینه به عجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶

مبتلا می شدند و از خود راضی می بودند و به سبب عجب و خودبینی فریفته اعمال خود می شدند و گمانشان این بود که از همه عابدان در پیش اند و در بندگی من تقصیر ندارند و به سبب عجب از من دور شده بودند و کمانشان این می بود که بمن نزدیک شده اند نمی دانند که نهایت بندگی آنست که خود را و اعمال خود را لا شی ء دانند زنهار که عبادت کنندگان اعتماد بر عبادت خود نکنند آن عبادتهایی را که از جهت ثواب من می کنند

چنانکه احوال اکثر عابـدان اینست که از جهت ثواب می کنند و تکیه بر آن دارند که اگر آن عبادات را به محض رضای الهی کننـد روز بروز قنای ایشان بیشتر می شود یا آن که هر چند عبادت کامل کنند می باید تکیه بر آن نکنند چون محالست که از نـاقص کامل به همرسـد و بر تقـدیر کمال نسـبت به ایشان کمالست هر گاه نظر به جلال و عظمت او کننـد ما سوی اللّٰه همه لا شی ء می شونـد چه جای او و عبادت او چنانکه می فرمایـد تعالی شانه که اگر بندگان من اجتهادات و سـعیها کنند در بندگی من و مدّت عمر خود را به تعب اندازند در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود و آن چه شرط بندگی من است به جا نیاورده خواهند بود چون در برابر کرامتهای من و نعمتهای بهشـتهای من و درجات عالیه که در جوار انبیا و اوصـیا به ایشان خواهم داد عبـادت ایشـان در جنب آن چه نمایـد یا آن که چون منظور ایشان در عبادت اینهاست کجا این عبادت ایشان را بلنـد مرتبه می کنـد چون شـرط عبـادت آن است که غیر حق سـبحانه و تعالی منظور نباشـد یا هر دو معنی و لیکن می بایـد که اعتماد همه بر رحمت من باشـد نه بر عبادت خودشان و می باید که امید و فرح و خوشـحالی ایشان به تفضـلات من باشد که هر چند عبادت کننـد عبادت را سـبب رحمت ندانند بلکه منظورشان این باشد که تا غایت حق سـبحانه و تعالی با ما به تفضل سـر کرده اسـت کجا بود استحقاق از ابتدای خلق در رحم مادر تا حال بلکه

اگر به استحقاق عمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷

می نمود در سلسله معدومات می بودیم بلکه در سلاسل و اغلال و می باید که قرار قلوب بندگان من به گمان خوب باشد بمن که خواه عبادت کنند و خواه معصیت امیدواری به رحمت او داشته باشند خصوصا در پیریها و بیماریها که هر گاه بنده نظر از خود و از اعمال خود بر دارد رحمت من در این صورت ایشان را در می یابد و تدارک نقصهای ایشان می کند و در این صورت که ایشان از خود و اعمال خود فانی شدند رحمتهای خاصه الهی ایشان را به مرتبه رضا به قضا و خوشنودی حق سبحانه و تعالی می رساند و مغفرت من لباس عفو مرا بر ایشان می پوشاند که باقی باللّٰه می شوند و حکایت ایشان می آید و آن چه مذکور شد ترجمه بود با اشاره به بعضی حقایق و حقایق کلام الهی را نمی یابند مگر دوستان او که ازین مقامات خبری داشته باشند.

دیگر آن که حق سبحانه و تعالی قرب فرایض را مقدم داشته است ظاهر می شود که تا کسی مشغول الذمه بواجب باشد مستحبات را نباید کرد اما آن که حرام باشد ظاهر نمی شود از این حدیث و شک نیست در آن که فرایض را مقدم داشتن بهتر است و ظاهر می شود از امثال این احادیث که حق سبحانه و تعالی هر چه اصلح است بحال بندگان آن را بر ایشان واجب گردانیده چنانکه غذاها از برای قوام بدن ضرور است و مستحبات از جهت طراوت روح در کار است چنانکه میوها از جهت طراوت بدن در کار است و جمعی که سعیها می نمایند در قرب و نمی رسند به

مطلوب از این جهت است و لیکن بعد از قرب فرایض تقرب به نوافل مطلوب است و آن افرادش بی نهایت است و چون بنده از اسباب قرب خبری ندارد ملاحظه می باید نمود که شارع کدام یک از نوافل را خود بیشتر به جا می آورده اند و امّت را به آن مبالغه بیشتر می کرده اند و در این شک نیست که مداومت و امر به مداومت در نوافل یومیه بیشتر از سایر نوافل می نموده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸

چنانکه مذکور شد.

و از آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده تقرب می جوید بسوی من به نوافل یعنی از جهت قرب من به جا می آورد چنانکه در فرایض فرموده است ظاهر می شود که در عبادات تقرب در کار است خصوصا هر گاه خواهد باین مراتب عالیه فایز گردد و بعضی از علما ذکر کرده اند در افراد تقرب آن که از جهت خلاصی از جهنم باشد یا از جهت رسیدن به بهشت چون قرب الهی بحسب مکان احتمال ندارد پس مطلوب قرب به رحمتست و اعظم رحمتهای الهی خلاصی از جهنم است یا دخول بهشت و لیکن اکثر علما تفصیلی داده اند که اگر منظورش اصلا اطاعت و فرمان برداری نباشد بلکه محض دخول بهشت باشد یا خلاصی از عذاب باطل است بلکه شهید رحمه اللّٰه نقل اجماع اصحاب کرده است بر بطلان این عبادت و اگر منظورش فرمان برداری و خلاصی از نار هر دو باشد صحیح است و بعضی گفته اند که اگر مقصود بالذات خلاصی از نار باشد و اطاعت بالتبع باطل است و بر عکس صحیح است و اگر هر دو مقصود باشند بی ترجیح احدی نیز باطل

است و خواهد آمد احادیث صحیحه در حج و غیر آن که حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم فرموده اند در نیت احرام و غیره.

(ابتغی بذلک وجه اللّٰه و الدّار الآخره) یعنی مقصود من ازین فعل رضای الهی است با ثواب بهشت و این حدیث و امثال این که قریب به تواتر است دلالت می کنند بر آن که اگر هر دو مراد باشد ضرر ندارد و اگر نه اخبار دیگر می بود ظاهرش دلالت می کند بر آن که این قصد می باید وجوبا یا استحبابا.

و لیکن در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که عبادت کنندگان یا عبادت بر سه قسم است طایفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹

عبادت الهی می کنند از ترس عذاب و این عبادت بمنزله عبادت بندگانست که از ترس آقا خدمت می کنند و طایفه عبادت الهی می کنند بواسطه ثواب الهی و این عبادت بمنزله خدمت مزدورانست و جمعی عبادت الهی می کنند از جهت محبت الهی این عبادت آزادانست و این عبادت بهترین عبادتهاست.

و بطرق متکثره از یونس بن ظبیان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مردمان عبادت الهی را بر سه وجه می کنند طایفه ای از جهت رغبت در ثواب او می کنند و این عبادت حریصان و طامعانست و جماعتی عبادت می کنند از ترس و این عبادت غلامان و کنیزانست و لیکن من عبادت او می کنم به محض دوستی او و این عبادت بزرگوارانست و این راه راه ایمنی است چنانکه حق سبحانه و تعالی در شأن ایشان فرموده است که ایشان از فزع روز قیامت ایمنانند و دیگر فرموده است که اگر شما حق سبحانه

و تعالی را دوست می دارید متابعت من کنید یعنی از جهت دوستی او تا حق سبحانه و تعالی شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد پس کسی که خدا را دوست دارد خداوند عالمیان او را دوست می دارد و هر کرا خدا دوست دارد از جمله ایمنان است از عذاب او.

و در اخبار بسیار از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد است که در مناجات خود چنین می کردند که خداوندا ترا از جهت بهشت عبادت نکرده ام و از ترس بندگی نکرده ام بلکه از جهت محبت عبادت کرده ام و در اخبار بسیار چنین است که آن حضرت بعد از هر دو فرمودند که چون ترا اهل عبادت دانستم عبادت کردم و ازین باب احادیث بسیار وارد شده است و دلالت ندارد بر بطلان عبادت بلکه ظاهرش آن است که عبادت صحیح باشد و لیکن کامل نباشد و هیچ شک نیست در آن که چنین عبادات سبب قرب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰

نمی شود و قرب الهی عبارتست از ارتباط بنده بجناب اقدس او و این نیز چند معنی دارد یکی آن که بنده را از ارتباط مطالب دنیوی یا اخروی باشد و این نیز به سابق بر می گردد و دیگر آن که چون لذتی بالاتر از این نمی باشد که بنده انیس و جلیس خداوند باشد از این جهت عبادت کند و این نیز معلول است چون مراد نفس مطلوبست و هم چنین اگر عبادت الهی را از جهت دوستی حق سبحانه و تعالی کند که اصل محبت او لذتی است که فوق آن نمی باشد یا چون محبت الهی سبب محبوبیت الهی است و این نیز

لـذتش به اضـعاف مضـاعفه از آن بالاـتر است امـا اگر عبادت از جهت حصول محبیت یا محبوبیت باشـد از آن جهت که حق سبحـانه و تعـالی دوست می دارد این معنی را این کمال است یا آن که چون محبت الهی که عشق اوست حاصل شـده است و عشق او را بر عبـادت می دارد این اعظم کمالاتست و ظاهرا عبادت معصومین صـلوات اللّٰه علیهم چنین باشـد و مرتبه دیگر آن است که عظمت الهی را دانسـته است و می دانـد که چنین خداوند را بندگی کردن سـزاوار است. چنانکه در کلمات حضـرت امیر المؤمنین و دعاهای آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه بسـیار واقع شده که من عبادت تو می کنم چون سـزاوار عبادتی و دیگر بسـیار می فرمایـد که الهی اگر بهشت و دوزخ نمی داشتی ترا عبـادت نمی بایست کردن؟ و امثال این کلمات و لیکن حبا له و اهلا له مرتبه نیست که هر کس تواند چنین عبادت کردن بلکه تا عاشق نشود یا عارف نشود به نحوی که سابقا گذشت که

«من عرف اللّٰه و عظّمه منع فاه من الکلام»

به مرتبه اخلاص فایز نمی گردد و ترجمه این حـدیث آنست که هر که خدا را شـناخت و عظمت الهی در دل او جلوه گر شـد منع می کند زبان خود را از ما لا یعنی چون همیشه خداوند با عظمت حاضر و ناظر است در حضور چنین خداوندی کجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱

رواست که یاد غیر او در خاطر گذرد یا بر زبان جاری شود و هم چنین شـکم خود را باز می دارد از خوردنها و همیشه خود را در تعب می دارد به روزه روز و عبادت شب بلکه تعب نیست در

آن مرتبه بلکه نهایت لـذت دارد و نه از جهت لـذت نفس می کند بلکه محبت الهی همه لذات جسـمانی و روحانی او را محو کرده است و سـوخته است و فـانی فی اللّٰه شـده است و چـون مبتـدی را ممتنع است این نیت کردن بلکه نیت اختیـاری نیسـت مطلقا و مقدمات آن اختیاریست زیرا که نیت معنی است که داعی بر فعل است و هر حالتی که دارد آن حالت او را بر فعل می دارد پس اگر خوف عـذاب بر او غالب باشـد نمی تواند نیت ثواب کردن و بر عکس و هم چنین اگر قبول خلایق منظور نفس اوست و در برابر ایشان عبادت می کند اگر هزار سـعی کند که نیت را از جهت خوف الهی به جا آورد نمی تواند بلی بر زبان می توان گذرانیـدن و در خاطر در می توان آوردن اما اینها نیت نیست پس اگر مبتـدی خواهد که نیّتش صـحیح شود می باید که ترک مألوفات و مسـتلذات جسـمانی بکنـد و همگی خود را به عبادات و طاعات و اوراد و اذکار بدارد با مراقبه که همیشـه خود را منظور خداونـد دانـد و جمیع از ارباب قلوب تلقین مریـدان می کرده انـد این ذکر را که «اللّٰه حاضـری و ناظری» و این عبـارت به عربی و فارسـی هر دو درسـتست معنی عربیش اینست که حق سـبحانه و تعـالی حاضـر است مرا یعنی علم او احـاطه کرده است مراد و همیشه نظر تربیت بسوی من دارد چون ربّ العـالمین است و فارسـی آن خطاب است با حق سـبحانه و تعالی یعنی خداوندا تو حاضری و تو ناظری.

و بر مبتدی خصوصا عوام بسیار مشکل است که ایشان تصوّر

نکنند خدا را به صورتی و مکانی بلکه همین که متوجه ذکر و فکر می شود قوت واهمه همان ساعت خدای می سازد و صورتی از جهت او قرار می دهد و مکانی از جهت او مقرر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲

می سازد یا در عرش یا تصور می کند که از قبیل هوا احاطه کرده است به او و هر چه تصور کند حق سبحانه و تعالی نه چنان است حتی آن که اگر تصوّر لإمکان کند یا چنین تصور می کند که جائی خاص ندارد گاهی در آسمانست و گاهی در زمین است یا مکانی را تصور کرده لا مکانش می نامد بلکه هر چند واهمه این نحو تصوّرات کند می باید به تضرع و زاری در آید و پناه به خداوند برد و با خود چنین مقرر سازد که او تصور نفس ناطقه که عین اوست نمی تواند کردن چگونه تصور خداوند خود می تواند کردن و با این حال همیشه بذکر الهی مشغول باشد و از اهل دنیا عزلتی اختیار کند که نفس او به ایشان الفت نگیرد چنانکه محققان گفته اند که

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را بکند کار تمام

و هر گاه مدّتی مداومت بر اینها به قانون شرع مبین کند بموجب فرموده الهی حاصل خواهد شد چنانکه ترجمه اش اینست که آن جماعتی که مجاهده می کنند با نفس و هوا و شیاطین هر آینه البته ما هدایت خواهیم کرد ایشان را به راههای قرب خود و این معنی از قبیل سهل ممتنع است که به سهولت حاصل می توان کرد اما ترک مالوفات مشکل است مگر جمعی را که حق سبحانه و تعالی هدایت کند بلکه

خود ایشان را به راه خود ببرد پس چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده من تقرب بمن می تواند جست به نوافل تا به مرتبه که محبوب نشود و آیه «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» و احادیث بسیار دلالت می کند که چون محبوب الهی شدند خاصیت محبت اقتضا می کند که ایشان را عاشق کند و کسی نگوید که عشق الهی محال است زیرا که عشق تعلق بصورت خود می گیرد و حق سبحانه و تعالی را صورت نیست پس چگونه عشق ممکن باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳

جوابش اینست که اکثر مردمان عاشق دنیایند و دنیا صورتی ندارد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ یعنی شیطان زینت می دهد از جهت آدمیان دوستی شهوتها را از زنان و فرزندان ذکور و قنطارهای طلا و نقره یعنی کیسه های پر از زر و خلاف بسیاری هست در معنی قنطار و همه باین بر می گردد که زر بسیار دوست می دارد و دیگر اسبان با زینت و چهارپایان و مزارع و امثال اینها از زینتهای زندگانی دنیا و هیچ شک نیست که اکثر مردمان عاشق زر بسیارند و عاشق صورت زر نیستند و عاشقند که در زیر زمین باشد که هرگز نه بینند و هم چنین جمعی از شیعیان عاشق حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می شوند و هیچ کس عاشق صورت آن حضرت نمی شود بلکه جمعی فی نفسه محبت دارند و بعضی به اعتبار کمالات آن حضرت و بعضی از جهت افعال آن حضرت که نسبت به او خواهد فرمود از شفاعت و حضور در وقت مردن و حشر و نشر و خلاص گردانیدن از

آتش و رسانیدن به بهشت.

و امّا آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است

فَاذا احْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ

وجوه بسیار گفته اند محققان یک وجه آنست که چون سالک به ریاضات و مجاهدات نفس خود را بمنزله آئینه جهان نماست و زنگهای تعلقات بر آن آئینه نشسته آن را سیاه کرده بود ریاضات به آداب و قوانین آن زنگها را زدود آئینه روشن می شود و به سبب ذکر بسیار او را بجناب اقدس الهی ربطی به همرسد پس منعکس می شود در آن آئینه انوار الهی و به سبب آن روح او شنوا می شود و بینا می شود و به آن شنوایی می فهمد مخاطبات الهی را که در قرآن و احادیث مذکور است و به آن بینایی مطالعه می کند در کتاب الهی که عوالم آفاق و انفس است و می ریزد بر دل او انوار حقایق و معارف الهی و زبانش به آن گویا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴

می شود و به قوت الهی می کند هر چه را می کند و این معنی نه به حلول و اتحاد است بلکه به محض ارتباطست و این رتبه ایست که حق سبحانه و تعالی غیر انسان را نداده است و بنا بر این معنی است که چون فرشتگان گفتند که الهی چه حکمت است که ما همه مشغول تقدیس و تسبیح و تحمید توئیم ما را از جهت خلافت خود مقرر نمی سازی و آدمیان را مقرر می سازی از جهت خلافت که کار ایشان فساد و خون ریزش خواهد بود خطاب رسید أولا که من چیزی چند می دانم که شما نمی دانید و اشعار فرمود که بندگان را همین بس است که بدانند که خداوند حکیم علیهم

بـد نمی کنـد و هر چه اصلح است می کنـد و بعـد از آن بر وجه تفضـل بر ایشان ظاهر ساخت که نشأه انسانی قابل این معانی هست که مظهر اسرار الهی بر منبع علوم و حکم غیر متناهی باشد و شود و او را ترقیات عظیمه حاصل شود که علم او علم الهی باشـد و قـدرتش قدرت الهی و هم چنین صـفات غیر متناهی الهی در او جلوه گر شود و حق سبحانه و تعالی به یک القا که بر آدم و سـایر ملائکه کرد ملایـک از آن القا منتفع نشدنـد و آدم همه را یافت و بعـد از آن که دویست یا سـیصد سال در مقام تعلم از آدم در آمدنـد هزار یـک علـوم حضـرت آدم را ندانسـتند و این همه از جهت تجرد روح آدم بـود که تعلق به بـدن به همرسانیـده بود و بالخاصـیه او را این حالت حاصل شد و ملائکه مقربین را نشد پس در این صورت بنور الهی می شـنود و می بیند و می گوید و می کند این نشأه چنین نشأه ایست.

کـه احـادیث متـواتره وارد شـده است که در وقت وفـات حضـرت سـیّد المرسـلین صـلّی اللّٰه علیه و آله فرمودنـد که خلیـل مرا بخوانیـد پس عایشه و حفصه کس به جانب ابو بکر و عمر فرسـتادند و چون ایشان آمدنـد حضـرت صـلی اللّٰه علیه و آله رو از ایشـان گردانیـد و دیگر فرمودنـد کـه خلیـل مرا بخوانیـد پس حضـرت فـاطمه صـلوات اللّٰه علیهـا کس به جـانب حضـرت امیر المؤمنین علیه السّلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵

فرستادند و چون آن حضرت صلوات اللّٰه علیه آمدند حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله حضرت امیر المؤمنین

صلوات اللّٰه علیه را به نزد خود خواندند و چادر شب را بر سر خود و علی کشیدند لمحه و حضرت که سر بیرون آوردند از آن حضرت پرسیدند که حضرت چه فرمودند حضرت فرمودند که تعلیم فرمودند مرا هزار باب از علم که از هر بابی مفتوح می شود هزار باب.

و ایضا در احادیث بسیار منقولست که مرا تعلیم کرد هزار حدیث که از هر حدیثی مفتوح می شود هزار حدیث.

و ایضا در احادیث صحیحه بسیار فرمودند که تعلیم نمود مرا هزار کلمه که از هر کلمه مفتوح می شود هزار کلمه.

و ایضا در احادیث صحیحه بسیار فرمودند که تعلیم فرمودند مرا هزار حرف که مفتوح می شود از هر حرفی هزار حرف.

و از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم منقولست در احادیث بسیار که هنوز یک بابش مفتوح نشده است با این همه علومی که ما بخلق رسانیدیم و تا کسی به مراتب کشف علویات نرسد تصدیق این اخبار بر وجهی که باید نمی تواند کرد.

و از اینجاست که باب مدینه علم رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله بسیار می فرمودند که در این سینه علوم بسیار هست کاش می یافتم کسی را که قابلیت اینها می داشت و از اینجاست که فرمودند که در خیبر را به قوت جسمانی نکندم بلکه به قوت ربانی گندم.

مجملا آیات و احادیث در این باب زیاده از حد حصر است و در هر جا اشعاری به بعضی از آنها می شود.

و آن که در احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی تمام می کند فرایض را به نوافل آن چه این شکسته را بخاطر می رسد و اللّٰه یعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶

اینست

که چون ظاهر است که غرض الهی از جمیع تکالیف قرب بندگانست بجناب اقدس او و سبب آن که جمعی کثیر همیشه عبادت می کنند و اصلا ایشان را قرب حاصل نمی شود آنست که طبیعت بشری بهانه جوست همین که شنیدند که در نماز حضور قلب در کار نیست چون فقها نشمرده اند آن را از جمله واجبات بلکه اکثر در تحت مستحبات نیز ذکر نکرده اند این را عذر خود کردند و آیات و احادیث متواتره را هیچ نظر نکردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ که ترجمه اش اینست که رستگاری یافتند آن مؤمنانی که در نماز خود خاشعند و خضوع و خشوع بدون حضور قلب محال است و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده اند که نمازی نیست بی حضور قلب و در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است که از نماز آن مقدار مقبول است که دل با خدا باشد اگر در ثلث نماز با خداست همان ثلث را حساب می کنند و اگر عشر عشر و چون اکثر بنی آدم به اشغال دنیوی گرفتارند و بسیار مشکل است که از اول نماز تا آخر نماز به یاد حق سبحانه و تعالی توانند بود بلکه تجربه کرده ایم که اگر در مقام مراقبه باشند و این غم داشته باشند شاید در ثلثی از نماز با یاد الهی توانند بود بنا بر این حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله دو برابر فرایض نوافل مقرر فرمودند که در آنجا نیز اگر سعی نماید ثلثی با یاد خدا باشند که آن بمقدار دو ثلثی است

که از نماز بی حضور قلب بوده است به تفضل الهی نمازی تمام شود و لیکن اکثر عالمیان در فریضه متوجه حق سبحانه و تعالی نمی شوند در نافله چه احتمال دارند که متوجه شوند بنا بر این در مرتبه اول مانده اند و اصلا غم خود ندارند که اگر در سابق تقصیری شده باشد بعد از این نکنند که تلافی ما فات بشود و لیکن شاید با خود قرار داده اند که نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷

همین است و قرائت را درست می باید کرد و اگر و العیاذ باللّه قرائت را درست کرده باشند همگی در اظهار آن و نفی ما سوی می کوشند و بسیار باشد که جمعی در آن نکوشیده باشند و در حضور قلب کوشیده باشند و در مقام محبت و معرفت در آمده باشند و بر تقدیری که تقصیر در آن کرده باشند دوست دوست خود را عذاب نخواهد کرد بلکه هر دو می باید و می باید که جمیع شرایط ظاهری باشد با شرایط باطنی و إن شاء اللّه تعالی در مقام خود همه مذکور خواهد شد.

(و قال زراره بن اعین قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه کان الّذی فرض اللّه عزّ و جلّ علی العباد عشر رکعات و فیهنّ القراءه و لیس فیهنّ و هم یعنی سهوا فزاد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله سبعا و فیهنّ السّهو و لیس فیهنّ قراءه) و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست که زراره گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی بر بندگان واجب گردانیده ده رکعت نماز بود که در آن ده رکعت قرائت حمد واجبست

البته و در سوره خلافست و خواهد آمد و در این ده رکعت و هم نیست یعنی شک بی دغدغه که اگر کسی شک کند در نماز دو رکعتی یا در دو رکعت اول غیر آن نمازش باطل می شود و در شک و سهو غیر رکعت خلافی است که خواهد آمد و ظاهرا «یعنی» کلام زراره باشد و محتمل است که کلام راویان دیگر باشد و یقینا کلام صدوق نیست چون همین عبارت در کافی هست و معنیش این است که زراره می گوید که مقصود حضرت ازین و هم سهو است و در اصطلاح حدیث سهو را اطلاق می کنند بر فراموشی و شک بلکه بر گمان نیز و بحسب لغت سهو آنست که یقین داند که فراموش کرده است و شک آنست که هر دو طرف مساوی باشد و اگر یک طرف راجح باشد طرف راجح را

ظن می نامند و مرجوح را وهم و در اصطلاح حدیث بسیار است که وهم می گویند و ظن می خواهند و همه خواهد آمد پس حضرت سیّد الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله هفت رکعت زیاد کردند و در این هفت رکعت شک و سهو و ظن ضرر ندارد و در این هفت رکعت قرائت نیست یعنی بعنوان وجوب معین بلکه مخیر است میان حمد و تسبیح و آن که فرمودند که در هفت رکعت سهو هست مراد از آن شش رکعت آنست چون خواهد آمد که در سه رکعت شام اگر شک کند در رکعات نمازش باطل است.

و آن که واقع است در این خبر که حضرت هفت را زیاد کرده اند یعنی بعنوان تفویض و ظاهرا صدوق

اعتقـاد به تفویض دارد چنـانکه در علـل تصـریح به آن کرده است و اگر در این کتـاب از آن اعتقاد برگشـته باشـد چنانکه در مبحـث وضـو نفی تفـویض کرد ممکن است که مرادش نفی وضـو باشـد یـا در اینجـا تاویـل کنـد حـدیث را و لیکن احـادیث تفویض متواتر است.

از آن جمله روایت کرده است کلینی در حسن کالصـحیح که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نشسته بودم و برادرم حمران نیز آنجـا بـود پس حمران به حضـرت عرض نمـود که چه می فرماییـد در قـول زراره که مخـالف قول شماسـت حضـرت فرمودنـد که در چه چیز حمران گفت زراره می گویـد که اوقـات را حق سـبحانه و تعالی به حضـرت سیّد المرسـلین تفـویض فرموده بود و حضـرت خود مقرر ساختنـد پس حضـرت به حمران فرمودنـد که تو چه می گویی حمران گفت من می گویم که جبرئیـل در روز اول أوّل اوقات را آورد و در روز دیگر آخر اوقات را آورد پس جبرئیل گفت که میان این دو وقت همه وقتست پس حضـرت فرمودند که این حمران زراره می گوید که جبرئیل گفت و رسول خدا قرار داد و سخن هر دو یکی است و مخالف تو نمی گوید زراره

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹

مجملا- احـادیث تفویض متواتر است و ظاهرا با وجود تفویض آن حضـرت بی امر الهی کاری نمی کرده است اگر چه جبرئیل نیز واسـطه نباشد چون همیشه روح القدس با آن حضـرت می بوده است و قطع نظر از آن هر گاه بحسب احادیث قدسیه سابقه نظر به مؤمنان ممکن باشد

«فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق»

چرا نظر به آن حضرت ممکن نباشد با آن ربطی

که آن حضرت را با جناب اقدس الهی بود بلکه مستبعد نیست که اکثر احکام چنین نازل شده باشد چنانکه ظاهر آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و این معنی در غیر انبیا و اوصیا اگر باشد حجت نمی تواند شد چون شیاطین بر ایشان مسلطند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شیاطین وحی می کنند به دوستان خودشان و تمییز میان واردات رحمانی و شیطانی در نهایت صعوبتست و در انبیا و اوصیا صلوات اللّٰه علیهم چون علم یقینی داریم که شیاطین بر ایشان تسلّط ندارند خاطر جمع است و کرده ایشان کرده خداست و گفته ایشان گفته خداست جل جلاله.

(فَمَنْ شَكَّ فِي الاولَيَيْنِ اعادَ حَتَّى يَحْفَظَ وَ يَكُونَ عَلى يَقينٍ وَ مَنْ شَكَّ فِي الاخيرَتَيْنِ عَمِلَ بِالْوَهْمِ) پس کسی که شک کند در دو رکعت اول نماز اعاده می کند نماز را تا دیگر خود را ضبط کند و صاحب یقین باشد یا نمازی را که اعاده می کند حفظ کند و یقین در دو رکعت داشته باشد و کسی که شک کند در دو رکعت آخر عمل بوهم کند یعنی نمازش باطل نیست و رجوع به قاعده می کند که خواهد آمد یا عمل بظن خود می کند چون وهم بمعنی ظن آمده است و این عبارت ممکن است که داخل حدیث زراره باشد یا سخن صدوق باشد که بیان معنی حدیث کند اگر چه اجمالی که در آن بود در این نیز هست در طرفین و کلینی این جمله را ذکر نکرده است در حدیث زراره اظهر آنست که سخن صدوق باشد و لیکن مضمونش در احادیث زراره و غیرها

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰

هست

و احكام سهو در باب خود خواهد آمد در اينجا به تبعيت جزو اول مذكور شد.

(قال زراره و الفضيل قلنا لأبى جعفر صلوات اللّٰه عليه أ رأيت قول اللّٰه عزّ و جلّ إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً قال يعنى كتابا مفروضا و ليس يعنى وقت فوتها ان جاز ذلك الوقت ثمّ صلّاها لم تكن صلاه مؤدّاه و لو كان ذلك كذلك لهلك سليمان بن داود عليهما السّلام حين صلّاها لغير وقتها و لكن متى ذكرها صلّاها) و بسند صحيح از زراره و كالصحيح از فضيل بن يسار منقول است كه ايشان گفتند كه ما به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه عرض كرديم كه بيان فرمائيد قول خداوند عالميان را كه نماز بر مؤمنان كتابى است موقوت چه معنى دارد حضرت فرمودند كه نوشته ايست واجب و ظاهر آنست كه حضرت تفسير موقوتا كرده باشند و ممكن است كه تفسير كتابا كرده باشند و بعد از آن بيان موقوتا فرموده باشند كه مراد از موقوت نه آنست كه اگر از اين وقت بگذرد فوت شود و تداركـ نتوان كردن و اگر آن را به جا آورند بعوض فايته نشود و اگر چنين مى بود مى بايست كه حضرت سليمان ابن داود هلاك مى شدند چون نماز را در غير وقت فضيلت يا اختيار به جا آوردند و ليكن نمازى كه فوت شود هر گاه به خاطرش رسد قضا مى كند آن را و اين عبارت دو احتمال دارد يكى آن كه سايل چون از حضرات صلوات اللّٰه عليهم شنيده است كه ايشان مبالغه در نماز در وقت اختيار يا فضيلت مى فرموده اند و گمانش اين بوده است

که نماز که از وقت اختیار یا فضیلت بگذرد قضا می شود حضرت صلوات اللّٰه علیه فرموده باشند که نه چنین است که توهم کرده اید بر تقدیری که این اوقات وقت مختار باشد اگر از این وقت عمدا بگذرانند قضا نمی شود بلکه تا وقت اضطرار هست ادا است هر چند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱

مؤاخذ نیز باشند مع هذا مؤاخذه نیز نیست بلکه خود را از ثواب عظیم اول وقت و وقت فضیلت محروم ساخته است و اگر چنین می بود که اگر از وقت فضیلت بگذرد قضا باشد یا مؤاخذ باشد هر آینه می بایست که حضرت سلیمان هلاک شود که نمازش از وقت فضیلت گذشت و محتمل است که سایل چنین توهم کرده باشد که هر گاه از وقت بیرون رود قضا نمی توان کرد و عقوبت تقصیر را تدارک نمی توان کرد حضرت فرموده باشند که نه چنین است که قضا نتوان کرد که اگر قضا نتوان کردن هر آینه حضرت سلیمان هلاک خواهست شد و ظاهرا حکایت سلیمان بر فرض خلاف واقع مراد باشد یعنی اگر نمی توانست کردن و حق سبحانه و تعالی آفتاب را بر نمی گردانید هر آینه هلاک خواهست شد و حال آن که حق سبحانه و تعالی آفتاب را از جهت او بر گردانید و او نماز را در وقت خود به جا آورد.

[غفلت از نماز]

(قال مصنّف هذا الکتاب ره انّ الجهّال من اهل الکتاب یزعمون انّ سلیمان صلوات اللّٰه علیه اشتغل ذات یوم بعرض الخیل حتّی توارت الشّمس بالحجاب ثمّ امر بردّ الخیل و امر بضرب سوقها و اعناقها و قتلها و قال انّها شغلتنی عن ذکر ربّی عزّ و جلّ و لیس کما

یقولون جلّ نبیّ اللّه سلیمان علیه السّلام عن مثل هذا الفعل لأنّه لم یکن للخیل ذنب فتضرب سوقها و اعناقها لأنّها لم تعرض نفسها علیه و لم تشغله و انّما عرضت علیه و هی بهایم غیر مکلّفه و الصّحیح فی ذلک ما روی عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال انّ سلیمان بن داود علیه السّلام عرض علیه ذات یوم بالعشی الخیل فاشتغل بالنّظر إلیها حتّی توارت الشّمس بالحجاب فقال للملائکه ردّوا الشّمس علیّ حتّی أصلّی صلاتی فی وقتها فردّوها فقام فطفق فمسح ساقیه و عنقه و امر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲

اصحابه الّذین فاتتهم الصّلاه معه بمثل ذلک و کان ذلک وضوء هم للصّلاه ثمّ قام فصلّی فلمّا فرغ غابت الشّمس و طلعت النّجوم و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِناتُ الْجِيادُ فَقالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ رُدُّوها عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ و قد اخرجت هذا الحدیث مسندا فی کتاب الفوائد) چون مذکور شد در حدیث صحیح که نماز حضرت سلیمان فوت شد و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و عامه تفسیرهای باطل کرده اند سخن خود را می گوید موافق قانون محدثین چون هر چه نقل می کنند سخن معصومین است هر گاه خواهند که سخنی از خود گویند باین عنوان می گویند که مصنّف این کتاب من لا یحضره الفقیه که محمد بن علی بن بابویه است می گوید که جاهلان از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند این حکایت را چنین نقل کرده اند و جاهلان اهل سنت متابعت ایشان کرده اند

و چون مصنف ملاحظه از سنّیان فی الجمله می کند این معنی را نسبت بیهود و نصاری داده است به عنوانی که سنّیان نیز داخلند بلکه از تفاسیر اهل البیت ظاهر می شود در همه جا که حق سبحانه و تعالی صریحا خطاب و عتاب با یهود یا نصاری یا هر دو دارد کنایه با منافقان دارد و همین سنیان در زمان حضرت سیّد المرسلین از جمله منافقان بودند بعد از آن حضرت داد خود را از اسلام خواستند و در ظاهر کلمه می گفتند و در باطن در تضییع دین آن حضرت می کوشیدند تا هفتاد و دو ملّت به همرسید و یک ملّت بر حق ماندند و آنها قلیلی از اکابر صحابه بودند که ایمان حقیقی داشتند و منافقان در زمان آن حضرت نهایت خوف داشتند و هر روز هزار قسم می خوردند که ما مؤمنیم که مبادا کشته شوند یا رسوا شوند به نزول آیه در تصریح به اسمای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳

ایشان و بعد از آن حضرت آن خوف نیز بر طرف شد و علانیه کافر شدند چنانکه هیچ مطلبی در صحاح ستّه مثل این مطلب مکرر نشده است بلکه البته به مرتبه تواتر رسیده است در صحاح سته چه جای کتب معتبره دیگر و یکی از جمله کفر ایشان آن که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله مکرر می فرمودند که من شهرستان علوم و حکم الهیه ام و علی در آن شهرستانست و اظهر من الشمس است که علی در نبود و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله دیوار بلکه مراد حضرت این بود که علوم من همه نزد علی است صلوات اللَّه علیه

و از جهت عنادی که با دین اسلام داشتند دلالت می کردند منافقان مدینه مشرفه که یهودان بودند منافقان قریش را به توراه و این توراتی که یهودان دارند بیست و اند سفر است پنج سفر در زمان حضرت موسی نازل شد به اعتقاد ایشان چهار سفر اجماعی است نزد ایشان و یک سفر که مشتملست بر احکام شاقه بسیار جمعی از ایشان آن سفر را از جهت سهولت در توریه نمی دانند و نوزده سفر دیگر تاریخ یهودانست که در هر زمانی جمعی از کذابان راست و دروغی چند بر هم بافته اند مثل تواریخ مسلمانان بلکه در اکثر حکایات موافقند چون منافقان مسلمانان از آنجا برداشته اند و این بنده تتبع بسیار کردم این توراه محرف را تا ظاهر شد وجوه تحریفات پنج سفر و وجوه اکاذیب باقی از آن جمله یهودان با حضرتین داود و سلیمان صلوات اللّٰه علیهما بد شدند که داود بر ایشان خراج مقرر ساخت و حدود و قصاص و اجرای احکام تورات بر ایشان کرد بعد از آن که بنی اسرائیل بر سر خود بودند و هر قسم قبیحی که می خواستند می کردند و بسیاری از پیغمبران را کشتند حق سبحانه و تعالی از دو طرف دشمنان را بر ایشان گماشت از یک طرف فراعنه مصر را بر ایشان مسلط گردانید و از طرفی دیگر پادشاهان عجم را که در بابل زمین بودند و همیشه قتل و اسیر و غارت در میان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴

ایشان بود تا حق سبحانه و تعالی اشموئیل پیغمبر را بر ایشان فرستاد و او بنی اسرائیل را جمع کرد و مشورت نمود که بشود که اگر حق

سبحانه و تعالی از میان شما پادشاهی مقرر سازد شما اطاعت او بکنید و با کفار جهاد کنید و حق سبحانه و تعالی شما را منصور گرداند ایشان قبول کردند چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و طالوت را حق سبحانه و تعالی پادشاه ایشان کرد و با جالوت جنگ کردند و جالوت بر دست حضرت داود کشته شد تا آن که داود پادشاه ایشان شد و ایشان دشمنی داود را در دل گرفتند مثل دشمنی سنّیان با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه حال نظر کنید که این سکان یهود چها در شأن داود و سلیمان در این تاریخ یاد کرده اند بلکه داود را بت پرست کرده اند با سلیمان و هر دو را از پادشاهان جابر می دانند و پیغمبر نمی دانند و با اولاد لوط بد شدند و میان بنی اسرائیل و ایشان محاربات واقع شد، در اصل تورات محرف نقل کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی شهرهای قوم لوط را خراب کرد و لوط در میان جمعی دیگر رفت که آنها نیز کافر بودند و آن جماعت اراده خواستگاری دختران او کردند حضرت لوط قبول نکرد دختران با خود فکر کردند که آخر ما عزب بمانیم و پدر ما بی نسل یک دختر شرابی بخورد لوط داد و چون لوط مست شد شد با او جماع کرد و شبی دیگر دختری دیگر چنین کرد و فرزندی که از لوط به همرسید همه ولد الزنا و هم چنین اولاد هارون بر ایشان بحکم موسی امام شدند و چون ایشان را تادیب می کردند در اصل تورات حکایات سامری را همه نسبت

به هـارون داده انـد که هـارون خود گوساله را ساخت و پرستیـد و همه به تبعیّت هارون پرستیدنـد با آن که می توان گفت که ثلث تورات در شأن هارون و خوبیهای اوست و لباسهایی که حضرت موسی از جهت پادشاهی او مقرر ساخت دیگر در اصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵

این توراتست که حضـرت نوح زیر جامه در پا نداشت و بخواب رفته بود و باد جامه او را برداشته بود حام و یافث هر دو با پدر خود لواطه کردند و حضـرت بیدار نشد تا آخر که بیدار شد و سام او را خبر داد که اینها با تو چنین کردند حضرت نوح نفرین کرد بر ایشـان و بر اولاـد ایشـان که همیشه داغ بنـدگی بر جبین اولاـد ایشـان باشـد بنا بر این است که اولاد یافث که در طرف شمالنـد از گرجسـتان و اروس و داغسـتان و سایر طوایف این جانب و اولاد حام که هندوسـتانیانند همیشه بنده اولاد سامند که اهل ایران باشـند مجملا هر که مطالعه تورات و انجیل می کند جزم می کند که محرفند و هنوز تورات که در آنجا حق و باطل در همست و انجیـل که به چهـار روایت مختلف نقـل کرده انـد و هر یـک را انجیلی نامیـده انـد و این چهار کتاب انجیل یکی تالیف یوحنّاست و یکی لوقا و یکی مرقس و یکی متّی و یک حکایتست به چهار روایت و آن حکایت ولادت حضرت عیسی است تا وقتی که به اعتقاد ایشان حضرت را حلق کشیدند و آن چه ایشان در این اناجیل نقل کرده اند اگر نه آن بود که پیغمبر ما صلّی اللَّه علیه و آله خبر از

نبوت آن حضرت داده بود هر آینه هر که نظر کند در آن جزم می کند که احتمال ندارد که آن حضرت نبی باشد از آن جمله در چهار انجیل نسب حضرت عیسی را درست کرده اند که پسر یوسف نجار است که چون یوسف حضرت مریم را خواست دید آبستن است گفت از کجا آبستن شدی گفت نمی دانم پس ظاهر شد که البته خدا با مریم جماع کرده است و این پسر خداست و پسر یوسف نجار است و ازین باب مزخرفات که هر که اندک عقلی دارد می داند که این انجیل سماوی نیست و آن نزد ائمه معصومین است که از آنجا بسیار خبر داده اند از نصایح و مواعظ و إن شاء اللّٰه از هر دو نقل خواهد شد.

مجملا مصنف می گوید که جهّال اهل کتاب به گمان باطل خود چنین نقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶

کرده اند که حضرت سلیمان صلوات اللّٰه علیه در روزی از روزها مشغول شد به آن که اسبان را بر او عرض می نمودند تا آفتاب فرو رفت و نماز آن حضرت فوت شد پس حضرت سلیمان به خاطرش آمد که نماز نکرده است به شومی اسبان امر کرد تا اسبان را برگردانیدند و همه را کشت به آن که بعضی را پی کردند و بعضی را گردن زدند آن هزار اسب بود که از حضرت داود به آن حضرت رسیده بود به میراث یا از غنایم شام یافته بود و بعضی گفته اند که اسبان دریایی پرنده بودند که جنّیان برسم هدیه از جهت آن حضرت آورده بودند و حضرت سلیمان گفت که چون این اسبان مرا از یاد خدا باز داشت اینها

را کشتیم و گوشتهای آن را تصدق نمودند و قریب باین نیز ذکر کرده اند بسیاری از سنیان و آن چه گفته اند خلاف واقع است و حاشا که حضرت سلیمان که پیغمبر خدا باشد چنین کند که اسبان بی گناه را بکشد زیرا که اسبان خود را بر آن حضرت عرض نکردند بلکه اسبان را دیگران بر آن حضرت عرض نمودند با آن که اگر اسبان خود را عرض می نمودند نیز گناه نداشتند چون مکلف نیستند بلکه حق آنست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در تفسیر آیه فرموده اند که در روزی در وقت عصر حضرت سلیمان علیه السّلام مشغول عرض اسبان شدند تا آفتاب فرو رفت پس حضرت امر فرمودند فرشتگان را که آفتاب را برگردانید تا من نماز را در وقت فضیلت یا اختیار به جا آورم پس فرشتگان موکل بر آفتاب آفتاب را برگردانیدند پس آن حضرت برخاستند و اول وضو ساختند به آن که آب بر ساق پاها و گردن مالیدند و جمعی که با آن حضرت نشسته بودند و نماز ایشان نیز فوت شده بود امر کردند ایشان را تا وضو ساختند به همین عنوان چون وضوی ایشان چنین بود که مسح کنند ساق و گردن خود را و بعد از آن نماز را به جا آوردند و چون از نماز فارغ شدند آفتاب فرو رفت و ستارگان ظاهر شد و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷

است مراد از قول الهی تعالی شانه که فرموده است که ما سلیمان را به داود عطا کردیم نیکو بنده بود سلیمان ما را و او بسیار توبه کننده بود به آن که چون اندکی

از مقـام قرب مع اللّٰه به مرتبه پست تر از آن مبتلا می شدنـد باز متوجه قرب می شدنـد چنانکه بر آن حضـرت وارد شـد که در وقت عصری بر او عرض نمودند که اسبانی را که بر سه پا می ایستادند و سر سم پای چهارم را بر زمین می گذاشتند و این نوع اسب نفیس می باشد و آن اسـبان تندرو بودند بسیار نفیس پس چون حضرت ملاحظه نمودند که آفتاب فرو رفته است با خود گفتند که دوستی اسـبان مرا از ذکر الهی باز داشت تا آن که وقت فضیلت نماز من گذشت ای فرشتگان آفتاب را برگردانید تا نماز را در وقت فضیلت به جا آوردم پس شروع در وضو کردند و نماز را به جا آوردند و بتحقیق که این حدیث را با اسناد آن در کتاب فواید ذکر کرده ام و چون حکم به صـحت آن کرده است ظاهر می شود که سـند آن صـحیح است باصطلاح قدما و ممکن است که مراد مصنّف از صـحت این باشـد که آن چه اهل کتاب نقل کرده اند مخالف عقل است پس می باید که این خبر که موافق عقلست صـحیح باشـد و اظهر آنست که هر دو معنی مراد است و قریب بـاین خبر عامه و خاصه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بطرق متعدده و چون تاخیر صلاه از وقت خود معصیت است و آن بر انبیا جایز نیست تاویلات بسـیار از عـامه و خـاصه وارد شـده است یکی آن که نمـاز نـافله بود یـا وردی از اوراد مسـتحبه بود یـا تاخیر از وقت فضیلت بود یا به سبب آن آن حضرت را غافل ساختند تا

رتبه آن حضرت ظاهر شود بردّ شمس یا آن که کسی که قدرت بر ردّ شمس دارد تاخیر او جایز است چون البته نماز را در وقت به جا خواهد آورد و اللّه تعالی یعلم.

[رد الشمس]

(و قد روی انّ اللّه تبارک و تعالی ردّ الشّمس علی یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السّلام حتّی صلّی الصّلاه الّتی فاتته فی وقتها) و بتحقیق که منقولست که از حضرت سیّد المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم که حق سبحانه و تعالی آفتاب را برگردانید از جهت یوشع بن نون که وصی حضرت موسی علی نبینا و علیه السّلام بود به سبب حربی که با کفار می کرد تا وقت فضیلت نماز بدر رفت و یوشع دعا کرد تا حق سبحانه و تعالی رد شمس نمود تا نماز را در وقت خود به جا آوردند.

(و قال النّبی صلّی اللّه علیه و آله یکون فی هذه الامّه کلّما کان فی بنی اسرائیل حذو النّعل بالنّعل و القذّه بالقذّه و قال عزّ و جلّ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلًا و قال عزّ و جلّ وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلًا) و منقولست بطرق متکثره از عامه و خاصه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که در این امت واقع خواهد شد هر چه در بنی اسرائیل واقع شد مانند مساوی بودن هر تای کفش با تای دیگر و مانند مساوی بودن پرهای هر تیری با پر دیگر و حق سبحانه و تعالی فرموده است که این سنت الهی است که پیش ازین واقع شده است و نخواهی یافت مر

سنت الهی را تبدیلی و دیگر فرموده است که نمی یابی سنت ما را تغییری و استشهاد به آیه ممکن است که از حضرت باشد و ممکن است که از صدوق باشد به آن که در اخبار دیگر وارد شده باشد که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم در امثال اینجاها استشهاد به امثال این آیات فرموده اند و علی ای حال غرض از ذکر حدیث و آیه آنست که می باید که رد شمس در این امّت دو مرتبه بشود.

چنانکه در بنی اسرائیل دو مرتبه شد قطع نظر از اخبار وقوع رد شمس دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹

مرتبه و مع هذا خاصه و عامه روایت کرده اند خبر رد شمس را در این امّت دو مرتبه.

(فجرت هذه السّنّه فی ردّ الشّمس علی امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه فی هذه الامّه ردّ اللّٰه علیه الشّمس مرّتین مرّه فی ایّام حیاه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و مرّه بعد وفاته صلّی اللّٰه علیه و آله امّا فی أیّامه صلّی اللّٰه علیه و آله فروی عن اسماء بنت عمیس انّها قالت بینما رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله نائم ذات یوم و رأسه فی حجر علیّ صلوات اللّٰه علیه ففاتته العصر حتّی غابت الشّمس فقال اللّهمّ انّ علیّا کان فی طاعتک و طاعه رسولک فاردد علیه الشّمس قالت اسماء فرایتها و اللّٰه غربت ثمّ طلعت بعد ما غربت و لم یبق جبل و لا ارض الّا طلعت علیه حتّی قام علیّ صلوات اللّٰه علیه فتوضّأ و صلّی ثمّ غربت) پس جاری شد این سنت در برگشتن آفتاب بر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه

در این امّت و چون بر بنی اسرائیل دو مرتبه رد شمس شد در این امت نیز دو مرتبه شد و هر دو از جهت آن حضرت شد یک مرتبه در حیاه حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله شد و یک مرتبه بعد از وفات آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله واقع شد امّا آن چه در ایام حیات آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله واقع شد پس روایتست به اسانید قویه از طرق عامه و خاصه و قاضی عیاض از علمای عامه حکم به صحت این حدیث کرده است و از جمله معجزات آن حضرت شمرده است و هم چنین طحاوی از علمای عامه و از طرق خاصه نیز به اسانید معتبره منقول است که اسماء گفت که روزی حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بخواب رفتند و سر آن حضرت در کنار حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه بود تا آن که نماز عصر حضرت امیر المؤمنین

صلوات اللَّه علیه فوت شده تا آن که آفتاب فرو رفت و چون حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بیدار شدند دیدند که حضرت امیر المؤمنین گریانست و چون سبب گریه را پرسیدند حضرت فرمودند که نماز عصر را نکرده بودم و بیدار کردن شما را جایز نمی دانستم و الحال آفتاب فرو رفته است پس حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله گفتند که خداوندا چون علی در فرمان برداری تو و فرمان برداری رسول تو بود تا نماز از او فوت شد آفتاب را از جهت او برگردان اسماء گفت که و اللَّه

که آفتاب را دیدم که فرو رفته بود و به سبب دعای حضرت طالع شد بعد از غروب و نماند کوهی و نه زمینی مگر آن که آفتاب بر او تابید تا حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه برخاستند و وضو ساختند و نماز گذاردند پس آفتاب فرو رفت و ممکن است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه نماز را به ایما کرده باشند یا آن که چون تا ذهاب حمره مشرقیه وقت اضطراریست نماز آن حضرت فوت نشده باشد و از وقت فضیلت گذشته باشد و در روایت معتبره وارد است که رد شمس در مدینه مشرفه در مسجد فضیخ شد و خواهد آمد در فضل مساجد و طحاوی ذکر کرده است بدو سند صحیح که در صهبا واقع شد قرب خیبر و صدوق نیز بسند معتبر روایت کرده است که در صهبا واقع شد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که علّت تاخیر حضرت نماز عصر را این بود که چون آن حضرت صلوات اللَّه علیه از نماز ظهر فارغ شدند کلّه سر آدمی با آن حضرت به سخن آمد و گفت که من پادشاهی بودم و احوال بسیار از حالات خود به آن حضرت عرض نمود تا آن که چون حکایت او تمام شد حضرت نماز عصر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۱

کرده بودند و چون آن حضرت به خدمت حضرت آمدند حضرت را آثار وحی ظاهر شد سر خود را در کنار آن حضرت گذاشتند و ممکن است که در حیات حضرت صلوات اللَّه علیه دو مرتبه واقع شده باشد و آن چه

در صـهبا واقع شـده باشـد اسـماء در آنجا حاضـر بوده باشد و آن چه در مسـجد فضـيخ واقع شده است اسـماء از حضـرت امير المؤمنين صلوات عليه نقل كرده است كه در اينجا رد شمس شد از جهت من چنانكه در حديث معتبره وارد است.

و اما خواب حضـرت سيّد المرسـلين صلّى اللّٰه عليه و آله پس احاديث بسـيار وارد شده است كه خواب و بيدارى آن حضرت مسـاوى بود و در خواب علم آن حضـرت به آن چه واقع مى شـد مثل بيـدارى بود پس ممكن است كه حضـرت با آن كه علم داشـته باشـند كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليهما نماز نكرده است برنخاسته باشند چون مى دانستند كه دعا مى توانند كرد يا خواهنـد كرد و حضـرت نماز را در وقت خود خواهنـد كرد و در چنين صورتى تاخير ضـرر نداشـته باشـد بلكه مطلوب باشد تا فضـيلت آن حضرت ظاهر شود و ممكن است كه خواب نباشد و اسماء خيال كرده باشد كه حضرت بخواب رفته است بلكه غشـيه بوده باشـد كه آن حضـرت را هميشه در مقام قرب لى مع اللّٰه دست مى داد و چون آن حضـرت را در آن اختيارى نبود و متوجه عالم قدس بودند خبر ازين عالم نداشـته باشـند اما ظاهرا آن حضرت هميشه در مقام جمع الجمع بودند و توجه به آن جـانب مـانع از توجه به اين جـانب نبود امـا ظاهرا چنين بوده باشـد كه با وجود عـدم مانعيت متوجه اين عالم نمى شـده اند چنانكه در خبر مسـتفيض وارد شده است كه حضـرت سـيّد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه مرا با جناب اقدس الهى وقتى هست كه

در آن حالت گنجایش ندارد نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و این مقام اعلی مقام تفرید است و حق این است که مقامات حضرت سیّد المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۲

را به عقول ضعیفه ادراک نمی توان کرد چنانکه هیچ شک نیست که عوام مراتب فضلا را ادراک نمی توانند کرد و هم چنین فضلای علوم ظاهریه ادراک علوم و کمالات فضلای علوم باطنیه را ادراک نمی توانند کرد مگر علی سبیل الاجمال چنانکه سابقا در حدیث قدسی گذشت و محقق طوسی رضی اللّه عنه و ابو علی نیز اشاره به آن کرده اند و برین قیاس هر چه بالا رود تا اعلی مقامات حضرت سید الموحّدین و الکاملین و الواصلین.

(و امّا بعد وفات النّبی صلّی اللّه علیه و آله فانّه روی عن جویریه ابن مسهر انّه قال اقبلنا مع امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب صلوات اللّه علیه من قتل الخوارج حتّی اذا قطعنا فی ارض بابل حضرت صلاه العصر فنزل امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه و نزل النّاس فقال علی صلوات اللّه علیه أیّها النّاس انّ هذه الارض ملعونه قد عذّبت فی الدّهر ثلث مرّات و فی خبر اخر مرّتین و هی تتوّقع الثّالثه و هی احدی المؤتفکات و هی اوّل ارض عبد فیها وثن و انّه لا یحلّ لنبی و لا وصیّ نبیّ ان یصلی فیها فمن اراد منکم ان یصلی فلیصلّ فمال النّاس عن جنبی الطّریق یصلّون و رکب هو صلوات اللّه علیه بغله رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و مضی قال جویریه فقلت و اللّه لأتّبعنّ امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه و لأقلّدنّه صلاتی الیوم فمضیت خلفه فو اللّه ما جزنا

جسر سوراء حتّی غابت الشّمس فشککت فالتفت إلیّ و قال یا جویریه أ شککت فقلت نعم یا امیر المؤمنین فنزل صلوات اللّه علیه عن ناحیه فتوضّأ ثمّ قام فنطق بکلام لا احسبه الّا کانّه بالعبرانی ثمّ نادی الصّلاه فنظرت و اللّه إلی الشّمس قد خرجت من بین جبلین لها صریر فصلّی العصر و صلّیت معه فلمّا فرغنا من صلاتنا عاد اللّیل کما

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۳

کان فالتفت إلیّ فقال یا جویریه بن مسهر انّ اللّه عزّ و جلّ یقول فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ ۵۶: ۷۴ و انّی سالت اللّه عزّ و جلّ باسمه العظیم فردّ علیّ الشّمس و روی انّ جویریه لمّا رای ذلک قال وصیّ نبیّ و ربّ الکعبه) و اما آن چه بعد از وفات حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله واقع شد پس به درستی که منقولست به اسانید قویه کالصحیحه از جویریه بن مسهر که از خواص حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللّه علیه و منقولست که آن حضرت سه مرتبه او را بشارت به بهشت داده اند که جویریه گفت که در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بودیم در رجوع از قتال خوارج تا آن که به زمین بابل رسیدیم و آن در حوالی حلّه است و حله را از آجرهای شهر خراب بابل ساخته اند چنانکه نجف اشرف را از آلات کوفه و بغداد را از آلات مداین ساخته اند وقت نماز عصر شد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرود آمدند و لشکر حضرت فرو آمدند پس حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که ای مردمان این زمین ملعونست و محلّ سخط الهی و سه مرتبه اهل

آن بعـذاب الهی معذّب شده اند و در حدیث دیگر وارد شده است که دو مرتبه معذّب شده اند و انتظار مرتبه سـیم می کشد و زمین بابل یکی از زمینهایی است که حق سـبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف فرموده است به مؤتفکه یعنی سـرنگون شده یا حقیقه مثل شـهرهای حضرت لوط یا مجازا چون خراب شده است به سبب اعمال قبیحه ایشان و شهری که خراب شد در عرف آن را می گوینـد که سـرنگون شـده است مجازا و ظاهرا مرتبه سـیم خراب شدن کوفه بود به سـبب اعمال قبیحه ایشان و ظاهرا کوفه و مـداین نیز از بابل باشـد و این اول زمینی است که در آنجا بت پرستیـده اند و به درستی که جایز نیست هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری را که در این زمین یا در امثال این زمین نماز کند اما شما را جایز است پس هر که از شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۴

خواهـد که نماز کنـد نماز کنـد پس مردمان میل به جانبهای راه کردنـد و مشغول نماز شدنـد چون در راه مکروهست چنانکه خواهد آمد سیما در امثال این زمینها و حضرت صلوات اللّٰه علیه بر استر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله سوار شدند و روانه شدنـد جویریه گفت که من بـا خود گفتم که و اللّٰه که من متـابعت آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه می کنم و هر جا که آن حضـرت نماز می کند من نیز در آنجا نماز می کنم پس من از عقب آن حضـرت روانه شدم پس و اللّٰه که از نهر سورا که آب فرات حلّه است نگذشتیم که آفتاب فرو رفت پس من

به شک افتادم که حضرت نماز نکردند و این منافات با امامت دارد و ظاهرا محض خطور بالی باشد که از لوازم بشریّت است پس حضرت صلوات اللّٰه علیه رو بمن کرد که ای جویریه شک کردی پس گفتم بلی یا امیر المؤمنین و حضرت رفع شک او فرمودند به اخبار از غیب و بردّ شمس پس حضرت از استر به زیر آمدند از گوشه و وضو ساختند پس برخاستند و به سخنی گویا شدند که شبیه به زبان عبری بود پس بانگ نماز فرمودند یا امر کردند مرا به اذان چنانکه در روایتی دیگر وارد است پس و اللّٰه که نظر کردم بسوی آفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد و صدای عظیم داشت پس آن حضرت صلوات اللّٰه علیه نماز عصر را به جا آوردند و من اقتدا به آن حضرت کردم پس چون از نماز فارغ شدند شب شد بنحو سابق پس حضرت رو به جانب من کردند و فرمودند که ای جویریه بن مسهر به درستی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است و خطاب به رسولش کرده است که تسبیح کن اسم عظیم پروردگار خود را و من سؤال کردم خداوند عالمیان را باسم عظیم او که آفتاب را برگرداند از جهت نماز من حق سبحانه و تعالی دعای مرا مستجاب کرد و غرض از ذکر این معنی این بود که مبادا جویریه حمل بر سحر کند یا غالی شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۵

و مرویست که چون جویریه این معجزه را دید گفت که بحق پروردگار کعبه که علی وصی پیغمبر است یا تو وصی پیغمبری

و امامت حق تست که صاحب معجزاتی.

و صـدوق این خبر را در علل به همین مضـمون بغیر این عبارت ذکر کرده است و بعـد از آن گفته است که اخباری که در این معنی وارد شـده است در کتـاب معرفت ذکر کرده ام و غرضـش اظهـار تواتر این خبر است و مسـجد شـمس در حله از آفتـاب مشـهورتر است و مردمان در آنجا به زیارت می رونـد و حاجات از حق سـبحانه و تعالی طلب می کنند و مسـتجاب می شود و جمعی که در آنجا می بودنـد چیزهای غریب نقل می کردند و هر چه از معجزات آن حضـرت و سائر حضـرات ائمه معصومین ذکر کننـد عجیـب نیست و صـدوق اسانیـد این سه خـبر را در فهرست ذکر کرده است و خواهـد آمـد اگر چه اسانیـد غیر اینها داشته است که در کتب منفرده ذکر کرده است.

[واجبات بر عباد]

(و قال سـلیمان بن خالد للصّادق صلوات اللّه علیه جعلت فداك أخبرنی عن الفرائض الّتی فرض اللّه عزّ و جلّ علی العباد ما هی فقـال شـهاده ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه و اقام الصّلاه الخمس و ایتاء الزّکاه و حـجّ البیت و صـیام شـهر رمضان و الولایه فمن اقامهنّ و سدّد و قارب و اجتنب کلّ مسـکر دخل الجنّه) و بسند حسن کالصحیح مروی است که سلیمان به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمود که فدای تو گردم خبر ده مرا از واجباتی که حق سبحانه و تعالی بر بندگان خود واجب گردانیـده است کـدام است پس حضـرت صـلی اللّه علیه و آله فرمودنـد که آن گواهی دادنست بر وحـدانیت الهی و بر رسالت حضرت

سیّد المرسلین و اقامت نمازهای پنجگانه و دادن زکات و حج خانه کعبه و روزه ماه رمضان و امامت ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم پس کسی که به جا آورد این واجبات را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۶

صحیح به جا آورد و از جهت رضای الهی به جا آورد و یا آن که اعمال خود را همه خوب کند و از جهت رضای الهی کند و اجتناب کند از هر مست کننده داخل بهشت می شود البته و در بعضی از نسخ این حدیث کلّ منکر است یعنی اجتناب کند از جمیع معاصی کبیره یا کبیره و صغیره.

بدان که اخبار متواتره بر این مضمون وارد شده است و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم اصول دین و فروع آن را با یکدیگر ذکر فرموده اند و از هر دو آن چه اهم است بیان فرموده اند و چون اکثر اوقات علمای اهل سنت در خدمت ایشان می بوده اند و نقل احادیث از ایشان می کرده اند ولایت را با این واجبات ذکر می کرده اند و سنّیان ولایت را بمعنی محبّت می فهمیده اند و شیعیان امامت و جمعی از سنیان امامت می فهمیده اند و لیکن مضایقه نداشته اند و همه مذهبی را خوب می دانسته اند چنانکه می رسید شریف در شرح مواقف و مولانا سعد الدین در شرح مقاصد و غیر ایشان در کتب خود ذکر کرده اند که این اختلافات فروعی است و مستندش اجتهاد است هر چند خطا کرده باشند مثابند و اما وقتی که تقیه نبوده است تصریح بکفر غیر امامی می فرموده اند و این معنی از ضروریات مذهب است و احادیث بر این معنی فوق تواتر است به مراتب شتی.

از آن جمله به اسانید صحیحه متکثره منقولست

از ابو الیسع که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که یا حضرت بیان فرمائید که ستونهای اسلام کدام است که هر گاه آن را بدانم اعمال من صحیح است و اگر چه چیزی دیگر را ندانم بمن ضرر نرساند جهل آن پس حضرت فرمودند که آن شهادتین است یعنی گواهی دادن با اعتقاد جازم به وحدانیت الهی و با اعتقاد جازم به نبوّت حضرت رسالت پناهی صلّی اللّٰه علیه و آله و اقرار کردن بجمیع آن چه حضرت فرموده است از احوال مبدا و معاد و غیر آن و اگر زکاتی بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۷

واجب باشد بدهد یا اعتقاد بوجوب آن داشته باشد دیگر ولایت است که حق سبحانه و تعالی به آن امر کرده است و آن محبت و اقرار به امامت ائمه معصومین است زیرا که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند کافر مرده است و خداوند عالمیان فرموده است که اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید رسول او را و اولو الامر را و اول صاحبان امر که واجبست اطاعت امر ایشان کردن حضرت امیر المؤمنین است پس بعد از آن حضرت حضرت امام حسن است و بعد از او حضرت امام حسین و بعد از او حضرت علی بن الحسین است و بعد از او حضرت محمد بن علی و هم چنین بقیه ائمه معصومین زیرا که زمین باقی نمی ماند بدون امام و محال است که زمین باشد و امام نباشد و هر که امام خود را نشناسد کافر

بمیرد و محتاج ترین وقتی باین معرفت وقتی است که جان به سینه رسد زاینکس جای خود را در بهشت به سبب اعتقاد بائمه معصومین به بیند و ائمه معصومین را نیز مشاهده کند و ایشان در مقام نجات دادن او باشند أو در آن وقت خواهد دانستن خوبی مذهب خود را بحق الیقین و شکر الهی به جا خواهد آورد.

و به اسانید معتبره از فضیل بن یسار و ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه مرویست که بنای اسلام بر پنج چیز است و آن نماز است و زکات و حج و روزه ماه رمضان و ولایت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم، و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به هیچ واجبی آن قدر مبالغه نفرموده اند آن مبالغه که در امر ولایت فرمودند که به آواز بلند در غدیر خم فرمودند که من کنت مولاه فعلیّ مولاه که هفتاد هزار کس که با آن حضرت بودند همه شنیدند با مبالغاتی دیگر که فرمودند و امر به متابعت بقیه ائمه معصومین فرمودند چنانکه خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۸

و بسند صحیح و حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بنای اسلام بر پنج چیز است بر نماز است و زکات و حج و صوم و ولایت ائمه معصومین زراره گفت که عرض نمودم به خدمت آن حضرت که از این پنج چیز کدام یک افضل است حضرت فرمودند که ولایت افضل است زیرا که ولایت کلید باقی فرایض است و امام بیان می کند کیفیت فرایض را گفتم بعد از ولایت کدام افضل است

حضرت فرمودند که نماز افضل است زیرا که حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که نماز ستون دین شماست چنانکه خیمه و خانه بی ستون منهدم می شود هم چنین دین بدون نماز دین نیست و از دست می رود گفتم بعد از نماز کدام فاضلتر است حضرت فرمودند که زکات چون حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید مقرون گردانیده است نماز را با زکات و اکثر جاها که امر به نماز فرموده است بعد از آن امر به زکات فرموده است و ابتدا به نماز فرموده است چون آن افضل است و فرموده است که أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ و خواهد آمد که نماز بدون زکات مقبول نیست و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که دادن زکات گناهان را محو می کند گفتم بعد از آن در فضل کدامست حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حج است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که مر خدا راست بر مردمان حج خانه کعبه هر که زاد و راحله داشته باشد و کسی که کافر شود بترک حج پس به درستی که حق سبحانه و تعالی بی نیاز است از عالمیان و تهدیداتی که در این آیه است در ابواب حج خواهد آمد.

و حضرت سید الانبیاء صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که یک حج مقبول بهتر است از بیست نماز نافله و هر که هفت شوط طواف کند و حساب آن را نگاه دارد یا با حضور قلب باشد و دو رکعت نماز طواف را با حضور قلب به جا آورد حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۹

سبحانه و تعالی گناهان

او را بیامرزد.

و حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله در روز عرفه و روز مزدلفه فرمودند آن چه فرمودند از فضایل بسیار که خواهد آمد گفتم که دیگر کدام افضل است حضرت فرمودند که روزه پس گفتم که چرا روزه در عقب همه است در فضل و حال آن که حضرت سیّد الانبیاء صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که روزه سپر آتش جهنّم است پس حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که افضل عبادات عبادتی است که بدل نداشته باشد و البته آن را به جا باید آورد در همه احوال چنانکه نماز در هر حالی که باشد آن را به جا می آورد اگر در جان کندن باشد یا در حرب و شمشیر زدن و خوردن باشد البته می باید کرد و هم چنین حج و زکات و ولایت بدل ندارند بخلاف صوم که در بسیاری از احوال بدل آن کفاره می دهد و اگر بیمار باشد یا مسافر افطار می کند و قضا می کند پس حضرت فرمودند که بلندی و رفعت دین و کلید آن و باب هم خیرات و رضای حق سبحانه و تعالی در اطاعت امام است بعد از معرفت او و حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خداوند خود کرده است و کسی که پشت کند و اطاعت نکند ما ترا نفرستاده ایم که حافظ ایشان باشی بلکه بر تست که رسالات ما را برسانی هر که قبول کند به بهشت رود و هر که نکند به جهنّم.

و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بکرّات و مرات امر به اطاعت ایشان فرمود و بیان

آیـاتی که در وجوب متابعت ایشان آمـده بود کردنـد به درستی و راستی که اگر شخصـی شـبها به عبادت الهی باشـد و روزها روزه باشـد و جمیع اموال خود را در راه خـدا صـرف کنـد و تا زنـده باشـد همیشه حـج کند و نداند امامت ائمه خود را و همه اعمال خود را به گفته ایشان به جا نیاورد او را حقی بر حق سـبحانه و تعالی نیست که لازم باشـد که او را ثواب دهـد و از اهل ایمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۰

نیست و لیکن اگر مستضـعف باشـند و عداوت اهل بیت نداشته باشند و مدت عمر خود کارهای خیر کرده باشند حق سبحانه و تعـالی بر سبیل تفضل ممکن است که ایشان را به بهشت برد نه بر سبیل اسـتحقاق چون امامت ائمه از اصول دین است و شـرط جمیع عباداتست مثلا اگر کسـی مـدّت عمر نماز بی وضو کرده باشد یقینا بر آن نمازها ثوابی ندارد بلکه مسـتحق عقوبت الهی است و ممکن است که حق سـبحانه بفضل و رحمت خود او را بیامرزد و به اسانید صـحیحه و کالصـحیحه از ابو حمزه و غیر او از فضـلای اصـحاب حضـرت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیهم منقولست که فرمودند که بهترین و فاضـلترین مساجد و مواقع حطیم است و آن از رکن حجر است تا مقام ابراهیم علیه السّـلام و اگر کسـی هزار سال کم پنجاه سال مـدت رسالت حضـرت نوح یا مـدت عمر دنیا یا صد سال علی الروایات المختلفه روزها روزه باشد و شـبها بر پا ایستاده تا صبح عبادت کند و چون

از دنیا برود و یکی از ائمه خود را نداند او را ثوابی نخواهد بود و از آن عبادات بهره نخواهد داشت.

(و کان امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یقول انّ افضل ما یتوسّل به المتوسّلون الایمان باللّه و رسوله و الجهاد فی سبیل اللّه و کلمه الاخلاص فانّها الفطره و اقام الصّلاه فانّها المله و ایتاء الزّکاه فانّها من فرایض اللّه عزّ و جلّ و الصّوم فانّه جنه من عذابه و حجّ البیت فانّه منفاه للفقر و مدحضه للذّنب و صله الرّحم فانّها مثراه فی المال و منساه فی الاجل و صدقه السّرّ فانّها تطفئ الخطیئه و تطفئ غضب الرّبّ عزّ و جلّ و صنایع المعروف فانّها تدفع میته السّوء و تقی مصارع الهوان الا فاصدقوا فانّ اللّه مع الصّادقین و جانبوا الکذب فانّه مجانب الایمان الا انّ الصّادق علی شفا منجاه و کرامه الا انّ الکاذب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۱

علی شفا مخزاه و هلکه الاـ و قولوا خیرا تعرفوا به و اعملوا به تکونوا من اهله و ادّوا الامانه علی من ائتمنکم و صلوا ارحام من قطعکم و عودوا بالفضل علی من حرمکم) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که افضل عباداتی که متوسّلان به آن توسل جویند و آن را سبب نجات خود گردانند ایمان است به خدا و رسول به آن که اعتقاد کند وجود واجب الوجود وحدت او را و او را عالم و قادر داند بعلم و قدرتی که عین ذات اوست و یقین بداند رسالت حضرت سیّد المرسلین و عصمت او را صلّی اللّه علیه و آله و اعتقاد کند به حقیّت

آن چه فرموده است از امامت ائمه اثنی عشر و ثواب و عقاب و غیر آن از چیزهائی که در قرآن و اخبار متواتره وارد شده است که آن حضرت آن را فرموده اند دیگر جهاد فی سبیل اللّٰه است هر گاه شرایط آن متحقق باشد.

دیگر کلمه اخلاص است و آن کلمه لا اله الا اللّٰه است با شرایطش و از آن جمله شهادت بر رسالت و امامت است پس به درستی که باین کلمه ظاهر می شود که بر فطرت اسلامست و جمعی اظهار کلمتین را جزو ایمان می دانند و بعضی واجبی بر سر خود می دانند و ظاهر این حدیث و امثال این جزویت است.

دیگر به پای داشتن نماز است یعنی نمازهای پنجگانه یا مطلق نمازهای واجب به درستی که اقامت نماز ملت اسلام است یعنی دالّ است بر آن.

دیگر دادن زکات است اگر واجب باشد بر او به درستی که زکات مال از جمله فرایض عظیمه الهی است تعالی شانه.

دیگر روزه است که آن سپریست و حافظی است از عذاب الهی.

دیگر حج خانه کعبه است به درستی که آن سبب رفع فقرست و ازاله گناهان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۲

دیگر صله رحم است که با خویشان خود نیکی کند بهر چه مقدورش باشد و به درستی که آن سبب زیادتی مال و درازی عمر است.

دیگر تصدقات مستحبّه را مخفی دادنست زیرا که گناهان را و آتش آنها را فرو می نشاند و فرو می نشاند غضب الهی را اگر مستحق غضب او شده باشد.

دیگر نیکیها کردنست زیرا که دفع می کند مرگ بد را و حفظ می کند از بلاهای که سبب خواریست در دنیا و عقبی به درستی که

البته راست بگوئید که حق سبحانه و تعالی با صادقانست و از دروغ اجتناب کنید که دروغ گو ایمان ندارد به خدا و به درستی که راست گو نزدیکست به نجات و کرامت الهی و به درستی که دروغ گو نزدیکست به خواری دنیا و هلاک آخرت زنهار که تا توانید سخن خیر بگوئید تا معروف شوید به خوبی و عمل کنید به خیرات تا از اهل خیر باشید و ادا کنید امانت را بهر که شما را امین کند و صله رحم کنید خویشانی را که از شما قطع کنند و تفضل کنید بر کسانی که شما را از خیرات خود محروم ساخته باشند و هر چه در این حدیث وارد شده است بر هر فقره از فقرات آن احادیث صحیحه بسیار وارد شده است و اکثر خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

(و روی معمّر بن یحیی قال سمعت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول اذا جئت بالخمس الصّلوات لم تسال عن صلاه و اذا جئت بصوم شهر رمضان لم تسال عن صوم) و بسند صحیح مرویست از معمّر که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه نمازهای پنجگانه را تمام به جا آورده باشی حق سبحانه و تعالی ترا سؤال نخواهد کرد از نمازی دیگر و هر گاه روزهای ماههای رمضان را گرفته باشی ترا سؤال نخواهند کرد از روزه دیگر ظاهر این حدیث آنست که از هیچ نماز و هیچ روزه دیگر سؤال نخواهند کرد خواه واجب و خواه سنّت و این از تفضل الهی است هر چند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۳

به سبب ترک واجبات

مستحق عقوبات الهی شده باشد تفضلا از او سؤال نخواهند کرد و ممکن است که مراد عدم سؤال از نوافل باشد در صلاه و صوم چون واجبات دیگر نادر است و گاه گاهی واجب می شود هر چند احادیث بسیار در مذمّت تارک سنن وارد شده است و خواهد آمد و لیکن به سبب ترک آن از ثوابها عظیمه خود را محروم ساخته است و مستحق عقوبات الهی نشده است مگر آن که استخفاف کند به نوافل و ترک آنها را سهل داند که در آن صورت به سبب استخفاف مستحق عقوبت می شود.

(و روی عن عائذ الاحمسیّ انّه قال دخلت علی ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه و انا ارید ان اساله عن الصّلاه فبدانی فقال اذا لقیت اللّه عزّ و جل بالصّلوات الخمس لم یسالک عمّا سواهنّ) و مرویست بسند صحیح از عائذ و او صاحب کتاب معتمد است که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و می خواستم که سؤال کنم از آن حضرت از نماز یعنی نمازهای سنت که بسیار بود که بخواب می رفتم و نماز شب نمی کردم و می ترسیدم که مبادا مستحق عقوبات الهی باشم و در راه نیز با رفقا می گفتم که مسأله می خواهم از حضرت بپرسم که شاید سبب فرج همه باشد چنانکه در اخبار کالصحیحه دیگر از او وارد شده است پس حضرت از روی اعجاز فرمودند بی آن که من از آن حضرت سؤال کنم که هر گاه نمازهای پنجگانه را کرده باشی با شرایط در روز قیامت که حق سبحانه و تعالی حساب خلایق خواهد فرمود ترا سؤال نخواهد کرد از نمازهای دیگر یعنی

مستحبات یا اعم از واجبات دیگر و مستحبات از صلوات یا اعم از سایر عبادات تفضلا چنانکه ظاهر جوابست هر چند سؤال از مستحبات فقط بود و ظاهرا غرض از مبهم بودن آنست که آدمی در میان خوف و رجا باشد و اعتماد [به خوبیهای خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۴

نکند] و چنانکه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

[سبک شمردن نماز]

(و روی عن مسعده بن صدقه انّه قال سئل ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه ما بال الزّانی لا تسمّیه کافرا و تارک الصّلاه تسمّیه کافرا و ما الحجّه فی ذلک فقال لأنّ الزّانی و ما اشبهه انّما یجعل ذلک لمکان الشّهوه لأنّها تغلبه و تارک الصّلاه لا یترکها الّا استخفافا بها و ذلک لأنّک لا تجد الزّانی یأتی المرأه الّا و هو مستلذ لإتیانه إیّاها قاصدا إلیها و کلّ من ترک الصّلاه قاصدا لترکها فلیس یکون قصده لترکها اللّذّه فاذا نفیت اللّذّه وقع الاستخفاف و اذا وقع الاستخفاف وقع الکفر) و بسند صحیح منقولست از مسعده و بعضی ذکر کرده اند که بد مذهب است اما ارباب حدیث کتاب او را اعتبار کرده اند أو گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند که چرا زنا کاره را کافر نمی نامی و تارک نماز را کافر می نامی و حجت بر این چه چیز است حضرت فرمودند که زیرا که شخصی که زنا می کند یا لواطه مثلا نمی کند امثال این اعمال قبیحه را مگر از جهت غلبه شهوت و کسی که ترک نماز می کند ترک نمی کند آن را مگر از روی استخفاف به آن زیرا که شخصی که زنا می کند شهوت عظیم بر او غلبه می کند به

مرتبه که کور و کر می شود و آن عمل قبیح را به جا می آورد و به مرتبه نمی رسد که اختیار نداشته باشد و اگر نه معاقب نمی بود و کسی که ترک نماز می کند شهوتی بر او غلبه نمی کند بلکه به محض استخفاف نماز آن را نمی کند و هر گاه استخفاف واقع شود کفر واقع می شود بدان که ظاهر حدیث مخالف است با احادیث بسیار بلکه با اجماع مسلمین که تارك الصّلاه کافر نیست بلکه فاسق است پس حمل کرده اند این خبر را بر صورتی که نماز در نظر او سهل باشد و ترک آن را حلال داند چنانکه از آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۵

خبر ظاهر می شود یا حمل می کنند آن را بر مبالغه که گویا کافر است و این اظهر است چنانکه در همه کبایر وارد شده است که کفر است و در اصطلاح حدیث کفر را بر چند معنی اطلاق می کنند یکی کفر فعل کبایر و هر دو توجیه خوبست پس اگر تارک نماز حلال داند ترک آن را کافر است و اگر حلال نداند بمنزله کافر است.

چنانکه روایت کرده است کلینی بسند صحیح از عبد اللّٰه بن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که مرتکب شود گناه کبیره از کبایر را و بمیرد آیا او را از اسلام بیرون می برد و اگر او را عذاب کنند مانند عذاب مشرکان ابد الآباد معذّب خواهد بود یا عذاب او را مدتی و انقطاعی خواهد بود پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که گناه کبیره بکند از جمله کبایر و آن را حلال داند از

اسلام بدر می رود و معذّب خواهد شد به سخت ترین عذابها ابد الآباد و اگر معترف باشد که گناه کرده است و توبه نکرده بمیرد از ایمان بدر رفته است و از اسلام بدر نرفته است و عذاب این سبکتر است از عذاب سابق و به همین مضمون روایت کرده است مسعده بن صدقه که راوی حدیث متن است.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است از عبید بن زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از گناهان کبیره پس حضرت فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین است که گناهان کبیره هفت است.

اوّل: کفر به خداوند عالمیان.

دویم: قتل نفس.

سیم: عقوق پدر و مادر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۶

چهارم: ربا گرفتن و بیع کردن جنس به جنس با زیادتی بعد از آن که دانسته باشد که حرام است.

پنجم: مال یتیمان را بظلم خوردن.

ششم: از حرب واجب گریختن.

هفتم: اعرابی شدن بعد از هجرت بسوی پیغمبر یا امام صلوات اللّٰه علیهم.

عبید می گوید که عرض نمودم که این هفت بزرگترین گناهانست حضرت فرمودند که بلی گفتم که یک درم از مال یتیم خوردن بظلم بزرگتر است یا ترک نماز حضرت فرمودند که ترک نماز اعظم است عرض نمودم که شما ترک نماز را از جمله کبایر نشمردید حضرت فرمودند که اول چه گفتم عرض کردم که کفر را فرمودید حضرت فرمودند که تارک نماز کافر است و راوی می گوید که مراد حضرت آنست که بی علّتی ترک کردن نماز کفر است و امثال این خبر بسیار وارد است و همه ماوّل است به آن چه گذشت.

و در حدیث صحیحی وارد است که حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللَّه علیه کبایر را بیان فرمودند و فرمودند که یکی از آنها ترک نماز است یا ترک واجبی از واجبات نماز زیرا که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که عمدا ترک کند نماز را پس او بری است از ذمت و عهد حق سبحانه و تعالی و از ذمت رسول صلّی اللَّه علیه و آله یعنی بدتر از کفار اهل ذمّتند چون ایشان در ذمت خدا و رسول داخلند و محتمل است که مراد این باشد که حق سبحانه و تعالی بر او رحم نخواهد کرد و حضرت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله او را شفاعت نخواهد فرمود چنانکه خواهد آمد و از این حدیث ظاهر می شود که هر که نماز صحیح نکند تارک الصّلاه است اگر عمدا ترک کند و اما اگر جاهل مسأله باشد مانند عوام که دیده اند که مردمان نماز

می کنند ایشان نیز نمازی می کنند و گمان ایشان اینست که نماز ایشان نماز است ظاهرا چنین کسی داخل تارک الصلاه نباشد که بمنزله کافر باشد اگر چه تارک الصّلاه بحسب واقع هست زیرا که هر گاه مسائل نماز را بداند و ظاهر شود که رکنی از ارکان یا شرطی از شرایط بلکه واجبی از واجبات نکرده باشد یا حرامی را کرده باشد واجبست که نمازها را همه قضا کند اما اگر عامی نماز عالمی را به بیند و بنحو او نماز کند اگر چه نداند که کدام فعل واجب و کدام سنت و همه افعال را قصد وجوب کند ظاهرا صحیح باشد چنانکه از اخبار و آثار ظاهر می شود

که در زمان حضرات سیّد المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم مدار بر این بوده است و واجب و سنت را از هم فرق نمی کردند و همه را نیت وجوب می توان کرد به آن که آن چه می کند فرد اکمل نماز باشد چنانکه إن شاء اللّه در افعال صلاه مذکور خواهد شد.

(و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لیس منّی من استخفّ بصلوته لا یرد علیّ الحوض لا و اللّه لیس منّی من یشرب مسکرا لا یرد علیّ الحوض لا- و اللّه) در فقه رضوی و در دو حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما وارد است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که از من نیست و از امّت من نیست کسی که سبک داند یا سبک بفعل آورد نماز خود را به آن که ترک نماز کند یا ترک واجبی از واجبات آن کند و ممکن است که شامل مستحبات نماز نیز باشد بر سبیل مبالغه و در حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد نه و اللّه و از من یا امّت من نیست کسی که مست کننده را بخورد خواه شراب انگور یا شراب عسل و خرما و مویز یا بوزه و دور نیست که شامل غیر مایع بالاصاله نیز باشد مانند بنک و بیش و غیر آن هر چه عقل را زایل گرداند چنانکه ظاهر عبارت حدیث است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۸

و حدیثی ندیده ام که مراد از مسکر مایع بالاصاله است «هر» چند جمعی گفته اند و در حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد نه

و اللّٰه و ممکن است که مراد قبل از شفاعت یا رحمت الهی باشد و مراد این باشد که تارک الصلاه و شارب الخمر هر چند اعمال خیر بسیار کرده باشند مستحق دخول جنت نیستند تا عذاب جهنم را نکشند و عدم استحقاق منافات ندارد که به تفضّل یا به شفاعت مستحق دخول جنت شود و اللّٰه تعالی یعلم و قریب باین حدیث من حیث اللفظ و همین این معنی روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّ شفاعتنا لا تنال مستخفّا بالصّلاه) و بسند صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که چون پدرم نزدیک شد به رفتن از دار دنیا بمن گفت که ای فرزند شفاعت ما نمی رسد به کسی که نماز را سبک داند یا سبک کند و این نیز محمول است بر آن که قطع نظر از رحمت الهی مستحق شفاعت ما نیست پس ممکن است که حق سبحانه و تعالی بر او رحمت کند و ببخشاید یا رحمت کند و رخصت دهد ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را در شفاعت و این تاویلات بنا بر آنست که متواتر است از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که شفاعت خود را ذخیره کرده ام از جهت اصحاب کبائر از امّتم و اگر چه ممکن است که آن عام مخصّص باشد باین اخبار و لیکن به سعت رحمت الهی تعالی شانه أنسب است تاویل اول و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من اتّقی علی

ثوبه فی صلاته فلیس للّه اکتسی) و منقولست که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که هر که ملاحظه تضییع جامه کند در نمازش به آن که بر خاک نماز نکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۹

مثلا که مبادا گرد آلود شود پس آن جامه را از جهت حق سبحانه و تعالی نپوشیده است که اگر از جهت رضای او پوشیده می بود نماز را بهتر از جامه رعایت می نمود چون شکستگی و خاکساری در نماز مطلوبست و دلالت می کند بر آن که می باید مؤمنان جامه را از جهت رضای الهی به پوشند که در آن جامه عبادت کنند و فرج خود را از نامحرم به پوشانند بلکه اگر از جهت دفع گرما و سرما نیز پوشند می باید که قصد کنند که چون حق سبحانه و تعالی امر فرموده است بحفظ بدن تا عبادت تواند کرد بنا بر این جامه می پوشم بلکه اگر جامهای نفیس پوشد و قصد عزت ایمان و علم کند چون در نظر اکثر مردمان کسی که چرکن است بی اعتبار است و این معنی سبب بی اعتباری علم می شود خوبست پس جامهای زینت را هم بقصد رضای الهی به پوشد چنانکه گذشت که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم زینت می فرموده اند باین قصد اما نهایت اشکال دارد این قصد و وقتی ظاهر می شود که در این قصدها صادقست که جامهای زبون و خوب همه نزد او یکسان باشد بلکه از زبون محظوظتر باشد و این معنی بعد از مجاهدات و ریاضات بسیار حاصل می شود و نفس و شیطان در امثال این امور مکرهای بسیار دارند می باید که زود بزود فریب آنها را نخورد و

اعمـال خود را معلول و معیوب دانـد چنـانکه غالبا چنین است و کسانی که از این امور ایمننـد اموری دیگر هست اعظم از آنها که از آنجـا نیز بغیر از حول و قوت الهی چیزی دیگر به فریـاد ایشـان نمی رسـد و نمی توانـد رسـید و اخبـار در جامهـای نماز مختلف است در بعضـی از اخبار امر به جامه خشن و زبون شده است و در بعضی امر به جامهای نفیس شده است و دور نیست که نسـبت به افراد مردمـان مختلف شود و هم چنین بحسب احوال هر شـخص نیز مختلف می شود و الانسـان علی نفسه بصـیره خود حال خود را بهتر می داند و راه شکستگی اسلم است غالبا و اللّٰه تعالی یعلم.

[حق سبحانه و تعالی نماز را بر ده وجه مقرر ساختند]

(و روی زراره عن ابی جعفر صـلوات اللّٰه علیه انّه قـال فرض اللّٰه عزّ و جلّ الصّـلاه و سنّ رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله عشـره اوجه صـلاه السّـفر و صـلاه الحضـر و صـلاه الخوف علی ثلاثه اوجه و صـلاه کسوف الشّـمس و القمر و صلاه العیدین و صلاه الاستسـقاء و الصـلاه علی المیّت) و بسند صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سـبحانه و تعـالی نماز را واجب گردانیدنـد بر سبیل اجمال و حضـرت سـیّد المرسـلین صـلوات اللّٰه علیه و آله ده وجه مقرر ساختند بعنوان تفویض یا به آن که در قرآن مجید مجمل بود و جبرئیل تفصـیل آن را از جهت حضـرت بیان کرد هم چنان که اکثر واجبات در قرآن مجمل است و در سنت مفصل است از آن جمله نماز سفر و نماز حضرت را مقرر ساختند چنانکه

سابقا گذشت که حق سبحانه و تعالی ده رکعت مقرر ساخته بودند و حضرت هفت رکعت زیاد فرمودند یک رکعت شام را بحال خود گذاشتند در سفر و حضر و شش رکعت دیگر را در حضر مقرر ساختند و در سفر انداختند و دیگر نماز خوف را بر سه وجه مقرر ساختند ممکن است که مراد این باشد که آیه که نازل شد از جهت نماز خوف مجمل بود حضرت به سه عنوان نماز گذاردند در ذات الرقاع و بطن النخل و عسفان هر یک را به عنوانی که آیه بر آن منطبق می شود چنانکه در نماز خوف خواهد آمد و ممکن است که مراد حضرت از سه نماز غیر این سه نماز باشد و آن نیز بر سه وجه است.

یکی آن که در برابر یکدیگر ایستاده باشند سجده بر قربوس زین کنند.

و دویم آن که به ایما کنند.

و سیم آن که به تسبیح و تکبیر کنند و ممکن است که مراد همه باشد به آن که نماز ذات الرقاع و اخوانش را یکی حساب کنند و نماز با رکوع و سجود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۱

یکی و نماز تسبیح را یکی و بنا بر این حمل می باید کرد که مراد از ده وجه که آن حضرت مقرر ساختند اکثر آن مراد باشد چون نماز سفر و ذات الرقاع در قرآن واقع شده است یا آن که بگوئیم که هر چند در قرآن واقع شده بود اما کیفیتش مجمل بود از بیان آن حضرت ظاهر شد.

دیگر نماز کسوف آفتاب و خسوف ماهست.

دیگر نماز عید ماه رمضان و عید قربانست.

دیگر نماز طلب باران است.

و دیگر نماز

بر ميّت است.

چنانكه گذشت و باقى خواهد آمد در محال خود إن شاء اللّه تعالى مفصلا مع الشرائط.

و آن چه ميان علما در تقسيم مشهور است آنست كه نمازهاى واجب بر هفت قسم است كه بحسب كيفيات مختلفند نماز يوميه و جمعه و عيدين و آيات كه شامل كسوف و خسوف و زلزله و ساير اخاويف سماويست ديگر نماز طوافست و نماز ميّت و نمازى را كه مكلّف بر خود لازم سازد بنذر و عهد و يمين يا بر او لازم شود مثل نماز قضا و نماز احتياط و نماز قضاى پدر و نماز استيجار و همه خواهد آمد إن شاء اللّه تعالى مفصلا.

[سجده كردن بر زمين فريضه است و بر غير زمين سنت است]

(و قال الصّادق صلوات اللّه عليه السّجود على الارض فريضه و على غير الارض سنّه) و حضرت صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه سجده كردن بر زمين فريضه است و بر غير زمين سنت است بعضى گفته اند كه مراد ازين خبر آنست كه سجده كردن بر زمين ثواب واجب دارد و بر غير زمين ثواب سنت دارد و اظهر آنست كه آن چه حق سبحانه و تعالى مقرر ساخته بود سجده بر زمين فقط بود و حضرت سيّد المرسلين به سبب تفويض بر امّت موسّع ساخت كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۸۲

سجده توانند كرد بر چيزى كه از زمين روييده باشد كه نخورند و نپوشند و قرينه اين معنى آن كه چون صدوق در حديث سابق تفويض نمازها را ذكر كردند تفويض محل سجده را نيز بيان كرد و اگر نه مناسبت نداشت اين حديث را در اينجا ذكر كردن بلكه مى بايست كه در باب ما يسجد عليه ذكر كند و صدوق

این حدیث را مرسلا در علل ذکر کرده است و در آخر چنین گفته است که و علی غیر ذلک سنه.

و کلینی از محمد بن یحیی روایت کرده است مرسلا و به جای عبارت مذکوره و علی الخمره سنه ذکر کرده است و خمره سجاده صغیری بوده است که از حصیر می بافته اند از جهت موضع سجده و با خود می داشته اند مثل مهر الحال چون هنوز حضرت سیّد الشهداء کربلا را مشرف نگردانیده بودند و بنا بر این عبارت احتمال معنی ثانی دارد چون در احادیث صحیحه وارد شده است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که

جعلت لی الارض مسجدا و طهورا

یعنی حق سبحانه و تعالی زمین را از برای من چنین مقرر ساخت که بر او سجده کنم اگر چه محتمل است که مراد این باشد که از جهت من موسع شد که هر جائی از زمین که خواهد نماز کنم نه مثل یهود و نصاری که نماز ایشان در غیر بیع و کنایس ایشان صحیح نیست و لیکن تعمیم انسب است و احتمال دیگر هست که حق سبحانه و تعالی واجب گردانید که سر بر زمین گذارند بر هر چه باشد حضرت صلّی اللَّه علیه و آله مقرر ساختند که بر زمین و سجاده پاک باشد یا سنت است که پاکیزه باشد و اول اظهر است از این دو معنی و اللَّه تعالی یعلم.

باب فضل الصّلاه

[اجر کامل در نماز کامل]

(قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله الصّلاه میزان فمن وفّی استوفی یعنی بذلک ان یکون رکوعه مثل سجوده و لبثه فی الاولی و الثّانیه سواء و من و فی بذلک استوفی الاجر) بابی است

در فضیلت نماز اعم از واجب و سنت منقولست بروایت سکونی که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که نماز بمنزله ترازو است پس کسی که تمام می دهد تمام می ستاند گوییا در یک سر زر است و در یک سر متاع هر چند زر بیشتر است متاع بیشتر می گیرد یا آن که در یک کفه سنگ است که آن اعمال ناشایست است و در سری دیگر ثوابست پس هر چند که نماز سنگین تر است ثواب بیشتر است و بنا بر این حل وفّی را مشدّد خواندن بهتر است و صدوق چنین تفسیر کرده است که رکوع و سجود و قرائت بمنزله بندهای ترازو است پس ترازوئی که بندهای او مساویست درست است و راست می گوید و اگر کوتاه و دراز است در آن خلل می رود و محتمل است که نماز میزان ایمان است پس هر که ایمان او صحیح تر است نمازش طولانی تر است و هر که نمازش کوتاه تر است ایمانش ناقص تر است و این معنی اظهر است بحسب معنی و اول بحسب لفظ و اختیار این معنی که صدوق کرده است ظاهرا سببش این باشد که روایتی وارد شده است در نماز شب که می باید رکوع و سجود و قرائت آن مساوی باشد و این معنی در نماز نافله خوبست اما در نماز فریضه که در آن جماعت و تخفیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۴

مطلوبست صحیح نیست مگر آن که حمل بر منفرد و نافله کند و آن نیز خلاف ظاهر لفظ است از وجوه شتی و اللَّه تعالی یعلم با آن که مناسب معنی او نبود در اول فضل صلاه نقل کردن

بلکه می بایست در باب سابق ذکر کند یا در آخر این باب.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ طاعه اللَّه و عزّ و جلّ خدمته فی الارض و لیس شی ء فی خدمته یعدل الصّلاه فمن ثمّ نادت الملائکه زکریّا و هو قائم یصلّی فی المحراب) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که فرمان برداری الهی بمنزله خدمتی است که بندگان آقایان خود را کنند در زمین و هیچ خدمتی از خدمات برابری نمی کند با نماز چون قربی که از نماز حاصل می شود بنده را بجناب اقدس الهی از هیچ عبادتی آن قرب حاصل نمی شود و لهذا مقربان درگاه الهی هر شب هزار رکعت نماز می کردند چنانکه در اخبار مستفیضه وارد است که حضرات ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم هر شب هزار رکعت نماز می کردند و از این جهت است که فرشتگان حضرت زکریا را بشارت دادند به فرزند در وقتی که در محل عبادت خود نماز می کرد و نماز سبب استجابت دعای او شد.

(و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله ما من صلاه یحضر وقتها الّا نادی ملک بین یدی النّاس أیّها النّاس قوموا إلی نیرانکم الّتی أوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلاتکم) و به اسانید قویّه منقول است از عبد اللَّه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و طریق صدوق بعبد اللَّه صحیح است و ظاهر آنست که صدوق از کتاب او نقل کرده باشد که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که نیست نمازی که وقت آن داخل شود مگر آن که ملکی مقرر است که می آید در برابر مردمان و فریاد

لوامع

می کند که ای گروه آدمیان برخیزید و متوجه آتش هایی شوید که بر پشتهای خود به سبب معاصی افروخته اید آن آتشها را بنور نماز فرو نشانید کنایه است از آن که نماز سبب محو سیّئات می شود چنانکه احادیث متواتره بر این معنی وارد شده است با ظاهر آیه إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ که حسنات مطلقا یا خصوص نمازها محو می کنند گناهان را.

(و دخل رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله المسجد و فیه ناس من اصحابه فقال تدرون ما قال ربّکم قالوا اللَّه و رسوله اعلم فقال انّ ربّکم یقول انّ هذه الصّلوات الخمس المفروضات من صلّاهنّ لوقتهنّ و حافظ علیهنّ لقینی یوم القیمه و له عندی عهد ادخله به الجنّه و من لم یصلّهنّ لوقتهنّ و لم یحافظ علیهنّ فذاک إلیّ ان شئت عذّبته و ان شئت غفرت له) و بسند صحیح منقول است از فضیل بن یسار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله داخل شدند در مسجد و در آنجا جماعتی از اصحاب آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله بودند پس حضرت فرمودند که می دانید که حق سبحانه و تعالی چه فرموده است صحابه گفتند خدا و رسولش اعلمند پس حضرت فرمودند که پروردگار شما می فرماید که این نماز پنجگانه واجب را هر که در اوقات خود به جا آورد و محافظت نماید بر ایشان به آن که با شرایط واجبه یا اعم از واجبه و مستحبات مؤکّده به جا آورد چون بنده مرا در روز قیامت یا بعد از مرگ ملاقات کند یعنی ملاقات جزای عمل کند تجوزا

شائعا آن بنده را نزد من عهدی هست که او را داخل بهشت کنم البته چون من این وعده را کرده ام و وفا به وعده بر من واجبست و مخالفت آن بر من محال است و کسی که این نمازها را در اوقات فضیلت یا اعم از آن به جا نیاورده باشد هر چند قضا کرده باشد علی الظاهر و یا محافظت بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۶

آن ننموده باشد پس کار آن بنده با منست اگر خواهم او را به عدل خود عذاب می کنم و اگر خواهم بفضل خود او را می آمرزم و همین مضمون در دو حدیث صحیح دیگر مرویست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله.

(و قال الصادق صلوات اللّٰه علیه اوّل ما یحاسب به العبد علی الصّلاه فاذا قبلت قبل سایر عمله و اذا ردّت علیه ردّ سایر عمله و قال صلوات اللّٰه علیه انّ العبد اذا صلّی الصّلاه فی وقتها و حافظ علیها ارتفعت بیضاء نقیّه تقول حفظتنی حفظک اللّٰه و اذا لم یصلّها لوقتها و لم یحافظ علیها ارتفعت سوداء مظلمه تقول ضیّعتنی ضیّعک اللّٰه) و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اوّل چیزی که حساب می کنند در روز قیامت بنده را حساب نماز است پس اگر نمازها مقبول شد باقی اعمال را به تفضل قبول می کنند و اگر نماز مردود شد بر او سایر اعمال او مردود می شود پس حضرت فرمودند که هر گاه بنده نماز را در وقت خود به جا آورد و محافظت کند بر او به آن که با آداب و شرایط به جا آورد یا در وقت فضیلت به جا آورد نماز را

به آسـمان می برنـد روشن و پاکیزه و نماز به زبان حال یا مقال می گویـد که مرا حفظ کردی خداوند عالمیان ترا حفظ کند و اگر در وقت فضـیلت یا عم به جا نیاورده باشد و محافظت بر آداب و شـرایط آن نکرده باشد یا در وقت فضـیلت به جا نیاورده باشد بی ضرورتی آن نماز بالا می رود تیره و در بعضی از نسخ به جای ارتفعت رجعت وارد شده است یعنی بر می گردد سیاه و تاریک و می گوید مرا ضایع کردی حق سبحانه و تعالی ترا ضایع گرداند.

و مضـمون این حدیث را شـیخان از ابو بصـیر روایت کرده اند بسند موثق و قریب باین صدوق روایت کرده است بسند قوی از هشام و چون سند صدوق به هشام صحیح است حکم به صحت آن می توان کرد و مضمونش در فقه رضوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۷

واقع است.

و صدوق و کلینی بسـند صحیح روایت کرده اند از ابی بصیر و هارون بن خارجه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که ملکی موکل است بر نماز بنده که کاری دیگر ندارد و چون بنده از نماز فارغ می شود آن ملک نماز را گرفته بالاـ می برد و پس اگر قابلیت قبول دارد مقبول می شود و اگر قابلیت قبول نـدارد به آن ملک خطاب می رسـد که این نماز را رد کن بر بنـده من پس آن ملک می آورد و بر روی او می زنـد و می گوید بدا حال تو همیشه من تعب می کشم از جهت تو و ظاهر این اخبار تجسم اعمال است و استبعادی ندارد که چیزی در این نشأه از قبیل اعراض باشد و در آن نشأه از

قبیـل جـواهر باشـد چنـانكه مجربست زیـاده از هزار مرتبه كه اگر در روزی علوم حقیقیه منكشف شـده است یـا ربطی بجنـاب اقـدس الهی به همرسـیده در شب سابق آن روز در واقعه دیده ام كه در میان آب صافی ام و امثال این وقایع فوق حد حصـر بر بنـده واقع شـده است پس محتمـل است كه در آن نشـأه همگی اعمـال بصورت حوران و غلمان شونـد و در قبر كه عالم برزخ است با این كس باشـند و محتمل است كه حق سبحانه و تعالی به سبب اعمال صالحه صور حسنه بیافریند و لیكن بعید است از حیثیت ظـاهر اخبار و عالم خواب و در واقع لازم نیست كه حقیقت این را بداننـد بلكه لازمست اعتقاد كردن كه چنین می شود چون اخبار متواتره بر آن واقع شده است و اللّه تعالی یعلم.

و اما بالا بردن ممكن است كه مراد بالا بردن نامه عمل باشـد یا كنایه از قبول باشد و بر گشـتن كنایه از عدم قبول و ظاهرا مرتبه قبول غیر مرتبه اجزا باشد به آن كه اگر نمازها با شرایط مستحبه از اخلاص تام و حضور قلب تام و سایر مستحبات مؤكده باشد مقبول شود و به سبب آن سایر اعمال مقبول شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۸

محتمل است كه مراد از قبول در اینجا اجزا باشد به آن كه مشـتمل باشد بر واجبات و بس و این معنی نیز مشـكل است چنانكه مشاهد است از اكثر فضلا در مساهله اخذ مسائل و غیر آن از قرائت و سایر شرایطی كه مذكور خواهد شد چه جای عوام.

و قال الصّادق صلوات اللّه علیه اقرب ما یكون العبد إلی

اللَّه عزّ و جلّ و هو ساجد قال اللَّه تعالى وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ

بسند صحيح از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقول است كه نزديكترين احوال بنده بحق سبحانه و تعالى حالتى است كه او در سجده باشد و صدوق تا اينجا را از حديث نقل كرده است ظاهرش آنست كه استشهاد به آيه از صدوق باشد يا آن كه خبرى ديگر باشد و اين حديث را با آيه كلينى رحمه اللَّه تعالى در قوى كالصحيح و صدوق در صحيح از وشاء روايت كرده است از حضرت امام رضا صلوات اللَّه عليه و دور نيست كه سهو از نساخ شده باشد يا صدوق آيه را بحديث حضرت صادق صلوات اللَّه عليه منضم كرده باشد و ظاهر آيه آنست كه سجده كن و قرب به همرسان يعنى از سجده و ممكن است كه مراد از سجده نماز باشد يا سجده نماز باشد يا اعم از سجده نماز و سجده شكر باشد و اين اظهر است و محتمل است كه مراد اين باشد كه سجده يا نماز را بكن و خالص ساز آن را از جهت حق سبحانه و تعالى و ليكن اول اظهر است.

[نماز با ملائكه]

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه عليه ما من عبد من شيعتنا يقوم إلى الصّلاة إلّا اكتنفته بعدد من خالفه ملائكه يصلّون خلفه و يدعون اللَّه عزّ و جلّ له حتّى يفرغ من صلاته) و بسند قوى كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه منقولست كه هر بنده از شيعيان ما كه برخيزد به نماز البته حق سبحانه و تعالى بعدد سنّيان يا بعدد غير شيعيان اثنى عشرى از جميع

عالمیان فرشتگان می فرستد که در عقب او نماز کنند و از جهت او دعا کنند تا او از نماز فارغ شود.

[یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج]

(و روی عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه صلاه فریضه خیر من عشرین حجّه و حجّه خیر من بیت مملوّ ذهبا یتصدّق منه حتّی یفنی) و بسند قوی کالصحیح و بسیار صحیح و موثق کالصحیح و قوی نیز منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه پر از طلا که همه را تصدق نمایند در راه رضای الهی تا اخر شود و در روایات اخیر حتّی لا- یبقی منه شی ء وارد است یعنی تا چیزی از آن نماند و چون این خبر بحسب ظاهر منافات دارد با خبر مشهور افضل الاعمال احمزها و شک نیست در آن که جفای حج بسیار بیش از نماز است علما تاویلات کرده اند این خبر را به آن که بر تقدیر صحت مراد آنست که افضل هر عملی مشکلترین آن عمل است مثل صوم تابستان بهتر است از صوم زمستان و در نماز بر عکس و حج پیاده بهتر است از سواره و امثال این تاویلات و فی الحقیقه این شبهه عمر بن الخطاب است که حیّ علی خیر العمل را از اذان انداخت که چون نماز بهتر از جهاد و حج باشد، و ملاعین اهل سنت که اهل بدعتند متابعت آن ملعون نمودند و ظاهر ساختند که اعتقاد ایشان اینست که عمرا علم است از خدا و رسول و ندانستند که ایشان چه خبر دارند از

نماز و صعوبت آن چنانکه معلوم نیست که از صحابه آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله یک کس یک نماز با شرایط کرده باشد بغیر از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم چنانکه ان شاء اللّٰه خواهد آمد پس نماز صحیح جهاد اکبر است با نفس و شیطان و به مراتب شتی از جهاد اصغر مشکلتر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۰

شبهه دیگر آن که هر گاه نماز فریضه بهتر از بیست حج باشد و حج مشتمل است بر نماز فریضه تفضیل شی ء بر نفس آن شی ء و غیر آن لازم می آید و جواب گفته اند:

أولا- که مراد از نماز نماز یومیه است و استبعادی نیست در آن که نماز یومیه بهتر از نمازهای دیگر باشد چنانکه از اخبار نیز ظاهر می شود و خواهد آمد.

ثانیا آن که مراد از بیست حج بیست حج قطع نظر از نماز باشد چون حق سبحانه و تعالی از جهت هر فعلی از افعال حج ثوابی مقرر ساخته است ثوابی که از جهت نماز مقرر ساخته است بهتر است از بیست برابر ثوابهائی که از جهت سایر اعمال حج مقرر ساخته است چنانکه در بسیاری از اخبار چنین تاویل کرده اند مثل خبر

«نیّه المؤمن خیر من عمله»

و غیر آن که إن شاء اللّٰه تعالی خواهد آمد و جمعی حمل کرده اند حج را بر سنتی و ظاهرا مراد حج واجب باشد.

چون از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که یک حج بهتر است از دنیا و آن چه در آنست و یک نماز فریضه بهتر است از هزار حج و در این حدیث مراد حج سنت است

و اگر چه ممکن است که حمل کنند بر حج واجب و نسبت به اشخاص مختلف باشد چون ظاهر آنست که شخصی که نمازش بهتر از هزار حج باشد حج او نیز بهتر از دنیا و ما فیها باشد که در راه خدا صرف نمایند تا زیادتی داشته باشند بر اشخاصی که نماز ایشان بهتر از بیست حج است و حجی بهتر از خانه پر از زر که در راه خدا بدهند و این دادن را در هر دو صورت حمل کرده اند بر غیر صدقات واجبه مثل زکات و خمس و ظاهرا در کار نباشد چه استبعادی نیست در آن که بعضی از سنتیها بهتر از بعضی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۱

واجبات باشد چنانکه ثواب سلام کردن بیشتر از ثواب جواب دادنست به نود و هشت مرتبه با آن که جواب واجبست و چنانکه مهلت دادن قرض دار پریشان واجبست و بخشیدن مال را به او سنت است و این سنت بهتر از آن واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که:

[دو رکعت نماز برای خدا]

(و ان کان ذو عسره فنظره إلی میسره و ان تصدّقوا خیر لکم، و قال صلوات اللَّه علیه إیّاکم و الکسل فانّ ربّکم رحیم یشکر القلیل انّ الرّجل لیصلّی الرّکعتین یرید بهما وجه اللَّه تعالی فیدخله اللَّه بهما الجنّه و انّه لیتصدّق بالدّرهم تطوّعا یرید به وجه اللَّه عزّ و جلّ فیدخله اللَّه به الجنّه و انّه لیصوم الیوم تطوعا یرید به وجه اللَّه عزّ و جلّ فیدخله اللَّه به الجنّه) و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که زنهار که دور باشید از

کسل و تنبلی در امور اخروی و دنیوی به درستی که پروردگار شما مهربانست و اندک عملی را جزاهای عظیم می دهد به درستی و راستی که بسیار است یا چنین است که بنده دو رکعت نماز می کند بقصد رضای الهی و حق سبحانه و تعالی به سبب این دو رکعت نماز او را داخل می کند در بهشت و به درستی که بنده یک درم تصدق می کند تصدق سنت و غرضش محض رضای الهی است و حق سبحانه و تعالی او را داخل می کند در بهشت به سبب آن شاهی، و به درستی که یک روز روزه می گیرد و غرضش محض رضای حق سبحانه و تعالی است و حق سبحانه و تعالی او را به بهشت می برد.

و از این حدیث ظاهر می شود که آن چه مطلوب الهی است اخلاص است به آن که اصلا غرضش ثواب و خلاصی از عقاب نباشد و آن که در بسیاری از اخبار بلفظ وجه واقع شده است بنا بر مجاز شایع است میان عرب و عجم که می گویند فلانی به روی فلانی این کار را کرد یعنی محض خاطر او یا شرم از روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۲

او کرد و این معنی حیاست که در اخبار بسیار وارد شده از حضرات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم که فرموده اند که عبادت را چنان کنید که گویا خداوند خود را می بینید پس اگر شما او را نه بینید او شما را می بیند و مستلزم حضور قلب نیز هست چون هر گاه بنده خداوند خود را حاضر داند و از جهه او کاری کند البته با حضور قلب خواهد بود

خصوصا نماز که اکثرش مناجاتست با حق سبحانه و تعالی و هر گاه شخصی با ادنی کسی سخن کند البته متوجه او می شود و هر گاه سخن با جناب اعظم الاعظمین و اجل الاجلین کند و داند که با او مناجات می کند البته می باید که متوجه او باشد و در مناجات با او کاذب نباشد در امثال «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» «و إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» چنانکه مفصلا خواهد آمد در مواضع خود إن شاء اللّٰه تعالی و احادیث در مذمّت کسل در امور آخرت و دنیا بسیار وارد شده است چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که تنبلی کند از وضو و غسل و نماز پس در او خیر و خوبی نیست از جهه امر آخرتش و کسی که کسل ورزد از چیزی که معاش دنیوی او و به آن به اصلاح آید پس در او خیری نیست از جهه امر دنیای او پس کسی که در هر دو کسل ورزد خسر الدنیا و الآخره است و بعد از این در باب تجارت احادیث در مذمت کسل خواهد آمد و قبح آن بدیهی است و در دعاها بسیار وارد است آن که پناه بحق سبحانه و تعالی برده اند از کسل.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا یجتمع الرّغبه و الرّهبه فی قلب احد الّا وجبت له الجنّه فاذا صلّیت فاقبل بقلبک علی اللّٰه عزّ و جلّ فانّه لیس من عبد مؤمن یقبل بقلبه علی اللّٰه عزّ و جل فی صلاته و دعائه الّا اقبل اللّٰه عزّ و جلّ علیه بقلوب المؤمنین الیه و أیّده

لوامع

مع مودّتهم إيّاه بالجنّه) و از آن حضرت صلوات اللّه عليه منقولست كه جمع نمى شود رغبت به رحمت الهى و خوف از بديهاى خود و از غضب الهى در دل احدى مگر آن كه بهشت از جهه او واجب مى شود پس چون نماز كنى دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالى كن تا رغبت و رهبت به آيات وعد و وعيد حاصل شود يا بالخاصيّه حاصل مى شود هر چند نفهمد معنى آيات را و اين معنى مجربست پس به درستى كه نيست بنده مؤمن كه دل خود را در نماز متوجه حق سبحانه و تعالى كند مگر آن كه حق سبحانه و تعالى البته دلهاى مؤمنان را مايل به محبت او مى كند و محبت مؤمنان سبب دعاى ايشان است در دنيا و شفاعت ايشان است در آخرت و يا آن كه فايده دنيويست و با اين محبت حق سبحانه و تعالى بهشت نيز عطا مى فرمايد و صدوق در ثواب الاعمال به سندى كالصحيح از آن حضرت روايت كرده است كه فرمودند كه حق سبحانه و تعالى هر بنده را كه عطا كند به او ورع و پرهيزكارى با ترك محبت دنيا البته بهشت عطا مى كند پس حضرت فرمودند كه من دوست مى دارم كه هر يك از شما كه متوجه نماز شويد دل خود را متوجه خداوند خود سازيد و دل را مشغول امور دنيوى مگردانيد كه هر مؤمنين كه دل خود را در نماز متوجه خداوند سازد حق سبحانه و تعالى نظر شفقت و مرحمت به جانب او مى كند و دوستى خود را در دل او در مى آورد و با دوستى

خود دلهای مؤمنان را مایل به او می کند که او را دوست دارند و مظنون این است که هر دو یک حدیث باشد و تغییرات از نساخ شده باشد و اللّه تعالی یعلم و علی أیّ حال ظاهر می شود که روح عبادت حضور قلب است و شکی نیست که عبادت بی حضور قلب مقبول نیست و سبب قرب نمی شود و مقصود اعظم از عبادات قرب بندگان است بجناب اقدس أو اگر نماز با حضور قلب باشد البته نماز سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۴

آن می شود که شیاطین از بنده دور شوند و از او معاصی و مخالفت الهی واقع نشود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَرُ» یعنی به درستی که نماز باز می دارد و منع می کند بنده را از جمیع قبایح و هر آینه ذکر حق سبحانه و تعالی از هر چیزی اعظم است پس اگر در نماز بذکر الهی و با حضور قلب باشید مطالب دنیوی و اخروی و قرب الهی که اعظم مطالب است حاصل می شود و ظاهر آیه کریمه «فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ» یعنی وای بر نمازگزارندگانی که دل ایشان متوجه جناب اقدس او نباشد در هم چنین ظاهر آیه قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ نیز دلالت دارد یعنی بتحقیق که رستگاری یافتند مؤمنانی که در نماز خود با خشوعند و آن جمعی که از لغو اعراض کنندگانند مطلقا خصوصا در نماز و آیات و اخبار در این معنی زیاده از حد حصر است و لیکن چون این معنی

در نهایت صعوبتست نفس اماره و شیطان نمی گذارند که این معنی حاصل شود و مع هذا دلایل بر عدم لزوم می گویند حق سبحانه و تعالی همه را بینا و شنوا کند تا فریب این دشمنان عظیم نخورند بجاه محمد و آله الطّاهرین.

(و قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله اذا زالت الشّمس فتحت ابواب السّماء و أبواب الجنان و استجيب الدّعاء فطوبى لمن رفع له عند ذلك عمل صالح) و بسند صحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه و آله فرمودند که هر گاه زوال شمس شود که آفتاب از دایره نصف النّهار بگذرد و درهای آسمان گشوده می شود و درهای بهشت مفتوح می شود و دعاها مستجاب می شود پس خوشا حال بنده که در این وقت عمل صالح او را بالا برند.

و ظاهرا مراد از گشودن درهای آسمان و درهای جنان این باشد که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۵

این وقت حق سبحانه و تعالی بندگان را به خود خوانده و از جهه ایشان عباداتی که سبب دخول بهشت است مقرر ساخته است و هم چنین دعاها وارد شده است و دعا مستجاب می شود پس چون راه بندگان به عبادت و دعا داده اند گوییا که در آسمان را از جهه صعود اعمال ایشان و قبول دعوات ایشان گشوده اند.

و محتمل است که چون وقت نماز شود درهای آسمانها را بگشایند و در غیر وقت نمازها به بندند چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که دلالت می کند بر آن که آسمانها درها دارند و ممکن است که مراد از سماوات آسمانهای معنوی باشد چون آسمانهای صوری محل رحمتهای ظاهره اند آسمانهای معنوی محلّ رحمتهای معنوی باشند و

این معنی نزد این شکسته ظاهرتر است کما قال الحکیم الغزنوی

آسمانهاست در ولایت جان کارفرمای آسمان جهان

و اگر در امثال این عبارات غور نکنند ظاهرا بهتر است و اللَّه تعالی یعلم.

[نماز بهترین عمل]

(و سال معاویه بن وهب ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن افضل ما یتقرّب به العباد إلی ربّهم و احبّ ذلك إلی اللَّه عز و جلّ ما هو فقال ما اعلم شیئا بعد المعرفه افضل من هذه الصّلاه الا تری انّ العبد الصّالح عیسی بن مریم علیه السّلام قال و أوصانی بالصّلاه) و به اسانید صحیحه منقولست از ابن وهب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از بهترین چیزی که بندگان به آن تقرب جویند به پروردگار خود و محبوبترین آن نزد حق سبحانه و تعالی کدامست پس حضرت فرمودند که نمی دانم بعد از معرفت عملی را که بهتر ازین نماز باشد آیا نمی بینی که بنده صالح الهی عیسی بن مریم گفت که حق سبحانه و تعالی مرا وصیّت فرموده است و امر کرده به نماز و زکات تا زنده باشم و این تتمه در کافی هست و در اینجا نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۶

مراد است و بمنزله إلی آخرهاست در نقل آیات، و شیخ استشهاد آیه را ذکر نکرده است و این حدیث دلالت می کند بر آن که بهترین اعمال معرفت است و مراد از آن معرفت واجبه است از اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیه و معرفت نبی و ائمه صلوات اللَّه علیهم و اعتقاد بجمیع آن چه پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرموده است و ممکن است که شامل فروع

دین نیز باشد و هیچ شک نیست که معرفت واجبات بلکه مندوبات و مکروهات و محرمات افضل عباداتست و اگر چه معرفت اصول دین أوجب باشد و اشاره به آن شد در فواید مقدّمه و دلالت می کند بر آن که بعد از معرفت نماز بهترین عباداتست و هیچ شک نیست که قربی که بنده را از نماز حاصل می شود از هیچ عبادتی حاصل نمی گردد و آیات و اخبار متواتره بر این معنی وارد است و دلالت دارد بر آن که می باید که همه عبادات را از روی تقرب به جا آورند خصوصا نماز را و لهذا علما در نیات قربه إلی اللّه را اختیار کرده اند و معانی قربت قبل ازین مذکور شد و هیچ شک نیست که هر چند اخلاص بیشتر باشد قرب بیشتر حاصل می شود و اعلی مراتب اخلاص فنای فی اللّه است که بنده را مرادی نباشد بغیر از رضای الهی و محبت او و مراد خودش منظور نباشد حتی لذّت قرب و این معنی ممتنع عادیست بدون رتبه محبّه که عشق باشد و گذشت که بچه عنوان تحصیل آن می باید کرد و اما استشهاد به آیه ازین حیثیت است که حضرت عیسی از پیغمبران اولو العزم است می فرماید که حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده است به نماز و زکات تا زنده باشم پس اگر چیزی در قرب بیشتر از اینها مؤثر می بود هر آینه حق سبحانه و تعالی به آن امر می فرمود و آن که اول نماز را امر فرموده دلالت دارد بر آن که اهتمام ایشان بان بیشتر است و اما لفظ هذه الصلاه ظاهر اشاره به نمازهای یومیّه

باشد و ممکن است که اشاره بجمیع نمازها باشد که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۷

سیّد المرسلین فرموده است یا اعم از آن چه آن حضرت و سایر انبیاء صلوات اللَّه علیهم فرموده باشند و لفظ هذه از جهه تعظیم باشد و لفظ هذه در تهذیب نیست.

[سجود زیاد]

(و اتی رجل رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فقال ادع اللَّه ان یدخلنی الجنّه فقال له اعنّی بکثره السّجود) و شخصی به خدمت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و گفت یا رسول اللَّه از خدا طلب کن که مرا داخل بهشت کند حضرت فرمودند که اعانت کن مرا به بسیاری سجود یعنی نماز یا مطلق سجود یا طول سجود و اول اظهر است که مراد نماز باشد و این حدیث را شیخ نیز به همین عنوان ذکر کرده است.

بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه و کلینی بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که روزی حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله مرمت بعضی از حجرها می فرمودند شخصی رسید و گفت یا رسول اللَّه این خدمت را من می خواهم به جا آورم حضرت به او گذاشتند تا چون فارغ شد حضرت فرمودند که مطلبی داری که من بر آورم به تلافی این خدمت آن مرد گفت بهشت حضرت سر به زیر انداختند و ظاهرا متوجه وحی شدند پس حضرت سر بالا کردند و فرمودند که بلی ضامن شدم بهشت را از جهت تو و آن مرد روانه شد که برود حضرت فرمودند که ای بنده خدا ما را مدد کن بطول سجود یعنی

نماز یا سجود را طولانی کن تا شفاعت ما ترا آسان باشد چون گذشت که شفاعت ما به تارک الصلاه نمی رسد و هر چند نماز بهتر و طولانی تر است قابلیت شفاعت بیشتر بهم می رسد و ظاهرا هر دو حدیث یک واقعه باشد و اختلاف به اجمال و تفصیل است.

[ثواب نماز نافله]

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۸

للمصلّی ثلث خصال اذا هو قام فی صلاته حفّت به الملائکه من قدمیه إلی اعنان السّماء و یتناثر البرّ علیه من اعنان السّماء إلی مفرق رأسه و ملک موکّل به ینادی لو یعلم المصلّی من یناجی ما انفتل) و بسند کالصحیح منقولست از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که چون نماز گذارنده به نماز می ایستد فرشتگان او را احاطه می کنند از محل پاهای او تا اطراف آسمان و رحمت الهی بر او فایض می شود از اطراف آسمان تا فرق سر او و فرشته موکل می شود بر او و ندا می کند که اگر نماز گذارنده بداند که با که مناجات می کند هرگز از نماز فارغ نشود به آن که نماز را طول دهد یا همیشه مشغول نماز باشد.

و به همین مضمون صدوق روایت کرده است این خبر را بسند حسن کالصحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و قریب باین روایت کرده است کلینی بسند کالصحیح از ابن خلیفه و بسند کالصحیح و عندی فی الصحیح از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که چون بنده مؤمن

مشغول نماز می شود حق سبحانه و تعالی نظر رحمت بر وی می کند یا متوجه او می شود به رحمت تا از نماز فارغ شود و رحمت بر سر او سایه می اندازد از فرق سر او تا به آسمان و ملائکه از دور او را احاطه می کنند تا به اطراف آسمان و ملکی را بر سر او موکل می کنند که با او خطاب می کند که ای نماز گذارنده اگر بدانی که که نظر بسوی تو دارد و با که مناجات می کنی دل خود را به جانب غیر او نیندازی و همگی متوجه او باشی و از جای نمازت به جای دیگر نروی و این اخبار نیز دالّ است بر آن که می باید در نماز با حضور قلب باشد.

(و قال ابو الحسن الرّضا صلوات اللّه علیه الصّلاه قربان کلّ تقیّ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۹

و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه و به اسانید قویه از حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم منقول است که نماز سبب قرب هر متقی و پرهیزکار است و اکثر علما حمل کرده اند نماز را بر نافله.

چون در حدیث کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم وارد است که فرمودند که نمازهای نوافل اسباب قرب مؤمنان است و چنانکه در حدیث قدسی گذشت که و انه لیتقرب إلی بالنوافل و چنانکه از طرق عامه و خاصّه از حضرات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم وارد است که نماز خیریست که حق سبحانه و تعالی از جهت بندگان خود مقرر ساخته است هر که خواهد کم کند و هر که خواهد بسیار کند یعنی اگر کم کنند نقصان به

خـود رسانیـده انـد و حق آنست که عبـارت اعم است از واجب و سـنت و اشـعاری دارد بر آن که شـرط قبول آن تقوی اسـت چنـانکه حق سـبحانه و تعـالی فرموده است که «إِنَّمـا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» یعنی حق سـبحانه و تعالی قبول نمی کنـد عبادت را مگر از پرهیزکاران بلکه ظاهر خبر این معنی است چنانکه در حـدیث معاذ خواهـد آمـد و علی أیّ حال شکّ نیست در آن که هر چنـد بیشتر کننـد قرب بیشتر حاصل می شود هر گاه با حضور قلب و اخلاص باشـد چه ظاهر است و مشاهد است از جمعی که همیشه نماز می کنند و در مرتبه پنجاه سال بیش از ایننـد و اصلا ایشان را قرب حاصل نمی شود بواسطه فقدان این دو شرط که اخلاص و حضور قلب است.

[نماز اخر وصیتهای پیغمبرانست]

(و قال الصّادق صـلوات اللّه علیه احبّ الاعمال إلی اللّه عزّ و جلّ الصّـلاه و هی اخر وصایا الانبیاء صـلوات اللّه علیهم فما احسن من الرّجـل أن یغتسـل او یتوضّـأ فیسـبغ الوضوء ثمّ یتنحّی حیث لا یراه انیس فیشـرف اللّه عزّ و جلّ علیه و هو راکع او ساجـد انّ العبد اذا سجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۰

فاطال السّجود نادی ابلیس یا ویلاه اطاعوه و عصیت و سجدوا و ابیت) و بسند صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که محبوب ترین اعمال بـدنی یا بعـد از معرفت نماز است و این نماز اخر وصـیتهای پیغمبرانست یعنی وقتی که همه از دنیا می رفتنـد وصـیت به نماز می کردنـد و می رفتنـد پس چه نیکوست که شخصـی غسل کند اگر جنب باشد مثلا یا وضو بسازد اگر محدث باشد یا تجدیدا اگر وضو داشته باشد

و کامل سازد وضو را به آن که هر عضوی را دو مرتبه آب بریزد و آب به همه اعضای وضو برساند و یا آن که با اخلاص واقع سازد و اول اظهر است چنانکه گذشت پس به گوشه رود که هیچ کس از انیسان او را نه بیند که مبادا خاطرش متوجه ایشان شود و از حضور قلب بیفتد یا آن که ریایی در خاطرش خطور کند و حق سبحانه و تعالی او را بیند گاهی در رکوع و گاهی در سجود و الطاف خود را شامل حال او کند به درستی که چون بنده به سجده می رود یا به نماز مشغول می شود و آن را طول می دهد شیطان فریاد می کند که وا ویلاه این دشمنان من اطاعت الهی کردند و من عصیان او کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم. و در کافی بلفظ مفرد وارد شده است در اطاع و سجد و آن اظهر است.

و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت سیّد المرسلین فرمودند که هر که اسباغ وضو کند به نحوی که مذکور شد الحال و نماز خود را نیکو کند به همه نیکیها از اخلاص و حضور قلب و طول آن و زکات مال خود را بدهد و غضب خود را نگاهدارد که در آن حالت ستمی بر احدی نکند و زبان خود را در زندان کند که سخن بی فایده نگوید و از گناهان خود استغفار کند و آن چه شرط خیر خواهی است نسبت به اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به جا آورد که با دوستان ایشان دوست باشد و با

دشمنان ایشان دشمن و سخن ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۱

بشنود در هر بابی پس بتحقیق که کامل گردانیده است حقایق ایمان را و درهای بهشت از جهت او گشوده است از هر دری که خواهد داخل بهشت شود یا آن که اینها اسباب دخول جنات نعیم است که تحصیل آن کرده است و آن چه در این خبر وارد شده است که گوشه رود ممکن است که مراد از آن نوافل باشد چون سنتست که نوافل را در خانه خود واقع سازد و تعمیم اظهر است زیرا که حضرت نفرمودند که جائی رود که کسی نباشد بلکه فرمودند که به گوشه رود که انیسی او را مشغول نسازد پس منافات ندارد که این معنی در جماعت متحقق شود به آن که از آشنایانی که سبب شغل قلب او باشند دوری کند چون ظاهر است که هر گاه نزدیک ایشانست خاطر او متوجّه ایشان خواهد بود و از حضور قلب می افتد.

[نماز ستون دین است]

(و قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله مثل الصّلاه مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبت الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انكسر العمود لم ينفع وتد و لا طنب و لا غشاء) و بسند كالصحيح منقولست که آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند که مثل و شبیه نماز مثل ستون خیمه است هر گاه ستون برپاست برپاست طنابها و در کافی و تهذیب نفعت است و آن اظهر است و ظاهرا از نساخ شده باشد یعنی نافع است طنابها و میخها و پرده خیمه و اگر ستون خیمه شکست نفع نمی دهد نه میخ و نه ریسمان و نه

خیمه یعنی قبول سایر عبادات موقوفست بر قبول نماز و خیمه ایمانست که بنای آن بر عباداتست و اشعاری دارد به آن که اگر نماز کند و صحیح نباشد نیز فایده ندارد اعمال دیگر بلکه اگر مقبول نباشد اعمال دیگر مقبول نمی شود چنانکه گذشت.

و چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله منقول است که فرمودند که ستون دین نماز است و اول چیزی که فردای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۲

قیامت از اعمال بنی آدم در آن نظر می کنند نماز است پس اگر نماز او صحیح است نظر می کنند در باقی اعمال و اگر صحیح نباشد در بقیه اعمال او نظر نمی کنند.

[نماز مثل نهر آب است]

(و قال صلوات اللَّه علیه انّما مثل الصّلاه فیکم کمثل السّریّ و هو النّهر علی باب احدکم یخرج الیه فی الیوم و اللّیله یغتسل منه خمس مرّات فلم یبق الدّرن مع الغسل خمس مرّات و لم یبق الذّنوب علی الصّلاه خمس مرّات) و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله منقول است که فرمودند که به درستی و تحقیق که مثل نماز در میان شما مانند نهریست که در در خانه شما باشد و هر روزی پنجم رتبه در آن نهر غسل کنند و بدن خود را بشویند پس چنانکه با غسل پنجم رتبه چرک در بدن نمی ماند یا پنجم رتبه نماز گناهان نمی ماند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ» یعنی اعمال حسنه گناهان را محو می کند و حق سبحانه و تعالی فرموده است که نماز کنید در دو طرف روز و عبادات شب را به جا آورید به درستی که

حسنات سیّئات را محو می کند و ظاهر آیه آنست که هر حسنه سیّئه را محو می کند و اگر قرینه ما قبل را رعایت نمایند دو احتمال بهم می رسد یکی آن که هر نمازی سیّئات را محو می کند و بر این مضمون احادیث بسیار از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است و شیخ طبرسی بسیاری از آن اخبار را در ضمن این آیه و آیات دیگر نقل کرده است و احتمال دیگر آن که متعلق به جمله اخیره باشد که آن عبادات شب است و بر این مضمون نیز اخبار وارد شده است که خواهد آمد و علی ای حال منافات با عموم ندارد زیرا که ممکن است که عبادات شب و مطلق عبادات که افراد حسناتند بر سبیل مثال واقع شده باشد و مضمون حدیث متن را شیخ طوسی بسند موثق کالصحیح نقل

کرده است از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به عبارتی اوضح و افصح از عبارت متن.

[یک نماز مقبول]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من قبل اللّٰه منه صلاه واحده لم یعذّبه و من قبل اللّٰه له حسنه لم یعذّبه) و بسند حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که حق سبحانه و تعالی یک نماز او را قبول کند او را عذاب نمی کند و کسی که یک حسنه او را قبول کند او را عذاب نمی کند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که اگر شخصی یک نماز تمام به جا آورد حق سبحانه و تعالی همه نمازهای او را قبول

می کند هر چند باقی ناتمام باشد و اگر یک نماز تمام نکرده باشد و همه را فاسد کرده باشد حق سبحانه و تعالی هیچ عبادت او را قبول نمی کند و حساب نمی کند و در حساب در نمی آورد نه فرایض او را و نه نوافل او را زیرا که نافله را بعد از فریضه قبول می کنند بلکه نوافل از جهت اتمام فرایض مقرر شده است و هر گاه فرایض را ادا نکرده باشد نافله چگونه مقبول شود.

و از جمله شرایط قبول حضور قلب است چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که از نماز بنده گاه هست که نصف آن را بالا می برند یا ثلث آن را یا ربع آن را یا خمس آن را و بالا نمی برند مگر آن قدری را که دل بنده با حق سبحانه و تعالی باشد و ما مأمور نشده ایم به نوافل مگر از جهت اتمام فرایض و منقول است در حدیث صحیح از محمد بن مسلم که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که عمار ساباطی روایتی از شما می کند حضرت فرمودند که کدام است عرض نمودم که می گوید سنت فریضه است حضرت فرمودند که چه می گوید و چه می گویی من چنین نگفته ام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۴

بلکه گفتم که هر گاه بنده نماز کند و دلش متوجه نماز باشد و چیزی در خاطر خود نگذارند و سهو نکند بقدر آن چه بنده متوجّه است بحق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی با اوست و فیض او بر بنده فایض است پس بسا باشد

که نصف را بالا برند یا ربع یا ثلث یا خمس آن را و ما مأمور نشده ایم به نوافل مگر از جهت اتمام فرایض.

و در حدیث صحیح از فضیل منقولست که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که ترا نیست از نماز مگر آن چه دلت متوجه حق سبحانه و تعالی باشد پس اگر در تمام نماز دل مشغول غیر حق سبحانه و تعالی باشد یا غافل شود و در وقت نگذارد آن نماز را می پیچند و بر روی صاحبش می زنند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که دو رکعت نماز کند که بداند که چه می گوید یعنی از اول نماز تا به آخر دلش با حق سبحانه و تعالی باشد چون فارغ شود هر گناهی که داشته باشد همه محو می شود.

و در حدیث موثق از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که دو رکعت نماز سبک با حضور قلب بهتر است از عبادت یک شب تا صباح که بی حضور قلب باشد.

و احادیث بسیار از ابی بصیر و ابی حمزه و غیر ایشان منقولست از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که از نماز آن مقدار مقبول است که دل با حق سبحانه و تعالی باشد و حق سبحانه و تعالی تمام می کند فرایض را به نوافل.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون بنده به نماز برمی خیزد حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و مرحمت بسوی او می کند و نظر بسوی او دارد تا سه مرتبه

ملتفت نشود یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۵

به آن که چشم را بغیر موضع سجود اندازد و یا دل را متوجه غیر کند پس چون به سه مرتبه التفات می کند حق سبحانه و تعالی نظر از او بر می دارد و در مبحث سهو خواهد آمد احادیث ازین باب.

و در فقه رضوی نیز به همین عنوان مذکور است مجملا این مضمون متواتر است و شکی در این نیست.

دیگر از شرایط قبول آنست که نماز را سبک به جا نیاورند چنانکه در حدیث صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که و اللّٰه بسیار است که بنده پنجاه سال نماز می کند و حق سبحانه و تعالی یک نماز او را قبول نمی کند پس چه چیز ازین بدتر است و اللّٰه که اگر این قسم نمازی از جهت هم سایگان خود بکنید قبول نخواهد کرد به اعتبار سبک کردن آن نماز به درستی که حق سبحانه و تعالی خوبست و قبول نمی کند مگر خوب را و چون قبول کند چیزی را که به آن استخفاف کنند و سبک به جا آورند.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد است که چون بنده به نماز برمی خیزد و نماز را سبک می کند حق سبحانه و تعالی می فرماید به فرشتگان که نظر نمی کنید باین بنده من گویا اعتقادش اینست که غیر من کار او را می تواند ساخت نمی داند که بر آوردن حاجات او بدست من است.

و بطرق قویه از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که همیشه شیطان خایفست از مؤمن تا محافظت می نماید نمازها را که به آداب و شرایط در اوقات فضیلت

آن به جا می آورد و چون ضایع می کند نمازها را جرات می یابد و بر او مسلّط می شود و او را به گناهان عظیمه می اندازد.

و در حدیث صحیح وارد شده است از فضیل که گفت از حضرت امام محمد باقر سؤال کردم از تفسیر آیه الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۶

حق سبحانه و تعالی مدح کرده است جمعی را به آن که ایشان محافظت می نمایند بر نماز خود چه نماز است حضرت فرمودند که مراد از آن نمازهای واجبست که با شرایط و ارکان در اوقات فضیلت به تأنی و خضوع و اخلاص به جا می آورند گفتم که قریب به آن مدح کرده است جمعی را که الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ کدامند حضرت فرمودند که مراد از آن جمعی اند که مداومت می نمایند بر نوافل که نوافل یومیه را ترک نمی کنند یا آن که چون نوافل را می کنند گویا همیشه نماز می کنند یا آن که همیشه تطوعات می کنند چنانکه حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم هر شب هزار رکعت نماز می کردند.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر مؤمنی که محافظت نماید بر نمازها به آن که به آداب و شرایط به جا آورد و در اوقات فضیلت واقع سازد او از جمله غافلان نیست.

و بسند قوی از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله وارد است که فرمودند که هر چیزی را رویی است و روی دین شما نماز است پس باید که روی دین خود را قبیح نکنید به تضییع نماز و هر چیزی را بینی است و بینی نماز شما تکبیر است پس

اگر تخفیف دهید بعضـی از تکبیرات نماز را دین خود را بینی بریده کرده خواهید بود و کریه منظر خواهد بود بمنزله شخصـی که بینی او را بریـده باشـند و بر این قیاس هر فعلی از افعال نماز را که خوب به جا نیاوریـد بمنزله آنست که عضوی از اعضای نماز را مقطوع ساخته اید و به سبب آن دین شما ناقص می شود.

و در حدیث کالصـحیح حسن کالصـحیح و موثق کالصـحیح از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه منقولست که روزی حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله نشسته بودند در مسجد که شخصی داخل شد و مشغول نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۷

شـد و رکوع و سـجود آن را تمام به جا نیاورد پس حضـرت فرمودنـد که منقاری بر زمین زدماننـد منقار بر زمین زدن کلاغ و اللّٰه که اگر این شخص بمیرد و نمازش چنین باشد هر آینه بر غیر دین من مرده خواهد بود.

و بـه اسانیـد قـویه کالصـحیح از حضـرت سـیّد المرسـلین صـلّی اللّٰه علیه و آله منقـولست که فرمودنـد که نمـاز خـود را ضـایع مگردانیـد که هر که نمـاز خود را ضایع گردانـد حق سـبحانه و تعالی او را حشـر می کنـد با قارون و هامان و بر حق سـبحانه و تعـالی لازمست که او را داخـل جهنم کنـد بـا منافقـان پس وای بر کسـی که محـافظت نکنـد بر نماز خود و ادای سـنت آن و حضـرت فرمودنـد که چون روز قیامت حساب خلایق کننـد اول چیزی که از بنـدگان سؤال می کنند از نماز است اگر تماما به جا آورده است ناجی است و الا او را بجهنم می اندازند.

و در حدیث

صحیح از هارون بن خارجه مرویست که من عرض نمودم شخصی از شیعیان را به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و بسیار مدح او کردم حضرت فرمودند که نماز او چگونه است یعنی خوبی هر شخصی به خوبی نماز او ظاهر می شود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله وارد است که بدترین دزدان دزد نماز است که تخفیف دهد نماز خود را و امثال این احادیث بسیار است به همین اکتفا شد.

دیگر را شرایط قبول تقوی است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» و گذشت آیه و بعضی از اخبار.

و در حدیث قوی از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله وارد است که هر که بیتی از اشعار هجو مؤمنان بخواند حق سبحانه و تعالی نماز آن روز او را قبول نمی کند و اگر در شب بخواند نماز آن شب را قبول نمی فرماید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۸

و در احادیث صحیحه و حسنه و موثقه و قویه متواتره وارد شده است از حضرات سیّد المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم که هر که شراب بخورد آن مقدار که مست شود حق سبحانه و تعالی نماز او را در چهل روز قبول نمی فرماید مگر آن که توبه کند.

و روایت کرده است جمال العارفین ابن فهد مسندا تا معاذ بن جبل که گفت ردیف حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بودم که ناگاه حضرت رو به جانب آسمان کردند و فرمودند که سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که حکم می کند در میان خلقش بهر چه می خواهد

پس فرمودند که ای معاذ گفتم لبیک یا رسول اللّٰه که بهترین مؤمنانی از پیغمبران و غیر ایشان دیگر فرمودند که ای معاذ گفتم لبیک یا رسول اللّٰه که پیشوای خوبیها و نبی رحمتی مر عالمیان را پس فرمودند که ترا خبر می دهم به چیزی که پیغمبر امّت خود را به آن خبر می دهد اگر حفظ نمائی تا زنده ترا نفع خواهد کرد اگر به آن عمل نمائی و اگر بشنوی و به آن عمل نکنی حجت بر تو تمام شده خواهد بود و عذری نخواهی داشت نزد حق سبحانه و تعالی پس فرمودند که خداوند عالمیان هفت فرشته آفریده است پیش از آن که آسمانها را بیافرینند پس در هر آسمانی فرشته مقرر ساخته است و او را به عظمت خود بزرگ گردانیده است و بر هر دری از درهای آسمانها فرشته را دربان آن آسمان گردانیده است پس حافظان اعمال عمل بنده را می نویسند و آن عمل را نوریست مثل نور آفتاب تا آن که به آسمان اوّل می رسند و حفظه به خوبی آن عمل و بسیاری آن را ذکر می کند به نزد ملك دربان پس آن ملك دربان آسمان اول می گوید که بایستید و این عمل را بر روی صاحبش زنید من ملك غیبتم پس کسی که غیبت کرده باشد نمی گذارم که عمل او را از اینجا بگذرانند و پروردگار من چنین فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۹

پس روز دیگر حافظان عمل عملی را بالا برند که صالح باشد و او را به نیکی و بزرگی یا بسیاری یاد می کنند و از آسمان اول می گذرانند تا به آسمان دویم می رسند پس ملك

آسـمان دویم می گویـد که بایستیـد و این عمل را بر روی صاحبش زنیـد چون غرض این بنـده از عمل دنیا بوده است که حق سبحانه و تعالی دنیای او را زیاده کند من صاحب دنیایم نمی گذارم که عمل چنین کسـی از من بگذرد پس حضـرت فرمودند که حافظان اعمال عملی را بالا می برند که به آن مشعوف و خوشحال باشـند به سـبب نماز و صدقه که ایشان را خوش آمده باشـد از کثرت و خوبی تا به آسـمان سـیم می رسـند پس ملک می گوید که بایستید و این عمل را بر روی صاحبش زنید و بر پشـت او زنیـد من ملـک صـاحب تکـبرم این مرد اگر چه این اعمـال کرده است و لیکن در مجـالس بر مؤمنـان تکـبر می کند پروردگارم امر کرده است که نگذارم که عمل چنین کس از من درگذرد پس فرمودند که حافظان عمل عمل بنده را بالا برند که منور باشد مانند سـتارگان درخشـنده در آسمان و آن عمل را صدایی باشد به تسبیح و با آن روزه و حج باشد تا به آسمان چهارم رسـند آن ملک گویـد که بایستید و این عمل را بر رو و شـکم صاحبش زنید من ملک عجبم این مرد را اعتقاد اینسـت که کـاری کرده است و از عمـل خود خوشـنود است پروردگـارم امر کرده است که نگـذارم که عمـل او از من درگـذرد پس حضـرت فرمودنـد که حافظان عمل عملی را بالا برند مانند عروسـی که او را به خانه شوهر برند و از آسـمان ها بگذرانند تا به آسمان پنجم رسند و آن عمل مشتمل باشد بر جهاد و صدقه میان دو نماز و

آن عمل روشن باشد مانند آفتاب پس ملك گويد كه بايستيد من ملك حسدم ببريد اين عمل را و بر روى صاحبش زنيد و در گردنش بياويزيد به درستى كه اين مرد حسد مى برد علما و عبّادى را كه از جهت حق سبحانه و تعالى عمل مى كنند و چون جمعى را مى بيند كه در علم يا

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۱۰

عمل بر او زيادتى دارند حسد ايشان مى برد و مى خواهد كه ايشان بهتر از او نباشند ببريد اين عمل را و در گردنش آويزيد و آن عمل صاحبش را لعنت كند پس فرمودند كه حافظان عمل عملى را بالا برند تا به آسمان ششم رسند پس ملك گويد كه بايستيد من صاحب رحمتم اين عمل را بر روى صاحبش زنيد و چشمهاى دل او را كور كنيد چون صاحب اين عمل رحم ندارد و اگر ببيند بنده از بندگان الهى را كه گناهى مى كند يا ضرر دنيوى به او مى رسد شماتت و خوشحالى مى كند پروردگارم امر كرده است كه نگذارم كه عمل اين از من بگذرد پس حضرت صلّى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه حافظان عمل عملى را بالا برند با علم و اجتهاد و ورع و پرهيزكارى و آن عمل را صدايى باشد مانند صداى رعد و روشنى داشته باشد مانند برق و سه هزار فرشته با آن عمل باشند پس ببرند او را تا آسمان هفتم ملك گويد كه ببريد اين عمل را و بر روى صاحبش زنيد من ملك حجابم و مانعم هر عملى را كه خالص از جهت حق سبحانه و تعالى نباشد و غرض اين شخص اين است كه بلند

مرتبه باشد نزد بزرگان و او را در مجالس به خوبی یاد کنند و آوازه صلاح او در شهرها فاش شود پروردگارم امر کرده است که نگذارم که عملی از من بگذرد تا خالص نباشد للّه پس حضرت فرمودند که حافظان عمل عملی را بالا برند که از آن خوشنود باشند و مشتمل باشد بر حسن خلق و خاموشی از ما لا یعنی و بر ذکر بسیار و مشایعت کنند او را فرشتگان آسمانها و آن هفت فرشته با اتباع ایشان تا به حجب رسند و از آنها درگذرند تا به جایی رسند که در آنجا عرض می نمایند اعمال را بر حق سبحانه و تعالی و همگی شهادت دهند نزد حق سبحانه و تعالی که این بنده همیشه مشغول عمل و دعاست پس خطاب رسد که شما حافظان عمل بنده اید و من مطلعم بر آن چه در ضمیر او است غرض این بنده خالص نبود از جهت من

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۱

لعنت من بر او باد پس ملائکه گویند که بر او باد لعنت تو و لعنت ما راوی گوید که معاذ گریان شده گفت به حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله عرض نمودم که من چه کنم و چگونه از عهده این شرایط بیرون آیم حضرت فرمودند که اقتدا کن به پیغمبر خود در یقین ای معاذ معاذ گفت گفتم تو رسول خدائی و من معاذم چگونه توانم مثل تو بودن حضرت فرمودند که اگر در عملت تقصیری باشد پس قطع کن زبان خود را از غیبت برادران مؤمن و از حاملان قرآن و باید که گناهان خود را بر دوش خود گذاری و

بر دوش برادرانت نگذاری یعنی عیب تست که در برادران می بینی چون مؤمن آینه مؤمن است و خود را به خوبی یاد مکن به مذمت کردن برادرانت و خود را بلند مکن به پست کردن ایشان و ریا مکن به عملت و دنیا را داخل آخرت مکن به آن که کارهای آخرت را از جهت دنیا کنی و در مجالس فحش مگو که مردمان از زبانت ترسند و ملاحظه از تو کنند و هر گاه دو کس با تو باشند با یکی از ایشان سرگوشی مکن که سبب آزردن آن دیگر شود و بر مردمان بزرگی مکن که خیرات دنیا از تو قطع می شود و در مقام آزار مؤمنان مباش که سگان جهنم ترا درهم خواهند درید چنانکه حق سبحانه و تعالی ایشان را یاد کرده است در قرآن معاذ گفت پس من گفتم که طاقت این اعمال دارد حضرت فرمودند که هر کس را حق سبحانه و تعالی بر او آسان کند آسان می شود راوی گوید که همیشه معاذ این حدیث را می خواند مانند کسانی که تلاوت قرآن کنند و چنان که این حدیث دلالت می کند بر آن که می باید که اعمال بد نکنند تا اعمال خوب ایشان مقبول باشد دلالت بر اخلاص نیز می کند که عمل را با ریا واقع نسازند و این از همه واجب تر است بلکه شرط صحّت عباداتست و عدم ریایی که شرط قبول است آنست که آدمی در هیچ عملی ریا نکند تا این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۲

عملش مقبول باشد هر چند این عمل را خالصا للّٰه کرده باشد و عدم ریای این عمل شرط صحت این عمل است

چنانکه اخبار متواتره در آن وارد شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست که شنیدم از برادرم حضرت امام موسی کاظم از آبای بزرگوار خود صلوات اللّٰه علیهم که حضرت سیّد الانبیاء صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که جمعی را امر کنند که به آتش جهنم برند پس حق سبحانه و تعالی خطاب کند به مالك جهنم که ای مالک آتش را بگو که پاهای ایشان را نسوزاند که باین پاها به مساجد می رفتند و فرجهای روی ایشان نسوزاند که عبارت از چشم و دهان و گوش است چون اسباغ وضو می کردند خصوصا در هواهای سرد و در بعضی از نسخ به جای فرج وجوه است یعنی روهای ایشان را نسوزاند و دستهای ایشان را نسوزاند چون این دستها را به دعا برداشته اند و زبانهای ایشان را نسوزاند چون به زبانها تلاوت قرآن می کردند پس خازن جهنم به ایشان گوید که ای اشقیا حال شما چه بود که بجهنم کرده اند شما را با آن که اعمال خیر بسیار کرده اید ایشان گویند که ما اعمال را از جهت غیر حق سبحانه و تعالی می کردیم پس خازن به ایشان گوید که بگیرید ثواب اعمال خود را از کسانی که اعمال را از جهت ایشان کرده اید.

و در حدیث صحیح منقول است که از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله پرسیدند که فردای قیامت نجات در چه چیز است حضرت فرمودند که نیست نجات مگر در آن که با خدا مکر نکنید که اگر مکر کنید حق سبحانه و تعالی نیز با شما مکر می کند به آن که شما را به

خود می گذارد که گمان کنید که خوبید و ناجی و بعد از آن شما را بجهنم می برد.

و در روایتی وارد است که ایشان را نزدیک بهشت برند و ایشان گمان داشته باشند که به بهشت می روند پس ایشان را بجهنم برند و یا خدعه الهی این است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۳

چون ایشان مکر کنند درهای روزی بر ایشان بگشاید که ایشان گمان کنند که از خوبی ایشانست و در واقع سبب زیادتی عصیان ایشان شود و حضرت صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که با خداوند تعالی خدعه می کند حق سبحانه و تعالی با او خدعه می کند و ایمان را از او خلع می کند و فی الحقیقه اگر داند فریب می دهد خود را پس گفتند یا رسول اللَّه خدعه با حق سبحانه و تعالی کدامست حضرت فرمودند که آنست که آدمی اعمالی که حق سبحانه و تعالی امر به آن کرده است از جهت غیر حق سبحانه و تعالی به جا آورد پس زنهار که از خدا بترسید و ریا مکنید که ریا شرکست و روز قیامت ریا کننده را به چهار نام می خوانند و می گویند که ای کافر ای مکار ای فاسق ای زیان کار عملت باطل شد و اجرت ضایع گشت و در این روز ترا از رحمت الهی بهره نخواهد بود بر و مزد خود را از کسی بگیر که این عمل را از جهت او کرده.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه وارد شده است که نیست عملی مگر به نیّت و هم چنین احادیث حسنه و قویه وارد شده است که هیچ

عملی عمل نیست مگر به نیت و هر کسی راست آن چه نیّت کرده است و احادیث گذشت و خواهد آمد مجملا آن چه در آیات و اخبار وارد است همین نیت قرب است که واجبست و اما نیت وجوب و ندب و ادا و قصر و اتمام را دلیلی نیست که دلالت بر وجوب آن کند و اگر بکند بد نیست از جهت خروج از خلاف.

و در حدیث صحیح از یونس بن عبد الرحمن منقولست از یونس بن عمار که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم که شخصی از آن حضرت سؤال کرد که هر گاه شخصی در خلوت نماز کند و عجبی به خاطرش رسد چونست حضرت فرمودند که هر گاه در اول نماز قصد او رضای الهی بوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۴

است اینها ضرر ندارد باید که نماز را تمام کند علی رغم شیطان و این وسواس شیطانست.

و در حدیث حسن کالصحیح مرویست از عبد اللّٰه بن مغیره که در کتاب حریز دیدم که گفت که من فراموش کردم که در نماز واجبم تا برکوع رفتم و از خاطرم رفت و قصد نماز سنت کردم پس حضرت فرمودند که نیت اول معتبر است که بان قصد متوجه نماز شده بودی پس اگر اول بقصد نماز واجب شروع در نماز کرده باشی و بعد از آن شک کنی که آیا الحال واجب می گذارم یا سنت یا قصد سنت کرده باشی همان نیت اول را اعتبار کن و اگر بقصد نافله شروع کرده باشی و بعد از آن نیت واجب کرده باشی نیت نافله صحیح است و در نافله و

اگر شروع در نماز فریضه کرده باشی و به خاطرت آید که نافله نکرده فریضه را تمام کن و بر این مضمون که مدار بر اول نماز است همان نیت معتبر است حدیث موثق کالصحیح و قوی کالصحیح وارد شده است و اصحاب به آن عمل نموده اند و فی الحقیقه این نیت نیت وجوب و ندب نیست بلکه نیت تعیین است که چه نماز است و نیت تعیین لازم و واجبست اجماعا و نیت وجوبی که در آن خلاف است آنست که چون قصد نماز ظهر کنی آیا شرط است که قصد نماز ظهر واجب کنی یا نیت نماز ظهر کافیست و حق آنست که کافیست و هم چنین خلاف شده است که هر گاه قصد نماز ظهر واجب کردی آیا شرط است که قصد کنی که این ظهر واجب را لوجوبه واقع می سازم یا لوجه وجوبه و این خلاف از این ناشی شده است که متکلّمان گفته اند که می باید که عبادت را واقع سازند از جهت آن که واجبست یا از جهت وجه واجب شدن که آن شکر منعم است یا از آن جهت که عبادات ظاهری لطف است در عبادات باطنی یعنی چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که بندگان به یاد او باشند و کمالات

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۵

معنویه داشته باشند از کرم و اخلاص و شفقت علی خلق اللّٰه این عبادات ظاهره را مقرر ساخته است که تا چون این عبادات را به جا آورند آن حالات حاصل شود و متکلّمان این معانی را بعوض نیت قربت به دلایل عقلی مقرر ساخته اند جمعی از این معنی غافل شده اند و اینها را

با نيت قربت جمع كرده اند و على اى حال شبهه نيست در آن كه هر گاه نيت قربت را بكنند از همه مجزيست و احتياج به اين ها نيست و اگر كسى بكند ضرر ندارد و بر تقدير لزوم اجماع است كه نيت لفظ نيست و خطور به آن نيست بلكه آن معنى است كه باعث فعل است و آن معنى اختيارى نيست مگر به آن كه مقدمات آن را حاصل كنند به رياضات و مجاهدات تا آن كه بنده هر چه كند غرضش اطاعت و فرمانبردارى الهى باشد چنانكه گذشت.

[انتظار نماز]

(و قال صلوات اللّه عليه كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول من حبس نفسه على صلاه فريضه ينتظر وقتها فصلّاها فى اوّل وقتها فاتمّ ركوعها و سجودها و خشوعها ثم مجّد اللّه عزّ و جلّ و عظّمه و حمده حتّى يدخل وقت صلاه اخرى لم يلغ بينهما كتب اللّه له كاجر الحاجّ المعتمر و كان من اهل علّيين) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه منقولست كه حضرت سيّد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله مى فرمودند كه هر كه حبس نمايد نفس خود را بر نماز فريضه به آن كه انتظار وقت آن بكشد تا نماز را در اول وقتش به جا آورد و ركوع و سجود و خشوع نماز را تمام به جا آورد پس تعقيب كند نماز را به آن كه تمجيد الهى كند به صفاتى كه دلالت بر عظمت الهى كند مثل لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلىّ العظيم و تعظيم الهى كند به صفات عظمت و حمد الهى كند بر صفات كماليه يا به

گفتن الحمد للّٰه ربّ العالمين مثلا- تا آن كه وقت نماز ديگر در آيد و در ميان دو نماز حرفى بى فايده نگويد بنويسد حق سبحانه و تعالى از جهت او ثواب كسى كه حج و

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۱۶

عمره را به جا آورده باشد كه از اهل علّيين گردد كه اعلى مراتب بهشت است و چون در حديث سابق مذكور شد كه يك نماز بهتر از بيست حج و هزار حج است و ظاهر اين حديث يك حج و عمره است چند وجه مى توان گفت يكى آن كه نفرمودند صريحا يك حج را ممكن است كه بيست حج باشد يا هزار حج و ديگر آن كه ممكن است كه ثواب يك حج و عمره از جهت انتظار وقت باشد و ساير مستحبات با آن كه در اين حديث ضم شده است آن كه از اهل عليين باشد و ممكن است كه اين معنى زيادتى كند بر بيست حج و احتمالى ديگر هست كه چون در نظر اكثر مردمان خصوصا سنيان ثواب حج و عمره عظيم است و اگر بيست يا هزار را بشنوند حمل بر اغراق خواهستند كرد مجمل فرمودند و منافات ندارد كه يك حج با هزار حج چون يك در ضمن هزار هست و ممكن است كه بحسب استحقاق يك حج باشد و باقى بحسب تفضل باشد و آن نظر به اشخاص مختلف شود يا يك حج حج واجب باشد و زايد حج سنت و اللّٰه تعالى يعلم.

و در حديث كالصحيح از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه مرويست كه هر كه انتظار كشد بعد از نماز تا وقت نماز ديگر داخل شود

از جمله زایران حق سبحانه و تعالی است و بر حق تعالی لازمست که گرامی دارد زایر خود را و بدهد به او هر چه سؤال کند.

و در خبر کالصحیح از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله وارد شده است که فرمودند که انتظار نماز بعد از نماز گنجی است از گنجهای بهشت و از حضرت سید الساجدین صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که اهتمام دارد به وقتهای نماز لذّت دنیا او را کامل نمی شود یعنی چندان لذت از این معنی می یابد که لذتهای دنیا محو می شود نزد او یا آن که می باید که لذات دنیا را ترک کند تا این سعادت او را حاصل شود و عن قریب احادیث در فضیلت اول وقت نیز خواهد آمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۷

(و قد اخرجت هذه الاخبار مسنده مع ما رویت فی معناها فی کتاب فضایل الصّلاه) و بتحقیق که اخباری که در اینجا مرسل ذکر کرده ام و سند آن را ذکر نکرده ام این اخبار را با اسانیدش و سایر اخباری که در این باب وارد است در کتاب فضایل نماز ذکر کرده ام و اصطلاح محدثین چنین است که اخرجت را به جای ذکرت ذکر می کنند یا از کتب بیرون آورده اند و در آنجا مجتمعا ذکر کرده اند و مذکور شد سابقا که در چنین جاها رویت مجهول است یعنی مشایخ بمن نقل کرده اند و جمعی که معلوم می خوانند با روّیت به مجهول مشدّدا می خوانند از اصطلاح ایشان بی خبرند و احادیث در فضل طول دادن رکوع و سجود و قنوت وارد شده است و باب ذکر آنهاست در ابواب آینده اگر چه بعضی در اینجا

ذکر می کنند.

باب علّه وجوب خمس صلوات فی خمسه مواقیت

اشاره

بـابی ست در علت واجب شـدن پنـج نمـاز در پنـج وقت و چون جزم به صـحت این اخبار نیست اکثر علما اینها را نکته بعـد از وقوع می دانند و علتش را بر تقدیر صـحه حق سبحانه و تعالی می دانند و کسانی که خازنان وحی الهی اند و محتمل است که در واقع اینها صـحیح باشد و علّت باشد لیکن جزم به طرفین نمی باید کرد و اگر این اخبار صـحیح باشد نیز جزم به علیّت نمی توان کرد چون اکـثرش را اهـل کتـاب از یهود و نصـاری سؤال کرده انـد و ممکن است که حضـرات نـبی و ائمه صـلوات اللَّه علیهم موافق آن چه در کتب ایشان است جواب فرموده باشـند تا سـبب اسـلام ایشان شود چون اکثر اوقات سـبب اسـلام ایشان همین بوده است و بنا بر این ماول خواهد بود که آن چه نزد شـماست چنین است و اگر چه بعضـی اوقات چنین می فرموده اند که آن چه نزد شماست این است و آن چه موافق واقع است و نزد ماست این است مجملا ایشان حکمای الهی اند در هر جا آن چه موافق حکمت بوده است سـخن می فرموده اند و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی رضی اللَّه عنهما کم ذکر کرده اند اینها را یا از جهت عدم صحت به اعتقاد ایشان یا از جهت عدم فایده معتدٌّ بها بلکه آن چه ضرور است آنست که بدانند که هر چه خدا کرده است وجهی دارد البته.

[علت وجوب پنج نماز]

(روی عن الحسن بن علیّ بن ابی طـالب صـلوات اللَّه علیهمـا انّه قـال جـاء نفر من الیهـود إلی النّبی صـلّی اللَّه علیه و آله فسـاله اعلمهم عن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۹

مسائل فکان

ممّا ساله أخبرنى عن اللَّه عزّ و جلّ لأىّ شى ء فرض اللَّه عزّ و جلّ هذه الخمس الصّلوات فى خمس مواقيت على أمّتك فى ساعات اللّيل و النّهار) مرویست بسند قوى از حضرت امام حسن صلوات اللَّه عليه كه فرمودند كه جمعى از يهودان به خدمت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله آمدند و اعلم ايشان ده مسأله از حضرت پرسيد و از جمله آن مسائل اين بود كه خبر ده مرا كه بچه علّت حق سبحانه و تعالى اين پنج نماز را در اين پنج وقت بر امت تو واجب گردانيد در ساعات شب و روز و فى الحقيقه سؤال است از أصل وجوب و از تخصيص اين ساعات و ساعت جزوى از اجزاى شب و روز است و اصطلاحات در آن مختلف است اما ساعت مستقيمه جزوى از بيست و چهار جزو از شبانه رور است و هر ساعتى شصت دقيقه است و هر دقيقه شصت ثانيه است و هر ثانيه شصت ثالثه است و هكذا و گاهى اطلاق مى كنند بر جزوى از دوازده جزو از روز خواه روز بلند و خواه كوتاه و هم چنين در شب و گاه هست اطلاق مى كنند بر قدرى كه مختلف است به زياد و كم چنانكه وارد شده است در اخبار كه از صبح تا طلوع آفتاب يك ساعت است و دعايى خاص در آن مستحب است چنانكه شيخ در مصباح ذكر كرده است و گاه هست كه اطلاق مى كنند بر جزوى چنانكه متعارفست نزد عرب و عجم كه مى گويند يك ساعت نزد ما بنشين يا يك ساعتست كه فلانى رفت و اگر چه نيم

ساعت یا دو ساعت مستقیم باشد و گاه هست که مجموع شب و روز را قسمت می کنند بر بیست و پنج جزو و نیم غیر مستقیم چنانکه اخبار در آن گذشت و اصطلاحات دیگر نیز هست نزد منجمان.

(فقال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله انّ الشّمس عند الزّوال لها حلقه تدخل فیها فاذا دخلت فیها زالت الشّمس فیسبّح کلّ شی ء دون العرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۰

بحمد ربّی جلّ جلاله و هی السّاعه الّتی یصلّی علیّ فیها ربّی جلّ جلاله ففرض اللّه علیّ و علی أمّتی فیها الصّلاه و قال «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ» و هی السّاعه الّتی یؤتی فیها بجهنّم یوم القیمه فیما من مؤمن یوافق تلک السّاعه ان یکون ساجدا او راکعا او قائما الّا حرّم اللّه جسده علی النّار) پس حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که آفتاب را حلقه هست نزد زوال که در آنجا داخل می شود و این حلقه بنا بر مشهور دایره موهومه ایست که در میان حقیقی مشرق و مغرب اعتدال توهم کرده اند و میان مشرق و مغرب هر روز نیز صحیح است زیرا که به یک نسبت است مشارق و مغارب در قرب و بعد از اعتدال و در اینجا مراد دایره ایست بعد از آن دایره از جانب مغرب زیرا که تا در دایره وسط حقیقی است زوال نشده است و چون از آن دایره بیرون می رود زوال است و ممکن است همان دایره باشد و تا داخل شود زوال شود زیرا که تا داخل شده است بیرون می رود و زمانی فاصله نمی شود و لیکن چون ظهورش بر ما محتاج است به زمانی

دایره بعد را رعایت می باید کرد پس چون داخل می شود در آن دایره زوال می شود پس هر چیزی که هست در میان عرش به تسبیح و تمجید پروردگار من در می آیند و می گویند سبحان اللّه و بحمده و این تسبیح غیر تسبیحی است که همیشه به آن ناطقند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ یعنی هر چیزی که هست از موجودات به زبان حال یا مقال تنزیه پروردگار خود می کنند با تحمید یعنی همه من حیث الامکان او الحدوث می گویند که البته کسی هست که ما را آفریده است و او را مناسبتی بما نیست و جسم نیست و در مکان نیست و در جهت نیست مجملاـ از جمیع نقایص منزّه است و بجمیع کمالات موصوف است پس تسبیح و تنزیه ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۱

مقرون است به تحمید ایشان که بر صفات سلبیه و صفات ثبوتیه همه دلالت می کنند و یا آن که این عبارت یا امثال این عبارت را می گویند به زبانی که ما نمی فهمیم و جمعی گفته اند که وجه اقتران حمد به تسبیح آنست که چون در تسبیح تنزیه الهی می کنند متوهم می شود که ایشان به خودی خود این تسبیح می کنند تدارک این معنی به تحمید می کنند که تسبیح ما از توفیقات و هدایات اوست و منافاتی نیست که هر دو مراد باشد و آن چه واقع است که دون عرش تسبیح می کنند یک احتمالش آنست که عرش و غیر آن مراد باشد و یا آن که مراد از عرش علم باشد و مراد از دون عرش معلومات الهی بوده باشد یا مراد

از دون نزد عرش باشد چون عرش همیشه به تسبیح و تحمید مشغول است ما دون عرش در این اوقات تسبیح گویند و این ساعتی است که پروردگار عظیم الشأن من صلوات و رحمت و فیوض قدسیه بر من نازل می سازد و به سبب انزال بر من بر کافه عالمیان نیز می فرستد چنانکه حدیث لولاک لما خلقت الافلاک بر آن دلالت می کند و از جمله رحمتها بر عالمیان نماز است که بر من و بر امّت من واجب گردانیده است و فرموده است که اقامت کن نماز را در وقت زوال آفتاب تا نصف شب چنانکه گذشت و این ساعتی است که در روز قیامت جهنم را در صحرای محشر می آورند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ جِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و چون در آن روز آفتاب حرکت ندارد و بر سمت الرأس است گوییا که همیشه زوال است و ممکن است که در آن روز نیز زوالی داشته باشد یا چون نصف روز که بیست و پنج هزار سال است می گذرد و جهنّم را می آورند چنانکه خاصه و عامه روایت کرده اند از ابو سعید خدری که چون این آیه نازل شد رنگ حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله متغیر شد و حالتی عجیب از روی آن حضرت مشاهده شد که صحابه ترسیدند که مبادا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۲

حضرت هلاک شود و چون هر وقت که چنین حوادث معنویه واقع می شد علاج آن را حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می کردند شخصی از صحابه خود را به حضرت امیر المؤمنین رسانید و گفت یا علی دریاب حضرت را که هرگز چنین

حالتی آن حضرت را دست نداد پس حضرت امیر المؤمنین خود را رسانیدند و از پشت سر حضرت را در برگرفتند و میان هر دو دوش آن حضرت را بوسیدند پس گفتند یا نبی اللّٰه پدر و مادرم فدای تو باد امروز چه چیز حادث شد پس حضرت فرمودند که جبرئیل آمد و این آیه را آورد بر من خواند که جهنم را در صحرای محشر خواهند آورد ابو سعید گفت که من گفتم چگونه جهنم را می آورند حضرت فرمودند که هفتاد هزار مهار دارد و هفتاد هزار فرشته هر یک مهاری را می کشند پس چنان محشر را بر هم زند که اگر او را بگذارند اهل محشر را بسوزاند پس من متوجه جهنم شوم جهنم گوید که یا محمد مرا با تو چکار است زیرا که حق سبحانه و تعالی گوشت ترا بر من حرام گردانیده است پس در آن حالت همه کس نفسی نفسی گویند و محمد گوید امتی امتی و آوردن جهنم ممکن است که شعبه از شعبه های او باشد یا شعله از شعلها یا زبانه از زبانها باشد و مجموع نیز ممکن است چون زمین را مبدل می سازند به زمین دیگر پس ممکن است که آن مقدار فراخ سازند آن را که گنجایش جهنم داشته باشد با آن که جهنم بسیار تنگ خواهد بود و همه را مانند هیمه در میان آن در خواهند آورد اعاذنا اللّٰه و سایر المؤمنین منها پس هر مؤمنی که در ساعت زوال در سجود یا رکوع یا قیام باشد به آن که تهیّه نماز را پیش از پیشین کرده باشد که اول ظهر مشغول نافله

شود یا آن که تا دو قدم از ساعت هفتم است و دو قدم بعد از آن ساعت هشتم است و این چهار قدم را نیز ساعت زوال می گویند چون نماز ظهر و نوافلش در آن واقع می شود البته حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۳

بر او حرام گرداند.

(و امّا صلاه العصر فهی السّاعه الّتی اکل ادم فیها من الشّجره فاخرجه اللّٰه عزّ و جلّ من الجنّه فامر اللّٰه عزّ و جلّ ذرّیّته بهذه الصّلاه إلی یوم القیمه و اختارها لامّتی فهی من احبّ الصّلوات إلی اللّٰه عزّ و جلّ و أوصانی ان احفظها من بین الصّلوات) و اما نماز عصر پس وقت آن ساعتی است که حضرت آدم از شجره تناول کرد و نهی تنزیهی وارد شده بود بر او که اگر نخورد بهتر است و مشهور آنست که آن درخت گندم بود و بعضی گفته اند که درخت انگور بود و بعضی شجره حسد گفته اند و بعضی شجره علم به قضا و قدر گفته اند و در حدیث صحیح از عبد السّلام هروی منقولست که به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیهم عرض نمودم که یا ابن رسول اللّٰه بیان فرمائید که شجره که حضرت آدم و حوا از آن تناول نمودند چه چیز بود چون خلافست بعضی می گویند که گندم بود و بعضی روایت کرده اند که انگور بود و بعضی روایت کرده اند که درخت حسد بود حضرت فرمودند که همه حق است چون درخت بهشت مثل درختهای دنیا نیست بلکه انواع بارها بر می دارد با میوه اش هر مزه دارد و خاصیتش انواع علوم است به درستی

که چون حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را بزرگ گردانید و جمیع فرشتگان را امر کرد که سجده او کردند و او را در بهشت در آورد در خاطر حضرت آدم در آمد که آیا حق سبحانه و تعالی بهتر از من کسی را آفریده باشد پس حق سبحانه و تعالی چون مطلع بود بر خطور بال او خطاب فرمود که ای آدم سر بالا کن و نظر کن به ساق عرش پس دید که در آنجا نوشته است که لا آله الّا اللَّه محمّد رسول اللَّه علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین

سیّد اشباب اهل الجنّه پس آدم گفت ای پروردگار من اینها کیستند پس حق سبحانه و تعالی فرمود که اینها از ذریت تواند و بهتر از تواند و بهتر از جمیع خلایقند و اگر نه ایشان می بودند ترا نمی آفریدم و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفریدم مبادا زنهار که نظر به ایشان کنی بچشم حسد که اگر نظر کنی هر آینه ترا از بهشت بیرون خواهم کرد پس حضرت آدم بچشم حسد به ایشان نظر کرد و آرزو کرد منزلت ایشان را پس شیطان سبب شد که آدم از شجره منهیّه تناول نمودند و بر حوا مسلّط شد چون بچشم حسد آرزوی منزلت حضرت فاطمه زهرا صلوات اللَّه علیها کرد و او نیز از شجره منهیّه تناول کرد چنانکه آدم کرد پس حق سبحانه و تعالی ایشان را از بهشت بیرون کرد و به زمین فرستاد با آن که این حسد نسبت به امثال ما

بد نیست چون مسـمی است به غبطه که آرزوی منزلت دیگری کند و سلب آن نعمت را از محسود نخواهد، و حسد آنست که نخواهد که محسود آن نعمت را داشته باشد و لیکن نسبت به انبیا غبطه مکروهست و نظر به جلالت ایشان نامناسب است و اگر گناه یا عصیان یا صغیره بر آن اطلاق کنند بر سبیل مجاز است چنانکه وارد است که حسنات ابرار سیّئات مقربانست چنانکه روایت کرده است همین عبد السّلام هروی که چون مأمون جمع کرد علمای یهود و نصاری و مجوس و صابئان را و حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه همه را ملزم ساخت از کتب ایشان علی بن محمد بن جهم برخاست و گفت یا بن رسول اللّٰه آیا قایلی به عصمت پیغمبران حضرت فرمودند که بلی گفت پس چه معنی دارد قول حق سبحانه و تعالی «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی » و سایر آیاتی که در خطاهای انبیا وارد شده است حضرت فرمودند که از حق سبحانه و تعالی بترس ای علی و قبایح را نسبت به انبیا راه مده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۵

و قرآن را برأی خود تفسیر مکن زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نمی داند تاویل متشابهات قرآن را مگر خدا و راسخان در علم که نبی و ائمه اند صلوات اللّٰه علیهم اما حضرت آدم پس حق سبحانه و تعالی او را از جهت خلافت زمین آفریده بود او را نیافریده بود که در بهشت باشد و مخالفتی که از حضرت آدم واقع شد در بهشت واقع شد نه در زمین و مخالفت بهشت سبب استحقاق

دخول نار نیست پس ترک اولی بود که از آن حضرت صادر شد در بهشت پیش از نبوّت و خلافت زمین و حکمت الهی اقتضا کرد که حضرت آدم را لمحه به خود گذاشتند تا بهانه باشد از جهت بیرون آمدن از بهشت و سکنای زمین و حصول انبیا و اوصیا از صلب آن حضرت پس چون حق سبحانه و تعالی او را به زمین فرستاد از ترک اولی نیز حفظ فرمود که از آن حضرت در مدّت عمر هزار سال کم چهل سال یک مکروه از آن حضرت صادر نشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ الخبر و ازین خبر بسیاری از مشکلات حل می شود و در توراه یهود که الحال دارند مذکور است که شجره علم قضا و قدر بود که چون حضرت آدم تناول کرد تاثیر نمود و در ذرّیتش و به سبب تفکر در آن بسیاری از خلایق به ضلالت مبتلا شدند و می شوند و در اخبار صحیحه متکثره نهی وارد شده است از تفکر در آن مجملات چون حضرت آدم را از بهشت بیرون آوردند حق سبحانه و تعالی امر کرد ذرّیت حضرت آدم را که نماز عصر را به جا آورند تا روز قیامت و حق سبحانه و تعالی این نماز را اختیار کرد از جهت امت من و این نماز از محبوبترین نمازهاست نزد حق سبحانه و تعالی و مرا امر کرد به محافظت آن از میان نمازها و ظاهر این حدیث آنست که مراد از نماز وسطی نماز عصر است و حدیث

زراره که در اوّل باب صلاه گذشت ظاهرش آنست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۶

مراد از نماز وسطی نماز جمعه است یا اعم از جمعه و ظهر سایر ایّام و در حدیث حسن کالصحیح وارد است از عبد اللَّه بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه این آیه را چنین خوانده اند که «حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی صلاه العصر» و محتمل است که این حدیث را حمل بر این کنیم که هر دو صلاه وسطی اند اگر چه ظهر هم باشد چون هر دو در میان نمازهای جهریّه واقعند یا در میان روز واقع می شوند خصوصا هر گاه نسخه چنین باشد که و الصّلاه الوسطی و صلاه العصر چنانکه گذشت و در این صورت صادقست که حق سبحانه و تعالی امر به محافظت او کرده است و اما آن که از احبّ صلاه است دلالت ندارد بر آن که او محبوبتر باشد بلکه دلالتش بر غیر این اظهر است به اعتبار لفظ من و اگر نه می بایست که حضرت من را نگویند.

و اما بنا بر حدیث آخر که علی بن ابراهیم در تفسیرش ذکر کرده است و واو ندارد ممکن است که واو از قلم نسّاخ افتاده باشد و بر تقدیر عدم و او از آیه ظاهر شود که صلاه عصر وسطی باشد و از حدیث ظاهر شود که ظهر صلاه وسطی است پس هر دو صلاه وسطی باشند به آیه و حدیث و شکی نیست در آن که حکمتی هست در مخفی بودن آن پس اوّل محافظت است بر نماز جمعه و ظهر و عصر تا بی دغدعه عمل به آیه کرده باشند

و در فقه رضوی مـذکور است که اول نمازی که حق سـبحانه و تعالی واجب گردانیـد ظهر روز جمعه بود و مشـعر است به آن که جمعه وسطی است بمعنی افضل و اللّٰه تعالی یعلم.

(و امّا صلاه المغرب فهی السّاعه الّتی تاب اللّٰه عزّ و جلّ فیها علی ادم علیه السلام و کان ما بین ما اکل من الشّجره و بین ما تاب اللّٰه عزّ و جلّ علیه ثلاثمائه بسـنه من ایّام الدّنیا و فی ایّام الآخره یوم کالف سـنه ما بین العصر إلی العشاء و صلّی ادم علیه السلام ثلث رکعات رکعه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۷

لخطیئته و رکعه لخطیئته حوّا علیهما السّـلام و رکعه لتوبته ففرض اللّٰه عزّ و جلّ هـذه الثّلث رکعات علی أمّتی و هی السّاعه الّتی یستجاب فیها الدّعاء فوعدنی ربّی عزّ و جلّ ان یستجیب لمن دعاه فیها و هی الصّلاه الّتی أمرنی ربّی بها فی قوله تبارک و تعالی فَسُبْحانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ) و اما نماز شام پس وقت آن ساعتی است که حق سبحانه و تعالی توبه حضرت ادم را قبول فرمود و از وقتی که از شـجره خورده بود تا وقتی که توبه او را قبول کردند سـیصد سال بود و آن از عصر تا شام بود و در ایّـام آخرت روزی هزار سـال است از ابتـدای روز تـا چاشت که دویست سال باشـد یا سـیصد سال علی الخلاف ملائکه در سجـده حضـرت آدم بودنـد و چون سـر برداشـتند تـا میـان روز که سـیصد سـال باشـد یا دویست سال مشـغول تعلیم ایشان بود حضرت آدم، و دویست سال دیگر که از ظهر بود تا

عصر مشغول حوا و تمتعات جنت بودند پس چون توبه کرد به توسّل به آل عبا که انوار ایشان را دیده بود و اسمای ایشان را ملاحظه نموده بود در ساق عرش و گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول کن و حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول فرمود در ابتدای شام و حضرت آدم سه رکعت نماز کرد یک رکعت از جهت کفاره گناه خود و یکی از جهت کفّاره گناه حوّا و یک رکعت به شکرانه قبول توبه پس حق سبحانه و تعالی واجب گردانید این سه رکعت را بر امّت من و این ساعتی است که دعا مستجاب می شود پس حق سبحانه و تعالی وعده کرد بمن که مستجاب گرداند دعای هر که را که حق سبحانه و تعالی را بخواند از جهت هر مطلبی که بخواهد در این ساعت و این نمازیست که پروردگار مرا به آن امر فرموده است در آنجا که فرموده است که فَسُبْحانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ یعنی به پاکی یاد کنید خداوند خود را در وقت شام و در وقت صبح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۸

در حالت نماز، یا آن که اصل نماز تنزیه حق سبحانه و تعالی است از هر چه لایق به آن نیست چون نماز دلیل بندگی است مر خداوند تعالی را و واجب الوجود منزّه است از هر نقصی یا آن که مراد از سبحان اللّٰه صلوات است یعنی نماز کنید از جهت خداوند و حق سبحانه و تعالی نماز را رکوع خوانده و سجود خوانده و قرآن خوانده و

قنوت خوانده و در اینجا تسبیح خوانده از جهت اشتمال آن بر هر یك از اینها از بابت تسمیه کل باسم جزو و تتمه آیه اینست که:

وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِیًّا وَ حِینَ تُظْهِرُونَ و حال آن که اوست مستحق محامد در آسمانها و در زمین و نماز کنید در وقت خفتن و در حینی که داخل می شوید در ظهر و بنا بر این عصر ملحق است بظهر و بعضی گفته اند که مراد از عشی نماز عصر است و مراد از تمسون شام و خفتن است و اکثر بر اینند که مراد این است که در این اوقات تسبیح و تحمید الهی به جا آورید و هم چنین در آیه کریمه:

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ- وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ جمعی گفته اند که مراد از تسبیح پیش از طلوع آفتاب نماز صبح است و پیش از غروب نماز ظهر و عصر است و مراد از تسبیح شب نماز شام و خفتن است و مراد به پشت کردن ستاره هایی که اول شام طالعند نماز شب است بعد از نصف شب یا ادبار النجوم میل به غروبست و نماز نافله صبح است و امثال این آیات بسیار است که دلالتش صریح نیست و مدار بر احادیث است و ضرورت دین مبین در وجوب نمازهای پنجگانه و نوافل آن.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که مراد از ادبار نجوم نافله صبح است و مراد از ادبار سجود دو رکعت نافله بعد از شام است و اخبار خواهد آمد در تفاسیر آیات در موقع خود إن شاء

اللّه تعالی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۹

(و امّا صلاه العشاء الآخره فانّ للقبر ظلمه و لیوم القیمه ظلمه أمرنی ربّی عزّ و جلّ و أمّتی بهذه الصّلاه لتنوّر القبر و لیعطینی و أمّتی النّور علی الصّراط و ما من قدم مشت إلی الصّلاه العتمه الّا حرّم اللّه عزّ و جلّ جسدها علی النّار و هی الصّلاه الّتی اختارها اللّه تعالی و تقدّس ذکره للمرسلین قبلی) و اما نماز خفتن پس به درستی که قبر را ظلمتی عظیم است و روز قیامت را ظلمتی عظیم است پروردگار من تعالی شانه امر کرده است مرا و امّت مرا باین نماز تا این نماز قبر را منور گرداند و تا مرا و امّت مرا نوری کرامت کند از جهت صحرای قیامت و گذشتن بر صراط و هر قدمی که به نماز خفتن رود به مساجد از جهت نماز جماعت یا مطلقا البته حق سبحانه و تعالی آن بدن را بر آتش دوزخ حرام گرداند و این نمازیست که حق سبحانه و تعالی اختیار کرده است از جهت پیغمبران مرسلی که پیش از من بوده اند و خواهد آمد که هر که در تاریکی به مساجد رود حق سبحانه و تعالی در روز قیامت او را روشنایی کرامت فرماید و هر که در روزهای گرم روزه دارد و تشنگی کشد در روز قیامت تشنگی نکشد و در اکثر ثوابها مما ثلث مرعی است.

(و امّا صلاه الفجر فانّ الشّمس اذا طلعت تطلع علی قرنی شیطان فامرنی ربّی عزّ و جلّ ان اصلّی قبل طلوع الشّمس صلاه الغداه و قبل ان یسجد لها الکافر لتسجد أمّتی للّه عزّ و جلّ و سرعتها احبّ

إلی اللَّه عزّ و جلّ و هی الصّلاه الّتی تشهدها ملائکه اللّیل و ملائکه النّهار) و اما نماز صبح پس به درستی که چون آفتاب طالع می شود طالع می شود از میان دو قرن شیطانی یعنی بت پرستان طرفین او یا بت پرستان از جن و انس یا آن که شیطان تخت خود را در محل آفتاب می گذارد تا چون آفتاب بیرون آید و آفتاب پرستان آفتاب را سجده کنند به شیاطین گوید که بنی آدم مرا سجده می کنند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۰

آن که چون اطاعت شیطان می کنند در آفتاب پرستیدن می گوید که من ایشان را در بندگی خود در آورده ام چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که آیا با شما عهد نکرده ام که شما عبادت شیطان مکنید که او دشمن هویدای شماست و نگفته ام که مرا عبادت کنید به مخالفت شیطان به درستی که راه من راه راست است و شما را به بهشت می برد پس پروردگار من مرا امر کرد که پیش از طلوع آفتاب او را عبادت کنم پیش از آن که کفار سجده آفتاب کنند تا امّت من سجده کنند خداوند عالمیان را و زود کردن نماز صبح نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر است تا سبب آن شود که دو مرتبه در نامه عمل بنده نوشته شود چون ملائکه شب مأمورند که دیرتر بروند و ملائکه صبح زود بیایند و هر دو نماز صبح را در نامه عمل بنده بنویسند.

چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً یعنی به درستی که نماز صبح مشهود است یعنی حاضر می شوند نزد او فرشتگان شب تا در آخر

نامه عمل شب بنويسند و ملائكه روز تا در اوّل نامه عمل روز بنويسند.

[علت ديگر وجوب پنج نماز]

(علّه اخرى لذلك و هى ما رواه الحسين بن ابى العلاء عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه انّه قال لمّا اهبط ادم عليه السّلام من الجنّه ظهرت به شامه سوداء فى وجهه من قرنه إلى قدمه فطال حزنه و بكاؤه على ما ظهر به فاتاه جبرئيل عليه السّلام فقال له ما يبكيك يا ادم فقال من هذه الشّامه الّتى ظهرت بى قال قم يا ادم فصلّ فهذا وقت الصّلاه الاولى فقام فصلّى فانحطّت الشّامه إلى عنقه فجاءه فى الصّلاه الثّانيه فقال قم فصلّ يا ادم فهذا وقت الصّلاه الثّانيه فقام و صلّى فانحطّت الشّامه إلى سرّته فجاءه فى الصّلاه الثّالثه فقال يا ادم

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۳۱

قم فصلّ فهذا وقت الصّلاه الثّالثه فقام فصلّى فانحطّت الشّامه إلى ركبتيه فجاءه فى الصّلاه الرّابعه فقال يا ادم قم فصلّ فهذا وقت الصّلاه الرّابعه فقام فصلّى فانحطّت الشّامه إلى قدميه فجاءه فى الصّلاه الخامسه فقال يا ادم قم فصلّ فهذا وقت الصلاه الخامسه فقام فصلّى فخرج منها فحمد اللّه و اثنى عليه فقال جبرئيل عليه السّلام يا ادم مثل ولدك فى هذه الصّلاه كمثلك فى هذه الشّامه من صلّى من ولدك فى كلّ يوم و ليله خمس صلوات خرج من ذنوبه كما خرجت من هذه الشّامه) علتى در نماز منقول است از جهت پنج نماز و آن را روايت كرده است حسين بسند حسن كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه چون حضرت آدم را از بهشت بدنيا فرستادند خال سياهى به همرسيد در روى آن حضرت و

از سر تا پا را فرو گرفت پس آن حضرت بسیار حزین و گریان شد از جهت آن سیاهی پس جبرئیل (ع) آمده گفت ای آدم چرا گریه می کنی حضرت فرمود که به سبب این سیاهی که در بدن من ظاهر شده است جبرئیل گفت که ای آدم برخیز و نماز گذار که این وقت نماز اول است آدم برخاست و نماز گذارد آن خال آمد تا گردن پس در وقت نماز دویم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز دویم است پس برخاست و نماز کرد پس آن خال به زیر آمد تا به ناف او پس در وقت نماز سیّم آمد و گفت ای آدم برخیز نماز کن که این وقت نماز سیم است پس آدم برخاست و نماز گذارد پس آن خال آمد تا زانوهای حضرت آدم علیه السّلام پس جبرئیل علیه السّلام در وقت نماز چهارم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز گذار که این وقت نماز چهارم است پس برخاست و نماز گذارد و آن خال آمد تا به قدمها پس در وقت نماز پنجم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز پنجم است پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۲

برخاست و نماز کرد و خال بالکلیه زایل شد پس حضرت آدم حمد و ثنای الهی را به جا آورد و شکر زوال این خال کرد پس جبرئیل گفت ای آدم مثل فرزندان تو در این نماز مانند مثل تست در این خال هر که نماز کند از فرزندان تو در هر شبانه روزی این پنج نماز را

از گناهان بیرون می آید چنانکه تو ازین خال پاك شدی.

بدان که چون مقربان در نهایت صفایند به یك ترك اولی که از ایشان صادر می شود ارواح ایشان مکدّر می شود و آن کدورت باطنی تاثیر می کند در بدن و چون متوجه الهی می شوند کدورت باطنی زایل می شود و بعد از آن کدورت ظاهری و غیر ایشان را چون صفای ایشان نیست و بدن ایشان بر کثافت خود باقی است در بدن ایشان ظاهر نمی شود و حکمت الهی نیز چنین اقتضا می کند تا آن که به مرتبه آنجا نرسد و اگر نه حق سبحانه و تعالی قادر است که به یك نظر لطف همه عالمیان را چنان کند که از ایشان معصیت صادر نشود و در آن صورت مانند ملك خواهند بود و مستحق ثواب نخواهند شد و اما معصومان صفای روح تاثیر در تروح بدن ایشان می کند که بدن ایشان بمنزله روح ایشان لطیف می شود چنانکه سایه ندارند و پیش و پس و خواب و بیداری ایشان یکسانست چنانکه خواهد آمد که این از خصایص حضرات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین است صلوات اللّٰه علیهم لهذا بدن ایشان خاك نمی شود و شیعیانی که به مرتبه ولایت می رسند ایشان را نیز ازین حالات بهرها می باشد و خود از احوال خود کدورت و سیاهی را بعین الیقین می بینند و اینها از تفضل الهی است که چون این معنی وارد شود فی الحال در مقام تدارك آن در آیند و جمعی که از اصحاب الیمین اند ایشان را به سبب صفا بر تنبیهات واقع می شود و به بلاها مبتلا می شوند و یا به الهامات و رؤیای صادقه بر آن مطلع

می شوند و به زودی باز گشت می کنند چنانکه حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۳

تعالی فرموده اند که إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ یعنی چون شیاطین بر ایشان دست می یابند متذکر و بینا می شوند و در مقام توبه و انابت و استعاذت بجناب اقدس الهی در می آیند چنانکه سبحانه و تعالی فرموده است که الهام می فرماید حق سبحانه و تعالی به ایشان راه خوب و بد را، رستگاری یافتند کسانی که در مقام تدارک و تزکیه نفوس در می آیند و در این باب آیات و اخبار بسیار وارد شده است و شمه از آنها در شرح صحیفه کامله مذکور شده است.

[علت دیگر وجوب پنج نماز]

(علّه اخری لوجوب الصّلاه کتب الرّضا علی بن موسی صلوات اللّه علیهما إلی محمّد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله انّ علّه الصّلاه انّها اقرار بالرّبوبیّه للّه عزّ و جلّ و خلع الانداد و قیام بین یدی الجبّار جلّ جلاله بالذّلّ و المسکنه و الخضوع و الاعتراف و الطّلب للاقاله من سالف الذّنوب و وضع الوجه علی الارض کلّ یوم اعظاما للّه جلّ جلاله و ان یکون ذاکرا غیر ناس و لا بطر و یکون خاشعا متذلّلا راغبا طالبا للزیاده فی الدّین و الدّنیا مع ما فیه من الایجاب و المداومه علی ذکر اللّه عزّ و جلّ باللّیل و النّهار لئلّا ینسی العبد سیّده و مدبّره و خالقه فیبطر و یطغی و یکون فی ذکره لربّه جلّ و عزّ و قیامه بین یدیه زاجرا له عن المعاصی و مانعا له من انواع الفساد) علتی دیگر از جهت وجوب نماز آنست که حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه

علیهما در جواب مسائل محمد بن سنان نوشتند که علت نماز آنست که نماز اقرار است به آن که حق سبحانه و تعالی پروردگار عالمیانست و او را شبیهی و نظیری نیست چون مشتمل است بر سوره حمد و تشهد و اذان یا آن که سجده و عبادت نهایت خضوع اند و کسی این خضوع را از جهت غیر خداوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۴

واجب الوجود بالذّات نمی کند و عقلا- قبیح است از جهت غیر او پس اصل نماز کردن اقرار است به آن که معبود او خداوندیست که پروردگار عالمیانست و چون وجوب وجود دلالت بر نفی شریک می کند پس عبادت واجب عبادت خداوند بی شریک و نظیر است یا آن که چون خدا را عبادت می کند و غیر او را عبادت نمی کند پس این عبادت نفی شریکست دیگر آن که ذات بذاته او مستحق عبادتست پس در نماز به عبادت خداوند خود می ایستد با مذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف به گناهان در دعاها و قنوت و طلب مغفرت می کند که حق سبحانه و تعالی از تقصیرات او درگذرد یا آن که اصل نماز بمنزله آنست که غلام گریخته نزد آقای عظیم الشأن ایستد و هر چند نام نبرد تقصیرات خود را چون آقا می داند و او با شکستگی و ذلت به نزد آقا آمده است زبان حال او دلالت بر اینها می کند هر چند ذکر نکند بلکه این عنوان طلب احسن طلب است دیگر هر روز به نزد خداوند رفتن و سجده کردن از روی تعظیم از لوازم بندگی است و نماز مشتمل است بر آن.

دیگر آن که نماز سبب آنست که همیشه به

یاد خداوند خود باشد در حال نماز و بعد از آن به تعقیبات و پیش از آن به انتظار دخول وقت.

دیگر آن که بنده طاغی و یاغی نباشد چون بنده که به خدمت آقا نرود یاغی است.

دیگر چون بنده در دنیا و عقبی محتاج رحمت غیر متناهی الهی است پس چون در نماز داخل می شود از روی خضوع و خشوع تذلل و دستها بر می دارد به درگاه او هر چند چیزی را نطلبد این نحو ایستادن خود را در معرض الطاف و احسان او در آوردنست با آن که بر خود واجب ساختن که همیشه در مقام بندگی باشد و در شب و روز به یاد او باشد اعلی مراتب کمالات بندگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۵

است بلکه لذتی ازین بالاتر نمی شود.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه اللّٰه: انجاب به نون و جیم می خواند بمعنی خضوع با آن که نسخ به یا و جیم است و این قرائت معنی لطیف دارد و خضوع مکرر است.

و در علل: الانزجار است یعنی نماز کردن سبب باز ایستادن از معاصی و قبایح است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که نماز نهی می کند از فحشا و منکر.

و در چند حدیث وارد است که نماز با شرایط منع می کند بالاخره از متابعت ابو بکر و عمر و سایر ائمه ضلال یا آن که نماز کردن سبب این است که بنده فراموش نکند خداوند و مدبر و خلق خود را و این فراموشی سبب طغیان و فساد او می شود یا آن که مداومت بر نماز سبب اینهاست.

دیگر از لوازم ایستادن به خدمت خداوند آنست که بنده معصیت نکند چون بحسب

عرف بسیار قبیح است که غلام پیش خدمت مخالفت آقا کند بلکه عقوبت او را به اضعاف مضاعفه زیاده از دوران می کنند.

چنانکه ظاهر است و همین معنی سبب منع اوست از انواع فساد یا بالخاصیه نماز مانع است اما مکرر می شود و معنی دیگر گرفتن اولی است.

و در فواید نماز احادیث بسیار واقع شده است و حق آنست که اگر کسی نماز با شرایط یک مرتبه به جا آورد خواهد دانست که نماز از اعظم واجباتست و ذات بذاته خودش دلیل و علت وجوب اوست با آن که بر بنده لازم نیست که علت آن را بداند چون علیم و حکیم غنی بالذات هر چه می فرماید یقین است که آن از جهت بندگان اصلح است و این علل بمنزله فضایل نماز است که سبب آن شود که بنده قدر نماز را بداند و آن چه مقدورش باشد در اهتمام به افعال و آداب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۶

و شرایط آن خود را معذور نداند و همین بس است در فضایل آن که سیّد الواصلین و العارفین و المحبین و المرسلین صلّی اللّه علیه و آله می فرماید که قره العین و روشنایی چشم من در نماز است و همین که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله حسب الامر الهی مشغول خلایق می شدند ساعتی می فرمودند که «ارحنا یا بلال» یعنی زود باش و بانگ بگو تا از همه غمی راحت یابیم یا آن که به راحت خود که نماز است مشغول شویم نمی بینی که حق سبحانه هیچ عبادتی را آن مقدار مبالغه نفرموده است که نماز را فرموده است.

و در احادیث صحیحه از حضرت سیّد المرسلین و

ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم وارد شده است که فرمودند که نیست چیزی میانه مسلمان و میان کفر او مگر آن که ترک کند نماز واجب را یا تهاون و سستی کند یا نماز بی اعتبار باشد نزد او و به جا نیاورد و به عبارتی دیگر نیست میان کفر و ایمان مگر ترک نماز و این عبارت یک احتمالش آنست که ترک صلاه کفر است و احتمال دیگر آن که ترک نماز واسطه ایست میان ایمان و کفر که از ایمان بیرون رفته و داخل در کفر نشده است اگر چه نزدیک بکفر شده است و معنی اول اظهر است خصوصا در حدیث اول.

باب مواقیت الصلوات

[وقت نماز ظهر و عصر]

(سال مالک الجهنیّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن وقت الظّهر فقال اذا زالت الشّمس فقد دخل وقت الصّلاتین فاذا فرغت من سبحتک فصلّ الظّهر متی ما بدا لک) این بابیست در بیان وقتهای نمازها از وقت فضیلت یا اختیار و وقت اجزا بسند کالصحیح منقولست از مالک که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از وقت نماز ظهر پس حضرت فرمودند که هر گاه زوال شمس شود از دایره نصف النهار پس داخل می شود وقت هر دو نماز و لیکن ظهر مقدّم است بر عصر پس چون از نافله فارغ شوی نماز ظهر را بکن هر وقت که خواهی غرض آنست که احادیث بسیار وارد شده است که تا دو قدم وقت نافله است و یک قدم و یک قدم و نیم نیز وارد شده است و آن بحسب اختلاف اشخاص است در طول دادن نافله و مراد از دو قدم آنست که اگر سایه

زیادتی که بعد از زوال بهم می رسد تا دو سبع شاخص از آن نگذرد نافله را پیش از فریضه می تواند کرد و بعد از آن که دو سبع بگذرد می باید که مشغول فریضه شود مگر آن که یک رکعت را پیشتر کرده باشد که در این صورت می تواند باقی را پیش از فریضه به جا آوردن و این که وارد شده است که دو قدم وقت نافله است این معنی ندارد که فریضه را پیشتر از آن نتواند کرد بلکه اگر در نیم قدم نافله را به جا آورد بعد از آن فریضه را می تواند کرد و این خبر را شیخ بسند موثق کالصحیح از مالک روایت کرده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۸

(و ساله عبید بن زراره عن وقت الظّهر و العصر فقال اذا زالت الشّمس دخل وقت الظّهر و العصر جمیعا الّا انّ هذه قبل هذه ثمّ أنت فی وقت منهما جمیعا حتّی تغیب الشّمس) و به اسانید قویه کالصحیحه منقولست از عبیده او ثقه و معتمد است و این مضمون متواتر است و عبید گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از وقت نماز ظهر و عصر حضرت فرمودند که چون زوال شمس می شود وقت نماز ظهر و عصر هر دو و لیکن ظهر را پیش از عصر به جا می باید آورد یا وقت ظهر پیش از وقت عصر داخل می شود پس تو در وقت هر دویی تا غایب شود آفتاب و فرو رود.

بدان که خلافست در میان علما بعضی و از آن جمله صدوق است قایلند به اشتراک هر دو وقت از اول زوال تا شام

و هم چنین شام و خفتن تا نصف شب و اکثر قایلند به اختصاص به آن که بعد از زوال مقدار چهار رکعت مخصوص ظهر است و هم چنین از اول شام سه رکعت مخصوص شام و بعد از مقدار چهار رکعت و سه رکعت خلافی نیست که هر دو در وقت شریکند تا از آخر وقت عصر و خفتن مقدار چهار رکعت بماند آن چهار رکعت مخصوص عصر است و خفتن پس اگر کسی نماز نکرده باشد تا آن وقت ظهر و شام قضا می شود و می باید که نماز عصر و خفتن را به جا آورد اگر چه ظاهر عبارات اشتراک آنست که اگر چهار رکعت بماند در آخر وقت عصر ظهر را باید کرد و اگر در آخر وقت خفتن چهار رکعت بماند شام و خفتن هر دو را باید کرد و لیکن چون احادیث صحیحه وارد شده است که آن چهار رکعت مخصوص عصر و عشاست هر که قایل است به اشتراک قایل است به آن که آخر وقت مخصوص عصر و عشاست و هم چنین خلافی نیست در آن که هر وقت که نماز کند تا آخر وقت می باید که اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۹

ظهر و شام را به جا آورد بلکه فایده خلاف در صورت نسیان ظاهر می شود که اگر کسی در اول وقت نسیانا نماز عصر را به جا آورد بنا بر قول به اختصاص نماز باطل است و بنا بر قول به اشتراک صحیح است و این معنی بسیار نادر الوقوع است و مع هذا در حدیث صحیح واقع است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه

می فرمایند که این چهار رکعت را بحساب ظهر کند و چهار رکعت دیگر از جهت عصر به جا آورد و عمل باین بد نیست اگر چه اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آن که در اثنای نماز نقل می کند و مراد از حدیث آنست که اکثر نماز را کرده باشد و به خاطرش رسد نقل می کند و احوط آنست که مرتبه دیگر ظهر و عصر را بترتیب به جا آورد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا زالت الشّمس دخل الوقتان الظّهر و العصر فاذا غابت الشّمس دخل الوقتان المغرب و العشاء الآخره) و بسند صحیح منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که چون زوال آفتاب می شود وقت نماز ظهر و عصر داخل می شود و چون آفتاب غروب می کند وقت نماز شام و خفتن داخل می شود و این حدیث نیز مثل دو حدیث سابق و احادیث بسیار دلالت بر اشتراک می کند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که هر گاه زوال شمس شود پس داخل می شود وقت ظهر تا قدر چهار رکعت نماز پس چون مقدار چهار رکعت نماز بگذرد وقت ظهر و عصر داخل می شود تا آن که مقدار چهار رکعت نماز به شام بماند وقت ظهر بیرون می رود و وقت عصر می ماند و می باید که اول عصر را بکند و بعد از آن ظهر را قضا کند و چون آفتاب فرو رود وقت شام داخل می شود تا آن مقدار که سه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۰

رکعت نماز

توان کرد پس چون این مقـدار می گـذرد وقت نمـاز شام و خفتن هر دو داخل می شود تا آن که بنصف شب آن مقـدار وقت بمانـد که چهار رکعت نماز توان کرد پس داخل می شود وقت نماز خفتن و بیرون می رود وقت نماز شام و اکثر علما عمل به این حـدیث کرده انـد و احادیث متواتره سابقه را تاویل کرده اند به آن که بعد از مقدار چهار رکعت و سه رکعت وقت هر دو داخل می شود و این تاویل بعید است و تاویل می توان کرد که مراد از دخول وقت هر دو دخول بتدریج است.

و در اخبـار متـواتره وارد شـده است که وقت هر دو داخـل می شود و لیکن اول ظهر و دیگر عصـر و اول شـام و دیگر خفتن و هیـچ شـک نیست که در اوّل زوال وقت نمـاز ظهر نیز داخـل نمی شود چون محـالست که در زمـان اول نماز ظهر را توان کرد مگر بعنوان شـروع در نماز و هر چه می کنـد وقت جزو دیگر بتدریج داخل می شود پس در عصـر نیز چنین باشد که دخولش بعد از زمان فعل ظهر باشد چون در اول وقت وقت غیر رکعت اول بلکه وقت غیر از تکبیر احرام داخل نمی شود پس عصـر نیز بمنزله سایر رکعات ظهر باشـد به قرینه آن که فرمودنـد که هر دو داخل می شود و لیکن اوّل وقت اول و بعد از آن وقت دویم و در این تاویل ارتکاب خلاف ظاهر بسـیار نیست و عبارت «الّا ان هـذه قبل هذه» دو احتمال دارد یکی آن که گذشت و دویم آن که اول اول را بکند نه آن که اول وقت اول داخل

می شود و حدیث اختصاص قرینه معنی اول خواهد بود و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی الفضیل بن یسار و زراره بن اعین و بکیر بن اعین و محمّد بن مسلم و برید بن معاویه العجلیّ عن ابی جعفر و ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیهما انّهما قالا وقت الظّهر بعد الزّوال قدمان و وقت العصر بعد ذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۱

قدمان) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست ازین فضلای اصحاب از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که ایشان فرمودند که وقت ظهر بعد از زوال دو قدمست و وقت عصر بعد از آن دو قدمست یعنی بعد از دو قدم دو قدمست و وقت عصر بعد ازین چهار قدم دو قدمست یعنی این دو قدم افضل است و بعد از این دو قدم دو قدم دیگر فضیلت دارد چنانکه شیخ در تتمه این خبر ذکر کرده است که این اول وقتست و تا چهار قدم وقت عصر است و بعد از هشت قدم وقت ضرورتست تا به شام و احتمال دیگر در این خبر آنست که این معنی نسبت به کسی است که نافله نگذارد اول وقت نظر به او بهتر باشد تا دو قدم و عصر را بعد از این دو قدم در دو قدم به جا آورد چنانکه احادیث بعد ازین نظر به کسی است که نافله نگذارد بحسب ظاهر و احتمال اول اظهر است بحسب معنی چنانکه در صحیحه زراره می آید.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اوّل الوقت زوال الشّمس و هو وقت اللّٰه الاوّل و هو افضلهما) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات

اللّه علیه منقولست که اول وقت ظهر زوال شمس است و این وقت اولاست که حضرت جبرئیل از جانب حق سبحانه و تعالی از جهت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله آورد و وقت دویم را بعد از وقت فضیلت آورد و این وقت افضل است از وقت آخر اگر چه بعد از دو قدم افضل از هر دو است.

حاصل آن که افضلیّت اضافیست نه حقیقی و بعضی از علما گفته اند که مراد از زوال شمس بعد از آنست بدو قدم و بعضی حمل کرده اند بر کسی که نافله نکند و علی هذا القیاس هر حدیثی که ازین باب واقع شده است این تاویلات در او می رود و محتمل است که مراد ازین وقت نافله باشد یا آن که چون نافله متمم فریضه است بمنزله جزو اوست و بسیاری از اخبار این معنی ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۲

می شود و شکی نیست در آن که در اوقات اجمال بسیار شده است و همه از آن جهت است که چون هر صاحب مذهبی را از وقت می شناختند حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم از جهت شفقت بر شیعیان مختلف می فرمودند که مبادا به ایشان ضرری رسد و بزرگان اهل سنت و خلفای اشقیاء ایشان با همه مذهبی ساخته بودند حتی ملاحده مذهب خود را آشکار می کردند و با ایشان کار نداشتند و در مقام قلع و قمع شیعیان بودند از چند وجه یکی آن که خلفای بنی عباس بلکه بنی امیه نیز می دانستند که خلافت حق ایشانست می ترسیدند که مبادا اتباع ایشان بسیار شوند و حق به مرکز خود قرار گیرد.

دویم آن که غیر شیعه

اگر چه ملاحده بودند کاری بابی بکر و عمر نداشتند و همیشه شیعیان تکذیب ایشان می کردند و دوری می کردند.

سیم آن که شیطان از کار آنها فارغ شده بود و آنها را به راه جهنم انداخته بود و غمی که داشت غم اثنی عشری بود حتی با زیدیه و واقفیه و غیر ایشان کار نداشت و دشمنی که داشت شیعیان اثنی عشری سیما اتباع ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بودند و در هلاک و رفع ایشان می کوشید و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم شیعیان را به تقیّه امر می فرمودند که مبادا از دست بروند.

چنانکه وارد است در خبر موثق کالصحیح که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسید که بسیار است که من داخل مسجد می شوم و بعضی از اصحاب ما نماز عصر می کنند و بعضی نماز ظهر می کنند حضرت فرمودند که من ایشان را باین امر کرده ام که اگر در یک وقت نماز کنند همه را گرفته می کشند و قریب به این معنی اخبار بسیار وارد شده است با آن که احادیث صحیحه وارد شده است از طرق خاصه از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در حضر بی عذری جمع کردند نماز ظهر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۳

عصر را در اول وقت که وقت فضیلت ظهر بود و هم چنین جمع کردند نماز شام و خفتن را در وقت اول که وقت فضیلت شام بود تا وقت بر امت فراخ شود و از طرق عامه نیز به همین معنی در صحیحین ایشان احادیث بسیار وارد شده است (و قال صلوات اللّٰه علیه اوّل الوقت

رضوان اللّٰه و اخره عفو اللّٰه و العفو لا یکون الّا من ذنب) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که خوشنودی الهی در نماز در اول وقتست و اگر در آخر وقت کنند حق سبحانه و تعالی عفو می فرماید و عفو نمی باشد مگر از گناه، و تا عفو اللّٰه در فقه رضوی هست و باز هست که روایت از آباء ما بما رسیده است که هر نمازی را سه وقتست اول و وسط و آخر پس اول وقت رضوان و خوشنودی الهی است و وسط آن عفو الهی است و آخرش آمرزش الهی است و نمی باید که کسی آخر وقت را وقت کند بلکه آخر وقت از جهت بیمار و کسی است که مانعی داشته باشد یا مسافر باشد و محمولست بر مبالغه بسیار و جمعی از علما گفته اند که اول هر جا که اول وقت وارد شده است در ظهرین بعد از نوافل است و در ما بقی بحال خود است در فرایض و هم چنین در نوافل مگر نافله شب که اول وقت آن نصف شب است و تاخیر آن خصوصا سه رکعت وتر را افضل است و خواهد آمد.

(و قال صلوات اللّٰه علیه لفضل الوقت الاوّل علی الاخیر خیر للمؤمن من ولده و ماله) و به اسناد صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر آینه یا و اللّٰه که فضیلت وقت اول بر وقت آخر بهتر است از برای مؤمن از فرزند او و مال او و چون اکثر اوقات فرزند و مال سبب غفلت از عبادات خصوصا از نماز در اول

وقت می شود و حق سبحانه و تعالی از این جهت فرموده است که ای مؤمنان زنهار که غافل نسازد شما را اموال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۴

شما و نه اولاد شما از یاد حق سبحانه و تعالی و هر که به سبب اینها از یاد خدا غافل شوند پس آن جماعت زیان کارانند و مراد آیه از ذکر نماز است خصوصا نماز جمعه چون در سوره منافقان وارد شده است و در باب جمعه به آن اشاره خواهد شد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که هر نمازی را دو وقتست و اول آن افضل است و نمی باید که کسی وقت آخر را همیشه وقت خود کند بی علّتی مگر آن که عذری داشته باشد.

و در حدیث صحیح دیگر وارد شده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر نمازی را دو وقت است و اول آن افضل است از آخر.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که بدان که همیشه اول وقت افضل است و هر چیزی را تا توانی تعجیل کن و زود به جا آور و مداومت بر آن کن که محبوب ترین اعمال به نزد حق سبحانه و تعالی آن عملی است که بر آن مداومت کنند اگر چه اندك باشد.

و در حدیث صحیح از زراره منقول است که گفت به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که نماز در اول وقت یا وسط یا آخر کدام یك بهتر است که به جا آورند حضرت فرمودند که اولش به درستی که حضرت سید

المرسـلين صـلّى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه حق سبحانه و تعالى از خيرات و اعمال صالح عملى را دوست مى دارد كه آن را به زودى به جا آورند و وجهش آنست كه شياطين مبالغه در تاخير آن مى كنند كه شايد غفلتى يا مانعى به همرسد و نكنند.

و در حـديث صـحيح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه عليه وارد شده است كه فرمودند كه چون وقت نماز داخل مى شود درهاى آسمان از جهت

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۴۵

بالا بردن اعمال باز مى شود من چنان دوست مى دارم كه عمل مرا پيشتر از همه كس بالا برنـد و در صـحيفه عمل عملى پيشتر از عمل من نوشته نشود و از آن حضرت كالصحيح منقولست كه فضليت وقت اول بر وقت آخر مثل افضليت آخرتست بر دنيا.

و در حديث صحيح از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّٰه عليه منقولست كه نمازهاى واجب هر گاه در اول اوقات با حدود و شـرايط و اركان واقع شود خوشبوتر است از شاخ مورد كه در وقت سبزى و طراوت آن را بگيرند پس زنهار كه نمازها را در اول وقت به جـا آوريـد و چون نزد عرب گلى به خوشـبويى مورد نيست تشبيه به آن واقع شـده و آيـات مسـارعت به خيرات و مسابقت به اسباب مغفرت با احاديث در اين معنى از حد حصر متجاوز است و قطع نظر از آيات و اخبار عقل شاهد است بر آن كـه مسـارعت در خيرات خـوبست و مسـارعت آنست كه آن را بر همه كـارى مقـدم دارنـد نه آن كه به سـرعت بفعـل آورند چنانكه گذشت.

(و سال زراره ابا جعفر صلوات اللّٰه عليه

عن وقت الظّهر فقال ذراع من زوال الشّمس و وقت العصر ذراعان من وقت الظّهر فذاك اربعه اقدام من زوال الشّمس ثمّ قال انّ حايط مسجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله كان قامه و كان اذا مضى منه ذراع صلّى الظّهر و اذا مضى منه ذراعان صلّى العصر ثمّ قال أ تدرى لم جعل الذّراع و الذّراعان قلت لم جعل ذلك قال لمكان النّافله لك ان تتنفّل من زوال الشّمس إلى ان يمضى ذراع فاذا بلغ فيئك ذراعا بدات بالفريضه و تركت النّافله و اذا بلغ فيئك ذراعين بذات بالفريضه و تركت النّافله) و بسند صحيح منقولست از زراره كه گفت سؤال كردم از حضرت امام

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۴۶

محمّد باقر صلوات اللّه عليه از وقت ظهر پس حضرت فرمودند كه يك ذراع گذشته از زوال شمس و وقت عصر دو ذراع گذشته از اول وقت ظهر كه چهار قدم گذشته باشد از زوال و محتمل است كه اين نسبت به كسى باشد كه نافله نگذارد و از اول ظهر يك ذراع از جهت ظهر باشد و بعد از آن يك ذراع از براى عصر باشد و ما بعد از براى نافله گذار باشد چنانكه شيخ فهميده است از اين حديث و محتمل است كه تا هشت قدم را زوال شمس گويند و مراد از ذراع اول يك ذراع باشد بعد از ذراع نافله و مراد از دو ذراع عصر دو ذراع بعد ازين دو ذراع باشد چنانكه تتمه حديث بر اين معنى دلالت دارد و بنا بر اين ذراعى از زوال شمس اين معنى دارد كه از جمله ساعات زوال شمس و

محتمل است که بعد مقدر باشد یعنی بعد از ذراعی از زوال و دو ذراع از وقت ظهر بعد از وقت ظهر باشد و چهار قدم از جهت نافله ظهر و نماز ظهر و نافله عصر باشد پس حضرت فرمودند که دیوار مسجد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یک قد آدم بود و چون یک ذراع از سایه زیادتی یا از سایه او می گذشت نماز ظهر را می گذارد چون در غالب اوقات در مدینه مشرفه سایه محسوس نمی شود و در وقت ظهر یک ذراع نمی ماند حتی در زمستان بلکه شنیده ام که در زمستان نیز اندکی می ماند چون قریبست بخط استوا و چون سایه دو ذراع می گذشت نماز عصر را می گذاردند پس حضرت فرمودند که آیا می دانی که چرا ذراع را از جهت ظهر و دو ذراع را از جهت عصر مقرر فرمودند و نماز ظهر را بعد از ذراع و نماز عصر را بعد از دو ذراع می گذارند من گفتم که چرا چنین مقرر ساختند حضرت فرمودند که از جهت نافله و در این حدیث و احادیث بسیار روایت کرده است که لمکان الفریضه و اکثر علما حمل بر سهو نساخ کرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۷

و لیکن ایشان سهو کرده اند و مراد از آن اینست که حضرت دو قدم را بواسطه ضبط وقت نماز فریضه مقرر ساختند که چون یک ذراع یا دو قدم بگذرد مشغول فریضه شوند و نافله را ترک کنند و باین مضمون احادیث معتبره بسیار وارد شده است و جمعی از فضلا چنین تفسیر کرده اند که این اقدام مقرر شد از جهت کامل شدن فریضه به نافله چون احادیث

صحیحه گذشت که حق سبحانه و تعالی نوافل را از جهت اتمام فرایض مقرر ساخته است و این معنی خوبست لیکن از لفظ بعید است و مع هذا مؤیدی بخصوص در حدیثی ندیده ام و بخصوص معنی سابق اخبار بسیار وارد شده است و گمان اینست که نساخ این کتاب سهو کرده اند چون قرینه ما بعد هست که حضرت فرمودند که می توانی نافله کردن از اول زوال تا یک ذراع از سایه زیادتی بگذرد پس چون از سایه یک ذراع بگذرد ابتدا می کنی به فریضه و ترک می کنی نافله را و هم چنین در عصر هر گاه سایه ات دو ذراع بگذرد نافله را ترک می کنی و ابتدا می کنی به فریضه و این عبارت اگر چه جزو اولش قرینه نافله است امّا جزو آخرش قرینه آنست که لمکان الفریضه صحیح باشد که مراد ضبط وقت فریضه باشد که در آن وقت نافله نکنند و بر مضمونی که حل این حدیث کرده شد احادیث بسیار در تهذیب مذکور است و نقل آنها سبب طول می شود هر که خواهد به آن رجوع کند و این حدیث از جمله مشکلات احادیث است می باید که تدبر کنی تا آن چه حق است بر تو ظاهر شود بفضل اللّٰه تعالی و از فقه رضوی ظاهر می شود که این اختلافات به اعتبار اختلاف نافله گزاران است چنانکه از احادیث صحیحه بسیار نیز ظاهر می شود پس جمعی که ضبط وقت را نیکو کنند به دایره هندی و اول وقت متوجه نماز نافله شوند در دو قدم خصوصا در تابستان نماز نافله ظهر را با ظهر به جا می آورند خصوصا نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۸

جماعت

که در آنجا تخفیف مطلوب است و در دو قدم دیگر نماز عصر را به جا می آورند و کسانی که خوب ضبط نتوانند کرد تا یک قدم از ظهر نگذرد ظهر ظاهر نمی شود و از جهت نافله اقلا یک قدم می باید و چون دو قدم گذشت متوجه ظهر می شوند و نافله عصر و اقلا دو قدم وقت این دوازده رکعت می شود و چون چهار قدم بگذرد متوجه نماز عصر می شوند و هم چنین جمعی که شغلها و موانع دارند از جهت ایشان تا هشت قدم وقت مقرر شده است که کار بر ایشان مشکل نشود.

و بنا بر این آن چه در این حدیثست محتاج به تاویلات سابقه نیست بلکه یک ذراع و دو ذراع از جهت جمعی خواهد بود و چهار قدم و هشت قدم یا دو ذراع و چهار ذراع از جهت جمعی دیگر خواهد بود با آن که نوافل به جا آورند و باین نحو به سهولت جمع می توان کرد اخبار را بی تکلفی و امری که مشکلتر از همه است در وقت احادیث یک قامت و دو قامتست.

چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند از وقت ظهر و عصر حضرت فرمودند که وقت ظهر از زوال است تا سایه یک قدم برود و وقت عصر یک قامت و نیم است تا دو قدم و در حدیث صحیح از بزنطی وارد است که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از وقت نماز ظهر و عصر حضرت در جواب نوشتند که یک قامتست از برای ظهر و یک قامتست از جهت عصر.

و

در حدیث موثق کالصحیح منقولست از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از وقت نماز ظهر در تابستان حضرت جواب نفرمودند و ظاهرا از جهت تقیه بوده است پس بعد از آن حضرت به عمرو بن سعید بن هلال فرمودند که زراره از من سؤال کرد از وقت نماز ظهر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۹

تابستان و من او را جواب ندادم و آزرده ام که مبادا آزرده شده باشد سلام مرا به او برسان و بگو هر گاه سایه ات مثل تو باشد نماز ظهر را بکن و هر گاه سایه ات دو مثل تو باشد نماز عصر را بکن یعنی در این مقدار وقت و ازین باب احادیث قوی نیز وارد شده است و در جمع بین الاخبار می توان گفت که چون قامتی سه ذراع و نیم است تقریبا که هفت قدم باشد بهتر آنست که نماز ظهر را از قدم چهارم نگذرانند و اگر بگذرد از قدم هفتم که یک قد شاخص است نگذارند و در این صورت اولی آنست که نافله ظهر از دو قدم و نافله عصر از چهار قدم نگذرد و در چند حدیث موثق واقع شده است که قامت یک ذراع است و دو قامت دو ذراع است و باین اعتبار ذراع را قامت می گفته اند که بقچه که رخوت آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله در آن می بوده است یا پالان شتر آن حضرت یک ذراع بوده است و مراد از قامت قامت رحل است و رحل را بر این دو معنی اطلاق می کنند اگر چه در معنی ثانی اظهر است چون ندیده ایم در

حدیثی که آن حضرت را یک جامه زیاده باشد و از یک دست که عبارت از زیر جامه و پیراهن و ردا باشد زیاده داشته باشد که داخل بقچه رکاب کنند.

و محتمل است که مراد از قامت سایه قامت باشد و در آن وقتی که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرموده اند که هر گاه یک قامت باشد ظهر را بگذارد در آن محل سایه قامت ذراع بوده باشد و بر این مضمون نیز اخبار موثق و قوی وارد شده است و ظاهر خبری اینست که اخبار مختلف که وارد شده است به قدم و قدمین و ذراع و ذراعین و قامت و قامتین باین اعتبار است که چون وقت ظهر از زوال است تا آن که ظل بر چیزی مثل آن شی ء شود یعنی ظل زاید مثل ظل سابق شود و آن مختلف می باشد گاهی یک قدم مانده ظهر می شود و گاهی دو قدم و گاهی یک قامت و اکثر قدما باین عمل می کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۰

و فقه رضوی نیز اشعاری باین معنی دارد و علی ای حال عمل بذراع و ذراعین بهتر است لهذا صدوق احادیث قامت را ذکر نکرده است و جمعی از متأخرین که ذراع را در فریضه ذکر نکرده اند و از جهت نافله ذکر کرده اند و از جهت فریضه قامت را ذکر کرده اند بنا بر طریقه ایشان نماز نافله عصر را از ظهر حساب کنند چنانکه بعضی از روایات دلالت بر آن دارد و محتمل است که اخبار قامت محمول بر تقیه باشد چنانکه از چند حدیث ظاهر می شود که حضرت می فرمایند که قامت ذراع است در

کتـاب علی صـلوات اللَّه علیه و نسـبت بکتـاب علی نمی دهنـد غالبـا مگر در جائی که خلاف آن نزد عامه مشـهور باشـد و در صحاح ستّه مدار بر احادیث یک قامت و دو قامتست و اللَّه تعالی یعلم.

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه لأبی بصیر ما خدعوک فیه من شی ء فلا یخدعونک فی العصر صلّها و الشّمس بیضاء نقیّه فانّ رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله قال الموتور اهله و ماله من ضیّع صلاه العصر قیل و ما الموتور اهله و ماله قال لا یکون له اهل و لا مال فی الجنّه قیل و ما تضـییعها قال یدعها و اللَّه حتّی تصفّر او تغیب الشّمس) به اسانید صحیحه و موثقه و قویه منقولست که حضـرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه به ابو بصیر فرمودند که ای ابو بصیر اگر سنیان ترا فریب دهند در بعضی از مسائل می بایـد که فریب ایشـان نخوری در نمـاز عصـر چون اکثر ایشان تاخیر می کردنـد و الحال نیز می کننـد به متابعت ابو حنفیه نماز عصر را بگذار در وقتی که آفتاب نورش به سفیدی مایل باشد و پاکیزه باشد و مایل به زردی نشده باشد چون وقتی که آفتاب قریب به غروب می شود و کره بخـار بیشتر حایـل می شود میـل به زردی می کنـد و تقریبا تا دو نیزه مانـده به غروب چنین می شود و وجه فریب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۱

نخوردن آنست که سـنیان نیز در صـحاح خود روایت کرده اند که حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که بی اهل و مال کسی است که نماز عصر را ضایع گرداند از آن حضرت پرسیدند که بی اهل

و مال كدامست حضـرت فرمودند كه آنست كه او را در بهشت اهلى و مالى نباشد پرسـيدند كه ضايع گردانيد عصر كدامست حضـرت فرمودنـد كه آنست كه نماز را نكنـد تا آفتاب زرد شود يا فرو رود و احاديث بسـيار وارد شـده است باين مضـمون و احاديث معتبره موثقه و قويه وارد شده است كه از هشت قدم كه مى گذرد تضـييع است و همه اين اخبار محمول بر كراهتست و بر شـدت و ضـعف آن چـون احـاديث متكـاثره صـحيحه و حسـنه و موثقه و قويه وارد شـده است كه وقت ظهرين تـا غروب آفتابست كه شام باشد چنانكه خواهد آمد و احوط آنست كه اگر قرص غايب شده باشد و سرخى شرقى زايل نشده باشد نماز را بقصد قربت كند و نيّت ادا و قضا نكند و اللّٰه تعالى يعلم.

[وقت نماز مغرب]

(و قال ابو جعفر صـلوات اللّٰه عليه وقت المغرب اذا غاب القرص) و بسـند حسن كالصـحيح از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه عليه و آله منقولست كه فرمودنـد كه وقت شـام وقتى است كه قرص آفتاب فرو رود پس اگر بعـد از آن به بينى قرص را و نماز كرده باشى اعاده مى كنى نماز را و اگر چيزى خورده باشى ديگر نمى خورى.

و در حـديث صـحيح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه عليه منقولست كه فرمودند كه وقت شام وقتى است كه آفتاب فرو رود و قرص آفتاب غايب شود.

و در حديث صـحيح از زيد منقولست كه گفت از آن حضـرت صـلوات اللّٰه عليه سؤال كردم از وقت شام حضرت فرمودند كه جبرئيل از جهت هر نمازى

لوامع صاحبقرانى، ج ٣، ص: ١٥٢

دو مرتبه آمد به

نزد سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله غیر از نماز شام که آن یک وقت دارد و وقت آن وجوب آنست یعنی سقوط آفتاب چنانکه اکثر علما تفسیر کرده اند و احتمالی دیگر آنست که وقت آن بمقدار فعل آنست.

و در حدیث صحیح از زراره و فضیل منقولست که ایشان گفتند که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر نمازی را دو وقت است غیر از شام که یک وقت دارد و آن فرو رفتن آفتابست یا بقدر نماز مثل حدیث سابق و وقت فوت نماز شام بر طرف شدن سرخی است از جانب مغرب.

بدان که در این حدیث و احادیث معتبره دیگر وارد شده است که هر نمازی دو وقت دارد الا نماز شام که یک وقت دارد.

و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که نماز شام نیز دو وقت دارد اولش سقوط قرص آفتاب و دویم برطرف شدن سرخیست از جانب مغرب. و علما جمع کرده اند بین الاخبار به آن که چون هر دو وقت نزدیک یکدیگرند بنا بر این هر دو را یکی فرمودند مجازا و مراد از این دو وقت وقت فضیلت است زیرا که احادیث صحیحه وارد شده بر جواز تاخیر نماز شام اختیارا از سقوط حمره و آن که در این احادیث و غیر اینها از اخبار دیگر وارد شده است که اول شام فرو رفتن آفتابست بظاهر اینها عمل نموده است صدوق و متابعت او کرده اند بعضی از متاخرین و اکثر علما بر اینند که مراد از سقوط قرص ذهاب حمره مشرقیه است پس چنین می شود معنی اخبار سابقه که آفتاب فرو رود از

آن بلد و حوالی آن بلد و چون سرخی بر طرفی می شود و ظاهر می شود که آفتاب از آن نواحی نیز فرو رفته است.

و در فقه رضوی مذکور است که اوّل وقت شام سقوط قرص است و علامت فرو رفتن آفتاب آنست که سیاه شود افق مشرق و آخر وقت آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۳

بر طرف شدن سرخیست از جانب مغرب و آن اوّل وقت خفتن است و آخر آن نصف شب است و آن زوال لیلست.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که نماز شام را تاخیر کنید اندکی تا تاریک شود زیرا که آفتاب از شما فرو می رود پیش از آن که از ما فرو رود.

و در حدیث موثق وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر چه ما می گوییم به آن عمل نمی کنند گفتیم که اندکی نماز شام را تاخیر کنید تا سرخی مشرق بر طرف شود ایشان تاخیر می کنند تا آن که همه ستاره ها ظاهر می شوند و من به سبب همین معنی الحال نماز شام را در استتار قرص به جا می آورم.

و این حکایت در اخبار بسیار وارد شده است که ابو الخطاب که از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بود به کوفه رفت و دعوی الوهیت از جهت آن حضرت و نبوّت از جهت خود کرد و مذاهب شنیعه وضع نمود از آن جمله گفت وقت شام اشتباک نجوم است که ستارگان همه ظاهر شوند و باطل در نفوس شریره تاثیرش بیشتر است از حق با آن که چندین هزار محدث در

کوفه بودند و اکثر ایشان از اصحاب حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم بودند و ایشان موعظه و نصیحت خلایق می نمودند فایده نداشت و چون حضرت صلوات اللّٰه علیه شنیدند از او تبرّی فرمودند و او را لعن کردند به کرات و مرّات و مبالغات فرمودند در ترک متابعت آن ملعون و فایده نمی کرده تا آن که حضرت او را نفرین فرمودند که خداوندا او را به شمشیر هلاک کن و در همان زودی چنان شد که آن ملعون را با بسیاری از اتباع او کشتند و مع هذا جمعی ماندند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۴

بر مذهب آن ملعون و ایشان را خطابیه می گفتند و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم از دو طایفه تقیه می فرمودند یکی از عامه و دویم از غالیان که همین از ایشان چیزی می شنیدند که دلالت کند بر بزرگی ایشان آن را مستند خود می ساختند و چون مذهب خطابیه شیوع عظیم بهم رسانید در کوفه حضرت تقیه از سنیان و از ایشان می فرمودند و نماز شام را بعد از غیبوبت قرص به جا می آوردند.

و محتمل است که بحسب واقع به استتار قرص وقت داخل شود و تاخیر آن تا ذهاب حمره مشرقیه سنت بوده باشد مثل ظهر چنانکه گذشت و چون دیدند که این معنی سبب این شد که نماز شام را در وقت خفتن می کردند دیگر مبالغه در تعجیل می فرمودند چون بعد از غروب شمس بهتر از آن بود که بعد از غروب حمره و اشتباک نجوم به جا آورند و ظاهر حدیث باین معنی اربط است و معنی اول نیز شواهد بسیار دارد پس اولی و احوط آنست که

نماز ظهر و عصر را باين وقت نيندازند و اگر به سبب عذرى به اين وقت افتد نيت ادا و قضا نكنند و نماز شام و افطار را پيش از ذهاب حمره مشرقيه به جا نياورند و اللّٰه تعالى يعلم.

(و قال سماعه بن مهران قلت لأبى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه فى المغرب انّا ربّما صلّينا و نحن نخاف ان يكون الشّمس خلف الجبل او قد سترنا منها الجبل فقال لى ليس عليك صعود الجبل) و بسند موثق كالصحيح منقول است از سماعه كه عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه در وقت شام كه بسيار است كه نماز مى كنيم و مى ترسيم كه آفتاب پشت كوه باشد و كوه حايل باشد و در بسيارى از كتب احاديث بلفظ او واقع شده است كه راوى شك دارد كه عبارت اوّل را گفته است يا دويم را و مراد از هر دو يكى است پس حضرت فرمودند كه بر تو واجب

نيست كه بالاى كوه روى و ظاهر حديث اينست كه همين كه در پائين نبينى آفتاب را نماز مى توانى كرد و ليكن چون مذهب عامه استتار قرص است ظاهر حديث آنست كه حضرت جواب فرموده باشند بر سبيل تقيه چون جاى تقيه است چون رفتن بر بالا سبب فتنه است كه بگويند آفتاب هست و نماز شام مى كنند و افطار مى كنند مع هذا مدار بر حمره است و از پائين مى توان يافتن كه حمره زايل شده است يا نه و اگر مطلوب جو از نماز يا صحت آن بود جواب مى فرمودند كه نماز كن يا صحيح است آن چه

کرده و شیخ طوسی احتمال داده است که سرخی زایل شود و مع هذا آفتاب پشت کوه باشد و این معنی بحسب ظاهر غریب است.

(و وقت المغرب لمن کان فی طلب المنزل فی سفر إلی ربع اللّیل) و وقت نماز شام از جهت کسی که در طلب منزل باشد در سفر تا ربع شبست یعنی در سفر کراهت ندارد که تاخیر کند هر گاه گمان داشته باشد که پیش از ربع شب به منزل می رسد و بخاطر جمع با حضور قلب نماز خواهد کرد و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است بلکه در حدیث صحیح و احادیث معتبره دیگر وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که در حضر نیز هر گاه به جایی رفته باشد و تا خانه رفتن سرخی مغرب زایل شود تاخیر کردن تا خانه اگر چه قریب به ربع شب شود بهتر است هر گاه داند که پیش از ربع به خانه می رسد و بخاطر جمع و حضور قلب نماز خواهد کرد.

(و للمفیض من عرفات إلی جمع کذلک) و کسی که روانه شود از عرفات به جانب مشعر تاخیر می کند نماز شام و خفتن را تا مشعر الحرام و در مشعر به جا می آورد اگر چه ربع شب بگذرد.

چنانکه در فقه رضوی و احادیث معتبر وارد شده است و در احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۶

صحیحه تا ثلث شب نیز وارد شده است و خواهد آمد در باب وقوف در مشعر و احادیث بلفظ امر وارد شده است و اقل مراتب آن استحبابست و مراد مصنف نیز وجوب یا استحبابست اگر چه عبارت قاصر است و

چون در باب خود بیان خواهد کرد در اینجا مساهله نموده است.

(و روی بکر بن محمّد عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه ساله سائل عن وقت المغرب فقال انّ اللّه تبارک و تعالی یقول فی کتابه لإبراهیم علیه السّلام «فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأی کَوْکَباً قالَ هـذا رَبِّی» فهـذا اوّل اللّیل و اخر ذلک غیبوبه الشّفق و اوّل وقت العشاء الآخره ذهاب الحمره و اخر وقتها إلی غسق اللّیل یعنی نصف اللّیل) و بسند صحیح از بکر ازدی منقول است که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کرد از وقت شام پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در کتاب خود فرمودند در حکایت حضرت ابراهیم علیه السّلام که چون شب او را فرا گرفت کوکبی را دید و گفت بر سبیل استفهام یا حکایت اقوال قوم که این پروردگار منست یعنی بنا بر گفته شما و بعد از آن دلیل فرمودند که چون حادثست و محل حوادثست محالست که واجب الوجود بالذات باشد و غرض از ذکر آیه استشهاد است به آن که حق سبحانه و تعالی فرمودند که چون شب در آمد ستاره را دید و مشهور آنست که ستاره زهره بود چون غالبا حرکت او با آفتاب است پس دیدن ستاره علامت دخول لیل است و غالبا بعد از ذهاب حمره ظاهر می شود پس این اول وقت شام است و آخر آن غایب شدن سرخی مغربست و اول وقت خفتن بر طرف شدن این سرخیست و آخر وقت نماز خفتن ظلمت شدید شبست و آن نصف شبست.

و در حدیث حسن کالصحیح از شهاب منقولست که

حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۷

جعفر صادق صلوات اللّه علیه بمن فرمودند که ای شهاب من دوست می دارم که چون نماز شام کنم در آسمان کوکبی ببینم و شیخ طوسی حمل کرده است بر آن که دوست می دارم که چون از نماز شام فارغ شوم در آسمان ستاره ببینم یعنی نماز را به تانّی بکنم و لیکن خبر سابق قرینه آنست که در ابتدا مراد است و اشتباهی شده است شیخ و جمعی را که گمان کرده اند که دیدن ستاره مذهب ابو الخطابست و لیکن مذهب آن ملعون اشتباک نجوم است و آن بعد از ذهاب بیاض مغرب می شود پس این اخبار موافق مذهب مشهور است و مخالف مذهب صدوق و ظاهر صدوق از این جهت ذکر کرده است که ستاره مثل زهره بعد از غروب آفتاب ظاهر می شود و لیکن بر همه کس ظاهر نمی شود بر جمعی ظاهر می شود که قبل از غروب نیز می بینند بنا بر حدّت باصره ایشان.

[وقت نماز عشاء]

(و فی روایه معاویه بن عمّار وقت العشاء الآخره إلی ثلث اللّیل فکان الثّلث هو الاوسط و النّصف هو اخر الوقت) و بسند صحیح از ابن عمار منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که وقت نماز خفتن تا ثلث شبست و چون در حدیث سابق وارد شده بود که تا نصف شبست صدوق ذکر کرده است که مراد حضرت از ثلث آنست که افضل آنست که از ثلث نگذرد و اگر بگذرد تا نصف شب نیز ادا است و محتمل است که مراد صدوق این باشد که ثلث وسط وقت فضیلت است و نصف آخر وقت فضیلت و اول اظهر است

بحسب معنی و دویم بحسب لفظ.

(و روی فی من نام عن العشاء الآخره إلی نصف اللیل انّه یقضی و یصبح صائما عقوبه و انّما وجب ذلک علیه لنومه عنها إلی نصف اللّیل) و در روایتی وارد شده است که هر گاه شخصی نماز خفتن نکند و بخواب رود تا نصف شب شود قضا می کند نماز خفتن را و آن روز را روزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۸

می دارد از جهت کفاره خواب رفتن و چرا واجبست که آن روز را روزه بدارد از جهت آن که نماز خفتن نکرده است تا نصف شب.

و کلینی رحمه اللّه روایت کرده است در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اگر شخصی بخواب رود و نماز خفتن نکرده باشد و تا نصف شب بیدار نشود حضرت فرمودند که آن نماز را می کند و روزش روزه می گیرد و این عبارات مضطربه را صدوق ممکن است که از این خبر بر داشته باشد یا خبری دیگر به او رسیده باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که نه آن بود که امّت من در مشقت می افتادند هر آینه نماز خفتن را امر می کردم که بعد از ثلث شب به جا آورند یا چون به جا آورند ثلث شود و تا نصف شب مرخصی و آن غسق لیل است که حق سبحانه و تعالی مقرّر ساخته است پس چون نصف شود و نماز خفتن نکرده باشد دو فرشته «او» را ندا می کنند که هر که خواب رود و نماز خفتن

را نكرده باشد تا نصف شب پس چشمهاى او بخواب نرود يعنى بميرد چون خواب از لوازم حياتست يا به مرض بى خوابى مبتلا شود.

و در حديث موثق كالصحيح وارد است كه نماز خفتن را تا ثلث شب مى توان كرد يا تا نصف شب و چون از ثلث در گذرد تضييع است چون در وقت فضيلت به جا نياورده است يا چون بنصف شب رسيده و نكرده است ضايع كرده است نماز را و معاقب خواهد بود و احاديث صحيحه متكثره وارد شده است كه نماز شبرا كه شام و خفتن باشد تا صبح مى توان كرد و جمع بين الاخبار چنين است كه نماز شام را از ذهاب حمره مشرقى تا ذهاب حمره مغربى وقت فضيلت است و تا ربع شب نيز مى توان كرد به اندك مشقتى و كارى كه داشته باشد و بعد از

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۵۹

آن تا ثلث شب و بعد از آن تا نصف شب و از نصف گذرانيدن حرام است و ليكن تا صبح اداست و نماز خفتن را بعد از فراغ از شام مى توان كرد و افضل آنست كه بعد از سرخى مغربى به جا آورد و تا ثلث شب وقت فضيلت است و تا نصف وقت جواز و بعد از آن معاقب است اما ادا است تا صبح و احوط آنست كه بعد از نصف شب نيت ادا و قضا نكند بلكه نيت نماز واجب كند و اللّٰه تعالى يعلم.

(و روى محمّد بن يحيى الخثعمىّ عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه انّه قال كان رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله يصلّى المغرب و يصلّى معه حىّ من

الانصار يقال لهم بنو سلمه منازلهم على نصف ميل فيصلّون معه ثم ينصرفون إلى منازلهم و هم يرون مواضع سهامهم) و در بعضى نسخ نبلهم و بسند ضعيف از محمد بن يحيى موثق سنى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه منقولست كه حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله نماز شام را مى كردند و قبيله از انصار كه ايشان را بنو سلمه مى گفتند و خانهاى ايشان تا مسجد آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله نصف ميل بود كه بحسب مشهور قريب بدو هزار ذرع باشد با آن حضرت نماز مى كردند و به خانهاى خود مى رسيدند و اگر تيرى مى انداختند مى ديدند كه تير ايشان كجا مى افتد غرض اينست كه مى بايد بحسب ظاهر كه آن حضرت نماز را در حالت فرو رفتن قرص كرده باشند كه نماز كرده باشند و قريب بدو هزار قدم راه رفته باشند و تاريك نشده باشد اگر چه ممكن است كه بعد از ذهاب حمره نيز آن حضرت نماز را سبك كرده باشند چون نماز جماعت را مخفف مى كردند و دو هزار قدم اندكى است خصوصا بر مذهب صدوق كه نصف ميل هفتصد و پنجاه ذرع است و اظهر آنست كه اين حديث را حضرت از روى تقيه فرموده باشند اگر فرموده باشند

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۶۰

و ممكن است كه محمد بن يحيى موافق مذهب خود بر حضرت وضع كرده باشد و اين حديث را سنيان در كتب خود ذكر كرده اند و محتمل است كه حضرت از جهت رد بر خطابيه فرموده باشند با آن كه در كتب ديگر نديده ام اين خبر را از كتب شيعيان و اللَّه

تعالی یعلم.

(و قال الصادق صلوات اللّه علیه ملعون ملعون من اخّر المغرب طلبا لفضلها) منقول است از حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند ملعون است و از رحمت الهی دور است کسی که تاخیر کند نماز شام را تا وقتی که همه ستاره ها ظاهر شود بقصد آن که در این وقت افضل است و دور نیست که دو لعن از آن جهت باشد که دو مخالفت الهی کرده است یکی نماز شام را در وقت غیر فضیلت کرده است و دویم به اعتقاد فضیلت کرده است و افترا بر حق سبحانه و تعالی بسته است و محتمل است که هر دو لعن از جهت افترا باشد و لعن خدا و رسول باشد یا لعن دنیا و آخرت باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است در افترا «لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ».

و شیخ نیز این حدیث را مرسلا روایت کرده است و لیکن بعنوان صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت کرده است که عرض نمودند که جمعی از اصحاب ابو الخطاب نماز شام را تاخیر می کنند تا اشتباک نجوم حضرت فرمودند که من نزد حق سبحانه و تعالی بیزاری می جویم یا شما بیزار باشید نزد خدا از کسی که تاخیر کند شام را از جهت فضیلت و بیزاری عبارت از آنست که از شیعیان ما نیست و از برادران شما نیست پس نمی باید که با ایشان دوستی یا اختلاط کنید چون در دین بدعت می گذارند و از اهل بدعت دوری واجبست اما اگر کسی تاخیر کند و اعتقادش این باشد که مکروهست گناه ندارد.

(و قیل انّ اهل العراق یؤخّرون المغرب حتّی تشتبک

النّجوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۱

فقـال هـذا من عمـل عـدوّ اللّه ابی الخطّاب) و به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه عرض نمودنـد که اهل عراق که کوفیان باشـند تاخیر می کننـد نماز شام را تا سـتاره ها دست بهم دهـد و همه ظاهر شونـد حضـرت فرمودنـد که این از عمل و بدعها دشمن خدا ابو الخطاب است.

و بسند قوی از زید شحّام منقولست که شخصی به حضرت صادق صلوات اللّه علیه عرض نمود که من تاخیر می کنم نماز شام را تا سـتاره ها ظاهر شود حضرت فرمودند که این بدعت ابو الخطابست به درستی که جبرئیل نماز شام را وقتی آورد که قرص پنهان شد.

و از حضـرت ابو الحسن علی ابن موسی الرّضا صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که ابو الخطاب مذهب اکثر اهل کوفه را فاسد کرد و نماز نمی کنند اکثر ایشان تا اشتباک نجوم شود و سرخی مغرب زایل نشود بلکه سفیدی نیز و نمی دانند که تاخیر شام از جهت مسافر و خایف و صاحب حاجت است و این جماعت را جایز است بی کراهت تاخیر نمودن نه مطلقا.

و در حدیث صـحیح از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که حضـرت سـیّد المرسـلین صلّی اللّه علیه و آله هر گاه شب تاری بود و باد و باران بود نماز شام را می گذاردنـد و انـدک زمانی مکث می فرمودند تا مردمان نافله شام را می کردند پس مؤذن حضـرت اقامه می گفت بدون اذان چون وقت خفتن داخل نشده بود و نماز خفتن را می کردند و به خانهای خود می رفتند و احادیث صحیحه وارد شده است که جمعی که عذری داشته باشند نماز شام را

تاخیر می توانند کرد و نماز خفتن را تعجیل به آن که پیش از ذهاب حمره به جا آورند.

(و قال ابو اسامه زید الشّحام صعدت مرّه جبل ابی قبیس

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۲

و النّاس یصلّون المغرب فرایت الشّمس لم تغب انّما توارت خلف الجبل عن النّاس فلقیت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه فاخبرته بذلک فقال لی و لم فعلت ذلک بئس ما صنعت انّما یصلّیها اذا لم ترها خلف الجبل غابت او غارت ما لم یتجلّاها سحاب او ظلمه تظلّها فإنّما علیک مشرقک و مغربک و لیس علی النّاس ان یبحثوا) و بسند ضعیف از زید منقولست و شیخ بسند صحیح روایت کرده است از زید با غیر او و هم چنین مصنف در امالی و بنا بر این مرسل است که گفت یک مرتبه بالای کوه ابو قبیس رفتم در مکه معظمه و سنیان نماز شام می کردند پس دیدم که آفتاب هست و فرو نرفته است و پشت کوه از مردمان پنهان شده است پس به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدم و آن چه دیده بودم به آن حضرت عرض نمودم پس حضرت فرمودند که چرا چنین می کردی بد کرده هر گاه آفتاب را نه بینی نماز می کنی خواه فرو رفته باشد یا پشت کوه باشد ما دام که آن را نپوشانیده باشد ابری یا ظلمتی که فرا گرفته باشد آفتاب را به کسوف یا بخارات به درستی که بر تست که ملاحظه مشرق و مغرب خود بکنی و بر مردم نیست که تفحص کنند یعنی واجب نیست که بر بالای کوه روند و به بینند که آفتاب فرو رفته

است یا نه و ظاهر حدیث غیبوبت قرص است و اظهر آنست که منع حضرت از آن جهت بود که غرض زید بیان بدعت سنیان بود و این معنی سبب فساد بود بلکه ظاهرش آن بوده که چون حضرت در مکه بود غالب اوقات جمعی کثیر از ستیّان در خدمت آن حضرت می بوده اند پس ممکن است که در وقت سؤال نیز بعضی از ایشان حاضر بوده باشند و حضرت از این جهت او را آزار داده باشند و اگر حاضر نبوده باشند نیز ممکن است که اگر منع او نمی فرمودند آن چه کرده بود به جمعی دیگر می گفت بلکه به ایشان می نمود که مذهب شما چنین باطل است که آفتاب نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۳

و نماز شام می کنید و لهذا فرمودند که بر شما نیست که تجسّس احوال ستیّان بکنید تا سبب فساد شود و محتمل است که در این صورت غرض حضرت این باشد که شما را در کار نیست بالا رفتن به کوه زیرا که کار شماها ذهاب حمره است و آن در پائین نیز ظاهر است و یا آن که ممکن است که چون کوه ابو قبیس بسیار بلند است آفتاب را توان دیدن و حمره از جانب مشرق زایل شده باشد و لیکن مستبعد است و حمل بر تقیّه منافات با این احتمالات ندارد چون حضرات در تقیه چنان سخن می فرموده اند که شیعیان حقرا بیابند و سنیان موافق مذهب خود بفهمند با آن که مذهب ابو الخطاب نیز شایع شده بود و به تشام آن آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مبالغه در این طرف می فرمودند چنانکه گذشت.

و در این باب ابو

اسامه احادیث بسیار روایت کرده است از آن حضرت و بعضی از آنها گذشت و جمعی از علما ذکر کرده اند که این حدیث موافق مذهب سنیان نیز نیست که ایشان قایل نیستند به آن که هر گاه آفتاب پشت کوه رود شام می شود بلکه عمل سفهاء و جهال ایشان است نه علمای ایشان و ظاهر آن است که هر گاه طلوع قرص و غروب قرص و اعتبار کنند افق مصلّی را اعتبار می کنند هر گاه حایلی نباشد در زمین مسطّح پس اگر مصلّی در ارض مسطح باشد و در طرف مغرب کوهی نباشد و آفتاب پنهان شود نماز می توان کرد هر چند شعاع آفتاب بر کوه جانب مشرق باشد اما اگر کسی بر بالای کوه باشد نماز نمی تواند کرد و بر عکس در طرف صبح در طلوع آفتاب بلکه در طلوع صبح نیز پس اگر کسی بر بالای کوه باشد و صبح نسبت به او طالع باشد و نسبت به جمعی که در پائین کوه باشند ظاهر نباشد کسی که بر کوهست نماز صبح را می توان کرد و آن که در پائین است نمی تواند کرد و مؤید اینست آن که حضرت فرمودند که مشرق و مغرب تو معتبر است در هر جا که باشی و بر این مضمون نیز احادیث معتبره

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۴

وارد شده است.

از آن جمله در حدیث موثق کالصحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بر ماست که نماز کنیم وقتی که آفتاب از ما غایب شود و هم چنین در صبح و بر جمعی دیگر که از ما دورترند بر ایشان است که

افق خود را ملاحظه نمایند و اکثر علما بیان کرده اند این مضمون را و اگر چه احوط آنست که در چنین صورتی اگر نماز شام باشد نکند و اگر صبح باشد نماز نکند و اگر آفتاب بر کوه طالع شده باشد و بر او طالع نشده باشد نیت ادا و قضا نکند.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه اذا غابت الشّمس فقد حلّ الافطار و وجبت الصّلاه) و از آن حضرت منقولست که فرمودند که هر گاه آفتاب پنهان شود جایز است افطار و واجبست نماز شام و این حدیث را مسند ندیده ام و لیکن قریب باین احادیث معتبره وارد شده است و بعضی گذشت و دغدغه نداریم در آن که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم این مضمون را فرموده اند و هم چنین احادیث متواتره وارد شده است که غیبوبت آفتاب بذهاب حمره مشرقیه است از آن جمله در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که وقت مغرب وقتی است که سرخی جانب مشرق زایل شود و می دانی که چرا چنین است راوی گفت نه حضرت فرمودند که زیرا که مشرق مشرفست بر مغرب و حضرت دست مبارک راست را بر بالای دست چپ داشتند و فرمودند که هر گاه آفتاب از طرف مغرب غایب می شود سرخی از جانب مشرق زایل می شود یعنی سرخی مشرق عکس آفتابست که بر بخارات جوّ افتاده است بمنزله آفتاب که بر کوه باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از یونس بن یعقوب منقولست که عرض

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۵

نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که در چه وقت از

اوقات روانه مشعر می شوند حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که وقتی که سرخی زایل شود یعنی از جانب مشرق با آن که در آنجا نیز احادیث وارد شده است که در وقت غروب شمس افاضه می کنند و خلافی نیست میان علما که هر دو یک حکم دارد.

دیگر بطرق متعدّده کالصحیح از برید منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه غایب شود سرخی از این جانب یعنی از مشرق پس غایب شده است آفتاب از مشرق و از مغرب یعنی به سبب فرو رفتن قرص آفتاب از مغرب پنهان می شود و عکس آن در مشرق هست پس چون سرخی زایل شد از مشرق نیز غروب کرده است.

و در مرسله ابن ابی عمیر کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که وقت فرو رفتن قرص آفتاب و واجب شدن افطار آنست که در برابر قبله بایستی و ملاحظه نمائی سرخی را که از مشرق بالا می آید پس چون از کله سر در گذرد و به جانب مغرب رود افطار واجب می شود و قرص فرو رفته است.

و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که نماز شام را اندکی تاخیر کنید تا تاریک شود چون آفتاب نزد شما فرو می رود و هنوز نزد ما فرو نرفته است.

و در حدیث کالصحیح از عبد اللّٰه بن وضّاح ثقه منقولست که عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که بسیار است که قرص فرو می رود و شب پیش می آید مرتبه مرتبه و سرخی بر بالای کوه

بلند می شود و مؤذنان نزد ما اذان می گویند آیا نماز بکنم و افطار روزه بکنم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۶

اگر صایم باشم یا انتظار بکشم تا سرخی که بر بالای کوهست زایل شود پس حضرت در جواب نوشته فرمودند که می باید که انتظار بکشی تا سرخی زایل شود و رعایت احتیاط کنی از جهت دین خود یعنی چون خبر غیبوبت قرص به تو رسید است و خبر ذهاب حمره نیز رسیده است اگر باین خبر عمل کنی بی دغدغه بری ء الذمه می شوی و اگر به خبر اول عمل کنی جزم نداری به برائت ذمه پس کسی که غم دین خود دارد البته رعایت احتیاط می کند در هر جائی که چنین باشد و غرض ازین مکالمه آنست که تعلیم فرمایند قاعده کلیه در جمیع مسایلی که در آنجا مشکوك فیه باشد و احادیث عمل به احتیاط بسیار وارد شده است قریب به تواتر با آن که عقل نیز حکم بلزوم آن می کند.

و مولانا عبد اللّٰه رحمه اللّٰه به تفصیلی قایل بودند و می گفتند که اگر مثل نماز باشد که اصل آن بی دغدغه واجبست و اگر سوره و قنوت و سلام را مثلاـ به جا آوریم بی دغدغه بری الذمه می شویم و اگر نماز را بی اینها واقع سازیم جزم به برائت ذمت نداریم پس واجبست یا لازم که البته اینها را به جا آوریم اما مثل غسل جمعه که وجوب اصل آن معلوم نیست احوط ایقاع آنست اما به مرتبه وجوب نمی رسد و آن چه گفته است از جهت زیادتی استحباب و لزوم خوبست اما جزم بوجوب بهم نمی رسد چون می توان گفت که آن چه از نماز یقینا واجبست

واجب است به جا آوردن و ما بقی را نمی دانیم که داخل حقیقت صلاه است یا نه و در غسل جمعه نیز می توان گفت که یقینا شارع طلب فرموده و اگر نکنیم ممکن است که بر ترک آن عقوبت کنند چون علم بطلب داریم و قدرت بر ایقاع آن نیز داریم مجملا امثال این دلایل عقلیه را مستند احکام شرعیه ساختن خالی از اشکال نیست.

[و دیگر بسند] قوی از عمار منقول است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۷

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که من ابو الخطاب را فرمودم که نماز شام را در وقت ذهاب حمره مشرقیه بکند او در وقت ذهاب حمره مغربیه کرد یعنی عمدا یا اشتباه کرد چون من حمره گفتم و بظهور گذاشتم او حمره مغربی فهمید.

و بسند صحیح از محمد بن علی منقولست که در سفری در خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه بودم و آن حضرت نماز شام را وقتی می کردند که جانب مشرق سیاه می شد و سرخی زایل می شد.

و بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که چون سرخی از جانب مشرق زایل شود آفتاب از مشرق فرو رفته است و احادیث صحیح و قوی گذشت در آن که وقت نماز شام ظهور ستاره است و امثال این اخبار نیز وارد شده است در ذهاب حمره مجملا- اخبار ذهاب حمره قریب به تواتر است با آن که اشهر است و عمل علماء شیعه بر این بوده است در اعصار و امصار و اگر عمل باین اخبار کنیم عمل به همه کرده ایم چون بیان ذهاب قرص است و اگر عمل

بـذهاب قرص كنيم طرح اين اخبـار كثيره كرده ايم و علامه احتمال داده است كه در صـحراها عمل بـذهاب قرص كنيم چون حايلى نيست و در معموره عمل بذهاب حمره كنيم و احتياط در دين آنست كه گذشت كه نماز ظهرين را باين وقت نيندازد و اگر بيفتد نيّت ادا و قضا نكند و شام را بعد از ذهاب حمره به جا آورد.

(و اذا صلّيت المغرب فقد دخل وقت العشاء الآخره إلى انتصاف اللّيل) و هر گاه نماز شام را به جا آورى داخل مى شود وقت نماز خفتن و ممتد است تا نصف شب و اين عبارت مصنف است بحسب ظاهر و ظاهرش آنست كه صدوق قايل است به اختصاص مقدار سه ركعت به شام بر خلاف ظهر و عصر با آن كه يک خبر مرسل است كه دلالت دارد بر اختصاص و ليكن چون

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۶۸

احاديث در ظهرين بسيار است كه دلالت بر اشتراک مى كند زياده از عشائين ممكن است كه صدوق در آنجا قايل شده باشد و در اينجا قايل به اختصاص باشد و اظهر اختصاص است در هر دو جا چنانكه گذشت و آن كه مصنف تا نصف شب گفته است ظاهرش آنست كه نصف شب فارغ شده باشد نه آن كه از نصف شب شروع مى تواند كرد و اگر بنصف شب مقدار چهار ركعت نماز بماند نماز خفتن را مى كند چنانكه اخبار بسيار بر آن وارد شده است و بعضى احتمالى گفته اند كه هر دو نماز را توان كردن به آن كه سه ركعت از شام باشد و يک ركعت از خفتن و هر گاه يک ركعت نماز را در

وقت به جـا آورد همـانست که همه را دریـافته است و لیکن چـون اخبـار صـحیحه وارد است بر آن که این مقـدار وقت خفتن است همه علما حتی صـدوق به آن عمل کرده انـد و اگر مقدار پنج رکعت بماند یا زیاده هر دو را به جا می آورد و هر دو ادا است بحسب ظاهر روایات و مضمون متن در فقه رضوی و احادیث بسیار وارد شده است.

(و قـال ابو جعفر صـلوات اللَّه علیه ملـک موکّل یقول من بـات عن العشـاء الآـخره إلی نصف اللّیـل فلاـ انـام اللَّه عینه) و بسـند کالصـحیح از زراره از حضـرت امـام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودنـد که فرشـته موکلست از جهت آن که نفرین کنـد که هر که بخواب رود از نماز خفتن تا نصف شب خداوند عالمیان چشم او را بخواب نبرد اگر نسـخه من نام باشـد چنـانکه در بعضـی از نسـخ فقیه است و عبارت عقاب الاعمال است ظاهر است در خواب و اکثر نسـخ فقیه من بات است یعنی شب بسـر آورد شامل خواب و بیداری خواهد بود بلکه در بیداری اظهر است و دور نیست که از نساخ واقع شده باشد و نفرین ملک ممکن است که کنایه باشـد از فقـد حیات چون خواب از لوازم حیاتست یا مرض بی خوابی باشـد که از بـدترین امراض است و دلالت می کند بر آن که حرامست از نصف شب گذرانیدن.

و در حدیث صـحیح از عبد اللَّه بن مسـکان منقولست که او از کسـی روایت کرده است از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه که فرمودند که هر که بخوابد پیش از نماز خفتن و بیدار

نشود تـا نصف شب بگـذرد پس نماز را به جا آورد یا قضا کنـد و اسـتغفار کنـد تا حق سـبحانه و تعالی او را بیامرزد و عبارت حـدیث فلیقض صـلاته و لیسـتغفر اللّٰه و قضـا بهر دو معنی آمـده اسـت و ظـاهرش حرمت خـوابست پیش از کردن نمـاز خفتن خصوصا کسـی که از عادت خود یابـد که اگر بخواب رود بیـدار نمی شود پیش از نصف شب و حمل بر این می بایـد کرد یا حمل بر مبالغه و احوط آنست که استغفار بکند و نماز را به جا آورد و نیت ادا و قضا نکند.

و در حدیث صـحیح از عبد اللّٰه بن سـنان منقولست از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اگر شخصی بخواب رود یا فراموش کنـد که نماز شام و خفتن را به جا آورد پس اگر پیش از صـبح بیـدار شود و ممکن باشد که هر دو را پیش از صبح بکند پس واجب است که هر دو را بکند اول شام دیگر خفتن و اگر ترسد که آن مقدار وقت نباشد که هر دو را به جا آورد اول خفتن را به جا آورد و اگر بعد از صـبح بیدار شود پس باید که اول نماز صـبح را بکند بعد از آن شام را بکند بعد از آن نماز خفتن را پیش از طلوع آفتاب و به همین مضـمون است حدیث صحیح ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و دلالت می کنـد بر بقاء وقت تا صـبح احادیث صـحیحه و موثقه و قویه بسـیار پس احوط آنست که که بعـد از نصف شب تا صبح نیت ادا

و قضا نكند و ظاهر شد كه از نصف شب گذرانيدن حرامست امّا اداء است و اللّٰه تعالى يعلم.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه عليه من صلّى المغرب ثمّ عقّب و لم

يتكلّم حتّى يصلّى ركعتين كتبتا له فى علّيّين فان صلّى اربعا كتبت له حجّه مبروره) و از ابو علاء خفاف كه از عامه است منقولست بسند موثق كالصحيح كه گفت شنيدم كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر كه نماز شام را بكند و تعقيب نماز كند به تعقيبات منقوله يا اعم و سخن نكند تا دو ركعت نماز به جا آورد اين نماز را در عليين مى نويسند در صحيفه اعمال ابرار كه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ يعنى بتحقيق كه نامه عمل خوبان در عليين است و چه مى دانى كه عليّون كدامست آن كتابيست كه نوشته مى شود و حاضرند آن كتاب را در وقت نوشتن آن يا هميشه ملائكه مقربان الهى پس اگر دو ركعت ديگر بكند تا چهار ركعت شود مى نويسند از جهت او حجى مقبول و ظاهر آنست كه اين ثواب از جهت مستحبات آن مى نويسند كه نماز نافله شام باشد با تعقيب بشرط عدم تكلم و ظاهر مى شود كه در دو ركعت نافله شام اهتمام بيشتر است از دو ركعت ديگر چنانكه احاديث بسيار بر آن دلالت مى كند هر چند احاديث در اهتمام به چهار ركعت نيز وارد شده است و منافات ندارد كه در همه اهتمام باشد و در دو ركعت اهتمام بيشتر باشد چنانكه در حديث صحيح و احاديث كالصحيحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که ترک مکن چهار رکعت نافله شام را بعد از شام در سفر و حضر و اگر چه سواران در طلب تو باشند و از ایشان گریزی.

و در حدیث معتبر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت نهی فرمودند از سخن گفتن در میان نوافل شام و مشایخ رضی اللّٰه عنهم روایت کرده اند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که نافله بکنید در ساعت غفلت اگر چه دو رکعت سبک باشد یعنی به بحمد تنها که این دو رکعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۱

سبب دخول خانه کرامت که بهشت است می شود پرسیدند که یا رسول اللّٰه ساعت غفلت کدامست حضرت فرمودند که میان شام و خفتن است.

و در حدیثی دیگر وارد است که شیاطین در دو ساعت مؤمنان را از یاد حق سبحانه و تعالی غافل می کنند چون می دانند که بهترین ساعاتست یکی بعد از صبح است تا طلوع آفتاب و یکی از غروب است تا ذهاب حمره مغربیه.

[وقت نماز صبح]

(و وقت الفجر حین یعترض الفجر و یضی ء حسنا و یتجلّل الصّبح السّماء و یکون کالقباطی او مثل نهر سوراء) و وقت نماز صبح وقتی است که سفیدی صبح در عرض افق ظاهر شود و خوب روشن شود و روشنی صبح آسمان را فرا گیرد و بوده باشد سفیدی مانند سفیدی جامه مصری که بسیار سفید می باشد یا مانند نهر حله باشد و در مکه معظمه مشاهد شد جامهای سفید مصری که قریب به سفیدی برفست و در این بلاد به آن سفیدی کم می باشد و در سحری بار کرده بودیم از حله و

نهر فرات چنان ظاهر بود از جانب مغرب که گمان کردیم که صبح طالع شده است از طرف مغرب و تا کسی نه بیند وجه تشبیه را خوب نمی یابد و عبارت صدوق دو احتمال دارد یکی آن که غرضش این باشد که در اول صبح نماز خوب نباشد تا آسمان روشن نشود چنانکه از عبارت جمعی ظاهر می شود.

و دویم آن که در وقت اشتباه نماز نکنند و این بحسب معنی اظهر است به قرینه تشبیه چون صبح کاذب سفیدی طولانی است مانند دم گرگ که سفیدی قریب به افق ضعیف است و فوق آن قوی است و در وقت صبح صادق آن چه قریب به افق است بسیار سفید می شود و مرتبه مرتبه بلند می شود تا آسمان را فرا می گیرد و ظاهر آیه حَتَّی یَتَبَیَّنَ که حق سبحانه و تعالی در صوم فرموده است که در شب بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود بر شما ریسمان سفید صبح از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۲

ریسمان سیاه شب چون اول صبح خطی باریک بهم می رسد و آیه کریمه وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً که تفسیرش گذشت.

و در اخبار صحیح و قوی وارد شده است که نماز صبح را در اول وقت به جا آورید تا ملائکه شب و روز هر دو نامه عمل بنویسند و هم چنین احادیث بسیار که بخصوص نماز صبح و عموم صلوات وارد شده است که نماز صبح را و غیر آن از نمازها را در اول وقت به جا آورید مؤید معنی ثانی است و اللَّه تعالی یعلم.

و در حدیث صحیح وارد شده است از ابو بصیر که گفت سؤال

کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از کسی که روزه دارد کی حرام می شود بر او طعام پس حضرت فرمودند که هر گاه صبح مانند جامه سفید مصری شود پس گفتم که چه وقت نماز صبح حلال است کردن حضرت فرمودند مثل سابق که هر گاه سفید شود مانند جامه سفید مصری عرض نمودم که آیا وقت نماز تا طلوع آفتاب نیست حضرت فرمودند که ما آن را وقت نماز کودکان حساب می کنیم.

و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که صبح آنست که عرض افق سفید شود مانند سفیدی نهر سورا که آن شهری بوده است به جای حله یا قریب به آن و مثل این در احادیث معتبره نیز وارد شده است.

و در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر نمازی را دو وقتست و وقت اولش افضل است و وقت نماز صبح وقتی است که صبح طالع شود تا وقتی که صبح آسمان را روشن کند و سزاوار نیست که کسی نماز صبح را از اول وقت تاخیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۳

کند عمدا و لیکن وقت دویم وقتست نظر به کسی که شغلی داشته باشد ضروری یا فراموش کند یا شک داشته باشد به آن که شب ماه باشد و ابر باشد یا خوابش ببرد و دیر بیدار شود و وقت نماز شام از غروب آفتابست تا وقتی که ستاره ها ظاهر شود و نیست مر احدی را که اختیار وقت آخر کند مگر عذری یا علتی داشته باشد و

قریبست باین حدیث حسن کالصحیح حلبی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پس ظاهر شد که عبارت صدوق را حمل بر معنی ثانی می باید کرد و ممکن است که تغییر از نساخ شده باشد و به جای واو إلی ان یتجلل باشد و دور نیست که مستند صدوق صحیحه زراره باشد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله دو رکعت نماز صبح را وقتی می کردند که عرض افق سفید می شد و خوب روشن می شد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی نماز صبح را در حین طلوع فجر کند خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر نه این بود که در اول وقت خوب نیست حضرت می فرمودند که باکی نیست بلکه می فرمودند که آن وقت خوب است یا مثل این از عبارتی که دلالت بر افضلیت می کرد و جواب گفته اند از حدیث اول که غرض ظهور صبح است خصوصا در اوقاتی که مشتبه باشد خصوصا در معموره که تا بر بلندی نروند که عرض افق نمایان شود ظاهر نمی شود چون صبح کاذب شبیه به صبح است و بسیار غلط واقع می شود و اما حدیث دویم را حمل بر آن می توان کرد که ظنّ غالب به همرسد که صبح شده باشد نماز توان کرد و صبر کردن تا یقین حاصل شود بهتر باشد و اظهر آنست که حمل بر تقیه کنند چون اکثر عامه تاخیر را بهتر می دانند.

و در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر

صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۴

صلوات اللَّه علیه که فرمودند که وقت نماز صبح از وقت ظهور صبح است تا آن که روشن شود و امثال این خبر محمول است بر وقت فضیلت چون در اخبار بسیار وارد شده است که وقت صبح ممتدّ است تا طلوع آفتاب.

مثل خبر کالصحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که وقت نماز صبح از طلوع صبح است تا طلوع شمس بلکه اگر یک رکعت را دریابد پیش از طلوع آفتاب صحیح است و ادا است.

و چنانکه در خبر کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه وارد شده است که فرمودند که هر که یک رکعت نماز را دریابد پیش از طلوع آفتاب صبح را تمام دریافته است.

و در حدیث موثق کالصحیح عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که اگر یک رکعت نماز صبح را دریابد و آفتاب طالع شود باید که تمام کند و نمازش صحیح است و خلافی در این مسأله میان خاصه و عامه نیست و لیکن خلافست در آن که همه اداء است یا همه قضاست یا یک رکعت ادا است و باقی قضا و ظاهر این دو خبر خصوصا خبر اوّل مذهب اول است و احوط آنست که نیت اداء و قضا نکند.

(و من صلّی الغداه فی اوّل وقتها اثبتت له مرّتین اثبتتها ملائکه اللّیل و ملائکه النّهار و من صلّاها فی اخر وقتها اثبتت له مرّه واحده قال اللَّه عزّ و جلّ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً یعنی انّه تشهدها ملائکه اللّیل و ملائکه النهار) و کسی که نماز

صبح را در اول وقتش به جا آورد در نامه عملش دو مرتبه می نویسند فرشتگان شب در آخر نامه عمل او می نویسند و فرشتگان روز در اول نامه عملش می نویسند و کسی که نماز صبح را در آخر وقت به جا آورد یعنی بعد از روشن شدن بر مذهب مشهور و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۵

بنا بر ظاهر کلام صدوق در وقتی که بسیار روشن شده باشد که قریب به طلوع شمس باشد یک مرتبه می نویسند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که به جا آر نماز صبح را که آن مشهود است یعنی حاضرند در وقت کردن آن ملائکه شب و ملائکه روز.

چنانکه مفسّران خاصه و عامه تفسیر کرده اند و اخبار کالصحیحه در آن وارد است.

چنانکه شیخان در حدیث کالصحیح از اسحاق بن عمار روایت کرده اند که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که بیان فرمائید که بهترین وقتها در نماز صبح کدامست حضرت فرمودند که آن اول طلوع صبح است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که به جا آور نماز صبح را که آن مشهود است و حاضرند فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن وقت پس اگر بنده نماز صبح را با طلوع فجر به جا آورد از جهت او دو مرتبه اثبات می کنند ملائکه شب و ملائکه روز و من حیث المعلوم از خبر ظاهر می شود که اگر در غیر آن وقت به جا آورند یک مرتبه نوشته می شود و قانون صدوق نیست که از مفهوم استنباط کند حکمی را هر چند مفهوم شرط باشد و دور نیست که خبری به او رسیده باشد

و این مضـمون در اخبار بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که تفسیر آیه باین عنوان شده است اگر چه ظاهر آیه اعم است از آن که نمـاز را در اول وقت کننـد تـا آخر وقت و لیکن اهل البیت علم قرآن و مراد الهی را می داننـد و ازین کلام نیز ظـاهر می شود که مراد صـدوق ظـاهر شـدن صـبح است نه بسـیار روشن شـدن اگر چه احتمـال معنی صـدوق نیز دارد چنانکه گذشت.

[وقت نماز جمعه]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه وقت صلاه الجمعه یوم الجمعه ساعه تزول الشّمس و وقتها فی السّفر و الحضر واحد و هو من

المضـیّق و صـلاه العصـر یوم الجمعه فی وقت الاولی فی سائر الایّام) و منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که وقت نمـاز جمعه در روز جمعه سـاعتی است که زوال می شود یعنی از اول زوال تا دو قـدم که وقت نافله است و وقت آن در سـفر و حضـرت یـک وقت است چون در سـفر نـافله نیست و در حضـر نـافله جمعه را در اوقـات متفرقه به جا می آورنـد و وقت جمعه مضـیّق و تنگ است و از جمله چیزهائی است که حق سـبحانه و تعالی آن را تنگ گردانیده است چنانکه خواهد آمد که بعضـی از امور را حق سـبحانه و تعالی واسع گردانیده است بحسب وقت و بعضی را تنگ و وقت نماز جمعه را تنگ گردانیـده است، و نماز عصـر در روز جمعه در وقت نماز ظهر است در سایر ایام چون ظهر غیر روز جمعه بعـد از دو قدم است که از جهت

نافله است عصر روز جمعه در آن وقتست و خواهد آمد که حق سبحانه و تعالی چنین مقرر ساخته است که نماز جمعه را در اول زوال بکنند تا توانند که به خانهای خود روند پیش از شام چون واجبست که از دو فرسخ به نماز جمعه حاضر شوند و در روزهای کوتاه پیش از این وقت نیست که بعد از نماز صبح که روانه شوند قریب بظهر به نماز می رسند پس نماز را در اول وقت مقرر ساخت و عصر را در وقت ظهر سایر ایّام تا چون نمازها را بکنند و روانه شوند پیش از شام به خانه رسند.

و ظاهرا این حدیث صحیح زراره است که خواهد آمد و احادیث صحیحه است که باین مضمون وارد شده است که متواتر است یا قریب به تواتر و مخالف این اخبار خبری ندیده ام و لیکن اکثر علما غافل شده اند و افراط و تفریط بسیار در وقت جمعه کرده اند جمعی ازین اخبار چنین فهمیده اند که چون زوال می شود واجبست که نماز جمعه را واقع سازند و اگر اندکی بگذرد وقت بیرون می رود با

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۷

آن که بسیار مشکل است اول وقت را دانستن نسبت به اکثر علما چه جای غیر ایشان و جمعی افراط کرده اند که چون جمعه بدل از ظهر است تا غروب آفتاب می توان کرد و اکثر قایلند به آن که وقت جمعه از زوال است تا وقتی که سایه زیادتی مثل سایه به سابق بر زوال شود و بعضی مثل شخص گفته اند و خود اعتراف نموده اند که حدیثی بر این مضمون ندیده ایم و متابعت مشایخ کرده اند که البته خبری به ایشان

رسیده است که گفته اند و این محض تقلید مذموم است و در مبحث نماز جمعه بیان اخبار خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

[اگر هنگام نماز وقت داخل شود]

(و روی اسماعیل بن ابی رباح عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا صلّیت و أنت تری أنّک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و أنت فی الصّلاه فقد اجزات عنک) و بسند صحیح منقولست از ابن ابی عمیر از اسماعیل بن ابی رباح و ظاهرا لفظ ابی در اینجا از قلم نساخ زیاد شده است چون بعد ابن در فهرست ندارد و در کلینی و تهذیب نیست و نسخها مختلف است در رباح به با و یا هر دو واقع شده است و در رجال شیخ بیا است و ذکر کرده است که از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بوده است و غیر این خبر حدیثی از او ندیده ام اما از گفته صدوق ظاهر می شود که کتابش معتمد اصحاب بوده است با آن که ابن ابی عمیر که از او روایت کرده است اجماع است بر صحت آن چه از او صحیح شود لهذا اکثر علما عمل به آن نموده اند و از حضرت روایت کرده است که فرمودند که هر گاه نماز کنی به گمان آن که وقت داخل شده است و داخل نشده باشد و در اثنای نماز وقت داخل شود آن نماز صحیح است و اگر چه در حالت تشهد وقت داخل شود و جمعی گفته اند که اگر یک رکعت مانده وقت داخل شود صحیح است و الّا فلا و مشهور اوّل است پس اگر به اعتقاد دخول وقت سهوا نماز

کرده باشد چنانکه بسیار است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۸

که این کس غافل می شود و اعتقادش آنست که وقت داخل شده است در این صورت ظاهرا صحیح باشد اگر قدری در وقت واقع شود خصوصا هر گاه یک رکعت واقع شود در وقت اما اگر بظن دخول وقت داخل شود در نماز پس اگر این ظن او را از گفته دو عادل به همرسیده باشد یا مؤذن عادلی اگر چه یکی باشد بر مذهب مشهور این صورت نیز بد نیست اما اگر آفتاب یا ستاره را ملاحظه نماید و خوب ملاحظه نکند و او را ظنی به همرسیده نماز کند مشهور بطلان نماز است اگر چه همه در وقت واقع شده باشد چون علم بدخول وقت می باید و در حال نماز نداشته است و احوط در همه صور آنست که احتیاطا آن نماز را اعاده کند و احتیاط عظیم در دین آنست که تا علم بهم نرساند بدخول وقت نماز نکند و ظاهرا عوام را کافی باشد آن که به بینند که عادلی نماز می کند خصوصا هر گاه مجتهد باشد و اگر عامی نیز سعی نماید تا عارف شود به وقت احوط است با امکان و اللَّه تعالی یعلم.

[اگر وقت معلوم نباشد]

(و ساله سماعه بن مهران عن الصّلاه باللّیل و النّهار اذا لم تر الشّمس و القمر و لا النّجوم فقال تجتهد رأیک و تعمد القبله جهدک یا بجهدک) چنانکه در بعضی از نسخ است و هم چنین تجهد و تعمّد در بعضی از نسخ و بسند موثق کالصحیح منقولست از سماعه که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از اوقات نماز در شب و

روز یا از قبله یا از هر دو هر گاه آفتاب و ماه و ستارگان ظاهر نباشد عمل بچه چیز کنند حضرت فرمودند که اجتهاد می کنی برأی و ظن خود و قصد می کنی بجهد خود و باین حدیث عمل کرده اند علما در قبله چون مؤیّد است به احادیث دیگر که خواهد آمد و قرینه لفظ قبله است و آن که مشایخ ثلاثه این حدیث را در وقت نقل کرده اند ظاهر می شود که ایشان فهمیده اند که اعم است از وقت و قبله و در دخول وقت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۹

عمل به گمان می توان کرد و اکثر علما قایلند به آن که در وقت یقین می باید زیرا که تا یقین بدخول وقت نشود یقین ندارد در تکلیف و ازو قصد وجوب نمی تواند کرد.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که اگر نماز ظهر را در وقت عصر بکنم نزد من محبوب تر است از آن که پیش از زوال بکنم زیرا که اگر پیش از زوال کنم محسوب نیست و اگر در وقت عصر کنم محسوبست از جهت من.

و هم چنین در خبر کالصحیح نیز از آن حضرت وارد است و در احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است که نمازی که پیش از وقت کرده شود و باطل است و قضا می باید کرد و اعاده می باید کرد اگر وقت باقی باشد و بعضی عمل بظن کرده اند در جواز نماز و اگر ظاهر شود که پیشتر از وقت کرده است همه قایلند بوجوب اعاده و قضا مگر آن که بعضی از آن در وقت واقع شود و لفظ

محبوبتر اشعاری دارد به آن که با ظن نماز می توان کرد و لیکن بهتر صبر است و هم چنین احادیث آینده در خواندن خروس و احوط آنست که تا علم بـدخول وقت حاصل نشود نماز نکنـد مگر آن که خوف فوات وقت داشـته باشد مثل نماز صـبح در شب ماه و ابر که در این صورت بظن غالب نماز می تواند کرد.

(و روی ابو عبد اللّٰه الفرّاء عن الصّادق صـلوات اللّٰه علیه انّه قال له رجل من اصـحابنا انّه ربّما اشتبه علینا الوقت فی یوم غیم فقال تعرف هذه الطّیور الّتی تکون عندکم بالعراق یقال لها الدّیوک فقال نعم قال اذا ارتفعت اصواتها و تجاوبت فعند ذلک فصلّ) و بسـند صـحیح از ابن ابی عمیر منقولست از ابو عبـد اللّٰه پوستین فروش یا پوستین دوز و مظنون این شکسـته آنست که سـلیم فرّا است و او ثقه است و بنا بر این حدیث صحیح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۰

یـا آن که هر گـاه از ابن ابی عمیر صـحیح است صـحیح است با آن که کلینی و صـدوق حکم به صـحت آن کرده انـد و او از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که شخصـی از شیعیان از آن حضرت سؤال کرد که بسیار است که وقت نمـاز مشـتبه می شود بر ما در روز ابر پس حضـرت فرمودنـد که می شناسـی این مرغانی را که نزد شـما می باشـد در عراق و آن را خروس می نامنـد پس آن شـخص گفت بلی فرمودنـد که هر گاه آوازهای خروسان بلند شود و جواب یکدیگر گویند یعنی همه به فریاد آیند در آن وقت نماز کن و ظاهرا مراد

این باشد که خروس در روز سه مرتبه می خواند یکی در وقت چاشت و دیگر قریب بظهر و سیم بعد از ظهر و مراد حضرت خواندن سیم باشد که در آن وقت بی دغدغه ظهر شده است غالبا و دور نیست که در چنین صورتی در روز ابر عمل به آن توان کرد.

(و روی الحسین بن المختار عنه صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّی مؤذّن فاذا کان یوم غیم لم اعرف الوقت فقال اذا صاح الدّیک ثلاثه اصوات ولاء فقد زالت الشّمس و دخل وقت الصّلاه) و بسند صحیح از حماد بن عیسی از حسین موثق منقولست و کلینی و شیخ همین روایت را نقل کرده اند از حسین از شخصی که او گفت که من عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و ظاهر در این کتاب عن رجل بوده است و از نساخ افتاده است اگر چه محتمل است که حسین أولا از آن شخص شنیده باشد و بعد از آن خود نیز به خدمت آن حضرت رسیده پرسیده باشد و لیکن بسیار بعید است چون نقل نکرده اند که حسین مؤذّن باشد بلکه کلاه فروش بوده است و علی ای حال عرض نمودم که من مؤذنم و چون روز ابر می شود وقت را نمی شناسم پس حضرت فرمودند که هر گاه خروس سه مرتبه پی در پی بخواند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۱

زوال شده است و وقت نماز داخل شده است و ظاهرا مراد از سه مرتبه آنست که سابقا مذکور شد که مراد مرتبه سیم باشد و احوط آن است که به گفته خروس عمل نکند مگر وقتی که تجربه کرده باشد

خروس را در غیر روز ابر و ملاحظه کرده باشد که مرتبه خواندن سیم بعد از ظهر است و در روز ابر به آن عمل کند و اگر صبر کند تا یقین حاصل شود احوط است تا عمل به اخبار و گفته همه اصحاب کرده باشد و اللّٰه تعالی یعلم و احادیث خروس بعد ازین خواهد آمد در مبحث نماز شب إن شاء اللّٰه تعالی.

[نماز به غیر قبله]

(و من صلّی لغیر القبله فی یوم غیم ثمّ علم فان کان فی وقت فلیعد و ان کان قد مضی الوقت فلا اعاده علیه و حسبه اجتهاده) و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که نماز کند در روز ابر و بعد از نماز عالم شود که بر خلاف قبله نماز کرده است پس اگر در وقت باشد می باید که نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد پس اعاده نماز بر او لازم نیست و کافیست او را اجتهادی که کرده است در دخول وقت و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و در باب قبله خواهد آمد و ذکر این حدیث در این باب مناسب نبود مگر به اعتبار لفظ وقت و آن سبب ذکر این معنی شده است.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لان اصلّی بعد ما یمضی الوقت احبّ إلیّ من ان اصلّی و انا فی شکّ من الوقت و قبل الوقت) و منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که البته اگر نماز کنم بعد از وقت محبوبتر است نزد من از آن که کنم در وقتی که شک داشته باشم

که وقت نماز است یا پیش از وقت است و قریب باین خبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است و سابقا مذکور شد و این خبر را مسند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۲

ندیدم و ظاهرا تعبیر به احبّ از روی تقیه واقع شده باشد و مراد آنست که البته می باید که در وقتی که شک داشته باشد نماز نکند چون تکلیف به نماز ظاهر نیست تا جزم بدخول وقت بهم نرسد و ظاهرا مراد از گذشتن وقت وقت فضیلت باشد چون وقت فضیلت تنگ است و زود بیرون می رود و ممکن است که مراد این باشد که بر سبیل فرض محال فرموده باشند که اگر کسی نماز را بعد از خروج وقت کند بهتر است از آن که قبل از دخول وقت کند زیرا که قضای نماز به جای ادا واقع می شود اما پیش از وقت البته باطل است و اعاده می باید کرد.

چنانکه در حدیث صحیح یا موثق کالصحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز صبح را در شب کرده باشد به آن که شب ماه باشد و گمان کرده باشد که صبح شده است و خواب رفته باشد تا آفتاب طالع شود و او را خبر کنند که نماز را پیش از صبح کرده است حضرت فرمودند که اعاده می کند نماز را یعنی قضا می کند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که هر که نماز کند در غیر وقت نماز او نماز نیست و باطل است و محتمل است که مراد این

باشد که هر که در غیر وقت فضیلت نماز را واقع سازد یا از او کالعدم است و اللَّه تعالی یعلم.

و اخبار بر این مضـمون بسیار است و خلافی نیست میان علما در آن که نماز پیش از دخول وقت باطل است هر گاه تمام پیش از وقت واقع شده باشد خواه عمدا و خواه از روی نسیان و خواه از روی جهالت واقع شده باشد.

(و روی معاویه بن وهب عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال کان المؤذّن یاتی النّبی صلّی اللَّه علیه و آله فی الحرّ فی صلاه الظّهر فیقول له رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ابرد ابرد قال مصنّف هذا

الکتاب یعنی عجّل و اخذ ذلک من التّبرید) و بسند صحیح منقولست از ابن وهب از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودنـد که مـؤذّن به خـدمت حضـرت سـیّد المرسـلین صـلّی اللَّه علیه و آله می آمـد در وقت ظهر که در هوای گرم اذان بگوید پس حضـرت صـلّی اللَّه علیه و آله می فرمودند که ابرد ابرد و مصـنف این کتاب که صدوقست چنین تفسیر کرده است که تعجیل کن تعجیل کن یعنی اذان و اقامت را زود بگو تا ما به زودی نماز بکنیم که مردمان جفا نکشـند و از تبرید نیز گرفته اند جمعی یعنی صبر کن تا شدت حرارت هوا بشـکند که مردمان جفا نکشند و اکثر علما باین معنی حل کرده اند و در بعضی از نسـخ این کتاب من البریـد است یعنی بریـد که قاصد است او را برید می گویند که به تعجیل می رود پس ابرد بمعنی عجل باشد و در

کتب دیگر صدوق این چنین است و این اظهر است و صاحب نهایه بنا بر این احتمال از برد نهار گرفته است یعنی اول آن چون هر چند به اول روز نزدیک تر است خنک تر است چون سردی شب را دارد و این مجربست و اگر چه این تاویلات مخالف ظاهر است از آن جهت کرده اند که احادیث متواتره وارد شده است در افضلیّت اول وقت و این حدیث بنا بر حل سابق مخالفت دارد با آن احادیث و لهذا شیخان نقل نکرده اند این حدیث را و ممکن است که بعنوان تقیه وارد شده باشد چون موافق مذهب اکثر عامه است و اللَّه تعالی یعلم.

باب معرفه زوال الشّمس

این بابی است در بیان شناختن زوال آفتاب از دایره نصف النّهار که آن اوّل وقت ظهر است و روایاتی که در آن وارد شده است اگر چه اکثر علما ذکر کرده اند که بهر عنوان که علم بدخول وقت حاصل شود عمل می توان نمود خواه به اصطرلاب باشد یا دایره هندی یا میزان آفتاب که اعم است از اصطرلاب و غیر آن و اعمال بسیار کرده اند از جهت معرفت اوقات روز و شب و غالب این اعمال نسبت به مهندس فایده دارد و ایشان را به زودی علم حاصل می شود و دایره هندی به اندک حدسی سبب علم می شود اکثر عقلا را و عمل به آن بهتر است چنانکه مذکور خواهد شد إن شاء اللَّه تعالی.

(روی عبد اللَّه بن سنان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال زوال الشّمس فی النّصف من حزیران علی نصف قدم و فی النّصف من تموز علی قدم و نصف و فی النّصف من

آب علی قدمین و نصف و فی النّصف من أیلول علی ثلاثه اقدام و نصف و فی النّصف من تشرین الاوّل علی خمسه و نصف و فی النّصف من تشرین الاخر علی سبعه و نصف و فی النّصف من کانون الاوّل علی تسعه و نصف و فی النّصف من کانون الاخر علی سبعه و نصف و فی النّصف من شباط علی خمسه و نصف و فی النّصف من ازار علی ثلاثه و نصف و فی النّصف من نیسان علی قدمین و نصف و فی النّصف من ایّار علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۵

قدم و نصف و فی النّصف من حزیران علی نصف قدم) بسند صحیح منقولست از عبد اللَّه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که زوال آفتاب در نیمه حزیران که از ماههای رومی است و نود و هفتم نوروز است تقریبا که اوایل سرطان است و اوایل تابستان که دو سه روزی از اول تابستان گذشته است و نهایت ارتفاع شمس است بر نیم قدم است یعنی چهارده یک شاخص که از سایه مختلف می ماند در عراق عرب ظهر می شود و در نیمه تموز که اوایل ماه دویم تابستان است و آفتاب پست شده است سی و سه چهار درجه زوال می شود وقتی که سایه یک قدم و نیم مانده باشد و شروع در زیادتی می کند و قدم هفت یک شاخص است هر چه باشد چون در مستوی الخلقه کف پای او مقدار هفت یک قد اوست و چون سایه زیاد می شود از هر چیزی به نسبت طول اوست و چون ماههای تابستان و ماههای بهار آفتاب بلند است و

روزها نیز دوازده ساعتست تا چهارده ساعت و چهار دقیقه تخمینا در این بلاد هر ماهی یک قدم زیاد می شود و چون شش ماه پاییز و زمستان آفتاب پست است و روزها کوتاه می شود تا نه ساعت و پنجاه و شش دقیقه تقریبا هر ماهی سایه دو قدم زیاد می شود و در نیمه آب که اوایل ماه سیم است از تابستان زوال می شود بر دو قدم و نیم که می ماند و شروع در زیادتی می کند و نصف أیلول ماه رومی که اوایل ماه اول پاییز است زوال می شود وقتی که سه قدم و نیم مانده باشد که نصف قدر شاخص باشد و در نصف تشرین اول که اوایل ماه دویم پاییز است زوال می شود بر پنج قدم و نیم که می ماند و در نیمه تشرین آخر که اوایل ماه سیم پاییز است زوال می شود وقتی که هفت قدم و نیم بماند و در نیمه کانون اول که اوایل اول ماههای زمستان است و آفتاب در نهایت پستی است زوال می شود وقتی که نه قدم و نیم از سایه بماند و چون از اوایل زمستان آفتاب شروع در بلندی می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۶

به همین نسبت بر می گردد و در نیمه کانون آخر که اوایل ماه دویم است از زمستان زوال می شود بر هفت قدم و نیم و در نیمه شباط بضم شین که اوایل ماه سیم است از زمستان زوال می شود وقتی که پنج قدم و نیم مانده باشد از سایه و در نیمه آزار که اوایل اول ماههای بهار است زوال می شود وقتی که سه قدم و نیم مانده باشد و در نیمه نیسان

که اوایـل ماه دویم است از بهار زوال می شود وقتی که دو قـدم و نیم مانـده باشـد و در نیمه أیار بتشدیـد یا که اوایل ماه سـیم است از بهـار زوال می شود وقتی که یـکٔ قـدم و نیم مانـده باشـد و در نیمه حزیران بر نیم قـدم یعنی باز به همین عنوانست در همه سالها و این تحدیـد در اصـفهان تقریبی است و از نیم قـدم بیشتر می مانـد در حزیران قریب بـدو ثلث قـدم می مانـد و هم چنین در ما بقی.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه اللّٰه تعالی می فرمودند که من در عراق عرب ملاحظه نمودم صحیح بود.

و منقول است از مولانـا احمـد اردبیـل رحمه اللّٰه که او می گفته است که من در نجف اشـرف ملاـحظه نمودم تقریـبی است و لیکن شـیخ بهـاء الـدین رحمه اللّٰه در علم هیئت اسـتاد بود مجملاـ تـا مکرّر ملاـحظه این وضع با دایره هنـدی و مطلع الأنوار و اصطرلاب کرده نشود اعتماد نمی توان کرد چون نهایت اختلاف دارد بلاد و هر بلدی حکمی دارد چنانکه مذکور خواهد شد بـا آن که عمل به اصـطرلاب و میزان الشـمس و غیرهما همه کس نمی توانـد کرد مگر کسـی که در علم هیئت نهایت مهارت داشته باشد یا حدس صایبی که به تامّل برد و ظاهر شود.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه تبیان زوال الشّمس ان تاخذ عودا طوله ذراع و اربع اصابع فیجعل اربع اصابع فی الارض فاذا

نقص الظّلّ حتّی یبلغ غایته ثمّ زاد فقد زالت الشّـمس و تفتح ابواب السّـماء و تهبّ الریاح و تقضـی الحوائج العظام) و منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

فرمودنـد کـه ظـاهر شـدن زوال آفتـاب به آنست که چـوبی برداری که یـک ذراع و چهـار انگشت طـول آن باشـد پس چهـار انگشت آن را در زمین فرو بری که حرکت نکنـد و چون آفتاب بیرون می آید سایه هر چیزی دراز است و هر چند آفتاب بلند می شود سایه کم می شود تا چون آفتاب به غایت ارتفاع می رسـد سایه به نهایت کمی می رسـد بعد از آن شـروع در زیادتی می کنـد و چون انـدکی زیاد می شود ظاهر می شود که آفتاب از وسط آسـمان گشـته است و میل به غروب کرده است دیگر سـایه زیـاد می شود تـا در وقت غروب ماننـد وقت طلوع می شود و چون زوال آفتـاب شـد درهای آسـمان گشوده می شود از جهت آمـدن رحمت و بالاـ بردن عبـادات و می وزد بادهای رحمت و برآورده می شود حاجتهای عظیم خلایق و ممکن اسـت که مراد از فتح ابواب سـما فتح ابواب آسـمان رحمت الهی باشد بواجب گردانیدن عبادات از جهت فرستادن رحمتها و مراد از وزیدن بادها وزیدن نسیمهای فیوض قدسیّه باشد.

چنانکه منقولست از حضـرت سیّد المرسـلین صلّی اللّه علیه و آله که فرمودند که به درستی که پروردگار شـما را در ایام دهر شما نسـیمهای رحمت هست البته خود را در معرض آن نسیمها در آورید و انواع آن نسیمها بسیار است گاهی بعنوان نسیم می آید و سـبب فیوض عظیمه می شود و گاهی در لباس سخنان حکمت جلوه گر می شود و گاهی درهای دلهای دوستان خود را بر روی دوسـتان می گشاید بی واسـطه و گاهی بواسـطه سخنان قدسی و گاهی به نظرهای قدوسی و تا کسی نرسیده باشد این معانی را نمی تواند فهمید و خود را در

معرض اینها در آوردن به آنست که مشغول ریاضات شود و همیشه بذکر و فکر مشغول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۸

باشـد و ظاهر حدیث آنست که این فیضـها همیشه نمی باشد و اکثر محققان بر ایند که همیشه این فیوض از مبدأ فیّاض فایض است و لیکن قـابلیت نـادر است پس اگر کسـی همیشه خود را در معرض آن فیوض قدسیّه دارد همیشه از آن فیوض بهره مند می گردد و ظاهرا دوام امثال این فیوض نادر است و لهذا حضرت سیّد المرسلین فرمودند که لی مع اللّٰه وقت یعنی مرا با جناب اقـدس الهی وقتی هست که در آن وقت گنجـایش نـدارد نه ملك مقرب و نه نبی مرسل و نفرمودنـد که همیشه هست هر چند مرتبه فیوض پست آن حضرت اعلی مقامات پیغمبران اولو العزم است و هر کس در خور قابلیت خود ازین مقامات بهره ور می شود و هر کس را قابلیتی هست که همیشه محل فیوض قدسی باشند و لیکن فیض اقدس گاه گاهست و این بدن تاب دوام آن ندارد کما هو المجرب و اللّٰه تعالی یعلم.

امـا آن چه در این خبر است از معرفت زوال قریب باین دو حـدیث دیگر وارد شـده است و شـبهه در این نیست که باین عنوان علم به زوال حاصل می شود و لیکن نسـبت به اکثر عالمیان تا قریب به یک ساعت نگذرد معلوم نمی شود و خصوصا در اوایل تابستان که آفتاب در نهایت ارتفاعست و بعنوان دایره هندی زودتر ظاهر می شود و آن نیز داخل است در معنی این احادیث.

و ضابطه دایره هندی آنست که زمین را هموار کنند که پست و بلند نداشته باشد و آن به

شمش بنایان و شاقول ایشان دانسته می شود و بعد از آن دایره می کشند و هر چند دایره فراختر باشد زودتر ظاهر می شود و بر مرکز این دایره چوبی نصب می کننـد مخروطی که سـرش تیز باشـد و طول این چوب می بایـد به مقـداری باشـد که سـایه آن داخل دایره شود و از آنجا بیرون رود و اگر درازتر باشـد که فاصـله دخول و خروج بیشتر باشـد بهتر ظاهر می شود هر چنـد به اعتبار اختلاف غیر محسوس حرکت آفتاب اگر فاصله کمتر باشد گفته اند بهتر است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۹

می بایـد که میـان این چـوب بر مرکز دایره راست بایسـتد که از سـر این چوب بهر طرفی از اطراف دایره بعـد مسـاوی باشـد و اسـتقامت این چوب نیز به شاقول می شود و به ریسـمان و چوبی که بر سـر این چوب گـذارنـد و به اطراف دایره گذارند که از همه طرف مسـاوی باشـد و اگر بیشتر دایره را بر چهار قسـمت صـحیح کننـد به پرگار و غیر آن و ریسـمان یا چوب را بر چهار طرف با سـر چوب ملاحظه نماینـد بهتر ظاهر می شود و چون مقیاس را عمود کردند می باید که ملاحظه نمایند که چون سایه این مقیاس را عمود کردنـد داخل دایره شود و نقطه بر آن بگذارنـد از سـیاهی یا غیر آن و چون سایه بیرون رود از دایره محلّ خروج را نیز نقطه بگذارنـد و میـان حقیقی این دو نقطه را از پرگـار یا غیر آن درست کننـد و از اینجا خطی درست بکشـند تا مرکز دایره و اگر ستاره بگذارند و از آن خط کشیده شود بهتر است و این خط نصف

النّهار است پس تا سایه باین خط نرسیده است یا رسیده است و بیرون نرفته است زوال نشده است و چون سایه سر مقیاس ازین خط بیرون رود زوال آفتاب از نصف النّهار شده است و چون سایه سر چوب در میان این خط است نصف روز است و در زوال نصف روز منجمان معتبر است و آن از طلوع شمس است تا غروب شمس.

و چون روز شرعی از طلوع صبح صادق است بی دغدغه و انتهای آن بر مذهب مشهور ذهاب حمره مشرقیه است نصف اول روز قریب به یک ساعت زیاده است و اگر غروب قرص باشد قریب به یک ساعت و نیم بیشتر است از نصف آخر و در این صورت که دایره هندی کشیده باشند چون ملاحظه می کنند می یابند که سایه شروع در زیادتی دارد خصوصا هر گاه دایرهای بسیار قریب به یک دیگر کشیده باشند همین که سایه از میان خط بیرون رفت و سایه سر چوب بر یک دایره باشد نصف دقیقه نمی گذرد که به دایره دیگر می رسد چون حرکت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۰

آفتاب دوریست سایه نیز دوری حرکت می کند در نقصان و زیادتی و اگر بعنوان دایره هندی نباشد و سایه چوبی که نصب کرده اند کم شود و شروع در زیادتی کند قریب به یک ساعت که می گذرد یقین می شود که سایه شروع در زیادتی کرده است چنانکه مجربست و اندک حدسی که بکار برند علم یقینی بهم می رسد از دایره هندی چون حرکت آفتاب به یک نسبت است از طلوع تا غروب چون یک ساعت حقیقی از طلوع گذشته باشد و بر دایره باشد همین که یک ساعت

حقیقی به غروب مانـده است سایه بهمان دایره می رسد و هم چنین در ساعات و دقایق و ثوانی و ثوالث و ازینها ظاهر می شود که در هر فصـلی و هر روزی وسـط روز این خـط نصف النهار است و چون خط نصف النهار ظاهر شـد قبله هر بلـدی نیز ظاهر می شود و لیکن معرفت قبله ظنی است چون بنـای آن بر قول اهـل رصـد است و اختلاف بسـیار در اقاویل ایشان هست چنانکه در خصوص قبله اصـفهان در مسـجد جامع قدیم انحراف از خط نصف النهار به جانب مغرب بنا بر زیج قدیم است و آن سی و سه درجه و چهل دقیقه است و بنا بر اسـتخراج از زیج جدید الغ میرزا مسجد جامع عباسی را بر آن مقرّر ساختند و انحراف آن را چهل درجه و بیست و هشت دقیقه و پنـج یا شـش ثانیه مقرّر فرمودنـد و در وقت کشـیدن دایره هندی اکثر فضـلا و منجمین حاضـر بودنـد و چون دایره قبله اوسع از آنست که در آن ملاحظه این دقایق نمایند همه خوبست چنانکه در مبحث قبله خواهد آمـد و چون در همه بلاد اسـلام بنا بر زیـج جدید است بنا بر اسـتخراج بطلمیوس عصـر خود مولانا محمد باقر یزدی طاب ثراه گذاشـته انحراف بلاد اسـلامی به نحوی که آن وحیـد الـدهری در رساله مطلع الأنوار بیان فرموده مذکور می شود از آن جمله انحراف کاشان سی و چهار درجه و سی و سه دقیقه است و قزوین بیست و هفت درجه و سی و چهار دقیقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۱

است و تبریز پانزده درجه و چهل دقیقه است و یزد چهل

و هشت درجه و بیست و هفت دقیقه است و قم سی و یک درجه و پنجاه و پنج دقیقه است و استرآباد سی و هشت درجه و چهل و هفت دقیقه است و طوس چهل و پنج درجه و نه دقیقه است و نیشابور چهل و شش درجه و بیست و شش دقیقه است و سبزوار چهل و چهار درجه و چهل و شش دقیقه است و بغداد دوازده درجه و چهل و پنج دقیقه است و بحرین پنجاه و هفت درجه و بیست و سه دقیقه است و شیراز پنجاه و سه درجه و بیست دقیقه است و همدان بیست و دو درجه و شانزده دقیقه است و ساوه بیست و نه درجه و هجده دقیقه است و تون پنجاه درجه و بیست و چهار دقیقه است و طبس گیلک پنجاه و سه درجه و دو دقیقه است و شوشتر سی و پنج درجه و بیست و نه دقیقه است و اردبیل هفده درجه و سیزده دقیقه است و هرات پنجاه و سه درجه و پنجاه و چهار دقیقه است و قاین پنجاه و چهار درجه و چهار دقیقه است و سمنان سی و چهار درجه و سی و هشت دقیقه است و ساری سی و دو درجه و پنجاه و چهار دقیقه است و آمل سی و چهار درجه و سی هفت دقیقه است و قندهار هفتاد و چهار درجه و پنجاه و نه دقیقه است و کشمیر هفتاد و یک درجه و نه دقیقه است و ملتان هفتاد و نه درجه است و حلب هجده درجه و بیست و شش دقیقه

است و سایر بلاد را تخمین می کنند به بلاد قریبه به آن اگر چه بنای جمیع اینها بر ظن است چون از قول اهل رصد است و در میـان ایشـان نیز اختلاـف هست و از این است که اقاویـل ایشـان بسـیار است که در کسـوف و خسوف واقع نمی شود صـحیحا چنانکه در این چند روز در تقاویم کسوف نوشـته بود در ماه ربیع الاول سـنه هزار و شـصت و پنج هجری و واقع نشد و دو سه سال قبل از این نیز حکم کرده بود به کسوف و خسوف و هر دو واقع نشد و لیکن ظنونی که از اقاویل ایشان در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۲

معرفت قبله بهم می رسـد بیشتر است از علامات دیگر که علما ذکر کرده انـد و إن شاء اللَّه تعالی مذکور خواهد شد در قبله و چون در وقت علم می باید غالبا پس اگر کسی نافله گذار باشد ناچار است از دایره هندی به نحوی که مبیّن شد.

و بسند قوی از حضرت امام زین العابدین صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که هر که اهتمام به وقتهای نمازها دارد کامل نمی شود او را لـذّت دنیا بلکه در هر کاری که باشـد می بایـد ترک کند و مشـغول شـناختن اوقات شود تا نمازها را در اوقات فضیلت آنها به جا آورد و این معنی مجربست.

و از حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه منقولست که هر روزی که ابر باشـد و وقت زوال ظاهر نباشـد البته امام زمان صلوات اللَّه علیه امر می فرمایـد آفتـاب را که ظـاهر شود تا حجت الهی تمام گردد بر عالمیان و هر که خواهـد نماز نوافل را یا نماز

جمعه را در اوقات آنها به جا آورد توانـد و هر كه نكند حجت بر او تمام شده باشد و اين نيز مجربست هر چند ابر عظيم باشـد البته آفتاب خود را مى نمايد و فى الحقيقه امر نسبت به ابر است كه از مقابل آفتاب دور شود.

باب ركود الشّمس

بـابى است در بيان سـبب قرار آفتاب در وسط آسـمان و اين معنى بحسب حسن ظاهر است كه در آن وقت گوييا حركت نمى كنـد چون بطى ء مى نمايـد و ممكن است كه بحسب واقع در زمـان قليلى مطلقا حركت نكنـد (سال محمّـد بن مسـلم ابا جعفر صلوات اللّه عليه عن ركود الشّمس فقال يا محمّد ما اصغر جثتك و اعضل مسألتك و انّك لأهل للجواب انّ الشّمس اذا طلعت جـذبها سـبعون الف ملـك اخـذ بكـلّ شـعاع منها خمسه آلاف من الملائكه من بين جاذب و دافع حتّى اذا بلغت الجوّ و جازت الكوّ قلبها ملك النّور ظهرا لبطن فصار ما يلى الارض إلى السـماء و بلغ شـعاعها تخوم العرش فعند ذلك نادت الملائكه سـبحان اللّه و لا اله الّا اللّه و الحمـد للّه الّـذى لم يتّخـذ صاحبه و لا ولـدا و لـم يكن له شـريك فى الملك و لم يكن له ولىّ من الـذّل و كبّره تكبيرا فقال له جعلت فـداك احافظ على هـذا الكلام عند زوال الشّـمس فقال نعم حافظ عليه كما تحافظ على عينيك فاذا زالت الشّـمس صارت الملائكه من ورائها يسبّحون اللّه فى فلك الجوّ إلى ان تغيب) منقول است به سندى كالصحيح كه محمد بن مسلم سؤال كرد از حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّه عليه از ركود آفتاب در وقت ظهر كه بچه سبب

درنگ می کند و حرکت نمی کند یا به سرعت حرکت نمی کند پس حضرت فرمودند که چه صغیر است جثّه و بدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۴

تو و چه مشکل است مسأله تو پس اگر محمد بن مسلم بحسب ظاهر خورد باشد محتمل است که این سخن از روی مطایبه مستحبه باشد و اگر جثه او صغیر نباشد ممکن است که مطایبه باشد و در هر دو صورت ممکن است که از روی تحسین باشد چون تفکر در آلاء الهی و عجایب صنایع او وجوه حکمت اوست یا از روی تادیب باشد به آن که آدمی در چیزی چند که بکار او می آید سؤال نمی کند و چیزی چند که او را ضرر نیست سؤال می کند و اکثر ایشان قابلیت جواب ندارند اما تو قابلیت جواب داری به درستی که چون آفتاب طالع می شود می کشانند او را به جانب بالا هفتاد هزار فرشته و گرفته اند هر شعاعی از اشعه آن را پنج هزار فرشته و در بعضی از نسخ چنین است که

بعد ان اخذ بکلّ شعاع منها یا بکلّ شعبه منها

یعنی پنج هزار فرشته آفتاب را به جانب مغرب می کشند و پنج هزار فرشته دیگر آن را به جانب مشرق می کشند چون جمیع کواکب و افلاک غیر فلک اطلس دو حرکت دارند یک حرکت به تبعیّت فلک اطلس از مشرق به جانب مغرب در شبانه روزی یک دور و حرکت دیگر از مغرب به جانب مشرق است و آن در شمس در هر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی تقریبا یک دور است پس ممکن است که هفتاد هزار فرشته که حرکت شمس می دهند فرشتگانی باشند که

حرکت فلک نهم می دهند به جانب مغرب و به تبعیت آن افلاک دیگر حرکت می کنند پس شمس و فلک او نیز به آن حرکت متحرکند یا آن که شمس و فلک آن را هفتاد هزار فرشته جذب کنند و باقی کواکب و افلاک را فرشتگان دیگر جذب کنند و پنج هزار ملک که دفع می کنند فرشتگانی باشند که فلک شمس را در سالی یک بار حرکت می فرمایند و ممکن است که هفتاد هزار فرشته باشند که بعضی از پیش آن را کشند و جمعی از پس آن را حرکت دهند و هر پنج هزار ایشان یک گوشه از گوشه های آفتاب را گرفته باشند که محل شعاع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۵

شمس است یا شعاع آن را به قوت روحانی کشند و باین نحو حرکت می دهند تا وقتی که آفتاب به وسط آسمان رسد و شعاع آفتاب از دریچهای جانب مشرق بیرون رود چون غالب اوقات چنین است پس چون به میان آسمان می رسد می گرداند آفتاب را فرشته که مسمی است بملک نور پس طرفی که به جانب زمین است به جانب آسمان فوق آن آسمان می افتد و طرفی که به جانب آسمان است به جانب زمین می افتد و بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که شمس را فلک تدویر باشد و علماء هیئت اثبات نکرده اند فلک تدویر را از جهت شمس و از جهت بعضی از کواکب اثبات کرده اند بحسب قراینی که بر ایشان ظاهر شده است و در فلک شمس نفی نیز نکرده اند چون قانون ایشان این است که هر چه را یافتند ذکر کرده اند و گفته اند که ممکن است که جمیع کواکب را فلک

تدویر باشد و ما نیافته باشیم و محتمل است که گردیدن مجازی مراد باشد به آن که روی معنوی خود را به جانب عرش کند و استفاضه نور کند از عرش چنانکه در اخبار دیگر وارد شده است و در این حرکت شعاع آفتاب به اطراف عرش می رسد و این وقت تسبیح فرشتگان حاملان عرش و ساکنان سماوات است پس در این حالت همه فرشتگان مشغول این تسبیح می شوند که ترجمه اش این است که منزه خداوندی که از همه نقایص بری است و به همه کمالات موصوفست یا تنزیه می کنم خداوند خود را از جمیع نقصهای ذاتی و صفاتی و افعالی و نیست خداوندی بغیر از معبود بر حق و خداوند مطلق و ستایش می کنم خداوندی را که منزه است از آن که او را زنی یا فرزندی باشد چنانکه نصاری مریم را زن خدا و عیسی را فرزند او می دانند یا مراد از صاحبه صفات زایده باشد و از ولد صفات حادثه و نبوده است او را هرگز شریکی در پادشاهی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۶

نبوده است او را کسی که دفع مذلت و خواری از او کند و نه چنین است که صد هزاران هزار از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و غیر ایشان که عبادت او کنند تاثیری کند در بزرگی او و اگر نکنند نقصی بهم رسد در عظمت و جلالت او و بعد از آن بر سبیل التفات فرموده است که خداوند خود را بزرگ دان به بزرگی عظیم یعنی از آن بزرگتر است که عقل و وهم بذات مقدس او یا به صفات مقدسه او تواند رسید پس محمد

بن مسلم گفت فدای تو گردم محافظت کنم بر این کلام در وقت زوال آفتاب حضرت فرمودند که بلی چنانکه محافظت می کنی چشمان خود را یا چشم خود را چنانکه در بعضی از نسخ علی عینک است پس چون زوال شد و آفتاب میل به پستی کرد فرشتگان از پشت سر مدد می کنند و حرکت می دهند آفتاب را تا غروب کند و محتمل است که فرشتگانی دیگر باشند که جذب کنند و اینها دفع کنند یا این هفتاد هزار فرشته جذب و دفع می کنند تا نصف روز و بعد از آن هفتاد هزار فرشته دیگر جذب و دفع می کنند تا غروب این ترجمه حدیثست که مذکور شد اما مراد حضرت صلوات اللّٰه علیه بر ما ظاهر نیست ممکن است که چون محمد بن مسلم از علماء ربّانی است فهمیده باشد چنانکه حضرت به او فرمودند که تو اهلیت جواب داری و امثال این اخبار را از حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین وارد شده است و بر ماست که تسلیم کنیم و به سبب آن که عقل ما به آن نرسد رد نکنیم چنانکه در فواید مقدمه مذکور شد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن الشّمس کیف ترکد کلّ یوم و لا یکون لها یوم الجمعه رکود قال لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ جعل یوم الجمعه اضیق الایّام فقیل له و لم جعله اضیق الایّام قال لأنّه لا یعذّب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۷

المشرکون فی ذلک الیوم لحرمته عنده) و منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند که سبب چیست که آفتاب هر

روز وقت زوال قرار می گیرد و در روز جمعه قرار ندارد و حضرت فرمودند که زیرا که حق سبحانه و تعالی جمعه را از روزهای دیگر کوتاه تر کرده است پرسیدند که چرا آن را کوتاه تر کرده است حضرت فرمودند که زیرا که حق سبحانه و تعالی در این روز ارواح مشرکین و کفار را عذاب نمی کند چون روز رحمت الهی است.

و بسند کالصحیح از محمد بن اسماعیل بن بزیع منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه که خبری بمن رسیده است که روز جمعه کوتاه ترین روزهاست حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چنین است پس گفتم فدای تو گردم چرا چنین است حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی جمع می فرماید در هر روز ارواح کفار را در زیر چشمه آفتاب و ایشان را عذاب می کند به آن که ایشان را در زیر آفتاب باز می دارد یک ساعت و در روز جمعه از جهت فضیلت جمعه ایشان را عذاب نمی فرماید بنا بر این آفتاب رکود ندارد و آن که مذکور شد که تنگ ترین روزهاست یک وجهش عدم رکود شمس است و وجهی دیگر آنست که عبادات روز جمعه بسیار است و از آن جمله نماز جمعه است که تا دو فرسخ راه می باید حاضر شوند و نماز جعفر طیار و غیره از نمازها و دعاها که در آن واقع است چنانکه از احادیث دیگر ظاهر می شود و وجهی دیگر آن که روز وصال است و آن کوتاه می باشد بخلاف روز و شب هجران که آن دراز است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی عن

حریز بن عبد اللّٰه انّه قال کنت عند ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فساله رجل فقال له جعلت فداک انّ الشّمس تنقضّ ثمّ ترکد ساعه من قبل ان تزول فقال انّها تؤامر أ تزول ام لا تزول) و بسند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۸

صحیح منقولست از حریز که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم که شخصی از آن حضرت سؤال نمود و گفت فدای تو گردم به درستی که آفتاب حرکت سریع می کند تا قریب به زوال و بعد از آن قرار می گیرد یا حرکت بطی ء می کند که محسوس نمی شود سببش چیست پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون بامر الهی تا وسط آسمان حرکت کرد رخصت می گیرد از جناب اقدس الهی که زایل شود و حرکت به جانب مغرب بکند یا نکند و چون مأمور می شود حرکت می کند و این حدیث دلالت می کند که آفتاب شعور دارد چنانکه ظاهر آیات بسیار و اخبار بی شمار است و اللّٰه تعالی یعلم.

باب معرفه زوال اللّیل

این بابیست در بیان شناختن زوال شب از جهت نماز تهجد و سایر عبادات چون احادیث صحیحه وارد شده است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چون نماز خفتن می گذاردند دیگر نماز نمی کردند تا نصف شب و بعد از آن متوجه نماز شب می شدند و هم چنین از جهت معرفت آخر وقت نماز خفتن پس شناختن نصف شب ضرور است و هر گاه در حدیث وارد شده باشد بهتر خواهد بود اگر چه شناختن اوقات شب به جدی و فرقدان و حرکت آن نیز نیکوست به آن که هر ستاره هر گاه شخصی شعوری داشته باشد

چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما ستارگان را آفریده ایم تا هدایت یابید به آن در تاریکیهای شب و روز و از جمله هدایات آنها معرفت اوقات شب است.

(سال عمر بن حنظله ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقال زوال الشّمس نعرفه بالنّهار کیف لنا باللّیل فقال للّیل زوال کزوال الشّمس قال فبایّ شی ء نعرفه قال بالنّجوم اذا انحدرت) و بسند موثق منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که زوال آفتاب را در روز می شناسیم در شب چگونه بشناسیم پس حضرت فرمودند که شبرا نیز زوالی است مثل زوال آفتاب در روز پرسیدند که بچه چیز آن را بشناسیم حضرت فرمودند که بستارها هر گاه از دایره نصف النّهار میل کنند به جانب غروب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۰

و مراد از آن ستاره هایی است که در اول شب ظاهر می شوند و در آخر شب غروب می کنند و چون آن مختلف می شود اولی آنست که هر هفته یک مرتبه نشان کنند و ستاره های ثوابت اگر چه خود حرکت ندارند بحسب ظاهر اما به اعتبار حرکت آفتاب آنها نیز مختلف می شوند و همین که ثوابت ستاره را در یکسان نشان کردند در همه سالها به آن نسبت است چون حرکت ثوابت محسوس نمی شود و اگر ستاره های سیّاره را نشان کنند اکثر اوقات ملاحظه آنها می باید کرد و چون حرکت جدی و فرقدان کمتر است بهتر محسوس می شود چون در شبانه روزی یک دور حرکت می کنند پس از وقتی که برابر یکدیگرند تا وقتی که یکی از اینها بالا رود و دیگری به زیر شش ساعت می شود و اگر در میان باشد

به آن نسبت كه از حساب مى كنند با حساب ساعات شب در هر فصلّى نصف شب خوب ظاهر مى شود و اين معنى از تجربيات است و به تجربه بديهى مى شود و علم بهم مى رسد در غالب اوقات و اگر مشتبه شود اندك زمانى كه مى گذرد يقين مى شود و اللّٰه تعالى يعلم.

باب صلاه رسول اللّٰه

(صلّى اللّٰه عليه و آله الّتى قبضه اللّٰه عليها قال ابو جعفر صلوات اللّٰه عليه كان رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله لا يصلّى بالنّهار شيئا حتّى يزول النّهار او الشّمس فاذا زال صلّى ثمانى ركعات و هى صلاه الاوّابين يفتح فى تلك السّاعه ابواب السّماء و يستجاب الدّعاء و تهبّ الرّياح و ينظر اللّٰه إلى خلقه فاذا فاء الفى ء ذراعا صلّى الظّهر اربعا و صلّى بعد الظّهر ركعتين ثمّ صلّى ركعتين اخراوين ثمّ صلّى العصر اربعا اذا فاء الفى ء ذراعا ثمّ لا يصلّى بعد العصر شيئا حتّى تؤوب الشّمس فاذا ابت و هو ان تغيب صلّى المغرب ثلاثا و بعد المغرب اربعا ثمّ لا يصلّى شيئا حتّى يسقط الشّفق فاذا سقط الشّفق صلّى العشاء ثمّ آوى رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله إلى فراشه و لم يصلّ شيئا حتّى يزول نصف اللّيل فاذا زال نصف اللّيل صلّى ثمانى ركعات و أوتر فى الرّبع الاخير من اللّيل بثلاث ركعات فقرا فيهنّ فاتحه الكتاب و قل هو اللّٰه احد و يفصل بين الثّلاث بتسليمه و يتكلّم و يأمر بالحاجه و لا يخرج من مصلّاه حتّى يصلّى الثّالثه الّتى يوتر فيها و يقنت فيها قبل الرّكوع ثمّ يسلم و يصلّى ركعتى الفجر قبيل الفجر و عنده و بعيده ثمّ يصلّى ركعتى الصّبح و هو

الفجر اذا اعترض الفجر و اضاء حسنا فهذه صلاه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الّتى قبضه اللّه تعالى عليها) اين بابى است در بيان نماز حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۰۲

سيّد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله كه مداومت بر آن مى نمودند در اواخر عمر و بر اين مداومت از دنيا بيرون رفتند منقول است كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه فرمودند كه حضرت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله در روز نماز نمى كردند هيچ نمازى را تا زوال روز مى شد و در بعضى از نسخ تا زوال آفتاب پس چون زوال مى شد هشت ركعت نماز مى كردند و آن هشت ركعت نماز نافله ظهر است كه مسمى است به نماز اوّابين يعنى جمعى كه هميشه بازگشت دارند بحق سبحانه و تعالى به توبه و انابت يا آن كه اين نماز بمنزله توبت و انابت ايشان است در ثواب و محو گناهان و در اين ساعت درهاى آسمان گشوده مى شود از جهت بالا بردن اعمال حسنه خلايق و دعاها مستجاب مى شود و بادهاى رحمت يا بادهاى نافله از جهت خلايق خصوصا جمعى كه در كشتيهااند مى آيد و حق سبحانه نظر شفقت و مرحمت بسوى خلايق مى كند و از آن جمله است آن كه در اين ساعت عبادات اسباب قرب ايشان را مقرر فرموده است پس چون سايه يك ذرع مى گذشت كه دو شبر باشد چهار ركعت نماز ظهر را به جا مى آوردند و بعد از نماز ظهر دو ركعت نماز مى كردند پس فاصله كه مى شد دو ركعت نماز ديگر به جا مى آورند و چهار ركعت نماز عصر را مى كردند وقتى كه يك

ذراع دیگر گذشته بود به آن که در شبر پنجم می کردند دیگر بعد از نماز عصر نمازی نمی کردند تا غروب آفتاب پس چون غروب می شد که اثر آفتاب غایب می شد که حمره مشرقیه باشد یا قرص غایب می شد سه رکعت نماز شام را می کردند و بعد از آن چهار رکعت نافله شام را به جا می آوردند دیگر نماز نمی کردند تا سرخی جانب مغرب زایل می شد و چون سرخی بر طرف می شد نماز خفتن را می کردند و بعد از آن به خوابگاه خود می فرمودند و نمازی نمی کردند تا نصف شب می گذشت پس چون نصف می گذشت هشت رکعت نماز شبرا به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۳

می آوردند و سه رکعت وتر را در ربع آخر شب به جا می آوردند و در آن سه رکعت سوره حمد و قل هو اللَّه احد می خواندند و فاصله می کردند میان نماز شفع و نماز وتر به سلام و سخن می فرمودند و اگر کاری داشتند به آن امر می فرمودند و از مصلّی خود بیرون نمی فرمودند تا رکعت سیم وتر را به جا می آوردند و در آن رکعت قنوت می خواندند پیش از رکوع پس سلام می دادند و دو رکعت نافله صبح را به جا می آوردند اندکی پیشتر از صبح کاذب یا صبح صادق و گاهی در صبح کاذب یا اول صبح صادق به جا می آوردند و گاهی اندکی بعد از آن پس دو رکعت نماز صبح را به جا می آوردند در صبح صادق که سفیدی در عرض افق ظاهر می شد و خوب روشن می شد که علم بدخول وقت بهم می رسید همه کس را پس این نمازی بود که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه

و آله بر این مداومت می نمودند تا از دنیا متوجه اعلی علیین شدند.

بدان که این حدیث را مسند ندیده ام و لیکن چون صدوق حکم به صحت آن کرده اند البته صحیح می دانسته اند و دلالت می کند بر آن که نماز چاشت بدعت است و از اخبار عامه در صحاح ایشان نیز ظاهر می شود که بدعت باشد و دیگر دلالت می کند بر آن که هشت رکعت نافله زوال نماز آن وقتست نه نماز نافله ظهر و احادیث بسیار بر این معنی دلالت می کند پس اگر در نیت قصد نماز نافله کند بهتر است و در خاطر چنین باشد که اگر از جهت نماز ظهر مطلوب باشد چنان باشد و اگر فی نفسها مطلوب باشد چنان باشد و دلالت می کند بر آن که نماز ظهر را بعد از یک ذراع به جا آوردن بهتر باشد خصوصا نسبت به نماز جماعت تا مؤمنان همگی از قضای حاجت و وضو و نماز اوّابین فارغ شده باشند و دور نیست که اولویت مخصوص نماز جماعت باشد چون احادیث بسیار وارد شده است در آن که اول وقت افضل است الا به مقداری که از نوافل فارغ شود و دور نیست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۴

دلالت کند بر آن که بهتر این باشد که نوافل را طول دهد و دعاها بخواند تا دو قدم بگذرد و در تابستان دو قدم قریب به یک ساعت نجومی می گذرد و در زمستان قریب به نیم ساعت می شود و اشعاری دارد به آن که حق سبحانه و تعالی طول و قصر نوافل را بحسب طول و قصر ایّام مقرّر فرموده است و ظاهر می شود که دو رکعت

نافله بعد از ظهر متعلق است بظهر و دو رکعت دیگر متعلق است به عصر.

چنـانکه احـادیث بسـیار بر این معنی دلالـت دارد و در بعضـی از اخبار هشت رکعت منقسم می شود به آن که چهار رکعت را بعـد از ظهر به جـا آورنـد و چهـار رکعت را قبل از عصـر و از اخبار بسـیار ظاهر می شود که اهتمام باین چهار رکعت بیشتر از چهار رکعت دیگر است و چهار رکعت را ترک نمی بایـد کرد و چهار رکعت دیگر را اگر شـغلی داشـته باشد ترک می تواند کرد و دور نیست که حضـرت سـیّد المرسـلین صلّی اللّه علیه و آله به سبب شیوخت ترک نموده باشند بر تقدیر صحّت حدیث بحسب واقع و ظاهر می شود از اخبار بسـیار که اگر چهار رکعت کنـد دو رکعت را بعد از ظهر به جا بیاورد و دو رکعت دیگر را در قـدم چهارم به جا آورد که در اول قـدم پنجم متوجّه نماز عصـر شود و هم چنین اگر هشت رکعت کنـد چهار رکعت را بعـد از ظهر به جا آورد و چهار رکعت دیگر را در قـدم چهارم به جا آورد و احتیاط در دو رکعت یا چهار رکعت بعـد از ظهر مثل سابق است به آن که قصد نافله کند اعم از آن که از جهت ظهر باشد یا از جهت عصر و احوط آنست که بی عذری ترک هشت رکعت نکند.

چون احـادیث صـحیحه متواتره وارد شـده است که مجموع نمـاز فریضه و نـافله پنجـاه و یک رکعت است و هم چنین احادیث بسیار در نافله شام وارد شده است که چهار رکعت را ترک نکنند در سفر و

حضر و احادیث دو رکعت نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۵

وارد شده است و محمولست بر آن که اهتمام بشأن دو رکعت آن بیشتر است و دو رکعت دیگر را از جهت عذر ترک می توان کرد.

و هم چنین در اخبار بسیار وارد شده است و تیره را ذکر نکرده اند و ظاهر می شود که اهتمام به شان آن کمتر است یا آن که اگر اهتمام به شان آن باشد به سبب بدلیت نماز وتر است نه آن که نافله خفتن باشد و گذشت که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله که به جا نمی آوردند سبب این بود که حضرت به وحی می دانستند که نماز وتر را خواهند کرد و چون نماز وتر بر آن حضرت واجب بود و خواب و بیداری آن حضرت یکسان بود و معصوم بودند ترک آن محال بود از آن حضرت بنا بر این و تیره در این حدیث نیز وارد نشده است و آن که وارد شده است در این خبر که آن حضرت بعد از نماز خفتن نماز نمی کردند تا نصف شب و در احادیث صحیحه نیز وارد شده است که حضرت سیّد المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیهما بعد از نماز خفتن نماز نمی کردند تا نصف شب ممکن است که مراد نفی نماز سنت باشد نه تطوع چون احادیث بسیار دلالت می کند بر آن که حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم هر شب یا هر شبانه روز هزار رکعت نماز می کردند از تطوع و محتمل است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله به سبب پیری ترک فرموده باشند یا از

جهت تاسّی امّت که مبادا توهّم کننـد که واجبست و همه کس اهتمام به آن داشـته باشـد و از همه کاری باز مانند و نظام نوع انسانی بر هم خورد بنا بر این است که حضـرت سیّد المرسلین عسل و گندم و گوشت و امثال اینها می خوردند و مشهور است در اخبار که حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه به سبب اشتغال به ریاضات ترک اینها می فرمودند چنانکه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

و آن که واقع است که حضرت بعد از نصف شب هشت رکعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۶

نماز می کردند منافات ندارد با آن که خواهد آمد در احادیث صـحیحه که حضـرت هشت رکعت را متفرق به جا می آوردند چهـار را بعـد از نصف به جـا می آوردنـد و چهـار دیگر را بعـد از زمانی چون در اینجا نیست که مجتمع به جا می آوردنـد یا متفرق پس حمل بر تفرق می بایـد کرد جمعا بین الاخبار و آن که وارد شـده است که فاصـله می فرمودند سه رکعت وتر را به سلام از جهت رد بر عامه است که ایشان سه رکعت را مانند نماز شام متّصل می کنند و بعد ازین نیز خواهد آمد با بقیه احکام در مبحث نماز شب.

باب فضل المساجد و حرمتها و ثواب من صلّی فیها

[احترام مساجد و حرمها]

(روی خالد بن مادّ القلانسیّ عن الصّادق صلوات اللَّه علیه انّه قال مکّه حرم اللَّه و حرم رسوله و حرم علیّ بن ابی طالب صلوات اللَّه علیهمـا الصّـلاه فیهـا بمائه الف صـلاه و الـدرهم فیها بمائه الف درهم و المـدینه حرم اللَّه و حرم رسوله و حرم علیّ ابن ابی طالب صلوات اللَّه علیهما الصّلاه فیها بعشره آلاف صلاه و الدّرهم فیها بعشره آلاف درهم و

الكوفه حرم اللّٰه و حرم رسوله و حرم علىّ ابن ابى طالب صلوات اللّٰه عليهما و الصّلاه فيها بألف صلاه و سكت عن الدّرهم) بابى است در بيان فضيلت مسجدهاى معظمه و غير آنها و حرمت مسجدها و ثواب نماز در آنها، روايت است بسند قوى و در كافى بسند حسن كالصحيح از خالد كلاه دوز يا كلاه فروش از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه فرمودند كه مكه معظمه حرم حق سبحانه و تعالى است يعنى محترم كرده است كه تعظيم كنند خلايق آن را به نحوى كه خواهد آمد و هم چنين حرم حضرت سيّد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله كه محل ولادت و نشو و نماى آن حضرت است و امر به تعظيم آن كرده است و حرم حضرت امير المؤمنين است صلوات اللّٰه عليه به همين وجوه مذكوره يك نمازى كه در مكه به جا آورند يا در مسجد الحرام بر احتمالى قوى چنانكه در احاديث ديگر وارد شده است برابر است با صد هزار نماز و يك درهم كه در شهر مكه

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۰۸

تصدق كنند يا در مسجد الحرام برابر است با ثواب صد هزار درهم كه در غير آن تصدق كنند و مدينه مشرفه حرم حق سبحانه و تعالى است كه امر به تعظيم آن كرده است و حرم حضرت سيّد المرسلين است صلّى اللّٰه عليه و آله و حرم حضرت امير المؤمنين است صلوات اللّٰه عليه كه هر دو هجرت نمودند به آن و سالها آن را به قدوم و توطّن مشرف گردانيدند و امر به تعظيم و احترام آن فرمودند چنانكه خواهد

آمد یک نمازی که در شهر مدینه یا در مسجد حضرت سید الانبیاء صلّی اللَّه علیه و آله به جا آورند برابر است با ده هزار نماز و درهمی که در آنجا تصدق کنند برابر است با ده هزار درهم و کوفه حرم حق سبحانه و تعالی و حرم رسول اوست صلّی اللَّه علیه و آله و حرم حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللَّه علیه که امر به تعظیم مسجد آن فرموده اند و بشهر آن بنا بر ظاهر عبارت نمازی که در آنجا آورند برابر است با هزار نماز و سخن درهم را در کوفه نفرمودند.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که مکه معظمه حرم الهی است و مدینه مشرفه حرم رسالت پناهی است صلّی اللَّه علیه و آله و کوفه حرم من است هر جباری که خواهد آمد در کوفه ستم کند البته حق سبحانه و تعالی او را به بلای عظیم مبتلا می کند و احادیث دیگر از این باب وارد شده است که خواهد آمد در باب زیارات.

[نماز در مسجد الحرام]

(و روی ابو حمزه الثّمالیّ عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه قال من صلّی فی المسجد الحرام صلاه مکتوبه قبل اللَّه منه کلّ صلاه صلّاها منذ یوم وجبت علیه الصّلاه و کلّ صلاه یصلّیها إلی ان یموت) و به اسانید متکثره منقولست که ابو حمزه که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که یک نماز واجب در مسجد الحرام به جا آورد حق سبحانه و تعالی قبول می کند از او هر نمازی را که کرده باشد از آن روزی که بر

لوامع صاحبقرانی،

او واجب شده و هر نمازی را که بعد از آن خواهد کرد تا روز مردن هر چند شرایط قبول در آن نمازها نبوده باشد.

[نماز در مسجد النبی]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله الصّلاه فی مسجدی کالف صلاه فی غیره الّا المسجد الحرام فانّ صلاه فی المسجد الحرام تعدل الف صلاه فی مسجدی) و روایت کرده است شیخ طوسی رضی اللَّه عنه بسند صحیح که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که نماز در مسجد من مانند هزار نماز است که در غیر این مسجد به جا آورند مگر مسجد الحرام که یک نماز در مسجد الحرام برابر است با هزار نماز که در مسجد من به جای آورند و بحسب ظاهر لفظ غیر شامل جمیع مساجد است به قرینه استثنای مسجد الحرام پس شامل مسجد کوفه و مسجد اقصی نیز خواهد بود و هر یک از ایشان نماز در آن برابر با هزار نماز است پس نماز در مسجد آن حضرت برابر باشد با هزار هزار نماز و نماز در مسجد الحرام برابر باشد با هزار هزار هزار نماز که قریب است به عمر دنیا که چون عمر دنیا هفت هزار سال است و اگر شبانه روزی هزار رکعت نماز بکنند سالی سیصد و شصت هزار رکعت نماز کرده است که یک صد و هشتاد هزار نماز باشد و هفت هزار سال هزار هزار هزار و دویست و شصت هزار هزار است و شصت و پنج سال زیادتی را که حساب می کنی نه هزار هزار و نهصد هزار می شود که مجموع عمر دنیا هزار هزار هزار و دویست

و شصت و نه هزار هزار و نهصد هزار است با آن که هیچ احدی از افراد انسان را این عمر نشده است و نخواهد شد و اگر این نماز در مسجد الحرام را با عالمی بکند مقتدی را هزار مثل این ثواب خواهد بود که هزار هزار هزار باشد و امام را دو مثل این اگر دو کس باشند و هر چند بیشتر شوند مضاعف می شود چنانکه خواهد آمد در نماز جماعت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۰

و در حدیث صحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که نماز در مسجد من برابر است با هزار نماز در غیر آن مگر در مسجد الحرام که آن افضل است از مسجد من.

و حدیث صحیح دیگر نیز بر این مضمون از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله وارد شده است و این هر دو حدیث را حمل می کنیم بر آن که افضلیّت به هزار نماز است تا جمع شود با حدیث متن و با حدیث صحیح صفوان از اسحاق بن عمار که آن نیز مثل حدیث متن است و احادیث بسیار وارد شده است که نماز در مسجد حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله برابر است با ده هزار نماز حمل می توان کرد بر آن که ده هزار نماز در مساجد جامع مراد باشد غیر جامع کوفه و بیت المقدس و در این صورت هزار هزار می شود و همه احادیث متفق می شود بی اشکال و جمعی اختلافات را حمل کرده اند بر اختلاف احوال مصلّین مثل نماز جماعت

یـا نمـاز عـالم یا نماز با حضور قلب و بنا بر آن چه مـذکور شـد احتیاج به آن تاویل بعیـد نیست زیرا که مراد از این اخبار بیان شرف مکـانست و آن شـرفهای دیگر بحال خود است در هر مسـجدی مضاعف می شود بلکه در غیر مساجـد نیز آن شـرفها به جای خود است پس اگر در صـحرایی نماز جماعت کنند که عدد آن جماعت از ده زیاده باشد ثواب هر یک از ایشان زیادتی دارد بر ثواب نمـاز در مسـجد الحرام چون نمـاز در مسـجد الحرام را احصا می توان کرد و آن ثواب را احصا نمی توان کرد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سـال عبـد الاعلی مولی آل سام ابا عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه کم کان مسـجد رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله قال کان ثلاثه آلاف و ستّمائه ذراع مکسّره) و منقولست بسند حسن کالصحیح که سؤال کرد عبد الاعلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۱

آزاد کرده آل سام یا خلیفه ایشان که داخل قبیله ایشان شده بود و با ایشان قسم یاد کرده بود چنانکه قانون عربست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چه مقدار است مسجد حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که آن حضرت مسجد کرده بودند حضـرت فرمودند که سه هزار و ششـصد ذرع مضـروب درهم که طول آن را در عرض ضـرب می کنی این مقدار می شود که اگر طول مسجد شصت ذرع باشد بذراع دست و عرض آن نیز شصت ذرع بوده باشد چون ضرب کنند سه هزار و ششصد ذرع می شود و اگر اندکی طول زیاده باشد عرض به آن نسبت کمتر خواهد بود و

غرض ازین سؤال آنست که مسجد آن حضرت که ثواب عظیم دارد نماز کردن در آن مسجدیست که در زمان آن حضرت بود و آن چه بعد از آن حضرت داخل مسجد کرده اند اضعاف آنست و ثواب نماز کردن در آن زیادتیها مثل ثواب در سایر مساجد جامعه خواهد بود چنانکه بعضی از علما ذکر کرده اند و محتمل است که ثواب نداشته باشد چون بنی امیّه خانهای مردمان را به غصب گرفتند و مسجد را بزرگ کردند و هم چنین مسجد الحرام را ده بار کندند و بزرگتر کردند تا باین عنوان حال رسیده است و در آنجا نیز چنین است که آن چه در زمان آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله مسجد بوده است این ثواب عظیم دارد و باقی یا ثواب ندارد چون مغصوبست یا ثواب مسجد جامع دارد.

و آن چه ظاهر می شود آنست که عامه ضبط صحیح کرده اند در هر دو مسجد امّا در مسجد الحرام که در زمان آن حضرت بوده است میلها نصب کرده اند و گوتر است از زمین باقی مسجد که زیاد کرده اند و هم چنین در مسجد نبی صلّی اللّٰه علیه و آله آن چه از پیش قبله زیاده کرده اند دیواری کشیده اند تخمینا طولش یک گز که ممتاز باشد و از دست چپ قبر حضرت سیّد المرسلین است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۲

صلّی اللّٰه علیه و آله و خانه حضرات امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات اللّٰه علیهم است و از اخبار ظاهر می شود که اندکی از خانه حضرات را بیرون انداخته اند که الحال خدام می نشینند نزدیک دری که از آنجا به بقیع می روند و از پشت

سر تا صحن داخل مسجد است و صحن را زیاد کرده اند و از دست راست زیاد کرده اند بسیار و لیکن زمین آن زیادتی را بلندتر کرده اند تا ظاهر باشد مسجد زمان آن حضرت و آن چه ملحق ساخته اند به آن و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیح منقولست که چون حضرت سیّد المرسلین به مدینه مشرفه نزول اجلال فرمودند و بزرگان مدینه هر یک می خواستند که آن حضرت در خانه ایشان نزول فرمایند حضرت فرمودند که در هر جا که شتر مرا جبرئیل می خواباند در آن خانه نازل خواهم شد و همگی در رکاب همایون آن حضرت می آمدند تا آن که شتر آن حضرت بدر خانه ابو ایّوب انصاری رسید خوابید و منقولست که ابو ایّوب أولا به خانه رفت و صحیفه بیرون آورد که وصایای اجداد او در آن صحیفه بود و همگی فرزندان خود را وصیت کرده بودند که ما در کتب پیغمبران دیده ایم که پیغمبر آخر الزمان مولدش در مکه خواهد بود و هجرت خواهد فرمود به مدینه مشرفه و چون مهاجرت فرماید سلام ما را به آن حضرت برسانید که ما ایمان به آن حضرت آورده ایم پیش از قدوم آن حضرت به طیبه و این معنی سبب ازدیاد ایمان حاضران شد و جمعی کثیر نیز ایمان آوردند به سبب دیدن این صحیفه پس ابو ایّوب اسباب آن حضرت را به خانه خود بردند با اولاد و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم و در در آن خانه فضائی بود حضرت فرمودند که آن فضا را پاکیزه کردند از کثافتها که در آنجا بود و مسجدی بنا کردند که یک خشت عرض

دیوار آن مسجد بود پس چون مسلمانان بیشتر شدند و در آن مسجد جای ایشان نبود صحابه عرض نمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۳

یا رسول اللّه اگر رخصت می دهید مسجد را بزرگتر کنیم حضرت صلّی اللّه علیه و آله رخصت فرمودند و مسجد را بنا کردند به یک خشت و نیم چون بزرگتر شد دیوار را ضخیم تر کردند که نیفتد دیگر مسلمانان زیاده شدند و باز از آن حضرت استدعای زیادتی کردند حضرت رخصت فرمودند که باز آن دیوار را برداشته و پست تر گذاشتند و دیوار را دو خشته نر و ماده گذاشتند موافق قانون بنایان تا قفل شود در یکدیگر و دو خشت برابر هم نیفتد و در آنجا نماز می کردند تا آن که چون هوا بسیار گرم شد و در نماز ظهر و عصر آزار بسیار می کشیدند استدعا نمودند که یا رسول اللّه رخصت فرمائید که به پوشانیم تا مسلمانان جفا نکشند حضرت رخصت فرمودند و داربستی کردند و ستونها از چوب خرما نصب کردند و شاخهای درخت خرما بر روی آن انداختند تا پوشیده شد به نحوی که از گرمای آفتاب اندکی تعب کمتر شد و چون باران می آمد از سقف بر سر ایشان می ریخت باز استدعا نمودند که اگر رخصت فرمائید کاه گلی بر سطح مسجد بمالیم و راه آبی از جهت آن قرار دهیم که آب باران بر سر مسلمانان نریزد حضرت رخصت نفرمودند و فرمودند که حضرت موسی علیه السّلام به همین نحو مسجدی ساختند و بر این نیفزودند من نیز نمی افزایم و به همین عنوان بود تا آن حضرت به جوار رحمت الهی واصل شدند و در زمان

عثمان آنها را کندند و به گچ و آجر ساختند و بزرگ کردند و پادشاهان بنی امیّه مسجد الحرام و مسجد آن حضرت را مرتبه مرتبه بزرگ می کردند تا باین مرتبه رسید که الحال هست.

[مساجد چهارگانه]

(قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لأبی حمزه الثّمالیّ المساجد الاربعه المسجد الحرام و مسجد الرّسول صلّی اللّٰه علیه و آله و مسجد بیت المقدس و مسجد الکوفه یا ابا حمزه الفریضه فیها تعدل حجّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۴

و النّافله تعدل عمره) و به اسانید متکثره کالصحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند بابی حمزه که چهار مسجد است که حق سبحانه و تعالی آنها را بزرگ گردانیده است و آن مسجد الحرام است و مسجد حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله است در مدینه مشرفه و مسجد بیت المقدس است که در قدس خلیل است و مسجد بزرگ کوفه است ای ابو حمزه فریضه که در مسجد کوفه یا در چهار مسجد به جا آورند برابر است با حجّی و نافله برابر است با عمره و در حدیث قوی نیز وارد است به همین مضمون.

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که نافله در این مسجد برابر است با عمره که در خدمت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به جا آورند و فریضه برابر است با حجی که در خدمت آن حضرت به جا آورند.

و در حدیث کالصحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فریضه در مسجد کوفه برابر است با هزار نماز و نافله برابر است

با پانصد نماز.

و در احادیث کالصحیحه بسیار وارد شده است از ائمّه هدی صلوات اللّٰه علیه که نماز در مسجد کوفه برابر است با هزار نماز و گذشت که نمازی بهتر است از بیست حج یا هزار حج پس نمازی در مسجد کوفه اقلا بیست هزار حج است و اکثرش هزار هزار حج پس یک حج و یک عمره محمولست بر حج و عمره که با حضرت باشد چنانکه گذشت و ممکن است که حج و عمره با آن حضرت برابر باشد در ثواب با بیست هزار هزار حجی که در خدمت آن حضرت نباشد و اظهر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم با هر کسی بمقدار عقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۵

آن کس سخن می فرموده اند و چون ثواب حج و عمره در نظر اکثر مردمان بسیار عظیم بوده اکثر توانائی تحمل بیشتر از این نداشته اند با ایشان چنین می فرموده اند و جمعی که تحمل بیشتر داشته اند بیشتر می فرموده اند و هیچ شک نیست که هر گاه ثواب بیشتر باشد اقل نیز خواهد بود.

و محمول است بر این آن چه مرویست بسند صحیح از وشّاء که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که آیا نماز مسجد الحرام و مسجد الرسول صلّی اللّٰه علیه و آله در فضل مساویند حضرت فرمودند که بلی و نماز در میانه هر دو برابر است با هزار نماز محتمل است که مراد این باشد که هر دو در هزار نماز شریکند و اگر چه مشتمل بر زیادتی باشند هر یک یا مسجد الحرام چنانکه گذشت و یا آن که مراد ما بین حرمین باشد و این

بحسب لفظ اقربست و معنی اول بحسب معنی به قرینه آن که:

در حدیث موثق عمار وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز در مدینه مشرفه آیا مثل نماز در مسجد رسول است صلی اللّٰه علیه و آله حضرت فرمودند که نه چنین است نماز در مسجد برابر است با هزار نماز و نماز در شهر مدینه مثل نماز در سایر شهرهاست و خواهد آمد نظیر این معنی در زیارات.

[محل دفن حضرت فاطمه]

(و سئل ابو الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه عن قبر فاطمه صلوات اللّٰه علیها فقال دفنت فی بیتها فلمّا زادت بنو أميّه فی المسجد صارت فی المسجد) و به اسانید صحیحه منقولست از بزنطی که سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از قبر حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها که در کجاست حضرت فرمودند که آن حضرت را دفن کردند در خانه خودش که معروفست و متصل است به خانه حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۶

سیّد المرسلین که الحال خانه را قبر آن حضرت کرده اند پس چون بنی اميّه مسجد آن حضرت را زیاد کردند آن خانه داخل مسجد شد اما جدا است از مسجد و دریچه دارد که مردمان از آن دریچه آن حضرت را زیارت می کنند و کسی داخل آن خانه نمی شود مگر خواجه سرایان اما در زمان حضرات داخل می شده اند.

و احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که نماز کردن در آن خانه افضل است از نماز کردن در روضه که ما بین قبر و منبر است و افضل مواضع مسجد آن حضرت است

صلوات اللّٰه علیه و جمعی را اعتقـاد آنست که آن حضـرت را در روضه دفن کرده انـد و جمعی را اعتقـاد آنست که در بقیع و اکثر عامه در بقیع در پیش قبله قبور ائمه بقیع صلوات اللّٰه علیهم زیارت می کنند و قول اول اظهر است و احادیث آن صحیح تر است و وجه مخفی ساختن آن بود که حضـرت فاطمه وصـیت فرمودند به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما که مراد در شب دفن کن تـا ابو بکر و عمر بر من نماز نکننـد چنانکه در صـحاح ستّه مـذکور است بطرق متکثّره و آن که آن حضـرت از ایشان ناراضی از دنیا رفتند با آن که احادیث متکثره روایت کرده اند عامه که ایذای فاطمه ایذای خدا و رسول است و او را به غضب آوردن غضب آوردن خـدا و رسول است و خود نقل کرده انـد بطرق متکثره از عایشه و غیرها که چون حضـرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها در مرض موت حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به عیادت آن حضرت آمدند بسیار گریستند پس حضـرت رسول خـدا صـلّی اللّٰه علیه و آله به آن حضـرت سرگوشـی فرمودند بسـیار خوشـحال شدند و عایشه گفت من هرگز ندیـدم حزنی را که در این زودی مبـدّل به سـرور شود مثل این واقعه تا آن که بعد از وفات آن حضـرت از فاطمه سؤال نمودم که حضرت در آن سرگوشی چه فرمودند حضرت فرمودند که مرا بشارت فرمودند بانکه اوّل کسی که بمن ملحق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۷

خواهد شد از اهل بیت من تو خواهی بود بنا بر این خوشحال شدم و هر گاه آن حضرت داند

که به زودی ملحق به آن حضرت خواهد شد و مشتاق لقای الهی باشد بدیهی است که غضب او و از ابی بکر و عمر از جهه دنیا نبود بلکه للّه بود چنانکه خود از عایشه و غیرها نقل کرده انـد که آن حضـرت در عباد داخل بودند و آیه تطهیر و عصـمت در شأن آن حضـرت نازل شد و آن حضـرت فرمودند که فاطمه سـیده زنان عالمیانست و سیده نساء اهل بهشت است جمیعا و غیر از این احادیث که در بخاری و غیر آن از صـحاح خمسه و غیر آن خود نقل کرده انـد و تفاسـیر ایشان مشـحونست از ذکر این اخبار و غیر اینها حتی در تفسـیر کبیر و کشاف و بیضاوی چه جای تفسـیر واحدی و ثعلبی و امثال آن از تفاسیر متقدمین ایشان پس خوب تدبّر کن تا بر تو ظاهر شود حال این جماعت.

[نماز در مسجد قبا]

(و قال رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله من اتی مسـجدی مسـجد قبا فصـلّی فیه رکعتین رجع بعمره و کان صـلوات اللَّه علیه یاتیه فیصلی فیه بأذان و اقامه) و از آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله منقولست که هر که بیاید بمسجد من که آن مسجد قباست و دو رکعت نماز در آنجا بکند از آن مسـجد بر می گردد با ثواب عمره که در نامه عمل او نوشته می شود و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله می آمدنـد بان مسـجد و نماز می گذاردند با اذان و اقامه یعنی نماز واجب را در آنجا به جا می آوردند با آن که مسجد آن حضرت در مدینه بود با آن همه فضیلت و ممکن است که وقتی

حضرت در اینجا نماز کرده باشند که اول وقت در اینجا بوده باشند و تا رفتن بان مسجد خوف فوات وقت فضیلت بوده باشد و همین شرف آن را بس است که حضرت در آنجا بسیار نماز می کرده اند و در حدیث صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند به او که آیا رفتند در مسجد قبا یا مسجد فضیخ یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۸

بالا خانه مادر ابراهیم فرزند سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله من گفتم بلی حضرت فرمودند که هر چه بود از آثار حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله همه را بنی امیه لعنهم اللَّه تغییر دادند غیر از این سه جا که مانده است یعنی چون اینها مانده است می باید تعهّد فضل اینها بکنید به زیارت و نماز و دعا.

(و یستحبّ اتیان المساجد بالمدینه مسجد قبا فانّه المسجد الذی اسّس علی التّقوی من اوّل یوم و مشربه امّ ابراهیم علیه السّلام و مسجد الفضیخ و قبور الشّهداء و مسجد الاحزاب و هو مسجد الفتح) و سنت است رفتن به مساجدی که در مدینه مشرفه است و آن مساجد قبا است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که آن مسجدی است که بنای آن را بر تقوی گذاشته اند از روز اوّل یعنی به نیت خالصه از جهه رضای الهی بنا کرده اند متقیان یا به سبب آن که در آنجا نماز کنند با شرایط که آن سبب تقوی است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که نماز باز می دارد نماز کننده را از اعمال قبیحه و اعتقادات فاسده اگر نماز با شرایط باشد

و در اینجا حضرت تصریح به امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند از حضرت امام المتقین صلوات اللّٰه علیه که داخل شدم بر حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و آن حضرت در مسجد قبا بودند با جمعی از صحابه چون حضرت مرا دیدند شکفتگی کردند و تبسّم فرمودند به مرتبه که سفیدی دندانهای مبارک آن حضرت ظاهر شد و روشن شد مانند برق لامع پس فرمودند که یا علی نزد من آی یا علی نزد من آی و می فرمودند و من نزدیک می رفتم تا آن که متصل شد ران من بران حضرت صلوات اللّٰه علیهما پس حضرت رو به صحابه کردند و فرمودند که ای گروه اصحاب من رحمت الهی بسوی شما آمد به برکت آمدن علی بن ابی طالب بسوی شما ای گروه اصحاب من

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۹

به درستی که علی از منست و من از علی ام روح او از روح منست و طینت او از طینت منست و او برادر من و وصی من و خلیقه منست بر امّت من در حیات من و بعد از وفات من هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و هر که با او موافقت کند با من موافقت کرده است و هر که مخالفت کند او را مخالفت من کرده است دیگر مشربه که غرفه و بالا خانه ماریه مادر ابراهیم فرزند حضرت سید المرسلین است صلّی اللّٰه علیه و آله که در آنجا نیز حضرت سیّد المرسلین امامت آن حضرت را صلوات اللّٰه علیهما بیان فرمودند چنانکه روایت است بسند صحیح

از ابن ابی عمیر از محمـد بن قبطی که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه و آله فرمودند که حضـرت سـید المرسـلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند در شأن حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در وقتی که آن حضرت را عارضه دست داده بود و حضـرت در آن غرفه بودنـد و صـحابه به عیادت آن حضرت می آمدنـد و جمعی در آنجا بودنـد که حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه آمدند و صـحابه جائی به آن حضرت ننمودند که بنشـیند پس حضـرت دیدند که به آن حضرت جا ننمودند فرمودند که ای مردمان من در میان شـما ام و شـما با اهل بیت من چنین سر می کنید و به درستی که بحق سبحانه و تعالی قسم یاد می کنم که اگر من از شـما غایب شوم خداوند من از شما غایب نخواهد بود و می داند افعال شما را و جزا می دهد شما را بر آن از خوب و بـد به درستی که روح و راحت و خوش رویی و بشارت و رسـتگاری مخصوص کسـی است که متابعت کند علی را و او را پیشوای خود دانـد و گردن نهـد فرمان او را و فرمان اوصـیای مرا که از فرزندان او خواهند بود بر من لازم اسـت که ایشان را در شـفاعت خود داخل کنم زیرا که ایشان متابعت من چنانکه باید کرده اند و می کنند و چنانکه حضـرت ابراهیم علیه السّلام گفت هر که متابعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۰

من کنـد از من است من نیز می گویم هر که متابعت می کنـد مرا از منست و این سـنتی است که جاری شده است مر حضـرت ابراهیم را

در من زیرا که من از حضرت ابراهیم و آن حضرت از منست و فضیلت من فضیلت اوست و فضیلت او فضیلت منست و من افضلم از او چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ ذریتی اند که بعضی از ایشان از بعضی اند و خداوند عالمیان شنواست اقوال ایشان را و داناست افعال ایشان را.

و حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چنانکه سنّیان غافلند از حدیث غدیر خم که نصّ است بر امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از این حدیث نیز غافلند هر دو را نقل می کنند و غور نمی کنند که هر دو نص اند در امامت آن حضرت بلا فصل و دیگران را بر آن حضرت مقدّم داشته اند و عن قریب حق سبحانه و تعالی از ایشان سؤال خواهد کرد دیگر مسجد فضیخ است که حق سبحانه و تعالی کرامت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را ظاهر ساخت بانکه آفتاب را بر گردانید از جهه آن حضرت تا نماز عصر را به جا آوردند چنانکه گذشت در روایت اسماء بن عمیس از روایات عامه و خاصه و از ائمه اهل البیت صلوات اللّٰه علیهم نیز وارد شده است که حق سبحانه و تعالی آفتاب را از جهه آن حضرت دو مرتبه بر گردانید در اخبار بسیار قطع نظر از آن چه عامه روایت کرده اند بطرق خود از اسماء و جویریه و غیر آن و عمده نزد ما شهادت معصومین است بر صحت آن و دیگر سنّت است زیارت قبور شهداء احد خصوصا زیارت قبر حمزه سیّد الشهداء فی عهد سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و

در روایت صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیهما بعد از وفات حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۱

سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بودند و آن حضرت را کسی خندان ندید و هفته دو مرتبه روز دوشنبه و پنج شنبه به زیارت قبور شهداء می رفتند و می فرمودند که موضع رسول خدا اینجا بود و کفار در اینجا بودند و غرض آن حضرت تنبیه دیگران بود که متذکر شوند که در آن واقعه صحابه با آن حضرت چه کردند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه چه کردند همگی حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله را گذاشتند و گریختند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه جنگ می کردند و کفار را از آن حضرت دور می کردند تا آن که هفتاد و کسری زخم از شمشیر و نیزه و تیر بر داشتند و جبرئیل نازل شد و لا فتی الّا علیّ لا سیف الّا ذو الفقار را آورد و گفت که شرط مواسات و یاری را علی به جا آورد حضرت فرمودند که علی از منست و من از اویم جبرئیل گفت که و من نیز از شمایم و صدوق ذکر کرده است که جبرئیل آرزو کرد که از ایشان باشد جبرئیل را کجا رتبه آن هست که از ایشان باشد و این تاویل ضرور نیست زیرا که مراتب بودن از ایشان مختلف است مثل آن که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم فرموده اند که سلمان از ما اهل بیت است و ائمه بسیاری از صحابه

خود را فرموده اند که از مایند و در روایت صحیحه وارد شده است که در روز احد جبرئیل در رکاب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از دست راست و میکائیل در رکاب آن حضرت بود از دست چپ دور نیست که به سبب این اعانت از ایشان باشند و در روایت صحیحه وارد شده است که در هر جنگی چنین بود دیگر سنت است رفتن بمسجد احزاب که مسمی است بمسجد فتح و هیچ واقعه بر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله دشوارتر از جنگ احزاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۲

نبود چون قریش با جمیع اعراب بادیه و یهود جمعیّت نموده متوجه مدینه مشرفه شدند و قبل از ورود ایشان خندق را کندند و در آن کندن معجزات باهره ظاهر شد تا آن که چون قریش آمدند نتوانستند که داخل مدینه شوند و لشکر حضرت هفتصد کس بودند از مهاجر و انصار و لشکر قریش از ده هزار متجاوز بودند تا آن که عمرو بن عبد ود اسب خود را جهانید بطرف مسلمانان و مبارز طلبید و حضرت امیر المؤمنین او را بجهنم فرستاد و حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که و کفی اللّٰه المؤمنین القتال به علی بن ابی طالب یعنی حق سبحانه و تعالی جنگ کردن مسلمانان را با کفار کفایت فرمود به آن حضرت که عمرو را کشت و رعب در دل ایشان افتاد و گریختند و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که و اللّٰه که ضربت علی عمرو را بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت و تفصیل این

حکایت در سوره احزابست و مضمون مقاله صدوق در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که ترک مکن زیارت مشاهد را در مدینه مشرفه و آن مسجد قباست و مشربه ام ابراهیم است و مسجد فضیخ است و قبور شهدا است که مراد از آن شهدای بقیع است حضرات امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و فاطمه زهرا در خانه خودش و شهداء احد و مسجد احزاب را که آن مسجد فتح است پس حضرت فرمودند که بما رسیده است که چون حضرت سیّد المرسلین است صلّی اللّٰه علیه و آله به زیارت قبور شهدا می رفتند می گفتند که

«السّلام عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»

یعنی سلام و رحمت الهی بر شما باد به سبب آن که صبر کردید در جهاد تا شهید شدید پس به نیکو عاقبت رسیدید که آن بهشت است و در مسجد فتح این دعا را بخوانید چون حضرت سیّد المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۳

صلّی اللّٰه علیه و آله این دعا را خواندند و حق سبحانه و تعالی فتح کرامت نمود. (یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوه المضطرّین اکشف همّی و غمّی و کربی کما کشفت عن نبیّک همّه و غمّه و کربه و کفیته هول عدوّه فی هذا المکان) و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که ابتدا کن بمسجد قبا و در آنجا بسیار نماز کن که آن اول مسجدیست که آن حضرت در آن فضا نماز کردند دیگر مشربه ام ابراهیم رو و در آنجا نماز

کن که آنجا مسکن حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و مصلای آن حضرت بود دیگر مسجد فضیخ رو و نماز کن که حضرت در آنجا نماز گذارده است و چون از این جانب فارغ شوی به جانب احد رو و در مسجدی که نزدیک سنگستان است نماز کن دیگر به زیارت قبر حمزه رو و بر او سلام کن دیگر به زیارت قبور شهدا رو و نزدیک ایشان بایست و بگو (السّلام علیکم یا اهل الدّیار أنتم لنا فرط و انّا بکم لاحقون) پس به مکان فراخی می آیی که در جنب کوه است از دست راست تو در وقتی که با حد داخل می شوی و در آنجا نماز می گذاری چون حضرت سیّد الانبیاء صلّی اللّه علیه و آله از آنجا متوجّه احد شدند در وقتی که ملاقات نمودند کافران را و حرکت نکردند آنجا تا وقت نماز شد و نماز کردند و روانه شدند پس برمی گردی و باز به قبور شهدا می آیی و هر مقدار نماز که توانی می کنی از جهه شهدا و چون شهدا هفتاد تن بودند اگر از برای هر یک دو رکعت ممکن باشد که بکند بهتر است پس از آنجا روانه می شوی و بمسجد احزاب می آیی و نماز می کنی و دعا می کنی در اینجا چون آن حضرت این دعا را در روز احزاب خواندند که.

(یا صریخ المکروبین و یا مجیب المضطرّین و یا مغیث المهمومین اکشف همّی و کربی و غمّی فقد تری حالی و حال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۴

اصحابی) و بنحو حدیث اول خواندن بهتر است یا حال اصحابی را نخوانند و اگر همی باشد که اصحاب

داعی را نیز فرا گرفته باشد خوبست تاسیا بالنبی صلّی اللَّه علیه و آله و در روایتی وارد است که از آن جهت مسجد فضیخش می گویند که در جاهلیت درخت خرمائی در آنجا بود که از خرمای آن شراب می گرفتند.

[نماز در مسجد الغدیر]

(و یستحب الصّلاه فی مسجد الغدیر فی میسره المسجد فانّ ذلک موضع قدم رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله حیث قال من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللَّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و امّا الجانب الاخر فداک موضع فسطاط المنافقین الّذین لمّا رأوه رافعا یده ثمّ قال بعضهم لبعض انظروا إلی عینیه تدوران کانّهما عینا مجنون فنزل جبرئیل علیه السّلام بهذه الآیه وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ ما هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ اخبر الصّادق صلوات اللَّه علیه بذلک حسّان الجمّال لمّا حمله من المدینه إلی مکّه فقال له یا حسّان لو لا انّک جمّالی ما حدّثتک بهذا الحدیث) و سنّت است نماز کردن در مسجد غدیر خم چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد شده است همین عبارت و فرمودند که زیرا که حضرت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات علیه را به امامت نصب فرمودند و این موضعی است که حق سبحانه و تعالی حقرا ظاهر ساخت و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از نماز کردن در مسجد غدیر خم در روز هر گاه مسافر باشیم حضرت فرمودند که نماز بگذار که در

آن فضیلتی عظیم است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۵

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حسان جمّال گفت که من آن حضرت را از مدینه به مکه به شتران خود بردم و چون بمسجد غدیر خم رسیدیم حضرت نظر فرمودند بدست چپ مسجد و فرمودند که در اینجا حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله ایستاده بودند در آن وقتی که فرمودند که هر که من مولا و واجب الاطاعه اویم پس علی مولای اوست در وقتی که اوّل فرمودند که آیا من نیستم اولی به نفوس شما از شما چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ همه گفتند بلی یا رسول اللّٰه پس فرمودند که هر که من اولی بنفس اویم پس علی اولی بنفس اوست و واجب الاطاعه اوست خداوندا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمنی کن با هر که با علی دشمنی کند پس نظر به جانب دیگر کردند و فرمودند که اینجا موضع خیمه ابو بکر و عمر و سالم مولی ابی حذیفه و ابو عبیده بن جرّاح است که از جمله اصحاب صحیفه بودند و در کعبه عهد کرده بودند که چون حضرت در آن سفر بقصد اقامت علی بن ابی طالب به امامت رفته بودند و در عرفات و در مسجد خیف مکرّر حدیث ثقلین را فرمودند این چهار یقینا متواترا و جمعی دیگر علی الخلاف در کعبه با هم بیعت کردند که چون حضرت از دنیا برود نگذاریم که علی امام شود و حدیثی وضع نمودند در کعبه چون که علی

دعوی کنـد یکی از این جماعت بر می خیزد و می گوید که من از حضـرت رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله شـنیدم که فرمود که ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی آخر ترا از جهه ما اختیار کرده است نه دنیا را و جمع نمی شود در ما نبوت و خلافت و باقی را به شـهادت بطلبد ما شهادت خواهیم داد و برهم خواهیم زد و همه قسم خوردند که این سر را افشا نکنند و جبرئیل آمد و آیات آورد و آن حکایت طولی دارد مجملا در کلینی و تهذیب تصریح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۶

به ایشان هست و صدوق تقیه گفته است که آن موضع خیمه منافقین بود که چون حضـرت را دیدند که دست بلند کرده است و علی را بر داشـته است و این کلمات را می فرماید بعضـی به بعضـی گفتند که نظر کنید به چشـمهای او که چگونه می گردد که گویـا چشـمهای دیوانه است و آن چشـمی بود که می کردنـد بـاین گفتگو و بسـیار بود که شتر را از پـا می انداختنـد باین گفتن حق سـبحانه و تعالی از جهه کشف اسـرار ایشان و دعای چشم زخم عالمیان این آیه را فرسـتاد که ترجمه اش این اسـت که نزدیک بود که کافران ترا از زخم چشم بلغزاننـد و از پا در آورنـد اگر نه عصـمت ما می بود و می گوینـد که دیوانه شـده است در محبت علی چنانکه مرتبه دیگر این را گفته بودند که مذکور خواهد شد در مبحث تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات اللَّه علیها و دروغ می گویند و نه چنین است که تو از پیش خود گویی و نیست این

اقامت علی مگر تذکیری مر عالمیان را که بخاطر آوردند که در میثاق عهد بستند با خداوند عالمیان و همه بلی گفتند در وقتی سبحانه و تعالی فرمود که آیا من خداوند شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و ائمه یازده از فرزندان او امامان شما نیستند همه گفتند بلی.

و صدوق چون مضمون این خبر را یاد کرد با اخبار دیگر که مذکور شد درهم کرده تتمه خبر را ذکر کرد که خبر داد باین خبر حضرت صادق علیه السّلام حسان شتربان ثقه را در وقتی که آن حضرت را از مدینه مشرفه به مکه معظمه می برد و حضرت فرمودند که ای حسّان و اگر نه این بود که جمّال من بودی و اعتماد بر تو داشتم این حدیث را به تو نمی گفتم و ممکن است که حسان این حدیث را تمام روایت کرده باشد و کلینی بعضی از آن را و همه حدیث حسان باشد و لیکن بعید است چنانکه به تتبع یافته ایم که اکثر اخبار این کتاب را از کلینی نقل کرده است و در این صورت مراد صدوق از اخبر بذلک تتمه حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۷

باشد نه مجموع و اللَّه تعالی یعلم.

[نماز در مسجد خیف]

(و امّا مسجد الخیف بمنی فانّه روی عن جابر عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه قال صلّی فی مسجد الخیف سبعمائه نبیّ) و اما مسجد خیف که در منی است پس به درستی که منقول است از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که نماز کرده است در مسجد خیف هفتصد پیغمبر و در اکثر مساجد

شرف آن به شرف نماز گذارندگانست و از جهه شرف آن همين بس است كه حضرات سيّد المرسلين و ائمه طاهرين صلوات اللَّه عليهم همه يقينا در آن مسجد نماز كرده اند پس اين شرف كه هفتصد پيغمبر ديگر يا كم يكى در آنجا نماز كرده باشد نور على نور خواهد بود.

(و روى ابو حمزه الثّمالىّ عن ابى جعفر صلوات اللَّه عليه انّه قال من صلّى فى مسجد الخيف بمنى مائه ركعه قبل ان يخرج منه عدلت عباده سبعين عاما و من سبّح اللَّه فيه مائه تسبيحه كتب اللَّه له كاجر عتق رقبه و من هلّل اللَّه فيه مائه تهليله عدلت اجر إحياء نسمه و من حمد اللَّه فيه مائه تحميده عدلت اجر خراج العراقين يتصدّق به فى سبيل اللَّه عز و جلّ) و به اسانيد متكثره منقولست از ابو حمزه ثقه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه كه فرمودند كه هر كه صد ركعت نماز در مسجد منى بكند پيش از آن كه از مسجد بيرون آيد برابر است با عبادت هفتاد ساله و كسى كه صد مرتبه سبحان اللَّه در آن مسجد بگويد حق سبحانه و تعالى در نامه عمل او بنويسد ثواب يك بنده آزاد كردن و هر كه صد مرتبه لا اله الا اللَّه بگويد برابر است با زنده گردانيدن آدمى كه او را از كشتن خلاص كند يا از كفر به ايمان آورد و هر كه صد مرتبه الحمد للَّه در آن مسجد بگويد برابر است با آن كه خراج كوفه

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۲۸

و بصره كه بسيار عظيم بوده است كه آن را در جهاد صرف نمايند يا

در راه خدای تعالی تصدق نمایند (و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه کان مسجد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله علی عهده عند المناره الّتی فی وسط المسجد و فوقها إلی القبله نحوا من ثلثین ذراعا و عن یمینها و عن یسارها و خلفها نحوا من ذلک فتحرّ ذلک و ان استطعت ان یکون مصلّاک فیه فافعل فانّه صلّی فیه الف نبیّ و انّما سمّی الخیف لأنّه مرتفع عن الوادی و ما ارتفع عنه یسمّی خیفا) و بسند صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت بابن عمار فرمودند که نماز کن در منی در مسجد خیف و در زمان حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله مسجد آن حضرت در منی از مناری بود که در میان مسجد است از طرف قبله قریب به سی ذرع و از دست راست و دست چپ و پشت سر نیز قریب به سی ذرع دست از مسجد بود پس تخمینا طول و عرض آن هر یک شصت ذرع زیاده خواهد بود باد خال مناره که سی ذرع ثیاب باشد و نزدیکست بمقدار مسجد مدینه مشرفه پس ظاهر شد که آن چه زیاده کرده اند داخل مسجد آن حضرت نیست و آیا حکم مسجد داشته باشد ظاهر این خبر آنست که مسجد نباشد اگر چه ممکن است که مراد این باشد که آن ثواب عظیمی که از جهه نماز و اذکار است مخصوص مسجد زمان آن حضرت باشد و زیادتی که حادث شده است مسجد باشد و آن ثواب نداشته باشد بنا بر این مشکل می شود آن که متعارف عامه شده است که در اندرون

آن مسجد قربانی بسیار می کنند و چون ازاله نجاست از مسجد واجب است نهایت عسرت بهم می رسد چنانکه این بنده راشد و لیکن دو چیز سبب خلاصی شد یکی آن که علما ذکر کرده اند که جایز نیست احیاء مشاعر عبادات مثل عرفات و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۹

مشعر و منی و مستند این قول بر این بنده ظاهر نیست عمده اینست که مجرد دیوار دلالت بر مسجدیت ندارد با آن که آثار مسجدیت در آن نیست بلکه خلافش هست که آن ذبح انعام است و وجه دیگر آن که بر تقدیر مسجدیت ممکن نیست ازاله چنانکه در مسجد الحرام نیز ممکن نیست بلکه اگر کسی متعرض آن شود به او ضرر می رسد خصوصا عجم که نزد ایشان متهمند به رفض پس حضرت فرمودند که ملاحظه کن که نمازت در مسجدی واقع شود که در زمان آن حضرت مسجد بوده است و اگر توانی چنان کن تا در منائی همه نمازها را در آنجا به جا آوری و در نماز روز دغدغه نیست و الحال در شبها نسبت به عجمان خوف کشتن هست چنانکه دیدیم که کشتند شخصی را پس به درستی که هزار پیغمبر در آنجا نماز گذارده اند و چرا آن مسجد را خیف می گویند زیرا که عرب هر کنار وادی که بلند باشد خیف می گویند و این مسجد چنین است زیرا که در کنار راه واقع است و اگر سیلی در مشعر به همرسد یا در منی همه از اینجا روانه ابطح می شود و آن که در حدیث وارد شده است که هزار پیغمبر در آن نماز کرده اند و در حدیث سابق بود که هفتصد

پیغمبر نماز کرده اند با آن که این حدیث اصح است حمل می توان کرد آن حدیث را بر این حدیث چون هر گاه هزار پیغمبر نماز کرده باشند هفتصد نیز کرده اند و ممکن است که لفظ هزار و هفتصد نیز کرده اند کنایه از کثرت باشد و خصوص عدد مراد نباشد و اللَّه یعلم و این اخبار در فضایل حج نیز مذکور خواهد شد.

[نماز در مسجد کوفه]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه حدّ مسجد الکوفه اخر السّرّاجین خطّه ادم علیه السّلام و انا اکره ان ادخله راکبا قیل له فمن غیره عن خطّته قال امّا اوّل ذلک فالطّوفان فی زمن نوح علیه السّلام ثمّ غیّره اصحاب کسری و النّعمان ثمّ غیّره زیاد بن ابی سفیان) و منقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۰

است بسند قوی که حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که حد مسجد کوفه آخر بازار سراجان است و آن مقداریست که حضرت آدم حصار کشیدند یا نشان کردند بخط تا اولاد آن حضرت بنا بر آن گذاشتند و مرا خوش نمی آید که سواره داخل بازار سراجان شوم یا در آن مقداری از مسجد که بیرون انداخته اند از آن پس عرض نمودند که که آن را تغییر داد از خطه آدم حضرت فرمودند که اوّل مرتبه طوفان نوح خراب کرد و فرزندان حضرت نوح که ساختند بنا را بر بنای حضرت آدم نگذاشتند دیگر بعد از آن اصحاب خسرو پادشاه عجم و نعمان بن منذر که از جانب او پادشاه عرب بود تغییر دادند سیم تغییری که شد از زیاد بن ابیه است که ولد الزنا بود با جماع مسلمین و معاویه او را طلبید و ملحق به خود ساخت

در اخوّت و در آن دغدغه نبود.

چون هر دو از اولاد زنا بودند و هند ما در هر دو از فواحش صاحب علم بود و در آن زمان فواحش مشهوره علمی بر در خانه خود می زدند و زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده است که چون معاویه متولد شد زانیانی که با هند والده او زنا می کردند نزاع نمودند و شش کسرا نام برده است که یکی از ایشان ابو سفیان بود و عاقبت آن ملعون به جبر گرفت که از منست اما چون زیاد متولد شد از او و آن ملعون بسیار کریه منظر بود کسی دعوی او نکرد و او را زیاد بن ابیه می گفتند تا آن که معاویه چون او را به خود ملحق ساخت در زمان امارتش بسیاری از اصحاب حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله این معنی را بر او انکار کردند و گفتند که آن حضرت فرمودند که

«الولد للفراش و للعاهر الحجر»

و از آن جمله ابو بکر بود و فایده نکرد و با هر یک روباه بازی می کرد و او را از خود راضی می کرد پس آن که حضرت فرموده اند زیاد بن ابی سفیان محمول بر تقیه است که در اوایل امامت فرموده باشند چون آن حضرت دریافتند زمان بنی امیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۱

و بنی عباس را هر دو.

(و قال صلوات اللَّه علیه کانّی انظر إلی دیرانیّ فی مسجد الکوفه فی دیر له فیما بین الزّاویه و المنبر فیه سبع نخلات و هو مشرف من دیره علی نوح یکلّمه) و حضرت صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چنان معلوم منست که گویا الحال می بینم که متعبدی

در دیری بود در مسجد کوفه در کنج مسجد و منبر که قریب به دری است که به خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می رونـد از جانب قبله و در دیر او هفت درخت خرما بود و از دیر سر بیرون کرده بود و با حضرت نوح سخن می گفت و غرض از ذکر این حدیث آنست که مسجد کوفه در زمان حضرت نوح نیز مسجد بود که دیرانی راهب در آنجا مشغول عبادت بود.

(و قال ابو بصیر سمعت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول نعم المسجد مسجد الکوفه صلّی فیه الف نبیّ و الف وصیّ و منه فار التّنور و فیه نجرت السّفینه میمنته رضوان اللّٰه و وسطه روضه من ریاض الجنّه و میسرته مکر یعنی منازل الشّیطان او الشّیاطین) و در کافی همین خبر را نقل کرده است و به جای شیطان السلطان است و بسند موثق از ابی بصیر منقولست که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که می فرمودند که نیکو مسجدیست مسجد کوفه در آنجا نماز کرده اند هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر و از آنجا جوشید تنوری که حق سبحانه و تعالی فرمودند که چون وقت رسید که هلاک کنیم قوم نوح را و تنور به جوش آمد حضرت نوح دانست که مقدمه عذابست داخل کشتی شدند و در این مسجد تراشید حضرت نوح کشتی را و دست راست آن مسجد رضای الهی است که خانه حضرات امیر المؤمنین و اولاد آن حضرتست صلوات اللّٰه علیهم یا نجف

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۲

اشرف یا کربلای معلی یا همه و وسط آن که اصل مسجد است روضه ایست

از روضـهای بهشـت و دست چپ آن مکر است یعنی خانهـای شـیاطین است که سـلاطین بنی امیّه انـد به قرینه کـافی و ظـاهرا تصـحیف نساخ است و در کافی مذکور است بعد از مکر که راوی ابی بصـیر از او پرسـید که مراد حضـرت از مکر چیست ابو بصـیر گفت که معنیش اینست که منـازل سـلطان است و حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه بر در مسـجد می ایسـتادند و تیری می انداختنـد و آن تیر در بـازار خرمـا فروشـان می افتاد و می فرمودنـد که تا اینجا داخل مسـجد است و می فرمودنـد که مسـجد مربع صـحیح بود آن چه کم کرده انـد مقـداریست که مثـل زیادتی طول مسـجد است الحال و لیکن ظاهر نیست که از طرف دست راست کم کرده اند یا دست چپ چون ظاهر نیست که بازار سراجان و تمّاران در کدام طرف بوده است.

(و قال امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه لا یشدّ الرّحال الّا إلی ثلاثه مساجد المسـجد الحرام و مسـجد رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله و مسـجد الکوفه) و بسـند قوی از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه منقولست که بار نمی توان بست از جهت مسافرت به رفتن بسوی مساجد مگر سه مسـجد را و آن مسـجد الحرام است و مسـجد حضـرت رسول است صـلّی اللّٰه علیه و آله و مسـجد کوفه است یعنی اگر مطلوب همین نمـاز در مسـجد باشـد بـاین سه مسـجد از راههـای در می توان آمـد چه جـای آن که در مسـجد الحرام ادراک حـج یـا عمره بـا نماز هست و در مسـجد آن حضـرت صـلّی اللّٰه علیه و آله زیارت آن حضـرت هست با زیارت حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام

حسن و حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهم با زیارت سایر مساجد معظمه که در مدینه مشرفه است و در مسجد کوفه زیارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۳

حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه هست با مساجد دیگر و دور نیست که در هر یک اسباب دیگر نیز منضم باشد که از جهه همه مراد باشد و شک نیست در آن که بهتر آنست که همه مطالب مراد باشد بلکه چون از خانه بیرون رود به جانب عتبات عالیات می باید که قصد زیارت همه ائمه مطلوب باشد با نماز در مسجد کوفه و سایر مشاهد و مساجد تا بر همه مثاب باشد. در هر قدمی بلکه قصد زیارت مؤمنانی که در آنجا ساکنند نیز داشته باشد و قصد اکرام و احسان به ایشان نیز مقصودش باشد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که شخصی به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آمد و آن حضرت در مسجد کوفه تشریف داشتند پس گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه اللّٰه و برکاته پس حضرت جواب سلام او فرمودند پس آن شخص گفت که فدای تو گردم اراده زیارت مسجد بیت المقدس دارم آمده ام که شما را سلام کنم و وداع کنم حضرت فرمودند که چه مطلب داری از رفتن به آن جا آن شخص گفت فدای تو گردم غرضم تحصیل ثواب است حضرت فرمود که اگر ثواب می خواهی راحله ات را بفروش و توشه ات را بخور و در این مسجد نماز گذار که نماز واجب در این مسجد ثواب

حج مقبول دارد و نماز سنت ثواب عمره مقبوله دارد و تا سه فرسخ راه برکت دارد این زمین دست راست آن یمن و برکت است و دست چپ آن مکر است و در وسط این مسجد چشمه ایست از روغن و چشمه ایست از شیر و چشمه ایست از آبی که شراب مؤمنان است و چشمه از آب هست که مطهر مؤمنان است و کشتی نوح از اینجا روانه شد و در زمان جاهلیت نیز تعظیم این مسجد می کردند و سه بت نسر و یغوث و یعوق را در اینجا گذاشته بودند از جهه تعظیم این مسجد و بعد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۴

از اسلام حرمتش زیاده شد و در این مسجد نماز کرده اند هفتاد پیغمبر و هفتاد وصی پیغمبر که من یکی از ایشانم و دست مبارک را بر سینه مبارک گذاشتند و فرمودند که هر مکروبی که بکر بی و غمی مبتلا شود و در این مسجد حاجت خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کند حق سبحانه و تعالی آن حاجت او را بر آورده و غم او را زایل گرداند و چشمها که مذکور شد ممکن است که در زمان حضرت صاحب الامر ظاهر شود و ممکن است که مراد چشمهای معنوی فیوض قدسیه الهی باشد چنانکه روغن و شیر و آب غذای جسمند آن چشمها غذای روح باشند و این معانی در مسجد کوفه به نحویست که همه کس می یابد از آن جمله در وقتی که داخل آنجا شدم جمعی همراه بودند که معنی فیض را منکر بودند از جهه هر که و هر چه باشد و چون داخل شدند حیران شدند

و گفتند ای فلانی فیض این مسجد به نحوی ظاهر است که انکار آن از قبیل انکار بدیهیّاتست و جمعی از فضلا پرسیدند که ما داخل مسجدین معظمین شده ایم در حرمین این فیض را نیافته ایم گفتم دور نیست که از آن جهت باشد که ساکنان آنجا مانعند از فیض بخلاف اینجا.

(و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله لمّا اسری بی مررت به موضع مسجد الکوفه و انا علی البراق و معی جبرئیل علیه السلام فقال یا محمّد انزل فصلّ فی هذا المکان قال فنزلت فصلّیت فقلت یا جبرئیل أیّ شی ء هذا الموضع قال یا محمّد هذه کوفان و هذا مسجدها امّا انّی فقد رأیتها عشرین مرّه خرابا و عشرین مرّه عمرانا بین کلّ مرّتین خمسمائه سنه) و منقول است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که در شب معراج که مرا به آسمان می بردند گذشتم به محاذی مسجد کوفه و من بر براق سوار بودم و جبرئیل با من بود پس گفت یا محمد به زیر آ و در این

مکان نماز کن حضرت فرمودند که به زیر آمدم و نماز کردم پس گفتم یا جبرئیل این چه موضع است جبرئیل گفت یا محمد این کوفانست و این مسجد آنست به درستی که من این مسجد را بیست مرتبه خراب دیده ام و بیست مرتبه معمور دیده ام و میان هر دو مرتبه پانصد سال بود که مجموع بیست هزار سال باشد و مشهور آنست که عمر دنیا از روزی که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را به زمین فرستاد تا زمان حضرت شش هزار سال گذشته بود

و منقولست که هر یک از ملائکه و جن هفت هزار سال در دنیا بودند پس چهار ده هزار سال در زمان ایشان خواهد بود بر تقدیر صحت حدیث و معموری ممکن است که به عبادت باشد یا در بنا یا اعم چون در زمان ملایک خراب از عبادت معقول نیست مگر آن که بامر الهی در مکان دیگر عبادت کرده باشند و کلینی کالصحیح و برقی فی الصحیح روایت کرده اند از هارون بن خارجه ثقه که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ای هارون بن خارجه میان شما و مسجد کوفه چه مقدار را هست آیا یک میل هست که سه هزار و پانصد ذرع باشد گفتم نه حضرت فرمودند که نمازها را همه در مسجد می کنی گفتم نه حضرت فرمودند که اگر من در آنجا می بودم یک نمازم فوت نمی شد که در آن مسجد نکنم آیا می دانی که چه فضیلت دارد نبوده است بنده صالحی و نه پیغمبری مگر آن که در مسجد کوفان نماز کرده است حتی سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در آن شبی که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را به آسمان برد جبرئیل به آن حضرت عرض نمود که یا رسول اللّٰه می دانی که الحال در کجائی در برابر مسجد کوفانی حضرت فرمودند که یا جبرئیل از جناب اقدس الهی رخصت مرا بگیر تا دو رکعت نماز در آنجا بکنم پس جبرئیل رخصت گرفت و حق سبحانه و تعالی رخصت داد پس حضرت به زیر آمدند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۶

نماز گذاردند و به درستی که دست راست آن روضه ایست از

روضـهای بهشت و وسـط آن روضه ایست از باغهای بهشت و عقیب آن روضه ایست از روضـهای بهشت و نماز واجب در آن برابر است بـا هزار نمـاز و نمـاز سـنت در آن برابر است بـا پانصـد نماز و نشسـتن در آن بـدون آن که تلاوت قران یا ذکر کند عبادتست و اگر مردمان بدانند که چه ثواب و چه فضل دارد هر آینه از اطراف عالم به آنجا آیند اگر چه بعنوان اطفال بر زمین به سینه یا بنشست گاه آیند.

(و روی عن الاصـبغ بن نبـاته انّه قـال بینـا نحن ذات یوم حول امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه فی مسـجد الکوفه اذ قـال یـا أهل الکوفه لقـد حبـاکم اللّٰه عزّ و جـلّ بما لم یحب به احـدا من فضل مصـلّاکم بیت ادم و بیت نوح و بیت ادریس و مصـلّی ابراهیم الخلیل و مصلّی اخی الخضر علیهم السّلام و مصلّای و انّ مسجدکم هذا لأحد الاربعه المساجد الّتی اختار اللّٰه عزّ و جلّ لأهلها و کانّی قد أتی به یوم القیمه فی ثوبین ابیضـین یتشـبّه بالمحرم و یشـفع لأهله و لمن صـلّی فیه فلا تردّ شـفاعته و لا تذهب الایّام و اللّیـالی حتّی ینصب الحجر الاـسود فیه و لیـأتین علیه زمان یکون مصـلّی المهـدیّ من ولـدی و مصـلّی کلّ مؤمن و لا یبقی علی الاـرض مؤمن الّا کان به أو حنّ قلبه الیه فلا تهجروه و تقرّبوا إلی اللّٰه عزّ و جلّ بالصّـلاه فیه و ارغبوا الیه فی قضاء حوائجکم فلو یعلم النّاس ما فیه من البرکه لأتوه من اقطار الارض فلو حبوا علی الثّلج) و بسند موثق منقول است از اصبغ پسر نباته که گفت

روزی از روزها در دور حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بودیم در مسجد کوفه که آن حضرت فرمودند ای اهل کوفه بتحقیق که حق سبحانه و تعالی به شما عطائی فرموده است که هیچ کس را آن عطا نفرموده است و آن فضیلت نمازگاه شما است مسجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۷

کوفه که خانه حضرت آدم و خانه حضرت نوح و خانه حضرت ادریس بوده است و مسجد حضرت ابراهیم خلیل و نمازگاه برادرم حضرت خضر است و نمازگاه منست و به درستی که این مسجد شما یکی از چهار مسجدیست که حق سبحانه و تعالی اختیار کرده است و برگزیده است از جهه اهل آنها و گوئیا در برابر من است و می بینم که آن را در روز قیامت در صحرای محشر خواهند آورد و دو جامه سفید پوشیده مانند کسانی که جامه احرام پوشند و شفاعت می کند اهل خود را و کسانی را که در آنجا گذارده اند و شفاعت او را قبول خواهند کرد و رد نخواهند کرد و نمی گذرد روزها و شبها تا آن که نصب خواهند کرد در آن حجر الاسود را و البته چنین خواهد شد که نمازگاه مهدی باشد صلوات اللّٰه علیه از فرزندان من و نمازگاه هر مؤمنی باشد و نماند بر روی زمین کسی که مؤمن باشد مگر آن که در اینجا باشد یا دلش مشتاق اینجا باشد پس ترک این مسجد مکنید و تقرب جوئید بحق سبحانه و تعالی به نماز کردن در آن و حاجات خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کنید در این مسجد که بر می آورد پس اگر مردمان بدانند برکت

این مسجد را هر آینه از اطراف عالم به این جا آیند و اگر چه به سینه یا نشست گاه خود را بر زمین کشند و آیند و اگر چه در برف باشد و آن چه مذکور شد از نصب حجر الاسود ممکن است که محض اخباری باشد از مغیب کو بنا مشروع باشد چنانکه در بعضی از کتب دیده ام که در زمان ملاحده حجر الاسود را آوردند و چند سال در مسجد کوفه منصوب بود و بعد از انقضای ایشان باز به جای خود بردند و محتمل است که در زمان حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه واقع شود و این از جمله خصایص زمان آن حضرت باشد بامر الهی بر تقدیری که این حدیث از حضرت باشد و راویان سهو نکرده باشند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۸

است که فرمودند که مسجد کوفان باغی است از باغهای بهشت در آن نماز کرده اند هزار و هفتاد پیغمبر و دست راست آن رحمت است و دست چپ آن مکر است در آنجا مدفونست عصای حضرت موسی و شجره یقطین که درخت کدوئی است که از جهه حضرت یونس حق سبحانه و تعالی رویانیده و ممکن است که در مسجد کوفه رویانیده باشد چون قبر یونس نزدیکست بمسجد و در آنجاست خاتم حضرت سلیمان چون جمیع اینها با حضرت صاحب الامر است ممکن است که حضرت در آنجا گذاشته باشد که هر وقت که خواهد بر دارد و ممکن است که در مسجد باشد و کسی آنها را نه بیند چون نزد قدرت الهی مستبعد نیست

و از آنجا جوشید تنور در زمان حضرت نوح و در آنجا تراشید حضرت نوح کشتی را و آن ناف بابل زمین است و محل اجتماع پیغمبران بوده است یا الحال خضر و الیاس در آنجا بهم می رسند یا در زمان حضرت صاحب الامر حضرت عیسی و ادریس نیز اجتماع می نمایند با خضر و الیاس و اللّٰه تعالی یعلم.

و آن که در اخبار مستفیضه وارد شده است که روضه است از ریاض جنت ممکن است که مکان مسجد را در بهشت برند و در آنجا باغ شود و اکثر چنین گفته اند که چون عبادت در آنجا سبب دخول روضه بهشت است پس گویا آن روضه است و ممکن است که مراد بهشت معنوی باشد و اختلافی که در اخبار وارد است که همه پیغمبران آنجا نماز کرده اند یا هزار پیغمبر یا هفتاد یا هزار و هفتاد ممکن است که همه نماز کرده باشند و هزار پیغمبر از ایشان عظیم الشأن باشد و هفتاد اعظم و در هر مرتبه یک جمعی مراد باشد و در خور حوصله مردمان کم و زیاد گفته شده باشد چنانکه گذشت.

و در حدیث صحیح وارد است از ابو اسماعیل سراج که گفت خبر داد

و مرا ابن وهب و دستم را گرفت و گفت خبر داد مرا ابو حمزه و دستم را گرفت و او گفت خبر داد مرا أصبغ و دستم را گرفت و بمن نمود ستون هفتم را و گفت این مقام حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللّٰه علیه و گفت که حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه نزد ستون پنجم نماز می کردند در زمان حضرت

امیر المؤمنین و چون آن حضرت غایب می شد حضرت امام حسن به جای حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما می ایستادند و آن از در کنده است و باب الکنده چنانکه در نجف اشرف مشهور است دریست که به خانه حضرت می روند از جانب قبله و مقام حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که سابقا بود هفت ستون نمی شد از آن در و مذکور شد که چند سال قبل از این که می خواستند عمارت کنند جای آن حضرت ظاهر شد و اینجا موافق است با حدیث به نحوی که شنیده ام و در این اوقات ندیده ام و اللّٰه تعالی یعلم و این نحو حدیث را مسلسل می نامند.

و منقولست بسند قوی از ابو حمزه ثمالی که گفت که حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه بقصد نماز در مسجد کوفه از مدینه مشرفه آمدند و چهار رکعت نماز گذاردند و برگشتند و مظنون آنست که بقصد زیارت پدر و جد آمده باشند و شاید که نماز در مسجد نیز مقصود باشد و لیکن عمده زیارت بوده است و آن حضرت اخفا فرمودند چون در زمان بنی امیّه تقیه شدید بود و هنوز قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را به کسی نشان نداده بودند تا در زمان امارت بنی عباس حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه بیان فرمودند به خواص خود و در زمان هارون آشکارا شد.

[نماز در مسجد سهله]

(و امّا مسجد السّهله فقد قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لو استجار

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۰

عمّی زید به لأجاره اللّٰه تعالی سنه ذاك موضع بیت ادریس الذی كان یخیط فیه و هو الموضع الّذی خرج منه ابراهیم علیه السّلم إلی العمالقه و

هو الموضع الّذی خرج منه داود إلی جالوت و تحته صخره خضراء فیها صوره وجه کلّ نبیّ خلقه اللّه عزّ و جلّ و تحته اخذت طینه کلّ نبیّ و هو موضع الرّاکب فقیل له و ما الرّاکب قال الخضر علیه السّلام) و اما مسجد سهله که در کوفه قریب است بمسجد اعظم پس بتحقیق که حضرت صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر عمم زید پناه به آن مسجد می برد در وقت خروج بانکه داخل آن مسجد می شد و استغاثه می کرد بجناب اقدس الهی حق سبحانه و تعالی اقلا او را یک سال در پناه خود در می آورد و در این یک سال بسیاری از آن کفار را به جهنّم می فرستاد و آن مسجد جائی است که خانه ادریس در آنجا بوده است و در آنجا خیاطی می کرده چون خیاطی را آن حضرت بدر آورد و آن موضعی است که حضرت ابراهیم از آنجا روانه شد بسوی عمالقه و ظاهرا مراد از ایشان ابتاع نمرود باشد که رفت و فتح کرد در لشکر کشی که نمرود کرد و حق سبحانه و تعالی پشه را بر ایشان گماشت تا همه را هلاک کرد و ممکن است که مراد از عمالقه فراعنه مصر باشد و مسجد سهله موضعی است که داود از آنجا متوجه جالوت شد و فتح عظیم واقع شده و در زیر مسجد سنگ سبزی است که در آنجا منقوش است صورت هر پیغمبری که حق سبحانه و تعالی آفریده است و از زیر این مسجد برداشته اند طینت هر پیغمبری را و این مسجد جای سواره است پرسیدند از آن حضرت که سواره کیست حضرت

فرمودند که خضر است که همیشه در اطراف عالم می گردد به طی الارض و محل قرارش این مسجد است و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۱

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در کوفه مسجدیست که آن را مسجد سهله می گویند اگر آن که عمّم زید به آنجا می رفت و نماز می کرد و پناه به خدا می برد حق سبحانه و تعالی بیست سال امان می داد او را و سواره شتر خود را در آنجا می خواباند که خضر باشد یا می باید که هر که آنجا رود اول بان مسجد رود و بعد از آن به مساجد دیگر و خانه ادریس علیه السّلام در آنجا بوده است.

و هر مغمومی که در آن مسجد رود و میان شام و خفتن نماز بگذارد و خداوند خود را بخواند حق سبحانه و تعالی البته غم او را بردارد و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون قائم آل محمد ظهور کند منزلش در آنجا خواهد بود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که پرسیدند از آن حضرت که بعد از حرم خدا و حرم رسول او صلّی اللّٰه علیه و آله کجا افضل است حضرت فرمودند که کوفه افضل است و آن زمین مطهر مبارکست و در آنجا قبور پیغمبران هست مثل ذی الکفل و یونس و صالح و هود و نوح صلوات اللّٰه علیهم و غیر ایشان از پیغمبران مرسل و غیر مرسل و اوصیاء پیغمبران صادقان و در آنجاست مسجد سهل که هر پیغمبری در

آنجا نماز كرده است و در آنجا ظاهر خواهد شد عدل الهى و قائم آل محمد در آنجا خواهد بود در وقت ظهور آن حضرت صلوات اللّه عليهم و قائمان بعد از آن حضرت يعنى بعد از آن كه قائم بجهاد روند خلفاى آن حضرت در آنجا خواهند بود.

يا بقيه حضرات ائمه معصومين كه نزد ظهور آن حضرت زنده خواهند شد صلوات اللّه عليهم چنانكه وارد است كه غسل آن حضرت را حضرت امام حسين

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۴۲

صلوات اللّه عليه خواهد دادن و آنجا منازل پيغمبران و اوصياء پيغمبران و صالحان خواهد بود و در حديث معتبر از مفضل بن عمر منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه دوست مى دارم كه هر مؤمنى پنج انگشترى در دست كند يكى ياقوت و آن فاخرترين همه است.

و در اوقاتى كه لباس فاخر مطلوب است پوشيدن مثل روز جمعه و عيدين و غدير مستحب است كه انگشترى ياقوت نيز در دست كنند ديگر عقيق است و خالص بودن از براى حق سبحانه و تعالى در آن بيشتر ميسّر است چون زينت بسيار در آن نيست و هر كه دوستى او با ما بيشتر است از جهه رضاى الهى مداومت بر انگشترى عقيق مى كند.

ديگر فيروزه است و آن سبب خوشحالى مردان مؤمن و زنان مؤمنه است كه خود خوشحال شوند يا ديگران مسرور شوند چون بينند كه مؤمن فيروزه در دست دارد و سبب قوت روشنايى چشم است.

و سبب وسعت قلب است كه غم نمى خورد و صبر كردن در حادثات بر او آسان مى شود و دل را قوى مى گرداند به شجاعت يا بانواع معرفت

دیگر حدید صینی است و من دوست نمی دارم که همیشه به پوشد امّا در وقتی که خواهد ظالمان را به بیند. پوشیدن آن بد نیست از جهه دفع شر ایشان و با خود داشتن محبوب منست از جهه دور گردانیدن جنیان و شیاطین متمرد گردن کش دیگر درّ نجف سفید است که در غریّین که اصل نجف است بهم می رسد مفضل گفت که گفتم ای مولای من درّ نجف چه ثواب دارد حضرت فرمودند که هر که انگشتری درّ نجف داشته باشد در انگشت و بان نظر کند حق سبحانه و تعالی بعد دهر نظری زیارتی در نامه عمل او می نویسد که ثواب آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۳

زیارت مانند ثواب پیغمبران و صالحان باشد و اگر نه آنست که حق سبحانه و تعالی بر فقرای شیعه رحم کرده است که اغنیا را مایل باین نگین نگردانیده است هر آینه نگین آن بها نمی داشت از کثرت قیمت به سبب کثرت رغبت عالمیان به آن چنانکه ایشان را مایل به الماس بی فایده کرده است و لیکن حق سبحانه و تعالی قیمت آن را ارزان کرده است تا اغنیا و فقرا همه منتفع شوند از آن و فضایل زیارت و آب فرات و غیر اینها در باب زیارات خواهد آمد و اکثر محدّثین این احادیث را همه در آن باب می آورند و لیکن چون مقصود صدوق فضایل نماز بود بیشتر اخبار را در این باب ذکر کرد.

[نماز در مسجد براثا]

(و امّا مسجد براثا ببغداد فصلّی فیه امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه لمّا رجع من قتال اهل النّهروان و روی عن جابر بن عبد اللَّه الانصاریّ انّه قال صلّی بنا علیّ

صلوات اللّٰه عليه به براثا بعد رجوعه من قتال الشّراه و نحن زهاء مائه الف رجل فنزل نصرانىّ من صومعته فقال من عميد هذا الجيش فقلنا هذا فاقبل عليه فسلّم عليه فقال يا سيّدى أنت نبىّ فقال لا النّبىّ صلّى اللّٰه عليه و آله سيّدى قد مات قال فانت وصىّ نبىّ قال نعم ثمّ قال له اجلس كيف سالت عن هذا قال انّما بنيت هذه الصّومعه من اجل هذا الموضع و هو براثا و قرات فى الكتب المنزّله انّه لا يصلّى فى هذا الموضع بذا الجمع الّا نبىّ او وصى نبىّ و قد جئت اسلم فاسلم و خرج معنا إلى الكوفه فقال له علىّ صلوات اللّٰه عليه فمن صلّى هاهنا قال صلّى عيسى بن مريم و أمّه عليهما السّلام فقال له علىّ صلوات اللّٰه عليه أ فأخبرك من صلّى هاهنا قال نعم قال الخليل عليه السّلام) اما مسجد براثا كه مشهور است به جامع براثا كه ما بين مشهد كاظمين صلوات اللّٰه عليهما و بغداد است و مندرس شده بود

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۴۴

و در اين اوقات تجديد كرده اند پس حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه در آنجا نماز كرده است وقتى كه از جهاد خوارج اهل نهروان بر گشتند و مرويست بسند كالصحيح از جابر انصارى كه اكثر غزوات حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله دريافته بود و در غزوات حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه همراه بود و به خدمت حضرات حسنين و على بن الحسين و باقر علوم النبيّين رسيد و از همه حديث شنيد و سلام حضرت سيد المرسلين را به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه رسانيد و

احادیث بسیار روایت کرده است در امامت ائمه اثنی عشر و در بسیاری از آن اخبار هست که چون حضرت اسامی ائمه اثنی عشر را می فرمودند و به حضرت امام محمد باقر می رسیدند می فرمودند که عن قریب او را در خواهی یافت و چون او را در یابی سلام مرا به او برسان پس چون به خدمت آن حضرت رسید و نمی شناخت آن حضرت را جابر گفت شمایلی است مثل شمایل رسول خدا پس چون از نسب پرسید و شناخت جابر گفت که حضرت رسول خدا فرمودند که سلام او را به شما برسانم حضرت فرمودند که بر جد من باد سلام و بعد از آن بسیار به خدمت حضرت تردّد می کرد و عرض می نمود اخباری را که از حضرت شنیده بود و حضرت تصحیح آن می فرمودند هر چه را صحیح بخاطر داشت و هر چه را سهو کرده بود حضرت تذکیر می فرمودند.

حاصل آن که جابر ذکر کرده است که در عقب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نماز گذاردیم در براثا بعد از رجوع آن حضرت از کشتن خوارج که دین خود را به هیچ فروختند و به اعتقاد خودشان آخرت را خریده اند بدنیا لعنهم اللّٰه تعالی با آن که این ملاعین اگر چه اعتقاد به اصحاب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دارند آن قدر احادیث در کفر ایشان خصوصا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۵

جهه این قتال نقل کرده اند که در هیچ چیز نقل نکرده اند و جمعی استبعاد کرده اند که چه وجه داشته باشد که حق سبحانه و تعالی سلب توفیق از این جماعت کرده است با آن که همیشه ملازم

آن حضـرت بودند و همیشه عبادات شاقه می کرده اند رفع استبعاد باین است که خوارج همه سنّی بودند و اعتقاد به امامت ابو بکر و عمر داشـتند و اعتقاد به عثمان نداشـتند چون قبایـح او را دیـده بودند و به اعتقاد این ملاعین حضـرت امیر المؤمنین یک صغیره کرد که سـخن ایشان را در صـلح معاویه یا رضا به حکمین شنیدند و به اعتقاد این طایفه لعنهم اللّٰه هر صغیره فاعل خود را از ایمان بیرون می برد بنا بر آن که مکرر حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که مخالفت الهی یا کفر است یا جنون که اگر کسـی اعتقاد داشـته باشـد به بزرگی الهی و بزرگی معاصـی عقوبات آن چگونه جرات می کند بر مخالفت او لیکن مراد از کفر عـدم ایمـان کامل است زیرا که منافات نـدارد که این اعتقادات داشـته باشـد و اعتقاد به سـعت رحمت الهی داشته باشد و به سبقت رحمت بر غضب چنانکه احادیث متواتره در این باب وارد است.

حاصـل آن که چون آن حضـرت در بغـداد در براثـا نماز گذاردنـد و ما بقـدر صـد هزار کس بودیم یعنی تخمینا و لهـذا باین عبارت فرمودند پس نصرانی در صومعه اش در حوالی آن مسجد می بود و چون این نماز با این کثرت را دید از صومعه به زیر آمد و گفت سـردار این لشـکر کیست ما اشاره به آن حضـرت کردیم پس رو به جانب حضـرت کرد و سـلام کرد و گفت ای سیّد من تو پیغمبری حضـرت فرمودند که نه پیغمبر صـلی اللّٰه علیه و آله که سـیّد من بود از دنیا رفته است گفت پس تو وصـیّ پیغمبری حضرت

فرمودنـد که بلی پس حضـرت فرمودند که بنشـین چرا این سؤال کردی نصـرانی گفت که این صومعه را از جهه این موضع بنا کرده اند یا بنا کرده ام و در کتب سماوی خوانده ام که در این موضع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۶

با این کثرت نماز نمی کنـد مگر پیغمبری یا وصـی پیغمبری و الحال آمده ام که مسـلمان شوم پس مسـلمان شده و با ما آمد تا کوفه پس حضـرت از او پرسـید که در اینجا که نماز کرده است؟ نو مسـلمان گفت حضـرت عیسی بن مریم و مادرش صلوات اللّه علیهمـا پس حضـرت فرمودنـد که خـبر دهم تو را که دیگر که نمـاز کرده است گفت بلی حضـرت فرمودنـد که حضـرت ابراهیم خلیل الرحمن پس سـنت است که چون به بغـداد رونـد در مسـجد براثا نماز کننـد و حاجات طلب کنند و بنا بر مذهب کسـی که اعتکـاف در جـایی می بایـد کرد که معصومی نماز جماعت کرده باشـد در این جا اعتکاف می توان کرد بر تقـدیر صحت خبر و اگر گوینـد که می بایـد که نماز جمعه کرده باشـد نمی توان اعتکاف کردن چون معلوم نشد که نماز جمعه بود که حضـرت کردنـد یـا غیر جمعه و ظـاهر آن است که اگر نماز جمعه کرده بودنـد جابر ذکر می کرد چون شـرف نماز جمعه بیشتر است و اللّه تعالی یعلم.

[احترام مسجد]

(و قال الصادق صـلوات اللّه علیه من تنّخّع فی المسجد ثمّ ردّها فی جوفه لم تمرّ بداء الّا ابراته) شیخ طوسی رحمه اللّه نقل کرده است این خبر را از عبد اللّه بن سنان و ظاهر آن است که صدوق از کتاب عبد اللّه نقل کرده باشد و طریق او به

آن کتاب صحیح است روایت کرده است ابن سنان که آن حضرت فرمودند که هر که خواهد که فضلات سینه یا دماغ که به حلق می آید در مسجد بیاندازد و از جهه تعظیم مسجد نیاندازد و فرو برد نگذرد به دردی مگر آن که آن درد را دوا شود به قدرت الهی و از این حدیث استدلال کرده اند جمعی که نخامه تا بیرون نیاید از حلق حرام نیست که اگر حرام می بود از جهه ترک مکروهی جایز نبود که حرامی را به فعل آورد و خالی از قوت نیست از آن حیثیت که ظاهر نشده است تا بیرون نیاید فرو بردن آن حرام باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۷

اگر قایل به حرمت شویم این حدیث استثناء آن نمی تواند کرد به حسب ظاهر زیرا که ممکن است که چون به فضای حلق نرسیده باشد تجویز فرو بردن کرده باشند و عمده دلایل حرمت آیه کریمه یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ است و این آیه ممکن است که حکم باشد که دلالت کند بر آن که هر چه طبایع از آن نفرت نداشته باشد حلال است و هر چه نفرت داشته باشد حرام است الا ما اخرجه الدلیل پس مانند ملخ که حلال است و شراب که حرام است نص هر دو را بیرون کرده است و احتمال دیگر آن است که حق سبحانه و تعالی بر سبیل امتنان فرموده باشد که هر چه طیب است بر شما حلال کرده ایم و هر چه خبیث است حرام کرده ایم غیر طیب را حلال نکرده ایم و طیب را حرام نکرده ایم بر شما و شما نمی دانید غالبا که طیب

کدام است و خبیث کدام است بسیار چیزی که اکثر طباع از آن نفرت ندارند و حق سبحانه و تعالی به سببی از اسباب آن را حرام گردانیده است مثل خمر که بحسب طباع اکثر عالمیان خبثی ندارد و لیکن چون سبب زوال عقلی است که آدمی به آن آدم است و سبب فسادهائی است که مترتب می شود غالبا حق سبحانه و تعالی آن را حرام گردانیده است و ملخ خبثی ندارد مگر آن که چون جمعی عادت به آن نکرده اند طبع ایشان از آن تنفر دارد مثل زیت و زیتون با آن که جمعی که معتادند به خوردن آن از آن لذت می یابند و مثل کامه هر طایفه که معتادند نفرت ندارند و هر که معتاد نیست به آن از آن نفرت دارد پس مستبعد است که حق سبحانه و تعالی به آرای مختلفه خلایق گذارد حلیّت و حرمت را پس چون آیه در معنی ثانی اظهر است اگر دلیلی دیگر باشد بر حرمت نخامه که از هر حلق بیرون نیامده باشد متبع است و الّا بر اصل اباحت خواهد بود و بر تقدیری که در معنی دویم اظهر نباشد در معنی اول اظهر نیست و در این صورت مجمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۸

خواهد بود و به آن استدلال نمی توان کردن و اللّٰه تعالی یعلم.

و بر این مسأله متفرع می شود آن که اگر در صوم واجب ماه رمضان کسی نخامه را فرو برد قضا و کفاره جمع باید داد چنانکه بعضی از اصحاب گفته اند و بنا بر قول دیگر اگر در مسجد فرو برد صوم ثواب خواهد داشت پس احوط آن است که جمع

بين الاحتیاطین بکند به آن که فرو نبرد و در مسجد نیز نیندازد بلکه به طرف جامه یا دستمال بگیرد تا مخالفت جمعی از علما نکرده باشد و اللَّه تعالی یعلم.

و در حدیث سکونی وارد است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه که فرموده اند که هر که تعظیم مسجد کند و نخامه را در مسجد نیاندازد فردای قیامت خندان باشد در وقتی که او را حساب کند حق سبحانه و تعالی و نامه عمل او را به دست راست او دهد و آن حضرت فرمودند که هر که آب دهان را فرو برد و در مسجد نیاندازد از جهه تعظیم حق مسجد حق سبحانه و تعالی آن را قوت گرداند در بدن او و حسنه در نامه عمل او بنویسد و نگذرد به دردی مگر آن که دوای آن درد باشد.

و در حدیث کالصحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که هر که آب دهن را نگاه دارد و نیندازد در نماز از روی تعظیم الهی حق سبحانه و تعالی او را تندرستی کرامت کند که بیمار نشود مگر بیماری موت مقدر.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که از آن حضرت سؤال نمودند از شخصی که در مسجد در نماز باشد و خواهد که آب دهان بیندازد حضرت فرمودند که از جانب چپ بیندازد و اگر در غیر نماز باشد رو بقبله نیندازد و از دست راست و دست چپ بیندازد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۹

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که

آب دهـان در مسـجد انـداختن خطیئه و گناه است و کفاره آن دفن آن است که خاکی بر روی او کننـد و در چهار صـد کلمه حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه مـذکور است که آب دهان را به جانب قبله نینـدازد پس اگر کسـی از روی فراموشـی بینـدازد از آن اسـتغفار کند از حق سـبحانه و تعالی و اینها محمول بر اسـتجاب و کراهت است چون احادیث صـحیحه بر جواز عدم وجوب دفن وارد شده است.

[نظافت مسجد]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من کنس المسجد یوم الخمیس و لیله الجمعه فاخرج منه من التّراب ما یذرّ فی العین غفر اللّٰه تعالی له) و به اسانید متکثره از حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که هر که بروبد مسجد را در روز پنجشـنبه یـا شب جمعه از جهه پـاکیزه بودن در روز جمعه علی الظـاهر و از آنجا آن قـدر خاک بـدر برد که به مقـدار داروئی باشـد که در چشم پاشـند و در بعضـی از نسخ و در کتب قدیمه ثواب الاعمال و غیره یذری است به همان معنی حق سـبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزنـد و از این حدیث ظاهر می شود که خاک رو به مسـجد را بیرون توان برد هر چند مظنون آن باشـد که از خاک مسـجد داخل آن شده باشد و چون در اخبار کثیره وارد شده است که سـنگ ریزه و خاک مسـجد را بیرون نبرند حمل می توان کرد بر آن که بوریا یا گلیم مسجد را اگر بروبند بیرون توان برد و اگر مظنون باشد که خاک مسجد داخل آن

شده است ظاهرا توان بیرون برد اگر چه احوط آنست که اگر گوی در مسجد باشد داخل آن گو کنند و هم چنین اگر در مسجدی دیگر گوی باشد در آنجا کنند به غیر مسجد نریزند و اللّٰه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۰

و در حدیث قوی از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که هر که مسجدی را بروبد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او بنده آزاد کردنی و اگر آن قدر چیزی بیرون برند که اگر در چشم ریخته شود سبب آزار چشم باشد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او دو نصیب عظیم از رحمتش یعنی نعمت دنیا و آخرت.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من مشی إلی المسجد لم یضع رجله علی رطب و لا یابس الّا سبّح له إلی الارضین السّابعه) و بسند قوی کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که پیاده بمسجد رود نگذارد پای خود را بر تر و خشکی یعنی بر هر چیزی مگر آن که تسبیح کنند تا زمینهای هفتم و ثواب آن تسبیحات از جهه او نوشته شود اگر مراد از هفت زمین هفت اقلیم است مراد از زمینهای هفتم شهرها و بقعهای اقلیم هفتم خواهد بود پس معنی آن چنین خواهد بود که از اطراف او همه تسبیح کنند تا منتهای زمینها و اگر هفت زمین طبقات باشد مانند آسمان چنانکه ظاهر اخبار است در این صورت اجزای طبقه هفتم خواهد بود که پا بر آن گذاشته است تا مسجد و هر جا که پا بر زمین گذارد از زیر پای او تا

طبقه هفتم تسبیح گویند و در بعضی از نسخ مفرد واقع شده است و ظاهر تصحیح فضلاست چون این خبر در جمیع کتب حدیث قدیمه و حدیثه إلی الارضین است بعنوان جمع بلی محتمل است که را وی خوب ضبط نکرده باشد و ظاهر این خبر مانند اخبار بسیار و آیات بی شمار دلالت می کند بر آن که زمین را شعور باشد و ما ندانیم.

(و قد اخرجت هذه الاخبار مسنده و ما رویت فی معناها فی کتاب فضل المساجد و حرمتها و ما جاء فیها) و بتحقیق که بیرون آورده ام این اخبار را با اسانید آن و آن چه بمن رسیده است ازین باب از کتب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۱

معتبره و ذکر کرده ام در کتاب فضیلت مساجد و حرمت آنها و آن چه وارد شده است در باب مساجد یعنی در اینجا اکثر را مرسل ذکر کرده ام و در آن کتاب با اسناد و در این کتاب اندکی ذکر کرده ام و در آنجا بسیار پس اگر اسناد اینها را خواهی با اخبار دیگر رجوع بان کتاب کن و اکثر کتب صدوق بما نرسیده است.

[نماز در بیت المقدس]

(و قال علیّ صلوات اللَّه علیه صلاه فی بیت المقدس تعدل الف صلاه و صلاه فی المسجد الاعظم تعدل مائه الف صلاه و صلاه فی مسجد القبیله تعدل خمسا و عشرین صلاه و صلاه فی مسجد السّوق تعدل اثنتی عشره صلاه و صلاه الرّجل فی بیته صلاه واحده) و بسند قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که یک نماز در مسجد قدس خلیل برابر است با هزار نماز و یک نماز در مسجد اعظم که مسجد

الحرام بوده باشد برابر است با صد هزار نماز و لفظ الف در کتب صدوق هست و در غیر کتب او مائه صلاه است و بنا بر این نسخه مراد مسجد اعظم هر بلدیست و مثل اصفهان که در او دو مسجد عظیم باشد یک احتمالش آنست که آن چه بزرگتر است که آن جامع قدیم است این حکم داشته باشد و احتمال دیگر آن که هر دو باشد چون هر دو از باقی مساجد اعظم اند و عرفا هر دو را مسجد اعظم و مسجد جامع می گویند و اگر این احتمال راه داده شود بسیاری از مساجد اعظم اند از بسیاری و قول اول مشهور است میان اصحاب و یک نماز در مسجد قبیله برابر است با بیست و پنج نماز و الحال مسجد محله بمنزله مسجد قبیله است بنا بر مشهور و یک نماز در مسجد بازار برابر است با دوازده نماز و مراد از آن مسجدیست که اهل بازار در میان بازار از جهه خود مقرّر ساخته باشند و اگر هر چه متصل به بازار باشد مسجد بازار باشد همه مساجد مسجد بازار خواهد بود در اکثر بلاد و نمازی که در خانه کنند یک نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۲

است و ظاهرش آنست که معادله با صد و بیست و پنج نسبت به خانه باشد و ممکن است که هر مسجدی نسبت بما بعد او باشد چنانکه در مسجد الحرام و مسجد نبی صلّی اللّٰه علیه و آله تصریح واقع شده بود پس بنا بر این مسجد نبی صلّی اللّٰه علیه و آله برابر است با ده هزار نماز در مسجد کوفه یا قدس

و این هر دو برابرنـد با هزار نماز در مسـجد جامع و آن برابر است با صـد نماز در مسـجد محله و آن برابر است با بیست و پنج نماز در مسجد بازار و بازار با خانه و اللّٰه تعالی یعلم.

[ثواب بنای مسجد]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه من بنا مسجدا کمفحص قطاه بنی اللّٰه له بیتا فی الجنّه قال ابو عبیده الحذّاء مرّ بی و انا بین مکّه و المـدینه اصـنع الاحجار فقلت هذا من ذاک قال نعم) این عبارت محاسن است باین عنوان که بسـند قوی روایت کرده است و بقیه حکایت ابو عبیده را مرسـلا روایت کرده است و کلینی و شـیخ رضـی اللّٰه عنهما روایت کرده اند بسند حسن کالصحیح از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که مسجدی بنا کند حق سبحانه و تعالی خانه در بهشت از جهه او بنا کنـد و برقی نیز از آن حضـرت روایت کرده است که هر که مسـجدی بنا کنـد مانند جائی که اسـفرود در ریگ از سـینه خود خانه می سازد و کنایه است از آن که صـغیر باشد و دیوار نداشـته باشد بلکه اگر سـنگ چینی کرده باشند به مقداری که یک کس تواند ایستادن حق سبحانه و تعالی در بهشت از جهه او خانه بنا کند.

ابو عبیـده می گوید که حضـرت بر من گذشـتند و من سـنگ چینی کرده بودم از جهه مسـجدی پس عرض کردم که فدای تو کردم امیدواری دارم یا داری که این سـنگ چین مسـجد باشد و ثواب مسجد داشته باشم چنانکه فرمودی حضرت فرمودند که بلی و در روایت متن همین است که

عرض نمودم که این سنگ چین مسجد است حضرت فرمودند که بلی و بعضی از فضلا می گفتند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۳

مراد از سنگ چین همین سنگ چینی است که عوام می کنند که دو سه سنگ بر بالای هم گذارند و توجیه می کرد که قصد مسجد می توان کرد که اگر کسی نماز کند و بر بالای این بایستد که سنگ را دور کند و بر آن زمین بایستد اگر بعضی از پای او در مسجد باشد یا پیشانی را بر آن گذارد او ثواب دارد و کسی که این را ساخته است نیز ثواب دارد و این بسیار بعید است خصوصا نسبت به فاضلی مثل ابو عبیده که بنحو اطفال جائی بسازد و مسجدش بنامد بلکه چنانست که اوّل مذکور شد و محققان علما نیز گفته اند و اللَّه تعالی یعلم.

[مساجد سقف دار]

(و سال عبید اللَّه بن علیّ الحلبیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن المساجد المظلّله یکره القیام فیها قال نعم و لکن لا تضرّکم الصّلاه فیها) و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از مساجدی که سقف آن را به خشت و گل یا به گچ و آجر می پوشانند چنانکه متعارف مساجد حالست آیا نماز کردن در آنها مکروهست حضرت فرمودند که بلی و لیکن شما را ضرر ندارد و تتمه حدیث را صدوق ذکر نکرده است و شیخان ذکر کرده اند که ضرر ندارد شما را امروز که سنّیان استیلا دارند و شما را تقیه می باید کرد و اگر صاحب الامر ظاهر شود و حقرا بر پای دارد خواهید دید که چه خواهید

کرد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از مساجدی که در آنجا صورت آدمی یا اعم از آدمی و حیوانات می کشند نماز می توان کرد حضرت فرمودند که مکروهست و لیکن شما را امروز ضرر ندارد و اگر عدل قایم شود بظهور آن حضرت خواهید دید که چه خواهد کرد.

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه اوّل ما یبدأ به قائمنا سقوف المساجد فیکسرها و یامر بها فیجعل عریشا کعریش موسی) و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۴

منقولست که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که اول کاری که حضرت صاحب الامر ما خواهد کرد این خواهد بود که سقفهای مساجد را بکند و داربستی کند مثل چوب پوشی که حضرت موسی علیه السّلام کردند و از پیش گذشت و جمعی از علما ذکر کرده اند که داربست در بلاد حارّه خوبست اما در بلاد بارده که برف و باران می آید و یخ می بندد اگر مسجد سقف نداشت باشد سبب این می شود که کسی در مسجد نماز نکند پس خوبست که بعضی مسقف باشد و بعضی سر گشاده باشد و تا مقدور باشد در سرباز نماز کنند و چون هوا بسیار سرد شود در مسقف نماز کنند و لیکن چون الیوم که حضرت ظاهر نیست حضرات ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم ما را رخصت داده اند بهتر آنست که بان رخصت نماز کنیم تا حضرت صاحب الامر ظاهر شود و بعد از ظهور هر چه فرمایند متابعت کنیم و اللَّه تعالی یعلم.

[محراب مساجد]

(و کان علیّ صلوات اللَّه علیه اذا رای المحاریب فی المساجد کسرها و یقول کانّها مذابح الیهود) و منقولست بسند موثق

که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه چون می دیدند محرابهای داخله در مسجد را یا داخله در بنا را خراب می کردند و می فرمودند که به مذابح یهودان می ماند که قربان می کنند در آن بدان که از جمله بدعتهای عثمان این بود که مقصوره از جهه خود ساخت داخل مسجد که خود در آنجا بایستد و ممتاز باشد از دیگران و والیان عثمان نیز در بلاد اسلام از جهه خود ساختند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در زمان خلافت ظاهری بدعتهای عثمان را بر طرف می نمودند و بدعتهای ابو بکر و عمر را نمی توانستند بر طرف کردن حاصل آن که دو قسم محراب ساختند یکی داخل در بنا و آن را مشکل بود خراب کردن مگر به خراب کردن دیوار و مفسده پر نداشت زیرا که اگر امام در آنجا رود و اگر دو طرف

صف امام را نه بینند و لیکن می بینند کسانی را که امام را می بینند و اما آن که داخل مسجد بود قریب بدو صف در دست راست و چپ می ایستادند که نه امام را می دیدند و نه کسی را می دیدند که امام را ببیند از این جهت خراب می فرمودند و دلیلی که عوام فهمند می فرمودند که شبیه به مذبح یهود است و حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده اند که مخالفت کنید یهودان را.

(و رای علیّ صلوات اللّٰه علیه مسجدا بالکوفه قد شرف قال کانّه بیعه انّ المساجد لا تشرّف تبنی جمّا) و بسند موثق منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در کوفه مسجدی را دیدند که کنگره دارد حضرت فرمودند که به

مساجد یهود می ماند به درستی که مساجد را با کنگره نمی باید ساخت بلکه دیوارش را همواره می باید ساخت که کنگره نداشته باشد و این اخبار اگر چه خالی از ضعف نیست و لیکن چون عمل به این ها مشهور است میان اصحاب جبر ضعف آن کرده است با آن که در مستحبّات بحدیث ضعیف نیز عمل نموده اند و فی الحقیقه عمل بحدیث صحیح کرده اند که ظاهرش دلالت می کند بر آن که در مستحبات عمل بحدیث ضعیف می توان کرد و این حدیث را کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر که بشنود چیزی از ثواب را بر عملی و آن عمل را به جا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را به او کرامت می فرماید اگر چه در واقع چنان نباشد و این حدیث حسن کالصحیح است به اعتبار ابراهیم و بعضی صحیح می دانند و بنده صحیح می دانم به اعتبار آن که ابراهیم بن هاشم کتابهای کوفیان را در کوفه به نزد صاحبان کتاب خواند و همان کتابها را به قلم آورد و علماء قم همه از او روایت کردند و از آن جمله کتاب صفوان و حماد و ابن ابی عمیر بود و ابراهیم از مشایخ اجازه است اگر توثیق صریح نداشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۶

ضرر ندارد چنانکه علّامه گفته است که توثیق صریح ندارد.

و از این جهت بلفظ صریح گفته است که نقل علماء قم از او توثیق اوست و لیکن صریح نیست و نزد بنده در کتب مشهوره ضعف مشایخ

اجازه ضـرر ندارد و برقی در محاسن از علی بن الحکم روایت کرده است از هشام از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که به او برسد حدیثی از نبی صـلّی اللّٰه علیه و آله که چیزی از ثواب هست بر عملی و آن عمل را به جا آورد آن ثواب او را خواهـد بود هر چنـد نبی آن را نفرموده باشد و به همین مضـمون کلینی در قوی و برقی در صـحیح از محمد بن مروان از حضـرت صادق صـلوات اللّٰه علیه روایت کرده انـد و حـدیث هشام در محاسن صـحیح است و هم چنین در جامع بزنطی و ابن عیسی با آن که عمده حکم صدوقست به صحّت اینها.

[سفید کردن مسجد به پخته شده به عذره انسان]

(و سـئل ابو الحسن الاوّل صـلوات اللّٰه علیه عن الطّین فیه التّبن یطیّن به المسجد او البیت الّذی یصلّی فیه فقال لا باس و سئل عن بیت قد کان الجصّ یطبخ فیه بالعذره أ یصـلح ان یجصّص به المسجد فقال لا باس و سئل عن بیت قد کان حشّا زمانا هل یصلح ان یجعل مسجدا فقال اذا نظّف و اصلح فلا باس) و منقولست که سؤال کردند از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه از گلی که کاه در او کنند و مسجد را کاه گل کنند یا خانه را که در آن نماز کنند زمینش را کاه گل بمالند آیا خوبست و سجده می توان کرد با آن که کاه ماکول است حضرت فرمودند که باکی نیست کاه ماکول حیواناتست و می باید که ماکول انسان نباشد و ممکن است که علی بن جعفر (ص) شنیده باشد که تیمّم از کاه گل نمی توان کرد

به خاطرش رسیده باشد که سجده کردن نیز مثل تیمّم کردنست حضرت فرموده باشند که باکی نیست و هر دو از یک باب نیستند در جمیع چیزها و دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه سؤال کردند از منزلی که در

آنجا گچ می پزند بفضله آدمی چنانکه متعارف عراق عربست بالفعل نیز که گچ خام را پهن می کنند و عذره خشک را بر بالای آن می ریزند و آتش در آن می زنند گچ پخته می شود و دغدغه از دو وجه است یکی آن که ممکن است که عذره تر باشد و گچ نجس شود دویم آن که آیا به سوختن پاک می شود و استحاله از مطهرات هست یا نه و در اینجا دو استحاله است یکی استحاله عذره به خاکستر و دوم استحاله گچ خام که پخته می شود آیا باین پاک می شود و مسجد را باین گچ گچکاری می توان کرد یا نه حضرت در جواب فرمودند که باکی نیست یعنی استحاله به خاکستر از مطهراتست و گچ لازم نیست که نجس شود چون اغلب آنست که عذره خشک را بر روی گچ می کنند و اگر سؤال ازین باشد که زمین مسجد را گچکاری می کنند آیا سجده بر آن می توان کرد چنانکه چنین سؤالی خواهد آمد در این صورت جواب اینست که مثل این استحاله بر تقدیری که مطهر باشد مانع از سجده نیست زیرا که به سبب این استحاله از اسم ارض بیرون نمی رود و سجده بر ارض جایز است پس بنا بر این سجده بر آجر و امثال آن توان کرد و لیکن باین حدیث استدلال بر جواز سجده نمی توان کرد چون سخن

سجده مذکور نیست. در این خبر دیگر پرسیدند که هر گاه یورتی مدتی بیت الخلا باشد آیا آن خانه را مسجد می توان کرد حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه پاکیزه سازند آن خانه را از نجاسات و اصلاح کنند که خاکی در آن خانه بریزند بواسطه زیادتی تطهیر یا بوریایی بر آن بیندازند باکی نیست و توهم می شود که چون زمین نجس شده است مشکل است که خاکهای آن زمین را آن قدر توان بر داشتن که هیچ خاک نجس نماند از جهت رفع این توهم خاک بر بالای آن ریختن خوبست و دور نیست که این خاک مطهّر باشد چنانکه ظاهر احادیث صحیحه است از حضرات صادقین صلوات اللّه علیهم فرمودند که زمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۸

بعضی از آن بعضی دیگر را مطهّر است و ظاهرش آنست که خاک پاکی که بر خاک نجس اندازد پاک می شود و صریح این احادیث نیز دلالت بر آن می کند مثل صحیحه حلبی که خواهد آمد بلفظ تطهیر و صحیحه عبد اللّه بن سنان که حضرت (ص) فرمودند که هر گاه خواهی بیت الخلا را مسجد کنی آن مقدار خاک بر او بریز که نجاسات مخفی شود پس بتحقیق که آن را مطهّر است إن شاء اللّه.

و در حدیث کالصحیح مسعده که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه آن قدر خاک بریزند که نجاسات را به پوشاند و بوی آن زایل شود باکی نیست که مسجد بسازند زیرا که خاک تطهیر آن می دهد و سنت بر این جاری شده است.

و در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللّه علیه وارد شده است

در این سؤال که هر گاه آن مقدار خاک بریزند که به پوشاند نجاسات را پس آن أشد تطهیرا است.

و در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که باکی نیست که بیت الخلا را مسجد کنند و اگر این خاک مطهر نباشد نیز ضرر ندارد بنا بر آن که الحال علم نداریم که از خاک نجس چیزی مانده است یا آن که هر گاه مسجد کنند بعد از آن نمی باید آن را نجس کردن آن چه پیشتر نجس شده باشد ضرر ندارد چنانکه شیخ تستری طاب ثراه می فرمودند و ظاهر احادیث بسیار اینست که همین کافی است که خاک نجس را بحسب ظن خود بر دارد و این دقتها وسواس است و اگر راه وسواس باز شود گوشت نمی توان خورد زیرا که چربی گوشت در دکان قصاب بی دغدغه نجس می شود و چربی بمنزله آب مضافست که قابل تطهیر نیست مثل روغن و قطع نظر از چربی گوشت دستی که بر آن می مالند که ازاله نجاست آن کند دست چرب می شود و تا چربی دارد نه چربی قابل تطهیر است و نه دست به اعتبار حایل بودن چربی از رسیدن آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۹

بدست و هم چنین در جمیع چیزها هر گاه دقت کنند پاک در عالم بهم نمی رسد و در شریعت سمحه سهله این دقّتها را ندیده ایم در جائی که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم کرده باشند بلکه مدار بر توسعه است چنانکه گذشت و خواهد آمد و این حدیث از جمله احادیث علی بن جعفر است و همین سؤالات در کتاب قرب الاسناد هست از علی بن جعفر

که از برادرش موسی بن جعفر سلام اللّٰه علیهما کرده است پس بنا بر این صحیح بوده باشد چون سند صدوق بکتاب علیّ بن جعفر صحیح است.

[مسجد کردن مکان نجس]

(و سال عبید اللّٰه بن علیّ الحلبیّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی مسجد یکون فی الدّار فیبدو لأهله ان یتوسّعوا بطائفه منه او یحوّلوه عن مکانه فقال لا باس بذلک قال فقلت فیصلح المکان الّذی کان حشّا زمانا ان ینظّف و یتّخذ مسجدا قال نعم اذا القی علیه من التّراب ما یواریه فانّ ذلک ینظّفه و یطهّره) و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از مسجدی که در خانه باشد و اهل آن خانه خواهند که بعضی از آن مسجد را داخل خانه خود کنند یا آن مسجد را از آنجا بگردانند و به جای دیگر اندازند حضرت فرمودند که باکی نیست و علما حمل نموده اند بر آن که صیغه وقف نگفته باشند بلکه گوشه را از جهه نماز اهل خانه مقرر ساخته باشند و ممکن است که حکم مسجد خانه چنین باشد حلبی گوید که گفتم که اگر جائی مدتی ادب خانه باشد می توان آن را پاکیزه کردن و مسجد کردن حضرت فرمودند که بلی هر گاه آن مقدار خاک بر روی آن کنند که همه جا را به پوشاند او را پاک می کند و طاهر می گرداند و قریب باین عبارت در هر دو سؤال در صحیحه عبد اللّٰه بن سنان و احادیث دیگر وارد شده است و تفصیلش در حدیث سابق گذشت و ظاهر این اخبار صحیحه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۰

و کالصحیحه

آنست که خاک از جمله مطهراتست بلکه استحاله نیز چون اگر عین عذره نیز باقی باشد به اندک زمانی خاک می شود چنانکه ظاهر احادیث بسیار نیز دلالت می کند بر این معنی و گذشت بعضی و خواهد آمد نیز إن شاء اللّه تعالی.

[هر که به مسجد رود یکی از هشت چیز را می یابد]

(و کان امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یقول من اختلف إلی المساجد اصاب احدی الثّمان اخا مستفادا فی اللّه عزّ و جلّ او علما مستطرفا أو آیه محکمه او رحمه منتظره او کلمه تردّه عن ردی او یسمع کلمه تدلّه علی هدی او یترک ذنبا خشیه او حیاء) به اسانید موثقه قویه کالصحیحه از بهترین جوانان اهل جنّت امام حسن و امام حسین صلوات اللّه علیهما و اصبغ بن نباته و غیر ایشان منقولست که همیشه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه می فرمودند که هر که تردّد کند یا تردد بسیار کند در مساجد یکی از هشت چیز را البته می باید غالبا.

اول برادر مؤمنی می گیرد به برادری و با او برادر می شود از جهه رضای الهی یا برادری بهم می رساند صالح و عالم و عاقل متصف به صفات حسنه که از صفات او منتفع تواند شد از جهه رضای الهی در گرفتن برادر و در انتفاع از او چون همیشه خوبان در مسجد می باشند و این قسم برادری نادر است اما اکسیریست که مسهای قابل را طلا می کند و لهذا نماز جماعت مطلوبست که اکثر خوبان جمع می شوند و از سلام و مصافحه و امثال اینها از یکدیگر منتفع می شوند قطع نظر از انتفاع نماز که خواهد آمد دویم می باید علمی را که سبب رغبت او شود در عبادات و طاعات از کلمات

حکمت و مواعظ حسنه و مستطرف نفیسی است که همه کس از آن محفوظ گردد.

و ظاهرا مراد از علم مستطرف علوم وهبیّه لـدنّیه ایست که فکر را در آن مدخلی نباشد بلکه به محض تفضل الهی وارد شود بر جمعی که همیشه به یاد الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۱

باشند با ریاضت.

سیم می یابد و می شنود آیه واضح الدّلاله را و از علم آن منتفع می شود چون مستحبّ است خواندن قرآن در مساجد بلکه در حدیث صحیح وارد شده است که مساجد از جهه خواندن قرآن موضوع است یعنی بعد از نماز یا نماز نیز از جهه خواندن قرآن موضع است و عمده قرآن که نافع است اکثر عالمیان را محکمات آیاتست.

چهارم می یابد رحمتی را که انتظار قابل کشد یا مواد قابله منتظر آن قسم رحمتند و صورت اولی فیضی است که همیشه از جناب اقدس تعالی شانه فایض است و هر که قابل آن شود بان می رسد و صورت دویم فیوض خاصه است که هر چند از این طرف قابلیت بیشتر می شود کشش آن بیشتر است و بیشتر فایض می شود چنانکه از مدینه علم الهی صلّی اللّه علیه و آله منقولست که.

انّ لربّکم فی ایّام دهرکم نفحات الا فتعرّضوا لها

و تفصیلش گذشت.

پنجم می شنود سخنی را که باز دارد او را از چیزی چند که سبب هلاك اوست.

ششم می شنود کلمه را که دلالت می کند او را بر هدایت چون همیشه در مساجد علما و وعاظ می بوده اند و کار ایشان اینست که نصایح و مواعظی که ودایع الهی است نزد ایشان به خلایق رسانند و ممکن است که اشاره به سماع باشد و آن عبارتست از شنیدن کلماتی که

قصد متکلم از آن چیزی دیگر است و این کس چنان می یابد که حق سبحانه و تعالی بر زبان او جاری ساخته است از جهه هدایت او مثل آن که شخصی شنید که کسی فریاد می کند سعتر برّی او چنین فهمید که حق سبحانه و تعالی به او خطاب می فرماید که تو سعی کن در راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۲

من تا به بینی الطاف را نسبت به خود و علی هذا القیاس و اعم از همه اظهر است و اللّه تعالی یعلم.

هفتم ترک گناه می کند از ترس الهی چون از لوازم خانه است که هر عاقلی اجتناب می کند از سخط صاحب خانه و از لوازم مسجد است که آدمی متذکر شود خداوند خود را پس اگر اراده گناهی کند از ترس الهی نخواهد کرد.

هشتم ترک گناهست از روی حیاء صاحب خانه و این رتبه بالاتر است چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که چون عبادت الهی کنی چنان باش که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند و بی حیایی بالاتر از این نمی باشد که عصیان صاحب خانه کنند در خانه او و بعضی تفسیر کرده اند خشیت را به خشیت الهی و حیاء را به حیاء از خلق و بر عکس نیز گفته اند و تعمیم بهتر است بانکه ترک ذنوب مطلوب است هر چند بواسطه خوف رفتن عرض باشد و حیا مطلوبست از خدا و خلق و آن چه حضرت فرموده اند از لوازم مسجد اشعاری دارد که می باید که شخصی که داخل مسجد می شود همه اینها منظورش باشد بلکه چون متوجه مسجد شود. قصد اینها و امثال اینها

داشته باشد تا بهر قصدی او را ثواب عظیم بوده باشد چنانکه حضرت سیّد الساجدین صلوات اللّٰه علیه و علی آبائه و ابنائه ذکر کرده اند که خداوندا نیت مرا وافر و عظیم گردان که هر فعلی مشتمل بر نیات بسیار باشد زیرا که مدار بر نیت است.

[اعلان گم شده در مسجد]

(و سمع النّبیّ صلّی اللّٰه علیه رجلا ینشد ضالّه فی المسجد فقال قولوا له لا ردّ اللّٰه علیک فانّها لغیر هذا بنیت) و منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله شنیدند که شخصی در مسجد می گوید که که یافته است حیوان مرا اگر ینشد از باب مجرد باشد و اگر از باب افعال باشد در این معنی اطلاق می کنند و در آن که گویند که گم کرده است حیوانی را و علما در هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۳

دو صورت حکم به کراهت کرده اند چون خبری دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت ضاله را نهی فرمودند یعنی بهر دو معنی و تعلیل حضرت نیز دلالت بر هر دو می کند پس حضرت فرمودند که بگوئید به او که خداوند تعالی ضاله ترا به تو نرساند یا صاحبش پیدا نشود بنا بر احتمال دیگر و لیکن بعید است بلکه اظهر آنست که گم کرده است و می جوید پس فرمودند که مسجد را از جهه غیر این کارها بنا کرده اند یعنی از جهه عبادتست و صدوق در تتمه این خبر مرسل ذکر کرده است که رفع صوت در مسجد مکروهست و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله گذشتند به شخصی که تیر می تراشید حضرت او را نهی فرمودند و فرمودند که مسجد را از جهه غیر

این کارها بنا کرده اند و علی ای حال محمولست بر کراهت زیرا که منقولست در حدیث کالصحیح بل الصحیح از علیّ بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما که در مسجد انشاد ضاله می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی حرام نیست و حرام نبودن منافات ندارد با کراهت و ممکن است که این حدیث را حمل کنیم بر کسی که یافته باشد حیوانی را و طلب صاحبش کند و صورت اول را بر آن که گم کرده باشد چون وارد است که تعریف ضاله را در مجامع می باید کرد و ممکن است که حمل کنیم کراهت را بر صورتی که فریاد کند و جواز را بر آهسته چون نهی از بلند آواز کردن وارد است در مسجد و اکثر علما همه را مکروه می دانند و تعریف را گفته اند که در بیرون مسجد می کنند نزدیک درهای مسجد و این بهتر است هر چند جایز باشد در مسجد.

[اطفال و مجانین در مساجد]

(و قال صلوات اللّه علیه جنّبوا مساجدکم صبیانکم و مجانینکم و رفع اصواتکم و شراءکم و بیعکم و الضّالّه و الحدود و الاحکام) و به سند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۴

اجتناب کنید در مساجد از اطفال و مگذارید که داخل مساجد شوند مبادا مسجد را نجس کنند و حمل نموده اند بر اطفال غیر ممیّز که اگر تمیز داشته باشد سنّت است که ایشان را پدران با خود بمسجد برند تا عادت کنند چنانکه در سایر عبادات ایشان را بانها باز می دارند و از مجانین نیز اجتناب کنید و

مگذاریـد که مطلقا داخل مساجد شوند و مفاسد ایشان بیشتر است و آوازهای خود را بلند مکنید و خرید و فروخت مکنید گم شده را یا صاحبش را مجویید و حدود را در مسجد اقامت مکنید چون خوف تلوّث مسجد به نجاسات هست و احکام را اقامت مکنیـد به قضا و این اخیر را حمل کرده انـد بر دوام پس اگر نادر واقع شود ضـرر ندارد و چون مشـهور است که حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه در دکه القضـا که داخـل مسـجد کوفه است قضـا می پرسـیدند پس جمع می کننـد با آن خبر بانکه حضـرت نادرا در مسـجد حکم می فرمودنـد یا آن که معصوم مسـتثنی است یا آن که اگر محاکمه را در مسـجد بیاورنـد چون واجب فوری است در مسـجد می بایـد واقع سازند و غیر این از وجوهی که علما ذکر کرده اند و وجه عصـمت بهتر است و در حـدیث دیگر از حضـرت سـید المرسـلین صـلّی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودنـد که اجتناب فرمائید مساجد را از اطفال و مجـانین خود و از خریـد و فروخت و ادب خانه و محل وضو را در بیرون مسـجد قرار دهیـد نزدیک درهای مساجـد خود یعنی مسجد را چنان وقف مکنید که ادب خانه در میان مسجد باشد و بر دور آن مسجد باشد و اللّه تعالی یعلم.

[شعر گفتن در مساجد]

(و ینبغی ان یجنّب المساجـد انشـاد الشّعر فیهـا و جلوس المعلّم للتّأدیب فیهـا و جلوس الخیّـاط فیها للخیاطه) و سـنت است که مساجـد را اجتنـاب نماینـد از شـعر گفتن و شـعر خوانـدن و از نشسـتن معلّم در آنجـا از جهه تعلیم اطفال چون خوف تلویث و تنجیس مسجد

هست و هم چنین از نشستن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۵

خیّاط در مسجد از جهه خیّاطی چنانکه گذشت اخبار که مساجد را از جهه امثال این کارها بنا نکرده اند و منقولست بسند صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که اگر بشنوید که شخصی در مسجد شعر خواند بگوئید که فضّ اللّٰه فاك خداوند عالمیان دهانت را بشکند به درستی که مساجد از جهت آنست که در آن جا قرآن بخوانند دور نیست که اگر خوف فساد نباشد چنان گفتن که آن شخص بشنود بهتر باشد و اگر نه آهسته نفرین کند.

و در حدیث کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم موسی صلوات اللّٰه علیه که آیا جایز است شعر خواندن یا گفتن یا اعم در مسجد حضرت فرمودند که باکی نیست و حمل کرده اند اول را بر اشعار باطله و ثانی را بر اشعار حقه مثل مدح منقبت خدا و رسول و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم یا اشعار حکمت یا استشهادات از کلام عرب بر آیه و حدیث و اگر از موزونیت بیندازد بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

و در حدیث صحیح وارد است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از کشیدن شمشیر در مسجد و از تراشیدن تیر در مسجد و فرمودند که بنا نشده است مسجد مگر از جهه غیر اینها که عبادتست.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا سلاح را در مسجد می توان آویخت حضرت

فرمودنـد که بلی اما در مسـجد اکبر نه زیرا که جدم سیّد الساجدین صـلوات اللّٰه علیه شخصـی را دیدند که در مسـجد تیر می تراشید حضرت او را نهی فرمودند از آن چون مسجد محلّ امن است و خواب کردن در مسجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۶

الحرام و مسجد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله مکروهست و در مساجد دیگر مکروه نیست.

چنانکه در حدیث حسن کالصـحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به خدمت حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه و آله که چه می فرمایید در خواب کردن در مساجد حضـرت فرمودند که باکی نیست مگر در مسـجدین مسجد الحرام و مسجد الرّسـول صـلّی اللّٰه علیـه و آله و زراره گفت که گـاه بـود که حضـرت دست مرا می گرفتنـد در مسـجد الحرام و به گـوشه می فرمودنـد و حـدیث می فرمودنـد تـا خـواب می رفتنـد و من نیز بخـواب می رفتم پس عرض می کردم که شـما را خـواب ربود چونست حضـرت فرمودند که آن مسـجدی کراهت دارد که در زمان حضـرت صـلّی اللّٰه علیه و آله مسجد بود اما در اینجا که خارجست از آن ضرر ندارد.

و در حـدیث صـحیح از ابن وهب منقولست که سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه از خواب کردن در این دو مسـجد حضـرت فرمودنـد که ضـرر ندارد پس مردمان غریب در کجا بخوابند و این حدیث دلالت می کند که کراهت در حدیث سابق بمعنی مشهور است و حمل می توان کرد بر آن که اگر جائی داشته باشد در مسجدین خوابیدن مکروه باشد و اگر نه جایز باشد و ممکن است که حدیث دویم را حمل کنیم بر اول به

آن که جواز خواب در زیادتیهای مسجد باشد نه در اصل مسجد.

و در حدیث کالصحیح از علیّ بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه و آله از خواب کردن در مسجد الحرام حضرت فرمودند که باکی نیست و سؤال کردم از خواب کردن در مسجد رسول صلّی اللَّه علیه و آله حضرت فرمودند که خوب نیست و الحال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۷

متعارفست که در مسجد حضرت را می بندند بخلاف مسجد الحرام ممکن است که از جهه آزار رسیدن به ایشان نهی شده باشد که مبادا ستیّان آزار به ایشان رسانند و اللَّه تعالی یعلم.

و در حدیث صحیح از رفاعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از وضو ساختن در مسجد حضرت فرمودند که اگر وضو از بول و غایط سازد مکروهست و اگر به سبب احداث دیگر باشد کراهت ندارد و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله نهی فرمودند از تکلّم به عجمی در مساجد و محتملست که کراهت در وقتی باشد که عربی تواند تکلّم کردن و از آن حضرت بسند قوی منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که در مسجد باشد و اذان بگویند و بی علتی از مسجد بیرون رود منافق است مگر آن که اراده برگشتن داشته باشد.

و در موثق کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که هر که در مسجد بنشیند و انتظار وقت نماز کشد او مهمان حق سبحانه و تعالی است و

بر حق سبحانه و تعالی لازمست که گرامی دارد مهمان خود را و احادیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که سیر خورده باشد نزدیک مسجد ما نیاید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند از خوردن سیر و پیاز و تره حضرت فرمودند که باکی نیست خامش و پخته اش و باکی نیست که دوا کنند به سیر و لیکن هر گاه خورده باشند بمسجد نروند و ظاهر آنست که حکم سیر را فرموده باشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۸

و احتمال هر سه دارد خصوصا پیاز خام چون در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که ازین مؤذیات خورده باشد نزدیک نشود بمسجد یعنی هر چه سبب آزار مردمان باشد و بوی تنباکو نیز مؤذیست کسانی را که نمی کشند و دور نیست که الیوم کراهت نداشته باشد چون همه می کشند مگر بسیار نادر و نهی واقع شده است از انداختن سنگ ریزه در مسجد به یک دیگر.

و در روایت سکونی از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که آن حضرت شخصی را دیدند که سنگ ریزه انداخت در مسجد حضرت فرمودند که این سنگ ریزه صاحبش را لعن می کند تا به زیر آید پس فرمودند که در مجالس سنگ ریزه به یک دیگر انداختن از صفات قوم لوط است پس حضرت این آیه را تلاوت کردند که ترجمه اش اینست که حضرت لوط به ایشان می گوید که شما اعمال

بد می کنید و در مجالس امر منکر را بفعل می آورید و آن انداختن سنگ ریزه است به یک دیگر.

و به همین سند منقولست که در مسجد عورت خود را نمی باید گشودن و از ناف تا زانو عورتست هر چند کسی نباشد چون ملایک در مسجد می باشد و اگر کسی باشد غیر عورتین را باز کردن از ناف تا زانو کراهتش بیشتر است و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند که در مساجد سخنی که از دنیا باشد مگویید که عقاب عظیم بر آن مترتب می شود و احادیث سابقه اشعاری باین معنی دارد که مسجد را از جهه عبادت وضع کرده اند و عذاب را حمل کرده اند بر سخن نامشروع یا مبالغه و این اظهر است.

[هر که روشن کند چراغی را در مسجدی از مساجد الهی]

(و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من اسرج فی مسجد من مساجد اللّه سراجا لم تزل الملائکه و حمله العرش یستغفرون له ما دام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۹

فی ذلک المسجد ضوء من السّراج) و منقولست به چند سند که حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که هر که روشن کند در مسجدی از مساجد الهی چراغی تا روشنی آن چراغ باشد فرشتگان همه با حاملان عرش از جهه او طلب مغفرت کنند و هر طلبی که ملائکه نمایند بامر الهی است.

و در حدیثست که حق سبحانه و تعالی هر گاه فرشتگان را امر کند به دعا البته می آمرزد آن بنده را و حاجتش را بر می آورد بدان که این حدیث را انس بن مالک روایت کرده است و از محدثین ما بعضی نام او را برده اند و بعضی گفته اند که از

رجلی بما رسیده است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که عمده دروغهایی که بر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله بستند عایشه و ابو هریره و انس بن مالك بستند و عمده احادیث اهل سنت از این سه کس است و از عبد اللّٰه بن عمرو اخبار در مذمّت او نیز وارد است پس آن که محدثین ما از او نقل کرده اند این حدیث را و بر سبیل ندرت نیز از ایشان نقل می کنند وقتی می کرده اند که موافق آن خبر از صادقین صلوات اللّٰه علیهم به ایشان رسید باشد و از جهه تالیف قلوب عامه نقل می کرده اند و با آن که در سنتی ها مساهله می توان کرد محدثان ما نمی کرده اند مگر در مثل این صورت و اللّٰه تعالی یعلم.

[خارج کردن چیزی از مسجدی به مسجد دیگر]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه اذا اخرج احدکم الحصاه من المسجد فلیردّها فی مکانها او فی مسجد آخر فإنّها تسبّح) و به روایت وهب منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه شخصی سنگ ریزه را از مسجد بیرون برد می باید که آن سنگ ریزه را به جای خود آورد یا به مسجدی دیگر که آن تسبیح می گوید و این در صورتی است که سنگ ریزه جزو مسجد باشد امّا اگر از زیادتیها باشد که سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۰

کثافت مسجد باشد ظاهرا بیرون بردن بهتر باشد چنانکه گذشت و دور نیست که تسبیح اشاره باشد به جزویت مسجد چون تسبیح مسجد نه مثل تسبیح سایر مواضع است که مسجد نباشد

[جایز نیست حایض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن]

(و لا- یجوز للحائض و الجنب ان یدخلا المسجد الّا مجتازین) و جایز نیست حایض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذاشتن و پیشتر گذشت که مگر به مسجدین که مطلقا داخل هر دو نمی توانند شد.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه خیر مساجد نسائکم البیوت) و به سند کالصحیح و صحیح علی المشهور از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که بهتر مسجدها از جهه زنان شما یورتهای ایشانست چنانکه بعد از این خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

(و سئل صلوات اللّٰه علیه عن الوقوف علی المساجد فقال لا یجوز فانّ المجوس وقفوا علی بیوت النّار) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از وقف کردن بر مساجد حضرت فرمودند که جایز نیست به درستی که گبران وقف می کنند بر خانهای آتش خود شما مثل آنها مباشید و مظنون

آنست که صدوق نقل معنی حدیث کرده است موافق فهم خود زیرا که در جاهای دیگر مثل باب وقف این کتاب و علل و غیر آن بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که هر گاه شخصی خانه بخرد و بنا کند خانه از جهه خودش و عرصه از آن زمین بماند و آن را مستغلی کند که به کرایه دهد آیا این خانه را وقف می توان نمود بر مسجد حضرت در جواب فرمودند که مجوس وقف کردند بر خانه آتش و این عبارت یک احتمالش این است که هر گاه ایشان وقف بر خانه آتش کنند شما اولاید که وقف کنید بر خانه حق سبحانه و تعالی و احتمالی دیگر آن که از پیش

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۱

گذشت و احتمال جواز اظهر است به اعتبار عمومات اخبار و اگر اظهر نباشد و هر دو احتمال مساوی باشد از مجملات اخبار خواهد بود و ممکن است که این خبری دیگر باشد و به سبب صراحت این خبر آن خبر را حمل بر این کرده باشد و لیکن بسیار بعید است و احتمال دارد که مراد این باشد که وقف بر مسجد نمی باید کرد بلکه وقف بر مسلمانان می باید کرد زیرا که شرط است در موقوف علیه که قابل تملک باشد و مسجد قابل تملک نیست و ممکن است که بر تقدیر آن که مراد حضرت عدم جواز باشد وجهش این باشد که اغلب اوقات وقف می کنند از جهه زینتهای مسجد و آن مطلوب شارع نیست و گمان ندارم که غیر صدوق کسی باین خبر

عمل کرده باشد بر عدم جواز و اللّٰه تعالی یعلم.

[مساجد خانه خداست]

(و روی انّ فی التوریه مکتوبا انّ بیوتی فی الارض المساجد فطوبی لعبد تطهّر فی بیته ثمّ زارنی فی بیتی الا انّ علی المزور کرامه الزّائر الا بشّر المشّاءین فی الظّلمات إلی المساجد بالنّور السّاطع یوم القیمه) و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در توراه نوشته است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که به درستی که خانهای من در زمین مسجدهاست پس خوشا حال بنده که در خانه خود وضو سازد و بعد از آن به زیارت من آید در خانه من به درستی که لازمست بر هر که شخصی به زیارت او رود که اکرام و تعظیم کند زیارت کننده خود را تا اینجا حدیث حضرت صادقست و زیادتی که البته بشارت ده جمعی را که در تاریکیها به مساجد می روند که ایشان را در روز قیامت نوری باشد ظاهر و هویدا مانند برق لامع.

در حدیث دیگر است که صدوق کالصحیح روایت کرده است از جعفر طیار رضی اللّٰه عنه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۲

خداوند عالمیان می فرماید که به درستی که خانهای من در زمین مسجدهاست روشنی می دهد اهل آسمان را چنانکه ستارگان روشنی می دهند اهل زمین را خوشا حال بنده که مساجد خانهای او باشد و خوشا حال بنده که در خانه خود وضو سازد و به زیارت من آید در خانه من به درستی که بر مزور است که گرامی دارد زایر خود را یا محمد بشارت ده جمعی را که

در تاریکیهای به پای خود می رونـد به مسـجدها که فردای قیامت او را نوری ساطع بوده باشد و در کتب صدوق چنین است و در اینجا هر دو را با هم ضم کرده است از حفظ علی الظاهر و باین دو حـدیث اسـتدلال کرده انـد بر اسـتحباب طهارت از جهه دخول مسـجد چون ظـاهر حـدیث آنست که اصـل دخول زیـارت الهی است و ممکن است که مراد از زیارت نماز و خوانـدن قرآن و سایر عبادات باشـد که در مسـجد واقع می شود یا محض نماز چون مناجاتست با حق سـبحانه و تعالی و دلالت کنـد بر نماز تحیت مسـجد. چنانکه در حدیث ابو ذر و غیر آن وارد است از حضـرت سـيّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله که مساجد را راه مکنیـد تا دو رکعت نماز در آن نکنیـد پس اولی آنست که اگر کسـی اراده مسـجد داشـته باشـد قصـد نماز یا قرائت قرآن داشـته باشد و وضو از جهه یکی از اینها بسازد چنانکه در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودنـد که بنده مؤمن قرآن نخواند هر گاه بی طهارت باشد تا طهارت نسازد بانکه اگر جنب باشد غسل کند و اگر بی وضـو باشد وضو سازد.

و در حدیث کالصـحیح از محمد بن فضـیل منقولست که از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه سؤال کردم و عرض نمودم که قرآن می خوانم و مرا بول آزار می دهد می روم و بول و استنجا می کنم و دست را می شویم و باز قرآن می خوانم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۳

حضرت فرمودند که تا وضو نسازی قرآن مخوان و در حدیث صحیح نیز گذشت که مساجد وضع

شده است از جهه خواندن قرآن.

و در حدیث کالصحیح از ابی بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از علت تعظیم مساجد حضرت فرمودند که به سبب این امر کرده اند به تعظیم مساجد که خانهای خداست در زمین یعنی خانه عبادت الهی است یا چون حق سبحانه و تعالی منسوب به خود ساخت به اضافه تشریف تعظیم آن واجبست و جایز است نماز کردن در مساجدی که سنیان بنا کرده اند و احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که فرموده اند که نماز کنید در مساجد ایشان و خواهد آمد.

و در حدیث صحیح ابن ابی عمیر منقولست از بعضی از استادان او که گفت به حضرت امام جعفر صادق عرض نمودم که من کراهت دارم از نماز کردن در مساجد سنیان حضرت فرمودند که کراهت مدار زیرا که هر مسجدی را که بنا شده است و می شود البته محاذی قبر پیغمبریست یا وصی پیغمبری که شهید شده است و در آنجا از خون او ریخته است بنا بر این حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که عبادت او در این مساجد کنند پس هر نمازی را که در این مساجد به جا آورد از فریضه ادا و قضا و نوافل أدا و قضا.

[خانهائی که در آن خانها نماز شب می کنند]

(و روی انّ البیوت الّتی یصلّی فیها باللّیل یضی ء نورها لأهل السّماء کما یضی ء نور الکواکب لأهل الارض) و منقولست بسند صحیح از فضیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که خانهائی که در آن خانها نماز شب می کنند با تلاوت قرآن روشنایی می دهد نور آن خانها اهل

آسـمان را چنانکه ستاره ها روشنی می دهند اهل زمین را و بعد ازین صدوق ذکر خواهد کرد این خبر را و بعد از بالليل بتلاوه القرآن در آن مذکور است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۴

و در اینجا ذکر نکرده است ممکن است که حـدیثی دیگر باشـد یا از نساخ سـهو شده باشد و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که تلاوت قرآن در نماز کننـد چنانکه در حـدیث طویل خواهد آمد یا آن که بعد از نماز شب و در اثنای آن تلاوت کنند و اعم بهتر است و اللَّه یعلم و غرض از ذکر این خبر در اینجا آن است که هم چنان که گذشت که بهترین مساجد از جهه زنان خانهاست هم چنین بهترین مساجد از جهه نوافل خانهاست چون از ریا دورتر است.

[مناره برای مسجد]

(و روی انّ علیّا صـلوات اللَّه علیه مرّ علی مناره طویله فامر بهـدمها ثمّ قال لا ترفع المناره الّا مع سـطح المسـجد) و بسـند قوی از سکونی منقولست که حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه گذشـتند بر مناری پس فرمودند که منار را کندند و فرمودند که منار را بلند نمی باید کرد مگر با سـطح و اصل منار از مجوس بود که چون آتش را می پرستیدند منارهای بلند می ساختند که بر بالای آنها آتش بیفروزنـد و تعظیم آتش کرده باشـند و چون بلاد عجم مفتوح شـد و عراق عرب را نیز ملوک عجم داشـتند عمر گفت که منارهای بحال خود باشد و بر بالای آنها اذان بگویند و حضرت امیر المؤمنین امر به هدم آن فرمودند چون سبب اشرافیت بر خانهای مسلمانان و آن حرامست و فرمودند که در زمان

حضرت محل اذان در دیوار مسجد بود و از سطح مسجد بلندتر نبود همان مقدار بلند کردن خوبست و زیاده بد است و ازین حدیث نیز فهمیده اند که می باید در میان مسجد نباشد چون در زمان حضرت متصل به دیوار مسجد بود و لفظ حدیث صریح نیست در این معنی و اگر در میان مسجد نباشد بهتر است و منار مسجد خیف که در میان مسجد است و بلند است ظاهرا در زمان ملاعین ساخته باشند و نیست در جائی که در زمان حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله بوده باشد با آن که چون در آن حوالی خانه نیست بلند کردن آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۵

ضرر ندارد و ممکن است که در صحرا نیز خوب نباشد تا مشابهت به مجوس نداشته باشند و اللّٰه تعالی یعلم.

[خداوند بواسطه پیران مسجد بر همه رحم می کند]

(و انّ اللّٰه تبارک و تعالی لیرید عذاب اهل الارض جمیعا حتّی لا یحاشی فیهم احدا فاذا نظر إلی الشّیب ناقلی اقدامهم إلی الصّلوات و الولدان یتعلّمون القرآن رحمهم اللّٰه تعالی فاخّر ذلک عنهم و (منهم خ) و بسند موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که بسیار است که حق سبحانه و تعالی می خواهد که اهل زمین را همه معذب سازد که احدی را نجات ندهد از جهه بدی ایشان که معاصی و سیّئات از ایشان صادر می شود و اگر جمعی خوبان هستند چون انکار نمی کنند منکرات را ایشان نیز مستحق عذاب الهی می شوند پس چون نظر می کند که جمعی از پیروان با ضعف به مساجد می روند و اطفال تعلم قرآن می کنند به برکت ایشان بر همه رحم می کند و عقاب

ایشان را از روی تفضّل تأخیر می فرماید که شاید توبه کنند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّه علیهما منقولست که حق سبحانه و تعالی مقرّر ساخته است منادی را که هر روز ندا می کنند که ای بندگان الهی بازایستید از معاصی و مخالفت الهی و اگر نه حیوانات چرنده باشند و اگر نه اطفال شیرخواره باشند و اگر نه پیران با رکوع باشند که نماز می کنند با ضعف پیری یا خم شده اند مانند راکعان هر آینه حق سبحانه و تعالی عذابی بر شما نازل سازد که شما را ریزه ریزه کند.

و مؤیّد امثال این دو خبر است آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر حق سبحانه و تعالی بندگان خود را مؤاخذه می نمود به ستمهای ایشان بر نفس خود و بر غیر خود هر آینه جنبنده بر روی زمین نمی گذاشت.

و آن چه در این دو حدیث وارد شده است که سبب تاخیر عذاب عبادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۶

پیران و تعلم اطفال به قرآن و اطفال شیرخواره و حیواناتند بر سبیل فرد است یا مد خلیّت فی الجمله و در اخبار چیزهای دیگر وارد است که سبب رفع عذاب یا تاخیر آن می شود مثل کریه صلحا و وجود علما خصوصا سید و بهتر و مهتر ایشان حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه و غیر اینها که خواهد آمد در ضمن اخبار.

[آداب دخول مسجد]

(و من اراد دخول المسجد فلیدخله علی سکینه و وقار فانّ المساجد بیوت اللّه و احبّ البقاع الیه و احبّهم إلی اللّه عزّ و جلّ أوّلهم دخولا و اخرهم خروجا) و کسی که خواهد که

داخل مسجد شود بلکه روانه شود به جانب مسجد باید که با ذکر الهی قلبی و آرام بدن روانه شود به آن که در خاطر خود در آورد که خداوند عالمیان مرا به خانه خود طلبیده است از وقتی که روانه می شود بذکر و فکر الهی بلکه با توبه و انابت باشد پس به درستی که مساجد خانهای الهی است و محبوبترین مکانهاست نزد حق سبحانه و تعالی و محبوب ترین خلایق به نزد حق سبحانه و تعالی کسی است که پیش از همه داخل شود و بعد از همه کس بیرون رود چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که چون متوجه نماز شوی مدو بلکه با سکون دل و آرام تن برو پس اگر به اول نماز جماعت برسی فبها و اگر در میان برسی ما بقی را بعد از نماز امام تمام کن الخبر.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله از جبرئیل سؤال کرد و فرمود که ای جبرئیل از جاهای زمین کجاها محبوبتر است نزد حق سبحانه و تعالی جبرئیل علیه السلام گفت مسجدها و محبوبترین اهل مساجد جمعی اند که پیشتر از همه کس داخل شوند و بعد از همه کس از آنجا بیرون روند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۷

(و من دخل المسجد فلیدخل رجله الیمنی قبل الیسری و لیقل بسم اللّه و باللّه السّلام علیك أیّها النّبیّ و رحمه اللّه و برکاته اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و افتح لنا ابواب رحمتك و اجعلنا من عمّار مساجدك جلّ

ثناء وجهک و اذا خرج فليخرج رجله اليسرى قبل اليمنى و ليقل اللَّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و افتح لنا ابواب فضلک) و کسی که خواهد داخل مسجد شود پس باید که پای راست را در مسجد گذارد پیش از پای چپ و بگوید این کلمات را که ترجمه اش اینست که داخل مسجد می شود به استعانت از حق سبحانه و تعالی یا به یاوری اسم الهی و بیاوری ذات مقدس الهی یا آن که چون استعانت از او بجویم و حال آن که وجود من و بقای من و حرکات و سکنات خیر من همه بعون الهی است رحمت الهی بر تو باد و سلامتی از آفات و رحمتها و برکتهای الهی با تو باد ای سید پیغمبران خداوندا رحمتهای خاصه خود را بر محمد و آل محمد فرست و بگشا بر روی ما درهای رحمتت را چنانکه در مسجد را بر ما گشودی به توفیق و هدایت و بگردان مرا و سایر مؤمنان را از جمله عمارت کنندگان مساجد خود به عبادت و طاعت ثنای ذات مقدس تو از آن بالاتر است که کسی تواند بان رسیدن یا تواند گفتن و چون خواهد کرد که بیرون آید پای چپ را مقدم دارد پیش از پای راست و بگوید که خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل محمد که حضرت فاطمه زهرا و ائمه معصومینند صلوات اللَّه علیهم و بگشا بر روی ما درهای فضل و رحمت خود را در امور دنیوی و اخروی.

اما داخل کردن پای راست پس در حدیث کالصحیح یونس از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم روایت کرده است که

فرمودند که فضیلت در دخول مسجد آنست که در وقت دخول پای راست را مقدم داری و در وقت بیرون آمدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۸

پای چپ را مقدم داری و جمعی غافل شده اند از این حدیث که کلینی روایت کرده است و گفته اند بر عکس بیت الخلا و در بیت الخلا گفته اند بر عکس مسجد که چون مسجد مکان شریف است پای راست را مقدم داشتن که اشرفست أنسب است و بر عکس در خروج و بر عکس هر دو در خلا و این وجه نکته می شود بعد از ورود نص نه آن که علّت حکم سازند.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که چون داخل مسجد شوی صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرست و چون بیرون آیی نیز صلوات بفرست.

و شیخ بسند صحیح روایت کرده است از فضیل از عبد اللَّه بن حسن که گفت چون داخل مسجد شوی بگو (اللَّهمّ اغفر لی و افتح لی ابواب رحمتک) و چون خواهی که بیرون آیی بگو (اللَّهمّ اغفر لی و افتح لی ابواب فضلک) و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که فرمودند که چون خواهی که داخل مسجد شوی بگو (بسم اللَّه و السّلام علی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله انّ اللَّه و ملائکته یصلّون علی محمّد و آل محمّد و السّلام علیهم و رحمه اللَّه و برکاته ربّ اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک) و چون بیرون آیی همین دعا را بخوان و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه روایت

کرده است که چون داخل مسجد شوی و خواهی که بنشینی پس داخل مشو در مسجد مگر با طهارت و چون خواهی که داخل شوی رو بقبله کن و خدا را بخوان و مطالب خود را طلب کن و در وقت داخل شدن بسم اللّٰه بگو و حمد الهی به جا آور و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۹

و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که در وقت داخل شدن در مسجد ملاحظه کنید کفشهای خود را که نجس نباشد و ایستاده کفش مپوشید و بهتر آنست که با کفش داخل نشوند و کفش خود را به کسی بسپارند در بیرون مسجد که خاطر جمع باشد از آن که دزد ببرد مبادا در اثنای نماز باین فکر افتد.

و کلینی در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که فرمودند که چون داخل مسجد شوی بگو.

(بسم اللّٰه و باللّٰه و إلی اللّٰه و من اللّٰه و ما شاء اللّٰه و لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه اللّٰهمّ اجعلنی من زوّارک و عمّار مساجدک و افتح لی باب توبتک و اغلق عنّی باب معصیتک و کلّ معصیه الحمد للّٰه الّذی جعلنی ممّن یناجیه اللّٰهمّ اقبل علیّ بوجهک جلّ ثناؤک) و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر گاه نماز واجب را در مسجد به جا آورند و خواهند که از مسجد بیرون آیند می باید در مسجد بایستند و بگویند

(اللَّهمّ دعوتنی فاجبت دعوتک و صلّیت مکتوبتک و انتشرت فی ارضک کما أمرتنی فاسئلک من فضلک العمل بطاعتک و اجتناب سخطک و الکفاف من الرّزق برحمتک) و ترجمه این دو دعا این است که داخل می شوم و اعمال خیر می کنم بیاوری است الهی و بیاوری ذات مقدس الهی یا آن که و حال آن که همه چیز و همه فعل من بعون الهی است و بازگشت من بسوی اوست یا غرض من از دخول مسجد عباداتیست که سبب قرب من شود بجناب اقدس او و من از جانب او به جانب او می روم یعنی همه کار من از برای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۰

اوست و آن چه حق سبحانه و تعالی اراده فرماید چنان می شود که اراده فرماید و نیست مرا باز ایستادن از معاصی و کردن طاعات مگر بعون الهی خداوندا بگردان مرا از زیارت کنندگان خود که همیشه عبادات من در مساجد باشد خالص از جهه رضای تو و بگردان مرا از جمله عمارت کنندگان مساجد خود به عبادت و طاعت یا با آن به بنا و مرمّت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که عمارت نمی کند مساجد الهی را مگر کسی که ایمان بجناب اقدس الهی و بروز قیامت داشته باشد و نماز کند و زکات دهد نترسد از کسی مگر از حق سبحانه و تعالی پس این جماعت امید هست که از جمله هدایت یافتگان باشند.

و دیگر فرموده است که کیست ظالم تر از کسی که منع کن مساجد الهی را از آن که در آنجا به یاد خدا باشند و سعی می کنند در خرابی مساجد و سایر آیاتی که در این

باب وارد شده است که خداوندا بگشا از جهه من در توبه ات را و توفیقم کرامت کن که همیشه باز گشتم بسوی تو باشد و در گناهـان را بر روی من در بنـد و مگـذار که متوجه گنـاهی شوم و چنان کن که هیـچ گناه از من صادر نشود و حمـد و سـپاس خداونـدی را سـزاست که گردانیـده است مرا از آن کسـانی که همیشه مناجـات بـا او می کننـد و راز خـود را به او می گویند خداوندا نظر شفقت و مرحمت بسوی من کن و ثنای تو از آن اعظم است که ما توانیم کرد.

امّا دعای دویم خداوندا مرا به درگاه خود خواندی و من اجابت نمودم دعوت ترا و آن چه واجب گردانیده بودی به جا آوردم و به زمین تو روان شدم چنانکه فرموده که هر گاه نماز را به جا آورید پهن شوید در زمین و طلب کنید روزی الهی را از فضل الهی پس من ترا می خوانم از فضل تو که توفیق دهی که آن چه فرموده به جا آورم و چیزی که خلافت رضای تو باشـد بفعل نیاورم و سؤال می کنم روزیی که مرا بس باشد نه زیاد و نه کم به سبب رحمت تو یا بحق آن یا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۱

رحمت تو و می بایـد که غافـل نشوی که هر یک از فقرات این دعوات و هر دعایی که خوانـده شود پیش از نماز و در نماز و بعد از نماز دریست از درهای فیوض الهی از جمله چهار هزار باب صـلاه و بر عارف مفتوح می شود از هر دری درهای بسـیار بسیار.

باب المواضع الّتی تجوز فیها الصّلاه و المواضع الّتی لا تجوز فیها

اشاره

این بابی است در مواضعی

که نماز در آن جایز است اعم از آن که مستحب باشد یا جایز و مواضعی که جایز نیست نماز در آن مواضع اعم از کراهت و حرمت.

[همه زمین محل نماز است]

(قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله اعطیت خمسا لم یعطها احد قبلی جعلت لی الارض مسجدا و طهورا و نصرت بالرّعب و احلّ لی المغنم و اعطیت جوامع الکلام و اعطیت الشّفاعه) منقولست در صحیح از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که حق سبحانه و تعالی پنج چیز بمن کرامت فرموده است که کسی را پیش از من کرامت نفرموده است.

اول آن که همه زمین را محل نماز من و امت من گردانید که در هر جا که خواهیم نماز کنیم بخلاف سایر انبیاء صلوات اللّٰه علیهم که بر ایشان لازم بود که در معابد خود نماز کنند و در غیر کنیسه و بیعه نماز نمی کردند و هم چنین زمین را از جهه من مطهّر گردانید بانکه با عدم وجدان آب تیمّم کنیم و ته کفش و ته پا را پاک کند و سنگ استنجا و خاک ولوغ کلب و سایر چیزها که گذشت و زمین اعم است از خاک و سنگ دیگر نصرت یافتم به رعب و در بسیاری از روایات وارد شده است (مسیره شهر) یعنی حق سبحانه و تعالی خوف مرا در دل دشمنان من می اندازد یک ماهه راه و مشهور آنست که این معنی بعد از قتل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۳

عمرو بن عبد ود بود که او با هزار سوار برابر بود و در باب سابق گذشت.

دیگر غنیمت کفار را حق سبحانه و تعالی بر من حلال

کرد و بر پیغمبران سابق حرام بود و می سوختند.

دیگر حق سبحانه و تعالی کرامت فرمود مرا جوامع سخنان خوب و آن قرآن است که مشتمل است بر علوم اولین و آخرین و هم چنین از کلمات حکمت که لفظ آنها قلیل است و معانی آنها بسیار و آن زیاده از حد و حصر است و آن چه در کافی است از آن کلمات کافی است هر ذوی العقول را.

دیگر مرا عطا فرموده است شفاعت کبری، که در روز قیامت جمیع انبیاء نفسی نفسی گویند و پیغمبر ما صلّی اللّٰه علیه و آله امّتی گوید و هم چنین حضرات فاطمه زهرا و ائمه هدی را شفاعت کبری خواهند داد بلکه شیعیان ایشان نیز بسیار باشد که بعضی از ایشان را شفاعت دهند در مثل عدد قبیله ربیعه و قبیله مضر که حصر عدد این دو را بغیر حق سبحانه و تعالی نکرده است و احادیث شفاعت متواتر بالمعنی است از حضرت سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و انکار آن کفر است چنانکه جمعی از عامه منکر آنند و در مادّه ایشان صحیح است چنانکه احادیث متواتره وارد است که اگر جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و جمیع مخلوقات الهی از خوبان شفاعت کنند یک ناصبی را فایده نخواهد کرد و این بر تقدیر فرض محال است و اگر نه ایشان شفاعت نمی کنند مگر کسی را که دانند حق سبحانه و تعالی راضی است که ایشان شفاعت کنند و احادیث بسیار وارد است که ناصبی کسی است که عداوت با شیعیان ایشان داشته باشد از جهه تشیّع.

(و یجوز الصّلاه فی الارض کلّها الّا

فی المواضع الّتی خصّت بالنّهی عن الصّلاه فیها) چون در حدیث سابق بود که در هر موضعی نماز

می توان کرد و صدوق ذکر کرده است که جایز است نماز در هر زمینی مگر مواضعی بخصوص که نهی وارد شده است از نماز کردن در آن مواضع یعنی آن عام است یا مطلق و به اخبار دیگر تخصیص یا تقیید یافته است و آن مواضعی است که بعد از این بیان خواهد کرد و ازین کلام ظاهر می شود که صدوق در مواضع آینده حرام می داند و ممکن است که گوید که نهی وارد شده است و ما نمی دانیم که بر سبیل حرمتست یا کراهت پس اگر نهی حرمت باشد مخصص این حدیث خواهد بود و یا آن که ظاهر این خبر جواز بدون کراهت است و از احادیث آینده بر تقدیری که کراهت مفهوم شود نیز مخصص خواهد بود و اعتقاد اکثر اصحاب کراهت است در مواضع آینده و قولی شده است بر حرمت و لیکن با قول به حرمت قایل شک دارد در بطلان نماز.

در آن مواضع و اکثر علما گفته اند که نهی در عبادت مستلزم فساد است و قایل این قول را لازمست که قایل شود ببطلان صلاه در این مواضع.

[ده موضع است که در آن مواضع نماز نمی توان کرد]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه عشره مواضع لا یصلّی فیها الطّین و الماء و الحمّام و القبور و مسانّ الطّریق و قری النّمل و معاطن الابل و مجری الماء و السّبخه و الثّلج) و کالصحیح منقولست بل فی الصحیح چون منقولست بسند صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که ده

موضع است که نماز نمی توان کرد در آن مواضع گل و آب و حمام و قبرستان و میان راه و خانهای مورچه و خوابگاهی که شتر از جهه آب خوردن صبر می کند که آبی که اول خورده است در عروق آن برود و آبی دیگر بخورد یا مطلق خوابگاه آن و محل جریان آب و شوره زار و برف و ظاهرا غیر از طین و ماء همه مکروه باشد چون احادیث بر جواز همه وارد شده است و صدوق تفصیلی داده است در کتب خود باختیار و اضطرار و اخبار جواز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۵

را حمل کرده است بر حالت ضرورت و خواهد آمد.

[مکروه است نماز کردن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه]

(و روی انّه لا یصلّی فی البیداء و لا ذات الصّلاصل و لا فی وادی الشّقره و لا فی وادی ضجنان) در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که مکروه است نماز کردن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه یکی بید است و آن مسمی است بذات الجیش که لشکر سفیانی در آنجا به زمین فرو خواهد رفت در زمان ظهور حضرت صاحب الامر و در بعضی از روایات وارد است که قبل از ظهور حضرت آن لشکر در اینجا به زمین فرو می رود و قبل از ظهور آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بده روز دجّال خروج خواهد کرد و اکثر لشکر او یهودان خواهند بود و حضرت صاحب الامر که ظهور فرماید در مکه معظمه اول جمعی که با آن حضرت بیعت خواهند کرد سیصد و سیزده تن از اولیاء اللّٰه خواهند بود که قوام دنیا بلکه عالم به ایشان است

و دجّال متوجه آن حضرت شود و حضرت عیسی علی نبیّنا و علیه الصلاه و السّلام از آسمان به زیر آید در روز خروج آن حضرت و حضرت تکلیف کند عیسی را که پیش بایست تا اقتدا به تو کنیم یا رسول اللّه حضرت عیسی گوید که من امت جد توام و تابع شما شما پیش بایستید پس حضرت پیش بایستد و عیسی نماز جمعه را اقتدا کند به آن حضرت و اهل مکه همه بیعت کنند جمعی طوعا و جمعی کرها و متوجه مدینه مشرفه شوند که در این حالت دجّال به ایشان در قرب مدینه مشرفه در ذات الجیش برسد و دجال دعوی الوهیت کند حضرت صاحب الامر حضرت عیسی را که مقدمه لشکر حضرت خواهد بود به دعوت به نزد دجّال فرستاده او را با سلام بخواند و او قبول نکند حضرت عیسی او را بکشد و زمین بیدا که دو فرسخ است دجّال و خرش و لشکرش را فرو برد دویم ذات الصلاصل است و سیم وادی ضجنان است و دور

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۶

نیست که این دو وادی نیز چون قریب به بیدا است لشکر دجّال همه را فرو گرفته باشد و این سه وادی هر سه محل خسف دجّال باشد چنانکه ظاهر این حدیث است و ممکن است که خسف جمعی دیگر در این دو وادی بشود و علی أیّ حال نماز در این هر سه وادی مکروهست پس حضرت فرمودند که باکی نیست که کسی نماز کند در این سه موضع در کنار راه از یمین و یسار و میان جاده مکروهست و محتمل است که مراد این

باشد که در میان راه جاده هست و میان هر دو جاده برآمدگی هست در آن برآمدگی نماز می توان کرد و در جاده نمی توان کرد و صدوق ذکر کرده است که چون زمین خسف است نبی و امام نماز در آنجاها نمی توانند کردن و دیگران و در کنار راه می توانند کرد در حالت ضرورت که خوف فوت شدن وقت نماز یا مثل آن باشد چنانکه در حدیث مسجد شمس گذشت.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که در وادی شقره بضم شین و سکون قاف یا بفتح شین و کسر قاف نماز نمی توان کرد و در حدیث صحیح بزنطی وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که مادر بیدا بودیم با قافله در آخر شب پس وضو ساختم و مسواک کردم و می خواستم که نماز کنم دغدغه به خاطرم رسید که در اینجا نماز نمی توان کرد آیا اگر کسی در کجاوه باشد نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که در بیدا نماز نکنند یا نماز مکن عرض نمودم که حد بیدا از کجاست تا به کجا حضرت فرمودند که چون حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه به بیدا می رسیدند تند می راندند که زود از آنجا بیرون روند و نماز نمی کردند تا به معرس نبی صلّی اللّٰه علیه و آله می رسیدند که نزدیک مسجد شجره است گفتم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۷

ذات الجیش کدام است فرمودند که پیش از کوی که مسجد شجره در آنجا واقع است به سه میل که یک فرسخ باشد و اول بیدا میل هست و یک فرسخ که می روند به

کوهی می رسند و تا آنجا وادی بیدا است و بعد از آن سه وادی دیگر که مسمی است باین اسامی علی الظاهر و اللَّه تعالی یعلم و غیر از بیدا از آن سه وادی پرسیدیم از مردمان آنجا کسی خبر نداد اما آنها نیز مثل بیدا هر یک قریب به یک فرسخ تخمینا هست که متّصلند به بیدا دور نیست که همان باشند.

[جایی که سجده نمی توان کرد]

(فاذا حصل الرّجل فی الطّین او الماء و قد دخل وقت الصّلاه و لم یمکنه الخروج منه صلّی و یکون سجوده اخفض من رکوعه) چون صدوق ده موضع را در ضمن حدیث مجملا یاد کرد شروع نمود در تفصیل آن و هر گاه شخصی در میان کلی باشد که نتواند سجده کردن بر زمین یا در میان آب باشد و وقت نماز داخل شود و نتواند بیرون آمدن از آن کل یا آب نماز کند به ایما و می باید که سجودش پست تر باشد از رکوعش و این در صورتی است که آب و گل تا کردن یا قریب به گردن باشد که نتواند رکوع صحیح کردن و الا رکوع را درست می کند و سجود را ایما می کند و در این موضع رکوعش پست تر از سجودش خواهد بود چنانکه خواهد آمد. در باب صلاه خوف و اگر در کشتی باشد و تواند در آمد و تواند که در کشتی نماز کند صحیحا مخیر است و اگر چه در آمدن بهتر است چنانکه خواهد آمد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که شخصی از آن حضرت سؤال کرد از شخصی که وقت نماز شود و او در میان

آب باشد و قدرت بر زمین نداشته باشد حضرت فرمودند که اگر در حرب باشد یا در راه خدا پس ایما کند و اگر در تجارت باشد پس خوب نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۸

که داخل آب شود تا نماز نکند گفتم اگر واقع شود چه کند حضرت فرمودند که چون از آب بیرون آید نماز را قضا کند و قریب باین است.

حدیث حسن کالصحیح حلبی الا در قضا که در این حدیث مذکور نیست و قضا محمولست بر استحباب و احوط است که البته قضا کند بقصد قربت.

و در حدیث موثق عمار وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حد کلی که نتوان سجده کردن بر آن آنست که پیشانی در آن غرق شود پس اگر گلی سخت باشد یا اگر روان باشد اندکی باشد که چون اندك زور می کند پیشانی قرار گیرد سجده خواهد کرد صحیحا و الا ایما می کند به سر و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد است که اگر در میان گل باید نشستن در تشهد و غیره بنشیند اگر چه بدنش یا جامه اش آلوده شود بکل و بعد از این نیز خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

[نماز کردن در رخت کن حمام]

(و لا باس بالصّلاه فی مسلخ الحمّام و انّما تکره فی الحمّام لأنّه ماوی الشّیاطین) و باکی نیست نماز کردن در رخت کن حمام و مکروه نیست مگر در حمام زیرا که حمام جای شیاطین است و ظاهر حدیث کراهت است بمعنی مصطلح به قرینه علت و احادیث دیگر.

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما عن الصّلاه فی بیت

الحمّام فقال اذا كان الموضع نظيفا فلا باس يعنى المسلخ) و به اسانيد صحيحه و كالصحيح منقولست از على بن جعفر كه گفت سؤال كردم از برادرم حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّٰه عليه از نماز كردن در گرمابه حمام حضرت فرمودند كه اگر محلّ نماز پاكيزه باشد باكى نيست صدوق از جهه جمع بين الخبرين تاويل كرده است اين حديث را كه مراد از بيت حمّام رخت كن است و اين تاويل بعيد است و ضرورى نيست زيرا كه از اخبار

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۸۹

تاويل ظاهر مى شود چون اين حديث مقيّد است و دو حديث سابق مطلق است مطلق را حمل مى توان كرد كه كراهت به اعتبار قذارت باشد و اگر علم به نجاست داشته باشند به اعتبار نجاست كراهت بمعنى حرمت باشد و دور نيست كه ماواى شياطين بودن به اعتبار كثافت باشد و ممكن است كه مراد از شياطين سنّيان باشند كه قطع نظر از نجاست خود حمام را نجس مى كنند البته چون غالب اوقات با نجاست منى داخل حمام مى شوند و ماله كارى مى كنند همه نجاسات را و داخل حوض نمى شوند كه امكان طهارت باشد و بر آن زمين نجس مى ايستند و نماز مى كنند پس اگر بر روى تخته ظاهر بايستند كراهت نخواهد داشت يا كمتر خواهد بود چنانكه لفظ لا باس نيز اشعارى به كراهت فى الجمله دارد و حديث موثق عمار نيز بعينه مثل حديث على بن جعفر است پس ظاهر شد كه احاديث كراهت قابليت معارضه با اين احاديث ندارد چه جاى آن كه آنها را مقدم دارند و اين اخبار صحيحه را تاويل كنند با آن كه

احادیث علی ابن جعفر چون از برادرش در خلوت پرسیده است تقیه در آن نادر است بلکه نیست بخلاف اخبار دیگر.

[قبور را جایز نیست که قبله کنند]

(و امّا القبور فلا یجوز ان تتّخذ قبله و لا مسجدا) و اما قبور را جایز نیست که قبله کنند بانکه در برابر قبر بایستند و نماز کنند که ده ذرع فاصله نباشد یا قبرستان را مسجد کنند یعنی در قبرستان نماز کنند و ممکن است که مراد این باشد که قبور انبیاء و ائمه صلوات اللّٰه علیهم را بمنزله کعبه نکنند هر چند بهتر از کعبه باشد چون تشریع است یا مکانی که وقف باشد از جهه مقبره آن را مسجد نکنند.

چنانکه صدوق در صحیح روایت کرده است از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که نماز میانه قبرستان چونست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۰

حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در میان دو قبر بد نیست ما دام که قبر در برابر نباشد در قبله زیرا که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله از برابر نهی فرمودند که قبر مرا قبله مگردانید که در برابر او نماز گذارید یا بمنزله کعبه مگردانید که از هر طرف که باشد رو به جانب قبر من کنید و قبر مرا مسجد مگردانید که بر قبر من نماز گذارید زیرا که حق سبحانه و تعالی یهود را لعن کرد از جهه آن که قبور پیغمبران خود را قبله گردانیدند و بعضی از علما تجویز نموده اند که رو به قبر معصوم نماز گذارد.

چنانکه در حدیث صحیح و حسن کالصحیح منقولست که حمیری گفت عرضه به خدمت حضرت صاحب الزمان و

خلیفه اللّٰه فی الارض صلوات اللّٰه علیه نوشتم و عرض نمودم که اگر کسی به زیارت قبور ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم رود آیا جایز است که سجده بر قبر کند یا نه و آیا جایز است که در عقب قبر نماز کند که قبور ایشان محاذی قبله او باشد و آیا جایز است که پیش بایستد و پشت به قبر کند یا نه پس فرمان همایون شد و من فرمان را خواندم و از آنجا نوشتم اما سجود بر قبر جایز نیست در نماز فریضه و نافله و زیارت بلکه طرف راست رو را بر قبر ایشان می نهد و اما نماز در عقب ایشان می تواند کرد که قبر در قبله او باشد و قبر را امام خود کند و از پیش قبر جایز نیست که پشت به قبر کند و از دست راست و دست چپ می تواند ایستاد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه بکنی و زیارت قبور شهدا بکنی نماز زیارت را در عقب به جا آور و اخبار دیگر نیز وارد شده است به همین مضمون پس ممکن است که نهی مخصوص قبر نبی صلّی اللّٰه علیه و آله باشد و یا در صورتی که بمنزله کعبه کند که از هر طرفی که باشد رو به آن کند و اللّٰه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۱

(و لا- باس بالصّلاه بین خللها ما لم یتّخذ شی ء منها قبله) و باکی نیست در نماز کردن میان دو قبر ما دام که قبر در برابر قبله نباشد چنانکه

مذکور شد در حدیث زراره و در حدیث موثق کالصحیح نیز از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه به همین مضمون وارد شده است.

(و المستحبّ ان یکون بین المصلّی و بین القبور عشره اذرع من کل جانب) و سنّت است که میان نماز گذارنده و میان قبور ده ذرع فاصله باشد از هر جانبی پس ظاهر شد که صدوق جایز می داند که در میان قبور نماز گذارند و مکروه می داند که قبر محاذی قبله باشد مگر آن که ده ذرع فاصله باشد و از سه جانب دیگر سنت می داند که فاصله ده ذرع باشد و ترکش را مکروه نمی داند و خبر ده ذرع را عمار روایت کرده است در موثق که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که نماز کند در میان قبور حضرت فرمودند که جایز نیست مگر آن که ده ذرع از پیش و ده ذرع از یمین و ده ذرع از یسار و ده ذرع از خلف باشد و اقل مراتب لا- یجوز کراهت است پس قبله کراهتش بیشتر باشد و اطراف نیز مکروه باشد و ممکن است که مراد صدوق نیز این باشد.

و در حدیث صحیح از علی بن یقطین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از نماز کردن میان قبرها آیا صحیح است حضرت فرمودند که باکی نیست.

[وسط شارع عام جایز نیست نماز کردن]

(و امّا مسانّ الطّرق فلا- یجوز الصّلاه فیها و لا علی الجوادّ فامّا علی الظّواهر التی بین الجوادّ فلا باس) و اما در وسط شارع عام پس جایز نیست نماز کردن در آن و آن راههایی است که از

کثرت تردد یکٔ جا ده است و جایز نیست در جاده هائی که در میان راهها کو شده است امّا بر آن برآمدگیهائی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۲

که میان جاده هاست باکی نیست و ظاهر می شود از اخبار که منع نماز در جاده به اعتبار تردد مردم است که مصلّی مانع تردّد مارّه می شود و ماره مانع حضور قلب مصلّی پس چون تردد غالبا در جاده می شود مکروهست و در ما بین کراهتش کمتر است و بی کراهت نیست چون کاه هست که چهارپا باردار است و اگر چه چهار پا بر جاده می رود اما بارش محاذی ظواهر است و بر مصلی می خورد و این عبارت در حدیث حسن کالصحیح حلبی بلفظ نهی وارد شده است و صدوق بعوض نهی لا یجوز گفته است.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از نماز در سفر حضرت فرمودند که نماز در جاده مکن از دست راست و چپ جاده نماز کن.

و در حدیث موثق کالصحیح از حسن بن جهم منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّه علیهما فرمودند که هر راهی که مردم در آنجا تردد کنند در آنجا نماز مکن عرض نمودم که از جدت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بما روایت رسیده است که در ما بین جادها نماز می توان کرد حضرت فرمودند که گاه هست در ظواهر نیز تردد می کنند یا در جاده که تردّد کنند بر کسی که در ظواهر است خود را می زنند و حضور قلب بهم نمی رسد عرض نمودم که اگر خوف بر بار خود داشته باشد اگر در کنار رود حضرت

فرمودند که اگر خوف داشته باشد در میان راه نماز کنند پس ظاهر شد که بر ظواهر نیز کراهت دارد اگر چه در جاده کراهتش بیشتر است چنانکه در بیدا و ضجنان و غیرهما که گذشت از حیثیت آن که راهست کراهت دارد و از حیثیت آن که مواضع غضب الهی است أشد کراهت است.

(و قال الرّضا صلوات علیه کلّ طریق یوطأ و یتطرّق کانت فیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۳

جادّه او لم یکن لا ینبغی الصّلاه فیه قیل فاین یصلّی قال یمنه و یسره) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که هر شارعی که مردمان در آنجا تردد می کنند و راه رو است نه شارع متروکی که وقتی شارع بوده است و الحال کسی در آنجا تردّد نمی کند و آن شارع خواه جاده داشته باشد مثل شارع صحراها یا جاده نداشته باشد سزاوار نیست نماز کردن در آن شارع عرض نمودند که پس در کجا نماز گذارند حضرت فرمودند که در دست راست راه و دست چپ راه و این حدیث نیز دلالت بر کراهت دارد بحسب ظاهر لفظ لا ینبغی.

[نماز در اصطبل گوسفندان]

(و سال الحلبیّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الصّلاه فی مرابض الغنم فقال صلّ و لا تصلّ فی اعطان الابل الّا ان تخاف علی متاعک الضّیعه فاکنسه و رشّه بالماء و صلّ فیه قال و کره الصّلاه فی السّبخه إلّا ان تکون مکانا لیّنا یقع علیه الجبهه مستویه) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از عبید اللّه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از نماز در پاگاههای گوسفندان حضرت فرمودند

که در آنجا نماز بگذار و نماز مگذار در مواضعی که شتر را بعد از آب دادن می خوابانند که مرتبه دیگر آب دهند و غالب اوقات در کنارهای چاهها می باشد و اکثر مردمان در آنجاها قضای حاجت می کنند و نجس می باشد و یا از آن جهت که چون شتران انتظار آبی دیگر دارند بسیار است که خود بر می جهند و اگر کسی باشد که نگریزد در زیر دست و پای ایشان می رود از این جهت نهی وارد شده است و تجربه نیز کرده ام که چنین است پس فرمودند که مگر آن که خوف داشته باشی که متاعت را دزد ببرد یا در زیر دست و پای شتران ضایع شود که در این صورت آنجا را بروب و آبی بر آنجا بریز که اگر نجاستی داشته باشد پاک می شود و نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۴

کن هم چنان که در هر جا نجاست وهمی است شارع صبّ آب یا نضح یا رشّ از جهه زوال و هم فرموده اند و هر سه یک معنی دارد که ریختن آبست نه پاشیدن چنانکه ظاهر لفظ نضح و رش است چون در بعضی اخبار بلفظ صبّ وارد شده است و لیکن مظنون آنست که هر جا بلفظ صب باشد ریختن باید و هر جا بلفظ نضح و رش باشد پاشیدن کافی است اگر چه در همه جا ریختن به حیثیتی که همه جا را فرا گیرد بهتر است تا مخالفت اصحاب نکرده باشد چون اکثر نضح و رش را تفسیر بصب کرده اند و مظنون این است که در اینجا بر سبیل تقیه وارد شده است چون اکثر عامه مطلق بول را

نجس می داننـد با آن که از هیچ بولی اجتناب نمی کنند پس اگر در جائی باشد که تقیه باید کرد ریختن اولی است خصوصـا از دلوهای بزرگ چاه گاو که عامه مطهر می دانند چون نقل کرده اند که اعرابی در مسـجد حضرت سلام اللّٰه علیه بول کرد و مردمـان خواسـتند که او را آزار دهنـد حضـرت منع مردمان کرد که بگذاریـد او را تا تمام کنـد بول را و بعـد از آن اعرابی را طلبیدنـد و نصـیحت فرمودنـد که این خانه الهی است و خانه خـدا را نجس نمی بایـد کرد و فرمودند که دلو بزرگی آوردند و آب بر آنجا ریختند.

و این حدیث در طرق ما نیز وارد شده است و حمل کرده اند جمعی بر آن که مسـجد در آن وقت سـرباز بود و به آفتاب پاک شـد و جائی که آفتاب تابـد بهتر آن است که بر آن بول آبی بریزند تا پاک شود و خواهد آمد و جمعی حمل کرده اند بر آن که ممکن است که آن دلـو کر بـوده باشـد و این احتمـال بعیـد است و جمعی در خصـوص این موضع دلو بزرگ را مطهر می دانند و اکثر متأخّرین این حدیث را طرح کرده اند بضعف و بحمل بر تقیه چون موافق مذهب عامه است.

و علی أیّ حال خلافست در آن که در مواضع نضح و رش با رطوبت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۵

می توان کرد یـا می بایـد که صبر کننـد تـا خشک شود اکثر علما بر این قولنـد و ظاهر بلکه صـریح اخبار آنست که با رطوبت نماز می توان کرد چون نجاستش یقینی نیست و دور نیست که آبی که در بازارها می پاشند مطهر باشد

چون نجاستش یقینی نیست و شیخ ما مولانا عبد اللّٰه طاب ثراه مایل بود به طهارت چنانکه روزی شخصی از فضلا می گفت در حضور شیخ که زمین بازار نجس است زیرا که هر روز سه مرتبه یاد و مرتبه آب می پاشند و کفار و سگ در آنجا تردّد می کنند علم یقینی داریم که همه جای آن نجس است شیخ فرمودند که بهتر هر گاه روزی سه مرتبه آن را تطهیر دهند نجاست نمی ماند با آن که اصل در اشیاء طهارتست حضار مجلس همگی متوجه بحث شدند که این آب قلیل است و به ملاقات نجاست نجس می شود شیخ فرمودند که این بحث در تمام جمیع تطهیرات باب قلیل وارد می شود و احادیث نضح و رش قریب به متواتر است و در همه جا این بحث می آید و بعد از ورود نص بحث باطل است و قطع نظر از اخبار این سخن استبعادی دارد و لیکن کسی که تتبع احادیث کرده است استبعادی ندارد و اللّٰه تعالی یعلم.

دیگر حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکروهست نماز در شوره زار مگر آن که نرم باشد که پیشانی بر آن درست قرار گیرد و ظاهر این حدیث صحیح آنست که نهی از نماز در شوره زار به اعتبار ناهمواریست پس اگر آن را بکوبند تا هموار شود کراهت نداشته باشد.

چنانکه در حدیث صحیح منقولست از ابو بصیر و در حدیث صحیح از حلبی که سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز در شوره زار چرا آن را مکروه می دانید حضرت فرمودند که از آن جهت که پیشانی در آنجا خوب قرار نمی گیرد پس گفتم اگر زمین

همواری باشد در آنجا نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۶

می توان کردن حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که از آن حضرت سؤال کردم از نماز در شوره زار فرمودند که باکی نیست و حمل کرده اند بر آن که هموار باشد هم چنین است برف چنانکه در حدیث حسن از داود صرمی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که از جهت خریدن چرم به جانب همدان و امثال آن می روم و بسیار است که برف عالم را گرفته است و جائی نیست که نماز کنم حضرت فرمودند که اگر جائی به همرسد در برف نماز مکن و اگر بهم نرسد بکوب بر فرا و هموار کن و بر آنجا نماز کن و قریب باین است حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز کردن در مواضع شتر در کنار آب حضرت فرمودند که اگر خوف داشته باشی بر متاعت بروب و آب بریز و نماز کن و باکی نیست در نماز کردن در پاگاههای گوسفندان.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که از آن حضرت سؤال کردم از نماز در خوابگاه شتر در کنار آب و در پاگاههای گاو و گوسفند حضرت فرمودند که اگر آب بریزی و خشک شود باکی نیست و اما در پاگاههای اسبان و استران و خران نماز مکن.

[نماز کردن در خانهای مجوس]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن الصّلاه فی بیوت المجوس و هی ترشّ بالماء قال فلا باس

به) آن چه از ما بعد ظاهر می شود اینست که این حدیث نیز در کتاب حلبی بوده باشد و مشایخ این حدیث را باین عنوان نقل نکرده اند حاصل آن که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۷

نماز کردن در خانهای مجوس و حال آن که در آنجا آب می پاشند حضرت فرمودند که باکی نیست و ممکن است که مراد این باشد که اگر مسلمانان آنجا را آب به پاشند نماز می توان کرد.

و در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز کردن در معابد یهود و نصاری و از خانهای گبران مجوسی حضرت فرمودند که همه را آب بریز و نماز کن.

و در حدیث صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز کردن در خانهای مجوس حضرت فرمودند که آب بریز و نماز کن.

و در حدیث صحیح از حلبی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز کردن در معابد یهودان حضرت فرمودند که هر گاه رو به کعبه کنی باکی نیست بلکه در خانه که مجوسی باشد نماز مکروهست چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که نماز مکن در خانه که در آنجا مجوسی باشد و باکی نیست در خانه که یهودی یا نصرانی باشد.

[آب ریختن در مکان نماز]

(ثمّ قال و رایته فی طریق مکّه احیانا یرشّ موضع جبهته ثمّ یسجد علیه رطبا کما هو و ربّما لم یرش المکان الّذی یری

انّه نظیف) پس حلبی گفت که من گاه گاهی حضرت امام جعفر صادق را صلوات اللَّه علیه می دیدم در راه مکه که موضع سجده را آب می ریختند و همان موضع تر بود که سجده می کردند و بسیار بود که آب نمی ریختند چون می دیدند که آن موضع پاکیزه است و در کافی به جای نظیف رطب و طیب نسخه است یعنی چون تر بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۸

محتاج نبود که دیگر تر کنند و ظاهرا تصحیف طیب باشد و طیب بحسب معنی با نظیف اقربست و رطب بحسب لفظ و سؤال سابق اگر از حلبی باشد بنا بر این اسم حضرت را برده است که بیشتر او می پرسید و این سؤال را دیگران کرده باشند و اگر از حلبی نباشد از افعال صدوق بعید نیست که در میان حدیث حلبی در آوردن و باز بحدیث حلبی رود.

[نماز در معابد نصاری و یهود]

(و قال صالح بن الحکم سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن الصّلاه فی البیع و الکنائس فقال صلّ فیها قال فقلت اصلّی فیها و ان کانوا یصلّون فیها اصلّی فیها قال نعم اما تقرا القرآن «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبِیلًا» صلّ علی القبله و دعهم) و منقولست بسند صحیح از حماد بن عثمان از صالح و در او ضعفی هست اما چون حماد از اهل اجماع است ضرر ندارد و در تهذیب همین روایت را نقل کرده است از حماد بن عثمان از حکم بن الحکیم و در آنجا صحیح است و ظاهرا تصحیف از نساخ تهذیب شده است که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه پرسیدند از نماز کردن در معابد یهود و نصاری

حضرت فرمودند که نماز بکن در آنجا عرض کردم که در وقت نماز ایشان نماز بکنم حضرت فرمودند که بلی آیا در قرآن نمی خوانی این آیه را که ترجمه اش اینست که بگو یا محمّد هر کسی عمل می کند به طریقه و مذهب خود و پروردگار شما اعلم است بانکه کدام یک راه ایشان درست تر است یعنی می داند که راه مسلمانان درست تر است و لیکن ایشان را امان داده است که راه حقرا بیابند و حجت بر ایشان تمام شود و این قسم گفتگو از جهت تالیف قلوب کفار است و اگر نه مؤمنان نیز بعلم یقین می دانند که راه ایشان صحیح است و راه غیر ایشان باطل است پس حضرت فرمودند که تو بر قبله خود نماز کن و ایشان را کاری مدار و در تهذیب و غرّبهم است یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۹

ایشان را به مغرب گذار چون بیت المقدس که قبله ایشانست در مغرب واقع است نظر به اهل عراق و این نسخه بهتر است از نسخه این کتاب و ظاهرا تصحیف از نساخ این کتاب شده است و مستبعد نیست چون بسیار شده است اگر چه در نسخ تهذیب نیز شده است اما الحمد للّٰه که از کافی و سایر کتب صحیح می شود مگر نادری.

و در حدیث صحیح از عیص بن قاسم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا نماز می توان کرد در معابد یهود و نصاری حضرت فرمودند که بلی و سؤال کردم که آیا محل عبادت ایشان را خراب می توان کرد که مسجد بسازند فرمودند که بلی.

[نماز بر مکان بول شده]

(و سال زراره ابا جعفر

صلوات اللّٰه علیه عن البول یکون علی السّطح او فی المکان الّذی یصلّی فیه و قال اذا جفّفته الشّمس فصلّ علیه فهو طاهر) و بسند صحیح منقولست از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از بولی که بر پشت بام کرده باشند یا در مکانی که در آنجا خواهند یا خواهم که نماز کنم چون است حضرت فرمودند که هر گاه آفتاب او را خشک کند بر آن نماز کن که آن زمین پاکست و از این حدیث ظاهر می شود صریحا که آفتاب از مطهراتست چنانکه در فقه رضوی نیز تصریح بان مذکور است.

و در حدیث صحیح وارد شده است از محمّد بن اسماعیل که گفت سؤال کردم از او یعنی از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما چون سؤالهای او از آن حضرتست همیشه از زمین و سطحی که بول بر آن کنند یا شبه بول از نجاساتی که عینی از آن نماند آیا آفتاب آن را پاک می کند بدون آب حضرت فرمودند که چگونه بدون آب پاک کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۰

و در حدیث صحیح از زراره و حدید منقولست که گفتند عرض نمودیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه بول بریزند بر پشت بامی یا بر آنجا بول کنند آیا در آن مکان نماز می توان کرد فرمودند اگر آفتاب و باد به او رسد و خشک شود باکی نیست و ظاهر این حدیث آن است که نماز می توان کرد بر آن و دلالت بر طهارت زمین نمی کند.

و در موثق عمار نیز قریب باین وارد

شده است پس احوط آنست که ابی بران موضع بریزند و در آفتاب خشک شود و حدیث محمد بن اسماعیل بن بزیع را حمل می توان کرد بر صورتی که خشک شده باشد اوّلا و بعد از آن آفتاب تابیده باشد در این صورت البته آفتاب تطهیر نمی کند بی آن که آبی بر آن بریزند و در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از بوریاها که بول بر آن می کنند آیا نماز می توان کرد بر او هر گاه خشک شود بی آن که آن را بشویند حضرت فرمودند که بلی و حمل کرده اند بر آن که در آفتاب خشک شده باشد و حدیث ابن بزیع را حمل بر استحباب نیز می توان کرد مجملا چون حدیث زراره صریح است در طهارت، اخبار دیگر را حمل بر آن می باید کرد و ظاهر می شود که آفتاب مطهر است هر چه را خشک کند از چیزهائی که آنها را نقل نتوان کرد مانند زمین و حصیر و بوریای بزرگ بلکه اگر نقل آن مشکل نیز باشد و در و پنجره منصوب حکم زمین دارد و هم چنین درخت و میوه که بر درخت باشد و عمارتی را که بکل نجس ساخته باشند اگر آفتاب بر یک طرف افتد اگر آفتاب تاثیر کرده باشد در آن طرف هر دو طرف پاک می شود چنانکه اکثر علما این فروع را و غیر اینها را استنباط کرده اند و مؤید اینهاست.

حدیث کالصحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بعبد اللّٰه بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۱

محمد فرمودند که هر چه آفتاب بر

او می تابد آن چیز طاهر است و در فقه رضوی مذکور است که تطهیر آفتاب مخصوص زمین و حصیر و بوریاست اما جامه ها پس پاک نمی شود بغیر از آب.

[نماز در مکان سرگینی]

(و سال عامر ابن نعیم القمیّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن المنازل الّتی ینزلها النّاس فیها ابوال الدّواب و السّرجین و یدخلها الیهود و النّصاری کیف یصنع بالصّلاه فیها فقال صلّ علی ثوبک) و بسند حسن کالصحیح منقول است از ابن ابی عمیر از عامر و از صدوق ظاهر می شود که کتابش معتمد اصحاب بوده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از منازلی که در راهها مردمان فرود می آیند و در آنجا بول اسب و استر و الاغ و سرگین اینها می باشد و یهود و نصاری نیز فرود می آیند چگونه در آنجاها نماز کنیم حضرت فرمودند که جامه ات را ببینند از و بر بالای جامه نماز کن و این محمول است بر استحباب چون احادیث صحیحه وارد است بر آن که واجب نیست که مواضع نماز غیر پیشانی پاک باشد و آن که لازمست که موضع پیشانی پاک باشد حدیثی صریح بر آن دلالت نکرده است و شک نیست که احوط طهارتست و آن که در این حدیث مذکور است که نماز کن بر جامه ات از جهت استحباب نظافت موضع نماز است و صریح نیست که سجده بر جامه توان کرد مگر آن که حمل کنند بر آن که جامه پنبه یا کتان باشد چنانکه غالب اوقات در بلاد عرب پنبه و کتان می پوشند و در حالت اضطرار سجده بر هر دو می توان کرد

و تحقیقش خواهد آمد.

(و سال علیّ بن مهزیار ابا الحسن الثّالث صلوات اللّه علیه عن الرّجل یصیر فی البیداء فتدرکه صلاه فریضه فلا یخرج من البیداء حتّی یخرج وقتها کیف یصنع بالصّلاه و قد نهی ان یصلّی فی البیداء

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۲

فقال یصلّی فیها و یتجنّب قارعه الطّریق) و بسند صحیح منقولست که سؤال کرد علی از حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه از شخصی که در بیدا رسد و وقت نماز واجبی در آید مثل نماز صبح و تا از بیدا بیرون رود وقت نماز بدر رود با نماز چه کند و حال آن که نهی وارد شده است از نماز در بیدا حضرت فرمودند که در آنجا نماز می کند و در میان راه نماز نمی کند یعنی در دو طرف راه نماز می کند چنانکه اخبار دیگر گذشت و از این خبر ظاهر نمی شود حرمت و کراهت و روی عنه صلوات اللّه علیه ایّوب بن نوح انّه قال یتنحّی عن الجوادّ یمنه و یسره و یصلّی در این حدیث جزو اول حدیث را حواله بحدیث اول کرده است چون در سؤال من حیث المعنی شرکتی دارند اما فرقی نیز دارند.

چنانکه کلینی بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که وقت نماز داخل شود و او در بیدا باشد حضرت فرمودند که از میان راه به گوشه می رود از دست راست و چپ و نماز می گذارد.

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی ابن جعفر صلوات اللّه علیهما عن البیت و الدّار لا تصیبهما الشّمس و یصیبهما البول و یغتسل فیهما من الجنابه أ

یصلّی فیهما اذا جفّا قال نعم قال و سألته عن الصّلاه بین القبور هل تصلح قال لا باس به) و به اسانید صحیحه منقولست از علی که گفت سؤال کردم از برادرم صلوات اللّه علیه از یورتی یا خانه که آفتاب به آن جا نرسد که آن را طاهر کردند و بول هر دو را نجس کرده باشد و غسل جنابت کرده باشند که ازاله منی در آنجا کرده باشند آیا نماز در این دو جا می توان کرد هر گاه خشک شده باشند و نجاست تعدی به مصلّی و محمول او نکند و به جامه اش

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۳

نرسد حضرت فرمودند که بلی یعنی موضع نماز شرط نیست که پاک باشد می باید نجاست متعدی نداشته باشد مگر موضع پیشانی که مستثنی است و دور نیست که علی بن جعفر شنیده باشد پیشتر از آن جهت استثنا نفرمودند دیگر علی گفت که از آن حضرت سؤال کردم از نماز در میانه قبور آیا جایز است حضرت فرمودند که باکی نیست و امثال این خبر دلالت می کنند بر آن که نهی از نماز در این مواضع محمولست بر کراهت و ممکن است که حمل کنند بر صورتی که ده ذرع فاصله باشد و اول اظهر است.

(و سال عمّار بن موسی ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الباریه یبلّ قصبها بماء قذر هل تجوز الصّلاه علیها فقال اذا جفّت فلا باس بالصّلاه علیها) و منقول است از عمار از آن حضرت سؤال کرد از بوریایی که نی آن را تر کنند به آب نجس در وقت بافتن آیا جایز است نماز کردن بر آن حضرت فرمودند که

هر گاه خشک شود باکی نیست به نماز کردن بر آن و به همین مضـمون منقول است حدیث صحیح از علی بن جعفر و این دو حدیث نیز دلالت می کند بر آن که در موضع نجس نماز می توان کرد هر گاه نجاست متعدّی نباشد اما آن چه استدلال کرده انـد به آن که می بایـد موضع پیشانی پاک باشـد حدیث موثق عمار است که گفت سؤال کردم از موضـعی که در خانه نجس باشـد یا غیر خانه و آفتاب به آن نرسد و لیکن موضع نجس خشک شده باشد حضـرت فرمودند که نماز بر آن نمی تواند کرد و آن موضع را نشان کنـد تا بشویـد دیگر پرسـید از آن حضـرت که آیا آفتاب پاک می کند زمین را حضـرت فرمودند که هر گاه موضعی نجس شده باشد از بول یا غیر آن پس آفتاب به آن رسد تا آن را خشک کند پس نماز بر آن موضع جایز است و اگر آفتاب به آن موضع برسـد و آن موضع نجس خشک نشـده باشـد و تر باشـد پس جایز نیست نماز کردن بر آن تا خشـک شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۴

و اگر پای تو تر باشد یا پیشانی تو تر باشد یا غیر این دو موضع از مواضعی که باین موضع نجس رسد در آن موضع نماز مکن تا عضو تو خشک شود که جایز نیست بر موضع نجسی نماز کننـد که نجاست تعدی کند خواه آن موضع تر باشد یا بدن تو و سؤال کردم از شخصی که وضو بسازد و پا برهنه راه رود و پای او تر باشد حضرت فرمودند که اگر زمین شما سنگ ریزه

است فرش او کـافی است شـما را که بر آن راه رویـد پس حضـرت فرمودنـد که امّا ما را جایز است چون فرش ما سـنگ ریزه است بدان که از جزو اول حدیث اسـتدلال کرده اند بر آن که شـرط است که موضع جبهه پاک باشد چون خبر این کتاب که از عمّار است دلالت می کنـد بر آن که در موضع نجس نماز می توان کرد و این خبر دلالت می کند بر آن که نمی توان کرد پس حمل باید کرد بر آن که موضع سجده مراد باشد و بعد از آن گفت که اگر آفتاب آن را خشک کرده باشد نماز می توان کرد یعنی موضع سـجود را که پیشانی است زیرا که اخبار بسیار گذشت و خواهد آمد که اگر موضع نماز نجس باشد نماز می توان کرد و اما جزو آخر حدیث دلالت می کند که زمین مطهر است ته پا را اگر سـنگ و سنگ ریزه باشد که بپا نچسبد مانند خـاک و ممکـن است که جزو اول حـدیث را حمـل بر اسـتحباب کننـد و ممکن است که چنین زمینی که آفتـاب دیـده باشـد کراهتش زایل شود و پاک نشود و سـجده توان کرد چنانکه محقق دغدغه در طهارت زمین کرده است به آفتاب و گفته اسـت که سـجده می توان کرد بر این زمین و ممکن است که جزو آخر از جهه نظـافت باشـد که اگر پـا تر باشـد و بر خاک راه رود کراهت داشته باشد نماز کردن تا پا را نشوید و اگر زمین سنگ ریزه باشد احتیاج به شستن نداشته باشد.

[نماز بر لباس نجس]

(و سال زراره ابا جعفر صلوات اللَّه علیه عن الشّاذکونه «۱» تکون علیها

الجنابه أ يصلّى عليها فى المحمل فقال لا بأس بالصّلاه عليها) و بسند صحيح منقولست از زراره كه گفت سؤال كردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه از بالش يا كبه و امثال آن كه در يمن مى بافته اند و بر آن منى باشد آيا بر آن نماز مى توان كرد در كجاوه حضرت فرمودند كه باكى نيست در نماز كردن بر آن و اين خبر نيز دلالت مى كند بر آن كه لازم نيست كه موضع نماز پاك باشد بلكه موضع سجده نيز چنانكه در احاديث سابقه استثنا نفرمودند طهارت موضع سجده را و ليكن چون غالب آن بوده است كه از پشم بوده است يا از پنبه نيز پس ظاهر است كه چيزى بر بالاى آن مى گذاشتند و سجده مى كردند على الظاهر چنانكه خواهد آمد و چند حديث مثل اين در باب شاذكونه وارد شده است كه جايز است و در حديث موثق كالصحيح عبد اللَّه بن بكير منقولست كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه از شاذكونه كه به آن مى رسد احتلام آيا بر آن نماز مى توان كرد حضرت فرمودند كه نه و اين محمول است بر كراهت يا در صورتى كه منى تر باشد و تعدى كند به بدن يا جامه مصلّى.

[نماز بر فرش نقش دار]

(و روى محمّد بن مسلم عن ابى جعفر صلوات اللَّه عليه انّه قال لا باس بان تصلّى على التّماثيل اذا جعلتها تحتك) و مرويست كالصحيح و در صحيح از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه كه فرمودند باكى نيست در صورتها هر گاه در زير پاى تو باشد و شيخان در صحيح

از محمد بن مسلم روایت کرده اند که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۶

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما از صورتها که در یورت می باشد حضرت فرمودند باکی نیست هر گاه از دست راست تو باشد یا دست چپ تو یا پشت سر تو یا زیر پاهای تو باشد و اگر در برابر قبله باشد جامه بر او بیند از و نماز کن و ظاهرا تماثیل اعم است از صورت درختان یا حیوانات یا انسان و عدم باس منافات با کراهت ندارد و ممکن است که مراد از آن صورت درختان باشد و منع از صورت ظاهره در قبله از جهت آنست که شبیه به بت پرستان نباشد و خاطر متوجه آن نشود پس اگر نقش اسلیمی خطائی باشد و آن نقشی است که شبیهی ندارد قصور ندارد چون مثال چیزی نیست و اگر صورت مجسّمه باشد که صورت سایه داشته باشد مشهور میان علما حرمت ساختن و ابقای آن است و دغدغه بطلان صلاه می شود و اگر سایه دار نباشد و ناقص باشد مثل مرغان که غالبا یک چشمند کراهت کمتر است و اگر دو چشم باشد و یک چشم آن را کور کند کراهت تخفیف می یابد و احادیث بسیار وارد شده است در نهی از تصویر از آن جمله در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که صورتی بکشد در روز قیامت امر می کنند که روح در آن دمد.

و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که آن جماعتی که ایذا

می کننـد خـدا و رسول را مصوّراننـد که در روز قیامت امر می کننـد که روح در آن دمند و کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که در روز قیامت سه کسرا عذاب می کنند.

اول شخصی که خواب دروغ بندد او را تکلیف خواهند کرد که گره زند دو جو را به هم و هرگز نمی تواند گره زدن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۷

دویم کسـی که صورت کشـد او را گوینـد که جان بده این صورت را و هرگز نمی تواند جان داد و سیّمین را نفرمودند و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که جبرئیل آمد به نزد من و گفت پروردگارت سلام می رساند و می فرماید که خانها را صورت مکشید.

و در حدیث صـحیح از آن حضـرت وارد شده است فرمودند که بنا مکنید بر سـر قبرها و صورت مکشـید سـقفهای خانها را به درستی که حضـرت سیّد المرسـلین صلّی اللّه علیه و آله را خوش نمی آید اینها و غیر اینها از احادیث بسیار و اکثر حمل کرده اند اخباری را که دلالت بر حرمت می کند ظاهرا بر صور مجسمه و هر چه بلفظ کراهت وارد شده است بر صور غیر مجسمه و احوط اجتناب است از همه (و سال لیث المرادیّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الوسائد تکون فی البیت فیها التّماثیل عن یمین او عن شـمال فقـال لاـ بـاس به مـا لم یکن تجـاه القبله و ان کـان شـی ء منها بین یـدیک ممّا یلی القبله فغطّه و صلّ و سـئل عن التّماثیل تکون فی البساط لها عینان

و أنت تصلّى فقال ان كان لها عين واحده فلا باس و ان كان لها عينان و أنت تصلّى فلا) و منقول است از ليث مرادى عظيم الشأن و ظاهرا از كتاب عبد اللَّه بن مسكان نقل كرده است چون شيخ اين خبر را از عبد اللَّه بن مسكان از ليث روايت كرده است و سند صدوق بابن مسكان صحيح است پس حديث صحيح باشد على الظاهر كه او سؤال كرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه از تكيه گاهها كه در يورت مى باشد و در آن صورتها هست اگر از دست راست يا دست چپ باشد چونست حضرت فرمودند كه ما دام كه برابر قبله مصلّى نباشد

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۳۰۸

باكى نيست و اگر تكيه گاهى كه صورت داشته باشد برابر قبله تو باشد آن را به پوشان و نماز كن.

و از آن حضرت پرسيدند از صورتها كه در فروش زير انداز مى باشد كه آن را دو چشم باشد و تو نماز كنى چونست حضرت فرمودند كه اگر يك چشم باشد مانند مرغان يا اگر دو چشم داشته باشد يك چشمش را كور كرده باشند باكى نيست و اگر دو چشم داشته باشد و تو نماز كنى و آن برابرت باشد پس خوب نيست يا چنين مكن و سؤال آخر را شيخ به اسناد صحيح از ابن ابى عمير روايت كرده است از بعضى از اصحاب خود و ظاهرا ليث بوده باشد از حضرت صلوات اللَّه عليه و ممكن است كه همين حديث بوده باشد به قرينه آن كه شيخ هر دو حديث را از كتاب حسين بن سعيد روايت كرده است

و سؤال آخر را از لیث روایت نکرده است و چون صدوق نزد او همه صحیح است با هم ذکر کرده است و اللَّه تعالی یعلم.

(و قال صلوات اللَّه علیه لا بـاس بالصّلاه و أنت تنظر إلی التّصاویر اذا کانت بعین واحده) و بدو سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که باکی نیست در نماز کردن در حالتی که نظر به صورتها کنی هر گاه یک چشم داشته باشد و منافات ندارد عدم باس با کراهت بلکه مؤید کراهت است.

چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه مکروه می دانستند یا کراهت داشتند از صورتها در یورتها و چند حدیث کالصحیح نیز به همین عبارت وارد شده است اگر چه احادیث مطلقه متواتره را حمل بر احادیث مقیده می توان کرد که کراهت وقتی باشد که دو چشم باشد و محاذی قبله باشد و لیکن اظهر آنست که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۹

مستحبّات حمل مطلق بر مقید نباید کرد بلکه باطلاقه مکروهست و در صورت مقید أشدّ کراهت است و اکثر علما نیز بر این‌اند و ظاهرا مراد از صورت صورت حیوانات باشد پس اگر صورت درخت و آفتاب و ماه باشد مکروه نخواهد بود یا کراهتش سبک خواهد بود چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از مثال درخت و آفتاب و ماه حضرت فرمودند که باکی نیست ما دام که صورت حیوانات نباشد و از اخبار بسیار ظاهر می شود که صورت انسان بدتر است.

[نماز در خانه ای که در آن خانه سگ باشد]

(و قال

الصّادق صلوات اللَّه علیه لا تصلّ فی دار فیها کلب الّا ان یکون کلب الصّید و اغلقت دونه بابا فلا باس فانّ الملائکه لا تدخل بیتا فیه کلب و لا بیتا فیه تماثیل و لا بیتا فیه بول مجموع فی انیه) و منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که فرمودند نماز مکن در خانه که در آن خانه سگ باشد مگر آن که سگ شکاری باشد و در آن یورتی که نماز کنند نباشد و در یورت را بران به بندند یا توان بستن که در این صورت باکی نیست که در آن خانه باشد پس به درستی که فرشتگان داخل نمی شوند در یورتی که در آن یورت سگ باشد و نه در یورتی که در آن یورت صورت باشد و نه در یورتی که در آن یورت بولی در ظرفی باشد ظاهرا صدوق چند حدیث را با هم منضم ساخته است.

از آن جمله در حدیث صحیح از عبد اللَّه بن مسکان که از اهل إجماع است منقول است از محمد بن مروان که مشترک است و ضرر ندارد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که جبرئیل نزد من آمد و گفت ما گروه فرشتگان داخل نمی شویم در یورتی که در آن یورت سگی یا صورتی یا ظرف پر بولی باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۰

به همین مضمون حدیث صحیح و کالصحیح بسیار از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله منقولست.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه و آله منقولست که فرمودند که خیر

و خوبی در سگها نیست مگر در سگ شکاری یا سگ گله.

و در حدیث قوی کالصحیح منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله رخصت داد اخل صحرا را که سگی نگاه دارند که محافظت خیمه ایشان کند و اگر کسی خانه اش دور باشد از خانها و خوف دزدان داشته باشد نیز می توانند نگاه داشتن و غیر اینها را مکروهست نگاهداشتن سگ.

چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که مکروهست که در خانه مسلمانان سگ باشد و در حدیث موثق کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که سگ نگاه دارد و هر روز از عمل او یک قیراط کم می شود و هم چنین فرمودند که سگ در خانه نگاه ندارند مگر آن که سگ شکاری باشد و توان در یورت را بران بستن که در خانه باشد و داخل یورت نشود.

و در حدیث صحیح از ابو حمزه منقولست که در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودم در میان مکه و مدینه که آن حضرت نظر به جانب دست چپ کردند دیدند سگی که تمام بدنش سیاه محض بود فرمودند که چه خبر داری حق سبحانه و تعالی ترا قبیح و بد صورت کردند و چه زود خبر آوردی و مانند مرغ پرید و رفت گفتم فدای تو گردم این چه چیز بود حضرت فرمودند که نام این سگ غثم است و پیک شیاطین است الحال هشام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۱

بن عبد الملک ابن مروان بجهنم رفته است و این می پرد

و خبر مرگ را به همه شهرها می رساند و به اسانید کثیره کالصحیحه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله مرا فرستادند به مدینه مشرفه تا هر صورتی که کشیده بودند محو کردم و هر قبر خر پشته که بود هموار کردم و هر سگی را کشتم.

و در حدیث صحیح از علیّ بن جعفر روایت است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در خانه او صورتها باشد یا در پرده کشیده باشند و او ندانسته باشد و بعد از آن بدانند بر او چه لازم می آید حضرت فرمودند که هر چه را نداند بر او چیزی نیست و وقتی که دانست می باید پرده را بر دارد و سرهای صورتها را بر دارد.

دیگر پرسیدم که هر گاه خانه یا حجره در آنجا صورتها باشد چه کند فرمودند که می باید صورت در برابر قبله ات نباشد مگر آن که چاره نداشته باشی که در این صورت سرهای صورتها را قطع کن و اگر نتوانی نماز مکن.

دیگر پرسیدم که هر گاه شخصی خواهد که نماز کند در حجره که در آنجا فرشها باشد که صورت داشته باشد و چیزی بر بالای صورتها بیندازد نماز می تواند کرد فرمودند که بلی.

دیگر پرسیدم که هر گاه حجره دو پرده داشته باشد و یکی صورت داشته و دیگری نداشته باشد و آن چه صورت نداشته باشد در طرف اندرون باشد و آن چه صورت داشته باشد بیرون حجره باشد یا یک پرده باشد و پرده را بیرون در کند و در را

به روی بندد و نماز کند خوبست حضرت فرمودند که بلی باکی نیست.

دیگر پرسیدم که هر گاه حجره در آنجا باشد صورت مرغی یا ماهی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۲

امثال آن که اهل خانه یا اطفال بازی می کننـد مانند عروسک آیا نماز در آن حجره می توان کردن حضرت فرمودند که نه تا سر آنها را جدا نکنند یا فاسد نسازند و اگر نماز کرده باشد اعاده نمی کند نماز را.

و دیگر سؤال کردم از مسجدی که در آنجا تمثال یا صورت باشد آیا نماز می کنـد در آن مسجد حضرت فرمودنـد که سر مثالها را می اندازد و سر صورتها را آلوده می کند که صورت او ضایع شود و نماز می کند و باکی نیست.

پس ظاهر شد که مثال و تمثال را بر سایه دار اطلاق می کننـد و صورت را بر بی سایه در غالب اوقات و این احادیث در محاسن برقی و در قرب الاسناد و حمیری موجود است و مؤید این احادیث صحیحه دیگر نیز هست و از این اخبار ظاهر می شود که اگر مجسمه باشد می باید باطل کنند و الّا فلا بلکه در غیر مجسمه همین کافی است که یک چشم آن را کور کنند و اگر یک چشم باشد تغییر آن در کار نیست و از آخر حدیث آخر ظاهر می شود که امر به شی ء، نهی از ضد آن نیست و اگر نه می بایست نماز باطل باشد و اعاده کند در وقت و قضا کند در خارج وقت مگر آن که حمل کنیم بر جاهل و ظاهرا جاهل در امثال مسائل غریبه معذور باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه منقول است در تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی می فرماید که جنیان از جهت حضرت سلیمان می ساختند آن چه را سلیمان اراده می نمود از مساجد و مثالها حضرت فرمودند که صورت زنان و مردان نبود بلکه صورت درخت و امثال آن بود.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که شخصی به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه عرض نمود که این صورتها در خانه شما هست سببش چیست حضرت فرمودند که این خانه زنان است نسبتی بمن ندارد.

[نماز کردن در حجره ای که در آنجا شرابی در ظرفی باشد]

(و لا یجوز الصّلاه فی بیت فیه خمر محصور فی انیه) و جایز نیست نماز کردن در حجره که در آنجا شرابی در ظرفی باشد که اگر شراب ریخته باشد در زمین جایز است نماز کردن.

چنانکه در حدیث موثق منقول است از عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که نماز مکن در حجره که در آنجا شراب انگور باشد یا هر مست کننده زیرا که فرشتگان در آن خانه داخل نمی شوند و فرمودند که نماز مکن در جامه که به آن جامه رسیده باشد شرابی یا مست کننده غیر آن تا نشویند آن جامه را و ظاهر خبر کراهتست و ممکن است که حمل کنیم کلام صدوق را نیز بر کراهت و جمعی وجه حرمت را چنین گفته اند که چون واجبست ریختن شراب بر هر که قدرت بر آن داشته باشد پس اگر نماز کند نماز منهی عنه خواهد بود چون ضد ریختن شرابست یا بانکه در وقتی که واجبست ریختن: نماز مامور به نیست از جهت قبح امر به ضدین و هم چنین

هر گاه نماز جمع شود با واجب فوری این دو وجه جاریست و حق آنست که بر تقدیر عدم جواز تعبدیست از جهت نص و آن دو وجه بی وجه است چنانکه در روضه المتقین بیان شده است.

[نماز خواندن در موضعی باشد که قدرت بر زمین نداشته باشد]

(و روی ابو بصیر عن الصّادق صلوات اللَّه علیه انّه قال من کان فی موضع لا یقدر علی الارض فلیؤم ایماء و ان کان فی ارض منقطعه) و منقول است از ابی بصیر لیث عظیم الشأن و ظاهرا از کتاب ابن مسکان بر داشته چنانکه شیخ روایت کرده است از ابن مسکان از ابی بصیر پس حدیث صحیح باشد و بنا بر آن چه در آخر ذکر کرده است موثق کالصحیح که حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که در موضعی باشد که قدرت بر زمین نداشته باشد بانکه از دشمنی یا سبعی خائف باشد پس نماز به ایما کند بسر اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۴

ممکن باشد و اگر نه بچشم و اگر چه در زمینی باشد که از بلاد کفر باشد و از بلاد اسلام منقطع باشد بانکه مثلا اسیر کفار شده باشد و از ترس ایشان نماز نتواند کرد نماز را به ایما می کند چنانکه در باب خوف خواهد آمد

[نماز در بند]

(و سأله سماعه بن مهران عن الاسیر یاسره المشرکون فتحضره الصّلاه فیمنعه الّذی اسره منها فقال یؤم أیما) و به اسناد موثق کالصحیح از سماعه منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از اسیری که کفار اسیر کرده باشند او را و وقت نماز داخل شود و آن کافری که او را اسیر کرده است منع کند او را از نماز حضرت فرمودند که ایما می کند به سر یا بچشم.

[نماز زن و مرد در اطاق واحد]

(و سال معاویه ابن وهب ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّجل و المرأه یصلّیان فی بیت واحد فقال اذا کان بینهما قدر شبر صلّت بحذاه وحدها و هو وحده لا باس) و در حدیث صحیح منقول است از ابن وهب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که مرد و زن در یک یورت نماز می توانند کرد حضرت فرمودند که هر گاه یک شبر در میان ایشان فاصله باشد برابر او می تواند ایستاد که هر یک برای خود نماز منفرد بکنند باکی نیست و یک شبر فاصله را حمل کرده اند بر تقدّم مرد به یک شبر چنانکه اخبار دیگر بر آن دلالت کرده است و در این صورت محاذات مجازی خواهد بود.

(و فی روایه زراره عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه اذا کان بینها و بینه قدر ما یتخطّی او قدر عظم الذّراع فصاعدا فلا باس صلّت بحذاه وحدها) و بسند صحیح از زراره منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه در این صورت که حضرت فرمودند که هر گاه میان مرد و زن بقدر گامی باشد یا بقدر استخوان ذراع

یا بیشتر باکی نیست که زن محاذی مرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۵

باشد و تنها نماز گذارد و این خبر نیز مثل سابقست در آن که تقدم مرد بر زن اقلا بقدر استخوان دست باشد و قریبست به یک شبر با اشتراط انفراد که نماز به جماعت نکنند که اگر نماز جماعت کنند غفلت است که زن در عقب مرد باشد بکل بدن چنانکه خواهد آمد در باب جماعت.

و در حدیث صحیح دیگر از زراره از آن حضرت منقول است که گفت از حضرت سؤال کردم از زن هر گاه نزد مرد نماز کند حضرت فرمودند که محاذی او نماز نکند مگر آن که سینه مرد مقدّم باشد بر زن و تخمینا قدر یک شبر است و در حدیث صحیح محمّد بن مسلم وارد است که گفت سؤال کردم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما از مردی که در گوشه حجره باشد و زنش یا دخترش در گوشه دیگر نماز کنند برابر او حضرت فرمودند که سزاوار نیست پس اگر میان ایشان فاصله یک وجب باشد مجزیست و راوی گفته است که مراد حضرت تقدم است به یک شبر و ظاهر است چون فاصله بعد را گفته بود سابقا.

و در حدیث صحیح وارد است از ادریس بن عبد اللّٰه که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی در برابر او زنی ایستاده باشد در پهلوی او در فراش خودش حضرت فرمودند که اگر آن زن نشسته باشد ضرر ندارد و اگر نماز کند خوب نیست چون فاصله نیست بتقدم.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است

از احدهما صلوات اللّه علیهما که گفت عرض نمودم که هر گاه مرد و زن هم کجاوه باشند با هم نماز می توانند کرد حضرت فرمودند که نه اول مرد نماز کند دیگر زن و تقدم مرد بر سبیل استحبابست چون در حدیث صحیح یا کالصحیح از عبد اللّه بن ابی یعفور منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۶

من نماز می کنم و زنی در پهلوی من نماز می کند حضرت فرمودند که نه مگر آن که اول او نماز کند یا تو و اگر تو نماز کنی و او نماز نکند و در پهلوی تو نشسته باشد یا ایستاده باشد باکی نیست.

و در حدیث عمار وارد است که اگر فاصله ده ذرع شرعی باشد اگر در هر طرفی از پیش و جانبین نماز کند ضرر ندارد و اگر زن نماز نکند ضرر ندارد.

و در حدیث صحیح محمد بن مسلم وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که از آن حضرت سؤال کردند که زن نزد مرد نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که اگر در میان هر دو حایلی باشد قصور ندارد و در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است که دیوار کوتاهی یا دیوار مشبّکی که هم را به بینند نیز حایل است یا بعد ده ذرع نیز کافی است مجملا احادیث در این باب متواتر است که ظاهر همه منع است و معارضی که دارد حدیث جمیل است که (و روی جمیل عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال لا باس ان تصلّی المرأه بحذاء الرّجل و هو یصلّی

فانّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله کان یصلّی و عائشه مضطجعه بین یدیه و هی حایض و کان اذا اراد ان یسجد غمّز رجلیها فرفعت رجلیها حتّی یسجد) و بسند صحیح منقول است از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که باکی نیست که زن نماز کند محاذی مردی که نماز کند به درستی که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله نماز می کردند و عایشه در برابر آن حضرت خوابیده بود بر پهلو و حایض بود و چون حضرت می خواستند که سجده کنند پای او را می فشردند تا پا را بر دارد و حضرت سجده کند و ظاهر این حدیث جواز محاذاتست و حمل می توان کرد بر صورتی که یک وجب فاصله باشد یا حایل یا ده ذرع از سه طرف دیگر چنانکه در اخبار صحیحه گذشت و حمل بر تقیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۷

ظاهرتر است به قرینه علّتی که سنّیان آن را علّت ساخته اند که هر گاه زن در برابر شخصی باشد و حایض باشد و خوابیده باشد نماز صحیح باشد پس اگر نماز کند و نماز جماعت کند چه ضرر خواهد داشت و حدیث جمیل را شیخ ذکر کرده است و در آن این تتمه نیست و تأویل کرده است به آن چه مذکور شد و تتمه را در حدیث مرسلی ذکر کرده است و ممکن است که به جای فا واو بوده باشد و نساخ غلط کرده باشند.

و جمیل در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت فرمودند که هر گاه سجود زن با رکوع مرد باشد باکی نیست که تخمینا قریب به شبر

است یا ذراع و مثل همین خبر است خبر کالصحیح ابن بکیر و دو خبر کالصحیح از ابو بصیر لیث از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نقل کرده اند که از آن حضرت سؤال کردیم که هر گاه مرد و زن در یک یورت نماز گذارند با هم و زن در دست راست مرد باشد محاذی او حضرت فرمودند که نه تا آن که در میان ایشان فاصله یک شبر یا یک ذراع یا مثل آن باشد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حریز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست در زنی که پهلوی مرد باشد نزدیک به او حضرت فرمودند که هر گاه فاصله تقدم مرد بقدر موضع پا که یک شبر است یا موضع پالان شتر که یک ذراع است باشد باکی نیست و تردید به اعتبار نسخ کافیست که لفظ رحل واقع شده است و در بعضی از نسخ نقطه دارد مجملا شکی نیست در نهی از محاذات و جواز اکتفا به یک شبر و استحباب زیاده به حیثیتی که زن در عقب مرد باشد اما آن که تقدم شبر بر سبیل وجوب باشد معلوم نیست و آن متشابهات اخبار است و صحیحه علی بن جعفر نیز می آید و آن نیز مشتبه است پس احتیاط در دین عمل به فاصله است و اللّٰه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۸

(و لا ـ باس ان یکون بین یدی الرّجل و المرأه و هما یصلّیان مرفقه او شی ء) و باکی نیست که در برابر مرد یا زن در وقتی که نماز کنند بالش تکیه گاهی یا چیزی باشد محتمل است که مراد این باشد که

چون غالب اوقات در تکیه گاهها صورت می باشد پس اگر صورت را نپوشاند مکروه کرده است و لیکن صحیح است نماز او و اگر به پوشاند تو هم این می شود که سجده در برابر آن کرده باشد و شبیه باشد به بت پرستی می گوید که چنین نیست زیرا که مسلمان سجده حق سبحانه و تعالی می کند و خود می داند و دیگران نیز می دانند و اظهر آنست که مراد صدوق ستره است که نزد اکثر علما مستحب است که هر گاه شخصی در صحرایی یا فضائی باشد سنت است که در برابر قبله خود چیزی بگذارد مانند بالش یا پالان شتر یا عصا که آن را نصب کند یا به عرض در برابر خود بگذارد یا خطی بکشد و چون منصف ظاهرا سنت نمی داند باین عبارت ذکر کرده است و حق آنست که سنت است.

چنانکه در حدیث صحیح از ابن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله عصا نیزه داشتند و در وقت نماز آن را در برابر خود می گذاشتند.

و در حدیث صحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که قطع نمی کند نماز را گذاشتن سگ و الاغ و زن از برابر مصلّی و لیکن چیزی را ستره کنید و اگر بمقدار یک ذراع چیزی و یا چوبی را در برابر خود نصب کنید یا به عرض در برابر خود نصب کنید ستره حاصل شده است و قریب باین است حدیث موثق کالصحیح ابن ابی یعفور، و ابو بصیر در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که درازی

پالان شتر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله یک ذرع بود در وقت نماز در برابر خود می گذاشتند که ساتر

باشد از آن کسانی که از برابر آن حضرت گذرند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما منقولست که اگر شخصی نماز کند می باید که در برابر خاک را جمع کند که بلند شود و یا خطی در برابرش بکشد که ستره او باشد.

و سکونی از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله روایت کرده است که فرمودند که هر گاه شخصی در صحرایی نماز گذارد پس در برابر خود بگذارد پالان شتر را که پشت پالان برابر او باشد پس اگر پالان نباشد سنگی و الا تیری را نصب کند و اگر بهم نرسد خطی بکشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله کلاهی را در برابر خود می گذاشتند و نماز می کردند و غیر اینها را اخبار دیگر بسیار است.

و در حدیث کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که ابو حنیفه به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه آمد و عرض نمود که دیدم فرزند شما موسی را که نماز می کرد و مردمان از برابر او می گذشتند و او ایشان را منع نمی کرد چون نزد عامه منع می کنند و تا کشتن جایز می دانند و فیه ما فیه یعنی در فعل فرزند شما بحثی هست که بر همه کس ظاهر است یا آن که شما او را نایب خود کرده اید که بعد از شما

امام باشد و امام ترک اولی نمی کند در صغر و کبر حضرت فرمودند که موسی را بطلبید چون حاضر شد حضرت فرمودند که ابو حنیفه بر تو بحثی دارد که نماز می کردی و مردمان از برابرت می گذشتند و منع ایشان نکردی یا ستره نداشتی که سبب منع باشد چرا که اگر ستره باشد بمنزله حایل است و ضرر ندارد حضرت امام موسی صلوات اللّٰه علیه فرمودند که آن کسی را که من عبادت او می کردم بمن نزدیکتر از مردمان بود چنانکه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۰

سبحانه و تعالی می فرماید که ما نزدیکتریم به بنده از رگ گردن پس حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه حضرت موسی را در بغل گرفتند و فرمودند که پدر و مادرم فدای تو باد ای کسی که محلّ اسرار خداوند عالمیانی و عبارت حضرت ظاهرا این معنی دارد که من چنان محو شده بودم در بندگی که کی می دیدم مردمان را تا ایشان را دفع کنم یا آن که چون من بندگی حق سبحانه و تعالی می کردم در چنین حالی ایذای مسلمانان مناسب نبود از جهت مکروهی که از ایشان صادر شود یا آن که این معنی واجب نبود تا بر من بحث آید بلکه حضرت از جهت بیان جواز چنین کرده بودند و بعض ذکر کرده اند که حضرت از جهت تادیب ابو حنیفه چنین فرمودند و چون چنین حدیثی در این باب وارد شده است ظاهرا صدوق احادیث ستره را حمل بر تقیه کرده است و ترک نکرده است و گفته است که اگر ستره بگذاری بد نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

باب ما یصلّی فیه و ما لا یصلّی فیه من الثّیاب و جمیع الانواع

اشاره

این بابی است در بیان جامهائی که در

آن جامها نماز می توان کردن و آن چه نمی توان کردن و غیر ثیاب که با او جایز است بودن یا جایز نیست بودن بدان که واجبست در حالت نماز که عورت مصلّی پوشیده باشد خواه کسی باشد و خواه نباشد و عورت مردان ذکر و انثیین و دبر است بی دغدغه و بعضی از علما گفته اند که واجبست در نماز که از ناف تا زانو پوشیده باشد و بعضی تا نصف ساق گفته اند و شک نیست که بهتر است اما جزم بوجوب مشکل است و لباس مصلی می باید که چیزی باشد که عورتین را به پوشاند که رنگ آن در زیر آن جامه پیدا نباشد و در حجم خلافست احوط آنست که حجم نیز مستور باشد و لازم است که حریر محض نباشد و پوست و موی حیوان غیر ماکول اللّحم نباشد مگر چیزی چند که مستثنی خواهد شد

[نماز در پوست حیوانی که مرده باشد]

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه ساله عن جلد المیته یلبس فی الصّلاه اذا دبغ فقال لا و ان دبغ سبعین مرّه) به اسانید صحیحه منقولست از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از پوست حیوانی که مرده باشد اگر دباغی آن بکنند آیا آن را در نماز می توان پوشید حضرت فرمودند که نمی توان در آن نماز کردن اگر چه هفتاد مرتبه دباغی آن پوست کرده باشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۲

و بسند صحیح از ابن ابی عمیر منقولست که او از جمعی از فضلا اصحاب آن حضرت روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که فرمودند که نماز مکن در

پوست مرده اگر چه بند نعلین از آن پوست باشد و مبالغه هفتاد مرتبه دباغت از آن جهت است که اکثر عامه پوست مرده را به دباغی پاک می دانند و احادیث صحیحه بسیار از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم منقولست بر رد ایشان.

و در حدیث صحیح وارد شده است که راوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال می کند که آیا منتفع می توان شد به چیزی از حیوان مرده حضرت فرمودند که نه راوی گفت که عرض نمودم که حدیثی روایت می کنند عامه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله گذشتند به گوسفندی که مرده بود و فرمودند که چرا از پوست این گوسفند منتفع نشدند هر گاه از گوشت این منتفع نمی توانستند شد آیا این حدیث صحیح است حضرت فرمودند که این حکایت در ماده گوسفند سوده بنت زمعه وارد شد که از جمله زنان حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و آن گوسفند لاغر شده بود که از گوشت آن منتفع نمی توانستند شد و گذاشتند تا مرد و از خانه بیرون انداختند حضرت فرمودند که از پوست آن که منتفع می توانستند شد چرا گذاشتند تا بمیرد یعنی می بایست که آن را بکشند و عامه غلط فهمیده اند و احادیث در عدم جواز نماز در آن متواتر است و لیکن در نجاست صریح نیست و از حدیث ابن ابی عمیر ظاهر می شود که در ما لا یتم الصّلاه فیه از میته نماز نمی توان کرد و اگر چه ممکن است که در ما لا یتم الصلاه محمول بر کراهت باشد و آن که واقع شده است که از میته منتفع

نمی توان شد مراد از آن چیزیست که حیات در آن حلول کرده باشد و آن چه حیات در آن حلول نکرده است میته نیست و از آن منتفع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۳

می توان شد به احادیث بسیار مانند مو و پشم و کورک و استخوان و دندان و شاخ و سم و پر پنیر مایه و تخمی که پوست بالای آن بسته باشد و خواهد آمد تفصیل اینها در باب اطعمه.

(و سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن قول اللَّه عزّ و جلّ لموسی علیه السلام «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً» قال کانتا من جلد حمار میّت) و بسند موثق کالصحیح یا صحیح منقولست از یعقوب که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از تفسیر قول خداوند تعالی که به موسی فرمود که بکن کفشها را که در وادی مقدسی که پر است از خیر و برکت الهی غرض از کندن کفشها چه بود حضرت فرمودند که از پوست خر مرده بود و در وقت مناجات و نماز نمی باید که با پوست میته نماز و مناجات کند و در حدیثی وارد است که از جهت رعایت ادب بود چنانکه سنت هست که پا برهنه داخل حرم و مسجد الحرام شوند و منقول است که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله در شب معراج که به عرش رسید خواست که رعایت ادب بکند و کفش را بکند خطاب رسید که مکن تا عرش من به کفش تو مشرف کرد.

و در حدیثی وارد است که مراد از نعلین غم زن و غم فرعون بود و خطاب رسید که این دو غم را در وقت

مناجات از دل بیرون کن و بعضی گفته اند که فکر زن و فرزند یا فکر دنیا و عقبی چون وقت قرب مولی بود و غم بدن و روح و امثال اینها گفته اند و مستبعد نیست که همه صحیح باشد و این حدیث دلالت می کند بر آن که شریعت سابق حجّت است مگر علم به نسخ آن بهم رسد و اللَّه تعالی یعلم.

[نماز در لباسی که دست اهل کتاب بر آن مالیده باشد]

(و سئل أبو جعفر صلوات اللَّه علیه و ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فقیل لهما انّا نشتری ثیابا یصیبها الخمر و ودک الخنزیر عند حاکتها

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۴

أ نصلّی فیها قبل ان نغسلها فقال نعم لا باس انّما حرّم اللَّه اکله و شربه و لم یحرّم لبسه و مسّه و الصّلاه فیه) و به اسانید صحیحه منقولست از حریز که او روایت کرده است از بکیر بن اعین از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه و از ابو الصباح کنانی و ابو سعید نبّال از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و همه گفتند که عرض نمودیم به حضرتین که ما می خریم جامه چند که بافنده های آن جامها در وقت جامه بافتن شراب می خورند و بر آن جامه ها می ریزد و چربی گوشت خوک را بر شانه و ماکو و غیر آن می مالند یا آن که گوشت خوک می خورند نصاری و دست ایشان چربست و کار می بافند آیا نماز می توانیم کرد در آن جامها پیش از آن که آن جامها را بشوییم هر دو حضرت فرمودند که بلی باکی نیست حق سبحانه و تعالی خوردن گوشت خوک و آشامیدن شراب را حرام گردانیده است و پوشیدن این جامه و دست

مالیدن و نماز کردن در این جامه را حرام نگردانیده است.

بدان که ظاهر این حدیث آنست که شراب و خوک پاک است و در شراب قول به طهارت شده است و در خوک قول نشده است مگر از صدوق بحسب ظاهر و جمعی نقل اجماع کرده اند بر نجاست خوک و حدیث صحیح نیز دلالت بر نجاست آن می کند به نجاست مغلّظه و این حدیث را حمل کرده اند بر آن که علم به نجاست نداشته باشد بلکه گمان داشته باشد به اعتبار آن که نصاری یا یهود و مجوس همیشه مزاول خمر و خنزیرند چنانکه اول حدیث صریح است در این معنی و آخر حدیث را حمل می کنیم بر آن که چنین شراب موهوم و لحم و دسم خنزیر موهوم را حق سبحانه و تعالی حرام نکرده است نماز کردن را در آن و استبعادی ندارد سیّما هر گاه تقیه نیز باشد خصوصا در خنزیر که اکثر عامه آن را پاک می دانند و لهذا متن حدیث مشوش است و هر جا که تقیه هست چنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۵

مشوش می باشد.

و در حدیث صحیح از عبد اللَّه بن سنان منقولست که گفت پدرم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کرد و من حاضر بودم که من به عاریت می دهم جامه خود را بیکی از اهل ذمه از یهود و نصاری و مجوس و می دانم که او شراب می خورد گوشت خوک می خورد و جامه را پس می آورد آیا می باید که بشویم تا نماز توانم کرد در آن جامه حضرت فرمودند که نماز بکن در این جامه و از این جهت آن را مشو زیرا که

چون جامه را به عاريت دادى پاك بود و يقين ندارى كه آن را نجس كرده است پس نماز مى توانى كرد تا علم به نجاست آن حاصل شود.

و در حديث صحيح منقول است از ابن عمار كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از جامهاى سابريه كه در بلاد شاه شاپور كه ده دشت و بهبهان و رامز است و مجوس از آنجاها مى بوده اند و جامهاى نفيس مى بافته اند و ايشان هميشه جنب اند يا نجس اند و شراب مى خورند و زنان ايشان نيز چنين اند يعنى مردان مى بافند و زنان مى ريسند و همه را نجس مى كنند مى توانم كه به پوشم و نشويم و نماز كنم در آن جامها حضرت فرمودند كه بلى راوى گويد كه پيراهنى از آن پارچه ها بريدم و دوختم و تكمها گذاشتم و ردايى نيز از پارچه هاى سابرى با پيراهن به خدمت حضرت فرستادم در روز جمعه قريب به زوال حضرت مطلب مرا دانستند آن جامه ها را پوشيدند و بيرون آمدند از جهت نماز جمعه.

و غرض راوى اين بود كه حضرت بى آن كه بشويند پوشيدند و احاديث بر اين مضمون بسيار است كه دلالت مى كند بر آن كه ظنون قويه بلكه علم عادى در نجاست سبب حكم به نجاست نمى شود.

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۳۲۶

و از آن جمله است احاديث صحيحه كه در مشك وارد شده است كه نافه مشك را با خود نگاه مى توان داشت و با او نماز مى توان كرد هر چند علم عادى هست كه آهو نافه را مى اندازد و اگر آهو را كشند كفار مى كشند و ذبيحه ايشان ميته است و چون از دست مسلمانان مى گيريم پاكست و

دغدغه دیگر آن که مشک خونست لیکن چون استحاله شده است پاکست.

و در حدیث صحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که هر گاه جامه خود را به عاریت بدهد به کسی که داند که مار ماهی می خورد و شراب می خورد و جامه اش را پس می دهد آیا پیش از شستن آن جامه نماز در آن می تواند کرد حضرت فرمودند که تا نشوید نماز نکند و محمولست بر استحباب یا ریختن آب چنانکه در حدیث صحیح منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از نماز کردن در جامه مجوسی حضرت فرمودند که آبی بر آن بریزند و بعد از آن نماز کنند.

و در حدیث صحیح از معلی منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست نماز کردن در جامهائی که یهود و نصاری و مجوس می بافند یا می دوزند یا می ریسند وجهش همانست که در نجاست علم یقینی می باید و علم یقینی نداریم که ایشان بافته اند و بر تقدیر علم به بافتن ایشان علم به نجاست نداریم چون ممکن است که ملاقات به رطوبت نشده باشد و بر آن تقدیر نیز جزم به نجاست نیست چنانکه گذشت.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم صلوات اللّٰه علیه که بر فرشهای یهود و نصاری می توان خوابیدن فرمودند که باکی نیست و لیکن در جامهایی ایشان نماز نکند و فرمودند که مسلمانان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۷

با گبران در یک کاسه چیزی نخورند و کبر را در فرش ننشانند و دست بدست ایشان نرسانند و با ایشان مصافحه نکنند.

و دیگر گفت

که سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که در بازار جامه بخرد از جهت پوشیدن و نداند که از که بوده است نماز در آن می تواند کرد حضرت فرمودند اگر از مسلمانان خریده باشد نماز در آن می کند و اگر از نصرانی خریده باشد تا نشوید نماز در آن نکند.

و منقولست از عبد اللّه بن جمیل که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدم از جامهائی که یهود و نصاری می بافند پیش از شستن آنها نماز می توانم کرد در آنها حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر بشویند محبوبتر است نزد من و چون این اخبار معتبره وارد شده است اگر بشویند بهتر است خصوصا در صورتی که گمان ملاقات به رطوبت ایشان قوی باشد مثل جامهای چرکن ایشان که علم عادی به ملاقات ایشان هست و ممکن است که بحسب واقع در چنین جامها اجتناب لازم باشد و باین نحو نیز جمع بین الاخبار می توان کرد و لیکن جمع اول اظهر است و اللّه تعالی یعلم.

[شخصی که یک جامه داشته باشد و نجس شده باشد]

(و سال محمّد بن علیّ الحلبیّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل یکون له الثّوب الواحد فیه بول و لا یقدر علی غسله قال یصلّی فیه) و بسند صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که یک جامه داشته باشد به بول نجس شده باشد و نتواند آن را شستن حضرت فرمودند که در آن جامه نماز می کند یعنی واجبست که در آن جامه نماز کند یا جایز است.

(و ساله عبد الرّحمن بن ابی عبد اللّه عن الرّجل یجنب فی

ثوب و لیس معه غیره و لا یقدر علی غسله قال یصلّی فیه) و بسند صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۸

منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که جنب شود در جامه که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد و قدرت بر شستن آن نداشته باشد به آن که آب نباشد یا اگر باشد خوف ضرر داشته باشد حضرت فرمودند که در آن جامه نماز می کند.

(و فی خبر اخر قال یصلّی فیه فاذا وجد الماء غسله و اعاد الصّلاه) و در خبری دیگر وارد است که عمار ساباطی بسند موثق روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که همین یک جامه داشته باشد و در آن جامه نماز نتوان کرد به آن که نجس باشد و آبی بهم نرسد که آن را بشوید چه کند حضرت فرمودند که تیمّم می کند و نماز می کند و چون به آب می رسد جامه را می شوید و نماز را اعاده می کند و ظاهرا صدوق عمل کرده است به این حدیث چون بحسب ظاهر منافاتی نیست میان وجوب نماز و وجوب قضا مگر به اعتبار وجوه عقلیه که امر دلالت بر اجزا می کند و بر تقدیر تسلیم وقتی مسلم است که معارض نداشته باشد و چون صدوق عمل به موثقات می کند بر او لازم است که باین خبر عمل نماید و جمعی که عمل به آن نمی کنند حمل بر استحباب می کنند و شکی نیست که احوط نماز است در جامه نجس و اعاده آن و اکثر اصحاب این اخبار را

حمل کرده اند بر حالتی که برهنه نماز نتواند کرد و اگر تواند واجب می دانند که برهنه نماز کند به اعتبار حدیث صحیحی که محمد بن علی حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که هر گاه شخصی محتلم شود در صحرایی و بغیر از یک جامه نداشته باشد و آب نباشد که ازاله آن کند حضرت فرمودند که تیمّم می کند و برهنه نماز می کند نشسته و ایما می کند از جهت رکوع و سجود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۹

و حدیث موثق کالصحیح سماعه نیز به همین مضمون است و جمعی از علما مخیر می دانند میان برهنه نماز کردن و در جامه نجس نماز کردن و این قول بهتر است من حیث الجمع بین الاخبار اگر چه احوط آنست که دو نماز بکند یکی برهنه و یکی در جامه نجس با امکان برهنه نماز کردن و اگر هوا سرد باشد و خوف بیماری داشته باشد احوط آن است که در جامه نجس نماز کند و بعد از آن که باب رسد قضایا اعاده کند.

(و سأل علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن رجل عریان و حضرت الصّلاه فاصاب ثوبا نصفه دم او کلّه دم یصلّی فیه او یصلّی عریانا قال ان وجد ماء غسله و ان لم یجد ماء صلّی فیه و لم یصلّ عریانا) و به اسانید صحیحه منقولست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که برهنه باشد و وقت نماز شود و جامه داشته باشد که نصف آن خون آلوده باشد یا همه خونین

باشد در آن جامه نماز می کند یا برهنه حضرت فرمودند که اگر آب را بیابد بشوید و اگر آب بهم نرسد در آن جامه نماز می کند و برهنه نماز نمی کند یعنی بهتر آنست که در آن جامه نماز کند یا در صورت خوف مرض و اللّٰه تعالی یعلم.

(و کتب صفوان بن یحیی إلی ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه یساله عن الرّجل معه ثوبان فاصاب احدهما بول و لم یدر أیّهما هو و حضرت الصّلاه و خاف فوتها و لیس عنده ماء کیف یصنع قال یصلّی فیهما جمیعا قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّٰه یعنی علی الانفراد) و بسند حسن کالصحیح منقول است از صفوان که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که هر گاه شخصی دو جامه

داشته باشد و بول بیکی از این دو جامه رسیده باشد و نداند کدام یک نجس است و وقت نماز شده باشد و خوف بیرون رفتن وقت نماز باشد و آب نداشته باشد چه کند حضرت فرمودند که در هر دو جامه نماز می کند به آن که نماز ظهر را اوّل در جامه می کند و بعد از آن در جامه دیگر.

و هم چنین هر نمازی دو مرتبه می کند در هر جامه یک بار و اگر اول نماز ظهر و عصر را در یک جامه بکند و بعد از آن هر دو را در جامه دیگر خلافست و اظهر جواز است چون حدیث شامل آن نیز هست و چون توهم می شد که مراد حضرت این باشد که هر دو جامه را به پوشد و نماز کند صدوق رفع

توهّم نموده است که مراد آنست که در هر جامه یک بار و اگر مشتبه شود به بیشتر از یک جامه بعدد نجس می کند با زیادتی یک عدد مثلا هر گاه ده جامه داشته باشد و سه جامه از آن نجس باشد هر نمازی را در چهار جامه می کند تا یقین بهم رسد که در جامه طاهر نماز کرده است و اما اگر عدد غیر محصور باشد مثل آن که پنجاه جامه نجس باشد در صد جامه در اینجا حرج لازم می آید که هر نمازی را پنجاه و یک مرتبه بکند بلکه در هر جامه که خواهد نماز کند و دور نیست که هر چه دشوار نباشد باید کردن چون احتمال جامه طاهر بیشتر می شود هر چند بیشتر کند و در غیر موضع نص اشکال است مگر در صورتی که یک جامه نجس مشتبه شود به پنجاه جامه طاهر در این صورت دو نماز البته کافیست و آیا در کار هست محتمل است که یک نماز کافی باشد و احوط دو نماز است و جمعی در همه صور قایلند که برهنه نماز کند و این قول ضعیف است چون نصی ندارد و خلافش منصوص است در صورت اشتباه به یک جامه و در ما بقی که نص ندارد دور نیست که مخیّر باشد میان برهنه نماز کردن و آن چه مذکور شد و اللّه تعالی یعلم.

[عروض نجاست در وسط نماز]

(و قال محمد بن مسلم لأبی جعفر صلوات اللّه علیه الدّم یکون

فی الثّوب علیّ و انا فی الصّلاه فقال ان رایته و علیک ثوب غیره فاطرحه و صلّ فی غیره و ان لم یکن علیک

ثوب غیره فامض فی صلاتک و لا اعاده علیک ما لم یزد علی مقدار درهم فان کان اقلّ من درهم فلیس بشی ء رایته او لم تره و اذا کنت قد رایته و هو اکثر من مقدار الدّرهم فضیّعت غسله و صلّیت فیه صلوات کثیره فاعد ما صلّیت فیه و لیس ذلک بمنزله المنیّ و البول ثمّ ذکر صلوات اللَّه علیه المنیّ فشدّد فیه و جعله اشدّ من البول ثمّ قال صلوات اللَّه علیه ان رأیت المنیّ قبل او بعد فعلیک الاعاده اعاده الصّلاه و ان أنت نظرت فی ثوبک فلم تصبه و صلّیت فیه فلا اعاده علیک و کذلک البول).

و بسند کالصحیح بلکه صحیح بطرق متعدده و چون این سند به علا می رسد و صدوق اسانید صحیح دارد به علا و به برقیان احمد و محمد و کلینی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است و شیخ بعضی را از کلینی روایت کرده است و حکایت بول و منی را بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است و این مضمون نیز در فقه رضوی هست و عمل علما نیز بر این حدیث است الّا در تتمه حکایت منی و بول.

حاصل آن که محمد می گوید که عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که هر گاه خون در جامه باشد که پوشیده ام و در نماز مطلع شدم بر آن چه کنم حضرت فرمودند که اگر خون را به بینی و جامه دیگر پوشیده باشی که ساتر عورت باشد آن جامه را بینداز و در جامه دیگر که پوشیده نماز کن و اگر جامه دیگر نداشته باشی و همین جامه ساتر عورتت

باشـد نمـاز را اتمـام کن با این جامه خونین مادامی که خون زیاده از درهم نباشـد بحسب سـعت پس اگر کمتر از درهم باشـد قصوری ندارد و خواه دیده باشی و خواه ندیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۲

باشـی و اگر دیـدی خون را و زیاده از مقـدار درهم باشـد و نشسـته باشـی و در آن جامه نماز بسـیار کرده باشـی اعاده کن هر نمازی را که در این جامه کرده باشـی و خون مثل منی و بول نیست پس حضرت حرف منی را فرمودند و مبالغه بسیار در ازاله آن فرمودنـد چون اکثر عـامه منی را پـاك می داننـد و فرمودنـد که ازاله منی یا حکم نجاست آن سـخت تر از بول است و نیز فرمودنـد که اگر منی را پیش از نمـاز به بینی یا بعـد از نماز به بینی نمازها را اعاده می کنی هر چه را با منی کرده باشـد و اگر در جامه ملاحظه کرده باشی و ندیده باشی و نماز کرده باشی اعاده بر تو لازم نیست و هم چنین است حکم بول.

و آن چه در این حـدیث وارد است از ملاـحظه و عـدم آن در احادیث حسن کالصـحیح و قوی کالصـحیح چنـد نیز وارد شـده است و دلالت می کند بر آن که اگر شخصـی نجاست منی را فراموش کند نماز را اعاده می کند در وقت و خارج و در خارج وقت را حمـل بر اسـتحباب می بایـد کرد چنـانکه احـادیث صـحیحه گـذشت بلکه در وقت نیز علی الظاهر از اخبار صـحیحه و دلالت می کند بر آن که جاهل نجاست منی اگر ملاحظه کرده باشد اعاده نمی باید کرد در وقت و خارج و اگر ملاحظه

نكرده باشد در هر دو صورت اعاده مى كند و اين اعاده نيز محمولست بر استحباب چنانكه گذشت احاديث صحيحه در عدم اعاده جاهل و اگر در وقت به بيند اعاده احوط است در همه نجاسات خصوصا در منى و بول و احوط آنست كه اگر ملاحظه نكرده باشد اعاده كند در وقت و خارج در منى و بول خصوصا هر گاه او را شكّى به همرسد در نجاست و ملاحظه نكرده باشد و اين در صورتيست كه غسل جنابت كرده باشد اما منى را رعايت نكرده باشد خصوصا در احتلام كه بسيار است كه بسيار جائى را نجس مى كند خصوصا هر گاه زير جامه نپوشيده باشد اما اگر محتلم شده باشد و غسل نكرده باشد

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۳۳۳

عامدا يا ناسيا يا جاهلا اعاده نماز مى كند اجماعا.

[شمشير بمنزله رداست]

(و قال امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه السّيف بمنزله الرّداء تصلّى فيه ما لم تر فيه دما و القوس بمنزله الرّداء) و منقول است بطرق متعدده از ابو البخترى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه فرمودند كه شمشير كه در گردن اندازند بمنزله رداست و نماز مى كنى در آن ما دام كه نه بينى خونى در آن و كمان بمنزله رداست.

و در حديث صحيح عبد اللَّه بن سنان و غير آن خواهد آمد كه شمشير به منزله رداست با تفاصيل احكام ردا و ظاهر اين خبر دلالت مى كند بر آن كه نجاست شمشير معفو نيست با آن كه از جمله ما لا يتم الصّلاه فيه است و ممكن است كه مراد از ما لا يتم لباس باشد پس اگر

پول یا شاهی نجس باشد معفو نباشد چنانکه جمعی گفته اند و ممکن است که محمول باشد بر کراهت و معارضه کند این مکروه با سنت ردا یا آن که مراد عدم تاکد استحباب باشد و این اظهر است.

[نماز مقابل شمشیر]

(الّا انّه لا یجوز للرّجل ان یصلّی و بین یدیه سیف لأنّ القبله امن و روی ذلک عن امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه) و لیکن جایز نیست که شخصی نماز کند و برابر او شمشیر باشد زیرا که قبله محلّ امن است نه محل خوف یعنی اگر شمشیر در قبله باشد گاه باشد که شخصی دشمنی داشته باشد و در اثنای نماز شمشیر حاضری به بیند و او را بکشد و اگر واقع نشود اقل مرتبه باین خوف و وسواس آن مبتلا می شود و لهذا در مسجد شمشیر کشیدن مکروهست و شمشیر و سایر اسلحه را در حرم نمی باید بر خود بستن چون حرم محل امن است و این معنی نیز از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۴

و لیکن بعنوان نهی در چهار صد کلمه باین مضمون که شمشیر را با خود به حرم مبرید و نماز مکنید البته هیچ یک از شما در وقتی که در برابر او شمشیر باشد زیرا که قبل محل امن است و صدوق مناهی را بلا- یجوز تعبیر می کند و مرادش اعم از کراهت و حرمتست در اکثر اوقات یا آن که نهی را از جهت حرمت می داند مگر جائی که حدیث دیگر باشد که دلیل کراهت باشد و لیکن این معنی خلاف دأب اخباریّین است و لیکن صدوق واسطه را اختیار کرده است و گاهی

اجتهاد می کند بنا بر این است که علما قول او را نقل می کنند بخلاف ثقه الاسلام کلینی که اخباری محض است و علما قول او را نقل نکرده اند و گمان این ضعیف آنست که کلینی را نظیر نیست در فضل و حال و اللّٰه تعالی یعلم.

[نماز مقابل چند چیز]

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن الرّجل هل یصلح له ان یصلّی و امامه مشجب و علیه ثیاب فقال لا باس و ساله عن رجل یصلّی و أمامه ثوم أو بصل قال لا بأس و سأله عن الرّجل هل یصلح له ان یصلّی علی الرّطبه النّابته قال اذا الصق جبهته علی الارض فلا باس و ساله عن الصّلاه علی الحشیش النّابت او الثیّل و هو یصیب ارضا جددا قال لا باس) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست که علی سؤال کرد از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا جایز است که شخصی نماز کند و در برابرش سه پایه یا صندلی باشد که جامه بر او انداخته باشند به سبب آن که شبیه است به چلیپایی که بت را بر آن می گذارند حضرت فرمودند که باکی نیست و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد که هر گاه در برابر شخصی سیر یا پیاز باشد نماز می توان کرد چون بوی آنها آن شخص را از حضور قلب می اندازد و حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی سبب بطلان نماز نیست یا کراهتی نیز هم ندارد چون کراهت نیز باس است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۵

و در اکثر این مسائل نزد شیعه کراهت نیز ندارد و ممکن است که

عامه بعضی را به قیاسات باطله مکروه دانند از این جهت علی سؤال می کند تا خاطرش مطمئن شود و بسیار از سؤالات هست که علی کرده است و چون بدیهی الجواب بود شیخ و غیر او نقل نکرده اند و دیگر سؤال کرد از ینجه که روییده باشد و دغدغه می شود که ماکول باشد چون در بسیار جا آن را برونی می کند و می باید که محل جبهه چیزی باشد که آن را نخورند حضرت فرمودند که آن مفسده نیست زیرا که ماکول عادی نیست و در جائی که خورند سجده در آنجا نکند نه هر جا بلکه مانعی که هست آنست که می باید پیشانی بر زمین قرار گیرد پس اگر ینجه را بخوابانند که پیشانی بر زمین قرار گیرد باکی نیست و ممکن است که در عراق عرب در آن زمان می خورده باشند و جواب چنین باشد که اگر ینجه را از دو طرف بشکند که زمین ظاهر شود و پیشانی را بر زمین گذارد اگر چه اقلّ واجب باشد خوبست و هر چند بعضی از جبهه بر آن باشد باکی نیست و این معنی به عبارت أنسب است اگر چه اول من حیث المعنی اربط است.

دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسید از علف روییده یا مرغ مرغزار سجده می توان کرد هر گاه زمین ساده به همرسد حضرت فرمودند که باکی نیست چون علف و مرغ ماکول عادی حیواناتست نه انسان

[نماز مقابل چراغ یا آتش]

(و عن الرّجل هل یصلح له ان یصلّی و السّراج موضوع بین یدیه فی القبله قال لا یصلح له ان یستقبل النّار) و باز علی بن جعفر در صحیح سؤال کرد از شخصی

که نماز کند و چراغی در برابر أو باشد در قبله حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خوب نیست که در وقت نماز رو به آتش کنند چون شباهتی دارد به آتش پرستان علی سؤال از چراغ کرد و حضرت جواب عام دادند که شامل هر آتشی باشد و بعد از این خواهد آمد حدیث عمار در نهی از استقبال نار.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۶

(هذا هو الاصل الّذی یجب ان یعمل به فامّا الحدیث الّذی روی عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال لا باس ان یصلّی الرّجل و النّار و السّراج و الصّوره بین یدیه لأنّ الّذی یصلّی له اقرب الیه من الّذی بین یدیه فهو حدیث یروی عن ثلثه من المجهولین به اسناد منقطع یرویه الحسن بن علیّ الکوفیّ و هو معروف عن الحسین بن عمرو عن ابیه عن عمرو بن ابراهیم الهمذانیّ و هم مجهولون یرفع الحدیث قال قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه ذلک و لکنّها رخصه اقترنت بها علّه صدرت عن ثقات ثمّ اتّصلت بالمجهولین و الانقطاع فمن اخذ بها لم یکن مخطئا بعد ان یعلم انّ الاصل هو النّهی و انّ الاطلاق هو رخصه و الرّخصه رحمه) صدوق ذکر کرده است که حدیث علی و عمار اصلی است که واجبست یعنی لازمست که به آن عمل نمایند و در برابر آتش نماز نکنند اما آن حدیثی که مروی است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت فرمودند که باکی نیست که شخصی نماز کند و آتش و چراغ و صورت در برابرش باشد زیرا که آن کسی را که نماز از جهت بندگی

او می کند به او نزدیکتر است از آن چه در برابر اوست و غرض اینست که نسبت چراغ به آدمی اگر چه قریب باشد بحسب ظاهر و روشنی یک ساعت دهد حق سبحانه و تعالی آدمی را از کتم عدم موجود ساخته است و انا فانا تربیت می کند به افاضه وجود یا ابقای آن و جمیع اعضا و جوارح و قوی و ارواح که متعلقند به بدن و روح همه را تربیت می کند و روزی به همه می رساند به نحوی که فی الجمله در شرح زبور آل محمد صحیفه کامله بیان شده است پس یقین است که نفع قرب الهی بیشتر است از نفع آتش و صورت و غیر آن یا آن که قرب معنوی اقوی است از قرب صوری چون محبت الهی در دل مؤمن است گویا که حق سبحانه و تعالی مقیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۷

است در قلب او چنانکه وارد است که قلب مؤمن عرش رحمانست.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که من همنشین کسانی ام که به یاد من اند و همین قرب معنویست بهر دو معنی آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که من به بنده از رگ کردن نزدیکترم چون رگ گردن اگر گسسته شود بنده می میرد و اگر فیض الهی منقطع شود او معدوم بالمره می شود چنانکه قرب روح به بدن کیفیّتش مجهولست با آن که تعلقش معلومست هم چنین قرب الهی نسبت به روح و چون بر اکثر عالمیان تعقل تعلق مجردات کالممتنع است حق سبحانه و تعالی همه را از این قید خلاصی کرامت فرمود که «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ

ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» و در فواید بهره مذکور شد صدوق می گوید که این حدیثی را که آن را روایت کرده اند سه کس که احوال ایشان بر من و استادان من مخفی است و لیکن بر حسن بن علی کوفی مجهول نبوده است که او در اصل خود ذکر کرده است هم چنان که احوال او نیز بر اکثر علماء مخفی شده است و هر کسی نسبت به او گمانی برده است و بر ما احوال او ظاهر است که او حسن بن علی بن عبد اللّه بن المغیره کوفی است و ثقه ثقه است و استاد اکثر فضلاء است مثل صفار و سعد و محمد بن یحیی و غیرهم که در بسیار جائی تصریح باسم او شده است و هم چنین پسرش علی و پسر پسرش جعفر بر اکثر مخفی است و پسرش استاد پدر صدوقست و پسر پسر استاد صدوق است و در اینجا توثیق ایشان کرده است و اکثر نفهمیده اند و صدوق گفته است که با آن که سه مجهول در طریق هست آخر سند منقطع شده است و رفع الحدیث گفته است و ظاهرا سخن حسن باشد و ممکن است که سخن پدر حسین باشد که می گوید من از عمرو شنیدم و او از کسی شنیده بود که در خاطر او نبود یا در خاطر من نمانده است و آن شخص بی واسطه یا به یک واسطه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۸

حضرت روایت کرده است که حضرت آن عبارت سابق را فرمودند و اگر چه این عیوب دارد و لیکن چند چیز دارد که سبب عدم رد حدیث است یکی

آن که رخصت است و این معنی مناسب مذهب حنیفیه سمحه سهله است و ظنی بهم می رسد که معصوم فرموده باشد که اگر مضطر شوید در نماز کردن در جائی که آتش یا چراغ در برابر شما باشد و علاج نتوانید کرد جایز است که رو به آتش کنید مثل مساجد عامه دویم آن که در حدیث علت حکم واقعست و این علت در چند حدیث دیگر وارد شده است چنانکه گذشت در حکایت ابو حنیفه و در اینجا نیز مسندا مذکور خواهد شد و این معنی نیز قرینه صحت حدیثست سیم آن که ثقات معتمدینی که ما ایشان را می شناسیم در کتب و روایات خود این حدیث را ذکر کرده اند و اگر صحیح نمی بود پیش ایشان نقل نمی کردند و آن ثقات را در فهرست ذکر کرده است که صدوق از جعفر روایت کرده است و او از جدّش حسن و بسند دیگر صدوق از علی پدرش روایت کرده است و پدرش از پدر جعفر که علی باشد و او از پدرش حسن و بعد از این ثقات متّصل شده است به مجاهیل و مرسل شده است در آخر پس چون این سه کمال دارد که قراین صحت است اگر کسی به این حدیث عمل کند بد نکرده است بعد از آن که بداند که اصل نهی است که تا تواند رو به آتش نکند و تجویز رخصتی است که در حالت ضرورت یا مطلقا عمل به آن می توان کرد و رحمت الهی است چنانکه هر حرامی را در حالت اضطرار حلال کرده است یا مطلقا تجویز فرموده است که کار ما مشکل نشود و

ظاهر شود که در برابر آتش ایستادن حرام نیست بلکه کراهت مؤکّده دارد و با این همه تطویلی که صدوق داده است ظاهر نمی شود که مذهبش حرمتست و رخصت در حالت ضرورت است یا کراهتست و این حدیث

قرینه است بر آن که نهی بر سبیل کراهتست که اگر این حدیث نمی بود مناسب طریقه اخباریین آنست که بدانیم که رو به آتش کردن خوب نیست و لیکن نمی دانیم که حرامست یا مکروه و مناسب مذهب جمعی که نهی را از جهت حرمت می دانند رو کردن حرام خواهد بود و جمعی که اوامر و نواهی را از برای قدر مشترک می دانند یا مشترک لفظی می دانند باز این جماعت سه طایفه می شوند یک طایفه قائل به توقفند مثل اخباریین و یک طایفه حرام می دانند از روی احتیاط که چون نهی از شارع واقع شده است و ممکن است که حرام باشد و ما را عقاب کند بر ترک آن پس اگر عمل به آن ترکا بکنیم بی دغدغه بری الذمه می شویم و اگر عمل نکنیم خوف عقاب داریم و دف ضرر محتمل را واجب می دانند، و طایفه دیگر مکروه در نهی و سنت در امر می دانند و اکثر متأخّرین بر ایننند و می گویند طلب معلوم است و نهی از ترک معلوم نیست پس سنت یا مکروه خواهد بود زیرا که معنی سنت و مکروه همین است.

و جواب این است که ما مکلّفیم به تکالیف واقعیه الهی و لیکن چون به واقع نمی توانیم رسید به جا می آوریم این حکم را به عنوانی که می دانیم و محالست که ما استحباب یا کراهت را بدانیم پس اصل

طلب را فعلاـ یا ترکا که می دانیم قصد می کنیم و آن چه را نمی دانیم رد آن بحق سبحانه و تعالی می کنیم مثلا در این مثال بر تقدیر عمل باین خبر نهی اخبار سابقه را حمل بر کراهت می کنیم و اگر این خبر را کسی عمل نکند به اعتبار جهالت و ارسال پس گویا این خبر وارد نشده است و همان اخبار نهی وارد شده است ما ترک می کنیم رو به آتش کردن را از جهت رضای الهی پس اگر حرام باشد حق سبحانه و تعالی حرام حساب فرماید و اگر مکروه باشد مکروه با آن که در تروک نیت ضرور نیست بلکه ترک آن کافیست و اللّٰه تعالی یعلم پس نیکو تدبر کن در این سخنان که اصلیست عظیم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۰

جهت اکثر مسایل.

و از سخنان صدوق و جمعی دیگر از اخباریین چنین ظاهر می شود که احکام الهی همین پنج حکم نیست بلکه فرض هست و واجب هست و سنت هست و تطوّع هست و هم چنین در حرام و مکروه چهار قسم دارد مقابل آن چهار و اباحت هست و خطاب وضع هست از شرط و سبب و مانع و صحت و فساد و در همه اینها اقلّ افرادش دو است و اکثرش بسیار است و عالم خبیر از هر حدیثی و آیه چیزی می فهمد و اکثر این معانی از فقه رضوی مفهوم می شود و از بنده است که راهی بنمایم و از تست که بهر جا که رسی تدبّر کنی تا صحّت این مقال بر تو ظاهر شود و «ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ و ذُو

الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

و عبارت فقه رضوى را ذكر نكردم كه اگر انكار سخن من كنى سهل است مى ترسم كه چون با عقول ضعيفه درست نمى شود انكار سخن معصوم كنى و ايمان نياورده كافر شود چون اقاويل اصوليّين در خاطر جا كرده است و هيچ فكر نمى كنى كه اين همه اخبار از رسول مختار و ائمه اخيار سلام اللّٰه و صلواته عليهم كه وارد شده است يك جا نفرمودند كه احكام پنج است با نهايت احتياج كه خلق را به آن بود و آن كه نفرموده اند از آن جهت است كه حصر نمى توان كردن و از اين جهت است كه كتابى در فقه و حلال و حرام ننوشتند و كتابى كه املاء حضرت سيد المرسلين و خط حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليهما بود عقول فحول اصحاب از ادراك دو سه مسأله آن عاجز بود بهر كه مى نمودند يا كافر مى شدند به نادانى و توبه مى كردند يا چنان مى شد كه هرگز اراده نمى كردند كه آن را به بينند و با خود مى گفتند كه هر چه ايشان فرموده اند حق است و عقول ما به آن نمى رسد و تفصيل احوال رجال خواهد آمد در فهرست و ما ذكر كرده ايم در

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۳۴۱

روضه المتقين كه آن نيز مثل اين احكام است كه مى توان گفت كه دو كس يك منهج ندارند و همين بس است اخبار سلمان و ابو ذر كه هيچ يك از ايشان قوت تحمّل بار ديگرى نداشتند بلكه اگر بر ضماير يكديگر مطّلع مى شدند سلمان مى گفت رحم اللّٰه قاتل ابى ذر و ابو ذر مى گفت رحم اللّٰه قاتل سلمان.

[نماز در لباس سياه]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه عليه عن

الصّلاه فی القلنسوه السّوداء فقال لا تصلّ فیها فانّها لباس اهل النار) و بسند قوی از آن حضرت منقول است که پرسیدند از نماز کردن در کلاه سیاه پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز مکن در کلاه سیاه که پوشش اهل جهنم است چون در آتش می سوزند تا سیاه می شوند یا مراد از اهل جهنم خلفای بنی عبّاسند که ابو مسلم مروزی خواست که خود پادشاه شود اول به خدمت حضرت امام جعفر صادق یا حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیهما آمد و گفت مرا نایب خود کنید تا پادشاهی را از بنی امیه بگیرم و به شما دهم حضرتان قبول نفرمودند باز به خدمت حضرت صادق فرستاد کتابتی و استدعای نیابت نمود حضرت جوابش ندادند و بروایتی عرضه او را سوختند و فرمودند که این جوابست و چون از حضرت مایوس شد با بنی عباس ساخت که ایشان سیاه پوش شوند و خود تمام لشکرش سیاه می پوشیدند و مردمان از ایشان خائف می شدند و لشکر او را شیاطین می گفتند و این سیاه پوشی شعار بنی عباس شد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فیما علّم اصحابه لا تلبسوا السّواد فانّه لباس فرعون) و از جمله چهار صد کلمه حضرت صلوات اللّٰه علیه که در یک مجلس تعلیم اصحاب خود فرمودند که سیاه مپوشید که لباس فرعون است ممکن است که شعار فرعون بوده باشد یا فراعنه زمان آن حضرت مراد باشد و ظاهرا مبالغات حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۲

بوده است که ایشان حدیثی وضع کرده بودند در استحباب سیاه پوشی و این شعار

را سنت می دانستند لازم بود که این مبالغات واقع شود.

(و کـان رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله یکره السّواد الّا فی ثلاثه العمـامه و الخفّ و الکسـاء) و به اسـناد قوی منقول است که حضـرت سیّد المرسـلین صـلّی اللّٰه علیه و آله کراهت داشـتند از جـامه سـیاه مگر سه جـامه را عمـامه و موزه و عبـا که در اینها کراهت نیست یا کراهت شدید نیست.

(و روی انّه هبط جبرئیل علیه السّلام علی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فی قباء اسود و منطقه فیها خنجر فقال یا جبرئیل ما هذا الزّیّ فقـال زیّ ولـد عمّک العبّاس یا محمّـد ویل لولـدک من ولـد عمّک العبّاس فخرج النّبیّ صـلّی اللّٰه علیه و آله إلی العبّاس فقال یا عمّ ویل لولدی من ولدک فقال یا رسول اللّٰه أ فأجبّ نفسـی قال جری القلم بما فیه) و در روایتی مرسل وارد شده است که جبرئیل علیه السّـلام به خدمت حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آمد با قبای سیاه و کمربندی که در آن خنجری بـود پس حضـرت فرمودنـد کـه این چه هیئت است جبرئیـل گفت که این هیئت فرزنـدان عمّ تست عبـاس، ای محمـد و ای بر فرزنـدان تو از فرزنـدان عمّت عباس پس حضـرت به نزد عباس آدم و فرمود که ای عم و ای مر فرزندان مرا از فرزندان تو پس عبـاس گفت یا رسول اللّٰه رخصت می دهی که من آلت تناسل خود را ببرم حضـرت فرمودنـد که قلم جاری شـده است به آن چه شدنی است یعنی نمی توانی بحسب شرع که آلت تناسل خود را ببری.

حاصل آن که حضرت خبر از

واقع دادند که پسران تو باختیار خود چنین کارها خواهند کرد و علم به آن که کسی زنا خواهد کرد سبب این نمی شود که او را حد بزنند لهذا حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه با آن که می دانستند که ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۳

ملجم لعنه اللّٰه سبب شهادت آن حضرت خواهد شد و منقول است که آن ملعون استدعا نمود که یا امیر المؤمنین اگر به یقین می دانید که این معنی از من صادر می شود رخصت بده تا خود را بکشم یا بفرما که مرا بکشند حضرت فرمودند که هر گاه از تو چیزی صادر نشده باشد چون ترا بکشم و این حکایت قضا و قدر است که عقول ضعیفه به آن نمی رسد و تفکر در آن نکردن اولی است چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که در این باب تفکر مکنید.

(و روی اسماعیل بن مسلم عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال أوحی اللّٰه عزّ و جلّ إلی نبیّ من أنبیائه قل للمؤمنین لا یلبسوا لباس أعدائی و لا یطعموا مطاعم أعدائی و لا یسلکوا مسالک اعدائی فیکونوا اعدائی کما هم اعدائی) و بسند کالصحیح از سکونی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خداوند عالمیان وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران خود که مؤمنان را بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند و طعام دشمنان مرا نخورند و سلوک دشمنان من نکنند که ایشان دشمن من خواهند بود هم چنان که آنها دشمن منند و مطلوب آنست که به زی مخصوص آنها سر نکنند در خورش و پوشش و غیر ان مثل آن که مسلمانان لباس گبران یا فرنگان

نپوشند که مردمان گمان کنند که ایشان فرنگی اند یا کبرند امّا لباس مشترکه مثل پیراهن و قباهائی که مسلمانان و ایشان هر دو پوشند ضرر ندارد و ظاهر حدیث آنست که هیئت مخصوص کفار بد است اگر چه قطع نظر از آن که زی ایشان است حلال باشد چنانکه در ریش تراشیدن وارد شده است که زی مجوس و یهود است بر تقدیری که حلال باشد چون زی ایشان است بد است و ظاهر آنست که این بر سبیل مبالغه باشد در کراهت مگر در محرّمات و صدوق تاویل کرده است که مراد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۴

این حدیث لباس سیاهست و لباسهای محرمه چون حریر محض و طلاـ و میته و طعامهای حرام است چون شراب و بوزه و گوشت خوك و امثال اینها و راههای ایشان هر چیزیست که مخالف رضای الهی باشد و اگر اعم از محرمات و زی خاصه ایشان گیرند بهتر است که در بعضی جاها حرام باشد و در بعضی مواضع مکروه و اللّٰه تعالی یعلم.

(فامّا لبس السّواد للتّقیّه فلا اثم فیه فقد روی عن حذیفه بن منصور انّه قال کنت عند ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه بالحیره فاتاه رسول ابی العّباس الخلیفه یدعوه فدعی بممطر احد وجهیه اسود و الاخر ابیض فلبسه ثمّ قال صلوات اللّٰه علیه اما انّی البسه و انا اعلم انّه لباس اهل النّار) و اما پوشش سیاه از جهت تقیّه در آن گناهی نیست چنانکه بسند کالصحیح منقولست از حذیفه که گفت من در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم در حیره که دهی بوده است بمنزله محله از محلّات

کوفه که متصل به آن بوده است که شخصی از جانب سفّاح که اول پادشاهان عباسی است و ابراهیم را پیشتر پیشوا کردند و لیکن پادشاه نشد و آن رسول بطلب حضرت آمد که خلیفه شما را می طلبد حضرت جامه بارانی طلبید که یک روی آن سیاه بود و یک روی آن سفید بود و آن جامه را پوشیدند و فرمودند که من این جامه را می پوشم و می دانم که لباس اهل جهنّم است یعنی از روی تقیّه می پوشم و جامه بارانی بمنزله عباست و عبا مستثنی شده و لیکن عبا را سابقا بمنزله گلیم بر خود می پیچیده اند و جامه بارانی را می پوشیده اند و می تواند بود که استثنا نیز از جهت آن باشد که ضرری به شیعیان نرسد که اتقاء باشد نه تقیه و اتقا آنست که حکم را می گویند و می فرمایند که بر خلاف آن عمل کنید تا به شما ضرری نرسد و تقیه آنست که از خوف خلاف حکم واقعی را فرمایند و به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۵

تقیه حکم واقعی می شود مثل خوردن میته که در حالت ضرورت واجب می شود اگر چه در غیر آن حالت حرام است.

و در حدیث کالصحیح از داود رقی منقولست که شیعیان بسیار سؤال می کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از پوشیدن جامه سیاه و دیدیم که حضرت نشسته بودند و جبّه سیاهی پوشیده بودند و کلاه سیاهی و خزی سیاه که آستر آن نیز سیاه بود بعد از آن حضرت گوشه جبّه را شکافتند و پنبه بیرون آوردند سیاه و فرمودند که دل خود را بنور معرفت سفید کن و هر چه خواهی

به پوش یعنی اگر تقیه کنید چنانکه من کرده ام که پنبه جبه را نیز سیاه کرده ام سبب نور قلب شما خواهد شد زیرا که غرض از تکالیف الهی اطاعت و فرمان برداریست و فرمان برداری تقیه اهمّ است از همه زیرا که به سبب آن حفظ نفس خود و حفظ نفوس شیعیان و حفظ نفس معصوم کرده اید و احادیث تقیه آن مقدار وارد شده است که حصر آن و حصر ثواب آن نمی توان کرد.

[نماز در انگشتر آهنی]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله لا یصلّی الرّجل و فی یده خاتم حدید) و بروایت سکونی منقول است که آن حضرت فرمودند که با انگشتری آهن نماز نکنند و ظاهرا فولاد نیز حدید است در لغت عرب و فولاد را حدید ذکر می نامند و آهن را انثی می نامند و انگشتری آهن اعم است از آن که حلقه آهن یا فولاد باشد یا نگین و مشهور آنست که مکروهست و قال صلوات اللّٰه علیه

ما طهّر اللّٰه یدا فیها حلقه حدید.

و در حدیث کالصحیحی که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه چهار صد کلمه تعلیم اصحاب خود فرمودند این است که فرمودند که انگشتری غیر نقره در دست مکنید به درستی که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند

ما طهرت ید فیها خاتم حدید

یعنی طاهر نیست دستی که در آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۶

انگشتری آهن باشد و محتمل است که جمله دعائیه باشد یعنی طاهر مباد دستی که انگشتری آهن داشته باشد یعنی توفیق کارهای خیر نیابد و موافق این نسخه است آن چه کلینی در کافی از این حدیث نقل کرده است و بنا بر نسخه

اصل بر عكس است كه اظهر آنست كه نفرين باشد و احتمال خبر نيز دارد و ممكن است كه خبرى ديگر باشد و ليكن بعيد است و ممكن است كه از نساخ شده باشد يا صدوق نقل بالمعنى كرده باشد و اين اظهر است.

(و روى عمّار السّاباطى عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه فى الرّجل يصلّى و عليه خاتم حديد قال لا و لا يتختّم به لأنّه من لباس اهل النّار) و بسند موثق منقول است كه از عمار كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه سؤال كرد در مردى كه نماز كند و انگشترى آهن در دست داشته باشد حضرت فرمودند كه نماز با آن نكند و در غير نماز هم در دست نكند زيرا كه آهن پوشش اهل جهنّم است يعنى در جهنّم تا عذاب ايشان عظيم تر باشد يا آن كه در دار دنيا اكثر اوقات كفار مى پوشند.

و بسند موثق از اسحاق بن عمار منقول است كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه پرسيدند كه هر گاه شخصى ناخن خود را از آهن بگيرد يا پاره از موى خود را بگيرد يا پشت سر را بتراشد از آهن حضرت فرمودند كه بر اوست كه آبى را بر آنجا بمالند پيش از آن كه نماز كند پس پرسيدند كه اگر آب بر آنجا نمالد و نماز كند چونست حضرت فرمودند كه آب بمالد و نماز را اعاده كند زيرا كه آهن نجس است و فرمودند كه آهن پوشش اهل جهنم است و طلا پوشش اهل بهشت است ديگر پرسيدند از طشتى كه در آن صورتها كشيده باشند يا كوزه

یا کاسه چوبین را صورت کشیده باشند در آن یا نقره باشد حضرت فرمودند که از آنجا وضو نسازد و در آنجا وضو نسازد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۷

و بسند قوی منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند نماز نکند شخصی که کلید آهنی را به بند زیر جامه اش بسته باشد و در حدیث دیگر وارد است که اگر کلید پنهان باشد باکی نیست و بسند قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مرویست که فرمودند که آهن پوشش اهل جهنم است و طلا- زینت اهل بهشت است و حق سبحانه و تعالی طلا- را در دنیا زینت زنان کرده است و پوشش آن را بر مردان حرام گردانیده است و نماز کردن در آن را نیز حرام گردانیده است و آهن را در دنیا زینت جنّیان و شیاطین گردانیده است و بر مسلمانان حرام گردانیده است که در آن نماز نکنند مگر آن که در حرب باشند در برابر دشمنان دین که در آن صورت باکی نیست راوی گوید که عرض نمودم که هر گاه شخصی در سفر باشد و کاردی در میان موزه گذاشته باشد که ضرور داشته باشد یا در زیر جامه بسته باشد یا کلید آهنی باشد که خوف داشته باشد که اگر جائی گذارد گم شود یا کمربند آهنین در میان داشته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست در کارد و کمربند مسافر بواسطه ضرورت و هم چنین کلید را هر گاه خوف گم شدن و فراموش کردن داشته باشد و باکی نیست در شمشیر و سایر آلات حرب در حالت حرب و در غیر حالت حرب نماز در

آن نکنـد زیرا کـه آهـن نجسـی اسـت کـه مسـخ شـده اسـت. غرض آن که احـادیث بسـیار وارد شـده است و ظـاهر اکـثر آن نجاسـتست و ظاهرا صـدوق نجس می دانـد پس اولی آنست که تا ممکن باشـد از آن اجتناب کنـد و با آن نماز نکنـد و لیکن چون مـدار بر اسـتعمال کـارد بوده است و اگر نجس می بود می بـایست بیشتر از این اهتمام می کردنـد و احادیث بسـیار وارد شـده است که دلالت می کند بر آن که آهن در جلد قرآن نصب می کرده اند و تجویز بیع آنها کرده اند و اگر نجس می بود نهی از آن می فرمودند با آن که اخبار آهن در آن یک خبر صحیح یا حسن نیست از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۸

جهت است که اکثر علما مکروه می داننـد که در حالت نماز آهن با خود داشـته باشـد مگر پنهان نگاه دارد که ظاهر نباشد که در این صورت کراهتش زایل می شود یا کم می شود و اللّٰه تعالی یعلم.

[نماز در انگشتر طلا]

(و روی ابو الجـارود عن ابی جعفر صـلوات اللّٰه علیه انّ النّبیّ صـلّی اللّٰه علیه و آله قـال لعلیّ صـلوات اللّٰه علیه انّی أحبّ لک ما احبّ لنفسـی و اکره لک ما اکره لنفسی فلا تتختّم به خاتم ذهب فانّه زینتک فی الآخره و لا تلبس القرمز فانّه من اردیه ابلیس و لاـ ترکب بمیثره حمراء فانّهـا من مراکب ابلیس و لاـ تلبس الحریر فیحرق اللّٰه جلـدک یوم تلقاه) و بسـند موثق از زیاد که ابتـدا خوب بود و علمای شـیعه از او روایت می کردنـد و چون زید خروج کرد زیدی شد و جارو دیه منسوبند به او و چون در وقتی که خوب بود

حدیث از او روایت می کردند و او کتابی تصنیف کرده بود در آن چه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده بود کتاب او از جمله چهار صد اصل است که علماء شیعه به آن عمل می کردند بنا بر این است که صدوق و کلینی و سایر محدثین از او روایت کرده اند که حضرت فرمود که حضرت سیّد المرسلین به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که یا علی دوست می دارم از جهت تو آن چه را دوست می دارم از جهت خود و کراهت دارم از جهت تو آن چه را کراهت دارم از جهه خود پس زنهار که انگشتری طلاـ در دست مکن که آن زینت تو خواهد بود در بهشت و جامه سرخ قرمزی را ردا مکن یا مپوش که ردای شیطان سرخست و سوار مشو بر بالش سرخ که بر بالای شتر می انداخته اند و بر بالای آن می نشسته اند و هم چنین است بالش میان زین اگر سرخ باشد که شیطان بر آن سوار می شود و جامه حریر مپوش که حق سبحانه و تعالی پوست تو را می سوزاند یعنی بر فرض محالی که بکنی و مراد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۹

دیگر آنست که پوشش حریر سبب آتش دوزخ است در روز قیامت یا از قبر تا هر وقت که مستحق باشد و بر این مضمون احادیث مستفیض است قریب به تواتر از طرق خاصه و عامه.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما از زین و لجامی که در آن نقره باشد حضرت فرمودند که

اگر روکش آن نقره باشد که نتوان جدا کردن آن بحسب متعارف باکی نیست و اگر توان نقره را جدا کردن بر چنین مرکوبی که زین یا لجام نقره داشته باشد سوار نشود.

و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که انگشتری طلا در دست مکن که زینت آخرت تست.

و در حدیث کالصحیح بسیار نهی از انگشتری طلا شده است مردان را.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که باکی نیست مزین ساختن شمشیر به طلا و نقره.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که زینت شمشیر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله همه نقره بود دسته اش و نعلش و حلقهای نقره در ما بین هر دو بود.

و در حدیث کالصحیح از فضیل منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از تختی که طلا داشته می توان در خانه نگاه داشتن حضرت فرمودند که اگر طلا باشد نه و اگر آب طلا باشد باکی نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۰

و در حدیث موثق از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که انگشتری آهن در دست نکنند و مرد طلا نپوشد و در طلا نماز نکنند زیرا که لباس اهل بهشت است در بهشت پس نمی باید که در دنیا به پوشند و دیگر به اسانید صحیحه وارد است که داود بن سرحان گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از

طلایی که زینت اطفال می کنند حضرت فرمودند که پدرم اطفال و زنان را زینت طلا می فرمودند باکی نیست.

و در حدیث صحیح از ابو الصباح منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از طلایی که اطفال را به آن زینت می کنند حضرت فرمودند که حضرت سیّد السّاجدین صلوات اللّٰه علیه فرزندان و زنان خود را زینت طلا و نقره می فرمودند.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از زینت کردن زنان به طلا و نقره حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در احادیث موثقه و قویه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که همیشه زنان در زمان حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم زینت طلا می کردند و حضرات منع ایشان نمی فرمودند و بطرق متکثره منقولست که حضرت سیّد المرسلین جامه حریری و انگشتری طلایی که نجاشی هدیه فرستاده بود از جهت آن حضرت پوشیده بودند و در منبر بودند که جبرئیل آمد و تحریم هر دو را آورد حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله هر دو را کندند و فرمودند که

هذان محرّمان علی ذکور أمّتی

یعنی حق سبحانه و تعالی حریر محض و طلا را بر مردان امّت من حرام کرده است.

و در احادیث کالصحیحه وارد است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۱

علیه و آله انگشتری طلا در دست کرده بودند و از خانه بیرون آمدند و صحابه نظر تعجّب می کردند که چرا حضرت طلا پوشیده اند حضرت دست مبارک راست را بر بالای آن انگشتری که در انگشت کوچک دست چپ کرده بود گذاشتند

و به منزل مراجعت فرموده انداختند و دیگر نپوشیدند و احادیث بسیار نیز بر این مضمون وارد شده است و خلافی نیست در حرمت زینت کردن مردان به طلا- محض و در زینت کردن به نقره که روپوش آن طلا باشد قولی شده است بجواز با کراهت شدیده و خلافی نیست در آن که جایز نیست در نماز پوشیدن طلا و خلافست در بطلان نماز و ظاهر موثقه عمار بطلان است و هیچ شك نیست که احوط اجتنابست و زنان و اطفال غیر ممیز را دغدغه نیست در جواز به اعتبار احادیث صحیحه سابقه و مفهوم آن احادیث نیز دلالت می کند بر حرمت تزین به طلا مردان را و در اطفال ممیز خلافست و احوط اجتناب فرمودن ولی است ایشان را مثل سایر واجبات و محرمات و در روکش طلا قولی بجواز شده است و احتیاط عظیم در اجتنابست از آن چون عرفا آن را طلا می گویند بلکه لغه نیز صادقست که زینت کرده است به طلا خصوصا مثل گلابتون که طلا و نقره از یکدیگر ممتاز است و طلا بر بالاست و نقره در میان و در گداختن طلا و نقره از یکدیگر جدا می شوند بخلاف نقش کردن به طلا و ظاهرا مراد اصحاب از مموّه که نقل خلاف در آن کرده اند اینست نه مثل گلابتون و اللّٰه تعالی یعلم.

[نماز در لباس ابریشمی]

(و لم یطلق النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله لبس الحریر لأحد من الرّجال الّا لعبد الرّحمن بن عوف و ذلك انّه کان رجلا قملا) و بطرق متعدده منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله تجویز نفرمودند پوشیدن ابریشمینه محض را

مگر از جهت ابن عوف از جهت آن که بدنش

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۲

شپش بسیار داشت و از جهت رفع شپش ابریشمینه خوبست و منقولست بطرق متعدّده نیز از طرق عامه که حضرت تجویز فرمودند زبیر بن عوام را نیز به سبب همین علت و در تعدّی کردن این حکم نسبت بغیر ایشان اگر مرض شپش داشته باشند خلافست و اولی ترکست و علّامه این عبارت را توهم کرده است که از حدیث سابق است و اظهر آنست که بر سر خود است زیرا که صدوق در علل تا باین عبارت ذکر کرده است خبر را و علماء ما تجویز کرده اند پوشیدن حریر محض را در حرب.

چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که جایز نیست مرد را که حریر محض به پوشد مگر در حرب.

و در موثق کالصحیح منقولست که سماعه گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از پوشیدن حریر و دیبا حضرت فرمودند که اما در حرب ضرر ندارد و اگر چه صورت نیز داشته باشد و بر حرب حمل کرده اند حدیث صحیح محمد بن اسماعیل را که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از جامه دیبا حضرت فرمودند که اگر صورت نداشته باشد باکی نیست یعنی در حرب و اگر چه محتمل است که مراد او از دیبا جامه چند رنگ باشد که حریر محض نباشد چنانکه ظاهر می شود از اهل لغت و لیکن در اکثر اوقات حریر را ملوّن و منقش می ساختند و لیکن در مفهوم دیبا نیست که حریر باشد.

و در حدیث

کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که حریر و دیبا نپوشند مگر در حرب.

و در حدیث کالصحیح از لیث منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۳

فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله جامه حریر محضی به اسامه عطا فرمودند او جامه را پوشید و از خانه بیرون آمد پس چون حضرت او را دیدند فرمودند مپوش این جامه را که کسی جامه حریر می پوشد که او را در آخرت نصیبی از رحمت الهی نباشد این جامه را قسمت کن در میان زنان خود.

[نماز در برابر چند چیز]

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما عن الرّجل یصلّی و امامه شی ء من الطّیر قال لا باس و عن الرّجل یصلّی و امامه النّخله و فیها حملها قال لا باس و عن الرّجل یصلّی فی الکرم و فیه حمله قال لا باس و عن الرّجل یصلّی و امامه حمار واقف قال یضع بینه و بینه قصبه او عودا او شیئا یقیمه بینهما ثمّ یصلّی فلا باس و عن الرّجل یصلّی و معه دبّه من جلد حمار او بغل قال لا یصلح ان یصلّی و هی معه الّا ان یتخوّف علیها ذهابها فلا باس ان یصلّی و هی معه و عن الرّجل یتحرک [یحرّک] بعض اسنانه و هو فی الصّلاه هل ینزعه قال ان کان لا یدمیه فلینزعه و ان کان یدمی فلینصرف و عن الرّجل یصلّی و فی کمّه طیر فقال ان خاف علیها ذهابها فلا باس و عن الرّجل یکون به الثّالول او الجرح هل یصلح له ان یقطع الثّالول و هو

فی صلاته او ینتف بعض لحمه من ذلک الجرح و یطرحه قال ان لم یتخوّف ان یسیل الدّم فلا باس و ان تخوّف ان یسیل الدّم فلا یفعله) روایت است به پنج سند صحیح از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز کند و در برابر او مرغی باشد چون سبب اشتغال قلب می شود حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی ممکن است که این کس نگاه به آن نکند و به موضع سجود خود نظر کند و دل را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۴

دیگر پرسیدم از شخصی که نماز کند و در برابرش درخت خرمائی باشد باردار چون خاطر متوجه خرما می شود خصوصا در بلاد حاره که خرما از همه چیز لذیذتر است و مانع حضور قلب است فرمودند که باکی نیست مثل سابق و دیگر پرسیدم از شخصی که در باغ انگورستان نماز کند و درخت انگور داشته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست دیگر پرسیدم از شخصی که نماز کند و در برابرش دراز گوشی ایستاده باشد حضرت فرمودند میانه خود و آن الاغ چیزی نصب می کند مانند نی و چوب یا غیر آن که مانع الاغ باشد از حرکت بر موضع سجده او یا آن که خود را بر او زند یا به اعتبار ستره که سابقا مذکور شد و حکمتش مخفی است و اظهر آنست که امر باین از روی تقیه است چون عامه را اعتقاد آنست که اگر سگ یا الاغ یا زن از برابر نماز گذارنده بگذرند نماز باطل می شود بروایت ابو هریره

و عایشه انکار سخن او می کرد و می گفت دروغ می گوید من مکرّر در برابر آن حضرت خوابیده بودم و حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نماز می کردند بلکه اکثر سؤالات علی بن جعفر از این جهت است که عامه امثال اینها را مبطل می دانند بعضی به اعتبار خبرهای ابو هریره و بعضی به اعتبار قیاسات ابو حنیفه حضرت بعضی را می فرمایند که باکی نیست چون محض قیاس است و بعضی را که خبر دارند و نزد ایشان مشهور است فرموده اند که تقیه حایلی از ستره قرار دهید تا به شما ضرری نرسد زیرا که در حدیث ابو هریره که در صحیحین عامه مذکور است که این سه چیز نماز را قطع می کند موجود است که اگر پالان شتری حایل باشد ضرر ندارد و دیگر سؤال کردم از شخصی که نماز کند و با او دبّه باشد از پوست الاغ یا استر حضرت فرمودند که خوب نیست که با او باشد مگر آن که خوف داشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۵

باشد که دزدان ببرند در این صورت قصور ندارد که در حالت نماز با او باشد و غرض از این سؤال ظاهرا به اعتبار آنست که چون دبه را غالبا از پوست استر و الاغ مرده می سازند چنانکه مدار حال نیز بر این است و چون از دست مسلمانان گرفته می شود بحسب ظاهر شرع حکم به طهارت آن می کنند پس چون توهّم نجاست هست اجتناب اولی است و با خوف تلف کراهت ساقط می شود.

دیگر سؤال کردم از شخصی که بعضی از دندانهای او حرکت کند آیا در حالت نماز می تواند کند حضرت فرمودند که اگر

بحسب ظنّ او خون بیرون نیاید می تواند کند و اگر خونین شود در این صورت نماز را قطع کند و ازاله کند و از سر گیرد و اگر آب حاضر باشد و ممکن باشد ازاله بدون استدبار و بدون فعل کثیری که از هیئت مصلّی بیرون رود ازاله می کند و از آنجا که گذاشته است بنا می نهد و عبارت احتمال دارد که مراد مفهوم کلام سابق باشد باین معنی که اگر گمان داشته باشد که دهنش خونین می شود صبر کند تا از نماز فارغ شود و دندان را بکند.

دیگر سؤال کردم از شخصی که نماز کند و در آستین او پرنده باشد مانند کبوتر و مانع است بحسب ظاهر از حضور قلب حضرت فرمودند که اگر ترسد که اگر رها دهد به پرد و برود باکی نیست نگاه داشتن و الا نداشتن با خود بهتر است.

دیگر سؤال کردم از شخصی که در بدنش ثالول باشد که ثالولی می گویند آن را و آن بمقدار نخود و کمتر و بیشتر در بدن بهم می رسد و قالب اوقات ابریشمی بر ته آن می بندند تا چند روز و می افتد یا جراحتی در بدنش باشد آیا در حالت نماز می تواند که قطع کند ثالولی را یا بعضی از گوشت جراحت را بکند و بیندازد حضرت فرمودند که اگر خوف نداشته باشد که خون روان شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۶

باکی نیست و اگر خوف سیلان خون داشته باشد نکند و بحسب ظاهر دلالت می کند که اگر چه خون کمتر از درهم باشد نیز نکندن بهتر است و بعضی از علما ذکر کرده اند که اگر جامه یا بدن پیش از نماز خون

کمتر از درهم داشته باشد نماز می تواند کرد و اگر موضع خون داشته باشد و سبب آن شود که خون کمتر از درهم به جامه یا بـدن رسـد جایز نیست در چنین مکانی نماز کردن و ظاهر این حـدیث تاییـد این قول می کنـد و لیکن این حـدیث را حمل بر خون زاید بر درهم کرده اند و لفظ سیلان ایمائی به آن دارد و آن قول دلیلی صریح ندارد و اللَّه تعالی یعلم.

[شخصی که نماز کند و کسی سنگی بر او اندازد و خون روان شود]

(و عن الرّجل یکون فی صـلاته فرماه رجل فشـجّه فسال الـدّم فانصـرف فغسـله و لم یتکلّم حتّی رجع إلی المسـجد هل یعتدّ بما صلّی او یسـتقبل الصّـلاه قال یستقبل الصّلاه و لا یعتدّ بشی ء ممّا صلّی و عن الرّجل یری فی ثوبه خرؤ الطّیر او غیره هل یحکّه و هو فی صـلاته قـال لاـ بـاس و قال لا باس ان یرفع الرّجل طرفه إلی السّـماء و هو یصـلّی و ساله عن الخلاخیل هل یصـلح لبسـها للنّسـاء و الصّبیـان قـال ان کنّ صـمّا فلا باس و ان کان لها صوت فلا یصـلح و ساله عن فاره المسک تکون مع من یصـلّی و فی جیبه او ثیابه قال لا باس بذلک و ساله عن الرّجل هل یصلح له ان یصلّی و فی فیه الخرز و اللّؤلؤ قال ان کان یمنعه من قرائته فلا و ان کان لا یمنعه فلا باس) و دیگر علی بن جعفر گفت از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که نماز کند و کسی سنگی بر او اندازد و بر سر او خورد و خون روان شود پس نماز را وا گذارد و سرش را بشوید و سخن

نگوید تا به جایگاه نمازش رود آیا آن نماز سابق را حساب می کند و از آنجا بنا می گذارد یا نماز را از سر می گیرد حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۷

فرمودند که نماز را از سر می گیرد و بنا بر آن چه کرده است نمی گذارد و این بنا بر آنست که استدبار قبله کرده باشد یا زمانی بسیار شده باشد یا فعل کثیری کرده باشد که نگویند که او نماز می کند چنانکه ظاهر عبارتست که رفت و ازاله کرد و سری که شکسته شده باشد در غالب اوقات خون آن زود زایل نمی شود.

دیگر گفت سؤال کردم از برادرم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در نماز باشد و در جامه خود فضله پرنده به بیند یا غیر آن آیا در اثنای نماز آن فضله را از جامه می تواند تراشیدن حضرت فرمودند که باکی نیست بنا بر آن که در غالب اوقات فعل کثیر نمی شود و فضله مرغان مطلقا پاکست که اگر فضله ما لا- یؤکل اللحم نجس می بود می بایست که حضرت تفصیل فرمایند و چون تفصیل نفرمودند ظاهرش طهارت است مطلقا.

و عمده حدیث سابق است که در حسن کالصحیح حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که فضله هر پرنده پاک است.

و دیگر فرمودند که باکی نیست که نماز گذارنده نظر به جانب آسمان کند در حالت صلاه اگر چه سنت است که نظر به موضع سجده کند چنانکه در احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است دیگر گفت که سؤال کردم از خلخال که در پا می کنند آیا پوشیدن آن خوبست زنان و اطفال را حضرت فرمودند که اگر صدا نکند باکی نیست و اگر

صدایی داشته باشد خوب نیست و ظاهرا مراد از آن حالت نماز باشد و بر تقدیری که اعم باشد شامل حالت نماز نیز هست.

دیگر گفت که سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از نافه مشک که با نماز گذارنده باشد و آن نافه در جیب او یا در میان جامهای او باشد با آن که غالب اوقات آهو آن را می اندازد و جلد غیر مذکّی میته است و در آن نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۸

نمی توان کرد یا اگر کشند غالب اوقات کفار خطا و ختن می کشند و به ستّیان سمرقند و بخارا می فروشند و ایشان می آورند حضرت فرمودند که باکی نیست چون از مسلمانان گرفته می شود و افعال ایشان محمولست بر صحت و دغدغه دیگر کرده اند که مشک خونست اوّلا- و جوابش آنست که به استحاله پاک می شود و احادیث صحیحه دیگر در طهارت و حلیت مشک وارد شده است و گذشت دیگر گفت که از آن حضرت پرسیدم که آیا جایز است که شخصی نماز کند و در دهنش مهره یا مرواریدی باشد حضرت فرمودند که اگر مانع از قرائت او باشد نه و اگر مانع نباشد باکی نیست.

و در حدیثی معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که با ریش خود بازی کردن در نماز قطع نماز می کند و محمول است بر کراهت.

و منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله شخصی را دید که با ریش خود بازی می کرد در اثنای نماز حضرت فرمودند که اگر دل این مرد خاشع می بود جوارحش نیز خاشع می بود و هیچ شک نیست در آن که جوارح تابع قلبند

اگر قلب به یاد الهی است همه اعضا به جای خود بر نحو مطلوب می باشند و اگر دل به یاد الهی نیست هر عضوی به جایی می رود پس احتیاط در آنست که سعی در حضور قلب نماید تا از نماز خود بهره ور شود.

[نماز مقابل قران باز]

(و سال عمّار بن موسی ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل هل یجوز له ان یصلّی و بین یدیه مصحف مفتوح فی قبلته قال لا قلت و ان کان فی غلافه قال نعم و عن الرّجل یصلّی و بین یدیه تور فیه نضوح قال نعم قال قلت یصلّی و بین یدیه مجمره شبه قال نعم قال قلت فان کان فیها نار قال لا یصلّی حتّی ینحّیها عن قبلته و عن الصّلاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۹

فی ثوب یکون فی علمه مثال طیر او غیر ذلک قال لا- و عن الرّجل یلبس الخاتم فیه نقش مثال الطّیر او غیر ذلک قال لا یجوز الصّلاه فیه) و منقولست بسند موثق از عمار که گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آیا جایز است که شخصی نماز کند و در برابر او مصحفی یعنی قرآنی یا مکتوبی بوده باشد گشوده در برابر قبله او حضرت فرمودند که نه چون سبب اشتغال قلب اوست اگر چه سواد نداشته باشد عرض نمودم که اگر در غلاف و کیسه اش باشد جایز است فرمودند که بلی.

دیگر سؤال کردم از شخصی که نماز کند و در برابرش کاسه باشد که در آن بوی خوشی باشد که بر خود می پاشیده اند و بسیار خوشبو بوده است حضرت فرمودند که بلی جایز است.

دیگر گفت که عرض

نمودم که اگر شخصی نماز کند و در برابرش عود سوز برنج باشد که مس زرد است فرمودند که بلی جایز است عمار گفت عرض نمودم که اگر در آنجا آتش باشد حضرت فرمودند که نماز بکند تا آتش را از قبله دور نکند.

و در کافی و تهذیب است که عمار گفت که حضرت فرمودند که نماز نکند اگر در قبله اش آتشی یا آهنی باشد عرض نمودم که اگر کسی نماز کند و در برابرش قندیلی آویخته باشد و در آن آتش باشد اما در برابرش باشد نه بر روی زمین حضرت فرمودند که اگر بلند باشد بدتر است در برابر آن نماز نکند و وجه بدتر بودن آنست علی الظاهر که غرض از نهی محاذات آتش آنست که شبیه نباشد به آتش پرستان و در وقتی که مرتفع باشد شباهت او به ایشان بیشتر می شود.

و منقولست که از حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه سؤال نمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۰

این مسأله را حضرت در جواب کتابت نوشتند که اگر مصلّی از اولاد مجوس باشد که آتش پرست بوده اند نماز نکند و الّا باکی نیست و این معنی جمعی است میان اخبار آتش.

دیگر عمار سؤال کرد از نماز کردن در جامه که در عملش یا در علمش چنانکه در بعضی از نسخ است صورت مرغی یا غیر آن از صور حیوانات یا اعم از آن و از صور اشجار باشد حضرت فرمودند که نه دیگر پرسید که اگر شخصی انگشتری در دست داشته باشد که در آن صورت مرغی یا غیر آن باشد حضرت فرمودند که جایز نیست نماز کردن در آن انگشتری و همه را

حمل بر کراهت کرده انـد و بعضـی احتمال داده انـد که عمار چنین فهمیـده باشد مناهی حضـرت را که جایز نیست و از عمار بعید نیست چنانکه از تتبع ظاهر می شود و احوط ترک همه است و اللَّه تعالی یعلم.

[حفظ رکعات با انگشتر]

(و سال حبیب بن المعلّی ابا عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه فقال انّی رجل کثیر السّـهو فما احفظ صـلاتی الّا بخاتمی احوّله من مکان إلی مکـان فقـال لاـ باس به) و به سـند موثق کالصـحیح منقولست از حبیب که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و عرض نمودم که من مردی ام که بسـیار سهو و شک می کنم و حفظ نمی توانم کرد عدد رکعات را مگر به انگشتری که او را جـائی به جـایی دیگر می گردانم به آن که از انگشتی به انگشت دیگر می کنم یـا از مکانی به مکانی دیگر می گذارم حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حـدیث صـحیح از حبیب مـذکور منقولست که گفت شـکایت نمودم به حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللَّه علیه از بسـیاری سـهو و شکی که مرا واقع می شود حضرت فرمودند که عدد رکعات را به سنگ ریزه بشمار و یا باین عبارت فرمودند که حفظ کن عدد رکعات را به سنگ ریزه و ممکن است که حبیب دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۱

مرتبه سؤال کرده باشد و علی ای حال ظاهر می شود که امثال این افعال هر چند بسیار شود ضرر نداشته باشد چون با هم نیست چنانکه عامه نقل کرده اند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله امامه دختر ابی العاص را در نماز با خود داشتند و در وقت رکوع می گذاشتند او را بر

زمین و در حال قیام بر می داشتند.

[نماز با دهان بسته]

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللَّه علیه فقال له أ یصلّی الرّجل و هو متلثّم فقال امّا علی الدّابّه فنعم و امّا علی الارض فلا) و بسند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه و عرض نمودم که آیا جایز است دهن بسته نماز کنم حضرت فرموده اند که اگر سوار باشی بلی و اگر بر زمین باشی نه و محمولست بر آن که غالب اوقات لثام را از این جهت می بندند که دشمنان نشناسند ایشان را و قانون اعراب این است که تا خصم ایشان سواره است هر چند خواهند با او می کنند اما وقتی که به زیر آمد نمی کنند و این را فتك می گویند و دلالت بر زبونی و عدم شجاعت و مروّت می کند و شیعیان دشمن بسیار داشته اند و دارند خصوصا در بیابان پس چون سوارند فایده دارد که ایمن باشند و بر زمین فایده ندارد پس نباید کرد و احادیث در آخر این باب خواهد آمد در دهن بستن.

[نماز با درهم]

(و سال عبد الرّحمن بن الحجّاج ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الدّراهم السّود تکون مع الرّجل و هو یصلّی مربوطه او غیر مربوطه فقال ما اشتهی ان یصلّی و معه هذه الدّراهم الّتی فیها التّماثیل ثمّ قال صلوات اللَّه علیه ما للنّاس بد من حفظ بضایعهم فان صلّی و هی معه فلیکن من خلفه و لا یجعل شیئا منها بینه و بین القبله) و منقول است بسند صحیح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۲

صلوات اللَّه علیه از شاهیهای سیاه

یا فلوس که با شخصی باشد و نماز کند که در کیسه بسته باشد یا در بغل و جیب ریخته باشد نه بسته حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که شخصی نماز کند و این دراهمی که در آنها صورت باشد با او باشد و این قرینه آنست که فلوس باشد چون همیشه فلوس صورت می دارد و ممکن است که مراد از آن قروشی باشد که همیشه از فرنگ می آورده اند و تا تازه نزده اند آن را سیاه گویند و علی ای حال سؤال به اعتبار صورتست بعد از آن صورت فرمودند که مردمان را ناچار است از حفظ نمودن سرمایه خود و اگر بیندازند دزدان می برند پس اگر با خود داشته باشند در وقت نماز چنان کنند که بر پشت ببندند و در بغل نباشد که نزد قبله اوست.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدم از مردی که نماز کند و در جامه اش دراهم صورت دار باشد حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث صحیح حماد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست هر گاه پنهان باشد و ظاهر نباشد پس حدیث محمد بن مسلم را حمل بر کراهت می توان کرد و این دو حدیث را حمل بر جواز و آن را حمل بر اینها نیز می توان کرد به آن که پنهان باشد و در پشت بسته باشد و این اولی است در جمع اگر چه اول اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم.

[جایز است که لنگی یا دستمالی را بالای پیراهن ببندد]

(و سال موسی ابن عمر بن بزیع ابا الحسن الرّضا صلوات اللّٰه

علیه فقال له اشد الازار و المندیل فوق قمیصی فی الصّلاه قال لا باس) و منقولست بسند حسن کالصحیح و بروایت شیخ در صحیح از موسی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه و عرض نمودم که جایز است که لنگی یا دستمالی را بر بالای پیراهن ببندم در حالت صلاه حضرت فرمودند که باکی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۳

نیست.

و در حدیث صحیح از موسی بن قاسم منقولست که گفت حضرت امام محمد تقی را صلوات اللّه علیه دیدم که نماز می گذاردند و دستمالی را بر بالای پیراهن بسته بودند.

و در حدیث حسن کالصحیح از حماد منقولست که حسن بن علی عرضه به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه نوشته بود که آیا جایز است مرد را که نماز کند و لنگی بر بالای پیراهن ببندد حضرت فرمودند که بلی و ظاهرا وقتی خوبست میان بستن که پیراهن تنها پوشیده باشند و چون کمر را به لنگ یا دستمال ببندند عورت مصلی از مصلی پوشیده می شود و این مطلوبست زیرا که چون زیر جامه نپوشیده باشند از گریبان پیراهن عورت خود را می تواند دید و اگر لنگ فراخ باشد و زیر پیراهن بستن بهتر است و این صور محمولست بر آن که لنگ و دستمال را نتوان لنگ کردن در زیر پیراهن و بنا بر این منافاتی نیست میان این اخبار صحیحه و معارضات او مثل صحیحه ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که سزاوار نیست که توشّح کنی به ازاری بالای پیراهن در حال نماز و توشح آنست که لنگ فراخی را به زیر

بغل ببندد و لنگی را بر بالای پیراهن ببندد در حالت نماز که این از اعمال کفار است و تشبه ایشان خوب نیست و این حدیث محمولست بر آن که لنگ فراخ باشد و بهتر آنست که در زیر پیراهن ببندند و اکثر علما جمع باین نحو کرده اند که اخبار سابقه دلالت بر جواز می کند و این خبر بر کراهت و منافات نیست میان هر دو و لیکن در فعل حضرت ناخوش است این وجه را گفتن مگر این که بگویند که حضرت از جهت بیان جواز چنین کردند و آن نیز خوب نیست زیرا که ممکن بود که بفرمایند و لزومی نداشت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۴

مرتکب مکروهی شوند در حالت صلاه و وجه اول اظهر است.

(و سال عیص بن القسم ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یصلّی فی ثوب المرأه و ازارها و یعتمّ بخمارها فقال نعم اذا کانت مأمونه) و بسند صحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از مردی که نماز کند در جامه زن یا لنگ زن یا مقنعه زن را عمامه کند حضرت فرمودند که بلی می تواند کرد اگر آن زن مامونه باشد و خاطر جمع باشد که از نجاسات اجتناب می کند و دلالت می کند این حدیث بر آن که اگر چرکن شده باشد از عرق زن و چرک بدن او نماز توان کرد و چون حضرت تفصیل نفرمودند و از این باب اخبار صحیحه بسیار وارد شده است و بعضی از آنها گذشت در عرق زن و دیگر خواهد آمد اگر چه ممکن است که حمل کنند

مامونه را بر آن که اگر چرک بدن او باشد در جامه بگوید تا مرد در آن نماز نکند و لیکن بسیار بعید است و علی ای حال این معنی بر سبیل استحبابست چون احادیث بسیار وارد شده است که در آنها این شرط نشده است با آن که افعال مسلمانان مرد و زن محمولست بر صحت و اصل در اشیاء طهارتست تا علم به نجاست بهم نرسد و جمعی از علما چون حضرت علت حکم را فرموده است آن را جاری ساخته اند در مثل جامه قصاب و پیه فروش و صابونی و کودکش و جمعی دیگر که متهم باشند بعدم اجتناب از نجاسات و لیکن مشکل است شاید این حکم مخصوص زن باشد و قیاس باطلست اگر چه منصوص العله باشد به احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم و اگر مطلق اتّهام علت جواز اجتناب باشد می باید از جمعی مسلمانان حتی از علماء و صلحا نیز اجتناب خوب باشد چون ظن قریب بعلم هست که اکثر عالمیان نجاست و طهارت را نمی فهمند و آن جمعی که می فهمند از ایشان اجتناب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۵

نمی کنند و به سبب این همه عالم نجس اند و هیچ شک نیست که اکثر گازران هند کافرند و جمعی که نیل را بعمل می آورند کافرند و هم چنین شکر و همه کس استعمال همه اینها می کنند بلکه در بلاد اسلام و ایمان روغن و پنیر و کشک و ماست و سایر چیزهائی که از سر حدها می آورند آن جماعتی که بعمل می آورند اینها را معاشرند با سگان و از ایشان اجتناب نمی کنند قطع نظر از نجاسات دیگر و احادیث

صحیحه گذشت که حضرات جامه را که مجوسان بافته بودند پوشیدند و نماز در آن کردند و دیگر خواهد آمد.

[اگر شمشیری داشته باشد و جامه نداشته باشد که عورت را به آن به پوشاند]

(و روی عبد اللّه بن سنان انّه قال سئل ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل لیس معه الّا سراویل فقال یحلّ التکّه منه فیضعها علی عاتقه و یصلّی و ان کان معه سیف و لیس معه ثوب فلیتقلّد السّیف و یصلّی قائما) و بسند صحیح منقولست از عبد اللّه بن سنان که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردند از مردی که نبوده باشد با او مگر زیر جامه حضرت فرمودند که بند زیر جامه را بیرون می آورد و به جای ردا بر دوش می اندازد و نماز می کند و اگر شمشیری داشته باشد و جامه نداشته باشد که عورت را به آن به پوشاند پس شمشیر را بعوض ردا بر دوش می اندازد و نماز می کند ایستاده و حمل کرده اند ایستاده را بر آن که کسی نباشد که اگر مطلعی باشد نشسته نماز می کند و محتملست که مراد از جامه ردا باشد که در این صورت سیف بمنزله ردای او خواهد بود و این حدیث دلالت می کند بر آن که ردا سنت است اگر چه ببند زیر جامه باشد یا شمشیر کسی را که یک جامه داشته باشد نه مطلقا پس اگر کسی زیر جامه و پیراهن هر دو را پوشیده باشد در حق او این تاکید نیست بلکه پیراهن بمنزله ردای اوست.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّه قال ادنی ما

یجزیك ان تصلّی فیه بقدر ما یکون علی منکبیك مثل جناحی الخطّاف)

و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند کمتر آن چه کافیست ترا که نماز کنی در آن از ردا آنست که بر دوشهای تو باشد مثل بالهای پرستوک مثل دستمالی که بر دوش باشد.

[امام حسین صلوات اللّٰه علیه نماز کردند در یک جامه که نصف ساق را گرفته بود]

(و قال ابو بصیر لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه ما یجزی الرّجل من الثّیاب ان یصلّی فیه فقال صلّی الحسین ابن علی صلوات اللّٰه علیه فی ثوب قد قلص عن نصف ساقه و قارب رکبتیه لیس علی منکبیه منه الّا قدر جناحی الخطّاف و کان اذا رکع سقط عن منکبیه و کلّما سجد یناله عنقه فردّه علی منکبیه بیده فلم یزل ذلک دابه و دابه مشتغلا به حتّی انصرف) و منقولست بسند موثق از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که کمترین جامه که کافی باشد نماز گذارنده را که در آن نماز کند چند جامه است حضرت فرمودند که حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه نماز کردند در یک جامه که نصف ساق را گرفته بود و زانوها را نزدیک بهم آورده بودند چون آن جامه تنگ بود و بر دوش های آن حضرت نبود مگر بقدر دو بال پرستوک و چون کوچک بود هر مرتبه که برکوع می رفتند آن سر جامه از دوش حضرت مایل به کردن می شد و چون به سجده می رفتند از دوشها به گردن حضرت می افتاد و باز حضرت بعد از سجود به جای خود بر می گردانیدند و باین نحو می کردند تا از نماز فارغ شدند و ظاهر می شود که امثال این افعال که از جهت نماز

باشد ضرر نداشته باشد خصوصا هر گاه مجتمع نباشد و هر فعلی در رکعتی باشد چنانکه گذشت.

[حضرت زهرا صلوات اللّه علیها نماز کردند در پیراهنی و مقنعه صغیره که بر سر مبارک گرفته بودند]

(و روی الفضیل عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال صلّت فاطمه صلوات اللّه علیها فی درع و خمارها علی رأسها لیس علیها اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۷

ممّا وارت به شعرها و اذنیها) و بسند کالصحیح منقولست از فضیل از حضرت امام محمد باقر صلوات علیه که فرمودند که حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها نماز کردند در پیراهنی و مقنعه صغیره که بر سر مبارك گرفته بودند و زیاده از آن نبود که مو و گوشهای مبارك آن حضرت را فرا گرفته بود و ظاهر آنست که وقتی تمام مو را فرا می گیرد که گردن نیز پوشیده باشد یا محمولست بر حالت ضرورت زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است که دلالت می کند بحسب ظاهر که زنان بالغه حرّه را لازمست ستر جمیع بدن بغیر از رو و دستها تابند دست و پاها تا اول ساق از آن جمله منقولست بسند صحیح از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه و سلامه علیه از اقل لباسی که زنان در آن باید که نماز کنند حضرت فرمودند که پیراهنی و چادری که بر سر گیرند که همه بدن ایشان را هر دو فرا گیرد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت دیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه نماز کردند در لنگی که بسیار فراخ نبود و یک سر آن را بر گردن بسته بودند که بمنزله ازار و ردا بود عرض نمودم که مرد در یک پیراهن

نماز می تواند کردن حضرت فرمودند که بلی هر گاه کثیف و کنده باشد یعنی تنگ نباشد که عورت را توان دیدن باکی نیست و از اینجا ظاهر می شود که ترک ردا جایز است و فرمودند که زن نماز می کند در پیراهن و مقنعه هر گاه پیراهن کثیف باشد که بدن را نتوان دید پس عرض نمودم که همیشه مشمول رحمتهای خاصه الهی باشی بر کنیزان لازمست که سر را به پوشانند حضرت فرمودند که بر کنیزان مقنعه لازم نیست.

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم منقولست که فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۸

که بر کنیزان مقنعه واجب نیست در نماز و لیکن زن حرّه را لازمست که دو جامه به پوشد و گفت سؤال کردم از آن حضرت از دختر نابالغ چه وقت سر خود را از نامحرم می پوشاند و چه وقت مقنعه بر سر می گیرد از جهت نماز حضرت فرمودند که دختر سر را نمی پوشاند تا وقتی که حرام شود بر او نماز بی مقنعه که اوّل بلوغ است.

و در حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه دختر بالغ شد نماز او بی مقنعه صحیح نیست مگر آن که بهم نرسد او را مقنعه و دیگر گفت عرض نمودم که کنیز سر خود را می پوشاند حضرت فرمودند که نه و نه کنیزی که مادر فرزند باشد اگر فرزندش مرده باشد و ظاهرا این قید از روی تقیه وارد شده است زیرا که خواهد آمد احادیث صحیحه که ام ولد که فرزندش زنده باشد نیز بنده است هر چند فروختن او جایز نباشد و در

احادیث معتبره کالصحیحه وارد شده است که کنیزان سر برهنه نماز کنند تا فرق شود میان کنیز و آزاد و احوط اینست بی دغدغه.

و در حدیث صحیح از جمیل منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از زنی که نماز کند در پیراهن و مقنعه صحیح است حضرت فرمودند که چادری بر بالای اینها بر سر گیرد که او را فرا گیرد و این حدیث محمولست بر آن که پیراهن و مقنعه نازک باشد چنانکه گذشت که فرمودند کثیف باشد.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که جایز نیست زن مسلمان را که به پوشد از مقنعه و پیراهن آن چه نازك باشد که ته آن نمایان باشد و یا حمل کرده می شود بر استحباب و آن اظهر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۹

چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که زن نماز می کند در سه جامه ازاری که چادر باشد و پیراهنی و مقنعه و اگر مقنعه را بر دور سر به پیچد که سر و گردن و مو و سینه را به پوشاند بعوض چادر نیز ضرر ندارد و اگر بغیر از دو جامه نداشته باشد یکی را لنگ کند و یکی را مقنعه را وی گوید که عرض نمودم که اگر پیراهنی و چادری داشته باشد و مقنعه نداشته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست که چادر را مقنعه کند پس اگر به عرض نرسد بطول آن بر سر گیرد همه جا را فرا گیرد و ظاهر می شود که چادر تنها نیز کافی

باشد هر گاه لنگ نباشد.

و دو حديث از ابن بكير منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه كه بى مقنعه صحيح است و محمولست بر حالت اضطرار و اللّٰه تعالى يعلم.

و در حديث كالصحيح وارد شده است از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه كه بر كنيزان واجب نيست مقنعه در نماز و نه بر كنيز مدبّر كه صاحب (أو) گفته باشد كه بعد از وفات من آزادى و نه بر مكاتب مشروط نيز مقنعه واجب نيست تا همه مال كتابت را ندهد و حدّ او حدّ مملوكست و مشروط آنست كه در حين عقد كتابت گفته باشد مولى كه اگر ندهى بنده باشى و هم چنين است مكاتب مطلقى كه از مال كتابت چيزى نداده باشد اما اگر چيزى داده باشد اگر چه اندكى باشد بمقدار آن چه داده است آزاد مى شود و مقنعه بر او لازم است و بعضى گفته اند كه شكم دست را و شكم پا را به پوشاند و احوط آنست كه كل دست و پا پوشيده باشد و از رو به مقدارى كه در وضو مى يابد شست باز باشد كمترك از باب مقدمه و در باب خصايص زنان نيز احاديث بسيار وارد شده است و بعضى از آن را صدوق ذكر كرده است و خواهد آمد.

[اگر عقربى يا مار افعى يا هر مارى را كه به بيند در وقتى كه نماز مى كند]

(و روى زراره عنه انّه قال له رجل يرى العقرب و الافعى و الحيّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۳۷۰

و هو يصلّى أ يقتلها قال نعم ان شاء فعل) و بسند صحيح منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه كه شخصى از آن حضرت سؤال كرد كه

اگر شخصی عقربی یا مار افعی یا هر ماری را که به بیند در وقتی که نماز کند آیا اینها را می توان کشتن حضرت فرمودند که اگر خواهد بکشد ضرر ندارد و این حدیث در این جا مناسبت ندارد چون صدوق بابی ذکر خواهد کرد و احادیث بسیار در آنجا مذکور خواهد شد إن شاء اللّه و مجملش آنست که اگر خوف ضرر باشد و محتاج بفعل کثیر یا استدبار قبله باشد قطع نماز واجبست و الّا جایز است اگر خوفی باشد که محض احتمال باشد و اگر کاری نداشته باشد و به در رود اگر قطع نکند بهتر است و اگر بدون قطع ممکن باشد جایز است کشتن و اللّه تعالی یعلم.

[نماز در لباس مشکوک]

(و سال سلیمان بن جعفر الجعفریّ العبد الصّالح موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما عن الرّجل یاتی السّوق فیشتری جبّه فراء لا یدری أ ذکیّه هی ام غیر ذکیّه أ یصلّی فیها فقال نعم لیس علیکم المسأله انّ ابا جعفر صلوات اللّه علیه کان یقول انّ الخوارج ضیّقوا علی أنفسهم بجهالتهم انّ الدّین اوسع من ذلک) و به اسانید صحیح و کالصحیح منقولست از سلیمان عظیم الشأن که به پنج پشت به حضرت جعفر طیار می رساند گفت که سؤال کردم از بنده صالح موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما و تعبیر باین عبارت باذن آن حضرت بوده است از جهت تقیه و از جهت غلاه که ایشان را خدا می دانستند از شخصی که به بازار رود و جبّه پوستینی بخرد که نداند که تزکیه کرده اند یا نکرده اند چون جمعی از ایشان میته را به دباغت پاک می دانند آیا در آن جبه نماز

می توان کرد یا سؤال می کند که شما میته را به دباغت پاک می دانید یا نه حضرت فرمودند که بلی می توان نماز کردن و بر شما نیست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۱

سؤال کنید چون غالب آنست که تزکیه می کنند یا آن که سبب حرج می شود چون مدار بر سنیان بود و تقیه واجب بود و اجتناب از ایشان سبب ضرر می شد به شیعیان یا مطلق حرج منتفی است چنانکه فرمودند که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه بسیار می فرمودند که خوارج لعنهم اللَّه کار را بر خود تنگ کردند از روی جهالت به درستی که دین محمد صلّی اللَّه علیه و آله از آن فراختر است که امثال این دقتها کنند چنانکه گذشت بلکه متواتر است که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی مرا مبعوث گردانیده بدین سهل آسان و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است که ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ یعنی حق سبحانه و تعالی در این دین بر شما حرجی و تنگی قرار نداده است و غیر این آیه از آیاتی که دلالت می کند بر آن که حق سبحانه و تعالی آسان کرده است و دشوار نکرده است و گذشت که خوارج ملاعین کار را بر خود مانند یهودان چنان تنگ کرده اند که به اعتقاد خود همه واجب القتلند چون گناه صغیره را سبب خلود در جهنم می دانند و آیات و اخبار متواتره در وجوب محبت اهل بیت وارد شده است و در کفر دشمنان ایشان و حیرانم که این ملاعین قران نخوانده اند و احادیث را هیچ قبول ندارند با تواتر آن نزد سنیان چه

جای شیعیان «قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّی یُؤْفَکونَ» ۹: ۳۰ و به همین عبارت در سؤال و جواب احادیث صحیحه وارد است از بزنطی که از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما روایت کرده است و حضرت همین جواب فرموده اند.

(و سال اسماعیل بن عیسی ابا الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه عن الجلود و الفراء یشتریه الرّجل فی سوق من اسواق الجبل أ یسأل عن ذکاته اذا کان البائع غیر عارف قال صلوات اللّٰه علیه علیکم ان تسالوا عنه اذا رأیتم المشرکین یبیعون ذلک و اذا رأیتموهم یصلّون فلا تسئلوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۲

عنه) و بسند قوی کالصحیح منقولست از اسماعیل که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از پوستها و پوستین و در تهذیب- عن الجلود الفراء یشتریها- است و این اظهر است به اعتبار موافقت لفظ اخبار دیگر و شخصی می خرد اینها را در بازاری از بازارهای کوفه که اهل کوهستانها امتعه خود را در آنجا می فروخته اند و در عراق عرب کوه نمی باشد و از کردستان و همدان پوست و پوستین می بردند و می فروختند و در بعضی از نسخ الخیل است چون اسب نیز از این اطراف می بردند و پوست نیز داشتند و اوّل اظهر است آیا لازم است که بپرسند از بایع هر گاه شیعه اثنی عشری نباشد که این پوست را تزکیه کرده اید یا نه یا از دیگران بپرسند و اگر خود گویند که ما میته را به دباغت پاک نمی دانیم بخریم یا ایشان ثابت سازند که این پوست را تزکیه کرده اند یا غرض از سؤال عدم ش را باشد به قرینه جواب حضرت

صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اگر بایع این پوستها کفار بوده باشند پس سؤال کنید یعنی اعتماد به گفته کفار نمی توان کردن و اگر فروشنده کان را به ببیند که نماز می کنند از ایشان سؤال مکنید چون افعال ایشان محمولست بر صحت و محتملست که مراد از نماز گذارندگان مسلمانان باشند چون نماز کردن از لوازم اسلام است و این معنی اظهر است حاصل آن که پوست را از کفار نمی توان گرفت و از مسلمانان می توان گرفت و ظاهرا از نواصب و غلاه نیز توان گرفت اگر چه در کفر با سایر فرق شریکند هر چند کفر ایشان اشدّ است و مشهور آنست که از نواصب و خوارج و غلاه و مرتدان و مجسّمه نمی توان گرفت و این احوط است بنا بر آن که اصل عدم تزکیه است تا ظاهر شود که پوست مذکی است و دست مسلمانان دلیل طهارتست و اگر از کفار بگیرند و دو عادل گواهی دهند که این پوست را مسلمان تزکیه کرده است یا کافر از مسلمانان خریده است نماز می توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۳

کرد هر چند ظن قوی باشد که مسلمانان از کفار خریده اند مثل پوست سمور و سنجاب و خز و بلغار و امثال اینها اما اگر مسلمان بگوید که من از ایشان خریده ام پیش از بیع نمی توان گرفت و بعد از بیع خلافست و احوط رد است و عدم استعمال و اگر گمان داشته باشد که مسلمانان از کفار خریده اند یا از جمعی خریده اند که میته را به دباغت پاک می دانند بهتر آنست که در آن پوست نماز نکند.

چنانکه کلینی رضی اللّٰه عنه روایت کرده است

از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از نماز کردن در پوستین حضرت فرمودند که حضرت سید السّاجدین صلوات اللّه علیه به سبب ضعف بدن مبارک از سرما متاثر می شدند و پوستینهای حجاز که مکه و مدینه است و آن حدود است پر کرم نمی بود چون دباغی آن را از برگ درخت خار می کردند و آن حضرت می فرستادند به جانب عراق کوفه و پوستین از جهت آن حضرت می گرفتند چون گرم تر بود و می پوشیدند و چون وقت نماز می شد آن پوستین را می انداختند با جامه که زیر آن می پوشیدند و چون وجه انداختن را از آن حضرت سؤال می نمودند حضرت در جواب می فرمودند که چون جمعی در کوفه هستند که میته را به دباغی پاک می دانند و محتملست که این پوست میته باشد بنا بر این نماز در آن نمی کنیم و امثال این اخبار بسیار وارد شده است و احادیث صحیحه نیز در جواز وارد شده است بنا بر این علما این اخبار را حمل بر استحباب کرده اند.

(و روی عن جعفر بن محمّد بن یونس انّ اباه کتب إلی ابی الحسن صلوات اللّه علیه یساله عن الفرو و الخفّ البسه و اصلّی فیه و لا اعلم انّه ذکی فکتب لا باس به) و بسند حسن کالصحیح منقولست از جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۴

که پدرش ابن یونس گفت مکتوبی به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه نوشتم و عرض نمودم که پوستین و موزه را می توانم پوشید که نماز کنم با آن که نمی دانم که تزکیه اش کرده اند فرمان آن حضرت رسید که باکی نیست اعم از

آن که مظنون باشد عدم تزکیه مثل ساغری که اغلب آنست که استر و خر که مردند پوست آن را بعمل می آورند و یا مظنون نیز نباشد مثل سایر پوستها که از مسلمانان می خرند و ظن قریب بعلم هست که تزکیه بر آن واقع نشده است.

[لباس در پوست حلال گوشت]

(و روی عن هاشم الحنّاط أنّه قال سمعت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما یقول ما اکل الورق و الشّجر فلا باس بان تصلّی فیه و ما اکل المیته فلا تصلّی [تصلّ] فیه) و در حد صحیح منقولست از هاشم گندم و فروش یا کافور فروش که گفت از آن حضرت شنیدم که فرمودند که هر حیوانی که برگ و درخت و علف خورد جایز است نماز کردن در پوست آن و هر حیوانی که گوشت مرده را خورد در پوست آن نماز مکن یا نمی توان کرد و ظاهر می شود که نماز در سنجاب توان کرد و محتملست که این حکم مبنی بر غالب باشد بنا بر آن که حیواناتی که گوشت آنها حلال است میته نمی خورند غالبا و هر چه حرام است میته می خورند غالبا تا جمع شود میان روایات موثق کالصحیح مقبول و معمول اصحاب از ابن بکیر که گفت سؤال کرد زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از نماز کردن در کرک پوست روباه و فنک و سنجاب و غیر اینها از کرکها پس حضرت کتابی از خانه بیرون آوردند و فرمودند که این کتابیست که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرموده اند و حضرت امیر المؤمنین نوشته اند بخط مبارک خود که هر چه حرام گوشت است نماز در کرک آن

و موی آن و پوست آن و بول آن و سرگین آن و هر چیزی از آن فاسد است و آن نماز را حق سبحانه و تعالی قبول

نمی کند تا آن که نماز کند در غیر آن از اجزای حیوانی که حلال گوشت باشد پس حضرت فرمودند ای زراره این فرموده حضرت سید المرسلین است صلّی اللّٰه علیه و آله پس باید که نیکو حفظ کنی و اگر حیوانی باشد که گوشت او را خورند پس جایز است نماز در کرک آن و بول آن و موی آن و سرگین آن و شیر آن و در هر چیزی از آن هر گاه بدانی که آن را تزکیه کرده اند بعنوان ذبح یا نحر و اگر چیزی باشد که حرام گوشت باشد پس نماز در هر جزوی از آن فاسد است خواه تزکیه کرده باشند آن را و خواه نکرده باشند حاصل آن که در اجزای حلال گوشت نماز جایز است و در اجزای حرام گوشت باطل است و اصحاب ما رضی اللّٰه عنهم این حدیث را اصل کرده اند و عامی است که مخصوص شده است بما عدای آن چه مذکور خواهد شد و ظاهرش دلالت می کند بر عدم جواز نماز در یک موی حیوانی که گوشت آن را نخورند و لیکن ممکن است که تخصیص دهیم آن را به مقداری که مرد ستر عورتین به آن تواند کرد.

چنانکه منقولست در صحیح از محمد بن عبد الجبار که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که آیا نماز می توان کرد در کلاهی که بر او باشد

کرک حیوانی که گوشت آن را نخورند یا در بند زیر جامه حریر محض یابند زیر جامه از کرک خرگوش پس فرمان حضرت صلوات اللّٰه علیه صادر شد که حلال نیست در نماز در حریر محض و اگر کرک حیوانی باشد مذکی حلال است نماز در آن و ظاهرا تقیید به مذکّی از آن جهت است که اگر از میته گیرند بسیار است که به ملاقات بدن میته نجس می شود و غیر این خبر از اخبار و جمعی این حدیث را حمل بر تقیه کرده اند.

چون در حدیث صحیح منقولست از علیّ بن مهزیار که ابراهیم بن عقبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۶

عریضه به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه نوشت و عرض نمود که متعارف است نزد ما که جوراب و بند زیر جامه می سازند از کرک خرگوش آیا جایز است نماز کردن در آن هر گاه ضرورتی یا تقیه نباشد حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جایز نیست نماز در هر دو و جمعی احادیث نهی را حمل بر کراهت کرده اند.

چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از پوست روباه آیا در آن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که دوست نمی دارم که در آن نماز کنم حاصل آن که چون اخبار بسیار از طرفین وارد شده است احوط اجتنابست بی دغدغه و اللّٰه تعالی یعلم.

[ردا مستحب است]

(و قال زراره قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه خرج امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه علی قوم فراهم یصلّون فی المسجد قد سدلوا اردیتهم فقال لهم ما لکم قد سدلتم ثیابکم کانّکم یهود و قد خرجوا

من فهرهم یعنی بیعتهم إیّاکم و سدل ثیابکم) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما در آمدند بر جمعی و ایشان را دیدند که در مسجد نماز می کردند و رداهای خود را آویخته بودند حضرت فرمودند که چرا جامه ها را آویخته اید و خود را شبیه بیهودان کرده اید که از معابد خود بیرون آمده باشند زنهار که سدل ثیاب مکنید بدان که ردا مستحب است خصوصا کسی را که یک جامه پوشیده باشد خصوصا امام جماعت و خطیب نماز جمعه و اعیاد را و افضل آن است که ردا را بر هر دو دوش اندازد و طرف چپ را بر طرف راست اندازد و سدلی که نهی از آن واقع شده است اکثر علما حمل کرده اند بر آن که طرفهای ردا آویخته

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۷

باشد و در این صورت کراهت به اعتبار پوشیدن دستهاست بر مذهب جمعی و جمعی مطلقا و جمعی گفته اند که مشابهت یهود در آن است که ردا را بر بالای عمامه اندازند و هر دو طرف آن آویخته باشد و یهودان چنین می کنند پس این نحو ردا مکروه خواهد بود و آویختن مطلق خلاف سنت خواهد بود و طرف راست را بر جانب چپ انداختن نیز مکروهست.

چنانکه در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم که آیا جایز است که دو طرف ردا بر دست چپ او باشد حضرت امام موسی ابن جعفر صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که هر دو طرف را بر دست چپ انداختن خوب نیست بلکه هر دو را بر دست

راست اندازد یا بیاویزد که آویختن بهتر است از آن که بی ردا نماز کند یا بر خلاف سنت نماز کند.

[نهی از صماء]

(و قـال زراره قـال ابو جعفر صـلوات اللّه علیه إیّاک و التحاف الصّمّاء قـال قلت و مـا الصّمّاء قـال ان تـدخل الثّوب من تحت جناحک فتجعله علی منکب واحد) و در صحیح به اسانید کثیره منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که زنهار که ردا را بر خود بعنوان صمّا مگیر زراره عرض نمود که چه نحو است صمّا حضرت فرمودند که آنست که ردا را از زیر بغل خود بیرون آوری از پیش و احتمال عکس نیز دارد و احتمال آن که هر دو بـد باشد و این اظهر است و چون هر دو طرف را بیرون آوری از پیش یا از پس بر یک دوش بیندازی از دست راست یا چپ و بعضی از عامه چنین گفته اند که مراد از صـمّا چادریست که جمیع بـدن را فرا گیرد و بعضـی گفته انـد که آنست که یک جامه پوشـیده باشـد و بس و آن ردا باشـد در این صـورت یـک جـانب را بر جـانب دیگر انـدازد که سـبب کشـف عـورت شود و بنـا بر این حرام خواهـد بود و بر تقدیری که اینها بد باشد صما آنست که حضرات معصوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۸

فرموده اند و مراد اللّه آنست که ایشان می فرمایند و ظاهر حدیث شامل است آن که را جامه دیگر بوده باشد و آن که را پیشتر پوشیده باشد هر چند آن که یک جامه پوشیده باشد نمازش به اعتبار کشف عورت باطل باشد و ظاهر کلام

محدثین آنست که یک جامه داشته باشد و خواهد آمد که بهتر آنست که ازار و ردا باشد هر دو و اللّٰه تعالی یعلم.

[برهنه از دریا و امثال آن برهنه و ایستاده اگر کسی او را نبیند و اگر خوف دیدن باشد نشسته نماز می خواند]

(و روی فی الرّجل یخرج عریانا فتدرکه الصّلاه انّه یصلّی عریانا قائما ان لم یره احد فان راه احد صلّی جالسا) و بسند صحیح منقولست از ابن ابی عمیر از ابن مسکان و هر دو از اهل اجماعند از بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که بیرون آید برهنه از دریا و امثال آن و وقت نماز شود حضرت فرمودند که نماز می کند برهنه و ایستاده اگر کسی او را نبیند و اگر خوف دیدن باشد نشسته نماز می کند و باین عنوان که در این حدیث است جمع می شود در میان احادیث صحیحه که دلالت می کند بر آن که نشسته نماز می کند.

و در حدیث صحیح علی بن جعفر که دلالت می کند بر آن که ایستاده نماز می کند پس اخبار نشسته را حمل می کنیم بر عدم امن از مطلع و ایستاده را بر امن از مطلع و در صحیحه منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر برهنه علفی بیابد که عورت خود را به آن به پوشاند نماز را صحیح به جا آورد و جمعی از علما گفته اند که هر چه ممکن باشد خوبست حتی از حریر محض و پوست غیر ماکول اللّحم و امثال اینها و حتی به گل و امثال آن بر عورت مالیدن و علی ای حال ایستاده نماز کند و خواه نشسته از جهت رکوع و سجود ایما بسر می کند و ایمای سجده را بیشتر

می کند و دست بر بالای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۹

عورتین می گذارد.

و در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد شده است که فرمودند که اگر تواند برهنه کوی بکند و داخل آن شود و رکوع سجود بکند بهر نحوی که ممکنش باشد.

[نماز در لباس مجوسی]

(و روی ابو جمیله عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه ساله عن ثوب المجوسیّ البسه و اصلّی فیه قال نعم قال قلت یشربون الخمر قال نعم نحن نشتری الثّیاب السّابریّه فنلبسها و لا نغسلها) و بسند صحیح از بزنطی منقولست و او از اهل إجماع است و او از ابو جمیله مفضل بن صالح روایت کرده است که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از جامه گبران که جایز است که به پوشم و در آن نماز کنم پیش از آن که آن را بشویم حضرت فرمودند که بلی گفت عرض نمودم که ایشان شراب می خورند حضرت فرمودند که می تواند هر چند آنها شراب خورند و مظنون باشد که جامه بشراب آلوده شده است ما خود جامهای سابری می خریم و می پوشیم و نمی شوییم چون در نجاست علم می باید و اصل بر ظاهر مقدّم است و جامه مجوسی اعم است از جامهائی که بافته باشند یا پوشیده باشند و احادیث صحیحه بر این مضمون گذشت با احادیث صحیحه که اجتناب از جامه ایشان بهتر است تا نشویند و بعد از شستن کراهت ندارد (و روی زیاد بن المنذر عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّه ساله رجل و هو حاضر عن الرّجل یخرج من الحمّام او یغتسل فیتوشّح و یلبس قمیصه فوق الازار فیصلّی و

هو کذلک قال هذا من عمل قوم لوط فقلت انه یتوشّح فوق القمیص قال هذا من التّجبّر قلت ان القمیص رقیق یلتحف به قال هو و حلّ الازار فی الصّلاه و الخذف

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۰

بالحصی و مضغ الکندر فی المجالس و علی ظهر الطریق من عمل قوم لوط) و مرویست از ابو الجارود بسند صحیح و کتابش معتمد اصحاب بود قبل از تبدیل مذهب گفت سؤال کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه شخصی در وقتی که من حاضر بودم از شخصی که از حمام بیرون آید یا بیرون حمام غسل کند و لنگ فراخی بر خود بندد که به زیر بغل او برسد و پیراهن را بالای این لنگ به پوشد و نماز کند با این حال حضرت فرمودند که این عمل قوم لوط است عرض نمودم که اگر این لنگ فراخ را بر بالای پیراهن به پوشد حضرت فرمودند که این از تجبر و تکبر است و نسبت به مؤمنان خوب نیست عرض نمودم که اگر پیراهن تنگ باشد و این لنگ از جهه آن به بندند که زیر آن ننماید حضرت فرمودند که مرد است و بدن مردان عورت نیست و بر تقدیری که عورت بنماید حجم آن دیده می شود و حجم عورت نیست چنانکه در باب حمام گذشت اکثر نسخ من لا یحضر چنین است و در تهذیب خط شیخ طوسی باین عنوان بود که ثمّ قال انّ حلّ الازار فی الصّلاه پس حضرت فرمودند که به درستی که بندها و تکمها را گشودن در اثنای نماز و سنگ ریزه را به انگشت بر یکدیگر انداختن و در

مجالس کندر خائیدن و هم چنین در کنار راهها یا در میان راهها در اثنای راه رفتن یا مطلقا کندر خائیدن از اعمال قوم لوط است و در تهذیب و او علی ظهر الطریق نیست که مراد از مجالس کنار راه باشد از جهت نگاهبانی که شاید غریبی بر ایشان وارد شود و او را بگیرند و فضیحت بر سر او آورند و ظاهرا تفسیر آیه کریمه باشد که حق سبحانه و تعالی فرموده است که در مجالس اعمال قبیحه را به جا می آورید.

[توشح به ازار روی پیراهن]

(و قد رویت رخصه فی التّوشّح بالإزار فوق القمیص عن العبد الصّالح صلوات اللّه علیه و عن ابی الحسن الثّالث و عن ابی جعفر الثّانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۱

صلوات اللّه علیهما و بها اخذ و افتی) و روایات وارد شده است بر جواز لنگ بستن یا لنگ را از زیر بغل بستن بالای پیراهن از حضرت امام موسی و امام محمد تقی و امام علی نقی صلوات اللّه علیهم و من عمل باین روایات می کنم و به این ها فتوی می دهم که دیگران عمل کنند ظاهرا مقصود صدوق اینست که اگر این روایات نمی بود می بایست قایل به حرمت باشم یا حکم نکنم به حرمت یا کراهت و لیکن چون این روایات وارد شده است ظاهر می شود که روایات نهی محمولست بر کراهت و محتمل است که مرادش آن باشد که در محاذات آتش گفت سابقا اما روایات پس مرویست در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی که حسن بن علی بن یقطین عریضه نوشت به خدمت حضرت عبد صالح موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما که آیا جایز است که شخصی نماز

کند و بر بالای پیراهن لنگی ببندد که به زیر بغل برساند حضرت در جواب فرمودند که بلی.

و در صحیح از موسی بن القسم منقولست که من دیدم ابو جعفر دویم حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه را که نماز می کردند در پیراهنی و بر فوق آن دستمالی بسته بودند و این معنی غیر توشح مکروهست بلکه یک معنی از معانی قباء مشدود است از شیخ طوسی رحمه اللّٰه از شیخ مفید رضی اللّٰه عنه ذکر کرد است که جایز نیست که نماز کنند و قبای مشدود پوشیده باشند مگر در حرب و شیخ گفته است که این معنی را علی بن بابویه ذکر کرده است و از استادان خود شنیده ایم که می گفتند بر سبیل فتوی یا خبر مرسل از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و خبری با سند نیافتیم و قباء مشدود را تفسیر کرده اند بعضی که میان بسته باشد بمانند چهار ذرعی و احادیث صحیحه بر جواز این معنی وارد شده است و بعضی گفته اند که مراد قبای تنگ است و بعضی گفته اند که آنست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۲

که بندهای قبا را یا تکمهای آن را بسته باشد و بعضی همه را گفته اند بر سبیل انفراد و بعضی علی الاجتماع و جمیع عمل نکرده اند چون قول مشایخ حجه شرعی نیست و بعضی این معنی را اجماع می دانند و اجماع علما کاشف است از قول معصوم صلوات اللّٰه علیه خصوصا اتفاق متقدمین که عمل به نصوص می کنند خصوصا مثل صدوقین و شیخین و چون از قبیل تروکست شک نیست که ترک اولی است.

و بسند صحیح از ابن بزیع منقولست از بعضی از اصحاب

ما از یکی از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که فرمودند که توشح در نماز اگر کرده باشد که لنگ را به زیر بغل برده باشد بر بالای آن ردا مکروهست و توشح بر بالای پیراهن مکروهست و از این باب اخبار صحیحه گذشت و از اخبار مفهوم می شود که میان بستن در وقتی که یک جامه داشته باشد مانند پیراهن مطلوبست و لنگ فراخ در زیر پیراهن یا بر بالای آن مکروهست چون شبیه است به افعال متکبران و اکثر همه را با هم ذکر کرده اند و اگر لنگ فقط داشته باشد اگر فراخ باشد بهتر است. چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرموده که در یک لنگ نماز کردن باکی نیست اگر تا پستانها برسد و مرد را چادر بر سر کردن خوب نیست اما تا دوشها خوبست چنانکه در اخبار صحیحه و موثقه وارد شده است و اگر چادری را بر دوش گیرد که تا ساق پوشیده شود یا قبائی به پوشد اهتمام در ردا نیست و اگر به دوش نرسیده باشد ردا سنت است اگر همه ریسمانی باشد که بر دوش اندازد و اگر امام جماعت باشد مکروهست بی ردا نماز کردن و بر این مضامین احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و بعضی از آن گذشت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۳

بعضی دیگر نیز می آید در این باب ان شاء اللّٰه تعالی.

[آیا جایز است که مردی نماز کند و هر دو جانب ردا را بیاویزد]

(و سال عبد اللّٰه بن بکیر ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یصلّی و یرسل جانبی ثوبه قال لا باس) و در

موثق كالصحيح منقولست كه عبد اللّٰه سؤال كرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه آيا جايز است كه مردى نماز كند و هر دو جانب ردا را بياويزد حضرت فرمودند كه باكى نيست و منافات ندارد با آن كه سنت باشد كه جانب چپ را بر جانب راست بيندازد بلكه باكى نيست اشعارى به كراهت دارد و مؤيد همين است حديث صحيح از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه كه فرمودند كه باكى نيست كه مردى نماز كند و ردا را بر دوشها گيرد كه پشت او را به پوشاند و طرف چپ را به جانب راست نيندازد و راوى گفت كه شخصى مرا خبر داد كه ديدم كه حضرت نيز چنين نماز كردند و ظاهرا از جهت عذرى بوده است يا بواسطه بيان جواز يا آن كه اوّل مرتبه انداخته باشند و چون مشغول نماز شده باشند آن افتاده باشد و حضرت خبر نداشته باشد چنانكه در حديث كالصحيح از ابو حمزه منقولست كه ديدم كه حضرت سيد السّاجدين نماز مى كردند و رداى آن حضرت از دوش مباركش افتاد و درست نكردند كه باز به دوش راست اندازند تا از نماز فارغ شدند از آن حضرت سؤال كردم كه چرا درست نكرديد حضرت فرمودند كه هيچ مى دانى كه نزد كه ايستاده بودم به درستى كه از بنده مقبول نمى شود نمازى مگر آن چه دل او با حق سبحانه و تعالى باشد پس گفتم فداى تو گردم ما همه هالكيم كه از ما چنين نمازى بفعل نمى آيد حضرت فرمودند كه نه چنين است و ليكن حق سبحانه و تعالى نقصها را به نوافل

تمام می کند.

[شخصی که نماز کند و هوا بسیار گرم باشد و خوف داشته باشد که اگر پیشانی را بر زمین گذارد بسوزد]

(و ساله (ع) ابو بصیر عن رجل یصلّی فی حرّ شدید فیخاف علی جبهته من الارض قال یضع ثوبه تحت جبهته) و بسند موثق کالصحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۴

منقول است از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز کند و هوا بسیار گرم باشد و خوف داشته باشد که اگر پیشانی را بر زمین گذارد بسوزد و آبله کند حضرت فرمودند که بر جامه اش سجده کند و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و خواهد آمد بلکه این حدیث مناسبتی باین باب ندارد و اولی آنست که در هوای گرم بر زمین گرم نه ایستد بلکه دغدغه می شود که با اختیار در چنین جائی نماز نباید کرد.

(و سال داود الصّرمیّ ابا الحسن علیّ بن محمّد صلوات اللّٰه علیهما فقال له انّی اخرج فی هذا الوجه و ربّما لم یکن موضع اصلّی فیه من الثّلج فکیف اصنع قال ان أمکنک ان لا تسجد علی الثّلج فلا تسجد علیه و ان لم یمکنک فسوّه و اسجد علیه) و در حسن منقولست که داود چرم فروش سؤال کرد از حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه و عرض نمود که من از کوفه می روم به جانب همدان و کردستان از جهت چرم و بسیار است که برف آن قدر آمده است که جائی بهم نمی رسد که برف نداشته باشد یا توان پاک کردن چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر توانی که بر برف نماز یا سجده نکنی نکن و اگر ممکن نباشدت پس زمین را بکوب تا هموار شود

و بر آن نماز کن و در اینجا دو مفسده است یکی آن که مکان نماز مستقر نیست اگر مراد از سجده نماز باشد و آن به هموار کردن بر طرف می شود دویم آن که برف آشامیدنیست و سجده بر آن نمی توان کرد و جواب اینست که چون مضطرّ است باکی نیست.

[سجده بر چوب و گیاهان غیر خوراکی]

(و قال ابراهیم بن ابی محمود للرّضا صلوات اللّه علیه الرّجل یصلّی علی سریر من ساج و یسجد علی السّاج قال نعم) و در صحیح و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۵

حسن منقول است از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که می تواند بود که شخصی نماز کند بر تخت چوبی با آن که اندک حرکتی می کند و سجده می توان کرد و بر چوب ساج که از قبیل چوب شمشاد است حضرت فرمودند که بلی می تواند اما اول چون ممکن است که تخت حرکت نکند و اگر حرکت کند این مقدار حرکت ضرر ندارد و اما جواز سجده به اعتبار آن که از زمین روییده است و آن را نمی خورند و نمی پوشند.

و در حدیث صحیح منقولست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که آیا جایز است که شخصی نماز کند بر بالای تخته که برد و درخت خرما نصب کرده باشند از جهت چیدن خرما که از درختی به درختی دیگر روند یا تختی ساخته باشند از جهت تفرج و تنزه حضرت فرمودند که اگر مساوی باشد یعنی هموار که بلند و پست نباشد یا مستقر که حرکت بسیار نکند باکی نیست.

دیگر گفت از حضرت سؤال کردم از

فرشی که از حریر محض یا دیبا باشد اعم از آن که قالی و گلیم باشد یا دو شک و بالش و امثال اینها یا جای نماز حریر باشد یا دیبا آیا جایز است که بر روی آن بخوابند یا بر آن تکیه کنند و یا نماز کنند حضرت فرمودند که فرش می توان کرد و بر بالای آن نماز می توان کرد امّا بر آن سجده نمی توان کرد چون از زمین نیست و مع هذا پوشیدنی نیست.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه قال لا باس بالصّلاه علی البوریا و الخصفه و کلّ نبات الّا الثّمره) و روایت کرده است شیخ در صحیح از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که باکی نیست در نماز کردن بر بوریا و حصیری که از برگ خرما می بافند و بر هر چه از زمین روید بغیر از میوه یعنی خوردنی و ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۶

شامل پوشیدنی نیز باشد چنانکه اطلاق می کنند ثمره را بر حاصلی که از زمین به همرسد و تفصیلش خواهد آمد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و آن که فرموده اند که باکی نیست به اعتبار آنست که بر زمین بهتر است و هم چنین بر چیزی که جمیع پیشانی بر زمین رسد و در بوریا و حصیر اندک فاصلها هست و نبودنش بهتر است.

[نماز در پوست حرام گوشت]

(و سال سماعه بن مهران ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن لحوم السّباع من الطّیر و الدّوابّ قال امّا اکل لحومها فانّا نکرهه و امّا الجلود فارکبوا علیها و لا تلبسوا منها شیئا تصلّون

فیه) و بسند موثق منقولست از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از گوشتهای درندگان مرغ چون چرخ و باز و درندگان حیوانات چهارپا چون شیر و گرگ آیا حلال است حضرت فرمودند که اما خوردن گوشت اینها را کراهت داریم یعنی نمی خوریم و حرام نمی دانیم و اما پوست اینها را جایز است که بر آن سوار شوند اما در حال نماز مپوشید آن پوستها را و این حدیث دلالت می کند بر آن که سباع قابل تذکیه هستند چنانکه احادیث صحیحه دلالت می کند بر آن و خواهد آمد.

و در حدیث صحیح و بسیار است که در کراهت را بر حرمت اطلاق می کنند و در احادیث معتبره وارد شده است که علّت عدم جواز نماز در پوست سباع آنست که اکثر آنها مسوخند (و قال ابی رضی اللّه عنه فی رسالته إلیّ لا باس بالصّلاه فی شعر و و بر کلّ ما اکلت لحمه و ان کان علیك غیره من سنجاب او سمّور أو فنک و اردت الصّلاه فانزعه) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او راضی و خشنود باشد در رساله که بمن نوشته بود این را ذکر کرده بود که باکی نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۷

نماز کردن در مو و کرك هر حیوانی که گوشت آن را توان خورد و اگر پشم و مو و کرك و پوست حیوانی باشد که گوشت آن را نتوان خورد و حرام باشد و خواهی که نماز کنی آن جامه را بکن و نماز کن مثل سنجاب و سمّور یا فنك و فنك حیوانیست که پوست آن بسیار نفیس

می باشد و بالطبع از جهت مزاجهای حارّه و بارده هر دو مناسب است و حقیقتش ظاهر نیست و از بعضی تجار شنیدم که قاقم است و عبارت فقه رضوی صلوات اللّٰه علیه اینست که بدان رحمک اللّٰه که هر چه از زمین روییده است باکی نیست پوشیدن آن و نماز کردن در آن مثل علف و برگ و هر چه گوشت آن حلال باشد در پوست آن نماز می توان کرد اگر آن حیوان را ذبح کرده باشند و بسم اللّٰه گفته باشند و هم چنین در پشم آن و مو و کرک و پر و استخوان آن نماز می توان کردن خواه از زنده و خواه از مرده کنده باشند اگر حلال گوشت باشد باکی نیست و جایز نیست نماز کردن در پوست حیوانی که گوشت او حرام باشد مثل سنجاب و فنک و سمّور و حواصل و در موضعی دیگر قریب به عبارت متن است.

(و قد روی فی ذلک رخص و إیّاک ان تصلّی فی ثعلب و لا فی الثّوب الّذی یلیه من تحته و فوقه) و این عبارت فقه رضویست و بتحقیق که از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم روایات وارد شده است در سمور و سنجاب و فنک پس اگر کسی در حالت ضرورت یا مطلقا در آن نماز کند صحیح است و اولی ترکست و زنهار که نماز مکن در پوستینی که از پوست روباه باشد و هم چنین نماز مکن در جامه که در زیر آن پوشیده باشی یا بالای آن که مبادا موی روباه به آن جامه چسبیده باشد و دیده نشود.

بدان که احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است

در نهی از پوشیدن پوست و وبر و موی حیواناتی که گوشت آنها را نخورند و در خصوص

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۸

سنجاب و سمور و فنك و روباه و خرگوش احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است بر جواز و اکثر علما حمل کرده اند این اخبار را بر تقیه و جمعی حمل کرده اند اخبار نهی را بر کراهت و این اظهر است در جمیع و لیکن احتیاط در دین مقتضی آنست که نماز در اینها نکند و مکروهست نماز کردن در جامه که در زیر اینها یا بالای اینها پوشیده باشند خصوصا روباه و خرگوش و اللّٰه تعالی یعلم.

[نماز در پوست خز]

(و قد روی عن سلیمان بن جعفر الجعفریّ انّه قال رأیت الرّضا صلوات اللّٰه علیه یصلّی فی جبّه خزّ) و به اسناد صحیح و حسن کالصحیح منقولست که سلیمان گفت دیدم حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه را که نماز می کردند در جبّه خز و چون مدار عرب بر جامه فراخ بوده است در زمستان جامه پنبه دار تنگ می پوشیده اند از جهت رفع سرما و گاه بوده است که پوستین تنگ مانند کاتبی می پوشیده اند و چنین جامه را جبه می نامیده اند و اکثر اوقات از کرك خز جامها می بافته اند و به قیمتهای اعلا می فروخته اند و آن چه الحال مشهور است که خزّ است بعضی از علما گفته اند که این خز نیست و بسیار مستبعد است که حیوانی با آن کثرت بالکلیّه بر طرف شود و ظاهر آنست که نماز در آن توان کرد حتی در پوست آن و احادیث صحیحه در جواز صلاه در آن وارد شده است بشرط آن که مغشوش نباشد به وبر روباه و خرگوش

زیرا که چون جامه بسیار از آن می بافته اند بسیار بوده است که کرک روباه و خرگوش را با کرک خز مخلوط می ساخته اند.

و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودم که شخصی از آن حضرت سؤال کرد از پوست خز حضرت فرمودند که باکی نیست آن مرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۹

گفت فدای تو گردم این خز در بلاد ما می باشد و سگ آبی است که از آب بیرون می آید حضرت فرمودند که اگر از آب بیرون آید زنده می ماند آن مرد گفت نه حضرت فرمودند که باکی نیست.

و مرویست از عبد اللّه بن ابی یعفور که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودم که داخل شد بر آن حضرت شخصی از خز فروشان و عرض نمود که فدای تو گردم چه می فرمایید در نماز در خز حضرت فرمودند که باکی نیست نماز می توان کرد آن مرد گفت فدای تو گردم مرده است و پوست میته را نماز نمی توان کرد و این کار من است و خوب مطلع بر احوال آن حضرت فرمودند که احوال آن را من بهتر می دانم آن مرد گفت این کار منست و هیچ کس بهتر از من نمی داند حضرت تبسّم فرمودند و فرمودند که تو می گویی که این حیوانی است که از آب بیرون می آید یا در آب آن را صید می کنند و چون از آب جدا می شود می میرد آن مرد گفت چنین است فدای تو گردم پس حضرت فرمودند که دیگر می گویی که این حیوانیست که چهار دست و پا دارد و حکم ماهی

نـدارد که ذکاتش بیرون آوردن از آب باشد آن مرد گفت آری و اللّه چنین بخاطر می رسد حضـرت فرمودند که چنانکه حق سبحـانه و تعـالی مـاهی را حلال کرده است و کشـتن آن را باین نحو مقرر ساخته است که او را از آب بیرون آورنـد هم چنین خز را نیز مقرر فرموده است که ذکـات آن بیرون آمـدن یـا بیرون آوردن از آب باشـد و حلال باشـد نمـاز کردن در پوست و موی او.

و منقولست در صحیح از سعد بن سعد که از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه سؤال کردم از پوست خز حضرت فرمودند که ما خز می پوشیم و اشاره فرمودند به خزی که پوشیده بودند عرض نمودم که فدای تو گردم آن چه شما پوشیده اید کرکست و بنده از پوست آن سؤال می کنم حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۰

هر گاه کرک حلال باشد پوست آن نیز حلال خواهد بود.

و در حدیث صـحیح از بزنطی منقولست از حضـرت امام رضا صلوات اللّه علیه که فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات اللّه علیه جبّه خزی به پنجاه مثقال طلا می خریدند و می پوشیدند و ردای خزّی را به پنجاه مثقال طلا می خریدند و در زمستان می پوشـیدند و در بهـار می فروختنـد و بهـای آن را تصـدق می فرمودنـد و این آیه را تلاوت می فرمودنـد که ترجمه اش این است که بگو یـا محمـد که حرام کرده است زینت حق سـبحانه و تعـالی را که از جهت بنـدگان خود آفریـده است و که حرام کرده است خوردنیهای خوب را بگو که اینها همه را از جهت مؤمنان آفریده ام در دنیا و در آخرت خالص از جهت ایشان

خواهد بود.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت از آن حضرت یعنی امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از پوشیدن خز حضرت فرمودند که باکی نیست بتحقیق که حضرت سیّد السّاجدین صلوات اللّه علیه در زمستان بالا پوش خز می پوشیدند و چون تابستان می شد می فروختند و ثمن آن را تصدق می فرمودند و می فرمودند که مرا شرم می آید که بهای جامه را بخورم که عبادت الهی در آن جامه کرده باشم و از این باب احادیث صحیحه بسیار است که دلالت می کند بر آن که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم خز می پوشیدند و در آن جامه نماز می کرده اند.

(و روی علیّ بن مهزیار قال رأیت ابا جعفر الثّانی صلوات اللّه علیه یصلّی الفریضه و غیرها فی جبّه خزّ طارویّ و کسانی جبّه خزّ و ذکر انّه لبسها علی بدنه و صلّی فیها و أمرنی بالصّلاه فیها) و به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه را دیدم که نماز واجب و سنت را در جبّه خز یمنی می کردند و جبه خزی را بمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۱

خلعت دادند و فرمودند که این را پوشیده ام که به بدن من رسیده است و نماز در این جبّه کرده ام و مرا نیز أمر فرمودند که در آن جبّه نماز کنم.

(و روی عن یحیی بن ابی عمران انّه قال کتبت إلی ابی جعفر الثّانی صلوات اللّه علیه فی السّنجاب و الفنک و الخزّ و قلت جعلت فداك احبّ ان لا تجیبنی بالتّقیّه فی ذلک فکتب صلوات اللّه علیه بخطّه إلیّ صلّ فیها) و کالصحیح منقولست از یحیی که گفت

عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه در نماز کردن در سنجاب و فنک و خزّ و عرض نمودم که فدای تو گردم می خواهم که آن چه حق است بیان فرمائی و جواب از روی تقیه نفرمایی حضرت بخط مبارک خود نوشتند که در اینها نماز کن و این حدیث یکی از اخبار رخصت است که سابقا گفت و اخبار جواز نماز در خز متواتر است و در شعر و وبر آن خلافی نیست در میان اصحاب ما رضی اللّٰه عنهم و اخبار جواز نماز در سنجاب و فنک نیز بسیار است.

از آن جمله در حدیث صحیح از ابو علی بن راشد که از جمله وکلاء حضراتست منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که چه می فرمایید در این پوستینها در کدام یک نماز می توان کرد حضرت فرمودند که کدام پوستین را می گویی عرض نمودم که پوستین فنک و سنجاب و سمّور را می گویم حضرت فرمودند که در فنک و سنجاب نماز بکن و اما در سمور نماز مکن عرض نمودم که در پوست روباه نماز می توان کرد حضرت فرمودند که نه و لیکن می توان پوشیدن آن را در غیر نماز عرض نمودم که نماز کنم در جامه که در زیر یا بالای آن پوشیده باشم فرمودند که نه و در احادیث قویه وارد شده است که در سنجاب نماز می توان کرد زیرا که گوشت نمی خورد و حضرت سید المرسلین نهی از نماز کردن در پوست سباع فرموده اند و سبع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۲

حیوانیست که گوشت خورد.

و در حدیث صحیح از ریان منقولست که

سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از پوشیدن پوستین سمور و سنجاب و حواصل و امثال اینها و از کمربند و ساغری که غالبا میته است و کمربند غالبا چرم میته است و از جامه که کج را بعوض پنبه در آن کرده باشند و از موزه ها از انواع پوستها حضرت فرمودند که باکی نیست در همه اینها مگر روباه بنا بر این اکثر علما جایز می دانند نماز را در سنجاب و احوط ترک است.

(و روی عن داود الصّیرمیّ انّه قال سال رجل ابا الحسن الثّالث صلوات اللّٰه علیه عن الصّلاه فی الخزّ یغشّ بوبر الأرانب فکتب یجوز ذلک) و مرویست کالصحیح از داود که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه از نماز در خزّی که مخلوط می سازند آن را به کرک خرگوش حضرت نوشتند که نماز می توان کرد و مثل این خبر خبر دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است.

(و هذه رخصه الاخذ بها مأجور و رادّها ما ثوم و الاصل ما ذکره ابی رحمه اللّٰه فی رسالته إلیّ و صلّ فی الخزّ ما لم یکن مغشوشا بوبر الارانب) صدوق می گوید که آن چه در این حدیث وارد شده است که جایز است نماز در خز مغشوش بر سبیل رخصت وارد شده است که در حال اضطرار می توان پوشیدن یا مطلقا که نهی محمول بر کراهت باشد واصل معمول به آن چیزیست که پدرم که حق سبحانه و تعالی او را رحمت کناد در رساله بمن نوشته بود که نماز کن در خز ما دام که مخلوط نباشد کرک

آن با کرک خرگوش و محتمل است که حدیث جواز را حمل کنیم بر صورتی که علم نداشته باشد و اخبار نهی محمول باشد بر صورت علم مثل دو حدیث مرسل از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۳

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که باکی نیست نماز کردن در خز خالص و اما خزی را که مخلوط ساخته باشند به کرک خرگوش و غیر آن از و بر ما لا یؤکل لحمه پس در آن نماز مکن و عبارت رساله عبارت فقه رضویست چنانکه اکثر عبارات آن رساله عبارت فقه رضویست چنانکه سابقا مذکور شد و عمده توقف مصنف آنست که جزم داشته است در آن که فقه رضوی از آن حضرتست صلوات اللَّه علیه و لیکن حدیث صریح در حرمت نیست شاید مکروه باشد و محتمل است که احادیث جواز را حمل کنیم بر مثل کلاه و بند زیر جامه و چیزهائی که ستر عورت به آن نتوان کرد به تنهایی چنانکه گذشت در حدیث محمد بن عبد الجبار و حمل بر کراهت اظهر است در جمیع.

چنانکه در حدیث صحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از پوستین سمور و سنجاب و روباه و امثال آن حضرت فرمودند که باکی نیست نماز کردن در اینها و در حدیث صحیح از علیّ بن یقطین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما از پوشیدن پوستین سمور و فنک و روباه و سایر پوستها حضرت فرمودند که باکی نیست و در این حدیث نماز مذکور نشده

است اگر چه اطلاق خبر شامل وقت نماز هست.

و در صحیحه محمد بن مسلم مرویست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم که آیا نماز می توان کرد در پوست روباه حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم که نماز کنم در آن.

و در صحیح از محمد بن ابراهیم منقولست که گفت عرضه نوشتم به خدمت آن حضرت صلوات اللّه علیه و احتمال دارد که آن حضرت امام حسن

عسکری باشد یا صاحب الامر صلوات اللّه علیهما چون از جمله وکلاء حضرت صاحب الزمانست و سؤال کردم از نماز کردن در پوست خرگوش حضرت نوشتند در فرمان همایون که مکروهست اگر چه گاه هست که مکروه را بر حرام اطلاق می کنند و لیکن ظاهرش کراهت است به اعتبار اخبار دیگر.

و در حدیث صحیح از جمیل منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از نماز کردن در پوست روباه حضرت فرمودند که اگر آن را تذکیه کرده باشند باکی نیست و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که آیا نماز می توان کرد در لحاف یا پوستین زنان که از پوست روباه باشند حضرت فرمودند که اگر تذکیه کرده باشند خوبست و هم چنین در کالصحیح دیگر و به ازاء این اخبار در نهی اخبار وارد شده است و لیکن این اخبار اصح و اکثر است و آنها اشهرند در عمل اصحاب به آن ها چون اکثر عمل به آن ها کرده اند و اینها را حمل بر تقیه کرده اند و ظاهرا اگر کسی عمل کند

به این ها نیز جایز است هر چند موافق عامه باشند چون موافق خاصه نیز هستند و احتیاط در دین ترکست اگر چه یک مو باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[نماز مکن در حریر محض]

(و قال فیها و لا تصلّ فی دیباج و لا حریر و لا وشی و لا فی شی ء من ابریسم محض الّا ان یکون ثوبا سداه ابریسم و لحمته قطن او کتان) و پدرم در رساله ذکر کرده است و عبارت فقه رضویست که حضرت صلوات اللّٰه علیه فرموداند که نماز مکن در دیبا که نوعی است از حریر محض غالبا و معنی آن آنست که منقش و ملوّن باشد اگر چه غیر حریر باشد و نه در جامه حریر محض و نه در جامه منقّش به بسمه و گلی و امثال آن و اغلب آن بوده است که جامه حریر را منقش می کرده اند و اگر شامل غیر حریر باشد که طلا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۵

بر او نقش کرده باشند یا صورت انسان یا اعم در بعضی حرام خواهد بود و در بعضی مکروه چنانکه گذشت و اگر صورت اشجار باشد کراهتش کمتر خواهد بود و نماز مکن در چیزی از ابریشم محض مگر آن که تارش ابریشم باشد و پودش پنبه باشد یا کتان و در فقه رضوی أو صوف یا پشم و ظاهرا هر سه بر سبیل مثال است پس اگر خلیطه نقره باشد خوب خواهد بود.

و در حدیث دیگر خز را فرموده اند بدان که جمعی از اصحاب نقل اجماع مسلمانان کرده اند در حرمت پوشش حریر محض مردان را و هم چنین در حرمت نماز کردن در آن و اخبار از طرق خاصه و

عامه بر این مضمون بسیار وارد شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح بدو سند از محمد بن عبد الجبار منقولست که گفت عرضه نوشتم به خدمت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که آیا نماز می توان کرد در کلاه حریر محض یا کلاه دیبا فرمان همایون آن حضرت آمد که حلال نیست نماز در حریر محض.

و در صحیحه دیگر پرسیدم که آیا نماز می توان کرد در بند زیر جامه حریر حضرت نوشتند که حلال نیست نماز در حریر محض.

و در حدیث صحیح منقولست از اسماعیل بن سعد که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز کردن در پوست درندگان حضرت فرمودند که در آنها نماز مکن دیگر پرسیدم که آیا مرد نماز می تواند کرد در جامه ابریشمینه حضرت فرمودند که نه.

و در حدیث کالصحیح منقولست از ابو الحارث که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که آیا مرد نماز می تواند کرد در جامه ابریشمینه حضرت فرمودند که نه و أمّا آن چه وارد است در خبر صحیح از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۶

محمد بن اسماعیل که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن امام رضا صلوات اللّٰه علیه از نماز کردن در جامه دیبا حضرت فرمودند که اگر صورت نداشته باشد باکی نیست و ظاهرا مراد از دیبا جامه منقش باشد مثل وشی و لازم نیست که حریر محض باشد خصوصا هر گاه راوی فاضلی باشد مانند ابن بزیع که ظاهرش آنست که سؤال او از دیبا به اعتبار منقش بودن باشد و اکثر حمل کرده اند بر حالت حرب یا ضرورت و سندش

آورده اند حديث موثق كالصحيحه سماعه را كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه سؤال كردم از پوشيدن حرير و ديبا پس حضرت فرمودند كه اما در حرب باكى نيست هر چند صورت داشته باشد فتامّل فيه و احاديث در اين باب گذشت.

(و كتب ابراهيم ابن مهزيار إلى ابى محمّد الحسن صلوات اللّٰه عليه يساله عن الصّلاه فى القرمز و ان اصحابنا يتوقّفون عن الصّلاه فيه فكتب لا باس به مطلق و الحمد للّٰه قال مصنّف هذا الكتاب رحمه اللّٰه و ذلك اذا لم يكن القرمز من ابريسم محض و الّذى نهى عنه هو ما كان من ابريسم محض و كتب اليه فى الرّجل يجعل فى جبّته بدل القطن قزّا هل يصلّى فيه فكتب نعم لا باس به يعنى به قزّ المعز لا قزّ الابريسم) و بسند صحيح منقولست از ابراهيم بن مهزيار و جزو آخر را كلينى ذكر كرده است از محمد بن ابراهيم كه ابن مهزيار باشد و هم چنين شيخ و جزو اول را شيخ از على بن مهزيار ذكر كرده است و بسيار بعيد است چون مذكور نيست در رجال و نديده ام روايت على را از ابى محمد صلوات اللّٰه عليه و على أىّ حال حديث صحيح است كه عرض نمود به خدمت حضرت امام حسن عسكرى صلوات اللّٰه عليه و سؤال نمود از نماز كردن در جامه سرخ قرمزى و عرض نمود كه علماى ما توقّف دارند در نماز كردن در آن و ظاهرش آنست كه به ايشان

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۳۹۷

خبرى رسيده باشد كه نماز در آن نكنند فرمان حضرت رسيد كه باكى نيست مباح است و

الحمد للّٰه که حق سبحانه و تعالی کار را دشوار نکرده است یا حمدی باشد تیمنا و تبرکا صدوق می گوید که آن که نماز در آن توان کرد در صورتیست جامه ابریشم محض نباشد و نهیی که به مشایخ رسیده است در صورتیست که ابریشم محض باشد و محتمل است که خبر نهی را صدوق دیده باشد دیگر در عریضه عرض نموده بود که اگر مردی در جامه پنبه دار بعوض پنبه کج را مانند پنبه در جامه گذارد آیا در آن جامه نماز می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست صدوق می گوید که مراد از این کج پیله بز است نه پیله ابریشم یعنی می باید که مراد حضرت این باشد اما تاویل اول صدوق ضرور نبود زیرا که جامه قرمزی خصوصیتی به ابریشم ندارد و چون احادیث بسیار وارد شده است که جامه سرخ تیره مکروهست یا منهی عنه و مشایخ نمی دانسته اند که نهی کراهتست یا حرمت توقف داشتند از جواب حضرت ظاهر شد که مراد از آن نهی کراهتست نه حرمت و اما تاویل ثانی بسیار بعید است و ضرور نیست زیرا که ظاهر نیست که حکم کج ابریشم داشته باشد.

اگر چه در حدیث ضعیف از عباس بن موسی منقولست که گفت از پدرم پرسیدم از ابریشم و کج فرمودند که هر دو یکسانند زیرا که ضعف حدیث مانع است از آن که به آن استدلال توان کرد و بر تقدیر تسلیم ظاهر نیست که هر گاه ابریشم بعوض پنبه در جامه باشد جایز نباشد.

با آن که اخبار صحیحه وارد شده است بر جواز بدون معارضی بحسب ظاهر و اگر لا یحلّ الصلاه فی

حریر محض عام باشد ممکن است که مخصّص شود باین اخبار اما اوّل به درستی که اخبار بسیار حسن کالصحیح و موثق کالصحیح وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۸

شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که حق سبحانه و تعالی دشمن می دارد جامه را که این کس را مشهور سازد میان مردم و بنا بر مذهب اکثر علما خلاف مروت است و منافات با عدالت دارد و قرمزی از آن بابست و احادیث بسیار وارد شده است قریب به تواتر که دلالت می کند بر کراهت جامه سرخ خصوصا تیره.

و در حدیث موثق کالصحیح از حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که مکروهست نماز در جامه نارنجی سیر که از گل کافشه رنگ کرده باشند و در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که مکروه است نماز در جامه گلی که زعفران بخور او داده باشند تا خوب سرخ تیره شده باشد.

و در حدیث کالصحیح دیگر به همین عبارتست و آن چه نهی واقع شده است از پوشیدن جامه سرخ بسیار است و محمولست بر کراهت و اما ثانی پس بتحقیق که غیر از این حدیث حدیث صحیح ریان بن صلت بر جواز آن دارد شده است و اندکی بیشتر گذشت و دیگر روایت کرده اند کلینی و شیخ در صحیح از حسین بن سعید که گفت خواندم کتابتی را که نوشته بود محمد بن ابراهیم به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما و سؤال کرده بود از نماز کردن در جامه که بعوض پنبه کج کرده باشند آیا جایز است

یا صحیح است آن نماز پس حضرت در جواب او نوشتند و من خواندم جواب حضرت را که باکی نیست در نماز کردن در آن و از این خبر ظاهر می شود که خبر مصنف غیر این خبر است و لیکن در سؤال و جواب مشترک بوده اند و ازین باب بسیار است و ممکن است که حمل کنند این ثوب را بر ثوبی که نماز در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۹

آن تمام نشود مثل کلاه.

چنانکه مرویست از حلبی به سندی که در آن سند احمد بن هلال است از ابن ابی عمیر و مظنون آنست که موسی بن الحسن با احمد شریکست اگر چه اکثر نسخ بلفظ عن است اما شیخ قریب به آن و احمد بن هلال نقل کرده است و بنا بر این حدیث صحیح است و بنا بر لفظ عن چون روایت احمد از ابن ابی عمیر است ضرر ندارد زیرا که اکثر علما عمل کرده اند حدیث احمد را از حسن بن محبوب و از ابن ابی عمیر و ظاهرا سببش این بوده است که این هر دو کتاب نزد ایشان بوده است و چون مقابله کرده بودند موافق بوده است با آن که در وقتی که حال او خوب بود حدیث از او نقل کرده بودند و بعد از آن که غالی شد دیگر کسی از او روایت نکرد و آن چه سابقا از او روایت کرده بودند به آن عمل می نمودند.

و حلبی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که هر چه به آن ستر عورتین نتوان کرد نماز در آن می توان کرد مثل

بند زیر جامه ابریشمین و کلاه و موزه و بند زیر جامه نماز در اینها می توان کرد و اگر چه حریر محض باشد و مراد از موزه در اینجا چاقشور است هر چند ظاهر دو خبر محمد بن عبد الجبار عدم جواز نماز است حمل می توان کرد آن را بر کراهت یا اعم از کراهت و حرمت که در ما یتمّ الصلاه حرام باشد و در ما لا یتمّ الصّلاه مکروه باشد چنانکه اصحاب باین قائلند و در فقه رضوی استثنا شده است ما لا یتمّ الصّلاه که ستر عورتین به آن نتوان کرد.

و در صحیح از صفوان از عیص از ابو داود منقولست که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و قبای خزی پوشیده بودم که آستر آن نیز خز بود و طیلسان که بمنزله یاپونچی می بوده است از خزی بود بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۰

قیمت پس عرض نمودم که این جامه که پوشیده ام از پوشیدنش کراهت دارم حضرت فرمودند که از کدام جامه کارهی عرض نمودم که از طیلسان فرمودند که چرا گفتم خز است فرمودند که خز چه بدی دارد گفتم تارش ابریشم است حضرت فرمودند که کراهت ندارد که تارش ابریشم باشد و نه تکمه و نه علمش آن بد است که محض ابریشم باشد مردان را و کراهت ندارد زنان را.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که در جامه که در آن ابریشم باشد اگر غیر ابریشم با آن باشد باکی نیست.

(و قد وردت الاخبار بالنّهی عن لبس الحریر و الدّیباج و الابریسم المحض و الصّلاه فیه للرّجال و وردت

الرّخصه فی لبس ذلک للنساء و لم ترد بجواز صلاتهنّ فیه فالنّهی عن الصّلاه فی الإبریسم المحض علی العموم للرّجال و النّساء حتّی یخصّـهنّ خبر بالإطلاق لهنّ فی الصّلاه فیه کما خصّهنّ بلبسه) و بتحقیق که اخبار وارد شده است در نهی از پوشیدن جامه حریر و دیبا و ابریشم محض و از نماز کردن در حریر مردان را و احادیث وارد شده است که جایز است زنان را پوشیدن حریر و اخبار وارد نشده است به آن که جایز است ایشان را نماز کردن در حریر محض پس اخبار نهی از نماز در ابریشمینه محض بر عموم خود باقی است مردان و زنان را تا خبری برسد که هم چنان که ایشان را جایز است پوشیدن جایز است نماز کردن این نحو استدلال نه داب صدوقست بلکه داب مجتهدین است که به آرا و ظنون عمل می کنند و امثال این دلایل معارض است به دلایل مثل آن مثلا در اینجا می گوییم که اصل در اشیا اباحت است حتی در عبادات چنانکه خواهد آمد که هر چیزی جایز است تا نهی بخصوص آن بما برسد مع هذا تجویز پوشیدن حریر شده است زنان را در همه احوال و از جمله احوال حال صلاه است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۱

و نهیی بخصوص نماز نشده است پس جایز باشد بلی ممکن است که تصحیح کلام صدوق باین عنوان کنیم که عام در افراد خود حجت است و الا هیچ حکمی از قرآن و احادیث ظاهر نشود و نکرده در سیاق نفی مفید عموم است.

و در حدیث صحیح وارد شده است که- لا صلاه فی حریر محض- و این

حکم شامل مردان و زنان هست اگر چه این نحو استنباط نیز از دأب اخباریین نیست و در هر مقدمه منعها هست و از آن جمله چون سؤال از کلاه شده است و کلاه لباس مردانست ظاهرش آنست که حکم مخصوص مردان باشد دیگر آن که در مثل این عبارت که- لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد و لا صلاه الا بفاتحه الکتاب- خلافست و شک نیست که گاهی کامله مراد است و گاهی صحیحه چنانکه در عبارت اوّل اول مراد است و در عبارت دویم دویم و در این عبارت ممکن است که مراد اعم از هر دو باشد به آن که در ما لا یتم الصّلاه نسبت به مرد و نسبت بزن مطلقا کامله مراد باشد و نسبت به مرد در ما یتم الصّلاه صحیحه مراد باشد تا جمع شود میان اخبار.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که زنان حریر محض و دیبا می توانند پوشید مگر در حال احرام و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که سزاوار نیست زن را که حریر محض به پوشد در حال احرام و اما در سرما و گرما جایز است پس چون حالت احرام را استثنا فرمودند می باید که در هر حالتی غیر از حال احرام جایز باشد و خواهد آمد احادیث بسیار در احرام که مشعر است باین معنی و صدوق در حدیث کالصحیح از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که هفتاد و سه چیز از خصایص زنان است و از آن جمله

حضرت فرمودند که جایز است زن را که دیبا و حریر به پوشد در غیر نماز و احرام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۲

و حرامست بر مردان پوشیدن حریر مگر در جهاد و جایز است که زن انگشتری طلا- به پوشد و با آن نماز کند و بر مردان حرامست هر دو.

و حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که یا علی انگشتری طلا در دست مکن که آن زینت تست در بهشت و حریر مپوش که آن پوشش تست در بهشت و این حدیث اگر چه اشعاری دارد بعدم جواز نماز زن در حریر و لیکن بحسب مفهوم دلالت دارد و آن ضعیف است آن چه ممکن بود گفتن آن از طرفین مذکور شد پس احوط آنست که زنان نماز در حریر محض نکنند اگر چه اظهر جواز است از جهت حرج و اللَّه تعالی یعلم.

(و لم یطلق للرّجال لبس الحریر و الدّیباج الّا فی الحرب فلا باس به و ان کان فیه تماثیل روی ذلک سماعه بن مهران عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه) و جایز نیست مردان را پوشیدن جامه حریر و دیبا مگر در حرب که باکی نیست اگر چه صورت داشته باشد و این معنی را روایت کرده است سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و سابقا ذکر کرد که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله تجویز پوشیدن حریر نفرمودند مگر عبد الرحمن بن عوف را و در اینجا تخصیص به حرب داد ممکن است که هر دو باشد یا حمل کنیم سابق را بر آن که رخصت مخصوص او و زبیر بود و

این حکم عامست و در حالت ضرورت نیز جایز است چنانکه آیه و اخبار دلالت بر آن می کنند و اگر غیر از جامه حریر نداشته باشد اظهر آنست که برهنه نماز می کند مگر در حالت ضرورت.

(و روی یوسف بن محمّد بن ابراهیم عنه صلوات اللّه علیه انّه قال لا باس بالثّوب ان یکون سداه و زرّه و علمه حریرا و انّما یکره الحریر المبهم للرّجال) و بسند صحیح از صفوان منقولست از یوسف بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۳

ابراهیم و لفظ ابن محمد در هیچ کتابی از کتب حدیث و کتب رجال نیست و ظاهرا از قلم نساخ زیاد شده است چون در فهرست صدوق نیز نیست و چون صفوان از اهل إجماع است جهالت یوسف ضرر ندارد و او روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که باکی نیست که جامه تارش و تکمه اش و علمش حریر محض باشد و مکروه یعنی حرام نیست مگر حریر خالص از جهت مردان و ظاهرا علم اعم است از سجاف و آن چه در اصل جامه بافته می شود که حریر محض می شود بعضی از جامه و لفظ تکمه دلالت می کند بر آن که ما لا یتم الصّلاه اگر حریر محض باشد ضرر نداشته باشد اگر چه فرقی هست میان آن که متصل به جامه باشد یا جدا باشد مانند بند زیر جامه و بند چاقشور چون آن چه متّصل است از قبیل تار و پود می شود و یا مانند ابریشمی که جامه را به آن می دوزند و دلالت می کند این حدیث بر آن که لازم نیست که اکثرش یا نصفش حریر محض

نباشد چنانکه بعضی از عامه به آن قایل شده اند.

و هم چنین حدیث صحیح بزنطی که گفت شخصی از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از جامه که از کج و پنبه بافته باشند و کج یا ابریشم زیاد از نصف باشد آیا در آن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه چند جبه چنین داشتند دلالت می کند بر آن که نصف در کار نیست پس احادیثی که واقع شده است که اگر یکی از تار یا پود خلیط باشد ضرر ندارد بر سبیل مثال خواهد بود با آن که عمده آنست که اکثر اخبار نهی حریر محض یا خالص یا مبهم است بمعنی خالص پس اگر حریر محضش نگویند کافی خواهد بود و اکثر علما گفته اند که می باید اقلا خلیط عشر باشد و ندیدم حدیث عشر را و ظاهر آنست که اگر نصف عشر نیز خلیط باشد و آن را حریر محض نگویند کافی باشد بلی می باید که قدری نباشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۴

خلیط که مستهلك باشد که اصلا محسوس نشود چون حقیقت عرفی را مقدّم می دارند بر لغوی و علما ذکر کرده اند که همین کافی نیست که جامه حریر را از ریسمان بدوزند و شکی نیست در آن که اگر عشر خلیط باشد احوط است و اگر یکی از تار و پود خلیط باشد چنانکه در حدیث کالصحیح عبید بن زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت فرمودند که باکی نیست در جامه حریر اگر تار یا پود حریر باشد و دیگری پنبه یا کتاب باشد.

و در حدیث کالصحیح

از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که سؤال کردند از آن حضرت از جامه که تارش ابریشم باشد و هوا سرد باشد حضرت امر فرمودند که به پوشد.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از زراره که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که نهی می فرمودند از پوشش حریر مردان و زنان را مگر حریری که مخلوط باشد به آن که تارش یا پودش خز یا کتان یا پنبه باشد و مکروه نیست مگر حریر محض مردان و زنان را و نهی و کراهتی که در این حدیثست اعم از حرمت و کراهتست به آن که در مرد بر سبیل حرمت باشد و در زن بر سبیل کراهت باشد و جمعی این حدیث را مستند صدوق گردانیده اند که چون اجماعست که زنان را جایز است پوشیدن حریر پس البته می باید مراد از نهی نهی صلاه باشد و صدوق باین استدلال راضی نیست و عمده استدلال صدوق آن بود که ذکر کرد و جوابش مذکور شد دیگر علما استثنا کرده اند سجاف حریر را بقدر چهار انگشت و در صحاح عامه صریح است و از طریق خاصه مرویست در حدیث قوی کالصحیح از جراح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که آن حضرت کراهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۵

داشتند از پوشیدن پیراهنی که سجاف آن دیبا باشد و کراهت داشتند از لباس حریر و جامه منقش و کراهت داشتند از بالش سرخ میان زین و پالان و می فرمودند که بالش شیطان است یعنی شیطان از جهت متکبران این را مستحسن ساخته است و ظاهر این خبر منع از سجافست به قرینه

ما بعد و ليكن علما كراهت اول را بمعنى خود گذاشته اند و هم چنين سيم و چهارم را و دويم را بمعنى حرمت حمل كرده اند تا جمع شود ميان اخبار.

(و روى عنه مسمع بن عبد الملك انّه قال لا باس ان ياخذ من ديباج الكعبه فيجعله غلاف مصحف او يجعله مصلّى يصلّى عليه) و مرويست بسند كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه فرمودند كه باكى نيست كه ديباى كعبه را اخذ نمايند و كيسه مصحف كنند يا جا نماز كنند و بر آن نماز كنند يعنى اصل نماز كردن خوبست اما مى بايد كه محل جبهه نباشد چنانكه خواهد آمد و اين حديث و صحيحه على بن جعفر دلالت مى كند بر آن كه بر بالاى حرير نماز مى توان كرد و قولى شده است بر عدم جواز و قايلش مجهولست و قولش ضعيف و احاديث جامه كعبه بعضى در كفن ميّت گذشت و بعضى در ابواب حج خواهد آمد و الحال جامه كعبه از حرير ديباست كه منقش است به آيه الكرسى و غير آن و ظاهرا در زمان حضرات نيز چنين بوده است.

و در اخبار وارد شده است كه با آن نماز نمى توان كرد و ظاهرا به اعتبار آن كه حرير است حرامست و به اعتبار آن كه منقش است مكروهست و استعمالات ديگر ضرر ندارد و بهتر آنست كه تعظيما للكعبه مهما أمكن تعظيم آن بكنند و نجس نكنند و اگر نجس شود آب كشند و الحال مقرّر است كه باسم ثلثه آن را نجس مى كنند اگر ممكن باشد كه ازاله آن كنند بغير سوختن بهتر است و اگر

لوامع صاحبقرانى، ج ۳،

کاغذی بر آن روی نجس بچسبانند دور نیست که جمع بین الحقین شود و اللّه تعالی یعلم.

[نماز کردن در جامه چند رنگ]

(و سال محمّد بن اسماعیل بن بزیع ابا الحسن الرّضا صلوات اللّه علیه عن الصّلاه فی الثّوب المعلم فکره ما فیه من التّماثیل) و مرویست بسند صحیح از محمد که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از نماز کردن در جامه خط خط کربلائی باف مانند تفصیله یا جامه چند رنگ یا جامه رنگین و همه را معلم می گویند اگر چه استعمال آن در اوّل اشهر است پس حضرت فرمودند که اگر در خطها صورت باشد اگر چه صورت درختان باشد مکروهست یا مرا خوش نمی آید و این حدیث را شیخ در صحیح از ابن بزیع نقل کرده است که از آن حضرت صلوات اللّه علیه پرسیدم از جامه دیبا حضرت فرمودند که اگر صورت ندارد باکی نیست و ظاهرا مراد از دیبا معلم است چنانکه گذشت و ممکن است که حدیث دیگر باشد و چون احادیث متکثره موثقه کالصحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که سفید به پوشید که جامه سفید پاکتر و پاکیزه ترین جامهاست و کفن موتای خود را سفید کنید.

و کالصحیح وارد شده است که جامهای سفید به پوشید که لباس حضرت سید المرسلین است و لباس ماست صلوات اللّه علیهم پس ترک سفید مکروه است به یک اصطلاح و کراهت در جامهای رنگین تیره بیشتر است خصوصا در سرخ تیره خصوصا هر گاه براق باشد یا تنگ باشد و اگر عورت بنماید حرامست و نماز باطل

است و در جامه سیاه کراهت بیشتر است و گذشت و اگر جامه معلم مثال داشته باشد کراهتش اشدّ است مگر آن که صورت را تغییر دهند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۷

چنانکه در صحیحه محمد بن مسلم مرویست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست صورت در جامه اگر تغییر آن بدهند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که آن حضرت کراهت داشتند یا می فرمودند که مکروه است آن که شخصی نماز کند با جامه صورت دار و صورت حیوان کراهتش بیشتر است و انسان بیشتر و لا- یجوز الصّلاه فی تکّه رأسها من ابریسم و جایز نیست نماز کردن در بند زیر جامه که سرش ابریشم باشد و آن چه در فقه رضوی است باین عنوانست که نماز نمی توان کرد در بند زیر جامه ابریشمین و دور نیست که لفظ رأسها از نساخ زیاده شده باشد و لیکن در موضع دیگر استثنا کرده اند ما لا یتم الصلاه فیه را مانند تکه پس ظاهرش آنست که مراد از عدم جواز کراهت باشد و در یک مکاتبه محمد بن عبد الجبار که از حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه سؤال کرده است در عریضه آنست که آیا نماز می توان کرد در کلاهی که بر آن باشد کرک حیوانی که گوشت آن را نخورند یا بند زیر جامه حریر باشد یا بند زیر جامه را از کرک خرگوش بافته باشند حضرت در جواب فرمودند که حلال نیست نماز در حریر محض و اگر کرک پاکیزه باشد یا حیوان آن را کشته باشند نماز در آن حلال

است ان شاء اللّٰه و لفظ مشیت از روی تیمّن و تبرّک در مکاتبات نوشته می شود و ممکن است که حمل کنند بر کراهت چنانکه اکثر علما کرده اند و مؤید جواز است احادیث پنبه و ابریشم که جایز است نماز کردن با آن چه غالب آنست که نمی توان به آن ستر عورتین کردن بلکه بمنزله چند دستمال است بواسطه آن که اجزای آن بهم مربوط نیستند و لیکن احتیاط در دین ترک نماز است در بند زیر جامه حریر و بنا بر نسخه صدوق ظاهرش آنست که حرمت یا کراهت وقتی باشد که کل سر بند ابریشم باشد نه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۸

آن که الحال متعارفست که ابریشم بر سر آن می پیچند که باز نشود و اگر چه احوط آنست که بعوض ابریشم ریسمان به پیچند پس بنا بر این دغدغه می شود در گل سرخ و زرد که بر دستار وضع می کنند از ابریشم.

و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه می فرمودند که مشایخ جبل عامل ما جامه را از ریسمان می دوزند و لیکن بسیار حرج است و شبیه است این مبالغه بمبالغه خوارج لعنهم اللّٰه که ایشان مطلقا ابریشم نمی پوشند اگر چه یک رشته از تار و پود ابریشم باشد و مستندند بقول حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که هذان محرّمان علی ذکور أمّتی یعنی ابریشمینه و طلا هر دو حرامند بر مردان امّت من و لیکن چون آن ملاعین دست از متابعت ائمه هدی و ابواب علوم مدینه علم خدا کشیدند خسر الدنیا و الآخره شدند.

[نماز در سنجاب و حواصلی که در خوارزم صید می کنند]

(و لا باس بالفراء الخوارزمیّه و ما یدبغ بأرض الحجاز) و باکی نیست

در نماز کردن در پوستینهای خوارزمی و در پوستینهائی که در زمین حجاز دباغی آن می کننـد روایت کرده است شیخ بسـند قوی از بشیر بن بشار که گفت سؤال کردم از او یعنی هادی صلوات اللّه علیه از نماز کردن در فنک و پوستین سنجاب و سمّور و حواصلی که در بلاد شـرک صـید می کنند یا در بلاد اسـلامی می توانم در آن نماز کردن بدون تقیه حضـرت فرمودند که نماز کن در سـنجاب و حواصلی که در خوارزم صید می کنند که بلاد اسلام است و نماز مکن در پوست روباه و سمور چون متعـارف بود در آن زمـان مثـل حـال که پوستین این قسم جـانوران را از بلاـد کفر می آوردنـد و مسـلمانان می خریدنـد و می فروختنـد حضـرت می فرمایـد که هر چه را علم داشـته باشـی که کفار صـید کرده انـد مپوش و همین اجناس را از خوارزم می آورند از ایشان بگیر و محتمل است که مراد این باشد که استعلام کن هر چه از بلاد اسلام آورده باشند به پوش و الا فلا و این بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۹

سبیل اسـتحباب باشد و محتمل است که در آن زمان اهل خوارزم جمعی کافر باشـند و جمعی مسـلمان و مسـلمانان را رخصت داده باشـند که از آنجـا می توان خریـد چون پادشـاه مسـلمانست بحسب ظاهر و اما آن چه دباغی آن در زمین حجاز می کنند گذشت که حضرت سید السّاجدین صلوات اللّه فرمودند که دباغی آن را از برگ درخت خار می کنند و خوب گرم نمی کند و اهل حجاز میته را به دباغت پاک نمی دانسـتند و حضرت می فرستادند و پوستین عراق را می بردند و ایشان دباغی پوست را از

فضـله سگ می کرده اند و میته را به دباغت پاک می دانسـته اند حضـرت آن پوستین را از جهت دفع سـرما می پوشیدند و در وقت نماز می کندند و می فرمودند که از این جهت می کنم که اهل کوفه میته را به دباغت پاک می دانند.

و از حضـرت امـام رضـا صـلوات اللّه علیه منقولست که فرمودنـد که نمـاز مکن در موزه های دار شبی زیرا که دباغی آن را از فضله سگ می کنند و ظاهرا مکروه باشد و مدار اهل بغداد الحال بر این است از این جهت کفشهای ایشان لطیف است و چون مکرر می شوینـد ظاهر آنست که چیزی از آن نمی مانـد و مکروهست که مبادا مانـده باشد و این معنی ما را یقین نیست که بر تقـدیری که جایز نباشد اسـتعمال آن در نماز واجب باشد اجتناب از آن مطلقا بلی چون ظن قریب بعلم هست که اسـتعمال می کنند پوست مرده را که دباغی کرده باشند اجتناب خوبست.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که مکروهست نماز کردن در پوستینها مگر در پوستینی که در زمین حجاز می سازند یا در پوستینی که بدانی که تذکیه آن کرده اند.

و بسند قوی از عبد الرحمن بن الحجاج منقولست که به خدمت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۰

امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه عرض نمودم که من داخل می شوم در بازار مسلمانان یعنی این جمعی که دعوی اسلام می کننـد و بحسب واقع همه کافرنـد چون قایـل به امامت ائمه اثنی عشـر نیسـتند و از ایشان پوستین می خرم از جهت تجارت و از صاحب پوستین می پرسم که آیا این پوستین مذکی است و حیوانش را

کشته انـد و به مرگ خود نمرده است او می گویـد بلی مـذکّی است آیا جایز است که من در وقت فروختن بگویم که تذکیه این کرده اند حضرت فرمودند که نه و لیکن باکی نیست که بفروشی و به گویی که آن کسی که من از او خریده ام گفت که مـذکی است عرض نمودم که چه چیز سبب این شـده است که نتوان گفت حضـرت فرمودنـد که باعث بر این اینست که اکثر اهـل عراق حلال می داننـد که در میته نماز کننـد و رای علمای باطل ایشان اینست که هر گاه میته را دباغی کننـد چنانست که تذکیه آن کرده اند و به همین اکتفا نکرده اند که بگویند رای ما اینست بلکه دروغ بر حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله می بندند که حضـرت چنین فرموده است و سبب این کذب آنست که گذشت که گوسفند یکی از زنان آن حضرت مرده بـود و بیرون انـداخته بودنـد حضـرت فرمودنـد که چرا می گذاشـتند که بمیرد هر گـاه گوشت نـداشت پوست داشت و غرض حضـرت ظاهر بود که می بایست تذکیه کنند و پوستش را بر دارند ایشان می گویند که غرض حضرت این بود که چرا دباغی نکردنـد که پاک شود با آن که در صـحاح ایشان هست از آن جمله احمـد بن حنبل و ابو داود سجسـتانی روایت کرده انـد از عبد اللّٰه بن حکیم که گفت حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله کتابی نوشتند به قبیله جهینه که من پیش از این شما را رخصت داده بودم در استعمال میته و چون این کتاب به شما رسد من بعد انتفاع منمایید از مرده نه پوستش را و

نه پی پاهای او را.

و از جابر روایت کرده اند که گفت حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۱

فرمودنـد که از هیـچ چیز حیوان مرده انتفاع مجوییـد و خود گفته انـد که این دو روایت حسن است و نیکوست با آن که ظاهر آیه نیز دلالت می کند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» یعنی حرام شده است بر شما میته و اکثر اصولیین ایشـان نیز ذکر کرده انـد که در امثـال این آیه اقرب مجـازات به حقیقت حرمت جمیع انتفاعاتست و نزد علمای شـیعه جـایز اسـت انتفـاع از چیزی چنـد کـه حیـات در آن حلـول نکرده است به اعتبـار آن که آن میته نیست زیرا که میته آنست که حیـات داشـته باشـد و مرده باشـد و عمـده احـادیث متواتره است نزد شـیعه بلکه عـامه نیز نقـل کرده انـد که مـذهب اهـل بیت نجاستست و عدم جواز صلاه در آن.

[نماز کردن در پشم حیوانی که مرده باشد و ماکول اللّحم باشد]

(و لاـ بـاس بالصّـلاه فی صوف المیته لأـنّ الصّوف لیس فیه روح) و بـاکی نیست نمـاز کردن در پشم حیوانی که مرده باشـد و مـاکول اللّحم باشـد زیرا که پشم روح در آن نیست و لهـذا از چیـدن آن حیوان متـأثّر نمی شود و این عبارت حـدیث صـحیح حلبی است از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه و از تعلیل حضـرت مفهوم می شود که هر چه روح در آن ندمیـده باشد پاک است و آن ده چیز است که در حدیث صـحیح از آن حضـرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که ده چیز از حیوان مرده مذکی است و پاکست و آن استخوان و مو و پشم و پر

و شاخ و سم و تخم مرغ هر گاه پوست بالا بسته باشد و پنیر مایه و شیر و دندانست و در شیر خلافست و در احادیث دیگر بدل از شیر کرک است و در این حدیث کرک داخل پشم است و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه در این باب وارد است بدون معارض و کسی خلاف نکرده است و در باب اطعمه خواهد آمد.

(و سال سماعه بن مهران ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن تقلید

السّیف فی الصّلاه فیه الغراء و الکیمخت فقال لا باس ما لم تعلم انّه میته) و در موثق کالصحیح منقولست از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از انداختن شمشیر به گردن و حال آن که سر یشم دارد که غالبا از پوست خر مرده می سازند و ساغری یا چرم دارد و آن نیز چنین است حضرت فرمودند که باکی نیست تا علم نداشته باشی به آن که از میته است پاکست چون اصل در اشیاء طهارتست چنانکه ظاهر عبارتست یا آن که چون از مسلمان می گیری افعال مسلمین محمولست بر صحت چنانکه اکثر علما گفته اند.

و به همین مضمونست موثقه کالصحیح که از آن حضرت منقولست صلوات اللّٰه علیه و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق بن عمار از حضرت امام ابی الحسن موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که فرمودند باکی نیست نماز کردن در پوستین یمنی و در هر چه از پوست باشد که در زمین مسلمانان بعمل آورده باشند اسحاق عرض نمود که اگر در آن زمین کفار نیز باشند استعمال آن پوست

می توان کرد حضرت فرمودند که هر گاه غالب بر آن زمین مسلمانان باشند باکی نیست یعنی اکثر مسلمانان باشند یا پادشاه مسلمان باشد و اول اظهر است اگر چه جمعی معنی دویم را گفته اند.

و منقولست در صحیح از بزنطی که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه و سلامه علیهما از خفّافی که بازار می رود و موزه می خرد و نمی داند که آن پوست را تذکیه کرده اند یا نه چه می فرمایید در نماز کردن در آن با آن که نمی داند که مذکّی است یا میته آیا نماز می تواند کرد در آن حضرت فرمودند که بلی من موزه از بازار می خرم و از جهت من می دوزند و در آن نماز می کنم بر شما نیست که سؤال کنید بدان که امثال این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۳

اخبار صحیحه بسیار است که دلالت می کند بر آن که در ما لا یتمّ الصّلاه از میته نماز نمی توان کرد و حکم سایر نجاسات ندارد و احادیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است در آن که ما لا یتمّ الصّلاه فیه یعنی چیزی که به تنهایی ستر عورتین به آن نتوان کرد مانند موزه و کلاه و بند زیر جامه و جوراب اگر نجس باشند نماز با آن می توان کرد.

و لیکن در موثق کالصحیح منقول است از اسماعیل ابن فضل که که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از لباس پوستها و موزه ها و کفشها و نماز کردن در آنها هر گاه از جائی آورند که زمین کفار باشد حضرت فرمودند که در کفش و موزه قصور ندارد و این حدیث

مخالف آن احادیث نیست زیرا که ظاهر آنست که از مسلمانان گرفته است و ایشان از بلاد کفار آورده اند در چنین صورتی آن چه در مثل پوستین احتیاط مطلوبست در ما لا یتم الصّلاه مطلوب نیست.

و منقولست در قوی از قاسم شمشیرگر که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که من غلاف شمشیر می سازم از پوستهای خر مرده و به جامه ام می رسد نماز در آن جامه می توانم کرد حضرت در جواب کتابت نوشتند که جامه جدا از جهت نماز مقرر ساز در وقت نماز این جامه را بکنی و آن را به پوشی و مدتی بر این عمل می کردم و بر من مشکل بود اجتناب کردن عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه و عرض نمودم که به پدرت صلوات اللّه علیه عریضه نوشتم و چنین جواب فرمودند و بر من بسیار مشکل شده در این اوقات از پوست خر وحشی می سازم چون غالب در آنها شکار است و بسم اللّه می گویند بخلاف الاغ که کسی متعارف نیست که آن را بکشد بلکه مثل این زمان بوده است که بعد از مرگ پوست آن را بعمل می آورده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۴

حضرت در جواب نوشتند که همه کارهای خیر مشکل است و بر آن صبر می باید کرد تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند و شیخ ما این معنی می فرمودند که کارها را به صبر گذار تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد چون لفظ کل را بکسر کاف و سکون لام می خواندند پس اگر از پوست خر وحشی باشد که تذکیه کرده باشند باکی

نیست و اجتناب نمی باید کرد و ظاهرا غرض سایل این است که غالب اوقات چنین می باشد حضرت تجویز فرمودند و اجتناب بر سبیل استحباب است و اگر میته بودن معلوم بوده باشد بعید است که تجویز فرمایند چون سبب نجاست عالمی می شود مگر آن که در وقت فروختن ذکر کند که این غلاف از پوست میته است و اللّٰه تعالی یعلم.

و منقولست در قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که شخصی کتابتی به آن حضرت نوشت و عرض نمود که چه می فرمایید در پوستینی که از بازارها می خرند حضرت فرمودند که اگر بایع بگوید که میته نیست باکی نیست و احادیث از طرفین بسیار است و جمع بین الاخبار به آنست که بدون سؤال جایز است خریدن خصوصا در بلاد عامه و اگر ممکن باشد سؤال کردن و خوف ضرر نباشد سؤال بهتر است و ظاهرا سؤال وقتی خوبست که ندانیم که او میته را به دباغت پاک می داند که اگر دانیم که این اعتقاد دارد عبث است سؤال کردن بلی اگر سؤال از مذهب او بکند از او یا از دیگران پس اگر ظاهر شود که حنبلی مذهب است از او می تواند گرفت چون احمد حنبل میته را به دباغت پاک نمی دانند و بر غیر اینها اعتماد نمی توان کرد و اگر چه حنبلی از دیگران می خرد اما از بابت شیعه است که میته را به دباغت پاک نمی دانند و لیکن از جمعی می خرند که ایشان پاک می دانند پس اگر ممکن باشد که از شیعه بخرد بهتر است و الّا از حنبلی بگیرد و اگر سؤال نکند جایز است و استعمال می تواند

کرد چنانکه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۵

روایات سابقه مذکور شد.

و در قوی منقولست از حسن بن جهم که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که من به بازار می روم و موزه می خرم و نمی دانم که مذکی است یا نه حضرت فرمودند که با آن نماز کن عرض نمودم که کفش نیز چنین است فرمودند که بلی چنین است عرض نمودم که خاطرم جمع نمی شود فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه می پوشیدند و با آن نماز می کردند نمی خواهی که متابعت آن حضرت کنی.

و در حدیث صحیح منقولست از ابراهیم بن مهزیار که به خدمت حضرت صاحب الامر عریضه نوشتم و سؤال کردم از نماز در سر موزه و سر موزه از جهت من آورده بودند به خدمت حضرت فرستادم که نماز در این می توان کرد حضرت فرمودند که بلی نماز در این می تواند کرد و ظاهرا غرض از فرستادن این بوده که مشایخ می گفته اند که نماز نمی توان کرد در چیزی که پشت پا را به پوشاند و ساق نداشته باشد و غالب اوقات سر موزه کل پشت پا را نمی پوشاند چه جای ساق چون سر موزه از این جهت است که اگر خواهند کفش را بکنند و موزه را نکنند و این سر موزه فی الحقیقه کفش است و حضرت تجویز فرمودند و ممکن است سر موزه را به هدیه فرستاده باشد از جهه آن حضرت و غرضش این باشد که چون در غالب از بلخ و بخارا می آورده اند و ایشان میته را به دباغت پاک می دانستند می خواست که بداند که حضرت در آن نماز می کند یا نه

چنانکه در ردا گذشت و على أىّ حال جواب دلالت مى كند بر جواز نماز در مانند كفش و مسحى اگر چه ساق نداشته باشند و اگر نماز نكند بهتر است اما اگر نعل عربى باشد سنّت است در آن نماز كردن.

چنانکه در احاديث صحيحه وارد شده است كه حضرات ائمه هدى

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۴۱۶

صلوات اللّه عليهم در آن نماز مى كرده انـد و امر به آن مى كرده انـد و مى فرموده اند كه سنّت است اگر چه اخبار بلفظ نعل واقع شـده است و نعـل بمعنى كفش است و شامـل همه كفشـى هست و ليكن چـون كفش عجمى شـايع نبوده است در زمـان ايشـان مطلـق منصـرف مى شـود به آن چه شـايع است و بهـتر آنست كه در نعـل بصـرى نمـاز نكنـد چـون ظـاهرش آنست كه مستحدث باشد و پشت پا را بدو تسمه بزرگ مى پوشاند بخلاف نعل مدنى و مكّى كه يك تسمه باريك دارد در طول پا.

[نماز با مو و ناخن انسان]

(و سال علىّ بن الرّيان بن الصّـلت ابا الحسن الثّالث صلوات اللّه عليه عن الرّجل ياخذ من شعره و اظفاره ثمّ يقوم إلى الصّلاه من غير ان ينفضه من ثوبه فقـال لاـ باس) و بسـند حسن كالصـحيح منقول است از على كه گفت سؤال كردم از حضـرت امام على نقى صلوات اللّه عليه از شخصى كه از مو و ناخنها گيرد و به نماز برخيزد بى آن كه مو و ناخن را از جامه اش بيفشاند تا نماند حضـرت فرمودند كه باكى نيست و روايت كرده است شيخ در صحيح از على بن ريان كه گفت عرضه به خدمت آن حضرت صلوات اللّه عليه نوشتم كه آيا جايز است نماز كردن در

جامه که در آن جامه مویی از آدمی بوده باشد یا ناخنها باشد پیش از آن که بتکاند و مو و ناخن را از خود دور کند فرمان همایون حضرت آمد که جایز است و چون ظاهر آنست که یک خبر باشد ممکن است که حمل کنیم خبر متن را بر این خبر که مراد از آن خبر سؤال بعنوان مکاتبه باشد و این خبر را حمل بر آن کنیم که مراد مو و ناخن خود باشد و ممکن است که یک مرتبه بعنوان مکاتبه سؤال کرده باشد و مرتبه دیگر بعنوان مشافهه و بنا بر این خبر متن دلالت می کند بر آن که مو و ناخن خود ضرر ندارد و ظاهرا دغدغه در آن نباشد چون فضله خود از چرک بدن از لوازم آدمی است و اگر جایز نباشد نماز در آن حرج عظیم لازم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۷

می آید و مؤید آنست حدیث موثق عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که قی کند در جامه خودش آیا جایز است که در آن جامه نماز کند پیش از آن که آن را بشوید حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث کالصحیح از حلبی منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی دستمالی داشته باشد که به آن دست پاک کند جایز است که آن را بعوض ردا بر دوش اندازد و یا بر میان به بندد و نماز کند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و کلینی در قوی روایت کرده است از آن حضرت که فرمودند که نماز کن

در دستمال خود که به آن دست پاک کرده باشی و نماز مکن در دستمالی که غیر تو دست را به آن پاک کرده باشد چون غالبا از چرک دست داخل دستمال می شود و فضله غیر ماکول را در آن نماز نمی توان کرد و از این وجه است که جمعی از علما شرط کرده اند در خون کمتر از درهم که معفو است آن که خون خودش باشد چون خون غیر جز و حیوان غیر ماکول است و مؤیّد این معنی است آن که در فقه رضویست که خون تو مثل خون غیر تو نیست یعنی در خون خود اگر کمتر از درهم باشد عفو است و در خون غیر تو معفو نیست چون فضله حیوان غیر ماکول اللّحم است.

و کلینی و برقی فی القویّ از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند که خون تو پاکیزه تر است از خون غیر تو هر گاه در جامه تو ترشّح کرده باشد از خون تو باکی نیست و اگر از خون غیر تو باشد خواه اندک باشد و خواه بسیار پس بشوی آن را و کلینی حکم به صحّت حدیث کرده است اما بنا بر مکاتبه ظاهرش اعم است از مو و ناخن خود یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۸

دیگران پس اگر قایل شویم که ما لا یتم فیه الصّلاه از اینها معفوّ است چنانکه در خبر محمد بن عبد الجبار گذشت پس دغدغه در مو نیز نخواهد بود و اگر عمل به آن خبر نکنند چون اخبار بسیار در نهی وارد شده است چنانکه بعضی از آن گذشت.

و در حدیث صحیح وارد

شـده است از علی بن مهزیار که گفت ابراهیم بن عقبه عریضه به خـدمت آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرسـتاد و ظاهرا هادی است صـلوات اللّٰه علیه و عرض نمود که نزد ما جورابها و بند زیر جامها می بافند از وبر خرگوش آیا جایز است نماز کردن در آن بی ضرورتی و بی تقیه حضرت در جواب نوشتند که جایز نیست نماز کردن در آن.

و هم چنین در حدیث صـحیح از علی بن مهزیار منقولست که آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه نهی فرمودند از پوستین روباه و از جامه زیر آن و بالای آن چون مو بر آن می چسـبد با آن که ما لا یتم است و این نهی ممکن است که اعمّ از حرمت و کراهت باشد که اگر به بیند مو را جایز نباشد نماز کردن و اگر نه بیند مکروه باشد.

و در حدیث زراره که املاء حضـرت سـید المرسـلین صلّی اللّٰه علیه و آله بود و نقل کرده شد مذکور است که در هر چیزی از حیوان غیر ماکول اللحم نماز فاسد است و شامل یک مو نیز هست.

و در حدیث قوی کالصـحیح منقولست از ابراهیم بن محمد همدانی ثقه که گفت به خدمت حضـرت نوشـتم صـلوات اللّٰه علیه که گـاه هست بر جـامه من می افتـد کرک و مـوی حیـوانی که گـوشت آن را نمی تـوان خوردن بی تقیه و بی ضـرورتی پس حضرت نوشتند که جایز نیست نماز در آن.

و در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۹

علیه که فرمودند که نماز مکن در پوستین روباه و در جامه که پهلوی اوست یعنی از طرفین

که مبادا مو به آن چسبیده باشد مثل حدیث علی بن مهزیار کراهه یا حرمه پس حمل می باید کرد حدیث دویم را بر اول به آن که مراد از مو و ناخن آنست که از او باشد نه از غیر او و ممکن است که حمل کنند این اخبار را بر کراهت.

چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه کراهت داشتند از وبر و کرک هر حیوانی که گوشت آن را نخورند به آن که مراد از آن مویی باشد که بر جامه چسبیده باشد نه آن که جامه وبر باشد یا آن که کراهت اعم از حرمت و کراهت باشد و در ما لا یتمّ بمعنی خود و در ما یتم بمعنی حرمت باشد و این اظهر است جمعا بین الاخبار و اگر چه احوط ملاحظه تام است که مبادا مویی از حیوان غیر ماکول اللحم در بدن یا جامه باشد و بنا بر این نباید گربه را بر جامه خود جا دادن مبادا کرکی از آن بر جامه چسبید و از این حیثیت مشکل است استعمال بالش پر قو چون متعارف شده است که هر پری را پر قو می گویند اگر چه پر قو جایز الصّلاه است چون ماکول اللّحم است اما پر بسیاری از حیوانات غیر ماکول اللّحم شبیه است به آن و در عرف هر پری که نرمست آن را پر قو می گویند پس اولی آنست که از بایع آن تفتیش نمایند که این پر قوی ماکول اللّحم است یا نه و چون بایع بگوید که بلی استعمال می توان

کرد و بیش ازین در کـار نیست و لازم نیست که به او بگوینـد که چه می دانی آیـا خود اخـذ کرده از قویا بایع مسـلمان به تو گفته است یا چون پر نرمست پر قو می گویی و اگر کسی این تفتیش بکند و بایع مقید و صالح باشد البته خواهد گفت که من اینها را نمی دانم و اللَّه تعالی یعلم.

[نماز در برطله]

(و سال یونس بن یعقوب ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۰

یصلّی و علیه برطلّه فقال لا یضرّه) و در موثق کالصحیح به اسناد شیخ منقولست از یونس که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه از شخصـی که نماز کند و کلاه برطلّه بر سـر داشـته باشد چونست حضـرت فرمودند که ضرر به نماز او ندارد که سبب بطلان نماز باشد یا کراهت نیز ندارد به اعتبار نماز اگر چه کراهت داشته باشد از حیثیت پوشش چنانکه از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست در حسن کالصحیح که مکروهست پوشیدن برطلّه.

و در صـحیح از صفوان از یزید بن خلیفه منقولست که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه مرا دید که طواف می کردم بر دور کعبه و برطلّه بر سـر داشـتم بعـد از آن حضـرت بمن رسـیدند و فرمودند که ترا دیدم که طواف می کردی بر دور کعبه و برطلّه بر سر داشتی زنهار که دیگر این کلاه را مپوش بر دور کعبه که از جمله زیّ یهود است یعنی نمی باید که به هیئت یهودان باشی و ظاهرا این علّت کراهت پوشیدن باشد و ممکن است که کراهت مخصوص طواف باشد و در

نماز مکروه نباشد از حیثیت نماز بلکه از حیثیت مطلق پوشش باشد چنانکه در عمامه نیز خواهد آمد و برطلّه بتشدید لام و ضم با و طا کلاه طولانی بوده است که یهودان می پوشیده اند و الحال جمعی از رومیان و کرجیان می پوشند و اگر در نماز با عمامه باشد بهتر است و سر برهنه بودن بهتر است از پوشیدن این کلاه.

[نماز کردن در عمامه بی حنک]

(و سمعت مشایخنا رضی اللّٰه عنهم یقولون لا تجوز الصّلاه فی الطابقیّه و لا یجوز للمعتمّ ان یصلّی الّا و هو محنّک) و شنیدم از استادان ما که حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی و خوشنود باد که می گفتند که جایز نیست نماز کردن در عمامه طابقی یعنی بی حنک و تشبیه کرده اند آن را به تابه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۱

و طابق معرّب تا به است که در آن ماهی و امثال آن بریان می کنند و می گفتند که جایز نیست شخصی را که عمامه بر سر داشته باشد آن که نماز کند بی آن که تحت الحنک داشته باشد و چون صدوق خبری نیافته است که دلالت بر این معنی کند نسبت به مشایخ داده است ایشان چنین گفته اند و چون مشایخ البته به ایشان رسیده خواهد بود صدوق و سایر علما اعتماد کرده اند به گفته مشایخ لیکن سایر علما بر سبیل استحباب و ظاهر صدوق عدم جواز است یا اعم از کراهت و حرمت چون بسیار است که عدم جواز را استعمال می کنند در کراهت بلکه اگر حرمت ظاهر شود حرمت مشروطست نه آن که حنک واجب باشد زیرا که اگر کلاه در سر داشته باشند حنک در کار نیست و هم

چنین اگر سر برهنه باشند کراهت ندارد اما اگر عمامه بر سر گذارند می باید حنک داشته باشد.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه اللّٰه می فرمودند که دغدغه می شود که حنک در خصوص نماز تشریع باشد و ترک آن اولی است زیرا که تقلید حرامست و دلیلی بما نرسیده است و جمعی از علما ذکر کرده اند که احادیث وارد شده است در استحباب عمامه مطلقا و وارد شده است ایضا که هر که عمامه بر سر گذارد می باید که با حنک باشد در جمیع اوقات و چون وقت نماز اشرف اوقاتست بنا بر این در این وقت نیز باید که با حنک باشد و شیخ ما جواب می فرمودند که ما نزاع نداریم در استحباب عمامه و حنک مطلق پس اگر کسی در اثنای نماز باین عنوان واقع سازد که چون همیشه مستحب است من چنین می کنم بد نیست اما آن که منظور خصوص وقت نماز باشد تشریع است و بعضی گفته اند که اخبار بسیار وارد شده است که مستحب است نماز با عمامه و اخبار وارد شده است که عمامه بی حنک مکروهست پس از این دو مقدمه معلوم می شود که نماز بی حنک مکروه باشد و این استدلال نیز مدخول است زیرا که از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۲

استدلال ظاهر می شود بر تقدیر حقیّت استحباب عمامه در نماز که تحنک به اعتبار عمامه در نماز مطلوب باشد نه فی نفسه و اما اخبار استحباب تحنک فی نفسه از آن جمله کلینی رضی اللّٰه عنه ذکر کرده است که روایت وارد شده است که طابقیه عمامه شیطان است.

و در حسن کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه علیه که فرمودند که هر که عمامه بر سر پیچید و حنک نکند آن را و دردی به او رسد که دوا نداشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را که خود کرده است که چنین شده است و جمعی از علما گفته اند که این خبر اگر چه سندش معتبر است و لیکن دلالت ندارد بر آن که مستحب باشد که همیشه با حنک باشد پس اگر در وقت پیچیدن عمامه بر سر سر عمامه را در زیر حنک در آورد و باز بر سر پچید که حنک نداشته باشد امتثال کرده است و شاید که مطلوب شارع همین باشد نه آن که همیشه سنت باشد حنک یا مکروه باشد ترک حنک.

و مؤیّد این است آن که در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که عمامه بر سر پیچید و نگرداند عمامه را بر زیر حنکش و به او دردی رسد که دوا نداشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را و آن احتمال در این حدیث اقوی می شود و حق اینست که چون در این دو روایت وارد شده است

من تعمّم و من اعتمّ

و اکثر لغویّین بمعنی لفّ العمامه علی رأسه تفسیر کرده اند و ظاهرش وقتی است که بر سر پیچید و این عبارت را نیز اطلاق می کنند در آن که عمامه بر سر داشته باشد بنا بر این دو اطلاق حدیث مجمل می شود که ظاهر نمی شود که مراد از آن دوام حنک است یا حنک در وقت پیچیدن اگر چه در این معنی اظهر است که همین کافی باشد اگر چه ابقای آن نیز

مستحب باشد چنانکه از حدیث اول ظاهر می شود که همیشه مطلوب باشد با

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۳

حدیثی که خواهد آمد از طرق عامه و ظاهر کلام صدوق این است که دوامش منسوخ باشد بلکه این حکم در اوایل اسلام بود تا فرق شود میان مسلمانان و کفار و پوشیدن عمامه مستحب است خصوصا از جهت امام و خطیب نماز جمعه و عیدین بلکه مطلق ائمه بلکه مطلق صلوات.

و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله عمامه بر سر پیچیدند و یک طره از پیش و یکی از پس گذاشتند و در حدیث کالصحیح از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله منقولست که عمامه عرب بمنزله تاج عجم است و بزرگان عجم با تاج می بوده اند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله عمامه بر سر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه پیچیدند و یک طرّه از پیش آویختند و یک طرّه از پشت سر و آن را کوتاه فرمودند بقدر چهار انگشت پس فرمودند که برو حضرت امیر رفتند پس فرمودند که بیا آمدند پس بعد از آن فرمودند که چنین است تاجهای فرشتگان.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقولست که در روز بدر که حق سبحانه و تعالی سه هزار فرشته مدد حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرستادند همگی عمامه سفید طره دار بر سر داشتند و بعضی از اصحاب ذکر کرده اند که مسمی عمامه آنست که یک دور بر

سر بکرد دو حنک داشته باشد و دو طره داشته باشد و ظاهرا حنک و طره دو مستحبّند دو عمامه و داخل در مسمی عمامه نیستند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۴

و از احادیث صحیحه ظاهر می شود که ردا افضل است از عمامه پس اگر یک گز کرباس باشد و عمامه شود یا ردا بهتر آنست که آن را ردا کند و اگر تواند که از کنار آن عمامه ردا را در آورد بهتر است.

(و روی عمّار السّاباطیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال من خرج فی سفر فلم یدر العمامه تحت حنکه فاصابه الم لا دواء له فلا یلومنّ منّ الّا نفسه) و بسند موثق از عمار ساباطی و ساباط از قرای مداین است منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که از خانه خود بیرون رود بقصد سفر و عمامه را بر زیر حنک نگرداند و المی به او رسد که دوا نداشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را پس این سنت دیگر است که اگر کسی عمامه اش با حنک باشد فبها و الّا حنک می گذارد و از خانه بیرون می آید.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه ضمنت لمن خرج من بیته معتمّا ان یرجع إلیهم سالما) و منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که من ضامنم بحسب وعده الهی کسی را که از خانه خود بیرون رود با عمامه و در بعضی از نسخ هست تحت حنکه یعنی با تحت الحنک که سلامت بسوی اهل خانه بر گردد.

و برقی روایت کرده است کالصحیح از ابراهیم بن عبد الحمید که حضرت امام موسی

کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که من ضامنم که هر که به سفری رود با عمامه با تحت الحنک که محفوظ باشد از سه بلا از آن که دزد مالش را ببرد و از آن که غرق شود و از آن که بسوزد.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که از خانه خود بیرون آید با عمامه با تحت الحنک و قصد سفری داشته باشد نرسد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۵

به او در آن سفر دزد و سوختن یا اندوه و نرسد به او مکروهی.

[خروج با وضو برای حاجت]

(و قال صلوات اللّٰه علیه انّی لا عجب ممّن یاخذ فی حاجه و هو علی وضوء کیف لا تقضی حاجته و انّی لا عجب ممّن یاخذ فی حاجه و هو معتمّ تحت حنکه کیف لا تقضی حاجته) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بسند کالصحیح که فرمودند که من تعجّب دارم از کسی که شروع کند در کاری که احتیاج به آن داشته باشد و با وضو باشد چگونه حاجت او بر آورده نشود و به درستی که تعجب دارم از کسی که شروع کند در حاجتی و او با عمامه با حنک باشد چگونه حاجت او بر آورده نشود یعنی می باید که البته در این دو صورت حاجه او بر آورده شود مگر کسی که بسیار بد باشد و کارهای بد بسیار کرده باشد که آنها سبب عدم قضاء حاجت او شده باشد و چون شیخ جزو اول حدیث را از عبد اللّٰه بن سنان روایت کرده است و طریق صدوق بکتاب او صحیح است ظاهرش صحّت حدیثست اگر چه

حکم صدوق بصحّت آن کافی است.

(و قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله الفرق بین المسلمین و المشرکین التلحّی بالعمائم) و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله منقول است فرق میانه مسلمانان و کافران تحت الحنک عمامه ها بود هر کسی که تحت الحنک داشت عمامه او مسلمان بود و هر که عمامه تحت الحنک نداشت علامت کفر بود و باین علامت مسلمانان از کافران ممتاز بودند چنانکه الیوم میان اهل هند شایع است که قبای مسلمانان از دست راست بسته می شود و کفار از دست چپ و ظاهر می شود که می باید امتیازی بوده باشد میان مسلمان و کافر تا مسلمانان از همه وجهی اجتناب از کفار کنند و سلام به ایشان نکنند و اگر آنها سلام کنند در جواب ایشان علیک بگویند و ملاقات به رطوبت با ایشان نکنند و پوست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۶

گوشت و امثال آن از ایشان نگیرند و تعظیم ایشان نکنند و علی هذا القیاس سایر چیزها

و ذلک فی اوّل الاسلام و ابتدائه

ظاهرا این کلام صدوقست که می گوید که این امتیاز به تحت الحنک در اوّل اسلام و ابتدای آن بود که مسلمانان کم بودند و کفار بسیار بودند لازم بود امتیاز یا آن که چون اسلام آشکار شد علامت امتیاز بسیار شد از جامه سفید و سایر چیزها دیگر احتیاج به تحت الحنک نداشتند و نکردند یا در اوایل اسلام اکثر منافق بودند و بعد از آن مرتبه مرتبه بنور ایمان منور شدند و عبادات بسیار می کردند بموجب کریمه «سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» نور ایمان از صفحات وجوه ایشان لامع بود چنانکه خواهد آمد

و ممکن است که این عبارت یکی از ائمه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم باشد لهذا صدوق نسـبت به خود نداد چنانکه داب اوسـت که نسبت به خود می دهد.

(و قد نقل عنه أهل الخلاف ایضا انّه امر بالتّلحّی و نهی عن الاقتعاط) و بتحقیق که سنّیان نیز از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده انـد که آن حضـرت امر فرمود به تلحّی که عمـامه بـا تحت الحنک باشـد و نهی فرمودنـد از عمامه بی تحت الحنک و به همین عبارت ذکر کرده اند همه لغویین و بغیر این عبارت نیز روایت کرده اند از آن جمله حسین بن مسعود در شـرح سـنت روایت کرده است از معمر از لیث از طاوس که پرسیدند از او از کسی که عمامه پیچد و تحت الحنک نگذارد آن را طاوس یمانی گفت که این عمامه شیطان است حاصل آن که خود نقل کرده اند و علی رغم شیعیان ترک نموده چنانکه دین حقرا نیز علی رغم ایشان ترک کرده اند.

[قرائت در نماز و دهان بسته باشد]

(و سـال الحلبیّ و عبـد اللّٰه بن سـنان ابـا عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه و آله هـل یقرأ الرّجل فی صـلاته و ثوبه علی فیه قال لا باس بذلک و فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۷

روایه الحلبیّ اذا سـمع الهمهمه) و به اسانید صـحیحه منقولست از حلبی و بسـند صحیح از عبد اللّٰه منقول است که گفتند سؤال کردیم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که آیا می توانـد مردی قرائت کند در نماز و دهانش بسته باشد چنانکه متعارف عربست دهن بند؟ حضرت فرمودند که باکی نیست و در تتمه روایت حلبی حضرت فرمودند که اگر همهمه را بشنود

و همهمه آنست که صدایی بشنود و تمیز حروف نکند و خواهد آمد که اقل مرتبه اخفات آنست که خود بشنود آن چه را قرائت کند و چون دهنش بسته است و همهمه را می شنود پس اگر دهان بند را بر دارد البته صحیحا خواهد شنید و در روایت عبد اللّه که این قید نیست نیز محمول است بر روایت حلبی که قید دارد چون در واجبات مطلق حمل بر مقید می کنند و صحیحه محمد بن مسلم گذشت که نهی وارد شده است از لثام هر گاه سوار نباشد و آن نهی محمولست بر کراهت از جهت این دو حدیث اگر چه ممکن است که حمل کنیم اینها را بر حالت سواری و لیکن اظهر جواز است با کراهت اگر مانع قرائت نباشد.

چنانکه در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که نماز کند و دهان بسته قرائت کند حضرت فرمودند که باکی نیست هر چند دهن بسته باشد در حالت قرائت.

و در روایت دیگر سماعه از حضرت منقولست که باکی نیست و اگر در حالت قرائت بگشاید بهتر است و سماعه گفت که دیگر سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه زنی که نقاب بسته باشد حضرت فرمودند که اگر موضع سجده او باز باشد که برسد به چیزی که سجده بر آن توان کرد باکی نیست و اگر نقاب را از رو بر دارد افضل است هر گاه نامحرمی نباشد و اگر نامحرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۸

باشد نقاب انداختن اولی است.

و حدیث کالصحیح از احدهما صلوات اللّه علیهما نیز منقولست

که جایز است با دهن بند نماز کردن و این مطلق نیز محمولست بر مقید و جواز منافات با کراهت ندارد بلکه بهتر آنست که رو و پیشانی باز باشد هر چند سجده نکنند.

چنانکه منقولست در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در شخصی که نماز کند به سبب خوف بر دابّه با عمامه و ایما کند حضرت فرمودند که موضع سجده که پیشانیست بگشاید و لیکن ممکن است که گشودن از جهت سجده باشد بر مانند مهر چنانکه خواهد آمد که با ایما سجده کند بر مانند مهر و اللّه تعالی یعلم.

[نماز شخص رنگ بسته]

(و سال رفاعه بن موسی ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما عن المختضب اذا تمكّن من السّجود و القراءه أ یصلّی فی خضابه فقال نعم اذا كان خرقته طاهره و كان متوضّئا) و منقولست بسند صحیح از رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن امام موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما از کسی که رنگ بر ریش خود بسته باشد هر گاه پیشانی او باز باشد که سجده تواند کرد و مانع از قرائت نباشد که قرائت تواند کرد آیا با آن خضاب نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی اگر آن خرقه که بر رنگ بسته است پاک باشد و وضو داشته باشد و این دو قید از آن جهت است که بسیار است که مساهله می نمایند و خرقه نجس می بندند چون آخر می شویند می گویند که اگر نجس باشد ضرر ندارد و این خرقه اگر چه ما لا یتم الصّلاه باشد نماز نمی توان کرد در آن چون حنا تر است و حنا بلکه

محاسن را نیز نجس می کند بلکه بعضی دغدغه کرده اند که هر گاه از حنای نجس رنگ بر دارد پاک نمی شود اگر چه این دغدغه محض وسواس است و قید دویم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۹

آن جهت است که اکثر عوام مساهله می نمایند و چون موضع حنا را نمی شویند تیمّم می کنند گویا حضرت می فرمایند که حنا عذری نیست که سبب جواز تیمّم شود.

و در حدیث حسن کالصحیح از عبد اللَّه بن محمد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که نماز کند خضاب بسته حضرت فرمودند که خضاب بسته نماز نکند و چون خواهد که نماز کند خضاب را بر دارد و نماز کند راوی عرض نمود که حنا و خرقه اگر پاک باشند نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که با این حال نماز نکند و هم چنین زن نیز نماز نکند خضاب بسته و این حدیث را حمل بر کراهت کرده اند چون احادیث صحیحه بر جواز وارد شده است.

(و لا باس بان تصلّی المرأه و هی مختضبه و یداها مربوطتان و روی ذلک عمّار السّاباطیّ عن الصّادق صلوات اللَّه علیه) و باکی نیست که نماز کند زن و دستهای خود را حنا بسته باشد و بند باشد چنانکه متعارفست که چون حنا بستند کاری نمی توانند کرد غالبا تا نکشایند حنا را و همین مضمون را روایت کرده است عمار بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و لیکن در حدیث عمار هست که اگر وضو ساخته باشد پیش از حنا بستن باکی نیست و از این حدیث مفهوم می شود که حنای زنان غالبا آنست

که دستها را حنا می بندند و حنای مردان حنای ریش است چنانکه گذشت در باب خضاب بلکه سنت است که زنان اگر چه پیر باشند که دستهای خود را به حنا رنگین داشته باشند و زینتی داشته باشند اگر چه گردن بندی باشد به آن مزیّن دارند خود را بلکه مکروهست نماز کردن زنان بی زینت چنانکه در احادیث صحیح و موثق کالصحیح وارد شده است و خواهد آمد.

(و روی علیّ بن جعفر و علیّ بن یقطین عن ابی الحسن موسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۰

بن جعفر صلوات اللّه علیهما انّهما سألاه عن الرّجل و المرأه یختضبان أ یصلّیان و هما مختضبان بالحنّاء و الوسمه فقال اذا ابرزوا الفم و المنخر فلا باس) و مرویست به اسانید صحیحه از علی بن جعفر و بسند صحیح از علی بن یقطین که سؤال کردند هر دو از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از مرد و زن که خضاب کنند به حنا یا وسمه آیا با خضاب نماز می توانند کرد پس حضرت فرمودند که اگر ظاهر سازند ایشان یعنی مردان و زنان و در تهذیب اذا ابرزا وارد است یعنی مرد و زن و این اصح و اظهر است هر گاه ظاهر سازند دهن و بینی را تا قرائت توانند کرد یا خوب قرائت توانند کرد باکی نیست.

و در حدیث حسن از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که آیا مرد خضاب بسته نماز می تواند کرد هر گاه با طهر باشد حضرت فرمودند که بلی و ظاهرا مراد از طهر طهارت از حدث و خبث باشد چنانکه گذشت.

و در حدیث

کالصحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که چه وجه دارد که جایز نیست مرد را که نماز کند و بر شارب او حنا باشد حضرت فرمودند که هر گاه خرقه بسته باشند نمی تواند قرآن و دعا را خواندن و در این صورت حرام خواهد بود یا خوب نمی تواند خواند و در این صورت مکروه خواهد بود پس احتیاط در ترکست مطلقا.

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یصلّی و لا یخرج یدیه من ثوبه فقال ان اخرج یدیه فحسن و ان لم یخرج یدیه فلا باس) و شیخ طوسی در صحیح روایت کرده است از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۱

نماز کند و دستهای خود را از جامه بیرون بیاورد چونست حضرت فرمودند که اگر دستها را بیرون آورد خوبست و اگر دستها را بیرون نیاورد باکی نیست و ظاهر می شود کراهت پنهان بودن دستها خواه در آستین باشد و خواه در میان پیراهن.

و روایت کرده است شیخ در موثق از عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز کند و دست را در میان جامه نگاه داشته باشد حضرت فرمودند که اگر جامه دیگر داشته باشد خواه لنگ یا زیر جامه باکی نیست و اگر پیراهن تنها باشد جایز نیست و اگر یک دست را داخل کند و دست دیگر را داخل نکند نیز باکی نیست پس ممکن است که حدیث سابق که مطلق است حمل بر این مقید کنیم

به آن که جواز در صورتی است که جامه دیگر پوشیده باشد و اشهر حمل بر کراهتست و احوط آنست که داخل نکند هر دو دست را در میان جامه مگر وقتی که جامه دیگر در زیر پیراهن پوشیده باشد و بهتر آنست که مطلقا پنهان نکند و اما اگر در زیر ردا یا بالا پوش باشد ظاهرا کراهت نداشته باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از عبد الرحمن بن حجاج که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم که عبد الملک قمی بر آن حضرت داخل شد و گفت حق سبحانه و تعالی احوال شما را نیکو گرداناد گاه هست به سجده می روم و دستم در میان جامه است حضرت فرمودند که اگر خواهی ضرر ندارد پس حضرت فرمودند که و اللّٰه من از امثال اینها بر شما خائف نیستم یعنی اینها از جمله مکروهاتست و خوف من آنست که ترک تقیه کنید که از جمله واجباتست.

و بسند صحیح از ابن محبوب از مصادف منقولست از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۲

صادق صلوات اللّٰه علیه در مردی که نماز واجب را گذارد و موی سر او را بافته باشند یا پیچیده باشند در میان سر حضرت فرمودند که نماز را اعاده می کند و اکثر حمل کرده اند بر استحباب ترک یا کراهت فعل و استحباب اعاده نماز و احتیاط ظاهر است چون ممکن است که در واقع حرام بوده باشد و اعاده بر سبیل وجوب باشد مع هذا معارضی ندارد مگر برائت با اصل صحت و امثال این اصول قابلیت معارضه ندارد با حدیثی که کلینی حکم

به صحت آن کرده باشد اگر چه ابن غضایری مصادف را ضعیف شمرده باشد چون او نیز مجهول الحال است با آن که از حسن صحیح است و او از اهل اجماع است و اللّه تعالی یعلم.

[باکی نیست که شخصی نماز کند در یک جامه]

(و روی زیاد بن سوقه عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّه قال لا باس ان یصلّی احدکم فی الثّوب الواحد و ازراره محلوله انّ دین محمّد صلی اللّه علیه و آله حنیف) و بسند صحیح منقولست از زیاد ثقه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که فرمودند که باکی نیست که شخصی نماز کند در یک جامه مانند پیراهن و مع هذا تکمهای آن گشوده باشد که اگر از گریبان خود نظر کند عورتش را تواند دید به درستی که دین حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله حنیف است یعنی مایل است از افراط و تفریط سایر ادیان که حکمت اقتضای آنها کرده بود بسوی وسط.

چنانکه در مذهب حضرت موسی علیه السلام مناسب به حاجت یهودان بود که کارها را بر ایشان تنگ کرده بودند که از نجاست بول بدن خود را مقراض می کردند و چون نصاری اکثر عباد و زهاد بودند مناسب حال ایشان آن بود که اکثر چیزها را پاک می دانند بلکه نجاست نمی باشد نزد ایشان و دین حضرت سید المرسلین (ص) وسط است چنانکه ظاهر است و این عبارت نیز اشاره

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۳

است بحدیث «بعثت علیکم بالحنیفیّه السّمحه السّهله البیضاء» یعنی حق سبحانه و تعالی مرا مبعوث گردانیده است به رسالت بر شما با دین حنیفیه که دین حضرت ابراهیم است علیه السلام در اصول دین خصوصا در

بت شکنی و ازاله شرک و خوش آینده و آسان و با نهایت وضوح است و بنا بر این از حنیف سمحه سهله بیضا مراد است و لا باس که در این حدیث وارد شده است منافات ندارد با استحباب ترک.

چنانکه در موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که نماز نکند مرد با پیراهنی که تکمهای او گشوده باشد مگر آن که لنگی داشته باشد که مانع باشد از دیدن او عورتش را و حکم لنگ دارد زیر جامه.

چنانکه در حدیث صحیح از علیّ بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که جایز است که شخصی امامت کند در زیر جامه و کلاهی؟ حضرت فرمودند که خوب نیست دیگر سؤال کردم که آیا زیر جامه بعوض لنگ خوبست حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیحه محمد بن مسلم وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که مرد نماز می تواند کرد در یک پیراهن یا یک قبا یا قبای پنبه دار و حال آن که لنگ نه بسته باشد حضرت فرمودند که هر گاه پیراهن کنده باشد که تن نما نباشد و گریبان قبا گشوده نباشد که عورت پیدا باشد باکی نیست و یک جامه که آن را بر دوش اندازد با زیر جامه در حکم قباست و همه قصور ندارد و لیکن اگر زیر جامه تنها پوشد می باید که در گردنش چیزی بیندازد اگر هم ریسمانی باشد و گذشت که اگر چه بند زیر جامه باشد حاصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۴

آن که آن

چه از اخبار صحیحه ظاهر شد آنست که واجبست که عورتین پوشیده شود و خلافی هست در اشتراط آن و مشهور آنست که ستر عورتین اگر سهوا نشود نماز باطل شود.

و لیکن در حدیث صحیح منقولست از علیّ بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز کند و فرج او که ذکرش باشد از جامه اش بیرون آمده باشد و او نداند آیا نماز را اعاده می کند یا چه بایدش کردن حضرت فرمودند که اعاده بر او لازم نیست و نمازش تمامست یا تمام شد و این حدیث بی معارض دلالت می کند بر آن که ستر عورتین واجب باشد نه شرط و جمعی گفته اند که از ناف تا زانو را واجبست در نماز پوشانیدن و مستندش ظاهر نیست بلکه از احادیث صحیحه ظاهر می شود که مستحبّ است که دو جامه پوشیده باشد و اگر اکتفا به یک جامه کند که کل بدنش تا گردن پوشیده شود کافی باشد و اگر با این جامه زیر جامه یا لنگی بوده باشد بهتر است و اگر بر بالای اینها ردا بیندازد کمل خواهد بود و اگر لنگی یا زیر جامه داشته باشند و بس سنت مؤکد است که چیزی بر دوش بیندازد اگر همه سر عمامه باشد و اگر عمامه کوچک باشد عمامه را ردا کند و سر برهنه نماز کند بهتر است.

چنانکه منقولست در حدیث صحیح از سلیمان بن خالد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که پیشنمازی جمعی کند و پیراهنی پوشیده باشد و ردایی نداشته باشد حضرت

فرمودند که سزاوار نیست مگر آن که ردایی داشته باشد یا عمامه اشرا ردا کند.

و در حدیث کالصحیح از جمیل منقولست که گفت سؤال کرد مرازم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و من با او حاضر بودم از شخصی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۵

حاضر که نماز کند در لنگی و بس حضرت فرمودند که در گردن خود بیندازد دستمالی را یا عمامه را ردا کند و ظاهر شد نیز که اگر مانند پیراهن یا قبا پوشیده باشد قایم مقام ردا هست و موثقه کالصحیحه سماعه نیز بر این معنی دلالت می کند و اگر ردا بیندازد بهتر است و اگر امام جماعت باشد بی ردا مکروهست.

چنانکه صحیحه علی بن جعفر و صحیحه سلیمان بر آن دلالت می کند و مذکور شدند و اگر با ردا نعلین هم به پوشد أکمل خواهد بود.

در حدیث صحیح از محمد بن اسماعیل منقولست که من دیدم آن حضرت را یعنی امام رضا صلوات اللّٰه علیه را که نماز می کردند در نعلین و نه کندند و حسین بن سعید می گوید که گمان دارم که محمد بن اسماعیل گفت که دو رکعت نماز طواف را دیدم که با نعلین کردند.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت مکرّر دیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در نعلین نماز می کردند و ندیدم هرگز که در حال نماز کنده باشند.

و در حدیث صحیح از علی بن مهزیار منقولست که من حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه را دیدم در روز هشتم ذی الحجه نزد زوال که شش رکعت نماز در عقیب مقام ابراهیم علیه السلام کردند با

نعلین و نکندند.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه نماز گذاری در نعلین نماز کن اگر پاک باشد که می گویند که سنت است یعنی مخصوص ما نیست صحابه و تابعین نیز قایلند.

و در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن مغیره منقولست که گفت هر گاه نماز کنی و نعلینت پاک باشد در آن نماز کن که از سنت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله است و چون عبد اللّٰه از جمعی است که اجماع شده است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۶

تصحیح ما یصح عنه ظاهر آنست که از خود نمی گوید بلکه از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم می گوید و محتمل است که عبد اللّٰه به اعتبار حدیث سابق گفته باشد چون او را در سند حدیث سابق مذکور است.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر چه در حالت نماز می پوشی از مستحبات با تو تسبیح می کنند و از این جهت بود که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در حالت نماز نعلین می پوشیدند.

و در موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقول است که چون بنده متوجه نماز می شود بدنش و جامهایش و هر چه بر دور اوست همه به تسبیح الهی مشغول می شوند و ظاهر این احادیث آنست که در هر کفشی جایز باشد بلکه سنت باشد و لیکن علما تخصیص داده اند نعل را به بنعل عربی چون در زمان حضرات همین را می پوشیده اند و ذکر کرده اند که از مشایخ خود شنیده ایم که نماز در این کفشهای متعارف که پشت

پا را می پوشاند و ساق ندارد جایز نیست.

و حدیث صحیح ابراهیم بن مهزیار از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم دلالت می کند بر آن که در سر موزه نماز توان کرد و سر موزه همین کفشهای متعارف است پس ظاهر جواز است و احوط ترک و اللّه تعالی یعلم.

باب ما یسجد علیه و ما لا یسجد علیه

[مقدمه]

این بابی است در بیان آن چه پیشانی بر او می توان گذاشت در حالت سجده نماز و آن چه سجده بر آن نمی توان کرد (قال الصّادق صلوات اللّه علیه السّجود علی الارض فریضه و علی غیر ذلک سنّه) منقولست بسند صحیح از یعقوب بن یزید که رفع کرد حدیث را با آن حضرت صلوات اللّه علیه و کلینی رضی اللّه عنه روایت کرده است از محمد بن یحیی به اسناد او از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که سجود بر زمین فریضه است و بر غیر آن از چیزهائی که جایز است بر آن سجده کردن سنت است و در کافی و علی الخمره سنّه یعنی بر سجاده صغیره که به جای مهر با خود می داشتند و بر آن سجده می کردند از سنت نبی صلّی اللّه علیه و آله ظاهر شده است اما آن که بر زمین فریضه است یک احتمالش آن است که مراد از آن قول حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله باشد که فرمودند متواترا که

جعلت لی الارض مسجدا

یعنی حق سبحانه و تعالی کل زمین را محل سجده و محل نماز من کرد اما محل نماز گذشت که در امم سابقه نمازهای ایشان در غیر معابد ایشان صحیح نبود اما حق سبحانه و تعالی همه زمین را محل نماز آن

حضرت و امّت آن حضرت گردانید که در همه جا نماز توانند کرد و محلّ سجده ایشان گردانید که بر هر زمینی سجده توانند کرد و چون مفروض بود به حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آن حضرت واسع گردانیدند بر امت خود که سجده توانند کرد بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۸

چیزی که از زمین روییده باشد که آن را نخورند و نپوشند به تفصیلی که خواهد آمد.

و در حدیث کالصحیح از اسحاق بن فضل منقولست که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از سجده کردن بر حصیر یا بوریا حضرت فرمودند که باکی نیست اما بر زمین سجده کردن بهتر است زیرا که حضرت سیّد المرسلین دوست می داشتند که پیشانی را بر زمین و خاک متمکن سازند چون شکستگی در آن بیشتر است و من دوست می دارم از جهت تو آن چه را آن حضرت دوست می داشت و محتملست که مراد از فریضه چیزی باشد که وجوبش از قرآن ظاهر شود و سجده کردن بر زمین وجوبش از قرآن ظاهر شود و ما نفهمیم یا در قرآن حضرات بوده باشد چون بسیاری از آیات را ذکر نکرده اند و عامه نیز معترفند در اکثر کتب خود و لیکن توجیهی می کنند که منسوخ شده است.

و کلینی رضی اللّٰه عنه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که قرآنی که جبرئیل علیه السلام بر حضرت سید المرسلین نازل ساخته هفده هزار آیه است و احادیث متواتره وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه جمع فرمودند قرآن را بعد از وفات حضرت

سیّد المرسلین در نه روز و به صحابه فرمودند که این است قرآنی که حق سبحانه و تعالی فرستاده است به ترتیبی که فرستاده است منافقان گفتند که ما را احتیاج به قرآن تو نیست خود جمع می کنیم و جمعی را نشانیدند که جمع کنند تا آن که هفت قرآن به هفت لسان از السنه قریش جمع کردند و در زمان ایالت عمر تمام شد عمر به حفصه سپرد و چون مردمان متوجه جنگ بودند کسی متوجه قرآن نمی شد تا زمان عثمان فرستاد و از حفصه گرفت و از آن هفت زبان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۹

قریش را اختیار کرد و از یکی باز هر چه خواست کرد و شش یا هفت قرآن نوشت و به اطراف عالم فرستاد و فرمود که هر قرآنی که غیر قرآن او باشد بسوزانند منقول است که چهل هزار قرآن را سوختند.

و از آن جمله قرآن عبد اللّٰه بن مسعود را طلبید و او نمی داد که من این قرآن را مکرّر بر حضرت سیّد المرسلین خوانده ام تا او را آن قدر زدند که فتق کرد و قرآن او را نیز گرفتند و سوختند، و در محضری که صحابه نوشتند و استفتاء نمودند که شخصی که اینها کند واجب القتل هست یکی از اعمال قبیحه اش سوختن قرآنها بود خصوصا قرآن ابن مسعود که در صحاح ستّه احادیث بسیار در فضیلت او نقل کرده اند و اکثر قراء سند قرائت را بعبد اللّٰه می رسانند و همه فتوی دادند و او را کشتند و از جمله مفتیان قتل عایشه بود که مکرّر می گفت:

اقتلوا نعسلا [نعثلا] قتل اللّٰه نعسلا [نعثلا]

و بعد از قتل دعوی خون

او بر حضرت امیر المؤمنین می کرد و شانزده هزار نفس از صحابه را به کشتن داد.

و محتمل است که مراد این باشد که ثوابش ثواب فریضه است یا نافله و محتملست که مراد این باشد که از آیه وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ ظاهر شده است که مواضع سبعه را بر زمین گذارند و از سنت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه ظاهر شد که می باید بر سنگ یا خاک یا نبات باشد و بنا بر این وضع اول از قبیل وضع مساجد خواهد بود اگر چه بر ثوب باشد صادقست که سر بر زمین گذاشته است و این معنی به عبارت کلینی اقربست و علی أیّ حال شک نیست در میان خاصه و عامه که حضرت سیّد المرسلین بر همه جا سجده نمی کرده اند و از برگ درخت خرما از جهت آن حضرت سجاده صغیره ساخته بودند که با خود می داشته اند از جهت محل سجده جبهه.

چنانکه در صحاح عامه منقولست از میمونه زوجه حضرت سیّد المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۰

صلّی اللّٰه علیه و آله که گفت آن حضرت همیشه بر خمره سجده می کردند و در شرح السنه بدو سند این حدیث را از میمونه روایت کرده است و گفته است که هذا حدیث صحیح و در حدیث صحیح مسلم و غیره روایت کرده اند از ابی سعید خدری که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله سجده می کردند بر حصیر.

و در صحیح بخاری در باب صلاه بر خمره روایت کرده است از ابی الولید از شعبه از سلیمان از عبد اللّٰه بن شداد از میمونه که گفت حضرت سیّد المرسلین همیشه سجده بر خمره می کردند و بخاری

به اسناد خود از انس روایت کرده است که حضرت سجده کردند بر حصیر کهنه و ایضا روایت کرده است از میمونه که حضرت سیّد المرسلین نماز می کرد و من در برابر او بودم و حایض بودم و چون حضرت سجده می رفتند جامه حضرت بمن می رسید و حضرت نماز می کردند بر خمره و مسلم همین دو حدیث را نقل کرده است و دوام خمره را تعصبا نقل نکرده است و در بسیار جائی از صحیح بخاری و مسلم و غیرهما هست که آن حضرت سجده بر زمین گل آلوده کردند و مخالفش این را نقل کرده است که در هوای گرم سجده بر طرف جامه خود می کردیم و ما نیز قایلیم و گذشت و خواهد آمد با وجود این اخبار و آثار سجده بر مثل حصیر و بوریا نمی کنند علی رغم شیعه بلکه اگر سنگی یا حصیری باشد دستمال خود را بر بالای آن می اندازند مبادا تشبّه به شیعه به همرسانند الحمد للّٰه که در هیچ امری تشبه ندارند و اگر عیاذا باللّٰه در امر سهلی مشابهت بود می بایست بجهنم رفتن.

[سجده بر تربت امام حسین ع]

(و قال صلوات اللّٰه علیه السّجود علی طین قبر الحسین صلوات اللّٰه علیه ینوّر إلی الارضین السّبعه (یا إلی الارض السّابعه) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که سجده کردن بر خاک قبر حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۱

امام حسین صلوات اللّٰه علیه منوّر می سازد زمین را تا هفت طبقه زمین یا تا طبقه هفتم و هفت زمین ممکن است که اقالیم سبعه مراد باشد یعنی کل زمین یا تا آسمان ششم مراد باشد چنانکه گذشت در تفسیر کلمات فرج و

منور شدن زمین به برکت نور نماز کننده ایست که سجده بر خاک آن حضرت کند و در باب زیارت آن حضرت صلوات اللّه علیه خواهد آمد که تا پنج فرسخ حریم قبر است از هر طرفی و تا هشت فرسخ نیز روایت وارد شده است و چهار فرسخ نیز و ده میل نیز و یک فرسخ نیز و هفتاد ذرع نیز و بیست و پنج ذرع نیز وارد شده است و محمولست بر مراتب فضل و هر چند نزدیک تر است شرفش بیشتر است.

(و من کانت معه سبحه من طین قبر الحسین صلوات اللّه علیه کتب مسبّحا و ان لم یسبّح بها) و هر که با او باشد تسبیحی از گل قبر آن حضرت صلوات اللّه علیه او را مسبح می نویسند اگر چه به آن تسبیح نکند و ظاهرا این عبارت ماخوذ است از حدیث صحیحی که محمّد ابن قولویه روایت کرده است از محمد بن عبد اللّه حمیری که گفت عریضه به خدمت حضرت صاحب الامر نوشتم و این عریضه مشتمل بوده بر مسایل بسیار از آن جمله عرض نمودم که آیا جایز است که کسی تسبیح کند به خاک قبر حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه و آیا در آن فضلی و ثوابی هست و ظاهرا دغدغه می کرده است که مبادا ترک ادب باشد پس ابن قولویه می گوید که حضرت جواب آن را نوشتند و من فرمان همایون آن حضرت را خواندم و از روی آن خط نوشتم و فرمودند که در هیچ چیز تسبیح کردن بهتر از تسبیح کردن به خاک آن حضرت نیست.

و از آن جمله از فضل آن اینست که اگر

شخصی تسبیح گوید به آن و فراموش کند و تسبیح را گرداند همان ثواب تسبیح را در نامه عمل او می نویسند هر چند تسبیح نکرده باشد و ظاهرا همین خبر باشد و ظاهرا مراد صدوق نیز همین است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۲

و به سبب اختصار مجمل شده است و حمیری گفت که در عریضه نوشتم به خدمت حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه که آیا خاك آن حضرت را با میّت در قبر می توان گذاشت حضرت در فرمان همایون نوشتند و من خواندم و از آنجا نوشتم که فرموده بودند که با میّت در قبر می توان گذاشت و مخلوط به کافور حنوط نیز می توان کرد ان شاء اللّٰه.

و بسند قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که ناچار است شیعیان ما را از چهار چیز یکی سجاده از جهت موضع پیشانی که بر آنجا سجده کنند و مراد مهر است از خاك آن حضرت علی الظاهر دویم انگشتری که در دست کنند سیم مسواکی که به آن مسواك کنند چهارم تسبیحی از خاك قبر حضرت امام حسین بن علی صلوات اللّٰه علیه که سی و سه دانه داشته باشد که هر گاه بذکر الهی آن را بگردانند بعدد هر دانه که بگردد چهل حسنه در نامه عمل او نوشته شود و اگر سهوا بگرداند به عبث و بازی با تسبیح چنانکه داب عوام است بعدد هر دانه بیست حسنه در عمل او بنویسند.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر که تسبیحی از خاك حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه بسازد اگر تسبیح به او

کند فبها و اگر او تسبیح نکند تسبیح در دست او تسبیح کند و اگر سهوا آن را بگرداند در نامه عمل او تسبیح نوشته می شود و اگر متذکر باشد و تسبیح گوید و ذکر الهی کند بعدد هر دانه چهل تسبیح در نامه عملش نوشته می شود و باز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که از خاک آن حضرت یک تسبیح بکند حق سبحانه و تعالی بعدد هر تسبیحی چهار صد حسنه در نامه عملش بنویسد و چهار صد گناه محو کند و چهار صد حاجت او را بر آورد و چهار صد درجه او را بلند کند و می باید که ریسمان این تسبیح کبود باشد و سی و چهار دانه باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۳

سی و سه دانه اصل و یکی بر فوق همه و این تسبیح مولاه و واجب الاطاعه و المحبه ما فاطمه زهراست صلوات اللّٰه علیها چون حمزه شهید شد آن حضرت از خاک قبر حمزه این تسبیح را ساختند و بعد از هر نمازی به آن تسبیح می کردند و این دو حدیث با تتمه از خط شهید علیه الرحمه نوشته شد و اگر این تسبیح خام باشد ظاهرا بهتر باشد و جمعی از علماء دغدغه می کردند که چون پخته می شود و سبب استحاله از اطلاق خاک بیرون می رود و ظاهرا بیرون نرود و ظاهرا بر پخته آن نیز سجده توان کرد چنانکه خواهد آمد.

[زنان به انگشت خود حساب تسبیح را نگاه دارند]

(و التّسبیح بالأصابع افضل منه بغیرها لأنّها مسئولات یوم القیمه) صدوق در خصال بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است هفتاد و سه خصلت را که

از خصـایص زنـانست از آن جمله آن که زنـان به انگشت خود حسـاب تسبیـح را نگـاه دارنـد زیرا که بنـدهای انگشـتها را نیز حسـاب خواهنـد کرد و در جـائی دیگر نیز نقـل کرده است این معنی را از خصایص زنان و در اینجا مطلق ذکر کرده است که شامـل زنـان و مردان هسـت و ظـاهرا مرادش زناننـد و تغییر عبـارت حـدیث نیز کرده است و عبـارت حـدیث منافـات نـدارد با استحباب حساب به تسبیح زیرا که حساب تسبیح را نیز بأنامل می کنند که مراد جنس انامل باشد و بنده جمع بینهما می کنم به آن که تا صد را از تسبیح حساب می کنم و مئات را به انگشـتان حساب نگاه می دارم و جمع دیگر می توان کرد که تسبیح به خاک مطلقا بهتر از همه چیز باشـد و بعد از آن به بندهای انگشت افضـلست از غیر آن و اللّٰه تعالی یعلم و در اینجا اصابع گفته است و در خصال انامل.

[سجود بر چیزیست که از زمین روید و نخورند و نپوشند]

(و روی حمّـاد بن عثمـان عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه انّه قـال السّـجود علی مـا أنبت الارض الّا ما اکل أو لبس) و بسـند صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۴

منقولست از حماد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که سجود بر چیزیست که از زمین روید و نخورند و نپوشـند و ظاهرا زمین را بظهور گذاشتند یا مراد آن چیزی باشد که از سنت نبی صلّی اللّٰه علیه و آله زیاده شده است چنانکه گذشت و محتمل است که مراد این باشد که سـجده کردن بر آن چیزی که از زمین روید آن چیزی است که ماکول و ملبوس نباشد

و در ایـن صـورت ارض را بظهـور گذاشـته انـد و بیـان حکم غیر ارض کرده انـد و در این صـورت اشـاره هست به آن که در سجده بر زمین شـرطی نیست یا این شـرط نیست (و روی عن یاسـر الخادم انّه قال مرّ بی ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه و انا اصلّی علی الطّبریّ و قد ألقیت علیه شیئا فقال لی مالک لا تسجد علیه أ لیس هو من نبات الارض) و در حسن منقولست از یاسر خادم حضـرت امـام رضـا صـلوات اللّٰه علیه که گفت من نماز می کردم بر روی حصـیر طبرسـتان و بر بالای آن خمره یا سـنگ ریزه انداخته یا ریخته بودم حضـرت فرمودند که چرا سجده بر حصیر نکردی آیا این حصیر از زمین نروییده است و ممکن است که از روی دفع ضـرر از او فرموده باشـند زیرا که اگر سـجده بر حصـیر کنند کسـی از سنیان متعرض کسی نمی شود غالبا بخلاف آن که چیزی بر بالـای آن انـداخته باشـند که آن دلیـل تشیع است و در این صورت اتقـاء خواهـد بود نه تقیّه و گاه باشـد که خوف ضـرر به حضـرت نیز باشـد چون خـادم حضـرت هر چه می کنـد آن حضـرت کرده است و هر خفـتی که به او رسـد به حضرت رسیده خواهد بود و احتمال اظهر آن که بیان حکم الهی تعالی شأنه کرده باشند و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال ابی رحمه اللّٰه فی رسالته إلیّ اسـجد علی الارض او علی ما أنبتت الارض و لا تسجد علی الحصر المدنیّه لأنّ سیورها من جلد و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۵

تسجد علی شعر و لا صوف و لا جلد و

لاـ ابریسم و لاـ زجاج و لا حدید و لا صفر و لا شبه و لا رصاص و لا نحاس و لا ریش و لا رماد) و پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود و عبارت عبارت فقه رضوی است صلوات اللّٰه علیه که سجده کن بر زمین یا بر چیزی که از زمین روییده باشد و در فقه رضوی است که نپوشند و سجده مکن بر حصیرهائی که در مدینه می بافند زیرا که بندهایی که بمنزله پود اوست از پوست است و سجده بر آن جایز نیست و سجده مکن بر مو و بر وبر که کرک است و در آنجا هست و نه بر پشم و نه بر پوست و نه بر ابریشم و نه بر شیشه و نه بر آهن و نه بر روی و نه برنج و نه بر قلعی و نه بر مس و نه بر پر و نه بر خاکستر زیرا که اینها زمین نیستند همه و بعضی که از زمین است به استحاله از اسم زمین بیرون رفته اند مثل معادن.

چنانکه منقول است در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که گفت عرض نمودم که سجده جایز است بر قیر حضرت فرمودند که نه و نه بر جامه پنبه و نه ابریشم و نه بر جزوی از حیوان و نه بر طعام و نه بر چیزی از میوه های زمین و نه بر چیزی از فروش.

و در حدیث کالصحیح از ابو العباس منقول است که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سجده مکن مگر بر زمین یا

چیزی که از زمین روییده باشد مگر پنبه و کتان.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از فضیل و برید از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند باکی نیست ایستادن بر مصلی و جانمازی که از مو یا پشم باشد اگر سجده بر زمین کنند و اگر جانماز از چیزی باشد که از زمین روییده باشد جایز است بر آن ایستادن و سجده کردن و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۶

سجده مکن بر قیر و بر آهک و خاکستر چون خاکستر به استحاله از اسم نبات بیرون رفته است و آهک پخته نیز استحاله یافته است.

و در حدیث کالصحیح از یونس بن یعقوب منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سجده نمی توان کرد بر طلا و نقره.

و در صحیح از محمد بن الحسین منقولست که بعضی از استادان ما عریضه به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه یا امام علی نقی صلوات اللّٰه علیهما نوشتند و سؤال کردند از سجده کردن بر شیشه و او گفت که چون عریضه را فرستادم فکر کردم و گفتم که شیشه از زمین حاصل می شود عبث عرض کردم و در کار نبود که سؤال کنم پس او گفت که حضرت در جواب بسوی من نوشتند و در تهذیب اینست که حضرت بسوی او نوشتند بنا بر این حدیث صحیح می شود و در علل حضرت نوشتند که سجده مکن بر شیشه هر چند در خاطرت در آمده است که از زمین حاصل شده است و لیکن شیشه از نمک و ریگ حاصل می شود

و هر دو ممسوخند یعنی به استحاله از حالت اول بیرون می روند با آن که نمک هم معدنی است و هم خوردنی و استحاله بیشتر هم یافته است.

و در حدیث حسن کالصحیح از حمران از احدهما صلوات اللّٰه علیهما منقولست که فرمودند که پدرم بر خمره که بمنزله مهر بود سجده می کردند و بر بالای جا نماز می گذاشتند و اگر وقتی خمره حاضر نبود سنگ ریزه بر می داشتند و بر روی جانماز می گذاشتند و نماز می کردند.

و در حدیث کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که پدرم می خواست نماز کند و طلب نمود خمره را و دیر شد پس حضرت صلوات اللّٰه علیه یک کف ریزه سنگ بر داشتند و بر روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۷

قالی گذاشتند و بر آن سجده کردند و از این دو حدیث و احادیث دیگر ظاهر می شود که بر ریگ سجده می توان کرد هر چند استحاله یافته است چون استحاله خاک را ریگ کرده است و از اسم ارض بیرون نرفته است بخلاف شیشه که به استحاله از اسم ارض بیرون رفته است.

و بسند کالصحیح منقولست از علیّ بن ریان ثقه که گفت بعضی از اصحاب ما عریضه به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه نوشتند و سؤال کردند از سجده کردن بر خمره که در مدینه می سازند فرمان همایون حضرت آمد که هر سجاده که از ریسمان بافته باشند آن را سجده می توان کرد چون ریسمان پنهان می باشد در حصیرها که می بافند و هر سجاده را که از پوست و تسمه بافته باشند سجده مکن یا به اعتبار آن که پوست

بر رومی افتاده است و سجده بر پوست نمی توان کرد یا آن که مانع است از آن که همه پیشانی بما یسجد علیه رسد و سنت است که همه پیشانی برسد و یا از آن جهت است که جمعی از آنها نیز میته را به دباغت پاک می دانستند و در این دو صوت نهی محمول خواهد بود بر کراهت و اللّٰه تعالی یعلم.

چنانکه در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از زنی که موی پیشانی او بلند شده باشد و بعضی از پیشانی را گرفته باشد و چون به سجده می رود بعضی از پیشانی او بر زمین است و بعضی را مو مانع است که به زمین برسد آیا جایز است حضرت فرمودند که نه تا جمیع پیشانی را بر زمین گذارد و این حدیث نیز محمولست بر استحباب چنانکه خواهد آمد.

[سجده بر آستین]

(و ان کانت ارض حارّه تخاف علی جبهتک الاحتراق او کانت لیله مظلمه خفت عقربا او شوکه تؤذیک فلا باس ان تسجد علی کمّک

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۸

اذا کان من قطن او کتان) و در فقه رضوی و رساله علی مذکور است که اگر زمین گرم باشد و ترسی که پیشانی تو بسوزد یا شب تاری بوده باشد و از عقرب ترسی یا خاری که سبب آزار تو شود باکی نیست که سجده کنی بر آستین خود هر گاه آستین از پنبه باشد یا کتان و بر این مضمون نیز احادیث بسیار وارد شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح از قاسم بن فضیل منقولست که گفت عرض نمودم

به خـدمت حضـرت امام ابی الحسن علی بن موسـی الرضا صـلوات اللّٰه علیهما که فدای تو گردم می تواند که شخصـی سـجده کند بر آستین خود به سبب آزار گرما و سرما حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حسن کالصحیح منقولست از عیینه که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که داخل می شوم در مسـجد در روزی که بسـیار گرم است و مشـکل است سجده کردنم بر سنگ ریزه که در نهایت گرمی است جامه خود را پهن می کنم و بر آن سـجده می کنم حضرت فرمودند که باکی نیست و احادیث کالصحیح بسیار بر این مضمون وارد شده است و غالب اوقات پوشـش صحابه حضرات پنبه بود یا کتان بنا بر این اکثر علما حمل کرده اند جواز سجده را بر قطن یا کتـان با امکان و از اخبار بسـیار ظاهر می شود که قطن و کتان واسـطه ایست در میان ما یسـجد علیه و ما لا یسـجد علیه که در حالت ضـرورت این هر دو مقدمنـد بر غیر و حمل بر ضـرورت کرده اند اخباری را که وارد شده است بر جواز مطلقا بدون قید ضرورت.

مثل حدیث کالصـحیح داود صـرمی که گفت سؤال کردم از حضـرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه که آیا جایز است سجده کردن بر کتان و قطن بدون تقیه حضرت فرمودند که جایز است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۹

و هم چنین حدیث کالصـحیح حسین بن علی که گفت عریضه به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه نوشتم و سؤال کردم از سجده کردن بر قطن و کتان بی تقیه و بی ضرورت حضرت فرمودند که جایز است بدان که

بسیار است که راویان ازین باب سؤال می کنند که اگر تقیه نباشد یا جواب ما را از روی تقیه مفرما و فایده ندارد از دو وجه یکی آن که هر گاه حضرت دانند که خود یا ایشان را تقیه واجبست موافق تقیه جواب خواهند داد خصوصا در مکاتبات زیرا که خوف آن هست که بدست حکام افتد و شنیده را انکار می توان کرد و نوشته را نه دویم آن که بسیار است که در وقت جواب تقیه نیست و حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم رعایت حال ایشان می فرمایند که به ایشان ضرر نرسد جواب در این صورت تقیه نیست بلکه اتقاء است و چون امر سجده را نهایت اهتمام می داشته اند ملاعین اهل سنت حضرات در این باب مبالغه بسیار فرموده اند.

و در حدیث صحیح از منصور بن حازم منقولست از بسیار کس از اصحاب ما که گفتند عرض نمودیم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که بسیار است که در زمینهای سردسیر می باشیم و برف آمده است آیا سجده بر برف بکنیم حضرت فرمودند که نه و لیکن پنبه یا کتانی بر بالای آن بینداز و بر آن سجده کن.

[اگر در پیشانی دمل باشد]

(و ان کان بجبهتک دمّل فاحفر حفیره فاذا سجدت جعلت الدّمّل فیها و ان کانت بجبهتک عله لا تقدر علی السّجود من اجلها فاسجد علی قرنک الایمن من جبهتک فان لم تقدر علیه فاسجد علی قرنک الایسر من جبهتک فان لم تقدر علیه فاسجد علی ظهر کفّک فان لم تقدر علیه فاسجد علی ذقنک یقول اللّٰه تبارک و تعالی «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً إلى

قوله

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۰

تعالی وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً») و در فقه رضوی صلوات اللَّه علیه مؤلّفها و در رساله علیّ بن بابویه مذکور است که اگر در پیشانی تو دمّلی باشد کوی بکن در زمین یا خاکی که بر آن سجده می کنی و در وقت سجده دمّل را داخل آن کو کن تا اطراف دمل از پیشانی بر زمین یا خاک رسد و اگر در پیشانی علتی باشد که هیچ جای آن را بر زمین یا خاک رسد و اگر در پیشانی علتی باشد که هیچ جای آن را بر زمین نتوان گذاشتن پس سجده کن بر طرف راست پیشانی و اگر نتوانی سجده کن بر طرف چپ پیشانی و اگر نتوانی سجده کن بر پشت دستت و اگر نتوانی سجده کن بر ذقن زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است جمعی را به آن که ایشان سجده می کردند به ذقن و فرموده است که به درستی که آن جماعتی که عطا کرده ایم ایشان را علم به کتب متقدمه پیش از نزول قرآن از علماء یهود و نصاری هر گاه بر ایشان خوانده می شود قرآن یا کتب سابقه به سجده می افتند به ذقن و می گویند الحال یا سابقا تنزیه می کنیم پروردگار خود را از آن که خلاف وعده کند یا مخالف حکمت فعلی از او صادر شود به درستی که وعده که حق سبحانه و تعالی فرموده است در انزال قرآن و بعثت پیغمبر آخر الزّمان هر آینه واقع شد یا خواهد شد و بر زمین می افتند به ذقن و گریه می کنند و خشوع ایشان زیاده می شود و چون می بینند

که وعده الهی واقع شد یا چون تفکر می نمایند در معانی قرآن و حقایق و معارف و اشارات و تنبیهات قرآن.

و علی بن ابراهیم بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از اسحاق بن عمار که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که اگر شخصی در میان هر دو چشم او زخمی باشد و نتواند که سجده کند چه کند حضرت فرمودند که قریب به موی سر را بر زمین گذارد و پس اگر نتواند برابر وی راست سجده کند و اگر نتواند برابر وی چپ سجده کند و اگر نتواند بر ذقن سجده کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۱

عرض نمودم که بر ذقنش سجده کند حضرت فرمودند که قرآن نخوانده يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً و قریب است این حدیث به آن چه صدوق ذکر کرده است.

و بسند صحیح از صفوان منقولست از اسحاق بن عمار از بعضی از استادان او از مصادف که گفت دمّلی در پیشانی من در آمد و من سجده می کردم بر یک جانب پس حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه دیدند که چنین می کنم حضرت فرمودند که این چه عملست عرض نمودم که از جهت دمل پیشانی سجده نمی توانم کردن حضرت فرمودند که کوی بکن و دمل را در میان کو گذار تا اطراف آن به زمین برسد و پیشانی را بر زمین گذاشته باشی.

و کلینی از علی بن محمد روایت کرده است به اسناد او که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از کسی که در پیشانی او علتی باشد و قدرت بر سجود نداشته باشد حضرت فرمودند که ذقنش را بر زمین

گذارد و آیه را خواندند و این مضـمون به نحوی که صدوق ذکر کرده است مجمع علیه است در میان اصحاب و دلیلی بغیر از اجماع ندیده بودند و الحمد للّه که احادیث معتبره ظاهر شد و اما سجده بر پشت دست پس بطریق متعدّده کالصحیح منقولست از ابو بصـیر که گفت عرض نمودم به خدمت حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّه علیه که گاه هست که در سـفرم وقت نماز داخل می شود و هوا گرم است و خوف دارم که اگر پیشانی بر زمین گـذارم آزار عظیم بیابم چه کنم حضـرت فرمودند که بر جامه خود سجده کن عرض نمودم که اگر چنین جامه نداشته باشم که بر کنار آن یاد امن آن سجده کنم حضرت فرمودند که بر پشت دسـتت سـجده کن که آن یکی از مساجـد است و ظـاهرا مراد این باشـد که چـون دست یکی از مساجـد سـبعه اسـت مناسبت دارد بر آن سجده کردن یا حق سبحانه و تعالی پشت دست را نیز در حالت ضرورت محل سجده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۲

کرده است و ممکن است که مراد این باشد که بر پشت دست سـجده کن نه بر شـکم دست چون شـکم دست یکی از مساجد سبعه است و واجبست آن را بر زمین نهادن پس اگر بر پشت دست سجده کنی جمع بین الحقین گرده خواهی بود و اللّه تعالی یعلم.

[گذاشتن بعضی از اعضاء بر غیر مسجود]

(و لاـ بـاس بالقیـام و وضع الکفّین و الرّکبتین و الابهـامین علی غیر الاـرض) و باکی نیست ایسـتادن در حالت قرائت و رکوع و گذاشتن دستها و زانوها و انگشتهای مهین را بر غیر زمین بلکه حکم گذاشتن

بر زمین مخصوص جبهه است و این مضمون متواتر است و اخبار بسیار گذشت و خواهد آمد.

و اما آن چه در حدیث موثق از غیاث از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهم منقولست که فرمودند که می باید سجده نکنند بر چیزی که سایر بدن بر آن نباشد ظاهرش از روی تقیه وارد شده است و راوی نیز سنّی است اما ظاهرا مراد حضرت این باشد که بهتر آنست که جمیع بدن بر ما یصح السّجود علیه باشد استحبابا.

و مؤیّد آنست آن چه در قوی از سکونی از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند که دستها را در جائی گذارید که پیشانی را بر آنجا می گذارید به درستی که دستها سجده می کنند چنانکه رو سجده می کند و ممکن است که اتقاء وارد شده باشد با آن که احادیث خمره در صحاح ستّه خصوصا بخاری بطرق متکثره وارد است ملاعین اهل سنّت شیعیان را بت پرست می نامند.

و در حدیث صحیح رد علیهم منقولست از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از بیمار حضرت فرمودند که سجده می کند بر زمین یا بادزن یا بر مسواک که بر دارد اینها را و بر پیشانی گذارد و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۳

بهتر است از ایماء و جمعی که اینها را بد می دانند از این جهت است که می گویند بت پرستی است و ما هرگز غیر حق سبحانه و تعالی را عبادت نکرده ایم پس سجده کن بر باد زن یا چوب یا مسواک و ضرر ندارد همه و بدان که در اکثر

نسخ لفظ غير نبود و از قلم نساخ افتاده بود و ليكن در فقه رضوى بود داخل اصل كردم و اشاره بان كردم و ترغم بأنفك و در فقه رضوى است كه ارغام مى كنى به بينى خود از براى حق سبحانه و تعالى و اقل مرتبه آنست كه به زمين رسد و اگر بما يصح السّجود عليه گذارند بهتر است و اگر بر زمين رسانند بهتر است و اگر به خاك رسانند بهتر است و ظاهر اصحاب آنست كه اهتمام به خاك رسانيدن بينى بيش از پيشانى است چون لفظ ارغام دلالت بر آن دارد و اگر پيشانى و جبهه بلكه مساجد سبعه نيز همگى بر خاك باشد به تذلّل اقرب است و خلافست در آن كه ارغام واجبست يا سنت و ظاهر اخبار صحيحه استحبابست چنانكه در صحيحه حماد كه خواهد آمد حضرت مى فرمايند كه گذاشتن هفت موضوع فرض است و ارغام سنت است.

و در صحيحه زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه منقولست كه حضرت سيّد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه سجده بر هفت استخوانست پيشانى و دستها و زانوها و انگشتهاى مهين و ارغام مى كنى بينى خود را بينى بر خاك ماليدنى نيكو اما فرض آن هفت است و ارغام به بينى سنت حضرت سيّد المرسلين است.

و در حديث صحيح از محمد بن مصادف منقولست كه گفت كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه شنيدم كه مى فرمودند كه سجده بر پيشانيست و بر بينى سجده نيست و بعد از اين نيز خواهد آمد و همه اين اخبار قابل تاويل هست.

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۴۵۴

و مع

هذا منقولست در موثق از حضرت امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه كه فرمودند كه مجزى نيست نمازى كه نرسد بينى به آن چه پيشانى به آن مى رسد.

و در حديث حسن كالصحيح از عبد اللَّه بن مغيره از شخصى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه منقولست كه فرمودند كه نماز نيست كسى را كه نرسد بينى او به آن چه مى رسد بان پيشانى او و اين اعم است از زمين يا چيزى كه در زمين روييده باشد و قريب باين است حديث موثق ديگر از آن حضرت صلوات اللَّه عليه پس احوط آنست كه ترك نكنند بينى بر خاك ماليدن را در سجود و ظاهرا هر جاى بينى كه برسد كافى باشد و جمعى گفته اند كه مى بايد كه ميان بينى كه استخوانست برسد و اگر ميان و سر بينى هر دو برسد نور على نور است و عبارت صدوق احتمال وجوب و استحباب دارد و اجمال كه توقف باشد اظهر است و قصد قربت بان اسلم است و اللَّه تعالى يعلم.

[مقدار محل سجده]

(و يجزئك فى وضع الجبهه من قصاص الشّعر إلى الحاجبين مقدار درهم) و در فقه رضوى و رساله على مذكور است كه كافى است ترا در گذاشتن پيشانى از رستنگاه مو تا ابروها مقدار يك درهم.

و كلينى در حسن كالصحيح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه روايت كرده است كه فرمودند كه پيشانى تمام از رستنگاه موى سر تا ابروها موضع سجود است پس هر جزوى از اجزاى پيشانى كه به زمين رسد مقدار يك درهم و مقدار طرف أنمله مجزى و كافى است و از اينجا استدلال كرده اند

علما که درهم وافی و بغلی مقـدار بنـد انگشت است و احتمال بند انگشت مهین و غیر آن دارد و چون متعارف درهم آن بوده است که مـدور باشـد انگشت مهین به تـدویر اقربست و اگر سـبابه را اعتبـار کننـد رعـایت آن می کننـد که عرض آن نیز مثل طولش باشد یا قطرش مقدار طول سبابه باشد و بنا بر این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۵

مثل مهین بلکه بیشترک می شود و لیکن از این که مقدار درهم و أنمله یکی باشد لازم نمی آید که أنمله را مدور اعتبار کنند و اما در مقدار پیشانی اکثر علما بر آنند که مسمّی کافیست چنانکه خواهد آمد در حدیث زراره و غیر آن اگر چه ممکن است که آن مطلق را حمل بر مقید کنند چنانکه جمعی کرده اند و هیچ شک نیست که عمل باین قول احوط است.

[نحوه سجده کردن]

(و یکون سـجودک کما یتخوّی البعیر الضّامر عنـد بروکه تکون شـبه المعلّق لا یکون شـی ء من جسدک علی شـی ء منه) و در فقه رضوی و رساله علی مـذکور است و می بایـد که سـجود تو مانند فراخ بودن ما بین اعضای شتر لاغر باشد نزد خوابیدن که ماننـد کسـی باشی که آویخته باشد یا مانند شتر چیزی باشد که آویخته باشد و نبوده باشد چیزی از بدنت بر چیزی از بدنت و ظاهر عبارت اسـتحباب گشوده بودنست مانند شتر لاغر و بعضـی گفته اند که مراد این است و این نیز هست که چنانکه شتر دو وقـت خوابیـدن دسـتها را پیش می کنـد مصـلی نیز می بایـد که در وقت رفتن به سـجود اول دسـتها را بر زمین گـذارد و دیگر زانوها را و این معنی

را از لفظ عند برو که فهمیده اند اگر چه ضرر نکرده است که این معنی را از این عبارت یا از مثل این عبارت استخراج نمایند چون احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و مضمون این عبارت در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون آن حضرت به سجود می رفتند میان تهی بودند چنانکه میان تهی است شتر لاغر یعنی در وقت خوابیدن عضوهای آن از یکدیگر جدا است و احکام و اخبار سجده خواهد آمد و چون این عبارت در فقه رضوی واقع بوده پدرش در رساله ذکر کرد و در آنجاها به موقع خود واقع است و همین عبارت را در موقع خود ذکر کرده است و همین معنی قرینه سهو است.

[سجده بر قیر و گچ]

(و سال المعلّی بن خنیس ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الصّلاه علی القفر و القیر فقال لا باس به) روایت کرده است شیخ در صحیح از معاویه بن عمار که گفت سؤال کرد معلّی بن خنیس از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و من نزد آن حضرت بودم از سجده کردن بر قفر بضم قاف و آن قیر پخته است که بعمل آورده اند و خاکستر داخل آن کرده اند و بر قیر که اعمّ است از خام و پخته پس حضرت فرمودند که باکی نیست و در تهذیب عن السجود علی القفر است و چون مخالفت دارد با احادیث دیگر شیخ حمل کرده است بر تقیه یا ضرورت اما بنا بر این نسخه مخالفت ندارد زیرا که نماز کردن بر آن لازم ندارد سجده کردن بر آن را و ظاهرا سهو

از نساخ شده باشد.

دیگر آن که این حدیث را شیخ از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است و او از کتاب معاویه بن عمار بواسطه نضر از محمد بن ابی حمزه پس مناسب این بود که صدوق از معاویه ابن عمار نقل کند مگر آن که در کتاب معلی نیز بوده باشد اگر چه بعید است مع هذا از معاویه نیز روایت کرده است و ظاهرا آن روایت دیگر باشد از معاویه و علی ای حال روایات بر جواز وارد شده است و در باب نماز در کشتی خواهد آمد و اظهر جواز است و احوط ترک است مگر در حالت ضرورت.

(و سال الحسن بن محبوب ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن الجصّ یوقد علیه بالعذره و عظام الموتی ثمّ یجصّص به المسجد أ یسجد علیه فکتب الیه بخطّه صلوات اللّٰه علیه انّ الماء و النّار قد طهّراه) و به اسانید صحیحه منقولست از حسن که گفت سؤال کردم در عریضه که به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه نوشتم بودم از گچی که آن را می پزند از عذره آدمی و استخوان مردگان حیوانات یا اعم و بعد از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۷

مسجد را گچ می مالند بان گچ آیا سجده بر آن می توان کرد حضرت بخط مبارک خود نوشتند که به درستی که آب و آتش آن را تطهیر داده است اگر نجس شده باشد و چون راوی دغدغه کرده است که عذره و استخوان حیوانات نیز نجس اند چون مرده اند و استخوان ملاصق گوشت ایشان که نجس بوده است نجس شده است و خاکستر اینها در میان گچ

می ماند پس می باید که مسجد نجس شده باشد و مع هذا سجده بر آن می کنند حضرت فرمودند که نجاستش معلوم نیست چون عذره خشک را بر روی گچ می ریزند و چون سوخت به استحاله پاک می شود و هم چنین استخوان و چون احتمال دارد که بعضی از عذره تر باشد یا چون آتش در آن افتد آبی از آن جدا شود و بر گچ ریزد یا از جهه محض توهم همین بس است که آب در گچ می کنند آن نجاست موهوم را پاک می کند و هم چنین گچ آتش دیده است نجاست موهوم آن زایل شده است و یا آن که چون گمان داشته است که خاکستر نجس نجس باشد حضرت فرموده است که آن پاک است زیرا که هر گاه خاکستر شود نجاست پاک می شود مع هذا آب در گچ کرده اند هر چند بقصد تطهیر آن نکرده باشد چون در ازاله خبث نیّت در کار نیست و فی الحقیقه این آب بمنزله رشّی است که بر زمین محتمل النجاسه می ریزند و جمعی از این حدیث استدلال کرده اند که در مثل پختن گچ هر گاه آتش مطهر باشد پس آجر و سفالی که از کل نجس ساخته باشند پاک شود به پختن و این استدلال ضعیف است چون نجاست این گچ ظاهر نیست ظاهرش آنست که تطهیر بمعنی تنظیف باشد پس استدلال نتوان کرد بر نجاست متیقن باین خبر بلی اگر توهّمی باشد که آجر را از کل نجس خشت زده باشند آن توهّم به پختن زایل می شود به این حدیث و اللّه تعالی یعلم و چون غالب این بوده است که از استخوان حیوانات

غیر آدمی گچ را می پخته اند حضرت نفرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۸

بد کرده اند که استخوان آدمی را سوخته اند و اگر احتمال ظاهری می داشت البته آن حضرت تقریر آن نمی فرمودند.

[سجده بر کاغذ]

(و سال داود بن ابی یزید ابا الحسن الثّالث صلوات اللَّه علیه عن القراطیس و الکواغذ المکتوبه علیها هل یجوز علیها السّجود فکتب یجوز) و منقولست بطریق صحیح از داود بن زید یا بن ابی زید و این هر دو یکی اند و ثقه اند و بعضی اوقات بن را حذف می کنند و داود ابی زید یابو زید می گویند اما داود بن ابی یزید که در نسخ فقیه است آن داود بن فرقد است و آن نیز ثقه است و طریق صدوق به او نیز صحیح است اما او راوی حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است صلوات اللَّه علیهما در اینجا احتمال ندارد که او باشد و غلط از نساخ شده است و شیخ از من لا یحضر روایت کرده است بعنوان و داود بن یزید و صدوق به ترتیبی که در این ابواب حدیث نقل کرده است در فهرست به همین ترتیب سند را ذکر کرده است و داود بن زید را در اینجا ذکر کرده است و داود بن ابی یزید را در اواخر و بسند صحیح روایت کرده است از کتاب احمد بن محمد از علی بن مهزیار که داود بن یزید عرضه نوشت به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات اللَّه علیه و سؤال کرد از کاغذهائی که چیزی بر آن نوشته باشند آیا جایز است سجده کردن بر آن حضرت فرمودند که باکی نیست و منافات با جواز ندارد.

آن چه

روایت کرده اند کلینی و شیخ در صحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که مکروهست یا حضرت کراهت داشت از سجده کردن بر کاغذی که بر آن چیزی نوشته باشند زیرا که کراهت با جواز منافات ندارد و خصوصا هر گاه جواز بلفظ لا باس باشد و احتمال دارد که کراهت وقتی باشد که سواد داشته باشد و خاطرش متوجه نوشته شود و جواز در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۹

صورتی باشد که سواد نداشته باشد یا آن که کراهت بمعنی حرمت باشد و در صورتی باشد که سجده بر نوشته کنند و جواز در صورتی باشد که سجده بر جائی کنند که نوشته نباشد چون یک جزو مرکب زاج است و آن معدنیست و دو ده نیز داخل دارد و اگر مرکب را از مازوی فقط ساخته باشند و امثال آن بر آن سجده می توان کرد و اگر نوشته نباشد سجده بر آن می توان کرد.

چنانکه روایت کرده است شیخ در صحیح از صفوان جمال که گفت من دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را که در کجاوه بودند و سجده بر کاغذ می کردند و اکثر اوقات ایما می کردند اما اگر سجده بر آن نکند و خواهد که از آنجا سورهای دراز بخواند که در حفظ نداشته باشد خلافست.

شیخ بسند کالصحیح روایت کرده است از حسن بن زیاد که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چه می فرمایید در شخصی که نماز کند و نظر به مصحف کند و از آنجا خواند و چراغ را نیز نزدیک آن گذاشته باشد حضرت فرمودند که

باکی نیست.

و در حدیث کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که اگر مردان یا زنان مصحف را در برابر خود گذارند و از آنجا قرأت کنند چونست در حال نماز حضرت فرمودند که اعتماد باین نماز نکنند پس جمع می توان کرد بجواز و کراهت و جمعی جمع کرده اند بانکه اوّل را حمل بر نماز نافله کرده اند و ثانی را بر فریضه و اول اظهر است و ثانی احوط بدان که از احادیث صحیحه ظاهر شد که سجده بر کاغذ ننوشته می توان کرد و خلافی نیست نزد علماء شیعه در جواز آن و لیکن بعضی از متاخّرین شرط کرده اند که کاغذی نباشد که از پنبه یا علف کتان یا از ابریشم و امثال اینها ساخته

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۰

باشند چون احادیث در نهی از قطن و کتان و حریر وارد شده است دیگر شرط است که آهک داخل کاغذ نکرده باشند چون سجده بر آهک پخته نمی توان کرد دیگر شرطست که آهار نداده باشند کاغذ را چون آهار نشاسته است و آن خورد نیست و ظاهر است که حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که تجویز فرموده اند می دانسته اند که اکثر کاغذها یکی از این عیوب دارد پس اگر این شرطها در کار بود می فرمودند و چون نفرمودند ظاهرا جایز باشد سجده کردن بر آن مطلقا و اگر کسی احتیاط کند بهتر خواهد بود و اللّه تعالی یعلم.

[سجده بر گلیم و قالی]

(و سال علیّ بن یقطین ابا الحسن الاوّل صلوات اللّه علیه عن الرّجل یسجد علی المسح و البساط فقال لا باس به اذا کان فی حال

التّقيّه) و بسند صحيح منقولست از على كه گفت سؤال كردم از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّٰه عليه از شخصى كه سجده كند بر گليم و قالى كه از پشم مى بافتند حضرت فرمودند كه باكى نيست سجده كردن بر اينها هر گاه در جائى باشد كه اگر سجده بر اينها نكند ضرر به او رسد چون تقيه واجبست و اگر احتمال بعيد باشد مثل آن كه در بلاد عامه در خانه خود درها را بسته باشد و منفذى بحسب ظاهر نداشته باشد در اين صورت تقيه واجب نيست و جمعى سنت مى دانند و در مثل بلاد ما تقيه حرامست مگر آن كه خوف باشد.

(و لا باس بالسّجود على الثّياب فى حال التّقيّه) و باكى نيست در سجده كردن بر جامه ها در حالت تقيه مروى است در حديث موثق از ابى بصير كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از شخصى كه نماز كند در پلاس و گليم حضرت فرمودند كه اگر تقيه باشد باكى نيست.

(و سال معاويه بن عمّار ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن الصّلاه

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۴۶۱

على القار فقال لا باس به) و در صحيح از ابن عمار منقولست كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از نماز كردن بر قير حضرت فرمودند كه باكى نيست.

و مرويست در صحيح از ابن عمار كه گفت كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر گاه در كشتى باشند سجده مى كنند بر قفر و قير و در صحيح حفص و كالصحيح ابراهيم بن ميمون و غيرهما نيز وارد است كه

در کشتی سجده بر قیر می تواند کرد چون متعارفست که کشتیها را قیر می مالند و احادیث جواز در کشتی وارد شده است چون غالب اوقات تقیه لازم بود و علامت تشیع این بود که چیزی غیر آن چه بر آن نماز می کرده اند سجده می کرده اند حضرات مبالغه فرموده اند که بر اینها سجده بکنند که مبادا ضرر به ایشان رسد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی زراره عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما انّه قال قلت له الرّجل یسجد و علیه قلنسوه او عمامه قال اذا مسّ شی ء من جبهته الارض فیما بین حاجبیه و قصاص شعره فقد اجزا عنه) و به اسانید صحیحه منقولست که زراره گفت که عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که هر گاه شخصی سجده کند و کلاهی یا عمامه بر سر داشته باشد و کلاه یا عمامه بعضی از پیشانی او را پوشانیده باشد چونست حضرت فرمودند که هر گاه از پیشانی او که میان ابروها و رستنگاه موی سر است اندکی به زمین رسد از او مجزیست و همین حدیث را شیخ در صحیح از زراره نقل کرده است باین عبارت که

اذا مسّ جبهته الارض فیما بین

الخ یعنی هر گاه برسد پیشانی او به زمین و این عبارت احتمال کل و بعض دارد بلکه در کل اظهر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۲

و هم چنین حدیث دیگر زراره و موثقه عمار دلالت می کنند بر آن که مسمّی کافی است و لیکن ممکن است که این اخبار را حمل کنیم بر آن که اقلا یک درهم از پیشانی بما یسجد علیه برسد به اعتبار

حدیث دیگر زراره که گذشت و ممکن است که درهم اقل مراتب استحباب باشد و کل پیشانی را رسانیدن اکمل باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که سجده کند و عمامه در سر داشته باشد و مانع باشد از رسیدن کل پیشانی به زمین حضرت فرمودند که مجزی نیست تا پیشانی او یا کل پیشانی او به زمین برسد و این خبر نیز هر دو احتمال دارد.

و در خبر کالصحیح از برید عجلی منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از پیشانی تا بینی هر جای آن که به زمین رسد در سجده مجزیست و سجده کردن بر تمام پیشانی افضل است و محمولست بر افضلیت.

حدیث علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که گفت پرسیدم از زنی که سجده کند و بعضی از پیشانی او به زمین رسد و بعضی را مو مانع باشد آیا جایز است حضرت فرمودند که نه تا جمیع پیشانی را برساند بر زمین و سؤال کردم که هر گاه مردی به سجده رود و عمامه یا کلاهش حایل شود میان پیشانی و زمین حضرت فرمودند که خوب نیست یا صحیح نیست تا پیشانی او به زمین رسد یعنی جمیع بر سبیل استحباب یا بعضی بر سبیل وجوب.

[سجده بر سنگ ریزه]

(و قال یونس بن یعقوب رأیت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۳

یسوّی الحصی فی موضع سجوده بین السّجدتین) و منقولست در موثق کالصحیح بل الصحیح از یونس که گفت دیدم حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را که سنگ ریزه را درست می کردند در موضع سجده در میان دو سجده یعنی اگر ناهموار بود هموار می فرمودند و این قسم کارها منافات با حضور قلب ندارد خصوصا کاملان را خصوصا هر گاه به فرموده الهی باشد.

و در حسن کالصحیح از عبد الملک بن عمرو منقولست که دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را که وقتی که اراده سجده داشتند سنگ ریزه را هموار می کردند از جهت سجود.

(و روی عن علیّ بن بجیل انّه قال و رأیت جعفر بن محمّد صلوات اللّٰه علیهما کلّما سجد فرفع رأسه اخذ الحصی من جبهته فوضعه علی الارض) و بسند قوی کالصحیح منقولست از علی که گفت دیدم حضرت را صلوات اللّٰه علیه که هر مرتبه به سجده می رفتند و سر از سجده بر می داشتند و سنگ ریزه بر پیشانی ایشان چسبیده بود آن را بر می داشتند و بر زمین می گذاشتند و اگر پیشانی نماز گذارنده بر بلندی واقع شود پس اگر زیاده از چهار انگشت باشد آن بلندی سر را بر دارد و موضع سجود را درست کند و به سجده رود و اگر چهار انگشت یا کمتر باشد سر را بر ندارد بلکه پیشانی را زور می کند تا قرار گیرد و اگر بر چیزی واقع شود که سجده بر آن نتوان کرد مهر را حرکت دهد تا به زیر پیشانی در آورد یا پیشانی را بر زمین کشد و بر ندارد و اگر در صورت اولی نیز بر ندارد بهتر است و وجهش آنست که تا چهار انگشت محل سجده است که بلند و پست ضرر ندارد علی

المشهور بين الاصحاب و اگر مساوی باشد محل ایستادن با محل سجده کردن احوط و اولی است.

چنانکه در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از عبد اللّٰه بن سنان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۴

منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا جایز است که در سجده موضع پیشانی از موضع قدمش بلندتر باشد حضرت فرمودند که نه و لیکن می باید که مساوی باشد و در حدیث صحیح از ابی بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که موضع سجده اش را بلند کند در مسجد حضرت فرمودند که من دوست می دارم که موضع پیشانی و قدم مساوی باشند و مرا خوش نمی آید بلند و پست و در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح چنانکه جمعی گفته اند از عبد اللّٰه بن سنان از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از سجده کردن بر زمینی که بلند باشد حضرت فرمودند که اگر موضع پیشانی تو بلند باشد از موضع دستهای تو و در بعضی نسخ از موضع بدن تو و در کافی از موضع پاهای تو بقدر یک خشت که چهار انگشت باشد باکی نیست.

و در حدیث موثق از عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از بیمار آیا جایز است که بر فراش خود بایستد و سجده بر زمین کند حضرت فرمودند که اگر غلظت فرش بقدر یک آجر یا کمتر باشد جایز است که بر آنجا بایستد و سجده بر زمین کند و اگر بیشتر از یک آجر باشد جایز نیست

و ظاهرا تا چهار انگشت را در عرف مساوی می گویند و اگر مساوی حقیقی مراد می بود خمره سبب بلندی می شود و هم چنین سنگ ریزه و کلوخ که در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که راوی گفت که جایز است که در کشتی روم و کلوخی برادرم و بر آن سجده کنم حضرت فرمودند که بلی.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه پیشانیت را بر بلندی گذاری بر مدار از آنجا و لیکن بر زمین کش و ظاهرا سبب سر بر نداشتن آنست که سجود مکرر می شود عمدا.

و در صحیح از ابن مسکان از حسن بن حماد منقولست که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه عرض نمودم که گاه هست به سجده می روم پیشانی من بر سنگی می خورد یا بر چیزی بلند روی خود را به جانب جائی کنم که هموار باشد حضرت فرمودند که بلی روی خود را بر زمین کش بی آن که آن را بر داری.

و ایضا از حسین بن حماد منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که روی او به سنگریزه واقع شود حضرت فرمودند که سر را بر دارد و محل سجده را خوب کند تا پیشانی او خوب قرار گیرد.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که هر گاه پیشانی شخصی در حال سجود به سنگریزه رسد و قرار نگیرد به زمین حضرت فرمودند که حرکت

دهـد پیشانی خود را و سـنگ ریزه را دور کنـد از پیشانی تا قرار گیرد و سـر بر ندارد و جمع به نحویست که گذشت و ممکن است که حمل بر تخییر کنیم در بعضـی از صور و لیکن هر گاه تخییر خوب باشـد ترتیب بهتر خواهـد بود تا مخالفت اصـحاب نکرده باشیم و اللَّه تعالی یعلم.

[مقدار پیشانی]

(و روی عمّـار السّاباطیّ عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه انّه قـال مـا بین قصـاص الشّعر إلی طرف الانـف مسـجد فما اصاب الارض منه فقد أجزأک) و بسند موثق کالصحیح از عمار از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که از رستنگاه موی سر تا طرف بین که متصل است به

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۶

پیشانی همه محل سجده است و هر چه از آن به زمین رسد کافی است ترا.

و به همین عبارت روایت کرده است شیخ در موثق کالصحیح از مروان بن مسلم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه.

و روی زراره عنه صلوات اللَّه علیه مثل ذلک

و بسـند صـحیح منقولست از زراره از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللَّه علیه بمثـل این عبارت و لیکن شـیخ از زراره از حضـرت امـام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه روایت کرده است به همین معنی نه به همین لفظ ممکن است که مراد صـدوق مما ثلث معنوی باشد یا حدیثی دیگر باشد.

[فوت کردن بر مکان سجده]

(و سـال رجـل الصّـادق صـلوات اللَّه علیه عن المکـان یکون فیه الغبـار فانفخه اذا اردت السّـجود فقال لا باس) و بسـند صـحیح منقولست از صفوان از اسحاق از شخصی از بنی عجل که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از مکانی که غبار داشـته آیا می توانم از دهان باد کردن وقتی که اراده سـجده داشـته باشم یا اراده نماز حضـرت فرمودند که باکی نیست و عدم باس منافات ندارد با حدیث صـحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که گفت عرض نمودم به آن حضرت که آیا در اثنای نماز موضع پیشانی را

باد می توان کرد که گردش برود حضرت فرمودند که نه و بعد از این نهی خواهد آمد.

(و فی رساله ابی رضـی اللّه عنه إلیّ و لا تنفخ فی موضع سجودک فاذا اردت النّفخ فلیکن قبل دخولک فی الصّلاه) و در رساله پدرم که بمن نوشـته بود این بود که باد مکن در موضع سجودت پس اگر اراده داشته باشی که موضع سجود را پاک کنی می باید که پیش از دخول در نماز پاک کنی و در این دغدغه نیست که این بهتر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۷

(و روی عن الصّـادق صـلوات اللّه علیه انّه قال انّما یکره ذلک خشـیته ان یؤذی من إلی جانبه) و روایت کرده است صـدوق در صحیح از لیث مرادی که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اگر شخصی نماز کند نفخ می توانـد کرد موضع پیشانی را حضـرت فرمودنـد که باکی نیست به درستی که وقتی مکروهست که آزار رسانـد به کسـی که در جانب او باشد پس اگر کسی نباشد کراهت ندارد یا کراهت شدید ندارد.

[پاک کردن خاک از پیشانی]

(و یکره ان یمسـح الرّجل التّراب عن جبهته و هو فی الصّـلاه و یکره ان یترکه بعد ما صـلّی فان مسح التّراب من جبهته و هو فی الصّـلوه فلا شی ء علیه لورود الرّخصه فیه) و مکروهست که پاک کند خاک را از پیشانی در حال نماز و مکروهست که بعد از نمـاز آن خاک را بگـذارد و پاک نکنـد چون خوف ریا هست پس اگر در حالت نماز خاک را پاک کنـد بر او چیزی نیسـت چون رخصت از شارع شده است چنانکه علی بن جعفر کالصحیح سؤال

می کنـد از برادرش صـلوات اللّٰه علیه که آیـا در اثنـای نمـاز خـاک پیشانی را پاک می توان کرد حضـرت فرمودنـد که باکی نیست و در حدیث صـحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا نماز گذارنده خاک پیشانی را در اثنای نماز پاک می تواند کرد. حضرت فرمودند که بلی حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه پـاک می کردنـد هر گـاه خـاک آلـوده می شـد پیشـانی را و در حـدیث سـکونی از حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودنـد که مرا خوش نمی آیـد که پیشانی مردان ساده باشد و بر آن اثر سـجود نباشد و حمل کرده اند که مراد حال نماز است و اظهر آنست که مراد پینه کردن پیشانیست از بسیاری سجود چنانکه حضرت سید الساجدین و حضرت موسی

بن جعفر صـلوات اللّٰه علیهم چنین بوده اند بی دغدغه چنانکه اخبار بسـیار وارد شده است در ایشان و در بعضی از اخبار هست که همه ائمه صـلوات اللّٰه علیهم اثری در پیشـانی ایشـان بـوده است و جمعی آیه سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ را چنین تفسـیر کرده اند و احادیث بسیار شده است در صفات مؤمنان که می باید پیشانی ایشان مثل زانوی بز یا شتر پینه کرد باشد و تا چنین نباشند شیعه امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم نیستند با علامات دیگر که از بسیاری روزه لبهای ایشان خشک باشد همیشه و چشـمان ایشان کوروش باشد از بسـیاری گریه و پشت ایشان کج باشد از بسـیاری عبادت و تفصیل اینها را از تفسیر حضرت امام حسن عسکری و باب کفر و ایمان کلینی طلب

باید کرد و اللّٰه الموفق للسّداد.

باب علّه النّهی عن السّجود علی المأکول و الملبوس دون الارض و ما أنبتت من سواهما

(قال هشام بن الحکم لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أخبرنی عمّا یجوز السّجود علیه و عمّا لا یجوز قال السّجود لا یجوز الّا علی الارض او ما أنبتت الارض الّا ما اکل او لبس فقال له جعلت فداک ما العلّه فی ذلک قال لأنّ السّجود خضوع للّٰه عزّ و جلّ فلا ینبغی ان یکون علی ما یؤکل او یلبس لأنّ ابناء الدّنیا عبید ما یاکلون و یلبسون و السّاجد فی سجوده فی عباده اللّٰه عزّ و جلّ فلا ینبغی ان یضع جبهته فی سجوده علی معبود ابناء الدّنیا الّذین اغترّوا بغرورها و السّجود علی الارض افضل لأنّه ابلغ فی التّواضع و الخضوع للّٰه عزّ و جلّ) این بابی است در بیان علّت نهی از سجود بر خوردنی و پوشیدنی و عدم نهی از زمین و هر چه از زمین روید که آن را نخورند و نپوشند.

روایت است بهشت سند صحیح از هشام بن حکم که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که مرا خبر ده از آن چه جایز است بر آن سجده کردن و از آن چه جایز نیست حضرت فرمودند که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آن چه از زمین روییده باشد مگر آن چه خوردنی یا پوشیدنی باشد بحسب عادت پس عرض نمودم که فدای تو گردم علت این چیست حضرت فرمودند که از جهت آن که سجود خاضع شدنست نزد حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۰

سبحانه و تعالی پس سزاوار نیست که خضوع نزد ماکول و ملبوس باشد زیرا که اهل دنیا بندگان مأکولات و ملبوساتند و

کسی که سجده می کند در عبادت حق سبحانه و تعالی در بندگان و تذلل است نزد او پس سزاوار نباشد که پیشانی خود را در سجود بر معبود اهل دنیا گذارد که فریب دنیا را خورده اند و فریفته مأکول و ملبوس شده اند و از آنها که سجده بر آن می توان کرد زمین بهتر است زیرا که سجده کردن بر زمین کاملتر است در تاثیر شکستگی و خضوع نزد حق سبحانه و تعالی و هیچ شک نیست که خاک کربلا بیشتر مؤثر است در رقّت و خضوع که هر چند قساوت عظیم باشد چون یاد می کند واقعه کربلا را البته او را گریه و زاری حاصل می شود که سبب قرب بندگانست بعد از مغفرت گناهان ایشان لهذا حضرت فاطمه زهرا تسبیح از خاک حمزه ساخت تا سبب رقّت باشد مر شیعیان و مؤمنان را هر چند شهادت سبب علو درجات ایشان شد اما سبب نقص بر عالمیان شد و حسب الامر مأموریم به آن که ملاحظه مظلومیّت ایشان کنیم و بگرییم تا درجات عالیه کرامت فرماید و بنا بر این اگر خاک باشد سبب تذلّل بیشتر می شود از گلهای ساخته یا پخته که در آن دغدغه نیز می شود که صحیح نباشد با آن که در خاک همه پیشانی بر آن می رسد و در مهر خوب نمی رسد مگر آن که چنان بسازند که پیشانی بر آن جا کند همه و بعد از خاک سنگ بهتر است از حصیر و بوریا با آن که در اینها غالبا همه پیشانی جا نمی کند چون فاصلها دارد اما شک نیست در آن که جایز است و احادیث خمره متواتر است بلکه

ظاهر اخبار آنست که خمره مقدم باشد بر سنگ ریزه و دور نیست که وجه تقدم طهارت و نظافت آن بوده باشد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت که حضرت

امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست در سجده کردن بر بوریا و برگ درخت خرما و هر چه از زمین روییده باشد مگر میوه.

و در صحیح از حسین بن ابی العلاء از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که شخصی به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه آمد و سؤال کرد از سجده کردن بر بوریا و جله ظرف خرما و هر چه از زمین روید آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی و احادیث گذشت که زمین بهتر است و اگر گل سخت باشد بی دغدغه مقدّم است بر نباتات و احادیث سنگ ریزه کالمتواتر است مع هذا بعضی دغدغه کرده اند که استحاله شده است و اصلش خاکست که با آب جمع شده است و آفتاب در آن تاثیر کرده است و سنگ ریزه شده است و این بی وجه است زیرا که بر تقدیر تسلیم از اسم زمین بدر نمی رود و بعضی دغدغه کرده اند در مثل سنگ مرمر بلکه سنگ آسیا که معدنی دارد و اطلاق معدنی بر اینها می کنند و حق این است که سجده کردن بر اینها جایز است حتی بر آجر و گچ پخته اما آهک استحاله می شود و بعد از پختن دغدغه عظیم در آن می شود و در اخبار نیز نهی از آن وارد شده است و امّا ماکول و ملبوس ظاهرا مراد از آنها

عادیست پس مثل اهلیلج و بلیلج خام را سجده می توان کرد چون معتاد الاکل نیست بلکه از جهت دوا می خورند اما پرورده اش ماکول عادیست و مانند برگ موز هر چند ستر عورت به آن می توان کرد امّا ملبوس عادی نیست و جمیع گفته اند که سجده بر جو می توان کردن و بر گندم نمی توان کرد چون پوست گندم را می خورند و پوست جو را نمی خورند و احوط آنست که بر جو سجده نکنند و اگر چیزی در بعضی از بلاد آن را خورند و در بعضی نخورند هر بلدی حکم خود دارد مثل ینجه که هر جا خورند سجده نتوان کرد و هر جا نخورند سجده توان کرد و بعضی تغلیب منع کرده اند چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۲

صادقست که ماکولست و احوط منع است و مثل پوست بادام تازه که می خورند سجده نمی توان کرد و چون بادام می رسد آن را نمی خورند سجده می توان کرد و مانند افیون که جمعی به آن عادت کرده اند ایشان سجده نمی توانند کرد و احوط آنست که مطلقا نکنند اما پوست ککنار را ظاهرا سجده توان کرد چون متعارف نیست خوردن آن و بر بالای گندم نماز کردن مکروهست هر چند کل بر آن کشیده باشد.

چون در حدیث کالصحیح از محمد بن مضارب منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از خرمن گندمی که گل اندود کرده باشند آن را بر بالای آن نماز کنم حضرت فرمودند که بر بالای آن نماز مکن عرض نمودم که اگر سطح همواری شده باشد چونست حضرت فرمودند که بر آن نماز مکن.

و در حدیث حسن کالصحیح از عمر بن

حنظله منقولست که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که خرمنی از گندم را گل اندود کرده اند مانند سطح حضرت فرمودند که نماز بکن یعنی جایز است پس خبر اول محمولست بر کراهت به سبب حرمت طعام و گذشت.

باب القبله

اشاره

این بابی است در بیان قبله و آن موضع یا طرفی است که می باید که روی و مقادیم بدن بسوی آن کنند در نماز واجب وجوبا و در مستحب نیز علی الخلاف و در ذبح به آن که گردن ذبیحه با مقادیم بدن آن را بسوی آن کنند و هم چنین در حالت بول و غایط بترک توجه به آن و بترک استدبار آن و هم چنین در احوال میت از احتضار و غسل و نماز و دفن او و غیر اینها از آن چه مذکور شد در این باب و غیر آن در مواضع خود ان شاء اللّٰه تعالی.

[کعبه قبله مسجد الحرام است]

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّ اللّٰه تبارک و تعالی جعل الکعبه قبله لأهل المسجد و جعل المسجد قبله لأهل الحرم و جعل الحرم قبله لأهل الدّنیا) منقول است در دو خبر بسند قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی کعبه را قبله اهل مسجد گردانیده است و مسجد الحرام را قبله اهل حرم گردانیده است و حرم را قبله اهل دنیا گردانیده است.

و همین مضمون را روایت کرده اند از سنیان نیز از عبد اللّٰه بن عباس از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و به سندی دیگر از مکحول به اسناد او از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و روایت کرده است صدوق در صحیح از ابراهیم بن ابی البلاد از ابی غره که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خانه کعبه قبله اهل مسجد الحرام است و مسجد قبله مکه است و مکه قبله حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۴

است

و حرم قبله اهل عالم است و شیخ طوسی و شیخ طبرسی نقل اجماع کرده اند بر این قول.

(و سال المفضّل بن عمر ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن التّحریف لأصحابنا ذات الیسار عن القبله و عن السّبب فیه فقال انّ الحجر الاسود لمّا انزل به من الجنّه و وضع فی موضعه جعل انصاب الحرم من حیث لحقه النّور نور الحجر فهو عن یمین الکعبه اربعه امیال و عن یسارها ثمانیه امیال کلّه اثنا عشر میلا فاذا انحرف الانسان ذات الیمین خرج عن حدّ القبله لقلّه انصاب الحرم و اذا انحرف الانسان ذات الیسار لم یکن خارجا عن حدّ القبله) و بطرق قویه از مفضّل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از انحرافی که شیعیان ما می کنند به جانب چپ از قبله وجهش چیست و چه سبب دارد حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی حجر الاسود را از بهشت بدنیا فرستادند و در جای خود گذاشتند علامات حرم را نصب کرد حضرت آدم از آنجایی که نور حجر الاسود به آن جا رسید و نور از جانب راست کعبه به چهار میل رسیده بود و از جانب چپ بهشت میل رسیده بود که مجموع دوازده میل باشد که مقدار حرمست که چهار فرسخ در طولست و چهار فرسخ در عرض پس اگر اندک انحرافی در این بلاد واقع شود به جانب دست راست نماز گذارنده از حد قبله که آن حرمست بیرون می رود و چون منتهای حرم کمتر است از طرف یمین و اگر اندک انحرافی از دست چپ واقع شود از حد قبله بیرون نمی رود.

و

مؤید این حدیثست حدیث قوی کلینی که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودند که از چه وجه در نماز میل به جانب دست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۵

چپ می کنند حضرت فرمودند که زیرا که کعبه را شش حد است چهار حد از آن بر دست چپ تست و دو از آن بر دست راست تست پس از این جهت است که منحرف می شوند به جانب چپ و حدیث سابق مفسّر این خبر است و چون بلفظ کعبه وارد شده است احتمال دیگر دارد که در روضه ذکر کرده ام و اللّٰه تعالی یعلم بدان که در این حدیث مذکور است که نور حجر الاسود منتشر شد و در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که نور بیت المعمور بود که حق سبحانه و تعالی آن را از بهشت از جهت انس حضرت آدم علیه السلام فرستاده بود و تا زمان نوح در زمین بود و در طوفان نوح به آسمان بردند.

و در بعضی از روایات معتبره واقع شده است که ستون خانه چهار جهت را منوّر ساخت و منافاتی نیست میانه این اخبار چون ممکن است که نور همه منتشر شده باشد و در واقع نیز چنین است و تفصیلش در ابواب حرم خواهد آمد اما آن چه وارد شده است که قبله اهل عالم حرم است و قبله اهل حرم مسجد است مذهب متقدمین علماء شیعه است و در فقه رضوی نیز وارد است که چون خواهی که رو بقبله کنی میل بدست چپ کن زیرا که حرم از دست راست کعبه چهار میل است و از دست چپ آن هشت

میل است و میل بـدست چپ به اعتبار توجه به حرمست و مـذهب متأخرین علماء آنست که کعبه قبله کسانی است که در مکه معظمه باشند و جهت کعبه قبله عالم است.

و از احادیث بسـیار از صحیح و حسن کالصحیح و موثق کالصحیح و غیرها ظاهر می شود که کعبه قبله باشد و آیات قبله بلفظ مسـجد الحرام وارد است و مراد از مسـجد کعبه است چون آن نیز مسـجد محترم است یـا به اعتبـار اطلاق کل بر جزو مجازا یا مراد از مسجد حرم است چنانکه مذهب قدماست و در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۶

صورت اطلاق کرده اند جزو را بر کل و چون حق سبحانه امر فرموده است که رو به جانب مسجد الحرام کنند فایده معتدٌّ بهی ظـاهر نمی شود در این خلاف نسبت به کسـی که دور باشـد از کعبه و اخبار متواتره بلفظ قبله وارد شـده است پس مکلف رو بقبله می کند و آن جانب و طرفی است که علم یا ظن داشـته باشیم که کعبه یا مسجد یا حرم در آن طرف باشد و بعضی گفته انـد که قبله طرفیست که علم یـا ظن نداشـته باشـیم به خروج کعبه از آن طرف و بعضـی گفته انـد که کعبه قبله بعیـد است که چـون هر چنـد چیزی دورتر می شود محـاذات حسـی بیشـتر می شود مثلاـ اگر کعبه نور بـاطنش ظـاهر شود و حجابهـا از پیش برخاسـته شود همه کس را محسوس می شود که رو بقبله کرده اند اگر چه بحسب واقع جمعی قلیل محاذی کعبه اند تا آن که شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه نقل کردند این قول را و بحث بر این قول را که علما

ذکر کرده اند که اگر خطی دراز بکشند و هزار کس بر این خط بایستند شاید ده کس ازین خط محاذی کعبه باشند و باقی به یقین خارج خواهند بود از محاذات کعبه پس جواب گفتند که أولاً علم نداریم به خروج احدی از محاذات کعبه بلکه ممکن است که همگی محاذی عین کعبه باشند چون زمین کرویست و خطی که بر کره کشیده شود هر چند مستطیل باشد و در واقع مستدیر است و بر تقدیر تسلیم محاذات حسی کافی است و آن مظنون است و شکی نیست در آن که علم یا ظن بر خلاف آن نداریم و لیکن بنده گفتم که این قول مخالف ظاهر آیات است چون حق سبحانه و تعالی پنجم رتبه امر فرموده است که در هر جا که باشید رو به جانب مسجد الحرام کنید و یک جا نفرموده است که رو بمسجد یا کعبه کنند در جواب فرمودند که آن جماعت را اعتقاد اینست که رو به جانب مسجد بمعنی رو بمسجد است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۷

چنانکه متعارفست که هر گاه شخصی رو به شخصی کند می گویند که فلانی متوجه جانب فلانی است در جواب گفتم که بر تقدیری که این اطلاق بر سبیل حقیقت باشد قرینه معنی اول از آیه ظاهر است که رو بعین کعبه محالست بعید را در جواب فرمودند که از این جهت است که اکثر باین طرف قایلند و غرض این بود که حرف ایشان فی الجمله صورتی دارد بر تقدیر صحّت این جوابها گفته ایم و بعد از آن فرمودند که فلانی من رساله در تحقیق جهت نوشته ام آن را مطالعه کن و

بعـد از آن اگر شـبهه باشد گفتگو کن و بحث باین منتهی شد مجملا آن چه از آیات و اخبار ظاهر می شود آنست که امر قبله بسیار سهل است و در بیان علامات نیز مذکور خواهد شد و نهایت دقتی که توان کرد آنست که سابقا در باب مواقیت مذکور شد و اللَّه تعالی یعلم.

(و من کان فی المسجد الحرام صلّی إلی الکعبه إلی أیّ جوانبها شاء) و کسی که در مسجد الحرام باشد در نماز رو به کعبه می کنـد بهر طرفی که خواهـد یعنی چنـان نیست که ملاعین اهل سـنت کرده انـد و هر طرف را نامزد یکی از مجتهـدان اربع خود کرده انـد که حنفی رو به میزاب می کنـد و حنبلی محـاذی آنهـا و شـافعی رو ببـاب می کنـد و مالکی در برابر آنها که محض بدعتی است که خود نیز قائلند که ائمه اربعه ایشان نیز از این خبر ندارند و تا این مقدار خر نبوده اند که چنین لا طایلی بگویند و اجمـاع امت است بلکه ضـروریست از دین مسـلمانان که در مسـجد بهر طرفی که نماز کننـد صـحیح است با آن که در روز جمعه که حنفی نمـاز جمعه می کنـد از چهار طرف کعبه حتی در کوههای دور مکه معظمه که خانها بر آن ساخته انـد و کعبه مشاهد است همگی نماز جمعه را اقتدا می کنند به امام حنفی و مع هذا تشـنیع شـیعه می کنند که شـما مقامی ندارید چه ظاهر است که همه کعبه از کسی است که مسلمان و مؤمن باشد و اسلام و ایمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۸

مخصوص شیعه است و غیر اثنا عشری کافر است به نصوصی که سنیان در کتب

صحاح خود ذکر کرده اند.

و لیکن این عبارت بحسب ظاهر منافات با مذهب قدما دارد چون به اعتقاد ایشان هر که خارج مسجد الحرام است مسجد قبله اوست و مراد از مسجد آن مسجدی است که در زمان حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله مسجد بود پس بنا بر این جایز خواهد بود کسانی را که از آن مسجد خارج باشند که رو بمسجد الحرام کنند از طرفی که رو به کعبه نکرده باشند و گمان ندارم که از قدما کسی التزام این معنی کرده باشد و لیکن بر ایشان لازم می آید اگر چه قایل به آن نباشند مگر ایشان گویند که چون کسی خارج مسجد اعظم باشد مشکل است او را که رو به کعبه کند بنا بر این می گوییم که رو بمسجد کند نه در وقتی که در مسجد باشند با آن که شخصی که در خانهای مکه باشد هم چنان که او را متعسّر است رو کردن به جانب کعبه معظمه هم چنین مشکل است رو کردن به جانب مسجد زمان حضرت بلکه رو به کعبه کردن آسانتر است چون کعبه فی الجمله ارتفاعی دارد و اگر بر بلندی روند ممکن است که کعبه را به بینند بخلاف مسجد الحرام زمان آن حضرت که دیواری ندارد بلکه میلهای کوتاه نصب کرده اند که نمی توان آنها را تشخیص نمودن و اگر کسی در کوهها باشد و هر دو را ببیند چرا رو به کعبه نکند و این اشتباه از آن می شود که خیال کرده اند که این مسجد بزرگی که الحال هست و دیوارهای بلند دارد مسجد الحرامست و غافلند از آن که ده

مرتبه بزرگ کرده اند تا باین مرتبه رسیده است و رساله دارم که تفصیل همه در آنجا مسطور است و اللّه تعالی یعلم و هیچ شک نیست که تا ممکن باشد رو به کعبه کردن احوط آنست که رو به کعبه کنند خصوصا کسانی را که خانهای ایشان در کوهها است و کعبه را می توانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۹

دیدن البته رو به کعبه می کنند اما کسانی که خانهای ایشان در پستی واقع باشد اگر مشکل نباشد ایشان را که نمازها را در مسجد الحرام واقع سازند احوط آنست که بمسجد آیند و اگر مشکل باشد پس اگر ممکن باشد که از پشت بام خود یا هم سایگان علم به جانب کعبه به همرسانند احوط است و دور نیست که ظن قریب بعلم نیز کافی باشد و بسیار مستبعد است که ظن محاذات مسجد الحرام زمان آن حضرت به همرسد و ظن محاذات کعبه بهم نرسد و این ابتلای عظیمی است سکّان و مجاوران مکه معظمه را.

[قبله کسی که در کعبه است]

(و من صلّى فى الكعبه صلّى إلى أيّ جوانبها شاء و افضل ذلك ان يقف بين العمودين على البلاطه الحمراء و يستقبل الرّكن الّذى فيه الحجر الاسود) و کسی که نماز کند در کعبه معظمه رو می کند بهر جانبی که خواهد چون همه جوانب قبله است و بهتر آن است که نماز را در میان دو ستون بر سنگ سرخ کند و مشهور است در میان خاصه و عامه که آن موضع ولادت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه است و بهتر آنست که رو کند به رکنی که حجر الاسود بر آن رکن است و شکی نیست در آن که نماز

سنت را در کعبه می تواند کرد و هم چنین نماز واجب را در حالت ضرورت مثل آن که وقت تنگ شده باشد و از کثرت بیرون نتواند آمد و اما در حالت اختیار احادیث بر نهی واقع شده است و نقل اجماع نیز بر حرمت کرده اند و احتیاط در این است که در کعبه با اختیار واقع نسازد و نکته بعد از وقوع گفته اند که در کعبه یا پشت بام کعبه اگر نماز کنند اگر چه رو به کعبه کرده است پشت به کعبه نیز کرده است و آن در نماز جایز نیست و هم چنین گفته اند که شارع کل کعبه را قبله کرده است و در بیرون بر کل آن استقبال می شود مجازا قریبا و در اندرون بر بعضی از آن می شود و مضمون متن در احادیث صحیحه وارد شده است مگر در استقبال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۰

رکن حجر الاسود و در ابواب حج خواهد آمد احادیث نهی از نماز فریضه و غیر آن (و من کان فوق الکعبه و حضرت الصّلاه اضطجع و أومی برأسه إلی البیت المعمور) و کسی که در سطح کعبه باشد و وقت نماز در آید یعنی وقت آخر که خوف فوات نماز باشد یا وقت اول چنانکه ظاهر عبارتست بر پهلو بخوابد و بسر ایما کند بسوی بیت المعمور که محاذی کعبه است در آسمان چهارم بدان که آن چه صدوق ذکر کرده است در خبری ندیده ام و در خاطر ندارم که کسی قایل باین نحو شده باشد.

بلکه در حدیث قوی از عبد السّلام هروی منقولست که از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه در شخصی که ادراک

کند او را وقت نماز و او در بام کعبه معظمه باشد حضرت فرمودند که اگر بایستد او را قبله نخواهد بود چون دیواری ندارد بام کعبه و لیکن بر پشت می خوابد و رو و چشمهای خود را می کشاند به جانب آسمان و بدل قصد می کند که رو بقبله کرده است که در آسمانست که آن بیت المعمور است و قرائت می کند و چون می خوابد که برکوع رود چشمهای خود را بهم می گذارد و چون می خواهد که سر از رکوع بر دارد چشمها را می گشاید و سجود نیز به همین عنوان می کند و جمعی از قدما به این حدیث عمل نموده اند و اکثر علما عمل به آن نکرده اند بنا بر آن که حدیث ضعیف است بحسب سند و بحسب متن نیز به اعتبار آن که وارد است که اگر بایستد قبله ندارد و حال آن که در احادیث وارد شده است که کعبه تا به آسمان و تا به منتهای زمین قبله است چنانکه خواهد آمد و اکثر بر آنند که اگر ممکن باشد نماز در آنجا نکردن اولی است چون جوف کعبه است و احادیث صحیحه وارد است در نهی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۱

نماز در جوف کعبه و با ضرورت هوا قبله اوست بلی می باید که سجده بر کنار بام نکند که در وقت سجود قبله نداشته باشد.

و روایت کرده است شیخ در قوی از محمد بن عبد اللّٰه که دیدم که یونس سؤال می کرد از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه از مردی که وقت نماز فریضه حاضر شود و او در کعبه باشد و ممکن نباشد او را بیرون آمدن از

کعبه حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که بر پشت بخوابد و ایما کند و حضرت این آیه را به استشهاد آوردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر جا که رو می کنی آن طرف وجه اللّه است یعنی طرفی است که عبادت الهی در آن طرف جایز است و این خبر نیز محمولست بر آن که در سطح خانه باشد.

[کعبه تا آسمان قبله است]

(و من کان فوق جبل ابی قبیس استقبل الکعبه و صلّی فإنّ الکعبه قبله ما فوقها إلی السّماء) روایت کرده است شیخ در موثق کالصحیح از عبد اللّه بن سنان پس صحیح باشد چون سند صدوق بعبد اللّه صحیح است که گفت شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کرد و گفت که من در بالای کوه ابو قیس نماز عصر را گزاردم آیا مجزیست و حال آن که کعبه در زیر پای من بود حضرت فرمودند که بلی به درستی که کعبه قبله است از جای خود تا به آسمان.

و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند از خالد ابن ابو اسماعیل که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اگر شخصی در کوه ابو قبیس نماز کند رو بقبله حضرت فرمودند که باکی نیست و ظاهر این دو حدیث آنست که کعبه قبله است نه مسجد اگر چه حدیث دویم قبله است و حدیث اول را حمل بر آن می توان کرد و لیکن عکس اظهر است و اللّه تعالی یعلم.

[نماز به بیت المقدس]

(و صلّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله إلی البیت المقدّس بعد النّبوّه ثلث عشره سنه بمکه و تسعه عشر شهرا بالمدینه ثمّ عیّرته الیهود فقالوا له انّک تابع لقبلتنا فاغتمّ لذلک غمّا شدیدا فلمّا کان فی بعض اللّیل خرج صلوات اللّه علیه یقلّب وجهه فی افاق السّماء فلمّا اصبح صلّی الغداه فلمّا صلّی من الظّهر رکعتین جاءه جبرئیل علیه السّلام فقال له قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الآیه ثمّ اخذ بید النّبیّ صلّی اللّه علیه

و آله فحوّل وجهه إلى الكعبه و حوّل من خلفه وجوههم حتّى قام الرّجال مقام النّساء و النّساء مقام الرّجال فكان اوّل صلاته إلى بيت المقدس و آخرها إلى الكعبه فبلغ الخبر مسجدا بالمدينه و قد صلّى اهله من العصر ركعتين فحوّلوا نحو القبله فكان اوّل صلاتهم إلى بيت المقدس و اخرها إلى الكعبه فسمّى ذلك المسجد مسجد القبلتين فقال المسلمون صلاتنا إلى بيت المقدس تضيع يا رسول اللَّه فانزل اللَّه عزّ و جلّ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ يعنى صلاتكم إلى بيت المقدس و قد اخرجت الخبر فى ذلك على وجهه فى كتاب النبوّه) و منقولست بطرق بسيار از ائمه اطهار صلوات اللَّه عليهم اين مضمون بلكه اكثرش متواتر است كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله بعد از بعثت سيزده سال در مكه معظمه بودند و روى خود را در نماز به جانب بيت المقدس مى كردند به آن كه رو به مغرب مى كردند به نحوى كه رو به كعبه و بيت المقدس هر دو نماز مى كردند و چون به مدينه تشريف گرامى داشتند تا نوزده ماه و روايات در زياد و كم وارد شده است در مدينه مشرفه پشت به كعبه مى كردند و رو به بيت المقدس پس يهودان شروع كردند در سرزنش و به حضرت مى گفتند كه تو تابع

قبله مايى عن قريب در مذهب ما داخل خواهى شد و از اين سرزنش حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله بسيار مغموم شد كه مبادا جمعى از ضعفاء العقول از دين بر گردند چون پاره از شب گذشت حضرت از منزل بيرون آمدند و نظر

به جانب آسمان می کردند و در روایتی وارد شده است که این نظر کردن حسن طلبی بود چون شرم می آمد آن حضرت را که مبادا دعا کند و دعا مستجاب نشود و این معنی نیز سبب افتتان مردم شود پس چون صبح شد نماز صبح را گذاردند و چون دو رکعت نماز ظهر را گذاردند جبرئیل علیه السّلام آمد و این آیه را آورد که ترجمه اش اینست که بتحقیق که می بینم که روی خود را به جانب آسمان می کنی مکرّر از جهت نزول وحی در تغییر قبله پس البته روی ترا خواهیم گردانید بسوی قبله که تو از آن خشنودی چون قبله حضرت ابراهیم است و آبای تو پس بگردان روی خود را به جانب مسجد الحرام الآیه یعنی تا آخر آیه و ترجمه اش اینست که هر جا که باشید روی خود را به جانب کعبه کنید و این خطابست مر امّت را که متابعت آن حضرت کنند و مشهور است که حضرت فرمودند که قبله مسجد من محاذی میزابست و این جانبی بود متیقن و حکم امّت جانب مظنون شد و به درستی که یهودان و نصاری می دانند که تحویل کعبه حق است از جانب پروردگار ایشان چون در کتب ایشان وصف و شمایل آن حضرت بود به آن که آن حضرت تغییر قبله خواهد داد و مع هذا سرزنش تو می کنند به آن که اگر قبله اول حق بود چرا از آن بر گشتند و اگر بر باطل بود چرا در این مدت بر آنجا نماز می کردند و می دانند که حق سبحانه و تعالی را خانه نمی باشد و در مکانی نیست و اصل

توجّه بقبله نیست مگر از روی تعبد و تغییرش نبود مگر از روی امتحان و افتتان مثل سایر تکالیف و بعد از آن تهدید ایشان فرمود که حق سبحانه و تعالی غافل نیست از آن که اینها می کنند از افعال و اقوال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۴

ناشایسته پس جبرئیل دست مبارک حضرت سیّد الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله را گرفت و روی حضرت را به جانب کعبه کرد و آنها که در عقیب آن حضرت نماز می کردند روهای خود را در نماز به جانب کعبه کردند به حیثیتی که مردان به جای زنان رفتند و زنان به جای مردان پس اول نماز ایشان بسوی بیت المقدس بود و اخر نماز ایشان به جانب کعبه پس این خبر بمسجد بنی عبد الاشهل رسید در مدینه و اهل آن مسجد دو رکعت نماز عصر را کرده بودند روی ایشان را نیز به جانب کعبه کردند و اوّل نماز ایشان بسوی بیت المقدس بود و آخر نماز ایشان بسوی کعبه پس آن مسجد را مسجد دو قبله نامیدند پس مسلمانان به خدمت آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله عرض نمودند که نمازهای ما که بسوی بیت المقدس کردیم ضایع خواهد شد یا رسول اللَّه پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که حق سبحانه و تعالی هرگز ایمان شما را ضایع نخواهد گردانید که نماز را به جانب بیت المقدس کرده اید و حق سبحانه و تعالی نماز را ایمان نامید تا دلالت کند بر آن که هر که نماز نمی کند ایمان ندارد و بتحقیق که این حدیث را بر نحوی که وارد شده است بحسب

سند بلکه اسانید بسیار و متن که مشتمل است بر زیادتی بی شمار در کتاب نبوت و معجزات آن حضرت ذکر کرده ام هر که تفصیل آن را خواهد باید که رجوع به آن کتاب کند و بعضی از این خبر در حسن کالصحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست و بعضی در موثقه ابو بصیر از احدهما صلوات اللَّه علیهما و بعضی از موثقه کالصحیحه ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه.

[مردی که کور باشد و نماز کرده باشد بر خلاف قبله]

(و روی عن عبد الرّحمن بن ابی عبد اللَّه انّه سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن رجل اعمی صلّی علی غیر القبله فقال ان کان فی وقت فلیعد و ان کان الوقت قد مضی فلا یعید قال و سألته عن رجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۵

صلّی و هی متغیّمه ثمّ تجلّت فعلم انّه صلّی علی غیر القبله فقال إن کان فی وقت فلیعد و ان کان الوقت قد مضی فلا یعد) و منقولست بسند صحیح از عبد الرحمن که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند از مردی که کور باشد و نماز کرده باشد بر خلاف قبله حضرت فرمودند که اگر وقت باقی است اعاده می کند و اگر وقت گذشته است اعاده نمی کند یا نکند باز عبد الرحمن گفت سؤال کردم من از شخصی که نماز کند و ابر باشد بعد از آن ابر بر طرف شود و عالم شود که نماز را بر غیر قبله کرده است حضرت فرمودند که اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر وقت بیرون رفته است اعاده نکند و این حدیث را حمل کرده اند که اعمی

مطلقـا و غیر اعمی در روز ابر اگر سـعی خود را کرده باشـند و نمـاز کرده باشـند این حکم دارد و الّا مطلقا اعاده می کننـد در وقت و خارج و دیگر حمل کرده انـد که اگر بر مشـرق و مغرب باشـد چنین است که اگر انـدکی گشته باشـد که به مشـرق و مغرب نرسیده باشد صحیح است و در وقت نیز اعاده نمی کند و حدیث نیز دلالت بر این معنی دارد چون هست که بر غیر قبله نماز کرده باشند و احادیث صحیحه خواهد آمد که ما بین مشرق و مغرب قبله است و هم چنین مقید ساخته اند به آن که پشت بقبله نباشد و الّا در خارج وقت نیز اعاده می کند و این قید در کار نیست چون حدیث اعاده مستدبر ضعیف است سندا و متنا و احادیث صحیحه و موثقه در این باب بر سبیل اطلاق واقع شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه نماز کنی بر غیر قبله پس ظاهر شود ترا که نماز کرده بر غیر قبله و در وقت باشی اعاده کن و اگر وقت فوت شده باشد اعاده مکن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۶

و در حدیث صحیح از سلیمان منقولست که من عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی در صـحرایی باشـد در روز ابری و بر غیر قبلـه نمـاز کنـد و ابر بر طرف شـود و بدانـد کـه بر غیر قبله نمـاز کرده است چه کند حضرت فرمودند که اگر در وقت باشد اعاده می کند نماز را و اگر

وقت در رفته باشد کافی است او را اجتهادی که کرده است.

و از امثال این عبارتست که مطلقات را حمل بر اجتهاد کرده اند و حدیث سلیمان و عبد الرحمن هر دو بسند موثق کالصحیح نیز از آن حضرت صلوات اللّٰه منقول است.

و به چند سند صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که در روز ابری نماز کند بر غیر قبله بعد از آن آفتاب ظاهر شود و وقت باقی باشد آیا اعاده می کند نماز را هر گاه بر خلاف قبله نماز کرده باشد و اگر نهایت سعی کرده باشد در اجتهاد و تحصیل ظن آیا نمازش مجزیست حضرت فرمودند که اعاده می کند هر نمازی را که وقت آن باقی باشد و اگر وقت آن بیرون رفته باشد بر او اعاده لازم نیست.

و در حدیث صحیح از ابن عمار منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی نماز کند و بعد از نماز ظاهر شود که از قبله گشته بوده است و به جانب راست یا چپ حضرت فرمودند که نمازش صحیح است و میان مشرق و مغرب قبله است و این حدیث دلالت می کند بر آن که تا به مشرق و مغرب نرسیده است نماز را مطلقا اعاده نمی کند.

و محمولست بر این حدیث صحیح عبد اللّٰه بن مغیره از قاسم بن ولید که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که در اثنای نماز بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۷

ظاهر شود که بر غیر قبله است حضرت فرمودند که

رو بقبله می کنـد هر گـاه یقین شـود که بر خلاـف قبله بـوده است و اگر از نمـاز فـارغ می شود اعـاده نمی کنـد و این در این صورتیست که انحراف اندکی باشد و به مشـرق و مغرب نرسـیده باشد تا جمع شود اخبار و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است.

و امّـا حـدیث عمّار ساباطی از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه در شخصـی که نماز کنـد بر خلاف قبله و در اثنای نماز پیش از آن که فارغ شود از نماز بداند که بر خلاف قبله بوده است حضرت فرمودند که اگر در میان مشرق و مغرب باشد پس همان که بداند رو بقبله کند و اگر پشت بقبله کرده باشد قطع کند نماز را و از سر بگیرد پس مشهور میان علما آنست که اگر پشت قبله باشد در وقت و خارج وقت اعاده می کند به این حدیث و قطع نظر از سندش که اکثر فطیحه اند دلالت ندارد بر اعاده خارج وقت زیرا که مطلق منصـرف می شود بر فرد شایع متعارف و نادر است که کسـی نماز را در وقتی کند که چون از نماز فارغ شود وقت بـدر رفته باشـد بلکه غالب و ظاهر آنست وقت هست بنا بر این اعاده می کند و حدیثی دیگر بحسب ظاهر نیست که دلالت کند بر اعاده خارج وقت و لیکن چون اکثر اعاده خارج وقت را واجب می دانند احوط اعاده است.

و اما حدیث موثق کالصحیح معمر بن یحیی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که نماز کند بر غیر قبله و بعد از آن قبله ظاهر شود

و وقت نماز دیگر داخل شده باشد چه کند حضرت فرمودند که آن نماز را می کند پیش از این نمازی که وقتش داخل شده است مگر آن که خایف باشد که وقت این نماز بیرون رود یعنی در این صورت همین نماز را می کند و نماز اوّل را نمی کند چون وقتش بیرون رفته است.

بدان که شیخ طوسی علیه الرحمه این حدیث را حمل کرده است بر آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۸

پشت بقبله نماز کرده باشد چون در خارج وقت اعاده می کند و ظاهر حدیث آنست که مراد خروج وقت فضیلت است به قرینه آن که گفت وقت نماز دیگر داخل شد و نگفت که وقت نماز اوّل بیرون رفت و خلاف این معنی را نمی یابیم و بر تقدری که احتمال داشته حمل بر وقت فضیلت می کنیم و قریب باین در سند و متن حدیث دیگر وارد شده است از عمر و یحیی و مظنون آنست که همان معمر است و سهو از قلم نساخ شده است.

و در حدیث موثق کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه بر غیر قبله نماز کرده باشی و پیش از صبح ظاهر شود که بر غیر قبله نماز کرده نماز را اعاده کن و ظاهر این حدیث آنست که نماز شام و خفتن ممتدّ است تا صبح چنانکه احادیث صحیحه بسیار بر آن دلالت دارد و بعضی از آنها گذشت و بعضی دیگر خواهد آمد ان شاء اللّٰه تعالی.

[نماز متحیر به قبله]

(و روی زراره و محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال یجزئ المتحیّر ابدا أینما توجّه اذا

لم یعلم این وجه القبله) و به اسانید صحیحه از زراره و کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که کافی است متحیر را بهر طرفی که رو کند هر گاه ندانند که جهت قبله کدامست یعنی در هر طرفی که نماز کند خوبست و در کافی و تهذیب و به جای المتحیر التّحری است و از قلم نساخ متحیر شده است یعنی هر گاه علم به جانب قبله بهم نرسد اجتهاد کافی است که سعی نمایند تا ظنی به همرسد از قول جمعی یا از راه و بعضی از ستارگان و بادها و ماه و امثال اینها و دور نیست که اعتماد به خروس توان کرد در معرفت قبله نیز چون ظن به وقت به همرسد ظن بقبله نیز بهم می رسد مجملا تحری اجتهاد است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۹

به آن که سعی نماید که او را ظنی حاصل شود بهر وجه که باشد و دور نیست که عمل بقبله نما نیز از این باب باشد هر گاه بکرّات و مرّات آزموده باشد و هم چنین از شیشه وقت و ساعت و اعمال دیگر که فرنگان می سازند و باین ظنون عمل می توان کرد هر گاه ممکن نباشد علم.

و مؤید نسخه متن است صحیحه زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از قبله متحیر حضرت فرمودند که هر طرفی که خواهد سجده کند.

و مؤیّد تحری است حدیث موثق کالصحیح سماعه که گفت سؤال کردم از او از نماز در شب و روز هر گاه آفتاب و ماه و ستارگان

را نه بینند حضرت فرمودند که اجتهاد کن برای خود و قصد قبله کن به سعی خود در تحصیل ظن به آن و در حدیث دیگر موثق به همین نحو وارد شده است.

(و ساله معاویه بن عمّار عن الرّجل یقوم فی الصّلاه ثمّ ینظر بعد ما فرغ فیری انّه قد انحرف عن القبله یمینا و شمالا فقال له قد مضت صلاته و ما بین المشرق و المغرب قبله) و بسند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که بعد از نماز به بیند که در اثنای نماز منحرف بوده است از قبله به جانب دست راست یا دست چپ حضرت به او فرمودند که نمازش صحیح است و میانه مشرق و مغرب قبله است یعنی چون اندکی منحرف شده است و به مشرق و مغرب نرسیده است صحیح است چون تا به مشرق و مغرب نرسیده است از قبله است یعنی نسبت به مجتهد یا ناسی و یا جاهل بر احتمالی و محتمل است تعمیم چنانکه خواهد آمد.

(و نزلت هذه الآیه فی قبله المتحیّر وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۰

فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) منقولست در حدیث صحیح از حسین بن سعید از محمد بن حصین که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی نماز کند در روز ابر در صحرایی و قبله را نداند که بر قبله نماز کند تا چون از نماز فارغ شود آفتاب ظاهر شود و کاشف بیاید که بر غیر قبله نماز کرده است آیا

اعتماد بر آن نماز می کنـد یا نماز را اعاده می کنـد حضـرت فرمودنـد که نماز را اعاده می کند ما دام که وقت بیرون نرود آیا نمی دانـد حق سـبحانه و تعالی می فرماید و قول او حق است که «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ و» تفسـیر متن اینست که این آیه در قبله متحیر نازل شـده است و آن اینست و ترجمه اش اینست که مشـرق و مغرب مال خـداست و آفریـده اوست پس بهر جا که رو کنیـد آن طرف طرفی است که توجّه بحق سـبحانه و تعالی کرده ایـد و غرض آنست که نصاری رو به مشـرق می کردند و یهودان روی به مغرب می کردنـد و امّت پیغمبر آخر الزمـان صـلوات اللَّه علیه و آله را وسـط داده انـد چنـانکه در آیه مـذکور است پس اگر رو به مشـرق کرده باشـید در حالت تحیر یا به مغرب یا به وسط چون مطلوب شـما تعبد است بهر طرفی که واقع شـده باشد گویا توجّه به جانب خداوند خود کرده اید چنانکه ملائکه که سـجده حضـرت آدم می کردند غرض ایشان اطاعت الهی بود پس گویـا سـجده خداونـد خود کردنـد نه سـجده آدم و خاصه و عامه در تفسـیرهای خود آورده انـد که صـحابه در سفری بودنـد و ابر شـد و هر یک به طرفی نماز کردند و خطها کشـیدند و قبله هر کس ظاهر شود و چون روشن شد همگی بر خلاف قبله نماز کرده بودند و ظاهر آنست که هر یک اجتهادی کرده باشـند و چون وقت در رفته بود حضـرت سـید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله نفرمودند به اعاده نمازهایی که کرده بودند و معارض این اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۱

خواهد

آمد.

[کراهه نماز مقابل بعضی از اشیاء]

(و روی محمّـد بن ابی حمزه عن ابی الحسن الاوّل صـلوات اللَّه علیه انّه قال اذا ظهر النّزّ من خلف الکنیف و هو فی القبله یستره بشـی ء) و بسـند کالصـحیح از محمد ثقه روایت کرده است از حضـرت امام موسـی کاظم صلوات اللَّه علیه که فرمودند که هر گاه ظاهر شود تری از عقب بیت الخلا و آن در برابر قبله نماز گذارنـده باشـد به پوشانـد آن را به چیزی که آن نجس در برابر او نباشد.

و در حـدیث کالصـحیح از بزنطی از شخصـی منقـولست کـه او سؤال کرد از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللَّه علیه از مسـجدی که دیوار قبله اش تری دهد از بالوعه که در آنجا بول کنند حضـرت فرمودند که اگر آن تری از بالوعه باشد نماز در آنجا مکن و اگر از غیر بول باشد باکی نیست.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از فضیل منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که من به نماز می ایستم و در برابر قبله فضله آدمی می بینم حضرت فرمودند که از آنجا دور شو تا مقدورت باشد و نماز مکن بر جاده راه که در آنجا تردّد کنند.

(و لا یقطع صـلاه المسلم شی ء یمرّ بین یدیه من کلب او امرأه او حمار او غیر ذلک) و بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودنـد که قطع نمی کنـد نماز مسـلمان را چیزی که از برابر او بگذرد یا در برابر او باشد خواه سگ باشد یا زن یا الاغ یا غیر آن و احادیث ستره گذشت که مستحبّ است و ظاهر کلام

صدوق آنست که اخبار ما بعنوان تقیه وارد شده است و لیکن مشهور میان علماء استحباب ستره است در جائی که حایلی نباشد مثل صحرا و یا فضا.

[نظافت مسجد]

(و نهی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله عن البزاق فی القبله) و نهی کرد آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از آب دهن انداختن به جانب قبله و احادیث در این باب گذشت و مذکور شد که بر سبیل کراهت است و منافات دارد با تعظیم قبله.

(و رای صلوات اللّٰه علیه نخامه فی المسجد فمشی إلیها بعرجون من عراجین ارطاب فحکّها ثمّ رجع القهقری فبنی علی صلاته و قال الصادق صلوات اللّٰه علیه و هذا یفتح من الصّلاه ابوابا کثیره) و منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آب بینی را دید که در مسجد انداخته بودند حضرت شاخی از شاخهایی که خوشه رطب است برداشتند و پیش رفتند و آن نخامه را از دیوار مسجد تراشیدند و از پشت برگشتند و از آنجایی که گذاشته بودند نماز را تمام کردند و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که این فعل حضرت دلالت می کند بر مسائل بسیاری که متعلق به نماز است از آن جمله مثل برداشتن آن شاخ و رفتن و تراشیدن و برگشتن فعل کثیر نیست و اگر این افعال فی نفسها خوب نباشد از جهت تعظیم مسجد خوبست دیگر برگشتن از عقب تا استدبار قبله نشود که آن سبب بطلان صلاتست دیگر قطع نماز نباید که دیگر تعظیم مسجد به ازاله کثافت آن مقدار مطلوبست که مثل آن حضرت در چنان حالتی که مقام قرب لی مع اللّٰه

است متوجه این معنی شدند و ممکن است که نماز نافله باشد دیگر مفهوم می شود که آب بینی در مسجد نباید انداختن دیگر آن که امثال این امور فوریست خواه وجوبا و خواه استحبابا دیگر آن که این امور چون از جهت خدا بود و منافات با حضور قلب نداشت اگر چه قیاس دیگران به آن حضرت مناسب نیست و از قول حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه مستفاد می شود که امثال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۳

این استنباطات خوبست اگر چه ممکن است که حضرت فرموده باشد یا غرض این بوده باشد که صحابه بپرسند تا حضرت بفرمایند و چون نپرسیدند نفرمودند.

[جماع مقابل قبله]

(و نهی عن الجماع مستقبل القبله و مستدبرها) و خواهد آمد در مناهی حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه که نهی فرمودند از جماع کردن رو بقبله و پشت بقبله که روی زن بقبله باشد و بر سبیل کراهت است.

[بول مقابل قبله]

(و نهی عن استقبال القبله به بول او غائط) و در آن مناهی باز مذکور است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از رو بقبله کردن در حالت بول یا غایط و هم چنین استدبار نیز منهی عنه است و گذشت که خلافست در آن که حرام است یا مکروه و چون استقبال ذبیحه را در باب خود گفته است در اینجا نگفت بخلاف آنها که اشاره به آن ها می توانست کرد اشاره کرد اگر چه اشاره به آن نیز بهتر بود و ظاهرا سهو شده است.

[آب دهان مقابل قبله]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لا یبزقنّ احدکم فی الصّلاه قبل وجهه و لا عن یمینه و لیبزق عن یساره و تحت قدمه الیسری) و بسند قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که زنهار که آب دهان را در نماز از پیش رو بیندازید و از دست راست میندازید بلکه از جانب چپ بیندازید و به زیر قدم چپ بیندازید و بر این مضمون و قریب باین احادیث گذشت و آن که نهی بر سبیل کراهتست نه حرمت.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من حبس ریقه اجلالا للّٰه عزّ و جلّ فی صلاته أورثه اللّٰه تعالی صحّه حتّی الممات) و بسند صحیح از زراره از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر که آب دهان خود را فرو برد و از جهت تعظیم نماز نیندازد حق سبحانه و تعالی او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۴

تندرستی کرامت کند تا وقت اجل مقدر و احادیث بسیار وارد شده است که فرمودند که

نگذرد به دردی مگر آن که دوای آن درد باشد و نخامه داخل است در آب دهن یا بطریق اولی.

[کسی که قبله را نداند]

(و قد روی فی من لا یهتدی إلی القبله فی مفازه انّه یصلّی إلی اربعه جوانب) و بتحقیق که روایتی وارد شده است در کسی که در صحرایی باشد و نداند که قبله در کدام جانبست که او نماز می کند به چهار جانب و این روایت را شیخ طوسی نقل کرده است بسند صحیح از عبد اللّه بن مغیره و او از اهل اجماع است از اسماعیل بن عباد از خراش از بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که گفت به آن حضرت عرض نمودم که فدای تو کردم به درستی که این سنیانی که مخالفند با ما می گویند که هر گاه آسمان ابر شود یا تاریک شود و آسمان را نتوانم دیدن ما و شما برابریم در اجتهاد حضرت فرمودند که چنین نیست که می گویند هر گاه چنین باشد نماز را در چهار طرف می باید کرد و بسند صحیح از حسین بن سعید از عباد الخ نیز منقولست و ظاهر می شود که آن بعضی از اصحاب که راویست از جمله فضلاء اصحاب آن حضرت است و مقرر بود که شیعیان عمل به اجتهاد نمی کردند در احکام الهی چون اجتهاد بذل جهد است در تحصیل ظن اگر چه در تعریف فقه می گویند که آن علم است به احکام شرعیه فرعیه که در خصوص هر یک از مسائل به آن استدلال کنند و از جمله ضروریات دین نباشد و با ایشان بحث کرده اند که آن چه معلوم است از ضروریات

دین شما آنها را از تعریف فقه بیرون کردید و ظاهر است که ما بقی همه ظنونست چون اطلاق علم بر آن کرده اید جواب گفته اند که ظنّیّت طریق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۵

منافات ندارد با علمیت حکم و بدیهی است که این جواب مصوّبه است که مخطئه آن را ذکر کرده اند از روی جهالت و بدیهی است که نتیجه تابع اخسّ مقدمتین است و هر گاه هر دو مقدمه ظنی باشد چون علم به همرسد، و اصحاب ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم جمیع مسائل خود را از معصوم می شنیده اند یا بواسطه ثقاتی که از اقوال ایشان علم به همرسد بعنوان تواتر یا بعنوان اخبار آحاد محفوفه به قراین راوی عرض می کند که چون شایع است که مسأله قبله اجتهادیست عامه ما را الزام می دهند که شما نیز در قبله عمل به اجتهاد و ظنون می کنید دیگر شما با ما نمی توانید گفت که شما اهل ظنّید و ما اهل علم حضرت می فرمایند که ما در اینجا نیز عمل بعلم می کنیم و عمل بظن نمی کنیم زیرا که ما نماز را به چهار جهه می کنیم به عنوانی که خطی بر خطی عمود شود که زوایای آن مساوی باشند و در این صورت البته یک نماز ما بر قبله است و هم چنین اگر احتمال قبله در دو طرف یا سه طرف باشد دو نماز یا سه نماز می کنیم تا آن که به یقین عمل کرده باشیم و چون در غالب بلاد معموره سعه مشرق زیاده از بیست و چهار درجه نیست و از طرفین مشرق اعتدال چهل و هشت درجه می شود و هم چنین از طرفین مغرب اعتدال چهل

و هشت درجه می شود و هم چنین که از هر طرفی صد و سی و دو درجه خارجست از مشرق و مغرب پس اگر مثلثی بکشند که افق را بر سه حصّه صحیح کنند البته یکی از این خطوط بر مشرق یا مغرب می افتد و لیکن بسیار مشکل است کشیدن این مثلث که صحیح باشد و مع هذا از اراضی غیر معموره را شامل نخواهست بودن بنا بر این چهار طرف فرمودند که البته یکی ازین نمازها بر قبله خواهد بود یا بر میان مشرق و مغرب خواهد بود که قبله اضطراریست بر بعضی از مذاهب یا حقیقی است بر مذهب بعضی دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۶

و چون این حدیث موافق اصول و قواعد محدثین است ایشان عمل به این حدیث کرده اند و چون مخالف طریقه متاخرین است رد آن بضعف کرده اند سند او متنا با معارضه اخبار صحیحه که گذشت و خواهد آمد پس جمع میانه اخبار باین نحو می باید کرد که اگر ممکن باشد نماز بر چهار جهه علم مقدم است بر ظن و اگر ممکن نباشد در بقیه اجتهاد می کند و اکثر متاخرین ترجیح اجتهاد کرده اند و چهار جهت را در صورتی عمل می کنند که از سعی بسیار ظنی بهم نرسد و اللّٰه تعالی یعلم.

[بین مشرق و مغرب قبله است]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال لا صلاه الّا إلی القبله قال قلت این حدّ القبله قال ما بین المشرق و المغرب قبله کلّه قال قلت فمن صلّی لغیر القبله او فی یوم غیم فی غیر الوقت قال یعید یا فلیعد) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد

باقر صلوات اللَّه علیه که آن حضرت فرمود نمازی نیست یعنی صحیح نیست نماز مگر رو بقبله زراره گفت عرض نمودم که کجاست حد قبله حضرت فرمودند که میان مشرق و مغرب همه قبله است گفت عرض نمودم که اگر کسی نماز کند.

بغیر قبله یا در روز ابری در غیر وقت نماز گذارد حضرت فرمودند که اعاده می کند یا می باید که اعاده کند بدان که این حدیث مشتمل است بر چند حکم یکی آن که شرط نماز است که رو بقبله واقع سازند و از احادیث صحیحه سابقه ظاهر شد که اگر بر خلاف قبله نماز کرده باشند به سبب ابر یا اجتهاد در وقت اعاده می کند و در خارج وقت اعاده نمی کند و این یک نحویست از شرط و آیات و اخبار گذشت که امر شده است مکلفان را بانکه نماز را رو بقبله واقع سازند و در حدیث موثق کالصحیح از ابن مسکان از ابو بصیر منقولست که گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۷

سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً یعنی روی خود را بدار از جهه دین در حالتی که رو بدین اسلام کنی حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی امر فرموده است پیغمبر خود را که رو به جانب قبله کند و روی خود را از عبادت بتهای ظاهری و باطنی بگرداند خالصا مخلصا حاصل آنست که در این آیات چند چیز مطلوبست یکی آن که رو بقبله کنند در حالت نماز دویم بت پرستی را بر طرف کنند و معبود و خداوند خود را یگانه دانند

بحسب اعتقاد و غیر خدا را شریک خدا ندانند سیم خالص شوند از جهه خداوند خود در اعمال که هر چه کنند از عبادات همه را به محض رضای الهی واقع سازند چنانکه در نیت مذکور شد چهارم معنی اعم از همه که روی ظاهر و باطن را به جانب او کنند و غیر او را موجود ندانند و هر چه کنند و گویند همه را از جهه رضای او واقع سازند و مراد نفس مطلقا منظور نباشد که خالصا عبارت از بنده بودنست. مخلصا از بندگی کردن.

باز به همین سند موثق کالصحیح ابو بصیر گفت از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر قول اللّٰه تبارک و تعالی. وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ حضرت فرمودند که این آیه نیز مثل آیه سابقه در قبله است پس معنی چنین می شود که بدارید روهای خود را به جانب قبله نزد هر نمازی و اعمّ است از روی ظاهر به کعبه و از روی دل به جانب معبود بر حق و خداوند مطلق و از روی روح و عقل و سر خفی همه را بسوی عالم ملکوت و جبروت و عظموت و لاهوت که عبارت از عوالم افعال و صفات تنزیهیّه و اسماء و صفات ثبوتیه و عالم ذات اقدس و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۸

این جهت است که بعنوان جمع وارد شده است اگر چه ممکن است که جمعیت به اعتبار افراد باشد و لیکن لفظ مفرد نیز افاده آن معنی می کرد و اللّٰه تعالی یعلم و چون حضرت فرمودند که این آیه نیز مثل آن آیه است آیه اولی خطاب به حضرت سید المرسلین است

صلی اللّٰه علیه و آله و آیه دویم خطاب به امت است و هر چه مذکور شد در آیه اولی در آیه ثانیه نیز مراد است و در روایت محمد حلبی در تفسیر این آیه حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در هر مسجدی که ساخته شده باشد یا شود می باید رو بقبله کنند و بنا بر این تفسیر مساجد مراد است و بنا بر تفسیر اول نمازها مراد است و منع جمعی نیست که هر دو مراد باشد اما حکم دویم اینست که حضرت فرمودند که میان مشرق و مغرب همه قبله است و ظاهر این حکم مخصوص اهل عراق باشد و توابع آن و محتمل است که جمعی که از طرف مغرب محاذی اهل عراق باشند ایشان نیز داخل باشند بر عکس اهل عراق چون ایشان مغرب را بدست راست می گیرند و مشرق را بدست چپ آن جماعت مشرق را بدست راست می گیرند و مغرب را بدست چپ و در این حدیث و حدیث معاویه ابن عمار که گذشت و هم چنین آن چه گذشت در صحیحه ابو هاشم جعفری که میان مشرق و مغرب قبله است جمعی از علما گفته اند که میان مشرق و مغرب اعتدال قبله است و این صحیح است نظر بمثل اهل موصل و بعضی از دیار بکر بر خطّ اعتدال است بلاد ایشان و جمعی چنین گفته اند که قبله از میان مشرق و مغرب بیرون نمی رود پس مانند اهل بصره و ما وراء النهر قریب به مغربست قبله ایشان و مانند بعضی از بلاد شام و حلب نزدیک به مشرقست چنانکه تفصیلش در باب اوقات گذشت و موافق

آن تفصیل است احادیثی که مذکور خواهد شد در علامت اهل عراق و ظاهر حدیث زراره آنست که هر جزوی از آن قبله هر یک هر یکست و این اظهر است و موافق است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۹

با ظاهر آیات که شطر المسجد الحرام است یعنی جانب آن و حکم سیّم آنست که اگر نمازی بر غیر قبله کرده باشند اعاده می باید کرد و ماول است به عامد یا در وقت یا اعم که بعضی بر سبیل وجوب باشد و برخی بر سبیل استحباب حکم چهارم آنست که اگر نماز را در خارج وقت به جا آورده باشد اعاده می کند و این اخیر محتاج است بتقیید بانکه کل در خارج باشد که اگر بعضی در وقت واقع شود صحیح است چنانکه گذشت.

[انحراف از قبله در نماز]

(و قال فی حدیث اخر ذکره له ثمّ استقبل القبله بوجهک و لا تقلّب بوجهک عن القبله فتفسد صلاتک فانّ اللّه عزّ و جلّ یقول لنبیّه صلّی اللّه علیه و آله فی الفریضه «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» ۲: ۱۴۴ فقم منتصبا فانّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال من لم یقم صلبه فلا صلاه له و اخشع ببصرک للّه عزّ و جل و لا ترفعه إلی السّماء و لیکن حذاء وجهک فی موضع سجودک) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه به او فرمودند بعد از حکمی چند که فرموده بودند و خواهد آمد که پس رو بقبله کن و روی خود را از قبله مگردان و در کافی و تهذیب و لا تقلب وجهک

است که تعدیه اش بباب تفعیل شده است و بنا بر نسخه اصل به با شده است و معنی هر دو یکی است اگر چه عبارت آنها بهتر است که اگر رو را تماما از قبله بگردانی نمازت فاسد می شود و ممکن است که اعم باشد از گردانیدن کل بدن نیز زیرا که حق سبحانه و تعالی به پیغمبر خود خطاب فرموده است در نماز واجب که یا محمد بگردان روی خود را به جانب مسجد الحرام وای امّت محمد هر جا که باشید روهای خود را به جانب مسجد الحرام کنید که مراد از مسجد حرم باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۰

چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ و حال آن که در اخبار بسیار وارد شده است که حضرت در خانه امّ هانی بود که از حرم بود و مسجد نبود و اطلاق مسجد بر آن کرده اند بعنوان مجاز یا مراد کعبه باشد چنانکه احادیث متواتره بر آن وارد است و گذشت و خواهد آمد پس راست بایست زیرا که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که پشت خود را راست نکند نماز او نماز نیست و چشم خود را به زیر اندازد جهت رضای الهی و نظر به جانب آسمان مکن بلکه می باید که نظرت در برابر رویت باشد در موضع سجودت و ظاهر عبارت این حدیث دلالت می کند بر آن که اگر رو اندکی بگردد از قبله نماز باطل شود و لیکن اکثر علما حمل کرده اند بر آن که کل رو به جانب پشت بگردد.

بعنوان معرکه گیران و آن

نادر است و یا بانکه بدن نیز بگردد و در این صورت گردیدن بدن و گردیدن رو هر دو سبب بطلان صلاه می شود چنانکه در حدیث صحیح منقولست از زراره که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که التفات قطع می کند نماز را هر گاه بجمیع باشد یعنی بتمام بدن و احتمال دارد که اعم باشد از تمام بدن و تمام رو نیز و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدم که آیا مرد التفات می تواند کرد در نماز حضرت فرمودند که نه و انگشتان خود را نشکند چنانکه متعارفست که با انگشتان خود بازی می کنند و اخبار دیگر نیز خواهد آمد و هیچ شک نیست که احوط آنست که رو به جانب راست و چپ نکند به هیچ وجه و در حدیث کالصحیح از عبد الملک منقولست که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۱

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از التفات در نماز آیا قطع می کند نماز را حضرت فرمودند که نه و دوست نمی دارم که کسی التفات کند در نماز و محمولست بر آن که بچشم باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد و اکثر علما حمل کرده اند بر آن که به جانب دست راست و دست چپ باشد و رو به پشت نرسد و احوط آنست که به هیچ وجه التفات نکند چنانکه خواهد آمد.

و دیگر در این حدیث وارد شده است که حکم استقبال قبله از جهه نماز واجبست و شک نیست در آن که در نماز واجب واجبست و در نماز سنت اگر

در سفر باشند بر روى چهار پا مى توان كرد بهر طرفى كه بروند و اما اگر ضرورتى نباشد در حضر خلافست بعضى استقبال را در كار نمى دانند و احوط آنست كه بى عذرى بر خلاف قبله نماز نكند.

[نماز اعاده نمى شود مگر براى پنج چيز]

(و قال صلوات اللّه عليه لزراره لا تعاد الصّلاه الّا من خمسه الطّهور و الوقت و القبله و الرّكوع و السّجود) و بسند صحيح منقولست كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه فرمودند كه اعاده نماز نمى بايد كرد مگر از جهه پنج چيز اول مطهر است از حدث كه اگر كسى بى وضو يا با جنابت و غير آن از احداث نماز كند خواه عمدا يا سهوا يا جهلا نمازش باطل است و اعاده مى كند نماز را در وقت و خارج وقت چون طهارت از حدث شرط است در نماز اجماعا و احاديث بسيار در آن وارد شده است و هم چنين اگر مطهر از خبث واقع نساخته باشد عمدا يا جهلا بنا بر مشهور يا سهوا از جهه اعاده نماز در وقت به تفصيلى كه گذشت و هم چنين وقت نيز گذشت كه اگر كسى نماز را پيش از وقت به جا آورده باشد اعاده مى كند مگر آن كه بعضى از آن در وقت واقع شود و هم چنين قبله از جهه اعاده در وقت، ديگر ركوع، ديگر سجود و اين هر دو ركنند و حكمشان خواهد آمد.

[نافله سواره]

(و قال ابى رضى اللّه عنه فى رسالته إلىّ اذا اردت ان تصلّى نافله و أنت راكب فصلّها و استقبل رأس دابّتك حيث توجّهت بك مستقبل القبله و مستدبرها و يمينا و يسارا فان صلّيت فريضه على ظهر دابّتك فاستقبل القبله و كبّر تكبيره الافتتاح ثمّ امض حيث توجّهت بك دابّتك و اقرأ فاذا اردت الرّكوع و السّجود فاركع و اسجد على شى ء يكون معك ممّا يجوز عليه السّجود و لا تصلّها الّا على حال اضطرار

شدید و تفعل فیها اذا صلّیت ماشیا مثل ذلک الّا انّک اذا اردت السّجود سجدت علی الارض) و ذکر کرده است پدرم رضی اللَّه عنه در رساله که بسوی من نوشته بود با آن که جمیع این عبارات، عبارات فقه رضویست صلوات اللَّه و سلامه علیه هر گاه خواهی نماز نافله کنی و سواره باشی پس نماز نافله بکن و رو بسر چهار پا کن هر جا که ترا برد خواه رو بقبله رود یا پشت بقبله و خواه بدست راست رود و خواه بدست چپ و اگر نماز واجب را بر پشت چهار پا کنی پس اول رو بقبله کن و تکبیر احرام را رو بقبله بگو و رو کن بهر طرفی که چهار پا از آن طرف رود و حمد و سوره بخوان پس چون خواهی که رکوع و سجود کنی رکوع کن و سجود کن بر چیزی که با خود داشته باشی از چیزهائی که جایز باشد سجده کردن بر آن و فریضه را بر پشت حیوان مکن تا بسیار مضطر نباشی و اگر مضطر شوی به پیاده رفتن بهمان عنوان نماز کن که تکبیره الاحرام را رو بقبله بگو و قرائت را رو به راه بخوان و رکوع را کج شو و چون خواهی سجده کنی بر زمین سجده کن و بر این مضامین احادیث صحیحه بسیار وارد شده است و چون بعد از این همه را ذکر کرده است و احادیث آورده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۳

إن شاء اللَّه تفصیلش را در آنجا بیان خواهیم کرد.

[هر گاه شیری متوجّه شود و ترسی که اگر صبر کنی نمازت فوت شود]

(و قال فیها اذا تعرّض لک سبع و خفت فوت الصّلاه فاستقبل القبله و صلّ

صلاتک بالإیماء و ان خشیت السّبع و تعرّض لک فدر معه کیف دار و صلّ بالإیماء) و پدرم در رساله ذکر کرده بود و عبارت فقه رضویست که هر گاه شیری متوجّه شود و ترسی که اگر صبر کنی نمازت فوت شود پس رو بقبله کن و نماز را به ایماء کن اگر دور باشد و اگر از آن ترسی و نزدیک شده باشد پس بکرد با او هر طرفی که بگردد و نماز را به ایماء بکن حاصل آنست که هر نحوی که ممکن باشد نماز می کند و بالخاصیه شیراز برابر نمی آید و اگر کسی پشت بان کند یا بگریزد متوجّه می شود و اگر روبروی او کند یا از خوف یا به سبب حیاء متعرّض آدمی نمی شود در این صورت روی شیر قبله خواهد بود چنانکه در سابق سر چهارپا بود و چنانکه در آینده سینه کشتی و هم چنین روی واعظ قبله است و هم چنین موعوظ.

(و روی انّه اذا عصفت الرّیح بمن فی السّفینه و لم یقدر علی ان یدور إلی القبله صلّی إلی صدر السّفینه) و در روایتی وارد شده است که هر گاه بادی بوزد که طوفان شود و خوف آن باشد که کشتی و هر چه در آنست غرق شود و نتواند که بگردد بقبله نماز کند و رو کند به سینه کشتی و این عبارت نیز عبارت فقه رضوی است.

[واعظ قبله متعظ است]

(و قال النّبی صلّی اللّه علیه و آله کلّ واعظ قبله و کلّ موعوظ قبله للواعظ یعنی فی الجمعه و العیدین و صلاه الاستسقاء فی الخطبه یستقبلهم الامام و یستقبلونه حتّی یفرغ من خطبته) و منقولست به سندی

لوامع

صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۴

قوی کالصحیح از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که هر واعظی قبله موعوظ است و هر موعوظی قبله واعظ است یعنی در خطبه نماز جمعه و خطبه نماز عید رمضان و عید قربان و خطبه نماز طلب باران امام رو به مردان می کند و مردمان رو به امام می کنند تا از خطبه فارغ شود و همین حدیث را کلینی نقل کرده است تا اینجا که هر واعظی قبله است یعنی هر گاه امام خطبه بخواند در روز جمعه سنت است مردمان را که رو به امام کنند بدان که ظاهر آنست که تفسیر یعنی را حضرت امام جعفر صادق کرده باشد و لفظ یعنی این کتاب نیز ظاهر آنست که از حضرت باشد و ممکن است که از کلینی و صدوق باشد که موعظه که از شارع متلقی شده است در خطبه شنیده است و کلینی نماز جمعه را بر سبیل مثال گفته باشد و صدوق نیز اکثر افراد آن را گفته باشد و ممکن است که اعتقاد صدوق این باشد و نمازی که خطبه دارد همین هاست و ظاهرا فی نفسها موعظه مطلوب شارع باشد وجوبا در بعضی از اوقات و استحبابا در بعضی از اوقات چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ و دیگر فرموده است که فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى یعنی موعظه کن مؤمنان را که موعظه نافع است و همیشه نفع می دهد ایشان را و موعظه کن کفّار را اگر یابی که موعظه ایشان را نفع دهد و

آیات و اخبار در این باب از حد حصر بیرونست پس تخصیص اگر از معصومست بر سبیل مثال است و اگر از شیخین است دو احتمال دارد یکی انحصار و یکی مثال و اللّٰه تعالی یعلم و مراد از قبله ظاهرا آن باشد که سنت است که خطیب پشت بقبله باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۵

مقتدین رو بقبله و ترجیح جانب ایشان از جهه کثرت ایشان است و محتملست که زاید بر آن این معنی نیز مراد باشد که می باید همگی رو به واعظ کنند و نظر او به جانب متّعظین باشد تا فیوض قدسیّه که از مبدأ فیّاض بر قلوب هر یک از ایشان رسد تعدّی به دیگران کند که اگر بر واعظ فایض شود بر ایشان نیز فایض شود و اگر أولا بر متعظی به سبب زیادتی قابلیت فایض شود فیض از او به واعظ رسد و از واعظ بما بقی و این معنی را بکرّات و مرّات تجربه کرده ام و مولانای رومی تفسیر

إنّ لربّکم فی أیّام دهرکم نفحات

را باین معنی کرده است و گذشت و ظاهرا غرض او مثال باشد و ایام فیوض را حصر نمی توان کردن و اللّٰه تعالی یعلم.

[قبله در شب]

(و قال رجل للصّادق صلوات اللّٰه علیه انّی اکون فی السّفر و لا اهتدی إلی القبله باللّیل فقال أ تعرف الکوکب الّذی یقال له جدیّ قلت نعم قال اجعله علی یمینک و اذا کنت فی طریق الحجّ فاجعله بین کتفیک) و منقولست که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمود که بسیار است که در سفر می باشم و قبله را نمی دانم در شب حضرت فرمودند که

آیا می شناسی ستاره را که جدی می نامند گفتم بلی حضرت فرمودند که جدی را بر دست راست گیر و هر گاه در راه حج باشی آن را میان دو کتف خود گیر و ظاهرا سائل بصری بوده باشد چون انحراف بصره بسیار است و در راه مکه معظّمه از هر طرفی که روند ظاهرا رو به راه توان کرد و اگر از طرف بغداد روند و جدی را قریب به میان دو کتف می گیرند.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از علا از محمّد بن مسلم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۶

احدهما صلوات اللّٰه علیهما که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از قبله حضرت فرمودند که جدی را بر قفا گذارد و نماز کن و ظاهر قفا میان دوشهاست و در این صورت موافق است با احادیث صحیحه سابقه که میان مشرق و مغرب قبله است به یک معنی و ممکن است که مراد از قفا عقب منکب باشد چنانکه در این بلاد است یا عقب کتف مراد باشد و به عراق عرب که بغداد و کوفه است انسب خواهد بود خصوصا به سامرّا و در این دو صورت موافق خواهد بود با حدیث متن یا قریب به آن خواهد شد و بغیر از این روایات در قبله خبری ندیده ام و اگر در هر جا رجوع به دایره هندی شود که سابقا مذکور شد بهتر خواهد بود.

باب الحدّ الّذی یؤخذ فیه الصّبیان بالصّلاه

[در شش سالگی امر به نماز می شود]

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّا نأمر صبیاننا بالصّلاه و هم ابناء خمس سنین فمروا صبیانکم بالصّلاه اذا کانوا أبناء سبع سنین و نحن نأمر صبیاننا بالصّیام اذا کانوا ابناء سبع سنین ما اطاقوا من صیام

اليوم ان كـان إلى نصف النّهـار او اكثر من ذلـك او اقلّ فاذا غلبهم الجوع او العطش افطروا حتّى يتعوّدوا الصّوم و يطيقوه فامروا صبيانكم بالصّيام اذا كانوا ابناء تسع سـنين ما اطاقوه من صـيام اليوم فاذا غلبهم العطش افطروا) اين بابى است در بيان حـدّى كه اطفال را جبر مى كنند به نماز شـيخان بسـند حسن كالصـحيح روايت كرده اند از حلبى و طرق صدوق به او صـحيح است و او گفته است كه حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه عليه فرمودنـد كه ما امر مى كنيم اطفال خود را به نماز در پنـج سالگى پس شـما امر كنيد اطفال خود را به نماز هر گاه هفت ساله باشند و ما امر مى كنيم اطفال خود را بروزه در وقتى كه هفت ساله باشـند به آن چه طـاقت داشـته باشـند از روزه روز اگر تـا نصف روز باشـد يـا بيشتر يـا كمتر پس چون غلبه مى كنـد بر ايشـان گرسنگى يا تشنگى افطار مى كنند تا عادت كنند بروزه و قوت گرفتن همه به همرسانند پس شما امر كنيد اطفال خود را بروزه هر گاه نه سال باشـند هر چه طاقت داشـته باشـند از روزه روز پس چون غلبه مى كند بر ايشان تشنگى افطار كنند و در حديث صحيح از زراره و حديث صحيح از حلبى منقولست از

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۰۸

حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه عليه سؤال كردنـد كه كى نماز بر اطفال واجب مى شود كه ولى ايشان را بران بـدارد حضرت فرمودند كه وقتى كه شش ساله شوند و روزه وقتى واجب مى شود بر ايشان كه طاقت داشته باشند و ظاهرا مراد از اين وجوب استحباب مؤكّد

است بر ولی و در حدیث صحیح منقولست از عبد اللّٰه بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه پسری به منتهای قوت خود برسد که آن سیزده سالست و داخل شود در سال چهاردهم واجب می شود بر او آن چه واجبست بر جمعی که محتلم شده اند. خواه آن پسر محتلم شده باشد یا محتلم نشده باشد و می نویسند بر او گناهان را و می نویسند از جهه او حسنات را و هر کاری که می کند صحیح است مگر آن که سفیه باشد یا ضعیف العقل باشد و مؤید این حدیث چند حدیث دیگر وارد شده است در سیزده احوط آنست که در این سال ترک عبادات نکند و اگر کرده باشد قضا کند بعد از بلوغ احتیاطا و ممکن است که در سال چهاردهم قابل تکلیف مستحب شود و بر افعال خیر مثاب شود و عقابش محرومی از ثواب باشد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که عرض نمودند که طفل کی نماز می کند حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد گفتم کی نماز را می فهمد و واجب می شود بر او حضرت فرمودند که شش ساله و در حدیث صحیح از معاویه بن وهب منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که در چند سالگی اطفال را به نماز باز می دارند حضرت فرمودند در شش هفت سالگی و در میان شش و هفت عرض نمودم که کی ایشان را جبر نمایند بر صوم حضرت فرمودند که در میان پانزده و چهارده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۹

و اگر پیشتر

روزه بدارد او را بحال خود گذار به درستی که فرزندم روزه گرفت پیش از این و منع نکردم او را و در حدیث موثق عمار منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه سیزده ساله شود نماز بر او واجب می شود و اگر پیشتر محتلم شود نماز بر او واجبست و قلم بر او جاریست و هم چنین است حکم دختر که هر گاه سیزده ساله شود یا پیش از آن حایض شود نماز بر او واجبست و قلم بر او جاریست و اخبار بسیار در این باب خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

(و روی عن الحسن بن قارن انّه قال سالت ابا الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه او سئل و انا اسمع عن الرّجل یجبر ولده و هو لا یصلّی الیوم و الیومین فقال و کم اتی علی الغلام فقلت ثمانی سنین فقال سبحان اللّٰه یترک الصّلاه قال قلت یصیبه الوجع قال یصلّی علی نحو ما یقدر) و بسند حسن منقولست از حسن و او مجهول الحال است و پدرش به قاف و را مهمله است یا به فا و زای است و گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه یا دیگری سؤال کرد و من شنیدم از شخصی که جبر کند فرزند خود را که نماز نکند یک روز و دو روز پس حضرت فرمودند که این فرزند چند سال دارد پس من عرض نمودم که هشت سال فرمودند سبحان اللّٰه از روی تعجّب چنانکه متعارفست یا منزّه است از آن که مستحق عبودیت نبوده باشد ترک نماز می کند راوی گفت که عرض نمودم که دردی دارد

که چون متوجّه نماز می شود بیشتر می شود حضرت فرمودند که هر نحوی که قدرت دارد نماز را به جا می آورد و ترک نمی کند نماز را یعنی اگر وضو نتواند ساخت تیمّم می کند و ظاهرا اسم پدرش پازنست عرب آن را به زبان خود آورده است فازن شده است و در بعضی از نسخ قاتل است و تصحیف است چنانکه در فهرست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۰

قارن است و از مبالغه حضرت مفهوم می شود که در هشت سالگی تأدیب توان کرد بر ترک نماز و در حدیث کالصحیح از اسحاق بن عمار منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه طفلی شش ساله شود نماز بر او واجبست و هر گاه قدرت داشته باشد که روزه بگیرد روزه بر او واجبست.

و در حدیث صحیح از فضیل بن یسار منقولست که حضرت سیّد السّاجدین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که اطفال نماز خفتن را جمع کنند با شام و می فرمودند که جمع کردن ایشان بهتر است از آن که بخواب روند چون اگر صبر کنند که وقت فضیلت خفتن داخل شود اکثر اوقات بخواب می روند و علّت خواب اطفال آن زمان در مشایخ این زمان جاریست خصوصا در ماه رمضان که جمع کردن پیش از افطار بهتر است از صبر کردن که وقت فضیلت داخل شود چون اکثر زیاده از قدر متعارف آب و نان می خورند و سنگین می شوند و بخواب می روند و از این جهت است که در احادیث صحیحه و حسنه و موثقه از طرق خاصه و عامه حتی در صحیحین ایشان از عبد اللّٰه بن عباس روایت کرده اند که حضرت

سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بی علتی در حضر جمع فرمودند در میان ظهر و عصر و هم چنین جمع کردند میان مغرب و عشا تا فراخ شود وقت بر امّت آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله و بر ایشان مشکل و تنگ نباشد.

و منقولست از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم که آیا اطفال را در صفی جدا باز داریم در عقب بالغ حضرت فرمودند که اطفال را مؤخر ندارید بانکه در مسجد داخل نشوند یا اگر شوند در صف آخر بازایستند که سبب این می شود که با هم بازی کنند و تفریق کنید در میان ایشان بانکه در صف شما با شما بایستند أما دو نفر از ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۱

با هم نباشند.

[تعلیم کودکان از سه سالگی]

(و روی عبد اللَّه بن فضاله عن أبی عبد اللَّه أو ابی جعفر صلوات اللَّه علیهما قال سمعته یقول اذا بلغ الغلام ثلث سنین یقال له قل لا اله الّا اللَّه سبع مرّات ثمّ یترک حتّی یتمّ له ثلث سنین و سبعه اشهر و عشرون یوما فیقال له قل محمّد رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله سبع مرّات و یترک حتّی یتمّ له اربع سنین ثمّ یقال له قل سبع مرّات صلّی اللَّه علی محمّد و آله ثمّ یترک حتّی یتمّ له خمس سنین ثمّ یقال له أیّهما یمینک و أیّهما شمالک فاذا عرف ذلک حوّل وجهه إلی القبله و یقال له اسجد ثمّ یترک حتّی یتمّ له سبع سنین فاذا تمّ له سبع سنین قیل له اغسل وجهک و کفّیک فاذا غسلهما قیل له صلّ

ثمّ يترك حتّى يتمّ له تسع سنين فاذا تمّت له علّم الوضوء و ضرب عليه و امر بالصّلاه و ضرب عليها فاذا تعلّم الوضوء و الصّلاه غفر اللّٰه عزّ و جلّ لوالديه إن شاء اللّٰه تعالى) و مرويست در قوى از عبد اللّٰه از حضرت امام جعفر صادق يا حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليهما بدان كه تقديم حضرت امام جعفر صادق از آن جهت است كه ظنّ آن كه آن حضرت است بيشتر بوده است و محتمل است كه نسخه واو باشد و از آن حضرت مكرّر شنيده باشد يا به اعتبار قرب عهد به آن حضرت مقدم داشته باشد حاصل آن كه گفت از آن حضرت شنيدم كه مى فرمودند كه هر گاه پسر سه ساله شود به او مى گويند كه بگو لا اله الّا اللّٰه هفت مرتبه ديگر او را مى گذارند تا سه سال و هفت ماه و بيست روز شود مى گويند او را كه بگو محمّد رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله و ظاهر صلوات به اعتبار آنست كه اسم آن حضرت مذكور شده است نه فى نفسها چون بعد از اين آن را خواهند گفت و ممكن است كه صلوات را در اين مرتبه بالتبع بايد گفت و بعد از آن بالذات و اين اولى است و ظاهرا نساخ زياد كرده اند به اعتبار آن كه اسم حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۱۲

مذكور شده است و مؤيدش اينست كه در امالى صلوات را ذكر نكرده است ديگر او را مى گذارند تا تمام شود او را چهار سال پس او را مى گويند كه هفت مرتبه بگو صلّى اللّٰه عليه و آله ديگر

به او کار ندارنـد تا او را پنـج سال تمام شود پس چون از او می پرسـند که دست راست تو کدام است و دست چپ کدام پس چون دانست این را یا این و امثال این را روی او را به قبله می کننـد و می گویند به او که سـجده کن دیگر او را می گذارند تا هفت سـالش تمـام شود پس چون تمام شود او را هفت سال می گوینـد او را که رو را بشوی و دسـتها را تا بنـد دست بشوی و چون این مواضع را شـست به او می گوینـد که نمـاز بگـذار دیگر او را می گذارنـد تا نه سالش تمام شود چون نه سالش تمام شود وضوی صـحیح را تعلیم او می دهنـد و اگر وضو نسـازد او را می زننـد و هم چنین تعلیم می دهنـد او را نمـاز و اگر ترک کنـد می زننـدش پس چون وضو و نمـاز را دانست حق سـبحانه و تعـالی گناهان پـدر و مادر او را می آمرزد إن شاء اللّٰه تعالی یعنی اگر حق سـبحانه و تعالی خواهـد به آن که مخالف مذهب حق نباشـند و ممکن است که إن شاء اللّٰه تیمّن و تبرک باشـد چنانکه گذشت

فائده

و بدان که شـرایط نماز همگی مذکور شد در این ابواب مگر اسـلام و ایمان و خلافی میان شـیعه و سنی نیست که اسلام شرط صحت همه عبادات است و کسـی که انکار کند ضـروری از ضـروریات دین اسـلام را کافر است و خلافی نیست نزد شیعه که ایمـان نیز شـرط صـحت است و احادیث منقوله از ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم در این باب متواتر است و محلّ این مسأله کتب کلام

است و لیکن قانون اخباریین این بود که در کتب فقهیه احادیث اصول دین را مقدّم می داشتند حتی شیخ مفید علیه الرحمه در مقنعه که از کتب فقه اوست.

اصول دین را أولا ذکر کرده است و چون ضرور بود مجملی در مقدمه مذکور شد و مجملی اگر در مقدّمات نماز مذکور شود بی موقع نخواهد بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۳

از آن جمله بسند صحیح منقولست از ابی حمزه که گفت که حضرت امام العارفین و سیّد السّاجدین صلوات اللَّه علیه از ما پرسیدند که از مساجد مشرفه و بقاع معظمه کدام یک افضلند من گفتم که خدای تعالی و رسولش و فرزند رسولش اعلمند پس حضرت فرمودند که بتحقیق که فاضلترین بقعها ما بین رکن حجر الاسود است و مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام که مسمّی است بحطیم و خواهد آمد پس اگر کسی عمر یابد مانند عمری که حضرت نوح در تبلیغ رسالت یافت که آن نهصد و پنجاه سال است و در این موضع روزها بروزه باشد و شبها به عبادت مشغول باشد و در روز قیامت در صحرایی محشر حاضر شود و اعتقاد به امامت ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم یا به امت یکی از ایشان نداشته باشد از این عبادات هیچ بهره نخواهد داشت و از هیچ یک از این عبادات منتفع نخواهد شد و در صحیح از میسر منقولست که نزد حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه بودیم و در این خیمه قریب به پنجاه کس بودیم و همه خاموش بودیم پس حضرت فرمود که چرا اعتقادات زیادتی بما دارید اعتقاد شما اینست که من پیغمبر خداام نه چنین است

مرا قرابت و خویشی هست به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هر که بما دست دهد در متابعت بندگی و اطاعت خداوند خود کرده است و هر که با ما نیکی می کند حق سبحانه و تعالی با او نیکی می کند و هر که دوست می دارد ما را حق سبحانه و تعالی او را دوست می دارد و هر که حق ما را ضایع گرداند حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود محروم می کند پس فرمودند که می دانید که از جاهای زمین کجا افضل است نزد حق سبحانه و تعالی و رسول پس هیچ کس جواب نداد بعد از آن خود فرمودند که بهترین جاهای دنیا مکه است که حق سبحانه و تعالی آن ها حرم خود گردانیده و خانه خود را در آنجا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۴

آورده است دیگر فرمودند که آیا می دانید که در مکّه کجا حرمتش نزد حق سبحانه و تعالی افضل است کسی سخن نگفت از ما و حضرت خود فرمودند که آن مسجد الحرام است که بهترین جاهای مکّه معظّمه است دیگر فرمودند که آیا می دانید که در مسجد الحرام کجا حرمتش نزد حق سبحانه و تعالی اعظم است باز کسی جواب نداد و خود فرمودند که میانه رکن و مقام در کعبه معظمه است یعنی عرضش از رکن حجر است تا در کعبه معظّمه و طولش تا مقام حضرت ابراهیم است که الحال در آنجاست و آن حطیم حضرت اسماعیل است که خود در اینجا نماز می کردند و گوسفندان خود را در حجر جا داده بودند که توشه آن حضرت بود پس به خداوند عالمیان قسم یاد

می کنم که اگر بنده هزار کم پنجاه سال در اینجا عبادت کند که شبها عبادت کند تا روز و روزها روزه باشد تا شب و ما را إمام واجب الاطاعه نداند حق سبحانه و تعالی هیچ عمل او را قبول نکند هرگز و در حدیث دیگر از میسر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر بنده هزار سال عبادت کند در حطیم یا در میان قبر حضرت سیّد المرسلین و منبر آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله و عاقبت شهید شود و یکی از ائمه معصومین را امام ندانسته باشد بر حق سبحانه و تعالی واجبست که او را به جهنّم برد سرنگون و در فردوس الاخبار عامه نقل کرده اند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که اگر بنده عبادت الهی کند آن مقدار که حضرت نوح در قوم خود بود که هزار کم پنجاه سال باشد و مثل کوه احد طلای سرخ داشته باشد و همه را در راه خدا صرف نماید و آن قدر عمر بیابد که هزار حج پیاده بکند و در میان صفا و مروه بنا حق شهید شود و ترا یا علی امام نداند بوی بهشت را نشنود و داخل بهشت نشود و احادیث در این باب فوق حد و حصر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۵

است و هر که خواهد رجوع کند بکتاب حجت کافی و محاسن برقی و عقاب الاعمال و بصائر الدّرجات و امثال این کتب قطع نظر از کتب کلامیّه که مشحونست از این معنی بلکه اجماع شیعه است به اجماع یقینی که امامت از اصول دین است

و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد است که هر که امام زمان خود را ندانـد و بمیرد کافر مرده است و احادیث بسـیار وارد شـده است که جمعی که اثنـا عشـری نیسـتند عبادات ایشان و زنا و لواطه ایشان مثل یکـدیگر است چون مـذکور شـد که صلاـه که اعظم عبـاداتست اگر کسـی بی وضو واقع سـازد دو عقـاب دارد یکی آن که نماز نکرده است وماننـد کفار است و دویم آن که اسـتخفاف به نمـاز کرده است و آن نیز بمنزله کفر است بخلاف آن که تارك الصـلاه است او را عقاب می کنند از جهه ترک فقـط پس چنـانکه وضو شـرط صـلاه است هم چنین معارف واجبه شـرط ایمانست بلکه شـرط اسـلام پس بمنزله نمازیست که کفار به جا آورند و بعد از این نیز احادیث متفرقه در این باب مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی.

باب الاذان و الاقامه و ثواب المؤذّنین

اشاره

این بـابی است در بیـان شـرعیت اذان و اقـامت و کیفیّت آن و ثواب مؤذّنان و سایر احکامی که متفرع می شود بر آن بـدان که علمـاء شیعه اجمـاع کرده انـد بر آن که اذان و اقـامه به وحی الهی است چنـانکه اجمـاع سـنّیانست بر آن که از خواب یکی از صحابه است که آن عبد اللّٰه بن زید است یا ابی بن کعب و اجماع شیعه است بر آن که هر که این اعتقاد داشته باشد ملعونست و احادیث ما متواتر است که از وحی است و بعضی از آن مذکور خواهد شد.

[اذان جبرئیل]

(و روی حفص بن البختریّ عن ابی عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه انّه قال لمّا اسـری برسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله حضرت الصّلاه فـاذّن جبرئیـل علیه السّـلام فلمّـا قـال اللّٰه اکبر اللّٰه أکبر قـالت الملائـکه اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر فلمّـا قـال اشـهد ان لاـ اله الّا اللّٰه قالت الملائکه خلع الانداد فلمّا قال اشـهد انّ محمّدا رسول اللّٰه قالت الملائکه نبیّ بعث فلمّا قال حیّ علی الصّلاه قالت الملائکه حثّ علی عباده ربّه فلمّا قال حیّ علی الفلاح قالت الملائکه افلـح من اتّبعه) منقولست به اسانید اربعه صـحیحه از حفص که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حضـرت سـیّد المرسـلین صلّی اللّٰه علیه و آله را به معراج بردند وقت نماز حاضـر شـد یعنی وقت تعلیم نماز یا وقت نمازی که آن حضـرت در آسـمان کردند وجوبا یا اسـتحبابا یا با تعلیما پس حضـرت جبرئیل اذان گفت و چون گفت اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۷

ملائکه حکایت اذان کردند و همان عبارت را همه گفتند

پس چون جبرئیل گفت که گواهی می دهم که نیست خدائی مگر خداوند عالمیان تعالی شانه فرشتگان گفتند که باین کلمه که شایع خواهد شد برطرف شد پرستیدن غیر حق سبحانه و تعالی که کافران آنها را در پرستش نظیر حق سبحانه و تعالی گردانیده بودند یا آن که این کلمه توحید است که باین محو می شود آلهه و معنیش وحدت الهی است تعالی شانه پس چون جبرئیل گفت اشهد انّ محمّدا رسول اللّٰه یعنی گواهی می دهم از روی یقین که محمد فرستاده الهی است به خلایق تمام ملائکه گفتند پیغمبری مبعوث شده است که اسم او مقرون است باسم الهی یا پیغمبری مبعوث شده است و چه پیغمبری پس چون گفت که بشتابید و سعی کنید در نماز فرشتگان گفتند که جبرئیل ترغیب نمود بر عبادت پروردگار خود و چون جبرئیل گفت که بشتابید به چیزی که سبب فلاح و رستگاری شما است ملائکه گفتند که بتحقیق که رستگاری یافت که هر که متابعت کرد این سخن را.

(و روی منصور بن حازم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال هبط جبرئیل علیه السّلام بالأذان علی رسول اللّٰه و کان رأسه فی حجر علیّ صلوات اللّٰه علیه فاذّن جبرئیل علیه السّلام و اقام فلمّا انتبه رسول اللّٰه قال یا علیّ سمعت قال نعم یا رسول اللّٰه قال حفظت قال نعم قال ادع بلالا فعلّمه فدعا بلالا فعلّمه) مرویست در حسن کالصحیح از منصور از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و آله که فرمودند که حضرت جبرئیل علیه السّلام اذان را از آسمان به زمین آورد بر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و

آله در حالتی که سر آن حضرت بر کنار حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بود و جبرئیل اذان و اقامه را گفت پس چون آن حضرت بیدار شدند فرمودند که ای علی شنیدی گفت بلی یا رسول اللّٰه فرمودند که حفظ کردی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۸

گفت بلی فرمودند که بلال را بخوان و به او یاد ده پس حضرت امیر المؤمنین بلال را خواند و او را یاد داد و بلال مؤذّن شد چون بلال بلند آواز خوش آواز بود و منافاتی نیست میانه این دو خبر زیرا که ممکن است که در شب معراج حضرت شنیده باشند و مأمور نشده باشند که در زمین به جا آورند و چون جبرئیل به زمین آورد بعد از آن عمل نموده باشند و ظاهر این است که معراج در مکّه معظّمه واقع شد و اذان در مدینه مشرفه و ممکن است که در مدینه مشرفه نیز معراج شده باشد و چون حضرت به زمین آمده باشد جبرئیل آمده باشد که به آن عمل نمایند.

چون در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که صد و بیست مرتبه حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله را معراج واقع شد و در هر مرتبه حق سبحانه و تعالی به آن حضرت مبالغه می نمود در امر به متابعت حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بیشتر از باقی فرایض چنانکه این بنده زیاده از هزار حدیث در معراج دیدم و در اکثرش مبالغه در امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم

وارد است.

و چون دو حدیث صحیح وارد شده است که مشتمل است بر اذان و نماز تیمنا هر دو را ذکر می کنم از آن جمله یکی را که مختصرتر است و بر فوائد بسیار مشتمل است ذکر می کنم آن را کلینی رضی اللّٰه تعالی عنه روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از ابن اذینه و صدوق روایت کرده است به اسانید صحیحه و موثقه کالصحیحه از صباح مزنی و سدیر صیرفی و مؤمن الطاق و عمر بن اذینه که حاضر بودند و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه مخاطب گردانید ابن اذینه را فرمودند که این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۹

سنّیان دشمن خدا و رسول و ائمه چه روایت می کنند ابن اذینه گفت فدای تو گردم در چه چیز حضرت فرمودند که در اذان و رکوع و سجود عرض نمودم که ایشان می گویند که ابی بن کعب در خواب دید و در اکثر روایات سنیان می گویند که عبد اللّٰه بن زید در خواب دید حضرت فرمودند که دروغ می گویند زیرا که دین حق سبحانه و تعالی از آن عزیزتر است که در خواب به بینند احکام الهی را و حضرت رسولش که بهترین پیغمبران است محتاج خواب عبد اللّٰه بن زید یا ابی ابن کعب باشد پس سدیر صیرفی گفت فدای تو گردم آن چه واقع است بیان فرما پس حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی پیغمبرش را به آسمانها برد در آسمان اول بر آن حضرت برکتها فرمود و کمالات آن حضرت را تمام گردانید و در آسمان دویم تعلیم فرمود فرایض را بر آن حضرت

و آن چنـان بود که حق سـبحانه و تعالی محملی از نور فرسـتاد که در آن محمل چهل نوع از انواع نور بود از انواری که احاطه کرده اند به عرش حق سـبحانه و تعالی که چشـمهای نظر کنندگان از دیدن آن انوار تیره و خیره می شوند اما یکی از آن انوار نور زردی است که هر زردی از آن نور زرد شده است و دیگری نور سـرخی است که هر سـرخی از آن نور سرخ شده است و یکی از آنها نور سـفیدی است که سـفیدیها از آن سفید شده است و باقی انوار به عدد انواع الوان بود حاصل آن که هر رنگی که هست در عـالم چهل رنگست و این چهل از چهل نوری که محیط است به عرش رنگین شـده انـد و آن محملی که جبرئیل آورده بـود مشـتمل بود بر چهـل نور از انوار عرش هر نوری به رنگی و در آن محمـل حلقه هـا و زنجیرهـا بود از نقره پس آن حضرت در آن محمل نشستند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۰

و آن حضـرت را به آسـمان بردند چون ملایک آسمان اول آن نورها را مشاهده نمودند ایشان را تاب مشاهده نماند همگی به اطراف آن آسمان رفتند و به سجده افتادند و گفتند سبّوح قدّوس منزه و مقدّس است حق سبحانه و تعالی از آن که کسی را به او شـباهتی یـا مناسـبتی باشـد و لیکن چه شبیه است این انوار به انواری که حق سـبحانه و تعـالی عرش خود را به آن انوار منوّر گردانیده است پس جبرئیل گفت اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر یعنی حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است

که کسی او را وصف تواند کرد یا کسی به ذات مقدّس او تواند رسید یا آن که اعظم از آن که ادراک ذات یا ادراک صفات او توان کردن پس فرشتگان درهای آسمان اول را گشودند و فرشتگان فوج فوج آمدند و بر آن حضرت سلام می کردند و می گفتند یا محمد برادرت چه حال دارد و چون به زمین روی سلام ما را به او برسان پس حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که شما او را می شناسید فرشتگان گفتند چگونه او را نشناسیم و حال آن که از همه ما عهد و پیمان گرفته اند بر آن که تو را پیغمبر دانیم و علی را خلیفه و جانشین تو دانیم و شیعیان علی را دوست داریم و از جهه ایشان استغفار کنیم و ما هر روز پنج مرتبه در اوقات نمازهای پنج گانه نظر به روی شیعیان او می کنیم و از جهه ایشان دعا می کنیم و بر تو و علی صلوات می فرستیم پس چهل نوع از انواع نور بر آن انوار سابقه افزودند که شباهت نداشت به آن انوار سابقه و در آن محمل حلقه ها و زنجیرها زیاده کردند و آن حضرت را به آسمان دویم بردند و در کلینی التفاتی شده است که ما بقی را حضرت از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله روایت می فرمایند که حق سبحانه و تعالی چهل نوع از انواع نور بر من افزود و حلقه ها و زنجیرها از جهه من افزود و مرا به آسمان دویم برد چون نزدیک آسمان دویم رسیدم باز فرشتگان را تاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۱

تحمل این انوار نبود همگی

به اطراف آن آسمان رفتند و به سجده رفتند و گفتند سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الرّوح یعنی پروردگار ما از آن منزه است که به ذات او توان رسیدن و از آن مقدّس است که ادراک صفات او توان کردن خداوندیست که آفریننده و تربیت کننده فرشتگان و ارواحست چه شبیه است این نور به نور عرش پروردگار ما پس جبرئیل علیه السّلام گفت اشهد ان لا اله الا اللّه دو مرتبه یعنی گواهی می دهم که نیست خداوندی که مستحق عبودّیت باشد مگر معبود به حق و خداوند مطلق پس فرشتگان همگی جمع شدند و از جبرئیل پرسیدند که این کیست که با توست با این همه عظمت و جلالت جبرئیل گفت که این محمّد است صلّی اللّه علیه و آله فرشتگان گفتند که مبعوث شد بر رسالت؟ جبرئیل گفت بلی پس حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که بر من ظاهر شد سر و گردنهای فرشتگان بسیار یا مانند اسبان گردن دراز یا مانند بزرگان قوم یا به تعجیل می آمدند مانند اسبان یرقه و اینها تفسیر شبه المعانیق است بر سبیل احتمال و سلام کردند بر من و گفتند سلام ما را به برادرت علی برسان من گفتم شما علی را می شناسید ملائکه گفتند چگونه او را نشناسیم و حال آن که بر ما گرفته اند عهد و پیمان رسالت تو را و عهد و پیمان علی را و عهد و پیمان شیعیان علی را تا روز قیامت و ما تفحص می کنیم روهای شیعیان علی را در هر روزی پنجم رتبه در وقت هر نمازی پس حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه

علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی چهل نور دیگر بر من افزود از انواع انوار که شباهت نداشت به انوار سابقه و مرا به آسمان سیم بردند پس فرشتگان این آسمان را نیز تاب تحمل مشاهده این انوار نبود گریختند و به سجده رفتند و گفتند سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الروح و معنی آن مذکور شد این چه نور است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۲

شبیه است به انواری که محیط است به عرش پروردگار ما پس جبرئیل گفت اشهد انّ محمّدا رسول اللّه دو مرتبه پس فرشتگان جمع شدند و گفتند مرحبا و خوش آمدی ای پیغمبر اول و مرحبا ای پیغمبر آخر و مرحبا ای پیغمبر حاشر و مرحبا ای پیغمبر ناشر محمّد پیغمبریست که بهتر از همه پیغمبران است و علی بهتر از همه اوصیای پیغمبرانست و آن که اول است یعنی اول کسی است که حق سبحانه و تعالی او را پیغمبر گردانید چنانکه عامه و خاصه نقل کرده اند.

از آن جمله ابن شیرویه در فردوس الاخبار ذکر کرده است به اسناد صحیح از حذیفه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که اگر مردمان می دانستند که در چه وقت علی را امیر المؤمنین نامیدند هر آینه انکار نمی کردند فضل او را بر عالمیان او را امیر المؤمنین نامیدند در وقتی که آدم در میان روح و جسد بود و حق سبحانه و تعالی فرموده است که یاد کن ای محمّد آن وقتی را که پروردگار تو عهد و پیمان گرفت از آدم و ذریّت آدم که هنوز در صلب آدم بودند و همه را بر

یکدیگر گواه گردانید و فرمود که آیا من پروردگار شما نیستم فرشتگان گفتند بلی هستی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که من پروردگار شمایم و محمّد پیغمبر شماست و علی امیر شماست.

و در روایات متواتره وارد است که اول است چون در جواب أ لست بربّکم اول آن حضرت گفت بلی و اوّل است چون نور مقدس آن حضرت را پیش از جمیع اشیاء آفریده و اول است به اعتبار آن که افضل از همه خلایق است و آخر است یعنی خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و حاشر و ناشر است یعنی متصل است زمان آن حضرت به حشر و نشر و پیغمبری دیگر نخواهد بود با آن که خلق عالم به سبب وجود آن حضرت بود پس گویا او سبب خلق اشیا شد چنانکه متواتر است که

لولاک لما خلقت الافلاک

و امثال این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۳

لفظ پس حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که فرشتگان آسمان سیم می آمدند فوج فوج و سلام بر من می کردند و احوال برادرم علی را می پرسیدند و من می گفتم که او در زمین است و خلیفه منست آیا شما او را می شناسید ایشان گفتند چگونه او را نشناسیم و حال آن که هر سال حج می کنیم بیت المعمور را و بر صحیفه سفید نوشته است در آنجا اسامی محمّد و علی و حسن و حسین و باقی ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم و اسامی شیعیان ایشان تا روز قیامت و لفظ فاطمه زهرا ظاهرا از نساخ سهو شده است چون در احادیث متواتره اسم آن حضرت نیز هست و شیخ محیی

الـدین عربی در رساله انشاء الدوائر نقل کرده است که مرا به برکت متابعت آن حضـرت معراج روحانی شد و در بیت المعمور بلکه در جمیع سـماوات و بر کرسی و عرش دیدم که نوشته بود اسامی چهارده معصوم و همه را نام برده است و در چند جا از فتوحات مکی نیز اشاره به آن کرده است با آن که از رؤسای علمای اهل سنّت است بحسب ظاهر و سابقا مـذکور شـد که در صحاح سـته خصوصا در صحیحین عامه مصرح است ائمه اثنی عشر و آن که ایشان خلیفه سیّد المرسلین اند و فاطمه سیّده نساء عالمیـان است پس فرشـتگان گفتنـد که مـا هر روز پنجم رتبه صـلوات بر تو و بر امامان ذریّت تو می فرستیم و از جهه شـیعیان ایشـان اسـتغفار می کنیم در وقت هر نمازی و دست بر سـر ایشان می کشـیم تیمنا و تبرکا حضـرت فرمودنـد که حق سـبحانه و تعالی چهل نوع دیگر از انواع نور بر من افزود که شباهت نداشت به انوار سابقه و حلقها و زنجیرها زیاد کردند و مرا بالا بردند تا به آسـمان چهارم رسانیدند پس فرشـتگان هیچ سخن نگفتند و صدایی عظیم شنیدم از تسبیح مانند صدای زنبور عسل بمنزله ناله که از سینه ها بیرون آید پس ملائکه جمع شدند و درهای آسمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۴

چهار مرا گشودند و بیرون آمد سر و گردن بسیار که سر به زیر کرده بودند که مرا به بینند پس جبرئیل گفت حیّ علی الصلاه دو مرتبه یعنی بشتاب ای مؤمن به نماز و دو مرتبه حیّ علی الفلاح یعنی بشتاب به چیزی که سبب رستگاری تست که

آن نماز است فرشتگان گفتند که دو صد است که معروفند و باهمند و به سبب محمّد اقامت نماز می شود و به سبب علی فلاح و رستگاری حاصل می شود پس جبرئیل گفت قد قامت الصّلاه قد قامت الصّلاه پس ملائکه گفتند که نماز به شیعیان علی بر پا خواهد بود تا روز قیامت و نماز غیر ایشان صحیح نخواهد بود پس فرشتگان جمع شدند و گفتند برادرت را چون گذاشتی گفتم شما او را می شناسید گفتند که او را می شناسیم و ارواح ایشان انوارند در دور عرش حق سبحانه و تعالی و به درستی که در بیت المعمور کاغذی هست از نور که نوشته است در آن اسامی محمّد و علی و حسن و حسین و باقی امامان صلوات اللّٰه علیهم و جمیع شیعیان ایشان تا روز قیامت که نه یکی زیاد می شود و نه یکی کم و این عهد و پیمانی است که از ما گرفته اند و هر روز جمعه بر ما می خوانند حضرت فرمودند که پس من به شکرانه این نعمت به سجده رفتم پس خطاب از حضرت ربّ العزّه رسید که سر بردار یا محمّد پس چون سر برداشتم دیدم که درهای آسمان یا طبقات آسمان یا طنابهای آسمان همه دریده شد و حجابها بر خاسته شد پس خطاب رسید که سر به زیر کن سر به زیر کردم پس دیدم خانه مثل خانه کعبه شما در زمین و حرمی مثل حرم کعبه شما که اگر چیزی از دست من می افتاد بر آن خانه نازل می شد و ظاهرا این معنی بعد از عروج بجمیع آسمانها بود و بقیه سماوات را نفرمودند چون

چهار آسمان را فرمودند و همه بهمان نسبت بودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۵

و چون کشف حجب شد بیت المعمور را در زیر پای خود دیدم پس خطاب رسید که یا محمّد این حرم منست در آسمان چنانکه حرم در زمین مقرر کرده ام و ترا نیز محترم گردانیده ام بمثل کعبه و اهل بیت ترا محترم گردانیده ام مانند حرم و هر چیزی از جسمانیات که هست به ازای آن چیزی از روحانیات مقرّر ساخته ام پس وحی بمن آمد که نزد چشمه صاد رو و وضو بساز و اعضای خود را مطهّر گردان و نماز کن از جهه پروردگارت پس حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نزدیک شد به صاد و آن آبی است که از ساق عرش از جانب راست می آید پس حضرت آب را بدست راست گرفت از این جهت مستحبّ است که آب را از دست راست بر دارند یعنی از جهه شستن رو و از جهه شستن دست راست نیز به آن که از دست راست بر دارند و بدست چپ کنند و دست راست را بشویند و دست چپ ظاهر است که از دست راست آب بر او ریخته می شود پس خطاب رسید که رو را بشوی که باین رو نظر می کنی در عظمت مصنوعات و غرایب مخلوقات من پس دست راست، پس دست چپ را بشوی چون قرآن مجید را به دستها بر می داری می باید که دستها مطهر باشند پس مسح کن سر را از بقیه آبی که در دستت مانده است و هم چنین مسح کن پاهای خود را از بقیه آب وضو تا کعبین به درستی که من

برکت می کنم بر تو و سر ترا محل انوار خود می گردانم بنا بر این مسح سر کن و مسح پا از آن جهت است که ترا به جایی بالاـ می برم که هیچ کس غیر تو به آن جا نرفته باشد پس این است علّت اذان و وضو پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به آن حضرت که یا محمّـد رو بحجر اسود کن و بعدد هفت حجاب هفت تکبیر بگو تا هر تکبیری سبب رفع حجابی شود و افتتاح کن تکبیرات را به سه تکبیر یعنی حق سبحانه و تعالی چنین مقرّر ساخته است که تکبیر الاـحرام از جهه افتتاح قرائت باشد و یک تکبیر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۶

جهه افتتاح رفتن برکوع مقرّر ساخته است و دو تکبیر از جهه افتتاح سجده اولی و ثانیه مقرّر فرموده است و دو تکبیر دیگر از جهه سر بر داشتن از سجده ها مقرّر ساخته است و آن که مستحب است که هفت تکبیر در ابتدای نماز بگویند از جهه این است که یک تکبیر از جهه احرام و افتتاح قرائت مقرّر ساخته است و از جهه هر رکعتی سه تکبیر افتتاحیه مقرّر ساخته است پس اگر کسی هفت تکبیر را در افتتاح نماز گفته باشد اگر در محل خود فراموش کند ضرر نخواهد داشت و چون حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله هفت حجاب را طی فرمودند از جهه طی هر حجاب تکبیری فرمودند و این هفت تکبیر سه تکبیرش افتتاحیه بود چون اول سه تکبیر می گوید و دعایی می خواند تکبیر اول از این سه تکبیر تکبیر افتتاح نماز بود یا افتتاح این سه

تكبير ديگر دو تكبير گفتند و دعا خواندند ديگر دو تكبير گفتند و دعا خواندند و ازين چهار تكبير دو تكبير اول افتتاحيه بود و ظاهرش آنست كه مراد از حجب ظاهرى هفت آسمان باشد و در بسيارى از احاديث وارد شده است كه بعد از هفت آسمان هفت حجاب ديگر هست از نور مثل حجاب مجد و حجاب بهاء و حجاب عظمت و حجاب جلال و حجاب عزت و حجاب قدرت و حجاب ساير فايق حسن خوش آينده كه در اخبار بسيار موجود است پس حضرت فرمودند كه حجب همه در برابر يكديگرند و در ميان اينها درياهاى نور است و آن نوريست كه حق سبحانه و تعالى آن را به حضرت سيّد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله فرستاد و ممكن است كه مراد از آن درياهاى نور حقايق دعاهاى توجّه باشد كه سه مرتبه تكبير گفته مى شود يك مرتبه سه بار و دو مرتبه دو بار و سه دعا بعد از آنها خوانده مى شود پس چون حضرت از تكبير و افتتاح نماز فارغ شدند حق سبحانه و تعالى

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۲۷

وحى فرموده به آن حضرت كه نام مرا ببر كه بمن رسيدى بنا بر اين بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم در اول حمد مقرّر شد پس خطاب رسيد كه مرا حمد كن پس حضرت گفت الحمد اللّٰه ربّ العالمين پس بخاطر حضرت رسيد كه اين حمد را به شكرانه نعماى الهى به جا آوردم پس خطاب رسيد كه چرا قطع كردى حمد مرا مرا نام بر حضرت گفت الرّحمن الرّحيم و بنا بر اين است كه اين عبارت در حمد مكرّر شده

است پس چون حمد را تمام کرد و به آخر رسانید در خاطر خود گفت الحمد للّه ربّ العالمین از جهه شکر نعمت الهی پس خطاب رسید که چرا قطع کردی ذکر مرا نام مرا ببر بنا بر این بسم اللّه الرّحمن الرّحیم میان دو سوره مقرّر شد پس خطاب به آن حضرت رسید که یا محمّد سوره نسبت پروردگار که آن سوره توحید است بخوان و بگو قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ پس حضرت صلّی اللّه علیه و آله گفت که اللّه الواحد الاحد الصّمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد پس وحی منقطع شد پس حضرت صلّی اللّه علیه و آله گفت کذلک اللّه کذلک ربّنا یعنی خداوند عالمیان چنین است و پروردگار ما چنین است پس چون این ثنا کرد خطاب رسید که یا محمّد برکوع رو از جهه پروردگار خود پس آن حضرت برکوع رفت پس در حالت رکوع وحی رسید به حضرت که بگو سبحان ربّی العظیم و بحمده و لفظ بحمده در علل بود و در کافی نبود پس حضرت سه مرتبه این تسبیح را خواندند پس خطاب رسید که سر بردار یا محمّد پس آن حضرت راست شد پس خطاب رسید که یا محمّد به سجده رو از جهه پروردگار خود پس حضرت به سجده رفتند پس خطاب رسید که بگو سبحان ربّی الاعلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۸

و بحمده و این و بحمده نیز در بسیاری از نسخ کافی نبود و در علل و بعضی از نسخ کافی بود پس حضرت

سه مرتبه این تسبیح را در سجود خواندند پس خطاب به آن حضرت رسید که سر بردار و درست بنشین پس چون درست نشست از انوار عظمت الهی بر دل آن حضرت تجلی کرد حضرت بی تاب به سجده رفتند بی آن که مامور شده باشند پس سه مرتبه همان تسبیح را خواندند پس خطاب رسید که درست بنشین و چون سر برداشت ندید آن چه پیشتر دیده بود از انوار عظمت و از این جهت است که هر رکعتی یک رکوع و دو سجده دارد پس خطاب رسید که یا محمّد بر خیز و سوره حمد را بخوان و چون حمد را در این رکعت خواندند چنانکه در رکعت اول خوانده بودند پس خطاب رسید که بعد از حمد سوره انّا أنزلناه فی لیله القدر را بخوان که این سوره نسبت تو و نسبت اهل بیت تست تا روز قیامت و رکوع و سجدتین به نحوی واقع شد که در رکعت اولی مذکور شد پس چون از سجده دویم فارغ شد خطاب رسید که سر بردار یا محمّد حق سبحانه و تعالی ترا ثابت قدم بدارد در جمیع مراتب کمالات و چون خواست که برخیزد خطاب رسید که بنشین پس حضرت نشست پس حق سبحانه و تعالی وحی فرمودند به او که یا محمّد هر گاه نعمتی انعام کنم یا تمام کنم مرا نام بر پس آن حضرت ملهم شد که گفت بسم اللّٰه و باللّٰه و لا اله الا اللّٰه و الاسماء الحسنی کلّها للّٰه پس خطاب رسید که صلوات بر خود و بر اهل بیت خود فرست حضرت گفت صلّی اللّٰه علیّ و علی

اهل بیتی و کرد آن چه می بایست کردن پس چون حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله نظر کردند دیدند صفهای فرشتگان و پیغمبران مرسل و غیر مرسل را در عقب خود پس خطاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۹

به آن حضرت رسید که سلام کن بر ایشان حضرت فرمودند که السّلام علیکم و رحمه اللَّه و برکاته پس خطاب به آن حضرت رسید که منم سلامتی و تحیّت و رحمت و برکات تو و ذرّیت تو پس خطاب به آن حضرت رسید که میل به جانب چپ مکن و اول آیه که شنید به آن حضرت بعد از قل هو اللَّه احد و انّا أنزلناه آیه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال بود و از این جهت بود که یک سلام مقرّر شد رو بقبله و از این جهت است که تکبیر در سجود از جهه شکر است و گفتن سمع اللَّه لمن حمده از این جهت بود که حضرت صدای فرشتگان را شنیدند که تسبیح و تحمید و تهلیل الهی می کردند چون حضرت آن صدا را شنیدند سمع اللَّه را گفتند یعنی حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود دعای حامدان را و از این جهت است که اگر کسی در دو رکعت اول شک کند اعاده می کند نماز را چون این دو رکعت در شب معراج مقرّر شد بامر الهی و این فرض اول است و آن چه حضرت به جا آوردند نماز زوال بود یعنی ظهر بلکه جمعه بود چنانکه گذشت این بود معنی عبارت کافی و در علل الشرائع در بعضی از آن جمل بسطی داده شده است مثل رکوع که خطاب رسید

که بـدنت را کـج کن و دسـتها را بر زانوهـا گـذار و نظر کن بر عرش من پس حضـرت فرمودنـد که در رکوع مشاهـده نمودم عظمت عرش را که بی خود شـدم و غش کردم پس ملهم شدم که سـبحان ربّی العظیم و بحمده را گفتم چون عظمت الهی را مشاهـده نمودم در عظمت عرش او پس چون این تسبیح را گفتم آن بی خودی زایل شد از این جهه در رکوع این تسبیح مقرّر شد دیگر خطاب رسـید که سر بردار و چون سر برداشـتم باز تجلی شد عظمت الهی و بی خود افتادم بر رو و دست پس ملهم شدم که تسبیح سجود را گفتم و تخفیف یافت تا هفت مرتبه گفتم آن حالت فرو نشست پس ملهم شدم و سر خود را بر داشتم باز عظمت الهی تجلی کرد و غش روی نمود و به سجده رفتم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۰

و بـاز هفت مرتبه گفتم و به خود آمـدم و سر برداشـتم و انـدکی از جهه استراحت نشسـتم پیش از برخاسـتن بنـا بر این جلسـه استراحت انـدکی مطلوبست و تبیین مطالب این حـدیث در باب کیفیت نماز به تفصـیل مـذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی و در روضه المتقین اشاره به بعضـی از تحقیقات این حـدیث شده است و اما حدیث دویم را شـیخ ثقه صدوق علی بن ابراهیم از پـدرش از ابن ابی عمیر از هشـام در حسن کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که در شب معراج تعلیم اذان و سایر عبادات شد و چون بسیار طولانی بود در مکانی که أنسب باشد مذکور خواهد شد

إن شاء اللَّه تعالى و كلينى در حسن كالصحيح از زراره و فضيل روايت كرده است كه حضرت امام محمّد باقر صلوات اللَّه عليه فرمودند كه چون در شب معراج حضرت سيّد المرسلين را به آسمان بردند و به بيت المعمور رسيدند و حاضر شد نماز پس جبرئيل اذان و اقامت گفت و حضرت پيش ايستادند و فرشتگان و پيغمبران همگى اقتدا به آن حضرت كردند و احاديث در اين باب بسيار است بر اين اكتفا شد.

[جايز است كه اذان به گويى و وضو نداشته باشى]

(و روى زراره عن ابى جعفر صلوات اللَّه عليه انّه قال تؤذّن و أنت على غير وضوء فى ثوب واحد قائما او قاعدا و أينما توجّهت و لكن اذا اقمت فعلى وضوء متهيّئا للصّلاه) و به اسانيد صحيحه منقولست از زراره كه حضرت امام محمّد باقر صلوات اللَّه عليه فرمودند كه جايز است كه اذان به گويى و وضو نداشته باشى و يك جامه پوشيده باشى و در حالت قيام واقع سازى يا در نشستن و روى بقبله و پشت بقبله و ليكن هر گاه خواهى كه اقامه را به گويى مى بايد كه با وضو باشى و مهيّا باشى از جهه نماز غرض آنست كه چون اقامه بمنزله جزو نماز است مى بايد كه با وضو باشى و دو جامه پوشيده باشى

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۳۱

و رو بقبله باشى بر سبيل استحباب مؤكّد على المشهور و در اذان نيز سنت است جميع اينها و ليكن مؤكّد نيست و احوط آنست كه در اقامت مراعات حالت نماز كنند چون احاديث بسيار در اين معنى واقع شده است.

[اذان در حال نشسته]

(و روى احمد ابن محمّد بن ابى نصر البزنطى عن الرّضا صلوات اللَّه عليه انّه قال يؤذّن الرّجل و هو جالس و يؤذّن و هو راكب) و به اسانيد صحيحه و حسنه منقولست از احمد كه حضرت امام رضا صلوات اللَّه عليه فرمودند كه مرد را جايز است اذان گفتن نشسته و هم چنين جايز است اذان گفتن سواره و در كافى مذكور است كه اذان مى تواند گفت نشسته و اقامه نگويد مگر ايستاده و اذان مى توانى گفت سواره و اقامه را نمى گويى مگر در وقتى كه بر زمين بوده

باشی و شیخ نیز روایت کرده است بسند صحیح با زیادتی مثل کلینی.

(و روی ابو بصیر عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال لا باس ان تؤذّن راکبا او ماشیا او علی غیر وضوء و لا تقم و أنت راکب و لا جالس الّا من عذر او تکون فی ارض ملصّه) و بسند موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که باکی نیست که اذان به گویی در سواری یا راه رفتن یابی وضو و اقامت مگو در حالت سواری و نه نشسته مگر عذری باشد یا در زمینی باشی دزدگاه که در این صورت سواره و پیاده می توان گفتن چنانکه نماز را نیز سواره می توان کردن و ظاهر آنست که به اندک عذری کراهت یا حرمت زایل می شود بخلاف نماز.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که باکی نیست که بی وضو و بی غسل اذان به گویی و اقامه را مگو مگر با وضو و فرمودند که باکی نیست مسافر را که اذان بگوید سواره و اقامه را می گوید در وقتی که از اسب به زیر آید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۲

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که اذان می تواند گفت نشسته و اقامت را نمی تواند گفت مگر ایستاده و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و اکثر علما نهی را حمل بر کراهت کرده اند و عمده وجوه ایشان استحباب اذان و اقامه است و در استحباب هر دو اشکالی هست و جزم به آن مشکل است مع هذا منافات ندارد

استحباب اصل با وجوب شرط مثل وضو از جهه نماز نافله که جمعی که قایلند به استحباب حرام می دانند نماز بی وضو را بسا باشد که ترک اقامه توان کردن و بی وضو و پشت بقبله و نشسته و پیاده و سواره نتوان کرد و احوط در امثال این مسائل آن است که جرات نکنند در حکم بوجوب یا استحباب و حرمت یا کراهت و بقصد قربت واقع سازند و اللَّه تعالی یعلم.

[ثواب مؤذن بین اذان و اقامه]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله للمؤذّن فیما بین الاذان و الاقامه مثل اجر الشّهید المتشحّط بدمه فی سبیل اللَّه عزّ و جلّ فقال علیّ صلوات اللَّه علیه انّهم یجتلدون علی الاذان فقال کلّا انّه یاتی علی النّاس زمان یطرحون الاذان علی ضعفائهم فتلک لحوم حرّمها اللَّه علی النّار) و بسند قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که مؤذن را در میان اذان و اقامت ثوابی است مثل ثواب کسی که شهید شده باشد در جهاد از جهه رضای الهی و در خون خود غلطیده باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که یا رسول اللَّه هر گاه شما این مقدار ثواب آن را می فرمایید آخر بر سر اذان شمشیر خواهند کشید و در بعضی از نسخ یختارون و یجتارون و یتجلدون واقع شده است یعنی هر گاه این ثواب را شنیدند جمعی خاص را اختیار خواهند کرد که مالی یا جاهی داشته باشند یا ستم خواهند کرد بر فقرا یا جنگ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۳

خواهند کرد یا الحال که این ثواب را نشنیده اند چنین می کنند

اگر ثواب را بشنوند چها خواهند کرد حضرت فرمودند که چنین نخواهند شد چون مردمان را در اعمال خیری که نفع دنیوی در آن نباشد اهتمامی نیست بلکه چنین خواهد شد که اذان را بر ضعفا و بی چارگان خواهند انداخت بعنوان طرح پس آن فقرایی که از روی طرح بر ایشان اندازند و ایشان للّٰه کنند حق سبحانه و تعالی گوشتهای ایشان را بر آتش دوزخ حرام می گرداند یعنی بجهنم نروند.

[نماز اضعف مأمومین]

(و قال علیّ صلوات اللّٰه علیه آخر ما فارقت علیه حبیب قلبی صلّی اللّٰه علیه و آله انّه قال یا علی اذا صلّیت فصلّ صلاه اضعف من خلفك و لا تتّخذنّ مؤذّنا یاخذ علی اذانه اجرا) و در قوی از سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که آخر مجلسی و یا سخنی که بر آن مفارقت واقع شد میان من و محبوب دل من این بود که فرمودند که یا علی هر گاه نماز کنی رعایت حال کسی کن که ضعیف ترین مامومین باشد یعنی نماز را سبك واقع ساز هر گاه مثل مرد پیری یا بیماری در میان مامومین باشد و اگر جمعی باشند که همه قوت تطویل داشته باشند و خواهند آن را تطویل می تواند دادن چنانکه خواهد آمدن و مؤذّنی مگیر که بر اذان مزد خواهد چون اذان عبادتیست که مطلوبست از همه کس کفایه پس آن مزد گرفتن از بابت آنست که شخصی نماز واجب یا نماز سنت خود را کند و از دیگران مزد طلب کند و در باب تجارات خواهد آمد احادیث در این باب.

[در اذان وقف کنند بر آخر تکبیرات]

(و روی خالد بن نجیح عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال التّکبیر جزم فی الاذان مع الافصاح بالهاء و الالف) و در قوی کالصحیح منقولست از خالد که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که می باید که در اذان وقف کنند بر آخر تکبیرات بلکه خواهد آمد که مستحب است وقف نمودن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۴

بر آخر جمیع فصلهای اذان و اقامت و لیکن چون مبالغه در تکبیرات بیشتر بود آن را ذکر فرمودند و دیگر سنّت است نیکو

ظاهر ساختن ها و الف را در تکبیرات یا در کل اذان یا اذان و اقامت و مراد از الف همزه است در اول اللّه اکبر یا اعمّ است از همزه و الف که ساکن است مثل الف بعد از لام اللّه و ظاهرا همه را نیکو ساختن مطلوبست خصوصا الف و های تکبیرات و شهادتین و غیر آن را و سنت است که با تانّی واقع سازد تا خلاف سنّت و خلاف لغت واقع نساخته باشد و اگر مخالفت لغت واقع شود مقدمست بر مخالفت سنّت.

[بلال بعد از رسول اللّه اذان نگفت]

(و روی ابو بصیر عن احدهما صلوات اللّه علیهما انّه قال انّ بلالا کان عبدا صالحا فقال لا أؤذّن لأحد بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فترک یومئذ حیّ علی خیر العمل) و منقولست در موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام محمّد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما که فرمودند بلال مؤذن حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله بنده شایسته الهی بود و گفت که من از جهه کسی اذان را نخواهم گفت بعد از آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله و چون او ترک کرد از آن روز حیّ علی خیر العمل ترک شد از طرق عامه منقولست از عکرمه که گفت از عبد اللّه بن عباس سؤال کردم که چرا حیّ علی خیر العمل را در اذان انداختند عبد اللّه گفت که چون عمر بن الخطاب نهایت اهتمام داشت. در فتح بلاد بخاطر او رسید که اگر مردمان دانند که نماز بهترین اعمالست مشغول نماز خواهند شد و جهاد را ترک خواهند کرد و در کتاب سلیم

بن قیس هلالی مذکور است که عمر همیشه با حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منازعه داشت که چگونه نماز بهتر از جهاد باشد با آن که در جهاد بذل جان و فرزندان و مال هست حضرت می فرمودند که اگر در جهاد کشته شود یک مرتبه کشته شدن است و رسیدن به بهشت و در نماز با

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۵

اخلاص و با حضور قلب مجاهدات می باید کرد تا یک نماز مقبول از این کس بفعل آید و چون در زمان آن حضرت این معنی دست بهم نداد با منافقان تمهید کرد که بگویند که در زمان حضرت نمی گفتند و نزاع شد جمعی گفتند که ما می شنیدیم که مؤذنان می گفتند و جمعی گفتند که نمی شنیدیم عاقبت قرار دادند که بلال اذان بگوید تا معلوم شود که بود یا نبود و بلال را گفتند که اگر حی علی خیر العمل را خواهی خواند از دست عمر کشته خواهی شد بلال متوجه اذان شد چون باسم پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله رسید بیهوش شد و این را عذر ساخت با حکایت حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها که خواهد آمد.

و در حدیث موثق کالصحیح از جعفر جعفری ثقه منقول است که او گفت که شخصی از اهل شام داخل شد بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پس به او گفت که اول کسی که پیش از همه کس بهشت می رود بلال است گفت چرا گفت از آن جهت که او اول کسی است که اذان گفته است و جمعی از علما این حدیث را در فضل اذان ذکر کرده اند و جمعی در

فضل بلال و هيچ يک ظاهر نيست چون ظاهر نيست كه اين عبارات را حضرت فرموده اند يا آن شامى و بر تقديرى كه حضرت فرموده باشند ظاهرا از روى تقيه باشد و احتمال بعيدى دارد كه حضرت فرموده باشند از جهه فضل اذان و مستلزم فضل بلال نيز باشد يا بر عكس و اللّه تعالى يعلم.

[هر گاه مردى اذان را بگويد دو انگشت خود را در دو گوش خود بگذارد]

(و روى الحسن بن السّرىّ عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه انّه قال من السّنه اذان اذّن الرّجل ان يضع اصبعيه فى اذنيه) و بسند حسن كالصحيح منقولست از حسن و شيخ در صحيح از حسن روايت كرده است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه از جمله سنّتهاى حضرت سيّد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله است كه هر گاه مردى اذان را بگويد دو

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۳۶

انگشت خود را در دو گوش خود بگذارد و دور نيست كه حكمتش اين باشد كه چون سنّت است كه اذان را بلند بگويند خوف ضرر هست كه بسامعه رسد و اين حكمت است نه علّت پس اگر اذان را آهسته گويند همان سنّت است و اللّه تعالى يعلم.

[جزم آخر اذان]

(و روى خالد بن نجيح عنه صلوات اللّه عليه انّه قال الاذان و الاقامه مجزومان و فى خبر اخر موقوفان) و در صحيح از ابن ابى عمير منقولست از خالد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه اذان و اقامت مجزومند و اعراب آخر همه فصول محذوفست و در حديث ديگر وارد شده است كه اذان و اقامت را وقف مى بايد كرد و اكثر علما حمل بر استحباب كرده اند و احوط آنست كه با اعراب نخواند و بر همه فصول وقف كند خصوصا بر فصول اذان و مرويست از شيخ نقلا عن الكلينى در حسن كالصحيح از زراره كه حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّه عليه فرمودند كه اذان را به وقف مى بايد گفت و ظاهر مى بايد ساخت ها و الف را و اقامه را تند مى بايد واقع ساخت

و تامّلی در این حدیث هست زیرا که در نسخ کافی که نزد ماست نیست ممکن است که در نسخه شیخ باشد یا از کتاب دیگر از کتب کلینی نقل کرده باشد و آن چه گمان بیشتر است آنست که این حدیث در کتاب محمّد بن احمد بوده است و سهو در نسبت به کافی شده است و ازین باب چند جا از شیخ واقع شده است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال لا یجزئک من الاذان الّا ما اسمعت نفسک او فهمته و افصح بالألف و الهاء و صلّ علی النّبی صلّی اللّٰه علیه و آله کلمّا ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی اذان او غیره و کلمّا اشتدّ صوتک من غیر ان تجهد نفسک کان من یسمع اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۷

و کان اجرک فی ذلک اعظم) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که کافی نیست ترا از اذان مگر آن چه خود بشنوی آن را یا بفهمی آن را در مانند تقیه و ممکن است که تردید از راوی باشد که ندانند که حضرت اسمعته فرموده است یا فهّمته نفسک و ظاهر ساز الفات و هاآت را بلکه بعد از این خواهد آمد که همه حروف را درست بگوید و لیکن اکثر مردمان همزه و الف و ها را سهل می گیرند حضرت اینها را فرمودند با آن که در اذان شصت و پنج و در اقامه شصت و شش همزه و الف هاست که رعایت اینها می باید کرد و بحسب تجربه یافته ایم که هر که

در صد و سی و یک جا رعایت کند که خوب گفته شود البته رعایت باقی نیز خواهد کرد و این عدد موافق اذان مشهور است اما موافق آن چه صدوق و غیره و ترجیح داده اند که تکبیر اقامه نیز چهار است صد و سی و نه موضع می شود که اظهار می بایـد کرد و صلوات فرست بر نبی صلّی اللَّه علیه و آله هر مرتبه که خود نام حضرت را ببری یا کسی اسم حضرت را نزد تو ببرد در اذان یا غیر آن و از این صحیحه فهمیده اند وجوب صلوات را هر مرتبه که نام حضرت برده شود و لیکن مبنای این استدلال بر آنست که امر از جهه وجوب باشد و هر چند آواز تو بلندتر باشد بی آن که خود را به تعب اندازی بیشتر خواهند شنید و اجر تو عظیم تر خواهد بود پس ظاهر شد که اقل مرتبه اذان آنست که خود بشنود و لازم نیست در تحقق اذان که دیگری بشنود هر چند وضع اذان از جهه اینست که دیگران بشنوند و بدانند که وقت داخل شده است و اکثرش آن مقدار است که خود را آزار ندهد پس جمعی که عادت کرده اند بانکه اذان را بلند گویند و آزار نیابند هر چند بلندتر گویند بهتر خواهد بود چنانکه خواهد آمد.

[اذان و اقامه بلند باشد]

(و سال معاویه بن وهب ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الاذان فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۸

اجهره و ارفع به صوتک فاذا اقمت فدون ذلک و لا تنتظر بأذانک و اقامتک الّا دخول وقت الصّلاه و احدر اقامتک حدرا) و در حسن کالصحیح منقولست از ابن وهب که

گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از اذان پس حضرت فرمودند که بلند بگو و آوازت را بلند کن آن مقدار که توانی و چون اقامه گویی کمتر از اذان آوازت را بلند کن چون فی الحقیقه اذان اعلام دوران است و اقامت اعلام نزدیکان و در اذان و اقامت انتظار مکش مگر دخول وقت نماز را یعنی اذان را در وقت واقع ساز که اول زوال است و اقامه را بعد از نوافل در وقتی که خواهی متوجه نماز شوی و این تفصیل از اخبار دیگر ظاهر می شود و اقامه را تند بگو بخلاف اذان که تانّی در آن مطلوبست.

و منقولست در حدیث صحیح از عبد الرحمن که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه اذان گویی آهسته مگو زیرا که حق سبحانه و تعالی ترا ثواب کرامت می کند آن مقدار که آوازت رود یعنی هر چند آوازت بلندتر شود ثوابت بیشتر خواهد بود مشروط به آن که بسیار خود را نرنجانی حاصل آن که در هر جا که مطلوب بلند خواندنست همین معنی منظور است حتی در اذان.

[فاصله میان اذان و اقامت به نشستن یا به حرف زدن یا به تسبیح]

(و روی عنه صلوات اللّٰه علیه عمّار السّاباطیّ انّه قال اذا قمت إلی الصّلاه الفریضه فاذّن و اقم و افصل بین الاذان و الاقامه بقعود او بکلام او تسبیح قال و سألته کم الّذی یجزی بین الاذان و الاقامه من القول قال الحمد للّٰه) و منقولست بسند موثق از عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه به نماز واجب برخیزی اذان و اقامه بگو و فاصله کن میان اذان و

اقامت به نشستنی یا به حرف زدنی یا به تسبیحی باز عمار گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۹

که از آن حضرت سؤال کردم که اقل سخنی که میان اذان و اقامه گفته شود کدامست حضرت فرمودند که الحمد للّٰه و از این حدیث ظاهر می شود که کلامی که حضرت فرمودند مراد از آن ذکر الهی است و باین حدیث و امثال این استدلال کرده اند جمعی از اصحاب بر وجوب اذان و اقامه بنا بر آن که امر از جهه وجوبست و این استدلال نزد بنده ظهوری ندارد بلکه آن چه فهمیده می شود قدر مشترکست تا وجوب یا استحباب از خارج ظاهر شود و احوط آنست که بقصد قربت واقع سازد و البته ترک نکنند و شیخان بسند قوی از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم روایت کرده اند چون از اذان فارغ شود و بنشیند بگوید که (اللّهم اجعل قلبی بارّا و رزقی دارّا و اجعل لی عند قبر نبیّک قرارا و مستقرّا) یعنی خداوندا دل مرا نیکوکار گردان و جوارح تابع دلند و روزی مرا بسیار گردان و بگردان از جهه من نزد قبر رسولت قراری که تا زنده باشم در آنجا باشم و خاک من نیز در آنجا باشد و چون باین حالتی که الحال هست قرار در آنجا متعسّر است بلکه متعذر ممکن است که مراد این باشد که صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه در آید تا این معنی به سهولت دست دهد با آن که آرزوی آن فی نفسه نیز خوبست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن الرجل یؤذّن و هو یمشی و هو علی غیر

طهر او هو علی ظهر الدّابّه قال نعم اذا کان التّشهّد مستقبل القبله فلا باس) روایت کرده است شیخ در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که اذان گوید و راه رود و یا بی طهارت باشد که غسل یا وضو بایدش کردن یا سوار باشد حضرت فرمودند که بلی هر گاه تشهّد رو بقبله باشد باکی نیست و ظاهرا این نیز محمولست بر استحباب.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۰

چنانکه احادیث صحیحه گذشت بر سبیل اطلاق اگر چه ممکن است که آن مطلق محمول بر مقید باشد و لیکن خلاف ظاهر است و دیگر خواهد آمد.

[هر گاه اقامه گفته شود حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد]

(و روی عنه صلوات اللّٰه علیه زراره انّه قال اذا اقیمت الصّلاه حرم الکلام علی الامام و اهل المسجد الّا فی تقدیم امام) و منقولست به اسانید صحیحه از زراره از حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که هر گاه اقامه گفته شود تماما یا گفته شود قد قامت الصّلاه حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد مگر در مقدم داشتن امام که امام راتب حاضر نباشد و اقامه گفته شود و ماموماں شخصی را که قابلیّت امامت داشته باشد به او می گویند تقدّم یعنی پیش بایست تا به تو اقتدا کنیم.

چنانکه در حدیث صحیح از حفص بن سالم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه مؤذن بگوید قد قامت الصّلاه آیا قوم بر پا می ایستند یا می نشینند تا امام راتب ایشان بیاید حضرت فرمودند که نه

بلکه بر پا می ایستند اگر امام راتب آمد فبها و الا دست یکی از قوم را می گیرند و پیش می دارند.

و مؤید اینست حدیث صحیح از عبد اللّه بن مسکان از ابن ابی عمیر و ظاهرا لفظ ابن از نساخ زیاد شده است و ابو عمرو متطبب است عبد اللّه بن سعید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که در اقامت سخن گوید حضرت فرمودند که بلی پس چون مؤذن بگوید قد قامت الصّلاه حرامست کلام بر اهل مسجد مگر آن که از جاهای متفرق جمع شده باشند و امامی نداشته باشند پس باکی نیست که بعضی به بعضی گویند که پیش بایست ای فلانی تا به تو اقتدا کنیم.

و در حدیث صحیح از محمّد بن مسلم منقولست که گفت که حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه اقامه را واقع ساختی سخن مگو و اگر سخن گویی اعاده می کنی اقامه را.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه مؤذّن نماز اقامه را بگوید سخن کردن حرام می شود مگر آن که آن قوم امامی نداشته باشند می توانند سخن کردن در مقدم داشتن امام و احادیث صحیحه وارد شده است که در اذان سخن می تواند کرد و در حدیث صحیح و احادیث قویه کالصحیحه وارد شده است که در اقامه سخن می تواند کرد و محمول است بر آن که قبل از قد قامت الصّلوه سخن می تواند کرد یا بعد از آن در اموری که تعلق به نماز داشته باشد بر مثل

تقـدیم امام و بر این تعمیم حـدیثی بخاطر نـدارم و احوط آنست که در غیر تقـدیم امام سـخن نگویـد تا عمل به نصوص کرده باشد و محتمل است که احادیث نهی را حمل بر کراهت کنیم.

چنانکه در حدیث صـحیح از حماد بن عثمان منقول است که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که آیا مردی که اقامت گفته باشد سـخن می تواند کرد حضـرت فرمودند که بلی و چند حدیث کالصـحیح نیز بر این مضمون وارد شده است و هر دو را جمع می توان کرد اگر چه اظهر کراهت است و لیکن احوط آنست که سـخن نگوید مگر در تقدم امام و احوط آنست که اگر سخن گفته باشد اقامه را از سر گیرد.

[آن که بهتر است اذان می گوید]

(و قـال علیّ صـلوات اللّٰه علیـه قـال رسـول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیـه و آلـه یـؤمّکم اقرؤکم و یـؤذّن لکم خیـارکم و فی حـدیث اخر افصـحکم) و منقولست از حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که امامت می کند شما را هر که اعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۲

باشد به قرائت یا بیشتر در حفظ داشـته باشد یا قرائت را بهتر خواند بانکه رعایت وقوف و صـفات حروف را بهتر کند و بعضی گفته اند که مراد از اقر اعلم است چون در زمان حضـرات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم علم منحصر بود در علـم قرآن و این احتمـال بعیـد است چنـانکه خواهـد آمـد و محتمـل است که مراد از اقرء کسـی باشـد که بیکی ازین صـفات موصوف باشد و این احتمال بعید نیست و لیکن

در صورت تعارض مشکل است و دیگر حضرت فرمودند که اذان می گویند از جهه شما خوبان شما یا کسی که خوبتر باشد و اقل مرتبه خوبی عدالت است تا اعتماد بر او توان کرد در دخول وقت در بعضی از صور و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که اذان می گوید از جهه شما هر که فصیح تر باشد بانکه حروف را از مخارج گوید با رعایت صفات حروف.

[هر که یک سال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من اذّن فی مصر من امصار المسلمین سنه وجبت له الجنّه) بسند صحیح منقولست از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله که هر که یک سال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را واجب شود و ظاهرا مراد ازین اذان اذان اعلام است نه اذانی که آهسته گوید.

[حق سبحانه و تعالی می آمرزد مؤذّن را آن مقدار که چشم او کار کند]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه المؤذّن یغفر اللّٰه له مدّ بصره و مدّ صوته فی السّماء و یصدّقه کلّ رطب و یابس یسمعه و له من کلّ من یصلّی معه فی مسجده سهم و له من کلّ من یصلّی بصوته حسنه) و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حق سبحانه و تعالی می آمرزد مؤذّن را آن مقدار که چشم او کار کند و آن مقدار که آواز او به جانب آسمان برود و تصدیق می کنند مؤذّن را هر تر و خشکی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۳

صدای او را می شنوند و به سبب هر که نماز کند با او در آن مسجد نصیبی از ثواب او را خواهد بود نصیبی بزرگ و به سبب هر یک از کسانی که اذان او را بشنوند و با او نماز نکنند حسنه در نامه عمل او می نویسند بد آن که این حدیث را صدوق در ثواب الاعمال و خصال و غیر آن ذکر کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که ده سال اذان بگوید خالصا لوجه اللّٰه حق سبحانه و تعالی می آمرزد مد بصرش را و کشیدن آوازش را در آسمان و چشم

در آسـمان کار می کند تا فلک هشتم پس ممکن است که مراد این باشد که اگر گناهان مؤذّن آن مقدار باشد که آسمانها پر باشد از گناهان که حق سبحانه و تعالی همه را می آمرزد و هم چنین آن مقدار که آوازش رود و آن نیز تا عرش باشد چنانکه خواهد آمد که فرشـتگان آواز مؤذّنان را بالا می برند و ممکن است که تشبیه کرده باشند مغفرت را باین مقدار با آن که یک قطره از دریای مغفرت و رحمت عالمی را کافیست و ممکن است که مراد از مـدّ بصـر مـدّ صوت باشد چون غالب اوقات مراد از چشم کـار کردن آنست که تشـخیص توانـد کرد چنـانکه خواهـد آمـد و بنـا بر این احتمال ممکن است که مراد پر بودن از گناهان یا مغفرت باشـد و از قبیل تشبیه معقول به محسوس باشـد چنانکه گـذشت و ممکن است که مراد این باشد که هر چند آواز مؤذّن بیشتر رود از اطراف ثوابش بیشتر خواهد بود و بنا بر این ضم کردن مدّ بصـر از آن جهت خواهد بود که بسـیار بلند نگوید که سبب ضرر شود بلکه مدّ بصر که یک میلست کافی است و قریب است.

باین حدیث کالصـحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که می آمرزند مؤذّن را هر مقدار که آواز او برود یعنی هر چند بیشتر می رود آواز او گناهان او بیشتر آمرزیده می شود و شهادت می دهد از جهه او هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۴

چیزی که صدای او را می شنوند و در ذوی العقول ظاهر است و در غیر آن حقیقه یا مجازا چنانکه گذشت و هم

چنین در حدیث صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون اذان گویی آهسته مگو زیرا که حق سبحانه و تعالی ثواب می دهد بمقدار بلند گفتن اذان که هر چند بلندتر می گویی ثوابت بیشتر است و دیگر خواهد آمد.

[کسی هفت سال اذان بگوید]

(و قال صلوات اللّٰه علیه من اذّن سبع سنین محتسبا جاء یوم القیمه لا ذنب له) و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که هفت سال اذان بگوید خالصا لوجه اللّٰه چون فردا در محشر حاضر شود او را گناه نباشد و ظاهر این خبر نیز اذان اعلام است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که سه طایفه در بهشت قرار ایشان در مشک ناب خواهد بود اوّل مؤذّنی که از برای رضای الهی اذان بگوید و پیشنمازی که ماموسان از او راضی بوده باشند و بنده که اطاعت حق سبحانه و تعالی کند و اطاعت آقای خود نیز کند.

و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله بسند قوی منقولست که مؤذّنی که اذان از جهه رضای الهی بگوید ثواب مجاهدی دارد که شمشیر کشیده باشد و در میان دو صف جهاد کند.

و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که مؤذّنان امّت من محشور می شوند با پیغمبران و صدّیقان و شهدا و صالحان.

(و روی ان الملائکه اذا سمعت الأذان من اهل الارض قالت هذه اصوات أمّه محمّد بتوحید اللّٰه فیستغفرون اللّٰه لامّه محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله حتّی یفرغوا من تلک الصّلاه)

و در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۵

سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که طول دیوار مسجد حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله یک قامت بود و چون وقت نماز داخل می شد حضرت می فرمودند بلال را که ای بلال بالای دیوار رو و اذان را بلند بگو به درستی که حق سبحانه و تعالی بادی را موکل ساخته است که این صدا را به آسمان برد و صدوق تا اینجا را از حدیث انداخته است و تتمه را ذکر کرده است که به درستی که هر گاه فرشتگان اذان را می شنوند از اهل زمین می گویند که این صداهای امّت محمّد است بیگانگی الهی و فرشتگان استغفار می کنند از جهه امت محمّد تا ازین نماز فارغ شوند و این حدیث را برقی بسند صحیح و کلینی کالصحیح روایت کرده اند و دلالت می کند بحسب ظاهر بر آن که سنت است بلند گفتن اذان و بر مناری به قد آدمی بالا رفتن و بعد از دخول وقت بی فاصله گفتن و منافات ندارد با حدیث صحیح علیّ بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا اذان را بر منار گفتن سنّت است حضرت فرمودند که از جهه حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله اذان می گفتند بر روی زمین و در آن وقت مناری نبود و جمع می توان کرد بانکه نفی مناره متعارف فرموده باشند چون مناری که بر دیوار مسجد حضرت بود شکل منار نداشت بلکه راهی بر دیوار ساخته بودند که بر مؤذّن مشکل نباشد اذان

گفتن و آواز او همه جا برسد و یک قد آدم فی الحقیقه بر روی زمین است و ممکن است که در اوایل نبوده باشد و در او آخر ساخته باشند و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال ادنی ما یجزئ من الاذان ان یفتتح اللّیل بأذان و اقامه و یفتتح النّهار بأذان و اقامه و یجزئک فی سایر الصّلوات اقامه بغیر اذان)

[کمترین اذان و اقامه]

و به اسانید صحیحه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۶

منقول است از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که کمتر آن چه مجزی و کافی است آنست که افتتاح کنی شب را به اذانی و اقامه و افتتاح کنی روز را به اذانی و اقامه و کافی است ترا در باقی نمازها که اکتفا کنی به اقامه بی اذان و ظاهر این حدیث آنست که اذان و اقامه از جهه نماز صبح و شام واجبست و در باقی نمازها اقامه واجبست.

و مؤید این حدیث است حدیث کالصحیح صباح که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ترک مکن اذان را در همه نمازها و اگر ترک کنی در نماز صبح و شام تقصیر مکن که در این دو تقصیر نیست بدو معنی.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که در نمازها اقامه کافی است مگر در نماز صبح و شام.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز صبح و شام را نمی توان کرد مگر با اذان و اقامه و در باقی نمازها رخصت داده اند که با اقامه

تنهـا به جـا آورنـد و بـا اذان افضل است و جمعی این حکم را مخصوص نماز جماعت می داننـد و در منفرد اقامه تنها را کافی می دانند چنانکه ظاهر احادیث صـحیحه است و احوط آنست که نماز جماعت را بی اذان و اقامه واقع نسازد مگر در مواضـعی که خواهـد آمـد و در نمـاز منفرد آنست که اذان صبح و شـام را ترک نکنـد و اقـامه همه نمازهـا را ترک نکنـد اگر چه اظهر استحباب هر دو است مطلقا.

(و جمع رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله بین الظّهر و العصـر بعرفه بأذان واحد و اقامتین و جمع بین المغرب و العشاء بجمع بأذان واحد و اقامتین) و به اسانید صـحیحه منقولست از حضـرات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم که جمع کردند در روز عرفه میان ظهر و عصر به یک اذان و دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۷

اقامت چون روزیست که دعا مطلوبست نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر به جا آوردند و از جهه ظهر اذان و اقامت گفتند و از جهه عصـر اقـامه تنهـا گفتنـد چـون وقت فضـیلت عصـر داخـل نشـده بود و اذان در وقت فضـیلت می گفتنـد و هم چنین جمع فرمودنـد میان شام و خفتن در مشـعر الحرام به یک اذان و دو اقامت به آن که نماز شام را در وقت خفتن به جا آوردنـد و اذان خفتن را پیش از نماز شام گفتنـد و بعد از آن اقامت از جهه نماز شام گفتند و بعد از نماز شام اقامت از جهه نماز خفتن گفتند و ظاهر آنست که سقوط اذان در این دو موضع به

اعتبار جمع بود چنانكه خواهد آمد.

[حضرت سيّد المرسلين جمع فرمودند ميان نماز ظهر و عصر به يک اذان و دو اقامه]

(و روى عبد اللَّه بن سنان عن الصّادق صلوات اللَّه عليه انّ رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله جمع بين الظّهر و العصر بأذان و اقامتين و جمع بين المغرب و العشاء فى الحضر من غير علّه بأذان واحد و اقامتين) و بسند صحيح منقولست از عبد اللَّه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه فرمودند كه حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله جمع فرمودند ميان نماز ظهر و عصر به يك اذان و دو اقامت و هم چنين جمع كردند ميان نماز شام و خفتن در حضر بى علّتى به يك اذان و دو اقامت و بر اين مضمون احاديث بسيار از طرق خاصه و عامه وارد شده است و در بسيارى از اين اخبار وارد شده است كه جمع فرمودند تا وقت بر امّت آن حضرت فراخ شود و ظاهر جمع آنست كه دو نماز را در يك وقت به جا آورده باشند و چون اذان از جهه نمازيست كه وقت آن داخل شده باشد پس اگر نماز عصر را پيش از آن كه سايه زيادتى چهار قدم شده باشد به جا آورند اذان را از جهه ظهر مى گويند و اقامت نيز مى گويند و نماز ظهر را به جا مى آورند و اقامه مى گويند و عصر را به جا مى آورند و اگر نماز نكرده باشد تا چهار سبع شاخص گذشته باشد و اذان را پيش از نماز

لوامع صاحبقرانى، ج ٣، ص: ۵۴۸

ظهر از جهه عصر به جا مى آورند و بعد از آن اقامه از جهه ظهر مى گويند و بعد از نماز ظهر اقامه از

جهه نماز عصر می گویند و عصر را به جا می آورند و هم چنین است حکم نماز شام و خفتن.

و در احادیث معتبره وارد شده است که جمع بین الصلاتین وقتی متحقق می شود که نافله در میان نمازها واقع نشود و هر گاه نافله واقع شود جمع نشده است و از این اخبار ظاهر می شود که اگر نماز ظهر را در اول وقت به جا آورد و بعد از آن نافله عصر را به جا آورد اذان از جهه عصر می گوید هر چند چهار قدم نگذشته باشد و ظاهرا بد نباشد اذان در این صورت و هم چنین است حکم جمع در روز جمعه اذان از جهه عصر نمی گوید و در این چهار موضع خلافست در مشروعیت اذان دیگر جمعی مطلقا حرام می دانند و جمعی اذان اعلام را بدعت می دانند و سنت می دانند اذان را بقصد اعظام چون ذکر حق سبحانه و تعالی است و جمعی اذان عصر عرفه و عصر جمعه و عشا مشعر را حرام می دانند و جمع در غیر این سه موضع را مکروه می دانند و احوط ترکست مطلقا چون بسیاری از فصول آن ذکر نیست مثل حیعلات و قد قامت و بر تقدیری که ذکر باشند همه ذکری در همه وقت مطلوب نیست خصوصا بقصد مشروعیت و اگر نماز ظهرین را بعد از هشت قدم به جا آورد ظاهر عبارات اصحاب آنست که اذان ساقط باشد و اقامه ساقط نمی شود مگر آن که وقت نماز تنگ باشد و خوف خروج وقت باشد که در این صورت اقامه را نیز نمی گویند و اگر اندک کاری داشته باشد جمع می تواند کرد و بهتر آنست

که نماز ظهر را در چهار قدم به جا آورد و نماز عصر را در قدم پنجم بفعل آورد و اگر همیشه مشکل باشد گاهی متفرق واقع سازد و گاهی مجتمع و اگر چنان کند که نماز ظهر را دیر ترک واقع سازد تا نماز عصر در اول وقت بفعل آید بهتر از آنست که هر دو در یک وقت واقع شود و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۹

دانستن اول وقت مشکل است تا یقین شود دخول وقت و نافله ظهر را با نماز ظهر و نافله عصر به جا آورد با دعاهای نماز و تعقیب چهار قدم می گذرد و عصر در قدم پنجم واقع می شود غالبا و اللّٰه تعالی یعلم.

[هر که نماز کند با اذان و اقامه در عقب او نماز می کنند دو صف از فرشتگان]

(و روی انّ من صلّی بأذان و اقامه صلّی خلفه صفّان من الملائکه و من صلّی بإقامه بغیر اذان صلّی خلفه صفّ واحد و حدّ الصّفّ ما بین المشرق و المغرب) و منقولست بسند کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که نماز کند با اذان و اقامه در عقب او نماز می کنند دو صف از فرشتگان و هر که نماز کند با اقامت بی اذان در عقب او نماز می کنند یک صف و حد صف میان مشرق و مغربست و در ثواب الاعمال چنین است که مفضل گفت عرض نمودم که مقدار هر صفی چه مقدار باشد حضرت فرمودند که کمترش میان مشرق و مغربست و بیشترش میان آسمان است تا زمین و مؤیّد این است حدیث صحیح حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه در صحرایی نماز گذاری و اذان و اقامه

به گویی در عقب تو نماز می گذارند دو صف از فرشتگان و اگر اقامه به گویی و اذان نگویی در عقب تو نماز می کنند یک صف و مثل این است حدیث صحیح محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

(و فی روایه العبّاس بن هلال عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه انّه قال من اذّن و اقام صلّی ورائه صفّان من الملائکه و ان اقام بغیر اذان صلّی عن یمینه واحد و عن شماله واحد ثمّ قال اغتنم الصّفّین) و بسند کالصحیح منقولست از عباس که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که اذان و اقامه را بگوید نماز کنند در عقب او دو صف از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۰

فرشتگان و اگر اقامه گوید بی اذان نماز می کنند از دست راست او یک فرشته و از دست چپ او یک فرشته بعد از آن حضرت فرمودند که غنیمت دان دو صفرا به آن که اذان و اقامت بگو و فایده نماز کردن این دو صف آنست که ثواب نمازهای فرشتگان همه از او خواهد بود یا بعدد هر فرشته نماز او مضاعف خواهد شد چنانکه در نماز جماعت خواهد آمد.

(و فی روایه ابن ابی لیلی عن علیّ صلوات اللّٰه علیه انّه قال من صلّی بأذان و اقامه صلّی خلفه صفّان من الملائکه لا یری طرفاهما و من صلّی بإقامه صلّی خلفه ملک) و بسند کالصحیح روایت کرده است صدوق از ابن ابی لیلی از عبد اللّٰه بن جعفر از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که نماز کند با اذان و اقامت در عقب سر او

نماز می کنند دو صف از فرشتگان که دو طرف این دو صف پیدا نباشد و هر که نماز کند با اقامت نماز می کند در عقب او فرشته ممکن است که مراد از این ملک جنس باشد و مراد یک صف باشد یا بحسب نماز گذارندگان و عذرهای ایشان مختلف شود پس کسی که عذر او اقوی باشد صف او اطول خواهد بود و اللَّه تعالی یعلم. و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که در روز قیامت گردن مؤذّنان درازتر خواهد بود و عامه نیز همین حدیث را در صحاح خود نقل کرده اند از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و در تفسیر این حدیث اقوال بسیار است بعضی گفته اند درازی کنایه است از رستگاری یا کنایه است از امیدواری بسیار یا اقربند به رحمت الهی یا زودتر به بهشت می روند و احادیث در فضل اذان و اقامه بسیار است از آن جمله در حدیثی که صدوق در آخر عقاب الاعمال ذکر کرده است در آخر آن حدیث فضیلت مؤذّنان را ذکر کرده است آن مقدار که حصر نمی توان کرد بلکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۱

بر عقول ناقصه بسیار مشکل است که قبول کنند از زیادتی و کثرت ثواب و لیکن اکثر اخباری که در فضیلت مؤذّنان وارد شده است خصوصا در این حدیث مشروط است به آن که خالصا لوجه اللَّه باشد و این معنی بسیار نادر است و اگر واقع شود این ثوابها سهل است نزد عمل خالص و اللَّه تعالی یعلم.

[دعای هنگام شنیدن اذان]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من قال حین یسمع اذان

الصّبح اللّهُمَّ انّی أسألک بإقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعاتک ان تتوب علیّ انّک أنت التّوّاب الرّحیم و قال بمثل ذلک حین یسمع اذان المغرب ثمّ مات من یومه أو لیلته مات تائبا) و بسند کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که چون اذان صبح را بشنود این دعا را بخواند و چون اذان مغرب را بشنود این دعا را بخواند و در آن روز یا در آن شب بمیرد با توبه از دنیا برود یا این دعا او را از گناهان پاک کند مثل توبه، و ترجمه دعا اینست که خداوندا از تو سؤال می کنم بحق آمدن روز و رفتن شب یا به سبب آن که این نعمت بر من و عالمیان کرده که روز را آوردی و شبرا بردی و حاضر شد وقت نمازهای روز یا بحق حاضر شدن وقت نمازها که از آن جمله نماز صبح است و به سبب آن که بلند می شود آوازهای دعا کنندگان تو یا بحق صداهای به دعا یا به اذان شده چون مؤذّنان دعوت کنندگان مرد مانند به نماز که خوان احسان الهی است که توفیق تو به کرامت کنی مرا به درستی که توئی توبه دهنده و توبه پذیرنده و توئی مهربان و در وقت شام تغییر می باید داد باین عنوان که. اللَّهُمَّ إنّی أسألک بإقبال لیلک و إدبار نهارک. یعنی خداوند ترا می خوانم بحق آمدن شب و رفتن روز تا به آخر یا عبارت اول را بخواند بی تغییر وقتی که بشنود اذان شام را و بعد از آن در آن روز یا در

آن شب بمیرد بعنوان لفّ و نشر مرتّب.

(و کان ابن النّباح یقول فی اذانه حیّ علی خیر العمل حیّ علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۲

خیر العمل فاذا راه علیّ صلوات اللّه علیه قال مرحبا بالقائلین عدلا و بالصّلاه مرحبا و اهلا) و منقولست که عامر بن نباح که مؤذّن حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بود در اذانی که می گفت بعد از حیّ علی الفلاح دو مرتبه حیّ علی خیر العمل را می گفت و چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه می شنیدند این کلمه را می فرمودند که مرحبا جمعی را که آن چه حق و صوابست می گویند و مرحبا نماز این جماعت و مرحبا جمعی را که اهل نمازند و نماز ایشان را حق سبحانه و تعالی قبول می فرماید یعنی جمعی که ترک می کنند این کلمه را اهل نماز نیستند و نماز ایشان مقبول نیست آن چه از اخبار ظاهر می شود این است که چون اذان در شب معراج مقرّر شد و مع هذا جبرئیل آورد مشتمل بود بر کلمه حیّ علی خیر العمل یعنی بشتاب ای بنده بر عملی که بهتر از همه اعمال است که آن نماز است عمر معارض شد که شما را منظور این است که عالم مفتوح شود بر اسلام و همین که مردمان دانستند که نماز بهترین اعمال است همگی رو به نماز خواهند کرد و ترک جهاد خواهند کرد حضرت فرمودند که وضع این از من نبود تا توانم رفع این نمودن حق سبحانه تعالی چنین مقرّر ساخته است و در زمان آن حضرت می گفتند و در زمان امارت عمر بر منبر رفت و گفت که سه چیز در

زمان حضرت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله بود و من هر سه را حرام می کنم و بر آن اعقاب می کنم و آن متعه زنان و حج تمتع و قول حیّ خیر العمل است و چون پادشاه بود هر چه می کرد افعال او را توجیهات می کردند جمعی از جهه نفاق و جمعی از روی تقیه و اجماع اهل بیت است بر آن که حیّ علی خیر العمل جزو اذان و اقامت است و احادیث متواتره بر آن وارد شده است.

و از طرق عامه سهل بن حنیف و عبد اللّٰه بن عمر نیز قایلند به آن و عبد اللّٰه بن عمر روایت کرده است که من شنیدم که ابا محذوره در حضور حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله اذان گفت و حیّ علی خیر العمل را گفت و ابن جنید ذکر کرده است که ما مشاهده نمودیم آل رسول صلوات اللّٰه علیهم را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۳

همگی بر این بودند و عمل اهل طبرستان و یمن و کوفه و نواحی کوفه و بعضی از بغداد نیز بر این است و می گویند.

و منقولست از طرق عامه که عکرمه گفت پرسیدم از عبد اللّٰه بن عباس که چرا عمر ترک کرد حیّ علی خیر العمل را از اذان در جواب گفت که مطلبش این بود که مردمان سعی در جهاد کنند و فتح بلاد شود بنا بر این ترک کرد آن را از اذان.

و در حدیث صحیح وارد شده است که از حضرت ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که چرا ترک کردند حیّ علی خیر العمل را از اذان حضرت فرمودند که علّت ظاهره

را می خواهی بدانی یا علّت باطنه را راوی گفت هر دو را حضرت فرمودند که امّا علّت ظاهره آن که مردمان رو به نماز نکنند که ترک جهاد کنند و امّا علّت باطنه آن که مراد از خیر العمل ولایت و اعتقاد به امامت ائمه معصومین است صلوات اللَّه علیهم و عمر می دانست این معنی را خواست که این کلمه را بیندازد تا ترغیب و تحریص بر ولایت ایشان واقع نشود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه وارد شده است که مراد از خیر العمل نیکی است به حضرت فاطمه زهرا و حضرات اولاد او که ائمه معصومینند صلوات اللَّه علیهم و منافاتی نیست میان این اخبار زیرا که از اعمال جوارح بهترین اعمال نماز است و از اعمال قلوب بهترین اعمال مودت و ولایت اهل البیت است که مزد رسالت حضرت سیّد المرسلین است و سبب قبول سایر اعمال است چنانکه ابن شیرویه که از بزرگان علماء عامه است در فردوس الاخبار در باب لام روایت کرده است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه که یا علی اگر بنده عبادت کند حق سبحان و تعالی را بمثل آن چه نوح در قوم خود تبلیغ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۴

رسالت کرد که آن نهصد و پنجاه سال است و او را بمثل کوه احد طلا بوده باشد و همه را در راه خدا صرف کند و آن قدر عمر بیابد که هزار حج پیاده بکند و از روی ظلم در میان صفا و مروه شهید شود و ترا امام نداند

یا علی بوی بهشت را نخواهد شنید و داخل بهشت نخواهد شد و در باب عین نقل کرده است که حضرت فرمودند که علی از من است و من ازویم و علی ولی و پیشوای هر مؤمن است بعد از من و علی و شیعه او ایشانند رستگاران در روز قیامت و من شهرستان علم الهم و علی در آن شهر است و علی بیان می کند از جهه امّت من آن چه را آورده ام از جهه ایشان بعد از من دوستی او ایمان است و دشمنی او نفاق است و دوستی او و نظر کردن به او عبادتست و علی بهترین خلایق است هر که شک کند در او کافر است و علی بهترین خلایق است و هر که ابا کند کافر است و علی قسمت کننده دوزخ و بهشت است و علی مثل باب حطه است که در بنی اسرائیل بود هر که داخل شد در آن باب مؤمن است و هر که بیرون رفت کافر است و علی از من بمنزله هارون است از موسی غیر از آن که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر نه پیغمبر می بود.

(و روی الحارث بن المغیره النّصری عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال من سمع المؤذّن یقول اشهد ان لا اله الّا اللّٰه و اشهد ان محمّدا رسول اللّٰه فقال مصدّقا محتسبا و انا اشهد ان لا اله الّا اللّٰه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّٰه اکتفی بها عن کلّ من ابی و جحد و اعین بها من أقرّ و شهد کان له من الاجر عدد من انکر و جحد و عدد

من اقرّ و شهد) و بسند صحیح و حسن کالصحیح منقول است از حارث از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که بشنود که مؤذّن شهادتین می گوید و او بگوید از روی تصدیق و ایمان خالصا للّٰه که من نیز گواهی می دهم به وحدانیّت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۵

الهی و به رسالت حضرت رسالت پناهی صلّی اللّٰه علیه و آله و باین شهادت اکتفا می کنم از هر که ابا و انکار کند یعنی اگر عالمی منکر باشند من اقرار دارم و انکار نمی کنم و یاوری می کنم باین شهادت هر که را اقرار کند و شهادت دهد هر گاه این کلمات را از روی اعتقاد و اخلاص بگوید حق سبحانه و تعالی او را مزد و ثواب کرامت فرماید بعدد منکران و جاحدان و بعدد مقران و شاهدان یعنی بعدد جمیع خلایق.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لمحمّد بن مسلم یا محمّد بن مسلم لا تدعنّ ذکر اللّٰه علی کلّ حال و لو سمعت المنادی ینادی بالأذان و أنت علی الخلاء فاذکر اللّٰه عزّ و جلّ و قل کما یقول المؤذّن) و کالصحیح و فی الصحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه که فرمودند به محمد بن مسلم که ای محمد ترک مکن ذکر حق سبحانه و تعالی را در هیچ حالی و اگر بشنوی که در حالتی که در بیت الخلا باشی و مؤذن اذان گوید پس تو نیز ذکر حق سبحانه و تعالی بکن و بگو چنانکه مؤذّن می گوید و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلّی

اللَّه علیه و آله چون می شنیدند که مؤذن اذان می گوید حضرت حکایت قول مؤذّن می فرمودند در همه عبارات و در حدیث صحیح منقولست از زراره که گفت عرض نمودم. به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که چون بشنوم اذان را چه چیز بگویم حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی را یاد کن با هر که او را یاد کند و بسند قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه منقول است که آن حضرت فرمودند که حکایت اذان سبب زیادتی رزق است اگر چه در بیت الخلا باشند و از این باب احادیث گذشت پیشتر و ظاهر اکثر عبارات آنست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۶

که در همه چیزی همراهی مستحبّ است و از طرق عامه منقول است که چون حیعلات را بشنود بگوید.

(لا حول و لا قوّه الّا باللَّه العلیّ العظیم) و جمعی از علما ذکر کرده اند که اگر در نماز باشد یا در بیت الخلا باشد بعوض حیعلات حولقه بگوید و در نماز اگر حولقه بگوید احوط است چون جمعی قائل ببطلان نماز شده اند و در بیت الخلا دغدغه کراهت نیست چون احادیث صحیحه وارد شده است در امر به حکایت در آن.

[کسی که اذان و اقامه را فراموش کند]

(و سال زید الشّحام ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل نسی الاذان و الاقامه حتّی دخل فی الصّلاه فقال ان کان ذکر قبل ان یقرا فلیصلّ علی النّبیّ و آله و لیقم و ان کان قد دخل فی القراءه فلیتمّ صلاته) و منقول است به سندی که خالی از ضعف نیست و لیکن چون از کتاب زید ماخوذ است و زید ثقه است در حکم

صحیح است با آن که حدیث صحیح محمد بن مسلم نیز به همین عنوان منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که فراموش کند اذان و اقامه را تا آن که داخل شود در نماز حضرت فرمودند که اگر به خاطرش آید پیش از قرائت پس صلوات بر محمّد و آل او فرستد و اقامه را بگوید و نماز را از سر گیرد و اگر به خاطرش آید وقتی که شروع در قرائت کرده باشد نماز را تمام کند.

و به همین مضمون در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح از حسین بن ابی العلاـ منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه.

و در حدیث صحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر فراموش کرده باشی اذان و اقامت را و بخاطر آید پیش از رکوع اذان و اقامه را بگو و نماز را از سر گیر و اگر برکوع رفته باشی نماز را تمام کن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۷

و در حدیث صحیح منقولست از علی بن یقطین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که فراموش کند که اقامه نماز را بگوید و به خاطرش آید وقتی که شروع در نماز کرده باشد حضرت فرمودند که اگر از نماز فارغ شده باشد نمازش تمام است و اگر در اثنای نماز به خاطرش رسد اعاده کند و بر این مضامین احادیث دیگر نیز وارد شده است و حق آنست که هر گاه اذان و اقامت یا اقامه را فراموش کرده باشد پس اگر پیش از

قرائت به خاطرش رسد مستحبّ مؤكد است اعاده و بعد از آن در تاكد پيش از ركوع است و بعد از آن تا آخر نماز و اگر بر نگردد نمازش صحيح است چنانكه در حديث صحيح از زراره منقول است كه گفت سؤال كردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه از شخصى كه فراموش كند اذان و اقامه را تا داخل شود در نماز حضرت فرمودند كه نماز را تمام كند زيرا كه اذان سنّت است.

و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه منقول است در شخصى كه فراموش كند اذان و اقامه را تا داخل شود در نماز حضرت فرمودند كه بر او چيزى نيست و احاديث ديگر بر اين مضمون وارد است.

(و روى عن عمار السّاباطىّ انّه قال سأل أبو عبد اللّٰه صلوات عليه عن رجل نسى من الاذان حرفا و ذكره حين فرغ من الاذان و الاقامه قال يرجع إلى الحرف الّذى نسيه فليقله و ليقل من ذلك الحرف إلى اخره و لا يعد الاذان كلّه و الاقامه) و منقولست بسند موثق از عمار كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه سؤال كردم از شخصى كه فراموش كند در اذان فصلى را و به يادش آيد در وقتى كه فارغ شده باشد از اذان و اقامه حضرت فرمودند كه رجوع مى كند به آن فصلى كه آن را فراموش كرده است و آن را مى گويد و ما بعد آن را تا به آخر آن و اعاده نمى كند تمام اذان را و نه اقامه را

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۵۸

ظاهرش اين است كه اگر مثلا حىّ على

الصّلاه را فراموش كرده باشد از اذان آن را مى گويد تا آخر اذان و اقامه را اعاده نمى كند و محتمل است كه مراد اين باشد كه اگر از اقامه نيز فصلى را فراموش كرده باشد آن را مى گويد تا به آخر و احتياج نيست كه اقامه را از سر گيرد و بنا بر اين در صورت فراموش كردن فصلى از اذان اعاده اقامه مسكوت عنها خواهد بود و اول اظهر است.

چنانكه بسند موثق از عمار منقول است كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه يا شنيدم كه آن حضرت مى فرمودند كه اگر شخصى فراموش كند فصلى را از اذان تا شروع كند در اقامه اقامه را تمام كند و بر او چيزى نيست و اگر فصلى از اقامه را فراموش كند بر مى گردد و آن فصل را مى گويد تا به آخر اقامه و منقول است در صحيح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه هر كه سهو كند در اذان و مقدم كند مؤخر را و مؤخر كند مقدّم را از آنجايى كه تأخير كرده است مى گيرد و تمام مى كند تا به آخر و از اين اخبار ظاهر مى شود كه ترتيب بنحو منقول شرط است و اگر عمدا بر خلاف ترتيب واقع سازد بى دغدغه باطل است و اگر سهوا بى ترتيب واقع شده باشد اگر وقت باقى باشد به آن كه داخل نشده باشد در نماز اعاده مى كند به نحوى كه گذشت.

[تثويبى كه متعارفست ميان عامه]

(و سال معاويه بن وهب ابا عبد اللّه صلوات اللّه عليه عن التّثويب الّذى يكون بين الاذان و الاقامه فقال ما نعرفه)

و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقول است از ابن وهب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از تثویبی که متعارفست میان عامه که در ما بین اذان و اقامه می گویند یا در میان هر دو به جای حیّ علی خیر العمل می گویند که الصّلاه خیر من النّوم حضرت فرمودند که نمی دانیم آن را یعنی حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۹

سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله نفرموده اند آن را که اگر ایشان فرموده بودند می دانستیم بلکه شکی نیست در آن که عمر علیه ما یحب اللّٰه و الملائکه و الناس اجمعین ردا علی اللّٰه و علی رسوله موافق عقل شوم خود قرار داد که نماز بهتر از خوابست نه بهتر از همه عبادات چون او خبر نداشت از نماز و از قربی که مؤمنان را حاصل می شود از نماز و آن که نماز معراج مؤمن است و هیچ عبادتی به جا معیّت نماز نیست چون جمیع جوارح ظاهره و قوی و ارواح باطنه هر یک را در همه حالی شغلی است خاص که آن بابی است از ابواب فیوض قدسیّه و و ارادت قدوسیّه که بر عارف مفتوح می گردد و لهذا حضرت سیّد الواصلین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که روشنایی چشم من در نماز است و می فرمودند که ارحنا یا بلال ما راحت ده به گفتن اذان تا متوجّه جناب اقدس او شویم و جواب دادن حضرت باین عنوان از روی تقیه است و در کافی باین عبارتست عن التثویب بین الاذان و الاقامه و این عبارت بهتر است از عبارت متن و عبارت تهذیب مثل متن است.

و در

حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که پدرم در خانه به آواز بلند می فرمودند که الصلاه خیر من النوم و اگر تو نیز مکرر به گویی این کلمه را باکی نیست و ظاهر است که حضرت از روی تقیه می فرمودند چون عامه می دانستند که ایشان منکرند و لهذا نیست در حدیث که در اذان می فرمودند و فرمودند که اگر به گویی باکی نیست اگر سنت می بود امر می کردند که بگو.

و هم چنین در حدیث موثق وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که ندا و تثویب در اقامه سنت است و محمول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۰

بر تقیه و ممکن است که مراد تکریر شهادتین باشد یا حیعلات از جهه اعلام جمعی که غافل باشند یا در خواب باشند.

چنانکه در حدیث صحیح از زراره منقولست که گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که ای زراره ابتدا می کنی اذان را به چهار تکبیر و ختم می کنی بدو تکبیر و دو تهلیل و اگر خواهی که اعلام کنی به جای الصّلاه خیر من النّوم حی علی الفلاح را مکرر کن.

و در حدیث موثق از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که اگر مؤذّن مکرر کند شهادتین و حی علی الصّلاه و حی علی الفلاح را دو مرتبه و بیشتر هر گاه امام باشد و خواهد که مامومین جمع شوند باکی نیست و شکی نیست که در تقیه جایز است گفتن و گاه باشد که واجب باشد و اگر

تقیه نباشد شکی نیست که بدعتست و اجماع است بر آن که بدعت عمر است.

[اذان بچه غیر بالغ]

(و کـان علیّ صـلوات اللّٰه علیه یقول لاـ بـاس ان یؤذّن الغلام قبل ان یحتلم و لا باس ان یؤذّن المؤذّن و هو جنب و لا یقیم حتّی یغتسـل) و بسـند موثق کالصـحیح منقول است از حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه که می فرمودنـد که بـاکی نیست که صبی ممیز پیش از بلوغ اذان بگوید و باکی نیست که جنب اذان بگوید و اقامه نمی گوید تا غسل نکند.

و موافق جزو اول در حدیث صـحیح منقول است از ابن سنان. از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گـاه مؤذّنی اذان بگویـد و کم کنـد اذان را بـانکه مثلا حیّ علی خیر العمل را نگویـد و تو خواهی که به اذان او نماز کنی پس تمام کن هر چه را او ناقص کرده است از اذان و باکی نیست که اذان بگوید پسری که محتمل نشده باشد و ظاهرش آنست که اکتفا باین اذان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۱

می توان کرد از جهه نماز هر گاه ممیز باشـد چنانکه ظاهر لفظ غلام است و اگر مؤذّنی کم کرده باشـد پس اگر شـیعه باشد و سهـوا کم کرده باشـد یـا از جهه تقیه اکتفـا به اذان او می توان کرد هر گـاه نـاقص را بگوینـد و اگر سـنّی باشـد پس اگر خود بگوید بانکه هر چه مؤذّن گوید او حکایت کند و هر چه را نگفته باشد او بگوید صـحیح است چون اذان را خود گفته است یا آن که خواهد که با او نماز کند بعنوان تقیه و اگر اذان

و اقامه را خود بگوید خوف آن باشد که او برکوع رود و قرائت را نکرده باشد در این صورت نیز اکتفا می کند به آن که آن چه را او ترک کرده است می گوید و اکثر علما حمل این حدیث بر این معنی کرده اند و تعمیم به نحوی که مذکور شد اظهر است، و بر جزو ثانی حدیث دلالت می کند احادیث صحیحه و کالصحیحه و بعضی از آنها گذشت و از احادیث بسیار ظاهر می شود که می باید در حالت اقامت مثل حالت نماز باشد و در اذان در کار نیست که چنان باشد اگر چه سنت است که در حال اذان نیز با وضو و رو بقبله ایستاده باشد مثل اقامت و در حالت اقامت ظاهر نیست که اینها واجبست یا مستحبّ مؤکد چنانکه گذشت.

[کیفیه اذان]

(و روی ابو بکر الحضرمیّ و کلیب الاسدیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه حکی لهما الاذان فقال اللّه اکبر اللّه اکبر اللّه اکبر اللّه اکبر اشهد ان لا اله الّا اللّه اشهد ان لا اله الّا اللّه اشهد انّ محمّدا رسول اللّه اشهد انّ محمّدا رسول اللّه حیّ علی الصّلاه حیّ علی الصّلاه حیّ علی الفلاح حیّ علی الفلاح حیّ علی خیر العمل حیّ علی خیر العمل اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الّا اللّه لا اله إلّا اللّه و الاقامه کذلک) و بسند ضعیف منقولست از ابی بکر و بسند حسن کالصحیح منقولست از کلیب و شیخ بسند موثق کالصحیح روایت کرده است از هر دو که گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه حکایت کرد از جهه ما اذان را و فرمودند که اقامت

مثل

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۶۲

اذانست و ظاهرا مراد از مماثلت مماثلت فى الجمله است در آن كه فصول هر دو را مكرر بايد گفت و در اكثر شريكند و هيچ شك نيست كه در اقامه دو مرتبه قد قامت الصلاه مكرر مى شود و در اذان نيست و اكثر بر آنند كه تكبير اول اذان چهار است و اوّل اقامت دو است و تهليل در آخر اذان دو است و در آخر اقامت يكى و در آخر تصريح به اين ها خواهد نمود با علتش.

و در نسخه تهذيبى كه شيخ حسين بن عبد الصمد از خط شيخ طوسى رحمها اللَّه نوشته بود تكبير آخر نيز چهار بود و ظاهرا از سهو نساخ باشد و مؤيد مشهور است حديث موثق كالصحيح اسماعيل جعفى كه گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه شنيدم كه مى فرمودند اذان و اقامه سى و پنج حرفست و بدست مبارك خود مى شمردند اذان هجده حرف و اقامه هفده حرف و جمعى اين حديث را صحيح مى دانند و على أيّ حال اكثر علما عمل به همين حديث كرده اند.

و احاديث صحيحه وارد شده است بغير اين عنوان و بعضى از علما نقل كرده اند كه بعضى عمل به آن ها كرده اند و ليكن قايل آنها معلوم نيست مثل حديث صحيح عبد اللَّه بن سنان كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه از اذان حضرت فرمودند كه مى گويى كه اللَّه اكبر اللَّه اكبر تا به آخر آن چه مذكور شد.

و در حديث حسن كالصحيح يا صحيح از زراره و فضيل بن يسار از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه منقولست كه

فرمودنـد که چـون حضـرت سیّد المرسـلین صـلّی اللَّه علیه و آله را به معراج بردنـد و به بیت المعمور رسـیدند وقت نمـاز شـد جبرئیل اذان و اقامه گفت و حضـرت سیّد المرسـلین پیش ایسـتادند و ملائکه و پیغمبران همه در عقب آن حضـرت ایستادند و نماز کردند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۳

پس زراره و فضـیل گفتنـد که پرسـیدیم که چگونه اذان گفت حضـرت فرمودنـد که گفت اللَّه اکبر اللَّه اکبر تا به آخر آن چه مذکور شد و فرمودند که اقامه مثل اذانست مگر آن که در اقامه هست قد قامت الصـلاه قد قامت الصّلاه در میان حیّ علی خیر العمل و میان اللَّه اکبر پس رسول خـدا صـلّی اللَّه علیه و آله أمر فرمودنـد بلال را باین اذان و بلال باین عنوان اذان می گفت تا رسول خـدا (ص) از دنیا رفتنـد و غرض آنست که تغییراتی که واقع شد مثل ترک حی علی خیر العمل و وحدت فصول اذان و اقامه یا اقامت تنها بعـد از حضـرت شـد و این دو حدیث نیز موافق مشـهورند الّا در تکبیرات اول اذان که در این دو حدیث دو مرتبه وارد شده است و تهلیل آخر اقامه و خواهد آمد در حدیث فضل بن شاذان که دو تکبیر جزو اذانست و دو تکبیر دیگر از جهت تنبیه غافل است.

و در حدیث موثق کالصحیح از معلّی بن خنیس منقولست کیفیت اذان و مشتمل است بر چهار تکبیر.

و در حـدیث صـحیح از زراره منقولست از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه علیه که فرمودند که ای زراره افتتاح می کنی اذان را به چهار تکبیر و ختم می کنی آن را بدو

تکبیر و دو تهلیل.

و در حدیث صحیح از صفوان جمال منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدم که فرمودند که اذان دو دو است و اقامه دو دو موافق حدیث جعفی می باید که لا اله الا اللّه در آخر اقامه یکی باشد تا هفده باشد و در بعضی از اخبار صحیحه وارد شده است که اذان و اقامه را یکی یکی می گویند یعنی می توان گفت و در چند خبر صحیح وارد شده است که اذان دو دو است و اقامت یک یک و محمولست بر حالت تعجیل یا تقیه.

[اذان با تقیه]

(و لا باس ان یقال فی صلاه الغداه علی اثر حیّ علی خیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۴

العمل الصّلاه خیر من النّوم مرّتین للتّقیّه) و باکی نیست که در اذان نماز صبح بعد از حیّ علی خیر العمل دو مرتبه بگوید از جهت تقیه که الصّلاه خیر من النّوم بلکه بعضی از اوقات که خوف ضرر باشد واجبست که بگوید و عبارت مصنف منافات ندارد با وجوب چون توهّم می شود که بدعتست و حرام ممکن است که اذان نگوید و این بدعت را واقع نسازد پس جواب این است که چون اذان از شعایر دین اسلام است ترک آن نمی توان کرد از جهت کلمه بدعتی که در آن باشد و نزد شیعه معلوم است که جزو اذان نیست بلکه سنیان نیز معترفند که چون عمر حیّ علی خیر العمل را بر طرف کرد به جای آن این کلمه را مقرر ساخت و بعضی از علما بحث کرده اند بر مصنّف که این دو کلمه را با هم جمع نمی توان کردن زیرا که در

حالت تقیه حی علی خیر العمل نمی توان گفت و در غیر تقیه الصّلاه خیر من النّوم را نمی توان گفت و جواب این است که ممکن است که حی علی خیر العمل را آهسته بگوید و کلمه دیگر را بلند یا آن که در زمان مصنف تقیه در این مرتبه نبود که حال هست چنانکه مذکور شد که در نصف بغداد می گفتند و در نصف دیگر نمی گفتند و به همین تقیه بفعل می آمد که الصّلاه خیر من النّوم را بگویند هر چند آن کلمه را نیز گویند و اللَّه تعالی یعلم.

[اضافه کردن در اذان]

(و قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللَّه عنه هذا هو الاذان الصّحیح لا یزاد فیه و لا ینقص منه و المفوّضه لعنهم اللَّه قد وضعوا اخبارا و زادوا فی الاذان محمّد و آل محمّد خیر البریّه مرّتین و فی بعض روایاتهم بعد اشهد انّ محمّد رسول اللَّه اشهد انّ علیّا ولیّ اللَّه مرّتین و منهم من روی بدل ذلک اشهد انّ علیّا امیر المؤمنین حقّا مرّتین و لا شکّ فی انّ علیّا ولیّ اللَّه و انّه امیر المؤمنین حقّا و انّ محمّدا و آله صلوات اللَّه علیهم خیر البرّیه و لکن لیس ذلک فی اصل الاذان و انّما

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۵

ذکرت ذلک لیعرف بهذه الزّیاده المتّهمون بالتّفویض المدلّسون أنفسهم فی جملتنا) و می گوید مصنف این کتاب ابن بابویه حق سبحانه و تعالی از او راضی باد که این اذانی که مذکور شد در حدیث حضرمی و اسدی همین است اذان صحیح که زیاد و کم ندارد اگر چه مخالفت دارد با مشهور از جهت آن که بنا بر ظاهر حدیث تکبیر در اول اقامت

نیز چهـار اسـت و تهلیـل در آخر آن دو است و قـد قـامت نـدارد امـا چهـار مرتبه تکـبیر را در حـدیث فضـل خواهـد آمـد که مخصوص اذانست بحسب ظـاهر و در صـحیحه زراره و معلی نیز گـذشت که مخصوص اذانست و امـا قـد قامت خلافی نیسـت میـان خـاصه و عامه که در اقامت هست و آن را حواله بظهور فرموده انـد و امّا تکرار تهلیل در اقامه مسـتبعد نیست که مـذهب صـدوق باشـد و لیکن ظاهر حـدیث جعفی وحدتست چنانکه مشـهور است و ظاهر آن است که غرض مصـنف نه آن است که ظاهر این حـدیث صـحیح است بلکه مراد او این است که زیادتیهای آینـده را ندارد و مفوضه که طایفه اند از غالیان که اعتقاد ایشـان این است که حق سـبحانه و تعالی محمـد و علی و ائمه را صـلوات اللّٰه علیهم آفریـد و به ایشان گـذاشت خلق عالم را و ایشانند خالق عالم و مشرع شرایع لعنهم اللّٰه وضع نموده اند از پیش خود خبری چند را و زیاد کرده اند در اذان که محمد و آل محمد بهترین خلایقند در مرتبه مثل سایر فصول اذان.

و در بعضـی از روایات ایشان واقع است بعـد از شـهادت به رسالت دو مرتبه شـهادت می دهم که علی ولی خـداست یعنی حق سبحانه و تعالی او را امام کرده است در آیه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ و بعضی از ایشان روایت کرده اند بدل از آن عبارت این عبارت را که شهادت می دهم که علی امیر و پادشاه امام مؤمنان است البته دو بار مثل سایر فصول اذان و اقامت و شکی نیست در آن که علی امام است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص:

از گفته الهی و شکی نیست که علی امیر مؤمنان است و البته شکی نیست که محمد و آل او صلوات اللّٰه علیهم بهترین خلایقند و لیکن در اصل اذان نیست و اذان کلماتی است متلقی از شارع اگر کسی لا اله الا اللّٰه را که بهترین و راسترین کلمات است زیاده کند در اذان تشریع کرده است و از این جهت این روایات موضوعه را ذکر کرده ام که تا باین زیادتی ظاهر شوند جمعی که متّهمند به تفویض و تدلیس می کنند و خود را از شیعیان می دانند و چنین ظاهر می سازند که شیعه اند پس همین که این روایات را در کتب خود ذکر کنند یا به این ها عمل نمایند ظاهر خواهد شد که کاذبند در تشیع بلکه از جمله غلاه مفوضه اند.

و از این کلمات ظاهر می شود که در زمان صدوق جمعی از غلاه بوده اند و ایشان در کتب خود این اخبار را ذکر کرده اند و بس و ما ندیده ایم در کتب حدیثی که بما رسیده است حدیثی باین عبارات که صدوق ذکر کرده است و از کلام محقق در معتبر و علامه و شهید ظاهر می شود که ایشان دیده اند چون ذکر کرده اند که اخبار شاذه بر این زیادتیها وارد شده است و مصطلح ارباب حدیث آن است که خبر صحیح مخالف مشهور را شاذ می گویند و در زمان محقق و علامه کتب ما بسیار بوده است پس بنا بر این مشکل است جزم کردن به آن که این اخبار موضوعه است مگر آن که یکی از معصومین صلوات اللّٰه علیهم فرموده باشند و اگر کسی این کلمات را باین عنوان گوید که مطلوب شارع

باشـد حتی بعنوان تیمن و تبرّک فبهـا و الّـا لغوی باشـد بـد نیست و اگر نگوینـد بهتر است مگر از روی تقیه چون در اکثر بلاد شایع است و بسیار شنیده ایم که جمعی ترک کرده اند و متهم به تسنّن شده اند.

تا آن که در وقتی که خـدمت اسـتاد مولانا عبـد اللّه طاب ثراه درس قواعد می خواندیم در مبحث اذان سـخنان صدوق را ذکر فرمودند بنده عرض نمودم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۷

شما چرا در اذان و اقامه اشهد انّ علیّا ولیّ اللّه را دو مرتبه می گویید فرمودند که تیمّنا و تبرّکا می گوییم و بحثها شد تا آن که فرمودنـد که دیگر نگوییم چند روز ترک کردند خود از جمعی شـنیدم که فلانی سـنّی است باز عرض نمودم که ظاهر شد که واجبست گفتن آن تقیه فرمودنـد که در اول نیز همین منظور من بود نخواسـتم که بلفظ تقیه بگویم مجملا دیگر می گفتنـد در مـدّت حیـات و در فقه رضوی چهـار تکبیر است در اول اذان و اقـامت هر یـک، دیگر اشـهد ان لا اله الا اللّه اشـهد انّ محمـدا رسول اللّه حیّ علی الصـلاه حیّ علی الفلاـح حیّ علی خیر العمـل اللّه اکبر اللّه أکبر لاـ اله الا اللّه هر یک دو بار مگر تهلیل در آخر اقـامت که یـک بـار است و دو قـد قـامت الصـلاه بعـد از حیّ علی خیر العمـل زایـد است در اقـامت حاصل آن که موافق مشـهور است الاـ در تکبیر اول اقـامت که چهـار است موافق ظـاهر خبر صـدوق و جمع می توان کرد که اگر اقـامت را متصـل گویند با اذان بدو تکبیر اکتفا کنند و اگر منفصل واقع سازند

چهار تکبیر بگویند چنانکه ظاهر خبر فضل است یا آن که در تکبیر اقامه مخیّر باشد میان دو و چهار.

و شیخ طوسی رحمه اللّٰه ذکر کرده است که در بعضی از روایات واقع است سی و هفت فصل به آن که تکبیر اقامه را چهار مرتبه بگویند و در بعضی از روایات چهل و دو فصل به آن که تکبیر اذان و اقامه را چهار مرتبه در اول و چهار مرتبه در آخر و تهلیل را دو مرتبه بگوید در اذان و اقامه و ذکر کرده است که بهر روایتی که عمل کند خوبست و اگر عمل با شهر بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

[مؤذنین امناء اللّٰه هستند]

(و قال الصادق صلوات اللّٰه علیه فی المؤذّنین إنّهم الامناء) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند در شأن مؤذنان که ایشان امنایند یعنی می باید که امین و عادل باشند تا جمعی که معذورند اعتماد به اذان

ایشان توانند کرد و در حدیث بلال نیز خواهد آمد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که مؤذن مؤتمن و محلّ امانت است و امام ضامن است.

و در حدیث موثق از عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که آیا اذان غیر شیعه اثنا عشری صحیح است حضرت فرمودند که اذان او صحیح نیست و امامت او صحیح نیست و ظاهر این حدیث آنست که اذان غیر مؤمن صحیح نیست.

(و قال صلوات اللّٰه علیه صلّ الجمعه بأذان هؤلاء فانّهم اشدّ شی ء مواظبه علی الوقت) و در حدیث صحیح منقولست از ذریح که گفت حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که نماز جمعه را بکن به اذان این ستیّان زیرا که ایشان بسیار سعی می نمایند در آن که نماز را در اول وقت به جا آورند یعنی در دخول وقت نیز ماهرند و در مکه معظمه نیز مشاهده شد سعی و مهارت ایشان.

و در حدیث کالصحیح منقولست از محمد بن خالد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که ما ترسانیم از آن که نماز جمعه را پیش از زوال به جا آوریم حضرت فرمودند که اگر چنین بشود گناه آن بر مؤذنان است یا تشخیص وقت بر مؤذنان است بر شما نیست و از این دو حدیث ظاهر می شود که اعتماد بر مؤذن سنّی می توان کرد جواب گفته اند که چون نماز جمعه ایشان باطل است چون شرط است در امام که اثنی عشری باشد پس نماز جمعه را که واقع می سازند تقیه به جا می آورند در هر وقت که خواهند واقع سازند و یا آن که چون غالب اوقات مؤذنان بسیار اذان می گویند در اول وقت و بسا باشد که از گفته همه علم به همرسد و احوط آنست که اعتماد بر اذان غیر عادل نکنند مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۹

در حالت اضطرار اگر چه ظاهر این اخبار آنست که قول قول ایشان است چنانکه افعال مسلمانان در همه جا محمولست بر صحت در اینجا نیز محمولست بر صحت و احوط آنست که هر کس وقت را بشناسد و تا علم بهم نرساند نماز نکند و ظاهرا اعتماد بر نماز مسلمانان توان کرد هر گاه جمعی کثیر نماز کنند و اللّٰه تعالی

یعلم.

[فاصله بین اذان و اقامه]

(و ينبغى ان يكون بين الاذان و الاقامه جلسه الّا المغرب فانّه يجزئ بين الاذان و الاقامه نفس) و سزاوار آنست كه در ميان اذان و اقامه اندكى بنشيند مگر در نماز شام كه در آنجا كافى است بمقدار نفس كشيدنى.

و بر اين مضمون حديث قوى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه وارد شده است.

و در حديث صحيح از بزنطى منقول است كه حضرت امام رضا صلوات اللّه عليه فرمودند كه در هر نمازى در ميان اذان و اقامه نشستنى هست هر گاه پيش از اقامه نمازى نباشد كه آن را به جا آورى پس در مانند نماز ظهر و عصر بهتر آنست كه دو ركعت از نافله را در ميان هر دو واقع سازد.

چنانكه در حديث كالصحيح از احدهما صلوات اللّه عليهما منقول است كه حضرت فرمودند كه اذان مى گويد از جهت نماز ظهر بعد از آن كه شش ركعت نماز نافله ظهر را كرده باشد و هم چنين اذان مى گويد از جهه نماز عصر بعد از شش ركعت از نافله عصر كه بعد از نماز ظهر به جا مى آورد.

و در حديث صحيح از آن حضرت صلوات اللّه عليه منقولست كه فرمودند كه فاصله كن در ميان اذان و اقامت به نشستنى يا بدو ركعت نماز.

و در حديث كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه منقولست كه فرمودند كه لا بد است در ميان اذان و اقامت از نشستنى.

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۷۰

و در موثق از عمّار منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر گاه برخيزى به نماز واجب اذان و اقامه را بگو

و فاصله کن میان هر دو به نشستنی یا به کلامی یا به تسبیحی و حضرت فرمودند که فاصله را اگر نسیانا ترک کنند باکی نیست و عمدا ترک نکنند.

و از آن حضرت پرسیدند که در فاصله چه چیز کافی است حضرت فرمودند که الحمد للّٰه.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که بنشیند در میانه اذان و اقامه شام چنانست که شهید شده باشد و در خون خود غلطیده باشد.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در میان اذان و اقامه نیست مگر دو رکعت نماز و این فاصله بر سبیل استحبابست چون در حدیث صحیح منقولست از عبد اللّٰه بن مسکان که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را دیدم که اذان و اقامت گفتند بی آن که فاصله کنند در میان هر دو به نشستنی.

[در سفر اقامه کافی است]

(و روی عبد الرّحمن ابن ابی عبد اللّٰه عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال یجزئ فی السّفر اقامه بغیر اذان) و بسند صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در سفر کافیست اقامه بدون اذان و در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اذان و اقامه دو دو است و اگر کسی اقامه را دو دو بگوید در نماز واجب کافیست او را و کسی که اقامه را یک یک بگوید از اذان مجزی نیست.

و در حدیث قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که اگر اقامه را بگویم دو دو نزد من بهتر است

از آن که اذان و اقامه را یک یک

بگویم.

و در حدیث حسن منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اذان در سفر مقصور می شود چنانکه نماز قصر می شود اذان یک یکست و اقامه یک.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که مجزیست ترا در سفر که اقامه را یک یک به گویی و بهر یک که عمل کند خوبست اگر چه اوّل بهتر است و از این عبارت ظاهر می شود که در حضر کافی نباشد اقامه تنها بلکه لازم باشد اذان و اقامه دو دو چنانکه گذشت در حدیث عمار.

و در حدیث صحیح از ابان از محمد بن مسلم و فضیل منقولست از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که مجزی است ترا در سفر اقامت تنها.

و در احادیث صحیحه منقولست که اگر کسی تنها نماز کند اکتفا به اقامه می تواند کرد و در حدیث صحیح و احادیث کالصحیحه منقول است که اکتفا به اقامه می توان کرد در همه نمازها مگر در نماز صبح و شام که در اذان آن تقصیر نیست چنانکه در این دو نماز تقصیر نیست یعنی در سفر و حضر اذان و اقامه می گوید در این دو نماز و این مبالغات محمولست بر تأکّد استحباب چنانکه گذشت.

و در حدیث صحیح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که آیا در نماز شام اکتفا می توان کرد و به اقامه تنها بدون اذان حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن دوست نمی دارم که عادت کند بر ترک اذان و در صحیح

از حلبی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آیا مرد را کافی است در سفر و حضر که اکتفا به اقامه

کند بی اذان حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث دیگر وارد شده است که هر گاه انتظار کسی نکشند اکتفا به اقامت می توانند کرد یعنی در نماز جماعت و احوط آنست که ترک نکنند اذان و اقامت را در نماز جماعت و هم چنین منفرد ترک نکند در نماز صبح و شام.

[هر گاه اذان گویی در راه یا در خانه ات و اقامه را در مسجد بگویی]

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال اذا اذّنت فی الطّریق او فی بیتک ثمّ اقمت فی المسجد اجزاک) و در موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه اذان گویی در راه یا در خانه ات و اقامه را در مسجد بگویی مجزیست ترا و به همین مضمون احادیث صحیحه از عبد اللَّه بن سنان و محمد ابن مسلم و بزنطی و غیر ایشان وارد شده است و دلالت می کند بر آن که اذان را در همه حالی واقع می تواند ساخت و می باید که اقامت را بر حالتی مانند حالت نماز واقع سازد به آن که با وضو و رو بقبله و ایستاده واقع سازد بر روی زمین چنانکه گذشت.

[یک نفر اذان بگوید و دیگری اقامه]

(و کان صلوات اللَّه علیه یؤذّن و یقیم غیره و کان یقیم و قد اذّن غیره) و از اسماعیل بن جابر منقول است که بسیار بود که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه اذان می گفتند و غیر آن حضرت اقامه می گفت و بسیار بود که حضرت اقامه می گفتند و دیگری اذان گفته بود و چون کلینی و شیخ این حدیث را از اسماعیل روایت کرده اند و طریق صدوق بکتاب اسماعیل صحیح است بحسب ظاهر حدیث صحیح است و دلالت می کند بر آن که لازم نیست که مؤذن و مقیم یکی باشد بلکه سنت است که دو کس باشند و سنت است که امام یکی از هر دو را بگوید.

[اذان بلند موجب بچه دار شدن می شود]

(و شکی هشام بن ابراهیم إلی ابی الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه

سقمه و انّه لا یولد له فامره ان یرفع صوته بالأذان فی منزله قال ففعلت ذلک فاذهب اللَّه عنّی سقمی و کثّر ولدی قال محمّد بن راشد و کنت دائم العلّه ما انفکّ منها فی نفسی و جماعه من خدمی و عیالی حتّی انّی کنت ابقی و مالی احد یخدمنی فلمّا سمعت ذلک من هشام عملت ما به فاذهب اللَّه عنّی و عن عیالی العلل و الحمد للّه) منقول است در حدیث صحیح از علی بن

مهزیار از محمد بن راشد از هشام از صحابه حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیه بود گفت که شکایت کردم به آن حضرت که همیشه بیمارم و مرا فرزند نمی شود حضرت فرمودند که چون در خانه نماز کنی یا مطلقا آواز خود را به اذان بلند کن در خانه، هشام

گفت كه چنين كردم حق سبحانه و تعالى بيمارى را را از من بر داشت و اولاد مراد بسيار كرد راوى او محمد بن راشد مى گويد كه من هم هميشه بيمار بودم و خالى از بيمارى نبودم خودم و جمعى از خدمتكاران و عيال من تا آن كه بسيار بود كه همه بيمار بودند و كسى نبود كه خدمت من كند پس چون اين حديث را از هشام شنيدم باين عمل كردم و اذان را در خانه بلند مى گفتم حق سبحانه و تعالى بر داشت بيماريها را از من و از ياران من و الحمد للّه بر اين نعمت و همه نعمتهاى الهى.

و در حديث صحيح منقولست از سليمان جعفرى كه از آن حضرت صلوات اللّه عليه شنيدم كه مى فرمودند كه در خانه خود اذان بگو كه دفع مى كند شيطان را و سنت است از جهت تعليم اطفال يا دفع شر شياطين از ايشان

[روايت اذان موجب كثره رزق مى شود]

(و روى من سمع الاذان فقال كما يقول المؤذّن زيد فى رزقه) روايت كرده است صدوق بسند قوى از سليمان كه گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّه عليه كه چه وجه دارد كه حكايت اذان مستحب است به آن كه هر چه مؤذن بگويد آن را هر كه بشنود بگويد هر چند بر بول و غايط باشد

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۷۴

حضرت فرمودند كه حكايت اذان سبب زيادتى روزيست و صدوق اختصار نموده است در اينجا بر حاصل معنى و پيشتر گذشت.

[حديث بلال از رسول اللّه در باره اذان]

(و روى عبد اللّه بن علىّ قال حملت متاعى من البصره إلى مصر فقدمتها فبينا انا فى بعض الطّريق اذا انا بشيخ طوال شديد الادمه ابيض الرّأس و اللّحيه عليه طمران احدهما اسود و الاخر ابيض فقلت من هذا فقالوا هذا بلال مولى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فاخذت ألواحى فاتيته فسلّمت عليه فقلت له السّلام عليك أيّها الشّيخ فقال و عليك السّلام قلت يرحمك اللّه تعالى حدّثنى بما سمعت من رسول اللّه (ص) فقال و ما يدرك من انا فقلت أنت بلال مؤذّن رسول اللّه (ص) قال فبكى و بكيت حتّى اجتمع النّاس علينا و نحن نبكى قال ثمّ قال يا غلام من أىّ البلاد أنت قلت من اهل العراق قال بخّ بخّ فمكث ساعه ثمّ قال اكتب يا اخا اهل العراق بسم اللّه الرّحمن الرّحيم سمعت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول المؤذّنون امناء المؤمنين على صلاتهم و صومهم و لحومهم و دمائهم لا يسالون اللّه عزّ و جلّ شيئا الّا أعطاهم و لا يشفعون فى شى ء الّا شفعوا) منقولست بسند قوى از

عبـد اللَّه بن علی و ظاهر صـدوق آنست که کتاب او معتمـد بوده است حکم به صـحت این حـدیث کرده است گفت که متاع خـود را از بصـره بمصـر بردم و چون داخـل شـهر شـدم روزی در راهی بودم مرد پیری بسـیار سـیاهی مـایلی موی سـر و ریش سفیـدی را دیـدم که دو جامه کهنه پوشـیده بود یکی سـیاه و دیگر سـفید بود و سـیاه را از روی تقیه پوشـیده خواهـد بود پس پرسیدم که این کیست گفتند که این بلال است آزاد کرده حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله پس من تخته های خود را که حدیث بر آن می نوشتم برداشتم چنانکه عادت سلف بود که بر تخته

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۵

می نوشـتند و حفظ می کردنـد و می شسـتند دیگر می شـنیدند و چون کاغذ کم بود بسـیار بود که بر تخته ها می نوشـتند و با خود می داشـتند پس به نزد بلال آمـدم و بر او سـلام کردم این عنوان که السّ_لام علیك ای مرد بزرگوار یا مرد پیر پس او در جواب گفت و علیك السّلام و در امالی هست و رحمه اللَّه و برکاته و غرض او از اوّل آنست که سلام او را از خدا می طلبد و بعـد از آن سـلام خود را بر او یعنی امیـد دارم که حق سـبحانه و تعالی مرا سالم دارد به برکـت سـلام تو و ترا نیز سالم دارد در دنیا از جمیع آفات و بر تو باد رحمت الهی در آخرت و زیادتیهای اموال و اولاد و عمر و سایر خوبیها در دنیا گفتم حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد خبر ده مرا از احادیثی که

شنیده از حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله پس بلال گفت که تو چه می دانی که من کیستم و ظاهرا غرض آن بود که بداند که کیست تا اگر اهل آن باشد که حدیث از او نقل کند بکند و الا فلا و محتمل است که علی رسم العاده باشد پس من گفتم که تو بلالی مؤذن حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله راوی گوید که چون بلال اسم حضرت را شنید به گریه در آمد و من نیز به سبب گریه او یا مثل او به گریه در آمدم تا آن که مردمان بر ما جمع شدند و ما می گریستیم پس بلال گفت که ای پسر از کدام شهری گفتم از اهل عراقم گفت به به چون اهل عراق شیعه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بودند و یا آن که ایشان بسیار سعی می کردند در طلب حدیث پس ساعتی مکث نمود و در بعضی از نسخ چنین است که ثمّ سکت ساعه پس ساعتی خاموش شد و دور نیست که فکر کرده باشد که چه حدیث نقل کند پس گفت بنویس ای برادر اهل عراق یعنی ای عراقی بسم اللّه الرحمن الرحیم چون مستحب است که هر چه نویسند اگر چه شعری باشد که ابتدا به بسمله کنند و سلف اکثر ایشان امثال اینها را رعایت می کردند و چون سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۶

بزرگی حجم کتاب می شد و رغبتها کم می شد و طبایع متنفر می شد خلف ترک آن کردند در نوشتن اما در گفتن می گفتند تا به این جا رسید که اصل و فرع همگی متروک شدند شنیدم از

حضرت سید المرسلین (ص) که می فرمودند که مؤذنان امینان مؤمنانند بر نماز ایشان همیشه نسبت به همه کس یا نسبت به صاحبان عذر و هم چنین در روزه ایشان از جهت ابتدای امساک چنانکه خواهد آمد در صوم و در گوشتهای ایشان یعنی اگر مؤذنان اذان می گویند مؤمنان غیبت اهل آن شهر نمی کنند و الّا گوشت ایشان را به غیبت می خورند اگر چه در چنین صورت جایز است غیبت ایشان و لیکن چون متعارف این است که غیبت همه کس می کنند و همه کسان گناه ندارند بلکه بعضی گناه کارند که از جانب مسلمانان عهد کرده اند که اذان بگویند یا از بیت المال مسلمانان از جهت ایشان چیزی مقرر ساخته اند که بگیرند و اذان بگویند و نگویند و محتمل است که از بابت مجاز مشاکله باشد هر چند غیبت همه جایز باشد در صورتی که همه تقصیر کرده باشند و لیکن چون شبیه است به غیبت حرام باین عبارت از آن تعبیر فرموده اند و امین مؤمنانند بر خونهای ایشان.

چون در اخبار بسیار وارد شده است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله مقرّر ساخته بودند که لشکری که بر سر جمعی می فرستادند ملاحظه می نمودند که اگر اذان می گفتند می دانستند که مسلمانند و الا ایشان را غارت می کردند و مردان را می کشتند و زنان و اطفال را اسیر می کردند و جمعی از علما گفته اند که چون اذان از شعایر اسلام است اگر اهل شهری اتّفاق کنند بر ترک اذان أولا امام زمان ایشان را تخویف می فرماید اگر بر ترک آن اصرار نمایند جایز است امام را که قتل همه مردان ایشان بکند و چون

احادیث صحیحه گذشت که دلالت می کند بر آن که اذان و اقامه سنت است حمل کرده اند این حدیث را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۷

بر آن که مستوجب عقاب دنیوی می شوند و واجب آنست که بر ترک آن مستوجب عقاب اخروی می شوند چنانکه خواهد آمد در ترک زیارت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله که اگر حاجیان ترک کنند امام جبر می کند ایشان را بر زیارت و اگر مخالفت کنند همه را می کشد با آن که زیارت نیز سنت است و ازین باب مسایل خواهد آمد پس حضرت فرمودند که مؤذنان چیزی از حق سبحانه و تعالی سؤال طلب نمی کنند مگر آن که به ایشان عطا می فرماید و شفاعت نمی کنند در چیزی مگر آن که شفاعت ایشان را قبول می فرماید.

(قلت زدنی یرحمک اللّه قال اکتب بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول من اذّن اربعین عاما محتسبا بعثه اللّه عزّ و جلّ یوم القیمه و له عمل اربعین صدّیقا عملا- مبرورا متقبّلا قلت زدنی یرحمک اللّه قال اکتب بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سمعت رسول اللّه (ص) یقول من اذّن عشرین عاما بعثه اللّه عزّ و جلّ یوم القیمه و له من النّور مثل زنه السّماء قلت زدنی یرحمک اللّه قال اکتب بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سمعت رسول اللّه (ص) یقول من اذّن عشر سنین اسکنه اللّه عزّ و جلّ مع ابراهیم الخلیل فی قبّته او فی درجته قلت زدنی یرحمک اللّه قال اکتب بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سمعت رسول اللّه (ص) یقول من اذّن سنه واحده بعثه اللّه عزّ و جلّ یوم القیمه و قد غفرت ذنوبه کلّها بالغه

ما بلغت و لو کان مثل زنه جبل احد) عبد اللّٰه بن علی گفت گفتم زیاده کن از افادات خود مرا تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد و گفت بنویس بسمله را شنیدم از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که می فرمودند که هر که چهل سال اذان بگوید از جهت اعلام یا اعم خالصا للّٰه حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت مبعوث کند و او را ثواب عمل چهل صدیق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۸

کرامت فرماید که همه آن اعمال مبرور و مقبول باشد و صدیق کسی است که همیشه راست گفته باشد یا تصدیق انبیاء کرده باشد گفتم زیاده کن مرا از فواید خود تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد گفت بنویس بعد از بسمله که شنیدم از حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله که می فرمودند که هر که بیست سال اذان بگوید للّٰه چنانکه گذشت مبعوث کند او را حق سبحانه و تعالی در روز قیامت و او را از نور مثل وزن آسمان بوده باشد و این از بابت تشبیه معقول است به محسوس گفتم زیاده کن مرا از علوم خود تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد گفت بنویس بعد از بسمله که شنیدم از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله که می فرمودند که هر که ده سال اذان بگوید حق سبحانه و تعالی او را ساکن سازد با حضرت ابراهیم دوست خدا در قبّه که حق سبحانه و تعالی از جهت او مقرّر فرموده است یا در درجه آن حضرت یعنی در قبّه مثل آن قبّه یا

درجه مثل آن درجه و ظاهرا مشارکت در قبّه لازم نـدارد مشارکت در نعمتها را و ممکن است که در نعمتهای ظاهری موافق باشند و آن حضرت در نعمتهای باطنی زیادتی داشته باشد و مستبعد نیست تساوی مطلق هر گاه مؤذن خالص باشد و هر که در یک فعل با اخلاص است در همه افعال خالص است چنانکه مجربست و چنین کسی رتبه اش عظیم است و تردید از راویست که نمی داند قبّته گفت یا فی درجته.

گفتم زیاده کن مرا از احادیثی که شنیده تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد گفت بنویس بعد از بسمله که شنیدم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که هر که یک سال اذان بگوید حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کنند در روز قیامت و همه گناهان او را آمرزیده باشد هر چند بسیار باشد و اگر چه به سنگینی کوه احد باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۹

(قلت زدنی یرحمک اللّه قال نعم فاحفظ و اعمل و احتسب سمعت رسول اللّه (ص) یقول من اذّن فی سبیل اللّه صلاه واحده ایمانا و احتسابا تقرّبا إلی اللّه عزّ و جلّ غفر اللّه له ما سلف من ذنوبه و منّ علیه بالعصمه فیما بقی من عمره و جمع بینه و بین الشّهداء فی الجنّه قلت زدنی یرحمک اللّه حدّثنی بأحسن ما سمعت من رسول اللّه (ص) قال ویحک یا غلام قطّعت أنیاط قلبی و به کی و بکیت حتّی انّی و اللّه لرحمته ثمّ قال اکتب بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سمعت رسول اللّه (ص) یقول اذا کان یوم القیمه و جمع اللّه عزّ و جلّ النّاس فی صعید

واحد بعث اللّٰه عزّ و جلّ إلى المؤذّنين بملائكته من نور معهم ألويه و اعلام من نور يقودون جنائب ازمّتها زبرجد اخضر حقائبها او خفايفها المسك الاذفر يركبها المؤذّنون فيقومون عليها قياما تقودهم الملائكه ينادون بأعلى صوتهم بالأذان ثمّ به كى بكاء شديدا حتّى انتحبت و بكيت فلمّا سكت قلت ممّا بكاؤك فقال ويحك ذكّرتنى اشياء سمعت حبيبى و صفيّى صلوات اللّٰه عليه و آله يقول و الّذى بعثنى بالحقّ نبيّا انّهم ليمرّون على الخلق قياما على النّجائب فيقولون اللّٰه اكبر اللّٰه اكبر فاذا قالوا ذلك سمعت لامّتى ضجيجا فساله اسامه بن زيد عن ذلك الضّجيج ما هو فقال الضّجيج التّسبيح و التّحميد و التّهليل فاذا قالوا اشهد ان لا اله الّا اللّٰه قالت أمّتى إيّاه كنّا نعبد فى الدّنيا فيقال صدقتم فاذا قالوا اشهد انّ محمّدا رسول اللّٰه (ص) قالت أمّتى هذا الّذى اتانا برساله ربّنا جلّ جلاله فآمنّا به و لم نره فيقال لهم صدقتم هذا الّذى ادّى إليكم الرّساله من ربّكم و كنتم به مؤمنين فحقيق على اللّٰه عزّ و جلّ ان يجمع بينكم و بين نبيّكم فينتهى بهم إلى منازلهم و فيها ما لا عين رأت و لا اذن

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۸۰

سمعت و لا خطر على قلب بشر) گفتم زياد كن مرا از اخبارى كه شنيده از آن حضرت صلّى اللّٰه عليه و آله تا حق سبحانه و تعالى ترا رحمت كناد گفت بلى مى گويم و ليكن تو حفظ كن و عمل كن خالصا للّٰه تعالى شنيدم از حضرت سيّد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله كه مى فرمودند كه هر كه اذان يك نماز را در راه خدا كه جهاد

باشد یا اللّٰه بگوید با ایمان و خالصا مخلصا به محض رضای الهی حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد و انعام کند بر او به آن که در عصمت و حفظ الهی باشد در بقیّه عمر او و در بهشت با شهدا در یک جا باشند.

گفتم زیاده کن مرا از احادیث تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد و خبر ده مرا به بهترین احادیثی که از حضرت سیّد المرسلین (ص) شنیده گفت ویحک این کلمه ایست که از روی ترحّم می گویند غالبا و نظیر این در زبان عجم آن که خدا ترا نگاه دارد، ای پسر رگهای دل مرا پاره پاره کردی و به گریه در آمد و من نیز گریستم تا به مرتبه که بر او رحم کردم و اللّٰه.

پس گفت بنویس بعد از بسمله که شنیدم از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که می فرمودند که چون روز قیامت شود و حق سبحانه و تعالی خلایق را در یک زمین حشر کند خواهد فرستاد فرشتگان نورانی را بسوی مؤذّنان با لواها و علمهای نورانی و جنیبتها را کشند یعنی کتلها از جهت ایشان بیاورند که مهارهای آنها از زبرجد سبز باشد و عقیبها که در عقب پالان می باشد در شتر و در عقب زین می باشد در اسب و استر از جهت زینت از قبیل اورتک از مشک ناب باشد و در بعضی از نسخ پایهای این شتران از مشک بسیار نفیس باشد و نسخه اول موافق است با امالی و چون عرب از شتر محظوظتر است بنا بر این شتر خواهند آورد یا آن که شتران بهشت

در نهایت رفعت باشند با نفاست و مناسبتی ندارد با شتران دنیا و مؤذنان بر اینها سوار شوند و بر پشت شتران بر پا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۱

ایستند و ملائکه آنها را کشند از روی تعظیم و مؤذنان به آواز بلند نیکو اذان گویند پس به گریه افتاد گریه سختی که آواز او بلند شد یا سبب گریه من شد که به آواز بلند ناله و گریه کردم پس چون خاموش شد پرسیدم که چرا این همه گریه می کنی گفت حق سبحانه و تعالی ترا بیامرزد به یاد من آوردی چیزی چند را که از معشوق خود و از برگزیده من و برگزیده عالمیان شنیده ام چون آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله به خاطرم می رسد می گریم و ظاهر می شود که بلال از جمله ارباب قلوب بوده است و راوی بحسب عادت می گریسته است چون می دیده که او گریه می کرده است او نیز می گریسته است و آن حضرت صلوات اللَّه علیه و آله می فرمودند که بحق آن خداوندی که مرا به راستی به پیغمبری فرستاده است که مؤذنان بر خلایق خواهند گذشت و بر روی این شتران نفیس ایستاده باشند و گویند اللَّه اکبر اللَّه اکبر پس چون تکبیر را بگویند فریادی و غوغایی عظیم از امت من برخیزد پس اسامه بن زید در وقتی که حضرت این حدیث را می فرمودند حاضر بود پرسید که این فریاد چه چیز خواهد بود و چه چیز می گویند حضرت فرمودند که این صدا سبحان اللَّه و الحمد للَّه و لا اله الا اللَّه خواهد بود و چون مؤذنان تکبیر را گفتند خلایق بقیه تسبیحات اربع را خواهند گفت

و چون مؤذنان گویند که اشهد ان لا اله الا اللّٰه امّت من گویند که همین خداوند را در دار دنیا عبادت می کردیم و سایر آله باطله را عبادت نمی کردیم پس فرشتگان گویند که راست گفتید و چون مؤذنان گویند اشهد انّ محمدا رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و صلوات در امالی نبود و ظاهرا از نساخ زیاد شده باشد امت من گویند که این پیغمبریست که رسالت از جانب حق سبحانه و تعالی بما آورد و ما به او ایمان آوردیم با آن که او را ندیده بودیم پس به ایشان گویند که راست گفتید این پیغمبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۲

است که ادای رسالت بسوی شما کرد از جانب پروردگار شما و شما به او ایمان داشتید و دارید پس بر حق سبحانه و تعالی لازمست که شما را حشر کند با پیغمبر شما پس ملائکه ببرند مؤذنان را به منزلهایی که حق سبحانه و تعالی در بهشت از جهت ایشان مقرر ساخته و در آنجا باشد آن چه چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و در خاطر آدمی خطور نکرده باشد و اینها ممکن است که وصف توضیحی باشد چون جمیع نعمتهای بهشت چنین است و ممکن است که وصف احترازی باشد چون نعمتهای ظاهره بهشت شباهتی دارد به نعمتهای ظاهره دنیا و این نعمتهای باطنه چیزی چند باشد که تا به آن نرسد تصور آن نتوانند کرد چنانکه در احادیث قدسیّه وارد است که مهیا ساخته ام از جهت بندگان صالح خود آن چه را چشم ندیده باشد و گوشش نشنیده باشد و در خاطر کسی خطور نکرده باشد.

(ثمّ نظر

إليّ فقال ان استطعت و لا قوّه الّا باللّه ان لا تموت الّا و أنت مؤذّن فافعل فقلت رحمك اللّه تفضّل و أخبرنى فانّى فقير محتاج و ادّ إليّ ما سمعت من رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فانّك قد رايته و لم اره و صف لى كيف وصف لک رسول اللّه (ص) بناء الجنّه فقال اكتب بسم اللّه الرّحمن الرّحيم سمعت رسول اللّه (ص) يقول انّ سور الجنه لبنه من ذهب و لبنه من فضّه و لبنه من ياقوت و ملاطها المسک الاذفر و شرفها الياقوت الاحمر و الاخضر و الاصفر قلت فما ابوابها قال انّ ابوابها مختلفه باب الرّحمه من ياقوته حمراء قال فما حلقته فقال ويحک كفّ عنّى فقد كلّفتنى شططا قلت ما انا بكافّ عنک حتّى تؤدّى إليّ ما سمعت من رسول اللّه (ص) قال اكتب بسم اللّه الرّحمن الرّحيم امّا باب الصبر فباب صغير مصراع واحد من ياقوته حمراء

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۸۳

لا حلق له و امّا باب الشّكر فانّه من ياقوته بيضاء لها مصراعان مسيره ما بينهما مسيره خمسمائه عام له ضجيج و حنين يقول اللّهمّ جئنى بأهلى قال قلت هل يتكلّم الباب قال نعم ينطقه اللّه ذو الجلال و الاكرام و امّا باب البلاء قلت أ ليس باب البلاء هو باب الصّبر قال لا قلت فما البلاء قال المصائب و الاسقام و الامراض و الجذام و هو باب من ياقوته صفراء و مصراع واحد ما اقلّ من يدخل فيه قلت يرحمک اللّه زدنى و تفضّل عليّ فانّى فقير فقال يا غلام لقد كلّفتنى شططا) پس نظر كرد بسوى من و گفت اگر توانى و حال آن كه

قوت بر افعـال خیر نیست مگر بعون الهی چنـان کن که نمیری مگر آن که مؤذن باشـی یعنی همیشه اذان بگو تـا بر این حال از دنیـا بروی پس گفتم که حق سـبحانه و تعـالی ترا رحمت کنـاد تفضـل کن بر من و خبر ده مرا که من فقیر و محتاجم و برسان بمن آن چه را شـنیده از حضرت سیّد المرسلین (ص) به درستی که تو آن حضرت را دیده و من او را ندیده ام و وصف کن از برای من آن چه را از آن حضرت برای تو وصف کرده است از بنای بهشت.

پس گفت بنویس بعد از بسـمله که شنیدم از حضرت سیّد المرسلین (ص) که می فرمودند که دیوار حصار بهشت یعنی حصار خانه هر کس یک خشت از طلاست و خشتی از نقره است و خشتی از یاقوتست و کل بنای آن از مشک نابست و کنگره های حصار آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است گفتم درهای بهشت از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است در رحمت از یـاقوت سـرخست گفتم حلقه آن از چه چیز است گفت خـدا ترا رحمت کنـاد دست از من بـدار که تکـالیف مرا از حـد بردی گفتم دست از تو بر نمی دارم تا برسانی بمن آن چه را شـنیده از حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله گفت بنویس بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۴

بسـمله اما باب صبر پس دریست کوچک و یک لنگ در است از یاقوت سـرخ و حلقه نـدارد یعنی چون نادر است صبر کردن در مصایب در آن صغیر است زیرا که بزرگی در به نسبت

بسیاری آن جماعتی است که از آن در داخل بهشت می شوند.

و اما باب شکر پس آن دریست از یاقوت سفید و آن دو لنگ در است و فراخی میان هر دو پانصد ساله راهست و آن را ناله و صدای عظیم است و می گوید خداوندا اهل مرا به نزد من آور گفتم که آیا در حرف می زند گفت حق سبحانه و تعالی آن را به سخن در می آورد آن خداوندی که از آن اعظم است که وصف او توان کرد و کرمش از آن بیشتر است که بوصف در آید.

و اما باب بلا پس گفتم که باب بلا باب صبر نیست گفت نه گفتم پس بلا کدام است گفت مصیبتها و بیماریها و مرضهای صعب و خوره و این در از یاقوت زرد است و یک لنگ دارد و چه بسیار کمست که از این در داخل شود زیرا که اکثر اجر مصایب را بجزعها و شکایتها باطل می کنند و فرق میان بلا و صبر آنست که حق سبحانه و تعالی به سبب بلاها اجر می دهد یا ثواب می دهد از روی تفضل نه از جهت استحقاق چون ثواب نفعی است که مقارن تعظیم و اجلال است و هر گاه از مکلف فعلی صادر نشده باشد استحقاق ثواب ندارد و لیکن ممکن است که حق سبحانه و تعالی تفضل کند و به سبب بلا مستحق اجر می شود و اگر صبر کند در آن بلا- مستحق ثواب بی حساب می شود گفتم حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد زیاد کن از فواید خود بر من و تفضل کن بر من هر چند استحقاق آن ندارم چون من فقیر

و بی چاره ام پس گفت ای پسر تکالیف مرا از حد بدر بردی و زیاد از حد بر من تکلیف کردی.

(امّا الباب الاعظم فیدخل منه العباد الصّالحون و هم اهل الزّهد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۵

الورع و الرّاغبون إلى اللَّه عزّ و جلّ المستأنسون به قلت یرحمک اللَّه فاذا دخلوا الجنّه فما ذا یصنعون قال یسیرون على نهرین فی ماء صاف فی سفن الیاقوت مجاذیفها اللّؤلؤ فیها ملائکه من نور علیهم ثیاب خضر شدیده خضرتها قلت یرحمک اللَّه هل یکون من النّور اخضر قال انّ الثیاب هی خضر و لکن فیها نور من نور ربّ العالمین جلّ جلاله یسیرون على حافتی ذلک النّهر قلت فما اسم ذلک النّهر قال جنّه المأوى قلت هل وسطها غیر هذا قال نعم جنّه عدن و هی فی وسط الجنان و امّا جنّه عدن فسورها یاقوت احمر و حصاها اللّؤلؤ قلت فهل فیها غیرها فقال نعم جنّه الفردوس قلت و کیف سورها قال ویحک کفّ عنّی جرت على قلبی قلت بل أنت الفاعل بی ذلک قلت ما انا بکافّ عنک حتّى تتمّ لی الصّفه و تخبرنی عن سورها قال سورها نور قلت الغرف التی هی فیها قال هی من نور ربّ العالمین عزّ و جلّ قلت زدنی یرحمک اللَّه قال ویحک إلى هذا انتهى بی رسول اللَّه (ص) طوبى لک ان أنت وصلت إلى ما له هذه الصّفه و طوبى لمن یؤمن بهذا قلت یرحمک اللَّه انا و اللَّه من المؤمنین بهذا قال ویحک انّه من یؤمن او یصدّق بهذا الحقّ و المنهاج لم یرغب فی الدّنیا و لا فی زهرتها [زینتها] و حاسب نفسه قلت انا مؤمن بهذا قال صدقت

و لكن قارب و سدّد و لا قياس و اعمل و لا تفرّط و ارج و خف و احذر ثمّ بكى و شـهق ثلاث شهقات فظننّا انّه قد مات ثمّ قال فداكم ابى و امّى لو رآكم محمّد صلّى اللّه عليه و آله لقرّت عينه حين تسالون عن هذه الصّفه

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۸۶

ثمّ قـال النّجـا النّجـا الوحـا الوحـا الرّحيل الرّحيل العمل العمل و إيّاكم و التّفريط و إيّاكم و التّفريط ثمّ قال و يحكم اجعلونى فى حلّ ممّا فرّطت فقلت له أنت فى حلّ ممّا فرّطت جزاك اللّه الجنّه كما ادّيت و فعلت الّذى يجب عليك ثمّ ودّعنى و قال اتّق اللّه و ادّ إلى أمّه محمّـد (ص) مـا ادّيت إليك فقلت افعل ان شاء اللّه فقال اسـتودع اللّه دينك و أمانتك و زوّدك التّقوى و اعانك على طـاعته بمشيّته) اما درى كه بزرگتر از همه درهاست پس داخل مى شونـد از آن در بنـدگان شايسـته درگاه الهى و ايشان جمعى انـد كه ترک كرده اند دنيا و محبت آن را و پرهيزكارانند از شـبهات چه جاى محرمات و هميشه راغبند به جانب اقدس الهى و بذكر و فكر اويند و انيس و جليس حق سبحانه و تعالى اند گفتم حق سبحانه و تعالى ترا رحمت كناد چون ايشان داخل بهشت مى شوند چه كار مى كنند گفت سير مى كنند بر كنار دو نهر و در آب صافى و در امالى بسيار مصحح كه قريب بزمان مصنف نوشته شده و جمعى كثير از فضلا بدرسه آن را خوانده اند و تا غايت چنين كتابى باين تصحيح نديده ام و از اين نسخه ظاهر مى شود كه محدثان علماى ما چه مقدار سعى مى نموده اند

در تصحیح کتب در این نسخه و سایر نسخ امالی فی مصافّ است یعنی سیر ایشان بر کنار دو نهر است که محل صفوف ملائکه و حوران و غلمان خواهد بود و می نشینند در کشتیها از یاقوت که پا روی آن از مروارید باشد و پا رود و چوبست که ملاحان به آن دو چوب کشتی را می رانند و در آن کشتیها فرشتگان باشند از نور و جامهای سبز تیره یا خوش آینده پوشیده باشند و ظاهر این ملائکه حوران و غلمان باشند چون ایشان نیز از جمله فرشتگانند یا طایفه دیگر باشند گفتم حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد آیا نور سبز می باشد گفت جامها

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۷

سبز است و حق سبحانه و تعالی آن جامها را منوّر گردانیده است و ایشان بر دو طرف این نهر سیر می کنند در میان کشتیها و تماشا کنند حوران و غلمان را که در این کنارها ایستاده باشند یا آن که گاهی در میان کشتی سیر کنند و گاهی در کنار این نهرها.

گفتم این نهر چه نام دارد گفت جنه المأوی یعنی نهر جنه المأوی چون این نهر در آنجاست یا از آنجا می آید گفتم آیا در میان این جنّت جنّتی دیگر هست گفت بلی جنّت عدن یعنی بستان اقامت که هرگز از آنجا بیرون نروند چنانکه جنّت المأوی نیز باین اعتبار می نامند که جای با دوام ایشان است و این جنّت عدن در میان همه جنّتهاست و اما جنّت پس حصار آن یاقوت سرخست و سنگ ریزه آن مروارید است و در بعضی نسخ حصباؤها با با است و در بعضی بدون با است

و هر دو به یک معنی است گفتم آیا در این جنّت یا در میان جنّتها جنّتی دیگر هست گفت بلی جنّت الفردوس است گفتم با روی آن از چه چیز است گفت رحمت خدا بر تو باد دست از من بدار که ستم کردی بر دل من و در بعضی از نسخ حیرت علیّ قلبی است یعنی از بس که امثال این سؤالها کردی دل من حیران شد دیگر نخواهم دانست که چه چیز در جواب بگویم و در امالی مصحّح حبرت علیّ قلبی است یعنی دلم منوّر شد و متوجّه آن عالم شده است متوجّه این جانب نمی تواند شد یا دلم را مجروح ساختی یا سیاه کردی که از مقام قرب الهی به گفتگوی بهشت و اوصاف بهشت در آمدم پس من گفتم بلکه تو با من چنین کردی که مرا عاشق بهشت کردی و اوصاف آن را تمام نمی گویی و در امالی مصحح لفظ قلت در اینجا نیست و در اکثر نسخ فقیه هست و ظاهرا سهو نساخ است دست از تو بر نمی دارم تا تمام کنی از جهت من صفت جنّت الفردوس را و آن که حصار آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۸

از چه چیز است گفت حصار آن از نور است گفتم بالا خانهای آن از چه چیز است گفت همه از نور پروردگار عالمیان است یعنی این مرتبه مقربانست و جنّت ایشان قرب و محبت و معرفت الهی است گفتم زیاده کن مرا از فواید خود تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد و در امالی مصحح و در هر جا که یرحمك اللّٰه است در آنجا رحمك اللّٰه

است و بنا بر این جزای امر نخواهد بود بلکه دعایی بر سر خود خواهد بود گفت رحمت خدا بر تو باد حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله تا اینجا فرمود وصف بهشت را خوشا حال تو اگر برسی به آن چه وصف آن را کردم از جهت تو به آن که اعمال صالح را به جا آوری تا برسی به آن و در امالی چنین است که طوبی لک إن أنت وصلت إلی بعض هذه الصفه یعنی خوشا حال تو اگر برسی به بعضی از اوصاف بهشت یعنی محض لفظی شنیدی اگر نیکو تفکر کنی بعد از ریاضات و مجاهدات بر تو ظاهر خواهد شد عظمت بهشت صوری و معنوی و خوشا حال کسی که ایمان داشته باشد به آن چه من گفتم آن را من گفتم که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد و اللّه که من ایمان به این ها دارم گفت ویحک یعنی رحمک اللّه یا بمعنی وای بر تو و اکثر اوقات هر دو را ازین عبارت می خواهند به درستی که هر که ایمان بیاورد و تصدیق کند و باور دارد این راه حقرا رغبت نمی کند در دنیا و در زینت آن که بمنزله شکوفه بی بقاست بلکه یعنی نمودی است بی بود و خود حساب خود می کند گفتم من ایمان به این ها دارم گفت راست گفتی ظاهرا غرض بلال ایمان حقیقی بود و غرض راوی ایمان ظاهری چون مکرّر گفت و نفهمید لا علاج گفت بلی راست گفتی یعنی ایمان داری به ایمان ظاهری و لکن قارب و سدّد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۹

یعنی در هر باب وسط

را اختیار کن که رتبه عدالت است چنانکه اکثر محدثین تفسیر کرده اند و این معنی خوبست و لیکن از لفظ بعید است و آن چه بخاطر می رسد آنست که نیّت را خالص کن در همه اعمال که از جهت حق سبحانه و تعالی باشد و تسدید اعمال کن که موافق قانون شرع اقدس باشد و همه تکالیف ازین دو بدر نیست و از رحمت الهی ناامید مشو هر چند اعمال تو چنانکه باید نباشد و عمل کن آن چه را فرموده اند و تقصیر مکن یا افراط مکن که از حد آن تجاوز کنی و امیدوار باش از رحمت الهی و از عذاب الهی خایف و با حذر باش پس به گریه افتاد و سه نعره زد و بی خود شد و گمان کردیم که مرده است و کسی که فی الجمله دلش هنوز به هدایت الهی منوّر شده باشد لازمه اوست امثال اینها پس چون به خود آمد گفت که مادر و پدرم فدای تو باد اگر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله شما را می دید که این سؤالها را از او کنید چشم آن حضرت روشن می شد یعنی بسیار خوشحال می شد پس گفت زود باشید و اعمال آخر ترا زود به جا آورید که مبادا در آخرت حسرت خورید زود باشید و مردانه باشید و بارها را به بندید زود باشید و روانه شوید زنهار که تقصیر مکنید در اعمال خیر زنهار که تقصیر مکنید در ترک افعال شر و ممکن است که تکریر از روی مبالغه باشد پس رو به مردم کرد که بر سر او جمع شده بودند و گفت حق

سبحانه و تعالی شما را رحمت کناد مرا حلال کنید در آن چه تقصیر کردم چون جواب سؤالها بر او مشکل بود و تکاهل می ورزید در مقام معذرت آمد پس من گفتم که هر تقصیری که کردی ترا حلال کردیم حق سبحانه و تعالی ترا اجزای نیکو دهد که آن بهشت است چنانکه ادا کردی آن چه را به تو رسیده بود و کردی آن چه را واجب بود بر تو که آن را بکنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۰

پس مرا وداع کرد و گفت از خدا بترس و برسان به امّت محمّد (ص) هر چه را من به تو رسانیدم من گفتم که خواهم کرد ان شاء اللّٰه تعالی پس گفت که بحق سبحانه و تعالی می سپارم دین ترا و اصلاح و تقوای ترا حق سبحانه و تعالی تقوی را توشه سفر آخرت تو کند و یاوری دهد ترا که عمل کنی به طاعت او چنانکه او می خواهد چون فواید بسیار در این حدیث بود صدوق این را ذکر کرده است و عمده اینست که به املا نوشته بود و غلط در املا کم می باشد و این مطالب اکثرش در آیات و اخبار و احادیث متواتره وارد است پس جهالت سند ضرر ندارد مع هذا قد ما را قراینی چند بوده است که به سبب آن ایشان را علم حاصل می شده است بنا بر این حکم بصحّه همه اخبار این کتاب کرده است و محتملست که مراد صدوق از عبارت اولی اخباری باشد که تعلق به احکام داشته باشد و امثال این اخبار از جمله فضایل اعمال است و هر حدیثی خوب است بنا بر

احادیثی که سابقا گذشت.

[اذان گفتن رسول اللّٰه]

(و قد اذّن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و کان یقول اشهد انّی رسول اللّٰه و قد کان یقول فیه اشهد انّ محمّدا رسول اللّٰه لأنّ الاخبار و قد وردت بهما جمیعا) و منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله اذان می گفتند و در شهادت به رسالت بسیار بود که می گفتند که گواهی می دهم که من رسول حق سبحانه و تعالی ام و گاه بود که می گفتند که گواهی می دهم که محمد رسول خداست چون اخبار بهر یک وارد شده است پس می باید که گاه نام خود می برده باشند و گاهی نبرده باشند تا جمع بین الاخبار شود و هیچ یک از اخبار طرفین در کتب حدیثی که بما رسیده است نیست البته در کتب اصول بوده است و مطلب سهل است.

[رسول اللّٰه دو مؤذن داشت]

(و کان لرسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله مؤذّنان احدهما بلال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۱

و الاخر ابن امّ مکتوم و کان ابن امّ مکتوم اعمی و کان یؤذّن قبل الصّبح و کان بلال یؤذّن بعد الصّبح فقال النّبیّ (ص) انّ ابن امّ مکتوم یؤذّن بلیل فاذا سمعتم اذانه فکلوا و اشربوا حتّی تسمعوا اذان بلال فغیّرت العامّه هذا الحدیث عن جهته و قالوا انّه (ص) قال انّ بلالا یؤذّن بلیل فاذا سمعتم اذانه فکلوا و اشربوا حتّی تسمعوا اذان بن امّ مکتوم) بسند صحیح و کالصحیح منقول است از حلبی و زراره که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله را دو مؤذن بود یکی از ایشان بلال بود و دیگر عبد اللّٰه ابن امّ مکتوم و عبد اللّٰه کور بود و پیش از صبح اذان می گفت

و بلال بعد از صبح اذان می گفت پس رسول خدا (ص) فرمودند که عبد اللّه در شب اذان می گوید پس چون اذان او را بشنوید بخورید و بیاشامید بر سبیل استحباب سحور یا به این معنی که جایز است شما را خوردن و آشامیدن تا بشنوید اذان بلال را و در وقتی که بشنوید اذان بلال را ترک کنید خوردن و آشامیدن را که صبح شده است و عامه تغییر این حدیث داده اند.

و در صحاح ستیّان بطرق متکثره منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که بلال در شب اذان می گوید پس چون اذان بلال را بشنوید بخورید و بیاشامید تا بشنوید اذان ابن امّ مکتوم را و شک نیست که احادیث ما ظاهرتر است چون بعید است که حضرت فرموده باشند که روشن در شب اذان بگوید و کور در صبح و اهل البیت صلوات اللّه علیهم اعلم اند به احکام الهی و معصومند گفته ایشان حق است و ممکن است که مدّتی بر آن نحو بوده باشد که عامه نقل کرده اند و در اواخر بر نحوی باشد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرموده باشند و شکی نیست که اذان پیش از وقت بدعت است و از شارع متلقی نیست مگر در نماز صبح خواه در ماه رمضان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۲

خواه در غیر آن مستحب است و فایده اش آنست که جمعی که نماز شب نکرده باشند برخیزند و بکنند و جمعی را که پیش از صبح غسل باید کرد بکنند و در ماه مبارک رمضان سحور بخورند و هم چنین در غیر ماه رمضان هر گاه

خواهند که روزه بگیرند چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند که ما را مؤذنی هست که در شب اذان می گوید حضرت فرمودند که این اذان نفع می دهد همسایگان را از جهت برخاستن به نماز و امّا سنت آنست که چون طلوع صبح شود اذان بگویند و میان اذان و اقامت نباشد مگر دو رکعت نافله صبح، دیگر گفت از آن حضرت پرسیدم از اذان پیش از صبح فرمودند که باکی نیست و اما سنت آنست که با طلوع صبح صادق باشد و آن اذان پیش از صبح نفع می دهد به همسایگان.

و در حدیث صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از اذان پیش از صبح فرمودند که هر گاه در جماعت باشند نه و هر گاه تنها باشد باکی نیست و ظاهرا مراد آنست که هر گاه جماعت جمع باشند اذان گفتن پیش از صبح عبث است و اگر تنها باشد سبب اجتماع می شود و اللَّه تعالی یعلم.

[اذان بلال برای حضرت زهرا]

(و روی انّه لما قبض النّبیّ (ص) امتنع بلال من الاذان و قال لا أؤذّن لأحد بعد رسول اللَّه (ص) و انّ فاطمه صلوات اللَّه علیها قالت ذات یوم انّی اشتهی ان اسمع صوت مؤذّن ابی (ص) بالأذان فبلغ ذلک بلالا فاخذ فی الاذان فلمّا قال اللَّه اکبر اللَّه اکبر ذکرت اباها صلّی اللَّه علیه و آله و أیّامه فلم تتمالک من البکاء فلمّا بلغ إلی قوله و اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه شهقت فاطمه صلوات اللَّه علیها و سقطت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۳

لوجهها و غشی علیها فقال النّاس لبلال أمسک

يا بلال فقد فارقت ابنه رسول اللّه (ص) الدّنيا و ظنّوا انّها قد ماتت فقطع اذانه و لم يتمّه فافاقت فاطمه صلوات اللّه عليها و سألته ان يتمّ الاذان فلم يفعل و قال لها يا سيّده النّسوان انّى اخشى عليك ممّا تنزلينه بنفسك اذا سمعت صوتى بالأذان فاعفته عن ذلك) و منقولست که چون حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله از دنیا به عالم اعلی تشریف بردند بلال امتناع نمود از اذان گفتن از جهت آن چه سابقا مذکور شد در روایت ابو بصیر و گفت که اذان نمی گویم از جهت هیچ کس بعد از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها روزی فرمودند که می خواهم که بشنوم آواز مؤذن پدرم را (ص) به آن که اذان بگوید و این خبر را به بلال رسانیدند و اطاعت آن حضرت را واجب می دانست شروع کرد در اذان پس چون تکبیرها را گفت حضرت یاد ایام پدرش صلّی اللّه علیه و آله کرد و خود را ضبط نتوانست کردن از گریه و چون باسم آن حضرت رسید فریادی زد و غش کرده بر رو افتاد پس مردمان فریاد کردند بلال را که باز گذار که حضرت بهترین زنان عالمیان از دنیا رفت و کمان ایشان این بود که آن حضرت فوت شده است پس بلال اذان را قطع کرد و تمام نکرد پس حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها با خود آمدند و فرمودند که اذان را تمام کند بلال تمام نکرد و به خدمت آن حضرت آمد و گفت ای بهترین زنان عالمیان می ترسم که چون اذان

مرا بشنوی از دنیا بروی مرا معاف دار حضرت او را معاف فرمودند از گفتن اذان.

و منقولست که چون بلال ترک اذان کرد و اطاعت عمر نکرد در ترک حی علی خیر العمل ابو بکر را واسطه ساخت باز قبول نکرد عمر گفت ای نمک بحرام سخن آقای خود را نشنید و با او بیعت نکردی در جواب گفت که بهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۴

مرا حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله از ابو بکر قرض کرد و مرا خرید و آزاد کرد و من آزاد کرده آن حضرتم و بر تقدیری که او مرا آزاد کرده باشد اگر بواسطه خدا آزاد کرده است او را چه منّت است بر من و اگر از جهت خدا آزاد نکرده است مرا بهر کاری که خواهد بفرماید تا خدمت کنم او را پس گفتند که از مدینه در رو که سبب فساد دیگران نشوی گفت سمعا و طاعه و به جانب مصر رفت و مانند دیوانگان می گشت و با کسی الفت نمی کرد و الفت او با جناب اقدس الهی بود و با اهل بیت آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله بحسب [به حبّ ظ] قلب.

[اذان و اقامه بر زن نیست]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه لیس علی النّساء اذان و لا اقامه و لا جمعه و لا جماعه و لا استلام الحجر و لا دخول الکعبه و لا الهروله بین الصّفا و المروه و لا الحلق انّما یقصّرن من شعورهنّ) به روایات متعدده صحیحه منقولست از آن حضرت و از حضرت امام محمد باقر و سایر ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم که فرمودند که بر زنان لازم نیست اذان

و اقامه چنانکه بر مردان لازمست و هم چنین نماز جمعه بر ایشان واجب نیست و نماز به جماعت در مسجد سنت مؤکد نیست و بر ایشان لازم نیست دست رسانیدن بحجر الاسود چون همیشه در آنجا کثرت هست و منافات با عصمت ایشان دارد منازعه کردن با مردان و هم چنین سنت مؤکد نیست زنان را داخل شدن در کعبه و نه دویدن میان صفا و مروه در آنجایی که مردان می دوند و در حج و عمره بر ایشان نیست سر تراشیدن بلکه حرامست و زنان از موی خود اندکی می گیرند و در هر یک از اینها روایات بخصوص نیز خواهد آمد و در جای خود.

(و روی انّه یکفیها من التّقصیر مثل طرف الانمله) و در روایتی وارد شده است که زنان را کافی است از تقصیر مثل سر انگشت و خواهد آمد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۵

ابواب حج و در اینجا استطرادا مذکور شد.

(و فی خبر اخر قال الصّادق صلوات اللّه علیه لیس علی المرأه اذان و لا اقامه اذا سمعت اذان القبیله و یکفیها الشّهادتان و لکن اذا اذّنت و اقامت فهو افضل) و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که بر زنان اذان و اقامه نیست هر گاه اذان قبیله را بشنود بان اکتفا می کند و کافیست زنان را شهادتان و لیکن اگر اذان و اقامه بگوید افضل است دغدغه در این نیست که متلقی نشده است از شارع که زنان اذان اعلام بر مناره و امثال آن بگویند و دغدغه نیست در آن که در خانه خود از جهت خود اذان و اقامه می توانند گفت

و اگر جمعی باشند در جائی که مردان محرم باشند یا زنان باشند و بس ظاهرا اذان اعلام از جهت ایشان تواند گفت چنانکه ظاهر می شود از اطلاق اخبار.

و در حدیث صحیح از جمیل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا بر زنان اذان و اقامه هست یعنی لازمست حضرت فرمودند که نه.

و در حدیث صحیح از زراره منقولست که گفت به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که آیا بر زنان اذان هست فرمودند که هر گاه شهادتین را بگویند بس است ایشان را.

و در حدیث صحیح منقولست از عبد اللّٰه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که زن اذان نماز می گوید حضرت فرمودند که خوبست اگر بگوید و اگر تکبیر و شهادتین را بگوید او را کافی است و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که اقامه زنان آن است که به تکبیر و شهادتین را بگویند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۶

و آن که در حدیث وارد شده است که اکتفا به اذان قبیله می تواند کرد مرد و زن در این حکم شریکند.

چنانکه در حدیث موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که آن حضرت اذان هم سایه را شنیدند و نماز جماعت کردند و فرمودند که اذان هم سایه شما را کافی است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که نماز گذاردند به جماعت در پیراهنی بی ازار و بی ردا و بی اذان و اقامه چون فارغ شدند عرض نمودند

که چه سبب داشت که چنین کردید فرمودند که پیراهنم کنده بود احتیاج بازار و ردا نبود و گذشتم به جعفر و او اذان و اقامه می گفت من سخن نکردم آن کافی بود مرا و اگر اذان اعلام گوینـد بطریق اولی مجزیست چون شارع اذان اعلام را از جهت این مقرر ساخته است که هر که بشنود بر آن اعتماد کند و اگر داخل مسجد شود و نماز به جماعت کرده باشند اکتفا به اذان و اقامه ایشان می توان کرد اگر متفرق نشده باشند و اکثر علما گفته اند که اگر یک کس مانده باشد در تعقیب متفرق نشده اند و اکتفا می توان کرد.

و چنانکه در حدیث صحیح از ابان از ابو بصیر منقولست و بطریق دیگر نیز از ابو بصیر منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی داخل مسجد شود و مردمان نماز کرده باشند آیا اذان و اقامه می گوید حضرت فرمودند که اگر صف متفرق نشده باشد به اذان و اقامه ایشان نماز کند و اگر صف متفرق شده باشد اذان و اقامه بگوید و در عرف همین که جمعی رفته باشند می گویند که صف متفرق شده است بهتر آنست که در چنین صورت اذان و اقامه بگوید آهسته چنانکه خواهد آمد در باب نماز جماعت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۷

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که دو کس داخل مسجد شدند و مردمان نماز نماز کرده بودند حضرت به ایشان فرمودند که اگر خواهید یکی از شما امامت کند دیگری را و لیکن اذان و اقامت نگوید، اما

اگر کسی اذان و اقامه گفته باشد که تنها نماز کند و جمعی بهم رسند و خواهند که نماز را به جماعت کنند اولی آنست که اذان و اقامه را مرتبه دیگر بگویند چنانکه در حدیث عمار است.

و در حدیث صحیح از معاذ بن کثیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی داخل مسجد شود و امام مسجد سنّی باشد و خوف داشته باشد که اگر اذان و اقامه بگوید امام برکوع رود پس بگوید: قد قامت الصّلاه قد قامت الصّلاه اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الّا اللّٰه و داخل شود بر نماز و حمل می توان کرد بر آن که این کلمات را در راه بگوید و چون به او رسد تکبیر بگوید و قرائت شروع کند هر چه را در قیام تواند بخواند و باقی را در رکوع و سجود بخواند و اگر راه نباشد به آن که چون داخل مسجد شود مسجد پر باشد فی الحال داخل شدن در نماز و دریافتن قرائت مقدّم است بر ادراک اذان و اگر در این صورت نیز عمل باین حدیث کنند بد نیست چون مبالغه در اذان بسیار است و قرائت را در رکوع و سجود ادراک می تواند کرد با آن که حدیث صحیح است و علما به آن عمل کرده اند.

و در حدیث موثق منقول است از عمار که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که ناچار است بیمار را از اذان و اقامه هر گاه خواهد که نماز کند و اگر نتواند که تکلم کند به آن در خاطر خود بگذارند پرسیدند

از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که اگر درد عظیم داشته باشد حضرت فرمودند که ناچار است از اذان و اقامه زیرا که نماز نیست بی اذان و اقامه و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۸

نماز قضا خواهد آمد که در اول شروع در آن اذان و اقامه می گوید و باقی را با اقامه به جا می آورد.

[نماز عیدین اذان و اقامه ندارد]

(و لیس فی صلاه العیدین اذان و لا اقامه اذانهما طلوع الشّمس) و در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در نماز عید ماه رمضان و عید قربان اذان و اقامه نیست و اذان هر دو طلوع آفتابست.

و در حدیث صحیح اسماعیل بن جابر خواهد آمد که اذان هر دو اینست که سه مرتبه بگویند الصلاه و جمع بینهما باین نحو می کنیم که اذان بیرون رفتن طلوع شمس است و اذان نماز کردن سه مرتبه الصّلاه برفع و نصب و وقف جایز است و وقف بهتر است و در غیر نمازهای یومیه و جمعه اذان نیست بی دغدغه و در عیدین الصّلاه منقولست و علما در بقیّه نمازهای واجب گفته اند که الصّلاه را سه مرتبه می گویند و بعضی در نمازهای واجب غیر یومیه و در نماز استسقا الصّلاه جامعه می گویند و مستندش بما نرسیده است و چون در مستحبّات گفته فقها کافی است ظاهر توان گفت و اگر باین قصد بگوید که اگر مطلوب شارع باشد فبها و الّا لغوی باشد که بهتر است با آن که فی نفسه اعلام مردمان به عبادات و ترغیب ایشان به خیرات خوبست.

و در نماز میّت حدیث صحیح وارد شده است که مستحب است

اعلام مؤمنان بموت مؤمنين تا همگى حاضر شوند و متواتر است كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه بعنوان الصّلاه جامعه مردمان را خبر مى كردند از جهت غير نماز مثل حلّ مشكلات و اظهار معجزات و امثال اينها و اللَّه تعالى يعلم.

[هر كس ترسيد اذان بگويد]

(قال الصادق صلوات اللَّه عليه اذا تغوّلت لكم الغول فاذّنوا) و در

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۹۹

جعفريات از آن حضرت صلوات اللَّه عليه و در محاسن از حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله منقولست كه هر گاه غول بيابانى در نظر شما در آيد پس اذان بگوئيد در بعضى از نسخ

اذا تولّعت بكم الغول

يعنى هر گاه با شما پردازند اذان بگوئيد و اين غول طايفه از جن يا شياطينند و در بعضى جاها بسيار مى باشد مثل حوالى نجف اشرف و جوارز و جزاير و از بسيار كس شنيده ام كه چون به صحرا مى رفتيم در نظر ما مى آمد و با ما بود و صحبت مى داشتيم و چون اسم خداى تعالى يا آيه الكرسى را مى خوانديم كه مبادا غول باشد دراز مى شدند به شكل منار و پنهان مى شدند و جمعى مى گفتند كه اذان را شروع مى كرديم مى گريختند و جمعى منكرند به انكار عظيم و تأويل مى كنند كه محض خيال است بر تقدير تسليم دعاها و قرآن و اذان رفع خيالهاى باطل نيز مى كنند و اگر كسى نفى جن كند البته كافر است اما اگر بگويد كه آدمى او را نه مى بيند حكم بكفر او نمى توان كرد و ليكن حكم به حماقت او مى بايد كرد چون آثار جن از آن گذشته است كه كسى انكار آن تواند كرد.

[چون فرزندى متولد شود اذان بگويند در گوش راست او و اقامه در گوش چپ او]

(و قال صلوات اللَّه عليه المولود اذا ولد يؤذّن فى اذنه اليمنى و يقام فى اليسرى) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه منقولست كه چون فرزندى متولد شود اذان بگويند استحبابا در گوش راست او و اقامه بگويند در گوش چپ او و در اين باب

اخبار بسیار وارد شده است و در باب ولادت مذکور خواهد شد.

(و قال صلوات اللّٰه علیه من لم یأکل اللّحم اربعین یوما ساء خلقه و من ساء خلقه فاذّنوا فی اذنه) و در حدیث صحیح و احادیث قویه بسیار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که چهل روز گوشت نخورد کج خلق شود و هر که کج خلق شود اذان بگوئید در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۰

گوش او و در روایتی دیگر منقول است که اگر حیوانی کج خلق شود در گوش او اذان بگوئید.

[تکرار اسم پیامبر در اذان]

(و قال صلوات اللّٰه علیه انّه کان اسم النّبی (ص) یکرّر فی الاذان و اوّل من حذفه ابن اروی) و متواتر است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز فرمودند که اسم حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله را مکرر می گفتند در اذان و اول کسی که انداخت یا یک بار می گفت ابن أروی بود که مؤذن عثمان بود چون بنی امیّه قاطبه دشمن آن حضرت (ص) بودند و عامه نقل کرده اند از آن جمله زمخشری که روزی در حضور معاویه اذان گفتند چون باسم حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله رسید گفت که کار ابن ابی کبشه به کجا رسید که اسم خود را با اسم خدا مقرون ساخت و ابن ابی کبشه احمقی بود در قریش که هر گاه می خواستند سرزنش کسی کنند تشبیه می کردند او را به آن و زمخشری در ربیع الابرار در کفر معاویه و آن که او ولد الزّنا بود وجوه بسیار و احادیث بی شمار نقل کرده است و مولانا سعد

الـدین نیز کفر یزیـد را و معـاویه را ذکر کرده است و گفته است که سـلف از این جهت منع کرده انـد از لعن ایشـان تا تعـدی نکند به اعلی پس اعلی چون اعلی در سببیّت کفر اعلایند از ادنی بلکه خون امام حسین و شهادت سایر ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم واقع نشـده مگر در سـقیفه بنی ساعـده چنانکه در احادیث متواتره وارد شـده است با آن که تتبع اخبار صـحابه کرده است شک در این معنی نـدارد و از فضـلای عامه هر یک که تتبع اخبار کرده اند شـکی در کفر ایشان نیست و جمعی که تتبع نکرده اند کفر ایشان از جهت آنست که دین باطل را به تقلید سلف دارند.

[اذان نماز جمعه]

(و روی انّه کان بالمدینه اذا اذّن المؤذّن یوم الجمعه نادی مناد حرم البیع حرم البیع لقول اللّٰه عزّ و جلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۱

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْـعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ) و منقول است که چون روز جمعه مؤذن اذان می گفت منادی دیگر می کشت در بازارها و فریاد می کرد که خرید و فروخت حرام باشد و در بعضـی نسخ مکرر است چون مکرّر می گفتنـد بسـیار و در هر جائی که چیزها را مکرر گوینـد در نقل اقلا دو مرتبه نقل می کننـد و حرمت بیع به نص قرآن است که حـق سـبحانه و تعـالی فرموده است که هر گـاه روز جمعه نـدای نمـاز جمعه را به اذان بگوینـد پس سـعی کنید بسوی ذکر خدا که نماز جمعه یا خطبه جمعه یا هر دو مراد است به اجماع علمای شیعه و سنی و ترک کنید بیع

را و جمعی کثیر از مفسران و فقها گفته اند که مراد از این بیع مطلق تجارتست بلکه مطلق اشغالی که مانع باشد از نماز جمعه و از آیه بیرون آوردن همه مشکل است و حدیثی وارد نیست بر تعمیم و دلیل عقلی تمام نیست و این ندا معلوم شد که بوده است و نسخ آن ظاهر نیست.

[علت امر به اذان]

(و فیما ذکره الفضل بن شاذان رحمه اللّٰه من العلل عن الرّضا صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّما امر النّاس بالأذان بعلل کثیره منها ان یکون تذکیرا للنّاس و تنبیها للغافل و تعریفا لمن جهل الوقت و اشتغل عنه و یکون المؤذّن بذلک داعیا إلی عباده الخالق و مرغّبا فیها و مقرّا له بالتّوحید مجاهرا بالإیمان معلنا بالإسلام مؤذنا لمن ینساها و انّما یقال له مؤذّن لأنّه یؤذن بالأذان بالصّلاه و انّما بدا فیه بالتّکبیر و ختم با التّهلیل لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ اراد ان یکون الابتداء بذکره و اسمه و اسم اللّٰه فی التّکبیر فی اوّل الحرف و فی التّهلیل فی اخره و انّما جعل مثنی مثنی لیکون تکرارا فی اذان المستمعین مؤکّدا علیهم ان سها احد عن الاوّل لم یسه عن الثّانی و لأنّ الصّلاه رکعتان رکعتان فلذلک جعل الاذان مثنی مثنی و جعل التّکبیر فی اوّل الاذان اربعا لأنّ اوّل الاذان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۲

انّما یبدو غفله و لیس قبله کلام ینبّه المستمع له فجعل الاولیان تنبیها للمستمعین لما بعده فی الاذان و جعل بعد التّکبیر الشّهادتان لأنّ اوّل الایمان هو التّوحید و الاقرار للّه تبارک و تعالی بالوحدانیّه و الثّانی الاقرار للرّسول (ص) بالرّساله و انّ طاعتهما و معرفتهما مقرونتان و لأنّ اصل

الايمان انّما هو الشهادتان فجعل شهادتين شهادتين كما جعل فى سائر الحقوق شاهدان فاذا اقرّ العبد للّه عزّ و جلّ بالوحدانيّه و اقرّ للرّسول (ص) بالرّساله فقد اقرّ بجمله الايمان لأنّ اصل الايمان انّما هو باللّه و برسوله و انّما جعل بعد الشّهادتين الدّعاء إلى الصّلاه لأنّ الاذان انّما وضع لموضع الصّلاه و انّما هو نداء إلى الصّلاه فى وسط الاذان و دعاء إلى الفلاح و إلى خير العمل و جعل ختم الكلام باسمه كما فتح باسمه) و در آن چه ذكر كرده است فضل از علل شرايع از حضرت ابو الحسن على بن موسى الرّضا صلوات اللّه عليه اين است كه پرسيدند كه چرا مأمور شده اند مردمان به اذان فرمودند كه مامور شده اند از جهت وجوه بسيار.

يكى آن كه به ياد آورد مردمان را و ظاهرا للسّاهى بوده است چنانكه در عيون و علل است يا مصنف تبديل كرده است ساهى را به ناسى و نساخ يا را انداخته اند و بيدار كرد نيست غافلان را و شناسانيد نيست وقت را به جمعى كه نشناسند به آن كه محبوس باشد يا عاجز باشند به بيمارى و غير آن يا آن كه چون جاهل ديد كه مؤذّنان عارف در وقتى اذان گفتند به آن كه اذان شام را در وقت ذهاب حمره مشرقيه گفتند و خفتن را در ذهاب حمره مغربى وقت را مى شناسند از اذان ايشان و هم چنين نظر به كسى كه شغلى دارد و از فكر نماز افتاده است اذان مذكر اوست.

وجهى ديگر آن كه مؤذن باين اذان بنده را مى خواند به عبادت پروردگار

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۶۰۳

عالميان چون مؤذن حق سبحانه و

تعالى را ياد مى كند كه او از هر چيزى و از هر كسـى بزرگتر است يا از آن اعظم است كه كسى به عظمت او تواند رسيد اگر مشـغول كار نيست يا مشغول كسيست ترک آن مى كند و مشغول حق سبحانه و تعالى مى شود يا آن كه آن مؤذن فى الحقيقه نايب حق سـبحانه و تعالى است در خوانـدن بندگان بجناب اقدس او و ترغيب مى كند خلايق را به عبادت الهى در حيعلات يا در همه چنانكه الحال گذشت.

و اقرار مى كنـد به وحـدانيت الهى و ظاهر مى سازد ايمان را تا از جهت خودش نافع باشد و ديگران را نيز مذكّر باشد و از اين جهت است كه اذان از شعاير و علامات اسلام اهل آن شهر است و گويا كه مؤذن اظهار مى كند ايمان و اسلام اهل بلد را و به ياد مى آورد كسـى را كه شـهادت را فراموش كرده باشـد يا نماز را و از اين جهت مؤذّن را مؤذن مى گوينـد كه اذان در لغت بمعنى اعلامست و مؤذن به سـبب اذان اعلام مى كنـد مردمان را به نماز و در اكثر نسخ بالأذان هست و ظاهرا از قلم نساخ زياد شده است و در عيون و علل نيست.

و چرا ابتـدا به تكبير كردنـد و ختم بلاـ اله الا اللّٰه زيرا كه حق سـبحانه و تعالى مى خواست كه ابتـدا و انتها باسم او باشـد و در تكبير اللّٰه در اوّل است و در تهليل اللّٰه در آخر است.

و چرا ختم به سبحان اللّٰه و الحمد للّٰه نكردند با آن كه در اينها نيز اللّٰه در آخر است از جهت آن كه كلمه لا اله الا

اللَّه بر همه كلمات زيادتى دارد و اول ايمان و اسلام است و اين زيادتى هست و صدوق از جهت اختصار و ظهور ذكر نكرده است.

و چرا فصول آن دو دو است تا مكرر شود در گوشهاى جمعى كه گوش به اذان مى دهند و جا كند در خاطرهاى ايشان كه اگر سهو كند كلمه اولى را كلمه

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۶۰۴

دويم را سهو نكند و وجهى ديگر آن كه اصل نماز دو ركعت دو ركعت بود اذان را نيز دو فصل دو فصل كردند.

و چرا تكبير در اوّل اذان چهار است زيرا كه اول اذان بعد از غفلت است و پيش از آن كلامى نيست كه شنوندگان را آگاه كند دو تكبير اوّل را از جهت آگاه كردن مستمعان مقرّر ساخته اند و اين وجه جمعى است ميان طريق مشهور و احاديث صحيحه كه دو تكبير در اوّل اذان واقع شده بود كه فى الحقيقه اين دو تكبير جزو اذان نيست بلكه از جهت بيدار كردن غافلانست و بعد از تكبير شهادتين را مقرر ساختند يعنى خدا و رسول زيرا كه اول ايمان اقرار به وحدانيت الهى است و جزو دويم ايمان اقرار به رسالت حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله است و با هم آوردند از جهت آن كه اطاعت خدا و رسول و معرفت هر دو قرين يكديگرند كسى كه اطاعت رسول نكند و يا او را نشناسد خدا را اطاعت نكرده است و نشناخته است و وجهى ديگر آن كه دو شهادت بمنزله دو شاهد است و چون در همه حقوق دو گواه مى بايد از جهت ايمان و اسلام هر شهادتى

بمنزله شاهدیست بر ایمان پس هر گاه بنده اقرار کند به وحدانیت الهی و اقرار کند به رسالت رسالت پناهی پس اقرار بجمیع ایمان کرده است زیرا که اصل ایمان اقرار به خدا و رسول است و اقرار بجمیع آن چه پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده اند داخل است در اقرار به نبی چنانکه در شهادتین گذشت.

و چرا بعد از شهادتین حیعلات را مقرر ساختند زیرا که وضع اذان از جهت این شده است که بندگان را به نماز بطلبند پس أولا می گوید که بشتاب به نماز و دویم بیان می کند که بشتاب به فلاح و رستگاری تا باعث رغبت بنده شود چون می داند که نماز سبب رستگاری است و سیم ترغیب می کند به آن که نماز بهترین اعمال است و در علل و عیون این زیادتی هست پس ندا می کند به تکبیر و تهلیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۵

چهار مرتبه چنانکه اول ندا کرد بدو تکبیر و شهاده و در آخر ندا کرد بدو تکبیر و دو تهلیل چنانکه اول ابتدا باسم او بود انتها نیز ختم باسم حق سبحانه و تعالی شد بدو وجه یکی آن که تکبیر و تهلیل اسم اوست و دویم اللّٰه که در اول و آخر است ابتدا و اختتام به او شده است.

و بسند معتبر و صحیح نزد صدوق روایت کرده است از حضرت امام ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم صلوات اللّٰه علیهما از آبای بزرگوار خود از حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا صلوات اللّٰه علیهم که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات اللّٰه علیه نشسته بودیم مؤذن بر مناره بالا

رفت و گفت اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر پس حضرت گریستند بسیار و ما نیز از گریه حضرت گریستیم و مراد از ما حاضران مجلسند پس چون مؤذن فارغ شد حضرت فرمودند که آیا می دانید که مؤذن چه می گوید ما گفتیم که خدا و رسول و وصی او اعلمند حضرت فرمودند که اگر آن چه می گوید بدانید هر آینه خنده کم کنید و گریه بسیار کنید به درستی که اللّٰه اکبر را معانی بسیار است.

از آن جمله چون مؤذن اللّٰه اکبر را می گوید در آن مندرجست قدم و ازلیّت و علم و قدرت و قوّت و حکمت و کرم و جود و عطا و کبریا چون اللّٰه اسم ذات واجب الوجود است و وجوب وجود مستلزم این صفات هست و بنا بر مشهور چون اللّٰه اسم ذات واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالات باشد این صفات و باقی صفات جلال و کمال داخل خواهد بود خصوصا هر گاه وصف کنند او را با کبر پس چون مؤذن می گوید که اللّٰه اکبر پس گویا می گوید که آن خداوندی که او راست خلق و امر هر چه خواهد می آفریند و هر حکمی که خواهد اراده کند می کند همه را او آفریده است و بازگشت همه بسوی اوست اوست اول که همیشه بود پیش از آن که اشیاء را بیافریند و آخر است بعد از فناء

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۶

اشیاء و او را زوال نیست و ظاهر است یعنی بر همه اشیاء غالب است و ادراك او نمی توان کردن و باطن است یعنی هیچ کس به کنه او نرسیده است با آن که همه کس علم بوجود او دارد

و اظهر من الشمس است و اوست باقی و غیر او همه فانی اند.

معنی دویم اللّٰه اکبر: علیم خبیر است عـالم است بهر چه بوده است و عالم است بهر چه خواهـد بود پیش از وجود آن چون اللّٰه اسم جـامع است شامـل این معنی هست یـا آن که در تکرار تکبیرات در تکبیر اول که می گوییم که خـدا بزرگتر است از همه کس یا بزرگتر است از وصف واصفان به اعتبار وجوب وجود است.

و در تکـبیر دویـم اعظمیّت به اعتبـار علم است و در سیم به اعتبـار قـدرتست یعنی قـادر است بر هر چیزی و قـویست به اعتبـار قدرت کامله مقتدر است بر خلایق و قویست لذاته نه به آن که قدرتی زاید بر ذات او باشد و همه اشیاء به قدرت او بر پاسـت و هر چه را اراده کند که باش موجود می شود.

چهـارم اللّٰه اکـبر: یعنی به اعتبـار حلم و کرم از آن اعظم است که به او توان رسـید حلم می ورزد بر معاصـی بنـدگان که گویا نمی دانـد و عفو می کنـد چنانکه گویا نمی بینـد و می پوشاند چنانکه گویا هیچ کس عصـیان او نمی کند و زود نمی گیرد و عقوبت نمی کند به سبب کرم و عفو و حلم.

و وجهی دیگر از جهت اعظمیّت در معنی اللّٰه اکبر به اعتبار جود و کثرت عطاست و خوبی افعال است.

و وجهی دیگر در اللّٰه اکبر اعظمیّت است به اعتبار آن که به کنه او نمی توان رسـید گویا می گویـد که خداوند عالمیان از آن بزرگتر است که وصف کنندگان او را وصف توانند کرد چنانکه او هست بلکه او را وصف می کنند به اندازه خود.

و وجهی دیگر آن که

خدا اعظم است از آن که احتیاج به عبادت خلایق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۷

داشته باشد بلکه امر به عبادت کرده است تا به ایشان جود کند.

و اما اشـهد ان لا اله الا اللّه: پس اعلام می کند خلایق را به آن که شـهادت جایز نیست تا یقین قلب نباشد پس گویا می گوید که می دانم که معبودی بغیر از حق سبحانه و تعالی نیست و هر معبودی بغیر او باطل است و به زبان اقرار می کنم به آن چه در دل به آن اعتقاد دارم که معبودی نیست بغیر از اللّه تعالی و گواهی می دهم که پناهی نیست از خدا بغیر از خدا و پناهی از شر اشـرار نیست بغیر از خدا و در مرتبه دویم که می گویند اشهد ان لا اله الا اللّه معنی آن این است که گواهی می دهم که هادی نیست بغیر از خـدا و راهنمایی نیست مرا بغیر از خدا و خدا را گواه می گیرم که من گواهی می دهم به وحدانیت الهی و گواه می گیرم که ساکنان آسـمانها و ساکنان زمینها را و آن چه در میان آسـمانها و زمینهاست از فرشـتگان و آدمیان همه و آن چه در آن هسـت از کوهها و درختها و وحوش و هر تری و خشـکی را کـه مـن گـواهی می دهـم که آفریـده گـاری و رازقی و معبودی و ضاربی و نافعی و قبض کننـده و بسط کننـده و بخشـنده و منع کننـده و خیر خواهی و کفایت کننده و شـفا دهنده و تقدیم کننده و تأخیر کننده نیست مگر خداوند عالمیان اوست خالق و حکم حکم اوست و همه خیرات بدست و قدرت اوست بزرگوار خداوندی که

پروردگار عالمیانست.

و اما اشـهد ان محمـد رسول اللّٰه (ص): پس می گویـد که خدا را گواه می گیرم که شـهادت می دهم که بغیر از او خداوندی نیست و محمـد بنـده اوست و رسول اوست و نبی اوست و برگزیـده اوست و همراز اوست او را فرسـتاده است به کـافه خلایق همه با هـدایت که خلق را هـدایت کنـد بـدین حق و آن را غلبه دهد بر همه ادیان و اگر چه کراهت داشـتند و دارند کافران و گواه می گیرم هر کرا که هست در آسمانها و زمینها از پیغمبران و مرسلان و فرشتگان و آدمیان همه که من گواهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۸

می دهم که محمـد بهترین پیشـینیان و پسـینیان است و در مرتبه دویم که می گویـد اشـهد انّ محمـدا رسول اللّٰه پس چنین می گویـد که گواهی می دهم که هیـچ کس به هیـچ کس حاجتی نـدارد مگر به خداونـد یگانه قهّار که بی نیاز است از خلایق و بنـدگان خود همه و او فرسـتاد محمـد را به خلایق که بشارت دهـد مطیعان را به بهشت و بیم کنـد مخالفان را بجهنم و بخواند خلایق را به عبادت الهی باذن او و چراغی باشـد که دلهای عالمیان را منوّر سازد پس کسـی که انکار کند او را و ایمان نیاورد به او حق سبحانه و تعالی او را داخل جهنم کند که همیشه در جهنم باشد و از آن خلاصی و رهایی نداشته باشد هر گز.

و امـا حیّ علی الصـلاه: یعنی بشـتابید بسوی بهترین اعمـال شـما و به دعوت پروردگـار شـما که شـما را به آن خوانـده است و مسارعت کنید به چیزی که سبب مغفرت است از پروردگار شما

و سبب فرو نشاندن آتشی است که بر پشتهای خود افروخته اید و سبب خلاصی است از گناهانی که کرده اید تا گناهان شما را بیامرزد و گناهان شما را مبدّل سازد بحسنات به درستی که او پادشاهی است کریم و او راست فضل عظیم و می گوید که رخصت داده است ما مسلمانان را که به خدمت او فایز گردیم و در مقام بندگی او در آییم و در مرتبه دویم که می گوید که حی علی الصلاه یعنی برخیزید به مناجات پروردگار خود و به عرض کردن حاجات خود به خداوندگار خود و توسل جوئید به خدا و بکلام او و کلام او را شفیع خود سازید و بسیار بگوئید ذکر او را و قنوت و رکوع و سجود و خضوع و خشوع به جا آورید نزد خداوند خود و حاجات خود را به او عرض کنید که رخصت کرامت کرده اند و بار داده اند.

و اما حی علی الفلاح: پس می گوید که رو کنید به بقائی که فنا ندارد و به نجاتی که با او هلاک نباشد و بیایید به حیاتی که با آن مرگ نباشد و به نعمتی که آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۹

نداشته باشد و به پادشاهی که زوال نداشته باشد و به خوشحالی که با آن اندوه نباشد و به انسی که با آن وحشت نباشد و به نوری که با آن ظلمت نباشد و به فراخی که با آن تنگی نباشد و به سروری که منقطع نشود و به توانگری که با آن فقر نباشد و به صحتی که با آن مرض نباشد و به عزتی که با آن مذلت نباشد و به قوتی

که با آن ضعف نباشد و به کرامتی و چه کرامتی و تعجیل کنید به خوشحالی دنیا و عقبی و به نجات آخرت و اولی.

و در مرتبه دویم که حی علی الفلاح می گوید پس چنین می گوید که زود باشید و پیشی گیرید به آن چه که شما را به آن خواندم و به کرامت عظیم و نعمتهای بزرگ و عالی و رستگاری عظیم و نعیم ابدی در جوار محمد صلّی اللّٰه علیه و آله در جائی که مقربان الهی دارند نزد خداوند پادشاه قادر.

و اما اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر: پس می گوید که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که کسی از خلایق تواند دانست آن چه را نزد اوست از کرامت نسبت به بنده که اجابت او کرده باشد و اطاعت او و اطاعت رسولان و امامان او کرده باشد و او را شناخته باشد و بندگی او کرده باشد و مشغول او و ذکر او شده باشد و او را دوست باشد و انیس او شده باشد و بذکر او قرار گرفته باشد و اعتماد به او داشته باشد و از او ترسان باشد و به او امیدوار باشد و مشتاق او باشد و موافق حکم او باشد و به قضای او راضی باشد و در مرتبه دویم که می گوید اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر پس می گوید که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است و عظیم تر است که کسی بداند که با دوستان خود چه کرامتها کرده است و با دشمنان چه عقوبتها کرده و مقرر فرموده است و در چه مرتبه است عفو و غفران او نسبت به دوستانی که

اجابت او و اجابت رسول او کرده اند و در چه مرتبه است عذاب و نکال و خواری او و از برای منکران و جاحدان او.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۱۰

و اما لا اله الا اللّه: پس معنی او این است که خدا راست حجت کامله بر عالمیان به رسول و رسالت او و بیان و دعوت او و او از آن عظیمتر است که کسی را بر او حجتی باشد پس کسی که اجابت کند او را پس مرا و راست نور و کرامت و هر که انکار او کند به درستی که حق سبحانه و تعالی بی نیاز است از عالمیان و او به زودی حساب خلایق خواهد کرد.

و اما قد قامت الصلاه: در اقامت یعنی وقت مناجات و زیارت شد و وقت بر آمدن حاجات و رسیدن به مطالب و رسیدن به قرب حق سبحانه و تعالی و به کرامت او و غفران او و عفو او و رضوان او در آمد.

و اما حی علی خیر العمل: که گذشت که ظاهرش نماز است و باطنش امامت ائمه هدی است و نیکی با حضرت فاطمه زهرا و اولاد امجاد آن حضرت صلوات اللّه علیهم اجمعین.

و اگر نیکو تدبر کنی در این حدیث بسیاری از ابواب علوم فایض می شود بر تو و چون سبب تطویل می شد بهر یک اشارات شده است امید که حق سبحانه و تعالی همه را به همه فایز گرداند بجاه محمد و آله الطّاهرین.

اکثر اوقات بلفظ امر واقع شده است و اکثر علما که امرا از برای وجوب می دانند حکم بوجوب می کنند و بسیار است کم حکم به استحباب می کنند به آن که اگر چه لفظ امر از برای وجوبست و لیکن اجماع است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴

که اینها واجب نیست و اکثر اخباریین در چنین جاها متوقفند چون عمده دلایل وجوب امر اینست که اگر آقا به غلام خود کاری فرماید و غلام مخالفت آقا کند عقل آن غلام را مذمّت می کنند و مذمت عاجل دلیل عذاب آجل است و این دلیل تمام نیست زیرا که در ما نحن فیه آقای ما چنین آقایی است که از غلامان خود بی دغدغه واجبات و مندوبات طلب کرده است بلفظ امر.

و در بسیار جائی بیان وجوب و ندب کرده است و در بسیار جائی بیان نکرده است پس اگر در چنین جائی غلام مخالفت آقا کند ظاهر نیست که عقلا آن غلام را مذمّت کنند به مذمّتی که بر ترک واجبات بی دغدغه کنند بلکه عقلا بر ترک مستحب نیز مذمّت می کنند مذمّتی که خوب نکردی که سخن آقای خود را نشنیدی اگر می شنیدی آقا ترا خلعت می داد یا آن که معنی ندارد که حق سبحانه و تعالی احکام خود را منوط و متعلق ساخته باشد با مثال این آراء ضعیفه بلکه اگر حدیثی باشد که دلالت کند بر آن که اوامر الهی که بلفظ افعل واقع شده است بر شما واجب است که به جا آورید متّبع است اما باین آراء که هر چه در آن طرف گویند ده مثل آن در مقابلش توان گفت البته عمل نمی توان کرد و

در مقدمه گذشت پس در چنین جاها علاج آنست که آن عبادت را قربه إلی اللّه به جا آوریم و نیت وجوب و ندب نکنیم.

و جمعی را اعتقاد این است که مهما أمکن واجبست که سعی کنیم و بعد از سعی البته ظاهر خواهد شد چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که آن جمعی که مجاهده می کنند در راه ما ایشان را هدایت می کنیم به راههای خود و این ظاهر نیست که در کار باشد تا حق سبحانه و تعالی هدایت کند با آن که ظاهر آیه هدایت بعنوان مکاشفه است و بعد از مکاشفه فقها می گویند که عمل به آن جایز نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵

و جمعی می گویند که در چنین جاها حکم به استحباب می کنیم چون طلب معلوم است و نهی از ترک معلوم نیست و اگر واجب می بود بر حق سبحانه و تعالی واجب بود که نصب کند دلیل وجوب را و عدم مدرک مدرکست.

و جواب این است که آن چه در کار است و آن عبادت بودن این فعل است بیان فرموده است و چون وجوب و ندب در کار نبود نصب دلیل نفرمود با آن که در امثال این تکالیف نیز حکمتها و اختیارات هست لهذا چنین مانده است و جمعی که در چنین جاها عمل کنند ثواب ایشان بیشتر خواب بود و اللّه تعالی یعلم.

[انجام یک نماز کامل توسط امام صادق ع]

(روی عن حمّاد بن عیسی انّه قال قال لی ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه یوما تحسن ان تصلّی یا حمّاد قلت یا سیّدی انا احفظ کتاب حریز فی الصّلاه قال فقال صلوات اللّه علیه لا علیک قم فصلّ قال فقمت بین یدیه

متوجّها إلى القبله فاستفتحت الصّلاه و ركعت و سجدت فقال يا حمّاد لا تحسن ان تصلّى ما اقبح بالرّجل ان ياتى عليه ستّون سنه أو سبعون سنه فما يقيم صلاه واحده بحدودها تامّه قال حمّاد فاصابنى فى نفسى الذّلّ فقلت جعلت فداك فعلّمنى الصّلاه فقام ابو عبد اللّه صلوات اللّه عليه مستقبل القبله منتصبا فارسل يديه جميعا على فخذيه قد ضمّ اصابعه و قرّب بين قدميه حتّى كان بينهما ثلاثه اصابع مفرّجات و استقبل باصابع رجليه جميعا لم يحرّفهما عن القبله بخشوع و استكانه فقال اللّه أكبر ثمّ قرء الحمد بترتيل و قل هو اللّه احد ثمّ صبر هنيئه بقدر ما يتنفّس و هو قائم ثمّ قال اللّه أكبر و هو قائم ثمّ ركع و ملأ كفّيه من ركبتيه مفرّجات و ردّ ركبتيه إلى خلفه حتّى استوى ظهره حتّى لو صبّ عليه قطره ماء او دهن لم تزل لاستواء

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۶

ظهره و تردّد [و ردّ] ركبتيه إلى خلفه، و نصب عنقه و غمّض عينيه ثمّ سبّح ثلثا بترتيل فقال سبحان ربّى العظيم و بحمده ثمّ استوى قائما فلمّا استمكن من القيام قال سمع اللّه لمن حمده ثمّ كبر و هو قائم و رفع يديه حيال وجهه و سجد و وضع يديه على الارض قبل ركبتيه فقال سبحان ربّى الاعلى و بحمده ثلث مرّات و لم يضع شيئا من بدنه على شى ء منه و سجد على ثمانيه اعظم الجبهه و الكفّين و عينى الرّكبتين و انامل ابهامى الرّجلين و الانف فهذه السّبعه فرض و وضع الانف على الارض سنّه و هو الارغام ثمّ رفع رأسه من السّجود فلمّا استوى جالسا قال اللّه أكبر ثمّ

قعد علی جانبه الایسر و قد وضع ظاهر قدمه الیمنی علی باطن قدمه الیسری و قال استغفر اللّٰه ربّی و اتوب الیه ثمّ کبر و هو جالس و سجد السّجده الثّانیه و قال کما قال فی الأولی و لم یستعن بشی ء من جسده علی شی ء منه فی رکوع و لا سجود و کان مجنّحا و لم یضع ذراعیه علی الارض فصلّی رکعتین علی هذا ثمّ قال یا حمّاد هکذا صلّ و لا تلتفت و لا تعبث بیدیک و اصابعك و لا تبزق عن یمنك و لا عن یسارك و لا بین یدیك) و به اسانید صحیحه منقولست از حماد بن عیسی که گفت که روزی حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که یا حماد می دانی که نماز کنی و علم به افعال صلاه داری من گفتم ای سیّد و خداوند من من در حفظ دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف کرده است و از شما و پدر شما روایت کرده است حضرت فرمودند که باکی نیست برخیز و نماز کن یعنی در نماز کردن باکی نیست هر چند کتاب را در حفظ خود داشته باشی چون اگر از من بشنوی بر تقدیر که همه حق باشد سبب اطمینان قلب می شود یا آن که باکی نیست در عمل کردن به آن و لیکن چیزهاست که در آنجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷

نیست آنها را بدان یا باکی نیست در نماز کردن و از حکم کتاب ساکت باشند یا آن که نیست بر تو که عمل به آن کنی یا آن که دستت بما رسد چون علم مقدمست بر ظن حاصل آن که

از این عبـارت هیـچ ظـاهر نمی شود که به آن کتاب عمل توان کرد و بر تقـدیری که توان کرد دلالت نمی کنـد بر آن که بهر خبر واحدی عمل توان کرد چون حضرت صلوات اللّٰه علیه ممکن است که آن کتاب را دیده باشند و همه حق باشد.

و بعضـی گفته انـد که اگر جـایز نمی بود عمل کردن به آن می بایست حضـرت او را منبع می فرمودنـد از عمل به آن هر چند موافق حق باشد چون حماد نمی دانست که موافق حقّست.

و جواز می توان گفت که شاید حماد را حضـرت امام محمد باقر یا حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما بی واسطه یا بواسـطه رخصت داده باشـند که به آن عمل کنـد یا آن که ظاهر این عبارت بمنزله منع است از عمل چون مـذمت کرد او را بر عمل سابق و آن را از آن کتاب برداشته بود و لیکن دلالت صریح بر مذمت نیز ندارد و چون احتمالات بسیار هست.

حماد گفت پس برخاسـتم در برابر آن حضرت و رو بقبله کردم و تکبیر احرام گفتم و رکوع و سجود کردم و ظاهر آنست که قرائت خوانـده باشـد و اکتفـا به اقـل واجب کرده باشـد چون غرض تعلیم واجبـاتست و ممکن است که گمانش این باشـد که قرائت واجب نیست چون حماد خود روایت کرده است که قرائت سنت است.

و علی ای حال حضـرت فرمودنـد که ای حماد نماز کردن را نمی دانی چه قبیح است مردی را که عمر او شـصت سال یا هفتاد سال شود و یک نماز با حدودش تماما نکرده باشد و در کافی و تهذیب بالرّجل منکم است یعنی چه قبیح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴،

از امثال شما مردمان که به خدمت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم رسید و خواهید که خوب باشید و چنین نماز کنید و بنا بر این ممکن است که حماد واجبات نماز را به جا آورده باشد و به سبب ترک مستحبات حضرت او را تادیب فرموده باشند حماد گفت که بسیار خواری بمن رسید به سبب فرموده حضرت چون جمعی در خدمت حضرت بوده اند پس گفتم فدای تو گردم تو یاد ده نماز را بمن پس حضرت رو بقبله ایستادند و قد مبارک را راست کردند به آن که استخوانهای پشت همه به جای خود رفتند و مشهور میان علما آنست که انتصاب مستحب است و قیام واجبست پس دستها را آویختند تمام به جانب رانها یعنی از پیش نه از پهلو و بر بالای هم نگذاشتند چنانکه اکثر عامه می گذارند و انگشتان را پهلوی هم داشته بودند و نگشوده بودند و پاها را نزدیک هم گذاشتند تا آن که میان هر دو بمقدار سه انگشت گشوده بود که تقریبا شش انگشت باشد و انگشتان پاها را همه را رو بقبله کردند و نگردانیدند از قبله به جانب راست و چپ و ایستادند از روی خشوع و یا تضرع به آن که نظر را به محل پیشانی کردند یا آثار خوف و خشیت بر آن حضرت ظاهر شد پس گفتند اللّٰه اکبر و از این حدیث جمعی از علما گفته اند که می باید که بنده در حالت تکبیر احرام مستشعر عظمت الهی باشد و ممکن است که نیّت کرده باشند و تضرع و استکانت عبارت از آن باشد و لیکن بعید است اما استشعار

عظمت الهی لازم دارد نیّت را چون هر گاه بنـده در مقام عبادت خداوند ایسـتد و عظمت و جلال او را یاد کند البته عبادت را حسب الامـر می کنـد یـا حبـا له یـا اهلاـ له یا قربه إلی اللّٰه پس الحمـد للّٰه را به ترتیل خواندنـد یعنی به تأنی و تامّل و تفکر در معانی آن چنانکه از اخبار ظاهر می شود.

و بعضـی گفته انـد که ترتیـل حفظ وقوفهاست و ادای حروفست از مخارج آن با مراعات صـفات و از کلینی ظاهر می شود که مراد از آن خواندن به آواز خوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹

است از روی حزن و قل هو اللّٰه احد را خواندند پس آن مقدار که نفسی توان کشید صبر کردند و بعد از آن اللّٰه اکبر از جهت رفتن برکوع گفتنـد در وقتی که ایسـتاده بودنـد نه در رفتن برکوع چنـانکه متعـارفست پس برکوع رفتنـد و دسـتهای خود را از زانوها پر کردند و انگشـتان دسـتها گشوده بود و زانوها را بر پشت شکسـتند تا آن که پشت راست شد تا به مرتبه که اگر یک قطره از آب یـا روغن بر پشت می ریختنـد حرکت نمی کرد و چون پشت راست شـده بود و زانوهـا بر پشت شکسـته بود و در نسـخ امالی تردّد بود و در بعضـی از نسخ و ردّ رکبتیه إلی خلفه بود و این عبارت در کافی نیست و گردن را کشـیدند و به زیر نینداختند و چشمها را بر هم گذاشتند.

و در صـحیحه زراره وارد است که نظر را در حـالت رکوع در میـان هر دو پا کننـد و در این حـدیث آنست که بر هم گـذارند پس مخیّر

است میان هر دو و ممکن است که حضرت نظر در میان هر دو پاها داشته باشند و حماد خیال کرده باشد که حضرت چشم بر هم گذاشته اند و این معنی را ظاهرتر می دانیم پس سه مرتبه تسبیح کبیر را به ترتیل و تأنّی خواندند که سبحان ربّی العظیم و بحمده یعنی خداوند عالمیان را که پروردگار منست و از آن اعظم است که وصف عظمت او توان کردن منزه می دانم از آن چه لایق ذات و صفات و افعال او نیست و شکر او می کنم بر این نعمتی که مرا اهل تسبیح خود گردانید پس راست ایستادند و چون درست ایستادند گفتند سمع اللّٰه لمن حمده یعنی حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود دعای حمد کنندگان خود را هر چند دعا نکرده باشد چون اصل حمد دعاست زیرا که ظاهر است که هر گاه شخصی این خسیسان دنیا را مدحی کند البته در مقام احسان هستند، کسی که مدح اکرم الاکرمین کند البته جمیع مطالب او بر آورده می شود و لهذا در حدیث است که بهترین دعاها الحمد للّه است پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰

تکبیر گفتند در حالتی که ایستاده بودند و دستها را برداشتند در برابر و به سجده رفتند و دستها را پیش از زانوها بر زمین گذاشتند و عبارت کلینی و تهذیب و نسخ امالی باین عنوان است که ثمّ سجد و وضع کفّیه مضمومتی الاصابع بین رکبتیه حیال وجهه فقال یعنی پس به سجده رفتند و دستهای خود را به عنوانی که انگشتان نزدیک هم بود نه مفرج و گشوده پیش زانوها گذاشتند محاذی روی خود و ذکر گفتند و

دور نیست که این توهم از نساخ شده باشد و از این عبارت آن معنی را فهمیده باشند و محتمل است که در بعضی از نسخ کتاب حماد چنین باشد و لیکن بسیار مستبعد است بلکه سهو از نساخ شده است چنانکه در بسیار جائی شده است و گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه مرتبه یعنی منزه می دانم و به پاکی یاد می کنم پروردگار خودم را که از آن بالاتر است که عقول عاقلان به کنه ذات مقدس او تواند رسید در حالتی که حمد او می کنم بر این تسبیح و این تنزیه را نیز از جمله نعمتهای او می دانم و هر گاه تسبیح از نعم اوست حمد بر تسبیح نیز از نعمتهای اوست و محتاج است بحمد دیگر إلی غیر النهایه.

و معلوم می شود که حمد او را هیچ کس نمی تواند گفت و اعلی مراتب حمد اعترافست به عجز از حمد و هیچ جزوی از بدن را بر جزوی دیگر نگذاشتند و سجده بر هشت استخوان کردند پیشانی و دستها و کاسه زانوها و سر انگشتان مهین پایها و بینی را بر زمین گذاشتند پس آن هفت اول فرض است و گذاشتن بینی بر زمین سنّت است و آن ارغام مستحب است که بر خاک مالند بینی را پس سر از سجود برداشتند پس چون درست نشستند اللّٰه اکبر گفتند و بر جانب چپ نشستند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذاشتند و گفتند استغفر اللّٰه ربی و اتوب الیه یعنی از خداوندی که تربیت کننده منست می طلبم که بیامرزد مرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱

و بازگشت می کنم به او از

جمیع گناهان که دیگر نکنم پس در وقتی که درست نشستند اللّٰه اکبر گفتند و به سجده دویم رفتند و آن چه در سجده اول گفته بودند در سجده دویم گفتند و یاری نجست به هیچ جزوی از بدنش بر جزوی دیگر در رکوع و سجود چنانکه متعارفست که در رکوع پهلوها را بر ذراع و مرفق می گذارند و در سجود مرفق را بر ران یا زانو می گذارند بلکه بال دار بودند و همه اعضا را از یکدیگر گشوده بودند و ذراعهای خود را بر زمین نگذاشتند پس دو رکعت نماز باین عنوان کردند پس فرمودند که ای حماد این چنین نماز بگذار و روی خود به هیچ طرف مکن و با دست خود بازی مکن به آن که بر ریش یا غیر آن گذاری و با انگشتان خود بازی مکن به شکستن و نحو آن و آب دهن مینداز از دست راست و نه از دست چپ و نه در برابر بلکه فرو بر یا به کنار بر ردا و غیر آن بگیر آن را و در کافی و تهذیب تا هکذا صلّ است و باقی در امالی جزو حدیث است و نماز حضرت ممکن است که صورت نماز باشد چون فرمودند که مساجد سبعه فرض است و محتمل است که نماز حقیقی باشد و بعد از نماز فرموده باشند و حماد در موضع خود ذکر کرده باشد و چون حضرت فرمودند که هکذا اصل جمعی قایلند به آن که هر چه در این حدیث واقع است همه واجب است بنا بر آن که امر از برای وجوبست و جمعی همه را سنت می دانند

مگر آن چه وجوبش ظاهر است به احادیث و اجماع و تحقیقش در اول باب مذکور شد.

[تعلیم نماز توسط امام صادق ع]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه اذا قمت إلی الصّلاه فقل اللّهمّ انّی اقدّم إلیک محمّدا بین یدی حاجتی و أتوجّه إلیک فاجعلنی به وجیها عندک فی الدّنیا و الآخره و من المقرّبین و اجعل صلاتی به مقبوله و ذنبی به مغفورا و دعایی به مستجابا انّک أنت الغفور الرّحیم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲

بسند صحیح و حسن کالصحیح از آن حضرت منقول است که چون خواهی که متوجه نماز شوی و بهتر آنست که بعد از اقامه بخواند و پیش از آن نیز بد نیست و اول اظهر است پس بگو این دعا را که ترجمه اش این است که خداوندا به درستی که مقدم می دارم محمّد (ص) را در پیش حاجت خود یعنی آن حضرت را شفیع خود می سازم و به سبب او توجّه می کنم بسوی تو پس بگردان مرا به برکت آن حضرت یا به برکت شفاعت آن حضرت رو شناس نزد خود و عندک در اکثر نسخ نیست اما در کافی و تهذیب هست و هر دو خوبست در دنیا و آخرت به آن که در دنیا شفاعتم به دعا مقبول باشد و در آخرت به شفاعت و مرا از جمله مقرّبان نزد خود گردان و به برکت آن حضرت نماز مرا مقبول گردان و به شفاعت آن حضرت گناهان مرا بیامرز و به یمن آن حضرت دعای مرا مستجاب گردان به درستی که توئی خداوندی که آمرزنده و مهربانی.

(فاذا قمت إلی الصّلاه فلا تاتها سعیا [شبعا- خ] و لا متکاسلا و لا متناعسا و لا

مستعجلا و لکن علی سکون و وقار فاذا دخلت فی صلاتک فعلیک بالتّخشّع و الاقبال علی صلاتک فانّ اللّه عزّ و جلّ یقول وَ إِنَّها لَکَبِیرَةٌ إِلَّا عَلَی الْخاشِعِینَ و استقبل القبله بوجهک و لا تقلّب وجهک عن القبله فتفسد صلاتک و قم منتصبا فانّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال من لم یقم صلبه فلا صلاه له و اخشع ببصرک و لا ترفعه إلی السّماء و لیکن نظرک إلی موضع سجودک و اشغل قلبک بصلاتک فانّه لا یقبل من صلاتک الّا ما اقبلت علیه منها بقلبک حتّی انّه ربّما قبل من الصّلاه ربعها او ثلثها او نصفها و لکنّ اللّه عزّ و جلّ یتمّها للمؤمنین بالنّوافل و لیکن قیامک فی الصّلاه قیام العبد الذّلیل بین یدی الملک الجلیل و اعلم انّک بین یدی من یراک و لا تراه و صلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳

صلاه مودّع کانّک لا تصلّ بعدها ابدا و لا تعبث بلحیتک و لا برأسک و لا بیدیک و لا تفرقع اصابعک و لا تقدّم رجلا علی رجل و زواج بین قدمیک و اجعل بینهما قدر ثلث اصابع إلی شبر و لا تتمطّی و لا تتثاءب و لا تضحک فانّ القهقهه تقطع الصّلاه و لا تتورّک فانّ اللّه عزّ و جلّ قد عذّب قوما علی التّورّک کان احدهم یضع یدیه علی ورکیه من ملاله الصّلاه و لا تکفّر فانّما یصنع ذلک المجوس و ارسل یدیک وضعهما علی فخذیک قباله رکبتیک فانّه احری ان تهتمّ بصلاتک و لا تشغل عنها نفسک فانّک اذا حرّکتها کان ذلک یلهیک و لا تستند إلی جدار الّا ان تکون مریضا و لا تلتفت عن یمینک

و لا ـ عن يسارك فان التفتّ حتّى ترى من خلفك فقد وجب عليك اعاده الصّلاه) پس چون خواهی که نماز کنی پس میا بسوی نماز بعنوان دویدن حتی در نماز جمعه که حق سبحانه و تعالی امر به سعی فرموده است چنانکه در حدیث صحیح از حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که چون ان شاء اللّه به نماز برخیزی پس بعنوان دویدن بسوی نماز میا و باید که با سکینه دل و وقار به نماز جماعت حاضر شوی و هر چه دریابی بکن و هر چه را پیش از تو کرده باشند بقیه را بعد از نماز ایشان تمام کن و آن که حق سبحانه و تعالی در سوره جمعه فرموده است که فَاسْعَوْا إِلى ذِكْرِ اللَّهِ مراد دویدن نیست بلکه اهتمام به آن داشتن است که به جا آورند البته از روی کسلی و تنبلی نماز مکن و چون پینکی زنی که خوابت آید نماز مکن و چنان کن که آن زایل شود و متوجه نماز شو بلکه با سکون و وقار متوجه نماز شو پس چون در نماز داخل شوی بر تو باد که با خشوع باشی و دل خود را متوجه نماز خود سازی زیرا که حق سبحانه و تعالی مدح کرده است خاشعان را در سوره مؤمنان و فرموده است

که رستگاری یافتند مؤمنانی که در نماز با خشوعند و دیگر فرموده است که در بلاها و سختیها از جهت دفع آن یاوری جوئید بروزه و نماز، و نماز یا استعانت به آن گران و دشوار است مگر بر خاشعانی که

در حالت نماز دل ایشان مشغول جناب اقدس اوست زیرا که ایشان لذتهای عظیم می یابند که ثقل آن از ایشان مرتفع شود بلکه لذت ایشان در نماز است و بس.

و در حدیث صحیح زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون به نماز برخیزی بر تو باد که دل خود را متوجّه نماز گردانی زیرا که از نماز تو چیزی مقبول است که دل تو با خدا باشد پس با دست خود و ریش خود بازی مکن و مگذار که غیر نماز چیزی در خاطر تو در آید و دهن دره مکن و کمان کشی مکن مهما أمکن یا چنان که مقدمه آن را از بی خوابی و پر خوردن بفعل نیاوری تا در نماز واقع نشود و دست خود را مبند چنانکه اکثر ستیّان می کنند زیرا که فعل گبرانست و در حال نماز دهن را مبند و خود را مجتمع ساز بلکه در رکوع و سجود بال دار باش و از هم گشوده مانند شتر لاغر، و بر پاشنهای پا منشین در میان سجدتین و در تشهد و در حالت سجده کل دستها را تا مرفق بر زمین فرش مکن و انگشتان را مشکن که اینها نقصان نماز است، و به نماز مایست با تنبلی و پینکی و سنگینی که اینها علامت نفاقست چنانکه حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است مؤمنان را که متوجه نماز شوند و مست خواب باشند و در شأن منافقان فرموده است که چون به نماز می ایستند با کسل و تنبلی می ایستد و ریا می کنند و عبادات خود را بخلق می نمایند و یاد نمی کنند خدا

را مگر انـدک امّـا تتمـه متن دیگر روی خـود را بقبله کن و روی خـود را از قبله مگردان که نمـازت فاسـد می شـود و راسـت بایست زیرا که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که پشت خود را راست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵

نکنـد نمـاز او صـحیح نیست و چشـمت را به زیر انـداز و به جانب آسـمان مکن بلکه در حالت ایسـتادن می بایـد که نظرت به موضع سجده ات داشته باشی.

و دل خود را مشـغول نمـازت کن به درستی که از نمازت مقبول نیست مگر آن چه دلت مشـغول حق سـبحانه و تعالی باشـد تا آن که بسـا باشـد که از نمـاز ربع آن یـا ثلث آن یا نصف آن مقبول شود و لیکن حق سـبحانه و تعالی نماز مؤمنان را تمام می کنـد به نوافل و می بایـد که در حالت نماز چنان به نماز بایستی که بنـده ذلیلی نزد پادشاهی عظیم الشأن ایسـتد و بدان که نزد کسـی ایسـتاده که او ترا می بینـد و تو او را نمی بینی و نماز کن مانند کسـی که وداع نماز کند و داند که نماز آخرین اوسـت چنین کسـی البته با نهایت خضوع و خشوع و حضور قلب نماز می کنـد تو نیز چنین نماز کن در هر نمازی چون بنده نمی داند که این نمازی که می کند تمام خواهد کرد یا نه، و بازی مکن با ریش خود و سر و دستهای خود، و انگشتان خود را مشکن و یک پا را بیشتر از پای دیگر مگذار و هر دو را جفت کن که برابر باشد و فاصله میان پاها سه انگشت گشوده باشد یا یک

شبر، و کمان کشی مکن و دهن دره مکن و خنده مکن که خنده قهقهه قطع می کند نماز را، و تورّک مکن زیرا که حق سبحانه و تعالی معذب ساخت جمعی را به سبب تورّک و چنین بود که اگر ایشان را ملالی حاصل می شد از نماز دستهای خود را بر رانهای می گذاشتند و دست مبند که این فعل گبرانست که در برابر بزرگان خود چنین می ایستادند عمر را خوش آمد و گفت نزد حق سبحانه و تعالی اولی است که چنین بایستند و ملاحظه نمی کرد که ما چه دانیم که بندگی را چگونه می باید کرد بر نحوی که فرموده اند می باید که و لیکن او اعتقاد به نبی صلی اللّه علیه و آله نداشت، و دستها را بیاویز از برابر روی محاذی رانها و بر رانها گذار در برابر زانوها که اگر چنین کنی لایق ترین به آن که اهتمام بشأن نماز داشته باشی، و خاطرت متوجه غیر نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶

نباشد زیرا که دستها را حرکت دهی ترا از نماز غافل می کند، و تکیه بر دیوار مکن مگر آن که بیمار باشی و رو به جانب راست و چپ مکن که اگر التفات کنی آن مقدار که عقب خود را به بینی واجبست که اعاده کنی نماز را.

بدان که بر هر یک از آن چه صدوق ذکر کرده است احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است و ذکر همه آنها سبب طول می شود، بعضی از اخبار را ذکر می کنم که فواید بسیار دارد از آن جمله حدیث صحیح زراره که روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که فرمودند که

چون به نماز بایستی پاها را بهم نزدیک مگذار و میان هر دو فاصله بگذار اقلش یک انگشت و اکثرش یک شبر و دوشها را بیاویز و بلند مکن و دستها را بیاویز و مبند و انگشتان را در میان هم مکن و باید که دستها بر رانها باشد محاذی زانوها و می باید که نظرت در حال ایستادن به موضع پیشانی باشد، و چون برکوع روی پاها را محاذی هم بدار و فاصله در میان ایشان بقدر یک شبر بگذار، و کف دستها را بر زانوها گذار و اول دست راست را بر زانوی راست گذار و بعد از آن دست چپ را بر زانوی چپ گذار و چون کف دست را بر کاسه زانو گذاری انگشتان را گشاده کن که زانو را بلع کند و مستحکم بگذار و اگر سرهای انگشتان در رکوع به زانوها رسد کافی است و آن به اندک کج شدن حاصل می شود مگر آن که مراد این باشد که کف دست گذاشتن به نحوی که مذکور شد واجب نیست بلکه اگر کج شده باشد سر انگشتان که می رسد کافی است و لیکن بعید است و اوّل اظهر است، و محبوبتر نزد من آنست که دستها را بر زانوها نیکو بگذاری و با انگشتان دور زانو را فرو گیری گشاده، و پشتت را راست کن و گردنت را بکش راست و می باید که در حالت رکوع نظرت در میان پایهایت باشد پس چون خواهی که به سجده روی دستها را بلند کن از جهت تکبیر و خود را بینداز از جهت سجود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷

و دستها را بر زمین گذار

پیش از زانوها و هر دو را با هم بگذار، و ذراعها را بر زمین مگذار مانند گذاشتن شیر دستهای خود را بر زمین و ذراعها را بر زانوها و رانهای خود مگذار بلکه دو رکن مرفقها را مانند گشودن بال، و دستها را مرسان و مگذار بر زانوها و نزدیک روی خود نیز مگذار بلکه پست تر گذار در برابر دوشهای خود و محاذی حقیقی زانوها مگذار بلکه اندکی منحرف ساز از محاذات و کفهای دست را بر زمین پهن کن و اندکی بسوی خود آور یا در وقتی که سر از سجده برداری دستها را بسوی خود کش هموار و از جای خود بر مدار و اگر دستها را بر روی جامه گذاری ضرر ندارد و اگر به خاک رسانی بهتر است و در حالت سجده انگشتان را مگشا از هم بلکه بهم متصل باشند حتی ابهامها و چون به تشهد بنشینی زانوها را به زمین بچسبان و بهم متصل مساز و در میانشان فاصله بگذار اندکی و باید که پشت پای چپ بر زمین باشد و پشت پای راست بر شکم پای چپ باشد و نشستگاهها بر زمین باشد و ظاهرا نشستگاه چپ مراد باشد و اگر هر دو مراد باشد چنانکه ظاهر حدیثست بسیار مشکل است با سابق درست شدنش، و باید که سر انگشت مهین راست بر زمین باشد، و زنهار که بر پاشنهای پا منشین که آزار می یابی و بر زمین ننشسته خواهی بود بلکه بعضی از تو بعضی بر نشسته خواهد بود پس صبر نمی توانی کرد از جهت تشهد و دعاء.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون داخل شوی در نماز پس بر تو باد که با خشوع باشی و دل به نماز دهی و بدانی که با که مناجات می کنی و چه می گویی به درستی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که رستگاری یافتند آن جماعتی که در نماز خود خاشعند.

و در احادیث بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸

علیه و آله که فرمودند که حق سبحانه و تعالی کراهت دارد از عبث در نماز.

و منقول است که مسلمه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسید که چه چیز نماز را قطع می کند حضرت فرمودند که با ریش خود بازی کردن.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که از نماز بنده آن مقدار بالا می برند که دل او با خداوند تعالی باشد نصف یا ثلث یا ربع یا خمس و بالا نمی برند تا دل بنده با حق سبحانه و تعالی نباشد و مامور نشده ایم به نوافل مگر از جهت آن که تمام شود هر نقصانی که در فرایض شده باشد.

و در صحیح از زراره منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که نوافل از جهت آن مقرر شده است که تا به آن تمام شود نقصان فرایض و گذشت اخبار بسیار.

و در صحیح مشهور منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که حضرت سید السّاجدین صلوات اللَّه علیه چون متوجه نماز می شدند رنگ مبارک ایشان متغیر می شد و چون به سجده می رفتند

سر بر نمی داشتند تا عرق از ایشان مانند باران می ریخت.

و منقول است که چون آن حضرت صلوات اللّٰه علیه به نماز می ایستادند بمنزله ساق درخت بودند فانی فی اللّٰه شده و از آن حضرت چیزی حرکت نمی کرد مگر آن که باد حرکت می داد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که التفات قطع می کند نماز را هر گاه بکل بدن باشد و اکثر حمل کرده اند بر آن که بکل رو باشد که پشت خود را ببیند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که آیا مرد التفات می تواند کرد در نماز حضرت فرمودند که نه و انگشتان خود را نیز نشکند.

و در حسن کالصحیح و صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که روی خود را از قبله مگردان که نمازت فاسد می شود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است به حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در فریضه که روی خود را به جانب مسجد الحرام کن و در هر جا که باشید روی خود را به آن جانب کنید و چشم خود را به زیر انداز و به جانب آسمان مکن و می باید که نظرت به موضع سجودت باشد و این التفات را نیز حمل کرده اند مثل سابق و اللّٰه تعالی یعلم.

[هر گاه بنده در نماز رو به جاها کند یا در دل خود دیگران را در آورد]

(و انّ العبد اذا التفت فی صلاته ناداه اللّٰه عزّ و جلّ فقال عبدی إلی من تلتفت إلی من هو خیر لک منّی فان التفت ثلث مرّات صرف اللّٰه عنه نظره فلم

ینظر الیه بعد ذلک ابدا) و به اسانید متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه بنده در نماز رو به جاها کند یا در دل خود دیگران را در آورد حق سبحانه و تعالی او را ندا می فرماید که ای بنده به جانب که نظر می کنی به کسی که از برای تو بهتر از من باشد پس اگر سه مرتبه التفات کند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و مرحمت از او بر می دارد و دیگر به جانب او نظر نمی کند هرگز یعنی در آن نماز یا همیشه و اوّل اگر چه بعید است اما نظر به کرم او قریب است و اکثر این عبارات و مضامین در فقه رضوی هست و ظاهرا مصنف از جائی مخصوص بر نداشته باشد بلکه از همه جابر داشته است و مضامین همه حق است.

[فوت کردن به موضع سجود]

(و لا تنفخ فی موضع سجودک فان اردت النّفخ فلیکن قبل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰

دخولک فی الصّلاه فانّه یکره ثلث نفخات فی موضع السّجود، و علی الرّقی، و علی الطّعام الحارّ) در اخبار بسیار وارد است که باد مکن در موضع سجده ات و اگر خواهی که پاک کنی پس باید که پیش از دخول در نماز باشد.

و در حدیث صحیح وارد است که کراهتش به اعتبار ایذای مؤمنان است پس اگر کسی نباشد مکروه نخواهد بود یا کراهتش سبک خواهد بود به درستی که سه باد کردن مکروه است و بد است، یکی در موضع سجده در اثنای نماز، دویم بر افسون اگر چه قرآن و دعا باشد مگر آن که بخصوص آن از شارع متلقی باشد، سیم

بر طعام گرم مکروهست و سنت است که صبر کنند تا گرمی آن بر طرف شود و خواهد آمد.

(و لا تبزق و لا تمخط فانّ من حبس ریقه اجلالا للّه عزّ و جلّ فی صلاته أورثه اللّٰه عزّ و جلّ صحّه إلی الممات) و در نماز آب دهن را مینداز و آب بینی را مینداز به درستی که هر که آب دهن را نگاه دارد در نماز و نیندازد از جهت تعظیم نماز که آن تعظیم حق سبحانه و تعالی است حق سبحانه و تعالی او را صحتی کرامت فرماید که تا زنده باشد بیمار نشود مگر بیماری اجل موعود و چند حدیث قوی در این باب وارد شده است و هم چنین از جهت تعظیم مسجد و گذشت.

[دستها را بلند کن از جهت تکبیر]

(و ارفع یدیک بالتّکبیر إلی نحرک و لا تجاوز بکفّیک اذنیک حیال خدّیک) و دستها را بلند کن از جهت تکبیر تا کو گردن و دستها را از گوشها بالاتر مبر محاذی دو طرف رو.

بدان که اخبار صحیحه متواتره وارد شده است در آن که یک تکبیر واجبست و آن تکبیر احرامست و شش تکبیر سنت است و اکتفا به پنج تکبیر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱

سه تکبیر و یک تکبیر می توان کرد، و هر یک را که خواهد قصد تکبیر احرام می تواند کرد و سنّت است که چون تکبیر گوید دستها را بلند کند و اقل آن تا کو کردن است و بیشترش تا محاذی گوشها و بهتر آنست که سر انگشتان محاذی گوشها باشد و منتهای کف قریب بزند محاذی کو کردن باشد.

چنانکه در صحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه در تفسیر این آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ فرمودند که مراد باین بلند کردن دستست محاذی رو پس معنی چنین خواهد بود که نماز کن خالص از جهت پروردگار خود و نفس اماره را بکش به آن که دست را محاذی رو کنی یا شیطان را می کشی یا آن که دست خود را چنان بالا بر که ابتدای دست محاذی موضع نحر باشد که کو کردنست.

و تفسیر دیگر منقول است که نماز عید را بکن از جهت پروردگارت و قربانی را نحر کن اگر شتر باشد یا شتر را بکش.

و در صحیح صفوان منقولست که آن حضرت را صلوات اللّٰه علیه دیدم که در وقت تکبیر دستها را بالا می بردند و نزدیک بود که به گوشهای آن حضرت برسد.

و در صحیح ابن سنان مرویست که آن حضرت را صلوات اللّٰه علیه دیدم که دستها را در تکبیر برابر رو می بردند.

و در صحیح منصور وارد است که گفت دیدم که حضرت تکبیر افتتاح فرمودند و دستها را برابر رو بردند و شکم دستها را برابر قبله کردند و چون خواهد که تکبیر گوید ابتدای تکبیر مقارن باشد با ابتدای بلند کردن و تمامی تکبیر مقارن باشد با تمامی بلند شدن و شکم دست محاذی قبله باشد.

در بعضی روایات وارد شده است که تکبیر را بعد از بلند شدن دست بگوید و این نیز بد نیست و جمعی گفته اند که فرد مستحبّ است که چون بالا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲

برد شروع کند و چون به زیر آید تمام شود و تا حال ندیده ام خبری باین

مضـمون و آن که از بالاـ شـروع کننـد که تـا به زیر آیـد تمـام شود نه در روایـتی هست و نه کسـی گفته است و مـدار عوام و خواص الحال بر این است مگر بعضـی از عوام که مکرر شـنیده انـد و دغـدغه حرمت می شود اگر اعتقاد به مشـروعیّت داشـته باشـند و بهتر آنست که ابتـدای آن به ابتـدای رفع باشـد و انتهای آن به انتهای رفع و این معنی را منظور دارد که گویا نفی می کند که کسـی را با حق سـبحانه و تعالی شباهت باشد و در هر تکبیری معنی قصد می کند به آن که چون پنج انگشت بالا می رود در خاطر می گذارنـد که حق سـبحانه و تعالی از آن اعظم است که محسوس شود به حواس خمس ظاهر که آن باصـره و سـامعه و شـامه و ذائقه و لامسه است و در تکبیر دویم قصـد می کنـد که حق سـبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که محسوس شود به حواس خمس باطنه و غیر اینها از معانی چنانکه گذشت در اذان.

[تکبیرات ابتدای نماز]

(ثمّ ابسـطهما بسـطا و کبّر ثلث تکبیرات و قـل اللّهُمَّ أنت الملک الحقّ المبین لا اله الّا أنت سـبحانک و بحمـدک عملت سوء و ظلمت نفسـی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الـذّنوب الّا أنت ثمّ کبّر تکبیرتین فی ترسّل ترفع بهما یـدیک و قل لبّیک و سـعدیک و الخیر فی یدیک و الشّر لیس إلیک و المهدی من هدیت عبدک و ابن عبدیک بین یدیک منک و بک و لک و إلیک لا ملجأ و لا منجی و لا مفرّ منک الّا إلیک تبارکت و تعالیت سبحانک و حنانیک سبحانک ربّ

البيت الحرام ثمّ كبّر تكبيرتين و قل وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ على ملّه ابراهيم و دين محمّد و منهاج عليّ حَنِيفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا من الْمُسْلِمِينَ اعوذ باللّه السّميع العليم من

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۳

الشّيطان الرّجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ*) كلينى رحمه اللّه بسند حسن كالصحيح از حلبى روايت كرده است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه چون شروع به نماز كنى و خواهى كه تكبير به گويى دستها را بردار و هر دو را بگشا يعنى مى بايد در وقتى كه دستها را بالا برى گشاده باشد و سه تكبير بگو و اين دعا را بخوان. در آن چه مصنف ذكر كرده است زيادتيها و كميها هست و موافق است با فقه رضوى مگر در عبارت سبحانك و حنانيك تباركت و تعاليت كه در فقه رضوى موافق مشهور است و ظاهرا تقديم و تاخير آن از نساخ شده است.

و در حديث حلبى در دعاى آخر بعد از فطر السّماوات و الارض عالم الغيب و الشهاده هست، و در صحيحه زراره نيست اگر داخل كنند بهتر است، و در حديث حلبى و زراره على مله ابراهيم حنيفا مسلما است، و در فقه رضوى على ملّه ابراهيم و دين محمّد و ولايه امير المؤمنين علىّ ابن ابى طالب صلوات اللّه عليه است و در مكاتبه حضرت صاحب الامر كه طبرسى در احتجاج ذكر كرده است بعد از دين محمّد و هدى أمير المؤمنين واقع است و الحال عمل

بر گفته صدوقست چون حکم به صحت همه آن چه در این کتاب است کرده است، و در فقه رضوی بعد از سبحانک ربّ البیت الحرام و الرّکن و المقام و الحلّ و الحرام هست، و بعد از انا و من المسلمین لا اله غیرک و لا معبود سواک هست و ذکر کرده است که بسم اللّٰه را بلند می گویی بعد از استعاذه.

و بدان که تکبیر هفتم واجبست و آن تکبیر افتتاح است و تحریم نماز به آن حاصل می شود و نیّت کن نزد نماز که به یاد خدا و به یاد رسول اویی و یکی از ائمه معصومین را در برابر خود بدار و ظاهرا منظور بودن غرض آنست که گویا اقتدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴

به آن معصوم کرده ایم، و چون نماز معراج مؤمنان است و چنانکه حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از هفت آسمان گذشتند و در هر قطعی تکبیری فرمودند می باید که مؤمن در حین گفتن تکبیرات و خواندن این دعا حجب معنویه را از پیش خود بعون الهی بر دارد و در هر تکبیری ملاحظه جلال و عظمت معنوی الهی بکند به نحوی که شیطان و واهمه از جهت او خدائی نسازند چون غالب اوقات که آدمی می خواهد ملاحظه عظمت الهی کند در خیال او چیزی در می آورند و آن خدای ساخته وهمست و حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که در وهم و خیال در آید بنا بر این لفظ اللّٰه اکبر در افتتاح صلاه مقرر شده است که هر گاه شیطان در او واهمه تخیلی بکند رفع آن و هم به تکبیری واقع شود

و مرتبه مرتبه بالاـ رود و در تکبیر اول این معنی را بخاطر می گذراند که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که به حواس ظاهره خمس محسوس شود.

و در تکبیر دویم در خاطر خود در می آورد که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که به حواس خمس باطنه محسوس شود به حس مشترك یا قوّت واهمه یا متخیّله یا آن که در قوت حافظه در آید و قوت متفکره یا متذکره در آن تصرف تواند کرد، و این قوی نیز تصرف در جسمانیات دارند و بس.

و در تکبیر سیّم بخاطر خود می گذراند که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که عقول خلایق بذات مقدس او توانند رسید یا به کنه صفات و افعال او راه داشته باشند.

و در تکبیر چهارم این معنی را قصد می کند که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که ارباب قلوب از اولیاء اللّٰه به کنه ذات و افعال و صفات او توانند رسید.

و در تکبیر پنجم اعظمیّت از ادراك ارواح قدسیه که مرتبه اعاظم اولیاء اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵

است ملاحظه می کند.

و در تکبیر ششم اعظمیّت از ادراك اسرار و سرایر قدسیه را ملاحظه می کند و این مرتبه انبیاء مرسل است صلوات اللّٰه علیهم و مرتبه ایشان چون بسیار عالی است روح ایشان مسمّی است به سرّ.

و در تکبیر هفتم اعظمیّت از ادراك خفی که مرتبه ارواح قدسیه پیغمبران اولو العزم است و اخفی مرتبه سید المرسلین و ائمه معصومین است که ارواح مقدسه ایشان مسمّی است به روح القدس و به روح مطلق و احادیث بسیار در اعظمیت این روح وارد

شـده است و آن که با پیغمبر ما و با ائمه هـدی می باشـد و چنانکه عقول ما از ادراک کنه ذات مقدس و صـفات او و افعال او عـاجز است. از ادراک مراتب و مقامـات و کمالاـت ایشـان نیز عـاجز است. امّا دعاها اللّهُمَّ خداونـدا توئی پادشاه که پادشاهی مخصوص تست و هر که غیر تست همه ذلیل و عاجز و فقیرند و توئی حق ثابت بی زوال و غیر تو همه باطل و لا شی ءاند.

المبین در حـدیث حلبی نیست یعنی موجودات را از کتم عـدم تو ظـاهر سـاختی و لبـاس عـاریت وجود را بر ایشـان پوشانیـدی نیست خداونـدی بجز تو و خداونـدی مخصوص ذات مقـدس تست تراه منزه می دانم از آن چه لاـیق ذات مقـدس تو نیست و حمـد می کنم ترا باین تسبیـح و این تنزیه را نیز از الطاف و نعمای تو می دانم بـد بسـیار کرده ام و هر بدی که کرده ام ظلم بر نفس خود کرده ام.

فاغفر لی ذنبی لفظ ذنبی در حـدیث حلبی هست و در بعضـی از نسـخ فقیه ذنوبی هست و ذنبی بهتر است و اگر نباشد نیز مراد است پس بیـامرز گناهـان مرا به درستی که نمی توانـد کسـی که گناهـان را بیـامرزد مگر تو پس دو تکبیر بگو با تأنی تا تفکّر توانی کرد در آن چه گذشت و در وقت گفتن تکبیرها دستها را بالا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶

می بری و بعـد از آن بگو لبیک یعنی خداونـدا مرا به خـدمت خود طلبیده اینک در خدمتم و هر چه فرموده فرمان بردارم و از من چه می آید و چه چیز می تواند آمد و حال آن که همه خیرات به دستهای

تست و تعبیر کردن بهر دو دست یا تشبیه است به جوادی که بهر دو دست می دهد یا آن که دو دست کنایه از قدرت بر نفع و ضرر باشد یعنی اگر بعضی اوقات ضرر رسانی آن ضرر عین نفع است در دنیا و عقبی.

و الشرّ لیس إلیك و بدی نسبت ندارد به تو و از تو نیست پس ضررها از بیماریها و بلاها اگر از جانب حق سبحانه و تعالی باشد ضرر نیست چون سبب فواید بسیار است از قبیل فصد بیمار، و شر واقعی معاصی است و آن از سوء اختیار بنده است و خود بد کرده است و می کند.

و جبریّه ذکر کرده اند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در این عبادت تواضع و ادب را مرعی داشت و هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کرده باشی یعنی به هدایات خاصه بنده تو و بنده زاده تو که مادر و پدر او هر دو بنده تواند نزد تو ایستاده است وجود او از تست و بقای او به تست و کارهای او خصوصا این نماز را از جهت رضا و فرمان تو می کند و این نیّت است، بهتر آنست که تکبیر احرام بعد از این واقع شود و اگر تکبیر هفتم را نیز قصد کند که تکبیر احرام باشد مقارنت واقع است چون متذکر این معنی هست و بازگشت من بسوی تست و مرا پناهی و محلّ نجاتی و گریزگاهی از تو نیست مگر بسوی تو یا از عذاب تو به رحمت تو می گریزم خداوندا خداوندی که جود و کرم تو همیشه عالمیان را فرا گرفته با

آن که در بزرگواری و عظمت کسی بجناب اقدس تو نمی تواند رسید ترا به پاکی یاد می کنم و رحمت پی در پی ترا می خواهم، پاک و منزه خداوندی که پروردگار خانه کعبه است و آن را بزرگ و با حرمت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷

گردانیده است و عالمیان را امر کرده است که رو به جانب آن خانه کرده خداوند خود را عبادت کنند و غرض از ذکر خانه آنست که نماز گذارنده متذکر باشد که رو به کعبه کرده است.

و بعضی در نیّت داخل کرده اند استقبال کعبه را و همین کافیست بلکه این نیز در کار نیست همین که رو به آن جا دارد بس است چنانکه در کار نیست که قصد کند افعال نماز را مفصلا بلکه قصد نماز مجملا مشتمل است بر همه اینها و اللَّه تعالى يعلم پس دو تکبیر بگو و اگر نیّت را مقارن تکبیر هفتم دارد چنانکه در فقه رضویست بهتر است و اگر در حین خواندن این دعا متذکر معانی سابقه باشد قصد تکبیر احرام کافی است و اگر قصد کند که نماز ظهر می کنم للّه تعالی کافیست و اولی آنست که به عبارت در نیاورد چون بعد از اقامت عبث سخن گفتن حرام است یا مکروه است به کراهت شدیده و چون جمعی عادت کرده اند که به عبارت در آورند و اگر در نیاورند به عبارت به وسواس می افتند که نماز ایشان باطل است و از حضور قلب می افتند اگر به عبارت در آورند که نماز ظهر واجب ادا می کنم للّه تعالی یا قربه إلی اللَّه یا اطاعه لأمر اللَّه بد نیست، و اگر در مقام محبت

باشـد همه نیّت است و هر تکبیری که مقـارن نیت می شود تکبیر احرام است که به آن حرام می شود افعـالی که در نمـاز جایز نیست کردن آن، پس دو تکـبیر بگـو و دعـای تـوجّه را بخوان و این دعـا نیز نیت است زیرا که می گویـد وجّهت وجهی یعنی روی دل خـود را متوجه جنـاب اقـدس خداونـدی کردم و می کنم که از کتم عـدم پدیـد آورده است آسـمانها و زمینهـا را به نحوی که حضرت ابراهیم علی نبیّنا و علیه السّلام کرد و این عبارت را در وقتی گفت که بر قوم خود به برهان ظاهر ساخت که آفتاب و ماه و سـتارگان محل حوادثند و هر چه محل حوادثست حادثست و سزاوار پرستش نیست و یا چنانکه حضرت ابراهیم در مقام اخلاص از جبرئیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸

مدد نخواست هم چنین من نیز متابعت آن حضرت می کنم به إیّاک نعبد و إیّاک نستعین.

حاصل آن که جمیع انبیاء در اخلاص متابعت حضـرت ابراهیم می کنند الّا پیغمبر ما صـلی اللّٰه علیه و آله که او را بر همه تقدّم فرمودند و اگر آن حضرت (ص) باین عبارت متکلم می شدند به اعتبار تواضعی بود که با همه پیغمبران صلوات اللّٰه علیهم می فرمودند و در اصول دین همه پیغمبران یک مذهب دارند و تخصـیص حضـرت ابراهیم باین معنی در آیات و احادیث به اعتبار آنست که چون آن حضـرت پدر پیغمبرانست و بنای بت شکستن و اخلاص از آن حضرت شد و عرب را اعتقاد بر این بود که حضرت ابراهیم از همه پیغمبران بهتر است بلکه یهود و نصاری نیز دین خود را به آن حضرت نسبت می دادند

و حق سبحانه و تعالی می فرماید که دروغ می گویند حضرت ابراهیم یهودی و نصرانی نبود و لیکن حنیف بود یعنی «بت شکن» و با اخلاص بود در عبادت و عبودیت چنانکه خواهد آمد لهذا حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از جهت تألیف قلوب و جذب دلهای ایشان می فرمودند که من تابع دین پدرم حضرت ابراهیم در اصول دین و اخلاص و بر دین آن حضرتم یعنی در اصول دین، و دین محمد یعنی روی دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی گردانیدم موافق دین آن حضرت در اصول دین خصوصا اخلاص و در فروع دین نیز و بر منهاج و طریقت واضحه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در اصول و فروع و تتمیم کمالات در حالتی که روی دل خود گردانیده ام از هر دینی و از هر راهی که غیر راه ایشان است خصوصا در اخلاص، و گردن نهاده ام فرمان خداوند خود را در همه احکام او خصوصا در نماز و نیستم از جمله مشرکان و این دعا از سخنان حضرت ابراهیم بود که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: **۲۹**

است بعنوان غیبت و لکن کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ و ما ماموریم که باین عبارت بگوئیم که نیستیم از جمله مشرکان به شرک جلی که غیر او را بپرستم یا به شرک خفی که در عبادت ریا کنم با از جهت تاکید این معنی و توضیح آن می گوید که به درستی که نماز من و سایر عبادات من یا هدی که در حج می کشند و کفاران قربانی را از جهت

لات و عزّی می کشتند یا مناسک حج من و زندگانی من و مردن من خالص از جهت خداوندیست که پروردگار عالمیانست یعنی زندگانی را خالص از جهت او می خواهم تا خیر من در حیات باشد و مردن مطلوب منست اگر خیر من در مردن باشد و همه را از جهت خداوندی می خواهم که او را شریک نیست در خداوندی و باین مامور شده ام که همه را از جهت او به جا آورم و من گردن نهاده ام فرمانهای خداوندم را و از جمله مسلمانانم.

پس استعاذه می گوید باین عبارت که ترجمه اش این است که پناه می برم به خداوندی که می شنود گفته های خلایق را یا اجابت می فرماید دعاهای ایشان را و داناست به احوال ایشان از شر شیطان و دیو رانده شده از درگاه او یا از طبقات آسمان یا درجات جنان یا همه و بعد از آن بسمله می خواندند از جهت حمد و ترجمه اش این است که ابتدا می کنم یا استعانت می جویم از اسم الهی یا ذات مقدس خداوندی که واجب الوجود بالذات است و مستجمع جمیع کمالات است و رحمتش عالمیان را فرا گرفته است از مؤمن و کافر به ایجاد ایشان و روزی دادن و تربیت نمودن، و مهربان است نسبت به مؤمنان به هدایات خاصه و سایر نعمتهای دنیوی و اخروی.

(و ان شئت کبّرت سبع تکبیرات ولاء الّا انّ الّذی وصفناه تعبّد) و اگر خواهی هفت تکبیر را پی در پی به جا آور بدون دعاها و لیکن آن چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰

مذکور شد که تکبیرات را با دعاهای گذشته بخوانند تعبد و بندگی است و ترک آن خوب نیست مگر آن که

تعجیلی داشته باشد چنانکه در موثق کالصحیح از زراره منقولست که دیدم یا شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه هفت تکبیر پی در پی گفتند و ظاهر آنست که شغلی داشته باشد یا نماز جماعت بوده است و تخفیف در آن مطلوبست.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدم از سبکترین تکبیرات در نماز حضرت فرمودند که سه تکبیر است و در قرائت به قل هو اللّه احد یا قل أیّها الکافرون اکتفا می توان کردن و اگر امام باشی کافی است که یک تکبیر را بلند به گویی و شش تکبیر را آهسته به گویی.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که پیشنماز را یک تکبیر کافی است و اگر به تنهایی نماز کنی سه تکبیر می گویی با تأنّی.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که یک تکبیر در ابتدای نماز کافیست و سه افضل است و هفت افضل از همه.

و در حدیث صحیح از زید منقولست که گفت به آن حضرت صلوات اللّه علیه عرض نمودم افتتاح نماز را فرمودند که یک تکبیر کافیست عرض نمودم که هفت بما رسیده است یا هفت چونست فرمودند که آن افضل است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه منفرد نماز کنی سه تکبیر کافیست و هر گاه امام باشی یک تکبیر کافیست زیرا که با تو نماز می کنند جمعی که کارها دارند یا ضعیفند یا پیرند و ایشان از طول نماز آزار می کشند

نماز را سبک می باید کرد از جهت ایشان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱

(و انّما جرت السّنه فی افتتاح الصّلاه بسبع تکبیرات لما رواه زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال خرج رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله إلی الصّلاه و قد کان الحسین صلوات اللّٰه علیه ابطا عن الکلام حتّی تخوّفوا [أنّه خ] ان لا یتکلّم و ان یکون به خرس فخرج به رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله حامله علی عاتقه و صفّ النّاس خلفه فاقامه علی یمینه فافتتح رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله الصّلاه فکبّر الحسین صلوات اللّٰه علیه حتّی کبّر رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله سبع تکبیرات و کبّر الحسین صلوات اللّٰه علیه فجرت السّنّه بذلک) و چرا سنّت جاری شده است که در ابتدای نماز هفت تکبیر بگویند به سبب علّتی است.

که در صحیح روایت کرده است زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بواسطه نماز از خانه بیرون آمدند یا از جهت نماز عید از شهر بیرون رفتند چون خواهد آمد که این واقعه در روز عید بود و حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه هنوز به سخن در نیامده بودند تا آن که خوف داشتند که مبادا آن حضرت سخن نگوید و بی زبان باشد و در واقع حضرت را اراده این بود که در نماز به سخن در آید اوّلا پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه را با خود بیرون بردند و او را بر دوش خود نشانیده بودند و چون مردمان

صف کشیدند حضرت آن حضرت را بر دست راست خود باز داشتند پس حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله تکبیر گفتند و اظهر آنست که تکبیر اول تکبیر احرام بوده باشد اگر چه ممکن است که حضرت به وحی الهی دانسته باشند که حضرت امام حسین در تکبیر هفتم جواب خواهند داد به نحوی که می باید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲

و در این حدیث آنست که حضرت سیّد الشّهداء بعد از تکبیر آن حضرت تکبیر گفتند پس چون حضرت دیدند که در تکبیر به سخن در آمدند و در روایتی دیگر آن که چون خوب جواب ندادند حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله مرتبه دیگر تکبیر گفتند و حضرت می گفتند تا آن که حضرت هفت تکبیر گفتند و حضرت سیّد الشّهداء نیز گفتند پس سنت جاری شد که افتتاح نماز به هفت تکبیر کنند.

و صدوق همین مضمون را بسند صحیح از عبد اللَّه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است و در آنجا چنین است که حضرت سید الشهداء جواب را خوب نمی فرمودند تا آن که در مرتبه هفتم خوب جواب دادند و صدوق در روایت زراره زیادتی روایت کرده است که زراره گفت به حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه عرض نمودم که چگونه افتتاح نماز کنیم حضرت فرمودند که هفت تکبیر می گویی و هفت الحمد للّه و هفت سبحان اللَّه می گویی و بعد از آن حمد و ثنای الهی را به جا می آوری و بعد از آن شروع در قرائت می کنی.

(و قد روی هشام بن الحکم عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات

اللَّه عليهما لذلک علّه اخرى و هى انّ النّبىّ صلى اللَّه عليه و آله لمّا اسرى به إلى السّماء قطع سبع حجب فکبّر عند کلّ حجاب تکبيره فاوصله اللَّه عزّ و جلّ بذلک إلى منتهى الکرامه) و بهشت سند صحيح از هشام از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقولست علّتى ديگر و صدوق همين روايت را در علل به اطول ازين خبر روايت کرده است و ظاهرا اختصار از جهت اين کرده است که بعضى از عبارات موهم معنى جسميّت و جهت و مکان است آنها را انداخته است هشام گفت عرض نمودم که چرا افتتاح نماز به هفت

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۳

تکبير شده است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالى هفت آسمان آفريد و هفت زمين آفريد و هفت حجاب آفريد پس چون حضرت سيّد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله را به معراج بردند و آن حضرت را عروج معنوى نيز حاصل شد در قرب الهى حجابى از هفت حجاب برخاست پس حضرت اللَّه اکبر گفتند و دعايى که در افتتاح مطلوبست خواندند پس حجاب دويم برخاسته شد و حضرت هفت تکبير مى گفتند تا آن که هفت حجاب معنوى برخاسته شد و حضرت هفت تکبير گفتند و حق سبحانه و تعالى آن حضرت را به منتهاى کرامت رسانيدند و اين عبارت آخر در حديث علل نبود ممکن است که باين عنوان نيز نقل کرده باشد.

و در حديثى وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه که اين حجب مسمى است به سرادقات يعنى سراپرده ها و آن سرادق مجد و بزرگى و سرادق بهاء و حسن معنوى و سرادق عظمت،

و سرادق جلال، و سرادق عزت، و سرادق قدرت و سرادق اسرار است که پیش از همه سرادقات بوده است و فایق است بر همه سرادقات و با حسن و جمال خوش آینده است پس ممکن است که چون آن حضرت را به سرادق مجد برده باشند از مجد و بزرگی لباسی بر آن حضرت پوشانیده باشند تا به آخر و هم چنین هر که نماز کند با حضور قلب حق سبحانه و تعالی او را ازین معانی بهره کرامت خواهد فرمود.

و بسند کالصحیح روایت کرده است صدوق از زید بن وهب که گفت سؤال کردم از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از حجب حضرت فرمودند که حجب هفت است و غلظت هر حجابی از این حجب پانصد ساله راه است و ما بین هر حجابی تا حجابی پانصد ساله را هست و حجاب دویم هفتاد حجابست و میان هر دو حجاب پانصد ساله راهست، و بر هر حجابی موکل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴

است هفتاد هزار فرشته که قوت هر ملکی قوت کل جن و انس است و غلظت هر حجابی از این حجب هفتاد هزار ساله را هست، دیگر سرادقات جلال است و آن شصت سراپرده است در هر سرادقی هفتاد هزار ملك است و از سرادقی تا سرادقی پانصد ساله را هست، دیگر سرادق عزتست دیگر سرادق کبریاست، دیگر سرادق عظمت است، دیگر سرادق قدس است، دیگر سرادق جبروتست، دیگر سرادق فخر است، دیگر نور سفید است، دیگر سرادق وحدانیّت است و آن هفتاد هزار است که ضرب کنند در هفتاد هزار، دیگر حجاب اعلی است و کلام حضرت تمام شد و

خاموش شدند و این هفت حجاب بحسب نوع است و افراد آن هفتاد هزار حجابست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح منقول است یا اینها اصنافند و افراد آن هفتصد هزار است چنانکه در روایات دیگر وارد شده است اگر چه آن چه در حدیث زید است اضعاف مضاعفه از هفتصد هزار متجاوز است چون ده در هفتاد هزار هفتصد هزار است پس هفتاد هزارش هفت هزار مرتبه هفتصد هزار خواهد بود سرادق وحدانیّت فقط و قس علی هذا الباقی و ممکن است که حجب نیز از قبیل سماوات باشد که محیط باشد بر سماوات چنانکه از حدیث زینب عطاره وارد است و ممکن است که حجابهای معنوی باشند و توسعه این عالم از حد حصر بیرونست و اللّه تعالی یعلم.

(و ذکر الفضل بن شاذان عن الرّضا صلوات اللّه علیه لذلک علّه اخری و هی انّه انّما صارت التّکبیرات فی اوّل الصّلاه سبعا لأنّ اصل الصّلاه رکعتان و استفتاحهما بسبع تکبیرات تکبیره الافتتاح، و تکبیره الرّکوع، و تکبیرتی السّجدتین و تکبیره الرّکوع فی الثّانیه و تکبیرتی السّجدتین فاذا کبّر الانسان فی اوّل صلاته سبع تکبیرات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵

ثمّ نسی شیئا من تکبیرات الافتتاح من بعد أو سها عنها لم یدخل علیه نقص فی صلاته و هذه العلل کلّها صحیحه و کثره العلل للشّی ء یزیده تاکیدا و لا یدخل هذا فی التّناقض) و به اسانید کالصحیحه منقولست علّتی دیگر از فضل که حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه فرموده اند که چرا تکبیرات در اول نماز هفت است زیرا که نمازی که حق سبحانه و تعالی أولا- بر خلایق واجب گردانید دو رکعت بود و ابتدای افعال

آن در هفت موضع است اول تکبیر افتتاح که ابتدای نماز و قرائت به آن می شود، دیگر تکبیر از جهت رفتن برکوع، و یک تکبیر از جهت رفتن به سجده اول، و دیگر از جهت رفتن به سجده دویم، و در رکعت دویم یک تکبیر از جهت داخل شدن در رکوع، و دو تکبیر از جهت داخل شدن در سجدتین.

پس هر گاه آدمی در اوّل نمازش هفت تکبیر بگوید و فراموش کند تکبیری از این تکبیرات را بعد از آن یا سهو کند به آن که شک کند که کرده ام یا نه نقصی در نماز او بهم نمی رسد زیرا که آن چه اهمّ است از تکبیرات افتتاحیّه را به جا آورده است و بقیه تکبیرات یا تکبیر سر برداشتن از سجدتین است یا تکبیر قنوت مستحب یا تکبیرات دو رکعت آخر نماز است که حضرت سید المرسلین به تفویض زیاد کرده اند اگر آنها فوت شود به سهو یا نسیان ضرر ندارد و این هفت تکبیر نیز اگر چه مستحبّ است امّا مؤکد است و اهتمام به شان اینها بسیار است و خواهد آمد در صحیحه زراره که اگر همه تکبیرات نماز چهار رکعتی که بیست و دو تکبیر است به جا آورد بهتر خواهد بود و اگر سهو و نسیان در ما بقی تکبیرات بشود تکبیرات افتتاحیه قایم مقام آن می شود و مجموع تکبیرات نود و پنج تکبیر است و چون در هر رکعتی تکبیر از جهت رفتن برکوع هست و چهار تکبیر از جهت رفتن به سجده و سر برداشتن از سجده هست پس در هفده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶

رکعت هشتاد و پنج تکبیر

باشد و پنج تکبیر احرام و پنج تکبیر قنوت هست نود و پنج می شود.

و در حدیث صحیح از صباح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که در نمازهای شبانه روزی نود و پنج تکبیر است از آن جمله تکبیرات قنوت است.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است از آن جمله تکبیر قنوت پنج است و تفصیلش چنانکه مذکور شد از ابن مغیره منقولست و یجزئ فی الافتتاح تکبیره واحده و در صحیح زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که کمتر آن چه مجزیست در شروع در نماز یک تکبیر است و سه و پنج و هفت افضل است و احادیث در این باب بسیار است و بعضی از آنها گذشت.

[حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نماز جماعتش از همه کس تمام تر و مختصرتر بود]

(و کان رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله اتمّ النّاس صلاه و أوجزهم کان اذا دخل فی صلاته قال اللَّه أکبر بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم) و منقول است که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله نماز جماعتش از همه کس تمام تر بود و مختصرتر همین که داخل می شدند در نماز می فرمودند اللَّه اکبر و بسم اللَّه حمد را می خواندند پس تکبیرات و دعاها و استعاذه را نمی گفتند از جهت مأمومان ضعیف و ظاهر این حدیث آن است که نماز جماعت تمامی آن در تخفیف است و حق سبحانه و تعالی ثواب افعال مستحبّه متروکه را مضاعف می دهد چون امام رعایت حال بی چارگان کند.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه تنها باشی سه تکبیر ترا کافی است و اگر امام جماعت باشی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷

یـک تکبیر کافی است زیرا که غالبا با تو نماز می کننـد صاحبان حاجت که کارها دارنـد و ضـعیفان و پیران و خواهـد آمـد و گذشت که نماز را موافق حال اضعف کسانی که مأمومند می باید کردن.

[بلند کردن دست هنگام تکبیر]

(و سـأل رجـل أمیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه فقـال له یـا ابن عمّ خیر خلق اللّه مـا معنی رفع یـدیک فی التّکـبیره الاـولی فقـال صلوات اللّه علیه معناه اللّه اکبر الواحـد الاحـد الّذی لیس کمثله شـی ء لا یلمس بالأخماس و لا یدرک بالحواسّ) و بسـند قوی منقولست از شخصی که از حضرت مولای مؤمنان صلوات اللّه علیه سؤال کردم که ای پسر عم بهترین خلق خدا چه معنی دارد دسـت برداشـتن در تکـبیر اول کـه تکـبیر احرام است حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که ذات واجب الوجـود بالـذاتی که مسـتجمع جمیـع کمالاـتست و یگـانه ایسـت کـه دو نیسـت واحـدیست کـه صـفات او عین ذات اوست و او را مثلی و نظیری و همتـایی نیست از آن ارفع و اعلی و اکبر است که به پنـج انگشت سوده شود یـا او را به حواس ظاهره یا به حواس باطنه ادراک توان کرد پس چون در دست بالا بردن پنـج انگشت بالا می رود بمنزله آنست که بگوید نه چنین است که باین انگشـتان او را احساس توان کرد، و چون ده انگشت است می گویـد که ادراک ذات مقـدس و صـفات مقـدس او نمی توانند کرد حواس ده گانه ظاهره و باطنه، اگر اکتفا به یک تکبیر کند و

الاـ اولی آنست که در بعضی نفی لمس انگشتان را قصد کند و در بعضی نفی ادراک به حواس ظاهره را در خاطر خود در آورد و در بعضی حواس باطنه چنانکه گذشت.

[قراءه در نماز]

(فاذا کبّرت تکبیره الافتتاح فاقرأ الحمد و سوره معها موسّع علیک أیّ السّور قرات فی فرایضک الّا أربع سور و هی سوره الضّحی و أ لم نشرح لأنّهما جمیعا سوره واحده و لإیلاف و أ لم تر کیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸

لأنّهما جمیعا سوره واحده فان قراتهما قرات الضّحی و أ لم نشرح فی رکعه و لإیلاف و أ لم تر کیف فی رکعه و لاـ تنفرد بواحده من هذه الاربع السّور فی رکعه فریضه) و در فقه رضویست اکثر عبارات متقدمه و اکثر این عبارات و در معنی اختلافی نیست پس چون احرام به گویی سوره حمد را بخوان و سوره با سوره حمد بخوان و هر سوره را که خواهی بر تو موسّع است که در نمازهای واجب بخوانی مگر چهار سوره و آن سوره و الضّحی و أ لم نشرح است زیرا که هر دو یک سوره اند و هم چنین سوره أ لم تر کیف و لإیلاف را نیز در یک رکعت بخوان زیرا که هر دو یک سوره اند، و تقدیم لإیلاف سهو نساخ است و در فقه رضوی در هر دو جا أ لم تر کیف مقدّم است پس اگر هر دو را اراده خواندن داشته باشی و الضّحی و أ لم نشرح را بخوان در یک رکعت و أ لم تر کیف و لإیلاف را در یک رکعت بخوان و یکی از این چهار سوره را بدون

قرینش مخوان در رکعت نماز واجب.

و در فقه رضوی مذکور است که معوّذتین را در فریضه مخوان زیرا که از قرآن نیست و حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نهی فرموده اند از خواندن آن در فریضه و باکی نیست در نوافل و منقول است این مذهب از عبد اللّٰه بن مسعود اگر نخوانند بهتر است اما وجوب حمد پس اجماع اهل البیت است صلوات اللّٰه علیهم و احادیث صحیحه بر آن وارد است.

مثل صحیحه محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از کسی که فاتحه الکتاب نخواند در نمازش حضرت فرمودند که نماز نیست او را یعنی صحیح نیست مگر آن که آن را بخواند در جهر یا اخفات.

و در صحیح از احدهما صلوات اللّٰه علیهما منقولست که از آن حضرت

سؤال کردند از کسی که فاتحه نخواند در نمازش حضرت فرمودند که نماز نیست او را گفتم کدام یک محبوبتر است نزد تو هر گاه ترسان باشد یا کاری داشته باشد سوره بخواند یا فاتحه حضرت فرمودند که فاتحه الکتاب بخواند.

و در صحیح از زراره و در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی رکوع و سجود را فرض گردانیده است در قرآن بامر برکوع و سجود، و قرائت سنّت است پس کسی که قرائت را عمدا ترک کند نماز را اعاده کند و کسی که آن را فراموش کند نمازش تمامست و بر او چیزی نیست.

و در صحیحین عامه نیز منقولست از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و

آله که فرمودند که نماز نیست کسی را که فاتحه نخواند.

و در روایت دیگر منقولست که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که نمازی بگذارد و در آن نماز حمد نخواند آن نماز خدا جست و این عبارت را سه مرتبه فرمودند یعنی ناتمام است ناتمام غرض آنست که این اخبار را یا غیر اینها نقل کرده اند و مع هذا ابو حنیفه و جمعی جایز می دانند که ترجمه آیه را بخوانند با آن که نقل نکرده اند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله یا صحابه یک مرتبه اقلا ترک کرده باشند.

و اما سوره پس خلافی است عظیم جمعی کثیر قایلند بوجوب آن.

چون در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در نماز فریضه قرائت مکن یک متر از سوره و نه به بیشتر از یک سوره.

و در حدیث کالصحیح منقولست از یحیی همدانی که گفت کتابتی نوشتم به خدمت حضرت امام محمّد تقی صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰

می فرمایید در شخصی که ابتدا کند به بسمله تنها در فاتحه و چون بغیر فاتحه رسد ترک کند آن را یعنی بسم اللّٰه را یا سوره را و عباسی گفت که باکی نیست حضرت بخط مبارک خود نوشتند که اعاده می کند آن را یعنی بسم اللّٰه یا سوره را اگر وقت آن باقی باشد یا نماز را چون وقت هر دو گذشته است دو مرتبه یعنی فرمودند که اعاده نماز می کند اعاده نماز می کند یا آن که دو مرتبه اعاده می کند یعنی دو سبب از جهت اعاده هست

یکی ترک سوره واجب و دویم به اعتقاد باطل از پیش خود، یا آن شخصی که به گفته او عمل می کند دلیلی ندارد بر آن که اطاعت چنین کسی می توان کرد پس اعاده یک مرتبه باشد و سبب اعاده دو باشد و اظهر آنست که از جهت رد سخن او باشد چنانکه حضرت فرمودند یا راوی که علی رغمه یعنی دو مرتبه اعاده می کند تا بینی عبّاسی بر خاک مالد و مستبعد نیست که در خصوص اینجا دو مرتبه اعاده لازم باشد و محتمل است که راوی یک مرتبه اعاده کرده باشد احتیاطا حضرت فرموده باشند که در آن نیّت جازم نبوده است یک مرتبه دیگر اعاده کند بقصد وجوب تا دو مرتبه شود و اللّه تعالی یعلم.

و اظهر استحباب سوره است. چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که فاتحه الکتاب به تنهایی کافیست در نماز فریضه و مثل این است صحیحه حلبی از آن حضرت صلوات اللّه علیه و جمعی این دو حدیث را عمل بر صورت ضرورت کرده اند چنانکه در صحیحه حلبی از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که باکی نیست که شخصی در نماز واجب اکتفا کند به فاتحه هر گاه کاری داشته باشد یا از چیزی ترسد مثل دشمن و مار و عقرب.

و در صحیح از عبد اللّه بن سنان از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱

جایز است بیمار را که در فریضه فاتحه تنها بخواند و جایز است صحیح را در قضای نوافل در شب و روز که اکتفا کند

به فـاتحه، و دیگر احـادیث متواتره صـحیحه وارد شـده است که اکتفا به بعضـی از سوره می توان کرد و این اخبار ردّ جماعتی می کنـد که سوره کامله را در کار می داننـد اما جمعی که با حمد بعضـی از سوره را کافی می دانند رد ایشان نمی کنند بلکه مؤیـد ایشـان است پس می گـوییم که واجب نیست سوره و اگر واجب باشـد بعضـی از سوره کـافی است بی دغـدغه، و مؤید استحباب سوره یا عدم وجوب سوره کامله است احادیثی که وارد شده است که ترک بسم اللّٰه در سوره جایز است زیرا که هر گاه بعضـی از سوره کافی باشـد هر بعضـی کافی خواهـد بود و مؤیـد جواز ترک بسم اللّٰه است آن که علما ذکر کرده اند که قرآن را بیکی از قرائت سـبع در نماز می توان خواند به اجماع و نصف قراء که سه قاری و یک راوی باشد بین السورتین ترک بسـمله را جایز می دانند و احادیث صـحیحه بر این مضمون وارد شده است و اکثر علما آن احادیث را حمل کرده اند بر تقیه و اجمـاع شـیعه است که بسم اللّٰه جزو حمـد و جزو هر سوره ایست پس چون ترک بسم اللّٰه سـبب ابقـاء این بـدعت می شود هر چند ترک بعضـی از سوره توان کرد ترک بسم اللّٰه نمی توان کرد مبادا سبب این شود که جمعی اعتقاد کنند که بسم اللّٰه جزو سوره نیست و لهذا حضـرت فرمودند که دو مرتبه اعاده می کند و احوط آنست که هر گاه شخصـی صـحیح باشد و وقت نماز باقی باشد و شغلی نداشته باشد و حاجتی و کاری نداشته باشد و سوره را صحیح در خاطر داشته باشد سوره

را ترک نکند و قصد وجوب یا استحباب نکند و اگر قصد استحباب بکند ضرر ندارد و اللَّه تعالی یعلم.

و اما آن که و الضحی و أ لم نشرح یک سوره است و هم چنین سوره فیل و لإیلاف همین در عبارت صدوق وارد است و او از فقه رضوی برداشته است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲

آن چه از اخبار ظاهر می شود این است که قران مکروه است الّا در این دو سوره که کراهت ندارد.

و در حدیث صحیح از زید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پیشنمازی ما می کردند و الضحی و أ لم نشرح را خواندند.

و در حدیث کالصحیح یا صحیح دیگر آن که حضرت صلوات اللَّه علیه در رکعت أولی و الضحی خواندند و در رکعت دویم أ لم نشرح خواندند و امامت ما می کردند و در حدیث صحیح دیگر وارد است از زید که آن حضرت امامت ما کردند و این دو سوره را در یک رکعت خواندند.

و در خبر قوی از مفضل از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که جمع مکن میان دو سوره در یک رکعت مگر سوره و الضّحی و أ لم نشرح و سوره فیل و لإیلاف.

و همین حدیث در صحیح از بزنطی از مفضل منقولست و بنا بر این اخبار قران میان این دو سوره کراهت ندارد و آن که اکتفا بیکی از این دو می تواند کرد محتمل است که به اعتبار این باشد که اکتفا به بعضی از سوره می توان کرد یا به اعتبار این باشد که هر یک سوره کامله است و احوط آنست که اکتفا بیکی نکند

و بترتیب قرآن بخوانـد و بسم اللَّه در میان هر دو بخواند زیرا که بر تقدیر وحدت با بسم اللَّه یکی است چون بسم اللَّه در قرآن مکتوبست و اجماع و اخبار دلالت می کند بر آن که این قرآن را به همین نحو باید خواند تا حضرت صاحب الامر صلوات اللَّه علیه خروج کند.

و اما معوذتین که قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ برب النّاس است روایت کرده است صـفوان در صـحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه امامت ما کردند در نماز شام و معوذتین را در دو رکعت خواندند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳

و در صـحیح از منصور بن حازم منقولست که گفت که امر کرد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه مرا که معوذتین را در نماز واجب بخوانم.

و در حـدیث کالصـحیح منقولست که صابر گفت که آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه امامت ما کردنـد و معوذتین را خواندند و فرمودند که هر دو سوره از قرآنند و اما مخالفت فقه رضوی پس ممکن است که حمل بر تقیه کنند از طرفین و اللَّه تعالی یعلم.

[جمع بین دو سوره در نماز واجب]

(و لا تقرن بین سورتین فی فریضه فامّا فی النّافله فاقرن ما شئت) و قران مکن بعـد از حمد میان دو سوره در میان نماز واجب و امـا در نـافله هر چه خـواهی قران کن بـدان که خلاـفی نیست و در نمـاز نـافله و نمـاز کسوف که قران در آن جـایز است بلکه مسـتحب است و در بسـیاری از مواضع مطلوبست مثل نماز هزار قل هو اللَّه عید فطر و نماز دویست و پنجاه قل هو اللَّه در شـب نیمه شعبان و صد

قل هو اللّٰه احد در شب نیمه شعبان و غیر آن و بسیاری مذکور خواهد شد.

و اما در نماز واجب غیر کسوف خلافست در حرمت و کراهت و مضمون عبارت صدوق در احادیث بسیار وارد شده است.

از آن جمله در حدیث موثق کالصحیح منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکروه نیست جمع کردن میان دو سوره مگر در نماز فریضه و اما نافله پس باکی نیست.

و در صحیحه منصور مرویست که در نماز واجب کمتر از یک سوره و زیاده از یک سوره مخوان.

و در صحیحه محمد بن مسلم منقول است که از احدهما صلوات اللّٰه علیهما منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که دو سوره را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴

در یک رکعت بخواند حضرت فرمودند که نه هر سوره را رکوعیست پس چون در نماز یک رکوعست پس باید که یک سوره باشد و غیر اینها از اخبار که نهی واقعست از قران در فریضه.

و در حدیث صحیح از علیّ بن یقطین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از قران در نماز فریضه و نافله حضرت فرمودند که باکی نیست و سؤال کردم از خواندن بعضی از سوره حضرت فرمودند که من از آن کراهت دارم و باکی نیست در نافله و سؤال کردم از نمازی که امام آهسته خواند آیا در آن دو رکعت حمد بخوانیم و حال آن که اقتدا به او کرده باشیم حضرت فرمودند که اگر قرائت کنی باکی نیست و اگر خاموش باشی باکی نیست و ظاهرا مراد دو رکعت آخر

باشـد و احادیث صـحیحه بسـیار وارد شـده است در جواز عـدول از سوره به سوره دیگر چنانکه خواهـد آمـد و بنا بر مصـطلح اصحاب این نیز قرانست حتی آن که ذکر کرده اند که تکرار آیه به عبث اگر چه در سوره حمد باشد قرانست چون در حدیث سـابق گـذشت که کمتر از یـک سوره و زیـاده از یـک سوره مخوان و ظـاهر کراهت قرانست خصوصا در مثل عـدول و ظاهرا عدول مستثنی باشد جمعا بین الاخبار و احوط آنست که قرآن در فریضه نکند خروجا من الخلاف و اللّه تعالی یعلم.

[قراءه عزائم در نماز]

(و لا تقرأ فی الفریضه شـیئا من العزائم الاربع و هی سوره سجده لقمان و حم السّجده و النّجم و سوره اقرء باسم ربّک و من قرء شیئـا من العزائم الاـربع فلیسـجد و لیقل الهی آمنّا بما کفروا و عرفنا منک ما أنکروا و اجبناک إلی ما دعوا الهی فالعفو العفو ثمّ یرفع رأسه و یکبّر) و مخوان در نماز واجب سوره از سوره هایی که سـجده در آنها عزیمت است یعنی واجب است و آن سوره سجده لقمان است و آن الم سجده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵

به اعتبار مجاورت سوره لقمان آن را سجده لقمان می گویند دویم حم سجده است.

و سیم سوره و النّجم.

و چهارم سوره اقرأ است و کسی که بخواند چیزی از چهار سوره را یعنی آیه سجده را پس باید که به سجده رود و این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که خداوندا ایمان داریم به آن چه کافران و سـنّیان به آن ایمان ندارند و شناختیم جمعی و چیزی را که دیگران منکر آنها شده اند یا نشناخته اند،

و اجابت کردیم فرمان ترا به آن چه ایشان را به آن خواندند و اجابت نکردند خداوندا پس عفو کن گناهان مرا عفو کن پس سر بردارد و اللّٰه اکبر بگوید.

و اما وجه حرمت خواندن سوره عزیمه در نمازهای واجب روایت کالصحیح زراره است که از احدهما صلوات اللّٰه علیهما روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که مخوان در نمازهای واجب سورهای عزیمه را زیرا که سجود زیاده می شود در نماز واجب و خواهد آمد که یک سجده را عمدا زیاده سبب بطلان نماز است و این روایت اگر چه در سندش قاسم بن عروه است و توثیق ندارد و لیکن اکثر علما به آن عمل کرده اند.

و در حدیث موثق از سماعه منقول است که گفت که در فریضه مخوان و در نماز نافله بخوان و این روایت نیز مثل سابق است و آن چه ضرر دارد خواندن آیه سجده است پس اگر آن آیه را نخواند ظاهرا ضرر نداشته باشد چون احادیث صحیحه وارد شده است که اکتفا به بعضی از سوره می توان کرد.

و در صحیحه علی بن جعفر وارد است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از امامی که آیه سجده را بخواند پس حدثی از او صادر شود پیش از آن که سجده را به جا آورد چه کند حضرت فرمودند که دیگری را مقدم دارد و او تشهد بخواند و سجده کند و امام بکار خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶

رود که وضو بسازد و نماز را از سر گیرد و نماز مأمومین صحیح است و این روایت را حمل بر نسیان یا تقیه

می توان کرد.

و در موثق از عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که در نماز واجب سوره عزیمه بخواند حضرت فرمودند که نه چون به آیه سجده رسد آن آیه را نخواند و من دوست می دارم که بر گردد و سوره دیگر بخواند و از احادیث صحیحه ظاهر می شود که جایز است خواندن سوره سجده در نماز واجب پس ممکن است که حمل کنیم اخبار نهی را بر کراهت و احوط آنست که نخواند و اگر بخواند آیه سجده را نخواند یا پیش از نصف رجوع به سوره دیگر کند و ترک بالکلیّه اولی است خروجا من الخلاف و شکی نیست که سجده در این چهار سوره واجبست بر کسی که خود قرائت کند یا گوش داده باشد به قرائت دیگری و واجب نیست بر کسی که بشنود و گوش نداده باشد.

چنانکه در حدیث صحیح عبد اللّٰه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است.

و در حدیث صحیح منقولست که پیش از سجده تکبیر مگو و چون سر برداری تکبیر بگو و احادیث بسیار وارد است که دلالت می کند بر آن که در این سجده طهارت شرط نیست و جنب و حایض سجده می کنند اگر بشنوند آیه سجده را یا اگر تا شروع کرده بخوانند سجده می کنند بعد از خواندن، و آیا شرط است که رو بقبله باشد و سجده بر چیزی کنند که صحیح باشد سجده کردن بر آن، و هفت موضع بر زمین رسد، و ذکر گفته شود در همه خلافست و اظهر عدم اشتراط و وجوبست و احوط آنست که رعایت کند

هر چه را رعایت می باید کرد در سجده نماز.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷

و در حدیث صحیح وارد است که سجده می باید کرد بعدد خواندن و بعدد شنیدن اگر چه هزار مرتبه بخواند یا بشنود و بعدد آن سجده می کند.

و در حدیث صحیح محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللَّه علیهما منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت که اگر کسی آیه سجده را بخواند و سجده را فراموش کند تا رکوع و سجود بکند حضرت فرمودند که هر وقت که به خاطرش آید به جا آورد اگر سجده های عزیمه باشد و از این حدیث ظاهر می شود که اگر در غیر نماز نیز فراموش کند هر وقت که به خاطرش آید قضا می کند چون جواب عام است هر چند سؤال خاص باشد.

و اما دعایی که در سجده خواندن آن خوبست در حدیث صحیح وارد است از ابو عبیده که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه کسی از شما سجده عزیمه را بخواند پس باید که در سجده این دعا را بخواند که (سجدت لک تعبّدا و رقّا لا مستکبرا عن عبادتک و لا مستنکفا و لا متعظّما بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و قد روی انّه یقول فی سجده العزائم لا اله الّا اللَّه حقّا حقّا لا اله الّا اللَّه ایمانا و تصدیقا لا اله الّا اللَّه عبودیّه و رقّا سجدت لک یا ربّ تعبّدا و رقّا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر ثمّ یرفع رأسه ثمّ یکبّر) و در روایتی دیگر منقولست که در سجده عزیمه می گوید این دعا را ترجمه اش اینست که

نیست سزای عبودیت و خداوندی بجز واجب الوجود بالذاتی که مستجمع جمیع کمالات است، و یقین دارم که چنین است و موافق واقع است نیست خداوندی بجز حق سبحانه و تعالی، و ایمان دارم و تصدیق می کنم باین معنی و می گویم کلمه توحید را از روی عبودیت و بندگی، و سجده کردم از برای تو خالصا ای پروردگار من از وی بندگی و عبودیت حال آن که ابا ندارم و گردنکشی و تکبّر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸

و تعظیم نمی کنم بلکه بنده ذلیلم و ترسانم و پناه به تو آورده ام پس سر بر می دارد و اللّٰه اکبر می گوید و همه خوبست چون صدوق حکم به صحت این دو حدیث کرده هست و اگر همه را جمع کند بهتر است و اگر در حدیث متن داخل کند اگر چه دو کلمه که در حدیث سابق هست و در این حدیث نیست ظاهرا جمع کرده باشد و احوط آنست که ترک نکند آن چه را در حدیث صحیح وارد شده است.

(و من سمع رجلا یقرأ العزائم فلیسجد و ان کان علی غیر وضوء) و کسی که بشنود که شخصی سوره های عزیمه را می خواند و آیه سجده را بشنود باید که سجده کند هر چند با وضو نباشد.

و در حدیث صحیح و موثق کالصحیح منقولست از ابو عبیده از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حایض اگر بشنود آیه سجده را سجده می کنند هر گاه بشنود آن را.

و هم چنین در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه نماز کنی با سنّیان و

پیش نماز سوره اقرء را یا سوره دیگر از عزایم را بخواند و سجده نکند پس تو ایما کن چون سجده صحیح را نمی توانی کردن در نماز یا از خوف ایشان، و هر گاه حایض بشنود آیه سجده را سجده می کند و ظاهر این اخبار و امثال اینها دلالت می کند بر آن که سجده بر سامع لازم باشد و حمل می توان کرد بر مستمع یا بر استحباب و احوط آنست که سامع ترک نکند سجده را هر چند گوش نکرده باشد خروجا من الخلاف.

(و یستحبّ ان یسجد الانسان فی کلّ سوره فیها سجده الّا انّ الواجب فی هذه العزائم الاربع) و سنت است که سجده کنند مرد و زن در هر سوره که سجده در آن هست و اما سجده واجب در این چهار سوره است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹

بس منقولست در حدیث ابو بصیر که گفت فرمودند که هر گاه خوانده شود آیه از سورهای عزیمه و بشنوی سجده کن اگر چه بی وضو باشی و هر چند جنب باشی و هر چند زن حایض و نفسا باشد و باقی سجده ها را می خواهی سجده می کنی و می خواهی سجده نمی کنی و اگر سنت نمی بود جایز نمی بود سجده کردن و تشریع بود مع هذا کسی در استحباب آن خلاف نکرده است.

و شیخ طبرسی روایت کرده است از عبد اللّٰه بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سجود در الم سجده و حم سجده و النجم و اقرء واجبست و در ما بقی قرآن سنت است و واجب نیست و نقل اجماع کرده اند بر استحباب یازده سجده دیگر با آن که سجده

فی نفسها عبادتست.

[سوره های مستحب در هر روز]

(و افضل ما یقرأ فی الصّلوات فی الیوم و اللّیله فی الرّکعه الاولی الحمد و انّا أنزلناه و فی الثّانیه الحمد و قل هو اللّه احد الّا فی صلاه العشاء الآخره لیله الجمعه فانّ الافضل ان یقرأ فی الاولی منها الحمد و سوره الجمعه و فی الثّانیه الحمد و سبّح و فی صلاه الغداه و الظّهر و العصر یوم الجمعه فی الاولی الحمد و سوره الجمعه و فی الثّانیه الحمد و سوره المنافقین و جایز ان یقرأ فی العشاء الآخره لیله الجمعه و صلاه الغداه و العصر بغیر سوره الجمعه و المنافقین و لا یجوز ان یقرأ فی صلاه الظّهر یوم الجمعه بغیر سوره الجمعه و المنافقین فان نسیتهما او واحده منهما فی صلاه الظّهر و قرات غیرهما ثمّ ذکرت فارجع إلی سوره الجمعه و المنافقین ما لم تقرء نصف السّوره فان قرات نصف السّوره فتمّم السّوره و اجعلهما رکعتین نافله فسلّم فیهما و أعد صلاتک بسوره الجمعه و المنافقین، و قد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰

رویت رخصه فی القراءه فی صلاه الظّهر بغیر سوره الجمعه و المنافقین لا استعملها و لا افتی بها الّا فی حال السّفر و المرض و خیفه فوت حاجه و فی صلاه الغداه یوم الاثنین و یوم الخمیس فی الرّکعه الاولی الحمد و هل اتی علی الانسان و فی الثّانیه الحمد و هل أتاک حدیث الغاشیه فانّ من قراهما فی صلاه الغداه یوم الاثنین و یوم الخمیس وقاه اللّه شرّ الیومین و حکی من صحب الرّضا صلوات اللّه علیه إلی خراسان لمّا اشخص إلیها انّه کان یقرأ فی صلاته بالسّور الّتی ذکرناها فلذلک اخترناها من بین السّور بالذّکر

فی هـذا الكتاب) و بهترين آن چه بخواننـد در نمازهای شـبانه روزی از سورهای قرآنی سوره حمد است و انّا أنزلناه در ركعت اولی و در ركعت دويم الحمـد و قـل هو اللَّه احـد مگر در نمـاز خفتن شب جمعه كه بهـتر آنست كه در ركعت اولی الحمـد و سوره جمعه و در ركعت دويم الحمـد و سبّح اسم ربّك الاعلی بخواننـد و در نماز صـبح و ظهر و عصـر روز جمعه در ركعت اولی الحمد و سوره جمعه بخوانند و در ركعت دويم الحمد و سوره منافقان بخوانند و جايز است كه در نماز خفتن شب جمعه و نماز صـبح و عصـر كه غير از سوره جمعه و منافقان بخواننـد و جايز نيست كه در نماز ظهر روز جمعه كه اعم است از ظهر و نمـاز جمعه غير سوره جمعه و منافقـان بخواننـد پس اگر هر دو سوره را يا يكی از آن دو سوره را فراموش كنی در نماز ظهر و غير آن را بخوانی و به خـاطرت بيايـد پس بر گرد به سوره جمعه و منافقـان مـا دام كه نصف سوره را نخوانـده باشـی پس اگر نصف آن سوره را خوانـده باشـی پس آن سوره را تمام كن و نماز را تمام كن دو ركعت بقصـد نافله و سـلام بده و اعاده كن نماز را با سوره جمعه و منافقان.

و در روايت صحيح و حسن رخصت داده اند در نماز ظهر كه بغير از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱

سوره جمعه و منافقـان بخواننـد و من عمل باين دو روايت نمی كنم و فتوی به اين ها نمی دهم مگر در حالت مرض يا سـفر يا ضرر بنا

بر نسخه یا اگر خوف داشته باشد که کاری از او فوت شود، و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اولی الحمد و هل اتی بخواند و در رکعت دویم الحمد و سوره غاشیه بخواند و هر که این دو سوره را در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه بخواند حق سبحانه و تعالی او را حفظ کند از بلاهایی که در این دو روز نازل می شود.

و حکایت کرده است این خبر را کسی که مصاحب حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه بود تا خراسان وقتی که حضرت را به خراسان بردند و حکایت کننده رجاء بن ابو ضحاک است که بر آن حضرت موکل ساخته بودند او را و او نقل کرده است که حضرت در نمازهای خود همیشه این سورها را می خواندند از این جهت ما این سورها را اختیار کردیم و در این کتاب مذکور ساختیم و ظاهر آنست که شیعه نبوده باشد و ممکن است که بر صدوق ظاهر بوده باشد که او ثقه است و صدوق بحدیث موثق عمل می کند بلکه محتمل است که در واقع شیعه بوده باشد و به گمان آن که به آن حضرت تسلیم خواهند کرد خلافت را رفته باشد و حضرت را آورده باشد، و از حدیثی که صدوق در عیون ذکر کرده است ظاهر می شود که رجا اعتقاد خوبی به حضرت داشته است اما منافات با تسنّن ندارد و بسیاری از عبادات و کمالات آن حضرت را ذکر کرده است و ظاهرا همین سبب اعتماد صدوق شده است و چون صدوق در باب نماز جمعه همین عبارت را ذکر کرده است

نقل اخبار جمعه در آنجا انسب است.

و در حدیث قوی از عامر بن عبد اللَّه منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه شنیدم که می فرمودند که هر که سوره از حوامیم در نماز صبح بخواند وقت نمازش فوت می شود و ظاهرا مراد وقت فضیلت صبح باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲

چون تنگست و اکثر علما از این حدیث استدلال کرده اند که جایز نیست که سوره طویله را بخواند که وقت به سبب خواندن آن فوت شود و دلالت این حدیث بر این معنی ظاهر نیست بلی از عموماتی که دلالت می کند بر آن که جایز نیست در حالت اختیار نماز را یا بعضی از آن را در خارج وقت به جا آورد استدلال می توان کردن و از این حدیث ظاهر می شود که سوره که سبب بیرون رفتن وقت فضیلت باشد مکروهست خواندن آن.

[جهر به بسم اللَّه]

(و اجهر ببسم اللَّه الرّحمن الرّحیم فی جمیع الصّلوات) و بسمله را در همه نمازها خواه جهریه باشد یا اخفاتیه بلند بخوان و ظاهرا در اخفاتیه بر سبیل استحباب باشد و شکی نیست در مطلوب بودن جهر نظر به امام و در منفرد خلافست و اظهر در آن نیز استحباب جهر است چنانکه در اخبار بسیار بر سبیل عموم و اطلاق واقع شده است.

و در حدیث صحیح منقولست از صفوان که گفت چند روز در عقب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه نماز می کردم و حضرت در فاتحه بسم اللَّه می خواندند و در نماز اخفاتیه بسم اللَّه را بلند می خواندند و ما بقی را آهسته می خواندند.

و در کافی در این حدیث تصریح نموده به آن که بسم اللَّه را

در هر دو سوره بلند می خواندند.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که بسم اللّه را در حمد و سوره ترک می توان کرد و محمولست بر تقیه چون اکثر عامه بسم اللّه را جزو حمد و سوره نمی دانند.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از آیه کریمه که حق سبحانه و

تعالی بر سبیل امتنان می فرماید که وَ لَقَدْ آتَیْناکَ یعنی به درستی و بتحقیق که عطا کردیم ترا هفت آیه که آنها مثانیند و عطا کردیم قرآن عظیم را به تو، به حضرت عرض کردم که سبع مثانی فاتحه است حضرت فرمودند که بلی گفتم بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از جمله هفت آیه است حضرت فرمودند که بلی از بهترین آیات فاتحه است.

و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری که صدوق حکم به صحت آن کرده است روایت کرده است آن حضرت صلوات اللّه علیه از آبای خود صلوات اللّه علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که بسم اللّه الرّحمن الرّحیم یک آیه است از فاتحه الکتاب و آن هفت آیه است که به بسمله تمام می شود و از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله شنیدم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی بمن فرمود که یا محمد بتحقیق که ما عطا کردیم ترا هفت آیه از مثانی که قرآن است یا آن هفت آیه مثانیند چون همه کلمات بحسب لفظ مکرّر شده است نه بحسب معنی مثل تکرار جلاله و تکرار رحمانیت و رحیمیت و تکرار إیاک و هدایت یا آن

که آیات رحمت با عذاب و هدایت با ضـلالت در آن مکرر شده است یا دو مرتبه نازل شده است در مکه و در مدینه و فرمود که عطا کردیم به تو قرآن عظیم را پس حق سـبحانه و تعالی بر من به فاتحه منت نهاد مثل منتی که بر من گذاشت بجمیع قرآن و به درسـتی که سوره فـاتحه أفضـل از جمیع چیزهـایی است که در گنجهـای عرش الهی است و به درسـتی که حق سـبحانه و تعالی آن حضـرت را باین سوره مخصوص گردانیـد و به هیـچ یک از پیغمبران نداد آن چه به آن حضـرت کرامت فرمود مگر حضـرت سـلیمان را که بسم اللّه الرحمن الرحیم را به آن حضـرت داد چنـانکه در قرآن مجیـد مـذکور است که حق سـبحانه و تعالی سخن بلقیس را حکایت فرموده است که با لشکر خود گفت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴

کتـابی بـا نهـایت خوبی بسوی من آمـده است و در آنجـا نوشت است که این مکتوب سـلیمان است و آن که بسم اللّه الرحمن الرحیم: متوجه من شوید و مخالفت من نکنید و همه بیایید به نزد من با اسـلام و انقیاد به درستی که هر که این سوره را بخواند و شـیعه محمّد و آل محمّد (صـلوات اللّه علیهم) باشد و اعتقاد به امامت ایشان داشته باشد و انقیاد و اطاعـت کند اوامر ایشان را و ایمان داشـته باشد بظاهر ایشان و باطن ایشان حق سـبحانه و تعالی به او عطا کند بعدد هر حرفی از فاتحه حسنه، که بهتر باشد از جهت او از دنیا و انواع چیزهای خوبی که در دنیا هست

و هر که گوش دهـد و بشـنود او را عطا کند او را سه یک آن چه قاری را عطا فرماید پس باید که بسـیار بخوانید از این چیزی که از جهت شما مقرر ساخته اند به درستی که غنیمتی است که وقت آن می گذرد و حسرتش در دلهای شما می ماند.

و در حدیث صـحیح از ابن اذینه منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوارترین آیه به بلند خوانـدن آیه بسم اللّٰه الرحمن الرحیم است و این آیه مراد الهی است از این آیه که ترجمه اش اینست که هر گاه خداونـد خود را به تنهـایی یـاد می کنی همه پشت می کننـد و می رونـد از روی نفرت چون قریش حق سـبحانه و تعـالی را بـا بتـان یـاد می کردند.

و از حضـرت امام حسن عسـکری صـلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که علامتهای مؤمن پنج است نماز پنجاه رکعت و زیارت اربعین و انگشتری بدست راست کردن و طرف پیشانی را بر خاک مالیدن و بلند خواندن بسم اللّٰه الرحمن الرحیم.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که اگر دست یابم و معاون داشته باشم هر آینه همه بدعتها را زایل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵

کنم از آن جمله چنان کنم که همه کس بسم اللّٰه الرحمن الرحیم را در همه نمازها بلند بخوانند.

و کالصحیح منقول است از اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در حدیث طویلی که از آن جمله فرمودند که بسم اللّٰه الرحمن الرحیم را در هر نمازی بلند بلند خواندن واجبست.

و در صحیح از کاهلی منقولست که گفت که حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه امامت ما کردند در مسجد بنی کاهله و بسمله را در حمد و سوره بلند خواندند و در نماز صبح قنوت خواندنـد و یک سـلام دادنـد رو به قبله و فرمودنـد که بسم اللّٰه الرحمن الرحیم باسم اعظم اقربست از سیاهی چشم به سـفیدی آن.

و در حدیث کالصحیح از شمالی که حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی بسم اللّٰه الرحمن الرحیم را بلنـد نگوید شیطان بر آن امام مسلّط می شود و امام و مأمومان را همه به فکرهای باطل می اندازد تا نماز همه ضایع شود.

[نمازهای بلند]

(و اجهر بجمیع القراءه فی المغرب و العشاء الآخره و الغداه من غیر ان تجهد نفسک و ترفع صوتک شدیدا و لیکن ذلک وسطا لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ یقول «وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلًا» و لا تجهر بالقراءه فی صلاه الظّهر و العصر فانّ من جهر بالقراءه فیهما او اخفی بالقراءه فی المغرب و العشاء و الغداه متعمّدا فعلیه اعاده صلاته فان فعل ذلک ناسیا فلا شی ء علیه الّا یوم الجمعه فی صلاه الظّهر فانّه یجهر فیها) و همه قرائت را بلند بخوان در نماز شام و خفتن و صبح بی آن که خود را در بلند خواندن به مشقت اندازی و بسیار بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶

بخوانی بلکه می بایـد که وسط باشـد نه بسیار بلنـد و نه بسیار آهسته زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که نماز را بلند مخوان و آهسته مخوان و در میان هر دو راهی طلب کن که وسط است و بلند مخوان نماز ظهر و

عصـر را به درستی که هر که بلند بخواند قرائت را در این دو نماز یا آهسته بخواند در آن سه نماز عمدا پس لازمست بر او که نماز را اعاده کند و اگر از روی نسـیان بلند را آهسته بخواند یا بر عکس بر او چیزی نیست مگر در ظهر روز جمعه که بلند می خواند.

اما جزو اول پس در صـحیحه عبد اللّه بن سـنان وارد است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آیـا لازم است اما مرا که چنان بخوانـد که هر که در عقب او باشـد اگر چه بسـیار باشـند همه را بشـنوند حضـرت فرمودند که می باید که قرائت را وسط بخواند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بلند مخوان و آهسته مخوان.

و در حدیث موثق کالصـحیح از سـماعه منقول است که از آن حضـرت سؤال کردم از تفسـیر قول حق سبحانه و تعالی که بلند مخوان و آهسـته مخوان حضرت فرمودند که آهسته آنست که خود نشنوی و بلند آنست که بسیار بلند بخوانی و از این حدیث ظـاهر می شود که حق سـبحانه و تعالی مرتبه بلنـد بسـیار و آهسـته بسـیار را در همه نمازها نهی کرده است و از آیه ظاهر نمی شود که در کجا بلنـد بخواننـد و کجا آهسـته و حـدیث سابق را نیز باین معنی حمل می توان کرد هر چند سؤال از نماز جهریه است و جمعی تفسـیر آیه را چنین کرده انـد که همه نمازها را بلنـد مخوان و همه را آهسـته مخوان بلکه وسـطی اختیار کن که بعضی را بلند بخوانی و بعضی را آهسته.

و مواضع جهر و

اخفات را حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله بیان کردند و این تفسیر با آن که مخالف اخبار است مخالف ظاهر نیز هست بلکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷

ظاهر آیه همین است که در اخبار واقع شده است، و اما آن که جهر در شش رکعت است و اخفات در بواقی عمل امّت آن حضرت کافی است، و لهذا در احادیث بنای آن را بر ظهور گذاشته اند و تعبیر می کنند بما یجهر فیه در اخبار متواتره که خواهد آمد در نماز جماعت و غیر آن و اما آن چه ذکر کرده است از وجوب جهر و اخفات ظاهر صحیحه زراره دلالت می کند بر آن و صحیحه علیّ بن جعفر دلالت می کند بر عدم وجوب و در احادیث بسیار صحیح و موثق وارد است که نماز بی فاتحه صحیح نیست مگر آن که ابتدا بحمد کنند در جهر یا اخفات، دلالت بر هیچ طرف نمی کند زیرا که ممکن است که مراد این باشد که ابتدا به جهر کنند در جهریه و به اخفات در اخفاتیه یا تخییر میان هر دو و اگر چه آخر أظهر است اما ظهوری ندارد که عمل به آن توان کرد و لیکن صحیحه علیّ بن جعفر کافی است در عدم وجوب و حمل می توان کرد صحیحه زراره را بر مبالغه در کراهت یا استحباب اعاده و بر تقدیر وجوب فرق کردن میان جهر و اخفات در نهایت اشکال است و اکثر اصحاب گفته اند که اقل اخفات آنست که خود بشنود و اقل اجهر آنست که صحیح قریب بشنود یعنی کسی که گوشش شنوا باشد و نزدیک به این کس باشد بشنود

و تجربه کرده ایم که هر گاه چنان بگویند که خود بشنوند البته صحیح قریب خواهد شنید و از این جهت جمعی گفته اند که جهر آنست که جوهر صوت ظاهر شود و اخفات آنست که جوهر صوت ظاهر نشود هر چند بعید بشنود و اگر جهر و اخفات واجب باشد بسیار جائی بلکه در اکثر اوقات جمع می شود جهر و اخفات اگر بنا بر جوهر صوت نگذاریم و مشکل است بنا بر آن گذاشتن چون بحسب شرع و عرف و لغت چیزی نیست که دلالت کند بر این مذهب، و اگر سعی بسیار بکند که نماز اخفاتیه را چنان بگوید که صحیح قریب نشنود و تمییز حروف بکند بر وجهی که از مخارج گفته شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸

و تمیز داشته باشد نهایت احتیاط خواهد بود امّا غالب آنست که احتیاط ضرر دار به قرائت، و ظاهرا در مواضع جهر زنان مخیر باشند میان جهر و اخفات اگر آواز ایشان را اجنبی نشنود و اگر شنود احوط اخفاتست و خلافی هست در آن که آواز زن عورتست و واجبست که مردان نامحرم نشنوند یا عورت نیست مطلقا بلکه حرمت شنیدن وقتی است که تلذّذ و ریبه باشد و این مذهب خالی از قوّت نیست و خواهد آمد ان شاء اللّٰه در ابواب نکاح و ظاهرا خنثی مشکل نیز مخيّر باشد و اکثر گفته اند که حکم زن دارد و احوط آنست که نماز جهریه را بلند بخواند و چنان کند که آواز او را نامحرم نشنود، و ظاهرا در قضای نماز از زنان مخیر باشد میان جهر و اخفات در جهریه بلکه در اخفاتیه نیز اگر چه

آهسته اولی است و اللَّه تعالی یعلم.

(و فی الرّکعتین الاخراوین بالتّسبیح) یعنی دو رکعت آخر تسبیح می خواند بر سبیل استحباب و ظاهرا شکی نیست در آن که حمد و تسبیح هر دو جایز است و لیکن خلاف در افضلیت است و ظاهرا امام را افضل حمد باشد و منفرد را تسبیح اگر چه حمد اسلم است چون خلاف بسیار در تسبیح شده است.

(و قال الرّضا صلوات اللَّه علیه انّما جعل القراءه فی الرّکعتین الاولیین و التّسبیح فی الاخیرتین للفرق بین ما فرض اللَّه عزّ و جلّ من عنده و بین ما فرض اللَّه من عند رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله) و در حسن کالصحیح از فضل بن شاذان منقولست که حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه فرمودند که چرا قرائت در دو رکعت اول نماز لازم است و تسبیح در دو رکعت آخر است یعنی افضل است یا بدل قرائت جایز است تا فرق شود میان آن چه حق سبحانه و تعالی از پیش خود واجب ساخته است و میان آن چه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۹

سبحانه و تعالی از نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله واجب ساخته است یعنی هر گاه بعنوان تفویض باشد باز از حق سبحانه و تعالی شده است یا آن که به اعتبار فبی ینطق آن چه می گفتند همیشه یا در بعضی از اوقات چنین بود که هر چند متکلم آن حضرت بود بحسب ظاهر و لیکن بحسب واقع حق سبحانه و تعالی بود نه بعنوان حلول و اتّحاد بلکه بحسب ارتباطی که آن حضرت را حاصل بود دائما یا احیانا چون احادیث صحیحه در این

باب گذشت، و محتمل است که هر دو واقع باشد و هر چه بعنوان تفویض بوده باشد باز حق سبحانه و تعالی بر زبان آن حضرت جاری ساخته باشد و اللّٰه تعالی یعلم. و دیگر خواهد آمد اخبار تفویض اگر چه در اوایل کتاب نفی نمود تفویض را.

(و سال محمّد بن عمران ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقال لأیّ علّه یجهر فی صلاه الجمعه و صلاه المغرب و صلاه العشاء الآخره و صلاه الغداه و سائر الصّلوات الظّهر و العصر لا تجهر فیهما و لأیّ علّه صار التّسبیح فی الرّکعتین الاخیرتین افضل من القراءه قال لأنّ النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله لمّا اسری به إلی السّماء کان اوّل صلاه فرض اللّٰه علیه الظّهر یوم الجمعه فاضاف اللّٰه عزّ و جلّ الیه الملائکه تصلّی خلفه و امر نبیّه صلی اللّٰه علیه و آله ان یجهر بالقراءه لیبیّن لهم فضله ثمّ فرض علیه العصر و لم یضف الیه احدا من الملائکه و امره أن یخفی القراءه لأنّه لم یکن ورائه أحد ثمّ فرض علیه المغرب و أضاف إلیه الملائکه فأمره بالإجهار و کذلک العشاء الآخره فلمّا کان قرب الفجر نزل ففرض اللّٰه عزّ و جلّ علیه الفجر فامره بالإجهار لیبیّن للنّاس فضله کما بیّن للملائکه فلهذه العلّه یجهر فیها و صار التّسبیح افضل من القراءه فی الاخیرتین لأنّ النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله لمّا کان فی

الاخیرتین ذکر ما رای من عظمه اللّٰه عزّ و جلّ فدهش فقال سبحان اللّٰه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّٰه و اللّٰه اکبر فلذلک صار التّسبیح افضل من القراءه) و در صحیح از

ابن ابی عمیر از محمد بن عمران و ظاهر ابن حمران باشد چنانکه از علل ظاهر می شود و اگر چه هر دو بحسب سند و بحسب حال خود مساویند منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که سبب چیست که بلند می خوانند نماز جمعه و نماز شام و نماز خفتن و نماز صبح را و ما بقی که ظهر و عصر است در آن بلند نمی خوانند دیگر سبب چیست که تسبیحات اربع در دو رکعت آخر بهتر است از قرائت حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی پیغمبرش را به آسمان برد اول نمازی که حق سبحانه و تعالی بر آن حضرت واجب گردانید ظهر روز جمعه بود و حق سبحانه و تعالی ملائکه را مقرر ساخت که در عقب آن حضرت نماز کنند و امر کرد پیغمبرش را صلی اللّٰه علیه و آله که قرائت را بلند بخواند تا فضل آن حضرت را بر فرشتگان ظاهر سازد به آن که سوره حمد و باقی سور قرآنی را بر آن حضرت فرستاده است و هیچ پیغمبری را نداده آن چه به آن حضرت داده است پس نماز عصر را بر آن حضرت واجب ساخت و هیچ یک از فرشتگان را به آن حضرت ملحق نگردانیده و امر کرد او را که آهسته بخواند قرائت را زیرا که در عقب حضرت کسی نبود که قرائت را بشنود پس نماز شام را بر آن حضرت واجب گردانید و فرشتگان را امر کرد که در عقب آن حضرت نماز کنند پس حق سبحانه و تعالی آن حضرت را امر فرمود که

بلند بخواند و هم چنین نماز خفتن را پس چون قریب به صبح شد حضرت به زیر آمدند و حق سبحانه و تعالی نماز صبح را بر آن حضرت واجب گردانید و امر کرد حضرت را که نماز صبح را بلند بخواند تا ظاهر سازد فضل او را بر آدمیان چنانکه ظاهر ساخت بر فرشتگان و از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۱

است که نماز صبح را بلند می خوانند و از این حدیث ظاهر می شود که جماعت در نمازهای جهریه اهم است از نمازهای اخفاتیه و در دو رکعت آخر تسبیح افضل است از قرائت زیرا که چون حضرت در نماز بدون رکعت آخر رسیدند بخاطر خود آوردند عظمت و جبروت الهی را پس متحیر و مدهوش شدند و تسبیحات اربع را خواندند بنا بر این است که تسبیح بهتر است از قرائت که متابعت آن حضرت کرده باشند.

(و سال یحیی بن أکثم القاضی ابا الحسن الاوّل صلوات اللَّه علیه عن صلاه الفجر لم یجهر فیها بالقراءه و هی من صلوات النّهار و انّما یجهر فی صلاه اللّیل فقال لأنّ النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله کان یغلّس بها فقرّبها من اللّیل) منقول است در صحیح از محمد بن بشیر که یحیی بن اکثم قاضی عراقین سؤال کرد از حضرت امام علی نقی مسائل بسیار و ظاهر لفظ اول از نساخ زیاد شده است چون صدوق در علل از ابو الحسن ثالث روایت کرده است- از نماز صبح که چرا آن را بلند می خوانند و حال آن که آن از نمازهای روز است و از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله منقول است

که نمازهای شب را بلند می باید خواند و نمازهای روز را آهسته پس حضرت فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله نماز صبح را در اول وقت که تاریک بود واقع می ساختند و قریب به شب می کردند آن را حکم نمازهای شب دادند در جهر و در علل لقربها بود یعنی چون نزدیک به شب بود آن را حکم نماز شب دادند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که سنت است که نمازهای روز را آهسته بخوانند و سنت است که نمازهای شب را بلند بخوانند و این بر سبیل استحبابست در نوافل و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۲

فرایض خلافی است که گذشت.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آیا مردان نمازهای سنت را در روز می توانند خواند حضرت فرمودند که بلی.

[امر به قراءه قران در نماز]

(و فیما ذکره الفضل من العلل عن الرّضا صلوات اللّه علیه انّه قال امر النّاس بالقراءه فی الصّلاه لئلّا یکون القرآن مهجورا مضیّعا و یکون محفوظا مدروسا فلا یضمحلّ و لا یجهل و انّما بدا بالحمد دون سائر السّور لأنّه لیس شی ء من القرآن و الکلام جمع فیه من جوامع الخیر و الحکمه ما جمع فی سوره الحمد و ذلک انّ قوله عزّ و جلّ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» انّما هو اداء لما أوجب اللّه عزّ و جلّ علی خلقه من الشّکر و شکر لما وفّق عبده من الخیر او للخیر.

«رَبِّ الْعالَمِینَ» توحید له و تحمید و اقرار بأنّه هو الخالق المالک لا غیره.

«الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» استعطاف و ذکر لآلائه

و نعمائه على جميع خلقه.

«مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اقرار له بالبعث و الحساب و المجازاه و ايجاب ملك الآخره له كايجاب ملك الدّنيا.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» رغبه و تقرّب إلى اللَّه تعالى ذكره و اخلاص له بالعمل دون غيره.

«وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» استزاده من توفيقه و عبادته و استدامه لما أنعم عليه و نصره «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» استرشاد لدينه و اعتصام بحبله و استزاده في المعرفه لربّه عزّ و جلّ و لعظمته و كبريائه

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۶۳

«صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» توكيد في السّؤال و الرّغبه و ذكر لما تقدّم من نعمه على أوليائه و رغبه في مثل تلك النّعم.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» استعاذه من ان يكون من المعاندين الكافرين المستخفّين به و بأمره و نهيه و لا الضّالين اعتصام من ان يكون من الّذين ضلّوا عن سبيله من غير معرفه و هم يحسبون انّهم يحسنون صنعا فقد اجتمع فيه من جوامع الخير و الحكمه من امر الآخره و الدّنيا ما لا يجمعه شى ء من الاشياء) و در جمله عللى كه از فضل بن شاذان بسند حسن كالصحيح مرويست آنست كه گفت كه حضرت ابو الحسن على بن موسى الرضا صلوات اللَّه عليهما فرمودند مردمان مامور شده اند به آن كه در نماز قرآن را بخوانند تا آن كه قرآن متروک نشود و ضايع نماند و محفوظ بماند به سبب بسيار خواندن در نمازها و تعليم يكديگر كنند، و اگر خواندن آن در نماز واجب نمى بود اكثر مردمان حمد را ياد نمى گرفتند چه جاى سوره هاى ديگر و اگر نخوانند قرآن از دست مى رود و كسى نمى ماند كه معرفت قرآن او را حاصل باشد و چرا حمد را بر همه سورها مقدم

داشته انـد زيرا كه در جميع سور قرآنى و در همه سـخنان خير آن قدر جمع نشده است از خوبيها و حكمتها آن چه جمع شده است در سوره حمـد و از اين جهت است كه آن را امّ القرآن مى گويند كه هر چه در قرآن هست نمونه از آن در سوره فاتحه است چنـانكه انسـان مجموعه جميع چيزهـاست و هر چه در عـالم كـبير است انموذجى از آن در انسـان هست ليكن هر چه در عـالم كـبير اسـت مفصـل است و در صـغير مجمـل زيرا كه الحمـد للّه يعنى جميـع محامـد و كمالاـت مخصـوص ذات مقـدّس خداونـديست كه واجب الوجـود است و مسـتجمع جميـع كمالاـت است و از جمله كمالاـت اضـافه وجـود و خيراتست بر همه عالميان پس بنده به اصالت خود و نيابت ساير ذوى العقول

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۶۴

اداى شـكر نعمت الهى كرده است و از آن جمله شـكر نعمت حق سبحانه و تعالى نيز كرده است كه او را توفيق عبادت كرامت كرده است.

و ربّ العالمين يعنى آفريننـده و تربيت كننده و روزى دهنده همه عالميان است و چون عالم بمعنى ما سوى اللَّه است پس بنده خداوند خود را بيگانگى ياد كرده است و حمد او نيز كرده است و در عيون و علل تمجيد و تحميد است يعنى خداوند خود را به بزرگى يـاد كرده است و حمـد كرده است كه به اعتبار تربيت غير او حمـد است و شـكر، و به اعتبار تربيت او شـكر است و حمد و اقرار كرده است كه حق سبحانه و تعالى چون خالق است و بس پس مالك او باشد نه غير او

و تحقیق کرده بنـده گی خود را تا محقق شود که عبودیّت آقا واجبست خصوصا چنین مالکی که از عـدم پدید آورده است و چون در بسم اللّه که جزو حمد است ابتدا باسم چنین خداوندی کرده است که مستجمع جمیع محامد و کمالات است و اظهار کرده است که بـدون اسـتعانت بذات مقدس او و باسم مکرم او هیچ کاری تحقق نمی پذیرد و جمیع نعمتهای ظاهره و باطنه از اوست و به اوست در دنیا در سوره حمد او را باز به رحمانیت و رحیمیت ستایش می کند که رحمتهای ظاهره از مراتب حیات بعد از موت و درجات بهشت از اوست و هم چنین نعمتهای عظیمه معنویه که نه چشـمها دیده باشد و نه گوشـها شنیده باشد و نه در خـاطر کسـی خطور کرده باشـد از جـانب اوست پس چون خداونـد خود را باین دو صـفت می خوانـد گویا طلب هر دو رحمت از او کرده است و حمـد او نیز کرده است که چنـانکه رحمتهای ظاهره و باطنه دنیویه بر کافه عالمیان تمام کرده اسـت هم چنین در عقبی بر همه تمام خواهد کرد با آن که در دنیا به هزار گونه معصـیت مبتلا بودند رحمتهای خود را دریغ نداشت در آخرت که معصیت نخواهد بود و عجز و شکستگی و احتیاج بیشتر خواهد بود البته خواهد کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۵

فوق آن چه از او امیدوار بودند و خود فرموده است که سـنت الهی را تبدیل و تحویل نیست و طریقه یکی است چه ظاهر است که منبع خوبیها اوست و از کرم و جود محض غیر از کرم و جود بهم نمی رسد مگر

آن که قبیح باشد کرم چنانکه در بعضی از موارد چنین است و چون خداوند خود را به کرم و رحمت یاد کرد در اللّٰه اگر چه اسم جامع است و لیکن رحمت سبقت دارد بر غضب و در ضمن رحمانیت و رحیمیت چهار مرتبه با آن که رحمانیت و رحیمیت در اللّٰه مندرجست و آن دو مرتبه گذشته است و از رب العالمین نیز رحمانیت و رحیمیت ظاهر شد ده مرتبه خود را به رحمت صریحا و ضمنا یاد کرد و خوف زوال خوف بود بالکلیه خود را به مالك یوم الدین یاد کرد که آن نیز از وجهی که غالب است رحمت است و از وجه مغلوب غضب.

و مشهور است که اعرابی را از روز جزا تخویف می نمودند او گفت که فردا که حاکم خواهد بود گفتند حق سبحانه و تعالی گفت الحال خاطرم جمع شد کریم وقتی که قادر شد عفو می کند چون اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین چنین نباشد، و از این مدایحی که حق سبحانه و تعالی تعلیم و تلقین بندگان خود کرده است باین عبارات و اشارات امیدواریها در تزاید است، و در نسخ حدیث در همه کتب بلفظ مالك واقع شده است و اکثر علما ترجیح ملك داده اند بوجوه بسیار و حق اینست که در اینجا مالك و ملك یکی است اگر مالك است ملاکی است که پادشاه است و اگر ملك است ملکی است که آقا است و ظاهر اخبار آنست که قرآن بر یک قرائت نازل شده باشد پس در چنین جائی احوط آنست که بهر دو قرائت بخوانند تا به قرائت منزل خوانده باشند.

و لیکن

در احادیث معتبره صحیحه وارد شده است که به همین عنوان که هست در قرائت سبعه یا عشره که تقریبا هشتاد قرائت می شود بهر یک از روایات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۶

توان خواند و اولی آنست که از چهارده روایت تعدّی نکنند و جمعی از اصحاب ترجیح قرائت بکر کرده اند و جمعی حفص را اختیار نموده اند، و حضرت می فرمایند که در مالک یوم الدین بنده اقرار می کند به آن که مبعوث خواهد شد و حساب و جزا خواهد بود و پادشاهی آخرت را را از جهت او اعتراف می کند چنانکه پادشاهی دنیا را نیز مخصوص او می داند و در هر دو کتاب باین عبارتست که کما أوجب له ملك الدنیا یعنی پادشاهی آخرت را از جهت او واجب می داند چنانکه پادشاهی دنیا را از جهت او واجب دانست در کلمه رب العالمین و غیرها و دیگر چون بنده به اعتبار بعدی که به سبب تعلقات جسمانی او را از جناب اقدس الهی دور انداخته انسب بحال او این بود که در مقام حمد و ثنا خود را چنانکه هست دور دانسته مناجات کند با تدبّر و تفکّر تا به سبب اینها او را قربی حاصل گردد بعنوان مشافهه خطاب نماید لهذا گفت که إیاك نعبد یعنی ترا بندگی می کنیم و بس و دیگری را شریک تو نمی دانیم و در عبادت با تو شریک نمی سازیم و در معرفت غیر ترا موجود نمی دانیم پس همگی عبادت و بندگی و عبودیت خود را مخصوص جناب اقدس تو گردانیدیم.

و چون بنده ملاحظه می کند که این عبادت نیز کاریست عظمی خصوصا هر گاه خواهد که با اخلاص باشد و موانع آن

بسیار است غالبا و دواعی خلافش بی نهایت و بدون استعانت از جناب اقدس او کالمحال است تلقین فرمود که بگوئید و إیّاک نستعین خداوندا استعانت و یاوری در همه کارها خصوصا در عبادت از غیر تو بی فایده است بنا بر این استعانت از تو می خواهم و بس شاید بعون تو بندگی خالص توانیم کرد و چون وسیله بیش از عرض حاجت مرکوز طباع عقلا شده است عبادت را مقدم گردانید بر استعانت هر چند عبادت بندگان در حکم عدمست و لیکن چون حق سبحانه و تعالی عبادات انبیاء و اوصیاء و

اولیاء را بفضل خود قبول می فرماید بنده خود را شریک ایشان گردانیده و بلفظ جمع آورده است تا شاید برکت ایشان عبادت او نیز مقبول شود، و حضرت می فرماید که در إیّاک نعبد رغبتی است بجناب اقدس او و می گوید که من و سایر عالمیان بندگانیم و می دانیم که در این درگاه چیزی که مطلوبست شکستگی و نیاز است رو به این درگاه کرده امیدواریم و چون عبادت سبب قربست آن را وسیله ساخته ایم بسوی جناب اقدس خداوندی که ذکر او از آن بالاتر است که بر زبان من و امثال من جاری گردد و لفظ ذکره در علل الشرائع و عیون اخبار الرضا نیست.

و تقدیم إیّاک چون مفید حصر است پس بنده می گوید که خداوندا ترا بنده ام و بس و ترا بندگی می کنم و بس و بندگی را خالص از جهت تو گردانیده ام و بس، و چون بنده به هزار گونه شرک مبتلاست و بنده نفس و شیطان و هوا است و فی الحقیقه همگی منظورش خلایق است یا خود

پس عبادت خود کرده است نه عبادت خداوند خود حتی در نیّت قربت اگر منظورش لذت قرب و رفعت به سبب آن باشد عابد خود است نه عابد خداوند و هم چنین در رؤیاهای معنوی دقیق که از آن جمله است دیدن خود و یقین است که در هیچ یک از این مراتب اخلاص او را حاصل نیست حق سبحانه و تعالی تعلیم و تلقین می فرماید او را که هر چند نداری آن چه می باید بگو که دارم شاید شرمنده شوی از دروغهای خود و رو بجناب اقدس او کنی و گاه باشد که همین عبادت او را به اخلاص فایز گرداند فکیف که هر گاه تضرع و زاری کند تا حق سبحانه و تعالی او را خالص گرداند.

و می فرماید که در إیّاک نستعین یعنی استعانت و یاوری از تو می خواهم و بس با آن که چون مشغول عبادت شده است اعانت الهی البته شده است پس در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۸

استعانت زیادتی توفیق او و زیادتی عبادت او را طلب می کند که اگر چه عبادت می کند یا می داند که آن اخلاصی که می باید ندارد یا نمی داند که دارد یا ندارد و در این هر دو صورت استعانت می باید و اگر مرتبه کمال اخلاص را داشته باشد مانند انبیاء و اوصیاء صلوات اللّه علیهم ایشان طلب دوام این نعمت عظمی می کنند که الهی استعانت و یاوری از تو می خواهم که آن چه انعام کرده مستدام داری و ما را بران ثابت قدم برداری و نصرت ما دایم داری تا سبب ترقیات ما شود و بسیار مستبعد است که کسی به مرتبه رسد که فوق آن

متصوّر نباشـد و زنده باشد و ليكن بنده جميع مقربان را با خود شـريک گردانيده است محتملست كه اسـتدامت نعمت را طلب نمايـد با آن كه منافات نـدارد كه اسـتدامت نعمت را طلب نماينـد در جائى كه زياده از آن نخواهنـد و در بسـيارى كه بر وجه كمال نباشد استكمال آن را از حق سبحانه و تعالى طلب كنند.

اهـدنا الصِّراط المسـتقيم يعنى خداونـدا هدايت كن ما را به راه راست حضـرت مى فرمايند كه اين دعايى است كه كسانى كه دين صـحيح ندارند و آن هفتاد و دو فرقه انداز امت حضـرت سـيّد المرسـلين صلى اللَّه عليه و آله ايشان از حق سبحانه و تعالى طلب مى كننـد هـدايت بـدين حقرا كه آن راه اهـل بيت آن حضـرتست و آن طريقه ائمه معصومين صـلوات اللَّه عليهم است و چنـگ زدن است در دامـان ايشـان چنـانكه حبـل اللَّه ايشاننـد و حق سـبحانه و تعالى امر فرموده است كه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً يعنى دست زنيـد در ريسـمان الهى و حق سـبحانه و تعالى تشبيه فرموده است دين را به ريسـمانى كه از آسـمان آويخته باشـند و دسـت بـه آن زننـد و به بهشت رونـد و حق اينست كه حبـل اللَّه دين حـق ائمه معصـومين است صـلوات اللَّه عليهم يا ايشانند كه متابعت ايشان سبب نجات ابديست و مخالفت ايشان سبب هلاک سرمديست، و اما جمعى كه مهتدى باشند نظر

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۶۹

به ايشـان طلب هـدايت به كمالاـتيست كه ايشـان به آن رتبه نرسـيده انـد، و طلب زيـادتى معرفت حق سـبحانه و تعالى است و معرفت عظمت و كبريا او، تا باين معرفت به كمالات خود فايز گردند.

صراط

الّذین أنعمت علیهم تأکیدی است از جهت توضیح سؤال و مبالغه در آن و در رغبت بجناب اقدس الهی و یاد کردنی است نعمتهایی را که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بر دوستان خود و رغبتی است در مثل آن نعمتها چنانکه خود فرموده است که این جماعت که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بر ایشان و آن جماعت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحانند و نیکو رفیقانند ایشان گویا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که چون از من طلب کنید اول حمد و ثنای الهی به جا آورید، و دیگر اخلاص خود را صحیح گردانند و بعد از آن راه راست را طلب کنند و بعد از آن بیان فرموده است که راه راست راه خوبانیست که گذشت.

غیر المغضوب علیهم یعنی نه راه آن کسانی که به سبب علم به حقیّت حق و ترک آن کردن مستوجب غضب الهی شده اند و حضرت می فرماید که بنده باین کلمه پناه بجناب اقدس الهی می برد که خداوندا مرا در پناه خود در آور از آن که از جمله معاندان و کافرانی باشم که حق سبحانه و تعالی را به عظمت نشناخته باشند و امر و نهی او را سبک و سهل دانند.

و لا الضّالین یعنی و نه راه گمراهان و پناه بجناب اقدس او می برد از آن که از جمعی باشد که به نادانی راه را گم کرده اند و گمان می کنند که کار خوب می کنند و اکثر مفسرین گفته اند که مغضوب علیهم یهودانند و ضالّون نصاری اند و حضرت فرمودند که مغضوب علیهم معاندان هر طایفه اند، و ضالین جاهلانی اند که به نادانی

بجهنم می روند پس بتحقیق که جمع شده است در این

سوره از کلمات خیر و حکمت از امر آخرت و دنیا آن چه هیچ چیز جامع آن نیست.

و در اخبار بسیار وارد است که حق سبحانه و تعالی هر چه در کتب سماوی بود همه را در قرآن جای داد و بسیار چیزها در قرآن هست که در جمیع آن کتب نیست، و در اخبار بسیار هست که هر چه در قرآنست در حمد هست و هر چه در حمد هست در بسم اللّٰه هست و هر چه در بسم اللّٰه هست در بای بسم اللّٰه هست و هر چه در رباست در نقطه تحت رباست و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که منهم نقطه تحت با، و رسایل بسیار در این باب نوشته شده است از آن جمله شیخ العارفین شیخ صائن الدین ترکه طاب مرقده نوشته است و این عملی است عظیم و بسیار دقیق و بسیاری به سبب سوء فهم ملحد شده اند و اولی آنست که منکر این علم نباشند و اثبات آن به نحوی که رمالان می دانند معرفت آن نیست و جفر جامع که الحال هست و جعفر ابیض که مصحف حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها است بحسب ظاهر از این علم است و اللّٰه تعالی یعلم.

[بلند خواندن در بعض نمازها]

(و ذکر العلّه الّتی من اجلها جعل الجهر فی بعض الصّلوات دون بعض انّ الصّلوات الّتی تجهر فیها انّما هی فی اوقات مظلمه فوجب ان تجهر فیها لیعلم المارّ انّ هناک جماعه فان اراد ان یصلّی صلّی لأنّه ان لم یر جماعه علم ذلک من جهه السّماع و الصّلاتان

اللّتان لا يجهر فيهما انّما هما بالنّهار فى اوقات مضيئه فهى من جهه الرّؤيه لا يحتاج فيهما إلى السّماع) و به همين سند كالصحيح منقولست از حضـرت امام رضا صلوات اللَّه عليه كه ذكر فرمودند علّتى را كه از جهت آن بعضى از نمازها را بلند مى خوانند و بعضى را آهسته و آن علّت آنست كه نمازهايى را كه بلند مى خوانند

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۷۱

آنها همگى در اوقات تاريكى است و آن شام و خفتن و صبح است پس واجبست كه در آن نمازها بلند بخوانند تا بداند كسى كه از آنجا گذرد در آنجا نماز جماعتى بر پا شده است پس اگر خواهد كه نماز را به جماعت كند بكند زيرا كه اگر جماعت را نمى بينـد از راه شـنيدن قرائت مى دانـد، و نماز ظهر و عصـر را كه در آن بلنـد نمى خواننـد در روز واقع است در زمانى كه روشن است پس چون مى بيند احتياج بشنيدن ندارد.

[بحث در ركوع]

[نحوه ركوع]

(فـاذا قرات الحمـد و سوره فكـبّر واحـده و أنت منتصب ثمّ اركع وضع يـديك اليمنى على ركبتـك اليمنى قبـل اليسـرى وضـع راحتيك على ركبتيك و ألقم اصابعك عين الرّكبه و فرّجها و مدّ عنقك و يكون نظرك فى الرّكوع ما بين قدميك إلى موضع سجـودك) پس چون حمـد و سوره خوانـدى يـك تكـبير از براى ركوع بگو وقـتى كه ايسـتاده باشـى پس بركوع رو و دسـت راست را بر زانو گـذار پيش از دست چپ و كفهـاى دست را بر زانوها گـذار و كاسه زانو را در ميان انگشـتان خود در آور و گشاده كن انگشتان را و گردن را بكش «تا اينجا در احاديث صحيحه وارد

است»، و می بایـد که چشم خود را در رکوع در میان پایها انـدازی تا موضع سـجده ات و این معنی را در هیـچ خبری ندیده ام بلکه در احـادیث صـحیحه وارد است که می بایـد نظر در حـال رکوع در میـان پاهـا باشـد و ظاهر این عبارت را از فقه رضوی برداشته باشد و در آنجا چنین است.

(و فی وقت القراءه إلی موضع سجودک) و کلمه اولی از نساخ افتاده باشد (و اللّٰه تعالی یعلم و سال رجل امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فقـال یـا ابن عمّ خیر خلق اللّٰه عزّ و جلّ ما معنی مـدّ عنقک فی الرّکوع فقال تأویله امنت باللّٰه و لو ضـربت عنقی) و در حدیث قوی منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۲

شخصـی از حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیه سؤال کرد و گفت ای پسـر عم بهـترین خلق خـدای تعـالی چه معنی دارد کشیدن کردن در حال رکوع پس حضرت فرمود که تاویلش اینست که ایمان آورده ام به خداوند عالمیان و اگر چه گردنم را بزننـد و مقرر است که هر گاه شخصـی در مقام انقیاد باشد و خواهند که گردن او را بزنند گردن را می کشد تا انقیادش ظاهر شود و گردن زدن نیز آسان می شود.

و در حـدیث کالصـحیح از سـعید بن جناح منقولست که گفت که در خانه حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه بودم در مدینه که حضرت خود سر کردند و فرمودند که هر که رکوع را تمام کند وحشت در قبر او داخل نمی شود

[ذکر رکوع]

(فاذا رکعت فقل اللّٰهمّ لک رکعت و لک خشعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکّلت و أنت ربّی خشع لک

وجهی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخّی و عصبی و عظامی و ما اقلّت الارض منّی للّه ربّ العالمین ثمّ قل سبحان ربّی العظیم و بحمده ثلث مرّات و ان قلتها خمسا فهو احسن و ان قلتها سبعا فهو افضل) و چون بركوع روی بگو بیش از تسبیح دعایی را كه ترجمه اش اینست كه خداوندا ركوع می كنم خالص از برای تو و خاشع شدم از جهت رضای تو، مسلمان یا منقاد شدم و ایمان به تو دارم و توكّل بر تو كرده ام و حال آن كه تو پروردگار منی خاشع شد از برای تو روی من و گوش من و چشم من و موی من و بدن من و گوشت من و خون من و مغز استخوان من و پی من و استخوانهای من و هر چه بر روی زمین است از من یعنی جمیع اعضای من همگی خاشعند از جهت خداوندی كه پروردگار عالمیانست پس بگو تنزیه می كنم و به پاكی یاد می كنم پروردگار خودم را كه بسیار بزرگ است یا از آن اعظم است كه تصوّر بزرگی او

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۳

توان كردن و حال آن كه شكر می كنم او را بر آن كه مرا اهل آن كرده است كه تسبیح او كنم و نیستم از جمله مشبه و جبریه و سایر اهل ملل باطله و تسبیح را سه مرتبه می گویی و اگر پنج مرتبه به گویی بهتر است و اگر هفت مرتبه به گویی افضل است و عبارت دعا را باین نحو در جائی ندیدم.

و كلینی بسند صحیح و حسن كالصحیح از زراره از

حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که فرمودند که چون خواهی که برکوع روی در وقتی که ایستاده باشی اللّٰه اکبر بگو پس برکوع رو و بگو

اللّٰهمّ لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکّلت و أنت ربّی خشع لک قلبی

و لفظ قلبی در بعضی از نسخ نبود و در تهذیب نیست و سمعی و بصری

و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخّی و عصبی و عظامی و ما اقلّته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر سبحان ربّی العظیم و بحمده

را سه مرتبه بگو با تانّی و در حالت رکوع هر دو پاها را برابر هم می گذاری و فاصله یک شبر بوده باشد میان پاها و کفهای دست را به زانوها می گذاری به نحوی که زور دستها بر زانوها باشد و دست راست را بر زانوی راست پیشتر از چپ می گذاری و کاسه زانوها را با انگشتان خود بلع می کنی و انگشتان را پهن می کنی وقتی گرد زانوها می گذاری و پشت را راست می کنی و گردن را می کشی و باید که نظرت در حال رکوع در میان پاها باشد و چون راست بایستی بگو

سمع اللّٰه لمن حمده و الحمد للّه ربّ العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظیمه للّه ربّ العالمین

به آواز بلند می گویی پس دستها را از جهت تکبیر سجود بر می داری و خود را می اندازی به سجده و چون این خبر صحّتش ظاهر است خواندن این دعا بهتر است و لا مستحسرا یعنی از روی تنبلی و سنگینی رکوع نمی کنم بلکه نهایت شوق دارم و در فقه رضوی باین عنوانست که

لوامع

صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۴

اللَّهمّ لک رکعت و لک خشعت و بک اعتصمت و لک اسلمت و علیک توکّلت أنت ربّی خشع لک قلبی و سمعی و بصری و شعری و بشری و مخّی و لحمی و دمی و عصبی و عظامی و جمیع جوارحی و ما اقلّت الارض منّی غیر مستنکف و لا مستکبر للّه ربّ العالمین لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ

پس تسبیح کبیر را سه مرتبه یا پنج یا هفت یا نه مرتبه بگوید و این افضل است و در تهذیب ربّ لک رکعت است و یجزئک ثلث تسبیحات تقول سبحان اللَّه سبحان اللَّه سبحان اللَّه و تسبیحه تامه تجزئ للمریض و المستعجل و کافی است ترا سه تسبیح به آن که به گویی سبحان اللَّه را سه مرتبه و اگر کسی بیمار باشد یا تعجیل داشته باشد یک تسبیح تمام کافی است یعنی یک سبحان اللَّه صحیح که به تانّی بگوید و از حروف آن چیزی نیفتد.

و در حدیث کالصحیح از هشام منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از تسبیح است و در صحیح از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه است چه چیز کافی است در رکوع و سجود حضرت فرمودند که در رکوع می گویی

سبحان ربی العظیم

و در سجود

سبحان ربی الاعلی

آن چه واجبست از آن یک تسبیح است و سنّت سه تسبیح است و فضیلت در هفت است و در صحیح از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که چه چیز کافی است

در رکوع و سجود حضرت فرمودند که سه تسبیح با تانّی و یک تسبیح تمام مجزیست و ظاهر این حدیث چنانست که صدوق فهمیده است و عبارت صدوق تفسیر این حدیثست و بعضی چنین فهمیده اند که سه تسبیح کبیر بخواند و یکی از آن کافیست.

چنانکه در حدیث قوی از حضرمی منقولست که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که می دانی که حد رکوع و سجود چه چیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۵

است گفتم نه حضرت فرمودند که در رکوع سه مرتبه سبحان ربّی العظیم و بحمده می گوید و در سجود سه مرتبه سبحان ربّی الاعلی و بحمده می گوید پس هر که یکی را کم کند ثلث نمازش را کم کرده است و کسی که دو تسبیح را کم کند دو ثلث نمازش را کم کرده است و کسی که تسبیح نگوید او را نماز نیست و حق آنست که مراد از این حدیث کافی بودن در فضیلت است و یک تسبیح صغیر کافیست بلکه مطلق ذکر کافی.

چنانکه در حدیث صحیح از هشام منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که کافی است مرا که در رکوع و سجود بدل از تسبیح لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر بگویم حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح از هشام بن حکم منقول است که گفت عرض کردم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا کافی است مرا که بدل از تسبیح رکوع و سجود بگویم لا اله الا اللّٰه و الحمد للّٰه و اللّٰه اکبر حضرت فرمودند که بلی همه اینها ذکر حق سبحانه و

تعالی است یعنی هر یک از اینها کافی است بلکه هر چه ذکر الهی است کافی است.

و در صحیح هشام بن سالم مثل این حدیث روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و در حسن کالصحیح از هشام بن حکم منقول است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نیست کلمه مثل کلمه سبحان اللّٰه در و جازت لفظ و بلاغت معنی چون دلالت می کند بر تنزیه الهی از هر چیزی که لایق ذات و صفات و افعالی الهی نباشد و فی الحقیقه تمام معرفتها در این کلمه مندرج است هشام گفت عرض نمودم که آیا کافیست مرا در رکوع و سجود که بدل از تسبیح لا اله الا اللّٰه و الحمد للّه و اللّٰه اکبر بگویم حضرت فرمودند که بلی همه اینها ذکر حق سبحانه و تعالی است گفت عرض

نمودم که سبحان اللّٰه چه معنی دارد حضرت فرمودند که تنزیه الهی است از هر چه لایق او نیست.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که مجزی نیست کمتر از سه تسبیح یا بقدر سه تسبیح و محمول است بر اکتفا در فضل اگر از غیر تسبیح بخوانند و اگر نه تسبیح کبیر از سه تسبیح به هفت حرف کمتر است و اکثر متاخّرین مطلق ذکر را کافی می دانند و مستند ایشان این اخبار است و دلالت اینها بر مطلق ذکر وقتی تمامست که قیاس منصوص العله را حق دانیم و ظاهر احادیث متواتره نفی مطلق قیاس است بلکه در خصوص منصوص العله نیز اخبار بسیار

وارد است که باطل است پس می باید که تجاوز ازین چهار کلمه که تسبیحات اربع است نکند، و تسبیح اولی است و به یک تسبیح که سبحان اللّٰه باشد اکتفا می توان کرد و احوط آنست که به کمتر از سه سبحان اللّٰه یا یک تسبیح کبیر اکتفا نکند و اگر سه تسبیح کبیر بگوید از همه خلافها بیرون می آید و در زیادتی تا سی و سه یا سی و چهار بلکه شصت تسبیح وارد شده است در نماز و در حدیث موثق تا پانصد تسبیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در سجده فرمودند و در نماز جماعت اولی آنست که تخفیف دهد و دعای سابق بر تسبیح را نخواند و زیاده بر سه تسبیح بزرگ نگوید مگر آن که جمعی باشند که همه خواهند تطویل را در این صورت خوبست و بر این محمولست حدیث کالصحیح حمزه بن حمران و حسن بن زیاد که گفتند داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و نزد آن حضرت جمعی بودند و حضرت امامت ایشان فرمودند در نماز عصر و ما نماز کرده بودیم پس تسبیح رکوع حضرت را شمردیم سی و سه مرتبه یا سی و چهار مرتبه بود، و یکی از این دو راوی نقل کرد که حضرت سبحان ربّی العظیم

فرمودند و یکی گفت که سبحان ربّی العظیم و بحمده گفتند و ممکن است که راوی اول را غرض این باشد که تسبیح بزرگ را باین عدد خواندند و تتمه را از جهت تخفیف کلام نفرموده باشند و اگر نه بسیار مستبعد است

که باین عدد شنیده باشد و لفظ و بحمده را نشنیده باشد و هم چنین در سجده ها باین عدد خواندند.

و در صحیح از عمار منقول است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که کمترین چیزی که بیمار را کافیست در رکوع و سجود چه چیز است حضرت فرمودند که یک تسبیح است. و در حدیث صحیح و موثق کالصحیح از ابان بن تغلب منقولست که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و آن حضرت نماز می کردند پس شمردم در رکوع و سجود شصت تسبیح گفتند و اظهر آنست که حضرت در هر یک این عدد را گفته باشند و احتمال دارد که در هر یک بیست مرتبه گفته باشند یا نماز دو رکعتی باشد و ده مرتبه در هر یک فرموده باشند یا چهار رکعتی و پنج مرتبه باشد و این احتمالات خلاف ظاهر است و ظاهر آنست که چون فرد اول غریب بود آن را گفته باشد و اللّٰه تعالی یعلم و از جهت این حدیث و احادیث دیگر بعضی از علما گفته اند که مستحب است که عدد تسبیحات طاق باشد مگر آن که بسیار گویند که در آنجا رعایت طاق و جفت در کار نیست چون مصلّی از حضور قلب می افتد و از این جهت جفت فرمودند تا بر دیگران مشکل نباشد، و در احادیث صحیحه وارد شده است که اقل ذکر سه تسبیح است و یکی مجزیست، و در حدیث صحیحی واردست که یکی مجزیست هر گاه پیشانی را درست بر زمین گذاشته باشی، و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در ذکر رکوع کافی است سه تسبیح یا قدر آنها که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۸

به تأنّی بخوانند و خوب نیست که تند بخوانند و بعضی از حروف ساقط شود.

و در صحیح دیگر سبکترین ذکر سه سبحان اللّٰه است به تأنّی و آرام بگویند، و در حدیث موثق از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم که آیا رکوع و سجود در قرآن نازل شده است حضرت فرمودند که بلی در آنجا که فرموده است که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا یعنی ای مؤمنان رکوع و سجود بکنید در نماز پس عرض نمودم که حدّ رکوع و سجود چیست پس حضرت فرمودند که اما آن چه مجزیست ترا در رکوع سه تسبیح است و کسی که قوت داشته باشد که طول دهد رکوع و سجود را پس باید که طول دهد هر چه مقدورش باشد، و در تسبیح و تحمید و تمجید الهی و دعا و تضرع باشد به درستی که نزدیک ترین حالات بنده به قرب خداوندش وقتی است که او در سجود باشد اما اگر امام جماعت باشد تطویل خوب نیست زیرا که در میان مردمان ضعیف هستند که تاب ندارند یا گاه هست که کار ضروری دارند و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وقتی که نماز به جماعت می کردند سبک می کردند و گذشت و خواهد آمد در باب جماعت.

[سجود]

[مقدمه سجود]

(ثمّ ارفع رأسک من الرّکوع و ارفع یدیک و استو قائما ثمّ قل سمع اللّٰه لمن حمده و الحمد للّه ربّ العالمین الرّحمن الرّحیم اهل الجبروت و الکبریاء و العظمه

و یجزیک سمع اللَّه لمن حمده ثمّ کبّر و اهو إلی السّجود وضع یدیک جمیعا معا قبل رکبتیک) پس سر از رکوع بردار و دستها را بدون تکبیر بردار و راست بایست پس بگو سمع اللَّه لمن حمد یعنی حق سبحانه و تعالی شنید و اجابت کرد دعای حامدان را، یا دعاست که از حق سبحانه و تعالی طلب اجابت می کند، و جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوند است که پروردگار عالمیانست و بخشاینده و مهربانست و الرحمن الرحیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۹

در بعضی از نسخ فقیه هست و در اخبار ندیده ام آن خداوندی که بزرگواری و جلالت و عظمت او را سزاست چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که کبریا و عظمت مخصوص ذات مقدس اوست و لفظ سمع اللَّه لمن حمده کافیست پس تکبیر بگو در وقتی که ایستاده باشی از جهت سجده اولی و به سجده رو و دستها را با یکدیگر پیشتر از زانوها بر زمین گذار اما آن چه صدوق گفته است از برداشتن دستها از جهت سر بر داشتن از رکوع اکثر علما ذکر نکرده اند آن را و در دو حدیث صحیح منقول است از ابن عمار و ابن مسکان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و لیکن تکبیر ندارد و اما باقی افعال و اذکار گذشت در حدیث زراره با زیادتی الحمد للّه رب العالمین و اما اکتفا بسمع اللَّه لمن حمده پس گذشت در حدیث صحیح حماد و اما دستها را بر زمین گذاشتن پیش از زانوها در صحیحه زراره گذشت، و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللَّه علیه را دیدم که دستها را بر زمین می گذاشتند پیش از زانوها در وقتی که به سجود می رفتند و چون می خواستند که برخیزند زانوها را پیش از دستها بر می داشتند، و در صحیح منقول است که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که دستها را بر زمین گذارد پیش از زانوها حضرت فرمودند که بلی چنین می باید کرد یعنی در نماز و اینها محمول است بر استحباب چون در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که مخیر است میان هر دو.

و در موثق کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند باکی نیست که شخصی زانوها را پیش از دستها بر زمین گذارد.

[چرا در رفتن به سجده دستها را پیش از زانوها بر زمین می گذارند]

(و سال طلحه السّلمیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه لأیّ علّه توضع الیدان علی الارض فی السّجود قبل الرّکبتین فقال لأنّ الیدین بهما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۰

مفتاح الصّلاه) و منقول است بسند قوی که طلحه سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که چرا در رفتن به سجده دستها را پیش از زانوها بر زمین می گذارند حضرت فرمودند که از این جهت که افتتاح نماز در تکبیر احرام به دستها می شود یعنی دستها را از جهت تکبیر بلند می کنند پس مناسب آنست که افتتاح سجود نیز به دستها شود.

[اگر در میان دستهای تو و زمین جامه باشد که دستت به زمین نرسد باکی نیست]

(و ان کان بین یدیک و بین الارض ثوب فی السّجود فلا باس و ان افضیت بهما إلی الارض فهو افضل) این عبارت صحیحه زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که اگر در میان دستهای تو و زمین جامه باشد که دستت به زمین نرسد باکی نیست و اگر دستها را به زمین رسانی در حالت سجود افضل است چون شکستگی بیشتر است یعنی چنانکه پیشانی را بر زمین رسانیدن بهتر است دستها را نیز بر زمین رسانیدن افضل است و باین مضمون حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه نیز منقول است که باکی نیست که سجده کنی و میان دستهای تو و میان زمین جامه تو باشد و در حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله منقولست که فرمودند که بگذارید دستها را بر چیزی که رو را بر آن می گذارید زیرا که دستها سجده می کنند چنانکه رو سجده می کند و در حسنه فضلا کالصحیح از حضرت

احـدهما صـلوات اللَّه عليهما منقولست كه فرمودنـد كه باكى نيست كه بر جانماز مو يا پشم نماز كنيـد هر گاه سـجده بر زمين واقع شود و اگر جانمـاز بوريـا و حصـير و امثال اينها باشـد بر آن نماز مى كنـد و بر آن سـجده مى كنـد و احاديث از اين باب گذشت.

(و روى اسـماعيل بن مسلم عن الصّادق صلوات اللَّه عليه عن ابيه صلوات اللَّه عليه انّه قال اذا سجد احدكم فليباشر بكفّيه الارض لعلّ اللَّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۸۱

يـدفع عنه الغـلّ يوم القيمه) و در علل و ثواب الاعمال يصـرف عنه الغلّ است و منقول است در قوى كالصـحيح از سـكونى كه حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه عليه كه حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللَّه عليه فرمودند كه هر گاه به سـجده رويد پس چنان كنيد كه بشره دستهاى شما به زمين برسد كه اميد هست كه اگر چنين كنيد حق سبحانه و تعالى دفع كند از شما غل را در روز قيـامت كه اكثر عالميـان دسـتهاى ايشان را در گردن ها بغلهاى آتشـين بسـته باشـند يا بردارد از شـما غل را هر چند مسـتحق آن شده باشـيد، پس بنا بر اين اخبار ظاهر شد كه سـنّت است كه دو شـكل مهر از جهت دسـتها در سـجاده باشد يا بر روى خاك نماز كنند.

[مستحبات سجود]

(و يكون سـجودك كما يتخوّى البعير الضّامر عند بروكه و تكون شبه المعلّق لا يكون شى ء من جسدك على شى ء منه) و مى بايـد كه سـجودت مثل خوابيدن شتر لاغر باشد كه اعضاى آن بهم اتصال ندارد تو نيز چنين باشـى و شبيه به آويخته باشـى كه هيچ جزو از بدنت بر جزو

دیگر نباشد حاصل آن که در حالت سجود تجافی مطلوبست چنانکه در صحیحه حماد و زراره گذشت، و در حدیث قوی کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وقتی که به سجود می رفتند اعضای آن حضرت از یکدیگر گشوده بود چنانکه شتر لاغر در وقت خوابیدن هیچ عضوی از آن بر عضو دیگر نیست و عبارت متن عبارت فقه رضویست و هم چنین آن چه بعد از این مذکور می شود.

(و یکون نظرک فی السّجود إلی طرف انفک و لا تفترش ذراعیک کافتراش السّبع و لکنّ اجنح بهما و ترغم بأنفک و یجزئک فی موضع الجبهه من قصاص الشّعر إلی الحاجبین مقدار درهم و من لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۲

یرغم بأنفه فلا صلاه له) و باید که نظرت در حال سجود بطرف و کنار بینی ات باشد و در فقه رضوی مذکور است و روایتی دیگر ندیده ام و ذراعهای خود را فرش مکن بر زمین چنانکه شیر در وقت خوابیدن فرش می کند و لیکن چنان کن که بالدار باشی و میانش باز باشد و بینی را بر خاک می مالی و کافی است ترا در گذاشتن پیشانی از رستنگاه موی سر تا ابروها بمقدار یک درهم کسی که بینی را بر خاک نمالد نماز او نماز نیست اما نهی از افتراش در صحیحه زراره و حماد و غیر آن وارد است و اما ارغام در صحیحه حماد گذشت که سنت است.

و در صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که سجود

بر هفت استخوانست پیشانی و دستها و زانوها و ابهامهای پاها و بینی را بر خاک می مالی اما فرض همین هفت موضع است و ارغام سنت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله است و اما قدر درهم پس در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که پیشانی تمام از رستنگاه موی سر تا ابروها موضع سجود است و هر جائی از پیشانی که به زمین می رسد بمقدار درهم ترا کافی است و مقدار طرف انگشت و ظاهرا این عبارت مستند جمعی است که می گویند در هم بمقدار سر انگشت است.

و در حسن کالصحیح از عبد اللّه بن مغیره منقولست از کسی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که فرمودند که نماز نیست کسی را که نرساند بینی را به جایی که می رساند پیشانی را یعنی بر زمین رساند یا بر ما یصح السّجود علیه یا بر خاک.

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه منقولست، و در موثق از طلحه بن زید نیز قریب باین وارد است از حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۳

صلوات اللّه علیه و این اخبار مخالفت ندارد با اخبار سنّت و لیکن در صحیح از محمد بن مصادف منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که می فرمودند که نیست سجود مگر بر پیشانی و نیست بر بینی سجودی و تاویل این خبر نیز می توان کرد که بر آن ارغام است نه سجود و لیکن بعید است و اگر در محمد بن مصادف کلامی نمی بود

همه را به این حدیث جمع می توانست کرد و لیکن ابن غضایری او را در یک کتاب توثیق کرده است، و در کتابی دیگر جرح و احتیاط تمام می باید کرد در آن که بینی را به خاک رسانند و ظاهرا میان بینی کافی باشد حتی آن که سیّد مرتضی را اعتقاد این است که لازمست که استخوان بینی را برسانند چون در حدیث حماد هشت استخوان بود.

و در صحیح از زراره منقولست از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که اگر کسی سجده کند و کلاهی یا عمامه بر سر داشته باشد چون است حضرت فرمودند که هر گاه پیشانی او به زمین رسد در میان ابرو و رستنگاه موی او مجزیست.

و در حدیثی دیگر از زراره در قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت از حد سجود حضرت فرمودند که ما بین رستنگاه مو تا موضع ابرو هر مقدار که بر زمین گذاری مجزیست.

و در موثق از برید منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از پیشانی تا بینی هر جا را که به زمین رسانی در سجود کافیست و سجده کردن به همه پیشانی افضل است.

و در موثق کالصحیح از مروان بن مسلم و عمار منقول است که فرمودند که از میان رستنگاه مو تا طرف بینی محل سجده است هر جا را که برسانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۴

به زمین مجزیست و این اخبار را حمل می توان کرد بر قدر درهم و قدر درهم را حمل می توان کرد بر استحباب احوط آنست که قدر درهم را بر زمین برساند و

اگر همه پیشانی را برساند افضل است چنانکه گذشت.

و در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از زنی که موی سر او دراز شده باشد و بر پیشانی افتاده باشد و چون به سجده می رود بعضی از پیشانی بر زمین است و بعضی مو را گرفته است آیا جایز است حضرت فرمودند که نه تا آن که پیشانی خود را بر زمین گذارد یعنی همه را و حمل بر استحباب کرده اند جمعا بین الاخبار.

[ذکر سجود]

(و تقول فی سجودک اللّهُمَّ لک سجدت و بک امنت و لک اسلمت و علیک توکّلت سجد لک وجهی و سمعی و بصری و شعری و بشری و مخّی و عصبی و عظامی سجد وجهی للّذی خلقه و صوّره و شقّ سمعه و بصره تبارک اللّه ربّ العالمین ثمّ تقول سبحان ربّی الاعلی و بحمده ثلث مرّات فان قلتها خمسا فهو احسن و ان قلتها سبعا فهو افضل و یجزیک ثلث تسبیحات تقول سبحان اللّه سبحان اللّه سبحان اللّه و تسبیحه تامه تجزی للمریض و المستعجل ثمّ ارفع رأسک من السّجود و اقبض یدیک إلیک قبضا فاذا تمکّنت من الجلوس فارفع یدیک بالتّکبیر و قل بین السّجدتین اللّهُمَّ اغفر لی و ارحمنی و اجبرنی و اهدنی و عافنی و اعف عنّی و یجزیک اللّهُمَّ اغفر لی و ارحمنی و ارفع یدیک مکبّرا و اسجد الثّانیه و قل فیها ما قلت فی الاولی) و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است و ظاهر آنست که صدوق از کتاب او نقل کرده باشد پس حدیث صحیح خواهد بود از حضرت

امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۵

صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که چون خواهی به سجده روی تکبیر بگو و بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا ترا سجده می کنم یا سجده را از برای تو می کنم و ایمان به تو آورده ام و فرمان ترا گردن نهاده ام یا خالصا از برای تو مسلمان شده ام و توکل بر تو کرده ام، و در حدیث حلبی و فقه رضوی اینست که و أنت ربّی و تو پروردگار منی سجده کرد یا می کند ترا از جهت رضای تو روی من، و گوش من، و چشم من، و موی من، و پوست من، و مغز استخوان من، و پی و استخوانهای من و از سجده تا اینجا در حدیث نبود و در فقه رضوی چنین است بعد از

توکّلت أنت ربّی سجد لک وجهی و شعری و بشری و مخّی و لحمی و دمی و عصبی و عظامی سجد وجهی البالی الفانی الذّلیل المهین للّذی خلقه و صوّره و شقّ سمعه و بصره تبارک اللّٰه احسن الخالقین

سجده کرد روی من آن خداوندی را یا از جهت آن خداوندی که آفریده است این رو را و شکافته است گوش و چشم آن را بزرگوار آن خداوندی که پروردگار عالمیانست پس سه مرتبه می گویی که به پاکی یاد می کنم یا اعتقاد دارم به پاک بودن آن خداوندی که مرا آفریده است و تربیت کرده است و از آن بالاتر است که بذات و صفات او توان رسیدن، و شکر و حمد می کنم او را بر این نعمت که اعظم نعم است که مرا به اعقاد «۱» حق موفق گردانیده است و

اگر پنجم رتبه به گویی احسن است و اگر هفت مرتبه به گویی افضل است و کافی است ترا سه تسبیح و یک سبحان اللّٰه تمام کافی است کسی را که تعجیل داشته باشد یا بیمار باشد و اینها همه گذشت در اخبار صحیحه پس سر از سجده بردار و دستها را بر مدار به نزد خود که از آنجا بلند کنی به نزد خود آوری بلکه بر زمین کشیده همواره به نزد خود آور چنانکه در صحیحه زراره و غیر آن گذشت پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۶

چون درست بنشینی تکبیر بگو و دستها را در حال تکبیر بردار و بگو در میان دو سجده که خداوندا بیامرز مرا، و ببخشا مرا، و شکستهای مرا درست کن و در بعضی از نسخ هست و أجرنی به جای آن یعنی مرا زنهار ده و در امان خود در آور و هدایت کن مرا و عافیت ده مرا از آفات دارین و عفو کن از گناهان من و در روایت زراره این زیادتی هست که

و ادفع عنّی انّی لما أنزلت إلیّ من خیر فقیر تبارک اللّٰه ربّ العالمین

و بلاها را از من دفع کن که من محتاج و فقیرم به خیری که بسوی من فرستی، بزرگوار و با برکت و خیر بسیار آن خداوندیست که پروردگار عالمیانست و کافی است ترا که به گویی که

اللّٰهُمَّ اغفر لی و ارحمنی

یعنی خداوندا بیامرز مرا و ببخشا مرا و دستها را از جهت تکبیر دیگر بردار یا تکبیر و سجده دویم را بکن و بگو در آن آن چه گفته بودی در سجده اولی و در صحیحه حماد گذشت که

استغفار بخواند در میان سجده ها و جمع میان هر دو اولی است.

[اقعاء آنست که شکم سر پاها را بر زمین گذارد و پاشنه پا را بر نشست گاه گذارد]

(و لا بـاس بالإقعاء فیما بین السّجدتین و لا بـاس به بین الاولی و الثّانیه و بین الثّانیه و الرّابعه و لا یجوز الاقعاء فی موضع التّشهدین لأنّ المقعی لیس بجالس و انّما یکون بعضه قد جلس علی بعض فلا یصبر للدّعاء و التّشهّد) و باکی نیست در اقعای میان دو سجده و مراد از اقعاء آنست که شکم سر پاها را بر زمین گذارد و پاشنه پا را بر نشست گاه گذارد و بعضی گفته اند که آنست که بر شکم پاها بنشیند و زانوها را بلند کند تا شباهتش به سگ تمام باشد و معنی اول اشهر است و ترک هر دو بهتر است، و باکی نیست اقعا کردن میان رکعت اول و دویم و میان رکعت سیم و چهارم که نشستن تمام ندارد بلکه جلسه استراحت در هر دو جا مستحبّ است، و بعضی گفته اند که واجبست، و جایز نیست اقعاء در تشهد اول و دویم زیرا که شخصی که بعنوان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۷

اقعا نشسته است درست ننشسته است بلکه بعضی از او بر بعضی نشسته است پس صبر نمی تواند کرد از جهت دعاهایی که در تشهّد می خواند بلکه صبر نمی تواند کرد از جهت تشهد نیز اما نهی از آن در حالت تشهّد در صحیحه زراره مذکور شد و ظاهر تعلیل نیز کراهت است و محتمل است که مراد صدوق کراهت شدیده باشد و اما جزو اوّل پس در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست در اقعا در میان دو سجده.

و

در حدیث صحیح از معاویه بن عمار و از محمد بن مسلم و از حلبی منقولست که ایشان گفتند که حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اقعا مکن در نماز در میان دو سجده مثل نشستن سگ، و در موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که هیچ اقعا مکن در میان دو سجده و اقل مراتب نهی کراهت است و لا باس حدیث و صدوق نیز منافات با کراهت ندارد اگر چه ظاهر صدوق فرق است میان هر دو و لیکن فرق حاصل می شود به شدت کراهت و خفّت آن و بعضی از حدیث زراره چون معلل است گفته اند که علّت در جاهای دیگر جاریست و ترک مطلقا اولی است و من اجلسه الامام فی موضع یجب ان یقوم فیه فلیتجاف این مضمون در حدیث صحیح عبد الرحمن بن الحجاج منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در شخصی که به رکعت دویم رسد و رکعت اول او باشد چه کند در وقتی که امام بنشیند از جهت تشهد حضرت فرمودند که تجافی کند و درست ننشیند و ظاهرش آنست که بر سر پا می نشیند چنانکه از مشایخ دیده ایم و شنیده ایم و این محمولست بر جواز یا استحباب چنانکه در باب جماعت خواهد آمد.

[سجود نهایت مرتبه تذلل است]

(و السّجود منتهی العباده من ابن ادم للّه تعالی ذکره و اقرب ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۸

یکون العبد إلی اللّٰه تعالی اذا کان فی سجوده و ذلک قوله عزّ و جلّ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ) و سجود نهایت مرتبه تذلل است که بندگان خداوند خود را به آن تذلل

و تعبد کنند و نزدیکترین احوال بندگان بجناب اقدس الهی وقتی است که ایشان در سجده باشند و اینست که حق سبحانه و تعالی می فرماید که سجود کن و نزدیک شو و ظاهرش آنست که سجده کن تا قرب معنوی ترا حاصل شود.

و در حدیث صحیح وارد شده است از ابن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که چون بنده سجده را طول می دهد در جائی که کسی را نه بیند شیطان می گوید که واویلاه بنی آدم اطاعت کردند و من عصیان کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم.

و در حدیث صحیح از آن حضرت منقولست که نزدیک ترین احوال بنده بجناب اقدس الهی وقتی است که او در سجده باشد.

و در صحیح از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که هر که یک سجده می کند یک گناه او را محو می کنند و یک درجه او را بلند می کنند و استشهاد به آیه از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست و گذشت.

[چه معنی دارد سجده اول]

(و سال رجل امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فقال له یا ابن عمّ خیر خلق اللّٰه ما معنی السّجده الاولی فقال تاویلها اللّهُمَّ انّک منها خلقتنا یعنی من الارض و تأویل رفع رأسک و منها اخرجتنا و السّجده الثّانیه و إلیها تعیدنا و رفع رأسک و منها تخرجنا تاره اخری) و بسند کالصحیح منقولست که شخصی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد و گفت ای پسر عم بهترین خلق حق سبحانه و تعالی چه معنی دارد سجده اول حضرت فرمودند که تاویل آن اینست که خداوندا تو ما را از این جائی

که سر گذاشته ایم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۹

یعنی از زمین آفریدی ما را و أصل ما از خاك بود، و تأویل سر برداشتنت اینست که ما را از خاك بیرون آوردی و نشو و نما دادی، و تأویل سجده دویم آن که ما را باز به خاك خواهی برد و می باید که متذکر شویم احوال و اهوال قبر را، و تأویل سر برداشتن از سجده دویم آن که ما را مرتبه دیگر از این خاك بیرون خواهی آورد و تفکر کند در اهوال روز قیامت.

[یک رکعت ایستاده برابر است با دو رکعت نشسته]

(و سال ابو بصیر ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن علّه الصّلاه کیف صارت رکعتین و اربع سجدات قال لأنّ رکعه من قیام برکعتین من جلوس) و در موثق کالصحیح منقولست که ابو بصیر سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از علت نماز که چرا دو رکوع و چهار سجود مقرر ساختند حضرت فرمودند که یک رکعت ایستاده برابر است با دو رکعت نشسته و در رکوع ایستاده است و در سجود نشسته است.

و در موثق کالصحیح از اسحاق ابن عمار منقول است و از هشام بن حکم منقولست و سند صدوق به او صحیح است و او از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و اسحاق از حضرت امام موسی کاظم روایت می کند و لفظ از آن حضرت که گفت عرض نمودم به آن حضرت که چرا در هر رکعتی یک رکوع و دو سجود است حضرت فرمودند که هر گاه سؤال کنی از چیزی خاطر خود را جمع کن و خیالهای باطل را از خاطر خود بیرون کن تا بفهمی به درستی که

اول نمازى كه حضرت سيّد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله به جا آوردند نمازى بود كه در پيش عرش الهى تعالى شأنه به جا آوردند زيرا كه چون آن حضرت را به آسمان بردند در شب معراج و نزد عرش رسيدند خطاب از حضرت ربّ العزّه رسيد كه نزديک شود به صاد و وضو بساز تا محل سجده ات پاك شود و نماز كن از جهت پروردگارت پس حضرت به آن چه مأمور شد از حق سبحانه و تعالى قيام نموده

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۹۰

رفت به نزد صاد و وضو ساخت و كامل ساخت وضو را پس ايستاد و رو به طرفى كرد كه مأمور شد پس امر كردند او را كه تكبير بگويد گفت پس خطاب رسيد كه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» را تا به آخر بخواند خواند ديگر خطاب رسيد كه سوره نسبت كه سوره توحيد است بخواند حضرت خواند پس حضرت خود گفت كذلك اللّٰه كذلك اللّٰه يعنى حق سبحانه و تعالى چنين است كه گفتم اوصاف او را لفظا و معنى يا ظهرا و بطنا، و چون مكرر گفت يا تاكيدا مكرّر گفت پس خطاب رسيد كه يا محمد ركوع كن از جهت پروردگار خود پس بركوع رفت و خطاب رسيد كه تسبيح كبير را بخوان حضرت سه مرتبه سبحان ربى العظيم و بحمده گفت پس خطاب رسيد كه سر از ركوع بردار پس راست شد چنانكه مأمور شد پس خطاب رسيد كه به سجده رو يا محمد از جهت پروردگارت پس حضرت به سجده رفت پس خطاب رسيد كه بگو سبحان ربى الاعلى و بحمده حضرت

سه مرتبه گفت پس خطاب رسید که درست بنشین یا محمد پس حضرت درست نشست پس چون درست نشست یاد کرد عظمت و جلال الهی را خود به سجده رفت بی آن که مامور شود تا به آخر آن چه مذکور شد در اول باب اذان و از این جهت است که اگر کسی یک سجده را فراموش کند نمازش باطل نمی شود.

[ذکر رکوع]

(و انّما یقال فی الرّکوع سبحان ربّی العظیم و بحمده و فی السّجود سبحان ربّی الاعلی و بحمده لأنّه لمّا انزل اللّٰه تبارک و تعالی «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیم» ۵۶: ۷۴ قال النّبی صلی اللّٰه علیه و آله اجعلوها فی رکوعکم فلمّا انزل اللّٰه عزّ و جلّ «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» قال النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله اجعلوها فی سجودکم) و بسند قوی از عقبه بن عامر منقولست که چون حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که «فَسَبِّحْ» یعنی تنزیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۱

کن اسم پروردگار عظیم خود را حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که این تسبیح را در رکوع خود قرار دهید و بگوئید سبحان ربی العظیم و بحمده یا لفظ و بحمده را بعد از این زیاد فرمودند از این جهت است که در بعضی از روایات هست و در بعضی نیست و چون آیه «سَبِّحِ اسْمَ» نازل شد یعنی تنزیه کن نام پروردگار خود را که از آن بالاتر است که تنزیه او کنند حضرت فرمودند که این آیه را در سجود خود جای دهید چنانکه در رکوع مذکور شد و تنزیه نام: ممکن است که نام زاید باشد از جهت تحسین لفظ یا

آن كه مراد تنزيه اسم او باشد از آن كه به آن معنى حق سبحانه و تعالى به آن موصوف باشد بر غير او اطلاق توان كرد، و از تنزيه اسم تنزيه ذات بيرون مى آيد بطريق اولى، و جزو اوّل را صدوق زياد كرده است كه چرا در ركوع سبحان ربّى العظيم و بحمده گفته شود و در سجود سبحان ربّى الاعلى و بحمده و لفظ بحمده چون از صدوقست معلوم نيست كه با هم مقرر شد يا آخر و از حديث سابق ظاهر شد كه در شب معراج چنين مقرر شده باشد پس جمع مى توان كرد كه در شب معراج از جهه حضرت مقرر شده و در زمين از جهت امّت يا تاكيدا.

[سجده دوم]

(ثمّ ارفع رأسك من السّجده الثّانيه و تمكّن من الارض و ارفع يديك و كبّر ثمّ قم إلى الثّانيه فاذا اتّكيت على يديك للقيام قلت بحول اللّه و قوّته اقوم و اقعد فاذا قمت إلى الثّانيه قرات الحمد و سوره و اقنت بعد القراءه و قبل الرّكوع) پس سر از سجده دويم بردار و قرار گير در زمين از جهت استراحت كه سنت است و بعضى گفته اند كه واجبست و دستها را بردار از جهت برخاستن از سجده دويم و تكبير بگو پس بواسطه ركعت دويم برخيز، و چون تكيه دهى بر دستها از جهت برخاستن اول زانو را بردار و بگو آن چه را كه ترجمه اش اينست كه به سبب حول و قوت الهى بر مى خيزم

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۹۲

و مى نشينم و در اينجا اظهر آنست كه هر دو بمعنى توفيق و قوّتست پس چون برخيزى از جهت ركعه دويم

حمد و سوره را می خوانی هر سوره که باشد غیر سورهایی که گذشت و قنوت بخوان بعد از قرائت و پیش از رکوع به آن چه خواهد آمد، و اما جلسه استراحت پس در حدیث صحیح از عبد الحمید منقولست که دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را که هر گاه سر از سجده دویم از رکعت اول بر می داشتند می نشستند تا قرار می گرفتند پس برمی خاستند.

و در موثق از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون سر از سجده دویم در رکعت اولی برداری وقتی که خواهی برخیزی پس درست بنشین و بعد از آن برخیز.

و منقولست در قوی از اصبغ بن نباته که همیشه امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که سر از سجده بر می داشتند می نشستند و قرار می گرفتند و بعد از آن بر می خاستند پس شخصی عرض کرد که یا امیر المؤمنین «صلوات اللّٰه علیه» ابو بکر و عمر وقتی که سر از سجده بر می داشتند شکم سراپا را بر زمین گذاشته برمی خاستند مانند شتر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که این عمل را جمعی می کنند که اهل جفااند از مردمان یعنی آداب نماز را نمی دانند یا اهل ستمند که بر خود ستم می کنند و خود را از ثواب محروم می کنند به درستی که نشستن و قرار گرفتن از جمله تعظیم نماز است و چون سنیان متابعت ایشان را واجب می دانند حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم گاهی تقیه می فرمودند.

چنانکه در موثق کالصحیح منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

را دیـدم که چون سـر از سـجده بر می داشـتند برمی خاسـتند و نمی نشسـتند. و در قوی از رحیم منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که فدای

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: **۹۳**

تو گردم شـما را می بینم در نماز چون سـر از سـجده بر می دارید در رکعت اولی و سـیم می نشینید اندکی و بعد از آن بر می خیزید ما متابعت شـما بکنیم حضـرت فرمودند که شـما بما نظر مکنید هر چه می گویند بکنید ظاهرا حضـرت پیشتر به او گفته باشد که منشـیند و چون فعل حضرت را دید به خاطرش رسید که متابعت حضرت کند و نمی دانست که ضرر به حضرت نمی توانستند رسانید و به او ضرر می رسانیدند چون جلسه استراحت از جمله شعار شیعیان است مثل دست گشودن، و سجده شکر، و دست برداشـتن از جهت تکبیرات، و جهر ببسم اللّٰه و امثال اینها هر چنـد واجب نمی داننـد خلاف اینها را و لیکن می گویند که شـعار رفضه است و جمعی از این حدیث اسـتدلال کرده اند که تأسّی واجب نیست و غافلند که در اینجا مانع هست که آن تقیه است بلی ظاهر می شود که هر جا که احتمال تقیه باشـد متابعت ضـرور نباشد بلکه باید که بپرسـند، و تکبیری که صدوق گفته است تکبیر سـر برداشتن از سجده دویم است که مستحب است چهار تکبیر از جهت سجدتین در رفتن به سجده و در سر براشتن از آن.

و اما گفتن بحول اللّٰه الخ پس در حدیث صـحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که چون از سجده دویم برخیز و بگوید بحول اللّٰه أقوم و اقعد و

در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون سر از سجده برداری و خواهی که برخیزی می گویی اللّٰهمّ ربّی بحولک و قوّتک اقوم و أقعد و اگر خواهی زیاد کن و ارکع و اسجد را، و در صحیح از رفاعه منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه چون از دو رکعت اول برمی خاستند می گفتند بحولک و قوتک اقوم و اقعد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۴

و در صحیح از ابن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه در دو رکعت اول بنشینی و تشهد بخوانی و خواهی که برخیزی بگو بحول اللّٰه و قوّته اقوم و اقعد، و در حسن کالصحیح منقول است که آن حضرت فرمودند که چون از دو رکعت برخیزی تکیه بر دستها کن و بگو بحول اللّٰه اقوم و اقعد که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه چنین می کردند همیشه و بهر عبارتی خوبست و لیکن اولی آنست که اگر روابط او بسیار باشد خطاب کند که در آن حال آن مناسب است و الا عینیت [غیبت ظ] و اللّٰه تعالی یعلم.

و اما قنوت عن قریب خواهد آمد (و انّما یستحبّ ان یقرأ فی الأولی الحمد و انّا أنزلناه و فی الثّانیه الحمد و قل هو اللّٰه احد لأنّ انّا أنزلناه سوره النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله و اهل بیته صلوات اللّٰه علیهم فیجعلهم المصلّی وسیله إلی اللّٰه تعالی ذکره لأنّه بهم وصل إلی معرفه اللّٰه و یقرأ فی الثّانیه

سوره التّوحید لأنّ الدّعاء علی اثره مستجاب و علی اثره القنوت فیستجاب) و چرا سنت است که در رکعت اولی سوره حمد و انا أنزلناه بخوانند و در رکعت دویم حمد و قل هو اللَّه احمد بخوانند زیرا که انا أنزلناه سوره نبی و اهل بیت اوست صلوات اللَّه علیهم چون ملایکه و روح بر ایشان نازل می شود چنانکه خواهد آمد پس نماز گذارنده ایشان را وسیله خود می گرداند و متوسل به ایشان می شود در جمیع امور زیرا که به سبب ایشان حق سبحانه و تعالی را شناخته است، و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هو اللَّه احمد را می خواند زیرا که دعا در عقب آن مستجاب است و در عقب آن قنوت می خواند که دعاست پس مستجاب می شود دعا البته و در بعضی از نسخ بعد از مستجاب فیستجاب بعده القنوت است و اول بهتر است و این مضمون در روایات متفرقه واقع است صدوق همه را جمع کرده است و ممکن است که به همین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۵

عبارت روایت دیده باشد.

[قنوت]

[قنوت سنتی است از سنن حضرت سید المرسلین]

(و القنوت سنّه واجبه من ترکها متعمّدا فی کلّ صلاه فلا صلاه له قال اللَّه عزّ و جلّ وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ یعنی مطیعین داعین) و قنوت سنتی است از سنن حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله که واجبست و هر که این سنت را ترک کند عمدا در هر نمازی پس نماز او نماز نیست، حق سبحانه و تعالی فرموده است که بایستید از برای حق سبحانه و تعالی حال آن که با قنوت باشید یا قنوت را را بخوانید و مراد الهی اینست که

اطاعت کننده باشید خداوند خود را و دعا کنید خداوند خود را در قنوت.

و صدوق نقل کرده است رساله از سلیمان بن مهران اعمش که بحسب ظاهر از سنیانست و بخاری و مسلم از او احادیث بسیار نقل کرده اند در صحیح خود، و نزد ما از شیعیان مخلص است و این رساله مشتمل است بر احکام بسیار و صدوق آن را صحیح می داند و ذکر کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قنوت در همه نمازها سنت واجبه است در رکعت دویم بعد از قرائت و پیش از رکوع و ظاهر عبارت هر دو وجوبست و احتمال استحباب مؤکّد دارد خصوصا عبارت صدوق که گفته است که هر که در همه نمازها ترک کند او را نماز نیست و بحسب مفهوم دلالت می کند که اگر در یک نماز بخواند همه نمازهای او نماز باشد مع هذا عبارت «لا صلاه له» ممکن است که مراد از او این باشد که نماز او کامل نباشد نه آن که صحیح نباشد و استدلالی که صدوق به آیه کرده است خوبست اما تفسیری که کرده است مشعر بر خلاف مطلوبست چون عامه که اعتقاد به قنوت ندارند مثل ما بعضی مطلقا و بعضی در بعضی از نمازها قایلند ایشان چنین تفسیری می کنند، و لیکن ما تفسیر او را تاویل کردیم بانکه مرادش قنوت خواهد بود و در اوایل کتاب صلاه تفسیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۶

آن کرده شد و ظاهرش وجوب قیام و اخلاص و قنوتست و این آیه از جهه نیّت بهتر از آیات دیگر است که بانها استدلال کرده اند و هم چنین است

آیه کریمه فَصَلِّ لِرَبِّکَ که گذشت در این باب آن نیز دلالت بر اخلاص می کند و احوط آنست که ترک نکنند قنوت را مهما أمکن اگر چه همین دست بر داشتن باشد با کلمه اللَّهمّ اغفر لنا و امثال آن و صحیحه زراره نیز دال است بر آن که مراد از قنوت در این آیه معنی اصطلاحی است نه لغوی.

و در حدیث صحیح از وهب بن عبد ربه منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که قنوت را ترک کند بعنوان میل از آن پس نماز او نماز نیست مثل سنیان که اکثر اعتقاد به آن ندارند، و جمعی که دارند علی رغم شیعیان ترک می کنند آن را پس اگر شیعه رغبه عنه ترک کند نماز او نماز نخواهد بود بلکه دغدغه می شود که مرتد شود چون انکار ما جاء به النبی (ص) کرده است.

و در حدیث صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که مرا خوش نمی آید که کسی رو را بگرداند از سنت حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله یا ترک کند آن را و تردید ممکن است که از راوی بوده باشد حق این است که حضرت هر دو شق را مکروه و بد دانستند.

[کمترین آن چه کافی است از قنوت]

(و ادنی ما یجزئ من القنوت انواع منها ان یقول ربّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم انّک أنت الاعزّ الاکرم و منها ان یقول سبحان من دانت له السّماوات و الارض بالعبودیّه و منها ان یسبّح ثلث تسبیحات و لا باس ان تدعو فی قنوتک و رکوعک و سجودک و

قیامک و قعودک للدّنیا و الآخره و تسمّی حاجتک ان شئت) و کمترین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۷

آن چه کافی است از قنوت چند نوع است از آن جمله نوعی که مشتمل بر دعا باشد چنانکه در صحیح یا موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که قنوت در نماز فریضه دعاست و در وتر استغفار است و دعای صدوق ترجمه اش اینست که پروردگارا گناهان ما را بیامرز و ببخشا و در گذر از آن چه می دانی به درستی که تو از آن عزیزتر و کریمتری که عزت و قهاریت ترا و کرم و بزرگواری و بخشش ترا کسی تصوّر تواند کرد.

و از آن جمله آنست که ثنا باشد مثل آن که می گوید که منزّه خداوندی که خاشع و مطیعند او را آسمانها و زمینها خودشان یا اهلشان یا هر دو به بندگی و ثنا دعای معنویست چنانکه در حدیث است که بهترین دعاها الحمد للّه است چون هر که را مدح کنند هر چند چیزی طلب نکنند اصل مدح طلب است و از آن جمله قنوتست به سه تسبیح چنانکه در حدیث کالصحیح منقول است که سه تسبیح کافی است در قنوت و در حدیث دیگر از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که کمترین قنوت پنج تسبیح است.

و در روایت علی بن محمد از حضرت امام علی نقی صلوات اللَّه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردم از قنوت حضرت در فرمان همایون نوشتند که هر گاه تقیه شدید باشد دستها را بلند مکن و سه مرتبه بسم اللَّه

الرّحمن الرّحیم بگو و باکی نیست که دعا کنی در قنوت و رکوع و سجود و برخاستن و نشستن از جهه دنیا و آخرت و اگر خواهی حاجت خود را نام می بری.

و در موثق کالصحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که در وقت سجده دعا می توانم کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۸

حضرت فرمودند دعا بکن از برای دنیا و آخرت به درستی که پروردگار دنیا و آخرت اوست و همه را از او می باید طلبیدن.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که در راه مکه ابو بصیر امامت ما کرد و شتری گم شده بود از شخصی ابو بصیر در سجده گفت که خداوندا ناقه فلانی را به او باز ده محمد بن مسلم گفت که پس داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و واقعه را به خدمت آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که چنین کرد؟ من عرض نمودم که بلی پس حضرت خاموش شدند عرض نمودم که نماز را اعاده کنم حضرت فرمودند که نه و دور نیست که حضرت را این منظور باشد که چرا ابو بصیر تقیه نکرد، یا برأی خود کرده بود، یا آن که دلالت می کرد بر فضل او راوی چنین فهمید که خوب نکرده است و اکثر علما این حدیث را مستند این مسأله گردانیده اند به اعتبار آن که حضرت امر به اعاده نماز ابن مسلم نکرد و این دلیل نمی شود چون بطلان واقعی نماز امام سبب بطلان نماز ماموم نمی شود چنانکه خواهد آمد. (و سال الحلبیّ ابا عبد اللّٰه صلوات

اللّٰه علیه عن القنوت فیه قول معلوم فقال اثن علی ربّک و صلّی علی نبیّک و استغفر لذنبک) و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا در قنوت لفظی مخصوص هست که آن را باید خواند حضرت فرمودند که ثنای حق سبحانه و تعالی را به جا آورده و صلوات بر پیغمبرت صلوات اللّٰه علیه و آله بفرست و از گناهان خود استغفار کن ظاهرش آنست که عمده قنوت استغفار باشد و قبل از آن حمده و صلوات مطلوب است تا دعا مستجاب شود چنانکه احادیث متکثره در این باب وارد شده است و محتمل است که استغفار نیز از جهه تمهید دعا باشد چنانکه احادیث بسیار نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۹

در این باب وارد شده است و بهتر آنست که کلمات فرج را بخواند و صلوات بفرستد و بعد از آن بگوید که اللّهمّ اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنّا فی الدّنیا و الآخره انّک علی کلّ شی ء قدیر چون در حدیث حسن کالصحیح و کالصحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که مجزیست ترا در قنوت اللّهمّ اغفر لنا، و در حدیث موثق کالصحیح از اسماعیل منقولست که پرسیدم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از قنوت و آن چه در قنوت گفته می شود حضرت فرمودند که هر چه حق سبحانه و تعالی بر زبانت جاری سازد خوبست و چیزی مخصوص نیست که همان را باید خواند.

و دعاهای صحیفه کامله خوبست، و پانزده مناجات حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه از بهترین دعاها

است، و ابن طاوس طاب ثراه در مهج الدعوات ذکر کرده است قنوتات حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را و هر چند قنوت بیشتر باشد بهتر است و بهتر است از سوره های دراز خواندن.

چنانکه در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که هر که از شما قنوتش درازتر است در دار دنیا: راحتش در روز قیامت بیشتر خواهد بود.

و در حدیث صحیح از ابن عمار منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه دو کس در یک ساعت شروع کنند در نماز و یکی قرآن را بیشتر از دعا بخواند و دیگر دعا را بیشتر بخواند و در یک ساعت فارغ شوند کدام یک افضل است حضرت فرمودند که هر دو فضیلت دارند و هر دو خوبند عرض نمودم که من می دانم که همه خوب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۰

است و همه فضیلت دارد حضرت فرمودند که دعا افضل است نشنیده که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ یعنی پروردگار شما می فرماید که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب گردانم به درستی که آنها که تکبر می کنند از بندگی من زود باشد که ایشان را داخل جهنم کنند به خواری و زاری و اللّٰه که دعا عبادتست چون حق سبحانه و تعالی فرمود که «ادْعُونِی» و بعد از آن فرمود «عَنْ عِبادَتِی» گویا غیر عبادت دعا عبادت نیست باز مکرر فرمودند که دعا و اللّٰه بهتر از تلاوت قرآن است و اللّٰه که آن بهتر است آیا عبادت منحصر نیست در دعا

و اللّٰه که همین دعا عبادتست آیا دعا مشکلترین عبادات نیست و اللّٰه که آن سخت ترین عباداتست و اللّٰه که سخت ترین عباداتست.

و ظاهرا از این جهت مشکلتر است که آداب دعا بسیار است، و آن جمله حضور قلب است که با حق سبحانه و تعالی مناجات می کند و اگر دل متوجه جائی دیگر شود خصوصا در دعایی که در نماز می کند اقل مرتبه اش آنست که مردود و مطرود شود چنانکه گذشت در این باب، دیگر می باید که دل مطهر باشد از حسد و کبر و ریا و عجب و بغض و غیر اینها از صفات رذیله و موصوف باشد بتقوی چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که قبول نمی کند حق سبحانه و تعالی عبادات را سیما این عبادتی که بهترین عبادتهاست مگر از متقیان و در شرح صحیفه کامله بسطی عظیم داده ام. (و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال القنوت فی کلّ رکعتین فی التّطوّع و الفریضه) و منقولست در قوی کالصحیح و شیخ نیز در موثق کالصحیح نقل کرده است از محمّد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که قنوت مطلوبست در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۱

هر نماز دو رکعتی خواه نافله باشد و خواه فریضه، و بروایتی دیگر در موثق کالصحیح که آن حضرت فرمودند که در همه نمازهای پنجگانه قنوت بخوان محمد می گوید که عرض کردم این حدیث را حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اما نمازهای جهریه شک در آن نیست یا شک در آن مکن، و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و

ظاهر همه تقیه است چون جمعی از عامه در صبح قایلند و در شام نیز روایت کرده اند، و ابو حنیفه مکروه می داند بنا بر این اخبار مختلفه در این باب وارد شده است و بعضی حمل کرده اند بر تاکد استحباب در جهریه و حق آنست که در همه نمازها واجبست یا سنت مؤکّد و اولی آنست که بقصد قربت واقع سازند.

(و روی عنه صلوات اللّه علیه زراره انّه قال القنوت فی کلّ الصّلوات) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که قنوت مطلوبست در همه نمازها، و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که قنوت در هر نمازی در رکعت دویم است پیش از رکوع و از این قاعده کلیه مستثنی است قنوت جمعه به احادیث صحیحه که خواهد آمد و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که قنوت در هر نماز فریضه و نافله مطلوب است و از این باب اخبار بسیار است بلکه از جمله ضروریّات دین شیعه است.

[دعای فارسی در نماز]

(و ذکر شیخنا محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی اللّه عنه عن سعد بن عبد اللّه انّه کان یقول لا یجوز الدّعاء فی القنوت بالفارسیّه و کان محمّد بن الحسن الصفّار یقول انّه یجوز و الّذی اقول به انّه یجوز لقول ابی جعفر الثّانی صلوات اللّه علیه لا باس ان یتکلّم الرّجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۲

فی صلاه الفریضه بکلّ شی ء یناجی به ربّه عزّ و جلّ و لو لم یرد هذا الخبر لکنت اجیزه بالخبر الّذی روی عن الصّادق

صلوات اللّٰه علیه انّه قال کلّ شی ء مطلق حتّی یرد فیه نهی و النّهی عن الدّعاء بالفارسیّه فی الصّلاه غیر موجود و الحمد للّه) و ذکر کرد شیخ و استاد ما از سعد که او می گفت که جایز نیست دعا کردن در قنوت به فارسی چون متلقی نیست از شارع و نماز عبادتست و هر چه از شارع متلقی نشده است نمی توان کرد لهذا تکبیر احرام و قرائت را به فارسی نمی توان گفت در حالت اختیار بی دغدغه، و صفار می گفت که جایز است و ابن ولید یا مصنف بر احتمالی می گوید که آن چه گمان من است آنست که جایز است از جهه حدیث صحیحی که علی بن مهزیار روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه از مردی که آیا سخن می گوید در نماز واجب بهر چیزی که مناجات کند به آن با پروردگار خود حضرت فرمودند که بلی و اگر این خبر وارد نمی بود هر آینه تجویز می کردم به سبب حدیثی که از حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر چیزی جایز است تا نهی در آن وارد شود از شارع و نهی از دعاهای فارسی وارد نشده است و حمد خداوند عالمیان را که وارد نشده است و توسعه فرموده است یا الحمد للّه که ما را هدایت کرد بحق در این مسأله.

و در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی از بعضی از مشایخ او منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر چه را بان سخن می گویی با حق سبحانه و تعالی در نماز واجب باکی نیست و

کلام نیست.

شیخ بهاء الدّین محمد رحمه اللّه می فرمودند که عموم حدیث جواد مراد از آن علوم مطالب دنیا و آخرتست، و عموم خبر دویم در غیر عباداتست چون عبادات هیئتی خاصی است که از شارع متلقی است و هر گاه به فارسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۳

متلقی نشده باشد باید که نتوان کرد و جواب گفتم که چنانکه دلالت بر عموم مطالب دارد بر عموم لغات نیز دارد و تلقی همین اخبار بس است مگر آن که نهی وارد باشد و مدتی گفتگو بود و شک نیست که ترک آن اولی است و اللّه تعالی یعلم.

(و قال الحلبیّ له اسمّی الائمه صلوات اللّه علیهم فی الصّلاه قال اجملهم) و به اسانید صحیحه و حسنه موثقه منقول است از حلبی که گفت عرض کردم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آیا در نماز جایز است که نام ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم را ببرم حضرت فرمودند که مجمل نام ببر نه مفصل به آن که بگویند مثلا (اللّهمّ انّی أسألك بحقّ الائمّه الرّاشدین یا المهدیّین یا الهادین) که اگر عامه گویند که اینها کیستند توان گفت که ائمه اند پس اگر تقیه نباشد مفصل نیز خوبست.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه کلّما ناجیت به ربّک فی الصّلاه فلیس بکلام) و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر چه را به آن مناجات کنی با پروردگار خود در نماز آن کلامی نیست که سبب بطلان نماز شود هر چند از جهه امور دنیویه باشد.

و بسند حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که بهر چه با حق

سبحانه و تعالی سخن می گویی در نماز واجب باکی نیست و در صحیحه حلبی منقول است که آن حضرت فرمودند که هر چه حق سبحانه و تعالی را به آن یاد کنی یا حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله را یاد کنی آن نماز است.

(و ساله منصور بن یونس بزرج عن الرّجل یتباکی فی الصّلاه المفروضه حتّی یبکی فقال قرّه عین و اللّه و قال اذا کان ذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۴

فاذکرنی عنده) و بسند موثق کالصحیح منقولست از منصور بزرگ که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که او را گریه نیاید و خود را به گریه دارد در نماز واجب تا بگرید حضرت فرمودند و اللّه چشم او روشن باد یا روشن خواهد شد وقتی که از این دنیا برود و به ثواب آن برسد، و حضرت فرمودند که هر گاه چنین شود که آن را گریه نیاید پس مرا یاد کن به دعا و احتمال دارد که مراد این باشد که هر گاه ترا گریه نیاید مرا یاد کن تا گریه ات بیاید یا مظلومیت مرا یاد کن.

و در حدیث کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که عرض کردند به آن حضرت که آیا خود را به گریه داشتن خوب است حضرت فرمودند به به اگر چه مثل سر مگس باشد.

و در موثق کالصحیح از سعید بن یسار منقول است که عرض نمودم به خدمت آن حضرت صلوات اللّه علیه که خود را به گریه می دارم و گریه أم نمی آید حضرت فرمودند که سعی کن که گریه ات بیاید اگر

چه مثل سر مگس باشد.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که اگر ترا گریه بسیار نیاید خود را به گریه بدار.

و در موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار منقولست که به آن حضرت عرض نمودم که دعا می کنم و می خواهم که مرا گریه بیاید و نمی آید و بسیار است مردهای خود را یاد می کنم و مرا رقت بهم می رسد و می گریم آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی ایشان را یاد کن و چون رقت بهم رسد گریه کن و از حق سبحانه و تعالی مطالب بخواه.

و در موثق از علی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه

علیه به ابو بصیر فرمودند که اگر ترسان باشی یا حاجتی داشته باشی پس اول حمد و ثنا و تعظیم الهی به جا آور به ثنایی که حق سبحانه و تعالی اهل آن باشد و صلوات بر نبی و آلش صلوات اللَّه علیهم بفرست و حاجت خود را طلب کن و خود را به گریه بدار اگر چه مثل سر مگس باشد به درستی که پدرم صلوات اللَّه علیه می فرمودند که نزدیکترین احوال بنده بجناب اقدس الهی آن وقتی است که بنده در سجود باشد و گریان باشد، و در حدیث کالصحیح از اسماعیل منقولست که حضرت به او فرمودند که اگر ترا گریه نیاید خود را به گریه بدار تا شاید بیاید پس اگر مثل سر مگسی آب از دیده بیرون آید پس به به.

[گریه کردن که صدا داشته باشد]

(و روی انّ البکاء علی المیّت یقطع الصّلاه و البکاء لذکر الجنّه و النّار من افضل الاعمال فی الصّلاه)

و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که گریه کردن که صدا داشته باشد بر میت قطع می کند نماز را و گریه کردن از جهه طمع بهشت یا خوف جهنم از جمله بهترین اعمال است در نماز و این حدیث بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث بزرگ و جمع کرده اند بانکه چون در حدیث سابق مقصود از گریه رضای الهی است و مرده را یاد می کند که گریه اش بیاید بواسطه خدا بنا بر این ضرر نداشت و در اینجا مطلوب میت است بنا بر این گریه مفسد صلاتست و بعضی عمل باین حدیث نکرده اند چون راویانش اکثر مجهولند و سند اول موثق است مع هذا مؤید است به عمومات احادیث بسیار که بعضی از آنها مذکور شد و این حدیث را حمل بر کراهت می توان کرد که مراد از قطع فوات فضیلت نماز باشد و آن چه أولا مذکور شد اظهر است و بعضی گفته اند که این حدیث گریه با صداست و احادیث سابقه محمولست بر آن که صدا نداشته باشد به قرینه آن که به صد تشویش می خواهد که شاید قطره آب دیده بیرون آید و احوط آنست که از جهه دنیا مطلقا گریه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۶

نکند و اگر گریه بکند آن نماز را تمام کند و ادعاه کند.

(و روی انّه ما من شی ء الّا و له کیل او وزن الّا البکاء من خشیه اللّٰه عزّ و جلّ فانّ القطره منه تطفئ بحارا من النّیران و لو انّ باکیا به کی فی أمّه لرحموا) و به اسانید متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند

که نیست چیزی از ثواب مگر آن که آن را پیمانه یا وزنی هست مگر گریه کردن از ترس الهی که یک قطره از آب دیده فرو می نشاند دریاهای آتش غضب الهی را و اگر یک کس گریه کند از جهه امتی که همه مستحق عذاب الهی شده باشند حق سبحانه و تعالی همه را می بخشد.

و به اسانید صحیحه از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که در وصیتهائی که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را کردند یکی از آنها این بود که یا علی بر تو باد به بسیاری گریه از ترس حق سبحانه و تعالی تا بنا کنند از جهه تو بهر قطره از آب دیده هزار خانه در بهشت، و در بعضی از روایات صد هزار خانه و از نسخه فقیه هر دو افتاده است و بیت واقع است.

و در روضه احادیث هزار را نقل کرده ام و ظاهرا ألف از نسّاخ افتاده است و چون اسانید مختلفه است ممکن است از روات افتاده باشد یا آن که ممکن است که یک خانه مشتمل باشد بر هزار یا صد هزار خانه و به اسانید متکثره منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که در روز قیامت هر چشمی گریان خواهد بود مگر چشمی که از ترس الهی گریسته باشد و هر چشمی که از ترس الهی پر از آب دیده شود البته حق سبحانه و تعالی آن بدن را بر آتش دوزخ حرام گرداند و چون آب دیده بر رو روان شود بر آن رو گرد مذلت و خواری ننشیند و هر چیزی که هست

آن را کیلی و وزنی هست مگر آب دیده را به درستی حق سبحانه و تعالی به اندکی از آن دریاهای آتش را فرو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۷

می نشاند و اگر بنده گریه کند از جهه امتی البته حق سبحانه و تعالی ببخشد آن امت را به سبب گریه آن بنده.

و در حسن کالصحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که هیچ قطره نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر نیست از قطره آب دیده در شب تار از ترس حق سبحانه و تعالی که غیر او منظورش نباشد.

(و کلّ عین باکیه یوم القیمه الّا ثلاثه اعین عین بکت من خشیه اللَّه و عین غضّت عن محارم اللَّه و عین باتت ساهره فی سبیل اللَّه) و به اسانید متکثره موثقه و قویه کالمتواتره از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللَّه علیهم منقولست که فرمودند که هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر سه چشم چشمی که از ترس الهی گریسته باشد و چشمی که او پوشانیده باشد از محرمات الهی و چشمی که بیداری کشیده باشد در راه الهی.

و در موثق کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله منقولست که فرمودند که خوشا حال صورتی که حق سبحانه و تعالی او را نظر کند که او گریه کند از ترس الهی بر گناهی که مطلع نشده باشد بر آن گناه غیر حق سبحانه و تعالی.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه السّلام که یا موسی به

درستی که بندگان من تقرب نجستند بمن به چیزی که محبوبتر از سه خصلت باشد موسی گفت یا رب آن سه کدامست خطاب رسید که یا موسی ترک دنیا است و پرهیزکاری از معاصی و گریستن از ترس من موسی گفت ای پروردگار من چه ثوابست کسانی را که این صفات را داشته باشند پس خطاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۸

رسید که یا موسی اما تارکان دنیا یا ترک کنندگان محبت آن پس ایشان در بهشت خواهند بود و اما گریه کنندگان از ترس من پس ایشان در مرتبه بلند که بالاترین درجاتست خواهند بود و کسی شریک ایشان نخواهد بود و اما پرهیزکاران از معاصی پس من در روز قیامت تفحص اعمال خلایق بحساب و میزان خواهم کرد و تفتیش احوال ایشان نخواهم کرد و شکی نیست که این رتبه ها بلندترین رتبه های امثال ایشان است و جمعی از محبت الهی گریسته باشند ثواب ایشان را محبوب ایشان می داند و بس و دیگر اخبار خواهد آمد.

[جهر و اخفات در قنوت]

(و روی عن صفوان الجمّال انّه قال صلّیت خلف ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه ایّاما فکان یقنت فی کلّ صلاه یجهر فیها و لا یجهر) و در کافی و تهذیب بعد از و لا یجهر فیها هست و در تهذیب او لا یجهر فیها است و به اسانید صحیحه منقولست از صفوان که گفت نماز کردم در عقب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و حضرت قنوت می خواندند در هر نمازی که آن را بلند می خواندند و آن چه را بلند نمی خواندند و یعنی در جهریه و اخفاتیه و بنا بر نسخه که فیها نباشد نیز همین معنی

دارد و احتمال دارد که مراد این باشـد که در نماز جهریه قنوت می خواندنـد و قنوت را از روی تقیه بلند نمی خواندند و چون کافی اصل است و فیها دارد البته معنی اول مراد است و ظاهرا از قلم نساخ افتاده باشد.

(و روی عـن زراره انّه قـال قـال ابـو جعفر صـلوات اللَّه علیه القنـوت کلّه جهـار) و در صـحیح از زراره منقـولست که گفت که حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که هر قنوتی را بلنـد می بایـد خوانـد خواه در نماز جهریه و خواه در نماز اخفـاتیه و خواه امـام و خواه منفرد، و در مـأموم خلافست چون معارض است این عموم بعموم احادیثی که وارد شـده است که مأموم چیزی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۹

نمی شـنواند به امام و میان دو عام عموم و خصوص من وجه است و ترجیح احدهما بر دیگری باین می شود که مرجحی دیگر بهم رسـد از جهت یکی از این دو و چون نیست ظاهرا مخیر باشد میان هر دو و اللَّه تعالی یعلم. (و القول فی قنوت الفریضه فی الایّام کلّها الّا فی الجمعه اللّهمّ انّی أسألک لی و لوالـدیّ و لولـدی و اهل بیتی و اخوانی المؤمنین فیک الیقین و العفو و المعافاه و الرّحمه و المغفره و العـافیه فی الـدّنیا و الآخره) و از زراره بسـند صـحیح از آن حضـرت صـلوات اللَّه منقولست که آن چه در قنـوت نمازهـای همـه روزهـا گوینـد مگر در روز جمعه این است و تتمه حـدیث خواهـد آمـد که در روز جمعه و وتر چه دعا بخوانند و ترجمه اش این است که خداوندا از تو سؤال می کنم از جهه خود

و از جهه پـدر و مـادرم و از جهه فرزنـدانم و اهـل خـانه ام و برادران مؤمنم که از جهه رضای تو با ایشان برادرم و از جهه همه سؤال می کنم که همه را صاحب یقین کنی و گناهان همه را عفو کنی و از تقصیـرات همه در گـذری و رحمت خود را شامل احوال همه کنی و گناهان همه را بیامرزی و در دنیا و عقبی به عافیت باشند.

[تشهد]

[ذکر تشهد]

(فاذا فرغت من القنوت فارکع و اسـجد فاذا رفعت رأسک من السّـجده الثّانیه فتشهّد و قل بسم اللَّه و باللَّه و الحمد للّه و الاسماء الحسـنی کلّها للّه اشـهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله ارسله بالحقّ بشیرا و نذیرا بین یدی السّـاعه ثمّ انهض إلی الثّـالثه و قل اذا اتّکیت علی یـدیک للقیام بحول اللَّه و قوّته اقوم و اقعـد و قل فی الرّکعتین الاخیرتین إماما کنت او غیر امام سـبحان اللَّه و الحمـد للّه و لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر ثلث مرّات و ان شـئت قرات فی کلّ رکعه منها الحمـد الّا انّ التّسبیح افضل) پس چون از قنوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۰

فارغ شوی رکوع و سـجود کن و چون سـر از سجده دویم برداری تشهد بخوان و بگو و ترجمه اش اینست که استعانت و یاری می خواهم از اسم حق سبحانه و تعالی و از جناب اقدس الهی یا بعون الهی تشهد می خوانم و چگونه عون او را نخواهم و حال آن که اصل وجود و بقای من به اوست و شکر او و حمد او می گویم یا آن که جمیع ثناها

مخصوص ذات مقدس اوست و هر اسم خوبی که هست همه مخصوص اوست پس جمیع صفات کمال از اوست پس جمیع محامد مخصوص او باشد تعالی شأنه، علم دارم و شهادت می دهم که نیست الهی که مستحق عبادت و عبودیت باشد مگر واجب الوجود بالذاتی که جامع همه کمالات است در حالتی که او یگانه است و اصلا تعدد و تکثر در ذات او و صفات او نیست و هیچ کس شریک او نیست در این معنی زیرا که هر واحدی غیر او به کثرتهایی بسیار مقرونست و ذات اوست که واحد من جمیع الوجوه است، و گواهی می دهم از روی علم و یقین که محمد (ص) بنده اوست و فرستاده اوست بسوی خلایق و حق سبحانه و تعالی او را به راستی بخلق فرستاد در حالتی که بشارت دهنده بود مطیعان را به ثواب و بیم کننده بود مجرمان را به عقاب پیش پیش روز قیامت که بعد از او پیغمبری دیگر نخواهد بود، پس برخیز به رکعت سیم و دستها را بر زمین گذار و زانوها را بردار و در این حالت بگو که بحول و قوت الهی بر می خیزیم و می نشینم و در دو رکعت آخر و یک رکعت شام خواه امام باشی و خواه منفرد بگو تسبیحات اربع را سه مرتبه بنا بر بعضی از نساخ یا تسبیحات ثلث را بنا بر بر اکثر نسخ سه مرتبه بگو که نه تسبیح شود و اگر خواهی حمد را می توانی خواند در هر رکعتی و لیکن تسبیح افضل است.

اما تشهد پس در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه منقولست

که فرمودند که تشهد دو رکعت اول این است (الحمد للّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۱

اشـهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شـریک له و اشـهد انّ محمّدا عبده و رسوله اللَّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و تقبّل شفاعته و ارفع درجته) و در حدیث صـحیح از محمد بن مسـلم منقولست که عرض نمودم به خدمت حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه تشـهد نماز را و دو بار عرض نمودم که چگونه است حضـرت فرمودند که چون درست به نشـینی بگو (اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شـریک له و اشـهد انّ محمّدا عبده و رسوله) پس فارغ می شوی یعنی تشـهد همین است یا تشهد واجب همین اسـت یـا آن کـه صـلوات و سـلام واجب نیست و اول اظهر است به قرینه آن که محمـد بن مسـلم گفت عرض نمـودم که پس تحیاتی که بنـده می گوید که التحیّات للّه و الصّـلوات الطیّبات للّه چه چیز است حضـرت فرمودند که این لطفی از دعاست که بنده پروردگار خود را به لطف و مهربانی در می آورد، و این تحیات در تشهد آخر منقولست از طرق عامه و خاصه.

و در حـدیث کالصـحیح وارد است که مراد از تحیـات ملک و پادشاهی است و ابن اثیر ذکر کرده است که چون مقرر بود که از جهه پادشاهـان انواع تحیتهـا می کردنـد و همه راجع بـاین می شـد که پادشاه زنـده باشـد و طلب حیات و بقا و ملک او می کردنـد بنـده می گویـد که هر تحیتی خوبست مثـل ملک و بقا و سـلامتی از آفات مخصوص حق سـبحانه و تعالی است، و هم چنین صلوات طیب یعنی

صفات کامله مخصوص اوست یا آن که رحمتهای خوب مخصوص اوست که به بندگان خود عطا می کند و بنا بر این محتمل است که مراد از تحیات نیز این باشد که تحیتهائی که بندگان با یکدیگر می کنند از تواضعها و دیدنها به کاری نمی آید بلکه تحیّاتی که حق سبحانه و تعالی فرماید نافع است چنانکه همیشه جبرئیل که می آمد می گفت که حق سبحانه و تعالی سلامت می رساند، و تحیتهائی که بندگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۲

با یکدیگر کنند که طلب آن از حق سبحانه و تعالی باشد آن نیز خوب است و آن مخصوص اوست مثل حیّاك اللَّه یعنی حق سبحانه و تعالی ترا زنده دارد و سلام علیك یعنی حق سبحانه و تعالی ترا سالم دارد و ممکن است که این حدیث مستند صدوق باشد در آن که صلوات واجب نیست چنانکه در امالی ذکر کرده است که شهادتان واجبست و باقی تعبد است، و صدوق واجب می داند صلوات بر نبی و آل را هر وقت که اسم آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله مذکور شود و در تشهد اسم حضرت مذکور می شود پس او را از این جهت واجب می داند نه از جهه آن که جزو نماز است و لیکن این حدیث دلالت می کند بر آن که زیادتیهایی که در تشهد کبیر مذکور خواهد شد آنها واجب نیست یا آن که در تشهد همان واجب است و صلوات غیر تشهد است و جمعی بر ایند که همین کافی است که بگویند اشهد ان لا اله الا اللَّه و ان محمّدا رسول اللَّه (ص) و بعضی أشهد در آخر زیاد می کنند چنانکه در حسن

از حسن بن جهم منقول است که گفت سؤال کردم از ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز ظهر یا عصر کند و حدثی از او صادر شود در حالتی که از جهه تشهد دویم نشسته باشد حضرت امام موسی کاظم یا حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که اگر گفته باشد اشهد ان لا اله الا اللّٰه و ان محمدا رسول اللّٰه اعاده نمی کند نماز را و اگر پیش از تشهد حدث از او واقع شده باشد اعاده کند نماز را و این حدیث دلالت می کند بر آن که سلام سنت باشد یا واجب خارج باشد.

و در صحیحه الفضلاء از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه از شهادتین فارغ شد نمازش تمام می شود، و احادیث صحیحه مثل این بسیار است که بعضی از آنها مذکور خواهد شد در مبحث سلام.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۳

و در حدیث قوی از سوره بن کلیب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از کمترین چیزی که مجزیست از تشهد حضرت فرمودند که شهادتان.

و در حدیث صحیح علی الظاهر از یعقوب بن شعیب منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تشهد در کتاب امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه شفع است یعنی شهادتان است نه یک شهاده چنانکه بنی امیه اسم حضرت سید المرسلین را صلی اللّٰه علیه و آله از اذان و از تشهد نیز انداختند از این جهت حضرت نسبت بکتاب امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می دهند تا اعتماد کنند و توهم اجتهاد آن حضرت

نکنند و چون اکثر عامه تشـهد را سـنت می دانند احادیث بعنوان تقیه بسـیار وارد شده است از آن جمله از حضرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه منقول است که هر گاه از جهه تشـهد بنشـیند و حمـد الهی بکند او را کافی است و حمل کرده اند بر آن که در مسـتحبات همین بس است، و باز منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که پرسیدند که در تشهد و قنوت چه چیز را بخوانیم حضرت فرمودند که بهترین چیزهائی که می دانید بخوانید که اگر مقرر می بود که خصوص بعضی از ثناها و دعاها می بـایست خوانـدن هر آینه مردمـان هلاـک می شدنـد و یـا اگر آن چه عـامه می گوینـد از تحیات و غیر آن لازم می بود بر مردمـان هر آینه هلاک می شدنـد، و مقرر بود که صـحابه هر چه آسانتر بود از آن چه می دانسـتند می خواندنـد هر گاه حمد حق سـبحانه و تعالی کردی کافی است محمولست بر زیادتیها که خواهد آمد و یا آن که مطلق تشـهد را اکثر عامه واجب نمی دانند اهتمام تمام در تحیات دارند و هر که آن را نمی داند او را رافضی می خوانند.

و در حدیث صحیح از زراره و ابو بصیر منقول است که حضرت امام

جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که روزه تمام نمی شود بدون زکات فطره هم چنان که صلوات بر حضرت نبی و آل او صلوات اللّٰه علیهم از تمـامی نمـاز است و کسـی که ترک کنـد صـلوات را نماز او نماز نیست، و جمعی باین حـدیث اسـتدلال کرده اند بر آن که صلوات در تشهد واجب است و دلالتش بر عدم وجوب اظهر

است از وجوب.

و در فقه رضوی صلوات اللّٰه علی من نسب الیه در تشهد اول صلوات نیست، و در دویم است و عبارت صدوق عین عبارت آنست، و تمجید در وقت برخاستن گذشت.

و در حدیث صحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون به نماز برخیزی بدان که گویا نزد او ایستاده و اگر تو حق سبحانه و تعالی را نمی بینی او ترا می بیند پس دل را متوجه نماز گردان و آب بینی میناداز و آب دهن میناداز و انگشتان را مشکن و تورک مکن که جمعی را حق سبحانه و تعالی معذب ساخت به سبب انگشتان شکستن و تورک در نماز، و چون سر از رکوع برداری پشت خود را راست کن تا همه مهرهای پشت به جای خود قرار گیرند و چون سر از سجده اولی برداری درست بنشین تا استخوانهای پشت به جای خود قرار گیرند و در رکعت اولی و سیم که سر از سجده برداری درست بنشین بنحو سابق تا جلسه استراحت بفعل آید و چون خواهی که برخیزی بگو (بحول اللّٰه و قوّته اقوم و اقعد) به درستی که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه چنین می کردند و اما تسبیحات بنا بر حدیث زراره که بعد از این خواهد آمد سه تسبیح است سه مرتبه أنسب است که اللّٰه اکبر نباشد و بنا بر حدیث رجاء بن ابو ضحاك که اعتماد بر او کرده است صدوق سابقا چهار تسبیح سه مرتبه می باید که دوازده باشد و احادیث تسبیح خواهد آمد.

[تشهد دوم]

(فاذا صلّیت الرّکعه الرّابعه فتشهّد و قل فی تشهّدك بسم

اللَّه و باللَّه و الاسماء الحسنى كلّها للّه اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله ارسله بالهدى و دين الحقّ ليظهره على الـدّين كلّه و لو كره المشـركون التّحيّات للّه و الصّـلوات الطّيّبات الطّاهرات الزّاكيات النّاعمات الغاديات الرّياحـات المباركات الحسـنات للّه، ما طاب و طهر و زكى و خلص و نما فللّه، و ما خبث فلغيره اشـهد ان لا اله الّا اللَّه وحـده لا شريك له و اشـهد انّ محمّدا عبده و رسوله ارسـله بالحقّ بشيرا و نذيرا بين يدى السّاعه و اشهد انّ الجنّه حقّ و انّ النّار حقّ و انّ السّـاعه آتيه لا ريب فيها و انّ اللَّه يبعث من فى القبور و اشـهد انّ ربى نعم الربّ و انّ محمّـدا نعم الرّسول ارسل، و اشـهد انّ ما على الرّسول الّا البلاغ المبين السّـلام عليك أيّها النّبىّ و رحمه اللَّه و بركاته السّـلام على محمّـد بن عبد اللَّه خاتم النّبيّين السّـلام على الائمّه الرّاشدين المهديّين السّـلام على جميع انبياء اللَّه و رسـله و ملائكته السّـلام علينا و على عباد اللَّه الصّالحين و يجزيك فى التّشـهّد الشّهادتان و هذا افضل لأنّها العباده) پس چون ركعت چهارم را به جا آورى تشهد بخوان و در تشهد بگو آن چه را ترجمه اش گذشت و كافى است در تشهد شـهادتان كه در اول مذكور شد يا (اشـهد ان لا اله الّا اللَّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه) و در روايات شهادتين هر دو محتمل است و اول احوط است و فقه رضوى مشتمل بر زيادتى بسيار.

و روايت كرده است شيخ طوسى رضى اللَّه عنه بسند موثق

از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر گاه در رکعت دویم بنشینی بگو (بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و خیر الاسماء للّه اشهد ان لا اله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۶

الّا اللّه وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله ارسله بالحقّ بشیرا و نذیرا بین یدی السّاعه اشهد انّک نعم الرّبّ و انّ محمّدا نعم الرّسول اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و تقبّل شفاعته فی أمّته و ارفع درجته) پس حمد می کنی خدا را دو مرتبه یا سه مرتبه به (الحمد للّه ربّ العالمین) پس برمی خیزی.

پس چون در رکعت چهارم می نشینی می گویی (بسم اللّه و باللّه و الحمد للّه و خیر الاسماء للّه اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا نعم الرّسول التّحیّات للّه و الصّلوات الطّاهرات الطّیّبات الزّاکیات الغادیات الرّائحات السّابقات النّاعمات للّه، ما طاب و زکی و طهر و خلص و صفا فللّه) و در روایات دیگر هست (و ما خبث فلغیره) و در حدیث صحیح از یعقوب بن شعیب منقول است که گفت عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که بخوانم در تشهد که (ما طاب فللّه و ما خبث فلغیره) حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه چنین می فرمودند (و اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله ارسله بالحقّ بشیرا و نذیرا بین یدی السّاعه اشهد انّ ربّی نعم الرّبّ و انّ محمّدا نعم الرّسول و اشهد انّ السّاعه آتیه لا ریب فیها

و انّ اللّه يبعث من فى القبور و الحمد للّه الّذى هدانا لهذا و ما كنّا لنهتدى لو لا ان هدينا اللّه الحمد للّه ربّ العالمين اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و بارك على محمّد و على آل محمّد و سلّم على محمّد و ترحّم على محمّد و على آل محمّد كما صلّيت و باركت و ترحّمت على ابراهيم و على آل ابراهيم انّك حميد مجيد اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و بارك على محمّد و على آل محمّد و سلّم على محمّد و على آل محمّد و اغفر لنا و لإخواننا الّذين

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۱۷

سبقونا بالإيمان و لا تجعل فى قلوبنا غلّا للّذين آمنوا ربّنا انّك رءوف رحيم اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و امنن علىّ بالجنّه و عافنى من النّار اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و اغفر للمؤمنين و المؤمنات و لمن دخل بيتى مؤمنا و للمؤمنين و المؤمنات و لا تزد الظّالمين الّا تبارا ثمّ قل السّلام عليك أيّها النّبىّ و رحمه اللّه و بركاته السّلام على أنبياء اللّه و رسله السّلام على جبرئيل و ميكائيل و الملائكه المقرّبين السّلام على محمّد بن عبد اللّه خاتم النّبيّين لا نبىّ بعده و السّلام علينا و على عباد اللّه الصّالحين.)

پس سلام مى گويى و ظاهر عبارت اينست كه اين سلامها از تشهد است و سلامى كه به آن از نماز بيرون مى آيند (السّلام عليكم و رحمه اللّه و بركاته) است چنانكه خواهد آمد.

و در فقه رضوى بعد از (و انّ محمّدا نعم الرّسول) اين است (و انّ علىّ بن ابى طالب نعم الولىّ و انّ الجنّه

حقّ و النّار حقّ و الموت حقّ و البعث حقّ و انّ السّاعه الـخ و بعـد از و سـلّمت على ابراهيم فى العالمين انّك حميـد مجيد اللّهمّ صلّ على محمّد المصـطفى و علىّ المرتضـى و فاطمه الزّهراء و الحسن و الحسين و على الائمّه الرّاشدين من آل طه و يس اللّهمّ صلّ على نورك الانور و على حبلك الاطول و على عروتك الاوثق و على وجهك الاكرم و على حبيبك الأحبّ و على بابك الادنى و على مسـلكك الصّـراط اللّهمّ صلّ على الهادين المهديّين الرّاشدين الفاضـلين الطّيّبين الطّاهرين الاخيار الابرار اللّهمّ صلّ على جبرئيـل و ميكائيـل و اسـرافيل و عزرائيـل و على ملائكتـك المقرّبيـن و أنبيائـك المرسـلين و رسـلك اجمعيـن مـن اهل السّماوات و اهل طاعتك

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۱۸

اكتعين و اخصص محمّدا بأفضل الصّلاه و التّسليم السّلام عليك أيّها النّبىّ و رحمه اللّه و بركاته السّلام عليك و على اهل بيتك الطّيّبين السّـلام علينـا و على عبـاد اللّه الصّـالحين) پس سـلام بگـو از دسـت راست و مى خـواهى از دست راست و چپ و مى خواهى رو بقبله و چون در اكثر عبارات مشترك بودند همه را ذكر كرديم كه اگر كسـى خواهد همه را بخواند چون گذشـت كه در قنوت و تشهد هر چه خواهى بخوان با احاديث ديگر، و حديث معاويه بن عمار كه هر دعايى در نماز عبادتست با مبالغه بسـيار، و جاى دعا اين دو جاست حتى آن كه در نماز جماعت تشـهد را طول مى تواند داد زيرا كه اگر مأموم خواهد جدا مى تواند شد كه پيش امام سلام دهد و اخبار بسيار در اين باب وارد شده است و خواهد آمد.

و

اما ترجمه مشترکات و مختصات پس شهادتین مذکور شد در تشهد اول ارسله بالهدی الخ حق سبحانه و تعالی فرستاد آن حضرت را که هدایت کند یا از جهه یا به سبب آن که خلق را به راه راست و دین درست در آورد و او را بر همه دینها غالب گرداند هر چند کفار نمی خواستند غلبه او را یعنی عالمی در یک طرف بودند و آن حضرت بر خلاف راه ایشان و بر همه غالب شد.

و در این آیه دو معجزه است یکی آن که یک کس بر همه عالمیان غالب شدن نمی تواند بود الا از حق سبحانه و تعالی، دویم آن که خبر داد از غلبه آن حضرت و چنان شد و تمامش در وقت ظهور حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه خواهد شد که همه مسلمان شوند و جزیه از اهل کتاب قبول نخواهند کرد ملکها و پادشاهی ها همه از خداوند عالمیان است بهر که خواهد می دهد و از هر که خواهد می گیرد، یا پادشاهی و وجود و بقا مخصوص اوست و دیگران لا ـ شی ءاند هیچ بن هیچ بن هزاران هیچ و رحمتهای طیب و پاکیزه و طاهر و پاک از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۹

نعمتهای ظاهره و باطنه که در نموّ و زیادتی است و همه نیکو و گواراست که در هر صباحی و در هر عصری نازل می شود و در تزاید و برکتست همه از جانب حق سبحانه و تعالی است، و هر چه خوبست و پاکیزه است و در زیادتی است و نعمتهایی که خالص است و می رسد یا عباداتی که خالص است از جمیع بدیها سیما ریا و تصدّقاتی

که در نمو و زیادتی است یا هر خوبی که در تزاید است همه از اوست و به معونت اوست، و هر چه خبیث و بد است مثل معاصی و صفات رذیله آن از غیر خداست، و گواهی می دهم که بهشت حق است و بالفعل موجود است و هم چنین دوزخ، و حضرت سید المرسلین هر دو را در شب معراج دیدند و داخل بهشت شدند و شهادت می دهم که روز قیامت خواهد آمد و شکی در آمدنش نیست چون پیغمبران مؤید به معجزات سیما حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از آمدن آن خبر داده اند، و شهادت می دهم که حق سبحانه و تعالی زنده خواهد کرد مردگانی را که در قبرها مدفونند بلکه همه را و تخصیص باین جماعت به اعتبار آنست که اکثر مدفونند، و گواهی می دهم که پروردگار من نیکو پروردگاریست و حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله نیکو رسولی است که حق سبحانه و تعالی او را به خلایق فرستاده است به اعتبار آن که بهتر از همه خلایق است و شفقتش بر امّت از همه پیغمبران بیشتر است که در روز قیامت همه پیغمبران را غم خود باشد و نفسی نفسی گویند و آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله را غم امت باشد و امّتی امّتی گوید و وجوه این معنی را نهایت نیست، و گواهی می دهم که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدنی که هویدا کنند رسالت را بر همه خلایق و ظاهر سازند هر مجهولی را از اصول و فروع دین و آن حضرت کردند هر چرا به آن مأمور بودند سلام الهی بر تو

باد ای پیغمبر با رحمتها و برکتهای او یا آن که سلام بودنست از آفات دارین و رحمت نعمتهای باطنه است، و برکات نعمتهای

ظاهره با نعمتهای اخرویه و دنیویه از شفاعت کبری و بر آمدن بر معارج وسیله، و غلبه دین او بر همه ادیان و کثرت امت آن حضرت و امثال اینها.

و خاتم بکسر تا بمعنی آخر پیغمبران و بفتح تا یعنی به آن حضرت مهر شد نبوت و رسالت، رحمتهای الهی بر پیشوایان راه دین باد که راه راست را به هدایت الهی دارند به هدایاتی که مخصوص ایشانست و مراد از ایشان ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم یا ایشانند با حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چون امام کسی است که ریاست دنیوی داشته باشد با ریاست دینی باصطلاح حدیث چنانکه در قرآن مجید نیز باین معنی است امامت حضرت ابراهیم علی نبیّنا و آله و علیه السّلام که بعد از مرتبه نبوت و رسالت و خلّت به او خطاب شد که «إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً» به درستی که ما ترا امام گردانیدیم که جهاد کنی و ظاهر مراد از امامت پیشوائی انبیاست چنانکه حضرت ابراهیم راشد بانکه شش هزار پیغمبر که از نسل او بودند همه افتخار به متابعت آن حضرت می کردند و حضرات پیغمبر ما و ائمه هدی را صلوات اللّٰه علیهم رتبه تقدم بر جمیع پیغمبران کرامت کردند، و در شب معراج همه به آن حضرت اقتدا کردند و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است در سوره آل عمران وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ الخ و غیر این از

آیات که سابقا اشاره بان شد.

و احادیث متواتره وارد شده است از طرق خاصه و عامه که از جمیع پیغمبران صلوات اللّٰه علیهم عهد و پیمان گرفتند بر اقتدا و متابعت ایشان، و متواتر است که حضرت عیسی که از پیغمبران اولو العزم است در عقب حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه نماز خواهد کرد و آن که صدوق صلوات را ذکر نکرده است در هر دو تشهد از جهه آنست که بیان کنند که رای او اینست که صلوات واجب نیست و این بسیار مستبعد است از او که خود ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۱

کرده است که واجب شهادتان است و بس و مستحبات غیر صلوات را ذکر کرده است و آن را ذکر نکرده است با آن که سنّیان با عداوتی که با اهل بیت دارند در صحاح خود ذکر کرده اند بعد از تشهد و پیش از سلام اخبار صلوات بر نبی و آل او را با آن که واجب می داند که هر مرتبه که اسم حضرت مذکور شود صلوات بفرستند.

و بهترین دلایل صلوات حدیث صحیح معراج است چون خطاب رسید به آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله که یا محمّد صل علی نفسک و علی اهل بیتک چون بلفظ امر وارد شده است که صلوات فرست بر خودت و بر اهل بیت خودت و در مبحث اذان مذکور شد و علما غافل شده اند و بنا بر طریقه ایشان که امر از برای وجوبست بی دغدغه واجب است یا آن که جمعی کثیر نقل کرده اند اجماع شیعه را بر آن که صلوات بر نبی و آل او واجبست در هر دو تشهد و

اما نزد کسی که امر را از برای وجوب ندانند و اجماع را حجت ندانند وجوب و استحباب نزد او معلوم خواهد بود و قصد احتیاط می کند یا قربت محض و اللّه تعالی یعلم.

و دعای قبول شفاعت آن حضرت را در حق امّت و رفع درجات آن حضرت مثل صلوات است که از جهه ما فایده دارد، و رتبه آن حضرت به مرتبه رسیده است که فوق آن متصور نیست و اگر با این دعا ضم کند و قرّب وسیلته را مثاب خواهد بود چون آن حضرت مکرّر می فرمودند که از جهه من دعا کنید وسیله را و در باب مساجد گذشت یعنی خداوندا نزدیک گردان وسیله آن حضرت را که بر منبر وسیله بر آید و شفاعت امت کند صلی اللّه علیه و آله.

و الحمد للّه الذی هدانا لهذا و حمد و سپاس و ستایش مخصوص خداوندیست که ما را هدایت کرد بدین اسلام و ایمان و ما را نبود که هدایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۲

یابیم اگر نه این بود که حق سبحانه و تعالی ما را هدایت می کرد، حمد خداوند عالمیان راست بر نعمت هدایت و غیر آن و فرق میان صلوات و رحمت و برکت و سلام ظاهر نیست و اگر کسی که این عبارت را گوید یابد که همه خوبست که طلب می کند بد نیست و ممکن است که مراد از صلوات رحمت خاصی باشد که آن بلندی و شیوع دین آن حضرت باشد در دنیا و شفاعت کبری باشد در عقبی و مراد از رحمت ازدیاد مراتب قرب آن حضرت باشد که طلب کنیم و این طلب سبب ازدیاد قرب

داعی باشد یا أولا این مراد باشد چون کمالات امت کمالات آن حضرتست چنانکه فرمودند که مباهات می کنم به شما با سایر امم و اگر چه به سقط باشد، و برکت عبارت از ازدیاد امّت یا اولاد آن حضرت یا جمیع زیادتیهای دنیوی باشد، و سلام عبارت از سالم بودن دین آن حضرت باشد نظر به امّت که بر نگردند و به عقب نگذارند بلکه مطلقا ضرری به ایشان نرسد، و در فقه رضوی لفظ علی نبود در علی آل محمد اگر نگویند بهتر است و مجزیست که تا تقیه نباشد علی را ذکر نمی کنند هر چند آن حدیث مشهور که هر که فاصله کند میان من و آل من به علی نمی یابد شفاعت مرا مسندا بما نرسیده است و هیچ شک نیست که مداومت حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بر ترک آن از بهترین اسانید است.

و اغفر لنا و بیامرز ما را و برادران مؤمن ما را که سبقت گرفته اند بر ما به ایمان و پیش از ما به شرف ایمان مشرف شده اند و آن سبب ایمان ما شده است بحسب ظاهر اگر چه بحسب واقع الطاف الهی سبب ایمان کافی مؤمنان است و مگردان در دل ما کینه مؤمنان را یعنی مگذار که شیطان سبب آن شود ای پروردگار ما به درستی که تو مهربانی بر ما و بخشاینده گناهان ما را خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۳

بیامرز کسانی را که داخل شوند در خانه من با ایمان یعنی جمعی را که منسوبند بما و سایر مؤمنین

و مؤمنـات را و زیاده مکن کافران را مگر تباه و هلاک و حمیـد مسـتحق حمـد است و مجیـد یعنی عظیم الشأن و طه و یس هر یـک اسم آن حضـرت است و آل طه و یس ائمه معصومین با فاطمه زهرا صـلوات اللّه علیهم خداونـدا صـلوات فرست بر سـید الانبیـاء که نور تست و تو او را از جهه هـدایت عالمیان مقرر ساخته، و هـدایت آن حضـرت از کافه انبیا بیشتر است و ریسـمان درازتر توست که به برکت چنگ زدن در متابعت آن حضـرت با علی مراتب چنان می رسـد و بر محل چنگ زدنی که اعتماد بر آن بیشتر است از همه اسـباب قرب، و بر محل توجه تو که بهترین وجوه است و بر حبیب تو که محبوبترین انبیاست نزد تو و بر نزدیکترین درهای تو که از آن در به قرب تو فایز شوند و بر پیغمبری که راه قرب را باز کرد که هر که خواهد به سهولت به قرب تو فایز توانـد شـده، و اکتعین بمعنی اجمعین است و غالب آنست که آن را بواسـطه تاکید أجمع می آورند و در اینجا نیز اجمع از پیش گذشته است و بمنزله تاکید آنست.

[سلام نماز]

(ثمّ تسـلّم و أنت مسـتقبل القبله و تمیل بعینک إلی یمینک إن کنت إماما و ان صـلّیت وحدک قلت السّلام علیکم مرّه واحده و أنت مسـتقبل القبله و تمیل بأنفک إلی یمینک و ان کنت خلف امام تأتمّ به فسلّم تجاه القبله واحده ردّا علی الامام و تسلّم علی یمینک واحده و علی یسارک واحده الّا ان لا یکون علی یسارک انسان فلا تسلّم علی یسارک الّا ان

تکون بجنب الحائط فتسلّم علی یسارک و لا تدع التّسلیم علی یمینک کان علی یمینک احد او لم یکن) پس سلام می دهی رو بقبله و اشاره می کنی بچشم به جانب دست راستت اگر امام باشی، و اگر تنها نماز کنی یک مرتبه می گویی السلام علیکم رو بقبله و اندکی رو را می گردانی که میل کند بینی تو بدست راست تو، و اگر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۴

عقب امامی باشی که به او اقتدا کرده باشی یک سلام را رو بقبله می گویی جواب سلام امام، و یک سلام می کنی به جانب دست راست، و یکی به جانب دست چپ مگر آن که در دست چپ کسی نباشد که در این صورت سلام به جانب دست چپ نخواهی کرد مگر آن که پهلوی دیوار باشی که سلام بر دست چپ خواهی کرد و ترک مکن سلام بر دست راست را خواه کسی باشد و خواه کسی نباشد.

و این عبارت نقل بمعنی است که صدوق کرده است حدیث قوی کالصحیح مفضل بن عمر را که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از علت واجب بودن سلام در نماز حضرت فرمودند که علّتش حلال شدنست از نماز چون تکبیر احرام حرام می کند چیزهائی که در نماز نمی توان کردن، سلام آنها را حلال می کند و به سبب آن از نماز بیرون می آید گفتم چرا سلام بر دست راست می کنند و بر دست چپ سلام نمی کنند حضرت فرمودند که ملکی که حسنات را می نویسد بر دست راست است و آن که سیئات را می نویسد بر دست چپست و نماز حسناتی است که در آن سیئات نیست

از این جهت سلام بر دست راست می کنند و بر دست چپ نمی کنند عرض نمودم که چرا السّلام علیکم می گویند بلفظ جمع و السّلام علیك نمی گویند با آن که ملك دست راست یکی است حضرت فرمودند که تا سلام بر هر دو کرده باشند و ملك دست راست را زیادتی دادند که ایما به جانب او کردند عرض نمودم که چرا بجمیع رو ایما نمی کنند و منفرد به بینی ایما می کند و امام بچشم فرمودند که جای دو ملك نزدیك کنار دهانست و کاتب حسنات به جانب راست دهن است و نماز گذارنده به او سلام می کند تا نمازش را در صحیفه اش ثبت نماید گفتم چرا ماموم سه سلام می دهد حضرت فرمودند که یکی جواب سلام امام است و ردّ بر او و بر فرشتگانی است که با امامند، و سلام دویم بر دست راست است هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۵

باشد و بر ملائکه ایست که موکلند بر نماز گذارنده، و سلام سیم بر کسانی است که بر دست چپ امامند و بر فرشتگانیست که موکلند بر ایشان و اگر در دست چپ او کسی نباشد سلام سیم را نمی کند مگر آن که دست راست او دیوار باشد و در دست چپ کسی باشد که اقتدا به امام کرده باشد در این صورت سلام بر دست چپ می کند گفتم سلام امام بر کیست حضرت فرمودند که بر ملائکه، و مامومین به فرشتگانی که موکلند بر او می گوید بنویسید که نماز من سالم است از چیزی که سبب فساد آن باشد و با مامومین می گوید که شما سالمید و ایمنید از عذاب الهی گفتم چرا تحلیل

نماز به سلام شد حضرت فرمودند که أولا تحیت و سلام است بر دو ملکی که بر او موکلند، دیگر هر گاه بنده نماز می کند با حدودش و رکوع سجود تمام سلامش این معنی دارد که بنده از آتش دوزخ سالم است و نمازش سالم و مقبول است و در روز قیامت هر گاه نمازش سالم باشد جمیع اعمالش سالم خواهد بود و اگر نمازش سالم نباشد جمیع اعمال خوبش مردود می شود اینست عبارت حدیث و موافق است با آن چه صدوق گفته است، و آن چه علما ذکر کرده اند که مستند اینها را ندیده ایم ضرر ندارد چون علل الشرائع را نداشته اند و بعضی که داشته اند پر متوجه آن نمی شده اند و امّا دیوار را که نسبت به صدوقین داده اند بر خلاف گفته ایشانست و اشتباه علما از این عبارت شده است و با ضم حدیث اشتباه نیست.

و اما روایاتی که در این باب وارد شده است از آن جمله صحیحه لیث است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه در صفی باشی یعنی ماموم باشی پس یک سلام از دست راست بگو و یکی از دست چپ زیرا که از دست چپ تو کسی هست که سلام کند بر تو و اگر امام باشی یک سلام بگو رو بقبله و از این حدیث ظاهر می شود که دو سلام وقتی است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۶

کسی در دست چپ او باشد و مؤید این است صحیحه ابن مسکان از عنبسه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از کسی که در صف باشد در عقب امام و بر دست چپ

او کسی نباشد چگونه سلام می دهد حضرت فرمودند که یک سلام می دهد از دست راست.

و در حدیث صحیح از عبد الحمید بن عواض منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر امامت کنی کافی است ترا یک سلام از دست راستت و اگر ماموم باشی دو سلام بده و اگر منفرد باشی یک سلام بده رو بقبله.

و در حدیث صحیح از منصور منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که امام یک سلام می دهد و ماموم دو سلام می دهد و اگر در دست چپ او کسی نباشد یک سلام می دهد و از ابن مسکان از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه امام باشی سلامت این است که بر حضرات نبی و آل او صلوات اللّٰه علیهم سلام کنی و به گویی السلام علینا و علی عباد اللّٰه الصالحین پس چون این سلام را گفتی نمازت منقطع شد پس اعلام می کنی قوم را در حالتی که رو بقبله باشی و می گویی السلام علیکم و هم چنین اگر تنها باشی می گویی السلام علینا و علی عباد اللّٰه الصالحین چنانکه امام بودی و اگر ماموم باشی در نماز جماعت آن چه مذکور شد می گویی و سلام می کنی بر کسانی که در دست راست و دست چپ باشند پس اگر در دست چپ کسی نباشد سلام کن بر کسانی که از دست راستت باشند و ترک مکن سلام از دست راستت را اگر در دست چپت کسی نباشد.

و اما صحیحه فضلا از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که یک سلام می دهد

خواه امام باشد و خواه غیر او محمولست بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۷

سلامی که لازمست و بیکی اکتفا می توان کرد، و شیخ حمل کرده است بر غیر ماموم و در این اخبار دیوار نیست و لیکن مستند صدوق و پدرش حدیث سابق است و چون خلافی نیست در استحباب سلام دویم اکتفا به این حدیث می توان کرد در مستحب با عمل صدوقین.

اما در وجوب و استحباب سلام خلاف است جمعی قایلند بوجوب سلام از جهه احادیث متواتره که بلفظ امر وارد شده است و از آن جمله حدیث معراج است که حضرت فرمودند که چون صلوات بر خود و بر اهل بیت خود فرستادم التفات نمودم دیدم که فرشتگان و مرسلان و انبیاء در عقب من صف زده بودند خطاب بمن رسید که یا محمد بر ایشان سلام کن پس گفتم السلام علیکم و رحمه اللّٰه و برکاته پس وحی رسید به آن حضرت که منم سلام و تحیت، و تو و ذرّیت تو رحمت و برکاتید پس خطاب رسید که به جانب چپت التفات مکن از این جهه است که یک سلام می دهد امام به جانب قبله.

و احادیثی که بلفظ یا معنی امر است گذشت و خواهد آمد و تقریبا سی حدیث صحیح و بیست حدیث حسن و موثق است بلکه زیاده که همه را فضلا عظیم الشأن از اصحاب ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم از ایشان روایت کرده اند و از آن طرف احادیث واقع شده است که دلالتش بر عدم وجوب صریح نیست و خواهد آمد.

و شیخ بهاء الدین محمد به تبعیت شیخ شهید رحمه اللّٰه قایل باین بود که واجب خارج است

از نماز تا جمع بین الاخبار کرده باشد چون عمده احادیث استحباب آنست که حدث پیش از سلام ضرر ندارد، و لیکن چون دلایل آن که امر از برای وجوبست ظاهر نیست خصوصا در اخبار بنا بر این احوط آنست که به جا آورد و قصد وجوب و استحباب آن نکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۸

دیگر خلافست در آن که سلام السلام علیکم تنهاست یا السلام علیکم و رحمه اللَّه و بس یا با ضم و برکاته یا آن که السلام علینا و علی عباد اللَّه الصالحین سلام است و بس یا آن که هر یک از این عبارات سلام است و این اظهر است چون در همه روایات بسیار وارد شده است اگر چه اولی آنست که السلام علینا و علی عباد اللَّه الصالحین را با سلامهای مستحبه به جا آورد و قصد خروج از نماز به آن نکند و السلام علیکم و رحمه اللَّه و برکاته را به جا آورد و بان قصد خروج کند و اگر اکتفا کند به صیغه آخر احوط است و اگر قصد خروج نکند جایز است و قصد کردن احوط است و چون صدوق امثال این اخبار را متفرق ذکر خواهد کرد در آنجا ذکر کردن انسبست تا تکرار نشود.

(و قال رجل لأمیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه یا ابن عمّ خیر خلق اللَّه ما معنی رفع رجلك الیمنی و طرحك الیسری فی التّشهّد فقال تاویله اللّهمّ امت الباطل و اقم الحقّ قال فما معنی قول الامام السّلام علیکم فقال انّ الامام یترجم عن اللَّه عزّ و جلّ و یقول فی ترجمته لأهل الجماعه امان لکم من عذاب اللَّه یوم

القيمه) و بسند قوى منقول است كه شخصى عرض نمود به خدمت حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه كه اى پسر عم بهترين خلق حق سبحانه و تعالى چه معنى دارد و اشاره به چه چيز است آن كه در تشهد پاى چپ را بر زمين مى گذارند و پشت پاى راست را بر شكم پاى چپ مى گذارند حضرت فرمودند كه تأويلش اينست كه خداوندا باطل را بميران كه زايل شود و حقرا اقامت كن كه عالى شود چون راست تعلق بحق دارد و چپ تعلق بباطل ديگر گفت چه معنى دارد آن كه امام السلام عليكم مى گويد حضرت فرمودند كه امام از جانب حق سبحانه و تعالى سخن مى فرمايد و به جماعت مامومين مى گويد كه سلامتى و ايمنى باد شما را از عذاب الهى در روز قيامت.

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۲۹

(فاذا سلّمت رفعت يديك و كبّرت ثلثا و قلت لا اله الّا اللّٰه وحده لا شريك له أنجز وعده و نصر عبده و اعزّ جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو على كلّ شى ء قدير) پس چون سلام دهى دستها را بردار و سه تكبير بگو و بگو اين ذكر را منقول است در حديث قوى از مفضل كه گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه چه سبب دارد كه نماز گذارنده بعد از سلام سه مرتبه اللّٰه اكبر مى گويد و دستها را بر مى دارد حضرت فرمودند كه چون حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله فتح مكّه معظمه كردند نماز ظهر را با اصحاب خود نزد حجر الاسود به

جا آوردند و چون سلام دادند سه مرتبه تکبیر گفتند و دستها را از جهه آن برداشتند و گفتند (لا اله الّا اللّه وحده وحده وحده) تا با آخر و ظاهرا تبدیل دو وحده بلا شریک له از نساخ شده است و ظاهرا چون در فقه رضوی نبوده است ذکر نکرده است و شیخ بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که بعد از سلام بگو

[تعقیبات نماز]

(اللّه اکبر لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شی ء قدیر لا اله الّا اللّه وحده صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده اللّهمّ اهدنی لما اختلف فیه من الحقّ باذنك انّك تهدی من تشاء إلی صراط مستقیم) و ترجمه دعای متن این است که نیست خداوندی بجز معبود بر حق و خداوند مطلق حال آن که یگانه است در ذات و صفات و افعال که مشابهتی نیست افعال او را با افعال مخلوقین یا آن که در این وحدت او را شریك نیست چون هر واحدی غیر او به کثرات بسیار مبتلاست و وحدت من جمیع الوجوه مخصوص ذات مقدس اوست به جا آورد وعده خود را که بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۰

رسولش صلی اللّه علیه و آله کرده بود که فتح مکه خواهید کرد چنانکه در قرآن مجید نیز فرموده است که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ و نصرت داد بنده خود را محمد صلی اللّه علیه و آله و مغلوب ساخت گروه گروه عرب را

یعنی مغلوب خواهد کرد یا همه عالمیان را یا اهل مکه را به تنهایی که محض قدرت او بود و بس پس مرا و راست پادشاهی و بس و مخصوص اوست همه ثناها، او زنده می گرداند طفل را در شکم مادر و او می میراند و او بر همه چیزی قادر و تواناست و در تتمه حدیث مفضل مذکور است که پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله رو به اصحاب خود فرمودند و فرمودند که ترک مکنید این تکبیرات و این کلمات را در عقب هر نماز واجبی به درستی که هر که اینها را بگوید ادا کرده است شکر نعمت قوت یافتن اسلام و مسلمانان را که بر او واجب است که این شکر را به جا آورد بدان که این تکبیرات اول تعقیبی است که مستحب است و چون اهتمام بسیار به شان این تعقیب هست با تعقیبات دیگر که می گوید اینها را بمنزله جزو صلاه کرده است و در تعقیب ذکر نکرده است.

(و سبّح تسبیح فاطمه الزّهراء صلوات اللّٰه علیها و هی اربع و ثلاثون تکبیره و ثلث و ثلاثون تسبیحه و ثلث و ثلاثون تحمیده فانّه روی عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال من سبّح تسبیح الزّهراء فاطمه صلوات اللّٰه علیها فی دبر الفریضه قبل ان یثنی رجلیه غفر له) و تسبیح حضرت فاطمه زهرا را بگو و آن سی و چهار مرتبه اللّٰه اکبر و سی و سه مرتبه سبحان اللّٰه و سی و سه مرتبه الحمد للّه است به درستی که منقولست بسند صحیح از عبد اللّٰه بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیه فرمودند که هر که تسبیح حضرت فاطمه زهرا را صلوات اللّٰه علیها بگوید پیش از آن که پاها را از حالت تشهد بگرداند در عقب نماز واجب حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۱

او را بیامرزد و ابتدا می کند به اللّٰه اکبر و از عبارت ظاهر می شود که آن چه ضرور است ابتدا تکبیر است و در تسبیح و تحمید مخیر است و مشهور آنست که ابتدا به تکبیر می کند پس به تحمید پس به تسبیح چنانکه در حدیث صحیح منقولست از محمد بن عذافر که گفت با پدرم داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پس پدرم از آن حضرت پرسید از تسبیح فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها حضرت اللّٰه اکبر گفتند تا سی و چهار مرتبه شمردند پس الحمد للّٰه گفتند تا شصت و هفت مرتبه شد پس سبحان اللّٰه گفتند تا صد مرتبه شد و همه را بدست خود یک جا شمردند یعنی می باید که متصل گفته شود و تکبیر سی و چهار مرتبه باشد و تحمید و تسبیح هر یک سی و سه مرتبه بترتیب، و در حدیث کالصحیح از لیث منقولست به همین ترتیب.

و در حدیث کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها در وقتی که خواهی بخوابی سی و چهار مرتبه اللّٰه اکبر بگو و سی و سه مرتبه الحمد للّٰه و سی و سه مرتبه سبحان اللّٰه بگو و آیه الکرسی و معوذتین و ده آیه از اول سوره و الصافّات بخوان و ده آیه از آخر همین سوره.

و در حدیث کالصحیح

از برادر داود بن فرقد منقول است که شهاب از ما التماس کرد که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کنیم که زنی هست از جن که در خواب من می آید در شب و مرا می ترساند حضرت فرمودند که او را بگو که تسبیحی به همرساند و سی و چهار مرتبه تکبیر بگوید و سی و سه مرتبه تسبیح و سی و سه مرتبه تحمید و بعد از آن ده مرتبه بگوید (لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی بیده الخیر و له اختلاف اللّیل و النّهار و هو علی کلّ شی ء قدیر)

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۲

و این حدیث موافق است با حدیثی که صدوق از طرق عامه روایت کرده است و موافق است با فقه رضوی مع هذا در این حدیث نیست که تسبیح فاطمه است با آن که و او دلالت بر ترتیب ندارد و بر تقدیری که ترتیب ذکری اعتبار داشته باشد دلالت می کند بر آن که در تسبیح آن حضرت در وقت خواب مخیر باشند میان هر دو عنوان اما بعد از نماز حدیثی بخاطر ندارم که موافق گفته صدوق باشد و بر تقدیری که باشد مخیر باشند و هیچ شک نیست که عمل به آن چه مشهور است اولی است بلکه متعین است و ظاهر آنست که تقیه وارد شده باشد.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها در هر روزی در عقب هر نمازی محبوبتر است نزد من از هزار

رکعت نماز در هر روزی و جمعی چنین فهمیده اند که هر تسبیحی برابر است با هزار رکعت نماز و لفظ حدیث دلالت می کند بر این که تسبیح عقیب هر نماز واجب و سنت مجموع بهتر است از هزار رکعت نماز.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که عبادت کرده نشده است حق سبحانه و تعالی به تمجید و ثنائی بهتر از تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها و اگر بهتر از این چیزی می بود حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آن را به آن حضرت عطا می فرمود.

و در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که تسبیح حضرت فاطمه که صد است یک مرتبه بگوید و در عقب آن بگوید لا اله الّا اللّٰه حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد.

و منقولست از ابو هارون که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه به او فرمودند که ای ابی هارون به درستی که ما امر می کنیم اطفال خود را به تسبیح حضرت فاطمه زهرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۳

صلوات اللّٰه علیها چنانکه امر می کنیم ایشان را به نماز پس ملازمت و مداومت نما بر آن که مداومت ننموده بنده بر آن که شقی شود.

و آن چه مشهور است که از مشایخ شنیده ام و در بعضی از کتب دیده ام آنست که چون صنادید قریش اراده تزویج حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها کردند حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که تزویج او را من اختیار ندارم هر که را حق سبحانه و تعالی می فرماید من به او

می دهم و در این شب ستاره زهره از آسمان جدا می شود و به خانه هر که نزول کند به او خواهم داد و چون همه منتظر بودند و زهره از آسمان جدا شد حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها نظر به آن کرده و از روی تعجب اللّٰه اکبر می گفتند تا چون سی و چهار مرتبه تمام شد به خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه قرار گرفت حضرت فاطمه سی و سه مرتبه الحمد للّٰه را گفتند ستاره متوجه آسمان شد پس حضرت سبحان اللّٰه گفتند سی و سه مرتبه تا به جای خود رفت منافقان گفتند سحر بود و محمد عاشق علیست چنین کرد حق سبحانه و تعالی سوره و النجم را فرستاد و نفی قول ایشان فرمود.

و صدوق روایات بسیار نقل کرده است از طرق عامه از عبد اللّٰه بن عباس که چون در غدیر خم آن حضرت منصوب شد به امامت منافقان گفتگوها می کردند تا چون به مدینه مشرفه آمدند آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بیمار شدند و صحابه از آن حضرت سؤال می کردند که بعد از تو که جانشین تو خواهد بود حضرت فرمودند که امشب قریب به صبح ستاره از آسمان جدا خواهد شد به خانه هر کس که نازل شود از اصحاب من او وصی و خلیفه من خواهد بود و چون شب شد همه کس منتظر بودند و آرزو می کردند که آن ستاره در خانه او نازل شود که ناگاه ستاره از آسمان جدا شد که عالم را منور کرد و به حجره حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۴

امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نازل شد منافقان گفتند که

محمد عاشق علیست و این همه سعی می کند از جهت او که حق سبحانه و تعالی سوره و النجم را فرستاد یعنی بحق آن ستاره که به زیر آمد که صاحب شما محمد عاشق علی نیست و گمراه نیست چون عشق گمراهی است و نیست امامت و خلافت مگر وحیی که از جناب اقدس الهی است.

و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایتی طولانی نقل کرده است که این سوره در تزویج حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها نازل شد و حدیث إن شاء اللّٰه تعالی در باب نکاح آن حضرت مذکور خواهد شد.

و منافاتی نیست میان روایات چون ممکن است که دو مرتبه ستاره نازل شده باشد و دو مرتبه سوره نازل شده باشد چنانکه اکثر مفسّرین ذکر کرده اند که سوره فاتحه را سبع مثانی می گویند از آن جهت که دو مرتبه نازل شد یک مرتبه در مکه معظمه و یک مرتبه در مدینه مشرفه و اللّٰه تعالی یعلم.

و در احادیث صحیحه از زید و منصور و سعید و زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که تسبیح حضرت فاطمه (ع) از جمله ذکر بسیاریست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ذکر کنید خداوند خود را ذکر بسیار.

و در حدیث صحیح از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که هر که حق سبحانه و تعالی را ذکر کند ذکر بسیار حق سبحانه و تعالی او را دوست می دارد و هر که خداوند خود را ذکر بسیار کند حق سبحانه و تعالی از جهت او می نویسد دو برات یک برات و بیزاری از جهنم و یک بیزاری از نفاق

و می بایـد که به همین عنوان که منقولست به جـا آورده شود تـا آن که از حضـرت صادق صـلوات اللّه علیه منقولست که اگر کسی شک کند در عدد آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۵

اعاده کند که زیاد و کم نشود.

و دیگر فرمودنـد که می بایـد قطع نکنـد و سـخن نگویـد حتی به آن که نگوید در آخر اللّه اکبر کبیرا و هم چنین و الحمد للّه ربّ العـالمین در آخر حمـد نگویـد که دغـدغه بطلاـن آن می شود و در وقت خوانـدن اللّه اکـبر بهتر آنست که بر هر تکبیری وقف کنـد و نفس منقطع شود حقیقه یا حکما و تـدبّر کند در جلال و عظمت الهی و قصد کند که حق سـبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که وصف او توان کرد چون بزرگی او نه از قبیل بزرگیهاست که متصوّر می شود.

نه بزرگیش هست ز افزونی ذات او بر ز چندی و چونی

و اگر وصل کند موافق قرائت وصل کند و به نحوی که متعارفست که وصل به سـکون یا وقف به حرکت می کنند نشود و هم چنین در بـاقی و در الحمـد للّه این معنی را قصـد کنـد که جمیع ثناهـا و جمیع کمالاـت مخصوص ذات اقـدس واجب الوجود بالـذاتی اسـت کـه مسـتجمع جمیـع کمالاـتست و در سـبحان اللّه قصـد کنـد که تنزیه می کنم و منزّه می دانم ذات اقـدس حق سبحـانه و تعـالی را از هر چه لاـیق بـذات او نیست که جسم نیست و جـوهر نیست و عرض نیست و در مکـان و جهت نیست و دیدنی نیست و محال است حلول او و هم چنین صفات او منزه است از هر چه

لایق او نیست حتی از تعدّد بلکه او را صفتی غیر ذات اقدس نیست و هم چنین افعال او را منزه داند از ظلم و عبث و سایر آن چه لایق او نیست و در هر کلمه می باید که تقدیسی تازه و تمجیدی غیر سابق در خاطر خود در آورد و با حضور قلب باشد در همه و بعد از آن تهلیل سابق را ده مرتبه بخواند.

و در احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است آن تهلیل و در تعقیب مذکور خواهد شد إن شاء اللّه تعالی.

[زندگی علی ع و فاطمه س]

(و روی انّ امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه قال لرجل من بنی سعد الا احدّثک عنّی و عن فاطمه انّها کانت عندی فاستقت بالقربه حتّی اثر فی صدرها و طحنت بالرّحی حتّی مجلت یداها و کسحت البیت حتّی اغبرّت ثیابها و أوقدت تحت القدر حتّی دکنت ثیابها فاصابها من ذلک ضرّ شدید فقلت لها لو اتیت اباک فسالتیه خادما یکفیک حرّ ما أنت فیه من هذا العمل فاتت النّبیّ صلی اللّه علیه و آله فوجدت عنده حدّاثا فاستحت فانصرفت فعلم صلی اللّه علیه و آله انّها قد جاءت لحاجه فغدا علینا و نحن فی لفاعنا [لحافنا خ ل] فقال السّلام علیکم فسکتنا و استحیینا لمکاننا ثمّ قال السّلام علیکم فسکتنا ثمّ قال السّلام علیکم فخشینا ان لم نردّ علیه ان ینصرف و قد کان یفعل ذلک فیسلّم ثلثا فان اذن له و الّا انصرف فقلنا و علیک السّلام یا رسول اللّه ادخل فدخل و جلس عند رءوسنا ثمّ قال یا فاطمه ما کانت حاجتک أمس عند محمّد فخشیت ان لم نجبه ان یقوم فاخرجت رأسی فقلت و اللّه

انا اخبرك يا رسول اللّٰه انّها استقت بالقربه حتّی اثر فی صدرها و جرّت بالرّحی حتّی مجلت يداها و كسحت البيت حتّی اغبرّت ثيابها و أوقدت تحت القدر حتّی دكنت ثيابها فقلت لها لو اتيت اباك فسالتيه خادما يكفيك حرّ ما أنت فيه من هذا العمل قال أ فلا اعلّمكما ما هو خير لكما من الخادم، اذا اخذتما منامكما فكبّرا اربعا و ثلثين تكبيره و سبّحا ثلثا و ثلثين تسبيحه و احمدا ثلثا و ثلثين تحميده فاخرجت فاطمه صلوات اللّٰه عليها رأسها فقالت قد رضيت عن اللّٰه و عن رسوله) و بسند عامه كه اكثر راويان آن سنّيند مرويست كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه به شخصی از بنی سعد كه ايشان را سعديه می گويند فرمودند كه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۷

می خواهی خبر دهم ترا از حال خودم و حضرت فاطمه كه چگونه بود به درستی كه فاطمه نزد من بود و آب از چاه می كشيدند و داخل مشك می كردند و بر پشت خود گرفته به خانه می آوردند و اين مقرر بود كه زنان شبها می رفتند و آب خانه را ايشان می آورند و چون تسمه مشك بر سينه می افتاد سينه آن حضرت پينه كرده بود يا مجروح شده بود و آسيا بدست مبارك خود می فرمودند و الحال نيز در عراق عرب مقرّر است كه از نصف شب تا صبح زنان آسيا بدست می كنند، تا آن كه دست مبارك آن حضرت پينه كرده بود، و آن قدر خانه را رفته بودند كه جامهای آن حضرت گرد آلود شده بود، و آن قدر آتش به زير ديگ كرده بودند كه جامهای آن حضرت همه چركن شده بود

و از این خدمات به آن حضرت ضرری عظیم می رسید و اکثر اوقات حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مشغول جهاد بودند مدد آن حضرت نیز کمتر می رسید پس من به آن حضرت گفتم که کاش به نزد پدرت حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می رفتی و از آن حضرت سؤال می کردی کنیزکی که این مشقتها را از دوش شما بر می داشت یا اگر می رفتید بد نبود پس حضرت سیّده نساء عالمیان به خدمت حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آمدند دیدند که جمعی در خدمت حضرت نشسته اند و مشغول صحبتند پس آن حضرت را شرم آمده برگشتند و حضرت سیّد المرسلین که آن سیّده را دیدند که برگشتند یافتند که البته کاری داشتند چون همیشه حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به دیدن ایشان می رفتند و کم آن حضرت به محض زیارت می آمدند.

پس روزی دیگر صباحی حضرت به نزد ما آمدند و من و فاطمه در کسائی بودیم و بغیر از آن جامه دیگر نداشتیم و اگر یکی می پوشید دیگری برهنه می ماند چنانکه عامه روایت کرده اند پس حضرت فرمودند که السّلام علیکم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۸

این سلام اذن بود و ظاهرا جواب این سلام واجب نبود یا جواب بلند نبود پس ما خاموش ماندیم و از شرم برهنگی جواب ندادیم تا سه سلام فرمودند و ترسیدیم که اگر جواب ندهیم آن حضرت برگردند چون چنین مقرّر بود که سه سلام می فرمودند اگر جواب می شنیدند داخل خانه می شدند و الّا ظاهر می شد که حالتی واقع است که نمی توانند داخل شدن بر می گشتند پس هر دو گفتیم و علیك

السّلام یا رسول اللَّه داخل شوید آن حضرت داخل شدند و آمدند و بر بالای سر ما نشستند پس فرمودند که ای فاطمه چکار داشتی دیروز نزد پدرت آمدی پس ترسیدیم که اگر جواب ندهیم آن حضرت برگردند پس سر از آن عبا بیرون آوردم و گفتم من عرض نمایم حاجت او را و چنین بود که آن قدر فاطمه صلوات اللَّه علیها مشک آب آورده است که اثر کرده است در سینه آن حضرت، و آن قدر آسیا دست کرده است که دستهای او پینه کرده است، و آن قدر خانه رفته است که جامهای او گرد آلود شده است و آن قدر در زیر دیگ آتش کرده است که جامهای آن حضرت چرکن شده است پس من به ایشان گفتم که ای کاش به نزد پدرت می رفتی و خادمی از آن حضرت طلب می کردی که تا این مشقتها از دوش شما برمی خاست حضرت سیّد الأنبیاء صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که می خواهید که بعوض کنیزک تعلیم کنم شما را چیزی که از برای شما بهتر از خادم باشد، وقتی که خواهید که خواب روید سی و چهار مرتبه اللَّه اکبر بگوئید و سی و سه مرتبه سبحان اللَّه بگوئید و سی و سه مرتبه الحمد للّه پس حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها سر از لحاف یا کسا بیرون آوردند و فرمودند که راضیم از خدا و رسول آن چه را کردند و راضیم به آن چه عطا فرمودند.

و در علل سه مرتبه واقع است قد رضیت و ترتیب تسبیح به نحویست که نزد عامه اشهر است عکس مشهور اول تسبیح و دیگر

تحمید و دیگر تکبیر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۹

چون واو دلالت بر ترتیب ندارد و نزد محققین و ترتیب ذکری دلالت ندارد دور نیست که صدوق موافق مذهب خود نقل کرده باشد یا سهو از نساخ واقع شده باشد و علی ای حال شک نیست که بنحو مشهور اولی است و اگر کسی در وقت خواب بهر دو عنوان بلکه بهر سه طریق بخواند عمل به همه اخبار و نسخ کرده خواهد بود.

[دنباله تعقیبات]

(فاذا فرغت من تسبیح فاطمه صلوات اللّٰه علیها فقل اللّٰهمّ أنت السّلام و منک السّلام و لک السّلام و إلیک یعود السّلام سبحان ربّک ربّ العزّه عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین السّلام علیک أیّها النّبیّ و رحمه اللّٰه و برکاته السّلام علی الائمّه الهادین المهدیّین السّلام علی جمیع انبیاء اللّٰه و رسله و ملائکته السّلام علینا و علی عباد اللّٰه الصّالحین ثمّ تسلّم علی الائمّه واحدا واحدا صلوات اللّٰه علیهم و تدعو بما بدا لک یا بما احببت) پس چون از تسبیح حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها فارغ شوی بگو آن چه در فقه رضوی مذکور است و ترجمه اش اینست که خداوندا توئی سلام یعنی سلام از جمیع نقایص، یا توئی رحمت از باب مبالغه و سلامتیها و رحمتها از تست که هر کرا می خواهی عطا می کنی و از جهت تست سلامتی ها و هر که سعی می نماید در تصفیه اخلاق از نقایص از جهت رضای تو می کند، و هر کرا سالم می داری از جهت بندگی خود می داری و بسوی تو بر می گردد سلامتی ها یعنی اگر بندگان کنند از توفیق تست و به سبب هدایت تست تنزیه

كن پروردگـار خود را آن خداونـدى كه پروردگـار عزت و جبروتست و اينها مخصوص ذات مقـدس اوست تنزيه كن و پاك دان او را از آن چه عالميـان او را وصف به آن مى كننـد يـا عزيز است از وصف عقلا فكيف از وصف غير ايشان و سـلامى از جناب اقدس او و چگونه سلامى

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۴۰

بر پيغمبران مرسل باد و باقى مـذكور شده است سابقا پس سـلام مى دهى بر ائمه معصومين صـلوات اللّٰه عليهم يك يك و بعد از آن هر چه به خاطرت رسد يا هر چه را خواهى از خداوند خود طلب كن.

باب التّعقيب

[مقدمه]

بـابى است در بيـان آن چه در عقب نمازها بايـد خوانـد چنانكه حق سـبحانه و تعالى فرموده است كه فَإِذا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَ إِلى رَبِّكَ فَارْغَبْ پس منقولست از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليهما كه مراد الهى آنست كه هر گـاه از نمـاز واجب فـارغ شوى پس متوجه پروردگـار خود شو يا دست به دعا بردار و هر مطلبى كه دارى از خداونـد خود طلب نما تا عطا كند ترا.

و در خبرى ديگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه منقول است كه مراد از آيه دعاست در عقب نماز كه بنشينند و دعـا كننـد، و اكثر مفسّـرين چنين تفسـير كرده انـد، در اخبار بسـيار وارد شـده است كه مراد اينست كه چون از امر نبوت فارغ شدى على را نصب كن از جهت امامت.

و در روايت ديگر از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه عليه منقولست كه چون از حج وداع فارغ شدى نصب كن على را در غدير خم

از جهت امـامت و منافـات نیست میان این روایات به آن که أول ظهر آیه باشـد و آخر بطن یا هر دو ظهر باشـد که هر دو مراد باشد و در آیات از این باب بسـیار است و این اخبار از حضـرت سیّد المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست، و زمخشری در این تفسـیر گفته است که نـاصبی را می رسـد که بگویـد که مراد این است که چون از نماز فارغ شوی سبّ امیر المؤمنین بکن ای ملعون کافر دشمن خدا و رسول در آیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۲

تفاسیر مختلفه کرده اند و همه را تو نقل می کنی از عکرمه و سدی و قتاده و حسن، و عکرمه که از جمله خوارج است شنیدی که هرگز خارجی نسـبت به علی این گفته باشد تو می خواهی از جمله مسـلمانان باشـی و چنین کفری را تجویز کنی که کفار تجویز نکرده باشـند و خود آیات بسـیار در شأن آن حضـرت در همین تفسـیر نقل کرده، از آیه مباهله و تطهیر و خاتم و سوره هل اتی و غیر آن، و بحسب لفظ چه فرقست میان تفسیر تعقیب و تفسـیر نصب امامت غدیر، و مسلمانی نفی غدیر نکرده است غایتش آنست که بعضـی از عامه تاویل می کنند غرض آنست که اعتماد بر فضیلت متعارف نیست یا آن که این ملعون بحسب متعارف علامه عصر خود است از امثال این گفتگو بسـیار گفته است که پاره مـذکور شـد سابقا و پاره در اماکن خود مذکور خواهد شد.

و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر که نماز فریضه را به جا آورد

و تعقیب کند تا وقت فریضه دیگر پس او بمنزله مهمان حق سبحانه و تعالی است و بر خدا لازم است که مهمان خود را گرامی دارد و احادیث فضیلت تعقیب را بعد از این خواهد گفت.

[کمترین چیزی دعا عقیب نماز]

(قال الصّادق صلوات اللَّه علیه ادنی ما یجزئک من الدّعاء بعد المکتوبه ان تقول اللَّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد اللَّهمّ انّا نسألك من کلّ خیر احاط به علمك و نعوذ بک من کلّ شرّ احاط به علمك اللَّهمّ انّا نسألك عافیتک فی جمیع أمورنا کلّها و نعوذ بك من خزی الدّنیا و عذاب الآخره) کلینی بسند حسن کالصحیح بل الصحیح از زراره روایت کرده است و ظاهر است که صدوق نیز از زراره روایت کرده است چنانکه این ضعیف را به تجربه علم حاصل است پس صحیح باشد بی دغدغه که آن حضرت فرمودند که کمترین چیزی که مجزیست ترا از دعا عقیب نماز واجب اینست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۳

به گویی این کلمات وجیزه را که مشتمل است بر جمیع مطالب دنیوی و اخروی.

خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل آن حضرت خداوندا من و جمیع مؤمنان همه از تو سؤال می کنیم از هر خیر و خوبی که علم تو به آن احاطه کرده است و به آن عالمی و پناه می آوریم ما همه به تو از هر شر و بدی که علم تو به آن محیط است خداوندا سؤال می کنیم همه عافیت ترا که همه را حفظ کنی در جمیع کارهای ما از هر چه خوب نباشد از ضررهای دنیوی و اخروی و همگی به تو پناه می آوریم از خواری دنیا و عذاب آخرت و

این الفاظ در کافی مفرد واقع شده است ممکن است که نسخه صدوق بلفظ متکلم مع الغیر باشد یا خود تغییر داده باشد بنا بر حدیثی که واقع شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی امامت کند جمعی را و دعا را مخصوص خود گرداند خیانت کرده است ایشان را، و حق سبحانه و تعالی تعلیم بندگان فرموده است در سوره فاتحه که دعا را بلفظ جمع کنند در «اهْدِنَا» بلکه خطاب را بلفظ جمع آورند در إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ و حکمتش آن که بنده خود را قابل خطاب و دعا نداند دیگران را با خود ضم کند تا به برکت ایشان دعای او مستجاب شود قطع نظر از آن که شفقت بر خلق الهی از ارکان ایمانست و دأب این بنده در جمیع دعاها آنست که بلفظ جمع می کنم همیشه بلکه تا مقدور است دعای اخوان را مقدم می دارم بلکه از جهت ایشان دعا می کنم و بس.

[خواندن توحید]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه من احبّ ان یخرج من الدّنیا و قد تخلّص من الذّنوب کما یتخلّص الذّهب الّذی لا کدر فیه و لا یطلبه احد بمظلمه فلیقل فی دبر الصّلوات الخمس نسبه الرّبّ تبارک و تعالی اثنی عشر [اثنتی عشر خ] مرّه ثمّ یبسط یدیه و یقول اللّهمّ انّی أسألك باسمك المخزون المکنون الطّهر الطّاهر المبارك و أسألك

باسمک العظیم و سلطانک القدیم ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد یا واهب العطایا یا مطلق الاساری یا فکّاك الرّقاب من النّار أسألك ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان

تعتق رقبتى من النّار و ان تخرجنى من الدّنيا آمنا و ان تدخلنى الجنّه سالما و ان تجعل دعائى أوّله فلاحا و أوسطه نجاحا و اخره صلاحا انّك أنت علّام الغيوب ثمّ قال امير المؤمنين صلوات اللّه عليه هذا من المخفيّات [المختار خ] ممّا علّمنى رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله و أمرنى ان اعلّم الحسن و الحسين صلوات اللّه عليهما) و منقول است كه آن حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه خواهد از دنيا بيرون رود از گناهان پاک شده باشد چنانكه خالص مى شود طلاى بى غش و كسى طلب نكند از او مظلمه را كه همه را حق سبحانه و تعالى از او راضى گرداند پس بايد كه در عقب نمازهاى پنجگانه بخواند سوره نسبت را كه سوره توحيد است، و از آن جهت آن را سوره نسبت مى خوانند كه يهود از حضرت سيّد المرسلين صلى اللّه عليه و آله سؤال كردند كه نسبت كن از جهت ما خداوند خود را كه او را با خلق چه نسبت است از خويشى يا نسبت عموم و خصوص و امثال آن حق سبحانه و تعالى سوره قل هو اللّه احد را فرستاد و بيان فرمود كه نسبت او بى نسبتى است حاصل آن كه آن سوره را دوازده نوبت بخواند پس دستها را بگشايد و بگويد كه اللهم الخ كه ترجمه اش اين است كه خداوندا از تو سؤال مى كنم بحق اسم تو آن اسمى كه دلالت بر ذات مقدس تو مى كند و چون ذات مخفى است و كسى را به آن راهى نيست هم چنين به آن اسم كسى راه ندارد.

و چنانكه در اخبار

کثیره وارد شده است که اسامی اعظم الهی هفتاد و سه اسم است حق سبحانه و تعالی یک اسم را مخصوص خود گردانید و هر یک از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۵

انبیا را بحسب قابلیت اسامی کرامت کردند و از آن جمله آصف بن برخیا یک اسم از آن اسماء داشت که تخت بلقیس را در یک چشم زدن حاضر گردانید، و حضرت عیسی را دو اسم داده بودند که به آن دو اسم مرده را زنده می کرد و معجزات باهره ازو ظاهر می شد، و حضرت موسی را چهار اسم داده بودند، و حضرت ابراهیم را هشت اسم، و حضرت نوح را پانزده اسم، و حضرت آدم را بیست و پنج اسم صلوات اللّٰه علیهم، و پیغمبر ما را و ائمه معصومین را صلوات اللّٰه علیهم هفتاد و دو اسم داده بودند پس ظاهر آنست که آن یک اسم مراد باشد و قسم می دهند حق سبحانه و تعالی را به آن اسم و سؤال می کنند بحق و حرمت آن اسم و ممکن است که نوع مراد باشد و همه این اسامی اعظم مراد باشد چون از غیر انبیاء و اوصیا صلوات اللّٰه علیهم پوشیده است، و پاک و پاکیزه است از آن که بر غیر زبان انبیاء و اولیا جاری گردد، و با برکت است که جمیع فواید دنیوی و اخروی بر آن مترتب می شود.

و سؤال می کنم ترا بحق آن اسم عظیم یا هر اسم عظیمی که ترا هست و بحق پادشاهی تو که عبارتست از عموم قدرت او که عین ذات اوست و قدیم است چون ذات او قدیم است که صلوات فرست بر محمد

و آل او ای خداونـدی که بخشاینـده عطاهائی و ای خداوندی که رها کننده اسیرانی از عذاب جهنم و ای خداوندی که آزاده کننده گردنهای خلایقی از آتش دوزخ سؤال می کنم از تو که صلوات فرستی بر محمد و آل او و گردن مرا خلاصی دهی از آتش دوزخ و بیرون بری مرا از دنیا ایمن از عذاب خودت و آن که مرا داخل بهشت کنی با سلامتی از جمیع مکاره سابقه بر آن و بگردانی اول دعای مرا فلاح و رستگاری از عذاب خود و وسط آن را بگردانی فیروزی به مطالب عالیه و آخر آن را صلاح گردانی که به سبب آن داخل گردم در فوج مقربان به درستی که تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۶

خوب می دانی هر غیبی را و می دانی که چه چیز است که صلاح ما در آنست پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که این دعا از جمله دعاهای مخفی است که به همه کس نمی دهند یا دعاهاییست که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله انتخاب فرموده اند و تعلیم من دادند و فرمودند که تعلیم کنم بحسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت.

و بسند صحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که هر که نماز صبح را بکند و در عقب آن یازده مرتبه قل هو اللّٰه احد بخواند در آن روز گناهی بر او ننویسند علی رغم شیطان.

و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید که ترک نکند در عقب نمازهای واجب سوره توحید را و هر

که بخوانـد آن را در عقب فرایض حق سبحانه و تعالی جمع کنـد از جهت او خیر دنیا و آخرت را و بیامرزد او و پدر و مادر و فرزندان او را.

[دعای یوسف در عقب هر نماز واجب]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه جاء جبرئیل (ع) إلی یوسف علیه السّلام و هو فی السّجن فقال یا یوسف قل فی دبر کلّ فریضه اللَّهمّ اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا ـ احتسب) و بسند حسن کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که جبرئیل (ع) به نزد یوسف (ع) آمد در وقتی که در زندان بود و گفت ای یوسف در عقب هر نماز واجبی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا از این غم مرا فرجی ده و بیرون آمدنی یا سببی از جهت بیرون آمدن من عطا کن و روزی ده مرا از جاهائی که گمان دارم و از جاهائی که گمان ندارم، و می باید که در آن زودی خلاص شده باشد و بظهور گذاشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۷

نفرموده باشند یا از راوی افتاده است و غرض اینست که خواندن این دعا از غمها خلاصی می دهد و روزی را فراخ می گرداند.

[دعای امام صادق ع]

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه یقول فی دبر کلّ صلاه اللَّهمّ اهدنی من عندك و افض علیّ من فضلك و انشر علیّ من رحمتك و انزل علیّ من بركاتك) و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که شیبه هذلی به خدمت حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللَّه پیر شده ام و ضعیف شده ام از اعمالی که خود را به آن عادت فرموده بودم از نماز و روزه و حج و جهاد پس تعلیم کن مرا یا رسول اللَّه سخنی که نافع باشد مرا و سبک کن بر

من یـا رسول اللّٰه پس حضـرت فرمودنـد که بـاری دیگر بگو تا سه بار گفت حضـرت فرمودنـد که نمانـد در دور تو درختی و کلوخی مگر آن که ترحم کردند و بر حال تو گریستند چون نماز بگذاری ده مرتبه بگو

سبحان اللّٰه العظیم و بحمده و لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه العلیّ العظیم

که حق سـبحانه و تعالی به برکت این تمجیـد ترا عافیت کرامت می فرمایـد از کوری و دیوانگی و خوره و فقر و پیری بـد پس گفت یـا رسول اللّٰه فوایـد این دنیوی بود فایـده آخرت را چیزی بفرماییـد حضـرت فرمودنـد که در عقب هر نمازی می گویی اللهم اهدنی الخ پس دست خود را گرفت مانند آن که چیزی در دست گرفته باشد و روانه شد پس شخصـی بابن عباس گفت که خال تو سـخت گرفت این کلمات را، و ازین جهت خال گفت که والده ابن عباس از قبیله هذیل بود پس حضرت فرمودند که به درستی که اگر باین عمل کنـد و عمـدا ترک نکند فردای قیامت او را گویند که از هر دری از درهای بهشت که خواهد داخل بهشت شود.

و اما ذکر اول پس ترجمه اش آنست که تنزیه می کنم تنزیه کردنی که لایق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۸

باشد خداوندی را که از آن بزرگتر است که عظمت او را تصوّر توان کرد و حمد و ثنا و سـتایش می کنم او را بر این تسبیح و سایر نعم او و نیست احـدی را که ترک کند معاصـی را یا به جا آورد طاعات را مگر بحول و قوت اللّٰه تعالی که رتبه او از آن بلندتر است که کسی تصور

آن تواند کردن و از آن بزرگتر است که تصوّر بزرگی او توان کردن.

و دعای دویم ترجمه اش اینست که خداوندا هدایت کن مرا از نزد خود به هدایات خاصه که بداری مرا به آن راهی که محبوبترین راههاست نزد تو و فایض گردان بر من از فضل خود از انوار مکاشفات و مشاهدات هر چند قابلیت آنها ندارم، و پهن گردان بر من از رحمت خود که هر عضوی از اعضای من صرف شود در راهی که محبوب تست که تا شکر آن به جا آورده شود از رحمتهای خاصه تو و نازل گردان بر من از برکات نعمتهای دنیوی تا آن که بخاطر جمع متوجه جناب اقدس تو توانم شد یا مرتبه اول مرتبه محبت است و دویم معرفت و سیم لوازم آن از واردات قدسیه و چهارم فناء فی اللّٰه و بقای باللّٰه یا سیم مرتبه فناست و چهارم بقا مجملا ـ شامل جمیع کمالات و خیراتست و جامع ترین دعاهاست و اعظم وسایل قرب است هر گاه از روی حضور قلب و تضرع، و زاری خوانده شود و از جهت این دعا عددی مقرر نساختند و ظاهرش آنست که یک مرتبه کافی است و اظهر آن است که این را به قوت و قدرت مقرر فرموده باشند و آن چه مقرر است نزد ارباب دعا از مشایخ عدد جمل را اعتبار می کنند و آن چهار هزار و هشتصد است تقریبا و پنج هزار مرتبه در شبانه روزی به زودی می رساند بجمیع مطالب و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال صفوان بن مهران الجمّال رأیت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اذا صلّی و فرغ من صلاته

رفع یدیه فوق رأسه) و به اسانید صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۹

و کالصحیح منقولست از صفوان شتربان که دیدم امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را که چون نماز می کردند و از نماز فارغ شدند دستهای خود را بر بالای سر می بردند آن چه ظاهر است دست بردن از جهت دعاست از روی ابتهال و تضرع و اولی آنست که وقتی برد که گریه آید او را و جمعی که چنین فهمیده اند که گویا رحمت الهی فایض می شود بنده آن را قبول می کند و بدست خود می گیرد چنانکه در حدیث سابق دعا را بدست گرفت و لیکن مناسب اخبار بسیار معنی اولست و علی ای حال شکّ نیست که اقلا این را طلب کند که رب تقبل صلاتی یا ربنا تقبل صلواتنا و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه و کالصحیحه وارد شده است در باب وضو بعضی از آن گذشت.

[دعای بی جواب نمی ماند]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه ما بسط عبد یدیه إلی اللّٰه عزّ و جلّ الّا استحیی اللّٰه ان یردّها صفرا حتّی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یردّ یدیه حتّی یمسح بهما علی رأسه و وجهه و فی خبر اخر علی وجهه و صدره) و منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هیچ بنده دستهای خود را بالا نکرد و به جانب آسمان که قبله دعاست مگر آن که حق سبحانه و تعالی او را شرم می آید که آن دست را خالی برگرداند تا آن که حق سبحانه و تعالی در آن دست می گذارد از فضل و رحمت خود آن چه

را می خواهد پس هر گاه یکی از شما دعا کند پس باید که دستهای خود را بر نگرداند تا آن که آن دستها را بر سر و روی خود بمالد و در حدیث دیگر در این تتمه که تا بر رو و سینه خود نمالد، و از حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در غیر نماز دست بر سر و روی خود بکشند و در نماز نشکند.

[آخر سخنان در تعقیب]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه من اراد یکتال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۰

بالمکیال الاوفی فلیکن اخر قوله سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ فانّ له من کلّ مسلم حسنه) و منقولست بسند صحیح از بکر بن محمد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که هر که خواهد که او را کیل کنند به کیلی که تمامتر باشد یعنی او را اعظم ثوابها بدهند یا او را به ترازوی عظیم تر بکشند که کنایه باشد از نجات و ثواب عظیم پس باید که آخر سخنان او این آیات باشد پس به درستی که هر گاه چنین کند او را عطا می کنند بعدد هر مسلمانی یک حسنه و ترجمه اش اینست که تسبیح و تنزیه بکن پروردگار خود را که عزت و عظمت و کبریا مخصوص ذات مقدس اوست از هر چه وصف کنند او را یعنی تنزیه کن از وصف واصفان یا عزیز است و منزه است از وصف ایشان، و رحمتی و سلامتی که قدر و وزن او را اللّٰه تعالی داند بر پیغمبران مرسل باد، و جمیع محامد مخصوص

پروردگار عالمیانست و خواهد آمد که این آیات کفاره مجالس است از هر چه در آن گذشته باشد.

[بالا بردن دست در حال دعا]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه اذا فرغ احدکم من الصّلاه فلیرفع یدیه إلی السّماء و لینصب فی الدّعاء فقال ابن سبایا امیر المؤمنین أ لیس اللَّه بکلّ مکان قال بلی قال فلم یرفع یدیه إلی السّماء قال او ما تقرء وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ فمن این یطلب الرّزق الّا من موضعه و موضع الرّزق و ما وعد اللَّه عزّ و جلّ السّماء) و منقولست کالصحیح از محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از آباء خود که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه از نماز فارغ شوید پس باید دستها را به جانب آسمان بلند کنید و سعی کنید در دعا پس عبد اللَّه بن سبا که حالش خوب بود و آخر غالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۱

شد و می گفت علی خداست و من پیغمبرم از جانب او و هر چند حضرت سعی می فرمودند که شاید از این اعتقاد فاسد برگردد برنگشت و حضرت او را سوزاند گفت یا امیر المؤمنین آیا چنین نیست که حق سبحانه و تعالی در همه جا حاضر است یعنی علم و قدرتش محیط است به همه اشیاء حضرت فرمودند که بلی او گفت پس چرا بنده دستها را به جانب آسمان بر می دارد حضرت فرمودند که آیا در قرآن نیست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که در آسمانست روزی شما و بهشت و جمیع قضا و قدرهای خیر که شما را به آن وعده

داده انـد پس از کجا طلب روزی بایـد کرد مگر از موضـعش، و موضع روزی یعنی باران کـه سـبب روزیست در جانب آسـمانست و محل تقدیر روزی و سایر چیزها که لوح است در آسمانست و بهشت و سایر وعدهای الهی در آسمانست حاصل آن که آسـمان قبله دعاست چنانکه کعبه قبله نماز است و چنانکه حسب الامر می بایـد که رو به جانب کعبه کننـد در نماز هم چنین حسب الامر مأموریم به آن که دست به جانب آسـمان بلنـد کنیم در دعا، و هم چنان که رو به کعبه از این جهت نیسـت که حق سبحانه و تعالی در کعبه باشد هم چنین رو به جانب آسمان نه از جهت این است که حق سبحانه و تعالی در آسمانست و محتمل است که غرضش این باشد که چون علی خداست و در همه جا حاضر است دست به آسمان چرا باید کرد.

[دعای بعد از نماز ظهر]

(و کـان امیر المـؤمنین صـلوات اللّه علیـه یقـول اذا فرغ مـن الزّوال اللّهمّ انّی أتقرّب إلیـک بجـودک و کرمـک و أتقرّب إلیک بمحمّـد عبـدک و رسولـک و أتقرّب إلیـک بملائکتک المقرّبین و أنبیائک المرسـلین و بک اللّهمّ لک الغنی عنّی و بی الفاقه إلیـک أنت الغنیّ و انـا الفقیر إلیـک اقلنی عـثرتی و استر علیّ ذنوبی و اقض الیوم حـاجتی و لا تعـذّبنی بقبیـح مـا تعلم منّی بل عفوک یسعنی وجودک ثمّ تخرّ ساجدا و تقول یا اهل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۲

التّقوی و یـا اهـل المغفره یا برّ یا رحیم أنت أبرّ بی من ابی و امّی و من جمیع الخلائق اقلبنی بقضاء حاجتی مجابا دعائی مرحوما صوتی قد کشفت انواع البلاء عنّی)

چون دعاهای عامه که در عقب همه فرایض می توان خواند مجملی از آن ذکر کرد: شروع نمود در دعاهای خاصه از آن جمله منقولست در حسن کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که هر گاه از نماز زوال که آن نافله ظهر است و احتمال نماز ظهر نیز دارد و اگر در عقب هر دو بخواند بهتر است فارغ می شدند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا تقرب می جویم به تو و وسیله می سازم یا قسم می دهم ترا بحق جود تو و کرم تو و وسیله می گردانم و تقرب می جویم به تو بحق محمد (ص) که بنده تست و رسول تست و تقرب می جویم و وسیله می سازم به تو به فرشتگان مقرب تو و پیغمبران مرسل تو یا بحق ایشان و بحق ذات مقدّس تو یا بذات تو خداوندا تراست غنا و بی نیازی از من و مراست فقر و احتیاج به تو توئی غنی مطلق و منم محتاج به تو ببخشا گناهان مرا و بیامرز بدیهای مرا، و امروز حاجت مرا برآور و عذاب مکن مرا به سبب آن چه می دانی از قبایح من بلکه عفو تو وجود تو مرا فرا گرفته است و مرا بس است پس به سجده می روی و می گویی ای خداوندی که سزای آنی که از تو بترسند و از عذاب تو خائف باشند و ای خداوندی که سزای آنی که گناهان بندگان را بیامرزی ای نیکوکار ای مهربان شفقت و مهربانی تو بمن بیشتر است از پدر و مادر من از جمیع خلایق، مرا بر گردان از درگاه خود با حاجات من که بر آورده باشی

و اجابت کرده باشی دعای مرا و رحم کرده باشی بر صدا و آواز من و دفع کرده باشی انواع بلاها را از من.

[دعاء بعد از نماز مغرب]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من قال اذا صلّی المغرب ثلث مرّات الحمد للّه الّذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره اعطی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۳

خیرا کثیرا) و بسند کالصحیح منقول است که آن حضرت فرمودند که هر که بعد از نماز شام سه مرتبه این حمد و ثنا را که ترجمه اش این است که سپاس و ستایش خداوندی را که می کند هر چه را می خواهد و نمی کند هر چه را غیر او خواهد و او نخواهد بخواند او را عطا می کنند خیر و خوبی بسیار.

(و کان صلوات اللّٰه علیه یقول بین العشاءین اللّٰهمّ بیدک مقادیر اللّیل و النّهار و مقادیر الدّنیا و الآخره و مقادیر الموت و الحیوه و مقادیر الشّمس و مقادیر القمر و مقادیر النّصر و الخذلان و مقادیر الغنی و الفقر اللّٰهمّ ادرأ عنّی شرّ فسقه الجنّ و الانس و اجعل منقلبی إلی خیر دائم و نعیم لا یزول) و بسند قوی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که در میان نماز شام و نماز خفتن و در کافی و تهذیب بعد العشاءین است و ظاهرا نساخ تبدیل کرده اند بعد را به بین چون بترتیب مذکور از کافی برداشته است و ترجمه اش این است که خداوندا به قضا و تقدیر تست مقدارهای شب و روز به نحوی که آفریده است که گاهی شبرا داخل روز کند و روز بلند شود و بهار و تابستان پدید آید که آفتاب

در غایت ارتفاع باشد و نباتات و حیوانات بلکه جمادات را ترقیات حاصل شود، و گاه روز را داخل شب کند که فصل پائیز و زمستان به همرسد و بدست تست، و قادر و عالمی به مقدارهای دنیا و آخرت در اصل ایجاد هر دو و ابقای هر چه در هر دو است و هم چنین مقدارهای موت و حیات که چه مقدار سابق بر حیات باید که میّت باشد و نباشد و هم چنین است مقدار موت بعد از حیات و مقدار حیات که ظاهر است، و ممکن است که مراد مقدار حیات مراد باشد و موت به تبعیّت حیات مذکور شده باشد و هم چنین است مقدار اصل شمس و قمر که در اصل آفرینش شمس را ایجاد کرد مثل صد و شصت و شش برابر و ربع و ثمن زمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۴

و هم چنین در آفریدن قمر برابر سدس سبع زمین تقریبا و مقدار حرکات ایشان و بقای ایشان تا روز قیامت که معدوم شوند، و هم چنین مقدارهای نصرت جمعی، و خواری جمعی به قدرت تست و عالمی به آن، و هم چنین مقدارهای توانگری جمعی و فقر ایشان یا غیر ایشان که همه را موافق حکمت چنان کرده است که می باید، خداوندا دفع کن از من شرّ فاسقان دیوان و آدمیان را و بگردان عاقبت مرا به خیری دایم و به نعمتی که زوال نداشته باشد که آن خیر و نعمت بهشت است یعنی چون همه بدست تست می توانی که بلاها را دفع کنی و نعمتها را کرامت کنی و متعارف عرب و عجم است که این تجوّز

را می کنند و می گویند که همه چیز بدست تست و مراد ایشان قدرت اوست چه ظاهر است که هیچ چیز بدست او نیست.

[دعای بعد از نماز صبح]

(و روی محمّد بن الفرج انّه قال کتب إلیّ ابو جعفر محمّد بن علیّ الرّضا صلوات اللّه علیهما بهذا الدّعاء و علّمنیه و قال من دعا به فی دبر صلاه الفجر لم یلتمس حاجه الّا یسّرت له و کفاه اللّه ما اهمّه بسم اللّه و صلّی اللّه علی محمّد و آله وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا- لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ- حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ ما شاء اللّه لا حول و لا قوّه الّا باللّه ما شاء اللّه لا ما شاء النّاس ما شاء اللّه و ان کره النّاس حسبی الرّب من المربوبین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرّازق من المرزوقین حسبی الّذی لم یزل حسبی حسبی من کان منذ کنت لم یزل حسبی حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ) و مرویست از محمد بن فرج ثقه عدل و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۵

ظاهرا از کتاب او برداشته باشد بنا بر آن که خود در اول کتاب ذکر کرده است و اظهر آنست که از کافی برداشته است بترتیب که گفت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه بمن نوشتند این دعا را و تعلیم دادند مرا که بچه نحو بخوانم و فرمودند که هر که این دعا را در عقب نماز صبح

بخواند هر حاجتی که از حق سبحانه و تعالی طلب کند البته آن را آسان گرداند و حق سبحانه و تعالی کفایت کند مهمات او را و دعا اینست که مشتمل است بر چهار آیه که به اسانید صحیحه و حسنه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که تعجب دارم از کسی که از چهار چیز بترسد چرا پناه به چهار چیز نمی برد.

تعجب دارم از کسی که خوف داشته باشد از دشمنان چرا پناه باین آیه نمی برد که مکرر بگوید حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ یعنی حق سبحانه و تعالی ما را کافی است و نیکو وکیلی است که هر که کار خود را به او گذارد البته کار او را می سازد به درستی که شنیدم که حق سبحانه و تعالی در عقب این آیه می فرماید که برگشتند با نعمت الهی که فتح بود و با فضلی که به ایشان نرسید مکروهی، و مشهور این است که چون در جنگ احد هفتاد کس از اصحاب حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله شهید شدند و اکثر زخم برداشته بودند و حضرت زخم داشتند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه زیاده از هفتاد زخم از نیزه و شمشیر و تیر برداشته بودند، و لا فتی در شأن آن حضرت آمد و کفار به سبب نزول ملائکه برگشتند حق سبحانه و تعالی فرمود که آن حضرت با جمعی که زخم برداشته اند کفار را تعاقب نمایند و حضرت جار کرده بیرون رفتند و از مسلمانان هفتاد کس با آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله همراهی کردند و چون یک منزل

رفتند حضرت فرمودند که در شب آتشها بسیار افروختند و کفار از مراجعت پشیمان شده اراده برگشتن کردند تا آن که شخصی به ایشان رسید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۶

حضرت و اصحاب و آتشها را دیده بود، کفار از آن شخص پرسیدند که چه خبر داری آن شخص گفت که و اللّٰه که محمد (ص) را دیدم که لشکری عظیم برداشته است و بطلب شما می آید کفار فکر کردند که مبادا در این مرتبه شکست خورند رعبی و خوفی عظیم در دلهای ایشان افتاد و برگشتند و چون خبر به حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله رسید که ایشان با خوف بسیار برگشتند حضرت نیز برگشتند با فتح و فیروزی بدون حرب و این فتح نبود مگر از گفتن ایشان این کلمه را از روی اخلاص.

و تعجب دارم از کسی که غمناك شود چرا پناه نمی برد به گفتن این که لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّی كُنْتُ مِنَ الظّالِمِینَ یعنی نیست خداوندی بغیر از تو ای خداوند منزه از نقایص و بدیها به درستی که من از جمله ظالمانم بر نفس خود پس به درستی که شنیدم که حق سبحانه و تعالی در عقب این آیه می فرماید که چون یونس در شکم ماهی این تسبیح را می خواند پس مستجاب کردیم دعای او را و نجات دادیم او را از غم و هم چنین نجات می دهیم غیر او را هر که ما را از روی اخلاص باین تسبیح بخواند.

و تعجب دارم از کسی که با او در مقام مکر باشند چرا پناه نمی برد باین آیه که مؤمن آل فرعون گفت و أفوّض الخ یعنی

می گـذارم کارهای خود را به خداوند عالمیان به درستی که حق سـبحانه و تعالی بیناست به احوال بندگان خود به درستی که شنیدم که حق سـبحانه و تعالی می فرماید در عقب آن بعنوان فاء تفریع یعنی چون تفویض کرد باین کلمه حق سبحانه و تعالی او را حفظ نمود از مکرهای بد ایشان به آن که شیری چند فرسـتاد تا او را از شر فرعونیان نجات داد چنانکه از ظاهر آیه و این اخبار صحیحه ظاهر می شود.

و تعجب دارم از کسی که دنیا و زینت آن را خواهد چرا پناه نمی برد بقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۷

الهی مـا شـاء اللَّه لاـ قوّه الّا باللَّه یعنی آن چه حق سـبحانه و تعالی خواهـد چنان می شود و در کارهای خیر قوتی نیست مگر به توفیـق الهی به درسـتی که شـنیدم که حق سـبحانه و تعـالی فرموده است در عقب آن که در شـأن برادر فقیر آمـده است که به برادر غنی می گفت که اگر مرا می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است پس امیدوارم که حق سبحانه و تعالی بمن عطا کند بوسـتانی بهتر از بوستان تو، و امیدی که حق سبحانه و تعالی فرماید البته بفعل می آید چنانکه شیوه کریمانست که همین که بر زبـان ایشـان جاری شـد چنان می شود چه جای اکرم الاکرمین و در دعاء ما شاء اللَّه لا حول و لا قوّه الّا باللَّه است یعنی نیسـت ترک معاصـی و نه توفیق بر طاعات مگر بعون حق سـبحانه و تعالی آن چه حق سبحانه و تعالی می خواهد چنان می شود نه آن چه مردمان خواهند و خدا نخواهد، آن چه خدا می خواهد می شود

هر چنـد بر خلاف مراد خلایق باشـد بس است مرا پروردگار عالمیان از عالمیان، کافی است و کفایت کننده است مرا خالق از خلایق، کـافیست مرا روزی دهنـده از روزی خواران، کـافی است مرا آن کسـی که همیشه او مرا کافی بود، بس است مرا آن کسی که تا بوده ام کفایت مهمات من کرده است، بس است مرا آن خداوندی که نیست بجز او خداوندی بر او توکل کرده ام و اوست پروردگار عرش بزرگواری که عرش با آن عظمت را با آن چه در اوست آفریـده باشـد قادر است که کفایت مهمات من کند.

و از حضـرت امـام رضا صـلوات اللّٰه علیه بسـند کالصـحیح منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه خوانـدند حسبی الرّبّ من المربوبین را تا به آخر و حق سبحانه و تعالی دفع کرد شر دوانقی را از آن حضرت و حکایت طویل است و در عیون و غیره مذکور است.

[دعای بعد از هر نمازی]

(و قال صلوات اللّٰه علیه اذا انصرفت من صلاه مکتوبه فقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۸

رضـیت بـاللّٰه ربّا و بالإسـلام دینا و بالقرآن کتابا و بمحمّـد صـلی اللّٰه علیه و آله نبیّا و بعلیّ ولیّا و بالحسن و الحسـین و علیّ بن الحسـین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسـی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و الحسن بن علیّ و الحجّه بن الحسن بن علیّ ائمّه اللّٰهمّ ولیّک الحجّه فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شـماله و من فوقه و من تحته و امدد له فی عمره و اجعله القائم بأمرک المستنصر [المنتصر

خ ل] لـدینک و اره ما یحبّ و تقرّبه عینه فی نفسه و فی ذرّیّته و اهله و ماله و فی شیعته و فی عـدوّه و ارهم منه ما یحـذرون و اره فیهم ما یحبّ و تقرّبه عینه و اشف به صـدورنا و صـدور قوم مؤمنین) و بسـند سابق از محمد بن فرج منقولست که حضـرت امام محمـد تقی صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که هر گاه از نماز واجبی فارغ شوی بگو راضـیم به خداونـدی که خداوند عالمیان است و خوشـنودم به آن که دین من اسـلام است و قرآن کتاب منست و محمد صلی اللّه علیه و آله پیغمبر من است و علی امام اول منست و ائمه معصومـان امامـان مننـد و اسم حضـرت صـاحب الامر را نبرده است نه در این کتاب و نه در کتابهای دیگر و ظاهرا صـدوق جایز نمی داند نام آن حضـرت را بردن و احادیث بسـیار صـحیح بر نهی وارد شده است و در احادیث صـحیحه بعضـی وارد شـده اسـت که نـام آن حضـرت را نمی برد مگر کـافری و در بعضـی آنست که حرامست نـام بردن و در حـدیث صحیـح خضـر وارد است که نام و کنیت آن حضـرت را نمی بایـد برد تا وقتی که آن حضـرت خروج کنـد و در حـدیث لوح بعنوان م ح م د است و در احادیثی که اشاره به آن حضـرت صلوات اللّه علیه شده است که قریب به هزار حدیث باشد در آنها همه نام صحیح مذکور نیست مگر در سه چهار حدیثی که سهو از نساخ شده باشد و حکمت آن مخفی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۹

است و ممکن است که حکمت

این باشد که مبادا یهود و نصاری گویند که محمدی که در توراه و انجیل هست آن حضرتست و ما انتظار آن حضرت می کشیم چنانکه جمعی از جهالت نام بردند و الحال چنین می گویند اگر چه معقول نیست زیرا که عمده معجزه است و اگر نه معجزه باشد چه داند کسی که مدعی نبوّت همان شخص است که در توراه و انجیل است و هر که آید خواهند گفت که دیگریست خواهد آمد اما چون این باطل را مستمسک خود می ساختند نهی وارد شد تا سبب نشود و بسا باشد که نسبت به بعضی از عوام ایشان شبهه شود.

و شیخ بهاء الدین محمد تجویز تسمیه می کرد و می گفت که نهی مخصوص زمان غیبت صغری بود چون در بعضی از این احادیث نهی وارد شده است که هر گاه نام برید دشمنان بطلب آن حضرت مشغول خواهند شد و دست بر آن حضرت نیافته شیعیان و اصحاب آن حضرت را خواهند گرفت و ضرر خواهند رسانید و لیکن چون در احادیث وارد شده است که تا خروج نکند نام نمی توان برد و ممکن است که در غیبت صغری حرمتش بیشتر باشد و هیچ شک نیست که بعنوان حجت آل محمّد صلی اللّٰه علیه و آله و مهدی و هادی و امثال اینها تعبیر نمودن بهتر است و احوط است و اللّٰه تعالی یعلم، خداوندا ولیّ تو که حجّت است بر خلایق او را حفظ کن از پیش رو و از پس سر و از دست راست و از دست چپ و از بالا و زیر که از هیچ وجه ضرری به آن حضرت نرسد و عمر

آن حضـرت را دراز کـن و چنـان کن که در این زودی قیـام نمایـد بـامر تـو که آن امر جهـاد و رواج دینست و چنـان کن که نصـرت دهد دین ترا و بنما به او آن چه محبوب آن حضـرتست که آن اعلاء کلمه اللّه است و چنان کن که چشم آن حضرت را روشن کنی و آن حضرت را خوشحال گردانی در امر خودش که عالم را بتصرف

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۰

آن حضـرت صـلی اللّه علیه و آله در آوری و خوشـحال سـازی آن حضـرت را در ذرّیّت آن حضـرت که همه در خـدمت آن حضرت باشند بنا بر آن چه مشهور است که الحال موجودند در جابلقا و جابرسا.

و در کافی بسند صحیح از ابن ابی عمیر از استادانش روایت کرده است که ایشان گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت امام حسن صلوات اللّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی را دو شهر است یکی در مشرقست و یکی در مغربست و حصار هر دو از آهن است و بر هر یک این دو شـهر هزار هزار در است و در هر شهری هزار هزار زبانست مخالف یکـدیگر و من همه این لغات را می دانم و نیست در این دو شـهر و در میان اینها و بر اینها حجتی و امامی غیر از من و غیر از حسین برادر من.

و در بصایر الـدّرجات احادیث بسـیار به همین مضـمون منقول است و از مشایـخ شـنیده ام و روایات دیده ام که اولاد حضـرت صاحب الامر در این شهرهایند و گاه گاهی نیز آن حضرت خود تشریف می آورند باین شهرها

و اگر بالفعل فرزندی نداشته باشد معنی آن این است که حق سبحانه و تعالی فرزندان و زنان به آن حضرت کرامت فرماید بعد از خروج و خزینهای زمین همگی بتصرف آن حضرت در آید تا شیعیان آن حضرت به رفاهیت و عیش بگذرانند و دشمنان آن حضرت همگی مغلوب آن حضرت شوند، و خداوندا بنما به دشمنان آن حضرت از آن حضرت آن چه را از آن می ترسیدند که جمعی در جهاد بجهنم روند، و جمعی به حدودی که در ذمهای ایشان باشد، و جمعی از غصه گرفتن اموال ایشان که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بوده است و ایشان در آن تصرف بنا حق کرده بودند، و بنما به آن حضرت از دشمنان آن چه محبوب آن حضرت باشد و سبب سرور آن حضرت شود و شفا ده سینه های ما را و سینه های جمعی را که مؤمن

باشند به آن که غمها و المها از دل همگی مرتفع شود و اینها همه واقع خواهد شد خواه دعا بکنند و خواه نکنند و فایده دعاها تسکین دلهای جمعی است که به غمها و المها مبتلا باشند و یا آن که مثاب گردند به دعا کردن، و یا آن که دعا سبب ازدیاد فرح و سرور دوستان شود در حالت ظهور آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و عمده فواید دعا قرب بندگانست بجناب اقدس الهی در همه جا و از این جهت دعا مطلوبست است همیشه خصوصا در بلاها و کمترین فوایـد آن این است که در غالب اوقات بعد از دعا غم نمی ماند و این مجربست و اگر نسبت به

جمعی چنین باشد که بالکلیّه زایل نشود شدت آن زایل می شود و آن چه می ماند بمنزله عدم است و چون دیگر دعا می کند آن بقیه نیز زایل می شود خصوصا هر گاه دعا از جهت زوال غم نیز بکند.

(و کان النّبیّ صلی اللّه علیه و آله یقول اذا فرغ من صلاته اللّهمّ اغفر لی ما قدّمت و ما اخّرت و ما اسررت و ما اعلنت و اسرافی علی نفسی و ما أنت اعلم به منّی اللّهمّ أنت المقدّم و المؤخّر لا اله الّا أنت بعلمك الغیب و بقدرتک علی الخلق اجمعین ما علمت الحیوه خیرا لی فاحینی و توفّنی اذا علمت الوفاه خیرا لی اللّهمّ انّی أسألك خشیتک فی السّرّ و العلانیه و کلمه الحقّ فی الغضب و الرّضا و القصد فی الفقر و الغنی و أسألك نعیما لا ینفد و قرّه عین لا تنقطع و أسألك الرّضا بالقضاء و برد العیش بعد الموت و لذّه النّظر إلی وجهك و شوقا إلی لقائك من غیر ضرّاء مضرّه و لا فتنه مظلّه اللّهمّ زیّنا بزینه الایمان و اجعلنا هداه مهدیّین اللّهمّ اهدنا فی من هدیت اللّهمّ انّی أسألك عزیمه الرّشاد، و الثّبات فی الامر و الرّشد و أسألك شکر نعمتك و حسن عافیتك و اداء حقّك و أسألك یا ربّ قلبا سلیما و لسانا صادقا و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۲

استغفرك لما تعلم و أسألك خیر ما تعلم و أعوذ بك من شرّ ما تعلم فانّك تعلم و لا نعلم و أنت علّام الغیوب) و در کافی فانّك تعلم و لا تعلّم است الخ و بسند سابق از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند

که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله همیشه وقتی که از نماز فارغ می شدند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا بیامرز مرا آن چه را از پیش فرستاده ام از اعمال قبیحه که به سبب آن مستحق عقوبت تو شده ام و آن چه را از پس گذاشته ام از بدعتهای شنیعه یا آن چه را که می بایست که تاخیر کنم تقدیم کرده باشم و بر عکس و اول اظهر است، و بیامرز آن چه را مخفی کرده ام و آن چه را آشکار کرده ام و اسرافی و ستمی را که بر نفس خود کرده ام، و ببخشا هر چه را تو به آن اعلمی از من خداوندا تو مقدم می داری هر کرا قابلیت تقدیم دارد مانند انبیا و اوصیا و تو مؤخر می داری هر که را قابلیت امامت ندارد مانند غیر ایشان و بنا بر این عبارت عبارت اولی محتمل است که از جهت کسانی باشد که مذهب باطل داشته باشند و بمذهب حق در آمده باشند عذر تقصیرات سابقه را بخواهند و تعمیم اولی است، نیست خداوندی بجز تو بحق علم تو یا به سبب آن که عالمی به آن چه نزد دیگران مخفی است، و بحق یا به سبب قدرتی که داری بر همه خلایق تأخیر مرا در حیات دانی مرا زندگانی کرامت کن، و بمیران مرا هر وقت که دانی که خیر من در مردنست، خداوندا به درستی که سؤال می کنم از تو ترس ترا در پنهان و آشکارا و از تو می خواهم که توفیق دهی مرا که آن چه حق باشد بگویم در حالت غضب و خوشنودی و میانه رو باشم

در حالت فقر و توانگری و سؤال می کنم از تو نعمتی را که آخر نشود که آن نعمتهای بهشت است و خوشنودی که هرگز منقطع نشود در بهشت یا در دنیا به آن که راضی باشم بهر حالی، و سؤال می کنم از تو که راضی باشم به قضای تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۳

و سؤال می کنم عیش نیکو را بعد از مرگ و لذت نظر به روی ترا یعنی چنان کن که همیشه به یاد تو باشم و از این معنی محظوظ باشم به آن که مرا به مقام محبت و معرفت برسانی و همیشه مشتاق لقای تو باشم از جهت رضا به قضای تو و اشتیاق مردن نه از جهت این باشد که آزارهای عظیم داشته باشم و آرزوی مرگ کنم یا آن که متعلق باشد بجمیع جملهای سابقه یعنی هر یک از اینها را بمن کرامت کن بدون تعب و مشقت بسیار و بدون فتنه گمراه کننده.

خداوندا مزین ساز ما را به زینت ایمان کامل و بگردان ما را که هدایت کنیم خلایق را و خود راه راست را داشته باشیم خداوندا بسیار کسی را هدایت کرده و می کنی مرا نیز به برکت ایشان هدایت کن، خداوندا از تو سؤال می کنیم که نیت من همیشه در راه راست باشد و در راه حق ثابت قدم باشم و از تو سؤال می کنم که توفیق دهی که شکر کنم نعمتهای ترا و آن که عفو فرمائی بر وجه احسن یا به عافیت باشم از جمیع مرضها بر وجه نیکو که در آن عافیت ادا کنم حقوق ترا و از تو سؤال می کنم ای پروردگار من دلی

را که سالم باشد و زبانی راست گو و طلب مغفرت می کنم از تو از گناهانی که تو می دانی و از تو سؤال می کنم بهترین چیزهائی را که تو می دانی و پناه می گیرم به تو از بدیهایی که تو می دانی به درستی که تو می دانی و ما نمی دانیم، و در نسخه کافی تو می دانی و محتاج نیستی به آن که کسی چیزی را به یاد تو دهد و حال آن که تو دانائی بهر چه پنهانست بر وجه اکمل و اتم.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه من قال هذه الکلمات عند کلّ صلاه مکتوبه حفظ فی نفسه و داره و ماله و ولده اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کلّ ما هو منّی باللّه الواحد الاحد الصّمد الّذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری و کلّما هو منّی بربّ الفلق من شرّ ما خلق إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۴

اخرها و بربّ النّاس إلی اخرها و بآیه الکرسی إلی اخرها) و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر که این کلمات را نزد هر نماز واجبی بخواند حق سبحانه و تعالی او را و خانه و مال و فرزندان او را حفظ فرماید و ترجمه اش اینست که نفس و مال و فرزندان و اهل خانه خود را و هر چه از من باشد همه را در پناه خداوندی در می آورم که واجب الوجود بالذاتست و متصف بجمیع صفات کمال است و یکی است و یگانه من جمیع الوجوه است و

بـازگشت همه موجودات به اوست و دور نیست که مراد از صـمد وجوب وجود باشـد یـا آن که صـفات او عین ذات اوست یا محل حوادث نیست و تغیّر و تبـدّل در ذات او و صـفات او نیست، و والـد نیست چون کفار قریش می گفتنـد که ملائکه بنات الهی انـد، و نصاری می گفتنـد پـدر مسیح است، و یهود می گفتنـد که عزیز پسـر اوست از جهت رد بر ایشان فرمود که پـدر نیست یا پـدر صـفات حادثه نیست که از او صادر شود، و مولـد نیست ردّا علی النصاری که عیسـی را خـدا می دانند با آن که مولود است یا نفی صفات زایده باشد ردّا علی الاشاعره که صفات را واجب الوجود می دانند و متولد از حق سبحانه و تعالی و هیچ کس کفو و نظیر و مانند او نیست ردّا علی الحکما که عالم را قدیم می دانند و در قدم نظیر او می دانند سیّما مجرّدات را و در تفسـیر این سوره احادیث بسـیار وارد شده است و در اینجا غرض ترجمه است، و در امان در می آورم جان خود را و مال خود را و فرزنـدان و اهـل بیت و خانه خود را و هر چه از من است و منسوبست بمن همه را در پناه خداونـدی در می آورم که پروردگار صـبح است که می شـکافد شب را بنور روز یا شـکافنده عدمست بنور وجود، و شـکافنده نباتات و حیوانات است به آن که از دانها خوشه ها می آفریند و از نطفه ها یا رحمها حیوانات بیرون می آورد و از ابر باران بیرون می آورد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۵

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر کرده است که فلق

چاهیست در جهنم که اهـل جهنم از سـختی گرمی او فریـاد می کننـد و پنـاه به خـدا می برنـد از عـذاب آن و این چاه از حق سبحـانه و تعـالی سـؤال کرد که او را رخصت دهـد که نفسـی بکشـد پس چـون نفسـی کشـید جهنم را سـوخت و در آن چـاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه پناه به خدا می برند از شدت گرمی آن صـندوق و این صـندوق تابوتی است که شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان در آن تابوت خواهند بود اما آن شش کس پیشینیان.

یکی قابیـل است که هابیـل را کشت، دیگر نمرود است، دیگر فرعـون است، دیگر سـامری، دیگر شخصـی است که یهودان را گمراه کرد، دیگر کسی است که نصاری را اضلال نمود.

و اما شش آخرین اوّلی، و دویمی و سومی و معاویه و سر خوارج و ابن ملجمند.

و ابو حمزه ثمالی این حـدیث را روایت کرده است و منافاتی نیست میان این اقوال ممکن است که همه مراد باشـد اما در امثال این آیات جزم بیکی یا مجموع مشـکل است از شـر هر چه حق سبحانه و تعالی آفریده است از آدمیان و درندگان و گزندگان و هر شـری، و از شـر شب تـار وقتی که در آیـد چون شـیطان بزرگ لشـکر خود را پهن می کنـد در دو سـاعت یکی در وقت غروب تا وقت ذهاب حمره مغربیه، و دویم از طلوع صـبح تا طلوع آفتاب و این دو ساعت را ساعت غفلت می گوینـد که چون ساعت عبادتست شیاطین سعی می نمایند که بنده را از عبادت الهی غافل سازند، یا از شر هر که و هر

چه نازل شود بشر، یا از شر خسوف قمر و از شر زنان ساحره که می دمند در گره ها چون طریق ساحران آنست که چیزهای باطل می خوانند و گره می زنند و بر آن می دمند، و از شر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۶

حاسدان هر گاه حسد کنند و حسد آنست که رشك برند دیگری را بر نعمتی که چرا فلانی این نعمت را دارد و پیش گذشت.

و بربّ النّاس دو احتمال دارد یکی آن که این سوره را به آن سوره متصل سازند و هم چنین آیه الکرسی را یا آن که هر یك از قل اعوذ بربّ النّاس و آیه الکرسی را مثل سابق بگوید

اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری بربّ النّاس و باللّه لا اله الّا هو

یعنی جان و مال و فرزندان و اهل و خانه خود را در پناه خداوندی در می آورم که تربیت کننده خلایق است و پادشاه مردمانست و خداوند انسان است و دفع جمیع مضرّتها او می تواند کرد یعنی هر یك از این سه صفت علّت مستقله است در دفع و رفع شرور و من خود و متعلقان خود را در پناه او در می آورم از شیاطین یا شیطانی که کار او وسوسه است و خیالات باطله را در خاطر بنی آدم در می آورد و باطل را بصورت حق به ایشان می نماید و در رگ و ریشه ایشان راه دارد و خنّاس است یعنی هر گاه آدمی خداوند خود را یاد می کند دست از این کس بر می دارد دیگر که غفلتی دست داد پیش می آید و مشغول وسوسه می شود آن شیطانی که وسوسه می کند در سینه های بنی آدم

و دشـمن انـدرونی است و آن بـدتر است از دشـمن بیرونی از جنیـان و آدمیـان یعنی نه چنین است که این وسـوسه مخصـوص جنیان و شـیاطین جن باشد شبهاتی که شیاطین انس می کنند بدتر و بیشتر است و هر شبهه که در اعتقادات و اعمال هست همه از شیاطین جن و انس است. و تقدیم جن به سبب این است که اصل این وسوسه ها و شبهات از شیطان بزرگ ناشی شد.

چنانکه فخر رازی ذکر کرده است که او هفت شـبهه در میان خلایق انـداخت و از آن روز تا بحال عالمی را گمراه می کنـد و هر چه او تقصیر کرده است شیاطین انس خصوصا فخر که رئیس مشککین است تمام می کند حاصل آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۷

چون حکمت الهی اقتضا کرد که شیطان باشد و ملک باشد و شیاطین اضلال کنند و ملایک هدایت کنند و عقلی کرامت کرد که بداند هدایت را از ضلالت و اختیاری کرامت نمود که با شیطان معارضه کند: پناهی احسان نمود که هر گاه عاجز شود پناه بجنـاب اقـدس او برد بلکه در همه کارهـا حتی در نمـاز و قرائت قرآن أولاـ مقرر ساخت که پناه به او برنـد، و این سوره نیز از اعظم نعم الهی است از جهت دفع شیاطین جن و انس و چنانکه سوره فلق از جهت دفع ضررهای ظاهریست این سوره از جهت ضررهای باطنی و معنویست دیگر همه را در پناه الهی در می آورد به آیه الکرسی.

و این آیه فی نفسـها معجزه ایست از معجزات سیّد المرسـلین صـلی اللَّه علیه و آله نظر به خـواص و عوام امـا خواص به اعتبـار اشتمال آن

بر اصول معـارف الهيه، و امـا عوام از جهت حفـظ چنـانكه در جميع بلاها و مهالك مكرّر تجربه ها شـد كه علم يقينى حاصـل است كه به سـبب اين آيه آن بلاها مـدفوع شـد و هم چنين سوره حمـد نيز معجزه ايست باهره بحسب صورت و معنى مثل آيه الكرسى و فضايل اين آيه بسيار است.

و از حضـرت سيّد المرسـلين صـلى اللَّه عليه و آله منقولست كه اعظم آيات قرآنى و بهتر آيات فرقانى آيه الكرسى است و هر كه اين آيه را در عقب هر نماز بخوانـد حق سـبحانه و تعالى خود قبض روح او كنـد و چنان باشـد كه در خدمت آن حضـرت جهاد كرده باشد و شهيد شده باشد.

و از حضـرت امير المؤمنين صـلوات اللَّه عليه منقولست كه فرمودند كه از حضرت سيّد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله شنيدم كه بر منبر مى فرمودند كه هر كه آيه الكرسى را در عقب هر نماز بخواند حايلى نداشته باشد از دخول بهشت مگر اجل موعود كه چون مى ميرد داخل بهشت مى شود و مداومت نمى كند بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۶۸

خوانـدن آن مگر صديقى يا عابدى و كسـى كه اين آيه را در وقت خواب بخواند حق سـبحانه و تعالى او را و هم سايگان او و هم سايگان هم سايگان او را محفوظ دارد در امان خود.

و از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه عليه منقولست كه هر كه يك مرتبه آيه الكرسـى را بخواند حق سبحانه و تعالى هزار مكروه از مكـاره دنيوى را از او دفع كنـد و هزار مكروه از مكروهـات اخروى را از او رفع كنـد كه كمترين آن چه در دنيا دفع كند فقر

باشد و کمترین مکاره اخروی عذاب قبر باشد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر چیزی را بلندی هست و بلندی قرآن آیه الکرسی است.

و از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر که آیه الکرسی را در وقت خواب بخواند از مرض فالج ایمن گردد و هر که در عقب هر نماز بخواند گزنده به او ضرر نرساند.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی امر فرمود که این آیات را به زمین آورند ایشان پناه به عرش مجید بردند و تضرع و زاری کردند که خداوندا ما را می فرستی به نزد گناه کاران پس حق سبحانه و تعالی وحی نمود به ایشان که بروید که به عزت و جلال من قسم که هر مؤمنی از آل محمد صلی اللّٰه علیه و آله و شیعیان ایشان شما را در عقب نمازهای واجب بخواند البته بنظر شفقت و مرحمت هفتاد نظر به او کنم و در هر نظری هفتاد حاجت او را بر آورم و آن بنده را با اعمالش قبول کنم هر چند گناه کار بوده باشد و سیّئات او را مبدّل سازم بحسنات، و آن آیات سوره حمد و آیه الکرسی و شهد اللّٰه و قل اللّٰهمّ مالک الملک است و فضایل آن از حصر بیرون است و بعد از این نیز در اذکار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۹

وقت خواب خواهد آمد.

و اما ترجمه آن خداوند عالمیان آن خداوندیست که بغیر از او خداوندی نیست و این آیه و امثال این

از آیات بسیار دلالت می کند بر آن که وجوب وجود دلیل وحدتست غافل مباش و آن خداوندیست که حیّ است یعنی موجود است به وجودی که عین ذات اوست یا زنده ایست که او را زوال نیست و قیّوم است یعنی واجب الوجودیست که بذات خود قائم است و اشیاء به او قائم است به آن که همه را آفریده است و تربیت و ابقای همه می کند و محل عروض صفات حادثه نیست مثل مقدّمه خواب که پینکی است، و خواب ندارد و تقدیم سنه بر نوم یا به اعتبار تقدم است بحسب عروض و یا رعایت فصاحت و یا به آن که گویا فرموده است که او را سنه نمی باشد فکیف النّوم مر أو راست، آن چه در آسمانهاست و آن چه در زمین است یعنی همگی مملوك و آفریده اویند چه گنجایش دارد شرکت اینها با او و فی الحقیقه این فقرات دلیل فقره اوّل است که به تدبّر ظاهر است، کیست که شفاعت کند نزد او مگر باذن او چون جمعی از کفار ملایك را می پرستیدند که ایشان ما را شفاعت خواهند کرد می فرماید که کرا یاری شفاعت هست خصوصا هر گاه کافر شده باشند و از جهت واجب الوجود بالذات شریك و نظیر قرار داده باشند، و عالم است به آن چه در پیش ایشان است و آن چه در عقب ایشان یعنی بما قبل و ما بعد ایشان یا بر عکس که ما بین أیدیهم آینده باشد و ما خلفهم گذشته یا دنیا و آخرت یا بر عکس محسوسات و معقولات یا آن چه مدرك ایشان می شود و آن چه بادراک

ایشان در نمی آید یا همه و ممکن است که ضمیر راجع به شفاعت کنندگان باشد و این بعید است، و خلایق احاطه نمی توانند کرد علوم الهی را و نه چیزی از آن را مگر آن چه را او خواهـد که خلق بداننـد پس ظاهر شد کبریا و عظمت او از جهت تفرد او به قدرت، و علم و فرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۰

گرفته است کرسی او آسمانها و زمین را چنانکه در احادیث وارد شده است که هر گاه خواهید عظمت خداوند خود را بدانید نظر کنید در عظمت خلق او و بعد از عرش کرسی اعظم است بحسب صورت از جمیع مخلوقات.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که مراد از کرسی در این آیه عرش است.

و در بعضی اخبار وارده شده است که مراد از عرش و کرسی علم است که محیط است به همه اشیاء و آن چه اشهر است در روایات و میان اصحاب آنست که زمین در میان آسمانهاست و هفت آسمان در میان کرسی است و کرسی در میان عرش است که کرسی فلك ثوابت باشد و عرش فلك اطلس و لهذا آن را موصوف گردانید به عظمت و بر او دشوار و صعب نیست حفظ آسمانها و زمینها و همه در قبضه قدرت اوست و او حافظ همه است و اوست علیّ عظیم که بلند مرتبه ایست که فوق او بلندی نمی باشد و بزرگواریست که بزرگی بالاتر از او نیست چون واجب الوجود است و همه اشیاء ممکن و مخلوق و مربوب اویند یا از آن بلندتر است که تصوّر بلندی او توان کرد و از آن اعظم است

که تصوّر عظمت او توان کرد و هر جا که آیه الکرسی گویند همین مراد است.

و در حدیث قوی از حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله منقولست که هر که چهار آیه از اوّل سوره بقره بخواند و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن را بخواند و سه آیه از آخر سوره بخواند نه بیند در نفس خود و مال خود چیزی که سبب کراهت او باشد و شیطانی نزدیک او نشود و قرآن را فراموش نکند پس اگر این دو آیه را نیز ضم کند تا هم فیها خالدون بهتر خواهد بود و هر جا که در روایات یا کتب اصحاب آیه الکرسی علی التنزیل گویند مراد اینست که ضم کند بعد از لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ: وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّرى

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۱

عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم و در آیه اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ وارد است و مراد از آمنوا ائمه معصومینند صلوات اللَّه علیهم و بعد از خالدون و الحمد للّه ربّ العالمین نیز نازل شده است.

و این روایت کالصحیح است که از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه منقولست که علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است و شیخ طبرسی نیز همین روایت را در تفسیر خود آورده است و کلینی رحمه اللَّه زیادتی اوّل را ذکر کرده است و بعد از

وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ

را ذکر کرده است

وَ أَوْلِياؤُهُمْ الطَّواغِيتُ

روایت کرده است بلفظ جمع و ابن طاوس رضی اللَّه عنه در روایت رقعه الجیب از حضرت امام رضا صلوات اللَّه

علیه روایت کرده است که بنویسد آیه الکرسی علی التنزیل را و استبعادی ندارد که مشتمل باشد و صحابه فراموش کرده باشند چه سوره حمد و توحید که همیشه بر آن مداومت داشتند اختلاف بسیار هست در آنها در میان قرا.

(و روی هلقام بن ابی هلقام انّه قال اتیت ابا ابراهیم صلوات اللَّه علیه فقلت له جعلت فداک علّمنی دعاء جامعا للدّنیا و الآخره و أوجز فقال قل فی دبر الفجر إلی ان تطلع الشّمس سبحان اللَّه العظیم و بحمده استغفر اللَّه و اساله من فضله فقال هلقام و لقد کنت اسوأ اهل بیتی حالا فما علمت حتّی اتانی میراث من قبل رجل ما علمت انّ بینی و بینه قرابه و انّی الیوم ایسر اهل بیتی مالا و ما ذاک الّا ما علّمنی مولای العبد الصّالح صلوات اللَّه علیه) مرویست به سندی کالصحیح از هلقام و آن بکسرها اسم شیر است و مرد فربه دراز که گفت به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه رفتم و عرض نمودم که فدای تو گردم به یاد ده مرا دعایی که جامع باشد و مشتمل باشد بر خیرات دنیا و آخرت و مختصر باشد حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۲

فرمودند که چون از نماز صبح فارغ شوی تا طلوع آفتاب این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که به پاکی یاد می کنم خداوند بزرگوار خود را و شکر او می گویم بر این اعتقاد صحیح که خداوند خود را منزه می دانم از هر چه لایق ذات و صفات و افعال مقدسه او نیست، و طلب می کنم که در گذرد از گناهان من، و سؤال می کنم از او از

فضل او یعنی از او می طلبم که در دنیا و عقبی با من به تفضّل سر کند نه به استحقاق یا آن که این تسبیح و این دعا لازم دارد خیر دنیا و آخرت را پس هلقام گفت که من مداومت بر این دعا نمودم و از همه خویشان خود پریشان تر بودم ناگاه شخصی که گمان نداشتم که خویش منست فوت شد و میراثش بمن رسید و الحال مال من از همه یاران من بیشتر است و سبب این نیست الا از تعلیمی که مولا و امام من مرا تعلیم فرمودند که او بنده شایسته درگاه الهی است و آن حضرت خود فرموده بودند که مرا باین لقب بخوانید تا ضرری به شما نرسد چون در زمان آن حضرت تقیه عظیم بود.

(و قال زراره سمعت ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه یقول الدّعاء بعد الفریضه افضل من الصّلاه تنفّلا و بذلک جرت السّنه) و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست از زراره که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که می فرمودند که دعا خواندن در تعقیب نمازهای واجب افضل است از نماز نافله با آن فضیلتی که نماز را هست و باین معنی سنت حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله جاری شده است.

و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه علیه منقولست که فرمودند که فضیلت تعقیب بعد از نماز واجب بر تعقیب نماز سنت مثل فضیلت نماز واجب است بر نماز سنت پس فرمودند که خداوند خود را دعا کن و مگو که هر چه مقدار شده است چنان خواهد شد و دعا فایده ندارد

لوامع صاحبقرانی،

زیرا که فی نفسه دعا عبادتست و حق سبحانه و تعالی فرموده است که دعا کنید تا قرب و ثواب شما را حاصل شود، و حق سبحانه و تعالی دعا را عبادت نامیده است در این آیه که فرموده است که دعا کنید مرا تا مستجاب کنم دعای شما را به درستی که جمعی که تکبر می کنند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند به خواری و زاری پس ظاهر شد که دعا عبادتست و چون خواهی که دعا کنی تمجید و تعظیم و حمد و ثنای الهی به جا آور و تسبیح و تهلیل کن خداوند خود را و ثنا کن خداوند خود را و صلوات بر محمد و آل او فرست بعد از آن هر چه خواهی طلب کن تا حق سبحانه و تعالی عطا فرماید با آن که دعا نیز از مقدرات الهی است مثل سایر اسباب.

و از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که هر که نماز واجبی را به جا آورد و تعقیب بخواند تا نماز فریضه دیگر پس او مهمان حق سبحانه و تعالی است و بر حق سبحانه و تعالی لازمست که گرامی دارد مهمان خود را.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که دعا بهترین عباداتست و گذشت در قنوت که دعا افضل است از قرائت قرآن.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که فراموش مکنید دو چیز را که واجب می گرداند قبول را یا فرمودند که بر شما باد باین دو چیز که حق سبحانه و تعالی واجب

گردانیده است بر خود که قبول فرماید در عقب هر نمازی زراره عرض نمود که کدامند آن دو چیز حضرت فرمودند که آنست که سؤال کنید بهشت را از حق سبحانه و تعالی و پناه برید به خداوند خود از شر جهنم و باین عبارت وارد شده است که: (اعوذ بک من النّار و أسألك الجنّه و قال هشام بن سالم لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّی اخرج و احبّ ان اکون معقّبا فقال ان کنت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۴

علی وضوء فانت معقّب) و بسند صحیح از هشام منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که گاه هست که مرا شغلی هست و می خواهم که تعقیب را نیز ترک نکنم چه کنم حضرت فرمودند که اگر با وضو باشی ثواب تعقیب داری چون با وضو بودن عبادتست و ممکن است که مراد این باشد که اگر وضو داشته باشی و تعقیبات را در راه بخوانی ثواب تعقیبی خواهی داشت که نشسته کرده باشی در مصلّی و اول اظهر است اما شک نیست که اگر تعقیب را در راه بخواند افضل است و مراد از حدیث اقل مراتب تعقیب است و اللَّه تعالی یعلم.

(و قال النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله قال اللَّه عزّ و جلّ یا ابن ادم اذکرنی بعد الغداه ساعه و بعد العصر ساعه اکفک ما اهمّک) و از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سیّد المرسلین (ص) فرمودند که خداوند عالمیان می فرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت که مراد

تا طلوع شمس است و بعد از عصر یک ساعت مرا یاد کن تا کفایت کنم مهمات ترا یعنی دفع کنم بلاها را و بر آورم حاجات ترا.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه الجلوس بعد صلاه الغداه فی التّعقیب و الدّعاء حتّی تطلع الشّمس ابلغ فی طلب الرّزق من الضّرب فی الارض) و به اسانید متکثره صحیح و حسن قوی منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که نشستن بعد از نماز صبح در تعقیب و دعا تا طلوع آفتاب تمامتر است در سببیّت رزق از سفرهای تجارت چنانکه خواهد آمد که نه عشر روزی در تجارتست و یک عشر در ما بقی و احادیث معتبره گذشت که هر چند سعی و تعقیب در طلب رزق تمامست اما سعی به سبب ناخن گرفتن و شارب چیدن در روز جمعه بیشتر است از تعقیب، و اخبار در فضل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۵

تعقیب و دعاهای مطلق صلوات و خصوص بعضی از صلوات از حد حصر بیرونست و در کافی بعضی از آن هست و در مصباح کبیر شیخ و سایر مصابیح و سایر کتب دعا مذکور است و چون ذکر آن سبب طول بود اکتفا به همین شد و هر که خواهد رجوع به آن کتب کند.

باب سجده الشّکر و القول فیها

اشاره

این بابی است در بیان سجده شکر و فضایل آن و دعاهایی که منقولست که در آن باید خواند و این سجده از خصایص شیعه است و با آن که در صحاح عامه موجود است علی رغم شیعه ترک می کنند به آن که از شعار رفضه است بنا بر این دین حقرا نیز ترک کرده اند تا تابع

شیعه نباشند.

[ذکر سجده شکر]

(روی عبـد اللّٰه بن جندب عن موسـی بن جعفر صـلوات اللّٰه علیهما انّه قال یقول فی سـجده الشّـکر اللّٰهمّ انّی اشـهدک و اشـهد ملائکتک و أنبیاءک و رسـلک و جمیع خلقک انّک اللّٰه ربّی و الاسـلام دینی و محمّدا نبیّی و علیّا و الحسن و الحسـین و علیّ بن الحسـین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد و موسـی بن جعفر و علیّ بن موسی و محمّد بن علیّ و علیّ بن محمّد و الحسن بن علیّ و الحجّه بن الحسن بن علیّ صـلوات اللّٰه علیهم ائمّتی بهم اتولّی و من اعـدائهم أتبرّأ اللّٰهمّ انّی أنشـدک دم المظلوم ثلثا اللّٰهمّ انّی أنشـدک بإیوائک علی نفسک لأعـدائک لتهلکنّهم بأیدینا و ایدی المؤمنین اللّٰهمّ انّی أنشدک بإیوائک علی نفسـک لأولیائک لتظفرنّهم بعدوّک و عدوّهم ان تصـلّی علی محمّد و علی المسـتحفظین من آل محمّد ثلثا اللّٰهمّ انّی أسألک الیسر بعد العسـر ثلثا ثمّ تضع خدّک الایمن علی الارض و تقول یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علیّ الارض بما رحبت و یا بارئ خلقی رحمه بی و کنت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۷

عن خلقی غنیّا صلّ علی محمّد و آل محمّد و علی المستحفظین من آل محمّد ثلثا ثمّ تضع خدّک الایسر علی الارض و تقول یا مـذلّ کـلّ جبّـار و یـا معزّ کـلّ ذلیل قـد و عزّتک بلغ بی مجهودی ثلثا ثمّ تعود للسّـجود و تقول مائه مرّه شـکرا شـکرا ثمّ تسال حاجتـک إن شـاء اللّٰه) و در حسن کالصـحیح منقول است از عبـد اللّٰه وکیـل حضـرات ائمه صـلوات اللّٰه علیهم از آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که در سجده شکر

می گوید و شیخان چنین روایت کرده اند که عبد اللّٰه گفت عرض نمودم که چه چیز در سجده شکر بگویم چون استادان من هر یک دعایی و ذکری می گویند غیر آن چه دیگری می گوید حضرت فرمودند که چون به سجده روی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا ترا گواه می گیرم و گواه می گیرم فرشتگان و انبیا و مرسلان ترا با هر چه آفریدی که توئی خداوند پروردگار من و اسلام دین منست و حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله پیغمبر منست و حضرات ائمه معصومین امامان منند که صلوات تو بر همه باد و تولّی به ایشان دارم و ایشان را امامان و پیشوایان خود می دانم و از دشمنان ایشان بیزارم پس سه مرتبه بگوید که خداوندا از تو سؤال می کنم بحق خون بنا حق ریخته حسین مظلوم شهید و سه مرتبه می گوید خداوندا ترا می خوانم و قسم می دهم بحق آن وعده که بر خود لازم گردانیده نسبت به دشمنان خود که ایشان را هلاک گردانی به دستهای ما و به دستهای مؤمنان، و این جمله اعدا در کافی و تهذیب نیست با آن که سند هر دو یکی است، پس سه مرتبه می گوید که خداوندا از تو سؤال می کنم و قسم می دهم بحق آن وعده که بر خود لازم ساخته از جهت دوستانت که ایشان را ظفر دهی به دشمن خودت و دشمن ایشان که صلوات بر محمد و آل محمد فرست آنهایی که ایشان را حافظ دین و اسرار خود کرده بنا بر قرائت فتح و بنا بر کسر که ایشان طلب نموده اند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۸

تو که حافظ

اسرار تو باشند اما فتح اولی است چنانکه ظاهر است و در کافی و تهذیب ثلثا نیست و در اینجا ظاهرا ثلثا ما بعد بهر دو متعلق است خداوندا به درستی که از تو سؤال می کنم که آسانی کرامت کنی ما را بعد از این دشواری و عسرتی که داریم و همین عبارت را نیز سه مرتبه می گوید، پس طرف راست رو را بر زمین گذاری و سه مرتبه می گویی ای پناه من در وقتی که از همه راهی درمانم و زمین با این فراخی که دارد بر من تنگ شود و پناهی نداشته باشم تو پناه منی، و ای خداوندی که مرا آفریدی از روی رحمت و بی نیاز بودی از من و از آفریدن من بلکه غرض این بود که جود خود را شامل حال من کنی چنانکه در حدیث قدسی همین مضمون وارد است که:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

صلوات بر محمّد و آل او فرست و در کافی نیست و آل محمد و نمی باید زیرا که بدل او هست که بر محمد و بر جمعی که حافظان دین و اسرار آن حضرتند از آل محمّد، و این مجموعه را سه مرتبه می خوانی و احتمال دارد که مرا این باشد که صلوات را سه مرتبه بگوید و در هر دو کتاب ثلثا نیست اگر چه ظاهرا باید چون همه جملها را سه مرتبه می خواند پس طرف چپ رو را بر زمین می گذاری و سه مرتبه می گویی ای خوار کننده هر جبّار ستم کار و ای عزیز کننده هر ذلیل بی مقدار قسم به عزت و بزرگواریت می خورم که

طاقت من طاق شده است و دیگر تاب ندارم پس مرتبه دیگر پیشانی را می گذاری تا دو سجده شود و این مرتبه صد مرتبه می گویی شکرا یعنی شکر می کنم ترا به شکری که تو سزاوار آنی پس حاجتی که داری طلب می کنی اگر حق سبحانه و تعالی خواهد، یا بر می آورد حاجات ترا اگر خدا خواهد و ظاهرا از محض تیمّن و تبرک باشد بدون معنی شرطی چنانکه گذشت و چون این روایات تمام بود در بیان هر دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۹

سجده با تعفیر بین السجّدتین با حسن سند این را مقدم داشت.

[سجده شکر مکن نزد سنیّان و تقیه به جا آور]

(و لا تسجد سجده الشّکر عند المخالف و استعمل التّقیّه فی ترکها) و سجده شکر مکن نزد ستیّان و تقیه به جا آور در ترک آن چون تقیّه واجبست غالبا و اگر ضرر سهلی رسد سنّت است تقیه و هم چنین اگر احتمال ضعیفی باشد در ضرر و اگر سجده کند تعفیر خدّین نکند چون تقیه در این بیشتر است و جمعی از عامه قایلند به سجده شکر و با آن که قایلند ضرر می رسانند چون شعار شیعیانست.

(و روی جهم بن ابی جهم قال رأیت ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما و قد سجد بعد الثّلث رکعات من المغرب فقلت له جعلت فداک رأیتک سجدت بعد الثّلث فقال و رأیتنی فقلت نعم قال فلا تدعها فانّ الدّعاء فیها مستجاب) و کالصحیح منقولست از جهم و در بعضی از نسخ جهیم مصغّر و هم چنین در پدرش و در بعضی از نسخ پدرش ابن ابی جهیمه است و این اختلاف خواهد آمد در بیان اسانید کتاب و هم چنین این

اختلاف را نجاشی ذکر کرده است در فهرست خود گفت که آن حضرت را صلوات اللّه علیه دیدم که بعد از نماز واجب شام به سجده رفتند پس عرض نمودم که من شما را دیدم که بعد از سه رکعت واجب به سجده رفتید حضرت فرمودند که دیدی مرا گفتم بلی فرمودند که پس ترک مکن این سجده را در عقب هیچ نمازی یا در عقب نماز شام که هر دعایی که در آن می کنی مستجابست.

و در حدیثی وارد است که سجده شکر بعد از نماز شام نیست محمول است بر تقیه چون اخبار معتبره وارد شده است که ظاهرشان آنست که با احادیث صحیحه عامه که خواهد آمد با آن که حدیث نفی ضعیف است.

[دست کشیدن به صورت بعد از دعا]

(و فی روایه ابراهیم بن عبد الحمید انّ الصّادق صلوات اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۰

قال لرجل اذا اصابک همّ فامسح یدک علی موضع سجودک ثمّ امسح یدک علی وجهک من جانب خدّک الایسر و علی جبهتک إلی جانب خدّک الایمن قال ابن ابی عمیر کذلک وصفه لنا ابراهیم بن عبد الحمید ثمّ قل بسم اللّه الّذی لا اله الّا هو عالم الغیب و الشّهاده، الرّحمن الرّحیم اللّهمّ اذهب عنّی الغمّ و الحزن ثلثا) و در روایت ابراهیم وارد شده است در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه بواسطه ابن ابی عمیر از ابراهیم و شیخ طوسی روایت کرده است به سندی دیگر از او از شخصی از آن حضرت صلوات اللّه علیه و ممکن است که ابراهیم از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت کرده باشد بواسطه و بی واسطه و لیکن ظاهر آنست که صدوق واسطه

را انداخته باشد و لهذا تغيير اسلوب كرده است كه آن حضرت به شخصى فرمودند كه هر گاه غمى به تو رسد، و بسيار است كه هم را اطلاق مى كنند بر غمى كه سببش ظاهر نباشد و ظاهر آنست كه مراد در اينجا مطلق غم است پس بمال دست خود را بر موضع سجودت پس بمال دست خود را بر روى خود از جانب چپ رويت و بعد از آن بمال تا آن كه پيشانى را نيز دست بمالى، و بكش دست خود را بر طرف راست رو و ظاهرا مراد دست راست بوده باشد ابن ابى عمير كه راوى ابراهيم است گفته است كه هم چنين بيان كرد ابراهيم از جهت ما و شيخ نيز ذكر كرده است اين عبارت را از عبد الرحمن بن حماد كه او نيز گفت كه ابراهيم از جهت ما چنين ياد كرد و مى بايد كه ابراهيم كه حديث را ذكر كرده باشد بعد از آن دست راست را بر رو كشيده باشد به همين عنوان از جهت توضيح و ممكن است كه در وقت وصف كردن از حضرت روايت نكرده باشد بنا بر اين راويان او از او نقل مى كنند و اين معنى بحسب عبارت اظهر است و بحسب معنى ابعد است پس بگو، و در بعضى از نسخ ثمّ قال يعنى حضرت بعد از وصف اين دعا را سه

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۸۱

مرتبه خواندند يا فرمودند كه سه مرتبه بخوان يا در حين وصف كردن ابراهيم از حضرت گفت كه حضرت در حين وصف كردن اين دعا را خواندند يا فرمودند كه بخوان سه بار كه استعانت

و یاوری می خواهم از خداوند خود یا از نام خداوندی که غیر از او خداوندی نیست و داناست به پنهان و آشکارا و بخشنده و مهربانست، خداوندا دو رکن از من غم و اندوه را و در تهذیب

اللَّهمّ اذهب عنّی بالهموم و الحزن

است و هر دو خوبست.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که دست راست را بر پیشانی و رو بکش در عقب نماز شام و باقی نمازها و بگو.

[ذکر در سجده سهو صد مرتبه]

(بسم اللَّه الّذی لا إله الّا هو عالم الغیب و الشّهاده الرّحمن الرّحیم اللَّهمّ انّی أعوذ بک من الهمّ و الحزن و السقم و العدم و الصّغار و الذّلّ و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن) و بیماری و نیستی و خواری و مذلّت و گناهان ظاهر و باطن چون حسد و ریا و ترجمه باقی گذشت.

(و روی عن سلیمان بن حفص المروزیّ انّه قال کتب إلیّ ابو الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه قل فی سجده الشّکر مائه مرّه شکرا شکرا و ان شئت عفوا عفوا) و بسند صحیح از سلیمان مروزی منقول است که گفت حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه بمن نوشت که در سجده شکر صد مرتبه شکرا بگو و اگر خواهی عفوا بگو یعنی خداوندا عفو کن و بیامرز گناهان مرا.

و کلینی همین روایت را از سلیمان روایت کرده است از رجل و شیخ از ابو الحسن صلوات اللَّه علیه و ظاهرا مراد ابو الحسن ثالث است به قرینه رجل که بر حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه اطلاق نمی کنند بلکه اکثر مکاتیب سلیمان از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۲

آن حضرت است زیرا

که اگر چه در زمان حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه مباحثات کرد و شیعه شد اما فرصت کتابت نوشتن نشد و صدوق ابو الحسن را گاهی اوّل گمان کرده است و گاهی ثانی و هر دو اشتباه است چنانکه در همه جا از کتب دیگر مصرح وارد شده است اگر چه همه بمنزله یک نفس اند و جایز است که از دیگری نقل کنند چنانکه گذشت و دور نیست که اگر در سجده اوّل صد مرتبه شکرا بگوید و در سجده دویم عفوا صد مرتبه یا بر عکس یا با هم عمل به همین حدیث کرده باشد.

(و کان ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما یسجد بعد ما یصلّی فلا یرفع رأسه حتّی یتعالی النّهار) و منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بعد از نماز صبح به سجده می رفتند و سر از سجده بر نمی داشتند تا روز بلند می شد و صدوق به چند سند ذکر کرده است که آن حضرت در اوقاتی که در حبس هارون علیه اللّعنه بودند اوراد خود را می خواندند تا طلوع آفتاب و بعد از آن به سجده شکر می رفتند تا ظهر پس به نماز ظهر بر می خواستند و نمازهای نوافل ظهر و عصر را می کردند و باز به سجده شکر می رفتند تا شام و بهمان وضوی نماز شب نماز شام و خفتن را می کردند و تعقیب را به جا می آوردند و بعد از آن به اندک چیزی افطار می کردند و باز سجده طولانی می کردند و سر از سجده بر می داشتند و اندک خوابی می کردند پس بر می خواستند و تجدید وضو می کردند و نماز می کردند تا صبح و

مدار آن حضرت در مدت حبس بر این بود تا شهید شدند به زهر بر دست سندی بن شاهک بامر هارون الرشید علیهما لعائن اللّه و العذاب الشدید، پس جمع می توان کرد به آن که خبر متن در غیر ایام حبس بوده باشد چون شغلهای دیگر مثل تعلیم احکام الهی داشتند و چون در زندان کاری دیگر را نداشتند مشغول عبادت بودند و چون بهترین عبادات سجده بود اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۳

اوقات را به سجده بسر می آوردند بنحو سیّد السّاجدین صلوات اللّه علیهما و آن حضرت نیز ذو الثفنات بودند و هر سال هشت نه مرتبه پوستهای پیشانی را می انداختند و می چیدند به مقراض از بسیاری سجده.

و منقول است کالصحیح یا صحیح از سلیمان و ظاهرا ابن جعفر جعفری باشد که گفت در خدمت حضرت امام موسی کاظم بودم که به جانب بعضی از مزارع خود (رو) فرمودند پس نماز ظهر را به جا آوردند و چون فارغ شدند از نماز به سجده رفتند پس شنیدم که به آواز حزین با گریه و زاری این مناجات می کردند که: (ربّ عصیتک بلسانی و لو شئت و عزّتک لأخرستنی و عصیتک ببصری و لو شئت و عزّتک لأکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزّتک لأصممتنی و عصیتک بیدی و لو شئت و عزّتک لکنّعتنی و عصیتک برجلی و لو شئت و عزّتک لجذمتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزّتک لعقّمتنی و عصیتک بجمیع جوارحی الّتی أنعمت بها علیّ و لیس هذا جزاؤک منّی) راوی گوید که شمردم هزار مرتبه گفتند العفو پس طرف راست رو را بر زمین گذاشتند و به آواز

حزین گفتند سه مرتبه بؤت إلیك بذنبی عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی فانّه لا یغفر الذنوب غیرك یا مولای پس طرف چپ رو را بر زمین گذاشتند و سه مرتبه گفتند ارحم من اساء و اقترف و استکان و اعترف پس سر از سجود برداشتند.

اما دعای اول ترجمه اش اینست که: پروردگارا مخالفت کردم ترا به زبانم و قسم به عزت و جبروت تو یاد می کنم که اگر می خواستی مرا لال می کردی تا مخالفت تو نمی کردم یا جزای مرا می دادی در دنیا به سبب آن چه نبایست گفتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۴

گفته بودم یا بایست گفتن و نگفته بودم.

و عصیان کردم ترا بچشمم به آن که جائی که نمی بایست نظر کردن نظر کردم و جائی که می بایست نظر کردن نکردم و به عزت تو قسم که اگر می خواستی که مرا کور مادر زاد می آفریدی تا مخالفت نمی کردم و یا به سبب مخالفت اگر می خواستی مرا کور می کردی، و بشنوایی مخالفت کردم ترا بهر دو عنوان و به عزت تو که اگر می خواستی مرا کر می گردانیدی بهر دو عنوان، و مخالفت کردم ترا به دستم و به عزتت قسم که اگر می خواستی مرا شل می آفریدی یا شل می گردانیدی.

و عصیان کردم ترا به پایم و به عزّتت قسم که اگر می خواستی پایهای مرا قطع می کردی یا بی پا مخلوق می کردی یا به مرض جذام و خوره مبتلا می کردی.

و عصیان کردم ترا به فرجم و به عزتت قسم که اگر می خواستی مرا عقیم می گردانیدی یعنی عنین یا آن که ولد از من بهم نمی رسید.

و عصیان کردم ترا بجمیع اعضا و جوارحی که انعام کرده بر من به آن ها

و آن چه کردم نه سزای تو بود از من بلکه می بایست که قدر این نعمتها را بدانم و همه را صرف کنم در چیزی که آن اعضا را از جهت آن آفریده از عبادات و طاعات و نکنم آن چه نهی فرموده بودی از معاصی و مخالفات.

ترجمه دعای دویم: اینست که رجوع کردم به تو با گناهان یعنی به درگاه تو آمده ام با توبه و پشیمانی از گناهانی که بر پشت دارم بد کرده ام و ستم بر نفس خود کرده ام و ضرری که رسانیده ام بر خود کرده ام پس بیامرز مرا به درستی که نمی آمرزد گناهان را کسی بغیر از تو ای خداوند من.

ترجمه دعای سیم، اینست که ببخشا بنده را که بد کرده است و گناهان کرده است و به تضرع و زاری به درگاه تو آمده است و اعتراف به گناهان خود می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۵

و امثال این سخنان از معصوم یا از جهت تعلیم امثال ماست از گناه کاران و یا به تاویل بعیدیست که چون ایشان را مقاماتی چند هست که ملک مقرب و نبی مرسل در آن مقامات گنجایش ندارند پس اگر بحسب مصالح عالمیان از آن مقام به مقام للّه یا فی اللَّه یا إلی اللَّه در آیند خود را صاحب معصیت می دانند بالنسبه که حسنات الابرار سیئات المقربین و نسبت معصیت به فرج باین نحو است که چون بواسطه نظام نوع و تحقق خبر الهی که انّا اعطیناک الکوثر می بایست که اولاد آن حضرت بسیار شود از مقام لی مع اللَّه که باین مقام للّه می آمدند و مشغول جماع می شدند گویا گناه عظیم کرده بودند نزد نفس خود

و این معنی را بنده تجربه کرده ام در مقامات پستی که امثال ماها را دست می دهد اگر از آنجا به زیر آییم بامر الهی بسیار است که می خواسته ام که خود را بکشم دیگر عنایت الهی دستگیر می شد که چه فایده دارد کشتن چنین، امّا تاویل اول اظهر است که از جهت تعلیم راوی بلکه عالمیان فرموده باشند و هر دو ممکن است نسبت به اشخاص و اگر کسی زنا نکرده باشد عصیان به فرج صادق است که کرده است در تاخیر تزویج یا در بسیاری جماع اگر چه بحسب ظاهر حلال خود باشد و لیکن بسیار است که از طلب علم و کمالات بازمانده است و هم چنین در باقی.

[یک سجده شکر کند با وضو]

(و روی عبد الرّحمن بن الحجّاج عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال من سجد سجده الشّکر و هو متوضئ کتب اللّه له بها عشر صلوات و محا عنه عشر خطایا عظام) و بسند صحیح یا حسن کالصحیح منقول است از عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر که یک سجده شکر کند با وضو حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او ده نماز یا ده رحمت عظیم و محو کند از نامه عملش ده گناه کبیره، پس اولی آنست که سجده را به وضو بکند و اگر وضو نداشته باشد وضو بسازد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۶

و با وضو واقع سازد و ظاهرا نیّت تواند کرد که وضو می سازم از جهت سجده شکر قربه إلی اللّه و اگر قصد رفع حدث یا استباحت مشروط بالطهاره را منضم سازد بی دغدغه تر است.

و در حدیث صحیح از آن

حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که هر که سجده شکر نعمت الهی به جا آورد در غیر نماز حق سبحانه و تعالی ده حسنه در نامه عملش بنویسد و ده سیّئه محو کند و ده درجه او را در بهشت بلند کند.

و در حدیث صحیح از امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقول است که هر که در رکوع و سجود و قیام بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد ثواب سجود و رکوع و قیام دیگر در نامه عملش نوشته شود.

و در حدیث صحیح دیگر از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند که هر که یک سجده بکند یک گناه او محو شود و یک درجه او بلند شود ممکن است که اختلاف بحسب اشخاص باشد و آن که جنس گناه و درجه مراد باشد و آن که برابر باشد با ده و اللّه تعالی یعلم.

(و سال سعد بن سعد الرّضا صلوات اللّه علیه عن سجده الشّکر [فقال أیّ شی ء سجده الشّکر خ- وافی] فقال اری اصحابنا یسجدون بعد الفریضه سجده واحده و یقولون هی سجده الشّکر فقال انّما الشّکر اذا أنعم اللّه علی عبده ان (یقول سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ- وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) روایت کرده است شیخ بسند صحیح از سعد که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّه علیهما از سجده شکر حضرت فرمودند که سجده شکر چه چیز است من گفتم که مشایخ ما بعد از نماز واجب یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۷

سجده می کنند

و می گویند که این سجده شکر است یعنی شکرانه توفیق عبادت حضرت فرمودند که شکر آنست که چون حق سبحانه و تعالی انعام کند بر بنده اش بنده بخواند این آیه را که ترجمه اش اینست که پاك و منزّه است خداوندی که این نعمت را مسخر ما کرد و چنان کرد که به آسانی بما رسید و ما را کجا طاقت و قدرت این بود که این نعمت را توانیم به همرسانیدن و به درستی که بسوی پروردگار خود رجوع خواهیم نمودن همه و جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیانست.

و ظاهرا غرض صدوق از نقل این حدیث اینست که چون حضرت تقیه فرموده اند در این حکم بر ما نیز لازم است که در تقیه حکم نکنیم بلکه این حدیث را بخوانیم و سجده به جا نیاوریم در حضور ایشان.

چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که هر گاه یاد کنی نعمت خدا را بر خود و در جای باشی که سنّی ترا نبیند پس روی خود را بر زمین گذار و اگر در میان سنّیان باشی پس دست خود را بر پائین شکم خود گذار و پشت خود را کج کن بقصد تواضع و فروتنی نزد حق سبحانه و تعالی و ظاهر می سازی که گویا شکمت درد می کند بنا بر این کج می شوی و از این حدیث ظاهر می شود که سنت است سجده شکر نزد تذکّر نعمت و دفع بلا نیز نعمت است.

و اخبار بسیار وارد شده است از حضرت سیّد المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که سنّت است این دو

سجده با تعفیر بینهما نزد تجدّد نعمت و دفع نقمت و بعد از نماز نیز از آن جهت است که چون حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت کرد که نماز به جا آوردیم سجده از جهت شکرانه این نعمت است.

چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۸

شده است که فرمودند که سجده بعد از نماز از جهت آنست که حق سبحانه و تعالی بنده را توفیق ادای فرض کرامت فرموده و چون به سجده رود اقلّا سه مرتبه بگوید شکر اللّٰه پرسیدند که این کلمه چه معنی دارد حضرت فرمودند که معنی آن اینست که شکر می کنم خداوند خود را بر این نعمت که مرا توفیق خدمت خود کرامت فرمود که ادای فرض او کردم و شکر سبب زیادتی نعمت است.

چنانکه فرموده است که بذات خودم قسم که اگر شکر نعمت مرا به جا آورید من نعمت را زیاده گردانم و اگر در نماز تقصیری باشد این سجده تدارک و جبران می کند.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در سفری بر شتری سوار بودند که ناگاه به زیر آمدند و پنج سجده کردند پس چون سوار شدند گفتند یا رسول اللّٰه دیدم که کاری کردید که پیش ازین نکرده بودید فرمودند که بلی جبرئیل از برابرم آمد و بشارتها آورد از حق سبحانه و تعالی پس من سجده شکر کردم از جهت هر بشارتی یک سجده.

و ایضا فرمودند که هر گاه یکی از شما را بخاطر رسد نعمتی از نعم الهی

پس بایـد که روی خود را بر خاک گذارد به شـکرانه آن نعمت پس اگر سوار باشد به زیر آید و طرف رو را بر خاک گذارد و اگر محل تقیه باشد طرف رو را بر پیش زمین گذارد و اگر نتواند دست خود را بر طرف رو گذارد و حمد کند حق سبحانه و تعالی را بر آن نعمت.

و مثـل حـدیث سـابق از حضـرت امـام موسـی بن جعفر صـلوات اللّٰه علیهمـا نیز وارد شـده است، و اخبار دیگر از آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه در سجده شکر منقول است پس انکار و تجاهلی که فرموده اند از جهت تقیه است چون اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۹

اخباری که از آن حضـرت پرسـیده اند در خراسان بود و همیشه سـنّیان بسـیار در مجلس آن حضـرت می بودند بنا بر این اکثر اخبار آن حضرت از روی تقیه وارد شده است چنانکه گذشت.

[گذاشتن گونه بر زمین]

(و روی اسـحاق بن عمّار عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه انّه قال کان موسـی بن عمران صـلوات اللّٰه علیه اذا صـلّی لم ینتقل حتّی یلصق خـدّه الایـمن بالأرض و خـدّه الایسـر بالأرض) و در موثق کالصـحیح از اسـحاق از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که حضـرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام چون از نماز فارغ می شدند از جای خود به جای دیگر نمی رفتند تا طرف راست رو را بر زمین نمی رسانیدند و هم چنین طرف چپ رو را بر زمین می چسبانیدند.

و غرض از لفظ الصاق ظاهرا اینست که می باید به خاک برسد یا به سـنگ محض و رسانیدن و گذاشـتن بر زمین کافی نیست یا به آن اکتفا نمی کردند

هر چند اقل مراتب استحباب بفعل آید چنانکه ظاهر بعضی از اصحابست.

و صدوق بعضی از این حدیث را ذکر نکرده است در اینجا و تمامش آنست که روایت کرده است از اسحاق بن عمار که گفت شنیدم از آن حضرت صلوات اللّه علیه که می فرمودند که چهل صباح یا سی صباح و تردید از راوی است وحی نیامد به حضرت موسی (ع) پس آن حضرت بر کوهی از کوههای شام بالا رفت که آن کوه را اریحا می گفتند و گفت خداوندا اگر آن که وحی و کلام خود را از من باز داشته از جهت گناهان بنی اسرائیل است پس آمرزش تو قدیم است و همیشه از بندگان خود خصوصا از ایشان عفو کرده و همان امیدواریم که در گذری پس خطاب رسید به او که یا موسی آیا می دانی که چرا ترا برگزیدم از جهت وحی خود و کلام خود و غیر ترا این کرامت نکردم از بنی اسرائیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۰

موسی گفت نمی دانم سببش را پس خطاب رسید که یا موسی من چون نظر بخلق تو کردم ندیدم کسی را که تواضعش نظر بمن از تو بیشتر باشد ازین جهت ترا مخصوص گردانیدم به وحی و کلام خودم پس حضرت فرمودند که چون حضرت موسی نماز می کردند به جای دیگر نمی رفتند تا طرف راست رو و طرف چپ رو را بر زمین نمی چسبانیدند.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه أوحی اللّه تبارک و تعالی إلی موسی بن عمران صلوات اللّه علیه أ تدری لما اصطفیتک بکلامی دون خلقی قال موسی لا یا ربّ قال یا موسی انّی قلبت عبادی ظهرا لبطن فلم

اجد فيهم احدا اذلّ نفسا لی منک یا موسی انّک اذا صلّیت وضعت خدّیک علی التّراب) روایت کرده است صدوق در صحیح از ابن ابی عمیر از علی بن یقطین از شخصی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود به حضرت موسی (ع) آیا می دانی که چرا ترا برگزیدم و کلیم خود کردم و غیر ترا کلیم خود نکردم یعنی از بنی اسرائیل یا متقدمان بر آن حضرت گفت نمی دانم ای پروردگار من خطاب رسید که یا موسی به درستی که من بندگان خود را پشت و رو کردم یعنی می دانستم یا معامله آزمایندگان با ایشان کردم نیافتم از ایشان احدی را که ذلّت و خواری او به درگاه من بیش از تو باشد یا موسی چون نماز می کنی هر دو طرف رو را بر خاک می گذاری و شک نیست که خدّین را بر خاک محض گذاشتن بهتر است بلکه پیشانی و طرفهای پیشانی را نیز بر مهر و امثال آن که ساخته باشند زیرا که آنها را نیز خاک می گویند و بعد از آن بر سنگ و بعد از آن بر ما یصحّ السّجود علیه مثل چوب و بعد از آن مجرد وضع بر زمین اگر چه بر گلیم باشد.

اگر چه در صدق تعفیر بر دو صورت اخیر خصوصا اخیر مشکل است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۱

در بعضی از اخبار بلفظ تعفیر وارد شده است مثل.

حدیث منقول از حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه که فرمودند که علامات مؤمن پنج است نماز پنجاه و یک رکعت و انگشتری بدست راست کردن و پهلوهای پیشانی را

تعفیر کردن یعنی بر خـاک رسانیـدن و زیارت اربعین و بسم اللّه را در نمازهای جهریه و اخفاتیه بلنـد گفتن پس احوط و اولی آنست که پیشانی و هر دو طرف پیشانی و هر دو طرف رو را بر خاک گذارد تا به ثواب عظیم فایز شود.

[یا رب یا رب گفتن در سجده]

(و قـال الصّادق صـلوات اللّه علیه انّ العبـد اذا سـجد و قال یا ربّ یا ربّ حتّی ینقطع نفسه قال له الربّ تبارک و تعالی لبّیک ما حاجتک) و از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه منقول است که هر گاه بنـده به سـجده رود و آن مقدار یا ربّ بگوید که به یک نفس که نفس او آخر شود حق سبحانه و تعالی می فرماید که لبیک چه حاجت داری و هر گاه کریمی این سخن را می گوید البته کـار آن بنـده را می سـازد هر گـاه اکرم الاـکرمین گویـد که لبّیـک البته حـاجت او را بر می آورد و لیکن گاه هست که مصـلحت آن بنده در تاخیر است دیرتر می رساند و اگر مصلحت او نباشد در دنیا در آخرت به او کرامت می فرماید آن مقدار ثواب که بنـده آرزو کند که کاش در دنیا هرگز یک مطلب من بر آورده نمی شد چنانکه در احادیث بسـیار وارد شده است و گاه هست که تأخیر اجابت از جهت ازدیاد قرب بنده است.

و بر این مضـمون نیز احادیث صـحیحه وارد شده است باین عبارت که حق سـبحانه و تعالی به ملائکه می فرماید که حاجت او را بر آورید و لیکن زود به او نرسانید که من دوست می دارم تضرّع و زاری او را و چون حاجتش بر آورده شد ترک می کند دعا

را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۲

و از آن جمله منقولست در صحیح از بزنطی که گفت به خدمت حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که فدای تو گردم به درستی که حاجتی دارم که چندین سال است که از حق سبحانه و تعالی طلب می کنم و از تاخیری که شده است در دلم چیزی در آمده است و دور نیست که به خاطرش رسیده باشد که تو مردودی نزد حق سبحانه و تعالی که در این مدت حاجتت بر نیامد پس حضرت فرمودند که ای احمد زنهار که شیطان را به خود راه مده که مبادا ترا از رحمت الهی ناامید گرداند و این معنی از کبایر است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که ناامید نمی شوند از رحمت الهی مگر جمعی که کافر باشند به درستی که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که بسیار است که مؤمن از حق سبحانه و تعالی چیزی طلب می کند و حق سبحانه و تعالی آن چیز را به او دیر می رساند چون دوست می دارد صدای او را به ناله و تضرع و زاری پس فرمودند که و اللّٰه که آن چه حق سبحانه و تعالی آن را تأخیر می فرماید خیر ایشان در آنست و دنیا چه باشد که حق سبحانه و تعالی مضایقه نماید به مؤمن به درستی که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بسیار می فرمودند که می باید که دعای مؤمنان در حالت نعمت و رخا مثل دعای ایشان باشد در شدت و بلا و چنان نباشد که چون به ایشان عطا کنند مطلب ایشان را

سست شونـد از دعا و ترک کننـد آن را پس زنهار که ایشان را ملال و دل گیری بهم نرسـد از دعا کردن چون دعا را نزد حق سبحانه و تعالی رتبه عظیم است.

و بر تو بـاد که صبر کنی یـا راستی را شعار خود سازی و طلب حلال کنی و زنهار که با مردم نزاع و جنگ مکن از جهت دنیا به درستی که مـا اهـل بیتیم که وصـل می کنیم بـا کسانی که از ما قطع می کننـد و نیکی می کنیم با کسانی که با ما بـدی می کنند و عاقبت خیر را در این می دانیم که چنین کنیم یعنی سعی نمی کنیم در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۳

دنیا و جمع آن بلکه هر چه داریم به دشمنان خود می دهیم تا مرفه باشیم پس می باید که اقتدا بما کنی و غم دنیا نداشته باشی به درستی که جمعی که در فکر دنیاینـد اگر از حق سبحانه و تعالی چیزی طلب کردنـد و حق سبحانه و تعالی آن را به ایشان کرامت کرد چیزی دیگر طلب می کننـد و نعمت اول در نظر ایشان حقیر می شود و سیر نمی شوند که به مرتبه قرار دهند، هر چنـد بیشتر می شود نعمت ایشان بیشتر طلب می کننـد و چون نعمت بیشتر می شود خطرش بیشتر می شود از جهت حقوقی که حق سبحانه و تعالی در اموال مقرّر ساخته است با خوف فریفته شدن به آن، و از حق سبحانه و تعالی غافل شدن خبر ده مرا که اگر من به تو وعده کنم آیا اعتماد بمن داری که آن وعده را وفا کنم گفتم فدای تو گردم هر گاه اعتماد به تو نداشته باشم به

که خواهم داشت و حال آن که تو حجت الهی و امام زمانی و خلیفه اللهی حضرت فرمودند که پس می باید اعتمادت بر حق سبحانه و تعالی بیشتر باشد نشنیده که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه سؤال کنند بندگان من مرا از تو پس به درستی که من به ایشان نزدیکم اجابتم می کنم دعای داعیان را هر وقت که مرا بخوانند.

و دیگر فرموده است که ناامید مشوید از رحمت الهی دیگر فرموده است که حق سبحانه و تعالی وعده می فرماید شما را آمرزش گناهان در آخرت و فضل و رحمت خود را در دنیا پس اعتماد بحق سبحانه و تعالی بیشتر از دیگران داشته باش و در خاطر خود در میاور مگر خیر را به درستی که حق سبحانه و تعالی می آمرزد بدیهای شما را که گذشته است یا آن چه در خاطر شما در می آید بی اختیار شما حق سبحانه و تعالی آن را می آمرزد و شما را بر آن نمی گیرد.

و در حدیث کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۴

صلوات اللَّه علیه که هر گاه شخصی بگوید یا ربّ تا نفسش منقطع شود خطاب به او می رسد که لبّیک چه حاجت داری.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که هر گاه ده مرتبه یا رب بگوید خطاب به او رسد که لبیک چه حاجت داری، و اگر ده مرتبه بگوید یا اللَّه می گویند که لبّیک چه حاجت داری، و اگر بگوید یا اللَّه یا ربّی تا نفسش منقطع شود حق سبحانه و تعالی فرماید که سؤال کن چه حاجت داری و اگر

بگوید یا رب یا اللَّه تا نفسش منقطع شود به او می گویند که لبیک چه حاجت داری و فرمودند که حضرت یحیی چون می گفت یا رب یا اللَّه از آسمان ندا می رسید که ای یحیی لبیک حاجتت را طلب کن و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه نام بهشت یا دوزخ بر آید و بنده بایستد و سه مرتبه بگوید یا ربّ ای ربّ ای ربّ از بالای سر او ندا می رسد که سؤال کن چه حاجت داری و فرمودند که اگر بیمار ده مرتبه بگوید یا اللَّه ندا می رسد که سؤال کن چه حاجت داری و فرمودند آن حضرت صلوات اللَّه علیه که هر گاه بنده به سجده رود و سه مرتبه بگوید یا اللَّه یا ربّاه یا سیّداه حق سبحانه و تعالی فرماید که لبّیک ای بنده من حاجتت را بطلب.

و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که شخصی به خدمت حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللَّه گناهان من بسیار است و عبادات من قلیل است پس حضرت فرمودند که سجده بسیار کن که گناهان را می ریزد چنانکه باد برگ درختان را می ریزد.

[دعا امام سجاد در سجده سهو]

(و کان علیّ بن الحسین صلوات اللَّه علیهما یقول فی سجوده اللَّهمّ ان کنت قد عصیتک فانّی قد اطعتک فی احبّ الاشیاء إلیک و هو الایمان بک منّا منک علیّ لا منّا منّی علیک و ترکت معصیتک فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۵

ابغض الاشیاء إلیک و هو ان ادعو لک ولدا و ادعو لک شریکا منّا منک علیّ لا منّا منّی علیک و عصیتک فی اشیاء

على غير وجه مكابره و لا معانده و لا استكبار عن عبادتك و لا جحود لربوبيّتك و لكن اتّبعت هواى و استزلّنى الشّيطان بعد الحجّه علىّ و البيان و البرهان فان تعذّبنى فبذنوبى غير ظالم لى و ان تغفر لى و ترحمنى فبجودك و كرمك يا ارحم الرّاحمين» و منقولست كه آن حضرت صلوات اللّه عليه در سجود اين دعا را مى خواندند و ظاهر آنست كه در سجده شكر مى خوانده باشند چون در سجده نماز رعايت تخفيف مى فرموده اند چون غالب اوقات نماز را به جماعت واقع مى ساختند و ترجمه اش اينست كه خداوندا اگر عصيان تو كرده ام امّا اطاعت كرده ام ترا در چيزى كه محبوبترين چيزهاست به نزد تو و آن ايمان به تست كه اعتقاد دارم به آن كه واجب الوجود بالذّاتى و يگانه در ذات و صفات و تعدّد و تكثّر در ذات تو نيست، و اعتقاد دارم كه محمّد را صلى اللّه عليه و آله به رسالت فرستاده و ائمه اثنى عشر كه همه معصومند تو ايشان را به امامت مقرّر فرموده و اعتقاد دارم بجميع آن چه پيغمبر تو از آن خبر داده است و اين اعتقادات حقه انعام تست و تراست منّت بر من و من منّت ندارم بر تو كه من ايمان آورده ام بلكه تو ايمان را در دل ما جاى دادى، و عقلى كرامت فرمودى كه به آن ترا شناختم و توفيقات از تست، و ديگر ترك كرده ام مخالفت ترا در دشمن ترين چيزها بسوى تو و آن آنست كه قايل شوم كه فرزند دارى يا شريك داشته باشى و در بعضى نسخ ان لا ادعو لك ولدا و لا

ادعو است و در این صورت بیان ترک معصیت است و صورت اولی بیان معصیت است و این ترک شرک نیز از انعام تست، و تراست منّت بر من و بر عالمیان و مرا و غیر مرا منتی نیست بر تو، و عصیان و مخالفت کرده ام ترا در چیزی چند نه از روی مکابره و معانده و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۶

گردنکشی از بندگی تو و نه از روی انکار پروردگاری تو و لیکن متابعت کردم هوای نفس را و شیطان مرا لغزانید بعد از اتمام حجت و برهان و ظهور حق پس اگر مرا عذاب کنی پس به سبب گناهان من است و ظلم نکرده بر من و اگر بیامرزی و ببخشی پس به سبب وجود و کرمت خواهد بود ای بخشنده ترین بخشندگان.

و در صحیح از ابن بزیع منقول است که دیدم که حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه سه انگشت خود را حرکتی می دادند به هموارى که گویا تسبیح را می شمردند بعد از آن سر از سجده برداشتند و مستبعد می نماید که حضرت سه تسبیح فرموده باشند و انگشتان خود را حرکت داده باشند که فراموش نکنند پس محتمل است که تعلیم فرموده باشند کثیر السّهو را یا آن که شمردن به انگشت نیز عبادت باشد و ممکن است که ابتهال و تضرع حالت سجود باشد و اللّه تعالی یعلم.

و در حدیث صحیح منقول است از ابو عبیده که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که در حال سجده این دعا را می خواندند که: (أسألك بحقّ حبيبك محمّد صلى اللّه عليه و آله إلّا بدّلت سيّئاتى حسنات و حاسبتنى حسابا

یسیرا) پس در سجده دویم که تعفیر جانب راست رو باشد یا در نماز دو رکعتی واجب یا سنّت در سجده دویم این دعا را خواندند: (أسألك بحقّ حبیبک محمّد صلی اللّه علیه و آله الّا کفیتنی مؤنه الدّنیا و کلّ هول دون الجنّه) در سجده سیّم که سجده اوّل رکعت دویم یا بر خاك مالیدن جانب چپ رو باشد می خواندند که: (أسألك بحقّ حبیبک محمّد صلی اللّه علیه و آله لمّا غفرت لی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۷

الكثیر من الذّنوب و القلیل و قبلت من عملی الیسیر) پس در سجده چهارم گفتند:

[دعای امام باقر در سجده سهو]

(أسألك بحقّ حبیبك محمّد صلی اللّه علیه و آله لمّا ادخلتنی الجنّه و جعلتنی من سكّانها و لمّا نجّیتنی من سفعات النّار برحمتك و صلی اللّه علیه و آله) و ممكن است كه دو سجده شكر كرده باشند یا آن كه سجده مطلوب باشد از یک تا چهار.

و ترجمه دعاها این است كه خداوندا از تو سؤال می كنم بحق محبّ تو و محبوب تو محمد (ص) كه واقع نسازی چیزی را یا دست از سؤال نمی دارم مگر آن كه مبدّل سازی گناهان مرا بحسنات به آن كه توبه كنم و بعوض گناهان حسنات به جا آورم یا آن كه به تفضل خود گناهان مرا از نامه عملم محو فرمائی و بعوض آن حسنات را بنویسی چنانكه وعده داده كه فَأُوْلئِكَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ یا صفات ذمیمه مرا مبدّل سازی به صفات حسنه و حساب كنی مرا حسابی آسان، سؤال می كنم بحق حبیبت كه كفایت كنی مهمّات مرا و دفع كنی هر خوفی را كه در پیش دارم از اهوال جان كندن تا

گذشـتن از صـراط، و لمّا را بتشدید خوانده اند بمعنی إلّا که مسـتثنی منه آن مقدر باشد یعنی هیچ امری را مقدم نداری بر این امر یـا دسـت از سؤال و طلب نمی دارم مگر آن که گناهـان انـدك و بسـیار مرا بیـامرزی و طاعـات قلیـل مرا قبـول کنی، و به تخفیف خوانـده انـد که لام آن تأکیـد قسم باشد و این لام دلالت بر قسم دارد و بیان می کند که قسم مقدر است در جائی که قسم ملفوظ نباشد و در اینجا که ظاهر است معنی چنین است که لغفرت و ما زایده است از جهت تحسـین لفظ هم چنین دعای چهـارم در لمّا دو وجه جایز است که سؤال می کنم دخول جنّت را و آن که مرا از ساکنان بهشت گردانی و نجات دهی مرا از سیاهی بشره به سبب سوختن در آتش به سبب یا بحق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۸

رحمتت و صلوات فرستادند تا دعا مستجاب شود و دعاهای سجود بسیار است به همین اکتفا شد.

[شخصی که سجده شکر کند دستها را تا مرفق بر زمین گذارد]

(و ینبغی لمن یسـجد سـجده الشّـکر ان یضع ذراعیه علی الارض و یلصق جؤجؤه بالأرض) و سنّت است که شخصی که سجده شکر کند دستها را تا مرفق بر زمین گذارد و سینه اش را بر زمین رساند.

منقولست در حسن کالصـحیح از ابن ابی عمیر از جعفر بن علی که گفت دیدم حضـرت ابو الحسن را صلوات اللّه علیه و ظاهرا ابو الحسن اول باشـد و احتمال دویم نیز دارد که بعـد از نماز سـجده کردند و هر دو دست را تا مرفق بر زمین پهن کردند و در دعا سینه را نیز به زمین رسانیدند. و در تهذیب بدل

فی دعائه فی ثیابه است. و از کلینی روایت کرده است. و ظاهرا نسخه کلینی شیخ چنین بوده است و ظاهرا سهو از نساخ کلینی شده باشد و مراد اینست که لازم نیست که سینه را برهنه کند و بر خاک مالد بلکه مجرد گذاشتن آن بر زمین کافی است.

و روایت کرده است علی بن ابراهیم از یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان که گفت دیدم حضرت امام علی نقی را صلوات اللّٰه علیه که سجده شکر به جا آوردند و به زمین رسانیدند هر دو ذراع و سینه و شکم خود را پس من از حضرت پرسیدم که چرا این سجده را چنین به جا آوردید فرمودند که هم چنین واجبست و ممکن است که یجب بمعنی یسقط باشد یعنی هم چنین خود را بر زمین می اندازد و در بعضی از نسخ نحبّ است یعنی چنین دوست می داریم و این از تصحیف نساخ است و علامه حمل کرده است وجوب را بر شدّت استحباب و ممکن است که مراد وجوب شرطی باشد مثل وضو از جهت نماز سنت و احوط آنست که به همین عنوان به جا آورد چون به نحوی دیگر وارد نشده است.

[کمترین ذکر در سجده سهو]

(و فی روایه ابی الحسین الاسدیّ رضی اللّٰه عنه انّ الصّادق صلوات اللّٰه علیه قال انّما یسجد المصلّی سجده بعد الفریضه لیشکر اللّٰه تعالی ذکره فیها علی ما منّ به علیه من اداء فرضه و ادنی ما یجزئ فیها شکرا للّه ثلث مرّات) و صدوق از جمعی کثیر از مشایخ خود نقل کرده است از ابو الحسین که از قبیله بنی اسد است حق سبحانه و تعالی از او

راضی باد که حضرت صادق که امام جعفر (ع) باشد یا صاحب الامر چون ابو الحسین از ابواب آن حضرتست و بنا بر اوّل مرسل خواهد بود چون یقین است که ابو الحسین آن حضرت را ندیده است و لهذا صدوق تغییر اسلوب کرده است چنانکه همیشه اسلوب او در چنین جاها ترک اسلوبست که آن حضرت فرمودند که نماز گذارنده سجده که می کند بعد از نماز فریضه از جهت آنست که تا شکر کند خداوندی را که ذکر او از آن بالاتر است که کسی ادراک آن کند یا بی توفیق او تواند گفت بر نعمت توفیق ادای فرض او و کمترین چیزی که مجزیست در سجده شکر آنست که سه مرتبه شکر اللّٰه بگوید یعنی شکر می کنم خداوند خود را بر نعمت عظیمی که کرامت کرد مرا به شکری که لایق او باشد.

و محتمل است که سهو از نساخ شده باشد و بدل الرضا الصادق نوشته باشند. چون صدوق همین حدیث را در موثق کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و بعد از آن ابن فضّال سؤال می کند که چه معنی دارد شکرا للّه حضرت فرمودند که یعنی این سجده را می کنم به شکرانه نعمتی که حق سبحانه و تعالی مرا توفیق کرامت فرمود که خدمتش را به جا آوردم و واجب را ادا کردم، و شکر سبب زیادتی نعمت است و اگر در نماز تقصیری شده باشد باین سجده تمام می شود اگر به نوافل تمام نشده باشد.

[تأکید بر سجده سهو]

(و روی احمد بن ابی عبد اللّٰه عن ابیه عن محمّد بن ابی عمیر عن

حریز عن مرازم

عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال سجده الشّكر واجبه على كلّ مسلم تتمّ بها صلاتك و ترضى بها ربّك و تعجب الملائكه منك و انّ العبد اذا صلّى ثمّ سجد سجده الشّكر فتح الربّ تبارک و تعالى الحجاب بين العبد و بين الملائكه فيقول يا ملائكتى انظروا إلى عبدى ادّى فرضى و اتمّ عهدى ثمّ سجد لى شكرا على ما أنعمت به عليه، ملائكتى ما ذا له عندى؟ قال فيقول الملائكه يا ربّنا رحمتك ثمّ يقول الرّبّ تبارک و تعالى ثمّ ما ذا له فيقول الملائكه يا ربّنا جنّتك ثمّ يقول الرّب تبارک و تعالى ثمّ ما ذا فيقول الملائكه يا ربّنا كفايه مهمّه فيقول الرّبّ تبارک و تعالى ثمّ ما ذا قال فلا يبقى شى ء من الخير الّا قالته الملائكه فيقول اللّه تبارک و تعالى يا ملائكتى ثمّ ما ذا فتقول الملائكه ربّنا لا علم لنا فيقول اللّه تبارک و تعالى اشكر له كما شكر لى و اقبل اليه بفضلى و أريه وجهى قال مصنّف هذا الكتاب رحمه اللّه من وصف اللّه تعالى ذكره بالوجه كالوجوه فقد كر و اشرک و وجهه أنبياؤه و حججه صلوات اللّه عليهم و هم الّذين يتوجّه بهم الانسان [العباد خ ل] إلى اللّه عزّ و جلّ و إلى معرفته و معرفه دينه و النّظر إليهم فى يوم القيمه ثواب عظيم يفوق كلّ ثواب و قد قال اللّه عزّ و جلّ كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ وَ يَبْقى وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ و قال عزّ و جلّ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ يعنى فثمّ التّوجّه إلى اللّه و لا يحب ان ينكر من الاخبار الفاظ القرآن)

و بسند صحيح منقول است از احمد برق رودى كه دهى است از دههاى قم از پدرش محمد بن خالد از محمد بن ابى عمير از حريز سيستانى از مرازم و جميع ثقه اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه سجده شكر واجب است يعنى

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۰۱

سنّت مؤكّد است بر هر مسلمانى كه آن را در عقيب فرايض به جا آورد تمام مى كنى باين سجده نماز خود را و خوشنود مى گردانى به آن پروردگار خود را يعنى ثواب عظيم كرامت مى فرمايد و فرشتگان را بشگفت در مى آورى از خود كه تعجب نموده خوشحال مى شوند به درستى كه چون بنده نماز كند و سجده شكر به جا آورد حق سبحانه و تعالى مى گشايد درهاى آسمانها را و حجابها را بر مى دارد از ميان بنده و فرشتگان و ممكن است كه حق سبحانه و تعالى فرشتگان را مأمور ساخته باشد به عبادت و به سبب آن نتوانند كه متوجّه احوال بنى آدم شوند چون حق سبحانه و تعالى رخصت دهد و متوجّه ايشان شوند گويا كه چون مانع برخاسته شد درها گشوده مى شود مجازا پس حق سبحانه و تعالى فرمايد كه اى فرشتگان من نظر كنيد بسوى بنده من كه به جا آورد نمازى را كه بر او واجب گردانيده ام.

و تمام كرد عهد مرا چنانكه در احاديث صحيحه گذشت كه هر كه نماز را به شرايط و حدود آن به جا آورد او را عهدى هست نزد حق سبحانه و تعالى كه بر خود لازم گردانيده است كه او را بيامرزد و عهد و پيمان مرا به جا آورد- سجده مى كند مرا

به شکرانه این نعمت که انعام کرده ام بر او به آن که توفیقش کرامت کرده ام.

ای فرشتگان او را چه باید داد ملائکه گویند که پروردگارا رحمتت را شامل حال او گردان، پس اللّٰه تبارک و تعالی فرماید که دیگر چه باید داد او را ایشان گویند که بهشت را به او کرامت فرما، پس فرماید که دادیم دیگر چه ایشان گویند پروردگارا کفایت کردن مهمّات او از دفع اعادی و بلاها و مصائب، پس حق سبحانه و تعالی فرماید که دیگر چه پس حضرت فرمودند که هر چه هست از خوبیها فرشتگان همه را بگویند، پس حق تبارک و تعالی فرماید که دیگر چه فرشتگان گویند پروردگارا هر چه از خیرات که می دانستیم عرض نمودیم دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۲

چیزی بخاطر ما نمی رسد پس حق سبحانه و تعالی فرماید که من شکر او بگویم چنانکه او شکر من به جا آورده است و آن چه مباهات می فرماید حق سبحانه و تعالی با فرشتگان شکر الهی است و اقبال می کنم به جانب او با فضل خود یعنی به اضعاف مضاعفه آن چه او مستحق آنست از روی تفضل به او خواهم داد و به او نمایم روی خود را و در تهذیب و أریه رحمتی است یعنی رحمت خود را در دار دنیا به او بنمایم که مطمئن باشد چنانکه گذشت که خوابهای خوب بشارتست مؤمنان را که به ایشان می نماید.

صدوق می گوید که هر که حق سبحانه و تعالی را اعتقاد کند که رویی دارد مثل بنی آدم او کافر است و مشرک که حق سبحانه و تعالی را شریک خلایق ساخته است در تجسّم و

روی خدا پیغمبران و ائمه معصومینند و ایشان را از آن جهت وجه اللّه می گویند که آدمیان یا بندگان به سبب هدایت ایشان متوجّه جناب اقدس او می شوند و ایشان سبب معرفت خداوند و معرفت دین اویند و در روز قیامت هیچ ثوابی باین نمی رسد که بندگان مؤمن ایشان را ببینند و نه این است که لفظ مخصوص اخبار باشد بلکه در قران مجید نیز وارد شده است و همین معنی یا قریب باین مراد الهی است چنانکه فرموده است که هر چه در دنیاست فانی و لا شی ء است و آن چه باقی است و بکار بندگان خواهد آمد روی پروردگار تست و اکثر مفسّرین رو را بمعنی ذات گرفته اند و فنا را بمعنی موت گرفته اند.

و در اخبار بسیار از ائمه اطهار صلوات اللّه علیهم وارد است که مراد از وجه دین حق ائمه اثنی عشر است و بنا بر این مراد این خواهد بود که هر دینی که غیر دین ایشانست زایل خواهد شد در زمان حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیهم و دین ایشان خواهد بود تا انقضاء دنیا یا آن که غیر دین ایشان باطل است و دین ایشان حق است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۳

و در اخبار بسیار وارد شده است که ائمه هدی صلوات اللّه علیهم وجه اللّه اند که معرفت و دین الهی را از ایشان اخذ می باید کرد و بنا بر این مراد این خواهد بود که هر چیزی که هست غیر ایشان در حکم عدمند و ایشان حق و موجودند چون حق سبحانه و تعالی دنیا و آخرت را از جهت ایشان آفریده است و منافاتی نیست میان

این روایات و هر دو حق است که ایشان و دین ایشان حقند و غیر ایشان و مذهب غیر ایشان باطل است و فانی و لهذا او وصف فرمود خود را به ذو الجلال و الاکرام چون جلال و عظمت قهّاریت مقتضی آنست که باطل را زایل گرداند و اکرام و احسان که از جمله صفات جمال است مقتضی احقاق حق و ابقای آنست.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر جا که رو کنید از جهت عبادت پس آن طرف وجه اللّٰه است یعنی راه توجّه است بجناب اقدس یعنی اگر امر فرماید که رو به مشرق کنند مانند نصاری یا رو به مغرب کنند مانند یهود و مسلمانان در مدتی، یار و به کعبه کنند مثل الحال که همه مکلّفند به آن راهیست از جهت اتفاق ایشان در عبادت الهی و واجبست اطاعت حق سبحانه و تعالی نه آنست که حق سبحانه و تعالی در جهتی باشد بلکه رو باین اطراف کردن محض تعبّد و بندگی است و بنا بر آن که گذشت که این آیه در قبله متحیر یا در نافله یا در هر دو نازل شده است به همین معنی بر می گردد یعنی در حالتی که قبله را ندانید بهر طرفی که رو کنید و در سفر بهر طرفی که روید و سواره باشید آن طرف قبله شماست و توجه شما بحق سبحانه و تعالی است یعنی مختارید در بندگی او که بهر طرفی که خواهید رو کنید و غرض از ذکر این آیه آنست که وجه در قرآن مجید بمعنی توجّه نیز آمده است پس اگر در اخبار

اهل بیت سلام اللّٰه علیهم وارد شده باشد نباید که آن خبر را طرح نمایند که این خبر از معصوم نیست چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۴

در قرآن مجید نیز وارد شده است و چون آیاتی که بحسب ظاهر دلالت بر تجسّم می کند همه را تاویل می کنند و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم نیز تأویل کرده اند، هر تاویلی که قرآن را می کنید اخبار را نیز همان تاویل کنید حاصل مراد صدوق این است و عبارت او را چنین می باید خواند که ینکر مجهول باشد و الفاظ مرفوع باشد به آن که مفعول به جای فاعل آن باشد یعنی واجب نیست انکار کردن الفاظ قرآن هر گاه در اخبار وارد شود به آن که نفی کنند و رود آن را از معصوم بلکه می باید که تاویل کنند آن را چنانکه قرآن را تاویل می کنند و صدوقان در کافی و توحید اخبار بسیار نقل کرده اند در تاویل الفاظی که در قرآن مجید وارد شده است که بحسب ظاهر دال است بر تجسّم و تحیّز، و جمعی از عامه گفته اند که ما را کاری نیست که تاویل کنیم متشابهات قرآن را بلکه می باید تصدیق کردن اما کاری به تاویل آن نمی باید داشت مبادا تاویلی کنیم که مراد الهی نباشد چنانکه گفته اند که ما می دانیم «اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ» ۷: ۵۴

را و لیکن نمی دانیم کیفیت استوا را و این سخن خوبست در جائی که حضرات سیّد المرسلین و ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم آن را تاویل نکرده باشند و هر جا که ایشان بیان فرموده باشند بیان ایشان متبع است و اللّٰه تعالی یعلم.

باب ما یستحبّ من الدّعاء عند کلّ صباح و مساء

[مقدمه]

این بابی است در بیان آن

چه مستحب است از دعاها در هر صبح و شام و در این باب نیز ادعیه بسیار از ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم وارد شده است و صدوق قلیلی از آنها را ذکر کرده است و کالصحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که شیطان که لعنتهای الهی بر او باد پهن می کند لشکر شبش را در وقت فرو رفتن آفتاب و لشکر روز را در وقت طلوع آفتاب پس شما در این دو ساعت ذکر حق سبحانه و تعالی بسیار بکنید و پناه برید بحق سبحانه و تعالی از شر شیطان و لشکرهای او و اطفال خود را نیز تعویذ کنید و ایشان را نیز در پناه خدا در آورید در این دو ساعت که این دو ساعت غفلت است و شیاطین غافل می سازند مؤمنان را از یاد الهی.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که دعا کنید پیش از طلوع شمس و پیش از غروب که دعا مستجاب می شود.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که می فرمودند که هر گاه آفتاب زرد شود مشغول ذکر الهی تعالی شانه شوید و اگر با قومی باشی که ایشان ترا از یاد الهی باز دارند برخیز از میان ایشان و دعا کن.

و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر روزی که می آید بر فرزند آدم آن روز به زبان حال یا مقال می گوید که ای پسر آدم من روزیم تازه و مرا گواه گردانیده اند بر تو پس در من خوب بگو و خوب بکن تا گواهی دهم بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۶

تو در

روز قیامت به آن خوبی که دیگر مرا نخواهید دید و چون شب داخل می شود آن نیز چنین می گوید و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است.

[هر که ده نوبت پیش از طلوع آفتاب و ده نوبت پیش از شام این تهلیل را بگوید]

(روی عبد الکریم بن عتبه عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال من قال عشر مرّات قبل ان تطلع الشّمس و قبل غروبها لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و علی کلّ شی ء قدیر کانت کفّاره لذنوبه فی ذلک الیوم) و بسند موثق و بسند صحیح نیز منقول است از عبد الکریم که آن حضرت فرمودند که هر که ده نوبت پیش از طلوع آفتاب و ده نوبت پیش از شام این تهلیل را بگوید کفّاره گناهان او باشد که در آن روز کرده باشد، و در روایتی دیگر هر که این تهلیل را در صبح و شام بگوید ده مرتبه ثواب کسی مثل او نباشد مگر کسی که آن نیز این تهلیل را گفته باشد و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است، و در بعضی بعد از یحیی و یمیت و یمیت و یحیی نیز هست و ترجمه اش اینست که نیست خداوندی بغیر از اللّه که اسم ذات واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالات است و حال آن که واحد من جمیع الوجوه است که وجود او عین ذات اوست و وجوب وجودش بمعنی تاکد وجود است، و در این معنی وحدت و غیر این کسی شریک او نیست، مر أو راست و مخصوص اوست پادشاهی، و مخصوص اوست حمد و ثنا زنده می کند در حشر و

می میرانـد در دنیا یا زنـده می کنـد در رحم و می میرانـد در دنیا و می میراند در قبر بعد از حیات و چون زمان آن حیات قلیل است آن را ذکر نکردنـد صـریحا اما از لفظ ضـمنا مفهوم می شود و باز در حشـر زنده می کند و او زنده ایست که هرگز نمی میرد و بدست اوست همه خوبیها یعنی او توفیق کرامت می فرماید و او بر همه چیز قادر و تواناست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۷

و کالصـحیح از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که دعا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب سـنّتی است واجب که اهتمام بسیار به شان آن هست با طلوع صبح و شام ده مرتبه می گوید لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک له له الملک و له الحمـد یحیی و یمیـت و یمیـت و یحیی و ده نـوبت می گویـد اعـوذ بـاللّٰه السـمیع العلیم من همزات الشّـیاطین و اعـوذ بـاللّٰه ان یحضـرون انّ اللّٰه هو السّـمیع العلیم و اسـتعاذه را نیز قبل از طلوع و غروب می گوید و اگر این تهلیل و اسـتعاذه را فراموش کند قضا می کند چنانکه نماز را قضا می کند و در اخبار دیگر نیز به همین مبالغه وارد شده است با قضا.

و در حـدیث صـحیح از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه وارد شده است که در تعقیب آن چه لازمست تسبیح فاطمه زهرا است با این تهلیل.

و از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که این تهلیل را ده مرتبه بگوید و ده مرتبه صـلوات بفرستد بر محمد و آل او و سی و پنج مرتبه سبحان اللّٰه و سی و پنج مرتبه لا

اله الاـ اللّٰه و سی و پنج مرتبه الحمد للّه بگوید در صباح او را از غافلاـن ننویسند و اگر در شام بگوید در آن شب او را از غافلان ننویسند.

(و روی عنه حفص بن البختریّ انّه قال کان نوح صلوات اللّٰه علیه یقول اذا اصبح و امسی اللّٰهمّ انّی اشهدک انّه ما اصبح و امسی بن من نعمه و عافیه فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشّکر بها علیّ یا ربّ حتّی ترضی و بعد الرّضا یقولها اذا اصبح عشرا و اذا امسی عشرا فسمّی بذلک عبدا شکورا) و بسند صحیح منقولست از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حضرت نوح صلوات اللّٰه علیه در صبح و شام این تحمید را می خواندند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۸

ترجمه اش این است که خداوندا ترا گواه می گیرم که هر چه صبح و شام کند بر من از نعمتی یا دفع بلاـیی در دین یا دنیا پس آن نعمت از تست حال آن که تو واحدی و شریک نداری در آن انعام یا مطلقا مر تراست جمیع ثناها و جمیع شکرها به سبب آن نعمتی که انعام کرده بر من ای پروردگار من تراست آن مقدار حمد و شکر تا تو راضی و خوشنود شوی و بعد از خوشنودی نیز و این کلمات را در صبح ده مرتبه می گفتند و در شام ده مرتبه پس به سبب مداومت بر این کلمات حضرت نوح را حق سبحانه و تعالی شکور نامید یعنی بسیار شکر کننده.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است

که اگر در صبح و شام ده مرتبه این حمد را به گویی ادا کرده خواهی بود شکر نعمت آن روز و آن شب را و قریب باین از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه نیز منقولست که از جهت مداومت بر این حمد آن حضرت را حق سبحانه و تعالی شکور نامید.

[دعای بعد از نماز صبح]

(و انّ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله کان یقول بعد صلاه الفجر اللّهمّ انّی أعوذ بک من الهمّ و الحزن و العجز و الکسل و البخل و الجبن و ضلع الدّین و غلبه الرّجال و بوار الایّم و الغفله و الذلّه و القسوه و العیله و المسکنه و أعوذ بک من نفس لا تشبع و من قلب لا یخشع و من عین لا تدمع و من دعاء لا یسمع و من صلاه لا ترفع [تنفع خ ل] و أعوذ بک من امرأه تشیبنی قبل اوان مشیبی و أعوذ بک من ولد یکون علیّ ربّا و أعوذ بک من مال یکون علیّ عذابا و أعوذ بک من صاحب خدیعه ان رای حسنه دفنها و ان رای سیّئه افشاها اللّهمّ لا تجعل لفاجر علیّ منّه و لا یدا) و منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که بعد از نماز صبح و احتمال نافله صبح نیز دارد این دعا را می خواندند و ترجمه اش

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۹

اینست که خداوندا پناه به تو می برم از غم و اندوه و عاجز بودن و تنبلی و بخل و بی دلی و ثقل دین و از غلبه مردان بر این کس هر که باشد یا مغلوب بودن مردان بعنوان ابنه، و از کساد بی شوهر و

بی زن که کسی بهم نرسد که دختران این کسرا بخواهد یا خواهر و امثال اینها را یا از برای مرد زنی دست بهم ندهد، و از غافل شدن از حق سبحانه و تعالی و از عذاب او در دنیا و عقبی، و از مذلّت و قساوت دل، و از پریشانی یا عیال باری یا پریشانی و از بی چیز بودن، و پناه به تو می آورم از نفسی که سیر نشود و از دلی که خاشع نشود. و از چشمی که گریان نباشد، و از دعایی که مقبول نشود، و از نمازی که ملائکه آن را بالا نبرند به اعتبار عدم شرایط یا نفع ندهد زیرا که نفع نماز بسیار است یکی آن که نهی می کند نماز از بدیها، و پناه به تو می آورم از زن سلیطه که مرا پیر کند پیش از زمان پیری، و پناه به تو می آورم از فرزندی که بر من مسلّط باشد یا مرا محتاج فرزند مکن که او ولی نعمت من باشد، و پناه به تو می آورم از مالی که سبب عذاب من شود، و پناه به تو می آورم از مصاحب مکاری که اگر خوبی مرا بیند پنهان کند و اگر بدی بیند افشا کند آن را خداوندا چنان مکن که فاسقی بر من منتی و نعمتی و قدرتی داشته باشد.

(و روی عدّه من اصحابنا عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال کان ابی صلوات اللّه علیه یقول اذا صلّی الغداه یا من هو اقرب إلیّ من حبل الورید یا من یحول بین المرء و قلبه یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شی ء و هو

السّـميع العليم يا اجود من سئل و يا اوسع من اعطى و يا خير مدعوّ و يا افضل مرتجى و يا اسمع السّامعين و يا ابصر النّاظرين و يا خير النّاصرين و يا اسرع الحاسبين و يا ارحم الرّاحمين و يا احكم الحاكمين صلّ على محمّد و آل محمّد و اوسع

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۱۰

علىّ فى رزقى و امداد لى فى عمرى و انشر علىّ من رحمتك و اجعلنى ممّن تنتصر به لدينك و لا تستبدل بى غيرى اللّهمّ انّك تكفّلت برزقى و رزق كـلّ دابّه فاوسع علىّ و على عيالى من رزقك الواسع الحلال و اكفنا من الفقر ثمّ يقول مرحبا بالحافظين و حيّا كما اللّه من كاتبين اكتبا رحمكما اللّه انّى اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و اشهد انّ الـدّين كمـا شـرع و انّ الاسـلام كما وصف و انّ الكتاب كما انزل و انّ القول كما حـدّث و انّ اللّه هو الحقّ المبين اللّهمّ بلّغ محمّدا و آل محمّد افضل التّحيّه و افضل الصّـلاه [السّـلام خ ل] اصـبحت و ربّى محمود اصـبحت لا اشرك باللّه شيئا و لا ادعو مع اللّه احدا و لا اتّخذ من دونه وليّا اصبحت عبدا مملوكا لا أملك الّا ما ملّكنى ربّى اصبحت لا استطيع ان اسوق إلى نفسى خير ما ارجو و لا اصـرف عنها شـرّ ما احذر اصـبحت مرتهنا بعملى و اصـبحت فقيرا لا احد أفقر منّى باللّه اصـبح و باللّه امسـى و باللّه احيى و باللّه أموت و إلى اللّه النّشور) و روايت كرده اند جماعتى از مشايخ ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه علیه که فرمودند که پدرم صلوات اللّٰه علیه وقتی که نماز صبح را می کردند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که ای خداوندی که نزدیکتری بمن از رگ گردن چون رگ گردن سبب حیاتست و آن که بریده شد می میرد هم چنین اگر حق سبحانه و تعالی فیض خود را از بنده یک لحظه بر دارد معدوم بالکلیّه می شود و با آن که نسبت علمش به اشیاء اقربست از هر قریبی چون پیشتر از این آیه فرموده است که ما عالمیم بهر چه در نفس آدمی می گذرد و یا آن که چون نسبتش به همه اشیا یکسانست اقربست از قریبی که قربش بحسب جسمیّت است، و ای خداوندی که حایل می شود میان آدمی و دلش یعنی اراده که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۱

دارد اگر حق سبحانه و تعالی خواهد آن اراده را بر طرف می کند چنانکه منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که شناختم حق سبحانه و تعالی را به فسخ عزیمتها، و ای خداوندی که رتبه تو از آن بالاتر است که عقول متفکران بذات و صفات تو تواند رسید، ای خداوندی که نیست چیزی که شبیه باشد به تو و کاف زایده است از جهت تحسین لفظ بنا بر مشهور بعضی گفته اند که مراد اینست که نیست چیزی که شباهت مثلیّت او داشته باشد چه جای مثل، و او شنواست یعنی عالم است به مسموعات و داناست هر چیزی را، ای خداوندی که جود تو بیشتر است از هر جوادی که از او سؤال کنند و دهد زیرا که تو نطلبیده می دهی مانند حیات و وجود و توابع

آن و امثال این نعمتهای عظیمه که هیچ کس بر آن قادر نیست و ای خداوندی که عطای واسع بسیار تو بیشتر است از هر بخشنده، و ای بهترین کسانی که ایشان را از جهت مطالب خوانند، و ای افضل کسانی که محل امید خلایقند، و ای شنواترین سامعان که اجابت می کنی دعوات خلایق را، و ای بیناترین نظر کنندگان که مطلعی بر ضمایر بندگانت، و ای بهترین یاری کنندگان، و ای خداوندی که از هر حساب کننده تو زودتر حساب می کنی چنان که منقول است که حق سبحانه و تعالی در یک ساعت حساب جمیع خلایق را کند چنانکه هر کس را گمان این باشد که خطاب الهی با اوست و بس پس صحابه پرسیدند که چگونه ممکن است این معنی حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هم چنان که روزی می دهد در یک ساعت همه خلایق را و به سبب مشغول شدن به جمعی از جمعی دیگر غافل نیست، و ای بخشنده ترین بخشندگان، و ای حکم کننده تر از همه حکم کنندگان در دنیا و عقبی صلوات بر محمد و آل محمد فرست، و فراخ کن روزی مرا، و دراز کن عمر مرا، و پهن کن بر من از رحمتت، و بگردان مرا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۲

آن کسانی که نصرت دین تو کنند، و مبر مرا که غیر مرا بعوض من بیاوری چنانکه فرموده جمعی را که اگر پشت کنید شما را می برم و جمعی را بعوض خواهم آورد که ایشان مثل شما نباشند.

خداوندا تو ضامن روزی منی و روزی هر جانداری پس فراخ گردان بر من و بر

عیـال من از روزی تو که حلال باشـد و فراخ، و دور کن از من فقر را پس خطـاب به نویسـندگان عمل می کنـد که بر دسـت راست و چپ نشسـته انـد که مرحبـا ای دو حافظ عمـل من و سـلام الهی بر شـما باد ای دو نویسـندگان عمل بنویسـید که حق سبحـانه و تعـالی شـما را رحم کنـد که من گـواهی می دهم که نیست خداونـدی بغیر از اللّٰه یگـانه که او را شـریک نیست، و شهادت می دهم که محمـد بنـده اوست و رسول او و گواهی می دهم که دین چنان است که اللّٰه یا رسول او صـلی اللّٰه علیه و آله فرموده اند، و اسـلام چنان است که آن حضرت وصف کرده اند و کتاب چنان است که حق سبحانه و تعالی آن را فرستاده است و انزل را مجهول نیز می توان خواند، و گواهی می دهم که قول الهی چنانست که آن حضـرت از خدا بیان کرده است و آن که حق سـبحانه و تعالی اوست حق ثابت ظاهر کننـده موجودات خداونـدا برسان به محمد و آل محمد بهترین سـلامها را و بهترین صـلوات را داخل شده ام در صـبح و حال آن که نعمت پروردگارم بر من بسـیار است و مسـتحق حمد و ثناست نسـبت بمن و عالمیان، صبح کرده ام و چیزی را شریک خداوند خود نمی دانم و خداوند را می خوانم و دیگری را با او نمی خوانم و غیر او را به دوستی نمی گیرم، صـبح کرده ام در حالتی که بنده مملوک خداوندم و مالک نیستم هیچ چیز را مگر چیزی را که او مرا مالک گردانیده باشد و اشعاری دارد به آن که بنده مالک نمی شود مگر چیزی

را که آقا تملیک بنده کرده باشد، صبح کرده ام و داخل صباح شده ام و قادر نیستم که خیری به خود رسانم یا شرّی را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۳

خود دفع نمایم، صبح کرده ام و در گرو عمل خودم یعنی تا خوب نکنم خلاصی ندارم، و صبح کرده ام با فقری که هیچ کس از من فقیرتر نیست بعون و ابقای الهی صبح می کنم و بفضل الهی شام می کنم و به فیض الهی زندگانی می کنم و به قدرت او می میرم و بازگشت من و همه خلایق به اوست.

[دعای صبح و شب]

(و روی عمّار بن موسی عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال تقول اذا اصبحت و أمسیت اصبحنا و الملک و الحمد و التّعظیم و العظمه و الکبریاء و الجبروت و الحکم و الحلم و العلم و الجلال و الجمال و الکمال و البهاء و القدره و التّقدیس و التّعظیم و التّسبیح و التّکبیر و التّهلیل و التّمجید و السّماح و الجود و الکرم و المجد و المنّ و الخیر و الفضل و السّعه و الحول و السّلطان و القوّه و العزّه و القدره و الفتق و الرّتق و اللّیل و النّهار و الظّلمات و النّور و الدّنیا و الآخره و الخلق جمیعا و الامر کلّه و ما سمّیت و ما لم اسمّ و ما علمت منه و ما لم اعلم و ما کان و ما هو کائن للّه ربّ العالمین الحمد للّه الّذی اذهب باللّیل و جاء بالنّهار و انا فی نعمه منه و عافیه و فضل عظیم الحمد للّه الّذی له ما سکن فی اللّیل و النّهار و هو السّمیع العلیم الحمد للّه الّذی یولج اللّیل

فی النّهار و یولج النّهار فی اللّیل و یخرج الحیّ من المیّت و یخرج المیّت من الحیّ و هو علیم بذات الصّدور اللَّهمّ بک نمسی و بک نصبح و بک نحیا و بک نموت و إلیک نصیر أعوذ بک عن اذلّ او اذلّ او اضلّ أو اضلّ او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علیّ یا مصرّف القلوب ثبّت قلبی علی طاعتک و طاعه رسولک اللَّهمّ لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمه انّک أنت الوهّاب ثمّ تقول اللَّهمّ انّ اللّیل و النّهار خلقان من خلقک فلا تبتلینی فیهما بجرأه علی معاصیک و لا رکوب لمحارمک

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۴

و ارزقنی فیهما عملا متقبّلا و سعیا مشکورا و تجاره لن تبور) و منقولست بسند موثق از عمّار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که در صبح و شام می خوانی این دعا را که ترجمه اش اینست که ما صبح کردیم و داخل شدیم در صبح و در بعضی از نسخ اصبحت است یعنی صبح کردم من و حال آن که پادشاهی و ثنا و ستایش و بزرگوار دانستن و بزرگی و عظمت و جاه و جلال و فرمان و بردباری و علم و جلال و منزّه بودن از نالایق و اتّصاف به کمالات، یا جلال و عظمت و جمال و مکرمت و خوبیها و حسن و خوبی و قدرت و مقدّس دانستن او، یا منزّه کردن و بزرگ دانستن و به بزرگی یاد کردن و منزّه دانستن و تنزیه او کردن و تکبیر کردن و او را به کبر یا وصف نمودن و توحید او کردن

و او را یگـانه دانسـتن و بخشـش و کرم و بزرگواری و انعـام کردن و احسـان نمودن، یا تمامی خوبیها و فضل و احسان و فراخ گردانیدن نعمت و قوّت و قدرت، یا حایل و مانع شدن از معصـیت، و پادشاهی و قدرت و قهّاری و شکافتن و بهم آوردن شب و روز و تاریکیهـا و روشـنیها و دنیـا و آخرت و آفریـدن جسـمانیّات همه و روحانیّات که بمجرّد لفظ موجود شدنـد و از این جهت آن عـالم را عـالم امر می گوینـد، یـا آن که امر و فرمـان همه و آن چه را نـام بردم و آن چه را نام نبردم و آن چه را می دانم و آن چه را نمی دانم و آن چه بـوده است و آن چه خواهـد بـود همگی ملک و مخصـوص خداونـدیست که پروردگـار عالمیانست جمیع کمالات و محامـد مخصوص خداوندیست که شبرا برد و روز را آورد و حال آن که در میان نعمت و عافیت و تنـدرستی ام با تفضل عظیم الهی حمـد و سپاس مخصوص خداونـدیست که از او است آن چه در شب و روز بنا کننـد و او است شـنوا و دانا حمد و سـتایش مخصوص خداوندیست که شـش ماه اندک اندک شب را داخل روز می کند و شـش ماه بر عکس یا چون روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۵

می آیـد شب در او پنهان می شود و بر عکس، و بیرون می آورد زنده را از مرده مثل حیوانات را که از منی مرده و تخم بیرون می آورد، یا مؤمن را از کافر و بیرون می آورد، تخم و منی را از حیوان زنده، و کافر را از مؤمن، و او

داناست به آن چه در سینه هاست. خداوندا به یاری و لطف تو صبح و شام می کنیم و بعون تو زندگانی می کنیم و به قهر تو می میریم و بسوی تو بازگشت می کنیم پناه به تو می آورم از آن که کسی را خوار کنم یا خوار دانم یا کسی مرا خوار کند یا کسی را گمراه کنم یا کسی مرا گمراه کند یا بر کسی ستم کنم یا کسی بر من ستم کند یا من جنگ و سفاهت کنم یا کسی نسبت بمن درشتی و بی خردی کند، ای خداوندی که دلها را تو می گردانی به جانب حق ثابت گردان دلم را بر آن که فرمان بردار باشد ترا و فرمان رسول ترا، خداوندا ما را مگذار که متوجه باطل شویم بعد از آن که هدایت کرده ما را و ببخش ما را از نزد خود رحمتی عظیم به درستی که توئی بخشاینده بسیاری از نعمتها یا بسیار بخشنده توئی پس می گویی این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا این شب و روز دو مخلوقند از آفریده های تو ما را مبتلا مکن در این شب و روز به آن که جرأت بهم رسانیم بر گناهان و مخالفت تو و نه به آن که مرتکب شویم محرمات ترا و روزی کن ما را عملی مقبول و سعیی که تو شکر ما کنی یا خلایق شکر ما کنند بر آن و تجارتی که زیان نداشته باشد.

(و روی عن مسمع کردین انّه قال صلّیت مع ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه اربعین صباحا فکان اذا انفتل رفع یدیه إلی السّماء و قال اصبحنا و اصبح الملک للّه اللّهمّ انّا عبیدک

و ابنـاء عبیـدک اللَّهمّ احفظنا من حیث نحتفظ و من حیث لا نحتفظ اللَّهمّ احرسـنا من حیث نحترس و من حیث لا نحترس اللَّهمّ استرنا من حیث نستتر و من حیث لا نستتر اللَّهمّ استرنا بالغنی و العافیه اللَّهمّ ارزقنا العافیه و دوام العافیه و ارزقنا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۶

الشّکر علی العافیه) و روایت کرده است مسمع که ملقب است به کردین و از مخصوصان حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه است و در باب خمس خواهد آمد که یک بخشـش آن حضرت به او زیاده از پنج هزار تومانست چون می دانست که در راه خیر صـرف می کند گفت چهل صباح در خدمت آن حضرت نماز کردم و چون آن حضرت از نماز فارغ می شد دستها را بر می داشـت بـه جـانب آسـمان و می گفت که مـا صـبح کردیـم و صـبح کرد پادشـاهی از جهت خداونـد عالمیـان یعنی همه مملـوک و مقهـور اوییم خداونـدا مـا همه بنـدگان تـوئیم و بنـده زادگـان توئیم خداونـدا مـا را حفـظ کن از جاهـائی که خود محافظت خود می توانیم کرد و از جاهائی که خود محافظت خود نمی توانیم کرد به آن که نـدانیم یا نتوانیم خداونـدا دفع کن بلاهـا را از مـا از راههـایی که مـا خود دفع آن توانیم کرد و از راههـایی که از خود دفع نتوانیم کرد خداونـدا ما را به پوشان یا اعمـال قـبیحه مـا را به پوشـان از جاهـائی که خـود ستر خود توانیم کرد و از جاهـایی که نتوانیم کرد خداونـدا به پوشـان بر ما پوشش بی نیازی را از خلق که محتاج هیچ کس نباشیم از خلایق و پوشش عافیت در ما پوشان که

بدن ما به عافیت باشد از مرضـها و بلاها و گناهان، و هم چنین دل و روح و عقل نیز به عافیت باشـند از صفات ذمیمه مانند ریا و حسـد و کبر، خداونـدا روزی کن ما را عافیت و دوام عافیت و روزی کن ما را شـکر بر عافیت. و بهترین و کاملترین دعاهای صباح و شام دعای صـحیفه کامله است که حضـرت سیّد السّاجدین (ع) می خوانده اند در هر صـبح و شامی و سایر دعاها که اکمل ادعیه است و اصل صـحیفه از تفضـلات الهی است به شـیعیان و الحمد للّه که عامه از آن محرومند و خود اعتراف نموده انـد در کتب خود که شـیعیان دعـای بسـیار از ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم روایت کرده انـد پس اگر کسـی دعـا خواهد رجوع به کتب ایشان کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۷

و از آن جمله غزالی در بعضی از کتب خود ذکر کرده است و ما اختصار کردیم و چون چند چیز ضرور بود گفتن مذکور می سازیم.

از آن جمله شـیخ در صـحیح و کلینی کالصـحیح روایت کرده اند از حسین بن ثویر و ابو سلمه سرّاج که گفتند که شنیدیم که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه در عقب هر نمـازی چهـار کس از مردان را که ابو بکر و عمر و عثمـان و معاویه است لعن می کردند و چهار زن را که عایشه و حفصه و هند مادر معاویه و امّ الحکم خواهر معاویه است لعن می فرمودند.

و در حدیث صحیح دیگر وارد شده است لعن بنی امیّه قاطبه و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام اللّه علیهم وارد شده است که در صبح و شام صد

مرتبه بعد از نماز بگويند

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلىّ العظيم

و هر كه صد مرتبه بخواند حق سبحانه و تعالى صد نوع از انواع بلاها را از او دفع كند كه كمترين آنها خوره و پيسى و شياطين و سلاطين باشد و اقلّ آن هفت مرتبه است و اقلّ آن سه مرتبه مى بايد كه ترك نكنند.

و در حديث صحيح وارد است كه بعد از نماز صبح صد مرتبه بگويد:

ما شاء اللّه كان لا حول و لا قوّه الا باللّه العلىّ العظيم.

و در حديث حسن كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه منقول است كه فرمودند كه هر گاه بلايى نازل شود و سختى عظيم رو دهد پس مى بايد كه زانوها و دستها را تا مرفق برهنه كند و بر زمين گذارد و سينه اشرا بر زمين برساند و حاجت خود را در سجده از حق سبحانه و تعالى بخواهد و حضرت فرمودند كه اين دعا را بخواند كه

اللّهمّ انّى أسألك بنورك الّذى لا يطفى و بعزائمك الّتى لا تخفى و بعزّتك الّتى لا تنقضى و بنعمتك الّتى لا تحصى و بسلطانك الّذى كففت به فرعون عن موسى (ع)

و

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۱۸

حاجت خود را طلب كند و به سجده رود و صد مرتبه بگويد

يا حىّ يا قيّوم لا اله الّا أنت برحمتك استغيث فاكفنى ما اهمّنى و لا تكلنى إلى نفسى

و احاديث صحيحه وارد شده است در فضايل تسبيحات اربع بعد از هر نمازى چهل مرتبه و سى مرتبه.

و در حديث صحيح وارد شده است كه دوازده مرتبه قل هو اللّه احد در عقيب فرايض بخواند و

سوره حمد و شهد اللّه و آیه الکرسی و قل اللّهمّ مالک الملک در عقب فرایض فضیلت بسیار دارد و اگر کسی خواهد دعاهای تعقیب صلوات و غیر آن را پس رجوع به کتب ادعیه و کتاب دعاء کافی کافیست و صحیفه کامله کامل است و مصباح کبیر احاطه به اکثر آن کرده است و مهج الدعوات از جهت دفع بلاها تمام است.

باب احکام السّهو فی الصّلاه

[مقدمه]

این بابی است در بیان احکام سهو در نماز آن چه مشهور است در میان اکثر اصحاب آنست که اگر فراموش کرده باشد یعنی یقین داند مثلا زیادتی یا نقصان را آن را سهو می گویند، و اگر طرفین را هیچ یک نداند آن را شک می گویند و اگر یک طرف راجح شود راجح را ظن می گویند و مرجوح را و هم و در اطلاق احادیث غالبا سهو را بر همه اطلاق می نمایند و طرف راجح را و هم می گویند و در هر جائی اشاره خواهد شد به آن چه مقصود است.

[وسوسه در سهو]

(روی اسماعیل بن مسلم عن الصّادق صلوات اللّه علیه عن آبائه صلوات اللّه علیهم انّ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اتاه رجل فقال یا رسول اللّه إلیک اشکو ما القی من الوسوسه فی صلاتی حتّی لا اعقل ما صلّیت من زیاده او نقصان فقال له رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اذا دخلت فی صلاتک فاطعن فخذک الیسری بإصبعک الیمنی المسبّحه ثمّ قل بسم اللّه و باللّه توکّلت علی اللّه اعوذ باللّه السّمیع العلیم من الشّیطان الرّجیم فانّک تنحره و تزجره و تطرده عنک) روایت کرده است سکونی موثق از آن حضرت صلوات اللّه علیه از پدران خود یعنی آن حضرت از پدرش و پدرش از پدرش تا حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهم که شخصی به خدمت حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّه شکایت می کنم به تو که مبتلا شده ام به وسواس در نماز تا آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۰

اکثر اوقات نمی دانم که چه مقدار نماز کرده ام زیاده کرده ام یا کم

کرده ام حضرت صلی اللّه علیه و آله فرمودند که چون داخل نماز شوی انگشت سبّابه دست راست را بر ران چپ خود گذار و رو کن و بگو که یاوری می خواهم از اسم حق سبحانه و تعالی و از ذات الهی یا آن که چون استعانت از او نخواهم و حال آن که وجود و بقای من به اوست و توکل بر او می کنم در جمیع امور و پناه می برم به خداوندی که شنوا و داناست از شر شیطان رانده درگاه الهی پس به درستی که هر گاه این کلمات را به گویی شیطان را کشته یا می کشی او را و زجر می کنی او را و از خود دور می کنی.

(و روی عن عمر بن یزید انّه قال شکوت إلی ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه السّهو فی المغرب فقال صلّها بقل هو اللّه احد و قل یا أیّها الکافرون ففعلت ذلک فذهب عنّی) و روایت است در صحیح از عمر بن یزید که گفت شکایت نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شیطان بر من مسلّط شده است و سهو در نماز شام بسیار می کنم و غالب آنست که بعد از اتمام شک می کنم که دو کرده ام یا سه حضرت فرمودند که بعد از این نماز شام را به سوره قل هو اللّه احد و قل یا أیّها الکافرون بخوان پس چنان کردم سهو از من بر طرف شد و ظاهرا خاصیت این دو سوره این است که شیاطین را از مؤمنان دور می کند و سهو از شیطان است و محتمل است که راوی سورهای دراز را می خوانده باشد و به سبب

کوتاهی این دو سوره از او سهو زایل باشد و اول اظهر است.

(و روی ابو حمزه الثّمالی عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال اتی النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله رجل فقال یا رسول اللَّه لقیت من وسوسه صدری شدّه و انا رجل معیل مدین محوج فقال له کرّر هذه الکلمات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۱

توکّلت علی الحیّ الّذی لا یموت و الحمد للّه الّذی لم یتّخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذلّ و کبّره تکبیرا قال فلم یلبث ان عاد الیه فقال یا رسول اللَّه اذهب اللَّه عنّی وسوسه صدری و قضی دینی و وسّع رزقی) و به اسانید متکثره منقول است از ابو حمزه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که شخصی به خدمت حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللَّه از وسواسی که در دل من افتاده است بسیار در عذابم و من مردی عیال بار، قرض دار محتاجم علاجی از جهت همه امراض خود می خواهم حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که مکرّر این کلمات را بخوان که ترجمه اش این است که توکّل نمودم بر خداوندی که زنده ایست که هرگز نمی میرد و حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که او را زن و فرزند نیست و در پادشاهی و خداوندی شریک ندارد و نبوده است او را لشکری و مددکاری که او را از مذلّت و خواری نگاه دارد و تکبیر کن خداوند خود را و او را به بزرگی یاد کن حضرت فرمودند که اندک زمانی شد

که آن شخص به خدمت حضرت آمد و گفت یا رسول اللّٰه خداوند عالمیان زایل ساخت وسواس مرا و قرض مرا ادا نمود و روزی مرا فراخ گردانید.

و به همین مضمون در حدیث حماد ابن عثمان کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست و غرض صدوق از نقل این اخبار این است که در اکثر اوقات این سهو و شک به سبب شیطان وسواس از این کس صادر می شود و علاج آن را اوّلا به دعا می باید کرد و بعد از آن به ضبط حساب به انگشتری و امثال آن.

[شمارش با دست یا ریگ]

(و فی روایه عبد اللّٰه بن المغیره انّه قال لا باس ان یعدّ الرّجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۲

صلاته بخاتمه او بحصی یاخذ بیده فیعدّ به) و در صحیح و حسن کالصحیح منقول است از عبد اللّٰه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی عدد رکعات نماز را ضبط کند به انگشتری به آن که مثلا انگشتر را از انگشت کوچک به انگشت بعد از آن کند در رکعت دویم و در رکعت سیم در انگشت میانین کند تا شک نکند یا به سنگ ریزه که در دست گیرد مثلا در نماز چهار رکعتی چهار سنگ ریزه با خود نگاه دارد و هر رکعتی که به جا آورد یکی را بیندازد تا به آخر و عدد را به آن حفظ نماید و ظاهرا مرسل باشد چون عبد اللّٰه به خدمت حضرت صادق نرسیده است و لهذا صدوق تغییر اسلوب نموده است.

و روایت کرده است شیخ بسند صحیح از حبیب که گفت شکایت نمودم به حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه که بسیار سهو می کنم در نماز حضرت فرمودند که بشمار عدد رکعات نماز را به سنگریزه و یا حفظ کن آن را به سنگریزه و شک از راویست در این دو عبارت و از این حدیث و امثال این از احادیث صحیحه ظاهر می شود که امثال این افعال در نماز سبب بطلان نماز نمی شود چون متفرق است و مع هذا عبث نیست و دیگر خواهد آمد.

[کثی الشک]

(و قال الرّضا صلوات اللّٰه علیه اذا کثر علیک السّهو فی الصّلاه فامض علی صلاتک و لا تعد) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه در نماز سهو بسیار کنی نماز را تمام کن و اعاده مکن و همین مضمون در حدیث صحیح از ابن سنان از جمعی کثیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه در نماز سهو بسیار کنی نماز را تمام کن.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال اذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۳

کثر علیک السّهو فدعه فانّه یوشک ان یدعک انّما هو من الشّیطان) و کالصحیح منقولست و شیخ در صحیح روایت کرده است از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه سهو بر تو بسیار شود پس بنا بر نماز گذار و ملتفت مشو به شیطان که هر گاه ملتفت نشوی عن قریب او نیز دست از تو بر می دارد به درستی که این سهو از شیطانست.

و در حدیث صحیح از زراره و ابو بصیر منقول است که ایشان گفتند که به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

عرض نمودیم که هر گاه شخصی در نماز شک بسیار کند و نداند که چند رکعت کرده است و چند رکعت مانده است حضرت فرمودند که نماز را اعاده می کند چنانکه خواهد آمد که هر گاه شخصی نداند که در نماز چند رکعت کرده است حتی یک رکعت را نیز نداند نمازش باطل است، باز هر دو عرض نمودند که کثیر الشک شده است هر چند اعاده می کند در آن اعاده نیز شک می کند حضرت فرمودند که در این صورت بنا بر نماز می گذارد و التفات نمی کند به آن شک پس حضرت فرمودند که عادت مکنید که شیطان را به خود راه دهید به آن که نماز خود را باطل کنید و او را به طمع اندازید به درستی که شیطان عادتش اینست که اگر کسی به گفته او عمل می کند او بر او دست می یابد و او را سخره خود می کند پس هر گاه شخصی وسواسی شود.

و کثیر السّهو می باید که چون شیطان فعلی را گوید که نکرده بگوید که کرده ام و اگر فعلی که سبب بطلان نماز باشد او گوید که کرده بگوید که نکرده ام و بسیار نماز را به گفته او بر هم مزنید و چون مکرّر چنین می کنید شیطان دیگر متوجه شما نمی شود، زراره گفت که حضرت فرمودند که مطلب شیطان خبیث این است که شما اطاعت او کنید و چون مخالفتش می کنید دیگر نزد شما نمی آید و همه اینها از آن جهت است که آدمی خود را حفظ نمی کند که بداند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۴

چه می کند و چه می گوید پس اگر تضرع کند اوّلا بجناب اقدس الهی و پناه

به او برد و خاطر خود را متوجه او سازد سهو نخواهد کرد چنانکه مجرّب است و عمده این است که چون خاطرش جمع است از فتاوی علما که سهو سبب بطلان نماز نیست غالبا مساهله می نماید و ملاحظه نمی کند در آیات و اخبار که نماز چنین مقبول درگاه الهی نیست و از فواید نماز بهره ندارد.

و احادیث صحیحه وارد شده است که از نماز قدری مقبول است که دل با حق سبحانه و تعالی باشد و اگر اصلا دل او با حق سبحانه و تعالی نبوده است آن نماز را می پیچند و بر روی او می زنند، و لیکن حق سبحانه و تعالی نقصها را تمام می کند به نوافل و گذشت و خواهد آمد، بدان که شکی نیست در آن که کثیر السّهو و کثیر الشّک حکم ایشان این است که اگر مثلا شک کنند در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اوّل چهار رکعتی یا آن که اگر کثیر السّهو نباشد نمازش باطل است، اما چون کثیر السّهو و الشک شده است بنا بر بیشتر صحیح می گذارد پس اگر شک کند در دو رکعتی میان یک و دو بنا بر دو می گذارد و اگر شک کند میان دو و سه بنا بر دو می گذارد، و در افعال اگر محلش گذشته باشد ملتفت نمی شود و اگر باقی باشد و شک کند می گوید که کرده ام و اگر یقین داند که نکرده است آن را به جا می آورد، و اگر ظن داشته باشد که نکرده است پس اگر وسواسی باشد می گوید که کرده ام بلکه علم وسواسی نیز ندارد بنا بر آن که مجربست

که اعتقاداتش همه و هم است و توهّم می کند که علم دارد و بعضی گفته اند که اگر ترک کند کثیر الشک چیزی را که تلافی نداشته باشد مثل یک سجده آن را بعد از نماز به جا می آورد و لیکن سجده سهو نمی کند و ظاهر اخبار آنست که ملتفت نمی شود.

(و فی روایه ابن ابی عمیر عن محمّد بن ابی حمزه انّ الصّادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۵

صلوات اللَّه علیه قال اذا کان الرّجل ممّن یسهو فی کلّ ثلث فهو ممّن کثر علیه السّهو) و به اسانید متکثره صحیحه و حسنه که دوازده سند صحیح و چهار حسن کالصحیح است منقول است از ابن ابی عمیر از محمد ثقه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در هر سه نماز سهو کند یا شک کند او کثیر السّهو است و ظاهر کلام حضرت آن است که سه نمازش بی سهو نباشد که در هر سه نماز یک سهو کند و جمعی گفته اند که کثیر السّهو آنست که در یک نماز سه سهو کند و یا در سه نماز پی در پی سهو کند به اعتبار لفظ کثرت که اقلّش سه است و اکثر گفته اند که رجوع به عرف می کند در غیر موضع نص و آن چه آن جماعت گفته اند مخالف عرف نیست و لیکن مخالف منصوص است در بعضی از صور و احوط آنست که در غیر موضع نص احتیاط کند تا موافق منصوص شود و زود می شود بلکه بنا بر این حدیث کم کسی کثیر السّهو نیست و اگر در نماز سه سهو کند ملتفت نشود و احوط است آن که

تا چنان نشده باشد که سه سهو پی در پی کند به احتیاط عمل کند تا جمع شود اقوال فقها و حدیث و عرف و نهایت احتیاط خواهد بود و لیکن ظاهرا در کار نباشد چون حدیث صحیح است.

[اعاده کرده نمی شود نماز مگر از پنج چیز]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّه قال لا تعاد الصّلاه الّا من خمسه الطّهور و الوقت و القبله و الرّکوع و السّجود ثمّ قال القراءه سنّه و التّشهّد سنّه و لا تنقض السّنّه الفریضه) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که فرمودند که اعاده کرده نمی شود نماز مگر از پنج چیز یعنی عمدا و سهوا و آن طهور است یعنی پاک کننده از حدث مثل وضو و غسل و تیمّم که اگر کسی وضو نداشته باشد یا جنب و حایض و نفسا و مستحاضه باشد به تفصیلی که گذشت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۶

و نماز کند عمدا یا سهوا پیش از غسل نماز را اعاده می کند در وقت و خارج وقت و ممکن است که طهارت را اعم از پاکی از حدث و خبث گیریم چون اعاده نماز واجبست اگر عمدا با نجاست نماز کرده باشد و سهوا نیز در وقت اعاده می باید کرد.

دیگر وقت است که اگر شخصی نمازی را پیش از وقت به جا آورد اگر چه سهوا باشد اعاده می کند در وقت و خارج وقت، و دیگر قبله است که اگر کسی عمدا بغیر قبله نماز کرده باشد اعاده می کند اگر چه جاهل مسأله باشد و سهوا در وقت اعاده می کند اگر رو به مشرق و مغرب کرده باشد و در

خارج وقت نیز اعاده می کند اگر پشت بقبله کرده باشد بنا بر مشهور و از اخبار سابقه ظاهر می شد که حکم استدبار حکم یمین و یسار است مگر آن که گویند که این خبر ظاهرش آنست که در خارج وقت اعاده باید کرد مطلقا و چون یمین و یسار به اخبار بیرون رفت استدبار ماند اما ظهور محل کلام است.

دیگر رکوع و سجود که بترک هر یک عمدا یا سهوا نماز باطل می شود همه و خواهد آمد مفصّلا پس حضرت فرمودند که قرائت حمد یا اعم از حمد و سوره سنت است و تشهد سنت است یعنی وجوب هر دو از سنّت نبی صلی اللّه علیه و آله ظاهر شده است نه از قرآن بخلاف پنج سابق که وجوب آنها از قرآن ظاهر شده است در اوایل کتاب صلاه گذشت، و نمی شکند ترک سنت فریضه را که وجوبش از قرآن ظاهر شده است چون نماز از قرآن ظاهر شده است وجوبش پس اگر کسی سهوا تشهد یا قرائت را ترک کند نمازش باطل نمی شود و تفصیلش گذشت و دیگر خواهد آمد.

[شک در دو رکعتی]

(و الاصل فی السّهو انّ من سها فی الرّکعتین الاولیین من کلّ صلاه فعلیه الاعاده و من شکّ فی المغرب فعلیه الاعاده و من شکّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۷

فی الغداه فعلیه الاعاده و من شکّ فی الجمعه فعلیه الاعاده و من شکّ فی الثّانیه و الثّالثه و الرّابعه اخذ بالأکثر فاذا سلّم اتمّ ما ظنّ انّه قد نقص) و اصل و قاعده کلی در شک آنست که شخصی که شک کند در دو رکعت اوّل هر نمازی از نمازهای ظهر و عصر و عشا

پس بر اوست که اعاده کند نماز را، و کسی که شک در نماز شام کند پس واجبست بر او که اعاده کند نماز را، و کسی که شک در نماز صبح کند پس بر اوست که اعاده کند، و کسی که شک کند در نماز جمعه پس بر اوست اعاده، و کسی که شک کند در دو و سه و چهار یعنی شک کند در دو و سه یا در سه و چهار یا در دو و چهار یا در دو و سه و چهار و در بعضی از نسخ چنین است که او فی الثالثه و الرابعه یعنی شک کند در دو و سه یا در سه و چهار و در این صورت حکم دو صورت را ذکر کرده است و بقیه را خواهد گفت و نسخه اول بهتر است چون شامل چهار صورت شکست و به قاعده انسب است و لیکن آن چه در نسخه است اظهر است چون ما بقی را خواهند گفت، و علی أیّ حال بنا بر اکثر می گذارد و چون سلام دهد تمام می کند آن چه را گمان دارد یعنی احتمال می دهد که کم کرده باشد پس در صورتی که شک میان دو و سه باشد بنا بر سه می گذارد و تمام می کند نماز را و دو رکعت نماز نشسته یا یک رکعت ایستاده می کند که اگر نمازش سه باشد چهار شود، و هم چنین است اگر شک کند میان سه و چهار بنا بر چهار می گذارد و تمام می کند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده می کند که اگر سه باشد چهار شود، و اگر شک

کنـد میـان دو و چهار بنا بر چهار می گـذارد و دو رکعت نماز ایسـتاده می کنـد که اگر دو باشـد چهار شود، و اگر شک کند میان دو و سه و چهار بنا بر چهار می گـذارد و دو رکعت ایسـتاده می کند که اگر دو باشد چهار شود و دو رکعت نشسـته می کند که اگر سه باشد چهار شود و به نحوی دیگر خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۸

اما شک در دو رکعت اوّل نماز چهار رکعتی که سـبب بطلان صـلاتست پس منقولست در صـحیحه زراره و صـحیحه رفاعه و صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه ابو بصیر و صحیحه فضل و صحیحه وشّاء و اخبار بسیار کالصحیح، و آن چه در اخبار دیگر از حسن و موثق وارد است که بنا بر اقل می گـذرد محمولست بر نافله یا تخییر چنانکه خواهـد آمد و بنا بر تخییر عمل به اخبار صحیحه مشهوره معمول بها کردن اولی است بی دغدغه.

و اما بطلان صـلاه به سـبب شک در نماز صبح و شام و جمعه پس در صحیحه علا وارد است که اگر شک در این نمازها کند نماز را اعاده می کنـد، و در صـحیحه حلبی و صـحیحه حفص و ایضا صـحیحه او و غیر او وارد است که سـهو در نماز صـبح و شام سـبب اعاده است، و در صـحیحه محمد بن مسـلم و صحیحه ابو بصیر وارد است که شک در نماز شام سبب اعاده است، و مؤید همه وارد است احادیث دیگر که حسن کالصـحیح و موثق کالصـحیح و قوی کالصحیح است و در حسن کالصحیح وارد است که سهو نیست در نماز سفر و شک در رکعات

آن سبب بطلان صلاه است چون همه دو رکعت است یا سه رکعت.

و اخبار صحیحه وارد است به آن که شک میان رکعت اول و دویم مبطل صلاتست نماز سفر و نماز طواف در آن داخل است، و در موثقه عمار وارد است که در شک در نماز صبح و شام بنا بر اکثر می گذارد و شیخ حمل کرده است بر آن که ظن او غالب باشد بر اکثر یا شک در نافله اینها باشد مجازا و طرح آن بضعف و شذوذ ولی است از تاویلات بعیده، و بنا بر طریق اخباریین مخیّر خواهد بود میان بنا و ابطال و ابطال اولی است چون احادیث آن اصحّ و اکثر است یا آن که احادیث عمّار بی علتی نیست و تعجب دارم از آن که قدما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۹

احادیث او را اعتبار کرده اند با آن که ایشان احوال مردم را از کتب ایشان استنباط می کرده اند و آن چه از تتبع ظاهر می شود احادیث او و احادیثی که از زید بن علی بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما زیدیه روایت کرده اند بی علتی نیست و البته عمل به متفردات اینها نمی توان کرد و اللّٰه تعالی یعلم.

و اما شک در میان سه و چهار پس در حسن کالصحیح حلبی و حسن کالصحیح حسین بن ابی العلا و موثق کالصحیح ابان و صحیحه محمد بن مسلم و مرسله جمیل وارد است که اگر یک طرف غالب شود بر ظن او بنا بر آن می گذارد و اگر هر دو طرف مساوی باشد بنا بر اکثر می گذارد و تمام می کند و دو رکعت نماز نشسته می کند بالحمد تنها که اگر سه باشد چهار

شود و تشهد این نماز را طول نمی دهد، و در مرسله جمیل وارد است که اگر خواهد یک رکعت ایستاده می کند و اگر خواهد دو رکعت نشسته می کند که به جای یک رکعت ایستاده است امّا چون اکثر احادیث دو رکعت نشسته است عمل به آن اولی است، و ظاهر صحیحه زراره از احدهما صلوات اللّٰه علیهما آنست که بنا بر اقل می گذارد و با عموماتی که خواهد آمد و اکثر علما این اخبار را حمل کرده اند بر تقیه چون مذهب اکثر عامه آنست که بنا بر اقل می گذارد و صدوق حمل بر تخییر کرده است و هر گاه مخیر باشد عمل کردن به آن چه مشهور است اولی خواهد بود.

و امّا شک در میان دو و سه پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطل است و هم چنین در جائی که یک طرف شک دو باشد اگر پیش از سجدتین باشد باطل است اما اگر به سجده دویم رفته باشد و ذکر سجود را نگفته باشد نمازش صحیح است و اگر بعد از سجدتین باشد اشهر میان علما آنست که بنا بر اکثر می گذارد بنا بر حدیث عمار که خواهد آمد.

و در صحیحه زراره وارد است که بنا بر اقل می گذارد و تمام می کند اگر بعد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۰

از تمام شدن رکعت دویم باشد یعنی بعد از سجدتین.

و ظاهر صحیحه عبد الرحمن نیز آنست که بنا بر اقل می گذارد چنانکه خواهد آمد.

و در حدیث صحیح علی الظاهر منقول است از عبید بن زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نداند که دو

رکعت نماز کرده است یا سه رکعت حضرت فرمودند که نماز را اعاده می کند عرض کردم که آیا نه چنین است که منقولست که اعاده نمی کند نماز را کسی که فقیه و عالم باشد حضرت فرمودند که آن در صورتی است که شک در میان سه و چهار باشد. و شیخ حمل کرده است این حدیث را بر نماز شام و می توان حمل کردن بر آن که شک در حالتی باشد که ایستاده باشد و نداند که رکعت دویم است یا سیم در این صورت فی الحقیقه شک کرده است در میان یک و دو و جواب حضرت این معنی خواهد داشت که اگر در حالت قیام شکن کند میان سه و چهار صحیح است چون راجع می شود به شک میان دو و سه و اکثر اوقات شک میان دو و سه در حالت قیام واقع می شود و بنا بر ظاهر حدیث جواب مربوط می شود به سؤال بر وجه احسن بخلاف آن چه اکثر فهمیده اند که در آنجا می باید که حصر را اضافی گیرند نه حقیقی و جمعی حمل کرده اند بر آن که این شک قبل از اکمال سجدتین باشد و این حمل نزدیکست به آن چه مذکور شد چون این مطلق است و سابق مقیّد و با این همه خاطر جمع نمی شود و احوط آنست که احتیاطا نماز را اعاده کند خواه بنا بر اقل گذارد بنا بر حدیث زراره و خواه بنا بر اکثر گذارد بنا بر حدیث عمّار.

و اگر شک کند در دو و چهار پس در حدیث صحیح ابن ابی یعفور و صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه وارد است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۱

که بنا بر چهار می گذارد و نماز را تمام می کند و دو رکعت نماز ایستاده بالحمد تنها که اگر دو باشد چهار شود و اگر چهار باشد این دو رکعت را حق سبحانه و تعالی به نافله قبول می فرماید و ظاهر صحیحه زراره و صحیحه ابو بصیر و حسنه کالصحیحه حلبی آنست که بنا بر اقل می گذارد و تمام می کند.

و در صحیحه ابو بصیر هست که سجده سهو بکن و سلام کن بعد از سجدتین.

و در صحیحه ابن مسلم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که شک کند میان دو و چهار نماز را اعاده می کند و حمل کرده اند بر آن که قبل از اکمال سجدتین سهو کند چنانکه گذشت و باقی احکام شک خواهد آمد.

[بنای بر اکثر]

(و قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه لعمّار بن موسی یا عمّار اجمع لک السّهو کلّه فی کلمتین متی ما شککت فخذ بالأکثر فاذا سلّمت فاتمّ ما ظننت انّک قد نقصت) و منقولست در موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند به عمّار که ای عمّار جمیع شقوق و احکام سهو را از جهت تو جمیع می کنم در دو کلمه هر گاه شک کنی بنا بر بیشتر گذار پس چون سلام دهی تمام کن آن چه را احتمال می دهی که کم کرده باشی. و ظاهرا مراد از کلمه کلام است و جمله اول یک کلام است و دویم یک کلام و ممکن است که معنی عرفی مراد باشد و مراد جمله اولی باشد و ثانیه از جهت توضیح و تتمیم اولی باشد.

(و

معنی الخبر الّذی روی انّ الفقیه لا یعید الصّلاه انّما هو فی الثّلث و الاربع لا فی الاولیین) و معنی حدیثی که منقول است که عالم نماز را اعاده نمی کند آن در شک در دو رکعت آخر است نه در دو رکعت اول و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۲

مضمون صحیحه عبید اللّه است و گذشت در این نزدیکی ۷ و احتمالی دیگر دارد که عالم زود بزود نماز را اعاده نمی کند بلکه سعی می نماید به دعا و امثال آن تا سهو نکند و اگر کند تدارکش را می کند بخلاف جاهل که تا شک می کند نماز را از سر می گیرد.

یا آن که عالم نهایت سعی می نماید در حضور قلب تا از او سهوی واقع نشود و اگر این حالت او را عارض می شود در معالجه آن می کوشد مثل آن که نماز را تند می کند.

چنانکه در موثق کالصحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از سهو و آن که من بسیار سهو می کنم حضرت فرمودند که نماز را در هم پیچ یعنی اکتفا کن به واجبات عرض نمودم که در هم پیچیدن کدام است حضرت فرمودند که سه تسبیح است در رکوع و سجود یعنی در هر یک سه سبحان اللّه بگوید یا در هر سه سه تسبیح بگوید صغری یا کبری و این اولی است و هم چنین علاجهائی که سابقا مذکور شد و عالم اینها را می داند و به جا می آورد و ممکن است که همه مراد باشد به آن که در جائی که سهو در آن می رود اعاده نمی رود و در دو رکعت اوّل سهو

نمی رود.

و این عبارت در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که آیا حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله سجده سهو کرده است هرگز حضرت فرمودند که نه و نکرده است این سجده را فقیهی و ظاهر مراد در اینجا معصوم باشد.

و در صحیح از حمزه بن حمران منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هرگز فقیهی اعاده نماز نکرده است حیله ها و تدبیرها می کنند تا اعاده نکند، و از جمله حیله ها مجرب آنست که در اول نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۳

التجا بجناب اقدس الهی می برد و از روی حضور قلب چند مرتبه این آیه را بخواند که رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی یعنی پروردگارا سینه مرا منوّر گردان بنور هدایت و معرفت یا فراخ گردان که گنجایش علوم و حکم و صبر داشته باشد و آسان گردان کار مرا در هر کاری خصوصا در نماز و حضور قلب و اخلاص و بگشای گره زبان مرا تا بفهمند سخن مرا.

[سجده سهو]

(و لا تجب سجدتا السّهو الّا علی من قعد فی حال قیامه او قام فی حال قعوده او ترک التّشهّد او لم یدر زاد ام نقص) و واجب نیست دو سجده سهو مگر بر کسی که بنشیند در موضعی که باید ایستاد یا بایستد در موضعی که باید نشست یا ترک کند تشهد را یا نداند که زیاد کرده است یا کم کرده است.

اما حکم اول در صحیحه معاویه بن عمّار و موثقه عمّار واقع شده است که سجده

سهو می کند و این دو سجده بینی شیطان را به خاک می مالد اما حکم بوجوب مشکل است و شک نیست که احوط آنست که به جا آورد بقصد قربت.

و اما ترک تشهد پس اگر پیش از رکوع به خاطرش آید می نشیند و تشهد را به جا می آورد و اگر به خاطرش نرسد تا برکوع رود و بعد از نماز دو سجده سهو به جا می آورد.

و بر این مضمون وارد است صحیحه عبد اللّٰه و صحیحه سلیمان و صحیحه ابن ابی یعفور و حسنه حسین مکرّرا و موثقه ابو بصیر و اگر تشهد آخر باشد پس در صحیح محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما وارد است که هر گاه شخصی از نماز فارغ شود و فراموش کرده باشد تشهد را پس اگر موضع نماز نزدیک باشد به آن جا می رود و تشهد می خواند و الّا در مکانی پاکیزه می رود و

تشهد را می خواند پس حضرت فرمودند که تشهد سنت است در نماز یعنی چون وجوبش از سنّت نبی ظاهر شده است بترک آن سهوا نماز باطل نمی شود و حضرت در این صورت سجده سهو را نفرمودند.

و در حدیث حلبی نیز منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که سهو کند تشهد را حضرت فرمودند که بر می گردد و تشهد را می خواند عرض نمودم که سجده سهو می کند حضرت فرمودند که نه در اینجا سجده سهو نیست و ظاهرش آنست که تشهد آخر است و اکثر اصحاب گفته اند که تشهد منسیّه را در هر دو صورت به جا می آورد، و از موثقه ابو بصیر

ظاهر می شود که تشهدی که بعد از سجده سهو می خواند به جای تشهدیست که فراموش کرده است و مصنف نیز خواهد گفت و احادیث مذکور خواهد شد.

و اما آن که نداند که زیاد کرده است یا کم کرده است اگر در رکعت باشد به آن بر می گردد که شک کند در میان سه و پنج و اکثر علما قایلند ببطلان و خواهد آمد در ضمن حدیث و حصری که مصنف کرده است اضافی است و خواهد آمد مواضعی که خود قایل است بوجوب سجده سهو در آنها.

(و هما بعد التّسليم فی الزّيادة و النّقصان) و این دو سجده سهو را بعد از سلام به جا می آورد خواه زیاده کرده باشد یا کم کرده باشد که سبب سجده باشد چنانکه در احادیث صحیحه نقصان تشهد وارد شده است که سجده سهو را بعد از سلام به جا آورد.

و در حدیث صحیح عبد الرحمن نیز وارد است که سجده سهو بعد از سلامست.

(و قال امير المؤمنين صلوات اللّه عليه سجدتا السّهو بعد التّسليم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۵

قبل الكلام) و بسند موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که دو سجده سهو بعد از سلام و پیش از کلام است و احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است که بعد از سلام و پیش از کلام است.

(و امّا حديث صفوان بن مهران الجمّال عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال سألته عن سجدتی السّهو فقال اذا نقصت فقبل التّسليم و اذا زدت فبعده فانّی افتی به فی حال التّقيّه) و امّا حدیث صحیح صفوان شتربان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه

علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از دو سجده سهو حضرت فرمودند که اگر نقصانی در نماز واقع شده باشد مثل ترک یک سجده یا تشهد پس آن را پیش از سلام واقع ساز و اگر از جهت زیادتی باشد مثل سلام و کلام سهوا پس آن را بعد از سلام واقع ساز پس به درستی که من فتوی می دهم به آن در حالت تقیه و مثل این حدیث است آن چه روایت کرده است شیخ در صحیح از حضرت امام ابی الحسن علیّ بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما و در حدیث ابو جارود وارد است که پیش از سلام است و بعضی عمل باین حدیث کرده اند که مطلقا پیش از سلام است و محتمل است که مخیر باشد و بر تقدیر تخییر عمل به مشهور کردن اولی است چون احادیث صحیحه بعد از سلام قریب به تواتر است.

(و ساله عمّار السّاباطیّ عن سجدتی السّهو هل فیهما تکبیر او تسبیح فقال لا انّهما سجدتان فقط فان کان الّذی سها هو الامام کبّر اذا سجد و اذا رفع رأسه لیعلم من خلفه انّه قد سها و لیس علیه ان یسبّح فیهما و لا فیهما تشهّد بعد السّجدتین) و منقولست در موثق از عمّار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از دو سجده سهو که آیا در آن تکبیر هست در وقتی که به سجده روند چنانکه در سجده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۶

نماز هست یا تسبیح واجبست یا تسبیح خاصی دارد حضرت فرمودند که نه بلکه دو سجده است و بس پس اگر آن که سهو کرده است

پیش نماز است تکبیر بگوید در وقت رفتن به سجده و در سر برداشتن تا آن که مامومین بدانند که او سهو کرده است و واجب نیست بر او که تسبیح بگوید در این دو سجده، و تشهد نیز در او نیست بعد از دو سجده و حمل کرده اند بر آن که تسبیح در آن نیست منافات ندارد که ذکری دیگر در آن باشد و هم چنین تشهد نماز را ندارد بلکه تشهد خفیف دارد و محتمل است که حمل بر عدم وجوب کنند و چون احادیث عمّار ضعیف است در کار نیست این تاویلات در آن و اللّه تعالی یعلم و احادیث خواهد آمد که تشهد خفیف را می خواند.

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال یقول فی سجدتی السّهو بسم اللّه و باللّه و صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد قال و سمعته مرّه اخری یقول بسم اللّه و باللّه السّلام علیك أیّها النّبیّ و رحمه اللّه و برکاته) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که آن عبید اللّه است هر جا که مطلق گویند و شیخ ذکر کرده است نامش را که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که می گوید کسی که خواهد سجده سهو کند و عبارت کافی نیز قال یقول است و قال از قلم شیخ رحمه اللّه افتاده است و سبب اشتباه جمعی شده است که نظر در کتاب دیگر نکرده اند و از بسیاری اعتقادی که به فضیلت شیخ داشته اند نظر بکتاب دیگر نمی کرده اند و چنین فهمیده اند که حضرت خود در سجده سهو این را می خواندند با آن که عبارت

شیخ نیز صریح نیست که حضرت در سجده فرموده باشد بلکه آن را نیز حمل باید کرد که حضرت در بیان ذکر سجده این را می فرمودند که بسم اللّٰه و باللّٰه و صلی اللّٰه الخ.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۷

چنانکه در تهذیب است و در کافی اللّٰهمّ صلّ علی محمّد الخ است و هر دو خوبست اگر چه جمع احوط است چون بعید است که این دو حدیث باشد بلکه اظهر آنست که سهو از نساخ یکی از کافی و تهذیب شده باشد و اگر ذکر دویم را بخواند بی دغدغه است چون حلبی می گوید که مرتبه دیگر شنیدم که حضرت می فرمود یعنی در بیان ذکر و در تهذیب لفظ یقول فیهما یا فیها هست و در فقیه و کافی نیست و این لفظ نیز مؤید اشتباه شده است که طرح این خبر کرده اند و عمل به خبر عمّار کرده اند و گفته اند که حق آنست که مرتبه امامت از آن اعلی است که سهو در عبادت کنند پس راوی غلط کرده است، و احتمال ظاهری دارد که مذکور شد اولی آن بود که حمل بر آن کنند و مانند حلبی و کتاب او را که بر آن حضرت عرض نموده بوده است، و حضرت تحسین آن کرده بوده است و نزد محدثین این کتاب مانند نص معصوم بوده است جرح نکنند و این جرح عظیمی است نسبت به جمعی که چنین سهوی کنند و نظر باین دو کتاب که بمنزله اصل است نظر نکنند و سهوهای شیخ را ملاحظه نکرده باشند که شیخ افضل است و تامّل نکنند که بر تقدیر افضلیّت چه ربط دارد فضیلت به

توثيق، و شكى نيست در آن كه كلينى اوثق از اكثر محدثين ماست، و بعد از او صدوق و عذر شيخ طاب مرقده و رضى اللّه تعالى عنه كثرت تصانيف بوده است چون عامه تشنيع شيعيان مى كردند كه ايشان كتاب ندارند و كتب حديث نزد ايشان اعتبارى نداشت عمده كتب كلام و تفسير و فقه بود بنا بر اين شيخ سعيش در تحصيل كتب بسيار بود و مثل تبيانى نوشت كه در آن عصر نظير نداشت و هم چنين كتب كلام و فقه بسيار نوشت و فرصت رجوع نمى شد او را. (جزاه اللّه عن الاسلام و المسلمين. احسن جزاء المحسنين.)

[كسى كه شك كند در اذان وقتى كه شروع كرده در اقامه]

(و من شكّ فى اذانه و قد اقام الصّلاه فليمض و من شكّ فى الاقامه بعد ما كبّر فليمض و من شكّ فى التّكبير بعد ما قرء فليمض و من شكّ فى القراءه بعد ما ركع فليمض و من شكّ فى الرّكوع بعد ما سجد فليمض و كلّ شى ء يشكّ فيه و قد دخل فى حاله اخرى فليمض و لا يلتفت إلى الشّكّ الّا ان يستيقن) و كسى كه شك كند در اذان وقتى كه شروع كرده در اقامه ملتفت نشود و اقامه را تمام كند چون وقت اذان گذشت اما اگر در حالت اذان باشد و شك كند كه بعضى از فصول آن را گفته است يا نه بر مى گردد و آن فصل را مى گويد تا به آخر و كسى كه شك كند در اقامه بعد از تكبير احرام بر نمى گيردد و نماز را مى كند، و كسى كه شك كند در تكبير احرام بعد از شروع در قرائت پس ملتفت نشود، و كسى كه

شک کند در قرائت بعد از آن که برکوع رفته باشد ملتفت نشود، و کسی که شک کند در قرائت بعد از آن که به سجود رفته باشد پس بگذرد و تمام کند و هر چیزی که در آن شک کند و در حالتی یعنی فعلی دیگر داخل شده باشد پس بگذرد و التفات نکند به آن شک مگر آن که یقین کند که ترک نموده است و حکم آن خواهد آمد و این عبارت مضمون صحیحه زراره است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و حاصلش آن قاعده کلی است که در آخر حضرت فرمودند که ای زراره هر گاه از فعلی بیرون آیی و داخل شوی در فعلی دیگر آن شک اعتبار ندارد و زیادتی که صدوق گفته است در آن خبر نیست امّا عبارت فقه رضوی است و یقین را از جهت تمهید مقدمه آینده ذکر فرموده است.

[کسی که یقین کند که اذان و اقامه نگفته است سهوا]

(و من استیقن انّه ترک الاذان و الاقامه ثمّ ذکر و لم یکن قد قرا عامّه السّوره فلا باس بترک الاذان فلیصلّ علی النّبیّ صلی اللّه علیه و آله و لیقل قد قامت الصّلاه) و این عبارت فقه رضویست به تغییر خطاب به غیبت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۹

کسی که یقین کند که اذان و اقامه نگفته است سهوا و به خاطرش رسد و اکثر سوره را نخوانده باشد پس باکی نیست که ترک کند اذان را پس صلوات بر محمد و آل او صلی اللّه علیه و آله بفرستد و بگوید قد قامت الصّلاه و در فقه رضوی دو مرتبه مذکور است.

و در صحیح علی المشهور منقول است از محمد بن

مسلم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در شخصی که فراموش کند اذان و اقامه را تا آن که داخل شود در نماز اگر به خاطرش رسد پیش از قرائت پس صلوات فرستد بر نبی و آل او صلی اللّٰه علیه و آله و اقامه را بگوید و اگر شروع در قرائت کرده است نماز را تمام کند.

و منقولست در قوی از زکریا بن آدم که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم در نماز بودم و در رکعت دویم در اثنای قرائت به خاطرم رسید که اقامه نگفته ام چه کنم حضرت فرمودند که در موضع قرائت خاموش شو و بگو قد قامت الصّلاه قد قامت الصّلاه و قرائت را از آنجا که گذاشته تمام کن و نمازت تمام است.

و در حدیث حسن کالصحیح از حسین از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر گاه شخصی تکبیر احرام بگوید و به خاطرش رسد که اقامه نگفته است پس اگر پیش از قرائت باشد سلام کند بر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پس اقامه را بگوید و نماز را از سر گیرد و اگر بعضی از سوره را خوانده باشد نماز را تمام کند پس ظاهر شد که عبارت صدوق مجمل است صلوات قرینه قطع صلاتست مثل سلام و قد قامت قرینه اکتفا به آن است و اتمام، و این اظهر است و هر دو جایز است چنانکه در اخبار صحیحه گذشت که پیش از رکوع اگر به خاطرش رسد قطع می تواند کرد و تا آخر نماز نیز قطع جایز

است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۰

چنانکه در صحیحه علی بن یقطین بود و عدم قطع مطلقا نیز جایز است چون اذان و اقامت سنّت است چنانکه در صحیحه زراره و صحیحه داود بن سرحان گذشت.

[هر که یقین کند که تکبیر احرام را فراموش کرده است]

(و من استیقن انّه لم یکبّر تکبیره الافتتاح فلیعد صلاته و کیف له بان یستیقن) عبارت فقه رضویست و مضمون صحیحه محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که هر که یقین کند که تکبیر احرام را فراموش کرده است پس می باید که نماز را اعاده کند و لیکن چگونه این یقین بهم می رسد چنانکه مجربست که آدمی فعل خود را فراموش نمی کند و با آن که سهو بسیار کرده ام بخاطر ندارم که در مدّت عمر سهو کرده باشم تکبیر احرام را و هم چنین نشنیدم که از کسی این سهو واقع شده باشد.

(و قد روی عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال الانسان لا ینسی تکبیره الافتتاح) و در فقه رضویست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که آدمی فراموش نمی کند تکبیر احرام را یعنی غالبا و ممکن است که بحسب واقع نیز چنین باشد چون تا به غایت از جمعی که کثیر السّهو و کثیر الشّکّند نشنیده ایم که فراموش کرده باشند و اگر نادرا از کسی صادر شود کاشف می آید که انسان نیست و اول اظهر است و الّا می بایست که ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم حکم ببطلان صلاه او نمی کردند و متعارف ایشان نیست که مسأله فرضیه را جواب گویند.

(و سال الحلبیّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل نسی ان یکبّر حتّی دخل فی الصّلاه فقال أ

لیس کان فی نیّته ان یکبّر قال نعم قال فلیمض فی صلاته) و به اسانید صحیحه منقولست از عبید اللّه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که فراموش کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۱

تکبیر احرام را تا داخل شود در نماز حضرت فرمودند که آیا در نیّت او نبود که تکبیر بگوید گفتم بلی حضرت فرمودند که نماز را تمام کند و این حکم بنا بر آنست که اکثر اوقات شک می کنند و ظنی ضعیف حاصل شد ایشان را گمان می کنند که فراموش کرده اند لهذا حضرت فرمودند که آیا قصد نداشت که بگوید و هر گاه قصد داشته است البته گفته است، و وسواس می گوید که نگفته پس حمل می کنیم بر آن که آن شخص وسواسی بوده است و حضرت واقع را می دانسته اند چنین فرموده اند و اکثر اوقات وسواسیان را شک در تکبیر احرام حاصل می شود چنانکه مجرب است و بسیار است که هزار مرتبه می گوید و اعتقادش اینست که نگفته است حتی آن که یکی از صلحا باین بلا مبتلا شده بود و به نزد این بنده آمد که به فریادم رس که هلاک شدم و نماز نمی کنم چون نیّت وضو می کنم وسواس می کنم تا آفتاب در می آید، و نماز ظهر و عصر چون وقتی دارد اگر وضو ساختم مدّتی گرفتار نیّتم و چون از آن فارغ شدم و تکبیر گفتم اعتقادم اینست که نگفته ام و تکبیر می گویم تا شام و هم چنین تا صبح گفتم که اگر اعتقاد به گفته من داری من نیت را نظر به تو واجب نمی دانم تو نیّت مکن و جواب حق

سبحانه و تعالی بر من یا از این قبیل عبارت گفته شد بعد از یک هفته آمد که الحمد للّه که از وسواس فارغ شدم امّا عباداتم همه بی نیّت است گفتم آیا می دانی که وضو می سازی گفت بلی گفتم از جهت گفته که می سازی گفت حق سبحانه و تعالی گفتم نیت همین است و مبادا نیّت کنی که مؤاخذ خواهی بود و الحمد للّه که از وسواس خلاص شد، و این تاویلات بنا بر آنست که در صحیحه زراره و صحیحین ذریح و صحیحه علی بن یقطین و موثقه کالصحیح عبید و غیر ایشان از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم منقولست که هر گاه کسی فراموش کند تکبیر احرام را اعاده می کند نماز را و امثال این اخبار دلالت می کنند بر رکنیّت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۲

تکبیر احرام و قانون محدثین اینست که اول واجبات و مستحبات نماز را با هم ذکر می کنند و در بابی دیگر ذکر می کنند اخباری را که به آن ها رکن و شرط و واجب و سنّت از یکدیگر ممتاز شوند.

(و سال احمد بن محمّد بن ابی نصر البزنطی الرّضا صلوات اللّٰه علیه عن رجل نسی ان یکبّر تکبیره الافتتاح حتّی کبّر للرّکوع فقال اجزاه) و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست از بزنطی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که فراموش کند تکبیر احرام را تا آن که تکبیر رکوع را بگوید حضرت فرمودند که مجزیست یعنی یک تکبیر از جهت هر دو کافی است یا تکبیر احرام از تکبیر رکوع کافی است اگر چه قصد نکرده باشد و ظاهرا چنان باشد که خواهد که

اقتدا کند به امامی و وقتی خبردار شد که امام تکبیر رکوع را گفت به خاطرش رسید که تکبیر احرام نگفته است یک تکبیر بقصد هر دو به جا می آورد و لیکن ظاهر خبر اینست که تکبیر رکوع قایم مقام تکبیر احرام می شود و استبعادی ندارد که سنّتی از واجب مجزی باشد.

و لیکن مرویست در صحیح از ابان از فضیل و ابن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که پرسیدند از شخصی که تکبیر احرام را فراموش کرده باشد تا تکبیر رکوع را بگوید آیا تکبیر رکوع مجزی است او را از تکبیر احرام حضرت فرمودند که نه بلکه اعاده می کند نماز را هر گاه یقین داند که تکبیر احرام نگفته است، و اشعاری دارد به آن که یقین کم بهم می رسد بلکه غالب اوقات شک است و خیال می کند که یقین است با آن که نسی را در اول حمل می توان کرد بر شک و تاویل اول اظهر است و بنا بر این منافاتی ندارد با حدیث بزنطی زیرا که از آنجا ظاهر شد که تکبیر احرام از تکبیر رکوع مجزیست و از اینجا ظاهر می شود که تکبیر رکوع از تکبیر احرام مجزی نیست و محتمل است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۳

که مراد از تکبیر افتتاح تکبیرات مستحبه باشد چنانکه ظاهر حدیث زراره است.

(و قد روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال قلت له رجل نسی اوّل تکبیره الافتتاح فقال ان ذکرها قبل الرّکوع کبّر ثمّ قرء ثمّ رکع و ان ذکرها فی الصّلاه کبّرها فی مقامه فی موضع التّکبیر قبل القراءه او بعد القراءه قلت فان ذکرها بعد

الصّلاه قال فليقضها و لا شی ء علیه) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که گفت عرض نمودم به آن حضرت که هر گاه شخصی فراموش کند تکبیر اوّل افتتاح را حضرت فرمودند که اگر به خاطرش رسد پیش از رکوع تکبیر بگوید و قرائت کند و برکوع رود، و اگر در نماز به خاطرش رسد یعنی بعد از رکوع هر گاه که به خاطرش رسد بگوید آن تکبیر را در جای تکبیر پیش از قرائت یا بعد از قرائت عرض نمودم که اگر بعد از نماز به خاطرش رسد فرمودند که قضا کند آن را و بر او چیزی نیست و محمولست بر تکبیرات مستحبّه هم چنان که مستحبّ است که از جهت اذان و اقامت بر گردند هم چنین از جهت تدارک آن ممکن است که مستحب باشد، و محتمل است که مراد از نسیان شک باشد با استحباب رجوع لیکن چون احادیث صحیحه وارد شده است که شک بعد از تجاوز محل اعتبار ندارد و حمل اوّل اولی است و در موضع تکبیر تدارک نمودن آنست که مثلا وقتی که خواهد که قنوت کند شش تکبیر مستحب را بگوید یا پیش از رکوع و پیش از سجده اوّل و بعد از آن و پیش از سجده دویم و بعد از آن چون سر از سجده دویم بر دارد تکبیرات منسیّه را به جا آورد، و ممکن است که مراد از موضع تکبیر این باشد که در اثناء قرائت نباشد و پیش از قرائت و بعد از قرائت بر سبیل مثال باشد و از جهت

بیان این باشد که در اثناء قرائت به جا نیاورد، و مثل این خبر است موثقه سماعه از ابو بصیر از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۴

صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه تکبیر را فراموش کرده باشد و پیش از رکوع به خاطرش رسد به جا آورد و اگر بعد از رکوع باشد ملتفت نشود و محمول است بر تکبیرات مستحبه یا شک.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا أنت کبّرت فی اوّل صلاتک بعد الاستفتاح بإحدی و عشرین تکبیره ثمّ نسیت التّکبیر کلّه أو لم تکبّره اجزاک التّکبیر الاوّل عن تکبیره الصّلاه کلّها) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه در اوّل نماز بعد از تکبیر احرام بیست و یک تکبیر به گویی و دیگر فراموش کنی تکبیرات را در مواضع خود یا عمدا نگویی و در تهذیب به جای او واو است و بیان سابق است مجزیست ترا تکبیراتی که در اوّل نماز گفته از همه تکبیراتی که در نماز سنّت است، و آن چه بخاطر این ضعیف رسیده است در حل این حدیث آنست که چون پیشتر مذکور شد در احادیث معتبره که غرض از وضع هفت تکبیر در اول نماز آنست که استفتاح به افعال صلاه در هفت موضع است افتتاح قرائت به تکبیر احرام است، و افتتاح رکوع اول و سجود اول و سجود ثانی به تکبیر است، و در نماز دو رکعتی شش افتتاح از جهت رکوع و سجود است و یک افتتاح به تکبیر احرام پس اگر کسی

هفت تکبیر را در اول نماز بگوید و بعد از آن فراموش کند که در مواضع خود بگوید ضرر ندارد و در این حدیث جمیع تکبیرات را مقدّم داشته اند در نماز چهار رکعتی چون در هر رکعتی پنج تکبیر هست یکی از برای رکوع و چهار از جهت سجدتین از جهت رفتن و سر برداشتن هر یک، پس بیست تکبیر از جهت رکوعات و سجوداتست و یک تکبیر احرام است و یک تکبیر قنوت پس اگر در اول نماز بعد از تکبیر احرام این تکبیرات را همه یک جا بگوید و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۵

مواضع خود نگوید عمدا یا سهوا ضرر ندارد و تاویلاتی چند کرده اند فضلا که نقل آن سبب تشنیع می شد بر ایشان ذکر نکردم.

و در حدیث حسن کالصحیح منقول است از ابن عمّار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که تکبیرات مستحبّه و واجبه در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است از آن جمله پنج تکبیر است از جهت پنج قنوت و عبد اللّٰه ابن مغیره تفسیرش کرده است که در نماز ظهر بیست و یک تکبیر است، و هم چنین نماز عصر و عشا، و در شام شانزده تکبیر است، و در نماز صبح یازده تکبیر و پنج تکبیر قنوت که مجموع نود و پنج تکبیر باشد، و اگر نماز جمعه کنند ظاهرا تکبیرات قنوت شش باشد چون دو قنوت دارد و محتمل است که تکبیر قنوت دویم ساقط باشد و اگر بقصد احتیاط واقع سازد بهتر است اگر چه اگر هزار تکبیر در نماز واقع سازد ضرر ندارد چون مطلق ذکر در نماز خوبست

و لیکن فرق است میان سنت و مستحب پس قصد می کند که اگر سنّت باشد فیها و الا مستحبّ باشد.

[بلند و یواش خواندن نماز]

(و روی حریز عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه فی رجل جهر فیما لا ینبغی الجهر فیه او اخفی فیما لا ینبغی الاخفاء فیه فقال أیّ ذلک فعل متعمّدا فقد نقض صلاته و علیه الاعاده و ان فعل ذلک ناسیا او ساهیا او لا یدری فلا شی ء علیه و قد تمّت صلاته فقال قلت له رجل نسی القراءه فی الاولیین فذکرها فی الاخیرتین فقال یقضی القراءه و التّکبیر و التّسبیح الّذی فاته فی الاولیین و لا شی ء علیه) و به اسانید متکثره صحیحه منقول است از حریز که بیست و هشت سند صحیح است و یازده کالصحیح از زراره و هم چنین است اسانید او از زراره چون هر چه از زراره روایت می کند از حریز از زراره روایت می کند از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۶

امام محمد باقر صلوات اللّه علیه و همین حدیث را شیخ روایت کرده است به پنجاه و شش سند صحیح و بیست و دو سند کالصحیح و قریب باین را روایت کرده است، و قریب به بیست سند کالصحیح از حریز از زراره از آن حضرت صلوات اللّه علیه که سؤال کردند از شخصی که بلند بخواند در جائی که سزاوار نیست بلند خواندن در آن یا آهسته بخواند در جائی که سزاوار نیست آهسته خواندن در آن پس حضرت فرمودند که هر یک از این دو را اگر عمدا کرده باشد نماز خود را شکسته است و در بعضی از نسخ نقص به صاد مهمله است یعنی

ناقص کرده است نماز خود را و بر اوست که اعاده کند و بنا بر نسخه معجمه اعاده بر سبیل وجوبست و بنا بر مهمله بر سبیل استحبابست و احتمال وجوب نیز دارد بنا بر لفظ علیه که غالبا آن را در واجب استعمال می کنند و اگر مخالفت جهر و اخفات بر سبیل نسیان است یا سهو که بمعنی شک باشد چنانکه در روایات غالبا در شک استعمال می نمایند آن را یا جاهل مسأله باشد که جاهل در جهر و اخفات معذور است بنا بر این حدیث پس بر او چیزی نیست از گناه و تدارک، و نماز او تمام است زراره گفت عرض نمودم که اگر شخصی فراموش کند قرائت را در دو رکعت اول و به خاطرش آید در دو رکعت آخر حضرت فرمودند که قضا می کند قرائت و تکبیر و تسبیح را که در دو رکعت اوّل فوت شده است و بر او چیزی نیست از گناه و تدارک.

و در روایت دیگر شیخ به اسانید صحیحه نقل کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه زراره گفت عرض نمودم که هر گاه شخصی بلند بخواند در جائی که سزاوار نیست بلند خواندن در آنجا و آهسته بخواند در جائی که سزاوار نیست آهسته خواندن در آنجا و ترک کند قرائت را در جائی که سزاوار قرائت است در آنجا مثل دو رکعت اول یا قرائت کند در جائی که سزاوار نیست قرائت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۷

در آنجا حضرت فرمودند که هر یک از اینها را که سهوا یا نسیانا کرده باشد بر او چیزی نیست. و ظاهرا زراره دو مرتبه سؤال کرده

باشد چون سؤال و جواب اختلاف بسیار دارد و احتمال سهو روات یا نساخ در امثال اینها بسیار بعید است چون همه از کتاب زراره نقل کرده اند، و این جمع مشایخ اجازه کتابند و لهذا مثل حسین بن سعید ابن کتب را از قاسم جوهری و امثال او روایت کرده است از جهت اتّصال سند، و حریز که در کتاب خود درج کرده است کتاب زراره را بر او خوانده است و کتب فضلاء اصحاب صادقین را صلوات اللّٰه علیهم بر ایشان خوانده است و در کتاب خود بترتیب قرار داده است.

و لهذا کتب او را از اصول أربعمائه شمرده اند و بعد از او دیگر حماد ترتیبی بهتر داد و بیشتر ذکر کرد و آن چه را خود از حضرات شنیده بود با شنیده های ایشان جمع نمود.

لهذا اجماع واقع شد بر تصحیح ما یصحّ عنه چون آن کتب همه در میان بود و چون مقابله می کردند کتب حماد را با کتب منقوله از آن واو وفا مختلف نبود و هم چنین جمعی که معاصر حماد بودند و آنها بسیار بودند و لیکن مثل صفوان و ابن ابی عمیر و فضاله و یونس و بزنطی و ابن فضال را اجماع کردند بر تصحیح ما یصحّ عنهم و تفصیلش در روضه مذکور است در فهرست.

و در حدیث صحیح به اسانید متکثره که هشت سند صحیح است از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی نماز جهریه را کند می تواند که بلند بخواند حضرت فرمودند که اگر خواهد بلند بخواند و اگر خواهد نخواند،

و شیخ این حدیث را حمل بر تقیه کرده است و این حمل بعید است در مسایل علی بن جعفر چون از برادرش سؤال می کرد قادر بود که در خلوت سؤال کند و اگر

نادرا نزد مردمان سؤال کرده باشد البته حضرت به او می گفته که بر سبیل تقیه گفته، و نمی بایست که او نقل کند پس اظهر آنست که جهر و اخفات در مواضع خود بر سبیل استحباب مؤکد باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از حسن بن فضال از بعضی از اصحاب ما منقول است که سنت است که نماز روز را آهسته بخوانند و سنت است که نماز شبرا بلند بخوانند اگر چه جمعی این حدیث را حمل بر نوافل کرده اند و تعمیم اولی است، و اگر چه سنّت صریح نیست در مستحبّ و لیکن ظاهرش استحبابست به قرینه صحیحه علی بن جعفر و افضل آنست که نوافل روز را آهسته بخوانند و اگر بلند بخوانند جایز است چنانکه موثقه سماعه دلالت بر آن می کند و احادیث بسیار در جهر و اخفات وارد شده است و همه مجمل است و شک نیست که حضرت سیّد المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بر آن مداومت می نمودند و لیکن ظاهر نیست که واجب می دانسته اند یا سنّت، و امام را مستحبّ است که بلند بخواند قرائت و اذکار رکوع و سجود و تشهد را تا ماموین بشنوند و ماموین را مکروه است که چنان بخوانند که امام بشنود و منفرد مخیر است در اذکار میان جهر و اخفات، و ماموم در قنوت مخیّر است میان جهر و اخفات و بر این مضامین

احادیث صحیحه وارد شده است و خواهد آمد و جهر لازم است در نماز صبح و دو رکعت نماز شام و دو رکعت نماز خفتن و در نماز جمعه و در باقی اخفاتست بنا بر مشهور.

و در حدیث صحیح از محمد بن قیس منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه دو رکعت اول نماز ظهر و عصر را آهسته می خواندند و در دو رکعت آخر هر دو تسبیح را می خواندند بنحو نماز خفتن، و ظاهرش آنست که تسبیح را بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۹

خوانده باشند و احوط آهسته خواندنست و اقل مرتبه اخفات آنست که خود بشنود مگر آن که تقیه باشد که اگر مانند حدیث نفس بر زبانش جاری شود کافی خواهد بود و اکثر مراتب اخفات بنا بر مشهور آنست که صحیح قریب نشنود و بنا بر این بسیار مشکل می شود که اخفات به اقل مراتب جهر نرسد و آن آنست که صحیح قریب بشنود و بعضی از اصحاب گفته اند که اقل مراتب جهر آنست که جوهر صوت ظاهر شود و این خوب بود اگر مستمسکی می داشت و لیکن چون وجوب جهر و اخفات ظهوری ندارد کار مشکل نیست اگر چه احوط آنست که در اخفات چنان بخواند که صحیح قریب نشنود و خود تمیز حروف بکند.

و اما آن چه در صحیحه زراره مذکور است که اگر کسی فراموش کند قرائت را در دو رکعت اول قضا کند آن را در دو رکعت آخر مراد از قضا فعل است یعنی در محل خود قرائت می کند اگر چه اگر فراموش نکرده بود تسبیح

اولی بود، و لیکن در این صورت اولی قرائت است تا نمازش بی فاتحه الکتاب نباشد و اما در تکبیر و تسبیح ممکن است که قضا بمعنی فعل باشد و ممکن است که بمعنی خود باشد به آن که در موضع تکبیر دو تکبیر بگوید و در موضع تسبیح شش تسبیح بخواند و احوط آنست که قصد قضا نکند و از صحیحه دیگر زراره و اخبار بسیار از زراره ظاهر می شود که در دو رکعت آخر تسبیح اولی است بلکه متعین و اخبار خواهد آمد و از این خبرش ظاهر می شود که اگر در دو رکعت اول تسبیح بخواند سهوا سجده سهو نباید کرد و اخبار متعارض در این باب نیز خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

[سهو در قراءه]

(و روی الحسین بن حمّاد عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال اسهو عن القراءه فی الرّکعه الاولی قال اقرء فی الثّانیه قال قلت اسهو فی الثّانیه قال قلت اقرء فی الثّالثه قال قلت اسهو فی صلاتی کلّها فقال اذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۰

حفظت الرّکوع و السّجود فقد تمّت صلاتک) و کالصحیح منقولست از حسین از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حسین گفت که من سهو می کنم و قرائت را فراموش می کنم در رکعت اول فرمودند که در رکعت دویم بخوان یعنی در رکعت دویم که می خوانی نمازت بی قرائت نیست نه آن که دو مرتبه الحمد را بخواند حسین گفت عرض نمودم که فراموش می کنم در رکعت دویم نیز یا در رکعت دویم و بس فرمودند که در رکعت سیم بخوان گفت عرض نمودم که در همه نماز سهو می کنم حضرت فرمودند که هر

گاه رکوع و سجود را حفظ کنی و ترک نکنی نمازت تمام است و صحیح است.

(و روی زراره عن احدهما صلوات اللّه علیهما قال انّ اللّه تبارک و تعالی فرض الرّکوع و السّجود و القراءه سنّه فمن ترک القراءه متعمّدا اعاد الصّلاه و من نسی فلا شی ء علیه) و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که از یکی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما شنیدم و نمی دانم که از کدام یک شنیده ام که فرمودند که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید واجب ساخته رکوع و سجود را به آن که فرموده است که ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا و ظاهر حدیث دلالت می کند بر آن که اوامر قرن از برای وجوبست و علما غافل شده اند از استدلال به امثال این حدیث با آن که متواتر است و فرمودند که قرائت حمد تنها یا حمد و سوره سنّت است یعنی وجوبش از قرآن ظاهر نشده است بلکه از سنّت حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله ظاهر شده است که حضرت فرمودند که

لا صلاه الّا بفاتحه الکتاب

یعنی نماز صحیح نیست مگر به خواندن فاتحه پس چون وجوبش از سنّت ظاهر شده است اگر کسی عمدا ترک کند قرائت را اعاده می کند نماز را و اگر کسی سهوا ترک کند بر او چیزی نیست نه گناه و نه تدارک و از این حدیث و امثال این حدیث بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۱

ظاهر می شود که هر چه را حق سبحانه و تعالی بر بندگان واجب ساخته است بترک آن عمدا و سهوا نماز باطل می شود مثل تکبیر احرام و نیّت علی المشهور،

و رکوع و سجود و طهارت و وقت و استقبال، و هر چه را آن حضرت به تفویض یا اعم از تفویض و غیر آن واجب ساخته است مثل قرائت و اذکار رکوع و سجود و تشهد و سلام علی الخلاف بترک آن عمدا نماز باطل می شود و سهوا نماز باطل نمی شود پس ظاهر می شود که استدلالی که کرده اند از قرآن مجید بر وجوب قرائت به آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ یعنی بخوانید از قرآن آن چه را آسان باشد و بر شما مشکل نباشد خوب نیست چون آیه در عمل شب وارد شده است و اگر قرائت باشد قرائت در نماز شب مراد خواهد بود چنانکه خواهد آمد و مثل حدیث زراره است صحیحه محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما لفظا و معنی.

و در موثق کالصحیح از منصور بن حازم منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که نماز واجب را به جا آوردم و فراموش کردم در جمیع نماز که قرائت کنم حضرت فرمودند که آیا رکوع و سجود را تمام نکرده گفتم بلی آنها را به جا آوردم و فراموش نکردم حضرت فرمودند که نمازت صحیح است چون ترک قرائت نسیانا واقع شده است و ظاهرا مراد از قرائت فاتحه الکتاب باشد چون در حدیث صحیح از علی بن رئاب و در صحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فاتحه الکتاب تنها در فریضه مجزیست و منافات ندارد با صحیحه حلبی از آن حضرت

صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که باکی نیست که در نماز واجب اکتفا کند بفاتحه الکتاب هر گاه کاری به تعجیل باشد یا خوفی داشته باشد زیرا که واجب از جهت تعجیل در کارها ساقط نمی شود بلکه تعجیل سبب عدم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۲

کراهت است که اگر تعجیل یا ضرورتی نباشد ترکش مکروه خواهد بود.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه علیه که گاه هست که سوره می خوانم و سهو می کنم و در آخر سوره به خاطرم می آید که سهو کرده ام بر گردم بأوّل سوره یا بگذارم فرمودند که بگذر و اگر سوره واجب می بود می بایست برگردد.

و در قوی از بکر منقولست که به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که بسیار است که شک می کنم در سوره نمی دانم که خوانده ام یا نه آیا اعاده کنم آن را حضرت فرمودند که اگر دراز است نه و اگر کوتاه است اعاده کن و هم چنین امثال این احادیث که ظاهرشان استحباب است اگر چه احوط آنست که ترک نکند سوره را اگر همه [هم ظ] بعضی از سوره باشد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از کسی که فاتحه الکتاب را در نماز نخواند یعنی عمدا نمازش صحیح است حضرت فرمودند که نماز نیست او را مگر آن که فاتحه را بخواند بلند یا آهسته و مثل این عبارت در احادیث صحیحه وارد شده است و دو احتمال دارد یکی آن که بلند بخواند در جهریه و آهسته

بخواند در اخفاتیه یا آن که مخیر است میان جهر و اخفات و چون مجمل است استدلال به آن نمی توان کرد از طرفین.

و در صحیحه دیگر از محمد بن مسلم منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که فاتحه الکتاب نخواند در نمازش یعنی عمدا حضرت فرمودند که نماز نیست او را مگر آن که ابتدا به آن کند در جهر یا اخفات عرض نمودم که اگر کسی خوف داشته باشد یا تعجیل داشته باشد کدام یک محبوبتر است نزد شما آیا سوره بخواند یا حمد حضرت فرمودند که حمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۳

و در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به او فرمودند که حق سبحانه و تعالی رکوع و سجود را در قرآن مجید واجب گردانیده است نمی بینی که اگر شخصی تازه مسلمان شود و قرآن نداند کافی است او را که تکبیر احرام بگوید و تسبیح بخواند یعنی تسبیحات اربع بدل از حمد و نماز کند یا آن که تکبیر و تسبیح را بدل از حمد بخواند.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی سهو کند قرائت را در دو رکعت اوّل و در دو رکعت آخر به خاطرش رسد چه کند حضرت فرمودند که رکوع و سجود را تمام کرده است؟ گفتم بلی حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که آخر نماز را اوّل نماز کنم یعنی قرائت را در دو رکعت آخر بخوانم یا حمد و سوره را

در دو رکعت آخر بخوانم و این معنی اظهر است در جمع بین الاخبار و اللّٰه تعالی یعلم.

[شک در رکوع]

(و روی العلاء عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه فی رجل شکّ بعد ما سجد انّه لم یرکع فقال یمضی فی صلاته حتّی یستیقن انّه لم یرکع فان استیقن انّه لم یرکع فلیلق السّجدتین اللّتین لا رکوع لهما و یبنی علی صلاته الّتی علی التّمام و ان کان لم یستیقن الّا بعد ما فرغ و انصرف فلیقم و لیصلّ رکعه و سجدتین و لا شی ء علیه) و بده سند صحیح منقول است از علا از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه در شخصی که شک کند بعد از سجود یا بعد از آن که به سجود رود شک کند که آیا رکوع کردم یا نه حضرت فرمودند که نماز را تمام می کند و نمازش صحیح است مگر آن که یقین داشته باشد که رکوع نکرده است که اگر

یقین کند که رکوع نکرده است پس بیندازد آن دو سجده را که رکوع ندارد و بنا نهد بر نمازی که تمام کرده است یعنی بر رکعت سابق بر این و نماز را تمام کند، و اگر بعد از آن که فارغ شود یقین به همرساند که رکوع نکرده است بر خیزد و یک رکوع و دو سجده را به جا آورد و بر او چیزی نیست از گناه و سجده سهو، و این حدیث مشتمل است بر دو حکم یکی شک در رکوع بعد از دخول در سجود و این اعتبار ندارد و نمازش صحیح است بی دغدغه بر

این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است، دویم آن که یقین به همرساند که رکوع نکرده است اکثر علما بر آنند که نمازش باطل است و بر این مضمون وارد شده است احادیث صحیحه مثل صحیحه رفاعه و صحیحه ابو بصیر و ایضا صحیحه رفاعه و صحیحه ابو بصیر و موثقه کالصحیحه اسحاق بن عمار و کالصحیحه ابو بصیر، و مخالف این اخبار نیست بحسب ظاهر مگر همین حدیث و شیخ حمل کرده است این حدیث را بر آن که سهو در دو رکعت آخر باشد و بحسب جمع لازمست طرح این خبر چون شاذ است و بر تقدیر عمل قایل می توان شد به تخییر و با وجود تخییر عمل به احادیث مشهوره کردن اولی است و اگر کسی نماز را به همین عنوان تمام کند خصوصا هر گاه سهو در دو رکعت آخر بوده باشد و بعد از نماز را از سر گیرد نهایت احتیاط خواهد بود و اللّٰه تعالی یعلم.

و امّا حدیث صحیح حکم بن حکیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی فراموش کند رکوعی را یا سجودی یا غیر اینها را و به خاطرش آید حضرت فرمودند که همان را اعاده می کند گفتم آیا نماز را اعاده می کند فرمودند که نه پس محمول است بر آن که وقت آن باقی باشد به آن که در رکوع به سجود نرفته باشد و در سجود برکوع نرفته باشد.

چنانکه در صحیح لیث و صحیح حلبی و صحیح عمران و صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۵

ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است

که هر گاه شخصی ایستاده باشد و شک کند که رکوع کرده است یا نه فرمودند که برکوع رود.

و کالصحیح منقول است از فضیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چون راست می ایستم شک می کنم که رکوع کرده ام یا نه حضرت فرمودند که رکوع کرده نمازت صحیح است و این وسواس شیطان است، پس ظاهرش آنست که وسواس داشته باشد به قرینه آن که ظاهرش آنست که سر از رکوع برداشته است و مع هذا شک کرده است و لهذا حضرت چنین جواب فرمودند و هم چنین حمل بر کثیر السّهو کرده می شود حدیث کالصحیح عبد الرحمن که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی خود را به سجود انداخت و نمی داند که رکوع کرده است یا نکرده است حضرت فرمودند که کرده است چون ظاهرش آنست که رفتن به سجود کافی نباشد و لهذا حضرت فرمودند که کرده است و شک می کند چنانکه طریقه وسواسیان است.

و اما صحیحه عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که فراموش کند یک رکعت را از نماز تا فارغ شود و بعد از آن به خاطرش آید که رکوع نکرده است حضرت فرمودند که بر می خیزد و رکوع می کند و دو سجده ظاهرش آنست که رکوع نکرده است رکوع را بعد از نماز می کند و دو سجده سهو می کند و لیکن حمل کرده اند بر آن که یک رکعت را کم کرده است و بسیار است که تعبیر می کند از رکعت برکوع و دو سجده.

[قضای اجزاء فراموش شده]

(و روی عبد

اللّٰه بن سنان عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه انّه قال اذا نسيت شيئا من الصّلاه ركوعا او سجودا او تكبيرا ثمّ ذكرت فاقض

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۵۶

الّذى فاتك سواء [سهوا خ ل]) و در تهذيب (فاصنع الّذى فاتك سواء) است و بسند صحيح منقول است از عبد اللّٰه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر گاه فراموش كنى چيزى از نماز را خواه ركوع و خواه سجود خواه تكبير را و به خاطرت رسد كه فراموش كرده يعنى در وقت پس به جا آور آن چه را از تو فوت شده است و مراد از قضا فعل است به قرينه نسخه شيخ فاصنع و ظاهرا سهو نساخ باشد، و هم چنين سهوا بدل از سواء سهو است و محمول است بر آن كه در وقت به خاطرش رسد چنانكه گذشت در احاديث صحيحه و خواهد آمد در سجود و تشهد و غير آن.

و در حديث موثق كالصحيح از سماعه منقول است كه گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه سؤال كردم از شخصى كه برخيزد به نماز و فراموش كند فاتحه الكتاب را فرمودند كه بگويد

استعيذ باللّٰه من الشّيطان انّ اللّٰه هو السّميع العليم

سپس بخواند قرائتى را كه فراموش كرده است ما دام كه بركوع نرفته باشد پس به درستى كه قرائتى صحيح يا كامل نيست تا ابتدا نكند به استعاذه يا به فاتحه به جهر يا به اخفات و اگر رفته باشد بركوع مجزيست او را إن شاء اللّٰه.

(و روى ابن مسكان عن ابى بصير قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عمّن نسى ان يسجد واحده

فذكرها و هو قائم قال يسجدها اذا ذكرها و لم يركع فان كان قد ركع فليمض على صلاته فاذا انصرف قضاها وحدها و ليس عليه سهو) و بسند صحيح منقولست از عبد اللّه بن مسكان از ابو بصير ليث مرادى كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از كسى و در بعضى از نسخ عن رجل از مردى كه فراموش كند كه يك سجده را بكند و يك سجده نكند و به خاطرش آيد در وقتى كه ايستاده باشد حضرت فرمودند كه آن يك سجده را مى كند هر گاه كه به خاطرش آيد

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۵۷

تا بركوع نرفته است و اگر بركوع رفته باشد و به خاطرش آيد نماز را تمام كند و چون از نماز فارغ شود همان سجده را مى كند و سجده سهو بر او واجب نيست يا سهو سبب بطلان نماز او نمى شود.

و به همين مضمون است صحيحه اسماعيل بن جابر از آن حضرت صلوات اللّه عليه تا آن كه فرمودند كه آن سجده را قضا كند و بعد از آن فرمودند كه اگر شك كند در ركوع بعد از سجود بگذرد و ملتفت نشود چون وقتش گذشته است و اگر شك كند در سجود بعد از قيام بگذرد و هر شكى كه بكند كه وقتش گذشته باشد و در فعلى ديگر داخل شده باشد پس بگذرد و التفات نكند.

و در حسن كالصحيح از حلبى منقول است كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه پرسيدند از شخصى كه شك كند و نداند كه يك سجده كرده است يا دو سجده حضرت فرمودند كه

سجده دیگر می کند و بعد از نماز سجده سهو نمی کند و بر این مضمونست حدیث کالصحیح ابو بصیر و زید شحّام.

و در موثق کالصحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که گفت عرض نمودم به آن حضرت که شخصی سر از سجده برداشت پیش از آن که درست بنشیند و نمی داند که یک سجده کرده است یا دو سجده حضرت فرمودند که سجده دیگر می کند عرض نمودم که چون خواست که برخیزد در اثنای برخاستن همین شک را کرد حضرت فرمودند که به سجده رود، حاصل آن که محل عدم اعتبار شک فعل دیگر است چون داخل شود در فعل دیگر شک اعتبار ندارد و تا داخل نشده است آن فعل را می کند، و محل سهو رکن است تا به رکنی داخل نشده است آن چه را سهو کرده است به جا می آورد و ظاهر شد که رکوع رکن است بترک آن عمدا و سهوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۸

نماز باطل می شود و هر دو سجده رکن است و اگر یک سجده را ترک کند سهوا باطل نمی شود و به جا می آورد آن را پیش از رکوع اگر به خاطرش رسد و الّا بعد از نماز.

[شخصی نماز کند و به خاطرش رسد که یک سجده زیاد کرده است]

(و ساله منصور بن حازم عن رجل صلّی فذکر انّه قد زاد سجده فقال لا یعید صلاته من سجده و یعیدها من رکعه) و در صحیح یا حسن کالصحیح و موثق کالصحیح بروایت شیخ منقول است از منصور که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی نماز کند و به خاطرش

رسد که یک سجده زیاد کرده است حضرت فرمودند که از جهت یک سجده نماز را اعاده نمی کند یعنی از جهت زیادتی آن یا اعم از زیادتی و نقصان و این اظهر است بحسب لفظ و اعاده می کند نماز را از جهت یک رکوع اگر زیاده کند یا اگر نقصان نیز کند و به همین مضمون منقول است در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه.

و در حدیث صحیح از ابن ابی یعفور از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه شخصی یک سجده را فراموش کند و یقین داند که ترک کرده است آن را پس باید که آن سجده را بکند بعد از آن که بنشیند و تشهد بخواند پیش از سلام و اگر شک داشته باشد یعنی ظن داشته باشد که ترک کرده است پس چون سلام بدهد سجده را به جا آورد و تشهد خفیفی بخواند و این سجده را عامه نقره می نامند و نقره منقار زدن کلاغ است از جهت دانه برداشتن و ما این سجده را نقره نمی نامیم، بلکه نقره آن را می نامیم که سجده را سبک کند مانند منقار زدن کلاغ و سابقا گذشت که بعد از سلام به جا می آورد سجدتین سهو را و لیکن اگر کسی عمل باین حدیث کند بد نیست چون صحیح است بی معارضی بحسب ظاهر، و امّا اگر سهو کند و ذکر رکوع و سجود را نکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۹

نماز باطل نمی شود چون واجب غیر رکن است و برین مضمون اخبار معتبره وارد شده است از صادق و کاظم صلوات اللّه علیهما.

(و روی عامر بن جذاعه عنه

صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا سلمت الرّکعتان الاولیان سلمت الصّلاه) و مروی است در قوی کالصحیح از عامر و او مختلف فیه است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که هر گاه دو رکعت اول سالم باشد نماز سالم است و صحیح، و این عبارت محتمل است که مراد از او این باشد که سالم باشد از شک در رکعت چنانکه احادیث صحیحه وارد شده است که شک در دو رکعت اوّل سبب بطلان صلاتست و محتمل است که مراد از آن اعم از شک و سهو در رکعت یا در افعال باشد.

و در صحیحه بزنطی وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه از شخصی که یک رکعت نماز بکند و چون برکوع رود در رکعت دویم به خاطرش رسد که یک سجده را در رکعت اوّل نکرده است حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که هر گاه یقین داند که در رکعت اول سجده را ترک کرده است و نداند که یک سجده را ترک کرده است یا دو سجده را نماز را از سر می گیرد تا یقین به همرساند که دو سجده کرده باشد.

و در کلینی همه به خطابست و جمعی از اصحاب به همین حدیث استدلال کرده اند که شک و سهو در افعال دو رکعت اول سبب بطلان صلاتست و این حدیث صریح نیست بلکه بعد از تامّل ظاهر می شود از تغییر جواب و نسبت به دیگری دادن که تقیه بوده است و جواب جزم بترک مطلق سجده و شک در یک و دو

است و این معنی دیگر است غیر آن چه او سؤال کرده است با آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۰

اخبار بسیار وارد شده است بر عدم بطلان و خواهد آمد.

[نسیان یک رکعت]

(و روی عن النّعمان الرّازی انّه قال کنت مع اصحاب لی فی سفر و انا امامهم فصلّیت بهم المغرب فسلّمت فی الرّکعتین الاولیین فقال اصحابی انّما صلّیت بنا رکعتین فکلّمتهم و کلّمونی فقالوا امّا نحن فنعید فقلت لکنّی لا اعیدوا اتمّ برکعه فاتممت برکعه ثمّ سرنا و اتیت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فذکرت له الّذی کان من أمرنا فقال أنت کنت اصوب منهم فعلا انّما یعید من لا یدری ما صلّی) و مرویست بسند قوی از نعمان که از شهر ری است که گفت من با جمعی در سفر بودم و من پیش نماز ایشان بودم و نماز شام را به امامت ایشان کردم و در رکعت دویم سلام دادم پس اصحاب من گفتند که دو رکعت نماز کردی و ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم پس ایشان گفتند که ما اعاده می کنیم و من گفتم اعاده نمی کنم و یک رکعت دیگر را می کنم پس من یک رکعت دیگر را کردم و آمدم تا به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه رسیدم و آن چه بر ما واقع شده بود عرض نمودم پس حضرت فرمودند که آن چه تو کردی درست تر بود از آن چه ایشان کردند و چون ایشان عمدا سخن گفته بودند فعل ایشان بد نبود «۱» مگر آن که ایشان نیز مثل نعمان از روی نسیان حرف زده باشند و ظاهرا ایشان از

جهت سخن گفتن اعاده نکرده باشند بلکه به سبب آن که چون امام ایشان سلام داد گمانشان این بود که نماز او باطل شده است و سبب بطلان نماز ایشان نیز شده است و در این معنی ایشان خطا کردند پس حضرت فرمودند که اعاده نمی کند مگر کسی که نداند که چند رکعت نماز کرده است و در اینجا معلوم شد که دو رکعت نماز کرده است و حصر اضافی است و الّا بسیار جائی اعاده می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۱

مثل شکّ میان یک و دو چون یک معلوم است و مع هذا اعاده می کند.

و منقولست در حدیث حسن کالصحیح از ابو بکر حضرمی که من پیشنمازی اصحاب خود می کردم در نماز شام پس چون دو رکعت نماز کردم سلام دادم پس بعضی از ایشان بمن گفت که دو رکعت نماز کردی پس من اعاده کردم نماز را پس خبر دادم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را به واقعه حضرت فرمودند که شاید که نماز را اعاده کرده باشی گفتم بلی آن حضرت تبسّم فرمودند و فرمودند که بس بود ترا که بر خیزی و یک رکعت نماز کنی تا سه رکعت شود به درستی که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله سهو کردند و چون دو رکعت نماز کردند سلام دادند و حکایت ذو الشّمالین را فرمودند پس حضرت دو رکعت نماز دیگر کردند.

و در صحیح منقولست از حارث نضری که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که ما نماز شام می کردیم امام ما سهو کرد و در دو رکعت سلام داد پس ما

نماز را اعاده کردیم حضرت فرمودند که چرا اعاده کردید نه حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله سلام دادند در دو رکعت و دو رکعت دیگر را کردند چرا تمام نکردید نماز خود را.

[شک در دو رکعت آخر]

(و روی عنه عمّار انّ من سلّم فی الرّکعتین من الظّهر او العصر و المغرب او العشاء الآخره ثمّ ذکر فلیبن علی صلاته و لو بلغ الصّین و لا اعاده علیه) و بسند موثق منقولست از عمّار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که سلام دهد در دو رکعت ظهر یا عصر یا مغرب یا خفتن و به خاطرش آید که نماز را تمام نکرده است پس باید که بنا نهد بر آن چه کرده است و نماز را تمام کند و اگر چه بشهر چین رسیده باشد که شش ماهه راه است تخمینا از مدینه مشرفه تا آنجا و اعاده نمی کند نماز را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۲

و روایت کرده است شیخ در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم که هر گاه شخصی در کوفه نماز چهار رکعتی را دو رکعت بکند و بعد از آن در مکه یا مدینه یا بصره یا در شهری دیگر به خاطرش رسد که دو رکعت کرده است فرمودند که دو رکعت دیگر را در آنجا بکند و حمل کرده اند بر مبالغه و آن بعید است بسیار یا شک کرده باشد که کم کرده است و این بر سبیل استحباب باشد.

[شک در نماز صبح]

(و سال عبید بن زراره ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یصلّی الغداه رکعه و یتشهّد و ینصرف و یذهب و یجی ء ثمّ ذکر انّه انّما صلّی رکعه قال یضیف إلیها رکعه) و کالصحیح و شیخ در صحیح روایت کرده اند از عبید که گفت سؤال کردم از آن حضرت

صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز صبح را یک رکعت بکند و تشهد بخواند و سلام دهد و برود و بیاید و بعد از آن به خاطرش رسد که یک رکعت کرده است حضرت فرمودند که یک رکعت دیگر به آن اضافه می کند که دو رکعت شود و به همین مضمون است صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و شیخ حمل کرده است بر نافله یا آن که پشت بقبله نکرده باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

و منقول است در حسن کالصحیح از حسین بن ابو علا که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که ملحق شدم به امام در رکعت دویم نماز صبح پس چون سلام داد من گمان کردم که نمازم تمام شده است و من نیز سلام دادم و بذکر الهی مشغول بودم تا آفتاب طالع شد پس چون آفتاب طالع شد و برخاستم به خاطرم رسید که امام یک رکعت پیشتر کرده بود حضرت فرمودند که اگر در همان جای خود باشی یک رکعت دیگر را بکن و اگر به جای دیگر رفته باشی بر تست که اعاده کنی نماز را یعنی اگر پشت بقبله کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۳

باشی یا فعل کثیر به جا آورده باشی.

و در صحیحه محمد بن مسلم مذکور است که یک رکعت دیگر می کند اگر پشت بقبله نکرده باشد و الّا اعاده می کند نماز را و از موثقه سماعه ظاهر می شود که فعل کثیر نکرده باشد و احوط آنست که با فعل کثیر و استدبار این نماز را تمام کند و احتیاطا اعاده کند.

[سلام آخر]

(و

سال ابو كهمش ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن الرّكعتين الاوليين فاذا جلست فيهما للتشهّد فقلت و انا جالس السّلام عليك أيّها النّبيّ و رحمه اللّٰه و بركاته انصراف هو؟ قال لا ـ و لكن اذا قلت السّلام علينا و على عباد اللّٰه الصّالحين فهو انصراف) و منقول است در قوى از ابو كهمش و مشتركست ميان سه مجهول كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از دو ركعت اول كه هر گاه بعد از آن بنشينم از جهت تشهد و در حالتى كه نشسته باشم بگويم السّلام عليك الخ آيا از نماز بيرون مى آيم حضرت فرمودند كه اگر بگويى السّلام علينا الخ از نماز بيرون مى آيى بدان كه اين حديث مجمل است محتمل است كه مراد او اين باشد كه السّلام عليك سلام است حضرت فرموده باشد كه نه بلكه السّلام علينا سلام است و احتمال دارد كه مرادش اين باشد كه اگر كسى عبارت اوّل را بگويد در تشهد اوّل عمدا نمازش باطل مى شود حضرت فرموده باشند نه بلكه عبارت ثانى مبطل است و بر اين مضمون احاديث ديگر وارد شده است و خواهد آمد پس اظهر آنست كه حمل بر اين معنى كنيم و اين لازم دارد معنى اوّل را.

[هر گاه ندانى كه دو ركعت نماز كرده يا چهار ركعت]

(و روى الحلبيّ عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه انّه قال اذا لم تدر اثنتين صلّيت ام اربعا و لم يذهب وهمك إلى شى ء فتشهّد و سلّم ثمّ صلّ ركعتين و اربع سجدات تقرء فيهما بأمّ الكتاب ثمّ تتشهّد و تسلّم

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۶۴

فان كنت انّما صلّيت ركعتين كانتا هاتان تمام الاربع و ان كنت

صلّیت اربعا کانتا هاتان نافله) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه ندانی که دو رکعت نماز کرده یا چهار رکعت و هیچ طرف از این دو مظنون تو نباشد پس تشهد بخوان و سلام ده و بعد از آن دو رکعت نماز ایستاده می کنی بدو رکوع و چهار سجده و الحمد تنها می خوانی در آن و تشهد می خوانی و سلام می دهی پس اگر دو رکعت نماز کرده باشی سابقا و با این دو رکعت چهار رکعت می شود و اگر پیشتر چهار رکعت را کرده باشی این دو رکعت را نافله حساب می کند حق سبحانه و تعالی، هر چند احتیاط واجبست و نیّت وجوب می باید کرد در آن و لیکن باین بر می گردد که متمم باشد یا نافله و به همین مضمونست صحیحه ابن ابی یعفور و صحیحه محمد بن مسلم، و ظاهر صحیحه زراره و صحیحه ابو بصیر و حسنه کالصحیحه حلبی آنست که بنا بر اقلّ می گذارد و دو رکعت دیگر می کند که اگر دو باشد چهار شود پس ناچار است از آن که قایل شویم به تخییر عمل به مشهور اولی است و گذشت.

[شک در رکعت پنجم]

(و روی جمیل بن درّاج عنه صلوات اللّٰه علیه انّه قال فی رجل صلّی خمسا انّه ان کان جلس فی الرّابعه مقدار التّشهّد فعبادته یا فصلاته جایزه) و بسند صحیح منقول است از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند در شخصی که پنج رکعت نماز کند نماز چهار رکعتی را که اگر در رکعت چهارم بمقدار تشهد نشسته

باشد پس عبادت او یا نماز او جایز و صحیح است، و همین حدیث را شیخ روایت کرده است در صحیح از جمیل از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه و اکثر اصحاب حمل کرده اند بر آن که تشهد خوانده باشد و اخلال به سلام

کرده باشد و سلام واجب نیست پس رکعتی زیاد کرده است سهوا و آن چه واجبست به جا آورده است و ممکن است که با وجود آن که تشهد نیز نخوانده باشد اخلال به تشهد کرده است و آن رکن نیست تا بترک آن سهوا نماز باطل شود و لیکن اشتراط نشستن قدر تشهد تعبد خواهد بود.

[شخصی که نماز ظهر را پنج رکعت بکند]

(و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال سألته عن رجل صلّی الظّهر خمسا فقال ان کان لا یدری جلس فی الرّابعه ام لم یجلس فلیجعل اربع رکعات منها الظّهر و یجلس و یتشهّد ثمّ یصلّی و هو جالس رکعتین و اربع سجدات و یضیفهما إلی الخامسه فتکون نافله) و به اسانید صحیحه منقولست از علا از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که نماز ظهر را پنج رکعت بکند پس حضرت فرمودند که اگر نداند که در رکعت چهار نشسته است یا ننشسته است پس چهار رکعت آن را بظهر حساب کند و بنشیند و تشهد را بخواند پس دو رکعت نماز نشسته بکند و با آن رکعت پنجم منضم سازد که دو رکعت نافله شود، و شیخ روایت کرده است در قوی از علا از محمد بن مسلم که

گفت سؤال كردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه از شخصى كه بعد از آن كه نماز ظهر را كرده باشد يقين به همرساند كه پنج ركعت نماز كرده است حضرت فرمودند كه چگونه يقين به همرساند عرض نمودم كه علم به همرسانيد حضرت فرمودند كه اگر علم داشته باشد كه در ركعت چهارم نشسته است پس نماز ظهرش تمام شده است پس برخيزد و يك ركعت ايستاده بكند و با آن ركعت منضم سازد كه دو ركعت نافله شود و بر او چيزى نيست، و اين حديث موافق حديث جميل است و احتمال ندارد كه سهوى شده باشد چون اين حديث را از حضرت امام محمد باقر روايت كرده است بخلاف متن و در

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۶۶

حديث متن عدم علم را كافى دانسته است هر گاه علم بعدم نشستن نداشته باشد و ممكن است كه در اين صورت مخير باشد ميان ابطال و اتمام.

و امّا آن چه مرويست در حسن كالصحيح از زراره و بكير از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه كه فرمودند كه هر گاه يقين كند كه در نماز واجب زياده كرده است آن نماز را حساب نكند و اعاده كند نماز را هر گاه يقين به همرساند كه زياده كرده است.

و در موثق كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه منقول است كه فرمودند كه هر كه زياد كند در نماز پس بر اوست كه اعاده كند.

پس محمول است بر صورتى كه بقدر تشهد ننشسته باشد و از ابو اسامه منقول است كه از آن حضرت سؤال كردم از شخصى كه نماز عصر را

شش رکعت کند یا پنج رکعت حضرت فرمودند که اگر یقین داند که شش رکعت یا پنج رکعت کرده است اعاده کند و اگر نداند که زیاد کرده است یا کم کرده است دو رکعت نماز نشسته بکند که اگر سه باشد چهار شود و اگر یقین به همرساند که دو رکعت کرده است و یا سه رکعت و فارغ شده باشد به سلام و سخن گفته باشد و ندانسته باشد که نماز را تمام نکرده است لازمست که نماز را تمام کند آن چه را سهو کرده است پس حدیث ذو الشّمالین را بیان فرمودند.

[هر گاه کسی از شما شک کند در نمازش و نداند که زیاد کرده است یا کم کرده]

(و سال الفضیل بن یسار ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن السّهو فقال من حفظ سهوه فاتمّه فلیس علیه سجدتا السّهو و انّما السّهو علی من لم یدر أ زاد فی صلاته ام نقص منها) و کالصحیح منقول است از فضیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از سهو حضرت فرمودند که هر که حفظ کند سهو خود را و آن را تمام کند به آن که در محل خودش به جا آورد یا شک کند و نماز احتیاط بکند بر او سجده سهو نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۷

و نیست سجده سهو مگر بر کسی که نداند که در نماز زیاد کرده است یا کم کرده است، و ظاهرش آنست که شك کرده باشد در میان سه و پنج تدارك می کند احتمال سه را بدو رکعت نشسته و زیادتی را بدو سجده سهو چنانکه در حدیث از ابو اسامه گذشت و احتمال دارد که سجده سهو کافی باشد و اول اظهر است

و نگفتن نماز احتیاط ضرر ندارد چون غرض سجده سهو است و به همین عبارت منقولست در موثق کالصحیح از سماعه.

و منقول است در حسن کالصحیح از زراره که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر گاه کسی از شما شک کند در نمازش و نداند که زیاد کرده است یا کم کرده است پس دو سجده نشسته بکند و حضرت این دو سجده سهو را مرغمتین نامیده است یعنی بینی شیطان را بر خاک می مالد چون می خواست که نماز شما را باطل کند شما علی رغم او سجده می کنید او ذلیل می شود، و بحسب عبارت شامل این هست که شک کند که آیا دو رکعت نماز کرده است یا سه رکعت یا پنج رکعت یا دو و پنج یا شش و سجده سهو از جهت احتمال پنج و شش باشد و هم چنین اگر شک کند که یک سجده کرده است یا سه سجده یا سوره نخوانده است یا دو سوره خوانده است و علما مطلقا متوجه این معانی نشده اند و در شک میان سه و پنج و دو و پنج و امثال اینها قایل ببطلان صلاه شده اند اکثر چون این عبارات صریح نیست در این مطلوب و لیکن ظهور کافی است چنانکه خواهد آمد و بعضی از فضلا احتمالی داده اند که مراد از این عبارت شک میان چهار و پنج باشد که نمی داند که یک رکعت زیاد کرده است یا از زیاده کم کرده است که تمام کرده باشد و لیکن الغاز و تعمیه است و در کلام

معصوم لايق نيست.

[كسى چهار ركعت كرده يا پنج ركعت]

(و روى الحلبىّ عنه صلوات اللَّه عليه انّه قال اذا لم تدر اربعا صلّيت ام خمسا ام زدت ام نقصت فتشهّد و سلّم و اسجد سجدتين بغير ركوع و لا قرائه تتشهّد فيهما تشهّدا خفيفا) و به اسانيد صحيحه منقول است از حلبى كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه هر گاه ندانى كه چهار ركعت كرده يا پنج ركعت يا زياده كرده يا كم پس تشهد بخوان و سلام بده و دو سجده سهو كن بى ركوع و بى قرائت و بعد از سجدتين تشهد خفيف مى خوانى و آن.

(اشهد ان لا اله الّا اللَّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه اللَّهمّ صلّ على محمّد و آله) است و سلام خواهد آمد و ظاهر عبارت يا زده كرده يا كم آنست كه مذكور شد سابقا با احتمالات سابقه و در اينجا احتمالى ديگر دارد كه در نماز زيادتى يا نقصانى بفعل آورده باشى سهوا و اين معنى بعيد نيست و مؤيد اين معنى است صحيحه ابن ابى عمير از بعضى از اصحاب ما از سفيان بن سمط كه ممدوح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه فرمودند كه دو سجده سهو مى كنى در هر زيادتى كه داخل مى شود بر تو يا نقصانى كه بكنى در نماز، و احوط آنست كه در هر زيادتى و نقصانى كه مبطل نباشند دو سجده سهو بكند و امّا شك ميان چهار و پنج اگر بعد از سجدتين باشد چنانكه ظاهر اخبار است تمام مى كند و دو سجده سهو مى كند از جهت تدارك احتمال زيادتى چنانكه در صحيح عبد اللَّه ابن سنان و

صحیح ابو بصیر نیز منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند هر گاه ندانی که چهار رکعت نماز کرده یا پنج رکعت پس دو سجده سهو بکن بعد از سلام در وقتی که نشسته باشی و بعد از سجدتین سلام بگو، و تشهد در حدیث حلبی بود پس تشهد و سلام در سجده سهو باشد و ذکر در سجده گذشت در حدیث حلبی.

[شخصی که داخل شود با امام در نمازش و امام پیش از او یک رکعت نماز کرده باشد]

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن رجل دخل مع الامام فی صلاته و قد سبقه برکعه فلمّا فرغ الامام خرج مع النّاس ثمّ ذکر بعد ذلک انّه فاتته رکعه قال یعید رکعه واحده) و منقولست کالصحیح و بروایت شیخ در صحیح از محمد که پرسیدند از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که داخل شود با امام در نمازش و امام پیش از او یک رکعت نماز کرده باشد و چون امام سلام دهد او نیز نسیانا سلام دهد و با مردم از مسجد بیرون رود و بعد از آن به خاطرش رسد که یک رکعت از او فوت شده است حضرت فرمودند که او اعاده می کند یک رکعت را یعنی به جا می آورد و گذشت صحیحه عبید و غیر آن، و به اسانید دیگر از موثق و غیره از محمد بن مسلم منقول است و هم چنین از عبید بن زراره.

[شخصی نداند که دو رکعت نماز کرده است یا سه رکعت یا چهار رکعت]

(و روی عبد الرّحمن بن الحجّاج عن ابی ابراهیم صلوات اللّٰه علیه قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل لا یدری به اثنتین صلّی ام ثلثا ام اربعا فقال یصلّی رکعه من قیام ثمّ یسلّم ثمّ یصلّی رکعتین و هو جالس) و منقولست در صحیح علی الظاهر و المشهور از عبد الرحمن از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی نداند که دو رکعت نماز کرده است یا سه رکعت یا چهار رکعت حضرت فرمودند که یک رکعت ایستاده می کند و سلام می دهد بعد از

آن دو رکعت نشسته می کند پس اگر در واقع سه رکعت کرده باشد چهار می شود به رکعت ایستاده، و دو رکعت نشسته نافله خواهد بود و اگر در واقع دو باشد باین هر دو چهار می شود.

و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر منقول است که او از بعضی از مشایخ خود روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۰

شخصی که نماز کند و نداند که دو رکعت کرده است یا سه رکعت یا چهار رکعت حضرت فرمودند که دو رکعت نماز ایستاده می کند که اگر دو باشد چهار شود و بعد از آن دو رکعت نشسته می کند که اگر سه باشد چهار شود پس اگر در واقع چهار رکعت باشد این چهار رکعت نافله خواهد بود و اگر نه متمم نماز خواهد بود، و مشهور میان علما عمل به این حدیث است و عمل به آن چه صدوق ذکر کرده است اولی است اگر چه ظاهر آنست که مخیّر باشد در عمل بهر یک که خواهد.

(و روی علیّ بن ابی حمزه عن العبد الصّالح صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن الرّجل یشکّ فلا یدری أ واحده صلّی ام اثنتین او ثلثا او أربعا تلتبس علیه صلاته فقال کلّ ذا فقلت نعم قال فلیمض فی صلاته و لیتعوّذ باللّٰه من الشّیطان الرّجیم فانّه یوشک ان یذهب عنه) و بسند صحیح منقول است از بزنطی از علی بن ابی حمزه لعنه اللّٰه تعالی و ظاهرا نقل از این ملعون عدو اللّٰه پیش از معلونیّت او بوده است و ضرر هیچ ملعونی به شیعیان آن قدر نرسید که از

این ملعون رسید و بنای واقفی شدن از این سگ شد و احتمال دارد که ثمالی باشد و او ثقه است و خوش اعتقاد و به سبب اشتراک حدیث از رتبه اعتماد می افتد و او روایت کرده است که از بنده صالح الهی حضرت موسی بن جعفر صلوات علیهما سؤال کردم از شخصی که شک می کند و نمی داند که یک رکعت نماز کرده است یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت و مشتبه شده است بر او نمازش و نمی داند که چند رکعت نماز کرده است پس حضرت فرمودند که این مقدار شک و از لفظ مضارع ظاهر می شود که مثل این شک را بسیار می کرده است و کثیر السّهو بوده است من گفتم بلی حضرت فرمودند که نماز را بکند یعنی بنا را بر اکثر گذارد یا مخیر است بنا بر هر چه خواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۱

بگذارد و پناه به خداوند تعالی برد از شر شیطان مردود درگاه الهی که عن قریب این شک و وسواس از او زایل خواهد شد و از این عبارت نیز ظاهر می شود که وسواسی و کثیر الشّک بوده است و علی ای حال ضرور است که این خبر را از جهت ضعف ترک کنند یا حمل کنند بر کثیر السّهو چون روایات صحیحه گذشت که شک میان یک و دو سبب بطلان نماز است.

و در خصوص این سهو نیز روایات صحیحه وارد شده است بر بطلان نماز مثل صحیحه صفوان از حضرت ابی الحسن موسی یا رضا صلوات اللّه علیهما که آن حضرت فرمودند که هر گاه ندانی که چند رکعت نماز کرده و طرفی

مظنونت نباشد نماز را اعاده کن و صحیحه زراره و ابو بصیر که هر دو گفتند به آن حضرت که حضرت باقر است یا حضرت صادق صلوات اللّه علیهما عرض نمودیم که شخصی شک بسیاری می کند تا آن که نمی داند که چند رکعت نماز کرده است و چند رکعت مانده است حضرت فرمودند که اعاده کند عرض نمودیم که کثیر الشک است فرمودند که ملتفت نشود و گذشت.

و صحیحه ابن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر گاه شک کنی و ندانی که سه رکعت کرده یا دو رکعت یا یک رکعت یا چهار رکعت اعاده کن این نماز را و بنا بر شک مگذار.

و صحیحه علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما از شخصی که به نماز ایستد و نداند که چیزی کرده است یا نه حضرت فرمودند که از سر گیرد و فرق میان این حدیث و حدیث سابق آنست که در سابق علم داشت به یک رکعت و در اینجا احتمال می دهد که رکعت اول باشد که ایستاده است و علم به یک رکعت وقتی حاصل می شود که رکوع و سجود را کرده باشد و در اینجا آن علم را ندارد.

[شخصی که نداند که سه رکعت کرده است یا دو رکعت]

(و روی سهل بن الیسع فی ذلک عن الرّضا صلوات اللّه علیه انّه یبنی علی یقینه و یسجد سجدتی السّهو بعد التّسلیم و یتشهّد تشهّدا خفیفا) و در حسن کالصحیح منقول است از سهل در این مسأله از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که فرمودند که بنا بر یقین می گذارد که یک باشد و

دو سجده سهو می کند بعد از سلام و تشهد خفیف می کند از جهت سجده سهو.

شیخ طوسی در حسن روایت کرده است از سهل که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن صلوات اللّه علیه از شخصی که نداند که سه رکعت کرده است یا دو رکعت حضرت فرمودند که بنا بر نقصان می گذارد و عمل به جزم می کند و بعد از فراغ از نماز تشهد خفیف می کند هم چنین است حکم در اول نماز و آخر نماز یعنی بنا بر اقل می گذارد پس شامل باشد آن چه را مصنف ذکر کرده است.

و در صحیح از علی بن یقطین منقول است که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که نداند که یک رکعت کرده است یا دو رکعت یا سه رکعت حضرت فرمودند که بنا بر جزم می گذارد و سجده سهو می کند و تشهد خفیف به جا می آورد و شیخ حمل کرده است بر آن که یقین اعاده است و حمل بر تقیه اولی است چون موافق مذهب شافعیه است.

(و قد روی انّه یصلّی رکعتین یا رکعه من قیام و رکعتین و هو جالس و لیست هذه الاخبار مختلفه و صاحب السّهو بالخیار بأیّ خبر منها اخذ فهو مصیب) و در روایتی دیگر واقع شده است که دو رکعت ایستاده می کند که اگر دو باشد چهار شود و دو رکعت نشسته می کند که اگر سه باشد چهار شود و اگر یک باشد با هر دو چهار شود و بنا بر نسخه یک رکعت ایستاده یک صورت می ماند که آن یک باشد و آن را اعتبار نکرده اند بواسطه آن که

لوامع

آن احتمـال سـبب بطلان صـلاتست و صـدوق می گویـد که این اخبار اگر چه بحسب ظاهر مختلفنـد و لیکن در واقع اختلاف ندارنـد چـون صـاحب سـهو مخیر است و بهر خـبری که عمـل کنـد صـحیح است و درست عمـل کرده است و صـدوق اخبـار صحیحه که سـبب بطلانست به آن ها عمل نکرده است و باین اخباری که موافق مذهب عامه است و تقیه وارد شده است عمل نموده است.

[هر گاه شک کنی بنا بر یقین بگذار]

(و روی عن اسـحاق بن عمّار انّه قال قال لی ابو الحسن الاوّل صـلوات اللّه علیه اذا شـککت فابن علی الیقین قال قلت هذا اصـل قال نعم) و در موثق کالصـحیح منقولست از اسـحاق بن عمّار که گفت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شک کنی بنا بر یقین گذار اسحاق گفت که عرض نمودم که این قاعده کلی است حضرت فرمودند که بلی و ظاهرش آنست که بنا بر اقلّ می گـذارد و پیشتر گفت که بنا بر اکثر می گـذارد پس می بایـد که صدوق قایل باشد به تخییر میان بنا بر اقلّ و بنا بر اکثر چنانکه الحال گفت و جمعی تاویل کرده اند امثال این حدیث را که اگر بنا بر اکثر گذارد و نماز احتیاط را به جـا آورد یقینـا بری ء الـذمّه است و نمازش صـحیح است زیرا که اگر در واقع اکثر باشـد به جا آورده است و آن زیادتی نافله باشد و اگر کم باشد این متمم باشد بخلاف بنا بر اقل که گاه باشد در واقع اکثر باشد و نماز زیاده شود و زیادتی عمدا نماز را باطل می کند و حمل بر نافله کرده اند این

خبر را با اخباری که بر این مضمون وارد شده است مثل حدیث حسن کالصحیح حسین بن ابی علاء بدو سند، و موثق کالصحیح عبد اللّه بن ابی یعفور، و قوی عبد الرحمن بن حجاج که هر گاه شک کند میان یک و دو بنا بر یک می گذارد و تمام می کند و بنا بر این حمل بر نافله کرده اند که احادیث متواتره وارد شده است بر بطلان صلاه هر گاه شک کند میان یک و دو و بعضی از آن گذشت.

[تشهد فراموش شده]

(و سال عبد اللّه بن ابی یعفور ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل یصلّی رکعتین من المکتوبه فلا یجلس فیهما فقال ان ذکر و هو قائم فی الثّالثه فلیجلس و ان لم یذکر حتّی یرکع فلیتمّ صلاته ثمّ یسجد سجدتین و هو جالس قبل ان یتکلّم) و به اسانید صحیحه منقول است از عبد اللّه که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که دو رکعت نماز واجب آورد و فراموش کند که بنشیند از جهت تشهد حضرت فرمودند که اگر به خاطرش رسد در وقتی که در رکعت سیم ایستاده باشد باید که بنشیند و تشهد بخواند و اگر به خاطرش نرسد تا برکوع رود نماز را تمام کند و دو سجده سهو کند نشسته پیش از آن که سخن کند و به همین مضمون است صحیحه سلیمان بن خالد و حسنه کالصحیحه حسین بن ابی العلا و حسنه دیگر و قویه دیگر و در صورت تدارک سجده ندارد علی الظاهر و محتمل است که متعلق بهر دو باشد اگر چه بعید است.

و در موثق کالصحیح از

ابو بصـیر منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که فراموش کند تشهد را حضرت فرمودند که دو سجده سهو می کند و تشـهد می خواند در آن یعنی بعد از سـجدتین و تشهد سجده سهو تلافی می کند تشهدی را که فراموش کرده است.

و مثل این خبر است حدیث علی بن ابی حمزه از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه و در حدیثی صـریح ندیده ام که تشهد منسی را قضا کند بعد از نماز چنانکه مشهور است در میان اصحاب.

و در حدیث حسن کالصـحیح فضیل از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه و حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که اگر تشهد اوّل را فراموش کند و برخیزد پس اگر پیش از رکوع

به خاطرش رسد می نشیند و تشهد را می خواند و بر می خیزید و قرائت را از سر می گیرد و نماز را تمام می کند و اگر بعد از رکوع به خاطرش رسد نماز را تمام می کند و بعد از نماز پیش از آن که با کسـی سخن کند دو سجده سهو می کند و آن که در این اخبار بسیار تشهد را ذکر نفرموده اند ظاهرا وجهش همین باشد که چون سجده سهو را ذکر کرده اند و تشهد آن کافی بود از تشـهّد منسـی تشـهد دیگر نفرموده اند و اگر کسـی احتیاط کند و تشـهد را پیش از سجده سهو یا بعد از آن به جا آورد احوط خواهد بود تا مخالفت اصحاب نکرده باشد امّا اگر تشهد آخر را سهو کرده باشد آن را به جا می آورد.

چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن

مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما منقول است در شخصی که از نماز فارغ شود و به خاطرش رسد که تشهد را نخوانده است و سلام گفته است حضرت فرمودند که اگر نزدیک باشد به جای خود رود و تشهد را بخواند و اگر نه به جای پاکیزه رود و تشهد را به جا آورد و به درستی که سنّت است در نماز یعنی وجوبش از سنت نبی ظاهر شده است و نسیانش سبب بطلان نماز نیست.

و در قوی کالصحیح از محمد حلبی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که سهو کند تشهد را در نماز حضرت فرمودند که بر گردد و تشهد را بخواند عرض نمودم که سجده سهو می کند حضرت فرمودند که نه در اینجا سجده سهو نیست و ظاهرا از آن جهت سجده سهو نباشد که تلافی کرده باشد.

و اخبار بسیار وارد شده است در آن که هر چه تلافی کنند سجده سهو ندارد و اگر سلام را فراموش کرده باشد و فاصله بسیار نشده باشد به جا می آورد.

چنانکه در موثق کالصحیح از یونس منقول است که گفت به حضرت امام

موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که امامت جمعی می کردم و تشهد را خواندم و برخاستم و سلام را ندادم از روی فراموشی پس مامومان گفتند که سلام ندادی بر ما حضرت فرمودند که در وقتی که نشسته بودی سلام نگفتی گفتم بلی حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر بالکلیه فراموش کرده بودی و ایشان می گفتند که سلام نکرده می بایست که رو به ایشان کنی و

به گویی السّلام علیکم و ظاهر عبارت آنست که سلام سابق مثل السّلام علینا را گفته بوده است و حضرت فرموده باشند که همان بس است هر چند قصد خروج نکرده بوده است یا سلام گفته بوده است و فراموش کرده بوده است که رو به ایشان کند در حال سلام و ظاهرش آنست که السّلام علیکم کافی باشد اگر چه ممکن است که مراد این باشد که تا به آخر.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که هر گاه شخصی فراموش کند سلام را و رو از قبله بگرداند یا رو را به جانب راست کند و بگوید یا گفته باشد السّلام علینا و علی عباد اللَّه الصّالحین از نماز فارغ شده است یا می شود و ظاهرش آنست که اگر این سلام را در تشهد گفته باشد کافی است از سلام منسی.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر گاه ماموم فراموش کند که سلام دهد سلام امام کافی است از سلام او.

[کسی بعد از نماز شک کند و نداند که سه رکعت نماز کرده است]

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال ان شکّ الرّجل بعد ما صلّی فلم یدرا ثلثا صلّی ام اربعا و کان یقینه حین انصرف انّه کان قد اتمّ لم یعد الصّلاه و کان حین انصرف اقرب إلی الحقّ منه بعد ذلک) و کالصحیح منقولست از محمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر کسی بعد از نماز شک کند و نداند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۷

که سه رکعت نماز کرده است یا چهار رکعت و در وقت فارغ شدن از نماز

اعتقـادش این بود که نمـازش تمـام شـده است اعاده نمی کنـد نماز را زیرا که در وقت فارغ شـدن از نماز نزدیکتر بود بحق از حال بعد از نماز او حاصل آن که شک بعد از فراغ اعتبار ندارد.

و در حدیث صـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه منقول است در شخصی که شک کند بعد از فارغ شدن از نماز حضـرت فرمودنـد که اعاده نمی کنـد نماز را و بر او چیزی نیست و در صـحیحه زراره گذشت که هر چه وقتش گذشـت التفات به آن نمی کند.

و در موثق کالصـحیح از محمد بن مسـلم منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر چرا شک کنی و وقت آن گذشته باشد تو نیز بگذر و ملتفت مشو.

[شک بین سه و چهار]

(و فی نوادر ابراهیم بن هاشم انّه سـئل ابو عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه عن امام یصـلّی بأربعه نفر او بخمسه فیسـبّح اثنان علی انّهم صلّوا ثلثـا و یسـبّح ثلاـثه علی انّهم صـلّوا اربعا یقولون هؤلاء قوموا او یقولون هؤلاء اقعـدوا و الامام مائل مع احـدهما او معتـدل الوهم فمـا یجب علیهم قـال لیس علی الامـام اذا حفظ علیه من خلفه سـهو باتّفاق منهم و لیس علی من خلف الامام سـهو اذا لم یسه الامـام و لاـ سـهو فی سـهو و لیس فی المغرب سـهو و لا فی الفجر سـهو و لا فی الرّکعتین الاوّلتین من کلّ صـلاه سـهو فاذا اختلف علی الامام من خلفه فعلیه و علیهم فی الاحتیاط و الاعاده و الاخـذ بالجزم) و در بعضـی از نسـخ الاعاده و الاخـذ بالجزم است.

و در کتاب نوادر که تصنیف ابراهیم بن

هاشم است و او روایت کرده

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۷۸

است از محمد بن عيسى از يونس از شخصى كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از امامى كه پيش نمازى كند چهار كس يا پنج كس را پس دو كس سبحان اللّٰه را سه مرتبه بگويند كه دلالت كند بر آن كه امام سه ركعت نماز كرده است و سه كس سبحان اللّٰه را چهار مرتبه بلند گويند كه دلالت كند بر آن كه چهار ركعت نماز كرده اند و كس اول گويند به اشاره يا به تسبيح كه برخيزيد چون سه ركعت نماز كرده ايد و اين سه كس گويند به اشاره يا به تسبيح كه چهار ركعت تمام شده است و پيشنماز با يكى از اين دو طايفه باشد يا هر دو احتمال به نزد او مساوى باشد در اين صورت ايشان را چه مى بايد كرد و چه چيز واجبست حضرت صلوات اللّٰه عليه قواعد كلّيّه بيان فرموده اند كه اگر جميع مامومين يقين داشته باشند يا گمان بر يك طرف سهو امام اعتبار ندارد و مى بايد كه تابع مامومين باشد و هم چنين اگر مامومين شك داشته باشند و اما يقين يا ظن داشته باشد، مامومان بظن و اعتقاد امام عمل مى كنند ديگر سهو نيست در سهو، و شك در نماز شام سبب بطلان نماز است اگر شك بماند بعد از تدبّر، و هم چنين سهوى نيست در نماز صبح كه شك در ركعات آن سبب بطلان نماز است، و هم چنين سبب بطلان است شك در دو ركعت اول از هر نمازى چنانكه گذشت.

و در كافى و تهذيب هست

که و لا سهو فی نافله و شکّ نیست یعنی ضرر ندارد در نماز سنّت اگر چه دو رکعتی باشد و مخیّر است که بنا بر کمتر گذارد یـا بر بیشتر اگر چه بنـا بر کمتر بهتر است، پس اگر ماموماـن مختلف شونـد چنـانکه در این مثال واقع شـده است پس بر امام و مامومـان احتیـاط آنست که نمـاز را همه اعاده کننـد و آن چه یقین است به آن عمل نماینـد که نماز را از سر گیرنـد و نسـخه تهذیب و اکثر نسخ کافی چنین است و بنا بر نسخه که الاعاده واو داشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۹

باشـد یـک معنی همین است که در احتیـاط و اعاده عمل به جزم بر ایشان لازم است و آن اعاده است، و احتمالی دیگر آن که مراد این باشـد که بر هر یـک لازمست که عمـل به جزم خود کننـد پس در این صورت جمـاعت اولی که جزم در سه رکعت دارنـد یـک رکعت دیگر می کننـد تا چهار شود و جمعی که جزم در چهار دارنـد سـلام می دهنـد و امام با هر یک از این دو طایفه که متفق باشـد با آن طایفه تمام می کنـد، و طایفه دیگر قصد انفراد می کنند و اگر امام شک داشـته باشد رجوع به یک طایفه می کنـد که علم داشـته باشـند و بعـد از آن بقیه رجوع بعلم امام می کنند اگر ما به الاشتراکی داشـته باشـند مثل آن چه مذکور شد که طایفه اولی شک میان دو و سه داشـته باشـند و طایفه دویم شک میان سه و چهار داشـته باشند پس سه را طایفه دویم یقین دارند و طایفه اول یقین

ببطلان آن ندارند امام رجوع به یقین ایشان می کند و عمل به سه می کند و طایفه اول نیز به آن عمل می کنند و اگر ما به الاشتراک نداشته باشند مثل آن که یک طایفه شک در میان یک و دو کنند و طایفه دیگر در میان سه و چهار و امام احتمال هر دو دهد اولی در اینجا آنست که هر یک جدا شوند نماز طایفه اوّل و امام باطل است چون شک در میان یک و دو است و طایفه دویم شخصی را از میان خود امام می کنند، و بنا بر اکثر می گذارند بنا بر مشهور و یا بنا بر اقل بر قول جمعی و نماز خود را تمام می کنند، و اگر در این صورت امام شک کند در میان دو و سه پس طایفه اوّل با امام بنا بر دو می گذارند و تمام می کنند و طایفه دویم بنا بر چهار یا سه می گذارند و تمام می کنند.

و محتمل است که در این صورت امام بنا بر سه گذارد که شک در آن دارد و چون طایفه دویم جزم در سه دارند به جزم ایشان عمل می کنند و تمام می کنند و طایفه اوّل منفرد می شوند اگر چه علم به جزم خود کردن بهتر است، و احتمالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۰

داده اند که چون امام شکش در میان دو و سه است و رجوع به طایفه دویم کرد طایفه اولی نیز رجوع به امام کنند چون یک طرف شک امام دو است و لیکن این بعید است بنا بر آن که طایفه اولی جزم دارند که سه رکعت نکرده اند چون رجوع به چیزی کنند که جزم بخلاف

آن داشته باشند و بنا بر این ظاهر شد که نسخه فقیه که واو دارد بهتر است که مراد این باشد که هر یک در احتیاط نمودن و در اعاده کردن عمل به جزم می کنند در جائی که جزم در اعاده باشد مثل شک میان یک و دو اعاده کنند و در جائی که نماز احتیاط باید کرد مثل شک در میان دو و سه یا سه و چهار عمل به احتیاط کنند.

و قریب به این معنی است حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه در سهو در نماز که حضرت فرمودند که بنا بر یقین می گذاری و عمل به جزم می کنی و احتیاط می کنی در همه نمازها و محتمل است که مراد این باشد که بنا بر اقل می گذاری و یا آن که بنا بر اکثر می گذاری و نماز احتیاط را می کنی تا جزم به همرسد.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که بر امام سهو نیست، و بر ماموین سهو نیست یعنی هر یک رجوع به دیگری می کنند، و در سهو سهو نیست یعنی شک در نماز احتیاط، یا سجده سهو، یا نماز اعاده: اعتبار ندارد و عمل بر اکثر صحیح می کند، و بر اعاده اعاده نیست.

و در صحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما از شخصی که در عقب امام نماز کند و نداند که چند رکعت کرده است آیا بر او سهو هست حضرت فرمودند که نه یعنی ماموم رجوع به امام

می کند و احتمال عکس و هر دو دارد و اللّٰه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۱

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که از احدهما صلوات اللّٰه علیهما سؤال کردم از سهو در نافله حضرت فرمودند که بر تو چیزی لازم نیست اگر در نافله سهو کنی.

[اگر فراموشی کنی نمازی را و ندانی که چه نماز است]

(و ان نسیت صلاه و لا تدری أیّ صلاه هی فصلّ رکعتین و ثلث رکعات و اربع رکعات فان کانت الظّهر او العصر او العشاء الآخره تکون قد صلّیت اربعا و ان کانت المغرب تکون قد صلّیت ثلثا و ان کانت الغداه تکون قد صلّیت رکعتین) و اگر فراموشی کنی نمازی را و ندانی که چه نماز است پس دو رکعت نماز بگذار و نماز سه رکعتی و چهار رکعتی پس اگر آن چه فوت شده است ظهر یا عصر یا عشا باشد بفعل آمده است، و اگر فایته شام باشد سه رکعتی را کرده، و اگر صبح باشد دو رکعتی را کرده و بر این مضمون بطریق صحیحه از علی بن اسباط از بسیار کسی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست، و اکثر علما باین عمل نموده اند و بعضی گفته اند که پنج نماز واجبست از باب مقدمه و جواب این است که مقدمه به سه نیز حاصل می شود و اللّٰه تعالی یعلم و در نماز چهار رکعتی مخیّر است میان جهر و اخفات.

[کلام زائد در نماز]

(و ان تکلّمت فی صلاتک ناسیا فقلت اقیموا صفوفکم فاتمّ صلاتک و اسجد سجدتی السّهو) و منقولست بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجّاج که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که فراموش کند در اثنای نماز و سخن بگوید به آن که مثلا بگوید که صفها را درست کنید حضرت فرمودند که نماز را تمام می کند و بعد از نماز دو سجده سهو می کند پس عرض نمودم که آیا دو سجده سهو پیش از سلام است یا

بعد از آن حضرت فرمودند که بعد از سلام و احادیث گذشت و خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۲

و در صحیحه زراره و صحیحه محمد بن مسلم واقع شده است که هر که نسیانا سخن گوید در نماز نماز را تمام می کند و بر او چیزی نیست و شیخ حمل کرده است بر آن که گناه ندارد و اظهر عدم وجوبست و احادیث سجده را حمل بر استحباب می باید کرد و احوط آنست که ترک نکند.

(و روی انّ من تکلّم فی صلاته ناسیا کبّر تکبیرات) و در روایتی وارد شده است بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که شخصی او را بخواند و او در نماز باشد و فراموش کند و او را جواب دهد چه کند حضرت فرمودند که نماز را تمام می کند و تکبیر بسیار می گوید و این حدیث نیز قرینه عدم وجوب سجده سهو است اگر چه ممکن است که واجب تخییری باشد یا هر دو واجب باشد یا احدهما و دیگری مستحب باشد و لیکن خلاف ظاهر است.

(و من تکلّم فی صلاته متعمّدا فعلیه اعاده الصّلاه) و کسی که در اثنای نماز عمدا سخن گوید واجبست که نماز را اعاده کند و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و خواهد آمد در بحث رعاف و غیره.

(و من انّ فی صلاته فقد تکلّم) در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که در نماز ناله کند یا آه بکشد چنانست که سخن گفته است و مشهور میان علما اینست که کلام بد و حرف یا بیشتر مبطل

است پس آه و ناله اگر دو حرف یا بیشتر باشد چنانکه در غالب اوقات اقلا سه حرف می باشد مبطل است، و مشهور آنست که انین آهی است که در مرض می باشد و آه اعم است و ظاهر این حدیث کراهتست و احوط آنست که آه نکشد و ناله نکند حتی از جهت آخرت و خوف الهی و جمعی گفته اند که یک حرف مفهم کلام است و ناله و آه و اح اح و تنحنح و امثال اینها

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۳

کلام نیست چون عرفا اطلاق نمی کنند کلام را بر اینها و احوط ترکست از جهت این خبر و از جهت اطلاق لغوی چون کلام ما یتکلّم به است و اعم از همه اینهاست اگر چه اطلاق محمول است بر عرف و عرفا اینها را کلام نمی گویند و «اوّاه» که در قرآن مجید در وصف خلیل وارد شده است دلالت بر این نمی کند که در نماز بوده است.

مع هذا در حدیث وارد است که اوّاه بمعنی بسیار دعا کننده است و مشهور است از حضرت ابراهیم (ع) و حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که در حالت نماز هر دو ناله از سینه ایشان ظاهر می شد ماند دیگی که جوشد و چون عرفا کلام نمی گویند از آن جهت جزم ببطلان نماز نمی توان کرد و اللّٰه تعالی یعلم.

[اگر فراموش کنی نماز ظهر را]

(و ان نسیت الظّهر حتّی غربت الشّمس و قد صلّیت العصر فان أمكنك ان تصلّيها قبل ان يفوتك المغرب فابدأ بها و الّا فصلّ المغرب ثمّ صلّ بعدها الظّهر و ان نسيت الظّهر فذكرتها و أنت تصلّی العصر فاجعل الّتی تصلّيها الظّهر ان لم تخش ان

يفوتک وقت العصر ثمّ صلّ العصر بعد ذلک فان خفت ان يفوتک وقت العصر فابدأ بالعصر و ان نسيت الظّهر و العصر ثمّ ذکرتهما عند غروب الشّمس فصلّ الظّهر ثمّ صلّ العصر ان کنت لا تخاف فوات إحداهما فان خفت ان يفوتک إحداهما فابدأ بالعصر و لا تؤخّرها فتکون قد فاتتک جميعا ثمّ صلّ الاولى بعد ذلک على اثرها) و اگر فراموش کنى نماز ظهر را تا آفتاب فرو رود و نماز عصر را کرده باشى پس اگر ممکنت باشد که نماز ظهر قضا را پيش از فوت شدن وقت شام به جا آورى اوّل قضا را بکن و الّا اوّل نماز شام را بکن و بعد از آن ظهر را به جا آور، و اگر فراموش کنى نماز ظهر را و به خاطرت رسد که نکرده در اثناى نماز عصر قصد کن عصر را که اين ظهر است

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۸۴

و به نيّت نماز ظهر تمام کن و عصر را بعد از آن به جا آور اگر خوف نباشد که وقت عصر بيرون رود، و اگر ترسى که وقت عصر فوت شود ابتدا به عصر کن يعنى اول عصر را تمام کن، و اگر نماز ظهر و عصر را هر دو فراموش کرده باشى و قريب به فرو رفتن قرص يا ذهاب حمره مشرق به خاطرت رسد پس اگر وقت هر دو باشد اگر چه مقدار پنج رکعت مانده باشد اوّل ظهر را به جا آور ديگر عصر را اگر نترسى که يک نمازت فوت خواهد شد، پس اگر خوف فوت يک نماز داشته باشى به آن که مقدار چهار رکعت يا کمتر

مانـده باشـد ابتـدا به عصـر کن و عصـر را تاخیر مکن که آخر هر دو نمازت فوت شود چون وقت ظهر بیرون رفته است در این صورت پس اگر اوّل ظهر را بکنی ظهر را در وقت عصـر کرده خواهی بود و عصر را در وقت شام پس در این صورت عصر را به جا آور و ظهر را بعـد از آن بعنوان قضا به جا آور بعـد از عصـر، و آن چه ذکر کرده است صدوق قریب است بحدیث قوی حلبی و عبارت آخرش فتکون قـد فاتتک بود و ظاهرا سـهو از بعضـی از نساخ این کتاب شـده باشـد اگر چه منفرد نیز صـحیح است که جنس نمـاز مراد باشـد و ظـاهرش دلالت می کنـد بر تقـدیم فایته واحـده یا فایته یوم چنانکه جمعی بهر یک قایلنـد و صریح نیست چون خلافی نیست در اولویّت تقدیم و احادیث صـحیحه بسـیار وارد شده است بر این مضـمون خلافی که هست در وجوب تقدیم است و از عبارت ظاهر نمی شود وجوب و اسـتحباب و شک نیست در اولویّت و احوطیت تقدیم یک فایته و فایته یوم بلکه مطلق فایته.

چنـانکه منقول است در صـحیح از زراره از حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللّٰه علیه که فرمودنـد که هر گـاه فراموش کنی نمازی را یا بی وضو بگذاری و نمازهای قضا داشـته باشی ابتدا کن بأوّل آنها و اذان و اقامه بگو از جهت نماز اوّل و بعد از آن نمازها را به اقامه تنها واقع ساز از جهت هر نمازی، و زراره گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۵

که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر نماز ظهر را

کرده باشـی و نماز صـبحت فوت شـده باشـد و به خاطرت رسـد نماز صـبح را قضا کن در هر وقتی که خواهی اگر چه بعـد از عصـر باشد که در آن وقت نافله مبتدئه مکروه است اما قضا کراهت ندارد، و هر گاه به خاطرت رسد که نمازی که از تو فوت شـده است آن نمـاز را واجبست که به جـا آوری، و فرمودنـد که اگر فراموش کنی نمـاز ظهر را تـا آن که نماز عصـر را به جا آوری و به خاطرت رسد در اثنای نماز یا بعد از آن که فارغ شده باشـی یعنی نزدیک به فارغ شدن باشد پس قصد کن که آن عصـر ظهر باشـد و بعـد از آن عصـر را به جـا آور به درستی که این چهـار رکعت جای آن چهار رکعت را می گیرد و جمعی بظاهر این حدیث عمل کرده اند که بعد از اتمام نماز نقل نیّت می توان کرد و اسـتبعادی ندارد چنانکه در فقه رضوی است، و اگر در اثنای نماز عصـر به خاطرت رسد که نماز ظهر را نکرده و دو رکعت نماز عصـر را کرده باشـی قصد کن که این نمازی که می کنم نمـاز ظهر است و دو رکعتی که مانـده است به جـا آور و بعـد از آن بر خیز و نماز عصـر را بکن، و اگر شام شـده باشـد و به خاطرت رسـد که نماز عصـر را نکرده و وقت آن قدر باشد که نماز عصـر را با نماز شام به جا آوری پیش از ذهاب حمره مغربی اول نماز عصر را به جا آور و بعد از آن نماز شام را، و

اگر بعد از آن که نماز شام کرده باشی به خاطرت رسد که نماز عصر را نکرده برخیز و آن را به جا آور، و اگر از نماز شام دو رکعت کرده باشی و به خاطرت رسد نماز شام را قصد کن که نماز عصر است و چهار رکعت تمام کن و بعد از آن نماز شام را به جا آور، و اگر بعد از نماز خفتن به خاطرت رسد که نماز شام را نکرده برخیز و نماز شام را به جا آور یعنی اگر خفتن را در وقت مخصوص شام نیز به جا آورده باشی صحیح است چنانکه رای صدوقست و بنا بر مذهب مشهور محمول است بر آن که خفتن را در وقت مشترک به جا آورده باشد، و اگر در اثنای

نماز خفتن به خاطرت رسد که نماز شام را نکرده خواه دو رکعت کرده باشی و خواه سه رکعت ما دام که برکوع چهارم نرفته باشی قصد شام می کنی و سلام می دهی و بعد از آن نماز خفتن را به جا می آوری، و اگر نماز خفتن را فراموش کرده باشی تا آن که نماز صبح را به جا آوری به خاطرت رسد برخیز و نماز خفتن را به جا آور، و اگر در رکعت اوّل نماز صبح یا رکعت دویم آن به خاطرت رسد نیّت را قلب کن به نماز خفتن قضا و تمام کن و اذان و اقامه از جهت نماز صبح بگو و نماز صبح را به جا آور.

و اگر نماز شام و خفتن را هر دو فراموش کرده باشی و به خاطرت رسد در صبح

اوّل هر دو را به جا آور و بعد از آن نماز صبح را، و اگر وقت آن مقدار نباشد که هر دو را توانی کرد پیش از نماز صبح اوّل نماز شام را بکن و دیگر نماز صبح را و بعد از آن خفتن را به جا آور، و اگر وقت نماز شام نیز نباشد اول نماز صبح را بکن و بعد از آن شام و خفتن را به ترتیبی که فوت شده است یعنی اول نماز شام را و دیگر نماز خفتن را اگر از این شب فوت شده باشد، و اگر اول خفتن فوت شده باشد و دیگر شام اول خفتن را به جا آور دیگر شام را و این قضای شام و خفتن را مکن بعد از نماز صبح تا وقتی که زردی آفتاب بر طرف شود گفتم چرا حضرت فرمودند که چون وقت داری تاخیر کن و غرض آنست که مبادا ضرری به راوی برسد چون اکثر عامه هر نمازی را در این وقت خوب نمی دانند و بعد از این خواهد آمد در اوقات مکروهه، و از این خبر استدلال کرده اند جمعی که فایته مقدّم است بر حاضره و امثال این حدیث احادیث دیگر وارد شده است و لیکن وجوب یا استحباب از این خبر ظاهر نمی شود و احوط آن است که فایته واحده را مقدم دارد بلکه فوایت همه را و هم چنین ظاهر شده که در قضا اذان و اقامه می گوید از جهت اول مرتبه که شروع در آن می کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۷

باقی را به اقامه تنها به جا می آورد چنانکه احادیث صحیحه بسیار وارد شده

است بر این مضـمون و در حـدیثی ندیـده ام که اذان و اقامه از جهت هر نماز بهتر است چنانکه مشـهور است بلکه دغـدغه می شود که بدعت باشد.

[هر گاه نمازی فوت شود از تو هر وقت که به خاطرت رسد آن نماز را کن]

(و متی فاتتک صلاه فصلّها اذا ذکرتها فان ذکرتها و أنت فی وقت فریضه اخری فصلّ الّتی أنت فی وقتها ثمّ صلّ الصّلاه الفائته) و هر گاه نمازی فوت شود از تو هر وقت که به خاطرت رسـد آن نماز را بکن پس اگر وقتی به خاطرت رسد که وقت فریضـه دیگر باشـد اول آن فریضه را به جـا آور دیگر نمـاز قضا را، امّا آن که وقت نماز قضا وقتی است که به خاطرت رسـد احادیث صحیحه و حسـنه و قویه کالمتواتره در آن وارد شده است و بعضـی از این اخبار اسـتدلال کرده اند بر آن که وقت قضا مضـیّق است و جواب گفته انـد که ممکن است که مراد از این اخبار اصل وجوب باشد یا ابتدای وجوب یا بیان آن که نماز قضا را در هر وقتی می توان کرد و نه چنـانست که عـامه می گوینـد که در پنـج وقت مکروه است بلکه در اکثر این اخبـار تصـریح بـاین معنی شده است.

و امّا آن که بعـد از آن گفته است پس اگر در وقت مخصوص به آن به خاطرش رسد که آخر وقت باشد هیچ شک نیست که ادا مقـدّم است، و اگر در وقت موسع باشد جمعی کثیر قضا را مقدم می دارند بعنوان وجوب و اکثر بر سبیل اسـتحباب، و ظاهر کلام صدوق آنست که اگر خوف فوات وقت فضیلت باشد ادا مقدم است چنانکه ظاهر صحیحه زراره دلالت بر آن می کرد و احادیث صحیحه دلالت

می کنـد که قضا مقـدم است بر سبیل امر و اقلّ مراتب امر اسـتحباب است، و لیکن چون قـدما وقت فضـیلت را وقت اختیار می داننـد بنا بر اعتقاد ایشان تقـدیم ادا بد نیست اگر خوف فوت وقت فضـیلت باشد اما قضا بهتر است البته و قضا نیز عذر است از جهت تاخیر بلی اگر کسی از حال خود داند که قضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۸

نمی کنـد و اراده قضـا در آن روز نـدارد پس اگر نمـاز را در اول وقت کنـد بهتر از آنست که به بهـانه قضـا ادا را نکنـد و اللّٰه تعالی یعلم.

[هر که را فوت شود نماز ظهر و عصر]

(و من فاتته الظّهر و العصـر جمیعا ثمّ ذکرهما و قـد بقی من النّهار مقـدار ما یصـلّیهما جمیعا بدا بالظّهر ثمّ بالعصـر و ان بقی من النّهار بمقـدار ما یصـلّی إحـداهما بـدا بالعصـر و ان بقی من النّهار مقدار ما یصـلّی ستّ رکعات بدا بالظّهر) و هر کرا فوت شود نماز ظهر و عصـر هر دو به آن که در وقت فضـیلت نکنـد و بعـد از آن به خاطرش آید و به شام آن مقدار وقت مانده باشد که هر دو نماز را تواند کرد اول ظهر را بکند و دیگر عصـر را و اگر از روز آن مقدار مانده باشد که یک نماز را تواند کرد عصـر را بکند چون آخر وقت مخصوص عصـر است و اگر از روز مقدار شـش رکعت نماز مانده باشد هر دو نماز را می کند و اشهر آنست که اگر مقدار پنج رکعت نیز مانده باشد هر دو را می کند چون احادیث معتبره وارد شده است که هر گاه شخصی یک رکعت نماز را در یابد

در وقت همان است که همه را دریافته است و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و بعضی گذشت.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا یفوّت الصّلاه من اراد الصّلاه لا تفوت صلاه النّهار حتّی تغرب الشّمس و لا صلاه اللّیل حتّی تطلع الفجر) و کالصحیح منقول است از عبید بن زراره که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که خواهد که نماز کند نماز را فوت نمی کند چون وقتش فراخ است نماز ظهر و عصر قضا نمی شود تا فرو رفتن آفتاب و نماز شب یعنی نماز شام و خفتن قضا نمی شود تا طلوع صبح هر چند از نصف شب گذرانیدن در حال اختیار مشروع نیست و تتمه حدیث این است که فوت نمی شود نماز صبح تا طلوع آفتاب.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۹

(و ذلک للمضطرّ و العلیل و النّاسی) صدوق تاویل کرده است حدیث را که تاخیر وقتها از جهت جمعی است که ضرورتی داشته باشند یا بیمار باشند یا فراموش کرده باشند و بدون عذری تاخیر حرام است یا خوب نیست و احادیث در این باب گذشت در باب اوقات.

(و ان نسیت ان تصلّی المغرب و العشاء الآخره فذکرتهما قبل الفجر فصلّهما جمیعا ان کان الوقت باقیا و ان خفت ان تفوتک احدهما فابدأ بالعشاء الآخره فان ذکرتهما بعد الصّبح فصلّ الصّبح ثمّ المغرب ثمّ العشاء قبل طلوع الشّمس فان نمت عن الغداه حتّی تطلع الشّمس فصلّ الرّکعتین ثمّ صلّ الغداه) و اگر فراموش کنی نماز شام و خفتن را و به خاطرت رسد پیش از صبح هر دو را بکن اگر وقت باقی باشد و اگر ترسی که وقت

وفا بهر دو نکند خفتن را به جا آور و اگر بعد از طلوع صبح به خاطرت رسد اوّل نماز صبح را بکن دیگر نماز شام و خفتن را پیش از طلوع آفتاب و اگر خوابت ببرد و نماز صبح را نکرده باشی اوّل نافله صبح را بکن دیگر نماز صبح را و بر این مضمون وارد است صحیحه ابن سنان و صحیحه ابو بصیر و غیر آن و قریب باین است عبارت فقه رضوی.

(و ان نسیت التّشهّد فی الرّکعه الثّانیه و ذکرته فی الثّالثه فارسل نفسک و تشهّد ما لم ترکع فان ذکرت بعد ما رکعت فامض فی صلاتک فاذا سلّمت سجدت سجدتی السّهو و تشهّد فیهما التّشهد الّذی فاتک) و اگر فراموش کنی تشهدی را که بعد از رکعت دویم می خوانی و در رکعت سیم در حالت قیام به خاطرت رسد که نخوانده خود را بینداز و بنشین و تشهد را بخوان ما دام که برکوع نرفته باشی پس اگر بعد از رکوع به خاطرت رسد نماز را تمام کن و چون سلام دهی دو سجده سهو را به جا آور و بعد از سجدتین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۰

تشهد فوت شده را به جا آور یعنی در این صورت تشهد خفیف را نمی خوانی بلکه تشهد وسط را می خوانی و بر این مضمون حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر وارد شده است و احادیث بسیار گذشت و عبارت فقه رضویست.

(و ان رفعت رأسک من السّجده الثّانیه فی الرّکعه الرّابعه و احدثت فان کنت قلت الشّهادتین فقد مضت صلاتک و ان لم تکن قلت ذلک فقد مضت صلاتک فتوضّأ ثمّ عد إلی مجلسک و تشهّد) و

اگر سر از سجده دویم برداشته باشی در رکعت چهارم و حدثی از تو صادر شود پس اگر شهادتین را گفته نمازت صحیح است و اگر نگفته نمازت نیز صحیح است و لیکن وضو بساز و به جای خود رو و تشهد بخوان و همین مضمون در صحیحه زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است در شخصی که حدثی از او صادر شود بعد از آن که سر از سجده آخر برداشته باشد و تشهد نخوانده باشد حضرت فرمودند که نماز را می گذارد و وضو می سازد اگر خواهد بمسجد یا به محل نماز خود رود و اگر خواهد در خانه خود و اگر خواهد هر جا که خواهد بنشیند و تشهد بخواند و سلام بدهد و اگر حدیث بعد از شهادتین باشد نمازش صحیح است.

و در صحیح از ابن بکیر از زراره منقول است که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی بعد از سر برداشتن از سجده آخر حدثی از او واقع شود چونست حضرت فرمودند که نمازش تمام شده است، و تشهد سنتی است در نماز وضو بسازد و به جای خود یا جائی پاکیزه بنشیند و تشهد بخواند.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است در شخصی که بعد از تشهد بخواب رود پیش از سلام حضرت فرمودند که نمازش

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۱

تمام است و اگر خون از بینی او روان شود پیش از سلام بشوید و برگردد و سلام دهد و قریب باین است صحیحه از ابان از زراره و غیر اینها و

شیخ حمل کرده است بر ترک سنتهای تشهد و این تاویل بسیار بعید است و استبعادی ندارد که حکم تشهد و سلام به اعتبار آن که وجوب هر دو از سنت ظاهر شده است چنین باشد.

[اگر فراموش کنی تشهد را یا سلام را]

(و ان نسیت التّشهّد او التّسلیم فذکرته و قد فارقت مصلّاک فاستقبل القبله قائما کنت او قاعدا و تشهّد و سلّم) و اگر فراموش کنی تشهد را یا سلام را و به خاطرت رسد وقتی که از محل نماز بیرون رفته باشی پس رو بقبله کن خواه ایستاده باشی و خواه نشسته و سلام را به جا آور.

و همین مضمون در موثق کالصحیح یونس بن یعقوب منقول است و گذشت با احادیث دیگر و در صورتی که بعد از سلام باشد محمول است قضا بر استحباب و احوط آنست که ترک نکند و ظاهر این اخبار استحباب سلام است اگر چه محتمل است که واجب خارج باشد چون احادیث متواتره بلفظ امر وارد شده است.

و در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقول است که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه می فرمودند در شخصی که نماز صبح کرده باشد و در دو رکعت یعنی بعد از آن که بنشیند از جهت تشهد خون از بینی او روان شود پیش از تشهد حضرت فرمودند که بیرون رود و بینی را بشوید و برگردد و نماز را تمام کند زیرا که آخر نماز سلام است و حمل کرده اند بر آخر اجزاء مستحبّه.

و اما حدیث حسن کالصحیح حسن بن جهم که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن که کاظم است یا رضا صلوات اللّه علیهما از شخصی که نماز

ظهر را یا عصر را به جا آورد و چون در رکعت چهارم بنشیند حدثی از او صادر شود حضرت فرمودند که اگر گفته است اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه اعاده نکند و اگر پیش از حدث تشهد نخوانده باشد اعاده کند چنانکه در فقه رضویست پس حمل کرده اند بر اعاده تشهد یا اعاده نماز استحبابا و اللّه تعالی یعلم.

[کسی که یقین به همرساند که شش رکعت نماز کرده است]

(و من استیقن انّه صلّی ستّا فلیعد الصّلاه) و کسی که یقین به همرساند که شش رکعت نماز کرده است می باید که نماز را اعاده کند.

و این مضمون در حدیث موثق کالصحیح منقول است از ابو جمیله از زید که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که نماز عصر را شش رکعت یا پنج رکعت به جا آورد حضرت فرمودند که اگر یقین داند که شش رکعت یا پنج رکعت کرده است اعاده کند الخبر و می توان حمل کردن آن را بر صورتی که در رکعت چهارم بمقدار تشهد ننشسته باشد تا جمع شود میان اخبار.

(و من لم یدر کم صلّی و لم یقع و همه علی شی ء فلیعد الصّلاه) و کسی که نداند که چند رکعت نماز کرده است و یک طرف بعد از تامّل راجح نشود باید که نماز را اعاده کند.

و این حکم مضمون صحیحه علیّ بن جعفر است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما از شخصی که بایستد به نماز و نداند که چیزی کرده است یا نه به آن که مثلا ایستاده باشد و احتمال دهد که مطلقا برکوع نرفته باشد چون

تا جزم بركوع و سجود نباشد جزم به ركعت حاصل نمى شود و اگر شك كند ميان يك و دو و سه و چهار آن نيز باطل است چنانكه احاديث صحيحه بر آن گذشت اما اين مسأله نيست و حديث على بن يقطين گذشت در آن صورت با تاويلش.

[شخصى كه نماز كند و شخصى بيايد و در جانب چپ او بايستد و اقتدا كند]

(و اذا رجل صلّى إلى جانب رجل فقام على يساره و هو لا يعلم ثمّ علم و هو فى صلاته حوّله إلى يمينه) و بسند صحيح از از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه عليه منقولست كه از آن حضرت سؤال كردند از شخصى كه نماز كند و شخصى بيايد و در جانب چپ او بايستد و اقتدا كند به او و او نداند و بعد از آن بداند و در نماز باشد يعنى سخن نمى تواند گفت چه كند حضرت فرمودند كه امام او را بگرداند بدست راست خود و به همين مضمون منقول است از طرق عامه كه عبد اللّٰه بن عباس در عقب حضرت سيّد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله ايستاد حضرت دست دراز كردند از پشت سر و او را بدست راست باز داشتند و عمل اصحاب بر اين است و بعد از اين خواهد آمد بعنوان حديث با احاديث ديگر كه دلالت مى كنند بر آن كه اگر ماموم يك كس باشد سنّت است كه از دست راست امام بايستد و اگر زياده باشند در عقب او بايستند استحبابا.

[كسى كه واجب شود بر او سجده سهو و فراموش كند]

(و من وجب عليه سجدتا السّهو و نسى ان يسجدهما فليسجدهما متى ذكر) و كسى كه واجب شود بر او دو سجده سهو بيكى از وجوهى كه گذشت از اسباب دو سجده سهو و فراموش كند كه آن دو سجده را بكند هر وقت كه به خاطرش رسد آن دو سجده را بكند.

و اين مضمون در حديث موثق عمار وارد شده است و علما عمل به آن كرده اند با عموماتى كه وارد شده است كه هر كس را فوت شود واجبى پس بايد

که آن واجب را به جا آورد هر وقت که به خاطرش رسد اگر چه ظاهرش در نماز است و لیکن عموم دارد بحسب لفظ و از جهت تائید عمل به آن می توان کرد و اللّه تعالی یعلم.

[اگر در نماز جماعت باشد و گمانش این باشد که نماز ظهر است و ظاهر شود که نماز عصر است]

(و من دخل مع قوم فی الصّلاه و هو یری انّها الاولی و کانت العصر فلیجعلها الاولی و یصلّی العصر من بعد) و کسی که داخل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۴

شود در نماز جماعت و گمانش این باشد که نماز ظهر است و ظاهر شود که نماز عصر است پس آن نماز را ظهر قرار دهد و بعد از آن نماز عصر را به جا آورد بدان که بعد از این در باب جماعت خواهد آمد که هر نمازی را اقتدا می توان کرد به نماز دیگر پس اگر در ابتدای نماز داند که امام نماز عصر را می کند ظهر را به عصر اقتدا می تواند کرد، پس اگر أولا گمانش این باشد که امام نماز ظهر می کند و آخر ظاهر می شود که عصر می کند بی دغدغه نمازش صحیح است چون نیّت ظهر کرده است، و محتمل است که مراد این باشد که چون گمانش این بوده است که نماز ظهر می کند قصد کرده باشد که اقتدا می کنم به نمازی که امام می کند، پس چون امام نماز عصر می کند گویا نیّت عصر کرده است پس چون ظاهر شود که امام نماز عصر می کند ماموم نیّت ظهر می کند و از این نیت بر می گردد و بر این مضمون احادیث وارد شده است و خواهد آمد و این معنی بحسب لفظ اقربست.

(و من قام فی الصّلاه المکتوبه فسهی فظنّ انّها نافله أو قام

فی نافله فظنّ انّها مکتوبه فهو علی ما افتتح الصّلاه علیه) و کسی که شروع در نماز واجب کند به نیّت واجب و فراموش کند در اثنای نماز و گمان کند که نماز سنت می کند یا شروع کند در نماز سنّت بقصد سنّت و سهو کند و بقیه را به گمان آن که واجبست به جا آورد پس آن چه اول قصد کرده است صحیح است و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است و توهّم کرده اند بعضی که از این اخبار ظاهر می شود که نیّت وجوب و ندب در کار است و لیکن اظهر آنست که مراد قصد تعیین است و در قصد تعیین خلافی نیست که ضرور است و بعضی مؤید این اخبار کرده اند خبر صحیح انّما الاعمال بالنّیّات را یعنی هیچ عملی عمل نیست مگر آن که مقارن باشد به نیّت یعنی در اوّل آن عمل.

[باکی نیست که نماز ظهر را اقتدا کند به امامی که نماز عصر کند]

(و لا باس ان یصلّی الرّجل الظّهر خلف من یصلّی العصر و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۵

یصلّی العصر خلف من یصلّی الظّهر الّا ان یتوهّمها العصر فیصلّی معه العصر ثمّ یعلم انّها کانت الظّهر فتجزی عنه) و باکی نیست که نماز ظهر را اقتدا کند به امامی که نماز عصر کند و نماز عصر را نکند در عقب کسی که نماز ظهر را کند مگر آن که گمان کند که امام نماز عصر می کند و با او نماز عصر را به جا آورد بعد از آن ظاهر شود که امام نماز ظهر می کند که در این صورت مجزیست اما اقتدا ظهر به عصر در حدیث صحیح حمّاد وارد شده است که صحیح است و در

صحیحه سلیم وارد شده است که اقتدا نمی تواند کرد کسی که ظهر نکرده باشد نماز خود را به عصر بقصد عصر بلکه می باید بقصد ظهر اقتدا کند.

و اما آن که عصر را اقتدا بظهر نمی تواند کرد ظاهرا مستند صدوق صحیحه علی بن جعفر باشد که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از امامی که نماز ظهر کند و زنی داخل شود و محاذی او بایستد و اقتدا به او کند و گمان کند که عصر است آیا نماز قوم را باطل می کند یعنی چون محاذی امام ایستاده است و چه حال دارد نماز این زن در آن که با ایشان نماز کرده است و حال آن که پیشتر نماز ظهر خود را کرده است و عصر را بظهر اقتدا کرده است حضرت فرمودند که نماز آن جماعت باطل نمی شود به اعتبار محاذات و آن زن اعاده می کند نماز خود را و این اعاده محتمل است که به اعتبار محاذات باشد و ممکن است که به اعتبار اقتدا عصر بظهر باشد بلکه اظهر آنست که به اعتبار محاذات باشد و اعاده بر سبیل استحباب باشد و چنانکه گذشت و خواهد آمد و بر تقدیری که هر دو احتمال مساوی باشد جزم بهم نمی رسد که اعاده نماز به اعتبار اقتداء عصر باشد بظهر بلی احوط آنست که در چنین حدیث مجملی هیچ یک را بفعل نیاورد اما اگر ماموم گمانش این باشد که نماز عصر می کند و عصر را اقتدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۶

کند به او و بعد از آن ظاهر شود که امام نماز ظهر می کرده است نمازش درست است

به اجماع و ظاهر روايات كثيره دلالت می كند بر اين معنی.

[سهو پيامبر در نماز]

(و روى الحسن بن محبوب عن الرّباطى عن سعيد الاعرج قال سمعت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه يقول انّ اللَّه تبارك و تعالى انام رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله عن صلاه الفجر حتّى طلعت الشّمس ثمّ قام فبدأ فصلّى الرّكعتين اللّتين قبل الفجر ثمّ صلّى الفجر و اسهاه فى صلاته فسلّم فى ركعتين ثمّ وصف ما قاله ذو الشّمالين و انّما فعل ذلك به رحمه لهذه الامّه لئلّا يعيّر الرّجل المسلم اذا هو نام عن صلاته او سها فيها يقال قد اصاب ذلك رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله) و در صحيح منقولست از حسن از رباطى على بن الحسن ثقه از سعيد لنگ ثقه كه گفت شنيدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه می فرمودند كه اللَّه تبارك و تعالى بخواب برد رسولش را صلى اللَّه عليه و آله از نماز صبح تا آن كه آفتاب طالع شد پس آن حضرت برخاستند و أولا نافله صبح را به جا آوردند و بعد از آن نماز صبح را به جماعت با اصحاب كردند و حق سبحانه و تعالى آن حضرت را صلى اللَّه عليه و آله در يك نماز سهو فرمودند تا سلام دادند در نماز چهار ركعتى بعد از دو ركعت پس بيان فرمودند حضرت صادق حكايت ذو الشمالين را و اين دو چيز را واقع نساخت مگر از روى رحمت و شفقت بر اين امّت مرحومه تا آن كه اگر كسى را خواب برد يا در نماز سهو كند كسى او را سرزنش نكند و با

خود گویند که هر گاه سیّد کاینات صلی اللّه علیه و آله بخواب رفت و سهو کرد اگر امّت آن حضرت سهو کنند سهل خواهد بود.

و کلینی بسند صحیح دیگر از سعید روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که می فرمودند که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۷

سیّد المرسلین (ص) نماز می کردند و چون دو رکعت کردند سلام دادند پس صحابه گفتند یا رسول اللّه آیا در نماز چیزی حادث شد یعنی منسوخ شد حضرت فرمودند که چرا صحابه گفتند دو رکعت کردید و سلام دادید حضرت رو به ذو الیدین کردند و فرمودند که چنین بود ای ذو الیدین یعنی صاحب دو دست و او را ذو الشمالین نیز می گفتند چون دو دست چپ داشت او گفت بلی پس حضرت برخاستند و دو رکعت دیگر کردند تا چهار رکعت شد پس حضرت صادق فرمودند که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را سهو فرمود از جهت رحمت باین امت چون اگر کسی سهو کند او را سرزنش می کنند و می گویند که نمازت مقبول نیست و الحال که آن حضرت سهو کرد کسی سرزنش نمی کند و می گویند که حضرت سیّد المرسلین (ص) سهو کرد از دیگران سهل است تو در سهو متابعت آن حضرت می کنند یا در احکام آن پس حضرت دو سجده سهو کردن چون سخن گفته بودند سهوا در اثنای نماز.

و در حدیث صحیح از عبد اللّه بن سنان منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که فرمودند که حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در سفری در سحری

به منزلی نزول فرمودند و بلال را فرمودند که بیدار باشد که چون صبح شود اذان به گویی و ما بیدار شویم اتّفاقا بلال نیز بخواب رفت و بیدار نشدند تا وقتی که از گرمی آفتاب بیدار شدند پس مردمان را جمع کردند و حضرت دو رکعت نافله صبح را به جا آوردند و بعد از آن نماز صبح را به جماعت گذاردند پس فرمودند که ای بلال ترا چه شد بلال گفت که آن خداوندی که ترا بخواب برد مرا بخواب برد پس حضرت از آنجا کوچ فرمودند و فرمودند که در این وادی شیاطین بسیارند توقف در این وادی مکنید، و اخبار در خواب آن حضرت و سهو آن حضرت مستفیض است و تجویز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۸

کذب رواه بسیار بعید است و لیکن محتمل است که از روی تقیه وارد شده باشد چون این حکایت نزد عامه مشهور است و از حضرت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم سؤال می کردند ایشان موافق عامه جواب می فرمودند چنانکه منقول است در صحیح از ابن بکیر از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که آیا حضرت رسول اللّٰه (ص) سجده سهو کردن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که آن حضرت سجده سهو نکردند و فقیهی یعنی معصومی سجده سهو نکردند.

[بررسی سهو النبی]

(قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّٰه انّ الغلاه و المفوّضه لعنهم اللّٰه ینکرون سهو النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله و یقولون لو جاز أن یسهو صلوات اللّٰه علیه فی الصّلاه جاز ان یسهو فی التّبلیغ لأنّ الصّلاه علیه فریضه کما انّ التّبلیغ علیه فریضه و هذا لا یلزمنا

و ذلـك لأنّ جميع الاحوال المشـتركه تقع على النّبىّ صـلى اللّه عليه و آله فيهـا مـا تقع على غيره و هو مسـتعبد [متعبّد خ ل] بالصّلاه كغيره ممّن ليس بنبىّ و ليس كلّ من سواه بنبى كهو، فالحاله الّتى اختصّ بها هى النّبوّه و التّبليغ من شـرائطها و لا يجوز ان يقع عليه فى التّبليغ مـا يقع فى الصّلاه لأنّهـا عباده مخصوصه و الصّلاه عباده مشتركه و بها تثبت له العبوديّه و بإثبات النّوم له عن خـدمه ربّه عزّ و جلّ من غير اراده له و قصـد منه اليه نفى الرّبوبيّه عنه لأنّ الّذى لا تاخذه سـنه و لا نوم هو اللّه الحىّ القيّوم و ليس سـهو النّبىّ صـلى اللّه عليه و آله كسـهونا لأنّ سهوه من اللّه عزّ و جلّ و انّما اسهاه ليعلم انّه بشر مخلوق فلا يتّخذ ربّا معبودا دونه و ليعلم النّاس بسـهوه حكم السّهو متى سـهوا و سـهونا من الشّيطان و ليس للشّـيطان على النّبىّ و الائمّه صلوات اللّه عليهم سلطان انّما سلطانه على

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۹۹

الّذين يتولّونه و الّذين هم به مشـركون و على من تبعه من الغاوين و يقول الدّافعون لسـهو النّبىّ صـلى اللّه عليه و آله انّه لم يكن فى الصّحابه من يقال له ذو اليدين و انّه لا اصل للرّجل و لا للخبر و كذبوا لأنّ الرّجل معروف و هو ابو محمّد عمير بن عبد عمر المعروف بذى اليدين فقد نقل عنه المخالف و المؤالف و قد اخرجت عنه اخبارا فى كتاب فى وصف قتال القاسطين بصفّين، و كان شيخنا محمّد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمه اللّه يقول اوّل درجه فى الغلوّ نفى

السّـهو عن النّبىّ (ص) و لو جـاز ان نردّ الاخبـار الوارده فى هـذا المعنى لجـاز ان نردّ جميع الاخبـار و فى ردّهـا ابطـال الـدّين و الشّريعه و انـا احتسب الاـجر فى تصـنيف كتـاب مفرد فى اثبات سـهو النّبىّ صـلى اللّه عليه و آله و الرّدّ على منكريه إن شاء اللّه تعـالى) چنين گويـد مصـنف اين كتـاب محمـد بن بابويه كه رحمت خـدا بر او باد به درستى كه طايفه غاليان كه از مرتبه ائمه معصومين صـلوات اللّه عليهم تجاوز كرده اند و جمعى از ايشان همه حضرات را خدا مى دانند و بعضى بعضى را و باقى را نبى مى داننـد، و جمعى ائمّه را صـلوات اللّه عليهم مثـل نـبى (ص) مى داننـد، و جمعى بهـتر از نبى مى داننـد، و طـايفه مفوّضه كه اعتقاد ايشان اينست كه حق سبحانه و تعالى ائمّه هدى را آفريد و خلق اشيا را به ايشان گذاشت و ايشانند خالق و رازق و محيى و مميت و اكثر ايشان متابعت حكما كرده انـد درماننـد عقول كه لعنت خـدا بر ايشان باد انكار مى كننـد سـهو نبى را، و چنان نيست كه انكار سـهو مخصوص ايشان باشد بلكه جميع شـيعه بغير از صدوق و شيخش همه انكار مى كنند سهو انبيا و اوصيا را صلوات اللّه عليهم اما سـهو در اين مسأله را نسبت به صدوق و شيخ او داده اند و همه چنين گفته اند كه اگر جايز باشد كه آن حضرت در نماز كه وقت حضور قلب ايشان است با

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۰۰

خداونـد تعـالى سـهو كننـد ممكن است كه در تبليغ احكام الهى نيز سـهو كننـد زيرا كه نماز بر ايشان واجبست چنانكه تبليغ بر ايشان

واجبست، و این تتمّه را علماء شیعه ذکر نکرده اند ممکن است که غلاه ذکر کرده باشند، و علما چنین گفته اند که در هیچ امری سهو بر ایشان جایز نیست و اگر ممکن باشد سهو ایشان فایده رسالت منتفی می شود و اعتماد از ایشان زایل می شود.

و صدوق جواب گفته است که این مفسده بر ما لازم نمی آید بلکه آن چه دلیل عقلی دلالت می کند امتناع سهو در تبلیغ احکام الهی است زیرا که شکی نیست در آن که در بسیاری از امور انبیا و اوصیا با امّت شریکند مثل خوردن و آشامیدن و بیت الخلاـ رفتن و امثال اینها و در احوال مشترکه هر چه بر امت واقع می شود بر آن حضرت (ص) نیز واقع می شود و آن حضرت مامور بود به نماز مثل امّت که نبی نبودند، پس چون سهو از وقایعی است که در نماز واقع می شود غیر آن حضرت را پس اگر بر آن حضرت واقع شود منافات با نبوّت ندارد و حالتی که مخصوص آن حضرتست رسالت است و تبلیغ از لوازم نبوّت است و جایز نیست که سهو در آن واقع شود که اگر احتمال سهو در آن رود اعتماد نمی توان کرد بر هیچ امری چون محتمل است که آن حکمی که فرماید سهو کرده باشد، و چون تبلیغ رسالت از جمله عبادات مخصوصه به آن حضرت است جایز نیست که با امّت شریک باشد بخلاف نماز که از عبادات مشترکه است و به سبب نماز بندگی آن حضرت ظاهر می شود اگر آن حضرت را خواب غلبه کند بی اراده او و از خدمت حق سبحانه و تعالی باز ماند ظاهر می شود

اقلاـ بر عوام که آن حضرت خدا نیست زیرا که کسی که او را پینکی و خواب نیست آن خداوندیست که زنده ایست که هرگز نمی میرد و قیّوم است که قوام وجود اشیا به اوست، و اگر لمحه او را غفلت حاصل شود عالم همه معدوم می شوند و مع هذا سهو آن حضرت مثل سهو ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۱

نیست زیرا که ما هر سهوی را تجویز نمی کنیم بر انبیا بلکه سهوی که حق سبحانه و تعالی ایشان را بفرماید تجویز می کنیم و از این جهت حق سبحانه و تعالی آن حضرت را سهو فرمود تا غلاه بدانند که آن حضرت بشر است و مخلوق است و خالق نیست آن حضرت را: نپرستند و بندگی نکنند، و تا آن که حکم سهو را امّت بدانند اگر ایشان را سهوی واقع شود بخلاف سهو ما که از شیطانست و شیاطین را تسلّطی نیست بر حضرت سیّد المرسلین و ائمه معصومین و سایر انبیا و اوصیا صلوات اللّٰه علیهم، و نیست تسلّط شیطان مگر بر کسانی که متابعت او می کنند به دوستی و اطاعت و کسانی که او را در اطاعت شریک حق سبحانه و تعالی می دانند، و صدوق آیه را بر سبیل اقتباس آورده است و مراد الهی تعالی شانه آنست که هر که اطاعت شیطان می کند گویا عبادت او می کند چنانکه جائی دیگر فرموده است که أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد و پیمان از شما فرزندان آدم نگرفتم که بندگی شیطان مکنید که او دشمن هویدای شماست و عهد گرفتم که بندگی من کنید و ظاهر است که کسی شیطان را به خدایی نپرستیده است

بلکه اطاعت شیطان بمنزله عبودیّت او است و گمراهانی که متابعت او می کنند شیطان بر ایشان سلطنت دارد.

و جماعتی که منکر سهو آن حضرتند چند جواب می گویند یکی آن که در میان صحابه آن حضرت کسی نبود که دو دست داشته باشد و اصلا چنین شخصی نبود و چنین امری واقع نشد بلکه محض افترای ابو هریره کذّابست و مع هذا همین واقعه را با شک روایت کرده است با اختلاف بسیار چون دروغ گو حافظه نمی دارد چنانکه بخاری و مسلم و غیرهما از او روایت کرده اند و مع هذا خیانت او را روایت کرده اند در اموال بحرین و حواله کردن عمر بر او ده هزار درهم را در روایات بسیار روایت کرده اند که دلالت می کند بر آن که در زمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۲

خود مشهور بود به کذب و افترا و اگر کسی خواهد رجوع بان کتب کند چون ذکرش موجب تطویل می شود.

و صدوق ذکر کرده است که جمعی نفی ذو الیدین کرده اند دروغ می گویند زیرا که این مرد معروفست و کنیتش ابو محمد است و نامش عمیر پسر عبد عمر است و مشهور است به ذو الیدین و کم او را به نام و کنیت می خوانند و سنّیان و شیعیان از او روایت کرده اند و مقبول الطرفین است و من از او اخبار نقل کرده ام در کتابی که تصنیف کرده ام در بیان جنگ ظالمانی که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمود که یا علی عن قریب جهاد خواهی کرد با ناکثان که با تو بیعت کنند و وفا بیعت خود نکنند و آنها

طلحه و زبیر و عایشه و اصحاب ایشان بودند در جنگ جمل، و قتال خواهی کرد با قاسطان که معاویه و اصحاب او بودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است در شأن ایشان که هیمه جهنم خواهند بود، و سیم مارقان که آن حضرت فرمودند که از دین بیرون خواهند رفت چنانکه تیر از نشانه تیر، و همیشه شیخ ما ابن ولید می گفت که اول درجه در غلو نفی سهو است از پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله و اگر جایز باشد که رد کنیم اخبار بسیاری که در این باب وارد شده است جایز خواهد بود که رد کنیم جمیع اخبار را و رد جمیع اخبار سبب بطلان دین و شریعت است و مرا در خاطر است که از جهه رضای الهی کتابی جدا بنویسم در اثبات سهو نبی صلی اللّٰه علیه و آله و رد بر منکران سهو آن حضرت، و این عبارت محتمل است که کلام صدوق باشد یا کلام شیخش ابن ولید، حاصل آنست که صدوق و شیخش تجویز اسها کرده اند و تجویز خواب آن حضرت تا نماز فوت شدن، و غیر ایشان از علما تجویز نکرده اند سهو را مطلقا و در خواب جمعی تجویز کرده اند و جمعی تجویز نکرده اند چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۳

اخبار مستفیضه وارد شده است که خواب و بیداری آن حضرت و سایر ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم یکسان بود پس تجویز خواب تجویز ترک الصلاه است نسبت به آن حضرت (ص) عمدا و مسلمانی تجویز نمی کند که آن حضرت عمدا ترک نماز کند.

و جواب ایشان اینست که این حالت آن حضرت را از جناب اقدس

الهی حاصل شده بود پس ممکن است که حق سبحانه و تعالی در مدت عمر آن حضرت یک مرتبه این حالت را از آن حضرت سلب کرده باشد و بخواب رفته باشد مانند سایر مردمان از جهه مصلحت و حکمتی که حق سبحانه و تعالی داند با آن که معرّس نبی در قرب مسجد شجره اشهر من الشمس است و مشهور آنست که خواب در آنجا واقع شد، مجملا- آن چه صدوق تجویز کرده است در اسهاء و انامه برهان قطعی بر استحاله آن ظاهر نیست اگر چه وقوع این دو معنی نیز قطعی نیست چون اخبار آحاد است و مفید قطع نیست هر چند سهو در احادیث بسیار واقع شده است و لیکن آن چه بما رسیده است به مرتبه تواتر نرسیده است و بر تقدیر تواتر ممکن است که محمول بر تقیه باشد با آن که حدیث معارض نیز دارد و مذکور شد و جمعی کثیر از علمای ما در کتب اصولی ذکر کرده اند که در دو قطعی تعارض ممکن نیست ظاهرا از تقیه غافل شده اند مگر آن که گویند که با احتمال تقیه تعارض نیست و در این صورت منازعه لفظی است و چون ادلّه صدوق ظاهر الدفع بود متعرض جواب نشد.

و شیخ الطّائفه بهاء الدین محمد عاملی در اینجا مکرر می فرمودند که نسبت سهو بابن بابویه اولی است از نسبت آن به معصومین صلوات اللّه علیهم، و نقل فرمودند که در سلطانیه در زمانی که سلطان محمد خدا بنده رحمه اللّه تعالی مدرسه را ساخت در یک صفه شیخ العارفین و الواصلین و العاشقین شیخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۴

صفی الدّین محمد

حشره اللّه تعالی مع الائمه المعصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین درس تصوف می فرمودند و در صفه دیگر علامه حلّی شیخ جمال الدین مطهر درس می گفتند، و در صفه دیگر درس حکمت می گفتند، و در صفه دیگر درس صحیح بخاری می گفتند و باین حدیث رسیدند که حضرت سهو فرمودند و سلام دادند پس پرسیدند که آیا نماز کم شد یا فراموش کردید حضرت فرمودند که

کلّ ذلك لم یکن

تا آن که ذو الیدین گفت که واقع شد حضرت برخاستند و دو رکعت را به جا آوردند.

شاگرد به استاد گفت که این چه معنی دارد أولا سهو کردن نبی (ص) در عبادت دویم کذب نبی در کل ذلك لم یکن البته بخاری سهو کرده است، شیخش گفت کل ذلك لم یکن می دانم که نبی (ص) سهو نکرده است و می دانم که بخاری دروغ نگفته است، آن شاگرد به خدمت هر یک از علما که رفت همین جواب شنید تا آن که به خدمت شیخ صفی الدین اسحاق رفت شیخ فرمودند که کل ذلك لم یکن و لیکن چنین بود که چون نماز معراج مؤمن است و تشهد مقام شهود است و سلام مقام حضور است در آن روز سیر حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله تند بود و زود به مقام حضور رسیدند سلام کردند و چون صحابه باین رتبه نداشتند اکثر ایشان که این معانی را بفهمند آن حضرت سهو را بر خود زدند و برخاستند و دو رکعت نماز دیگر به جا آوردند تا مردمان حکم سهو را بدانند و آن قاری مطمئن شد و باز به نزد همه رفت و همه تحسین نمودند

و اقرار کردند بر حقّیت کلام شیخ رضی اللّٰه عنه.

پس شیخ بهاء الدین رحمه اللّٰه تعالی فرمودند که البته این حل از جمله الهاماتیست که حق سبحانه و تعالی به دوستان خود القا می فرماید و بسیاری از تحقیقات شیخ را با کرامات او مذکور ساختند، یکی از فضلا در آن مجلس بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۵

گفت که اینها تصوف است و این اخبار آحاد است و البته شیخ صفی الدین اسحاق تقیه فرموده اند شیخ فرمودند که ما نمی توانیم ردّ این احادیث صحیحه کنیم و قریب بده حدیث صحیح در این باب واقع شده است و اگر ما این احادیث را طرح کنیم امان بر می خیزد، بنده عرض نمودم که کل ذلک لم یکن شیخ فرمودند که بگو عرض نمودم که چون احادیث بسیار از ائمه وارد شده است ممکن است که ایشان فرموده باشند و سهو واقع نشده باشد و چون سهو نبی مشهور بود حضرات معصومین تقیه فرموده باشند شیخ تحسین بسیار فرمودند و همه فضلا که حاضر بودند تحسینات فرمودند، و شیخ فرمودند که چنین وجه ظاهری می بود و ما باین وادی نیفتاده بودیم و بعد از آن عرض نمودم که شیخنا تعجّب دارم از شما و از اکثر علما که همه در کتب اصولی ذکر کرده اید که تعارض میان دو قطعی محال است و در تقیه ممکن است: در این مرتبه تحسین بسیار فرمودند و بنا بر این سخن شیخ صفی الدین اسحاق قدس سرّه الشریف محمول بر این است که اگر آن حضرت سهو کرده باشند چنین خواهد بود چنانکه در توجیه جمع بین الاخبار همیشه مدار بر این است و

اللّه تبارک و تعالی یعلم.

[قضای نماز]

(«و سال حمّاد بن عثمان ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل فاته شی ء من الصّلوات فذکر عند طلوع الشّمس او عند غروبها قال فلیصلّ حین یذکر» و بسند صحیح منقولست از حمّاد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که فوت شده باشد از او نمازی از نمازها و به خاطرش رسد نزد بر آمدن آفتاب یا فرو رفتن آفتاب حضرت فرمودند که نماز قضا را می کند در وقتی که به خاطرش رسد هر وقت که باشد اگر چه در اوقات مکروهه باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد که در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۶

اوقات نافله مبتدئه کراهت دارد و غیر آن کراهت ندارد خصوصا نماز قضا و احادیث صحیحه در این باب بسیار وارد شده است و در باب خود مذکور خواهد شد إن شاء اللّه تعالی.

باب صلاه المریض و المغمی علیه و الضّعیف و المبطون و الشیخ الکبیر و غیر ذلک

اشاره

این بابی است در بیان کیفیت نماز بیمار و کسی که بیهوش باشد و عقلش زایل شده باشد و کسی که ضعیف باشد و کسی که علّت شکم داشته باشد و مرد پیر و غیر اینها چنانکه مفصّلا در ضمن اخبار مذکور خواهد شد.

[نماز مریض]

(«قال الصّادق صلوات اللّه علیه یصلّی المریض قائما فان لم یقدر علی ذلک صلّی جالسا فان لم یقدر ان یصلّی جالسا صلّی مستلقیا یکبّر ثمّ یقرأ فاذا اراد الرّکوع غمّض عینیه ثمّ سبّح فاذا سبّح فتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه من الرّکوع فاذا اراد ان یسجد غمّض عینیه ثمّ سبّح فاذا سبّح فتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه من السّجود ثمّ یتشهّد و ینصرف») کلینی مرسلا و صدوق تا مستلقیا به اسانید کالصحیحه از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت کرده اند که فرمودند که بیمار اگر تواند ایستاده نماز می کند اگر چه تکیه کند بر دیوار یا آدم، و اگر قادر نباشد بر ایستادن نشسته نماز کند به دستور ایستاده و اگر قادر نباشد که نشسته نماز کند بر پشت بخوابد و نماز کند بانکه تکبیر احرام را بگوید بعد از آن قرائت کند، و اگر جهه رکوع چشمها را بر هم گذارد پس تسبیح بگوید و چون تسبیح رکوع را بگوید چشمها را بگشاید و چشمها گشودن سر بر داشتن از رکوع است و چون خواهد که به سجود رود چشمها را بر هم گذارد و چون تسبیح بگوید چشمها را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۸

بگشاید و چشمها گشودن سر بر داشتن از سجود است پس تشهد بخواند و از نماز فارغ شود یعنی سلام بگوید یا

به کاری دیگر مشغول شود.

(«و سئل عن المریض لا- یستطیع الجلوس أ یصلّی و هو مضطجع و یضع علی جبهته شیئا فقال نعم لم یکلّفه اللَّه الّا طاقته») و بسند موثق کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که پرسیدند از بیماری که نتواند نشستن آیا بر پهلو می خوابد و بر پیشانی خود می گذارد چیزی که سجده بر آن توان کردن حضرت فرمودند که بلی حق سبحانه و تعالی او را تکلیف نکرده است مگر آن چه را طاقت نداشته باشد اما بر پهلو خوابیدن بعد از عجز از نشستن پس دلالت می کند بر آن آیه کریمه یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ و در حسن کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه در تفسیر آیه «الّذین الخ» یعنی جمعی که یاد می کنند خداوند خود را در حالت ایستادن و نشستن بر پهلوهای خود فرمودند که صحیح نماز می کند ایستاده و مریض نماز می کند نشسته و کسی که ضعیف باشد و نماز نشسته نتواند کرد بر پهلو نماز می کند، و آیه اول نیز به همین عنوان تفسیرش از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد شده است.

و در موثقه عمار جانب راست را بعد از نشستن فرموده است و دغدغه نیست در آن که احوط آنست که اگر نشسته نتواند نماز کردن بر پهلوی راست بخوابد و بعد از آن بر پهلوی چپ و بعد از آن بر پشت خوابیدن اولی است اگر چه احتمال دارد که بعد از نشستن مخیر باشد میان همه و هم چنین بعد از جانب راست مخیر باشد میان دو فرد باقی و

اللّٰه تعالى يعلم.

و در اخبار صحيحه وارد شده است كه خود اعرفست بحال خود در استطاعت و عدم آن در هر مرتبه، و اما آن چه مذكور است از گذاشتن پيشانى بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۰۹

مهر در صحيحه عبد الرحمن نيز وارد شده است، و در حسن كالصحيح حلبى وارد است كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از بيمار هر گاه نتواند ايستادن و سجده كردن حضرت فرمودند كه ايما مى كند بسر و اگر پيشانى را بر زمين گذارد محبوبتر است نزد من و از اين حديث ظاهر مى شود كه اوامر سابقه محمولست بر استحباب و در صحيحه عبد الرحمن و غير آن وارد است كه بيمار اكتفا مى كند در قرائت بر سوره حمد و خلافى نيست كه سوره بر او واجب نيست.

(«و سال سماعه بن مهران عن رجل يكون فى عينيه الماء فينتزع الماء منها فيستلقى على ظهره الايّام الكثيره اربعين يوما او اقلّ او اكثر فيمتنع من الصّلاه الّا ايماء و هو على حاله فقال لا باس بذلك») و بسند موثق كالصحيح منقول است از سماعه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از شخصى كه چشمش آب آورده باشد و كور شده باشد و خواهند كه آن آب را بگردانند و بر پشت مى خوابد ايام بسيار چهل روز يا كمتر يا بيشتر و نماز نمى تواند كرد مگر به ايما خوابيده بر پشت؟ حضرت فرمودند كه باكى نيست چون چشم عزيز است و مرضى برتر از آن نيست و مقرّر است نزد اين جماعت كه سه روز سر را به گچ

می گیرند که حرکت نکند و بعد از آن بر پشت بخوابد مدتی تا آب سیاه به تحلیل برود، و نزد بنده قدح کردند شخصی را که مدّتها بود که کور بود و گوشه چشم را از جانب شقیقه سوراخ کرد و میلی داخل کرد و حرکت داد آن میل را تا آب سیاهی که در حدقه بود حرکت کرد به جانب دیگر، چشم آن مرد روشن شد بنده قادح را گفتم که سر این مرد را به گچ می باید گرفت و اقلا چند روز بر پشت بخوابد گفت احتیاج نیست روز دیگر کور شد مثل سابق، و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۰

همین معنی و حضرت صادق صلوات اللّه علیه رخصت فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که مضطر شود و یاغی و عادی نباشد بر او گناهی نیست، و در بعضی از اخبار واقع شده است که یاغی کسی است که بر امام زمان خروج کرده باشد و عادی دزد است و خواهد آمد.

(«و ساله بزیع المؤذّن فقال له انّی اريد ان اقدح عینی فقال له افعل فقلت انّهم يزعمون انّه يلقى على قفاه كذا و كذا يوما لا يصلّی قاعدا قال افعل») و کالصحیح منقولست از بزیع که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که می خواهم که آب فاسد را از چشم بیرون آوردم حضرت فرمودند که در آر گفتم که اطبّا می گویند که می باید این قدر و این قدر روز که زیاده از بیست روز است باصطلاح کحال نحاه نماز را نشسته نکند بلکه

بر پشت خوابیده بکند حضرت فرمودند که چنین کن.

(«و قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله المریض یصلّی قائما فان لم یستطع صلّی جالسا فان لم یستطع صلّی علی جنبه الایمن فان لم یستطع صلّی علی جنبه الایسر فان لم یستطع استلقی و أومأ ایماء و جعل وجهه نحو القبله و جعل سجوده اخفض من رکوعه») و منقول است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که اگر ممکن باشد بیمار را که ایستاده نماز کند می ایستد و اگر نتواند نشسته نماز می کند و اگر نتواند نشستن بر جانب راست می خوابد و نماز می کند رو بقبله و اگر نتواند بر جانب چپ نماز می کند و اگر نتواند بر پشت می خوابد و ایما و اشاره می کند به جانب قبله، و سجود را پست تر از رکوع می کند، پس اگر ایستاده یا نشسته نماز تواند کرد و رکوع و سجود نتواند کرد ایما بسر می کند و از جهه رکوع سر را کج می کند و از جهه سجود بیشتر، و اگر بر پهلو و پشت خوابیده باشد و ایما بسر نتواند کرد، ایما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۱

بچشم می کند، و در رکوع چشم را بهم می گذارد و در سجود چشم را می فشارد و صدوق اگر چه این حدیث را مرسل روایت کرده است و لیکن چون گفته است که میان من و خدا حجت است علما عمل به این حدیث کرده اند و منافات ندارد با اخبار سابقه و احوط عمل به این خبر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و یجوز للمریض ان یصلّی الفریضه علی الدّابّه یستقبل به القبله و یجزیه فاتحه الکتاب و یضع جبهته

فی الفریضه علی ما امکنه من شـی ء و یومی فی النافله ایماء») و بسـند صحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودنـد که نماز نمی کند بر چهار پا نماز واجب را مگر کسـی که بیمار باشد و روی او را بقبله می کنند و کافی است او را خوانـدن سوره حمد و در نماز فریضه پیشانی خود را بر هر چه ممکن باشد می گذارد و در نماز سـنت ایما می کند یعنی پیشانی گذاشـتن لازم نیست و حـدیث حلبی گذشت که گذاشـتن پیشانی مسـتحب است و ممکن است که مراد در اینجا این باشد که اگر ممکن باشد که رکوع را درست به جا آورد و در سـجود نیز پیشانی را بر پیش زین و امثال آن گذارد واجب باشد و اگر نتواند گذاشـتن و ایما کند چیزی بر پیشانی گذاشـتن سـنّت باشد و این معنی بحسب عبارت اظهر است و اللّه تعالی یعلم.

(«و قال امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه دخل رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله علی رجل من الانصار و قـد شـبکته الرّیـح فقال یا رسول اللّه کیف اصـلّی فقال ان اسـتطعتم ان تجلسوه فاجلسوه و الّا فوجّهوه إلی القبله و مروه فلیؤم برأسه ایماء و یجعل السّـجود أخفض من الرّکوع و ان کان لا یستطیع ان یقرأ فاقرؤا عنده و اسمعوه») و منقول است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه و آله که فرمودند که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۲

سیّـد المرسلین صـلی اللّه علیه و آله داخـل شدنـد بر شخصـی از انصاریان که پر باد شـده بود به مرض استسـقا یا مثل آن پس انصاری گفت

یا رسول اللّٰه چگونه نماز کنم حضرت رو به یاران او کردند و فرمودند که اگر توانید که او را بنشانید بنشانید و اگر نه روی او را خوابیده به جانب قبله کنید و امر کنید او را که ایماء کند بسر و سجود را پست تر از رکوع کند در ایماء و اگر نتواند قرائت کردن قرائت را نزد او واقع سازید و به او بشنوانید و احوط عمل به این حدیث است.

(«و روی عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن المریض کیف یسجد فقال علی خمره او مروحه او علی سواک یرفعه الیه هو افضل من الایماء انّما کره السّجود علی المروحه من اجل الاوثان الّتی کانت تعبد من دون اللّٰه و انّا لم نعبد غیر اللّٰه قطّ فاسجدوا علی المروحه و علی السواک و علی عود») و بسند صحیح منقول است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از بیمار که چگونه سجده می کند حضرت فرمودند که سجده می کند بر سجّاده صغیره یا بر باد زن یا بر مسواک بانکه بلند می کند هر یک از اینها را و سجده بر اینها می کند و بلند کردن اینها و سجده کردن بر اینها بهتر است از ایما و اشاره که سجده بر اینها نکند و سنّیان که سجده بر باد زن نمی کنند از جهه این است که می گویند که شبیه است به بت پرستی و اینها را در برابر گذاشتن بمنزله بتانی است که می پرستند و غلط گفته اند زیرا که مقصود از اینها آنست که تذلل و شکستگی زیاده باشد

در سجده کردن بر زمین یا چیزی که از زمین روید که آن را نخورند و نپوشند چنانکه گذشت که حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله سجده بر خمره می فرمودند، و در صحاح سته مذکور است خصوصا در بخاری در چند موضع، و ما هرگز عبادت نکرده ایم و نمی کنیم غیر حق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۳

و تعالی را پس سجده کنید بر باد زن و بر مسواک و بر چوب و امثال اینها.

و محتمل است که مراد این باشد که متعارف بوده باشد در سابق مثل حال که بر باد زن صورت آدم و حیوانات می بافته باشند و این معنی را وسیله تشنیع ساخته باشند که شیعه سجده بر باد زن می کند و صورت دارد آن صورت را می پرستند حضرت از جهه بیان جواز فرموده باشند که بر تقدیری که صورت داشته باشد نماز صحیح است چون غرض سجده حق سبحانه و تعالی است نه سجده صورت باد زن و اوّل اظهر، است و عامه نیز سجده بر خاک را بهتر می دانند و لیکن می گویند که علی رغم شیعه سجده بر آن نمی کنیم بلکه بر بالای سنگ دستمال می اندازند و سجده می کنند با آن که در صحاح خود روایت کرده اند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که مامورم که سجده کنم بر هفت استخوان پیشانی، و دستها، و زانوها، و انگشتان پاها و خود در کتب لغت ذکر کرده اند که سجود وضع جبهه است بر ارض و امثال این خبر از اخبار بسیار قطع نظر از اخبار خمره که حضرت بر آن سجده می فرمودند و خمره را از جهه

پیشانی می بافته انـد و گذشت در مبحث ما یصحّ السّجود علیه مفصّلا، و ازین خبر نیز ظاهر می شود که وضع جبهه بر اینها یا وضع اینها بر جبهه بهتر باشـد و واجب نباشـد و ممکن است که مراد از افضل وجوب باشد به قرینه ردّ بر عامه و احوط آنسـت که مهما أمکن ترک نکند عمل باین حدیث را.

[نماز مغمی علیه]

(«و سال الحلبیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن المریض هل یقضـی الصّلوات اذا اغمی علیه فقال لا الّا الصّلاه الّتی افاق فیها») و به اسانید صـحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه که آیا بیماری که بیهوش باشد قضا می کند نمازی را که در آن حالت کرده باشد یا نکرده باشد چون کرده اش بمنزله نکرده است چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۴

عقل ندارد حضرت فرمودند که نه مگر نمازی را که به هوش آمده باشد در وقت آن.

(«و کتب ایّوب بن نوح إلی ابی الحسن الثّالث صـلوات اللَّه علیه یسـاله عن المغمی علیه یومـا او اکـثر هـل یقضـی مـا فـاته من الصّلاه او لا فکتب لا یقضـی الصّوم و لا یقضـی الصّلاه») و به اسانید صـحیحه منقول است از ایّوب که گفت عرضه نوشتم به خـدمت حضـرت امـام علی نقی صـلوات اللَّه و سؤال کردم از کسـی که بیهوش شـده باشـد یک روز یا بیشتر آیا قضا می کند نمازهایی را که از او فوت شـده است یا نه حضـرت نوشـتند که قضا نمی کند روزها را و قضا نمی کند نماز را و آن نمازی را که وقت آن را دریافته است در آن حالت مغمی علیه

نیست و قضا می کنـد یعنی به جا می آورد در وقت و اگر تقصـیر کرده باشد قضا می کند پس منافات ندارد با حدیث سابق و هم چنین اخبـار دیگر که وارد شـده است مطلقـا محمول است بر این، مثـل خبر علی بن مهزیار و صـحیحه ایوب و کالصـحیحه معمر بن عمر و حسـنه حفص و غیر اینها از اخبار بسیار که وارد شده است که مغمی علیه قضا نمی کند هیچ نمازی را چون در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که مغمی علیه قضا نمی کند هیچ نمازی را مگر نمازی را که وقت آن را دریافته باشد.

(«و سـاله علیّ بن مهزیـار عن هـذه المسـأله فقـال لا یقضـی الصّوم و لا الصّلاه و کلّ ما غلب اللّه علیه فاللّه اولی بالعـذر») و به اسانید صـحیحه منقولست از علی از آن حضـرت صلوات اللّه علیه سؤال کرد از این مسأله مغمی علیه پس حضرت فرمودند که قضـا نمی کنـد روزه را و قضا نمی کنـد نماز را و هر چیز که حق سـبحانه و تعالی بنـده را در آن بی اختیار کرده باشـد پس او اولی است به قبول عذر از بنده یعنی هر گاه مخلوقی بر مخلوقی اکراه کند و او را به جبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۵

بـدارد بر چیزی حق سـبحانه و تعالی آن مکره را معـذور می دارد هر گاه خود او مکره ساخته باشد البته عذر او را می پذیرد و همین مضمون در احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است.

(«فامّا الاخبار الّتی رویت فی المغمی علیه انّه یقضـی جمیع ما فاته و ما روی انّه یقضـی صـلاه شـهر و ما روی انّه یقضـی صلاه ثلاثه ایام

فهی صحیحه و لکنّها علی الاستحباب لا علی الایجاب و الاصل انّه لا قضاء علیه») و اما اخباری که منقول است در مغمی علیه که او قضا می کند جمیع نمازهایی را که از او فوت شده است، و آن چه مرویست که او قضا می کند نماز یک ماه را و آن چه مرویست که قضا می کند نماز سه روز را همه صحیح است و لیکن محمول است بر استحباب نه بر وجوب و اصل آنست که بر أو قضا نیست چون اخبار متواتره وارد شده است در آن که بر او قضا نیست مگر آن نمازی که وقتش را دریافته باشد.

اما آن چه وارد شده است که همه نمازها را قضا می کند منقول است در صحیحه منصور و صحیحه رفاعه و صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه ابن سنان و غیر اینها از اخبار بسیار.

و اما قضای یک ماه پس در حدیث صحیح از رفاعه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از کسی که بیهوش باشد یک ماه چه مقدار از نمازها را قضا می کند حضرت فرمودند که همه را قضا می کند: امر نماز شدید است و ترک آن عظیم الخطر است و ظاهر این خبر اعاده کل است نه یک ماه مگر آن که خبری دیگر به صدوق رسیده باشد، و اما قضای سه روز منقول است در موثقه سماعه و حکم صدوق بصحّت آن موافق اصطلاح قدماست و در حدیث صحیحی وارد است که یک روز را قضا می کند پس جمع

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۶

میان اخبار باین نحو می باید کرد که سنّت است که مؤکدا که

نماز یک روز را قضا کند، و بعد از آن در فضیلت نماز سه روز است و بعد از آن یک ماه و بعد از آن همه را اگر چه یک سال باشد که شعور نداشته باشد، اما اگر دیوانه شده باشد و بعد از آن عاقل شود قضای آن نمازها که نکرده است یا در حالت جنون کرده است سنّت نیست و اللَّه تعالی یعلم.

[نماز مبطون]

(«و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه قال صاحب البطن الغالب یتوضّأ و یبنی علی صلاته») و به اسانید متکثره موثقه کالصحیحه از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که هر گاه کسی اسهال داشته باشد که در اثنای نماز غلبه کند و آید وضو می سازد و از آنجا بنا می نهد و بعضی ملحق ساخته اند بان کسی را که به سبب ضعف معده باد از او جدا شود چون آن را نیز مبطون می گویند و به علّت شکم مبتلاست و حمل کرده اند این حدیث را بر کسی که زمانی نداشته باشد که در آن زمان از او حدث نیاید که اگر چنین وقتی داشته باشد نماز را در آن وقت خواهد کرد.

(«و قال مرازم بن حکیم الازدیّ مرضت اربعه اشهر لم اتنفّل فیها فقلت ذلک لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فقال لیس علیک قضاء انّ المریض لیس کالصّحیح کلّما غلب اللَّه علیه فاللّه اولی بالعذر») و بسند حسن کالصحیح منقول است از مرازم که چهار ماه بیمار شدم و نافله نمی کردم و چون در بیماری ترک نافله کراهت ندارد پس عرض نمودم این معنی را به

حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه پس حضرت فرمودند که بر تو قضا نیست به درستی که بیمار مثل صحیح نیست و هر چه را حق سبحانه و تعالی بر این کس وارد سازد از مرضها و بلاها پس او اولی است به قبول عذر از بنده.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۷

و مثل این خبر است صـحیحه عیص از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه که فرمودنـد که قضا نمی کند و اگر قضا کند خوبست و تصدق بهتر است چنانکه در صحیحه عبد اللَّه بن سنان در آخر کتاب صلاه خواهد آمد.

و در حسن کالصـحیح از محمد بن مسـلم منقولست که گفت به آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه عرض نمودم که شخصی بیمار شد و نافله نکرد حضرت فرمودند که ای محمد نافله واجب نیست اگر قضا کند خیریست که به جا آورد و اگر قضا نکند بر او چیزی نیست.

و در حدیث صـحیح وارد است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که چون بنده قضا می کند نافله را حق سبحانه و تعالی مباهات می کند بان بنده با فرشتگان و می فرماید که ای فرشتگان من بنده من قضا می کند چیزی را که بر او واجب نگردانیده ام.

و در حدیث صـحیح از عیص منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که شخصی یک سال بیمار شده است و نمـاز نافله نکرده است حضـرت فرمودنـد که قضا نمی کنـد و در حـدیث صـحیح منقول است از مرازم که گفت از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه سؤال کردم از بیماری که قادر نیست بر نماز حضـرت فرمودند هر چه را حق سـبحانه و تعالی بر سر بنده

آورد أو اولی است به قبول عـذر، و ظاهر خبر آنست که بواسـطه مرض ترک نافله می توان کرد و ممکن است که اعم از نافله و فریضه باشد و مراد این باشد که اگر نتواند ایسـتاده نشسته به جا آورد و هم چنین تا جمیع مراتب عذر معذور است و نمازش مقبول است.

و در حدیث موثق کالصـحیح از سدیر منقول است که به حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که شـما نماز نشسته می کنید فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۸

تا پیر شده ام و فربه شده ام نمازهای نافله را نشسته می کنم.

و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که بیمار ایما می کند یعنی با تعذر رکوع و سجود صحیحا.

[نماز غیر قادر بر قیام]

(«و سـال علیّ بن جعفر اخـاه موسـی بن جعفر صـلوات اللّٰه علیهما عن الرّجل هل یصـلح له ان یسـتند إلی حایط المسـجد و هو یصـلّی او یضع یـده علی الحائـط و هو قـائم من غیر مرض و لاـ علّه فقـال لا باس و عن الرّجل یکون فی صـلاه فریضه فیقوم فی الرّکعتین الاولیین هل یصـلح له ان یتناول جانب المسـجد فینهض یستعین به علی القیام من غیر ضعف و لا علّه فقال لا باس به») و به اسانید صحیحه منقولست از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز کنـد آیا تکیه بر دیوار مسـجد می توانـد کرد و یا دست بر دیوار مسـجد می توانـد گذاشت در وقتی که ایسـتاده باشد بی مرضی و بی علتی حضرت فرمودند که باکی نیست، و سؤال کردم از شخصی که در نماز واجب باشد و

در دو رکعت اول خواهد که بر خیزد آیا دست به دیوار مسجد می تواند گذاشت که مدد او باشد در برخاستن بی ضعفی و بی علتی فرمودند که باکی نیست، و قریب باین است موثقه عبد اللّه بن بکیر و سعید بن یسار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در جواز تکیه کردن بر عصا و دیوار در حالت نماز، و اکثر علما حمل کرده اند این اخبار را بر تکیه کردنی که اگر محل تکیه را بردارند مصلی نیفتند چون در صحیحه ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که تکیه مکن بر دیوار و درخت و امثال آن در حالت صلاه مگر آن که بیمار باشی و تقی الدّین حلبی این روایت را حمل بر کراهت کرده است و عمل به اخبار سابقه کرده است و ظاهر می شود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۹

صدوق نیز چنین کرده باشد و این قول قوی است اگر چه احوط عمل به مشهور است و اللّه تعالی یعلم.

(«و قال حمّاد بن عثمان قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قد اشتدّ علیّ القیام فی الصّلاه فقال اذا اردت ان تدرک صلاه القائم فاقرأ و أنت جالس فاذا بقی من السّوره آیتان فقم و اتمّ ما بقی و ارکع و اسجد فذاک صلاه القائم») و به اسانید صحیحه منقولست از حماد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که دشوار است بر من ایستادن در نماز حضرت فرمودند که هر گاه خواهی که ثواب نماز ایستاده داشته باشی پس قرائت را نشسته بخوان پس چون دو آیه از

سوره مانده باشد برخیز و سوره را تمام کن و برکوع رو و به سجود رو که این نماز ایستاده است چون قیام پیش از رکوع رکن است و آن را ایستاده کرده است همانست که نماز ایستاده کرده است.

و به همین عنوان بسند صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه منقولست و قریب باین صحیحه ابان از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه و اکثر اصحاب حمل کرده اند این احادیث را بر نافله و ممکن است تعمیم آن چنانکه شامل فریضه نیز باشد هر گاه پیر یا ضعیف یا بیمار باشد و نتواند که همه نماز را ایستاده به جا آورد و تواند که قیام پیش از رکوع را ایستاده به جا آورد و همه باین عمل کرده اند.

[نافله نشسته]

(«و سال سهل بن الیسع ابا الحسن الاوّل صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یصلّی النّافله قاعدا و لیست به علّه فی سفر او حضر فقال لا باس به») و در حسن کالصحیح منقول است از سهل ثقه که گفت سؤال نمودم از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما از شخصی که نماز نافله را

نشسته کند بی علتی در سفر یا حضر حضرت فرمودند که باکی نیست و حدیث سدیر صیرفی نیز بر جواز گذشت و لیکن با علت پیری.

(«و قال ابو بصیر قلت لأبی جعفر صلوات اللَّه علیه انّا نتحدّث و نقول من صلّی و هو جالس من غیر علّه کانت صلاته رکعتین برکعه و سجدتین فقال لیس هو هکذا هی تامّه لکم») در موثق از ابو بصیر منقولست که گفت عرض نمودم به

خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که بما حدیث رسیده است و چنین اعتقاد داریم که هر که نماز نشسته کند بی علتی دو رکوع را به یک رکوع حساب می کند، و دو سجود را به یک سجود پس دو رکعت به یک رکعت محسوب باشد حضرت فرمودند که چنین نیست بلکه تمام محسوبست از جهه شما یعنی نشسته شما به جای ایستاده محسوبست و مراد از شما شیعیان ائمه معصومین است و احتمال دارد که مراد شما پیران و ضعیفان باشد و مراد از علت مرض باشد اگر چه دو رکعت به یک رکعت حساب کردن بهتر است.

چنانکه منقول است در حدیث کالصحیح از حسن صیقل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی نشسته نماز کند با قدرت بر ایستادن به جای هر یک رکعت دو رکعت نماز بگذارد.

و کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که تنبلی داشته باشد یا ضعیف باشد و نماز نافله را نشسته گذارد چونست حضرت فرمودند که دو رکعت را به یک رکعت حساب می کند.

[نحوه نشستن]

(«و روی عن حمران بن اعین عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال کان ابی صلوات اللّٰه علیه اذا صلّی جالسا تربّع فاذا رکع ثنی رجلیه») و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۱

شیخ بسند صحیح روایت کرده است از حمران از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که پدرم سیّد السّاجدین یا باقر علوم النبیّین صلوات اللّٰه علیهما وقتی که نشسته نماز می کردند مربع می نشستند و چون برکوع

می رفتند کج می کردند پاهای خود را، و مراد از تربیع این است که زانوها را از زمین بردارند و کف پاها و نشستگاه بر زمین باشد، و مراد از میل پاها آنست که پاها در زیر بدن باشد و زانوها بر زمین باشد و زور بر شکم پاها داشته باشد و آن قدر کج شود که در حالت رکوع ایستاده کج می شد واجبا و یا آن مقدار که سرش محاذی زانوها شود و این نحو بر سبیل استحباب است چون اخبار بسیار وارد شده است که هر نحو که خواهد بنشیند و این استحباب شامل نافله است و فریضه با عذر.

(«و روی معاویه ابن میسره انّه سال ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أ یصلّی الرّجل و هو جالس متربّع و مبسوط الرّجلین فقال لا باس بذلک) و بسند صحیح منقول است از ابن میسره که کتاب او معتمد بوده است که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا نماز می تواند کرد مرد نشسته که چهار زانو نشسته باشد، یا مربع به تفسیری که سابقا گذشت و یا پاها را دراز کند حضرت فرمودند که باکی نیست اگر چه چهار زانو نشستن کراهت دارد و لیکن در بعضی از اخبار وارد شده است که چهار زانوی مکروه آنست که چهار زانو بنشیند و یک پا را بر دارد و بر بالای زانوی دیگر گذارد و این نشستن متکبران است اگر چه ممکن است که این نوع کراهتش بیشتر باشد.

(«و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی الصّلاه فی المحمل صلّ متربّعا و ممدود الرّجلین و کیف ما أمکنک»)

و به اسانید صحیحه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۲

از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در نماز در کجاوه و امثال آن که فرمودند که چهار زانو نماز کند و پا دراز کرده و هر نحو که ممکنست باشد، و اشعاری دارد که با مشقت درست نشستن چنین نماز می توان کردن و ظاهرش نافله است چنانکه صریحا وارد شده است در اخبار صحیحه که نماز نافله را در محمل می توان کرد و هم چنین در اخبار صحیحه وارد شده است که نماز نافله را پیاده در راه رفتن می توان کرد و در سفر و در حضر نیز سواره می توان کرد.

[نماز با ایماء]

(«و روی عن ابراهیم بن ابی زیاد الکرخیّ انّه قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل شیخ کبیر لا یستطیع القیام إلی الخلاء لضعفه و لا یمکنه الرّکوع و السّجود فقال لیؤم برأسه ایماء و ان کان له من یرفع الیه الخمره فلیسجد فان لم یمکنه ذلک فلیؤم برأسه نحو القبله قلت فالصّیام قال اذا کان فی ذلک الحدّ فقد وضع اللّٰه عنه فان کان له مقدره فصدقه مدّ من الطّعام بدل عن کلّ یوم احبّ إلیّ فان لم یکن له یسار فلا شیء علیه») و در صحیح از ابن ابی عمیر از ابراهیم بغدادی که کتاب او معتمد است منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که مردی پیر بسیار پیر است که نمی تواند به ادب خانه رفتن به سبب ضعف و ممکنش نیست رکوع و سجود حضرت فرمودند که از جهه رکوع و سجود ایما کند بسر و اگر کسی باشد که سجاده

یا مهر را بر دارد یا محل آن را بلند کند بر آن سجده کند چنان کند، و اگر این معنی ممکن نباشد او را پس اشاره کند بسر به جانب قبله گفتم که روزه را چه کند حضرت فرمودند که هر گاه شخصی به چنین حالی رسد حق سبحانه و تعالی روزه را از او ساقط کرده است پس اگر قدرت داشته باشد عوض هر روزی یک مد از طعام تصدق کردن محبوبتر است بسوی من پس اگر نداشته باشد یا بر او مشکل باشد بر او چیزی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۳

نیست و احکام صوم خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

[بروز نجاست در نماز]

(«و سال عبد اللَّه بن سلیمان ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یاخذه الرعاف فی الصّلاه و لا یزید علی ان یستنشفه یجوز ذلک قال نعم») و در صحیح از ابن ابی عمیر و صفوان بن یحیی از عبد اللَّه که کتاب او از اصول است منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که خون از بینی او روان شود در نماز و او همین کار کند که پنبه در بینی خود گذارد که بیرون نیاید آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی و در نسخه چنین است که و لا یرید ان یستنشفه یعنی نخواهد که خون را بند کند و بگذارد که بیرون آید و نماز را قطع کند و اول اظهر است.

(«و روی بکیر بن اعین انّ ابا جعفر صلوات اللَّه علیه رای رجلا رعف فی الصّلاه و ادخل یده فی انفه فاخرج دما فاشار الیه بیده

افركه بيدك و صلّ») و در حسن كالصحيح از بكير منقول است كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه شخصى را ديد كه خون از بينى خود بيرون آورد بانكه دست در بينى كرد و خونى بيرون آورد پس حضرت اشاره به او فرمودند كه دست بر هم مال و خون را بيندازد و نماز كن و محمول است بر آن كه خون خشك باشد يا اندكى باشد كه چون به انگشت ديگر ماليده شود هر دو مقدار در هم نبوده باشد.

و در صحيح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّه عليهما منقول است در شخصى كه دست در بينى كند در نماز و خونى به بيند چه كند حضرت فرمودند كه اگر خشك باشد بيندازد و باكى نيست.

و در قوى كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّه عليه منقول است كه فرمودند كه اگر دست در بينى كنى در حالت نماز و خونى تر بيرون آيد كه روان

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۲۴

نشود پس بدست بمال تا خشك شود.

(«و سال ليث المرادىّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه عليه عن الرّجل يرعف زوال الشّمس حتّى يذهب اللّيل قال يومى ايماء برأسه عن كلّ صلاه») صدوق سند خود را بليث ثقه ذكر نكرده است و ظاهرا از كتاب او برداشته است و اكثر اوقات احاديث ليث را از عبد اللّه ابن مسكان روايت مى كند و طريقش بعبد اللّه صحيح است پس ظاهرش صحه باشد كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از شخصى كه خون از بينى او روان شود از پيشين و بند نشود تا اكثر شب برود چه كند

حضرت فرمودند که ایما می کند به سرش از جهه رکوع و سجود در همه نمازها تا بند شود.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که خون از بینی او آید و بند نشود تا وقت نماز داخل شود حضرت فرمودند که به چیزی از پنبه و امثال آن بینی را پر می کند و نماز می کند و نماز را طول نمی دهد اگر ترسد که خون روان شود و حضرت فرمودند که اگر در نماز واجب پیش از فارغ شدن از آن رو را از قبله بگردانی نماز را اعاده کن اگر التفات فاحش باشد یعنی رو کند به پشت قبله یا به بدن بگردد و اللّٰه تعالی یعلم و مثل این حدیث است در رعاف حدیث موثق سماعه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

(«و روی عمر بن اذینه عنه صلوات اللّٰه علیه انّه ساله عن الرّجل یرعف و هو فی الصّلاه و قد صلّی بعض صلاته فقال إن کان الماء عن یمینه او عن شماله او عن خلفه فلیغسله من غیر ان یلتفت و لیبن علی صلاته فان لم یجد الماء حتّی یلتفت فلیعد الصّلاه قال و القی ء مثل ذلک») و بسند صحیح منقول است از ابن اذینه از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۵

صلوات اللّٰه علیه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که خون از بینی او روان شود در نماز و بعضی از نماز را کرده باشد پس حضرت فرمودند که اگر آب از جانب راست او یا جانب چپ او یا

پشت سر او باشد بینی خود را بشوید بی آن که رو از قبله بگرداند و از آنجا گرفته نماز را تمام کند و اگر آب بهم نرسد تا از قبله بگردد نماز را اعاده کند و فرمودند که قی نیز چنین است یعنی اگر آب نزدیک باشد بشوید و الّا اعاده کند و حمل می توان کرد که تشبیه در جزو اول باشد نه در اعاده یا آن که پشت بقبله کرده باشد اعاده کند.

[انحراف از قبله]

(«و فی روایه ابی بصیر عنه صلوات اللّٰه علیه ان تکلّمت او صرفت وجهک عن القبله فاعد الصّلاه») و در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که اگر سخن گفته باشی یا رو از قبله گردانیده باشی نماز را اعاده کن، و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که او را رعاف یا قی واقع شود در نماز چه کند حضرت فرمودند که می رود و بینی را می شوید و نماز را تمام می کند پس اگر سخن گفته باشد نماز را اعاده کند و وضو را اعاده نمی کند.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که خون از بینی او سر کند در نماز حضرت فرمودند که اگر آبی به همرسد در جانب راست یا چپ او در برابرش رو بقبله ازاله کند خون را و نماز را تمام کند، و اگر بهم نرسد تا رو از قبله بگرداند یا سخن بگوید پس نمازش باطل است.

و در

صحیح از ابن وهب منقول است که گفت آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از رعاف که آیا می شکند وضو را حضرت فرمودند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۶

شخصی را در اثنای نماز رعاف شود و آبی نزد او باشد یا کسی باشد که بسر اشاره به او کند که آبی از جهه او بیاورد بشوید، و بنا گذارد بر آن نماز، و قطع نکند نماز را.

و در حسن کالصحیح از اسماعیل منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که در نماز جماعت باشد در نماز واجب و رعاف سر کند چه کند حضرت فرمودند که بیرون می رود پس اگر پیش از آن که سخن کند آبی بیابد ازاله خون کند و بنا بر نماز گذارد.

و امّا خبر صحیحی که وارد شده است که رعاف باطل می کند نماز را محمول است بر رعافی که مستلزم استدبار یا فعل کثیری شود که او را نماز گذارنده نگویند یا سخن کند، و هم چنین صحیحه علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که در نماز باشد و کسی چیزی را بر سرش زند و خونین شود پس روانه بشود و آن را بشوید و سخن نکند تا بهمان مسجد برگردد و آیا اعتماد بر آن نماز می کند که بنا نهد یا نماز را از سر می گیرد حضرت فرمودند که از سر می گیرد و بنا نمی نهد بر گذشته چون غالب اوقات فعل کثیر می شود، و ظاهر حدیث نیز اشعاری دارد بر انحراف از قبله و از این اخبار ظاهر

شد که کلام عمدا مبطل نماز است و دیگر خواهد آمد.

(«و قال له ابو بصیر اسمع العطسه فاحمد اللّٰه عزّ و جلّ و اصلّی علی النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله و انا فی الصّلاه قال نعم و ان کان بینک و بین صاحبک الیمّ و قال الاعمی اذا صلّی لغیر القبله فان کان فی وقت فلیعد و ان کان قد مضی الوقت فلا یعید») و بسند موثق منقول است از ابو بصیر که گفت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض کردم که من می شنوم کسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۷

که عطسه می کند و من حمد می کنم حق سبحانه و تعالی را و صلوات بر محمد و آل او می فرستم و در نمازم حضرت فرمودند که بلی خوبست و تسمیت عاطس بکن و اگر چه فاصله میان تو و او دریا باشد چون از حقوق مؤمن آنست که چون او عطسه کند تسمیت او کنند به گفتن یرحمک اللّٰه یا بحمد و صلوات.

و دیگر حضرت فرمودند که هر گاه اعمی نماز کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که رو بغیر قبله کرده بوده است پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده کند و اگر وقت بیرون رفته باشد اعاده نمی کند نماز را و احادیث بر این مضمون بسیار وارد شده است و اصحاب به آن عمل کرده اند، و هم چنین اگر خودش عطسه کند حمد می کند حق سبحانه و تعالی را در نماز چنانکه دلالت می کند بر آن صحیحه حلبی و غیر آن، و احادیث متواتره وارد شده است در آن که چون از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن

آنست که چون عطسه کند او را تسمیت کند و به سین و شین هر دو آمده است.

و در حسن کالصحیح وارد است که چون کسی عطسه کند بگوید الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و اهل بیته، و به حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه گفتند بعد از عطسه یرحمک اللَّه حضرت فرمودند که یغفر اللَّه لکم و یرحمکم و چون کسی نزد آن حضرت عطسه می کرد حضرت می فرمودند که یرحمک اللَّه و تا سه عطسه را تسمیت می باید کرد و زیاده را در کار نیست.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که هر که عطسه کند و دست خود را بر استخوان بینی خود گذارد و بگوید الحمد للّه ربّ العالمین کثیرا کما هو اهله و صلّی اللّه علی محمّد و آله و سلّم از سوراخ بینی چپ او مرغی بیرون آید و آن فرشته ایست که می پرد تا زیر عرش و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۸

از جهه او استغفار می کند تا بروز قیامت و ظاهرش آنست که به سبب حمد و صلوات این فرشته مخلوق می شود.

و مرویست از حضرت امام علی نقی صلوات اللَّه علیه که پرسیدند از آن حضرت از عطسه و علت حمد الهی فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی نعمتهای بسیار بر بنده دارد و بنده فراموش می کند حمد را حق سبحانه و تعالی او را به عطسه می آورد تا به یاد آورد نعم الهی را و شکر الهی به جا آورد.

[کلام بی جا]

(«و روی عن الفضیل بن یسار انّه قال قلت لأبی جعفر صلوات اللَّه علیه اکون فی الصّلاه فاجد غمزا

فی بطنی او ازّا او ضربانا فقال انصرف و توضّأ و ابن علی ما مضی من صلاتک ما لم تنقض الصّلاه بالکلام متعمّدا فان تکلّمت ناسیا فلا شی ء علیك و هو بمنزله من تکلّم فی الصّلاه ناسیا قلت و ان قلب وجهه عن القبله قال نعم و ان قلب وجهه عن القبله» و بسند صحیح منقول است از فضیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که من در نمازم و پیچشی در شکم خود می یابم یا صدایی و در نسخه اذی یعنی آزاری یا قرقری پس حضرت فرمودند که روانه شو و وضو بساز و بنا نه بر آن چه کرده از نماز ما دام که نماز را باطل نکنی به سخن گفتن عمدا، پس اگر از روی فراموشی سخن به گویی بر تو چیزی نیست و این بمنزله کسی است که در نماز سهوا سخن کند گفتم اگر چه رو از قبله بگرداند حضرت فرمودند که اگر چه رو از قبله بگرداند.

و این حدیث مشتمل است بر چند چیز یکی آن که اصل صدا ناقض باشد و محمول است بر آن که بی اختیار او جدا شود چنانکه غالبا چنین است که بعد از جدا شدن باد از شکم بند نمی شود، و اما بنا نهادن بر آن محمول است بر آن که مبطون باشد به قرینه فعل مضارع که دلالت بر دوام دارد یا حمل کنیم بر استحباب وضو اگر نیاید، و احتمال اظهر آنست که مضایقه نکند در آمدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۹

چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که

نمازی نیست مرد حاقن و زن حاقنه را و آن بمنزله کسی است که نجاست در جامه اش باشد، و حاقن آنست که بر خود پیچد بول و غایط و ریح را اگر چه اصحاب حمل کرده اند بر آن که قبل از شروع در صلاه چنین باشد که اگر در اثنای نماز واقع شود واجبست ضبط خود کردن و آن ظاهر نیست چنانکه خواهد آمد، دیگر رو گردانیدن از قبله را نقل کرده اند بر آن که رو به جانب یمین و یسار شود که اگر التفات فاحش باشد بانکه رو به پشت کند یا بدن را بگرداند نمازش باطل است چنانکه گذشت.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در نماز باشد و گمان کند که جامه اش دریده است یا نجاستی به آن رسیده است آیا جایز است که نظر کند به آن یا دست بمالد حضرت فرمودند که اگر در پیش جامه اوست یا در جانب راست و چپ آن باکی نیست نظر کردن و اگر در پشت سر است خوب نیست نظر کردن.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر در نماز واجب پیش از فارغ شدن از نماز رو از قبله بگردانی نماز را اعاده کن اگر التفات فاحش باشد یعنی رو به پشت باشد و اگر بعد از تشهّد باشد اعاده مکن و ظاهر این حدیث استحباب سلام است.

و در صحیح زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه

فرمودنـد که التفات قطع می کنـد نماز را هر گاه بجميع بـدن باشـد و محمول است بر اين صـحيحه محمـد بن مسـلم که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه عليه که آيا در نماز التفات می توان کرد حضرت فرمودند که نه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۰

انگشتان را نيز نشکند اگر چه ممکن است که نهی را اعم از حرمت و کراهت بگيريم بانکه التفات بيمين و يسار مکروه باشد و به پشت حرام باشد، و ظاهر اخبار آنست که رو به جانب پشت کردن آنست که رو را به جانب راست و چپ کنند پشت سر را به بيننـد نه آن که رو محـاذی پشت شود زيرا که اين فرض نادرست و اکثر مردمان را ممکن نيست و ظاهر است که چيزی غير ممکن عادی را ائمه معصومين صلوات اللّه عليهم بيان حکم آن نمی کنند بلکه اظهر آنست که مذکور شد چنانکه بعد از تدبّر در اخبار خلاف آن محتمل نيست و اللّه تعالی يعلم.

[شخصی که او را پيچش شکمی باشد]

(«و سـال عبـد الرّحمن بن الحجّاج ابـا الحسن صـلوات اللّه عليه عن الغمز يصـيب الرّجل فی بطنه و هو يسـتطيع ان يصبر عليه أ يصـلّی علی تلك الحاله ام لا يصلّی فقال ان احتمل الصّبر و لم يخف اعجالا عن الصّلاه فليصلّ و ليصبر») و در حسن کالصحيح از عبـد الرحمن منقول است که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام موسـی کاظم صـلوات اللّه عليه از شخصـی که او را پيچش شکمی باشـد و می توانـد که بر آن صبر کنـد و حـدث نکنـد آيا با اين حال نماز می کنـد يا نماز نمی کنـد چون حاقن اسـت حضرت فرمودند که

اگر صبر توانـد کرد، و سـبب تعجیل در نماز کردن نباشـد پس باید که نماز کند و صبر کند و بحسب مفهوم دلالت بر این می کنـد که اگر سـبب تعجیل شود و از حضور قلب باز مانـد قطع نماز می تواند کرد و احتمال آن هست که باد یا حدث دیگر را دفع کنـد و وضو بسازد و بنا کنـد در این صورت و لیکن چون دلالت مفهوم ضـعیف است احوط آنست که این نماز را با این حال تمام کنـد و احتیاطا نمازی دیگر بکنـد با حضور قلب و توجه تام، و بهتر آنست که قبل از صـلاه به بیت الخلا رود و خود را خالی سازد از باد و سایر احداث چنانکه گذشت.

و در حدیث کالصحیح از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۱

منقول است که فرمودند که نماز مکن در حالتی که یابی در خود چیزی از بول و غایط را.

و از حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که قطع نمی کند نماز را مگر رعاف و مگر صدایی که در شـکم باشـد پس تا توانیـد مبادرت کنید به این ها بانکه پیش از نماز دفع اینها بکنید و اگر در نماز حاصل شود پیش از آن که باد بیرون آیـد یا حـدث بجهـد نماز را بکنیـد یا اینها را واقع سازید و بعد از آن نماز را از سـر گیرید یا بنا نهید و چون این احتمالات هست استدلال به این حدیث نمی توان کرد.

[خنده در نماز]

(«و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا یقطع التّبسّم الصّلاه و یقطعها القهقهه و لا ینقض الوضوء») و بسند

موثق از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از خندیدن آیا قطع می کند نماز را حضرت فرمودند که اما تبسّم که صدا نداشته باشد نماز را قطع نمی کند و قهقهه که با صداست قطع می کند نماز را و در حسن کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که قهقهه وضو را نمی شکند و نماز را می شکند و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از جمعی که از آن حضرت شنیدند که فرمودند که تبسّم در نماز نماز و وضو را نمی شکند و قطع نماز نمی کند مگر خنده که قهقهه داشته باشد و در لغت قهقهه خنده را می گویند که صدا مکرر شود چنانکه ظاهر لفظ قه قه است یا خنده سخت را می گویند و علی ای حال لازم دارد که صدایی داشته باشد و چون بعضی از عامه قهقهه را ناقض وضو می دانند تصریح فرمودند بعدم نقض.

باب التّسلیم علی المصلّی

(«سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللّه علیه عن الرّجل یسلّم علی القوم فی الصّلاه فقال اذا سلّم علیک مسلم و أنت فی الصّلاه فسلم علیه تقول السّلام علیک و اشر بإصبعک») و کالصحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از شخصی که سلام کند بر جمعی در نماز پس حضرت فرمودند که هر گاه مسلمانی سلام کند بر تو و در نماز باشی پس تو سلام کن بر او و می گویی السلام علیک یعنی رحمت الهی و سلامتی از آفات بر تو باد و به انگشت اشاره کن که بفهمد که جواب

سلام او داده یعنی آهسته جواب بده و بمثل آن چه او گفته است جواب ده، و لهذا نگفت که جواب ده بلکه تو سلام کن بر او و آن چه وارد شده است از جواب آهسته ظاهرا بر سبیل تقیه یا اتقاء وارد شده است چون جمعی از عامه جواب سلام را در نماز جایز نمی دانند و جمعی گفته اند که به اشاره جواب دهد پس چون خوف ضرر هست جائی که تقیه باشد آهسته جواب دهد و اشاره کند و اگر تقیه نباشد جواب بگوید به نحوی که او بشنود.

چنانکه در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که داخل شدم بر حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و آن حضرت در نماز بود گفتم السلام علیک حضرت فرمودند که السلام علیک گفتم چه حال داری حضرت جواب ندادند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۳

چون حضرت از نماز فارغ شدند عرض کردم که رد سلام در نماز می باید گفت حضرت فرمودند که بلی بمثل آن چه به او گفته اند.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند از کسی که در نماز بر او سلام کنند حضرت فرمودند که رد می کند به سلام علیکم و نمی گوید علیکم السّلام به درستی که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ایستاده بود و نماز می کرد عمّار ابن یاسر بر آن حضرت گذشت و بر آن حضرت سلام کرد حضرت چنین جواب دادند.

(و سال عمّار السّاباطیّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن التّسلیم علی المصلّی فقال اذا سلّم علیک رجل من المسلمین و أنت فی الصّلاه

فردّ علیه فیما بینک و بین نفسک و لا ترفع صوتک) و در موثق از عمار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از سلام کردن بر نماز گذارنده حضرت فرمودند که هر گاه شخصی از مسلمانان بر تو سلام کند و تو در نماز باشی پس ردّ سلام او بکن آهسته که خود بشنوی و آوازت را بلند کن و این حدیث نیز محمول است بر تقیه یا اتقا چنانکه گذشت.

(و روی عنه منصور بن حازم انّه قال اذا سلّم علی الرّجل و هو یصلّی یردّ علیه خفیّا کما قال) و بسند حسن کالصحیح و صحیح منقول است از منصور بن حازم که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی سلام کند بر مردی که او نماز کند جواب سلام او می گوید چنانکه او سلام کرده است آهسته عبارت شیخ چنین است که هر گاه شخصی بر تو سلام کند.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه سلّم عمّار علی رسول اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۴

صلی اللّه علیه و آله و هو فی الصّلاه فردّ علیه ثمّ قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه انّ السّلام اسم من اسماء اللّه عزّ و جلّ) و منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که عمار بن یاسر سلام کرد بر حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله و آن حضرت در نماز بودند پس حضرت رد سلام کردند بر او پس حضرت فرمودند که سلام اسمی است از اسمای حق سبحانه و تعالی حاصل حدیث آنست که چون عامه قایل نیستند به

جواب سلام با آن که از عبد اللّه بن مسعود روایت کرده اند که گفت ما سلام می کردیم بر حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله و آن حضرت جواب ما می داد، حضرت اوّلا استدلال بفعل حضرت فرمودند و فعل حضرت حجت است و عامه گفته اند که سلام کلام آدمی است و در نماز کلام آدمی نمی باشد حضرت جواب فرمودند که سلام از اسماء الهی است و در این عبارت دعاست و دعا جایز است به اجماع پس بنا بر آن که اسم باشد معنی آن چنین می شود که خدا یعنی رحمت او و لطف او و شامل حال شما باد و این معنی بطن است و ظهر آن سلامتی از آفاتست چنانکه گذشت و اگر سلام به لفظی غیر صحیح گوید یا عبارات غیر سلام گوید احوط آنست که آیه مشتمل بر سلام باشد بخواند و جزم بوجوب نمی توان کرد چون ظهوری ندارد و عموم آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه شما را تحیّتی کنند شما نیز تحیّت کنید بهتر از تحیّت ایشان یا رد کنید تحیّت ایشان را، و اکثر بر آنند که تحیّت سلامست در آیه و چون در لغت بمعنی بقا و ملك آمده است پس دغدغه می شود که هر قسم دعایی که مشتمل بر حیاه و بقا باشد ردّ آن باید کرد و احوط آنست که در غیر نماز نیز ترك نکند و مشهور میان اصحاب آنست که سلام بر مصلی کراهت ندارد از جهه حدیثی که بزنطی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۵

هر

گاه داخل شوی در مسجد و مردمان نماز کنند پس بر ایشان سلام کن و چون کسی بر تو سلام کند رد کن بر او که من چنین می کنم.

و در اخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است که از جمله چیزهائی که سبب آمرزش گناهان و رفع درجات مؤمنان و کفاره معاصی ایشان است افشاء سلام است یعنی بهر که رسد از مؤمنان بر ایشان سلام کند از پیر و جوان و فقیر و غنی و آشنا و بیگانه و هم چنین اطعام طعام بهر که باشد، و دیگر شبها به عبادت الهی بودن در وقتی که همه کس در خواب باشد.

و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که فرمودند که سلام کردن سنت است و جواب دادن واجبست و هر که پیش از سلام با شما سخن کند او را جواب مدهید، و اولی به رحمت الهی کسی است که ابتدا کند به سلام و حق سبحانه و تعالی دوست می دارد افشاء سلام را و بخیل کسی است که بخل ورزد به سلام، و چون سلام کنید بلند سلام کنید تا اگر جواب ندهند آزرده نشوید که سلام کردم و جواب نداد و هم چنین جواب سلام را بلند بگوئید تا آنها ملول نشوند که سلام کردیم و جواب نشنیدیم.

و سلام و جواب آن را، و عطسه و جواب آن را و مطلق دعا را سنت است که بلفظ جمع بگویند و قصد جمیع مؤمنان کنند و چون سلام کنید تمامی تحیّت به مصافحه است نبست به مقیم و نظر

به مسافر که وارد شود تمامی تحیّت بعد از سلام دست در کردن یکدیگر کردن است و اگر تحیّتی بغیر سلام کنند اوّلاً سنت است که بعد از آن سلام بگویند و بهتر آنست که اوّل سلام کنند و دیگر تواضعات دیگر چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه داخل شوید در خانها پس سلام کنید بر یکدیگر که سلام تحیتی است از جانب حق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۶

و تعالی که او فرستاده است یا سلام الهی را بر یکدیگر بکنید و با برکت است و طیب و نیکوست خود را از این سعادات محروم مکنید.

و سنت است که کوچک بر بزرگ سلام کند، و کسی که می گذرد سلام کند بر کسی که نشسته است، و اندک بر بسیار، و سواره بر پیاده، و اسب سوار بر استر سوار، و استر سوار بر الاغ سوار، و هر گاه جمعی با هم باشند و داخل شوند در جائی آن کسی که آخر داخل می شود سلام می کند بر جمعی که اول داخل شده اند، و اگر جمعی باشند و یک کس از ایشان سلام کند به جای همه است و از ایشان مجزیست، و اگر جمعی سلام کنند و یک کس از ایشان جواب دهد از باقی مجزیست و بهتر آنست که همه سلام کنند و همه جواب به هند تا همه از دعای همه بهره ور شوند، و اگر در جواب مؤمن و او عاطفه داخل کنند بهتر است که بگوید و علیکم السلام و این و او این کار می کند که سلام او را می گوید با جواب خود گویا گفته است که سلام

تو بر من باد و سلام من بر شما باد امّا در جواب غير مؤمن عليك بگويد مگر تقيه كند از سنّيان كه عليك السّلام بگويد، و در جواب ذمّى عليك تنها مى گويد بدون و او عاطفه و بدون سلام و سلام تنها نيز مى تواند گفت كه قصد كند بر من و مؤمنان باد، و اگر ذمّى طبيب باشد و احتياج به او داشته باشند سلام صحيح و دعا مى توان كرد و به ايشان نفع نمى كند، و اگر مضطر شود به مصافحه يهودى و نصرانى و مجوسى مصافحه بكند و دست خود را بر خاك يا ديوار مالد و اگر مصافحه با ناصبى كند دست خود را بشويد اگر به رطوبت باشد بر سبيل وجوبست و اگر به يبوست باشد بر سبيل استحباب و احوط آنست كه در ذمّى نيز اين رعايت بكند.

و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه منقول است كه جواب كتابت واجبست مثل جواب سلام و هر كه او ابتدا مى كند به سلام

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۳۷

او اولى است به خدا و رسول يعنى او به رحمت الهى و متابعت رسالت پناهى، يا به اطاعت خدا و رسول او اولى است چون فرمان ايشان برده است در ابتدا به سلام كردن، و چون كتابت نويسد ابتدا كند به بسم اللَّه الرحمن الرحيم، و چون تمام كند و تر باشد خاكى بر آن به پاشد، و هر چه وعده در آن باشد مى بايد كه بعد از آن إن شاء اللَّه بنويسد و اگر ننويسد البته بگويد و كاغذى كه نام الهى در آن بوده باشد در دست و

پا نیندازند و نسوزانند و اسم اللّٰه را باب دهن پاک نکنند.

باب المصلّی تعرض له السّباع و الهوامّ فیقتلها

این بابی است در بیان آن که کسی نماز کند و درنده یا گزنده بهم رسد و آنها را بکشد و ظاهرا سباع از سهو نساخ است چون حکایت سباع را در این باب ذکر نکرده است.

(سال الحسین بن ابی العلا ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یری الحیّه و العقرب و هو یصلّی قال یقتلهما) و کالصحیح و در صحیح از حسین و او ممدوح است منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که مار یا عقرب را به بیند و در نماز حضرت فرمودند که می تواند کشت یا می کشد هر دو را.

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل تؤذیه الدّابّه و هو یصلّی قال یلقیها عنه ان شاء او یدفنها فی الحصی) و کالصحیح منقول است که سؤال کرد محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که آزار دهد او را شپش و کیک و کنه و امثال اینها و او نماز کند باشد حضرت فرمودند که اگر خواهد می اندازد و در بعضی از نسخ یلقهاست که امر باشد بتقدیر لام و ظاهرا سهو از نساخ است یعنی بیندازد یا دفن می کند آن را در سنگ ریزه و دفن قرینه آنست که مراد از دابه شپش است و بس.

و مؤیّد اینست خبر صحیح از ابان از ابن مسلم که گفت حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۹

محمد باقر صلوات اللّٰه علیه هر گاه شپشی در مسجد می دیدند در سنگ ریزه

دفن می کردند.

و در صحیحه عبد اللّٰه بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر بیابی شپشی در اثنای نماز آن را دفن کن در سنگ ریزه، و مثل اینست قویه ابو حمزه و حسنه کالصحیحه حسین که گفت سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در نماز باشد و شپشی را به بیند حضرت فرمودند که آن را دفن کند در سنگ ریزه و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نیز چنین می فرمودند.

(و سال الحلبیّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یحتکّ و هو فی الصّلاه قال لا بأس و ساله عن الرّجل یقتل البقّه و البرغوث و النمله و الذّباب فی الصّلاه أ ینقض ذلک صلاته و وضوئه قال لا) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که بدنش خارد و بخاراند در نماز حضرت فرمودند که باکی نیست و از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که پشه و کیک و شپش و مگس را در نماز بکشد آیا اینها نماز را را باطل می کند یا وضو را می کند حضرت فرمودند که نه.

(و ساله سماعه بن مهران عن الرّجل یکون فی الصّلاه الفریضه قائما فینسی کیسه او متاعه یخاف ضیعته او هلاکه فقال یقطع صلاته و یحرز متاعه قال قلت فتفلت علیه دابّته فیخاف ان تذهب او یصیبه منها عنت فقال لا باس بان یقطع صلاته و یتحرّز و یعود إلی صلاته) و در موثق منقول است از سماعه که گفت از آن

حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که در نماز واجب ایستاده باشد و به خاطرش رسد که کیسه را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۰

جائی گذاشته است یا متاعش را فراموش کرده است و می ترسد که اگر نماز را تمام کند و بطلب آن رود دزد برده باشد یا تلف شده باشد حضرت فرمودند که قطع می کند نماز را و متاعش را را ضبط می کند گفتم که اگر چهار پای او در اثنای نماز بجهد و ترسد که برود و به او نرسد یا تعب بسیار کشد در گرفتنش فرمودند که باکی نیست که قطع کند نمازش را و بگیرد آن را و شروع در نماز کند به آن که بنا نهد بر آن اگر فعل کثیر و استدبار و کلام واقع نشده باشد، و از سر گیرد اگر یکی از اینها واقع شده باشد.

و منقولست در قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی نماز کند و به بیند که طفلی متوجه آتش است یا گوسفندی داخل خانه شود و چیزی را فاسد می کند حضرت فرمودند که برود و طفل را نگذارد که به آتش رود و گوسفند را بیرون کند و بنا بر آن نماز گذارد اگر سخن نگفته باشد.

(و ساله عمّار السّاباطیّ عن الرّجل یکون فی الصّلاه فیری حیّه بحیاله هل یجوز له ان یتناولها و یقتلها فقال ان کان بینها و بینه خطوه واحده فلیخط و لیقتلها و الّا فلا) و در موثق منقولست از عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در نماز بوده باشد و ببیند

ماری را در برابر خود آیا جایز است که آن را بگیرد و بکشد حضرت فرمودند که اگر میان مار و میان او یک گام باشد گام بردارد و آن را بکشد و الّا متوجّه آن نشود و این حدیث محمولست بر آن که خوفی از آن نباشد یا اگر باشد چون فعل کثیر می شود نماز را قطع کند چون اگر یک گام است یک فعل است و کشتن یک فعل است بحد کثرت نمی رسد و حمل بر عدم ضرر اظهر است چنانکه در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در نماز باشد و ماری را یا عقربی را به بیند آیا می کشد آن را اگر آزار به او رسانند یعنی خوف ضرر آنها باشد حضرت فرمودند که بلی.

(و روی حریز عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا کنت فی صلاه الفریضه فرایت غلاما لک قد ابق او غریما لک علیه مال او حیّه تتخوّفها علی نفسک فاقطع الصّلاه و اتّبع غلامک او غریمک و اقتل الحیّه) و به اسانید صحیحه منقولست از حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و در کافی از حریز از شخصی که او را خبر داده بود از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و منافات نیست میان هر دو زیرا که اکثر اوقات حریز چنین می کند مانند جمیل و ظاهرا اول از واسطه شنیده بوده اند و در کتاب خود جا داده بودند باز که به خدمت حضرت رسیده اند و از آن حضرت مشافهه شنیده اند در کتاب

خود ذكر كرده اند، و چون كتب او از اصول است نزد قدما فرقى ميان هر دو نبوده است گاهى مرسلا نقل كرده اند و گاهى مسندا كه فرمودند كه هر گاه در نماز واجب باشى و ببينى كه غلامت گريخت يا شخصى را ببينى كه مالى از او طلب داشته باشى و خوف گريختن او داشته باشى يا آن كه او را نديده باشى و او ترا نشناسد و رود و جاى او را ندانى مارى را ببينى كه از آن بر نفس خود ترسى بانكه متوجه تو باشد مثلا پس نماز ترا قطع كن و از پى غلام و غريمت برو و مار را بكش حاصل اخبار اين شد كه اگر خوف از مار نداشته باشى و كشتن آن فعل كثير نباشد مى توان كشتن كه مشغول نماز شوى و مى توانى كه او را بگذارى بحال خود و نماز خود را تمام كنى و اگر از آن خايف باشى واجبست دفع آن كردن پس اگر دفع آن محتاج بكلام يا فعل كثير يا استدبار بوده باشد قطع مى كنى و الّا به نامى نهى و هم چنين اگر محتاج نباشد و بفعل آورد

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۴۲

يكى از اينها را نماز باطل مى شود و ليكن با احتياج گناه نيست و بى احتياج آثم است بنا بر مذهب مشهور ميان اصحاب بنا بر آن كه قطع بى عذرى حرامست و شكى نيست در آن كه احوط عدم قطع است بى عذرى.

باب المصلّى يريد الحاجه

[اشاره به سر و به دست در نماز براى مرد و دست زدن براى زن]

(روى عبد اللّٰه بن ابى يعفور عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه فى الرّجل يريد الحاجه و هو فى الصّلاه فقال يؤمى برأسه و يشير بيده و المرأه اذا

ارادت الحاجه تصفّق) این بابی است در بیان نماز گذارنده اگر کاری داشته باشد چه کند منقول است در صحیح از عبد اللّه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در شخصی که کاری داشته باشد در نماز حضرت فرمودند که اشاره بسر و بدست می تواند کرد و اگر زن کاری داشته باشد دست بر هم می تواند تا کسی متوجه او شود و اشاره کند به کاری که دارد.

(«و روی الحلبیّ انّه سأله عن الرّجل یرید الحاجه و هو یصلّی فقال یؤمی برأسه و یشیر بیده و المرأه اذا ارادت الحاجه و هی تصلّی و تسبّح: تصفّق بیدیها») و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که حاجتی داشته باشد و در نماز باشد حضرت فرمودند که ایماء بسر می تواند کرد، و اشاره بدست می تواند کرد، و تسبیح می تواند گفت و بلند می گوید تا متوجه او شوند، و اشاره کند به مطلوبی که دارد، و زن اگر کاری داشته باشد در نماز دستها را بر هم می زند. و شیخ در تتمه همین حدیث ذکر کرده است که حلبی گفته که از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که در نماز خمیازه کشد و کمان کش کند حضرت فرمودند که از شیطان است و او مالک آن نیست یعنی می باید که مقدمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۴

آن را که پر خوردنست یا بی خوابی است بر طرف کند تا نیاید و می تواند که خمیازه را بر خود شکند و کمانکش نکند به آن اعتبار مکروه است و این زیادتی در کافی نیست با

آن که شیخ از علی بن ابراهیم روایت کرده است مثل کلینی و لیکن ظاهرا شیخ این حدیث را از کتاب علی روایت کرده است و صدوق در اول باب نماز آداب صلاه را ذکر کرده و ظاهرا از فقه رضوی نقل کرده است و عن قریب احادیث مذکور خواهد شد.

(و ساله حنان بن سدیر أ یؤمئ الرّجل فی الصّلاه فقال نعم قد أومأ النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله فی مسجد من مساجد الانصار بمحجن کان معه قال حنان و لا اعلم الّا مسجد بنی عبد الاشهل) و در موثق کالصحیح منقول است از حنان که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم که آیا در نماز ایما می توان کرد حضرت فرمودند که بلی حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله ایما کردند در مسجدی از مساجد انصار به عصای سر کجی که با آن حضرت بود یعنی آن حضرت در نماز شخصی را به عصا اشاره فرمودند که بایست یا برو و حنان گفت که گمان دارم که حضرت فرموده باشند که مسجد قبیله عبد الاشهل بود از قبایل انصار و اشهل اسم بتی بوده است و پدر این قبیله در جاهلیت مسمی بعد الاشهل بود.

(«و ساله عمّار بن موسی عن الرّجل یسمع صوتا بالباب و هو فی الصّلاه فیتنحنح لتسمع جاریته او اهله لتأتیه فیشیر إلیها بیده لیعلمها من بالباب لتنظر من هو فقال لا باس به و عن الرّجل و المرأه یکونان فی الصّلاه و یریدان شیئا أ یجوز لهما ان یقولا سبحان اللَّه قال نعم و یؤمیان إلی ما یریدان و المرأه اذا ارادت

شیئا ضربت علی فخذیها و هی فی الصّلاه») و در موثق از عمار منقولست که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که صدای که صدای در خانه را بشنود و او در نماز باشد پس تنحنح کند تا کنیزک او یا اهل او صدای تنحنح را بشنوند و نزد او آیند پس بدست اشاره کند و به او بفهماند که برو ببین که در خانه را می زند پس حضرت فرمودند که باکی نیست و از آن حضرت سؤال کردم از مرد یا زن اگر در نماز باشند و چیزی خواهند آیا جایز است ایشان را که سبحان اللَّه بگویند تا متوجه ایشان شوند و اشاره کنند به آن چه اراده دارند حضرت فرمودند که بلی إیما می توانند کرد بهر چه خواهند و لیکن زن اگر در نماز باشد دست بر رانهای خود بزند یعنی سبحان اللَّه را بلند نگوید مبادا نامحرمی صدای او را بشنود.

[کار غیر مخل به نماز]

(و روی محمّد بن بجیل اخو علیّ بن بجیل قال رأیت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه یصلّی فمرّ به رجل و هو بین السّجدتین فرماه ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه بحصاه فاقبل الرّجل الیه) و در صحیح منقول است از محمد برادر علی که صاحب کتاب معتمد است که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه را که نماز می کردند و شخصی گذشت بر آن حضرت و آن حضرت در میان دو سجده بود سنگ ریزه به جانب او انداختند و آن مرد متوجه حضرت شد و ظاهرا در نماز نافله بوده باشند و کار ضروری به او

داشته باشند یا بواسطه بیان جواز کرده باشند و اگر نه مرتبه ایشان از آن اعظم است که در نماز چنین کنند و اللّه تعالی یعلم.

(و روی عن ابی زکریّا الاعور قال رأیت ابا الحسن صلوات اللّه علیه یصلّی قائما و إلی جانبه رجل کبیر یرید ان یقوم و معه عصی له فاراد ان یتناولها فانحطّ ابو الحسن صلوات اللّه علیه و هو قائم فی صلاته فناول الرّجل العصا ثمّ عاد إلی موضعه إلی

صلاته) و در صحیح منقولست از ابو زکریا که مشهور است به کنیت و اسمش مذکور نیست در رجال و ثقه است و شیخ در رجال به کنیت او را ذکر کرده است با توثیق و در تهذیب در این حدیث زکریّا نقل کرده است و ظاهرا سهو قلم است گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم را که ایستاده بود در نماز و در جانب او مردی بود پیر و می خواست که برخیزد و عصائی داشت می خواست که آن را بر دارد و حضرت کج شدند در حالت قیام نماز و عصا را برداشته و بان پیر دادند و به جای خود رفتند در نماز و لفظ إلی موضعه در تهذیب نیست و نبودنش اظهر است چنانکه از حدیث ظاهر است زیرا که اگر حضرت رفته بودند به مکانی دیگر البته راوی ذکر می کرد چون فعل کثیر می شد بحسب اصطلاح اصحاب اگر چه ظاهر اخبار اینست که امثال این کارها اگر چه سه فعل شود آن را کثیرا نمی گویند یا سبب بطلان نماز نمی شود چنانکه گذشت و خواهد آمد سیما هر گاه طاعت باشد مثل این حدیث چون

اعانت پیر مؤمن ثوابست.

(و قال ابو حبیب ناجیه لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّ لی رحی اطحن فیها السمسم فاقوم فاصلّی و اعلم انّ الغلام نائم فاضرب الحائط لأوقظه قال نعم أنت فی طاعه ربّک تطلب رزقک لا باس) و بسند صحیح حسن منقول است از ناجیه که کنیتش ابو حبیب است که عرض نمود به حضرت، و ظاهر کلام صدوق آنست که از کتاب او نقل کرده باشد از او و از کافی و تهذیب ظاهر می شود که ابو الولید است که مثنی بن راشد حناط باشد چنانکه از سند صدوق ظاهر می شود و در کتابین در صحیح روایت کرده اند از بزنطی از ابو الولید که گفت من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه نشسته بودم که ناجیه ابو حبیب از آن حضرت سؤال کرد و گفت حق سبحانه و تعالی مرا فدای تو گرداند به درستی که مرا آسیایی هست که کنجد در آن خورد می کنم و روغن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۷

می گیرم و بسیار است که به نماز شب بر می خیزم و می پایم از ایستادن آسیا از گردش که غلامی که آسیابانی می کند خواب رفته است من دست به دیوار می زنم که غلام را بیدار کنم آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی تو در طاعت پروردگاری و طلب روزی می کنی باکی نیست، و باکی نیست در کتابین نیست با اندک تغییر لفظی و در اخبار سابقه گذشت که در اثنای نماز دفع ماره و مار می توان کرد هر چند مرور ماره ضرر به نماز ندارد و هر چند خوف گزیدن مار نباشد.

و در حدیث صحیح منقولست از مسمع که

گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که گاه هست نماز می کنم و کنیزک می گذرد بر من او را در بر می گیرم حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث موثق از عمّار منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست که زن طفل خود را در نماز بردارد یا در وقت تشهد او را شیر دهد.

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که گفت به آن حضرت صلوات اللّه علیه عرض نمودم که شخصی در نماز واجب با ذکر خود بازی می کند حضرت فرمودند که چرا چنین می کند عرض کردم که چنین کرد چونست، فرمودند که باکی نیست یعنی نمازش باطل نمی شود.

و در حدیث موثق از صادقین صلوات اللّه علیهما منقولست که قطع نمی کند نماز را مگر غایط و بول و بادی که بو داشته باشد یا صدا، و احادیث بسیار وارد شده است که نمازی را که مسح سر نکرده باشند باطل است و بعضی گذشت و آن چه گذشت بیان جواز است.

و اگر نه دغدغه در این نیست که نماز مقبول آنست که چنان متوجه نماز بوده باشد که اصلا در خاطرش غیر حق سبحانه و تعالی نکند و چنانکه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۸

حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که چون مشغول نماز شوی بر تو باد که دل را متوجه نماز سازی که از نماز آن مقدار مقبولست که با حق سبحانه و تعالی بوده باشد و با دست و ریش خود بازی مکن و چیزی بخاطر خود مگذر آن غیر حق

سبحـانه و تعالی، و خمیازه مکش و گمان کش مکن، و دست خود را بالای دست منه که این فعل مجوس است و کنایه اسـت که سنیان که چنین می کنند مجوسند و متابعت گبران می کنند لهذا مالک سنت نمی داند و بدعت می داند، و دهان را مبند و خود را مجتمع مکن که پاهـا نزد هم بوده باشـد در قیـام و در رکوع و سـجود گشـاده باشماننـد شتر لاغر و إقعا مکن یعنی بر پاشـنه پا منشـین مانند سـگان سـتّیان، و ذراعین را بر زمین فرش مکن مانند شـیر و انگشـتان را مشکن که اینها همه نقصان نماز است و از روی کسـل و تنبلی نمـاز مکن، و در وقتی که خواب آلوده باشـی و پینکی زنی نماز مکن، و می بایـد که نماز بر تو گران نبوده باشد که اینها از صـفات منافقانست به درستی که حق سـبحانه و تعالی فرموده است که نماز مکنید در حالت مستی یعنی وقتی که مست خواب بوده باشـید، و دیگر فرموده است که چون منافقان مشـغول نماز می شونـد با کسل و تنبلی مشـغول می شونـد، و نماز بر ایشان سـنگین و گران است، و ریا می کننـد در نماز که مردمان ایشان را به بیننـد که نماز می کننـد و یاد نمی کنند خداوند خود را مگر اندکی.

و در صـحیح از حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودنـد که چون به نماز بایستی بـدان که نزد حق سبحـانه و تعـالی ایسـتاده ای یعنی در فرمان برداری او و از جهه مناجات با او و اگر تو او را نمی بینی پس دل را متوجه نماز کن که هر چه با حق

سبحانه و تعالی مناجات کنی دانی که چه می گویی و آب بینی را میناز و بینی را پاک مکن و آب دهن را میناز و انگشتان را مشکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۹

به درستی که قومی را حق سبحانه و تعالی معذب ساخت به سبب شکستن انگشتان و به سبب تورک در نماز و صدوق چنین تفسیر کرد تورک را که به سبب ملال داشتن از نماز دستها را در کمر می زدند، و چون سر از رکوع برداری راست بایست تا مفصلهای استخوانهای پشت همه راست شوند، و هم چنین در سر برداشتن از سجده ها، و احادیث بسیار وارد شده است در نهی از عبث در نماز حتی آن که گذشت که با ریش بازی کردن نماز را باطل می کند و حق سبحانه و تعالی در بسیار جائی از قران مدح خاشعان در نماز کرده است.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون داخل شوی در نماز بر تو باد بخشوع و اقبال دل به نماز زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که رستگاری یافتند آن جماعتی که در نماز خود خاشعند و جمعی که از لغو اعراض کنندگان اند یعنی در نماز یا اعم و کالصحیح منقولست که چون حضرت سیّد السّاجدین مشغول نماز می شدند بمنزله ساق درخت بودند که هیچ عضوی از اعضای آن حضرت حرکت نمی کرد.

و در صحیح از حضرت صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که چون حضرت سید السّاجدین به نماز می ایستادند رنگ مبارک آن حضرت متغیر می شد و چون به سجده می رفتند سر از سجده بر نمی داشتند تا

آن که عرق می ریخت از آن حضرت از حیای حق سبحانه و تعالی.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که چون در نماز رو بقبله کنی رو را از قبله مگردان که نمازت فاسد می شود و چشم را به زیر انداز و به جانب آسمان مکن بلکه می باید که در برابر رو در موضع سجودت بیندازی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۰

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که سزاوار آنست که چون قرائت کند و به آیه رحمت رسد بگوید که اللهم ارزقنا و چون به آیه عذاب رسد بگوید اللهم اعوذ بک منه.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون در عقب امام باشد در نماز جماعت و امام آیه رحمت بخواند طلب کند آن را از حق سبحانه و تعالی، و چون آیه عذاب بخواند پناه برد بحق سبحانه و تعالی از شر آن.

و کالصحیح منقولست از ثمالی که دیدم حضرت سیّد السّاجدین نماز می گذاردند و ردا از دوش مبارک آن حضرت افتاد حضرت آن را درست نکردند تا از نماز فارغ شدند من سؤال کردم که چرا درست نکردید ردا را حضرت فرمودند ویحک یعنی رحمت بر تو باد و یا وای بر تو آیا می دانی که در خدمت که ایستاده بودم به درستی که از بنده نماز مقبول نیست مگر آن چه در آن با خدا باشد پس گفتم فدای تو گردم همه هلاک شدیم یا پس ما همه هالکیم حضرت فرمودند که حاشا بلکه حق سبحانه و تعالی نقصها را تمام می کند

به نوافل.

و در احادیث صحیحه و حسنه منقول است از صادقین صلوات اللّٰه علیهم که بسیار است که از نماز بنده نصف آن را بالا می برند که در نامه عمل او ثبت نمایند یا در لوح، یا ثلث آن را یا ربع یا خمس پس بالا نمی برند مگر آن چه دل بنده با حق سبحانه و تعالی باشد، و مامور به نوافل نشده اند مگر از جهه آن که تمام کنند فرایض را به نوافل و اگر دل با خدا نباشد یا در وقت فضیلت واقع نسازند آن نماز را می پیچند و بر روی صاحبش می زنند، و اما آن چه در صحیحه زراره وارد شده است از نهی از دست بستن اشهر میان علما حرمت است و خلاف است در بطلان نماز و بعضی گفته اند که مکروه است، و در صحیحه محمد بن مسلم نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۱

نهی از آن وارد شده است، و در صحیح از حریز منقول است از شخصی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند دست مبند که دست بستن فعل مجوس است، و شکی نیست که احوط ترک است و جزم به حرمت و بطلان و کراهت مشکل است بلکه آن چه ظاهر است مرجوحیّت است اعم از حرمت و کراهت و بر تقدیر حرمت جزم ببطلان مشکل است چون نهی از فعلی است که خارج است از حقیقت صلاه، و مثل این مسأله است گفتن آمین بعد از حمد چنانکه اکثر علما قایل شده اند به حرمت آن و جمعی نقل اجماع نیز کرده اند.

و در حسن کالصحیح منقول است از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه در عقب امام بوده باشی و او از خواندن حمد فارغ شود بگو الحمد للّه ربّ العالمین و مگو آمین.

و کالصحیح منقولست از محمد حلبی که گفت عرض نمودم به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که چون از فاتحه فارغ شوم آمین بگویم حضرت فرمودند که نه اما آن چه وارد است در صحیح از جمیل که گفت عرض نمودم از آن که مردمان در عقب امام آمین می گویند بعد از حمد امام حضرت فرمودند که ما احسنها و اخفض الصّوت بها یعنی چه خوبست و آهسته فرمودند و محتمل است که و اخفض را بلفظ امر بخوانند یعنی آمین را اگر گویی باری آهسته بگو که سبب اضلال دیگران نشود و مؤیّد اینست آن که خفض متعدیست و اخفاض نیامده است، و شیخ ما رحمه اللّٰه می فرمودند که ممکن است که نافیه باشد و احسنها بلفظ مضارع باشد یعنی من این کلمه را نمی دانم اگر در واقع سنت بود می دانستم و اخفض را دو احتمال می داد یکی آن که ماضی باشد یعنی حضرت این کلمه را آهسته فرمودند چون تقیه بوده است و یا بلفظ امر بانکه آهسته بگو یا آن که آواز خود را بلند مکن و نزد همه کس نقل مکن یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۲

آهسته سؤال کن چنین مسائل را که اکثر عامه مخالف اهل بیتند الّا مالك که سنت نمی داند.

و راوی حدیث آمین در طرق عامه ابو هریره است و ابو حنیفه او را ثقه نمی داند و عمر در معامله بحرین به او گفت که یا عدوّ اللّٰه و عدوّ المسلمین ای

دشمن خدا و دشمن مسلمانان و او را ده هزار دینار جریمه کرد که خیانت کرده، و مؤید تقیّه است آن که در صحیح از معاویه بن وهب منقول است که به آن حضرت صلوات اللّه علیه عرض نمودم که هر گاه امام بگوید غیر المغضوب علیهم و لا الضّالین من آمین بگویم حضرت فرمودند که ایشان یهود و نصاری اند و بحسب ظاهر این معنی دارد که مغضوب علیهم یهودند و ضالّان نصاری اند، و در واقع این مراد است که جمعی این کلمه را می گویند یهود و نصاری اند، و بحسب معنی اول چون عدول کردند از جواب مطابق بکلام دیگر ظاهر می شود که تقیه بوده است که از مطلوب جواب نداده اند و بنا بر احتمال ثانی تا در مقابل نیست و در حق اراده هر دو معنی است چنانکه در اکثر مواقع تقیه لفظی می گویند که عامه به نحوی فهمند و خاصه به نحوی دیگر و اللّه تعالی یعلم.

باب ادب المرأه فی الصّلاه

[بر زنان اذان و اقامه، و نماز جمعه و جماعت نیست]

(لیس علی المرأه اذان و لا اقامه و لا جمعه و لا جماعه و اذا قامت المرأه فی صلاتها جمعت بین قدمیها و لم تفرّج بینهما و وضعت یدیها علی صدرها لمکان ثدییها فاذا رکعت وضعت یدیها فوق رکبتیها علی فخذیها لئلّا تطاطا کثیرا فترتفع عجیزتها و اذا ارادت السّجود جلست ثمّ سجدت لاطئه بالأرض و تضع ذراعیها فی الارض فاذا ارادت النّهوض إلی القیام رفعت رأسها من السّجود و جلست علی أليتيها لیس کما یقعی الرّجل ثمّ نهضت إلی القیام من غیر ان ترتفع عجیزتها تنسلّ انسلالا و اذا قعدت للتّشهّد رفعت رجلیها و ضمّت فخذیها و الحرّه لا تصلّی الّا بقناع و الامه تصلّی

بغير قناع) این بابی است در اداب زنان صدوق حدیثی روایت کرده است در خصال از جمعی که صدوق اعتماد به ایشان دارد در روایات و حدیث ایشان را حکم بصحّه کرده است اگر چه در باب رجال توثیق ایشان نکرده اند از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و هفتاد و سه خصلت ذکر کرده است از خصایص زنان که در احادیث بسیار متفرقه مذکور است و اولش اینست که بر زنان اذان و اقامت نیست، و نماز جمعه و جماعت نیست و بقیه آن را بعد از این متفرقه در مباحث خود ذکر کرده است، و من در اینجا ذکر می کنم چون مشتمل است بر فواید بسیار و نفی اینها بر سبیل نفی استحباب مؤکد است چنانکه در مبحث

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۴

اذان گذشت و در مبحث جماعت خواهد آمد.

و در حدیث از زراره منقول است که چون زنان به نماز بایستند و جمعی از اصحاب خیال کرده اند که سخن زراره است و لیکن از کافی ظاهر می شود که از حضرت باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است، و صدوق در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است همین عبارت را با زیادتی که اذان و اقامت نیست بر زنان، و همین مضمون در فقه رضوی و در حدیث جابر هست و لیکن صدوق عبارت کافی را روایت کرده است به اندک تغییر لفظی که چون زن به نماز بایستد پاها را نزدیک یکدیگر گذارد نه مثل مردان و فاصله میان پاها نگذارد، و دستها را بر سینه گذارد و بالای پستانها که

ظاهر نباشد پستانهای او از زیر پیراهن و جامه، و چون برکوع رود و دستها را بر رانها گذارد، و بالاتر از زانوها تا آن که بسیار کج نشود که بلند شود سرین و نشست گاه او، و چون خواهد که به سجود رود اول بنشیند و به سجده رود چنانکه خود را بر زمین بچسباند و گشوده نباشد چنانکه مردان را سنّت است که گشاده باشند و دستها را بر زمین گذارد تا مرفق، و چون خواهد که برخیزد و بایستد سر از سجده بردارد و بر نشست گاه خود بنشیند نه مثل نشستن مردان که متورك می نشینند اوّلا جلسه استراحت و بعد از آن بر می خیزند و در کافی

لیس کما یقعد الرّجل

است و در این نسخه یقعی است یعنی بر پاشنه پا ننشیند چنانکه ستیّان می نشینند و در تهذیب لفظ لیس از قلم نساخ افتاده است یعنی چنان بنشیند که مردانی که نماز نشسته می کنند می نشینند، و در واقع چنین می نشینند و بحسب معنی خوبست و لیکن چون از کافی روایت کرده است ظاهرش آنست که از نساخ افتاده باشد اگر چه ممکن است که نسخه کافی شیخ چنین باشد بعد از آن برخیزد نه مثل مردان که سرین او ظاهر شود بلکه دست را بر زمین می گذارد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۵

جانب پهلوها و خود را راست می کشد تا می ایستد، و چون در تشهد می نشیند پاها را بر می دارد به نحوی که سرینش در زمین بوده باشد پاها و زانوها راست باشد مثل نشستن مردان مربعا در نماز نشسته و زانوها را پیش هم می گذارد بهم متصل. تا اینجا عبارت کافی و

تهـذیب و خصال غیر اینهاست در حدیث زراره، و بقیه عبارت صدوقست که گذشت در ضـمن اخبار بسـیار که زن بالغه آزاد نمـاز نمی کنـد بی مقنعه بلکه سـر و گردان و موی خود را به مقنعه می پوشانـد و آزاد نابالغ و کنیز بی مقنعه نماز می کننـد و اصحاب باین مضامین عمل کرده اند بی خلاف و بحسب ظاهر و سنّت می دانند آداب را و احوط آنست که زنان ترک نکنند عمل باین آداب را و مؤیـد این اخبار اخبار موثقه وارد شـده است در آن که زنان می باید که مجتمع باشـند نه گشوده بخلاف مردان در همه احوال صلاه.

[نماز زن در پیراهن و مقنعه]

(و روی محمّـد بـن مسـلم عن ابی جعفر صـلوات اللَّه علیه قـال المرأه تصـلّی فی الـدّرع و المقنعه اذا کـان کثیفـا یعنی سـتیرا) و کالصـحیح و در صـحیح منقول است از حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللَّه علیه که زن نماز می کنـد یا می توانـد کرد در پیراهنی و مقنعه هر گاه هر دو ستیر باشـند محمـد بن مسـلم تفسـیر کرده است که مراد حضـرت این بود که کنده باشد چنانکه بـدن را به پوشانـد و تنگ نباشد که ته نما باشد و حاصل آنست که می باید که زنان در نماز کل بدن را به پوشانند بغیر از دو دستها تا بند دست و پاها تا ساق و باین دو جامه همه پوشیده می شود.

و در صـحیح از زراره منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از کمترین لباسی که زنان در آن نماز کنند حضرت فرمودند که پیراهنی است و چادریست که بر سر خود گیرند و کل بدن ایشان را به پوشاند و

چادر از جهه آنست که اکثر اوقات پیراهن تنگ می باشد یا پیش سینه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۶

باز می باشد چادر را مقنعه می کند که همه سر و گردن و مو و سینه را به پوشاند و در صحیح از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما منقول است که فرمودند که بر کنیزان لازم نیست که مقنعه بر سر کنند در حال نماز و زن آزاد نماز نمی کند مگر در دو جامه یعنی یک جامه بدن را به پوشاند و یکی سر و گردن و مو را.

(و سال یونس بن یعقوب ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یصلّی فی ثوب واحد قال نعم قال قلت فالمراه قال لا) و کالصحیح منقولست از یونس که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز کند در یک جامه آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی جایز است پس گفتم که زن نماز می تواند کرد در یک جامه حضرت فرمودند که نه. این در صورتی است که از قبیل جامهای متعارف باشد اما اگر چادری باشد که همه بدن را به پوشاند بی دغدغه جایز است اگر چه سنت است که سه جامه داشته باشد چنانکه در موثق کالصحیح عن ابن ابی یعفور منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زن در سه جامه نماز می کند لنگی یا بدل آن زیر جامه و پیراهنی و مقنعه و اگر رو پاکی در سر داشته باشد آن را برگرد سر بگیرد که گردن و مو را به پوشاند، و اگر جامه نداشته باشد پس دو جامه که یکی

پائین تنه را به پوشاند و یکی مقنعه باشد مانند چادر که سر را و بالا تنه را به پوشاند من گفتم که اگر پیراهنی و چادری باشد خوبست هر گاه مقنعه نداشته باشد حضرت فرمودند که خوبست هر گاه چادر را مانند مقنعه بر گرد سر بگیرد و اگر به عرض همه بدن را نگیرد بطول بر سر کند که بدن را فرا گیرد.

و در صحیح از جمیل منقول است که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۷

کردم از زنی که نماز کند در پیراهنی و رو پاک سر، حضرت فرمودند که چادری بر بالای اینها بر سر کند که همه بدنش را به پوشاند.

(و لا یصلح للحرّه اذا حاضت الّا الخمار الّا ان لا تجده) ممکن است که تتمه حدیث یونس باشد و آن که کلام صدوق بوده باشد یعنی جایز نیست زن آزاد را هر گاه حایض شده باشد یعنی بالغ شده باشد چون غالب در بلاد حاره آنست که زنان در نه سال حایض می شوند مگر آن که با مقنعه نماز کند مگر آن که نیابد و نداشته باشد و در آن صورت سر برهنه نماز می تواند کرد و اگر نابالغ باشد نیز سر برهنه نماز می تواند کرد چون مکلف نیست به نماز و خواهد آمد نیز با آن که مراد از مرأه در اطلاقات بالغه است.

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن المرأه لیس لها الّا ملحفه واحده کیف تصلّی قال تلتفّ فیها و تغطّی رأسها و تصلّی فان خرجت رجلیها و لیس تقدر علی غیر ذلک فلا باس) و

به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از زنی که نداشته باشد مگر چادری چگونه نماز کند حضرت فرمودند که خود را می پیچید در آن چادر و سرش را می پوشاند و نماز می کند پس اگر پاهای او بیرون باشد و برهنه بماند و چیزی دیگر نداشته باشد باکی نیست، و ظاهرا نساخ همزه اخرجت را انداخته اند یا رجلاها بوده است رجلیها نوشته اند و گذشت حدیث حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها در لباس مصلی.

و در قرب الاسناد روایت کرده است کالصحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که آیا جایز است که زن آزاد نماز کند در پیراهنی و مقنعه حضرت فرمودند که خوب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۸

نیست مگر در چادری که بر بالای آن بر سر گیرد مگر آن که نداشته باشد و محمولست بر استحباب یا بر مقنعه تنگ یا تنگ که ته نما بوده باشد، چنانکه در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که صحیح نیست که زن مسلمان را که مقنعه یا پیراهنی را به پوشد که نپوشاند بدن را بانکه تنگ یا تنک باشد و در دو حدیث موثق از ابن بکیر از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که باکی نیست که زن آزاد سر باز بی مقنعه نماز کند و محمولست بر صبیه یا در اضطرار که نداشته چیزی که سر را به پوشاند.

(و فی روایه المعلّی بن خنیس عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال

سألته عن المرأه تصلّى فی درع و ملحفه ليس عليها ازار و لا مقنعه فقال لا باس اذ التفتّ بها و ان لم تكن تكفيها عرضا جعلتها طولا) و در حسن كالصحيح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه معلی گفت از آن حضرت سؤال كردم از زنی كه نماز كند در پيراهنی و چادری و لنگ و مقنعه نداشته باشد حضرت فرمودند كه باكی نيست هر گاه چادر را بر خود پيچيد و اگر به عرض تمام بدن را فرا نگيرد در طول بر خود پيچد و در حديث ابن ابی يعفور قريب باين گذشت.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه عليه قال ليس علی الامه قناع فی الصّلاه و لا علی المدبّره قناع فی الصّلاه و لا علی المكاتبه اذا اشترط عليها مولاها قناع فی الصّلاه و هی مملوكه حتّی تؤدّی جميع مكاتبتها و يجری عليها ما يجری علی المملوك فی الحدود كلّها، قال و سألته عن الامه اذا ولدت عليها الخمار قال لو كان عليها لكان عليها اذا هی حاضت و ليس عليها التّقنيع فی الصّلاه) و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۹

كالصحيح منقولست از محمد كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه بر كنيز لازم نيست كه سر را به پوشاند در نماز و بر مدبره نيز مقنعه نيست و بر مكاتبه مشروطه نيز مقنعه لازم نيست، و مشروطه بنده است تا جميع مال كتابت را ندهد و حدودی كه بر مملوكست بر اوست چون بنده است، محمد گفت كه سؤال كردم از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه كه هر گاه بزايد مقنعه بر

او لازم است حضرت فرمودند که اگر بر کنیز مقنعه می بود می بایست وقتی که حایض می شد می بود مثل حره بر کنیزک مقنعه در نماز لازم نیست، و این حدیث را صدوق در علل بسند حسن کالصحیح روایت کرده است و در روایت کالصحیح نقل کرده است از حمّاد لحام که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر کنیزی سر به پوشاند بزنند او را تا شناخته شود حره از امه و فرمودند که پدرم صلوات اللَّه علیه می زد ایشان را وقتی که می دید که در نماز مقنعه بر سر می کردند.

و مدبر آنست که مالک به او بگوید که بعد از وفات من آزادی تا مولا نمیرد او بنده است، و مکاتب بر دو قسم است یکی مکاتب مطلق که بگوید مولی که هر گاه در پنج ماه مثلا هر ماه یک تومان بدهی آزادی و شرطی نکند هر ماه که می دهد به نسبت آن آزاد می شود و بر او مقنعه واجب می شود و تا چیزی را از مال کتابت نداده است بنده است و حکم مملوک دارد، و دویم آنست که می گویند که هر گاه در پنج ماه هر ماه یک تومان بدهی آزادی و اگر ندهی بنده این مکاتب مشروط است و حکم بندگان دارد تا دینار آخر را ندهد و احکام همه خواهد آمد در باب خود إن شاء اللَّه تعالی.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه سؤال کردم که کنیز سر را می پوشاند در حالت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۰

حضرت فرمودند که مقنعه بر کنیز لازم نیست و

در صحیح از او منقول است که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم که کنیز سر را می پوشاند حضرت فرمودند که نه و نه ام ولد نیز بر او لازم نیست سر پوشانیدن هر گاه ولدش مرده باشد یعنی اگر ولد زنده باشد سر را می پوشاند و در واقع چنین نیست و ظاهرا در آن مجلس سنّی بوده است که حضرت از روی تقیه این شرط را فرموده باشند اگر چه دلالت مفهوم ضعیف است و ممکن است که سنت باشد با وجود ولد سر پوشانیدن او و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی عیص بن القاسم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی الرّجل یصلّی فی ازار المرأه و فی ثوبها و یعتمّ بخمارها قال اذا کانت مأمونه) و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست در مردی که نماز کند در لنگ زن و در جامه زن یا مقنعه زن را عمامه کند بر سر آیا جایز است حضرت فرمودند که اگر زن اگر مامونه باشد و اجتناب از نجاسات کند می توان و به مفهوم دلالت می کند بر آن که اگر مامونه نباشد نتوان و محمول است بر کراهت چنانکه در احادیث صحیحه که می توان مطلقا.

[بهترین مساجد زنان خانهای ایشان است]

(و روی انّ خیر مساجد النّساء البیوت و صلاه المرأه فی بیتها افضل من صلاتها فی صفّتها و صلاتها فی صفّتها افضل من صلاتها فی صحن دارها و صلاتها فی صحن دارها افضل من صلاتها فی سطح بیتها و تکره الصّلاه فی سطح غیر محجّر) و منقولست که بهترین مساجد زنان خانهای ایشان است و همین عبارت در

موثق از یونس بن ظبیان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست و مرویست که نماز زن در میان یورت بهتر است از نماز او در صفه پیش یورت و نماز در صفه بهتر است از نماز در صحن خانه و نماز در صحن خانه بهتر است از نماز در پشت بام خانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۱

و مکروه است نماز کردن در پشت بامی که فصیل نداشته باشد.

(و قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه لا تنزلوا النّساء الغرف و لا تعلّموهنّ الکتابه و لا تعلّموهنّ سوره یوسف و علّموهنّ المغزل و سوره النّور و اذا سبّحت المرأه عقدت علی الانامل لأنّهنّ مسئولات یوم القیمه) و بروایت سکونی و جابر از صادقین صلوات اللّٰه علیهما منقولست که فرمودند که زنان را در بالاخانها منشانید چون اکثر خانها فصیل بلند ندارد و ممکن است که نامحرم ایشان را به بیند یا ایشان نامحرم را ببینند و نوشتن خط یاد مدهید مبادا چیزی نویسند به جمعی و مردان از خط ایشان مفتون شوند و یاد مدهید ایشان را سوره یوسف چون در آنجا حکایت عشق و عاشقی است مبادا مفتون شوند و یاد دهید ایشان را چرخ رشتن یا پیله رشتن که رشتن باشد بهر نحوی که باشد و یاد دهید به ایشان سوره نور را چون آیه حجاب و حد زنا و غیر آن از احکام زنان هست و ممکن است که این حکم مخصوص زنی باشد که عربی فهمد و چون زن تسبیح گوید حساب آن را ببند انگشت کند چون روز قیامت از انگشتان نیز سؤال خواهند کرد که چه کرده اید کار

خیری داشته باشند که جواب بگویند و ظاهرا تسبیح به خاک حضرت امام حسین افضل از آن باشد چنانکه گذشت و چون حدیث جابر مشتمل بود بر فواید بسیار ذکر آن ضرور است.

منقولست در قوی کالصحیح و نزد صدوق فی الصحیح از جابر بن یزید جعفی ثقه که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که بر زنان اذان و اقامت و جمعه و جماعت نیست یعنی بر سبیل تاکید چنانکه بر مردانست و عیادت بیماران بر ایشان نیست و تشیع جنازه نیست یعنی مؤکدا، و تلبیه بلند گفتن نیست، و دویدن میان صفا و مروه نیست، و خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۲

بحجر الاسود سودن نیست یعنی مؤکدا، و داخل شدن کعبه نیست، یعنی مؤکدا و سر تراشیدن نیست یعنی حرامست بلکه از موی خود تقصیر می کنند در حج و عمره مفرده، و قضا به ایشان نمی دهند، و امارت ایشان را نمی دهند، و با زنان مشورت نمی کنند مگر از جهه آن که مخالفت ایشان کنند، و ذبح حیوانات نمی کنند در حالت اضطرار، و در وضو ابتدا به شکم دست می کنند و مردان ابتدا به پشت دست می کنند، و مسح سر نمی کنند مانند مردان بلکه بر ایشانست که مقنعه را از موضع مسح سر بیندازند در نماز صبح و شام و مسح سر کنند و در باقی نمازها انگشت خود را به زیر مقنعه کنند و مسح سر کنند بی آن که مقنعه را بیندازند و گذشت تفصیل، و چون به نماز برخیزند پاها را تنگ هم گذارند، و دستها را بر سینه گذارند، و در رکوع دستها را بر رانها

گذارند. و چون به سجود روند اول بنشینند و به سجده روند بر زمین چسبیده و چون سر از سجده دویم بردارند بنشینند و بعد از آن بر خیزند، و چون از جهه تشهد بنشینند پاها را با زانوها بردارند و رانها را بهم آورند، و چون تسبیح گویند به بند انگشتان حساب کنند زیرا که از بندها سؤال خواهند کرد، و هر گاه حاجتی بحق سبحانه و تعالی داشته باشند به پشت بام خانه روند و دو رکعت نماز بکنند و سر خود را برهنه کنند «۱» زیر آسمان که هر گاه چنین کنند البته دعای ایشان مستجاب می شود و ناامید نمی شوند، و بر زن غسل جمعه در سفر سنت مؤکد نیست، و جایز نیست او را که در حضر ترک کند غسل را، و شهادت زنان در هیچ حدی مقبول نیست، و شهادت ایشان در طلاق مسموع نیست، و در دیدن ماه مسموع نیست، و گواهی زنان تنها مسموع است در چیزی چند که مردان بان نظر نمی توانند کرد مثل عیوب پنهان زنان، و زنان در میان راهها راه نروند و در کنارهای راه راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۳

روند، و جایز نیست زنان را در بالاخانه نشستن، و خط یاد گرفتن، و سنت است که چرخ رشتن یاد گیرند، و سوره نور را یاد گیرند، و مکروه است زنان را یاد گرفتن سوره یوسف و هر گاه زن مرتد شود او را توبه می فرمایند پس اگر توبه کند فیها و الا او را همیشه در زندان حبس می کنند تا بر گردد و او را نمی کشند چنانکه مرد مرتد را می کشند و لیکن او

را خـدمتهای دشوار می فرماینـد و خوردنی و آب نمی دهنـد او را مگر آن قـدر که سـد رمق او کنـد، و طعام نمی دهنـد مگر چیزهای زبون و پوشـش نمی دهند او را مگر پوششهای کنده و درشت و اگر نماز نکند می زنندش تا نماز بکند و می زنندش تـا روزه بگیرد تـا توبه کنـد و از کفر برگردد و بر زنـان جزیه نیست و چون ولادت زن حاضـر شود واجبست که زنان را بیرون کننـد از خـانه تـا اول مرتبه نظر زنان به عورت مولود نیفتـد و این محمولست بر زنان زیاده بر قـدر ضـروری، و جایز نیست زن حایض و جنب را حاضـر شـدن نزد تلقین میت در حالت رفتن زیرا که ملائکه متاذی می شونـد از ایشان، و جایز نیست که زن حایض و جنب داخل قبر شوند در وقت بردن میت به قبر و چون زن از جای خود برخیزد جایز نیست مرد را که در آنجا بنشیند تـا سـرد نشود، و از مشایـخ شـنیده ایم که مرض ابنه می آورد، و جهاد زن آنست که طاعت شوهر نیکو بکنـد و رعایت احوال شوهر خود نیکو و خوب بکند، و حق شوهر بر زن عظیمتر است از همه مخلوقین و شوهر احق است به نماز کردن بر زن بعد از موت زن.

و جایز نیست زن مسـلمان را که برهنه شود نزد زن یهودی و نصـرانی زیرا که وصف می کنند بدن او را نزد شوهرهای خود، و جایز نیست زن را که بوی خوش کند وقتی که از خانه بیرون رود، و جایز نیست زنان را که شبیه به مردان شوند زیرا که رسول خدا لعنت کرده است مردانی

را كه شبيه به زنان شوند و لعنت

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۶۴

كرده است زنانى را كه شبيه به مردان شوند.

و جايز نيست زن را كه خود را بى زينت نگاه دارد و اگر چه ريسمانى در گردن كند به جاى گردنبند، و جايز نيست كه ناخنهاى خود را سفيد گذارد و اگر چه به حنا بمالد آن قدر كه رنگ گيرد، و در حالت حيض دست خود را حنا نبندد كه شيطان بر او دست مى يابد يعنى شوهر را خوش مى آيد و شيطان دست مى يابد و شوهر را وسوسه مى كند كه تا او را وطى كند، و چون زن در نماز باشد و كارى داشته باشد دست بر هم زند، و مرد ايما بسر مى كند در نماز و اشاره بدست مى كند و تسبيح مى گويد.

و جايز نيست زن را بى مقنعه نماز كردن مگر آن كه كنيز باشد كه او سر باز نماز مى كند بى مقنعه، و جايز است زنان را كه ديبا و حرير به پوشند در غير نماز و احرام، و حرام است پوشيدن حرير بر مردان مگر آن كه در جهاد باشد، و جايز است كه انگشترى طلا در دست كنند و در آن نماز كنند، و بر مردان حرامست و حضرت رسول خدا صلى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه يا على انگشتر طلا دست مكن كه آن زينت تست در بهشت، و ابريشمينه محض مپوش كه آن لباس تست در بهشت.

و جايز نيست زن را در مال خود آزاد كردن بنده و خيرات كردن مگر باذن شوهر و جايز نيست او را روزه سنّتى مگر باذن شوهرش و جايز نيست كه مصافحه كند با

نـامحرم مگر آن کـه دسـتش در جـامه باشـد، و بیعـت نمی کنـد مگر از زیر جـامه، و جـایز نیسـت او را حـج سنّتی مگر بـاذن شوهرش، و جایز نیست زن را که بر زین سوار شود مگر در حالت ضـرورت یا در سـفر و میراث زن نصف میراث مرد است، و دیت او نصف دیت مرد است، و مرد و زن در جراحتهـا برابرنـد تا بثلث دیت رسـد، و چون از ثلث زیاده شود از مرد زیاده می شود و از زن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۵

کم می شود و از زن نصف مرد می شود و چون زن با مرد نماز کند اگر چه یک زن باشد در عقب مرد می ایستد، و بر پهلوی او نمی ایسـتد، و چون زن بمیرد امام در وقت نماز در برابر سـینه اش می ایسـتد و چون بر مرد نماز کند نزد سـرش می ایستد و صدوق باین عمل کرده است و بس، و چون زن را به قبر برند شوهر در موضعی می ایستد که رانهای او را بگیرد و محرم دیگر نزد سینه و سرش می ایستد.

و چیزی شـفیع زن نیست نزد حق سـبحانه و تعالی بهتر از رضای شوهر او و چون حضـرت فاطمه زهرا صـلوات اللّٰه علیها شـهید شد حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بر او ایستاد در وقت نماز و گفت خداوندا من راضیم از دختر پیغمبر تو خداوندا به وحشت قـبر در می آیـد تو انیس او بـاش، خداونـدا از شوهر و اولاـد هجرت کرده است، خداونـدا تو او را به وصـل خود شـاد گردان، خداوندا مظلوم از دنیا رفت حق او را بردند و شهیدش کردند ابو بکر فدک را از او

گرفت و عمر در بر شکمش زد و محسن ساقط شد و او بر سر این از دنیا رفت، خداوندا تو حکم کن از جهه او که تو بهترین حکم کنندگانی تمام شد حدیث جابر.

و در قرب الاسناد حمیری روایت کرده است از عبد اللَّه بن حسن از جدش علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که اگر زنی امامت زنان کند چه مقدار آواز خود را بلند کند در حالت قرائت حضرت فرمودند که آن قدر که شنیده شود، گفت سؤال کردم که آیا بر زنان هست که قرائت را بلند بخوانند در نماز فریضه و نافله حضرت فرمودند که نه مگر آن که زنی امامت زنان کند بلند می خواند آن قدر که قرائتش شنیده شود پرسیدم که آیا افتتاح صلاه و تشهد و قنوت و نماز نافله پیشین و نافله شب بر زنان هست چنانکه بر مردان است؟ فرمودند که بلی پرسیدم که زنانی که عارف

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۶

باشند یعنی امام خود را شناسند و اثنا عشری باشند آیا بر ایشان هست نماز کسوف و جمعه و عیدین و بوی خوش کردن و زینت کردن در روز جمعه و عید رمضان و عید قربان چنانکه بر مردان است؟ فرمودند که بلی پرسیدم که کنیز نماز می تواند کرد در یک پیراهن؟ فرمودند که باکی نیست پرسیدم که هر گاه زنی در نماز واجب باشد و فرزندش در پهلوی او باشد و گریه کند و زن نشسته باشد می تواند که فرزند خود را بر دارد و در کنار خود گذارد و او را خاموش کند

و شیرش بدهد؟ فرمودند که باکی نیست پرسیدم که زنان دیبا می توانند پوشید؟

فرمودند که باکی نیست پرسیدم که زنان موی روی خود را تنگ می توانند کرد؟

فرمودند که باکی نیست پرسیدم که زن از خانه شوهر چیزی به مردم می تواند داد؟

فرمودند که نه مگر آن که رخصت بگیرند پرسیدم که بی رخصت شوهر از خانه او بیرون می تواند رفت؟ فرمودند که نه پرسیدم که اگر زنی جراحتی در رانش یا بازوی او باشد آیا مردان می توانند نظر کردن و معالجه کردن آن را؟ فرمودند که نه پرسیدم که هر گاه در بیخ رانش یا در نشست گاهش جراحتی باشد زن می تواند که نظر به آنجا کند و مداوا کند آن را؟ فرمودند که غیر عورت را می تواند پرسیدم که مرد کجای زن نامحرم را می تواند دید؟ فرمودند که رو و دستها و موضع دست بند و پرسیدم که مرد فرج زن را می تواند بوسید؟ فرمودند که باکی نیست و احکامی که در این دو حدیث است اکثر آن در مواضع خود خواهد آمد و برخی گذشت.

باب الادب فی الانصراف من الصّلاه

این بابی است در بیان آداب فارغ شدن از نماز که از کدام طرف روانه شود (روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال اذا انصرفت من الصّلاه فانصرفت عن یمینک») و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه فارغ شوی از نماز از دست راست فارغ شو و مثل این حدیث شیخان در موثق کالصحیح از سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند و ظاهر این دو خبر این است که چون خواهند که از

جای نماز برخیزنـد از جانب دست راست برخیزنـد، و احتمال دارد که مراد این باشد که چون سـلام دهند رو به جانب راسـت کننـد موافق اخبار دیگر، و ظاهرا کلینی چنین فهمیده است چون در باب سـلام آورده است و علّامه مثل صدوق فهمیده است و حکم بصـحّه حـدیث محمـد بن مسـلم کرده است در منتهی در بسـیار جائی و حق با اوست بحسب واقع و لیکن مخالف قاعده اوست چون در سـند دو کس از اولاد برقی هست که ارباب رجال ایشان را ذکر نکرده انـد و شـیخ حسن رحمه اللَّه متنبه شـده است بـاین تحقیق و حـدیثی که احمـد بن محمـد بن یحیی عطّـار در آنست صـحیح شـمرده است و گفته است که او صـاحب کتاب نیست بلکه از مشایـخ اجازه است، و شـیخ ما مولانا عبـد اللَّه رحمه اللَّه مطلق مشایخ اجازه را به اعتبار جهالت یا ضـعیف مضر نمی دانست پس بحسب آن چه به تجربه و تمرّن ظاهر شده است از تتبع بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۸

آنست که ضعیف در هر مرتبه که از مشایخ اجازه باشند ضرر ندارد، و لهذا حسین بن سعید از قاسم جوهری روایت می کند و اعتماد بر او کرده است چون صاحب کتاب نبوده است بلکه می توان گفت که طریقه متوسّـِطین علما از شـیخ طوسـی تا علامه در امر رجال اظهر است که نظر به راوی اول می کننـد خصوصا نسـبت به امثال این فضـلا و بسـیار است که در ترجیح احادیث راوی اوّل را بر یکدیگر ترجیح می دهند و جمعی از متاخرین که از اصـطلاح ایشان خبر ندارند بحث کرده اند که این ترجیح وقتی خوبست که هر

دو در مرتبه صحت مثل یکدیگر باشند در بقیه اسناد و حال آن که آن چه را ترجیح داده اند مشتمل است بر جمعی از ضعفا و از این غافلند که کتب قدما پیش ایشان بوده است و بسیار است که حدیث زراره در صد کتاب به اسانید مختلفه بوده است و شک نبوده است در آن که دروغ بر زراره نبسته اند بلکه زراره را با محمد بن مسلم می سنجیده اند مثلا و امثال این فضلا که احادیث بسیار در مدح ایشان از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم وارد بوده است کتب ایشان را اعتبار عظیم می کرده اند لهذا صدوق یک سند می کند به محمد بن مسلم نقل کرده است در فهرست با آن که اسانید بسیار به او داشته است چنانکه تصریح باین معنی کرده است در ابو حمزه ثمالی و یک طریق مجهول نزد ما نقل کرده است و بعد از آن گفته است که طرق من به او بسیار است از جهه اختصار یک طریق را نقل کرده ام و مؤید آن که بسیار نقل کرده است صدوق از ابو حمزه بطریق متکثره صحیحه در کتب خود لهذا شیخ طوسی در هیچ جا در مذمت وسایط سخن نگفته است بلکه مذمت راوی اول می کند و هم چنین صدوق غالبا و ابن طاوس و محقق بسیار چنین می کرده اند و اللّٰه تعالی یعلم.

باب الجماعه و فضلها

[آیات نماز جماعت]

(قال اللّٰه تبارک و تعالی وَ أَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکاٰةَ وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّٰاکِعِینَ) این بابی است در بیان نماز جماعت و فضیلت آن حق سبحانه و تعالی فرموده است که به پای دارید نماز را یعنی به جا آورید با شرایط و ارکان

آن در اوقات آن، و زکات مال خود بدهید، و نماز کنید با جمعی که نماز می کنند و تعبیر از نماز برکوع فرموده است چنانکه به سجود فرموده است و به تسبیح و ذکر و غیر آن به اعتبار تسمیه کل باسم اشرف اجزا، و اکثر مفسرین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند خطابست با یهود که مسلمان شوید و نماز با رکوع بکنید چنانکه مسلمانان می کنند و معنی اوّل اظهر است، و لیکن صدوق تا خبری ندیده باشد حکم نمی کند چنانکه گفته است (فَامَرَ اللَّهُ بِالْجَماعَةِ کَما امَرَ بِالصَّلاه) پس در این آیه چنانکه حق سبحانه و تعالی امر به نماز کرده است امر به جماعت کرده است و بنا بر طریقه قدما اوامر قرانی واجبست و لیکن چون حدیث صحیح زراره وارد شده است به استحباب آن از ظاهرش عدول به استحباب مؤکد کرده اند و ممکن است که مراد از آیه جماعت واجبه باشد در جمعه و عیدین بلکه جمعه فقط، و مراد از نماز اول صلوات یومیّه باشد، و از ثانی نماز جمعه یا با عیدین و امر بحال خود باشد و بنا بر اول مراد اعم از واجب و سنّت خواهد بود که در جمعه و عیدین بر سبیل وجوب باشد و در باقی بر سبیل استحباب بلکه ممکن است که نماز اول اعم از واجب و سنت باشد و شامل نوافل نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۰

باشد و اللَّه تعالی یعلم.

[نماز جمعه به جماعت باشد]

(و فرض اللَّه تبارک و تعالی علی النّاس من الجمعه إلی الجمعه خمسا و ثلثین صلاه منها صلاه واحده فرضها اللَّه فی جماعه و هی الجمعه) بطرق صحیحه و حسنه

از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی از روز جمعه تا روز جمعه دیگر یا از هفته تا هفته دیگر یعنی در هر هفت روز سی و پنج نماز واجب گردانیده است بر همه مردمان یکی از آن سی و پنج نمازیست که حق سبحانه و تعالی آن را به جماعت واجب گردانیده است و آن نماز جمعه است و از نه کس وضع کرده است آن را و خواهد آمد این حدیث در باب جمعه.

(و امّا سایر الصّلوات فلیس الاجتماع إلیها بمفروض و لکنّه سنّه من ترکها رغبه عنها و عن جماعه المسلمین من غیر علّه فلا صلاه له) این عباره مضمون صحیحه زراره است و فضیل که گفتند عرض نمودیم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که آیا نمازها را به جماعت واقع ساختن فریضه است حضرت فرمودند که نمازها واجب است و اجتماع در نمازها مفروض نیست در همه نمازها و لیکن جماعت سنت است کسی که ترک کند جماعت را بانکه انفراد را بهتر داند و رو از جماعت و اجتماع مسلمانان بگرداند بی علّتی نماز او نماز نیست یعنی باطل است یا کامل نیست، و بهر تقدیر دلالت بر وجوب جماعت نمی کند زیرا که ترک جماعت رغبه عنها فسق است بحسب ظاهر و ممکن است که به سبب این معنی نماز باطل باشد و به سبب ترک فقط با آن که داند که بد کرده است و خود را از فضیلت نماز جماعت محروم کرده است گناه نداشته باشد و نمازش صحیح باشد چنانکه ظاهر حدیث است

اگر چه ممکن است که مراد این باشد که وجوب جماعت از قران ظاهر نشده است بلکه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۱

سنت نبی ظاهر شده است و تهدیدات ترک جماعت بحال خود باشد و لیکن ظاهر تتمه حدیث که مذمّت را بر ترک مطلق نفرموده اند و بر ترک رغبه عنها فرموده اند قرینه آنست که سنت بمعنی خود باشد به آن که علما شیعه کافه بر استحبابند و کسی قایل بوجوب جماعت نشده است نه عینا و نه کفایه خلاف عامه که بعضی قایل بوجوب عینی شده اند و بعضی به کفائی و اکثر به استحباب.

(و من ترک ثلث جمعات متواليات من غير علّه فهو منافق) منقول است در صحيح از ابو بصير و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه که فرمودند که هر که سه نماز جمعه را ترک کند بی علّتی او منافق است، و ذکر اين حديث در باب جمعه اولی بود و ليکن چون جماعت مطلق را ذکر کرد و نماز جمعه را أولا ذکر کرد مناسبت دارد نهايت مبالغه است در وجوب جمعه که ترک کردن سه جمعه بمنزله کفر است.

[ثواب جماعت]

(و صلاه الرّجل فی جماعه تفضل علی صلاه الرّجل وحده بخمس و عشرين درجه فی الجنّه فالصّلاه فی جماعه تفضل صلاه الفرد بأربع و عشرين صلاه فيکون خمسا و عشرين صلاه) مضمون حديث صحيح عبد اللَّه بن سنان است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه که فرمودند که نمازی که شخصی به جماعت کند زيادتی دارد بر نماز تنها به بيست و پنج درجه در بهشت يعنی مجموع از اصل و زيادتی بيست و

پنـج درجه است پس نماز جماعت زیادتی دارد بر نماز تنها به بیست و چهار نماز که با اصل بیست و پنج نماز است، و عبارت حـدیث چنین است که حضـرت فرمودنـد که نماز جماعت زیادتی دارد بر نماز فرد به بیست و چهار درجه که با اصل بیست و پنج نماز باشد و این عبارت در غایت متانت است و مطلوب از او ظاهر است، و تغییر از نقل من حیث المعنی به این جا رسانیده است، و ممکن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۲

به جای خمس اربع بوده باشد و تبدیل از نساخ شده باشد.

و در حسن کالصـحیح از زراره منقولست که گفت عرض نمودم به حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه که روایتی از حضـرت سـید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله نقل کرده اند سنّیان که حضرت فرمودند که نماز جماعت افضل است از نماز تنها به بیست و پنج نماز حضرت فرمودند که راست می گویند و مضمون افضلیّت به بیست و پنج نماز متواتر بالمعنی است.

[نماز در مسجد]

(و روی محمّد بن مسـلم عن ابی جعفر صـلوات اللَّه علیه انّه قال لا صـلاه لمن لا یشـهد الصّـلاه من جیران المسجد الّا مریض او مشـغول) و کالصـحیح منقول است از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه علیه که فرمودند که نماز نیست کسی را که حاضر نشود به نماز جماعت از هم سایه های مسجد مگر بیماری یا کسی که شغل ضروری داشته باشد.

و در صـحیح از زراره منقولست که حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که هر که ترک جماعت کنـد از روی رغبت از او و از جماعت مؤمنان بی علتی پس او

را نمـاز نیست و در موثـق از حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیه منقـول است که فرمودنـد که نمـازی نیست کسـی را که حاضـر نشود نمازهای واجب را در مسـجد از هم سایگان مسجد هر گاه فارغ باشد و بیمار نباشد و این حدیث و حدیث محمد بن مسـلم ظاهرشان نماز جماعت است و احتمال دارد که مراد نماز در مسـجد بوده باشـد مثل حدیث حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که نمازی نیست هم سایه مسـجد را مگر در مسجدش اگر چه این حدیث نیز احتمال جماعت دارد و مراد از هم سایه مسجد کسانی اند که در عرف ایشان را هم سایه گویند بنا بر مذهب مشهور میان اصحاب.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۳

و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که حد هم سایگی چهل خانه است از چهار طرف.

و در حدیث صـحیح از حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر کس بشنود اذان نماز جماعت را و به جماعت حاضر نشود او را نماز نیست و مراد از اینها نماز کامل است.

(و قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله لقوم لتحضرنّ المسجد او لاحرقنّ علیکم منازلکم) و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به جمعی که فرمودنـد که می بایـد که حاضـر شویـد یـا و اللّٰه که حاضـر خواهیـد شـد در مسـجد به نمـاز جمـاعت و اگر نه خانهـای شـما را بر شـما خواهم سوخت یعنی آتش به خانهای شـما می زنم که شـما با خانها بسوزیـد و این مضمون در احادیث

صحیحه از طرق عامه و خاصه وارد شده است از آن جمله در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که جمعی در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله تاخیر می کردند و به نماز جماعت در مسجد حاضر نمی شدند حضرت فرمودند که نزدیکست که آن جمعی که ترک می کنند نماز در مسجد را به جماعت که امر کنم که هیمه بیاورند و در خانهای ایشان گذارم و بر افروزم و خانهای ایشان را با ایشان بسوزانم.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شرط کرد بر هم سایگان مسجد که حاضر شوند به نماز و فرمودند که باید که ترک کنند جمعی که حاضر نمی شوند به نمازهای جماعت، و حاضر شوند و اگر نه امر می کنم مؤذّنی را که اذان و اقامه بگوید، و امر می کنم شخصی از اهل بیت خود را که آن علی است صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۴

علیه که پشتهای هیمه بیاورد و خانها را بسوزاند بر جمعی که به نماز جماعت حاضر نمی شوند.

و کالصحیح منقولست از عبد اللّٰه بن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله اراده کردند که بسوزانند جمعی را که در خانهای خود نماز می کردند و به نماز جماعت حاضر نمی شدند پس مرد کوری آمد و گفت یا رسول اللّٰه من چشم ندارم و بسیار است که اذان می شنوم و کسی بهم نمی رسد که مرا به

نماز جماعت حاضر کند که با تو نماز کنم حضرت فرمودند که ریسمانی به بند از خانه ات تا مسجد و دست به ریسمان گیر و به نماز جماعت حاضر شود، و در طرق عامه نیز در صحاح ایشان منقولست بنحو حدیث سابق بر این و با آن که نماز جماعت سنّت باشد اراده سوختن ایشان را چند تاویل کرده اند.

یکی آن که آن جماعت که حاضر نمی شدند منافقان بودند و سوختن ایشان جایز بود، و دیگر آن که ترک جماعت همه نمازها می کردند حتی نماز جمعه و سوختن به اعتبار ترک جمعه بود.

دیگر آن که محض تهدید و وعید بود و جایز است تخویف.

دیگر آن که سوختن دنیا غیر سوختن آخرتست و واجب آنست که بر ترک ان مستحق عقوبت آخرت شوند چنانکه در اذان گذشت و در ترک زیارت نبی خواهد آمد و این معنی اظهر است اگر چه ممکن است اجتماع همه علل و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و قال صلوات اللّٰه علیه و آله من صلّی الصّلوات الخمس جماعه فظنّوا به کلّ خیر») و به اسناد سکونی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که فرمودند هر که نمازها را به جماعت کند به او گمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۵

برید که همه خوبیها دارد و عبارت کافی این است که فظنّوا به خیرا یعنی او را خوب دانید یعنی او را عادل دانید، چنانکه در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن ابی یعفور منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بچه چیز دانسته می شود عدالت شخصی در میان مسلمانان تا آن که شهادت او

مقبول باشد از برای ایشان و بر ایشان در نفع و ضـرر؟ حضـرت (ص) فرمودند که بانکه بشناسـند او را بستر معاصی که معاصی نمی کند، و عفت داشـته باشد بانکه اجتناب کند از شبهات و نگاه دارد شکم خود را از خوردن محرمات و شبهات و هم چنین فرج خود را و دست خود را و زبـان خود را، و دانسـته می شود بـانکه اجتناب کنـد از گناهان کبیره که حق سـبحانه و تعالی بر آنهـا وعـده کرده است آتش دوزخ را مثـل شـرب خمر و زنا و ربا و عقوق پـدر و مادر و گریختن از جهاد و غیر اینها، و دلیل اینها آنست که به پوشاند یعنی پوشـیده باشد جمیع عیوب او که ما علم به آن ها نداشته باشیم تا آن که بر مسلمانان حرام باشد تفحص کردن گناهان و عیوب او و لغزشهای او را چون مکلفند بظاهر و مکلف نیستند به واقع و هر گاه عیوب او پوشیده باشد واجبست بر مسـلمانان که حکم کننـد به عـدالت او و ظاهر سازنـد عـدالت او را در میان مردمان و می بایـد که ملازمت داشـته باشـد بر کردن نمازهـا در وقت خود بـا جماعت مسـلمانان و تخلف نکنـد از جماعت ایشان و جمعیت ایشان در مساجـد ایشان مگر با علتی و هر گاه ملازمت داشـته باشد که بمسجد حاضر شود در نمازهای پنجگانه پس اگر از احوال او پرسند در قبیله او و محله او اهل محله گوینـد از او ندیده ایم مگر خوبی، و ملازمت دارد بر نمازها، و رعایت اوقات نمازها می کند در مصـلای خود به جماعت، و این معنی جایز می دارد که شهادت

او را قبول کنند، و حکم به عدالت او کنند در میان مسلمانان زیرا که نماز ستر و کفاره گناهان است و ممکن نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۶

شهادت دادن بر کسی که او نماز می کند هر گاه در مسجد حاضر نشود و با جماعت مسلمانان نماز نکند و نماز جماعت را از این جهه شارع مقرر ساخته است تا بشناسند که نماز گذارنده کیست، و آن که نماز نمی کند کیست، و که حفظ اوقات نماز می کند، و که نمازها را در اوقات آن به جا نمی آرد و اگر نه این باشد ممکن نیست که گواهی توان دادن بر کسی که او صالح است زیرا کسی که به نماز جماعت مسلمانان حاضر نمی شود او را صلاحی نیست در میان مسلمانان به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله اراده فرمودند که جمعی را بسوزانند از جهه آن که به نماز جماعت حاضر نمی شدند با آن که بعضی از ایشان در خانه خود نماز می کردند و حضرت از ایشان قبول نکرد نماز خانه را و چگونه قبول کنند شهادت کسی را یا عدالت شخصی را در میان مسلمانان که حکم خدا و رسول جاری شده باشد که او را با خانه اش بسوزانند و حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله می فرمودند که نمازی نیست کسی را که نماز نکند در مسجد با مسلمانان مگر با علتی و عدم عدالت امام علت است چنانکه در صحیح از زراره منقول است که در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه نشسته بودم که شخصی داخل شد و گفت فدای تو گردم من هم سایه مسجد

قوم خودم که هر گاه با ایشان نماز می کنم غیبت من می کننـد و آزارم می دهنـد و می گوینـد رافضـی است و مـذهب ندارد حضـرت فرمودند که تو این را می گویی و حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه و آله فرموده است که هر که اذان بشنود و به نمـاز جماعت حاضـر نشود بی علّتی نماز او نماز نیست پس آن مرد بر خواست که بیرون رود فرمودنـد به او که ترک مکن نماز را با ایشان و در عقب هر امامی زراره گفت که به حضرت عرض نمودم که بر من دشوار آمد که جواب فتوای این مرد را چنین دادید که در عقب هر امامی نماز کن نماز می تواند کرد هر گاه ائمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۷

مؤمن نباشند؟ حضرت تبسّمی فرمودند و فرمودند که ای زراره تو هنوز سخن نمی فهمی و وضع آن را نمی دانی ای زراره من گفتم که بی علّتی و کـدام علّت از این اعظم است که امـام مـؤمن نباشـد و به او اقتـدا نتوان کرد نشـنیدی که من گفتم که در مساجد خود نماز کنید و با ائمه خود نماز کنید و ائمه خود شیعه اند که عادل باشند علی الظاهر.

امّـا حلّ این حـدیث ممکن است که حضـرت این عبارت را فرموده باشـند و زراره نشـنیده باشـد یا حضـرت پیشترین سـخن را فرموده باشـند و بعـد از آن آن شـخص آن سؤال را کرده باشد یا حضـرت مکرر این عبارت را به زراره و آن شـخص و غیر او فرموده باشد و تقیه فرموده فرموده باشند در این اجمال یا آن شخص مطلب حضرت را فهمیده باشد که مراد از نماز با ایشان

صورت نماز است و زراره نفهمیده باشد بنا بر این تعجب فرموده باشند از زراره که او فهمید و تو نفهمیدی، یا آن که اتقاء فرموده باشند که به آن شخص ضرری نرسد چون خوف داشتند که اگر به او بگویند که صورت نماز را به جا آورد او به ایشان بگوید و به او ضرری برسد یا به حضرت، و تقیه فرموده باشند و در مسایل تقیه اکثر اوقات چنین می فرموده اند که سنی نحوی فهمد و شیعه نحوی فهمد یا آن که می دانستند که زراره به او خواهد گفت و بعد از این نیز خواهد آمد و ظاهر اخبار آنست که در امام ایمان کافی است مثل این خبر مگر آن که مراد از این عدالت باشد چنانکه اخبار متواتره وارد است که فاسق مؤمن نیست و سکونی به اسناد خود روایت کرده است از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که هر که اذان نماز را بشنود و از مسجد بیرون رود بی علّتی او منافق است مگر آن که قصد رجوع داشته باشد.

[دو نفر جماعتند]

(«و قال النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله الاثنان جماعه») از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۸

سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که فرمودند که دو کس جماعتند یعنی نماز جماعت حاصل می شود بدو کس که شامل دو مرد یک مرد و یک زن و دو زن هست اگر چه ظاهر صدوق آنست که بدو زن متحقق نمی شود و خواهد آمد.

و در حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که دو مرد که

باشند جماعت حاصل می شود فرمودند که بلی و مأموم در دست راست امام می ایستد.

(«و سال الحسن الصّیقل ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن اقلّ ما یکون الجماعه قال رجل و امرأه») و کالصحیح منقول است از حسن شمشیر تیز کن و صفا دهنده آن از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که گفت از آن حضرت (ص) سؤال کردم از اقل آن چه جماعت به آن حاصل می شود حضرت فرمودند که یک مرد و یک زن و ظاهرش آنست که بدو زن حاصل نمی شود و محمول است بر آن که جماعت کامله به دو زن حاصل نمی شود چنانکه خواهد آمد احادیث صحیحه که به دو زن حاصل می شود جماعت و ظاهر می شود که به مردی یا زنی و صبیّ ممیّز نیز حاصل نمی شود و خواهد آمد که حاصل می شود.

[مؤمن به تنهائی جماعت است]

(«و اذا لم یحضر المسجد احد فالمؤمن وحده جماعه لأنّه متی اذّن و اقام صلّی خلفه صفّان من الملائکه و متی اقام و لم یؤذّن صلّی خلفه صفّ واحده») و هر گاه در مسجد حاضر نباشند کسی که به جماعت نماز کند پس مؤمن تنها جماعت است زیرا که هر گاه اذان و اقامت می گوید در عقب او نماز می کنند دو صف از فرشتگان و هر گاه اقامت تنها بگوید در عقب او نماز می کنند یک صف.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۹

(«و قد قال النبیّ صلی اللّه علیه و آله المؤمن وحده حجّه و المؤمن وحده جماعه») و بتحقیق که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرموده است که مؤمن تنها قولش حجّه است و مؤمن تنها جماعت است.

در حدیث

صحیح از حماد بن عیسی وارد شده است و اجماع است بر تصحیح آن چه از او صحیح شود از محمد بن یوسف ثقه از پدرش که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که می فرمودند یعنی بسیار که جهنی به خدمت حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّه من در صحرا می باشم و با من هستند اهل و فرزندان و غلامان من اذان و اقامه می گویم و پیش نمازی ایشان می کنم آیا ثواب نماز جماعت داریم و نماز جماعت است حضرت فرمودند که بلی، پس گفت یا رسول اللّه گاه هست که غلامان بطلب آب باران می روند و من و اهل و اولاد می مانیم اذان و اقامه می گویم و امامت ایشان می کنم آیا جماعتیم حضرت فرمودند که بلی، پس گفت یا رسول اللّه گاه هست که فرزندان متفرّق می شوند و در محافظت گلّه گوسفندان یا شتران من و اهلم می مانیم اذان و اقامه می گویم و پیشنمازی زنان می کنم آیا جماعتیم حضرت فرمودند که بلی پس گفت یا رسول اللّه گاه هست زن نیز کاری دارد و حاضر نیست و من تنها می مانم اذان و اقامت می گویم و نماز می کنم آیا من جماعتم حضرت فرمودند که بلی مؤمن تنها جماعت است ظاهرا صدوق از این حدیث فهمیده است چون اذان و اقامت گفته است، و در حدیث گذشت که هر که اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز می کنند پس جماعت حاصل می شود، و لیکن ظاهر کلام حضرت که فرمودند که مؤمن تنها جماعت است آنست که ایمان سبب اینست

نه اذان و آن چه صدوق از جهه گفته خود یا مطلقا استشهاد آورده است که مؤمن تنها حجت است و تنها

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۰

جماعتست قرینه این معنی است که چون مؤمن با حضور قلب نماز می کند پس دل او بمنزله امام است و قوی و حواس باطن و ظاهر و اعضا و جوارح او بمنزله مامومینند که بدل اقتدا می کنند.

چنانکه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله شخصی را دیدند که نماز می کرد و با ریش خود بازی می کرد فرمودند که اگر این مرد دل او به یاد خدا می بود هر آینه اعضا و جوارح او خاشع می بود به نحوی که حق سبحانه و تعالی طلبیده است و این معنی مجربست که هر گاه دل با حق سبحانه و تعالی است در حالت قیام چشم او به موضع سجود است و دستهای او در برابر زانوهاست و پاهای او با فاصله رو بقبله است و گردن و بدن او راستست و آب دهن نمی اندازد و آب بینی نمی اندازد و هم چنین در سایر احوال چنانکه گذشت و اگر دل با حق سبحانه و تعالی نیست هر عضوی به جایی است و آن که وارد است که مؤمن به تنهایی حجت است یعنی در مسایل رجوع به او می توان کرد در فتوی یا اجتهاد و هم چنین در حکم و بعلم خود عمل می تواند کرد و حدیثی که نقل کند اعتماد به آن می توان کرد چون مؤمن عادل است و فاسق مؤمن نیست چنانکه اخبار متواتره دلالت بر این می کند که فرق است میان اسلام و ایمان و به سبب

فسق از ایمان بیرون می رود و از اسلام بیرون نمی رود مثل حدیث متواتر لا یزنی الخ یعنی زنا کننده در حین زنا مؤمن نیست و دزد در حین دزدی مؤمن نیست و شارب الخمر در آن حین مؤمن نیست، و آیات و احادیث در این باب از حد حصر متجاوز است هر که خواهد رجوع کند به ابواب ایمان و اسلام در کافی و محاسن و بصایر و کتب صدوق و غیر آن از کتب عامه و خاصه که در آنجاها مذکور است به مرتبه که جای شک نمی ماند و جمعی از متکلّمین به تبعیت جمعی از عامه گفته اند که ایمان در لغت بمعنی تصدیق است و اصل عدم نقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۱

است و غافل شده اند از تواتر اخبار بلکه تواتر آیات و همه را تاویل کرده اند به تاویلات بارده و شکی نیست که اطلاق ایمان بر مطلق تصدیق نیز واقع شده است اما در دعایم اسلام، و ایمان، و ارکان ایشان اخباری چند هست که احتمال تاویل ندارد و اللّه تعالی یعلم و حدیث صحیح نشیط نیز خواهد آمد.

[جماعت در نماز صبح و عشاء]

(«و صلّی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله الفجر ذات یوم فلمّا انصرف اقبل بوجهه علی الصحابه فسال عن اناس یسمّیهم بأسمائهم هل حضروا الصّلاه قالوا لا یا رسول اللّه فقال غیّب هم فقالوا لا یا رسول اللّه قال اما انّه لیس من صلاه اثقل علی المنافقین من هذه الصّلاه و صلاه العشاء الآخره، و لو علموا الفضل الّذی فیهما لأتوهما و لو حبوا») منقول است در صحیح از عبد اللّه بن سنان به چند طریق از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه که روزی حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله نماز صبح را گذاردند و چون فارغ شدند رو به اصحاب خود کردند و سؤال فرمودند از جمعی که یک یک را نام بردند که آیا ایشان به نماز حاضر شده بودند صحابه گفتند نه یا رسول اللّه حضرت فرمودند که آیا ایشان غایبند و در شهر نیستند گفتند نه یا رسول اللّه فرمودند که به درستی و راستی که هیچ نمازی دشوارتر نیست بر منافقان که کافرند در واقع و اظهار اسلام می کنند از خوف از این نماز صبح و نماز عشاء آخر که نماز خفتن است، و اگر می دانستند که چه فضیلت در این دو نماز است هر آینه حاضر می شدند و اگر چه به سبب ضعف بر نشست گاه مانند اطفال که تازه به راه افتند می آمدند و ممکن است که این جمع منافق باشند و حضرت تصریح به نفاق ایشان نفرموده باشد و ممکن است که مسلمانان باشند و اشعار فرموده باشد که حاضر نشدن تشبه است به ایشان به قرینه آن که فرمودند که اگر فضل این هر دو نماز را می دانستند، چون فضل دانستن فرع

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۲

اسلام واقعی است یا مراد این باشد که اگر منافقان فضیلت هر دو را می دانستند مسلمان واقعی می شدند و می آمدند و لیکن خلاف ظاهر است مگر آن که بقصد عدم اظهار نفاق ایشان چنین فرموده باشند یا ندانند منافق را از مؤمن و چنین فرموده باشند که نماز خصوصا این دو نماز که وقت خوابست بر مؤمنان آسان است چون اعتقاد دارند به ثواب نماز و منافقان که اعتقاد ندارند

و از خوف می آیند بر ایشان دشوار است و مسلمانان که چنین می کنند از جهالت است که ثواب آن را چنانکه هست نمی دانند و اگر می دانستند تاخیر نمی کردند تا چون بشنوند دیگر تاخیر نکنند.

(«و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من صلّی الغداه و العشاء الآخره فی جماعه فهو فی ذمّه اللَّه عزّ و جلّ و من ظلمه فانّما یظلم اللَّه و من خفره فانّما یخفر اللَّه عزّ و جلّ») و از سکونی منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که نماز صبح و خفتن را به جماعت بگذارد پس او در امان الهی داخل شده است و کسی که چنین کسی را ظلم کند حق سبحانه و تعالی را ستم کرده است و کسی که امان چنین کسی را بر هم زند امان الهی را هم زده است، و در محاسن به قاف است یعنی هر که او را حقیر دانسته است خدا را حقیر دانسته است و ظلمی که بر خدا کنند بر خود کرده اند و حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که کسی بر او ستم کند و لیکن امثال این مقالات از باب مبالغه در استحقاق عقوبت الهی است بمنزله کسی که کسی را ستم کند یا حقیر داند.

[نماز در کفش]

(«و اذا کان مطر و برد شدید فجائز للرّجل ان یصلّی فی رحله و لا یحضر المسجد لقول النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله اذا ابتلّت النّعال فالصّلاه فی الرّحال») و هر گاه باران و سرمای سخت باشد جایز است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۳

که آدمی در خانه خود نماز کند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و

آله فرمودند که هر گاه زمین سخت از باران تر شود پس نمازها را در خانهای خود بکنید و غرض از زمین سخت گفتن آن است که آن به اندك بارانی تر می شود بخلاف زمین سست که فرو می برد، و ممکن است که مراد از نعال کفشها باشد جمع نعل و مراد این باشد که بسیار است که زمینها نجس است و سبب تلویث مسجد می شود و اگر نجس نباشد به اعتبار آن که وقت آمدن باران باشد گلها را داخل مسجد کردن منافی تعظیم مسجد است و خواهد آمد در باب نماز جمعه که با وجوب آن در وقت آمدن باران ترک می توان کرد، و احادیث در طرق عامه بسیار است و ظاهر این حدیث نیز از طرق ایشان باشد و به سبب تواتر صدوق ذکر کرده باشد و علی أیّ حال قیاس سرما به باران خوب نیست مگر آن که مجموع در حدیثی وارد باشد از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و لیکن بسیار بعید است.

[اولی الناس به امامت جماعت]

(«و قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ اعلم یا بنیّ انّ اولی النّاس بالتّقدّم فی جماعه اقراهم للقرآن فان کانوا فی القراءه سواء فافقههم فان کانوا فی الفقه سواء فاقدمهم هجره فان کانوا فی الهجره سواء فاسنّهم فان کانوا فی السّنّ سواء فاصبحهم وجها و صاحب المسجد اولی بمسجده و لیکن من یلی الامام منکم اولو الاحلام و التّقی فان نسی الامام او تعایا فقوّموه و افضل الصّفوف أوّلها و افضل أوّلها ما دنا إلی الامام») و پدرم علی بن بابویه که خدا از او راضی باد در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده

بود و عبارت فقه رضویست از انّ أولى النّاس تا به آخر که بـدان ای فرزنـد که اولی مردمان به مقـدم شـدن و امامت کردن در نماز جماعت کسی است که قران را بهتر داند و جودت و قرائت او بهتر باشد، پس اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۴

در قرائت قرآن و علم قرائت و جودت قرائت مساوی باشـند پس هر که اعلم باشـد به علوم شـرعیه یا در مسائل فقه صـلاه، پس اگر در علم فقه صـلاه یـا اعم مساوی باشـند، پس مقـدم است آن که پیشتر هجرت نموده است از بلاد کفر به بلاد اسـلام یا به خدمت حضـرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله، پس اگر در هجرت مساوی باشند، پس هر که سنّ او در اسلام بیشتر باشد پس اگر در سن مساوی باشـند، پس هر که خوشـروتر باشد از ایشان مقدم است، و صاحب مسـجد که در مسجدی امامت کند اولی است به امـامت در آن مسـجد از دیگران و می بایـد که کسـانی که نزدیـک باشـند به امـام صاحبـان عقول و پرهیزکاران باشـند که اگر امام سهوی کند در قرائت یا غیر آن یا مانده شود که نداند کدام آیه بعد از این آیه است یا نداند که سه رکعت کرده است یـا چهـار رکعت مثلاـ او را اعلاـم کننـد به آن چه بایـد کردن او را و افضـل صـفها صف اول است و افضل جاهای صف اولی جـائی است که به امـام نزدیکتر است، و در فقه رضوی فی الجمـاعه است و یقوّمه است و این دو کلمه بهتر است و ظاهرا سهو از نساخ شده است.

و کلینی رحمه

اللَّه بسند صحیح به گمان بنده و ضعیف بنا بر مشهور روایت کرده است چون در سند سهل بن زیاد از ابن محبوب است و مکرّر مذکور شد که کلینی از کتاب ابن محبوب بر داشته است و سهل از مشایخ اجازه است و در خصوص اینجا نیز صدوق در صحیح یا حسن کالصحیح از ابن محبوب روایت کرده است از ابن رئاب از ابو عبیده که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از جمعی از اصحاب ما که مجتمع می شوند و وقت نماز حاضر می شود و بعضی به بعضی می گویند که پیش بایست ای فلانی چه باید کرد حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که مقدم می شود قوم را هر که اقرا باشد قران را، پس اگر در قرائت مساوی باشند، پس

کسی که پیشتر هجرت کرده باشد، پس اگر در هجرت مساوی باشند، پس کسی که سالش بیشتر باشد، پس اگر در سن مساوی باشند، پس کسی که اعلم بوده باشد به سنّت و طریقه حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله و کسی که اعلم باشد در دین و کسی تقدم نکند دیگری را در منزلش و نه صاحب سلطنت را در سلطنتش یعنی کسی را که امام صلوات اللَّه علیه امارت داده باشد أو اولی است، و صدوق بعد از ذکر این خبر در علل گفته است که در حدیث دیگر وارد است که اگر در سن مساوی باشند هر که خوش روتر باشد و ظاهرا مرادش فقه رضویست.

و کلینی به اسناد او از جابر روایت

کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که می باید که جمعی نزدیک امام باشند که صاحب عقل و خرد باشند که اگر امام نسیانی کند یا بماند عقلاـ او را بحق بدارند، و افضل صفها صف اول است و افضل این جائی است که به امام نزدیک باشد، و فضیلت نماز جماعت بر نماز تنها بیست و پنج درجه است در بهشت.

و مرسلا از آن حضرت روایت کرده است که فضل دستهای راست صفها بر دستهای چپ مثل فضیلت نماز جماعتست بر نماز منفرد.

و کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که شما را شرم نمی آید که کنیزک خود را بفروشید و او در خانه مولای ثانی بگوید که آقای من به نماز جماعت حاضر نمی شد، و ظاهر می شود که رعایت سخن مردم کردن در مذمّت ها بد نباشد.

و صدوق به اسناد خود روایت کرده است از انس که پسری از عثمان بن مظعون رضی اللّٰه عنه فوت شد و اندوه او بسیار شد تا آن که در خانه خود مسجدی مقرر ساخت که در آنجا عبادت کند و متوجه دنیا نشود و چون این خبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۶

به حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله رسید به او فرمودند که ای عثمان به درستی که حق سبحانه و تعالی بر ما ننوشته است رهبانیت و گوشه گیری را به درستی که رهبانیت امّت من جهاد است در راه خدا ای عثمان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در است آیا دوست نمی داری که فردای قیامت بهر دری که رسی از این

درها پسرت را یابی که در کمر تو چسبیده باشد و شفاعت کند ترا از حق سبحانه و تعالی و شفاعت او را در حق تو قبول کنند گفت بلی محبوب من است، مسلمانان گفتند یا رسول اللّه از ما نیز چنین خواهد بود در فرزندان ما که پیش از ما بروند چنانکه از برای عثمان است حضرت فرمودند که بلی خواهد بود از برای کسانی که صبر کنند از جهه رضای الهی، پس فرمودند که ای عثمان هر که نماز صبح را به جماعت بگذارد و در مصلای خود بنشیند و ذکر حق سبحانه و تعالی کند تا طلوع آفتاب او را در جنّت فردوس هفتاد درجه کرامت کنند که از درجه تا درجه دیگر مقدار هفتاد ساله راه اسب دونده باشد، و هر که نماز ظهر را به جماعت بگذارد او را در جنّت عدن پنجاه درجه کرامت کنند که از درجه تا درجه دیگر پنجاه ساله راه اسب دونده باشد و هر که نماز عصر را به جماعت بگذارد چنان باشد که هشت کس از فرزندان حضرت اسماعیل را آزاد کرده باشد که همه صاحب خانه باشند، و هر که نماز شام را به جماعت بگذارد او را ثواب حجی مقبول و عمره مقبول کرامت فرمایند، و هر که نماز خفتن را به جماعت بگذارد چنان باشد که شب قدر را به جماعت گذرانیده باشد تا صبح.

و به اسناد خود از ابن عبّاس روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی را فرشته ایست که نام او سنحائیل است به نون و حای

مهمله که براتهای نماز گذارند کان را می گیرد از حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۷

سبحانه و تعالی نزد هر نمازی پس چون صبح می شود و بر می خیزند و وضو می کنند و نماز صبح را می کنند براتی از حق سبحانه و تعالی مگیرد که در آن نوشته است که منم خداوند باقی ای بندگان من و ای کنیزان من شما را در پناه خود و در حفظ خود و در رعایت خود در آوردم به عزت و بزرگواری خود قسم یاد می کنم که شما را خوار نکنم و گناهان شما را بیامرزم، پس چون وقت ظهر می شود و بر می خیزند و وضو می سازند و نماز می کنند برات دویم را از حق سبحانه و تعالی می گیرد و در آن نوشته است که منم خداوند قادر ای بندگان من و ای کنیزان من گناهان شما را مبدّل ساختم بحسنات و سیّئات شما را آمرزیدم و چون از شما راضی شدم در آوردم شما را بدار الجلال از طبقات بهشت و چون وقت عصر می شود و بر می خیزند و وضو می سازند و نماز می کنند از اللّٰه تعالی برات سیم را می گیرد و در آن نوشته است که منم خداوند جلیل که بزرگوار است ذکر من و عظیم است پادشاهی من ای بندگان من و ای کنیزان من بدنهای شما را بر آتش دوزخ حرام گردانیدم و شما را در آوردم در جاهائی که ابرار و نیکوکاران در آنجا می باشند و شرّ بدان را از شما دور گردانیدم، و چون شام می شود و بر می خیزند و نماز می کنند برات چهارم را از جهه ایشان می گیرد و در آن نوشته است که

منم خداوند جبار بزرگوار بلند مرتبه ای بندگان من و ای کنیزان من فرشتگان من از پیش شما آمدند و از شما خوشنودند بر من لازم است که شما را خوشنود گردانم و بدهم به شما هر چه آرزوی آن دارید، و چون وقت خفتن می شود و بر می خیزند و وضو می سازند و نماز می کنند برات پنجم را از جهه ایشان از اللّٰه تعالی می گیرد و در آن نوشته است که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و پروردگاری بجز من نیست ای بندگان من و ای کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید و به خانهای من آمدید و به یاد من بودید و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۸

مرا دانستید و نمازهای واجب را ادا کردید گواه می گیرم شما را ای سنحائیل و باقی فرشتگان من که من از ایشان خوشنودم، پس سنحائیل سه صدا می دهد هر شب بعد از نماز خفتن که ای فرشتگان الهی به درستی که حق سبحانه و تعالی آمرزید گناهان نماز گذارندگان موحّد را پس نمی ماند ملکی در هفت آسمان مگر آن که استغفار می کنند از جهه نماز گذارندگان و دعا می کنند از جهه ایشان که حق سبحانه و تعالی توفیق دهد ایشان را بر مداومت بر نمازها پس کسی که توفیق یابد که به نماز شب برخیزد از مرد و زن خالصا للّه و وضو بسازد وضوی کامل و نماز کند از جهه رضای الهی به نیّت صادق و دل سلیم و بدن با خشوع و چشم گریان حق سبحانه و تعالی در عقب او نه صف از ملایک باز می دارد که عدد هر صفی را نداند

بغیر از حق سبحانه و تعالی که یک طرف آن در مشرق بوده باشد و یکی در مغرب و چون از نماز فارغ شود بعدد این فرشتگان درجات او را بلند گرداند، و چون ظاهرش در نماز جماعت بود در اینجا مذکور شد و اگر اعم باشد ثوابش مضاعف خواهد بود به اضعاف بسیار، چنانکه شهید ثانی رحمه اللّٰه ذکر کرده است که نماز جماعت برابر است با بیست و پنج و اگر خلف عالم باشد برابر است با هزار نماز چون بخصوص وارد شده است.

و در حدیثی کالصحیح وارد شده است که نماز جماعت بهتر است از نماز در مسجد کوفه منفردا با آن که نماز در مسجد کوفه برابر به هزار نماز است، و این حدیث را حمل کرده اند بر صلاه خلف عالم، و این مضاعفه در صورتی است که یک ماموم باشد پس اگر بیشتر باشد مضاعف می شود مضر و بافی الاخر چنانکه در شرح ارشاد نقل کرده است حدیثی بر مضاعفه مضروب، و این در صورتیست که نماز در خانه باشد پس اگر در مسجد جامع باشد خلف عالم یک نماز صد هزار نماز است با وحدت ماموم و چون ماموم دو شود صد هزار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۹

صد هزار است و علی هذا القیاس تا ده ماموم و بعد از ده دیگر عدد مضاعفه را نمی داند کسی بغیر از حق سبحانه و تعالی اگر چه تا ده عدد را اکثر محاسبان عالم نیز عاجزند.

(«و قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله امام القوم وافدهم فقدّموا افضلکم») و از آن حضرت منقولست که فرمودند که پیشنماز جمعی بمنزله شخصی

است که از جانب قبیله به نزد پادشاه و غیر او رود و از جانب ایشان سخن گوید و هیچ شک نیست که بهترین آن قبیله را می فرستند بحسب علم و عقل و سایر فضایل، هم چنین امام نایب ماومین است در مناجات با حق سبحانه و تعالی لهذا بلفظ جمع می گوید که إیاك نعبد الخ با آن که مقام شکستگی مقتضی افراد است چون به نیابت ماومین سخن می گوید بلفظ جمع سخن می کند پس می باید که امام افضل از شما باشد بحسب تقوی و ورع و علم و فضایل و داند که چون می گوید و اقلا می باید که معنی قرائت را فهمد و دعاها را فهمد که بلفظ جمع بگوید و نماز را با حضور قلب بکند و چنان باشد که نمازهای ماومین به برکت نماز او مقبول شود چنانکه خواهد آمد در باب حقوق که می باید حق امام را بدانی زیرا که به گردن خود گرفته است که از جانب ماومین مناجات کند با حق سبحانه و تعالی و از جهه ایشان دعا کند و کفایت کرده است از ماومین هول و خوف ایستادن نزد حق سبحانه و تعالی را در مناجات با حق تعالی شانه.

(«و قال صلی اللّٰه علیه و آله ان سرّکم ان تزکّوا صلاتکم فقدّموا خیارکم») و صدوق از عبد اللّٰه بن سنان روایت کرده است و سند صحیح به او دارد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که اگر خوش آید شما را و خواهید که نماز را نیکو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۰

کنید بنا بر تشدید

یا خواهید که نماز شما نیکو شود بنا بر تخفیف پس مقدم دارید کسانی را که از همه شما افضل باشند یا مقدم دارید خوبان خود را چون خیار جمع خیر بمعنی اخیر آمده است و جمع خیر بمعنی خيّر آمده است.

«و قال رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله من صلّى بقوم و فيهم من هو اعلم منه لم يزل أمرهم إلى سفال إلى يوم القيمه» و مرویست در قوی از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که هر که امامت جمعی کند و در میان ایشان کسی باشد که از او اعلم باشد همیشه دین ایشان در پستی است تا روز قیامت چنانکه سنّیان با اعتراف ایشان به اعلمیّت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه دیگران را با اجهلیّت مقدّم داشتند بنا بر این است که روز بروز در پستی اند و حق سبحانه و تعالی دیده بصیرت ایشان را چنان کور کرده است که استدلال کرده اند بر خلافت ابو بکر به آن که حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله او را امامت جماعت داد، پس خلافت آن حضرت که نیابت حضرت سید المرسلین است صلی اللّٰه علیه و آله و ریاست دین و دنیاست تواند کرد با آن که در امامت نماز همه ایشان قایلند که اقتدا بهر بر و فاجری می توان کرد و از کتب ایشان اظهر من الشمس است که حضرت (ص) بیهوش بودند و عایشه پدرش را گفت برو و نماز کن چون حضرت به هوش آمدند فرمودند که بلال چه شد عرض کردند که چنین کردند حضرت با آن کوفت یک دست به دوش

حضـرت امیر المـؤمنین (ع) انداختنـد و یـک دست دیگر به دوش فضـل بن عبـاس و پیش رفته ابو بکر را پست کردنـد و خود امـامت فرمودنـد تـا شـبهه نشود بر عوام و بخـاری همین حکـایت را به انحـای مختلفه کثیره روایت کرده است زیـاده از بیسـت موضع چون کذاب حافظه نمی دارد و نفاق عایشه نیز ظاهر می شود با بلغ وجوه هر که خواهد رجوع کند از روی انصاف و به بیند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۱

«و قال ابو ذرّ رضی اللَّه عنه انّ امامک شفیعک إلی اللَّه عزّ و جلّ فلا تجعل شفیعک سفیها و لا فاسقا» و کالصحیح منقول است از ابو ذر که خـدا از او راضـی باد به درستی که امام تو شـفاعت کننـده تست به جانب اقـدس الهی پس مگردان شـفیع خود را جاهل و نه فاسق چون جاهل نمی داند که چه گوید و فاسق حرمتی ندارد که شفاعت او را قبول کنند و ظاهر آنست که ابو ذر امثـال این خبر از پیش خود نمی گویـد بلکه عبارت حضـرتست و لهـذاماننـد حـدیث از او نقل کرده انـد و از امثال این اخبار اسـتدلال کرده انـد بر آن که عـدالت در امام جماعت شـرط است و جزم بوجوب از این اخبار مشـکل است و اخبار بعد از این خواهد آمد که دلالتش اوضح است.

«و روی الحسـین بن کثیر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه ساله رجل عن القراءه خلف الامام فقال لا انّ الامام ضامن للقراءه و لیس یضمن الامام صلاه الّذین هم من خلفه انّما یضمن القراءه» و مرویست از حسین بن کثیر و شیخ از ابن بشیر روایت کرده است

و هر دو مجهولند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شخصی از آن حضرت پرسید که در عقب امام قرائت می توان کرد یا لازمست حضرت فرمودند که نه به درستی که امام ضامن قرائت است و امام ضامن نیست که نماز ماموین صحیح باشد یا لازم نیست که در واقع نماز او صحیح باشد تا نماز ماموین صحیح باشد امام ضامن نیست مگر قرائت را یعنی ماموم قرائت نمی کند و قرائت امام به جای قرائت اوست و بعد از این اخبار خواهد آمد و غرض از ذکر این حدیث در اینجا این است که فایده امامت صحیح اینست که قرائت امام از ماموین کافی باشد پس اگر امام فاسق باشد کافی نیست و می باید که خود قرائت کند و خود اذان و اقامه بگوید.

[کسانی که امامت نمی کنند]

(«و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّه قال خمسه لا یؤمّون النّاس و لا یصلّون بهم صلاه فریضه فی جماعه الابرص و المجنون [و المجذوم خ] و الاعرابیّ حتّی یهاجر و ولد الزّنا و المحدود») کالصحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که پنج کسند که امامت مردمان نمی توانند کرد و پیشنمازی ایشان نمی کنند در نماز واجب به جماعت: پیس، و دیوانه یا کسی که خوره داشته باشد، و اعرابی که ساکن بادیه است تا مهاجرت نکند بشهر یا به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله بنا بر آن که بعد از فتح مکه هجرت ساقط شده باشد، و ولدی که از زنا بهم رسیده باشد و کسی را که حد زده باشند.

و در

صحیح از ابن مسکان از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که پنج کسند که در هیچ حالی امامت مردمان نمی کنند مجذوم و پیس و دیوانه و ولد الزنا و اعرابی.

(«و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه لا یصلّینّ احدکم خلف الاجذم و الابرص و المجنون و المحدود و ولد الزّنا، و الاعرابیّ لا یؤمّ المهاجر») کلینی در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که البته هیچ کس از شما شیعیان نماز نکند در عقب مجذوم و صاحب برص و دیوانه و کسی را که حد زده باشند اگر چه توبه کرده باشد، و ولد الزنا که معلوم باشد که از زناست و این پنج کس مطلقا امامت نمی کنند و اعرابی امامت مهاجر نمی کند چون مهاجر افضل است از او و امامت اعرابی می تواند کرد.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۳

امامت نکند کسی که در روی او اثرها بوده باشد یعنی از پیسی و در روایت کالصحیح از عبد اللّٰه بن یزید منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از مجذوم و ابرص که آیا امامت مسلمانان می توانند کرد حضرت فرمودند که بلی گفتم که آیا حق سبحانه و تعالی مؤمن را باین بلاها مبتلا می کند فرمودند که آیا بلاها نوشته شده است مگر بر مؤمن یعنی همیشه مؤمنان محل بلاهااند تا صبر کنند و راضی باشند و ثواب غیر متناهی بیابند

و از جهه جمع حمل کرده اند اخبار سابقه را بر کراهت یا در صورتی که غیر مبتلا- بوده باشد و شکی نیست که در عقب دیوانه نماز جایز نیست و در خصوص ولد الزّنا احادیث متواتره وارد است بر عدم جواز در بصایر الدّرجات و غیره، و احوط آنست که در عقب محدود نماز نکنند هر چند توبه کرده باشد و هم چنین در عقب اجذم و ابرص مگر آن که پنهان باشد چون حدیث ردّ دلالت بر ظهور دارد و حمل مطلق بر مقیّد می توان کرد و اخبار بسیار وارد شده است که از مجذوم بکر یزید چنانکه از شیر می گریزید بنا بر آن که جذام مسریست، و صدوق ذکر نکرده است جواز امامت عبد را و مناسب بود ذکر آن و احادیث جواز بسیار است از آن جمله در دو حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از احدهما و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که از ایشان پرسیدند که بنده امامت جماعت می تواند کرد هر گاه ماموماں به او راضی باشند و بیشتر از ایشان قران را داند فرمودند که باکی نیست.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که نماز در عقب بنده چونست فرمودند که باکی نیست.

و در حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۴

به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که نماز در عقب بنده چونست فرمودند که باکی نیست هر گاه فقیه باشد و کسی افقه و اعلم از او نباشد.

و در موثق از سماعه منقولست

که از آن حضرت سؤال کردم که بنده امامت می تواند کرد فرمودند که نه مگر آن که افقه از ایشان و اعلم از ایشان باشد، و سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که بنده امامت نمی کند مگر اهل خود را.

(«و قال صلوات اللّٰه علیه الاغلف لا یؤمّ القوم و ان کان اقراهم للقرآن لأنّه ضیّع من السّنّه اعظمها و لا تقبل له شهاده و لا یصلّی علیه الّا ان یکون ترک ذلک خوفا علی نفسه») و در موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقول است که آن حضرت فرمودند که ختنه ناکرده امامت مردم نمی تواند کرد هر چند اقرأ باشد با آن که اقرأ مقدم است زیرا که اعظم سنتهای حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را ضایع کرده است و گواهی او مقبول نیست از این جهت چون اصرار بر صغیره کبیره است، و اگر بمیرد نماز بر او نمی کنند یعنی مبالغه نیست در نماز کردن بر او امثال صلحا را تا سبب تنبیه دیگران شود اگر کسی باشد که نماز بر او کند، و الا واجبست چنانکه گذشت مگر آن که ترک ختنه از جهه آن باشد که کسی بهم نرسد که او را ختنه کند و ترسد که اگر خود ختنه کند هلاک شود پس ظاهر شد که عدالت شرط است و کبایر مضر است در امامت و اصرار بر صغیره کبیره است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است و خواهد آمد إن شاء اللّٰه و بعضی گفته اند که ختنه شرط است در مطلق نماز و ظاهرا سهو کرده اند.

(«و قال

صلوات اللّٰه علیه لا یؤمّ صاحب القید المطلقین و لا یؤمّ صاحب الفالج الاصحّاء») و بروایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۵

صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که امامت نمی کند کسی که او را به زنجیر و غیره مقید ساخته باشند جمعی را که مقید نباشند و امامت نمی کند کسی که فالج داشته باشد جمعی را که صحیح باشند و حمل کرده اند بر آن که قید و فالج سبب این باشد که بعضی از افعال صلاه را صحیحا به جا نیاورد به آن که نشسته نماز کند یا ایما کند در رکوع و سجود، و در قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نیز منقول است که فرمودند که صاحب قید و بند مطلقان را یعنی رهایانی را که در بند نباشند امامت نمی کند.

(«و قال الباقر و الصّادق صلوات اللّٰه علیهما لا باس ان یؤمّ الاعمی اذا رضوا به و کان اکثرهم قراءه و أفقههم و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه انّما الاعمی اعمی القلب فانّها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب الّتی فی الصّدور») و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که باکی نیست که اعمی امامت کند هر گاه ماموما‌ن به او راضی شوند چون رضای ماموما‌ن در کار است بنا بر اخبار بسیار و بیشتر از دیگران قرآن داند و عالم تر باشد از ایشان.

و حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نیست کور مگر کسی که دلش کور باشد و در بعضی از نسخ انّما العمی عمی القلب یعنی نیست کوری مگر کوری دل چنانکه

حق سبحانه و تعالی فرموده است که چشم ظاهر کفار کور نیست و لیکن کور است دلهای که در سینه هاست یعنی نفس مجرّدی که تعلّق دارد باین شکل صنوبری، و ظاهرا این حدیث فی نفسه منقول است و صدوق به مناسبت در اینجا ذکر کرده است و ممکن است که جزو همین خبر باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۶

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که من در عقب کور نماز می توانم کرد حضرت فرمودند که بلی هر گاه از ایشان افضل باشد و کسی باشد که او را رو بقبله بدارد و یا از نجاسات اجتناب فرماید.

و در صحیح از حلبی منقول است که صادق علیه السّلام که فرمودند که باکی نیست که اعمی امامت کند و اگر چه ماموما‌ن او را بقبله دارند.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست از آن حضرت (ص) در اعمی که امامت جمعی کرده باشد بر خلاف قبله حضرت فرمودند که اعمی نماز را اعاده می کند و ماموما‌ن اعاده نمی کنند زیرا که ایشان اجتهاد خود را کرده اند یعنی اعمی تقصیر کرده است.

(«و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه ثلاثه لا یصلّی خلفهم المجهول و الغالی و ان کان یقول بقولک و المجاهر بالفسق و ان کان مقتصدا») و بسند صحیح منقول است از خلف از مردی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که سه کسند در عقب ایشان نماز نمی توان کردن کسی که مجهول الحال باشد در تشیّع و تسنّن یا در عدالت و فسق چنانکه اکثر اصحاب گفته اند و کسی که غلو کند

در نبی و ائمه صلوات اللّٰه علیهم که نبی را یا ائمه خدا داند یا ائمه را رسول داند یا مثل نبی داند و نبی را افضل از ایشان نداند مجملاـ زیاده از رتبه ایشان اعتقاد به ایشان، یا بیکی از ایشان داشته باشد هر چند بر حسب ظاهر اظهار تشیّع کند و امامی مذهب باشد و کسی که فسق او ظاهر باشد و اگر چه اثنی عشری باشد و اگر در واقع فاسق باشد و بحسب ظاهر عادل باشد نماز صحیح است از مامومین و در نماز او دغدغه می شود و ظاهرا نماز او صحیح باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۷

(«و قال علیّ بن محمّد و محمّد بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما من قال بالجسم فلا تعطوه شیئا من الزّکاه و لا تصلّوا خلفه») و منقول است در قوی از حضرت امام علی نقی و حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که هر که اعتقاد به جسمیّت حق سبحانه و تعالی داشته باشد و جسم آنست که طول و عرض و عمق داشته باشد خواه جسم نورانی داند و خواه ظلمانی مثل بلور پس به او زکاه مدهید هیچ چیز و در عقب او نماز مکنید زیرا که کافر است و مسلمان نیست و بی دغدغه مؤمن نیست و ایمان شرط است بی دغدغه چنانکه خواهد آمد.

(«و کتب ابو عبد اللّٰه البرقی إلی ابی جعفر الثّانی صلوات اللّٰه علیه أ یجوز جعلت فداک الصّلاه خلف من وقف علی ابیک و جدّک صلوات اللّٰه علیهما فاجاب لا تصلّ ورائه») و در صحیح منقولست از محمد که عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد

تقی صلوات اللّه علیه که فدای تو گردم آیا جایز است نماز کردن در عقب کسی که اعتقاد به امامت ائمه داشته باشد تا به حضرت امام رضا یا امام موسی صلوات اللّه علیهما محتمل است که مراد حضرت امام موسی و امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما باشد چون منقول نیست که کسی حضرت امام رضا را امام داند و باقی ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم را امام نداند حضرت در جواب نوشتند که نماز مکن یا نماز نمی توان کرد در عقب او چون کافر است یا مسلم و ایمان شرط است به اجماع و روایات صحیحه که خواهد آمد.

(«و ساله عمر بن یزید ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن امام لا باس به فی جمیع أموره عارف غیر انّه یسمع ابویه الکلام الغلیظ الّذی یغیظهما اقرء خلفه قال لا تقرء خلفه ما لم یکن عاقّا قاطعا») و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۸

صحیح و صحیح و کالصحیح منقول است از عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از امامی که باکی به او نیست و عیبی از عیوب شرعیه ندارد و گناهان نمی کند نه صغیره و نه کبیره الا آن که با پدر و مادر درشت سخن می کند که ایشان را به خشم در می آورد و اگر مضطر شوم در اقتدا به او آیا قرائت بکنم به آن که صورت اقتدا را واقع سازم و خود قرائت کنم حضرت فرمودند که نه قرائت مکن در عقب او و اقتدا به او بکن ما دام که عاق پدر و مادر نباشد و از ایشان قطع نکرده باشد،

ظاهر می شود که صغایر ضرر نداشته باشد و حمل کرده اند بر ندرت آن یا آن که چون کسی است که صالح است، ظاهر احوال او آنست که بالطبع درشت است و از درشتی نادم می شود و صغیره نیست بلکه کبیره نیز نیست با استغفار، و لیکن اگر قاطع باشد هر چند استغفار کند نماز نمی توان کرد تا ملکه هم نرسد او را چنانکه مشهور است بین الاصحاب، و صحیحه منصور بن حازم دلالت ظاهری دارد بر آن که ملکه می باید و لیکن آن در عدالت شهادتست نه عدالت امامت و ممکن است که چون ظاهرش غالبا در حقوق الناس است در آنجا احتیاط ضرور باشد و در عدالت امامت همین کافی باشد که اصرار بر فسق نداشته باشد.

(«و روی محمّد بن علیّ الحلبیّ عنه انّه قال لا تصلّ خلف من یشهد علیک بالکفر و لا خلف من شهدت علیه بالکفر») و روایت کرده است محمد در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که نماز مکن در عقب کسی که شهادت دهد بکفر تو و نه در عقب کسی که تو شهادت دهی بکفر او یعنی در اصول دین با تو مخالف باشد و دلالت می کند بر اشتراط ایمان.

(«و روی سعد بن اسماعیل عن ابیه عن الرّضا صلوات اللّه علیه انّه قال»

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۹

«سألته عن الرّجل یقارف الذّنب یصلّی خلفه ام لا قال لا») و روایت کرده است در صحیح از سعد از پدرش و هر دو مجهول الحالند و لیکن ظاهر می شود که صدوق از کتاب او روایت کرده باشد و کتابش معتمد اصحاب باشد بلکه

صحیح باشد که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه از شخصی که گناهان کند آیا در عقب او نماز می توان کرد یا نه حضرت فرمودند که نه و ظاهرش آنست که فسق مضر است پس علم شرعی می باید به زوال آن و آن وقتی حاصل می شود که ظاهر شود عدالت او.

(«و روی عن اسماعیل بن مسلم انّه سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن الصّلاه خلف رجل یکذّب بقدر اللّٰه عزّ و جلّ قال لیعد کلّ صلاه صلّاها خلفه») و در موثق کالصحیح از سکونی منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از نماز کردن در عقب کسی که باور نداشته باشد قضا و قدر حق سبحانه و تعالی را حضرت فرمودند که باید اعاده کند هر نمازی را که در عقب او کرده است یعنی هر گاه داند که او از مفوضه است و اعتقادش اینست که قضا و قدر بمعنی علم است و بنده مختار است چنانکه رای معتزله است و هم چنین است کسی که قایل به جبر باشد چنانکه کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که قایل باشد به جبر او را زکاه مدهید و گواهی او را قبول نکنید و احادیث در کفر جبری و قدریه زیاده از حد حصر است بلکه می باید که بنده اعتقاد به قضا و قدر داشته باشد، و بانکه مجبور نیست و فعل از بنده است و توفیق از حق سبحانه و تعالی است و بی توفیق الهی فعل متمشی نمی شود.

(«و قال اسماعیل الجعفی لأبی جعفر صلوات اللّٰه علیه رجل یحبّ

امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و لا یتبرّأ من عدوّه و یقول هو احبّ»

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۰

«إلیّ ممّن خالفه قال هـذا مخلّط و هو عـدوّ فلا تصلّ ورائه و لا کرامه الّا ان تتّقیه») و در صـحیح منقولست از اسـماعیل بن جابر کـه گفـت عرض نمـودم بـه حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللّٰه علیه که شخصـی هست که دوست می دارد حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه را و بیزار نیست از دشـمنان آن حضـرت که خلافت را از حضرت غصب نمودند مثل فلان و فلان و فلاـن و اتبـاع ایشان و می گویـد که علی محبوبتر است نزد من از کسانی که مخالفت آن حضـرت کرده انـد حال او چونست؟ حضـرت فرمودند که این دشمن حضرتست در عقب او نماز مکن و او را کرامتی نیست که سبب نجات او باشد یا او را دوست باید داشت مگر آن که از روی تقیه در عقب او نماز کنی به نحوی که خواهد آمد و بحسب ظاهر با او دوستی کنی و بحسب باطن با او دشمن باشی و این جمع را تفضیلیّه می گویند، و احادیث متواتره وارد شده است که تبری از ایشان از اصول دینست پس چنین شخصی کافر است و مسلم ظاهریست.

و در حسن کالصـحیح از زراره مرویست که گفت عرض نمودم به حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که جمعی روایت کرده اند از حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه که آن حضرت بعد از نماز جمعه چهار رکعت نماز کردند و سلام ندادند در دو رکعت این چه نماز است حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین (ع) در عقب فاسقی نماز کردند

و چون آن فاسق سلام داد و از نماز فارغ شد حضرت چهار رکعت نماز ظهر را کردند پس شخصی پهلوی آن حضرت (ع) بود گفت یا ابا الحسن چهار رکعت نماز گذاردید و در میان آن سلام ندادید که نافله باشد این چه نماز بود حضرت فرمودند که این چهار رکعت مشبهات است یعنی از این جهت کردم که مردم به شبهه افتند و بدانند که امام سزاوار امامت نیست. حضرت فرمودند که و اللّٰه که آن شخص نفهمید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۱

حضرت چه فرمودند و منقول است که امام ابو بکر بود و سائل عمر و چون اقتدای آن حضرت ظاهری بود تقیه، در نمازهای دیگر که عدد رکعات موافق بود خود قرائت می فرمودند و در نماز جمعه که موافق نیست گاهی چنین می کردند و گاهی بنحو دیگر می کردند که از جهه خود قرائت می کردند و چون امام کافر سلام می داد حضرت برمی خاستند و دو رکعت دیگر می کردند که مجموع نماز ظهر باشد و به همین عنوان از حضرت سید السّاجدین صلوات اللّٰه علیه نیز منقول است و الحال سنّیان عمل ایشان باین عنوان است و این دو رکعت را دو رکعت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می نامند و آن حضرت کاری از جهه شیعیان فرمودند که چون از روی تقیه با سنّیان نماز کنند بهر دو عنوان توانند کرد و در صحیح بخاری نیز مذکور است.

(«و قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ لا تصلّ خلف احد الّا خلف رجلین احدهما من تثق بدینه و ورعه و اخر یتّقی سیفه و سطوته و شناعته علی الدّین فصلّ خلفه

على سبيل التّقيّه و المداراه و اذّن لنفسک و اقم و اقرء لها غير مؤتمّ فان فرغت من قرائه السّوره قبله فابق منها آيه و مجّد اللّه عزّ و جلّ فاذا ركع الامام فاقرأ الآيه و اركع بها فان لم تلحق القراءه و خشيت ان يركع فقل ما حذفه الامام مع الاذان و الاقامه و اركع و ان كنت فی صلاه نافله و اقيمت الصّلاه فاقطعها و صلّ الفريضه و ان كنت فی الفريضه فلا تقطعها و اجعلها نافله و سلّم فی الرّكعتين ثمّ صلّ مع الامام الّا ان يكون الامام ممّن يتّقى فلا تقطع صلاتک و لا تجعلها نافله و لكنّ اخط إلى الصّف و صلّ معه فاذا قام الامام إلى رابعه فقم معه و تشهّد من قيام و سلّم من قيام») و پدرم در رساله كه بمن نوشته بود گفته بود و عبارت جميعا عبارت فقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۲

رضويست صلوات اللّه على مؤلفها كه نماز مكن در عقب كسی مگر در عقب دو كس يكی شخصی كه اعتماد داشته باشی بدين او كه اثنی عشری باشد و اعتماد داشته باشی به ورع و پرهيز كاری او كه عادل باشد و عبارت فقه رضوی چنين است كه و تدينه بدينه كه عمل بدين خود كند در واجبات و مندوبات و به ورع او در ترک محرمات و شبهات و ديگر كسی كه ترسی از شمشير او و از تسلّط و غضب او و عبارت فقه و سوطه و شرّه و بوائقه و ظاهرا سطوته تصحيف نسّاخست يعنی از تازيانه او و از شر او و فسادهای او خايف باشی و از تشنيع او بر

دین خود ترسان باشی، که اگر شمشیر و تازیان نباشد اقلا تشنیع کند بر دین تو که گوید که فلانی مذهب ندارد و یا شیعیان مذهب ندارند که نماز جماعت نمی کنند، و حفظ در عرض نیز واجبست در این صورت نماز کن در عقب او بر سبیل تقیه و مدارا، و از جهه خود اذان و اقامه را آهسته بگو و از جهه خود قرائت کن که اقتدا به او نکرده باشی و عبارت فقه- لانه غیر مؤتمن به- یعنی اعتماد به قرائت او نمی توان کرد چون قرائت غیر مؤمن مثل بسم اللّٰه کفّار است در ذبیحه پس اگر از قرائت فارغ شوی پیش از امام کافر پس یک آیه از آخر سوره باقی گذار و تمجید الهی کن به اذکار یا به گفتن لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه العلیّ العظیم که غالبا اطلاق تمجید بر این ذکر می کنند و مناسبت دارد که از شر امام ایمن باشد پس چون امام فارغ شود آیه، را که باقی گذاشته بخوان و برکوع رو به آن آیه یعنی رکوعت عقیب قرائت باشد نه تمجید پس اگر وقتی رسیدی که اگر اذان و اقامه گویی قرائت فوت شود و ترسی که امام برکوع رود پیش از قرائت پس بگو آن چه را امام انداخته است از اذان و اقامه که آن چهار حیّ علی خیر العمل است قرائت کن بعد از تکبیر و برکوع رو و با او و هر چه از قرائت حمد بماند در حالت رکوع آن را بخوان و این زیادتی در فقه رضوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۳

هست تا اینجا حکم نماز در

عقب سنّیان بود.

و باقی در عقب شیعه و اگر در نماز نافله باشی و اقامه نماز گفته شود یا قد قامت الصلاه گفته شود پس نماز نافله را قطع کن و نماز فریضه را با عادل بگذار و اگر در نماز واجب باشی و اقامه گفته شود آن را قطع مکن و نقل کن نیّت را به نافله و دو رکعت سبک بکن و سلام بده و خود را به امام برسان پیش از رکوع مگر آن که امام سنّی باشد و از او تقیه باید کرد و نماز را قطع مکن اگر نافله باشد و نقل به نافله مکن اگر فریضه باشد و لیکن راه رو تا خود را به صف ایشان برسانی و با فاسق نماز کن پس چون به رکعت چهارم برخیزد مثلا و نماز تو تمام شده باشد تو نیز با او برخیز و تشهد و سلام را در حالت ایستادن به جا آور.

و اما اخباری که در این باب وارد شده است پس در صحیح زراره منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از نماز کردن در عقب سنّیان حضرت فرمودند که نیستند نزد من الا بمنزله دیوارها چنانکه اقتدا به دیوار نمی توان کردن اقتدا به ایشان نمی توان کرد.

و در موثق کالصحیح از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که با امام می باشم و از قرائت فارغ می شوم پیش از آن که امام سنّی از قرائت فارغ شود حضرت فرمودند که یک آیه را بگذار و تمجید الهی بکن و ثنا بر خدا فرست

و چون فارغ شود و آیه را بخوان و برکوع رو.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است از کسی که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد که من نماز می کنم در عقب کسی که اقتدا به آن نمی توان کرد پس اگر من از قرائت فارغ شوم و او فارغ نشده باشد چه کنم حضرت فرمودند که تسبیح بگو تا فارغ شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۴

و کالصحیح منقولست از ابو علی که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که شیعیان شما اختلاف بسیار در میان ایشان هست آیا در عقب همه نماز می توانم کرد حضرت فرمودند که نماز مگذار مگر در عقب کسی که اعتماد داشته باشی بدین او و امانت او یعنی عدالت او و لفظ امانت در کافی نیست و در تهذیب هست با آن که از کافی روایت کرده است.

و در موثق کالصحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که عرض نمودم به آن حضرت که من با امام می باشم و فارغ می شوم پیش از آن که از قرائت فارغ شود حضرت فرمودند که سوره را تمام کن و تمجید و ثنا بفرست بر حق سبحانه و تعالی تا فارغ شود، و احادیث معتبره در این باب بسیار واقع شده است پس حمل می کنیم گذاشتن آیه را بر استحباب اگر چه ممکن است که این اخبار را حمل کنیم بر اخبار سابقه مجازا جمعا، و احادیث صحیحه وارد شده است که اگر ضرور شود نماز کردن در عقب عامه واجبست که قرائت کند و صورت اقتدا را به

جا آورد و اگر چه خودش نشنود.

و در بعضـی از اخبار واقع شده است که قرائت را گوش می دهد و نمی خواند و محمول است بر نخواندنی که بشنود، یا بر آن که اعتماد باین نماز نکند و در خانه خود نماز کند سابقا یا لا حقا چنانکه اخبار صحیحه در این معنی وارد است، یا حمل کنیم بر تخییر چنانکه اعتماد می کنیم بر غسل رجلین در تقیه با آن که حکم اللّٰه مسح است.

و احادیث صحیحه وارد شده است که در هر چیزی تقیه جایز است و مثاب است خصوصا در نماز با ایشان اگر چه احوط عدم اعتماد است بر این نماز، و در چنین صورتی که خود قرائت کند اکتفا بحمد می تواند کرد چنانکه اخبار بسـیار وارد شده است در این معنی و بعضی از آنها گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۵

و در صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که داخـل مسـجد شود و شـروع به نمـاز کنـد ناگاه مؤذن اذان و اقامه بگویـد حضـرت فرمودنـد که نماز واجب را دو رکعت کند استحبابا و با امام نماز از سر گیرد.

و در موثق سـماعه منقول است که گفت از آن حضـرت سؤال کردم از شخصـی که نماز کنـد و امام بیرون آیـد و آن شـخص یـک رکعت نماز کرده باشـد از نماز واجب حضـرت فرمودنـد که اگر امام عادل باشـد نقل کنـد نماز واجب را به سنّت و دو رکعت بکند و ملحق شود به امام و اگر عادل نباشد همان نماز را بکند و یک رکعت دیگر با

او بکند و بنشیند در رکعت دویم خودش آن مقدار که شهادتین کبیر و صلوات بفرستد و نماز را با او تمام کند بهر عنوانی که تواند زیرا که امر تقیه واسع است و هر قسم تقیه که کند مثابست بر آن إن شاء اللّٰه و مفصل این حکم در فقه رضوی گذشت که به عبارت پدرش روایت کرد.

[امام جماعت نشسته نباشد]

(«و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه انّ رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله صلّی بأصحابه جالسا فلمّا فرغ قال لا یؤمنّ احدکم بعدی جالسا») و منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نماز جماعت کردند با امامت اصحاب و حضرت نشسته بودند و اصحاب ایستاده و چون از نماز فارغ شدند فرمودند که بعد از من دیگر کسی امامت نشسته نکند ایستاد کان را که اگر ماموبان نیز نشسته نماز کنند امامت ایشان می تواند کرد چنانکه خواهد آمد در برهنه گان که نشسته نماز نمی کنند و امام در میان ایشان می نشیند و ظاهرا این نماز اخری بود که آن حضرت به جماعت به جا آوردند چون شنیدند که ابو بکر را مقدم داشتند به گفته عایشه حضرت دست به دوش حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما انداختند و دستی دیگر به دوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۶

فضل بن عباس و بخاری نقل کرده است که دستی دیگر به دوش عباس انداختند و آمدند و ابو بکر را دور کردند و نماز کردند چنانکه گذشت و بعد از آن نماز جماعت نکردند پس محتمل است که این حکم منسوخ شده باشد از آن وقت و

ممکن است که جواز آن از خصایص آن حضرت باشد و نقل إجماع کرده اند که جایز نیست امامت نشسته ایستاد کان را.

(«و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه کان النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله وقع عن فرس فشجّ شقّه الایمن فصلّی بهم جالسا فی غرفه امّ ابراهیم») و منقول است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله از اسب افتادند و جانب راست سر آن حضرت شکست یا جانب بدن چنانکه عامه روایت کرده اند و در بعضی از نسخ فسحج بتقدیم حاء مهمله بعد از سین مهمله و جیم بعد از حاء واقع شده است، و در بعضی فحجش بدل آن واقع است و هر دو باین معنی است که زخمی شده بود که پوست شکافته شده بود و امامت صحابه کردند نشسته در بالاخانه ماریه مادر ابراهیم فرزند آن حضرت و این واقعه پیشتر بود و گذشت در مبحث مساجد.

[جماعت افضل بر اول وقت است]

(«و ساله جمیل ابن صالح أیّهما افضل یصلّی الرّجل لنفسه فی اوّل الوقت او یؤخّر قلیلا فیصلّی بأهل مسجده اذا کان امامهم قال یؤخّر و یصلّی بأهل مسجده اذا کان الامام») و منقولست از جمیل ثقه عظیم الشأن و ظاهر آنست که از کتاب او نقل کرده باشد چنانکه در اول کتاب گفت اگر چه طریق خود را بکتاب او ذکر نکرده است که گفت از حضرت صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدم که از این دو صورت کدام یک افضل است آن که شخصی در خانه خود نماز کند در اوّل وقت یا اندکی تاخیر کند و امامت مسجدش کند، به سبب

آن که اکثر سنّیان که تابع ابو حنیفه اند نماز را دیر می گذارند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۷

یـا از جهه انتظـار مـامومین تـا ایشـان جمع شونـد به قرینه انـدک تـأخیر چون امام ایشان است و سنّت است که انتظار مامومین اندکی بکشند و مجملا ترجیح وقت کنم یا جماعت؟ حضرت فرمودند که تاخیر می کند و با اهل مسجد به امامت ایشان نماز می کند هر گاه امام ایشان باشد لازمست رعایت ایشان کردن و ممکن است که اهل مسجدش مخالفان باشند و نماز با ایشان را از روی تقیه کند پس رعایت آنها باید کرد.

(«و ساله رجل فقال له انّ لی مسجدا علی باب داری فایّهما افضل اصلّی فی منزلی فاطیل الصّلاه او اصلّی بهم و اخفّف فکتب صلوات اللّه علیه صلّ بهم و احسن الصّلاه و لا تثقّل») و ظاهرا تتمه حدیث جمیل باشد و محتمل است که مرسل صدوق باشد که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه شخصی سؤال کرد بعنوان فرستادن عریضه و عرض نمود که مرا مسجدی هست در در خانه ام کدام یک افضل است آن که در منزل خود نماز کنم و نماز را طول دهم یا آن که بمسجد روم و امامت کنم و نماز را سبک کنم چون در جماعت تخفیف مطلوبست پس حضرت در جواب عریضه او نوشتند که امامت ایشان کن و نماز را سبک بکن و خوب بکن نه سبکی که عامه می کنند که نه رکوع دارد و نه سجود و سنگین مکن که سبب ملال مامومین شود چنانکه گذشت و خواهد آمد که تخفیف مطلوبست مگر آن که مامومین جمعی باشند که تطویل را خواهند

چنانکه منقول است در موثق کالصحیح از ابو حمزه و حسن که گفتند داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و جمعی نزد آن حضرت بودند پس حضرت نماز عصر را به امامت ایشان به جا آوردند و ما نماز کرده بودیم پس شمردیم آن حضرت در رکوع سی و چهار و یا سی و سه مرتبه گفتند سبحان ربی العظیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۸

و یکی از ایشان و بحمده را ذکر کرد در رکوع و سجود، و در حدیث صحیح از ابان بن تغلب منقول است که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و آن حضرت نماز می کردند پس شمردم که در رکوع و سجود شصت تسبیح گفتند و این محمولست بر منفرد یا مثل سابق چنانکه منقول است در موثق از سماعه که گفت عرض نمودم به آن حضرت که چگونه است حد رکوع و سجود حضرت فرمودند که اما آن چه مجزیست از رکوع سه تسبیح است که به گویی سبحان اللّٰه سبحان اللّٰه سبحان اللّٰه و کسی که قوت داشته باشد که رکوع و سجود را طول دهد هر چه مقدورش باشد طول دهد که در تسبیح و تحمید و تمجید الهی باشد و در دعا و تضرع باشد به درستی که نزدیکترین احوال بنده بجناب اقدس الهی وقتی است که در سجود باشد و اما پیشنمازی که امامت مردمان کند پس سزاوار نیست که نماز ایشان را طول دهد به درستی که در میان ایشان کسی هست که ضعیف است یا کاری دارد و چون حضرت سید المرسلین امامت می فرمودند نماز را

سبک می کردند و خواهد آمد.

[اگر امام و مأموم اختلاف کردند]

(«فانّ عليّا صلوات اللّٰه عليه قال فی رجلين اختلفا فقال احدهما كنت امامك و قال الاخر كنت امامك قال صلاتهما تامّه و ان قال احدهما كنت ائتمّ بك و قال الاخر كنت ائتمّ بك فصلاتهما فاسده فليستانفا») بنا بر نسخه فا جزو حديث جميل خواهد بود على الظاهر يا جزو خبر مرسل و بنا بر نسخه واو بر سر خود خود خواهد بود چنانكه كلينى و شيخ از سكونى روايت كرده اند به اندك تغيير لفظى كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر گاه دو كس با هم نماز كرده باشند و يكى از اين هر دو گويد كه من امامت كردم ترا و ديگرى گويد كه من امام تو بودم حضرت فرمودند كه نماز هر دو صحيح است چون هر دو به خيال امامت قرائت كرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۹

بعنوان وجوب، و نيّت خلاف واقع ضرر ندارد بلكه هر دو به نيّت امامت مثابند و اگر يكى از ايشان گويد كه من اقتدا به تو كردم و ديگرى گويد كه من اقتدا به تو كردم پس نماز هر دو فاسد است مى بايد كه هر دو از سر گيرند نماز را چون قرائت نكرده اند، و اگر كرده باشند بقصد سنّت كرده اند و بنا بر نسخه فا كه جزو حديث سابق باشد چند احتمال دارد يكى آن كه گويا حضرت مى فرمايند كه نماز به جماعت بكن كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه حكم به صحت و تماميت نماز هر دو امام كردند با اختلافى كه داشتند و در واقع امام نبودند چون معقول نيست امامت بى مقتدى

و در حصول اقتدا كردن و هيچ يک نيّت اقتدا نكرده بودند، يا آن كه امامت چنان مطلوب بود كه هر دو كس كه جمع مى شدند اراده امامت داشتند، يا آن كه نيت امامت صحت صلاه شد، و نيت ماموميت سبب بطلان و همه بعيد است و اظهر آنست كه سهو از نساخ شده است و به جاى واو فا بر قلم آمده است.

(«و سال جميل بن درّاج ابا عبد اللّه صلوات اللّه عليه عن امام قوم اجنب و ليس معه من الماء ما يكفيه للغسل و معهم ما يتوضئون به يتوضّأ بعضهم و يؤمّهم قال لا- و لكن يتيمّم الامام و يؤمّهم انّ اللّه عزّ و جلّ جعل الارض طهورا كما جعل الماء طهورا») و به اسانيد صحيحه و حسنه منقولست از جميل كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از امام جمعى كه جنب باشد و آن قدر آب نداشته باشد كه بان غسل تواند كرد و مامومان آب وضو داشته باشند آيا بعضى از ايشان وضو مى تواند ساخت كه امامت ايشان كند حضرت فرمودند كه نه و ليكن امام مقرّرى ايشان تيمم مى كند و امامت ايشان مى كند زيرا كه حق سبحانه و تعالى زمين را مطهر گردانيده است چنانكه آب را مطهر گردانيده است، و بر اين مضمون در

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۱۰

موثق كالصحيح از ابو بصير و موثق كالصحيح ابن بكير و كالصحيح زيد شحّام نيز از آن حضرت صلوات اللّه عليه وارد شده است و آن چه در موثق عباد و قوى و سكونى از آن حضرت صلوات اللّه عليه وارد شده است كه

تیمم امامت متوضّئین نمی تواند کرد و محمول است بر کراهت و در غیر امام راتب چون در امام راتب با وجود دیگر از حضرت او را مقدم داشتند و اللَّه تعالی یعلم.

[هر که نماز واجب خود را به جا آورد و بعد از آن با سنّیان با وضو نماز گذارد]

(«و روی عنه عمر بن یزید انّه قال ما منکم احد یصلّی صلاه فریضه فی وقتها ثمّ یصلّی معهم صلاه تقیّه و هو متوضّئ الّا کتب اللَّه له بها خمسا و عشرین درجه فارغبوا فی ذلک») و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر یک از شما شیعیان که نماز واجب خود را در وقت خود به جا آورد و بعد از آن با سنّیان از روی تقیه با وضو نماز گذارد البته حق سبحانه و تعالی از جهه او باین نماز بیست و پنج درجه بنویسد چنانکه با عادل بنویسد پس رغبت کنید در این ثواب به نماز کردن با ایشان یا در نماز کردن به سبب این ثواب.

و در صحیح از نشیط منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که هر گاه شخصی از ما شیعیان در بر روی خود به بند دو در خانه خود نماز کند که هیچ کس مطلع نشود که او نماز کرده است و بعد از آن برود و با هم سایگان خود از سنّیان نماز کند آیا نمازی که در خانه خود کرده است حق سبحانه و تعالی او را به جماعت قبول می فرماید حضرت فرمودند که آن نمازی را که در خانه کرده است حق سبحانه و تعالی دو ثواب نماز جماعت از جهه آن به او کرامت می فرماید

و او را پنجاه درجه می دهد و نمازی که با سنّیان می کند ثواب نمازی دارد که در عقب حضرت سیّد المرسلین (ص) کرده باشد و چون داخل می شود بر ایشان گناهان خود را

به ایشان می گذارد و حسنات ایشان را با خود بیرون می برد یعنی حسنات تقدیری که اگر آنها شیعه می بودند هر ثوابی که بر تقدیر تشیّع داشته باشند حق سبحانه و تعالی کرامت می فرماید.

[هر که با سنّیان در صف اول ایشان نماز کند]

(«و روی عنه حمّاد بن عثمان انّه قال من صلّی معهم فی الصّف الاوّل کان کمن صلّی خلف رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فی الصّف الأوّل») و بسند صحیح از حماد و در حسن کالصحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر که با سنّیان در صف اول ایشان نماز کند از روی تقیه که خود اذان و اقامه بگوید و خود قرائت کند یا اعم هر گاه تقیه شدید باشد چنان باشد که در عقب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نماز کرده باشد در صفّ اول.

(«و روی عنه حفص بن البختریّ انّه قال یحتسب ذلک لک اذا دخلت معهم و ان کنت لا تقتدی بهم حسب لک مثل ما یحسب ذلک لک اذا کنت مع من یقتدی به») و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه داخل شوی در نماز سنّیان و اگر چه به ایشان اقتدا نمی کنی بمجرد داخل شدن با ایشان از روی تقیه محسوب می شود و لفظ حسب لک در کافی نیست و ظاهرا از نساخ

زیاد شـده باشد چون یحسب اول کافی است حاصل آن که محسوب می شود از جهه تو مثل ثوابی که نماز کنی به جماعت با عادلی که اقتدا به او توانی کرد.

(«و روی مسعده بن صدقه انّ قائلا قال لجعفر بن محمّد صلوات اللّه علیهما جعلت فداک انّی أمرّ بقوم ناصبه و قد اقیمت لهم الصّلاه و انا علی غیر وضوء فان لم ادخل معهم فی الصّلاه قالوا ما شاءوا ان یقولوا فاصلّی معهم ثمّ أتوضّأ اذا انصرفت و اصلّی؟ فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۲

جعفر بن محمّد صلوات اللّه علیهما سبحان اللّه أ فما یخاف من یصلّی علی غیر وضوء ان تاخذه الارض خسفا») و کالصحیح منقول است که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمود که فدای تو کردم به جمعی ناصبی یعنی سنّی یا کسانی که اظهار عداوت اهل بیت می کنند و اقامه نماز گفته اند و من وضو ندارم پس اگر با ایشان داخل نشوم هر چه می خواهند بمن می گویند آیا با ایشان نماز بی وضو بکنم و بعد از آن وضو بسازم و نماز خود را به جا آورم پس حضرت فرمودند که سبحان اللّه یعنی منزّه است حق سبحانه و تعالی از آن که از جهه او نماز بی وضو کنند و یا بگذارند عقوبت این را، یا از محض تعجب فرموده باشند آیا نمی ترسد کسی که بی وضو نماز کند که زمین او را فرو برد و ظاهرا قصد نماز کردن بی وضو حرام باشد امّا اگر تکبیر احرام نگوید و با ایشان همراهی کند و پیشانی را بر ما یسجد علیه نگذارد قصور نداشته باشد.

چنانکه در صحیح از

عبـد اللّٰه بن مغیره منقول است از ناصـح و جهالت او ضـرر نـدارد چون عبد اللّٰه از اهل اجماع است که عرض نمودم به خدمت حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه که من در خـانه خود نمـاز می کنم و می روم و بـا سـنّیان نماز می کنم حضـرت فرمودنـد که قصـد نافله کن نمازی را که با ایشان می کنی و با تکبیر احرام مگو که با ایشان در نماز داخل شوی به درستی که افتتاح نماز به تکبیر احرام است.

و کالصحیح منقول است از عبید که گفت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که داخل مسجد می شوم و پیشتر نماز کرده ام و با ایشان نماز می کنم و حساب نماز نمی کنم آن را حضرت فرمودند که باکی نیست اما من با ایشان نماز می کنم و چنان می نمایم که سجده می کنم و سجده نمی کنم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۳

(«و روی عنه زید الشـحّام انّه قال یا زید خالقوا النّاس باخلاقهم صـلّوا فی مساجدهم و عودوا مرضاهم و اشـهدوا جنائزهم و ان اسـتطعتم ان تکونوا الائـمّه و المؤذّنین فافعلوا فانّکم اذا فعلتم ذلک قالوا هؤلاء الجعفریّه رحم اللّٰه جعفرا ما کان احسن ما یؤدّب اصـحابه فاذا ترکتم ذلک قالوا هؤلاء الجعفریّه فعل اللّٰه به جعفر ما کان ما اسوأ ما یؤدّب اصـحابه») و کالصحیح و در صحیح از زید منقول است که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه به او فرمودند که ای زید با سنّیان یا اعم معاشرت کنید بطریق ایشان در مساجـد ایشان نماز کنیـد و بیماران ایشان را عیادت کنیـد و به جنازه ایشان حاضـر شویـد و اگر توانید چنان کنید که پیش

نماز ایشان باشید و یا مؤذن ایشان که هر گاه چنین معاشرت می کنید می گویند که این جماعت شیعیان جعفرند حق سبحانه و تعالی رحمت کند جعفر را چه نیکو تادیب می فرماید اصحاب خود را، و چون ترک می کنید این طریقه معاشرت خوب را با ایشان و ترک اینها می کنید می گویند این جماعت اتباع جعفرند خدا او را جزا دهد چه بد تربیت می کند اصحاب خود را، و امثال این اخبار بسیار وارد شده است در حسن معاشرت ظاهری با ایشان. امّا می باید که در باطن با ایشان بد باشد و دوست نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که لا تجد الخ یعنی ایمان به خدا و روز قیامت ندارند جمعی که دوستی می کنند با دشمنان خدا و رسول هر چند پدران ایشان یا پسران ایشان یا خویشان ایشان باشند.

(«و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذّن خلف من قرات خلفه») در حسن کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اذان بگو در عقب کسی که قرائت می کنی در عقب او یعنی اعتماد به اذان ایشان نمی توان کرد هم چنانکه اعتماد به قرائت ایشان نمی توان کرد و دلالت می کند بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۴

آن که شرط است در مؤذّن که مؤمن باشد و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و بعضی گذشت.

(«و قال له رجل اصلّی فی اهلی ثمّ اخرج إلی المسجد فیقدّموننی فقال تقدّم لا علیك و صلّ بهم») و منقول است که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمود که من در خانه خود نماز می کنم و بمسجد سنّیان می روم یا

اعم و مرا مقدّم می دارند حضرت فرمودند که باکی نیست پیش نمازی ایشان بکن اگر سنّی باشند از روی تقیه اعاده مستحب است، و بسا باشد که واجب باشد، و اگر شیعه باشند اعاده مستحب مؤکّد است.

و منقول است در صحیح از یعقوب بن یقطین که عرض نمودم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم بسیار است که در سفرم با مخالفان و وقت ظهر می شود و تا ایشان به زیر نیایند ما نمی توانیم به زیر آییم از چهارپا، ایشان نماز ظهر می کنند و ما نیز می کنیم ایشان فی الحال روانه می شوند ما بر می خیزیم و نماز عصر می کنیم و چنین اظهار می کنیم که نافله می کنیم چون ایشان نماز عصر را دیر می کنند پس از جهه نماز عصر به زیر می آیند و مرا پیش می دارند که امامت کنم چه کنم حضرت فرمودند که امامت ایشان بکن که هرگز حق سبحانه و تعالی ایشان را رحمت نکند، بمنزله لعنهم اللّٰه است و چون صلّ بهم فرموده بود توهّم می شد که مبادا امامت ما نفع کند ایشان را حضرت فرمودند که نفع نمی کند و بعنوان نفرین این معنی را ادا فرمودند که ابلغ باشد.

و در صحیح از محمد بن اسماعیل منقولست که گفت عریضه به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه نوشتم و عرض نمودم که بسیار است که حاضر می شوم در مساجد هم سایگان و غیر ایشان و مرا پیش می دارند که با من

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۵

نماز کنند و حال آن که من نماز خود را پیشتر کرده ام و بسیار است که با من نماز می کنند شیعیان و مستضعفان

و جاهلان که مرا نمی شناسند یا امام را نمی شناسند و از امامت کراهت دارم از این دو وجه که نماز کرده ام و خوب و بد را با هم جمع کردن خوب نیست هر چه بفرمایید چنان کنم حضرت نوشتند که امامت ایشان بکن یعنی اعاده بعنوان تقیه نسبت به مخالفان خوبست و نسبت به شیعیان بهتر و عموم این اخبار شامل است که نماز اوّل را به جماعت کرده باشند یا منفردا با ترک استفصال که مفید عموم است ایضا و از این باب اخبار بسیار است اما نسخه یقدّمونی ممکن است که نون وقایه یا اصل را تخفیفا انداخته باشند و ممکن است که نون مشدّد باشد.

(«و روی هشام بن سالم عنه قال فی الرّجل یصلّی الصّلاه وحده ثمّ یجد جماعه قال یصلّی معهم و یجعلها الفریضه ان شاء») و به دوازده سند صحیح و دو حسن الصحیح از هشام منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که نماز تنها کند و بعد از آن جماعتی بهم رسند حضرت فرمودند که با ایشان نماز می کند و اگر خواهد این نماز را قصد فریضه می کند و محتمل است که ضمیر راجع به اللّٰه باشد به قرینه احادیث دیگر، و ممن است که مراد این باشد که اگر خواهد قصد قضای ما فات کند، و محتمل است که مراد ظاهر حدیث باشد و قصد کند که آن چه کرده ام سنّت باشد و این واجب باشد یا قصد وجوب کند به اعتبار اصلش، و به همین مضمون کلینی در حدیث صحیح روایت کرده است از حفص بن بختری و در آخر

آن نیست ان شاء.

و در حدیث صحیح از حلبی منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه نماز خود را کرده باشی و در مسجد باشی و شروع در نماز

کنند پس اگر خواهی بیرون رو و اگر خواهی بقصد سنّت بکن پس محتمل است که مراد اعاده با عادل باشد یا با سنّی یا اعم و این اظهر است.

و کالصحیح از اسحاق بن عمّار منقول است که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که نماز کردم و اقامه نماز می گویند در مسجد حضرت فرمودند که به نیت قضا به جا آورد.

و در موثق از عمار منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که شخصی نماز واجب می کند و می بیند که جمعی نماز به جماعت می کنند آیا جایز است که اعاده کند نماز را با ایشان به جماعت بانکه آن را مخفّفا تمام کند و ملحق شود به ایشان حضرت فرمودند که بلی عرض نمودم که اگر نکند فرمودند که باکی نیست و احتمال قطع و نقل نیّت به نافله نیز دارد چنانکه گذشت.

(و قد روی انّه یحسب له افضلهما و اتمّهما) و در روایتی وارد شده است که محسوب می شود از جهه او آن چه افضل هر دو باشد و تمامتر باشد و ظاهرا روایتی است که کلینی کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که نماز می کنم و داخل مسجد می شوم و نماز بر پا می شود و حضرت فرمودند که نماز کن با ایشان حق سبحانه و

تعالی اختیار می کند هر نمازی را که محبوبتر است نزد او ممکن است که سابقا به جماعت کرده باشد و از دو جماعت که هر کـدام که محبوبتر باشـد قبول شود، یا آن که اوّل را با حضور قلب و نیت خالص طولانی بفعل آورده باشد و در جماعت چنان نباشـد که در این صورت ممکن است که منفرد احبّ باشـد، یـا آن که احبّ آن نمازیست که به جماعت واقع می شود و ابهام از آن جهت است که بی اعتنا نشود به نماز منفرد خصوصا در بلاد عامه و ممکن است که ثانی با جماعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۷

سنّیان باشـد چنانکه ظاهر لفظ معهم است و اول به جماعت باشد یا منفرد و ثواب اعاده با ایشان بیشتر باشد چنانکه گذشت در اخبار بسیار و اللَّه تعالی یعلم.

[نماز در لباس واحد]

(«و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی ابن جعفر صلوات اللَّه علیهما عن الرّجل یصلّی بالقوم و علیه سراویل و رداء قال لا باس به») و به اسانید صـحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه از شخصی که پیشـنمازی جمعی کنـد و زیر جـامه داشـته باشـد و ردایی آیا کافی است حضـرت فرمودنـد که باکی نیست یعنی اگر جامه پوشیده باشد یا پیراهن و رد ابر بالای آن بر دوش خود انداخته باشد اکمل است و به همین اکتفا می تواند کرد.

(«و روی زراره عن ابی جعفر صـلوات اللَّه علیه انّه قـال انّ اخر صـلاه صـلّاها رسـول اللَّه صـلی اللَّه علیه و آله بالنّـاس فی ثـوب واحد قد خالف بین طرفیه أ لا اریک الثّوب

فقلت بلی فاخرج ملحفه فذرعتها فکانت سبعه اذرع فی ثمانیه اشبار») و در صحیح از زراره منقول است که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که آخر نمازی که حضرت سیّد الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله بعنوان جماعت کردند در یک جامه بود که یک طرف آن را لنگ کردند و طرفی دیگر را ردا یا جانب راست را به جانب چپ انداختند و جانب چپ را به جانب راست و ردا نداشتند و این جامه بزرگ بمنزله سه جامه بود لنگ و پیراهن و ردا می خواهی بنمایم به تو گفتم بلی پس آن حضرت صلوات اللّٰه علیه چادر شبی بیرون آوردند و من آن را گز کردم طول آن هفت ذرع بود بذراع دست و عرضش چهار ذرع بود که هشت شبر باشد، و اگر بر خود نه پیچد نیز جایز است چنانکه صحیحه ابو بصیر دلالت می کند بر آن که اگر بر خود نه پیچد نیز جایز است اما بی ردا مکروهست چنانکه در صحیح از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۸

سلیمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه کردم از شخصی که امام باشد و یک پیراهن پوشیده باشد و ردا نپوشیده باشد حضرت فرمودند که سزاوار نیست مگر با ردا یا عمامه را ردا کند که سر برهنه باشد بهتر از آنست که بی ردا باشد.

و منقول است در صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا امام را خوبست که زیر جامه پا کند و کلاهی بر سر گذارد و در

این دو جامه امامت کند بی ردا فرمودند که خوب نیست و سؤال کردم که آیا زیر جامه بعوض لنگ خوبست فرمودند که بلی و احادیث ردا گذشت در لباس مصلی.

[نماز مستحب در وقت واجب]

(«و سال عمر بن یزید ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّوایه الّتی یروون انّه لا ینبغی ان یتطوّع فی وقت فریضه ما حدّ هذا الوقت فقال اذا اخذ المقیم فی الاقامه فقال له: النّاس یختلفون فی الاقامه قال المقیم الّذی یصلّی معه») و به اسانید صحیحه منقول است از عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از روایتی که منقول است بروایت عامه یا اعم که سزاوار نیست نافله در وقت فریضه کدام وقتست حضرت فرمودند که آن وقتی است که شروع کند و اقامت گوینده که مؤذن است در اقامه، پس عرض کردم که مردمان مختلف می باشند در اقامت کدام اقامت مراد است حضرت فرمودند که آن مقیمی که با او نماز می کنی یا می کنند، و ظاهر می شود که جایز است که در یک مسجد چند نماز جماعت بلکه می کرده اند و منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است که چون وقت فضیلت داخل می شود نافله نمی توان کرد بانکه در هر دو وقت منهی عنها بوده باشند بعنوان حرمت یا کراهت یا در یکی کراهت شدیدتر باشد یا آن که در صورتی که انتظار جماعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۹

کشند جایز باشد بی کراهت چنانکه گذشت.

[هر گاه مؤذن قد قامت الصلاه بگوید مأمومان بر می خیزند]

(«و ساله حفص بن سالم اذا قال المؤذّن قد قامت الصّلاه أ یقوم النّاس علی ارجلهم او یجلسون حتّی یجی ء امامهم قال لا بل یقومون علی ارجلهم فان جاء امامهم و الّا فلیؤخذ بید رجل من القوم فیقدّم») و به اسانید صحیحه منقول است از حفص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر

گاه مؤذن قد قامت الصلاه بگوید آیا مأمومان بر می خیزند اگر امام ایشان حاضر نباشد یا می نشینند تا امام ایشان حاضر شود حضرت فرمودند که بر می خیزند اگر امام ایشان آمد امامت می کند و اگر اندک توقفی کردند و او نیامد دست یکی از مامومین را می گیرند و مقدم می دارند و به او اقتدا می کنند و از این حدیث ظاهر می شود که می باید در وقت اقامه ماموما‌ن نشسته باشند و مؤذن ایستاده باشد و وقت ایستادن ایشان وقتی است که قد قامت الصّلاه گفته شود نه وقت شروع در اقامه یا اتمام اقامه چنانکه بعضی قایل شده اند به آن، دیگر آن که سخن نگویند بعد از اقامت اگر چه در تقدیم امام باشد و اگر چه جایز است کلام امام ترکش اولی است، دیگر هر گاه امام را تب دیر کند حق مامومین مقدم است و دیگری را مقدم می دارند، و ظاهر می شود که تشیّع و نماز جماعت کردن کافی باشد در امامت و عدالت در کار نباشد اگر چه حمل می توان کرد بر آن که مقدم دارند کسی را که اهلیت امامت داشته باشد و لیکن خلاف ظاهر است.

[هر گاه نماز بر پا شود به قد قامت الصلاه حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد]

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا اقیمت الصّلاه حرم الکلام علی الامام و اهل المسجد الّا فی تقدیم امام») و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه بر پا شود نماز به گفتن قد قامت الصلاه چنانکه الحال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۰

گذشت حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد که با این امام نماز می کنند

یا اعم مگر در مقدم داشتن امامی چنانکه گذشت و لیکن بعنوان دست گرفتن اولی است و احادیث بسیار نهی و جواز گذشت و اکثر حمل کرده اند این حدیث را بر کراهت تا جمع شود میان اخبار اگر چه احوط ترکست مطلقا.

[هر گاه دو نفر بخواهند نماز جماعت بخوانند]

(«و روی عن محمّد بن مسلم انّه سئل عن الرّجل یؤمّ الرّجلین قال یتقدّمهما و لا یقوم بینهما و عن الرّجلین یصلّیان جماعه قال نعم یجعله عن یمینه قال و قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله اقیموا صفوفکم فانّی أراکم من خلفی کما اراکم من قدّامی و من بین یدیّ و لا تخالفوا فیخالف اللَّه بین قلوبکم») و کالصحیح منقول است از محمد بن مسلم که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از مردی که امامت کند دو مرد را حضرت فرمودند که پیش می ایستد و هر دو در عقب می ایستند و در میان ایشان نمی ایستد یعنی استحبابا، و از آن حضرت سؤال کردند که هر گاه دو کس خواهند که نماز جماعت کنند جایز است فرمودند که بلی و امام ماموم را در دست خود باز می دارد و این مضمون در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللَّه علیهما منقول است و خواهد آمد محمد بن مسلم گفت که حضرت باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که صفهای نماز جماعت را درست کنید که من شما را از پشت سر چنان می بینم که از پیش و برابر می بینم و پیش و پس مایستید که حق سبحانه و تعالی مخالفت می اندازد میانه دلها شما

و مخـالفت صـوری تـاثیر دارد در مخـالفت معنوی، و جزو اخر را صـدوق در موثق از ابو بصـیر از حضـرت امـام جعفر صـادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است با زیادتی آن که دوش به دوش بایستید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۱

و در قوی از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که می خواهید دلالت کنم شـما را به چیزی که کفاره گناهان شما باشد و سبب زیادتی حسنات شما گفتند بلی یا رسول اللّٰه حضرت فرمودند که آن تمام کردن وضو است در هواهای سـرد، و بسـیار گام برداشـتن است به مساجـد، و انتظار کشـیدن نماز است بعـد از نماز و هر یک از شـما که از خانه خود بیرون روید با وضو، و نماز جماعت کنید با مؤمنان و بنشـینید و انتظار نماز دیگر کشـید فرشتگان از جهه شـما استغفار کنند و گویند خداوندا او را بیامرز خداوندا او را ببخشا پس چون به نماز ایستید نماز را نیکو به جا آورید نه طولانی و نه کوتاه یا صـفهای خود را درست کنید و فرج ها مسدود سازید و همه جا متابعت امام کنید به درستی که بهترین صفهای مردان صف پیش است و بهترین صفهای زنان پس تر، و از سکونی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودنـد که مساوی کنید صـفها را و دوش به دوش بایستید تا شـیطان بر شـما مسـتولی نشود و در این باب اخبار متواتره است و حمل بر استحباب کرده اند و احوط آنست که ترک نکنند چون او امر این باب بی معارض است و

اللَّه تعالى يعلم.

[نماز در صف اول]

(«و قال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات اللَّه عليهما انّ الصّلاه فى الصّفّ الاوّل كالجهاد فى سبيل اللَّه عزّ و جلّ») و منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه عليه كه نماز در صف اول ثواب جهاد در راه حق سبحانه و تعالى دارد يعنى جهاد بقصد قربت با آن كه جهاد راه اسلام را مى گشايد به بستن راه كفر، و كالصحيح از اسحاق منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه بمن فرمودند كه اى اسحاق با سنّيان نماز مى كنى در مسجد گفتم بلى حضرت فرمود كه با ايشان نماز كن شخصى كه با ايشان نماز مى كند مانند

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۲۲

كسى است كه شمشير كشيده باشد و در راه حق سبحانه و تعالى جهاد كند پس ممكن است كه مراد از حديث متن جماعت با عامه باشد يا اعم باشد با آن كه احاديث صحيحه گذشت كه فرقى نيست ميان جماعت واقعى و صورت جماعت با ايشان در ثواب بلكه ظاهر شد كه ثواب اين صورت بيشتر است چون احاديث صحيحه وارد شده است كه نماز در صف اول ايشان مثل نماز در صف اول با رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله است.

[تكميل صفوف]

(«و روى الحلبىّ عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه انّه قال لا ارى بالصّفوف بين الاساطين بأسا و قال أتمّوا صفوفكم اذا رأيتم خللا و لا يضرّك ان تتاخّر ورائك اذا وجدت ضيقا فى الصّفّ الاوّل إلى الصّفّ الّذى خلفك و تمشى منحرفا») و به اسانيد صحيحه منقولست از حلبى كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه باك نمى دانم صفهاى ميان ستونها

را اعم از صفی که ستونها را قطع کرده باشد و صفی که در عقب ستونست که ستون حایل است و هر دو ضرر ندارد چنانکه مشاهد است در مسجد کوفه و بصره که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه به همین عنوان بوده است و مسجد الحرام و مسجد نبی صلی اللّه علیه و آله اگر چه تغییر یافته است ام شکی نیست که در زمان آن حضرت ستونها بوده است خصوصا مسجد نبی (ص) و در میان و عقب این ستونها نماز می کردند مثل حال و حضرت (ص) فرمودند که تمام کنید صفهای خود را هر گاه خللی در آنها بیابید که فاصله دارد پیش از نماز، و بعد از آن شروع در نماز کنند و اگر در اثنای نماز خلل به همرسد یا پیشتر ضرر ندارد ترا که خود را به صف عقب خود رسانی و در میان فرجه بایستی اگر صف اول تنگ باشد و چون روی به آنجا منحرف خواهی رفت که پشت بقبله نکنی بانکه پشت پشت بیایی یا از جانبین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۳

بر وی و جزو آخر را شیخ در صحیح از فضیل نیز روایت کرده است به همین عبارت و هم چنین در موثق سماعه مذکور است با این زیادتی و اگر در صفی باشی و خواهی که به صف پیشتر روی باکی نیست که بروی و در این صورت لازم نیست که جا تنگ باشد تا تواند رفت زیرا که صف پیشتر ثوابش بیشتر است از جهه تحصیل ثواب جایز است به پیش رفتن، و در صحیحه محمد بن مسلم از آن حضرت

صلی اللَّه علیه و آله مذکور است که پیش می رود اما پس نمی آید و محمول است بر صورتی که عبث پس آید یا با استدبار.

[فاصله بین صفوف]

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه قال ینبغی للصّفوف ان تکون تامّه متواصله بعضها إلی بعض و لا یکون بین الصّفّین ما لا یتخطّی یکون ذلک قدر مسقط جسد انسان اذا سجد، و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه ان صلّی قوم و بینهم و بین الامام ما لا یتخطّی فلیس ذلک الامام لهم بإمام و أیّ صفّ کان اهله یصلّون بصلوه امام و بینهم و بین الصّفّ الّذی یتقدّمهم ما لا یتخطّی فلیس تلک لهم بصلوه و ان کان سترا او جدار فلیس تلک لهم بصلوه الّا من کان حیال الباب قال و قال هذه المقاصیر انّما احدثها الجبّارون و لیس لمن صلّی خلفها مقتدیا بصلوه من فیها صلاه قال و قال أیّما امرأه صلّت خلف امام و بینها و بینه ما لا یتخطّأ [یتخطی خ] فلیس لها تلک بصلوه قال قلت فان جاء انسان یرید ان یصلّی کیف یصنع و هی إلی جانب الرّجل قال یدخل بینها و بین الرّجل و تنحدر هی شیئا») و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که سزاوار آنست که صفها تمام باشد که در میان صف و اول و آخر آن جای کسی نباشد و به یک دیگر متصل باشد که در میان صف تا صف

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۴

دیگر فاصله بسیار نباشد و میان دو صف آن مقدار فاصله نباشد که گام بر نتوان داشت

که زیاده از فرجه میان دو پای مستوی الخلقه باشد که تخمینا سه شبر است تا چهار شبر بلکه همین قدر باشد که وقتی که به سجده رود مقدار سجده باشد و زراره گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر جمعی نماز کنند و میان صف اول و امام زیاده از مقدار گام فراخ باشد آن امام ایشان امام نیست و هم چنین از صفی تا صفی دیگر اگر فاصله زیاده از گام فراخ باشد نماز آن صف ما بعد نماز نیست یعنی نماز کامل نیست و اگر فاصله پرده باشد یا دیواری باشد بغیر ستون یا مثل ستون آن نماز ایشان صحیح نیست مگر نماز کسی که محاذی دری باشد که بر آن دیوار باشد که چون ایشان امام را می توانند دید قطع نظر از فاصله ماومین زراره گفت که حضرت (ص) فرمودند که این مقصورهایی که الحال هست که محراب داخل در مسجد است ستم کاران بنی امیّه ساخته اند و بدعت ایشان است و در زمان حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله نبود و کسی که اقتدا کند به امامی که در مقصوره است از طرفین مقصوره نماز ایشان نماز نیست چون امام را نمی بینند و کسی را نیز نمی بینند که امام را بیند یا اگر بینند بد می بینند نماز ایشان کامل نیست چون بدعت کرده اند از روی تکبر که ائمه جور که آنجا ایستند ممتاز باشند و ابتدای این بدعت از عثمان شد یا عمر چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در زمان خلافت ظاهری همه را منهدم ساخت چنانکه در موثق طلحه است

که حضرت می فرمودند که منهدم سازند و می فرمودند که به محرابها یا مذبحهای یهودان می ماند.

و زراره گفت که حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر زنی که نماز کند در عقب امامی و میان آن زن و امام فاصله بسیار باشد که گام نتوان برداشتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۵

نماز آن زن نماز نیست مثل مردان زراره گفت عرض نمودم که اگر مردی بیاید و خواهد که به آن مرد اقتدا کند چه کند و حال آن که زن در جانب آن مرد است فرمودند که مرد پهلوی امام می ایستد و زن اندکی پست می رود و حمل کرده اند نهی از حایل را در زنان بر کراهت چون در حدیث موثق عمّار وارد شده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که امامت جمعی کند و در عقب امام خانه باشد که زنان در آنجا باشند آیا جایز است که این زنان اقتدا کنند به مرد حضرت فرمودند که بلی اگر امام پست تر از زنان باشد یعنی بلندتر نباشد عرض نمودم که اگر میان زنان و امام دیواری یا راهی باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و احوط آنست که با امکان در عقب دیوار نباشند مگر آن که سبب ترک شود که با حایل بهتر است از ترک و اگر محراب داخل در بنا باشد ضرر ندارد هر گاه جا تنگ باشد.

چنانکه در صحیح از منصور بن حازم منقول است که گفته به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که من در طاق یعنی در محراب نماز می کنم حضرت فرمودند که باکی نیست که هر

گاه جا تنگ باشد، و غرض از رفتن در محراب فراخ شدن جا باشد بر نماز گذارندگان چنانکه غالبا در مجامع چنین می شود اما احوط آنست که آن مقدار داخل بنا نباشد که مانند محراب و داخل مسجد شود بانکه طرفین صف اول امام را و کسی که امام را بیند نه بیند که در آن صورت نماز آنها صحیح نیست.

(و فی روایه عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه و قال اقلّ ما یکون بینک و بین القبله مربض عنز و اکثر ما یکون مربض فرس) و در روایت صحیح از عبد اللّٰه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که کمترین فاصله که میان تو و میان قبله می تواند بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۶

بقدر خوابیدن بزیست و ظاهرا در طول بز مراد است زیرا که در عرض بز نمی توان سجده کردن، و اکثر فاصله که می تواند بود میان تو و قبله محل خوابیدن اسبی است، و مراد از قبله در صف اول امام است که محاذی قبله اوست، و در صف دویم صف اول است و بر این قیاس محتمل است که مراد این باشد که اگر در میان تو و دیوار که ستره است این مقدار فاصله باشد محتاج به ستره نیست که نصب کنند و دیوار ستره است و اگر فاصله بیشتر باشد احتیاج به ستره هست استحبابا و این معنی بحسب لفظ اقربست اما صدوق معنی اوّل را فهمیده است و متابعت او کرده اند اصحاب در استحباب و اکثر بر آنند که این مقدار بحسب فضیلت است و واجب آن مقدار است

که عرفا گویند به او اقتدا کرده است و بعضی از اصحاب تا سیصد ذرع تجویز نموده اند و بسیار بعید است اما اگر فاصله صفوف باشند ضرر ندارد هر چند بسیار باشند هر گاه نتوانند متابعت کردن نه آن که تا صف آخر برکوع روند امام سر از رکوع برداشته باشد.

(و قال عمّار بن موسی سئل ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الامام یصلّی و خلفه قوم اسفل من الموضع الّذی یصلّی فیه قال ان کان الامام علی شبه الدّکان او علی ارفع من موضعهم لم تجز صلاتهم و ان کان ارفع منهم بإصبع او اکثر او اقلّ اذا کان الارتفاع یقطع، سئل و ان کانت ارض مبسوطه او کان فی موضع منها ارتفاع فقام الامام فی الموضع المرتفع و قام من خلفه اسفل منه و الارض مبسوطه الّا انّها فی موضع منحدر فلا باس به) و در بعضی نسخ به قطع سیل و در کافی به بطن مسیل و در بعضی از نسخ قال لا باس به است و در موثق منقول است از عمّار که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند از امامی که نماز کند و در عقب او جمعی باشند پست تر از موضعی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۷

امام نماز کند حضرت فرمودند که اگر بلندی امام مانند صفهای بلند و دکانهای بازار است که تخمینا دو ذرع بلند می باشد غالبا یا بر جائی که بسیار بلند باشد از موضع ایشان نماز مامومین صحیح نیست و نماز امام صحیح است چون بمنزله منفرد است و اگر بلندتر از ایشان باشد بمقدار یک انگشت یا بیشتر یا کمتر

هر گاه بلندی به مقداری باشد که قطع آن توان کرد به کام برداشتن یعنی ضرر ندارد به قرینه سابق، و آن که سؤالی دیگر کرده می شود و حضرت می فرماید که باکی نیست و بر نسخه به قطع سیل یعنی هر گاه بلندی از بابت بلندی باشد که هر گاه چون سیل می رود زمین را می خراشد تا یک ذرع غالبا و مسأله دیگر فرموده باشند و جواب هر دو را فرموده باشند که باکی نیست یا جواب اوّل را بظهور گذاشته باشند و مؤید این است نسخه کافی و بنا بر نسخه سئل چنانکه شیخ فخر الدّین بود جوابش قال لا باس به خواهد بود یعنی از آن حضرت سؤال کردند که اگر زمین پهنی باشد و در موضع از آن بلندی باشد و امام در بلندی بایستد و مامومان در موضعی پست تر از موضع امام بایستند و زمین پهن باشد و لیکن موضع سراشیب باشد پس باکی نیست با حضرت فرمودند که باکی نیست و علی ای حال مطلب ظاهر است و عبارت مشوش است مثل سایر روایات عمار که بی چیزی نیست و اللّه تعالی یعلم.

[اگر امام بالاتر از موضع ماموین بایستد]

(و سئل صلوات اللّه علیه فان قام الامام اسفل من موضع من یصلّی خلفه قال لا باس به، و قال صلوات اللّه علیه ان کان الرّجل فوق بیت او غیر ذلک دکّانا کان او غیره و کان الامام یصلّی علی الارض و الامام اسفل منه کان للرّجل ان یصلّی خلفه و یقتدی بصلوته و ان کان ارفع منه بشیء کثیر) و عمار گفت که از آن حضرت صلوات اللّه علیه پرسیدند که اگر امام بایستد پست از موضع

ماامومین که در عقب او نماز می کنند حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۸

فرمودند که باکی نیست و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر ماموم بر پشت بامی باشند یا غیر آن خواه دکان باشد و خواه غیر آن و امام بر زمین نماز کند و امام پست تر از ماموم باشد ماموم به او اقتدا می تواند کرد اگر چه ماموم بلندتر باشد بسیار که اقتدا به او می تواند کرد حاصل این شد که ماموم بر بلندی می تواند ایستاد و امام نمی تواند ایستاد، و اما آن چه در صحیح از صفوان منقول است از محمد بن عبد اللّٰه که مجهول است و ضرر ندارد که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه از امامی که نماز کند در موضعی و ماموماں پست تر از او بایستند یا امام در موضعی باشد که ماموماں بلندتر باشند از او حضرت فرمودند که می باید که جای همه مساوی باشد گفت عرض نمودم که اگر شخصی تنها نماز کند و موضع سجده اش پست تر بوده باشد از موضعی که ایستاده باشد حضرت فرمودند که هر گاه تنها باشد باکی نیست پس اول محمولست بر استحباب و ثانی محمولست بر آن که زیاده از چهار انگشت نباشد و جمعی به سبب این حدیث قایل شده اند که اگر موضع سجده پست باشد جایز است اگر چه زیاده از چهار انگشت باشد و موضع ایستادن جایز نیست که پست باشد تا جمع شود میان اخبار و اکثر علما بنحو اول جمع کرده اند و گفته اند که در موضع سجده پست بودنش تا یک خشت کراهت ندارد و مواضع دیگر کراهت دارد و این

قول به احتیاط اقربست اگر چه قول اوّل خالی از قوت نیست و احوط آنست که مطلقا بلند و پست نباشد چنانکه گذشت.

(و سال موسی بن بکر ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه عن الرّجل یقوم فی الصّفّ وحده قال لا باس انّما یبدو الصّفّ واحد بعد واحد) و منقول است که موسی و ظاهر از کتاب او برداشته باشد و کتابش معتمد باشد که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۹

شخصی که در صفی تنها بایستد حضرت فرمودند که باکی نیست زیرا که وصف چنین بهم می رسد که اول یک کسی می آید و می ایستد و دیگری می آید و به او منضم می شود و هم چنین تا صف بهم می رسد غالبا چنانکه مشاهد است که گاه هست که امام که شروع در نماز می کند اول یک صف است و از نماز که فارغ می شود ده صف شده است و این در صورتیست که در صف پیشتر جا نباشد اگر چه بهتر آنست که شخصی از صف پیشتر که بیاید که شخصی تنهاست منحرف بیاید که با او بایستد و او تنها نباشد، و در این صورت ثواب آن شخص مضاعف می شود چنانکه از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله باین نحو منقولست.

و منقولست در صحیح و موثق کالصحیح از سعید اعرج که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که داخل مسجد شود که اقتدا کند به بیند که جا تنگ است در صفهای پیش تنها بایستد تا امام از نماز فارغ شود آیا جایز است

حضرت فرمودند كه باكى نيست.

و در حديث موثق سعيد چنين است كه باكى نيست كه آن شخص تنها محاذى امام بايستد در عقب صفها، و در حديث كالصحيح ابو الصّباح مثل متن وارد شده است و صدوق نيز همين را در علل نقل كرده است و هم چنين در حديث سكونى از حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله وارد است كه تنها بايست مگر آن كه در صف پيش جا نباشد در برابر امام مى ايستد، و اگر جا باشد و در صف تنها عمدا بايستد نمازش فاسد است چون عمدا مخالفت سنت كرده است و محمول است بر فساد كمال و اللّه تعالى يعلم.

[هر گاه داخل شوى در مسجد و امام در ركوع باشد]

(و روى عن عبد الرّحمن بن ابى عبد اللّه انّه قال سمعت ابا عبد اللّه صلوات اللّه عليه يقول اذا دخلت المسجد و الامام راكع و ظننت انّك

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۳۰

ان مشيت اليه رفع رأسه فكبّر و اركع فاذا رفع رأسه فاسجد مكانك فاذا قام فالحق بالصّفّ و ان جلس فاجلس مكانك فاذا قام فالحق بالصّفّ) و در صحيح از عبد الرحمن منقول است كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه شنيدم كه مى فرمودند كه هر گاه داخل شوى در مسجد و امام در ركوع باشد و گمان داشته باشى كه تا به صف رسى امام سر برداشته باشد ايستاده تكبير بگو و بركوع رو پس چون امام سر بردارد همان جا به سجود رو پس چون برخيزد برو تا به صف برسى و اگر بنشيند از جهت تشهد بنشين به متابعت امام و خواهد آمد كه بر سر پا بنشين و تشهد بخوان به

متابعت امام استحبابا و چون برخيزد خود را به صف برسان و اگر سلام دهد در همان جا تمام كن، و بر اين مضمون احاديث صحيحه وارد شده است و در فقه رضوى نيز مذكور است و خلافى صريح از علماء ما در اين مسأله نيست بحسب ظاهر بلكه نقل اجماع نيز كرده اند در غير نماز جمعه و در نماز جمعه خلافست و خواهد آمد.

و در صحيح منقول است از معاويه بن وهب كه گفت ديدم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه را كه داخل شدند در مسجد الحرام در وقت نماز عصر چون نزديك به صفها رسيدند بركوع رفتند مردم، حضرت نيز بركوع رفتند و سجدتين را به جا آورند و چون برخاستند رفتند تا به صفها رسيدند و ظاهر است كه اين صورت نماز بوده است كه از روى تقيه واقع ساختند و لهذا تكبير را نقل نكرد.

و در صحيح سليمان بن خالد منقولست كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر گاه امام را ادراك كند در ركوع و راست ايستاده تكبير را نقل نكرد.

و در صحيح سليمان بن خالد منقولست كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر گاه امام را ادراك كند در ركوع و راست ايستاده تكبير بگويد و بركوع رود پيش از آن كه امام سر بردارد ادراك كرده است يعنى ركعت و

جماعت را.

و در صحيح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه عليهما منقول است كه از آن حضرت سؤال كردند از شخصى كه داخل مسجد شود و ترسد كه ركعت از او فوت شود حضرت فرمودند كه بركوع

می رود پیش از آن که به ایشان رسد و در رکوع راه می رود تا به ایشان رسد.

و چهار حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که اگر تکبیر رکوع را با امام در نیابی داخل مشو در آن رکعت، و در روایتی دیگر اعتماد به آن رکعت مکن، و در روایتی دیگر اگر تکبیر را دریافتی رکعت را دریافته و جمعی حمل بر نماز جمعه کرده اند و جمعی بر نفی کمال خصوصا هر گاه رکعتی دیگر مانده باشد و هر دو محتمل است چنانکه خواهد آمد در صحیحه حلبی که اگر ادراک تکبیر رکوع کردی نماز جمعه را درمی یابی و الّا نماز ظهر را می کنی و نفی کمال ظاهر می شود از بعضی اخبار و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی انّه یمشی فی الصّلاه بجرّ [یجرّ] رجلیه و لا یتخطّأ) و در روایتی وارد شده است که راه می رود باین عنوان که پاها را به زمین می کشد و گام بر نمی دارد تا شبیه تر باشد بایستاده.

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا ادرکت الامام و قد رکع فکبّرت قبل ان یرفع الامام رأسه فقد ادرکت الرّکعه و ان رفع رأسه قبل ان ترکع فقد فاتتک الرّکعه) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه دریابی امام را در حال رکوع و تکبیر رکوع به گویی پیش از آن که امام سر بردارد از رکوع دریافته رکعت را و اگر امام سر بردارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴،

پیش از آن که برکوع بروی رکعت فوت می شود و شیخان چنین روایت کرده اند این حدیث را که فکبّرت و رکعت و ظاهرا لفظ و رکعت از قلم نساخ افتاده است چون ظاهر است که تکبیر کافی نیست به قرینه و ان رفع الخ.

(و روی ابو اسامه انّه ساله عن رجل انتهی إلی الامام و هو راکع قال اذا کبّر و اقام صلبه ثمّ رکع فقد ادرک) و کالصحیح منقولست از زید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که به امام رسد و او در رکوع باشد حضرت فرمودند که هر گاه تکبیر بگوید در وقتی که پشت او راست باشد و بعد از آن برکوع رود ادراک رکعت کرده است، و این حدیث مثل حدیث سلیمان دلالت می کند بر آن که می باید در حالت تکبیر احرام راست ایستاده باشد چنانکه گذشت و ذکر اقامت صلب از آن جهت است که چون غالب اوقات هر گاه در چنین وقتی می رسند تکبیر را در وقت رفتن برکوع می گویند چون خوف دارند که مبادا امام سر بر دارد بنا بر این تصریح فرمودند که وقتی صحیح است که پشت راست باشد و تکبیر بگوید.

(و قال رجل لأبی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّی امام مسجد الحیّ فارکع بهم و اسمع خفقان نعالهم و انا راکع فقال اصبر رکوعک و مثل رکوعک فان انقطعوا و الّا فانتصب قائما) ظاهرا نقل بالمعنی کرده است صدوق یا غیر او کالصحیح جابر را که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که من امام مسجد قبیله ام و با ایشان

ركوع مى روم و صداى كفشهاى ايشان را مى شنوم كه گويا مى آيند كه خود را به نماز رسانند و من در ركوعم حضرت فرمودند كه دو برابر ركوعى كه هميشه مى كنى صبر كن اگر رسيدند فيها و اگر نه سر بردار چون اين جماعت نيز حق دارند و اگر انتظار بيشتر كشد گاه باشد كه على الاتصال آيند، و علما عمل كرده اند اگر چه در

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۳۳

طريقش عمرو بن شمر هست و چون كتاب جابر متواتر بوده است چنانكه از صدوق نيز ظاهر مى شود و ضعف مشايخ اجازه ضرر ندارد چنانكه سابقا مذكور شد.

[سزاوار است كه امام رعايت كند حال ضعيف ترين مأمومان را]

(و روى اسحاق بن عمّار عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه انّه قال ينبغى للإمام ان يكون صلاته على صلاه اضعف من خلفه) و در موثق كالصحيح منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه سزاوار است كه امام رعايت كند حال ضعيف ترين مأمومان را و نماز را سبك واقع سازد پس اگر قوّت داشته باشند و اراده طول نماز داشته باشند طول مى دهد چنانكه گذشت.

(و كان معاذ يؤمّ فى مسجد على عهد رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله و يطيل القراءه و انّه مرّ به رجل فافتتح سوره طويله فقرأ الرّجل لنفسه و صلّى ثمّ ركب راحلته فبلغ ذلك النّبىّ صلى اللَّه عليه و آله فبعث إلى معاذ فقال يا معاذ إياك ان تكون فتّانا عليك بالشّمس و ضحيها و ذواتها). و منقولست كه معاذ بن جبل امامت مى كرد در مسجدى در زمان آن حضرت صلى اللَّه عليه و آله و حضرت فرموده بودند كه در آن مسجد نماز كند چون جمعى دور بودند

و بر ایشان مشکل بود که به نمازهای آن حضرت حاضر شوند و معاذ نماز را طول می داد و سوره بقره و امثال آن می خواند اتفاقا شخصی بر او گذشت و خواست که نماز جماعت کند دید که معاذ سوره درازی را سر کرد که بخواند آن مرد قصد انفراد کرد و خود قرائت کرد و نماز کرد و بر راحله اش سوار شد و رفت پس این واقعه به آن حضرت رسید حضرت کسی بسوی معاذ فرستاد که زنهار چنین مباش که مردم ترک نماز جماعت کنند از جهت طول

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۴

نماز، بر تو باد که سوره های قصیر بخوان مثل سوره و الشمس و امثال آن و همین مضمون در صحاح ستّه واقع است خصوصا بخاری و ظاهرا صدوق نیز از ایشان روایت کرده است.

(و انّ النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله ذات یوم یؤمّ اصحابه فیسمع [فسمع خ] بکاء الصّبیّ فیخفّف [فخفّف خ] الصّلاه) و به درستی که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله امامت اصحاب خود می فرمودند و صدای گریه کودک را می شنیدند و نماز را از آن جهت سبک می فرمودند و بنا بر نسخه روزی از روزها آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله نماز می کردند صدای طفل را شنیدند و نماز را سبک کردند و این مضمون صحیح ابن سنان است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله نماز ظهر و عصر را کردند و سبک کردند دو رکعت را صحابه عرض نمودند که یا رسول اللَّه آیا در نماز امری حادث شد که منسوخ شده باشد

تطویلش مثلا حضرت فرمودند که چه واقع شد عرض کردند که دو رکعت را سبک کردید حضرت فرمودند که صدای گریه طفل را نشنیدی و ظاهرا چنان بوده است که مادر اقتدا کرده بوده و طفل را بر زمین گذاشته او می گریسته است حضرت زود کردند تا طفل را بر دارد و شیر دهد و این مضمون را نیز عامه در صحاح خود روایت کرده اند.

(و علی الامام ان یقرأ قرائه وسطا لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ یقول «وَ لا تَجْهَرْ بِصَ‍ لاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها») منقول است در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که بر امام لازمست که آن قدر بلند بخواند که هر که در عقب او باشد بشنود حضرت فرمودند که بر امام است که قرائت جهریه را میانه بخواند نه بسیار بلند و نه بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۵

پست زیرا که حق سبحانه و تعالی خطاب به حضرت کرده است و آن حضرت امام بودند یا خطاب به امام کرده است یا به عالمیان و شامل امام نیز هست که بلند مخوان نماز ترا و آهسته مخوان و مرتبه میان بسیار بلند و آهسته را اختیار کن که آن وسط است، و مؤیّد عموم است موثق سماعه که از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر این آیه فرمودند که اخفات آنست که خود نشنوی و جهر منهی عنه آنست که بسیار بلند بخوانی و بنا بر این اظهر آنست که حکم مطلق نماز باشد که چنان نخوانند که خود نشنوند زیرا که اقل اخفات آنست که خود بشنوند و

بلندی را از حد نگذرانند و تفصیل آن که کدام نماز را باید خواند و کدام آهسته از آیه ظاهر نشود و از اخبار ظاهر شود.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که نمی نویسند از جهت بنده از قرائت و دعا مگر آن چه خود بشنود و گذشت در مبحث قرائت اخباری که در این باب وارد شده است.

(و اذا فرغ الامام من قرائه الفاتحه فلیقل الّذی خلفه الحمد للّه ربّ العالمین) و در حسن کالصحیح از جمیل منقول است و ظاهرا صدوق از کتاب جمیل روایت کرده باشد و صحیح باشد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه در عقب امام باشی و او از خواندن سوره حمد فارغ شود تو بگو الحمد للّه ربّ العالمین و مگو آمین و مناسبت در این موضع از آنست که امام چون دعا کرد از جهت خود و مأمومین و سایر مؤمنین گوییا حق سبحانه و تعالی مستجاب کرد مأمومان را شکر می کنند حق سبحانه و تعالی را بر مستجاب شدن دعای امام.

(و لا یجوز ان یقال بعد فاتحه الکتاب آمین لأنّ ذلک کانت تقوله النّصاری) و جایز نیست مأمومان را که بعد از خواندن سوره حمد آمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۶

بگویند به مدّ و فتح همزه خوانده اند و بتشدید لحن است زیرا که این کلمه را نصاری می گویند ظاهرا این مضمون حدیثی باشد و ممکن است که فهمیده باشد از صحیحه معاویه بن وهب که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که آمین بگویم هر گاه امام

بخوانـد غير المغضوب عليهم و لاـ الضّـ الين را حضـرت فرمودنـد كه ايشـان يهود و نصارى انـد يعنى مغضوب عليهم يهودنـد و ضالّان نصارى اند، و جواب سخن او را ندادند از جهت تقيه و كنايه دلالت مى كند بر آن كه جمعى كه اين لفظ را مى گويند گبراننـد، و صـدوق بظاهر برده باشد كه اين عبارت يهود و نصارى است نمى بايد كه مسـلمانان باين كلمه متكلم شوند و بعيد است اين فهميدن از صدوق و احاديث آمين در مبطلات نماز گذشت.

[قراءه پشت سر امام]

(و روى زراره و محمّد بن مسـلم عن ابى جعفر صـلوات اللَّه عليه انّه قال كان امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه يقول من قرء خلف امام ياتمّ به فمات بعث على غير فطره) و به اسانيد صـحيحه منقولست از زراره و محمد از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه عليه كه حضـرت امير المؤمنين صـلوات اللَّه عليه مى فرمودند كه هر كه قرائت را بخواند در عقب كسـى كه اقتدا به او كند كه شيعه عادل باشد و بميرد بر غير فطرت اسلام مرده خواهد بود يا خواهد مرد و اين حديث محمول است بر غير جهريه كه نشنود همهمـه را كـه در آن صـورت قرائـت مى توانـد كرد بلكـه دغـدغه وجـوب قرائـت مى شـود چـون احـاديث صـحيحه و حسـنه كالصـحيحه وارد شده است بلفظ امر به قرائت و دغدغه نيست در آن كه در صورتى كه قرائت را بشـنود اگر چه صدايى باشد كه تميز حروف نكنـد قرائت منهى عنه است و اگر همهمه را نشـنود قرائت مطلوبست و اگر نماز اخفاتيه باشـد مخير است ميان قرائت و ترک آن اگر چه ترک قرائت اولى است

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص:

به سبب امثال این خبر از اخبار بسیار که دلالت بر این می کند که قرائت نکردن اولی است.

و بر این مضامین احادیث بسیار وارد است از آن جمله در صحیح از عبد الرّحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که اگر اقتدا کنم قرائت بکنم حضرت فرمودند که امّا نماز اخفاتیه را قرائتش متعلق است به امام تو قرائت مکن، و امّا نماز جهریه را حق سبحانه و تعالی امر کرد است امام را به بلند خواندن تا مأمومان خاموش باشند و گوش دهند اگر قرائت امام را بشنوی گوش بده و اگر نشنوی خود قرائت بکن.

و در حسن کالصحیح از زراره از احدهما صلوات اللَّه علیهما منقولست که فرمودند که در نماز جهریه گوش ده و در خاطر خود تسبیح کن و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صلوات اللَّه علیه منقول است که هر گاه اقتدا کنی به امام عادل در نماز جهریه و قرائت را نشنوی خود قرائت کن و اگر همهمه را شنوی قرائت مکن.

و در دو صحیح منقول است از سلیمان که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللَّه علیه که آیا در نماز ظهر و عصر قرائت می توان کرد و حال آن که نمی توان دانست که قرائت می کند یا نه حضرت فرمودند که سزاوار نیست که مأموم قرائت کند بلکه قرائت را به امام می گذارد و ظاهرش کراهتست.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر گاه در عقب عادل نماز کنی در اخفاتیه در دو رکعت اول قرائت مکن و تسبیح می توانی خواند و در دو

رکعت آخر قرائت نیز می توانی کرد.

و اکثر علما احادیث امر به قرائت جهریه را و امر به خاموشی در اخفاتیه را حمل کرده اند بر استحباب از جهت صحیحه علی بن یقطین که گفت سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۸

کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که نماز کند در عقب عادل در نماز جهریه و قرائت را نشنود حضرت فرمودند که می خواهد خاموش شود و می خواهد قرائت کند، و سؤال کردم از دو رکعت اخفاتیه در عقب عادل آیا حمد بخوانیم فرمودند و اگر قرائت کنی باکی نیست که اگر خاموش شوی باکی نیست و احادیث دیگر نیز بر این مضامین وارد شده است و ممکن است که حمل کنیم قرائت را بر قرائت تسبیح چنانکه در صحیحه معاویه بن عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از قرائت در عقب امام در دو رکعت آخر حضرت فرمودند که امام فاتحه می خواند و مأمومان تسبیح می خوانند و اگر تنها نماز کنی مخیّری میان حمد و تسبیح و اخبار دیگر خواهد آمد.

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال اذا صلّیت خلف امام تأتمّ به فلا تقرء خلفه سمعت قرائته او لم تسمع الّا ان تکون صلاه یجهر فیها بالقراءه فلم یسمع فاقرأ) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه نماز کنی در عقب امامی که اقتدا به او کنی بانکه سنّی و فاسق نباشد قرائت مکن در عقب او خواه قرائتش را شنوی به آن که جهریه باشد یا نشنوی که

اخفاتیه باشد مگر آن که جهریه باشد و قرائتش را هیچ نشنوی که در این صورت قرائت بکن.

و در موثق کالصحیح از یونس منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از نماز در عقب عادل حضرت فرمودند که هر امامی را که از او راضی بوده باشی یعنی بد مذهب و فاسق نباشد در عقب او قرائت مکن و ممکن است که عبارت سمعت قرائته را حمل کنیم که خوب شنوی یا خوب نشنوی بلکه همهمه شنوی تا استثنا صورت داشته باشد چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۹

گذشت و در موثق از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که امامت کند و مردمان صدای او را شنوند و نفهمند که چه می گوید حضرت فرمودند که اگر صدا نشنوند مجزیست و اگر صدا نشنود قرائت بکند

و فی روایه عبید بن زراره عنه انّه ان سمع الهمهمه فلا یقرأ

و کالصحیح منقول است از عبید که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر همهمه را شنود قرائت نکند یا نمی کند و در حسن کالصحیح نیز گذشت و در موثق سماعه بیان معنی همهمه گذشت که صدا شنود و تمییز نکند که چه می خواهد چنانکه در لغت نیز باین معنی آمده است.

[قراءه در دو رکعت آخر]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّه قال لا تقرأنّ فی الرّکعتین الاخیرتین من الاربع الرّکعات المفروضات شیئا إماما کنت او غیر امام قال قلت فما اقول فیهما فقال ان کنت إماما او وحدک فقل سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه ثلث مرّات تکمّله تسع تسبیحات ثمّ تکبّر و ترکع)

و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قرائت مکن در دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی واجب مطلقا خواه امام باشی یا مأموم یا منفرد عرض نمودم که چه چیز بخوانم حضرت فرمودند که خواه امام باشی و خواه تنها نماز گذاری سه مرتبه به گویی سبحان اللّٰه و الحمد للّه و لا اله الا اللّٰه که نه تسبیح تمام شود پس تکبیر رکوع را می گویی و برکوع می روی، این خبر مستند جمعی است که نه تسبیح قایلند و دور نیست که جمعی که ده تسبیح قایلند از این حدیث توهّم کرده باشند چون در آخرش هست که تکبیر می گویی اما بسیار بعید است، و ممکن است که جمع کرده باشند میان روایت چهار و نه، و حدیث دوازده خبریست که از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقول است در سفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۰

خراسان بروایت رجا که گذشت که تسبیحات اربع را آن حضرت سه مرتبه می خواندند.

و در صحیح علی الظاهر از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که چه چیز مجزیست از تسبیح در دو رکعت آخر حضرت فرمودند که مجزیست که به گویی سبحان اللّٰه و الحمد للّه و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر و تکبیر رکوع به گویی و برکوع روی.

و در صحیح از عبید منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از دو رکعت آخر ظهر فرمودند که تسبیح می گویی و حمد الهی می کنی و از گناهان استغفار می کنی و

اگر خواهی فاتحه را می خوانی که آن حمد است و دعا و ظاهرش آنست که همین کافی بوده باشد که سبحان اللّٰه و الحمد للّه و استغفر اللّٰه و لیکن جمع میان دو حدیث کرده اند که تسبیحات اربع را می گوید با استغفر اللّٰه، و شیخ تستری رحمه اللّٰه ضم می کرد اللهم اغفر ذنبی استغفر اللّٰه را احتیاطا چون محتمل است که مراد حضرت عبارت اول باشد یا ثانی و در صحیح حلبی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه بایستی در نماز دو رکعتی که فاتحه نمی خوانی یعنی فاتحه در آن واجب نیست که آن دو رکعت آخر است بگو الحمد للّه و سبحان اللّٰه و اللّٰه اکبر.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه امام باشی در دو رکعت آخر الحمد بخوان و اگر منفرد باشی می خواهی الحمد بخوان و می خواهی مخوان یعنی تسبیح بخوان و در صحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر قرائت آهسته می کردند و دو رکعت آخر را تسبیح می خواندند بنحو نماز خفتن یعنی تسبیح را بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۱

می خواندند.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه امام باشی می باید که در دو رکعت اول قرائت کنی و مأمومان تسبیحات اربع بخوانند یعنی در اخفاتیه و در دو رکعت آخر تسبیحات اربع بخوان و مأمومان الحمد بخوانند.

و در حسن کالصحیح از جمیل منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از قرائت امام

در دو رکعت آخر حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که امام الحمد می خواند و مأموم نمی خواند، و منفرد الحمد می خواند یعنی می تواند خواند.

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که علی بن حنظله سؤال کرد از آن حضرت از دو رکعت آخر که در آن چه چیز را بخوانم حضـرت فرمودنـد که اگر می خواهی الحمد بخوان و اگر می خواهی ذکر حق سبحانه و تعالی بکن که هر دو مساویند.

و کالصـحیح از محمـد بن حکیم منقـولست که گفت سـؤال کردم از حضـرت امـام موسـی کـاظم صـلوات اللّٰه علیه که در دو رکعت آخر حمـد بهتر است یا تسبیـح فرمودند که حمد بهتر است و بعضـی از اخبار گذشت و بعضـی دیگر خواهد آمد و آن چه ظاهر می شود از جمع بین الاخبار آنست که منفرد را غالبا تسبیح اولی است و امام را غالبا حمد اولی است و بحسب احوال هر دو مختلف می شود دور نیست که اگر از حـال خود یـا بـد که حضور قلب و ربـط او بجنـاب اقـدس الهی بیشتر حاصل می شود آن بهتر باشد چنانکه از حدیث معراج ظاهر شد و چون تسبیح خواند ظاهرا مطلق ذکر کافی باشد، و بهر یک از این اخبار صحیحه که عمل کند خوب باشد و اگر تسبیحات اربع را با استغفار خواند بهتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۲

باشد و اگر ده تسبیح بخواند با استغفار بهتر باشد و دوازده تسبیح که سه تسبیح اربع باشد با استغفار اکمل خواهد بود و بعضی گفته اند که پنجم رتبه بهتر است و بعد آن هفت مرتبه و دور نیست که بهتر باشد و لیکن احوط سه

مرتبه با استغفار است تا عمل به همه اخبار کرده باشد و اللّه تعالی یعلم.

(و روی وهیب بن حفص عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّه قال ادنی ما یجزی من القول فی الرّکعتین الأخیرتین ان تقول سبحان اللّه سبحان اللّه سبحان اللّه) و مروی است در موثق از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که کمترین چیزی که مجزیست از ذکر در دو رکعت آخر آنست که سه تسبیح بگویند و ظاهر می شود که هر چند بیشتر باشد بهتر است و اگر سه تسبیح کبیر بگوید عمل به این حدیث کرده خواهد بود.

(و فی روایه زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال و ان کنت خلف امام فلا تقرأنّ شیئا فی الاولیین و أنصت لقراءته و لا تقرأنّ شیئا فی الاخیرتین فانّ اللّه عزّ و جلّ یقول للمؤمنین وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ یعنی فی الفریضه خلف الامام فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و الاخریان تبع للأولین) و در بعضی از نسخ و الاخیرتان تبعا للأوّلتین است و به اسانید صحیحه منقول است از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر گاه در عقب امام باشی پس زنهار که در دو رکعت اول قرائت مکن چیزی از حمد و سوره را و گوش ده به امام آن چه را می خواند، و در دو رکعت آخر قرائت مکن به درستی که خداوند عزیز جلیل می فرماید که هر گاه خوانده شود قرآن و مراد الهی آنست که هر گاه در نماز واجب در عقب امام باشی و امام قرائت کند پس گوش دهید قرائت امام را و خاموش

باشید تا شاید که حق سبحانه و تعالی بر شما رحمت کند، و دو رکعت

آخر تابع دو رکعت اول است و بنا بر نسخه و دو رکعت آخر نیز چنین است به تعبیّت دو رکعت اول، و ظاهر این حدیث آنست که آیه در این باب وارد است و مطلق شنیدن قرآن واجب نیست.

و مؤید این است آن چه شیخ ره روایت کرده است در قوی که سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از قرائت در عقب امام حضرت فرمودند که هر گاه در عقب امامی باشی که او را دوست داری یعنی شیعه باشد و اعتماد به او داشته باشی یعنی عادل باشد یا فسق او ظاهر نباشد به درستی که قرائت او کافی است از قرائت تو و اگر خواهی قرائت می توانی کرد در اخفاتیه و چون نماز جهریه باشد خاموش باشد و گوش ده چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که گوش دهید تا مرحوم شوید شخصی عرض نمود که اگر امام کسی باشد که اعتماد به او نداشته باشم بانکه بد مذهب یا فاسق باشد آیا اقتدا به او کنم و قرائت کنم حضرت فرمودند که پیشتر از او نماز خود را بگذار یا بعد از او راوی گفت که در عقب چنین امامی اعاده نماز سابق می توانم کرد حضرت فرمودند که اگر اعاده توان کرد اصل را که واجب است نیز می توان کرد، و لیکن از جهت خود نماز نافله بکن و با او همراهی بکن از روی تقیه.

اما آن چه مرویست در صحیح از معاویه بن وهب که گفت از

آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از آن شخصی که سنّی باشد و پیش نمازی کند در نماز جهریه حضرت فرمودند که چون شنوی که کتاب الهی خوانده می شود گوش ده و بشنو عرض نمودم که امام مزبور مرا کافر می داند چون شیعه ام در عقب چنین کسی چون قرائت نکنم فرمودند که اگر او عصیان الهی می کند تو اطاعت کن حق سبحانه و تعالی را، مکرر عرض نمودم و رخصت ندادند که قرائت کنم عرض نمودم که هر گاه امام سنّی باشد در خانه خود نماز نکنم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۴

بیرون آیم و با او صورت نماز را بفعل آورم فرمودند که تو می دانی می خواهی چنین کن، و حضرت فرمودند که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه نماز صبح می کردند و ابن کوّا در عقب آن حضرت بود این آیه را خواندند از روی کنایه به آن حضرت که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ الخ یعنی بتحقیق یا بذات خود قسم یاد می کنم که وحی به تو رسیده است و به پیغمبران سابق و غیر ایشان که اگر شرک بیاوری هر آینه عمل تو باطل می شود و البته از زیان کاران خواهی بود پس آن حضرت صلوات اللّه علیه خاموش شدند از جهت تعظیم قرآن تا آن ملعون فارغ شد از آیه، حضرت شروع در قرائت کردند آن ملعون باز همان آیه را خواند و حضرت خاموش شدند، دیگر حضرت شروع در قرائت کردند باز آن ملعون همان آیه را خواند و حضرت گوش دادند و بعد از آن تهدید آن ملعون فرمودند به خواندن این آیه

که فاصبر الخ یعنی صبر کن که وعده حق سبحانه و تعالی حق است و تو از جا در میا به سبب آن جماعتی که یقین به آخرت ندارند پس حضرت سوره را تمام کردند و برکوع رفتند و ظاهر شد که آیه عام است و گوش می باید داد شنیدن قرآن را هر که خواند با آن که آن ملعون از جهت ایذای آن حضرت می خواند چون سر خوارج است و اعتقاد شومش این بود که چون حضرت به حکمین راضی شدند و این رضا را صغیره می دانست و هر صغیره را کفر و آیه را کنایه می خواند مع هذا حضرت سه مرتبه گوش دادند و ترک قرائت فرمودند تا آخر آن آیه را خواند که حق سبحانه و تعالی تسلّی حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرموده اند در ایذای کفار قریش که صبر کن که وعده الهی حق است در کشته شدن صنادید قریش بدست تو و چنان شد، حضرت نیز خواندند و مرادش این بود که بحسب وعده الهی تو و سایر خوارج بر دست من کشته خواهید شد و چنان شد که همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۵

بدست آن حضرت بجهنم رفتند، پس حمل می توان کرد حدیث زراره و غیر آن را بر آن که وجوب استماع مخصوص قرائت امام است و استماع حضرت أمیر صلوات اللّه علیه از روی استحباب باشد چنانکه ظاهر لفظ تعظیم قرآن نیز بر آن دلالت دارد و اللّه یعلم. و احوط آنست که در جائی نماز نکنند که قرآن را بلند خوانند یا جمعی با هم نماز کنند منفرد.

(و روی بکر بن محمّد الازدیّ عن

ابی عبد اللّه صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّی لأکره للمرء ان یصلّی خلف الامام صلاه لا یجهر فیها بالقراءه فیقوم کانّه حمار قال قلت جعلت فداک فیصنع ما ذا قال یسبّح) و به روایات صحیحه و حسنه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که مرا خوش نمی آید که شخصی، و در تهذیب للمؤمن یعنی مؤمنی نماز کند در عقب امام نمازی را، و در تهذیب فی صلاه در نمازی که بلند نخوانند قرائت آن را یعنی در نمازهای اخفاتیه و خاموش ایستاده باشد چنانکه خر خاموش می ایستد گفتم فدای تو گردم پس چه کند حضرت فرمودند که تسبیح بگوید بر سبیل استحباب و گذشت که تسبیحات اربع را بگوید و ظاهر این خبر سبحان اللّه است و ممکن است که مراد مطلق ذکر باشد چنانکه گذشت اگر چه سبحانه اللّه بهتر است.

(و روی عمر بن اذنیه عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال اذا ادرک الرّجل بعض الصّلاه و فاته بعض خلف امام یحتسب بالصّلاه خلفه، جعل ما ادرک به اوّل صلاته ان ادرک من الظّهر او العصر او العشاء الآخره رکعتین و فاته رکعتان قرا فی کلّ رکعه ممّا ادرک خلف الامام فی نفسه بأمّ الکتاب فاذا سلّم الامام قام فصلّی الاخریین لا یقرأ فیهما انّما هو تسبیح و تهلیل و دعاء لیس فیهما قرائه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۶

و ان ادرک رکعه قرء فیها خلف الامام فاذا سلّم الامام قام فقرأ امّ الکتاب ثمّ قعد فتشهّد ثمّ قام فصلّی رکعتین لیس فیهما قرائه) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه

که فرمودنـد که هر گاه ماموم دریابد امام را در وقتی که امام بعضـی از نماز را کرده باشد و امام عادل باشد که اعتماد به نماز او توان کرد آن چه را در می یابـد اول نماز خود حساب می کند پس اگر دو رکعت نماز ظهر یا عصـر یا عشا را در یابد فوت شـده باشـد از ماموم دو رکعت به آن که بعـد از دو رکعت رسـیده باشـد پس در آن دو رکعتی که دریافته است الحمد را می خواند در خاطر خود و چون امام سلام می دهد ماموم بر می خیزد و دو رکعت دیگر را می کند که در آنجا قرائت نمی خواند بلکه تسبیح و تهلیل و دعا می خواند و در آن دو رکعت قرائت نیست، و اگر یک رکعت را با امام دریابد در آن رکعت قرائت می کند در عقب امام پس چون امام سـلام می دهد بر می خیزد و فاتحه را می خواند پس می نشیند و تشهد را می خواند پس بر می خیزد و دو رکعتی را به جـا می آورد که در آن دو رکعت قرائت نیست و همین روایت را شـیخ طـاب ثراه در تهـذیب و استبصار روایت کرده است که چون دو رکعت آخر را با امام دریابد در خاطر خود می خواند الحمد و سوره را پس اگر نتواند سوره را خوانـدن الحمـد تنها کافی است و چون امام سـلام می دهـد بر می خیزد و دو رکعت نمازی را به جا می آورد که در آن قرائت نیست زیرا که قرائت در دو رکعت اوّل نمـاز است در هر رکعـتی الحمـد و سوره و در دو رکعت آخر قرائت نیسـت بلکه تسبیح و تکبیر و تهلیل

و دعاست و در آن قرائت نیست الخ و مخالفت نسخه شیخ با فقیه در دو چیز است یکی در سوره با حمد و دویم در تکبیر که در فقیه نیست و دعا ممکن است که مراد الحمد للّه باشد چنانکه در حدیث نبوی صلی اللّٰه علیه و آله وارد است که بهترین دعاها حمد الهی است، و معروفست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۷

هر گاه مدح مخلوقی کنند هر چند مطلوب را ذکر نکنند ممدوح می داند که احسان می باید کرد، خالق کم از مخلوق نیست و در این صورت موافق است با حدیث سابق که از زراره گذشت که اقل تسبیحات اربع است و ممکن است که مراد از دعا استغفار باشد چنانکه در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که بهترین دعاها استغفار است و در این صورت موافق است با حدیث صحیح عبید بن زراره در ضم استغفار، و شیخ بهاء الدین محمد رحمه اللّٰه تعالی قایل بود بوجوب ضم استغفار، و این حدیث را مؤید می دانست و لیکن صریح نیست اگر چه این احتمال اظهر است بحسب لغت و آن چه ظاهر این حدیث است که در دو رکعت آخر قرائت نیست بلکه تسبیح است محمول است بر آن که قرائت واجب نیست تا جمع شود میان اخبار و مؤید این خبر اخبار صحیحه وارد است که خواهد آمد.

(و روی عبید اللّٰه بن علیّ الحلبیّ عن زراره عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن رجل یکون خلف الامام فیطیل الامام التشهّد قال یسلّم و یمضی لحاجته ان احبّ) و به اسانید

صحیحه منقول است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه، و در بعضی از نسخ از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیهما از شخصی که اقتدا کرده باشد به امامی و امام تشهد آخر را طول دهد حضرت فرمودند که اگر خواهد سلام می دهد و به حاجت خود می رود و اشعاری دارد به آن که کاری دارد، و در این صورت مفارقت با قصد انفراد جایز است بی دغدغه، و به همین مضمون است صحیحه حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه، و منقول است در صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در عقب امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۸

باشد و او تشهد را طول دهد و ماموم را بول گرفته باشد یا ترسد که چیزی از او فوت شود یا عارض شود او را وجعی چه کند حضرت فرمودند که سلام می دهد و در پی کار خود می رود، و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است در شخصی که در عقب امام باشد و پیش از امام سلام دهد حضرت فرمودند که باکی نیست و این حدیث دلالت می کند که مطلقا جایز است مفارقت و لیکن اولی آنست که بی عذری مفارقت نکند.

(و ساله اسحاق بن عمّار قال له ادخل المسجد و قد رکع الامام فارکع برکوعه و انا وحدی و اسجد فاذا رفعت رأسی فایّ شی ء اصنع قال قم فاذهب إلیهم فان کانوا قیاما فقم معهم و ان کانوا جلوسا فاجلس معهم) و در موثق کالصحیح

منقول است از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که گاه هست که داخل مسجد می شوم و امام برکوع رفته است من نیز برکوع می روم و تنهاام و به سجود می روم چون سجده ها را به جا آورم چه کنم حضرت فرمودند که برخیز و خود را به صف رسان اگر ایستاده اند با ایشان بایست و اگر نشسته اند از جهت تشهد با ایشان بنشین و محتمل است که در عقب شیعه باشد یا سنّی یا اعمّ و حکم متّحد است چنانکه گذشت در ضمن اخبار صحیحه.

(و سأله سماعه عن الرّجل یاتی المسجد و قد صلّی اهله یبدأ بالمکتوبه او یتطوّع فقال ان کان فی وقت حسن فلا باس بالتّطوّع قبل الفریضه و ان کان خاف خروج الوقت أخّره و لیبدأ بالفریضه فهو حق اللّٰه عزّ و جلّ ثمّ لیتطوّع ما شاء) و در موثق از سماعه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که داخل مسجد شود و اهل مسجد نماز کرده باشند آیا ابتدا به نماز واجب می کند یا نافله را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۹

به جا می آورد پیش از فریضه ظهر و عصر حضرت فرمودند که اگر در وقتی باشد که وقت نماز نافله بیرون نرفته باشد مثل دو قدم در نافله ظهر و چهار قدم در نافله عصر باکی نیست که نافله را قبل از فریضه به جا آورد، و اگر ترسد که وقت فضیلت نمازها بیرون رود نافله را تاخیر کند و ابتدا به فریضه کند که آن حق واجب حق سبحانه و تعالی است بر بنده و

بعد از آن نافله را به جا آورد هر مقداری که خواهد و ظاهرا نیّت ادا و قضا نباید کرد چنانکه اخبار دیگر گذشت و این حدیث مناسبتی ندارد باین باب.

(و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما فی الرّجل یدخل المسجد فیخاف ان تفوته الرّکعه قال یرکع قبل ان یبلغ إلی القوم و یمشی و هو راکع حتّی یبلغهم) و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما در شخصی که داخل مسجد شود و امام در رکوع باشد و نرسد که سر از رکوع بردارد و ثواب جماعت آن رکعت یا مطلقا اگر در رکعت آخر باشد از او فوت شود حضرت فرمودند که اقتدا می کند و تکبیر احرام می گوید و برکوع می رود پیش از آن که به ایشان رسد و در رکوع راه می رود تا به ایشان رسد و اخبار دیگر گذشت.

[امامت مرد برای زنان]

(و روی ابراهیم بن میمون عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یؤمّ النّساء لیس معهنّ رجل فی الفریضه قال نعم و ان کان معه صبیّ فلیقم إلی جانبه) و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در مردی که امامت زنان کند که با ایشان مردی نباشد در نماز واجب آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی، و اگر نابالغی باشد امام او را در دست راست خود باز می دارد، و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۰

مرد امامت زنان می تواند کرد و در این خلافی نیست.

و در موثق کالصحیح از فضیل منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّه علیه که من پیشنمازی زنم می کنم حضرت فرمودند که خوبست و در دست راست تو بایستد پست تر از تو که سجود او برابر پاهای تو باشد.

و در حدیث دیگر وارد است که اگر اطفال باشند ایشان پیشتر از زنان می ایستند و زنان در عقب ایشان می ایستند اگر چه بندگان باشند و در حدیث دیگر وارد است که اگر یک زن باشد پشت سر می ایستد و حمل بر تخییر می توان کرد و حمل بر حدیث فضیل نیز می توان کرد که در پشت سر باشد در دست راست و احوط آنست که تمام بدن زن عقب تمام بدن مرد باشد.

[اذان جماعت و اذان فرادی]

(و روی عنه عمّار السّاباطیّ انّه سئل عن الرّجل یؤذّن و یقیم لیصلّی وحده فیجی ء رجل آخر فیقول له نصلّی جماعه هل یجوز ان یصلّیان بذلک الاذان و الاقامه قال لا و لکن یؤذّن و یقیم) و مرویست در موثق از عمار که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از مردی که اذان و اقامه بگوید که تنها نماز کند پس مردی دیگر بیاید و به او بگوید که نماز جماعت می کنیم آیا جایز است که بهمان اذان و اقامه نماز جماعت بکنند حضرت فرمودند که نه و لیکن اذان و اقامه دیگر می گویند و به آن نماز جماعت می کنند، و اکثر اصحاب به این خبر عمل نموده اند و منافات ندارد با این حدیث حدیث قوی ابو مریم که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه پیشنمازی ما می کردند و پیراهنی پوشیده بودند نه لنگ بسته بودند و نه ردا بر دوش خود انداخته بودند و اذان و اقامه

نگفتند پس چون حضرت از نماز فارغ شدند عرض نمودم که حق سبحانه و تعالی شما را عافیت دهاد شما امامت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۱

کردید بی لنگ و بی ردا و بی اذان و بی اقامه چه وجه داشت حضرت فرمودند که پیراهنم کنده بود مجزی بود مرا بی لنگ و ردا، و گذشتم به جعفر و او اذان و اقامه می گفت من سخن نکردم و به اذان و اقامه او اکتفا کردم و عدم منافات از آن جهت است که ممکن است که حضرت صادق صلوات اللّه علیه اذان و اقامه از جهت نماز جماعت گفته باشند چنانکه داب ایشان بود که منفرد نماز نمی کردند و اگر جماعت نمی بود البته به نماز حضرت حاضر می شدند با آن که ممکن است که از جهت بیان جواز چنین کرده باشند چنانکه ترک ردا کردند از آن جهت و اللّه تعالی یعلم.

[امامت غیر البالغ]

(و کان امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یقول لا- باس ان یؤذّن الغلام قبل ان یحتلم و لا یؤمّ حتّی یحتلم فان امّ جازت صلاته و فسدت صلاه من یصلّی خلفه) و در موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از پدرش صلوات اللّه علیهما که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه می فرمودند که باکی نیست که پسری قریب به بلوغ پیش از آن که محتلم شود و بالغ شود اذان بگوید و لیکن امامت نمی تواند کرد تا بالغ نشود پس اگر قبل از بلوغ امامت کند نماز او جایز است و نماز مأمومین باطل است، و در دو حدیث موثق از حضرت أمیر المؤمنین و حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّه علیهما منقولست که فرمودند که باکی نیست که امامت کند و اذان بگوید پسری که محتلم نشده است و شیخ حمل کرده باشد بر آن که بلوغش به چیزی دیگر شده باشد از انبات یا سن یا کمال عقل و جمعی حمل کرده اند بر امامت اطفال و این بد نیست و اللّه تعالی یعلم.

(و سال عمّار السّاباطیّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل ادرک

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۲

الامام حین یسلّم قال علیه ان یؤذّن و یقیم و یفتتح الصّلاه، و ساله عن الرّجل یاتی المسجد و هم فی الصّلاه و قد سبقه الامام برکعه فیکبّر فیعتلّ الامام فیاخذ بیده و یکون ادنی القوم الیه فیقدّمه فقال یتمّ بهم الصّلاه ثمّ یجلس حتّی اذا فرغوا من التّشهّد أومی بیده عن الیمین و الشّمال و کان ذلک الّذی یؤمنی بیده التّسلیم او تقضی صلاتهم و اتمّ هو ما کان فاته) و در موثق منقول است از عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که دریابد امام را در وقت سلام حضرت حضرت فرمودند که بر اوست که اذان و اقامه بگوید و نماز را به جا آورد و از آن حضرت سؤال کردم یا کردند از شخصی که داخل مسجد شود و مردمان در نماز جماعت باشند و امام یک رکعت نماز کرده باشد و ماموم تکبیر بگوید پس اما مرا علتی بهم رسد بانکه مرضی حادث شود یا حدثی، پس امام دست این ماموم مسبوق را بگیرد چون نزدیکترین مردم باشد به او و او را به جای خود بدارد حضرت فرمودند که

او به امامت ایشان نماز را تمام می کند پس می نشیند از جهت مامومین تا فارغ شوند از تشهد، پس ایما می کند بدست خود از دست راست و دست چپ و ایما اشاره است به آن که شما سلام دهید یا اشاره است به آن که نماز شما تمام شده است تا ایشان سلام دهند و امام مسبوق برخیزد و یک رکعتی که مانده است منفرد اتمام کند.

اما سؤال اوّل و جواب آن حضرت که اذان و اقامه می گوید با آن که هنوز صفوف متفرق نشده باشند محمول است بر استحباب، و احادیث معتبره که وارد شده است که اگر صفوف متفرق نشده باشد اکتفا به اذان ایشان می تواند کرد بر عدم تاکّد استحباب و گذشت در باب اذان.

و اما سؤال دویم ظاهرش آنست که سؤال عمار باشد خصوصا بر نسخه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۳

معلوم امام بر نسخه مجهول نیز اظهر آنست که از عمار باشد و لیکن شیخان در صحیح علی الظّاهر از معاویه بن عمار قریب باین عبارت را روایت کرده اند با اختلاف قلیلی در لفظ و علی ای حال صحیح است و معمول به و دلالت می کند بر جواز امامت مسبوق اگر چه اولی آنست که اگر امام را مانعی بهم رسد نایب نکند مگر کسی را که ادراک اقامت آن نماز کرده باشد، و مکروه است که نایب سازد مسبوق را چنانکه در صحیح از سلیمان ابن خالد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که فرمودند که نایب نکند کسی را که مسبوق باشد به یک رکعت.

و در قوی از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که

فرمودند که سزاوار نیست که مقدم دارند مگر کسی را که ادراک اقامت کرده باشد و خواهد آمد نیز.

(و روی محمّد بن سهل عن ابیه قال سألت الرّضا صلوات اللّٰه علیه عمّن رکع مع امام قوم یقتدی به ثمّ رفع رأسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه) و در حسن منقول است از سهل بن الیسع ثقه که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه از کسی که برکوع رود با امام قومی که اقتدا به او توان کرد به آن که شیعه عادل باشد پس سر بردارد پیش از امام حضرت فرمودند که مرتبه دیگر برکوع می رود تا با امام سر بردارد و به همین مضمونست صحیحه علی بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه و حمل کرده اند هر دو خبر را بر صورت نسیان چون در موثق کالصحیح منقول است از غیاث که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از کسی که پیش از امام سر بردارد آیا برکوع می رود اگر امام سر خود را دیر بردارد حضرت فرمودند که نه، و ممکن است که دو خبر اوّل را حمل بر استحباب کنیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۴

و این خبر را بر نفی وجوب و علی ای حال دلالت می کنند بر آن که زیادتی رکوع سهوا در نماز جماعت سبب بطلان صلاه نیست و هم چنین است اگر از روی نسیان پیش از امام برکوع رود سر بر می دارد و با امام برکوع می رود چنانکه در موثق کالصحیح از ابن فضال منقولست که گفت نوشتم به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه

در شخصی که در عقب امام عادل باشد و پیش از امام برکوع رود به گمان آن که امام برکوع رفته است پس چون دید که امام برکوع نرفته است سر برداشت و با امام برکوع رفت آیا این تکرار رکوع نمازش را فاسد می کند حضرت نوشتند که نماز خود را تمام می کند و تکرار رکوع سبب فساد نمازش نمی شود.

[جلو افتادن از امام جماعت]

(و سال الفضیل بن یسار ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل صلّی مع امام یاتمّ به ثمّ رفع رأسه من السّجود قبل ان یرفع الامام رأسه من السّجود قال فلیسجد) و در حسن کالصحیح و شیخ نیز در قوی کالصحیح بل فی الصحیح از فضیل و ربعی روایت کرده است که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که نماز کند با امام عادل و سر از سجود بردارد پیش از آن که امام سر از سجود بردارد حضرت فرمودند که باید که به سجود رود و در حدیث موثق نیز وارد است از حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه به همین مضمون و عمل اصحاب بر این است.

(و روی عن الحسین بن بشّار انّه سمع من یسال الرّضا صلوات اللّه علیه عن رجل صلّی إلی جانب رجل فقام عن یساره و هو لا یعلم کیف یصنع اذا علم و هو فی الصّلاه قال یحوّله إلی یمینه) روایت کرده است کلینی در صحیح و شیخ در قوی از حسین ثقه پسر بشّار و در بعضی از نسخ یسار و هر دو یکی أند خلاف در نام پدر اوست که گفت شنیدم که شخصی از

حضـرت امـام رضـا صـلوات اللّٰه علیه سؤال کرد یـا می کرد از شخصـی که نمـاز کرد در جانب شخصـی و از جانب چپ امام ایسـتاد و امـام نمی دانست تا آن که دانست که به او اقتـدا کرده است چه کنـد و حال آن که در نماز است و سـخن نمی تواند کرد حضـرت فرمودنـد کـه او را می کشانـد بـه جـانب دست راست، و در روایـات وارد است از طرق عـامه که حضـرت سـید المرسـلین عبد اللّٰه بن عباس را از پشت سر کشیدند به جانب دست راست چون عبد اللّٰه بر دست چپ آن حضرت ایستاده بود، و صـحیحه محمـد بن مسـلم نیز گـذشت که اگر مأموم یکی بوده باشد در دست راست او می ایسـتد و اگر زیاده از یکی بوده باشد، پشت سـر می ایسـتد و این بر سبیل استحبابست علی المشهور و روایات دیگر نیز وارد شده است بر این مضمون و احوط آنست که ترک نکند این معنی را.

(و قال امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه کنّ [کان] النّساء یصـلّین مع النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله فکنّ یؤمرن ان لا یرفعن رءوسهنّ قبل الرّجال لضـیق الازر) صـدوق بسـند حسن کالصـحیح از قداح روایت کرده است از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه از پدرش صـلوات اللّٰه علیهما از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه که زنان با حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نماز می کردند حضـرت فرمودند که زنان پیشتر از مردان سر از سجده بر ندارند چون چادرهای زنان تنگ بود اگر ایشان پیشتر سر بر می داشتند مردان روی ایشان را می دیدند تا آن که جمعی بقصد دیدن ایشان در صف پیش

از صف زنـان می ایسـتادند و جمعی به سـبب تقوی پیشـتر می ایسـتادند که مبـادا نظر ایشـان بر روی زنـان افتـد تـا آن که حق سبحانه و تعالی این آیه را فرسـتاد که وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ یعنی بتحقیق که ما می دانیم نیّات جمعی را که پیش می روند از روی تقوی و می دانیم نیّات فاسد جمعی را که پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۶

می ایسـتند پس حضـرت فرمودنـد که زنان انـدکی صبر کنند که مردان سـر بردارند بعد از آن زنان سـر بردارند و عبارت علل لضـیق أزرهنّ است احتمال خلاف این معنی نـدارد و عبارت فقیه احتمال این دارد که لنگهای مردان تنگ بود و اگر زنان سـر بر می داشـتند پیشتر نظر ایشـان به عورت مردان می افتـاد و چون اکثر زیر جـامه پـا نمی کننـد در بلاـد حـاره و معنی اول اظهر است، و احتمال دارد که این حـدیث دیگر باشد چون فی الجمله اختلاف لفظی با آن حدیث دارد و لیکن اظهر اینست که این تغییرات از صدوق شده باشد و نقل بالمعنی کرده باشد یا از نساخ شده باشد.

[زن برای زن امامت می کند]

(و سـال هشـام بن سـالم ابـا عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه عن المرأه هـل تؤمّ النّسـاء قال تؤمّهنّ فی النّافله فامّا فی المکتوبه فلا و لا تتقـدّمهنّ و لکن تقوم وسـطهنّ) و به اسانیـد صـحیحه منقول است از هشام که گفت از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه سؤال کردم از زن که آیا امامت زنان می توانـد کرد حضـرت فرمودنـد که امامت زنان می توانـد کرد یا می کند در نماز نافله و امّا در نماز واجب امامت نمی کند و در نماز سنت که

می کنـد پیشتر از زنـان نمی ایستند بلکه در میـان ایشان می ایسـتند و ظاهرا مراد از نافله نماز عیـدین است، و نماز استسـقاء، و نمازی را که منفرد کرده باشند و اعاده کنند به جماعت چون خواهد آمد که نماز نافله را به جماعت کردن بدعت عمر است و به همین مضـمون منقول است در صحیحه سلیمان بن خالد و صحیحه حلبی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و احادیث صحیحه و قویه وارد شـده است بر جواز امـامت زنـان ممکن است که حمـل کننـد آنهـا را بر نـافله یا نماز میّت و ممکن است که حمل کنند این اخبار را بر آن که اگر مردی باشد که امامت ایشان کند مکروه باشد که زن امامت کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۷

(و روی زراره عن ابی جعفر صـلوات اللّٰه علیه قال قلت له المرأه تؤمّ النّساء قال لا الّا علی المیّت اذا لم یکن احد اولی منها تقوم وسطهنّ معهنّ فی الصّفّ فتکبّر و یکبّرن) و به اسانید صحیحه مرویست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که زراره گفت عرض نمودم به آن حضـرت که زن امـامت می کنـد زنـان را حضـرت فرمودنـد که نه مگر در نمـاز میّت هر گـاه وارث میّت زن باشـد و مردی نباشـد که اولی باشـد از او در میـان زنـان می ایسـتد در صف ایشـان و اول او تکبیر می گویـد و دیگر زنان تکبیر می گوید و دیگر خواهد آمد.

(و روی هشام بن سالم عن ابی عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال صـلاه المرأه فی مخدعها افضل من صلاتها فی بیتها و صلاتها فی بیتها افضل من صلاتها فی الدّار و

الرّجل اذا امّ المرأه كانت خلفه عن يمينه سجودها مع ركبتيه) و به اسانيد صحيحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه نماز زن در صندوق خانه اش بهتر است از نماز او در يورت او چون مستورتر است، و نماز او در يورت او بهتر است از نماز او در ميان خانه او و چون مرد امامت يک زن كند آن زن در عقب مرد مى ايستد از جانب راست مرد و آن مقدار عقب مى ايستد كه سرش در حالت سجود محاذى زانوهاى مرد باشد و احاديث بسيار گذشت در منع از محاذات مرد و زن و استحباب آن كه در عقب مرد باشد.

(و ساله الحلبىّ عن الرّجل يؤمّ النّساء قال نعم و ان كان معهنّ غلمان فاقيموهم بين أيديهنّ و ان كانوا عبيدا) و به اسانيد صحيحه منقولست از حلبى كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از مردى كه امامت زنان كند خوبست فرمودند كه بلى و اگر با زنان پسرها

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۵۸

باشند ايشان را در صفى پيش از صف زنان باز داريد اگر چه پسرها بندگان باشند چون مرد مقدم است بر زن و احاديث در اين معنى گذشت.

[امامت نمى كند حاضر مسافر را و امامت نمى كند مسافر حاضر را]

(و روى داود بن الحصين عنه انّه قال لا يؤمّ الحضرىّ المسافر و لا يؤمّ المسافر الحضرىّ فان ابتلى الرّجل بشى ء من ذلک فامّ قوما حاضرين فاذا اتمّ ركعتين سلّم ثمّ اخذ بيد احدهم فقدّمه فامّهم فاذا صلّى المسافر خلف قوم حضور فليتمّ صلاته ركعتين و يسلّم) و مرويست در قوى از داود از آن حضرت صلوات اللّه عليه و ليكن شيخ

بدو سند صحیح روایت کرده است از بزنطی که از اهل اجماع است از داود از ابو العباس فضل بن عبد الملک از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که امامت نمی کند حاضر مسافر را و امامت نمی کند مسافر حاضر را یعنی با وجود مماثل به قرینه آن که فرموده است که اگر مبتلا شود شخصی به آن که مماثل نباشد و مسافر امامت حاضران کند، پس چون دو رکعت تمام شود امام سلام می دهد و دست یکی از حاضران را می گیرد و او را پیش باز می دارد و امامت ایشان می کند و مأمومان قصد می کنند در اثنای نماز که اقتدا باین امام می کنند و چون مسافر در عقب حاضران نماز کند چون دو رکعت نماز کند سلام دهد و در تهذیب این زیادتی هست در دو حدیث که اگر با ایشان نماز ظهر کند پس در دو رکعت اوّل اقتدا کند ظهر را و در دو رکعت آخر عصر را اقتدا کند.

(و قد روی انّه ان خاف علی نفسه من اجل من یصلّی معه صلّی الرّکعتین الاخیرتین و جعلهما تطوّعا) و در موثق از حلبی منقولست که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از مسافر هر گاه داخل شود با مقیمان در نماز ایشان نماز خود را دو رکعت بکند و سلام دهد و دو رکعت آخر را نافله کند و ظاهر آنست که همین حدیث مراد صدوق باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۹

نقل بالمعنی کرده باشد و ترجمه کلام او این است که بتحقیق که مرویست که اگر بر خود ترسد از جهت

کسانی که با او نماز می کنند چون سنّیان در سفر چهار رکعت را بهتر می دانند و اگر کسی در نماز جماعت ایشان اکتفا بدو رکعت کند علامت رفض می دانند دو رکعت اول را بقصد واجب بفعل می آورد و دو رکعت دیگر را بقصد سنّت و بنا بر این مناسبت با نماز تقیّه خواهد داشت نه در اینجا و ممکن است که حدیث دیگر باشد.

(و قد روی انّه ان کان فی صلاه الظّهر جعل الاولیین فریضه و الاخیرتین نافله و ان کان فی صلاه العصر جعل الاولیین نافله و الاخیرتین فریضه) و بتحقیق که مرویست بسند صحیح از ابن مسکان و احول از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه مسافر داخل شود در نماز حاضران پس اگر نماز ظهر باشد دو رکعت اوّل را بقصد واجب بفعل آورد، و دو رکعت دوم را بقصد سنت و اگر در نماز عصر ایشان داخل شود دو رکعت اوّل را بقصد نافله به جا آورد و دو رکعت آخر را بقصد نماز فریضه و شیخ رحمه اللّٰه گفته است که وجهش آنست که بعد از نماز ظهر نافله بد نیست و بعد از نماز عصر نافله مکروه است.

(و قد روی انّه ان کان فی صلاه الظّهر جعل الاولیین الظّهر و الاخیرتین العصر) و گذشت در حدیث فضل که اگر در نماز ظهر باشد دو رکعت اول را بقصد ظهر اقتدا کند و دو رکعت آخر را بقصد عصر و در این صورت اقتدا کرده است عصر را بظهر و اگر خواهد اکتفا بدو رکعت خود می تواند کرد که سلام دهد و روانه شود.

چنانکه

در صحیحه حماد بن عثمان و صحیحه ابو بصیر و حسنه کالصحیحه حلبی و قویه کالصحیحه عمر بن یزید وارد است از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۰

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که مسافر در عقب مقیم نماز نکند و اگر مبتلا شود به آن بانکه مسافری نباشد که به او اقتدا کند پس دو رکعت خود را می کند و روانه می شود و این عبارت صحیحه ابو بصیر است و باقی قریب باین است.

(و هذه الاخبار لیست بمختلفه و المصلّی فیها بالخیار بأیّها اخذ جاز) صدوق می گوید که اگر چه بحسب ظاهر اخبار مختلف است و لیکن بحسب واقع اختلاف ندارد و نماز گذارنده مختار است بهر یک از این اخبار که خواهد آمد عمل می کند.

(و روی عبد اللّٰه بن المغیره قال کان منصور بن حازم یقول اذا اتیت الامام و هو جالس قد صلّی رکعتین فکبّر ثمّ اجلس فاذا قمت فکبّر) و در صحیح و حسن کالصحیح منقولست از عبد اللّٰه که منصور همیشه می گفت که هر گاه به امام رسی و او دو رکعت نماز کرده باشد تکبیر احرام بگو و بنشین پس چون برخیزی تکبیر احرام مرتبه دیگر بگو و این قول منصور است اگر چه ظاهر آنست که فضلای اصحاب از پیش خود نمی گفته اند تا نصّی به ایشان نرسیده باشد و لیکن هر گاه معارض داشته باشد عمل به معارض مسند می کنند و اگر چه ممکن است که حمل کنیم این کلام را بر کسی که بقصد ادراک فضیلت جماعت تکبیر بگوید و بنشیند و چون امام سلام دهد او نیز سلام دهد در این صورت البته می گوید و

جایز است که سلام ندهد و اکتفا به تکبیری که گفته است بکند.

چنانکه در موثق از عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که ادراک کند امام را در تشهد و اقتدا نکرده باشد به امام مگر یک شخص که در دست راست او باشد حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۱

که امام پیش نمی رود و ماموم پس نمی آید و لیکن این ماموم که آخر داخل شده است می نشیند با امام و چون امام سلام می دهد بر می خیزد و نماز اتمام می کند اگر چه اولی آنست که ننشیند و ایستاده باشد تا چون امام سلام دهد نماز خود را اتمام کند چنانکه در موثق دیگر از عمار منقول است اگر چه ظاهرش آنست که در تشهد اول امام را دریافته باشد و بنا بر این فرق خواهد بود در ادراک تشهد اول یا دویم و بعد از این خواهد آمد ادراک در سجود آخر.

[قراءه پشت سر اهل سنت]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه یجزئک من القراءه اذا کنت معهم مثل حدیث النّفس) شیخ کالصحیح روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که مجزیست ترا از قرائت هر گاه با سنّیان نماز تقیه کنی مانند خطور بال یعنی در نهایت آهستگی و در حدیث صحیح از علی بن یقطین منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در عقب سنّیان نماز کند و امام قرائت را بلند می خواند چه کند حضرت فرمودند که خود از جهت خود قرائت کن و اگر نشنوی قرائت را باکی نیست.

(و من صلّی

خلف مخالف فقرأ السّجده و لم يسجد فليؤم برأسه) و کسی که در عقب سنّی نماز کند و او سوره سجده را بخواند و به سجده نرود و ماموم در اثنای نماز بسر ایما می کند بقصد سجده و بعد از نماز احتیاطا سجده صحیح به جا می آورد چنانکه اخبار معتبره وارد شده است و گذشت.

(و اذا قال الامام سمع اللّٰه لمن حمده قال الّذين خلفه الحمد للّه رب العالمين و يخفضون اصواتهم) کلینی کالصحیح از جمیل روایت کرده است و ظاهر آنست که صدوق از کتاب جمیل برداشته باشد و بنا بر این صحیح خواهد بود با آن که اصحاب حکم به صحت آن کرده اند که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۲

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که ماموم در عقب امام هر گاه او بگوید سمع اللّٰه لمن حمده چه گوید حضرت فرمودند که می گوید الحمد للّه رب العالمین و آهسته می گوید یا از جهت تقیه یا از جهت آن که سنّت است که مامومان همه اذکار را آهسته بگویند و امام بلند بگوید و جمعی چنین فهمیده اند که ماموم سمع اللّٰه لمن حمده را نگوید و این دلالت مفهوم لقب است و ضعیف است به اجماع اصولیین و عمومات استحباب آن بحال خود است با اجماع.

(و ان كان معهم قال ربّنا لک الحمد) و اگر با سنیان نماز کند این عبارت را بگوید که ترجمه اش اینست که ای پروردگار ما تراست حمد و چون این عبارت از حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم بما نرسیده است علمای شیعه از جمله بدع عامه می دانند اگر تقیه باشد می گوید

و الا فلا و خلافست در بطلان نماز و ظاهرا باطل نباشد چون مطلق ذکر و دعا مطلوبست بلی اگر قصد مطلوبیت خصوص این ذکر کند افترا بر معصوم بسته خواهد بود.

(و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله من صلّی بقوم فاختصّ نفسه بالدّعاء دونهم فقد خانهم) روایت کرده است شیخ در قوی از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله فرمودند که هر که امامت جمعی کند و خود را مخصوص سازد به دعا و از جهه مأمومین دعا نکند چنانست که خیانت کرده است ایشان را چون فی الحقیقه به نیابت ایشان مناجات می کند لهذا حق سبحانه و تعالی تعلیم خلایق فرموده است در سوره حمد در إیاک نعبد تا به آخر، و اولی آنست که هر دعایی که مفرد باشد بلفظ جمع بخواند و اقلا قصد مامومین بکند و بهتر آنست که قصد جمیع مؤمنین بکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۳

(و روی ابو بصیر عن احدهما صلوات اللّه علیهما قال لا تسمعنّ الامام دعاءك خلفه) و مرویست در موثق از ابو بصیر از احدهما صلوات اللّه علیهما که فرمودند که مشنوان به امام دعایی را که کنی در عقب امام بلکه مطلق اذکار را چنانکه در صحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که سزاوار نظر به امام آنست که بشنواند به مامومین هر چه خواند و گوید، و سزاوار نیست مامومین را که هیچ چیز به امام بشنوانند و غیر این از اخبار که گذشت.

(و قد روی عن ابی بکر بن ابی سمّاك قال صلّیت خلف ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه

الفجر فلمّـا فرغ من قرائته فی الثّـانیه جهر بصوته نحوا ممّـا کان یقرأ و قال اللّهمّ اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنّا فی الـدّنیا و الآخره) و بسند قوی منقولست از ابو بکر که گفت در عقب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه نماز صبح را کردم پس چون از قرائت رکعت دویم فارغ شـد به آواز بلنـدماننـد قرائت که بلنـد خوانده بودند این قنوت را خواندند، و ترجمه اش این است که خداونـدا بیـامرز گناهان ما را و رحم کن ما را و به عافیت دار ما را و عفو کن از گناهان ما در دنیا به آن که قلم عفو بر نامه اعمال سیّئه ما کشـی و در آخرت که مؤاخـذه ننمایی ما را بر هیـچ گناهی، و شـیخ این روایت را بسـند صـحیح روایت کرده است از ابو بکر که حضـرت در قنوت وتر این عبارت را فرمودنـد و دعاهای قنوت گـذشت و همین قنوت که گـذشت با زیادتی انّک علی کل شی ء قدیر.

[سزاوار امام آنست که بنشیند بعد از سلام تا جمعی که دیر رسیده اند نماز خود را تمام کنند]

(و روی حفص بن البختریّ عن ابی عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه قـال ینبغی للإمـام ان یجلس حتّی یتمّ من خلفه صـلاتهم) و در صحیح منقولست از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۴

سزاوار جهت امـام آنست که بنشـیند به جـای خود بعـد از سـلام تا جمعی که دیر رسـیده انـد نمازهای خود را تمام کننـد و به همین مضمونست حسنه کالصحیح اسماعیل بن عبد الخالق و این حکم بر سبیل استحباب است چنانکه خواهد آمد.

(و ینبغی للإمام ان یسمع من خلفه التّشهّد و لا یسمعونه

هم شيئا) همین عبارت حفص بن بختریست و صحیحه ابو بصیر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که سزاوار آنست که امام بشنواند تشهد را به مامومین و سزاوار آنست که مامومان هیچ چیز از آن چه می گویند به امام نشنوانند.

[سزاوار است که بشنواند امام تشهد خود را به مامومین]

(یعنی الشّهادتین و یسمعهم ایضا السّلام علینا و علی عباد اللَّه الصّالحین) ظاهرا عبارت صدوق است که مراد حضرت از تشهد شهادتین است و می شنواند امام به مامومین این سلام را.

و در حدیث صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت در عقب امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه نماز کردم چون به آخر تشهد رسیدند آواز خود را بلند کردند تا مامومین همگی شنیدند من عرض نمودم که هم چنین سزاوار است که بشنواند امام تشهد خود را به مامومین حضرت فرمودند بلی و آخر تشهد شامل سلام هست، و محتمل است که مراد از اخر تشهد تشهد آخر باشد.

و کالصحیح از حنان منقول است که در عقب آن حضرت صلوات اللَّه علیه نماز کردم و حضرت استعاذه و بسم اللَّه را بلند خواندند.

و در صحیحه علی بن جعفر و صحیحه علیّ بن یقطین منقول است که هر دو سؤال کردند از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که آیا مردان را جایز است که تشهد و ذکر رکوع و سجود و قنوت را بلند بخوانند حضرت فرمودند که اگر خواهند بلند بخوانند و اگر خواهند آهسته بخوانند و محمولست بر منفرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۵

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه افسد ابن مسعود علی النّاس صلاتهم بشیئین بقوله تبارك اسمك و تعالی جدّك و هذا شی ء قالته

الجنّ بجهاله فحکی اللّه تعالی عنها، و بقوله السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین یعنی فی التّشهّد الاوّل و امّا فی التّشهّد الثّانی بعد الشّهادتین فلا باس به لأنّ المصلّی اذا تشهّد الشّهادتین فی التّشهّد الاخیر فقد فرغ من الصّلاه) و در صحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که عبد اللّه بن مسعود نماز مردم را باطل کرد بدو چیزی که از رای خود گفته است یکی آن که گفت بعد از رکوع بگویند این عبا ترا که بزرگوار است نام تو و بلند است بخت تو و این عبارت جدّ بمعنی بخت عبارتی است که جنیّان از روی نادانی گفتند و حق سبحانه و تعالی گفته ایشان را از این حکایت کرده است که فرموده است وَ أَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً یعنی به درستی که خداوند بخت بلندی که پروردگار ماست زن و فرزند ندارد، و گمان کرد ابن مسعود که چون حق سبحانه و تعالی عبارت ایشان را نقل فرموده است در مقام مدح ایشان البته این عبارت خوبست و ندانست که مدح به اعتبار ایمان ایشان است به خدا و رسول، دویم نماز مردم را باطل کرده است به آن که السّلام علینا را در تشهد نماز داخل کرده است، صدوق گفته است که مراد حضرت از تشهّد تشهد اوّل است که عبد اللّه این سلام را در آن تشهد آورده است و ندانست که این عبارت مفسد صلاتست، اما در تشهد دویم بعد از شهادتین باکی نیست که آن را بگویند زیرا که نماز گذارنده هر گاه شهادتین را

در تشـهد آخر می خوانـد از نماز بیرون می آیـد و از عبارت صـدوق ظاهر می شود که صـلوات بر نبی و آل او را جزو تشـهد نمی داند و هم چنین سلام را واجب نمی داند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۶

و در صـحیح از حلبی منقول است که حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که هر چه ذکر خـدا باشـد یا ذکر رسول او باشد مانند صـلوات بر آن حضرت آن از نماز است و سبب کمال نماز و اگر السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین را گفتی از نماز بیرون می آیی و در حدیث موثق و قوی از ابو بصـیر و در حدیث قوی از ابو کهمش از آن حضـرت صلوات اللّه علیه منقولست که السّـلام علینا سـبب خروج است از نماز و ظاهر این اخبار آنست که قصد خروج در سلام در کار نباشد، و از این جهت است که بعضـی دغـدغه کرده انـد که در قنـوت در کلمـات فرج و سـلام علی المرسـلین بگوینـد چون سـلام کلاـم آدمیان است و در نماز کلام آدمیان نمی باید که باشد، و در بعضـی از نسخ فقیه تبارک اسم ربّک است و ظاهرا از سهو نساخ است چون در کتب دیگر صدوق و در تهذیب به نحویست که سابقا مذکور شد.

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسـی بن جعفر صـلوات اللّه علیهما عن الرّجل یکون خلف امام فیطوّل فی التّشـهّد فیاخـذه البول او یخاف علی شـی ء ان یفوت او یعرض له وجع کیف یصـنع قال یسـلّم و ینصرف و یدع الامام) و به اسانید صحیحه منقول است که علی سؤال کرد از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه

علیه از شخصی که در عقب امامی بوده باشد و امام طول دهد تشهد را و او را بول آید و یا خوف داشته باشد که چیزی از او فوت شود یا عارض شود او را دردی چه کند حضرت فرمودند که سلام می دهد و از نماز فارغ می شود و امام را بحال خود می گذارد احادیث مطلق نیز وارد شده است و بعضی از آن گذشت.

(و علی الامام ان لا یقوم من مصلّاه حتّی یتمّ من خلفه الصّلاه فان قام فلا شی ء علیه) و بر امام جماعت لازم است که از محل نماز خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۷

برنخیزد تا مأمومانی که دیر رسیده اند نماز خود را تمام کنند پس اگر امام صبر نکند و برخیزد بر او چیزی نیست از گناه خصوصا هر گاه نداند که مسبوقی هست، و اگر داند که مسبوق هست احوط آنست که برنخیزد.

چنانکه در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که هر گاه امامت جمعی کند بر او لازم است که بعد از سلام بنشیند و از آن موضع بیرون نرود تا مسبوقان نماز خود را تمام کند و این نشستن بر هر امامی واجب است هر گاه داند که مسبوق هست و اگر داند که مسبوق نیست هر جا که خواهد برود.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که سزاوار نیست که امام برخیزد بعد از نماز تا آن که مسبوقان نماز خود را تمام کنند.

و در حسن از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که چون امامت جمعی کنی بعد از سلام اندکی

بنشین، و در موثق عمّار وارد است که جایز است که برخیزد پیش از تمام نماز مسبوقین و از این سبب اکثر علما قایل شده اند به استحباب صبر و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ ان خرجت منک ریح او غیرها ممّا ینقض الوضوء او ذکرت انّک علی غیر وضوء فسلّم فی أیّ حال کنت فی الصّلاه و قدّم رجلا یصلّی بالقوم بقیّه صلاتهم و توضّأ و اعد صلاتک) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او راضی و خشنود باد نوشت در رساله ای که بسوی من فرستاده بود که اگر بادی یا غیر آن از احداث از تو صادر شود در اثنای نماز یا به خاطرت رسد که وضو نداری پس سلام ده در هر حالی که باشی در نماز و شخصی از مامومان که اهلیت امامت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۸

داشته باشند پیش بازدار که پیشنمازی مردمان کند در بقیه نماز ایشان که مانده است و نماز را اعاده کن و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است.

[هر امامی که امامت کند در نمازی و به خاطرش رسد که جنب بوده]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه ما کان من امام تقدّم فی الصّلاه و هو جنب ناسیا او احدث حدثا او رعف رعافا او ازّا فی بطنه فلیجعل ثوبه علی انفه ثمّ لینصرف و لیأخذ بید رجل فلیصلّ مکانه ثمّ لیتوضّأ و لیتمّ ما سبقه به من الصّلاه و إن کان جنبا فلیغتسل و لیصلّ الصّلاه کلّها) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر امامی که امامت کند در نمازی و به خاطرش رسد که جنب بوده است و از روی نسیان نماز

کرده باشـد یا به خاطرش رسـد که بی وضو بوده است یا حـدثی از او صادر شود در نماز یا خون از دماغش بیاید یا بهم رسـد قرقری در شـمکش که ضـبط آن نتواند کرد، و در بعضی از نسخ اذی واقع شده است یعنی بیابد نفخی یا مثل آن از موذیات و محتمل است که بفعل ماضـی خوانده شود تا عطف احسن باشد یعنی آزاری یابد پس جامه اش را بر بینی گیرد و چنین مفهوم شود که خون از بینی او می آیـد و دست از نمـاز بـدارد و دست شخصـی را بگیرد و به جای خود باز دارد که امامت ماءمومین کنـد و خود وضوء بسـازد و نمازش را تمام کنـد یعنی هر گاه سـبب اسـتدبار و فعل کثیر نشود یا آن که نماز را از سـر گیرد با اسـتدبار و فعل کثیر، و اگر جنب بوده باشـد غسل و نماز را از سـر گیرد و اگر فراموش کرده باشد و بی وضو نماز کرده باشـد در آن صورت نیز نماز را از سر می گیرد چنانکه اخبار بسیار بر این مضمون وارد شده است.

(و روی معـاویه بن میسـره عن الصّـادق صـلوات اللّه علیه انّه قـال لاـ ینبغی للإمـام اذا احـدث ان یقـدّم الّـا من ادرک الاقامه) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که سزاوار نیست امام را هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۹

محدث شود که مقدم دارد مگر کسـی را که ادراک کرده باشد اقامت امام را و ظاهر لفظ لا ینبغی کراهت است چنانکه سابقا گذشت در ضمن اخبار که جایز است مسبوق را مقدم دارد.

(فان قدّم مسبوقا برکعه فانّ عبد

اللّٰه بن سنان روى عنه صلوات اللّٰه عليه انّه قال اذا اتمّ صلاته بهم [صلاه القوم خ] فليؤم إليهم يمينا و شمالا فلينصرفوا ثمّ ليكمل هو ما فاته من صلاته) پس اگر مقدم دارد شخصى را كه بعد از يك ركعت امام ملحق شده باشد پس به درستى كه در حديث صحيح منقولست كه حضرت صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه در اين صورت كه هر گاه نماز ماموم‌ان تمام شود پس ايما مى كند به ايشان از دست راست و چپ بدست راست و چپ يا بسر كه نماز شما تمام شده است شما سلام بدهيد پس چون سلام بدهند امام بر خيزد و نماز خود را تمام كند، و امثال اين خبر دلالت بر حكم مسبوق مى كند كه چنين است، دلالت نمى كند بر آن كه جايز بوده باشد كه عمدا مسبوق را به جاى خود باز دارد و ممكن است كه نداند كه مسبوق است و به جاى خود باز دارد و ليكن ظاهر آنست كه اگر مشروع نمى بود و سبب بطلان نماز مى شد حضرات ائمه معصومين صلوات اللّٰه عليهم اين احكام را نمى فرمودند بلكه مى فرمودند كه باطل است.

(و روى جميل بن درّاج عنه صلوات اللّٰه عليه فى رجل امّ قوما على غير وضوء فانصرف و قدّم رجلا و لم يدر المقدّم ما صلّى الامام قبله قال يذكّره من خلفه) و در صحيح منقول است از جميل كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند در شخصى كه امامت جمعى كند و به خاطرش رسد كه وضو نداشته است و مسبوقى را مقدم دارد كه او نداند كه امام چند ركعت كرده بوده

است تا اشاره به ایشان کند حضرت فرمودند که ماموان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۰

به او اعلام می کنند به اشاره مثلا او اشاره می کند به حرکت دست که چند رکعت کرده اید یا تسبیح می گوید که سبحان اللّه سبحان اللّه سبحان اللّه و بر تسبیح اول وقف می کند و معنی آن این است که یک رکعت است یا دو رکعت ماموان اگر یک رکعت کرده اند یک سبحان اللّه را می گویند و اگر دو رکعت کرده اند دو تسبیح می گویند و علی هذا القیاس.

[اگر عذر برای امام جماعت پیش آید]

(و قال زراره لأبی جعفر صلوات اللّه علیه رجل دخل مع قوم فی صلاتهم و هو لا ینویها صلاه و احدث امامهم فاخذ بید ذلک الرّجل فقدّمه فصلّی بهم أ تجزیهم صلاتهم بصلوته و هو لا ینویها صلاه قال لا ینبغی للرّجل أن یدخل مع قوم فی صلاتهم و هو لا ینویها صلاه بل ینبغی له ان ینویها و ان کان قد صلّی فانّ له صلاه اخری و الّا فلا یدخلنّ معهم و قد یجزی عن القوم صلاتهم و ان لم ینوها) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که شخصی داخل شد با قومی از شیعه یا سنّی از روی تقیه یا اعم از او در نماز ایشان و قصد نماز کردن نداشت و از امام ایشان حدثی صادر شد پس دست این داخل را گرفت و مقدم داشت و امامت ایشان کرد آیا نماز این جماعت صحیح است با آن که امام ایشان قصد نماز نداشته است و نماز بی نیت صحیح نیست حضرت فرمودند که سزاوار نیست کسی

را که داخل شود با قومی در نماز ایشان و حال آن که قصد نماز نداشته باشد بلکه سزاوار آنست که قصد نماز کند اگر چه پیشتر نماز کرده باشد به درستی که در نامه عمل او نمازی دیگر می نویسند، و اگر قصد نماز نداشته باشد البته با ایشان داخل نشود و نماز آن جماعت صحیح و مجزیست اگر چه نماز امام ایشان باطل است به اعتبار عدم نیت، پس ظاهر شد که لازم نیست که بحسب واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۱

نماز امام صحیح باشد تا نماز مامومان صحیح باشد و همین بس است که علم ببطلان نماز امام نداشته باشند و ظاهر شد که سنت است اعاده نماز اگر چه پیشتر نماز کرده باشد خواه منفرد نماز کرده باشد یا به جماعت و ظاهر شد که کراهت یا حرمت واقع ساختن صورت نماز هر چند با سنی باشد مگر آن که خوف داشته باشد که اگر برود که وضو بسازد به او ضروری برسد که در این صورت تکبیر احرام نمی گوید و پیشانی را بر مهر نمی گذارد.

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن امام احدث فانصرف و لم یقدّم احدا ما حال القوم قال لا صلاه لهم الّا بإمام فلیقدّم بعضهم بعضهم فلیتمّ بهم ما بقی منها و قد تمّت صلاتهم) و به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از امامی که در نماز بادی از او جدا شود و ترک نماز کند و کسی از ماموین را پیش باز ندارد ماموان چه کنند حضرت

فرمودند که نماز جماعت بی امام متحقق نمی شود یا نماز ایشان بدون جماعت کامل نیست بلکه ماموما‌ن شخصی از ایشان را مقدم می دارند تا بقیه امام را با او تمام کنند و نماز ایشان در این صورت تمام است هر چند بدو امام اقتدا کرده باشند، و از مجموع این اخبار ظاهر می شود که اگر امام شخصی را مقدم دارد که ماموما‌ن حال او را ندانند در اثنای نماز اقتدا به او می توانند کرد بنا بر اعتماد به امام یا بنا بر آن که اصل در مؤمنان عدالت است یا عدم فسق تا فسق ظاهر شود چنانکه ظاهر کلام متقدّمین است و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه سئل عن رجل امّ قوما و صلّی بهم رکعه ثمّ مات قال یقدّمون رجلا اخر فیعتدّ بالرّکعه و یطرحون المیّت خلفهم و یغتسل من مسّه) و به اسانید صحیحه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۲

منقول است از حلبی که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که امامت جمعی کند و یک رکعت نماز بکند و بعد از آن بمیرد حضرت فرمودند که ماموما‌ن دیگری را مقدم می دارند و بنا بر رکعت گذاشته تمام می کنند نماز را و میّت را در عقب خود می اندازند که خاطرها مشغول او نشود و هر که دست به بدن او رسانیده باشد بعد از سرد شدن غسل مسّ میت می کند یا پیش از سرد شدن از روی استحباب چنانکه گذشت.

(و من صلّی بقوم و هو جنب او علی غیر وضوء فعلیه الاعاده و لیس علیهم ان یعیدوا و لیس علیه

ان يعلمهم و لو كـان ذلك عليه لهلك قال قلت كيف كان يصـنع بمن قـد خرج إلى خراسان و كيف كان يصـنع بمن لا يعرف قال هـذا عنه موضوع) و هر كه امامت جمعی کنـد و امام جنب باشد یا بی وضو نسـیانا یا عمدا امامت کرده باشد بر امام واجب است که اعاده کنـد نماز خود را در وقت و خارج وقت بر ماموماں لازم نیست که اعاده کننـد بر او واجب نیست که اعلام کند ماموماں را که من بی طهارت نماز کرده ام، و اگر بر او لازم می بود هلاک می شد، راوی از روی تائید سـخن حضـرت گفت عرض نمودم که اگر لازم می بود اعلام چه می کرد با جمعی که به شهرهای دور رفته بودند مثل خراسان نظر به کوفه یا مدینه و چه می کرد با جمعی که ایشان را نمی شـناخت حضـرت باز فرمودند که اعلام بر او نیست و حق سـبحانه و تعالی از او وضع کرده است این را، و این عبـارت اظهر آنست که کلاـم حلبی باشـد به قرینه قـال قلت و ممکن است که حـدیث صـحیح زراره باشد که صدوق نقل بالمعنی کرده باشد و بر این مضـمون اخبار صحیحه و موثقه کالصحیحه وارد شده است از زراره و محمد بن مسـلم و ابن بکیر و ابن ابی یعفور از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما و مضمون همه اینست که اگر امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۳

جنب یابی وضو نماز کرده باشد او اعاده نماز می کند و ماموماں اعاده نمی کنند.

و در صحیحه ابن وهب منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیه عرض نمودم که آیا امام ضامن است نماز واجب مامون را به درستی که سنیان می گویند ضامن است حضرت فرمودند که ضامن نیست چه چیز را ضامن است مگر آن که با جنابت یابی وضوء نماز کرده باشد و حمل کرده اند این خبر را بر آن که در واقع لازم نیست که امام عادل بوده باشد پس اگر بحسب ظاهر عادل باشد و در واقع فاسق بوده باشد نماز امام و ماموم هر دو صحیح است امام اگر امام جنب یا بی وضو بوده باشد نماز مامومین صحیح است و نماز امام باطل است یا حمل می کنند بر استحباب اعاده در این صورت چنانکه خبری دیگر وارد شده است بر آن و حمل بر تقیه اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم.

[تأخیر از جماعت]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا فاتک شی ء مع الامام فاجعل اوّل صلاتک ما استقبلت منها و لا تجعل اوّل صلاتک اخرها) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه بعد از دخول در نماز ملحق شوی و امام یک رکعت نماز یا پیشتر کرده باشد پس آن چه را درمی یابی اوّل نماز تست و مگردان اول نمازت را آخر نماز یعنی اگر در رکعت سیّم ملحق شوی به امام دو رکعت آخر امام دو رکعت اول تست و قرائتی که امام در رکعت اوّل کرده است به جای قرائت تست، و کافی است که تسبیح بخوانی یا الحمد تنها بخوانی که اگر حمد و سوره بخوانی آخر نماز را اول نماز کرده چنانکه عامه می کنند.

و

در صحیح از عبد الرحمن منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که دریابد دو رکعت آخر نماز را قرائت را چه کند حضرت فرمودند که قرائت کن در این دو رکعت که این دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۴

رکعت اول نماز تست و اول نماز را آخر نماز مکن یعنی به آن که الحمد و سوره بخوانی چنانکه به تصریح خواهد آمد یا آن که با سنّی نماز کند حمد و سوره را بخواند چنانکه ظاهر صحیحه ابن وهب و موثق طلحه است و اگر در این صورت قرائت را در این دو رکعت نتواند کرد سنّت است که در دو رکعت آخر خود الحمد را بخواند چنانکه در حسنه کالصحیحه محمد بن عذافر است.

(و من اجلسه الامام فی موضع یجب ان یقوم فیه تجافی و أقعی اقعاء و لم یجلس متمكّنا) و کسی که با امام نماز کند و مسبوق باشد و امام او را بنشاند در موضعی که لازمست که بایستد مثل آن که رکعت دویم امام بوده باشد و رکعت اول او فراخ بنشیند بر سر پا و درست ننشیند تا ظاهر باشد که رکعت اول اوست، و این عبارت مضمون حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجّاج است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که در رکعت دویم امام ملحق شود به امام وقتی که امام در تشهد بنشیند او چه کند حضرت فرمودند که تجافی کند و درست ننشیند یعنی بر سر پا بنشیند پس چون به رکعت سیم امام برسد که رکعت دویم

اوست و امام برخیزد او بنشیند و تشهد را بخواند و برخیزد و ملحق شود به امام و در صورتی که در رکعت دویم و چهارم خود بر سر پـا نشیند اولی آنست که از جهت متابعت امام تشهد را بخوانـد و هم چنین قنوت را می خوانـد چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است.

(و روی عبیـد بن زراره عن ابی عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه فی رجل دخل مع الامام فی الصّلاه و قد سـبقه برکعه فلمّا فرغ الامام خرج مع النّاس ثمّ ذکر انّه فاتته رکعه قال یعید رکعه واحده) و کالصـحیح و در صحیح از عبید منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۵

شخصـی که داخـل شود در نمـاز بـا امـام و امام پیش از او یک رکعت نماز کرده باشـد پس چون امام از نماز فارغ شود او نیز برخیزد و بـا مردم روانه شود پس به خـاطرش رسـد که یک رکعت کرده است حضـرت فرمودنـد که یک رکعت دیگر را می کند، و بر این مضـمون احادیث صحیحه گذشت و همه را حمل کرده اند بر آن که استدبار و فعل کثیری که در طرف نگویند او را که نماز گذارنـده است صادر نشـده باشـد بنا بر حـدیث حسن کالصـحیح حسـین که گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که گاه هست که ملحق می شوم به امامی که پیشتر یک رکعت نماز کرده است و چون او سلام داد فراموش کردم و سلام دادم به توّهم آن که نمازم تمام شده است و نشستم به تعقیب و ذکر الهی تا آفتاب طالع شد

و چون برخاستم به خاطرم رسید که یک رکعت کرده بودم حضرت فرمودند که اگر در همان جا به خاطرت رسد رکعت دیگر را بکن و اگر از آنجا به جایی دیگر رفته باشی نماز را اعاده کن و احادیث دیگر گذشت.

[امام جماعت بدون شرائط]

(و فی کتاب زیاد بن مروان القندی و فی نوادر محمّد بن ابی عمیر انّ الصّادق صلوات اللّٰه علیه قال فی رجل صلّی بقوم من حین خرجوا من خراسان حتّی قدموا مکّه فاذا هو یهودی او نصرانی قال لیس علیهم اعاده) و در کتاب زیاد ابن قنادی در موثق و در کتاب نوادر محمد بن ابی عمیر در صحیح مذکور است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در شخصی که امامت جمعی کرد از زمانی که از خراسان بیرون آمد تا وقتی که به مکه رسیدند بعد از آن ظاهر شد که آن پیشنماز یهودی یا نصرانی بوده است حضرت فرمودند که بر ایشان نیست که نماز را اعاده کنند، و ظاهرا این حدیث غیر حدیثی است که کلینی و شیخ روایت کرده است در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب او از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۶

در قومی که بیرون آمدند از خراسان یا اصفهان و همدان و امثال آن و مردی امامت ایشان می کرد پس چون به کوفه رسیدند دانستند که یهودیست حضرت فرمودند که آن جماعت اعاده نمی کنند نمازهایی که با او کرده اند و محتمل است که عبارت صدوق عبارت کتاب زیاد باشد و نظر بکتاب نوادر نقل بالمعنی باشد چون اختلافی هست بحسب لفظ و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سمعت

جماعه من مشايخنا يقولون انّه ليس عليهم اعاده شى ء ممّا جهر فيه و عليهم اعاده ما صلّى بهم ممّا لم يجهر فيه و الحديث المفسّر يحكم على المجمل) و در بعضى از نسخ يحمل عليه المجمل است و صدوق مى گويد كه از جمعى از استادان خود شنيده ام در مسأله نماز در عقب كافر كه اعاده نمى كنند نماز جهريه را و اعاده مى كنند نماز اخفاتيه را و حديثى كه مفصّل است حكم مى كند بر حديث مجمل پس عدم اعاده را حمل مى كنيم بر جهريه يا حديث مفصّل را مى بايد كه مجمل را بر او حمل كنند بهمان معنى و چون مشايخ صدوق ارباب نصوصند قول ايشان بمنزله حديث است و صدوق اعتماد بر قول ايشان كرده است و به تفصيل قايل شده است و ظاهرا حديث صدوق نيز از ابن ابى عمير از بعضى از اصحاب بوده باشد و چون مرا سيل ابن ابى عمير در حكم مسانيد است صدوق بعضى را ذكر نكرده است و ممكن است از نساخ افتاده باشد چون ابن ابى عمير به خدمت حضرت صادق نرسيده است و نقل نكرده اند ملاقات او آن حضرت را.

[زنى كه امامت زنان كند چه مقدار بلند بخواند]

(و سال علىّ بن جعفر اخاه موسى بن جعفر صلوات اللَّه عليه عن المرأه تؤمّ النّساء ما حدّ رفع صوتها بالتكبير و القراءه فقال قدر ما تسمع) و به اسانيد صحيحه منقول است از على كه گفت سؤال كردم از برادرم حضرت امام موسى كاظم صلوات اللَّه عليه از زنى كه امامت زنان كند چه مقدار

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۷۷

بلند بخواند تكبيرات و قرائت را حضرت فرمودند كه آن مقدار كه شنيده شود يعنى خود بشنود

یـا مـامومی بشـنود و این حـدیث بـا احادیث دیگر دلالت می کنـد بر آن که زن امامت زنان می توانـد کرد و محتمل است که حمل کند این حدیث را بر نماز جنازه و نافله چنانکه گذشت.

[شخصی که فراموش کند در عقب امام که تسبیح رکوع یا سجود را بگوید]

(و روی عمّار السّاباطیّ عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال سألته عن الرّجل ینسـی و هو خلف الامام ان یسـبّح فی السّجود او فی الرّکوع او ینسـی ان یقول بین السّـجدتین شیئا قال لیس علیه شی ء) و در موثق از عمّار ساباطی که از قریه های مداین است منقول است که از حضـرت امام صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که فراموش کند در عقب امام که تسبیح رکوع یا سـجود را بگوید یا فراموش کند دعای میان دو سجده را حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست یعنی نمازش صحیح است و گناه کار نیست یا تلافی و سـجده سـهو بر او نیست، و مؤید این است صحیحه علیّ بن یقطین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسـی کاظم صـلوات اللَّه علیه از شخصـی که فراموش کنـد تسبیح رکوع و سـجود را حضـرت فرمودند که باکی نیست و اخبار دیگر گذشت.

(و قـال ابـو جعفر صـلوات اللَّه علیه لرجـل أیّ شـی ء یقـول هؤلاـء فی الرّجـل اذا فـاتته مع الامـام رکعتـان قلت یقولون یقرأ فی الرّکعتین بالحمـد و سوره فقال هذا یقلب صـلاته فیجعل أوّلها اخرها قلت فکیف یصـنع قال یقرأ فاتحه الکتاب فی کلّ رکعه) و کالصـحیح منقولست از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه که آن حضـرت به شخصـی فرمودند که این سـنّیان چه می گویند در شخصی که فوت شود از او دو رکعت

اول با امام آن مرد گفت که می گویند که در دو رکعت اخر حمد و سوره را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۸

می خواند حضرت فرمودند این چنین شخص آخر نماز را اول می کند و این مذهب ابو حنیفه است و جمعی از سنیان عرض نمودم که پس چه کند حضرت فرمودند که در هر رکعتی فاتحه می خواند بدون سوره و اخبار دیگر گذشت.

(و سال عمّار السّاباطیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل سها خلف الامام بعد ما افتتح الصّلاه فلم یقل شیئا و لم یکبّر و لم یسبّح و لم یتشهّد حتّی یسلّم فقال قد جازت صلاته و لیس علیه شی ء اذا سها خلف الامام و لا سجدتا السّهو لأنّ الامام ضامن لصلاه من خلفه) و در موثق از عمّار منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که سهو کند در عقب امام بعد از آن که شروع کند و تکبیر احرام را بگوید و بعد از آن هیچ چیز نخواند و تکبیر و تسبیح و تشهد را نخواند تا سلام دهد حضرت فرمودند که نماز او صحیح است و بر او چیزی نیست از تلافی و گناه هر گاه اقتدا به امام کرده باشد و دو سجده سهو نیز بر او نیست زیرا که امام ضامنست نماز ماموان را یعنی هر گاه نماز امام صحیح است خواندن اذکار امام قایم مقام اذکار ایشان است در صورت نسیان و این یک فایده است از فواید نماز جماعت.

(و روی محمّد بن سهل عن الرّضا صلوات اللَّه علیه انّه قال الامام یحمل اوهام من خلفه الّا تکبیره الافتتاح)

و در حسن كالصحيح از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقول است كه فرمودند كه سهوهاى ماموم را امام بر مى دارد مگر تكبير احرام را كه ركن است و بترك آن عمدا و سهوا نماز باطل مى شود و باقى اذكار را اگر ماموم سهو كند ذكر امام به جاى ذكر اوست چنانكه در حديث عمار گذشت و هم چنين ضامن قرائت ماموم است در جائى كه بر ماموم قرائت باشد خواه بر سبيل وجوب يا استحباب چنانكه گذشت.

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۷۹

(و الّذى رواه ابو بصير عن الصّادق صلوات اللَّه عليه حين قال له:

أ يضمن الامام الصّلاه فقال لا ليس بضامن. ليس بخلاف خبر عمّار و خبر الرّضا صلوات اللَّه عليه لأنّ الامام ضامن لصلاه من صلّى خلفه متى سها عن شى ء منها غير تكبيره الافتتاح و ليس بضامن لما يتركه المأموم متعمّدا، و وجه اخر و هو انّه ليس على الامام ضمان لإتمام الصّلاه بالقوم فربما حدث به حدث قبل ان يتمّها او يذكر انّه على غير طهر) و اما آن خبرى كه آن را روايت كرده است ابو بصير كه ليث مراديست كه ابن مسكان از او روايت كرده است چنانكه در تهذيب است و بنا بر اين حديث صحيح است از آن حضرت صلوات اللَّه عليه ابو بصير گفت عرض نمودم به آن حضرت كه آيا امام ضامن نماز ماموم هست حضرت فرمودند كه نه ضامن نيست اين خبر مخالفت ندارد با حديث عمّار، و حديث امام رضا صلوات اللَّه عليه به آن كه هر جائى ضمان معنى ديگر دارد زيرا كه جائى كه وارد است كه امام ضامن است مراد سهو

ماموم غیر تکبیر احرامست چنانکه گـذشت و اینجا که دارد زیرا که جائی که وارد شـده است که ضامن نیست مراد آنست که ضامن نیست چیزی را که ماموم عمدا ترک نماید از آن چه بر او واجبست و جائی دیگر وارد شده است که امام ضامن نیسـت یعنی در عهـده امام نیست که نمازش را تمام کند بسا باشد که حدثی از او صادر شود یا به خاطرش رسد که جنب است یا بی وضو.

(و تصـدیق ذلک ما رواه جمیل بن درّاج عن احدهما صـلوات اللّٰه علیهما قال سألته عن رجل صـلّی بقوم رکعتین ثمّ اخبرهـم انّه لیس علی وضوء قـال یتمّ القوم صـلاتهم فـانّه لیس علی الامام ضـمان جلّ حجـج اللّٰه صـلوات اللّٰه علیهم عن ان یکون اخبارهم مختلفه الّا لاختلاف الاحوال) و مصدق این قول صحیح است که روایت کرده است آن را جمیل از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۰

زراره از حضـرت امـام محمـد بـاقر یـا حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیهما که گفت از آن حضـرت سؤال کردم از شخصـی که پیش نمازی جمعی کنـد دو رکعت را پس به ایشان بگوید که من وضو ندارم حضـرت فرمودند که آن جمع نماز خود را تمام می کننـد به درستی که بر امام ضـمانی نیست یعنی در عهده او نیست که حدث از او صادر نشود یا فراموش نکند چون، باختیار او نیست.

صـدوق می گویـد که حجتهای الهی بر خلایق که ائمه معصومیننـد از آن اعظم و اجلّنـد که اخبار ایشان مختلف باشـد مگر از جهت اختلاف احوال و در این مادّه چنین است که در هر جا ضمان را به نحوی سؤال کردند،

و بهمان عنوان جواب دادنـد به یک عنوان سؤال نکردنـد تا لازم آیـد اختلاف جواب تا عامه گویند بر ما که ائمه شـما مجتهد بوده انـد. و اختلاف جواب از جهت اختلاف اجتهاد است حاشا که ظن در علوم ایشان راه یابـد بلکه ایشان عالمنـد بجمیع آن چه خلایق بان احتیاج دارنـد بلکه بجمیع علوم علم یقینی دارنـد دست بدست تا حضـرت سـید المرسـلین صـلوات اللّٰه علیهم از جناب اقدس الهی تعالی شانه، و وجهی دیگر وارد شده است که ضامن قرائت است چنانکه در اول باب گذشت.

(و قـال ابو المغراء حمیـد بن المثّنی کنت عنـد ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه فساله حفص الکلبیّ فقال اکون خلف الامام و هو یجهر بالقراءه فادعوا و اتعوّذ قال نعم فادع) و در موثق کالصـحیح منقول است از ابو المغراء بفتح میم و سـکون غین معجمه که من نزد حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه بودم که از آن حضـرت سؤال کرد حفص بن عبـد الرحمن که از قبیله بنو کلب است و عرض نمود که گاه هست در عقب امامم او قرائت را بلنـد می خواند اگر به آیه رحمت رسد طلب آن کنم بانکه بگویم اللّٰهمّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۱

ارزقنا و چون آیه عذاب را بخواند پناه به خدا برم از شـر آن که بگوید اعوذ باللّٰه منه حضـرت فرمودند که بلی دعا کن و طلب رحمـت کـن و اسـتعاذه از عـذاب، و اسـتعاذه نیز دعـاست و مؤیّـد این خـبر است حـدیث حسن کالصـحیح حلـبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که با امام باشد و بگذارد به

سؤال رحمتی یا به آیه که نام بهشت یا دوزخ در آن باشد حضرت فرمودند که باکی نیست که سؤال رحمت کند نزد آیه رحمت و پناه به خداوند برد نزد آیه عذاب و از حق سبحانه و تعالی سؤال کند بهشت را، و در موثق کالصحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که سزاوار آنست که چون قاری قرآن به آیه سؤال رحمت رسد یا تخویف در آن حالت از حق سبحانه و تعالی طلب کند هر چه را امیدوار است و پناه حق سبحانه و تعالی برد از آتش و عذاب الهی.

(و روی الحسین بن عبد اللّه الارّجانی عنه صلوات اللّه علیه انّه قال من صلّی فی مسجده ثمّ اتی مسجدا من مساجدهم فصلّی معهم خرج بحسناتهم) و کالصحیح منقولست از حسین ارّجانی که شهریست از شهرهای فارس که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که در مسجد خود و در تهذیب فی منزله یعنی در منزل خود نماز کند و برود در مسجدی از مساجد سنّیان و با ایشان از روی تقیه نماز کند چون بیرون آید حسنات تقدیریّه ایشان را با خود بیرون آورد یعنی اگر شیعه می بودند چه ثواب می داشتند همه آنها ثوابها را حق سبحانه و تعالی باین متقی کرامت فرماید و در صحیح نشیط نیز گذشت.

(و روی عبد اللّه بن سنان عنه صلوات اللّه علیه انّه قال ما من عبد یصلّی فی الوقت و یفرغ ثمّ یاتیهم و یصلّی معهم و هو علی وضوء

الّا کتب اللّه له خمسا و عشرین درجه) و در صحیح از عبد اللّه منقول است که

حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر بنده که در وقت نماز کند و فارغ شود پس به مساجد سنّیان رود و با ایشان اعاده نماز کنـد بعنوان تقیه و با وضو باشـد تا ثواب نماز داشـته باشـد و اگر نه ثواب تقیه دارد و ثواب نماز ندارد البته حق سـبحانه و تعالی می نویسـد در نامه عمل او بیست و پنـج درجه نماز منفرد که بیست و پنـج نماز باشد چنانکه این ثواب را کرامت می کند بر نماز کردن با شیعه عادل.

(و قال له ایضا انّ علی بابی مسـجدا یکون فیه قوم مخالفون معاندون و هم یمسّون [یمسون خ] فی الصّلاه فانا اصـلّی العصر ثمّ اخرج فاصـلّی معهم فقال اما ترضـی ان یحسب لک بأربع و عشـرین صـلاه) و در صـحیح از عبـد اللّٰه منقول است نیز که گفت عرض نمودم به آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه که در در خـانه من مسـجدی است که در آنجا جمع می شونـد جمعی از سـنیان معانـد شـیعه یا معاند اهل بیت و ایشان نماز را دیر می کنند چنانکه مذهب ابو حنیفه است من نماز عصـر را در اول وقت به جا می آورم و بعد از آن از خانه بیرون می روم و با ایشان مرتبه دیگر از روی تقیه نماز می کنم حضـرت فرمودند که آیا خشـنود نیستی به آن که محسوب شود از جهت ثواب نماز جماعت که آن بیست و چهار نماز است و با اصل بیست و پنج نماز باشد و قریب باین گذشت در اول باب.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا صلّیت معهم غفر لک بعدد من خالفک) و از آن حضرت

صلوات اللّه علیه منقول است که هر گاه با سنّیان نماز کنی بعنوان تقیه حق سبحانه و تعالی بیامرزد از گناهان تو بعدد سنّیان یا بعدد غیر شیعه اثنی عشری از جمیع فرق اسلام و کفر و جمیع این ثوابها از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۳

جهت آنست که شیعیان خود را در مهلکه نیندازند از روی جهالت و لیکن چون از جهل خبر ندارند از این مبالغات غالبا در تعبند و گمانشان این است که خوب می کنند عفی اللّه تعالی عنهم و عنّا.

(و روی الحلبیّ عنه عن ابیه صلوات اللّه علیهما قال اذا صلّیت صلاه و أنت فی المسجد فاقیمت الصّلاه فان شئت فاخرج و ان شئت فصلّ معهم و اجعلها تسبیحا) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما که فرمودند که هر گاه در مسجد نماز خود را بگذاری و سنّیان یا شیعیان اقامه بگویند از جهت همان نماز پس اگر خواهی بیرون رو و اگر خواهی باش و با ایشان مرتبه دیگر نماز کن و آن را قصد نافله کن اما با شیعه که شکّی نیست که اعاده سنت است و با عامه نیز بر سبیل تقیه یا واجبست یا سنت.

(و روی اسحاق بن عمّار عنه صلوات اللّه علیه انّه قال صلّ و اجعلها لما فات) و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّه علیه که گاه هست که اقامه می گویند و من نماز کرده ام حضرت فرمودند که مرتبه دیگر نماز کن و قصد نماز قضا کن و این حدیث نیز احتمال سنّی و شیعه هر دو دارد.

(و روی معاویه بن

شریح عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال اذا جاء الرّجل مبادرا و الامام راکع اجزاته تکبیره واحده لدخوله فی الصّلاه و الرّکوع) و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه شخصی رسید و می خواهد که ادراک نماز جماعت کند و امام در رکوع باشد کافی است او را یک تکبیر از جهت داخل شدن در نماز و از جهت رکوع و قصد هر دو می تواند کرد یا آن که اگر بقصد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۴

تکبیر احرام بگوید احتیاج به تکبیر رکوع نیست چون وقت تنگست و این اظهر است اگر چه اول بهتر است تا ثواب تکبیر رکوع نیز داشته باشد و بعضی دغدغه کرده اند که یک فعل چون تواند بود که واجب و سنّت باشد و این سهل است زیرا که جایز است بدو اعتبار مثل نماز واجب را در مسجد و یا به جماعت واقع ساختن و نماز بر طفل و بالغ کردن در نماز میّت.

[کسی که امام را در سجده درک کند]

(و من ادرک الامام و هو ساجد کبّر و سجد معه و لم یعتدّ بها) و کسی که ادراک کند امام را در سجده تکبیر بگوید و با او به سجود رود و اعتماد به آن سجده یا به آن نماز نکند بلکه سلام می دهد و نماز را از سر می گیرد اگر در سجده رکعت آخر باشد و اگر نه در رکعت دیگر تکبیر احرام می گوید چنانکه در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه امام را دریابی بعد از رکوع با امام به سجده رو و

این سجده را حساب مکن بلکه محض متابعت امام است در هر رکعتی که باشد، و چون برخیزد امام مرتبه دیگر تکبیر احرام را می گوید.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که در چه وقت ادراک نماز می کند با امام حضرت فرمودند که هر گاه دریابد امام را در سجده آخر نماز پس او ادراک کرده است فضیلت نماز جماعت را.

(و من ادرک الامام و هو فی الرّکعه الاخیره فقد ادرک فضل الجماعه) و هر که دریابد امام را در رکعت آخر پیش از رکوع پس ادراک کرده است فضل نماز جماعت را بی دغدغه و آن رکعت محسوبست و باقی را بعد از سلام امام به جا می آورد و اگر دریابد امام را در رکوع رکعت آخر مشهور آنست که ادراک رکعت می کند و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۵

و گذشت اخباری که وارد شده است که در نمی یابد محمول است بر نماز جمعه چنانکه خواهد آمد یا محمول است بر ادراک کمال فضل که آن را در نمی یابد.

(و من ادرکه و قد رفع رأسه من السّجده الاخیره و هو فی التّشهّد فقد ادرک الجماعه و لیس علیه اذان و لا اقامه و من ادرک و قد سلّم فعلیه الاذان و الاقامه) و کسی که ادراک کند امام را در وقتی که سر از سجده آخر برداشته باشد و در تشهد باشد ادراک فضیلت جماعت کرده است و لیکن ادراک نماز جماعت نکرده است و بر او اذان و اقامه نیست و کسی که ادراک کند

امام را بعد از سلام بر اوست اذان و اقامه اگر صفها متفرّق شده باشند چنانكه گذشت و اگر صفها متفرّق نشده باشند نيز اذان و اقامت مى گويد استحبابا چنانكه ظاهر ثقه عمار است.

و در صحيح و موثق كالصحيح از ابو بصير منقولست كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه هر گاه شخصى داخل مسجد شود و مردمان نماز كرده باشند آيا اذان و اقامه مى گويد حضرت فرمودند كه اگر داخل شود وصف متفرّق نشده باشد اذان و اقامه ايشان اكتفا مى كند و نماز مى كند، و اگر صفها متفرّق شده باشند اذان و اقامه مى گويد.

و در موثق از عمّار منقولست كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه سؤال كردند از شخصى كه امامت جمعى كند آيا جايز است كه ردا را حمايل كند مانند صمّا يا اعم از آن به آن كه سر ردا را از زير بغل در آورد حضرت فرمود كه جايز نيست مرد را كه ردا را حمايل كند بالاى جامهاى خود هر چند جامهاى بسيار پوشيده باشد چون اين عمل را جايز نيست، و از آن حضرت سؤال كردند از شخصى كه ادراك كند امام را در وقت سلام حضرت فرمودند كه بر اوست كه اذان و اقامه بگويد و نماز را از سر گيرد. اين حديث را

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۸۶

ممكن است كه حمل كنيم بر صورت تفرق يا بر جواز.

و در موثق از عمّار منقول است كه گفت از آن حضرت صلوات اللّه عليه سؤال كردم از شخصى كه در يابد امام را در تشهّد و در عقب امام نباشد مگر

یک کسی از دست راست امام حضرت فرمودند که امام پیش نمی رود و آن ماموم اول پس نمی آید که صف شود و لیکن ماموم آخر می نشیند در عقب امام و چون امام سلام می دهد بر می خیزید و نماز را تمام می کند امام اگر امام را در تشهّد اول دریابد اولی آنست که چون به امام ملحق شود در تشهد ننشیند چنانکه دلالت می کند بر این موثقه عمّار از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

[جایز نیست دو نماز جماعت در یک مسجد]

(و لا یجوز جماعتان فی مسجد فی صلاه واحده فقد روی محمّد بن ابی عمیر عن ابی علیّ الحرّانی قال کنّا عند ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فاتاه رجل فقال صلّینا فی مسجد الفجر فانصرف بعضنا و جلس بعض فی التسبیح فدخل علینا رجل المسجد فاذّن فمنعناه و دفعناه عن ذلک فقال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه احسنتم ادفعوه عن ذلک و امنعوه اشدّ المنع فقلت له فان دخل جماعه فقال یقومون فی ناحیه المسجد و لا یبدر لهم امام) و جایز نیست دو نماز جماعت در یک مسجد در یک نماز بدلیل آن که منقول است در صحیح از محمد از ابو علی که مجهول الحال است و گفت با جمعی در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودیم که شخصی آمد و گفت ما نماز صبح را کردیم بعضی رفتند و بعضی نشستند مشغول تسبیح شدند در تعقیب که شخصی داخل مسجد شد و اذان گفت و ما او را منع کردیم و نگذاشتیم که اذان بگوید حضرت فرمودند که خوب کردید مگذارید که مرتبه دیگر اذان بگوید و منع کنید به سخت ترین مراتب منع پس

من عرض نمودم که اگر جمعی داخل شوند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۷

خواهند که نماز کنند چه کنند حضرت فرمودند که در گوشه مسجدی می ایستند یعنی نه در جای امام راتب و اقتدا می کنند و لیکن امام ایشان در میان ایشان می ایستد و پیش نمی رود مثل امام راتب مبادا بر امام سابق یا بر مامومین او شاق باشد، و در تهذیب این زیادتی هست که من عرض نمودم که فدای تو گردم به درستی که ما را امامی هست سنّی و دشمن جمیع شیعیانست برویم و با او نماز کنیم حضرت فرمودند که چه می شود اگر راست می گویی که او بد است تو سزاواری بمسجد از او چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ الخ چنانکه گذشت و فی الحقیقه نماز تو صحیح است می باید پیش از همه کس داخل مسجد شوی و بعد از همه کس بیرون آیی و خلق خود را با مردمان خوب کن و حرف خیر بگو پس شخصی گفت که فدای تو گردم حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً یعنی با مردمان سخن خیر و خوب بگوئید آیا با همه مردمان مراد است حضرت تبسمی فرمودند و فرمودند که مراد الهی از این آیه این است که بگوئید محمد رسول خداست صلوات الهی بر او و بر اهل بیت او باد.

و آن چه صدوق ذکر کرده است از عدم جواز و مستند باین حدیث شده است غریب است زیرا که ظاهر این خبر دلالت می کند اذان و اقامه نتوان گفت هر گاه جمیع صفوف متفرق نشده باشند مخالف آن چه صدوق

گفت پیش از این بلکه دلالت می کند بر آن که نماز جماعت می توان کرد بدون آن که امام پیش رود مگر آن که مطلب صدوق نیز همین باشد اگر چه بعید است، و مؤیّد اینست حدیث موثق زید بن علی از آبای خود صلوات اللّه علیهم که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه با مردم نماز کرده بودند که دو کس داخل مسجد شدند حضرت فرمودند که اگر می خواهید یکی از شما امامت کنید

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۸

دیگری را و اذان و اقامه نگوید.

و در قوی از سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه شخصی داخل مسجد شود و اهل مسجد نماز کرده باشند پس می باید که اذان و اقامه نگوید البته و نماز نافله نکند و از آن مسجد بیرون نرود تا نماز واجب را به جا نیاورد.

و در حدیث صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که فرمودند که هر گاه امام از نماز فارغ شود در آنجا نماز نکند تا بگردد از آنجا به جای دیگر مبادا ماموما توهم کنند که نمازی دیگر هست.

[هر که فراموش کند سلام را در عقب امام]

(و من نسی التسلیم خلف الامام اجزأه تسلیم الامام) و کالصحیح منقول است از حلبی و طریق صدوق به او صحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر که فراموش کند سلام را در عقب امام کافی است او را سلام امام و منافات ندارد با وجوب یا استحباب تدارک آن.

چنانکه در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی فراموش کند سلام را پس چون رو از قبله بگرداند و گفته باشد (السلام علینا و علی عباد اللّٰه الصالحین) از نماز فارغ شده است یعنی قائم مقام سلام می شود هر چند قصد سلام نکرده باشد و اخبار دیگر گذشت.

(و من سها فسلّم قبل الامام فلیس به باس) و کسی که سهو کند و پیش از امام سلام دهد باکی نیست اخبار صحیحه گذشت که عمدا سلام می تواند داد پیش از امام پس در سهو بطریق اولی صحیح خواهد بود با آن که در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست در شخصی که نماز کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۹

در عقب امامی و سلام دهد پیش از امام حضرت فرمودند که باکی نیست و شامل عمد و سهو هر دو هست اگر چه شیخ مستند سهو گردانیده است و ظاهرا از جهت عموم آنست.

[کسی که یک رکعت عقب باشد]

(و روی الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح عن سماعه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی رجل سبقه الامام برکعه ثمّ أوهم الامام فصلّی قال یقضی تلك الرّکعه و لا یعتدّ بوهم الامام) و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که در شخصی که امام پیشتر از او یک یک رکعت نماز کرده باشد و ملحق شود به امام پس امام سهو کند و نماز را پنج رکعت کند آیا می تواند اقتدا کردن باین رکعت امام حضرت فرمودند که نیّت انفراد می کند و رکعت خود را به جا می آورد و اعتماد نمی کند به سهو امام که رکعت خود

را به آن اقتـدا کند چون رکعت او باطل است و زاید، و ظاهر آنست که امامی است که به او اقتدا می توان کرد که اگر کسـی که اقتـدا به او نتوان کرد با او متابعت می کند و از جهت خود قرائت می کند و هر گاه با چنین شخصـی نماز کند سـنت اسـت که قرائت را خصوصا حمـد را تنـد بخوانـد اگر چه مثل حـدیث نفس باشد و چنان کند که پیش از او فارغ شود از قرائت پس اگر امام پیشتر فارغ شود و برکوع رود با او برکوع می رود و تتمه حمد را در رکوع و در سجود می خواند چنانکه در صحیحه لیث از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است.

و در صـحیح از بزنطی از ابراهیم وارد شده است که نوشـتم به خدمت حضـرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه و سؤال کردم از شخصـی که دوست حضـرت امیر المؤمنین است صـلوات اللّٰه علیه و اعتقادش این است که مسـح بر موزه می توان کشـید یا حرام می داند مسح را و لیکن مسح می کشد بر موزه حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۰

نوشـتند که اگر مضـطر شوی در نماز کردن با چنین کسی از جهت خود اذان و اقامه بگو و قرائت از جهت خود بکن و اگر تو پیشتر از او فارغ شوی تسبیح بگو تا او فارغ شود.

و در صـحیح از ابن عمیر از ابن اذینه از علیّ بن سـعد بصـری منقـولست که گفت عرض نمودم به حضـرت امـام جعفر صـادق صلوات اللّٰه علیه که من در بصره خانه ام در قبیله بنی عدی است و مؤذن ایشان و امام ایشان

و همه اهـل مسـجد عثمـانی انـد و تبرّی می کننـد از شـما و از شـیعیان شـما و من در میان ایشانم اقتـدا به ایشان بکنم حضـرت فرمودنـد که اقتـدا به امـام ایشـان بکن و اکتفا کن به قرائت او و چون به بصـره می روی فضـیل از تو سؤال خواهـد کرد که از حضرت چه چیز شنیده، خبر خواهی داد او را به آن چه به تو گفته ام هر چه فضیل بن یسار خواهد گفت بقول او عمل خواهی کرد، و قول مرا ترک خواهی کرد علی می گوید که چون بصره رفتم و فضیل از من پرسید من خبر دادم فضیل را به آن چه از آن حضـرت شـنیده بـودم فضـیل گفت حضـرت اعلم است به آن چه فرمـوده است و لیکن چون من از آن حضـرت و پـدرش صلـوات اللّٰه علیهمـا شـنیده ام که می فرمـوده انـد که اعتمـاد مکن به نمـاز در عقب نـاصبی و اقتـدا به او مکن و از جهت خود قرائت کن پس به فرموده آن حضرت عمل بقول فضیل کردم و ترک کردم آن چه را از روی تقیه فرموده بودند.

و در موثق کالصـحیح از زراره منقولست از حمران که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه بمن فرمودنـد که هر گـاه سنّیان نماز جمعه را در وقت کننـد با ایشان نماز کنیـد زراره گفت که به حمران گفتم که بحسب واقع چنین نیست و حضـرت تقیه فرموده انـد چگونه به دشـمن خـدا اقتدا توانیم کرد حمران گفت که چگونه تقیه فرموده باشـند که من سؤال نکردم از آن حضرت بلکه حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۱

صلوات اللّٰه علیه خود سر کردند و فرمودند که در کتاب

حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه نوشـته است که هر گـاه ایشـان نماز جمعه را در وقت به جا آورنـد با ایشان نماز کنید چگونه تقیه فرموده باشـند، زراره گفت گفتم البته حضرت تقیه کرده اند از تو و اقتدا باین جماعت جایز نیست تا آن که چنین شد که به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه رسیدیم حمران عرض نمود که حق سبحانه و تعالی دشمنانت را نیست کند آن چه بمن فرموده بودیـد به زراره نقل کردم زراره گفت که چنین نیست با فاسق دشـمن خـدا اقتـدا نمی توان کرد پس حضـرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در کتاب امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نوشته است که هر گاه ایشان نماز جمعه را در وقت به جا آورنـد بـا ایشان دو رکعت نماز بکن و در همان جا دو رکعت دیگر بکن که چهار رکعت به جا آورد باشـی عرض نمودم که پس چهار رکعت ظهر را از جهت خود کرده باشم و اقتدا به او نکرده باشم حضـرت فرمودند که بلی پس هر دو راضـی شدیم و خاموش شدیم و ظاهر شد که آن حضرت تقیه فرموده بودند یا اتقا که مبادا ضرری به حمران رسد.

و در حسن کالصـحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که جمعی روایت کرده اند از حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت بعد از نماز جمعه چهار رکعت نماز کردند که در دو رکعت آن سلام ندادنـد کـه نـافله جمعـه باشـد این چه نمـاز است که آن حضـرت کردنـد حضـرت فرمودنـد که ای زراره حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه

علیه در عقب فاسقی که آن ابو بکر بود یا عمر نماز کردند و چون سلام داد و فارغ شد حضرت برخاستند و چهار رکعت ظهر را به جا آوردند پس شخصی که در پهلوی آن حضرت بود گفت یا ابا الحسن چهار رکعت نماز کردی که در میان آن سلام ندادی این چه نماز است حضرت فرمودند که این چهار رکعت است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۲

مشبهاتست و حضرت خاموش شدند و به خدا قسم که نفهمید که حضرت چه فرمودند و غرض این بود که این چهار رکعت مردمان را به شبهه می اندازد که به فکر افتند که این امام کافر است و فاسق که حضرت نماز ظهر را اعاده کردند و اعتماد بر نماز او نکردند، و از حماقت و خرّیت سنّیان تا حال نفهمیده اند و بعضی بعد از نماز جمعه دو رکعت می کنند و بعضی چهار رکعت، و آن که لازمست قرائت در صورت امکان است و با عدم امکان جایز است اکتفا به قرائت امام سنّی کردن چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است.

باب وجوب الجمعه و فضلها و من وضعت عنه و الصّلاه و الخطبه فیها

اشاره

این بابی است که در بیان وجوب نماز جمعه و فضیلت نماز جمعه و در بیان جمعی که نماز جمعه ایشان ساقط است و در میان نماز جمعه و خطبه که وارد است در نماز جمعه

[آیه نماز جمعه]

اما وجوب نماز جمعه پس دلالت می کند بر آن آیات بسیار از آن جمله قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاهُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ إِذا رَأَوْا تِجارَهً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَیْها وَ تَرَکُوکَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ بدان که تفسیر آیات چنانکه مراد الهی است نه حدّ بشر است و لیکن چون آیه از محکمات قرآنست به اتفاق علما ترجمه اش را ذکر می کنم و تاکیدات و مبالغاتی که در این آیه شده است در رساله منفرد مذکور است با احادیث متواتره و ادلّه و دفع شبهه کما هو حدّ البشر، یعنی ای گروه مؤمنان هر گاه ندای جمعه داده شود یعنی اذان گفته شود یا اعلام کرده شود به اذان و غیر آن و بدانید که نماز جمعه می کنند پس همگی بشتابید و سعی کنید بسوی ذکر الهی که نماز جمعه است یا خطبه آن یا هر دو، و ترک کنید خرید و فروخت را یا مطلق تجارات را چنانکه اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۴

مفسّرین گفته اند و در آیه دیگر مطلق تجارت مذکور است، و این سعی شما به نماز

و خطبه و ترک بیع از جهت شما بهتر است اگر از اهل علمید، پس چون نماز جمعه به جا آورده شود پس پهن شوید در زمین و طلب کنید روزی را در روز شنبه از فضل الهی و یاد کنید خداوند خود را بسیار تا آن که شاید رستگار شوید، و هر گاه می بینید تجارت و بازرگانی را یا می شنوند صدای کوس و دهل را پراکنده می شوند بسوی آن و ترا وا می گذارند ایستاده در خطبه یا نماز بگو یا محمد که آن چه نزد حق سبحانه و تعالی است بهتر است از لهو و از تجارت و حق سبحانه و تعالی بهترین روزی دهندگانست اگر نمی رفتید و مشغول نماز بودید بر وجه احسن روزی شما را می داد، اما استدلال باین آیات بر وجوب نماز جمعه از چند وجه است.

اول آن که هیچ شک نیست که نماز جمعه در زمان حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله واجب عینی بود باین آیه و اگر چه امر از برای وجوب و ندب آمده است مذکور شد که از اخبار صحیحه ظاهر می شود که اوامر قرآنی از برای وجوبست و اکثر اصولیان بر ایننند، و بر تقدیری که اوامر قرآنی نیز مشترک باشد شکی نیست که بسیاری از اوامر آن از جهت وجوبست به قراین، و چنانکه اوامر نماز یومیه به اتفاق علما از برای وجوبست هم چنین شک نیست که این امر نیز از برای وجوبست بر وجه ابلغ زیرا که امر به سعی لازم دارد که آن چه سعی آن می کنند واجب باشد و آن که امر به سعی مشروط است به ندا

بظاهر آیه خلافی نیست میان اصحاب در آن که در زمان حضور مشروط نبود نماز جمعه به ندا که اعلام است یا اذان بلکه غرض از تعلیق بر اذان زیادتی اهتمام است به شان اذان در نماز جمعه تا آن که جمعی از علما قایل شده اند بوجوب اذان از جهت نماز جمعه از جهت این تعلیق.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۵

دویم ترک بیع و حرمت آن و ظاهر است که از آن جهت حرام شده است که مانع است از حضور نماز جمعه و لهذا جمعی کثیر از علما قایل شده اند که مراد از بیع جمیع تجاراتست به قرینه تعییر و سرزنش بر مطلق تجارت بلکه جمعی کثیر گفته اند که هر چه مانع نماز جمعه باشد واجبست ترک آن از باب مقدمه و شکی نیست در آن که هر گاه از دو فرسخ راه باید آمدن به نماز جمعه هر مباحی را ترک می باید کرد و در وقتی روانه می باید شد که علم یا ظن قریب بعلم داشته باشد که به نماز جمعه می رسند.

سیم مذمت الهی بر ترک جمعی نماز جمعه را یا شنیدن خطبه آن را چنانکه در روایات متعدده از جابر بن عبد اللَّه منقولست که اهل مدینه مبتلا به جوع و قحط شده بودند و دحیه کلبی پیش از اسلام او آذوقه بسیار از شام آورد و پیش پیش آن دفها و طبلها می زدند و حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله خطبه را می خواندند یا در نماز بودند که صحابه همگی آن حضرت را باز گذاشته جمعی از جهت خریدن اطعمه و جمعی به تماشا رفتند و با آن حضرت نماند

مگر دوازده نفر یا کمتر پس این آیه نازل شد و حضرت فرمودند که اگر شما نیز می رفتند آتشی نازل می شد که همه می سوختند، و در روایتی دیگر سنگ بر شما می بارید، از آسمان و اگر نماز جمعه و شنیدن خطبه واجب نمی بود حق سبحانه و تعالی این سرزنش نمی فرمود و بر ترک مستحب آتش و سنگ نمی آمد مجملا شکی در این نیست که این آیات در نماز جمعه است و نماز جمعه در زمان حضور معصوم واجب بود بر همه کس و ضروری دین حضرت سیّد المرسلین است صلی اللَّه علیه و آله که هر چه در زمان آن حضرت بر خلایق واجب بود منسوخ نشد حکم آن باقی است تا روز قیامت و لیکن جمعی از علما که نماز جمعه را در حالت غیبت حرام می دانند مستمسک ایشان اینست که نماز جمعه مثل سایر

واجبات مطلقه نیست بلکه حق سبحانه و تعالی وجوب آن را مشروط به ندا گردانیده است و در زمان حضور حضرات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللَّه علیهم بدون اذان ایشان کسی نماز جمعه نمی کرد و اجماع است که اذن معصوم شرط است و بی رخصت معصوم در زمان حضور نماز نمی توانست کردن، و چون در زمان غیبت اذن نیست پس حرام بوده باشد مثل جهاد که مشروطست بوجود معصوم.

و جواب ایشان اینست که در آیات و احادیثی که بما رسیده است چیزی نیست که دلالت کند بر آن که اذن شرط است و بر تقدیر تسلیم اذن مخصوص بزمان حضور است از جهت رفع نزاع چنانکه در زمان حضور کسی بی رخصت قاضی نمی شد و در

شهری بغیر از یک قاضی نمی بود مگر شهر عظیمی که یکی کم باشد و در زمان غیبت یا حضوری که معصوم استیلا نداشته باشد و بمنزله زمان غیبت است در هر شهری جایز است که هزار قاضی باشد زیرا که هر عالمی را قاضی کردند، هم چنین هر عادلی یا فقیهی را رخصت نماز جمعه دادند چنانکه خواهد آمد.

و در حدیث مرسلی از حماد بن عیسی منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه خلیفه خدا که امام زمانست در نماز جمعه وارد شود در شهری از شهرهای مسلمانان آن حضرت نماز جمعه می کند و غیر آن حضرت را نیست که نماز جمعه کند و جمعی از این حدیث استدلال کرده اند که معصوم شرط است در نماز جمعه و استدلال ایشان صحیح نیست زیرا که اگر معصوم باشد آن حضرت به اتفاق علما مقدم است بر دیگران و حدیث بر همین معنی دلالت می کند نه بر آن که البته معصوم می باید بلکه مفهوم حدیث اینست که اگر معصوم وارد نشود دیگران می توانند کرد و عمده مستند آن جماعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۷

اجماع که در زمان حضور معصوم البته جایز نیست بی رخصت آن حضرت و نزد ما این اجماع ظاهر نیست و بر تقدیر تسلیم اجماع در زمان حضور است نه در زمان غیبت و بر تقدیر عموم اذن هست به اخبار متواتره که رخصت داده اند هر کس را که خطبه تواند خواند که امامت بکند و جمعی از اصحاب قایل شده اند که مجتهدان ماذونند در زمان غیبت در امور عظیمه و به گفته ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم ایشان حاکمند و

حاکم نماز جمعه می تواند کرد بی دغدغه چنانکه علامه در تذکره و شهید در دروس و لمعه تصریح باین کرده اند و نزد این ضعیف اذن اخبار اظهر است چنانکه شیخ طوسی در خلاف گفته است و خواهد آمد و اگر کسی تفصیل گفتگو خواهد به رجوع به رساله فقیر و رساله شهید ثانی علیه الرّحمه کند.

[وجوب نماز جمعه و احکام آن]

(قال ابو جعفر الباقر صلوات اللَّه علیه لزراره بن اعین انّما فرض اللَّه عزّ و جلّ علی النّاس من الجمعه إلی الجمعه خمسا و ثلثین صلاه فیها صلاه واحده فرضها اللَّه عزّ و جلّ فی جماعه و هی الجمعه و وضعها عن تسعه عن الصّغیر و الکبیر و المجنون و المسافر و العبد و المرأه و المریض و الاعمی و من کان علی رأس فرسخین، و القراءه فیها بالجهر و الغسل فیها واجب و علی الامام فیها قنوتان قنوت فی الرکعه الاولی قبل الرّکوع و فی الرّکعه الثّانیه بعد الرّکوع و من صلّاها وحده فعلیه قنوت واحد فی الرّکعه الاولی قبل الرّکوع، و تفرّد بهذه الرّوایه حریز عن زراره و الّذی استعمله و افتی به و مضی علیه مشایخی رحمه اللَّه علیهم هو انّ القنوت فی جمیع الصّلوات فی الجمعه و غیرها فی الرّکعه الثّانیه بعد القراءه و قبل الرّکوع) و منقولست به اسانید صحیح و بدو سند صحیح دیگر در خصال از زراره که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۸

محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است بر کافه آدمیان از روز جمعه تا روز جمعه یا از هفته تا هفته یعنی در هر هفته سی و پنج

نماز را چون در شبانه روزی پنج نماز واجبست هفت پنج سی و پنج است و در این نمازها یک نماز است که حق سبحانه و تعالی آن را واجب ساخته است که به جماعت واقع سازند و آن نماز جمعه است و از نه کسی وجوب عینی آن را ساقط گردانیده است از نابالغ و پیر عاجز، و دیوانه، و مسافر، و بنده، و زن بیمار، و کور، و کسی که بر سر دو فرسخ باشد یعنی آن طرف آن که زیاده از دو فرسخ به نماز جمعه داشته باشد، و قرائت را بلند می باید خوانده، و غسل در روز جمعه واجبست و بر امام در نماز جمعه دو قنوتست یک قنوت در رکعت اول پیش از رکوع است و یکی در رکعت دویم بعد از رکوعست و کسی که تنها گذارد که به نماز جمعه نرسد یا شرایط آن حاصل نباشد بر او یک قنوتست در رکعت اول پیش از رکوع و صدوق گفته است که آن چه در قنوت واقع است در این حدیث که با امام دو قنوتست، و تنها یک قنوتست در رکعت اول پیش از رکوع بغیر از حریز از زراره روایت نکرده است احدی از اصحاب، و آن چه خود می کنم در نماز جمعه و فتوی می دهم دیگران را و استادان من نیز بر آنند که رحمت الهی بر ایشان باد آنست که قنوت در همه نمازها در جمعه و غیر آن در رکعت دویم است بعد از قرائت و پیش از رکوع. و همین حدیث را کلینی روایت کرده است در صحیح از زراره از حضرت امام

باقر صلوات اللّٰه علیه تا و من کان علی فرسخین و باقی را ذکر نکرده است.

و در صحیح از ابو بصیر و محمد بن مسلم روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در هر هفته سی و پنج نماز واجب گردانیده است از آن جمله یک نماز را بر هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۹

مسلمانی واجب گردانیده است که حاضر شوند آن را مگر پنج کس بیمار، و بنده، و مسافر، و زن، و کودک. و از این خبر و امثال این ظاهر می شود که نماز جمعه مثل سایر نمازهای یومیه واجب است عینا نه تخییرا زیرا که حضرت نماز جمعه را از جمله نمازهای هفته شمردند و فرمودند که بر همه آدمیان واجبست مگر بر نه کس طفل و مجنون، از ایشان جمیع عبادات ساقط است و هفت کس دیگر اگر نماز جمعه بکنند صحیح است بدل ظهر و بر ایشان واجب تخییریست پس اگر بر همه کس واجب تخییری می بود استثنا صورت نداشت، و باز ظاهر می شود که نماز جمعه اصل است نه نماز ظهر و ظاهر می شود که نماز جمعه فریضه است یعنی وجوب آن از قرآن مجید ظاهر شده است نه از سنت نبی صلی اللّٰه علیه و آله، و صریح است در آن که می باید به جماعت واقع سازند آن را و آن که این معنی نیز از قرآن ظاهر می شود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که متفرق می شوند و ترا می گذارند ایستاده، و ظاهر می شود که آن را بلند می باید خواند چنانکه احادیث دیگر نیز

وارد شده است، و ظاهر می شود که غسل در آن روز واجبست چنانکه اخبار صحیحه گذشت و خواهد آمد و این که غسل را در حقیقت نماز مدخلی هست و لیکن چون اخبار دیگر وارد است بر آن که غسل سنت است اخبار وجوب را حمل کرده اند بر استحباب مؤکد و احوط آنست که غسل را به نیّت قربت واقع سازند بدون نیّت وجوب و استحباب و ظاهر می شود که در نماز جمعه دو قنوتست و صدق ذکر کرده است که این معنی از متفرّدات حریز است از زراره و سهو کرده است بلی آن که در این روایت واقع شده است که اگر تنها گذارند یک قنوت است پیش از رکوع در رکعت اول از جمله متفرداتست و دور نیست که در اینجا سهو شده باشد از بعضی روات و مبدّل شده باشد ثانی بأوّل امّا دو قنوت در دو حدیث صحیح از ابو بصیر و در موثق کالصحیح از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۰

سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است، و در حسنه عبد الملک نیز اشعاری بان شده است، و در صحیحه معاویه بن عمّار، و صحیحه عمر بن یزید، و در صحیحه سلیمان بن خالد، و موثقه ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد است که قنوت جمعه در رکعت اول است، و در موثق کالصحیح بدو سند از عمر بن حنظله منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که قنوت روز جمعه بچه عنوانست حضرت به او فرمودند که تو این رسالت را از من به اهل

کوفه برسان که هر گاه نماز جماعت کنید در رکعت اول است، و اگر تنها کنید در رکعت دویم است و ظاهرا مراد از جماعت جمعه است چنانکه از اخبار سابقه ظاهر شد و جمع میان اخبار باین عنوان است که قنوت اوّل پیش از رکوع لازم است و اهتمام به شان او بیشتر است از قنوت دویم و اگر دویم را نیز به جا آورد نور علی نور است، و اگر نماز جمعه نکنند مخیر است در قنوت در رکعت اوّل و دویم و در رکعت دویم بهتر است و محتمل است که جمع باین عنوان شود که اگر با امام اصل صلوات اللّٰه علیه کنند دو قنوت بخوانند و اگر جمعه را غیر امام اصل کند یک قنوت بخوانند در رکعت اول پیش از رکوع و اگر ظهر کنند خواه به جماعت و خواه به انفراد یک قنوت بخوانند در رکعت دویم پیش از رکوع و اوّل اظهر است پس ظاهر شد از اخبار صحیحه متواتره که قنوت جمعه نه مثل قنوت سایر نمازهاست و صدوق و مشایخ او از این اخبار غافل شده بوده اند و به عمومات قنوت عمل می کرده اند و در دو حدیث وارد شده است که قنوت نیست در نماز جمعه نه در اول نماز و نه در آخر حمل کرده اند بر آن که واجب نیست بلکه سنت است و اظهر آنست که محمولست بر تقیه.

چنانکه در صحیح منقول است از ابو بصیر که گفت عبد الحمید سؤال کرد

از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و من در خدمت آن حضرت بودم از قنوت روز

جمعه حضرت فرمودند که در رکعت دویم است پس او عرض نمود که بعضی از اصحاب ما از شما روایت کردند که فرموده اید که در رکعت اول است حضرت فرمودند که در رکعت دویم است و در مجلس آن حضرت جمعی کثیر از سنیان بودند پس چون ایشان مشغول یکدیگر شدند خطاب فرمودند بمن که ای ابو محمد در رکعت اوّل و دویم است گفتم فدای تو گردم پیش از رکوع است یا بعد از رکوع حضرت فرمودند که هر قنوتی پیش از رکوع است در رکعت دویم مگر نماز جمعه که در رکعت اوّل پیش از رکوعست و در رکعت دویم بعد از رکوع است و به همین مضمونست صحیحه دیگر.

و در موثق کالصحیحه از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از قنوت نماز جمعه حضرت فرمودند که امّا امام پس بر او لازمست قنوت در رکعت اول بعد از قرائت پیش از رکوع و در رکعت دویم بعد از رکوع پیش از سجود و نماز جمعه با امام دو رکعت است پس کسی که بی امام نماز کند تنها آن چهار رکعت است بمنزله ظهر پس هر که خواهد در رکعت دویم پیش از رکوع قنوت کند و اگر نخواهد نکند، و در صحیح زراره گذشت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که به اسانید صحیحه متکثره وارد شده است که آیه کریمه حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطى وَ قُومُوا لِلّٰهِ قانِتِينَ در نماز جمعه نازل شد و ظاهر اینست که نماز وسطی نماز جمعه است و واجبست در آن که ایستاده به جا آورند

آن را حتی خطبه آن را که منزله دو رکعت است و واجبست که قنوت بخوانند در نماز جمعه و محتمل است که تاکید قنوت در نماز جمعه بیشتر باشد لهذا دو قنوت دارد و حضرت فرمودند که این آیه در روز جمعه نازل شد در سفر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۲

حضرت قنوت خواندند در نماز جمعه یا ظهر در سفر و آن را بحال خود گذاشتند در سفر و حضر و در حضر نیز نماز جمعه را دو رکعت کردند از جهت دو خطبه که بمنزله دو رکعت است پس کسی که تنها نماز کند چهار رکعت می کند مثل ظهر باقی روزها و فرمودند که وقت عصر روز جمعه وقت ظهر سایر ایام است و مفصّل مذکور شد در اوایل کتاب صلاه.

(و قال زراره قلت له علی من تجب الجمعه قال تجب علی سبعه نفر من المسلمین و لا جمعه لأقلّ من خمسه من المسلمین احدهم الامام فاذا اجتمع سبعه و لم یخافوا أمّهم بعضهم و خطبهم) و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که نماز جمعه بر چند کس واجبست و اقلّ عدد آن چند است حضرت فرمودند که بر هفت کس واجبست از مسلمانان که جمع شوند واجبست و جمعه واقع نمی شود در اجتماع کمتر از پنج کس از مسلمانان که یکی از ایشان امام باشد پس هر گاه هفت کس جمع شوند، و خوف از سنّیان نداشته باشند یکی از این هفت کس امامت کند ایشان را و خطبه بخواند از جهت ایشان، و از این حدیث ظاهر

می شود که هر گاه هفت کس جمع شوند نماز جمعه واجب عینی باشد و اگر پنج کس یا شش کس جمع شوند واجب تخییری باشد چنانکه مذهب شیخ طوسی است و جمعی از قدما و متاخرین. و مراد از امام پیش نماز است به قرینه ما بعد و دلالت می کند بر آن که اذن امام شرط نیست چون فرمودند که هفت کس هر گاه جمع شوند یکی از ایشان خطبه بخواند و امامت ایشان کند و بسیار خلاف ظاهر است که گویند مراد از یکی از ایشان امام اصلست.

و شیخ طوسی رحمه اللّٰه در کتاب خلاف ذکر کرده است که شرط است در نماز جمعه اذن حضرت امام معصوم صلوات اللّٰه علیه چون در زمان حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۳

سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه کسی بی رخصت ایشان نماز جمعه نمی کرد هم چنان که کسی بی رخصت ایشان قاضی نمی شد بعد از آن گفته است که اگر کسی گوید که شما در کتب حدیث خود روایت کرده اید از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که هر گاه پنج کس یا هفت کس جمع شوند و خوف نداشته باشند یکی از ایشان امامت کند و خطبه بخواند و این حدیث و امثال این دلالت می کند بر آن که اذن معصوم در کار نباشد.

جواب می گوییم که این عبارت اذنست پس ظاهر می شود که منازعه لفظی است و ما رخصت از حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین داریم در کردن نماز جمعه در زمان غیبت چون حکم ایشان در آن زمان جاریست و در همه زمانها تا روز قیامت به

اجماع کافه مسلمانان، و بعضی توهم کرده اند که خطاب معدومین قبیح است عقلا و غلط کرده اند زیرا که اگر معدوم را با موجود ضم کنند قبیح نیست و هیچ شک نیست که همه مسلمانان به خطابهای قرآن مجید مخاطبند و متواتر است که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که من از دنیا می روم و در میان شما می گذارم کتاب الهی را و عترتم و اهل بیتم را پس اگر ما مخاطب بکتاب نمی بودیم عبث بود گذاشتن کتاب و این معنی از ضروریات دین مبین است، و احادیث متواتره وارد است بر طبق این.

و در حدیث صحیح از عمر بن زید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه در روز جمعه هفت کس جمع شوند پس می باید که نماز جمعه را به جماعت واقع سازند، و ردای برد یمانی را بر دوش اندازد امام، و عمامه بر سر گذارد، و تکیه کند بر عصا یا کمان، و در میان دو خطبه می نشیند، و قرائت را بلند بخواند و قنوت بخواند در رکعت اول پیش از رکوع.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۴

و در صحیح از ابان منقول است از ابو العباس که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که کمترین عددی که در نماز جمعه کافی است هفت کس است یا پنج کس که اقلّ مجزیست از جهت انعقاد جمعه و لیکن بر هفت کس واجبست جمعه و بر پنج کس سنّت است یعنی مخیّرند میان ظهر و جمعه و جمعه افضل است چنانکه در حدیث کالصحیح از حفص بن غیاث منقول است که حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی نماز جمعه را بر جمیع مؤمنین واجب گردانید و رخصت داد زنان و بندگان و مسافران را که اگر خواهند حاضر شوند و اگر نخواهند نماز ظهر را بگذارند و چون حاضر می شوند این جماعت و امثال ایشان از کسانی که گذشت رخصت ساقط می شود و لازم می شود بر ایشان نماز جمعه.

و امّا اخبار خمسه پس در حدیث صحیح از منصور منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه در روز جمعه پنج کس جمع شوند یا زیاده می باید که نماز جمعه را به جا آورند و اگر کمتر از پنج کس باشند جمعه منعقد نمی شود و نماز جمعه بر همه کس واجبست و هیچ کس معذور نیست در ترک آن مگر بر پنج کس زن و بنده و مسافر و بیمار و طفل.

و صدوق در خصال روایت کرده است در صحیح از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که جماعت یعنی واجبه حاصل نمی شود به کمتر از پنج کس.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که آن حضرت می فرمودند که خطبه و نماز جمعه دو رکعت لازم نیست بر کمتر از پنج کس امام و چهار کس.

و در صحیح از ابان از فضل منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه جمعی در قریه باشند نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۵

جمعه را چهار رکعت می کنند اگر کسی نداشته باشند که خطبه تواند خواند، و اگر کسی باشد در آن ده که خطبه تواند خواند نماز

جمعه می کنند هر گاه پنج نفر باشند و چرا نماز جمعه را دو رکعت می کنند از جهت دو خطبه که بمنزله دو رکعت است.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که فرموده که جمعه حاصل نمی شود تا پنج کس نباشد و اکثر علما عمل باین احادیث کرده اند و گفته اند که هر گاه بر پنج کس واجب باشد بر هفت کس نیز واجب خواهد بود و منافاتی ندارد این اخبار با اخبار سابقه الّا از جهت مفهوم و منطوق حدیث مقدم است بر مفهوم و احوط آنست که هر گاه پنج کس نباشد ترک نکنند نماز جمعه را.

[دو خطبه به جای دو رکعت]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه انّما وضعت الرّکعتان اللّتان اضافهما النّبیّ صلی اللّه علیه و آله یوم الجمعه للمقیم لمکان الخطبتین مع الامام فمن صلّی یوم الجمعه فی غیر جماعه فلیصلّها اربعا کصلاه الظّهر فی سایر الایّام و قال وقت صلاه الجمعه یوم الجمعه ساعه تزول الشّمس و وقتها فی السّفر و الحضر واحد و هو من المضیّق و صلاه العصر یوم الجمعه فی وقت الأولی فی سائر الایّام) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که آن دو رکعتی که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله زیاده کرده بودند از جهت حاضر در نمازهای چهار رکعتی از نماز جمعه انداختند و زیاد نکردند از جهت دو خطبه که امام در نماز جمعه می خواند و به جای دو رکعت است پس کسی که در روز جمعه نماز جمعه نکند نماز ظهر را چهار رکعت خواهد کرد مانند نماز ظهر باقی

روزهای هفته، و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۶

وقت نماز جمعه ساعتی بعد از زوال است یا ساعت زوال آفتاب است چون نوافل جمعه را پیشتر می کنند و در اول وقت فریضه را به جا می آورند چون مردمان از دو فرسخی می آیند تا پیش از شام به خانه خود توانند رفت، و وقت جمعه تنگست و نماز عصر را در روز جمعه در وقت ظهر سایر ایام به جا می آورند، و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است و ظاهر می شود که از این احادیث که وقت نماز جمعه دو قدم است بعد از زوال چون دو قدم وقت نافله است و بعد از دو قدم وقت فریضه است چنانکه گذشت در اخبار متواتره پس آن چه قایل شده اند بعضی به آن که وقت نماز جمعه بمقدار نماز جمعه است بی وجه است و اگر چنین باشد بر مردمان چنان تنگ می شود که اکثر اوقات فوت شود چون اوّل زوال دیر ظاهر می شود و تا مقدار نماز جمعه نگذرد نسبت به اکثر مردم ظاهر نمی شود.

و جمعی گفته اند که چون بدل از ظهر است تا غروب می توان کرد و از اخبار متواتره ظاهر می شود که ظهر بدل از جمعه است چنانکه گذشت و خواهد آمد و اکثر گفته اند که آن مقدار است که سایه هر چیزی مثل سایه سابق شود و در مثل مدینه مشرفه و مکه معظمه لازم می آید که در سه چهار ماه وقت نداشته باشد چون سایه معدوم می شود یا کالمعدوم چنانکه مشاهد است و بعضی گفته اند که سایه مثل شخص شود و بر هر تقدیر دلیلی ندارد

بغیر از شهرت و غفلت از احادیث مثل آن چه روایت کرده است زراره در صحیح که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه شنیدم که فرمودند که بعضی از امور تنگ است و بعضی فراخ و وقت نماز بر دو قسم است و هر دو فراخست، بسیار بود که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله تعجیل می فرمودند و بسیار بود که تاخیر می فرمودند مگر نماز جمعه که آن را یک وقت است نزد زوال وقت عصر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۷

روز جمعه وقت ظهر سایر ایام بود و به همین مضمونست حدیث کالصحیح فضل بن یسار از آن حضرت صلوات اللَّه علیه پس وقت جمعه دو قدم باشد و دو قدم تنگست بسیار تا ظاهر می شود اوّل ظهر یک قدم تقریبا می گذارد مگر کسی که دایره هندی کشیده باشد چنانکه گذشت و در دو قدم نماز جمعه و خطبه به صد تشویش بفعل می آید خصوصا در فصل پائیز و زمستان.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که وقت جمعه نزد زوال است و وقت عصر در روز جمعه وقت ظهر است در سایر ایّام و سنت است که بامداد بمسجد روند و منتظر وقت باشند تا چون وقت داخل شود نماز جمعه را به جا آورند.

و در صحیح از عبد اللَّه بن سنان منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون در روز جمعه زوال آفتاب شود ابتداء کن به نماز واجب اعم از جمعه و ظهر با عدم شرایط جمعه و در حسن کالصحیح و موثق کالصحیح از

اسماعیل بن عبد الخالق و در موثق کالصحیح از سعید اعرج منقولست که گفتند از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردیم از وقت ظهر آن حضرت فرمودند که بعد از زوال است به یک قدم یا مثل آن مگر در روز جمعه یا در سفر که وقت آن وقت زوال است.

و در حدیث صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نماز جمعه می کردند اول زوال وقتی که بمقدار عرض بند نعلین از سایه آدمی شروع در زیادتی می کرد تا محقق شود زوال و خطبه را در سایه پیش از زوال می خواندند یا در مقدار سایه بند نعلین و آن حضرت در خطبه بودند که جبرئیل می گفت یا محمد زوال شد از منبر به زیر آی و نماز کن و نماز جمعه دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۸

رکعت مقرر شد از جهت دو خطبه که بمنزله دو رکعت است و خطبه بمنزله نماز است تا امام از منبر به زیر آید.

و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است ابن سنان در صحیح که فرمودند که در نصف روز نماز واجب نیست مگر روز جمعه چون سایر ایام نماز واجب بعد از دو قدم است.

و در صحیح و موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه منقول است که فرمودند که وقت ظهر روز جمعه زوال شمس است و جمعه ظهر روز جمعه است.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که وقت عصر روز جمعه وقت ظهر سایر ایّام است، و از

این باب أخبار بسیار است، و بدو سند صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز جمعه بر کسی واجب است که چون نماز صبح را در خانه خود بکند و به راه افتد به نماز جمعه برسد، و حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نماز عصر را در وقت ظهر باقی ایّام به جا می آوردند تا آن که چون از آن فارغ شوند پیش از شام به خانه خود توانند رسید، و این سنّت است تا روز قیامت ممکن است که مشار الیه نماز جمعه باشد یعنی حضرت سید المرسلین بامر الهی این نماز را اول به جا آوردند و بعد از آن آیه آمد یا آن که رعایت این مقدار مسافت سنّت است چون آن چه واجبست تا دو فرسخ است و گاه باشد که در روزهای دراز چهار فرسخ راه توان آمد و محتمل است که مراد این باشد که نماز جمعه از زمان حضرت امام محمد باقر تا روز قیامت صغری که ظهور حضرت صاحب الامر است صلوات اللّٰه علیه سنّت است چنانکه اکثر متأخّرین به آن قایلند اگر چه استدلال باین دو حدیث نکرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۹

و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز جمعه حضرت فرمودند که نماز جمعه واجبست از موضعی که نماز جمعه می کنند تا دو فرسخ پس اگر زیاده از دو فرسخ باشد واجب نیست حاضر شدن، اما اگر بیاید تا دو فرسخ واجبست حاضر شدن اگر داند که می رسد

به نماز جمعه.

و در حسن کالصحیح از زراره و محمد منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که نماز جمعه واجبست تا دو فرسخ.

و در موثق کالصحیح از محمد از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که جمعه واجبست بر کسی که از جای نماز جمعه تا او دو فرسخ باشد و معنی آن اینست که هر گاه امام عادل باشد.

و کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که نماز جمعه واجبست بر هر مؤمنی مگر بر صبی، و بیمار، و دیوانه، و مرد پیر، و کور، و مسافر، و بنده، و کسی که بر سر دو فرسخ باشد یعنی زیاده از دو فرسخ.

و در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که نماز جمعه واجبست و جمع شدن از جهت کردن آن واجبست با إمام پس اگر کسی بی علّتی ترک کند سه نماز جمعه را سه فریضه را ترک کرده است و کسی که سه نماز فریضه را بی علّتی ترک کند منافق است و بعد از آن صدوق ذکر کرده است که جمعه ساقط است از نه کس یکی از آنها کسی است که بر سر دو فرسخ باشد، و احادیث صحیحه دو فرسخ نیز گذشت پس زیاده محمولست بر استحباب و ممکن است که حمل کنیم این دو حدیث را بر دو فرسخ چون سنت است که سعی به نماز جمعه را به آرام تن و به آرام دل به جا آورند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۰

مراد از سعی که در آیه وارد شده است دویدن

نیست بلکه مراد از آن شدّت اهتمام است بفعل آن چنانکه صدوق در صحیح از حلبی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه متوجّه نماز شوی بعنوان دویدن میا و با سکینه دل و آرام تن به نماز حاضر شود و هر چه را دریابی بکن و هر چه را در نیابی بعد از سلام امام به جا آور و معنی کلام الهی که فرموده است در روز جمعه که سعی کنید بذکر الهی آنست که اهتمام به شان آن داشته باشی که به جا آوری پس با سکینه و وقار در روزهای وسط بلکه کوتاه منظور می باید باشد زیاده از دو فرسخ نمی توان آمد پس هر دو تحدید برابر باشد مثل تحدید رضاع به شبانروز و پانزده رضعه و مسافت قصر بهشت فرسخ و بیاض روز و غیر آن.

[آنجا که جمعه ساقط است]

(و روی عبد الرّحمن بن ابی عبد اللَّه عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال لا باس ان تدع الجمعه فی المطر) و در صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که باکی نیست که ترک کنی نماز جمعه را در وقتی که باران آید و بعضی از اصحاب تعمیم کرده اند گل و باران را چون سبب مشقت است و احوط آنست که اگر مشقت عظیم نباشد ترک نکنند نماز جمعه را و به مفهوم دلالت می کند بر وجوب نماز جمعه در غیر باران و دلالت می کند بر آن که در باران مخیر است و در غیر باران واجب عینی است.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه

قال تجب الجمعه علی سبعه نفر من المسلمین و لا تجب علی اقلّ منهم: الامام و قاضیه و مدّعیا حق و شاهدان و الّذی یضرب الحدود بین یدی الامام) و کالصحیح منقول است و شیخ نیز کالصحیح روایت کرده است از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که فرمودند که جمعه واجب است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۱

هفت نفر از مسلمانان و واجب عینی نیست بر کمتر از هفت نفر بلکه بر پنج نفر واجب تخییری است و آن هفت عدد امام است، و قاضی منصوب امام، و مدعی، و مدعی علیه، و دو گواه و عبارت شیخ این است که و المدّعی حقا و المدّعی علیه و الشاهدان و این عبارت بهتر است و کسی که حدود را اقامت می کند نزد امام، و شیخ الطائفه و شیخ مفید علیه الرحمه و اکثر اصحاب چنین حلّ حدیث کرده اند که حضرت حکمت عدد هفت را بیان فرموده اند که چون اجتماعی که محل تنازع باشد ناچار است از هفت کس یا شهری که امام در آنجا باشد از جهه رفع تنازع ناچار است که رجوع به امام اصل کنند، و اگر امام حاضر نباشد رجوع به قاضی که نایب امام است کنند، و نزاع لازم دارد مدعی و مدعی علیه را و چون دعوی کنند بر طبق دعوی دو گواه بگذرانند و اگر تعدی کرده باشند که محتاج به اقامت حد یا تعزیر باشد اقامت حد یا تعزیر بکنند و ظاهرا بر تقدیر آن که حضرت فرموده باشند بنا بر این است که چون عامه در عدد جمعه خلاف کرده اند بعضی گفته اند که اقل

عـدد جمعه چهـل كس است بنا بر آن كه اوّل مرتبه كه اسـعد بن زراره در مـدينه مشـرّفه نماز جمعه كرد چهل كس بودنـد، و بعضـى گفته انـد كه اقـلّ عـدد پنجاه است بنا بر آن كه اوّل مرتبه كه حضـرت سـيد المرسـلين صـلى اللَّه عليه و آله نماز جمعه كردند پنجاه كس به آن حضـرت بودند، و بعضـى گفته اند كه اقلّ عدد دوازده است بنا بر آن كه وقتى كه قافله دحيه آمده و مردمان متفرق شدند دوازده نفر با حضرت ماندند و هم چنين امثال اينها از خيالات واهيه، حضرت صلوات اللَّه عليه اين وجه را فرموده باشـند از جهه اسـكات عامه و بنا بر اين است كه جمعى از اصـحاب كه قائلند كه اقل عدد پنجست گفته اند كه هر گاه امام باشـد احتياج به قاضـى امام نيست و بر عكس و سـبب اقامت حد و تعزيز نادر است پس پنج كس كافى باشـند و دليل آن كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۵۱۲

غرض عـدد است حضـرت فرمودنـد كه بر اقل از هفت عـدد واجب نيست و اگر مطلوب وجود امام مى بود مى بايست بگويند كه بر غير ايشان واجب نيست، و اكثر اصحاب اين حديث را در عدد ذكر كرده اند و بعضى گفته اند كه دلالت مى كند بر آن كه نماز جمعه را غير امام نمى تواند كرد چون حضرت در بيان وجوب امام را ذكر كرده اند.

و شـهيد ثانى رحمه اللَّه ذكر كرده است در جواب أولا آن كه حديث ضعيف است چون در روايت شيخ مشتمل است بر حكم بن مسكين و در اين روايت مشتمل است بر دو كس از اولاد برقى كه همه مجهولند و

بر تقدير صحت البته حمل بر آن معنى مى بايد كرد كه مذكور شد و اگر نه مى بايد بظاهر حديث شرط باشد كه قاضى امام باشد و دو عادل باشند بلكه جلاد عادل نيز باشد، و به اتفاق علما وجود اين جماعت در كار نيست، و اگر كسى گويد كه چون حديث مشتمل است بر اشتراط وجود اين جماعت هر چه را اجماع در كند بدر رود و امام را اجماع بدر نكرده است پس حكمش باقى باشد جواب اينست كه به اجماع در كار نيست كه امام باشد در عدد چون در زمان امام نابيان آن حضرت در اطراف عالم نماز جمعه مى كردند و حق اين است كه اصلا ظاهر نمى شود وجود اين جماعت بلكه حكمت عدد است يا وجهى كه معصوم مى داند بر تقدير صدور اين خبر از معصوم صلوات اللّٰه عليه با آن كه اخبار متواتره وارد است بر آن كه بر همه كس واجبست و اهل شهر و ده هر جا كه هفت كس يا پنج كس جمع شود و كسى باشد كه خطبه تواند خواند و خوف نداشته باشند يكى از ايشان خطبه بخواند، و امامت باقى كند چنانكه مذكور شد.

و در صحيح از زراره منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه ترغيب نمودند ما را بر كردن نماز جمعه تا آن كه گمان كردم كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۵۱۳

به خدمت حضرت بايد رفت و با آن حضرت بايد كرد عرض نمودم كه فردا كه روز جمعه است به خدمت شما خواهيم آمد كه با شما نماز جمعه كنيم حضرت فرمودند كه نه شما در پيش خود اجتماع

کنید و به جا آورید.

و در موثق کالصحیح از عبد الملک منقول است که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خوبست که مثل تو کسی هلاک شود و به جا نیاورد فریضه را که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است گفت عرض نمودم که چه کنم یعنی به خدمت شما آیم حضرت فرمودند که خود بکنید یعنی نماز جمعه را و ظاهر است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از جهه تقیه به خود راه نمی دادند چون اعتقاد اکثر عامه اینست که نماز جمعه را می باید که پادشاهان یا منصوب ایشان به جا آورند و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در خانه خود می کردند و بمسجد می رفتند از روی تقیه و با ایشان به جا می آوردند و اصحاب خود را امر می فرمودند که در خانهای خود به جا آورند چنانکه در حسن کالصحیح منقول است از حضرمی که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که شما در روز جمعه چه می کنید حضرت فرمودند که تو چه می کنی من عرض نمودم که نماز را در خانه خود می کنم و بعد از آن می روم و با ایشان نماز می کنم از روی تقیه حضرت فرمودند که من نیز چنین می کنم، و ظاهر می شود که وجه ترک نماز جمعه همین بود که چون همیشه پادشاهان سنّی بودند و خود می کردند یا منصوب ایشان و شیعیان از روی تقیه نمی کردند یا با ایشان می کردند تا آن که حق سبحانه و تعالی بفضل عمیم خود پادشاهان صفویّه را انار اللّٰه تبارک و تعالی برهانهم مؤید گردانید به ترویج دین مبین

حضـرات ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم اجمعین بعـد از آن نماز جمعه را علانیه به جا آوردند و اوّل کسـی که به جا آورد شیخ نور الدین علی بن عبد المعالی بود شنیدم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۴

ابو البرکات و از جد خودم که چون شـیخ علی به اصفهان آمدند در مسجد جامع عتیق نماز جمعه به جا آوردند تمام مسجد پر شد که دیگر جا نماند، و بعد از او شیخ حسین بن عبد اللّٰه رحمه اللّٰه نماز جمعه به جا آوردند، و بعد از او مولانا عبد اللّٰه طاب ثراه، و بعد از او سـید الفضلا میر محمد باقر داماد نوّر ضریحه و بعد از او شیخ بهاء الدین محمد قدس سرّه به جا آوردند، و در نجف اشـرف مولانا احمـد اردبیلی قـدس سـرّه می کردنـد و در جبل عامل شـیخ حسن و سـیّد محمـد، و در مشـهد مقدس میر محمـد زمان انار اللّٰه مراقـدهم الزکیّه به جا آوردند مجملا به برکت ایشان رواج شـرع شد و بعد از آن ترک نشد و امید اسـت که این دولت ابد پیوند متصل بظهور حضـرت صاحب الامر «صـلوات اللّٰه علیه» شود و همیشه شـعایر اسـلام و ایمان بر پا باشـد بجاه محمد و عترته الاقدسین.

و در صحیح به اسانید متکثره وارد است از محمد بن مسلم و ابو بصیر که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که سه جمعه پی در پی نماز جمعه را ترک کند حق سبحانه و تعالی نور ایمان را از دل او می برد.

و در روایت صحیحه دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که

سه جمعه را ترک کند بی عذری حق سبحانه و تعالی طبع کند بر قلب او یعنی نور ایمان را از دل او بیرون برد بلکه این مضمون از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین متواتر است به عبارات مختلفه و مضمون همه راجع باین معنی می شود و اکثر آن را در رساله نماز جمعه ذکر کرده ام هر که تفصیل خواهد رجوع به آن کند و احادیث داله بر وجوب نیز خواهد آمد در این کتاب.

[وقت نماز جمعه]

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه اوّل وقت الجمعه ساعه تزول الشّمس إلی تمضی ساعه فحافظ علیها فانّ رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله قال لا یسال اللَّه عبد فیها خیرا الّا اعطاه) و منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۵

حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که اول وقت نماز جمعه وقتی است که زوال شمس می شود چنانکه احادیث متواتره گذشت تا یک ساعت که آن دو قدم است از زوال چنانکه گذشت پس محافظت نما بر این ساعت به آن که نماز جمعه را در این ساعت به جا آوری و حاجتی که داری از حق سبحانه و تعالی طلب کنی که حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر بنده که از حق سبحانه و تعالی در این ساعت چیزی خوب از مال یا غیر آن طلب کند البته حق سبحانه و تعالی او را عطا کند.

و در حدیث صحیح از ابن عمّار منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آن ساعتی که در روز جمعه است که هر مؤمنی که در آن ساعت

از حق سبحانه و تعالی چیزی طلب کند البته حق سبحانه و تعالی اجابت می کند دعا را کدام است حضرت فرمودند که بلی آن ساعتی است که امام از خانه بیرون می آید عرض نمودم که امام گاهی زود بیرون می آید و گاهی دیر حضرت فرمودند که اول زوال است که می باید امام بیرون آید به نماز.

و در صحیح از ابن سنان منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که آن ساعتی که در روز جمعه دعا مستجاب می شود وقتی است که امام از خطبه فارغ می شود، و لهذا سنّت است خطیب و مردمان را که در آن وقت دعا کنند تا وقتی که مردمان به نماز جمعه برخیزند، و ساعت دیگر آخر روز است تا فرو رفتن آفتاب و مستحب است که در آن وقت دعای سمات را بخوانند.

(و قال ابی رضـی اللّه عنه فی رسالته إلیّ ان استطعت ان تصلّی یوم الجمعه اذا طلعت الشّمس ستّ رکعات و اذا انبسطت ستّ رکعات و قبل المکتوبه رکعتین و بعد المکتوبه ستّ رکعات فافعل، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۶

فی نوادر احمد بن محمّد بن عیسی و رکعتین بعد العصر و ان قدّمت نوافلک کلّها فی یوم الجمعه قبل الزّوال او اخّرتها إلی بعد المکتوبه فهی ستّ عشره رکعه و تاخیرها افضل من تقدیمها فاذا زالت الشّمس فی یوم الجمعه فلا تصلّ الّا المکتوبه) صدوق می گوید که پدرم رضـی اللّه عنه در رساله که بمن نوشته بود و مجموع عبارت فقه رضویست الّا عبارت و فی نوادر احمد تا بعد العصر که صدوق در میان آورده است یا پدرش ذکر کرده است که اگر توانی

که نماز کنی در روز جمعه در وقت طلوع آفتاب شش رکعت بکن و در وقتی که آفتاب پهن شود به آن که تخمینا دو نیزه بلند شود شش رکعت به جا آور، و پیش از نماز واجب خواه نماز جمعه و خواه نماز ظهر در وقتی که زوال مشکوک فیه باشد دو رکعت نماز بکن و بعد از نماز واجب شش رکعت به جا آور، و احمد در کتاب نوادر همین را گفته است با زیادتی دو رکعت بعد از عصر و اگر نوافل جمعه را همه پیش از زوال به جا آوری یا همه را تاخیر کنی تا بعد از فریضه به جا آوری شانزده رکعت خواهی کرد و اگر پیشتر به جا نیاورده باشی تا زوال شود، تاخیر نوافل از فریضه بهتر است از تقدیم آن بر فریضه چون اخبار صحیحه وارد شده است که هر گاه زوال شود وقت فریضه جمعه است و در وقت فریضه: نافله نه می توان کرد به قرینه آن که گفته است که هر گاه زوال آفتاب شود، پس نمازی مکن مگر نماز واجب را.

اما آن چه در روایات صحیحه وارد شده است در صحیح از سعد اشعری منقولست که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نافله جمعه که چند رکعت است پیش از زوال حضرت فرمودند که شش رکعت را در بامداد می کنی و شش رکعت بعد از آن که دوازده رکعت باشد و شش رکعت بعد از آن که هیجده رکعت شود و دو رکعت را بعد از زوال که بیست رکعت باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۷

و دو رکعت را

بعد از عصر و این روایت مستند قول مشهور است و مؤید این است در حدیث صحیح از علی بن یقطین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از نافله که در روز جمعه می کنند پیش از نماز جمعه افضل است یا بعد از آن حضرت فرمودند که پیش از نماز.

و کالصحیح از عمر بن حنظله منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که نافله جمعه را اگر خواهی در اوّل روز به جا آور و هم چنین هر نماز سنّتی که در روز جمعه می کنی در اوایل روز به جا می آوری اگر خواهی پیش از زوال به جا آور.

و در صحیحه بزنطی از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که نماز نافله در روز جمعه شش رکعت می کنند در بامداد و شش رکعت در چاشت بلند و دو رکعت نزد زوال پس نماز واجب را به جا آورد و بعد از آن شش رکعت بکن.

و در صحیح از یعقوب بن یقطین منقول است که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه سؤال کردم از نافله روز جمعه در حضر حضرت فرمودند که شش رکعت را در چاشت می کنی و شش رکعت را قریب به زوال و دو رکعت را در وقت زوال پیش از نماز جمعه و شش رکعت را بعد از نماز جمعه.

و کالصحیح از مراد بن خارجه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه به همین مضمون و به همین مضمون در صحیحه بزنطی از محمد بن عبد اللّه از حضرت امام رضا و در صحیحه بزنطی

از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست، و آن چه در نوادر است احمد بن محمد بن عیسی از برقی روایت کرده است از سعد اشعری که گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۸

و در صحیح از سعید اعرج منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز نافله روز جمعه حضرت فرمودند که شانزده رکعت می کنی پیش از عصر پس فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که هر چه زیاده کنی بهتر است و فرمودند که اگر کسی خواهد شش رکعت را در چاشت به جا آورد و شش رکعت را قریب به زوال و نماز ظهر را بکند و چهار رکعت بکند و بعد از آن نماز عصر را به جا آورد.

و در صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که نافله روز جمعه چه عنوانست حضرت فرمودند که شش رکعت پیش از زوال است و دو رکعت نزد زوال است و قرائت در نماز جمعه و ظهر جمعه در رکعت اول سوره جمعه است و در رکعت دویم سوره منافقین است و بعد از فریضه هشت رکعت است و در چند روایت واقع شده است که نوافل جمعه بعد از نماز جمعه بهتر است محمولست بر شش رکعت آن چنانکه گذشت و ممکن است که حمل بر تقیه یا اتقا یا آن که اگر پیش از زوال نکرده باشد بعد از فریضه بهتر است از پیش و این معنی أظهر است و بهر یک از روایات صحیحه که عمل کنند خوبست اگر گاهی

به بعضی و گاهی به دیگر عمل کنند بهتر خواهد بود.

[سوره های نماز جمعه و روز جمعه]

(و اقرا فی صلاه العشاء الآخره لیله الجمعه سوره الجمعه و سبّح اسم ربّک الاعلی و فی صلاه الغداه و الظّهر و العصر سوره الجمعه و المنافقین فان نسیتهما او واحده منهما فی صلاه الظّهر و قرات غیرهما ثمّ ذکرت فارجع إلی سوره الجمعه و المنافقین ما لم تتعدّ نصف السوره فان قرات نصف السوره فتمّم السوره و اجعلها رکعتین نافله و سلّم فیهما و اعد صلاتک بسوره الجمعه و المنافقین و لا بأس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۹

بأنّ تصلّی العشاء و الغداه و العصر بغیر سوره الجمعه و المنافقین إلّا أنّ الفضل أن تصلّیها بالجمعه و المنافقین) و ظاهرا عبارت رساله است که علی بن بابویه می گوید که بخوان در نماز خفتن شب جمعه در رکعت اول سوره جمعه و دو رکعت دویم سوره سبّح اسم ربک الاعلی، و در نماز صبح و ظهر و عصر سوره جمعه را در رکعت اول بخوان و سوره منافقین را در رکعت دویم، و مراد از ظهر اعم است از ظهر و جمعه پس اگر فراموش کنی این دو سوره را یا یکی از این دو سوره را در نماز ظهر یا جمعه و غیر این دو سوره را بخوانی و به خاطرت آید برگرد به سوره جمعه و منافقین تا از نصف سوره نگذشته باشی و در بعضی از نسخ ما لم تعد است به همین معنی، و در بعضی ما لم تقرء است ما دام که نخوانده باشی نصف سوره و ظاهرا عدد حروف مراد است با بسم اللّه که جزو هر سوره است به

اجماع شیعه، پس اگر نصف سوره را خوانده باشی سوره را تمام کن و دو رکعت نماز کن بعنوان نافله به آن که قصد نافله کنی و تمام کنی و سلام دهی بعد از دو رکعت و اعاده کن نماز ظهر یا جمعه را با سوره جمعه و منافقین و باکی نیست که نماز خفتن و صبح و عصر را بغیر از سوره جمعه و سوره منافقین بخوانی و لیکن افضل آنست که این نمازها را با سوره جمعه و منافقین به جا آوری.

و در حدیث قوی از ابو الصبّاح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در نماز شام شب جمعه سوره جمعه و قل هو اللّٰه احد بخوان، و در نماز خفتن سوره جمعه و اعلی بخوان، و در نماز صبح جمعه و توحید، و در نماز جمعه جمعه و منافقین بخوان و در نماز عصر جمعه و توحید بخوان.

و در موثق ابو بصیر منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۰

در شب جمعه جمعه و اعلی بخوان، و در فجر جمعه و توحید، و در جمعه جمعه و منافقین بخوان.

و در صحیح از حماد از حریز و ربعی منقولست که هر دو از مشایخ خود نقل نمودند که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در نماز خفتن شب جمعه سنّت است که سوره جمعه و منافقین بخوانند، و هم چنین در نماز صبح و نماز جمعه و نماز عصر در رکعت اوّل جمعه و در رکعت دویم منافقین بخوانند.

و در صحیح از حسین بن ابی حمزه منقولست که گفت

عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که در نماز صبح روز جمعه چه سوره بخوانم حضرت فرمودند که در رکعت اول سوره جمعه بخوان و در رکعت دویم توحید بخوان و قنوت بخوان تا هر دو رکعت مثل یکدیگر باشند در طول.

و صدوق در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که سوره جمعه و منافقین سنت است در نماز صبح و ظهر و عصر و سزاوار نیست که در ظهر بغیر این دو سوره بخوانی یعنی در جمعه خواه امام باشی و خواه غیر امام پس ظاهر شد که در نماز صبح مخیر است در رکعت دویم که توحید بخواند یا منافقین.

و در فقه رضوی مذکور است که در شب جمعه و روز جمعه همه نمازها را به سوره جمعه و منافقین بخوان پس اگر هر دو را یا یکی از هر دو را فراموش کنی اعاده نمی باید کرد نماز را و اگر پیش از نصف سوره به خاطرت رسد برگرد به سوره جمعه و اگر به خاطرت نرسد تا آن که نصف سوره را بخوانی نماز را تمام کن.

و در صحیح و حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۱

در شخصی که در نماز واجب نصف سوره را بخواند و فراموش کند و سوره دیگر بخواند تا از سوره فارغ شود و پیش از رکوع به خاطرش رسد حضرت فرمودند که برکوع می رود و ضرر به او ندارد و بر مطلب مذکور باین حدیث استدلال کرده اند و این دلالت ندارد بر مطلوب ایشان بلی دلالت می کند بر

آن که سوره کامله در نماز واجب نیست چنانکه گذشت در ضمن اخبار بسیار.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که در شخصی که خواهد سوره بخواند و سوره دیگر بخواند حضرت فرمودند که بر می تواند گشت تا دو ثلث سوره را نخوانده باشد و دور نیست که عمل باین حدیث توان کرد و لیکن اکثر اصحاب متابعت صدوق کرده اند در عمل به فقه رضوی و آن احوط است.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که نماز جمعه را بغیر از سوره جمعه و منافقین به جا آورد اعاده می کند نماز را خواه در سفر باشد و خواه در حضر و در صحیح از صباح منقولست که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که شخصی در نماز جمعه اراده سوره جمعه داشت و سوره توحید خواند حضرت فرمودند که آن نماز را بقصد سنت تمام می کند و نماز جمعه را از سر می گیرد و حمل کرده اند بر استحباب از جهت اخباری که خواهد آمد.

و هم چنین محمولست بر نفی کمال حدیث حسن کالصحیح محمد بن مسلم که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی کرامی داشت و اکرام کرد بر مؤمنان به سوره جمعه و حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مقرر فرمودند که مؤمنان در نماز بخوانند این سوره را تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۲

بشارت ایشان باشد به فلاح و رستگاری از آتش جهنّم و بدخول جنت، و سوره منافقین را از جهت سرزنش منافقین فرستاد و حضرت آن

را نیز در نماز مقرر فرمودند از جهت سرزنش ایشان و سزاوار نیست که ترک کنند این دو سوره را در نماز جمعه پس کسی که ترک کند این دو سوره را عمدا پس نماز او نماز نیست یعنی نمازش کامل نیست و کسی که خوب تدبر کند و در این سوره از اوّل تا به آخر می یابد که سوره جمعه ترغیب مؤمنان است به نماز جمعه با بلغ مراتب وعد، و سوره منافقین تعییر و سرزنش تارکان نماز جمعه است با حسن مراتب وعید، و فی الجمله اشاره به آن شده است در رساله نماز جمعه و حقا که هر یک از این دو سوره بلکه هر سوره بلکه هر آیه معجزه ایست کافی و شافی مر طالبان راه هدایت را، و هم چنین محمولست بر استحباب مؤکد صحیحه منصور بن حازم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در قرائت چیزی مقرّر نیست بلکه در هر نماز هر سوره را که خواند می خواند مگر نماز جمعه را که می باید به سوره جمعه و منافقین بخواند، و به همین مضمونست احادیث صحیحه از محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخوان و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر که در نماز جمعه سوره جمعه و منافقین نخواند نماز جمعه او نماز جمعه نیست و ثواب نماز جمعه ندارد.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد است بر سبیل امر به خواندن

سوره جمعه و منافقین و غیر اینها از اخباری که خواهد آمد و همه محمولست بر استحباب مؤکد، چون در حدیث صحیح منقولست از علی بن یقطین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۳

شخصی که در نماز جمعه غیر سوره جمعه را بخواند عمدا حضرت فرمودند که باکی نیست و در حسن از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که در نماز جمعه غیر سوره جمعه را بخواند عمدا حضرت فرمودند که باکی نیست و در حدیث حریز و ربعی گذشت که مستحب است خواندن این دو سوره در نماز جمعه.

و در موثق کالصحیح از یحیی منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که نماز جمعه کند و سبّح اسم در رکعت اول و قل هو اللّٰه در رکعت دویم بخواند حضرت فرمودند که باکی نیست و اخبار دیگر نیز وارد است که خواهد آمد.

(و من اراد ان یقرأ فی صلاته بسوره فقرأ غیرها فلیرجع إلیها الّا ان تکون السوره قل هو اللّٰه احد فلا یرجع منها إلی غیرها الّا یوم الجمعه فی صلاه الظّهر فانّه یرجع منها إلی سوره الجمعه و المنافقین) و کسی که خواهد در نماز سوره بخواند و سوره دیگر بخواند بر گردد بهمان سوره که اراده داشت مگر آن که سوره توحید باشد که از آن سوره بر نمی گردد به سوره دیگر مگر در روز جمعه در نماز ظهر که به درستی که رجوع می کند از سوره توحید بسوی جمعه و منافقین.

منقول است در صحیح از عمرو بن

ابی نصر که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی که به نماز بر می خیزد و می خواهد که سوره بخواند سوره قل هو اللّٰه احد و قل یا أیّها الکافرون می خواند حضرت فرمودند که از هر سوره بر می گردد الّا از توحید و جحد و قریب باین است صحیحه حلبی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که گفت عرض نمودم به آن حضرت که اگر شخصی در نماز صبح سوره توحید بخواند خوبست حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۴

باکی نیست و کسی که شروع به سوره کند و بعد از آن خواهد که رجوع کند به سوره دیگر باکی نیست، مگر قل هو اللّٰه احد و قل یا أیها الکافرون که از این دو سوره دیگر نمی تواند رفت.

و امّا آن که از سوره توحید بر می تواند گشت به سوره جمعه و منافقان کالصحیح منقولست از علی بن جعفر گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که در نماز جمعه چه سوره بخواند حضرت فرمودند که جمعه و منافقین بخواند، و اگر شروع کنی در غیر این سورها رجوع کن باین سوره ها اگر چه قل هو اللّٰه احد باشد.

و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه اراده سوره داشته باشی و سوره توحید بخوانی تمام کن آن را و برمگرد مگر آن که روز جمعه باشد که از توحید رجوع می کنی به جمعه و منافقین.

و در دو حدیث صحیح از محمد از احدهما صلوات اللّٰه علیهما منقولست که فرمودند که رجوع می کند از سوره توحید

به سوره جمعه، و مثل اینست حدیث موثق کالصحیح عبید از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و ظاهر این احادیث مطلق است و لیکن حمل کرده اند بر صورتی که از نصف تجاوز نکرده باشد که اگر تجاوز کرده باشد نقل می کند به نافله و تمام می کند و نماز جمعه را اعاده می کند استحبابا تا جمع شود میان این اخبار و خبر صباح که از پیش گذشت اگر چه حمل بر تخییر نیز می توان کرد.

(و ما روی من الرّخص فی قرائه غیر الجمعه و المنافقین فی صلاه الظّهر یوم الجمعه فهی للمریض و المستعجل و المسافر) و هر حدیثی که واقع شده است که غیر جمعه و منافقین می توان خواند در نماز ظهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۵

روز جمعه که اعم از نماز جمعه است و ظهر، پس آن بر سبیل رخصت است بیمار و مستعجل و مسافر را و احادیث گذشت و ظاهرش جواز است نسبت به همه کس چنانکه ظاهر است و احادیث امر به این ها محمول است بر تاکد استحباب و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی صفوان بن یحیی عن علیّ بن یقطین قال سألت ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن الجمعه فی السّفر ما اقرء فیها [فیهما خ] قال اقرء فیها [فیهما] قل هو اللّٰه احد) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از نماز جمعه در سفر در نماز یا در دو رکعت آن چه چیز بخوانم حضرت فرمودند که در دو رکعت آن یا در نماز توحید بخوان و چون در احادیث گذشت استحباب جمعه

و منافقين در سفر و حضر اين حديث را حمل كرده اند بر جواز يا بر آن كه نماز ظهر گذارند يا تعجيل داشته باشند.

(و روى جعفر بن بشير و عبد اللَّه بن جبله عن عبد اللَّه بن سنان عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه قال سمعته يقول فى صلاه الجمعه لا ـ باس ان يقرأ فيها [فيهما] بغير الجمعه و المنافقين اذا كنت مستعجلا) و در صحيح از جعفر در موثق از عبد اللَّه منقولست از عبد اللَّه كه گفت شنيدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه مى فرمودند كه باكى نيست كه در نماز جمعه يا در دو ركعت آن غير سوره جمعه و سوره منافقين بخوانى اگر تعجيل داشته باشى و اين عبارت نيز قرينه استحباب است و بنا بر مذهب صدوق هم چنين واجبى است كه به سبب تعجيل ساقط مى شود مثل اصل سوره بر مذهب جمعى كه واجب مى دانند چنين واجبى مى دانند كه به اندك عذرى ساقط شود، و محمول بر تاكّد استحبابست آن چه روايت كرده است آن را صدوق در موثق

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۵۲۶

كالصحيح از منصور بن حازم كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه فرمودند كه از جمله چيزهائى كه بر شيعيان ما واجب است آنست كه در شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم بخوانند و در نماز ظهر جمعه و منافقين بخوانند و هر گاه اين سورها را بخواند عمل حضرت سيّد المرسلين را صلى اللَّه عليه و آله كرده خواهد بود و ثواب او بر حق سبحانه و تعالى بهشت است.

[غسل روز جمعه]

(و غسل يوم الجمعه من وقت طلوع الفجر إلى

ان تزول الشّمس و هو سنّه واجبه و يبدأ فيها بالوضوء) و غسل روز جمعه از ابتداء طلوع صبح صادق است تا ظهر و اين غسل سنتى است واجب و ابتدا مى كند به وضو و بعد از آن غسل مى كند.

و در حسن كالصحيح از زراره منقول است كه گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه فرمودند كه ترك مكن غسل روز جمعه را كه اين غسل سنت و طريقه حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله است و بوى خوش بكن و جامهاى خوب به پوش و چنان كن كه پيش از زوال از غسل فارغ شوى چون زوال شود بر خيز و با آرام تن و آرام دل متوجه نماز شو و آن حضرت فرمودند كه غسل واجبست، و چون اول فرمودند كه سنّت است و آخر فرمودند كه واجبست ظاهر شد كه سنتى است واجبه و در حديث صحيح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه غسل روز جمعه بر مردان و زنانست در حضر، و در سفر بر مردان است.

و در حديث صحيح از زراره و فضيل منقولست كه ما به آن حضرت صلوات اللّه عليه عرض نموديم كه اگر بعد از صبح غسل جمعه بكنيم مجزيست حضرت فرمودند كه بلى، و احاديث صحيحه و حسنه وارد شده است كه غسل جمعه

واجبست.

و در حديث صحيح از على بن يقطين وارد است كه گفت از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّه عليه سؤال كردم از غسل جمعه واضحى و فطر حضرت فرمودند كه سنت است و فريضه نيست و بسيار

مستبعد است که بگوئیم که مراد حضرت اینست که وجوب آن از قرآن ظاهر نشده است بلکه از سنت نبی (ص) ظاهر شده است، و احادیث بسیار بر این مضمون و اصرح از این وارد شده است و اظهر استحباب است و احوط آنست که قصد وجوب و ندب نکند بلکه بقصد قربت واقع سازد.

و اما ابتدا به وضو در حدیث قوی از علی بن یقطین وارد شده است که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه خواهی که غسل جمعه کنی وضو بساز و غسل کن.

و در صحیحه ابن ابی عمیر گذشت که در هر غسلی وضو هست مگر غسل جنابت و این وضو از جهه استباحت نماز است و در چند حدیث موثق و قوی وارد شده است که با غسل جمعه وضو نیست و محمولست بر آن که وضو متمم غسل نیست.

و در حدیث صحیح محمد بن مسلم وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که غسل مجزیست از وضو و کدام وضو پاک کننده تر است یا پاکیزه تر است از غسل و هم چنین احادیث صحیح و غیر آن گذشت و احوط آنست که پیش از غسل وضو بسازد و بعد از آن غسل جمعه یا غیر آن بکند غیر از غسل جنابت که وضو با آن بدعتست چنانکه گذشت.

(و کان موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما یتهیّأ یوم الخمیس للجمعه) و منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مهیّا می شدند روز پنجشنبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۸

از جهه روز جمعه بانکه بعضی از مستحبات جمعه را پیش می انداختند مثل ناخن گرفتن و شارب گرفتن

و غسل کردن و سر تراشیدن چون عبادات روز جمعه بسیار است و احوط آنست که غسل جمعه را در پنجشنبه واقع نسازد مگر وقتی که خوف داشته باشد که در روز جمعه آب بهم نرسد چنانکه گذشت.

و روایت کرده است کلینی از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که گفت به آن حضرت عرض نمودم آیه کریمه فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللّٰهِ را حضرت فرمودند که عمل کنید و تعجیل کنید که روز تنگست بر مسلمانان و چون تنگ کرده اند بر ایشان حسنات و سیئات را نیز مضاعف گردانیده اند پس حضرت فرمودند که و اللّٰه که بمن رسیده است که اصحاب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله تهیّه می گردند از جهه روز جمعه در پنجشنبه چون روزیست تنگ بر مسلمانان و ظاهرا تنگی از جهه کثرت عبادات باشد یا به اعتبار عدم رکود شمس چنانکه گذشت.

[آداب نماز جمعه]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال وقت الجمعه زوال الشّمس و وقت صلاه الظّهر فی السّفر زوال الشّمس و وقت العصر یوم الجمعه فی الحضر نحو من وقت الظّهر فی غیر یوم الجمعه) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اول وقت نماز جمعه اول زوال آفتاب است از دایره نصف النهار چون در روز جمعه نافله نیست و تاخیری که می شود از جهه نافله است و هم چنین وقت نماز ظهر سفر زوال است چون در سفر نافله ظهرین ساقط است و وقت عصر روز جمعه در حضر مثل وقت ظهر است در غیر روز جمعه و آن

بعـد از زوال است بـدو قـدم پس ظـاهر شـد که وقت نمـاز جمعه دو قـدم است چنانکه گـذشت در اخبار متواتره و غفلت علما رضی اللّٰه عنهم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۹

این معنی نیز مذکور شد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه لا کلام و الامام یخطب و لا التفات الّا کما یحلّ فی الصّلاه و انّما جعلت الجمعه رکعتین من اجل الخطبتین و جعلتا مکان الرّکعتین الاخیرتین فهی صلاه حتّی ینزل الامام) و منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که در وقتی که امام خطبه بخوانـد سـخن نمی بایـد گفت بلکه گوش می دهنـد به خطیب و رو به جانبین و پس نمی باید کرد مگر آن مقـدار که در نماز مباح است بی کراهت یعنی آن که بچشم باشـد نه برو و چرا نماز جمعه را دو رکعت مقرر ساختند از جهه دو خطبه که هر دو بمنزله نماز است تا امام از منبر به زیر آید.

و در حـدیث صـحیح از محمد بن مسـلم منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه امام در روز جمعه خطبه کنـد سـزاوار نیست احدی را که سـخن کند تا امام از خطبه فارغ شود پس چون امام از خطبه فارغ شد سـخن می توان کرد تا وقتی که قد قامت الصلاه گفته شود پس اگر قرائت امام را بشنود یا نشنود مجزیست.

و در صـحیح از معـاویه بن وهب منقولست که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که اول کسـی که خطبه نشسته کرد معاویه بود و از مردم رخصت گرفت که مرا معذور دارید که زانوهای من درد می کند و یک خطبه

را ایستاده می خواند و یکی را نشسته، غرض آنست که این بدعت را او گذاشت و می توانست ایستاده خطبه بخواند پس حضرت فرمودند که می باید در میان دو خطبه بنشیند و فرمودند می باید دو خطبه را واقع سازند ایستاده و در میان هر دو بنشینند و سخن نگویند در میان دو خطبه و اندکی کافی است نشستن که فاصله شود میان هر دو و بهتر آنست که بقدر خواندن سوره توحید بنشیند و می باید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۰

مامومان رو به امام کنند در حالت خطبه چنانکه کالصحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما از نشستن در جمعه و عیدین در وقتی که امام خطبه کند چه کند رو به امام کند یا رو بقبله حضرت فرمودند که رو به امام کند و نماز نکند تا امام از خطبه فارغ شود.

(و روی العلاء عن محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا باس ان یتکلّم الرّجل اذا فرغ الامام من الخطبه یوم الجمعه ما بینه و بین ان یقام الصّلاه و ان سمع القراءه او لم یسمع اجزاه) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که باکی نیست ماموم را که سخن کند هر گاه امام از خطبه فارغ شود تا وقتی که قد قامت الصلاه گفته شود و اگر بشنود قرائت را یا نشنود آن را مجزیست او را و ظاهرش آنست که اهتمام در شنیدن خطبه بیش از نماز است و یا آن که خطبه مثل نماز است

که می باید گوش دهند و سخن نگویند هر چند خطبه را نشنوند.

و در صحیح از بکر بن محمد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از آبای خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم روایت فرمودند که آن حضرت فرمودند که مردمان در روز جمعه سه منزلت دارند یکی شخصی است که حاضر شود و در حالت خطبه دل را با خدا دارد و خاموش باشد و گوش دهد و پیش از امام داخل مسجد شود نماز این مرد کفاره گناهان هفته او باشد با زیادتی سه روز چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که حسنه کند او را ده مانند آن می دهند دویم کسی است که در نماز جمعه حاضر شود و سخن کند و دلش متوجه حق سبحانه و تعالی نباشد و متوجه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۱

مردمان باشد بهره او از جمعه همین خواهد بود و او را ثوابی نخواهد بود سیم شخصی است که حاضر شود و امام خطبه خواند و او بایستد به نماز چنین کس مخالفت سنّت کرده است و کار او با خدا است اگر خواهد او را عطا می کند و الّا محروم می کند.

(و روی سماعه عنه صلّی اللّٰه علیه انّه قال صلاه الجمعه مع الامام رکعتان فمن صلّی وحده فهی اربع رکعات) و در موثق از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز جمعه با امام دو رکعت است و کسی که تنها گذارد یعنی با غیر امام چهار رکعت است و در کافی هست بمنزله ظهر یعنی هر گاه امامی باشد که خطبه تواند خواند

واجبست که جمعه به جا آورند و اگر نباشد امامی که خطبه تواند خواند چهار رکعت به جا می آورند هر چند به جماعت کنند و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه یا امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند در وقتی که از آن حضرت سؤال کردم که هر گاه جمعی در دهی باشند آیا نماز جمعه را به جماعت به جا می آورند؟ حضرت فرمودند که هر گاه کسی نداشته باشند که از جهه ایشان خطبه بخواند چهار رکعت می گذارند و در موثق کالصحیح از فضل منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه جمعی در قریه باشند نماز جمعه را چهار رکعت می کنند و اگر کسی باشد که از جهه ایشان خطبه خواند نماز جمعه را می کنند هر گاه پنج نفر باشند و چرا جمعه را دو رکعت می کنند از جهه دو خطبه که بمنزله دو رکعت است.

[نماز جمعه بلند خوانده می شود]

(و روی حمّاد بن عثمان عن عمران الحلبیّ قال سئل ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل یصلّی الجمعه اربع رکعات أ یجهر فیها

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۲

بالقراءه قال نعم و القنوت فی الثّانیه) و در صحیح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردند از شخصی که نماز جمعه را چهار رکعت به جا آورد یعنی ظهر بکند آیا بلند می خواند قرائت را حضرت فرمودند که بلی و قنوت را در رکعت دویم می خواند یعنی پیش از رکوع.

و در حسن کالصحیح از عبد اللّه حلبی منقولست که گفت از حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از قرائت در نماز جمعه هر گاه تنها نماز کنم بلند بخوانم حضرت فرمودند که بلی و فرمودند که در روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخوان یعنی اگر چه تنها نماز کنی و ظاهرا مراد از تنها آنست که نماز جمعه نکنند اگر چه به جماعت کنند چنانکه گذشت.

(و هذه رخصه الاخذ بها جائز و الاصل انّه انّما یجهر فیها اذا کانت خطبه فاذا صلّاها الانسان وحده فهی کصلاه الظّهر فی سایر الایّام یخفی فیها القراءه و کذلک فی السّفر من صلّی الجمعه جماعه بغیر خطبه جهر بالقراءه و ان انکر ذلک علیه و کذلک اذا صلّی رکعتین بخطبه فی السّفر جهر فیها) و آن که نماز ظهر را بلند نخوانند بر سبیل رخصت است و عمل کردن به آن جایز است و اصل آنست که جهر نمی کنند مگر وقتی که خطبه خوانند و نماز جمعه کنند پس اگر تنها نماز کنند مثل نماز ظهر سایر ایام است قرائت را آهسته می خوانند و هم چنین در سفر کسانی که نماز ظهر را به جماعت کنند و خطبه نخوانند قرائت را بلند می خوانند هر چند عامه بر او انکار کنند و گویند بد می کنی و ضرری از ایشان به او نرسد مگر تشنیع، و هم چنین اگر در سفر نماز جمعه را به جا آورند با خطبه بلند می خوانند.

و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است از آن جمله منقولست در صحیح از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۳

اللّٰه علیه از جماعت روز جمعه در سفر حضرت فرمودند

که چنان می کنند که در غیر روز جمعه می کنند در نماز ظهر و آهسته می خوانند و امام بلند نمی خواند وقتی بلند می خوانند که نماز جمعه را به جا آورند با خطبه. و به همین مضمون در صحیح از محمد بن مسلم از آن حضرت منقولست و هر دو را حمل بر تقیه کرده اند.

چنانکه منقولست در صحیح از محمد از آن حضرت صلوات اللّه علیه که حضرت بما فرمودند که نماز جمعه را در سفر واقع سازید به جماعت بی خطبه و قرائت را بلند کنید من عرض نمودم که تشنیع می کنند بر ما بلند خواندن ظهر در سفر حضرت فرمودند که بلند بخوانید و قریب باین است خبر کالصحیح محمد بن مروان که گفت آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از نماز ظهر در روز جمعه در سفر چگونه به جا آوریم حضرت فرمودند که دو رکعت بکنید و قرائت را بلند بخوانید.

[اگر مأموم یک رکعت را درک کند]

(و روی الفضل بن عبد الملک عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال اذا ادرک الرّجل رکعه فقد ادرک الجمعه و ان فاتته فلیصلّ اربعا) و بسند صحیح منقول است از فضل که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی یک رکعت نماز جمعه را یا رکوع را دریابد نماز جمعه را دریافته است و یک رکعت دیگر را بعد از سلام امام به جا می آورد حمد و سوره منافقین و قنوت را بعد از رکوع می خواند استحبابا و اگر به قل هو اللّه احمد بخواند و بی قنوت جایز است و دلالت می کند بر آن که اصل نماز جمعه است و ظهر بدل اوست.

و در صحیح از آن

حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه ادراک کنی اما مرا و او یک رکعت پیشتر کرده باشد پس چون سلام دهد یک رکعت دیگر را خود به جا آورد و قرائت را بلند بخوان و اگر امام را دریابی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۴

تشهد نماز ظهر را اقتدا کن به نماز جمعه و چهار رکعت ظهر را خود به جا آور و در صحیح از آن حضرت منقولست که هر که دریابد یک رکعت نماز جمعه را دریافته است همه را و اخبار دیگر نیز بر این مضمون وارد شده است، و اما حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که نماز جمعه نیست مگر کسی را که دو خطبه را دریابد پس محمولست بر نفی کمال و بر مبالغه در آن که سعی کند که خود را زود رساند به او و خطبه را بشنود.

(و روی الحلبیّ عنه صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا ادرکت الامام قبل ان یرکع الرّکعه الاخیره فقد ادرکت الصّلاه [الجمعه خ] و ان ادرکته بعد ما رکع فهی اربع بمنزله الظّهر) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه ادراک کنی امام را پیش از آن که برکوع رکعت آخر رود یا پیش از آن که رکوع را به جا آورد ادراک نماز جمعه کرده، و اگر ادراک کنی امام را بعد از آن که برکوع رفته باشد یا کرده باشد بانکه سر برداشته باشد پس نماز را چهار رکعت می کنی بمنزله ظهر، و از اخبار متواتره ظاهر

می شود اطلاق جمعه بر ظهر روز جمعه و آن که بمنزله ظهر سایر ایّام است.

و کلینی در حسن کالصحیح از حلبی روایت کرده است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از کسی که خطبه را در نیابد در روز جمعه حضرت فرمودند که دو رکعت می کند و خطبه امام بمنزله نماز اوست و جمعه اش صحیح است و اگر نمازش فوت شود و در نیابد نماز را پس چهار رکعت بکند و بعد از آن عبارت متن را ذکر کرده است که قرینه هست که مراد نماز جمعه است خصوصا بر نسخه جمعه بدل از صلاه و پیش گذشت اخبار صحیحه از محمد بن مسلم که هر نمازی که تکبیر رکوع آن را با امام در نیابند آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۵

نماز نماز نیست ممکن است که حمل بر نماز جمعه کنیم، و مشهور آنست که در می یابد در رکوع همه را خواه نماز جمعه و خواه غیر آن را چون اخبار متواتره وارد شده است بر ادراک نماز بادراک رکوع، و این حدیث حلبی صریح نیست در عدم ادراک، پس اولی آنست که اگر امام در رکوع رکعت اول باشد ملحق نشود، و اگر در رکعت دویم در رکوع باشد ملحق شود و تمام کند و ظهر را احتیاطا بکند.

(و روی عبد الرّحمن بن الحجّاج عن ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه فی رجل صلّی فی جماعه یوم الجمعه فلمّا رکع الامام الجاه النّاس إلی جدار او اسطوانه فلم یقدر علی ان یرکع و لا ان یسجد حتّی یرفع القوم رءوسهم أ یرکع ثمّ یسجد و یلحق بالصّفّ و قد قام القوم

أم کیف یصنع؟ فقال یرکع و یسجد ثمّ یقوم فی الصّفّ لا بـاس بـذلک) و در حسن کالصحیح و در قوی کالصحیح و در صحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه در شخصی که در روز جمعه در نماز جمعه باشد و به سبب انبوهی و کثرت به زور مردم از صف بیرون رفت و به دیوار یا ستون چسبید و نتوانست که با ایشان رکوع و سجود کند تا وقتی که مردمان سر از سجود برداشتند آیا رکوع و سجود می کند به تنهایی و ملحق می شود به صف و حال آن که مردمان متوجه رکعت دیگر شده اند یا چه می کند اگر چنین نکند حضرت فرمودند که رکوع و سجود می کند و ملحق می شود به صف ایشان و باکی نیست در مفارقتی که او را واقع شده است از امام چون باختیار او نبوده است.

و در صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که نماز کند با امامی که اقتدا به او می توان کرد پس امام برکوع رفت و ماموم سهو کرد و برکوع نرفت تا امام سر از رکوع برداشت و

به سجود رفت آیا ماموم رکوع می کند به تنهایی و خود را به امام می رساند در سجود ایشان چه می کند حضرت فرمودند که برکوع می رود و سر بر می دارد و ملحق به ایشان می شود و بر او چیزی نیست یعنی سجده سهو چون تدارک کرد و امام ضامن است چنانکه گذشت.

و در موثق سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که از حضرت

امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که در کثرت روز جمعه یا روز عرفه باشد و از او حدثی صادر شود یا به خاطرش رسد که وضو ندارد و از کثرت ازدحام خلق بیرون نمی تواند رفت حضرت فرمودند که تیمم می کند و با ایشان نماز می کند و بعد از آن اعاده می کند و به همین مضمون در موثق کالصحیح سکونی نیز وارد است و اعاده محمولست بر استحباب چنانکه گذشت و احوط عدم ترکست.

(«و روی سلیمان بن داود المنقریّ عن حفص بن غیاث قال سمعت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول فی رجل ادرک الجمعه و قد ازدحم النّاس فکبّر مع الامام و رکع و لم یقدر علی السّجود و قام الامام و النّاس فی الرّکعه الثّانیه و قام هذا معهم فرکع الامام فلم یقدر هذا علی الرّکوع فی الرّکعه الثّانیه من الزّحام و قدر علی السّجود کیف یصنع فقال امّا الرّکعه الاولی فهی إلی عند الرّکوع تامّه فلمّا لم یسجد لها حتّی دخل فی الرّکعه الثّانیه لم یکن له ذلک فلمّا سجد فی الثّانیه ان کان نوی هاتین السّجدتین للرّکعه الاولی فقد تمّت له الاولی فاذا سلّم الامام قام فصلّی رکعه سجد بها ثمّ تشهّد و سلّم و ان کان لم یکن ینوی السّجدتین للرّکعه الاولی لم تجز عنه الاولی و لا الثّانیه و علیه ان یسجد سجدتین و ینوی انّها للرّکعه الاولی و علیه بعد ذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۷

رکعه تامّه یسجد فیها) و در موثق از حفص منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند در شخصی که دریابد نماز جمعه

را و مردمان انبوه باشـند و تکبیر بگوید با امام و برکوع رود و نتواند از ازدحام که به سجود رود و چون امام برخیزد در رکعت دویم او نیز با ایشان ایستاده باشـد و چون امام برکوع رکعت دویم رود او نتوانـد برکوع رفتن از ازدحام اما تواند که به سـجود رود چه کنـد حضـرت فرمودنـد که امّا رکعت اول این شـخص تـا رکـوع تمـام بـود پس چون به سـجده نرفت در رکعت اوّل رکعتش تمام نیست پس اگر در رکعت دویم به سجده رود و این سجده را قصد سجده رکعت اول کند یک رکعتش تمام می شود و چون امـام سـلام می دهـد بر می خیزد و یـک رکعت دیگر را به جـا می آورد بـا قرائت و رکوع و سـجود و تشـهد می خوانـد و سـلام می دهـد و اگر دو سـجده را قصـد رکعت دویم کنـد یا قصـد رکعت اول نکند اعمّ است از آن که قصد دویم بکنـد یا نکند نه رکعت اول أو درسـتست و نه رکعت دویم آن دو سـجده را که کرده است کان لم یکن انگارد، و دو سـجده دیگر بکند بقصد رکعت اول و چون امام سلام دهد یک رکعت دیگر با رکوع و سجود و تشهد و سلام به جا آورد.

و شیخ در تهـذیب زیـادتی نقـل کرده است که حفص گفت که من سـخن حضـرت را بابن ابی لیلی که قاضـی کوفه بود نقل کردم نه انکـار کرد و نه تصـدیق حفص گفت شـنیدم از بعضـی از موالیان اهل البیت که از ابن ابی لیلی سؤال می کرد که آیا نماز جمعه واجبست بر زن و بنده و مسافر ابن

ابی لیلی گفت که نماز جمعه بر ایشان واجب نیست و بر کسی که خوف داشته باشد نیز واجب نیست پس آن شخص گفت که چه می گویی در آن که در یکی از این جماعت به نماز جمعه حاضر شوند و با امام نماز کنند آیا از ظهر آن روز او کافی است گفت بلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۸

آن شخص گفت چگونه مجزی باشد چیزی که حق سبحانه و تعالی آن را واجب نگردانیده است از چیزی که حق سبحانه و تعالی از او واجب گردانیده است و تو می گویی که نماز جمعه بر او واجب نیست و کسی که نماز جمعه بر او واجب نباشد واجبست که چهار رکعت ظهر را به جا آورد و هر گاه چهار رکعت بر او واجب باشد چگونه دو رکعت از چهار رکعت مجزی باشد و چگونه غیر واجب از واجب مجزی باشد ابن ابی لیلی جواب نتوانست دادن و از آن شخص طلبید که اگر جواب این را می دانی بگو او إبا کرد و حفص می گوید که من از او سؤال کردم جوابت را بمن گفت و گفت جوابش اینست که حق سبحانه و تعالی نماز جمعه را بر جمیع مؤمنین و مؤمنات و ظاهرا لفظ مؤمنات را نساخ یا رواه سهو کرده باشند واجب گردانیده است و رخصت داده است زن و مسافر و بنده را که اگر نخواهند که بیابند اختیار داشته باشند پس چون آمدند و حاضر شدند رخصت از ایشان ساقط شد و بر ایشان لازم شد فرض اوّل از این جهت از ایشان مجزیست گفتم این جواب را از که داری آن

شخص گفت که از مولای ما و مولای عالمیان حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و اکثر اصحاب که قایلند که نماز جمعه در حالت غیبت واجب تخییریست از امثال این حدیث قایل شده اند که چون در غیبت امام غالبا تقیه از أعادی واجبست و عامه اهتمام عظیم همیشه در نماز جمعه داشته اند و دارند و اگر کسی به نماز جماعت ایشان حاضر نشود می گذارنند و نماز جمعه را نمی گذارنند پس اگر در خانهای خود ممکن بوده باشد و خوف نباشد می کنند بقصد آن که افضل دو فرد واجب تخییریست یا آن که تا حاضر نشوند واجب نیست حاضر شدن و چون حاضر شوند واجبست کردن و اشعاری دارد باین معنی آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی وجوب آن را معلق ساخته است به ندا پس تا ندا نکنند واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۹

نیست و چون ندا کردند واجب می شود، و در زمان حضور معصوم هیچ شک نیست که معصوم یا نایب او البته ندا می کنند و در زمان غیبت اگر خوفی نباشد و ندا کنند واجب باشد و الّا فلا و بالخاصیه همیشه نماز جمعه بی خوف نبوده است حتی در این بلاد که الحمد للّه رب العالمین با آن که پادشاهان صفویه ادام اللّٰه تعالی ظلالهم علی کافه العالمین می خواهند که همیشه شعایر ایمان و اسلام بر پا باشد طلبه در مقام نفی یکدیگر می شوند و بسیار است که سبب رفع آن می شوند چون تخیل تفردی کرده اند و می کنند و در هیچ طایفه آن قدر حسد نیست که در این طایفه چنانکه در احادیث مستفیضه از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین

صلوات اللّٰه علیهم وارد است که آفت علم حسد است حق سبحانه و تعالی همه را از این رذیله مطهّر کرده اند بجاه محمد و عترته الطّاهرین.

[در عید فطر و قربان نماز جمعه ساقط است]

(«و روی ربعی بن عبد اللّٰه و فضیل بن یسار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال لیس فی السّفر جمعه و لا فطر و لا اضحی») و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در سفر نماز جمعه واجب عینی نیست بلکه تخییری است و هم چنین نماز عید فطر و عید اضحی واجب نیست و احادیث عدم وجوب گذشت و صدوق در موثق از سماعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که هر مسافری که نماز جمعه بکند از روی رغبت به نماز جمعه حق سبحانه و تعالی او را ثواب صد نماز جمعه مقیم کرامت فرماید و ممکن است که مراد این باشد که هر گاه مسافر در شهری وارد شود که نماز جمعه کنند و نماز ظهر او دو رکعت است پس اقتدا کردن ظهر را به جمعه این ثواب داشته باشد و لیکن چون اخبار صحیحه گذشت که می توان کرد در نماز جمعه را در سفر پس نفی محمول است بر نفی وجوب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۰

به مفهوم دلالت می کند بر وجوب در حضر اگر چه منطوق آن مقدار هست که احتیاج به مفهوم نیست.

[دعا در فجر جمعه مستجاب است]

(«و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّ اللّٰه تعالی لینادی کلّ لیله جمعه من فوق عرشه من اوّل اللّیل إلی اخره الا عبد مؤمن یدعونی لآخرته و دنیاه قبل طلوع الفجر فاجیبه الا عبد مؤمن یتوب إلیّ من ذنوبه قبل طلوع الفجر فاتوب علیه الا

عبد مؤمن قد قتّرت علیه رزقه یسالنی الزّیاده فی رزقه قبل طلوع الفجر فازیده و اوسّع علیه الا عبد مؤمن سقیم یسالنی ان اشفیه قبل طلوع الفجر فاعافیه إلاـ عبد مؤمن محبوس مغموم یسالنی ان اطلقه من حبسه فاخلّی سربه الا عبد مؤمن مظلوم یسالنی ان آخذ له بظلامته قبل طلوع الفجر فأنتصر له [و اخذ له] بظلامته قال فما یزال ینادی بهذا حتّی یطلع الفجر») و بسند موثق از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که خداوند بزرگوار متعالی بحسب ذات و صفات ندا می کند در هر شب جمعه از بالای عرش صوری به آن که ملکی که در آنجاست ندا می کند، و ندای ملکی که به گفته الهی ندا کند بمنزله ندای الهی است یا از فوق عرش عظمت و جلا ندا می کند یعنی با آن که غنی بالذات است و به هیچ وجه محتاج به عبادت بندگان نیست ایشان را باین مبالغه به خود می خواند که به ایشان جود کند چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است و این ندا از اول شبست تا به آخر شب در شب جمعه و در باقی شبها از ثلث آخر شب است تا صبح و در ماه رمضان تمام شبها، و یا آن که کنایه است از استحباب بیداری شب جمعه و شبهای ماه رمضان و ثلث آخر از همه شبها چون حق سبحانه و تعالی امر فرموده است بندگان را به بیداری در این اوقات گویا که فریاد می کند و ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۱

به خود می خواند که آیا بنده مؤمنی نیست که مرا بخواند از جهه

آخرت یـا دنیـا پیش از طلوع صـبح تـا اجـابت کنم دعای او را و بر آورم مطالب دنیوی و اخروی او را، و کنایه است از آن که می بایـد بنـدگان هر حاجتی که داشـته باشـند از کارهای دنیا و عقبی از خداوند خود بطلبند چنانکه در آیات بسـیار امر به دعا فرموده است، آیا بنده مؤمنی نیست که پیش از طلوع صـبح بر خیزد و توبه و بازگشت کند بسوی من از گناهان خود تا توبه او را قبول کنم و گناهـان او را بیـامرزم آیا بنـده مؤمنی نیست که روزی او را تنگ کرده باشم و پیش از طلوع صـبح از من سؤال کنـد که روزی او را زیاده گردانم تا زیاده کنم روزی او را و فراخ کنم روزی او را بر او، آیا نیست بنده مؤمنی که بیمار باشـد و از من سؤال کند پیش از طلوع صـبح تا او را شـفا دهم، آیا نیست بنده مؤمنی که در زندان و غم باشد و پیش از طلوع صـبح از من سؤال کند که او را از حبس و غم رهایی دهم تا او را رهایی به خشم، آیا نیست بنده مؤمنی که بر او سـتمی کرده باشند و پیش از طلـوع صـبح از مـن سـؤال کنـد کـه داد او را از ظـالم او بگیرم تـا داد او را بگیرم و حق او را به او رسـانم، حضـرت فرمودند که هم چنین این ندا از حضـرت ربّ العزه می رسد پی در پی تا طلوع صبح ای بنده مؤمن تفکر کن که اگر پادشاهی ترا در این وقت طلب کند تا ترا خلعتی کرامت

کنـد بلکه به محض طلب، آن شب تا صـباح خواب نخواهی کرد که مبادا در وقت طلب بخواب روی و از سـعادت ملازمت او محروم مانی، هر گاه پادشاه پادشاهان و خداونـد عالمیان ترا از کتم عدم بوجود آورده باشد و صد هزاران احسان و انعام بر تو کرده باشـد و کنـد و ترا به خود بخوانـد که در هر خواندنی نعمتهای غیر متناهی کرامت فرماید جا دارد که تقصـیر نکنی بلکه ایمان حقیقی اقتضا می کنـد که هرگز بخواب نروی چون خداونـد بیدار است و تربیت تو می کند در همه احوال و از تو غافل نیست در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۲

آنی حق سبحانه و تعالی همه را از این خواب غفلت بیدار کند بجاه محمّد و عترته الاقدسین.

(«و روی عبـد العظیم بن عبـد اللَّه الحسـنیّ رضـی اللَّه عنه عن ابراهیم بن ابی محمـود قـال قلت للرّضـا صـلوات اللَّه علیه یـا ابن رسول اللَّه مـا تقول فی الحـدیث الّـذی یرویه النّـاس عن رسول اللَّه صـلی اللَّه علیه و آله انّه قال انّ اللَّه تبارک و تعالی ینزل فی کلّ لیله جمعه إلی السّـماء الـدّنیا فقال صـلوات اللَّه علیه لعن اللَّه المحرّفین للکلم عن مواضـعه و اللَّه ما قال رسول اللَّه صـلی اللَّه علیه و آله ذلک انّما قال صـلی اللَّه علیه و آله انّ اللَّه تبارک و تعالی ینزّل ملکا إلی السّماء الدّنیا کلّ لیله فی الثّلث الاخیر و لیله الجمعه فی اوّل اللّیـل فیامره فینادی هل من سائل فاعطیه هل من تائب فاتوب علیه هل من مسـتغفر فاغفر له یا طالب الخیر اقبل و یا طالب الشرّ اقصر فلا یزال ینادی بهذا حتّی یطلع

الفجر فاذا طلع الفجر عاد إلى محلّه من ملكوت السّماء حدّثنی بذلك ابی عن جدّی عن آبائه عن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله») و در حسن کالصحیح بل الصحیح منقولست از عبد العظیم بن عبد اللّٰه بن الحسن بن زید بن الامام الحسن بن امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما که در ری مدفون است و عظیم الشأن است و کالصحیح از هادی صلوات اللّٰه علیه منقولست که ثواب زیارت او مثل ثواب زیارت حضرت امام حسین است صلوات اللّٰه علیه که او روایت کرده است از ابراهیم ثقه عظیم الشأن که گفت عرض نمودم به آن حضرت چه می فرمایید در حدیثی که مردمان روایت می کنند یعنی سنّیان از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی به زیر می آید در هر شب جمعه از عرش به آسمان اول حضرت فرمودند که لعنت خدا بر جمعی باد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۳

آن چه می شنوند تغییر می دهند و به عنوانی که شنیده اند نقل نمی کنند و اللّٰه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چنین نفرموده است بلکه آن حضرت فرموده است که حق سبحانه و تعالی ملکی را به آسمان اول می فرستد در ثلث آخر هر شب و در شب جمعه از اول شب و امر می کند او را که ندا کند آیا سایلی هست که او را عطا کنم آیا تائبی هست که توبه او را قبول کنم آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا او را بیامرزم ای کسی که طلب خیر و خوبی می کنی بیاور و بما کن و ای

کسی که طلب شر می کنی دست از آن کوتاه کن، و این نـدا می رسد تا صبح طالع شود آن فرشته به جای خود می رود از ملک آسمان که مملوک الهی است، و خبر داد مرا باین حدیث پدرم از جدم از پدران خود از حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و تحریف یا من حیث اللفظ است که ینزل بضم یا حضرت فرموده باشند و ایشان بفتح خوانده باشند و یا لفظ ملکا را نیز انداخته باشند و یا بفتح فرموده باشند و ایشان من حیث المعنی تحریف کرده باشند و مراد آن باشد که در حدیث سابق مذکور شد نه آن چه ایشان گفته اند که دلالت بر تجسّم و تحیّز کند و حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که او را مکانی باشد یا در جهه باشد یا حرکت و انتقال داشته باشد چون لازم دارند اینها جسمیّت را و هر جسمی محتاج است و هر محتاجی ممکن است و منافات دارد با وجوب وجود و اخبار از این باب بسیار است و فوق تواتر است.

(«و روی انّه ما طلعت الشّمس فی یوم افضل من یوم الجمعه») و مرویست در موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که آفتاب طالع نشده است در روزی که بهتر از روز جمعه باشد.

و در صحیح از ابراهیم از بعضی از استادان خود روایت کرده است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۴

احدهما صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که آفتاب طالع نشده است بر روزی یا در روزی که بهتر از روز جمعه باشد و چون مرغان

به یک دیگر در روز جمعه می گویند که سلام سلام این روزیست صالح و شایسته عبادت الهی.

(«و کان الیوم الّذی نصب فیه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله امیر المؤمنین بغدیر خمّ یوم الجمعه و قیام القائم صلوات اللّه علیه یکون فی یوم الجمعه و تقوم القیامه فی یوم الجمعه یجمع اللّه تعالی فیها الاوّلین و الاخرین») و روزی که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله در غدیر خم حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه را منصوب ساختند به امامت روز جمعه بود و روزی که صاحب الامر صلوات اللّه علیه خروج خواهند فرمودند در روز جمعه خواهد بود که حق سبحانه و تعالی جمع خواهد کرد در آن روز پیشینیان و پسینیان را، و به اعتبار اجتماع هر یک از اینها جمعه نامیده شد و صدوق در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که روز شنبه از جهه ماست و روز یکشنبه از جهه شیعیان ماست و روز دوشنبه از جهه دشمنان ماست و سه شنبه از بنی امیّه است و چهار شنبه روز آشامیدن دواست، و پنجشنبه روزیست که حاجتها بر آورده می شود و روز جمعه از جهه پاکیزگی و خوشبوئی است و عید مسلمانان است و افضل است از عید فطر و اضحی، و روز غدیر بهترین عیدهاست و آن هیجدهم ذی الحجه است و در روز جمعه بود، و قیام قائم علیه السّلام در روز جمعه خواهد بود، و قیام قیامت در جمعه خواهد بود و در روز جمعه هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمّد و آل او نیست.

و در

صحیح از ابو حمزه منقولست که شخصی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد که چرا این روز را جمعه نامیدند حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۵

که حق سبحانه و تعالی در روزی که عهد و پیمان از خلایق گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد صلی اللّٰه علیه و آله رسول شما نیست و علی علیه السّلام و یازده فرزندش امامان شما نیستند همه گفتند بلی هستید از این جهت که خلایق را از جهه این عهد جمع کرد جمعه اش نامیدند، و بعضی ذکر کرده اند که اول اجتماعی که از جهه نماز جمعه شد در مدینه مشرفه بود در خانه اسعد بن زراره و نماز جمعه کرد چون خلیفه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بود و بعضی گفته اند که چون اول اجتماعی که در مدینه مشرفه با آن حضرت شد در روز جمعه بود و حضرت انتظار حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می کشیدند در قبا و چون آن حضرت آمدند در روز جمعه بود حضرت داخل شهر شدند و خطبه خواندند و نماز جمعه را به جا آوردند، و بعضی از مفسران گفته اند که جمعه نامیدند چون در روز جمعه جمیع اشیا مخلوق شده بود، و مجموع در شش روز مخلوق شد، و در روز شنبه چیزی مخلوق نشد بنا بر این است که یهود در شنبه هیچ کاری نمی کنند و بعضی گفته اند که خلقت حضرت آدم در این روز تمام شد و روح در بدن او دمیده شد و یا آن که در این روز اجتماعات می شود.

قال اللّٰه عزّ و جلّ ذٰلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ

لَهُ النّٰاسُ وَ ذٰلِکَ یَوْمٌ مَشْهُودٌ

مؤید آن که روز قیامت در جمعه واقع خواهد شد و جمعه اش نیز می گویند به اعتبار آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روز قیامت روزیست که همه مردمان را در آن روز جمع خواهند کرد که همه را حساب کنند و بر آن روزیست که انبیا و اوصیا بلکه همه عالمیان شهادت خواهند داد بر هم یا بر خود، همه در آن روز حاضر خواهند شد و بنا بر آن که خواهد آمد که شاهد روز جمعه است مشهود قیامتست که روز جمعه در روز قیامت شهادت خواهد داد از جهه کسانی که به نماز جمعه حاضر شده باشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۶

(«و روی محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی قول یعقوب لبنیه سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی قال اخّرهم إلی السّحر لیله الجمعه») و کالصحیح از محمد و از غیر او منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند در آن که حضرت یعقوب به پسران خود گفت که بعد از این از جهه شما استغفار خواهم کرد سبب تاخیر چه بود حضرت فرمودند که تاخیر کرد تا سحر شب جمعه چون دعا در آن وقت مستجابست و اخبار در این باب از طرق خاصه و عامه بسیار است.

(«روی ابو بصیر عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال انّ العبد المؤمن لیسأل اللّٰه جلّ و جلاله الحاجه فیؤخّر اللّٰه عزّ و جلّ قضاء حاجته الّتی سال إلی یوم الجمعه لیخصّه بفضل یوم الجمعه») و در موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه یا حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّه علیه منقول است که بتحقیق که بنده مؤمن بسیار است که از حق سبحانه و تعالی حاجت می طلبد و حق سبحانه و تعالی تاخیر می کند بر آوردن حاجت او را که سؤال کرده است تا روز جمعه تا مخصوص گرداند او را به زیادتیهایی که در روز جمعه کرامت می فرماید چون حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که مطالبی که در روز جمعه طلب نمایند مضاعف کند به اضعاف بسیار، و چون در جمعه مطالب را بر می آورد به اضعاف آن چه طلبیده اند می دهد آن چه را در روز جمعه می دهد دوام آن بیشتر خواهد بود یا آن که بنده حاجتی که دارد در روز جمعه طلب کند چون باین تاخیر می داند فضل جمعه را تا آن که در جمعه مطالب بسیار از حق سبحانه و تعالی طلب کند و از این حدیث و حدیث سابق ظاهر می شود که دعا در شب جمعه و روز جمعه مطلوبست چنانکه کالصحیح بل الصحیح از بزنطی منقول است که حضرت امام رضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۷

صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که روز جمعه بهترین روزهاست حق سبحانه و تعالی حسنات را مضاعف می گرداند، و سیئات را محو می کند، و درجات مؤمنان را رفیع می گرداند، و دعای ایشان را مستجاب می گرداند، و غمها و المها را زایل می گرداند، و حاجات عظیمه را بر می آورد و این روز مزید است یعنی رحمتهای عظیم تفضل می کند زاید بر استحقاق بندگان و حق سبحانه و تعالی را در این روز آزاد کردها و رها کردها هست از آتش دوزخ،

اگر کسی در این روز یا در این شب بمیرد شهید مرده است و مبعوث می شود این از عذاب الهی، و هر که حرمت این روز را سبک داند یا سبک کند یا حق این روز را ضایع گرداند بر حق سبحانه و تعالی لازم است که او را آتش افروز جهنم کند مگر آن که توبه کند، و استخفاف حقش آنست که در این روز معصیت کند و تضییع حق آن که نماز جمعه را به جا نیاورد با قدرت یا اعم و منقول است از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که شبانه رور جمعه بیست و چهار ساعتست و حق سبحانه و تعالی در هر ساعتی از آن ششصد هزار کس را از آتش دوزخ آزاد می کند و از آن حضرت منقولست که فرمودند که روز جمعه سید روزهاست و اعظم است نزد حق سبحانه و تعالی از عید قربان و عید فطر و حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را در این روز آفرید و در این روز آدم را بر زمین فرستاد و در این روز آدم فوت شد و در این روز ساعتی هست که هر که از حق سبحانه و تعالی در آن ساعت چیزی بطلبد البته می دهد مگر آن که حرامی را طلب کند، و هر فرشته مقربی و آسمان و زمین و بادها و کوهها و برّ و بحر همگی خایفند از روز جمعه که مبادا در این جمعه قیام قیامت شود.

(«و روی داود بن سرحان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۸

قوله عزّ و جلّ

وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ قال الشّاهد یوم الجمعه») و به اسانید صحیحه منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه در تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است به شاهد و مشهود حضرت فرمودند که گواه روز جمعه است که فردای قیامت شهادت خواهد داد أو از برای کسانی که حرمت او را رعایت نموده اند و حق او را ضایع نکرده اند، و بر جمعی که تضییع حق او کرده اند نیز گواهی خواهد داد، و مشهود ممکن است که روز قیامت باشد بمعنی مشهود فیه چنانکه گذشت یا بمعنی مشهود له و مشهود علیه باشد و مراد از آن مکلفان باشد چنانکه جمعی از مفسرین گفته اند با احتمالات بسیار، و در حدیثی وارد شده است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه است.

(«و روی المعلّی بن خنیس عنه صلی اللَّه علیه ایضا انّه قال من وافق منکم یوم الجمعه فلا یشتغلنّ بشی ء غیر العباده فانّ فیها یغفر للعباد و ینزل علیهم الرّحمه») و در حسن کالصحیح نیز منقولست از معلی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که توفیق یابد و به جمعه برسد پس باید که مشغول نشود و در آن روز به معلی غیر از عبادت زیرا که در این روز گناهان بندگان را می آمرزند و رحمت بر ایشان نازل می شود هر که مشغول عبادتست قابلیتش بیشتر است و زودتر محل مغفرت و رحمت می شود.

(«و روی الاصبغ بن نباته عن امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه انّه قال لیله الجمعه یوم غرّاء و یومها یوم ازهر

من مات لیله الجمعه کتب له براءه من ضغطه القبر و من مات یوم الجمعه کتب اللّٰه له براءه من النّار») و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که شب جمعه شبی است نورانی به سبب کثرت رحمت الهی که نازل می شود، یا به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۹

کثرت عبادات مؤمنان که در آن واقع می شود یا آن که فی نفسها چنین است، و روز جمعه روزیست منور که هر که بمیرد در شب جمعه حق سبحانه و تعالی می نویسد از جهه او براتی که فشارش قبر را نه بیند، و هر که در روز جمعه بمیرد می نویسد از جهه او بیزاری از آتش دوزخ را.

و در صحیح از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که پرسیدند از آن حضرت از فضیلت شب و روز جمعه حضرت فرمودند که شبش شبی است نورانی و روزش روزیست با نور و نیست بر روی زمین روزی که آفتاب فرو رود بر آن که بیشتر از روز جمعه از آتش دوزخ آزاد شوند در آن، هر که در روز جمعه بمیرد و عارف باشد بحق اهل البیت و ائمه معصومین را امام واجب الاطاعه خود داند بنویسند از جهه او براتی از آتش دوزخ و براتی از عذاب الهی یا عذاب قبر، و هر که در شب جمعه بمیرد آزاد شود از آتش دوزخ.

و کالصحیح منقول است از ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که روز جمعه را حقی عظیم و حرمتی بزرگست زنهار که چنان نکنی که حق آن را ضایع گردانی یا تقصیر

کنی در چیزی از عبادات الهی، و در تقرّب جستن بجناب اقدس او به اعمال صالحه و ترک محرمات جمیعا به درستی که حق سبحانه و تعالی در این روز حسنات را مضاعف می گرداند به مضاعفه بسیار اقلا- هفتاد برابر و گناهان را محو می کند و درجات را بلند می گرداند، پس حضرت فرمودند که شبش مثل روز آنست اگر توانی آن را زنده گردان به عبادات و دعوات و پروردگار تو می فرستد ملکی را در شب جمعه به آسمان اول تا آن که حسنات مؤمنان را مضاعف گرداند، و سیئات ایشان را محو کند به درستی که حق سبحانه و تعالی واسع العطایا و کریم است هر چه خواهد می تواند کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۰

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی از هر چیز چیزی را را اختیار کرده است و از روزها روز جمعه را اختیار کرده است، و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دوست می داشتند که چون در زمستان از پشت بام به زیر آیند در شب جمعه باشد و در تابستان که بیرون روند در شب جمعه باشد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد است که بیرون رفتن آن حضرت (ص) در بهار در روز پنج شنبه بود و داخل شدن در زمستان در روز جمعه بود.

[ثواب اعمال روز جمعه]

(«و روی هشام ابن الحکم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یرید ان یعمل شیئا من الخیر مثل الصّدقه و الصّوم و نحو هذا قال یستحبّ ان یکون ذلک یوم الجمعه فانّ العمل یوم الجمعه

یضاعف») و بهشت سند صحیح و دو حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است در شخصی که خواهد چیزی از اعمال خیر را به جا آورد مانند صدقه و روزه و امثال آن در چه وقت به جا آورد حضرت فرمودند که مستحب است که در روز جمعه باشد به درستی که اعمال خیر در روز جمعه مضاعف می شود.

(«و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اطرفوا أهلیکم کلّ یوم جمعه بشی ء من الفاکهه و اللّحم حتّی یفرحوا بالجمعه») در کافی و خصال بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند که از جهه اهل و اولاد خود و در هر دو اهالیکم است چیزی تازه که در سایر روزها از جهه ایشان نمی خریدید در روز جمعه بخرید از انواع میوه و گوشت و غیر آن تا آن که خوشحال باشند از آمدن روز جمعه و خواهان آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۱

باشند.

(«و فی روایه ابراهیم بن ابی البلاد عن زراره عمّن رواه عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال من انشد بیت شعر یوم الجمعه فهو حظّه من ذلک الیوم و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اذا رأیتم الشیخ یحدّث یوم الجمعه بأحادیث الجاهلیّه فارموا رأسه و لو بالحصی») و در صحیح از ابراهیم منقول است از زراره و در بعضی نسخ بدل از او عمّن رواه است چنانکه در خصال است یعنی از کسی که او روایت کرده است که او فراموش کرده است یا راوی ابراهیم که محمّد بن الحسین است فراموش کرده است که کدام

یکست از استادان او که روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که در روز جمعه یک بیت از شعر بخواند بهره او از ثواب روز جمعه همان خواهد بود و حبط می شود اعمال او همه و ظاهرا مراد از شعر شعرهای باطل باشد و ممکن است که شامل شعرهای حق نیز باشد پس اولی ترکست پس حضرت فرمودند چنانکه در خصال است که جزو همین خبر است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر گاه ببینید مرد پیری در روز جمعه اخبار کفار مثل رستم و اسفندیار را حکایت می کند سرش را بزنید اگر چه به سنگریزه باشد اگر قدرت زیاده بر آن داشته باشید و در خصال و لو ندارد و معنیش این است که سرش را به سنگ ریزه بزنید و لیکن در تهذیب همین روایت را از سکونی روایت کرده است با و لو و ممکن است که در هر دو کتاب مرسل صدوق باشد به قرینه آن که نگفته است و قال قال و این اظهر است.

(«و روی عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال من قال فی اخر سجده من النّافله بعد المغرب لیله الجمعه و ان قاله کلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۲

لیله فهو افضل اللّهمّ انّی أسألک بوجهک الکریم و اسمک العظیم ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تغفر لی ذنبی العظیم سبع مرّات انصرف و قد غفر له») و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که در

سجده آخر رکعت چهارم نافله شام در شب جمعه این دعا را بخواند و اگر در هر شبی بخواند در سجده آخر افضل است و چون هفت مرتبه این دعا را بخواند چون فارغ شود گناهان او همه آمرزیده شده باشد، و ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی و راستی که از تو سؤال می کنم بحق ذات مقدّس کریم تو و بحق نام بزرگوار اعظم تو که صلوات بر محمد و آل او فرستی و گناهان عظیم مرا بیامرزی، و ممکن است که مراد از وجه کریم آن باشد که از روی کرم یا از روی توجّه از جهه کرم یا ذات بزرگوار و همه حق است و ممکن است که همه مراد باشد چنانکه گذشت.

(«قال و قال صلوات اللّه علیه اذا کانت عشیّه الخمیس و لیله الجمعه نزلت ملائکه من السّماء و معها اقلام الذّهب و صحف الفضّه لا یکتبون عشیّه الخمیس و لیله الجمعه و یوم الجمعه إلی ان تغیب الشّمس الّا الصّلاه علی النّبیّ صلی اللّه علیه و آله») و بسند صحیح از عبد اللّه بن سنان منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که فرمودند که چون پسین پنجشنبه و شب جمعه می شود ملائکه بسیار از آسمان به زیر می آیند با قلمهای طلا و صحیفه های نقره و نمی نویسند در آن عصر و در شب جمعه و در روز جمعه تا فرو رفتن آفتاب روز جمعه مگر صلوات بر محمد و آل او را.

و در صحیح از حماد منقولست که گفت عرض کردیم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که خبر ده ما را از بهترین اعمال در روز

جمعه حضرت فرمودند که صد مرتبه صلوات است بر محمد و آل او بعد از عصر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۳

هر چه زیاد کنی بهتر است.

و کالصحیح منقولست از عمر بن یزید که گفت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که ای عمر چون شب جمعه می شود فرشتگان از آسمان به زیر می آیند بعدد ذرات که در میان هوا می باشد یا بعدد موران و در دستهای ایشان است قلمهای طلا و صحیفه های نقره و تا شب شنبه نمی نویسند چیزی را مگر صلوات بر محمد و آل او را پس صلوات بسیار بفرست پس فرمودند که ای عمر از جمله سنت حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله این است که در هر روز جمعه هزار مرتبه صلوات بفرستی و در سایر ایّام صد نوبت.

و کالصحیح منقول است از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که بسیار صلوات بفرستید بر من در شب و روز نورانی که شب جمعه و روز جمعه است پرسیدند که بسیار چند باشد حضرت فرمودند که تا صد و هر چه زیاده کنی افضل است.

و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که از عباداتی که در روز جمعه به جا می آورند هیچ عبادتی نزد من محبوبتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و بطرق متکثره از صادقین صلوات اللّٰه علیهما منقولست که فرمودند که چون از نماز عصر روز جمعه فارغ شوی بگو.

(«اللّٰهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد الاوصیاء المرضیّین بأفضل صلواتک و بارک علیهم بأفضل برکاتک و السّلام علیه و علیهم و علی ارواحهم

و اجسادهم و رحمه اللّه و برکاته») تا حق سبحانه و تعالی صد هزار حسنه در نامه عملت بنویسد و صد هزار گناهت را محو کند و صد هزار حاجت را بر آورد و صد هزار درجه ترا بلند گرداند و اخبار فضیلت صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۴

خصوصا در روز جمعه بسیار است.

(«و یکره السّفر و السّعی فی الحوائج یوم الجمعه بکره من اجل الصّلاه فامّا بعد الصّلاه فجائز یتبرّک به و ورد ذلک فی جواب السّریّ عن ابی الحسن علیّ بن محمّد صلوات اللّه علیهما») و منقولست از سرّی از حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه که فرمودند که مکروه است سفر کردن و سعی در کارها کردن در روز جمعه از صبح تا پیشین از جهه آن که مبادا غفلتی دست دهد یا بسفر روند و از سعادت نماز جمعه محروم شوند.

و اما بعد از نماز جایز است سفر و سعی در حوائج از روی تیمّن و تبرک چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون نماز جمعه کرده شود پهن شوید در زمین و طلب کنید روزی را از خداوند عالمیان از فضل او و این مضمون را در جواب کتابت سرّی نوشتند آن حضرت (ص) و بعد از ظهر حرام است، و شهید ثانی رحمه اللّه روایت کرده است که جمعی در این وقت بسفر رفتند به زمین فرو رفتند و جمعی دیگر را آتشی افتاد و با خیمها سوختند بی آن که آتش دیده شود، و جمعی را که واجب باشد آمدن تا دو فرسخ سفر ایشان حرام است و دغدغه عظیم می شود در سفر قبل از ظهر

و می توان گفت که هر گاه از دو فرسخ راه بسفر نتوانند رفت از نزدیک چگونه توان رفت و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و سال ابو ایّوب الخزّاز ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن قول اللّٰه عزّ و جلّ «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ» قال الصّلاه یوم الجمعه و الانتشار یوم السّبت») و به اسانید صحیحه منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که ابو ایوب گفت سؤال کردم از تفسیر آیه که ترجمه اش اینست که چون نماز کرده شود پهن شوید در زمین و طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۵

کنید از فضل الهی حضرت فرمودند که نماز در روز جمعه است و پهن شدن در روز شنبه است ممکن است که این فرد أکمل باشد و بعد از نماز توان طلب روزی کردن امّا بهتر آنست که روز جمعه را همه صرف عبادت کنند تا جمع شود میان روایات یا آن که انتشار جمعه را صرف عبادت بیماران و زیارت مؤمنان و قضای حوائج ایشان کنند و شنبه را صرف تحصیل روزی و از جمله عبادات طلب علم است چنانکه در همین صحیحه وارد شده است که حضرت (ص) فرمودند که اف باد مرد مسلمانی را که هر جمعه خود را فارغ نسازد از جهه سؤال از امور دینی خود، و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که از نماز جمعه فارغ شود پیش از آن که نماز دیگر بکند نشسته یک مرتبه سوره حمد و هفت مرتبه سوره توحید و قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ الناس را

هر یک هفت مرتبه بخوانـد و آیه الکرسـی و آیه سـخره إِنَّ رَبَّکَمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ تا سه آیه و آیه لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ را بخوانـد کفـاره گناهان هفته باشـد تا هفته، و سـنت است که در عقیب نماز صـبح جمعه سوره الرحمن را بخواند و هر مرتبه که بخواند فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ ۵۵: ۱۳ بگوید که لا بشی ء من آلائک ربّ اکذّب حق سبحانه و تعالی خطاب به جن و انس می فرمایـد که شـما کـدام یـک از آلاـء و نعمای پروردگار خود را باور نداریـد بنـده می گویـد که ای پروردگار من هیچ نعمتی از نعمتهای ترا که کرامت کرده تکذیب نمی کنم.

و این در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه وارد است و در حدیث صحیح از آن حضرت (ص) وارد است که فرمودند که هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۶

سوره کهف را در هر شب جمعه بخوانـد کفاره گناهان هفته باشد، و در روز جمعه بعد از نماز ظهر و نماز عصر نیز وارد شده است و بهتر آن است که هزار مرتبه صـلوات را بعـد از نمـاز عصر بخوانـد، و پیش از نماز جمعه نماز حضرت امیر المؤمنین و نمـاز حضـرت فـاطمه زهرا صـلوات اللّه علیهما و نماز جعفر طیّار و سایر نمازها که در مصـباح کبیر و غیره مـذکور است به جا آورد و بعد از نماز اگر متوجّه زیارت قبور یا عیادت مؤمنان و امثال اینها شود صلوات خواند و

این اعمال را به جا آورد.

(و قال صلوات اللّه علیه السّبت لبنی هاشم و الاحد لبنی أمیّه فاتّقوا اخذ الاحد) و از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که شنبه از بنی هاشم است و یکشنبه از بنی امیّه است پس بترسید از آن که یکشنبه را اعتبار کنید. این حدیث را مسند ندیده ایم، و صدوق در خصال احادیث بسیار نقل کرده است در فضیلت روز یکشنبه از آن جمله در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حبیب سیستانی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که روز جمعه روز عبادتست بندگی کنید خداوند خود را در این روز، و شنبه روز اهل بیت رسول خداست صلوات اللّه علیهم، و یکشنبه روز شیعیان ایشانست، و دوشنبه روز بنی امیّه است، و سه شنبه روز نرمی است هر کار سختی را که پیش گیرند آسان می شود و روز چهار شنبه روز فرزندان عبّاس است، و روز پنجشنبه روز مبارکی است که حق سبحانه و تعالی مبارک گردانیده است بامداد و آن را از جهه امّت من.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه کالصحیح منقولست که آن حضرت به شخصی فرمودند که چرا در این روز بیرون نمی روی آن شخص گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۷

فدای تو گردم روز یکشنبه است حضرت فرمودند که چه بدی دارد آن شخص گفت حدیثی از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده اند که فرمودند که بترسید از حدت احد که تیزی او مثل تیزی شمشیر است حضرت فرمودند که دروغ می گویند دروغ می گویند

حضـرت رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله نفرموده است این سـخن را به درستی که احد از اسـماء حق سـبحانه و تعالی است و دیگر احـادیث که همه در مـدح احـد است بانکه پسـین یکشـنبه حجامت خوب است و روز کشـتن درخت و بناء خانه است و احادیث صحیحه وارد شده است در مذمّت دوشنبه و در آن که آن روز بنی امیّه است و خواهد آمد إن شاء اللّٰه.

(«و قال رسول اللّٰه صـلی اللّٰه علیه و آله اللّٰهمّ بارک لأمّتی فی بکورها یوم سـبتها و خمیسها») صدوق در قوی کالصحیح از آن حضـرت روایت کرده است و عامه نیز به اسانید متکثره روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند که خداوندا برکت ده از جهه امّت من در بامـداد پنجشـنبه و بامـداد شـنبه تـا آن که از عصـر روز پنجشـنبه تـا آخر روز جمعه مشـغول عبـادت الهی باشـند و تدارک آن چه در جمعه از ایشان فوت شده است در روز پیش و پس آن بشود و مجربست که می شود آن کسانی را که روز جمعه را صرف عبادت می کنند و دیگران را نیز بالتبع می شود.

(«و قال الرّضا صـلوات اللّٰه علیه ینبغی للرّجل ان لا یـدع ان یمسّ شـیئا من الطّیب فی کلّ یوم فان لم یقدر فیوم و یوم لا فان لم یقـدر ففی کـلّ جمعه لا یـدع ذلـک») در صـحیح و حسن کالصـحیح و موثـق کالصـحیح منقولست از معمر بن خلاد که آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوار آنست که مرد ترک نکند بوی خوش را اگر همه اندکی باشد در هر روز و اگر قدرت نداشته باشد

یک روز نه یک روز بوی خوش بکند و لفظ لا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۸

خصال هست چنانکه در بعضی از نسخ هست و در بعضی که نیست همین معنی دارد و اگر قدرت نداشته باشد در هر جمعه ترک بوی خوش نکند.

(«و کان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله اذا کان یوم الجمعه و لم یصب طیبا دعا بثوب مصبوغ بزعفران فرشّ علیه الماء ثمّ مسح بیده ثمّ مسح به وجهه») و منقولست که چون روز جمعه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بوی خوش نمی یافتند جامه زعفرانی را می طلبیدند و آبی بر آن می پاشیدند و دست بر آن می مالیدند و بر روی خود می مالیدند که اندک بویی بر دارند و چنان نمی شد که روز رد شود چنانکه پیشتر گذشت که مکروهست.

[خطیب معمم باشد]

(و یستحبّ ان یعتمّ الرّجل یوم الجمعه و ان یلبس احسن ثیابه و أنظفها و یتطیّب فیدّهن بأطیب دهنه») و سنت است که مردان در روز جمعه عمامه بر سر گذارند خصوصا امام و خطیب را و سنت است که بهترین جامها و پاکیزه ترین جامها را به پوشند و بوی خوش کنند و روغنی که خوشبوتر باشد بر خود مالند.

در حدیث صحیح منقولست از هشام که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که البته هر یک از شما در روز جمعه زینت کند بانکه غسل به جای آورد و بوی خوش کند و ریش را شانه کند و پاکیزه ترین جامها را به پوشد و مهیّا شود از جهه نماز جمعه و باید که با سکینه دل و وقار تن باشد خصوصا در وقت رفتن بمسجد و

از اعمال خیر هر چه مقدورش باشد بکند به درستی که حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت نظر می فرماید به اهل زمین که حسنات ایشان را مضاعف گرداند.

و در حدیث صحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۹

زینت خود را بر دارید نزد هر مسجدی حضرت فرمودند که مراد از مسجد نماز عید قربان و عید رمضان و روز جمعه است که سنت است که با زینت باشند و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که سزاوار است امامی را که خطبه می خواند در روز جمعه که عمامه بر سر گذارد و در تابستان و زمستان و ردا برد یمنی بر دوش اندازد یا برد عدنی.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه هفت کس جمع شوند واجبست که نماز جمعه را به جا آورند و باید که [بر] امام خطیب برد یمانی یا عدنی باشد و عمامه بر سر گذارد و تکیه کند بر کمان یا عصا و اخبار مستحبّات روز جمعه در کتاب طهارت گذشت.

[فاصله بين دو نماز جمعه]

(«و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا کان بین القریتین ثلاثه امیال فلا باس ان یجمّع هؤلاء و هؤلاء و لا یکون بین الجماعتین اقلّ من ثلاثه امیال») و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه در میان دو ده سه میل باشد که یک فرسخست باکی نیست

که این جماعت و آن جماعت هر دو نماز جمعه به جا آورند و میان دو جمعه کمتر از سه میل نباشد و در حسن از محمد بن مسلم منقول است که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که میان دو جمعه سه میل باشد یعنی نمی باشد جمعه مگر آن که میان هر دو سه میل باشد و صحیح نیست جمعه بدون خطبه و حضرت فرمودند که هر گاه میان دو جمعه سه میل باشد باکی نیست که هر دو نماز جمعه کنند.

و در موثق از محمد بن مسلم منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز جمعه واجبست تا دو فرسخ و معنی آن آنست که هر گاه امام عادل باشد یعنی امام زمان یا غیر فاسق و حضرت فرمودند که هر گاه میان دو

جمعه سه میل باشد پس باکی نیست که این جماعت و آن جماعت هر دو نماز جمعه کنند و نمی باشد میان دو جماعت کمتر از سه میل.

و بدان که جمعه را حقی هست که منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که بعبد الملک فرمودند که خوب باشد که مانند تو کسی هلاک شود بانکه مستحق عذاب الهی شود و به جا نیاورد فریضه را که حق سبحانه و تعالی بر او واجب گردانیده است عبد الملک گفت چه کنم حضرت فرمود که آن را به جماعت بگذار یعنی نماز جمعه را، آن چه وارد شده است در این باب این سه حدیثست که به محمد بن مسلم می رسد و غیر او کسی دیگر روایت نکرده است و این

همه اختلاف دارد و یعنی که اکثر نسخ حدیث دارد سخن اوست یا راوی دیگر که چنین فهمیده است و نهایت آن چه وارد شده است امر و نهی است و مکرر مذکور شد که ظاهر نیست در اخبار که امر از برای وجوب و نهی از جهه حرمت باشد مع هذا هیچ یک صحیح نیست و از این جهت خلافست در وجوب فرسخ که فاصله باشد و ظاهر نیست که بر تقدیر وجوب در زمان غیبت واجب باشد چنانکه جمعی از اصحاب نقل اجماع کرده اند که در زمان غیبت بعد فرسخ در کار نیست.

از آن جمله قطب العارفین احمد بن فهد الحلی در موجز ذکر کرده است، و شیخ مفلح در شرح شرایع ذکر کرده است، و جمعی از اصحاب در رسایل نماز جمعه ذکر کرده اند و مضمون همه اینست که هر که قایل است بانکه در زمان غیبت نماز جمعه می توان کرد قایل است بانکه فرسخ در کار نیست، و شهید ثانی علیه الرحمه نیز ذکر کرده است که اکثر اشتباهات متفقهه از این است که نظر به عبادات اصحاب می کنند و در آنجا مذکور شد که شرطست در نماز جمعه اذن معصوم و غیر آن و غافلند که این شروط زمان حضور است لهذا بعد از آن جدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۱

می گویند که آیا جایز است یا مستحب است یا واجبست در زمان غیبت معصوم و ترجیح استحباب یا وجوب می دهند و علی ای حال وجوب فرسخ ظاهر نیست سیّما در زمان غیبت چنانکه در زمان حضور جایز نیست که در شهری دو قاضی باشد و در زمان غیبت جایز است که

در هر یک جا هزار قاضی باشد و همه منصوبند از قبل امام و مؤید جواز است اخبار بسیار که حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم خود در خانه خود نماز جمعه می کردند و زراره و عبد الملك و غیر ایشان را می فرمودند که هر جا پنج کس یا هفت کس جمع شوند و خوف نداشته باشند یکی از ایشان خطبه بخواند و امامت کند باقی را و اللّه تعالی یعلم.

(«و قال صلوات اللّه علیه انّ الملائکه المقرّبین یهبطون فی کلّ یوم معهم قراطیس الفضّه و اقلام الذّهب فیجلسون علی کلّ ابواب المسجد علی کراسیّ من نور فیکتبون من حضرت الجمعه الاوّل و الثّانی و الثّالث حتّی یخرج الامام فاذا خرج الامام طووا صحفهم») و منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که آن حضرت فرمودند که به درستی که فرشتگان مقرب الهی در هر روز جمعه به زیر می آیند و با خود می آورند کاغذهای نقره و قلمهای طلا بر جمیع درهای مساجد می نشینند بر کرسیهائی که از نور است و می نویسند کسانی را که به نماز جمعه حاضر می شوند اول و دویم و سیّم را تا آن که امام از خانه بیرون آید یا از مسجد بر احتمالی پس چون امام بیرون می آید صحیفه های خود را می پیچند ظاهرا حدیث محمد بن مسلم باشد چون بعد از خبر او روایت کرده است و نقل بالمعنی شده است.

و کلینی در صحیح از محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات اللّه علیه چنین روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که چون روز جمعه می شود فرشتگان مقرب به زیر می آیند و با خود

دارند کاغذها نقره و قلمها از طلا و بر درهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۲

مسجد می نشینند بر کرسی ها از نور می نویسند مردمان را بر منازلی که ایشان را هست بحسب پیش آمدن و پس آمدن تا هر که پیشتر آمده باشد بمسجد زودتر داخل بهشت شود، و می نویسند اول و دویم را تا امام بیرون آید و چون امام بیرون آمد صحیفه های خود را می پیچند و این فرشتگان مقرب به زیر نمی آیند مگر در روز جمعه.

و در صحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی تفضیل داده است روز جمعه را بر سایر ایّام و به درستی که بهشت ها را مزین و با نهایت زینت می کنند در روز جمعه از جهه کسانی که به نماز جمعه حاضر می شوند و به درستی که فردا پیشی خواهید گرفت به بهشت به مقداری که در دنیا پیشی گرفته اید به آمدن مسجد، و به درستی که درهای آسمانها گشوده می شود در روز جمعه از جهه بالا رفتن اعمال بندگان.

و کالصحیح از جابر منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بامداد بمسجد می آمدند در وقتی که آفتاب یک نیزه بلند شده بود و چون ماه رمضان می شد پیشتر می آمدند بمسجد و می فرمودند که جمعهای ماه رمضان را بر سایر جمعها فضیلت هست مثل فضیلت ماه رمضان بر سایر ماهها و فرمودند که چون روز قیامت می شود ایّام را حاضر خواهند ساخت به نحوی که خلایق بشناسند همه را به نام و حلیه و پیش پیش آنها رود روز جمعه و آن را نوری لامع باشد و سایر ایام

در عقب او باشند بمانند عروسی بزرگوار که او را برند بسوی شوهر مالدار، و روز جمعه گواهی دهد از جهت کسانی که به نماز جمعه حاضر شده اند و رعایت کند حال کسانی را که مباکرت نموده اند بسوی نماز جمعه و مردمان را به نسبت پیشی گرفتن به نماز جمعه به بهشت ببرند هر که پیشتر می آمده است پیشتر به بهشت برند او را و از مجموع این اخبار ظاهر شد که سنت است که زود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۳

بمسجد روند و مشغول عبادات جمعه شوند و انتظار بکشند که چون وقت داخل شود مشغول نماز شوند.

(«قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله من اتی الجمعه ایمانا و احتسابا استانف العمل») و از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که هر که به نماز جمعه حاضر شود از روی ایمان به جمعه یا با ایمان خالصا لوجه اللّٰه تعالی عمل را از سر گیرد که گذشته ها را آمرزیدند.

و کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اعرابی که نام او قلیب بود به نزد حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّٰه من مکرر مهیّا شدم که بحج بیایم میسر نشد که باین سعادت فایز شوم از جهه پریشانی حضرت به او فرمودند که ای قلیب بر تو باد به ملازمت نماز جمعه که آن حج درویشان است و اقل مرتبه اش بیست حج است و اکثرش هزار حج و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه نیز منقولست که می فرمودند که ده مرتبه ترک نماز عید کردن آن قدر معصیت

ندارد که یکٔ مرتبه نماز جمعه را ترکٔ نمودن بی علتی چون از نمازهای یومیّه است و بهتر از همه است چنانکه گذشت.

(«و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه لا یشرب احدکم الدّواء یوم الخمیس فقیل یا امیر المؤمنین و لم قال لئلّا یضعف عن اتیان الجمعه») و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که روز پنجشنبه دوا یعنی مسهل یا اعم از آن و هر چه ضعف آورد مانند کافور مخورید عرض نمودند که یا امیر المؤمنین چه سبب دارد حضرت فرمودند که مبادا ضعیف شود و نتواند به نماز جمعه حاضر شدن هر چند بعد از ضعف ساقط شود مکروهست کاری کردن که از این عبادت و ثواب آن محروم شود قطع نظر از آن که فی نفسه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۴

روز عبادت و طاعت است و یوم المزید است که حق سبحانه و تعالی ثوابهای ایشان را مضاعف می گرداند چنانکه گذشت.

و در حسن کالصحیح منقولست از عاصم بن حمید که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی در هر روز جمعه در بهشت کرامتی می فرماید مؤمنان را، ملکی می فرستد بسوی بنده مؤمن با خلعتی و بر در خانه او می ایستد و رخصت می طلبد به او خبر می کنند و داخل می شود و دو جامه نورانی در بر او می کنند و او را می برند و از نور خلعت بهشت منور می شود تا به جمع انبیا و اوصیا و مؤمنان می رسد و در آنجا تجلی می شود که بر معارف ایشان می افزاید و همگی به سجده می روند پس خطاب می رسد که ای بندگان سر بر دارید که

امروز روز سجود و عبادت نیست مرگ را از شما برداشتم و آن چه عطا کرده ام شما را در بهشت هفتاد مثل آن از جهه شما افزودم پس به جای خود بر می گردد با هفتاد مثل آن چه داشته است این است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نزد ماست زیادتی و مزید و آن روز جمعه است که شبش شب نورانیست و روزش نورانی پس بسیار کنید از تسبیح کنید و تهلیل و تکبیر و ثنای الهی و صلوات بر محمد و آل او، راوی گفت که عرض نمودم که در بهشت غنا و سرود هست حضرت فرمودند که در بهشت درختی است که حق سبحانه و تعالی امر می کند باد را که بوزد و آن درخت به سرودی در آید که خلایق هرگز چنان آواز خوشی نشنیده باشند پس حضرت فرمودند که این غنا از برای کسی خواهد بود که در دار دنیا از ترس خدا غنا نشنیده باشد، و هم چنین هر روز بوی خوش ایشان زیاده شود و حق سبحانه و تعالی از جهه مقربان بهشتی آفریده است که وصف آن نمی توان کرد و هر صبح از جهه ایشان کشانید و ایشان را سرود و خوشحالی چند دست دهد که وصف آن نتوان کردن آن را و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۵

نه این مزید باشد نعیم بهشت که مکرّر می شود لذت نمی ماند غالبا و از این جهت حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ یعنی نزد ما زیادتی چند هست که وصف آن نمی توان کردن.

[خطیب جمعه پشت به قبله می باشد]

(«و قال النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله کلّ موعوظ

قبله للواعظ یعنی فی الجمعه و العیدین و صلاه الاستسقاء») و از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند هر واعظی قبله موعوظ است و هر موعوظی بقبله واعظ است صدوق ذکر کرده است که مراد حضرت آنست که هر جا که خطبه خوانند می باید که خطیب پشت قبله باشد و ماموان رو بقبله نشسته باشند و خطیب رو به ایشان داشته باشد و ایشان رو بقبله و خطیب، تا سخنان خطیب در نفوس ایشان خوب مؤثر باشد و این معنی مجربست و چون خطبه متلقی است از شارع صدوق تخصیص به این مواضع داده است.

و کلینی رضی اللّه عنه از سکونی روایت کرده است جمله اولی را هر واعظی قبله است و خود گفته است که مراد حضرت اینست که هر گاه در روز جمعه امام خطبه کند مردمان را می یابد که رو به امام کنند و چون کلینی تخصیص به جمعه داده است صدوق گفته است در هر خطبه مراد است و حق اینست که لفظ واعظ عام است و خصوصیتی به خطیب، ندارد و احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما بعد از نماز صبح موعظه می فرمودند چنانکه کافی مشحونست از آن خصوصا در باب صفات مؤمنان و غرض از آن که حضرت بلفظ واعظ فرموده است تعمیم است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است به موعظه که وَ ذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی تذکیر کن و به یاد آور غافلان را به درستی که تذکیر نفع می دهد مؤمنان را، و جائی دیگر تعمیم فرمود که شامل مؤمن

و غير مؤمن باشد كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۵۶۶

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى يعنى موعظه بگو اگر نفع دهد موعظه، بلكه آيات كريمه امر بمعروف و نهى از منكر شامل است تذكير را و اليوم امر بمعروف و نهى از منكر غالبا منحصر است در موعظه و تاثير آن عظيم است چنانكه ظاهر است و غرض حضرت آنست كه مى بايد كه واعظ رو به جماعت متعظين كند و ايشان رو به واعظ كنند تا سخن او مؤثر باشد در نفوس ايشان و اين يك شرط است از شروط موعظه او، و ديگر مى بايد كه واعظ به آن چه مى گويد عمل كند و از دل سخن كند تا بدل رسد و هر چه از زبان بيرون مى آيد از گوش تجاوز نمى كند و هر چه از دل بيرون مى آيد بدل مى رسد و مشهور است استحباب بلاغت خطيب به آن كه سخنان فصيح را مناسب احوال حاضران به ايشان رساند و آيات و اخبار وعد آن مقدار نگويد كه خوف ايشان زايل شود و از وعيد آن مقدار ذكر نكند كه ايشان از رحمت الهى نااميد شوند و ليكن چون غالب احوال مردمان غفلت عظيم است مناسب احوال اكثر وعيد است چنانكه از خطب حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه ظاهر است، و اگر مناسب داند سخنان حكيمانه تازه كه تأثيرش بيشتر باشد ذكر كند چنانكه در حسن كالصحيح از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه منقول است كه فرمودند كه ترويح كنيد نفوس خود را به حكمتهاى تازه به درستى كه نفوس را كلال و ماندگى دست مى دهد چنانكه بدن را دست مى دهد و از اين جمله است

اشعار محققان مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان و آیه فَلَوْ لاٰ نَفَرَ الخ ظاهرش نیز موعظه است و شک نیست که شامل موعظه هست چون حق سبحانه و تعالی می فرماید که چرا از هر فرقه طایفه نمی روند بطلب علوم دینیه که چون به ایشان بر گردند ایشان را از عذاب الهی بترسانند شاید که ایشان حذر نمایند از چیزهائی که سبب عذاب الهی است، و می باید که موعظه را از جمعی بشنوند که تارک دنیا باشند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۷

بعلم خود عمل نمایند.

چنانکه بطرق متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه به بینید که عالم دوست می دارد دنیا را او را بر دین خود متهم دانید که دین شما را بر باد خواهد داد زیرا که هر کسی جمع می کند آن چه را دوست می دارد پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی نمود به حضرت داود علی نبینا و علیه السّلام که ای داود مگردان میان من و خود عالمی را که فریفته دنیا باشد، یعنی علوم مرا از او اخذ مکن به درستی که این جماعت راه زنان بندگان منند که رو بمن دارند کمترین چیزی که به ایشان می کنم آنست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان می برم، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَ تَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ آیا مردمان را امر می کنید به خوبیها و خود را فراموش می کنید و حال آن که تلاوت می کنید کتاب الهی را و حق سبحانه و تعالی شما را در کتاب خود او

امر و نواهی کرده است و مذمّت کرده است علماء بد را گاهی ایشان را به سگ تشبیه کرده است کَمَثَلِ الْکَلْبِ و گاهی به دراز گوش کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً در سوره جمعه، آیا عقل ندارید یا عقل خود را بکار نمی فرمایید و دیگر فرموده است که ای مؤمنان چرا می گویید آن چه را بان عمل نمی کنید بزرگست غضب الهی بر شما که بگوئید آن چه بان عمل نکنید، و از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه عالم بعلم خود عمل نکند موعظه او در دلها قرار نمی گیرد چنانکه باران که بر سنگ آید می لغزد.

و از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله منقول است که فرمودند که حواریان به عیسی علی نبینا و علیه السّلام گفتند یا روح اللّه با که همنشینی کنیم فرمودند که با جمعی بنشینید که چون ایشان را به بینید خداوند عالمیان به یاد شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۸

آید از دیدن ایشان و چون سخن کنند علوم شما یا اعمال شما را در تزاید شود، و علم ایشان با اعمال ایشان شما را راغب به آخرت کند و اینها صفات اولیاء اللّه است چنانکه بطرق متکثره از حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند که هر که حق سبحانه و تعالی را شناخت و عظمت و جلال او را دانست دهان خود را می بندد از کلامی که بکار او نیاید، و شکم خود را باز می دارد از خوردن زاید بر قدر ضروری و همیشه خود را به تعب می اندازد بروزه روز و عبادت شب صحابه گفتند که پدر و

مادر ما فدای تو باد یا رسول اللّٰه این جماعت اولیاء اللّٰه و دوستان حق سبحانه و تعالی اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است در شأن ایشان که به درستی که دوستان خدا را خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمی شوند حضرت فرمودند که اولیاء اللّٰه جمعی اند که خاموش می باشند و خاموشی ایشان ذکر حق سبحانه و تعالی است و هر گاه بهر چه نظر کنند نظر ایشان عبرتست بحسب مراتب احوال ایشان چنانکه بعضی چنانند که به زبان حال می گویند که نظر نکردم در چیزی مگر آن که خدا را بعد از آن دیدم که از مصنوع به صانع می روم، و جمعی با هم می بینند و همه را آثار قدرت او مشاهده می کنند و می گویند که ندیدم چیزی را مگر آن که خدا را با او دیدم، و جمعی از صانع به مصنوع می آیند و این رتبه ابرار است و می گویند ندیدم چیزی را مگر آن که خدا را پیشتر از آن دیدم، و جمعی فانی فی اللّٰه و باقی باللّٰه شده اند و اغیار از نظر ایشان محو شده اند و بغیر از او چیزی را مشاهده نمی کنند و اگر سخن می گویند سخنان ایشان حکمت است یعنی بالهام الهی است چنانکه مجربست و از دوستان او مشاهد است، و اخبار متواتره بر این مضمون وارد است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم مثل آن که وارد است که هر که چهل روز خالص باشد یا چهل روز به یاد خدا باشد همیشه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۹

سبحانه و تعالی چشمه های حکمت را از دل او بر زبان او جاری می سازد و

او را تارک دنیا می گرداند و بینا می کند او را بدرد دنیا و دوای دنیا.

و در صحیح از ابن محبوب از هیثم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که ترک دنیا کند حق سبحانه و تعالی حکمت را در دل او جا می دهد و زبان او را به حکمت ناطق می گرداند و بینا می گرداند او را به عیوب دنیا بدرد آن و دوای آن و او را از دنیا سالم بیرون می برد بدار السّلام بهشت صوری و معنوی.

دیگر از صفات ایشان آنست که اگر در میان مردمان راه می روند راه رفتن ایشان برکت است و همه نفع است به مؤمنان بلکه به عالمیان اگر نه اجل مقرر باشد روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نگیرد و از خوف عذاب که اعظم آن هجران است و از شوق ثواب که اهم آن وصال است.

و از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که او را واعظی از دل او نباشد و زاجری او نفس او نباشد و قرینی نباشد که ارشاد او کند متمکن می شود دشمن او بر گردن او و از دست نفس و شیطان که اعدا عدوّند خلاصی ندارد.

[خطبه های مأثور در جمعه]

(«و خطب امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فی الجمعه») شیخ طوسی طاب ثراه این خطبه را در مصباح ذکر کرده و از زید ابن وهب روایت نموده است مسندا و چون صدوق در اول کتاب حکم به صحت آن چه در این کتاب است کرده است ممکن است که این خطب بطرق متواتره به

او رسیده باشد چنانکه منقولست که چون آن حضرت خطبه می خواندند چندین هزار حافظ بودند که به یک مرتبه شنیدن در حفظ ایشان در می آمد، و چندین هزار دیگر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۰

آن قوت حافظه نداشتند دوات و قلمها داشتند که هر چه می شنیدند می نوشتند لهذا عامه و خاصه خطب و قضایای آن حضرت را مضبوط دارند.

و کلینی رحمه اللّٰه تعالی دو خطبه روایت نموده است یکی در باب نماز جمعه بسند صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه، و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از نماز جمعه حضرت فرمودند که به یک اذان و اقامه است امام بعد از اذان از خانه بیرون می آید و بر منبر بالا می رود و دو خطبه می کند و تا امام بر منبر است مردمان نماز نمی کنند پس امام بر منبر می نشیند آن مقدار که قل هو اللّٰه احدی توان خواند پس بر می خیزد و خطبه دیگر می خواند پس به زیر می آید و نماز را با مردم می کند و در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دویم سوره منافقین می خواند، و خطبه دیگر در روضه ذکر کرده است در حسن کالصحیح از حسن بن محبوب از محمد بن نعمان و غیر او یا غیر او از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه این خطبه را در روز جمعه می خواندند که.

(«الحمد للّه اهل الحمد و ولیّه») و این هر دو خطبه از جهه جمعه مذکور است و خطب بسیار

از آن حضرت منقولست در روضه کلینی و غیر آن از کتب صدوق و نهج البلاغه و غیر آن.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوار آنست که امامی که خطبه می گوید از جهه مردمان در روز جمعه عمامه به پوشد در تابستان و زمستان و برد یمانی را ردا کند و ایستاده خطبه بخواند که مشتمل باشد بر حمد و ثنای الهی پس وصیت کند مردمان را بتقوی از جناب اقدس الهی، پس سوره صغیری از قرآن بخواند پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۱

بنشیند پس برخیزد و حمد و ثنای الهی بفرستد و صلوات بر محمد صلی اللّٰه علیه و آله بفرستد و صلوات بر امامان مسلمانان بفرستد و استغفار کند از جهه مؤمنین و مؤمنات پس چون از خطبه فارغ شود مؤذن اقامه بگوید و دو رکعت نماز با مردم بکند که در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دویم منافقین.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه هفت نفر باشند در روز جمعه نماز جمعه را به جا آوردند و امام رداء برد یمنی بر دوش اندازد، و عمامه بر سر گذارد و تکیه کند در حال خطبه بر کان یا عصائی و میان دو خطبه بنشیند و قرائت را بلند بخواند و قنوت را در رکعت اول بخواند پیش از رکوع.

و کالصحیح منقولست از قداح از حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله چون از جهه نماز جمعه

بیرون می آمدند بر منبر می نشستند تا مؤذنان فارغ می شدند.

و مرفوعا از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که سنت است که چون امام بر منبر رود و رو به مردمان کند و پشت بقبله اول سلام کند بر مردمان.

و در صحیح از حماد بن عثمان منقولست از محمد بن خالد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که می ترسم که نماز جمعه پیش از زوال واقع شود حضرت فرمودند که اگر واقع شود گناهش بر مؤذنان است، یا رعایت وقت نماز بر همه مؤذّنانست و هر گاه جمعی از مؤذنان عادل اذان گویند گاه باشد که علم به همرسد بدخول وقت و ظاهر آنست که اکتفا به اذان ایشان توان کردن، و مؤید این است صحیح ذریح که گفت آن حضرت

صلوات اللّه علیه بمن فرمودند که نماز جمعه را بکن به اذان سنیان زیرا که ایشان خوب مداومت می نمایند بر اوقات و خوب می دانند و ظاهر می شود از این دو حدیث که اعتماد بر موثق می توان کرد.

(«فقال الحمد للّه الولیّ الحمید الحکیم المجید الفعّال لما یرید علّام الغیوب و خالق الخلق و منزل القطر و مدبّر امر الدّنیا و الآخره و وارث السّماوات و الارض الّذی عظم شانه فلا شی ء مثله تواضع کلّ شی ء لعظمته و ذلّ کلّ شی ء لعزّته و استسلم کلّ شی ء لقدرته و قرّ کلّ شی ء قراره لهیبته و خضع کلّ شی ء لملکته و ربوبیّته») پس فرمودند که جنس محامد یا جمیع حمدها مخصوص واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالاتست و متولی امور عالمیانست یا مستحق جمیع محامد است

از جهه استجماع جمیع کمالات و محمود است بالسنه جمیع عالمیان چنانکه فرموده است که نیست چیزی مگر آن که بحمد و تسبیح او مشغول است و لیکن شما نمی فهمید و هر چه کرده و می کند مشتمل است بر حکم و منافع و فواید بی شمار، یا عالم است به حقایق اشیا چنانکه خود فرموده است که آیا کسی که او آفریده است و از عدم بوجود آورده است علم به آن ندارد و حال آن که مجرد است من جمیع الوجوه، و مطلع است بر کنه هر چیزی، و مجید است یعنی بزرگوار و عظمت و جلال مخصوص اوست و هر چه می خواهد می کند چون هر چه می کند همه را از روی حکمت و مصلحت می کند از جهه بندگان و، پنهانها پیش او آشکار است و آفریننده خلایق است، و باران را بحسب منافع خلایق به زیر می آورد از جانب آسمان و مدبّر کارهای دنیا و آخرتست و وارث آسمانها و زمینهاست یعنی ساکنان هر دو را می میراند و او باقی است و ملك ملك اوست آن خداوندی که شأن او اعظم است از آن که کسی بشناخت او تواند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۳

رسید و نیست چیزی شبیه او هر چه هست نزد عظمت و جلال او متواضعند از ذوی العقول و غیر ایشان بنا بر شعوری که ایشان را هست یا بنا بر آن که در تحت قدرت اویند، همه اشیاء نزد عزت و قهّاریّت او ذلیلند و همه به نزد قدرت او گردن نهاده اند و هر چیزی در محل خود قرار گرفته است از هیبت او و همه مکوّنات خاضع اند نزد پادشاهی و

پروردگاری او.

(«و الّذی یمسک السّماء ان تقع علی الارض الّا باذنه و ان تقوم السّماء [السّاعه خ] الّا بأمره و ان یحدث فی السّماوات و الارض شی ء الّا بعلمه نحمده علی ما کان و نستعینه من أمرنا علی ما یکون و نستغفره و نستهدیه») آن خداوندی که آسمان را حافظ است از تفرق و افتادن اجزای آن بر زمین و حفظ می کند قیامت را یا آسمان را که قایم شود مگر بامر او یعنی نه چنانست که حکیم می گوید که به طبایع خود قایمند بلکه همه به قدرت او قایمست و حادث نمی شود چیزی در آسمانها و زمینها مگر آن که او به همه عالم است و علم او احاطه نموده است کلیات و جزویات را حمد و ستایش می کنم من و سایر مکونات او را بر آن چه نسبت بما انعام فرموده است یا کرده است، و استعانت از او می خواهیم در کارهای ما از چیزهائی که از ما خواسته است یا مطلقا و همه به گناهان خود معترفیم و طلب مغفرت از او می کنیم و طلب هدایت از او می نماییم چون هادی نیست بغیر او.

(«و نشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له ملک الملوک و سیّد السّادات و جبّار الارض و السّماوات القهّار الکبیر المتعال ذو الجلال و الاکرام دیّان یوم الدّین ربّ آبائنا الاوّلین و نشهد انّ محمّدا عبده و رسوله ارسله بالحقّ داعیا إلی الحقّ و شاهدا علی الخلق فبلّغ رسالات ربّه کما امره لا متعدّیا و لا مقصّرا و جاهد فی اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۴

اعداءه لا وانیا و لا ناکلا و نصح له فی

عباده صابرا محتسبا فقبضه اللّٰه الیه و قد رضی عمله و تقبّل سعیه و غفر ذنبه صلّی اللّٰه علیه و آله») و همه گواهی می دهیم از روی علم و یقین که خداوندی نیست بجز واجب الوجود بالذات مستجمع همه کمالات حال آن که او یگانه است در ذات و صفات و او را شریکی و نظیری نیست پادشاه پادشاهانست و بهتر از هر بهتریست یا خداوند هر بزرگیست و آفریننده زمین و آسمانهاست و همگی با آن چه در هر دو است مقهور و مجبور اویند، قهار است بانکه در دنیا و عقبی هر کرا استحقاق عقوبت باشد معاقب می سازد یا قهر کرده عدم را و موجودات را از کتم عدم بدید آورده است، و بزرگوار است و از آن بالاتر است که عقول به او توانند رسید صاحب جلال و عظمت است و صاحب اکرام و انعامست یا مستحق صفات سلبیه و ثبوتیه است چنانکه اکثر چنین تفسیر کرده اند، قاضی و جزا دهنده است در روز جزا پروردگار پدرهای پیشینیان ماست و گواهی می دهیم که محمد بنده اوست و رسول اوست و حق سبحانه و تعالی او را فرستاده است به راستی و در مصباح نیست بالحقّ که خلایق را بحق سبحانه و تعالی و عبادت او بخواند یا به راستی که مذهب اوست بخواند و گواه باشد بر خلق که ائمه هدی باشند و سایر انبیا چنانکه فرموده است که «وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً» یا بر همه خلایق از پیشینیان و پسینیان پس او تبلیغ رسالات را چنانکه باید به جا آورد به نحوی که به آن مامور بود و از

حـد خود در گذشت یا زیاد و کم نکرد و تقصـیر ننمود و مجاهده نمود از جهه رضای خدا با دشـمنان او، و سـستی نکرد و بد دلی ننمـود و از جهه رضـای او نصـیحت کرد بنـدگان او را و صـبر نمود بر ایـذای قوم او را خالصـا لوجه اللّه تـا وقـتی که حق سبحانه و تعالی او را ازین دار غرور بدار سرور برد و خشنود بود از اعمال او و قبول کرد سعی او را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۵

آمرزیده گناه او را یعنی ترک اولای او را یا گناهان امّت او را یا آن که چون او را مذنب می گفتند که سیصد و شـصت خدا را یکی کرده است، دین او را قوی کرد و کفر را بر انـداخت تا این نسـبت به آن حضـرت ندهنـد و این توجیه را حضـرت امام رضا صـلوات اللّه علیه از جهه مامومان فرمودند در آیه لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ صلوات الهی بر محمّد و آل او باد.

(«أوصـیکم عباد اللّه بتقوی اللّه و اغتنام ما استطعتم عملا به من طاعته فی هذه الایّام الخالیه و بالرّفض لهذه الدّنیا التّارکه لکم و ان لم تکونوا تحبّون ترکها و المبلیه لکم و ان کنتم تحبّون تجدیـدها فانّما مثلکم و مثلها کرکب سـلکوا سبیلا فکأن قد قطعوه و افضوا إلی علم فکان قد بلغوه و کم عسـی المجری إلی الغایه ان یجری إلیها حتّی یبلغها و کم عسـی ان یکون بقاء من له یوم لا یعدوه و طالب حثیث فی الدّنیا یحدوه حتّی یفارقها فلا تنافسوا فی عزّ الدّنیا و فخرها و

لا تعجبوا بزينتها و نعيمها و لا تجزعوا من ضـرّائها و بؤسـها فانّ عزّ الدّنيا و فخرها إلى انقطاع و انّ زينتها و نعيمها إلى زوال و انّ ضرّاءهـا و بؤسـها إلى نفـاد و كلّ مـدّه منها إلى منتهى و كلّ حىّ منها إلى فناء و بلاء او ليس لكم فى اثار الاوّلين و فى آبائكم الماضين معتبر و تبصره ان كنتم تعقلون أ لم تروا إلى الماضين منكم لا يرجعون و إلى الخلف الباقين منكم لا يقفون [يبقون خ] قـال اللّه تعـالى وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَهٍ أَهْلَكْناهـا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ و قال كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَياهُ الـدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ او لسـتم ترون إلى اهل الـدّنيا و هم يصـبحون و يمسون على احوال شتّى فميّت يبكى و اخر يعزّى و

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۵۷۶

صريـع يتـولّى و عائـد و معود و اخر بنفسه يجود و طـالب الـدّنيا و الموت يطلبه و غافـل و ليس بمغفول عنه و على اثر الماضـين يمضـى الباقى و الحمد للّه ربّ العالمين ربّ السّـماوات السّـبع و ربّ الارضـين السّبع و ربّ العرش العظيم الّذى يبقى و يفنى ما سواه و اليه يئول الخلق و يرجع الامر».)

وصـيت مى كنم شـما را بتقوى و پرهيزكارى از مخالفت الهى و در غنيمت دانسـتن هر چه توانيد كردن از عبادات الهى در اين ايّامى كه گذشـته است تا ديـده ايد، و وصـيت مى كنم شـما را كه ترک كنيد اين دنيايى را كه او ترک شـما مى كند هر چند شما نمى خواهيد ترک او را، و كهنه كننده بدنهاى شماست

هر چند شما دوست می دارید که آن را تازه کنید به درستی که داستان شما و این دنیا مانند جمعی از مسافران است که رو به شهری داشته باشند عن قریب به آن شهر رسیده اند هم چنین شما بر جناح سفر آخرتید عن قریب است که مرگ رسیده است و سفر طی شده است، و شبیه است حال شما به جمعی که کوهی از دور پیدا شود و ایشان متوجه آن کوه باشند عن قریب به آن رسیده اند، هم چنین شما، و چه نزدیکست مسافت کسی که رو به جانبی داشته باشد و روانه آن جانب سازد خود را یا او را روانه سازند به آن جانب عن قریب به آن مقصد رسیده است و مقصد همه خلایق مرگست هر چند مقصود ایشان نیست اما رو به آن جانب دارند و خواهی نخواهی به آن می رسند، و چه قریبست و بی بقاست بقای کسی که او را روزی باشد که از آن تجاوز نتواند کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون اجل رسید یک ساعت پیش و پس نمی شود و با این حالات طلبکاری دارند که آن مرگست و حدی می خواند از جهه تند رفتن ایشان تا ایشان را از دنیا بیرون برد، و آن آسیاب مرگست، از خوردنها و آشامیدنها زیادتی و نامناسب که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۷

همگی مانند تحصیلدار از آدمی جدا نمی شوند تا او را بیرون برند از این شهر دنیا، پس رغبت مکنید و سعی منمایید در عزّت دنیا و فخر آن و خوشحال مشوید از زینت آن و نعمتهای آن و جزع منمایید از محنتهای آن و فقر

آن زیرا که عزّت و فخر آن را بقائی نیست و منقطع است، و زینت و نعیم آن رو به زوال دارد و مشقّت و محنتش نیز بقا ندارد همه در گذر است و هر مدتی از مدتهای آن نهایتی دارد که عن قریب گذشته است چنانکه معمّرین مثل حضرت نوح که دو هزار و پانصد سال عمر او بود گذشت و لقمان که قولی هست که سه هزار سال عمر او بود مرد و عاقبت هر زنده مرگست آیا همین عبرت بس نیست شما را که خانها و باغات و مزارع پیشینیان، و آباء و اجداد خود را می بینید که همه رفتند و از ایشان اثری نمانده است آیا همین عبرات کافی نیست در بینایی شما اگر عقل خود را بکار فرمائید آیا نمی بینید که آنها که رفتند بر نمی گردند و آنهایی که در عقب آنها مانده اند توقف یا بقا ندارند و همه در رفتنند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر قریه را که هلاک کرده ایم حرامست بر کشتن ایشان بدنیا یعنی بر نمی گردند زیرا که مقرر ساخته ایم که بر نگردند و بعضی گفته اند که لا زاید است از جهه تحسین لفظ یعنی حرامست رجوع ایشان بدنیا تا وقتی که اراده الهی تعلق گرفته است در رجوع به قیامت صغری و کبری، و احتمال این دارد که مراد این باشد که برنگشتن ایشان واقع نیست یعنی چنان نیست که بمیرند و فارغ شوند بلکه رجوع خواهند کرد از جهه ثواب و عقاب در قیامت صغری و کبری اما معنی اول اوفق است به استشهاد، و دیگر فرموده است تعالی شانه که

هر نفسی چشنده مرگست و شما همه را مزد خواهند داد بتمام و کمال در روز قیامت پس کسی که دور شود از آتش جهنّم و داخل شود در بهشت رستگار شده است و نیست زندگانی دنیا مگر تمتع فریب، آیا نیستید

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۸

چنانکه نظر کنید به اهل دنیا و حال آن که ایشان صبح و شام می کنند بر حالهای مختلفه که هر حالی سبب عبرتیست شما را، یکی مرده است و بر او می گریند یا یبلی یعنی در قبر می پوسد، و یکی را عزل پرسش می کنند و تسلی می دهند و صبر می فرمایند و در غم و الم مرده است، و یکی بیماریست که بر خود می پیچید و در جان کندنست یا در سختیهای دنیا گرفتار است، و یکی به عیادت بیمار می آید و یکی بیمار است و به عیادت او می روند، و دیگری در جان کندنست و جان می دهد، و یکی طلب دنیا می کند و مرگ در طلب اوست یا آن که با این حالات که مشاهد است یکی طلب دنیا می کند و خبر ندارد که مرگ در طلب اوست و غافل است، یا یکی غافل است و از او غافل نیستند و بر اثر گذشته ها می روند باقی ماندگان یعنی هنوز جای پای ایشان محو نشده است و بازماندگان قدم بر قدم رفتگان دارند یا آن که همه این احوال مختلفه نسبت به بازماندگان نیز هست، یا آن که پیشینیان عبرت نگرفتند و پسینیان نیز چنین اند.

و در مصباح و نهج و علی اثر الماضی ما یمضی است یعنی بر یک نحو می روند، و حمد و سپاس خداوندی را سزاست که پروردگار عالمیانست

و پروردگار هفت آسمان و پرورش دهنده هفت زمین است و پروردگار عرش عظیم است آن خداوندی که بقا مخصوص اوست و غیر او همه فانیند و بازگشت خلایق به اوست و در روز قیامت امر امر اوست و چون افتتاح بحمد بود اختتام نیز بحمد کردند و یا آن که حمد الهی می کند بر آن که فنا مخصوص ماست و بقا مخصوص اوست یا حمد او راست در همه احوال یا بر اسباب عبرت و تبصره.

(«الا انّ هذا الیوم یوم جعله اللّه لکم عیدا و هو سیّد أیّامکم و افضل اعیادکم و قد أمرکم اللّه فی کتابه بالسّعی فیه إلی ذکره فلتعظم رغبتکم فیه و لتخلص نیّتکم فیه و اکثروا فیه التّضرّع و الدّعاء و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۹

مسأله الرّحمه و الغفران فانّ اللّه عزّ و جلّ یستجیب لکلّ مؤمن [من] دعاه و یورد النّار من عصاه و کلّ مستکبر عن عبادته قال اللّه عزّ و جلّ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ و فیه ساعه مبارکه لا یسال اللّه عبد مؤمن فیها شیئا الّا اعطاه و الجمعه واجبه علی کلّ مؤمن الّا علی الصّبیّ و المریض و المجنون و الشّیخ الکبیر و الاعمی و المسافر و المرأه و العبد المملوک و من کان علی رأس فرسخین غفر اللّه لنا [لی خ] و لکم سالف ذنوبنا فیما خلا من اعمارنا و عصمنا و إیّاکم من اقتراف الآثام بقیّه ایّام دهرنا انّ احسن الحدیث و ابلغ المواعظ کتاب اللّه عزّ و جلّ اعوذ باللّه من الشّیطان الرّجیم انّ اللّه هو الفتّاح العلیم بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ثمّ یبدا بعد

الحمـد بقل هو اللّٰه احد او بقل يا أيّها الكافرون او بإذا زلزلت الارض زلزالها او بألهيكم التّكاثر او بالعصـر و كان ممّا يدوم عليه قـل هو اللّٰه احـد ثمّ يجلس جلسه خفيفه ثمّ يقوم فيقول») به درستی که این روزها جمعه روزیست که حق سـبحانه و تعالی عید شما گردانیـده است آن را یعنی عود می کنـد به احسان بعـد از جمعه سابقه یا عود بمعنی احسان باشد یعنی احسان می کند بر عالمیـان به مغفرت گناهـان ایشان و انزال رحمت متواتره، و این روز بهترین روزهای شـماست و اگر بهتر از عیـد غـدیر نباشـد منافـات نـدارد چون عیـد غـدیر روزی نـدارد از ایـام هفته بلکه هیجـدهم ذی الحجه است در هر روزی که واقع شود یا آن که چون روز غدیر در زمان آن حضـرت در جمعه بود شـرف جمعه را نیز دارد و بهترین عیدهای شماست حتی عید اضحی و فطر چنانکه گـذشت و بحسب ظاهر شامل عید غدیر هست و لیکن مخصـص است به اخبار بسـیار و ممکن است که از حیثیت نماز جمعه بهتر باشد و غدیر از حیثیت صوم بهتر باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۰

بتحقیق که حق سـبحانه و تعالی شما را امر کرده است در قرآن مجید بانکه سعی کنید در این روز بذکر الهی که نماز جمعه یا خطبه نماز یا هر دو و امر به سـعی لازم دارد وجوب آن چه سعی در آن می کنند یا آن که امر به سعی امر به ایقاع جمعه است بر أبلغ تاکید سپس باید که رغبت شما عظیم باشد در آن و باید که نیت شما خالص باشد که غرض

شما از نماز جمعه محض رضای الهی باشد، یا آن که شما را امر کرده اند که سعی نمایید در تذکر و پند پذیرفتن مواعظ خطبه چون در آیات و اخبار ذکر را بر موعظه بیشتر استعمال می کنند به قرینه آن که نماز را بعد از این می فرماید، و چون در امامت نماز جمعه غالبا شیاطین دست می یابند که آدمی را از قصد قربت می اندازند و هم چنین ماموමان را چنانکه مشاهد است امر به اخلاص فرموده اند و در این روز تضرع و زاری بسیار کنید و دعا بسیار کنید و سؤال رحمت و مغفرت گناهان را بسیار کنید به درستی که حق سبحانه و تعالی مستجاب می کند در این روز دعای هر مؤمنی را یا دعای هر کسرا که او را بخواند، و بجهنم در می آورد هر کرا عصیان او کند از عبادت او که دعا باشد چنانکه فرموده است که دعا کنید مرا مستجاب گردانم دعای شما را به درستی که کسانی که تکبر می کنند از عبادت که دعاست عن قریب داخل جهنم می شوند به خواری و زاری، و در این روز ساعتی هست با برکت که هر بنده که خداوند خود را در آن ساعت طلب کند از چیزی البته عطا می کند آن را یا او را پس بیان ذکر فرمودند که نماز جمعه واجبست بر هر مؤمنی و تخصیص به مؤمنان از جهه انتفاع ایشان است و اگر نه بر همه کس واجب است حتی بر کفار اگر چه از ایشان صحیح نیست بلکه از غیر اثنا عشری صحیح نیست و لیکن قدرت دارند بر آن که کفر را زایل گردانند بانکه

ایمان آورند مثل محدث، پس بر همه کس واجب است مگر بر نه کس که آن صبی و مجنون است که مکلف نیستند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۱

صبی را تمرین می کننـد بر نمـاز جمعه مثـل سـایر عبادات و بر مجنون واجب نیست و صـحیح نیست مگر آن که جنون دوری داشته باشـد و در وقت نمـاز عاقـل باشـد بر او نیز واجب خواهـد بود چون در این وقت مجنون نیست و بر باقی هر گاه حاضـر شوند واجبست و الّا بنده بی اذن آقا و با اذن واجب می شود، و در زن خلافست که اگر واقع سازد صحیح است یا نه.

و در صـحیح از اسـماعیل بن همام منقولست که حضـرت امام رضا صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که هر گاه زن در مسـجد با امام نماز کنـد دو رکعت که نماز جمعه باشد نمازش ناقص است و اگر نماز ظهر را در مسـجد به جا آورد نماز او ناقص است باید کـه نمـاز ظهر را در خـانه بـه جـا آورد کـه آن افضـل اسـت و ظـاهر حـدیث آنسـت کـه از او صـحیح اسـت و بر بـاقی واجب تخییریست چنانکه گذشت پس بر غیر این جماعت واجب عینی خواهد بود تا اسـتثنا صـحیح باشد و کسـی که بر سر دو فرسخ باشـد یعنی آن طرف دو فرسخ باشد و اگر چه فرض نمی توان کرد که جائی باشد که از دو فرسخ هیچ زیاد و کم نباشد با آن که حقیقت فرسخ نیز ظاهر نیست چنانکه در باب سـفر خواهد آمد حق سـبحانه و تعالی بیامرزد گناهان ما را و گناهان شـما را آن چه کرده ایم در پیشتر از

عمرهـای مـا و نگاهـدارد مـا و شـما را از ارتکاب گناهان در بقیه عمر که مانـده است به درستی که بهترین حکایات و بهترین نصایح و مواعظ از روی فصاحت و بلاغت کتاب حق سبحانه و تعالی است، پناه می برم بجناب اقدس خداوند عالمیان از شرط شیطان رانـده شـده از رحمتهای الهی یا از درجات بهشت یا آن که او را سـنگ باران کردند ملائکه در وقتی که او را به زمین فرستادند به درستی که اوست که گشاینده ابواب خیراتست یا فتح دهنده است مؤمنان را بر غلبه بر شـیطان و در مصباح ان اللّه هو السّمیع العلیم است یعنی به درستی که خداوند عالمیان اوست اجابت کننده دعاهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۲

مؤمنان و اوست دانا ضـمایر همه را و بعد از آن بسم اللّه را می خواند و سوره حمد را می خواند و بعد از حمد سوره توحید را می خواند یا آن که مراد آنست که بعد از حمد خطبه سوره می خواند و در مصـباح نیست بعد الحمد و ظاهرا سهو نساخ است چون در هیـچ خطبه تا غایت ندیـده ام و یکی از این سوره ها را می خواندنـد و آن چه بیشتر بر آن مـداومت می نمودند سوره توحید بود پس آن حضرت می نشستند اندکی و بر می خواستند و خطبه دویم را می خواندند.

(«الحمـد للّه نحمـده و نسـتعینه و نؤمن به و نتوکّل علیه و نشـهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شـریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله صلوات اللّه و سلامه علیه و آله و مغفرته و رضوانه اللّهمّ صلّ علی محمّد عبدک و رسولک و نبیّک صلاه نامیه زاکیه ترفع بها

درجته و تبيّن بها فضله و صلّ على محمّد و آل محمّد و بارك على محمّد و آل محمّد كما صلّيت و باركت و ترحّمت على ابراهيم و آل ابراهيم انّك حميد مجيد اللّهمّ عذّب كفره اهل الكتاب الّذين يصدّون عن سبيلك و يجحدون آياتك و يكذّبون رسلك اللّهمّ خالف بين كلمتهم و الق الرّعب فى قلوبهم و انزل عليهم رجزك و نقمتك و بأسك الّذى لا تردّه عن القوم المجرمين اللّهمّ انصر جيوش المسلمين و سراياهم و مرابطيهم فى مشارق الارض و مغاربها انّك على كلّ شى ء قدير اللّهمّ اغفر للمؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات اللّهمّ اجعل التّقوى زادهم و الايمان و الحكمه فى قلوبهم و أوزعهم ان يشكروا نعمتك الّتى أنعمت عليهم و ان يوفوا بعهدك الّذى عاهدتهم عليه اله الحقّ و خالق الخلق اللّهمّ اغفر لمن توفّى من المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات و لمن هو لا حق بهم من بعدهم منهم انّك أنت العزيز الحكيم

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۵۸۳

انّ اللّه يامر بالعدل و الاحسان و ايتاء ذى القربى و ينهى عن الفحشاء و المنكر و البغى يعظكم لعلّكم تذكّرون اذكروا اللّه يذكركم فانّه ذاكر لمن ذكره و اسألوا اللّه من رحمته و فضله فانّه لا يخيب عليه داع دعاه رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ») و جميع محامد و ثناها مخصوص ذات مقدس خداوند عالميانست ما با همگى خلايق او را حمد مى كنيم و استعانت و يارى از او مى خواهيم در همه كارها خصوصا در حمد و ثنا، و ايمان به او داريم و ايمان خود را آنا فآنا در

زیـادتی داریم و توکـل بر او می کنیم در جمیـع امـور و گواهی می دهیم که بجز او خداونـدی نیست و یگـانه است در ذات و صفات و او را شـریکی نیست در خداوندی، و گواهی می دهیم که محمد بنده خاص اوست و کسـی مثل او به شـرایط بندگی عمل نکرده است و فرسـتاده اوست بجمیع خلایق از جن و انس، رحمتهای الهی و سلامتی الهی و مغفرت و خوشنودی الهی بر او و بر آل او باد که حضرت فاطمه زهرا است با ائمه معصومین، خداوندا صلوات فرست بر محمد که بنده تست و رسول تست و پیغمـبر رفیع القـدر تست صـلواتی که در زیـادتی باشـد و در نهـایت خوبی باشـد که به سـبب این صـلوات درجه او را عـالی گردانی و افضلیت او را بر عالمیان ظاهر سازی، و صلوات فرست بر او و بر آل او و برکت فرست بر او بر آل او چنانکه صلوات فرسـتاده و برکت کرده و رحم کرده بر ابراهیم و آل ابراهیم که جمیع پیغمبران فرزنـدان اوینـد حتی پیغمبر ما و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین به درستی که توئی که محمودی و همه عالمیان بحمد تو مشـغولند یا حامدی ذات مقدس خود را و توئی که بزرگواری و عظمت مخصوص تست، خداونـدا معـذب ساز کافران اهل کتاب را که قرآن بر ایشان فرسـتادی و انکار آن کردند که سردار ایشان ابو بکر و عمر و عثمانند و هر که متابعت ایشان کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۴

است، و باین عبارت از روی تقیه فرموده اند تا خواص بفهمند آن چه مطلوبست و عوام گمان کنند که یهود و

نصاری مرادند آن جماعتی که مردمان را از راه تو باز می دارند چون اصحاب جمل و صفین و خوارج، انکار می کنند آیات ترا که در شأن ائمه اهل بیت فرستاده و تکذیب می کنند پیغمبران ترا چون همه پیغمبران امر کرده اند به متابعت اهل بیت آن حضرت چنانکه خواهد آمد در صوم مباهله، خداوندا مخالفت انداز میان اجتماع ایشان که جمعیت ایشان مبدّل شود به تفرقه، و خوف را در دلهای ایشان انداز، و بفرست بر ایشان عذاب خود را و غضب خود را و بلای خود را آن عذابی را که رد نمی کنی از قومی که فاسقانند، خداوندا یاوری ده لشکرهای مسلمانان را که لشکر آن حضرت بودند در آن زمان و چرخچیهای لشکر مسلمانان را که مقدمه الجیش اند، و مرابطان ایشان را که حافظان و نگاه به آنان سرحدهایند در شهرهای مشرق زمین و مغرب زمین به درستی که تو بر همه چیز قادری خداوندا بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که صالحانند و مردان مسلمانان و زنان مسلمه را که در مرتبه مؤمنان نیستند در صلاح و تقوی خداوندا تقوی توشه ایشان گردان و ایمان و علوم را در دلهای ایشان در آور چنانکه سابقا گذشت که علوم وهبیه مسمی است به حکمت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر کس را حق سبحانه و تعالی حکمت کرامت کرد به او عطا کرده است خیر، بسیار خداوندا ملهم ساز و توفیق ده ایشان را که شکر کنند نعمتهای ترا که انعام کرده بر ایشان و توفیق ده ایشان را که وفا کنند بعهد و پیمانی که در میثاق با ایشان

کرده بانکه متابعت اهل بیت پیغمبر تو کنند ای خداوند حق و ای آفریننده خلایق، خداوندا بیامرز کسانی را که مرده اند از مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان مسلم و زنان مسلمه و بیامرز کسانی را که ملحق شوند به ایشان از مؤمنان و مسلمانان به درستی که تو خداوند عزیز و قهار و حکیم نیکو کرداری

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۵

به درستی که خدای تعالی امر می کند به عدالت و احسان و به عطای خویشان یا به دادن حقوق خویشان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله، و نهی می فرماید از اعمال قبیحه و بدیها و فساد یا از ثلثه چنانکه در اخبار اهل بیت وارد است، پند می دهد شما را خداوند شما شاید که متذکر شوید یاد کنید خداوند خود را تا آن که او یاد کند شما را بفضل و رحمت به درستی که او یاد کننده است کسانی را که خداوند خود را یاد کنند به عبادت و طاعت و ترک معاصی، و بطلبید از خدا رحمت او را و فضل او را به درستی که حق سبحانه و تعالی ناامید نمی کند هیچ کسرا که او را بخوانند، پروردگارا ما را عطا کن در دنیا خوبی و در آخرت خوبی را و نگاهدار ما را از عذاب جهنم.

(«و قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قدّم الخطبه علی الصّلاه عثمان لأنّه کان اذا صلّی لم یقف النّاس علی خطبته و تفرّقوا و قالوا ما نصنع بمواعظه و هو لا یتّعظ بها و قد احدث فلمّا رای ذلک قدّم الخطبتین علی الصّلاه») و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که

منقولست که اول کسی که خطبه را مقدم داشت بر نماز عثمان بود، و در بعضی از نسخ است علی الصلاه یوم الجمعه عثمان، و در بعضی از نسخ به جای آن یوم العید است و هر دو زیادتی از نساخت زیرا که چون عثمان نماز می کرد مردمان نمی ایستادند که خطبه او را گوش کنند و متفرق می شدند و می گفتند که موعظه او چه نفع می کند به او حال آن که خود بعلم خود عمل نمی کند، و بدعتها کرد آن چه کرد یعنی بدعت بسیار کرد پس چون عثمان دید که مردمان نمی ایستند به خطبه مقدم داشت خطبه را بر نماز که مردمان علاج نداشته باشند از شنیدن.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است از احدهما صلوات اللّه علیهما در نماز عیدین که حضرت فرمودند که نماز در عید رمضان و عید قربان پیش از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۶

خطبه است، و تکبیر بعد از قرائت است هفت تکبیر در رکعت اول است و پنج تکبیر در رکعت دویم است و اول کسی که خطبه را مقدم داشت عثمان بود چون بدعتها کرد از نماز که فارغ می شد مردمان می رفتند و به خطبه او نمی نشستند خطبه را مقدم داشت و مردمان علاجی نداشتند از جهه نماز می نشستند.

و در حدیث صحیح از معاویه منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت از نماز عیدین و حضرت کیفیت نماز عیدین را بیان فرمودند بعد از آن فرمودند که خطبه بعد از نماز است و عثمان پیش از نماز مقرّر ساخت، و چون این الفاظ اطلاق یا عمومی دارد صدوق توهم کرده که در نماز جمعه نیز

تقـدیمش بـدعت عثمانیست و به توهم آن که خطبه بـدل از دو رکعت آخر است پس می بایـد که بعـد از نماز باشد با آن که احادیث متواتره وارد شده است در آن که پیش از نماز است.

مثل حدیث صحیح از ابان از ابو مریم که گفت سؤال کردم از خطبه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آیا پیش از نماز بود یا بعد از نماز حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله اول خطبه می خواندند و دیگر نماز می کردند، و گذشت در صحیحه عبد اللّٰه بن سنان و صحیحه عمر بن یزید و صحیحه محمد بن مسلم و ایضا صحیحه محمد و موثقه سماعه و غیر آن از اخبار که همه دالند بر آن که خطبه مقدم است بر نماز و اگر نه تصریح او بود باین مذهب در کتاب علل و عیون می توانست این عبارت را حمل کردن بر نماز عیدین چون مطلق است هر چند در این باب ذکر کرده بود چون بسیار از این باب کارها کرده است و لیکن در علل فضل بن شاذان از حضرت امام رضوا صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که اگر کسی گوید که چرا نماز جمعه هر گاه با امام باشد دو رکعت است و هر گاه بی امام باشد چهار رکعت است در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۷

جواب می گوییم از جهه چند چیز.

یکی آن که نماز جمعه از راه دور می آیند تا دو فرسخ حق سبحانه و تعالی سبک گردانید تا تدارک آن تعب بشود.

دویم آن که امام ایشان را باز می دارد که خطبه بشنوند و ایشان در حال شنیدن

خطبه انتظار نماز می کشند و کسی که انتظار نماز می کشد در حکم نماز کننده است.

سیم آن که نماز با امام تمامتر است و کامل تر است چون عالم و فاضل و عادل است.

چهارم آن که روز جمعه عید است و نماز عید دو رکعت است و خطبه به منزله دو رکعت است، پس اگر گویند که چرا خطبه را مقرر ساختند جواب می گوییم که زیرا که چون در روز جمعه همه کس حاضر می شوند وسیله ایست که امیر و در عیون بدل از امیر امام است موعظه ایشان بگوید و ترغیب ایشان کند به طاعت و بترساند ایشان را از معصیت و ایشان را مطلع سازد بر آن چه مصلحت ایشانست در دین و دنیای ایشان و ایشان را خبر دهد به اخباری که به امام می رسد از اطراف از چیزهائی که نافع باشد تا سبب سرور ایشان شود یا مضرّت داشته باشد تا سبب دفع آن شوند از آمدن لشکرها و در علل این زیادتی هست که در عیون نیست و ظاهرا از جهه اشتباه انداخته باشند و عبارت اینست که و لا یکون الصّائر فی الصلاه منفصلا و لیس بفاعل غیره ممّن یؤمّ النّاس فی غیر یوم الجمعه» و ظاهرا مراد این باشد که هر گاه از آفاق خبر رسیده باشد که جمعی از کفار بر سر مسلمانان می آیند جمعی که به نماز آمده باشند متوجه جهاد شوند و این معانی موجود نیست در ائمه غیر روز جمعه بنا بر این خطبه در روز جمعه مقرر شد، و اگر گویند که چرا دو خطبه مقرر شد در جواب می گوییم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۸

که تا آن

که یکی حمد و ثنا و تقدیس حق سبحانه و تعالی باشد و دیگری از جهه کارها و موعظه و تخویف و تعلیم اوامر باشد و از جهه تهیه نمودن چیزی چند که خوبست مثل اسلام پادشاهان اطراف و فرستادن مال و خراج و رسول، یابد است مثل آمدن لشکر کفار بر سر مسلمانان و بیرون رفتن از جهه جهاد ایشان، و ظاهر این حدیث آنست که امام زمان صلوات اللّٰه علیه نماز جمعه می کند و شکی نیست در آن که در زمانی که امام باشد در محلی که امام باشد او امامت می کند و دیگری در آن محل نمی کند و در این دغدغه نیست چنانکه در حدیث نیز وارد شده است نزاع در حال غیبت است با آن که شک نیست که نایب امام نیز می کند.

پس اگر گویند که چرا خطبه را در نماز جمعه پیش از نماز می خوانند و در عیدین بعد از نماز در جواب می گوییم که چون نماز جمعه بسیار است و در سالی زیاده بر پنجاه است و بسیار واقع می شود و مردمان محظوظ نیستند غالبا و چون نماز کردند نمی ایستند بیشتر مقرر شد تا علاجی نداشته باشند و بشنوند و اما نماز عید در سالی دو مرتبه واقع می شود و اجتماع مردمان در آن بیشتر از جمعه است و رغبت مردمان به خطبه بیشتر است اگر جمعی بروند اکثر می مانند و بسیار واقع نمی شود مثل نماز جمعه که ملال حاصل می شود ایشان را و نایستند، بعد از آن که صدوق در علل و عیون این را ذکر کرده است گفته است که چنین می گوید مصنف این کتاب که این

حدیث چنین است و خطبه در جمعه و عیدین بعد از نماز است زیرا که بمنزله دو رکعت آخر است و اول کسی که دو خطبه را مقدم داشت عثمان بود چون در بدعتها کرد آن چه کرد یعنی بدعت بسیار کرد مردمان به خطبه نمی نشستند و می گفتند که چه نفع می کند نصایح او و حال آن که خود این قسم کارهای قبیح می کند دو خطبه را مقدم داشت تا مردمان از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۹

انتظار نماز بایستند و متفرق نشوند، پس از اینها ظاهر شد که سبب توهم صدوق اطلاق لفظ است و قیاس خطبه و غافل شده است از عبارات روایات صحیحه با آن که هر بدعتی که ائمه جور عامه کرده اند همه را ذکر کرده اند و در هیچ کتابی از کتب عامه و خاصه نیست که این بدعت را ذکر کرده باشد بلکه متواتر است که حضرت سید الانبیاء و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم اول خطبه می خواندند و بعد از آن نماز می کردند در جمعه و در عید بر عکس.

و در صحیح بخاری احادیث بسیار روایت کرده است که در زمان رسول خدا و زمان ابو بکر و عمر و بعضی از زمان عثمان خطبه عید بعد از نماز بود و بعد از آن پیش از نماز کردند و بنی امیّه چنین می کردند حاصل آن که جمیع بدعتهای خود را خود نقل کرده اند و علمای ایشان توجیه کرده اند که اجتهاد کرده اند با آن که در کتب اصول خود ذکر کرده اند که اجتهاد با نص معقول نیست، و بدعتهای عثمان را طبری ذکر کرده است که از صحابه استفتا نمودند که

هر گاه شخصی مصحفها را بسوزاند، و ابو ذر را از مدینه مشرفه اخراج نماید و عبد اللّٰه بن مسعود را از جهه گرفتن قرآن او و ممانعت او آن مقدار بزند که فتق کند و قرآنش را بگیرد و بسوزد، و هر گاه کسی بیت المال مسلمانان را همه متصرف شود و به ایشان ندهد و صرف خود نماید، و سایر بدعتها را شمرده است آیا فاعل این بدعتها واجب القتل هست همه فتوی دادند که بلی و او را کشتند و دفن نکردند و در مقبره یهودان انداختند تا آن که سکان او را خوردند، و از مروان بن حکم نقل کرده اند که او گفت من در شب چهاردهم او را دزدیدم و دفن کردم، و مولانا علی قوشچی ذکر کرده است که این طعن صحابه است که با او چنین کرده اند نه طعن او با آن که اکثر ایشان اجماع اهل مدینه را حجت می دانند و سید مرتضی در مباحثات با عامه ذکر کرده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۹۰

امامت عثمان با امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه جمع نمی شود زیرا که اگر عثمان مسلمان بود البته علی صلوات اللّٰه علیه در زمان خلافت در آن سه روز او دفن می نمود و اگر مسلمان بود و علی دفن نکرد او را چون علی را امام می دانید؟ و جواب ایشان اینست که هر گاه عمر حکم بر نقیض صریح قرآن کند در جاهای بسیار و امام تواند بود عثمان چرا نتواند بود.

(«و سالت شیخنا محمّد بن الحسن بن الولید رضی اللّٰه عنه عمّا یستعمله العامّه من التّهلیل و التّکبیر علی اثر

الجمعه ما هو فقال رويت انّ بنى أميّه كانوا يلعنون امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه بعد صلاه الجمعه ثلث مرّات فلمّا ولى عمر بن عبد العزيز نهى عن ذلك و قال للنّاس التّهليل و التّكبير بعد الصّلاه افضل») و سؤال كردم از استادم ابن وليد از آن چه مى كنند سنيان از تهليل و تكبير بعد از نماز جمعه سببش چيست گفت روايتى بمن رسيده است كه بنى اميّه لعنهم اللَّه از زمان معاويه (عليه اشدّ اللعنه و) العذاب لعن مى كردند حضرت امير المؤمنين را صلوات اللَّه عليه سه مرتبه بعد از نماز جمعه پس چون زمان پادشاهى عمر بن عبد العزيز شد گفت ديگر لعنت نكنند و گفت لا اله الّا اللَّه و اللَّه اكبر افضل است از لعنت و عمر بن عبد العزيز سبّ آن حضرت را بر طرف نمود و فدك را به اولاد حضرت فاطمه زهرا صلوات اللَّه عليهما باز داد و كارهاى خوب بسيار كرد و ليكن سنى بود و اعتقاد به امامت ثلثه داشت و غصب حق حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه كرده بود بنا بر اين منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه عليه در روز وفات عمر بن عبد العزيز كه عالميان بر او مى گريستند آن حضرت فرمودند كه شخصى فوت شده است امروز كه اهل زمين بر او رحمت مى كنند و مى گريند و اهل آسمان بر او لعنت مى كنند، و از بنى اميّه معاويه بن يزيد بد نيست و اميد مغفرت نسبت به او

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۵۹۱

هست و او اگر چه شيعه بود و ليكن ممكن بود كه پادشاهى را تسليم سيّد الساجدين صلوات اللَّه

علیه کند از روی جهالت نکرد و مشهور آنست که مروان او را خفه کرد.

ای منصف نظر کن از روی انصاف در اعمال و اعتقادات سنیان خود در صحاح خود خصوصا بخاری بطرق متکثره روایت کرده اند که علیّ خیر البریّه و بهترین جمیع خلایق است، و معاویه که زمخشری در ربیع الابرار ذکر کرده است که ولد الزنا بود و چندین هزار از اصحاب حضرت سیّد المرسلین را شهید کرد به سبب محبت ایشان علی بن ابی طالب را و خارجی بود و بر امام زمان به اعتقاد ایشان خروج کرد، و در اخبار بسیار ذکر کرده اند در صحاح خود که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به عمار بن یاسر گفتند که ای عمار عن قریب است که گروه باغیه که بر امام زمان خروج کرده باشند ترا بکشند و در جنگ صفین شهید شد توقف دارند در لعن او، و مولانا سعد الدین ذکر کرده است که توقف در لعن او از جهه آنست که تعدی نکند بأعلی پس أعلی چون بنای ظلم و ستم را ابو بکر و عمر کردند و احادیث متواتره وارد شده است که هر ستمی که بر اهل بیت رسول خدا شد و خواهد شد همه در گردن هر دوست.

اللّه علیه انّه قال اربع صلوات یصلّیها الرّجل فی کلّ ساعه صلاه فاتتک فمتی ذکرتها ادّیتها و صلاه رکعتی طواف الفریضه و صلاه الکسوف و الصّلاه علی المیّت هذه یصلّیهنّ الرّجل فی السّاعات کلّها») به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که چهار نماز است که آدمی در هر ساعتی که خواهد می کند یعنی در آن پنج ساعت نیز می تواند کرد و کراهت ندارد.

یکی- نمازیست که از تو فوت شده باشد هر وقت که به خاطرت رسد آن را به جا می آوری.

دویم- دو رکعت نماز طواف واجبست و تخصیص بواجب از آن جهت است که در سنت سنیان مضایقه دارند اگر آدمی ملاحظه تقیه کند بهتر است.

سیم- نماز گرفتن آفتاب و ماه و زلزله و اخاویف است در آن وقت که این امور واقع شود آن نماز را می باید کرد.

چهارم- نماز بر میت است و مطلوب در آن تعجیل است این نمازها را در هر وقتی و ساعتی می توان کرد.

و در حدیث صحیح از ابن عمار منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که فرمودند که پنج نماز است که در هیچ حالی ترک آنها نمی توان کرد، یکی نماز طواف خانه است، و یکی نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵

احرامست، دیگر نماز کسوفست، دیگر هر نمازی را فراموش کرده باشی هر گاه به خاطرت رسد آن نماز را خواهی کرد، دیگر نماز جنازه است چون نماز واجب را در همه اوقات می توان کرد و نافله که سبب داشته باشد مثل نماز طواف و نماز احرام و نماز زیارت و امثال اینها ذات سببند

از آن جهت بی دغدغه کراهت ندارد ایقاع اینها در هیچ وقتی، و قریب باین است کالصحیح ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللّه علیه و در خصوص هر یک نیز اخبار صحیحه و حسنه و موثقه و قویه وارد شده است چنانکه گذشت و خواهد آمد.

و در صحیحه ابن ابی یعفور منقولست که گفت از آن حضرت (ص) شنیدم که فرمودند که نماز روز را قضا می توان کرد در هر ساعتی از شب و روز.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند از قضا پیش از طلوع شمس و بعد از عصر حضرت فرمودند که بلی قضا کن که این قضا کردن در این اوقات از جمله اسرار مخزونه است نزد آل محمد صلوات اللّه علیهم چون عامه فرق نفهمیده اند میان واجب و سنت و ذی سبب و غیر آن و حال آن که یک فرد کراهت دارد که نافله غیر ذی سبب است و در باب قضاء نوافل نیز خواهد آمد.

باب الصّلاه فی السّفر

[آیات قصر نماز]

(روی عن زراره و محمّد بن مسلم انّهما قالا قلنا لأبی جعفر صلوات اللّه علیهما ما تقول فی الصّلاه فی السّفر کیف هی و کم هی فقال انّ اللّه عزّ و جلّ یقول «وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاهِ» فصار التّقصیر فی السّفر واجبا کوجوب التّمام فی الحضر قالا قلنا له انّما قال اللّه عزّ و جلّ «فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ» و لم یقل افعلوا فکیف أوجب ذلک کما أوجب التّمام فی الحضر فقال صلوات اللّه علیه او لیس قد قال اللّه عزّ و جلّ فی الصّفا و المروه «فَمَنْ

حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما» الا ترون انّ الطّواف بهما واجب مفروض لأنّ اللّه عزّ و جلّ ذكره فى كتابه و صنعه نبيّه صلّى اللّه عليه و آله و كذلك التّقصير فى السّفر شى ء صنعه النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله و ذكره اللّه تعالى ذكره فى كتابه قالا قلنا فمن صلّى فى السّفر اربعا أ يعيد ام لا قال ان كان قد قرئت عليه آيه التّقصير و فسّرت له فصلّى اربعا اعاد و ان لم يكن قرئت عليه و لم يعلمها فلا اعاده عليه) اين بابى است در بيان نماز سفر به اسانيد صحيحه و كالصحيح منقول است از زراره و محمد كه گفتند عرض نموديم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه كه چه مى فرماييد در نماز سفر و چگونه است يعنى قصر واجبست يا جايز و چند ركعت است كه مى بايد كرد و چند ركعت ساقط است

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۷

حضرت فرمودند كه حق سبحانه و تعالى در قرآن مجيد مى فرمايد كه هر گاه سفر كنيد در زمين و روانه شويد در آن پس بر شما حرجى نيست كه قصر كنيد نماز را پس قصر در نماز واجب شد هم چنان كه در حضر واجبست تمام كردن نماز، ايشان گفتند كه به آن حضرت عرض نموديم كه حق سبحانه و تعالى فرمود كه بر شما حرجى نيست نفرمود كه قصر كنيد بلفظ امر كه دلالت كند بر وجوب پس چگونه واجب باشد قصر در سفر مانند تمام كردن در حضر؟ حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند كه نه حق سبحانه و تعالى در سعى ميان صفا و

مروه فرموده است که هر که حج یا عمره کند حرجی نیست که سعی کند میان صفا و مروه نمی بینی که سعی میان صفا و مروه واجبست چون حق سبحانه و تعالی فرمود و حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در بیان آیه سعی را بعنوان وجوب بفعل آوردند هم چنین تقصیر در سفر را باین عبارت فرمود و آن حضرت قصر کردند.

و عامه و خاصه روایت کرده اند که صحابه عرض نمودند که یا رسول اللّٰه چگونه قصر کنیم و حال آن که ایمن شده ایم و حق سبحانه و تعالی فرموده است که حرجی نیست که قصر کنید اگر خوف داشته باشید حضرت فرمودند که تصدقیست که حق سبحانه و تعالی بر شما کرده است قبول کنید تصدّق الهی را، و غرض حضرت آنست که آیه منافات با وجوب ندارد وجوب از قول نبی صلی علیه و آله ظاهر شد در بیان مراد الهی، و باین عنوان ذکر کردن از آن جهت بود که چون در خاطر صحابه جا کرده بود که چهار رکعت واجبست و دو رکعت که کم می شود نماز ایشان ناقص می شود حق سبحانه و تعالی فرمودند که ناقص نمی شود بلکه تمامتر می شود چون نکرده را قبول فرموده است و در کرده ممکن است که مقبول نباشد از جهه وجوه فساد و هم چنین در صفا و مروه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸

به اعتبار إساف و نایله که بر صفا و مروه گذاشته بودند، و جمعی سعی نکرده بودند که این دو بت را در عمره قضا بعد از سه روز به جای خود گذاشتند بعد از آن که از جهه

آن حضرت برداشته بودند حق سبحانه و تعالی فرمود که بر شما حرجی نیست در سعی هر چند آن بتان در آنجا باشند، پس زراره و محمد بن مسلم گفتند که عرض نمودیم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که اگر کسی در سفر چهار رکعت کند نماز مقصوره را آیا نماز را اعاده می کند یا نه حضرت فرمودند که اگر آیه تقصیر را بر او خوانده اند و علم بوجوب تقصیر به همرسانیده است از تفسیر مذکور و چهار رکعت کرده باشد اعاده می کند، و اگر بر او نخوانده اند و نمی داند بر او اعاده نیست.

حاصل آن که در این مسأله جاهل معذور است، و همین عبارت را شیخ در صحیح از زراره و محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و احادیث صحیحه در کتاب صوم در این باب خواهد آمد که جاهل معذور است در تمام کردن و روزه گرفتن.

[نماز مسافر دو رکعتی است]

(«و الصّلوات کلّها فی السّفر الفریضه رکعتان کلّ صلاه إلّا المغرب فانّها ثلث لیس فیها تقصیر ترکها رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فی السّفر و الحضر ثلث رکعات») و هر نماز واجبی در سفر دو رکعت است مگر نماز شام که سه رکعت است و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آن را بحال خود گذاشت در سفر و حضر که سه رکعت باشد و بر این مضمون احادیث متواتره وارد است و اجماع مسلمانان است بلکه ضروریست از دین اسلام مگر در آن که نزد شیعه قصر عزیمه است و نزد عامه رخصت است، و در بخاری در چند حدیث هست که تمام

در سفر از بدعتهای عثمانست.

[نماز شکسته سنت پیامبر]

(«و قد سافر رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله إلی ذی خشب و هی مسیره یوم من المدینه یکون إلیها بریدان اربعه و عشرون میلا فقصّر و افطر فصارت سنّه») و بتحقیق که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بذی خشب بضم خا و شین معجمتین و آن یک روزه راهست از مدینه مشرفه که از مدینه مشرفه تا آنجا دو برید است که بیست و چهار میل باشد که هشت فرسخ باشد پس حضرت تقصیر کردند نماز را و روزه را افطار نمودند پس سنت شد قصر در سفر در صلاه و صوم در هشت فرسخ.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که در چه مقدار راه قصر می کند مسافر حضرت فرمودند که یک روزه راه یا دو برید به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بذی خشب فرمودند و قصر نمودند گفتم که ذی خشب چه مقدار راه بود حضرت فرمودند که دو برید بود هشت فرسخ، و ظاهرا صدوق مضمون این حدیث را ذکر کرده است.

[افطار در سفر واجب است]

(«و قد سمّی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قوما صاموا حین افطر العصاه قال فهم العصاه إلی یوم القیمه و انّا لنعرف ابناءهم و ابناء ابنائهم إلی یومنا هذا») و بسند کالصحیح منقولست از زراره و بنا بر این صحیح است چون سند صدوق به زراره صحیح است چون ظاهر آنست که از کتاب زراره برداشته باشد که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه

علیه و آله در وقتی که افطار فرمودند و تقصیر کردند در سفر جمعی روزه گرفتند حضرت آن جماعت را فرمود که عاصیانند حضرت فرمودند که آن جماعت و اولاد ایشان عاصیانند تا روز قیامت و به درستی که ما می شناسیم فرزندان ایشان و فرزندان فرزندان ایشان را تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰

این وقت، و همه عاصیانند در اصول دین و توفیق راه حق نیافتند و تابع اشقیااند.

و در صحیح از عیص منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود افطار کند، و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در ماه رمضان از مدینه مشرفه متوجه مکه معظمه شدند با مردمان و با ایشان پیادگان نیز بودند پس چون آن حضرت بکراع غمیم رسیدند در میان ظهر و عصر قدحی از آب طلبیدند و آشامیدند و افطار فرمودند و اکثر مردمان با آن حضرت افطار نمودند و جمعی بر روزه ماندند حضرت فرمودند که این جماعت عاصیانند زیرا که می بایست که هر چه آن حضرت بفرماید بان عمل کنند در هر بابی.

و در صحیح از آن حضرت منقولست صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید انبیاء صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی تصدّق نمود بر بیماران و مسافران امّت من بانکه نماز را قصر کنند و روزه را افطار کنند آیا شما را خوش می آید که تصدقی بکنید و آن صدقه را به شما پس دهند هر گاه شما را خوش نیاید چون [یعنی چگونه] اکرم الاکرمین را خوش آید.

و در صحیح از صفوان از حضرت

ابی الحسن امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که در ماه رمضان بسفر رود و روزه بگیرد حضرت فرمودند که صوم در سفر خوب نیست و هر عبادتی که خوب نباشد حرامست. و اکثر این اخبار بلکه همه در صحاح سنّیان موجود است با اخبار دیگر از این باب.

[زمانی که سفر شروع می شود]

(«و سال محمّد بن مسلم ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقال له الرّجل یرید السّفر متی یقصّر قال اذا تواری من البیوت قال قلت الرّجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱

یرید السّفر فیخرج حین تزول الشّمس فقال اذا خرجت فصلّ رکعتین») به اسانید صحیحه منقولست از محمد بن مسلم و از علاء که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی بسفر رود کی نماز و روزه را قصر می کند حضرت فرمودند که هر گاه آن شخص پنهان شود از خانها یعنی از اهل خانها که او را نه بینند.

و اکثر علما چنین فهمیده اند که خانها از این کس پنهان شود که دیوارهای آنها را تمیز نتواند کرد.

محمد بن مسلم گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی اراده سفر داشته باشد و بعد از زوال بیرون رود چه کند حضرت فرمودند که هر گاه بیرون روی خواه پیش از ظهر و خواه بعد از ظهر نماز را دو رکعت بکن.

و در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از قصر کردن حضرت فرمودند که هر گاه در جائی باشی که اذان را شنوی نماز را

تمام کن و اگر در جائی باشی که اذان را نشنوی نماز را قصر کن.

و در صحیح از عبد اللَّه منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از تقصیر حضرت فرمودند که هر گاه در موضعی باشی که اذان را نشنوی قصر کن و چون از سفر برگردی نیز چنین است یعنی تا اذان را نشنوی قصر کن و بعد از شنیدن تمام کن و مراد از اذان، اذان متوسط است در هوای متوسط در زمین هموار نه بر منابر بلند و امثال آن و در این صورت هر دو علامت قریب به یک دیگرند بلکه آن چه اصحاب فهمیده اند نیز قریب بهر دو است و بهتر آنست که تا یک فرسخ شرعی نروند قصر نکنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲

چنانکه منقولست که حضرت سید انبیاء و امام اولیاء صلی اللَّه علیهما چون یک فرسخ راه می رفتند قصر می کردند اگر چه غالب اوقات در نیم فرسخ خفاء جدران و اذان می شود.

(«و قد روی عن الصّادق صلوات اللَّه علیه انّه قال اذا خرجت من منزلک فقصّر إلی ان تعود الیه») و بتحقیق که مرویست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که فرمودند که هر گاه از منزلت بیرون روی قصر کن تا برگردی به خانه خود و بر این مضمون چند حدیث وارد شده است از صحیح و موثق و ممکن است که حمل کنیم بر آن که تا حد ترخص مخیر باشد میان قصر و اتمام.

(«و سمعه عبد اللَّه بن یحیی الکاهلیّ یقول فی التّقصیر فی الصّلاه برید فی برید اربعه و عشرون میلا ثمّ قال کان ابی صلوات اللَّه

علیه یقول انّ التّقصیر لم یوضع علی البغله السّفواء و الدّابّه النّاجیه و انّما وضع علی سیر القطار») و منقولست در صحیح از بزنطی که از اهل إجماع است و در صحیح از علی بن الحکم از کاهلی که ممدوحست به مدح عظیم و جمعی صحیح می دانند حدیث او را و هیچ شک نیست که در عمل بمنزله صحیح است و کسی ردّ نکرده است حدیث او را که او گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که می فرمودند که قصر کردن نماز در مسافت چهار فرسخ است در چهار فرسخ یعنی با چهار فرسخ دیگر که هشت فرسخ باشد، و غرض از این عبارت آنست که لازم نیست که مسافت هشت فرسخ باشد بلکه اگر چهار فرسخ باشد و اراده داشته باشد که در همان روز برگردد علی المشهور یا پیش از ده روز برگردد همان قصد هشت فرسخ دارد چه ظاهر است که اگر کسی هشت فرسخ مقصود او باشد و هر روز یک فرسخ برود یا کمتر قصر خواهد کرد، و این دو برید بیست و چهار میل است که هر سه میل یک فرسخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳

است که هشت فرسخ باشد چون حضرت فرمودند که پدرم همیشه می فرمودند که یک روز راه مسافت است نه یک روزی که استر دونده یا اسب خوش راه چاپاغان برود، بلکه یک روزی که شتر قطاری برود نه شتر بی مهار بدوی چه آنها نیز بمنزله استر بردعی می روند، و شتر قطار باردار در روزهای وسط هشت فرسخ شرعی می رود که خواهد آمد که فرسخ شرعی کمتر است از فرسخ متعارف،

و غالبا بحسب تجربه چهار پنج فرسخ متعارف بيشتر نمى رود و منازل راه بغداد اكثرش چهار فرسخ است و مكرر قريب به غروب بار كرده ايم در ايّام بهار و بعد از طلوع آفتاب به يك ساعت به منزل رسيده ايم.

و مؤيّد اين حديثست صحيح ابو ايّوب از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه تقصير درد و بريد است يا يك روز راه.

و در صحيح از على بن يقطين منقول است كه گفت از حضرت موسى بن جعفر صلوات اللّه عليهما سؤال كردم از شخصى كه به سفرى بيرون رود و يك روز راه باشد حضرت فرمودند كه تقصير واجب است هر گاه مسافتى كه قصد دارد هشت فرسخ باشد اگر چه گردد در كار خود و يك روز نرود.

و در موثق كالصحيح منقولست از عبد الرحمن كه گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه عرض نمودم كه اقل مسافتى كه نماز را قصر كنند چه مقدار است حضرت فرمودند كه يك روز راه عرض نمودم كه يك روز مختلف مى شود بحسب اشخاص كس هست كه پانزده فرسخ مى رود در يك روز و كس هست كه چهار پنج فرسخ مى رود در همان روز حضرت فرمودند كه اينها اعتبار ندارد بلكه شتران باردار معتبر است نديده در ما بين مكه و مدينه كه شتران سنگين بار بيست و چهار ميل مى روند كه هشت فرسخ باشد.

و در موثق كالصحيح سماعه و موثق كالصحيح عيص و موثق كالصحيح

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۴

ابن بكير و غير اينها از اخبار به همين مضمون وارد است كه مسافت دو بريد است كه يك روز را هست هشت

فرسخ.

[مقدار مسافت]

(«و متی کان سفر الرّجل ثمانیه فراسخ فالتّقصیر واجب علیه و اذا کان سفره اربعه فراسخ و اراد الرّجوع من یومه فالتّقصیر علیه واجب و إن کان سفره اربعه فراسخ و لم یرد الرّجوع من یومه فهو بالخیار ان شاء اتمّ و ان شاء قصّر») و هر گاه سفر شخصی هشت فرسخ باشد تقصیر صلاه و صوم بر او واجبست، و هر گاه سفرش چهار فرسخ باشد و خواهد که همان روز برگردد اگر چه بر نگردد واجبست که قصر کند و اگر سفرش چهار فرسخ باشد و اراده نداشته باشد که در آن روز برگردد اگر چه برگردد چون مدار سفر بر قصد است مخیر است در این صورت میان قصر و اتمام و این مجموع مضمون فقه رضویست و در این شکی نیست که در هشت فرسخ قصر صلاه و افطار و صوم واجبست.

اما چهار فرسخی که اراده داشته که همان روز برگردد در صحیح منقولست از ابن وهب که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که کمترین مسافتی که نماز را قصر می باید کرد چه مقدار است حضرت فرمودند که چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست به همین عبارت و قریب باین عبارتست به همین مضمون صحیح زراره که خواهد آمد.

و در موثق کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از تقصیر حضرت فرمودند که در بریدی تقصیر است حضرت فرمودند که هر گاه چهار فرسخ برود و چهار برگردد جمیع روز مشغول سفر

بوده است. و از این اخبار هیچ ظاهر نمی شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵

اراده رجوع در آن روز حتی حدیث آخر زیرا که ظاهرش آنست که حضرت بیان این می کند که مسافت متحقق می شود به اراده رجوع اگر چه در آن روز نباشد.

أما تخییر در چهار فرسخ پس در صحیح از زید شحام منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که قصر می کند در دوازده میل که یک برید است که چهار فرسخ باشد.

و در صحیح اسماعیل از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که تقصیر در چهار فرسخ است.

و در حسن کالصحیح از ابو ایّوب منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که کمتر مسافتی که در آن تقصیر می کند مسافر یک برید است.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تقصیر در یک برید است و برید چهار فرسخست، و غیر اینها از اخباری که متواتر است یا قریب به تواتر، و از جهه جمع بین الاخبار بعضی حمل کرده اند بر تخییر چنانکه در فقه رضوی است، و جمعی حمل کرده اند بر صورتی که اراده رجوع در آن روز داشته باشد و جمعی حمل کرده اند بر آن که اراده رجوع پیش از ده روز داشته باشد.

چنانکه در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اهل مکه نماز را در عرفات تمام می کنند حضرت فرمودند که وای برایشان کدام سفر از این دشوارتر است تمام نمی کند، و بطرق کثیره صحیحه و موثقه و قویه

از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه به همین مضمون وارد شده است.

و در صحیح از معاویه منقولست که آن حضرت فرمودند که هر گاه اهل مکه برگردند به مکه از جهه زیارت خانه خدا و داخل خانهای خود شوند و باز بمنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶

روند تمام می کنند چون سفر ایشان مقطوع شد به سبب داخل شدن خانه خود و تا منی یک فرسخ است تقریبا قصر نمی توانند کرد و اگر داخل منازل خود نشوند قصر می کنند چون مسافرند به سبب رفتن به عرفات، و ظاهر است که همان روز بر نمی گردند بلکه روز هشتم بمنی می روند و نهم در عرفاتند و دهم یا یازدهم به مکه داخل می شوند.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که هر گاه اهل مکه برگردند از جهه زیارت خانه آیا تمام می کنند نماز را حضرت فرمودند که بلی و کسی که در مکه اقامت کرده باشد تا یک ماه بمنزله ایشان است، و ظاهرا مراد از یک ماه آنست که قصد اقامت نداشته باشد و تابع میر حاج باشند و امروز و فردا کنند تا یک ماه بمنزله مقیم می شوند بعد از آن. پس ظاهر شد که احادیث قصر برید را یا حمل می باید کرد بر تخییر یا بر صورتی که اراده رجوع داشته باشد پیش از ده روز، و در این صورت احوط جمع است میان قصر و اتمام و احوط در مطلق چهار فرسخ جمع است اگر چه اتمام کافی است و اللّٰه تعالی یعلم.

[قصد عشره]

(«و روی معاویه بن وهب عن ابی عبد اللّٰه

صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا دخلت بلدا و أنت ترید المقام عشره ایّام فاتمّ الصّلاه حین تقدم و ان اردت المقام دون العشره فقصّر و ان اقمت تقول غدا اخرج و بعد غد و لم تجمع علی عشره فقصّر ما بینک و بین شهر فاذا تمّ الشّهر فاتمّ الصّلاه قال قلت ان دخلت بلدا اوّل یوم من شهر رمضان و لست ارید ان اقیم عشرا قال قصّر و افطر قلت فان مکثت کذلک اقول غدا و بعد غد فافطر الشّهر کلّه و اقصّر قال نعم هذا واحد اذا قصّرت افطرت و اذا افطرت قصّرت») و در صحیح و حسن کالصحیح منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه در شهری داخل شوی و اراده داشته باشی که ده روز در آن شهر بمانی پس چون داخل آن شهر شوی نماز را تمام کن و اگر اراده اقامت کمتر از ده روز داشته باشی قصر کن و اگر متردّد باشی و گویی که فردا بیرون می روم و پس فردا می روم و قصد اقامت ده روز نداشته باشی تا یک ماه قصر کن پس چون یک ماه تمام شود نماز را تمام کن معاویه گفت که عرض نمودم که اگر روز اول ماه رمضان داخل شهری شوم و ندانم که ده روز خواهم ماند چه کنم حضرت فرمودند که قصر کن نماز را و افطار کن روزه را عرض نمودم که اگر متردّد باشم و فردا و پس فردا گویم کل ماه را افطار کنم و قصر کنم حضرت فرمودند که هر دو یک حکم دارد هر

گاه نماز را قصر می کنی روزه را افطار می کنی و هر جا که روزه را افطار می کنی نماز را قصر می کنی.

و بر این مضمون وارد است صحیحه زراره و حسن کالصحیح محمد بن مسلم و حسن کالصحیح ابو ایوب و غیر آن از اخبار بسیار و شکی نیست در آن که قصد اقامت عبارتست از آن که در خاطر داشته باشد که خواهد بود اگر چه در ابتدای سفر باشد پس اگر خواهد که به جایی رود که ده فرسخ باشد و در میان راه در خاطر داشته باشد که ده روز خواهم بود تمام می کند نماز را و روزه می گیرد در راه و میان راه و منتهی راه زیرا که قصد هشت فرسخ ندارد و اگر صد فرسخ راه برود که در خاطر داشته باشد که در هر هفت فرسخ ده روز می باشم در همه سفر تمام می کند، و هم چنین اگر اوّل در خاطر داشته باشد که توقف نکند و چون در میان راه به جایی رسید به خاطرش رسید و با خود قرار داد که در اینجا ده روز یا بیشتر می مانم نماز را تمام می کند تا در آنجاست اگر چه در اثنای نماز به خاطرش رسد که در اینجا می مانم که در این صورت نماز را تمام می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸

و اگر در اثنای سفر به جایی رسید و کاری داشته باشد که هر گاه کارش ساخته شود روانه شود یا برگردد پس اگر بحسب متعارف داند که کارش کمتر از ده روز و زیاده ساخته نمی شود همین قصد اقامت است تمام می کند، و اگر نداند و ممکن باشد که

کـارش پیش از ده روز سـاخته شود و امروز و فردا گویـد تا یک ماه قصـر می کنـد و بعـد از یک ماه اگر مقـدار یک نماز در آنجا باشد تمام می کند و اگر در اول شام اول ماه به شهری رسد ماه هلالی اعتبار دارد، و اگر اول ماه نرسد اگر چه روز دویم باشد خلافست بعضی گفته اند که سی روز معتبر است و بعضی گفته اند که هلالی معتبر است چون حق سبحانه و تعالی هلال را از جهه وقتهـای مردمان مقرر ساخته است پس آن چه از این ماه گذشـته باشـد از ماه آینـده داخل می کنـد پس اگر این ماه سی کم یک نو شود سـی کم یک خواهـد بود و چون در بعضـی از اخبار سـی روز واقع شده است محمولست بر غالب که در میان ماه آمده باشد چون این فرض نادر است که کسـی اول هلال به جایی رسد پس در وسط اظهر سی روز است و اللّٰه تعالی یعلم.

و چنانکه در سـفر روزه ماه رمضان را حرامست گرفتن مگر در جائی که قصـد اقامت کند یا بملک خود رسد که شـش ماه در آنجا وطن کرده باشد هم چنین قضای ماه رمضان را نیز نمی تواند گرفت مگر آن که در جائی قصد اقامت ده روز کند.

چنانکه در صـحیحه علی بن جعفر وارد شده است که گفت سؤال کردم از برادرم حضـرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما از شخصـی که در سـفر باشد و ماه رمضان داخل شود و بایستد در اثنای راه آیا روزه می گیرد حضرت فرمودند که روزه نمی تواند گرفت تا قصد اقامت ده روز در آن موضع

نکند، و هر گاه قصد کند اقامت ده روز را روزه را می گیرد و نماز را تمام می کند علی گفت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹

آن حضرت سؤال کردم که هر گاه شخصی در سفر باشد و چند روز قضای ماه رمضان در ذمّت او باشد اگر چند روز در جائی بماند در اثنای راه آن قضا را می تواند گرفت حضرت فرمودند که نه تا قصد اقامت ده روز نکند در جائی نمی تواند گرفت.

و در صحیحه علیّ بن یقطین و حسنه سهل بن الیسع وارد است که اگر در اثنای نماز قصد اقامت کند نماز را تمام می کند و اگر در اثنای نماز عصر قصد اقامت کند عصر را تمام می کند و ظهر را که قصر کرده است اعاده نمی کند بی دغدغه.

(«و قال ابو ولّاد الحنّاط قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّی کنت نویت حین دخلت المدینه ان اقیم بها عشرا فاتممت الصّلاه ثمّ بدا لی ان لا اقیم بها فما تری لی اتمّ ام اقصّر فقال لی ان کنت دخلت المدینه و صلّیت بها صلاه واحده فریضه بتمام فلیس لک ان تقصّر حتّی تخرج منها و ان کنت حین دخلتها علی نیّتک فی التّمام و لم تصلّ فیها صلاه فریضه واحده بتمام حتّی بدا لک ان لا تقیم فانت فی تلک الحال بالخیار ان شئت فانو المقام عشرا و اتمّ و ان لم تنو المقام عشرا فقصّر ما بینک و بین شهر فاذا مضی لک شهر فاتمّ الصّلاه») و به اسانید صحیحه و حسن کالصحیح منقولست از حفص گندم فروش یا کافور فروش ثقه که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّه علیه که من در خاطر داشتم وقتی که داخل مدینه مشرفه شدم یا داخل این شهر شدم یا آن که در وقتی که آن حضرت در شهری دیگر غیر مدینه باشد سؤال کرده باشد و اول اظهر است و نیت داشتم که ده روز اقامت کنم و نماز را تمام کنم و در تهذیب فأتمّ الصّلاه است و این اظهر است و یا آن که داخل شدم و نماز را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰

تمام کردم بعد از آن به خاطرم رسید که نمانم ده روز الحال چه کنم چون از قصد اقامت برگشتم نماز را تمام کنم یا قصر کنم حضرت فرمودند که اگر وقتی که داخل مدینه شدی یک نماز واجب را تمام کرده دیگر قصر نمی توانی کرد تا از اینجا بیرون روی و اگر در وقتی که قصد کرده بودی که نماز را تمام کنی یک نماز واجب را تمام نکردی و از آن نیّت اقامت برگشتی پس تو در این وقت مخیّری اگر خواهی نیت اقامت ده روز بکن و نماز را تمام کن، و اگر قصد اقامت نکردی نماز را قصر کن تا یک ماه و چون یک ماه بگذرد نماز را تمام کن و اصحاب عمل باین حدیث کرده اند و ذکر کرده اند که اگر برکوع رکعت سیّم داخل شده باشد حکم نماز تمام دارد اگر از قصد اقامت در اثنای نماز برگردد و بعضی روزه را در حکم نماز گرفته اند و خالی از اشکال نیست.

[اگر در سفر وقت داخل شود]

(«و سال زراره ابا جعفر صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یخرج مع القوم فی السّفر یریده فدخل علیه الوقت و قد خرج من

القریه علی فرسخین فصلّوا و انصرف بعضهم فی حاجه فلم یقض له الخروج ما یصنع بالصّلاه الّتی کان صلّاها رکعتین قال تمّت صلاته و لا یعید») و به اسانید صحیحه و حسنه منقول است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از شخصی که با قومی به سفری بیرون رود که اراده دارد پس وقت نماز داخل شود و دو فرسخ راه رفته باشند پس نماز را قصر کنند و بعضی برگردند از جهه کاری که در شهر داشته باشند و دست بهم ندهد این سفر و از آن رای برگردند چه کنند با آن نمازی که که کرده است دو رکعت حضرت فرمودند که نمازش تمام است و اعاده نمی کند. چون در وقت نماز مسافر بود.

و در حدیث صحیح ابو ولاد وارد است که نمازهایی که قصر کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱

اعاده می کند اگر چهار فرسخ نرفته باشد و قصر کرده باشد و محمولست بر استحباب.

(«و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله من صلّی فی السّفر اربعا فانا إلی اللَّه منه بری ء یعنی متعمّدا») و منقولست که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند و مرفوعا از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه نیز منقولست که فرمودند که هر که نماز چهار رکعتی را در سفر تمام به جا آورد و قصر نکند پس من بیزارم از او نزد حق سبحانه و تعالی و شفاعت او نخواهم کرد در روز قیامت که به نزد حق سبحانه و تعالی روم از جهه شفاعت او یا امروز می گویم که خداوندا من از او

بیزارم. صدوق گفته است که این در صورتی است که عمدا عالما تمام کند که اگر جاهل مسأله باشد معذور است چنانکه گذشت و هم چنین اگر از روی نسیان تمام کند گناه ندارد اگر چه در وقت اعاده می کند چنانکه خواهد آمد.

[هر گاه شخصی در سفر نماز را تمام کند]

(«و قال الصّادق صلوات اللّه علیه المتمّم [المتمّ] فی السّفر کالمقصّر فی الحضر») و در موثق کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی در سفر نماز را تمام کند یا روزه بگیرد ماه رمضان را مانند کسی است که در حضر قصر کرده باشد و روزه ماه رمضان را افطار کرده باشد پس حضرت فرمودند که شخصی به خدمت حضرت سید الانبیاء صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّه در سفر روزه بگیرم حضرت فرمودند که نه پس گفت که یا رسول اللّه بر من آسانست روزه گرفتن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تصدق فرموده است بر بیماران امّت من و بر مسافران امّت من که در ماه رمضان افطار کنند آیا شما را خوش می آید که تصدقی بکنید و تصدق را بر شما رد کنند و احادیث مذمّت در باب صوم خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲

(«و ساله ابو بصیر عن الرّجل یصلّی فی السّفر اربع رکعات ناسیا قال ان ذکر فی ذلک الیوم فلیعد و ان لم یذکر حتّی یمضی ذلک الیوم فلا اعاده علیه») و در موثق و در صحیح منقولست از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که فراموش کند که در

سفر است و نماز را چهار رکعت به جا آورد حضرت فرمودند که اگر در آن روز به خاطرش رسد نماز را اعاده می کند و اگر به خاطرش نرسد تا آن روز بگذرد اعاده بر او نیست. بدان که ظاهرش آنست که نماز ظهر و عصر را تمام کرده است و وقتش تا غروبست و چون غروب می شود وقتش بیرون رفته است پس مدار بر وقت و خارج وقت باشد.

چنانکه در صحیح از عیص منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که نماز را در سفر تمام کند حضرت فرمودند که اگر در وقت باشد اعاده کند و اگر بیرون وقت رفته باشد اعاده نیست و مراد صورت نسیان است زیرا که جاهل در وقت اعاده نمی کند و عامد در هر دو صورت اعاده می کند اگر چه ممکن است که شامل جاهل نیز باشد و اعاده در وقت محمول بر استحباب باشد.

[کسانی که در سفر نماز تمام می خوانند]

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال اربعه یجب علیهم التّمام فی السّفر کانوا او فی الحضر المکاری و الکریّ و الرّاعی و الاشتقان لأنّه عملهم») و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که چهار کسند که بر ایشان واجبست که نماز را تمام کنند خواه در سفر باشند و خواه در حضر و آنها مکاریند که حیوانات را به کرایه می دهند، و کری که نوکر است و خود را به کرایه می دهد که قاصد باشد، دیگر شبانست، و اشتقان ظاهرا معرّب دشتوان است که امین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳

خرمنهاست و می گردد بر دور

آنها و گاه باشد که روزی ده فرسخ تردّد کند و این جماعت نماز را تمام می کنند زیرا که سفر کار ایشان است و گویا در سفر در خانه خوداند.

(«و روی الملّاح و الاشتقان البرید») و در روایتی وارد شده است که ملّاح نیز در حکم کثیر السّفر است و اشتقان که در حدیث وارد شده است مراد از آن قاصد است و دشتوان انسب است چنانکه شهید رحمه اللّٰه ذکر کرده است که مراد از او امین خرمنهاست و در لغت ندیده ام و از مشایخ دارم که مراد دشتوان است و در خصالی قدیم که فضلا بر او کشته اند البرند ساخته اند که بمعنی پرنده باشد که مراد قاصد باشد که شاطر است.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ملّاحان نماز را در کشتی تمام می کنند.

(«و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما انّه قال لیس علی الملّاحین فی سفنهم تقصیر و لا علی المکاری و الجمّال») و کالصحیح و در صحیح منقولست از محمد از یکی از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که بر کشتی به آنان که در کشتی باشند قصر نیست و نه بر مکاری که چار وادار باشد و نه بر شتربان.

و در صحیح از هشام منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکاری و شتربانی که تردّد کنند و در جائی اقامت نکنند نماز را تمام می کنند و روزه ماه رمضان را می گیرند.

و در موثق کالصحیح از اسحاق

منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از کشتی به آنان و بدویان آیا بر ایشان تقصیر هست حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴

فرمودند که نه خانهای ایشان با ایشان است پس گویا همیشه در خانه خودند.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اعراب یعنی بدویان و صحرا نشینان از عرب و عجم چون کردان و لران در سفر قصر نمی کنند زیرا که خانهای ایشان با ایشانست.

(«و روی عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال المکاری اذا لم یستقرّ فی منزله الّا خمسه ایّام او اقلّ قصّر فی سفره بالنّهار و اتمّ الصّلاه اللّیل و علیه صوم شهر رمضان فان کان له مقام فی البلد الّذی یذهب الیه عشره ایّام او اکثر و ینصرف إلی منزله و یکون له مقام عشره ایّام او اکثر قصّر فی سفره و افطر») و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه مکاری در منزل خود قرار نگیرد مگر پنج روز یا کمتر نماز روز را قصر می کند و نماز شب که خفتن باشد تمام می کند و روزه ماه رمضان را می دارد، و اگر مکاری در شهری که می رود ده روز یا بیشتر قصد اقامت کرده در آنجا می باشد یا به خانه خود که آید ده روز توقف کند یا بیشتر چون بسفر رود قصر نماز می کند و افطار صوم.

حاصل آن که کثیر السّفر مانند مکاری نماز و روزه را تمام می کنند مگر در صورتی که به خانه خود رود و ده روز در آنجا باشد اگر چه نیت

اقامت نکرده باشد یا به شهری غیر شهر خود رسد و نیت اقامت ده روز بکند و ده روز در آنجا باشد یا اگر نیت نکند سی روز بماند و جمعی چهل روز گفته اند چون بعد از سی روز بمنزله قصد اقامت می شود و بعد از قصد اقامت ده روز می باید پس در این سه صورت اگر مکاری بسفر رود نماز و روزه را قصر می کند و عمل اکثر اصحاب بر این است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵

و مؤید این است حدیث کالصحیح از یونس از بعضی استادان او از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از حدّ مکاری که روزه می کرد و تمام می کند حضرت فرمودند که هر مکاری که در منزلش یا در شهری که به آنجا می رود کمتر از ده روز بماند نماز و روزه را تمام می کند و اگر اقامتش در خانه خود یا در آن شهری که می رود زیاده از ده روز باشد چون بسفر می رود قصر می کند نماز را و افطار می کند روزه را اما جزو اول حدیث ابن سنان که در آن مذکور بود که اگر در شهری که می رود پنج روز یا کمتر باشد نماز روز را در سفر قصر می کند بعضی از علما قایل بان شده اند در پنج روز و کسی در کمتر عمل نکرده است و موافق اخبار سابقه مکاری تمام می کند و احوط در چنین صورت خصوصا در کمتر از پنج روز آنست که در سفر جمع کند میان قصر و اتمام تا آن که در خانه خود ده روز بماند دیگر قصر کند تا آن که سه سفر

بکند که در آن سه سفر در خانه خود یا خانه دیگری اقامت ده روز یا چهل روز بی قصد به جا نیاورد بعد از آن تمام می کند.

(«و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه الجمّال و المکاری اذا جدّ بهما السّیر قصّرا فیما بین المنزلین و أتمّا فی المنزل») و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که شتربان و مکاری هر گاه سفر را به تعجیل روند در میان دو منزل قصر می کنند و در منزل تمام می کنند.

و از محمد بن یعقوب رحمه اللَّه منقولست که مراد آن حضرت صلوات اللَّه علیه این است که هر گاه مکاری و جمال دو منزل یکی کنند بمنزله آنست که ایشان مسافر می شوند در راه قصر می کنند و در منزل تمام می کنند.

و در صحیح از ابن مسلم منقولست که احدهما صلوات اللَّه علیهما فرمودند که مکاری و جمال هر گاه به تعجیل روند باید که قصر کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶

و در صحیح ابان از فضل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از مکاریانی که تردّد می کنند حضرت فرمودند که هر گاه به تعجیل روند قصر کنند.

(«و روی عبد اللَّه بن جعفر عن محمّد بن جزک قال کتبت إلی ابی الحسن الثّالث صلوات اللَّه علیه انّ لی جمالا- و لی قوّام علیها و لست اخرج فیها الّا فی طریق مکّه لرغبتی فی الحجّ او فی النّدره إلی بعض المواضع فما یجب علیّ اذا انا خرجت معها ان اعمل أ یجب علیّ التّقصیر فی الصّلاه و الصّوم فی السّفر او التّمام فوقّع صلوات اللَّه علیه اذا کنت لا تلزمها و

لا تخرج معها فی کلّ سفر الّا إلی مکّه فعلیک تقصیر و فطور») و به اسانید صحیحه منقولست از حمیری از محمد بن جزک و جمال ثقه چنانکه در کافی و تهذیب است و در بعضی از نسخ این کتاب شرفست و سهو از نساخ شده است گفت عرضه نوشتم به حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه که مرا شتران هست و شتر داران دارم و خود با این شتران بیرون نمی روم که مکاری باشم مگر در راه مکه از جهه رغبتی که مرا بحج است یا نادرا در بعضی از مواضع غیر راه حج می روم چه چیز بر من واجبست که بکنم وقتی که با این شتران بیرون روم آیا نماز و روزه را قصر کنم در سفر یا تمام کنم حضرت صلوات اللّه علیه در فرمان همایون نوشتند که هر گاه تو همیشه بسفر نمی روی و در همه سفری نمی روی مگر بسفر مکه پس بر تست که نماز را قصر کنی و روزه را افطار کنی.

(«و سال عبد الرّحمن بن الحجّاج ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل له الضّیاع بعضها قریب من بعض فیخرج فیطوف فیها أ یتمّ او یقصّر قال یتمّ») و در صحیح منقول است از عبد الرحمن که گفت سؤال

کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که او را مزرع ها باشد بعضی نزدیک بعضی و از خانه بیرون رود و باین مزارع باز رسد آیا نماز را تمام می کند یا قصر می کند حضرت فرمودند که تمام می کند. و محمولست بر آن که همه هشت فرسخ نباشد یا در هر جا

شش ماه بوده باشد و از مزرعه تا مزرعه مسافت نباشد که در این دو صورت در راه و مزارع تمام می کند و اخبار دیگر خواهد آمد.

(«و روی اسماعیل بن ابی زیاد عن جعفر بن محمّد عن ابیه صلوات اللّٰه علیهما قال سبعه لا یقصّرون فی الصّلاه الجابی الّذی یدور فی جبایته و الأمیر الّذی یدور فی إمارته و التّاجر الّذی یدور فی تجارته من سوق إلی سوق و الرّاعی و البدوی الّذی یطلب مواضع القطر و منبت الشّجر و الرّجل یطلب الصّید یرید به لهو الدّنیا و المحارب الّذی یقطع السّبیل») و در موثق کالصحیح منقولست از سکونی که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هفت کسند که قصر نمی کنند نماز را و لفظ فی در تهذیب نیست، یکی عامل زکواتست که می گردد که جمع کند زکات را، دیگر امیری است که امام او را امارت داده باشد در ناحیه و او می گردد بر آنجاها و بر احوال ایشان مطلع می شود اگر نزاعی داشته باشند آن امیر رفع نزاع ایشان می کند و اگر ضرور شود لشکر جمع می کند، دیگر تاجری که می گردد در تجارتش از بازاری به بازاری مانند پیله وران و جمعی که بازار را می گردانند چون هر دهی حوصله یک بازار ندارد و در عرض هفته هر روز در یک جا می باشند، دیگر شبان است، دیگر صحرا نشینان اند که طلب می نمایند جائی را که باران آمده باشد و در غدیری جمع شده باشد، یا جائی که علف داشته باشد که حیوانات خود را بچرانند، دیگر شخصی که قصد شکار داشته و غرضش

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸

بازی دنیوی باشد نه

جمع مال و نه تجارت و نه قوت، هفتم دزدان راه زنند که ایشان را نیز رخصت قصر نداده اند.

و کالصحیح از حماد منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر این آیه که هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد فرمودند که مراد از باغی کسانی اند که غرض ایشان صید لهو باشد و مراد از عادی دزد است و در وقت اضطرار میته بر ایشان حلال نیست مانند سایر مسلمانان و ایشان قصر نمی توانند کرد نماز را، بلکه می باید که سفر مباح باشد و سفر شکار لهو نباشد.

چنانکه منقولست در موثق کالصحیح از عبید بن زراره که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که به شکار رود آیا قصر می کند یا تمام می کند حضرت فرمودند که تمام می کند زیرا که سیر حقی نیست بلکه باطل است.

و کالصحیح از ابن بکیر منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از کسی که یک روز و دو روز و سه روز به شکار رود آیا نماز را قصر می کند حضرت فرمودند که نه مگر آن که مشایعت کند در وقت بیرون رفتن برادر مؤمن را و به درستی که شکار لهو سفر باطل است و نماز را قصر نمی کند و اگر مشایعت برادر مؤمن کند قصر می کند و قریب باین است قویّه ابن بکیر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و دیگر احکام شکار خواهد آمد.

(«و روی موسی بن بکر عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال اذا نسی الرّجل صلاه او صلّاها بغیر طهور و هو مقیم او مسافر فذکرها فلیقض

الّذی وجب علیه لا یزید علی ذلک و لا ینقص و من نسی اربعا قضی أربعا حین یذکرها مسافرا کان او مقیما و ان نسی رکعتین صلّی رکعتین حین یذکر مسافرا کان او مقیما») شیخ در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹

صحیح روایت کرده است از فضاله که از اهل اجماع است از موسی از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی نمازی را فراموش کند یا بی وضو کرده باشد در سفر یا حضر پس باید که آن چه از او فوت شده است به جا آورد و زیاد و کم نکند، کسی که چهار رکعت را فراموش کرده باشد بانکه در حضر از او فوت شده باشد چهار رکعت قضا می کند خواه در سفر باشد و خواه در حضر و کسی که دو رکعت از او فوت شده باشد دو رکعت قضا می کند خواه در سفر باشد و خواه در حضر، مجملاـ در عدد اعتبار بحال فواتست و در کیفیت اعتبار بحال فعل پس اگر نمازی در خوف از او فوت شده باشد دو رکعت قضا می کند و لیکن افعال آن را صحیح به جا می آورد و اگر در حالت امن از او فوت شده باشد و در حال خوف به جا آورد بنحو خوف به جا می آورد.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که به آن حضرت عرض نمودم که شخصی نمازی از او فوت شد در سفر و در حضر به خاطرش رسید حضرت فرمودند که هر چه فوت شده است از او به نحوی که فوت شده است قضا می کند اگر نماز سفر فوت شده باشد

و در حضـر قضا کنـد دو رکعت قضا خواهـد کرد و اگر در حضـر از او فوت شده باشد و در سـفر قضا کند چهار رکعت قضـا خواهـد کرد به نحوی که از او فوت شـده است و اگر نمازی که از او فوت شده است در حضـر واجب شده باشد و بسـفر رفته فوت شـده باشـد یـا بر عکس خلافست بعضـی حال او را رعایت می کننـد که در اینجا حال فوتست و بعضـی حال وجوب را رعایت می کنند.

و در حدیث کالصحیح زراره منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه سؤال کردند از شخصی که وقت نماز بر او داخل

شود و او در سـفر باشـد و تاخیر کند نماز را تا به حضـر آید و فراموش کند حضـرت فرمودند که دو رکعت قضا می کند زیرا که وقت بر او داخل شـد و در سـفر بود می بایست که در سـفر به جا آورد و اظهر تخییر است و احوط جمع چنانکه گذشت و خواهد آمد در این باب.

[امکنه تخییر]

(«و قال الصّادق صـلوات اللّه علیه من الامر المـذخور اتمام الصّـلاه فی اربعه مواطن بمکّه و المدینه و مسـجد الکوفه و حایر [و الحـائر خ] الحسـین صـلوات اللّه علیه قـال مصـنّف هـذا الکتـاب رحمه اللّه یعنی بـذلک ان یعزم علی مقام عشـره ایّام فی هـذه المواطن حتّی یتمّ و تصـدیق ذلـک مـا رواه محمّـد بن اسـماعیل بن بزیع عن ابی الحسن الرّضـا صـلوات اللّه علیه قـال سألته عن الصّلاه بمکّه و المدینه یقصّر او یتمّ قال قصّر ما لم یعزم علی مقام عشره أیّام، و ما رواه محمّد بن

خالـد البرقیّ عن حمزه بن عبـد اللّٰه الجعفریّ قال لمّا ان نفرت من منی نویت المقام بمکّه ثمّ جاءنی خبر المنزل فلم اجد بدّا من المسـیر إلی المنزل فلم ادر اتمّ ام اقصّر و ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه یومئذ بمکّه فاتیته فقصصت علیه القصّه فقال لی ارجع إلی التّقصـیر») و منقولست از آن حضـرت صـلوات علیه در صـحیح که فرمودنـد که از جمله اسـرار احکام الهی که مخصوص اهل بیت است و شـیعیان ایشان: تمام کردن نماز است در چهار موضع شـهر مکه معظمه و شـهر مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه و حایر حضـرت امام حسـین صلوات اللّٰه علیه. و ظاهر حایر همین است که الحال مسمی است به حایر و بعضی گفته اند که اصل روضه مقدسه است و بعضـی گفته اند که حصار کربلای معلی است و وجه تسـمیه به حایر آنست که در زمان متوکل لعنه اللّٰه فرمود که آب فراتر بلند کنند تا خانهائی که در آن زمان بوده با حایر خراب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱

شود و آب جمیع صـحرا را گرفت و از دور آن حضـرت بلند شده بود، و از آن زمان نشان کردند و حایر را ساختند، یا آن که در زمـان پادشاهـان دیـالمه که زمـان صـدوق باشـد ساختنـد و ظـاهر نیست به نحـوی که معلـوم باشـد، و اصـل روضـه مقدسـه معلومست و اظهر آنست که همین حایر نیز داخل است.

چنین گویـد مصـنف این کتاب ابن بابویه که مراد آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه این است که سـنت است که چون مسافر باین چهار موضع رسد قصد اقامت ده روز بکند و نماز را تمام کند و مصدّق

این روایت صحیح محمد است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز کردن در مکه و مدینه قصر می کند مکلف، یا مسافر یا تمام می کند حضرت فرمودند که قصر کند تا قصد اقامت ده روز نکند، و مؤید دیگر روایت کالصحیح حمزه جعفریست که گفت چون از منی باز گردیدم قصد کردم که در مکه خواهم ماند بعد از آن خبری از خانه بمن رسید که ناچار شدم که توقف نکنم و به خانه روم و نمی دانستم که چند روزی که خواهستم بود آن را تمام کنم یا قصر کنم و در آن وقت حضرت امام موسی یا حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیهما در مکه تشریف داشتند به خدمت حضرت رفتم و حکایت خود را به آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که رجوع کن به تقصیر. و حدیث ابو ولاد نیز ظاهرش با صدوقست که تاویل کرده شد.

و چون احادیث تخییر قریب به تواتر است ناچار است از تاویل این اخبار بانکه با قصد اقامت واجب شد و بی قصد اقامت مخیر باشد و تقصیر عبارت از جواز تقصیر خواهد بود.

از آن جمله در صحیح از حماد بن عیسی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از مخزون علم الهی تمام کردنست در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲

چهار موضع حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم امیر المؤمنین و حرم امام حسین است صلوات علیهم، و احادیث صحیحه نیز وارد شده است در خصوص اتمام در حرمین إن شاء اللّٰه در جای خود مذکور خواهد شد و احوط آنست که قصد اقامت ده روز

در این چهار موضع بکنـد و نماز را تمام کنـد و اگر ندانـد که خواهـد مانـد ده روز یا نه جمع کنـد در نماز چهار رکعتی میان قصر و اتمام و دو رکعتی با هر چهار رکعتی ضم کند.

[در سفر نماز جمعه و عیدین نیست]

(«و روی الفضـیل بن یسار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لیس فی السّفر جمعه و لا اضحی و لا فطر») و کالصحیح و در صحیح از فضـیل منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که در سـفر نماز جمعه و نماز عید قربان و عید فطر واجب نیست و منافات با استحباب ندارد چنانکه گذشت.

[خروج بعد از دخول وقت]

(«و روی اسـماعیل بن جـابر قال قلت لأبی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه یـدخل علیّ وقت الصّـلاه و انا فی السّـفر فلا اصـلّی حتّی ادخل اهلی فقال صلّ و اتمّ الصّـلاه قلت فیـدخل علیّ وقت الصّـلاه و انا فی اهلی اریـد السّـفر فلا اصـلّی حتّی اخرج قال صلّ و قصّـر فـان لم تفعـل فقـد خالفت رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله») و در صـحیح بطرق متعـدّده منقولست از اسـماعیل که گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که داخل می شود بر من وقت نماز و من در سفرم و نماز نمی کنم تا داخل اهل خود می شوم حضـرت فرمودنـد که نماز کن و تمام کن عرض نمودم که وقت نماز داخل می شود و من در خانه خودم می خواهم بسـفر روم و نماز نمی کنم تا بیرون می روم حضـرت فرمودند که نماز کن و قصر کن و اگر در مطلق سفر یا در خصوص اینجا قصر نکنی مخالفت حضرت رسول اللّٰه کرده، و شیخ این خبر را

بطرق صحیحه روایت کرده است و در همه این عبارتست که فقد و اللّٰه خالفت و ظاهرا از قلم نساخ افتاده است.

و در صحیح عیص منقولست که گفت سؤال کردم

از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه از شخصی که وقت نماز بر او داخل شود و او در سفر باشد و داخل خانه شود پیش از آن که نماز را به جا آورد حضـرت فرمودند که چهار رکعت می کند و فرمودند که تا در سـفر است دو رکعت می کند تا داخل خانه شود.

(«و امّا خبر حریز عن محمّـد بن مسـلم عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال سألته عن رجل یدخل من سـفره و قد دخل وقت الصّـلاه و هو فی الطّریق قـال یصـلّی رکعتین و ان خرج إلی سـفره و قـد دخـل وقت الصّـلاه فلیصلّ اربعا فانّه یعنی به اذا کان لا یخـاف فـوات الوقت اتمّ و ان خـاف خروج الوقت قصّـر، و تصـدیق ذلـک فی کتـاب الحکم بن مسـکین قـال قـال ابو عبـد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یقـدم من سـفره فی وقت صـلاه فقال ان کان لا یخاف خروج الوقت فلیتمّم و ان کان یخاف خروج الوقت فلیقصّـر و هـذا موافق لحـدیث اسـماعیل بن جابر») و اما احادیث صـحیحه از حریز از محمد که گفت سؤال کردم از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه از شخصـی که از سفر داخل می شود و در راه وقت نماز داخل شده است حضرت فرمودند که نماز را دو رکعت می کند و اگر وقت نماز در حضر داخل شود و اراده سفر داشته باشد نماز را چهار رکعت بکند.

صدوق می گوید که به درستی که مراد حضـرت اینست یعنی ممکن است که این باشد که اگر خوف وقت نداشـته باشد تمام کند و اگر خوف داشته باشد که وقت بیرون رود قصر کند و تصدیق

این تاویل می کند حدیثی که در کتاب حکم بن مسکین است چنانکه شیخ در صحیح از او روایت کرده است و از اصحاب

اصول أربعمائه است و او روایت کرده است عن رجل عن ابی عبد اللّه (ع) از شخصی از استادان او از آن حضرت صلوات اللّه علیه در شخصی که از سفری آید در وقت نماز حضرت فرمودند که اگر خوف نداشته باشد بیرون رفتن وقت را نماز را تمام می کند و اگر خوف بیرون رفتن وقت داشته باشد قصر می کند و این حدیث موافق است با حدیث اسماعیل بن جابر.

آن چه ظاهر کلام شیخ است در این جمع آنست که اخبار تمام را حمل می کند بر آن که وقت باقی باشد و اخبار قصر را بر آن که وقت تنگ باشد و آن چه ظاهر می شود از اخبار و کلام صدوق نیز احتمال آن معنی دارد آنست که اگر وقت داخل شود در سفر و وقت آن قدر باشد که به خانه آید و نماز را تمام کند صبر کند تا به خانه آید و الا در سفر دو رکعت بکند و هم چنین در وقت بیرون رفتن اگر ممکن باشد نماز را چهار رکعت بکند و بیرون رود و الا در بیرون نماز را قصر کند.

چنانکه در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّه علیهما منقولست در شخصی که از سفر آید و وقت نماز داخل شود حضرت فرمودند که اگر خوف خروج وقت نداشته باشد داخل شود در خانه و نماز را تمام کند و اگر خوف داشته باشد که پیش از دخول خانه وقت

بیرون رود نماز را در سفر بکند و قصر کند، و ظاهر حدیث موثق عمار تاویل شیخ است و حق آنست که هر دو خوبست و تخییر بهتر.

چنانکه منقولست در صحیح از منصور بن حازم که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که آن حضرت می فرمودند که هر گاه شخصی در سفری باشد و وقت نماز داخل شود پیش از آن که داخل خانه شود و بیاید تا داخل خانه شود اگر خواهد که قصر کند و اگر خواهد تمام کند و آن چه از اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵

بسیار ظاهر می شود آنست که چون مذهب خاصه آنست که قصر واجبست، و مذهب عامه رخصت می دانند و تمام را بهتر می دانند اگر تقیه باشد تمام بهتر است و اگر نباشد تقیه علی رغم ایشان قصر بهتر است و این وجه از جمع احادیث بسیار ظاهر می شود می باید که از این غافل نشوی که در بسیار جائی بکار می آید و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و سال اسحاق بن عمّار ابا ابراهیم موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما [عن خ] فی الرّجل یکون مسافرا ثمّ یقدم فیدخل بیوت الکوفه أ یتمّ الصّلاه ام یکون مقصّرا حتّی یدخل اهله قال بل یکون مقصّرا حتّی یدخل اهله») و در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از مردی که مسافر باشد و از سفر برگردد و داخل شود در خانهای کوفه آیا نماز را تمام می کند یا قصر می کند تا داخل اهل خود شود حضرت فرمودند که قصر می کند نماز را تا آن که داخل اهل خود

شود بعضی از این حدیث فهمیده اند که حد ترخص اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که منافات با حد ترخص ندارد چون کوفه از بلاد عظیمه بوده است پس ممکن است که داخل محله از محلات کوفه شده باشد و تا محله خودش زیاده از حد ترخص بوده باشد و بنا بر این مراد از اهل قبیله است بلکه در کوفه بعوض محله قبیله بوده است و قبایل عرب همه در آنجا جا کرده بودند.

و مؤید این تاویل است موثق کالصحیح عبد اللّه که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که از اهل کوفه باشد و در بصره ساکن باشد و خانه در آنجا داشته باشد و به کوفه گذرد و اراده توقف نداشته باشد و یک روز یا دو روز کار سازی دارد چه کند فرمودند که در بیرون شهر گوشه اقامت می کند و نماز را قصر می کند گفتم که اگر داخل اهلش شود چه کند حضرت

فرمودند که تمام می کند نماز را و روزه را می گیرد.

(«و روی سیف التّمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال قال له بعض اصحابنا کنّا نقضی صلاه النّهار اذا نزلنا بین المغرب و العشاء الآخره فقال لا اللّه اعلم بعباده حین رخّص انّما فرض اللّه علی المسافر رکعتین لا قبلهما و لا بعدهما شی ء الّا صلاه اللّیل علی بعیرک حیث توجّه بک») و کالصحیح و در صحیح منقولست از سیف خرما فروش ثقه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که سیف گفت که بعضی از اصحاب ما به آن حضرت عرض نمودند که داب ما اینست

که چون در منزل فرود می آییم نوافل روز را در میان نماز شام و خفتن قضا می کنیم خوبست؟ حضرت فرمودند که نه حق سبحانه و تعالی داناتر است بحال بندگان خود بار ایشان را سبک کرده است چون می دانست که ایشان تاب تحمل آن ندارند از آن جهت دو رکعت نماز مقرر ساخته است و قبل آن و بعد از آن نافله مقرر نساخته است مگر نماز شبرا که رخصت داده است فرموده است که بر شتر بکنید از هر طرفی که رود رو به آن طرف کنید.

[نافله در سفر]

(«و سئل ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن صلاه النّافله بالنّهار فی سفر فقال لو صلحت النّافله فی السّفر تمّت الفریضه») و کالصحیح بل الصحیح منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از نماز نافله در روز در سفر حضرت فرمودند که اگر نافله سنت می بود فریضه تمام می بود و ساقط نمی شد، هر گاه حق سبحانه و تعالی نماز واجب را ساقط کرده باشد و از چهار رکعت دو رکعت را انداخته باشد بی دغدغه نافله را نخواهد خواست.

(و لا باس بقضاء صلاه اللّیل بالنّهار فی السّفر) و باکی نیست که نافله شبرا در روز قضا کنند در سفر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷

و در حدیث صحیح منقول است که حضرت سیّد السّاجدین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که من دوست می دارم که مداومت نمایم بر عملی اگر چه اندکی باشد عرض کردیم که قضا می توانیم کرد نماز شبرا در روز هر گاه مسافر باشیم حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح منقولست از صفوان که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نماز شبرا

در روز بر راحله می کردند بهر طرفی که شتر می رفت.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که می فرمودند که نماز سفر دو رکعت است پیش از آن و بعد از آن نافله نیست مگر نماز شام که بعد از آن چهار رکعت نافله هست و آن چهار رکعت را ترک مکن در سفر و حضر و بر تو نیست قضای نماز روز یعنی در سفر و نماز شب را بکن و اگر فوت شود قضا کن در سفر و حضر و احادیث در این معنی بسیار است.

[حضرت پیامبر فریضه را در روز باران بر شتر سوار خواندند.]

(«و کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یصلّی علی راحلته الفریضه فی یوم مطیر») و در احادیث صحیحه و حسنه و قویه منقولست از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله نماز فریضه را در روز باران بر شتر سوار بودند و می کردند.

و در حدیث صحیح وارد شده است که با مشقت شدید می توان کرد، و در حدیث صحیح دیگر وارد شده است که با مرض بر راحله می توان کردن.

(«و قال ابراهیم الکرخی قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّی اقدر ان أتوجّه نحو القبله فی المحمل فقال هذا الضّیق أ ما لکم فی رسول اللّه اسوه») و صدوق در صحیح از ابن ابی عمیر و شیخ در صحیح از ابان روایت کرده اند از ابراهیم بغدادی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که من می توانم که در کجاوه که باشم رو بقبله کنم و

نماز کنم حضرت فرمودند که این مقدار تنگی و در

تهذیب ما هذا الضّیق این چه تنگی است آیا شما متابعت حضرت سید الکونین صلّی اللَّه علیه و آله نمی کنید آن حضرت در کجاوه یا بر راحله نماز کردند و رو بقبله نکردند و ظاهرا مراد نماز نافله است یا فریضه با عذر.

[نماز در محمل]

(«و سال سعید بن سعد ابا الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه عن الرّجل تکون معه المرأه الحائض فی المحمل أ یصلّی و هی معه قال نعم») ظاهرا از کتاب او برداشته باشد و او ثقه است گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از شخصی که هم کجاوه زن حایض باشد آیا مرد در کجاوه خود نماز می تواند کرد که این زن محاذی او باشد حضرت فرمودند که بلی ضرر کراهت یا حرمت وقتی است که هر دو با هم نماز کنند اما اگر یکی نماز نکند باکی نیست محاذات بی دغدغه، و احادیث صحیحه بسیار بر این مضمون وارد است و اگر هر دو خواهند نماز کنند اول مرد نماز کند دیگر زن و تقدیم بر سبیل استحبابست علی المشهور و این مضمون تقدم در حدیث صحیح وارد شده است و دلالت می کند بر آن که اگر زن محاذی او باشد و نماز نکند ضرر ندارد و اخبار گذشت از این باب.

(«و سال سعید بن یسار ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یصلّی صلاه اللّیل و هو علی دابّته أ له ان یغطّی وجهه و هو یصلّی قال امّا اذا قرأ فنعم و امّا اذا أومی بوجهه للسّجود فلیکشفه حیث أومأت به الدّابّه») و کالصحیح منقولست از سعید که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که نماز شب را بر چهار پا کند آیا روی خود را می تواند پوشید حضرت فرمودند که در وقت قرائت می تواند پوشید اما در وقت ایما از جهه سجود رو را بگشاید و سجده کند بهر جانبی که چهار پا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹

رود و رو گشودن ظاهرا از جهه گذاشتن پیشانی است بر مهر و امثال آن یا بر قرپوس زین یا تعبدا و محمولست بر استحباب.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از نماز نافله بر شتر و چهار پا حضرت فرمودند که بلی بهر طرفی که چهار پا رود می گذارد و ملاحظه قبله در کار نیست و حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله چنین کردند.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند بمن که نماز شب و وتر که سه رکعت باشد و نافله صبح را در کجاوه بکن و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست که در سفر پیاده رود و نماز شبرا کند و باکی نیست که در روز قضای نماز شبرا کند در راه رفتن پیاده بانکه أولا رو بقبله تکبیر احرام بگوید و روانه شود و قرائت کند و رکوع و سجود را رو بقبله به جا آورد و برخیزد و به راه رود در قرائت به دستور سابق.

و در صحیح از یعقوب منقولست که گفت از آن حضرت صلوات

اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز در سفر پیاده حضرت فرمودند که ایما کن و ایمای سجود را پست تر کن، حاصل آن که به ایما جایز است اما بنحو سابق بهتر است و احادیث بر این مضامین متواتر است.

(و سال عبد الرّحمن بن الحجّاج ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یصلّی النّوافل فی الامصار و هو علی دابّته حیث ما توجّهت به قال لا باس) و در صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که نوافل را در شهرها بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰

روی چهار پا کند هر طرفی که چهار پا رود خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از حماد منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه در شخصی که در شهرها نماز نافله را بر چهار پا کند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز نافله در حضر بر پشت چهار پا هر گاه بیرون رفته باشم قریب به خانهای کوفه یا در شهر تعجیل داشته باشم حضرت فرمودند که اگر تعجیل داشته باشی و نتوانی به زیر آمدن و ترسی که اگر در این حال نکنی فوت شود خوبست و الّا تا مقدور باشد بر روی زمین محبوبتر است نزد من و شک نیست که تا ممکن باشد بر روی زمین بهتر است.

[اگر در نماز قصد اقامه کند]

(«و سأل علیّ بن یقطین ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یخرج فی السّفر ثمّ یبدو له فی الاقامه و هو

فی الصّلاه قال یتمّ اذا بدت له الاقامه و عن الرّجل یشیّع اخاه إلی المکان الّذی یجب علیه فیه التّقصیر و الافطار قال لا باس بذلک») و در صحیح منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که به سفری رفته باشد و در اثنای آن سفر در حالت نماز به خاطرش رسد و عزم کند در آن شهر یا در آن منزل توقف خواهم کرد ده روز یا بیشتر حضرت فرمودند که هر وقتی که قصد اقامت کند نماز را تمام می کند اگر چه در نماز باشد، دیگر پرسیدم که هر گاه شخصی برادر مؤمنش بسفر رود و او مشایعت کند او را و با او برود تا هشت فرسخ یا بیشتر آیا جایز است که نماز را قصر کند و روزه را افطار کند از جهه تشییع برادر مؤمن حضرت فرمودند که باکی نیست،

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱

اما جزء اول حدیث پس پیشتر گذشت احادیث صحیحه در آن، و اما جزو آخر پس در صحیح از محمد بن مسلم منقولست از احدهما صلوات اللّه علیهما در شخصی که مشایعت برادر مؤمن کند یک روزه راه یا دو روزه و سه روزه راه خوبست حضرت فرمودند که اگر در ماه رمضانست افطار کند عرض نمودم که کدام یک بهتر است روزه بدارد و نرود یا مشایعت کند و بخورد حضرت فرمودند که مشایعت کند بهتر است و در این صورت حق سبحانه و تعالی از او روزه نطلبیده است و اخبار صحیحه در این باب بسیار است.

[جمع بین ظهر و عصر]

(«و لا باس بالجمع بین الصّلاتین فی

السّـفر و الحضر من علّه و غير علّه») و باكى نيست كه جمع كنند ميان نماز ظهر و عصر و هم چنين ميان نماز شام و خفتن بانكه هر دو را در يـك وقت واقع سازنـد بـانكه عصـر را و عشا را در وقت ظهر و مغرب واقع سازنـد يا بر عكس در سـفر و حضـر با علّت و بى علّت بنا بر مـذهب مشـهور ميان اصـحاب و جمعى بى علّت جايز نمى دانند، و بر اين مضـمون احاديث مسـتفيضه از حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله و ائمه معصومين صلوات اللَّه عليهم وارد است از طرق خاصه و عامه.

از آن جمله بطرق موثقه كثيره از زراره از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه عليه منقولست كه فرمودند كه حضـرت سيّد الانبياء صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند كه نماز ظهر و عصر را در اول زوال واقع ساختند به جماعت بى علتى و هم چنين نماز شام و خفتن را آن حضـرت به جمـاعت كردنـد پيش از ذهاب حمره مغربيه بى علتى، و از اين جهت چنين كردنـد كه وقت بر امّت آن حضرت فراخ شود.

و در موثق كالصـحيح از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقولست كه حضرت فرمودند كه حضرت سيّد الكونين صلّى اللَّه عليه و آله نماز ظهر و عصر را در يك وقت به جا آوردند پس عمر كه هميشه مدارش بر ترك ادب بود گفت آيا در

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۲

نماز چيزى حادث شد حضرت فرمودند كه نه و ليكن خواستم كه وقت را بر امّت خود فراخ گردانم.

و بطرق متكثره از عبد اللَّه ابن عباس منقولست كه گفت كه حضرت

سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله جمع کرد میان ظهر و عصر و میان شام و خفتن در غیر باران و سفر و از این جهت کرد تا وقت بر امّت آن حضرت فراخ شود.

و کالصحیح منقولست از محمد بن حکیم که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه شنیدم که وقتی جمع بین الصّلاتین است که در میان هر دو نافله نباشد، پس اگر نافله ظهر را اول به جا آورند و بعد از آن ظهر را و بعد از آن اذان بگوید بر یک حالت که نماز را در آخر وقت ظهر واقع ساخته باشد که اذان در وقت عصر واقع شود در این صورت جمع نکرده است بلکه همه را در وقت خود واقع ساخته است، و جمع بی کراهت نیست و اگر مکروه نباشد ترک کرده است البته چون در اکثر اوقات حضرات صلوات اللّه علیهم متفرق واقع می ساخته اند خصوصا در نماز شام و خفتن که مبالغه در آن بیشتر واقع شده است.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله اگر در سفر می بودند یا کاری داشتند جمع می نمودند میان ظهر و عصر و میان شام و خفتن پس فرمودند که باکی نیست که در سفر نماز خفتن را پیش از ذهاب حمره به جا آورند و بعضی از اخبار این معنی سابقا گذشت.

[تأخیر مغرب]

(و لا باس بتأخیر المغرب فی السّفر حتّی یغیب الشّفق، و لا باس بتأخیر المغرب للمسافر اذا کان فی طلب المنزل إلی ربع اللّیل»)

در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳

حدیث صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست که در سفر نماز شام را تأخیر نمایند تا سرخی مغربی غایب شود و باکی نیست که در سفر نماز خفتن را پیش از ذهاب حمره به جا آورد.

و کالصحیح از ابن سنان منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست که مسافر تاخیر کند نماز شام را هر گاه در طلب منزل باشد تا ربع شب.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که وقت شام در سفر تا ربع شب است.

و در صحیح حلبی منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه می فرمودند که هر گاه در سفر بعضی از نمازها را در غیر وقتش به جا آوری ضرر به تو نمی رساند یعنی در غیر وقت فضیلت.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که در سفر وقت نماز شام تا ثلث شب است.

و روایت صحیح گذشت که تا مقداریست که بنصف شب مقدار پنج رکعت مانده باشد و روایات صحیحه تا صبح نیز گذشت با خفتن.

(«و فی روایه ابی بصیر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال أنت فی وقت المغرب فی السّفر إلی خمسه امیال من بعد غروب الشّمس») و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که در وقتی از شام چنانکه در تهذیب من المغرب است در سفر تا پنج میل بعد از غروب شمس.

و در صحیح اسماعیل بن جابر وارد است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵،

در سفر بعد از شش میل از غروب نماز کردند اگر چه ممکن است که اسماعیل یک میل را غلط کرده باشد در تخمین.

[زود خواندن نماز عشاء]

(«و لا باس بتعجیل العتمه فی السّفر قبل مغیب الشّفق») در صحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد است که فرمودند که باکی نیست که در سفر نماز خفتن را پیش از غیبوبت سرخی به جا آورند اگر چه در حضر مکروهست به کراهت شدیده.

و در صحیح ابو عبیده منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه می فرمودند که هر گاه شب تاری بود و باد و باران بود حضرت سید الأنبیاء صلّی اللّه علیه و آله نماز شام را به جا می آوردند و اندک زمانی بقدر آن که مردمان نافله را به جا آورند توقف می فرمودند پس مؤذن حضرت اقامه می فرمودند چون وقت خفتن داخل نشده بود و نماز خفتن را می کردند و مردمان متفرق می شدند.

[سجده بر گِل]

(«و سال عمّار السّاباطیّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن حدّ الطّین الّذی لا یسجد فیه ما هو قال اذا غرقت فیه الجبهه و لم تثبت علی الارض») و در موثق منقولست که عمار از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کرد از مقدار گلی که سجده بر آن نتوان کرد چه مرتبه است حضرت فرمودند که هر گاه روان باشد به مرتبه که پیشانی در آن غرق شود و بند نشود، و در جائی که اندک گلی بر روی زمین باشد و زیر آن سخت باشد یا همه سخت باشد که پیشانی قرار گیرد بر آن سجده واجبست بر گل کردن و ایمان می توان کرد.

[نماز در عرفات]

(«و قال معاویه بن عمّار لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّ اهل مکّه یتمّون الصّلاه بعرفات فقال ویلهم او ویحهم و أیّ سفر اشدّ منه لا-

لا- یتمّ») و به زیاده از ده سند صحیح منقولست که معاویه عرض نمود به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اهل مکه نماز را در عرفات تمام می کنند حضرت فرمودند که وای بر ایشان یا رحمت باد ایشان را و راوی شک دارد که حضرت کدام یک از این دو عبارت را فرموده اند اگر چه مراد از عبارت دویم نیز معنی اولست به کنایه کدام سفر سخت تر از این سفر است به اعتبار ناهمواری راه و کثرت ازدحام خلایق پس فرمودند که نه تمام نکنند بلکه قصر کنند و ظاهر این خبر و بسیاری از اخبار آنست که هر گاه اراده رجوع پیش از ده روز داشته باشند قصر می کنند چنانکه گذشت.

و در

صحیح از عمران بن محمد منقولست که به حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که فدای تو گردم مزرعه دارم که پنج فرسخ است بسیار است که به آنجا می روم و در آنجا سه روز یا پنج روز یا هفت روز می باشم آیا نماز را تمام کنم یا قصر کنم حضرت فرمودند که در راه قصر کن و در مزرعه تمام کن، و احادیث چهار فرسخ متواتر است و حملش گذشت و محتمل است که خصوص سفر عرفات این حکم داشته باشد چنانکه ظاهر حدیث است و استبعادی ندارد و ممکن است که این حکم از جهه جمعی از اهل مکه باشد که همان روز به مکه آیند و حج نکنند چنانکه گذشت.

[مقدار مسافت]

(«و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله لمّا نزل علیه جبرئیل علیه السّلام بالتّقصیر قال له النّبی صلّی اللّٰه علیه و آله فی کم ذلک فقال فی برید قال و کم البرید قال ما بین ظلّ عیر إلی فی ء وعیر فذرعته بنو أمیّه ثمّ جزّءوه علی اثنی عشر میلا فکان کلّ میل ألفا و خمسمائه ذراع و هو اربعه فراسخ یعنی اذا کان السّفر اربعه فراسخ و أراد الرّجوع من یومه فالتّقصیر علیه واجب و متی لم یرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶

الرّجوع من یومه فهو بالخیار ان شاء اتمّ و ان شاء قصّر») و منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون جبرئیل به حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و قصر را آورد حضرت فرمودند که در چه مقدار از مسافت قصر

می بایـد کرد یا می توان کرد جبرئیل گفت در یک بریـد حضـرت فرمودند که برید چه مقدار است جبرئیل گفت ما بین سایه کوه عیر یـا عـایر است تـا سـایه و عیر پس بنی امیه ذرع کردنـد آن مسافت را و دوازده حصه کردنـد هر حصه را میلی علامت گذاشـتند و هر میلی هزار و پانصد ذرع شد که مجموع یک برید است که آن چهار فرسخ است، صدوق تاویل کرده است این حـدیث را بانکه هر گاه چهار فرسخ باشد و خواهد که در آن روز برگردد تقصـیر بر او واجبست و هر گاه اراده نداشـته باشـد که آن روز برگردد مخیر است اگر خواهد تمام می کند و اگر خواهد قصر می کند.

و عمـده سـبب این تاویـل آنست که در فقه رضوی بـاین عنوان وارد است و اگر نه عبارات روایات دلالتش بر این مطلب ظاهر نیست بلکه اظهر آنست که هر گاه در آن زودی اراده رجوع داشـته باشـد کافی است و جمعی که قایل شده اند که پیش از ده روز مراجعت کنـد یا قصد مراجعت داشـته باشد ظاهرا این معنی را منظور داشـته اند که اگر قصد اقامت ده روز در آن موضـع داشـته باشـد سـفرش منقطع می شود امـا آن که در این حـدیث ظل عایر و فی ء وعیر وارد شـده است ظاهرا مراد این باشـد که چون ما بین کوه عایر تا وعیر تخمینا دو فرسخ باشد پس چون آفتاب از طرف مشرق طالع می شود سایه عیر به وعیر می رسد و چون فرو می رود سایه و عیر بعیر می رسد مجموع چهار فرسخ می شود یا آن که سایه هر یک از این دو کوه خواه

در وقت طلوع و خواه در وقت غروب چهار فرسخ می شود هر یک دو فرسخ.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷

و کلینی در صحیح از محمد بن یحیی خزاز روایت کرده است از بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که روزی ما نشسته بودیم و پدرم نزد والی بنی امیه بود که والی مدینه بود از قبل ایشان که پدرم از آنجا برگشتند و نزد ما نشستند و فرمودند که من نزد این والی بودم با جمعی از علما اندکی پیش از این زمان و او از ایشان سؤال کرد از حد مسافت تقصیر بعضی گفتند سه روزه راه یا سه برید و بعضی گفتند یک شبانه روز و بعضی گفتند یک ایوار که سیر عصر باشد که تخمینا سه فرسخ است، چون متعارفست که در شب گیر پنج فرسخ راه می روند و در ایوار سه فرسخ و اگر یک مرتبه می روند هشت فرسخ می روند، پس والی رو بمن کرد که شما چه می فرمایید من گفتم که چون جبرئیل حکم تقصیر را از جهه حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله آورد حضرت از جبرئیل پرسید که در چه مسافت تقصیر هست جبرئیل گفت در یک برید گفت برید چه مقدار است حضرت فرمودند که سایه عیر تا سایه و عیر.

پس حضرت صادق فرمودند که از آن چه گذشت مدّتی شد و بنی امیه مصلحت دیدند که میلی چند نصب کنند در راهها که مسافت را مردمان بدانند به خاطرشان رسید گفته پدرم حضرت امام محمد باقر پس گز کردند این مسافت را و دوازده حصه کردند هر

حصّه سه هزار و پانصد ذرع پس در هر سه هزار و پانصد ذرع میلی نصب کردند جمیع راهها را پس چون زمان بنی عباس شد تغییر دادند کارهای بنی امیه را از روی غیرت و گفتند که حکایت اصل فرسخ از هاشم است یا از حضرت امام محمد باقر یا از هر دو، و بنی امیّه را در این امر مدخلی نیست پس در جنب هر میلی که بنی امیه نصب کرده بودند بنی عباس میلی نصب کردند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه و آله روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردند از مقدار میلهایی که تقصیر در آن واجب است حضرت فرمودند که حضرت خاتم النبیین صلّی اللَّه علیه و آله حد میلهای فرسخ را از سایه عیر تا سایه و عیر مقرر فرمودند، و عیر و عیر دو کوهند در مدینه مشرفه پس چون آفتاب طالع می شود سایه عیر به سایه و عیر می افتد و آن میلی است که حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله قصر را بر آن مقرر فرمودند.

و منافاتی که میان روایت صدوقست و کلینی در میل ظاهرا سهو از کتّاب یکی از دو کتاب شده باشد به نقصان ثلاثه یا زیادتی آن، و محتمل است که از رواه شده باشد و آن چه کلینی ذکر کرده است اقربست به آن چه مشهور است از جهه ذراع که چهار هزار ذرع گفته اند و آن چه صدوق گفته است به تحدید دیگر که میل را کرده اند که آن قدریست که چشم کار کند که سواره را از پیاده تمیز

تواند کرد در زمین هموار نسبت به اکثر مردمان که ضعف باصره نداشته باشند و حدید البصر نیز نباشند، و در قاموس ذکر کرده است که میل بکسر قدر مدّ بصر است یا سه هزار ذرع است یا چهار هزار ذرع است بحسب اختلافی که در فرسخ کرده اند که آیا نه هزار ذرع است بذراع قدما یا دوازده هزار ذرعست بذراع محدّثین، و در نهایه و صحاح قدر مد بصر از ارض گفته اند و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و تصدیق ما فسّرت من ذلک خبر جمیل بن درّاج عن زراره بن اعین قال سالت ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن التّقصیر فقال برید ذاهب و برید جائی و کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا اتی ذبابا قصّر و ذباب علی برید و انّما فعل ذلک لأنّه اذا رجع کان سفره بریدین ثمانیه فراسخ») و مصدق آن چه گفتم که مراد از قصر در برید آنست که اراده داشته باشد که آن روز بر گردد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹

صحیحه جمیل است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از تقصیر حضرت فرمودند که چهار فرسخ رونده چهار فرسخ برگردنده یا چهار فرسخ کسی که رود و چهار فرسخ کسی که برگردد و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چون بذباب می رفتند قصر می فرمودند و ذباب چهار فرسخ بود و چرا قصر می فرمودند زیرا که چون بر می گشتند هشت فرسخ می شد و دلالت ندارد که در آن روز برگردد ممکن است که برگشتن پیش از ده روز کافی باشد مثل سایر اخباری که گذشت و لیکن در

فقه رضوی چنین است که اگر اراده رجوع در آن روز دارد قصر واجبست و ظاهرا در کار نباشد برگشتن هم چنان که در هشت فرسخ در کار نیست رفتن آن و اللّه تعالی یعلم.

[سفر در سه روز]

(«و سال زکریّا بن ادم ابا الحسن الرّضا صلوات اللّه علیه عن التّقصیر فی کم یقصّر الرّجل اذا کان فی ضیاع اهل بیته و امره جایز فیها یسیر فی الضّیاع یومین و لیلتین او ثلاثه ایّام و لیالیهنّ فکتب التّقصیر فی مسیر یوم و لیله») و منقولست در صحیح از زکریا که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از قصر نماز که در چه مقدار راه قصر می کند هر گاه در مزارع یاران خود باشد و حکمش در آنجاها روان باشد که بمنزله مزارع خودش باشد و در آنجا دو روز و دو شب و سه شب یا سه روز و سه شب باشد حضرت در جواب نوشتند که قصر در مسافت یک شبانه روز است به سیر متعارف چون متعارف نمی باشد که روز و شب هر دو راه روند و متعارف آنست که در تمام شب می روند یا تمام روز یا بعضی از شب و بعضی از روز و علی ای حال هشت فرسخ مراد است و ظاهر می شود که مزرعه اهل بیت حکم مزرعه او ندارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰

چنانکه در صحیح از ابان از فضل منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از مسافری که به خانه بعضی از اهل خود نزول می کند یک روز و یک شب حضرت فرمودند که نماز را قصر می کند و قصد مسافت

می باید اگر چه در چند روز برود چنانکه ظاهر روایاتست که همه بلفظ اراده واقع شده است و مقبوله صفوان و موثقه عمار نیز دلالت می کنند بر آن که می باید قصد مسافت داشته باشد پس اگر به استقبال شخصی رود که هر جا که به او رسد برگردد و احتمال کمتر از مسافت نیز باشد تمام می کند اگر چه صد فرسخ برود و هم چنین اگر بطلب غلام گریخته یا حیوان جسته رود تمام می کند امّا وقت برگشتن اگر مسافت باشد قصر می کند.

[مغرب دو رکعتی]

(«و روی محمّد بن ابی عمیر عن محمّد بن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه عن امرأه کانت فی طریق مکّه فصلّت ذاهبه و جائیه المغرب رکعتین فقال لیس علیها اعاده») و به دوازده سند صحیح و چهار حسن کالصحیح منقولست از محمد از محمد موثق که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از زنی که در راه مکه رفتن و آمدن نماز شام را به توهم آن که قصر می باید کرد دو رکعت کرده است حضرت فرمودند که اعاده نمی کند نمازها را.

(«و فی روایه الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن محمّد بن اسحاق بن عمّار عن ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه قال لیس علیها قضاء») و در روایت صحیح حسین از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد است که حضرت صلوات اللّٰه فرمودند در این مسأله که بر آن زن قضا نیست و مراد از هر دو یکی است، و غرض تکرار صدوق آنست که چون عمل به این حدیث کرده است می خواهد که ظاهر سازد که چون در

اصل ابن ابی عمیر و اصل حسین بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱

سعید بود تکرر در اصول دلیل صحت است نزد قدما بنا بر این من عمل باین حدیث کرده ام و اکثر اصحاب جاهل را در تمام کردن معذور می دارند نه در کم کردن و ممکن است که خصوص همان زن این حکم داشته باشد چون وقایع عموم نمی دارد و شکی نیست که احوط قضاست.

(«و فی روایه العلاء عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال اذا صلّی المسافر خلف قوم حضور فلیتمّ صلاته رکعتین و یسلّم و ان صلّی معهم الظّهر فلیجعل الأولیین الظّهر و الاخیرتین العصر») و بده سند صحیح منقولست که امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه مسافر نماز کند با جمعی که حاضر باشند چون دو رکعت خود را تمام کند سلام دهد و اگر با نماز ظهر ایشان اقتدا کند ظهر را بدو رکعت ایشان اقتدا کند، و عصر خود را بدو رکعت آخر ایشان و در این صورت اقتدا کرده است عصر را بظهر و صدوق این صورت را جایز می داند چون روایات بسیار دارد.

(«و سال اسماعیل بن الفضل ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی رجل یسافر من ارض إلی ارض و انّما ینزل قراه و ضیعته فقال اذا نزلت قراک و ارضک فاتمّ الصّلاه و اذا کنت فی غیر ارضک فقصّر») و در صحیح یا موثق کالصحیح منقولست از اسماعیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که سفر کند از موضعی به موضعی دیگر و لیکن در ما بین به قریه

و مزرعهای خود می رسد حضرت فرمودند که هر گاه به قریه ها و مزارع خود رسی نماز را تمام کن و هر گاه در غیر زمین خود باشی قصر کن.

و مؤید این است صحیحه بزنطی در قرب الاسناد و کالصحیح در باقی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲

کتب که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه از شخصی که به مزرعه خود می رود و یک روز و دو روز و سه روز در آنجا می ماند آیا نماز را قصر می کند یا تمام می کند حضرت فرمودند که هر مرتبه که به مزرعه از مزارع خود رود تمام می کند.

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که شخصی مزرعها دارد نزدیک یکدگر و می رود و در آنجا می ماند حضرت فرمودند که تمام می کند.

و در موثق از عمّار از آن حضرت صلوات اللَّه علیه مرویست در شخصی که به سفری می رود و به قریه یا خانه خود می رسد و در آنجا می ماند حضرت فرمودند که نماز را تمام می کند اگر چه یک درخت خرما داشته باشد و بس و روزه را می گیرد اگر ماه رمضان داخل شود و قصر نمی کند و صحیحه عمران گذشت.

و کالصحیح از موسی منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت ابو الحسن صلوات اللَّه علیه که گاه هست به مزرعه خود می روم و از منزلم تا آنجا دوازده فرسخ است نماز را تمام کنم یا قصر کنم حضرت فرمودند که تمام کن یعنی در مزرعه.

و در حسن از سهل منقولست که از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که

به مزرعه خود رود و هشت فرسخ یا دوازده فرسخ باشد و هر ورش بر ضیاع بنی عم اوست آیا قصر و افطار می کند یا تمام می کند و روزه می گیرد حضرت فرمودند که قصر نمی کند و افطار نمی کند و ظاهرا از آن جهت باشد که می داند که ایشان او را نگاه می دارند یا او می باید که نزد ایشان از جهه صله رحم بایستد یا آن که حضرت داند که او را در آن مزارع شرکتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳

هست.

[اقامه عشره]

(«قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه یعنی بذلک اذا اراد المقام فی قراه و ارضه عشره ایّام و متی لم یرد المقام بها عشره ایّام قصّر الّا ان یکون له بها منزل یکون فیه فی السّنه ستّه اشهر فان کان کذلک اتمّ متی دخلها و تصدیق ذلک ما رواه محمّد بن اسماعیل بن بزیع عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللّه علیه قال سألته عن الرّجل یقصّر فی ضیعته فقال لا باس ما لم ینو مقام عشره ایّام الّا ان یکون له بها منزل یستوطنه قال قلت له ما الاستیطان فقال ان یکون له بها منزل یقیم فیه ستّه اشهر فاذا کان کذلک یتمّ فیها متی دخلها، و ما رواه علیّ بن یقطین عن ابی الحسن الاوّل صلوات اللّه علیه انّه قال کلّ منزل من منازلک لا تستوطنه فعلیک فیه التّقصیر») صدوق که مصنف این کتاب است که حق سبحانه و تعالی او را رحمت کند چنین می گوید که مراد حضرت از امر به اتمام در ضیعه آنست که هر گاه اراده داشته باشد که در آنجا ده روز اقامت کند تمام می کند و هر گاه

قصد اقامت ده روز نداشته باشد قصر می کند مگر آن که در آن مزرعه منزلی داشته باشد که در عرض سال شش ماه در آنجا باشد و هر گاه چنین باشد هر گاه داخل می شود تمام می کند.

و تصدیق این تاویل می کند آن چه روایت کرده است آن را در صحیح محمد از آن حضرت صلوات اللّه علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که قصر می کند در مزرعه خود حضرت فرمودند که باکی نیست ما دام که نیت نکند اقامت ده روز را مگر آن که او را در آن مزرعه منزلی باشد که در آن منزل وطن کند گفت عرض نمودم که وطن کردن بچه چیز حاصل می شود حضرت فرمودند که بان می شود که او را در آن مزرعه منزلی باشد که شش ماه در

آنجا اقامت کند پس هر گاه چنین باشد هر گاه داخل آن مزرعه می شود نماز را تمام می کند.

و مؤید دیگر حدیث صحیح علی است از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر منزلی از منزلهای تو که در آنجا وطن نکنی پس بر تست که در آنجا نماز را قصر کنی. و استیطان اگر چه مطلق است حدیث سابق تفسیر کرد که شش ماه است، و قریب باین معنی در صحیح حماد و صحاح دیگر وارد شده است که همه بلفظ استیطان مطلق است که همه را حمل کرده اند بر استیطان شش ماه و ظاهر حدیث آنست که صدوق فهمیده است که در هر سالی شش ماه باشد و اکثر چنین فهمیده اند که شش ماه نماز را در آنجا

تمام کرده باشد مجتمع یا متفرق، و ظاهر این اخبار صحیحه آنست که اگر بقصد توطن در آنجا مانده باشد کافی باشد پس بنا بر این جمعی که در بلدی متوطّن باشند و آن بلد را وطن خود ساخته باشند اگر چه ملك نداشته باشند دور نیست که کافی باشد و احوط در غیر صورت توطن شش ماه در هر سالی آنست که قصد اقامت کند یا جمع کند میان قصر و اتمام.

و در صحیح از سعد بن ابی خلف منقولست که گفت علی سؤال کرد از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه از شخصی که در شهری خانه داشته باشد یا مزرعه داشته باشد و در سفر به آن شهر یا به آن مزرعه رسد چه کند حضرت فرمودند که اگر در آن شهر ساکن بوده است چون به آنجا می رسد نماز را تمام می کند و اگر در آنجا ساکن نبوده است قصر می کند.

و در صحیح از حماد یا حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در شخصی که به سفری رود و در راه به منزل خودش رسد نماز را تمام می کند یا قصر حضرت فرمودند که قصر می کند و منزلی که در آنجا تمام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵

می کند آن منزلیست که در آنجا توطن کند.

و در صحیح از علی بن یقطین منقولست که گفت از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما سؤال کردم از شخصی که منزلی داشته و بر آن منزل گذرد تمام می کند یا قصر می کند حضرت فرمودند که هر منزلی را که وطن خود نساخته باشی منزل تو نیست و ترا نیست

که در آن منزل نماز را تمام کنی.

و در صحیح از علی منقولست که گفت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که مرا مزارع و منازل هست که میان اینها دو فرسخ و سه فرسخ فاصله است چه کنم حضرت فرمودند که هر منزلی را که وطن خود نساخته باشی بر تست که نماز را قصر کنی.

و در صحیح منقولست از علی که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که به بعضی از شهرها رسد و او را در آن شهر خانه باشد و آن شهر وطن او نباشد آیا نماز را تمام می کند یا قصر می کند حضرت فرمودند که قصر می کند و مزارعی که داشته باشد و بر آنها گذرد همین حکم دارد.

و کالصحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در سفر به مزرعه خود رسد و نخواهد که در آنجا ده روز بماند قصر کند و اگر خواهد که در آنجا ده روز بماند نماز را تمام کند.

و کالصحیح منقولست از موسی که عرض کردم به حضرت ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم مزرعه دارم قریب ببغداد و بسیار است که از کوفه ببغداد می روم و در آن مزرعه می مانم نماز را در آنجا قصر کنم یا تمام کنم حضرت فرمودند که اگر قصد اقامت ده روز در آنجا نداری قصر کن.

و در صحیح از حذیفه منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶

صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که من بیرون رفتم به مزرعه که دارم سه روز قصر

کردم و سه روز تمام کردم ظاهرش آنست که در مزرعه مخیر باشد میان قصـر و اتمام و ممکن است که مراد این باشد که سـه روز که در راه بودم قصـر کردم و سه روز در آنجـا بودم تمام کردم یا آن که اول قصـد اقامت نداشـتم قصـر کردم بعـد از آن قصـد اقامت کردم و تمام کردم بعد از آن چیزی سانح شد که پیش از ده روز در آمدم و تخییر اظهر است در جمع بین الاخبار و اللّه تعالی یعلم.

[سفر تفریحی]

(«و قال الصّادق صـلوات اللّه علیه فی الرّجل یخرج إلی الصّید مسیره یوم او یومین او ثلاثه أ یقصّر او یتمّ فقال ان خرج لقوته و قوت عیاله فلیقصّر و لیفطر و ان خرج لطلب الفضول فلا و لا کرامه».)

و منقولست در صـحیح از عمران از بعضی از اصحاب ما که گفت به آن حضرت صلوات اللّه علیه عرض نمودم که شخصی به شکار می رود یک روز و دو روز و سه روز آیا قصـر می کنـد یا تمام می کنـد حضـرت فرمودنـد که اگر از جهه قوت خود و قوت عیال خود می رود باید که نماز را قصـر کند و روزه را افطار کند و اگر از جهه لهو و لعب است پس قصـر نمی کند و او را کرامتی نیست نزد حق سبحانه و تعالی تا از جهه او نماز را قصر بفرماید، و محتمل است که مراد از فضول زیادتی مال باشد که در این صورت نماز را قصر نکند و روزه را قصر کند چنانکه جمعی از اصحاب بان قایلند به تبعیّت شیخ به سبب آن که در فقه

رضوی هست که اگر سفر معصیت باشد یا شکار لهو تمام می کند، و اگر صید از جهه تجارت باشد نماز را تمام می کند و روزه را افطار می کند، و اگر از جهه قوت خود و عیالش باشد از روی ضرورت نماز و روزه را قصر می کند و ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷

می شود که شیخ طوسی نیز فقه رضوی را داشته است چون شیخ مفید و صدوق داشته اند و اکثر مسایلی که ذکر کرده اند و مستندش ظاهر نیست کاشف می آید که در فقه رضوی است و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و روی ابو بصیر عنه صلوات اللّٰه علیه و آله انّه قال لیس علی صاحب الصّید تقصیر ثلاثه ایّام فاذا جاوز الثّلاثه لزمه یعنی الصّید للفضول») و در موثق و شیخ در صحیح از ابن محبوب که از اهل اجماع است از بعضی از اصحاب ما از ابو بصیر روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که کسی که به شکار رود قصر نمی کند سه روز و چون از سه روز در گذرد لازمست او را قصر. و صدوق تاویل کرده است جزو اوّل را که قصد نمی کند مراد حضرت آنست که اگر صید لهو باشد تمام می کند و شیخ جزو آخر را تاویل کرده است که اگر از جهه قوتست قصر می کند و محتمل است که مراد صید قوت باشد و حمل کنیم سه روز اول را که در حوالی شهر باشد و قصر را در وقتی کند که به مسافت رسیده باشد.

چنانکه در صحیح از عبد اللّٰه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که

صیـد کنـد چه کند حضـرت فرمودند که اگر بر دور خود می گردد قصـر نمی کند و اگر تجاوز کند از مسافت یا حد ترخص قصر می کند و حدیث عیص نیز چنین است.

(«و روی عیص بن القاسم عنه صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن الرّجل یتصیّد فقال ان کان یدور حوله فلا یقصّر و ان کان تجاوز الوقت فلیقصّر») و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که شکار کند حضرت فرمودند که اگر بر دور خود می گردد یعنی قصد مسافت نکرده باشد و در حوالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸

شهر می گردد و شکار مشروع می کند قصر نمی کند چون بحد ترخص نرسیده است یا گذشته است و قصد سفر ندارد و اگر بحد ترخص یا به مسافت رسیده باشد قصر می کند چون قصد برگشتن دارد و هشت فرسخ دارد تا شهر و بنا بر ظاهر خبر صید مشروعست نه صید لهو.

(«و لو انّ مسافرا ممّن یجب علیه التّقصیر مال من طریقه إلی صید لوجب علیه التّمام لطلب الصّید فان رجع من صیده إلی الطّریق فعلیه فی رجوعه التّقصیر») عبارت فقه رضوی است که اگر مسافری که بر او واجب باشد قصر به آن که سفرش مباح باشد و میل کند از راه به جانب شکار هر آینه واجبست بر او تمام کردن نماز چون غرضش شکار است پس چون از شکار بر می گردد و به راه می آید پس لازم است که در برگشتن قصر کند اگر در برگشتن شکار نکند.

و این مضمون در حدیث قوی از حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه منقولست

به مکاتبه که شخصی که شکار می کند قصر می کند تا بر جاده است پس چون از جاده بدر رود یعنی از برای شکار تمام می کند و چون به جاده می آید قصر می کند و اخبار گذشت و در کتاب صوم نیز خواهد آمد.

(«و من کان سفره معصیه للّه عزّ و جلّ فعلیه التّمام فی الصّلاه و الصّوم») و کسی که سفرش معصیت و مخالفت الهی باشد پس بر اوست که تمام کند نماز و روزه را و این مضمون فقه رضویست.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که در ماه رمضان افطار نمی کند مگر آن که سفر حق باشد و باطل نباشد.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹

هر که بسفر رود قصر می کند نماز را و افطار می کند صوم را مگر آن که بسفر شکار لهو رود، یا بسفر معصیت رود که اصل سفر معصیت باشد یا از جانب ظالمی رسول باشد یا بقصد عداوت مسلمانان رود یا بقصد سفر در ضرر بر مسلمانان رود.

و از ابو سعید منقولست که دو کس داخل شدند بر حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما در خراسان و هر دو سؤال کردند از قصر خود حضرت بیکی فرمودند که بر تو واجبست که قصر کنی چون بقصد زیارت من آمدی و به دیگری فرمودند که بر تو واجبست که تمام کنی زیرا که بقصد پادشاه جور آمدی که مامون باشد و خواهد آمد در ابواب صوم.

[تعقیب نماز شکسته]

(«و علی المسافر ان یقول فی دبر کلّ صلاه یقصّر

بها سبحان اللَّه و الحمد للّه و لا آله الا اللَّه و اللَّه اكبر ثلثين مرّه لتمام الصّلاه») و در حسن از سليمان مروزى منقولست كه حضرت امام على نقى صلوات اللَّه عليه فرمودند كه واجبست بر مسافر كه در عقب هر نمازى كه قصر مى كند سى مرتبه تسبيحات اربع را بگويد تا نمازش تمام شود و بمنزله دو ركعت مقصوره است.

و عقيب هر نمازى در سفر و حضر نيز مستحب است كه سى مرتبه يا چهل مرتبه تسبيحات اربع را از جهه تعقيب نماز بگويد و لفظ حديث اگر چه بلفظ وجوبست حمل بر استحباب مؤكد نموده اند.

[نماز شب در سفر]

(«و روى الحلبىّ عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه قال ان خشيت ان لا تقوم فى اخر اللّيل او كانت بك علّه او اصابك برد فصلّ و أوتر من اوّل اللّيل فى السّفر») و به اسانيد صحيحه منقول است از حلبى كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه اگر ترسى كه در آخر شب بر نخيزى يا كوفتى داشته باشى يا مانعى يا سرما باشد نماز شب كه هشت ركعت

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۶۰

است و سه ركعت وتر را در اول شب مى توانى كرد در سفر.

و در صحيح از ابن ابى نجران منقولست كه گفت از حضرت امام رضا صلوات اللَّه عليه سؤال كردم از نماز شب در سفر در كجاوه حضرت فرمودند كه هر گاه روى تو برابر قبله نباشد رو بقبله كن و تكبير احرام بگو و نماز را تمام كن بهر طرفى كه شتر رود عرض نمودم كه فداى تو گردم در اول شب مى توانم كرد حضرت فرمودند كه

هر گاه خوف داشته باشی که در آخر شب نکنی در اول شب می توانی کرد و احادیث صحیحه در این باب وارد شده است و خواهد آمد.

و سال علیّ بن سعید ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن صلاه اللّیل و الوتر فی السّفر من اوّل اللّیل قال نعم روایت کرده است شیخ در قوی از علی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از نماز شب و سه رکعت وتر در سفر که اول شب می توان کرد هر گاه نتواند که در آخر شب برخیزد حضرت فرمودند که بلی.

(«و سال سماعه بن مهران ابا الحسن الاوّل صلوات اللَّه علیه عن وقت صلاه اللّیل فی السّفر فقال من حین تصلّی العتمه إلی ان ینفجر الصّبح») و در موثق از سماعه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه از وقت نماز شب در سفر حضرت فرمودند که از وقتی که نماز خفتن می کنی تا طلوع صبح می توانی کرد و ظاهرش آنست که وقت باشد در سفر نه آن که مقدم دارند بر وقت.

و در صحیح از لیث منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از نماز شب در تابستان در شبهای کوتاه در اول شب می توانم کرد حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح از یعقوب منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۱

علیه سؤال کردم از نماز شب در تابستان در شبهای کوتاه در اول شب بکنم حضرت فرمودند که خوب به خاطرت رسیده است و خوب می کنی پس فرمودند که جوانان را

خواب بسیار می آید من امر می کنم ترا که نماز شبرا در اول به جا آوری که مبادا در آخر شب نکنی.

و در صحیح از ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه ترسی که در آخر شب برنخیزی یا کوفتی داشته باشی یا سرما خورده باشی نماز شب و نماز وتر را در اول شب بکن، و این احادیث و اخبار صحیحه و موثقه بسیار وارد شده است که ظاهرش آنست که در سفر و حضر مقدم می توان داشت هر گاه خوف آن باشد که در وقت خودش نتواند کرد و اخبار دیگر خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

(«و روی حریز عمّن حدّثه عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه کان لا یری بأسا بان یصلّی الماشی و هو یمشی و لکن لا یسوق الابل») و به اسانید صحیحه منقولست از حریز از آن کسی که او حدیث را بر حریز خوانده است و در خاطر حماد بن عیسی نیست که کیست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که آن حضرت می فرمودند که باکی نیست که پیاده نماز سنت را یا نماز واجب را راه رود و کند و لیکن شتر نمی راند به اعتبار سخن گفتن یا قرائت را بعنوان حدی خواندن یا اعم تعبّدا و احادیث صحیحه گذشت.

باب العلّه الّتی من اجلها لا یقصّر المصلّی فی المغرب و نوافلها فی السّفر و الحضر

(«سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه لم صارت المغرب ثلث رکعات و اربعا بعدها لیس فیها یقصّر فی حضر و لا سفر فقال انّ اللَّه تبارک و تعالی انزل علی نبیّه صلّی اللَّه علیه و آله کلّ صلاه رکعتین فاضاف إلیها رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و

آله لكلّ صلاه ركعتين فى الحضر و قصّر فيها فى السّفر الّا المغرب و الغداه فلمّا صلّى صلّى اللَّه عليه و آله المغرب بلغه مولد فاطمه صلوات اللَّه عليها فاضاف إليها ركعه شكرا للّه عزّ و جلّ فلمّا ان ولد الحسن صلوات اللَّه عليه اضاف إليها ركعتين شكرا للّه عزّ و جلّ فلمّا ان ولد الحسين صلوات اللَّه عليه اضاف إليها ركعتين شكرا للّه عزّ و جلّ فقال «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ» فتركها على حالها فى الحضر و السّفر») اين بابى است در بيان علت آن كه در نماز شام و چهار ركعت نافله آن تقصيرى واقع نشده است در سفر و حضر منقولست مرفوعا در علل نيز كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه سؤال كردند كه چرا سه ركعت نماز شام و چهار ركعت نافله آن را كم نمى كنند در حضر و سفر حضرت فرمودند كه حق سبحانه و تعالى نمازها را به نزد حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله دو ركعت دو ركعت فرستاد در اول تكليف نماز پس حضرت هر نمازى را دو ركعت زياد كردند در حضر، و در سفر بحال خود گذاشتند مگر نماز شام و صبح را پس

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۶۳

چون حضرت نماز شام را گذاردند دو ركعت خبر آوردند به نزد آن حضرت كه حق سبحانه و تعالى حضرت فاطمه را كرامت كرد حضرت به شكرانه اين نعمت يك ركعت زياد كردند و چون حق سبحانه و تعالى حضرت امام حسن را كرامت فرمود حضرت رسول خدا دو ركعت زياد كردند از جهه نافله شام شكرانه حق سبحانه و تعالى پس چون

حق سبحانه و تعالى حضرت امام حسين را صلوات اللّٰه عليه كرامت فرمود حضرت دو ركعت ديگر از جهه آن حضرت به شكرانه اين كرامت اضافه نمودند در نافله شام و آيه را خواندند كه حق سبحانه و تعالى مقرر ساخته است از جهه هر پسرى برابر حصّه دو دختر، پس چون به شكرانه اين نعمتها بود و اين نعمتها نعمتى بود دايمى شكرانه آن را دايم گردانيدند و در سفر و حضر بحال خود گذاشتند.

و كالصحيح از محمد بن مسلم منقولست كه گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه چرا نماز شام را در سفر و حضر سه ركعت مى كنند و در سفر از آن قصر نشد حضرت فرمودند كه چون أولا حق سبحانه و تعالى نمازها را دو ركعت واجب گردانيده بود و حضرت سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله بحسب تفويضى كه بان حضرت شده بود سه نماز را دو ركعت زياد فرمودند و چون وقت شام تنگ بود يك ركعت زياد فرمودند و چون در سفر آن دو ركعت را از چهار ركعتى انداختند ركعت شام را نينداختند و فرمودند كه مرا شرم مى آيد كه دو مرتبه نقص بان رسانم چون در وقت زياد كردن بان نقص رسانيده بودم بنا بر اين در حضر و سفر آن را سه ركعت مقرّر ساختند.

و در صحيح از ابو بصير منقولست كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه در سفر هر نمازى دو ركعت است و پيش از آن و بعد از آن نافله نيست مگر

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۶۴

نماز شام كه بعد از آن چهار

رکعت نـافله او بحال خود است و در سـفر و حضـر آن را ترک مکن و نوافل ظهر و عصـر ساقط است و قضا نـدارد و در شـب نماز شبرا بکن و اگر فوت شود قضا کن.

و در صـحیح از حارث منقولست که آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه فرمودند که ترک مکن چهار رکعت نافله شام را در سفر و حضـر، و پدرم ترک نمی کردند سـیزده رکعت نافله شبرا در سفر و حضر، و چون دو رکعت نافله صبح بعد از نماز شب کرده می شود و وقت ادای آن در صبح کاذب است بنا بر این اکثر اوقات آن را با نماز شب ذکر می کنند.

و در صـحیح از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه منقولست که مکرر می فرمودنـد که نماز نوافل روز شانزده رکعت است هشـت رکعت نزد زوال و هشت رکعت بعد از ظهر و چهار رکعت بعد از شام و آن را ترک مکن در سفر و حضر و دو رکعت بعد از خفتن است که پدرم آن دو رکعت را نشسـته می کردند و من ایسـتاده می کنم و حضـرت سـید المرسـلین صلّی اللَّه علیه و آله سیزده رکعت نماز شبرا می کردند که هشت رکعت نافله شـبست و سه رکعت نافله وتر است و دو رکعت نافله صبح و احادیث در این باب متواتر است.

باب علّه التّقصیر فی السّفر

(ذکر الفضل بن شاذان النّیسابوریّ رحمه اللَّه فی العلل الّتی سـمعها من الرّضا صـلوات اللَّه علیه انّ الصـلاه انّما قصّرت فی السّفر لأنّ الصّلاه المفروضه اوّلا انّما هی عشر رکعات و السّبع انّما زیدت فیها بعد فخفّف اللَّه عزّ و جلّ عن العبد تلک الزّیاده لموضع سفره و تعبه و

نصبه و اشتغاله بامر نفسه و ظعنه و اقامته لئلّا یشتغل عمّا لا بدّ له منه من معیشته رحمه من اللّٰه عزّ و جلّ و تعطّفا علیه الّا صلاه المغرب فانّها لم تقصّر لأنّها صلاه مقصّره فی الاصل و انّما وجب التّقصیر فی ثمانیه فراسخ لا اقلّ من ذلک و لا اکثر لأنّ ثمانیه فراسخ مسیره یوم للعامّه و القوافل و الاثقال فوجب التّقصیر فی مسیره یوم و لو لم یجب فی مسیره یوم لما وجب فی مسیره الف سنه و ذلک لأنّ کلّ یوم یکون بعد هذا الیوم فانّما هو نظیر هذا الیوم فلو لم یجب فی هذا الیوم لما وجب فی نظیره اذا کان نظیره مثله لا فرق بینهما») این بابی است در بیان علّت تقصیر در سفر و علت مسافت و غیر آن منقولست بدو سند حسن کالصحیح بلکه صحیح چون صدوق حکم به صحت این سند کرده است از فضل در ضمن علتهائی که شنیده است از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که چرا نماز در سفر قصر شد زیرا که نمازی که اول خداوند عالمیان واجب گردانید بر خلایق ده رکعت بود و این معنی متواتر است و بعد از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۶

سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به تفویضی که به آن حضرت شده بود هفت رکعت زیاد کردند پس حق سبحانه و تعالی آن هفت را یعنی اکثرش را که آن شش رکعت بود ساقط گردانید از بندگان به سبب تعب و مشقتی که از لوازم سفر است غالبا و به امور خود رسیدن و همگی مشغول کارهای خود بودن و بار کردن

و فرود آمـدن که اگر تمام می بود از کارهائی که او را ناچار است بان رسـیدن باز می مانـد از امور معاش خود و این تخفیف محض رحمت الهی و مهربانی اوست بر بندگان با آن که نوافل آن نیز ساقط شد و چون بنده ملاحظه می کند در سفر می یابد که چه مقدار او را سبکی حاصل می شود خصوصا در مانند سفر حج که غالب اوقات این نمازها در اثنای راه کرده می شود و بـا این تخفیف به صـد تشویش به حمله خود می رسـد، و همه زیادتیها ساقط شـد مگر زیادتی رکعت نماز شام که ساقط نشـد چون زیادتی او کم بود در حضر، و در عیون و علل مقصوره بود و چرا تقصیر در مسافت هشت فرسخ واجب شد نه در کمتر و نه زیـادتر زیرا که هشت فرسـخ راه یک روز اکثر خلایق است در قافلهای باردار پس در مقـدار یک شـبانه روز راه قصـر مقرر شد و اگر در این مقدار واجب نمی شد در مقدار هزار سال قصـر واجب نمی شد زیرا که هر روزی که بعد از این روز است او نظیر این روز است و اگر در این روز واجب نمی شـد در نظیرش نیز واجب نمی شـد هر گاه نظیر آن مثل آن باشـد و فرقی در میان هر دو نباشـد و این معانی همه مجربست حتی در سـفر مکه معظمه که مشـقتش در یک روز است و هر کس احتمال نمی دهـد که فردا توانـد حرکت کردن و چون شب گـذشت روز دیگر قوتش بیشتر از روز سـابق است تـا آن که مشـهور است که فرشتگان در شبها ایشان را مالندگی می کنند که

قوت حرکت دارند.

(«و انّما ترک تطوّع النّهار و لم یترک تطوّع اللّیل لأنّ کلّ صلاه لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۷

یقصّر فیها لا یقصّر فیما بعدها من التّطوّع و ذلک لأنّ المغرب لا یقصّر فیها فلا تقصیر فیما بعدها من التّطوّع و کذلک الغداه لا تقصیر فیما قبلها من التّطوّع و انّما صارت العتمه مقصوره و لیس تترک رکعتیها لأنّ الرّکعتین لیستا من الخمسین و انّما هی زیاده فی الخمسین تطوّعا لیتمّ بهما بدل کلّ رکعه من الفریضه رکعتین من التّطوّع و انّما جاز للمسافر و المریض ان یصلّیا صلاه اللّیل فی اوّل اللّیل لاشتغاله و ضعفه و لیحرز صلاته فیستریح المریض فی وقت راحته و لیشتغل المسافر باشتغاله و ارتحاله و سفره») و چرا ساقط شده است نافله روز و ساقط نشده است نافله شب زیرا که هر نمازی که در آن تقصیر نشده است در نافله بعد از آن نیز نشده است چنانکه تقصیر در نماز شام نشده است تقصیر در نافله اش نیز نشده است و هم چنین تقصیر در نماز صبح چون نشده است در نافله صبح نیز قصر نشده است، و چرا نماز خفتن قصر شده است و در دو رکعتش قصر نشده است زیرا که دو رکعت و تیره از جمله پنجاه رکعت نمازهای واجب و سنت مؤکّده نیست بلکه آن دو رکعت را بر نوافل افزوده اند از روی استحباب تا تمام شود به سبب آن بدل هر یک از رکعت فریضه دو رکعت نافله، و چرا جایز است مسافر و بیمار را که نماز شبرا در اول شب به جا آورند از جهه آن که غالب اوقات در سحر

بار می کنند و مشغولی بسیار دارد مسافر که نمی تواند مشغول هر دو شدن، و هم چنین ضعف بیمار مانع است از آن که نماز شبرا تواند کرد در وقت خود چون غالب اوقات بیمار در شب سنگین تر است خصوصا آخر شب، پس بیمار و مسافر به سبب کردن در اول شب حفظ می کنند نماز شبرا مبادا از ایشان فوت شود تا آن که در سحر که وقت استراحتست بیمار استراحت داشته باشد و تا مسافر تواند که مشغول کارهای خود و بار کردن شود و روانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۸

شود یا مشغول کارهای سفر تواند شد.

(«و سال سعید بن المسیّب علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما فقال له متی فرضت الصّلاه علی المسلمین علی ما هی الیوم علیه فقال بالمدینه حین ظهرت الدّعوه و قوی الاسلام و کتب اللّه عزّ و جلّ علی المسلمین الجهاد زاد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی الصّلاه سبع رکعات فی الظّهر رکعتین و فی العصر رکعتین و فی المغرب رکعه و فی العشاء الآخره رکعتین و اقرّ الفجر علی ما فرضت بمکّه لتعجیل عروج ملائکه اللّیل إلی السّماء و لتعجیل نزول ملائکه النّهار إلی الارض فکانت ملائکه النّهار و ملائکه اللّیل یشهدون مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله صلاه الفجر فلذلک قال اللّه تعالی «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً» یشهده المسلمون و یشهده ملائکه النّهار و ملائکه اللّیل») روایت کرده است صدوق در صحیح از ابو حمزه از سعید که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم که چه وقت این نماز بر این نحوی که الحال هست بر

مسلمانان واجب شد حضرت فرمودند که در وقتی که خاتم النبیین صلّی اللَّه علیه و آله تشریف شریف به مدینه فرمودند و دعوت اسلام آشکار شد و اسلام قوت گرفت و حق سبحانه و تعالی جهاد را بر مسلمانان واجب ساخت حضرت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله در نماز هفت رکعت افزودند در ظهر دو رکعت و در عصر دو رکعت و در شام یک رکعت و در خفتن دو رکعت و صبح را بر حالتی گذاشته که در مکه واجب شده بود زیاد نکردند از جهه تعجیل فرشتگان شب بسوی آسمان و تعجیل نزول ملائکه روز بسوی زمین پس چنین بود که فرشتگان روز و فرشتگان شب در وقت نماز صبح نزد خاتم المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله حاضر می شدند از این جهت است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۹

حق سبحانه و تعالی فرموده است که اقامت کنید نماز صبح را به درستی که نماز صبح مشهود است حاضر می شوند آن را مسلمانان، و ملائکه روز، و ملائکه شب.

و بحسب ظاهر مخالفت دارد این حدیث با حدیث سابق در نماز شام که رکعت آن در وقت ولادت حضرت فاطمه واجب شد و آن در مکه معظمه واقع شد پیش از هجرت به چندین سال و در این حدیث چنین است که هفت رکعت در مدینه واجب شد پس حمل می توان کرد زیادتی هفت را بر اکثرش که آن شش رکعت است یا آن که بر حضرت سید الانبیاء صلّی اللَّه علیه و آله واجب شده باشد در مکّه معظّمه و به مسلمانان در مدینه مشرفه یا آن که مقرر شده باشد که

حضرت آن رکعت شکر را بعد از چندین سال به جا آورد و اللّٰه تعالی یعلم.

باب الصّلاه فی السّفینه

(سال عبید اللّٰه بن علی الحلبیّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الصّلاه فی السّفینه فقال و حین یستقبل القبله و یصفّ رجلیه فاذا دارت و استطاع ان یتوجّه إلی القبله و الّا فلیصلّ حیث توجّهت به و إن امکنه القیام فلیصلّ قائما و الّا فلیقعد ثمّ یصلّی».)

این بابی است در بیان کیفیت نماز در کشتی به اسانید صحیحه منقولست از عبید اللّٰه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز در کشتی حضرت فرمودند که رو بقبله می کند و راست می ایستد باین عنوان که پاها را بهم می چسباند که نیفتد و هر گاه کسی بگردد از قبله و تواند که رو بقبله کند بکند و اگر نتواند رو کند بهر طرفی که کشتی رود و اگر ممکن باشد او را که ایستاده نماز کند و اگر نتواند بنشیند و نماز کند.

(«و قال له جمیل بن درّاج تکون السّفینه قریبه من الجدّ فاخرج و اصلّی قال صلّ فیها اما ترضی بصلوه نوح علیه السّلام») و در صحیح منقولست از جمیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که گاه هست در کشتی نزدیکیم به ساحل بیرون آیم و نماز کنم حضرت فرمودند که در کشتی نماز کن آیا خوشنود نیستی که بنحو نماز نوح نماز کنی.

بدان که بحسب ظاهر در این باب تعارضی در میان اخبار هست زیرا که در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی منقولست که گفت شنیدم که شخصی از

حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۱

امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کرد از نماز در سفینه حضرت فرمودند که اگر توانید که بیرون آیید بیرون آیید و اگر قدرت نداشته باشید بر خروج ایستاده نماز کنید در کشتی و اگر نتوانید نشسته و تا ممکن باشد ملاحظه قبله کنید که رو بقبله نماز کنید، و غیر این خبر اخبار دیگر وارد است که صریحند در عدم توسعه و صحیحه جمیل دلالت بر توسعه می کند.

و هم چنین صحیحه ابن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از نماز واجب در کشتی و حال آن که تواند که از کشتی بیرون آید و لیکن از شیر و دزدان خوف هست و با او جمعی هستند که رای ایشان جمع نمی شود بر بیرون آمدن که اگر همه بیرون آیند خوف نیست و لیکن اطاعت او نمی کنند در بیرون آمدن و چون در کشتی نماز کنند آیا رکوع و سجود را درست می باید کرد یا ایماء می توان کرد و ایستاده نماز می باید کرد یا نشسته می توان کرد؟ حضرت فرمودند که اگر تواند که ایستاده نماز کند افضل است و اگر نتواند نشسته نماز کند و بر او حرجی نیست در بیرون نرفتن به درستی که شخصی از پدرم همین مسأله را پرسید حضرت فرمودند که نمی خواهی که بنحو نماز نوح نماز کنی.

و در حسن کالصحیح بنحو حدیث متن از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست، و در صحیح از ابی ایوب منقولست که گفت به آن حضرت صلوات اللَّه علیه عرض نمودم که بسیار است که مبتلا می شویم در کشتی و جائی نمی یابیم

که از آنجا بیرون آییم و جمعی که در کشتی اند می گویند که تا ممکن است بیرون رفتن در کشتی نماز نمی کنیم حضرت فرمودند که این نماز حضرت نوحست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۲

آیا نمی خواهی که بنحو حضرت نوح نماز کنی گفتم فدای تو گردم می خواهم حضرت فرمودند که دل تنگ مباش به درستی که نوح در کشتی نماز کرد عرض نمودم که ایستاده نماز کنم یا نشسته حضرت فرمودند که ایستاده عرض نمودم که بسیار است که رو بقبله می ایستم و کشتی می گردد فرمودند که تا توانی رعایت قبله بکن بانکه هر گاه کشتی گردد تو نیز بگرد و رو بقبله کن. و حق آنست که مخیر است میان نماز کردن در کشتی و بیرون آمدن به ساحل و اگر همه جا رعایت امکان کند بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و قال له ابراهیم بن میمون نخرج إلی الاهواز فی السّفن فنجمّع فیها الصّلاه قال نعم لیس به باس فقال له فنسجد علی ما فیها و علی القیر قال لا باس») و کالصحیح منقولست از ابراهیم که گفت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که بسیار است که از کوفه بر روی آب به اهواز که قریب بحویزه است می رویم در کشتی و در کشتی نماز به جماعت می کنیم یا بکنیم حضرت فرمودند که بلی باکی نیست عرض کردم که سجده می توانیم کرد بر آن چه در میان کشتی است از گندم و جو و ینجه و امثال آن و بر قیر که بر کشتی مالیده اند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و مؤید جواز است صحیحه ابن عمار که گفت از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز در کشتی حضرت فرمودند که رو بقبله می کنی و بهر طرف که گردد نماز می کنی و اگر توانی ایستاده نماز می کنی و اگر نتوانی نشسته نماز می کنی و اگر خواهید نماز را به جماعت بکنید و بر قیر پخته و نه پخته نماز می توان کرد و بر آن سجده می توان کرد.

و در صحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که باکی نیست که نماز را در کشتی به جماعت به جا آورند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۳

و کالصحیح بلکه در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم صلوات اللّٰه علیه که هر گاه جمعی در کشتی نماز جماعت کنند پیشنماز در کجا می ایستد و اگر زنان هم در کشتی باشند چه کنند و ایستاده نماز کنند یا نشسته حضرت فرمودند که ایستاده نماز می کنند و اگر ایستاده نتوانند نشسته نماز می کنند و امام در پیش مردان می ایستد و زنان در عقب مردان می ایستند و اگر کشتی تنگ باشد زنان می نشینند و مردان اول نماز می کنند دیگر ایشان و باکی نیست که زنان در برابر نماز مردان باشند، و سؤال کردم از شخصی که راه زنان راه او را زدند یا هر چه داشت غرق شد و الحال برهنه مانده است و وقت نماز شده است چگونه نماز می کند حضرت فرمودند که اگر علفی به همرسد که عورت خود را بان به پوشاند نماز را با رکوع و سجود می کند و اگر بهم نرسد نماز را ایستاده می کند و رکوع و سجود را ایما می کند.

و کالصحیح از ابو هاشم منقولست که گفت با حضرت

ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه در کشتی بودم در دجله و وقت نماز در آمد عرض نمودم که فدای تو گردم نماز به جماعت می کنیم حضرت فرمودند که در شکم رود خانه نماز جماعت نمی توان کرد یا نمی کنیم، محتملست که مراد کراهت باشد با امکان ساحل زیرا که دجله در همه جا به کنار نزدیکست یا مراد کراهت در اوقات سیل باشد.

(«و روی عنه منصور بن حازم انّه قال القیر من نبات الارض») و در صحیح از منصور منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قیر از زمین می روید پس سجده بر آن توان کرد و احادیث بر منع و جواز گذشت و منع محمولست بر کراهت یا در صورتی که زمین و مثل آن باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۴

(«و سال زراره ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یصلّی النّوافل فی السّفینه قال یصلّی نحو رأسها») و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم در شخصی که نوافل را در کشتی به جا آورد حضرت فرمودند که نماز می کند به جانب سر کشتی یعنی رعایت قبله در نافله در کار نیست چنانکه گذشت.

(«و سال یونس بن یعقوب ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الصّلاه فی الفرات و ما هو اصغر منه من الانهار فی السّفینه فقال ان صلّیت فحسن و ان خرجت فحسن و ساله عن الصّلاه فی السّفینه و هی تاخذ شرقا و غربا فقال استقبل القبله ثمّ کبّر ثمّ در مع السّفینه حیث دارت بک») و در موثق کالصحیح از یونس منقولست

که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز کردن در میان کشتی در نهر فرات و نهرهایی که از آن کوچکترند که ساحل نزدیکست و می توان بیرون آمدن حضرت فرمودند که اگر بیرون روی خوبست و اگر در آنجا نماز کنی خوبست دیگر گفت سؤال کردم از آن حضرت از نماز در کشتی و حال آن که گاهی بطرف مشرق می رود و گاهی بطرف مغرب چون کار آن با باد است حضرت فرمودند که رو بقبله کن و تکبیر احرام بگو و ملازم قبله باش هر چند که آن بگردد از طرفی تو بر خلاف آن طرف در اثنای نماز بگرد و احتمال دیگر آنست که همین تکبیر احرام کافیست که رو بقبله باشد بلکه این اظهر است و احتمال اول احوط است مهما أمکن.

(«و سأله هارون بن حمزه الغنویّ عن الصّلاه فی السّفینه فقال ان کانت محمّله ثقیله اذا قمت فیها لم تتحرّک فصلّ قائما و ان کانت خفیفه تکفأ فصلّ قاعدا») و در صحیح منقولست از هارون که گفت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز در کشتی حضرت فرمودند که اگر پر از بار باشد و سنگین باشد به حیثیتی که هر گاه بایستی حرکت نکند در آنجا ایستاده نماز کن و اگر سبک باشد و خوف شکستن و انقلاب در آن باشد نشسته نماز کن.

و در صحیح از علی بن یقطین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از کسی که در کشتی باشد و قدرت نداشته باشد که ایستاده نماز کند

آیا نشسته نماز می کند و ایما می کند یا سجده می کند حضرت فرمودند که ایستاده نماز می کند و اگر چه منحنی باشد به اعتبار حرکات کشتی.

و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از بسیار کس از اصحاب ما که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز در کشتی به ایماست یعنی اگر ممکن باشد ایستاده می کند و الا ایما می کند چنانکه گذشت.

(«و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یکون فی السّفینه هل یجوز له ان یضع الحصیر علی المتاع او القتّ و التّبن و الحنطه و الشّعیر و غیر ذلک ثمّ یصلّی علیه قال لا باس») و به اسانید صحیحه از علی بن جعفر و به اسناد صحیح از علی بن یقطین منقولست که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در کشتی متاع یا ینجه یا کاه یا گندم یا جو و امثال آن از خوردنیها باشد و حصیر خود را بر بالای آنها بیندازد و بر آن نماز کند جایز است حضرت فرمودند که باکی نیست. و دغدغه بالای اینها ایستادن از جهه آنست که حرمت خوردنیها خصوصا گندم را می باید داشت و بر بالای آنها ایستادن ترک حرمتست و دیگر از جهه عدم استقرار تام غالبا و جواب حضرت اینست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۶

هیچ یک از اینها بد نیست چون مضطرند.

(«و قال علیّ صلوات اللّٰه علیه اذا رکبت السّفینه و کانت تسیر فصلّ و أنت جالس و اذا کانت واقفه فصلّ و أنت قائم») و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست

که فرمودند که هر گاه در کشتی نشینی و روان باشد نشسته نماز کن و اگر کشتی ایستاده باشد و روان نباشد ایستاده نماز کن، و محمولست بر کشتیهای کوچک چنانکه مجربست حاصل آن که مدار بر قدرتست یا امکان بی دشواری بسیار.

چنانکه منقولست کالصحیح از سلیمان بن خالد که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز در کشتی فرمودند که ایستاده نماز می کند و اگر نتواند نشسته نماز می کند و رو بقبله می کند در هر دو حال پس اگر کشتی بگردد او بگردد با قبله و رو بقبله داشته باشد و اگر نتواند که بگردد بحال خود بایستد و اجتهاد کند در تحصیل قبله و نماز سنت را تکبیر احرام آن را رو بقبله می گوید و بعد از آن رو به شکم کشتی می کند بهر طرفی که برود و بر این مضمونست قویه علی بن ابراهیم از آن حضرت.

(«و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لبعض اصحابه اذا عزم اللّٰه لک علی البحر فقل الّذی قال اللّٰه عزّ و جلّ «بِسْمِ اللّٰهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ» فاذا اضطرب بک البحر فاتّک علی جانبک الایمن و قل بسم اللّٰه اسکن بسکینه اللّٰه و قرّ بقرار اللّٰه و اهد باذن اللّٰه و لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه») و منقولست از حضرت امام محمد تقی صلوات علیه که به بعضی از اصحاب خود فرمودند که هر گاه حق سبحانه و تعالی بعد از استخاره عزم ترا به جانب دریا کند چون داخل کشتی شوی بگو آن چه را حق سبحانه و تعالی به حضرت نوح فرمود که

سوار شوید بر کشتی به استعانت نام حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۷

سبحانه و تعالی و بگو به یاری خدا یا بر یاری نام خداست رفتن کشتی و ایستادن آن به درستی که پروردگار من آمرزنده و رحیم است پس اگر دریا ترا مضطرب سازد از جهه تلاطم آن پس تکیه کن بر جانب راستت و بگو این دعا را که ترجمه اش اینست که استعانت و یاوری طلب می کنم به نام خدا یا به خدا ای دریا ساکن شو به تسکین الهی یعنی خدا یا دریا را ساکن گردان و آن را قرار ده تا اضطرابش بر طرف شود و آرام ده آن را به قدرت خود و نیست حولی و گردشی و حرکتی و قوتی مگر بحق سبحانه و تعالی خصوصا در دریا و این عبارات در صحیح از علی بن اسباط از حضرت رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست و در باب استخارات مفصل خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

(«و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال کان ابی یکره الرّکوب فی البحر للتّجاره») و کالصحیح و در صحیح از محمد منقولست از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که پدرم امام محمد باقر یا سیّد السّاجدین می فرمودند که مکروهست از جهه تجارت بر دریا نشستن.

و در صحیح چنین است که حضرت باقر و صادق صلوات اللّٰه علیهما کراهت داشتند و ایشان را خوش نمی آمد که شیعیان ایشان سوار شوند بر کشتی از جهه تجارت و ظاهرا مراد از تجارت آنست که خواهند مال ایشان بسیار شود که اگر بمقدار قوت خود و قوت عیال خود باشد کراهت ندارد و لیکن

ظاهر اخبار بسیار آنست که هر گاه از ممری دیگر تواند معاش گذرانیدن به دریا ننشینند.

و در حسن کالصحیح از معلی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که بسفر دریا رود حضرت فرمودند که پدرم می فرمودند که ضرر به دینت دارد اینک مردمان همه روزی و معاش را می یابند بی آن که به دریا نشینند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۸

و در صحیح از اسماعیل منقولست که شخصی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از شخصی که وقت نماز شود و او در کشتی باشد و به خشکی نتواند آمد چه کند حضرت فرمودند که اگر در جهاد است یا حج و زیارات و انواع سفرهای طاعات نماز را ایما کند و اگر سفر تجارت باشد می باید که نماز را بیرون بکند و به کشتی رود گفتم الحال که رفته است چه بایدش کرد حضرت فرمودند که الحال نماز می کند و چون از آب بیرون می آید آن نماز را قضا می کند، و احادیث گذشت در کراهت سفر به جانبی که تیمّم باید کرد او را بر برف و خواهد آمد در تجارت.

(«و سال محمّد بن مسلم ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رکوب البحر فی هیجانه قال و لم یغرّر الرّجل بدینه») و کالصحیح منقولست که محمد گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از سوار شدن بر کشتی در دریا وقت اضطرابش حضرت فرمودند که چرا این شخص دین خود را ضایع می کند.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که

در سوار شـدن دریـا از جهه تجـارت دین خود را ضـایع کردنست. و شـکی نیست که در وقتی که ظن هلاک باشـد حرامسـت مطلقا اگر چه بواسـطه واجب مثل حج باشد و اگر راه منحصـر در دریا باشد ساقط می شود در این وقت و اگر متساوی الطرفین باشد نجات و غرق خلافست در حرمت، و با ظن سلامت تجارت مکروه است و از جهه سفرهای واجب واجبست.

(«و نهی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله عن رکوب البحر فی هیجانه») خواهد آمد در مناهی که آن حضـرت صـلی اللَّه علیه و آله نهی فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۹

از داخل شدن در کشتی در وقت اضطراب دریا به تفصیلی که گذشت.

(«و قال صـلوات اللَّه علیه ما اجمل فی الطّلب من رکب البحر») و در صحیح و حسن کالصحیح از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله منقولست که اقتصاد نورزیده است در طلب روزی کسی که به دریا نشیند از جهه تجارت.

و به اسانید صـحیحه از ابو حمزه ثمالی از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه علیه منقولست که حضـرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله در حـج وداع فرمودنـد که به درسـتی و راستی جبرئیـل امین در دل من انـداخت که هیـچ جانـداری نمی میرد تا روزی خود را تمـام نخورد پس از خـدا بترسـید و اجمال کنیـد یعنی مبالغه مکنیـد و میانه رو و با تأنّی باشـید در طلب روزی و چنین نشود که دیر آمـدن روزی سـبب آن شود که شـما آن را از راه معصـیت طلب کنیـد به درسـتی که حق سـبحانه و تعـالی روزی را حلال قسمت کرده

است میانه خلق و حرام قسمت نکرده است پس کسی که از خدا بترسد و صبر کند حق سبحانه و تعالی روزی حلال او را می رساند و کسی که از حرام بگیرد حق سبحانه و تعالی تقاص می کند از حلال او و در روز قیامت حساب خواهد کرد او را بر آن با عذاب و بعضی چنین تفسیر کرده اند که طلب جمیل و نیکو نکرده است کسی که به دریا نشیند و ظاهرا تصحیف معنویست و احادیث بر مضمون سابق کالمتواتر است و محدثان و لغویان همه تفسیر اوّل را کرده اند و در باب تجارت نیز خواهد آمد.

باب صلاه الخوف و المطارده و المواقفه و المسایفه

اشاره

این بابی است در بیان نماز خوف مانند نماز ذات الرقاع و نماز مطارده که با دشمنان در مقام دفعند از این طرف زور می آورند و کفار را می برند و بر عکس و نماز مواقفه که در برابر یکدیگر ایستاده باشند دیگر مسایفه که کار به شمشیر رسیده است و دست و بغلند با یکدیگر و نه چنین است که نماز هر یک از اینها به نحوی دیگر باشد بلکه همه نمازها غالبا نسبت بهر یک از اینها امکان دارد چنانکه خواهد آمد.

[نماز خوف]

(«روی عبد الرّحمن بن ابی عبد اللَّه عن الصّادق صلوات اللَّه علیه انّه قال صلّی النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله بأصحابه فی غزاه ذات الرّقاع ففرّق اصحابه فرقتین فاقام فرقه بإزاء العدوّ و فرقه خلفه فکبّر و کبّروا فقرا و أنصتوا فرکع و رکعوا فسجد و سجدوا ثمّ استمرّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله قائما فصلّوا لأنفسهم رکعه ثمّ سلّم بعضهم علی بعض ثمّ خرجوا إلی اصحابهم فقاموا بإزاء العدوّ و جاء اصحابهم فقاموا خلف رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فکبّر و کبّروا فقرأ و أنصتوا و رکع فرکعوا و سجد فسجدوا ثمّ جلس رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فتشهّد ثمّ سلّم علیهم فقاموا ثمّ قضوا لأنفسهم رکعه ثمّ سلّم بعضهم علی بعض») و در صحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله با اصحاب خود نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۱

گذاردند در جنگ ذات الرقاع بکسر را جمع رقعه که زمینهای آن صوب چند رنگ بود از سرخ و زرد و سبز، یا چون

پاهای صحابه زخم شده بود کهنه ها بر پا بسته بودند، یا آن که پارچهای رنگین بر علمها بسته بودند یا بر نیزها که دلالت کند بر کثرت، یا جمعی به ایشان رسیدند و پاهای آن جماعت زخم شده بود صحابه به آن جماعت پارها دادند که بر پاها بستند، یا ذات الرقاع اسم درختی بود که در آن صوب بود و مردمان از باب تیمن پارها بر آن می آویختند چنانکه در این بلاد نیز متعارفست که عوام می کنند و چون در آن جنگ حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله که به دشمنان رسیدند وقت نماز ظهر بود حضرت نماز ظهر را به جا آوردند کفار با خود گفتند که می توانستیم که در حالت نماز بر ایشان ریزیم و همه را هلاک کنیم کسی به ایشان گفت که این جماعت نماز دیگر دارند چون مشغول آن نماز شوند شما هر چه خواهید بکنید جبرئیل آمد و آیات این نماز را آورد که مذکور خواهد شد و چون دشمن محاذی قبله نبودند و بر خلاف جهه قبله بودند حضرت اصحاب خود را دو طایفه کردند یک طایفه را فرستادند که در برابر دشمنان بایستند و یک طایفه را در عقب خود بازداشتند پس حضرت تکبیر احرام گفتند و صحابه نیز تکبیر گفتند پس حضرت قرائت کردند و آن جماعت خاموش شدند پس آن حضرت برکوع رفتند و ایشان نیز برکوع رفتند و حضرت به سجود رفتند و صحابه به سجود رفتند پس حضرت راست ایستادند در رکعت دویم.

و در کافی و تهذیب باین عنوان است که ثمّ استتمّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله

و این عبارت اصحّ است بلکه صواب است و خطا از نساخ شده است به سبب قرب صورت و چون حضرت راست ایستادند طایفه که با حضرت بودند از حضرت جدا شدند و از جهه خود یک رکعت را کردند و بر یکدیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۲

سلام دادند و رفتند در برابر دشمنان و آن جماعت که در آنجا بودند آمدند و در عقب آن حضرت ایستادند پس حضرت تکبیر گفت و ایشان تکبیر گفتند ممکن است که تکبیر حضرت سنت باشد و تکبیر ایشان واجب باشد و ظاهرا سهو شده است از صدوق زیرا که در کافی و تهذیب استبصار: همه چنین است که فقاموا خلف رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله فصلی بهم رکعه ثم تشهد و سلم علیهم و صدوق خواسته که مجمل را بیان کند مختل کرده است چون امام تکبیر نمی گوید مرتبه دیگر بلکه امام قرائت را طول می دهد آن مقدار که طایفه اولی نماز خود را تمام کنند و به جای آن جماعت روند تا آن جماعت بیایند و اقتدا کنند و غالب آنست که ایشان وقتی می رسند که امام در آخرهای سوره باشد پس ایشان تکبیر می گویند و ملحق می شوند و با امام رکوع و سجود می کنند و امام چون یک رکعت را با ایشان کرد با امام تشهد می خوانند امام به ایشان سلام می دهد تا ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر را بکنند و تشهد بخوانند و بر یکدیگر سلام دهند.

و اکثر عمل کرده اند بحسن کالصحیح حلبی که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز خوف حضرت فرمودند که امام می ایستد و

یک طایفه با امام می ایستند و یک طایفه در برابر دشمن می روند پس امام یک رکعت نماز با ایشان می کند پس بر می خیزند همه و راست می ایستند و ماموران از امام جدا می شوند و یک رکعت را از جهه خود می کنند و سلام بر یکدیگر می دهند پس این جماعت به جای آن طایفه می روند و آن جماعت می آیند و اقتدا به امام می کنند و رکعت دویم را با ایشان می کند امام پس امام می نشیند و تشهد را طول می دهد تا ایشان برخیزند و یک رکعت خود را بکنند و تشهّد بخوانند پس امام سلام می کند بر ایشان و حق آنست که امام مخیر است در انتظار می خواهد عمل بحدیث اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۳

می کند و سلام بر ایشان می دهد تا ایشان از جهه خود یک رکعت را به جا آورند و می خواهد صبر می کند تا طایفه دویم تمام کنند و سلام بر ایشان دهد، و دور نیست که عمل باین بهتر باشد از جهه ثواب جماعت از جهه امام و ماموم و شهرت بین الاصحاب اگر چه حدیث اول اصح است و لیکن قدما کتاب حلبی را داشته اند و آن چه در آن کتاب بود بمنزله نصی بود که از معصوم شنیده باشند و جزم داریم که هر چه را کلینی از حلبی روایت کرده است از کتاب حلبی برداشته است چون در اکثر مواضع همان حدیث را صدوق و شیخ بهمان عبارت از کتاب حلبی روایت می کنند بی زیاده و نقصان و اگر کلینی می دانست که چنین خواهد شد که اعتماد به ابراهیم بن هاشم نکنند به اسانید دیگر روایت می کرد چنانکه بسیار است

که از جهه تفنن طریق بان اسانید ذکر می کند و احادیث فضلا نیز خواهد آمد.

(و قد قال اللّه تعالی لنبيّه صلّی اللّه علیه و آله «وَ إِذا کُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْرى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً» «۱» فهذه صلاه الخوف الّتی امر اللّه عزّ و جلّ بها نبيّه صلّی اللّه علیه و آله») ظاهر کلام اینست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۴

استشهاد به آیه با آن چه بعد از این ذکر می کند از کیفیت نماز شام داخل صحیحه عبد الرحمن باشد و ممکن است که کلام صدوق باشد و بهر احتمال ضرر ندارد و چون آیه ظاهر است که شامل این نماز هست، و جمعی گفته اند که مخصوص نماز ذات الرقاع است و ترجمه این است که و حال آن که خداوند عالمیان به رسولش صلّی اللّه علیه و آله فرموده است که هر گاه در میان کفار یا صحابه باشی و خواهی که بأصحابه نماز کنی پس باید که طایفه از صحابه با تو بمانند و می باید که سلاحهای خود را با خود بردارند مبادا دشمنان از طرفی دیگر هجوم آورند پس چون طایفه

که با توأنـد سـجده کننـد یا نماز کنند می باید که طایفه دیگر در برابر دشـمنان باشـند و باید که بیایند آن طایفه که با تو نماز نکرده اند و با تو نماز کنند و باید که با احتیاط باشـند و سـلاحهای خود را با خود داشـته باشـند، آرزو کردند کافران که شـما غافل شویـد از سـلاحهای خود ماننـد شمشـیر و نیزه و از متاعهای خود مانند زره و خود و جبّه و یک مرتبه حمله کنند بر شـما شما با خبر باشـید تا چنین نکننـد و اگر بکننـد با ایشان جهاد کنید و بر شـما حرجی نیست اگر آزاری داشـته باشـید از باران یا بیمار باشـید و نتوانیـد اسـلحه را با خود برداشـتن که بگذاریـد و بر نداریـد، و لیکن با حذر باشـید بانکه اسـلحه حاضـر باشد و نگاهبانان مقرر سازید که چون متوجه شـما شوند اسـلحه را بردارید به درستی که حق سبحانه و تعالی مهیّا ساخته است از جهه کـافران عـذابی که خوار کننـده ایشـان باشـد در دنیا و عقبی پس چون نماز خوف را به جا آوردیـد باین عنوان و خواهیـد که عبادت کنیـد یاد کنیـد خداونـد خود را یا اگر خواهیـد که نماز کنیـد یا قضا کنید نمازی را که در حال حرب یا مطلقا از شـما فوت شده باشد پس نماز کنید ایستاده با قدرت بر آن و نشسته با عجز از ایستادن و بر پهلوها با عجز از نشستن در حالتی که در جنگ یا بعد از جنگ افتاده باشید در میان خاک و خون، خداوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۵

خود را فراموش مکنید یا در هیچ حالی از یاد الهی

غافل مباشید و چون مطمئن شوید از خوف دشمنان به جا آورید نماز را تمام با همه افعال بحسب کمّیت و کیفیت به درستی که نماز بر مؤمنان واجبی است موقت به اوقات معلومه پس اینست نماز خوفی که حق سبحانه و تعالی پیغمبرش را بان مامور ساخته است.

(«و قال من صلّی المغرب فی خوف بالقوم صلّی بالطّائفه الاولی رکعه و بالطّائفه الثّانیه رکعتین») محتمل است که جزو حدیث عبد الرحمن باشد چنانکه ظاهر لفظ قال است اما اظهر آنست که عبارت صدوقست که از فقه رضوی نقل کرده است تا حدیث علی بن جعفر و پیشتر ذکر کرده است نماز ذات الرقاع را بنحو مشهور و ذکر کرده است که امام با ایشان سلام می دهد تا طایفه اولی را تکبیر احرام باشد و طایفه دویم را سلام و بعد از آن گفته است که هر که نماز شام را در خوف بعنوان نماز ذات الرقاع به جا آورد با طایفه اولی یک رکعت بکند و با طایفه دویم دو رکعت.

در حسن کالصحیح از حلبی منقول است بعد از آن چه پیش گذشت که سلام بر ایشان می دهد تا به سبب سلام امام از نماز بیرون آیند، و فرمود که در نماز شام نیز چنین است که امام با طایفه اول یک رکعت نماز می کند و چون در رکعت دویم می ایستد مامومان دو رکعت خود را می کنند و تشهد می خوانند و بر یکدیگر سلام می دهند پس این جماعت به جای آنها می روند و آن جماعت می آیند و با ایشان یک رکعت با قرائت می کند پس می نشیند و تشهد می خواند و برمی خیزد و ایشان نیز

بر می خیزند و یک رکعت دیگر را با ایشان می کند و حمد می خواند و می نشیند از جهه تشهد و تشهد را طول می دهد تا مامومان یک رکعت خود را می کنند و تشهد می خوانند و امام بر ایشان سلام می دهد.

و در صحیح از ابان از زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۶

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز شام را هر گاه در خوف واقع سازند با طایفه اول یک رکعت می کند و در رکعت دویم می ایستد تا ایشان دو رکعت را منفرد به جا آورند و با طایفه دویم دو رکعت می کند و تشهد را طول می دهد تا مامومان یک رکعت دیگر را به جا آورند.

اما در حدیث صحیح زراره و حدیث صحیح زراره و فضیل و محمد ابن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه امام نماز شام را در خوف واقع سازد لشکر را دو حصه می کند و با فرقه اولی دو رکعت نماز می کند و با ایشان تشهّد می خواند و بدست اشاره می کند که برخیزند و نماز خود را تمام کنند و بروند به جای آن طایفه و آنها بیایند و تکبیر احرام بگویند و در نماز داخل شوند و امام با ایشان یک رکعت نماز بکند و چون امام سلام دهد آنها برخیزند و یک رکعت دیگر را با قرائت بفعل می آورند و قنوت و تشهد می خوانند و بر می خیزند و یک رکعت دیگر که در آن قرائت نیست بر سبیل وجوب آن را بفعل می آورند پس امام سه رکعت نماز را به جماعت واقع ساخت و طایفه اولی دو رکعت

را به جماعت واقع ساختند و یک رکعت را تنها، و طایفه دویم بر عکس پس طایفه اول تکبیر و افتتاح نماز را دارند و طایفه دویم سلام را دارند و حق آنست که امام مخیر است میان هر دو و اللّٰه تعالی یعلم.

[نماز با خوف از دزد یا درنده]

(«و من تعرّض له سبع و خاف فوت الصّلاه استقبل القبله و صلّی صلاته بالإیماء فان خشی السّبع و تعرّض له فلیدر معه کیفما دار و لیصلّ بالإیماء») و در فقه رضویست بعنوان خطاب و تغییر صدوق همین است که خطاب را بعنوان غیبت ذکر کرده است که هر گاه کسی را شیری در برابر آید و ترسد که نمازش فوت شود رو بقبله کند و نماز را با ایما به جا آورد و اگر از شیر ترسد و در برابر او در آید و رو بقبله نتواند کرد رو بشیر می کند و نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۷

می کند و بهر طرفی که او می رود او نیز می گردد و نماز را به ایماء می کند بسر و اگر نتواند بچشم و اگر نه به تسبیح.

بدان که حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که شیر از روی انسان می ترسد و بعضی گفته اند که حیا می کند از روی آدمی بنا بر این است که رو به او می باید کرد و اگر آدمی پشت کند یک قدم شیر می گیرد آدمی را.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که از شیر ترسد این آیه را بخواند به او ضرر نمی رسد لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ تا آخر سوره برائت و از جمعی ثقات شنیدم که گفتند بشیر رسیدیم و

گفتیم بحق علی بن ابی طالب که از ما بگذر رو بر خاک مالید و گذشت.

و کالصحیح منقولست از کاهلی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون بشیر رسی رو به روی او کن و آیه الکرسی را بخوان و به او خطاب کن و بگو.

(«عزمت علیک بعزیمه اللّٰه و عزیمه محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و عزیمه سلیمان بن داود علیهما السّلام و عزیمه امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام و الائمه الطّاهرین من بعده صلوات اللّٰه علیهم») یعنی قسم می دهم ترا بقسم خدا و رسول و ائمه هدی و سلیمان که کاری بما مدار و برو که هر گاه این را می گویی می رود إن شاء اللّٰه کاهلی گوید که چون از خدمت حضرت بیرون آمدم دیدم که شیری پیدا شد من آن دعا را خواندم و گفتم بحق این عزیمتها که از راه ما برو و آزار ما مده دیدم که سر به زیر انداخت و دمش را میان پاها گرفت و رفت، و این بنده آیه الکرسی را از جهه دفع همه بلاها تجربه کرده ام، و از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون شیر را ببینی بگو

اعوذ بربّ دانیال و الجبّ من شرّ کلّ اسد مستأسد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۸

(«و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن الرّجل یلقاه السّبع و قد حضرت الصّلاه فلم یستطع المشی مخافه السّبع قال یستقبل الأسد و یصلّی و یؤمی برأسه ایماء و هو قائم و ان کان الاسد علی غیر القبله») و به اسانید صحیحه منقولست از علی

که گفت از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که شیر به او رسد و وقت نماز شده باشد و راه نتواند رفت از ترس شیر حضرت فرمودند که رو بشیر می کند و نماز می کند و از جهه رکوع و سجود ایستاده ایما می کند بسر هر چند شیر بر خلاف قبله باشد.

و در صحیح دیگر از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که بشیر رسد و وقت نماز در آید و از ترس شیر نتواند راه رفتن و اگر بایستد که نماز کند در رکوع و سجود از شیر می ترسد و شیر در برابر اوست بر خلاف قبله پس اگر رو بقبله کند ترسد که طعمه شیر شود چه کند و جواب همان است و دور نیست که صدوق زیادتیها را انداخته باشد.

(«و سال سماعه بن مهران ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یلقاه السّبع و قد حضرت الصّلاه فلا یستطیع المشی مخافه الاسد قال یستقبل الاسد و یصلّی و یؤمی برأسه ایماء و هو قائم و ان کان الاسد علی غیر القبله») و در موثق از سماعه منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که شیر به او رسد و وقت نماز در آید و راه نتواند رفت از ترس شیر حضرت فرمودند که رو بشیر می کند و نماز می کند ایستاده و بسر ایما می کند اگر چه شیر بر خلاف قبله باشد و در چنین حدیثی که موافق باشد با سابق قانون محدثین آنست

که هر دو را با هم ضم

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۹

می کننـد و یک حـدیث می کننـد یا بعد از نقل اول سـند ثانی را ذکر می کنند و می گویند مثله، مناسب این بود که در اینجا چنین کند و مخالفتی که با سابق دارد در لفظ اسد و سبع است و این سهل است نسبت به آن چه صدوق بسیار می کند.

[نماز با اشاره]

(«و سال سماعه بن مهران ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یاخذه المشرکون فتحضره الصّلاه فیخاف منهم ان یمنعوه قال یؤمی ایماء») و منقولست در موثق از سماعه که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که کفار او را گرفته باشـند با سـیری و وقت نماز حاضـر شود و از کفار ترسد که مبادا منع کنند او را حضرت فرمودند که ایما می کنـد. و این حـدیث را صـدوق نقل بالمعنی کرده است و حـدیث را او و دیگران چنین روایت کرده اند که کفار او را منع می کننـد از نماز نه آن که ترسد که منع کنند که در این صورت حکم به ایماء مشـکل است مگر آن که خوف داشـته باشد که با منع آزار رسانند و ممکن است که حدیث دیگر باشد.

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال قلت له صلاه الخوف و صلاه السّفر تقصّر ان جمیعا قال نعم و صلاه الخوف احقّ ان تقصّـر من صـلاه السّـفر لأنّ فیها خوفا یا لأنّ لیس فیها خوفا») و به اسانیـد صـحیحه منقولست از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که آیا نماز خوف و

نماز سـفر هر دو را قصـر می بايد كرد يعنی هم چنان كه سـفر به سـبب قصر است آيا خوف نيز سبب قصر هست اگر در حضر باشد حضـرت فرمودند كه بلی و نماز خوف سـزاوارتر است كه قصـر در آن واقع شود از نماز سفر به اعتبار خوفی كه نادرا در آنجـا می باشـد يعنی حق سـبحانه و تعـالی نماز سـفر را از آن جهت فرمود كه قصـر كننـد چون نادرا در آنجا خوف می باشـد چنانكه خواهد آمد آيه كريمه «إِنْ خِفْتُمْ»

گذشت نيز پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۰

هر گاه در حضر خوف محقق باشد اولی خواهد بود به قصر و عبارت تهذيب چنين است كه «من صلاه السّفر ليس فيها خوف» يعنی سـزاوارتر است به قصـر از نمـاز سـفری كه در آن خوف نباشـد و احتمال اصـلاح در هر دو هست و معنی هر دو صـحيح است غافل شده اند بعضی و اصلاح كرده اند و اللّٰه تعالی يعلم.

(و سـمعت شـيخنا محمّد بن الحسن رضـی اللّٰه عنه يقول رويت انّه سـئل الصّادق صـلوات اللّٰه عليه عن قول اللّٰه عزّ و جلّ «وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاهِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» «۱» فقال هذا تقصير ثان و هو ان يردّ الرّجل الرّكعتين إلی ركعه و قد رواه حريز عن ابی عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه عليه) و شنيدم از شيخم و شيخ اهل قم ابن وليد كه حق سـبحانه و تعالی از او خوشـنود باشـد كه می گفت روايتی بمن رسـيده است كه از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه عليه سؤال كردند از تفسير قول حق سبحانه و تعالی كه هر

گاه روانه شوید در زمین پس نیست حرجی بر شما که قصر کنید نماز را اگر ترسید که کافران به شما ضرر رسانند حضرت فرمودند که این آیه از جهه قصر خوف نازل شده است پس اگر در سفر باشند و خوف نیز باشد چهار رکعتی را یک رکعت می باید کرد زیرا که سفر دو رکعت را انداخت و خوف دو رکعت را یک رکعت گردانید و این روایت را حریز از آن حضرت نقل کرده است صلوات اللّه علیه.

و شیخ طوسی نیز در صحیح از حریز همین حدیث را روایت کرده است و ظاهرا ابن ولید و صدوق و جمعی دیگر عمل به این حدیث کرده اند و جمعی تاویل کرده اند که مراد این است که خوف سبب دیگر است از جهه قصر و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۱

شرع ضرر ندارد توارد علّتین بر معلول واحد شخصی زیرا که علل شرع معرفاتند پس آن که دو رکعت را یک رکعت می کند چهار رکعت را دو رکعت خواهد کرد.

[نمازی که تکبیر و تهلیل است]

(و روی عبد الرّحمن بن ابی عبد اللّه عن الصّادق صلوات اللّه علیه فی الصّلاه الزّحف قال یکبّر و یهلّل یقول اللّه عزّ و جلّ «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالًا أَوْ رُكْباناً») و در صحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه در نماز جنگی که کار به شمشیر رسیده باشد حضرت فرمودند که تکبیر و تهلیل می گوید و در کافی و تهذیب یکبّر و یؤمی است و ظاهرا تصحیف شده باشد و یؤمی انسب است به استشهاد آیه که حضرت می فرماید که نمی بینی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر ترسید پیاده یا سواره نماز کنید

و پیاده و سواره بغیر از ایما نمی تواننـد کرد و بنا بر نسـخه اصل مراد این خواهد بود که مراد الهی از این آیه نماز شده الخوف است که تکـبیر احرام می گوینـد و در نمـاز غیر سه رکعتی دو مرتبه تسبیحـات اربع را می خواننـد و در سه رکعتی سه مرتبه و بعـد از آن تشـهد می خوانند و سـلام می دهند و باین عنوان در حدیث ندیده ام اما فقها چنین ذکر کرده اند و شک نیست که آن چه ایشان گفته اند احوط است.

(«و روی عن ابی بصـیر انّه قال سـمعت ابا عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه یقول ان کنت فی ارض مخوفه فخشـیت لصّا او سبعا فصلّ الفریضه و أنت علی دابّتک») و در موثق و در صـحیح منقولست از ابو بصیر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که اگر در زمینی باشی که خوف داشته باشی در آنجا از دزد و درنده یا شیر پس نماز واجب را بر بالای چهار پا بکن یا می توانی کرد.

و در صحیح از محمد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۲

رضـا صـلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که به مکه می رویم و به زیر می آییم از شتر برای نمـاز در جـائی چنـد که اعراب بادیه نشـین در آنجا می باشند آیا نماز را بر روی زمین بگذاریم و الحمد تنها از خوف بخوانیم یا نماز را بالای شتر بگذاریم و حمد و سـوره را بخوانیم حضـرت فرمودنـد که هر گـاه خوف داشـته باشـی نمـاز واجب و سـنت را سواره بکن و اگر حمـد و سوره بخوانی نزد من محبوبتر

است اما آن چه کرده بالحمد تنها باکی نیست و باین حدیث استدلال نمی توان کرد بر استحباب سوره و نه بر وجوب سوره بلی ظاهر می شود که نهایت اهتمام به شان سوره هست.

(«و فی روایه زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال الّذی یخاف اللّصوص یصلّی ایماء علی دابّته») و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که شخصی که از دزدان می ترسد نماز می کند بر روی چهار پا به ایمای بسر از جهه رکوع و سجود و در سجود سر را کج تر می کند.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم که اگر مشاهده می فرمودی مرا که من در کنار فرات نماز می کردم و خوف شیر داشتم تعجب می فرمودید یا کاش مرا می دید که چه حال داشتم حضرت فرمودند که چرا سواره نماز نمی کردی چون خوف از شیر کمتر است.

و در موثق کالصحیح بلکه صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که ترسد از شیر یا دزد چگونه نماز می کند حضرت فرمودند که تکبیر می گوید و ایما بسر می کند.

(«و قد رخّص فی صلاه الخوف من السّبع اذا خشیه الرّجل علی

نفسه ان یکبّر و لا یؤمی رواه محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّه علیهما») چون در احادیث صحیحه وارد شده است در نمازی که خوف از سبع داشته باشند که نماز را به ایما کنند ذکر کرد که رخصت داده اند در نماز خوف از سبع هر گاه بر خود ترسد

که مثل نماز شده الخوف تکبیر بگویند و ایما نکنند، و نمازی که به ایما می کنند تکبیر احرام و قرائت و تشهد و سلام دارد و رکوع و سجود را ایما می کنند، و نماز تکبیر: رکوع و سجود ندارد و قرائت حمد و سوره ندارد بلکه بدل از هر رکعتی یک مرتبه تسبیحات اربع را می گویند و تکبیر احرام و تشهد و سلام دارد بر مشهور و ظاهر این حدیث کالصحیح محمد بن مسلم و احادیث دیگر آنست که تکبیر تنهاست.

چنانکه در صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه مسلمانان و کفار ملاقات کنند به شمشیر که دست به شمشیر کرده باشند در این صورت نماز تکبیر است و اگر برابر یکدیگر ایستاده باشند نماز به ایماست و از نقل رخصت در اینجا ظاهر می شود که در حدیث سابق یومی بوده است بدل و یهلل که اگر یهلل می بود داخل نماز تکبیر می بود.

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال الّذی یخاف اللّصوص و السّبع یصلّی صلاه المواقفه ایماء علی دابّته قال قلت أ رأیت ان لم یکن المواقف علی وضوء کیف یصنع و لا یقدر علی النّزول قال یتیمّم من لبد دابّته او سرجه او معرفه دابّته فانّ فیها غبارا و یصلّی و یجعل السّجود اخفض من الرّکوع و لا یدور إلی القبله و لکن أینما دارت دابّته غیر انّه یستقبل القبله بأوّل تکبیره حین یتوجّه») و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۴

علیه که آن حضرت فرمودند

که شخصـی که از دزدان یا شـیر ترسد نماز می کند به نحوی که در برابر دشـمن ایستاده باشد در جهاد و ایما می کند از جهه رکوع و سجود بر پشت چهار پا زراره گفت عرض نمودم که خبر ده مرا که اگر چنین شخصی وضو نداشته باشد چه کند حال آن که از چهار پا به زیر نمی تواند آمد از خوف دشمن و شیر حضرت فرمودند که تیمّم می کند از نمد چهار پا یا نمد زین یا یـال اسـبش به درستی که در اینهـا غبـاری هست و نماز می کنـد و سـجده را پست تر از رکوع به جا می آورد و نمی گردد به جانب قبله بلکه بهر طرفی که چهار پا می رود رو به آن طرف می کنـد مگر تکبیر احرام را که رو بقبله می گویـد در وقتی که متوجه نماز می شود و باقی را بهر طرفی که حیوان رود رو می کند به آن طرف.

[نماز مسایفه]

(«و روی عبیـد اللّه بن علی الحلبیّ عن ابی عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه قـال صـلاه الزّحف علی الظّهر ایمـاء برأسـک و تکبیر و المسایفه تکبیر بغیر ایماء و المطارده ایماء یصـلّی کلّ رجل علی حیاله») و به اسانیـد صـحیحه منقولست که حضـرت امام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که نماز زحف که نزدیک شونـد به دشـمن بر پشت چهار پا می کنی و بسـر ایما می کنی و تکبیر می گویی به جـای قرائت، و مسایفه یعنی آن که کار به شمشـیر رسـیده باشـد تکبیریست بی ایما و مطارده که این طایفه آن طایفه را می رانند و بر عکس هر یک بحال خود نماز می کنند.

(«و قال صلوات اللّه علیه فات النّاس مع

علیّ صلوات اللَّه علیه یوم صفّین صلاه الظّهر و العصر و المغرب و العشاء فامرهم فکبّروا و هلّلوا و سبّحوا رجالا- و رکبانا») ممکن است که جزو حدیث حلبی باشد یا مرسل صدوق باشد و ظاهرا مرسل اوست و عبارت فقه رضویست و در فقه بعد از سبحوا هست که بعد از آن حضرت این آیه را خواندند که «فَإِنْ خِفْتُمْ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۵

فَرِجالًا أَوْ رُكْباناً» فامرهم علی صلوات اللَّه علیه فصنعوا رجالا او رکبانا و صدوق اختصار کرده است حاصل آن که حضرت صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که در روز صفین که جنگ سر شد تا روز دیگر چاشت در جنگ بودند از مردمان فوت شد نماز ظهر و عصر و شام و خفتن یعنی نتوانستند که نماز صحیح به جا آورند حضرت ایشان را فرمودند که تکبیر و تهلیل و تسبیح بگویند پیاده و سواره.

و کلینی در حسن کالصحیح و شیخ در صحیح روایت کرده اند از زراره و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم به دوازده سند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که در نماز خوف فرمودند که نزد مطارده که هم را رانند و مناوشه که نزدیک به یک دیگر شده باشند هر یک به ایماء نماز می کنند بهر جانبی که روند و ایستند، و اگر کار بدست و شمشیر رسیده باشد و دست و گردن شده باشد و جنگ در گرفته باشد به درستی که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه در صفین در شب هریر نماز ظهر و عصر و مغرب و عشای ایشان نبود مگر به نماز تکبیر، و در تهذیب و

پیشنمازی ایشان نکرد در این چهار نماز مگر به تکبیر و تهلیل و تسبیح و تحمید و دعا و این نماز ایشان بود در وقت هر نمازی و امر نکرد ایشان را به اعاده نماز، و ظاهر این صحیحه الفضلا آنست که استغفار را با تسبیحات اربع ضم فرموده باشند چنانکه در دو صحیح سابقا گذشت یکی صریح و یکی ظاهر مثل این خبر، و صفین موضعی است که در آنجا چند ماه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه با معاویه جهاد می فرمودند و شب هریر شبی است که مرویست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در آن شب هزار مدبر را بدست مبارک خود بجهنم

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۶

فرستاد و هزار تکبیر از آن حضرت شنیدند چون هر کسرا که می کشتند اللّٰه اکبر می فرمودند و هزار رکعت نماز نیز کردند.

(«و فی کتاب عبد اللّٰه بن مغیره انّ الصّادق صلوات اللّٰه علیه قال اقلّ ما یجزئ فی حدّ المسایفه من التّکبیر تکبیرتان لکلّ صلاه الّا المغرب فانّ لها ثلثا») و بطرق صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از عبد اللّٰه و در تهذیب و کافی از شخصی از اصحاب ما از آن حضرت است و لهذا تغییر اسلوب داد و چون بسیار از عبد اللّٰه روایت کرده است در این کتاب معلوم است که محض و جاده نیست بلکه نمی خواست که ظاهر سازد ارسال را و اظهار این معنی نیز کرده است که همین که در کتاب او هست کافیست چون اجماعست بر تصحیح ما یصح عنه که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اقلّ آن چه کافیست در نمازی که در وقت شمشیر

زدن بر یکدیگر به جا می آورند از تکبیر دو تکبیر است در غیر نماز شام و در آن سه تکبیر است هر تکبیری به جای یک رکعت و مشهور آنست که مراد از تکبیر تسبیحات اربع است چنانکه آن را تسبیح می گویند به اعتبار یک جزو او که تکبیر است و تسبیح.

(«و ساله سماعه بن مهران عن صلاه القتال فقال اذا التقوا فاقتتلوا فانّما الصّلاه حینئذ تکبیر و اذا کانوا وقوفا لا یقدرون علی الجماعه فالصّلاه ایماء») و در موثق از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از نمازی که در وقت مقاتله می کنند چه عنوانست حضرت فرمودند که چون کار به شمشیر زدن می رسد در آن وقت نماز تکبیر است یعنی تسبیحات اربع یا با استغفار، و اگر در برابر دشمن ایستاده اند و تیر بر یکدیگر می اندازند و قدرت ندارند بر نماز جماعت هر یک بر سر خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۷

نماز می کنند بانکه در حال رکوع و سجود ایما می کنند، و اگر همه ایستاده اند رو بقبله یا به طرفی دیگر و ممکن باشد که با امام نماز جماعت کنند بر بالای اسب نماز جماعت را به جا می آورند.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه با دشمنان ملاقات کنند مسلمانان و کار به کشش رسد در آن وقت نماز تکبیر است و اگر در برابر هم ایستاده باشند نماز به ایماست و عبارت فقه رضوی نیز چنین است که اگر در مطارده باشی با دشمن نماز را به ایما کن، و

اگر کار تنگ شود پس تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر بگو که هر تسبیح و تحمید و تکبیری به جای یک رکعت است نزد ضرورت که رکوع و سجود را به ایما نیز نتوان کرد.

و در حسن کالصحیح از محمد بن عذافر منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه کار به شمشیر رسیده باشد دو تکبیر او را کافی است و این تقصیری دیگر است یعنی تقصیر اول آن بود که چهار رکعت دو رکعت شد و در اینجا رکوع و سجود و قرائت ساقط شد و بدل از همه تکبیر شد.

[نماز عاریا]

(«و العریان یصلّی قاعدا و یضع یده علی عورته و إن کانت امرأه وضعت یدها علی فرجها ثمّ یؤمیان ایماء و یکون سجودهما اخفض من رکوعهما و لا یرکعان و لا یسجدان فیبدو ما خلفهما و لکن ایماء برءوسهما») و برهنه نشسته نماز می کند و دست خود را بر عورت خود می گذارد و اگر زن باشد دست خود را بر فرج خود می گذارد و در حالت نشستن ایما می کنند و از جهه سجود ایما را پست تر از رکوع می کنند که سر را کج تر می کنند و رکوع سجود صحیح نمی کنند که مبادا ظاهر شود عورتشان از عقب و لیکن ایما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۸

بسر می کنند و این مضمون حسنه کالصحیحه زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه.

(«و اذا کانوا جماعه صلّوا وحدانا») و هر گاه جمعی برهنگان باشند نمازهای خود را به جماعت نمی کنند اما آن چه پیش گذشت که نماز را نشسته می کنند مستندش کالصحیحه زراره و صحیحه عبد اللّٰه بن سنان

است و در موثقه سماعه و صحیحه حلبی وارد است که اگر جامه نجس داشته باشد در آن جامه نماز نمی کند و برهنه نماز می کند نشسته اگر چه اخبار ایستاده نیز وارد شده است.

مثل صحیحه علی بن جعفر و حدیث جمع میان اخبار مثل صحیحه ابن مسکان از بعضی از اصحابش از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که برهنه باشد و وقت نماز شود چگونه نماز کند حضرت فرمودند که برهنه نماز می کند ایستاده اگر کسی او را نه بیند و اگر او را به بیند نشسته نماز می کند اما آن که ذکر کرده است که به جماعت نماز نکنند بخاطر ندارم که در جائی دیده باشم غیر از اینجا.

با آن که در صحیح از ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از قومی که برهنه باشند و خواهند که نماز جماعت کنند چه نحو کنند حضرت فرمودند که همه نشسته نماز می کنند و امام آن مقدار پیشتر می نشیند که زانوهای او ظاهر شود.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که جمعی را راه زنان برهنه کردند نماز را چگونه به جا آورند حضرت فرمودند که همه می نشینند و امام اندکی پیشتر می نشیند و در رکوع و سجود امام ایما می کند و ایشان در عقب او رکوع و سجود را به ایمای

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۹

او می کنند و پیشتر گذشت.

[نماز در گل و آب]

(«و فی الماء و الطّین تکون الصّلاه بالإیماء، و الرّکوع اخفض من السّجود») و در آب و کل

نماز را به ایما می کند و رکوع را پست تر از سجود به جا می آورد.

در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر مرد و زن در آب باشند یا در دریا باشند سجده بر آب نمی کنند و از ایشان ساقط است رو بقبله کردن و در آنجا ایما می کنند از جهه سجده برو.

و کالصحیح از لیث منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در مکانی باشد که قدرت بر زمین نداشته باشد ایما کند، و در موثق از عمار منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که نیابد چیزی را که بر وی سجده کند و جائی نباشد که در آنجا سجده کند حضرت فرمودند که هر گاه چنین باشد در همه نمازها از فریضه و نافله ایما می کند.

دیگر از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که او را باران بگیرد و زمینها همه گل شده باشد و موضع خشکی نیابد که در آنجا سجده کند چه کند حضرت فرمودند که نماز را ایستاده به جا می آورد و رکوع را نیز درست به جا می آورد چون رکوع صحیح می تواند کرد و سجود را ایما می کند و تشهد و سلام را ایستاده می کند، و ظاهرا عبارت صدوق و شیخین از این عبارت باشد و وجهش چنین است که در غالب اوقات که در میان آب و گل گرفتار است چون رکوع را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۰

می تواند کرد درست می کند و سجود را چون نمی تواند عبث است کج شدن ایما بسر می کند از جهه آن و در

این صورت رکوع پست تر از سجود می شود و شیخ مفید علیه الرحمه وجهی گفته است که چون رکوع موضوعست از جهه تذلّل آن را درست بفعل می آورد و سجود اشاره است بقبله آن را ایما می کند و وجهی گفته اند که چون در آب باشد و شنا کند در رکوع است فی الحقیقه و در سجده اگر پیشانی را بر آب گذارد سجده بر مشروب کرده خواهد بود پس ایما می کند و بس و ظاهر می شود از حدیث عمار که مراد از آب آب بارانست که زمین را گل کرده است و احتیاج باین تکلّفات نیست و اللّه تعالی یعلم.

باب ما یقول الرّجل اذا اوی إلی فراشه

اشاره

این بابی است در بیان آن چه می گوید آدمی در وقتی که به خوابگاه خود می رود چون آدمی همیشه بی چاره است و شیاطین بر او مسلطند اگر در وقت خواب اعمالی که متلقی است از شارع به جا آورد خوابهای پریشان نمی بیند و خوابش عبادت می شود چنانکه اشعاری دارد بان خطابی که حق سبحانه و تعالی به حضرت ابراهیم کرده است که بگو که نماز من و حج یا عبادات من و حیات و زندگانی من و ممات من یعنی مردن یا خوابی که برادر مرگست چنانکه حق سبحانه و تعالی آن را مرگ نامیده است همه از جهه رضای خداوندیست که پروردگار عالمیانست، و دور نیست که بظاهر این آیه استدلال توان کرد بر آن که تلفظ به نیّت در همه عبادات مطلوب باشد چنانکه در خصوص حج احادیث صحیحه نیز وارد شده است و هر گاه خواب مؤمن از جهه حق سبحانه و تعالی باشد بانکه مقصودش از خواب راحت بدن باشد تا قوت

داشـته باشد که بعد از بیداری عبادات را با حضور قلب آورد خوابش عبادت خواهد بود، و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و در مذمت بیداری کل شب هم چنان که مذموم است که کل شب در خواب باشد، و هر گاه خواب به نیّت عبادت شود و بر نهجی شود که مطلوب الهی است ممکن است که روح او را به عـالم قـدس برنـد و صـحبت او در خواب با مقـدّسان باشد در بهشت معنوی بلکه صوری نیز چنانکه مجربست.

[خواب با طهارت]

(«قـال الصّادق صـلوات اللّه علیه من تطهّر ثمّ اوی إلی فراشه بات و فراشه کمسـجده») منقولست در صـحیح از ابن ابی عمیر از محمد که آن حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودند که هر که با طهارت باشد و محدث و جنب و امثال اینها نباشد یا وضو بسازد اگر چه وضو داشـته باشد و این بهتر است و بعد از آن به خوابگاه خود رود شب بروز آورد و خوابگاه او مانند مسـجد او باشد یعنی خاصـیت با وضو بخواب رفتن آنست که در نامه عمل بنـده ثواب بودن مسـجد بنویسـند که گـذشت، و کلینی بعد از این ذکر کرده است که حضـرت فرمودند که اگر در آخر شب برخیزد و خدا را یاد کند گناهان او و همه بریزد از او یعنی بعد از آن که با وضو بخواب رفته باشـد یا مطلقا پس اگر در آخر شب برخیزد و وضو بسازد و دو رکعت نماز بکنـد و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و صلوات بر محمد و آل او بفرستد هر چه از حق سبحانه و

تعالى طلب کنـد به او عطا کننـد یا همان چیزی را اگر مصـلحت او در آن باشـد و اگر نه از جهه او ذخیره سازنـد چیزی را که بهتر از آن باشد و به او رسانند در دنیا اگر مصلحت باشد یا در عقبى یا در هر دو.

(«فـان ذکر انّه ليس على وضوء فليـتيمّم من دثـاره و کائنـا مـا کـان لم يزل فى صـلاه مـا ذکر اللّه عزّ و جـلّ») و در قوى از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه منقولست که اگر به خاطرش رسـد که وضو نـدارد پس باید که تیمّم کند از جامه که بر بالاى خود مى انـدازد و از لحاف و امثال آن بهر حالى که باشـد یعنى خواه با وضو باشد یا با تیمّم یا اعمّ تا ذکر کند حق سـبحانه و تعالى را در فراش همانست که در نماز است تا صـبح آن شب یا تا بخواب رود و این تیمّم را با وجود آب مى توان کرد بلکه بعضـى گفته اند که بهتر است از آب چون حضرت آن را طلبیدند اما چون حدیث سابق هست که وضو ساختن مطلوبست و در

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۰۳

این حـدیث نفرمودنـد که با عدم آب تیمّم کنید مخیر خواهد بود و اگر چه ظاهرش آنست که تیمّم را از جهه تخفیف فرموده باشند و وضو ساختن بهتر باشد و اللّه تعالى یعلم.

[دعا هنگام خواب]

(«و روى العلا عن محمّد بن مسلم قال قال لى ابو جعفر صلوات اللّه علیه اذا توسّد الرّجل یمینه فلیقل بسم اللّه اللّهمّ انّى اسلمت نفسى إليك و وجّهت وجهى إليك و فوّضت امرى إليك و الجات ظهرى إليك و

توكّلت علیک رهبه منک و رغبه إلیک لا ملجأ و لا منجی منک الّا إلیک امنت بکتابک الّذی أنزلت و برسولک الّذی ارسلت») و به اسانید صحیحه منقولست که محمد گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه بمن فرمودند که هر گاه شخصی دست راست خود را به زیر سر خود گذارد و لازم دارد که به پهلوی راست بخوابد و بهتر آنست که روی او بقبله باشد مثل ملحود پس این دعا را بخواند: استعانت بحق سبحانه و تعال یا به نام او می جویم و یاوری از او می خواهم در همه کارها حتّی در خواب رفتن خداوندا جان خود را تسلیم کردم به تو و روی خود را متوجه تو گردانیدم بحسب صورت به کعبه و بحسب معنی دلم را به جانب تو می کنم و کارهای خود را خصوصا دفع دشمنان را به تو می گذارم و ترا پشت و پناه خود می دانم و می گردانم و در جمیع امور توکل بر تو می کنم چون خوف از تو دارم و رغبت بسوی تو دارم نیست پناهی و محل نجاتی از تو مگر بسوی تو ایمان آورده ام به کتابی که تو آن را فرستاده و به رسولی که تو او را به رسالت ارسال فرموده.

(«ثمّ تسبّح تسبیح الزّهراء فاطمه صلوات اللّه علیها») پس تسبیح فاطمه زهرا را می گویی صلوات اللّه علیها ممکن است که کلام صدوق باشد یا جزو صحیح سابق باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۴

و کالصحیح منقولست از هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که چون به خوابگاه خود روی تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها را

بخوان سی و چهار اللّٰه اکبر و سی و سه الحمد للّه و سی و سه سبحان اللّٰه را بخوان و آیه الکرسی و معوذتین و ده آیه از اول سوره و الصافات و ده آیه از آخر سوره بخوان.

و کالصحیح منقولست از داود از برادرش که شهاب از ما التماس کرد که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه سؤال کنید از جانب من که زنی در خواب من می آید و مرا می ترساند حضرت فرمودند که به او بگو که تسبیحی نگاه دار و سی و چهار اللّٰه اکبر بگو و سی و سه سبحان اللّٰه و سی سه الحمد للّه بگو و ده مرتبه این تهلیل را بخوان که لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی بیده الخیر و له اختلاف الّلیل و النّهار و هو علی کلّ شی ء قدیر و در تعقیب گذشت مفصلا و آن که بهر دو عنوان خوبست اگر چه اول به اعتبار مخالفت عامه بهتر است.

و من اصابه فزع عند منامه فلیقرا اذا اوی إلی فراشه المعوّذتین و آیه الکرسیّ و کسی که او را ترسی دست دهد در خواب باید که چون به خوابگاه خود رود سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب النّاس و آیه الکرسی را بخواند و گذشت در حدیث هشام با چیزهای دیگر.

و در صحیح از سدیر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که سوره ملک مانع است از عذاب قبر و من در و تیره می خوانم نشسته و پدرم در شب

و روز می خواندند و پدرم می فرمودند که کسی که این سوره را خواند در و تیره یا مطلقا چون منکر و نکیر از پیش پای او به قبر در آیند پاهای او گویند که شما را بر ما دستی نیست این بنده بر من بر می خواست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۵

هر شب و روز سوره ملک می خواند، و چون از نزد سینه بیایند سینه گوید که این بنده مرا در سینه خود جا داده بود و هم چنین از پیش زبان.

و از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله منقولست که هر که سوره ألهیکم التّکاثر را در وقت خواب بخواند از عذاب قبر ایمن باشد.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه که هر کس مداومت کند از کودکی که هر شب سه مرتبه قل اعوذ بربّ الفلق و سه مرتبه قل اعوذ برب الناس و صد مرتبه قل هو اللَّه احد و اگر نتواند پنجاه مرتبه بخواند حق سبحانه و تعالی دفع کند از او هر بلا‌یی و آفتی که به اطفال می رسد و از جمیع آفات او را حفظ کند و از جمیع بیماریها ما دام که مداومت کند برین تا پیری و تا وقت جان کندن محفوظ بوده باشد از هر آفتی.

و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که هر که صد مرتبه قل هو اللَّه احد را در وقت خواب بخواند حق سبحانه و تعالی گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد.

(«و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللَّه علیهما قال لا یدع الرّجل ان یقول عند منامه

اعیذ نفسی و ذرّیّتی و اهل بیتی و مالی بکلمات اللّٰه التّامّات من کلّ شیطان و هامّه و من کلّ عین لامّه فذلک الّذی عوّذ به جبرئیل الحسن و الحسین صلوات اللّٰه علیهما») و به اسانید صحیحه منقولست از یکی از صادقین صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند کسی ترک نکند این تعویذ را در وقت خواب که این تعویذیست که جبرئیل حسنین را صلوات اللّٰه علیهما باین تعویذ کرد و ترجمه اش اینست که نفس خود را و فرزندان خود را و اهل خانه خود را و مال خودم را در پناه اسماء اعظم الهی در می آورم از شر هر شیطانی و هر حیوان گزنده و از شر هر چشم بدی. و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۶

شیاطین اگر چه به معصومین دست ندارند اما دست بر دیگران دارند که آنها را بر ایشان مسلط کنند و دعا دفع آن می کند و ممکن است که در امور دنیوی دست بر ایشان نیز داشته باشند.

(«و روی عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال له اقرء قل هو اللّٰه احد وَ قل یا أیها الکافرون عند منامک فانّها براءه من الشّرک و قل هو اللّٰه احد نسبه الرّبّ عزّ و جلّ») و در صحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که بعبد اللّٰه فرمودند که در وقت خواب سوره توحید و جحد را بخوان که خواندن سوره جحد سبب بیزاری است از شرک صوری و معنوی که اکثر عالمیان به آن مبتلایند و خواندن این سوره بالخاصیه رفع آن می کند و خواندن سوره توحید بنده را به خداوند مربوط می سازد و این هر

دو معنی مجربست، و ظاهر لفظ این معنی دارد و لیکن جمعی چنین گفته اند که مراد اینست که سوره جحد از جهه نفی شرک نازل شد، و سوره توحید را سوره نسبت از آن جهت فرمود که یهود و نصاری گفتند که نسبت کن بما ربّ خود را که با که خویشی و قومی دارد این سوره نازل شد که نسبت حق سبحانه و تعالی بما سوی نسبت بی نسبتی است و منافات ندارد که در آنجا این معنی داشته باشد و در اینجا آن معنی و اللَّه تعالی یعلم.

و در صحیح از یعقوب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه می فرمودند که پدرم صلوات اللَّه علیه می فرمودند که قل هو اللَّه احد ثلث قرانست و قل یا أیها الکافرین ربع قرانست یعنی ثواب قرائت ثلث و ربع قرآن دارند و فضایل این دو سوره خصوصا توحید از حد حصر بیرونست.

(«و روی بکر بن محمّد عنه صلوات اللَّه علیه انّه قال من قال حین یاخذ مضجعه ثلث مرّات الحمد للّه الّذی علا فقهر و الحمد للّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۷

الّذی بطن فخبر و الحمد للّه الّذی ملک فقدر و الحمد للّه الّذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کلّ شی ء قدیر خرج من ذنوبه کیوم ولدته أمّه») و به اسانید صحیحه عالیه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که هر که به خوابگاه خود رود و سه مرتبه این حمد را بخواند از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولّد شده است. و ظاهرش شامل صغایر و کبایر همه هست و ترجمه اینست

که جمیع محامد مخصوص واجب الوجودیست که بلند مرتبه کی مخصوص ذات مقدس اوست و از این جهت همه موجودات مقهور و مسخّر اویند و جمیع ثناها مخصوص خداوندیست که مجرد بالذاتست و هیچ نوع تعلقی و احتیاجی و ارتباطی او را به مکونات نیست از این جهت است که عالم است بجمیع پنهان و آشکار و اشاره باین دارد آن که فرموده است که آیا عالم نیست کسی که آفریده گار است و مجرد، که اول دلیل متکلمین است، و ثانی برهان حکما، و جمیع حمدها مخصوص خداوندیست که پادشاه پادشاهانست و موجد جمیع عالمیان و از این جهت قادر است بر همه بملک و ملک و جمیع حمدها مخصوص پروردگاریست که مردگان را در قبر و حشر زنده می کند و می میراند همه زندگان را در دنیا و قبر و او بر همه چیزی قادر و تواناست، و مناسبت این دعاها به وقت خواب از آن جهت است که حق سبحانه و تعالی از جهه مصالح بندگان خواب را بر ایشان مسلّط گردانیده است تا بدانند قاهریت او را تعالی شانه و مقهوریت خود را، و چنانکه در این نشأه بخواب می میراند و به بیداری زنده می گرداند در آن نشأه نیز همه را زنده خواهد کرد و غرض این است که بندگان آن نشأه را فراموش نکنند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ الخ» یعنی حق سبحانه و تعالی همه را می میراند در وقت مردن و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۸

وقت خواب پس هر که را می خواهد روح او را نگاه می دارد و بر نمی گردد و هر که را اجل

نرسیده است زنده می فرماید تا اجل مقدر، و تا از این نشأه خواب استدلال کنند بر آن نشأه چنانکه منقولست که حق سبحانه و تعالی خواب را از این جهت مقرر فرمود که استدلال کنند بان بر آن نشأه.

(«و قال النّبی صلّی اللَّه علیه و آله من قرء هذه الآیه عند منامه «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ الخ» سطع له نور إلی المسجد الحرام حشو ذلک النّور ملائکه یستغفرون له حتّی یصبح») و در قوی از آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله منقولست که فرمودند که هر که این آیه را نزد خواب بخواند نوری از آن شخص لامع شود تا مسجد الحرام و میان این نور فرشتگان باشند و از جهه او استغفار کنند تا صبح، و ترجمه آیه این است که بگو یا محمد که به درستی که من نیستم مگر آدمی مانند شما که بمن وحی می رسد از جانب حق سبحانه و تعالی و به شما می رسانم که خداوند شما خداوندیست یگانه در ذات و صفات پس هر که لقای پروردگار خود را به انکشاف قلبی یا هر که یقین می داند که خواهد مرد باید که عمل صالح به جا آورد واحدی را شریک خداوند خود نداند و نکند و پیشتر مذکور شد.

(«و روی عامر بن عبد اللَّه بن جذاعه عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال ما من عبد یقرا اخر الکهف حین ینام الّا استیقظ فی السّاعه الّتی یرید») و کالصحیح بطرق متعدده بل الصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که هر بنده از بندگان الهی که آخر

کهف را بخواند در وقت خواب و آن آیه سابق است «قُلْ إِنَّما» تا به آخر البته بیدار شود در هر ساعتی که خواهد از ساعات شب و این مجربست و وارد شده است که نیت مؤثر است و هر گاه ضم شود با آیه قرآنی نور علی نور خواهد بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۹

و در قوی از سکونی منقولست که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله [فرمود] که هر که خواهد که در سحر به عبادت الهی برخیزد و در وقت خواب این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی ملکی را موکل گرداند که او را در آن ساعت بیدار کند و دعا اینست.

اللَّهمّ لا تؤمنّی مکرک و لا تنسنی ذکرک و لا تجعلنی من الغافلین اقوم ساعه کذا و کذا

و به جای کذا و کذا بگوید که ساعت ششم یا هفتم تا به آخر هر ساعتی را که خواهد نام برد یعنی خداوندا مرا ایمن مگردان از عذاب خود و چنان مکن که ذکر ترا فراموش کنم و مرا از جمله غافلان مگردان می خواهم که در فلان ساعت برخیزم.

(«و روی سعد الاسکاف عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه انّه قال من قال هذه الکلمات فانا ضامن ان لا یصیبه عقرب و لا هامّه حتّی یصبح اعوذ بکلمات اللَّه التّامّات الّتی لا یجاوزهنّ برّ و لا فاجر من شرّ ما ذرأ و من شرّ ما برأ و من شرّ کلّ دابّه هو اخذ بناصیتها انّ ربّی علی صراط مستقیم») و کالصحیح منقولست از سعد کفشگر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که هر که این کلمات

را بخواند من ضامنم که هیچ عقربی و گزنده او را نگزد تا صبح، و ترجمه اش اینست که پناه می برم به اسماء اعظم الهی که از آن در نمی گذرند احدی از نیکوکار و بدکار یعنی اگر خوانده شود مؤثر است در همه، یا مثل رحمن و رازق که همه را احاطه نموده است یا قرآن مجید که بر همه کس واجبست اطاعت آن، یا انبیاء و اوصیاء که بر همه کس واجبست متابعت ایشان یا همه از شر آن چه حق سبحانه و تعالی آفریده است از مار و عقرب و امثال اینها از حیواناتی که در زیر زمین می باشند و از شر آن چه خلق نموده است از سایر حیوانات که بر روی زمینند یا هر دو به یک معنیند، و از شر هر جنبنده که خداوند تعالی ایشان را در قبضه قدرت خود دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۰

به درستی که پروردگار من در خلق اشیاء بر راه راستست و چیزی عبث نیافریده است و هر یک از اینها را از جهه مصلحتی و حکمتی آفریده است.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم از عقربها می ترسیم حضرت فرمودند که نظر کن بسوی بنات نعش که تشبیه کرده اند چهار آن را به تابوت و سه کوکب آن را به دختران که پیش پیش نعش می روند و این سه کوکب نزدیک به ستاره میان ایشان که ستاره دویم دخترانست ستاره خوردی هست که عرب آن را سها می گویند و ما آن را اسلم می گوییم هر شب تند نظر کن به آن

و سه مرتبه بگو

اللّهمّ یا ربّ اسلم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم و سلّمنا

راوی می گوید که در عمر خود یک شب ترک کردم و نگفتم در آن شب عقربم زد و از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که هر که در خانه تنها یا یورت تنها باشد آیه الکرسی بخواند و بگوید اللّهمّ انس وحشتی و امن روعتی و اعنّی علی وحدتی یعنی خداوندا انس ده وحشت مرا و ایمن ساز ترس مرا و یاوری ده مرا بر تنهائی من و حدیث سها مجربست و هم چنین خواندن آیه الکرسی از جهه هر امری.

(«و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال اذا خفت الجنابه فقل فی فراشک اللّهمّ انّی أعوذ بک من الاحتلام و من سوء الاحلام و من ان یتلاعب بی الشّیطان فی الیقظه و المنام») و بهشت سند صحیح از معاویه و بسند صحیح از قداح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه ترسی که محتلم شوی چون به خوابگاه روی بگو این دعا را که ترجمه اش اینست خداوندا به درستی که پناه به تو می آورم از محتلم شدن که شیطان در خیال من در آید و خواب ببینم تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۱

محتلم شوم و پناه به تو می آورم از خوابهای پریشان مطلقا و از آن که شیطان با من بازی کند در بیداری و خواب بانکه مرا مشغول ملاهی کند و از یاد تو بازمانم.

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که چون حضرت سید المرسلین به فراش خود می رفتند آیه

الکرسی می خواندند و می گفتند

امنت باللّه و کفرت بالطّاغوت اللّهمّ احفظنی فی منامی و فی یقظتی

یعنی ایمان به خدا دارم و کافرم بهر باطلی خداوندا حفظ کن مرا در خواب و بیداری.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست که پسری از پسران حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه به نزد حضرت آمد و گفت بابا می خواهم بخوابم حضرت فرمودند که ای پسرک بگو.

(«اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا صلّی اللّه علیه و آله عبده و رسوله اعوذ بعظمه اللّه و اعوذ بعزّه اللّه و اعوذ بقدره اللّه و اعوذ بجلال اللّه و اعوذ بسلطان اللّه انّ اللّه علی کلّ شی ء قدیر و اعوذ بعفو اللّه و اعوذ بغفران اللّه و اعوذ برحمه اللّه من شرّ السّامّه و الهامّه و شرّ کلّ دابّه صغیره او کبیره بلیل او نهار و من شرّ فسقه الجنّ و الانس و من شرّ فسقه العرب و العجم و من شرّ الصّواعق و البرد اللّهمّ صلّ علی محمّد عبدک و رسولک») راوی می گوید که هر مرتبه که حضرت اسم پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را می بردند آن طفل الطیّب را اضافه می کرد باین نحو علی محمد الطیّب حضرت می فرمودند که بلی الطیّب المبارک یعنی هر چه وصف کنی آن حضرت را کم است.

(«و روی العبّاس بن هلال عن ابی الحسن الرّضا عن أبیه صلوات اللّه علیهما قال لم یقل احد قطّ اذا اراد ان ینام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۲

«إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ لَئِنْ زالَتا إلی اخر الآیه «۱» فسقط علیه البیت») و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه

علیه از پدرش صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند حق سبحانه و تعالی حفظ کند آن خانه را که بر سر او نیفتد، و ترجمه آیه این است که به درستی که خداوند عالمیان نگاه می دارد آسمان و زمین را از زوال و اگر زایل شوند کسی امساک اینها نمی تواند کرد بعد از زوال یا بعد از آن که حق سبحانه و تعالی اینها را امساک نکند به درستی که حق سبحانه و تعالی حلیم و بردبار است و آمرزنده است گناهان بندگان را و اگر نه از افعال شوم خلایق جا داشت که همه از هم به پاشد.

باب ثواب صلاه اللّیل

اشاره

این بابی است در بیان ثواب نماز شب آیات و احادیث در این باب از حد حصر بیرونست و سوره مزمّل در آن وارد شده است و بعضی از آیات در ضمن اخبار مذکور خواهد شد.

[نماز شب شرف مؤمن است]

(«نزل جبرئیل علی النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله فقال له یا جبرئیل عظنی قال یا محمّد عش ما شئت فانّک میّت و احبب من شئت فانّک مفارقه و اعمل ما شئت فانّک ملاقیه شرف المؤمن صلاته باللّیل و عزّه کفّ الاذی عن النّاس») منقولست در موثق و مضمونش در احادیث صحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که جبرئیل صلی اللّٰه علیه به خدمت حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آمد حضرت به او فرمودند که ای جبرئیل مرا پناه ده و موعظه کن جبرئیل گفت ای محمد بهر نحو که خواهی زندگانی کن که عاقبت مرگست و خواهی مردن و هر که را خواهی دوست دار که از او مفارقت خواهی کردن، و هر کار خواهی بکن که ملاقات خواهی کرد بعمل خود شرف و بزرگواری مؤمنان در نماز شب ایشانست هر که نمی کند شرف ندارد و هر که می کند در خور کردن شرف دارد و عزت مؤمنان در آنست که ازار ایشان به کسی نرسد و کسی که تامل کند در این کلمات می داند که از وحی الهی است (و روی بحر السّقّاء عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّ من

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۴

روح اللّٰه عزّ و جلّ ثلاثه التّهجّد باللّیل و افطار الصّائم و لقاء الاخوان) و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه که از جمله رحمتهای الهی یا از جمله نسیمهای رحمت سبحانی سه چیز است که لذات آن در این نشاه محسوس است و سالی که نکوست از بهارش پیداست یکی بیداری و ترک خواب کردن در شب دیگر در وقت افطار که لذّتی قطع نظر از لذت حیوانی می یابد چنانکه خواهد آمد در صوم، دیگر ملاقات کردن برادران مؤمن یکدیگر را رحمتی است که سبب فیوض و واردات عظیمه می شود و معنی این حدیث را ارباب حال چنانکه باید می یابند.

(و قال ابو الحسن الاوّل صلوات اللّه علیه فی قول اللّه «عزّ و جلّ وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللّهِ» «۱» قال صلاه اللّیل) و کالصحیح منقولست از حضرت ابو الحسن صلوات اللّه علیه و در بعضی از نسخ الاول است و در بعضی الرضا و هر دو محتمل است و صدوق و شیخ در کتب بدون هر دو روایت کرده اند حاصل آن که آن حضرت فرمودند که مراد از رهبانیت نماز شب است و حق سبحانه و تعالی مدح فرموده است نصاری را که ایشان عبادتی بدعت کردند و بر خود لازم گردانیدند ما بر ایشان ننوشته بودیم و نکردند این بدعت را مگر بقصد رضای الهی و ظاهرا بدعتی که کرده باشند آن باشد که نماز شب را نذر کرده باشند و بر خود واجب گردانیده باشند بانکه اصل نماز شب بوده باشد و نذر نیز بوده باشد ایشان نذر کرده باشند و بدعت بمعنی لغوی باشد بمعنی تازه و داخل آن حدیثی است که متواتر است که بعد از مؤمن سه چیز به او می رسد بعد از

انقطاع عمل یکی فرزند صالح و یکی صدقه جاریه و یکی سنتی که بگذارد که به آن عمل کنند مثل این

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۵

قسم سنتی یا آن که حواریان به تفویض زیاد کرده باشند یا آن که جاهل معذور باشد چون قصد ایشان خیر بود و اول اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه علیکم بصلوه اللّیل فانّها سنّه نبیّکم و داب الصّالحین قبلکم و مطرده الدّاء عن اجسادکم) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بر شما باد مداومت بر نماز شب زیرا که سنت پیغمبر شماست صلّی اللّٰه علیه و آله و طریقه بندگان شایسته الهی است که پیش از شما بوده اند که ائمه معصومین باشند صلوات اللّٰه علیهم یا جمیع انبیاء و اوصیاء و عبّاد و دفع کننده دردهاست از بدنهای شما.

(و روی هشام بن سالم عنه صلوات اللّٰه علیه انّه قال فی قول اللّٰه عزّ و جلّ «إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِیلًا» «۱» قال قیام الرّجل عن فراشه یرید به وجه اللّٰه عزّ و جلّ لا یرید به غیره) و به زیاده از چهارده سند صحیح منقولست از هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند در قول حق سبحانه و تعالی که به درستی که نفسی که برخیزد در شبها یا ساعات شبها عبادت در آن واقع ساختن مشقتش بیشتر است و قوام قولش بهتر حضرت فرمودند که مراد الهی آنست که برخاستن از خوابگاه نفس را مشکلتر است وقتی که غرضش رضای الهی باشد و غیر رضای او چیزی منظورش نباشد و

الّا اصل برخاستن سهل است و محتملست که مراد این باشد که در شب برخاستن از برای رضای الهی آسانتر است و موافقت زبان با دل در شب به اعتبار اخلاص آسانتر است اگر چه در واقع دشوارتر است.

از همه اعمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۶

و در علل در حسن کالصحیح و در کافی در صحیح روایت کرده اند باین عنوان که حضرت فرمودند که مراد الهی از اقوم قیلا آنست که از فراش خود برخیزد بقصد خدا و اراده غیر او نداشته باشد و بنا بر این اظهر آنست که مراد این باشد که عبادت شب به اخلاص اقربست و اخلاصی که روح عبادتست در آن سهل است و حاصل معنی چنین می شود که آن عبادتی که حق سبحانه و تعالی آن را مدح فرموده است وقتی ممدوح است که خالص از جهه رضای او باشد حتی رفتن به بهشت و خلاصی از دوزخ منظور نباشد بلکه قرب الهی به اعتبار کمال نفس نیز منظور نباشد و محض بندگی منظور باشد و محتملست که مراتب نیتها بحسب اختلاف احوال مردمان مختلف باشد چنانکه مشهور است که حسنات ابرار سیّئات مقربانست بسا باشد که جمعی را همین معانی کمال باشد و مقربان را نقص باشد بلکه چنین است البته لهذا در نیات لفظی در حج و غیره منضم شده است.

ارید بذلک وجهک و الدّار الآخره

یعنی غرضم رضای تست و بهشت اگر چه آن را نیز تاویل می توان کرد که فقره ثانیه مؤکد فقره اولی باشد و همین معنی از آن مراد باشد و لیکن خلاف ظاهر است و در نیّت نماز مذکور شد.

(و قال الصّادق صلوات اللّه

علیه یقوم النّاس من فرشهم علی ثلاثه اصناف صنف له و لا علیه و صنف علیه و لا له و صنف لا علیه و لا له فامّا الصّنف الّذی له و لا علیه فیقوم من منامه فیتوضّا و یصلّی و یذکر اللّٰه عزّ و جلّ فذلک الّذی له و لا علیه و امّا الصّنف الثّانی فلم یزل فی معصیه اللّٰه عزّ و جلّ فذلک الّذی علیه و لا له و امّا الصّنف الثّالث فلم یزل نائما حتّی اصبح فذلک الّذی لا علیه و لا له) و بسند صحیح از مسترق منقولست که آن حضرت فرمودند که مردمان از فراش خود بر می خیزند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۷

یعنی چون صبح می کنند سه طایفه اند یک طایفه نفع یافته اند و ضرر نیافته اند و یک طایفه ضرر یافته اند و نفع نیافته اند و یک طایفه نه ضرر به ایشان رسیده است و نه نفع.

اما آن صنفی که از برای ایشان نفع بوده است و ضرر نبوده کسی است که از خواب برخیزد و وضو سازد و نماز کند و خداوند خود را یاد کند تا صبح این نفع یافته است و ضرر نیافته است.

و اما طایفه دویم کسی است که در مخالفت الهی باشد تا صبح این آخرت خود را بر باد داده و چیزی از جهه خود حاصل نکرده که نفع او باشد.

و اما طایفه سیّم کسی است که بخواب رود تا صبح نه نفع یافته از عبادت و نه ضرر به او رسیده از معصیت، و از احوال اینها احوال دیگران ظاهر می شود مثل طایفه که پاره در معصیت باشند و پاره در طاعت و طایفه که خواب نکنند

و مشغول مباحی دیگر باشند آنها مثل جمعی انـد که خواب بوده اند و علی هذا القیاس و غرض از ذکر این سه طایفه آنست کـه چون صبح می شود شب بر هر سه گذشته است جمعی تحصیل سعادت ابـدی کرده انـد و ذخیره از جهه آخرت خـود تحصیل نموده اند و جمعی که معصیت کرده اند نیز شب بر ایشان گذشته و از لذات چیزی نمانده است بلکه اگر ایمان دارند هزار برابر آن لذت غم از جهه ایشان مانده است و هم چنین جمعی که به مباح گذرانیداند بر ایشان گذشته است به حیثیتی که عـدمش بهتر از وجود است و حسرت ابـدی خواهد بود چون رأس المال آدمی همین عمر است و چند شب معدود دارد و هر شب که می گذرد برخی از مایه او کم شده است و چیزی حاصل نکرده است با آن که سفر غیر متناهی در پیش دارد.

[آثار نماز شب]

(و ساله عبد اللَّه بن سنان عن قول اللَّه عزّ و جلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۸

«سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» «۱» قال هو السّهر فی الصّلاه) و در صحیح منقولست از عبد اللَّه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از قول حق سبحانه و تعالی که مدح جمعی فرموده است که سیمای ایشان و علامت ایمان ایشان در روهای ایشانست از اثر عبادت نماز یا نماز شب حضرت فرمودند که علامت علامت بیداری است از جهه نماز که روی ایشان را زرد دارد و چشمشان از بسیاری گریه کوروش است یا نوریست که از رو ظاهر است نزد مکاشفین و نزد غیر ایشان از مؤمنان حالتی از روی ایشان

هویداست که سبب محبت عالمیانست به ایشان یا رقت قلب یا جمیع اینها با آن که پیشانی ایشان از بسیار نماز کردن مانند زانوی شتر پینه کرده است و اکثر همین تفسیر را کرده اند و این حالت با نفاق و کفر نیز ممکن است که جمع شود اگر چه هر گاه از برای حق سبحانه و تعالی باشد کمال است.

چنانکه در حدیث صحیح از معروف منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نماز صبح را در مسجد کوفه کردند و چون از نماز فارغ شدند اصحاب خود را موعظه فرمودند و خود گریستند و ایشان را از ترس الهی به گریه در آوردند پس فرمودند که و اللّٰه که جمعی را دیده ام در زمان خلیلم حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که صبح و شام می کردند ژولیده مو و گرد آلوده با شکمهای گرسنه و پیشانی ایشان مانند زانوی بز پینه کرده بود و شبها را بروز می آوردند گاهی در سجود و گاهی در قیام گاهی بر پا ایستاده بودند تا تنک می آمدند، دیگر به سجده می رفتند تا مانده می شدند، دیگر بر پا می ایستادند و با پروردگار خود مناجات می کردند و از او سؤال می کردند خلاصی خود را از آتش جهنم و اللّٰه که ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۹

با این همه عبادت می دیدم که ترسان و خایفان بودند از عذاب الهی یا از عدم قبول اعمال و احادیث از این باب بسیار است.

و حضرت سیّد السّاجدین و موسی بن جعفر هر دو ذو الثفنات بوده اند و پیشانی ایشان مانند زانوی شتر شده

بود و هر سال نه مرتبه می چیدند و احادیث بسیار وارد شده است در فضایل سجده و طول آن و جمعی از اصحاب ائمه هدی صلوات اللّه علیهم معروف بودند به کثرت سجده.

(و روی عنه فضیل بن یسار انّه قال انّ البیوت الّتی یصلّی فیها باللّیل بتلاوه القرآن تضی ء لأهل السّماء کما تضی ء نجوم السّماء لأهل الارض) و کالصحیح و در صحیح منقولست از فضیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که خانهایی که در آنجا نماز شب می کنند و در نماز تلاوت قران می کنند روشنی می دهد اهل آسمان را چنانکه ستارگان آسمان روشنی می دهند اهل زمین را و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و ممکن است که مراد روشنایی صوری باشد یا روشنایی معنوی یا هر دو.

(و قال صلوات اللّه علیه فی قول اللّه عزّ و جلّ «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ» «۱» قال صلاه المؤمن باللّیل تذهب بما عمل من ذنب النّهار) و در صحیح منقولست از ابراهیم از کسی که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند در تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بتحقیق که حسنات محو می کنند سیئات را حضرت فرمودند که نمازی که مؤمن در شب کند محو می کند گناهان روز را و ظاهرا مراد حضرت این باشد که نماز شب نیز مراد الهی است هم چنان که نمازهای واجب مراد است چون احادیث بسیار از سیّد ابرار و ائمه اطهار سلام اللّه علیهم وارد است که نماز یومیه

مراد است.

(و مدح اللّه تبارک و تعالی امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فی کتابه بقیام صلاه

اللّیـل فقـال عزّ و جـلّ «أَمَّنْ هُوَ قـانِتٌ آنـاءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَ قائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» «۱» و انـاء اللّیـل ساعاته) و منقولست که در این آیه مـدح کرده است حق سـبحانه و تعـالی حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه را در کتاب به عبادت شب و فرموده است که آیا آن کسـی که نماز می کند یا قنوت می خواند در نماز در ساعات شب که گاهی به سـجود است و گاهی به قیام و می ترسـد از عذاب آخرت و امید رحمت پروردگار خود دارد آیا او مساویست با کسـی که چنین نباشد و آناء شب ساعات شبست.

و کلینی و صدوق در حسن کالصـحیح روایت کرده اند از زراره که گفت عرض کردم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه این آیه را حضـرت فرمودنـد که مراد از این آیه نمـاز شـبست گفتم چه مراد است از آن که حـق سـبحانه و تعـالی فرموده است اطراف النهار الخ یعنی در ساعات شب نماز کن و در اطراف روز شاید که بدهند به تو تا راضـی شوی یعنی رتبه شفاعت کبری را حضـرت فرمودنـد که مراد الهی نوافـل روز است عرض کردم که آنجا که فرموده است که شب نماز کن و در پشـت کردن سـتاره ها مراد از ادبار نجوم کدامست حضرت فرمودند که وقت نافله صبح است که صبح کاذب باشد عرض نمودم که فرموده است که بعضی از شب نماز کن از برای خدا و در عقب سجود نیز نماز کن مراد از این چیست حضرت فرمودند که دو رکعت بعد از شام است.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه انّ اللّه

تبارک و تعالی اذا اراد ان یصیب اهل الارض بعذاب قال لو لا الّذین یتحابّون بحلالی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۱

یعمرون مساجدی و یستغفرون بالأسحار لولاهم لأنزلت عذابی) و کالصحیح و در صحیح بطرق متکثره از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که به درستی که هر گاه حق سبحانه و تعالی می خواهد که اهل زمین را معذب سازد به سبب اعمال شنیعه ایشان می فرماید که اگر نه جمعی باشند که با یکدیگر محبت می کنند بمال حلالی که به ایشان داده ام و به تخفیف می توان خواند یعنی به یک دیگر بخشش می کنند مال حلال را و عمارت می کنند مساجد مرا بحسب صورت به ساختن و تعمیر کردن و چراغ روشن کردن و رفتن و امثال اینها یا بحسب معنی تعمیر می کنند به عبادت و طاعات و تلاوات و امثال اینها و اگر نه جمعی باشند که در سحرها استغفار می کنند و طلب مغفرت می کنند از من اگر نه این جماعت بودند عذاب خود را به ایشان می فرستادم.

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله من کثر صلاته باللّیل حسن وجهه بالنّهار) و در قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که نمازش بسیار است در شب: خوشروست در روز و هر چند بیشتر است خوش روتر است و محبت مؤمنان به او بیشتر است.

و منقولست در صحیح از اسماعیل بن موسی بن جعفر که گفت از برادرم حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیهم شنیدم که فرمود که از حضرت سیّد الساجدین صلوات اللَّه علیه پرسیدند که سبب چیست که متهجدان و سحر خیزان از همه مردمان مقبول تر و خوشروترند

حضرت فرمودند که ایشان با خداوند خود خلوت می کنند حق سبحانه تعالی خلعتی از نور خود در ایشان می پوشاند.

و در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که نماز شب رو را سفید و نورانی می کند و نماز شب مؤمن را خوشبو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۲

می کند و نماز شب روزی را زیاد می گرداند.

و کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است صدوق و چون سندش به او صحیح است صحیح است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز شب خوشرو می گرداند و خلق را نیکو می گرداند و خوشبو می گرداند و روزی را فراخ می گرداند و قرض را ادا می کند و غم را می برد و چشم را جلا می دهد.

(و جاء رجل إلى ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فشکی الیه الحاجه فافرط فی الشّکایه حتّی کاد ان یشکو الجوع فقال له ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یا هذا أ تصلّی باللّیل فقال الرّجل نعم فالتفت ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه إلى اصحابه فقال کذب من زعم انّه یصلّی باللّیل و یجوع بالنّهار انّ اللّٰه تبارک و تعالی ضمّن صلاه اللّیل قوت النّهار) و در قوی منقولست که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه آمد و شکایت نمود احتیاج خود را و از حد بیرون برد شکایت را تا آن که نزدیک شد که شکایت کند که الحال گرسنه ام یا گرسنگی می کشیم حضرت فرمودند که آیا نماز شب می کنی آن مرد گفت بلی پس حضرت رو به اصحاب خود فرمودند و فرمودند که دروغ می گوید کسی که می گوید که نماز شب می کنم و روزش گرسنگی

می خورم زیرا که حق سبحانه و تعالی نماز شب را ضامن قوت روز گردانیده است که نماز شب به او می رساند حقیقه یا آن که چون حق سبحانه و تعالی به سبب آن می رساند گویا آن رسانیده است.

و کالصحیح منقول است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که نماز شب سبب صحت بدنست و سبب خوشنودی پروردگار است و تمسک جستن است به اخلاق پیغمبران و خود را در معرض رحمت الهی در آوردنست و شخصی به خدمت آن حضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین به درستی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۳

که من محروم شده ام از کردن نماز شب و توفیق نمی یابم. حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تو کسی [هستی] که گناهانت سبب محرومی از نماز شب شده است یعنی از گناهان توبه کن تا توفیق یابی.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که به درستی که گاه هست که یک دروغ می گوید شخصی و به سبب آن محروم می شود از نماز شب و چون محروم شد از نماز شب محروم می شود از روزی.

و در قوی منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند به سلیمان دیلمی که ای سلیمان نماز شبرا ترک مکن که مغبون کسی است که از عبادت شب محروم باشد.

[سه طایفه پیش خداوند عزیز هستند]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه انّ اللّٰه تبارک و تعالی یحبّ الملاعب فی الجماع بلا رفث، المتوحّد بالفکر، المتخلی بالعبر، السّاهر بالصّلاه) و منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد کسی را که مزاح و خوش

طبعی کند پیش از جماع با زن خود بدون آن که سنجش رسد، و در کافی فی الجماعه است یعنی آن کسی را که دوست می دارد که در میان جمعی باشد و خوش طبعی کند که سبب سرور مؤمنان شود هر گاه به فحش نرسد، و به گوشه رود تنها و فکر کند، و خلوت کند به عبرت گرفتن از احوال دنیا و اهل دنیا، و بیداری کشد از جهه نماز و عبادات حاصل آن که این جماعت محبوب حق سبحانه و تعالی اند و هر که یک صفت از این صفات دارد کافی است و احتمال دیگر آن که چنین کس محبوب الهی است که چون با مردمان نشیند خلق خود را نیکو کند به مرتبه که اگر باید مزاح نیز کند و ترش رو نباشد و چون به خلوت رود گاهی در فکر باشد و گاهی در عبرت و گاهی مشغول نماز باشد بلکه در جمیع شب مشغول عبادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۴

باشد و در روز هر دو حالت داشته باشد.

چنانکه شیخ در مقامات عارفان ذکر کرده است هر دو حالت را از جهه عارف پس اگر دعا به در جماع باشد مؤید است به آن چه کالصحیح منقولست از قداح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چون خواهید که جماع کنید پس مانند مرغان برمجهید اندک صبری بکنید و مزاحی و باقی چیزها از بوسیدن و امثال آن بفعل آورید و بعد از آن مجامعت کنید و بسیار باشد که شخصی با زن خود مجامعت کند و چون زن فارغ شود اگر غلام زنگی را بیند خواهد که به او

پردازد پس می باید که چون اراده جماع داشته باشد پیشتر دعا به و مزاحی واقع شود که باین عنوان بهتر است، و در حال جماع سخن گفت مکروهست به کراهت شدید چنانکه خواهد آمد و ظاهرا تصحیف از نساخ شده است و فی الجماعه باشد.

و در صحیح از معمر منقول است که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم و گفتم فدای تو کردم گاه هست شخصی در میان جمعی است و صحبت می دارند و مزاح می نمایند و خنده می کنند جایز است حضرت فرمودند باکی نیست تا به فحش نرسد پس فرمودند که اعرابی هدیه به خدمت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آورد و گفت بهای هدیه ما را نمی دهید حضرت تبسّم فرمودند و هر مرتبه که دل گیر می بودند می فرمودند کاش اعرابی می آمد که مزاحی کند و ما را از این دل گیری در آورد.

و احادیث بسیار وارد شده است که مزاح از حسن خلق است و سبب ادخال سرور است به دلهای مؤمنان و از لوازم مؤمنان است که چنین باشند و بسیارش مذمومست و احادیث صحیحه و کالصحیحه در مذمت خنده بسیار و مزاح بسیار وارد شده است بلکه منافات با عدالت دارد بنا بر این مشهور میان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۵

اصحاب چون خلاف مروتست هر گاه از بابت مسخره و مضحکه باشد.

و اما توحد به فکر یا به فکرها پس در حدیث صحیح از معمر از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که عبادت منحصر در بسیاری صلاه و صوم نیست بلکه عمده عبادات تفکر است. در آلاء و نعمای الهی

و در عظمت او به عظمت مخلوقات او و تفکر در احکام او و تـدبر در کتاب او و در اخباری که از ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم رسیده است.

و تفکر در حقیقت ذات مقـدس الهی و هم چنین در صـفاتی که عین ذاتست مثل علم و قـدرت مذموم است و اخبار بسـیار در نهی از آن وارد شـده است و چون فکر را مخصوص به امور مذکور گیریم تخلی به عبر را مخصوص به عبرت گرفتن از دنیا و اهل آن می باید گرفت و ممکن است که هر دو را عام گیریم و ثانی عطف تفسیری اول باشد و عبرت نیز شامل تفکرات الهیه باشـد چنـانکه حق سـبحانه و تعـالی امر فرموده است که عبرت گیریـد ای صاحبـان بصـیرت چنـانکه منقولست از اولو الابصـار بحسب درجات ایشان در کمالات که ندیـدم چیزی را مگر آن که خدا را بعد از آن دیدم یا با آن دیدم یا پیش از آن دیدم یا غیر او را ندیـدم و بحـار تفکر را نه حصـر می تـوان کرد و نه انتهـا دارد از آن جمله اگر کسـی غـور کنـد در ربوبیت الهی که چگونه خلایق را آفریده و در خلق هر یک چند هزار مصلحت و فواید جا داده و در هیچ حالی از بندگان و تربیت ایشان غافل نیست و هیچ ذرّه از ذرات موجودات علوی و سـفلی را عبث نیافریده حاصل آن که ربّ العالمین بحریست و رحمانیتش بحری دیگر و رحیمیّتش بحری دیگر و تا حق سبحانه و تعالی بنده را از جمله اولو الابصار نکند از اینها بغیر از نام چیزی نمی شنود و بیداری

که آیات و اخبار در آن محصور نیست.

و از آن جمله کلینی و صدوق بطرق متکثره از حضرت امیر المؤمنین و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۶

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما روایت کرده اند که فرمودند که طالبان علم بر سه فرقه اند بشناسید هر یک را به افعال و صفات و از بدان احتراز کنید، طایفه مقصود ایشان سفاهت و مجادله است، و گروهی از جهه جاه و خدعه است، و قلیلی از جهه رضای الهی و دانش و یافتن و رسیدنست.

اما آن که مقصود ایشان از طلب علم آنست که بحّاث باشند علامت ایشان آنست که در مقام آزار علما آن دو اگر کسی نباشد سخن نمی گویند و چون کسی حاضر باشد به سخن در می آیند و هر چند مردمان بیشتراند ذوق سخن گفتن ایشان بیشتر است تا به مردمان بنمایند که ایشان به سبب مجادله افضلند و با وجود این صفات ذمیمه در مقام تعریف خود در آیند که علم این است که من دارم و حلم اینست که من به آن متصفم فلانی با من بحث کرد می خواستم که شاگرد آن را بگویم که خوبش بزنند و لیکن حلم ورزیدم با آن که آن بی چاره را آزارها که ممکن بوده است داده است و آن چه نداده است عاقبت اندیشی دنیای خود کرده است و با این صفات ذمیمه اظهار خضوع و خشوع می کند و در واقع خالی است از ورع و پرهیزکاری حق سبحانه و تعالی بینی او را بر خاک مالد و او را خوار و بی اعتبار کند و بر کمرش زند که کمر نه بندد یا هلاکش کند

و أمـا آن که مطلوبش جـاه است و خـدعه چون به اهـل دنیـا می رسـد نهـایت تواضع و تملق به ایشان می کنـد از روی مکر و خـدعه نه آن که در واقع متواضع باشـد و چون به امثال خود می رسد از فضـلا گردنکشـی می کند و تواضع ایشان نمی کند و سلام بر ایشـان نمی کنـد که من یـک کتاب بیشتر خوانـده ام یا فلان علم را بهتر از او بهتر از او می دانم، با توانگری که هیچ نمی داند تواضع می کند شیرینیها یا شورهای ایشان را می خورد و دین خود را نابود می کند از این جهت حق سبحانه و تعالی او را کور کرده است که بدیهیّات را نمی فهمد و اکثر اوقات عوام و بازاریان می فهمند قبایح

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۷

اعمال ایشان را و خود نمی فهمند و حق سبحانه و تعالی اثری از آثار این جماعت نگذارد در میان علما.

اما آن کسـی که غرضـش رضای الهی است که بدانـد و بفهمـد و عمل کند علامتش آنست که همیشه مغموم و محزونست از جهه عاقبت شـبها بیدار است از جهه عبادت تحت حنک بسته است در کلاهک خود و در نصف شب به عبادت الهی برخاسته عبادت می کنـد و می ترسد که مبادا مقبول نباشد همیشه خایف است دعا و تضـرع می کند با نهایت ترس رو بکار خود کرده است و مشـغول خود است شـناسانده است به اهل زمان خود می داند که صـحبت ایشان مضر است وحشت دارد از معتمدترین برادران خود حق سـبحانه و تعالی او را قوت دهـد که جمیع اعضا و جوارح خود را صـرف عبادت و بنـدگی او کنـد و در روز قیامت او را امان دهد چنانکه

فرموده است که به درستی و راستی که دوستان حق سبحانه و تعالی را خوفی نیست و اندوهناک نمی شوند.

و در صحیح از عبیس منقولست که استادش روایت کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که قرائت کنندگان قرآن سه طایفه اند یکی شخصی است که قرآن را سرمایه خود کرده باشد و به سبب آن از پادشاهان وظیفه و مال گیرد و به سبب آن بر مردمان تکبر کند و بر ایشان مسلّط باشد.

دویم جمعی اند که قرائتش را درست می کنند اما احکام آن را ضایع می کنند و به آن عمل نمی نمایند.

سیم کسی است که قرآن خواند و دردهای دل خود را به دوای قرآن مداوای کند و شبهای خود را به خواندن قرآن بیدار دارد و به سبب آن روزهای خود را تشنه دارد بروزه و به سبب قرآن مساجد خود را معمور دارد و به سبب قرآن از جای خواب خود برخاسته مشغول عبادت شود خداوند عزیز جبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۸

به برکت این جماعت بلاها را از عالمیان مدفوع می گرداند و مسلمانان را بر کفار غلبه می دهد و به برکت این جماعت از آسمان باران می فرستد و اللّٰه که این جماعت در قرائه قرآن کم یاب ترند از گوگرد سرخ و خاصیت گوگرد احمر آنست که مس را طلا می کند هم چنین این جماعت مسهای وجود مستعدان را منقلب به طلایی می گردانند که خاصیت اکسیر داشته باشد.

[کسی که بعد از نماز شب بمیرد]

(و قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله عند موته لأبی ذرّ رحمه اللّٰه علیه یا با ذرّ حفظ وصیّه نبیّک تنفعک، من ختم له بقیام اللّیل ثمّ مات فله الجنّه و الحدیث فیه طویل

اخذت منه موضع الحاجه) و منقول است در وصیت کبری که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله در وقت رفتن به ابو ذر فرمودند که ای ابو ذر حفظ کن وصیت پیغمبر ترا تا نفع کند ترا هر که خاتمه کار او نماز شب باشد و بمیرد بهشت او را واجب شود و این کنایه است از آن که می باید همیشه نماز شب کند تا چون مرگ برسد به این حال باشد و ظاهر ختم آنست که در اثنای نماز یا بعد از آن بلا فصل برود و ممکن است که مراد این باشد که ترک نماز شب نکرده باشد تا شامل باشد کسی را که پیش از نصف شب بمیرد زیرا که چون شب سابق نماز شب کرده است ختم او به آن شده است و صدوق می گوید که حدیث ابو ذر طویل است و آن چه در کار بود از آن برداشتم.

[هر کس مقداری از شب را نماز شب بخواند]

(و روی جابر بن اسماعیل عن جعفر بن محمّد عن ابیه صلوات اللَّه علیهما انّ رجلا سال علیّ بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه عن قیام اللّیل بالقرآن فقال له ابشر من صلّی من اللّیل عشر لیله للّه مخلصا ابتغاء مرضاه اللَّه قال اللَّه تبارك و تعالی لملائكته اكتبوا لعبدی هذا من الحسنات عدد ما أنبت فی النّیل من حبّه و ورقه و شجره و عدد كلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۹

قصبه و خوص و مرعی) و در قوی مروی است از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که شخصی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه سؤال کرد و از کسی که در شب عبادت کند

با قرآن به آن که قرآن را در نماز بخواند حضرت به او فرمودند که بشارت باد ترا هر که ده یک شب را نماز کند خالص از جهه رضای الهی چنانکه در امالی بسیار مصحح قدیمی است که قریب بزمان صدوق نوشته شده است و معربست که ندیدم در آن یک اعراب غلط تا بحال و جمعی کثیر از فضلا خوانده اند و اجازه ایشان بر پشت کتاب مکتوبست که در آنجا ابتغاء مرضات اللّٰه است و در اینجا و کتاب ثواب الاعمال ابتغاء ثواب اللّٰه است و بنا بر این نسخه قصد اخلاص منافات ندارد با طلب ثواب و بنا بر این ممکن است که معنی چنین باشد که هر که خالص کند از جهه رضای خدا بطلب ثواب او که مقصود این باشد که اگر خالص واقع سازد طلب ثواب کرده است و الّا فلا و این معنی بحسب لفظ اربط است حق سبحانه و تعالی می فرماید به فرشتگان خود که بنویسید از جهه بنده من از حسنات بعدد آن چه می روید از نهر نیل مصر از دانه و برگ و درخت و بعدد هر برگ خرمائی بنا بر نسخه خوص به صاد.

و در امالی و ثواب الاعمال به طا است و خوط بمعنی شاخ تازه یک ساله است یا هر شاخی و بعدد علف هر چراگاهی و اکثر نسخ من لا یحضر به جای فی اللیل فی النیل است یعنی آن چه در شب می روید و عدد آن چه در شب می روید زیاده از عدد روییدهای نیل است مگر آن که عدد دویم اعم باشد از روییدهای نیل و غیر آن چنانکه

ظاهر عبارتست و بنا بر این قریب به یک دیگرند و لیکن عمده نسخه است و در امالی مزبور و ثواب الاعمال قدیم هر دو فی النیل است و این نسخها اضبط است و اللّه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۰

(و من صلّی تسع لیله اعطاه اللّه عشر دعوات مستجابات و اعطاه کتابه بیمینه یوم القیمه و من صلّی ثمن لیله اعطاه اللّه اجر شهید صابر صادق النّیه و شفّع فی اهل بیته.

و من صلّی سبع لیله خرج من قبره یوم یبعث و وجهه کالقمر لیله البدر حتّی یمرّ علی الصّراط مع الامنین.

و من صلّی سدس لیله کتب فی الأوّابین و غفر له ما تقدّم من ذنبه.

و من صلّی خمس لیله زاحم ابراهیم خلیل الرّحمن فی قبّته.

و من صلّی ربع لیله کان فی اوّل الفائزین حتّی یمرّ علی الصّراط کالرّیح العاصف و یدخل الجنّه بغیر حساب.

و من صلّی ثلث لیله لم یبق ملک الّا غبطه بمنزلته من اللّه عزّ و جلّ و قیل له ادخل من أیّ ابواب الجنّه الثمانیه شئت.

و من صلّی نصف لیله فلو اعطی مل ء الارض ذهبا سبعین الف مرّه لم یعدل جزاؤه و کان له بذلک عند اللّه عزّ و جلّ افضل من سبعین رقبه یعتقها من ولد اسماعیل و من صلّی ثلثی لیله کان له من الحسنات قد رمل عالج ادناها حسنه اثقل من جبل احد عشر مرّات.

و من صلّی لیله تامّه تالیا لکتاب اللّه عزّ و جلّ راکعا و ساجدا و ذاکرا اعطی من الثّواب ما ادناه یخرج من الذّنوب کما ولدته أمّه و یکتب له عدد ما خلق اللّه عزّ و جلّ من الحسنات و مثلها درجات و

یثبت النّور فی قبره و ینزع الاثم و الحسد من قلبه و یجار من عذاب القبر و یعطی براءه من النّار و یبعث من الآمنین و یقول الرب تبارک و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۱

تعالی لملائکته ملائکتی انظروا إلی عبدی احیا لیله ابتغاء مرضاتی اسکنوه الفردوس و له فیها مائه الف مدینه فی کلّ مدینه جمیع ما تشتهی الانفس و تلذّ الاعین و لم یخطر علی بال سوی ما اعددت له من الکرامه و المزید و القربه) و هر که نه یک شبی را نماز کند حق سبحانه و تعالی او را عطا کند ده دعای مستجاب و در روز قیامت نامه عمل او را بدست راست او دهند و یوم القیمه در اکثر نسخ فقیه نبود اما در هر دو کتاب بود.

و هر که هشت یک شبی را نماز کند حق سبحانه و تعالی او را عطا کند ثواب شهیدی که صبر نموده باشد بر جهاد و نگریخته باشد و از جهه رضای خدا جهاد کرده باشد و او را شفیع اهل خانه اش کنند که هر کرا خواهد شفاعت کند.

و هر که هفت یک شبی را نماز گذارد و چون از قبر بیرون آید روی او مانند ماه شب چهارده باشد تا آن که بگذرد بر صراط با جمعی که ایمنند از عذاب الهی.

و هر که شش یک شبی را نماز کند بنویسند او را در زمره تایبان حقیقی و گناهان گذشته او را بیامرزند.

و هر که پنج یک شبی را نماز کند او را جا دهند در خیمه حضرت ابراهیم دوست خداوند بخشاینده.

و هر که چهار یک شبی را نماز کند بوده باشد در

اول رستگاران تا بگذرد بر صراط مانند باد تند رو و داخل بهشت شود بی حساب.

و هر که سه یک شبی را نماز کند نماند فرشته مگر آن که آرزو کند منزلت او را از حق سبحانه و تعالی و او را گویند که از هشت در بهشت هر دری که می خواهی داخل بهشت شو.

هر که نصف شب را نماز کند پس اگر هفتاد هزار مرتبه کل زمین را پر از طلا کنند برابری نکنند با ثواب او و این عبادت یا ثواب این عبادت از جهه او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۲

نزد حق سبحانه و تعالی بهتر از هفتاد بنده باشد از فرزندان حضرت اسماعیل که آزاد کرده باشد.

و هر که چهار دانگ شب را نماز کند او را بقدر ریگ بیابان عالج که ریگ روانست از حسنات بدهند که هر حسنه ده مرتبه از کوه احد بزرگتر باشد.

و هر که یک شب تمام را زنده دارد به عبادت و طاعت نماز که گاهی به تلاوت قرآن مشغول باشد در نماز و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود و گاهی مشغول باشد بذکر، آن مقدار ثواب او را کرامت فرمایند که کمترش این باشد که از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و بعدد مخلوقات الهی از ریگ بیابان و ستارگان آسمان و قطرات باران و غیر آن او را حسنات بدهند و مثل آن درجات او را بلند کنند و مشعلی از نور در قبر او زنند و گناه و حسد را از دل او بیرون کنند و او را از عذاب قبر ایمن گردانند و براقی عطا

کننـد او را که از آتش دوزخ آزاد است و روز قیـامت مبعوث شود و در زمره ایمنـان از عـذاب الهی، و پروردگـار عالمیـان به فرشـتگان فرمایـد که ای فرشـتگان من نظر کنیـد بسوی بنده من شبی را زنده داشت از جهه رضای من او را ساکن گردانید در جنه الفردوس و در آن بهشت او را صد هزار شـهر بدهید که در هر شهری باشد هر چه هر نفسی خواهش آن داشته باشد و هر چه چشـمها از آن لـذت داشـته باشـند و در خـاطر کسـی خطور نکرده باشـد، و بنا بر دو کتاب و بدهیـد به او آن چه در خاطر کسـی نگـذرد بغیر آن چه از جهه او مهیّا ساخته ام از کرامتهای بسـیار و از نعم زایـده بر اسـتحقاق و اکثر عامه مزیـد را تفسـیر کرده انـد به رؤیت و بر تقـدیر حقیقت مراد از ان انکشاف علمی است که بالاتر از دیـدنست و از برقی که او را حاصل خواهد شد که لذت آن از همه لذّتها بالاتر است مع هذا خواهد آمد در آخر باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۳

ما بعد که مزید چه معنی دارد.

و چون بنده نیکو تامل نماید در اشارات این حدیث معلوم نیست که من بعد بخواب رود مگر بقدر ضرورت.

و در قوی از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله منقولست که دو رکعت نماز در میان شب نزد من محبوبتر است از دنیا و آن چه در اوست.

و منقولست که یکی از عارفان را در خواب دیدنـد و از او پرسـیدند که حق سـبحانه و تعالی با تو چه کرد در جواب گفت که عبادتها

همه فانی شد و اشارات همه نابود شد و فایده نداد ما را مگر چند رکعتی از نماز که در میان شب می کردیم.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که اگر مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست هشت رکعتی که بنده در آخر شب می گذارد زینت آخرت است.

و منقولست از علی نوفلی که از آن حضرت شنیدم که می فرمودند که گاه هست بنده به نماز شب برمی خیزد و خواب بر او غلبه می کند و پینکی می زند از دست راست و چپ و گاهی ذقنش به سینه می رسد حق سبحانه و تعالی امر می فرماید که درهای آسمان را بگشایید پس به فرشتگان می فرماید که نظر کنید که این بنده من چه جفا می کشد در تقرب جستن بمن در چیزی که بر او واجب نکرده ایم به امید آن که گناهش را بیامرزم یا توبه روزیش کنم یا روزی او را زیاد کنم ای فرشتگان من گواه باشید که همه را به او عطا کردم.

باب وقت صلاه اللّیل

(روی عبد اللَّه بن زراره عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اذا صلّی العشاء اوی إلی فراشه فلم یصلّ شیئا حتّی ینتصف اللّیل) بابی است در بیان وقت نماز شب کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله چون نماز خفتن می کردند به خوابگاه خود می فرمودند و هیچ نمازی نمی کردند تا نصف شب و آن که آن حضرت نمازی دیگر نمی کردند، نماز وتیره گذشت که حضرت نمی کردند چون وتیره موضوع است که بدل

وتر باشد و جبرئیل آن حضرت را خبر می کرد و این عبارت دلالت می کند بر آن که نافله رمضان نیز نمی کردند چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حلبی و ابن مسکان و محمد بن مسلم که آن حضرت نماز نمی کردند مگر بعد از نصف شب نه در ماه رمضان و نه در غیر آن و اکثر علما حمل کرده اند بر نفی جماعت چنانکه خواهد آمد و به عبارت متن در قوی از زراره از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست.

و در صحیح از فضیل از احد هما صلوات اللَّه علیهما که فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بعد از نصف شب سیزده رکعت نماز می کردند.

و در دو حدیث حسن کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۵

صلوات اللَّه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه بعد از نماز خفتن نمازی نمی کردند تا نصف شب، و روز نیز نماز نمی کردند تا ظهر و در این عبارت مراد نفی نماز چاشتست که خواهد آمد و احادیث صحیح و حسن و موثق و قوی که وارد شده است که نافله شب را بر نصف مقدم می توان داشتن محمولست بر صورت اضطرار یا سفر یا خوف آن که در وقت خود نتوان کرد به سبب جوانی.

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه وقت صلاه اللّیل ما بین نصف اللّیل إلی اخره) و منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که فرمودند که وقت نماز شب از ابتدای نصف شب است تا آخر شب هیچ شک نیست که بعد از نصف شب صحیح است و در جایز بودن

تقدیم آن بی عذری خلافست و مشهور عدم جواز است مگر از جهه آن چه خواهد آمد.

(و قال عمر بن حنظله لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّی مکثت ثمانیه عشر لیلا أنوی القیام فلا اقوم أ فأصلّی اوّل اللّیل قال لا اقض بالنّهار فانّی اکره ان تتّخذ ذلک خلقا) و در موثق منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که به درستی که هجده شب شد که می خواهم سحر برخیزم و توفیق نمی یابم آیا در اول شب نماز شبرا بکنم حضرت فرمودند که نه در روز قضا کن که مرا خوش نمی آید که عادت کنی در مقدم داشتن. چون مجربست که اگر مقدم دارند طبیعت معتاد می شود و تقدیم سهل است اما اگر خواهد قضا کند بر نفس دشوار است و چند مرتبه که قضا کرد عاقبت ادا می کند.

چنانکه به همین مضمون وارد شده است در صحیح از مرازم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که نماز شب را چه

وقت به جا آورم حضرت فرمودند که در آخر شب به جا آور عرض کردم که بیدار نمی شوم حضرت فرمودند که گاهی بیدار می شوی و می کنی و گاهی که بیدار نمی شوی قضا می کنی و همین که به جدّی در قضا دیگر بیدار خواهی شد.

و در صحیح از محمد منقولست که گفت عرض نمودم بأحدهما صلوات اللّه علیهما که شخصی معتاد است به نماز شب گاه هست که یک شب و دو شب و سه شب می گذرد که بر نمی خیزد آیا قضا کند محبوبتر است نزد شما یا در اول شب

بکند حضرت فرمودند که بلکه قضا می کند اگر چه سی شب بگذرد و اینها محمول است بر استحباب چنانکه خواهد آمد.

(و روی عن معاویه بن وهب انّه قال قلت له انّ رجلا من موالیک من صلحائهم شکی إلیّ ما یلقی من النّوم و قال انّی ارید القیام باللّیل فیغلبنی النّوم حتّی اصبح فربّما قضیت صلاتی الشّهر المتتابع و الشهرین اصبر علی ثقله فقال قرّه عین و اللّٰه قره عین و اللّٰه و لم یرخّص فی الوتر اوّل اللّیل و قال القضاء بالنّهار افضل) و منقول است در صحیح و حسن کالصحیح از معاویه که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی از صلحای شیعیان شما یا آزاد کردهای شما بمن شکایت نمود ازاری را که می کشد از خواب و گفت می خواهم که شب برخیزم و خواب بر من غلبه می کند تا وقتی بیدار می شوم که صبح شده است بسیار است که قضا می کنم یک ماه پی در پی را و دو ماه را و بر من دشوار است بر این دشواری صبر می کنم حضرت فرمودند که چشمش روشن خواهد شد در قبر و اللّٰه و چشمش روشن خواهد شد در صحرایی محشر و اللّٰه و رخصت نفرمودند که نماز وتر را در اول شب بکند و فرمودند که در روز قضا کردن افضل است، و این که فرمودند که افضل است رخصت است بانکه صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۷

تتمه همین حدیث را نقل نکرده است و آن صریح است در رخصت، معاویه گفت عرض نمودم که بعضی از دخترهای بکر هستند که شیعه اند و خوبی و خوبان را

دوست می دارند و بر نماز شب حریصند و بسیار است که خوابشان می برد و قضا می کنند نماز شب را و بسیار است که مشکل است بر ایشان قضا کردن و می توانند که نماز شب را در اول شب به جا آورند حضرت رخصت دادند ایشان را در نماز کردن اول شب هر گاه ضعیف باشند و قضا نکنند و ظاهر می شود که مذهب معاویه مثل مذهب صدوق بوده است در توهم عدم جواز تقدیم.

(و روی عبد اللّه بن مسکان عن لیث المرادیّ قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الصّلاه فی الصّیف فی اللّیالی القصار صلاه اللّیل فی اوّل اللّیل فقال نعم نعم ما رأیت و نعم ما صنعت یعنی فی السّفر قال و سألته عن الرّجل یخاف الجنابه فی السّفر او فی البرد فیعجّل صلاه اللّیل و الوتر فی اوّل اللّیل فقال نعم) و در صحیح منقول است از لیث که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از نماز شب در تابستان و هواهای گرم و شبهای کوتاه در اول شب می توان کرد حضرت فرمودند که بلی خوب به خاطرت رسیده است مقدم داشتن نماز را و خوب می کنی که مقدم می داری. صدوق تاویل کرده است که مراد حضرت آنست که در سفر مقدم می توان داشتن لیث گفت که دیگر سؤال کردم از شخصی که خوف داشته باشد که محتلم شود در سفر یا در سرما هشت رکعت نماز شب و سه رکعت نماز وتر را مقدم می تواند داشت حضرت فرمودند که بلی و ظاهر عطف سرما بر سفر آنست که خوف در حضر نیز مجوز تقدیم

نماز شب است که کراهت نداشته باشد و صدوق آن را نیز حمل بر سفر می کند.

(و روی ابو جریر بن ادریس عن ابی الحسن موسی بن جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۸

صلوات اللّٰه علیهما قال صلّ صلاه اللّیل فی السّفر من اوّل اللّیل فی المحمل و الوتر و رکعتی الفجر و کلّما روی من الاطلاق فی صلاه اللّیل من اوّل اللّیل فانّما هو فی السّفر لأنّ المفسّر من الاخبار یحکم علی المجمل) و در حسن منقولست از زکریا که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز شب را در سفر اول شب بکن در کجاوه و هم چنین سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح را نیز مقدم می توانی داشتن در سفر در کجاوه. صدوق گفته است که هر روایتی که مطلق وارد شده است که نماز شب را در اول شب می توان کرد محمول است بر سفر زیرا که اخبار سفر مفسر است و مبین که حکم سفر است و اخبار جواز مطلق است که بحسب ظاهر عموم اطلاقی دارد می باید حمل کردن بر سفر و مفسّر حکم می کند بر مجمل که می باید مراد از آن مفسّر باشد.

و ظاهر شد که اخبار جواز اجمالی ندارد تا باید حمل کردن بلکه از اخبار ظاهر می شود که مقدّم توان داشتن خصوصا کسانی را که اگر مقدم ندارند از حال خود دانند که نه ادا می کنند و نه قضا در این صورت مقدم می دارند و مجمل و مبین اگر در حکم مخالفت داشته باشند حمل می باید کرد و با موافقت تعارض میان مفهوم و منطوق است و منطوق مقدّم است نزد محققین اصولیّین و اللّٰه تعالی

یعلم.

و منقول است در صحیح از یعقوب که گفت از آن حضرت سؤال کردم از نماز کردن در اول شب در تابستان در شبهای کوتاه مقدم می توان داشت و یا مقدم دارم حضرت فرمودند که خوب به خاطرت رسیده است و خوب می کنی بعد از آن فرمودند که جوانان را خواب بسیار می آید مقدم دار.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که در تابستان در شبهای کوتاه نماز را مقدّم می توان داشتن فرمودند که بلی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۹

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر گاه ترسی که آخر شب بر نخیزی یا کوفتی داشته باشی یا سرما باشد نماز شب و وتر را در اول شب به جا آور و اخبار دیگر هست بر این مضامین.

(و روی العلا عن محمّد ابن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال لیس من عبد الّا و هو یوقظ فی لیلته مرّه او مرّتین فان قام کان ذلک و الّا جاء الشّیطان فبال فی اذنه او لا یری احدکم انّه اذا قام و لم یکن ذلک منه قام و هو متخثّر ثقیل کسلان) و به اسانید صحیحه منقولست از یکی از صادقین صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که هر بنده که از بندگان الهی را در هر شبی یک مرتبه یا دو مرتبه ملائکه بیدار می کنند و می گویند که برخیز به عبادت شب اگر برخاست فبها و اگر نه شیطان می آید و در گوش او بول می کند نمی بینید که اگر صبح برخیزید و سحر برنخاسته باشید با آن که ملائکه شما را

بیدار کرده باشند چگونه سنگین و گران و تنبلید اینها علامت بول شیطان است و بول شیطان ممکن است که حقیقه باشد و یا مجازا و کنایه از استیلای شیطان باشد زیرا که چون بنده ملتفت نشد به رسولان الهی و قبول هدایت نکرد سلب لطف می شود از او و شیطان مسلّط می شود چنانکه این معنی ظاهر است از آیات و اخبار.

و شیخ این حدیث را در صحیح و حسن کالصحیح و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و عبارت شیخ به جای جاء فجح است یعنی پاها را از هم دور می گذارد و بول می کند و به جای متخثر به خاء معجمه و ثاء مثلثه متحیر است از تحیر و در معنی اختلاف نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۰

(و روی الحسن الصّیقل عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّی لأمقت الرّجل یاتینی فیسالنی عن عمل رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فیقول ازید کانّه یری انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قصّر فی شی ء و انّی لأمقت الرّجل قد قرأ القرآن ثمّ یستیقظ من اللّیل فلا یقوم حتّی اذا کان عند الصّبح قام یبادره بصلوته) و کالصحیح منقول است از حسن شمشیرگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که من دشمن می دارم شخصی را که به نزد من آید و سؤال کند از من از عمل حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و من چون بیان کنم گوید بر سبیل استفهام که آیا من زیاده می توانم کرد یا بر سبیل خبر گوید که من زیاد می کنم

گویا کمان کرده است که آن حضرت تقصیر کرده اند در چیزی و نه چنین است هر چه می بایست می کردند و هر چه نمیبایست کردن نمی کردند و باز دشمن می دارم کسی را که قرآن خوانده باشد و سوره های قرآن را داند که در نماز شب بخواند و شب بیدار شود و برنخیزد چون صبح شود برخیزد و نماز صبح را به جا آورد حاصل آن که افراط و تفریط هر دو مذمومند و ظاهرا مراد از این زیادتی زیادتی سنت است که تشریع است اما اگر بر سبیل تطوع به جا آورد خوب باشد چنانکه منقولست که اکثر ائمه هدی هر شب هزار رکعت نماز می کردند چنانکه در عمل ماه رمضان خواهد آمد.

(و روی ابو حمزه الثّمالیّ عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال ما نوی عبد ان یقوم أیّه ساعه نوی فعلم اللّٰه تبارک و تعالی ذلک منه الّا وکّل به ملکین یحرّکانه تلک السّاعه) و کالصحیح بلکه در صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر بنده که قصد داشته باشد که برخیزد هر ساعتی که قصد کند و حق سبحانه و تعالی داند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۱

که قصد دارد برخاستن را از جهه رضای او البته دو ملک را مقرر می سازد که در آن ساعتی که نیت داشته است او را بیدار کنند اگر چه به خوابهای پریشان باشد و این نیز مجربست.

(و روی عیص بن القاسم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا غلب الرّجل النّوم و هو فی الصّلاه فلیصنع رأسه فلینم فانّی أتخوّف علیه ان اراد ان یقول اللّٰهمّ ادخلنی الجنّه

ان يقول اللّهمّ ادخلنى النّار) و در صحيح منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر گاه خواب غلبه كند بر شخصى و او در نماز سنت باشد پس بايد كه سر به خوابگاه گذارد و بخوابد كه مى ترسم كه خواهد اين دعا كند كه خدايا مرا داخل بهشت كن ندانسته بگويد خدايا مرا داخل دوزخ كن مطلوب اينست كه چون حضور قلب روح عبادتست و هر گاه چنين گفتگو كند شبيه است به مستهزى كه استهزا و تمسخر كند و اين ناخوش است پس مى بايد كه ترك كند و ممكن است كه در واقع هر گاه چنين عبارتى گويند بد باشد اگر چه مستجاب نشود.

و از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه نيز منقولست كه آن حضرت فرمودند كه هر گاه خواب غلبه كند بر تو و در نماز باشى نماز را قطع كن و بخواب رو زيرا كه خبر از خود ندارى شايد نفرين كنى بر خود.

(و روى زكريّا النّقاض عن ابى جعفر صلوات اللّه عليه فى قول اللّه عزّ و جلّ «لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكاریٰ حَتّٰى تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ» «۱» قال منه سكر النّوم) و منقولست در صحيح از صفوان از ابن مسكان و هر دو از اهل اجماعند از زكريا نقاض كه خانهاى مندرس را پى بندى

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۴۲

مى كرد و اصلاح كننده بناها بود از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه كه فرمودند در تفسير آيه كه خداوند تعالى فرموده است كه نزديك نماز مشويد و حال آن كه مست باشيد تا آن كه بدانيد كه چه مى گوييد حضرت فرمودند كه

از جمله مستيهـا مسـتى خوابست. و از اين حـديث ظـاهر مى شود كه هر مستى داخـل باشـد حتى مستى شـهوت و غضب و غم بسـيار و ظاهر مى شود كه در حال نماز بايـد كه بدانـد كه چه مى گويد پس بايد كه معانى آن چه در نماز مى خواند بداند و سعى نمايـد كه شواغـل را از خود دور گردانـد و متوسّـل بجنـاب اقـدس الهى شود و آن چه اين شكسـته را تجربه شـده است اينست كه بعـد از اقامه يا انـدكى پيشتر با حضور قلب و تضـرع اين آيه را مكرر بخوانـد كه: (رَبِّ اشْـرَحْ لِى صَدْرِى وَ يَسِّرْ لِى أَمْرِى وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِى يَفْقَهُوا قَوْلِى) «۱» و اگر زمانى پيشتر به توجه صد نوبت بگويد بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه العلىّ العظيم اميد هست كه حق سـبحانه حفظ نمايد او را از خطور خاطره هاى باطله كه اين كس را باز مى دارد از مراتب عـاليه و از حضـرت سيّد المرسـلين صـلّى اللّٰه عليه و آله منقول است كه دلها را اقبالى هست و ادبارى وقتى كه اقبال داشـته باشد نافله بكنيد و چون ادبار داشـته باشد يعنى ذوق طاعت نداشته باشد اكتفا بواجب كنيد و در موثق كالصحيح و قوى كالصحيح منقولست كه حضرت امام موسى كاظم هر گاه غمگين مى شدند نافله را ترك مى كردند.

باب ما يقول الرّجل اذا استيقظ من النّوم

(كان رسول اللّٰه صـلّى اللّٰه عليه و آله اذا اوى إلى فراشه قال باسـمك اللّٰهمّ احيى و باسـمك أموت و اذا استيقظ قال الحمـد للّه الّذى احيانى بعد ما أماتنى و اليه النّشور) بابيست در بيان دعاهايى كه بعد از بيدارى از خواب مى خوانند

منقول است کالصحیح از قداح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله چون به خوابگاه می فرمودند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا زندگانی من به نام تست و به نام تو می میرم و منقولست که از جهه قرار گرفتن روح در بدن اسرافیل اسم اعظم الهی را می خواند و به برکت آن نام روح مسخر شده در رحم تعلق به فرزند می گیرد، و در وقت بیرون رفتن ملک موت اسمی می خواند که روح از بدن مفارقت می کند.

و روایتی هست که روح را در رحم در وقت دخول بشارتها می دهند که به سبب تعلق باین بدن ترا کمالات عظیمه حاصل می شود و در وقت بیرون بردن جای او را به او می نمایند پس دخول و خروجش باسم اوست تجوزا و چون از خواب بیدار می شدند و می گفتند جمیع محامد مخصوص خداوندیست که زنده گردانید مرا بعد از آن که میرانیده بود بخواب و بازگشت بسوی او خواهد بود در قیامت.

و در کافی هست بعد از این دو جمله که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۴

صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که در وقت خواب سه مرتبه آیه الکرسی بخواند و شهد اللّه و آیه سخره که گذشت و آیه آخر سجده را بخواند حق سبحانه و تعالی دو جنّی را مقرّر سازد که او را حفظ کنند از شیاطین گردنکش نافرمان بردار خواهی نخواهی و سی فرشته را با اینها مقرّر فرماید که حمد الهی و تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار کنند تا بنده از خواب بیدار شود و

ثواب اینها از او باشد.

(و روی جرّاح المدائنی عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا قام احدکم فلیقل سبحان اللّٰه ربّ النّبیّین و اله المرسلین و ربّ المستضعفین و الحمد للّه الّذی یحیی الموتی و هو علی کلّ شی ء قدیر فانّه اذا قال ذلک یقول اللّٰه تبارک و تعالی صدق عبدی و شکر) و مرویست کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه یکی از شما برخیزد از خواب باید که بگوید این تسبیح را و چون این تسبیح را می گوید حق سبحانه و تعالی می فرماید که بنده من راست گفت و شکر مرا به جا آورد و ترجمه تسبیح اینست که تنزیه می کنم و منزّه می دانم و منزّه است اللّٰه تعالی از هر چه لایق ذات و صفات و افعال او نیست آن خداوندی که پروردگار پیغمبرانست و خداوند پیغمبران مرسل است و پروردگار ائمه معصومین است که خلایق ایشان را ضعیف می دانند و دست ایشان را در رتبه ایشان کوتاه کرده اند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اراده ما تعلق گرفته است که منّت نهیم بر آن جماعتی که خلایق ایشان را ضعیف می شمارند و ضعیف کرده اند در زمین و ایشان را امامان کنیم و زمین را در تحت تصرف ایشان در آوریم و همه حمدها مخصوص خداوندیست که مردگان را زنده می گرداند و او بر هر چیزی قادر و تواناست و مناسب این دعاها باین اوقات ظاهر است تدبّر کن تا افاضه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۵

شود بر تو حکم الهیّه.

(و روی عبد الرّحمن بن الحجّاج عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه

انّه کـان اذا قـام اخر اللّيل رفع صوته حتّی يسـمع اهل الـدّار و يقول اللّٰهمّ اعنّی علی هول المطّلع و وسّع علیّ المضـجع و ارزقنی خير مـا قبـل الموت و ارزقنی خير مـا بعـد الموت) و در حسن کالصـحيح و در صـحيح منقولست از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه که چون آخر شب بر می خاسـتند آواز خود را بلند می کردند باين دعا تا اهل خانه همه می شـنيدند و غرض اين بود که بيـدار شونـد از جهه عبادت شب و بفهمند که هر گاه چنين اهوال در پيش دارند خواب نمی توان کرد و هر که در دنيـا جفائی بر خود گـذاشت در آخرت در رفاهيت خواهـد بود و هر که در اين نشاه مشـغول خواب و خور شـد بسـی مشـقتها خواهد کشيد.

و ترجمه دعا اين است که خداوندا مرا ياری ده بر هول و ترسی که از آن نشاه که بر آن مشرف شده ام دارم که اول مرگست، جـان کنـدن را بر من آسـان گردان و قبر مرا فراخ گردان که باغی گردانی از باغهای بهشت يعنی روح مرا در جوار مقربان فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ در آوری و روزی گردان مرا خوبی آن چه پيش از مرگست از توفيق عبادات و طاعات و توسعه رزق و قضاء حوايج دنيويه و روزی گردان خوبی ما بعد موت را از جان کندن تا دخول بهشت.

و کالصـحيح و در صـحيح منقولست از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه عليه که فرمودنـد که سـزاوار آنست که چون شخصی در آخر شب برخيزد و نماز کند نماز را چنان بخواند که اهل خانه بشنوند تا آن

کسی که خواهد که به نماز شب برخیزد بیدار شود و کسی که نماز شب نکند و عبادتی دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۶

خواهد برخیزد، و سزاوار آنست که ترتیل کند قرائت را و بتانی بخواند و اگر به آیه رحمت رسد از حق سبحانه و تعالی آن را طلب کند و اگر به آیه عذاب رسد پناه به خدا برد از شر آن و چون به («یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» ۲: ۱۰۴) یا به یا («أَیُّهَا النَّاسُ» ۲: ۲۱) رسد بگوید (لبّیک ربّنا و فی خبر اخر عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال اذا قمت من فراشک فانظر فی افق السّماء و قل الحمد للّه الّذی ردّ علیّ روحی اعبده و احمده اللّهمّ انّه لا یواری منک لیل ساج و لا سماء ذات ابراج و لا ارض ذات مهاد و لا ظلمات بعضها فوق بعض و لا بحر لجّیّ یدلج بین یدی المدلج من خلقک تعلم خائنه الاعین و ما تخفی الصّدور غارت النّجوم و نامت العیون و أنت الحیّ القیّوم لا تاخذک سنه و لا نوم سبحان ربّ العالمین و اله المرسلین و خالق النبیّین و الحمد للّه ربّ العالمین اللّهمّ اغفر لی و ارحمنی و تب علیّ انّک أنت التّوّاب الرّحیم ثمّ اقرا خمس آیات من اخر آل عمران «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إلی قوله إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ» و علیک بالسّواک فانّ السّواک فی السّحر قبل الوضوء من السّنّه ثمّ توضّأ) و مرویست در خبری دیگر که حسن کالصحیح زراره است که نزد صدوق صحیح است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه و بعضی از

تغییرات شده است که حضرت فرمودند که چون از خوابگاه برخیزی و عبارت کافی و تهذیب

اذا قمت باللّيل من منامك

است یعنی چون در شب از خواب برخیزی

فقل الحمد للّه

پس این دعـا را بخوان و دعـای دویم را گفته است که چون برخیزی نظر کن به اطراف آسـمان و بگو اللهم تـا به آخر و چنین ظاهر می شود که چون از خواب برخیزد و بنشیند دعای اوّل را بخواند و چون برخیزد نظر به اطراف آسمان کند و دعا بخواند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۷

و ترجمه دعای اول این است که حمـد و سپاس خداوندی را سزاست و مخصوص خداوندی است که روح مرا بعد از آن که قبض کرده بود رد کرد بسوی من تا او را عبادت و حمـد کنم و در کافی و تهذیب لأحمده با لام است و اکثر نسخ فقیه بی لام است و لیکن مراد است و مقـدر و چون از جای خواب راست بایستی نظر به اطراف آسـمان کن و بگو خداوندا نمی پوشاند از تو شبی که پوشاننـده اشیاست به ظلمت چیزی را بر تو نمی پوشاند و ساج: ناقص است از سـجی و بتشدید خوانده اند از سـج بهمان معنی و اول موافق آیه و اللیل اذا سـجی است و نمی پوشانـد بر تو آسـمانی که مزین است بگو اکب، و بکسـر همزه می توان خواند که بمعنی روشن کننده اشیاست که کنایه از آن باشد که هم چنان که تاریکی سـبب پوشانیدنست روشـنایی بسیار مانند آفتاب که چشم را خیره می کند می پوشاند و مطلب این باشد که هیچ چیزی را بر تو نمی پوشاند بلکه هر چیزی در ازل و ابد آباد نزد

تو حاضـر است و بر تو پوشـيده نيست، و ابراج بمعنى بروج نديـده ام چنانكه بعضـى گفته انـد و شايـد آمده باشد و مراد بروج دوازده گـانه باشـد چنـانكه حـق سـبحانه و تعـالى فرموده است كه وَ السَّمـاءِ ذاتِ الْبُرُوجِ اگر چه در آن آيه نيز به همين معنى تفسير كرده انـد و نمى پوشانـد چيزى را بر تـو زمينى كه آن را محـل نشـو و نمـاى مخلوقـات كرده و جـاى اسـتراحت ايشـان گردانيـده چنـانكه ديوار و خانه چيزها را از مردمان مى پوشانـد بر تو نمى پوشانـد، و نه تاريكيهاى بسـيار كه بعضـى با بعضـى مجتمع شونـد چنـانكه جنين در رحم مسـتور است به سه ظلمت ظلمت مشـيمه و رحم و شـكم و چنانكه در درياها وقتى كه ابر باشـد در شب سه ظلمت جمع شـده است ظلمت دريـا و ابر و شب، و نه دريـاى مـوّاج يـا وسـط دريـا كه ظلمتش بيشـتر اسـت خصوصا در شب ابر كه در شب تار تاريكى آن به اسـتقبال جمعى مى آيد از خلق تو كه در كشتيهااند اين دريا نيز چيزى را از تو

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۴۸

نمى پوشاند بنا بر نسخه يا كه اكثر نسخ حديث و دعا چنانست.

و شيخ بهاء الدين محمد رحمه اللّٰه به تا مى خواندند و مى فرمودند كه يا از تصـحيف نساخ است به اين معنى كه چون تمهيد كرد كه همه ظلمتها نزد تو آشـكار و هويداست در شـبهاى تاركه سحر خيزان بار بسته اند و به درگاه تو مى آيند تو نيز شبگير كرده به استقبال ايشان مى روى.

چنانكه در حديث از حضـرت سـيّد المرسلين و ائمه طاهرين صلوات اللّٰه عليهم منقولست كه خداوند عالميان مى فرمايد كه هر كه يك شبر

بمن نزدیک شود من یک کز به او نزدیک می شوم که دو شبر باشد و هر که یک ذرع بمن نزدیک شود من یک باع که دو ذرع باشد تقریبا به او نزدیک می شوم چنانکه در قرآن مجید فرموده است که.

وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً هر چند بنده در بندگی قدمی پیش می نهد توفیقات و هدایات خاصه نظر به او بیشتر می شود و مجربست، می دانی خیانت چشمها را که چه مطلب دارند در چشمک زدن و آن چه در دلهای خلایق مخفی است نزد تو ظاهر است فرو رفتند ستاره هایی که سر شب در برابر قبله بودند یا کار ستارگان بر آمدن و فرو رفتن است و چشمهای خلایق همه در خواب است و تو خداوندی که حیات و وجود ترا زوال نیست و همه خلایق از تو قوام و وجود و بقا دارند اگر لمحه فیض خود را از همه باز داری همه معدوم می شوند ترا پینکی و خواب عارض نمی شود زیرا که اینها از لوازم جسمند.

منزه خداوندی یا به پاکی یاد می کنیم خداوندی را که پروردگار عالمیانست و خداوند پیغمبران مرسل است که زبده مکوناتند و آفریده گار پیغمبرانست که همه را از عدم بوجود آورده است و جمیع حمدها مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان است خداوندا بیامرز مرا و ببخشا مرا و توبه مرا قبول کن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۹

به درستی که توئی که پذیرنده و قبول کننده توبه های خلایقی، و مهربانی بر مؤمنان پس پنج آیه آل عمران را از ان فی خلق السماوات تا لا تخلف المیعاد بخوان و بر تو باد که در سحر پیش از وضو مسواک کنی که

از سنت حضرت سیّد المرسلین است صلّی اللّٰه علیه و آله پس وضو بساز و تتمه حدیث زراره اینست که وضو بسازد و چون دست به آب کنی که آب برداری بگو.

(بسم اللّٰه و باللّٰه اللّٰهمّ اجعلنی من التّوّابین و اجعلنی من المتطهّرین) و چون از وضو فارغ شدی بگو (الحمد للّه رب العالمین) و چون به نماز برخیزی و خواهی که بمسجد بروی بگو (بسم اللّٰه و باللّٰه و إلی اللّٰه و من اللّٰه و ما شاء اللّٰه و لا حول و لا قوّه الا باللّٰه اللّٰهمّ اجعلنی من زوّارک و عمّار مساجدک و افتح لی باب توبتک و اغلق عنّی ابواب [خ] باب معصیتک و کلّ معصیه الحمد للّه الّذی جعلنی ممّن یناجیه اللّٰهمّ اقبل علیّ بوجهک جلّ ثناؤک) بعد از آن متوجه نماز شو و تکبیر احرام را بگو تکبیرات سبع را.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چون نماز خفتن می گذاردند آب وضو را می فرمودند که بیاورند و بالای سر آن حضرت بگذارند و سر آب را به پوشانند که جانوری در آب نیفتد و مسواک را نیز زیر سر می گذاشتند و بخواب می رفتند آن مقدار که حق سبحانه و تعالی می خواست و چون بیدار می شدند مسواک می کردند و وضو می ساختند و چهار رکعت نماز می کردند و دیگر بخواب می رفتند دیگر بر می خواستند و مسواک می کردند و وضو می ساختند و چهار رکعت نماز می کردند دیگر استراحت می فرمودند تا قریب به صبح بر می خواستند و سه رکعت وتر را به جا می آورند و دو

ركعت نافله صبح را

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۵۰

مى كردند بعد از آن فرمودند كه متابعت آن حضرت نيكوست عرض نمودم كه چه وقت بر مى خواستند حضرت فرمودند كه بعد از ثلث شب و در روايتى ديگر بعد از نصف شب بر مى خواستند.

و در صحيح از معاويه بن وهب منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه بيان فرمودند نماز شب حضرت سيّد المرسلين را صلّى اللَّه عليه و آله كه مقرّر بود كه آب وضو را بالاى سر مى گذاشتند و سرش را مى پوشانيدند و مسواك را زير سر مى گذاشتند و بخواب مى رفتند آن قدر كه خدا مى خواست پس چون بيدار مى شدند مى نشستند و رو به جانب آسمان مى كردند و پنج آيه آل عمران را مى خواندند «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» بعد از آن مسواك مى كردند و غسل يا وضو مى كردند پس به جاى نماز مى رفتند و چهار ركعت نماز مى كردند كه قرائت و ركوع و سجود و قيام همه مساوى بود و طولانى بود ديگر به خوابگاه خود مى فرمودند و به قدرى كه خدا مى خواست خواب مى كردند ديگر بيدار مى شدند و مى نشستند و رو به آسمان كرده آيات آل عمران را مى خواندند پس مسواك مى كردند و طهارت مى گرفتند به وضو يا غسل و به جاى نماز مى فرمودند و چهار ركعت مساوى طولانى مى كردند مثل سابق پس به فراش خود مى فرمودند و به قدرى كه حق سبحانه و تعالى مى خواست بخواب مى رفتند پس بيدار مى شدند و رو به آسمان كرده آيا ترا مى خواندند پس مسواك مى كردند و وضو مى ساختند و سه ركعت وتر را با دو ركعت نافله صبح به جا مى آورند پس بيرون مى فرمودند

از جهه نماز صبح بمسجد.

و كالصحيح از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقولست كه فرمودند كه چون به نماز شب برخيزى مسواك كن كه فرشته مى آيد و دهان بر دهان تو مى گذارد و هر چه مى گويى به آسمان مى برد بايد كه دهنت خوشبو باشد و احاديث فضيلت مسواك گذشت و بهتر آنست كه بعد از نصف شب مشغول شوند كه ساعت

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۵۱

استجابت است و آن سدس شبست.

و در حديث صحيح و كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه وارد است كه در شب ساعتى هست كه هر كه در آن ساعت نماز كند و دعا كند البته دعايش مستجاب مى شود راوى گفت كدام ساعت است حضرت فرمودند كه از نصف شب تا ثلث شب كه سدس شب باشد در هر شبى.

و در صحيح از فضيل منقولست كه يكى از صادقين صلوات اللَّه عليهما فرمودند كه حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله بعد از نصف شب سيزده ركعت نافله شب و صبح را مى كردند يعنى از نصف شب شروع مى فرمودند چنانكه گذشت.

(و روى ابو عبيده الحذّاء عن ابى جعفر صلوات اللَّه عليه فى قول اللَّه عزّ و جلّ «تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ» فقال لعلّك ترى انّ القوم لم يكونوا ينامون فقلت اللَّه و رسوله اعلم فقال لا بدّ لهذا البدن ان تريحه حتّى يخرج نفسه فاذا خرج النّفس استراح البدن و رجعت الرّوح فيه و فيه قوّه على العمل فانّما ذكرهم فقال «تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً» «۱» أنزلت فى امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه و اتباعه من شيعتنا ينامون فى اوّل اللّيل فاذا ذهب

ثلثا اللّيل او ما شاء اللّه فزعوا إلى ربّهم راغبين راهبين طامعين فيما عنده فذكرهم اللّه عزّ و جلّ فى كتابه لنبيّه صلّى اللّه عليه و آله و اخبرهم بما اعطاهم و انّه اسكنهم فى جواره و ادخلهم جنّته و امن خوفهم و امن روعتهم [و أذهب رعبهم خ] قلت جعلت فداك ان أنا قمت من اخر اللّيل أىّ شى ء اقول اذا قمت فقال قل الحمد للّه ربّ العالمين و اله

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۵۲

المرسلين و الحمد للّه الّذى يحيى الموتى و يبعث من فى القبور فانّك اذا قلتها ذهب عنك رجز الشّيطان و وسواسه إن شاء اللّه تعالى) و در حسن كالصحيح و در صحيح در علل منقولست از ابو عبيده كفش فروش از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه در تفسير اين آيه كه حق سبحانه و تعالى فرموده است در مدح مؤمنان كه پهلوهاى ايشان تهى مى شود از خوابگاه يعنى بر مى خيزند از جهه عبادت حضرت فرمودند كه شايد گمان كنى كه مراد اينست كه اين جماعت بخواب نمى رفتند عرض نمودم كه خدا و رسولش اعلم اند حضرت فرمودند كه نه چنين است بلكه ناچار است كه اين بدن را راحت دهى و بخوابى تا جان بدر رود يعنى تعلقش كم شود و چون جان بدر رود بدن راحت مى يابد و چون باز به بدن مى آيد بدن قوّتى به همرسانيده است كه عبادت مى تواند كرد حق سبحانه و تعالى ايشان را ياد فرموده است يا آن كه شما را متذكر مى گرداند كه اين اوصاف كيست و فرموده است كه پهلوهاى ايشان تهى مى شود از خوابگاه هاى ايشان و مى خوانند پروردگار خود را گاهى

از روی خوف و گاهی از روی طمع و این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و متابعان آن حضرت که شیعیان ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم نازل شده است که در اول شب می خوابند و چون دو ثلث یا اندکی بیش یا اندکی کم آن قدر که حق سبحانه و تعالی خواهد بگذرد برمی خیزند و متوسّل بجناب اقدس پروردگار خود می شوند از روی امیدواری از رحمت و ترس از عذاب با طمع از آن چه نزد حق سبحانه و تعالی هست از مراتب عالیه پس خداوند عالمیان یاد کرد ایشان را در کتاب خود از جهه رسولش و خبر داد صحابه آن حضرت را با جمیع عالمیان به آن چه ایشان را عطا فرموده است و آن که ایشان را در جوار خود که بهشت است ساکن گردانیده است و ایشان را در بهشت خود در آورده است و ترس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۳

ایشان را ایمن گردانیده است و خوف ایشان را ایمن ساخته است و در علل

و اذهب رعبهم

است که یعنی ترس ایشان را بر طرف گردانیده است.

گفتم فدای تو گردم اگر من در آخر شب برخیزم چه دعا بخوانم در وقتی که برخیزم حضرت فرمودند که بگو این دعا را که هر گاه این دعا را بخوانی حق سبحانه و تعالی تسلط شیطان و وسوسهای او را از تو بردارد اگر خدا خواهد و ترجمه دعا اینست که ثنا و ستایش مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان و خداوند پیغمبرانست، و محامد مخصوص الهی است که مردگان را زنده می کند و هر که در قبرهاست همه را زنده خواهد کرد

در صحرای محشر.

و در حسن کالصحیح وارد است از عاصم بن حمید که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر عمل خیری که بنده به جا می آورد ثواب مقرّری در قران مجید از جهه آن مذکور است مگر نماز شب را که حق سبحانه و تعالی ثواب او را بیان نفرموده است چون رتبه آن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است زیرا که بعد از آن که فرموده است که پهلوهای ایشان از خوابگاههای ایشان خالی می شود و از جهه نماز شب برمی خیزند فرموده است که نمی دانی یا محمد (ص) آن چه از جهه ایشان مقرّر شده است از ثوابهای عظیم که سبب روشنایی چشمهای ایشان می شود از جهه آن چه می کنند از نماز شب.

و در حدیث قدسی وارد است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که مهیّا ساخته ام از جهه بندگان صالح خود آن چه آن را هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد و این معنی بسیار است که در دنیا نیز از لذت محبت و معرفت و سایر کمالات که از جهه مقربان مقرّر ساخته اند به ایشان می رسد.

باب القول عند صراخ الدّیک

(قال الصّادق صلوات اللّه علیه اذا سمعت صراخ الدّیک فقل سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الرّوح سبقت رحمتک غضبک لا اله الّا أنت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انّه لا یغفر الذّنوب الّا أنت) بابی است در دعایی که در وقت شنیدن صدای خروس مستحب است خواندن.

از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که چون در سحر صدای خروس را بشنوی بگو این دعا را

که ترجمه اش اینست که خداوند عالمیان منزه است از هر چه لایق بذات مقدس او نیست و منزّه است از آن چه لایق به صفات و افعال او نیست یا منزّه است از آن که به او توان رسید یا وصف او توان کرد و پروردگار فرشتگان است و پروردگار روح القدس است که از همه فرشتگان اعظم است رحمت تو پیشی گرفته است همیشه بر غضب تو و نیست خداوندی بغیر از تو تنزیه تو می کنیم و تحمید ترا به جا می آورم یا حمد می کنم ترا که ترا منزه می دانم و این نعمت را از تو می دانم بد کرده ام و ستم بر خود کرده ام بیامرز مرا به درستی که نمی تواند آمرزیدن گناهان را بغیر از تو.

و کلینی در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است باین عنوان که فرمودند که چون در شب آواز خروس ها را بشنوی بگو.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۵

(سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الرّوح سبقت رحمتک غضبک لا اله الّا أنت وحدک لا شریک لک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی و ارحمنی انّه لا یغفر الذّنوب الّا أنت) و اولی آنست که هر دو را بخواند اگر چه نزدیک به یک دیگرند و لیکن در دعاها آن چه منقولست ثوابش بیشتر است اگر چه هر دو منقولست اما محتملست که راویان سهو کرده باشند و گاه هست هر یک ثواب خاصی دارند که دیگری ندارد هر گاه هر دو را بخواند هر دو ثواب را خواهد داشت با آن که مکرّر خواندن ثوابست نهایتش این باشد که مکرّر خوانده باشد پس اولی خواندن هر

دو است یا خواندن مسند.

(و قال تعلّموا من الدّیک خمس خصال محافظته علی اوقات الصّلوات و الغیره و السّخاء و الشّجاعه و کثره الطّروقه) صدوق کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که فرمودند که در خروس سفید پنج خصلت است محافظت او بر اوقات نمازها خصوصا نماز شب دیگر غیرت که نمی تواند دید که خروس دیگر بر مرغ آن بجهد دیگر سخا و جوانمردی چنانکه فریاد می کند و مرغان را می طلبد در وقتی که دانه پیش او ریختند و شجاعتش ظاهر است دیگر بسیاری جماع که مثل است در آن یعنی از حیوان کمتر مباشید در این صفات کمال.

(و قال صلوات اللّه علیه تعلّموا من الغراب ثلاث خصال استتاره بالسّفاد و بکوره فی طلب الرّزق و حذره) و کالصحیح از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند که یاد گیرید از کلاغ سه صفت را یکی آن که پنهان جماع می کند به مرتبه که نشنیده ایم که کسی دیده باشد مجامعت آن را.

دویم بامداد بطلب روزی رفتن اگر چه به تعقیبت باشد پیش از طلوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۶

شمس و بعد از آن بطلب ظاهری خصوصا در بامداد پنجشنبه و شنبه که گذشت سیم حذر که نهایت احتیاط دارد.

(و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه انّ للّه تبارک و تعالی ملکا علی صوره دیک ابیض رأسه تحت العرش و رجلاه فی تخوم الارض السّابعه له جناح فی المشرق و جناح فی المغرب لا تصیح الدّیوک حتّی یصیح فاذا صاح خفق بجناحیه ثمّ قال سبحان اللّه سبحان اللّه سبحان اللّه العظیم الّذی لیس کمثله شی ء قال فیجیبه اللّه

تبارک و تعالی و یقول لا- یحلف بی کاذبا من یعرف ما تقول) و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی را فرشته است بصورت خروس سفید سرش در زیر عرش است و پاهای او در منتهای زمین هفتم یک بالش در مشرقست و یکی در مغرب و خروسهای زمین به فریاد نمی آیند تا او به فریاد نیاید، و چون آن ملک به فریاد می آید بالها را بر هم می زند و می گوید منزه است ذات الهی و منزه است صفات الهی و منزه است افعال خداوند بزرگواری که چیزی شبیه به او نیست حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را جواب می دهد و می فرماید که کسی که بفهمد آن چه را تو می گویی قسم دروغ بمن نخواهد یاد کردن و آنها که بمن قسم دروغ یاد می کنند عظمت و جلال مرا ندانسته اند بنا بر این قسم دروغ می خورند.

و کلینی مرسلا از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که خدا را ملکی هست که پاهای او در طبقه هفتم زمین است پانصد ساله راه و سر او در آسمان اعلی است هزار ساله راه و می گوید سبحانک الخ منزهی تو منزهی تو در مرتبه جلال و عظمت چه بزرگواری تو پس حق سبحانه و تعالی وحی می کند به او که بزرگی مرا ندانسته است کسی که قسم دروغ یاد می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۷

بمن و اخبار در این باب بسیار است در ابواب یمین خواهد آمد.

(و روی انّ فیه نزلت «وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ) «۱»

و در روایتی وارد شده است که در این ملک نازل شده است این آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نمی بینی که تسبیح می کنند خداوند عالمیان را هر که در آسمانها از ملائکه و هر که در زمین است از ملائکه و جن و آدمیان و مرغانی که صف زده اند در هوا و می پرند هر یک از ایشان را حق سبحانه و تعالی علم دارد به نماز او و تسبیح او.

و روایت را علی بن ابراهیم روایت کرده است از اصبغ که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرشته آفریده است بصورت خروس سفید که پاهای او در زمین هفتم است و سرش در زیر عرش یک بال او در مشرق است و یک بالش در مغرب و بالی که در مشرقست از برفست و بالی که در مغرب است از آتش است پس چون وقت نماز می شود برپا می ایستد و سرش در زیر عرش است پس بالها را بر هم می زند چنانکه این خروسها بر هم می زنند پس نه آن چه از برفست آتش را فرو می نشاند و نه آن چه از آتش است بر فرا می گدازد پس ندا می کند به آواز بلند که اشهد ان لا اله الا اللّٰه و ان محمدا عبده و رسوله خاتم النبیین و ان وصیه خیر الوصیین سبّوح قدوس ربّ الملائکه و الرّوح پس هر خروسی که در دنیاست همه آن را جواب می دهند و اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ» ممکن است که همان ملک فقط باشد یا آن ملک با خروسهای

یا همه مرغان مراد باشند و چون تسبیح ایشان ظاهر بود او را بر سبیل فرد ذکر کرده باشد و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی انّ حمله العرش الیوم أربعه واحد منهم علی صوره

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۸

الـدّیک یسترزق اللَّه للطّیر و واحد علی صوره الاسد یسترزق اللَّه تعالی للسّباع و واحد علی صوره الثّور یسترزق اللَّه تعالی للبهائم و واحد منهم علی صوره ابن آدم یسترزق اللَّه تعالی لولد آدم علیه السّلام فاذا کان یوم القیمه صاروا ثمانیه قال اللَّه عزّ و جلّ «وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمانِیَهٌ) «۱» و صدوق در قوی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه به همین مضمون که حاملان عرش الهی امروز چهارند.

یکی از اینها بصورت خروس است و طلب روزی می کند از حق سبحانه و تعالی از جهه مرغان.

و یکی بصورت شیر است طلب رزق می کند از جناب اقدس الهی از جهه درندگان.

و یکی بصورت گاو است از خداوند عالمیان روزی می طلبد از جهه چهار پایان و یکی بصورت بنی ادم است روزی می طلبد از جهه فرزندان آدم علیه السلام و چون روز قیامت می شود هشت کس می شوند که در صحرای محشر عرش را بر دوش داشته باشند و انبیاء و اوصیاء و اولیاء و صلحای شیعیان ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم در زیر عرش باشند این است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که در روز قیامت عرش پروردگار ترا بر دوش داشته باشند هشت کس و هر یک را هشت چشم بوده باشد هر چشمی بقدر دنیا و در روایات بسیار وارد شده است که عرش بمعنی علم است

و هشت کسی که حاملان علم الهی اند چهار کس از پیشینیان اند و چهار کس از پسینیان.

اما اول حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند، و آخر حضرات

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۹

محمد و علی و حسن و حسین اند و باقی ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم حامل علم جد خوداند که حضرت امام حسین است صلوات اللَّه علیهم اجمعین. و ظاهر اخبار آنست که عرش صوری بر دوش هشت ملک است و عرش معنوی بر دوش این جماعت است و عرش را بر معانی دیگر اطلاق می کنند یکی تخت پادشاهی که مراد اصل پادشاهی است چنانکه می گویند که پادشاه بر تخت نشست یعنی پادشاه شد اگر چه تخت نداشته باشد یا ننشسته باشد دیگر عرش عظمت و جلال چنانکه مجاز شایع است که می گویند که پادشاه فلانی را به عرش رسانید یعنی او را بزرگ کرد و دیگر عرش بمعنی ملک چون جمیع مکونات مظهر اسما و صفات الهی اند و هر ذره از ذرات دلیل وجود و علم و قدرت و اراده الهی اند پس گویا خدا در همه اشیا هست چنانکه از حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین متواتر است این مضمون که حق سبحانه و تعالی داخل است در همه اشیا نه مثل چیزی که داخل باشد از قبیل اجسام و اعراض و خارج است از اشیا نه مثل چیزی که خارج باشد از اشیاء و در هر جا معنی مراد است که از قراین ظاهر می شود چنانکه ظاهر می شود از حدیث جاثلیق در کافی و توحید و تفصیل آن در شرح صحیفه کامله داده شده است در شرح دعای حمله عرش و غیر آن

از کتب دیگر.

باب القول عند القیام إلی صلاه اللّیل

(قال الصّادق صلوات اللّه علیه اذا اردت أن تقوم إلی صلاه اللّیل فقل اللّهمّ انّی أتوجّه إلیک بنبیّک نبیّ الرّحمه و آله و اقدّمهم بین یدی حوایجی فاجعلنی بهم وجیها فی الدّنیا و الآخره و من المقرّبین اللّهمّ ارحمنی بهم و لا تعذّبنی بهم و اهدنی بهم و لا تضلّنی بهم و ارزقنی بهم و لا تحرمنی بهم و اقض لی حوایجی للدّنیا و الآخره انّک علی کلّ شیء قدیر و بکلّ شیء علیم) این بابی است در بیان دعایی که در وقت ایستادن به نماز شب سنت است در فقه رضوی مذکور است به اندک تغییری و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه نیز منقولست که چون خواهی به نماز شب برخیزی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست خداوندا به درستی که من متوجه می شوم بسوی تو به متابعت یا به شفاعت پیغمبرت که رحمه است بر عالمیان و آل او و ایشان را مقدم می دارم پیش حاجاتم یعنی ایشان را شفیع می گردانم بانکه می گویم الهی بحق ایشان که حاجات مرا برآور پس خداوندا مرا به برکت ایشان رو شناس و سفید رو گردان که حاجات مرا به برکت ایشان برآوری یا آن که مرا به برکت ایشان بزرگ مرتبه گردانی و از جمله مقربان خود گردانی خداوندا رحم کن بر من و ببخشا گناهان مرا به برکت و شفاعت ایشان و آن که کسی بگوید که الهی بحق ایشان که حاجتم را بر آور فی الحقیقه ایشان را شفیع کرده است، و خداوندا مرا معذب مگردان به مخالفت ایشان به آن که ایشان مرا واگذارند و شفاعت

لوامع

نکنند و خداوندا مرا هدایت کن به وساطت ایشان که ایشان سبب هدایات خاصه من شوند و مرا گمراه مکن به سبب مخالفت و عدم متابعت ایشان یا آن که کلام ایشان را نفهمم و گمراه شوم چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که.

(یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً) یعنی حق سبحانه و تعالی گمراه می کند به سبب قرآن بسیار کسرا و هدایت می کند بان بسیار کسرا و گمراه نمی کند به قرآن مگر فاسقان را که چون ایشان مخالفت کردند سلب می شود از ایشان توفیقات و هدایات خاصه و ایشان را به ایشان می گذارند گمراه می شوند به تشام اعمال خود، خداوند مرا روزی کرامت کن به برکت یا به شفاعت ایشان و مرا از روزی محروم مگردان به نکبت مخالفت ایشان و حاجات دنیا و آخرت مرا بر آور به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی و به همه چیزی عالم و دانائی آن چه مصلحت مرا در آن دانی چنان کن و در عبارت فقه چنین است که.

(اللّهمّ انّی أتوجّه إلیک بنبیّک نبیّ الرّحمه و بالأئمه الرّاشدین المهدیّین من آل طه و یس) تا به آخر و صدوق از جهه تقیه اختصار کرده است و بعد از.

(و لا تضلّنی بهم و ارفعنی بهم و لا تضیّعنی) بهم است.

باب الصّلوات الّتی جرت السّنّه بالتّوجّه فیهن

(من السّنّه التّوجّه فی ستّ صلوات و هی اوّل رکعه من صلاه اللّیل و المفرده من الوتر و اوّل رکعه من رکعتی الزّوال و اوّل رکعه من رکعتی الاحرام و اوّل رکعه من نوافل المغرب و اوّل رکعه من الفریضه کذلک ذکره ابی رضی اللّه عنه فی رسالته إلیّ) این بابی است

در بیـان نمازهـایی که سـنت جاری شـده است که در آنها هفت تکبیر و سه دعا را بخواننـد و سـنت است یعنی حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله نهایت اهتمام در اینها داشتند که با توجه بخوانند و ظاهرا در هر نماز فریضه و نافله خوب باشد از جمله سـنن حضـرت سـید المرسلین است صلّی اللَّه علیه و آله که توجه کنند به هفت تکبیر که شش سنت است و یکی از آنها واجب اسـت در شـش نمـاز و آن رکعـت اول نمـاز شب است و رکعت آخر وتر است و دو رکعت اول از هشت رکعت نـافله پیشـین و دو رکعـت اول از دو رکعـت نـافله احرام و رکعـت اول از نوافـل مغرب و رکعت اول از همه فرایض مگر نمـاز میت، پدرم رضی اللَّه عنه در رساله که بسوی من فرستاده بود ذکر کرده بود و عبارت عبارت فقه رضویست بترتیب باب سابق.

باب صلاه اللّیل

[آیه نماز شب]

(قـال اللَّه تبـارک و تعـالی لنبیّه صـلّی اللَّه علیه و آله «وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ عَسـی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً» «۱» فصـارت صـلاه اللّیـل فریضه علی رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله بقول اللَّه عزّ و جـلّ فتهجّـد و هی لغیره سـنّه و نافله) این بابی است در بیـان نماز شب اللَّه تبارک و تعالی به رسولش صـلّی اللَّه علیه و آله فرموده است که بعضـی از شب را ترک هجود که خـوابست بکن که این زیـادتی است از جهت تـو یـا محمـد (ص) امیـد است که پروردگـار تـو برسانـد ترا به مقـام محمود که شفاعتست به برکت نماز شب پس بحسب لفظ

امر بر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله واجبست یا واجب شد چون خداوند عالمیان فرموده است فتهجّد و این نماز بر غیر آن حضرت سنت و نافله هست ظاهرا مرادش این باشد که از لفظ فتهجد تا آخر و عمده نافله لك است و اگر نه خطاب اول آیه به حضرتست در «أَقِمِ الصَّلاٰةَ» و مراد کل امتست بی دغدغه و ظاهر آیه وجوب تهجد است بر حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و عدم وجوب بر امّت پس اخباری که منقولست که نماز وتر واجبست و ترک نافله قبیح یا معصیت است محمولست بر استحباب مؤکّد.

مثل حدیث حسن کالصحیح داود که گفت از آن حضرت یعنی هادی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۴

صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز شب و نماز وتر حضرت فرمودند که واجب است.

و در موثق کالصحیح از حنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی عذاب می کند بر ترک سنت.

و در صحیح زراره منقول است که گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه نوافل یومیه را بیان فرمودند و فرمودند که اینها سنت است و فریضه نیست به درستی که کسی که ترک فریضه کند کافر است و تارک سنت کافر نیست و لیکن عاصی است زیرا که سنتست که هر گاه شخصی عمل خیر کند بر آن مداومت نماید.

و در موثق کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی نماز پنجگانه را واجب گردانیده است و نماز وتر را واجب نگردانیده است اگر خواهی می کنی آن

را و ترکش قبیح است و از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم متواتر المعنی است که فرموده اند که هر که واجبات را به جا آورد حق سبحانه و تعالی او را سؤال نمی کند از غیر آن.

[سفارش به نماز شب]

(و قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله فی وصیّته لعلیّ صلوات اللّه علیه یا علیّ علیک بصلوه اللّیل و علیک بصلوه اللّیل و علیک بصلوه اللّیل) و در فقه رضویست نیز مذکور است آن چه در متن مذکور است.

و به اسانید صحیحه منقولست و در کتاب وصایا نیز خواهد آمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که در وصیت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله که به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که این بود که فرمودند یا علی ترا وصیت می کنم در امور خودت به کاری چند اینها را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۵

حفظ کن از من، هیچ شک نیست که مخاطب حضرتند و مراد امتست و بعد از آن فرمودند که خداوندا او را مدد کن که اینها را به جا آورد.

اما اول آن راست گویی است و زنهار که چنین مکن که دروغی از تو صادر شود.

دویم پرهیزکاریست از مخالفت الهی و مبادا جرأت کنی بر خیانتی هرگز سیم خوف الهی است که می باید همیشه خداوند خود را بینی.

چهارم بسیار گریه کردنست از ترس حق سبحانه و تعالی تا بنا کرده شود در بهشت از جهه تو بعدد هر قطره هزار خانه.

پنجم مالت را و خونت را بده و دینت را حفظ کن.

ششم عمل کن به سنت من در نماز و روزه و صدقه اما نماز پس نماز پنجاه

رکعت را ترک مکن، و اما روزه سه روز هر ماه را ترک مکن و آن پنجشنبه اول و چهار شنبه وسط و پنجشنبه آخر است، و اما تصدق قدری ندارد تا مقدورت باشد بده تا به مرتبه که گویی که اسراف کرده ام و در واقع اسراف نکرده و بر تو باد به مداومت بر نماز شب، و دیگر بر تو باد به مداومت بر نماز شب و دیگر بر تو باد به مداومت بر نماز شب و سه مرتبه از جهه مبالغه و تاکید است و محتمل است که اول مبالغه در اصل فعل باشد، و دویم در هر جا که باشد خواه در سفر و خواه در حضر، و سیم در هر فصل که باشد خواه تابستان و خواه زمستان و بر تو باد به مداومت بر نماز زوال که هشت رکعت نافله ظهر است و مذکور شد که ظاهر احادیث صحیحه آنست که نماز وقتست مثل نماز شب و هشت رکعت نافله عصر چهار رکعتش از جهه نماز ظهر است و چهار رکعت از جهه نماز عصر.

و دیگر بر تو باد بر محافظت نماز زوال و در بعضی از نسخ کافی سه مرتبه است و در نسخ تهذیب سه مرتبه است، و بر تو باد که تلاوت قران کنی در هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۶

حالی، و بر تو باد که دستها را در حالت تکبیرات و در حالت قنوت بر بالا- بری و بگردانی چنانکه گذشت و بر تو باد که مسواک کنی نزد هر وضوئی، و بر تو باد که صفات حسنه را به همرسانی و صفات ذمیمه را از خود

زایـل کنی و از آن اجتناب کنی پس اگر به وصـیتهای من عمل نکنی ملامت نخواهی کرد مگر خود را چون حجّت بر تو تمام شده است.

و این حـدیث صـحیح معـاویه بن عمّـار است بروایت کلینی و شـیخ که مشـتمل است بر زیادتیها که صـدوق آن را ذکر نکرده است و لازم است بر مؤمنان که همگی این حـدیث را در حفظ داشـته باشـند و به آن عمل نماینـد و مطالبش همه حق است و متفرقه از ائمه هدی صـلوات اللّٰه علیهم بعنوان تواتر رسـیده است و پنجاه رکعت که در این حدیث وارد شده است در احادیث صحیحه بسـیار باین نحو وارد شـده است و احادیث پنجاه و یک رکعت نیز متواتر است و وجه جمع گذشت که وتیره بدل وتر است.

و کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه منقولست که حق سـبحانه و تعالی خطاب فرمود به حضرت موسی بن عمران که یا بن عمران دروغ می گویـد کسـی که دعوی محبت من کنـد و در شبی که من بیدارم او در خواب باشد هرگز کسـی دیـده است که معشوق بیـدار باشـد و عاشق در خواب باشـد آیا چنین نیست که آرزوی عاشق همین است که با معشوق خود خلوت کند یا ابن عمران دوسـتان من در خلوت با من مناجات می کنند بعنوان مشاهده و سـخن می گویند بعنوان حضور ای پسر عمران می باید که دلت نزد من با خشوع باشد و بدنت با خضوع و چشمهای تو گریان باشد در شبهای تار و مرا بخوان که من به تو نزدیکم.

و کالصحیح منقولست از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که

لوامع

صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۷

فرمودنـد که حق سـبحانه و تعالی وحی کرد بـدنیا و فرمود که به تعب انـداز کسانی را که ترا خـدمت می کننـد و خدمت کن کسانی را که ترک تو کرده انـد و بتحقیق که چون بنده با خداوند خود در میان شـبهای تار خلوت می کند و مناجات می کند حق سـبحانه و تعـالی دلش را منور می گردانـد و چون می گویـد یـا رب یا رب نـدا می رسـد از خداونـد جلیل جلّ جلاله که لبیـک ای بنـده من هر چه می خواهی سؤال کن تـا عطـا کنم، و توکل بر من کن تا کفایت کنم مهمات ترا پس حق سـبحانه و تعالی به فرشتگان می فرماید که ای فرشتگان من نظر کنید به بنده من که در این شب تار با من خلوت کرده است و بطّالون در غفلت و بطالت اوقات عزیز خود را ضایع می کننـد و غافلان در خواب غفلتنـد گواه باشـید که گناهان او را آمرزیـدم. و امثال این اخبار بسیار است و مضامین اینها نزد مؤمنان در نهایت ظهور است.

[مقدمات نماز شب]

(فاذا اردت ان تصـلّیها فكبّر اللَّه عزّ و جلّ سـبعا و احمده سبعا ثمّ توجّه ثمّ صلّ ركعتين تقرأ فی الاولی الحمد و قل هو اللَّه احد و فی الثّانيه الحمد و قل يا أيّها الكافرون و تقرأ فی السّتّ ركعات بما احببت ان شئت طوّلت و ان شئت قصّرت) پس چون اراده کنی که نماز شب کنی هفت مرتبه تکبیر بگو و خدا را به بزرگواری یاد کن و هفت مرتبه حمد کن خدا را پس هفت تکبیر و سه دعای توجه را بخوان و دو رکعت نماز کن که در رکعت اول

الحمـد و توحیـد بخـوان و در رکعت دویم حمـد و جحـد بخـوان و در شـش رکعت دیگر هر سوره که خواهی بخوان که اگر خواهی سورهای دراز بخوان و اگر خواهی کوتاه و این مضمون فقه رضویست.

و کالصـحیح منقولست از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه که چون از دعاهای اسـتفتاح و تکبیرات آن فارغ شوی در رکعت اوّل نماز شب آیه الکرسی و معوذتین را بخوان و بعد از آن فاتحه و سوره بخوان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۸

و در حدیث صـحیح از محمد بن ابی حمزه منقولست که حضـرت صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در هر رکعـتی پـانزده آیه می خواندنـد و رکـوع آن حضـرت مثـل قیـام بود و سـجودش مثـل رکوع بود و توقّف در سر برداشتن از رکوع و سجود مساوی بود.

و در حسن کالصـحیح از معاذ منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که ترک مکن خواندن سوره توحیـد و جحـد را در هفت نماز در دو رکعت نافله صـبح و دو رکعت نافله پیشـین و دو رکعت اول نافله شام و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت احرام و در نماز صـبح هر گاه روشن شده باشد و دو رکعت نماز طواف و کلینی بعد از این حدیث ذکر کرده است که در روایتی دیگر وارد شـده است که در همه ابتدا به قل هو اللّٰه احد می کند و در رکعت دویم جحد می خواند مگر در دو رکعت نافله صبح که بر عکس است.

و در حدیث صحیح معاویه بن وهب منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی

اللَّه علیه و آله طول می دادند قرائت و رکوع و سجود را و همه را مثل هم واقع می ساختند و شک نیست که سورهای دراز بهتر است.

[قرائت در نماز شب]

(و روی انّ من قرا فی الرّکعتین الاولیین من صلاه اللّیل فی کلّ رکعه منها الحمد مرّه و قل هو اللَّه احد ثلثین مرّه انفتل و لیس بینه و بین اللَّه عزّ و جلّ ذنب الّا غفر له) و در صحیح از زید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که در دو رکعت اول نماز شب در هر رکعتی از آن سوره حمد یک مرتبه بخواند و توحید سی مرتبه چون فارغ شود نمانده باشد میان او و حق سبحانه و تعالی گناهی مگر آن که همه آمرزیده شود و بحسب ظاهر مخالف است با حدیث سابق و حمل کرده اند بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۹

تخییر یا بر آن که اگر وقت فراخ باشد شصت قل هو اللَّه احد بخواند و اگر تنک باشد جحد و توحید می خواند و جمع بهتر است بانکه در رکعت اول سی مرتبه توحید می خواند و در رکعت دویم سی مرتبه توحید می خواند و یک مرتبه جحد و بعضی چنین جمع می کنند که در اول سی توحید و در ثانی یک جحد می خوانند وجهش ظاهر نیست و ظاهر است که بحدیث شصت عمل نکرده اند.

(و تقرء فی رکعتی الشّفع و رکعه الوتر قل هو اللَّه احد) و می خوانی در دو رکعت شفع و دیگر رکعت وتر توحید را هر رکعتی یک توحید می خواند و اگر هر رکعتی سه توحید بخواند بهتر است.

چنانکه کالصحیح منقولست که رسول خدا صلّی اللَّه

علیه و آله نه سوره در وتر می خواندند.

و در صحیح منقول است از امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که پدرم در هر سه رکعت توحید می خواندند و چون از سوره فارغ می شدند می گفتند. (کذلک اللّه ربّی یا کذاک اللّه) یعنی هم چنین است پروردگار من.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه مرویست که می فرمودند که سوره توحید برابر است با ثلث قرآن و قل أیها الکافرون برابر است با ربع قرآن و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله در هر رکعت وتر توحید می خواندند تا ختم قرآن کرده باشند.

(و افصل بین الشّفع و الوتر بتسلیمه) و فاصله کن میان شفع و وتر به سلامی یعنی دو رکعت یک نماز است و یک رکعت نماز دیگر است و جمعی از عامه را اعتقاد آنست که نماز وتر سه رکعت است مثل نماز شام و در بعضی اخبار نیز وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که وصل می تواند کرد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۰

محمول است بر تقیه.

و در صحیح از حفص منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که فرمودند میان شفع و وتر سلام بده و اگر حاجتی داشته باشی قضا کن یعنی اگر خواهی بقضاء حاجت به بیت الخلا می توانی رفت یا هر کاری که داشته در میان شفع و وتر می توانی کرد نه چنانست که یک نماز باشد.

و در صحیح ابن عمار منقولست که حضرت فرمودند که در هر سه رکعت سوره توحید می توانی خواند و چون دو رکعت نماز کردی سلام بده تا کسی که در خواب باشد

بیدار کنی و امر کنی به نماز شب.

و در صحیح از سعد منقولست که از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که وتر فصل است یا وصل حضرت فرمودند که فصل است و می باید که از شفع جدا کنی آن را و بر این مضامین احادیث صحیحه متکثره وارد شده است.

و در دو حدیث صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که در میان شفع و وتر می خواهی سلام می دهی و می خواهی وصل می کنی و سلام نمی دهی و ظاهر آنست که از روی تقیه وارد شده باشد مع هذا همین مضمون دلالت می کند که دو نماز است و اگر یک نماز می بود کی سلام می توانست کرد در میان شفع و وتر با آن که هر گاه سلام در نماز واجب واجب نباشد در نماز سنت چگونه واجب باشد.

(و روی انّ من قرأ فی الوتر بالمعوّذتین و قل هو اللّٰه احد قیل له ابشر یا عبد اللّٰه فقد قبل اللّٰه و ترک) و کالصحیح منقولست از ابو عبیده که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در نماز وتر سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و توحید بخواند به او می گویند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۱

بشارت باد ترا ای بنده خدا که حق سبحانه و تعالی و وتر ترا قبول کرد.

و در صحیح از یعقوب منقولست که گفت به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که در وتر چه سوره بخوانم و عرض نمودم که در بعضی روایات بما رسیده است که در هر سه رکعت توحید باید خواند و

در بعضـی چنین است که در دو رکعت اول معوذتین بایـد خواند و در رکعت آخر توحید حضـرت فرمودند که معوذتین و قل هو اللّٰه احـد بخوان یعنی در هر رکعتی پس نه سوره می شود یا آن که در شـفع معوذتین بخوان و در وتر سه قل هو اللّٰه و بهتر آنست که در شـفع در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق و توحیـد بخوانـد و در دویم قل اعوذ برب الناس و توحیـد بخوانـد و در وتر معوذتین و سه توحید بخواند و به همه عنوانی خوبست می باید که معوذتین و توحید سه مرتبه در وتر باشد.

(و القنوت فی کـلّ رکعتین فی الثّـانیه قبـل الرّکوع و بعـد القراءه و القراءه بهـا جهار و القنوت فی الوتر قبل الرّکوع) و قنوت در نمازهـای شب یا هر نمازی از فرایض و نوافل چنانکه اعتقاد صـدوقست بعـد از قرائت و پیش از رکوع است و قرائت نماز شبرا بلند می باید خواند و قنوت در سه رکعت وتر پیش از رکوع رکعت سـیم است یعنی در شـفع قنوت نیست یا موکد نیست و در وتر یک قنوت است پیش از رکوع و دعایی که بعد از سر برداشتن از رکوع می خوانند قنوت نیست.

و در صـحیح زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در هر نمازی قنوت آن در رکعت دویم است پیش از رکوع و هر قنوتی را بلند می خوانند.

و در صحیح ابن سنان منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه

علیه فرمودند که قنوت نماز شام و خفتن و صبح پیش از رکوع است و قنوت وتر در

رکعت سیم است و غرض از ذکر این سه نماز آنست که اهتمام بشأن قنوت در این سه نماز بیشتر است از نمازهای دیگر با آن که اکثر عامه قنوت را در نمازهای اخفاتیه نمی خوانند و اخباری که از این قبیل وارد شده است محمولست بر تقیه چنانکه گذشت و خواهد آمد.

(و ان قمت و لم یکن علیک من الوقت بقدر ما تصلّی فیه صلاه اللّیل علی ما ترید فصلّها و ادرجها ادراجا و الا دراج ان تقرأ فی کلّ رکعه الحمد وحدها) و اگر از جهه نماز شب برخیزی و آن مقدار وقت نباشد که نماز شب را به جا آوری به نحوی که می خواهی یعنی با سورهای طولانی و دعاها نماز شب را بکن و آن را مختصر کن و اختصار آنست که به سوره حمد فقط به جا آوری.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند که اگر شخصی در آخر شب برخیزد و ترسد که صبح طالع شود چه کند حضرت فرمودند که الحمد تنها بخوان و تعجیل کن.

[اگر وقت تنگ باشد]

(فان خشیت طلوع الفجر فصلّ رکعتین و أوتر بالثّالثه) پس اگر ترسی که صبح طالع شود سه رکعت را به جا آور بانکه دو رکعت اول که از جهه نماز شب کرده رکعت را بان ضم کن تا دو رکعت شفع شود و یک رکعت آن دو رکعت را وتر کند یا آن که سه رکعت بکن تا وتر را به جا آورده باشی.

چنانکه در صحیح محمد بن مسلم وارد شده است که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که در

آخر شب برخیزد و ترسد که ناگاه صبح شود و نماز شب را نتواند کرد آیا ابتدا به نماز وتر می کند یا نماز شبرا تمام می کند بانکه هشت رکعت مختصر به جا آورد و بعد از آن سه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۳

رکعت وتر را واقع سازد حضرت فرمودند که ابتدا به وتر می کند و من نیز چنین کردم.

و در صحیح ابن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که آیا هر یک از شما را خوش نمی آید که اندکی پیش از نماز صبح برخیزد و سه رکعت نماز وتر را و دو رکعت نافله صبح را به جا آورد و حق سبحانه و تعالی از جهه او نماز شب تمام در نامه عملش بنویسد.

و دیگر اخبار که در این باب وارد شده است بر این مضمون بسیار است و ظاهر آنست که حضرت را مقصود آنست که نماز شب را در حالت اختیار باین نحو می تواند کرد و ترک نماز وتر نمی باید کرد مهما أمکن و ظاهر می شود که نماز وتر با طمانینه بهتر از تمام مختصر است چنانکه گذشت که اگر ادراج کند جایز است و اکثر بر ایننند که مختصر همه را به جا آوردن بهتر است از اتیان به وتر با طمانینه و دعا.

(و ان طلع الفجر فصلّ رکعتی الفجر و قد مضی الوقت بما فیه) و اگر صبح طالع شود و نماز شبرا نکرده باشی پس دو رکعت نافله صبح را بگذار بعد از طلوع و بعد از آن نماز صبح را به جا آور و چون وقت رفت نماز شب نیز رفت و قضا می کند چنانکه

خواهد آمد.

و در صحیح اسماعیل وارد است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که بعد از طلوع فجر وتر را به جا آرم حضرت فرمودند که نه و ظاهرا چون صبح شد وقت نماز واجبست نافله را نتوان کرد.

چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه عرض نمودم که دو رکعت نافله صبح را چه وقت به جا آورم حضرت فرمودند که پیش از طلوع فجر به جا آور و چون صبح

طالع شد وقت نماز واجبست.

(و اذا صلّیت من صلاه اللّیل اربع رکعات من قبل طلوع الفجر فاتمّ الصّلاه طلع او لم یطلع) و در صحیح از احول منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه چهار رکعت نماز شب را پیش از طلوع صبح به جا آوری نماز شبرا تمام کن خواه صبح طالع شده باشد یا نشده باشد و اکثر مضامین سابقه در فقه رضوی مذکور است به ترتیبی که در این کتاب است و مظنون این است که صدوق یقین داشته است که این کتاب تصنیف حضرت است لهذا گفته است که میان من و پروردگار من حجت است.

(و قد رویت رخصه فی ان یصلّی الرّجل صلاه اللّیل بعد طلوع الفجر المرّه بعد المرّه و لا یتّخذ ذلک عاده) و بتحقیق که روایتی چند وارد است بر سبیل رخصت که نماز شب را بعد از طلوع صبح می توان کردن گاهگاهی و چنان نکند که عادت باین معنی کند.

و در صحیح از سلیمان منقولست که حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که گاه هست که به نماز شب برمی خیزم و صبح صادق و احتمال کاذب نیز هست شده است و من هشت رکعت نماز شب و سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح را می کنم و بعد از آن نماز صبح را به جا می آورم عرض نمودم که من نیز چنین کنم یا می توانم کرد حضرت فرمودند که بلی اما مبادا که عادت کنی بر این عمل و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است.

و در صحیح از ابن سنان منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه برخیزی و فجر طالع شده باشد ابتدا کن به وتر و بعد از آن به نافله صبح بعد از آن نماز صبح را به جا آور و هشت رکعت نافله شب را بعد از آن به جا آور و بر این مضمون نیز احادیث بسیار وارد شده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۵

همه محمولست بر آن که تواند که نماز شب یا وتر یا دو رکعت را به جا آورد و نماز صبح را چنان کند که پیش از طلوع حمره فارغ شده باشد.

و در صحیح از علی بن یقطین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نماز صبح را نکند تا روشن شود و سرخی ظاهر شود و نافله صبح را نکرده باشد آیا آن را پیش از نماز به جا آورد یا تا خیر می کند حضرت فرمودند که تاخیر می کند یعنی نافله صبح را بعد از صبح به جا می آورد و بهتر آنست

که نیت ادا و قضا نکند.

[قضاء نماز شب]

(و اذا كان عليك قضاء صـلاه اللّيل فقمت و عليك من الوقت بقدر ما تصـلّى الفائته و صـلاه ليلتك فابدا بالفائته فصلّ ثمّ صـلّ صلاه ليلتك فان كان الوقت بقدر ما تصـلّى واحده فصلّ صـلاه ليلتك لئلّا يصيرا جميعا قضاء ثمّ اقض الصّلاه الفائته من الغد او بعد ذلك) عبارت فقه رضويست که هر گاه نماز شب قضا داشـته باشی و وقت این مقدار باشد که توانی قضا و ادا را هر دو به جـا آوری اول قضا را به جا آور و اگر وقت آن مقـدار باشـد که یک نماز شب توانی کرد ادا را به جا آور تا هر دو قضا نشود زیرا کـه اگر قضـا را اول بکنی و وقت ادا بیرون رود ادا نیز قضـا خواهـد شـد پس ادا را به جـا آور و آن چه قضـاست در روز دیگر یا بعد از آن به جا آور.

و در حسن کالصـحیح از زراره منقول است که حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه جمع شود دو وتر که سه رکعت باشـد یا یازده رکعت یا بیشتر از دو وتر باشد پس قضا کن آن را به نحوی که فوت شده است و فاصـله می کنی میان هر دو وتر به نمازی و اول قضاها را می کنی تا وقتی که مقدار ادا مانده باشد ادا می کنی و بر این مضـمون احادیث بسیار وارد شده است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۶

شده است که فرمودند که بسیار بود که پدرم قضا می کردند بیست وتر را

در یک شب.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه وارد شده است که چون بنده مشغول قضاء می شود حق سبحانه بان بنده فخر می فرمایـد با فرشـتگان و می فرمایـد که بنده من قضا می کند چیزی را که بر او واجب نگردانیده ام و احادیث صـحیحه وارد شده است که وتر را در هر وقتی که قضا کند وتر خواهد کرد و در بعضـی اخبار وارد شده است که اگر پیش از زوال قضا کند وتر قضا می کند و اگر بعد از ظهر قضا می کند شـفع قضا می کند از جهه عقوبت تاخیر و ظاهرا محمولست بر تقیه چنانکه مذهب جمعی از عامه است.

باب دعاء قنوت الوتر

[دعای پیامبر در قنوت]

(کـان النّبیّ صـلوات اللَّه علیه و آله یقـول فی قنـوت الوتر اللَّهمّ اهـدنی فی من هـدیت و عـافنی فی من عـافیت و تولّنی فی من تولّیت و بـارک لی فیما اعطیت و قنی شـرّ ما قضـیت فانّک تقضـی و لا یقضـی علیک سـبحانک ربّ البیت اسـتغفرک و اتوب إلیـک و أومن بـک و اتوکّل علیـک و لاـ حول و لا قوّه الا بک یا رحیم) این بابی است که در بیان دعاهایی که در قنوت وتر خوانده می شود منقول است که حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله در قنوت وتر این دعا را می خواندند و ترجمه اش اینست که خداونـدا مرا هـدایت کن به هـدایات خـاصه چنـانکه هـدایت کرده مقربان خود را یا آن که من قابلیت آن نـدارم و جمعی را که قـابلیت هـدایات خـاصه تو دارنـد و ایشـان را هـدایت می کنی مرا نیز به برکت ایشـان در سـلک ایشان در آور و عافیت ده مرا از بلاهای دنیا و آخرت

در سلک آن جماعتی که ایشان را عافیت کرامت کرده یا می کنی و متولی امور من شو و کفایت مهمّات من کن در سلک کسانی که متولی شده یا می شوی کفایت مهمّات ایشان را و مبارك و با برکت کن که در زیادتی باشد آن چه عطا کرده مرا از عمر و لوازم آن و از هدایات و توفیقات و تأییدات و حفظ کن مرا از شر آن چه قضا کرده از بلاها و محنتها به درستی که تو قضا می کنی و حکم می فرمایی و کسی را بر تو حکمی یا قضائی نیست تنزیه تو می کنم و ترا منزه می دانم از هر چه لایق تو نیست ای خداوندی که پروردگار خانه کعبه طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۸

مغفرت از تو می کنم و بازگشت بسوی تو می کنم و ایمان به تو دارم و در تزاید آن می کوشم در عبادات و قربات و در جمیع امور توکل بر تو کرده ام و نیست گردشی و قوتی یا نیست باز ایستادن از معاصی و قوت بر طاعات مگر بعون و یاوری تو ای خداوند مهربان بر من رحم کن.

[طولانی کردن قنوت]

(و قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله اطولكم قنوتا فى دار الدّنيا اطولكم راحه يوم القيمه فى الموقف) در حسن كالصحيح منقولست از آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله که فرمودند که هر که در دار دنیا قنوت نمازش طولانی تر است از شما در روز قیامت راحتش بیشتر خواهد بود و در هر قنوتی طول مطلوبست در غیر نماز جماعت خصوصا قنوت وتر لهذا احادیث بسیار و ادعیه بی شمار در قنوت وتر وارد شده است و ابن طاوس

در مهج از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم قنوت های طولانی روایت کرده است.

[قنوت روز جمعه]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه القنوت فی یوم الجمعه تمجید اللّه و الصّلاه علی نبیّ اللّه و کلمات الفرج ثمّ هذا الدّعاء، و القنوت فی الوتر کقنوتک یوم الجمعه ثمّ تقول قبل دعائک لنفسک اللّهمّ تمّ نورک فهدیت فلک الحمد ربّنا و بسطت یدک فاعطیت فلک الحمد ربّنا و عظم حلمک فعفوت فلک الحمد ربّنا وجهک اکرم الوجوه وجهتک خیر الجهات و عطیّتک افضل العطیّات و أهنؤها تطاع ربّنا فتشکر و تعصی ربّنا فتغفر لمن شئت تجیب المضطرّ و تکشف الضّرّ و تشفی السّقیم و تنجی من الکرب العظیم لا یجزی بآلائک احد و لا یحصی نعمائک قول قائل اللّهمّ إلیک رفعت الابصار و نقلت الاقدام و مدّت الاعناق و رفعت الایدی و دعیت بالألسن و إلیک سرّهم و نجواهم فی الاعمال ربّنا اغفر لنا و ارحمنا و افتح بیننا و بین قومنا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۹

بالحقّ و أنت خیر الفاتحین اللّهمّ انّا نشکو إلیک غیبه نبیّنا و شدّه الزّمان علینا و وقوع الفتن بنا و تظاهر الأعداء علینا و کثره عدوّنا و قلّه عددنا فافرج ذلک یا ربّ بفتح منک تعجّله و نصر منک تعزّه و امام عدل تظهره اله الحقّ ربّ العالمین ثمّ تقول استغفر اللّه و اتوب الیه سبعین مرّه و تعوّذ باللّه من النّار کثیرا) و در امالی در حسن کالصحیح از زراره روایت کرده است و طریق صدوق به زراره صحیح است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که قنوت روز جمعه تمجید و تعظیم الهی است و صلوات بر محمد و

آل او و کلمات فرجست و بعد از آن این دعاست که می آید و قنوت در نماز وتر مثل قنوتی است که در روز جمعه می خوانی و پیش از آن که از جهه خود دعا کنی این دعا را می خوانی و بعد از این دعا هر دعایی که می خواهی می کنی و آن چه عبارت حدیث زراره است همین است که حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که قنوت در نماز وتر مثل قنوتیست که در جمعه می خوانی و می گویی در دعای قنوت اللهم الخ و چون در حدیث موثق ابو بصیر وارد است که در قنوت جمعه می خوانی.

(لا اله الّا اللّه الحلیم الکریم لا اله الّا اللّه العلیّ العظیم لا اله الّا اللّه ربّ السّماوات السّبع و ربّ الارضین السّبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ربّ العرش العظیم و الحمد للّه ربّ العالمین اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله کما هدیتنا به اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله کما اکرمتنا به اللّهمّ اجعلنا ممّن اخترته لدینک و خلقته لجنّتک اللّهمّ لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک انّک أنت الوهّاب) و در صحیحه حلبی گذشت که ثنا بر خداوند خود بفرست و صلوات اللّه بر پیغمبر فرست و استغفار کن از گناهان.

و در صحیحه حلبی نیز منقولست که حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۰

که در قنوت جمعه می گوید که (اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی أئمّه المؤمنین اللّهمّ اجعلنی ممّن خلقته لدینک و ممّن خلقت لجنّتک) گفت عرض نمودم که ائمه معصومین را همه نام ببرم حضرت فرمودند که یک جا نام ببر چنانکه در اینجا گذشت و

ظاهرا از جهه اتقا چنین فرموده باشند.

حاصل آن که آن چه صدوق ذکر کرده است به اعتبار این اخبار است و دیگر خواهد آمد و تغییرات از صدوقست و محتملست که این زیادتیها در حدیث زراره بوده باشد و در امالی ذکر نکرده باشد و لیکن بعید است.

اما ترجمه قنوت خداوندا نور تو تمامست بنا بر این عالم را به خود هدایت فرمودی یعنی کمالات تو بالفعل است و بالقوه نیست و از جمله کمالات تکمیل مستعدان است بنا بر این عالم را به خود هدایت فرمودی.

چنانکه در حدیث قدسی منقولست که حق سبحانه و تعالی می فرماید که من گنجی بودم مخفی خواستم که شناخته شوم خلایق را آفریدم تا مرا بشناسند و نهایت کمال ایشان معرفت است ایشان را عارف گردانیدم یعنی کسانی را که قابلیت داشتند و سعی خود نمودند، هر یک را بقدر قابلیت و سعی شناسایی دادم پس تراست حمد و ثنا ای پروردگار ما بر چنین نعمتی که اعظم نعم است و چون دست قدرت تو به احسان و انعام باز است و عجز و کمی نداری بنا بر این نعمتهای غیر محصور عطا فرمودی پس تراست جمیع محامد ای پروردگار ما و عظیم است حلم تو از عاصیان که با این همه عصیان تربیت ایشان کرده و می کنی و عفو کردی و می کنی از ایشان پس تراست جمیع ثناها ای خداوند کار ما، روی کرم تو ای خداوند از هر رویی اکرم است به احسان و بهتر است من حیث الذّات و الصفات و طرف تو بهترین طرفهاست که هر که رو به جانب تو کند به عبادت و

طاعت و دعا نااميد بر نمى گردد و بخششهاى تو بهترين بخششهاست و

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۸۱

گواراترين نعمتهاست كه مى توانـد داد آن چه او داده است از اصل وجود و حيات و نعمتهاى ظاهره و باطنه و از جمله نعمتها آن كه اگر تو را اطاعت كنند با آن كه از لوازم بنده است اطاعت نمودن تو شكر ايشان مى فرمايى به دادن بهشت و نعيم ابدى يا به آن كه مباهات مى كنى به عبادت ايشان با فرشتگان و غير ايشان، ديگر اى پروردگار ما ترا عصيان و مخالفت مى كنند و مى آمرزى هر كه را مى خواهى اجابت مى كنى دعاهاى مضطران را و بر طرف مى سازى بلاها و محنتهاى ايشان را و شفا مى دهى بيمـاران ايشـان را و نجـات مى دهى به سـبب دعـا يـا مطلقـا از غمها و المهاى عظيم، خداونـدا هيـچ كس از عهـده شـكر نعمتهاى تو بيرون نمى توانـد آمـد چون نعمتهاى تو غير متناهى است و شـكر ايشان متناهى و كسـى نمى تواند كه تعداد نمايد نعمتهاى ترا چنانكه فرموده كه اگر خواهيد كه در شمار در آوريد نعمتهاى الهى را نمى توانيد شمرد خداوندا چشمهاى خلايق بسوى كرم تو باز است و پاها به درگاه تو مى آيند و گردنها بسوى تو كشيده مى شود به اميد رحمت و عطايا از جهه محبت و لقا و دسـتها بسوى تو برداشته مى شود و به همه زبانها خوانده مى شوى از عربى و عجمى يا زبان ناطق و صامت و بسوى تست بـازگشت همه در اعمـال آشـكارا و نهـان اى پروردگـار مـا بيامرز ما را همه و رحمت كن بر همه و حكم كن ميان ما و قوم ما بحق و راستى

و تو بهترین حکم کنندگانی.

خداوندا همگی شکایت می کنیم بی چاره گی خود را به آن که پیغمبر ما غایبست از ما که به سبب ملازمت او و به برکت خدمت او ممکن بود که از شر نفس و شیطان خلاصی یابیم و در دعاهای دیگر به جای نبیّنا اما مناسب و این اظهر است و ظاهرا از روی تقیه چنین فرموده اند تا شیعیان بدانند که چه گویند یا آن که چون در زمان آن حضرت صلوات اللّه علیه که دعا را گفتند امام حاضر بود و شکایت از غیبت نبی بود و بس امروز که بهر دو مبتلاییم انسب آنست که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۲

دو را بگویند باین عنوان که غیبه نبیّنا و امامنا و خداوندا شکایت می کنیم به تو از سختی زمانه بر ما از هر وجهی چون همیشه شیعیان به تشأم ملاعین در عذاب و محنت بودند و از واقع شدن فتنهای عظیمه بر ما و از پشت بر پشت انداختن دشمنان با هم از جهه دشمنی با ما و لفظ عنّا و بنا و علینا در نسخه صحیحه امالی نبود چنانکه در نسخ صحیحه فقیه نیز نیست امّا مرادند بر تقدیر عدم و به سبب ظهور مذکور نیست و شکایت می کنیم از بسیاری دشمنان شیعیان و از قلت عدد ایشان پس فرج ده ای پروردگار ما این بلاها را از ما به فتحی از فضل خود که به زودی بفرستی و به نصرتی از جانب تو که غالب شویم ما به سبب آن و فرج ده بظهور امامی عادل که حضرت صاحب الامر است صلوات اللّه علیه ای خداوند حق ای پروردگار عالمیان

پس هفتاد مرتبه می گویی که طلب آمرزش می کنم از خداوند عالمیان و توبه و رجوع می کنم بسوی او و بسیار می گویی که اعوذ بک من النّار یعنی پناه به تو می برم از آتش جهنّم.

[قنوت نماز وتر]

و در امالی بعد از این ذکر کرده است و در عقب نماز وتر بعد از سلام سه مرتبه می گویی.

سبحان ربّ الملک القدّوس العزیز الحکیم

و سه مرتبه می گویی (الحمد لربّ الصبّاح الحمد لفالق الاصباح و روی عمر بن یزید عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال من قال فی و تره اذا أوتر استغفر اللّه و اتوب الیه سبعین مرّه و واظب علی ذلک حتّی تمضی سنه کتبه اللّه عنده من المستغفرین بالأسحار و وجبت له المغفره من اللّه عزّ و جلّ) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که در رکعت آخر از سه رکعت وتر هفتاد مرتبه بگوید که طلب مغفرت می کنم از حق سبحانه و تعالی و بازگشتم بسوی او که عصیان او نکنم و یک سال بگذرد بر این که هر سحر این عمل را به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۳

آورد حق سبحانه و تعالی بنویسد نام او را نزد خود از جمله استغفار کنندگان در سحرها که مدح ایشان فرموده است در قرآن مجید و همین شرف کافی است که ممدوح الهی باشد و واجب شود از جهه او مغفرت و آمرزش از جانب خداوند بزرگوار.

(و روی عبد اللّه بن ابی یعفور عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال استغفر اللّه فی الوتر سبعین مرّه تنصب یدک الیسری و تعدّ بالیمنی الاستغفار) و

بطرق صحیح و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در نماز وتر هفتاد مرتبه استغفار کن بهر عبارتی که باشد و بهتر آنست که عبارت سابق را بگوید به آن که دست چپ را در برابر رو داری و بدست راست تسبیح را بشماری تا کم و زیاد نشود و ظاهرا زیادتی ضرر نداشته باشد تا صد مرتبه و بیشتر چون عمومات استغفار هست و بخصوص صد مرتبه نیز حدیثی وارد است و بهتر آنست که از هفتاد نه کم کند و نه زیاد بلکه در هر جا که عددی مقرّر ساخته اند از آن تجاوز نکنند که گاه باشد خصوص آن عدد را مزیتی باشد مثل تسبیح حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیه که گذشت که اگر زیاد کند مرتبه دیگر اعاده می کند اگر چه فراموش کند و زیاده بگوید.

(و کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یستغفر اللّٰه فی الوتر سبعین مرّه و یقول هذا مقام العائذ بک من النّار سبع مرّات) و منقولست که حضرت سیّد الأنبیاء صلّی اللّٰه علیه و آله در وتر هفتاد مرتبه استغفار می کردند و هفت مرتبه می گفتند که این جائی که ایستاده ام جای بنده است که پناه به تو آورد از آتش دوزخ.

و در صحیح و حسن کالصحیح منقولست از عمار که گفت از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۴

امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که مدح جمعی می فرماید که در سحرها استغفار می کنند حضرت فرمودند که مراد از این آیه هفتاد مرتبه استغفار است که در وتر در آخر شب می گوید.

و در صحیح از

منصور منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که استغفار کن در وتر از حق سبحانه و تعالی هفتاد مرتبه.

و در موثق از ابو بصیر منقول است که به آن حضرت عرض نمودم که از مستغفران در سحرها که حق سبحانه و تعالی مدح فرموده است چه مراد است حضرت فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در وتر هفتاد مرتبه استغفار کردند.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند که آیا در قنوت وتر چیزی هست از دعاها که آن را متابعت باید کرد و باید خواند حضرت فرمودند که نه، ثنا فرست بر حق سبحانه و تعالی و صلوات بر نبی و آل او بفرست و طلب کن مغفرت را از جهه گناهان عظیمت پس حضرت فرمودند که هر گناهی عظیم است و ظاهر این حدیث موافق است با مذهب جمعی که می گویند صغیره نمی باشد و هر گناهی کبیره است چون معنی ندارد که چیزی سبب دخول جهنم باشد و صغیره باشد و حق اینست که صغیره را به اعتبار اضافه به کبیره صغیره می نامند و شکی نیست که بوسیدن اجنبیه نظر به زنا کردن: صغیره است و اگر چه نظر بنظر کرده کبیره است و علی هذا القیاس.

و در صحیح و موثق کالصحیح از اسماعیل منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که در وتر چه دعا بخوانم و چه ذکر بگویم حضرت فرمودند که هر چه را حق سبحانه و تعالی بر زبانت جاری سازد و قضای الهی به آن تعلق گرفته باشد.

لوامع صاحبقرانی،

(و روی عبد اللّه بن سنان عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال تدعو فی الوتر علی العدوّ و ان شئت سمّیتهم و تستغفر و ترفع یدیک فی الوتر حیال وجهک و ان شئت فتحت ثوبک) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که نفرین به دشمنان می توان کرد خصوصا هر گاه بد مذهب باشند و اگر خواهی نام می توانی برد ایشان را و استغفار از جهه خود و مؤمنان می باید کرد و در وقت قنوت اگر تقیه نباشد دستها را محاذی رو بدار و اگر تقیه باشد دستها را در زیر بالا پوش بلند کن هر قدری که ممکن باشد و اگر نتوان دست بالا بردن در زیر نگاه دار و دعا بخوان و بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث سابق که دست چپ را محاذی رو می دارد و محمولست بر تخییر هر کدام را که خواهد به جا آورد و هر دو خوبست.

(و کان علیّ بن الحسین سیّد العابدین صلوات اللّه علیهما یقول العفو العفو ثلاثمائه مرّه فی الوتر فی السّحر) و همیشه آن حضرت صلوات اللّه علیه در سحر در نماز وتر سیصد مرتبه العفو را می گفتند و بفتح واو و ضم هر دو جایز است بتقدیر أسألك یا مطلوبی و امثال اینها.

(و روی معروف ابن خرّبوذ عن احدهما یعنی ابا جعفر و ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیهما قال قل فی قنوت الوتر لا اله الّا اللّه الحلیم الکریم لا اله الّا اللّه العلیّ العظیم سبحان اللّه ربّ السّماوات السّبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ و ربّ العرش العظیم سبحان

اللَّه ربّ الارضين السّبع و ما فيهنّ و ما بينهنّ و ربّ العرش العظيم اللَّهمّ أنت اللَّه نور السّماوات و الارض و أنت اللَّه زين السّماوات و الارض و أنت اللَّه جمال السّماوات و الارض و أنت اللَّه عماد السّماوات و الارض و أنت اللَّه قوام السّماوات و الارض و أنت اللَّه صريخ المستصرخين و أنت اللَّه غياث المستغيثين

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۸۶

و أنت اللَّه المفرّج عن المكروبين و أنت اللَّه المروّح عن المغمومين و أنت اللَّه مجيب دعوه المضطرّين و أنت اللَّه اله العالمين و أنت اللَّه الرّحمن الرّحيم و أنت اللَّه كاشف السّوء و أنت اللَّه بك تنزل كلّ حاجه يا اللَّه ليس يردّ غضبك الّا حلمك و لا ينجى من عذابك الّا رحمتك و لا ينجى منك الّا التّضرّع إليك فهب لى من لدنك يا الهى رحمه تغنينى بها عن رحمه من سواك بالقدره الّتى احييت بها جميع ما فى البلاد و بها تنشر ميت العباد و لا تهلكنى غمّا حتّى تغفر لى و ترحمنى و تعرّفنى الاستجابه فى دعائى و ارزقنى العافيه إلى منتهى اجلى و اقلنى عثرتى و لا تشمت بى عدوّى و لا تمكّنه من رقبتى اللَّهمّ ان رفعتنى فمن ذا الّذى يضعنى و ان وضعتنى فمن ذا الّذى يرفعنى و ان أهلكتنى فمن ذا الّذى يحول بينك و بينى او يتعرّض لك فى شى ء من امرى و قد علمت ان ليس فى حكمك ظلم و لا فى نقمتك عجله انّما يعجل من يخاف الفوت و انّما يحتاج إلى الظّلم الضّعيف و قد تعاليت عن ذلك يا الهى فلا تجعلنى للبلاء غرضا و لا لنقمتك نصبا و مهّلنى و

نفسّـنی و اقلنی عثرتی و لا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقـد تری ضـعفی و قلّه حیلتی اسـتعیذ بک اللّیله فاعذنی و اسـتجیر بک من النّار فاجرنی و أسألک الجنّه فلا تحرمنی ثمّ ادع اللّٰه بما احببت و اسـتغفر اللّٰه سبعین مرّه) و در صحیح منقولست از معروف پسر خرّبوذ بتشدید را معرّب خربزه از احدهما یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیهما و احتمال حضـرت سیّد الساجدین و حضـرت امام محمد باقر نیز هست چون به خدمت هر سه رسـیده است و لیکن ظاهر آنست که مالک بن عطیه که راوی اوست چنین فهمیده است و احتمال دارد که صدوق به قرینه یافته باشد که مرادش اینست و بهر تقدیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۷

خوبست که آن حضـرت فرمودند که در قنوت وتر این دعا را بخوان که مشـتمل است بر کلمات فرج بنحو غیر مشـهور چنانکه در موثقه ابو بصیر نیز مخالف مشهور بود و همه از جمله افراد کلمات فرجند بلکه اکمل چون مشتملند بر زیادتی بر مشهور.

و ترجمه اش اینست که نیست معبودی بجز معبود بجز معبود بر حق و خداونـد مطلق که بردبـار و کریم است نیست خداونـدی بجز واجب الوجودی که بزرگوار و عظیم الشأن است یـا آن که از آن بلنـدتر و بزرگ تر است که به رفعت و عظمت او توان رسـید، منزه خداونـدی که آفریـده گـار هفت آسـمانست و آن چه در ثخن آسـمانهاست از کواکب سیّاره و آن چه در میـان آسـمانهاست از ملائکه و پروردگار عرش عظیم است که عظمت آن را نیز وصف نمی توان کرد منزه خداوندی که پروردگار هفت زمین است و

آن چه در زمینهاست و آن چه در میان زمینهاست و پروردگار عرش عظیم است خداوندا توئی که منور ساخته آسمانها و زمین را بنور آفتاب و ماه و سایر کواکب یا هدایت نموده اهل هر دو را به عبادت و طاعت و محبت و معرفت و این معنی در احادیث معتبره وارد شده است.

و توئی آن خداوندی که مزین ساخته آسمانها را به عبادت فرشتگان یا به زینت کواکب یا به زینت وجود یا هدایت و مزین ساخته زمینها را به نباتات و حیوانات و جمادات یا بنور صلاح و تقوی و قرآن و دعا به علما و صلحا و اتقیاء و عقلا.

و توئی آن خدایی که جمال و خوبی آسمانها و زمینها از تست و همه را به جمال وجود و کمالات جمیل گردانیده.

و توئی آن خداوندی که ستون آسمانها و زمینهایی که به قدرت کامله خود هر یک را باقی داشته و برپاست و بعضی ساکن و بعضی را متحرک گردانیده و همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۸

مسخّر تواند و توئی آن خداوندی که وجود آسمانها و زمینها از تست و به بقای تو باقیند و هر چه در اینها هست همه به تو برپاست.

و توئی آن خداوندی که فریاد رس فریاد کنندگانی.

و توئی آن خداوندی که که پناه پناه جویندگانی.

و توئی آن خداوندی که غمهای مغمومان را فرج می دهی.

و توئی آن خداوندی که راحت می دهی کسانی را که به غمها گرفتارند.

و توئی آن خداوندی که اجابت کننده دعاهای مضطرانی.

و توئی آن خداوندی که معبود و خداوند عالمیانی.

و توئی آن خداوندی که بخشاینده و مهربانی.

و توئی آن خداوندی که بر طرف سازنده غمها

و المهائی.

و توئی آن خداونـدی که هر حاجتی را به درگاه تو می آورنـد، ای خداونـد غضب ترا رد نمی کند مگر حلم تو و نجات نمی دهـد از عـذاب تو بغیر از رحمت تو، و خلاصـی نمی بخشـد از عـذاب تو مگر تضـرع و زاری به درگـاه تو پس ببخش مرا ای خداوند من از نزد خود رحمتی که به سـبب آن مرا بی نیاز گردانی از رحمت غیر خود بان قدرتی که زنده گردانیده هر چه را در همه شـهرهاست از حیوانات و نباتات و آدمیان و جنّیان و به سـبب آن قـدرت زنـده خواهی کرد بنـدگان خود را در قیامت خداونـدا مرا هلاـک مکن از غم تـا آن که بیـامرزی مرا و ببخشائی بر من و بمن شـناسانی که دعای مرا مسـتجاب گردانیـده و روزی کن مرا عافیت و تنـدرستی تا وقتی که اجل مقرّر برسـد، و ببخشا لغزشـها و گناهان مرا و خوشـحالی مده دشـمنان مرا به بلاهای من و دشمنان را بر من مسلط مکن.

خداوندا اگر مرا بلند مرتبه کنی پس کیست که تواند مرا پست مرتبه کند و اگر تو پست مرتبه کنی که مرا بلند مرتبه می تواند کرد، و اگر خواهی که مرا هلاک

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۹

کنی کیست که مانع توانـد شـد میان من و تو یا توانـد که معارضه کند با تو در چیزی سـهل از کارهای من، و بتحقیق می دانم که در حکم تو ستم نیست و در عذابی که خواهی کنی تعجیل نداری کسی تعجیل می کند که خوف داشته باشد که مطلب او به سبب تاخیر فوت شود و محتاج نیست بظلم مگر کسی که ضعیف باشد و

حال آن که تو از آن بالاتری که محتاج و ضعیف باشی.

ای خداونـد من چون تو احتیاج بظلم بر من نداری مگذار که دشـمنان مرا نشانه تیر بلا کنند یا آن که می توانی بخشـید بی آن که مبتلا سازی مرا پس مرا مبتلا مکن در دار دنیا و در آخرت نشانه تیر عذاب خود مگردان هر چند مستحق اضعاف آن هستم خداونـدا مهلت ده مرا و غم مرا زایـل گردان و ببخشا گناهـان مرا و بلا از عقب بلا بر سـرم مفرست بتحقیق که می بینی و می دانی ضعف مرا و آن که حیله نمی توانم کرد که از عذاب تو خلاصی یابم.

خداونـدا در این شب پنـاه به تو آورده ام مرا در پنـاه خود در آور و پناه به تو آورده ام از آتش جهنم مرا در امان خود در آور بهشت را از تو سؤال می کنم مرا محروم مگردان پس هر چه خواهی طلب کن از خداوند خود و هفتاد مرتبه استغفار کن.

(و روی عن ابی حمزه الثّمـالی قال کان علیّ بن الحسـین صـلوات اللَّه علیهما یقول فی اخر و تره و هو قائم ربّ أسأت و ظلمت نفسـی و بئس ما صـنعت و هذه یدای جزاء بما صنعتا قال ثمّ یبسط یدیه جمیعا قدّام وجهه و یقول و هذه رقبتی خاضعه لک لما اتت قال ثمّ یطأطئ رأسه و یخضع برقبته ثمّ یقول و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک الرّضا من نفسی حتّی ترضی لک العتبی لا اعود لا اعود لا اعود قال و کان و اللَّه اذا قال لا اعود لم یعد) و به اسانید متکثره منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۰

ابو حمزه

می گفت که حضرت سیّد السّاجدین در رکعت آخر وتر در وقتی که ایستاده بود در قنوت این دعا را می خواندند که ای پروردگار من بد کرده ام و بر خود ستم کرده ام و بسیار بد کرده ام و اینک با کمال تذلل به درگاه تو آمده دستها برداشته ام از جهه بدیهایی که این دستها کرده است یا از جهه جزا آمده ام که هر چه خواهی با دستهای من بکنی تا عبرت دیگران شود دیگر دستها را هر دو بلند می کرد در برابر رو می گفت این گردن من با خضوع است نزد تو از جهه آن چه کرده است بچشم و گوش و زبان بعد از آن سر را به زیر می انداخت و گردن را پست می کرد و می گفت اینک من نزد تو ایستاده ام هر چه می خواهی با من بکن تا خوشنود شوی من توبه کردم که هرگز برنگردم برنگردم و ابو حمزه می گوید که و اللّٰه هر گاه می گفت که برنگردم بر نمی گشت و این عبارت ظاهرش آنست که ابو حمزه از جهه شاگردان سنی خود می گفته است تا ایشان را معتقد گ رداند و اگر نه ابو حمزه از آن بزرگتر است که توهّم خلاف اولی به آن حضرت کرده باشد.

(و روی عبد الرّحمن بن ابی عبد اللّٰه عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال القنوت فی الوتر الاستغفار و فی الفریضه الدّعاء) و منقولست در صحیح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اهم قنوتها و افضل آن در نماز وتر استغفار و طلب آمرزش است از جهه خود و سایر مؤمنین و در نمازهای واجب هر مطلبی که طلبند که حرام نباشد خوبست لهذا

احادیث صحیحه در استغفار وارد شده است و غیر استغفار اکثرش مشتمل است بر استغفار چنانکه گذشت و خواهد آمد.

(و کان امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یدعو فی قنوت الوتر بهذا الدّعاء اللَّهمّ خلقتنی بتقدیر و تدبیر و تبصیر بغیر تقصیر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۱

اخرجتنی من ظلمات ثلث بحولک و قوّتک احاول الدّنیا ثمّ از اولها ثمّ ازایلها و اتیتنی فیها الکلاء و المرعی و بصّرتنی فیها الهدی فنعم الرّبّ أنت و نعم المولی فیامن کرّمنی و شرّفنی و نعّمنی اعوذ بک من الزّقّوم و اعوذ بک من الحمیم و اعوذ بک من مقیل فی النّار بین اطباق النّار فی ظلال النّار یوم النّار یا ربّ النّار اللّهمّ انّی أسألک مقیلا فی الجنّه بین أنهارها و اشجارها و ثمارها و ریحانها و خدمها و ازواجها اللَّهمّ انّی أسألک خیر الخیر رضوانک و الجنّه و اعوذ بک من شرّ الشرّ سخطک و النّار هذا مقام العائذ بک من النّار ثلث مرّات اللَّهمّ اجعل خوفک فی جسدی کلّه و اجعل قلبی اشدّ مخافه لک ممّا هو و اجعل لی فی کلّ یوم و لیله حظّا و نصیبا من عمل بطاعتک و اتّباع مرضاتک اللّهمّ أنت منتهی غایتی و رجائی و مسألتی و طلبتی أسألک الهی کمال الایمان و تمام الیقین و صدق التّوکلّ علیک و حسن الظّنّ بک یا سیّدی اجعل احسانی مضاعفا و صلاتی تضرّعا و دعائی مستجابا و عملی مقبولا و سعیی مشکورا و ذنبی مغفورا و لقّنی منک نضره و سرورا و صلّی اللّه علی محمّد و آله) و منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه در قنوت وتر این دعا را

می خواندنـد که ترجمه اش این است خداونـدا آفریدی مرا به اندازه که خواستی و هر چه خیر من بود کرامت کردی و مرا بینا کردی به معرفت خـوب و بـد و از تو تقصـیری نشـد در امر من و مرا بیرون آوردی از سه ظلمت که آن تـاریکی بچه دانست و رحم و شـکم به قدرت و قوت خود و مرا بدنیا گرفتار کردی از جهه معاش خود که تا تعیش کنم در آن و بعد از آن گذاشـته به دیگران بروم، و عطـا کردی مرا در دنیـا آب و علفی یعنی روزی آن چه بایست دادی و به راه حق هـدایت کردی پس نیکو پروردگاری تو و نیکو خداوند کاری که مرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۲

مکرّم گردانیـدی و بر همه مکونـات زیـادتی کرامت کردی و نعمتهـای بی نهـایت انعـام کردی پنـاه به تـو می برم از زقـوم که خـوراك اهـل جهنم است و پنـاه به تـو می آورم از حمیم که آب ایشـانست که از چرك و ریم اهـل جهنم جمع شـده است و چون بخورنـد هر چه در اندرون ایشان باشد بیرون آید و پناه به تو می آورم از آن که خوابگاه من در آتش باشد میان طبقهای آتش در خانهای آتش در روز آتش ای پروردگار آتش خداوندا از تو می طلبم که محل استراحت و خوابگاه من بهشت باشد در میان نهرهای بهشت و درختان و میوه ها و گلها و خدمتکاران حوران و غلمان و زنان بهشت.

خداوندا از تو سؤال می کنم چیزی را که از هر بهتری بهتر است که آن رضا و خوشـنودی تست و بهشت است و پناه به تو می آورم و آورده ام

از بدترین بدترها که آن غضب تست و آتش دوزخ پس سه مرتبه می فرمودند که این جائی که ایستاده ام جای بنده ایست که پناه به تو آورده باشد از آتش جهنم پس می فرمودند که خداوندا ترس خود را در همه بدن من جاده و خوفی که در دل منست آن ترس را زیاده کن از آن چه دارد و بگردان در هر شبانه روزی از جهه من بهره و نصیبی کامل از عمل کردن به طاعتت و از متابعت چیزی که سبب رضای تو باشد.

خداوندا مرا مطلبی بغیر از رضای تو نیست و امیدواری از غیر ندارم و از غیر تو چیزی نمی طلبم و سؤال نمی کنم.

خداوندا کرامت کن بمن ایمان کامل و یقین تمام و توکل صادق صحیح بر تو و گمان رحمت و مغفرت از تو، ای خداوند من مضاعف گردان احسانی را که بمن کرده و می کنی و نماز مرا تضرع گردان و دعای مرا مستجاب و عملم را مقبول و سعیم را مشکور گردان که تو خوشنود باشی از آن و گناهانم را بیامرز و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۳

به استقبال من فرست در روز قیامت مسرت و خوشحالی را و صلوات تو بر محمد و آل او باد.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال القنوت فی کلّ رکعتین فی التّطوّع و الفریضه) و کالصحیح و در موثق کالصحیح و مضمونش در صحاح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند قنوت در جمیع نمازهای واجب و سنت هست و بعمومه شامل نماز شفع نیز هست و ظاهر صحیحه ابن سنان آنست که همین در وتر

است و در شفع قنوت نیست حمل می باید کرد بر نفی استحباب مؤکد که تاکیدی که در وتر هست در شفع آن چنان نیست.

(و روی عنه زراره انّه قال القنوت فی کلّ الصّلوات) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که قنوت مطلوبست در همه نماز.

و در صحیح از صفوان منقولست که من نماز می کردم عقیب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و آن حضرت در همه نمازها قنوت می خواندند در جهریه و اخفاتیه و احادیث صحیحه در خصوص وتر بسیار است.

(و روی ابان بن عثمان عن الحلبیّ انّه قال لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه اسمّی الائمّه صلوات اللّه علیهم فی الصّلاه فقال اجملهم) و در موثق کالصحیح از حلبی منقولست و گذشت در صحیح از او که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که من ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم را در نماز نام برم حضرت فرمودند که اجمال کن یعنی مختصر کن و اسامی همه را بخصوصهم مگو یا در کار نیست به اعتبار تقیه یا اتقا مثل آن که بگوید

اللّهمّ صلّ علی الائمّه الطّاهرین و الخلفاء الرّاشدین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۴

و امثال اینها و بعضی از متفقهه چنین فهمیده اند که ایشان را به جمیل و خوبی یاد کن یعنی هر چه بیشتر مدح ایشان کنی بهتر است و شکی نیست که اگر تقیه نباشد این بهتر است و لیکن قرینه احوال آن زمان معیّن معنی اول است و اللّه تعالی یعلم.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه کلّ ما ناجیت به ربّک فی الصّلاه فلیس بکلام) و

منقولست که آن حضرت فرمودند که هر چه بان مناجات کنی خداوند خود را آن کلام نیست و عمدش سبب بطلان نیست.

و در صحیح از علی بن مهزیار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در نماز فریضه مناجات کند با خداوند خود هر چه را خواهد خوبست حضرت فرمودند که بلی.

و در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی منقولست از بعضی از اصحاب او که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر چه را با حق سبحانه و تعالی مناجات کنی در نماز واجب آن کلام نیست و باکی نیست و گذشت.

(و روی عن ابی ولّاد حفص بن سالم الحنّاط انّه قال سمعت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول لا باس بان یصلّی الرّجل رکعتین من الوتر ثمّ ینصرف فیقضی حاجته ثمّ یرجع فیصلّی رکعه و لا باس ان یصلّی الرّجل رکعتین من الوتر ثمّ یشرب الماء و یتکلّم و ینکح و یقضی ما یشاء من حاجه و یحدث وضوء ثمّ یصلّی الرّکعه قبل ان یصلّی الغداه) و به اسانید صحیحه منقولست از حفص که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که باکی نیست که شخصی دو رکعت وتر را که شفع است به جا آورد و برود و قضای حاجت بکند بانکه به

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۵

بیت الخلاء رود یا آن که کارهای خود را بسازد و برگردد و یک رکعت وتر را به جا آورد و تا اینجا از حدیث حفص منقولست و ما بقی ممکن است که از حفص باشد چنانکه ظاهر

عبارتست و ممکن است که معنی صحیحه عمر بن یزید باشد از آن حضرت صلوات اللّه که باکی نیست که شخصی دو رکعت وتر را به جا آورد و آب بخورد و سخن بگوید و جماع بکند و حاجتی که در بیت الخلا دارد از بول و غایط واقع سازد و وضو بسازد و یک رکعت وتر را پیش از نماز واجب صبح یا نماز سنت آن یا پیش از صبح به جا آورد آن را حاصل آن که احادیث متواتره وارد شده است که هر یک از شفع و وتر نمازیست بر سر خود و فاصله به همه چیز می تواند کرد.

(و سال معاویه بن عمّار ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن القنوت فی الوتر قال قبل الرّکوع قال فان نسیت اقنت اذا رفعت رأسی فقال لا ـ قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه حکم من ینسی القنوت حتّی یرکع ان یقنت اذا رفع رأسه من الرّکوع و انّما منع الصّادق صلوات اللّه علیه من ذلک فی الوتر و الغداه خلافا للعامّه لأنّهم یقنتون فیهما بعد الرّکوع و انّما اطلق ذلک فی سائر الصّلوات لأنّ جمهور العامّه لا یرون القنوت فیها) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از قنوت در وتر حضرت فرمودند که پیش از رکوع است گفت اگر فراموش کنم بعد از سر برداشتن قنوت بخوانم حضرت فرمودند که نه.

چنین گوید مصنف این کتاب محمد بن بابویه رحمه اللّه که حکم شخصی که قنوت را فراموش کند تا رکوع رود آنست که چون سر از رکوع بردارد قضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵،

کند و چرا حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه منع فرمودند از قضا در وتر و در صبح تا مخالفت عامه کنند زیرا که سنیان در این دو نماز قنوت را بعد از رکوع می خوانند که مبادا در قضا شبیه شود به ادای ایشان و اما آن که در باقی نمازها فرموده اند که قضا کنند بعد از رکوع از آن جهه است که تشبیه به ایشان نمی شود زیرا که اکثر سنیان اعتقاد به قنوت ندارند و در باقی نمازها سخن صدوق اینست و جزم کردن که غرض حضرت این است مشگل است بلکه ممکن است که راوی اعتقاد و جواب داشته باشد و سؤال او این معنی داشته باشد که آیا قضا واجب است حضرت فرموده باشند که نه یعنی واجب نیست و ظاهرا در این جزمها مراد صدوق احتمال است از جهت جمع بین الاخبار و رفع تناقض اما آن که اگر فراموش کند قضا می کند بعد از رکوع.

از آن جمله در صحیح از زراره و محمد بن مسلم منقولست که گفتند حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه در شخصی که فراموش کند قنوت را فرمودند که بعد از رکوع قنوت می کند پس اگر به خاطرش نرسد بر او چیزی نیست.

و همین مضمون در صحیحه محمد بن مسلم و موثقه کالصحیح عبید بن زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد است که فرمودند که قضا کند بعد از رکوع.

و در صحیح از ابو ایوب منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه سهو کند در قنوت بعد از سلام نشسته قنوت می کند.

و در صحیح

زراره منقول است كه گفت به حضرت امام محمد باقر صلوات

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۹۷

اللَّه عليه عرض نمودم كه اگر شخصى فراموش كند قنوت را و در راه به خاطرش رسد حضرت فرمودند كه رو بقبله كند و بخواند پس فرمودند كه مرا خوش نمى آيد كه كسى نخواهد سنت حضرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله را يا آن را ترك كند.

و در صحيح وهب منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه فرمودند كه هر كه ترك كند قنوت را و آن را نخواهد نماز او نماز نيست.

و در حسن از سهل بن اليسع منقولست كه گفت سؤال كردم از حضرت امام رضا صلوات اللَّه عليه از شخصى كه فراموش كند قنوت را آيا قنوت مى خواند حضرت فرمودند كه نه و حمل مى توان كرد بر تقيه.

چنانكه در صحيح بزنطى وارد است كه از حضرت امام محمد تقى صلوات اللَّه عليه پرسيدند از قنوت نماز صبح حضرت فرمودند اگر خواهى قنوت بخوان و اگر خواهى مخوان و اگر تقيه باشد مطلقا مخوان و گناهش به گردن من.

و ظاهر آنست كه در فجر نيز اكثر نمى خوانده اند و مستحب است دعا كردن در قنوت وتر از جهه مؤمنان و اقلا چهل مؤمن را پيش از دعايى كه از جهه خود مى كند چون احاديث متواتره وارد است از حضرت سيّد المرسلين و ائمه طاهرين صلوات اللَّه عليهم كه هر كس چهل نفس را مقدم دارد از برادران مؤمن پيش از آن كه از جهه خود دعا كند دعاى او در حق ايشان و در حق او مستجاب مى شود و صدوق احاديث از اين باب را در باب

وقوف به عرفات ذکر کرده است ان شاء اللّٰه تفصیلش در آنجا مذکور خواهد شد و مشایخ ثلثه نقل کرده اند مرسلا که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه چون در وتر سر از رکوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۸

بر می داشتند این دعا را می خواندند که.

(هذا مقام من حسناته نعمه منک و شکره ضعیف و ذنبه عظیم و لیس لذلک الّا رفقک و رحمتک فانّک قلت فی کتابک المنزل علی نبیّک المرسل صلّی اللّٰه علیه و آله کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ «۱» طال هجوعی و قلّ قیامی و هذا السّحر و انا استغفرک لذنوبی استغفار من لا یجد لنفسه ضرّا و لا نفعا و لا موتا و لا حیاه و لا نشورا) پس به سجده می رفتند و این دعائیست که بعضی آن را قنوت می نامند و بعضی قنوتش نمی نامند اولی آنست که در وقت خواندن این دعا دستها را بر ندارد و اگر بردارد ضرر ندارد و اللّٰه تعالی یعلم احکامه.

(فاذا فرغ الانسان من الوتر صلّی رکعتی الفجر) پس چون از قنوت وتر فارغ شود و نماز وتر را تمام کند برخیزد و دو رکعت نافله صبح را به جا آورد اگر در صبح کاذب باشد بی دغدغه است و اگر بیشتر باشد مشهور آنست که بعد از وتر هر وقت که باشد نافله صبح را به جا آورد و بعد از طلوع صبح کاذب اعاده می کند استحبابا.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه صلّ رکعتی الفجر قبل الفجر و عنده و بعیده) در احادیث صحیحه وارد است از محمد بن مسلم و عبد اللّٰه و غیر ایشان از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه، و در اخبار صحیحه از محمد بن مسلم و غیر او منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که دو رکعت نافله صبح را پیش از صبح کاذب و در صبح کاذب و اندکی بعد از صبح کاذب به جا آور که در صبح صادق باشد پیش از آن که نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۹

صبح بعد از طلوع حمره مشرقیه واقع شود و بعضی چنین فرموده اند که پیش از صبح صادق و اول صادق و اندکی بعد از آن به جا آور و در معنی اختلافی بهم نمی رسد چون این مضامین در اخبار صحیحه کثیره صریحا وارد شده است چنانکه مذکور خواهد شد بعضی از این.

(تقرا فی الاولی الحمد و قل یا أیها الکافرون و فی الثّانیه الحمد و قل هو اللّٰه احد) و در رکعت اول سوره حمد و قل یا أیها الکافرون می خوانی و در رکعت دویم حمد و توحید چنانکه گذشت.

و در صحیح از ابن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در دو رکعت نافله صبح هر سوره که می خواهی بخوان اما من خود دوست می دارم که در این دو رکعت قل هو اللّٰه احد و قل یا أیها الکافرون بخوانم و چون واو دلالت بر ترتیب ندارد با حدیث سابق جمع می شود.

و هم چنین کالصحیح یعقوب که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دو رکعت نافله را بعد از فجر به جا آور و در رکعت اول جحد بخوان و در ثانی توحید و اگر در هر رکعتی هر دو سوره را بخواند بهتر است

و منافات با این حدیث نیز ندارد.

(و یجوز للرّجل ان یحشوهما فی صلاه اللّیل حشوا) و جایز است که این دو رکعت را بعد از نماز شب به جا آورد اگر چه نماز شب را در اول نصف کرده باشد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم و لیکن بعد از صبح کاذب سنت است که اعاده کند.

چنانکه در صحیحه حماد بن عثمان و موثقه کالصحیحه زراره از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۰

امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما وارد شده است.

[نزدیک به فجر بهتر است]

(و کلّما قرب من الفجر فهو افضل) و هر چند نماز نافله صبح را قریب به صبح واقع سازند افضل است.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد است که این نماز را بعد از طلوع فجر بکن و ظاهرش فجر کاذبست.

و در حسن کالصحیح وارد است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که در اول صبح صادق واقع ساز که هنوز وقت بر همه کس ظاهر نشده باشد.

و در صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که پیش از صبح واقع ساز که چون صبح شود نماز واجب را به جا آوری.

و از موثقه ابو بصیر نیز ظاهر می شود که پیش از صبح بهتر باشد و آن چه بعد از صبح وارد شده است ممکن است که از روی تقیه وارد شده است.

و در صحیح از اسماعیل بن سعد منقولست که سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه از ساعتهای نماز وتر حضرت فرمودند که محبوبترین ساعات آن فجر اول است، و دیگر

پرسیدم از افضل ساعات نماز شب فرمودند که ثلث آخر دیگر پرسیدم که اگر صبح صادق شود و وتر را نکرده باشم پیش از نماز صبح می توانم کرد فرمودند که بلی.

(فاذا طلع الفجر فصلّ الغداه) پس چون صبح طالع شود نماز صبح را به جا آور یعنی بهتر آنست که نافله صبح را پیشتر از صبح کرده باشی که چون صبح شود نماز صبح را به جا آوری تا ملائکه شب و روز هر دو در نامه عملت بنویسند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۱

چنانکه در صحیحه زراره و غیر آن وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که پیش از صبح به جا آور این دو رکعت را زیرا که این دو رکعت از نماز شب است می باید در شب واقع شود و چون صبح می شود وقت نماز واجبست نافله خوب نیست.

(و افصل بین رکعتی الفجر و بین الغداه باضطجاع و یجزئک التسلیم) و فاصله کن میان دو رکعت نماز نافله صبح و میان نماز صبح به پهلو خوابیدن و در فاصله سلام نماز کافی است چنانکه کالصحیح از سلیمان منقولست که حضرت امام علی نقی صلوات اللَّه علیه فرمودند که زنهار خواب مکن میان نماز شب و نماز صبح و لیکن به پهلو خوابیدن می باید بی آن که خواب رود زیرا که اگر بخواب رود محمود نخواهد بود بر نماز شبی که کرده است.

و کالصحیح از ابراهیم منقولست که گفت نماز شب را در مسجد الحرام در عقب حضرت امام رضا به جا آوردم و چون حضرت فارغ شدند به جای پهلو خوابیدن سجده کردند و ظاهرا از جهت تقیه ضجعه

را واقع نساختند.

و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که بدل از پهلو خوابیدن بعد از دو رکعت نافله صبح کافی است ایستادن و نشستن و سخن گفتن.

(فقد قال الصّادق صلوات اللَّه علیه أیّ قطع اقطع من التّسلیم) به درستی که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که چه چیز بهتر از سلام قطع می کند نمازها را از هم چون توهّم کرده اند که فایده پهلو خوابیدن اینست که نماز صبح از نماز نافله آن جدا شود حضرت فرمودند که در نماز نافله سلام می گویند و سلام جدا می گرداند نمازها را از هم و احادیث سابقه دلالت کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۲

بر آن که هر چه قاطع نماز است فاصله می کند و غرض از ضجعه تعبد است با آن که استراحتی عظیم حاصل می شود به سبب آن که در نماز صبح با قوت باشد.

[آب خوردن در بین نماز شب]

(و روی عن سعید الاعرج انّه قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه جعلت فداک انّی اکون فی الوتر و اکون قد نویت الصّوم فاکون فی الدّعاء و اخاف الفجر فاکره ان اقطع علی نفسی الدّعاء و اشرب الماء و تکون القلّه امامی قال فقال لی فاخط الیه الخطوه و الخطوتین و الثّلاث و اشرب و ارجع إلی مکانک و لا تقطع علی نفسک الدّعاء) و در موثق کالصحیح و در صحیح منقولست از سعید که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فدای تو کردم گاه هست که در نماز وترم نیت دارم که روزش روزه باشم و در دعایم و خوف دارم که صبح طالع شود و نمی خواهم

که نماز را قطع کنم و می خواهم آب بخورم و سبوی آب در برابر من است حضرت فرمودند که یک گام یاد و گام یا سه گام بردار و آب بیاشام و به جای خود رو و دعا را بر خود قطع مکن. و از این حدیث استدلال کرده اند که اکل و شرب در نماز جایز نیست مگر در این صورت و ظاهر حدیث اینست که مانع دوری راه است که تا سه گام تجویز فرمودند و شک نیست که احوط آنست که نخورند و نیاشامند مگر در این صورت.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال اذا أنت انصرفت من الوتر فقل سبحان ربّی الملک القدّوس العزیز الحکیم ثلث مرّات ثمّ تقول یا حیّ یا قیّوم یا برّ یا رحیم یا غنیّ یا کریم ارزقنی من التّجاره اعظمها فضلا و أوسعها رزقا و خیرها لی عاقبه فانّه لا خیر فیما لا عاقبه له) و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۳

امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه فارغ شوی از نماز وتر سه مرتبه بگو سبحان را تا الحکیم یعنی منزه است پروردگار من که پادشاهی است منزّه از جمیع نقصها و بزرگواریست راست گفتار و درست کردار پس می گویی ای زنده که ترا زوال نیست ای واجب الوجودی که همه به تو موجودند و ذات تو بذات خود موجود است ای نیکوکار ای مهربان ای بی نیاز ای کریم روزی کن مرا از تجارت تجارتی که نفعش عظیمتر از همه تجارتها باشد و روزیی که از او بهم رسد واسعتر باشد و

عاقبتش نیکوتر باشد به درستی که خیر و خوبی نیست در چیزی که عاقبت ندارد و ممکن است که مراد تجارت ظاهری باشد یـا اعم از آن و از تجارت اعمال صالحه که حق سبحانه و تعالی آن را تجارت نامیده است در بسیار جائی از قرآن مجید و سنت است که بعد از نماز شب دعای صحیفه کامله را بخوانند که بهتر از آن دعا ندیده ام و دعای حزین را نیز بخواند با سایر دعاها که شیخ در مصباح نقل کرده است و مقام گنجایش بیش از این نداشت مذکور نشد باید که رجوع به کتب مصابیح کنند.

باب القول فی الضّجعه بین رکعتی الفجر و رکعتی الغداه

(اضطجع بین رکعتی الفجر و رکعتی الغداه علی یمینک مستقبل القبله و قل فی ضجعتک استمسکت بعروه اللَّه الوثقی الّتی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل اللَّه المتین و اعوذ باللَّه من شرّ فسقه العرب و العجم و اعوذ باللَّه من شرّ فسقه الجنّ و الانس سبحان ربّ الصّباح فالق الاصباح سبحان ربّ الصّباح فالق الاصباح سبحان ربّ الصّباح فالق الاصباح ثمّ یقول بسم اللَّه وضعت جنبی للّه فوّضت امری إلی اللَّه اطلب حاجتی إلی [من خ] اللَّه تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ حَسْبِیَ اللَّهُ و نِعْمَ الْوَکِیلُ وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْراً اللَّهمّ و من اصبح و حاجته إلی مخلوق فانّ حاجتی و رغبتی إلیک و تقرء خمس آیات من اخر آل عمران «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إلی قوله إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ» و صلّ علی محمّد و آل محمّد مائه مرّه فانّه روی انّه من صلّی علی محمّد و آل محمّد مائه

مرّه بین رکعتی الفجر و رکعتی الغـداه و قی اللَّه وجهه حرّ النّار و من قـال مائه مرّه سـبحان ربّی العظیم و بحمـده اسـتغفر ربّی و اتوب الیه بنی اللَّه له بیتـا فی الجنّه و من قرء احـدی و عشـرین مرّه قـل هو اللَّه احـد بنی اللَّه له بیتا فی الجنّه فان قراها اربعین مرّه غفر اللَّه له) بابی است که در آن چه باید گفت در پهلو خوابیدن میان دو رکعت نافله صبح و دو رکعت نماز واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۵

صبح آن چه مذکور است در این باب عبارت فقه رضویست با اکثر آن چه از پیش گذشت که حدیث نقل نکرد.

میان دو رکعت نافله و میان فریضه بر دست راست خود بخواب رو بقبله و در وقتی که بر پهلو بخوابی. بگو تمسک جسـته ام یا می جویم به ریسـمانی که محل اعتماد است و گسسـتن نـدارد و چنگ زده ام به ریسـمان محکم الهی، مشـهور در تفسـیر اول ایمانی است که از براهین قاطعه حاصل شـده است یا نوری که حق سـبحانه و تعالی در دل مؤمنان می انـدازد که صاحب یقین می شونـد و عروه را اطلاق می کننـد بر بندهای ریسـمانی که به جاهای بلند می روند، و بر دسـته سـبو نیز اطلاق می کنند اگر دسـته سست است بر می آید و ریسمان سست است می گسلد و به مطلب نمی رسد و گویا که ریسمانی از آسمان آویخته اند که خلایق دست در آن زنند و به بالا روند تا بهشت روند و آن ریسمان ایمانست که عالمیان را به بهشت می رساند.

و ظاهرا مراد از هر دو کتاب اللَّه و اهل بیت باشد چنانکه متواتر است که حضرت سیّد

المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که دو چیز عظیم می گذارم یکی کتاب خداست و دیگری عترت من است که اهل بیت منند و از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد نشوند و اهل بیت و قرآن چون با یکدیگرند پس معنی قرآن را غیر اهل بیت نمی دانند پس بر عالمیان واجب است دست در دامن متابعت اهل بیت زنند تا ایشان معانی قرآن را به ایشان برسانند پس عروه وثقی کتاب اللَّه است و حبل المتین اهل بیتند یا بر عکس.

و پناه به خدا می برم از شر فاسقان عرب که آن ثلاثه اند با اتباع ایشان و فاسقان عجم کسانیند که متابعت این اشقیا کرده اند با آن که می دانند که حق با اهل بیت است.

و پناه به خدا می برم از شر فاسقان جنیان و آدمیان، و فسق آدمیان مخالفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۶

خدا و رسول و اهل بیت است، و فسق جنیان که شیاطین باشند اضلال بنی آدمست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شیاطین در خاطرهای بنی آدم در می آورند شبهات فاسده که موجب اضلال ایشان شود.

منزه خداوندی که پروردگار صباحست و شکافنده شبست که صبح را از تاریکی شب بیرون می آورد و تکرار از جهه تاکید است یا آن که اول سفیدی است که ظاهر می شود، و دویم صبح کاذبست و سیم صبح صادقست و در هر صبحی جمعی به حرکت می آیند از جهه امور معاش و معاد یا صبح صوری و صبح معنوی به روشن کردن دلهای مؤمنان و صبح دیگر منور ساختن دلهای موحّدان باشد پس می گوید که استعانت می جویم باسم خدا و یا

به خداوند واجب الوجودی که جامع جمیع کمالات است پهلوی خود را از جهه رضای خداوند بر زمین گذاشتم از روی تذلل و بی چارگی و جمیع کارهای خود را به خداوند خود گذاشتم یا دفع دشمنان و معارضه ایشان را به خداوند خود گذاشتم، و طلب حاجات خود می کنم بسوی خداوند و در فقه من اللّه است و ظاهرا غلط از نساخ شده است و در جمیع امور خصوصا در معاش توکل بر حق سبحانه و تعالی کرده ام یا می کنم بس است مرا خدا و نیکو وکیلی است جناب اقدس او و مراد از وکیل کسی است که کارها را به او گذارند و کسی که کارهای خود را به خداوند خود گذارد خدا بس است او را به درستی که حق سبحانه و تعالی کارهای خود را تمام می کند و از برای هر چیزی اندازه مقرر ساخته است خداوندا هر کس که صبح می کند حاجت خود را به مخلوق می برد و حاجت من و رغبت من بسوی تست و بغیر تو نیست بعد از آن پنج آیه آل عمران را می خوانی و چون مکرر خوانده می شود ناچار است از ترجمه آن.

(إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ لَآیاتٍ

لِأُولِی الْأَلْبابِ) به درستی که در خلق آسمانهای با عظمت و آن چه در آن است از کواکب و اختلاف احوال آنها و انتظام حرکات آنها و در خلق زمین و آن چه در آن جا داده است از چشمه و جمادات و حیوانات و نباتات، و در مختلف شدن شب و روز که روز را به آفتاب روشن

کرده است و شبها را بماه و ستارگان بحسب اختلاف ماه در روشنی یا آن که مختلف آفریده است که گاهی شبها دراز باشند و روزها کوتاه مثل شش ماه پائیز و زمستان و گاهی روزها را دراز می کند و شبها را کوتاه بتدریج تا چهار فصل به همرسد و این تدبیر را از آن کرده است که زمین را در میان آسمان جا داده است و حرکت افلاک را بر دور زمین در اکثر بلاد حمایلی مقرّر فرموده است و هر فلکی را حرکت خاصه داده است و حرکتی دیگر داده است بر عکس حرکات آنها از مشرق به مغرب تا آن که چون آفتاب بلند شود مرتبه مرتبه حیوانات و نباتات بلکه جمادات نیز از حرارت آن نشو و نما کنند و روزی ایشان پخته شود و بدنهای ایشان نضج و قوام و انواع نعمتها از غذاها و میوها به همرسد و سببی چند مقرر ساخته است تا خلایق اینها را بپزند و بسازند و شهوتی در ایشان جای داده که بخورند و دندانها مقرر ساخته است که از جهت او آسیا کنند و آتشی در معده های ایشان جا داده است که در اندک ساعتی همه را هضم کند و صافی آن را به جگر فرستد و در آنجا طبخی بیابد و خالص آن بدل رود و از دل بجمیع اعضا رود به وساطت شرایین که رگهای متحرکند و از جگر راهها بکل بدن مقرر ساخته است که از روده بجمیع اعضا برسد و قوتها در هر عضوی مقرّر ساخته است که جذب کنند غذا را و زاید را دفع کنند و خلاصه

را جزو بدن سازند تا آن چه به تحلیل رفته است به سبب حرکات ریاضات اینها بدل آنها شوند تا قوتی به همرسد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۸

که بندگی او کنند و در هر یک از اینها دلایل و آیاتی است عظیمه بر وجود واجب بالذات و بر علم و قدرت و اراده او مر صاحبان عقول را که تفکر کنند و عقل خود را بکار فرمایند و صاحبان عقول لب و خالص را دارند.

(«الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ») و عقلا کسانیند که یاد می کنند خداوند خود را در حالت ایستادن و نشستن و بر پهلوهای ایشان و تفکر می کنند در حالت ذکر یا اعم در خلق آسمانها و زمینها و بعد از تفکر می یابند که هر یک مشتملند بر فواید بسیار و منافع بی شمار می گویند که ای پروردگار ما هیچ چیز را باطل نیافریده منزهی ای خداوند پس ما را از عذاب جهنم نگاهدار. و گذشت احادیث صحیحه که مراد از این ذکر نماز است و ظاهرا نماز فرد ذکر است بلکه در هیچ حالی از یاد خداوند خود غافل نیستند.

(«رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ») ای پروردگار و خداوندگار ما به درستی که هر که تو او را داخل جهنم کنی او را خوار کرده و نیست جمعی را که ظلم بر خود می کنند هیچ یاور و مددکاری.

«رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ

تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ» ای خداوندگار ما به درستی که ما شنیدیم منادی را که مردمان را با ایمان می خواند که ایمان آورید به پروردگار خود پس پروردگارا ما ایمان آوردیم پس بیامرز گناهان ما را و به پوشان یا تدارک کن از ما گناهان ما را و چون اجل برسد بمیران ما را و حشر کن ما را با نیکوکاران یا چون بمیریم در سلک ایشان منتظم باشیم و منادی حضرت سید الانبیاست و در اخبار بسیار وارد شده است که سیّد الأوصیاء ندا کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۹

(«رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلی رُسُلِکَ وَ لا تُخْزِنا یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّکَ لا تُخْلِفُ الْمِیعادَ») ای پروردگار ما گناهان ما را بیامرز و مطالب سابقه را محصل کن و عطا کن ما را آن چه وعده داده ما را بر زبانهای پیغمبرانت و خوار مکن ما را در روز قیامت به درستی که تو وعده خود را خلاف نمی کنی.

و پنج آیه همین است و بعد از این آن است که چون ایشان این کارها کردند حق سبحانه و تعالی دعاهای ایشان را مستجاب گردانید و فرمود که من عمل هیچ مرد و زنی را ضایع نمی کنم و فواید این آیات بسیار است و دقایق و حقایق آنها بی شمار است اگر از روی تذلل نزد حق سبحانه و تعالی بخوانند و تفکر کنند البته حق سبحانه و تعالی هدایت می کند بانها.

و بعد از آن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل او فرست زیرا که منقولست که هر که صد مرتبه صلوات در میان دو رکعت نافله صبح و دو رکعت صبح بخواند حق سبحانه و

تعالی روی او را از آتش جهنم حفظ کند.

و هر که صد مرتبه تسبیح و استغفار را بگوید حق سبحانه و تعالی خانه در بهشت از جهه او بنا کند و هر که بیست و یک مرتبه قل هو اللّه احد بخواند حق سبحانه و تعالی بنا کند از جهه او خانه در بهشت پس اگر چهل مرتبه بخواند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و شیخ در صحیح و در موثق کالصحیح روایت کرده است از سلیمان بن خالد که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم که چون دو رکعت نافله صبح را به جا آورم و بر دست راست تکیه کنم چه دعا بخوانم حضرت فرمودند که پنج آیه آل عمران را بخوان و بگو.

(«استمسکت بعروه اللّه الوثقی الّتی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل اللّه المتین و اعوذ باللّه من شرّ فسقه العرب و العجم آمنت باللّه توکّلت علی اللّه الجات ظهری إلی اللّه فوّضت امری إلی اللّه مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۰

فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْراً حسبی اللّه و نعم الوکیل اللّهمّ من اصبحت حاجته إلی مخلوق فانّ حاجتی و رغبتی إلیک الحمد لرب الصّباح الحمد لفالق الاصباح») سه مرتبه.

و در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که فراموش کند که بر پهلوی راست بخوابد بعد از نافله صبح و وقتی که شروع در اقامه کرد به خاطرش رسید چه کند حضرت فرمودند که اقامه می گوید و نماز می کند و

آن را وا می گذارد و قصور ندارد.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر خوف داشته باشی از سنیان در این تکیه کردن کافی است که دست راست را بر زمین گذاری و بر پهلو نخوابی و حضرت امام محمد باقر نیز فرمودند صلوات اللّه علیه.

و در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه شنیدم که فرمودند که آن چه لازمست بر هر یک از شما این است که چون نصف شب شود سیزده رکعت نماز شب را یک جا بکند بعد از آن اگر خواهد بنشیند و دعا کند و اگر خواهد بخوابد و اگر خواهد هر جا که خواهد برود.

باب «مواضع قرائه قل هو اللّه احد فیها استحبابا

(«فیها استحبابا المواضع الّتی یستحبّ ان یقرأ فیها قل هو اللّه احد و قل یا أیّها الکافرون. لا تدع ان تقرء قل هو اللّه احد و قل یا أیّها الکافرون فی سبعه مواطن فی الرّکعتین الاولیین من صلاه اللّیل و فی الرّکعتین اللّتین قبل الفجر و رکعتی الزّوال و فی الرّکعتین اللّتین بعد المغرب و رکعتی الطّواف و رکعتی الاحرام و الفجر اذا اصبحت بها») این بابی است در بیان مواضعی که توحید و جحد را مستحب است خواندن در آنجاها.

منقولست در حسن کالصحیح از معاذ که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که ترک مکن خواندن سوره توحید و جحد را در هفت نماز در دو رکعت اول نماز شب و در دو رکعت نافله صبح و دو رکعت نافله پیشین و دو رکعت اول نافله شام و دو رکعت طواف و دو رکعت احرام

و در نماز صبح وقتی که روشن شده باشد و آن را به جا آوری و کلینی بعد از ذکر این خبر گفته است که در روایتی دیگر وارد است که در این نمازها ابتدا به قل هو اللّٰه احد می کند و در رکعت دویم قل یا أیّها الکافرون می خواند مگر در دو رکعت پیش از صبح که در رکعت اول قل یا می خواند و در رکعت دویم توحید می خواند محتمل است که کلینی حدیث اول را چنین فهمیده باشد که در رکعت اول توحید است و در ثانی جحد است و در حدیث دویم بهمان عنوانست مگر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۲

دو رکعت فجر و ممکن است که چنین یافته باشد که در حدیث اول ترتیبی نیست چون حق این است که واو دلالت بر ترتیب ندارد پس مخیر است در همه نمازها اگر خواهد جحد را مقدم دارد و اگر خواهد توحید را و در این حدیث مشتمل است بر ترتیب در شش جا به آن که اول توحید بخواند و در یک جا بر عکس آن و گذشت در نماز شب که هر دو عنوان خوبست و در نماز احرام و طواف نیز خواهد آمد و اگر هر دو سوره را در هر رکعتی بخواند بهتر خواهد بود و اللّٰه تعالی یعلم و مضمون باب در فقه رضوی هست.

باب افضل النّوافل

(«قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ اعلم یا بنیّ انّ افضل النّوافل رکعتا الفجر و بعدهما رکعه الوتر و بعدها رکعتا الزّوال و بعدهما نوافل المغرب و بعدها تمام صلاه اللّیل و بعدها تمام نوافل النّهار») این بابی است در

بیان بهترین نوافل پدرم رضـی اللَّه عنه در رساله که بسوی من فرستاده بود ذکر کرده بود که بدان ای فرزند که بهترین نافله ها دو رکعت نافله صـبح است و بعد از آن در فضـیلت یک رکعت وتر است و بعد از او دو رکعت اول نافله پیشین است و بعد از آن چهار رکعت نافله شام است و بعد از آن تمام نماز شب است و بعد از آن تمام نوافل روز است و این عبارت فقه رضویست و این امور را کسی نمی داند بغیر از معصوم و اصحاب بحث کرده اند با علی بن بابویه که چون بر تو ظاهر شد که چنین است با آن که مبالغه در نماز شب و نافله شام و نماز اوّابان بسیار وارد شده است و وجه علی نص حضرت امام رضاست صلوات اللَّه علیه چون پیش او معلوم بوده است که کتاب تالیف آن حضرتست سلام اللَّه علیه.

باب قضاء صلاه اللّیل

اشاره

(«قـال الصّـادق صـلوات اللَّه علیه کلّمـا فاتک باللّیل فاقضه بالنّهار قال اللَّه تبارک و تعالی «وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ خِلْفَهً لِمَنْ أَرادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرادَ شُکُوراً» «۱» یعنی ان یقضـی الرّجـل مـا فـاته باللّیل بالنّهار و ما فاته بالنّهار باللّیل») این بابی است در قضای نوافل شب در موثق کالصـحیح منقولست از عنبسه عابد که گفت از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه سؤال کردم از تفسیر این آیه که حق سـبحانه و تعالی فرموده است که خداونـد شـما آن خداونـدیست که شب و روز را جانشـین یکدیگر گردانیده است از برای کسی که خواهد متذکر شود یا خواهد که شکر الهی به جا آورد

حضرت فرمودند که مراد از آیه آنست که هر نمازی که در شب فوت شده باشد در روز به جا آورند و هر چه در روز فوت شده باشد در شب به جا آورند و جزو اول ممکن است که نقل بالمعنی حدیث باشد که حضرت گوییا فرموده است که هر چه در شب فوت شده باشد در روز آن را قضا کن و ممکن است که حدیث دیگر باشد.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که نماز روزش فوت شود حضرت فرمودند که اگر خواهد بعد از شام قضا کند و اگر خواهد بعد از خفتن و به همین مضمونست احادیث صحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و غرض از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۵

اخبار آن است که زود بکند و به شب نیندازد و موافق آیه کریمه.

«وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ» و آیه کریمهَ اسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ» ۲: ۱۴۸

است که مسارعت کنید و اسباب مغفرت پروردگار خود را زود بفعل آورید و پیشی گیرید به خوبیها و احادیث مماثلت نیز وارد شده است که خواهد آمد و محمولست بر تخییر یا بر آن که مثلا هر گاه نماز شب فوت شده باشد و در شب آسانتر باشد در شب به جا آورد نه آن که موافق بودن بهتر باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و اقض ما فاتک من صلاه اللّیل أیّ وقت شئت من لیل او نهار ما لم یکن وقت فریضه») و قضا کن هر چه را فوت شده است از نماز شب در هر وقتی که خواهی

از شب و روز ما دام که وقت نماز واجب داخل نشود و این عبارت فقه رضویست و ظاهرش آنست که موسع باشد و در هر وقتی تواند کرد بغیر از وقت فریضه.

و مؤید این است که احادیث بسیار مثل موثق کالصحیح ادیم که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که هر گاه کسی خواهد که نافله کند در وقت فریضه نمی تواند کرد و چون وقت فریضه داخل شود فریضه را به جا آورد.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه وقت فریضه داخل شود نافله نکنند.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که در وقت فریضه نافله می توانم کرد فرمودند بلی هر گاه خواهی نماز جماعت کنی و انتظار جماعت کشی در آن حالت می توانی نافله کردن تا جمع شوند و اگر تنها باشی ابتدا کن به فریضه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۶

(«و ان فاتتک فریضه فصلّها اذا ذکرتها فان ذکرت و أنت فی وقت فریضه اخری فصلّ الّتی أنت فی وقتها ثمّ صلّ الصّلاه الفائته») عبارت فقه رضویست که اگر فوت شود از تو نماز واجبی هر وقت که به خاطرت رسد آن را به جا آور و اگر در وقت فریضه دیگر به خاطرت رسد آن نمازی را که وقتش داخل شده است به جا آور بعد از آن قضا را به جا آور.

و در صحیح از سعد منقولست که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه وقت نماز داخل شود آن را به جا آور چون

نمی دانی که چه خواهد شد.

و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است که چون وقت حاضره رسید او اولی است و حمل کرده اند بر وقت اختصاص چنانکه در صحیح از زراره منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از شخصی که نماز بی طهارت کرده باشد یا نماز را فراموش کرده باشد یا خوابش برده باشد حضرت فرمودند که هر گاه به خاطرش رسد که قضا دارد قضا را به جا می آورد خواه در شب خواه در روز تا وقت فریضه داخل نشود و چون وقت فریضه داخل شود و قضا را همه به جا نیاورده باشد قضا می کند تا وقتی که خوف داشته باشد که وقت ادا فوت شود به آن که مقدار وقت ادا بماند که در این صورت ادا را می کند، و چون از ادا فارغ شود مشغول قضا می شود و یک رکعت نماز سنت نمی کند تا قضاها را همه به جا نیاورد.

و ممکن است که امثال این خبر را حمل بر استحباب کنیم و اخبار سابقه را حمل بر جواز کنیم چنانکه اکثر اصحاب کرده اند و این اظهر است و آن که ادا مقدم باشد در اول وقت محمولست بر آن که قضای یقینی نداشته باشد یا در صورتی که می داند که قضا نخواهد کرد که اولی آنست که در این صورت ادا را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۷

بکند که فضیلت وقت از او فوت نشود و احوط آنست که قضا را مقدم دارد مطلقا و مساهله ننماید در قضا چنانکه جمعی را اعتقاد آنست که جایز نیست خوردن و آشامیدن و خوابیدن تا قضا را همه

به جا نیاورد مگر بقدر ضرورت و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه قضاء صلاه اللّیل بعد الغداه و بعد العصر من سرّ آل محمّد المخزون») و منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قضا کردن نماز شب بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر از جمله اسراریست که مستور است نزد آل محمد است صلوات اللّٰه علیهم.

و در حسن کالصحیح از جمیل منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از قضای نماز شب بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب خوبست حضرت فرمودند که بلی و بعد از عصر نیز می توان کرد تا شب و این معنی از جمله اسرار مخزونه است نزد آل محمّد صلوات اللّٰه علیهم.

و در صحیح از احمد بن النضر و از بزنطی منقولست که از استادان خود روایت کرده اند که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از قضا کردن پیش از طلوع آفتاب و بعد از عصر حضرت فرمودند که بلی به درستی که این معنی از جمله اسرار مخزونه است نزد آل محمّد صلوات علیهم و ظاهرا وجهش آن است که عامه شنیده اند که در این دو وقت نماز نمی توان کرد خیال کرده اند که هیچ نمازی را نمی توان کرد و غلط کرده اند بلکه نوافل مبتدئه را نمی توان کرد و فریضه و نوافلی که سببی داشته باشد می توان کرد.

و احتمال دیگر چنانکه صدوق فهمیده است اینست که اصل منع از موضوعات عامّه است چنانکه خواهد آمد و احادیثی که از ائمه هدی صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۸

علیهم وارد شده است بر

منع همه محمولست بر تقیه چنانکه در صحیح بخاری روایت کرده است از عبد اللَّه بن عمر که در این دو وقت نماز نافله نمی توان کرد و باز از عبد اللَّه روایت کرده است که می توان و از ابو هریره منع را روایت کرده است و احادیث بسیار روایت کرده است از عایشه و غیر او که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بعد از عصر همیشه دو رکعت نماز می کردند تا از دنیا رفتند.

[موارد کراهه نماز]

(«و قد روی نهی عن الصّلاه عند طلوع الشّمس و عند غروبها لأنّ الشّمس تطلع بین قرنی شیطان و تغرب بین قرنی شیطان») و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است که آن حضرت نهی فرمودند از نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب زیرا که آفتاب طالع می شود میان دو قرن شیطانی و فرو می رود نزد دو قرن شیطانی یعنی در وقت غروب فرو می رود میان دو قرن شیطانی غیر شیطان صباح.

و مرفوعا منقولست که شخصی به آن حضرت صلوات اللَّه علیه عرض نمود که حدیثی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه بما رسیده است که آفتاب طالع می شود میان دو قرن شیطان فرمودند که بلی به درستی که ابلیس تختی میان آسمان و زمین می گذارد و چون آفتاب طالع می شود و آفتاب پرستان سجده آفتاب می کنند ابلیس به شیاطین تابعین خود می گوید که اینها سجده من می کنند و چون بنی آدم نیز در این وقت نماز کنند به اتباع خود می گوید که اینها نیز سجده من می کنند یعنی در وقت طلوع اهل مغرب رو به مشرق

می کننـد و نماز می کنند می گوید که اینها سـجده من می کنند و در وقت غروب اهل مشـرق رو به مغرب می کنند به ایشان می گوید که سجده من می کنند یا مطلقا.

و بر مضمون نهی از نماز چند روایت دیگر وارد شده است و بنا بر این دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۹

قرن شیطان میان دو شاخ او خواهد بود یا آن که آفتاب از پشت سر او طالع می شود چون دو طرف سر را نیز قرنین می گویند.

و جمعی چنین گفته اند که مراد از دو قرن دو لشکر شـیطانست یکی شـیاطین که سـجده او می کنند صـریحا یا اطاعت او می کننـد پس گویـا او را سـجده می کننـد و لشـکر دیگر بنی آدمست که ایشـان را گمراه کرده است که سـجده آفتاب می کنند چنـانکه الحال نیز مقرّر است در هنـد که هنـدویان در وقت طلوع سـجده آفتاب می کننـد و ممکن است که مراد اطاعت باشـد باین که چون روز می شود بنی آدم و شـیاطین همه بنـدگی شـیطان می کننـد چنانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است که آیا عهد نکردم با شـما که عبادت شیطان مکنید که او دشمن هویدای شماست و مرا عبادت کنید یعنی من دوست شما ام، و معانی دیگر گفته انـد اهـل سـنت که غریب ترا از اصـل حـدیث ایشـان است و از قراین اخبـار ایشـان نیز ظـاهر می شود که این معنی افتراست بر حضـرت سـیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و نهیی که در اخبار اهل بیت سلام اللَّه علیهم وارد شده است بنا بر آن است که مبادا ضرر به ایشان رسد و این معنی ظاهر است مثلا اگر در مسجد الحرام همه سنیان در عقب

امام مالکی نماز کننـد و دست نه بندند هیچ کس متعرض ایشان نمی شود و اگر عجمی در عقب مالکی دست باز نماز کند تا قتل همراهند با آن که به اتفاق سنیان دست بستن واجب نیست و لیکن علمای ایشان می گویند که اگر چه چنین است و لیکن دست باز نماز کردن علامت رفض است پس البته این مرد صحابه را لعن می کنـد پس می بایـدش کشتن و مـذهب اکثر این حضرات اینست که لعن ابـو بکر و عمر کفر است و لعن امیر المـؤمنین و عثمـان فسق است و بر تقـدیر تسـلیم از تواتر گذشته است که معاویه بر منبر لعن می کرد خیر البریّه را و در بخاری احادیث بسیار روایت کرده است که معاویه امر می کرد مردم را به سب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۰

حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه و مع هذا احادیث معاویه را از جمله صحاح شمرده است حتی همین حدیث نهی از نماز در حین طلوع و غروب را از او روایت کرده اند.

پس اکثر اخبـاری که در امثال این معنی وارد شـده است اتقاء وارد شـده است که مبادا ضـرری به ایشان رسـد تا آن که بسـیار است که ائمه معصومین صـلوات اللَّه علیهم سـنیان را رخصت می دهند که در این اوقات نماز کنند و شـیعیان را رخصت نداده اند چون به سـنّیان کار ندارند و شـیعیان را ضررها می رسانند و بنا بر این است که اکثر اوقات اخبار بر اتقاء وارد شده است نه بر تقیه و اکثر اصحاب فرق نکرده اند میان هر دو و بسیار چیزی برایشان مشکل می شود.

از آن جمله شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه متعه را از

اربع می دانست و صحیحه بزنطی و غیر آن که واقع شده است که متعه از اربع است علما حمل کرده اند بر تقیه شیخ بحث می فرمودند که کی می توانستند که نام متعه را ببرند و آن را از اربع شمارند بنده عرض نمودم که مطلب علما از تقیه اتقاست چرا که اگر شخصی پنج زن داشته باشد یا حکم بر الحاد او می کنند یا بر تشیع چون با جماع مسلمانان زیاده از چهار زن جایز نیست شیخ تحسین فرمودند و فرمودند که حرف صورت دارد.

(«الّا انّه روی لی جماعه من مشایخنا عن ابی الحسین محمّد بن جعفر الاسدیّ رضی اللّه عنه انّه ورد علیه فیما ورد فی جواب مسائله من محمّد بن عثمان العمریّ قدّس اللّه روحه و امّا ما سالت عنه من الصّلاه عند طلوع الشّمس و عند غروبها فلئن کان کما یقول النّاس انّ الشّمس تطلع بین قرنی شیطان و تغرب بین قرنی شیطان فما ارغم انف الشّیطان بشیء افضل من الصّلاه فصلّها و ارغم انف الشّیطان») و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۱

لیکن جمعی از استادان ما که در فهرست نام ایشان را برده است و هر مرتبه که ایشان را یاد می کند رضی اللّه عنه می گوید با آن که از مشایخ اجازه اند و کتاب اسدی نزد او بوده است و مشایخ از اسدی روایت کرده اند و او از جمله نواب است یعنی در زمان غیبت صغری اگر کسی کاری به حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه داشت در ری به او عرض می کردند و او عرض می نمود به نایبان آن حضرت صلوات اللّه علیه و عمده نواب آن حضرت در عرض هفتاد و

چند سال چهار کس بودند.

اول عثمان بود و بعد از او محمد بود که حضرت امام حسن عسکری توثیق ایشان فرموده اند و نیابت را قریب به پنجاه سال این پدر و پسر داشتند و معجزات بسیار بر دست ایشان ظاهر می شد و بعد از وفات محمد حسین بن روح نایب بود و بعد از او علی بن محمد سمری و در سنه تناثر نجوم علی ابن بابویه فوت شد و محمد بن یعقوب کلینی و سمری و غیر ایشان از فضلای شیعه. و بعد از سمری غیبت کبری شد و اسدی عرضه نوشت در مسائل بسیار که عمری از حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه بپرسد جواب هر مسأله را در تحت آن نوشته بودند و این مسأله را چنین نوشته بود که اما آن چه سؤال کرده از نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب پس اگر راست باشد آن چه سنیان روایت کرده اند که آفتاب طالع می شود در میان دو قرن شیطان و فرو می رود میان دو قرن شیطان پس هیچ چیز بینی شیطان را بر خاک نمی مالد که بهتر از نماز باشد پس در این دو وقت نماز کن و بینی شیطان را بر خاک مال و از این حدیث صحیح ظاهر می شود که اصل این حدیث افتراست.

(«و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله انّ اللّٰه تبارک و تعالی لیباهی ملائکته بالعبد یقضی صلاه اللّیل بالنّهار فیقول یا ملائکتی انظروا إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۲

عبدی یقضی ما لم افترضه علیه اشهدکم انّی قد غفرت له») و منقولست از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و شیخان

در صحیح از ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به همین مضمون که حق سبحانه و تعالی مباهات و مفاخرت می فرماید با فرشتگان خود به بنده که قضا کند نماز شبرا در روز و می فرماید که ای فرشتگان من نظر کنید به بنده من که قضا می کند چیزی را که بر او واجب نگردانیده ام گواه باشید که گناهان او را آمرزیدم.

(«و روی برید بن معاویه العجلیّ عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال افضل قضاء صلاه اللّیل فی السّاعه الّتی فاتتک اخر اللّیل و لیس باس ان یقضیها بالنّهار و قبل ان تزول الشّمس») و مرویست از برید عظیم الشأن که از ارکان اربع است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بهترین اوقات قضا نماز شب در آن ساعتی است که از تو فوت شده است در آخر شب و لیکن بهتر آنست که قضا را اول بکنند و نمازی در میان فاصله شود بعد از آن ادا را به جا آورند و باکی نیست که قضا کنند نماز شبرا در روز و پیش از پیشین.

چنانکه در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه جمع شود بر تو دو وتر یا سه وتر یا بیشتر پس قضا کن همه را چنانکه فوت شده است یعنی بعنوان وتر نه شفع و در شب نه روز فاصله می کنی میان هر دو وتر به نمازی زیرا که وتر آخر است و وتر آن شبرا مقدم مکن بلکه به ترتیبی که قضا شده است قضا کن و نماز ادا

را در عقب همه واقع ساز پس حضرت فرمودند که دو وتر در یک شب نمی باشد مگر آن که یکی قضا باشد.

و در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت امام محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۳

باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از قضاء نماز شب حضرت فرمودند که قضا کن در آن وقتی که ادا را می کنی عرض کردم که دو وتر در یک شب می باشد فرمودند که یکی قضاست، دو ادا نمی باشد و از این باب اخبار بسیار وارد شده است.

(«و روی عن مرازم بن حکیم الازدیّ قال کنت مرضت اربعه اشهر لم اصلّ نافله فیها فقلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّی مرضت اربعه اشهر لم اصلّ نافله فقال لیس علیک قضاء انّ المریض لیس کالصّحیح کلّما غلب اللّٰه علیه فاللّه اولی بالعذر فیه») و در حسن کالصحیح منقولست از مرازم که گفت چهار ماه بیمار شدم که نماز نافله نکردم در آن مدّت پس عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چهار ماه بیمار شدم و نافله نکردم حضرت فرمودند که بر تو نیست که قضا کنی به درستی که بیمار مثل صحیح نیست هر چه را حق سبحانه و تعالی بر بنده غالب شود که بنده را اختیاری نباشد مانند بیماری پس حق سبحانه و تعالی اولی است به قبول عذر چون در وقت اضطرار بنده را معذور گردانیده است و عذر ایشان را قبول می کند پس خود اولی است به قبول عذر چون غنی و اکرم الاکرمین است.

و در موثق از اسماعیل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّه علیه از نمازی که بر من جمع می شود حضرت فرمودند که تخمین کن و قضا کن و صحیحه ابن سنان خواهد آمد در آخر کتاب.

«و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال قلت له رجل مرض فترک النّافله فقال یا محمّد لیس بفریضه ان قضاها فهو خیر یفعله و ان لم یفعل فلا شی ء علیه» و کالصحیح و در صحیح بروایت صدوق در علل از محمد بن مسلم مرویست که گفت عرض نمودم به حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۴

امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که شخصی بیمار شد و نافله را ترک کرد حضرت فرمودند که واجب نیست که قضای آن واجب باشد بلکه سنت است اگر قضا کند کار خیریست که آن را می کند و اگر نکند بر او چیزی نیست.

و در حسن کالصحیح از مرازم منقولست که اسماعیل بن جابر سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و گفت حق سبحانه و تعالی ترا بزرگ گرداند بحسب ظاهر چنانکه بحسب واقع بزرگی نافله بسیار بر من جمع شده است چه کنم حضرت فرمودند که همه را قضا کن عرض نمودم که بسیار است و نمی توانم همه را قضا کردن فرمودند که قضا کن عرض نمودم که حساب نمی توانم کرد حضرت فرمودند که تخمین کن و بعد از آن مرازم سؤال بیماری کرد که در متن گذشت و بمنزله تخصیص است که اگر به سبب بیماری ترک شده باشد مبالغه در قضا نیست و تصدق اولی است.

و در موثق کالصحیح از اسماعیل منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از نمازی

که بر من جمع شده است حضرت فرمودند که تخمین کن و قضا کن.

و در موثق کالصحیح از ابن مسکان منقولست از شخصی که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از شخصی که نماز بر او جمع شده است حضرت فرمودند که آنها را بیندازد و حساب را از سر گیرد.

(«و ساله سلیمان بن خالد عن قضاء الوتر بعد الظّهر فقال اقضه وترا ابدا کما فاتک») و بطرق صحیحه و حسن و موثق منقولست که سلیمان گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از قضاء وتر بعد از ظهر حضرت فرمودند که همیشه وتر قضا کن یعنی اگر چه بعد از ظهر باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۵

و در صحیح دیگر از سلیمان منقولست که بعد از آن عرض نمودم که دو وتر در یک شب می باشد حضرت فرمودند که آیا یکی قضا نیست.

(«و ساله حمّاد بن عثمان فقال له اصبح عن الوتر إلی اللّیل فکیف اقضی قال مثلا بمثل») و در صحیح از حماد منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که صبح می کنم از وتر یعنی صبح می شود و شب نماز وتر را نکرده ام و تا شب می کشد که قضا نمی کنم چگونه قضا کنم یعنی وتر سه رکعت را سه رکعت قضا کنم یا چهار رکعت چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است حضرت فرمودند که هر قدری که فوت شده است همان مقدار قضا می کند.

و به همین عبارت در صحیحه زراره امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و صحیحه عبد اللّٰه بن مغیره از حضرت امام موسی کاظم صلوات

اللّٰه علیه وارد شده است.

و در صحیح از فضیل و موثق از ابو بصیر از صادقین صلوات اللّٰه علیهما وارد شده است که اگر پیش از پیشین قضا کند وتر می کند و اگر بعد از زوال قضا کند شفع خواهد کرد.

و در صحیحه زراره نیز به همین عنوان منقولست بعد از آن گفت عرض نمودم که چرا شفع مقرّر شد حضرت فرمودند که از جهه عقوبت آن که چرا مساهله کرد تا قضا شد و قضا را نیز مساهله کرد تا از ظهر گذشت و ظاهرا تقیه بوده است و ممکن است که مخیر باشد بعد از زوال میان آن که سه رکعت قضا کند یا چهار رکعت و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و روی عنه حریز انّه قال کان ابی صلوات اللّٰه علیه ربّما قضی عشرین وترا فی لیله») و به اسانید صحیحه منقولست از حریز که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۶

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که پدرم سلام اللّٰه علیه بسیار بود یا گاه بود که قضا می فرمودند بیست وتر را در یک شب و وجه ترک آلام و غموم و همومی بود که ایشان را دست می داد و به سبب آن ترک می فرمودند چنانکه گذشت.

و شیخ همین حدیث را در صحیح از حریز روایت کرده است از عیسی بن عبد اللّٰه ثقه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و در حسن کالصحیح نیز وارد است از ابو جریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به همین عبارت و این اخبار نیز دلالت دارد بر آن که بعد از زوال وتر قضا می کند نه شفع اگر چه ممکن است که مراد

این باشد که قضای بیست وتر می کردند و ممکن است که قضای وتر را شفع به جا آورده باشند و لیکن بعید است و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و سال عبد اللّٰه بن المغیره ابا ابراهیم موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن الرّجل یفوته الوتر فقال یقضیه وترا ابدا») و به اسانید صحیحه و حسنه منقول است از عبد اللّٰه که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که او را فوت شود وتر حضرت فرمودند که همیشه قضا می کند بعنوان وتر اگر چه بعد از زوال باشد و آن که در مجموع این اخبار متواتره وارد شده است وتر محتمل است که مراد از وتر سیزده رکعت باشد یا یازده رکعت و ممکن است که چون اکثر اوقات نماز شبرا می کردند و بعد از آن استراحتی می کردند ایشان را خواب برده باشد و سه رکعت فوت شده باشد از ایشان و مراد از وتر سه رکعت باشد و محتمل است که اگر نماز شب فوت شده باشد با وتر اهتمام در قضا وتر بیشتر باشد و این بعید است چون اخبار قضاء نماز شب در سفر گذشت که در روز می توان کرد با عمومات قضاء نوافل پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۷

مراد یکی از آن دو احتمال است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر نمازی که در روز فوت شده باشد آن را در روز قضا کن و هر نمازی که در شب فوت شده باشد آن را در شب قضا کن عرض نمودم که دو وتر را

در یک شب به جا آورم حضرت فرمودند بلی همیشه وتر قضا کن یعنی اگر چه بعد از ظهر باشد و از این باب اخبار بسیار است.

باب معرفه الصّبح و القول عند النّظر الیه

(«روی علیّ بن عطیّه عن ابی عبد اللَّه صلوات اللّه علیه انّه قال الفجر هو الّذی اذا رایته کان معترضا کانّه بیاض نهر سورا») بابی است در شناختن صبح و آن چه باید خواند وقتی که نظر بان کنند.

و در صحیح و در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که صبح صادق آنست که چون نظر کنی عرض افق روشن شده باشد و در روشنایی به نهر سورا ماند و آن آب فراتست و سورا شهری بوده است به جای حله یا قریب به حله بوده است و در شبهای تار نهر سور المعانی دارد مانند لمعان صبح صادق و بر بنده واقع شد که نهر از طرف مغرب روشنی داشت و تعجب داشتیم که سفیدی جانب مغرب قریب به صبح چه معنی دارد تا آخر ظاهر شد که آب فراتست و غرض از این تمثیلات آنست که صبح کاذب بسیار مشتبه می شود به صبح صادق، تا یقین نشود نماز نمی توان کرد.

(«و روی انّ وقت الغداه اذا اعترض الفجر فاضاء حسنا») و مرویست در صحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله دو رکعت نماز صبح را وقتی می کردند که صبح در عرض افق ظاهر می شد و خوب روشن می شد از جهه تحقق صبح.

(«و امّا الفجر الّذی یشبه ذنب السّرحان فذاک الفجر الکاذب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص:

و الفجر الصّادق هو المعترض کالقباطیّ») و اما صبحی که شبیه است به دم گرگ آن صبح کاذب است و صبح صادق آنست که عرض افق روشن می شود مانند جامهای سفید مصری و تا کسی نه بیند آن جامها را وجه شبه خوب ظاهر نمی شود.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که چه وقت حرام می شود خوردن و آشامیدن بر صایم و واجب می شود نماز صبح فرمودند که هر گاه عرض افق روشن شود مانند جامهای سفید مصری در آن وقت حرام می شود خوردن و حلال می شود روزه و نماز صبح عرض نمودم که وقت نماز باقی نیست تا طلوع آفتاب؟

حضرت فرمودند که هیهات این نماز کودکانست که در آن وقت به جا آورند و از این باب احادیث صحیحه وارد شده است که در روضه مذکور است.

(«و روی عمّار بن موسی السّاباطیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال تقول اذا طلع الفجر الحمد للّه فالق الاصباح سبحان ربّ المساء و الصّباح اللّهمّ صبّح آل محمّد ببرکه و عافیه و سرور قرّه عین اللّهمّ انّک تنزل باللّیل و النّهار ما تشاء فانزل علیّ و علی اهل بیتی من برکه السّماوات و الارض رزقا حلالا طیّبا واسعا تغنینی به عن جمیع خلقک») و در موثق از عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که چون صبح طالع شود می خوانی دعایی را که ترجمه اش این است که جمیع حمدها و ثناها مخصوص خداوندیست که شکافنده شبست به صبح گردانیدن منزه خداوندی که پروردگار شام و صبح است و

به قـدرت کامله او این افلاک با عظمت می گردند و چون آفتاب پنهان می شود شب می شود و چون آفتاب نزدیک به بیرون آمدن می شود به سبب روشنایی او صبح می شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۰

خداوندا صبح کن این روز را بر آل سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله با برکت و عافیت و خوشحالی و روشنایی چشم.

خداونـدا بـه درسـتی کـه تـو نـازل می گردانی در شب و روز هر چه را می خـواهی پس نـازل کن بر من و بر اهـل بیت من از برکتهای آسمانها و زمینها روزی حلال طیب فراخی که بی نیاز گردانی مرا به سبب آن از همه خلایقت، و بهترین دعاها دعای صحیفه کامله است که در صـبح و شام هر دو می باید خواند و اگر خوف باشد که وقت فضـیلت نماز بگذرد انسب آنست که این دعاها را بعد از نماز صـبح بخواند و هم چنین دعاهای بسـیار که شـیخ طوسی و غیره در مصباح و در سایر کتب ذکر کرده اند بخواند تا طلوع آفتاب و اگر کسـی بر بلندی باشد از اول صـبح تا روشن شدن دعاهای بسـیار می توان خواندن می باید که آدمی به تقصیر از خود راضی نشود که به سبب تنبلی حسرت بسیار خواهد خورد.

باب کراهه النّوم بعد الغداه

[خواب بعد از نماز صبح]

(«و روی العلا عن محمّـد بن مسـلم عن احـدهما صـلوات اللَّه علیهما قال سألته عن النّوم بعـد الغـداه فقال انّ الرّزق یبسط تلک السّاعه فانا اکره أن ینام الرّجل تلک السّاعه») این بابی است در کراهت خواب بعد از نماز صـبح به اسانید صحیحه منقولست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما که محمد گفت از آن حضرت

سؤال کردم از خواب بعد از نماز صبح حضرت فرمودند که در این ساعت روزی را پهن می کنند و مقدر می سازند مرا خوش نمی آید که در این ساعت کسی بخواب رود.

(«و روی جابر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال انّ ابلیس انّما یبثّ جنود اللّیل من حین تغیب الشّمس إلی مغیب الشّفق و یبثّ جنود النّهار من حین یطلع الفجر مطلع الشّمس و ذکر انّ نبیّ اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله کان یقول اکثروا ذکر اللّٰه عزّ و جلّ فی هاتین السّاعتین و تعوّذوا باللّٰه عزّ و جلّ من شرّ ابلیس و جنوده و عوّذوا صغارکم فی هاتین السّاعتین فانّهما ساعتا غفله») و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند بتحقیق که شیطان بزرگ پهن می کند لشکرهای شب خود را از وقت فرو رفتن آفتاب تا غایب شدن سرخی مغرب و پهن می کند لشکرهای روز خود را از وقت طلوع صبح تا طلوع آفتاب و غرضش آنست که چون این دو ساعت بزرگست و عبادات در آن مقبول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۲

و دعاها مستجاب است لشکرهای شیطان بنی آدم را مشغول خواب کنند یا در فکر کارهای دنیوی اندازند تا از عبادت یا از حضور قلب در آن باز مانند و حضرت فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله بسیار می فرمودند که در این دو ساعت ذکر حق سبحانه و تعالی بسیار کنید تا شیاطین از شما دور شوند و پناه برید بحق سبحانه و تعالی از شر شیطان و لشکرهای او و تعویذ کنید اطفال خود را در این دو ساعت بانکه

ایشـان را به دعـا در پنـاه خداونـد تعـالی در آوریـد چنـانکه در دعاهـا گـذشت یا آن که اگر خواهیـد که از جهه ایشان تعویذ بنویسـید در این دو ساعت بنویسید و اعم بهتر است به درستی که این دو ساعت است که مهما أمکن شیاطین بنی آدم را از یاد الهی غافـل می سازنـد حتی از تعویـذ و مجربست که هر جـائی و هر زمـانی که امیـد رحمت الهی در آنجـا بیشتر است وسـایل شیاطین در غافل گردانیدن بنی آدم بیشتر است و در این دو وقت مجرب همه کس است که شـیاطین این کسـرا از یاد الهی باز می دارند.

(«و قـال الصّادق صـلوات اللَّه علیه نومه الغـداه مشـئومه تطرد الرّزق و تصـفّر اللّون و تقبّحه و تغیّره و هو نوم کلّ مشـئوم انّ اللَّه تبـارک و تعالی یقسم الارزاق ما بین طلوع الفجر إلی طلوع الشّـمس فایّاکم و تلک النّومه») و از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه منقولست که خواب صـبح شوم و نامبارکست دفع می کنـد روزی را و رنگ راز رد می کند و آدمی را بد هیئت می کند و بد صورت و این خواب شومان است به درستی که حق سبحانه و تعالی روزیهای بنـدگان را قسـمت می فرمایـد از طلوع صـبح تا طلوع آفتاب و کسی که خوابست قسمت خود را نمی یابد زنهار که خود را حفظ کنید از این خواب.

(«و قال الباقر صلوات اللَّه علیه النّوم اوّل النّهار خرق و القائله نعمه و النوم بعد العصر حمق و النّوم بین العشاءین یحرم الرزق») و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۳

آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که خواب اول روز سبب جهل و حماقت

است و خواب قریب به زوال که مسمّی است به قیلوله نعمتی است که هر کس ترک آن نکند همیشه عبادت شب می تواند کرد و خواب بعد از عصر نیز سبب حماقتست و خواب میان شام و خفتن محروم می سازد این کس را از روزی.

[خواب بر چهار وجه است]

(«و النّوم علی اربعه اوجه نوم الانبیاء علیهم السّلام علی اقفیتهم لمناجاه الوحی و نوم المؤمنین علی ایمانهم و نوم الکفّار علی یسارهم و نوم الشّیاطین علی وجوههم») و به اسانید متکثره منقولست از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم که خواب بر چهار نوع است یکی خواب پیغمبران است که بر پشت می خوابند تا ملائکه که از جانب آسمان آیند به ایشان وحی کنند دویم خواب مؤمنانست بر دستهای راست ایشان، سیم خواب کفار است بر دستهای چپ، چهارم خواب شیاطین است که بر رو می خوابند.

و صدوق کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که آن حضرت در مسجد جامع کوفه بودند که شخصی از اهل شام برخواست و سؤالی چند کرد و از آن جمله این بود که بفرمایید که خواب بر چند قسم است حضرت فرمودند که خواب بر چهار وجه است اول خواب پیغمبران است که بر پشت می خوابند و چشم ایشان بخواب نمی رود و انتظار وحی الهی دارند، دویم خواب مؤمن است که بر دست راست می خوابد رو بقبله، سیم خواب پادشاهان و فرزندان ایشان است که بر دست چپ می خوابند تا هضم شود هر چه خورده اند، چهارم خواب شیاطین و برادران ایشان است و هر دیوانه و هر مبتلایی که بر رو می خوابند.

[بر رو خوابیدن]

(«و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من رأیتموه نائما علی وجهه فأنبهوه») و منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که را به

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۴

بینید که بر رو خوابیده است او را از خواب بیدار کنید که درست بخوابد.

و در صحیح از احمد بن اسحاق منقولست

که به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه رفتم و گفتم فدای تو کردم بسیار مغمومم به سبب بلایی که به آن مبتلایم و می خواستم که از پدرت بپرسم دست بهم نداد حضرت فرمودند که چه چیز است عرض کردم که روایتی از آباء بزرگوار شما بما رسیده است که خواب پیغمبران بر پشت است و خواب مؤمنان بر دست راستست و خواب منافقان بر دست چپ است و خواب شیاطین بر روست حضرت فرمودند که چنین است پس عرض کردم که هر چند جهد می کنم که بر دست راست بخوابم ممکن نیست که خوابم برد پس حضرت ساعتی خاموش شدند و فرمودند که ای احمد نزد من بیا پس نزدیک حضرت رفتم حضرت فرمودند که دستها را از آستین داخل پیراهن کن کردم پس حضرت دستهای مبارک خود را از آستین بیرون آوردند و دست راست بر جانب چپ و دست چپ بر جانب راست من مالیدند سه مرتبه احمد گفت که از آن روزی که حضرت چنین کردند اگر خواهم که بدست چپ بخوابم ممکنم نیست و خوابم نمی برد.

چنین گوید محمد تقی مؤلف که مدتی مدید بود که مبتلا بودم به ضعف معده و چون بر دست راست می خوابیدم معده را درد بهم می رسد و بدست چپ می خوابیدم تا باین حدیث رسیدم به خاطرم رسید که خوشا بحال آن جماعت که در خدمت حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم می بودند و هر دردی که داشتند به ایشان عرض می نمودند چون این معنی بخاطر رسید به خاطرم رسید که دعا کن و دعا کردم که الهی بحق حضرت امام حسن عسکری صلوات

اللَّه علیه که این بلاـ را از من نیز دور کردن قریب به چهـل سال است که این معنی زایل شـد و بـدست راست می خوابم و اگر بدست چپ بخوابم در اوایل شب خوابم نمی برد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۵

و الحمد للّه ربّ العالمین الذی هدانا لهذا.

[سه چیز عجب آور است]

(«و قـال صـلوات اللَّه علیه ثلث فیهنّ المقت من اللَّه عزّ و جلّ نوم من غیر سـهر و ضـحک من غیر عجب و اکل علی الشّـبع») و کالصـحیح منقولست از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که سه صفت است که حق سبحانه و تعالی دشمن می دارد این سه را.

یکی خوابیست که بیداری با آن خواب نباشد از برای خدا بانکه شب تا صبح بخوابد و سحر از برای رضای الهی برنخیزد.

دویم خنـده ایست که تعجبی با آن نباشـد چون چیزهایی که نادر و عجب است آدمی را به خنـده می آورد عبث خندیدن کار بطّالانست.

سیم سـیر بودن و چیزی خوردنست که اسـرافی است که حق سـبحانه و تعالی از آن نهی فرموده است که بخوریـد و بیاشامید و اسـراف مکنید بانکه زیاده از قدر سـیری بخورید بلکه سـنت است که گرسـنه باشد و دست بکشد و هم چنین تا اشتهای خوب نداشته باشد چیزی نخورد و اسرافست قطع نظر از آن که اول سبب امتلاست و دویم سبب ادخال است و اکثر مرضها از این دو چیز است.

و از ائمه هدی صـلوات اللَّه علیهم منقولست که فرمودند که نزدیکترین احوال بنده به قرب الهی وقتی است که گرسـنه باشد و دورترین حالات او از قرب الهی وقتی است که سیر باشد و چون شکم پر شد طغیان می کند

از هر وجهی یکی از حیثیت بیماریها، دویم از حیثیت مخالفت الهی چنانکه مشهور است که هر گاه شکم سیر شود اعضا گرسنه می شوند و چون شکم گرسنه است اعضا سیرند و فرمودند که پر خوردن را خدای تعالی دوست نمی دارد و دشمن می دارد، و با شکم سیر بندگی الهی نمی توان کرد و هر که در دار دنیا آروغ بیشتر می زند در روز قیامت گرسنه تر خواهد بود و چون آروغ زنید سر بالا مکنید به جانب آسمان و بر سیری چیزی خوردن پیسی می آورد و اکثر مرضها از امتلاست و هیچ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۶

چیز نزد حق سبحانه و تعالی دشمن تر از شکم پر نیست و چون آدمی را ناچار است از خوردن ثلث معده را از جهه طعام قرار دهد و ثلثی از جهه آب و ثلثی از جهه نفس و مانند خوک خود را فربه مکنید.

[خواب قیلوله]

(«و اتی اعرابیّ إلی النّبی صلّی اللَّه علیه و آله فقال یا رسول اللَّه انّی کنت ذکورا و انّی صرت نسیّا فقال اکنت تقیل قال نعم قال و ترکت ذاك قال نعم قال عد فقال فرجع الیه ذهنه») و منقولست که اعرابی به نزد حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله آمد و عرض نمود که یا رسول اللَّه من قوت حافظه خوبی داشتم و الحال فراموشی به همرسانیده ام حضرت فرمودند که آیا تو قیلوله می کردی گفت بلی فرمودند که ترك کرده خواب چاشت را گفت بلی فرمودند که من بعد قیلوله بکن پس شروع بخواب قیلوله کرد قوت حافظه اش برگشت.

[پنج نفر خوابشان نمی برد]

(«و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال خمسه لا ینامون الهامّ بدم یسفکه و ذو المال الکثیر لا امین له و القائل فی النّاس الزّور و البهتان عن غرض من الدّنیا یناله و المأخوذ بالمال الکثیر و لا مال له و المحبّ حبیبا یتوقّع فراقه») و منقولست در موثق از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که پنج کسند که ایشان را خواب نمی برد اول کسی که قصد کشتن کسی داشته باشد شب تا صباح خوابش نمی برد که شاید فرصت یابد و خایف است که مبادا دشمن مطلع شود و بر عکس شود و دور نیست که مقصود این باشد که اعدی عدوّ آدمی نفس و شیطانند می باید که آدمی بخواب نرود در مدافعه ایشان تا خون ایشان را به ریاضات و مجاهدات بریزد.

دویم کسی است که مال بسیاری داشته باشد و امینی نداشته باشد و لازمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص:

مال بسیار است دشمن بی شمار که در مقام دفع او و نهب آنند و هم چنین مال آدمی ایمانست و شیاطین جن و انس در مقام ازاله آنند می باید که شب تا بروز بیدار باشد و پناه بحق سبحانه و تعالی برد که شیاطین ایمان او را نبرند.

سیم کسی که افترا و بهتان بسته باشد به جمعی که شاید فایده دنیوی به او عاید گردد و غافل است که آنها نیز در مقام عداوت و قتل او می شوند خوابش نمی برد پس اگر خواهد که استراحت داشته باشد بهتان و افترا نه بندد و بهتان دیگران را نیز نقل نکند که در مفسده فرقی نیست میان هر دو.

چهارم کسی را که حواله داده باشند بمال بسیاری و او را مالی نباشد و چنین است آدمی که حقوق حق سبحانه و تعالی و خلق در ذمت او ثابتست و همه می خواهند و او چیزی ندارد پس باید که تضرع و زاری کند که حق سبحانه و تعالی همه را راضی کند.

پنجم عاشقی است که در وصال باشد و از مفارقت معشوق ترسان باشد یقین او را خواب نمی برد پس کسی که دعوی محبت الهی کند و از هزار وجه متوقع مفارقت باشد یقین او را خواب نمی برد چنانکه گذشت

«عجبا للمحبّ کیف ینام کلّ نوم علی المحبّ حرام»

عجب از عاشقی که خواب کند خواب بر عاشقان اوست حرام و ممکن است که بیان واقعی فرموده باشند و لیکن بسیار بعید است از حکماء الهیین که چیزی بی فایده نقل فرمایند و نمی گویم که فایده همین است که ذکر کردم بلکه ظاهر آنست که ظاهر مراد نباشد و هر گاه

آن مراد نباشد احتمالات بسیار است و معصوم اعرفست به آن چه فرموده است اگر معصوم فرموده باشند چون همین حدیث را در خصال ذکر کرده است از ضعفا و ضرور نبود که چنین حدیثی را ذکر کنند که محتاج باین تاویلات باشد مگر آن که صدوق این تاویلات را فهمیده باشد و این ابعد است بسیار.

[خواب قیلوله]

(«و روی قیلوا فانّ اللّٰه یطعم الصّائم فی منامه و یسقیه») و در روایتی واقع شده است که قیلوله کنید که حق سبحانه و تعالی روزه دار را در خواب طعام و آب می دهد و ذکر این حدیث در صوم انسب بود هم چنان که ذکر حدیثی که در صوم گفته است در اینجا انسب بود که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که مدد کنید خود را بخواب قیلوله بر قیام شب چه اگر کسی قیلوله کند در سحر او را آسان است بیدار شدن و عبادت کردن.

(«و روی قیلوا فانّ الشّیطان لا- یقیل») و در روایتی هست که شما قیلوله کنید که شیطان خواب نمی کند چون هر چه چه خوبست شیاطین نمی کنند و محتمل است که مراد از شیطان و شیاطین سنّیان باشند و در هر چیزی مخالفت ایشان مطلوبست یا آن که اگر شما قیلوله کردید سحر بر می خیزید و شیاطین چون قیلوله نمی کنند سحر در خوابند پس فرصت غنیمت دانید و در وقتی که ایشان در خواب باشند به عبادت الهی برخیزید تا عبادتی با اخلاص و حضور قلب بفعل آورید.

[خواب صبح شوم است]

(«و قال صلوات اللّٰه علیه نوم الغداه شوم یحرم الرّزق و یصفّر اللّون و کان المنّ و السّلوی ینزل علی بنی اسرائیل ما بین طلوع الفجر إلی طلوع الشّمس فمن نام تلک السّاعه لم ینزل نصیبه فکان اذا انتبه فلا یری نصیبه احتاج إلی السّؤال و الطّلب») و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه مرویست که فرمودند که خواب صبح شوم است محروم می گرداند آدمی را از روزی و رنگ را زرد

می کند و چنین بود که ترنجبین و مرغ بریان نازل می شد بر فرزندان یعقوب که با حضرت موسی گرفتار شده بودند در تیه از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و هر که در آن ساعت خواب بود بهره او نازل نمی شد و چون بیدار می شد و نصیب خود را نمی یافت محتاج بود به آن که سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۹

و گدائی کند روزی را.

(«و قال الرّضا صلوات اللّه علیه فی قول اللّه عزّ و جلّ «فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً» قال الملائکه تقسّم ارزاق بنی ادم ما بین طلوع الفجر إلی طلوع الشّمس فمن نام فیما بینهما نام عن رزقه») و منقولست از آن حضرت و در صحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه نیز که در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که قسم یاد می فرماید به آن هائی که قسمت کنندگان کارند فرمودند که مراد از اینها فرشتگانی اند که قسمت می کنند روزیهای بنی آدم را از طلوع فجر تا طلوع آفتاب پس کسی که در خوابست در این وقت از روزی خود خواب رفته است یعنی خود را از روزی محروم کرده است چنانکه مشهور است که خر خفته جو نمی خورد.

(«و روی معمّر بن خلّاد عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللّه علیه قال کان و هو بخراسان اذا صلّی الفجر جلس فی مصلّاه إلی ان تطلع الشّمس ثمّ یؤتی بخریطه فیها مساویک فیستاک بها واحدا بعد واحد ثمّ یؤتی بکندر فیمضغه ثمّ یدع ذلک فیؤتی بالمصحف فیقرأ فیه») و در حسن کالصحیح منقولست از معمّر ثقه که وقتی که آن حضرت صلوات اللّه علیه خراسان را مشرف گردانیده بودند داب آن

حضرت این بود که چون نماز صبح به جا می آوردند در جای نماز خود می نشستند و مشغول اوراد و ادعیه بودند تا آفتاب طالع می شد پس کیسه مسواکها را می آوردند به خدمت آن حضرت و مسواک می کردند از هر یک بعد از دیگر و ظاهرا چنان بوده باشد که ملازمان سرهای مسواکها را نرم کرده باشند که حضرت هر یک را آن قدر می مالیده باشند که سر نرم بریزد بنا بر این مکرر از مسواکها مسواک می فرمودند، دیگر کندر می آوردند که می خاییدند مانند مصطکی از جهه خوش بویی دهن و دفع زیادتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۰

بلغم، دیگر کندر را می گذاشتند و قران را می آوردند و حضرت تلاوت می کردند با آن که در حفظ داشتند از روی قران می خواندند تا ثوابش مضاعف شود و دیگران نیز متابعت کنند و ظاهر می شود که در تعقیب دعا مقدم است بر قرآن و در احادیث بسیار وارد شده است که این هر سه دفع زیادتی بلغم می کند.

[تعقیب نماز]

(«و قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله من جلس فی مصلّاه من صلاه الفجر إلى طلوع الشّمس ستره اللَّه من النّار») و در قوی از آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله منقول است که هر که در محل نمازش بنشیند از نماز فجر تا طلوع آفتاب خداوند عالمیان او را از عذاب جهنم مستور دارد یعنی حجابی به همرسد که آتش به او نرسد.

و در حدیث حضرت امام حسن صلوات اللَّه علیه در موثق کالصحیح چنین است که «كان له سترا من النّار» یعنی این نشستن حجابی باشد او را از آتش جهنم و دور نیست که نقل

معنی کرده باشد.

و باز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر مسلمانی که در جای نماز صبح بنشیند و ذکر حق سبحانه و تعالی کند تا طلوع آفتاب حق سبحانه و تعالی او را ثواب حج کننده بیت اللّٰه الحرام کرامت فرماید.

و در تهذیب کحاج رسول اللّٰه است یعنی ثواب زیارت آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله عطا کند.

اما در کتب صدوق بیت اللّٰه است و گناهان او را بیامرزد پس اگر بنشیند تا آفتاب بلند شود و دو رکعت نماز یا چهار رکعت بکند حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد و او را ثواب حج کننده بیت اللّٰه الحرام کرامت کند.

محتمل است که مراد ثواب جمیع حاجیان باشد و اگر نه کافی بود که بگویند که ثواب حجی کرامت فرماید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۱

و بطرق متعدده از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ای فرزند آدم یک ساعت بعد از صبح مرا یاد کن و یک ساعت بعد از عصر مرا یاد کن تا کفایت کنم مهمات ترا.

و در موثق کالصحیح از معمر منقولست که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که سزاوار آنست که بعد از تعقیب نماز صبح اقلا پنجاه آیه از قران مجید بخواند، و احادیث دیگر وارد شده است که قرآن عهد الهی است که بسوی بندگان فرستاده است بر هر بنده لازمست که هر روز نظر کند و فکر کند در پنجاه آیه اقلا.

و در

چند حدیث که وارد است که بعد از نماز صبح خواب می توان کرد محمولست بر ضرورت که خواب غلبه کرده باشد چنانکه گذشت که هر گاه خواب غلبه کند بخواب، یا بر جواز چون خواب حرام نیست.

باب صلاه العیدین

[نماز عیدین واجبست و نماز کسوف واجبست]

(«روی جمیل بن درّاج عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال صلاه العیدین فریضه و صلاه الکسوف فریضه یعنی انّهما من صغار الفرائض، و صغار الفرائض سنن لروایه حریز عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال صلاه العیدین مع الامام سنّه و لیس قبلهما و لا بعدهما صلاه ذلک الیوم إلی الزّوال») ای بابی است در نماز عید رمضان و عید قربان.

در صحیح از جمیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز عیدین واجبست و نماز کسوف واجبست صدوق می گوید که مراد حضرت آنست که از جمله فریضهای صغیر است و صغیرهای فریضه ها سنّتند.

از جهه آن که به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز عیدین سنت است با امام و پیش از هر دو و بعد از هر دو در آن روز نمازی نیست تا پیشین.

ظاهرا غرض صدوق جمع است میان این دو روایت که در یکی مذکور است که فریضه است و فریضه آنست که در قرآن بلفظ امر وارد شده باشد و حق سبحانه و تعالی اگر چه نماز عید فطر را در قرآن یاد فرموده است که.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰى» چنانکه خواهد آمد اما چون بلفظ امر وارد نشده است پس فریضه صغیره باشد چون تصریح به وجوبش از حضرات رسول خدا و ائمه

هدی صلوات اللّه علیهم بما رسیده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۳

هم چنین فریضه را سنت می گویند یعنی وجوب آن از سنت ظاهر شده است بخلاف مثل قرائت و تشهد که در قرآن واقع نشده اند آنها را واجب می نامند باصطلاح محدثین و مظنون آنست که حدیث زراره از روی تقیه وارد شده است چون اکثر عامه نماز عیدین را سنت می دانند.

و در صحیح از جمیل منقولست که آن حضرت فرمودند که نماز عیدین فریضه است.

و کالصحیح از ابی اسامه منقولست که حضرت صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که نماز عیدین فریضه است و نماز کسوف فریضه است و دور نیست که سهوی شده باشد.

(«و وجوب العید انّما هو مع امام عادل») و نماز عید وقتی واجبست که امام عادلی باشد ظاهرا مضمون عبارت فقه رضویست که مذکور است در آن که نماز عیدین با امام واجبست و واجب نیست مگر با امام و خطبه، و در هر نمازی خطبه بعد از نماز است مگر روز جمعه که خطبه پیش از نماز است و نماز عیدین فریضهایست واجبه مثل نماز روز جمعه مگر بر پنج کس بیمار و زن و بنده و صبی و مسافر و هر که یک رکعت را با امام در نیابد نه جمعه اش صحیح است و نه عیدش، و ظاهر امام عادل امام زمانست صلوات اللّه علیه و احادیث عید بلفظ امام عادل بسیار وارد شده است بخلاف جمعه که ظاهر عبارات احادیث آن آنست که بر غیر امام نیز واجب باشد بنا بر این این شکسته همیشه نماز عیدین را بقصد قربت واقع ساخته ام و نماز جمعه را بقصد وجوب

و ظاهر اصحاب ما جمیعا آنست که نماز عیدین در حال غیبت مستحب است و جمعی نقل اجماع کرده اند، اما جمعی از معاصرین بقصد وجوب واقع می ساختند و مستند ایشان این بود که احادیث بلفظ وجوب واقع شده است و لفظ امام صریح نیست در امام زمان و هم چنین امام عادل و ممکن است که ذکر امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۴

عادل باین اعتبار باشد که عامه این نماز جمعه و عیدین را واقع می ساختند و ائمه ایشان کافر بوده اند لفظ عادل از آن جهت می فرموده اند تا ائمه ایشان بیرون روند، و اصل عدم اشتراط امام زمانست و عدم مدرک مدرکست چنانکه داب استدلالیانست و لیکن داب محدثین نه این است بلکه اگر محتمل الامرین باشد احادیث ایشان متوقفند و جزم بعدم یا وجود نمی کنند به اعتبار احادیث متواتر المعنی که وارد شده است که وقوف نزد شبهات بهتر از اقتحام در هلکاتست و الفاظ احادیث نیز مثل عبارت قرآن مجید است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «مِنْهُ آیاتٌ مُحْكَماتٌ» یعنی در قرآن مجید آیات محکم هست که دلالات آنها صریحست یا مانند صریحست آنها أمّ الکتابند و بر همه کس لازمست که متابعت آنها کنند و بعضی از آیات متشابهند که تاویل آن را نمی داند مگر حق سبحانه و تعالی و راسخان در علم که نبی و ائمه اند صلوات اللّٰه علیهم، و نهی از متابعت آنها شده است مثلا در آیه وضو آن چه محکم است آنست که رو و دستها را باید شست و سر و پاها را مسح باید کشید اما آن که در شستن رو ابتدا از بالا

بایـد کرد و در شسـتن دسـتها ابتـدا از مرفق باید کرد و آن که نیت باید کرد و آن که واجب لغیره است و امثال اینها از احکام که اسـتنباط نموده انـد از این آیه از جمله متشابهـات است که اگر احـادیث بر آنها دلالت کنـد به آن عمل می نماینـد و الا به ظنون واهیه احکام الهی را اثبات نمی کنند پس در چنین جائی اگر چه در یک حدیث بلفظ فریضه وارد شده است در حدیث دیگر بلفظ سنت واقع شـده است و احادیث بسـیار بلفظ امام وارد شـده است که محتمل الامرین است یا امام زمان اظهر اسـت جزم بوجوب نمی کننـد مثـل غسـل جمعه و بقصـد قربت واقع می سازنـد و آن چه بر این ضـعیف ظـاهر شـده است اینست که مجتهد باصـطلاح متاخرین کسـی است که جراتی داشـته باشد که هر چه به خاطرش رسد جزم کند و بگوید که حکم اللّٰه این است و نفس قدسی که شرط است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۵

باصـطلاح ایشان هم چنین نفسـی می بایـد و اگر کسـی تامل و توقف نماید در احکام الهی می گویند مشـکوکست و صاحب نفس قدسی نیست حق سبحانه و تعالی همه را هدایت کند بحق.

(«و روی سـماعه بن مهران عن الصّادق صـلوات اللّٰه علیه انّه قال لا صلاه فی العیدین الّا مع امام و ان صلّیت وحدک فلا باس»)
و در موثق کالصـحیح منقولست که آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که نیست نمـازی در عیـد فطر و عیـد قربان مگر با امامی یعنی نماز واجب نیست مگر به جماعت یا با امام زمان صلوات اللّٰه علیه و اگر تنها نماز کنی باکی نیست

یعنی اگر امـام عـادل نماز نکنـد مثل زمان آن حضـرت که سـلاطین جور غالب بودنـد و ایشان می کردنـد و لازم بود که ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم به نماز ایشان حاضـر شوند رخصت دادند که اگر در این صورت تنها نماز گذاری باکی نیست و بنـا بر این محتملست که مراد از تنهـا این باشـد که امـام زمان نماز نکنـد پس اگر به جماعت نیز کننـد تنهاست و احتمال اظهر آنست که غرض این باشـد که هم چنان که در نماز جمعه شـرط است که به جماعت واقع سازنـد آن را هم چنین در نماز عید وجوبش مشـروط است بـانکه امامی باشـد که نماز جماعت کننـد و اگر این شـرط متحقق نباشـد نماز را منفرد به جا می آورد استحبابا.

(«و روی زراره بن اعین عن ابی جعفر صـلوات اللّه علیه قـال لاـ صـلاه یوم الفطر و الاضـحی الّا مع امام») و به اسانیـد صـحیحه منقولست که حضـرت امـام محمـد باقر صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که نمازی نیست یعنی بعنوان واجب در روز عیـد فطر و عید قربان مگر با امامی که عادل باشـد یا امام اصل و هر دو معنی محتمل است چنانکه الحال گـذشت و احتمال امام اصل در اینجا اقربست چون ان تتمه را ندارد که در حدیث سابق بود.

و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۶

علیه فرمودند که هر که روز عید نماز را با امام به جماعت نکند پس او را نماز نیست و بر او قضا نیست.

و همین مضمون در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست.

و در صحیح

از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما از نماز روز فطر واضحی حضرت فرمودند که نیست نمازی مگر با امام.

و در صحیح از امام منقولست از زراره که احدهما صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که نیست نماز عیدین مگر بر مقیم و نیست نمازی مگر با امام.

و در موثق کالصحیح منقولست از سماعه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چه وقت قربانی را ذبح می باید کرد حضرت فرمودند که وقتی که امام از نماز فارغ شود پس عرض کردم که اگر در جائی باشم که امام نباشد در آنجا آیا نماز جماعت می توانم کرد حضرت فرمودند که وقتی که آفتاب راست بایستد یعنی وقتی که سنّیان از نماز فارغ شده باشند و بعد از آن فرمودند که باکی نیست که تنها نماز کنی و نمازی نیست مگر با امام.

و کالصحیح بل الصحیح منقول است از معمر بن یحیی که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نمازی نیست در عید فطر واضحی مگر با امام و مجموع این اخبار ظاهرشان امام زمان است چون در مبحث جماعت جائی نگذشت در کلام اهل البیت که فرموده باشند که نماز نیست مگر با امام و هم چنین در نماز جمعه که در آنجا جماعت شرط است نیز باین عبارت نفرمودند بلکه فرمودند که هر گاه پنج کس یا هفت کس جمع شوند یکی از ایشان خطبه بخواند و امامت کند بخلاف این نماز که در اکثر اخبار اشعار به آن شده است که بی امام نماز نیست پس ممکن است که مراد

این باشد که با وجود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۷

امام غیر امام نمی تواند کرد یا امامی می باید که امام اصل باشد یا منصوب خاص یا عام آن حضرت باشد تا واجب باشد و الا تنها است خواه منفرد باشد یا با جماعت و در این صورت سنت خواهد بود و بعد از این نیز خواهد آمد.

(«و سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن صلاه الاضحی و الفطر فقال صلّهما رکعتین فی جماعه او فی غیر جماعه و کبّر سبعا و خمسا») و در صحیح از عبد اللَّه بن مغیره منقولست که از بعضی از استادان خود که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از نماز اضحی و فطر حضرت فرمودند که دو رکعت بگذار خواه به جماعت کنی و خواه بغیر جماعت و در رکعت اول هفت تکبیر بگو در رکعت دویم پنج تکبیر.

(«و روی منصور بن حازم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال مرض ابی صلوات اللَّه علیه یوم الأضحی فصلّی فی بیته رکعتین ثمّ ضحّی») و در صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که پدرم بیمار شد دو رکعت نماز عید را در خانه به جا آوردند و قربانی در خانه کردند و در کالصحیح منقولست از آن حضرت به همین عنوان و ایضا در صحیح به همین عبارت.

(«و روی جعفر بن بشیر عن عبد اللَّه بن سنان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من لم یشهد جماعه النّاس فی العیدین فلیغتسل و لیتطیّب بما وجد و یصلّی فی بیته وحده کمّا یصلّی فی جماعه») و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که حاضر نشود در مجمع مردمان در عیدین باید که غسل کند و بوی خوش بکند بهر چه باید از بوی خوش و در خانه خود نماز کند تنها هم چنان که با جماعت می کرد بحسب کمیت و کیفیت.

و شیخ این زیادتی را روایت کرده است که و حضرت فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که زینت خود را بردارید نزد هر نمازی یا نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۸

هر مسجدی مراد از آن جمعه و عیدین است بانکه زینت مطلوب است به غسل و بوی خوش کردن و عمامه و جامهای سفید نفیس پوشیدن.

و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست مثل سابق با زیادتی آن که حضرت فرمودند که در روز عرفه در شهرهای غیر مکه نیز جمعیت می کنند بی امام و دعا می کنند.

و در صحیح از حلبی منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از شخصی که در این دو عید بیرون نرود آیا بر او هست که تنها نماز کند حضرت فرمودند بلی و ظاهر شد از این اخبار صحیحه کثیره که اگر با امام دست بهم ندهد تنها می توان کرد و ظاهرا مراد از تنها آنست که با امام و نایب او نباشد اعم از آن که منفرد کنند یا به جماعت.

(«و روی هارون بن حمزه الغنویّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال الخروج یوم الفطر و الاضحی إلی الجبّانه حسن لمن استطاع الخروج إلیها قال فقلت أ رأیت ان کان مریضا لا یستطیع ان یخرج أ یصلّی فی بیته

فقال لا») و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بیرون رفتن در روز فطر و اضحی به صحرا یا قبرستان خوبست کسی را که تواند رفت گفت عرض نمودم که اگر بیمار باشد و نتواند بیرون رفتن آیا در خانه خود نماز می کند فرمودند که نه و ظاهرا به اعتبار بیماری باشد که از بیمار ساقط است مع هذا خوف فتنه نیز هست که عامه گویند که شیعیان اعتقاد به نماز ما ندارند خود نماز می کنند در خانهای خود.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مردمان به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه عرض نمودند که ای کاش شخصی را مقرّر می ساختید که بعوض شما در شهر یا مطلقا نماز می کرد که بعضی از مردمان ضعیفی که نتوانند آمدن به مصلی با او

نماز کنند یا شما خود جفا نکشید و دیگری این تعب را بکشد حضرت فرمودند که مخالفت سنت حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله نمی کنم که جانشین قرار دهم حضرت نکردند من نیز نمی کنم در شهری که خود باشم.

دویم این که من یا مردمان اگر جفا بکشیم ثواب به اندازه مشقت است.

دیگر آن که فرسخ نیست با وجود امام.

دیگر آن که سبب بهانه مردمان می شود که به صحرا نروند.

و کالصحیح از محمد ابن قیس منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز عید بر کسی واجبست که به صحرا رود یعنی تواند رفت و کسی که نرود یعنی نتواند رفت بر او نماز

نیست یعنی واجب نیست.

و در صحیح از محمد بن قیس منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه هر گاه نماز فطر یا اضحی می کردند آهسته می خواندند که آن ها که نزدیک آن حضرت بودند می شنیدند و قرائت را بلند نمی خواندند، و موعظه و تذکیری که در خطبه است در روز فطر و اضحی بعد از نماز است و ظاهر است که آهسته خواندن از جهه تقیه بوده است چون ائمه عامه به صحرا می رفتند و ایشان به بهانه عذری نمی رفتند یا اول نماز می کردند و بعد از نماز به صحرا می رفتند.

و در موثق عمار منقولست که به آن حضرت عرض نمودم که آیا مرد پیشنمازی مردم خانه می تواند کرد در عیدین بر پشت بام یا در یورت حضرت فرمودند که امامت ایشان نکند و زنان بیرون نروند و بر ایشان واجب نیست نماز عید و بیرون رفتن از جهه نماز و حضرت فرمودند که لباسهای فاخر به زنان میپوشانید تا آن که ایشان از شما نطلبند بیرون رفتن را چون زنان غیر صالحه به اجانب می نمایند و زنان صالحه از ایشان یاد می گیرند و مبادا که شیطان ایشان را فریب دهد، یا آن که غرض ایشان از بیرون رفتن اظهار تجملست و از برای خدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۰

بیرون نمی روند بلکه از جهه مفاخرت با زنان بیرون می روند چنانکه غالب احوال ایشان چنین است.

[غسل عید قربان]

(«و روی ابن المغیره عن القسم بن الولید قال سألته عن غسل الاضحی قال واجب الّا بمنی و روی انّ غسل العیدین سنّه») و به اسانید حسنه و صحیح از عبد اللّٰه بن مغیره منقولست که قاسم گفت سؤال

کردم از او یعنی امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه چون قاسم راوی آن حضرتست از غسل عید قربان حضرت فرمودند که واجبست مگر در منی چون در منی نماز عید واجب نیست و غسل از جهه نماز است غالبا.

و در موثق عمار وارد است که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که فراموش کند غسل روز عید را تا بعد از نماز به خاطرش رسد حضرت فرمودند که اگر وقت نماز باقی است غسل بکند و نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته است نمازش صحیح است و هر دو محمولست بر تاکد استحباب چون در صحیح علی بن یقطین وارد است که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه فرمودند که غسل روز جمعه واضحی و فطر سنت است و فریضه نیست اگر چه ممکن است که سنت واجبه باشد چنانکه در غسل جمعه گذشت و احوط آنست که مهما أمکن ترک ننماید غسل را و اللّه تعالی یعلم.

«و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال سألته عن المرأه علیها غسل یوم الجمعه و الفطر و الاضحی و یوم عرفه قال نعم علیها الغسل کلّه» و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از زن که آیا غسل روز جمعه و روز فطر واضحی و روز عرفه بر او هست حضرت فرمودند که همه اغسال بر او هست یعنی اغسالی که بر مرد هست بر او هست و زیادتی اغسال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۱

مختصه او نیز هست بخلاف مرد که همه غسلی بر

او نیست و ظاهر علی نیز وجوبست.

[افطار قبل از نماز]

(«و جرت السّنّه ان یاکل الانسان یوم الفطر قبل ان یخرج إلی المصلّی و لا یاکل فی الاضحی الّا بعد الخروج إلی المصلّی») و سنت جاری شده است که آدمی چیزی بخورد پیش از آن که روانه مصلّی شود در عید فطر و در عید قربان چیزی نخورد مگر بعد از بیرون رفتن و برگشتن و ظاهرا بدل از خروج رجوع باید و نکته بعد از وقوع آن که چون عید فطر بعد از روزه است بنده اطاعت می کند در خوردن چنانکه اطاعت نمود در گرفتن زیرا که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که بنده به رخصتهای الهی عمل نماید چنانکه عمل به عزایم و واجبات او می کند و در اضحی چون امر به خوردن گوشت قربانی شده است اولی آن است که بعد از برگشتن از قربانی بخورد.

چنانکه کالصحیح منقولست از جراح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که می باید روز فطر پیش از نماز چیزی بخورد و در اضحی چیزی نخورد تا امام برگردد از مصلی.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که پیش از رفتن به مصلّی چیزی بخورد.

و در موثق از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از خوردن روز عید پیش از بیرون رفتن فرمودند که بلی و اگر نخورد باکی نیست.

و از علی بن محمد نوفلی منقولست که عرض نمودم به حضرت امام علی نقی صلوات اللَّه علیه که در روز فطر افطار نمودم از خاک حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه و از

خرما حضرت فرمودند جمع کرده سنت را با برکت و بهتر آنست که اگر خاک تربت خورد بقصد شفای امراض باطنی بخورد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۲

(«و کان علیّ صلوات اللّه علیه یاکل یوم الفطر قبل ان یغدو إلی المصلّی و لا یاکل یوم الاضحی حتّی یذبح») و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در روز فطر پیش از آن که به مصلّی روند چیزی تناول می فرمودند و در عید اضحی چیزی نمی خوردند مگر از قربانی.

(«و روی حریز عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال لا تخرج یوم الفطر حتّی تطعم شیئا و لا تاکل یوم الاضحی شیئا الّا من هدیتک و اضحیّتک و ان لم تقو فمعذور قال و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه کان امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه لا یاکل یوم الاضحی شیئا حتّی یاکل من اضحیّته و لا یخرج یوم الفطر حتّی یطعم و یؤدّی الفطره ثمّ قال و کذلک نفعل نحن») و به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که در عید فطر بیرون مرو به مصلّی تا اندک چیزی بخوری و در عید قربان چیزی مخور مگر از هدی و قربانی که کرده باشی و اگر قدرت بر قربانی نداشته باشی معذوری زراره گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در روز عید قربان چیزی نمی خوردند تا از قربانی خود بخورند و در عید فطر بیرون نمی رفتند تا چیزی نمی خوردند و فطره را نمی دادند پس حضرت فرمودند که ما نیز چنین می کنیم.

[خروج از شهر برای نماز]

(«و روی حفص

بن غیاث عن جعفر بن محمّد عن ابیه صلوات اللّٰه علیهما قال السّنّه علی اهل الامصار ان یبرزوا من أمصارهم فی العیدین الّا اهل مکّه فانّهم یصلّون فی المسجد الحرام») و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سنت است بر اهل شهرها که از شهرهای خود بیرون روند در عید فطر واضحی مگر اهل مکه که ایشان بیرون نمی روند و در مسجد الحرام نماز عیدین را به جا می آوردند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۳

(«و روی علیّ بن رئاب عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا ینبغی ان یصلّی صلاه العیدین فی مسجد مسقّف و لا فی بیت انّما یصلّی فی الصّحراء او مکان بارز») و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوار نیست نماز عیدین به جا آوردن در مسجد مسقف سر پوشیده و نه آن که در یورت سر پوشیده به جا آورند بلکه می باید که البته در صحرا که گشوده باشد به جا آورند.

و در صحیح از فضیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که پدرم صلوات اللّٰه علیه در روز عید فطری متوجه مصلی بودند از جهه آن حضرت خمره که سجاده صغیره بود آوردند حضرت فرمودند که پس برید و فرمودند که این روزیست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله دوست می داشتند که به صحرا یا مکانی گشوده روند که اطراف آسمان دیده شود فرمودند که در این روز بر فرش و بوریا و حصیر و جا نماز سجده و نماز

نمی باید کرد بلکه بر زمین و خاک مطلوبست و به همین مضمونست صحیحه معاویه بن عمّار از آن حضرت صلوات اللّه علیه.

(«و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن ابیه صلوات اللّه علیه انّه کان اذا خرج یوم الفطر و الاضحی ابی ان یاتی بطنفسه یصلّی علیها یقول هذا یوم کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یخرج فیه حتّی یبرز لا فاق السّماء ثمّ یضع جبهته علی الارض») و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه می فرمودند که چون پدرم صلوات اللّه علیه در روز عید فطر واضحی اراده بیرون رفتن داشتند جا نمازی از جهه آن حضرت می آوردند و پدرم قبول نمی فرمودند که بر آن نماز کنند و می فرمودند که این روزیست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله بیرون می فرمودند به جایی که ظاهر باشند نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۴

آفاق آسمان یعنی اطراف آسمان نزد آن حضرت ظاهر باشد و پیشانی را بر زمین آن صحرا می گذاشتند و جا نماز نمی انداختند و مهر نمی گذاشتند تا تذلّل بیشتر باشد و جایزه بیشتر بگیرند.

(«و روی اسماعیل بن جابر عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال قلت له أ رأیت صلاه العیدین هل فیهما اذان و اقامه قال لیس فیهما اذان و لا اقامه و لکن ینادی الصّلاه الصّلاه ثلث مرّات و لیس فیهما منبر المنبر لا یحرّک من موضعه و لکن یصنع للإمام من شبه المنبر من طین فیقوم علیه فیخطب النّاس ثمّ ینزل») و در صحیح منقولست از اسماعیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّه علیه که بیان فرمائید که آیا در نماز عید فطر واضحی اذان و اقامت هست حضرت فرمودند که در این دو نماز اذان و اقامت نیست و لیکن سه مرتبه به آواز بلند می گویند الصلاه را، و وقف بهتر است و اگر اعراب دهند نصب جایز است بتقدیر احضروا یعنی حاضر شوید نماز را و رفع جایز است بتقدیر مثل هذه یا جاء و اگر متصل بگویند آخر را البته وقف می باید کرد و در این دو نماز منبر چوبی را از مسجد به صحرا نمی برند و لیکن شبیه به منبر در صحرا از کل می سازند و امام بعد از نماز بر او می ایستد و خطبه می کند مردمان را پس به زیر می آید.

و در صحیح از ابن سنان منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که نماز عیدین دو رکعت است بی اذان و اقامه و پیش از نماز و بعد از نماز نمازی نیست و احادیث دیگر خواهد آمد.

(«و روی حریز عن زراره عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال لا تقض وتر لیلتک یعنی فی العیدین ان کان فاتک حتّی تصلّی الزّوال فی ذلک الیوم») و به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که چون پیش از نماز و بعد از نماز عید نمازی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۵

نیست اگر نماز شب یا وتر را در شب نکرده باشی و خواهی که در روز قضا کنی با آن که گذشت که قبل از زوال قضا کردن بهتر است در این دو روز قضا مکن تا ظهر بشود بعد از آن هر

وقت که خواهی قضا کن.

(«و روی محمّد بن الفضیل الهاشمیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال رکعتان من السّنّه لیس تصلّیان فی موضع الّا بالمدینه و تصلّی فی مسجد رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فی العیدین قبل ان یخرج إلی المصلّی لیس ذلک الّا بالمدینه لأنّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فعله») و در صحیح از ابان از محمد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که دو رکعت نماز سنت است که در جائی غیر مسجد حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله که در مدینه مشرفه است نمی توان کرد و مخصوص آنجاست که آن حضرت پیش از رفتن به مصلی در آن مسجد دو رکعت نماز کردند و همین جا از قاعده کلیه که سابقا گذشت مستثنی است.

(«و روی اسماعیل بن مسلم عن الصّادق صلوات اللَّه علیه عن ابیه صلوات اللَّه علیه قال کانت لرسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله عنزه فی اسفلها عکّازه یتوکّا علیها و یخرجها فی العیدین یصلّی إلیها») و کالموثق از سکونی منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله عصای تکیه گاهی داشتند که در جائی که می نشستند بر زیر بغل می گذاشتند یک سر آن را و سر دیگر را بر زمین و ته آن عصا نیزه آهنی داشت و چون به صحرا می فرمودند از جهت نماز عیدین آن عصا را در برابر خود بر زمین می زدند و رو به آن نماز می کردند و این از جهه ستره بود که مستحب است که در

صحرا یا فضا که چیزی در برابر نبوده باشد چیزی بگذارند مانند پالان شتر و کلاه و عصا و در حدیث سکونی گذشت که اگر بطول نتوان بند کرد به عرض می توان گذاشت و اگر عصا و امثال آن نباشد خطی بر زمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۶

می کشد که ستره باشد.

[در عیدین نماز جمعه نیست]

(«و سال الحلبیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الفطر و الاضحی اذا اجتمعا یوم الجمعه قال اجتمعا فی زمان علیّ صلوات اللَّه علیه فقال من شاء ان یاتی الجمعه فلیات و من قعد فلا یضرّه فلیصلّ الظّهر و خطب صلوات اللَّه علیه خطبتین جمع فیها خطبه العید و خطبه الجمعه») و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از نماز یا روز عید فطر و یا عید قربان هر گاه جمع شود در روز جمعه با جمعه چه کند حضرت فرمودند که جمع شد در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه در ایام خلافت ظاهری پس حضرت در خطبه نماز عید فرمودند که دو عید جمع شده است و جمعی که تعب کشیده اند و باین ثواب فایز شده اند مختارند هر که خواهد که به نماز جمعه حاضر شود بیاید و هر که نیاید بر او حرجی نیست و نیامدن به او ضرر نمی رساند و نماز ظهر بکنند عوض جمعه و حضرت دو خطبه خواندند و قصد خطبه عید و خطبه جمعه کردند چون خطبه عید بعد از نماز است و خطبه جمعه پیش از نماز و بنا بر این می باید که حضرت خطبه جمعه را پیش از ظهر کرده باشند

چنانکه در صحیحه ابن سنان گذشت یا عید را دیرتر کرده باشند که خطبه آن بعد از زوال واقع شده باشد چون دو خطبه جمعه بمنزله دو رکعت است و پیش از وقت معنی ندارد و محتمل است که چهار خطبه خوانده باشند دو خطبه از جهه عید و دو خطبه از جهه جمعه و خطبه عید را پیش از زوال کرده باشند و خطبه جمعه را بعد از زوال و به اعتبار نوع دو خطبه فرموده باشند و این اظهر است هم چنان که ظاهر می شود از دو خطبه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در روز غدیر که در جمعه واقع شده بود در زمان آن حضرت که اول خطبه غدیر را خواندند و بعد از آن خطبه جمعه را خواندند و نماز جمعه را بعوض نماز عید به جا آوردند یعنی قصد هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۷

دو کردند و خطبه بعینها در مصباح هست و در باب زیارات مذکور خواهد شد.

و در موثق از اسحاق منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از پدرش صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه دو عید جمع شود از جهه مردم در یک روز پس به درستی که سزاوار آنست که امام در خطبه اول به مردمان بگوید که در این روز دو عید جمع شده است و من هر دو نماز را می کنم هر که راهش دور باشد و خواهد که برود برود که من او را رخصت دادم.

و کالصحیح منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که در زمان حضرت امیر المؤمنین

صلوات اللّه علیه دو عید جمع شد و آن حضرت خطبه خواندند از جهه عید بعد از نماز عید و فرمودند در آن خطبه که این روزیست که دو عید جمع شده است هر که خواهد که نماز جمعه کند بماند و هر که نخواهد برود که مرخص است.

کلینی رحمه اللّه بعد از این گفته است که مراد حضرت از رخصت آنست که جمعی که راهشان دور باشد مرخصند و بنا بر این اختلاف واقع است میان اصحاب جمعی به اعتبار صحت حدیث حلبی گفته اند که رخصت عام است و جمعی جمع بین الاخبار کرده اند و رخصت را مخصوص دوران گرفته اند و ظاهرا تخصیص کلینی به اعتبار حدیث اسحاق است.

«و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن قول اللّه عزّ و جلّ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّى» قال من اخرج الفطره فقیل له «وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّى» قال خرج إلى الجبّانه فصلّى» و منقولست در حسن کالصحیح که از آن حضرت صلوات اللّه علیه پرسیدند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که بتحقیق که رستگاری یافت کسی که زکات بدهد حضرت فرمودند که مراد الهی زکات فطره است که آن را در روز عید بیرون کنند دیگر پرسیدند و ذکر کند پروردگار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۸

خود را و نماز کند حضرت فرمودند که ذکر تکبیر است در وقت بیرون رفتن به صحرا و نماز، نماز عید است و اکثر مفسران عامه و خاصه نیز چنین تفسیر کرده اند و قطع نظر از قول معصوم ظاهر آیه نیز همین معنی دارد و احادیث بسیار وارد شده است که فطره را پیش از نماز بدهد، و احادیث تکبیر

وارد شـده است عقیب نمازها پیش از نماز عیـد، و در نماز عیـد نیز اخبار متواتره وارد شـده است که واجبست در زمان حضور معصوم سخن در زمان غیبت است که واجبست یا سنت و بعد از ورود اخبار ظاهر می شود که مراد الهی از این آیه همین است و اللَّه تعالی اعلم بمراده.

«و فی روایه السّـکونیّ انّ النّبی صلّی اللَّه علیه و آله کان اذا خرج إلی العیـد لم یرجع فی الطّریق الّـذی بـدا فیه یاخـذ فی طریق غیره» و در قوی از سـکونی منقولست به اسـناد او از پیش و از پس چنانکه مکرر گذشت که حضـرت سـیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله هر گاه به صحرا می رفتند از جهه نماز عید از آن راهی که رفته بودند بر نمی گشتند بلکه از راه دیگر بر می گشتند و احادیث مطلقه نیز وارد شده است که همیشه چنین می کردند.

[هر گاه خواهی که به سفری روی تا نماز عید را نکنی بیرون مرو]

(«و روی ابو بصـیر عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قـال اذا اردت الشّـخوص فی یوم العیـد فانفجر الفجر و أنت فی البلـد فلا تخرج حتّی تشـهد ذلک العید») و در موثق و در صـحیح منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گـاه خـواهی که به سـفری روی در روز عیـد و صـبح شود و تو در آن شـهر باشـی پس بیرون مرو تـا نمـاز عیـد را نکنی و ظاهرش حرمتست و بنا بر مذهب مشـهور که نهی از جهه حرمت باشد پس اگر روانه شود و بحد ترخص نرسـیده آفتاب بیرون آید واجبست برگشتن چون طلوع شمس اول وقت نماز عید است و اگر از حدّ ترخص

بگذرد و چون صادقست که مسافر است و بر مسافر نماز عید واجب نیست ظاهرش سقوط

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۹

است و بحسب این حدیث سفرش حرامست و هر گاه داند که به نماز می رسد واجبست که از آنجا مراجعت نماید و اکثر اصحاب این نهی را حمل بر کراهت کرده اند چون پیش از وقت مکلف نیست و دغدغه می شود که هر گاه از دو فرسخ واجب باشد حاضر شدن از جهه نماز از باب مقدمه می باید که متوجه نماز شود و اگر چه پیش از صبح باشد و همین دغدغه در نماز جمعه گذشت و احوط آنست که پیش از صبح نیز بسفر نرود هر گاه نماز عید واجب باشد.

«و روی سعد ابن سعد عن الرّضا صلوات اللَّه علیه فی المسافر إلی مکّه و غیرها هل علیه صلاه العیدین الفطر و الاضحی قال نعم الّا بمنی یوم النّحر» و در صحیح منقولست از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه در شخصی که مسافر باشد بسوی مکه یا غیر آن آیا نماز عید فطر واضحی بر او هست حضرت فرمودند که بلی مگر در منی در روز عید که ساقط است و مشهور میان علما آنست که در سفر نماز عید واجب نیست چنانکه گذشت در جمعه در صحیح ربعی و فضیل که نماز جمعه و عیدین در سفر واجب نیست پس این خبر محمولست بر استحباب.

[روز اول شوال روز جایزه است]

(«و روی جابر عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله اذا کان اوّل یوم من شوّال نادی مناد یا أیّها المؤمنون اغدو إلی جوائزکم ثمّ قال یا جابر جوائز اللَّه لیس

کجوائز هؤلاء الملوک ثمّ قال هو یوم الجوائز») و کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که چون روز اول شوال می شود منادی ندا می کند از قبل رب العزّه که ای مؤمنان در این چاشت حاضر شوید از جهه گرفتن جایزه ها از جهه اعمال ماه مبارک رمضان پس حضرت فرمودند که ای جابر جایزه های حق سبحانه و تعالی مثل جایزه های این پادشاهان نیست پس فرمودند که این روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۰

جایزهاست یعنی نامش یوم الجوائز است و خواهد آمد احادیث بسیار که روز عید روز جایزه است.

(«و نظر الحسن بن علیّ صلوات اللّه علیهما إلی اناس فی یوم فطر یلعبون و یضحکون فقال لأصحابه و التفت إلیهم انّ اللّه عزّ و جلّ جعل شهر رمضان مضمار الخلقه یستبقون فیه بطاعته إلی رضوانه فسبق فیه قوم ففازوا و تخلّف اخرون فخابوا فالعجب کلّ العجب من الضّاحک اللّاعب فی الیوم الّذی یثاب فیه المحسنون و یخیب فیه المقصّرون و ایم اللّه لو کشف الغطاء لشغل محسن بإحسانه و مسی ء بإساءته») و کالصحیح منقولست که حضرت امام حسن صلوات اللّه علیه نظر کردند در روز فطری به مردمان که بازی و خنده می کردند پس خطاب به اصحاب خود و اشاره به آن جماعت فرمودند و التفات حضرت به ایشان از این جهه بود که به بینید این جماعت و افعال ایشان را و فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی ماه مبارک رمضان را میدان اسب تاختن مؤمنان گردانیده یا میدان پروار گردانیدن اسبهای ایشان ساخته است چون مضمار را

بر هر دو معنى اطلاق مى كننـد و در اينجا هر دو معنى مناسـبت دارد تا در اين ميـدان پيشـى گيرنـد به سـبب طاعات و عبادات الهى به خوشـنودى او پس جمعى در اين ميدان تاختند و فايز شدند به خوشـنودى حق سـبحانه و تعالى و جمعى تقصـير كردند در دوانيـدن و زيـان كـار شدنـد پس جاى تعجب است بجميع تعجبها از كسـى كه در چنين روزى كه نيكوكاران را ثواب مى دهنـد و تقصـير كنندگان زيان كرده اند مشـغول خنده و بازى باشد و نمى داند كه از كدام طايفه خواهد بود بلكه مى داند كه از جمله مقصّر آنست و قسم بحق سـبحانه و تعالى كه اگر حجاب برخيزد و بدانند كه اعمال خير چگونه نافع است و اعمال بد چه نحو مضـر است هر آينه اين پرده برخاسـتن نيكوكاران را مشغول نيكوكارى مى كند و بدكاران را مشغول بدكارى خواهد كرد يعنى هر خوبى

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۶۱

سعى در خوبيها خواهد كرد چون ثوابهاى آن را مى بيند، و هر بدى را مشغول عمل خود خواهد گردانيد كه توبه و انابت كند تا اعمال قبيحه اش را زايل گرداند و صـفات ذميمه اش را مبدّل گرداند به صـفات حسنه و كى متوجه لهو و لعب خواهد شد و بر عالم بصـير مخفى نيست حسن تشبيهات و اسـتعارات و ترشـيحات كه در اين موعظه حسـنه منـدرج است و به انـدك تدبّرى ظاهر است.

(«و قال ابو جعفر صـلوات اللّٰه عليه ما من عيد للمسـلمين اضحى و لا فطر الّا و هو يجدّد فيه لال محمّد حزن قيل و لم ذلك قال لأنّهم يرون حقّهم فى يد غيرهم») و منقولست از حضرت امام

محمـد باقر و در موثق کالصـحیح از عبـد اللَّه بن سـنان که خواهـد آمـد و کلینی روایت کرده است از عبد اللَّه ابن دینار و این اظهر است زیرا که عبد اللَّه بن سنان به خدمت آن حضرت نرسیده است و عبد اللَّه بن دینار را وی حضرت امام زین العابدین و حضـرت امام محمد باقر است صـلوات اللَّه علیهما و ظاهرا سـهو از نساخ شده است زیرا که صدوق در علل از ابن دینار روایت کرده است و لیکن چون در اصـل چنان است مشایـخ اعتماد بر آن کرده انـد و حکم به صـحت آن کرده انـد که آن حضـرت صلوات اللَّه علیه فرمودنـد که هر روز عیـد فطر و عیـد اضـحی که می شود البته حزن آل محمـد سـلام اللَّه علیهم تازه می شود پرسـیدند که چرا چنین می شود حضـرت فرمودنـد که سـببش آنست که حق خود که امامت نماز عید است در دست غیر خود می بیننـد و محتمـل است که اصـل امامت باشـد و نماز از لوازم آن باشـد و ظاهر این حـدیث نیز اینست که غیر معصوم امامت نتوانـد کرد و شـکی در این نیست که با حضور معصوم نماز جمعه و عید را دیگری نمی تواند کرد و ظاهر است که غم ایشان از این جهت بوده که می دیده اند که عالمیان بر ضـلالتند و با کفر فسوق علانیه امامت خلایق می کنند و احکام الهی را ضایع کرده اند و می کنند چنانکه دعای اضحی و جمعه صحیفه کامله نیز بر این معنی دلالت دارد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۲

اللَّهمّ انّ هذا المقام لخلفائك

الخ یعنی خداوند این مقام که امامت نماز عید و جمعه باشد یا امامت کبری

از جهه خلیفهـای تست و از جهه برگزیـدگان تست و این رتبه رتبه امنـای تست که حافظـان دین و علـوم و اسـرار الهی انـد به سبب رتبه عظیمی که ایشـان را کرامت فرموده و آن مرتبه را از ایشان غصب کرده انـد تا آن که خلیفهای تو و برگزیـدگان تو مغلوب و مقهور شـده اند و جامه امامت و خلافت ظاهری را از تن ایشان کنده اند مانند دزدانی که برهنه کنند و خلفای تو می بیننـد که احکام تو مبـدل شـده است و کتاب ترا از پشت سـر انداخته اند و واجبات ترا تحریف نموده اند از آن وجوهی که تو مقرّر ساخته و سـنتهای پیغمبر ترا ترک نموده اند! پس ظاهر شد که غم ایشان نه از جهه سـلب جاه ایشانست و همین گفتگوی کفره حکماست که می گوینـد انبیا نیز حکما بوده انـد و حبّ جاه ایشان را بر این داشـته است که جنگ می کرده اند و حاشـا که دنیا و عقبی نزد ایشان اعتبار پر کاهی داشـته باشد چنانکه در شأن حضـرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرموده است که «ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی » در شب معراج که بهشت و حوران و غلمان را مزین گردانیـده بودنـد اصـلا نظر به هیـچ یک از ایشان نکرد و از نظر نکردن نیز او را عجبی بهم نرسید.

[خصوصیات نماز عیدین]

(«و صـلاه العیـدین رکعتـان فی الفطر و الاضـحی لیس قبلهمـا و لاـ بعـدهما شـی ء و لا تصـلّیان الّا مع امام فی جماعه و من لم یـدرک الامام فی جماعه فلا صـلاه له و لا قضاء علیه و لیس لهما اذان و لا اقامه اذانهما طلوع الشّـمس یبـدأ الامام فیکبّر واحده ثمّ یقرأ

الحمد و سبّح اسم ربّك الاعلی ثمّ یکبّر خمسا یقنت بین کلّ تکبیرتین ثمّ یرکع بالسّابعه و یسجد سجدتین فاذا نهض إلی الثّانیه کبّر و قرء الحمد و الشمس و ضحیها ثمّ کبّر تمام اربع تکبیرات مع تکبیره القیام ثمّ رکع

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۳

بالخامسه») و نماز عید فطر و قربان دو رکعت است در روز عید فطر و عید قربان و پیش از این دو نماز و بعد از این هر دو تا زوال نماز نافله نیست چنانکه گذشت و این نماز را نمی توان کرد مگر با امام زمان یا امام جماعت و کسی که نرسد به امام در نماز جماعت پس نماز او نماز نیست اگر چه بکند و بر او قضا نیست و این دو نماز را اذان و اقامت نیست اذان هر دو طلوع آفتابست ابتدا می کند امام تکبیر احرام می گوید و بعد از حمد سبح اسم می خواند پس پنج تکبیر می گوید و میان هر دو تکبیر قنوت می خواند پس تکبیر هفتم که تکبیر رکوع است می گوید و دو سجده می کند و چون می خواهد که برخیزد تکبیر می گوید و بعد از حمد سوره و الشمس را می خواند پس چهار تکبیر را تمام می کند با تکبیر قیام یعنی سه تکبیر دیگر می گوید که با تکبیر قیام چهار تکبیر شود پس تکبیر پنجم می گوید و برکوع می رود و نماز را تمام می کند.

و احادیث بسیار در این باب وارد شده است از آن جمله در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد است که چون از کیفیت نماز عید پرسیدند حضرت فرمودند که دو رکعت است که پیش از آن و بعد از

آن نمازی نیست و اذان و اقامه نـدارد و دوازده تکبیر می گوینـد و سوره حمـد و سوره الشـمس را می خواند و بعد از آن پنج تکبیر می گویـد دیگر تکبیر رکوع را می گویـد و برکوع می رود که هفت تکبیر گفته باشـد پس دو سـجده می کنـد و برمی خیزد و حمد را می خواند و سوره هل أتاک حدیث الغاشیه را می خواند و چهار تکبیر می گوید و دو سجده می کند بعد از رکوع و تشهد می خواند و سلام می دهد حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا چنین نماز کردند و خطبه بعد از نماز است و عثمان پیش از نماز مقرّر ساخت و میان دو خطبه می نشیند اندکی و سزاوار آنست که امام در روز عیدین برد یمانی به پوشد و عمامه بر سر گذارد خواه در زمستان و خواه در تابستان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۴

به صحرا رود چنانکه نظر به اطراف آسمان تواند کرد و نماز را بر حصیر نکند و سجده بر حصیر نکند و حضرت رسول خدا به بقیع می رفتند و امامت مردمان می کردند.

و در صـحیح از محمـد از احدهما صـلوات اللّه علیهما منقولست که نماز پیش از دو خطبه است و تکبیر بعد از قراء تست هفت تکـبیر در رکعت اول و پنـج تکـبیر در رکعت دویم است و اول کسـی که این نمـاز را بعـد از خطبه کرد عثمـان بـود چون آن اعمال قبیحه را کرد مردمان نمی ایستادند که خطبه او را بشنوند خطبه را مقدم داشت تا بشنوند خواهی نخواهی.

و در صـحیح از ابو بصـیر منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودند که تکبیر در فطر واضـحی دوازده است تکبیر

احرام می گوید و قرائت می کند و بعد از قرائت پنج تکبیر می گوید و تکبیر هفتم را از جهه رکوع می گوید و برکوع می رود و در رکعت دویم بعد از قرائت چهار تکبیر می گوید و به تکبیر پنجم برکوع می رود و فرمودند که سزاوار آنست که امام جامه یا ردای برد یمانی به پوشد و عمامه بر سر گذارد در زمستان و تابستان.

و به همین مضمونست صحیحه یعقوب از حضرت موسی ابن جعفر صلوات اللّٰه علیهما با زیادتی آن که میان تکبیرات دعا بخواند.

و احادیث کالصحیحه بسیار است که مشتملند بر دوازده تکبیر هفت در اولی که شش تکبیر آن بعد از قرائت است و پنج در رکعت دویم بعد از قرائت و آن چه صدوق ذکر کرده است از تکبیر در رکعت دویم وقت برخاستن در حدیثی ندیده ام و آن چه ذکر کرده است که تکبیر بعد از قرائت است در رکعت اولی مشهور عمل باین است و ظاهرا صدوق مخیر می داند چون اول چنین گفته است و بعد از آن حدیث کنانی را ذکر کرده است که تکبیر پیش از قرائت است و موافق این حدیث است صحیحه عبد اللّٰه بن سنان و صحیحه حلبی و صحیحه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۵

هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و صحیحه اسماعیل از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه و از طرفین احادیث کالصحیحه بسیار وارد شده است و حمل بر تخییر اظهر است اگر چه شیخ این اخبار را حمل بر تقیه کرده است و علی ای حال شک نیست که عمل به اخبار سابقه اولی است چون اشهر است میان اصحاب و

اللّٰه تعالى يعلم.

(«و قد روى محمّد بن الفضيل عن ابى الصّباح الكنانى قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن التكبير فى العيدين فقال اثنتا عشره سبع فى الاولى و خمس فى الاخرى و اذا قمت فى الصّلاه فكبّر واحده و تقول اشهد ان لا اله الّا اللّٰه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله اللّٰهمّ أنت أهل الكبرياء و العظمه و اهل الجود و الجبروت و القدره و السّلطان و العزّه أسألك فى هذا اليوم الّذى جعلته للمسلمين عيدا و لمحمّد صلّى اللّٰه عليه و آله ذخرا و مزيدا ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و ان تصلّى على ملائكتك المقرّبين و أنبيائك المرسلين و ان تغفر لنا و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات اللّٰهمّ انى أسألك من خير ما سألك عبادك المرسلون و اعوذ بك من شرّ ما عاذ منه عبادك المخلصون اللّٰه اكبر اوّل كلّ شى ء و آخره و بديع كلّ شى ء و منتهاه و عالم كلّ شى ء و معاده و مصير كلّ شى ء إليه و مردّه و مدبّر الأمور و باعث من فى القبور قابل الاعمال و مبدئ الخفيّات و معلن السّرائر اللّٰه اكبر عظيم الملكوت شديد الجبروت حىّ لا يموت دائم لا يزول اذا قضى امرا فانّما يقول له كن فيكون اللّٰه اكبر خشعت لك الاصوات و عنت لك الوجوه و حارت دونك الابصار و كلّت الالسن عن عظمتك و النّواصى كلّها بيدك و

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۶۶

مقادير الامور كلّها إليك لا يقضى فيها غيرك و لا يتمّ منها شى ء دونك اللّٰه اكبر احاط بكلّ شى ء

حفظك و قهر كلّ شی ء عزّك و نفذ كلّ شی ء بك و تواضع كلّ شی ء لعظمتک و ذلّ كلّ شی ء لعزّتک و استسلم كلّ شی ء لقدرتک و خضع كلّ شی ء لملکتک اللّه اکبر و تقرء الحمد و سبّح اسم ربّک الاعلی و تکبّر السّابعه و ترکع و تسجد و تقوم و تقرء الحمد و الشمس و ضحیها و تقول اللّه اکبر اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و اشهد ان محمّدا عبده و رسوله اللّهمّ أنت اهل الکبریاء و العظمه. تتمّه کلّه کما قلته اوّل التکبیر یکون هذا القول فی کلّ تکبیره حتّی یتمّ خمس تکبیرات» و کالصحیح منقولست از کنانی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از تکبیر در عیدین حضرت فرمودند که دوازده تکبیر است هفت تکبیر در رکعت اول و پنج در رکعت دویم، و چون به نماز برخیزی تکبیر احرام بگو و می گویی آن چه ترجمه اش اینست گواهی می دهم که خداوندی نیست بجز معبود بر حق و خداوند مطلق حال آن که او یگانه است در ذات و صفات و او را در هیچ امری از ذات و صفات شریکی نیست و گواهی می دهیم که محمد بنده خالص اوست و فرستاده اوست خداوندا توئی که بزرگواری و عظمت ترا سزاست و اهل جود و بزرگی و قدرت و پادشاهی، و عزتی از تو سؤال می کنم در این روزی که آن را عید مسلمانان کرده و سبب شرف و زیادتی منزلت محمد گردانیده صلوات و درود حق سبحانه و تعالی بر او و بر آل او باد سؤال می کنم که درود و

صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و آن که صلوات فرستی بر فرشتگانی که مقرب بارگاه توأند و بر پیغمبرانی که فرستاده توأند و آن که بیامرزی ما را و جمیع مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان مسلم و زنان مسلمه را زنده های ایشان را و مردهای ایشان را خداوندا از تو سؤال می کنم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۷

بهترین چیزهائی که از تو سؤال کرده اند بندگانی که پیغمبران مرسل تواند و پناه به تو می آورم از شر آن چه پناه به تو آورده اند بندگانی که تو ایشان را خالص گردانیده از همه بدیها یا ایشان خود را خالص ساخته اند از هر آرزو و مرادی غیر از محبت و رضای تو، خداوند عالمیان از آن بزرگتر است که او را وصف توان کرد و آن خداوندی که اول همه اشیاست و او بود و دگر هیچ نبود و آخر همه اشیاست که همه خواهند مرد و او باقی خواهد بود، یا آن که او اشیا را موجود گردانیده است و بازگشت همه به اوست به آن که خلق همه را او کرده است یعنی دو راهی که اهل معرفت دارند که از واجب به ممکن آیند یا از ممکن بواجب، و مبدع اشیا همه اوست که همه را از کتم عدم بوجود آورده است و غایت و منتهای اشیا اوست که بازگشت همه به اوست یا به او خواهد بود در عقبی و به همه چیزی داناست و عود همه به اوست در وجود و موت و احیای دیگر و بازگشت همه به اوست در دار عقبی یا از مرگ و بعث بعد از

آن و تـدبیر همه اشـیا به اوست و زنـده کننـده مردگـان از قبرهـا اوست قبول کننـده اعمال بنـدگانست و ظاهر کننـده پنهانهای ایشانست در دنیا هر که را خواهد و هم چنین در عقبی و آشـکار کننده اسـرار است در دنیا و عقبی حق سـبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که عقول و افهام مقربان به کنه ذات مقدس او تواند رسـید آن خداوندی که پادشاهی او عظیم است و قهّاریت او شدیـد اسـت زنـده ایست که او را مردن نیست دایمی است که او را زوال نیست هر گـاه اراده ایجـاد چیزی کنـد همین که می گوید یعنی اراده می کند که باش موجود می شود.

خداونـد عظیم از آن اعظمست که به عظمت او توان رسـید همه آوازهـا نزد تو پست است و همه روهـا نزد تو ذلیـل است و بر خاك مذلت است، و همه بصیرتها و عقلها نزد ادراك تو حیرانند و همه زبانها نزد وصف عظمت تو لالند و اختیار همه بدست تست، و ناصیه موی پیشانی است و کسی که آن را گرفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۸

بـدست خود آن شـخص ذلیـل او می شود و انـدازه همه کارهـا از حیات و ممات و روزی و فقر و غنا به اراده تست غیر ترا در آنها حکمی نیست و حکم نمی توانـد کرد و چیزی بـدون اراده تو تمام نمی شود واجب الوجود بالـذات از آن اعظم است که ممکنات ناقص بالذات به او توانند رسـید حفظ تو احاطه کرده است اشیا را و غیر تو در آن ها حکم نمی تواند کرد و قهّاریتت همه اشیا را مقهور گردانیده است و حکم تو در هر چیزی جاریست و

وجود همه قـایم به تست یـا از عزت تو برپـاست هر چیزی و هر چه هست نزد عظمت تو پست و بی اعتبـار است و جمیع اشـیاء نزد بزرگواری تو ذلیلنـد و همه ممکنات نزد قـدرت تو کردن نهاده انـد و هر چیزی نزد پادشاهی تو خاضع و بی چاره انـد اللّٰه تعالی از آن اعظم است که وصف ذره از عظمت او توان کرد یا به آن توان رسید.

و بعد از آن سوره حمد و سـبح اسم ربّک الاعلی را می خوانی و تکبیر هفتم که تکبیر رکوعست می گویی و برکوع و سـجود می روی و بر می خیزی و وصـل می کنی قرائت را به قرائت و سـوره حمـد و سـوره و الشـمس را می خـوانی و می گـویی که خداونـد تعـالی از آن بزرگتر است که کسـی به بزرگی او توانـد رسـید و شـهادتین را می خوانی و دعـای اول را در میـان پنج تکبیر که می گویی چهـار مرتبه می خوانی بخلاف رکعت اول که عقیب هر تکبیری دعایی بود مخصوص او و در اینجا همان دعا مکرر می شود چهار مرتبه.

و خلافست در وجوب تکبیرات تسـعه زایـده در این نماز جمعی قایلند بوجوب آنها چون اخبار آن متواتر است و جمعی قایلند به اسـتحباب چون در صـحیح زراره وارد است که عبـد الملک از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از نماز عیـدین حضـرت فرمودند که نماز هر دو مثل یکدیگرند امام تکبیر احرام می گوید ایسـتاده مثل نمازهای یومیه پس در رکعت اول سه تکبیر زیاد می کند و در رکعت دویم سه تکبیر بغیر از تکبیرات نماز و رکوع و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۹

سجود اگر خواهد سه و پنج و

اگر خواهد پنج و هفت که هر دو طاق باشد تکبیرشان.

و قریب باین است صحیحه غنوی از حضرت امام جعفر صادق و جمعی آیند و حدیث را حمل کرده اند بر تقیه و این اظهر است و بر تقدیر وجوب تکبیرات خلافست در وجوب دعا و بر تقدیر وجوب خلافست که دعاهای منقوله واجبست یا هر دعایی خوبست اما آن که واجب نمی داند مستندش این است که احادیث صحیحه وارد شده است که نماز عیدین را به تکبیرات محض بیان فرموده اند، و اما آن که دعای خاصی واجب نیست آنست که دعا در دو حدیث موافق نیست غالبا و این علامت استحبابست با آن که در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما وارد است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از آن چه می باید خواندن میان تکبیرات در عیدین حضرت فرمودند که هر چه خواهی از سخنان خوب بگو.

و در موثق سماعه منقولست که آن حضرت فرمودند که سزاوار آنست که تضرع و دعا کند در میان هر دو تکبیری و.

کالصحیح منقولست از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند در میان هر دو تکبیری در نماز عیدین.

(اشهد ان لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک له و اشهد ان محمّدا عبده و رسوله صلّی اللّٰه علیه و آله اللّٰهمّ اهل الکبریاء و العظمه و اهل الجود و الجبروت و اهل المغفره و الرحمه و اهل التّقوی و المغفره أسألک فی هذا الیوم الّذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمّد صلّی اللّٰه علیه و آله ذخرا و مزیدا ان تصلّی علی محمّد

و آل محمّد كافضل ما صلّيت على عبد من عبادك و صلّ على ملائكتك و رسلك و اغفر للمؤمنين

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۷۰

و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات اللّهمّ انى أسألك من خير ما سألك عبادك المرسلون و اعوذ بك من شرّ ما عاذ بك منه عبادك المرسلون) و كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه منقول است به همين نحو از اللّهمّ اهل الكبرياء تا به آخر و قريب به اول است عبارت فقه رضوى و كالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه ميان هر دو تكبير در نماز عيدين مى گويى

اللّه ربّى ابدا و الاسلام دينى ابدا و محمّد نبيّى ابدا و القرآن كتابى ابدا و الكعبه قبلتى ابدا و علىّ وليّى و امامى ابدا و الحسن وليّى و امامى ابدا

تا به آخر

و لا احد الّا اللّه

و مشهور و متداول عبارت مصباح كبير است و آن اينست كه.

(اللّهمّ اهل الكبرياء و العظمه و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرّحمه و اهل التّقوى و المغفره أسألك بحقّ هذا اليوم الّذى جعلته للمسلمين عيدا و لمحمّد صلّى اللّه عليه و آله ذخرا و مزيدا ان تصلى على محمّد و آل محمّد و ان تدخلنى فى كلّ خير ادخلت فيه محمّدا و آل محمّد و ان تخرجنى من كلّ سوء اخرجت منه محمّدا و آل محمّد صلواتك عليه و عليهم اللّهمّ انّى أسألك خير ما سالك عبادك الصّالحون و اعوذ بك ممّا استعاذ منه عبادك الصّالحون) و همه خوبست و جمع بهتر است اگر سبب ملال ماموان نشود و كالصحيح منقولست كه با هر

تکبیری دستها را بردارد و بلند خواندن مستحب است چنانکه در صحیح از ابن سنان منقولست که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در عیدین عمامه بر سر می گذاشتند در زمستان و تابستان و پیراهن می پوشیدند و امام را نیز سزاوار این است که چنین کند و قرائت را بلند بخواند چنانکه در جمعه بلند می خوانند.

و اما سورها اظهر آنست که هر سوره که خواهد می تواند خواند چنانکه ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۱

کالصحیح اسماعیل جعفی است و لیکن بهتر آنست که در رکعت اول سبح اسم بخواند و در دویم و الشمس چنانکه گذشت در حدیث کنانی و مذکور است در حدیث کالصحیح جعفی و در صحیح جمیل منقولست که حضرت فرمودند که سوره و الشمس و هل أتاك و امثال اینها را بخواند.

و در صحیحه معاویه در رکعت اول و الشمس و در رکعت دویم هل أتاك بخواند و اگر گاهی بنحو اول به جا آورد و گاهی باین نحو بهتر است تا عمل به همه روایات کرده باشد.

و در صحیحه محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در عیدین ناچار است از عمامه و ردای برد یمانی و در نماز جمعه بی عمامه و برد مجزیست و ظاهرا خصوصیات یمن دخل ندارد پس اگر شال کشمیری باشد خوبست می باید که نفیس باشد.

و از سکونی منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از آن که سلاح با خود بیرون برند مگر آن که دشمنی حاضر بوده باشد.

و در

موثق سماعه وارد است که بعد از طلوع آفتاب بیرون روند.

و در صحیح زراره گذشت که اذان عیدین طلوع شمس است.

و در صحیح اسماعیل گذشت که سه مرتبه الصّلاه می گویند و جمع باین عنوانست که اعلام بیرون رفتن: طلوع شمس است و اعلام وقت نماز: الصّلاه است.

و در حسن کالصحیح منقولست از یاسر خادم حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه که چون روز عید شد مامون کس به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما فرستاد که سوار شوید و به نماز عید حاضر شوید حضرت پیغام فرستادند که میان ما و شما شرطها و عهدها شد که در این امور مرا داخل مسازید یعنی نماز عید را امام می کند مامون فرستاد که می خواهم که در خاطرهای مردمان جا کند خلافت و ولایت عهد تو و می خواهم که فضل تو بر

عالمیان ظاهر شود و مکرر حضرت مدافعه فرمودند و او مبالغه را از حد گذرانید تا آن که مرتبه آخر حضرت فرمودند که اگر مرا معاف دارید محبوبتر است نزد من و اگر به جدّید و معاف نمی دارید به نحوی که حضرت سیّد المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه و سلامه علیهما بیرون رفته اند من بیرون می روم مامون گفت بهر عنوان که می خواهید بیرون روید پس مامون امر کرد امرا و وزرا و سایر مردمان را که همه سوار شوند و بامدادی بر در خانه حضرت حاضر شوند پس مردمان از جهه تماشا و دیدن آن حضرت در راهها و پشت بامها نشستند از مردان و زنان و اطفال، و امرا و لشکریان همه در در

خانه حضرت حاضر شدند پس چون آفتاب طالع شد حضرت غسل عید کردند و عمامه دستار سفید بر سر گذاشتند و یک سر را از پیش سینه انداختند و یک سر را از پشت سر و دامن بر زدند و بندگان و خدمتکاران را نیز فرمودند که شما نیز چنین کنید کردند پس عصا نیزه را برداشتند و از خانه بیرون آمدند و ما پیش پیش می آمدیم حضرت پا برهنه کرده بودند و زیر جامه را تا نصف ساق برزده بودند و دامن جامها را همه بر زده بودند پس چون حضرت به راه افتادند و ما پیش پیش می آمدیم حضرت سر به جانب آسمان کردند و چهار تکبیر گفتند چنان ظاهر بود که آسمان و در و دیوار جواب آن حضرت می گفتند و امرا و لشکر بر در خانه سواره ایستاده بودند مهیا شده و سلاح پوشیده با نهایت زینت.

پس چون ما به این صورت در آمدیم و حضرت به آن هیئت بیرون آمدند اندک توقفی بر در خانه فرمودند و گفتند اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر علی ما هدانا اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و ما نیز به آواز بلند این تکبیر را گفتیم و چون امرا و لشکریان حضرت را باین عنوان مشاهده نمودند همگی خود را از اسبان انداختند و موزه ها را دور انداختند چون حضرت را دیدند که پا برهنه است، و مردمان چون این حال را مشاهده نمودند همه به گریه و زاری افتادند که شهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۳

به لرزه در آمد و همه یک صدا شد، و حضرت هر ده کام که می فرمودند

می ایستادند و سه مرتبه تکبیر را می گفتند و یاسر گفت که چنان پنداشتیم هر مرتبه که حضرت این تکبیر را می گفتند که آسمان و زمین و در و دیوار جواب آن حضرت می دادند و مرو یک صدا شده بود از گریه و افغان مردمان.

و این خبر به مامون رسید فضل ذو الریاستین گفت یا امیر المؤمنین اگر آن حضرت باین حال به مصلی رسد مردمان همه مفتون او خواهند شد و ما همه کشته خواهیم شد مصلحت در این است که بطلبید که برگردد پس مامون به خدمت حضرت فرستاد که شما را به تعب انداختیم و ما راضی به تعب شما نیستیم برگردید حضرت موزه را طلبیدند و پوشیدند و برگشتند و همین حدیث در صحیح از ریان بن الصلت نیز منقولست و بهتر آنست که زنان جوان بیرون نروند چنانکه گذشت.

و در صحیح عبد اللّٰه بن سنان مرویست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله زنان باکره بی شوهر را رخصت بیرون آمدن دادند از جهه تحصیل روزی یعنی اگر خوردنی خواهند و کسی نداشته باشد بیرون می توانند آمد و از مشایخ شنیده ام که مراد از تحصیل رزق تحصیل شوهر است به متعه یا دوام که سبب روزی هست و اعم از هر دو اظهر است.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بر امام لازمست که در روز عیدین و روز جمعه زندانیان را رخصت دهند که به نماز حاضر شوند و بر ایشان کسان بگمارند که نگریزند و چون از نماز فارغ شوند باز ایشان را به حبس فرستند چون ایشان نیز مکلّفند به نماز

جمعه و عیدین پس جمع بین الحقّین باین نحو است که فرمودند.

و در صحیح از زراره منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم که هر گاه وقتی برسم که امام از نماز فارغ

شده باشند و در خطبه باشند چه کنم حضرت فرمودند که می نشینی تا امام از خطبه فارغ شود پس برمی خیزی و نماز عید را می کنی یعنی بهر عنوان که باشد خواه به جماعت و خواه فرادی و ظاهرا اگر وقت باشد متعین است که دو رکعت بکنند و اگر وقت گذشته باشد به آن که زوال شده باشد قضا ندارد چنانکه در صحیحه و حسنه کالصحیحه زراره وارد است که قضا ندارد.

و در حدیث وهب بن وهب از حضرت امیر المؤمنین صلّی اللّه علیه و آله وارد است که کسی را که نماز عید فوت شود چهار رکعت نماز بگذارد و نقل کرده اند روایت دو رکعت را و علی ای حال قضای نماز عید نیست بلکه سنتی است که شاید حق سبحانه و تعالی بفضل خود ثواب نماز عید را به او تفضل فرماید، و وهب اگر چه سنی است و ضعیف است و لیکن جمعی در احادیث سنن مساهله می نمایند و به اعتبار حدیث صحیحی که گذشت که اگر عمل کنند حق سبحانه و تعالی آن ثواب را می دهد اگر چه در واقع دروغ باشد و فی الحقیقه بحدیث صحیح عمل کرده اند نه به ضعیف و اللّه تعالی یعلم.

[خطبه عیدین]

(«و خطب امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یوم الفطر فقال الحمد للّه الّذی خلق السّماوات و الارض و جعل الظّلمات و النّور

ثمّ الّذین کفروا بربّهم یعدلون لا نشرک باللّه شیئا و لا نتّخذ من دونه ولیّا و الحمد للّه الّذی له ما فی السّماوات و ما فی الارض و له الحمد فی الآخره و هو الحکیم الخبیر یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السّماء و ما یعرج فیها و هو الرّحیم الغفور کذلک اللّه لا اله الّا هو الیه المصیر و الحمد للّه الّذی یمسک السّماء ان تقع علی الارض الّا باذنه انّ اللّه بالنّاس لرءوف رحیم اللّهمّ ارحمنا برحمتک و اعممنا بمغفرتک انّک أنت العلیّ الکبیر و الحمد للّه الّذی لا مقنوط من رحمته و لا مخلوّ من نعمته و لا مؤیس من روحه و لا مستنکف عن عبادته

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۵

بکلمته قامت السّماوات السّبع و استقرّت الارض المهاد و ثبتت الجبال الرّواسی و جرت الرّیاح اللّواقح و سار فی جوّ السّماء السّحاب و قامت علی حدودها البحار و هو اله لها و قاهر یذلّ له المتعزّزون و یتضاءل له المتکبّرون و یدین له طوعا و کرها العالمون نحمده کما حمد نفسه و کما هو اهله و نستعینه و نستغفره و نستهدیه) و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در روز فطر این خطبه را خواندند که ترجمه اش اینست جمیع حمدها و ثناها مخصوص ذات مقدس واجب بالذاتی است که از کتم عدم پدید آورده است آسمانها و زمین یا زمینها را بنا بر آن که جنس محلی بلام مفید عموم است و اگر جنس مراد باشد شامل همه است در اینجا چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است هفت زمین، و آفریده و مقرّر

ساخت تاریکیها و روشنی را به سبب آن که زمین را در میان آسمانها باز داشته است و افلاك را به حرکت فلك اطلس که عرش است متحرك ساخته است و آفتاب و ماه و ستارگان و آتش را آفریده است و هم چنین ظلمت جهل و کفر و ضلالت و نور علم و ایمان و هدایت را مقرر ساخته است و بعد از این همه آثار خلق، جمعی که کافرند مخلوق را عدیل خالق گردانیده جمعی آفتاب و ماه و ستارگان را می پرستند و جمعی سنگ و چوب و درخت را عدیل واجب بالذات گردانیده اند جمعی ملائکه و عیسی و مریم و عزیر و ائمه هدی را خدا می دانند یا شریک خدا الحمد للّه که ما هیچ چیز را شریك حق سبحانه و تعالی نمی دانیم و غیر او را ولی و معین و ناصر خود نمی دانیم.

و جمیع محامد و کمالات مخصوص خداوندیست که مرا او راست جمیع آن چه در آسمانهاست و جمیع آن چه در زمینها است و همه مخلوق و مربوب و مملوك اویند و مر او راست جمیع ثناها در آخرت چنانکه همه مخصوص اوست در دنیا بلکه در آن نشاه ظاهرتر است چون در این نشاه بعضی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۶

از نعم به سبب واسطها می آید و در آن نشاه بی واسطه می رسد با آن که نعمتهای دنیوی اغلب فانی و زایل است و نعم اخروی همه باقی و دایمست و اوست نه غیر او که داناست به آن چه آفریده است و آن چه اصلح است بحال بندگان کرده و می کند و مطّلع است بر احوال همه از پنهان و

آشکار عالم است به آن چه فرو می رود در زمین از دانه و باران و اموات و امثال اینها و آن چه بیرون می آید از زمین از حبوب و اشجار و ثمار و اموات که زنده می شوند در قیامت صغری و کبری، و می داند هر چه را به زیر می آید از آسمان مانند فرشتگان و باران و ارزاق و مقادیر و رحمت و رخمت و آن چه را که عروج می کند در آسمان مانند فرشتگان و اعمال بندگان و بخارات و ارواح مؤمنان و اوست خداوندی که مهربانست و امر زنده عاصیانست هر چند مخالفت و معصیت کنند با توبه البته و بدون آن هر کس را خواهد و قابل رحمت باشد چنانکه فرموده است که شرک را نمی آمرزد و غیر شرک را می آمرزد از برای هر که می خواهد اینست و باین صفات موصوفست خداوندی که نیست خداوندی غیر از أو بازگشت همه بسوی اوست و هر سپاس و ستایشی مخصوص خداوندیست که به قدرت کامله خود نگاهدارنده آسمانها است از وقوع بر زمین و زمینیان مگر باذن او بانکه اسباب وقوعش به همرسیده است که آن شرک است چنانکه فرموده است که نزدیکست که آسمانها از هم به پاشند و زمین قرار نگیرد و کوهها از هم به پاشند به سبب آن که از جهه خداوند خود فرزند مقرّر ساخته اند خداوندا ما را به رحمت خود یا به سبب یا بحق رحمتت ببخشا و ما همه مؤمنان که بی چارگان و گناه کارانیم مغفرت خود را شامل حال ما گردان به درستی که توئی بزرگوار بلند مقدار عظیم الکبریاء و جمیع محامد مخصوص خداوندیست که

ناامیدی از رحمت او نیست یا جای ناامیدی نیست چون رحمتش غیر متناهی است و کسی نیست که از نعمت او خالی باشد و ناامیدی نیست از رحمتهای خفیه او و کسی نیست که گردنکشی کند یا جای

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۷

گردنکشی نیست از بندگی او، به یک کلمه که گفت باش بر پا ایستاد هفت آسمان، و به یک کلمه کن قرار گرفت زمینها که محل استراحت و نشو و نمای خلایق است یا مراد از کلمه اراده اوست که هر گاه تعلق به چیزی گرفت موجود است و به آن کلمه ثابت شد بر جای خود کوههای عظیم بلند که بر جای خود ایستاده اند، و به آن کلمه روان شد بادهایی که آبستن کننده درختانست و روانه شد در میان آسمان و زمین ابرها، و دریاها بر اطراف زمین قرار گرفت که چنین محسوس می شود که بر اطراف آسمانست یا بر اطراف آسمان به همین معنی.

و اوست که خداوند همه است و همه مقهور اویند و ذلیلند نزد عظمت و قهاریت او قهاران یا مانند پادشاان ارجمند نزد عالمیان، و حقیرند نزد بزرگواری او متکبران که بر عالمیان بزرگی می کنند، و خود را در مقام حقارت دارند نزد او و مطیع و منقاد اویند خواهی نخواهی عالمیان جمعی از طوع و رغبت و جمعی از روی کراهت و مذلّت مطیع فرمان اویند همگی حمد و ستایش می کنیم او را چنانکه خود حمد خود کرده است و چنانکه او مستحق ستایش است و همه یاری و یاوری از او می خواهیم و طلب مغفرت و هدایت از او می کنیم.

(«و نشهد ان لا اله اللَّه

وحده لا شریک له یعلم ما تخفی النّفوس و ما تجنّ البحار و ما تواری منه ظلمه و لا تغیب عنه غائبه و ما تسقط من ورقه من شجره و لا حبّه فی ظلمه الّا یعلمها لا اله الّا هو و لا رطب و لا یابس الّا فی کتاب مبین و یعلم ما یعمل العاملون و أیّ مجری یجرون و إلی أیّ منقلب ینقلبون و نستهدی اللّه بالهدی و نشهد انّ محمّدا عبده و نبیّه و رسوله إلی خلقه و أمینه علی وحیه و انّه قد بلّغ رسالات ربّه و جاهد فی اللّه الحائدین عنه العادلین به و عبد اللّه حتّی اتاه الیقین صلّی اللّه علیه و آله») و همه گواهی می دهیم که نیست خداوندی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۸

بغیر از واجب الوجود بالذات در حالتی که او یگانه است در ذات و صفات و او را شریک و نظیر نیست نه در ذات و نه چیزی از صفات می داند آن چه را عالمیان مخفی می دارند در ضمیرهای خود و آن چه مخفی است در دریاها نه ظلمت و تاریکی چیزی را از او می پوشاند و نه پنهانست بر او آن چه نزد عالمیان مخفی است بلکه همه نزد او ظاهر است، و نمی افتد برگی از درختی و نه دانه در شب تاری مگر آن که او به آن عالم است نیست خداوندی بغیر از أو، و نیست تری و نه خشکی مگر آن که در کتاب هویدا کننده است یعنی در لوح محفوظ است یا در قران مجید یا حجج او صلوات اللّه علیهم و می داند هر چه را هر کس کند و هر راهی

که هر کس رود و عاقبت هر که بهر جا رسد و از حق سبحانه و تعالی می طلبیم هدایت را که همه را بنماید آن چه حق است و همگی شهادت می دهیم که محمد (ص) بنده خاص اوست و پیغمبر رفیع القدر اوست و فرستاده اعظم اوست بسوی خلایق و امین اوست بر رسالات او و آن که او رسانید پیغامهای پروردگار خود را و مجاهده نمود از جهه رضای او کسانی را که رو از خداوند گردانیده بودند و مخلوق را شریک خالق ساخته بودند و بندگی کرد خداوند خود را تا وقتی که او را مرگ رسید درود و رحمت الهی بر او و بر آل او باد.

(أوصيكم بتقوى اللّه الّذى لا تبرح منه نعمه و لا تنفد منه رحمه و لا يستغنى العباد عنه و لا يجزى أنعمه الاعمال الّذى رغّب فى التّقوى و زهّد فى الدّنيا و حذّر المعاصى و تعزّز بالبقاء و ذلّل خلقه بالموت و الفناء و الموت غايه المخلوقين و سبيل العالمين و معقود بنواصى الباقين لا يعجزه اباق الهاربين و عند حلوله يأسر اهل الهوى، يهدم كلّ لذّه و يزيل كلّ نعمه و يقطع كلّ بهجه و الدّنيا دار كتب اللّه لها الفناء و لأهلها منها الجلاء فاكثرهم ينوى بقاءها و يعظّم بناءها و هى حلوه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۹

خضره قد عجّلت للطّالب و التبست بقلب النّاظر و يضنى ذو الثّروه الضّعيف، و يحتويها الخائف الوجل فارتحلوا منها يرحمكم اللّه بأحسن ما بحضرتكم و لا تطلبوا منها اكثر من القليل و لا تسألوا منها فوق الكفاف و ارضوا منها باليسير و لا تمدّنّ اعينكم منها إلى ما متّع

المترفون به و استهينوا بها و لا توطّنوها و اضرّوا بأنفسكم فيها و إيّاكم و التّنعّم و التّلهّى و الفاكهات فانّ فى ذلك غفله و اغترارا الا انّ الدّنيا قد تنكّرت و ادبرت و احلولت و اذنت بوداع الا و انّ الآخره قد رحلت فاقبلت و اشرفت و اذنت باطّلاع الا و انّ المضمار اليوم و السباق غدا الا و انّ السّبقه الجنّه و الغايه النّار الا أ فلا تائب من خطيئته قبل يوم منيّته الا عامل لنفسه قبل يوم بؤسه و فقره جعلنا اللّه و إيّاكم ممّن يخافه و يرجو ثوابه الا انّ هذا اليوم يوم جعله اللّه لكم عيدا و جعلكم له اهلا فاذكروا اللّه يذكركم و ادعوه يستجب لكم و ادّوا فطرتكم فانّها سنّه نبيّكم و فريضه واجبه من ربّكم فليؤدّها كلّ امرئ منكم عن عياله كلّهم ذكرهم و أنثاهم و صغيرهم و كبيرهم و حرّهم و مملوكهم عن كلّ انسان منهم صاعا من برّ أو صاعا من تمر او صاعا من شعير و اطيعوا اللّه فيما فرض عليكم و أمركم به من اقام الصّلاه و ايتاء الزّكاه و حجّ البيت و صوم شهر رمضان و الامر بالمعروف و النّهى عن المنكر و الاحسان إلى نساءكم و ما ملكت ايمانكم و اطيعوا اللّه فيما نهاكم عنه من قذف المحصنه و اتيان الفاحشه و شرب الخمر و بخس المكيال و نقص الميزان و شهاده الزّور و الفرار من الزّحف عصمنا اللّه و إيّاكم بالتّقوى و جعل الآخره خيرا لنا و لكم من الاولى انّ احسن الحديث و ابلغ موعظه المتّقين كتاب اللّه العزيز الحكيم اعوذ باللّه من الشّيطان الرّجيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۰

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ثمّ يجلس جلسه كجلسه العجلان ثمّ يقوم بالخطبه الّتى كتبناها فى اخر خطبه يوم الجمعه بعد جلوسه و قيامه) و وصيت مى كنم شما را بتقوى و پرهيزكارى از مخالفت خداوندى كه نعمت او از هيچ كس زايل نمى شود و هميشه خوان انعام او گسترده است از جهه مؤمن و كافر و صالح و طالح و رحمه او را فنا و آخر شدن نيست و بندگان او در هيچ حالى از أو مستغنى نيستند و هميشه محتاج اويند آن خداوندى كه كسى از عهده شكر نعماى او بيرون نمى تواند آمد آن خداوندى كه بندگان را ترغيب نموده است بتقوى و پرهيزكارى و تحذير نموده است از دنياى غدار ناپايدار و تخويف نموده است از معصيتها و مخالفتها و عزت و غلبه مخصوص اوست به سبب واجب الوجوديت و ابديت و بقا.

و خلايق را ذليل گردانيده است به مرگ و فنا و مرگ عاقبت احوال همه مخلوقين است و راهى است كه همه را در پيش است و پيشانى همه را گرفته بسوى خود مى كشد عاجز نمى كند او را گريختن كه از چنگ او خلاصى يابند، و چون مرگ رسيد اهل هواهاى نفسانى را اسير خود مى گرداند هر لذتى را بر هم مى زند و هر نعمتى را زايل مى گرداند و هر سرورى را قطع مى كند و دنيا خانه ايست كه حق سبحانه و تعالى لازمه اهل آن گردانيده است كه فانى شوند و واجب ساخته است كه از اين خانه كوچ كنند و با وجود اين معانى اكثر

اهل دنیا قصـد دارند که همیشه در آن باشـند و تعظیم می کنند بنای آن را و دنیا در کام اهلش شـیرین است و در نظر ایشان با طراوتست و کسی که آن را خواهد می دهندش و لیکن بهره آخر ترا بر باد می دهد و احوال خود را مشتبه می سازد در دلهای نظر کننـدگان به آن بـانکه از عیبهای خود چیزی را ظاهر نمی کنـد و می پوشانـد و چنان می نمایـد که عیب نیست و هر چند مـال بیشتر می شود حرص زیـاده می شود که مالـداران از بی چارگـان می رباینـد هر چه دارنـد یـا بنظر حقـارت در ایشان می نگرند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۱

و کسـی که از حق سبحانه و تعالی خایف است از دنیا کراهت دارد و در بعضی از نسخ به حای مهمله است یعنی چنان دلها را ربوده است که خایفان نیز مال را جمع می کنند.

پس بار بندیـد، و کوچ کنید از این منزل و دل بدنیا مبندید حق سـبحانه و تعالی شـما را رحمت کند به توفیق و کوچ کنید و با خود برداریـد بهترین توشه هـا را که دست بر آن داریـد و می توانیـد برداشـتن از اعمـال صالـح و از دنیـا طلب مکنیـد زایـد بر اندکی که شما را بس باشد و زیاده از کفاف را مطلبید و به اندکی از آن راضی شوید و بنظر حسرت نظر مکنید به چیزی چند که متنعّان به آن متمتعنـد و بایـد که دنیا را حقیر و خوار دانید و آن را وطن مسازید و به خود ضـرر رسانید که خود را به تعب اندازید در عبادات و طاعات و ترک مخالفات.

و زنهار که خود را به تنعم و لهو

و بازى و خنده و مزاح مشغول مگردانيد زيرا كه اينها شما را از آخرت باز مى دارد و فريفته دنيا مى شويد به درستى كه دنيا هميشه متغيّر است اگر ساعتى به سرور و خوشحالى بگذرد در عقب آن البته اضعاف آن غمها و المها دارد و اقبال دنيا ادبار است و بحسب ظاهر شيرين است و در بعضى از نسخ احلوت است به همان معنى و اعلام مى كند كه من مى روم و نمى مانم با كسى چون وفا نكرده است به هيچ كس و البته زايل است گويا فرياد مى كند و مى گويد الوداع و به درستى كه آخرت كه آجل است بار بسته است و مى آيد بسوى آدمى و مشرف شده است و فرياد مى كند كه رسيدم با اهوال عظيمه يعنى عن قريب است كه دنيا رفته است و آخرت آمده است به درستى و راستى كه امروز روز اسب دوانيدن است و فردا سبقت گرفتن است تمثيل فرموده اند دنيا را به ميدان اسب تاختن يا پرواز كردن و آن كه دنيا و آخرت بمنزله دو روز است هر كه در اين روز دنيا مردانه كوشيد و بدن را به عبادت و طاعت قوى گردانيد و از اقران و امثال خود پيش برد فردا ظاهر مى شود كه سبقت

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۸۲

گرفته است و هر كه در ميدان پيش برد عوضى كه مقرّر ساخته اند از قرين خود اخذ مى كند به سبب سبقت هم چنين در آن نشاه عوض سبقت خود را مى گيرد و آن عوض بهشت است و كسانى كه تكامل ورزيدند عاقبتشان جهنم است آيا كسى نيست كه از گناهان توبه كند پيش از رسيدن

مرگ آیا کسی نیست که امروز عمل صالح کند پیش از آن که برسد روز فقر و احتیاجش که آن روز بعد از مرگ است تا ابد الآباد حقّ سبحانه و تعالی ما را و شما را بگرداند از جمعی که از او و از عذاب او خایف باشند و امید ثواب او داشته باشند یعنی خوف و رجا هر دو داشته باشیم خوف از اعمال خود و رجا از رحمت الهی به درستی که این روزی است که حقّ سبحانه و تعالی آن را عید شما گردانیده است. و اصلش و او است از عود چون حقّ سبحانه و تعالی رجوع می فرماید به احسان بر بندگان در این روز یا از عود به معنی احسان است چون در این روز احسانهای الهی بر کافه عالمیان متواتر و متوالی است و شما را که مؤمنانید اهل این روز گردانیده است که احسان او را قابلیت دارید و باقی فرق به سبب کفر و ضلال خود را از این رحمتها محروم گردانیده اند.

پس خداوند را یاد کنید به طاعت و بندگی تا او شما را یاد کند و به فضل و رحمت غیر متناهی ابدی و مطالب خود را از او بخواهید تا مستجاب گرداند دعاهای شما را و ادا کنید زکاه فطره خود را که آن طریقه پیغمبر شماست و فریضه ایست که پروردگار شما بر شما واجب گردانیده است و واجب است که بدهید هر یک از شما فطره خود و عیال خود را از مردان و زنان و کودکان و بزرگان و آزادان و بندگان از جهه هر سر آدمی یک صاع از گندم یا

یک صاع از خرما یا یک صاع از جو و اطاعت کنید خداوند خود را در هر چه واجب گردانیده است بر شما و شما را به آن امر کرده است مانند اقامت و به پای داشتن نماز و دادن زکاه و حجّ خانه خدا و روزه ماه رمضان و امر کردن به معروف که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۳

آن واجب و سنت است و نهی کردن از هر چه بد است از حرام و مکروه و احسان و نیکی کردن به زنان خود و به بندگان خود که زیر دستان شمایند و اطاعت کنید خداوند خود را در جمیع آن چه شما را از آن نهی فرموده است مانند دشنام فحش و نسبت زنا و لواط به مردمان دادن و اعمال قبیحه کردن مانند زنا و لواط و شرب خمر و ترازو دزدی و کم کردن کیله و گواهی ناحقّ دادن و از جنگ واجب گریختن.

حقّ سبحانه و تعالی حفظ فرماید ما و شما را به آن که همه را به تقوا بدارد و از شرّ نفس و شیطان در حفظ خود محفوظ دارد و چنان کند که نزد ما و شما آخرت بهتر از دنیا باشد به درستی که بهترین سخنان و بهترین کلامی که مشتمل بر فصاحت و بلاغت باشد که متّقیان از آن پند پذیر شوند کتاب الهی است که بزرگوار است و مشتمل است بر حکمتهای لا یتناهی.

پناه می برم به خداوند عالمیان از شرّ شیطان مردود و رانده شده از رحمت الهی استعانت و یاوری می جویم به نام خدا یا به خداوندی که بخشاینده و مهربان است بگو یا محمد که

اوست که واجب الوجود بالذات و مستجمع جمیع کمالات است و در ذات و صفات یگانه است که صفاتش عین ذات است و خداوندی است که هر چه غیر اوست به او محتاج است و او غنی بالذات است و عین صفات کمال است، پدر نبوده است که فرزندی داشته باشد و فرزند نیست که پدر داشته باشد یا آن که او محل حوادث نیست و حادث نیست بلکه ازلی و ابدی است و باقی و سرمدی است و هیچ احدی کفو و نظیر او نیست پس خطیب بعد از آن بر سر پا می نشیند مانند کسی که کاری داشته باشد به تعجیل که زود برخیزد پس خطبه دویمی را می خواند که در این کتاب پیشتر از جهه نماز جمعه بعد از آن که از آن نشستن برخیزد («و خطب صلوات اللّٰه علیه فی عید الاضحی فقال اللّٰه اکبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۴

اللّٰه اکبر لا اله الّا اللّٰه و اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر و للّه الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا و له الشّکر فیما ابلانا و الحمد للّه علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و کان علیّ صلوات اللّٰه علیه یبدأ بالتّکبیر اذا صلّی الظّهر من یوم النّحر و کان یقطع التّکبیر اخر ایّام التّشریق عند الغداه و کان یکبّر فی دبر کلّ صلاه فیقول اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الّا اللّٰه اللّٰه اکبر و للّه الحمد فاذا انتهی إلی المصلّی تقدّم فصلّی بالنّاس بغیر اذان و لا اقامه فاذا فرغ من الصّلاه صعد المنبر ثمّ بدا فقال») و منقول است کالصحیح که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در عید قربان

خطبه فرمودنـد و قبل از آن در وقت رفتن به مصـلی یا از جهه تعلیم که بعـد از نمازها بگوینـد یا از جهه صبر نمودن تا مردمان جمع شوند قبل از صلاه تکبیر فرمودند و چون صدوق از کتاب خطب برداشته است و در کتاب این عبارت مقدم بر خطبه بوده است نوشـته است و دور نیست که ما تقـدم این عبارت عبارتی بوده باشد که مربوط بان بوده باشد و آن را ذکر نکرده باشد یا آن که گمـان کرده است که داخـل خطبه است سـهوا و آن چه از مصـباح ظاهر می شود آنست که تکبیرات تا بهیمه الانعام از خطبه است و بعـد از ان اللّٰه اکـبر زنه عرشه از خطبه است تـا به آخر و صـدوق این جمله را در میـان در آورده است از و کـان علیّ تا فقال.

و ترجمه تکبیر این است که واجب الوجود بالذات از آن بزرگتر است که بذات مقدّس او توان رسید یا ذات او را وصف توان کرد خداوند عالمیان از آن اعظم است که به صفات او توان رسید یا وصف توان کرد آن را چون صفات او عین ذات اوست و نیست خداوندی که سزای پرسـتش باشد مگر خداوند معبود بحق، و خداوند از آن اعظم است که کسـی عبادت او تواند کرد چنـانچه حقّ بنـدگی اوست، واجب بالـذات اکبر و اعظم است از آن که او را تصور توان نمود و جمیع محامـد مخصوص ذات مقدّس اوست چون جمیع کمالات مخصوص

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۵

اوست خداوند خود را به اعظمیت یاد می کنم بر نعمتی که اعظم نعم است که آن آنست که

ما بندگان را به خود هدایت فرموده است و ما را به راه راست در آورده است یا آن که متعلق باشد به للّه الحمد و اللَّه اکبر معترضه باشد یعنی محامد مخصوص اوست و حال آن که او از ان اعظم است که او را غیر او حمد تواند کرد بر جمیع نعمتها خصوصا نعمت هدایت و شکرها مخصوص اوست چون انعام کرده است بر ما به نعمتهای لا یتناهی و لا یحصی و محامدی که خود کرده است خود را مخصوص اوست بر این نعمت که روزی کرده است ما را این حیواناتی را که می کشیم در این روز از گاو و گوسفند و شتر که غذای ما باشد و از آن ها بهرهای دیگر یابیم و مقرّر بود که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه ابتدا باین تکبیر می فرمودند در عید اضحی بعد از نماز ظهر تا بعد از نماز صبح روز آخر ایام تشریق که آن ایام روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است و آن حضرت در عقیب هر نماز واجبی این تکبیر را می خواندند که ترجمه اش گذشت، و ظاهرا إلی اخره داشته است و از قلم نساخ افتاده است پس چون به مصلی رود یا چون آن حضرت به مصلی می فرمودند پیش می ایستادند و امامت مردمان می کردند بی اذان و اقامت و چون از نماز فارغ می شدند بر منبر می رفتند و ابتدا باین خطبه می فرمودند و چون تامل می کنی ظاهر می شود که تغییرات عبارات سبب این فسادها شده است.

و اما روایات صحیحه که در تکبیرات وارد شده است از آن جمله در صحیح از منصور منقولست از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه در تفسیر قول حقّ سبحانه و تعالی «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُوداتٍ» یعنی خداوند تعالی را یاد کنید در ایام چند اندک حضرت فرمودند که مراد از این ایّام ایّام تشریق است که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است که مقرّر بود که چون کفار قریش و اتباع ایشان در منی توقف می کردند بعد از ذبح قربانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۶

مباهات و مفاخرت می نمودند به افعال پدران خود بانکه می گفتند که پدر ما مهمان را ضیافت می کرد پدر ما یا پدران ما اسیران را رها می کردند و اگر چه بزرهای بسیار بود پس حقّ سبحانه و تعالی فرمود که چون از عرفات روانه شوید بمنی خداوند خود را یاد کنید بعوض یاد کردن پدران بمثل یاد کردن پدران بلکه سخت تر یعنی به او از بلندتر پس حضرت فرمودند که تکبیر اینست «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله اللّٰه و اللّٰه اکبر و للّه الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام».

و به اسانید حسنه و صحیحه از زراره منقولست که عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که تکبیری که در ایام تشریق در عقب نمازهاست کدامست حضرت فرمودند که تکبیر در منی عقیب پانزده نماز است از ظهر روز عید تا صبح روز آخر ایام تشریق است می گوید که «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اکبر لا اللّٰه اله و اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر علی ما هدانا اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد اللّٰه علی ما ابلانا»، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز است

زیرا که چون اهـل مکه و حاجیـان که از منی به مکه می آینـد دیگر تکبیر نمی گوینـد هر گـاه در نفر اول که دوازدهم اسـت کوچ کنند پس هر گاه اهل مکه نگویند بعد از کوچ باقی شهرها بطریق اولی نخواهند گفت.

و به همین مضمون و همین تکبیر است صحیحه و حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه معاویه بن عمار از حضرت امام صادق صلوات اللّٰه علیه و از این باب اخبار خواهد آمد و جمیع اخبار معتبره صـحیحه و کالصحیحه مشترکند در کیفیت تکبیر مگر در زیادتی و الحمد للّه علی ما ابلانا که در بعضی از اخبار نیست و در اکثر هست و آن چه صدوق ذکر کرده است در هیچ خبری ندیده ام مگر در این خبر و جمعی از فضـلا هر یک تکبیر خاصی ذکر کرده اند در کتب خود می باید به ایشان رسیده باشد و هیچ شک نیست که عمل به آن چه بما رسیده است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۷

احادیث صحیحه اولی است و ظاهر این اخبار آنست که در عقیب فرایض باشد.

و در صـحیح از داود بن فرقـد منقولست که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که تکبیر در عقیب فرایض است در ایّام تشریق و در عقیب نافله تکبیر نیست.

و در موثق عمار منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تکبیر در ایّام تشریق واجبست در عقیب هر نماز فریضه و نافله و باز فرمودنـد که اگر از جای خود برخیزد بر او چیزی نیست و حمل کرده انـد بر اسـتحباب مؤکـد در فرایض و بر غیر مؤکد در نوافل چنانکه در صحیح منقولست از علی بن جعفر

که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا تکبیر در ایّام تشریق واجبست یا نه حضرت فرمودند که مستحب است و اگر فراموش کند تکبیر را بر او چیزی نیست دیگر سؤال کردم از زنان که آیا بر ایشان هست تکبیر در ایام تشریق حضرت فرمودند که بلی و لیکن بلند نگویند و از این حدیث و ظاهر آیه ظاهر می شود که تکبیر را بلند باید گفت و ظاهر می شود که آواز زن عورتست.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که احدهما صلوات اللّٰه علیهما فرمودند در شخصی که یک رکعت از فوت شود در حالتی که مسبوق باشد آن رکعت را به جا می آورد و تکبیر را در عقب آن می گوید، و گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که تکبیر در ایام تشریق عقیب چند نماز است حضرت فرمودند که هر مقدار که خواهی مقرری ندارد بعضی چنین تاویل کرده اند که در عقیب هر نمازی که گویی مقدار خاصی ندارد از یک مرتبه تا صد مرتبه می توان گفت چون احادیث صحیحه وارد شده است که در عقب پانزده و ده است مگر آن که حمل کنیم این اخبار را بر استحباب مؤکد و در عقیب نوافل بعد از ایام تشریق مستحب باشد به استحباب غیر مؤکد چه ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۸

است که تکبیر و تهلیل الهی در همه وقتی خوبست چنانچه از آن حضرت منقولست که بهای بهشت لا ـ اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر است و فرمودند که بسیار تکبیر و تهلیل بگوئید که چیزی نزد حقّ سبحانه و تعالی

محبوب تر از تکبیر و تهلیل نیست و احادیث صحیحه وارد شده است در فضیلت تهلیل و تحمید و تکبیر.

و این جمله مشتمل است بر شش تکبیر و یک تهلیل و دو تمجید و در قوی از سعید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در عید فطر تکبیری هست و لیکن سنت است عرض نمودم که در عقیب کدام نماز سنت است حضرت فرمودند که در شب فطر در عقب نماز شام و خفتن و صبح و در عقیب نماز عید است، و در روایتی دیگر عقیب ظهر و عصر روز عید نیز هست عرض نمودم که چگونه بگویم حضرت فرمودند که می گویی «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر و للّه الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا» و همین تکبیر مراد الهی است که فرموده است «وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداكُمْ» یعنی مقرّر ساختیم که اگر بیمار باشید یا در سفر باشید بخورید روزه را و قضا کنید تا تمام کنید عده روزه واجب را و تا آن که تکبیر بگوئید خداوند تعالی را بر آن چه شما را هدایت فرموده است و منافات ندارد که در عقب چهار یا شش نماز مطلوب باشد و در وقت رفتن به مصلی نیز مطلوب باشد اگر چه آیه «وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّى» از جهه رفتن به مصلی نیز هست و اللّٰه تعالی یعلم («اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر زنه عرشه و رضی نفسه و عدد قطر سمائه و بحاره له الاسماء الحسنی و الحمد للّه حتّی یرضی و هو

العزيز الغفور اللّٰه اكبر اللّٰه اكبر كبيرا متكبرا و إلهـا متعزّزا و رحيما متحنّنا يعفو بعـد القـدره و لا يقنط من رحمته الّا الضّالّون اللّٰه اكبر كبيرا و لا اله الّا اللّٰه كثيرا و سبحان اللّٰه حنّانا قديرا و الحمد للّه نحمده و نستعينه و نستغفره

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۸۹

و نسـتهديه و نشـهد ان لا اله الّا هو و انّ محمّدا عبده و رسوله مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ اهتدى و فازَ فَوْزاً عَظِيماً و من يعص اللّٰه و رسوله فَقَـدْ ضَلَّ ضَـلالًا بَعِيداً و خَسِـرَ خُسْـراناً مُبِيناً أوصـيكم عباد اللّٰه بتقوى اللّٰه و كثره ذكر الموت و الزّهد فى الدّنيا الّتى لم يتمتّع بها من كان فيها قبلكم و لن تبقى لأحد من بعدكم و سبيلكم فيها سبيل الماضين الا ترون انّها قد تصرّمت و اذنت بانقضاء و تنكّر معروفها و ادبرت جذّاء فهى تخبر بالفناء و ساكنها يحدى بالموت فقد أمرّ منها ما كان حلوا و كدر منها ما كان صفوا فلم يبق فيها الّا سـمله كسـمله الإداوه و جرعه كجرعه الاناء لو تمزّزها الصّـديان لم تنقع غلّته فازمعوا عباد اللّٰه بالرّحيل من هذه الدّنيا المقدور على أهلها الزّوال الممنوع أهلها من الحيوه المذلّله أنفسـهم بالموت فلا حىّ يطمع فى البقاء و لا نفس الّا مذعنه بالمنون فلاـ يغلبنّكم الامل و لا يطل عليكم الامـد و لا تغترّوا فيها بالآمال» حقّ سـبحانه و تعالى از آن بزرگتر است كه به كنه ذات او يا صفـات او يـا افعال او توان رسـيد يا وصف توان كرد مى گويم اين كلمه را بوزن عرش او يعنى كه آن مقـدار نوشـته شود اللّٰه اكبر كه اگر

نوشتها را بسنجیدند به سنگینی فلک اطلس باشد و آن مقدار می گویم که او خوشنود شود بعدد قطرات باران و دریاها باشد و چون چنین گفته شود گویا بنده آن مقدار این کلمه را گفته است و این از فضل الهی است که چنین قبول می فرماید، مر او راست اسماء خوب.

و حمد الهی می گویم تا حقّ سبحانه و تعالی خوشنود شود اوست خداوند بزرگوار آمرزنده، خدا اعظم است از آن که وصف او توان کرد و تکبیر دوم در بعضی از نسخ نبود و در مصباح هست در حالتی که او بزرگی را مخصوص خود گردانیده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۰

و خداوندیست که عزّت و جبروت او راست و مهربانی و مرحمت از لوازم اوست عفو می کند با آن که قادر است بر عقوبت و نا امید نیستند از رحمت او مگر گمراهان خدای تعالی بزرگتر است از وصف به بزرگی که وصف آن نمی توان کرد و کلمه توحید را بسیار می گویم و او را منزه می دانم از آن چه لایق ذات او نیست حال آن که کثیر الرحمه و قادر است بر تعذیب جمعی که وصف می کنند او را به اوصاف جسمانیات و جمیع محامد مخصوص اوست حمد می کنم من و عالمیان او را و همه در حمد و غیر آن یاوری از او می خواهیم و همه طلب مغفرت از او می کنیم و طلب هدایت از او می کنیم و همه گواهی می دهیم که نیست خداوندی غیر از او و آن که محمد بنده خاص او و رسول بزرگوار اوست هر که اطاعت کند خدا و رسول او را مهتدی است و راه راست یافته و

فايز شده است به رستگارى عظيم و ثوابهاى جزيل و كسى كه عصيان كند خدا و رسول را پس گمراه شده است از راه حقّ و بسيار دور افتاده است و زيان كرده است زيانى هويدا وصيت مى كنم شما را اى بندگان حقّ سبحانه و تعالى به تقوا و پرهيزكارى از مخالفت الهى و بانكه ياد مرگ بسيار بكنيد و آن كه ترك كنيد دنيايى را كه برخوردار نشدند از او كسانى كه پيش از شما در اين دنيا بودند و باقى نخواهد ماند از جهه كسى بعد از شما و راه شما همان راه گذشتگان است هر چه بر سر ايشان آمد همان بر سر شما خواهد آمد آيا نمى بينيد دنيا را كه زايل است و فرياد مى كند كه من با كسى هميشه نخواهم ماند و نمانده ام و نمى بينيد خوبيهاى او را كه چگونه منكر مى شود جوانى به پيرى و صحت به بيمارى و حيات به مرگ مبدل مى شود و پشت كرده تند مى رود و خود خبر مى دهد به زيان حال فناى خود را و ساكنان دنيا مانند شترانى اند كه از جهه ايشان حدى و خوشخوانى مى كنند و در نهايت سرعت روانه اند هم چنين ايشان را به مرگ مى خوانند و ايشان به شتاب مى روند، و نمى بينيد كه شيرينيهاى آن مبدّل

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۹۱

مى شود به تلخى و صافهاى آن مبدّل مى شود به كدورت پس باقى نمانده است از دنيا و عمر شما در آن مگر ته جرعه بيخ مطهره كه همه كل آلوده است و نمانده است قدرى كه تشنه تواند خورد بلكه اگر تشنه بنوشد رفع تشنگى او نمى كند حاصل آن كه عمرش

کم است و تمتعش لا شی ء.

پس ای بندگان الهی به عزم جزم بار بندید از خانه که عاقبت از آن خانه به در باید رفت و محال است که همیشه در آنجا باقی بمانند و مرگ همه را به مذلت و خواری بیرون می کند از آن خانه پس نیست زنده که طمع در بقاء داشته باشد و نیست کسی مگر آن که صاحب یقین است به مرگ پس زنهار که غلبه نکند بر شما طول أمل و مبادا که گمان کنید که مدتی در این خانه خواهید بود خود می دانید که نمی دانید که امروز از عمر شما خواهد بود و به شب خواهید رسید یا نه و زنهار که فریفته طول أمل مشوید به تاخیر عبادات و طاعات و تحصیل دنیای غدّار ناپایدار.

(«و تعبّدوا للّه ايّام الحيوه فو اللَّه لو حننتم حنين الوله العجلان و دعوتم بمثل دعاء الانام و جارتم جؤار متبتّلى الرهبان و خرجتم إلى اللَّه عزّ و جلّ من الاموال و الاولاد التماس القربه اليه فى ارتفاع درجه عنده او غفران سيّئه احصتها كتبته و حفظتها رسله لكان قليلا فيما ارجو لكم من ثوابه و اتخوّف عليكم من اليم عقابه و باللَّه لو انماثت قلوبكم انمياثا و سالت عيونكم من رغبه اليه و رهبه منه دما ثمّ عمّرتم فى الدّنيا ما كانت الدّنيا باقيه ما جزت اعمالكم و لو لم تبقوا شيئا من جهدكم لنعمه العظام عليكم و هداه إيّاكم إلى الايمان ما كنتم لتستحقّوا ابد الدّهر ما الدّهر قائم بأعمالكم جنّته و لا رحمته و لكن برحمته ترحمون و بهداه تهتدون و بهما إلى جنّته تصيرون جعلنا اللَّه و إيّاكم

من التائبین العابدین و انّ هذا یوم حرمته عظیمه و برکته مأموله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۲

و المغفره فیه مرجوّه فاکثروا ذکر اللَّه تعالی و استغفروه و توبوا الیه انه هو التواب الرحیم و من ضحّی منکم بجذع من المعز فانّه لا یجزی عنه و الجذع من الضّأن یجزی و من تمام الاضحیّه استشراف عینها و اذنها و اذا سلمت العین و الاذن تمّت الاضحیّه و ان کانت عضبأ القرن او تجرّ برجلها إلی المنسک فلا تجزئ و اذا ضحّیتم فکلوا و اطعموا و اهدوا و احمدوا اللَّه علی ما رزقکم من بهیمه الانعام و اقیموا الصّلاه و اتوا الزّکاه و احسنوا العباده و اقیموا الشّهاده و ارغبوا فیما کتب علیکم و فرض من الجهاد و الحجّ و الصّیام فانّ ثواب ذلک عظیم لا ینفد و ترکه وبال لا یبید و مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر و اخیفوا الظّالم و انصروا المظلوم و خذوا علی ید المریب و احسنوا إلی النّساء و ما ملکت ایمانکم و اصدقوا الحدیث و ادّ و الامانه و کونوا قوّامین بالحقّ و لا تغرّنّکم الحیوه الدّنیا و لا یغرنّکم باللَّه الغرور انّ أحسن الحدیث ذکر اللَّه و ابلغ موعظه المتّقین کتاب اللَّه اعوذ باللَّه من الشّیطان الرّجیم بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم قل هو اللَّه احد اللَّه الصّمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد او یقرأ قل یا أیّها الکافرون او ألهیکم التکاثر و العصر و کان ممّا یدوم علیه قل هو اللَّه احد و کان اذا قرا احدی هذه السّور جلس جلسه کجلسه العجلان ثمّ ینهض و هو صلوات اللَّه علیه کان اوّل من حفظ

علیه الجلسه بین الخطبتین ثمّ یخطب الخطبه الّتی کتبناها بعد الجمعه») و بندگی کنید خدا را در ایام زندگانی دنیا که و اللّه اگر ناله کنیـد بنحو ناله شتری که بچه اش مرده باشـد یا نایاب شـده باشد و بخوانید خداوند خود را به قدری که جمیع خلایق او را می خواننـد و گریه و زاری کنیـد بنحو زاری کردن عبّاد و زهّادی که از همه بریـده و به خـدا متوسل شده باشـند و ترک کنید اموال و اولاد خود را و منقطع شوید از همه و رو بجناب اقدس او کنید از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۳

تحصـیل قرب او بانکه درجه از درجات شـما عالی شود در بهشت یا آمرزیده شود گناهی که کاتبان عمل آن را نوشـته باشـند در نامه عمل شـما و حفظ نموده باشـند آن را رسولان الهی بر شـما هر آینه این همه ریاضات و مجاهـدات و تضـرعات قلیل و سهل است نظر به آن چه امیـدوارم از برای شـما از ثواب او، و نظر به آن چه می ترسم بر شـما از عقاب مؤلم او و به خدا قسـم که اگر دلهای شـما بگـدازد مانند نمک در آب و چشـمهای شـما همه خون به بارد از جهه رغبت به او یا ترس از او و شـما را عمر دنیا بدهند هر آینه اعمال شما تدارک نعم الهی نمی تواند کرد و شما دفع عذاب و جلب ثواب نمی توانید نمود و اگر چه بکنید هر چه مقدور شـما باشد از سـعی در بندگی و تضـرع و زاری و در شکر نعمتهای عظیمی که حقّ سبحانه و تعالی بر شما دارد و شما را به

ایمان هدایت نموده نمی توانید که ابدا الآباد اگر عمل کنید و سعی نمایید که به سبب این اعمال مستحق بهشت و رحمت او شوید و لیکن اگر مرحوم شوید محض رحمت و فضل الهی سبب آن می شود و به محض هدایت او مهتدی می شوید و به هدایت و رحمت او داخل بهشت خواهید شد خداوند عالمیان ما را و شما را بگرداند از جمله توبه کاران عابدان.

و به درستی که این روزی است که حرمتش نزد جناب اقدس الهی عظیم است و همه کس امیدوارند برکت این روز را و همگی آرزوی مغفرت دارند پس بسیار ذکر کنید خداوند خود را و طلب کنید مغفرت را از او و توبه کنید بسوی او به درستی که خداوند شما قبول کننده توبه و توبه دهنده است و مهربانست و هر که از شما بزغاله کمتر از یک ساله قربانی کند مجزی نیست و از بره مجزیست اگر شش ماهش تمام شده باشد و از جمله کامل بودن قربانی آنست که کوشش صحیح باشد و بریده و شکافته نباشد و چشمش کور نباشد و هر گاه چشم و کوشش به سلامت باشد قربانی تمام است و اگر شاخش شکسته باشد یا پای آن لنگ باشد و پا را به زمین کشد تا محل ذبح مجزی نیست و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۴

قربانی کنید ثلث آن را بخورید اگر خواهید و ثلث آن را اطعام کنید به فقرا و مساکین و سه یک آن را هدیه بفرستید از جهه هم سایگان و یاران و حمد کنید خداوند خود را بر این نعمتی که شما را روزی کرده است از این

حیوانات بی زبان از گاو و گوسفند و شتر.

و به پای دارید نماز را و بدهید زکات مال خود را و بندگی را نیکو به جا آورید و اگر گواهی نزد شما باشد بدهید و از روی رغبت به جا آورید آن چه را واجب و لازم گردانیده اند بر شما از جهاد حجّ و روزه هر چند بر نفوس شما شاق باشد به درستی که ثوابش عظیم است چنانکه مشتقش عظیم است و آخر شدن ندارد و ترکش سبب عقوبت الهی است که انتها ندارد و امر کنید مردمان را به نیکیها و نهی کنید ایشان را از بدیها و بترسانید ظالمان را و یاری کنید مظلومان را و مانع شوید جمعی را که شبهه القا می کنند و مردمان را به شک می اندازند و اگر متنبّه نشوند حبس و زجر و قتل نیز هست چنانکه خواهد آمد و نیکی کنید به زنان و بندگان خود و راست بگویید و دروغ مگویید، و ادا کنید امانت را را به خوب و بد، و همگی تابع حقّ باشید و فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و مغرور نسازد دنیا شما را که فریفته او شوید و از حق سبحانه و تعالی دور شوید به درستی که بهترین سخنان ذکر الهی است، و فصیح ترین مواعظ و بلیغ ترین نصایح متقیان و پرهیزکاران را کتاب الهی است، پس سوره توحید بخواند و ترجمه اش گذشت یا سوره قل یا با سوره ألهیکم یا و العصر را بخواند و آن چه اکثر اوقات آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بران مداومت می نمودند سوره توحید بود و چون یکی از این سوره ها می خواندند می نشستند

مانند نشستن کسی که تعجیل داشته باشد بر سر پا اندکی بعد از آن برمی خیزد از جهه خطبه دیگر و اول کسی که بر او حفظ نمودند نشستن میان دو خطبه را آن حضرت (ص) بود چون از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به خاطرشان نمانده بود و خلفا ثلاثه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۵

نمی نشستند و نوبت خلافت ظاهری که به آن حضرت رسید بسیاری از بدعتها که شایع شده بود بر طرف شده و مردمان نوشتند که در خطب بین الخطبتین می نشستند و بعد از آن بر می خواستند می خواندند خطبه دومی را که نوشتیم پیشتر در خطبه ثانیه روز جمعه و چون اکثر احکام این مسائل در باب خود خواهد آمد متوجّه تفصیل آن نشدیم و به ترجمه اکتفا نموده شد.

(«و فی العلل الّتی تروی عن الفضل بن شاذان النیسابوریّ رضی اللّٰه عنه و یذکر انّه سمعها من الرّضا صلوات اللّٰه علیه انّه انّما جعل یوم الفطر العید لیکون للمسلمین مجتمعا فیه و یبرزون إلی اللّٰه عزّ و جلّ فیمجّدونه علی ما منّ علیهم فیکون یوم عید و یوم اجتماع و یوم فطر و یوم زکاه و یوم رغبه و یوم تضرّع و لأنّه اوّل یوم من السّنه یحلّ فیها الاکل و الشّرب لأنّ اوّل شهور السّنه عند اهل الحقّ شهر رمضان فاحبّ اللّٰه عزّ و جلّ ان یکون لهم فی ذلک مجمع یحمدونه فیه و یقدّسونه و انّما جعل التّکبیر فیها اکثر منه فی غیرها من الصّلوات لأنّ التکبیر انّما هو تعظیم للّه و تمجید علی ما هدی و عافی، کما قال اللّٰه عزّ و جلّ «وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی

ما هَداكُمْ وَ لَعَلَّكَمْ تَشْكَرُونَ» و انّما جعل فيها اثنتا عشره تكبيره لأنّه يكون فى كلّ ركعتين اثنتا عشره تكبيره و جعل سبع فى الاولى و خمس فى الثانيه و لم يسوّ بينهما لأنّ السّنّه فى صلاه الفريضه ان تستفتح بسبع تكبيرات فلذلك بدئ هاهنا بسبع تكبيرات و جعل فى الثانيه خمس تكبيرات لأنّ التحريم من التكبير فى اليوم و اللّيله خمس تكبيرات و ليكون التّكبير فى الرّكعتين جميعا وترا وترا») و در حسن كالصحيح در عللى كه مرويست از فضل واو در آخرش ذكر مى كند كه من جميع را از حضرت امام رضا صلوات اللّه عليه

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۹۶

شنيده ام اينست كه از آن حضرت پرسيد كه چرا روز فطر را عيد كرده اند فرمودند كه تا اين روز محل اجتماع مسلمانان باشد كه همگى با جمعيت به صحرا روند و تمجيد و تعظيم الهى كنند بر نعمتهايى كه انعام فرموده است بر ايشان پس چون روزى است كه حق سبحانه و تعالى ايشان را جايزه اعمال ماه رمضان مى دهد، مؤمنان يكديگر را به بينند و ميانه ايشان الفت باشد، و افطار كنند در اين روز و روزه نگيرند و زكات بدن خود را به مستحقين بدهند تا سبب زيادتى رحمت الهى باشد و روزى باشد كه مطالب به درگاه حق سبحانه و تعالى عرض نمايند و تضرع و زارى كنند در اين روز.

وجه ديگر آن كه روز اولاست از سالى كه حلالست أكل و شرب در اين روز زيرا كه روز اول نزد اهل حق كه ائمه معصومينند صلوات اللّه عليهم يا شيعيان اثنى عشرى: ماه رمضانست چنانچه خواهد آمد احاديث در اين باب

پس اول ماه رمضان اول حقیقی سال است و اول شوال اول سالی است که حلال باشد در او أکل و شرب در روز آن چون در سی روز سابق حرام بود اکل و شرب پس حق سبحانه و تعالی خواست که ایشان را محل اجتماعی باشد که در آن اجتماع حمد و تقدیس الهی کنند.

و چرا در این نماز تکبیر بیشتر از باقی نمازهاست زیرا که تکبیر تعظیم و تمجید الهی است که بنده خداوند خود را به عظمت و جلال یاد می کند بر آن چه حق سبحانه و تعالی او را هدایت کرده است به راه راست و عافیت و خلاصی کرامت کرده است از راههای ضلالت و گمراهی چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که تا خداوند خود را به بزرگی یاد کنید بر آن چه حق سبحانه و تعالی هدایت کرده است شما را و شاید که شکر نعمتهای الهی به جا آورید.

و چرا تکبیر در این نماز دوازده تکبیر است زیرا که در هر نماز دو رکعتی دوازده تکبیر است تکبیر رفتن برکوع و تکبیر رفتن بهر سجده و سر برداشتن از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۷

هر سجده پس هر رکعتی پنج تکبیر است و با تکبیر احرام و تکبیر قنوت دوازده تکبیر می شود.

و چرا هفت تکبیر در رکعت اولی مقرر شده است و پنج تکبیر در رکعت دویم و هر دو را برابر نکردند که هر یک شش تکبیر باشد زیرا که در رکعت اولی تکبیرات افتتاحیه هفت بود هفت در آن مقرر ساختند و چون تکبیر احرام در پنج نماز بود پنج تکبیر را به رکعت دویم دادند.

و

وجه دیگر آن که هر یک طاق باشند تا آن که هر گاه هفت را به اول دادند پنج که مانده بود به ثانی دادند و ظاهر این حدیث و احادیث صحیحه متواتره آنست که تکبیرات جزو حقیقت این صلاه باشد پس اگر مطلقا نداشته باشد یا کمتر از دوازده باشد نماز عید نخواهد بود و اکثر اخبار مشتمل است بر تکبیر تنها پس ظاهرشان اینست که قنوت واجب نباشد و بهتر آنست که نه قنوت خوانده شود و یکی از قنوتات منقوله را بخواند و اللّه تعالی یعلم.

[عدد افراد جماعت در عیدین]

(«و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال فی صلاه العیدین اذا کان القوم خمسه او سبعه فانّهم یجمّعون الصّلاه کما یصنعون یوم الجمعه و قال یقنت فی الرکعه الثّانیه قال قلت یجوز بغیر عمامه قال نعم و العمامه أحبّ إلیّ») و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه پنج مرد یا هفت مرد جمع شوند پس به درستی که ایشان نماز عید را به جماعت می کنند چنانکه در نماز جمعه هر گاه پنج یا هفت کس جمع شوند واجبست نماز جمعه.

و ظاهر کلام شیخ آنست که مراد از این أو امری که در امثال این اخبار واقع شده است استحبابست و در عید خلافی صریح ندیده ام که کسی باشد بوجوب نماز عید مگر از معاصرین رحمهم اللّه تعالی و بنا بر آن که سنت باشد بی دغدغه فرسخ در کار نیست میان دو عید مستحب یا یک عید واجب و یکی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۸

مستحب و بعضی از این تشبیه فهمیده اند که در

جمیع احکـام نمـاز عیـد مثل نماز جمعه است و ظاهر عبارت تشبیه جماعتست و بس یا آن که مشـهور است که مساوات عموم ندارد و حضـرت اسـتثنا فرمودند قنوت را و ظاهرش اینست که حکم جمعه است که قنوت آن در رکعت دویم باشد و علی ای حـال مخالف احادیث متواتره است در عیـد، و مخالف احادیث صـحیحه است در جمعه و لیکن تاویل می کنیم بانکه مخالفت من حیث المفهـومست و منطـوق مقـدم است بر مفهـوم به اتفـاق و در جمعه و عیـد حق است که قنوت هر دو در رکعت ثـانیه هسـت و لیکن در اولی هر دو نیز هست و در رکعت ثـانیه در عیـد پیش از رکـوع است و در جمعه بعـد از رکـوع است حلـبی گفت عرض نمودم که جـایز است نمـاز یا جمعه یا هر دو بی عمامه حضـرت فرمودنـد که بلی و لیکن عمامه محبوبتر است نزد من و احادیث گذشت در مبالغه عمامه و ردای برد یمانی در نماز عیدین از جمعه.

[تعداد تکبیر در عیدین]

(«و روی ابو الصّـباح الکنانیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن التّکبیر فی العیدین فقال اثنتا عشره سبع فی الاولی و خمس فی الاخری فاذا قمت إلی الصّـلاه فکبّر واحـده ثمّ تقول اشـهد ان لا اله الّا اللّٰه وحـده لا شـریک له و اشـهد انّ محمّدا عبده و رسوله اللّٰهمّ أنت اهل الکبریاء و العظمه و اهل الجود و الجبروت و القدره و السـلطان و العزّه أسألک فی هذا الیوم الّذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمّد صلواتک علیه و آله ذخرا و مزیدا ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان

تصلّی علی ملائکتک المقرّبین و أنبیائک المرسلین و ان تغفر لنا و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الأحیاء منهم و الاموات اللّهمّ انی أسألک من خیر ما سالک به عبادک المرسلون و اعوذ بک من شرّ ما عاذ منه عبادک المخلصون اللّه اکبر اوّل کلّ شی ء و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۹

اخره و بدیع کلّ شی ء و منتهاه و عالم بکلّ شی ء و معاده و مصیر کلّ شی ء الیه و مردّه و مدبّر الامور و باعث من فی القبور قابل الاعمال مبدئ الخفیّات معلن السّرائر اللّه اکبر عظیم الملکوت شدید الجبروت حیّ لا یموت دائم لا یزول اذا قضی امرا فانّما یقول له کن فیکون اللّه اکبر خشعت لک الاصوات و عنت لک الوجوه و حارت دونک الابصار و کلّت الالسن عن عظمتک و النّواصی کلّها بیدک و مقادیر الامور کلّها إلیک لا یقضی فیها غیرک و لا یتمّ منها شی ء دونک اللّه اکبر احاط بکلّ شی ء حفظک و قهر کلّ شی ء عزّک و نفذ کلّ شی ء أمرک و قام کلّ شی ء بک و تواضع کلّ شی ء لعظمتک و ذلّ کلّ شی ء لعزّتک و استسلم کلّ شی ء لقدرتک و خضع کلّ شی ء لملکک اللّه اکبر و تقرأ الحمد و الشّمس و ضحیها و ترکع بالسّابعه و تقول فی الثانیه اللّه اکبر اشهد ان لا اله اللّه وحده لا شریک له و انّ محمّدا عبده و رسوله اللّهمّ أنت اهل الکبریاء و العظمه تتمّه کلّه کما قلت اوّل التکبیر یکون هذا القول فی کلّ تکبیره حتّی تتمّ خمس تکبیرات و الخطبه فی العیدین بعد الصّلاه») و همین حدیث را سابقا ذکر کرد بروایت محمد

بن الفضیل از ابو الصباح و در اینجا از ابو الصباح و شیخ همین حدیث را نقل کرده است از محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن فضیل از ابو الصباح و ظاهرا واسطه احمد بن محمد عن ابیه عن محمد بن الفضیل باشد چنانکه همیشه چنین روایت می کند و چون صدوق در اول کتاب ذکر کرده است که من از کتب معتبره روایت کرده ام هر چه در این کتابست پس اظهر آنست که از کتاب کنانی روایت کرده باشد و کتاب او از اصول است با آن که ظن این شکسته آنست که محمد بن فضیل کم از جمیل نباشد بلکه بحسب تتبع اخبار او را أثبت می دانیم از بسیاری از ثقات و در هر بابی از اصول و فروع احادیث او در کمال متانتست با آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۰

ظاهر است که اخباری که صدوق از او روایت کرده است از ابو الصباح صدوق از اصل ابو الصباح برداشته است و همین حدیث دلیل است بر همین مطلب مع هذا مخالفت این حدیث با مشهور ضرر ندارد.

چون مؤید این حدیث احادیث صحیحه وارد شده است و گذشت و چون ترجمه همین دعاها در همین باب گذشت رجوع بان کنند و محل تعجب است از صدوق که یک حدیث را در یک باب ذکر کند مکرر.

[چون مهیّا شوی جهه نماز عیدین و در روز جمعه نیز این دعا را می خوانی]

و در صحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون مهیّا شوی از جهه بیرون رفتن از جهه نماز عیدین و در روز جمعه نیز این دعا را می خوانی که.

(«اللّٰهمّ من تهیّأ و تعبّأ و أعدّ و

استعدّ لوفاده إلى مخلوق رجاء رفده و طلب نائله و جوائزه و فواضله و نوافله فاليك يا سيّدى وفادتى و تهيئتى و تعبيتى و اعدادى و استعدادى رجاء رفدك و جوائزك و نوافلك فلا تخيّب اليوم رجاى يا من لا يخيب عليه سائل و لا ينقصه نائل فانّى لم آتك اليوم بعمل صالح قدّمته و لا شفاعه مخلوق رجوته و لكن اتيتك مقرّا بالظّلم و الاساءه لا حجّه لى و لا عذر فاسئلك يا ربّ ان تعطينى مسألتى و تقلبنى برغبتى و لا تردّنى مجبوها و لا خائبا يا عظيم يا عظيم ارجوك للعظيم أسألك يا عظيم ان تغفر لى العظيم لا اله الّا أنت اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و ارزقنى خير هذا اليوم الّذى شرّفته و عظّمته و تغسلنى فيه من جميع ذنوبى و خطاياى و زدنى من فضلك انّك أنت الوهّاب)

باب صلاه الاستسقاء

[سبب خشكسالى]

(«روى عبد الرّحمن بن كثير عن الصّادق صلوات اللّه عليه أنّه قال اذا فشت اربعه ظهرت اربعه إذا فشا الزّنا ظهرت الزّلازل و اذا أمسكت الزّكاه هلكت الماشيه و اذا جار الحكّام فى القضاء أمسك القطر من السّماء و اذا خفرت الذّمّه نصر المشركون على المسلمين») چون نماز طلب باران در كيفيت مشتركست با نماز عيدين هر چند كه سنت است نماز استسقا را مقدم داشت بر نماز كسوف واجب، و گفت اين با بيست در كيفيت نماز طلب زيادتى باران.

كالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه عليه كه آن حضرت فرمودند كه هر گاه چهار فسق ظاهر مى شود كه مردمان آنها را علانيه واقع سازند چهار بلا نازل مى شود هر گاه زنا ظاهر شود زلزله بسيار مى شود

و چون زمین می لرزد که چنین عمـل قبیحی بر پشت آن واقع می شود و چون زکـات واجب را ندهنـد گله گوسـفند و گـاو و شتر یا گله گوسفندان تلف می شوند و چون حکّام در احکام الهی جور کنند باران از آسمان نمی آید و هر گاه عهد اهل ذمه را مسـلمانان بر هم زنند کفار بر مسـلمانان مسلّط می شوند و به همین مضمونست کالصحیح کلینی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و کلینی و صـدوق در صـحیح از ابـو حمزه روایت کرده انـد که حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که بتحقیق که هیچ سالی باران کمتر از سالی دیگر نمی آید و فیض از فیاض حقیقی منقطع نمی شود و لیکن حق سـبحانه و تعالی هر جا که می خواهد می فرستد به درستی که هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۲

جمعی همه مخـالفت الهی کننـد حقّ سـبحانه و تعالی بارانی را که مقـدر ساخته بود که از جهه ایشان بفرسـتد از ایشان باز می دارد و به جمعی دیگر یـا به صـحراها و کوههـا و دریاها می فرسـتد و بسـیار است که جعل معـذب می شود و در سوراخش از جهه نیامدن باران به سـبب جمعی که در حوالی آن فسق می کنند و آن را ممکن بود که از حوالی ایشان دور شود، بعد از آن حضـرت این آیه کریمه را خواندند که عبرت گیرید ای صاحبان بصـیرتها که هر گاه حیوان غیر مکلف معذب شود جمعی که عقل و بصیرت دارند می باید بیایند که از حوالی آن جماعت فساق دور می باید رفت که مبادا بعذاب دنیوی یا اخروی معذّب کردند بعد از آن حضرت فرمودند که در کتاب امیر المؤمنین

صلوات اللّٰه علیه چنین نوشته است که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر گاه در امت من زنا ظاهر شود مرگ مفاجات بسیار می شود، و هر گاه ترازو دزدی کنند حق سبحانه و تعالی ایشان را مبتلاـ می کند به قحط و بی برکتی، و هر گاه زکات مال را ندهند زمین برکات خود را نمی دهد از زراعتها و میوه ها و معدنها و هر گاه قاضیان جور کنند مبتلا شوند بانکه لطف الهی از ایشان دور شود و همه مدد یکدیگر کنند در ظلم و عدوان و چون عهد و ذمه کفار را بر هم زنند دشمنان مسلمانان بر ایشان مسلط می شوند و چون قطع رحم کنند اموال بدست بدان افتد و هر گاه امر به معروف و نهی از منکر نکنند و متابعت ائمه اهل بیت من نکنند صلوات اللّٰه علیهم اللّٰه جل جلاله بدان را بر ایشان مسلّط کند و خوبان دعا کنند و دعای ایشان مستجاب نشود و احادیث از این باب بسیار است و بعضی از آنها خواهد آمد.

(«و روی عن النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله انّه قال اذا غضب اللّٰه تعالی علی أمّه ثمّ لم ینزل بها العذاب غلت اسعارها و قصرت اعمارها و لم تربح تجّارها و لم تزک ثمارها و لم تغرز أنهارها و حبس عنها أمطارها

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۳

و سلّط علیها شرارها») و منقولست از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که هر گاه حق سبحانه و تعالی غضب کند بر جمعی و به برکت جمعی از خوبان عذاب نفرستد بر آن جمع عذابی که سبب

هلاـك همه شود چنـانکه بر امم سابقه می فرسـتاد مبتلا می کنـد ایشان را بانکه قیمت اجناس گران می شود و عمرهای ایشان کوتـاه می شود و تاجران ایشان را ربحی از تجارت بهم نمی رسـد و میوه ها یا حاصل ایشان برکـت نـدارد و آب نهرها کم می شود و باران کم می آید یا نمی آید و فساق و بدنفسان بر مسلمانان مسلّط می شوند.

(«و روی حفص بن غیاث عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال انّ سلیمان بن داود علیهما السّلام خرج ذات یوم مع اصحابه یستسـقی فوجـد نمله قـد رفعت قـائمه من قوائمهـا إلی السّـماء و هی تقول اللّهمّ انّـا خلق من خلقـك لاـ غنی بنا عن رزقك فلا تهلکنـا بـذنوب بنی ادم فقـال سـلیمان علیه السّـلام لأصـحابه ارجعـوا فقـد سـقیتم بغیرکم») و منقولست در موثق کالصـحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که روزی حضرت سلیمان با لشکر خود بطلب باران بیرون رفتند دیدند که موری دست خود را به جانب آسـمان بلند کرده می گوید که خداوندا ما مورچگان مخلوق توئیم و محتاجیم به روزی تو ما را به سـبب گناهان فرزنـدان آدم هلاك مکن پس حضـرت سـلیمان فرمودنـد که برگردید که حق سـبحانه و تعالی دعای مور را مسـتجاب گردانیـد و احتیاج به دعای شـما نیست و در روایات متعـدّده وارد شده است که فی الحال بارانی سـر شد که به صـد تشویش خود را به خانهای خود رسانیدند.

و در روایتی دیگر در آن سال آن مقدار باران آمد که هرگز چنان بارانی نیامده بود.

غرض از ذکر این اخبار آنست که چون فسق و فجور سبب نیامدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۴

بارانست می باید که

چون آب شروع در کمی کند و باران کم آید همگی توبه کنند از گناهان تا حق سبحانه و تعالی باران کرامت فرماید.

(«و روی حفص بن البختریّ عنه صلوات اللّه علیه انّه قال انّ اللّه تبارک و تعالی اذا اراد ان ینفع بالمطر امر السّحاب فاخذ الماء من تحت العرش و اذا لم یرد النّبات امر السّحاب فاخذ الماء من البحر قیل انّ ماء البحر مالح قال انّ السّحاب یعذبه») و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه حق سبحانه و تعالی خواهد که باران نافع باشد امر می فرماید ابر را که آب را از زیر عرش بردارد و اگر اراده نداشته باشد که از آن باران منتفع شوند و چیزی بروید از آن امر می فرماید ابر را که آب را از دریا بردارد عرض نمودند که آب دریا شور است و آب باران شیرین است حضرت فرمودند که ابر بامر الهی آب را شیرین می کند و تاویل کرده اند عرش را به عرش رحمت که اگر شفقت الهی هست باران نافع است و الا فلا و اللّه تعالی یعلم.

«و روی سعد ان انّه قال ما من قطره تنزل من السّماء الّا و معها ملک یضعها الموضع الّذی قدّرت له» و در صحیح منقولست از سعدان و او از اصحاب اصول أربعمائه است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که قطره از آسمان یعنی از جانب آن نازل نمی شود مگر آن که فرشته با او نازل می شود که آن قطره را فرو آورد در جائی که آن قطره مقدر شده است که در

آنجا فرو آید و احادیث بر این مضمون بسیار است.

و در صحیحه کامله نیز هست که حضرت دعا می فرمایند از جهه فرشتگانی که با قطرات باران نازل می شوند در وقت آمدن باران و حکمتش مخفی است و بعضی گفته اند که مراد از این فرشتگان سفلیاتند که به عبارت حکما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۵

آنها را قوی می گویند و بعید نیست بر سبیل احتمال اما جزم بان نمی توان کرد و اللّه تعالی یعلم.

(«و قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله ما اتی علی الدّنیا یوم واحد منذ خلقها اللّه عزّ و جلّ الّا و السّماء فیها تمطر فیجعل اللّه ذلک حیث یشاء») و از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله منقولست که فرمودند که یک روز بر دنیا نگذشته است از آن روزی که حق سبحانه و تعالی دنیا را آفریده است مگر آن که در آن روز باران آمده است و می آید و حق سبحانه و تعالی آن را در هر جا که مصلحت می داند قرار می دهد چنانکه ظاهر است که در این بلاد در فصل تابستان باران نمی آید و اگر بیاید غضب الهی است و مزروعات ایشان ضایع می شود و اگر در بلاد هند باران نیاید در تابستان همه هلاک می شوند حاصل آن که رحمت الهی همیشه فایض است بمقدار حکمت بر عالمیان.

(«و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ما خرجت ریح قطّ الّا بمکیال الّا زمن عاد فانّها عتت علی خزّانها فخرجت فی مثل خرق الابره فاهلکت قوم عاد و ما نزل مطر قطّ الّا بوزن الّا زمن نوح صلوات اللّه علیه فانّه عتا علی خزّانه فخرج فی مثل

خرق الابره فاغرق اللّه به قوم نوح») و از آن حضرت صلّى اللّه عليه و آله منقولست كه بيرون نيامده است هرگز بادى مگر به اندازه و قدرى كه حق سبحانه و تعالى مصلحت مى داند مگر در زمان قوم عاد كه به دعاى حضرت هود، آن باد سركشى كرد بر خزانه داران باد و بمقدار سوراخ سوزنى زياده از معتاد بيرون آمد و قوم عاد را هلاك كرد و هرگز بارانى نازل نشد مگر بوزن و قدر خاصى مگر در زمان حضرت نوح كه سركشى كرد بر خزينه داران آب پس بمقدار سوراخ سوزنى زياده بيرون آمد و حق سبحانه و تعالى قوم نوح را بان آب هلاك كرد و سوراخ سوزن كنايه است از آن كه اينها نزد قدرت او بمنزله سوراخ سوزنست نزد شما.

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۰۶

و كلينى كالصحيح روايت كرده است از مسعده كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه در مرتبه اول باران مى ايستادند آن مقدار كه سر مبارك و محاسن و جامهاى آن حضرت تر مى شد مردمان مى گفتند كه يا حضرت زير سقف فرمائيد حضرت مى فرمودند كه اين باران قريب العهد است به عرش و الحال از آنجا مى آيد بنا بر اين مى خواهم كه از آن تر شوم بعد از آن شروع فرمودند در حديث و فرمودند كه در زير عرش دريايى است كه در آن دريا آبى است كه روزى حيوانات از آن مى رويد پس چون حق سبحانه و تعالى مى خواهد كه نعمتهاى الهى برويد از دانها و ميوه ها از روى مرحمت امر مى فرمايد بان دريا كه به بار

پس از آنجا می آید تا به ابر می رسد و حق سبحانه و تعالی ابر را مانند غربالی گردانیده است که بگیرد و بامر الهی در هر جا که مصلحت داند بهر چه مقداری که مصلحت داند به بارد بعضی از جاها بسیار و بعضی کم به آن نحوی که مأمور است پس قطره به زیر نمی آید مگر آن که با آن قطره ملکی نازل می شود تا به جایی که باید آن باران را به بارد بر آن و بارانی از جانب آسمان نمی آید مگر آن که عدد قطرات و وزن آن به نحویست که فرموده اند که یک قطره زیاد و کم نمی شود هر گز مگر در زمان حضرت نوح علیه السّلام که بی وزن و عدد آمد چون از روی غضب نازل نشد.

و در صحیح از معروف منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی را بادهای رحمت هست و بادهای عذاب هست و اگر خواهد باد عذاب را رحمت می کند بانکه نظر به جمعی نافع باشد یا آن جماعت تایب شوند مثل قوم یونس اما رحمت را عذاب نمی فرماید زیرا که هر گز حق سبحانه و تعالی عذاب نفرستاد بر جمعی که اطاعت او کنند مگر آن که طاعت را مبدل سازند به معصیت، اما عذاب را مبدّل به رحمت می گرداند مثل قوم یونس که آثار عذاب الهی برایشان ظاهر شد ایشان شروع در تضرّع و زاری

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۷

کردند و ایمان آوردند و توبه کردند حق سبحانه و تعالی عذاب را از ایشان برداشت و حق سبحانه و تعالی باد عقیم را بر قوم عاد

فرستاد چون غضب کرد بر ایشان و امر فرمود خزینه داران باد را که بمقدار فراخی انگشتری بفرستند باد سرکشی کرد و از مقدار بینی گاو بیرون آمد از خشمی که للّه داشت بر قوم عاد فرشتگان خازن باد به فریاد آمدند که خداوندا باد از فرمان ما سرکشی کرد و زیاده رفت و می ترسیم که مبادا جمعی هلاک شوند که عصیان تو نکرده اند و تعمیر بلاد تو می کنند پس حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد و به بال خود آن زیادتی باد را برگردانید و به او گفت که بهر نحو که امر می کنند به آن عمل کن پس بهمان مقدار بیرون آمد و قوم هود را هلاک کرد و جمعی که در آن حوالی بودند.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه السّحاب غربال المطر لو لا ذلک لأفسد کلّ شی ء وقع علیه») و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که ابر بمنزله غربال بارانست که قطره قطره بیاید و اگر نه چنین می بود هر آینه فاسد و ضایع می کرد هر چیزی را که بر آن واقع می شد.

[رعد و برق]

(«و سال ابو بصیر ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّعد أیّ شی ء یقول قال انّه بمنزله الرّجل یکون فی الابل فیزجرها های های کهیئه ذاک قال قلت جعلت فداک فما حال البرق فقال تلک مخاریق الملائکه یضرب السّحاب فتسوقه إلی الموضع الّذی قضی اللَّه عزّ و جلّ فیه المطر و قال صلوات اللَّه علیه الرّعد صوت الملک و البرق سوطه») و در موثق منقولست از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه

علیه که رعـد چه می گویـد حضـرت فرمودند که صدایيست مانند صدایی که شتر را می رانند به های های بهمان عنوان گفتم فدای تو گردم حال برق چونست و او چه چیز است حضرت فرمودند که بمنزله طره ایست که ملکی دارد و برابر می زند و می راند ابر را بهر موضعی که حق سبحانه و تعالی مقدر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۸

سـاخته است که بر آنجـا به بارد باران و آن حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که رعـد صـدای ملک است و برق تازیانه آن ملک است.

و کالصحیح منقولست که از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه پرسیدند که ابر در کجا می باشد فرمودند بر درختی که بر تـل ریگی است بر کنـار دریـایی که در آنجا ماوی می کنـد و چون حق سـبحانه و تعالی می خواهـد که ابر را بفرسـتد امر می فرمایـد بادی را که آن را روانه سازد و فرشـتگانی چند را موکل ساخته است که طرها بر آن می زنند و آن برقست که بلند می شود و آن فرشـته اسمش رعد است پس حضرت این آیه تلاوت فرمود که ترجمه اش اینست که خداوند شما خداوندیست که بادها را می فرستد تا ابر را بر می انگیزاند و ما آن را می بریم بسوی شهرهای مرده و آنها را زنده می گردانیم.

(«و روی انّ الرّعـد صوت ملک اکبر من الذّباب و اصـغر من الزّنبور فینبغی لمن سـمع صوت الرّعد ان یقول سـبحان من یسبّح الرّعد بحمده و الملائکه من خیفته») و منقولست که رعد او از فرشته ایست که بزرگتر از مگس است و کوچکتر از زنبور است پس سزاوار آنست که چون کسی صدای رعد را بشنود بگوید منزه خداوندی که تسبیح

و تنزيه او مى كند رعد با آن كه مشغولست بحمد او يعنى تسبيح و تحميد او مى كند رعد و فرشتگان نيز از خوف او تسبيح و تحميد مى گويند و تحميد شكر الهى است بر جميع نعم خصوصا نعمت تسبيح.

[دعاى باران فرعون]

(«و قال الصّادق صلوات اللّه عليه جاء اصحاب فرعون إلى فرعون فقالوا له غار ماء النّيل و فيه هلاكنا فقال انصرفوا اليوم فلمّا ان كان من اللّيل توسّط النّيل و رفع يديه إلى السّماء فقال اللّهمّ انّك تعلم انّى اعلم انّه لا يقدر على ان يجى ء بالماء الّا أنت فجئنا به فاصبح النّيل يتدفّق») و منقولست از آن حضرت صلوات اللّه عليه كه لشكر فرعون به نزد

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۰۹

فرعون آمدند و گفتند كه آب نيل بگو افتاده است و همه هلاك خواهيم شد اگر آب بلند نشود پس فرعون گفت امروز برويد تا آب بفرستم و چون شب شد در ميان نهر نيل رفت و دستها بسوى آسمان كه قبله دعا است برداشت و گفت خداوندا تو مى دانى كه من مى دانم كه قادر نيست بر آن كه آب نيل را كسى بياورد بغير از تو ما را آب ده و مرا شرمنده مكن چون صبح شد آب نيل بلند شد به مرتبه كه از سر بدر مى رفت و اين قسم اعجازى بر دست فرعون مدعى الوهيّت قبيح نيست زيرا كه بديهى بود كه فرعون پسر مصعب خدا نيست و اگر دعوى پيغمبرى كند كاذبى البته مى بايد كه بر دست او سحر نيز عمل نكند چون سبب اضلال خلايق مى شود حتى آن كه از ثقات شنيده ام از آن جمله از شيخ بهاء الدين محمد

رحمه اللّه تعالى كه من با بسيارى از سحره صحبت داشته ام و اگر يكى از اينها دعوى نبوّت بر سبيل مزاح مى كردند سحرشان تاثير نمى كرد.

[نماز باران در بيابان باشد و پس از روزه]

(«و لا يستسقى الّا بالبرارى حيث ينظر إلى السّماء و لا يستسقى فى شى ء من المساجد الّا بمكّه») و در صحيح از ابن عمير منقولست از وهب بن وهب از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه كه فرمودند كه طلب باران نمى توان كرد مگر در صحراها در جائى كه اطراف آسمان را توان ديد و طلب باران نمى توان كرد در هيچ مسجدى مگر در مكه معظمه چون نماز استسقا در اكثر كيفيات حكم نماز عيد دارد و احاديث صحيحه گذشت در عيد كه به صحرا رفتن بهتر است و بعضى از اصحاب گفته اند كه اول در عقيب صلوات دعا كنند اگر مستجاب شود فبها و الا بيرون روند و بد نيست و عمل ما بر اين است.

(«و اذا احببت ان تصلّى صلاه الاستسقاء فليكن اليوم الّذى تصلّى فيه يوم الاثنين ثمّ تخرج كما تخرج يوم العيد يمشى المؤذّنون بين يديك حتّى تنتهى إلى المصلّى فتصلّى بالنّاس ركعتين بغير اذان و

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۱۰

لا اقامه ثمّ تصعد المنبر و تخطب و تقلب رداك الّذى على يمينك على يسارك و الّذى على يسارك على يمينك ثمّ تستقبل القبله فتكبّر اللّه مائه تكبيره رافعا بها صوتك ثمّ تلتفت عن يمينك و تسبّح اللّه مائه مرّه رافعا بها صوتك ثمّ تلتفت إلى يسارك فتهلّل اللّه مائه مرّه رافعا بها صوتك ثمّ تستقبل النّاس بوجهك فتحمد اللّه مائه مرّه رافعا بها صوتك ثمّ ترفع يديك فتدعو و يدعو النّاس و يرفعون اصواتهم

فانّ اللَّه عزّ و جلّ لا يخيّبكم إن شاء اللَّه») و هر گاه خواهى كه نماز استسقا كنى بايد كه روز بيرون رفتن روز دوشنبه باشد بانكه امام در روز جمعه امر كند كه مردمان همه سه روزه روزه بگيرند روز شنبه و يكشنبه و دوشنبه را و روز دوشنبه بيرون روند پا برهنه و با خضوع و خشوع چنانكه در روز عيد بيرون مى رفتى و مؤذنان پيش پيش تو روند تا به مصلى رسى كه در آنجا نماز عيدين كرده مى شود پس امامت مى كنى و مردمان اقتدا مى كنند دو ركعت نماز مانند نماز عيد را بى اذان و اقامه بلكه سه مرتبه الصّلاه مى گويند مثل نماز عيد پس به منبر مى روى و ردا را مى گردانى بانكه جانب راست را به جانب چپ مى كنى و جانب چپ را به جانب راست و اگر بالا را پائين كنند و رو را پشت كنند نيز بد نيست چنانكه جمعى گفته اند پس رو بقبله مى كنى و صد مرتبه اللَّه اكبر به آواز بلند مى گويى و رو به جانب راست مى كنى و صد مرتبه سبحان اللَّه را مى گويى به آواز بلند پس رو بدست چپ مى كنى و صد مرتبه لا اله الا اللَّه مى گويى به آواز بلند پس رو به مردم مى كنى و صد مرتبه الحمد للّه مى گويى به آواز بلند و مردمان متابعت امام مى كنند در اين چهار صد عدد و ليكن ايشان رو بقبله باشند و امام رو به چهار جهه كند، پس دستها را بر مى دارى و دعاى باران مى كنى و مردمان نيز دعا مى كنند به آواز بلند كه اميد هست كه حق سبحانه و تعالى

شما را ناامید برنگرداند إن شاء اللَّه.

و این مجموع مضمون عبارت فقه رضویست و مضمون احادیث معتبره

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۱

مقبوله است از آن جمله در صحیح از محمد بن مسلم و کالصحیح از احمد بن سلیمان منقولست که هر دو از مرّه آزاد کرده محمد بن خالد که والی مدینه بود و هر دو اصحاب آن حضرتند نقل کرده اند که می گفت که اهل مدینه به فریاد آمدند به نزد محمد بن خالد در طلب باران، والی بمن گفت که برو نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و به حضرت عرض کن که چه کنیم که مردمان به فریاد آمده اند نزد من، من رفتم و به حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که بگو بیرون رود من عرض نمودم که فدای تو کردم کی بیرون رود حضرت فرمودند که روز دوشنبه عرض نمودم که بچه عنوان بیرون روند حضرت فرمودند که منبر را پیش پیش بیرون برند و پیاده بیرون رود چنانکه در عیدین بیرون می روند یعنی پا برهنه با تضرع و زاری و مؤذنان پیش پیش می رونـد عصا، نیزها در دست تا به مصلی می رسند، دو رکعت نماز می کند و مردمان اقتدا می کنند بی اذان و اقامه پس بر منبر می رود و ردا را می گرداند جانب راست را به جانب چپ و جانب چپ را به جانب راست پس رو بقبله می کند و صد مرتبه تکبیر می گوید به آواز بلند پس رو بدست راست می کند و رو به جانب جمعی که در دست راست نشسته اند می کند و صد مرتبه تسبیح می گوید به آواز بلند پس رو به مردمان دست چپ می کند و صد

مرتبه تهلیل می گوید به آواز بلند پس رو به مردمان می کند و صد مرتبه الحمد للّه می گوید پس دستها را برمی دارد و دعای استسقا می کند با مردمان به درستی که هر گاه چنین کنند امید هست که ناامید برنگردند پس چنین کرد و چون برگشتیم همه کس می گفتند که این از تعلیم آن حضرت بود هر چه کرد چون عامه نمی دانستند.

و کلینی ذکر کرده است که در روایت یونس این زیادتی بود که چون از نماز فارغ شدیم باران سر کرد و همه غم خود داشتیم که زود خود را به خانه رسانیم مبادا تر شویم یا مبادا سیلی بیاید و غرق شویم چون در آنجا زود سیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۲

می شود چون کوهستان است.

و در حسن کالصحیح از هشام بن حکم منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از نماز استسقا حضرت فرمودند که مانند نماز عیدین است قرائت می کند و تکبیر می گوید بنحو قرائت و تکبیر عیدین امام به صحرا بیرون می رود در جای پاکیزه با سکون تن و وقار قلب با خشوع و مسکنت و مردمان نیز باین نحو با إمام بیرون می روند و حمد الهی می کنند و تمجید می کنند به گفتن لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم یا بهر ذکری که دلالت بر عظمت الهی کند و ثنا بر حق سبحانه و تعالی می فرستد و مبالغه می نماید در دعا و تکبیر و تسبیح و تهلیل بسیار می گوید و دو رکعت نماز مثل نماز عیدین می گذارد که در قنوتش دعای باران می کند با تضرع و مبالغه بسیار و بهتر آنست که دعای

استسـقا سیّد الساجدین صـلوات اللَّه علیه را در قنوت بخواند و چون امام سـلام دهد ردا را بگرداند و جانب راست را به جانب چپ کند و بر عکس که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله چنین فرمودند.

و در موثق از عثمان منقولست که حماد سراج گفت که محمـد بن خالد مرا به خدمت حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرستاد که عرض کنم که مردمان بسیار فریاد می کنند از جهه استسقا چه می فرمایید در بیرون رفتن فردا حضرت فرمودند که بگو که استسـقا چنین نیست که هر وقت خواهنـد برونـد و بگو که بیرون رود و خطبه بخوانـد و امر کنـد مردمان را که سـه روز روزه بگیرند و روز سیم بیرون روند و همه روزه باشند حماد می گوید که رفتم و آن چه حضرت فرموده بودند گفتم و او حسب الامر حضرت بیرون رفت و ایشان را امر بصوم سه روز کرد چون روز سیم شد به خدمت حضرت فرستاد که چه کنیم و در غیر این روایت هست که حضرت فرمودند که روز دوشنبه برود و طلب باران کند.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۳

استسقا دو رکعت نماز می کند و ردا را می گرداند و دعای طلب باران می کند.

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است در صـحیح از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه در حکایت یونس که از میان قوم بـدر رفت و عـذاب آمد عالمی بود به ایشان گفت ای قوم تضـرع کنید و پناه به خدا برید شاید که حق سبحانه و تعالی بر شما

رحمت کند گفتند چه چه کنیم گفت همه جمع شوید و به صحرا روید و میانه زنان و فرزندان ایشان جدائی اندازید و گاو و گوسفند و شتر و اولاد ایشان را از هم جدا کنید و گریه کنید و دعا کنید و تضرع کنید، و در روایتی همه خاک بر سر خود می گردند تا حق سبحانه و تعالی بلا را از ایشان مدفوع ساخت و دور نیست که مستند علما در تفریق این حدیث باشد.

و احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که اگر حاجتی داشته باشید بحق سبحانه و تعالی روز چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرند و به صحرا روید و حاجات خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کنید و خواهد آمد. از این جهت اکثر اصحاب گفته اند که در روز جمعه نیز خوبست به صحرا رفتن از جهه طلب باران با آن که حکایت اعرابی که آمد و طلب باران کرد از حضرت در روز جمعه بود و حضرت دعا کردند و تا هفته دیگر باران می آمد هفته دیگر آمد که یا رسول اللّٰه خانه ها خراب شد حضرت دعا کردند که اللّهمّ حوالینا و لا علینا باران اطراف مدینه را گرفت و در مدینه نمی آمد و این حدیث در طرق شیعه و سنی متواتر است و لیکن این دعای شهر است و استسقا بیرون جدا است.

و در حدیث استسقاء حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا مذکور است که مامون از آن حضرت طلبیدند که جمعه استسقا کند حضرت فرمودند که دوشنبه خوبست و حضرت در روز دوشنبه بیرون رفتند و خرق عادت بسیار ظاهر شد در

آن روز اگر خواهی رجوع به عیون کن.

و در صحیح و کالصحیح بطرق متکثره وارد شده است که گردانیدن ردا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۴

فال خیر است که حق سبحانه و تعالی تنگی را به فراخی روزی مبدل گردانید و در موثق از اسحاق وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خطبه استسقا پیش از نماز است و در رکعت اولی هفت تکبیر است و در دویم پنج تکبیر است ممکن است که مراد از این خطبه خطبه امر بروزه باشد چنانکه گذشت یا حمل بر تقیه چون عامه نیز نماز استسقا را مثل نماز عید می دانند و عثمان خطبه عید را مقدم کرد چنانکه گذشت.

[دعا هنگام طلب باران]

(«و کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم اذا استسقی قال اللّٰهمّ اسق عبادک و بهائمک و انشر رحمتک و احی بلادک المیّته یردّدها مرّات») و در بعضی از نسخ ثلاث مرات و منقولست که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چون طلب باران می کردند این دعا را می خواندند یا سه مرتبه می خواندند یعنی خداوندا باران عطا کن بندگانت را و حیوانات را و پهن کن رحمتت را و زنده گردان شهرهای مرده ات را.

(«و خطب امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فی الاستسقاء فقال الحمد للّه سابغ النّعم و مفرّج الهمّ و باریٔ النّسم الّذی جعل السّماوات لکرسیّه عمادا و الجبال للأرض أوتادا و الارض للعباد مهادا و ملائکته علی ارجائها و حمله عرشه علی أمطائها و اقام بعزّته ارکان العرش و اشرق بضوئه شعاع الشّمس و احیا بشعاعه ظلمه الغطش و فجّر الارض عیونا و القمر نورا و

النّجوم بهورا ثمّ علا فتمكّن و خلق فاتقن و اقام فتهيمن فخضعت له نخوه المتكبّر و طلبت اليه خلّه المتمسكن اللَّهمّ فبدرجتك الرّفيعه و محلّتك المنيعه و فضلك السّابغ و سبيلك الواسع أسألك ان تصلّي على محمّد و آل محمّد كما دان لك و دعا إلى عبادتك و وفى بعهدك و أنفذ احكامك و اتّبع اعلامك عبدك و نبيّك و أمينك على عهدك إلى عبادك القائم بأحكامك و مؤيّد من اطاعك و

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۱۵

قاطع عذر من عصاك اللَّهمّ فاجعل محمّدا اجزل من جعلت له نصيبا فى رحمتك و أنضر من اشرق وجهه لسجال عطيّتك و اقرب الانبياء زلفه يوم القيمه عندك و أوفرهم حظّا من رضوانك و اكثرهم صفوف أمّه فى جنانك كما لم يسجد للأحجار و لم يعتكف للأشجار و لم يستحلّ السّبا و لم يشرب الدّماء» هر حمدى و ثنائى مخصوص ذات واجب بالذاتيست كه نعمتهاى او كامل است بر همه خلايق و برطرف سازنده غمها و المهاست و آفريننده خلايق است آن خداوندى كه هفت آسمان را ستونهاى كرسى خود گردانيده است چون اينها نگاه دارنده كرسى است يا عظمت كرسى او در اين مرتبه است كه هفت آسمان با اين عظمت بمنزله ستونى است نسبت به كرسى چنانكه خواهد آمد و كوههاى با اين عظمت را ميخ زمين گردانيده كه بمنزله لنگر او باشد بر روى آب يا مراد از جبال مؤمنان صالحند كه به بركت ايشان زمين برقرار است و آن خداوندى كه زمين را از جهه بندگان بمنزله فرشى گردانيده است كه ممكن باشد ايشان را زندگانى بر او بانكه سخت نگردانيده مثل سنگ و نرم نگردانيده

مانند آب بلکه وسط گردانیده است که از آن بناها توان ساختن و غذاها توان تحصیل نمودن که بدل ما یتحلل تواند شد، و فرشتگان را بر اطراف زمین از جهه حفظ آن مقرّر فرموده است یا مراد روز قیامت است که چون آسمانها را در هم پیچند فرشتگان آسمانها بر گرد زمین برآیند تا به کرسی یا عرش یا کل بعد را پر کنند و فرشتگانی که حاملان عرش اند الیوم یا روز قیامت بر پشت زمین باشند و عرش را بر دوش داشته باشند که انبیاء و اوصیاء و اولیا و علما و صلحا و اتقیا در سایه آن باشند تا خلایق از حساب فارغ شوند چنانکه در سوره حاقه این دو معنی را در قیامت فرموده است، و به پای داشت به سبب قهاریت و عظمت ارکان عرش را بحسب ظاهر که چهار پایه دارد مثل تخت پادشاهان یا مراد از ارگان حاملان عرشند که هشت کس باشند از پیشینیان و پسینیان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۶

روشن گردانید به روشنایی عرش شعاع آفتاب را چنانکه در احادیث وارد شده است که نور آفتاب از نور عرش است و ممکن است که ضمیر راجع باللّه تعالی باشد و در اضافه ادنی ملابسه کافی است یعنی به روشنی که خود آفریده است آفتاب را روشن گردانیده چنانکه فرموده است که «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً» یعنی آن خداوندیست که آفتاب را روشن گردانیده است و ماه را منوّر گردانیده است مانند آفتاب و زنده گردانید به سبب روشنایی شعاع آفتاب تاریکیهای ظلمت شب تار را و ممکن است که مراد نور ماه

باشـد که از آفتـابست و ممکن است که به خـاء معجمه و بـاء یـک نقطه باشـد یعنی بنـور آفتـاب تاریکیهـا را پنهـان کرد و در تهذیب اطفا است و آن اظهر است یعنی خاموش کرد به شـعاع شـمس نور ماه و سـتارگان را که در شب بودند یا تاریکی شب را فرو نشانیـد بنور آفتـاب و چشـمهای جوشـان از زمین بهم رسانیـد و مـاه را منور گردانیـد که در شب اگر چه آفتـاب نیسـت روشنایی ماه مغتنم است و هم چنین ستارگان را باهر و منوّر گردانید که اگر ماه نیز نباشد روشنایی ستارگان غنیمت است.

حاصل آن که همه اینها را از جهه بنی آدم آفریـده است تا در رفاهیت خداونـد خود را بشناسـند و او را بنـدگی کننـد و با این همه لطفها که نسـبت به ایشان به جا آورد بلنـد مرتبگی خود را ظاهر گردانیـد و بر عرش عظمت متمکن شـد چنانکه در قرآن مجید یاد فرموده است که بعد از خلق سماوات مستوی شد بر عرش یعنی تخت عظمت یعنی ظاهر شد عظمت و جلال او یا آن که با این چیزها که آفریـده بر عرش عظمت متمکن است و غنای ذاتی او راست و به هیچ گونه محتاج عبادت بندگان نیست و نسـبت او به عرش و فرش یکسـان است و ایجـاد کرد اشـیا را در نهایت احکام و اتقان و در خلق هر چیزی حکمتهای لا یتناهی مندرجست که فواید آنها به خلایق عاید است و بپا داشت همه اشـیا را و همه را حفیظ و رقیب و شاهد است، پس خاضع است نزد عظمت و جلال او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵،

تکبیر متکبران و از او می طلبند رفع حاجات مسکینان را خداوندا پس بحق آن رتبه عظیمی که تر است و بحق آن مرتبه که دست یافت مقربان از دامان ادراک تو کوتاه است، و بان تفضلی که نسبت به همه عالمیان در نهایت مرتبه کمالست، و بان راهی که از جهه همه خلایق فراخ گردانیده که هر یک به درگاهت توانند آمد و هیچ کس را ممنوع نگردانیده یا راه احسانی که با همه احسان کرده و می کنی بحق اینها همه از تو سؤال می کنم که درود و صلوات بر خلاصه موجودات و برگزیده عالمیان محمد مصطفی و آل امجاد او فرستی چنانکه حق بندگی ترا به جا آورد و عالمیان را به بندگی و عبودیت تو خواند و هر عهدی و پیمانی که با او کرده بودی همه را وفا کرد و احکام ترا جاری ساخت و متابعت نمود انبیا و مقربان ترا بانکه آن چه ایشان کرده بودند در همه مراتب بندگی به جا آورد، یا اقامت شرایع دین مبین به اعمال کرد چنانکه به اقوال فرمود، بنده خاص مقرب تو و رسول به استحقاق تو که مرتبه تبلیغ رسالات را به او کرامت فرمودی و امین تو بود بر اسرار تو و بر رسالاتی که فرموده بودی که بخلق رساند و قیام کرد بحق تو از رسانیدن احکام تو و تایید کننده بود مطیعان ترا و الحال نیز و قطع نمودن عذر مخالفان و عاصیان تو یعنی راه عذر نگذاشت خداوند پس هر کرا از رحمت خود بهره کرامت کرده بهره او را کامل تر و عظیمتر گردان و هر که را

از فضلهای غیر متناهی خود بهره کرامت کرده و او را خوشنود گردانیده او را از همه خوشنودتر گردان، و هر پیغمبری که او را در روز قیامت به قرب خود فایز گردانیده «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» او را از همه اقرب گردان و نصیب او را از خوشنودی خود از همه وافرتر و عظیمتر گردان و در بهشت صفهای امت او را از صفهای امم همه انبیا بیشتر گردان چنانکه وارد شده است که صفوف امت آن حضرت (ص) دو برابر جمیع امم باشد چون هرگز سجده نکرد سنگها را چنانکه قریش می کردند و معتکف نشد نزد درختان چنانکه جمعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۸

درختان می پرستیدند و ممکن است که اشاره بدنیا و اخرت باشد یعنی در دنیا چیزی تحصیل ننمود و عبادت از جهه بهشت نمی کرد بلکه مقصود او تو بودی و بس و حلال ندانست شراب را و نیاشامید خونها را چنانکه قریش می کردند از خوردن و فروختن شراب و سبا بکسر سین شرابست و بفتح سین فروختن خمر است پس چون حمد و صلوات بر وجه اکمل فرستادند شروع در مطلب کردند که.

(«اللّهمّ خرجنا إليك حين فاجأتنا المضايق الوعره و الجاتنا المحابس العسره و عضّتنا الصّعبه علائق الالسن [و عضّتنا علائق الشّين خ] و تأثّلث علينا لواحق المين و اعتكرت علينا حدابير السّنين و اخلفتنا مخايل الجود و استظمانا لصوارخ العود فكنت رجاء المبتئس و الثّقه للملتمس ندعوك حين قنط الانام و منع الغمام و هلك السّوام يا حيّ يا قيّوم عدد الشّجر و النّجوم و الملائكه الصّفوف و العنان المكفوف ان لا تردّنا خائبين و لا تؤاخذنا بأعمالنا

و لا تحاصّنا بذنوبنا و انشر علينا رحمتك بالسّحاب المتئق و النبات المونق و امنن على عبادك بتنويع الثّمره و احى بلادك ببلوغ الزّهره و اشـهد ملائكتك الكرام السّفره سقيا منك نافعه دائمه غزرها واسعا درّها سحابا وابلا سريعا عاجلا تحيى به ما قد مات و تردّ به ما قـد فات و تخرج به ما هو آت اللّهمّ اسـقنا غيثا مغيثا ممرعا طبقا مجلجلا متتابعا خفوقه منبجسه بروقه مرتجسه هموعه و سيبه مسـتدرّ و صوبه مسبطر [مستبطر خ] لا تجعل طلله علينا سموما و برده علينا حسوما و ضوءه علينا رجوما و ماءه اجاجا و نباته رمادا رمددا اللّهمّ انّا نعوذ بك من الشّرک و هواديه و الظّلم و دواهيه و الفقر و دواعيه يا معطى الخيرات من أماكنها و

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۱۹

مرسل البركات من معادنها منك الغيث المغيث و أنت الغياث المسـتغاث و نحن الخاطئون و اهل الذّنوب و أنت المستغفر الغفّار نسـتغفرک للجهالات من ذنوبنا و نتوب إليك من عوامّ خطايانا اللّهمّ فارسل علينا ديمه مـدرارا و اسـقنا الغيث واكفا مغزارا غيثا واسعا و بركه من الوابل نافعه تدافع الودق بالودق و يتلوا القطر منه القطر غير خلّب برقه و لا مكذب رعده و لا عاصفه جنائبه ريّا يغصّ بـالرّى ربابه و فاض فانصاع به سـحابه و جرى اثار هيـدبه جنابه [جبابه] سـقيا منك محييه مرويه محفله مفضـله زاكيا نبتها ناميا زرعها ناضرا عودها ممرعه آثارها جاريه بالخير و الخصب على أهلها تنعش بها الضّعيف من عبادك و تحيى بها الميّت من بلادك و تنعم بها المبسوط من رزقك و تخرج بها المخزون من رحمتك و تعمّ بها من نأى من خلقك

حتّی یخصب لإمراعها المجدبون و یحیی ببرکتها المسنتون و تترع بالقیعان غدرانها و تورق ذری الاکام زهراتها [رجواتها] و یدهامّ بذری الاکام شجرها و تستحقّ علینا بعد الیاس شکرا منّه من مننک مجلّله و نعمه من نعمک مفضّله علی بریّتک المرمله و بلادک المعرنه و بهائمک المعلمه و وحشک المهمله اللّهمّ منک ارتجاؤنا و إلیک ما بنا فلا تحبسه عنّا لتبطّنک سرائرنا و لا تؤاخذنا بما فعل السّفهاء منّا فانّک تنزّل الغیث من بعد ما قنطوا و تنشر رحمتک و أنت الولیّ الحمید ثمّ بکی فقال سیّدی ساخت [صاحت خ] جبالنا و اغبرّت ارضنا و هامّت دوابّنا و قنط ناس منّا او من قنط منهم و تاهت البهائم و تحیّرت فی مراتعها و عجّت عجیج الثّکالی علی أولادها و ملّت الدّوران فی مراتعها حین حبست عنها قطر السّماء فدقّ لذلک عظمها و ذهب لحمها و ذاب شحمها

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۰

و انقطع درّها اللّهمّ ارحم انین الانّه و حنین الحانّه ارحم تحیّرها فی مراتعها و أنینها فی مرابضها») ترجمه اش اینست که خداوندا به درگاه تو آمده ایم در وقتی که به ناگاه بر سر ما آمده است یا ما را به درگاه تو آورده است تنگیهای دشوار و ملجأ شده ایم به سبب ممنوع شدنهای از رحمتها که کارها را بر ما تنگ کرده است، و به دندان گرفته است ما را دندان گرفتن سخت اعمال قبیحه که از زبانهای ما واقع شده است از حکمهای باطل که حکام جور می کنند و از غیبت و بهتان و فحش که عالمیان بان مبتلایند و بنا بر نسخه لوازم قبایح و اعمال شنیعه ما را گرفته است مانند دندان

گرفتن شیر و ببر، و مستحکم شده است بر ما، یا مثل یکدیگر از بلاها نازل می شود بر ما به لوازم دروغها بر تو و مطلقا، و ازدحام آورده است بر ما سالهای قحط مانند شتران لاغر، و خلف وعده کرد با ما ابرهایی که گمان باران از آن داشتیم و همه تشنه باران رحمتت شده ایم از بسیاری فریاد گوسفندان و شتران سال دار یا اسبانی که در صحراها می چرند و گیاهی نمی یابند.

توئی که بی چارگان همه امیدوارند از تو، توئی که اعتماد دعا کنندگان بر تست به درگاه تو آمده ایم و ترا می خوانیم در حالتی که همه خلایق ناامید شده اند و از ابر و باران محروم شده اند و حیوانات چرنده همه هلاک شدند از بی آبی و بی علفی ای خداوندی که زنده همیشه و بذات خود موجودی و حیات همه از تست و این دو کلمه را می گویم بعدد درختان و بعدد ستارگان و بعدد فرشتگانی که در آسمانها صف زده اند و به عبادت الهی مشغولند و بعدد ابرهایی که از ما بازداشتی و همیشه می آمد یا آمدند و رفتند و بارانی بر ما نبارانیدند پس گویا که صد هزاران هزاران هزار مرتبه گفته ایم یا حی یا قیوم که ما را ناامید مگردان و ما را به سبب اعمال قبیحه مؤاخذه مکن و تقاص مکن از ما قوت حلال ما را به سبب آن که حرام را گرفتیم یا به سبب مطلق فسوقی که از ما صادر شده است، و فراخ گردان بر ما رحمتت را به فرستادن ابری که پر باران باشد و حاصلی که خوش آینده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۱

باشد و منت

نه و انعام کن بر بندگانت بانواع میوه ها به سبب بارانها و زنده گردان شهرهای مرده را برسانیدن شکوفها به مرتبه میوه ها که از آفتها بگذرند، و گواه ساز بر ما فرشتگان را که نیکویان و رسولانند به خلایق که ما بعد از این مخالفت نکنیم به توفیق تو یا گواه گیر این فرشتگان را بر فرشتگان عذابی که مقرّر فرموده که اگر بنی آدم در فسوق بکوشند ایشان در رحمت بر روی ایشان نبندند و چون بر ایشان گواه گرفتی نمی بندند، بارانی فرست از جانب رحمت خودت که نافع و دایم باشد کثرتش و ریختنش واسع باشد، ابری بفرست که بارانش درشت قطره باشد و به زودی بفرستی و الحال بفرستی که به سبب آن زنده کنی هر چه را مرده باشد و تدارک کنی هر چرا وقتش گذشته باشد و بان بیرون آوری آن چه را وقتش نرسیده باشد و آید.

خداوندا ما را بارانی بده که در عقبش باران باشد و صحراها را پر علف و گیاه کند و ابرش عالم گیر باشد و با صدای رعد باشد و پی در پی صدای رعد و باران باشد و برقش با باران باشد و ریختن بارانش با صدای رعد باشد چون در وقت تنگی این صدا غمها را می زداید و مجرای آن روان باشد که نهرش پر آب باشد، و ممکن است که واو جزو کلمه باشد یعنی حاصلش پی در پی رسد و آمدن بارانش دائمی باشد و بنا بر نسخه یعنی فرشتگان را بفرمایی که ثبت نمایند مرحومیت ما را به آمدن باران و ظاهرا تصحیف نساخ است.

خداوندا مگردان بارانش را ضعیف

که بی فایده باشد یا شبنمش را سموم مگردان چون باد سموم مهلک است و به ظاء منقوطه خوانده اند یعنی، ابرهای پی در پیش را بمنزله باد سموم مهلک و متلف مگردان به کثرت باران یا به کثرت سرما و سردیش را بر ما شوم مگردان، و روشنی آن را بر ما مانند سنگ باران مگردان چون ابر روشن بی بارانست و در صحیفه صوبه است و آن انسب است که ریختنش مانند سنگ باران نباشد که سبب تلف محصول شود و آبش را شور

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۲

مگردان که بی فایده باشد از بسیاری مضر باشد، و حاصلش را مانند خاکستر زبون و ضایع مگردان.

خداوند پناه می گیریم به تو از شرک و مقدّمات آن که ریا و معاصی باشد و پناه می آوریم به تو از ظلم ما بر دیگران و از ظلم دیگران بر ما و از بلاهایی که به سبب ظلم نازل می شود یا ظلمهایی را که علاج نتوان کردن یا گناهانی که سبب ظلم شود و پناه می آوریم به تو از فقر و احتیاج بخلق و آن چه سبب آنست از کارهایی که بد است.

ای خداوندی که هر خیری و خوبی از تست و نزد تست و می فرستی هر روزی نعمت و احسانی را از معدنش که نزد تست از تست بارانی که در عقب باران داشته باشد و توئی که فریاد رس بی چارگانی و همه استغاثه بسوی تو می کنند و ماییم خطاکاران و گناه کاران و هر کسی طلب مغفرت از تو می کند و توئی بسیار آمرزنده طلب مغفرت می کنیم از تو از گناهانی که از نادانی کرده ایم و بسوی تو توبه می کنیم

از جمیع گناهانی که کرده ایم.

خداوندا چون تو مقرّر ساخته که هر گاه بندگان توبه کنند باران بفرستی و ما توبه کردیم پس بفرست بر ما بارانی دایم و بسیار و نازل گردان بارانی درشت قطره بی شمار بارانی که عالم گیر باشد و برکتی کرامت کن از بارانهای درشت قطره عظیمی که نافع باشد و از بسیاری و تندی بر یکدیگر خورند و هر قطره بلا فصل از عقب یکدیگر آیند برقش فریب دهنده نباشد که بی باران باشد و رعدش این کسر را به گمان نیندازد که باران می آید و نیاید و بادهای جنوبش مهلک و متلف نباشد بارانی باشد که ابرش پر باشد از باران و ابرش با باران آید و رود که منقطع نشود از ما و دیگران و جاری شود از آثار دامنه آن ابر جمیع فضاها یا کاریزها و چاهها بارانی باشد که از محض فضل و رحمت تو باشد و عالمی را زنده کند و سیراب کند و عالمی را پر آب گرداند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۳

و در بعضی از نسخ مخضله یعنی عالمی را تر و تازه کند و فضل ترا شامل حال ما کند یا متصل باشد حاصلش در نمو و زیادتی باشد زراعتش، با برکت باشد سبزه درختانش خوشاینده باشد و از آثار آن گیاه و علف بسیار شود و خیر و ارزانی و فراوانی را بر عالمیان جاری سازد و به سبب آن بندگان ضعیف را از خاك مذلت برداری و شهرهای مرده را همه زنده گردانی و روزی فراخت را بر عالمیان انعام کنی و رحمتهای مخزونت را از جهه عالمیان از خزینهای رحمت بیرون

آوری و رحمتت نزدیکان و دوران را همه فرا گیرد تا آن که جمعی قحطی زدگان از قحطی خلاص شده به ارزانی شوند و خشک سالی کشیدگان به برکت آن زندگی یابند، و غدیرها در صحرا، از آب باران پر شوند و بر سر کوهها درختان برگ و شکوفه دار خوش آینده گردند و درختانش همه سبز و خرم شوند بعد از آن که همه ناامید از باران شده بودند باران رحمت همه را فرا گرفته در مقام شکر گذاری در آیند و احسانی باشد از جمله احسانهای تو که عالمیان را فرا گیرد و نعمتی از نعمتهای تو باشد که خلایق خاک آلود را از نیامدن باران فرا گیرد، و شهرهای خشک را به رحمتت ترکنی یا شهرهایی که از انعامت دور افتاده باشند به رحمت نزدیک شوند و حیوانات شهری و صحرایی همه را جان تازه به تن در آید.

خداوندا امیدواری ما همه از تست و بازگشت همه بسوی تست خداوندا باران را از ما باز مدار به سبب آن که می دانی اعمال قبیحه پنهان ما را و ما را مگیر به اعمال سفیهان و بی خردان بنی آدم به درستی که تو خداوندی که می فرستی باران را بعد از آن که همه ناامید شده باشند و پهن می کنی رحمتت را بر عالمان بعد از تنگی و توئی که سزاوار حمد و ثنائی و همگی ترا حمد می کنند بر نعمتهای غیر متناهی.

بعد از آن به گریه آمدند و گریان می گفتند که ای خداوند من کوهها از خشکی همه با زمین برابر شده است یا شوره زار شده است یا بی گیاه شده است

لوامع

یا به فریاد آمده است و در نهج انصاحتست یعنی همه شکافته شده است از خشکی و زمینها گرد آلود شده اند و حیوانات حیران شده اند و در چراگاه سرگردانند هر چند می کردند گیاهی نمی یابند و فریاد می کنند مانند فریاد زنان بچه مرده که بر فقد فرزندان گریند و از بس که می گردند در چراگاه ها ترک گشتن کرده اند چون باران را از ایشان باز داشته استخوانهای ایشان باریک شده است و گوشت ایشان رفته و پیه گداخته و شیر منقطع شده است خداوندا رحم کن بر ناله شتران و بر صداهای گوسفندان، رحم کن حیران شدن اینها را در چراگاهها و نالهای اینها را در پایگاهها.

و حیوانات را وسیله ساختن از آن جهت است که در اخبار بسیار از ائمه اطهار صلوات اللّٰه علیهم وارد است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر نه بهایم چرنده باشند و اگر نه اطفال شیرخواره باشند و اگر نه پیران پشت خم باشند یا با رکوع در نمازها و اگر نه جوانان با خشوع باشند هر آینه از آسمان باران نبارم و از زمین گیاه نرویانم و عذاب خود بر شما بریزم چنانکه ریزه ریزه شوید و حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر مؤاخذه می کرد حق سبحانه و تعالی مردمان را به اعمال بد ایشان بر روی زمین جنبنده نمی گذاشت، و در این خطبه مذکور نیست تعدّد و لیکن چون در اخبار وارد شده است که مثل نماز عید است بهتر آنست که بعد از نماز دو خطبه بخواند با فاصله نشستن و چون مطلوب در این نماز طلب بارانست در قنوتها و در

خطبها همه طلب باران می باید کرد.

[نماز استسقا دو رکعت است]

(«و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یصلّی للاستسقاء رکعتین و یستسقی و هو قاعد و قال بدا بالصّلاه قبل الخطبه و جهر بالقراءه») شیخ روایت کرده است در صحیح از صفوان از عبد اللّه یا موسی بن بکر از طلحه بن زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که پدرش صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۵

صلّی اللّه علیه و آله دو رکعت نماز استسقاء می کردند و دعای استسقا را نشسته می خواندند یعنی بعد از خطبه و حضرت فرمودند که حضرت ابتدا به نماز کردند و بعد از آن خطبه خواندند و قرائت را بلند خواندند.

و کلینی ذکر کرده است که در روایت عبد اللّه بن مغیره چنین است که گفت تکبیر در رکعت اول هفت است و در رکعت دویم پنج است و نماز را پیش از خطبه می کند و قرائت را بلند می خواند و استسقا می کند نشسته یعنی بعد از خطبه هر چند در خطبه نیز استسقا کرده باشد تا جمع شود در میان اخبار.

و کلینی روایت کرده است کالصحیح از ابی العباس از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که جمعی به خدمت حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند که یا رسول اللّه قحطی در بلاد ما افتاده است و چند سال است که باران نمی آید پس حضرت فرمودند تا منبر را بیرون بردند و صحابه جمع شدند و حضرت بالای منبر فرمودند و دعا می کردند و صحابه بامر حضرت آمین می گفتند اندک

لمحه شـد که جبرئیـل آمـد و گفت یـا محمـد خبر ده مردمان را که پروردگارت ایشان را وعـده فرموده که در فلان روز فلان ساعت باران خواهد آمد و مردم انتظار آن روز و آن ساعت می کشیدند تا آن ساعت شد بادی سر کرد و ابری به همرسید که آسـمان را فرو گرفت وماننـد آن که مشک را سراشـیب کننـد بارانی عظیم آمد و می آمد تا آن که همان جماعت به خدمت حضـرت آمدنـد و عرض نمودنـد که یـا رسول اللّٰه نزدیکست که همه غرق شویم دعـا کن که باران بایسـتد پس صـحابه جمع شدند و حضرت دعا می کردند و صحابه بامر حضرت آمین می گفتند پس شخصی گفت یا رسول اللّٰه نمی شنویم که چه می گوییـد حضـرت فرمودنـد که بگوئید که (اللّهمّ حوالینا و لا علینا اللّهمّ صـبّها فی بطون الاودیه و فی نبات الشّجر و حیث یرعی اهل الوبر اللّهمّ اجعلها رحمه و لا تجعلها عذابا») و ابو العباس گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۶

فرمودنـد که برق علامت باران است خواه در روز باشـد و خواه در شب و ترجمه اش اینست که خداوندا باران را بر جمعی که در حـوالی و اطرافنـد به بـار و بر مـا مبـار خداونـدا بریز این بـاران را در رود خـانه هـا و در جاهـائی که درختـان می رویـد در صحراهایی که بادیه نشینان می باشند خداوندا باران را رحمت کن و چنان مکن که عذاب باشد.

[وارونه کردن عبا در نماز]

(«و سـئل الصّادق صـلوات اللّٰه علیه عن تحویل النّبیّ صـلّی اللّٰه علیه و آله رداءه اذا استسقی قال علامه بینه و بین اصحابه تحوّل الجدب خصبا») و

شیخ کلینی هر دو مرسلا از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند که پرسیدند که چه معنی داشت آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در استسقا می گردانیدند ردای مبارك را حضرت فرمودند که علامتی بود میان آن حضرت و اصحاب که خشک سالی مبدل شد به فراخی و عیش یعنی حق سبحانه و تعالی دعا را مستجاب گردانید و محتمل است که مراد این باشد که من فال خیر زدم و حق سبحانه و تعالی فال خیر مرا رد نمی کند.

و صدوق در حدیث صحیح از انس بن عیاض روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که پدرش صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در استسقا نظر به آسمان می کردند و ردا را می گردانیدند از جانب راست به جانب چپ و بر عکس عرض نمودم که این چه معنی داشت حضرت فرمودند که معنیش این بود که خشک سالی مبدل خواهد شد به فراخی و عیش، و قریب باین است صحیحه ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب او از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و ظاهر این دو صحیحه اخبار است نه فال اما اگر غیر معصوم کند فال است.

[دعای امام حسن و امام حسین برای باران]

(«و جاء قوم من اهل الکوفه إلی علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه فقالوا له یا امیر المؤمنین ادع لنا بدعوات فی الاستسقاء فدعا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۷

علیّ صلوات اللّٰه علیه الحسن و الحسین صلوات اللّٰه علیهما فقال یا حسن ادع فقال الحسن اللّٰهمّ هیّج لنا السّحاب بفتح الابواب بماء عبّاب و رباب بانصباب و انسکاب یا

وهّاب و اسقنا مطبقه مغدقه مونقه فتّح اغلاقها و سهّل اطلاقها و عجّل سياقها بالأنديه فى الاوديه يا وهّاب و بصوب الماء يا فعّال اسقنا مطرا قطرا طلّا مطلّا طبقا مطبقا عامّا معمّا دهما بهما رحيما رشّا مرشّا واسعا كافيا عاجلا طيّبا مباركا سلاطح بلاطح يناطح الاباطح مغدودقا مطبوبقا مغرورقا و اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرنا حتّى ترخص به اسعارنا و تبارك به لنا فى ضياعنا صاعنا و مدّنا ارنا الرّزق موجودا و الغلاء مفقودا امين ربّ العالمين.

ثمّ قال للحسين ادع فقال الحسين صلوات اللّه عليه اللّهمّ معطى الخيرات من مظانّها و منزل الرّحمات من معادنها و مجرى البركات على أهلها منك الغيث المغيث و أنت الغياث المستغاث و نحن الخاطئون و اهل الذّنوب و أنت المستغفر الغفّار لا اله الّا أنت اللّهمّ ارسل السّماء علينا ديمه مدرارا و اسقنا الغيث واكفا مغزارا غيثا مغيثا واسعا مسبغا مهطلا مريئا مريعا غدقا مغدقا عبّابا مجلجلا صحّا صحصاحا بسّا بسّاسا مسبلا عامّا ودقا مطفاحا تدفع الودق بالودق دفاعا و يطلع القطر منه غير خلّب البرق و لا مكذب الرّعد تنعش به الضّعيف من عبادك و تحيى به الميّت من بلادك منّا علينا منك امين ربّ العالمين فما تمّ كلامه حتّى صبّ اللّه الماء صبّا و سئل سلمان الفارسى رضى اللّه عنه فقيل له يا ابا عبد اللّه هذا شى ء علّماه فقال ويحكم أ لم تسمعوا قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله حيث يقول اجريت الحكمه على لسان اهل بيتى») در كتاب قرب الاسناد حميرى

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۲۸

روايت كرده است از سندى ثقه از ابو البخترى از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه علیه از پدرش از جدش صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که جمعی حاضر شدند به نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و صدوق زیاد کرده است که از اهل کوفه بودند مگر آن که اهل کوفه به مدینه رفته باشند و اگر نه در وقتی که آن حضرت به کوفه تشریف آوردند سلمان فوت شده بود در زمان ولایت عثمان و شکایت نمودند کمی باران را و گفتند یا امیر المؤمنین و در قرب الاسناد یا ابا الحسن است و این نیز قرینه است که در کوفه نبوده است دعا کن از جهه ما دعایی چند از جهه طلب باران پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیهما را طلبیدند و فرمودند که یا حسن دعا کن پس حضرت امام حسن این دعا را کردند که ترجمه اش اینست که خداوندا برانگیزان از برای ما ابری که مقرون باشد به گشودن درهای روزی چون غالب آنست که چون باران سر کرد ارزانی می شود چون آنها که دارند آذوقه را می خواهند بفروشند که مبادا ارزان تر شود و آنها که ندارند نیز نمی خرند که شاید ارزان شود و ابر را برانگیزان که به بارد بارانی چنانکه از ناودان می آید و ابری باشد که باران از او روان باشد مانند نهری که از آسمان آید ای خداوند بسیار بخشنده باران ده ما را از ابری که جهانگیر باشد و پر باران و خوش آینده باشد که درهای بسته گشوده شود و به آسانی روان شود باران و به زودی جاری شود در رود خانه ها و باران آید در

وقت دخول آن ای بسیار بخشاینده به ریختن آب ای خداوندی که هر چه خواهی می کنی به باران بر ما بارانی درشت قطره خوش آینده که عقب داشته باران چنینی و عالم را فرا گرفته باشد و نفعش عام باشد و بسیار نافع باشد همه کسرا سیاه بسیار سیاه پر باران باشد و در بعضی از نسخ رهما براء است یعنی اگر نرمه باران باشد دوام داشته باشد و از رحمت نازل شود نه از غضب و بعضی از نسخ جیم است یعنی تند بیاید

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۹

و ریزان باشد و از عقبش نیز روان باشد و فراخ و کافی باشد و به زودی بیاید و نیکو و با برکت و نفع باشد و عریض بسیار عریض باشد یعنی عالم گیر باشد که رود خانه ها از آن پر شود و بسیار باران باشد و عالم گیر و ریزنده باشد با کثرت، و آب ده زمین همواره و کوه را و صحرا و شهر را تا آن که قیمتها ارزان شود و تا برکت بهم رسد در مزرعه و شهرهای ما.

و در قرب الاسناد تا برکت دهی صاع و مدّ ما را و گذشت که مدّ ربع صاع است.

و در اخبار بسیار وارد است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دعا کردند به همین دعا از جهه برکت صاع و مدّ مدینه مشرفه و برکت در اینها عظیم است بسیار است که یک مد و یک صاع آن قدر برکت دارد که ده مثل آن در وقتی دیگر آن مقدار برکت ندارد و ظاهرا تصحیف از نساخ این کتاب شده باشد.

خداوندا بنما

بما که روزی و نعمتها را بسیار به بینیم و گرانی و قحطی را نه بینیم مستجاب کن دعا را ای پروردگار عالمیان و بسیاری از الفاظ مترادفه را در دعاها می آورند چون الحاح در دعا مطلوبست و به عبارتی دیگر بهتر است با آن که در امثال این مواضع غرض اعجاز نیز هست.

بعد از آن به حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تو دعا کن پس آن حضرت صلوات اللّٰه علیه این دعا کردند که خداوندا ای خداوندی که بخشاینده همه خوبیهائی از جائی که از آنجا باید داد، و فرو فرستنده رحمتهایی از معدنهای آن بهمان معنی و جاری کننده برکتهایی بر اهل آنها از تست بارانی که در عقب او باران باشد یا فریاد رس بی چارگان باشد و توئی فریاد رس هر بی چاره و همه کس استغاثه و تضرع و زاری به درگاه تو می کنند و ماییم خطاکاران و اهل گناهان یعنی گناه کاران یا آن که از ما بغیر از بدی نمی آید و از تو بغیر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۰

خوبی نمی شاید و توئی که از تو طلب می کنند مغفرت را و تو همیشه گناهان عظیم را می آمرزی نیست خداوندی غیر از تو خداوندا بفرست بر ما باران دایم بسیار را و به بار بر ما بارانی سایل بسیار بارانی که از پی داشته باشد باران و عالم گیر باشد و کامل باشد و تمام و ریزنده باشد و گوارا و صاحب ریع باشد و درشت قطره بسیار درشت و ریزنده باشد با صدای رعد و بی مضرت باشد.

و در بعضی از نسخ و در قرب الاسناد سحا سحساحا به

سین مهمله یعنی سایل باشد بسیار سایل و صاد تصحیف نساخ است بارانی باشد که همه بلاد را نیکو احاطه کرده باشد و در قرب الاسناد بحا بحّاحا است یعنی دایم باشد نیکو دایم و ریزان باشد عالم گیر بارانی که بسیار روان باشد که پی در پی از روی قوت آید و بر هم خورد و قطره از او بیرون آید.

و در قرب الاسناد

و یتلوا القطر منه قطرا

است چنانکه در سایر دعاهای استسقاست یعنی قطرهای او پی در پی باشد تند و ظاهرا نساخ این کتاب غلط کرده اند و یطلع مناسبت ندارد، و برقش فریبنده نباشد و رعدش با باران باشد و خود را دروغ گو در نیاورد بارانی که بی چارگان را از خاك مذلّت و گرسنگی بردارد و زنده کنی به آن شهرهای مرده را و این منت و احسانی باشد از تو بر ما.

و در قرب الاسناد بعد از فقره سابقه اینست که

تورق به ذری الاکام من بلادك و تستحقّ به علینا من مننك یعنی شکرا

یعنی تو با برگ کنی به سبب این باران درختانی را که بر سر تلّهاست از شهرهای تو و تو مستحق شکر شوی باین انعامی که بر ما کنی مستجاب گردان دعاهای ما را ای پروردگار عالمیان پس هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که حق سبحانه و تعالی ریخت بارانی عظیم و چه عظیم پس به سلمان گفتند که ای ابو عبد اللّٰه کنیت سلمانست آیا این دعاها را تعلیم ایشان کرده بودند؟ سلمان گفت رحمت بر شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۱

باد مگر نشنیده اید قول حضرت سید المرسلین را صلی اللّٰه علیه که حق سبحانه

و تعـالی درر حکمت را بر زبان اهل بیت من جاری کرده است. و از این جا ظاهر می شود که نزد عرب فصاحت و بلاغت اهمّ معجزات بوده است و آمدن باران بی فاصله از دعاهای ایشان در نظر ایشان ننمود و فصاحت و بلاغت ایشان نمود.

چنـانکه حضـرت رضا صـلوات اللّٰه علیه در جواب ابن سـکّیت فرمودنـد که معجزه هر پیغمبری بحسب اقتضای زمان ایشان بود چون در زمان حضـرت موسـی سـحر شایع بود معجزه چند به آن حضـرت دادند که به افعال ایشان مشابهتی داشت و سحرهای ایشان را برهم زد، و در زمان حضـرت عیسـی حکماء یونان بودنـد و طب شایع بود معجزه آن حضـرت را از آن قبیل دادند که کور مادر زاد را روشن کند و پیسـی را زایل کند و مرده را زنده کند و در زمان حضـرت سـیّد المرسـلین صـلّی اللّٰه علیه و آله فصاحت و بلاغت غالب بود و خطب می نوشتند و بر در کعبه می آویختند تا آن که آن حضرت کتابی آورد که همه را بر هم زد و تحدی فرموده به سوره از سور آن نتوانسـتند آوردن و معترف به عجز شده مسلمان شدند مگر نادری که تعصّب جاهلیت ایشان نگذاشت که باین سـعادت مسـعود کردند با آن که آن حضـرت از جمیع اقسام معجزات آوردند و می گفتند سحر است چون تمیز فرق میان سحر و معجزه نداشتند اما در سخنان فصیح و بلیغ ید طولی داشتند و حیران بودند.

[نماز باران عمر]

(«و روی عن ابن عبّاس انّ عمر بن الخطّاب خرج یستسـقی فقـال للعبّاس قم فادع ربّک و اسـتسق و قال اللّٰهمّ انّا نتوسّل إلیك بعمّ نبیّک

فقام العبّاس فحمد اللَّه و اثنى عليه ثمّ قال اللَّهمّ انّ عندك سحابا و انّ عندك مطرا فانشر السّحاب و انزل فيه الماء ثمّ أنزله علينا و اشدد به الاصل و اطلع به الفرع و احى به الضّرع اللَّهمّ انّا شفعاء إليك عمّن لا منطق له من بهائمنا و أنعامنا شفّعنا فى أنفسنا و أهالينا اللَّهمّ انّا لا ندعو الّا

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۳۲

إيّاك و لا نرغب الّا إليك اللَّهمّ اسقنا سقيا وادعا نافعا طبقا مجلّلا اللَّهمّ انّا نشكو إليك جوع كلّ جائع و عرى كلّ عار و خوف كلّ خائف و سغب كلّ ساغب يدعو اللَّه») و مرويست بسند ضعيف از عبد اللَّه بن عباس كه عمر بن خطاب بطلب باران بيرون رفت و به عباس گفت برخيز و از پروردگارت طلب كن باران را و خود گفت خداوندا عم پيغمبرت را شفيع خود گردانيده ايم پس عباس برخاست و حمد و ثناى الهى به جا آورد و گفت خداوندا نزد تو ابر هست و نزد تو باران هست پس بفرست ابر را و بر آن ابر فرو فرست باران را و ديگر بفرست بر ما و اصلهاى درختان و نباتات را باين باران، سخت كن، و شاخها و فروع را با حاصل كن، و پستانهاى حيوانات را زنده گردان بشير.

خداوندا ما شفاعت مى كنيم بسوى تو از جانب بى زبانها از حيوانات بى زبان خداوندا شفاعت ما را قبول كن در حق ما و ياران ما خداوندا نمى خوانيم مگر ترا و طلب نمى كنيم مگر از تو خداوندا ما را بارانى ده كه دايم و نافع و عالمگير باشد و نفعش به همه عايد گردد خداوندا شكايت

می کنیم گرسنگی هر گرسنه را و برهنگی هر برهنه را و ترس هر ترسانی را و گرسنگی هر گرسنه را که خدا را خواند.

و این حکایت در صحیح بخاری هست و ظاهرا غرض صدوق از ذکر این دعا آنست که ملاحظه نمایند فصاحت حسنین را با فصاحت و بلاغت عباس ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا، و ظاهر سازد و عداوت عمر را با اهل بیتی که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله محتاج به ایشان بود در دعای مباهله، و ایشان حاضر بودند عباس را مقدم داشت مبادا حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات اللَّه علیهم دعا کنند و باران بیاید و رتبه ایشان ظاهر شود.

باب صلاه الکسوف

[علت زلزله و بادها]

(«و الزّلازل و الرّیاح و الظّلم و علّتها») این بابی است در بیان کیفیت نماز گرفتن آفتاب و ماه و زمین لرزش و بادهای سرخ و زرد و سیاه و تاریکیهای خوفناک و سبب بعضی از اینها صریحا و باقی کنایه.

(«قال سیّد العابدین علیّ بن الحسین صلوات اللَّه علیهما انّ من الایات الّتی قدّرها اللَّه عزّ و جلّ للناس ممّا یحتاجون الیه البحر الّذی خلقه اللَّه بین السّماء و الارض قال و انّ اللَّه تبارک و تعالی قدّر منها مجاری الشّمس و القمر و النجوم و قدّر ذلک کلّه علی الفلک ثمّ وکّل بالفلک ملکا معه سبعون الف ملک فهم یدیرون الفلک فاذا اداروه دارت الشّمس و القمر و النجوم معه فنزلت فی منازلها الّتی قدّرها اللَّه تعالی لیومها و لیلتها فاذا کثرت ذنوب العباد و احبّ اللَّه ان یستعتبهم بآیه من آیاته امر الملک الموکّل بالفلک ان یزیل الفلک عن مجاریه

قال فیامر الملک السّبعین الالف الملک ان ازیلوا الفلک عن مجاریه قال فیزیلونه فتصیر الشّمس فی ذلک البحر الّذی کان فیه الفلک فینطمس ضوؤها و یتغیّر لونها فاذا اراد اللّٰه عزّ و جلّ ان یعظّم الآیه غمست فی البحر علی ما یحبّ ان یخوّف عباده بالآیه قال و ذلک عند انکساف الشّمس و کذلک یفعل بالقمر فاذا اراد اللّٰه عزّ و جلّ ان یجلّیها و یردّها إلی مجراها امر الملک الموکّل بالفلک ان یردّ الفلک إلی مجراه فیردّ الفلک و ترجع الشّمس إلی مجراه قال فتخرج من الماء و هی کدره و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۴

القمر مثل ذلک قال ثمّ قال علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما اما انّه لا یفزع للآیتین و لا یرهب الّا من کان من شیعتنا فاذا کان ذلک منها فافزعوا إلی اللّٰه تعالی و راجعوه») و کلینی در حسن روایت کرده است از معروف بن خربوذ و او از اهل اجماعست از حکم بن مستورد از حضرت بهترین عابدان در زمان خود صلوات اللّٰه علیه که به درستی و راستی که از جمله آیات و دلایل وجود واجب الوجود و در کافی چنین است که ان من الاقوات به جای الایات یعنی از جمله قوتهائی که حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته است از جهه بندگان خود دریایی است که حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته است که حرکت آفتاب و ماه و ستارگان از آنجا باشد، و در کافی به جای منها فیهاست یعنی از برابر آن دریا حرکت می کنند و همه اینها را بر آسمان مقدر ساخته است یعنی از طرف بالا پس موکل ساخته است فرشته را

از جهه حرکت این افلاک که با آن ملک است هفتاد هزار ملک چنانکه در باب زوال گذشت.

و این فرشتگان افلاک را حرکت می دهند از مشرق به مغرب شبانه روزی یک دور و به سبب حرکت فلک الافلاک سایر افلاک حرکت می کنند و آفتاب و ماه و ستارگان نیز به تبعیت آن حرکت می کنند و هر یک به جای خود می روند در شبانه روزی یک بار چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است و ظاهر است حرکات ایشان به نحوی که چون تدبر می نمایند بنا بر ضبط حرکات ایشان می یابند که می باید در فلان روز فلان سال ماه حایل شود از رسیدن نور آفتاب بماه و کسوف شود و یا در فلان شب فلان ماه زمین حایل شود میان آفتاب و ماه و خسوف شود غالبا.

پس چون گناهان بندگان بسیار می شود و حق سبحانه و تعالی می خواهد که ایشان خایف شده تایب شوند امر می فرماید آن فرشته سردار فرشتگان را که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۵

حرکت افلاک را چنان کنید که کسوف شود و از حرکت متعارف بگردانید و چنان کنید که محاذی آن دریا شود و تاویل کرده اند که آن دریای ماه است که چون محاذی او می شود کسوف می شود و به نسبت محاذات از کل و بعض و در این صورت محاذی بعض می شود و بعضی از آفتاب می گیرد و یا آن که محاذی دریای بخارات می شود یا دریای حقیقی و نور آفتاب کم می شود چنانکه در بعضی از اوقات چنین می شود که روشنایی آفتاب کم می شود و رنگش آلوده می شود به کدورت و چون حق سبحانه و تعالی می خواهد

که آیت را عظیم تر کند و تخویف ایشان را بیشتر کند آفتاب را در آن دریا فرو میبرند به آن که کل گرفته می شود که محاذی کل قمر شود یا کسوف شود اگر سابق کسوف نباشد به مقداری که ایشان را مصلحت داند از تخویف هم در مقدار و هم در زمان طولانی و یا کمتر و با ماه نیز چنین می کند که اندکی داخل آن دریا می کند یا بسیاری و این دریا ممکن است که حقیقی باشد چون زمین با دریا یک کره است و هر دو حایل می شوند از رسیدن نور آفتاب بماه و ممکن است که حق سبحانه و تعالی چون در ازال آزال عالم بود بحال بندگانش بعلم حضوری حرکت افلاک را در آن روز چنین مقدر ساخته باشد که امروز کسوف و خسوف شود تا ایشان خایف شده مشغول بندگی او شوند و تایب شده ترک معاصی نمایند.

پس چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که کسوف و خسوف را زایل سازد امر می فرماید او فرشته بزرگ را که او امر کند فرشتگان را که فلک را از راه خود حرکت فرمایند و از محاذات این دو دریا دور کنند پس ملائکه حسب الامر الأعلی فلکرا به مجرایی که همیشه جاری می گردانند از آن راه جاری می سازند پس فلک بحال خود می آید و آفتاب و ماه و ستارگان همه به راه مقرر متحرک می شوند و چون آفتاب و ماه بیرون می آیند لمحه مکدّرند پس حضرت سید السّاجدین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که به درستی و راستی که فزع و خوف

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۶

حاصل نمی شود مگر کسانی را که از شیعیان

ما باشند زیرا که این جماعت اعتقاد به خدا و رسول او دارند و از گفته ایشان خایف می شوند بخلاف سایر مردمان که تابع منجّمانند و اعتقاد ایشان این است که خسوف و کسوف و امثال اینها از لوازم فلکند و خدا را دخلی نیست در این امور پس هر گاه کسوف یا خسوف یا شود پس پناه به خدای تعالی برید و رجوع کنید به او و در کافی ثم ارجعوا الیه است اما نسخه این کتاب اشعاری دارد که چون شما توبه می کنید حق سبحانه و تعالی در رحمت را می گشاید چون باب مفاعله از طرفین است.

(«قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّٰه ان الّذی تخبر به المنجّمون من الکسوف فیتّفق علی ما یذکرونه لیس من هذا الکسوف فی شی ء و انّما یجب الفزع إلی المساجد و الصّلاه عند رؤیته لأنّه مثله فی المنظر و شبیه له فی المشاهده کما انّ الکسوف الواقع ممّا ذکره سیّد العابدین صلوات اللّٰه علیه انّما وجب الفزع فیه إلی المساجد و الصّلاه لأنّه آیه تشبه آیات السّاعه و کذلک الزّلازل و الرّیاح و الظّلم و هی آیات تشبه آیات السّاعه فامرنا بتذکّر القیمه عند مشاهدتها و الرجوع إلی اللّٰه تبارک تعالی بالتوبه و الانابه و الفزع إلی المساجد الّتی هی بیوته فی الارض و المستجیر بها محفوظ فی ذمّه اللّٰه تعالی ذکره و قد قال النّبی صلّی اللّٰه علیه و آله انّ الشّمس و القمر آیتان من آیات اللّٰه تجریان بتقدیره و ینتهیان إلی امره لا ینکسفان لموت احد و لا لحیاه احد فاذا انکسف احدهما فبادروا إلی مساجدکم») مصنف این کتاب می گوید که آن چه منجّمان

خبر می دهند که آفتاب یا ماه می گیرد و واقع می شود بر آن به نحوی که ایشان می گویند که کل یا بعض در فلان ساعت از فلان روز یا فلان ساعت از شب واقع خواهد شد از این کسوف نیست مطلقا اما بحسب شرع واجبست که هر کسوفی و خسوفی که واقع شود به مساجد روند و نماز آن را واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۷

سازند چون شبیه است به آن کسوف در مشاهده هم چنان که کسوفی که حضرت سیّد الساجدین صلوات اللّٰه علیه فرموده است از این جهت واجب است که به مساجد روند و نماز گذارند چون شبیه است به علاماتی که در روز قیامت واقع خواهد شد.

و هم چنین زلزله و بادها و تاریکیها و اینها همه آیاتی است که شبیه است به علاماتی که در روز قیامت واقع خواهد شد چنانکه در قرآن مجید واقع شده است که.

(«إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها و إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ») و امثال این آیات که بسیار است و ما ماموریم که چون این آیات واقع شود و مشاهده کنیم اینها را آن که بخاطر آوریم روز قیامت را و رجوع کنیم بحق سبحانه و تعالی به توبه و انابت و ملتجی شدن به مساجدی که خانهای حق سبحانه و تعالی است در زمین و هر که پناه باین خانها برد در امان الهی در می آید.

و بتحقیق که منقول است کالصحیح یا صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که چون ابراهیم فرزند حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله از دنیا رفت آفتاب گرفت و مردمان گفتند

که آفتاب از جهه فوت پسر آن حضرت گرفت پس آن حضرت بر منبر فرمودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و بعد از آن فرمودند که ای مردمان به درستی که آفتاب و ماه دو آیتند از آیات الهی که بامر الهی حرکت می کنند و مطیع حق سبحانه و تعالی اند و از جهه مردن کسی و زندگانی کسی نمی گیرند پس اگر هر دو یا یکی از هر دو بگیرد نماز کنید پس حضرت به زیر آمدند و نماز کسوف را به جماعت ادا نمودند و عبارت صدوق چنین است که هر گاه یکی از این هر دو بگیرد پیش دستی کنید بسوی مساجد خود.

و سنّیان در صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند در آن که در روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۸

وفات ابراهیم آفتاب گرفت و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله این خطبه را خواندند.

بدان که چون بحسب ظاهر گفته منجّمان با حدیث علی بن الحسین صلوات اللَّه علیهما مخالفتی دارد صدوق رفع مخالفت باین کرده است که آن چه منجّمان می گویند غیر کسوفی است که در حدیث واقع است زیرا که کسوف منجّمان به اعتبار حرکت فلک است و کسوف حدیث به اعتبار گناهان مردمان است و مذکور شد که منافات ندارد و ممکن است که حق سبحانه و تعالی در همان روز به اعتبار این اعمال چنین مقرر ساخته باشد که کسوف یا خسوف شود.

چنانکه کالصحیح منقول است از بدر که در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه نشسته بودم که حضرت فرمودند که پیش از قیام قایم آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله دو

علامت خواهد بود که از زمان آدم تا آن وقت نبوده است آفتاب در نیمه رمضان می گیرد و ماه در آخر ماه پس شخصی گفت یا ابن رسول اللّه بر عکس متعارفست حضرت فرمودند که علامه ظهور آن حضرت است و بر خلاف عادت خواهد بود، و هم چنین منقول است که در روز شهادت حضرت امام حسین آفتاب گرفت با آن که دهم بود حاصل آن که بر خلاف عادت کم است.

[نماز آیات در زمان علی ع]

(«و انکسفت الشّمس علی عهد امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فصلّی بهم حتّی کان الرّجل ینظر إلی الرّجل قد ابتلّت قدمه من عرقه») و منقول است که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت صلوات اللّه علیه پس نماز کسوف را با اصحاب خود کردند و طول دادند که در وقت رکوع نظر بهم می کردند که آن مقدار عرق کرده بودند که گل شده پای هر کس یا تر شده بود.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که در زمان حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله آفتاب گرفت حضرت دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۹

رکعت نماز به جماعت کردند و آن مقدار طول دادند که جمعی از طول قیام غش کردند و بی خود شدند.

[نماز آیات به یک شکل است]

(«و سال عبد الرّحمن بن ابی عبد اللّه الصّادق صلوات اللّه عن الرّیح و الظّلمه تکون فی السّماء و الکسوف فقال الصّادق صلوات اللّه علیه صلاتهما سواء») و در صحیح منقول است که حضرت عبد الرحمن گفت از آن حضرت صلوات اللّه سؤال کردم از بادهای مخوف و از ظلمتهای مخوف که در آسمان بهم می رسد و از گرفتن آفتاب یعنی مثل هم اند؟ حضرت فرمودند که نماز هر دو مساویند و ظاهر حدیث آنست که در کیفیت و وجوب مثل یکدیگرند و دیگر خواهد آمد.

«و فی العلل الّتی ذکرها الفضل بن شاذان رحمه اللّه عن الرّضا صلوات اللّه علیه قال انّما جعلت للکسوف صلاه لأنّه من آیات اللّه تبارک و تعالی لا یدری الرحمه ظهرت ام لعذاب فاحبّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله ان تفزع أمّته إلی خالقها و راحمها عند ذلک لیصرف

عنهم شرّها و يقيهم مكروهها كما صرف عن قوم يونس عليه السّلام حين تضرّعوا إلى اللّٰه عزّ و جلّ و انّما جعلت عشر ركعات لأنّ اصل الصّلاه الّتى نزل فرضها من السّماء اوّلا فى اليوم و الليله انّما هى عشر ركعات فجمعت تلك الرّكعات هاهنا و انّما جعل فيها السّجود لأنّه لا يكون صلاه فيها ركوع الّا و فيها سجود و لان يختموا صلاتهم ايضا بالسّجود و الخضوع و انّما جعلت اربع سجدات لأنّ كلّ صلاه نقص سجودها من اربع سجدات لا تكون صلاه لأنّ اقلّ الفرض من السّجود فى الصّلاه لا يكون الّا اربع سجدات و انّما لم يجعل بدل الرّكوع سجودا لأنّ الصّلاه قائما افضل من الصّلاه قاعدا و لأنّ القائم يرى الكسوف و الاعلى، و السّاجد لا يرى و انّما غيّرت عن اصل

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۴۰

الصّلاه الّتى افترضها اللّٰه عزّ و جلّ لأنّه صلّى لعله لغير امر من الامور و هو الكسوف فلمّا تغيّرت العلّه تغيّر المعلول») و در حسن كالصحيح منقولست در علّتهائى كه فضل از حضرت امام ابى الحسن الرّضا صلوات اللّٰه عليه روايت كرده است كه فرمودند كه چرا از جهه كسوف شمس يا اعم از شمس و قمر چون اطلاق مى كنند كسوف را بر مطلق گرفتن مقرر شده است زيرا كه اين كسوف از آيات حق سبحانه و تعالى است كه ظاهر نيست كه علامت رحمت است يا علامت عذاب است پس آن حضرت صلّى اللّٰه عليه و آله خواست كه امتش پناه برند به خالق و راحم ايشان نزد اين علامت كه اگر علامت غضب باشد حق سبحانه و تعالى به سبب تضرع و زارى ايشان

آن بدی و بلا را دفع کند از ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی بلا را از قوم حضرت یونس علیه السّلام برداشت چون تضرع و زاری کردند به درگاه الهی چنانکه گذشت، و چرا ده رکوع مقرر ساختند یا ده رکعت زیرا که اصل نمازی که حق سبحانه و تعالی اول از آسمان فرستاد در شبانه روزی ده رکعت بود که ده رکوع داشت ده رکوع را در این نماز جای دادند و چرا در این نماز سجود مقرر فرمودند زیرا که نیست نمازی که رکوع داشته باشد مگر آن که سجود دارد و نماز میت که سجود ندارد رکوع نیز ندارد و از جهه آن که آخر رکعت سجود و خشوع و خضوع باشد و چرا چهار سجده دارد زیرا که در نمازهای دو رکعتی البته چهار سجود است و اگر کمتر کنند آن نماز نماز نخواهد بود و چرا سجود را زیاد نکردند بعوض رکوع زیرا که نماز ایستاده افضل از نماز نشسته است و از جهه آن که ایستاده و اعلی از ساجد که راکع باشد به زیر چشم می توانند دید که منجلی شده است تا آن که تخفیف دهند و تمام کنند و کسی که در سجده است نمی بیند و در بعضی از نسخ عیون بدل از الاعلی الانجلاء است و در علل الاعلی است که عطف باشد بر القائم و چرا این نماز را تغییر دادند از اصل نمازی که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۱

تعالی واجب ساخته است از جهه آن که کسوف بر خلاف عادتست مناسب این بود که مثل سببش مخالف باقی نمازها باشد و

عبارت چنین است که این نماز از جهه علتی که آن کسوفست واجب شده است نه از جهه امری دیگر پس چون علتش بر خلاف عادتست معلول نیز بر خلاف عادتست.

و کالصحیح روایت کرده است صدوق از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که این زلزله و کسوف و خسوف و بادهای مخوفه از علامات روز قیامت است پس چون این چیزها حادث شود یاد کنید قیام قیامت را و پناه برید به مساجد خود.

[ذو القرنین و ظلمات]

(«و قال الرّضا صلوات اللّٰه علیه انّ ذا القرنین لمّا انتهی إلی السّدّ جاوزه فدخل فی الظّلمات فاذا هو بملک قائم علی جبل طوله خمسمائه ذراع فقال له الملک یا ذا القرنین اما کان خلفک مسلک فقال له ذو القرنین من أنت قال انا ملک من ملائکه الرّحمن موکّل بهذا الجبل و لیس من جبل خلقه اللّٰه الّا و له عرق إلی هذا الجبل فاذا اراد اللّٰه عزّ و جلّ ان یزلزل مدینه أوحی إلیّ فزلزلتها. و قد یکون الزّلزله من غیر ذلک») منقول است به اسانید قویه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که چون اسکندر ذو القرنین به سد رسید و سد را ساخت و از آنجا گذشت تا به ظلمات رسید که همیشه شب بود و بعضی گفته اند که شش ماه شب بود و شش ماه روز دید که ملکی بر کوهی ایستاده است که قد آن فرشته پانصد گز بود یا کوه بر احتمالی و مشهور اینست که این کوه قافست که محیط است بدنیا پس آن فرشته گفت به ذو القرنین که آیا راهی دیگر نداشتی که به این جا آمدی

یعنی راه را کم کرده و اگر نه عاقل بچه وجه داخل ظلمات شود و ذو القرنین پرسید که تو کیستی گفت فرشته ام از فرشته های خداوند رحمن و موکلم باین کوه و هر کوهی را که حق سبحانه و تعالی آفریده است رگ آن کوه متصل است باین کوه پس چون حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۲

سبحانه و تعالی می خواهد که شهری را بلرزاند بمن وحی می فرماید و من آن رگ را می کشم و می لرزانم آن شهر را.

و صدوق ذکر کرده است که زلزله را علتی دیگر هست چون روایات مختلفه وارد شده است جمع کرده است که همه حق است و ممکن است که از هر یک حاصل شود و لیکن جزم نمی توان کرد بمجرّد اخبار آحاد که همه واقع است می توان گفت که ممکن است که همه حق باشد و دور نیست که مراد صدوق نیز همین باشد یا آن که روایات نزد او متواتر باشد.

[زلزله و حوت]

(«و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّ اللّٰه تبارک و تعالی خلق الارض و امر الحوت فحملها فقالت حملتها بقوّتی فبعث اللّٰه عزّ و جلّ إلیها حوتا قدر فتر فدخلت فی منخرها فاضطربت اربعین صباحا فاذا اراد اللّٰه عزّ و جلّ ان یزلزل ارضا تراءت لها تلک الحوته الصّغیره فزلزلت الارض فرقا. و قد تکون الزّلزله من غیر هذا الوجه» و در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که چون حق سبحانه و تعالی زمین را آفرید امر کرد ماهی را که زمین را بردارد و چون برداشت با خود گفت که من به قوت خود برداشته ام حق سبحانه و تعالی ماهی را برانگیخت

که بقـدر فراخی مـا بین ابهـام و سـبابه بود در وقت گشودن دست تخمینـا بقـدر ده انگشت که در بینی ماهی بزرگ رفت پس چهل روز آن در اضـطراب بود پس چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که زمینی را بلرزاند آن ماهی کوچک خود را به آن ماهی بزرگ می نماید و زمین به زلزله در می آید از ترس آن ماهی و گاه هست که زلزله از غیر این دو وجه می باشد.

و کلینی در قوی از عبد الصّمد بن بشیر روایت کرده است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که آن ماهی که زمین را برمی دارد در خاطرش گذشت که زمین را به قوت خود برداشته است پس حق سبحانه و تعالی ماهی فرستاد که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۳

فـتر بزرگـتر بـود و از وجب کوچکـتر بود و داخـل بینی او شـد پس از دردی که او را حاصـل شـد چهـل روز بیهوش شـد حق سبحانه و تعالی بر او رحم کرد و از دماغش بیرون آمد پس حق سبحانه و تعالی می خواهد که زلزله به زمینی فرستد آن ماهی را می فرستد و ماهی بزرگ می لرزد و زلزله می شود.

(«و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ اللَّه تبارک و تعالی امر الحوت ان تحمل الارض و کلّ بلد من البلدان علی فلس من فلوسه فاذا اراد اللَّه عزّ و جلّ ان یزلزل ارضا امر الحوت ان یحرّک ذلک الفلس فیحرّک‌ه و لو رفع الفلس لا انقلبت الارض باذن اللَّه عزّ و جلّ. و الزّلزله تکون من هذه الوجوه الثّلاثه و لیست هذه الاخبار بمختلفه») و صدوق از کتاب صفار روایت کرده است مرسلا از

یکی از ائمه صلوات اللّٰه علیهم که حق سبحانه و تعالی امر فرمود ماهی را که زمین را بردارد و هر شهری که هست بر فلسی از فلسهای آن ماهیست و چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که زلزله در زمینی فرستد امر می فرماید آن ماهی را که آن فلس را بردارد و آن را حرکت دهد و اگر آن ماهی فلس را بلند کند زمین سرنگون می شود باذن الهی، و زلزله از این سه وجه می باشد و میان اخبار اختلاف نیست بحسب واقع و حکایت ماهی کالمتواتر است در اخبار و انکار آن نمی توان کردن.

از آن جمله در حدیث صحیح از آبان بن تغلب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که زمین بر چه چیز است حضرت فرمودند که بر سنگی که آن بر شاخ گاو است و گاو بر پشت ماهی است و ماهی بر آبست.

و در صحیح از حسین بن زید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زینب بوی خوش فروش احول به نزد زنان و دختران حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و بوی خوش به ایشان می فروخت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۴

حضرت داخل خانه شدند و زینب نزد زنان بود حضرت فرمودند که ای زینب چون به خانهای ما می آیی خانهای ما خوشبو می شود زینب عرض نمود که یا رسول اللّٰه خانهای تو به بوی خوش تو خوشبوتر است، حضرت فرمودند که چون چیزی فروشی احسان کن زیاده بده یا چیز خوب بفروش و غش مکن. که چیزی غیر مشک و عنبر مثلا داخل

اینها کنی که رعایت اینها کردن سبب حلیت و بقای مال است.

زینب گفت یا رسول اللّٰه نیامده ام که چیزی بفروشم آمده ام که از عظمت الهی چیزی چند بفرمایی حضرت فرمودند که عظمت الهی از آن اعظم است که وصف توان کرد و لیکن از عظمت مخلوقات الهی بگویم پاره به درستی که این زمین با هر که و هر چه در آن است نزد زمین زیر آن مانند حلقه ایست که در بیابان عظیمی خالی از همه چیز افتاده باشد آیا آن حلقه قدری دارد و این هر دو زمین نزد زمین سیم مانند حلقه ایست که در بیابان و هم چنین تا طبقه هفتم پس این آیه را خواندند که «وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» که دلیل است بر آن که هفت زمین است و این هفت زمین با هر که بر اوست و هر که در اوست بر پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابان خالی و این خروس یک بالش در مشرقست و یکی در مغرب است و پاهای او در منتهای زمین یا آسمانست و اینها بر روی سنگ مانند حلقه ایست که در بیابان خالی و اینها بر پشت ماهی مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه در دریای تاریک مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه بر هوا مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه نزد ثری که دور نیست که کره نار باشد مانند حلقه ایست در بیابان خالی پس حضرت این آیه را خواندند که مر او راست آن چه در آسمانها و آن چه در زمینهاست و آن چه در میان اینهاست و آن چه در زیر خاک است

که آن هوا یا کره نار است و اینها همه نزد آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابان خالی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۵

هم چنین هر آسمانی نزد آسمان بالا-تر مانند حلقه ایست در بیابان خالی تا آسمان هفتم و اینها همه نزد دریایی که در آنجاست نزد کوههای تگرگ مانند حلقه ایست در بیابان خالی و این آیه را خواندند که حق سبحانه و تعالی از آسمان می فرستد از کوههائی که در آنجاست از تگرگ، و اینها همه نزد هوائی که دلها در آن حیرانست مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه نزد حجابهای نور مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه نزد کرسی مانند حلقه ایست در بیابان خالی و این آیه را خواندند که فرا گرفته است کرسی آن آسمانها و زمینها را و بر او دشوار نیست حفظ اینها و اوست خداوندی که بلند مرتبه و عظیم الشأن است و اینها همه نزد عرش بمنزله حلقه ایست در بیابان خالی و این آیه را خواندند که خداوند مهربان بر عرش عظمت و جلال مستوی است یعنی با عظمتی که دارد نسبتش به همگی یکسانست.

و بروایتی که حسن بن محبوب کرده است و صدوق نیز در توحید ذکر کرده است از ابراهیم بن هاشم و غیر او حجب نور پیش از هوایست که قلوب در آن حیران است و فرشتگان حاملان عرش مداومت بر کلمه لا اله الا اللّٰه و لا حول و لا قوه الا باللّٰه دارند و اگر کسی تاویل نکند اولی است چون منافاتی با عقل ندارد و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و سال سلیمان الدّیلمیّ ابا عبد اللّٰه عن الزّلزله ما هی

فقـال آیه فقـال و مـا سـببها قـال انّ اللَّه تبـارک و تعـالی وکّل بعروق الارض ملکا فاذا اراد اللَّه ان یزلزل ارضا أوحی إلی ذلک الملک ان حرّک عرق کذا و کذا قال فیحرّک ذلک الملک عرق تلک الأرض الّتی امر اللَّه تبارک و تعالی فتتحرّک بأهلها قال قلت فـاذا کـان ذلـک فمـا اصـنع قـال صلّ صـلاه الکسوف فاذا فرغت خررت للّه عزّ و جلّ ساجـدا و تقول فی سـجودک یا من یمسک السّماوات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان أمسکهما من

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۶

احـد من بعـده انّه کـان حلیمـا غفورا یا من یمسک السّـماء ان تقع علی الارض الا باذنه أمسک عنّا السّوء انّک علی کلّ شـی ء قدیر» و منقول است از سـلیمان که گفت از آن حضـرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم که سبب زلزله چیست حضرت فرمودند که آیتی از دلایل وجود واجب الوجود است و قدرت کامله او بندگان را با خبر می کند از عذاب خود گفت عرض نمودم که سببش چیست حضـرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی ملکی را موکل کرده است بر رگهای زمین پس چون اراده می فرماید که زمینی را بلرزاند وحی می فرماید به آن فرشـته که فلان رگ را حرکت ده آن فرشـته همان رگ را حرکت می دهد با اهل آن زمین گفت عرض نمودم که چون زلزله شود چه کنم حضـرت فرمودند که مثل نماز کسوف نماز کن و چون از نماز فارغ شوی بینـداز خود را به سـجده و در سـجود بگو ای خداونـدی که آسـمانها و زمینها را به قدرت کامله خود نگاه می داری که زایل نشوند و اگر زایل

شونـد کسـی نگـاه نمی توانـد داشت اینهـا را به درستی که حق سـبحانه و تعـالی حلیم و بردبـار است از عاصـیان و بر ایشان به زودی نمی گیرد و آمرزنـده است گناهان ایشان را هر چند مسـتحق این شده اند که آسـمانها و زمینها در گردد به سـبب قبایح اعمال خلایق ای خداونـدی که نگاه می داری آسـمان را که بر زمین نیفتد مگر باذن او در روز قیامت این بلا را نگاه دار از ما به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی و همین دعا در حـدیث قوی از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه منقول است و در فقه رضوی نیز مذکور است.

[راه رفع زلزله]

(«و روی علیّ بـن مهزیـار قـال کتبت إلی ابی جعفر صـلوات اللّه علیه و شـکوت الیه کـثره الزّلازل فی الاهواز و قلت تری لی التّحویـل عنها فکتب صـلوات اللّه علیه لا تتحوّلوا عنها و صوموا الاربعاء و الخمیس و الجمعه و اغتسـلوا و طهّروا ثیابکم و ابرزوا یوم الجمعه و ادعوا اللّه فانّه یرفع عنکم قال ففعلنا و سکنت الزّلازل») و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۷

به اسانید صـحیحه منقول است از علی که گفت عرضه نوشـتم به خدمت حضـرت امام محمد تقی صـلوات اللّه علیه و شـکایت نمودم از بسیاری زلزله که در شهر اهواز بهم رسیده است و عرض نمودم که مصلحت می دانید که از این شهر بشهر دیگر روم پس نامه آن حضـرت صـلوات اللّه علیه رسید که از آنجا به جای دیگر مروید همه شیعیان روز چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و روز جمعه غسل کنید و جامهای پاک به پوشید و بیرون روید به

صحرا و دعا کنید تا حق سبحانه و تعالی رفع کند این بلا را از شما علی گفت که چنین کردیم و زلزله ها ساکن شد و ظاهر آنست که نماز زلزله را می کرده باشند و این عمل از جهه رفع بلا بوده است و هر حاجتی که باشد که چنین کنند آن حاجت بر آورده می شود بفضل الهی.

(«و قال الصّادق صلوات اللّه علیه انّ الصّاعقه تصیب المؤمن و الکافر و لا تصیب ذاکرا») و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که صاعقه به مؤمن و کافر می رسد و نمی رسد به کسی که به یاد حق سبحانه و تعالی باشد اگر چه کافر باشد و صاعقه برقیست که نزدیک به زمین می رسد و می سوزاند آدم و حیوان و درخت و امثال اینها را.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که صاعقه به مؤمن نمی رسد شخصی گفت که من شخصی از مؤمنان را دیدم که در مسجد الحرام نماز می کرد و صاعقه به او رسید حضرت فرمودند که آن شخص همیشه کبوتران حرم را آزار می داد بعد از آن حضرت فرمودند که صاعقه به مؤمن و کافر می رسد و به کسی که در ذکر الهی باشد به او نمی رسد و ظاهر می شود که مؤمن کسی است که مخالفت الهی نکند و همیشه بذکر الهی مشغول باشد فتدبّر.

[باد و نماز آیات]

(«و قال علیّ صلوات اللّه علیه للریح رأس و جناحان») و منقول

است از آن حضرت صلوات اللّه علیه و آله که فرمودند که باد را سریست و دو بال مانند مرغان پرنده

و امکـان دارد که مراد ظاهر حـدیث باشـد و ما نـدانیم یا آن که مأوّل باشـد بانکه مقـدمه باد سـر او باشـد و اطرافش بالهای او باشد.

(«و روی عن کامل قال کنت مع ابی جعفر صلوات اللّه علیه بالعریض فهبّت ریح شدید فجعل ابو جعفر صلوات اللّه علیه یکبّر ثمّ قال ان التکبیر یردّ الرّیح») و کالصحیح منقول است از کامل که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه بودم که بادی سخت سر شد پس حضرت شروع کردند و تکبیر می گفتند و فرمودند که اللّه اکبر باد را برطرف می کند یا سورتش را می شکند.

(«و قال صلوات اللّه علیه ما بعث اللّه عزّ و جلّ ریحا الّا رحمه او عذابا فاذا رأیتموها فقولوا اللّهمّ انّا نسألک خیرها و خیر ما ارسلت له و نعوذ بک من شرّها و شرّ ما ارسلت له و کبّروا و ارفعوا اصواتکم بالتکبیر فانّه یکسرها») و از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که حق سبحانه و تعالی نفرستاده بادی که عبث باشد بلکه رحمت است یا عذاب پس چون باد شود بگوئید که خداوندا از تو سؤال می کنیم خیر این باد را و خیر آن چه این باد از جهه آن فرستاده شده است و پناه می گیریم به تو از شر این باد و از شر آن چه این باد از جهت آن فرستاده شده است و تکبیر بگوئید و آواز خود را به تکبیر بلند کنید که تکبیر سورت و شدت آن را می شکند و این معنی مجرب است.

(«و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لا تسبّوا الرّیاح فانّها

مـأموره و لاـ الجبـال و لاـ السّاعـات و لاـ الايـام و لاـ اللّيـالى فتـاثموا و يرجع إليكم») و در قوى از سـكونى منقول است كه آن حضرت صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند كه دشنام مدهيد بادها را به درستى كه كه اگر تند و سخت آيند بامر الهى چنين

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۴۹

مى آيند و دشـنام مدهيد كوهها را كه چه كوه بلند ناهمواريست و نه ساعتها را و نه روزها و شـبها را چون از فعل الهى است و شما گناه كار مى شويد و دشنام به شما برمى گردد.

(«و قـال صـلّى اللَّه عليه و آله مـا خرجت ريـح قـطّ الّـا بمكيـال الّا زمن عاد فانّها عتت على خزّانها فخرجت فى مثل خرق الابره فاهلكت قوم عاد») و از حضـرت سيّد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله منقول است كه هرگز بادى از خزينه باد بيرون نيامده است الّا به اندازه مگر زمان عاد كه قوم هودند عليه السلام كه باد سركشى كرد بر خزينه داران آن و بيرون آمد بمقدار سر سوزنى يا بمقـدار سوراخى كه سـر سوزن كنـد و قوم عـاد را هلاـك كرد و همين حـديث بـا تـاويلش گـذشت در بـاب استسـقا و قانون محدثين است كه از جهه مناسبت به مقام گاهى يک حديث را در ده جا نقل مى كنند چنانكه بخارى بسيار كرده است.

(«و روى علىّ بن رئاب عن ابى بصـير قال سالت ابا جعفر صلوات اللَّه عليه عن الرّياح الاربع الشّمال و الجنوب و الصّبا و الدّبور و قلت له انّ النّاس يقولون انّ الشّمال من الجنّه و الجنوب من النّار فقال انّ للّه عزّ و جلّ جنودا

من الرّيـح يعـذّب بها من عصاه موكّل بكلّ ريـح منهنّ ملك مطاع فاذا اراد اللَّه عزّ و جلّ ان يعـذّب قوما بعـذاب أوحى اللَّه إلى الملك الموكّل بـذلك النوع من الرّيـح الّـذى يريـد ان يعـذّبهم بها فيامرها الملك فتهيج كما يهيج الاسد المغضب و لكلّ ريح منهنّ اسم اما تسمع قول اللَّه عزّ و جلّ «إِنَّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ» و قال عزّ و جلّ «الرِّيحَ الْعَقِيمَ» و قال «فَأَصابَها إِعْصارٌ فِيهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ» و ما ذكر فى الكتاب من الرّياح الّتى يعـذّب بها من عصاه و للّه عزّ و جلّ رياح رحمه لواقح و رياح تهيّج السّحاب

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۵۰

فتسوق السّحاب و رياح تحبس السّحاب بين السّماء و الارض و رياح تعصره فتمطره باذن اللَّه عزّ و جلّ و رياح تفرّق السّحاب و ريـاح ممّا عـدّ اللَّه عزّ و جلّ فى الكتاب فامّا الرّياح الاربع فانّها اسـماء الملائكه الشّـمال و الجنوب و الصّبا و الـدّبور و على كلّ ريـح منهنّ ملك موكّل بها فاذا اراد اللَّه تبارك و تعالى ان يهبّ شـمالا امر الملك الّذى اسـمه الشّـمال فهبط على البيت الحرام فقام على الرّكن اليمانى فضرب بجناحيه فتفرّقت ريح الشّمال حيث يريد اللَّه عزّ و جلّ فى البرّ و البحر و اذا اراد اللَّه عزّ و جلّ ان يبعث الصّبا امر الملك الّـذى اسـمه الصّبا فهبط على البيت الحرام فقام على الرّكن اليمانى فضـرب بجناحيه فتفرّقت ريح الصّبا حيث يريـد اللَّه تعـالى فى البرّ و البحر و اذا اراد اللَّه عزّ و جـلّ ان يبعث جنوبـا امر الملك الّـذى اسـمه الجنوب فهبط على البيت الحرام فقام على الرّكن اليمانىّ

فضـرب بجناحيه فتفرّقت ريـح الجنوب حيث يريد اللَّه عزّ و جلّ فى البرّ و البحر و اذا اراد اللَّه تبارك و تعالى ان يبعث دبورا امر الملك الّـذى اسـمه الـدّبور فهبط على البيت الحرام فقام على الرّكن اليمانىّ فضـرب بجناحيه فتفرّقت ريح الدّبور حيث يريد اللَّه عزّ و جلّ فى البرّ و البحر») و به شـش سـند صـحيح و چهار حسن كالصـحيح منقول است كه ابو بصير گفت كه سؤال كردم از حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللَّه عليه از چهار باد كه از شـمال و جنوب و صـبا و دبور است كه از چهار جهه مى آيـد و شمـال از قطب شـمالى است تـا مغرب اعتـدال و جنوب از قطب جنوبى است تا مشـرق اعتـدال و صـبا از قطب شـمالى است تا مشـرق اعتـدال و دبور از قطب جنوبى است تا مغرب اعتـدال و عرض نمودم كه مردمان مى گويند كه باد شـمال از بهشت مى آيد و باد جنوب از دوزخ پس حضرت فرمودند كه حق سبحانه و تعالى را لشكرها هست از باد كه معذّب مى گرداند

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۵۱

به آن هـا جمعى را كه عصـيان او كننـد و بهر بادى موكل است فرشـته كه آن باد اطاعت او مى كنـد پس چون حق سـبحانه و تعالى مى خواهـد كه جمعى را معـذّب گرداند وحى مى فرمايد به آن ملكى كه موكل است به آن نوع از بادى كه مى خواهد ايشان را به آن معذّب گرداند پس ملك آن باد را امر مى كند آن باد مانند شير خشمناك شده آن جماعت را هلاك مى كند و هر بادى را نامى است نمى شنوى كه حق سبحانه و تعالى يک باد را

صرصر نامیده است در آنجا که فرموده است که فرستادیم برایشان بادی صرصر یعنی بسیار سرد در روز شامی که تشأمش همیشه هست یا بوده است و مشهوران است که چهار شنبه آخر ماه است و جائی دیگر فرموده است که ریح عقیم فرستادیم و آن بادیست که نفع ندارد مانند باد پاییزی و در کافی این زیادتی هست

و قال ریح فیها عذاب الیم

یعنی بادی بود که در آن باد بود عذابی که به الم می آورد و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که به آن رسید کرد بادی که در آن آتش بود و آنها را سوخت و سایر آن چه حق سبحانه و تعالی یاد فرموده است در قرآن از بادهایی که عاصیان را به آن معذب می گرداند و خداوند عالمیان را بادهای رحمت هست که یکی از آنها مسمّی است به لواقح که آن باد بهاریست که درختان را آبستن می کند که در حدیث است که

اغتنموا برد الربیع

یعنی غنیمت دانید باد سرد بهاری را که با بدنهای شما آن می کند که با درختان شما می کند و اجتناب کنید از باد پاییزی که با بدنهای شما آن می کند که با درختان شما می کند، و دیگر بادهاییست که ابرها را بر می انگیزاند و ابرها را می برد بهر جا که فرمان الهی است، دیگر بادهاییست که ابرها را نگاه می دارد میان آسمان و زمین، و دیگر بادهاییست که حق سبحانه و تعالی آنها را معصرات نامیده است که ابرها را در هم می فشارد که باران از آن بیرون آید قطره قطره بامر الهی، دیگر بادهایی است که ابرها را از هم می پاشد و غیر

اینها از بادهای رحمت که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید شمرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۲

و مشهور است که هر جا بلفظ جمع است باد رحمت است و هر جا که مفرد است باد عذاب است.

اما چهار باد که بادها را با آن چهار نام می خوانند نام فرشتگان است که بادها را به آن نامها می خوانند مردمان از روی جهالت که آن شمال و جنوب و صبا و دبور است و بر هر بادی از این بادها ملکی موکل است پس چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که باد شمال بوزد امر می فرماید به آن ملکی که اسمش شمال است که نازل می شود بر بیت اللَّه الحرام که کعبه معظمه است و بهترین خانهای عبادتست که آن را محترم گردانیده است به حرمتهای چند که خواهد آمد و بر رکن یمانی می ایستد و بالها را بر هم می زند باد شمال بهم می رسد و متفرق می شود بهر جائی که حق سبحانه و تعالی می خواهد که این باد به آن جا رود از دریا و خشکی.

و از آن جمله از جهه حرکت کشتیهاست که جمعی از شمال به جنوب روند به آن باد می روند و جمعی باد جنوب دارند و از برابر ایشان می روند از جنوب به شمال و هم چنین از طرف دیگر و هر گاه حق سبحانه و تعالی می خواهد که باد صبا را بفرستد امر می فرماید فرشته را که اسم آن صباست و به زیر می آید در کعبه معظمه و بر رکن یمانی می ایستد و بالها را بر هم می زند باد صبا از آن بهم می رسد و متفرق می شود در هر جائی

که حق سبحانه و تعالی می خواهد از بر و بحر، و چون حق سبحانه و تعالی اراده می فرماید که باد جنوب را بفرستد امر می فرماید ملکی را که اسم آن جنوب است که می آید به بیت اللّٰه الحرام و بر رکن یمانی می ایستد و بالها را بر هم می زند و باد جنوب بهم رسیده متفرق می شود بهر جائی که حق سبحانه و تعالی اراده دارد و از بر و بحر، و چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که باد دبور را بفرستد امر می فرماید ملکی را که اسم آن دبور است و به زیر می آید در کعبه و بر رکن یمانی می ایستد و بالها را بر هم می زند باد دبور متفرق می شود در هر جائی که حق سبحانه و تعالی می خواهد در بر و بحر، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۳

چون این ملائکه در نهایت عظمتند ممکن است که بالهای خود را از طرفی بر هم زنند که باد از آن طرف آید یا بالخاصیه چنان باشد که چون در آنجا بال بر هم زند از آن طرفی که اسم اوست باد آید به آن که اراده الهی کافیست در حصول هر چه خواهد و لیکن حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که هر چیزی را سببی باشد و جمعی که شعوری داشته باشند رو به مسبب الاسباب کنند و جمعی رو به اسباب کنند و رتبه بندگان ظاهر شود و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه نعم الرّیح الجنوب یکسر البرد عن المساکین و تلقح الشّجر و تسیل الاودیه») و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که

خوب بادیست باد جنوب سورت سرما را می شکند از درویشان و درختها را آبستن می کند چون غالب آنست که در فصل بهار بسیار می آید و سیل می آورد در رود خانه ها.

(«و قال علیّ صلوات اللّٰه علیه الرّیاح خمسه منها العقیم فنعوذ باللّٰه من شرّها») و منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بادها پنج نوعند یکی از آن جمله باد عقیم است پس ما پناه بحق سبحانه و تعالی می بریم از شر آن و مذکور شد که باد عقیم آنست که نفعی ندارد و ضرر دارد مانند باد پاییزی اگر چه نسبت به جمعی نافع است چون محال است که حق سبحانه و تعالی چیزی بیافریند که نفع نداشته باشد حتی بادی که از جهه عذاب جمعی فرستد نیز نافع است از جهه عبرت دیگران و وجوه دیگر و لهذا حضرت پناه بحق سبحانه و تعالی برده است از شر آن نه از اصل آن.

(«و کان النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله اذا هبّت ریح صفراء او حمراء او سوداء تغیّر وجهه و اصفرّ و کان کالخائف الوجل حتّی ینزل من السّماء قطره من مطر فیرجع الیه لونه و یقول جاءتکم بالرّحمه») منقول است که هر گاه بادی زرد یا سرخ یا سیاه می آمد رنگ مبارک حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۴

سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله زرد و متغیر می شد و مانند کسی که خایف و ترسان باشد می شد تا از آسمان قطره از باران می آمد رنگ حضرت به جای خود می آید و می فرمودند که رحمت الهی آمد یا باد آمد با رحمت الهی، یا باد رحمت الهی را

آورد.

(«و روى زراره و محمّد بن مسلم عن ابى جعفر صلوات اللّه عليه قالا قلنا له أ رأيت هذه الرّياح و الظّلم الّتى تكون هل يصلّى فيها فقال كلّ اخاويف السّماء من ظلمه او ريح او فزع فصلّ لها صلاه الكسوف حتّى تسكن») و به اسانيد صحيحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه زراره و محمد بن مسلم گفتند عرض نموديم كه خبر فرمائيد كه اين بادها و تاريكيهائى كه واقع مى شود آيا نماز مى كنند از جهه اينها يعنى مى بايد كرد حضرت فرمودند كه هر چه از چيزهاى است كه سبب خوفست مانند تاريكيها و بادها و ترسها از جهه آن نماز كن تا ساكن شود يعنى نماز سبب زوال آن مى شود يا وقتش باقى است تا زوال اينها و ظاهر اين خبر آنست كه اخاويف آسمان مطلقا سبب نماز هست اما وجوب و ندب ظاهر نيست و احوط آنست كه ترك نكنند اگر چه از جهه بادهاى تند باشد و سرماهاى بسيار سرد باشد كه سبب نقصان ميوها شود يا درختان خشك شوند و امثال اينها و ديگر اخبار وارد است كه خواهد آمد.

[نماز آيات در تنگى وقت]

(«و روى محمّد بن مسلم و بريد بن معاويه عن ابى جعفر و ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليهما قالا اذا وقع الكسوف او بعض هذه الايات صلّيتها ما لم تتخوّف ان يذهب وقت الفريضه فان تخوّفت فابدأ بالفريضه و اقطع ما كنت فيه من صلاه الكسوف فاذا فرغت من الفريضه فارجع إلى حيث كنت قطعت و احتسب بما مضى») و كالصحيح منقول است از اين دو عظيم الشأن كه حضرت امام محمد

باقر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که هر گاه کسوف یا بعض از اخاویف آسمانی واقع شود این نماز را می کنی ما دام که خوف نداشته باشی که وقت فریضه فوت شود پس اگر خوف داشته باشی که وقت حاضره فوت شود و در اثنای نماز کسوف باشی نماز کسوف را قطع کن و حاضره را به جا آور بعد از آن، از آن موضعی که قطع کرده بگیر و تمام کن و آن چه پیشتر کرده بودی حساب کن.

و مؤید این است صحیحه محمد بن مسلم که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم بسیار است که مبتلا می شوم به گرفتن ماه بعد از نماز شام پیش از نماز خفتن و اگر نماز کسوف را بگذاریم وقت فضیلت شام فوت می شود و محتمل است که خوف فوت شدن خفتن باشد در نصف شب حضرت فرمودند که هر گاه خوف داشته باشی که نماز حاضره فوت شود نماز کسوف را قطع کن و نماز حاضره را به جا آور و بعد از آن بنا نه بر نماز کسوف و آن را تمام کن عرض نمودم که هر گاه کسوف در آخر شب باشد و اگر نماز کسوف را کنیم نماز شب فوت می شود به کدام یک ابتدا کنم حضرت فرمودند که نماز کسوف را بکن و نماز شب را بعد از صبح قضا کن.

و در صحیح از ابراهیم منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که گاه هست که آفتاب می گیرد پیش

از غروب آفتاب و نماز حاضره را نكرده ايم و مى ترسيم كه فوت شود اگر بعد از اتمام نماز كسوف كنيم حضرت فرمودند كه نماز كسوف را قطع كنيد و حاضره را به جا آوريد و عود كنيد به نماز كسوف يعنى بنا نهيد بر آن و اولى آنست كه اگر وقت هر دو فراخ باشد حاضره را مقدم دارد.

چنانكه در صحيح از محمد بن مسلم منقول است كه گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۵۶

بأحدهما صلوات اللّٰه عليهما از نماز كسوف در وقت فريضه حاضره حضرت فرمودند كه حاضره را مقدم دار عرض نمودند كه اگر وقت نماز شب باشد حضرت فرمودند كه نماز كسوف را مقدم دار و از اين احاديث صحيحه ظاهر مى شود كه اطلاق كسوف بر خسوف قمر مى كرده اند و ظاهر مى شود بنا و احوط آنست كه بنا نهد و بعد از اتمام مرتبه ديگر به جا آورد اگر چه پيشتر نكرده باشد و محتمل است كه اين جوابها همه در اعاده باشد چون مستحب است كه اگر از نماز فارغ شده باشد و كسوف منجلى نشده باشد اعاده كند چنانكه خواهد آمد.

[نماز و ضرورت]

(«و روى عن علىّ بن الفضل الواسطىّ انّه قال كتبت إلى الرّضا صلوات اللّٰه عليه اذا انكسفت الشّمس و القمر و انا راكب لا اقدر على النّزول فكتب صلوات اللّٰه عليه إلىّ صلّ على مركبك الّذى أنت عليه») و در حسن كالصحيح از على منقول است كه گفت عريضه به خدمت امام رضا صلوات اللّٰه عليه نوشتم كه هر گاه آفتاب يا ماه بگيرد و من سواره باشم و قدرت نداشته باشم كه از چهار پا به زير

آیم و نماز کنم حضرت نوشتند بمن که نماز کن بر آن حیوانی که سواری و شکی نیست در آن که با عدم قدرت حاضره را می توان سواره کردن پس کسوف را بطریق اولی می توان کرد مع هذا عمومات نیز هست و اللَّه تعالی یعلم.

[اگر بعد از وقت بفهمد]

(«و روی عن محمّد بن مسلم و الفضیل بن یسار انّهما قالا قلنا لأبی جعفر صلوات اللَّه علیه انقضی صلاه الکسوف و من اذا اصبح فعلم و اذا امسی فعلم قال إن کان القرصان احترقا کلاهما قضیت و ان کان انّما احترق بعضها فلیس علیک قضاؤه») و در حسن کالصحیح و علامه صحیح شمرده است که این دو عظیم المنزله گفتند که عرض نمودیم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که آیا قضا کنیم یا واجبست که قضا کرده شود نماز کسوف را و حکم جاهل چیست که هر گاه صبح شود بداند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۷

که شب کسوف شده بود یا شام شود بداند که روز آفتاب گرفته بوده است و او مطلع نشده بود حضرت فرمودند که اگر کل قرص آفتاب و ماه گرفته باشد قضا می کنی یا قضا کرده می شود و اگر بعضی گرفته باشد قضا بر تو نیست و این محمول است بر صورت جهل چنانکه ظاهر سؤال است.

و در صحیح از زراره و محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه کل قرص آفتاب بگیرد و تو ندانی و بعد از آن بدانی که منجلی شده باشد بر تست که قضا کنی و اگر جمیع نگرفته باشد قضا واجب نیست.

و کالصحیح از

حریز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است به همین تفصیل در خسوف قمر و اما اگر عمدا ترک کرده باشد اگر چه بعضی گرفته باشد قضا واجبست از جهه عمومات اخبار صحیحه که هر که فوت شود از او نمازی واجبست که آن را قضا کند.

و از جهه صحیحه حماد از حریز از استادش که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه ماه بگیرد و شخصی بیدار شود و کاهلی کند که نماز کند باید که در روز غسل کند و نماز را قضا کند و اگر بیدار نشود و بعد از انجلا بیدار شود قضا می کند بدون غسل.

و در موثق از عمار منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر نماز کسوف را طول دهی تا انجلا بهتر است و اگر یک مرتبه نماز کنی سبک نیز جایز است و اگر علم به کسوف نداشته باشی و بعد از آن بدانی قضا نمی باید کرد و اگر کسی ترا بیدار کند و علم بهم رسانی و کاهلی کنی و بخواب روی بر تست که قضا کنی نماز را.

اما آن چه مرویست در صحیحه علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از نماز کسوف و آن که اگر

کسی ترک کند آیا قضا دارد حضرت فرمودند که هر گاه از تو فوت شود بر تو قضا نیست.

و در موثق کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که من در حمام بودم و آفتاب گرفته بود و

بعد از بیرون آمدن دانستم و قضا نکردم.

و کالصحیح از حلبی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر از ما فوت شود نماز کسوف قضا کنیم حضرت فرمودند که قضا نمی باید کرد و ما را گمان این بود که قضا می باید کرد و همه محمولست بر جاهل کسوف و احتراق بعضی از قرص چنانکه از مفهوم اخبار صحیحه نیز ظاهر شد و این اخبار خصوصا صحیحه علی بن جعفر را مشکل است طرح کردن و علاجی نیست بغیر از جمع و ممکن است استحباب و احتیاط ظاهر است.

[کیفیت نماز آیات]

(«و سال الحلبیّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن صلاه الکسوف کسوف الشّمس و القمر قال عشر رکعات و اربع سجدات ترکع خمسا ثمّ تسجد فی الخامسه ثمّ ترکع خمسا ثمّ تسجد فی العاشره و ان شئت قرات سوره فی کلّ رکعه فاذا قرات سوره فی کلّ رکعه فاقرأ فاتحه الکتاب و ان قرات نصف سوره اجزاک ان لا تقرا فاتحه الکتاب الّا فی اوّل رکعه حتّی تستانف اخری و لا تقل سمع اللّٰه لمن حمده فی رفع رأسک من الرّکوع الّا فی الرّکعه الّتی ترید ان تسجد فیها» و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز گرفتن آفتاب و ماه حضرت فرمودند که ده رکوع است و چهار سجود در رکعت اوّل بعد از قرائت پنج رکوع می کنی و سر از رکوع پنجم برمی داری به سجود می روی و هم چنین پنج رکوع می کنی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۹

رکعت دویم و بعد

از رکـوع پنجم که رکـوع دهم باشـد بـا پنـج رکوع اول به سـجود می روی و اگر خواهی در هر رکوع سوره می خوانی و اگر خواهی نصف سوره یعنی بعضـی از سوره می خوانی پس اگر سوره را تمام بخوانی می بایـد که در رکوع دیگر سوره حمد را بخوانی و اگر بعضـی از سوره را بخوانی کافی است که بحمد اوّل اکتفا کنی تا سوره را تمام کنی بعد از آن الحمد می خوانی و سـوره دیگر می خـوانی و چـون سـر از رکوع بر می داری سـمع اللّٰه لمن حمـده نمی گویی مگر در پنجم و دهم که چون از رکوع سر بر می داری می گویی این کلمه را و به سجود می روی.

مجملا می باید که در هر رکعتی یک حمد و سوره تمام خوانده شود و اگر سوره در جائی تمام شود بعد از آن حمد را از سر می باید گرفت پس جایز است که چون حمد را بخواند یک سوره را تمام بخواند و بر رکوع رود و سـر بردارد و حمد و همان سوره یا سوره دیگر را بخواند و هم چنین تا به آخر که ده حمد و ده سوره بخواند و می خواهد دو حمد و دو سوره می خواند به آن که بعد از حمد یک آیه از سوره قدر مثلا بخواند و برکوع رود و چون سر بردارد آیه دیگر را بخواند و بر رکوع رود تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام کند و به سجده رود و هم چنین در رکعت دویم و اگر خواهد یک رکعت را مثل اول به جا آورد و رکعت دیگر بنحو دویم و اگر در رکعت اول حمد

و نصف سوره بخواند و چون سر از رکوع بردارد نصف دیگر را بخواند در این صورت بعد از سر برداشتن از رکوع می باید حمد را بخواند و می خواهد سوره را تمام می خواند و می خواهد بعضی از سوره می خواند و به همین منوال تا به آخر و افراد این نماز صورت بسیار بهم می رساند و همه صورتها از این حدیث بیرون می آید و هر گاه یک سوره را تمام کرده باشد لازم نیست که در آخر سوره را تمام کند بلکه در میان سوره به سجود می تواند رفت و در رکعت دویم بعد از حمد می تواند از آنجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۰

که گذاشته است بخواند و می تواند که سوره دیگر بخواند و اگر از میان سوره بگیرد می باید که این سوره را تمام کند اگر چه پیش از رکوع چهارم باشد و بعد از آن حمد و یک سوره تمام را بخواند و بر رکوع رود تا اقل مراتب بفعل آمده باشد که در هر رکعتی یک حمد و یک سوره خوانده باشد.

و مؤید این خبر است صحیحه الفضلا که ایشان فضیل و زراره و برید و محمد بن مسلمند که از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما روایت کرده اند که فرمودند که نماز گرفتن آفتاب و ماه و رجفه یعنی زلزله یا هر چه آدمی را مضطرب سازد از اخاویف آسمانی و زلزله ده رکوع و چهار سجود است که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله نماز گذاردند و صحابه اقتدا به آن حضرت کردند در کسوف شمس و چون آن حضرت فارغ شدند کسوف زایل

شده بود و همه روایت کرده اند از این دو معصوم صلوات اللّه علیهما که نماز این آیات همه به یک عنوان است و سخت تر و درازتر از همه کسوف شمس است ابتدا به تکبیر احرام می کنی بعد از آن حمد و سوره می خوانی پس برکوع می روی پس سر از رکوع برمی داری و حمد و سوره می خوانی پس برکوع دویم می روی و سر برمی داری و حمد و سوره می خوانی پس برکوع سیم می روی و سر برمی داری و حمد و سوره می خوانی پس برکوع چهارم می روی و سر برمی داری و حمد و سوره می خوانی پس برکوع پنجم می روی و چون سر از رکوع برمی داری سمع اللّه لمن حمده می گویی و به سجود می روی و دو سجده می کنی پس برمی خیزی و به همین عنوان رکعت دویم را به جا می آوری گفتند که عرض نمودیم که اگر یک سوره بخواند در پنج رکوع بانکه پنج حصّه کند و پیش از هر رکوع یک حصّه را بخواند حضرت فرمودند که یک حمد در این صورت کافی است که اول بخواند و اگر پنج سوره را پنج حمد بخواند بهتر است و قنوت در رکعت دویم بعد از قرائت و پیش از رکوع می خواند و پیش از رکوع چهارم و ششم و هشتم و دهم می خواند که پنج قنوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۱

در این ده رکوع خوانده باشد.

و در صحیح از زراره و محمد بن مسلم منقول است که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از نماز کسوف که چند رکعت است و چگونه به جا آوریم حضرت فرمودند که ده رکوع و چهار سجود است

تکبیر احرام می گویی و چون می خواهی که برکوع روی تکبیر می گویی و چون سر از رکوع برمی داری تکبیر می گویی مگر در پنجم که چون سر از رکوع برداری و خواهی که به سجود روی سمع اللّٰه لمن حمده می گویی و در هر دو رکوع پیش از رکوع قنوت می خوانی و می باید که قنوت و رکوع و سجود و قرائت برابر باشند پس اگر فارغ شوی پیش از انجلا بنشین و دعا کن و طلب کن از حق سبحانه و تعالی تا منجلی شود و اگر پیش از اتمام نماز منجلی شود نماز را تمام کن و قرائت را بلند بخوان را وی گفت عرض نمودم که قرائت را چگونه بخوانم حضرت فرمودند که اگر در هر رکوعی سوره را تمام کنی حمد را بخوان و اگر بعد از حمد بعضی از سوره را بخوانی از آنجا که گذاشته بخوان و فاتحه مخوان یعنی واجب نیست پس فرمودند که مستحب است که سوره کهف و حجر را بخوانی مگر آن که پیش نماز باشی و سبب مشقت شود بر مأمومین و اگر توانی چنان کن که زیر آسمان باشد و نماز کسوف شمس را درازتر از نماز خسوف قمر به جا آور اما هر دو در قرائت و رکوع و سجود برابرند و سنت است که در مساجد به جا آورند چنانکه گذشت.

و در صحیح ابو بصیر نیز منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که چنین می گویند که چون آفتاب و ماه بگیرد پناه به مساجد برید و در همه اوقات می توان کرد بلکه فورا می باید کرد که مبادا منجلی

شود و وقت بیرون رود.

و در صحیح جمیل منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه

علیه فرمودند که وقت نماز کسوف وقتی است که بگیرد اگر چه نزد طلوع آفتاب یا غروب آفتاب باشد پس حضرت فرمودند که این نماز فریضه است.

و در صحیح از محمد بن حمران از آن حضرت صلوات اللّه علیه نیز به همین عنوان است و باز در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که نماز کسوف فریضه است.

(«و روی عمر بن اذینه انّ القنوت فی الرّکعه الثّانیه قبل الرّکوع ثمّ فی الرّابعه ثمّ فی السّادسه ثمّ فی الثّامنه ثمّ فی العاشره») و در صحیح از ابن اذینه منقول است که قنوت در رکعت دویم پیش از رکوع است و هم چنین است در رکعت چهارم و ششم و هشتم و دهم چنانکه گذشت.

(«و ان لم تقنت الّا فی الخامسه و العاشره فهو جائز لورود الخبر به») و اگر نخواهی قنوت را مگر در پنجم و دهم آن نیز جایز است چون باین عنوان نیز وارد شده است و علما باین خبر عمل کرده اند و گفته اند که اگر اکتفا بدهم نیز کند جایز است و این دو حدیث را ندیده ایم اولی آنست که پنج قنوت بخواند چون روایت صحیحه در آن وارد است و در فقه رضوی مذکور است که پنج قنوت می خوانی و در قنوت این دعا را می خوانی که (انّ اللّه یسجد له من فی السّماوات و من فی الارض و الشّمس و القمر و النّجوم و الشّجر و الدّوابّ و کثیر من النّاس و کثیر حقّ علیه

العذاب اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد لا تعذّبنا بعذابک و لا تسخط بسخطك علينا و لا تهلكنا بغضبك و لا تاخذنا بما فعل السّفهاء منّا و اعف عنّا و اغفر لنا و اصرف عنّا البلاء يا ذا المنّ و الطّول و اذا فرغ الرّجل من صلاه الكسوف و لم تكن انجلت فليعد الصّلاه و ان شاء قعد و مجّد اللّه عزّ و جلّ حتّى ينجلى) و هر گاه فارغ شود شخصى از نماز كسوف و هنوز منجلى نشده باشد پس نماز را اعاده كند و اگر خواهد بنشيند و تمجيد الهى كند

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۶۳

تا منجلى شود گذشت و در فقه رضوى نيز مذكور است.

و در صحيح از معاويه بن عمار منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر گاه از نماز خسوف فارغ شوى و منجلى نشده باشد مرتبه ديگر اعاده كن هر چند بسيار شود.

(«و لا يجوز ان يصلّيها فى وقت فريضه حتّى يصلّى الفريضه») و جايز نيست كه اين نماز را در وقت فريضه حاضره به جا آورد تا فريضه حاضره را نكند اين عبارت با عبارت آينده عبارت فقه رضويست كه بعنوان نهى گفته است صدوق بلا يجوز ادا كرده است ممكن است كه مراد صدوق كراهت باشد يا حرمت و بر تقدير حرمت ممكن است كه مراد از وقت فريضه آخر وقت باشد و احاديث گذشت و حمل بر كراهت اظهر است در غير تنگى وقت.

(«و اذا كان فى صلاه الكسوف و دخل عليه وقت الفريضه فليقطعها و ليصلّ الفريضه ثمّ يبنى على ما صلّى من صلاه الكسوف») و در

فقه رضویست که هر گاه در نماز کسوف باشد و وقت حاضـره داخل شود پس باید که قطع کند نماز کسوف را و نماز فریضه را به جا آورد و بعـد از آن بنا نهد بر آن چه کرده است از نماز کسوف و احادیث گذشت در این مسأله و حمل می توان کرد بر وقت مضـیق حاضـره یا بر سبیل اسـتحباب و اگر وقت هر دو فراخ باشـد حاضـره را مقدم دارد و هم چنین اگر وقت حاضـره تنگ باشـد حاضـره را مقـدم دارد اگر چه وقت کسوف تنگ باشد و اگر وقت حاضـره فراخ باشد و وقت خسوف تنگ باشـد خسوف را مقدم دارد.

(«و روی حمّاد بن عثمان عن ابی عبد اللّه صـلوات اللّه قال ذکروا عنده انکساف القمر و ما یلقی النّاس من شدّته فقال صـلوات اللّه علیه اذا انجلی منه شـی ء فقد انجلی») و به اسانید صـحیحه منقول است که نزد حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه جمعی مذکور ساختند گرفتن ماه را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۴

آن که مردمان مشقت می کشند از آن به اعتبار آن که خسوف قمر بسیار واقع می شود و گاه هست که مدّتی می کشد و نماز را طول دادن یـا اعـاده کردن سـبب مشـقت مردمـان است یا آن که خوف مردمان بسـیار است چون کمانشان اینست که ضـرر کسوف به پادشاهان می رسـد و ضـرر ماه برعایا می رسد حضـرت فرمودند که هر گاه شـروع در انجلا کرد منجلی شده اسـت دیگر طول نمی بایـد داد نمـاز را و اعـاده نمی بایـد کرد هر گـاه شـروع در انجلاـ شود و بنا بر احتمال دیگر تا خسوف هسـت خوف دارند

که بلا-یی از آسمان نازل شود و چون اندکی منجلی شد علامت رحمت الهی است و دیگر خوفی نیست و جمعی که از این حدیث استدلال کرده اند بر آن که وقت نماز کسوف تا شروع در انجلاست و دلالتش ظاهر نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

و کالصحیح از ابن ابی یعفور منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه قرص آفتاب و ماه تمام بگیرد سزاوار آنست که نزد امامی روند که نماز را به جماعت بفعل آورند و اگر بعضی گرفته باشد جایز است که تنها بفعل آورند و نماز کسوف ده رکوع و چهار سجود است و گرفتن آفتاب بر مردمان و حیوانات دشوارتر است و دور نیست که شدّتش از جهه این باشد که چون در روز واقع می شود و تاریک می شود حیوانات از چرا می افتند و مردمان از کارها یا خوفشان بیشتر است یا گمان ضرر بیشتر است.

و در موثق کالصحیح از روح منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از نماز کسوف که لازمست که آن را به جماعت واقع سازم حضرت فرمودند که به جماعت و فرادی هر دو می توان کرد.

و در قوی از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه نیز به همین عنوان مرویست.

و در موثق از ابو بصیر منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۵

نماز کسوف حضرت فرمودند که ده رکوع و چهار سجود است در هر رکوعی مثل سوره یس و نور بخوان و می باید که رکوع و سجودت بطول قرائت باشد عرض نمودم که کسی این سورها را

نداند چه کند حضرت فرمودند که در هر رکوعی شصت آیه بخواند و چون سر از سجود بردارد حمد نخواند چون سوره تمام نخوانده است و حضرت فرمودند که اگر غافل شود یا در خواب باشد که خسوف شده باشد باید که قضا کند آن را.

باب صلاه الحبوه و التّسبیح و هی صلاه جعفر بن ابی طالب علیه السّلام

این بابی است در بیان نماز حبوه یعنی عطیّه چنانکه خواهد آمد که حضرت فرمودند که الا احبوک و نماز تسبیحش نیز می گویند چون تسبیحات اربع سیصد مرتبه در آن خوانده می شود و این نماز حضرت جعفر است و اکثر سنیان چون با امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه عداوت دارند به تبعیّت آن با جعفر نیز عداوت دارند و این نماز را نماز عباس می گویند با این شهرت که قریب به تواتر است از طرف سنّیان نیز.

(«روی ابو حمزه الثّمالیّ عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله لجعفر بن ابی طالب علیه السّلام یا جعفر الا- أمنحک الا اعطیک الا احبوک الا اعلّمک صلاه اذا أنت صلّیتها لو کنت فررت من الزّحف و کان علیک مثل رمل عالج و زبد البحر ذنوبا غفرت لک قال بلی یا رسول اللَّه قال تصلّی اربع رکعات اذا شئت ان شئت کلّ لیله و ان شئت کلّ یوم و ان شئت فمن جمعه إلی جمعه و ان شئت فمن شهر إلی شهر و ان شئت فمن سنه إلی سنه تفتتح الصّلاه ثمّ تکبّر خمس عشره مرّه تقول اللَّه اکبر و سبحان اللَّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللَّه ثمّ تقرء الفاتحه و سوره و ترکع فتقولهنّ فی رکوعک عشر مرّات ثمّ ترفع رأسک

من الرّكوع فتقولهنّ عشر مرّات و تخرّ ساجدا و تقولهنّ عشر مرّات فی سجودک ثمّ ترفع رأسک من السّجود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۷

فتقولهنّ عشر مرّات ثمّ تخرّ ساجدا فتقولهنّ عشر مرّات فی سجودک ثمّ ترفع رأسک من السّجود فتقولهنّ عشر مرّات ثمّ تنهض فتقولهنّ خمس عشره مرّه ثمّ تقرء الفاتحه و سوره ثمّ ترکع فتقولهنّ عشر مرّات ثمّ ترفع رأسک من الرّکوع فتقولهنّ عشر مرّات ثمّ تخرّ ساجدا فتقولهنّ عشر مرّات ثمّ ترفع رأسک من السّجود فتقولهنّ عشر مرّات ثمّ تسجد فتقولهنّ عشر مرّات ثمّ ترفع رأسک من السّجود فتقولهنّ عشر مرّات ثمّ تتشهّد و تسلّم ثمّ تقوم فتصلّی رکعتین اخراوین تصنع فیهما مثل ذلک ثمّ تسلّم قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه فذلک خمس و سبعون مرّه فی کلّ رکعه ثلاثمائه تسبیحه تکون ثلاثمائه مرّه فی الاربع رکعات الف و مائتا حسنه یضاعفها اللّه عزّ و جلّ و یکتب لها بها اثنتی عشره الف تسبیحه الحسنه منها مثل جبل احد و اعظم») و به اسانید متکثره منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله به جعفر پسر ابو طالب فرمودند وقتی که از حبشه آمد و اتفاقا در روزی آمد که در آن روز فتح خیبر بر دست حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه شده بود و حضرت که شنیدند که جعفر می آید فرمودند که نمی دانم که به کدام یک از این دو نعمت خوشحالتر باشم بفتح خیبر یا به آمدن جعفر و چون نزدیک رسید حضرت دوازده گام استقبال او فرمودند و چون به او رسیدند او را در بر گرفتند و

پیشانی او را بوسیدند و از خوشحالی گریستند و به او فرمودند که نمی دانم که به کدام یک از این دو نعمت مسرورتر باشم به آمدن تو ای جعفر یا بفتح خیبر که خدا بر دست برادرت علی واقع ساخت ای جعفر آیا عطا نکنم ترا آیا نبخشم به تو چیزی آیا احسان نکنم به تو احسانی و مردمان چنین فهمیدند که حضرت خیبر را با اموال خیبر به او خواهد داد تا فرمودند که آیا تعلیم نکنم به تو نمازی را که اگر از جنگ گریخته باشی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۸

از بدترین گناهان است و گناهان تو بعد در یک بیابان عالج باشد و آن بیابان عظیمی است در راه مکه که ریگ روان است و کسی حساب آن ریگ را نمی داند مگر حق سبحانه و تعالی، و اگر گناهانت بمقدار کف دریاها باشد چون این نماز را بکنی حق سبحانه و تعالی همه را بیامرزد جعفر گفت بلی می خواهم یا رسول اللّٰه.

حضرت فرمودند که چهار رکعت نماز می کنی بدو سلام هر وقت که خواهی و هر وقت که بکنی ترا این ثواب باشد اگر خواهی در هر شب بکن و اگر خواهی هر روز و اگر جمعه به جمعه بکنی و اگر یک ماه تا یک ماه بکنی و اگر یک سال تا یک سال بکنی یعنی ماهی یک بار و سالی یک بار به جا آوری این ثواب هست باین عنوان که تکبیر احرام به گویی پس پانزده مرتبه به گویی اللّٰه اکبر و سبحان اللّٰه و الحمد للّه و لا اله الا اللّٰه پس سوره حمد را با سوره بخوانی

و بر رکوع روی و ده مرتبه این تسبیحات اربع را به گویی پس سر از رکوع برمی داری و ده مرتبه می گویی پس به سجده می روی و ده نوبت می گویی پس سر برمی داری و ده مرتبه می گویی پس دیگر به سجود می روی و ده نوبت می گویی پس سر بر می داری و ده مرتبه می گویی پس برمی خیزی و پیش از قرائت پانزده مرتبه می گویی پس فاتحه را می خوانی و سوره پس برکوع می روی و ده مرتبه می گویی پس سر از رکوع برمی داری و ده نوبت می گویی پس به سجود می روی و ده بار می گویی پس سر از سجود برمی داری و ده نوبت می گویی پس به سجود می روی و ده مرتبه می گویی پس سر از سجود برمی داری و ده نوبت می گویی پس تشهد می خوانی و سلام می دهی پس برمی خیزی و دو رکعت دیگر به همین منوال می کنی و سلام می دهی پس حضرت فرمودند که در هر رکعت هفتاد و پنج تسبیح می شود که هر تسبیحی چهار تسبیح است سیصد تسبیح می شود در هر رکعتی که چهار رکعت هزار و دویست تسبیح می شود و حسب الوعد الهی هر حسنه را ده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۹

حسنه می نویسند که دوازده هزار تسبیح می شود که هر تسبیح در بزرگی مانند کوه احد و اعظم از کوه احد است.

(«و قد روی انّ التّسبیح فی صلاه جعفر بعد القراءه و انّ ترتیب التّسبیح سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر فبایّ الحدیثین اخذ المصلّی فهو مصیب و جائز له») و در روایات دیگر وارد شده است که تسبیح نماز جعفر بعد از خواندن حمد و سوره

است و ترتیبش به همین عنوان است پس نماز گذارنده مخیّر است بهر یک از این احادیث دو حدیث که عمل کند درست کرده است و جایز است او را و این بیشتر و صحیح تر است و مخالف ستّیان است و حدیث سابق موافق ستّیان است پس عمل کردن باین احادیث بهتر است بلکه متعیّن است از جهه اخباری که وارد شده است که بحدیث مخالف ایشان عمل کنید.

از آن جمله در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که شخصی از آن حضرت سؤال نمود و گفت فدای تو گردم آیا برادر مؤمن را در بغل می توان گرفت حضرت فرمودند که بلی به درستی که روزی که فتح خیبر بر دست امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه واقع شده بود خبر آمد که جعفر طیار از حبشه آمد با هفتاد کس که از ظلم قریش به حبشه رفته بودند و سبب اسلام نجاشی شدند تا آن که منقول است.

کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جعفر طیار گفت نجاشی فرستاد بطلب من و سایر مهاجرین که داخل شدیم بر او دیدیم که جامهای کنده پوشیده است و بر روی خاک نشسته است ما ترسیدیم که مبادا مصیبتی به او رسیده باشد و چون فهمید که ما متغیر شدیم گفت الحمد للّه که حق سبحانه و تعالی محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را بر أعادی او مظفر گردانید می خواهید بشارت دهم شما را گفتم بلی پادشاهم گفت الحال جاسوسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۰

از آن جانب آمده است و بشارت آورده است که حق سبحانه و تعالی فتحی

عظیم به آن حضرت کرامت فرموده است و ابو جهل با بسیاری از صنادید قریش کشته شده اند و بسیاری را اسیر کرده اند و کشتگان و اسرار را نام برد به تفصیل و ملاقات کرده بودند با یکدیگر در وادی که آن را بدر می گویند و گویا آن وادی در برابر من است و چوب مسواک در آنجا بسیار است و من در آنجا شتران آقای خود را که از قبیله بنی ضمره بود می چرانیدم و نجاشی پادشاه زاده بود و لیکن یکی از خویشان او که پادشاه شد می خواست که پادشاه زاده ها را بکشد شخصی او را خرید و آورد به قریش فروخت و چون پادشاهشان مرد و پادشاه زاده نداشتند کس فرستادند و نجاشی را خریدند و او را پادشاه کردند.

جعفر گفت پادشاهم چرا بر خاک نشسته اید و جامهای کهنه پوشیده اید گفت یا جعفر در انجیل عیسی هست که حق الهی بر بندگان آنست که چون حق سبحانه و تعالی نعمتی بر ایشان فرستد ایشان شکستگی و تواضع کنند از جهه رضای الهی، و چون حق سبحانه و تعالی این فتح را به پیغمبر ما کرامت کرده است من این تواضع و فروتنی از جهه حق سبحانه و تعالی کردم بعد از آن نجاشی به جعفر گفت که اگر الحال اراده رفتن داشته باشید من مضایقه نخواهم کرد چون مکرر رخصت می نمودند و او رخصت نمی داد پس جعفر و اصحاب او به نجاشی گفتند که بیش از این تاب مفارقت آن حضرت و تاب مفارقت زن و فرزندان نداریم، هفتاد کس در خدمت جعفر در این روز به خدمت آن حضرت فایز گشتند پس

حضـرت فرمودنـد که نمی دانم که از کـدام یکـ از این دو نعمت خوشـحالتر باشم از فتح خیبر که سـبب اعلاء کلمه اللّٰه شد و دیـن قـوت گرفت و معجزات بسـیار بر دست امیر المـؤمنین واقـع شـد و نعمت دیگر وجـود جعفر بـود که در شـجاعت بعـد از حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیهمـا بود و گـذشت که حضـرت بعـد از شـهادت جعفر بسیار بر او گریسـتند و از جمله اصحاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۱

آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله بود.

پس چون جعفر پیدا شد حضرت برجستند و دوازده گام استقبال او فرمودند و او را در بغل گرفتند و پیشانی او را بوسیدند پس آن شـخص عرض نمود که آن چهار رکعتی که حضـرت سـیّد المرسـلین صلّی اللّٰه علیه و آله جعفر را فرمودند که به جا آورد چه عنوانست حضـرت فرمودند که چون جعفر به خدمت آن حضـرت رسـیدند حضرت فرمودند که آیا ترا عطا ندهم آیا به تو چیزی نبخشم آیا به تو احسانی نکنم پس مردمان گردنها کشـیدند و با خود می گفتنـد که البته طلا و نقره خواهد داد به جعفر جعفر گفت بلی می خـواهم یـا رسول اللّٰه حضـرت فرمودنـد که چهـار رکعت نمـاز بکن هر وقت که خواهی یعنی اگر چه در اوقات مکروهه باشد اگر چه نماز جعفر از نوافل مبتدئه است و بر تقدیری که نافله مبتدئه مکروه باشد نماز جعفر مسـتثنی است و ممکن است که مستثنی منه باشد که همه وقت توان کرد غیر از آن پنج وقت که گذشت و در این صورت غرض این خواهد بود که روز خاصی و وقت خاصی ندارد اگر

چه در روز جمعه بهتر است اما وقتی نیست که در غیر آن وقت نتوان کرد یا آن که شرط است و جزاش اینست که هر وقت که این نماز را می کنی گناهان تا نماز جعفر سابق آمرزیده می شود، اگر توانی هر روز بکن و اگر نه دو روز یک بار یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال که بکنی گناهان سابق آمرزیده می شود آن شخص عرض نمود که این نماز را بچه عنوان بکنم حضرت فرمودند که تکبیر احرام می گویی و بعد از قرائت ایستاده پانزده مرتبه می گویی سبحان اللّٰه و الحمد للّه و لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر پس در رکوع و سر برداشتن و سجود و سر برداشتن و باز سجود و سر برداشتن در هر یک ده نوبت می گویی که در یک رکعت هفتاد و پنج باشد و در چهار رکعت سیصد مرتبه باشد که هزار و دویست تسبیح و اخواتش باشد چنانکه گذشت مفصلا و در هر رکعتی قل هو اللّٰه می خوانی و قل یا می خوانی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۲

و در حسن کالصحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به جعفر فرمودند که آیا عطا نکنم ترا آیا نبخشم به تو یا احسان به تو نکنم پس جعفر گفت بلی یا رسول اللّٰه پس مردمان کمان کردند که طلا یا نقره به او خواهد داد و مردمان گردنها کشیدند که به بینند که چیز خواهد داد حضرت فرمودند که ببخشم به تو چیزی که اگر در هر روز به

جا آوری از جهه تو بهتر است از دنیا و آن چه در اوست و اگر در هر دو روز یا هر هفته یا هر ماه یا هر سال به جا آوری حق سبحانه و تعالی هر چه در میان هر دو نماز است می بخشد از گناهان هر چه باشد چهار رکعت نماز می کنی ابتدا می کنی و بعد از قرائت پانزده مرتبه سبحان اللّٰه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّٰه و اللّٰه اکبر را می گویی مثل سابق تا به آخر و فرمودند که اگر خواهی در روز می کنی و اگر خواهی در شب و القنوت فی کلّ رکعتین منها قبل الرّکوع و قنوت در هر دو رکعت پیش از رکوع است یعنی دو نماز است و دو قنوت دارد و جمعی گفته اند که یک نماز است و یک قنوت است چون در اکثر اخبار تصریح به سلام نشده است و لیکن چون در حدیث ابو حمزه مصرح است به آن که سلام می گوید آن مجملها را حمل بر مفصّل می کنند یا آن که وجوب سلام در نماز واجب ظاهر نیست چه جای سنّت مع هذا احادیث واقع شده است که نوافل هر دو رکعت به یک سلام است و در فقه رضوی نیز مصرح است بدو سلام بنحو مشهور.

(«و القراءه فی الرّکعه الاولی الحمد و اذا زلزلت و فی الثّانیه الحمد و العادیات و فی الثّالثه الحمد و اذا جاء نصر اللّٰه و فی الرّابعه الحمد و قل هو اللّٰه احد و ان شئت صلّیتها کلّها بالحمد و قل هو اللّٰه احد») عبارت فقه رضویست که قرائت در رکعت اول حمد و

اذا زلزلت است و در رکعت دویم حمد و سوره و العادیات است و در سیم حمد و اذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۳

جاء است و در چهارم حمد و توحید است و اگر خواهی همه را بحمد و توحید می خوانی و چهار سوره قرینه دو نماز است و در حدیث مفضل نیز در چهار سوره است.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه منقولست که همین چهار سوره را می خواند بعد از آن از آن حضرت سؤال کردند که چه ثواب دارد حضرت فرمودند که اگر گناهان او مانند ریگ بیابان عالج باشد که ریگ روانست حق سبحانه و تعالی همه را می آمرزد پس حضرت رو بمن کردند و فرمودند که این ثواب از جهه تست و از جهه اصحاب تو یعنی از جهه شیعیان اثنی عشریست چون غیر ایشان را ثواب نیست و مستحق خلود در نارند و ثواب مشروط است به ایمان اتفاقا.

(«و فی روایه عبد اللَّه بن المغیره انّ الصّادق صلوات اللَّه علیه قال اقرء فی صلاه جعفر بقل هو اللَّه احد و قل یا أیها الکافرون») و به اسانید حسنه و صحیح منقول است از عبد اللَّه که آن حضرت فرمودند که بخوان در نماز جعفر سوره توحید و سوره جحد را محتمل است که مراد این باشد که در هر رکعتی این دو سوره بخواند چنانکه در صحیح گذشت و آن که در رکعت اولی از چهار رکعت توحید می خواند و در دویم جحد یا مخیّر است در ابتدا بهر یک خواهد یا آن که اگر خواهد همه را توحید بخواند یا همه را جحد

بخوانـد یا بعضـی توحیـد و بعضـی جحد و در هر رکعتی هر دو را خواندن بهتر است و ظاهرا واسـطه بوده است و صدوق ذکر نکرده است یا مرسل بوده است چون عبـد اللّه به خـدمت حضـرت صادق نرسـیده است لهذا صدوق تغییر اسـلوب داده است و ضرر ندارد ارسال چون عبد اللّه از اهل اجماع است و اللّه تعالی یعلم.

(«و روی عن ابراهیم بن ابی البلاد قال قلت لأبی الحسن یعنی موسـی بن جعفر صـلوات اللّه علیهما أیّ شـی ء لمن صـلّی صلاه جعفر قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۴

لو کـان علیه مثـل رمل عالـج و زبـد البحر ذنوبا لغفرها اللّه له قال قلت هـذه لنا قال فلمن هی الّا لکم خاصّه قال قلت فایّ شـی ء اقرء فیها قال و قلت اعترض القرآن قال اقرء فیها اذا زلزلت و اذا جاء نصـر اللّه و انّا أنزلناه فی لیله القدر و قل هو اللّه احد») و در صحیح عالی السّـند و موثق کالصـحیح منقول است از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضـرت ابی الحسن و احتمال حضرت امـام موسـی کاظم و حضـرت امام رضا صـلوات اللّه علیهما هر دو دارد چون به خـدمت هر دو رسـیده است و از هر دو روایت کرده است و صـدوق جزم کرده است که مراد حضـرت امام موسـی است و دور نیست که وجهش آن چیزی باشد که مشـهور است که مطلق منصـرف به اکثر و شایع می شود و اکثر روایات او از آن حضرت است و لیکن این شهرت کاذب است در اکثر آن چه ذکر کرده اند بلکه اطلاق ابو الحسن بر هر سه معصوم مساویست و تمیز

از رجال است و در اینجا تمیزی نیست و گاهی اطلاق بر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نیز می کنند و لیکن غالب آنست که شیعه اطلاق نمی کند بر آن حضرت غیر امیر المؤمنین مطلق را و سنّیان ابو الحسن و علی و امیر المؤمنین علی می گویند و گاهی ابو الحسنین نیز می گویند و ایشان امیر المؤمنین حسن و امیر المؤمنین حسین نیز می گویند اما نزد شیعه جایز نیست اطلاق لفظ امیر المؤمنین بر غیر آن حضرت و روایات در نهی بسیار است و ابن طاوس کتابی در این معنی تصنیف کرده است و زیاده از دویست حدیث از کتب عامه و خاصّه نقل کرده است که حق سبحانه و تعالی و جبرئیل و آفتاب و حضرت سیّد المرسلین آن حضرت را امیر المؤمنین خوانده اند و احادیث بسیار نقل کرده است که غیر آن حضرت را امیر المؤمنین گفتن جایز نیست و نمی گوید مگر شقی و وعید بسیار وارد شده است بر عذاب کسی که غیر آن حضرت را امیر المؤمنین بگوید در غیر تقیه ابراهیم گفت عرض نمودم به آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۵

صلوات اللّٰه علیه که شخصی که نماز جعفر کند چه ثواب دارد حضرت فرمودند که اگر گناهان او بسیار مثل ریگ روان و کف دریاها باشد حق سبحانه و تعالی همه را می آمرزد گفت عرض نمودم که آیا این ثواب را بما می دهند حضرت فرمودند که به که می دهند بغیر از شما یعنی منحصر است این ثواب در شما و از برای شما است ابراهیم گفت عرض نمودم که چه سوره بخوانم هر سوره را می توانم خواند حضرت فرمودند که

نه اذا زلزلت و اذا جاء نصر اللّٰه و انا أنزلناه و قل هو اللّٰه را بخوان و ظاهر آنست كه بترتيب بايد خواند اول اذا زلزلت و ثانى اذا جاء تا به آخر و محتمل است كه مجموع را در هر ركعتى بايد خواند با احتمالاتى كه گذشت اما اظهر ترتيب است و اين حديث اصح است از احاديث سابق و حق تخيير است و اشهر عمل به فقه رضويست و بهتر آنست كه گاهى به آن نحو بخوانند و گاهى باين عنوان و جمع احوط است.

به آن كه در ركعت اولى اذا زلزلت و قل يا و توحيد بخواند.

و در ركعت دويم و العاديات و اذا جاء و توحيد و جحد بخواند.

و در سيم اذا جاء و انا أنزلناه و توحيد و جحد بخواند.

و در چهارم جحد و توحيد بخواند تا عمل به همه كرده باشد.

(«و سئل ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عمّن صلّى صلاه جعفر عليه السّلام هل يكتب له من الاجر مثل ما قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله لجعفر عليه السّلم قال اى و اللّٰه») و كالصحيح منقول است از اسحاق بن عمار كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه آيا امثال ما مردمان را اگر نماز جعفر كنيم آن ثواب هست كه حضرت سيّد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله از جهه جعفر عليه السلام فرمودند حضرت فرمودند كه آرى و اللّٰه و منافات ندارد كه حضرت جعفر را اضعاف مضاعفه ثواب بوده باشد و مماثلت در آن چيزى باشد كه حضرت فرموده باشند چون حضرت محض

لوامع صاحبقرانى، ج ۵،

کفاره گناهان را فرمودند و بس زیادتی حسنات و علو درجات را نفرمودند چون ظاهر است که هر چند کمالات بیشتر است ثواب در خور آن از جهه هر عملی مضاعف می شود مثلا در یک شمشیر زدن حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه و آله فرمودند که یک ضربت علی در روز خندق بهتر است از جمیع عبادات همه امّت من از جن و انس تا روز قیامت بلکه هر فعلی از افعال آن حضرت چنین بود چون هر چه از کامل واقع می شود کامل است.

(«و روی علیّ بن الرّیّان انّه قال کتبت إلی الماضی الاخیر أسأله عن رجل صلّی من صلاه جعفر رکعتین ثمّ تعجّله عن الرّکعتین الاخیرتین حاجه أ یقطع ذلک لحادث یحدث أ یجوز له ان یتمّها اذا فرغ من حاجته و ان قام عن مجلسه ام لا یحتسب بذلک الّا ان یستانف الصّلاه و یصلّی الاربع الرّکعات کلّها فی مقام واحد فکتب صلوات اللّه علیه بل ان قطعه عن ذلک امر لا بدّ له منه فلیقطع ثمّ لیرجع فلیبن علی ما بقی منها إن شاء اللّه تعالی») و در حسن کالصحیح و شیخ در صحیح روایت کرده اند از علی که گفت عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام علی نقی یا امام حسن عسکری و ماضی یعنی فوت شده است و ابو الحسن اخیر است یا امام اخری که به ملازمت آن حضرت می رسیدند و احتمال صاحب الامر نیز دارد که کتابت را به نایبان آن حضرت رسانیده باشند و لیکن هادی اظهر است چون نجاشی ذکر کرده است که رساله از حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه به

او رسـیده بود در آن عریضه سؤال نمودم از شخصـی که دو رکعت نمـاز جعفر را کرده باشـد و او را کاری پیش آیـد آیا قطع می کنـد، و در تهـذیب او یقطع است و این اظهر است یعنی او را حاجتی باشـد یا حادثه دست دهـد که قطع نماز باید کرد آیا جایز است بعد از فارغ شدن از آن امر دو رکعت دیگر را بکند اگر چه از محل نماز برخاسته باشد یا گذشته را حساب نکند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۷

نماز را از سـر گیرد تا همه چهار رکعت را یک جا به جا آورد حضرت فرمودند در جواب عریضه که بلکه در تهذیب به جای بل بلی است و این اظهر است یعنی بلی بنا می نهـد اگر حادثه امر ضـروری باشد که ناچار باشد از رفتن بسوی آن پس نماز را قطع می کند و چون برگردد بنا نهد و ما بقی را به جا آورد إن شاء اللّٰه تعالی یعنی اگر خدا خواهد و توفیق کرامت کند که بنا نهد و یا محض تیمن و تبرک باشد و این حدیث اشـعاری دارد به آن که یک نماز است و یک سلام دارد اما استدلال به امثال این اشعارات نمی توان کرد.

(«و روی ابو بصـیر عن ابی عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال صلّ صلاه جعفر فی أیّ وقت شئت من لیل او نهار و ان شئت حسبتها من نوافـل اللّیل و ان شـئت حسـبتها من نوافل النّهار تحسب لک من نوافلک و تحسب لک من صـلاه جعفر علیه السّـلام») و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است

که فرمودند که نماز جعفر را در هر وقتی که خواهی به جا آور از شب و روز و اگر خواهی حساب می توانی کرد از نوافل شب و اگر خواهی حساب می کنی آن را از نوافل روز و در این صورت ثواب هر دو را داری ثواب نوافل شبانه روزی را داری و ثواب نماز جعفر را نیز داری یعنی تداخل می شود به آن که نوافل ظهر و عصر را چهار نماز جعفر می کنی و نافله شام را بنحو نماز جعفر می کنی که اگر وقت نافله بدر نرود که حمره مغربی زایل شود و غالب آنست که وقت بدر می رود و هشت رکعت نافله «شب» را در نماز جعفر می توان کرد و ظاهر آنست که هر گاه نوافل را بعنوان نماز جعفر به جا آورد هر دو ثواب دارد و بهتر آنست که قصد هر دو کند و اگر قصد نافله یومیه کند کافی است اما اگر قصد نماز جعفر کند و قصد نافله نکند معلوم نیست که ثواب نافله داشته باشد.

و در صحیح از ذریح منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۸

صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از نماز جعفر که آن را از نماز نافله حساب می توانم کرد حضرت فرمودند که هر نافله که خواهی حساب می توانی کرد خواه نافله شب و خواه نافله روز.

و در صحیح دیگر از ذریح منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر خواهی نماز جعفر را در شب به جا آور و اگر خواهی در روز و اگر خواهی در سفر و اگر خواهی از نوافلت حساب کن و

اگر خواهی نماز قضا را بنحو نماز جعفر به جا آور.

و در صحیح از علی بن سلیمان منقول است که عریضه به خدمت رجل نوشتم صلوات اللّٰه علیه و آن احتمال امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر نیز دارد که عرض نمودم و سؤال کردم از نماز جعفر که در کجاوه می توانم کرد حضرت فرمودند که اگر در سفر باشی در کجاوه نماز کن.

(«و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا کنت مستعجلا فصلّ صلاه جعفر مجرّده ثمّ اقض التّسبیح») و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هر گاه تعجیل داشته باشی نماز جعفر را بی تسبیح به جا آور بعد از آن تسبیحات را می خوانی و در پی کار خود می روی.

و کلینی همین مضمون را کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است.

(«و فی روایه الحسن بن محبوب قال یقول فی اخر سجده من صلاه جعفر بن ابی طالب علیه السّلام یا من لبس العزّ و الوقار یا من تعطّف بالمجد و تکرّم به یا من لا ینبغی التّسبیح الّا له یا من احصی کلّ شی ء علمه یا ذا النّعمه و الطّول یا ذا المنّ و الفضل یا ذا القدره و الکرم أسألک بمعاقد العزّ من عرشک و منتهی الرّحمه من کتابک و باسمک الاعظم الاعلی و کلماتک التّامّات ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۹

ان تفعل بی کذا و کذا») و در صحیح از حسن منقول است و کلینی از ابن محبوب روایت کرده است از شخصی که او گفت که حضرت

فرمودنـد که آخر رکعت و در بعضـی از نسخ این کتاب نیز فی آخر رکعه است و ظاهرا سـجده رکعت آخر مراد باشد چنانکه در حـدیث دیگر خواهـد آمـد که در رکعت چهـارم بعـد از تسبیحـات سـجده نماز جعفر می گویـد این دعا را که ترجمه اش اینست که ای خداونـدی که عزت و جبروت و وقـار را پوشـیده یعنی مخصوص ذات مقـدس اوست ای خداونـدی که مجـد و عظمت را ردای خود فرموده و عزیزی به سـبب مجد و جلال، و مقدسـی از نقص و زوال چنانکه این مضـمون از رسول خدا و ائمـه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم متـواتر است که کبریـا و عظمت ردا و ازار الهی است یعنی مخصـوص ذات مقـدس اوست، ای خداونـدی که تنزیه و تقـدیس سـزاوار نیست مگر ترا چون غیر او همه معیوبند و ناقص و کمترین عیبهای همه امکان است، ای خداونـدی کـه علمت احـاط کرده است همه اشیا را، ای خداونـدی که احسـان و انعـامت همه عالمیـان را فرا گرفته است، ای خداونـدی که منت و نعمت و تفضل همه از تست ای خداونـدی که قادری و بزرگواری یا مکرم و منعمی از تو سؤال می کنم بـه عزت عرشـت و بـه جـایی چنـد از عرش عظمـت و جلالـت کـه عزت را بر او بسـته یعنی از آن اعظم است که عظمت او را وصف توان کرد، و بحق رحمتت که به نهایت رسـیده است نسـبت به کافه عالمیان و بیان کرده در لوح محفوظ یا قرآن یا آن که نهایت رحمتت که آن قرآن است که نسبت باین امّت مرحومه واقع ساخته که چنین کتابی را بر ایشان

فرستاده و بحق اسم اعظمت که از آن بالاتر است که وصف آن توان کرد و بحق کلمات تمام تو که آن قرآن است یا اسماء اعظمت یا حججت که صلوات بر محمد و آل او فرست و فلان و فلان حاجتم را روا کن.

و کلینی روایت دیگر نقل کرده است از ابو سعید که گفت حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۰

جعفر صادق صلوات اللّه علیه بمن فرمودند که می خواهی که تعلیم کنم ترا تسبیحی که در نماز جعفر بخوانی گفتم بلی فرمودند که چون فارغ شوی از تسبیح آخر رکعت چهارم بگو.

(«سبحان من لبس العزّ و الوقار سبحان من تعطّف بالمجد و تکرّم به سبحان من لا ینبغی التّسبیح الّا له سبحان من احصی کلّ شی ء علمه سبحان ذی المنّ و النّعم سبحان ذی القدره و الکرم اللّهمّ انّی أسألک بمعاقد العزّ من عرشک و منتهی الرّحمه من کتابک و اسمک الاعظم و کلماتک التّامّه الّتی تمّت صدقا و عدلا صلّ علی محمّد و اهل بیته») و فلان و فلان حاجتم را برآور یعنی بعد از این تسبیح حاجتی که داری از حق سبحانه و تعالی طلب کن و این تسبیح قریبست به سابق لیکن در سابق بعنوان دعاست و در این خبر تسبیح است که منزه خداوندی که چنین است پس اگر اول این تسبیح را بخواند و بعد از آن دعا را اکمل خواهد بود و شیخ دعای بسیار در مصباح ذکر کرده است که بعد از نماز بخوانند.

باب صلوات الحاجه

اشاره

این بابی است در بیان نمازهایی که از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم منقول است از جهه بر آمدن حاجتها

[نماز حاجت اول]

(«روی مرازم عن العبد الصّالح موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما قال اذا فدحک امر عظیم فتصدّق فی نهارک علی ستّین مسکینا علی کلّ مسکین صاع بصاع النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله من تمر او برّ او شعیر فاذا کان باللّیل اغتسلت فی ثلث اللّیل الاخیر ثمّ لبست ادنی ما یلبس من تعول من الثّیاب الّا انّ علیک فی تلک الثّیاب ازارا ثمّ تصلّی رکعتین تقرا فیها بالتّوحید و قل یا أیها الکافرون فاذا وضعت جبینک فی الرّکعه الاخیره للسّجود هلّلت اللّه و قدّسته و عظّمته و مجّدته ثمّ ذکرت ذنوبک فاقررت بما تعرف منها مسمّی و ما لم تعرف اقررت به جمله ثمّ رفعت رأسک فاذا وضعت جبینک فی السّجده الثّانیه استخرت اللّه مائه مرّه تقول اللّهمّ انّی استخیرک بعلمک ثمّ تدعوا اللّه بما شئت من اسمائه و تقول یا کائنا قبل کلّ شی ء و یا مکوّن کلّ شی ء و کائنا بعد کلّ شی ء افعل بی کذا و کذا و کلّما سجدت فافض برکبتیک إلی الارض و ترفع الازار حتّی تکشف عنهما و اجعل الازار من خلفک بین رکبتیک و باطن ساقیک فانّی ارجو ان تقضی حاجتک ان شاء اللّه تعالی و ابدا بالصّلاه علی النّبیّ و اهل بیته

صلوات اللَّه علیهم») و در حسن کالصحیح منقول است از مرازم که بنده شایسته درگاه الهی حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه کار عظیمی ترا پیش آید در روزش تصدّق کن بر شصت درویش هر

درویش را یک صاع بصاع حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله که چهار مد باشد یا پنج مد از خرما یا گندم یا جو پس چون شب شود در ثلث آخر شب غسل می کنی و می پوشی کمترین جامهائی که عیالت می پوشند یعنی کنده تر و زبون تر و می باید که با این جامها لنگی باشد بعوض زیر جامه پس دو رکعت نماز می کنی در رکعت اول الحمد و قل هو اللّه و در دویم قل یا أیها الکافرون می خوانی و چون در رکعت دویم به سجود می روی تهلیل می کنی خدا را یعنی لا اله الا اللّه می گویی و تنزیه می کنی خدا را به سبحان اللّه یا سبوح و یا قدوس می گویی و تعظیم و تمجید الهی می کنی به کلمه لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم، یا اسماء و دعواتی می خوانی که مشتمل بر اینها بوده باشد پس گناهان خود را یاد می کنی و یک یک را نام می بری هر چه را بخاطر داشته باشی و باقی را یک جا اقرار می کنی به آن که می گویی خداوندا گناهان بسیار کرده ام که تو همه را می دانی پس سر بر می داری و چون به سجود دویم می روی صد مرتبه استخاره می کنی به آن که می گویی خداوندا طلب هر خیر خود می کنم از تو که آن را به نزد من آوری چون تو می دانی عواقب امور را پس خدا را می خوانی بهر اسمی که می خواهی از اسماء الهی و می گویی که ای خداوندی که پیش از همه بودی و ای خداوندی که همه اشیا را تو ایجاد کرده و ای خداوندی که بعد از همه اشیاء

خواهی بود این حاجت و این حاجتم را برآور و هر مرتبه که به سجده می روی زانوها را بر زمین می رسانی و لنگ را دور می کنی از زانوها و لنگ را از پشت سر میان زانوها و شکم ساقها می اندازی که چون این عمل را به جا می آوری امیدوارم که حاجتت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۳

بر آورده شود إن شاء اللّٰه.

و چون خواهی که شروع کنی در این عمل یا در دعا اول صلوات بر محمد و اهل بیت او فرست و بعد از آن دعا را بخوان.

و قریب باین است صحیحه زراره که شیخان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند و ظاهرا چون حدیث مرازم مشتمل بر زیادتی بود صدوق این حدیث را آورد و بنا بر این حدیث از حیثیت سند بهتر از صلوات دیگر است.

صلاه اخری للحاجه

(«روی موسی بن القاسم البجلیّ عن صفوان بن یحیی و محمّد بن سهل عن اشیاخهما عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا حضرت لک حاجه مهمّه إلی اللّٰه عزّ و جلّ فصم ثلاثه ایّام متوالیه الأربعاء و الخمیس و الجمعه فاذا کان یوم الجمعه إن شاء اللّٰه تعالی فاغتسل و البس ثوبا جدیدا ثمّ اصعد إلی اعلی بیت فی دارك و صلّ فیه رکعتین و ارفع یدیک إلی السّماء ثمّ قل اللّهمّ انّی احللت بساحتك لمعرفتی بوحدانیتّك و صمدانیّتك و انّه لا قادر علی حاجتی غیرك و قد علمت یا ربّ انّه کلّما تظاهرت نعمك علیّ اشتدت فاقتی إلیك و قد طرقنی همّ کذا و کذا و أنت بکشفه عالم غیر معلّم واسع غیر متکلّف فاسئلك باسمك الّذی وضعته علی الجبال

فنسفت و وضعته على السّماء فانشقّت و على النّجوم فانتثرت و على الارض فسطحت و أسألك بالحق الّذى جعلته عند محمّد و الائمّه و تسمّيهم إلى اخرهم ان تصلّى على محمّد و اهل بيته و ان تقضى حاجتى و أن تيسّر لى عسيرها و تكفينى مهمّها فان فعلت فلك الحمد و ان لم تفعل فلك الحمد غير جائر فى حكمك و لا متّهم فى قضائک و لا خائف فى عدلك و تلصق خدّك بالأرض و تقول اللّهمّ انّ يونس بن متّى عبدك دعاك فى بطن الحوت و هو عبدك فاستجبت له و انا عبدك ادعوك

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۸۵

فاستجب لى ثمّ قال ابو عبد اللّه صلوات اللّه عليه لربّما كانت الحاجه لى فادعوا بهذا الدّعاء فارجع و قد قضيت») اين نماز ديگر است از جهه قضاء حاجت به اسانيد صحيحه منقول است از موسى از صفوان و او از اهل اجماع است بنا بر اين ضرر ندارد ارسال و هم چنين بسند صحيح منقول است از محمد بن سهل و صفوان و محمد روايت كرده اند هر يک از جمعى از استادان خود كه همه فضلا اصحاب حضرت امام جعفر صادقند صلوات اللّه عليه و شيخ از جمعى كثير از اين فضلا روايت كرده است در مصباح كه آن حضرت فرمودند كه هر گاه حاجتى رو دهد كه اهتمام به شان او داشته باشى و در غم آن حاجت بوده باشى و خواهى كه حق سبحانه و تعالى حاجتت را برآورد پس سه روز پى در پى روزه بگير همين سه روز را كه چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه است پس چون بر سى روز

جمعه اگر حق سبحانه و تعالی خواهد بقاء ترا یا اگر خدا خواهد که این افعال را به جا آوری پس غسل کن و جامه نو به پوش و به پشت بام بلندترین جاها از خانه ات بالا رو که اطراف آسمان پیدا باشد و دو رکعت نماز بکن و دستها را بردار و کف دستها را به جانب آسمان که قبله دعاست بگشا پس بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست خداوندا به درگاه تو آمده ام چون می دانم که خداوندی مخصوص تست و می دانم که واجب الوجودی که جمیع ممکنات به سبب امکان ذاتی از هر وجهی محتاج تواند و می دانی که کسی قادر نیست بر قضای حاجت من بغیر از تو و می دانم که هر چند نعمتهای تو بر من پشت بر پشت و پی در پی بیشتر می شود احتیاج من به تو بیشتر می شود و مرا رو داده است این حاجت و این حاجت و تو قادری که حاجتهای مرا بر آوری و غمهای مرا زایل گردانی و می دانی که بچه عنوان برآوری، احتیاج نداری که به یاد تو دهند که از کدام وجه برآوری چنانکه اکثر عالمیان در دعاها می گویند که خداوندا حاجت مرا از فلان راه برآور و متوهم می شود از سخن ایشان که تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۶

نمی دانی و ایشان به یاد تو می دهند خداوندا من چنین نیستم بلکه به تو می گذارم که هر نحو را که اصلح دانی به آن نحو برآوری و خزینه تو واسع است و از دادن کم نمی شود و دادن بر تو دشوار نیست، پس از تو سؤال می کنم بحق آن اسمی که بر کوهها

می خوانی و خواهی خوانـد در روز قیامت و کوهها از هم خواهنـد پاشـیدماننـد پنبه زده یا ریگ روان و چون بر آسـمانها می خوانی آسـمانها از هم خواهـد پاشـید و شق شق خواهـد شـد و چون بر سـتارگان می خوانی از یکدیگر پراکنده خواهند شد و چون بر زمین خوانـدی یا خوانی هموار خواهد شد و از تو سؤال می کنم به آن حقی که نزد محمد و ائمه معصومین سـلام اللّٰه علیهم گذاشـته که آن علم و کمالاـت و اسـرار بی غایـات و بلاـ نهایـات است یـا به حقیقت ایشـان ترا قسم می دهم و نام ائمه معصومین را می بری یک یک باین عنوان که جعلته عند محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین تا به آخر و الحجّه.

و جمعی از امثال این عبارت اسـتدلال کرده اند که نام حضـرت صاحب الامر را می توان برد و دلالت ندارد چون ممکن است که بر سبیل تغلیب باشـد با آن که ما بعد إلی لازم نیست که داخل باشد در ما قبل بلکه غالب آنست که داخل نیست با آن که نهـایتش ظهور است و احـادیث نهی خاص است و خاص مقـدم است بر عام اگر چه حق آنست که نسـبت میان اخبار این باب عموم و خصوص من وجه است و در چنین جاهـا احکـام متشـابه است و احتیاط در ترک است که صـلوات فرستی بر محمـد و اهل بیت او که ائمه معصومیند و فاطمه زهرا صـلوات اللّٰه علیهم و حاجت مرا برآوری و این دشوار را آسان کنی و مهمات مرا کفایت کنی پس اگر بکنی تراست حمد و اگر نکنی نیز تراست حمد البته

مصلحت مرا در آن ندانسته که نکردی و در حکم تو ظلم و جور نیست و ترا متهم نمی دانم در قضائی که بر سر من آوری و ستمی نیست در عدالت تو یعنی اگر بکنی از روی تفضل است و اگر حاجتم را بر نیاوری از روی عدل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۷

است که من استحقاق نداشتم با آن که نسبت به دیگران چنین است و من همه را تفضل می دانم و ترا در هر وجهی حمد می کنم.

پس روی خود را بر زمین یا خاک می گذاری و این دعا را می خوانی که ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی که یونس پسر متی بنده تو بود ترا در شکم ماهی خواند و بنده تو بود دعای او را مستجاب گردانیدی و من نیز در بندگی با او شریکم و بنده ذلیل توام دعای مرا نیز مستجاب کن پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بسیار است که مرا کارها رو می دهد و من این نماز را می کنم و این دعا را می کنم در صحرا و چون بر می گردم حاجتم برآورده شده است.

و شیخ طوسی قدس سره به اسانید صحیحه روایت کرده است از عاصم بن حمید که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند همین نماز و روزه و دعا را، و بعد از این اعمال دعایی طولانی ذکر کرده است در مصباح و احادیث بسیار روایت کرده است در نماز حاجت که مجموع مشتملند بر این سه روز روزه گرفتن و نمازهای مختلف و دعاهای مختلف اگر خواهی رجوع به مصباح کبیر کن.

صلاه اخری للحاجه

(«روی سماعه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال

انّ احـدكم اذا مرض دعا الطّبيب و اعطاه و اذا كانت له حاجه إلى سـلطان رشا البوّاب و اعطاه و لو انّ احدكم اذا فدحه امر فزع إلى اللّه عزّ و جلّ فتطهّر و تصـدّق بصـدقه قلّت او كثرت ثمّ دخل المسـجد فصـلّى ركعتين فحمـد اللّه و اثنى عليه و صـلّى على النّبىّ و اهل بيته صلّى اللّه عليه و آله ثمّ قال اللّهمّ ان عافيتنى من مرضى او رددتنى من سفرى او عافيتنى

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۸۸

ممّا اخاف من كـذا و كـذا الّا اتاه اللّه ذلك و هى اليمين الواجبه و ما جعل اللّه تبارك و تعالى عليه فى الشّكر» اين نماز ديگر است از جهه بر آمدن حاجت مرويست در موثق از سـماعه كه حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه عليه فرمودند كه هر گاه كسـى از شـما بيمـار شود طبيب را مى طلبـد و به او چيزى مى دهـد و اگر چيزى ندهـد به او طبـابت نمى كنـد يـا در امر بيمار اهتمامى ندارد و اگر به پادشاهى كارى داشـته باشد به دربان رشوه مى دهد و اگر يكى از شـما را كارى سخت پيش آيد بايد كه بحق سـبحانه و تعالى متوسل شود و وضو بسازد يا غسل كنـد و چيزى تصـدق كند خواه اندك و خواه بسـيار پس بمسـجد رود و دو ركعت نماز بكند و بعد از نماز حمد و ثناى الهى به جا آورد و صلوات بر نبى و آل آن حضرت بفرستد و بگويد كه خداوندا اگر مرا از اين مرض شفا دهى اگر حاجت شفا باشد يا مرا از اين سفر به سلامت برگردانى اگر در سفر باشد يا مرا

حفظ کنی از شر دشمنان که از ایشان خایفم اگر خوف داشته باشد و هم چنین هر مطلبی که داشته باشد ذکر کند و جزای آن محذوفست چنانکه شایع است که جزای آن و لو را به قرینه مقام حذف می کنند و در اینجا جزا این است که تو اهل آن هستی و همیشه با من به تفضّل سر کرده نه به استحقاق، نکند و نگوید این کلمه را مگر آن که حق سبحانه و تعالی حاجتش را برآورد و این قسم منا شده است که حق سبحانه و تعالی را قسم داده است و واجبست که حق سبحانه و تعالی حاجت او را برآورد و مع هذا حق سبحانه این عمل را به شکر نعمت او قبول می فرماید یا آن که این عمل شکر نعمت قضای حاجتست گوییا که حق سبحانه و تعالی حاجت او را برآورده است و بنده شکر او کرده است و از عهده شکر نعمتی که بر او واجب است بیرون آمده است بفضل الهی.

صلاه اخری للحاجه

(«کان علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما اذا احزنه امر لبس ثوبین من اغلظ ثیابه و اخشنها ثمّ رکع فی اللّیل رکعتین حتّی اذا کان فی اخر سجده من سجوده سبّح اللّٰه مائه تسبیحه و حمد اللّٰه مائه مرّه و هلّل اللّٰه مائه مرّه و کبّر اللّٰه مائه مرّه ثمّ یعترف بذنوبه کلّها ما عرف منها اقرّ له تبارک و تعالی به فی سجوده و ما لم یذکر منها اعترف به جمله ثمّ یدعو اللّٰه عزّ و جلّ و یفضی برکبتیه إلی الارض») این نمازیست دیگر از جهه برآمدن حاجتها منقول است که چون

حضـرت سیّد الساجدین را اندوهناک می کرد چیزی دو جامه می پوشـیدند از کنده ترین جامها و زبرترین پوششها و در آخر شب دو رکعت نماز می کردند و چون به سـجده آخر می رفتند صد مرتبه سبحان اللّه و صد مرتبه الحمد للّه و صد مرتبه لا اله الا اللّه و صـد مرتبه اللّه اکبر می گفتند پس اعتراف به گناهانی که هرگز بخاطر مبارکش نرسـیده بود می کردند از جهه تعلیم دیگران هر چه را بخـاطر داشـتند از ترک اولی اگر واقع شـده بود و بـاقی را یـک جا اعتراف می نمودنـد در سـجود و دعا می کردند و زانوها را برهنه کرده به خاک می رسانیدند.

صلاه اخری للحاجه

(«روی عن یونس بن عمّار قال شـکوت إلی ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه رجلا کان یؤذینی فقال ادع علیه قلت قد دعوت علیه فقال لیس هکـذا و لکن اقلع عن الذّنوب و صم و صلّ و تصدّق فاذا کان اخر اللّیل فاسـبغ الوضوء ثمّ قم فصلّ رکعتین ثمّ قل و أنت ساجد اللّهمّ انّ فلان بن فلان قد آذانی اللّهمّ اسـقم بدنه و اقطع اثره و انقص اجله و عجّل له ذلک فی عامه هذا فما لبث ان هلک») و در صحیح منقول است از یونس ممدوح که گفت شکایت نمودم به حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۰

صادق صـلوات اللّه علیه از مردی که مرا آزار می داد حضـرت فرمودند که نفرین کن گفتم که نفرین کردم حضـرت فرمودند که هر نفرینی مسـتجاب نمی شود و لیکن خود را از جمیع گناهان باز دار و روزه بگیر و نماز کن و تصدق کن پس چون آخر شب شود وضوی کاملی بساز که هر عضوی را

دو مرتبه آب بریزی یا دعاها را بخوانی پس برخیز یعنی نماز را ایستاده به جا آور و دو رکعت نماز کن و در سجده بگو که خداوندا فلان پسر فلان، نام او و نام پدرش را ذکر کن مرا آزار می دهد خداوندا بدنش را بیمار کن و قطع کن اثرش را که اثری از او نماند و کم کن اجلش را و به زودی او را در این سال مبتلا کن پس اندک زمانی نگذشت که هلاک شد.

صلاه اخری للحاجه

(«روی عمر بن اذینه عن شیخ من آل سعد قال کانت بینی و بین رجل من اهل المدینه خصومه ذات خطر عظیم فدخلت علی ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فذکرت ذلک له و قلت علّمنی شیئا لعلّ اللّٰه یردّ علیّ مظلمتی فقال اذا اردت بعدوّ فصلّ بین القبر و المنبر رکعتین او اربع رکعات و ان شئت ففی بیتک و اسال اللّٰه ان یعینک و خذ شیئا بما تیسّر فتصدّق علی اوّل مسکین تلقاه قال ففعلت ما أمرنی فقضی لی و ردّ اللّٰه علیّ ارضی») این نماز دیگر است از جهه بر آمدن حاجت دفع ظلم منقول است در صحیح از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از مرد پیری از قبیله سعد که گفت میان شخصی از اهل مدینه خصومتی به همرسید که خطرش عظیم بود یعنی خوف کشتنش بود پس به خدمت حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه رفتم و واقعه را عرض نمودم که چیزی بمن یاد دهید که شاید حق مرا بمن پس دهد یا من بحق خود برسم حضرت فرمودند که هر گاه قصد هلاک دشمنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص:

داشته باشی که او قصد هلاک تو داشته باشد پس در روضه که میان قبر و منبر حضرت سید المرسلین است صلّی اللّٰه علیه و آله دو رکعت نماز بگذار و اگر در خانه به جا آوری نیز خوبست و از حق سبحانه و تعالی بطلب که ترا یاری کند و از هر چه میسّر شود تصدّق کن به اول درویشی که او را ملاقات کنی آن شیخ گفت که کردم آن چه حضرت فرمودند پس حق سبحانه و تعالی چنان کرد که حقیّت من ظاهر شد و زمین مرا که به زور گرفته بودند پس دادند و ظاهرش آن است که خصوصیت به مدینه نداشته باشد به قرینه او فی بیتک یعنی اگر در جای دیگر باشی غیر مدینه در خانه خود نماز گذار و اعم اولی است و اگر در مدینه باشی در روضه اولی است.

صلاه اخری للحاجه

(«روی زیاد القندی عن عبد الرّحیم القصیر قال دخلت علی ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقلت جعلت فداک انّی اخترعت دعاء فقال دعنی من اختراعک اذا نزل بک امر فافزع إلی رسول اللّٰه علیه و آله و صلّ رکعتین تهدیهما إلی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قلت کیف اصنع قال تغتسل و تصلّی رکعتین تستفتح بهما افتتاح الفریضه و تتشهّد تشهّد الفریضه فاذا فرغت من التشهّد و سلّمت قلت اللّٰهمّ أنت السّلام و منک السّلام و إلیک یرجع السّلام اللّٰهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و بلّغ روح محمّد و آل محمّد عنّی السّلام و السّلام علیهم و رحمه اللّٰه و برکاته اللّٰهمّ انّ هاتین الرّکعتین هدیّه منّی إلی رسولک فاثبنی علیهما

ما أملت و رجوت منك فيك و فى رسولك يا ولىّ المؤمنين ثمّ تخرّ ساجدا و تقول يا حىّ يا قيّوم يا حيّا لا يموت يا حىّ لا اله الّا أنت يا ذا الجلال و الاكرام يا ارحم الرّاحمين اربعين مرّه ثمّ تضع خدّک الايمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۲

على الارض فتقولها اربعين مرّه ثمّ تضع خدّک الايسر فتقول ذلک اربعين مرّه ثمّ ترفع رأسک و تمدّ يدک و تقول ذلک اربعين مرّه ثمّ تردّ يدک إلى رقبتک و تلوذ بسبّابتک و تقول ذلک اربعين مره ثمّ خذ لحيتک بيدک اليسرى فابک او تتباکى و قل يا محمّد يا رسول اللّه اشکو إلى اللّه و إليک حاجتى و اشکوا إلى اهل بيتک الرّاشدين حاجتى و بکم أتوجّه إلى اللّه فى حاجتى ثمّ تسجد و تقول يا اللّه يا اللّه يا اللّه حتّى ينقطع نفسک صلّ على محمّد و آل محمّد و افعل بى کذا و کذا قال ابو عبد اللّه صلوات اللّه عليه انا الضّامن على اللّه عزّ و جلّ ان لا يبرح حتّى تقضى حاجته») اين نماز ديگر است از جهه قضاى حاجت منقول است در موثق کالصحيح از عبد الرحيم بالا- کوتاه که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه رسيدم و عرض نمودم که فداى تو گردم من دعايى تصنيف کرده ام حضرت فرمودند که اختراع را بمن گذار اگر توان کرد من مى کنم يا آن که اختراع را بگذار و اين معنى اظهر است يعنى دعاى منقول را مى بايد خواند يا منقول بهتر است از همه وجهى به اعتبار کيفيت حمد و ثناى الهى و هم چنين در کيفيت صلوات

بر نبی و آل او و کیفیت عرض مطالب به یقین ائمه معصومین اعرفند و اگر چه رخصت دعاها داده اند بهر زبانی اما دغدغه در این نیست که منقول اولی است و اللّٰه تعالی یعلم.

پس فرمودند که اگر بلایی نازل شود بر تو پناه به حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله بر بانکه دو رکعت نماز کنی و هدیه آن حضرت کنی عرض نمودم که چگونه این نماز را به جا آرم حضرت فرمودند که غسل نماز حاجت می کنی و دو رکعت نماز می کنی که افتتاحش مثل افتتاح نماز واجب باشد یعنی هفت تکبیر و سه دعا بخوان و تشهّد طولانی بخوان بنحو تشهد فریضه و چون فارغ شوی و سلام دهی می گویی آن چه را ترجمه اش این است خداوندا توئی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۳

سلام و سالم از همه نقصها و از جانب تست سلامتی از همه بلاها و بدیها و به تو بر می گردد سلامتهای هر کس و هر چیز از آفتها و عیبها خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل محمّد و برسان به روح محمد و آل محمد سلام مرا و سلام بر ایشان باد یا رحمت الهی و برکتها و زیادتیهای دنیوی و اخروی خداوندا این دو رکعت نمازی که کردم هدیه گردان بسوی رسولت صلّی اللّٰه علیه و آله و مرا ثواب ده بر این دو رکعت هر چه امید و آرزو دارم از تو در اطاعت و محبت رسولت یا آن چه دارم از تو و در رسولت به شفاعت من یا آن که مراد من نسبت به آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله این است

که دین او بر همه ادیان غالب باشد و همه کس اطاعت و انقیاد آن حضرت کنند ای خداوند مؤمنان، پس به سجده می روی و می گویی آن چه را ترجمه اش اینست ای زنده که مرگ نداری و واجب الوجودی که زوال نداری و همه اشیا به تو موجود و بر پاانـد، ای زنـده که نمی میری نیست خداونـدی بجز تو، ای خداوندی که جلال و عظمت مخصوص تست و اکرام و احسان کار تست، ای بخشـنده ترین بخشندگان چهل مرتبه می گویی از یا حی و احتمال یا ارحم الراحمین و بس دارد و مجموع بهتر است پس جانب راست رو را بر زمین می گذاری این جمله را چهل نوبت می گویی، پس گونه چپ را بر زمین می گذاری و چهل نوبت می گویی، پس سر بر می داری و دست را بلنـد می کنی بسیار و چهل مرتبه می گویی پس، دستها را بر گردنت می گـذاری و انگشت سبابه را حرکت می دهی به آن که از جـانب راست به چپ رود و از چپ به راست یا به جانب بالا می بری و پائین می آوری و بهر دو عنوان کردن بهتر است و چهل مرتبه می گویی، پس محاسنت را بدست چپ بگیر و گریه کن و اگر گریه نیایـد خـود را به گریه بـدار و بگو ای محمـد ای رسول خـدا شـکایت می کنم به خـدا و به تو حـاجتم را که خـدا برآورد بحق تو یا به شـفاعت تو و شـکایت می کنم حاجتم را بسوی اهل بیت تو که ائمه معصومینند صلوات الهی بر ایشان باد که بر راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۴

راست محبت و معرفت تواند و بحق شما از خدا می طلبم

حاجتم را پس به سجده می روی و آن مقدار یا اللّٰه می گویی که نفست منقطع شود صلوات فرست بر محمد و آل محمد ای خداوندا این حاجتم را برآور حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که من ضامنم از جانب حق سبحانه و تعالی که هر که این نماز و این افعال را بکند از آن موضع نرفته باشد مگر آن که حاجت او برآورده شود و نشنیده ام که کسی این اعمال را به جا آورده باشد و حاجتش بر نیامده باشد اما اگر تأخیر شود مکرر به جا آورد تا البته حاجت برآورده شود.

صلاه اخری للحاجه

(«قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ اذا کانت لک یا بنیّ إلی اللّٰه عزّ و جلّ حاجه فصم ثلاثه ایّام الأربعاء و الخمیس و الجمعه فاذا کان یوم الجمعه فابرز إلی اللّٰه عزّ و جلّ قبل الزّوال و أنت علی غسل و صلّ رکعتین تقرء فی کلّ رکعه منهما الحمد و خمس عشره مره قل هو اللّٰه احد فاذا رکعت قراتها عشرا فاذا رفعت رأسک من الرّکوع قراتها عشرا فاذا سجدت قراتها عشرا فاذا رفعت رأسک من السّجود قراتها عشرا فاذا سجدت ثانیه قراتها عشرا فاذا رفعت رأسک من السّجده الثّانیه قراتها عشرا ثمّ نهضت إلی الثّانیه بغیر تکبیر و صلّیتها مثل ما وصفت لک و اقنت فی الثّانیه قبل الرّکوع و بعد القراءه فاذا تفضّل اللّٰه علیک بقضاء حاجتک فصلّ رکعتی الشکر تقرء فی الاولی الحمد و قل هو اللّٰه احد و فی الثّانیه الحمد و قل یا أیها الکافرون و تقول فی الرّکعه الاولی فی رکوعک الحمد للّٰه شکرا و فی سجودک شکرا للّٰه و

حمدا و تقول فی الرّکعه الثّانیه فی الرّکوع و السّجود الحمد للّه الّذی قضی حاجتی و اعطانی مسألتی») این نماز دیگر است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۵

جهه قضاء حاجت پدرم رضی اللَّه عنه در ساله که بسوی من فرستاده ذکر کرده است و در فقه رضوی مذکور است که هر گاه ترا حاجتی باشد از حق سبحانه و تعالی پس روز چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر پس چون روز جمعه شود بیرون رو به صحرا پیش از زوال بعد از آن که غسل حاجت کرده باشی و ظاهرا غسل جمعه کافی باشد و اگر در غسل قصد هر دو کند بهتر است و اگر دو غسل کند نور علی نور خواهد بود و دو رکعت نماز می کنی که در هر رکعتی بعد از حمد پانزده مرتبه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ می خوانی و چون برکوع می روی ده نوبت می خوانی پس چون سر از رکوع بر می داری ده نوبت می خوانی و چون به سجود می روی ده مرتبه می خوانی و چون سر بر می داری ده مرتبه می خوانی و چون به سجود دویم می روی ده مرتبه می خوانی و چون سر بر می داری ده مرتبه می خوانی پس برمی خیزی از جهه رکعت دویم و در وقت برخاستن تکبیر نمی گویی و مثل رکعت اوّل به جا می آوری، و در رکعت دویم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خوانی پس چون حق سبحانه و تعالی تفضّل کند و حاجتت را برآورد دو رکعت نماز شکر به جا آور و در رکعت اوّل حمد و توحید را بخوان و در رکعت دویم بعد از حمد جحد را بخوان،

و در رکعت اول در رکوع می گویی الحمد للّه شکرا یعنی حمد الهی می کنیم از جهه شکر نعمت او و در سجود شکرا للّه و حمدا می گویی یعنی شکر می کنم خدا را و حمد می کنم او را و در رکعت دویم در رکوع و سجود می گویی آن چه را ترجمه اش اینست که جمیع حمدها مخصوص خداوندیست که حاجت مرا برآورد و آن چه طلبیده بودم بمن عطا فرموده.

و این نماز شکر را شیخان در کافی و تهذیب بسند صحیح روایت کرده اند از هارون از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و لیکن در ذکر رکوع و سجود در رکعت اوّل می گویی الحمد للّه شکرا شکرا و حمدا و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۶

رکعت ثانی در رکوع و سجود می گوید که («الحمد للّه الّذی استجاب دعائی و اعطانی مسألتی») و در باقی مساویند و اگر هر دو ذکر را بگوید بهتر است.

و در صحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه را مکروهی پیش می آمد پناه به نماز می بردند و این آیه را به استشهاد می آوردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که (وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ) یعنی در مکاره یاوری جوئید به صبر و نماز و خواهد آمد که مراد از صبر صوم است.

و کالصحیح از حریز منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که مسجدی در خانه خود مقرر ساز و چون ترا خوفی به همرسد از چیزی دو جامه که کنده ترین جامهایت باشد به پوش و با آن دو جامه نماز

کن و بعد از نماز بدو زانو بنشین و اگر زانوها را به خاک رساند بهتر است چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است و به آواز بلند از حق سبحانه و تعالی بهشت را طلب کن و پناه به خدا بر از شر آن چه از آن خایفی و مبادا که در دعا زیاده از استحقاق آن کس طلب کنی هر چند ترا و خویشان ترا خوش آید بلکه دفع شر ایشان را طلبیدن کافی است.

و در موثق کالصحیح بل الصحیح از حارث منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حاجتی داشته باشی وضو بساز و دو رکعت نماز بکن پس حمد و ثنای الهی به جا آور و صلوات بر محمد و آل او بفرست و حاجتی که داری سؤال کن که البتّه مستجاب می شود و در صحیح از ابن مسکان منقولست از شرجیل که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه کاری داشته باشی از حق سبحانه و تعالی طلب کن وضو بساز با دعاهای وضو پس دو رکعت نماز کن و بعد از آن تعظیم الهی بکن و ظاهرا کلمات فرج کافی باشد در تعظیم و صلوات بر محمّد و آل او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۷

بفرست و بعد از آن بگو («اللّٰهمّ انّی أسألک بأنّک ملک و انّک علی کلّ شی ء قدیر مقتدر و انّک ما تشاء من امر یکون اللّٰهمّ انّی أتوجّه إلیک بنبیّک محمّد نبیّ الرّحمه صلّی اللّٰه علیه و آله یا محمّد یا رسول اللّٰه انّی أتوجّه بک إلی اللّٰه ربّک و ربّی لینجح لی بک طلبتی اللهمّ بنبیّک

أنجح لی طلبتی بمحمّد») بعد از آن حاجتی که داری بطلب.

و در صحیح منقولست از اسماعیل پسر ارقط که مادرش ام سلمه است دختر امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که گفت در ماه رمضان بیمار شدم مرضی عظیم تا آن که بنو هاشم همه جمع شدند از جهت جنازه من و همه را اعتقاد این بود که من مرده ام یا خواهم مرد و مادرم جزع می کرد بر من پس خال من حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه به مادرم فرمود که به پشت بام رو و دو رکعت نماز کن و بعد از سلام بگو که (اللَّهمّ انّک وهبت لی و لم یک شیئا اللَّهمّ و انّی استوهبکه مبتدئا فاعرنیه») یعنی خداوندا این فرزند معدوم بود و بمن بخشیدی خداوندا الحال تازه بمن ببخش و به عاریت بمن ده پس چون مادرم این دعا کرد به هوش آمدم و نشستم ایشان هریسه پخته بودند از جهت سحور من نیز با ایشان هریسه خوردم و کالصحیح از جمیل نیز قریب باین وارد است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه گذشت در خصایص زنان.

صلاه اخری للحاجه

(«فی کتاب محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعریّ عن ابراهیم بن هاشم عن محمّد بن سنان یرفعه إلی ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی الرّجل یحزنه الامر و یرید الحاجه قال یصلّی رکعتین یقرأ فی إحداهما قل هو اللَّه احد الف مرّه و فی الاخری مره ثمّ یسأل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۸

حاجته و قد اخرجت ما رویته من صلوات الحوائج فی کتاب ذکر الصّلوات التی هی سوی الخمسین») این نماز دیگر است از جهت قضاء حوائج در

کتاب محمد منقول است از ابراهیم از محمد که او بالا برد و مرا از خاطر رفت که واسطه کیست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در شخصی که امری او را اندوهناک کرده باشد و حاجتی داشته باشد حضرت فرمودند که دو رکعت نماز می کند اوّل هزار مرتبه توحید می خواند و در رکعت دویم یک مرتبه بعد از آن هر حاجتی که داشته باشد از جناب اقدس الهی می طلبد و بتحقیق که ذکر کرده ام نمازهای حاجتی که بمن روایت رسیده است در کتابی که تصنیف کرده ام در بیان نمازهای غیر پنجاه رکعت که نمازهای واجب و سنّت یومیه است یعنی اگر کسی خواهد رجوع بان کتاب کند.

باب صلوات الاستخاره

(«روی هارون بن خارجه عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال اذا اراد احدکم امرا فلا یشاور فیه احدا من النّاس حتّی یبدا فیشاور اللّه عزّ و جلّ قال قلت و ما مشاوره اللّه عزّ و جلّ جعلت فداک قال یبدأ فیستخیر اللّه عزّ و جلّ فیه اوّلا ثمّ یشاور فیه فانّه اذا بدا باللّه تبارک و تعالی [عزّ و جلّ] اجری له الخیره علی لسان من اراد [شاء خ ل] من الخلق») این بابی است در بیان استخاراتی که منقولست از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم و در نماز استخاره در حدیث کالصحیح از هارون منقولست که هر گاه یکی از شما کاری داشته باشد پس باید که با هیچ کس مشورت نکند تا اوّل مشورت با خداوند خود کند بعد از آن با دیگران هارون گفت عرض نمودم که فدای تو گردم چگونه مشورت کند با حق سبحانه و تعالی حضرت

فرمودند كه أولا طلب خير خود از حق سبحانه و تعالى مى كند و بهتر آنست كه دعاى استخاره حضرت سيّد الساجدين را از روى تضرع و ابتهال بخواند و بعد از آن به سجده رود و صد و يك مرتبه بگويد كه «استخير اللّه برحمته خيره فى عافيه» و بعد از آن با صلحا و اتقيا و اولياء مشورت كند پس چون اول با خداوند خود مشورت كرده است حق سبحانه و تعالى آن چه خير اوست جارى مى گرداند بر زبان هر كه مى خواهد از خلق خود و محتمل است كه مراد از مشورت فال گوش باشد به آن كه بگويد كه اوّل كسى كه سخن خواهد گفت خداوندا زبان او را ناطق گردان بخير

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۰۰

من از فعل يا ترك و احتمال ديگر آنست كه بعد از استخاره با خدا از صالحى بپرسد كه من اراده دارم در خاطر شما چه چيز مى افتد كه بكنم يا نكنم اگر بگويد بكن بكند و اگر نه نكند و اوّل اظهر است كه مطلب را به آن عرض كنند و بر او لازمست از حيثيت ايمان كه فكر كند در صلاح و فساد آن مشورت چنانكه خواهد آمد در وصاياى لقمان در باب سفر.

و از جمله آداب استخاره آنست كه تفويض امور كند بحق سبحانه و تعالى و به تضرع و زارى بطلبد كه خداوندا آن چه خير من است به نزد من آور و چنان كن كه خير دنيا و آخرت من باشد آن چه نزد من مى آورى و بعد از استخاره هر چه پيش آن آيد آن را خير خود داند و راضى

باشد.

چنانکه در صحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دو رکعت نماز کن و استخاره کن و اللّٰه که هر مسلمانی که طلب خیر کند از حق سبحانه و تعالی البتّه حق سبحانه و تعالی آن چه خیر اوست به نزد او می آورد و کالصحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی می فرماید که بنده من استخاره می کند از من و من آن چه خیر اوست نزد او آورده ام از من آزرده شده است و غضبناک است بر من و کالصحیح منقولست از هارون که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که استخاره کند از خدا و راضی باشد به آن چه حق سبحانه و تعالی از جهه او کند البته خیر او را به نزد او آورد.

(«و روی مرازم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا اراد احدکم شیئا فلیصلّ رکعتین ثمّ لیحمد اللّٰه عزّ و جلّ و لیثن علیه و لیصلّ علی النّبیّ و آله صلّی اللّٰه علیه و آله و یقول اللّهمّ ان کان هذا الامر خیرا لی فی دینی و دنیای فیسّره لی و قدّر لی و ان کان غیر ذلک فاصرفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۱

عنّی قال مرازم فسالت أیّ شی ء نقرأ فیهما فقال اقرء فیها ما شئت ان شئت فاقرأ فیهما بقل هو اللّٰه احد و قل یا أیّها الکافرون و قل هو اللّٰه احد تعدل ثلث القرآن») و در حسن کالصحیح منقول است از مرازم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی از شما اراده

کاری داشته باشد پس باید که دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن حمد و ثنای الهی به جا آورد و صلوات بر محمّد و آل او بفرستد و بگوید که خداوندا اگر این کاری که دارم یا اراده کرده ام خیر من در آنست در دین و دنیای من تو آن را میسّر و مقدر گردان و اگر خیر من در آن نیست در دین و دنیا تو این کار را از من دور گردان و توفیقم مده در کردن این کار مرازم گفت که سؤال کردم که در این دو رکعت چه چیز بخوانم حضرت فرمودند که هر سوره که خواهی بخوان اگر خواهی سوره توحید و جحد را بخوان و سوره توحید برابر است با ثلث قرآنی که سوره توحید در آن ثلث نباشد و اگر باشد نیز ضرر ندارد و چون فرقست میان استحقاقی و تفضّلی و این یک نحو استخاره است که از حق سبحانه و تعالی می طلبد که آن چه خیر است پیش او آورد و کاری به استخارات ظاهریه ندارد و اگر توکل صحیح باشد البته حق سبحانه و تعالی آن چه خیر اوست نزد او می آورد و این را تجربه بسیار کرده ام.

و در قرب الاسناد منقولست در صحیح از صفوان که گفت شنیدم که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که در استخاره این دعا را می خواند و از جهه جمیع انواع استخارات خوبست مثل دعای استخاره صحیفه کامله

«أنت اعلم بعواقب الامور إن کان هذا الامر خیرا لی فی دینی و دنیای و آخرتی فیسّره لی و بارک لی فیه و ان کان شرا فاصرفه عنّی و

اقض لی الخیر حیث کان و رضّنی حتّی لا أحبّ تعجیل ما أخّرت و لا تاخیر ما عجّلت»

یعنی خداوندا از تو می طلبم خیر خود را بحق علمت یا چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۲

عـالمی به عواقب امور و طلب خیر از تو می کنم بحقّ عزت و جلاـلت یـا چون عزیز و قاهر و قادری از فضل عظیمت سؤال می کنم و حـال آن که تو دانـاتری به عاقبت کارها که اگر این کاری که اراده دارم خیر است از جهت من در دین و دنیا و آخرتم پس تو آسان کن از جهه من و برکت کن و مبارک گردان از جهه من این کار را و اگر بـد است یا عاقبتش خوب نیست او را از مـن دور گردان و هر چه خیر باشـد در هر جـا که باشـد آن را بر سـر من آور و مرا راضـی کن به قضـای خـودت تـا آن که دوست نـدارم تعجیـل هر چه را تـاخیر کرده و نه تـاخیر آن چه را تو تعجیل فرموده چون هر چه تو می کنی آن اصـلح است از جهه همه.

(«و سـال محمّـد بن خالـد القسـریّ ابا عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه عن الاسـتخاره فقال له اسـتخر اللّه عزّ و جلّ فی اخر رکعه من صلاـه اللّیـل و أنت ساجـد مـائه مرّه و مرّه قـال کیف اقول قال تقول اسـتخیر اللّه برحمته اسـتخیر اللّه برحمته») و منقول است از محمـد که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه از اسـتخاره حضـرت فرمودنـد که در رکعت آخر نماز شب که رکعت هشتم باشد یا یازدهم و بر احتمالی سیزدهم و

اگر در هر سه واقع سازد بهتر خواهد بود که طلب کن خیر خود را از حق سبحانه در وقتی که در سجود باشی صد و یک بار محمد گفت عرض نمودم که چه لفظ بگویم حضرت فرمودند که این عبارت را می خوانی که طلب خیر می کنم از خدا چون رحیم است و بر ما بی چارگان البتّه خیر خود را افاضه می کند و آن چه خیر است نزد ما می آورد و مکرر مقرر است یعنی همین عبارت را مکرّر می گویی تا صد و یک بار نه آن که مجموع را مکرر می گوید که دویست و دو بار باشد چنانکه بعضی توهّم کرده اند و این توهم از عدم تتبع ناشی شده است و اگر این احتمالات را راه دهند هر عبارتی را احتمالات بعیده بسیار در آن راه می توان داد و اللّه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۳

(«و روی حمّاد بن عثمان النّاب عنه صلوات اللّه علیه انّه قال فی الاستخاره ان یستخیر اللّه تعالی الرّجل فی اخر سجده من رکعتی الفجر مائه مرّه و مرّه و یحمد اللّه و یصلّی علی النّبیّ و آله ثمّ یستخیر اللّه خمسین مرّه ثمّ یحمد اللّه و یصلّی علی النّبیّ و آله و تتمّ المائه و الواحده») و مرویست در صحیح از حماد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که در استخاره که استخاره کامله آنست که در سجده آخر نماز نافله صبح صد و یک مرتبه طلب خیر از حق سبحانه و تعالی بکند و حمد الهی کند و صلوات بر نبی و آل او بفرستد پس پنجاه نوبت استخاره کند پس حمد کند

و صلوات بفرستد و پنجاه و يک مرتبه ديگر بگويد که صد و يک مرتبه تمام شود و ظاهرا جمله اخيره تفصيل جمله اولى مى كند اگر چه ظاهر عبارت دويست و دو مرتبه است و احاديث صد و يک مرتبه بسيار است و مؤيد تفصيل بعد از اجمال است.

(«و روى حمّاد بن عيسى عن ناجيه عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه انّه كان اذا اراد شراء العبد او الدّابّه او الحاجه الخفيفه او الشّى ء اليسير استخار اللّٰه عزّ و جلّ فيه سبع مرّات فاذا كان امرا جسيما استخار اللّٰه عزّ و جلّ فيه مائه مرّه») و به اسانيد صحيحه و حسنه كالصحيح منقولست از حماد از ناجيه ممدوح كه هر گاه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه اراده مى فرمودند كه بنده يا چهار پائى بخرند يا كار سهلى يا حاجت سبكى داشتند هفت مرتبه طلب خير مى فرمودند و اگر امر عظيمى بود صد مرتبه استخاره مى كردند و ظاهرا استخير اللّٰه كافى باشد و استخير اللّٰه برحمته بهتر باشد و استخير اللّٰه برحمته خيره فى عافيه اكمل باشد.

(«و روى معاويه بن ميسره عنه صلوات اللّٰه عليه انّه قال ما استخار اللّٰه عبد سبعين مرّه بهذه الاستخاره الّا رماه اللّٰه عزّ و جلّ

بالخيره يقول يا ابصر النّاظرين و يا اسمع السّامعين و يا اسرع الحاسبين و يا ارحم الرّاحمين و يا احكم الحاكمين صلّ على محمّد و اهل بيته و خر لى فى كذا و كذا») و در صحيح منقول است از معاويه ممدوح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه فرمودند كه هيچ بنده هفتاد مرتبه

استخاره نکرده است باین استخاره مگر آن که حق سبحانه و تعالی آن چه خیران بنده است البتّه آن را پیش او می آورد می گوید ای خداوندی که بیناتری از هر صاحب نظری اعم از دیده ظاهر و دیده باطن و ای شنواترین شنوایان و ای تند حساب کننده ترین محاسبان و ای بخشنده ترین بخشندگان و ای حکم کننده تر از حکم کنندگان صلوات بر محمد و آل او فرست و خیر مرا در این کار و این کار کن یا در این مطالب هر چه خیر است بر سر من آور.

(«و قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ اذا اردت یا بنیّ امرا فصّل رکعتین و استخر اللّٰه مائه مرّه و مرّه فما عزم لک فافعل و قل فی دعائک لا اله الّا اللّٰه الحلیم الکریم لا اله الّا اللّٰه العلیّ العظیم ربّ بحقّ محمّد و آله صلّ علی محمّد و آله و خر لی فی کذا و کذا للدنیا و الآخره خیره فی عافیه») و پدرم رضی اللّٰه عنه در رساله که بمن نوشته است ذکر کرده است و عبارت فقه رضویست (ص) به اندک تغییری که ای پسر هر گاه اراده کاری داشته باشی دو رکعت نماز کن و طلب کن خیر آن را از حق سبحانه و تعالی صد و یک مرتبه پس هر چه در خاطرت افتد به آن عمل کن و این دعا را بخوان نیست خداوندی بجز واجب الوجودی که بردبار و کریم است، نیست معبودی مگر معبود بحق و خداوند مطلقی که بلند مرتبه و عظیم الشأن است یا از آن اعلی و ارفع و اعظم است که

بذات و صفات و افعال او توان رسیدن یا وصف او توان کردن پروردگارا بحق محمّد و آل محمّد که صلوات فرست بر محمّد و آل او و خیر مرا در این کار و این کار کن از جهت دنیا و آخرت خیری که در عافیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۵

باشد نه در بلا و عبارت فقه رضوی اینست

«ربّ محمّد و علیّ خر لی فی امری کذا و کذا للدنیا و الآخره خیره من عندک لک فیه رضی ولی فیه صلاح فی خیر و عافیه یا ذا المنّ و الطّول»

بعد از دو تهلیل سابق می فرمایند که ای پروردگار محمّد و علی صلوات اللّه علیهما خیر مرا در این کار دنیا و در این کار آخرت کن خیری که از نزد تو باشد و خوشنودی تو و صلاح من در آن باشد و در خیر و عافیت باشد، ای خداوندی که احسان و انعام همه از تست.

و از جمله استخارات معتبره استخارات ذات الرّقاع است و سیّد بن طاوس ترجیح داده است این استخاره را بر همه انواع استخارات و چیزهای غریب نقل کرده است از آن جمله نقل کرده است که ظالمی وارد شد در حلّه و اکثر فضلا او را از روی تقیه دیدند و مرا مبالغه می کردند که او را ببین مبادا ضرری از او به تو عاید گردد و من قرار به استخاره دادم تا آن که پنجاه مرتبه استخاره ذات الرقاع کردم و مجموع لا تفعل پی در پی بود و آخر ظاهر شده که ندیدن بهتر بود.

و کلینی به اسناد او از هارون بن خارجه ثقه روایت کرده است که حضرت

امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که هر گـاه کاری داشـته باشـی شـش رقعه بردار و در سه رقعه بنویس. «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم خیره من اللّه العزیز الحکیم لفلان بن فلان افعله» و اسم آن شخص را و پدرش را بنویس و در تهذیب لفلان بن فلانـه است که نـام مـادر را بنویسـند و در سه رقعه بنویس همین عبـارت را بـا فلانـ بن فلانـه که اسم آن شـخص و مادرش را بنویس بالا تفعل و بهتر آنست که در سه افعل نام پدر و مادر مسـتخیر هر دو نوشـته و لا تفعل ضمیر ندارد و در سه افعله ضمیر دارد پس همه را در زیر مصـلی بگـذار و دو رکعت نماز اسـتخاره بکن و چون از نماز فارغ شوی به سـجده رو و صد مرتبه در سجده.

«استخیر اللّه برحمته خیره فی عافیه» را بخوان پس درست بنشین و بگو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۶

(«اللّهمّ خر لی و اختر لی فی جمیع اموری فی یسـر منـک و عافیه») پس دست به زیر مصـلّی کن و رقعه ها را بر هم زن و یک یـک را بیرون آور اگر سه افعـل پی در پی بیرون آیـد آن کـاری را که اراده داری بکن و اگر سه لاـ تفعـل پی در پی در آید مکن و اگر یکی افعله باشـد و یکی لا تفعل تا پنـج رقعه بیرون آور اگر سه افعل در آیـد بکن و اگر سه لا تفعل بیرون آید آن را مکن.

و سیّد طاب ثراه استنباطات فرموده اند که اگر مثلا دو افعله اول در آید و یک لا تفعل و بعد از آن افعل

این خوبست بعـد از اول که سه افعله است و اگر اوّل افعله در آید و بعد از آن یک لا تفعل و بعد از آن دو افعله این در خوبی بعـد از سابق است و اگر اوّل لا تفعل بیرون آید و بعد از آن سه افعل این بعد از سابق است و اگر اوّل افعله درآید و بعد از آن دو لاـ تفعـل و دیگر دو افعـل این بعـد از سـابق است و علی هـذا القیـاس دو لا تفعل و ذکر کرده است که این معنی یک وجه ترجیـح این اسـتخاره است زیرا که اکـثر خـوب و بـدش یـک صورت دارد و مراتب خوبی و بـدی ظـاهر نمی شود و لیکن در استخاره قرآن شقوق خوب و بدش بیشتر از ذات الرقاع ظاهر می شود.

و در صـحیح از حسن که از اهـل اجمـاع است از ابـو علی از یسع منقـول است که گفت عرض نمـودم به حضـرت امـام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اراده چیزی دارم و استخاره می کنم در آن چیز و چیزی در خاطرم نمی افتد که مرا جزم به همرسد نمی دانم که بکنم یا نکنم حضـرت فرمودنـد که هر گاه اسـتخاره کنیـد و خواهید که بدانید که خیر کدام است بدو عنوان می شود که بر تو ظاهر شود آن چه خیر است یکی آن که به نماز بایستی بعد از قد قامت الصّلاه ببین چه چیز در خاطرت می افتد که چون شیطان در این وقت از مؤمن دور است آن چه در خاطرت در آید از رحمن خواهد بود و احتمال حال صلاه نیز هست و از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۷

اضطرار

دور نیست که خوب باشد که در اثنای نماز متوجه این شود که چه چیز در خاطرش می افتد، و عنوان دویم آن که بعد از دعای استخاره قرآن را بگشایی و ببینی که در اوّل صفحه دست راست چه چیز است به آن عمل کن إن شاء اللّٰه و آن چه مجرب است این بنده را آنست که توجّه تام با توسل تام اگر می کنم و قران را می گشایم آیات مناسب مطلوب می آید از فعل و ترک و بان عمل می کنم و بعد از توجّه و توسّل بخاطر ندارم که آن چه گشوده شود کالوحی نباشد.

ابن طاوس علیه الرحمه نقل کرده است روایتی دیگر که بعد از استخاره با توسّل قران را بگشاید و لفظ اللّٰه که در صفحه دست راست است بشمارد و بعدد آن از دست چپ ورق بشمارد مثلا اگر هفت جلاله داشته باشد هفت ورق می گرداند و از صفحه دست چپ هفت سطر می شمارد و سطر هشتم را ملاحظه می نماید و این نحو نیز مجرب بنده است.

و به نحوی دیگر از شیخ بهاء الدین محمّد طاب ثراه شنیدم که می گفت که استخاره تسبیح را از مشایخ دست بدست داریم تا حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه که سه مرتبه صلوات بفرستد و به توجّه تسبیح را بگیرد و دو دو بشمارد و اگر آخرش دو بماند بد است و اگر یک بماند خوبست.

و علامه رحمه اللّٰه این استخاره را به کیفیت خاصی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در منهاج الصلاح روایت کرده است.

و مولانا عبد اللّٰه رضی اللّٰه عنه نیز عملش در استخاره گاهی به قرآن بود و صفحه اوّلی

دست راست را می دیـد و گـاهی به تسبیـح بود و آن چه بحسب تجربه یافته ام در اسـتخارات همه حضور قلب و توسّل تام در کـار است و بـا این هر دو بهر عنـوان که اسـتخاره کنـد خـوبست و بـا توجه تـام قبـل از تکـبیر احرام آن چه در خـاطر افتـد نیز مجربست و در حالت نماز اگر در خاطر افتد بعد از توجّه تجربه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۸

صحتش بیشتر است و منافـات بـا حضور قلب در حالت صـلاه نـدارد چون اسـتخاره نیز از برای خـداست ظاهرا این حـدیث نیز شامـل نمـاز هست بلکه اکـثر وردات این شکسـته در حـالت صـلاه بـا حضـور قلب است و آدمی ابصـر است به احـوال خود از دیگران و خود می یابد و ارادت رحمانی و شیطانی را.

و کالصـحیح از حضـرت امام محمّد باقر صلوات اللَّه علیه منقول است که حضرت سیّد الساجدین صلوات اللَّه علیه هر وقت که اراده حـج یا عمره یا بیع و شـرا یا بنده آزاد کردن داشـتند وضو می ساختند و دو رکعت نماز اسـتخاره می کردند و در رکعت اوّل سوره حشـر و در رکعت دویم سوره الرّحمن و اگر در خـاطر نداشـته باشـد از روی قرآن می توانـد خوانـد و بعـد از نمـاز معوذتین و توحید را می خواند نشسته در حالت تورک و این دعا را می خواندند که.

(«اللَّهمّ ان کان کـذا و کـذا») به جای کـذا و کذا نام آن مطلب را ذکر کند («خیرا لی فی دینی و دنیای و عاجل امری و اجله فصلّ علی محمّد و آله و یسّره لی علی احسن الوجوه و اجملها اللَّهمّ و ان کان کذا و کذا

شرّا لی فی دینی و دنیای و آخرتی و عاجل امری و اجله فصلّ علی محمّد و آله و اصرفه عنّی ربّ صلّ علی محمّد و آله و اعزم لی علی رشدی و ان کرهت ذلک او أبته نفسی») و دور نیست که اگر معنی این عبارت را بگوید یا در خاطر در آورد نیز خوب باشد و بر تقدیری که لفظ بهتر باشد وقتی است که معنی را فهمد و ترجمه استخاره این است که خداوندا اگر این سفر مثلا خیر من باشد در دین من و دنیای من و الحال و آینده همه خیر من در این باشد پس صلوات بر محمد و آل او فرست و این سفر را آسان کن بر من با حسن وجوه و بهترین طرق خداوندا اگر این سفر بد است از جهه من در دین و دنیا و آخرت من و الحال یا آینده پس صلوات بر محمد و آل او فرست و این

اراده را سلب کن از من و مگذار که بفعل آید، خداوندا صلوات بر محمد و آل او فرست و خیر مرا پیش من آور هر چند بر خلاف آرزوی نفس اماره باشد.

و کالصحیح منقولست از اسحاق که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که بسیار است که در بعضی از کارها متحیر می شوم و چون مشورت با مؤمنان می کنم یکی می گوید بکن و یکی می گوید مکن حضرت فرمودند که هر گاه چنین باشد دو رکعت نماز بکن و صد و یک مرتبه استخاره بکن و بعد از آن ببین که در خاطرت کدام یک

ارجح است بـان عمـل کن که خیرت در آنست إن شاء اللّٰه و بایـد که چون اسـتخاره کنی به گویی که («اسـتخیر اللّٰه برحمته خیره فی عافیه») و خیر خود را از حق سـبحانه و تعالی طلب کنی در عافیت، بسـیار است که خیر آدمی در آن است که دستش بریـده شود یا فرزنـدش بمیرد یا مالش برود پس اگر خیر مطلق را بطلبـد ضـرر دارد می بایـد که خیر را در عافیت طلب کند و حق سبحانه و تعالی قادر است که خیر را در عافیت گ رداند هر چند خیر در بلا باشد.

و کالصـحیح منقول است که شخصـی از یکی از ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم پرسید که کاه هست که می خواهیم کاری را شـروع کنیم و کسی نیست که قابلیّت آن داشته باشد که با آن مشورت توان کرد چه کنیم حضرت فرمودند که با پروردگار خود مشورت کن گفت چگونه کنم حضـرت فرمودنـد که در دو پاره کاغـذ بنویس یکی لا و یکی نعم و کاغذ را ته کرده در میـان گـل بگـذار بنحو گلوله پس دو رکعت نماز بگـذار و دو گلوله را در زیر قبا بگـذار و بگو (یا اللّٰه انّی اشاورک فی امری هـذا و أنت خیر مسـتشار و مشـیر فاشـر علیّ بما فیه صـلاح و حسن عاقبه) پس دست در زیر قبا کن یکی از این دو گلوله را در آور و بگشا اگر نعم در آمده باشد بکن و اگر لا باشد مکن با پروردگار خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۰

چنین مشورت می کنی.

و در صحیح و حسن کالصحیح و موثّق کالصحیح منقول است که علی بن اسباط می خواست

بمصر رود و متردّد بود كه از راه دريا برود يا از راه خشكى و به حضرت امام رضا صلوات اللّٰه عليه عرض نمودند از جهت رفتن او حضرت فرمودند كه از راه خشكى بهتر است اما بمسجد رود در غير وقت نماز واجب و دو ركعت نماز بكند و صد و يك مرتبه استخاره بكند بنحو سابقه و اگر در سجده باشد بهتر است و بعد از آن هر چه خاطرش افتد به آن عمل كند.

باب ثواب صلاه «الّتى يسمّيها النّاس صلاه فاطمه صلوات اللّٰه عليها

(و يسمّونها النّاس ايضا صلاه الاوّابين روى عبيد اللّٰه بن سنان عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه قال من توضّأ فاسبغ الوضوء و افتتح الصّلاه يصلّى اربع ركعات يفصل بينهنّ بتسليمه يقرأ فى كلّ ركعه فاتحه الكتاب و قل هو اللّٰه أحد خمسين مرّه انفتل حين ينفتل و ليس بينه و بين اللّٰه عزّ و جلّ ذنب الّا غفر له و امّا محمّد بن مسعود العيّاشىّ رحمه اللّٰه فقد روى فى كتابه عن عبد اللّٰه بن محمّد عن محمّد بن اسماعيل بن السّماك عن ابى عمير عن هشام بن سالم عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه قال من صلّى اربع ركعات فقرأ فى كلّ ركعه بخمسين مرّه قل هو اللّٰه احد كانت صلاه فاطمه صلوات اللّٰه عليها و هى صلاه الاوّابين و كان شيخنا محمّد بن الحسن بن الوليد رضى اللّٰه عنه يروى هذه الصّلاه و ثوابها الّا انّه كان يقول انّى لا اعرفها بصلوه فاطمه صلوات اللّٰه عليها و امّا اهل الكوفه فانّهم يعرفونها بصلوه فاطمه صلوات اللّٰه عليها و قد روى هذه الصّلاه و ثوابها ابو بصير عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه»)

این بابی است در بیان نمازی که مردمان یعنی عامه یا اعم آن را نماز حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها می نامند و نماز اوّابین یعنی تائبان نیز می گویندش و لیکن مشهور میان اصحاب چنانکه در حدیث مفضّل است این نماز حضرت امیر المؤمنین است و نماز حضرت فاطمه دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد صد

مرتبه انا أنزلناه می خوانند و در رکعت دویم صد مرتبه قل هو اللّه احد می خوانند.

و در صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که هر که وضو را کامل بسازد بانکه مشتمل بوده باشد بر مستحبات و ادعیه یا اعضای غسل را دو نوبت آب بریزد و شروع در نماز کند یا هفت تکبیر اوّل را بگوید با دعاها و چهار رکعت نماز کند بدو سلام و در هر رکعتی الحمد و پنجاه مرتبه قل هو اللّه احد بخواند چون از نماز فارغ شود گناهی نمانده باشد او را مگر آن که همه آمرزیده شود.

و امّا عیاشی در کتاب خود به اسناد قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که فرمودند که هر که چهار رکعت نماز بکند و در هر رکعتی پنجاه قل هو اللّه احد بخواند نماز او نماز حضرت فاطمه باشد و این نماز توبه کاران است یعنی نماز بمنزله توبه باشد در مغفرت گناهان، شیخ ما ابن ولید همیشه روایت می کرد این نماز و ثوابش را و لیکن می گفت من نمی دانم که این نماز مسمّی باشد به نماز حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها بلکه معروفست به نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات

اللّٰه علیه و اما اهل کوفه این نماز را به حضرت فاطمه نسبت می دهند و این نماز و ثوابش را ابو بصیر در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است بنحو حدیث ابن سنان در کیفیت و ثواب.

(«ثواب صلاه رکعتین بمائه و عشرین مرّه قل هو اللّٰه احد فی روایه بن ابی عمیر عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه قال من صلّی رکعتین خفیفتین بقل هو اللّٰه احد فی کلّ رکعه ستّین مرّه انفتل و لیس بینه و بین اللّٰه عزّ و جلّ ذنب») ثواب دو رکعت نماز که صد و بیست قل هو اللّٰه احد در آن خوانده شود به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که دو رکعت نماز سبک به جا آورد و در هر رکعتی شصت مرتبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۳

توحید را بخواند چون از نماز فارغ شود گناهان او آمرزیده شده باشد و گناهی نمانده باشد و ظاهرا کسی افتاده باشد در میان ابن ابی عمیر و حضرت چون به خدمت آن حضرت نرسیده است و لیکن مراسیل او حکم مسانید صحیحه دارد به چند وجه که گذشت.

(«ثواب التّنفّل فی ساعه الغفله قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله تنفّلوا فی ساعه الغفله و لو برکعتین خفیفتین فانّهما یورثان دار الکرامه و فی خبر اخر دار السّلم و هی الجنّه و ساعه الغفله بین المغرب و العشاء الآخره») ثواب نافله در ساعت غفله منقولست در قوی از سکونی و در موثق از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نافله به جا آورید در ساعت

غفله که شیطان در آن محل بنی آدم را مشغول کارها یا خواب می کند تا آن وقت از دست برود اگر همه دو رکعت باشد که این دو رکعت سبب دخول در دار کرامت می شود، و در حدیث سبب دخول دار سلامت است که آن بهشت است و ساعت غفله میان شام و خفتن است و ظاهرا مراد از این نافله شام است که اقلش دو رکعت است و اکثرش چهار است و در دو رکعت نماز شام اهتمام بیشتر است از دو رکعت دیگر.

و شیخ ذکر کرده است در مصباح از هشام بن سالم و طرق شیخ به هشام بسیار است از صحیح و حسن و موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بکند که در رکعت اوّل الحمد و آیه.

«وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى » را بخواند تا ننجی المؤمنین و در رکعت دویم بعد از حمد آیه و عنده مفاتح الغیب را بخواند تا مبین و در قنوت بخواند («اللّٰهمّ انّی أسألک بمفاتح الغیب الّتی لا یعلمها الّا أنت ان تصلّی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۴

علی محمّد و آله و ان تفعل بی ما أنت اهله و لا تفعل بی ما انا اهله اللّٰهمّ أنت ولیّ نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحقّ محمّد و آله علیه و علیهم السّلام لمّا قضیتها لی») و هر حاجتی که دارد بطلبد که حق سبحانه و تعالی عطا می فرماید هر چه را سؤال کرده است و نماز وصیت نیز در این وقت وارد شده

است از ائمه هدی (ص) که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که وصیت می کنم شما را بدو رکعت نماز میان شام و خفتن که در رکعت اولی بعد از حمد سیزده مرتبه اذا زلزلت بخواند و در رکعت دویم پانزده مرتبه توحید بخواند اگر این نماز را در هر ماهی یک بار به جا آورد از جمله متقیان باشد و اگر در سالی یک بار بکند از جمله نیکوکاران خواهد بود و اگر هفته یک بار بکند از جمله نماز گذارندگان خواهد بود و اگر هر شب بکند با من در بهشت خواهد بود و ثواب او را کسی نداند بغیر از حق سبحانه و تعالی و اگر نماز نافله شام را به نحو غفیله و وصیّت بکند دور نیست که هر دو ثواب را داشته باشد چون بنا بر مشهور وقت آن بذهاب حمره مغربی بیرون می رود و اگر چه ظاهر بعضی از اخبار آنست که بعد از ذهاب حمره نافله می توان کرد و لیکن احوط آنست که چون سرخی زایل شود مشغول نماز خفتن شود و بعد از خفتن نافله را به جا آورد و قصد ادا و قضا نکند.

باب نوادر الصّلاه

(«روی بکیر بن اعین عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال ما صلّی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله الضّحی قطّ») این بابی است در بیان احادیث نادره که چنین نیست که از جهه هر یک از آنها بابی علی حده ذکر کنیم همه را یک باب ذکر کرده ایم.

از آن جمله منقول است در حسن کالصحیح از بکیر که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند

که حضرت سیّد المرسلین نماز چاشت را هرگز نکردند یعنی از بدعتها سنّیان است و در صحیح بخاری از عایشه روایت کرده است که گفت من ندیدم که حضرت سید المرسلین نماز چاشت کرده باشد هر گز.

و از عبد اللّٰه بن عمر پرسیدند که حضرت سید المرسلین نماز چاشت کردند گفت گمان ندارم گفتند ابو بکر و عمر کردند گفت نه.

و از ابن ابی لیلی روایت کرده است که کسی حدیث نکرد ما را که حضرت سیّد المرسلین نماز چاشت کرده باشند مگر ام هانی که گفت در فتح مکه آن حضرت به خانه من آمدند و غسل کردند و هشت رکعت نماز کردند و این نماز شکر بود و نماز دخول بلد که خواهد آمد و در صحیح از طرق ما نیز منقولست که آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله یک مرتبه کردند پیش از آن در چاشت نماز نکردند.

(«و روی عبد الواحد بن المختار الانصاریّ عن ابی جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۶

صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن صلاه الضّحی فقال اوّل من صلّاها قومک انّهم کانوا من الغافلین فیصلّونها و لم یصلّها رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و قال انّ علیّا صلوات اللّٰه علیه مرّ علی رجل و هو یصلّیها فقال علیّ صلوات اللّٰه علیه ما هذه الصّلاه فقال ادعها یا امیر المؤمنین فقال له علیّ صلوات اللّٰه علیه اکون عبدا انهی اذا صلّی») مرویست در قوی که عبد الواحد گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از نماز چاشت حضرت فرمودند که اول جمعی که این نماز را کردند قوم تو بودند که ابو

هریره و اتباع او باشد و نماز ضحی را نماز غافلان نامیدند و ایشان غافل بودند از خدا و رسول و نمی دانستند که افترا بر خدا و رسول و بدعت نمودن چه عقاب دارد حق سبحانه و تعالی فرموده است در بسیار جائی از قرآن مجید که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدا بندد و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله این نماز را نکردند و حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند در ضمن این حدیث یا حدیث دیگر که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه گذشتند بر شخصی که این نماز را می کرد پس حضرت فرمودند که این چه نماز است آن مرد گفت که یا امیر المؤمنین ترک کنم حضرت فرمودند که من نهی کرده باشم بنده را که نماز کند از نماز کردن، محتمل است که حضرت می دانسته باشد که اگر او را منع می فرمودند فریاد می کردند که «أ رأیت» یعنی آیا دیده کسی را که نهی از نماز می کند و این معنی واقع شده بود که چون حضرت صلوات اللّٰه علیه به کوفه آمدند اهل کوفه نماز تراویح می کردند حضرت امام حسن را فرستاد که بگو به ایشان که این نماز بدعتست همه به فریاد آمدند که وا عمراه أ رأیت الذی ینهی عبدا اذا صلّی» پس حضرت فرمودند که بکنند در اینجا نیز می دانستند که چنین خواهد شد پس معنی حدیث اینست که من گفتم که چه نمازیست یعنی بدعت است و از کلام من فهمیدی می خواهی که من

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۷

بگویم مکن و فریاد کنید چنانکه در نماز تراویح کردید، و محتمل

است که غرض این باشد که همیشه نماز کردن خوبست و منع از نماز نمی کنم بلکه غرضم این بود که بدانی سنت نیست بلکه تطوع است و معنی اول اظهر است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که انکار امیر المؤمنین نهی است از این نماز.

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال ما صلّی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله الضّحی قطّ قال فقلت له أ لم تخبرنی انّه کان یصلّی فی صدر النّهار اربع رکعات قال بلی انّه کان یجعلها من الثّمانی الّتی بعد الظّهر») و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هرگز نماز چاشت را نکردند زراره گفت عرض نمودم که نه شما فرمودید که حضرت (ص) گاهی در چاشت چهار رکعت می کردند آن چه نماز بود حضرت فرمودند که بلی حضرت از برای چاشت نماز نمی کردند بلکه گاهی که شغلی یا مانعی داشتند چهار رکعت نماز نافله بعد ظهر را در این وقت می کردند و بعد از ظهر هشت رکعت است که چهارش از ظهر است و چهار از عصر چنانکه در اخبار گذشت و ظاهرا اول مرتبه حضرت از روی تقیه فرموده بودند و زراره نفهمیده بود و در این وقت نیز تقیه بوده است و نفهمیده است.

(«و سال عبد اللّٰه بن سنان ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الصّلاه فی شهر رمضان فقال ثلث عشره رکعه منها الوتر و رکعتان قبل صلاه الفجر کذلک کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه

علیه و آله یصلّی و لو کان فضلا کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اعمل به و احقّ») و در صحیح از عبد اللَّه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از نماز در ماه رمضان حضرت فرمودند که سیزده رکعت است

که هشت رکعت نافله شبست و سه رکعت وتر است و دو رکعه نافله صبح است و حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله چنین نماز می کردند و اگر فضیلتی می بود در نماز تراویح حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله به آن بیشتر عمل می فرمودند و سزاوارتر بودند به کردن آن و خواهد آمد در ابواب صوم احادیث از این باب و احادیث بسیاری که وارد شده است در نماز شبهای ماه رمضان و جمع بین الاخبار بد و عنوان کرده اند یکی آن چه نفی واقع شده است محمول است بر نفی جماعت و اثبات بر انفراد دویم آن که حضرت نفی سنت کرده باشند و آن نماز از تطوع است و صدوق می گوید که سنت نیست و اگر کسی بکند بد نیست و ظاهرا مرادش معنی ثانی است.

(«و ساله عقبه بن خالد عن رجل دعاه و هو یصلّی فسهی فاجابه بحاجته کیف یصنع قال یمضی علی صلاته») و کالصحیح منقولست از عقبه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که نماز کند و شخصی او را بخواند و فراموش کند که در نماز است و او را جواب دهد به لبیک و مانند آن چه کند حضرت فرمودند که

نماز را تمام می کند و احادیث گذشت که کلام سهوا نماز را باطل نمی کند و در سجده سهو خلاف بود که آیا واجبست یا نه اظهر عدم وجوبست و احوط عدم ترکست و مناسبتی نداشت این حدیث را در اینجا آوردن مگر از جهه آن که در آنجا ندیده بود و بعد از دیدن نمی توانست در آنجا داخل نمودن چه هر چه تصنیف می شده می نوشته اند چنانکه بنده نیز به این معنی مبتلایم و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و روی عمران الحلبیّ عنه صلوات اللّٰه علیه انّه قال ینبغی تخفیف الصّلاه من اجل السّهو») و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوار آنست که هر گاه شخصی سهو بسیار کند نماز را سبک به جا آورد تا سهو زایل شود و وجوه دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۹

از جهه علاج گذشت که آنها مقدمند و این وجه آخر الدواست و اللّٰه تعالی یعلم.

(«و روی سماعه بن مهران عنه (ع) انّه قال یجوز صدقه الغلام و عتقه و یؤمّ النّاس اذا کان له عشر سنین») و در موثق از سماعه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که جایز است تصدق و بنده آزاد کردن و امامت صبی هر گاه ده سال داشته باشد احادیث عتق و تصدق بسیار است و خواهد آمد و حدیث امامت پیش گذشت که نمی تواند کرد و این حدیث را حمل کرده اند بر امامت اطفال («و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا صلّیت معهم غفر لک بعدد من خالفک») همین حدیث گذشت که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که

هر گاه با سنّیان نماز کنی از روی تقیه حق سبحانه و تعالی گناهان ترا می آمرزد بعدد سنّیان یا بعدد غیر شیعه اثنی عشری.

(«و روی عنه عبد الرّحمن بن ابی عبد اللَّه انّه قال اذا صلّیت فصلّ فی نعلیک اذا کانت طاهره فانّ ذلک من السنّه») و بسند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه نماز کنی در نعلین عربی نماز کن هر گاه پاک باشد و میته نباشد که از سنّت حضرت سیّد المرسلین است صلّی اللَّه علیه و آله، و آن حضرت در نعلین نماز کردند و شیخ این روایت را باین عنوان ذکر کرده است که می گویند که سنت است و آن چه در اینجا است اظهر است و گذشت.

(«و روی الحلبیّ عنه صلوات اللَّه علیه انّه قال اذا صلّیت فی السّفر شیئا من الصّلوات فی غیر وقتها و لا یضرّک») و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه در سفر بعضی نمازها را در غیر وقت فضیلت به جا آوری ضرر ندارد به تو چنانکه احادیث صحیحه گذشت بر این معنی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۰

(«و روی عن عائذ الاحمسیّ انّه قال دخلت علی ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه و انا ارید ان اساله عن الصّلاه فابتدانی من غیر ان اساله فقال اذا لقیت اللَّه عزّ و جلّ بالصّلوات الخمس المفروضات لم یسالک عمّا سوی ذلک») و به اسانید صحیحه منقولست از جمیل و او از اهل اجماع است از عایذ که از قبیله احمس است که گفت که من کاهل نماز

بودم در نماز شب و می ترسیدم که مبادا مؤاخذ باشم و با اصحاب خود می گفتم که مسأله دارم که می خواهم از آن حضرت سؤال کنم و بر من مشکل است پرسیدن، چون عیب عظیم است که کسی بگوید که نماز شبرا کاهلی می کنم، پس چون به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه رسیدم و می خواستم که این سؤال بکنم پیش از آن که من از آن حضرت سؤال کنم حضرت رو به جانب من کردند و مرا مخاطب ساختند که هر گاه نمازهای واجب را به جا آورده باشی حق سبحانه و تعالی در روز قیامت تو را سؤال از غیر آنها نخواهد کرد و این حدیث را به اسانید مختلفه از عایذ روایت کرده اند از آن جمله این است که چون حضرت چنین فرمودند من به اصحاب خود اشاره کردم که یعنی آن چه می گفتم که می خواهم بپرسم حضرت به اعجاز دانست و مکرر نقل کردنش از جهه اعجاز آن حضرت است صلوات اللّٰه علیه.

و در موثق کالصحیح منقولست از زراره که گفت داخل شدم بر حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و من جوان بودم و حضرت از فضایل نماز شب و روزه می فرمودند پس چون یافتند ثقل آن را بر من فرمودند که نوافل مثل فرایض نیست که هر که نکند هلاک شود بلکه سنّت است اگر شغلی به همرسد که مانع باشد یا به سبب چیزی ترک کنی آن را قضا خواهی کرد زیرا که کراهت دارند بندگان خاص الهی که اعمال ایشان روزی تمام تر بالا رود و روزی ناقص زیرا که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۱

سبحانه و تعالی وصف

کرده است نـافله گزاران را که جماعتی انـد که بر نماز خود دایمنـد یعنی همیشه مشـغولند که هر گاه که نوافل کننـد گویا که همیشه نماز کرده انـد و کراهت دارند ائمه هدی که پیش از زوال در چاشت نماز واقع شود که مبادا جاهلی تصوّر کند که این نماز سنت است یا حضرت آن را کرده اند.

(«و قال الصّادق صـلوات اللّٰه علیه المؤمن معقّب ما دام علی وضوئه») و در صحیح منقول است از هشام که گفت عرض نمودم به خدمت حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که گاه هست کاری دارم و نمی توانم در جای نماز بنشینم و می خواهم که تعقیب را به جا آورم حضـرت فرمودنـد که تا وضو داری در حکم آنست که تعقیب می کنی یعنی وضو داشـتن و با وضـو بودن عبـادتست پس اگر تعقیب دیگر واقع نشود همین بس است و یـا آن که با وضو بودن قایم مقام نشسـتن در مصلّی اسـت پس چون روانه شود به آن کـار بایـد که اذکار را خوانـد و این بی دغـدغه است اگر چه اول ظاهرتر است بحسب عبارت و از این حدیث اسـتنباط کرده اند که همیشه با طهارت بودن مستحب است و بنا بر معنی اوّل ظهوری دارد و چون بحسب معنی هر دو محتمل است جزم مشکل است و اگر فی الجمله ظهوری داشته باشد جرات در احکام الهی نمی توان کردن و افترا بر خدا و رسول است و داب این شکسـته آن است که اگر علم به همرسد یا ظن قریب بعلم از وجوهی که شارع اعتبار کرده باشد آن را مثل اخبار عمل می کنم و الّا عمل به احتیاط

را صواب می دانم مبادا جرات باشد و آن که نقل کرده اند که حضرت سیّد المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرموده است که

نحن نحکم بالظاهر و اللَّه اعلم بالسّرائر

در احادیث از طرق ائمه ندیده ام و در صحاح سنّیان نیز نیست و بر تقدیر وقوع معنی آن اینست که اگر عدلین نزد من شهادت دهند حکم می کنم اگر چه عدلین دروغ گفته باشند یا اشتباه کرده باشند و امثال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۲

این احکام و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده است که خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی.

(«و روی عبد اللَّه بن سنان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال قلت له أخبرنی عن رجل علیه من صلاه النّوافل ما لا یدری ما هو من کثرتها کیف یصنع قال فلیصلّ حتّی لا یدری کم صلّی من کثرتها فیکون قد قضی بقدر ما علمه من ذلک ثمّ قال قلت له فانّه لا یقدر علی القضاء فقال اذا کان شغله فی طلب معیشه لا بدّ منها او حاجه لأخ مؤمن فلا شی ء علیه و ان کان شغله لجمع الدّنیا و التّشاغل بها عن الصّلاه فعلیه القضاء و الّا لقی اللَّه عزّ و جلّ و هو مستخفّ متهاون مضیّع لحرمه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله قلت فانّه لا یقدر علی القضاء فهل یجزئ ان یتصدّق فسکت ملیّا ثمّ قال فلیتصدّق بصدقه قلت فما یتصدّق فقال بقدر طوله و ادنی ذلک مدّ لکلّ مسکین مکان کلّ صلاه قلت و کم الصّلاه الّتی تجب فیها مدّ لکلّ مسکین قال لکلّ رکعتین من صلاه اللیل و لکلّ رکعتین من صلاه النّهار مدّ فقلت لا یقدر فقال

مـدّ اذن لكلّ اربع ركعات من صـلاه النّهار قلت لا يقـدر قال مدّ اذن لصـلاه الليل و مدّ لصـلاه النّهار و الصّـلاه افضل و الصّـلاه افضل و الصّـلاه افضل») و در صـحيح منقول است از عبد اللَّه كه گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه عليه كه بفرماييـد كه هر گاه شخصـى آن قـدر نماز نافله بر او باشـد كه حصـر نتواند كرد يا نداند كه چه مقدار است از كثرت آن- و در كـافى و تهـذيب در هر دو جـا من كثرته است و بهتر است چون ضـمير راجع بماست و چون مراد از ما صـلاه اسـت تانيث نيز جايز است چه كنـد- حضـرت فرمودنـد كه آن مقـدار قضا مى كنـد كه از بسـيارى نداند كه چه مقدار كرده است تا برابر شود با

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۲۳

علم سـابقش مثلاـ عمر خود را از بلوغ حسـاب مى كنـد پس اگر هيـچ نكرده است همان مقـدار از عمر را قضا مى كنـد و اگر بعضـى از اوقات كرده است و بعضـى را نكرده است نسـبت كرده را با نكرده حساب مى كنـد و بان نسـبت قضا مى كند و اين معنى از قانون حساب آسان مى شود و محتمل است كه مراد كثرت باشـد به آن كه بسـيار نمازى از او فوت شـده است قضا را نيز به آن نسبت بسيار مى كند.

عبـد اللَّه گفت كه عرض نمـودم كه قـدرت نـدارد كه اين مقـدار قضـا كنـد يعنى اگر قـدرت نداشـته باشـد چه كنـد حضـرت فرمودند كه آن چه از اين شخص قضا شده اگر شغل او از جهه طلب معاش ضرورى ناچار بوده است يا ترك نافله از جهه

قضای حاجت برادر مؤمن بوده است بر او چیزی نیست یعنی معاقب نیست و قضا و تصدق نیز ضرور نیست چون قدرت ندارد، و اگر شغل او از جهه زیادتیهای دنیا بوده است که به سبب آن نماز نکرده است پس لازم است قضا و عبارت قاصر است از این معنی و ظاهرا سهوی از نساخ شده باشد چون در همین عبارت نسخهای بسیار هست همه ناخوش و ظاهرا صدوق این حدیث را از کافی برداشته است و در کافی و تهذیب باین نحو است که و ان کان شغله لدینا تشاغل بها عن الصلاه و این عبارت در غایت متانت و فصاحت است یعنی اگر شغل او از جهه دنیا و زیادتیهای آنست که به سبب آن از نماز باز ایستاده است پس بر اوست که قضا کند و اگر نه فردای روز قیامت ملاقات خواهد کرد حق سبحانه و تعالی را یعنی انبیا و اوصیا را در وقت حساب یا در وقتی که حق سبحانه و تعالی خود همه بندگان را حساب کند چنین شخص در سلک جمعی محشور شده خواهد بود که استخفاف کرده باشند و اهتمام نداشته باشند بلکه ضایع کرده باشند حرمت حضرت سیّد المرسلین را صلّی اللَّه علیه و آله و عبارت کتابین چنین است

و الّا لقی اللَّه مستخفّا متهاونا مضیّعا لسنّه رسول اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۴

صلّی اللَّه علیه و آله

و عبارت متن اگر چه فصیح است این عبارت افصح است و تبدیل لفظ سنّت به حرمت بنقل بالمعنی ناخوش است عرض نمودم که قدرت بر قضا ندارد آیا تصدق می تواند کرد بعوض آن و عبارت هر دو

فهل یصلح است بدل هل یجزی پس حضرت اندک زمانی خاموش شدند و این بسیار می شود وجهش عمده آن است که ائمه هـدی را صـلوات اللّٰه علیهم واردات دست می داده است و در آن حالت متوجه آن عالم می بوده انـد و اصـحاب همه نفهمیده انـد مگر جمعی که از خواص بوده انـد، و گـاه هست که مطلوب غفلت جمعی است که اگر این جواب را بشـنوند ترک نوافل کننـد به اعتبار آن که تصـدق بر ایشان آسانتر بوده است و گاه بوده است که متوجه روح القدس می بوده اند تا او چه القا کند بعد از سـکوت فرمودند که تصدّقی بدهد عرض نمودم که چه مقدار بدهد فرمودند که بقدر وسع و اقلش یک مدّ است که به مسـکینی دهنـد بعوض هر نمازی عرض نمودم که یک مـدّ بـدل چنـد نماز باشـد فرمودند که از جهه هر دو رکعت نماز شـب مدّی بدهد و از جهه هر دو رکعت نماز روز مدّی بدهد عرض نمودم که اگر قدرت نداشـته باشد چه کند فرمودند که هر گاه قدرت نداشته باشد از جهه هر چهار رکعت از نماز روز مدی بدهد و در هر دو کتاب من صلاه النّهار نیست و نمی باید عرض نمودم که قدرت ندارد فرمودند که هر گاه قدرت نداشته باشد یک مد از جهه جمیع نوافل شب بدهد و یک مد از جهه نوافل روز امـا نمـاز نماز افضل است نماز افضل است و تکریر از جهه تاکیـد است یا از جهه این سه صورت سابق که در همه صور نماز قضا بهتر است از تصدق و احادیث این باب گذشت و لیکن این ملاحظه

شـده است که ختم کتاب صـلاه باین قسم حـدیثی بشود و ختم حـدیث باین مبالغه بشود علی رغم عمر علیه ما علیه که نماز را بهتر از خواب می داند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۵

(«تمّ الجزء الاوّل من کتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف الشّیخ السّعید ابی جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه القمیّ قدّس اللَّه روحه و نوّر ضریحه و یتلوه الجزء الثّانی ابواب الزّکاه») تمام شد ربع اوّل از کتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن بابویه قمی منزه سازد حق سبحانه و تعالی روح او را از تعلقات دنیویّه و منور سازد قبر او را از انوار قدسیّه و در عقب این جلد است جلد دوم که اولش ابواب زکاه است و این قانون مصنّفین است که ترتیب مجلدها معلوم بوده باشد.

کتاب الزکاه

اشاره

فی شـرح من ابواب من لاـ یحضـره الفقیه تـألیف العـالم المتبحر فی اخبـار اهـل البیت آیه اللَّه علی العـالمین مولانـا محمـد تقی المجلسـی قدس سـره (بسم اللَّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاه علی محمّد و اهل بیته الطّیّبین الطّاهرین) جمیع محامـد و اثنیه مخصوص ذات مقـدس خداونـدیست که مسـتجمع جمیع کمالاتست و آفریننـده و روزی دهنـده و تربیت کننده جمیع عالمیـانست از علویّـات و سـفلیات و مجرّدات و مادیـات و جمیع صـلوات بلا نهایات بر محمـد و اهل بیت او باد که حق سبحـانه و تعـالی طینت ایشـان را از انـوار خـود ایجـاد فرمـوده و به اراده کـامله تـامه ایشـان را از جمیـع نقـایص مقـدس و منزه گردانیده است به آیه تطهیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۷

ابواب الزّکاه

باب علّه وجوب الزّکاه

(«قال الشّـیخ السّـعید الفقیه ابو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسـین بن موسـی بن بابویه القمیّ رضـی اللَّه عنه و اسـکنه جنّته») این ابواب زکاتست و از آن جمله باب علت واجب شدن زکاتست چنین می گوید شیخ بزرگوار مجتهد که کنیتش ابو جعفر است و نـامش محمـد است و پسر علی است که شـیخ عظیم الشأن است و بقیه پـدران حالشان معلوم نیست و ذکر آنها از این جهت است که چون لفظ بابویه غرابتی داشـته است یا اعتباری در زمان خود فرزنـدان به او معروف بوده انـد و صـدوق نیز مشـهور به ابن بابویه است خواست که بیان کند که جد سیم اوست حق سـبحانه و تعالی از او راضـی و خشنود باشد و او را در بهشت جا دهد و این عبارت اظهر آنست که کلام صدوق باشد و محتمل است که شاگردان

و راویان آن ذکر کرده باشند چون متعارف بوده است که بعضی از اوقات راویان را در اوایل کتاب داخل می کردند مثل صحیفه کامله و گاهی در پشت کتاب می نوشته اند چون اکثر کتب، و حمد و صلاه در بعضی از نسخ نیست و هم چنین لفظ و اسکنه جنّته در بعضی نسخ نیست.

(روی عبد اللّه بن سنان عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال انّ اللّه عزّ و جلّ فرض الزّکاه کما فرض الصّلاه فلو انّ رجلا حمل الزّکاه فاعطاها علانیه لم یکن علیه فی ذلک عیب [عتب خ ل] و ذلک انّ اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۸

عزّ و جلّ فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء ما یکتفون به و لو علم انّ الّذی فرض لهم لا یکفیهم لزادهم و انّما یؤتی الفقراء فیما أوتوا من منع من منعهم حقوقهم لا من الفریضه) به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی چنانکه نماز را بر عالمیان واجب گردانیده است زکات را نیز به شرائط واجب گردانیده است بلکه با هم مقرون ساخته است در قرآن مجید در آیات بی شمار که فرموده است «أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ» ۲: ۴۳ پس اگر کسی زکات را علانیه و آشکارا بدهد بر او عیبی نیست و بنا بر نسخه عتابی نیست و چنانکه در نماز واجب مطلوبست که آن را علانیه واقع سازند به جماعت هم چنین زکات را مقرر فرموده است که نبی و ائمه صلوات اللّه علیهم عمّال بفرستند و علانیه بگیرند، اما نماز سنت و زکات سنت که صدقات باشد بهتر آنست که مخفی

داده شود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنْ تُبْدُوا الخ» که اگر تصدقات مستحبه را ظاهر بدهید خوب است و اگر مخفی دهید به فقراء از جهت شما بهتر است و به اخلاص اقرب است و از ریا ابعد و آن که عیبی و عتابی نیست از این جهت است که حق سبحانه و تعالی از جهت فقراء در اموال اغنیاء مقرر ساخته است قدری را که به آن اکتفا توانند کرد و اگر می دانست که آن چه از جهت ایشان مقرر فرموده است کافی نیست ایشان را بیش از این مقرر می فرمود و هر ضرری که به فقراء می رسد به سبب آنست که اغنیاء حقوق ایشان را به ایشان نمی دهند نه از آنست که حق سبحانه و تعالی کم مقرر فرموده است پس [اگر] حق فقراء را به ایشان می رسانند جای آن نیست که ریا کنند مثل آن که قرضی در ذمه شخصی باشد و آن را ادا کند جای آن نیست که کسی او را مدح کند که فلانی مرد خوبی است قرض که می گیرد ادا می کند، و آن که الیوم مدح است از آن جهت است که دزدان بسیار شده اند و یک نوع دزدی اینست که مال مردمان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۹

قرض کنند و ندهند پس اگر کسی قرض خود را مؤدی سازد مدح است، اما چنین مدحی است که فلانی دزد نیست و در واقع چنین مدحی به مذمت اقرب است.

و هم چنین در زکات چون اکثر عالمیان دزدی از فقراء می کنند و حقوق ایشان را نمی دهند پس اگر مدح کنند بر دادن زکات واجب معنی آن

اینست که مال فقراء را نمی دزد پس نهایت حماقت باشد که شخصی ریا کند در واجبات بلکه در مندوبات نیز زیرا که کار این کس با حق سبحانه و تعالی است اگر شهرت و اعتبار خواهد باید که ترک شهرت کند تا شهرت کند و این معنی اظهر من الشمس است و احادیث بر این مضمون متواتر است و از این حدیث و احادیث بسیار ظاهر می شود که زکات در عین مال است و فقراء در این اموال شریکند.

و در حدیث موثق کالصحیح از حمید منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی اغنیاء و فقراء را در این اموال شریک گردانیده است پس اغنیاء را نیست که تصرف کنند در این مال تا حقوق فقراء را بدهند و اگر بفروشند مال غیر را فروخته خواهند بود و دیگر خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

(و روی مبارک العقرقوفیّ عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما قال انّما وضعت الزّکاه قوتا للفقراء و توفیرا لأموالهم) و منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی زکاه را مقرر گردانید تا قوت فقراء باشد و سبب زیادتی اموال اغنیاء باشد و مؤید این معنی است آن که در کلینی لأموالکم است چون خطاب با اغنیاء بوده است چنانکه خواهد آمد و از این جهت مسمی به زکات شده است که به سبب دادن زکات مال زیاد می شود چون زکات در لغت بمعنی نمو آمده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۰

است و باین معنی نفس نیز در زیادتی کمالات است و بمعنی تطهیر آمده است چون زکات مال را

از حقوق فقراء پاک می گرداند و نفس را از رذیله بخل مطهر می گرداند و به سبب آن از اکثر نقایص مصفی می سازد چون بخل ام الخبائث است و خواهد آمد.

(و روی محمّد [موسی خ ل] بن بکر عن ابی الحسن موسی ابن جعفر صلوات اللّه علیهما قال حصّنوا أموالکم بالزّکاه) و در کافی از موسی بن بکر روایت کرده است و این صحیح است و غلط از نساخ این کتاب شده است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که حصار کنید مال خود را به زکات گویا که زکات مانند حصار حفظ می کند مال را از تلف شدن و از تسلط دزدان و ظالمان و آفتهای آسمانی و زمینی.

(و روی حریز عن زراره و محمّد بن مسلم انّهما قالا لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه أ رأیت قول اللّه عزّ و جلّ «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقابِ وَ الْغارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» «۱» أ کلّ هؤلاء یعطی و إن کان لا یعرف فقال انّ الامام یعطی هؤلاء جمیعا لأنّهم یقرّون له بالطّاعه قال زراره قلت فان کانوا لا یعرفون فقال یا زراره لو کان یعطی من یعرف دون من لا یعرف لم یوجد لها موضع و انّما یعطی من لا یعرف لیرغب فی الدّین فیثبت علیه فامّا الیوم فلا تعطها أنت و اصحابک الّا من یعرف فمن وجدت من هؤلاء المسلمین عارفا فاعطه دون النّاس ثمّ قال سهم المولّفه قلوبهم و سهم الرّقاب عامّ و الباقی خاصّ قال قلت فان لم یوجدوا قال لا یکون فریضه فرضها اللّه

عزّ و جلّ لا يوجد لها اهل قال قلت فان لم تسعهم الصّدقات قال فقال

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۳۱

انّ اللّٰه عزّ و جلّ فرض للفقراء فى مال الاغنياء ما يسعهم و لو علم انّ ذلك لا يسعهم لزادهم انّهم لم يؤتوا من قبل فريضه اللّٰه عزّ و جلّ و لكن أوتوا من منع من منعهم حقّهم لا ممّا فرض اللّٰه لهم و لو انّ النّاس ادّوا حقوقهم لكانوا عايشين بخير) و به بيست و هشت سند صحيح و دوازده سند حسن كالصحيح منقول است از زراره و محمد كه هشتاد سند شود كه به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه عرض نمودند كه بيان فرمائيد تفسير آيه كريمه كه حق سبحانه و تعالى فرموده است و ترجمه اش اينست و تفصيل تفسيرش در ضمن اخبار مذكور خواهد شد كه نيست زكوات مگر از جهه فقراء و مساكين كه قوت ساليانه خود و عيال خود نداشته باشند يا كسى كه معاش ايشان به آن گذرد نداشته باشند، و ديگر جمع كنندگان زكوات، و ديگر جمعى كه دل ايشان را الفت دهند با سلام يا ايمان به دادن زكات به ايشان اگر چه فقير و مسكين نباشند، ديگر آن چه صرف نمايند در آزادى بندگان، و آن چه صرف نمايند در اداء ديون قرض داران و امثال ايشان، و آن چه صرف شود در راه خدا از جهاد و حج و زيارات و پل و رباط و امثال آن، و آن چه بدهند به جمعى كه از وطن مالوف دور افتاده باشند تا عود نمايند به وطن خود واجبى است مقدر و مقرر از حق سبحانه و

تعالی.

پرسیدند که آیا بجمیع اینها زکات می توان دادن و اگر چه عارف بمذهب حق ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم نباشند حضرت فرمودند که اگر امام علیه السلام استیلا داشته باشد مثل زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه به همه می دهد زیرا که همه اقرار به اطاعت و وجوب متابعت آن حضرت دارند هر چند اعتقاد صحیح نداشته باشند مثل اکثر اصحاب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه که تابع آن حضرت بودند اما آن حضرت را امام سیم یا چهارم می دانستند و جمعی از خواص اصحاب حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و بسیاری از نو رسیده ها اعتقاد صحیح داشتند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۲

زراره عرض نمود که امام صلوات اللّه علیه می دهد اگر چه عارف نباشند یا اگر عارف نباشند بمذهب حق امام صلوات اللّه علیه به ایشان زکات می دهد حضرت فرمودند که اگر امام در زمان استیلا زکات را به عارف دهد و بس بهم نخواهد رسید مصرف زکات چون مستحقّین عارف بسیار کمند و زکات بسیار است و امام بغیر عارف می دهد از سهم مؤلفه از جهت تألیف قلوب ایشان به ایمان تا رغبت نمایند بعضی بدین حق و ثابت قدم شوند بتدریج در دین مبین یا بعضی که غیر مستضعفند و معاندند داخل شوند در دین و مستضعفان ثابت قدم شوند چون اکثر طبایع مایل به دنیاست اما امروز که معصوم استیلا ندارد شما شیعیان به اهل حق دهید پس هر کرا بدانی که عارفست بمذهب حق یعنی اعتقاد به آن دارد به او بده و به باقی فرق از شیعه و سنی مده پس حضرت فرمودند که سهم

مؤلفه و سهم رقاب عام است و شش سهم دیگر خاص است به مؤمنان اثنا عشری، اما سهم مؤلفه را حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به کفار و منافقین می دادند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آن را به سنّیان و منافقان می دادند و بندگانی که از زکات آزاد می توان کرد نیز شامل سنی و شیعه است و شش سهم دیگر البته می باید که اثنی عشری باشند.

زراره گفت عرض نمودم که اگر اثنا عشری بهم نرسد و ما را زکات باید داد چه کنیم حضرت فرمودند که این فرض واقع نمی شود که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده باشد که زکات را به جمعی خاص دهند و آن جمع بهم نرسند البته زمان از اهل حق خالی نمی باشد نهایتش آنست که در آن شهر بهم نرسد تفحص می باید کرد در شهرهای دیگر و به ایشان رسانیدن چنانکه خواهد آمد گفت عرض نمودم که اگر زکوات اهل حق کم باشد و مستحقان اهل حق بسیار باشند چه کنند یعنی از ممر دیگر به ایشان می توان داد حضرت فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی از جهه فقراء در اموال اغنیا آن مقدار مقرر ساخته است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۳

که به ایشان وفا کند و اگر می دانست که این مقدار وفا نمی کرد زیاده از آن مقدار مقرر می ساخت، و آن که می بینی که فقرا بسیارند و جفا می کشند سببش آنست که قدری که واجب است نمی دهند یا بغیر مستحق می دهند و ضرر به فقرا نرسیده است از حیثیت آن که حصه ایشان را کم مقرر ساخته اند بلکه از آن جهت است که

حصه ایشان را به ایشان نمی دهند و اگر همه کس زکوات واجبه خود را دهند همگی در رفاهیّت تعیش خواهند نمود و بر این مضامین احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و شکی نیست که چنین است بنا بر این آنها را ذکر نکردم و در جائی که اهتمامی به شان آن باشد از جهه مخالفت بعضی از اصحاب ذکر می کنم.

(فامّا الفقراء فهم اهل الزّمانه و الحاجه و المساکین اهل الحاجه من غیر اهل الزّمانه، و العاملون علیها هم السّـعاه، و سهم المؤلّفه قلوبهم ساقط بعد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله، و سهم الرّقاب یعان به المکاتبون الّذین یعجزون عن اداء المکاتبه و الغارمون المستدینون فی حقّ و سبیل اللّٰه الجهاد، و ابن السّبیل الّذی لا ماوی له و لا مسکن مثل المسافر الضّعیف و مارّ الطّریق و لصاحب الزّکاه ان یضعها فی صنف دون صنف متی لم یجد الاصناف کلّها) اما فقرا پس ایشان جمعی اند که زمین گیر شده اند از تحصیل روزی یا جمعی که امراض مزمنه داشته باشند و محتاج باشند، و مساکین جمعی اند که محتاجند اما مانند طایفه اولی نیستند، و عاملان جمعی اند که سعی می نمایند در جمع زکوات، و سهم مؤلفه چون از جهه تألیف کفار است به اسلام بعد از زمان حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله ساقط است تا زمان حضرت صاحب الامر و در زمان آن حضرت اگر چه جهاد هست اما تألیف قلوب نیست اگر مسلمان می شوند فبها و الا آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مأمور است بقتل، و حصه رقاب از جهه اعانت مکاتبا نیست که عاجز باشند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵،

دادن مال کتابت، و غارمون جمعی اند که دینها در ذمتهای ایشان بوده باشد که آن دیون را در معصیت صرف نکرده باشند و در راه حق صرف نموده باشند، و سبیل اللَّه جهاد است، و ابن سبیل کسی است که جائی نداشته باشد و مسکنی که محل سکنای او باشد از مال خود نداشته باشد مانند مسافر ضعیف و راه گذری.

و صاحب زکات می تواند که زکات خود را در بعضی از مصارف صرف نماید هر گاه همه مصارف نبوده باشند ظاهرا مجموع اینها کلام و آراء صدوق است و احتمال دارد که داخل حدیث زراره باشد و لیکن بعید است چون کلینی حدیث زراره را نقل کرده است و اینها را در آن نقل نکرده است و هم چنین صاحبان کتب دیگر، اما آن چه گفته است از تفسیر فقرا و مساکین ظاهر کلامش این است که فقرا پریشان تر باشند چون حق سبحانه و تعالی ایشان را مقدم داشته است و در قرآن مجید صاحبان کشتی را مساکین نامیده است، و لیکن در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما از فقیر و مسکین حضرت فرمودند که فقیر آنست که از مردمان سؤال نمی کند و مسکین مشقت و عسرتش از او بیشتر است و سؤال می کند.

و در حسن کالصحیح از ابو بصیر منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ الخ» فقرا و مساکین کدامند حضرت فرمودند که فقیر آنست که از مردمان

سؤال نمی کند و مسکین عسرت و مشقتش بیشتر است، و بائس شدتش از هر دو بیشتر است و هر چه را حق سبحانه و تعالی بر تو واجب گردانیده است آشکارا دادنش بهتر است از پنهان دادن و هر چه سنتی است پنهان دادنش بهتر است از آشکارا دادن و اگر کسی زکات مال خود را بر دوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۵

گذارد و آن را قسمت نماید آشکارا بسیار خوبست و مؤید این دو حدیثست آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَةٍ» یعنی مسکین خاك نشین و آن که حق سبحانه و تعالی فقرا را مقدم داشته است ممکن است که به اعتبار عدم سؤال باشد چنانکه در قرآن مجید فرموده است که «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ الخ» که ترجمه اش این است که صدقات از جهه جمعی است که به سبب جهاد ممنوع شده اند از کسب و کار و نمی توانند تجارت کردن از جهه پریشانی یا به سبب جهاد و عبادت، و چون طلب نمی کنند کسی که از احوال ایشان خبر ندارد خیال می کند که ایشان توانگرانند به سبب عدم طلب و الحاح و مبالغه نمی کنند در سؤال از مردمان و یا محمد تو ایشان را می شناسی از سیمای ایشان.

و در حدیث صحیح وارد شده است که تفضیل می دهند آن جمعی را که سؤال نمی کنند بر آن جمعی که سؤال می کنند و اولی آنست که بهر دو طایفه بدهند تا از خلاف بیرون آیند و امّا عمّال اشهر میان اصحاب آنست که در زمان حضور امام صلوات اللّٰه علیه عامل نصب می فرمایند بعنوان اجاره که سالی چند به او دهند یا

بعنوان جعاله که صد یک آن چه جمع کند از او باشد مثلا و بعضی گفته اند که مجتهدین در زمان غیبت با تسلط نصب عامل می توانند کرد و از جمعی ثقات شنیدم که پادشاه عادل کامل شاه طهماسب انار اللّٰه برهانه فرموده بودند که شیخ علی بن عبد العالی عمال را نصب کنند و آن چه از زکوات جمع شود به لشکر دهند از جهه جهاد و اللّٰه تعالی یعلم.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که نصیب عامل چیست حضرت فرمودند که مقدری ندارد و برأی امام است صلوات اللّٰه علیه ممکن است که مراد این باشد که حضرت معصوم مخیر است میان اجاره و جعاله یا آن که عامل از جهه رضای الهی عمل نماید و امام اجرت المثل عطا فرمایند یا آن که بیشتر نیز اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۶

مصلحت دانند می دهند و امثال این مسائل بی فایده است چون معصوم هر چه می باید می کند و غالبا فایده اش اینست که ظاهر سازند که جمعی که دعوی امامت می کنند هر چه می کنند همه بر خلاف حق است و ازین افعال نیز می توان دانست که امام نیستند، و اشهر میان اصحاب آنست که می باید عامل عادل ضابط باشد و عالم باشد به مسائل زکات به آن که از معصوم شنیده باشد یا مجتهد باشد اگر تجویز کنیم اجتهاد را در زمان حضور وقتی که دست به معصوم نرسد و در آن صورت اجتهاد در جمع بین الاخبار خواهد کرد. و آن که صدوق گفته است که سهم مؤلفه ساقط است بعد از رسول

اللّه صلّى اللّه علیه و آله مخالفت دارد بحسب ظاهر با حدیث زراره و جمع می کنیم به آن که مؤلفه کفار ساقط است نه مسلمانان و در زمان حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه تألیف نیست اما آن که سهم رقاب را به مکاتبین می توان داد خلافی نیست و ظاهر آیه نیز دلالت دارد که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ» «۱» یعنی بدهید به مکاتبان از مال خدا آن چه عطا فرموده است به شما و اکثر اصحاب گفته اند که مراد از آیه مکاتب عاجز است و در باب کتابه نیز خواهد آمد و هم چنین داخل رقابست بندگانی که در تحت شدت باشند. بی خلاف و ظاهرا مراد صدوق که مکاتب را ذکر کرده است بر سبیل مثال باشد.

و در حدیث صحیح منقول است از عمرو بن ابی نصر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم که هر گاه شخصی نزد او جمع شود از زکات پانصد درهم یا ششصد درهم می تواند که بنده بخرد و آزاد کند حضرت فرمودند که ستم بر فقراء و مساکین و فرق دیگر می شود بعد از آن فرمودند که مگر آن که بنده مسلمانی در ضرورت باشد یعنی مشقت بسیار کشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۷

نزد صاحبش در این صورت می خرد و آزاد می کند، و در اخبار دیگر وارد شده است که از مال زکات بنده می توان خرید و آزاد کرد حمل کرده اند بر چنین بنده و احادیث ازین باب خواهد آمد.

و آن که گفته است که به غارمانی می دهند که در راه حق صرف نموده

باشند مرویست از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که از سهم غارمان وقتی می توان دادن که دینی که بر او بوده باشد آن مال را در طاعت صرف کرده باشد و اگر در معصیت صرف کرده باشد نمی توان داد و اگر به کسی داده باشیم که ندانیم که در طاعت صرف کرده است یا در معصیت از او پس می گیریم و اگر در معصیت صرف نموده باشد و توبه کرده باشد الحال از سهم فقرا به او می توان داد و او بعد از گرفتن دین خود را ادا می تواند نمود، و اما آن که گفته است که فی سبیل اللّٰه جهاد است شکی نیست در آن که به غازی می توان داد آن چه او را ضرور باشد در جهاد از اسب و اسلحه و غیر آن هر چه در آن سفر صرف شود و هر چه زیاد آید از او پس می گیرند چنانکه ظاهر آیه است که حق سبحانه و تعالی تغییر اسلوب فرموده است که جمعی را بلام ذکر کرده است و باقی را به فی که آن رقابست تا به آخر پس می باید که باین جماعت آن مقدار بدهند که صرف آنها شود مثل مال کتابت و قرض و جهاد و سفر.

و در صحیح از علی بن یقطین منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که نزد من زکات هست می توانم به آن مال آزاد کردها و خویشان خود را بحج فرستم حضرت فرمودند که بلی.

و علی بن ابراهیم در تفسیرش از عالم صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که فرمودند در تفسیر

سبیل اللّه که آن جهاد و حج و جمیع راههای خیر است و اکثر علما عمل کرده اند باین حدیث چون لفظ سبیل عام است و صحیحه علی بن یقطین نیز مؤید عموم است و اگر در غیر حج از راههای دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۸

صرف نکنند بهتر است، و در ابن السبیل علی بن ابراهیم از عالم صلوات اللّه علیه روایت کرده است که مراد از آن جمعی اند که بسفر طاعت الهی رفته باشند و مالشان آخر شده باشد بر امام لازمست که از زکوات ایشان را به مأمن ایشان بر گرداند، و آن که در آخر گفته است که هر گاه همه اصناف نباشند به بعضی می توان داد ظاهرش آنست که بسط بر اصناف لازم باشد چنانکه بعضی.

رفته اند و ممکن است که حمل بر استحباب کنیم چون اخبار بسیار وارد شده است که می توان صرف نمودن در یک صنف بلکه در یک کس از یک صنف و ظاهر اخبار آنست که آیه در بیان مصرف باشد نه آن که در همه صرف باید نمودن و اگر چه اولی آنست که صرف کنند در همه اصناف و اقلا از هر صنفی سه کس و اللّه تعالی یعلم.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه لعمّار بن موسی السّاباطیّ یا عمّار أنت ربّ مال کثیر قال نعم جعلت فداک قال فتؤدّی ما افترض اللّه علیک من الزّکاه فقال نعم قال فتخرج الحقّ المعلوم من مالک قال نعم قال فتصل قرابتک قال نعم قال فتصل اخوانک قال نعم فقال یا عمّار انّ المال یفنی و البدن یبلی و العمل یبقی و الدّیّان حیّ لا یموت یا عمّار اما انّه ما

قدّمت فلن یسبقک و ما اخّرت فلن یلحقک.)

و در موثق منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عمار را خطاب فرمودند که ای عمار مال بسیار داری گفت فدای تو گردم بلی فرمودند که زکاتی که حق سبحانه و تعالی در مالت واجب گردانیده است ادا می کنی گفت بلی فرمودند که حقّ معلومی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و خواهد آمد می دهی گفت بلی فرمودند که احسان به خویشان می کنی گفت بلی، فرمودند که احسان با برادران مؤمن خود می کنی گفت بلی، فرمودند که ای عمار مال فانی می شود و می رود و اگر نرود به مرگ می رود و بدن کهنه می شود به

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۹

پیری و اگر نشود در قبر خاک خواهد شد و عمل صالح باقی خواهد ماند و جزا دهنده اعمال خداوند زنده ایست که هرگز نمی میرد ای عمار هر چه را از پیش فرستادی از برای تست و با تست و از دست بیرون نمی رود و آن چه می گذاری به تو نخواهد رسید پس سعی کن که هر چه داری از برای خود از پیش بفرستی تا ابد الا باد از آن منتفع شوی و ازین باب احادیث معتبره خواهد آمد در باب حق معلوم.

(و فی روایه ابی الحسین محمّد بن جعفر الاسدیّ رضی اللّٰه عنه عن محمّد ابن اسماعیل البرمکیّ عن عبد اللّٰه بن احمد عن الفضل بن اسماعیل عن معتّب مولی الصّادق صلوات اللّٰه علیه قال قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّما وضعت الزّکاه اختبارا لأغنیاء و معونه للفقراء و لو انّ النّاس أدّوا زکاه أموالهم ما بقی مسلم فقیرا محتاجا و لاستغنی بما

فرض اللّٰه عزّ و جلّ له و انّ النّاس ما افتقروا و ما احتاجوا و لا جاعوا و لا عروا الّا بذنوب الاغنياء و حقيق على اللّٰه عزّ و جلّ ان يمنع رحمته ممّن منع حقّ اللّٰه فى ماله و اقسم بالّذى خلق الخلق و بسط الرّزق انّه ما ضاع مال فى برّ و لا بحر الّا بترك الزّكاه و ما صيد صيد فى برّ و لا بحر الّا بتركه التّسبيح فى ذلك اليوم و انّ احبّ النّاس إلى اللّٰه عزّ و جلّ اسخاهم كفّا و اسخى النّاس من ادّى زكاه ماله و لم يبخل على المؤمنين بما افترض اللّٰه عزّ و جلّ لهم فى ماله) و در روايت صحيح از ثقات منقولست كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه زكات واجب نشده است مگر از جهه آزمايش توانگران و اداى شكر نعمت ايشان و از جهه يارى و اعانت محتاجان، و اگر اغنياء زكوات اموال خود را همه بدهند مسلمانى فقير و محتاج نمى ماند، و هر آينه هر فقيرى غنى مى شود به سبب آن چه حق سبحانه و تعالى از جهه او مقرر فرموده است، و بتحقيق كه هر كس كه فقير است و محتاج

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۴۰

و گرسنه و برهنه است همه اينها به سبب گناهان اغنياست كه زكات مال خود را به اين جماعت نداده اند و اگر مى دادند ايشان محتاج نمى ماندند، و بر حق سبحانه و تعالى واجب و لازمست كه منع فرمايد رحمتش را از كسى كه حق الهى در مالش باشد و ندهد، و قسم ياد مى كنم به آن خداوندى كه خلايق را از كتم عدم بوجود آورده

است و روزی از جهه ایشان گسترده است در خوان نعمت بی دریغش: که ضایع نشده است مالی نه در دریا و نه در خشکی مگر به سبب ندادن زکات و هیچ صیدی گرفتار نمی شود در دام مگر آن که ترک نموده است تسبیح آن روز را به درستی که محبوبترین مردمان به نزد حق سبحانه و تعالی کسی است که سخاوت نفس او بیشتر باشد و سخی ترین مردمان کسی است که زکات مال خود را بدهد و بخل نورزد بر مؤمنان به آن چه حق سبحانه و تعالی در مال او واجب گردانیده است. و سخی تر نسبت به کسی است که زکات ندهد اگر چه ده برابر آن دهد مثل اکثر مردمان در اکثر جاها که نامی هست جوانمردی می کنند به آلاف و الوف و چون به زکات می رسند بر ایشان مشکل است چنانکه مجربست که هزار رکعت نماز نافله کردن آسانتر است از دو رکعت فریضه ادا یا قضا خصوصا قضا و قریب باین الفاظ و عین این معانی در اخبار کالصحیحه و صحیحه وارد شده است.

(و کتب الرّضا علیّ بن موسی صلوات اللَّه علیهما إلی محمّد بن سنان فیما کتب الیه من جواب مسائله انّ علّه الزّکاه من اجل قوت الفقراء و تحصین اموال الاغنیاء لأنّ اللَّه عزّ و جلّ کلّف اهل الصّحّه القیام بشأن اهل الزّمانه و البلوی کما قال اللَّه تبارک و تعالی «لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ» «۱» فی أموالکم اخراج الزّکاه و فی أنفسکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۱

توطین النّفس علی الصّبر مع ما فی ذلک من اداء شکر نعم اللَّه عزّ و جلّ و الطّمع فی الزّیاده مع ما

فیه من الزّیاده و الرّأفه و الرّحمه لأهل الضّعف و العطف علی اهل المسکنه و الحثّ لهم علی المواساه و تقویه الفقراء و المعونه لهم علی امر الدّین و هو عظه لأهل الغنی و عبره لهم لیستدلّوا علی فقراء الآخره بهم و ما لهم من الحثّ فی ذلک علی الشّکر للّه تبارک و تعالی لما خوّلهم و اعطاهم و الدّعاء و التّضرّع و الخوف من ان یصیروا مثلهم فی امور کثیره فی اداء الزّکاه و الصّدقات و صله الارحام و اصطناع المعروف) و آن حضرت صلوات اللّه علیه در جواب مکتوب محمد نوشتند از جمله جواب مسائلی که پرسیده بود که چه حکمت است که حق سبحانه و تعالی زکات را واجب گردانیده است فرمودند که علت وجوب زکات اینست که از جهه فقراء قوتی باشد که به آن تعیش توانند کرد و اغنیاء به سبب دادن زکات مال خود را محفوظ گردانند از تلف زیرا که چون حکمت الهی اقتضا نموده که در میان خلایق غنی و فقیر بوده باشند تکلیف فرمود اهل صحت را خواه در بدن و خواه در مال به آن که برسند به احوال اهل مرض و فقر و بلاها چنانکه فرموده است که با شما معامله از مایندگان کرده می شود در اموال شما و در انفس شما نسبت به اهل صحت و سلامت و نسبت به اهل فقر و زمانت اما اهل صحت در مال و بدن به آن که زکات اموال خود بیرون کنند و به فقرا و مساکین و بیماران برسانند و تعهد احوال ایشان بکنند و صبر نمایند بر دشواری اینها بر نفس، و فقیران و

بیماران بر فقر و بیماری صبر کنند و ثواب غیر متناهی هر دو بیابند و ممکن است که آیه کریمه بعنوان لف و نشر باشد که اختیار اغنیا به دادن زکات باشد و آزمایش فقرا بر صبر و معنی اول اشمل است و اربط با آن که در دادن زکات این معنی نیز هست که بنده شکر نعمت الهی بر توانگری کرده است چنانکه در باب حقوق خواهد آمد و معنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۲

دیگر آن که به دادن زکات خود را در معرض زیادتی نعم الهی در آورده است بموجب وعده الهی مؤکد بقسم «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» یعنی قسم بذات مقدس خود یاد می کنم که اگر شما شکر کنید نعمتهای مرا هر آینه من زیاده کنم نعمتهای خود را بر شما بحسب کم و کیف با آن که در دادن خود را زیاده گردانیده اید چنانکه خواهد آمد که ید علیا بهتر است از ید سفلی بوجوه شتی و اقل مراتبش تخلق بخلق الهی است وجود و فیض خلق اوست تعالی شانه و رأفت و رحمت نیز از صفات کمالیّه اوست که متصف بهر دو شده اید نظر به بی چارگان و ضعیفان در اموال و در مهربانی کردن با درویشان که از صفات کمالیه حضرات سید انبیاء و ائمه معصومین است صلوات اللّه علیهم و با آن که دادن زکات واجب سبب ازاله بخل است و آن که زایل شد نفس راغب می شود به رتبه مساوات با فقرا بلکه به ترجیح ایشان بر خود و داخل می شود در زمره کسانی که حق سبحانه و تعالی مدح فرموده است ایشان را به آن که ایثار می کنند بر

یکدیگر هر چند خود نهایت احتیاج داشته باشند.

و احادیث معتبره وارد شده است که این آیه أولا در شأن اهل البیت سلام اللّٰه علیهم نازل شد و بعد از آن جاری شد در انصار و غیر ایشان و سبب این می شود که تقویت فقرا کنند هر چند زکات خود را داده باشند چون بخل که مانع بود زایل شد جمیع کمالات حاصل می شود و اگر زکات واجب نمی شد نفس را خوفی نمی بود و ترک جلب منفعت بر او آسان است اما تصور عذاب نمی تواند کرد لهذا ترک جمیع مستحبات می کند و غالبا یک واجب را ترک نمی کند.

وجه دیگر آن که به دادن زکات به فقرا ایشان قوت طاعت و عبادت بهم رسیده به جا می آورند و این کس در ثواب ایشان شرکت دارد قطع نظر از آن که اگر ثواب نیز نباشد سعی نموده است در حصول بندگی از جهه معبود و محبوب حقیقی و سبب ثواب آن جماعت نیز شده است و جمعی را مسرور گردانیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۳

است و نگذاشته است که هلاک شوند به گرسنگی یا محتاج شوند به مؤمنان مثل خود یا به کفار چنانکه همه در اخبار بسیار وارد شده است.

و دیگر آن که چون زکات می دهد پند می گیرد که چنانکه امروز این جماعت به سبب فقر این ریاضات می کشند و احتیاج بما دارند فردای قیامت بر عکس خواهد بود یا محتمل است که ما محتاج این باشیم پس امروز باید که کاری کنیم که فردا محتاج ایشان نباشیم یا آن که چون در اخبار بسیار وارد شده است که فردا فقراء شفاعت خواهند کرد اغنیا را اگر چه

لقمه نانی به ایشان داده باشند دستگیری ایشان کرده سبب دخول بهشت اغنیاء خواهند شد و امروز ملاحظه می کند که این جماعت چه مذلتها به سبب فقر می کشند سعی کند که فردا از اعمال صالح فقیر نباشد تا مذلتش نباید کشید و در عیون و علل به جای هو هم است یعنی فقراء عبرت اغنیاءاند و در هر دو به جای فقرا فقر است یعنی تا استدلال کنند بر احتیاج خودشان در روز قیامت به ایشان و هر دو عبارت بهتر است از عبارت این کتاب و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد.

دیگر آن که به سبب دادن زکات مطلع می شود به احوال فقرا که چگونه جفاها و محنتها می کشند این معنی سبب رغبت ایشان است بر شکر حق سبحانه و تعالی که الحمد للّٰه که حق سبحانه و تعالی ما را مثل ایشان محتاج نگردانیده است و آن چه می باید بما عطا فرموده است، اگر چه از حیثیت دیگر می باید رشک بر احوال ایشان برد که حق سبحانه و تعالی ایشان را برگزیده است که فقری که زینت ایمان و مؤمنان است به ایشان کرامت کرده است و فردای قیامت یکراست به بهشت خواهند رفت بی حساب.

دیگر آن که چون ایشان را بر این حالت می بیند می گوید که بسیار است که اغنیا فقیر می شوند به سبب عدم شکر این معنی سبب دعا و تضرع و زاری می شود که خداوندا در دار دنیا و عقبی ما را محتاج خلق مگردان و اصل دعا عبادت است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۴

قطع نظر از آن که پایبند نعمت است فی امور کثیره محتمل است که مراد این باشد که

آن چه مذکور شد قلیلی است از کثیر که جمع اینها موجود است در دادن زکوات واجبه و تصدقات مستحبه و احسان کردن به خویشان و نیکی کردن با خلق اللّٰه و آن چه مذکور نشده است شباهت است با واجب الوجود از جود و اطعام و روزی دادن و ممدوح انبیاء و اوصیاء بودن صلوات اللّٰه علیهم و محل مباهات الهی شدن با ملائکه و مستحق دعاهای حاملان عرش و سایر مقربان ملائکه شدن و بایع بودن با حق سبحانه و تعالی چنانکه فرموده است که «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» «۱» یعنی بتحقیق و درستی که حق سبحانه و تعالی می خرد از مؤمنان جانهای ایشان و اموال ایشان را که ثمن و بهاء بهشت کرامت فرماید و ممدوح حق سبحانه و تعالی بودن در آیات بسیار و در سلک مجاهدان در آمدن با نفس و شیاطین و در نظم قرض دهندگان الهی منتظم بودن و داخل شدن در سلک و «يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً» «۲» و غیر اینها که از اینها به آنها می توان رسیدن و این معنی اظهر است، و احتمال دیگر آن که غرض حضرت این بوده باشد که آن چه مذکور شد در زکات جاری است در ما بقی از مطلق دادن اموال که بعضی را ذکر فرموده باشد اما معنی اول اشمل است و اظهر و همین حدیث خود نص است بر حقیّت خود و کمال راوی او محمد بن سنان، و کمان این بنده آنست که او و مفضل بن عمر و امثال ایشان از اصحاب اسرارند

و امثال این احادیث دقیقه را نقل می کرده اند و ارباب رجال به کنه اینها نمی رسیده اند حمل بر ضعف ایشان کرده اند با آن که صدوق احادیث او را از جمله صحاح شمرده است و هم چنین کلینی و شیخ مفید علیه الرّحمه توثیق او صریحا کرده است و گفته است که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۵

خواص اصحاب حضرت امام موسی کاظم است صلوات اللّٰه علیه و همه ذکر کرده اند که جمعی کثیر از عدول و ثقات اخبار او را روایت کرده اند و تفصیل احوال او در فهرست روضه المتقین مذکور است إن شاء اللّٰه در این کتاب نیز اگر به فهرست برسم اوضح از آن خواهد شد بمنّه وجوده و کرمه و فضله.

(«و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما من اخرج زکاه ماله تامّا فوضعها فی موضعها لم یسال من این اکتسب ماله») و منقولست در حسن کالصحیح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که بیرون کند زکات مال خود را تماما و در کافی تامّه است و این افصح است و به موضعی که حق سبحانه و تعالی فرموده است وضع کند یعنی به مستحقین شیعه صالح بدهد از او سؤال نخواهند کرد که مالش را از کجا به همرسانیده است و هر گاه شخصی رعایت اینها کند البته رعایت مال خود نیز کرده خواهد بود که از حرام بهم نرسانیده باشد و فایده زکات این خواهد بود که حساب آن را نکنند با آن که کالمتواتر است که- فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب- و ظاهر عبارت آنست که اگر آن ملک از حرام نیز باشد

حق سبحانه و تعالی بفضل خود صاحب آن را راضی خواهد کرد چنانکه گذشت و خواهد آمد و استبعادی ندارد نظر به کرم الهی تعالی شانه العزیز.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه انّما جعل اللّه عزّ و جلّ فی کلّ الف خمسه و عشرین درهما لأنّه عزّ و جلّ خلق الخلق فعلم غنیّهم و فقیرهم و قویّهم و ضعیفهم فجعل من کلّ الف خمسه و عشرین مسکینا لو لا ذلک لزادهم اللّه لأنّه خالقهم و هو اعلم بهم) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّه فرمودند که چرا حق سبحانه و تعالی در هزار درهم بیست و پنج درهم واجب گردانیده است زیرا که چون حق سبحانه و تعالی خلایق را آفریده است عالم است غنی و فقیر و قوی و ضعیف همه را، پس در

هر هزار کس بیست و پنج فقیر مقرر ساخت پس زکات را نیز به نسبت به فقرا مقرر ساخت و اگر نه چنین بود زیاده واجب می کرد یعنی اگر بیشتر می بودند، زیرا که خالق همه است و اعلم است بحال همه و آن که در این حدیث و احادیث بسیار الف وارد شده است با آن که نصاب اول را که دویست درهم است ذکر نمودن انسب بود ظاهرا به اعتبار کثرت عرفی است و اگر چه در واقع از جمله نصاب هست زیرا که بعد از دویست چهل چهل بالا- می رود و در اینجا بیست چهل بالا رفته است که نصاب بیست و یکم باشد.

و در فقه رضوی همین علت را حضرت صلوات اللّه علیه در دویست فرموده اند که حق سبحانه هر دویست کس

که آفریده است صد و نود و پنج کس را غنی آفریده است و پنج کس را فقیر آفریده است که مجموع این اخبار راجع به چهل یک می شود و غالب آنست که چون کثرتی دارد هزار در عرف این عدد را سؤال کرده اند و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم جواب داده اند و از جواب ایشان ظاهر می شود که مراد چهل یک است.

چنانکه کلینی در صحیح از وشّاء روایت کرده است که حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه فرمودند که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کرد که چه وجه دارد که حق سبحانه و تعالی در هر هزار درهم بیست و پنج درهم زکات مقرر فرموده است و چرا سی درهم مقرر نفرموده است حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی زکات را از جهه رفع حاجت فقرا مقرر فرموده است می دانست که حاجت ایشان به دادن بیست و پنج مرتفع می شود و اگر همه کس زکات مال خود را بدهند هیچ محتاجی نمی ماند و همه غنی می شوند.

و در صحیح از احول منقولست که گفت شخصی از ملاحده از من پرسید که چرا از هر هزار درهم بیست و پنج درهم مقرر شده است من در جواب او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۷

گفتم که هم چنان که نماز بعضی دو رکعت و بعضی سه رکعت و بعضی چهار رکعت مقرر شده است زکات نیز چنین مقرر شده است یعنی اکثر علل احکام الهی نزد ما مخفی است و مجملا می دانیم که علتی دارد و گاه است که محض تعبد علت است که بنده علت را نداند و این معنی به

قربت اقرب است آن ملحد جواب را از من قبول کرد تا آن که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه رسیدم از آن حضرت سؤال نمودم این مسأله را حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی حساب فرمود اموال و درویشان را و دانست که از هزار درهم بیست و پنج درهم درویشان را کافی و اگر کافی نمی بود زیاده مقرر می فرمود چون برگشتم از حج و به آن ملحد رسیدم و غالب اوقات این ملاحده حکما بوده اند که اعتقاد به انبیاء نداشته اند جواب حضرت را به آن ملحد گفتم گفت این جوابی است که از حجاز آورده و می دانست که ائمه ما صلوات اللّٰه علیهم در آن طرف می باشند بعد از آن گفت که اگر من مسلمان شوم و کسی را اطاعت کنم صاحب این کلام را اطاعت خواهم نمود.

باب ما جاء فی مانع الزّكاه

این بابی است در بیان آیات و احادیث که در عقوبات نادهنده زکات وارد شده است همین آیه کافی است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «الَّذِينَ الخ»»

یعنی آن جماعتی که جمع می کنند طلا و نقره را و صرف نمی کنند آن را در راهی که حق سبحانه و تعالی فرموده است از زکات و خمس و نذور و کفارات و غیر اینها اگر چه در بسیاری از اخبار وارد شده است که این آیه در منع زکات وارد شده است چون ممکن است که فرد باشد یا در آن وقت بغیر از زکات واجب نشده باشد چون لفظ عامست که صرف نکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک روزی باشد که سرخ کنند زرها

را در آتش جهنم و داغ کننـد به آن زرهـا پیشانیهـای ایشـان را و پهلوهـای ایشان را و پشـتهای ایشان را و به ایشان گوینـد این است که آن چه را جمع کردیـد از جهت خود پس بچشـید آن چه را جمع می کردیـد، و نکته گفته انـد که عـذاب پیشـانی از جهه گره زدن است بر روی فقرا، و پهلوها از جهت پهلو به ایشان کردن از هر طرفی که آیند و بعد از آن پشت بر ایشان کردن و وجوه دیگر گفته اند.

(روی حریز عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه انّه قـال مـا من ذی مـال ذهب او فضّه یمنع زکـاه ماله الّا حبسه اللّٰه عزّ و جلّ یوم القیمه بقاع قرقر و سلّط علیه شجاعا اقرع یریده و هو یحید عنه فاذا رای انّه لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۹

یتخلّص منه امکنه من یـده فقضـمها کما یقضم الفجل ثمّ تصـیر طوقا فی عنقه و ذلک قول اللّٰه عزّ و جلّ «سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیـامَهِ» و مـا من ذی مـال ابـل او بقر او غنـم یمنع زکاه ماله الّا حبسه اللّٰه یوم القیمه بقاع قرقر یطؤه کلّ ذات ظلف بظلفها و ینهشه کـلّ ذات نـاب بنابها و ما من ذی مال نخل او کرم او زرع یمنع زکاته الّا طوّقه اللّٰه عزّ و جلّ ربعه ارضه إلی سـبع ارضـین إلی یـوم القیمـه) بـه چهـل سـند صـحیح و کالصـحیح منقـولست از حریز کـه بیست و هشت سـندش صـحیح است و جمعی از متأخرین اشتباه کرده اند و گفته اند که سند مصنّف به حریز در زکاه حسن است و نه چنین است زیرا که صدوق أولا اسانید

خود را به حریز ذکر کرده است در جمیع آن چه در این کتاب است و بعد از آن در خصوص زکات سند حسن ذکر کرده است و غرض صدوق اینست که در زکات بخصوصها نیز اسانید معتبره دارم نه آن که همین سند دارم و مؤید این معنی آن که صدوق اسانید حریز را در زکات به عنوان صحیح دارد در کتبش خصوصا این حدیث را که در عقاب الاعمال بسند صحیح روایت کرده است با آن که احتیاج به هیچ سندی نبوده است چون کتب حریز از جمله چهار صد اصل است و بهتر از اکثر آن اصول است و متواتر بوده است نزد اصحاب مثل کتب حدیث الحال نزد ما به آن که اسانید ما باین کتب اضعاف مضاعفه تواتر است چون از هزار زیاده است و مع هذا در کار نیست چون کتب متواتر است و فرق نمی یابیم در کتب متواتره میان آن چه را سند داریم یا نداریم و هر که رجوع بنفس خود می کند می یابد مجملا.

حریز روایت می کند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر صاحب مال طلا و نقره که زکات بر آن واجب شده باشد و زکات آن مال را ندهد البته حق سبحانه و تعالی در روز قیامت او را حبس نماید در صحرایی که زمینش سخت و لغزنده باشد مانند آبگینه و مسلط گرداند بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۰

اژدهایی را که از بسیاری عمر موی سرش ریخته باشد و زهرش سخت تر و کشنده تر باشد و این مار از عقب او دود و او گریزد و از لغزندگی بر زمین افتد

و برخیزد تا آن اژدها خود را به او رساند و چون بیند که از دست او خلاصی ندارد دست خود را به دهان او دهد و چنانکه متعارف است که اگر شیری یا گرگی به کسی رسد ذراع خود را پیش می کنند به گمان آن که درد آن کمتر است یا وسیله شود که آن شیر را بکشند چون مکرر شنیده ام که عربان شجاع شیر را چنین می کشند که کپنکی پوشیدند و رو بشیر می دوند و غالب آنست که شیر می گریزد و اگر بایستد و حمله کند آرنج چپ را به دهان شیر دادند و از دست راست شکم شیر را از خنجر می شکافند در اینجا نیز چنین می کند و چون اژدها آن دست را دندان گرفت مانند ترب به دندانهای پیش دندان بر می دارد چنانکه موافق نسخ صحیحه است و بعضی از فضلا قصم را به صاد مهمله می خواندند و هم چنین فحل را به حای مهمل یعنی در دندان گرفتن دست او را در هم می شکند چنانکه شتر نر مست دندان می گیرد و این احتمال بد نیست و لیکن این حدیث را محدثین عامه نیز روایت نموده اند به ضاد معجمه بمعنی خوردن از پیش دندان یا دندان گرفتن بر مأکول و بنا بر این به جیم انسب خواهد بود و آن که دست او را به دندان می گیرد بنا بر این است که این اژدها بخل است که به این صورت مصور شده است و در دار دنیا بخل مانع بود از آن که تصدق بدست کند در دار عقبی اول دست او را به دندان می گیرد و بعد از آن در

گردنش می پیچد مانند طوق آتش و وجه پیچیدن در گردن اینست که اگر در دار دنیا ماری بر دست یا پا زند اگر دست یا پا را ببرند ممکن است که جان ببرد اما اگر کردن زند علاج نمی تواند کرد، یا آن که کنایه باشد از آن که هرگز از او خلاصی نداشته باشد مگر وقتی که رحمت یا شفاعت او را خلاص کند.

و وجه دیگر چون در دار دنیا اگر بچشم خشمناک در مستحقین نظر کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۱

چشمش را بگزد، و اگر به زبان ایذا کرده باشد زبانش را بگزد و اگر روی گردانیده باشد به رویش نیش زند، و اگر طرفین را برگردانیده باشد بر طرفین زند و اگر پشت به سایل کرده باشد بر پشتش زند با آن که جائی که مار بر آنجا قرار تواند گرفت گردن است و این معنی هست که چون بهشتیان به سبب جود و طوق مرصع در گردن دارند ایشان به سبب بخل طوق آتش و مار در گردن دارند و این سبب ازدیاد عذاب ایشان شود و این است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که زود باشد که در روز قیامت طوق زند در گردن ایشان آن چه را بخل ورزیده اند به آن و به زکات نداده اند، و ظاهرش آنست که قدر زکات طوق شود اگر کم باشد طوق سبک باشد و اگر بسیار باشد طوق سنگین خواهد بود و به آن نسبت و ممکن است که کل مال چنین شود و یا آن که بخل مصور شود و اللّٰه تعالی یعلم.

و هر کس مال او شتر یا گاو یا گوسفند

باشد و زکات آن را نداده باشد البته حق سبحانه و تعالی او را حبس نماید در صحرایی لغزنده و قوت حرکت نداشته باشد و زکات او هر چه شده باشد و نداده باشد یا کل اموالش محشور شوند از جهت عذاب او و او در زیر دست و پای اینها باشد و لگد بر او زنند و در زیر سم این حیوانات باشد یا هر حیوانی که حق سبحانه و تعالی آنها را حشر کرده باشد از جهت مصلحتهایی که او می داند مانند اسب و استر و الاغ و اینها بسم بر روی او روند و لگد زنند و هر چه درندگان باشند مانند شیر و ببر و گرگ و امثال اینها به دندان او را پاره پاره کنند و باز درست شود، و هر که زکات خرما و مویز و گندم و جو را نداده باشد حق سبحانه و تعالی آن قطعه باغ یا زمین را طوقی کند در گردنش تا هفت طبقه زمین و اینها در عالم برزخ در گردنش باشند تا روز قیامت و با این حال محشور شود و این قطعه آتش باشد چون طوق در گردنش، و زکات گاو و گوسفند و شتر نیز طوق می شوند در

گردنش به صورت اژدها و حیوانات بر او لگد می زنند چون ظاهر آیه عام است و منع جمعی نیست که طوق شوند و حیوانات بر او روند نعوذ باللّٰه منها.

و در صحیح از عبد اللّٰه سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر کس

درخت خرما یا درخت انگور یا باغ خرما و باغ انگور یا زراعت یا زمین زراعت داشته باشد و زکات اینها را نداده باشد ان قطعه زمین را از هفتم طبقه زمین در گردنش اندازند تا روز قیامت و ظاهرش آنست که روح او در سجّین باشد که آن در طبقه هفتم زمین باشد و این هفت طبقه در گردنش باشد تا قیامت.

و احادیث باین مضمون بسیار است و ممکن است که تعبیر از عذاب روحانی باین عنوان باشد بنا بر آن که عذاب برزخ روحانی محض باشد و شکی نیست در عذاب قبر و کیفیتش اگر مجهول باشد ضرر ندارد سعی می باید نمود که اسباب آن را از خود مرتفع سازد و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه مکرر می فرمودند که تفکر و بحث در این مسأله که روحانی خواهد بود یا جسمانی شبیه است به آن که شخصی را در زندان کرده باشند که فردا او را بکشند شب همه شب فکر کند و بحث کند که آیا فردا شکم او را خواهند درید یا گردنش را خواهند زد و یا از مناره اش خواهند انداخت و این افکار بی خردانست او را سعی می باید کرد و تفکر نمود که بچه وجه مستخلص خواهد شد می باید که دعا و تضرع و زاری کند تا حق سبحانه او را از کشتن حفظ نماید و احادیث بر این مضمون بسیار است.

(و روی معروف بن خرّبوذ عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال انّ اللّٰه تبارک و تعالی قرن الزّکاه بالصّلاه فقال «أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ» ۲: ۴۳ فمن اقام الصّلاه و لم یؤت الزّکاه فکانّه لم

یقم الصّلاه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۳

و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در بسیار جائی زکات را مقرون ساخته است به نماز و فرموده است که به پای دارید نماز را و بدهید زکات اموال خود را پس کسی که نماز کند و زکات ندهد چنان است که نماز نکرده است چون هر دو را بمنزله یک فریضه گردانیده است و ظاهر آنست که نماز صحیح باشد و لیکن مقبول نباشد به قرینه فکانّه و بر این مضمون نیز احادیث وارد شده است.

(و روی ایّوب بن راشد عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال مانع الزّکاه یطوّق بحیّه قرعاء تاکل من دماغه و ذلک قول اللَّه عزّ و جلّ «سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ») و کلینی در موثق کالصحیح از ایوب روایت کرده است و کتاب او معتمد بوده است و محتمل است به احتمال قریب که اکثر این احادیث را از کافی برداشته باشد و سبب قوتست چون هر دو حکم به صحت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که ندهنده زکات واجب را در گردنش می اندازند ماری را که موی سرش از بسیاری زهرش ریخته باشد که از مغز سر او خورد و اینست مضمون قول خداوند عالمیان که عن قریب در گردن ایشان طوق خواهند کرد چیزی را که بخل کرده اند و زکات آن را نداده اند و ظاهر حدیث مثل ظاهر آیه عام است در هر زکاتی چنانکه گذشت و می آید.

(و روی مسعده عن الصّادق صلوات اللَّه

علیه انّه قال ملعون ملعون مال لا یزکّی) و کالصحیح و در حسن کالصحیح از ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نیز فرمودند که ملعونست ملعونست آن مالی که زکاتش را نداده باشند محتمل است که مراد لعن صاحبش باشد یا مراد آن باشد که حرامست چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۴

زکات بر عین است و مال فقرا در آن میان است و مکرّر فرمودن از روی مبالغه باشد یا آن که دویم بی برکتی باشد یا آن که اگر آن مال را در غیر زکات از راههای خیر صرف نمایند فایده نخواهد داشت و اللّٰه تعالی یعلم (و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال ما من عبد منع من زکاه ماله شیئا الّا جعل اللّٰه ذلک یوم القیمه ثعبانا من نار مطوّقا فی عنقه ینهش من لحمه حتّی یفرغ من الحساب و هو قول اللّٰه عزّ و جلّ «سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ») یعنی ما بخلوا به من الزّکاه و کالصحیح و صدوق در صحیح و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده اند از محمد که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر بنده که چیزی از مال زکات ندهد اگر چه اندکی باشد و از هر جنسی که باشد البته حق سبحانه و تعالی آن مال را در روز قیامت اژدهایی می کند مانند طوقی در گردنش افتاده باشد و دندان در گوشت او گذاشته او را گزد تا حق سبحانه و تعالی از حساب خلایق فارغ شود و اینست آن چه حق سبحانه

و تعالی فرموده است که به زودی طوق مار آتشی خواهند کرد و در گردن آن جماعتی که بخل ورزیده اند خواهند انداخت در روز قیامت حضرت (ص) فرمودند یا راوی بر احتمالی ضعیف گفت که مراد الهی بخل زکاتست و اگر از راوی باشد از قرینه استشهاد به آیه یافته است و لیکن ممکن است که مراد این باشد که زکات نیز داخل است در مراد اگر چه از یعنی نیز ممکن است که همین مراد باشد و شامل خمس و سایر واجبات مالیه باشد.

(و روی عبید بن زراره عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال ما من رجل یمنع درهما فی حقّه الّا أنفق اثنین فی غیر حقّه و ما من رجل یمنع حقّا فی ماله الّا طوّقه اللَّه به حیّه من نار یوم القیمه) و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۵

که هر کس که یک درهم از زکات یا غیر آن از حقوق واجبه را منع کند که در موقع خود صرف نکند البته منع لطف و توفیق از او بشود که دو درهم در غیر مصرف از مصارف محرمه صرف نماید یا به زور ازو بگیرند و هر کس حقی از حقوق واجبه در مالش باشد مانند زکات و خمس و رد مظالم و ندهد حق سبحانه و تعالی آن حقرا ماری کند آتشی و در گردنش اندازد در روز قیامت.

و روی ابان بن تغلب عنه صلوات اللَّه علیه انّه قال دمان فی الاسلام حلال من اللَّه تبارک و تعالی لا یقضی فیهما احد حتّی یبعث اللَّه قائمنا اهل البیت

فاذا بعث اللّٰه عزّ و جلّ قائمنا اهل البیت حکم فیهما بحکم اللّٰه عزّ و جلّ الزّانی المحصن یرجمه و مانع الزّکاه یضرب عنقه و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دو کشتن است در اسلام که هر دو را حق سبحانه و تعالی حلال کرده است یعنی واجبست و کسی حکم نمی کند در آن تا حق سبحانه و تعالی قائم آل محمد را برانگیزاند و چون آن حضرت صلوات اللّٰه علیه خروج می فرماید بحکم الهی حکم خواهد فرمود و آن زنا کاره ایست که زن داشته باشد حضرت او را سنگسار می کند، و دیگر کسی است که زکات مال خود را ندهد او را گردن می زند و در کافی بعد از بحکم اللّٰه لا یرید علیهما بیّنه یعنی بیّنه و گواه نمی طلبد بر زنا و ندادن زکات بلکه بحکم خود عمل می کند و بنا بر این نسخه این حکم مخصوص آن حضرت است و منافات ندارد که کسی دیگر این دو قتل را واقع سازد و این اظهر است و محتمل است که نقصان یا زیادتی از نساخ شده باشد یا ابان بهر دو عنوان از آن حضرت شنیده باشد و اللّٰه تعالی یعلم و نسخه محاسن مثل نسخه فقیه است.

(و روی عنه صلوات اللّٰه علیه عمرو بن جمیع انّه قال ما ادّی احد الزّکاه فنقصت من ماله و لا منعها احد فزادت فی ماله) و روایت کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۶

است عمرو که حضرت جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هیچ کس زکات نداد که زکات چیزی از مال او را کم کرده باشد و هیچ

کس منع زکات نکرد که زکات سبب زیادتی مال او شده باشد بلکه حق سبحانه و تعالی به دادن زکات مال را برکت می دهد و زیاد می کند و ندادن زکات مال را کم می کند به بی برکتی و به تسلط دزدان و ظالمان و امثال اینها و کالصحیح از سکونی منقولست از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که کسی که زکات را حبس نکرد مالش زیاده شده باشد و این معنی ظاهر است بحسب تجربه که جمعی که زکات می دهند البته خیر و برکت در آن مال بهم می رسد قطع نظر از ثواب غیر متناهی.

(و فی روایه ابی بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال من منع قیراطا من الزّکاه فلیس بمؤمن و لا مسلم و هو قول اللّٰه عزّ و جلّ «حَتّٰى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ» «۱» و فی روایه اخری و لا تقبل له صلاه) و در موثق منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که ندهد قیراطی از زکات را و آن بیست یک مثقال است یعنی اگر چه زکات واجب را داده باشد و یک قیراط را عمدا نداده باشد نه مؤمن است و نه مسلمان زیرا که ایمان کامل اقتضا می کند که اقل مرتبه واجبات را به جا آورد و هم چنین اسلام کامل یا آن که چون جایز است که اگر قیراطی را امام طلبد و او ندهد که او را بکشند پس گویا مسلمان نیست زیرا که اسلام سبب اینست که خون او محفوظ باشد و یا

بر تقدیر آن که حلال داند ندادن زکات را اگر چه یک قیراط باشد واجب القتل می شود و مرتد نه مؤمن است و نه مسلمان بلکه کافر است و اینست که حق سبحانه و

تعالی فرموده است که چون یکی از ایشان را مرگ رسد و امور آن عالم را مشاهده نماید یا بمیرد استغاثه می کند که ای پروردگار من مرا به دنیا فرست تا آن که عمل صالح به جا آورم در مالی که گذاشته ام یعنی زکات مال خود را بدهم و اگر مؤمن یا مسلمان می بود آرزوی این طرف نمی کرد و ممکن است که غرض از ذکر آیه این باشد که چون از دنیا می رود می بیند شدت عذاب مانع الزکاه را استغاثه می کند و طلب رجوع بدنیا می کند تا به جا آورد فریضه الهی را و ظاهرا از خاطر ابو بصیر رفته بوده است کلام دیگر که خود ذکر کرده است در حدیث آینده یا از روات سهوی شده باشد و ان سأل الرجعه است استشهاد و از جهه آنست چنانکه خواهد آمد و در روایتی دیگر از ابو بصیر یا غیر او وارده شده است که مشتمل است بر آن چه مذکور شد با این زیادتی که نمازش را نیز قبول نمی کند چون حق سبحانه و تعالی هر دو را با هم طلبیده است.

چنانکه در حسن کالصحیح منقول است از فضلاء اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که روایت کرده اند از هر دو معصوم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی هر دو را با هم طلبیده است پس کسی که نماز

کند و زکات ندهد نمازش مقبول نیست.

و کالصحیح از ابی بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که منع کند قیراطی از زکات را می خواهد یهودی بمیرد و می خواهد نصرانی بمیرد یعنی حشرش با یهود و نصاری خواهد بود و این تهدیدات ممکن است که از روی مبالغه باشد یا نسبت به مستحل باشد که حلال داند ندادن زکات را چون زکات از ضروریات دین اسلام است که هر که مسلمان است می داند که زکات می باید داد و کسی که حلال می داند ضروری را منکر قول نبی است و منکر کافر است و بعضی گفته اند که منکر اجماعی نیز کافر است و آن وقتی است که اجماع قطعی باشد و داخل ضروریست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۸

(و روی ابن مسکان عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال بینا رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فی المسجد اذ قال قم یا فلان قم یا فلان قم یا فلان حتّی اخرج خمسه نفر فقال اخرجوا من مسجدنا لا تصلّوا فیه و أنتم لا تزکّون) و منقول است در صحیح از عبد اللّٰه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و ظاهرا لفظ رفعه از قلم نساخ افتاده باشد چون در کافی هست و عبد اللّٰه به خدمت آن حضرت نرسیده است و مع هذا ضرر ندارد چون عبد اللّٰه از اهل اجماع است و راوی او صفوان و یونس است هر دو از اهل اجماعند که آن حضرت فرمودند که روزی از روزها حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در مسجد بودند که فرمودند برخیز ای فلانی

و نام او را بردند و حضرت امام محمد باقر نام آن جماعت را نبردند چون غرض متعلق باين نبود كه كدام جماعت بوده اند بلكه غرض متعلق است بوجوب زكات و مقرون بودن او بصلوه تا پنج كسرا يك يك را از مسجد بيرون كردند از توانگرانى كه زكات بر ايشان واجب بود و نمى دادند و حضرت در حين اخراج مى فرمودند كه از مسجد ما بيرون رويد چون زكات نمى دهيد و نماز با زكاتست و هر گاه زكات نمى دهيد نماز شما مقبول نيست مبادا سبب عدم قبول نماز ديگران نيز شود چون نماز جماعت همه را يك نماز مى كند و ظاهرا اين اخراج تعزير ايشان بود و تعزير براى نبى و امام است صلوات الله عليهم و خفتى اعظم ازين نمى باشد كه جمعى را باين عنوان از مسجد بيرون كنند و انگشت نما شوند.

(و روى ابو بصير عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه انّه قال من منع قيراطا من الزّكاه فليس بمؤمن و لا مسلم و سال الرّجعه عند الموت و هو قول اللّٰه عزّ و جلّ «حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّى أَعْمَلُ صالِحاً فِيما تَرَكْتُ») و منقول است در موثق از ابو بصير كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر كه ندهد بيست يك

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۵۹

مثقال را از زكات او مسلمان و مؤمن نيست و در وقت مرگ سؤال كند برگشتن بدنيا را و اين سؤال برگشتن در قول حق سبحانه و تعالى است كه فرموده است كه چون مرگ مى رسد مى گويد اى پروردگار من اى فرشتگان مرا بر گردانيد بدار دنيا تا

خود اعمال صالحه به جا آورم در آن چه جا گذاشته ام یعنی حقوق مالیه را از مال خود بیرون کنم دیگر امر از حق سبحانه و تعالی است.

بدان که این حدیث را کلینی ذکر کرده است از ابو بصیر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که هر که زکات ندهد سؤال کند رجوع بدنیا را نزد مرگ و استشهاد به آیه فرموده است و حدیث سابق ابو بصیر را کلینی موافق صدوق ذکر کرده است و از این حدیث ظاهر می شود که از این حدیث این عبارت افتاده باشد که و سال الرّجعه عند الموت تا استشهاد به موقع باشد و این جهت کلینی نیز بعد از آن که آن حدیث را ذکر کرده بود این حدیث را ذکر کرده است که مفسر آن باشد و صدوق سهوا جزو اول آن حدیث را در اینجا ذکر کرده است چون همین حدیث در کافی و محاسن هر دو مذکور است و جزو اوّل را ندارد و برقی حدیث دیگر نیز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است به همین مضمون که سؤال رجوع کند بدنیا.

و کالصحیح بل الصحیح منقولست از رفاعه که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که می فرمودند که حق سبحانه و تعالی هیچ واجبی را مانند زکات واجب نگردانیده است در مشقت بر نفوس چون مال محبوب است و اکثر عالمیان به سبب ندادن زکات هالکند در دنیا به آمدن بلاها و در آخرت به عذاب الیم.

و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه زکات نمی دهند

زمین نیز برکتهای خود را نمی دهد.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه صلاه مکتوبه خیر من عشرین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۰

حجّه و حجّه خیر من بیت مملوّ ذهبا یتصدّق فی برّ حتّی ینفد ثمّ قال (ص) و لا افلح من ضیّع عشرین بیتا من ذهب بخمسه و عشرین درهما فقیل له و ما معنی خمسه و عشرین قال من منع الزّکاه وقفت صلاته حتّی یزکّی) و منقول است کالصحیح که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از یک خانه که پر باشد از طلا که تصدق کنند در راه حق سبحانه و تعالی تا آخر شود بعد از آن فرمودند که رستگاری ندارد کسی که ضایع سازد بیست خانه پر از طلا که در راه خدا بدهند که اقل مرتبه دویست خانه است به مقتضای «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» بانکه بیست و پنج درهم که زکات هزار درهم باشد ندهد پرسیدند که بیست و پنج یعنی چه حضرت فرمودند که هر گاه هزار درهم داشته باشد و بیست و پنج درهم زکات بر او واجب باشد و ندهد. تا زکات ندهد نمازش موقوفست و مقبول نیست و نماز که مقبول نیست بیست خانه طلا یا دویست خانه را به او نخواهند داد اما جزو اول این حدیث در احادیث بسیار از صحیح و موثق کالصحیح و قوی کالصحیح وارد است به عبارتی قریب باین اما مضمون یکی است و اما جزو ثانی گذشت در اخبار بسیار که نماز مقرونست با زکات و اقل مرتبه آن اخبار عدم قبول است.

(و قال

صلوات اللّٰه علیه ما ضاع مال فی برّ و لا بحر الّا بتضییع الزّکاه و لا یصاد من الطّیر الّا ما ضیّع تسبیحه) و کالصحیح به اسانید متکثره منقول است که حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مالی ضایع نشده است یا نمی شود نه در خشکی و نه در دریا مگر به ضایع گردانیدن زکات بخصوصها یا بترک حقوق مالیه الهی و بنا بر اول اکثریت و بنا بر ثانی اگر چه تجوزی هست ممکن است که واقعی باشد و از مرغان شکار کرده نمی شود مگر مرغی که ترک کند تسبیح مقررش را و گذشت مقرون بقسم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۱

و در حسن کالصحیح از هشام بن الحکم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که منع کند حقی از حقوق الهیه را البته دو مثل آن را در باطل صرف می نماید طوعا او کرها و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فردای قیامت حق سبحانه و تعالی جمعی را از قبور مبعوث گرداند که دستهای ایشان را در گردنهای ایشان غل کرده باشند که قدرت نداشته باشند بمقدار بند انگشتی چیزی را بردارند و فرشتگان با ایشان باشند که ایشان را در صحرای محشر سرزنش کنند و گویند که اینها جمعی اند که حق سبحانه و تعالی در دار دنیا به ایشان مال بسیار کرامت کرده بود و قلیلی از ایشان طلب کرده بود و ایشان به خداوند خود بخل ورزیدند و به او ندادند اینها جماعتی اند که حق سبحانه و تعالی به ایشان مالها عطا کرده بود و حقی را که حق سبحانه و

تعالی در مال ایشان واجب گردانیده بود ندادند و این سرزنش بدترین عذابها باشد ایشان را.

باب ما جاء فی تارک الزّکاه و قد وجبت له

این بـابی است در بیـان آن چه وارد شـده است از تهدیـد در نگرفتن زکات در وقتی که واجب شـده باشـد او را گرفتن زکات بانکه منحصر شده باشد معاش او در گرفتن زکات.

(روی مروان بن مسـلم عن عبـد اللّه ابن هلال قال سـمعت ابا عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه یقول تارک الزّکاه و قـد وجبت له مثل مانعهـا و قـد وجبت علیه) کالصـحیح منقولست از عبـد اللّه که گفت شـنیدم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه که مکرر می فرمودند که شخصـی که زکات از جهه او واجب شده باشد که چیزی نداشته باشد و کسی نداشته باشد که معاش او بـان گـذرد و نگیرد زکات را ماننـد کسـی است که زکات بر او واجب شـده باشـد و ندهـد بلکه گاه باشـد که بـدتر باشـد در صورتی که خوف هلاک خودش یا عیالش داشـته باشـد بلکه در این وقت اگر زکات به او ندهند دزدی و غصب نیز می تواند کرد بقصـد آن که چون به همرسانـد بدهد هر گاه آن شخصـی که دارد زیاده از قوت خود داشـته باشد و اگر نه نمی تواند از آن شـخص گرفتن چون او نیز در تلف است حاصل آن که می باید بگیرد و نگوید که من زکات نمی خورم و چون بخورم از روی تعصّب جاهلیت، و کالصحیح نیز آن حضرت صلوات اللّه علیه به همین عبارت وارد شده است.

باب الرّجل یستحی من اخذ الزّکاه فیعطی علی وجه اخر

این بـابی است در بیـان شخصـی که او را شـرم آیـد از گرفتن زکـات و زکـات به او دهنـد از وجه دیگر چون زکـات از جمله عبادات مالیه است و آیات و احادیث وارد شده است که قصد

قربت می باید و قصد امر قلبی است و لازم نیست که به مستحق بگویند که این زکاتست اگر حال او را دانیم که مستحق است و اگر ندانیم ممکن است که تفحص حال او کنیم که مستحق هست یا نه و بعضی توهم کرده اند که اگر نگوییم که این زکاتست ممکن است که غنی باشد یا صفتی که زکات به او نتوان داد داشته باشد پس باید گفتن به او که اگر مستحق نباشد نگیرد و این غلط است زیرا که لازم نیست که تفحص حال باین عنوان بکنیم مثلا از او بپرسند که اگر کسی زکات به شما دهد قبول می کنید اگر گوید که نه بپرسند که چرا قبول نمی کنید اگر گوید که چیزی دارم یا عادل نیستم اگر اعتماد بر قول او باشد می توان دانست که مستحق هست یا نه و اگر گفته او را اعتبار نکنیم مدار بر شهود استحقاقست یا ظن قریب بعلم صاحب مال.

(روی عاصم بن حمید عن ابی بصیر قال قلت لأبی جعفر صلوات اللّٰه علیه الرّجل من اصحابنا یستحی ان یاخذ من الزّکاه فاعطیه من الزّکاه و لا اسمّی له انّها من الزّکاه فقال اعطه و لا تسمّ له و لا تذلّ المؤمن) منقولست در حسن کالصحیح از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که شخصی از اصحاب ما هست که او را شرم می آید که زکات بگیرد و مستحق است می توانم که زکات به او بدهم و نام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۴

نبرم که این مال زکاتست حضرت فرمودند که به او بده و نام مبر که چه چیز است

و مؤمن را خوار مکن. و ظاهرش آنست که مردی باشد که غنی بوده باشد و فقیر شده باشد و امثال آن از جمعی که در عرف سبب ذلت او باشد و مؤید این حدیثست احادیث متواتره و آیات بسیار که امر شده است به تعظیم مؤمنان و نهی وارد شده است از اذلال و اهانت ایشان و اگر نسبت به او قبیح نباشد گرفتن یا علم به استحقاق بهم نرسد مگر از قبول در این صورت احوط آنست که بگویند به او که این زکاتست.

چنانکه در حسن کالصحیح منقول است از محمد ابن مسلم که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی محتاج باشد و از جهه او زکات فرستند و قبول نکند آن را بعنوان زکات و او را شرم و حیا آید از گرفتن زکات آیا می توان دادن به او نه از وجه زکات حضرت فرمودند که نه هر گاه زکات باشد او قبول کند و اگر از وجه زکات قبول نکند به او مده چرا شرم می کند از چیزی که حق سبحانه و تعالی از جهه او مقرر ساخته است زنهار که شرم نکند و ممکن است که ما را سنت باشد نگفتن و او را مکروه باشد ابا کردن چنانکه مستحب است تعظیم مؤمنان و مکروهست خواستن ایشان تعظیم را مگر آن که از جهه خود نخواهد و از جهه علم یا ایمان و امثال آن خواهد.

باب الاصناف الّتی تجب علیها الزّکاه

[آیه زکاه]

(روی الحسن بن محبوب عن عبد اللّه بن سنان قال قال ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه أنزلت آیه الزّکاه «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ

وَ تُزَكِّيهِمْ بِها» فی شهر رمضان فامر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله منادیه فنادی فی النّاس انّ اللّه تبارک و تعالی قد فرض علیکم الزّکاه کما فرض علیکم الصّلاه ففرض اللّه علیکم من الذّهب و الفضّه و الابل و البقر و الغنم و من الحنطه و الشّعیر و التّمر و الزّبیب و نادی فیهم بذلک فی شهر رمضان و عفا لهم عمّا سوی ذلک قال ثمّ لم یتعرّض لشی ء من أموالهم حتّی حال علیهم الحول من قابل فصاموا و افطروا فامر صلّی اللّه علیه و آله منادیه فنادی فی المسلمین أیّها النّاس زکّوا أموالکم تقبل صلاتکم قال ثمّ وجّه عمّال الصّدقه و عمّال الطّوق) بطرق صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند و در کافی لمّا نزلت است یعنی چون نازل شد آیه زکات که ترجمه اش اینست که ای محمد بگیر از اموال ایشان زکاتی را که مطهر سازی نفوس ایشان را از بخل و پاکیزه سازی ایشان را از لوازم بخل به سبب دادن زکات و این آیه در ماه رمضان نازل شده پس حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله امر فرمودند منادی را که ندا کرد در میان مردمان که به درستی که حق سبحانه و تعالی واجب گردانید بر شما زکات را چنانکه واجب کرده است بر شما نماز را پس واجب ساخت بر شما در این نه چیز زکاه را که آن طلا و نقره و شتر و گاو

و گوسفند است و از گندم و جو و خرما و مویز واجب ساخت گرفتن زکات را و این منادی

در ماه رمضان در میان ایشان ندا کرد و عفو فرمودند از غیر این نه چیز پس حضـرت فرمودند که حضـرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله متعرض هیچ چیز از اموال ایشان نشدند تا سال آینده و مردمان روزه گرفتند و افطار نمودند پس آن حضرت امر فرمودند که منادی در میان مسـلمانان ندا کرد که ای گروه مسلمانان زکات دهید اموال خود را تا قبول شود نمازهای شما پس حضـرت (ص) متوجه ساختنـد از جهه گرفتن زکوات و اجره الارض جمع کنندگان زکوات را و جمع کنندگان اجرت الارض اراضـی مفتوح العنوه را چون هر چه را به قهر گرفته اند مال کل مسلمانان است و اجرت آنها را نبی و امام صلی اللّٰه علیه و آله جمع می کنند و صرف می نمایند در مصالح مسلمانان چنانکه خواهد آمد.

بـدان که این حدیث دلالت دارد بر آن که زکات در این نه چیز واجبست و در غیر اینها واجب نیست اما آن که در این نه چیز واجبست احـادیث از طرق شـیعه و سـنی بر ایـن مضـمون متـواتر است و اجمـاع کـافه مسـلمانان است بلکه از ضـروریات دین مسلمانان است و اما آن که در غیر اینها واجب نیست احادیث صحیحه متکثره از شیعه و سنی وارد شده است و چند حدیث که وارد شـده است که در حبوب واجبست محمول است بر اسـتحباب مؤکد چنانکه خواهد آمد و ظاهر حدیث دلالت می کند بر آن که سال زکات دوازده ماه است و دلالت می کند بر آن که تاخیر نیز می توان کرد چند روز و ظاهر صـحیحه زراره آنسـت که سال زکات طلا و نقره و

انعـام ثلثه که گـاو گوسـفند و شتر است یازده ماه است و اول ماه دوازده زکات واجب می شود و اکثر علما باین حـدیث عمل نموده انـد و تاویل کرده انـد این حـدیث را بانکه ممکن است که تاخیر از جهه رسـیدن حاصـلها باشد با آن که واجبست جدا کردن زکات، و دادن به عامل معنی دیگر است پس ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۷

ایشـان زکوات خود را بیرون کرده باشـند و دیر فرسـتادن عامـل از جهه عـذری باشـد و اللَّه تعـالی یعلم اما زکات حبوب سالی ندارد بلکه تعلق زکات وقتی است که در ملک مالک زراعت دانه ببندد و انگور دانه به بندد و خرما از آفت بگذرد.

[نصاب طلا]

(فلیس علی الذّهب شی ء حتّی یبلغ عشرین مثقالا فاذا بلغ عشرین مثقالا ففیه نصف دینار إلی ان یبلغ اربعه و عشرین ففیه نصف دینار و عشـر دینار ثمّ علی هذا الحساب متی زاد علی العشـرین اربعه اربعه ففی کلّ اربعه عشر إلی ان یبلغ اربعین مثقالا فاذا بلغ اربعین مثقالا- ففیه مثقـال و لیس علی الفضّه شـی ء حتّی تبلغ مـائتی درهم فـاذا بلغت مائتی درهم ففیها خمسه دراهم و متی زاد علیهـا اربعون درهمـا ففیها درهم فلیس فی النّیف شـی ء حتّی تبلغ اربعین) پس در طلا زکات واجب نیست تا بیست مثقال شود یعنی بیست دینـار زیرا که دیناری یک مثقال بوده است و میان عامه و خاصه مشـهور است که دینار در جاهلیت و اسـلام متغیر نشـد و همین اشـرفی که الحال فرنگ و مسـلمانان می زنند همیشه همین مقدار بوده است که چهار دانک و نیم مثقال صـیرفی است پس چون بیست مثقال دینار می رسد در

یجلد نصف دینار واجب می شود تا بیست و چهار دینار که در یجلد نصف دینار و ده یک دینار واجب می شود نصف از جهه بیست و عشر از جهه چهار و بر این حساب چهار چهار بالا می رود و در هر چهار دینار عشر دینار زیاد می شود تا چهل مثقال می رسد و چون به چهل مثقال می رسد یک مثقال می باید داد و در نقره چیزی واجب نیست تا به دویست درهم رسد و چون به دویست درهم می رسد پنج درهم واجب می شود و هر چهل درهم که زیاد می شود یک درهم واجب است و در کسر که ما بین دو نصابست واجب نیست تا به چهل درهم رسد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۸

آن چه صدوق ذکر کرده است مضمون احادیث صحیحه و موثقه و حسنه و قویه است و در درهم خلافی نیست میان شیعه و سنی و در دینار خلاف شده است بعضی از اصحاب ما گفته اند که در کمتر از چهل دینار زکات سنت است به اعتبار حدیث صحیح زراره و حدیث موثق فضلای اصحاب صادقین صلوات اللّٰه علیهما که فرموده اند که در کمتر از چهل دینار چیزی واجب نیست و احادیث بسیار وارد شده است به همین مضمون که صدوق ذکر کرده است و دو حدیث محمولست بر تقیه چنانکه مذهب جمعی از عامه است و عمل بر مشهور است و ظاهر شد که زکات طلا و نقره چهل یکست و نصاب اول طلا بیست اشرفی است که هر اشرفی چهار دانک و نیم مثقال صیرفی باشد که بحساب مثقال صیرفی پانزده مثقال باشد و مقرر بوده است در زمان ائمه معصومین صلوات

اللّه علیهم در غالب اوقات که قیمت ده درهم یک دینار بوده است و بر عکس و دویست درهم بیست دینار بوده است بحسب قیمت و بحسب وزن هر دیناری یک درهم و سه سبع درهم بوده است که هر هفت دینار ده درهم بوده است و باین حساب هر درهم نصف مثقال صیرفی بوده است و ربع عشر مثقال که چهل یک مثقال بوده باشد پس نصاب نقره بحسب وزن یک صد و پنج مثقال بوده باشد و بحساب حال دوازده هزار و ششصد دینار می شود و از اخبار بسیار ظاهر می شود که درهم اصل بوده است و طلا-فرع پس احوط آنست که اگر باین قیمت اشرفی داشته باشد چهل یک آن را بدهد و بحسب قیمت حال از ده اشرفی کمتر می شود چون ده اشرفی قیمتش سیزده هزار است و آن چه بخاطر دارم در اوایل سن که قریب به شصت سال قبل ازین باشد قیمت اشرفی هفتصد دینار بود تقریبا و چون تردد مردم این بلاد به هند بسیار باشد و نقل اشرفی آسانتر بود مرتبه مرتبه به این جا رسید پس احوط آنست که اگر نه اشرفی داشته باشد زکات آن را بحساب چهل یک بدهد و هم چنین هر چه بالا رود.

[در پنبه و زعفران و سبزیها واجب نیست]

(و لیس فی القطن و الزّعفران و الخضر و الثّمار و الحبوب زکاه حتّی تباع و یحول علی ثمنها الحول) و در پنبه و زعفران و سبزیها مانند خیار و بادنجان و خربزه و میوها و دانهای غیر گندم و جو زکات واجب نیست تا آن که آن را بفروشند و از بهای آنها بقدر نصاب از

طلا و نقره بماند یک سال زکات واجبست، اما بر اینها زکات واجب نیست و در حبوب مانند ماش و برنج و نخود و عدس که به کیل و وزن درآید زکات مستحب است چنانکه در صحیح منقول است از محمد بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از سبزیها که آیا در آن زکات واجبست اگر بسیار باشد و بمال بسیار بفروشند حضرت فرمودند که واجب نیست مگر آن که سال بر زر آن بگردد.

و در حدیث صحیح از عبد العزیز منقولست که از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از پنبه و زعفران که آیا در آن زکات هست حضرت فرمودند که نه.

و در صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله عفو فرمودند از سبزیها عرض نمودم که سبزیها کدام است حضرت فرمودند که چیزهائی که بقائی ندارند مانند خربزه و خیار و بادنجان و میوها و امثال اینها که زود فاسد می شود عرض نمودم که در نی و نی شکر زکات هست فرمودند نه و در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از باغی که حاصلش را خورند و نفروشند و اگر فروشند بقدر نصاب و زیاده شود آیا زکات در آن واجبست حضرت فرمودند که نه هر گاه خورند یعنی اگر بفروشند و بر زرش سال بگذرد زکات واجبست.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که گفت عرض نمودم به

حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۰

امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که در سبزیها چه چیز واجبست حضرت فرمودند کدام سبزیها عرض نمودم که مانند ینجه و خربزه و امثال اینها که بقائی ندارند و زود فاسد می شوند حضرت فرمودند که در اینها زکات واجب نیست مگر آن که اینها را بفروشند و بر ثمن اینها سال بگذرد، و باز سؤال کردم از میوه ها همین جواب دادند و غیر اینها از احادیث بسیار اگر چه مستحب است که از هر حاصلی اعانت فقرا و مساکین بکنند.

چنانکه منقولست از مفضل که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودم که شخصی از آن حضرت سؤال کرد که در چه مقدار مال زکات واجبست فرمودند غرض تو زکات ظاهره است یا زکات باطنه گفت هر دو را بفرمایید حضرت فرمودند که اما ظاهره در هر هزار درهم بیست و پنج درهم است و اما باطنه آنست که خود را بر برادر مؤمن اختیار نکنی به چیزی که برادرت به آن محتاج تر باشد و خواهد آمد اخبار بسیار در باب حق معلوم و اما استحباب زکات در حبوب در احادیث بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که در جمیع زکات هست و چون احادیث بسیار وارد شده است که در آنها زکات نیست ناچار است که حمل کنیم هست را بر استحباب چنانچه اکثر اصحاب چنین کرده اند و احوطه آنست که که ترک نکنند و اللّه تعالی یعلم.

[هر گاه شخصی دویست درهم داشته باشد و سال بر آن بگذرد]

(و اذا اجتمعت للرّجل مائتا درهم فحال علیها الحول فاخرج لزکاتها خمسه دراهم فدفعها إلی رجل فردّ درهما منها و ذکر انّه شبه او زیف فلیسترجع منه الاربعه

الـدّراهم ایضـا لأنّ هـذا لم یجب علیه الزّکاه لأنّه کان عنـده مائتا درهم الّا درهـم و لیس علی ما دون مائتی درهم زکاه) هر گاه شخصـی دویست درهم داشـته باشـد و سال بر آن بگذرد و پنج درهم زکات آن را بیرون کند و به مسـتحقی دهد آن شـخص یک درهم را رد کند که مس یا برنج است یا مغشوش است و در واقع چنین باشد آن چهار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۱

درهم را از او پس می گیرد زیرا که کـاشف آمـد که از دویست درهم یـک درهم یـا بعضـی از درهم کم است و بر کمـتر از دویسـت درهم زکـات واجب نیست و غرض اینست که نصـاب مقـدر حقیقی است تقریـبی نیست که اگر یـک حبّه از آن کم باشـد زکات واجب باشـد بلکه اگر یک حبّه کم باشد نصاب متحقق نشده است و زکات واجب نیست و در این خلافی نیسـت بلکه اجماع کافه مسلمین است.

[بر شمش طلا و نقره زکاتی نیست]

(و لیس علی السّبائک زکـاه الّا ان تفرّ بهـا من الزّکـاه فـان فررت بها من الزّکاه فعلیک الزّکاه) این عبارت فقه رضویست یعنی نیست بر شـمش طلا و نقره زکاتی مگر آن که آن را بقصد گریختن از زکات شـمش کرده باشی که اگر بقصد فرار از زکات شمش کرده باشـی بر تو زکات هست، و بر این مضـمون حدیث موثق از محمد بن مسلم و موثق کالصحیح از معاویه ابن عمار وارده شده است و حمل کرده اند هر دو را بر فرار بعد از حول یا پیش از حول بر استحباب چون احادیث بسیار وارد شده است بر عدم وجوب مثل صحیح علی ابن یقطین که

گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه از مالی که کاری به آن نکنند و دست گردان نشود حضرت فرمودند که زکات آن را می باید داد در هر سالی مگر آن که آن را شمش کنند.

و در حسن کالصحیح از هارون بن خارجه منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که برادرم یوسف از قبل خلفا والی است در بعضی از محال و مال بسیاری به همرسانیده است و بقصد فرار از زکات همه را زرینه آلات کرده است آیا بر آن زکات هست حضرت فرمودند که بر زرینه آلات زکات نیست و آن چه بر خود ستم کرده است که زکات ندهد بیشتر از نفعی است که از ندادن زکات حاصل کرده است چون این قلیل است و آن ثواب ابدیست و احادیث صحیحه کالمتواتره بل المتواتره وارد است بر آن که در زیور و زینت طلا و نقره زکات واجب نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۲

(و لیس علی الحلیّ زکاه و ان بلغ مائه الف و لکن تعیره مؤمنا اذا استعاره منک فهذه زکاته) مثل عبارات سابقه این عبارت فقه رضویست یعنی در زیور زکات نیست اگر چه به صد هزار برسد و لیکن بمؤمنی که از تو عاریت طلبد به او به عاریت می دهی که این عاریه دادن زکاه آنست.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که در زیور زکات واجب نیست اگر چه صد هزار درهم یا صد هزار دینار باشد بحسب قیمت.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه

علیه سؤال کردم از زیور که در آن زکات هست فرمودند نه.

و در صحیح از یعقوب منقول است که گفت به آن حضرت صلوات اللّه علیه عرض نمودم که آیا در حلی زکات هست فرمودند که اگر زکات واجب باشد چیزی باقی نمی ماند یعنی به اندک زمانی همه زکات می شود و هر چند مال بسیار باشد در چهل پنجاه سال همه به زکات می رود مگر نصاب اول که به ملکیت صاحب باقی می ماند.

و در صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب ما از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که زکات حلی عاریت دادن آنست یعنی اگر مؤمن یا مؤمنه طلب کند به عاریت به او بدهند و این بر سبیل استحباب مؤکد است که خواهد آمد در حق ماعون.

(و لیس فی التّبر زکاه انّما هی علی الدّنانیر و الدّراهم و در بعضی از نسخ و لیس فی النّقیر) است یعنی شمش نقره و بنا بر نسخه اصل یعنی در خاک طلا که سنگ طلا باشد پیش از گداختن یا در خاک طلا زکات نیست بلکه زکاه نیست مگر بر شاهی و اشرفی که سکه داشته باشد و این عبارت مضمون صحیح علی بن یقطین است که گفت عرض نمودم به حضرت امام

موسی کاظم صلوات اللّه علیه که گاه هست زری جمع می شود نزد من قریب به یک سال زکات آن را می توانم داد حضرت فرمودند که نه هر چه سال بر او نگذرد نزد تو بر آن زکات نیست و هر چه نقش ندارد زکات بر آن نیست و اگر خواهی که زکات بر ذمه ات مستقر نشود آن

را شمش کن زیرا که در شمش طلا و نقره زکات نیست چیزی.

و کالصحیح از جمیل منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که بر تبر زکات نیست و نیست زکات مگر بر شاهی و اشرفی. و عبارت صدوق عبارتیست که جمیل روایت کرده است به چند سند بنا بر این صحیح است چون سند صدوق بجمیع صحیح است و خلافی در این نیست و تجویز شمش کردن از جهه علی بن یقطین از آن جهت است که او ده برابر زکات به شیعیان می داد و ابواب خیر او بسیار بود بلکه شمش را از جهه فقرا شیعه می کرد.

(و روی زراره و بکیر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال لیس فی الجوهر و اشباهه زکاه و ان کثر) و به اسانید صحیحه از زراره و حسن کالصحیح از بگیر منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در مروارید و امثال آن از جواهر زکات نیست اگر چه بسیار باشد و اگر مراد از جوهر مطلق سنگ نفیس باشد مراد از اشباه انواع جامه‌ای نفیس و ظروف نفیس خواهد بود و شکی نیست در آن که در غیر طلا و نقره مسکوک زکات نیست (و لیس فی نقر الفضّه زکاه) و در شمش نقره زکات واجب نیست چنانکه گذشت ممکن است که این عبارت جزو حدیث اخوین بوده باشد و لیکن کلینی بهمان سابق اکتفا نموده است آن حدیث را.

(و لیس علی مال الیتیم زکاه الّا ان یتّجر به فان اتّجر به ففیه الزّکاه و الرّبح للیتیم و علی التّاجر ضمان

المال) عبارت فقه است و نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۴

بر مال یتیم زکاتی مگر آن که بان تجارت کنند پس اگر به آن مال تجارت کنند در آن زکات هست و ربح از جهه یتیم است و آن که تجارت کرده است ضامن آن مال است اگر تلف شود کل یا بعض بلکه آن چه از ربح بهم رسانیده است نیز ضامن است و بنا بر مشهور این در صورتی است که ولی ملیّ نباشد، و ولی پدر و جد پدریست یا وصی یا حاکم شرع پس اگر ولی مالدار تجارت کند از مال طفل ربحی را به قرض بردارد و چیزی داشته باشد که اگر این مال تلف شود عوض تواند داد ربحی که بهم می رسد از ولی است و زکات بر ولی است بر سبیل استحباب بنا بر مشهور و بر سبیل وجوب بنا بر قول بعضی و اگر ولی غیر ملی از جهت طفل تجارت کند ضامن نیست و ربح از طفل است و زکات بر مال طفل.

اما زکات طلا- و نقره بر طفل واجب نیست به اجماع و این مضمون در صحیح حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که پرسیدند از آن حضرت که در مال طفل زکات هست حضرت فرمودند که هر گاه آن مال را بحال خود گذاشته باشند و سال بر او بگذرد زکات واجب نیست و اگر بان مال تجارت کنی ضامن مالی و ربح از جهه یتیم است، و احادیث صحیحه وارد شده است که در مال یتیم زکات نیست و در احادیث بسیار از صحیح و کالصحیح وارد است که زکات

در مال یتیم نیست مگر آن که به آن مال تجارت کنند.

(و قد رویت رخصه فی ان یجعل الرّبح بینهما) و در روایتی وارد شده است بر سبیل رخصت که اگر تجارت کنند از مال طفل ربحی که به همرسد در میان تاجر و یتیم باشد و روایت ظاهرا روایت کالصحیح ابو ربیع است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که در دست او مالی باشد از برادرش که یتیم باشد و این برادر وصی یتیم باشد آیا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۵

جایز است که به آن مال کار کند و ظاهرا بعنوان مضاربه است حضرت فرمودند که بلی به نحوی که عمل می کند در مال دیگران و ربح میان هر دو است عرض نمودم که آیا ضامن مال هست اگر تلف شود حضرت فرمودند که نه هر گاه ناظر او باشد یعنی وصی یا ولی باشد و ظاهر اخبار صحیحه آنست که در غلات و مواشی طفل نیز زکات نباشد چون استثنای زکات تجارت شد و بس.

و در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در مال یتیم زکات نیست و بر او نماز نیست یعنی چنانکه نماز بر او واجب نیست زکات نیز واجب نیست و بر غلات او نیز زکات نیست تا بالغ شود و بعد از بلوغ مثل سایر مردمانست.

و در صحیح از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما منقولست که هر دو معصوم فرمودند که در طلا و نقره طفل یتیم چیزی

نیست اما در غلاتش صدقه واجبه هست و محمولست این حدیث بر استحباب مؤکد بر ولی و ظاهر آنست که مجنون حکم طفل دارد در عدم وجوب به اعتبار عدم تکلیف.

و در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که از اهل ما زنی هست دیوانه آیا بر او زکات هست حضرت فرمودند که اگر از آن مال تجارتی کنند زکات تجارت هست و اگر به آن مال کاری نکنند زکات نیست و قریب باین است حدیث موسی بن بکر و عمل اصحاب بر این است.

[کمترین زکات که به یک نفر داده می شود]

(و قال ابی «رض» فی رسالته إلیّ لا تجزئ فی الزّکاه ان یعطی اقلّ من نصف دینار) و گفته بود پدرم رضی اللّٰه عنه در رساله که بمن نوشته بود و عبارت فقه رضویست که مجزی نیست در زکات که کمتر از نصف مثقال بدهند و ظاهرش آنست که این حکم در صورتی است که نصاب اول طلا باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۶

و این مقدار با بیشتر واجب باشد که اگر نصاب ثانی را در عرض سال نصاب اول به همرساند بعد از حلول حول آن عشر دینار می دهد به اتفاق.

و در صحیح از أبو ولاد منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که گفت از آن حضرت شنیدم که می فرمودند که مستحقی را کمتر از پنج درهم می دهد و ان کمترین چیزیست که حق سبحانه و تعالی از زکات در اموال مسلمانان مقرر گردانیده است پس کمتر از پنج درهم مدهید پنج درهم بدهید یا بیشتر و منقولست کالصحیح از معاویه بن عمار و

ابن بگیر که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جایز نیست که زکات را کمتر از پنج درهم بدهند زیرا که این اقل زکاتست.

(و قد روی محمّد بن عبد الجبّار انّ بعض اصحابنا کتب علی یدی احمد بن اسحاق إلی علیّ ابن محمّد العسکریّ صلوات اللّٰه علیهما اعطی الرّجل من اخوانی من الزّکاه الدّرهمین و الثّلاثه فکتب افعل إن شاء اللّٰه) و بتحقیق که روایت کرده است محمد به اسانید صحیحه از او که بعضی از اصحاب و استادان ما کتابتی نوشت و به احمد داد که به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه برد و در عریضه نوشته بود که می توانم که به شخصی از برادران مؤمن شیعه اثنی عشری دو درهم و سه درهم بدهم حضرت فرمودند که بده إن شاء اللّٰه یعنی اگر خدا توفیقت کرامت کند در دادن یا به محض تبرک نوشته شده است إن شاء اللّٰه چنانکه داب آن حضرت است در جوابات مکاتیب و عرایض.

و شیخ در صحیح از محمد بن عبد الجبار روایت کرده است که عریضه نوشتم به حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه که ای سید من آیا جایز است مرا که از زکات دو درهم و سه درهم به بعضی به بعضی از اخوان مؤمنین بدهم که این مسأله بر من مشتبه شده است حضرت در جواب عریضه نوشتند که ذلک جائز یعنی این

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۷

مقدار دادن جایز است ممکن است که آن عریضه را دیگری نوشته باشد و این عریضه را خود نوشته باشد و ممکن است که مراد از صادق همان معصوم باشد یا حضرت امام حسن عسکری

باشد چون مکاتیب محمد بیشتر به خدمت حضرت امام حسن است صلوات اللّه علیهم و همه صادقند بقول حق سبحانه و تعالی که «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ» «۱» یعنی ای مؤمنان از خدا بترسید و با صادقان باشید و احادیث متواتره وارد شده است که مراد از صادقان ائمه معصومینند صلوات اللّه علیهم و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان اطاعت ایشان است چنانکه در آیه دیگر فرموده است و محال است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به اطاعت غیر معصوم و جمع بین الاخبار باین نحو می توان کرد که اخبار سابقه را حمل بر استحباب کنند و این خبرها را حمل بر جواز یا بانکه همین مقدار بر او واجب شده باشد در مانند نصاب دویم و سیم و چهارم از طلا و نقره و نصاب اول از گوسفند و شتر و گوساله هر گاه قیمت دهند و قیمتشان بیش از این نباشد و این احوط است اگر چه اول اظهر است و گذشت که عسکر اسم سامره است چون از جهه عسکر بنا کرده بودند و چون این دو معصوم غالب اوقات در آنجا می بودند ایشان را عسکری و عسکریین می نامند چنانکه صاحب قاموس ذکر کرده است اما در زیادتی هر چند بیشتر دهند بهتر است تا آن مقدار که او غنی شود چنانکه احادیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است و ظاهرا مراد از غنا قوت سالیانه او و عیال اوست و زیاده ازین نیز می توان داد علی الظاهر و لیکن احوط آنست که ندهند چنانکه در خمس خواهد آمد خصوصا

هر گـاه فقرا بسـیار باشـند که در این صورت زیـاده از غنا نمی توان داد بلکه تفریق بر همه بهتر است و حـدیث محمـد بن عبد الجبار نیز بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۸

این صورت حمل می توان کرد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قد روی فی تقدیم الزّکاه و تاخیرها اربعه اشـهر و سـتّه اشـهر الّا انّ المقصود منها ان تدفعها اذا وجبت علیک و لا یجوز لک تقـدیمها و لا تاخیرها لأنّها مقرونه بالصّـلاه و لا یجوز تقـدیم الصّـلاه قبل وقتها و لا تاخیرها الّا انّ تکون قضاء و کذلک الزّکاه فان احببت ان تقدّم من زکاه مالک شـیئا تفرّج به عن مؤمن فاجعله دینا علیه فاذا حلّت علیک فاحسبها له زکاه لیحسب لک من زکاه مالک و یکتب لک اجر القرض) مجموع عبارت فقه رضویست و ممکن است که عبارت رساله پدرش نیز باشد و حدیث محمد را پدرش در میان آورده باشد یا خودش و این اظهر است و عبارت اول فقه باین عنوان است که

و انّی اروی عن ابی العالم علیه السّلام فی تقدیم الزّکاه الخ

یعنی بتحقیق که من روایت می کنم از پـدرم عالم اهل البیت یعنی معصوم صـلوات اللّٰه علیهم در مقـدم داشـتن زکات و مؤخر داشـتن آن چهـار مـاه و شـش مـاه لیکن آن چه مقصود شارع است آنست که چون واجب شود بـدهی و جایز نیست تقـدیم و تاخیر آن زیرا که حق سبحانه و تعالی زکات را با نماز امر فرموده است در بسـیار جا از قران مجیـد و چنانکه جایز نیست مقدم داشتن نماز و نه مؤخر داشتن آن مگر بعنوان قضا که بی اختیار این کس فوت شده باشد

هم چنین است زکات پس اگر خواهی که از زکات مالت پاره را مقدم داری بانکه مؤمنی در غم و الم باشد و خواهی که او را از آن غم خلاصی دهی پس آن چه می خواهی بعنوان زکات بدهی بعنوان قرض به او بده که در ذمه او باشد و چون بر تو واجب شود از زکات خود حساب کن یا از زکات مالت محسوب شود و ثواب قرض در نامه عملت نیز نوشته شود و در احادیث صحیحه وارد شده است که چهار ماه و دو ماه و سه ماه تقدیم و تاخیر می توان کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۹

و در احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که تقدیم جایز نیست و هم چنین تاخیر و حمل کرده اند احادیث تقدیم را بر قرض و احادیث تاخیر را بر عذر مثل عدم وجود مستحق چنانکه کلینی رحمه اللّٰه روایت کرده است از عقبه که من و معلی و عثمان داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پس چون ما را دیدند فرمودند که خوش آمدید خوش آمدید رویی چند که ما را دوست می دارند و ما ایشان را دوست می داریم حق سبحانه و تعالی شما را با ما مقرر سازد در دنیا و آخرت پس عثمان عرض نمود که فدای تو گردم حضرت فرمودند که چه مطلب داری او گفت که حق سبحانه و تعالی بمن مالی کرامت کرده است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی این مال را بر تو مبارک گرداناد عرض کرد که گاه هست که شخصی نزد من می آید و از من سؤال می کند و وقت

زکاتم نیست که از بابت زکات به او بدهم حضرت فرمودند ثواب قرض یکی را هجدهست و ثواب صدقه یکی ده است و چه شود که هر گاه چیزی داشته باشی به گفته خودت که به او چیزی بدهی بعنوان قرض و چون واجب شود زکات بر او از زکات حساب کنی ای عثمان زنهار که رد سایل مؤمن مکن که رد کردن او نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است ای عثمان اگر بدانی که مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی چه رتبه دارد هرگز تقصیر نکنی در قضای حاجت او و هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله را مسرور گردانیده است و قضای حاجت مؤمن دفع می کند جنون و جذام و برص را.

و در صحیح عبد اللّه بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند در شخصی که زکات مال خود را بیرون کند و بعضی را قسمت کند و بعضی ماند که انتظار مستحق کشد و از اول تا آخر سه ماه بکشد فرمودند که باکی نیست و اخبار دیگر نیز وارد شده است.

[قرض به جای زکات]

(و قد روی عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال نعم الشّی ء القرض ان ایسر قضاك و ان اعسر حسبته من الزّكاه) و بتحقیق که مرویست در قوی و به همین عبارت در فقه رضوی مذکور است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که نیکو چیزیست قرض دادن به مؤمن اگر چیزی بهم می رساند ادا می کند آن را و اگر پریشان شود آن را به زکات حساب می توان کرد.

(و قد روی انّ القرض حمی

للزّكاه) و در قوى از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه منقول است كه فرمودند كه قرض حفظ و حمايت مى كند زكات را چون قرض دادن به اميد پس گرفتن دشوار نيست و بعد از پريشانى آسان است از زكات حساب نمودن يا آن كه چون به قرض مى دهى هر روز در نامه عمل تو ثواب تصدق بمثل آن نوشته مى شود گويا هميشه زكات مى دهى و اول اظهر است.

(و ان كان لك على رجل مال و لم يتهيّأ لك قضاؤه فاحسبه من الزّكاه ان شئت) و عبارت فقه رضوى است كه اگر ترا بر شخصى مالى باشد و دست بهم ندهد كه آن مال را از آن شخص بگيرى پس اگر خواهى آن چه مى طلبى از زكات حساب كن آن مال را.

و منقولست در صحيح كه از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّه عليه سؤال كردند كه اگر شخصى دينى از جمعى طلبد كه مدتى باشد كه در ذمه ايشان باشد و ايشان قدرت نداشته باشد كه آن دين را ادا كنند و مستحق زكات بوده باشند آيا آن دين را از زكات حساب مى تواند كرد حضرت فرمودند كه بلى، ديگر پرسيدند كه هر گاه شخصى شيعه باشد و فاضل باشد و قرضى در ذمه او باشد كه در راه باطل و اسراف صرف نكرده باشد و معروف نبوده باشد به سؤال كردن و گدا نباشد آيا قرض او را از زكات ادا مى توان كرد ده تومان و بيست تومان يا صد تومان و دويست تومان حضرت فرمودند كه بلى و ديگر اخبار

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۸۱

خواهد آمد.

(و لا باس ان يشترى الرّجل مملوكا مؤمنا

من زكـاه مـاله فيعتقه فـان اسـتفاد المعتوق مالا ـ و مـات فمـاله لأهـل الزّكاه لأنّه اشترى بمالهم) در فقه است كه باكى نيست كه شخصـى بنـده مؤمن اثنا عشـرى را از زكات مال خود بخرد و او را آزاد كنـد پس اگر آن آزاد كرده مالى بهم رسانـد و بميرد پس مال او از اهل زكاتست چون آن بنده را از مال ايشان خريده اند.

و در موثق كالصـحيح از عبيـد منقولست كه گفت از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه عليه سؤال كردم از شخصـى كه هزار درهـم از زكـات مـال خـود بخرد و او را آزاد كنـد پس اگر آن آزاد كرده مـالى بهـم رسانـد و بميرد پس مـال او از اهل زكاتست چون آن بنده را از مال ايشان خريده اند.

و در موثق كالصـحيح از عبيد منقول است كه گفت از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه عليه سؤال كردم از شخصى كه هزار درهم از زكات مال خود بيرون كند و مستحق شيعه نيابد كه به او بدهد و ديد كه بنده را مى فروشند باين عنوان كه فرياد مى كننـد كه باين بها رسـيده است كه زياد مى كند پس اين مرد آن هزار درهم را داد و ان بنده را خريد و آزاد كرد آيا جايز است اين كارى كه كرده است حضـرت فرمودنـد كه بلى باكى نيست عرض نمودم كه اگر بعـد از آزادى از تجارت مالى بهم رسانيـد و مرد و وارثى نـدارد كه از او ميراث برد يا هر گاه وارث نداشـته باشد حضـرت فرمودند كه شـيعيان اثنى عشـرى فقير مستحقان زكات مى برند چون آن غلام را از مال ايشان خريده اند.

و در صحيح

از ایوب بن حر منقولست که گفت بان حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که هر گاه بنده شیعه اثنی عشری باشد آیا او را از زکات می توانم خرید و آزاد کرد حضرت فرمودند که او را بخر و آزاد کن عرض کردم که اگر بمیرد و مالی بگذارد حضرت فرمودند که میراث او از اهل زکاتست زیرا که از سهم ایشان خریده است و محتمل است که چون شیعه بوده است و زیر دست ملاعین بوده است و مستحقی نبوده است لهذا تجویز فرمودند و در این صورت شک نیست که می توان خرید و آزاد کرد و اگر چه میراثش از امام باشد چنانکه ظاهر احادیث صحیحه است ممکن است که آن حضرت از وی تقیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۲

چنین فرموده باشند چون تصرف حضرت سبب فساد می شد چنانکه ظاهر است اهتمام ملاعین در مال بیت المال و بهر تقدیر شک نیست که در این صورت عمل کردن باین اخبار معتبره متعین است چون اگر از مال حضرات صلوات اللّٰه علیهم نیز باشد تجویز فرمودند که در اینجا صرف نمایند.

(و ان اشتری رجل اباه من زکاه ماله فاعتقه فهو جائز) و اگر کسی پدرش را از زکات مالش بخرد و آزاد کند جایز است و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که پرسیدند از شخصی که پدرش را از زکات مالش بخرد حضرت فرمودند که بهترین بنده خریده است که آزاد کند و اگر تواند که از زکات نخرد بهتر است چون در حدیث معتبر منقولست که تدارک حقوق پدر و مادر باین است که ایشان بنده باشند و ایشان را بخرد

و آزاد کند و عبارت متن عبارت فقه است.

[کفن از زکات]

(و اذا مات رجل مؤمن و احببت ان تکفّنه من زکاه مالک فاعطها ورثته یکفّنونه بها فان لم یکن له ورثه فکفّنه و احسبه من الزّکاه فان اعطی ورثته قوم اخرون ثمن کفن فکفّنه أنت و احسبه من الزّکاه ان شئت و یکون ما اعطاهم القوم لهم یصلحون به شئونهم و ان کان علی المیّت دین لم یلزم ورثته قضاؤه ممّا اعطیتهم و لا ـ ممّا اعطاهم القوم لأنّه لیس بمیراث و انّما هو شیء صار لورثته بعد موته) مجموع عبارت فقه رضویست و هر گاه شخص مؤمنی بمیرد و خواهی که او را کفن کنی از زکات مالت آن زکات را به ورثه او ده از سهم فقرا تا ایشان او را به آن کفن کنند و محتمل است که دادن ایشان از جهه دفع عار عرفی باشد که نگویند فلانی را فلان کس کفن کرد یا ورثه اش او را کفن نکردند یا کفن نداشت یا آن که قبض بهتر متحقق می شود، پس اگر او را وارثی نباشد پس خود کفن کن او را و از زکات حساب کن چون پوشش مؤمن است تا روز قیامت و حرمت مؤمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۳

مرده مانند حرمت مؤمن زنده است، پس اگر جمعی دیگر بهای کفن به ورثه او دهند تو او را کفن کن یعنی کفن می توانی کرد و از زکات حساب کن چون صادقست که میت چیزی ندارد مگر آن که ثمن کفن را از جهت کفن داده باشند که در این صورت از ایشان نخواهد بود و اگر تو کفن کردی میت را آن چه

ایشان به ورثه او داده اند از ایشان است کارهای خود را بان اصلاح می کنند و اگر دینی بر میت بوده باشد بر ورثه لازم نیست که دین میت را ادا کننـد از آن چه به ایشان داده و نه از آن چه دیگران به ایشان داده انـد زیرا که میراث میت نیست که قرض مقدم باشد بلکه چیزیست که به ورثه میت رسیده است بعد از موت او.

و در حـدیث صـحیح وارد است از زراره که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه از شخصـی که بمیرد و بر او دینی باشد و بقدر بهای کفنی گذاشـته باشد حضـرت فرمودند که آن چه گذاشـته است صـرف کفن او می کنند مگر آن که شخصـی از جهه رضای الهی کفنی به او بدهـد که در این صورت آن چه گذاشـته است صـرف می کننـد در اداء دین او و مضـمون متن منقولست در صـحیح از حسن بن محبوب از فضل بن یونس موثق از حضـرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که اگر نه توافق عبارت بود با فقه رضوی ظاهر این بود که متن را از این حدیث گفته باشد.

[زکات مال التجاره]

(و اذا کـان مالـک فی تجـاره و طلب منـک المتاع براس مالك و لم تبعه تبتغی لک بـذلک الفضل فعلیک زکاته اذا حال علیه الحول و ان لم یطلب منـک المتـاع براس مالـك فلیس علیك زکاته) عبارت فقه است و هر گاه مالی را از جهه تجارت داشـته باشـی و متـاع را از تو طلب کننـد براس المال یعنی در مـدت نگاهداشـتن از مالی چیزی تلف نشـده باشـد و قیمت متاع از مایه نقصان

نکرده باشد و چون به مایه خرند نفروشی و خواهی که به زیاده از رأس المال بفروشی بر تست که زکات آن مال را بدهی هر گاه سال بر او بگذرد و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۴

به مایه نخرند بر تو زکات آن نیست و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه کالصحیح منقولست از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم.

(و ان غاب عنک مالک فلیس علیک زکاته إلی ان یرجع إلیک مالک و یحول علیه الحول و هو فی یدک) عبارت فقه است و اگر مال تو از تو غایب باشد پس بر تو زکات نیست تا وقتی که مالت برگردد و سال بر او بگذرد و آن مال در دست تو باشد و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که در مال غایب زکات واجب نیست و تمکن از تصرف شرط است در وجوب زکات اما اگر چند سال متمکن از تصرف نباشد مستحب است که زکات یک سال را بدهد چنانکه در احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است.

(الّا ان یکون مالک علی رجل متی اردت اخذه منه تهیّأ لک فانّ علیک فیه الزّکاه فان رجع إلیک منفعته لزمتک زکاته) عبارت فقه رضویست مگر در عبارت فان رجع که در آنجا فان لم ترجع یعنی مگر آن که مالت بر شخصی باشد که هر گاه خواهی که از او بگیری ممکن باشد که در این صورت زکات بر تست یعنی اگر ودیعه باشد یا نزد وکیل او باشد بنا بر مشهور و بعضی قایل بظاهر اخبار شده اند چنانکه خواهد آمد پس اگر منفعتش برگردد به تو بانکه داده

باشی به مضاربه زکاتش را می باید داد و بنا بر عبارت فقه فرد خفی خواهد بود که اگر نفع دین نیز به تو نرسد می باید که زکاتش را بدهی و موافق ظاهر این عبارت احادیث کالصحیحه وارد شده است و احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که زکات دین بر کسی است که دین در ذمت اوست و احادیث سابقه محمولست بر تاکد استحباب نظر به مدین که به قرض داده است و حمل بر تقیه ممکن است.

(و ان بعت شیئا و قبضت ثمنه فاشترطت علی المشتری زکاه سنه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۵

او سنتین او اکثر فانّ ذلک جایز یلزمه من دونک) عبارت فقه است و من در آن نیست و نبودنش اولی است و اگر چیزی را بفروشی و بهای آن را بگیری و شرط کنی بر مشتری که زکات یک سال یا دو سال یا بیشتر را او بدهد پس به درستی که جایز است و او را لازمست نه ترا چون زکات از واجبات مالیه است وکالت در او می رود.

و مؤید جواز است صحیح ابن سنان که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که می فرمودند که پدرم صلوات اللّه علیه زمینی به هشام بن عبد الملک فروختند به چند و چند هزار دینار که اقلش دو هزار تومان باشد و شرط کردند بر او که زکات ده ساله بر هشام باشد و بنا بر این چنین کرد که هشام والی بود، و قریب باین نیز در حسن کالصحیح وارد است و ظاهر است که غرض حضرت تقیه بوده است ازین ملاعین که اظهار فرمایند که ما

اعتماد به شما داریم در دادن زکات واجب خود و کی ایشان ده سال یا شش سال بنا بر حدیث دیگر می گذاشتند که سال بر آن بگردد بلکه در زودی به فقرا و مساکین می رسید، بلی در صحیح از منصور منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه در شخصی که مالی را قرض کند و نزد او باشد تا سال بر او بگردد حضرت فرمودند که اگر آن که قرض داده است زکات آن را دهد بر آن که قرض گرفته است زکات نیست و اگر او زکات آن را ندهد آن که قرض گرفته است بر اوست که بدهد و اخبار دیگر نیز وارد شده است بر این مضمون.

[اگر از شخصی قرض کنی مالی را و بماند نزد تو]

(و ان استقرضت من رجل مالا و بقی عندک حتّی حال علیه الحول فانّ علیک) فیه الزّکاه عبارت فقه است و اگر از شخصی قرض کنی مالی را و بماند نزد تو تا سال بر او بگردد به درستی که زکات بر تو واجبست و بر این مضمون احادیث حسنه کالصحیحه وارد شده است و عمل اصحاب بر اینست و اکثر بر اینند که مطلق دین چنین است و صدوق فرق کرده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۶

[زکات به اهل سنت]

(و لا تعط زکاه مالك غیر اهل الولایه و لا تعط من اهل الولایه الابوین و الولد و لا الزّوج و الزّوجه و لا المملوك و لا الجدّ و لا ـ الجدّه و کلّ من یجبر الرّجل علی نفقته و لا باس ان یعطی الاخ و الاخت و العمّ و العمّه و الخال و الخاله من الزّکاه) عبارت فقه است الا لفظ زوج که ظاهرا از نساخ سهو شده باشد و مده زکاتت را بغیر اهل اطاعت ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم چنانکه احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که زکات را بغیر اثنا عشری نمی توان داد و یا آن که از اهل ولایت باشند شرط است که واجب النفقه زکات دهنده نباشند و واجب النفقه پدر و مادرند و اولادند هر چند به زیر روند مثل فرزند فرزند فرزند و نه شوهر که شوهر واجب النفقه زن نیست و سهو شده است و زوجه حتی مطلقه رجعیه که آن نیز در حکم زنست، و متعه واجب النفقه نیست و نه بنده و نه جد و جده هر چند بالا روند که ایشان واجب النفقه اند و هر

که آدمی را جبر کننـد بر نفقه او و غیر این جماعت که مـذکور شـد کسـی نیست پس این کلام یا تاکیـد سابق است یا مراد از ولـد و جـد و جده مرتبه اول است و باقی در تحت این داخلند مثل پدر جد و جد جد از جانب پدر و مادر هر چند بالا روند و هم چنین فرزند فرزند و فرزند فرزند فرزند خواه فرزند پسـر و خواه فرزند دختر و باکی نیست که زکات را به برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله بدهند چون ایشان واجب النفقه نیسـتند و احادیث بسـیار بر این معنی وارد شده است و کسی خلاف نکرده است و در حـدیثی وارد است که زکات را به فرزنـد فرزند می توان داد ممکن است که حمل کنند بر آن که دختر زاده باشد و به پدر او بدهند که صرف او کند.

[زکات در چند چیز]

(و قال زراره قلت لأبی عبد اللّه صـلوات اللّه علیه رجل عنده مائه و تسـعه و تسـعون درهما و تسـعه عشـر دینارا أ یزکّیها فقال لا لیس علیه زکاه فی الدّراهم و الدّنانیر حتّی تتمّ قال زراره و کذلک هو فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۷

جمیع الاشیاء قال و قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه رجل کنّ عنده اربع انیق و تسع و ثلاثون شاه و تسع و عشرون بقره أ یزکّیهنّ قال لا یزکّی شـیئا منهنّ لأنّه لیس شـی ء منهنّ تامّ فلیس تجب فیه [فیها خ] الزّکاه) و به اسانیـد صـحیحه منقولست از زراره که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شخصی که یک صد و نود

و نه درهم داشته باشد که یک درهم دیگر باید که نصاب شود، و نوزده دینار داشته باشد که یک دینار باید که نصاب شود اگر این هر دو را داشته باشد و سال بر هر دو بگذرد آیا زکات اینها را می دهد حضرت فرمودند که نه زکات بر او نیست در شاهی و اشرفی تا نصاب هر یک جدا تمام شود زراره گفت و هم چنین است در همه اصناف زکات و این سخن زراره از خودش نیست و ظاهر آنست که از حضرت شنیده باشد یا تفصیلش را از حضرت شنیده است و در اینجا اختصار نموده است چنانکه اطول ازین را شیخ طوسی به اسانید صحیحه متکثره از زراره نقل کرده است و لیکن در آن حدیث چنین است که اگر شخصی سی و نه اشرفی داشته باشد زکات بر او نیست تا چهل تمام شود و اینست حدیث صحیحی که پیشتر مذکور شد، زراره گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی چهار شتر ماده داشته باشد و سی و نه گوسفند داشته باشد و بیست و نه گاو داشته باشد آیا زکات اینها را می دهد حضرت فرمودند که هیچ چیز از اینها را زکات نمی دهد زیرا که هیچ نصابی ازین انعام ثلثه تمام نیست و هر چند همه را داشته باشد زکات واجب نیست چون نصاب اول شتر پنج شتر است و نصاب اول گوسفند چهل گوسفند است و نصاب اول گاو سی گاو است و از هر نصابی یکی کم است.

[زکات شتر]

(و روی عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال

ليس فيما دون الخمس من الابل شى ء فاذا كانت خمسا ففيها شاه

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۸۸

إلى عشر فاذا كانت عشرا ففيها شاتان فاذا بلغت خمسه عشر ففيها ثلث من الغنم فاذا بلغت عشرين ففيها اربع من الغنم فاذا بلغت خمسا و عشرين ففيها خمس من الغنم فاذا زادت واحده ففيها ابنه مخاض إلى خمس و ثلثين فان لم تكن عنده ابنه مخاض فابن لبون ذكر فان زادت على خمس و ثلثين بواحده ففيها ابنه لبون إلى خمس و اربعين فان زادت واحده ففيها حقّه و انّما سمّيت حقّه لأنّها استحقّت ان يركب ظهرها إلى ستّين فان زادت واحده ففيها جذعه إلى خمس و سبعين فاذا زادت واحده ففيها ابنتا لبون إلى تسعين فان زادت واحده فحقّتان إلى عشرين و مائه فان زادت على العشرين و المائه واحده ففى كلّ خمسين حقّه و فى كلّ اربعين ابنه لبون) و در صحيح منقولست كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه در كمتر از پنج شتر چيزى نيست پس چون پنج شتر تمام مى شود يك گوسفند مى دهد و چون ده شتر مى شود دو گوسفند مى دهد و چون پانزده شتر مى شود سه گوسفند مى دهد و چون به بيست شتر مى رسد چهار گوسفند مى دهد و چون به بيست و پنج شتر مى رسد پنج گوسفند مى دهد و چون يكى زياد شود كه بيست و شش شتر شود در آن بنت مخاضى است كه مادرش آبستن شده است و يك سالش تمام شده است و پا در دو گذاشته است و تا سى و پنج شتر همين زكات را مى دهد و اگر شتر ماده يك ساله پا در دو

نداشته باشد شتر نر دو ساله یا در سه بدهد و چون از سی و پنج یک شتر زیاد شود و سی و شش شتر شود بنت لبونی می باید داد و آن شتر ماده دو ساله یا در سه است یعنی دختر شتری که شیر می دهد مادرش چون غالبا چنین است که بچه دیگر زاییده است و آن را شیر می دهد و تا چهل و پنج بنت لبون می دهد و چون یک شتر زیاده شود و چهل و شش شتر شود پس حقه می دهد که شتر ماده سه ساله یا در چهار است و چرا حقه اش می نامند به اعتبار آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۹

قابلیت این دارد که بر او سوار شوند و قابلیت آن نیز دارد که نر بر او کشند و تا شصت شتر که دارد حقه می دهد. و چون از شصت یکی زیاده شود جذعه می دهد که آن شتر ماده چهار ساله یا در پنج است و در این سال فعل [فحل ظ] می شود و نرش بر ماده می جهد و این سال بلوغ شتر است و تا هفتاد و پنج شتر جذعه می دهد و چون یکی زیاد می شود و هفتاد و شش می شود دو شتر ماده دو ساله یا در سه می دهد و تا نود همین را می دهد و چون از نود یکی زیاده می شود دو حقه می دهد تا صد و بیست و چون بر صد و بیست یکی زیاده شود یا بیشتر در هر چهل شتر یک بنت لبون می دهد و هر پنجاه شتر را یک حقه می دهد و اکثر گفته اند که رعایت حال مستحق می باید کرد پس در صد و

بیست و یک سه بنت لبون می دهـد و در صـد و چهل دو حقه و یک بنت لبون می دهـد و در صد و پنجاه سه حقه می دهد و در دویست مخیّر است میـان چهـار حقه و پنـج بنت لبون و ظاهر عبارت روایات تخییر است مطلقا پس در صـد و بیست و یک مخیر است میان دو حقه و سه بنت لبون و موافق همین است فقه رضوی و احادیث صـحیحه و در حسنه الفضلا در بیست و پنج بنت مخـاض است و زیـاد شـدن یکی بر او نیست تـا به آخر و محمولست بر تقیه چنـانکه از صـحیحه عبـد الرحمن بن الحجاج ظـاهر می شود و به همین عنوانست رساله اعمش از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه و عمل بر این است زیرا که بر تقدیر صـحت حمل بر تخییر می باید کرد و هر گاه به تخییر قایل شویم عمل بحدیث أشهر بهتر خواهد بود و بلکه متعین است بنـا بر مقبوله عمر بن حنظله (و کـلّ من وجبت علیه جـذعه و لم تکن عنـده و کـانت حقّه دفعهـا و دفع معهـا شـاتین أو عشـرین درهمـا و من وجبت علیه حقّه و لم تکن عنـده و کـانت عنـده جـذعه دفعها و اخـذ من المصـدّق شاتین او عشـرین درهما و من وجبت علیه حقّه و لم تکن عنده و کانت عنده ابنه لبون دفعها و دفع معها شاتین او عشرین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۰

درهمـا و من وجبت علیه ابنت لبون و لم تکن عنـده و کـانت عنـده حقّه دفعها و اعطاه المصـدّق شاتین او عشـرین درهما و من وجبت علیه بنت لبون و لم

تکن عنده و کانت عنده ابنت مخاض دفعها و اعطا معها شاتین او عشرین درهما و من وجبت علیه ابنت مخاض و لم تکن عنده و کانت عنـده ابنت لبون دفعها و اعطاه المصـدّق شاتین او عشـرین درهما و من وجبت علیه ابنه مخاض و لم تکن عنـده و کان عنـده ابـن لبـون ذکر فـانّه یقبـل منه ابن لبـون و لیس یـدفع معه شـیئا) ممکن است که تتمه خبـر زراره باشـد و ممکن است که مضمون حدیثی باشد که کلینی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه روایت کرده است و علمای ما و اکثر عامه باین عمل نموده اند که فرمودند که هر که واجب شده باشد بر او شتر چهار ساله و نداشـته باشد و شتر سه ساله داشته باشد آن را می دهـد و با آن دو گوسـفند یا بیست درهم می دهد از جهه تفاوت سن خواه موافق باشد با قیمت سوقی یا مخالف باشد و اگر کسـی بر او شتر سه ساله واجب باشـد و نداشـته باشـد و شتر چهار ساله داشـته باشـد آن را به عامل می دهـد و از عامل دو گوسـفند یا بیست درهم می گیرد و کسی که بر او شتر سه ساله واجب باشد و نداشته باشد و شتر دو ساله داشته باشد آن را به عامل می دهد با دو گوسفند یا بیست درهم و کسی که بر او شتر دو ساله واجب باشد و نداشته باشد و سه ساله داشته باشد سه ساله را به عامل می دهد و دو گوسفند یا بیست درهم از او می گیرد و کسی که شتر دو ساله بر او واجب باشد و نداشته

باشـد شتر یک ساله داشته باشـد آن را می دهـد با دو گوسـفند یا بیست درهم و کسـی که بر او شتر یک ساله واجب باشـد و نداشـته باشد و دو ساله داشـته باشد می دهد آن را به عامل و ازو دو گوسفند یا بیست درهم می گیرد و اگر بنت مخاض ماده واجب باشـد و نداشته باشد و دو ساله نر داشـته باشد آن را می دهد و چیزی به او پس نمی دهند چنانکه گذشت در صـحیحه زراره نیز و تفاوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۱

نر و ماده به یک سال است در خصوص سال اول و دویم و بس و تفاوت به یک سال دو گوسفند است به جای بیست درهم و اگر تفاوت زیاده از یک سال باشـد رجوع به قیمت سوقی می کننـد و در زکات ماده می باید داد مگر در ابن لبون که به جای بنت مخاض می توان داد و حق نر را به جای بنت لبون ماده نمی توان داد مگر آن که موافق قیمت سوقی باشد.

[اجرت ارض مفتوحه عنوه]

(و روی عن رجل من ثقیف انّه قال استعملنی علیّ بن ابی طالب صلوات اللّه علیه علی بانقیا و سواد من سواد الکوفه فقال لی و النّاس حضور انظر خراجک فجدّ فیه و لا تترک منه درهما فاذا اردت ان تتوّجه إلی عملک فمرّ بی قال فاتیته فقال لی انّ الّذی سمعته منّی خدعه إیّاک ان تضرب مسلما او یهودیّا او نصرانیّا فی درهم خراج او تبیع دابّه عمل فی درهم فانّا أمرنا ان نأخذ منهم العفو) کلینی در قوی روایت کرده است از شخصـی از قـبیله ثقیف که گفت حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه مرا عامل

کرد بر بانقیا که صحرای نجف است یا قریه متصل به صحرا و دهی چند از دهات کوفه پس وقتی که مردمان حاضر بودند بمن فرمودند که خوب ملاحظه نما و خراج که اجرت الارض زمین مفتوح العنوه است سعی کن که بگیری و ممکن است که عمل از جهه گرفتن اجرت الارض و جزیه مجوس و زکات غلات و غیر آن باشد و چون عمده خراج بود آن را مبالغه فرموده باشند یا بر سبیل تغلیب اطلاق خراج بر همه کرده باشند و فرمودند که یک درهم را وا نگذاری و وقتی که روی مرا ببین.

ثقفی گفت که به خدمت حضرت رفتم و فرمودند که آن چه شنیدی از من محض تهدیدی بود که خبر به ایشان برسد و ایشان در تحصیل آن بکوشند زنهار که مسلمانی یا یهودی یا نصرانی را نزنی بواسطه یک درهم چنانکه داب سابقین و سایر عمال جور است که چنین می کنند یا از جهت تنگ گرفتن بر ایشان الاغ و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۲

گاو خود را بواسطه یک درهم که خواهند به تو دهند ایشان بفروشند یا تو بفروشی زیرا که ماموریم ما از جانب حق سبحانه و تعالی که با ایشان به سهولت سر کنیم و هر چه زیادتی داشته باشند بگیریم یعنی مال و خراج اگر داشته باشند زاید بر مصالح الاملاک بگیریم نه آن که مصالح الاملاک ایشان را بگیریم و زراعت معطل شود و در قاموس مذکور است که بانقیا دهی است از دهات کوفه.

و کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه که حضرت ابراهیم در بانقیا فرود آمدند و در آنجا

زلزله بسیار می شد در آن شب به برکت قدم مبارک آن حضرت زلزله نشد اهل آنجا در تفحص آمدند که چه واقع شده است به ایشان گفتند که مرد پیری آمده است با پسری پس ایشان به نزد آن حضرت (ص) آمدند و گفتند ای شیخ هر شب زلزله می شد و به برکت تو در این شب زلزله نشد امشب پیش ما باش حضرت ماندند و در آن شب نیز زلزله نشد اهل آنجا به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند اخراجات ترا می کشیم که در این ده با ما باشی حضرت فرمودند که من در این صحرا بسر می کنم و بر شما زلزله نمی شود گفتند ما این صحرا را به تو دادیم فرمودند که می خرم از شما این صحرا را گفتند هر چه رضای تست چنان می کنیم صحرای نجف را از ایشان خرید به هفت گوسفند و چهار الاغ از این جهت آنجا را بانقیا می گویند که چون گوسفند به زبان نبطی نقیاست یعنی گوسفند بها و از کثرت استعمال ها افتاده است پس پسر حضرت گفت که یا خلیل الرحمن چه می کنی به صحرایی که نه زراعت در آنجا می توان کرد و نه حیوانات می توان چرانید حضرت فرمودند که خاموش باش که در روز قیامت ازین صحرا هفتاد هزار کس محشور شوند که هر یک شفاعت هزار کس کنند و بی حساب داخل بهشت شوند و این حدیث در اینجا مناسبت نداشت بما بعد انسبست در باب خراج ارض.

[زکات را تا به قبض عمال یا فقرا در نیاید نمی توان فروخت]

(و قال علی صلوات اللّه علیه لا تباع الصّدقه حتّی تعقل) و در موثق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۳

کالصحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه

علیه فرمودنـد که زکات را نمی توان فروخت تا به قبض عمال یا فقرا در نیاید چون بعد از گرفتن پای شتر را می بندند و عقال کردن کنایه است از قبض.

و منقول است در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه عاملی از کوفه به جانب صحرا فرستادند و فرمودنـد که روانه شو بر تو باد که بترسی از خداوندی که او را شریک نیست و زنهار که دنیا را بر آخرت مقدم نداری و آن چه ترا بان امین گردانیده ام نهایت حفظ و رعایت آن بکن و حق خدای تعالی را نیز رعایت کن در تقوی و عبادت چون بما و ای فلان طایفه برسی بر سراب ایشان نزول کن و به خانهای ایشان نزول مکن پس متوجه ایشان شو با سکینه و وقار تا به میان ایشان در آیی پس سلام کن بر ایشان و بگو ای بندگان حق سبحانه و تعالی ولی خدا علی بن ابی طالب مرا بسوی شما فرستاده است تا از شما بگیرم حقی که خدا را هست در اموال شما آیا حق خدا هست در مالهای شما که ادا کنید آن را به ولی خدا پس اگر کسی بگوید که نه دیگر با او سخن مگو و اگر کسی بگوید که بلی با او روانه شو از روی همواری و چنان کن که او نترسد و وعده ندهی او را مگر بخیر پس چون بمال او رسی بی رخصت او داخل مشو در مال او چون بیشتر از اوست و بگو ای بنده خدا رخصت می دهی که داخل

شوم در مال تو و بعد از آن که رخصت دهد از روی مهربانی داخل شو، و مال را أولاـ دو قسمت کن مثلاـ هر گاه هزار گوسفند داشته باشد پانصد را یک طرف کن و پانصد را به طرفی دیگر و بگو هر یک را که می خواهی اختیار کن و هر حصه که او اختیار کند متعرض آن مشو و آن را یک طرف کن و حصه که مانده است آن را دو حصه کن که در هر حصه خوب و بد باشد چون زکات بر عین است و او را مختار ساز و هم چنین حصه می کن تا بیست بماند مثلا و دو حصه کن ده که می ماند آن را به زکات هزار بردار، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۴

اگر گوید که این حصه خوب نشد یک بار دیگر حصه کن بکن و رضای او را حاصل کن و همه را در هم کن و مثل اول حصه کن تا هر چه حق خدا باشد بردار و به جانب ما فرست تا ما زودتر به فقرا رسانیم و کسی را امین خود کن در فرستادن آنها به نزد ما که مشفق و مهربان و خیرخواه و امین و حافظ و متدین باشد و به حیوانات ضرری نرساند.

و چون او را روانه کنی او را نصیحت کن که بچه های حیوانات را از مادرها جدا نکند و در وقت دوشیدن شیر همه شیر را مدوشد که آزار به اطفال رسد و در سواری تعبی بانها نرساند و عدالت کند که گاهی بر این شتر و گاهی به دیگری سوار شود و بهر آبی که برسد آب

به ایشان بنماید و اگر تشنه باشند آب بدهد ایشان را و اگر به علف زار رسد در میان علف براند، و در میان راه نراند در اوقاتی که وقت مشقت آنها باشد مثل هواهای گرم و در اوقاتی که وقت استراحت ایشان باشد بانکه راه بسیاری رفته باشند. و به علف زار خوبی رسیده باشد و نهایت سعی کند در رفق باین حیوانات تا آن که چون به نزد ما آیند فربه شده باشند و لاغر نشده باشند تا آن که آن را قسمت کنیم به توفیق اللّٰه موافق کتاب خدا و سنت رسول او صلی اللّٰه علیه و آله بر دوستان حق سبحانه و تعالی که اگر چنین کنی ثوابت عظیم تر خواهد بود و به راه راست درست رفته خواهی بود و هر چه کرده از خوبیها حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت نظر به تو خواهد کرد.

به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر عاملی که خیر خواه امامش باشد و سعی کند در اطاعت خدا و رسول و امامش حق سبحانه و تعالی او را محشور می گرداند با مادر رفیق اعلی بعد از آن حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه گریستند و فرمودند که هر حرمتی که خدا و رسول را بود همه را ضایع کردند و از زمانی که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از دنیا رفتند کسی بکتاب خدا و به سنّت رسول عمل نکرد تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۵

الحال و لیکن و اللّٰه که حق سبحانه و تعالی این زندگان را می میراند و مردها را زنده خواهد گردانید

و حق به مرکز خود قرار خواهد گرفت و دین خدا که از آن خوشنود است آن را بر پا خواهد کرد پس بشارت باد شما را دیگر بشارت باد شما را که نیست حق و مذهب حق مگر راه شما و مذهب شما و عالمیان همه بر باطلند.

و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردند که عامل که می رود همه را می طلبد یا خود به نزد ایشان می رود حضرت فرمودند که او می رود به نزد ایشان و ازین باب اخبار بسیار است در آن چه بر عامل لازمست و فایده معتدٌّ بهی ندارد و غرض از نقل این حدیث این بود که بدانند که چگونه احکام الهی متغیر شده است به حیثیتی که بغیر از شمشیر حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه اصلاح این فساد نمی تواند کرد و هر چند سعی در اصلاح کنند عین فساد می شود چون نشو و نمای عالمیان بر باطل شده است و باین عادت گ رداند و هر خوبی در نظر ایشان بد شده است و هر بدی خوب شده است حق سبحانه و تعالی ظهور آن حضرت را نزدیک گ رداند و اگر مرگ دست داده باشد بفضل خود زند گرداند که همگی باین سعادت فایز کردیم بجاه محمد و عترته الطاهرین.

(قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه اسنان الابل من اوّل ما تطرحه أمّه إلی تمام السّنه حوار فاذا دخل فی الثّانیه سمّی ابن مخاض لأنّ أمّه قد حملت فاذا دخل فی الثّانیه سمّی ابن لبون و ذلک انّ أمّه قد وضعت و صار لها لبن فاذا دخل فی الرّابعه

سمّی الذّکر حقّا و الانثی حقّه لأنّه قد استحقّ ان یحمل علیه فاذا دخل فی الخامسه سمّی جذعا فاذا دخل فی السّادسه سمّی ثنیّا لأنّه قد القی ثنیّته فاذا دخل فی السّابعه القی رباعیّته و سمّی رباعا فاذا دخل فی الثّامنه القی السّنّ الّتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۶

بعد الرّباعیّه و سمّی سدیسا فاذا دخل فی التّاسعه فطرنا به و سمّی بازلا فاذا دخل فی العاشره فهو مخلف و لیس له بعد هذا اسم و الاسنان الّتی تؤخذ فی الصّدقه من ابن مخاض إلی الجذع) مصنف این کتاب می گوید تا توهم نشود که حدیثست یعنی از قول اوست که از کلام اهل لغت یا به قراین دانسته است که سالهای شتر از روزی که از مادر متولد می شود تا یک سال آن را تمام شود حوارش می گویند بضم حاء مهمله و گاه هست که کسر می دهند و چون داخل می شود در سال دویم نر را ابن مخاض می گویند و ماده را بنت مخاض یعنی بچه شتر حامله چون یک سال که شیر می دهد حامله نمی شود و در این سال آن حامله است و بچه اش چرا می کند پس چون دو سالش تمام می شود و در سال سیم داخل می شود، نر را ابن لبون می گویند و ماده را بنت لبون یعنی بچه شتر شیر ده چون مادرش زاییده است و بچه را شیر می دهد غالبا پس چون سه تمام می شود و داخل می شود در سال چهارم نر را حق می گویند و ماده را حقه بکسر مهمله و تشدید قاف چون مستحق این شده است که آن را بار کنند و مستحق جستن و بران جستن شده است پس

چون داخل می شود در سال پنجم آن را جذع می نامند محرکه یعنی می جهد یا دندان می اندازد و چون در سال ششم داخل می شود و آن را ثنی می گویند زیرا که دو دندان ثنایا را که پیش است و در میان دندانهاست می اندازد و چون در سال هفتم داخل می شود رباعیه که از طرفین بعد از دو دندان ثنایا است می اندازد و باین اعتبار رباعش می گویند و چون در سال هشتم داخل می شود دندان بعد از رباعیه را از طرفین می اندازد و سدیس می نامندش و چون در سال نهم داخل می شود نیش را می شکافد و آن را بازلش می نامند و چون در سال دهم داخل می شود مخلفش می نامند و بعد ازین نام جدائی ندارد و سالهایی که در زکات می گیرند از بنت مخاض است تا جذع و ذکر باقی آن در اینجا استطرادی است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۷

(و لیس علی الابل العوامل شی ء انّما ذاک علی السّائمه الرّاعیه) و زکات بر شتران کار کن نیست و نیست مگر بر شترانی که در صحرا کردند و چرند و در این خلافی نیست که بر کار کن و معلوفه زکات واجب نیست و احادیث صحیحه به همین عبارت و همین مضمون وارد شده است.

و از آن جمله در صحیح از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید عجلی و فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما منقولست که فرمودند که در گاو و شتر کار کن زکات نیست و نیست زکات مگر بر چرنده علف صحرا و هر چه را سال بر او نگردد نزد صاحبش

در آن زکات نیست پس چون سال بر اینها می گردد زکات واجب می شود.

و در حسن کالصحیح از زراره منقول است که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بر اسب و شتری که بر آن سواری کنند زکات هست حضرت فرمودند که هر حیوانی که علفش دهند بر آن زکات نیست و نیست زکات مگر بر حیوانی که آن را در علف زار سر داده باشند و علف خورد در جمیع سالی که آن را نگاه داشته است یعنی در ملک او داخل شده است، و اما غیر این حیوانات که علف خورند زکات در آنها واجب نیست و ظاهر این حدیث آنست که کل سال علف خورده باشد و شیخ اعتبار اکثر سال کرده است و این احوط است و ظاهر اخبار صحیحه آنست که سال اطفال را از روزی که متولد می شوند حساب می کنند و اکثر علما گفته اند که از روزی که علف صحرا می خورند سال آنها را حساب می کنند چون تا شیر می خورند معلوفه اند و احوط آنست که از روز ولادت حساب نمایند.

و در موثق از اسحاق بن عمار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شتران کار کن که بران زکات هست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۸

حضرت فرمودند که بر آن زکات هست و علما حمل کرده اند بر استحباب و ممکن است که حمل کنند بر کار کن چرنده مثل شتران اعراب که بار می کشند و می چرند و در اکثر اخبار عوامل را در برابر سائمه فرموده اند و عمومات شامل این نوع هست و لیکن قایلی ندیده ام باین قول بلکه

نقل اجماع کرده اند اکثر اصحاب که در عوامل زکات نیست مطلقا خواه چرد و علف خورد و اللّه تعالی یعلم.

(و فی البخت السّائمه مثل ما فی الابل العربیّه) و در شتر نر و ماده خراسانی زکات واجبست چنانکه در شتر عربی واجبست و این مضمون در حسنه فضلا منقولست با آن که احادیث متواتره وارد است که زکات شتر واجبست و شتر شامل همه است.

(و لیس علی البقر شی ء حتّی تبلغ ثلثین بقره فاذا بلغت ثلثین ففیها تبیع حولیّ و لیس فیما دون ثلثین بقره شی ء فاذا بلغت اربعین بقره ففیها مسنّه إلی ستّین فاذا بلغت ستّین ففیها تبیعتان إلی سبعین ثمّ فیها تبیع و مسنّه إلی ثمانین فاذا بلغت ثمانین ففیها مسنّتان إلی تسعین فاذا بلغت تسعین ففیها ثلث تبایع فاذا کثر البقر سقط هذا کلّه و یخرج صاحب البقر من کلّ ثلاثین بقره تبیعا و من کلّ اربعین مسنّه و لیس فی البقر العوامل زکاه انّما الصّدقات علی السّائمه الرّاعیه و کلّما لم یحل علیه الحول عند صاحبه فلا شی ء علیه فاذا حال علیه الحول فقد وجبت علیه) مضمون فقه رضویست و حدیث حسن کالصحیح فضلاست از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما و مضمون رساله اعمش و غیر اینها از اخبار که در گاو زکات واجب نیست چیزی تا به سی گاو برسد و چون به سی گاو برسد در آن گوساله یک ساله واجبست خواه نر و خواه ماده و چون به چهل گاو می رسد در ان مسنّه یعنی گوساله پا در سه واجبست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۹

مسنه می گویند او را به اعتبار آن که دندانی

بیرون می کند و مسنّه می باید داد تا شصت گاو پس شصت تمام می شود و تبیعه می دهد یا دو تبیع تا هفتاد پس چون هفتاد تمام می شود تبیعی و مسنه می دهد از جهت سی تبیع و از جهه چهل مسنه تا هشتاد پس چون به هشتاد می رسد در آن دو مسنه است تا نود و چون به نود می رسد سه تبیعه می دهد و چون گاو بسیار شد این عدد ساقط است و صاحب گاو از هر سی گاو تبیعی می دهد و از هر چهل گاو مسنه می دهد و در گاو کار کن زکات نیست بلکه مطلق زکات انعام و اسب مادیان بر حیواناتیست که چرند و علف مملوك نخورند، و هر چه سال بر آن نگذرد نزد صاحبش بر آن زکات نیست و چون سال می گذرد زکات واجب می شود بر او و ظاهرا گاو دو نصاب داشته باشد همیشه چنانکه اکثر اصحاب گفته اند و آن سی و چهل است و این تکرار از جهه توضیح باشد و بعضی به اعتبار فاصله چهار نصاب گفته اند چون عفو در اول که و قص می گویند در گاو که زکات بر آن نیست بیست و نه است و در دویم نه است و در سیم نوزده است و در چهارم همیشه نه است و محض اصطلاحیست فایده بر آن مترتب نیست و بعضی باین اعتبار که زکات یا تبیع محض است مثل سی و شصت و نود و یا مسنه محض است مثل چهل و هشتاد و یا هر دو است مثل هفتاد و یا مخیر است مثل صد و بیست که می خواهد سه مسنه می دهد و می خواهد چهار تبیع

می دهد و این هر دو وجه فایده نمی دهد در احکام زکات چنانکه ظاهر است.

(و روی حریز عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال قلت له فی الجوامیس شی ء قال مثل ما فی البقر) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست که زراره گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که در گاو میش زکات هست حضرت فرمودند که مثل گاو است در وجوب و نصاب پس اگر بیست گاو و ده گاو میش داشته باشد زکات واجبست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۰

بالنسبه که ثلث گاو میش و دو ثلث گاوش می باید داد پس اگر تبرع کند به دادن هر چه قیمتش بیشتر باشد بهتر خواهد بود و اگر چه بهتر آنست که همه را قیمت کند و ثلث عشر مجموع که سی یک باشد بدهد.

[زکات گوسفند]

(و لیس علی الغنم شی ء حتّی تبلغ اربعین شاه فاذا بلغت اربعین شاه و زادت واحده ففیها شاه إلی عشرین و مائه فان زادت واحده ففیها شاتان إلی مائتین فان زادت واحده ففیها ثلث شیاه إلی ثلاث مائه فاذا کثر الغنم اسقط هذا کلّه و اخرج من کلّ مائه شاه) عبارت فقه رضویست و مضمون رساله اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بر گوسفند خواه بز و خواه میش و خواه هر دو با هم زکات نیست تا به چهل گوسفند رسد پس چون به چهل رسد و یک گوسفند زیاد شود یک گوسفند واجب است تا صد و بیست پس چون یکی زیاد می شود دو گوسفند می دهد تا دویست پس اگر یکی زیاد شود سه گوسفند می دهد تا سیصد پس گوسفند

زیاد شود دیگر این حساب ساقط است و از هر صد تا یکی می دهد پس چون سیصد و یک شود سه گوسفند می دهد با آن که در دویست و یک سه گوسفند می داد و بنا بر این نصاب گوسفند چهار است و مشهور آنست که در سیصد و یک چهار گوسفند می دهد و در چهار صد چنانکه حسن کالصحیح فضلا دلالت می کند بر آن که پنج نصابست و مؤید صدوق است صحیح محمد بن قیس ثقه به قرینه روایت عاصم ابن حمید از او که حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در گوسفند اگر کمتر از چهل باشد چیزی نیست و چون چهل گوسفند داشته باشد یک گوسفند می دهد تا صد و بیست پس چون یکی زیاد شود در آن دو گوسفند است تا دویست و چون یکی زیاد شود در آن سه گوسفند است تا سیصد و چون گوسفند بسیار شود در هر صد تا یک گوسفند می دهد و ممکن است که در سیصد و یک سه گوسفند واجب باشد و چهار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۱

مستحب باشد و احتیاط چهار است و نصاب اول بنا بر مشهور چهل است و عبارت صدوق را تاویل می توان کرد که حتی بمعنی إلی باشد که تا چهل نرسیده چیزی واجب نباشد و چون یکی بر چهل کم یک زیاد شود که چهل شود.

اما عبارت فقه را تاویل نمی توان کرد و هم چنین عبارت اعمش را و بنا بر این در چهل سنت خواهد بود یا مکلف مخیر باشد در عمل باین و آن و علی إلی حال عمل به مشهور متعین است چنانک در مقبوله عمر

بن حنظله است که خذ بالمجمع علیه بین اصحابک و دع الشاذ النادر و بعضی از اصحاب تو هم کرده اند که این عبارت جزو حدیث زراره است و غافل شده اند از آن که حدیث زراره در کلینی و تهذیب و غیرهما موجود است و همین حکم جاموس است و بس و لیکن از مثل علامه و کثرت و سرعت تصنیف او عجیب نیست.

(و یقصد المصدّق الموضع الّذی فیه الغنم فینادی یا معشر المسلمین هل للّه فی أموالکم حقّ فان قالوا نعم امر ان یخرج الیه الغنم و یفرّقها فرقتین و یخیّر صاحب الغنم احدی الفرقتین و یاخذ المصدّق صدقتها من الفرقه الثّانیه فان احبّ صاحب الغنم ان یترک المصدّق له هذه فله ذلک و یاخذ غیرها فان احبّ صاحب الغنم ان یترک و یاخذ هذه ایضا فلیس له ذلک) عبارت فقه رضویست بعد از عبارت سابق و قبل از لا حق و قصد می کند عاملی که گیرنده زکاتست آن موضعی را که گوسفند در آنجاست و ندا می کند به آواز بلند خودش یا کسی از قبل او چون مناسب عدول ذوی المروات نیست فریاد کردن که ای گروه مسلمانان آیا خدا را در اموال شما حقی هست پس اگر بگویند که بلی امر کند که گوسفند را مثلا بیرون آورند از جاهای خود اگر بیرون نباشد و آن را دو حصه کند و صاحب را مخیّر سازد که هر یک از این دو حصه را که می خواهی اختیار کن و حصه دیگر را عامل برمی دارد پس اگر صاحب گوید که آن چه شما برداشته اید بمن گذارید و آن چه من دارم شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص:

بردارید می تواند گفت یک بار و اگر بعد از برداشتن بگوید که همان اول را بمن گذار نمی توان گفت.

و در حسن کالصحیح از عبد الرحمن منقولست از محمد بن خالد که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از گرفتن زکات حضرت فرمودند که این عنوان که می گیری از تو مقبول نیست گفت من آن را در میان اموال خود محافظت می کنم حضرت فرمودند که عاملت را بگو که مردمان را از سر آبی به آب دیگر جمع نکند چنانکه متعارف بوده است که عمال بر سر آبی نزول می کرده اند و نوکران خود را می فرستاده اند که هر کله که هست همه را به نزد ایشان می آورده اند چنانکه الحال نیز چنین است و بگو که جمع نکند در متفرق و فرق نکند در مجتمع و معنی این کلام خواهد آمد و چون داخل شود در مال آن را دو قسمت کند و صاحب مال را مخیر سازد و هر حصه که او خواهد به او دهد پس اگر صاحب مال یک گوسفند یا دو یا سه را خواهد بدهد و عوض بگیرد پس چون زکات را جدا کند و خواهد که بفروشد به عنوانی که هر که زیاده کند بگیرد و به جایی قرار گیرد که دیگر کسی زیاد نکند اگر صاحبش خواهد که بخرد و دیگران نیز خواهند به او دهد، و اگر او نخواهد به دیگران دهد و در صحیح از علی بن یقطین منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که وکلا دارم که زکات مرا به مستحقین می دهند و می دانند که به شیعه

اثنی عشری صالح می باید دادن خوبست حضرت فرمودند که اگر ثقه و محل اعتماد باشند بگو که به که می باید داد و اگر ثقه نباشند خود بده ظاهر آنست که لازم نیست که عادل باشد بلکه می باید که ظن غالب داشته باشد که می دهد و اگر عادل باشد احوط است چون اعتماد بر غیر عادل نیست و احوط آنست که خود بدهد مطلقا.

(و لا یفرق المصدّق بین غنم مجتمع و لا یجمع بین متفرّق) عبارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۳

فقه رضویست و صحیحه محمد بن قیس و صحیحه عبد الرحمن که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که عامل را جایز نیست که جدا کند مجتمع در ملک را هر چند در جاهای مختلف باشند و جمع نمی تواند کرد در میان ملک چند کس اگر چه در یک جا چرا کنند پس اگر شخصی چهل گوسفند داشته باشد بیست گوسفند در شهری و بیست در شهری دیگر زکات بر او واجب است و اگر دو کس با هم شریک باشند در چهل گوسفند بر هیچ یک از ایشان واجب نیست و عامه نیز همین حدیث را از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده اند از آن جمله بخاری در باب زکات از ابن عمرو از انس از آن حضرت روایت کرده اند به همین عبارت و مع هذا جمعی از عامه بر ایننند که اگر مال دو کس در یک جا چرا کنند هر دو را با هم ضم می کنند.

(و روی عبد الرّحمن بن الحجّاج عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال لیس فی الاکیله و لا فی الرّبّی الّتی

تربّی اثنین و لا شاه لبن و لا فحل الغنم صدقه) و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند زکات نیست در گوسفندی که از جهه شیر خوردن مقرر ساخته باشند، به مقدار خوردن و آن را حساب نمی کنند، و زکات نیست در گوسفندی که دو بچه داشته باشد و تربیت هر دو کند و در گوسفندی که از جهه شیر خوردن مقرر باشد و در گوسفندی که از جهه جهانیدن مقرر باشد و این هر دو نیز بقدر ضرورت مستثنی است و اکثر اصحاب شاه لبن را استثنا نکرده اند اگر صاحب حساب کند و ندهد احوط است و گوسفند خوردن و قوچ از جهت جهانیدن را حساب نمی کنند و به جبر از مالک نمی گیرند و اگر حساب کند و ندهد احوط است، اما ربّا به این معنی که آن را تربیت کنند و علف دهند به اعتبار آن که معلوفه است نه حساب می کنند و نه می گیرند و باین معنی که در این حدیثست محتمل است که چون بچه همیشه آورد و از نفایس اموال است به جبر نتوان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۴

گرفت چون منقولست از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که به عمال می فرمودند که زنهار که کرائم و نفایس اموال ایشان را مگیرید و با به سبب آن که تازه دو بچه آورده باشد نیز بمنزله بیمار است تا پانزده روز و بعضی تا پنجاه روز گفته اند و ظاهر آنست که اگر صاحب دهد عامل نمی گیرد اما حساب می کنند آن را و اگر یک بچه داشته باشد نیز عامل نمی گیرد چنانچه خواهد

آمد در حدیث سماعه و ربّا باین معنی که در این حدیثست از عامه و خاصه کسی نقل نکرده است با آن که همه این حدیث را دیده اند و در کافی و فقیه مذکور است و عمده اینست که هر چه را شیخ اعتبار می کرده است به آن عمل می کرده اند و شیخ به این حدیث عمل نکرده است بلکه در تهذیب نقل نکرده است.

(و فی روایه سماعه قال لا تؤخذ الاکوله و الاکوله الکبیره من الشّاه تکون فی الغنم و لا والد و لا کبش الفحل) و در موثق از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اکوله را حساب نمی کنند یا جبرا از صاحب نمی گیرند چنانکه ظاهر این حدیثست و در حدیث سابق بود که حساب نمی کنند و هر گاه حساب نکنند البته به جبر نخواهند گرفت و اکوله گوسفند بزرگی است یعنی فربهی که در کله گوسفندان می باشد که معد است از جهه اکل و بعضی گفته اند که آنست که خصی کرده باشند یا پیر باشد یا عقیم و نازاینده باشد و این دو معنی انسب است به آن چه در این حدیثست و این معانی را صاحب نهایه در معنی اکوله ذکر کرده است و بنا بر این اگر مالك دهد عامل نمی گیرد چون زبونست و بنا بر معنی اول به جبر نمی توان گرفت چون از نفایس اموال است و تازه زاییده نیز بمنزله بیمار است نمی گیرد مگر آن که همه یا اکثر چنین باشند که بالنسبه خواهد گرفت و قوچ را اگر پیر باشد نمی گیرند و اگر جوان باشد به جبر نمی گیرد.

(و ساله اسحاق بن عمّار

عن السّخل متى تجب فيه الصّدقه قال اذا

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۵۰۵

اجذع) و کلینى در صحیح از صفوان از اسحاق روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از بزغاله و بره که کى واجب مى شود در آن زکات یعنى از زکات مى توان داد حضرت فرمودند که هر گاه جذع شود یعنى دندان در آورد یا صاحب نشاط شود که بر ماده جهد و اشهر آنست که بزغاله در سال دویم جذع مى شود و بره در ماه هفتم و بعضى گفته اند که اگر بره مادر و پدرش جوان باشند در ماه هفتم جذع مى شود و اگر پیر باشند در ماه نهم و احوط آنست که کمتر از نه ماهه را ندهد و اکثر علما حمل کرده اند این حدیث را بر آن که گوسفندى که در زکات شتر دهند جذع مى توان داد و در زکات گوسفند مناسب گوسفندان مى باید داد چنانکه گذشت در احادیث عمال که مال را قسمت مى کنند و اگر اختیار با مالک باشد و جذع تواند داد قسمت بى فایده است و احادیث زکات ظاهر همه آنست که در عین است و دیگر احادیث خواهد آمد پس احتیاط با علماست اگر جزم نکنیم.

(و قال الرّضا صلوات اللّٰه علیه انّ بنى تغلب أنفوا من الجزیه و سألوا عمر ان یعفیهم فخشى ان یلحقوا بالرّوم فصالحهم على ان صرف ذلک عن رءوسهم و ضاعف علیهم الصّدقه فرضوا بذلک فعلیهم ما رضوا به و صالحوا علیه إلى ان یظهر الحقّ) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرزندان تغلب که از جمله نصارى عرب بودند عار خود مى دانستند

جزیه دادن را و از عمر طلبیدند که ایشان را معاف کند از دادن جزیه و عمر ترسید که اگر ایشان را معاف نکند به فرنگ روند که در شام بودند با ایشان صلح کرد بانکه جزیه را از ایشان برداشت که سر شمار نکنند اما دو عشر بدهند از زکات مال که خمس باشد و خواهد آمد در حدیث محمد بن مسلم پس نصاری به همین راضی شدند پس بر ایشان است که بر آن چه راضی شده اند و صلح نموده اند وفا کنند تا حضرت صاحب الامر (ص) در آید یا پیشتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۶

اگر خدا را مصلحت باشد چنانکه فضل الهی شامل احوال بندگانش شد به سلطنت پادشاهان صفویه انار اللّه تبارک و تعالی براهینهم.

[زکات از مالیات حساب می شد]

(و ساله یعقوب بن شعیب عن العشور الّتی تؤخذ من الرّجل یحتسب بها من زکاته قال نعم إن شاء) و در حسن کالصحیح و در صحیح از یعقوب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق اللّه علیه از زکاتی که عامه ده یک می گیرند از شخصی آن را از زکات خود حساب می تواند کرد که دیگر زکات ندهد حضرت فرمودند که اگر خواهد حساب می تواند کرد و در این باب احادیث صحیحه وارد شده است که آن چه پادشاهان جور می گیرند از بابت زکات به زکات حساب می توان کرد و دیگر احتیاج نیست زکات دادن و احادیث صحیحه وارد شده است که زکات را بغیر شیعه اثنی عشری نمی توان داد و جمع بین الاخبار می توان کرد به چند وجه یکی آن که آن چه را ایشان می گیرند زکات آن را نمی باید داد و

بمنزله مالی است که دزد یا غاصب ببرد زکات آن را نمی باید داد.

دویم آن که باختیار خود جایز نیست بغیر شیعه دادن و اگر به جبر بگیرند ایشان حق فقرا را برده اند بر صاحب دیگر چیزی نیست.

سیم آن که این حکم مخصوص زمان حضرت امام معصومی است که فرموده اند صلوات اللّٰه علیهم مثل آن که خواهد آمد در خمس و ائمه معصومین (صلوات اللّٰه علیهم) مختارند در عفو و اخذ و این احتمال اظهر است از روایات منقوله در این باب و خواهد آمد مرسله حماد و در باب خمس که امام در زکوات قوت سالیانه می دهد به فقرا و مساکین و هر چه زیاد می آید از امام است و هر چه کم می آید بر امام است پس ائمه هدی مال خود را حلال می کردند و در خصوص این حدیث حمل می توان کرد بر زکات تجارت چون لفظ عشور شایع است در این باب و عامه بعضی ربع عشر می گیرند و عشور می گویند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۷

جمعی که عشر می گیرند متابعت فرنگ می کنند که هر گاه فرنگ مسلط باشد و گیرد بطریق اولی می باید که راضی باشند که به مسلمانان بدهند و چون زکات تجارت واجب نیست سهل است اگر دیگر ندهند و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی السّکونیّ عن جعفر بن محمّد عن آبائه عن علیّ صلوات اللّٰه علیهم قال ما اخذ منک العاشر فطرحه فی کوزه فهو من زکاتک و ما لم یطرح فی الکوز فلا تحسبه من زکواتک) و در موثق از سکونی منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر چه را عشار از تو می گیرد از جهه

زکات تجارت یا از قیمت اجناس اربعه و در کوزه اش اندازد آن از زکات تو محسوبست و هر چه را در کوزه نیندازد آن را از زکـات خود حسـاب مکن ممکن است که این حکم مخصوص زمان آن حضـرت بوده باشـد که عمال را ابو بکر یا عمر تعیین کرده باشـند و حضرت نتوانستند که اینها را عزل نمایند چنانکه خواهد آمد در قضای شریح و مقرر ساخته باشند که هر چه آن عمال گیرنـد از زکات تجارات یا قیمت اجناس در کوزه اندازنـد و جمعی ناظر ایشان باشـند پس آن چه در کوزه می انـداخته باشـند آن حضرت آن را به مستحقین رسانند و هر چه در کوزه نیندازند جرم نداشته باشند که بتصرف آن حضرت دهند بنا بر این مقرر ساخته باشند که چون ایشان دهند می باید که در حضور شما به کوزه اندازند و اللَّه تعالی یعلم.

[مخارج خانه زکات ندارد]

(و روی سـماعه عن ابی بصـیر عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قـال قلت له الرّجـل یخلّف لأـهله نفقه ثلاثه آلاف درهم نفقه سنتین [سـنین- خ] علیه زکاه قال إن کان شاهـدا فعلیه زکاه و ان کان غائبا فلیس فیها شـی ء) و منقولست در موثق از ابو بصـیر که گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه که اگر شخصـی از جهه خانه خود سه هزار درهم بگذارد از جهه نفقه دو سال ایشان یا نفقه چند سال آیا بران زکات هست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۸

حضـرت فرمودند که اگر خود حاضـر است زکات بر او واجبست و اگر غایبست بر او چیزی نیست، و به همین مضـمون اسـت صحیحه ابن ابی عمیر از

بعضـی از اصـحاب ما از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه و صـحیحه صـفوان از اسـحاق بن عمار از حضرت امام موسی کاظم صـلوات اللّٰه علیه و بعید نیست که چون در غیبت اش تمکن از تصرف تماما ندارد و مالی است در معرض صرف نمودن و تلف شدن زکات بر آن واجب نباشد و شک نیست که دادن احوط است چون اهل بمنزله وکیلند.

(و ساله صـلوات اللّٰه علیه محمّد بن النّعمان الاحول عن رجل عجّل زکاه ماله ثمّ أیسـر المعطی قبل رأس السّنه قال یعید المعطی الزّکاه) و کالصـحیح و در صـحیح منقول است از مؤمن الطاق که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه از شخصـی که زکات مال خود را پیش از وقت وجوب بدهـد و آن فقیر غنی شود پیش از سـر سال حضـرت فرمودند که صاحب مرتبه دیگر زکات را می دهـد چون بمنزله نماز پیش از وقت است و اگر بعنوان قرض داده باشد پس اگر به همین مال غنی شـده باشد بر او حساب می توان کرد و ظاهرش آنست که مال دیگر او را به همرسـیده است و محتمل است که عبارت را بفتح طاب خوانند یعنی مستحق مال را پس می دهد تا به مستحق دهد چون او از استحقاق بیرون رفته است و اول اظهر است.

(و سـئل صـلوات اللّٰه علیه عن رجـل اعطی زکـاه ماله رجلا و هو یری انّه معسـر فوجـده موسـرا قال لا یجزی عنه) و در صـحیح منقول است از ابن ابی عمیر از حسین از شخصی که نام برده است و ابن ابی عمیر فراموش کرده است و از جمله مراسیل

ابن ابی عمیر است که در حکم مسانید است با آن که از اهل اجماع است بر تصحیح ما یصح عنه که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که زکات مال خود را به شخصی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۹

دهد به گمان آن که پریشان است بعد از آن ظاهر شود که غنی بوده است حضرت فرمودند که مجزی نیست از او و حمل کرده اند بر صورتی که تفحص نکرده باشد از حال آن شخص و در حسن کالصحیح منقول است از عبید بن زراره که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که هر که یک درهم زکات مال خود را ندهد البته دو مثل آن را در راه باطل صرف نماید طوعا یا جبرا از او بگیرند، و هر که قدری از زکات مال خود را ندهد همان قدر را ماری کنند از آتش و در گردنش اندازند در روز قیامت عرض نمودم که هر گاه شیعه مدتی زکات مال خود را بغیر مستحق داده باشد بانکه سنّی باشد و یا غنی و یا واجب النفقه و یا سید باشد و بعد از آن دانست که مستحق نبوده اند آیا مرتبه دیگر می باید داد حضرت فرمودند که بلی عرض نمودم که اگر تفحص کرده باشد و سعی بسیار کرده باشد و به گمان آن که مستحق است داده باشد و بعد از آن ظاهر شود که بد کرده است و مستحق نبوده است حضرت فرمودند که در این صورت مرتبه دیگر نمی باید داد.

و در حسن کالصحیح از زراره از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

منقولست به همین عنوان و لیکن حضرت فرمودند که اگر اجتهاد کرده است یعنی تفحص بسیار کرده است و ظن به استحقاق آن شخص به همرسانیده است بری الذمه است و مرتبه دیگر نمی باید داد و اگر تقصیر نموده است در اجتهاد در طلب و تفحص حال او بری الذمه نیست.

و در صحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که در امر زکات و تصدقات واجبه از خمس و غیر آن مساهله نمی باید کرد که به خویشان و نزدیکان دهند بی مضایقه و از دوران منع نمایند یا تفحص احوال دوران کنند و تفحص احوال نزدیکان نکنند بلکه دور و نزدیک را تفحص می باید کرد اگر مستحق باشند بدهند اگر چه دور باشند، و ندهند با عدم استحقاق اگر چه نزدیک باشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۰

چون حق سبحانه و تعالی فقرا را شریک گردانیده است در مال اغنیا و فی الحقیقه مال ایشان را به ایشان می دهید پس مال ایشان را بغیر ایشان نباید داد چنانکه اگر کسی از شما چیزی طلبد هرگز به دیگری می دهید.

و در حدیث صحیح از زراره و بگیر و فضیل و محمد بن مسلم و برید منقولست که همه گفتند که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که هر گاه شخصی بر مذهب باطلی باشد ازین مذاهب باطله که شایع است و حق سبحانه و تعالی تفضل کند بر او که هدایت یابد بمذهب حق ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اعاده نمی کند نماز و روزه و حجی را که در اوقات ضلالت و کفر کرده باشد اما زکات را. مرتبه دیگر می دهد چون

زکات را به شیعه می باید داد و او به سنیان داده است.

و در حسن کالصحیح دیگر نیز به همین مضمون از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست و در صحیح از اسماعیل منقولست که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه سؤال کردم که زکات را بغیر شیعه اثنا عشری می توان داد حضرت فرمودند که نه و نه زکات فطره را.

و در حسن کالصحیح منقولست از شهاب که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که مبتلا شده ام به آن که هر مرتبه که بخواب می روم زنی از جن بخواب من می آید و بد خواب می شوم حضرت فرمودند که زکات بده گفت گفتم می دهم حضرت فرمودند که می دهی اما به مستحق نمی دهی به مستحق می باید داد.

[اگر زکات تلف شود]

(و روی محمّد بن مسلم عنه صلوات اللّه علیه انّه قال له رجل بعث بزکاه ماله لتقسم فضاعت هل علیه ضمانها حتی تقسم فقال اذا وجد لها موضعا فلم یدفعها فهو لها ضامن حتّی یدفعها فان لم یجد لها

من یدفعها الیه فبعث بها إلی أهلها فلیس علیه ضمانها لأنّها قد خرجت من یده و کذلک الوصیّ الّذی یوصی الیه یکون ضامنا لما دفع الیه اذا وجد ربّه الّذی امر بدفعه الیه فان لم یجد فلیس علیه ضمان) و کالصحیح بروایت کلینی چنانکه داب فقیر است که اگر همین حدیث را کلینی یا صدوق در کتاب دیگر به سندی بهتر روایت کرده اند اول سند این کتاب را ذکر می کنیم و بعد از آن سند دیگر را به آن که علامه غالبا در منتهی حدیثی که محمد بن مسلم در این کتاب روایت

کرده است از صحیح می شمارد بلکه اکثر اصحاب مرا سیل این کتاب را صحیح می شمارند و هم چنین کافی را چون هر دو ضامن صحت جمیع احادیث» هر دو کتاب شده اند و هیچ شک نیست که حکم به صحتی که ایشان کرده باشند اقوی است از حکمی که ارباب رجال کرده باشند خصوصا در مثل کتب امثال محمد بن مسلم و فضیل که در اشتهار کالشمس فی رابعه النهار بوده است خصوصا هر گاه روایت صدوقین جمع شود مانند این حدیث بلکه اکثر احادیث مجتمع است روایت این هر دو و روایت شیخ از کتاب دیگر، و در روضه تصریح به آن کرده ام در هر حدیثی و کلینی از محمد روایت کرده است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی زکات مالش را بفرستد که قسمت کنند بر مستحقین و در راه تلف شود آیا ضامن هست زکات را که مرتبه دیگر بدهد و در فقرا قسمت کند حضرت فرمودند که اگر در آنجا مستحق باشد و نداده باشد و به موضعی دیگر فرستاده باشد ضامنست تا به مستحق رسد یعنی اگر در آنجا به مستحق رسد از عهده ضمان بیرون می آید پس اگر در آنجا مستحق نباشد و زکات را به جایی دیگر فرستد که در آنجا مستحق باشد ضامن نیست یعنی اگر به امینی داده باشد که برساند و چون به او می دهد همان است که به مستحق داده است، و هم چنین هر گاه شخصی را وصی کرده باشند که مالی را به جمعی برساند مثل مستحقین یا سادات

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۲

اگر

در آنجا باشند و او به جایی دیگر فرستد ضامنست و اگر در آنجا نباشند و بفرستد ضامن نیست اگر تلف شود و بر این محمولست صحیحه محمد بن حمزه که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه از شخصی که زکات مال خود را از شهری به شهری فرستد که صرف شود بر برادران مؤمن او و آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی و ظاهرش نیز اینست که در آنجا برادران مؤمن نیستند.

(و روی ابو بصیر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال اذا اخرج الرّجل الزّکاه من ماله ثمّ سمّاها لقوم فضاعت او ارسل بها إلیهم فضاعت فلا شی ء علیه) و در موثق و در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی زکات مال خود را بیرون کند و از جهه جمعی که مقرر ایشانست که همیشه می گیرند یا اعم مقرر سازد و تلف شود یا از جهه ایشان فرستد و تلف شود بر او چیزی نیست و محمول است بر آن که مستحق نباشد در آنجا چنانکه در حسن کالصحیح از زراره منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که برادر او زکاتش را فرستاده باشد به نزد او که قسمت کند بر مستحقین و تلف شود حضرت فرمودند که هیچ یک ضامن نیستند نه آن که داده است و نه آن که آورده است عرض نمودم که اگر مستحق بهم نرسد و نزد صاحب فاسد شود یا متغیر شود آیا ضامن هست حضرت فرمودند که نه اما اگر مستحق باشد و

او ندهد یا تلف شود یا فاسد شود ضامن است.

و در صحیح از بکیر منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که زکات مالش را بفرستد که به مستحق دهند دزد ببرد یا ضایع شود حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست.

و در حسن کالصحیح از عبید منقول است که حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه زکات را بیرون کند از مال خود اگر چه از برای کسی مقرر نساخته باشد و تلف شود او بری الذمه است و ظاهر این دو خبر اینست که در شهر تلف شده باشد بی تقصیر او.

[زکات هر شهری در همان جا صرف شود]

(و کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یقسم صدقه اهل البوادی فی اهل البوادی و صدقه اهل الحضر فی اهل الحضر و لا یقسمها بینهم بالسّویّه یقسمه علی قدر من یحضره منهم و ما یری لیس فی ذلک شی ء موقّت) و در حسن کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که داب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله این بود که قسمت می فرمودند زکوات صحرا نشینان را در ایشان و زکوات اهل شهر را بر مستحقین شهر و میانه ایشان مساوی قسمت نمی فرمودند که هر که باشد بدهند بلکه بهر که حاضر بود می دادند بهر چه مصلحت اقتضا می کرد بحسب احتیاج و کثرت و قلت عیال و ظاهر آنست که بر سبیل استحباب باشد چون مساکین هر جا نظر به آن جا دارند و انتظار وقت زکات می کشند و محتمل است که بر سبیل وجوب باشد.

چنانکه در

صحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه می فرمودند که حلال نیست زکات مهاجرین بر اعراب و زکات اعراب بر مهاجرین و محمول است بر کراهت چون پیشتر گذشت که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله عمال می فرستادند که زکوات را به خدمت آن حضرت آورند و ممکن است که عمال بعضی را بانها می داده باشند و آن چه زیاده بوده است می آورده باشند یا فقرا نیز می آمده باشند و حضرت به ایشان می داده باشد.

(و فی روایه درست بن ابی منصور قال قال ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه فی الزّکاه یبعث بها الرّجل إلی بلد غیر بلده فقال لا باس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۴

یبعث بالثّلث او الرّبع) و در موثق از درست منقولست که گفت مردی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند در شخصی که زکاتش را از شهری بشهر دیگر فرستد فرمودند که باکی نیست که ثلث آن را یا چهار یک آن را بفرستند و این تردید را حضرت نفرمودند بلکه راوی حدیث که ابن ابی عمیر است شک دارد که حضرت ربع فرمودند یا ثلث و این سخن از ابراهیم بن هاشم است که کلینی از علی روایت کرده است از پدرش یعنی حضرت نفرمودند که ثلث یا ربع بفرستد و این در صورتی است که حضرت داند که در این شهر مستحقین باشند و از ایشان ثلث یا ربع زیاد آید بشهر دیگر فرستند یا در آن شهر فقرا زیاده از مال زکات باشند و غرض این باشد که همه منتفع شوند.

(و روی عنه صلوات اللّه علیه هشام بن الحکم رحمه اللّه فی

الرّجل يعطى الزّكاه يقسـمها أ له ان يخرج الشّـى ء منها من البلده الّتى هو بها إلى غيرها قال لا باس) و به اسانيد متكثره صحيحه كه نه سـند صحيح است از هشام رحمه اللَّه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه در شخصى كه زكات به او دهند كه آن را قسـمت كند آيا مى تواند كه بعضى از آن را از آن شهرى كه هست به شهرى ديگر فرستد حضرت فرمودند كه باكى نيست و حمل كرده اند بر آن كه در آن شـهرى كه مى فرسـتد مردمان آن شـهر اولى باشند از مردمان اين شهر بانكه اغنياى آن شهر سنيان باشند و به شيعيان زكات ندهند يا مستحقين در آن شهر بيشتر باشند.

چنانكه منقول است در صـحيح از ضـريس كه گفت مداينى از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه عليه سؤال كرد كه زكات مال خود را بيرون مى كنيم به كه بدهيم حضـرت فرمودند كه بهم مذهبان خود بده آن شـخص گفت كه من در شـهرى ام كه از شيعيان شما يك كس در آنجا نيست حضرت فرمودند كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۵۱۵

به شـهرى فرست كه شـيعيان در آنجا باشند و به شيعيان دهند و به جمعى مده كه اگر ايشان را طلب كنى از جهه كارى مددت نكننـد و اگر فرصت يابند تا قتل همراه باشـند و بنا بر نسـخه ديگر و اللَّه هر چه به شـيعيان مى دهى در دنيا و عقبى انفع است و در موثـق كالصـحيح منقـول است از وهيب كه بـا ابـو بصـير بوديم كه عمرو بن اليـاس به نزد او آمـد و گفت اى ابو محمـد به درستى كه

برادرم در حلب می باشد و شیعه در آنجا کمند زکات مالش را فرستاده است که در کوفه به شیعیان دهم قطاع الطریق همه را از اهل قافله برده اند اما در این مسأله حدیثی بخاطر داری گفت بلی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم ازین مسأله و گمان نداشتم که کسی ازین مسأله هرگز از من سؤال خواهد کرد و به حضرت عرض نمودم که فدای تو گردم اگر شخصی زکاتش را از شهری به شهری فرستد و راه زنان ببرند حضرت فرمودند که از او مجزیست و اگر من باشم مرتبه دیگر می دهم. و ازین حدیث ظاهر می شود که ضمان بر سبیل استحباب باشد اگر چه در چنین صورتی بی دغدغه ضمان نیست چون راوی ذکر کرد که در حلب شیعه کمند و ظاهر احوال آن زمان نیز چنین بوده است که به سبب عدم مستحق نقل می کرده اند.

و در صحیح از علی بن بلال منقول است که عریضه نوشتم به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و او از اصحاب حضرات امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکریست صلوات اللّٰه علیهم و هر یک محتمل است و سؤال کردم که آیا جایز است که زکات مال و تصدق را به محتاجی دهم که شیعه اثنا عشری نباشد حضرت در جواب فرمودند که زکات و صدقه را مده بغیر اصحابت که شیعیان اثنی عشری اند.

و کالصحیح منقولست از عمر بن یزید که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از تصدق دادن به ناصبی و زیدی حضرت فرمودند که تصدق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۶

به ایشان مده و اگر

توانی آب به ایشان مـده و زیـدی نیز ناصبی است و عداوت با ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم دارند که چرا جهاد نمی کنند چنانکه زید یک ساعت خروج کرد و خود را با جمعی کثیر به کشـتن داد و از این جهت است که سـنیان با زیدی [بد] نیسـتند چون در بطلان شـریکند و اکثر فسادها از علما زیدیه شد و چندین هزار کس از سادات و شیعیان را به کشتن دادند و مباحثاتی که با حضـرات ائمه هدی صـلوات اللّٰه علیهم همیشه می کردند مشهور است و بعضی از آنها در کافی مذکور است و در موثق کالصـحیح منقولست از ابن ابی یعفور که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم زکات را به که بایـد داد حضـرت فرمودنـد که به اصـحابت یعنی اثنی عشـری عرض کردم که اگر زیاد آیـد فرمودند که به ایشان ده گفتم اگر زیـاد آیـد فرمودنـد به ایشـان ده عرض کردم که اگر زیـاده آیـد فرمودنـد که بـاز به ایشان ده عرض نمودم که باین سایلان سـنی چیزی نـدهیم فرمودند که نه مگر خاک مگر آن که رحم کنی بر ایشان پاره نانی بدهی و انگشت ابهام را بر بیخ انگشتان گذاشتند یعنی بقدر چهار انگشت پاره باشد از نان و از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه منقولست که پدرم صلوات اللّٰه فرمودند که روزی نزد پدرم صـلوات اللّٰه علیه بودم که شخصـی آمد و گفت که من از اهل ریم و زکاتی دارم به که بدهم حضرت فرمودند که بما ده آن مرد چنین فهمید که حضرت از جهه خود فرمودند

گفت زکات بر شما حرام است چگونه به شما دهم حضرت فرمودند که هر گاه به شیعیان ما دهی بما داده گفت در آنجا نمی شناسم کسی را که شیعه باشد فرمودند که یک سال صبر کن گفت اگر در آن سال نیابم کسی را فرمودند که دو سال تا چهار سال رسیدند در سؤال و جواب آن مرد گفت اگر نیابم شیعه را حضرت فرمودند که در کیسها کن و در دریا انداز زیرا که حق سبحانه و تعالی اموال ما را و اموال شیعیان ما را حرام گردانیده است بر دشمنان ما و احادیث در این باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۷

متواتر است و اینها در صورتیست که تقیه نباشد که اگر تقیه باشد جایز است به ناصبی دادن چه جای دیگران.

چنانکه در حسن از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که اگر دانی که ناصبی است تصدّق به او مده مگر آن که از زبانش ترسی که در آن صورت دین و عرض خود را از او می خری بمال و احادیث متواتره که در تقیه وارد شده است و در مالیات دشمنی بیشتر است بلکه غالب اوقات دشمنیها بر سر مال است چنانکه گذشت که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه زکات خود را به هشام و سلیمان دادند و از روی تقیه بود اگر چه در واقع زکاه نبود و لیکن از جهه تسهیل امور بر شیعیان کردند تا بر ایشان دشوار نباشد.

[تبدیل زکات به پول]

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن الرّجل یعطی من زکاته عن الدّراهم دنانیر و عن الدّنانیر دراهم

بالقيمه أ يحلّ ذلك قال لا باس به) و به اسانيد صحيحه منقول است از على كه گفت سؤال كردم از برادرم حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّه عليه از شخصى كه از زكات خود بدل از شاهى اشرفى دهد و بدل از اشرفى شاهى دهد به قيمت آن بحسب متعارف وقت آيا جايز است حضرت فرمودند كه باكى نيست يعنى اگر از جنس بدهند بهتر است.

(و كتب محمّد بن خالد البرقىّ إلى ابى جعفر الثّانى صلوات اللّه عليه هل يجوز ان يخرج عمّا يجب فى الحرث من الحنطه و الشّعير و ما يجب على الذّهب دراهم بقيمه ما يسوى ام لا يجوز الّا ان يخرج من كلّ شى ء ما فيه فاجاب صلوات اللّه عليه أيّما تيسّر يخرج) و به اسانيد صحيحه منقول است كه محمد بن خالد برق رودى كه از دهات قم است گفت عريضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقى صلوات اللّه عليه كه آيا جايز

است كه اخراج كنند زكات را بدل از آن چه واجبست از گندم و جو و بدل از طلا و نقره بيرون كنند و به قيمت سوقى همه هر چه شود شاهى بدهند يا آن كه جايز نيست مگر آن كه از هر جنسى آن چه واجب شده باشد از آن جنس بدهند حضرت در جواب عريضه فرمودند كه هر يك كه به آسانى دست دهد اخراج مى كنند و ظاهر جواب عموم دارد اگر چه محتمل است كه مراد درهم باشد كه از اخراج درهم يا عين هر يك ميسر شود اخراج مى كنند و اين احوط است چون شاهى كه هست هر چه

می خواهند می خرند بخلاف ساير اجناس و كالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه از آن حضرت سؤال كردند از شخصى كه از مال زكات جامه و آرد بو داده و بو نداده و خربزه و انگور خرد و قسمت كند آن را بر مستحقين حضرت فرمودند كه نمى دهد به ايشان مگر دراهم را چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است پس بنا بر اين احوط آنست كه از جنس بدهد يا دراهم و عوض دراهم دينار هم مى تواند داد چنانكه گذشت اما غير اينها را ندهد چون ظاهر اخبار آنست كه زكات در عين است آن چه را دليل اخراج كرده است همين است و ما بقى بحال خود است و اين خبر مؤيد است و اللَّه تعالى يعلم.

[زكات زمينى يا خانه بخرد آيا بر او چيزى هست]

(و سال عمر بن يزيد ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه عن رجل فرّ بماله من الزّكاه فاشترى به ارضا او دارا أ عليه فيه شى ء فقال لا و لو جعله حليّا او نقرا فلا شى ء عليه و ما منع نفسه من فضله اكثر ممّا منع من حقّ اللَّه الّذى يكون فيه) در كافى بان يكون فيه و اين بهتر است.

و در صحيح و حسن كالصحيح منقول است از عمر كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه از شخصى كه از جهه گريختن از زكات زمينى يا خانه بخرد آيا بر او چيزى هست از زكات يا گناه حضرت فرمودند نه و اگر آن كه زيور و زرينه آلات مى كرد يا شمس مى كرد كه از جنس او

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۵۱۹

بود بر او زكات نمى بود چه

جای آن که از غیر جنس زکاتی کرده است و لیکن آن چه کرده است بر خود که فضل الهی را از خود باز داشته است بیشتر است از آن چه منع کرده است حق الهی را که در این مال خواه است بود اگر تبدیل نمی کرد، یا آن چه منع کرده است خود را از فضل حق سبحانه و تعالی بیشتر است از نفعی که به او رسیده است از ندادن زکات و آن فضل زکاتیست که اگر تبدیل نمی کرد در این مال می بود که ممّا بیان ما کند یعنی نفع ابدی را ترک کرده است از جهه نفع فانی و این حدیث محمولست بر فرار پیش از حول و چند حدیث موثق کالصحیح وارد شده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که اگر بقصد فرار کرده باشد زکات می دهد محمولست بر استحباب یا بعد از سال چنانکه گذشت.

(و روی زراره و محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال أیّما رجل کان له مال و حال علیه الحول فانّه یزکّیه قیل له فان وهبه قبل حوله بشهر او بیوم قال لیس علیه شی ء اذا) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر شخصی که او را مالی باشد و سال بر او بگردد آن را زکات می دهد و به آن حضرت عرض نمودند که اگر آن مال را ببخشد به کسی پیش از آن که سال بر او بگردد به یک ماه و یا به یک روز حضرت فرمودند که در این صورت بر او چیزی نیست.

(و روی زراره عنه

صلوات اللّه علیه انّه قال انّما هذا بمنزله رجل افطر فی شهر رمضان یوما فی اقامته ثمّ یخرج فی اخر النّهار فی سفر و اراد به سفره ذلک ابطال الکفّاره الّتی وجبت علیه) این حدیث تتمه آن خبر است چنانکه مذکور است در کافی و علل غایتش آن که خبر اول را زراره و محمد بن مسلم هر دو روایت کرده اند و این خبر را زراره روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که حضرت فرمودند تمثیل هر دو حکم را بانکه آن چه گفتیم از آن که فرار بعد از حول سبب سقوط زکات نمی شود و پیش از حول

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۰

می شود شبیه است بانکه شخصی مقیم باشد و در حال اقامت یک روز را افطار کند و در آخر روز به سفری رود و غرضش از این سفر اسقاط کفاره باشد که بر او واجب شده است ساقط نمی شود چنانکه تبدیل بعد از حول سبب سقوط زکات نمی شود و اگر این مرد بقصد افطار ماه رمضان بسفر رود و بخورد کفاره ساقط است چنانکه اگر قبل از حول ببخشد زکات ساقط است و این تتمه در روایت مذکور است و چون صدوق تتمه را ذکر نکرده است مشتبه شده است بر فضلا جمعی چنین حل کرده اند که تشبیه در جزو اخیر است و کفاره ساقط است مطلقا و بعضی تخصیص داده اند بسفر ضروری بنا بر آن که فی علم اللّه این شخص مکلف بصوم نیست چون حق سبحانه و تعالی می دانست که بسفر خواهد رفت و زن حایض خواهد شد پس کاشف آمد که مکلف بصوم نبوده است بلکه مکلف

به امساک بوده است نهایتش اینست که آثم باشد. از جهه جرات چنانکه اگر کسی چیزی را گمان کند که شرابست و بخورد و بعد از آن ظاهر شود که شراب نبوده است او را حد شارب الخمر نمی زنند و هم چنین اگر کسی با زن خود به گمان آن که اجنبیه است جماع کند و کاشف آید که زن او بوده است حد زانی نمی زنند او را و علی هذا القیاس امثال این بسیار است و این سخنان متین است عقلا و لیکن مراد حضرت صلوات اللّٰه علیه نیست بلکه مراد اینست که کفاره می دهد آن را و به سبب جرات کفاره هست و قیاس باطل است و تشبیهی که حضرت فرموده اند از جهه توضیح است و چون ایشان احکام الهی را به نص نبی صلی اللّٰه علیه و آله می دانند و علتش را نیز می دانند اگر تشبیه کنند از بابت این خواهد بود که کسی بگوید زید در جاء زید مرفوع است زیرا فاعل است چنانکه در جاء عمرو مرفوع است و این قیاس در لغت نیست بلکه چون قاعده کلیه را از خارج می دانیم بیان قاعده کلیه می کنیم و قیاس بر ما حرام است چون علت حکم را نمی دانیم و استنباط می کنیم که این شبیه فلان مسأله است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۱

معارض آن بسیار است که از حیثیت دیگر شبیه به مسأله دیگر است و هر تشبیهی که در کلام ائمه معصومین واقع شده است یا از جهه توضیح و تفهیم است یا بواسطه آن که چون اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم با علمای عامه بحث می کرده اند تعلیم می فرموده اند

تـا باطـل آنهـا را بباطل بشـكنند از قبيل بحث الزامى چنانكه مـدار علامه حلى طاب ثراه بر اين است و حاشا كه اعتقاد به قياس داشته باشد چون كم است در صفحه از منتهى و تذكره نگفته باشد كه قياس باطل است.

و مع هذا قياس مى كند الزاما لهم و نقضا لأباطيلهم و ديگر وجوه گفته اند كه ذكر آن ناخوش است و همه از اين جهت اسـت كه ملاحظه نمى كرده اند و همين حديث بطوله در كافى و تهذيب هست و در روضه مذكور است با شرح.

[نه جنسى كه زكات در آن واجبست هر گاه آن را تبديل كنى در سال زكات ساقط مى شود]

(و قال ابو جعفر صـلوات اللّٰه عليه فى التسـعه الاصـناف اذا حوّلته فى السّـنه فليس عليك فيها شـى ء) و منقول است كه حضرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللّٰه عليه فرمودنـد در نه جنسـى كه زكات در آن واجبست هر گاه آن را تبـديل كنى در سال زكات ساقـط مى شود و بر تو چيزى واجب نيست و آن چه سـال اعتبـار دارد در آن ازين اجنـاس پنـج چيز است كه آن طلا و نقره و شتر و گاو و گوسـفند است و در غلات اربع سال اعتبار نـدارد بلكه مى بايد نزد صاحبش دانه ببندد و از آفت بگذرد پس اگر غله يا حاصل درخت را صـلح كند از كسى به زرى و بعد از يک ماه در ملك مشترى گندم و جو و خرما و انگور شود زكات بر مشتريست و اين معنى را سال ناميده اند مجازا يا تغليبا و دور نيست كه مضـمون حديث صـحيح زراره باشد و در آن حديث لفظ نه نيست پس حديث ديگر است يا صدوق سهو نموده است يا تجويز كرده است.

[خانه جزء مال نيست]

(و سـئل ابو جعفر و ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليهما عن الرّجل له دار و خادم و عبد أ يقبل الزّكاه قالا نعم انّ الدّار و الخادم ليسا بمال)

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۵۲۲

روايت كرده است شـيخ در صـحيح و كلينى در حسن كالصحيح از عمر بن اذينه از جمعى و آن جمع فضلاء اصحاب حضرت امـام محمـد بـاقر و حضـرت امـام جعفر صادقنـد صـلوات اللّٰه عليهما چنانكه مـدار روايات او ازين جماعت است و آن زراره و محمد بن مسلم و فضيل و بريد و بگير و

ابو بصیر است غالبا که از این دو معصوم روایت کرده اند که از ایشان سؤال کردند از شخصی که او را خانه و کنیزکی و غلامی باشد آیا زکات قبول می کند فرمودند که بلی به درستی که خانه و خدمتکار که کنیز است غالبا مال نیستند یعنی از جمله ضروریاتند و در قوی از سعید بن یسار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که حلال است زکات از برای صاحب خانه و خادم و آن حضرت می فرمودند که اینها مال نیستند و کلینی در قوی از عبد العزیز روایت کرده است که من و ابو بصیر داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و ابو بصیر عرض نمود که ما را دوستی هست که مردیست راست گو و شیعه است حضرت فرمودند که ای ابو محمد این کیست که او را مدح می کنی عرض نمود که عباس بن ولید بن صبیح است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی رحمت کند ولید را مطلب چیست گفت فدای تو گردم خانه دارد که چهار هزار درهم می ارزد و بحساب آن زمان چهل تومانست و کنیزکی دارد و غلامی دارد و شتری دارد که این غلام از آن شتر از جهه مردم آب می کشد و از دو شاهی تا چهار شاهی اجرت غلام و شتر می شود که دویست دینار تا چهار صد دینار باشد یعنی اقل آن چه کار می کند دو درهم است و اکثرش چهار درهم بغیر از علف شتر و عیال بار است آیا زکات می تواند گرفت حضرت فرمودند که بلی ابو بصیر گفت با آن که اینها دارد

زکات می تواند گرفت حضرت فرمودند که ای ابو محمد و این که حضرت کسی را به کنیت بخواند نهایت تعظیم بوده است تو مرا امر می کنی که بگویم خانه اش را بفروشد و حال آن که این خانه سبب عزت و اعتبار اوست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۳

و مع هذا سکنای اوست که ضرور است یا کنیزکش را بگویم بفروشد که خدمت او می کند و خدمت خانه او می کند و سبب عزت او و عیال اوست یا بگویم که غلام و شتر را بفروشد و معاش او از اینها می گذرد و قوت لا یموت اوست بلکه زکات می تواند گرفت و بر او حلال است و نه خانه را بفروشد و نه غلامش را و نه شترش را و از این حدیث ظاهر می شود که وضع متعارف را رعایت می باید کرد چون در چنین خانه بر آمده است نباید فروختن و خانه پست تر خریدن و در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که زکات حلال است کسی را که خانه و کنیز یا غلام داشته باشد، و حدیث موثق سماعه نیز خواهد آمد و از این اخبار استنباط کرده اند که ضروریات مستثنی است مثل کتب علمی ضروری و فروش و ظروف و سایر آن چه ضرور است مستثنی است از تعلیل حضرت که اینها مال نیستند یعنی ضرورند و احتیاط ظاهر است.

(و قد تحلّ الزّکاه لصاحب السّبعمائه و تحرم علی صاحب الخمسین اذا کان صاحب السّبعمائه له عیال کثیر فلو قسمها بینهم لم یکفه فلیعفّ عنها نفسه و لیأخذها لعیاله و امّا صاحب الخمسین فانّه یحرم علیه اذا کان وحده و هو محترف یعمل

بها و هو يصيب فيها ما يكفيه إن شاء اللّٰه تعالى) در موثق كالصحيح از سماعه منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه گاه هست كه حلال است زكات كسى را كه هفتصد درهم داشته باشد و حرامست بر كسى كه پنجاه درهم داشته باشد هر گاه صاحب هفتصد درهم عيال واجب النفقه بسيار داشته باشد كه اگر اين هفتصد درهم را برايشان قسمت كند كفايت قوت سال ايشان نباشد پس اولى آنست كه چون خود چيزى دارد عفت ورزد و از جهه خود نگيرد و از جهه عيال خود بگيرد و اگر از جهه عيال غير واجب النفقه بگيرد مانند برادر و خواهر بهتر خواهد بود و دور نيست كه مراد حضرت عيال غير واجب النفقه

باشد چون غالب اوقات غير واجب النفقه بيشتر از واجب النفقه مى باشند و اما كسى كه پنجاه درهم داشته باشد و حرفه و پيشه داشته باشد و تنها باشد و به همين مايه كار كند و معاشش گذرد بر او حرام است و هر دو مقدار بر سبيل مثال است بسا باشد كه عيالش بسيار باشند و ده هزار درهم كافى نباشد او را و بسا باشد كه عيال بسيار داشته باشد هيچ چيز نداشته باشد اما كسبى داشته باشد كه معاشش به آن گذرد و به همين مضمون است حديث موثق علاء بن رزين در سبعمائه و خمسين و حسن كالصحيح ابو بصير كه گفت از حضرت امام جعفر صادق شنيدم كه مى فرمودند كه كسى كه هفتصد درهم داشته باشد زكات مى تواند گرفت هر گاه چيزى ديگر نداشته باشد ابو

بصیر گفت عرض کردم که کسی که هفتصد درهم داشته باشد و گذارد تا سال بر او بگذرد زکات بر او واجبست یا چون زیاده از نصاب است بلکه نصاب سیزدهم است که دارد چون زکات تواند گرفت و اگر کسب کند نیز زکات سیزدهم تجارت را دارد و اگر نصاب اول را داشته باشد زکات نمی تواند گرفت چه جای نصاب سیزدهم حضرت فرمودند که زکاتش را به عیالش می خوراند و ظاهرش آنست که مایه اوست و زکات تجارت سنت است و او پریشان است و عیال غیر واجب النفقه دارد بخورد ایشان می دهد پس حضرت فرمودند که ما نگفتیم که هر که هفتصد درهم دارد زکات می تواند گرفت بلکه شخصی را می گوییم که اگر مایه را خرج کند کمتر از یک سال آخر شود و باین مایه کار می کند و معاشش نمی گذرد و اما اگر پیشه داشته باشد که معاشش از آن گذرد و دویست درهم داشته باشد که زکات بر آن واجب شود به شرایطش زکات نمی تواند گرفت و جمعی از اصحاب از این حدیث استدلال کرده اند که شخصی که یکی از نصابهای زکات را داشته باشد غنی است، و زکات نمی تواند گرفت و این حدیث دلالت دارد بلکه ظاهرش آنست که حرفه داشته باشد که معاشش از آن می گذرد به آن اعتبار غنی است و از احادیث سابقه نیز استنباط

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۵

کرده اند که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیه فرموده اند که حق سبحانه و تعالی از مال اغنیا قوت فقرا را مقرر فرموده است پس هر که زکات می دهد او غنی است و آن اخبار نیز مبنی بر اغلب است

چون این فرض نادر است که نصاب زکات داشته باشد و فقیر باشد و بر تقدیری که دلالت کند این اخبار تخصیص آن عمومات می کند و منافات ندارد که از حیثیت مال غنی باشد و از حیثیت عیال فقیر باشد اگر چه احوط آنست که که اگر چهل درهم داشته باشد که سال بر او گردد زکات نگیرد.

چنانکه در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر کسی زکاتی داشته باشد و مستحق بسیار باشند چه کند حضرت فرمودند که اگر توانی به همه بده پس حضرت فرمودند که کسی که چهل درهم داشته باشد و سال بر او بگذرد حلال نیست او را که زکات بگیرد و اگر زکاه بگیرد حرام گرفته است اگر چه ظاهرش آنست که کسی دارد که معاشش بان می گذرد یا این چهل درهم مایه اوست یا آن که گدائی می کند و این چهل درهم را دارد و در این صورت حرام بمعنی مکروه خواهد بود یا به اعتبار آن که گدائی با چیزی داشتن حرامست.

[جایز نیست که شارب الخمر را چیزی از زکات بدهند]

(و لا یجوز ان یعطی شارب الخمر من الزّکاه شیئا) و جایز نیست که شارب الخمر را چیزی از زکات بدهند و شیخان در صحیح از داود صرمی ممدوح روایت کرده اند که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شارب الخمر که به او از زکات چیزی می توان داد حضرت فرمودند که نه و ظاهر آنست که آن حضرت امام علی نقی صلوات باشند چون نجاشی ذکر کرده است که او را مسائل هست از آن حضرت (صلوات اللّٰه علیه) و ظاهر است

که تا شخصی از خواص ایشان نمی بوده است جواب مسایل او را نمی داده اند. لهذا این معنی را در مدح او ذکر کرده اند و از صدوق نیز ظاهر می شود که کتاب او معتمد طایفه علماء شیعه بوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۶

است و از این حدیث نهی ظاهر می شود و نهی اعم است از حرمت اگر چه لا یجوز قدما نیز صریح نیست در حرمت و شک نیست که ندادن زکات بشارب الخمر اولی است چون ممکن است که زر زکات را به بهای شراب دهد بلکه احوط آنست که به اصحاب کبایر ندهند و اولی آنست که بغیر عادل ندهند چنانکه ظاهر آیه للفقراء الذین الخ دلالت بر آن می کند.

[زکات به کثیر العیال]

(و روی سماعه عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال سألته عن الزّکاه هل تصلح لصاحب الدّار و الخادم فقال نعم الّا ان یکون داره دار غلّه فیخرج له من غلّتها ما یکفیه و عیاله فان لم تکن الغلّه تکفیه لنفسه و عیاله فی طعامهم و کسوتهم و حاجتهم فی غیر اسراف فقد حلّت له الزّکاه و ان کانت غلّتها تکفیهم فلا) و در موثق از سماعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آیا جایز است زکات دادن به کسی که خانه داشته باشد و کنیزک یا غلام خدمتکار داشته باشد حضرت فرمودند که بلی مگر آن که خانه اش خانه مستغل باشد که کرایه نشین باشد «۱» و از کرایه اش آن قدر حاصل شود که کافی باشد او را و عیال واجب النفقه اش را پس اگر حاصلش آن مقدار نباشد که کافی باشد او را و

عیالش را در خورش و پوشش همه، و احتیاجاتی که از لوازم آدمی است و در خور ایشان باشد بی آن که اسراف کنند حلال است او را گرفتن زکات و اگر حاصل آن خانه ایشان را در جمیع ضروریات ایشان کافی باشد جایز نیست گرفتن زکات ایشان را و ظاهر این حدیث دلالت می کند بر آن که لازم نیست فروختن مستغل و گاه باشد خانه صد تومان ارزد و حاصلش وفا نکند به ایشان و اگر آن را بفروشند سالها بان معاش توانند کرد و بنا بر این لازم می آید که اکثر اربابان که هزار تومان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۷

و دو هزار تومان املاک ایشان ارزد زکات توانند گرفت پس بنا بر این حمل کرده اند این حدیث و امثال این را بر آن که خانه وقف اولادی باشد یا خانهای مفتوح العنوه باشد که ایشان اجره الارض به عمال دهند و به سبب اولویت سبقت ید به ایشان گذاشته باشند یا بعضی از اعیان داشته باشند که اگر بفروشند وفا به قوت ایشان نکند.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که او را سیصد درهم یا چهار درهم بوده باشد و عیال بار باشد و پیشه داشته باشد مثل بزازی و بقالی و آن مقدار بهم نرسد که معاشش بگذرد آیا مایه را بخورد و زکات نگیرد یا زکات می تواند گرفت حضرت فرمودند که مایه را نخورد بلکه آن چه از آن به همرسد صرف خود و عیال خود کند و بقیه ما یحتاج را از زکات بگیرد و دست

به مایه نگذارد و ظاهرش آنست که از حاصل رعایت می باید کرد اگر چه ممکن است که مایه اش چون قلیل است اگر آن را نیز خرج کند بان معاش سالش نگذرد و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که پدرش یا عمش یا برادرش ما یحتاج ضروریه او را دهند و جفا کشد چون ایشان آن قدر به او ندهند که بر خود و عیال خود توسعه تواند کرد آیا از زکات می تواند گرفت که توسعه نماید بر خود و عیال خود حضرت فرمودند که باکی نیست می تواند گرفت و ظاهر می شود که لازم نیست بسیار تنگ گرفتن بر خود و عیال اگر چه بهتر آنست که تنگ گیرد و زکات نگیرد.

چنانکه در حسن کالصحیح منقولست از زراره که شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه می فرمودند که زکات حلال نیست کسی را که پیشه داشته باشد که معاشش بان گذرد و یا صاحب قوت و درست اندام باشد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۸

تواند کسبی کردن پس تا توانید تنزه کنید از گرفتن زکات.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که روایتی بما رسیده است از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که زکات حلال نیست بر غنی و نه بر قوی درست اعضا حضرت فرمودند که حلال نیست بر غنی یعنی درست اعضا اگر معاش خود را هم می تواند رسانید غنی است و الا فقیر است و می تواند گرفت پس عمده غناست

و محتمل است که مراد حضرت آن باشد که مراد از آن کسی است که معاش خود را بهم تواند رسانید چنانکه در خبر زراره گذشت و اللّه تعالی یعلم.

(و سال ابو بصیر ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل له ثمانمائه درهم و هو رجل خفّاف و له عیال کثیر أ له ان یاخذ من الزّکاه فقال یا با محمّد أ یربح فی دراهمه ما یقوت عیاله و یفضل قال لا ادری قال ان کان یفضل عن القوت مقدار نصف القوت فلا یاخذ الزّکاه و ان کان اقلّ من نصف القوت اخذ الزّکاه قال قلت فعلیه فی ماله زکاه تلزمه قال بلی قال قلت کیف یصنع قال یوسّع بها علی عیاله فی طعامهم و کسوتهم و یبقی منها شیئا یناوله غیرهم و ما اخذ من الزّکاه فضّه علی عیاله حتّی یلحقهم بالنّاس) و در موثق منقولست که ابو بصیر گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که هشتصد درهم داشته باشد و مردیست موزه فروش یا موزه دوز و عیال بسیار دارد آیا زکات می تواند گرفت حضرت فرمودند که ای ابو محمد آیا از مایه که دارد آن مقدار بهم می رساند که قوت عیالش باشد و زیاده بر قوت گفت بلی فرمودند که چه مقدار زیاد می آید گفت نمی دانم حضرت فرمودند که اگر بمقدار نصف قوت از قوت زیاده بهم می رسد که صرف ما یحتاج

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۹

غیر قوت شود مانند پوشش و سایر ضروریات زکات نگیرد و اگر کمتر از نصف قوت بهم می رساند زکات می تواند گرفت ابو بصیر گفت عرض نمودم که آیا زکات

تجارت در مالش لازم است فرمودند که بلی عرض کردم که چه کند آن زکات را حضرت فرمودند که توسعه کند به آن بر عیالش در خورش و پوشش ایشان و اندکی بگذارد که به دیگران دهد و آن چه از زکات می گیرد و بر عیالش قسمت کند تا ایشان را از فقر بیرون آورد و ملحق سازد ایشان را به سایر مردمانی که زکات نمی گیرند و این حدیث با احادیث بسیار از موثق کالصحیح دلالت می کنند بر آن که لازم نیست تنگ گرفتن و از جهه توسعه بر عیال زکات می توان گرفت که ایشان در مشقت نباشند.

[شخصی از زکات مال خود به یک کس آن مقدار بدهد که او را غنی گرداند]

(و یجوز للرّجل أن یعطی الرّجل الواحد من زکاته حتّی یغنیه و یجوز له ان یعطیه حتّی یبلغ مائه الف) و جایز است که شخصی از زکات مال خود به یک کس آن مقدار بدهد که او را غنی گرداند و جایز است که به او بدهد تا صد هزار درهم که بحساب آن زمان هزار تومان بوده است و بحساب حال ششصد و سی تومان می شود و آن چه از اخبار معتبره ظاهر می شود آنست که غنا قوت سالیانه است و زیاده بر آن مکروه است یا حرام خصوصا هر گاه بسط لازم باشد و چون در زمان حضرات ائمه معصومین مستحقان زکوات کم بودند تجویز زیاده می فرموده اند.

و صدوق در علل در صحیح از صفوان روایت کرده است از علی دغشی که گفت از حضرت ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که اگر شخصی قوت یک روزه داشته باشد سؤال می تواند کرد و اگر بی آن که طلب کند به او چیزی دهند قبول می تواند

کرد حضرت فرمودند که اگر قوت یک ماهه نیز داشته باشد می تواند گرفت آن مقدار که تا شش ماهش بس باشد زیرا که سال تا سال می دهند چنانکه در حدیث معتبر حماد بن عیسی در خمس خواهد آمد که امام زکوات را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۰

که قسمت می فرمایند قوت سالیانه بهر فقیر می دهند و در قوی از بشر بن بشار روایت کرده است که عرض نمودم به رجل.

و صدوق گفته است که مراد از رجل حضرت امام علی نقی است صلوات اللّٰه علیه و شیخ طوسی نیز او را از رجال آن حضرت شمرده است که مؤمن را از زکات چه مقدار می توان داد حضرت فرمودند که سه هزار درهم بعد از آن فرمودند که یا ده هزار درهم و فاسق را قوت لا- یموت می دهند زیرا که مؤمن در طاعت الهی صرف می کند و فاجر در مخالفت الهی تعالی شانه.

و در صحیح از سعید منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که از زکات چه مقدار به یک کس می توان داد حضرت فرمودند که آن مقدار که او را غنی کنی.

و در احادیث موثقه کالصحیحه از اسحاق بن عمار و عمار و زیاده منقول است از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که تا او را غنی کنی می توانی داد و ظاهرا غنای شرعی مراد باشد که قوت سالیانه باشد پس احوط آنست که زیاده بر قوت سالیانه ندهد خصوصا هر گاه فقر بسیار باشند.

چنانکه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چیزی از جهه حضرت سید المرسلین

صلی اللّه علیه و آله آوردند و آن مقدار نبود که به اهل صفه برسد و مشهور آنست که ایشان چهار صد کس بودند پس حضرت به جمعی از ایشان داد و ترسید که مبادا دیگران دل شکسته شوند به نزد ایشان به عذر خواهی آمدند و فرمودند که ای اهل صفه عذر خود را از حق سبحانه و تعالی و از شما می خواهم که مرا معذور دارید چون چیزی آورده بودند و خواستم که به همه قسمت کنم وفا نمی کرد به جمعی که تاب ریاضت و گرسنگی کمتر داشتند به ایشان دادم یعنی آنها را که ندادم اکمل بودند و باین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۱

خشنود شدند و این نادر بود بلکه اکثر اوقات به همه می رسانیدند.

[تفضل دادن کسانی را که سؤال نمی کنند بر کسانی که سؤال می کنند]

(و یفضّل الّذی لا یسال علی الّذی یسال) و در دادن تفضل می دهند کسانی را که سؤال نمی کنند بر کسانی که سؤال می کنند چنانکه در باب اول گذشت آیه و حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج وارد شده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که آیا در زکات تفضیل می دهند جمعی را که سؤال نکنند بر جمعی که سؤال کنند حضرت همین عبارت متن را فرمودند و ظاهر تفضیل بیشتر و بهتر دادنست ایشان را و ممکن است که مراد از تفضیل تقدیم باشد چنانکه ظاهر آیه مشعر است بر آن که به ایشان باید داد و بس بلکه ظاهرش آنست که فقرائی که ایشان را زکات دهند رتبه ایشان فوق رتبه عدالت باشد.

[جمعی که مهاجرت نموده باشند مقدم هستند]

(و قال عبد اللّه بن عجلان السّکونیّ لأبی جعفر صلوات اللّه علیه انّی ربّما قسمت الشّی ء بین اصحابی اصلهم به فکیف اعطیهم فقال اعطهم علی الهجره فی الدّین و الفقه و العقل) و در حسن کالصحیح منقولست از عبد اللّه که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که بسیار است که چیزی قسمت می کنیم در میان شیعیان یا محدثین اصحاب از احسانی که می کنم به ایشان پس چگونه به ایشان بدهم حضرت فرمودند که رعایت این صفات کمال کن که جمعی که مهاجرت نموده باشند از بلاد خود از جهه تحصیل علوم دینیه و اوقات عزیز خود را صرف آن نمایند یا صرف عبادت و طاعت نمایند و هر که عملش بیشتر باشد و عقلش بیشتر باشد و عقلش اکمل باشد بانکه تحصیل اخر ترا مقدم دارد بر دنیا

چنانکه وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که عقل آنست که بان عبادت خداوند رحمن کنند و بان اکتساب جنان کنند و محتمل است که مراد از هجرت در دین این باشد که دین باطل را ترک نموده دین حق داشته باشد و در صحیح منقولست از ابو بصیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۲

که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که از شیعیان صالح محدث پیر شخصی که نامش عمر بود به نزد عیس بن اعین آمد و محتاج بود عیسی به او گفت که نزد من زکات هست و لیکن به تو نمی دهم او گفت چرا گفت دیدم که تو گوشت و خرما خریدی و این اسرافست او گفت که در تجارت یک درهم به همرسانیده بودم ثلث آن را گوشت خریدم و ثلثی دیگر را خرما و ثلثی دیگر را از جهه حوایج خانه بردم پس حضرت دست مبارک را بر پیشانی نهادند و ساعتی در غم فرو رفتند و بعد از آن سر برداشتند و گفتند که حق سبحانه و تعالی از جهه فقرا در مال اغنیا مقرر فرموده است آن چه را ایشان بان اکتفا توانند کرد و اگر می دانست که ایشان را کافی نیست بیشتر مقرر می فرمود پس می باید که به ایشان بدهند آن مقدار که اکل و شرب و پوشش و تزویج و تصدق و حج کنند و بر ایشان تنگ نگیرند خصوصا بر امثال این خوبان و کلینی و صدوق بسند ضعیف از عبد اللّٰه بن سنان روایت کرده اند و صدوق سند صحیح بعبد اللّٰه دارد ظاهرش صحت است که حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که زکات شتر و گاو و گوسفند و اسب را به اهل تجمّل می باید داد و زکات طلا و نقره و هر چه به کیل در آید از گندم و جو و خرما و مویز و سایر حبوب به جمعی از فقرا می دهند که بسیار پریشان باشند عبد اللّه گفت عرض نمودم که چه وجه دارد حضرت فرمودند که چون آن جماعت همیشه در تجمّل بسر آورده اند آن چه خوش آینده تر است به ایشان می باید داد بخلاف این جماعت، و ظاهرا نزد عرب چنین باشد و نزد عجم آن چه به اهل تجمّل دهند طلا و نقره پنهان را بهتر می خواهند چون علّت را حضرت بیان فرموده اند و ممکن است که حکم عام باشد و مخفی به آن جماعت باید داد چنانکه گذشت که نام مبر و مؤمن را خوار مکن و اگر خویشان شیعه و پریشان باشند مقدمند بر دیگران، و احادیث بسیار بر تقدیم ایشان وارد شده است به آن که در صله رحم داخل است و اهتمام به شان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۳

آن بسیار وارد شده است در آیات و اخبار بسیار و اکثر در روضه ذکر کرده ام و از جهه خوف تطویل در اینجا نکردم.

[نصاب گندم و جو]

(و لیس علی الحنطه و الشّعیر شی ء حتّی یبلغ خمسه او ساق و الوسق ستّون صاعا و الصّاع اربعه امداد و المدّ وزن مائتین و اثنین و تسعین درهما و نصف فاذا بلغ ذلک و حصل بعد خراج السّلطان و مؤنه القریه اخرج منه العشر إن کان سقی بماء المطر او کان سیحا و ان سقی بالدّلاء و الغرب ففیه

نصف العشر و فی التّمر و الزّبیب مثل ما فی الحنطه و الشّعیر فان بقی الحنطه و الشّعیر بعد ذلک ما بقی فلیس علیه شی ء حتّی یباع و یحول علی ثمنه الحول) عبارت فقه رضوی است و نیست بر گندم و جو چیزی از زکات تا به پنج وسق رسد و سقی شصت صاع است و صاعی چهار مد است و مدی دویست و نود دو در درهم است و نصف درهم چون مدی دو رطل و ربعی است و رطلی نود یک و مثقال است که صد و سی درهم باشد که صاعی هزار و صد و هفتاد درهم باشد که هشتصد و نوزده مثقال شرعی باشد که ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی باشد که سیصد صاع به سنگ تبریز سیصد و هفت من و پنجاه درم باشد، و بوزن شاهی صد و پنجاه و سه من و نیم و بیست و پنج درم باشد بنا بر آن که مثقال همین اشرفی باشد که چهار دانک و نیم مثقال صیرفی باشد و چون گندم و جو هر یک باین مقدار برسد بعد از اخراج سلطان و آن چه خرج ده باشد از تخم و اجرت مصالح الاملاک از گاو و غیر آن ده یک می دهند اگر آب باران یا آب روان خورده باشد، و اگر از دلو و دولاب و امثال اینها اب خورده باشد نصف عشر می دهند و در خرما و مویز نیز همین حکم است در نصاب و قدر زکات پس اگر زکات آن را یک مرتبه دادند چندین سال که بماند دیگر زکات نمی باید داد مگر آن که

بفروشند با شرفی و شاهی و سال بر ان بگذرد زکات نقدین می باید داد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۴

اینست معنی فقه رضوی و اما احادیثی که در این باب وارد شده است فوق تواتر است از طرق خاصه و عامه بلکه اکثر این احکام از ضروریات دینست.

از آن جمله در صحیح حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند در زکات: که هر چه آب باران و اب روان یا آب ریشه خورد در جاهایی که زمینش نم داشته باشد مانند دار المرز ده یک می باید داد و آن چه شتر آب کشد یا به دولاب آب دهند یا دلوهای بزرگ که گاو کشد نصف عشر می باید داد.

و در صحیح از سعد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما از اقل نصابی که زکات در آن واجبست از گندم و جو و خرما و مویز حضرت فرمودند که پنج وسق است بوسق حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که هر وسقی شصت صاع باشد عرض نمودم که آیا در انگور زکات هست یا آن که تا مویز نشود زکات واجب نیست حضرت فرمودند که بلی هست هر گاه تخمین کنند زکاتش را بیرون کنند و ظاهرا مراد از تخمین آنست که ملاحظه نمایند که چند صاع انگور سیصد صاع مویز می شود که اقل مرتبه مویز است به نصاب رسیده است و زکاتش می باید داد و بحسب تخمین ظاهرا اگر هزار من به سنگ تبریز انگور داشته باشد سیصد صاع مویز می شود و اگر احتیاط کند و چهار صد من شاهی که

انگور داشته باشد زکات دهد نهایت احتیاط خواهد بود.

و در صحیح از سلیمان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در خرما زکات واجب نیست تا پنج وسق نباشد و انگور نیز مثل خرماست هر گاه پنج وسق مویز شود چنانکه مذکور شد و اگر بهر دو قسم آب داده باشند اکثر را اعتبار می کنند بحسب عدد یا بحسب نفع علی الخلاف و اگر هر دو مساوی باشند پانزده یک می گیرند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۵

و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از معاویه بن شریح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر چه آب باران یا آب ریشه خورده باشد یا آب نهر عشر می باید داد و هر چه از شتر و دولاب کشند نصف عشر است پس عرض کردم که ما از چرخاب آب می دهیم و چون آب زیاد می شود آب روان می دهیم فرمودند که نزد شما چنین می شود گفتم بلی حضرت فرمودند که نصف و نصف نصفی را نصف عشر می دهد و نصفی را عشر می دهد عرض نمودم که زمین را به دولاب آب می دهیم پس آب زیاد می شود یک آب و دو آب از آب روان می دهیم فرمودند که یک آب و دو آب را در چه مقدار زمان می دهید عرض نمودم که در سی شب یا چهل شب می دهیم و شش هفت ماه آب دست داده ایم فرمودند که نصف عشر بدهید و حدیث مشهور همین است و از این حدیث فهمیده اند که بیشتر معتبر است.

و با تساوی هر یک از طرفین عمل خود کرده است چون احادیث متواتره وارد است که آن چه به

آب روانست ده یـک می بایـد داد و نصـفش به آب روان است پس ده یـک بایـد داد، و در احادیث متواتره وارد است که هر چه به آب دست آب داده باشند نصف عشر می باید داد و نصفش را به آب دست داده اند پس نصف عشر باید داد و مجموع عشر و نصف عشر پانزده یکست و کسی خلاف نکرده است در این احکام.

اما آن چه ذکر کرده است که بعد از خراج سـلطان می باید داد احادیث متواتره وارد شده است بر آن که خراج سـلطان مجزی است از زکات، اقل مرتبه اش آنست که زکات آن را نباید داد و بخصوص اخراج حق سـلطان در حسن کالصـحیح از ابو بصیر و محمد بن مسلم منقول است که عرض کردند به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که زمینهایی که مزارعه می کنیم با اهل زمین چه می فرمایید فرمودند هر زمینی را که سلطان به تو می دهد آن چه حصه تست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۶

زکات آن را می دهی و جمیع آن چه حق سـبحانه و تعالی داده است زکاتش را نمی دهی بلکه بعـد از وضع حصه سـلطان هر چه می ماند عشر آن را می دهی.

اما آن که در نصاب اعتبار بایـد کرد از اخبار ظاهر نمی شود مثلا اگر خراج را حساب کنیم از نصاب افتد احوط آنست که هر چه حق سـبحانه و تعالی داده شـد حساب کنیم اگر نصاب باشـد بـدهیم اما خراج را زکات نـدهیم مثلا هر گاه سـیصد صاع به همرسیده باشد و صد صاعش به خراج سلطان در رود بیست صاع بدهیم.

و اما مؤنت قریه که استثناء کرده اند اکثر متابعت صدوق کرده اند و

شیخ مفید نیز فقه رضوی را داشته است چنانکه ظاهر می شود از بسیاری از عبارات مقنعه و محتمل است که متابعت صدوق کرده باشد و چون نزد ما متیقن نیست که از آن حضرت باشد صلوات اللّٰه علیه احتیاط آنست که اخراجات غیر خراج را اخراج نکنیم با آن که شیخ طوسی علیه الرحمه نقل اجماع کرده است که اخراجات بر مالک است و اشکال مشهوری هست که هر گاه اخراجات را در باید کرد پس چرا نصف عشر باید داد و این معنی را قرینه ساخته اند که می باید اخراجات بر مالک باشد تا نصف عشر به سبب آن کم شود و اشتباه عظیمی است که همه کرده اند و ملاحظه نکرده اند که بر تقدیری که از اصل بیرون رود نه مال مالک کم شده است با مشقت تحصیل اسباب آب دادن از ریسمان و دلو و اصلاح دولاب و سایر مشقتها هر چند ارزش را از اصل بیرون کنند و اینها سهل است عمده آنست که اگر آب روان داده باشد مثلا و حاصل هزار من باشد اگر صد من بدهد سهل است و اگر از دست کشند بر تقدیری که هزار من حاصل بدهد پانصد منش به اخراجات در می رود و چون این قسم نقصانی به مالک رسیده است حق سبحانه و تعالی بیست یک طلبیده است و این قول نکته ایست بعد از وقوع نص و اگر نص وارد نباشد بر اخراج مؤن کسی باین مناسبات حکم نمی کند بلی مناسب قیاسات و استحسانات عامه هست پس بنا بر آن که مؤنتها را بیرون کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۷

و بعد از آن نصاب را حساب

کننـد در این صورت بیست و پنـج من می باید داد و اگر بیرون نکنیم پنجاه من می باید داد که بیست یک هزار من است و در حسن کالصـحیح منقولست از محمد بن مسـلم که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چیست اقـل نصـاب خرمـا و مویز فرمودنـد که پنـج وسق است و حسـاب نمی کننـد معافاره و أم جعرور را و این دو قسم خرمای زبون است که از اینها زکات واجب نیست اگر چه بسیار باشـند و می گذارند از جهه کسـی که حفظ می کند و نگاهبانست در باغ خرمـا یـک درخت یا دو درخت را و احتمال یک خوشه یا دو خوشه نیز دارد که از جهه نگاهبان می گذارنـد که با عیال خود بخورد و اکثر چنین فهمیـده انـد که اجرت نگاهبـانست که از اصـل اخراج می کننـد و دلالتش بر این معنی نزد ما ظاهر نیسـت بلکه ظـاهر حـدیث آنست که غیر اجرتست و اجرت می بایـد که مقرر باشـد پیشتر و اگر اجره المثـل باشـد گـاه باشـد که بـاغ بزرگی باشـد و اجرتش ده برابر این باشـد بـانکه بلفـظ عـذق وارد شـده است و اگر عین مفتوح باشـد درخت خرماست و اگر بکسر عین باشد خوشه است و ضبط نکرده اند که حضرت مفتوح خوانده اند یا مکسور.

و در حسن کالصـحیح منقول است از زراره و عبیـد که حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که زکات جو و گنـدم و خرمـا و مویز کسـی که داد دیگر بر او چیزی نیست هر چنـد سـال بر او بگردد مگر آن که آن را بفروشـد و اشـرفی و شاهی کند و سال

بر او بگردد زکات می دهد و اگر نه زکات آن واجب نیست اگر چه هزار سال بر او بگذرد.

[حج از زکات]

(و سال محمّد بن مسلم ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الصّروره أ یحجّ من الزّکاه قال نعم) و کالصحیح منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از کسی که حج نکرده باشد آیا زکات می تواند گرفت که حج کند حضرت فرمودند که بلی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۸

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که شخصی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کرد و من نشسته بودم عرض نمود که مردمان بمن زکات می دهند و من جمع می کنم تا بحج می روم حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی آنها را نیز ثواب می دهد که اعانت تو کرده اند بر حج، و مشهور آنست که اگر به دفعات به او دهند تا قوت سالیانه بهم نرسیده است می تواند گرفت و چون مقدار قوت سالیانه بهم رسید دیگر حرام است از زکات گرفتن و ممکن است که حضرت داند که آن شخص این مسأله را می داند یا آن که حضرت داند که آن چه از جهه حج گرفته است کمتر از قوت سالیانه اوست یا آن که یک جا به او بدهند بنا بر مشهور که اگر زیاده از قوت سالیانه دهند می تواند گرفت و احادیث معتبره در این باب وارد شده است که چون زکات را گرفت مال او می شود هر چه خواهد می کند و یا آن که مطلوب این باشد که چون حج نکرده است از حصّه سبیل اللَّه به او دهند که بحج رود

چون خوب نیست که مؤمن از دنیا برود و حج نکرده باشد و لیکن ظاهر عبارت مفید معنی اول است.

(و قال علیّ بن یقطین لأبی الحسن الاوّل صلوات اللّٰه علیه یکون عندی المال من الزّکاه أ فأحجّج به موالیّ و اقاربی قال نعم لا باس) و در صحیح منقولست از علی که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که گاه هست که زکات مال نزد من می باشد آیا می توانم داد به آزاد کرده های خودم و به خویشان خودم که بحج روند حضرت فرمودند که بلی باکی نیست و این دادن ممکن است که از سهم فقرا باشد و غرضش زیاده دادن باشد از قوت سالیانه و یا آن که از سهم سبیل اللّٰه باشد و چون احتمال هر دو دارد بلکه اعم از هر دو، نیز استدلال از جهه هیچ یک نمی توان کرد و عمده اشکال اینست که جمعی به اطلاق این حدیث استدلال کرده اند که سهم سبیل اللّٰه عام است در جمیع خیرات و بر تقدیر دلالت دلالت بر غیر حج نمی کند و بهتر آنست که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۹

سهم فقرا به او دهند و به او نگویند که حج بکن و او اگر خواهد بحج رود چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است.

(و روی عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال ساله رجل و انا حاضر عن مال المملوک أ علیه زکاه فقال لا و لو کان له الف الف درهم و لو احتاج لم یکن له من الزّکاه شی ء) و در صحیح

منقولست از عبد اللّه که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کرد و من حاضر بودم که آیا بر مملوک خواه غلام و خواه کنیز زکات واجبست اگر شرایط وجوب باشد حضرت فرمودند که نه اگر چه هزار هزار درهم داشته باشد که بحساب آن وقت ده هزار تومان باشد و غرض مبالغه است علی الظاهر چون مالك نمی شود و بر تقدیر مالکیت تمکن از تصرف نیست و آن شرط است در وجوب زکات و اگر بنده محتاج شود از زکات نمی تواند گرفت هیچ چیز چون به مولی غنی است و واجب النفقه مولی است مگر آن که مولای او نیز فقیر باشد یا غنی باشد و به او ندهد آن چه او را بس باشد.

(و فی خبر اخر عن عبد اللّه بن سنان قال قلت له صلوات اللّه علیه مملوک فی یده مال أ علیه زکاه قال لا قال قلت فعلی سیّده فقال لا لأنّه لم یصل إلی السّیّد و لیس هو للمملوك) و در صحیح از عبد اللّه در خبری دیگر منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که بنده در دست او مالی باشد یعنی تجارت کند یا مالی مخفی از آقا دارد و سال بر او بگذرد آیا بر او زکات واجبست یا می تواند داد گر چه بر سبیل استحباب باشد حضرت فرمودند که نه گفت عرض نمودم آیا بر آقای او واجبست حضرت فرمودند که نه زیرا که به آقا نرسیده است و مال مملوك نیست و ظاهرش آنست که چون آقا خبر ندارد تمکن از تصرف نیست و غلام

مالك

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۰

نمی تواند شد چنانکه خواهد آمد و اگر قایل شویم که مالك می شود ارش جنایت یا فاضل ضریبه را چنانکه خواهد آمد حمل می کنیم این حدیث را بر آن که حضرت داند که از ان بابها نیست اگر چه اگر از ان بابها نیز باشد و قایل به مالکیتش بشویم چون بی رخصت آقا تصرف نمی تواند کرد تمکن از تصرف نیست و زکاه بر او نیست و اللّه تعالی یعلم و محتمل است که بر تقدیر دانستن آقا از جهه عدم تمکن از تصرف قبح عرفی کافی باشد که از غلام خود چیزی پس گیرد هر گاه به او داده باشد و ظاهر آنست که آقا نمی داند چنانکه غالب احوال بندگان است که مخفی می دارند که مبادا صاحب از ایشان پس گیرد و بر تقدیر علم آقا احوط آنست که غلام را بگوید که بدهد یا از جائی دیگر بدهد.

[در مال عبد مکاتب زکات نیست]

(و فی روایه وهب بن وهب القرشیّ عن الصّادق عن آبائه عن علیّ صلوات اللّه علیهم قال لیس فی مال المکاتب زکاه) و در روایت وهب منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهم که آن حضرت فرمودند که در مال مکاتب زکات واجب نیست و وهب سنی است و لیکن اکثر اصحاب کتاب او را اعتبار کرده اند و قانون سنیان این است که حدیث را به حضرت امیر المؤمنین می رسانند مانند سکونی و غیر او و علما حمل کرده اند این حدیث را بر مکاتب مشروط یا مکاتب مطلقی که از مال کتابت چیزی نداده باشد که اگر داده باشد به نسبت آن

آزاد می شود و بالنسبه مالک می شود و آن چه مالک است او را زکات می باید داد و نسبت آن چه مالک نیست نمی باید داد و احوط در صورت آزادی دادن زکاتست باذن مولی.

[زکات به بنی هاشم]

(و روی ابو خدیجه سالم بن مکرّم الجمّال عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال أعطوا الزّکاه من ارادها من بنی هاشم فانّها تحلّ لهم و انّما تحرم علی النبیّ صلّی اللَّه علیه و آله و علی الامام الّذی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۱

بعده و علی الائمّه صلوات اللّه علیهم) ابو خدیجه ضعیف است و سند صدوق نیز به او ضعیف است و لیکن کلینی در صحیح از او روایت کرده است و او روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که بدهید زکات را بهر که خواهد از بنی هاشم که از جهه ایشان حلال است و حرام نیست مگر بر حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله و بر امامی که بعد از آن حضرتست حضرت امیر المؤمنین و بر ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم. و تاویل کرده اند که در حالت اضطرار بر سادات حلال است و بر بنی و ائمه حلال نمی شود چون ایشان مضطر نمی شوند و محتمل است که حضرت خطاب به بنی هاشمی که در مجلس حاضر بوده اند کرده باشند ابو خدیجه نفهمیده باشد و به اطلاق نقل کرده باشد.

و در صحیح از عیص منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که جمعی از بنی هاشم به نزد حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله آمدند و از آن حضرت سؤال کردند که یا رسول اللَّه

ما را عامل کن بر زکوات حیوانات تا سهم عاملان از ما باشد که ما اولاییم باین عمل از دیگران پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ای فرزندان عبد المطلب به درستی که زکات بر من و شما حلال نیست و لیکن حق سبحانه و تعالی مرا وعده داده است که فردای قیامت هر که را خواهم شفاعت کنم.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که گواهی می دهم و اللّٰه که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را وعده شفاعت داده است پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که ای فرزندان عبد المطلب وقتی که حلقه در بهشت را بگیرم گمان می کنید که دیگری را بر شما مقدم دارم یعنی نخواهم کرد و اول شما را شفاعت خواهم کرد.

و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم و ابو بصیر و زراره منقولست از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۲

حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که زکات چرک دستهای مردمان است و حق سبحانه و تعالی بر من آن را و غیر آن را از بعضی از چیزها حرام گردانیده است و زکات حلال نیست از جهه فرزندان عبد المطلب پس فرمودند که و اللّٰه که چون بر در بهشت می ایستم و حلقه بهشت را می گیرم و شفاعت امت خواهم کرد و قسمت بهشت و دوزخ را که بمن کرامت خواهد فرمود در روز قیامت دیگری را بر شما مقدم نخواهم داشت پس راضی شوید از برای خود آن چه را حق سبحانه

و تعالی از جهه شما راضی شده است ایشان گفتند که راضی شدی.

و در صحیح از جعفر بن ابراهیم هاشمی منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا حلال است صدقه بر بنی هاشم حضرت فرمودند که زکاتی که واجبست بر مردم از جهه ما حلال نیست و غیر آن از صدقات مندوبه باکی نیست و اگر هر صدقه بر ما حرام می بود نمی توانستند بنی هاشم که به مکه روند اکثر آبهای این راه صدقه است و برکها که ساخته اند صدقه است.

و در موثق کالصحیح از اسماعیل بن فضل هاشمی منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از صدقه که بر بنی هاشم حرام است چه چیز است حضرت فرمودند که زکاتست عرض نمودم که زکات سادات از جهت سادات حلال است فرمودند که بلی.

و در صحیح از عبد الرحمن منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر هر صدقه بر ما بنی هاشم حرام می بود به مکه نمی توانستیم رفت چون جمیع آبها صدقه است.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که

فرمودند که زکوات بنی هاشم بر یکدیگر حلال است از غیر ایشان بر ایشان حرامست.

و در صحیح از سعید منقولست که عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیهم که حلال است زکات به آزاد کردهای بنی هاشم حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح از ثعلبه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که زکات بر بنی هاشم حرامست و بر موالی ایشان حلال است و

آن چه نهی وارد شده است که زکات به آزاد کردهای ایشان نمی توان داد محمولست بر کراهت.

(و روی القاسم بن سلیمان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّ صدقات رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و صدقات علیّ صلوات اللّٰه علیه تحلّ لبنی هاشم) و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که صدقات و اوقاف حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و اوقاف حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بر بنی هاشم حلال است و آن به اعتبار این است که وقف است بر ایشان یا اعم از ایشان و غیر ایشان و یا از جهه این است که صدقه بنی هاشم حلال است.

(و روی الحلبیّ عنه (ص) انّ فاطمه صلوات اللّٰه علیها جعلت صدقاتها لبنی هاشم و بنی المطّلب) و به اسانید صحیحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها تصدقات و اوقاف خود را از جهت فرزندان هاشم و فرزندان مطلب مقرر فرمودند و در بعضی نسخ عبد المطلب است و ظاهرا از سهو نساخست و مطّلب برادر هاشم است و از هاشم بغیر از عبد المطلب فرزندی نماند و عبد المطلب را فرزندان بسیار بود و آن چه از ایشان نسل مانده است عبد اللّٰه است که از او حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله ماند و از آن حضرت نسل نماند مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۴

از حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها و آن نیز از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که نسبت هر دو متصل شد.

چنانکه منقول

است بطرق متكثره كه حضرت سيد الانبياء صلى اللّٰه عليه و آله مكرر مى فرمودند كه يا على نسل من از تو باقى خواهد ماند چنانكه در سوره كوثر مذكور است كه قريش مى گفتند محمد ابتر است و بى نسل و آن حضرت مغموم شدند حق سبحانه و تعالى فرستاد در اين سوره كه نسل تو بسيار خواهد شد و نسل دشمنان تو ابتر است و الحمد للّٰه رب العالمين كه چنين شده كه عالم از نسل آن حضرت پر شد و از دشمنانش نام و نشان نماند و از ابو طالب چهار پسر به همرسيد از طالب نسل نماند و از جعفر نسل بسيار ماند كه متصلند به حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله چون عبد اللّٰه بن جعفر دختر حضرت فاطمه صلوات اللّٰه عليها را خواست و از عقيل بن ابى طالب نيز نسل هست و از حضرت امير المؤمنين على بن ابى طالب صلوات اللّٰه عليه از فاطمه نسل بسيار ماند و از غير حضرت سيده النساء صلوات اللّٰه عليها فرزندان بسيار ماند و ايشان را علوى مى گويند و هر چه از حضرت فاطمه است حسنى حسينى مى گويند و از عباس فرزندان بودند و هلاكو نسل او را بر انداخت و از حارث و ابو لهب فرزندان ماندند و بهم مى رسند اما كمند بسيار و از مطلب برادر هاشم فرزندان مانده است و اشهر ميان عامه خصوصا شافعيه كه اعتقاد ايشان آنست كه محمد بن ادريس مطلبى است مطلبى را نيز حكم هاشمى داده اند و اكثر علماى ما نداده اند بنا بر آن كه در احاديث استثناى هاشمى شده است چنانكه گذشت.

و

در صحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حلال نیست صدقه از جهه فرزندان عباس و امثال ایشان از بنی هاشم و در قوی از جمیل منقولست که از آن حضرت صلوات اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۵

پرسیدم که آیا صدقه بر بنی هاشم حلال است حضرت فرمودند که نه عرض نمودم که از جهه آزاد کردهای ایشان حلال است فرمودند که حلال است و بر بنی هاشم حلال نیست مگر زکوات خود که به یک دیگر دهند.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که از آن حضرت پرسیدند از صدقه که بر بنی هاشم حرامست کدامست فرمودند که زکات واجبست و حرام نیست زکات بعضی از ما بر بعضی.

و در موثق منقولست از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که آزاد کردهای سادات از ساداتند و حلال نیست زکات غریب از جهت ایشان و باکی نیست در صدقات موالی سادات بر سادات بعد از آن حضرت فرمودند که اگر عدالت قایم شود هاشمی و مطلبی محتاج به زکات نخواهد بود به درستی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید از جهت هر یک مقرر ساخته است آن چه او را بس باشد پس فرمودند که هر گاه شخصی مضطر شود میته بر او حلال می شود و صدقه حلال می شود و بر سادات صدقه حلال نیست مگر آن که چیزی نیابند و چنان شود که میته بر ایشان حلال شود و ذکر کرده اند که شیخ مفید و ابن جنبد قایل شده اند بانکه زکات به اولاد مطّلب نمی توان داد باین

حدیث، و بر تقدیر صحت ممکن است که حمل بر کراهت کنیم چنانکه در موالی محمولست بر کراهت و تقیه اظهر است چون اکثر عامه بر اینند.

(و روی محمّد بن اسماعیل بن بزیع قال بعثت إلی الرّضا صلوات اللّٰه علیه بدنانیر من قبل بعض اهلی و کتبت الیه اخبره انّ فیها زکاه خمسه و سبعون و الباقی صله فکتب بخطّه قبضت، و بعثت الیه بدنانیر لی و لغیری و کتبت الیه انّها من فطره العیال فکتب صلوات اللّٰه علیه قبضت. و صدقه غیر بنی هاشم لا تحلّ لبنی هاشم الّا فی وجهین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۶

اذا کانوا عطاشا فاصابوا ماء فشربوا و صدقه بعضهم علی بعض و امّا قبض الامام صلوات اللّٰه علیه لما قبضه فلیس لنفسه و انّما قبضه لغیره من اهل الحاجه و المسکنه و هو مستغن عن اموال النّاس بکفایه اللّٰه إیّاه متی ناداه لبّاه و متی ساله اعطاء و متی ناجاه اجابه) و در صحیح منقولست از محمد که گفت به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرستادم چند مثقال طلایی که نزد من بود از اهل خانه و نوشتم در عریضه که به خدمت آن حضرت فرستادم که در این مال هفتاد و پنج اشرفی زکاتست، و در تهذیب خمسه و سبعین است که بدل از اسم انّ است و بنا بر این نسخه خبر مبتدای محذوفست که آن هی است و ظاهرا سهو شده است و باقی صله است یعنی هدیه ایست که به خدمت فرستاده ام حضرت در تحت کتابت نوشته بودند که به قبض ما رسیده و چند اشرفی دیگر از خودم و از غیر خودم فرستاده بودم

و در عریضه نوشته بودم که از فطره عیال است حضرت بخط مبارك خود نوشتند که به قبض ما در آمد.

و صدوق ذکر کرده است که زکات غیر سید برسید حلال نیست مگر از دو وجه یکی آن که تشنه باشند و به آبی برسند که در برکه باشد که از زکات ساخته باشند یا آب خیرات باشد مثل برکهای راه مکه و از آن آب بخورند دویم زکات بنی هاشم است بر بنی هاشم.

و اما آن چه حضرت نوشته بودند که به قبض من در آمد از جهه خود قبض نفرمودند بلکه از جهه فقرا و مساکین می گرفتند چون عارف بودند به احوال همه کس و آن حضرت مستغنی بودند از اموال مردم چنین نمی شد که مضطر شوند به گرفتن فطره یا زکات چون مستجاب الدعوه بودند و حق سبحانه و تعالی کفایت مهمات ایشان کرده بود و هر مرتبه و هر وقتی که خدا را می خواندند لبیك می شنیدند و هر گاه سؤال می کردند حق سبحانه و تعالی عطا می فرمود و هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۷

وقت که مناجات می کردند حق تعالی اجابت می کرد دعای ایشان را پس ظاهر می شود که صدوق حدیث ابو خدیجه را حمل بر اضطرار کرده است که ممکن است که سادات مضطر شوند و معصومان از دو وجه خارج نمی شوند.

یکی از جهه خلافت الهی و کفایت او.

دویم از جهه استجابت دعوات ایشان و از این خبر و اخبار دیگر ظاهر می شود که زکات مال و فطره و خمس را نقل به امام صلوات اللّٰه علیه می توان کرد بلکه جمعی گفته اند که در زمان حضور نبی و امام صلوات اللّٰه علیهم

نقل واجبست به ایشان که اگر واجب نمی بود تاخیر دادن به مستحقین نمی توانست نمود با عدم ضمان در نقل به بلاد متباعده و گرفتن وکلای ایشان زکوات را با ظاهر آیه کریمه «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً» یعنی بگیر یا محمد از اموال امتت صدقه را تا ایشان را مطهر گردانی از نجاست بخل و پاکیزه گردانی از حقوق مستحقین و چون زکات را بگیری از ایشان دعا کن از جهه ایشان که دعای تو سبب تسکین قلوب ایشان است و لیکن این دلایل افاده اولویت می کند نه وجوب و اللّٰه تعالی یعلم و در مبحث فطره همین حدیث خواهد آمد با اخبار دیگر.

باب نوادر الزّكاه

(روی علیّ بن یقطین قال قلت لأبی الحسن الاوّل صلوات اللّٰه علیه رجل مات و علیه زکاه و اوصی ان تقضی عنه الزّکاه و ولده محاویج ان دفعوها اضرّ بهم ضرار شدیدا فقال یخرجوها فیعودوا بها علی أنفسهم و یخرجون منها شیئا فیدفع إلی غیرهم.) این بابی است در بیان احادیث شاذه که در زکات وارد شده است در صحیح منقولست از علی که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی بمیرد و بر ذمه او زکات بوده باشد و وصیت کند که زکات او را اداء کنند و فرزندانش بسیار پریشان باشند که اگر این زکات را بیرون کنند ضرر عظیم به ایشان رسد حضرت فرمودند که بیرون کنند و صرف خود کنند پس گویا ایشان وکیلند از جانب حضرت در بیرون کردن و صرف خود نمودن چون مستحق زکاتند و واجب النفقه نیستند الحال که زکات را به ایشان نتوان داد و

اندکی ازین مال را بیرون می کنند و به مستحقی غیر خودشان می دهند و در کافی یخرجونها فیعودون است و ظاهرا غلط متن از نساخ شده است اگر چه ممکن است که مجزوم باشند هر دو بلام مقدر در اول و به تتبع یافته ایم که امثال اینها که محتاج به تکلفها باشد در کلام ائمه هدی واقع نشده است و هر چه شده است از نساخ یا روات شده است و هم چنین در قرآن مجید هر جا که محتاج به تکلف باشد در وقت جمع قرآن أولا یا ثانیا شده است و این حدیث دلالت می کند بر آن که زکات مثل سایر دیون مقدم است بر میراث.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۹

و در موثق کالصحیح منقول است از عباد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که تقصیر کرده باشد در دادن زکات در حال حیات و در مرض موت حساب کند زکاتی را که در ذمه اش هست و وصیت کند که همه را بیرون کنند و به مستحقین دهند حضرت فرمودند که جایز است و از اصل مال بیرون می کنند بمنزله دینی است که در ذمه میت باشد و به ورثه چیزی نمی دهند تا هر چه وصیت کرده است در زکات بیرون نکنند.

و در حسن کالصحیح منقولست از زراره که به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که اگر شخصی زکات مال خود را نداده باشد و در مرض موت بیرون کند و به مستحقین دهد مجزیست از او حضرت فرمودند بلی عرض نمودم که اگر وصیت کند به وصیتی از ثلث مالش و زکات نداده باشد آیا از

زکاتش مجزیست حضرت فرمودند که آن چه به مستحقین می دهند از زکاتش حساب می کنند و نافله نیست بلکه فریضه است یعنی هر چند وصیت را از جهه جمعی از خوبان کرده باشد و غرضش احسان به ایشان باشد و ایشان مستحق باشند وصی بقصد زکات می دهد و هر چند از ثلث گفته باشد و اعتراف به شغل ذمه کرده باشد از اصل بیرون می کنند یا آن که حق سبحانه و تعالی چنین می فرماید که وصایای او را به زکات او حساب خواهد فرمود چنانکه خواهد آمد که وصیت تدارک نقص زکات می کند هم چنان که نماز سنت تدارک نقص نماز واجب می کند.

و در صحیح از شعیب منقولست که به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که بر پدرم زکات بسیار است آیا قضا می توانم کرد از او حضرت فرمودند که چه می دانی که هست در ذمه او یا چه می دانی که چه مقدار است عرض نمودم که احتیاط می کنم و بسیار می دهم حضرت فرمودند که اگر چنین کنی او را از عذاب و غم و الم فرج خواهی داد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۰

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی بمیرد و حج اسلام در ذمه اش باشد و پانصد درهم زکاتش نیز باید داد و سیصد درهم گذاشته باشد و وصیت کند بهر دو چه باید کرد حضرت فرمودند که حج میقاتی از جهت او می گیرند از اقرب اماکن به مکه و هر چه می ماند به زکاتش می دهند.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که به حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی را بر او زکات واجب شده باشد و پدرش مرده باشد و دینی بر او باشد آیا از زکـات مـالش دین پـدرش را ادا می توانـد کرد و حال آن که این پسـر مال بسـیار دار حضـرت فرمودنـد که اگر پـدرش مالی گذاشـته باشـد و ظاهر شود که پـدرش دین دارد از مالی که گذاشـته است از اصل مال دین او را ادا می کنند و از زکات نمی دهنـد و اگر پـدرش چیزی نگذاشـته باشـد هیـچ کس سـزاوارتر نیست به زکـات او از دین پـدرش پس در این صورت اگر از زکات بیرون کند دین پدرش را مجزی است از او.

و در موثق کالصـحیح منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه از شخصـی که بر پـدرش دینی باشد و خرج بسـیار داشته باشـد پـدرش و وجه دین را نداشـته باشد آیا وجه دین را از زکات مالش به پدرش می توان داد که پدرش دین خود را ادا کند حضرت فرمودند که بلی.

و در صـحیح عبد الرحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما از شخصی که عارف باشـد بمـذهب حق و فاضل باشد و بمیرد و قرضـی در ذمه اش باشد که به آن مبتلا شده باشد و إفساد و اسـراف نکرده باشد و معروف نباشـد به سؤال کردن و گـدائی آیـا از زکـات هزار درهم و دو هزار درهم دین او را می توان أدا کرد فرمودنـد بلی و احادیث معتبره حسنه کالصحیحه و قویه کالصحیحه وارد شده است که به اطفال مؤمنین از زکات

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۱

می توان

داد به آن که صرف ایشان کنند.

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که سؤال کردم از حضرت موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه هر گاه شخصی به شخصی زری می دهد که قسمت کند به مستحقین و خودش مستحق باشد می تواند برداشتن از جهه خودش حضرت فرمودند که خودش به مقداری که به دیگران قسمت می کند و حصه می دهد قسمت یک حصه بر می تواند داشت و اما اگر تعیین کرده باشد که به جمعی خاص دهد نمی تواند برداشت مگر به رخصت صاحب مال و احادیث دیگر نیز بر این مضمون وارد شده است و خواهد آمد و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که هر گاه چیزی طلبم از جمعی که مدتی باشد که نزد ایشان باشد و قدرت نداشته باشند که دین را ادا کنند و مستحق باشند آیا از زکات مال خود بر ایشان حساب می توانم کرد فرمودند بلی.

و در حسن کالصحیح منقولست از محمد بن مسلم و زراره از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مادیان عربی که در صحرا چرد بر هر اسبی در هر سالی دو اشرفی مقرر فرمودند، و بر مادیان غیر عربی خواه یابو دو خواه دو تخمه در هر سالی یک اشرفی مقرر فرمودند.

و در حسن کالصحیح بل الصحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا زکات بر استر هست حضرت فرمودند که نه عرض نمودم که چه وجه دارد که بر اسب مقرر فرموده اند

و بر استر مقرر نفرموده اند حضرت فرمودند که از استر بچه بهم نمی رسد و از مادیان بچه بهم می رسد و بر اسب نر نیز زکات نیست عرض نمودم که بر الاغ هست فرمودند که نه عرض نمودم که بر اسب یا شتری که بر او سواری می کنند زکات هست فرمودند که بر حیوانی که علف صحرا خورد زکات هست نه در آن چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۲

بدست آن را علف دهند و در لغت جو و گاه را نیز علف می گویند و علف بمعنی قوت حیواناتست و در بنده خواه غلام و خواه کنیز زکات نیست مگر زکات فطر و در غیر اینها از حیوانات زکات نیست.

و اما حبوب مانند برنج و ذرت و عدس و ماش و لوبیا و هر چه آن را کیل یا وزن کنند حکم آنها حکم اجناس اربعه است در نصاب و اعتبار آب دادن پس اگر سیصد صاع به همرسد اگر آب باران یا روان یا ریشه خورده باشد عشر می باید داد و از آب روانست کاریز و از آب دستست چرخابهای عظیم که آب می گرداند آن را چنانکه در شتر می باشد و مشهور آنست که در غیر اجناس اربعه مستحب است و در سبزیها سنت نیست و جمعی قایل شده اند بوجوب زکات در حبوب چون احادیث بسیار بلفظ امر وارد شده است و لیکن اظهر استحباب است و احوط عدم ترک است و در اجناس اربعه و سایر حبوب نصابش سیصد صاع است و در زیاده مقداری مقرر نیست هر چه باشد زکاتش را می باید داد و بر این مضامین احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه

و قویه کالصحیحه وارد است آن مقدار که علم بهم می رسد و در نصاب اینها بعضی از روایات وارد شده است که صد و بیست صاع است و در بعضی از اخبار وارد است که در پنج وسق یک وسق می دهند و همه را حمل بر استحباب کرده اند و روایت دویم را حمل بر خمس کرده اند که خواهد آمد.

(و روی اسماعیل بن جابر قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه یحلّ للرّجل ان یاخذ الزّکاه و هو لا یحتاج إلیها فیتصدّق بها قال نعم و قال فی الفطره مثل ذلک) و در صحیح مرویست از اسماعیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آیا حلال است که شخصی احتیاج نداشته باشد به زکات و بگیرد آن را و تصدق کند حضرت فرمودند که بلی و فرمودند که زکات فطره نیز چنین است که می تواند گرفت و تصدق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۳

کردن یا در فطره نیز چنین فرمودند و حمل می توان کرد بر آن که قوت سالیانه نداشته باشد بانکه مثلا قوت یک ماهه داشته باشد می گیرد و از جهت خود تصدق می کند و یا آن که می داند که آن جمع به کسی دیگر زکات نمی دهند یا به ایشان گوید که چنین می کنم و بمنزله وکیل ایشان باشد و اول اظهر است و آخر احوط.

(و روی عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه ما علی الامام من الزّکاه فقال یا با محمّد اما علمت انّ الدّنیا للإمام یضعها حیث یشاء و یدفعها إلی من یشاء جائز من اللَّه عزّ و جلّ له ذلک انّ الامام

لا یبیت لیله ابدا و للّه عزّ و جلّ فی عنقه حقّ یسأله عنه) و منقولست در موثق از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که بر امام چه زکات واجبست حضرت فرمودند که نمی دانی که جمیع دنیا از امام است و حق سبحانه و تعالی عالم را از جهه ایشان آفریده است و بهر جا که خواهد می گذارد و بهر که می خواهد می دهد و حق سبحانه و تعالی این رتبه را از جهه او مقرر فرموده است و بدان که امام شبی بروز نمی آورد که حق سبحانه و تعالی را در کردن او حقی باشد که از او سؤال کند که چرا این را نکرده این حدیث بحسب ظاهر مخالفت دارد با ظاهر آیات و اخبار ما در واقع مخالفت ندارد و بحسب تاویل چنین می توان گفت که امام حجه اللَّه است و هر چه می کند خوب می کند اگر زکات بر او واجب شود می دهد و ایشان بحسب واقع مالی جمع نمی فرمودند که زکاتشان باید داد و مزارعی که داشتند وقف می فرمودند که فرزندان ایشان در تعب نباشند و محتاج ظلمه کفره نباشند و مردمان نیز متابعت ایشان کنند در وقف و سایر خیرات و صدقات، و اما بحسب ظاهر حدیث استبعادی ندارد که مفوض باشد به ایشان چنانکه در باب خمس خواهد آمد که بعضی از اوقات خمس را می بخشیده اند و بعضی از اوقات حبه را حساب می فرموده اند و یا به سبب آن که سالیانه فقرا و مساکین بر امام است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۴

باقی از آن حضرت است پس بحسب آن چه لازم

بوده است که بان سد حاجت ایشان شود می گرفته اند و باقی را به ایشان می گذاشته اند.

و در صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه شنیدم که می فرمودند که اصحاب پدرم به نزد او آمدند و سؤال کردند از آن چه سلطان از ایشان می گیرد پدرم صلوات اللَّه علیه بر ایشان رقت کردند یعنی آب دیده اش ریخت و یا آن که می دانستند که زکات را به اهلش می باید داد و سلاطین جور اهل آن نیستند به ایشان فرمودند که آن چه به سلاطین می دهید از زکات خود حساب کنید و دیگر مدهید و چون پدرم رخصت داد از ایشان مجزی شد و اللَّه به اجازه که به ایشان دادند، پس من گفتم ای پدر اگر مردمان بشنوند کسی دیگر زکات نخواهد داد حضرت فرمودند که ای فرزند حقی بود که حق سبحانه و تعالی می خواست که ظاهر سازد گفتم. و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است که آن چه ظلمه از شما می گیرند از زکات خود حساب کنید.

و در صحیح از ابو اسامه منقولست که به آن حضرت صلوات اللَّه علیه عرض نمودم که عمال سلاطین جور می آیند و زکات از ما می گیرند آیا از زکات ما مجزیست حضرت فرمودند که نه این جماعت به غصب و ظلم از شما می گیرند و زکات از برای جمعی مقرر است حق آنها را به این ها حساب می کنید و بر این مضمون نیز احادیث صحیحه وارد شده است و جزم داریم که هر دو را حضرت فرموده اند و نیست الا به سبب تفویض به ایشان و بر ماست

که تسلیم کنیم هر چه فرمایند و بهر یک که خواهیم از باب تسلیم عمل نماییم و اللّٰه تعالی یعلم.

[کتاب] باب الخمس

[آن چه از دریا بیرون آید]

(سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عمّا یخرج من البحر من اللؤلؤ و الیاقوت و الزّبرجد و عن معادن الذّهب و الفضّه هل فیها زکاه فقال اذا بلغ قیمته دینارا ففیه الخمس) این بابی است در بیان خمس که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است و آیه در ضمن حدیث خواهد آمد منقولست بسند صحیح از بزنطی و از اهل اجماع است از محمد بن علی که مشترکست و ضرر ندارد چون از بزنطی صحیح است محمد گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از آن چه از دریا بیرون آید از مروارید و از یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره آیا در اینها زکات هست، و در تهذیب نیز چنین است و در کافی ما فیه است یعنی در آن چه چیز لازم است حضرت فرمودند که هر گاه قیمتش یک اشرفی شود در آن خمس هست.

و در حسن کالصحیح منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از عنبر و غوص مروارید حضرت فرمودند که خمس در آن هست.

و در صحیح از بزنطی منقول است که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از آن چه از معدن حاصل شود اندک یا بسیار آیا در آن خمس هست حضرت فرمودند که در آن چیزی نیست تا به مقداری رسد که زکات در آن می باشد که آن بیست اشرفی است. بحسب ظاهر

مخالفت دارد با

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۶

حـدیث متن شیخ حمـل کرده است حـدیث متن را بر معادن دریا و این حـدیث را بر معادن غیر دریا و آن چه به تواتر از تجار شنیـده ایم آنست که در دریا معـدن نیست و از دریا بغیر از مرواریـد و مرجان و عنبر بهم نمی رسـد و مؤید این است قول حق سبحـانه و تعـالی «یَخْرُجُ مِنْهُمَـا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجـانُ» و عبـارت حـدیث را بـدو نحو می توان حمـل ساخت یکی آن که و الیاقوت عطف باشـد بما که سؤال دیگر باشـد و دویم آن که راوی توهم کرده باشـد که یاقوت و زبرجـد از دریا بهم می رسد و چون حکم شـرعی مترتب نبود بر آن حضرت تخطئه او نفرمودند و اظهر در جمع آنست که حدیث اول را حمل کنیم بر استحباب و ثانی را بر وجوب و اللَّه تبارک تعالی یعلم.

[گنج]

(و سال عبید اللَّه بن علیّ الحلبیّ ابا عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه عن الکنز کم فیه فقال الخمس و عن المعادن کم فیها قال الخمس و عن الرّصاص و الصّـفر و الحدیـد و ما کان من المعادن کم فیها فقال یؤخذ منها کما یؤخذ منها من معادن الذّهب و الفضّه) و به اسانیـد صـحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه از گنج چه چیز در آن هسـت فرمودنـد خمس پرسـیدم از معـادن کـه چیز در آن هسـت فرمودنـد خمس سـؤال کردم از قلعی و مس و آهن و هر معدنی که هست چه چیز در آن هست فرمودند که هر معدنی که هست از آن خمس می گیرند

چنانکه از معدنهای طلا و نقره خمس می گیرند.

و در صحیح از زراره مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که در معادن چه چیز است حضرت فرمودند که هر معدنی که بعنوان گنج باشد بی تعب خمس است و هر چه تعب می کشی و کار می کنی بعد از اخراجات آن کار هر چه صاف شود خمس می باید داد.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۷

حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از معدن طلا و نقره و مس و آهن و قلعی حضرت فرمودند که در همه خمس است.

[غنیمت]

(و روی الحسن بن محبوب عن عبد اللّٰه بن سنان قال سمعت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول لیس الخمس الّا فی الغنائم خاصا [خاصّه خ یب].)

و در صحیح از عبد اللّٰه منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که نیست خمس مگر در غنیمتها و این خاص و مخصوص غنیمت است و در بعضی از نسخ خاصا است و در تهذیب خاصّه است یعنی در غنیمت و بس یک احتمالش اینست که غنیمت عام باشد و شامل نه چیز باشد و در این صورت غرض این خواهد بود که مثلا- در ارباح تجارات هر چه بعد از سال می ماند غنیمت است و در معادن هر چه بعد از اخراجات است غنیمت است که مجملی باشد که تفصیل ظاهر می شود از اخبار دیگر و احتمال دیگر آن که عمده آن چه خمس در آن هست غنایم دار الحرب است و آن

را کسی به اهلش نمی دهد بلکه خلفاء بنی امیه و بنی عباس از ما غصب نموده اند و احتمال دیگر تقیه است چون اکثر عامه زکات آنها را می گیرند و قایل بخمس نیستند مگر در غنایم چون نص قرآن است.

و در حدیث متواتر از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که از جمله خصایص من حلیت مغنم است چون در امم سابقه هر چه از کفار می گرفتند می سوختند حضرت فرمودند که حق سبحانه بر من حلال کرد و اول همه از آن حضرت بود بعد از آن آن حکم منسوخ شد و مقرر شد که هر چه از کفار بگیرند چهار خمس را به مجاهدین قسمت کنند و یک خمس را شش حصه کنند چنانکه خواهد آمد و احتمال دیگر آنست که غرض نفی خمسی باشد که از کتاب الهی ظاهر شود وجوبش یعنی خمسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۸

در قرآن است غنایم است و اللّٰه تعالی یعلم.

[خمس در بیست دینار]

(و روی احمد بن محمّد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه قال سألته عمّا یجب فیه الخمس من الکنز فقال ما تجب الزّکاه فی مثله ففیه الخمس) و به اسانید صحیحه منقولست از بزنطی که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از مقداری از کنز که در آن خمس واجبست؟ حضرت فرمودند که آن مقداریست که زکاه در آن واجبست که بیست دینار باشد و مراد از گنج مالی است که پنهان کرده باشند در زمین هر چه باشد حتی سنگهای تراشیده که پنهان باشد و آن چه آفریده الهی باشد آن را معدن

می گوینـد خواه روان باشـدماننـد گوگرد و نفط و خواه چکش گیر باشـد مانند آهن و خواه چکش گیر نباشد مانند جواهر و سنگ یشم و مرمر حتی سنگ آسیا.

[خمس در معدن]

(و سال محمّد بن مسـلم ابا جعفر صـلوات اللَّه علیه عن الملّاحه فقال و ما الملّاحه فقال ارض سـبخه مالحه یجتمع فیه الماء فیصیر ملحا فقال مثل المعـدن فیه الخمس قلت الکبریت و النّفط یخرج من الارض فقال هذا و اشـباهه فیه الخمس) و کالصـحیح و در صحیـح منقولست از محمـد که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللَّه علیه از ملاحه که نمک زار باشـد حضـرت فرمودنـد که ملاـحه چه چیز است یـا چه مطلب است محمـد گفت زمین شوره ایست که آب در آن جمع می شود و نمـک می شود حضـرت فرمودنـد که مثل سایر معادنست و در آن خمس است عرض نمودم که گوگرد و نفط از زمین بیرون می آیند حضرت فرمودند که اینها و هر چه مثل اینها باشد در آن خمس است.

(و قـال الصّـِادق صـلوات اللَّه علیه انّ اللَّه لاـ اله الّـا هو لمّا حرّم علینا الصّـِدقه انزل لنا الخمس فالصّـِدقه علینا حرام و الخمس لنا فریضه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۹

الکرامه لنا حلال) و منقولست بطرق متکثره از آن حضـرت صلوات اللَّه علیه که چون حق سبحانه و تعالی که بجز او خداوندی نیست زکات را بر ما حرام گردانیـد خمس را از جهه ما حلال گردانید پس زکات بر ما حرامست و خمس واجبست از جهه ما یا مقرر فرمود از جهه ما و هدیه بر ما حلال است.

[خوردن خمس]

(و روی عن ابی بصـیر قال قلت لأبی جعفر صـلوات اللَّه علیه اصلحک اللَّه ما ایسر ما یدخل به العبد النّار قال من اکل مال الیتیم درهما نحن الیتیم) و در موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه

علیه منقولست که ابو بصیر عرض نمود که حق سبحانه و تعالی تمکن دهد ترا بحسب ظاهر چنانکه بحسب معنی داده است که مردمان بچه سهولت بجهنم می روند یعنی جهنم رفتن در کمال سهولت است و بهشت رفتن در کمال صعوبت است حضرت فرمودند که چنین است هر که یک درهم از مال یتیم می خورد بجهنم می رود چنانکه فرموده است که آن کسانی که مال یتیمان را بظلم می خورند نمی خورند مگر آتش را یعنی سبب اینست که فردای قیامت آتشی شود در شکمش و سوزد تا بجهنم برند او را و ما یتیمیم یعنی خمس را می خورند و نمی دهند و یک حصه او مال یتیمان سادات است به نص قرآن یا آن که بی کسی خود را تشبیه کرده اند به یتیمان چنانکه یتیمان نمی توانند دفع ظلم از خود کردن ایشان نیز چنین اند بحسب ظاهر و بحسب معنی درّ یتیمند یعنی مرواریدی که نظیر نداشته باشد و بهر دو مضمون در اخبار وارد شده است و خواهد آمد.

[مصرف خمس]

(و سال زکریّا بن مالک الجعفی ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن قول اللَّه عزّ و جلّ «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» «۱» فقال امّا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۰

خمس اللَّه فللرّسول یضعه فی سبیل اللَّه و امّا خمس الرّسول فلاقاربه و خمس ذی القربی فهم اقرباؤه الیتامی یتامی اهل بیته فجعل هذه الاربعه الاسهم فیهم و امّا المساکین و ابناء السّبیل فقد عرفت انّا لا ناکل الصّدقه و لا تحلّ لنا فی للمساکین و ابناء السّبیل) و در حسن کالصحیح و

در صحیح از زکریا منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که بدانید که آن چه غنیمت و فایده می یابید از چیزی یعنی از غنایم دار الحرب هر چه باشد اگر چه اندکی باشد یا از نه چیزی که همه مذکور خواهد شد یا از دوازده چیزی که ذکر خواهم کرد یا اعم پس به درستی که پنج یک این غنیمت از حق سبحانه و تعالی است و از رسول اوست صلی اللّٰه علیه و آله و از خویشان آن حضرت است که ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم و از جهه یتیمان و درویشان و راه گذریان است پس حضرت فرمودند که امّا حصه حق سبحانه و تعالی آن از رسول اللّٰه است صلوات اللّٰه علیه و آله و خمس خود را که دارد، و اما خمس رسول بعد از آن حضرت از جهه خویشان آن حضرت است پس سه حصّه به امام رسید چون از خدا به رسول رسید و این هر دو به امام رسید، و حصه ذی القربی که خویشانند آن را دارند و مراد از یتیمان یتیمان خویشانند پس چهار حصه از جهه ایشان شد و اما مساکین و ابناء السبیل می باید که سید باشند زیرا که می دانی که زکات بر ایشان حرامست پس می باید که ایشان در اینجا حصه داشته باشند و می باید که مراد الهی این جماعت باشند.

و حضرت باین عنوان فرموده اند از جهه رد بر عامه زیرا که اکثر عامه چون با ائمه معصومین خصوصا حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم عداوت

دارند آیه را چنین ساخته اند که اهل بیت حصّه مخصوص نداشته باشند و اگر داشته باشند یک حصه داشته باشند بانکه حق سبحانه و تعالی به محض آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۱

ایشان استنکاف نداشته باشند از گرفتن این مال خود را داخل فرموده است و در زکوات و تصدقات چنین نفرموده است از جهه تعظیم حضرت سید المرسلین و حصه رسول که به فوت آن حضرت برطرف می شود، و یتیمان و درویشان و راه گذریان که لفظش عام است و خصوصیتی به ایشان ندارد و احادیث بسیار از ائمه هدی وارد شده است و بسیاری گذشت که حق سبحانه و تعالی از جهت فقرا در اموال اغنیاء آن مقدار از مال مقرر فرموده است که همه را بس باشد و چون وعده کرده است که ذرّیّت آن حضرت را بسیار کند و از جهه تعظیم حضرت سیّد الانبیاء تصدق را که چرک دستهاست بر ایشان حرام گردانیده است پس می باید که هم چنان که از جهه فقراء غیر ایشان از جهه هر طایفه چیزی مقرر ساخته از جهه ایشان نیز چیزی مقرر ساخته باشد از این جهه خمس را شش حصه فرمود و بعد از رسول امام مقرر ساخت که از ذرّیّت آن حضرت باشند.

و ائمه را خرجها بسیار می باشد چنانکه حضرت رسول را بود پس تا حضرت زنده بود و سه حصت به حضرت سید المرسلین می رسید صلی اللّه علیه و آله و بعد از آن حضرت به امامی می رسد که حق سبحانه و تعالی او را امام کرده است و سه حصه دیگر به یتیمان و درویشان و راه گذریان سادات می رسد

تا هر طایفه از فقر بدر آیند و جفا نکشند.

و مثل این است صحیح ربعی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چون غنیمت را حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله جمع می فرمودند نفایس آن را برمی داشتند مثل صفیّه که تعلق به آن حضرت داشت بعد از آن پنج حصه می کردند و چهار حصه را در میان مجاهدان حصّه می فرمودند و خمس را که برداشته بودند پنج حصه می کردند حصّه خدا را از جهه خود برمی داشتند و چهار حصه دیگر را در میان خویشان و یتیمان و مساکین و راه گذریان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۲

حصه می فرمودند و به همه می رسانیدند هم چنین امام نیز چنین می کند بنحو پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله.

و کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه در تفسیر قول الهی «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ الخ» فرمودند که مراد از ذوی القربی خویشان حضرت سید الانبیاست صلوات اللّٰه علیهم و خمس از برای خدا و رسول خداست و از برای ماست یعنی بنی هاشم و غیر این از اخباری که ظاهرشان تقیه است با آن که احادیث بسیار وارد شده است که شش حصه می کنند و چون ضرور است دو حدیث را ذکر می کنم تا تامل کنی که فهم قرآن مخصوص ایشان بوده است و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به ایشان گذاشته است چنانکه حق سبحانه نیز به ایشان گذاشته است که همه جا در قرآن مجید به آن اشاره فرموده است قطع نظر از تصریحاتی که آنها را تغییر داده اند.

اما حدیث اول را شیخ روایت کرده

است به سندی و کلینی در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی که اجماع بر تصحیح ما یصح عنه شده است از بعضی از اصحاب ما که از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و اکثر علماء جزم به صحت این حدیث داشته عمل باین کرده اند که حضرت فرمودند که خمس از پنج چیز است که عمده اند.

یکی: از غنیمتهای دار الحرب است.

دویم: از چیزی که از دریا غواصی کنند و بیرون آورند.

سیم: از گنجی است که بیابند.

چهارم: از جمیع معادن.

پنجم: از زمین نمک زار و اگر چه از معادنست اما جدا ذکر کرد چون نفع او از چیزی عظیمتر است هر چند از جهه کثرت در نظرها حقیرترست و هر چیز که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۳

هست حتی گندم و جو و برنج و گوشت بدل دارند اما نمک بدل ندارد و یونس نقل کرده است که من در نسخه دیدم که در آنجا و العنبر بود که پنج چیز درست می شود اما از مشایخ نشنیده ام این لفظ را در این حدیث، و خمس این پنج چیز را می گیرند و قسمت می کنند در میان جمعی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است و چهار حصه غنیمت را حصه می کنند در میان جمعی که جهاد کرده اند بانکه پیاده را یک حصه می دهند و سواره یک اسبه را دو حصه می دهند و دو اسبه و بیشتر را سه حصه می دهند اگر چه بیست اسب داشته باشد دو اسب حصه دارد و بس و خمس را شش حصه می کنند یک سهم از حق سبحانه و تعالی است و سهمی از رسول اللّٰه است صلی اللّٰه

علیه و آله و سهمی از خویشان است و سهمی از جهه یتیمان است و سهمی از جهه درویشان است و سهمی از جهه راه گذریان است پس سهم خدا و سهم رسول خدا از جهه اولو الامر است که ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم و یک سهم از خود دارد پس سه سهم به او رسید دو سهم بعنوان میراث و یکی به قسمت الهی پس نصف خمس که عشر باشد مال امام است و سه حصه دیگر بر یتیمان سادات و درویشان و ابناء السبیل سادات حصه می شود موافق کتاب الهی و سنت نبوی به ایشان آن مقدار می دهند که قوت سال ایشان باشد چون احادیث بسیار گذشت که غنی به قوت سال است و اگر قوت سال جمیع سادات را بدهد اگر چیزی زیاد می آید از امام است و اگر کم می آید از نصف خود قوت سالیانه ایشان را می دهد و چون حق سبحانه و تعالی زکات را که چرک دستهایت از جهه تعظیم ایشان بر ایشان حرام گردانید بعوض آن خمس را مقرر ساخت و ظاهرا وجهش آنست که چون اغنیاء به کد ید و مشقت آن مال را به همرسانیده اند گوییا که از مال خود ده یک یا بیست یک یا سی یک یا چهل یک یا پنجاه یک یا صد یک را به فقرا می دهند پس بمنزله چرک دست ایشان است که به فقرا می دهند بخلاف خمس که مال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۴

مسلمانانست که در دست کفاره بوده است و بضرب شمشیر پس گرفته اند.

و چون غرض آنست که سادات محتاج نباشند حق سبحانه و تعالی امام را متکفل احوال

ایشـان گردانیـده است که قوت سالیـانه ایشان و جمیع ضـروریات ایشان را بدهـد و اگر وفا نکنـد حصه ایشان از حصه خود به ایشـان بدهـد، هم چنین مقرر فرمود که اگر چیزی زیاد آیـد از امام باشـد و چون حق سـبحانه و تعالی از جهه سادات به سـبب قرابت و خویشـی رسول اللّٰه چرک دست را از جهه ایشـان مقرر نساخت که سـبب مـذلت و خواری ایشان باشـد از جانب خود چیزی از جهه ایشان مقرر ساخت که محتاج خلایق نباشـند و فاضل دسـتهای ایشان را نخورنـد لهذا زکات سادات را به سادات می توان داد چون سـبب مـذلت ایشان نمی گردد و ذوی القربی که در این آیه فرموده است خویشان نزدیک آن حضـرتند که حق سـبحانه و تعالی خطاب به آن حضرت فرمود که «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» «۱» یعنی تبلیغ رسالت کن و بترسان از عـذاب الهی خویشـانت را که نزدیکترنـد به تـو از دیگران و در آن وقت حضـرت فرزنـدان عبـد المطلب را طلبیدنـد و انـذار فرمودند مردان و زنان ایشان را.

و متواتر است که چون ایشان را طلبیدند تقریبا چهل نفر بودند و هر یک از ایشان یک گوسفند می توانسـتند خوردن حضرت رسول اللّٰه صـلی اللّٰه علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را فرمودند که یک گوسفند خریدند و پختند و ایشان را دعوت کردند و یک کاسه شـیر و اندکی نان حاضر کردند بر آن خوان و نزد هر یک یک کاسه شیر گذاشتند و بمقدار گوشت یک گوسفند و بمقدار همان نان ایشان تعجب کردند و می گفتند البته سحر کرده است که اندک طعام را چهل مثل آن کرد تا

سه روز و روز سیم آن حضرت برخاستند در میان ایشان و فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۵

ای فرزندان عبد المطّلب هرگز از من دروغ شنیده اید همه گفتند نه همیشه نزد ما امین و راست گو بودی حضرت فرمودند که اگر شما را خبر دهم که در عقب این کوه لشکری هست تصدیق من می کنید گفتند بلی حضرت فرمودند که من شما را خبر می دهم که خداوند شما بهشتی آفریده است با هزاران نعمت و دوزخی آفریده است با هزاران عذاب و هر که اطاعت من می کند بهشت می رود و هر که مخالفت من می کند بجهنم می رود و هر که از شما اول تصدیق من کند او خلیفه و جانشین من خواهد بود و علی بن ابی طالب در آخر مجلس بود برخاست حضرت اشاره فرمودند که بنشین شاید از این بزرگان کسی سبقت نماید و حضرت سه مرتبه فرمودند و هر مرتبه علی برمی خاست تا آن که حضرت او را طلبیدند و فرمودند که تو خلیفه و جانشین منی پس ابو لهب برخاست و گفت تبت یداک تو ما را از جهه این کار طلبیده بودی و پشت کرد و باقی برخاستند و رو به ابو طالب کردند از روی سخریه که پسرت بر تو امیر شد و رفتند و حق سبحانه و تعالی سوره تبت را فرستاد و این مضمون در اکثر کتب سیر و تواریخ و احادیث خاصه و عامه مذکور است و حکایت طلب در این حدیث نبود از جهه توضیح ذکر شد.

حاصل آن که حضرت فرمودند که مراد از ذوی القربی فرزندان عبد المطلب اند و سایر قریش و غیر قریش

در این آیه داخل نیستند حتی از آزاد کردهای ایشان حصه ندارند و زکات سایر الناس را می توانند گرفت و ایشان با دیگران مساویند و هر که مادرش سید باشد و پدرش عام زکات می گیرد و خمس نمی گیرد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ» «۱» یعنی فرزندان را به نام پدران بخوانند که فرزند پدر است نه مادر و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۶

جهه امام مقرر شده است از غنایم چیزهای نفیس مانند کنیزک نفیس و اسب نفیس و جامها و متاعهای نفیس هر چه را اراده کند پیش از قسمت مال و پیش از بیرون کردن خمس و باز امام می تواند که از غنیمت هر چه مصلحت داند به بعضی از کفار مؤلفه بدهد چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله غنیمت حنین را به اهل مکه دادند از جهه تالیف قلوب ایشان و به انصار ندادند و حضرت انصار را خوشنود فرمودند که اگر آنها مال بردند شما رسول خدا را با خود می برید و چون امام خمس را جدا می فرمایند چهار خمس دیگر را بر لشکر قسمت می فرمایند آن چه از جمله منقولات باشد و زمین را قسمت نمی کنند بلکه از جمیع مسلمانان است و هر چه را لشکر احاطه نکرده باشد از منقولات لشکر حصه نمی برد.

و اگر بادیه نشینان آمده باشند و جنگ کرده باشند حصه ندارند زیرا که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله تکلیف ایشان کرد به ساکن شدن در شهر راضی نشدند و حضرت مقرر فرمودند با ایشان که اگر کفار بر مسلمانان زور آورند و حضرت ایشان را

به مـدد بطلبـد ایشان جنگ بکننـد و از غنیمت بهره نداشـته باشـند و آن چه حضـرت فرموده است چنین است و حکم آن باقی است.

و امـا زمینهـای مفتوح العنوه یعنی آن چه آن را به قهر و غلبه گرفته باشـند پس اگر نبی یـا امام گرفته باشـند نبی یا امام بهر چه مصـلحت می داننـد چنان می کننـد چنانکه خیبر را بعـد از فتح حضـرت بیهودان گذاشـتند که هر چه حاصل به همرسد بعنوان مناصـفه باشد نصف از یهود باشد و نصف را آن حضرت در مصالح مسلمانان صرف می نمودند و اول زکات آن را بیرون می کردند هر چه آب روان یا باران یا ریشه خورده بود ده یک و هر چه آب دست خورده بود بیست یک آن را بیرون می کردند و نبی یا امام هر زکاتی را که می گیرند هشت قسـمت می کنند و هر فقیری را قوت سالیانه می دهند به نحوی که معاش ایشان بعنوان وسط بگذرد و اگر چیزی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۷

زیاد می آیـد و إلی حفظ می کند و هر چه کمی کند از مال خود به ایشان می دهد و آن چه باقی می ماند بعد از زکات اجره الارض بهر عنوانی که مقرر فرموده است از رعایا می گیرد و باقی را به ایشان می گـذارد که صـرف خود نمایند و آن چه امام می گیرد صـرف مجاهـدان که اعوان امامند در محافظت بلاد مسـلمانان و در باقی مصالح ایشان صـرف می نماید و از آنجا به امام حصه نمی رسد.

و غیر از خمس انفال از امام است و آن هر زمینی است که صاحب نداشـته باشد و موات باشد خواه پیشتر مالکی داشته باشد یا نه و هر

زمینی را که به جنگ نگرفته باشند مثل فدک از نبی یا امام است و سر کوهها و شکم رود خانها و نیستانها و زمینهای موات و چیزهای نفیس پادشاهان از منقولات و غیر منقول امام صلوات اللّٰه علیه هر چه را می خواهد بر می دارد هر گاه غصب نکرده باشند و هر چه را غصب کرده باشند به صاحبان آنها پس می دهند دیگر میراث کسی که هیچ وارث نداشته باشد مال امام صلوات اللّٰه علیه است و امام آن را صرف فقرا می کند که به هیچ وجه تحصیل معاش نتوانند کرد پس حضرت فرمودند که حق سبحان و تعالی هر مالی که هست همه را قسمت فرموده است و کسی را بی بهره نگذاشته است از خواص و عوام و فقرا و مساکین و کافه عالمیان که اگر امام زمان والی باشد هیچ فقیر نمی ماند و همه غنی می شوند پس فرمودند که عدالت از عسل شیرین تر است و کسی عدالت می تواند کرد که عالم باشد و حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله زکوات بادیه نشینان را به فقرای بادیه نشینان می دادند و زکوات اهل حضر را به فقرای اهل شهر می دادند و هشت حصه درست نمی کردند که هر صنفی را مساوی صنف دیگر بدهند بلکه بهر که حاضر بود می دادند و بهر چه مصلحت اقتضاء می نمود می دادند و همه را به قوت سالیانه غنی می کردند پس اگر از اهل بادیه زیاد می آمد به اهل شهر می دادند و هم چنین بر عکس و هر چه از انفال است تعلق به والی دارد خواه آن زمین را اهل حق گرفته

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۸

باشند مانند

جاهائی که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما گرفتند خواه اهل جور گرفته باشند مانند شهرهای دیگر یعنی انفال اینها همه از امامست و احتمال دارد که مراد این باشد که همه تعلق به امام دارد هر چه باید می کند چون در احادیث وارد شده است که همه آن چه اهل جور گرفته اند از امامست چون بی رخصت امام گرفته اند بنا بر این حضرت مجمل می فرمایند و در ارضین خواهد آمد و ظاهر حدیث آنست که این زمینها که در زمان اهل جور مفتوح شده است امام تنفیذ می تواند کرد و کرده است چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه تنفیذ فرمودند و احکام مفتوح العنوه بر همه جاری ساختند پس حضرت فرمودند که عهد پیمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله یکی است در پیشینیان و پسینیان زیرا که آن حضرت فرمودند که مسلمانان برادران یکدیگرند و خونهای ایشان یکی است و سعی می باید کرد در امان ادنای مسلمانان که امان او را ضایع نکنند و در این فتحها اکثر مهاجرین و انصار حاضر بودند هر چند نامشروع کردند و ممکن است که در واقع مرخص شده باشند از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه.

چنانکه مشایخ ثقات ما نقل کردند بمن از شیخ عبد العالی از پدرش شیخ نور الدین علی بن عبد العالی قدس سرهما که در وقتی که عمر عسکر به جانب عراق عرب می فرستاد به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آمد و گفت یا علی من می دانم که تو امامی و لیکن پادشاهی به زور می باشد اگر رخصت بدهی و حضرت امام حسن را

بفرستی و من سردار را تابع او کنم و هر فتحی که شود بی دغدغه باشد بهتر نیست؟ حضرت قبول فرمودند و حضرت امام حسن را صلوات اللّٰه علیهما همراه کردند و هر فتحی که شد از آن حضرت و به برکت آن حضرت شد تا آن که مرتبه اول که لشکر اسلام در برابر رستم سپه سالار یزد جرد در آمدند رستم فیلها را پیش کرد و لشکر اسلام شکست خوردند سردار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۹

به خدمت حضرت امام حسن آمد واقعه را عرض نمود حضرت فرمودند که ایشان درفش کاویانی را بر علم خود بسته اند و آن دامن پوستی آهنگران بود که کاوه پیش دامن می زد و آهنگری می کرد و چون ضحاک ظلم او به نهایت رسید و ده پسر کاوه را کشته بود کاوه صد در صدی کشید بر درفش به تعلیم یکی از علمای ایشان و آن درفش را بر علم بست و خروج کرد و مردم چون از ظلم ضحاک به تنگ آمده بودند با او همراهی کردند و بر ضحاک غالب شد و پادشاهان عجم هر یک که می آمدند هر جوهر نفیسی که بدست ایشان می آمد در آن درفش جا می دادند و بر علم می بستند الحال بر علم ایشان بسته است شما این دعا را بر علم بندید و حضرت بدست مبارک خود دعایی نوشتند و مشهور میان اصحاب عدد آنست که حضرت صد و بیست در صد و بیست کشیدند و من آن چه از مشایخ شنیده ام دعاست روز دیگر بستند و فتح واقع شد.

و از آن جمله آن که حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه داخل صفاهان شدند

و در مسجد لنبان نماز کردند و در حمامی که محاذی در مسجد جامع عتیق است که مسمی است به در پیزر بافان در آن حمام غسل فرمودند و مشهور بود آن حمام به حمام آن حضرت، و جدم نشان داد آن حمام را بمن در طفولیت و گفت اینست حمام آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و خراب بود و بعد از آن به جای آن کاروانسرائی ساخته شد و دیگر خصوصیات بسیار نقل کرده اند.

غرض آن که همه بلاد حکم مفتوح العنوه دارد و لیکن آن چه بنده یافته ام آنست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه راضی بوده اند به اصل فتحها و این را بهتر می دانستند که در دست مسلمانان باشد پس یا رخصت فرموده اند یا تنفیذ فرموده اند و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وقتی که به کوفه آمدند والی به اطراف و جوانب فرستادند.

و شیخ طوسی رحمه اللّٰه در کتاب رجال ذکر کرده است که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۰

امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات یزید بن قیس ارحبی را والی و عامل فرمودند بر همدان و ری و اصفهان و خراج و مقاسمه که جمع می شد در بیت المال حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به برادرش عقیل بقدر احتیاج می داد تا آن که بی تاب شد و نزد معاویه رفت اگر از مال آن حضرت بود چرا بیشتر نمی دادند و خواهد آمد که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در عراق قانونی مقرر فرمودند که همه جا به آن نحو عمل نمایند بعد از آن حضرت فرمودند که در مال خمس زکات نیست زیرا که

غیر سادات حصه بردند از زکوات چنانکه حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است از جهه ایشان، و نصف خمس را سادات بردند حق سبحانه و تعالی از جهه ایشان قدری مقرر ساخت که محتاج دیگران نباشند و از جهه امام نیز نصف خمس مقرر فرمود پس کسی نماند که فقیر باشد لهذا در مال نبی و امام زکات نیست و لیکن اضعاف آن به مردمان می دادند که ضرور می شد دادن آن و اخبار کالصحیحه بر این مضمون نیز وارد شده است.

و اما حدیث دیگر که مشتمل است بر فواید بسیار و در صحیح و حسن کالصحیح بلکه به تواتر از ریّان بن صلت ثقه صدوق منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما حاضر شدند در مجلس مامون و جمع کثیری از علماء عراق و خراسان در این مجلس بودند مامون از ایشان پرسید که خبر دهید مرا از معنی این آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الخ» «۱» یعنی به میراث دادیم قرآن را به جمعی که ایشان را از بندگان خود برگزیدیم یعنی معانی قرآن را ایشان می دانند و بس مانند میراث که نصیب جمعی خاص است پس علماء گفتند که مراد کل امتند پس مامون گفت یا ابا الحسن شما چه می فرمایید

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۱

حضرت فرمودند که من قایل نیستم به گفته ایشان بلکه می گویم که مراد از مصطفی عترت معصومینند مامون گفت بچه دلیل ایشان مرادند نه همه پس حضرت فرمودند که اگر همه برگزیده حق سبحانه و تعالی می بودند می بایست که همه به بهشت روند و حال آن که حق سبحانه و تعالی در همین آیه بیان

عباد فرموده است که بعضی از ایشان جمعی اند که بر نفس خود ظلم می کنند، و جمعی میانه روند، و جمعی در خوبیها بر همه سبقت گرفته اند باذن الهی و این فضلی است عظیم و آن باغستانهای اقامتست که در آنجا داخل شوند و دست رنجهای طلا در دست ایشان کنند تا آخر آن چه فرموده است از نعیم بهشت پس می باید که میراث کتاب از جهه سابقان باشد که ایشان ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم و غیر ایشان مراد نباشند.

مامون گفت عترت طاهره کیستند حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جمعی اند که حق سبحانه و تعالی در شأن ایشان فرموده است که «إِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ» «۱» یعنی اراده نکرده است حق سبحانه و تعالی مگر آن که رجس را یعنی شک و معصیت و هر بدی را از شما که اهل بیت رسول خدائید بردارد و شما را مطهر گ رداند به تطهیری عظیم یعنی از هر صفتی از صفات ذمیمه و هر فعلی از افعال قبیحه و ایشانند آن جمعی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که من خلیفه و جانشین خود می گذارم در میان شما دو چیز عظیم را و آن کتاب خداست و عترت من که اهل بیت منند و این هر دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند شما نظر کنید که چگونه با ایشان سر خواهید کرد و چگونه متابعت ایشان خواهید نمود ای گروه مردمان تعلیم مکنید ایشان را زیرا که ایشان اعلمند از شما.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۲

پس علماء گفتند که یا ابا الحسن بیان فرمائید که عترت آل اند

یا غیر آل حضرت فرمودند که ایشان آلند.

پس علماء گفتند که خبری از حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله بما رسیده است که امت من آل منند و اینک اصحاب آن حضرت همه می گفتند که آل محمد امت آن حضرت است و این خبر از صحابه به مرتبه مشهور است که نمی توان منع کردن که صحابه این را نگفته اند پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خبر دهید مرا که آیا حرام است زکات بر آل آن حضرت علما گفتند بلی حضرت فرمودند زکات بر امت حرامست گفتند نه حضرت فرمودند که پس فرق شد میان آل و امت وای بر شما شما را چه شده است آیا رو از قرآن و حق گردانیده اید و اعتقاد به قرآن و حق ندارید یا دارید و بر خود ظلم می کنید آیا نمی دانید که وراثتی که در آیه اول است و طهارتی که در آیه تطهیر است از جهت برگزیدگانست و از جهه هدایت یافته گانست همیشه نه سایر مردمان علما گفتند از کجا یا ابا الحسن حضرت فرمودند که از آنجا که حق سبحانه و تعالی می فرماید «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا» «۱» بتحقیق که ما نوح و ابراهیم را به رسالت بخلق فرستادیم و در ذریّت ایشان مقرر فرمودیم نبوت و کتاب را پس بعضی از ذریّت ایشان هدایت یافتند و بسیاری از ایشان فاسقانند پس وراثت نبوت و کتاب از جهه هدایت یافتگان باشد نه از جهه فاسقان نمی دانید که چون حضرت نوح از حق سبحانه و تعالی سؤال کرد که خداوندا پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و تو حکم

کننـده تر از همه حاکمانی حکم کن به نجات پسـرم که غرق نشود چون حق سـبحانه و تعالی وعده داده بود که او را و اهل او را نجات دهد حق سبحانه و تعالی فرمود که ای نوح پسر تو از اهل تو نیست به درستی که او صالح

نیست هر که صالح است پسر تست پس از من سؤال مکن چیزی را که ندانی و پند می دهم ترا که مبادا از جاهلان باشی.

پس مامون گفت که آیا حق سـبحانه و تعالی زیادتی داده است عترت را بر سایر مردمان در قرآن مجیـد حضـرت فرمودنـد که حق سـبحانه و تعالی تفضـیل داده است عترت را بر سایر مردمان در محکم کتابش یعنی در آیات ظاهر الـدّلالات مامون گفت که در کجا بیان فرموده است در کتاب حضـرت فرمودنـد که در آنجا که فرموده است که «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی الخ» «۱» به درستی که حق سـبحانه و تعـالی برگزیـده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان که ایشان ذریّتی انـد بعضـی که از بعض دیگر میراث می برند خوبی را و در جائی دیگر فرموده است که آیا حسد و رشك می برند مردمان را بر آن چه حق سبحانه و تعالی از فضل خود به ایشان عطا فرموده است پس بتحقیق که ما عطا کردیم به آل ابراهیم کتاب و حکمت را و دادیم به ایشان پادشاهی عظیم را و بعـد از این آیه خطاب فرمود به سایر مؤمنان که ای مؤمنان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و اطاعت کنید اولو الامر خود را یعنی آن

جماعتی را که حق سبحانه و تعالی کتاب و حکمت به ایشان داده است و مردمان حسد ایشان می برند بر آن چه حق سبحانه و تعالی از فضل خود به ایشان داده است و به ایشان عطا کردیم پادشاهی عظیم که ایشان را واجب الاطاعه خلایق گردانیده ایم یعنی اطاعت کنید برگزیدگان معصومین را.

و مراد از ملك عظیم اطاعت ایشانست و مراد حضرت چنانکه در احادیث دیگر از آن حضرت و از غیر آن حضرت صلوات اللّٰه علیهم منقول است آنست که مقصود از ناس محسودون ائمه معصومانند که حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۴

می فرماید که بلکه حسد می برند منافقان ائمه معصومین را بر آن چه حق سبحانه و تعالی از فضل خود به ایشان عطا فرموده است بتحقیق که ما آل ابراهیم را که پیغمبرانند کتاب و حکمت که نبوتست عطا کرده ایم و ملك عظیم که اطاعت خلایق است مر ایشان را عطا کرده ایم، پس چگونه و چون است که ایشان اقرار می کنند باین اصطفا در آل ابراهیم و انکار می کنند آن را در آل محمد با آن که محمد افضل است از ابراهیم پس آل او نیز افضلند از آل ابراهیم و ایشان را نیز ملك عظیم داده است که آن آنست که اطاعت ایشان اطاعت خدا است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خدا کرده است از جهت آن که اطاعت رسول را با اطاعت خود مقرون ساخته است و هم چنین اطاعت اولو الامر را با اطاعت خود و رسولش مقرون گردانیده است پس علما گفتند که آیا حق سبحانه و تعالی

اهل اصطفا را در قرآن مجید بیان فرموده است حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در ظاهر قران سوی باطن در دوازده جا بیان فرموده است، و در احادیث دیگر وارد شده است که نصف قرآن در شأن اهل بیت است و دیگر وارد شده است که کل قرآن در ایشان نازل شده است نصف آن در مدح ایشان و نصف آن در ذم اعدای ایشان است.

اما آیه اولی آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و رهطك المخلصين» «۱» و در صحیح بخاری در تفسیر سوره تبت نقل کرده است از عبد اللّٰه بن عباس که «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و رهطك منهم المخلصين» و بخاری گفته است که اعمش نیز چنین خوانده است پس حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قرائت ابیّ بن کعب چنین است و در مصحف عبد اللّٰه بن مسعود نیز چنین است یعنی یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۵

محمد انذار کن خویشان خود را که نزدیکترند و طایفه خود را که برگزیدگان حق سبحانه و تعالی اند و حق سبحانه و تعالی ایشان را خالص گردانیده است از جهه معرفت و محبت خود و شکی نیست در آن که اهل بیت آن حضرت به آن حضرت اقربند از بقیه خویشان حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه قطع نظر از اخوت آن حضرت و آن که نفس نبی است به آیه وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ و بحدیث متواتر نفسک نفسی موافق مذهب سنیان اگر چه عباس عم نبی بود اما عم پدر بود و علی پسر عم مادر پدری بود و پسر عم

مـادر پـدری به اجمـاع اقربست از عم پـدری و این منزلتی است رفیع و شـرفی است عـالی که حق سـبحانه و تعالی بیان آل آن حضرت فرموده است از جهه آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله این یکی.

و آیه دوم در اصطفا قول حق سبحانه و تعالی است إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ الخ که در اول مذکور شد و در اینجا از جهه تعداد آیات بیان فرمودند و فرمودند که این فضـیلتی است که هیچ معاندی انکار آن نمی تواند کرد چون متواتر است و در جمیع کتب احادیث و تفاسیر ایشان حتی در کشاف و در تفسیر بیضاوی و فخر رازی و صحیح مسلم و سایر کتب از عایشه روایت کرده اند.

و از ام سـلمه نیز که صـبحی بود که حضـرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در خانه ام سلمه بودند و گلیم سیاهی و عبایی که از موی سـیاه بافته بودند بر دوش گرفته بودند که حضـرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها آمدند و حضرت او را داخل عبا کردند و علی آمدنـد و او را داخل کردنـد و حسـنین آمدنـد و ایشان را داخل کردند و این آیه را خواندند و متواتر است که ام سـلمه خـواست که داخـل شـود حضـرت فرمودنـد که عـاقبت تو بخیر است و نگذاشـتند که داخـل شود و مسـتفیض است که عایشـه خواست و نگذاشتند و حضرت فرمودند که زیرا که فضیلتی است بعد از رتبه عصمت و طهارت که آن فضیلت اصطفای منتظر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۶

است که آن رتبه امامت است یعنی ایشان را معصوم گردانید تا به رتبه امامت فایز گرداند و اما آیه سیم آیه

مباهله است که چون حق سبحانه و تعالی ظاهر گردانید معصومان و طاهران را از جمله خلایق امر کرد رسولش را که ایشان را با خود بیرون برد و به ایشان مباهله کند به انصار ای نجران و فرمود که بگو یا محمد بیایید تا ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را و ما زنان خود را بخوانیم و شما زنان خود را و ما نفسهای خود را که بمنزله جان مایند بخوانیم و شما نفسهای خود را و بعد از آن نفرین کنیم و بگوئیم که لعنت خدا بر دروغ گویان باد پس حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله به صحرا بردند حضرت امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه را صلوات اللّه علیهم و جانهای ایشان را مقرون به جان خود ساخت که هر چه بر سر او آید بر ایشان آید حضرت رو به علما فرمودند که آیا می دانید که مراد از «أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ» کیست علما گفتند مراد نفس پیغمبر است حضرت فرمودند که غلط کرده اید مراد علی بن ابی طالب است صلوات اللّه علیه چون کسی خود را نمی خواند و مع هذا علی را داخل کرد به اتفاق همه و همه حدیث سابق را از عایشه و ام سلمه روایت کرده اند در تفسیر این آیه نیز پس حضرت فرمودند که مؤید آن که مراد علی است قول حضرت سید المرسلین است صلی اللّه علیه و آله که فرمودند که فرزندان ولیعه که قبیله اند از قبایل عرب بازایستند از کفر و الا می فرستم بر سر ایشان شخصی را که مانند جان من باشد و مراد از آن

علی ابن ابی طالب است به اتفاق همه، و بخاری در چند موضع نقل کرده است از براء که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله خطاب کردند که یا علی تو از منی و من از توام.

پس حضرت فرمودند که این فضیلتی است که کسی بر اهل بیت آن حضرت تقدم نکرده است و کسی به علی نرسیده است و نخواهد رسید که خداوند عالمیان او را جان پیغمبر خوانده است و نفس علی را منزله نفس نبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۷

کرده است، و نیشابوری و رازی ذکر کرده اند که همیشه شیعیان متقدمین و متاخرین باین آیه استدلال نموده اند بر افضلیت علی بر جمیع پیغمبران صلوات اللّٰه علیهم چون پیغمبر ما افضل است از انبیا پس علی که نفس او باشد افضل خواهد بود، و نیشابوری بعد از این قول ذکر کرده است که مؤید این است قول حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که هر که خواهد که نظر کند در علم آدم و عبادت نوح و خلّت ابراهیم و هیبت موسی و زهد عیسی پس باید که نظر کند به علی بن ابی طالب که در اوست هفتاد خصلت از خصلتهای پیغمبران چون هر پیغمبری به صفتی از صفات کمال ممتاز است از سایر انبیاء و آن حضرت متصف است به همه آن صفات و همیشه داب شیعه این بوده است نه آن که اثبات افضلیت علی کنند بر سگ و خوک چنانکه الحال متعارف شده است و حدیث من اراد در فردوس الاخبار از ابو الحمرا از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله منقول است و کسی

نفی صحت آن نکرده است.

و اما چهارم بیرون کردن همه مردمان است از مسجد بغیر از عترت تا آن که همه گفتگو کردند و عباس گفت که علی را گذاشتی و ما را بیرون کردی حضرت فرمودند که من او را نگذاشتم و شما را بیرون نکردم لیکن حق سبحانه و تعالی او را گذاشت و شما را بیرون کرد و در این معنی بیان آن حدیثست که حضرت فرمودند که تو از من بمنزله هارونی از موسی علما گفتند که از قرآن از کجا ظاهر می شود حضرت فرمودند که در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وحی کردیم به موسی و هارون که جا دهید از جهه قوم خود که بنی اسرائیل اند در مصر خانها و خانهای خود را قبله کنید و در این آیه که خانه موسی و هارون هر دو با هم قبله بنی اسرائیل بود و بازگشت همه به خانه هر دو بود رتبه هارونی ظاهر می شود مع هذا حضرت موسی نیز چنین کرد که درهای خانهای همه را گرفت مگر در خانه هارون را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۸

و دلیل ظاهر در قول حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نیز هست که فرمودند که به درستی که این مسجد حلال نیست از جهه کسی که در آن با جنابت بگذرد الا محمد و آل محمد پس علماء گفتند که این شرح و این بیان یافت نمی شود مگر نزد شما اهل بیت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله پس حضرت فرمودند که کی انکار این می تواند کرد با آن که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و

آله فرموده است که من شهرستان حکمت و علم الهی ام و علی در آن شهر است پس کسی که مدینه را می خواهد می باید که از درش داخل شود و در این معنی که واضح گردانیدیم از فضل و شرف و تقدم و اصطفاء و عصمت به مرتبه ایست که هیچ معاندی انکار این نمی تواند نمود.

و اما آیه پنجم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است «وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ» «۱» یعنی حق خویشانت را به ایشان بده و تخصیص ایشان رتبه ایست که حق سبحانه و تعالی به ایشان کرامت فرموده است و ایشان را بر امت برگزیده است و چون این آیه نازل شد بر حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حضرت فرمودند که فاطمه را بخوانید پس چون آمد فرمودند که یا فاطمه گفت لبیک یا رسول اللّٰه حضرت فرمودند که چون این فدک را به جنگ نگرفته ایم مال منست و مسلمانان با شما شریک نیستند چنانکه نص قرآن است و من از جهه تو مقرر ساختم چون حق سبحانه و تعالی مرا باین امر فرموده است بگیر این فدک را از جهه خود و فرزندانت و چون حکایت غصب فدک ظاهر بود حضرت به همین اکتفا فرمودند.

و آیه ششم «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى » «۲» یعنی بگو یا محمد که من بر رسالت از شما مزدی نمی خواهم مگر دوستی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۹

خویشانم را و این رتبه و فضیلتی است که حق سبحانه و تعالی حضرت سید المرسلین را صلی اللّٰه علیه و آله کرامت فرموده است و پیغمبران سابق را نداده است و آل آن

حضرت را کرامت فرموده است و آل هیچ پیغمبری را نداده است زیرا که حق سبحانه و تعالی در نوح فرموده است که او گفت که ای قوم من از شما مزدی بر رسالت نمی خواهم مزد من بر حق سبحانه و تعالی است و در حکایت هود نیز چنین فرموده است و از جهه پیغمبر ما مزد قرار داده است که خویشان او را دوست دارند و مراد از خویشان جمعی اند که معصوم باشند.

و چون حق سبحانه و تعالی می دانست که معصومان هستند مودت ایشان را مزد رسالت آن حضرت گردانید زیرا که خود فرموده است که دشمنی کنید با کفار و فساق و این مزد به امت برمی گردد که ایشان به سبب مودّت ایشان ناجی باشند و محبوب خدا و رسول باشند چون اهل بیت معصوم محبوب حق سبحانه و تعالی اند و به سبب فریضه که بر ایشان واجب گردانیده است مثاب باشند و مستحق شفاعت باشند پس آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله در میان اصحاب خود برخاستند بعد از آن که همه را جمع فرموده بودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و فرمودند که ای گروه مردمان حق سبحانه و تعالی از جهه من بر شما فریضه مقرر فرموده است آیا به جا خواهید آورد کسی جواب نداد حضرت فرمودند که ای مردمان طلا و نقره نیست و خوردنی و آشامیدنی نیست گفتند بفرما چون چنین است پس حضرت این آیه را بر ایشان خواند گفتند قبول کردیم و لیکن اکثر ایشان به آن وفا نکردند و حق سبحانه و تعالی عبث واجب نگردانید مودّت ذوی القربی را

بلکه چون ایشان را برگزیده بود و ایشان را فضیلتهای بسیار داده بود مودت ایشان را واجب گردانید تا ایشان را بشناسند و به سبب دوستی متابعت ایشان کنند و به بهشت روند پس جمعی که حق سبحانه و تعالی عهد و پیمان بر ایشان گرفته بود در روز أ لست که وفا کنند وفا نمودند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۰

اهل شقاق و نفاق از روی عناد بعضی گفتند که مراد از این قرابت عربست و جمعی گفتند که امت است و انصاف نبود که چنین کنند با پیغمبری که همیشه با ایشان در مقام شفقت و رأفت و مهربانی بوده باشد و سبب خلاصی ایشان شده باشد از آتش دوزخ و سایر کمالاتی که ایشان را حاصل شده باشد به سبب آن حضرت که ایذای آن حضرت کنند به ایذای ذرّیت او و ایشان را مانند چشم حفظ و حمایت نکنند چون فی الحقیقه محبت ایشان محبت آن حضرتست اگر حق سبحانه و تعالی بر ایشان واجب نگردانیده بود می بایست که چنین کنند.

مع هذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید بر ایشان واجب گردانید و در اخبار متواتره به ایشان رسیده باشد که ایشانند اهل مودّت، و حق سبحانه و تعالی وعده مراتب عالیه به ایشان داده باشد به سبب مودّت در آن که فرموده است سابق بر آیه مودّت «و الذین الخ» یعنی آن جماعتی که ایمان آورده اند و اعمال صالح کرده اند در روضهای بهشتها خواهند بود و از جهت ایشان خواهد بود هر چه خواهند نزد پروردگار ایشان و این فضلی است بزرگوار که به ایشان خواهیم داد و این فضلی

است که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را به آن بشارت می فرماید بگو یا محمد که من بر تبلیغ رسالت از شما مزد نمی خواهم مگر مودت خویشان خود را که تفسیر و بیان ما تقدم می کند.

مع هذا پدرم روایت کرد از جدم از پدرانش از حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیهم که مهاجران و انصار به خدمت حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله آمدند و عرض نمودند که یا رسول اللّٰه خرج و اخراجات شما بسیار است و صادر و وارد بسیار دارید اینک مالهای ما و جانهای ما از تست حکم کن در آن بهر عنوان که خواهی می خواهی همه را بردار می خواهی بعضی را بهر عنوان که می کنی ما راضییم و بهر که خواهی بده و بهر که نخواهی مده و بر تو حرجی نیست باز جبرئیل آمد و همین آیه را آورد که بگو یا محمد که من از شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۱

چیزی نمی خواهم مگر مودت خویشانم که بعد از من با ایشان دوستی کنید.

و ظاهر است که در معصومین دوستی اطاعت است و در غیر ایشان محض محبت از حیثیت نسبت حتی فساق ایشان از حیثیت انتساب به آن جناب دوست می باید داشت و از حیثیت فسق دشمن پس چون بیرون رفتند منافقان گفتند که گفته ما را قبول نکرد تا ما را راغب گرداند به اطاعت ایشان بعد او وفات خودش و این نبود مگر افترائی که بر خدا بست در این مجلس و این کفر عظیم بود که از ایشان واقع شد پس جبرئیل آمد و این آیه را آورد که «أَمْ یَقُولُونَ الخ» که

آیا می گویند که این سخن را بر خدا دروغ بست پس بگو یا محمد که اگر من بر خداوندم افترا بندم و او مرا عذاب کند به سبب افترا شما دفع نمی توانید کرد عذاب خداوند مرا از من حق سبحانه و تعالی اعلم است به آن چه شما در آن خوض می کنید خدا بس است گواه میان من و شما و اوست آمرزنده و مهربان یعنی امید هست که اگر توبه کنید حق سبحانه و تعالی بیامرزد شما را پس حضرت فرستادند و ایشان را طلبیدند و فرمودند که آیا از شما حرف بدی صادر شده است گفتند ای و اللّه یا رسول اللّه بعضی از ما سخن درشتی گفتند و ما راضی نبودیم به گفته او پس حضرت این آیه را بر ایشان خواند همه گریستند و بسیار گریستند پس حق سبحانه و تعالی فرستاد که آن خداوندیست که قبول می فرماید توبه را از بندگان خود و عفو می کند از گناهان و می داند هر چه بندگان او می کنند از شر و خیر.

و اما آیه هفتم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که به درستی که خدا و فرشتگان او صلوات می فرستند بر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله ای جماعتی که ایمان آورده اید صلوات فرستید بر پیغمبر و گردن نهید فرمان او را گردن نهادنی خوب یعنی هر چه بفرماید اطاعت او بکنید هر چند بر شما دشوار باشد و همه معاندان می دانند که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول اللّه دانستیم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۲

چگونه سلام کنیم ترا و چگونه صلوات فرستیم بر تو؟ حضرت فرمودند که

بگوئید

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انّک حمید مجید

ای گروه عالمیان آیا شما را خلافی هست در این همه گفتند نه حتی آن که بخاری همین مضمون را بطرق و اسانید بسیار روایت کرده است و در صحیح مسلم به اسانید بیشتر و در جامع الاصول به اسانید متواتره روایت کرده است و در بعضی از اسانید و آل محمد است و در بعضی و علی آل محمد و در اکثر اخبار اهل بیت سلام اللّٰه علیهم کافضل ما صلیت است، و بیضاوی همین حدیث را ذکر کرده است و آل محمد را ذکر نکرده است با آن که در هیچ حدیثی در جامع الاصول نیست که آل محمد نداشته باشد و از اینجا ظاهر می شود که همه سنیان عداوت با اهل بیت دارند که با احادیث متواتره که خود نقل کرده اند در جمیع کتب خود صلوات که بر آن حضرت می فرستند صلوات بر آل نمی فرستند و جمعی از عامه گفته اند که چون از کیفیت صلوات بر آن حضرت سؤال کردند و آن حضرت آل را داخل کردند ظاهر می شود که آل نبی نفس نبی اند و صلوات بر نبی بی صلوات بر آل صلوات نیست و همه نقل اجماع کرده اند بر آن که صلوات بر آل نبی با صلوات بر نبی جایز است و خلاف کرده اند در صلوات بر آل تنها همه گفته اند حتی صاحب کشاف که دلیل اقتضا می کند که توان فرستاد و وجوه بسیار ذکر کرده اند و لیکن چون شعار رفضه است بنا بر این اکثر رغما لهم نمی فرستند الحمد للّٰه که رفضه با

حق انـد در همه جا و علی رغم حق ایشان ترک حق کرده انـد پس مامون گفت در این خلاف نیست و اجماع است بر آن که حضـرت صـلوات بر آل را با صـلوات بر خودش ضم کرد اما یا ابا الحسن واضـحتر ازین نزد شـما چیزی هست در آل در قرآن مجیـد حضـرت فرمودنـد که بلی و حضـرت رو به علمـا کردنـد که خـبر دهیـد مرا از قول حق سـبحانه و تعـالی «یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» مراد از یس کیست علما گفتند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۳

ابا الحسن واضـحتر ازین نزد شـما چیزی هست در آل در قرآن مجید حضرت فرمودند که بلی و حضرت رو به علما کردند که خبر دهیـد مرا از قول حق سـبحانه و تعالی «یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» مراد از یس کیست علما گفتنـد یس محمـد است صـلی اللَّه علیه و آله و کسـی شک در این نـدارد حضـرت فرمودند که حق سـبحانه و تعالی محمد و آل محمد را فضـیلتی کرامت کرده است که به کنه وصف آن نمی رسـد مگر کسـی که عقـل خود را بکـار فرمایـد و آن آنست که حق سـبحانه و تعالی در قرآن مجید سـلام نکرده است مگر بر پیغمبران صـلوات اللَّه علیهم چنانکه فرموده است «سَـلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ» و فرموده است که «سَـلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ» و فرموده است که «سَـلامٌ عَلی مُوسـی وَ هارُونَ» و سلام بر آل نوح و آل ابراهیم و آل موسی و هارون نفرسـتاد و فرمود که «سلام علی آل یس» یعنی آل محمد صلی اللَّه علیه و آله مأمون گفت می دانستم که در معدن نبوت شرح و بیان این

هست.

اما هشتم قول حق سبحانه و تعالی است که «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ الخ» و ترجمه اش گذشت پس خداوند عالمیان سهم خویشان آن حضرت را مقرون ساخت با سهم خود و با سهم رسول خودش و باین آیه نیز فرق ظاهر می شود میان آل و امّت زیرا که ایشان را در مرتبه مقرر فرمود و غیر ایشان را در رتبه پست تر از ایشان و از جهه ایشان راضی شد آن چه را از جهه خود رضی شد و ایشان را در این معنی برگزید در فی ء و غنیمت از چیزهایی که از جهه خود و رسولش راضی شد بانکه ابتدا به خود کرد و دیگر به رسولش دیگر به ایشان در آیه غنیمت و فی ء که فرمود که «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی الخ» و تفسیرش خواهد آمد و اما یتیم که یتیم که بالغ شد از غنیمت بیرون می رود و مسکین که غنی شد ایشان را نصیبی نیست و جایز نیست که بگیرند و سهم ذی القربی تا روز قیامت باقی است از جهه غنی و فقیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۴

ایشان زیرا که کسی غنی تر از حق سبحانه و تعالی نیست و نه از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله که دنیا را به طفیل او آفرید پس از جهه خود سهمی مقرر ساخت چنانکه از جهه رسول و خویشانش مقرر فرمود تا بفهمند که هر چه از جهه خود راضی است از جهه ایشان همان را راضی است در غنیمت و هم چنین در فی ء که ابتدا به خود فرمود دیگر به رسولش

دیگر به ایشان هم چنان که در طاعت فرمود که «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا و اولو الامر خود را که ابتدا به خود کرد پس به رسولش پس به ایشان و هم چنین در ولایت فرمود که «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی نیست ولی شما یعنی واجب الاطاعه شما مگر خدا و رسولش و آن کسانی ایمان به خدا و رسول آورده اند و نماز می کنند و در رکوع زکات می دهند که ابتدا به خود فرمود پس به رسولش پس به ایشان که ولایت ایشان را مقرون ساخت به اطاعت رسولش به طاعت خود هم چنان که سهم ایشان را با سهم رسولش مقرون ساخت به سهم خود در غنیمت و فی ء پس بزرگوار خداوندی که نعمتش چه عظیم است بر این اهل البیت و چون حکایت زکات را فرمود خود را منزه گردانید و رسولش را و اهل بیت رسولش را از آن و فرمود «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ» که در این آیه نه خود را و نه رسولش را و نه اهل بیت رسولش را ذکر نفرمود زیرا که چون خود را منزه گردانید رسول و اهل بیت خود را نیز منزه گردانید از صدقه بلکه حرام گردانید بر ایشان زیرا که صدقه حرامست بر محمّد و آل محمّد و آن چرک دستهای مردمان است و ایشان را مطهر گردانیده است از هر چرکی و ناخوشی در آیه تطهیر که گذشت پس چون حق سبحانه و تعالی ایشان را مطهر گردانیده و

بر گزید راضی شد از جهت ایشان آن چه راضی شد از جهه خود و نخواست از جهه ایشان آن چه را نخواست از جهه خود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۵

اما آیه نهم آن که ما را اهل ذکر گردانید عالمیان را امر کرد که از ما سؤال کنند و احکام الهی را از ما بپرسند در آنجا که فرمود که «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» ۱۶: ۴۳ یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر سؤال کنید علما گفتند که مراد از اهل ذکر یهود و نصاری اند حضرت فرمودند که سبحان اللّٰه آیا جایز است که حق سبحانه و تعالی امر کند مسلمانان را که از کفار علم خود را اخذ کنید و اگر از ایشان پرسند خواهند گفت که بدین ما در آیید که دین ما افضل است از دین اسلام.

مأمون گفت که دلیلی واضحتر دارید بر این یا ابا الحسن حضرت فرمودند که مراد از ذکر رسول اللّٰه است و ما اهل اوییم زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً رَسُولًا الخ» یعنی حق سبحانه و تعالی فرستاد بسوی شما ذکری که رسول شماست و می خواند بر شما آیات الهی را مبیّن یعنی بیان می کند مراد الهی را از آیات و چون آن حضرت ذکر است ما اهل ذکریم.

و اما دهم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حرامست بر شما مادرهای شما و دخترهای شما و خواهرهای شما الخ پس بگویید که دختر من یا دختر فرزند من و هر چه پائین رود از نسل من حلالند بر رسول خدا که ایشان

را بخواهد اگر زنده باشد علما گفتند نه حضرت فرمودند که آیا جایزست که دختران شما را بخواهد اگر زنده باشد گفتند بلی حضرت فرمودند که از اینجا ظاهر می شود که ما از آل آن حضرتیم و شما آل او نیستید و اگر از آل او بودید دختر شما نیز بر او حرام می بود پس ظاهر شد فرق میان آل و امّت.

اما آیه یازدهم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» و گفت مردی مؤمن از آل فرعون که می پوشید ایمان خود را و مؤمن پسر خالوی فرعون بود و چون خویش او بود حق سبحانه و

تعالی او را از آل فرعون نامید با آن که در دین مخالف او بوده هم چنین ما آن چه مخصوص ماست آنست که از ذرّیت آن حضرتیم و با عالمیان شریکیم در دین پس از اینجا نیز ظاهر شد فرق میان آل و امّت.

اما دوازدهم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ» یعنی یا محمد امر کن اهلت را به نماز و ما را باین خصوصیت مخصوص گردانید که با امّت شریکیم و بخصوص نیز آن حضرت مأمور بود بامر کردن ما و از این جهت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله بعد از نزول این آیه تا نه ماه می آمدند هر روز پنجم رتبه در وقت هر نمازی بر در خانه علی و فاطمه و می فرمودند که الصّلاه رحمکم اللَّه و حق سبحانه و تعالی هیچ ذرّیتی از ذرّیات انبیاء را این کرامت نفرمود که ما را

فرمود و ما را از امت با این خصوصیات برگزید پس مأمون و علما گفتند که ای اهل بیت نبوّت حق سبحانه و تعالی را شما را جزای خیر دهد از حقوقی که بر این امّت دارید که هر چه بر ما مشتبه و مشکل می شود شرح و بیانش نزد شماست و غیر شما نمی توانند کرد.

و چون تأمل کنی در این حدیث بسیاری از احکام ظاهر می شود بر تو و آن چه در آیه غنیمت فرمودند فی الجمله تقیّه فرموده اند که ظاهرش آنست که یتامی و مساکین از غیر سادات باشند اما حضرت در برابر ذوی القربی آورد و ذوی القربی چون معصومانند امتیاز از ایشان دارند و ظاهر این حدیث آنست که دختر زاده فرزند باشند و مادر که سیّد باشد زکات نتوانند گرفت و خمس توانند گرفت به اعتبار آیه مباهله که حق سبحانه و تعالی حسنین را ابناء رسول اللّٰه نامید و در آیه تحریم دختر زاده را فرزند نامید و لیکن جمع کرده اند که ممکن است که استعمال بر سبیل مجاز باشد یا آن که این قسم فرزند خمس نتوانند گرفت.

و در موثق کالصحیح از ابن فضال از ابن بکیر منقولست و هر دو از اهل اجماعند از بعضی از اصحاب خود از احدهما صلوات اللّٰه علیهما در تفسیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۷

آیه «وَ اعْلَمُوا الخ» حضرت فرمودند که حصه خدا از امام است و حصه رسول از امام است و حصه ذوی القربی از امامان خویشان رسول است صلوات اللّٰه علیهم و یتیمان یتیمان ساداتند و مساکین و ابناء السبیل همه از ساداتند و جایز نیست که حصه های ایشان را

بغیر ایشان دهند و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است به همین عنوان.

[خمس بعد از مؤنه است]

(و فی توقیعات الرّضا صلوات اللّٰه علیه إلی ابراهیم بن محمّد الهمذانیّ انّ الخمس بعد المؤنه) و در فرمانهای حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که نوشته اند به ابراهیم که از شهر همذان بذال معجمه است مذکور است که خمس بعد از اخراجات است و این ابراهیم به خدمت حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی صلوات اللّٰه علیهم رسیده بود و از جانب حضرات ثلثه وکیل بود در همذان که شهر مشهور است نه قبیله همذان که در یمن می بوده اند و این جماعت نیز اکثرشان شیعه بوده اند و ابراهیم وکالت داشت که خمس و زکات و فطر را می گرفت و به خدمت حضرات می فرستاد و بعد از او پسرش وکیل بود و بعد از او محمد پسرش وکیل بود و بعد از او پسرش قاسم وکیل حضرت صاحب الامر بود و همه بزرگ و عظیم الشأن وثقه بوده اند و همیشه فرامین حضرات به ایشان می رسید و عرایض ایشان به حضرات ائمه خمسه می رسید و ظاهرا اکثر فرامین این باب از حضرت امام علی نقی باشد و چون بلفظ ابی الحسن است توهّم شده است که ابو الحسن ثانی باشد اگر چه ممکن است که از حضرت امام رضا نیز به او رسیده باشد لیکن بعید است از آن جمله کالصحیح منقولست از ابراهیم بن محمد همذانی که عریضه نوشتم به حضرت ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه که علی بن مهزیار نامه پدر ترا بر من خواند در آن چه واجب گردانیده بودند بر صاحبان

املاک که نصف سـدس بدهنـد بعد از مؤنت و کسـی که حاصل املاکش وفا به خرجش نکند نه نصف سدس است و نه غیر آن و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۸

اصـحاب مـا در این جـانب مختلفنـد بعضـی می گوینـد که خمس می بایـد داد بعـد از اخراجـات املاک نه اخراجات صاحب املاک و اخراجـات عیالش فرمان حضـرت رسـید که بعـد از مؤنت خودش و خرج عیالش و بعـد از خراج سـلطانست و همین روایت در صحیح از علی بن مهزیار منقولست که ابراهیم بن محمد عرضه نوشت به حضرت تا به آخر.

و در صـحیح از علی بن مهزیار از محمد بن الحسن اشـعری منقول است که گفت بعضـی از اصحاب عریضه نوشتند به خدمت حضـرت امام محمـد تقی صـلوات اللّه علیه که خبر دهیـد مرا که آیا هر چه این کس به همرساند خواه کم و خواه بسـیار از هر چیزی و بر املاک خمس هست حضـرت بخـط مبارک خود نوشـتند که خمس بعـد از اخراجات است و سؤالی که از نصـف سـدس کرده اسـت ممکن است که اشـتباهی از راوی شـده باشـد چـون سـخن حضـرت نیست سـهل است و وجهی دیگر وارد خواهد آمد و در صـحیح از علی بن مهزیار منقولست که ابو علیّ بن راشد بمن گفت و او از جمله وکلاء حضرتست که من به آن حضـرت عرض نمودم که تو مرا امر نمودی که به خدمتت قیام نمایم و حقت را بگیرم و شـیعیان را گفتم بعضـی گفتند که حق حضـرت چه چیز است و ندانسـتم که چه چیز در جواب ایشان بگویم حضرت فرمودند که خمس بر ایشان واجبست گفتم در چه

چیز فرمودند که در متاعهای ایشان و کارهای ایشان و املاک ایشان عرض نمودم که بر تاجر خمس هست و بر کارگران هست حضرت فرمودند که بعد از اخراجات ایشان که معاش خود را گذرانیده باشند هر چه زیاد آید خمس هست.

و در صحیح از بزنطی منقولست که عریضه نوشتم به حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که خمس قبل از اخراجاتست یا بعد از اخراجات حضرت فرمودند بعد از اخراجات و در صحیح از یزید منقولست و ظاهرا ابن اسحاق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۹

است که نوشتم به حضرت صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم بیان فرمائید که فایده کدام است که خمس آن را می باید داد تا آن که بر حرام اقامت نکرده باشم که نماز و روزه ام صحیح نباشد حضرت فرمودند که از تجارت و زراعت و جایزه بعد از غرامت یعنی اخراجات

[زمینی که ذمی بخرد]

(و روی ابو عبیده الحذّاء عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال أیّما ذمّی اشتری من مسلم ارضا فعلیه الخمس.)

و کالصحیح و در صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر ذمی که یهود و نصاری و مجوس باشند که از مسلمانی زمین بخرند بر آن خمس است یعنی پنج یک آن زمین را یا قیمتش را از او می گیرند یا خمس حاصل را و ظاهرا امام صلوات اللّٰه علیه یا نایب خاص یا نایب عام که عالم باشد اختیار داشته باشد در هر یک از این سه امر

[خمس حلال است برای شیعیان]

(و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال انّ اشدّ ما فیه النّاس یوم القیمه ان یقوم صاحب الخمس فیقول یا ربّ خمسی و قد طیّبنا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم) او لتزکو ولادتهم و کالصحیح منقولست از یکی از امامین صلوات اللّٰه علیهما که آن حضرت فرمودند که سخت ترین حالات مردمان در روز قیامت وقتی است که صاحب خمس برخیزد و گوید پروردگارا خمس ما را نداده اند و ظاهرا مراد از ایشان یتیمان و مساکین و ابناء السبیل باشند نسبت به همه کس و امام نیز داخل باشد نظر به سنیان و بتحقیق که ما حلال کردیم از جهه شیعیان خود تا ولادت ایشان پاک باشد و فرزندان ایشان حلال زاده باشند و راوی شک دارد که به کدام یک ازین دو عبارت حضرت فرموده اند و معنی هر دو یکیست و صدوق در علل در صحیح از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که

حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اکثر عالمیان هالکند و اهل جهنم به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۰

شکم و فرج چون حق ما را از خمس نمی دهند و لیکن بر شیعیان ما و بر فرزندان ایشان حلال است و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه خمس را بر شیعیان حلال گردانید تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند و دیگر احادیث خواهد آمد و به سبب این عبارات خلافست در میان اصحاب بعضی گفته اند که حلیت مخصوص مناکح است به قرینه تحلیل ولادت و بعضی گفته اند که در زمان غیبت حق امام ساقط است چون حلال کرده اند و نصف خمس که حصه ساداتست باقیست و جمعی گفته اند که همه ساقط است به قرینه آن که حضرت فرمودند که در شکم و فرج هالکند مگر شیعیان و شکم عبارتست از جمیع چیزها چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است «وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ» یعنی مالهای هم را نخورید در میانه خود بباطل و به اتفاق مراد مطلق تصرّفات است و چون عمده تصرفات اکل است باین عبارت فرموده است و بعضی باین آیه و امثال این استدلال کرده اند که جایز نیست تصرف در اموال هیچ کس پس چگونه جایز باشد تصرف در اموال آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله و عمده اخبار در تحلیل مناکح واقع شده است همان حلال است که کنیزکی را که سبی کرده باشند می توان خریدن از زری که خمس آن زر را نداده باشند و هم چنین مهر زنان را اگر چه

خمس نداده باشند و ایشان را به آن مهر بخواهند آن کنیز و آن زن حلال است و سنیان که بر ایشان حلال نیست فرزندان ایشان حلال زاده نیستند و هر چند تخصیص آیه کمتر است بهتر است و دیگر وجوه ذکر کرده اند که اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد پس مال آن حضرت را ضبط می باید کرد و به ثقات و عدول می باید سپرد دست بدست تا وقت ظهور آن حضرت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه رسانند و بعضی گفته اند که دفن می باید کرد چون احادیث وارد شده است که در وقت ظهور آن حضرت صلوات اللّٰه علیه زمین گنجهای خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۱

به آن حضرت می رساند و بعضی گفته اند به دریا می اندازند و مشهور میان اصحاب آنست که فقیه به نیابت آن حضرت حاکم است چنانکه در باب قضا یا خواهد آمد و پیش گذشت که هر گاه امام صلوات اللّٰه علیه ظاهر باشند و خمس را حصه فرمایند هر چه از قوت سالیانه سادات زیاد می آید از امام است و هر چه کم می آید بر امام است که تمام کند و چون در زمان غیبت سادات بسیارند و جمعی که خمس دهند کمند غالبا پس اگر عشر سادات را که به ایشان دهند قوت سالیانه ایشان نباشد بر امام لازمست که از حصه خود تمام کند سالیانه سادات را پس این متمم دین است بر آن حضرت صلی اللّٰه علیه و حضرت که فقها را نایب گردانیده اند مقرر فرموده اند که دین قرض داران را ادا نمایند و اموال ایشان را بفروشند و دین ایشان را مؤدّی سازند در صورت غیبت

ایشان و آن حضرت صلی اللّٰه علیه نیز داخلند در این عموم پس فقها علی وجه التتمه عشر آن حضرت صلی اللّٰه علیه را به سادات می دهند و این فقیر باین قول عمل می کند نه از این استدلال بلکه از جهه عمومات اخباری که رخصت داده اند شیعیان را در تصرف در اموال ایشان پس هر گاه در جمیع اموال ایشان تصرف جایز باشد و این قرینه نیز باشد یقین به سادات دادن اولی است اما در گرفتن از صاحبان اموال به ایشان می گوییم که بر سبیل احتیاط است و محتمل است که در واقع شما را عشر بلکه خمس نباید داد و در صورت دادن براءت ذمّت بیشتر است از وجوه دیگر و اللّٰه تعالی یعلم.

(و جاء رجل إلی امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فقال یا امیر المؤمنین اصبت مالا أغمضت فیه أ فلی توبه فقال صلوات اللّٰه علیه ائتنی بخمسه فاتاه بخمسه فقال هو لک انّ الرّجل اذا تاب تاب ماله معه) و در قوی کالصحیح منقولست که شخصی به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آمد و گفت یا امیر المؤمنین مالی به همرسانیده ام که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۲

چشم از حلال و حرامش پوشیده ام آیا توبه می توانم کرد حضرت فرمودند که خمس آن را بیاور آن مرد خمس مال را به نزد آن حضرت آورد حضرت فرمودند که هر گاه شخصی توبه کرد مالش با او توبه می کند یعنی می باید که مالش را نیز توبه فرماید و توبه مال آنست که پنج یک آن را بدهند.

و کالصحیح از حسن بن زیاد منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی

به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آمد و گفت یا امیر المؤمنین مالی به همرسانیده ام که حلال و حرامش را نمی دانم حضرت فرمودند که خمس آن مال را بیرون کن به درستی که حق سبحانه و تعالی از مال بخمس راضی است که در راه او بدهند اجتناب کن از کاری که صاحبش می کرد.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی از اصحاب ما که با سنیان به جنگ رفته باشد و غنیمتی بهم رسانیده باشد حضرت فرمودند که خمس آن مال را می دهد و باقی حلال می شود و اگر متأخّرین گفته اند که اگر صاحب مال را داند و قدر آن را داند واجبست که آن مال را به صاحبش رساند و اگر مال را داند و صاحب را نداند آن مال را تصدق می کند و اگر بعد از آن صاحب را به بیند به صاحبش بدهد و ثواب آن چه داده است از او خواهد بود و اگر مال را نمی داند و صاحبش را می داند با او صلح می کند و اگر مال و صاحب را نداند خمس می دهد و بعضی گفته اند که وقتی خمس کافی است که جزم نداشته باشد که آن زیاده از خمس است که اگر داند که ربع هست اما در زیادتی شک داشته باشد ربع را می دهد و ظاهرا در این صورت خمس کافی باشد و عبارات این اخبار دلالت ندارد که این خمس را به سادات باید دادن و این مال مسمّی است بردّ مظالم و بهتر آنست که به سادات دهند تا از خلاف بیرون آید اگر

چه بغیر سادات نیز می توان دادن چنانکه ظاهر روایاتست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۳

(و سئل ابو الحسن صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یأخذ منه هؤلاء زکاه ماله او خمس غنیمته أو خمس ما یخرج له من المعادن أ یحسب له ذلک فی زکاته و خمسه فقال نعم) و منقولست که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از شخصی که این حکام جور زکات مال او را و یا خمس غنیمت او را یا خمس آن چه از جهه خود بیرون می کند از معادن از او می گیرند آیا آن چه به ایشان داده است از زکات و خمس خود حساب می تواند کرد و حضرت فرمودند که بلی و احادیث صحیحه در زکات وارد شده است که حساب می تواند کرد و حمل کرده اند بر آن که آن چه از ایشان گرفته باشند خمس و زکات آن را لازم نیست دادن نه مطلقا.

(و روی عن علیّ بن ابی راشد قال قلت لأبی الحسن الثّالث صلوات اللَّه علیه انّا نؤتی بالشّی ء فیقال هذا کان لأبی جعفر صلوات اللَّه علیه عندنا فکیف نصنع فقال ما کان لأبی صلوات اللَّه علیه به سبب الامامه فهو لی و ما کان غیر ذلک فهو میراث علی کتاب اللَّه و سنّه نبیّه صلّی اللَّه علیه و آله) ظاهرا سهوی از نساخ شده است در تقدیم و تأخیر کلمه ابی و چنین بوده است که روی عن ابی علی بن راشد و او وکیل حضرتست چنانکه گذشت روایت کرده است که عرض نمودم به حضرت امام علی نقی صلوات اللَّه علیه که گاه هست چیزی می آورند نزد ما وکلاء و می گویند که این از

حضرت امام محمد تقی است صلوات اللّٰه علیه که نزد ماست چه کنیم حضرت فرمودند که هر چه از پدر من است به سبب امامت مثل خمس آن از منست چون هنوز به آن حضرت نرسیده است مثل مال غنیمت که تا بدست لشکر نیاید مال ایشان نمی شود و اگر از این وجه نباشد آن میراث است و قسمت آن می باید کرد بر ورثه چنانکه در کتاب خدا و سنّت رسول است پس از ایشان تفحض می باید بکنید و بگیرید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۴

(و روی عبد اللّٰه بن بکیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّی لأخذ من احدکم الدّرهم و انّی لمن اکثر اهل المدینه مالا ما ارید بذلک الّا ان تطهروا) و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که به درستی که گاه هست بعضی از شما یک شاهی می آورید که خمس است و من می گیرم و به درستی که من از جماعتی ام که مال ایشان بیشتر است از اهل مدینه همه و نیست غرضم ازین گرفتن مگر آن که طاهر شوید از گناهان و از صفت بخل و ثوابهای عظیم بیابید.

چنانکه احادیث متکثره وارد شده است در ثواب رسانیدن مال به امام صلوات اللّٰه علیه از آن جمله از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که چیزی نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر از این نیست که زر نزد امام برند و حق سبحانه و تعالی هر درهمی را به سنگینی کوه احد می کند در بهشت و حق سبحانه و تعالی فرموده است که کیست که قرض دهد بحق

سبحانه و تعالی قرض حسن تا مضاعف کنـد از جهه او به اضـعاف بسـیار پس فرمودند که و اللّٰه که این آیه در صـله امام نازل شـده است و بس و مـذکور شد که قرض دادن به ایشان قرض دادنست بحق سـبحانه و تعالی و حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه فرموده است که قرض خواسـته است از شـما خداوند شـما و حال آن که مر او راست خزینهای آسمانها و زمینها و آن حضـرت فرموده انـد که هر که گمان کند که امام محتاج است بمال مردمان کافر است بلکه مردمان محتاجند که امام از ایشان بگیرد چنانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است که بگیر از اموال ایشان صـدقه را تا ایشان را مطهّر و مزکّی گردانی و صـلوات فرست و دعـا کن ایشـان را که دعای تو سـبب آرام قلوب ایشان می شود و فرمودنـد که حق سـبحانه فرموده است که قرض به خداونـد خود دهیـد حق سـبحانه و تعالی محتاج قرض شـما نیست و حقی که سـبحانه فرموده است از جهه خودش از جهه امام است و فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۵

یکٔ درهمی که از جهه امام برنـد نزد حق سـبحانه بهتر است از دو هزار هزار درهم که در راههای خیر صـرف نماینـد غیر این راه.

(و روی عن یونس بن یعقوب قال کنت عنـد ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه فـدخل علیه رجل من القمّاطین فقال جعلت فـداکٔ تقع فی أیـدینا الارباح و الاموال و تجارات نعرف انّ حقّکٔ فیها ثابت و انّا عن ذلکٔ مقصّرون فقال ما أنصـفناکم ان کلّفناکم ذلکٔ الیوم) و کالصحیح منقولست از یونس که من نزد

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم که شخصی داخل شد بر آن حضرت از جماعتی که خانه از نی می سازند و گفت فدای تو گردم ما کسب می کنیم و تجارتها می کنیم از انواع تجارات و فایده ها بهم می رسد و می دانیم که حق شما در اینها هست و ما مقصریم و آن چه می باید کرد نمی کنیم حضرت فرمودند که انصاف نباشد که ما در این اوقات بر شما تکلیف خمس کنیم و می دانیم که چها از شما می گیرند و در آن اوقات خلفاء بنی امیّه و بنی عباس زکات و خمس و خراج و مقاسمه را از مردم می گرفتند و والیان ایشان از کسی که احتمال تشیع داشت مضاعف می گرفتند.

لهذا حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم برایشان نمی گرفتند و بسیار بود که خمس را که می آوردند به ایشان پس می دادند چنانکه در حدیث صحیح منقولست از عمر بن یزید که گفت در مدینه مشرفه بودم که مسمع که از ثقات اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بود به خدمت آن حضرت آمد و مالی بسیار آورد و حضرت به او پس داد من از مسمع پرسیدم که بچه نحو گذشت او گفت که من غوص بحرین را برداشته بودم و چهار هزار تومان به همرسانیده بودم، هشتصد تومان خمس آن می شد به خدمت حضرت بردم و عرض نمودم که این مبلغ هم رسانیده ام و این خمس آنست به خدمت آورده ام چون حقی است که حق سبحانه و تعالی در مال ما مقرر فرموده است از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۶

شما حضرت فرمودند که ای مسمع حق سبحانه و تعالی همین خمس را

از برای ما مقرر ساخته است؟ به درستی که کل زمین مال امام است و هر چه بهم می رسد از زمین مال ماست عرض نمودم که هر گاه همه از شماست همه را می دهم حضرت فرمودند که ما همه را به تو حلال کردیم این مال را بردار و هر چه در دست شیعیان ماست از زمینهای موات بر شیعیان حلال کردیم تا وقتی که صاحب الامر ما والی شود از شیعیان اجرت زمین را می گیرد و زمین را به ایشان می گذارد و آن چه در دست غیر شیعیان ماست بر ایشان حرام است تا قیام قایم آل محمد صلوات اللّٰه علیهم و آن حضرت آن زمینها را از ایشان می گیرد و آنها را با ذلّت و خواری از آن زمینها بیرون خواهد کرد پس مسمع بمن گفت که الحمد للّه که من آن چه می خورم حلال است و هم چنین هر که را بر او حلال کرده اند حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم حلال می خورند و باقی مردمان همه حرام می خورند.

و منقولست در صحیح از ابن ابی عمیر که او از حلم اسدی نقل کرد که من والی بحرین شدم و مال بسیاری به همرساندم و بسیاری را صرف کردم و املاک خریدم و بندگان خریدم و کنیزان خریدم و از ایشان فرزندان به همرسانیدم و متوجه مکه معظمه شدم و عیال و کنیزان ام ولد و زنان خود را همه با خود بردم و خمس آن مال را به خدمت حضرت ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه بردم و واقعه را عرض نمودم حضرت فرمودند که هر چه بهم رسانیده از ماست و من

آن چه آورده قبول کردم و باقی به تو حلال کردم و ام ولـدها و زنان و آن چه صـرف کرده همه را بر تو حلال کردم و ضامن بهشـتم از جهه تو از جانب خودم و از جانب پـدرم و ظاهرا ابو جعفر حضـرت امام محمد تقی صـلوات اللّٰه علیه باشد و احتمال حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه نیز دارد چون ابن ابی عمیر به خدمت جمعی کثیر از اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما رسیده است و به خدمت حضرت امام موسی کاظم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۷

حضـرت امام رضا و حضـرت امام محمد جواد صـلوات اللّٰه علیهم نیز رسـیده است و امثال این از اخبار بسیار وارد شده است و ظاهر می شود که اختیار خمس با ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم بوده است و هر کرا می خواسـته اند همه را بر ایشان حلال می کرده اند و بعضـی را بعضـی اما مناکح را بر همه حلال کرده اند تا شـیعیان حلال زاده باشـند و ظاهرا چون در زمان ایشان سادات کم بوده انـد آن چه بوده اند ایشان را قوت سالیانه و بیشتر می داده اند و بسـیار نمی دادند چون تنگ حوصـله بودند و چیزی که می یافتنـد در فکر خروج می افتادنـد و سـبب قتـل ایشـان و شـیعیان می شـد پس بحسب واقع کل زمین از ایشان بود بحسب ظاهر نیز زیادتی خمس از ایشان بود پس جایز بود که مال خود را بهر که خواهند ببخشـند و تا غایت کسـی باین معنی متفطن نشده است از علما و شبهه عظیم شده است بر جمعی که حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم مال

خود را می توانند بخشید مال سادات را چگونه می بخشیدند و شبه دیگر آن که هر گاه چهار هزار تومان به مسمع بخشند چرا به خویشان خود نمی دادند تا ایشان پریشان نباشند و از جهه پریشانی خروج نکنند و کشته نشوند و شبه دیگر آن که حضرات ائمه معصومین چرا دنیا نگاه می داشتند با این همه مذمّتها که از ایشان وارد شده است دنیا و دنیا داران را و بتحقیق سابق همه مندفع شد بفضل اللَّه تبارک و تعالی و چون وجه ظاهر شد اخباری که در این باب وارد شده است همه نص اند در این معنی چنانکه خواهد آمد.

(و روی عن علیّ بن مهزیار انّه قال قرات فی کتاب لأبی جعفر صلوات اللَّه علیه إلی رجل یسأله ان یجعله فی حل من مأکله و مشربه من الخمس فکتب صلوات اللَّه علیه بخطّه من اعوزه شی ء من حقّی فهو فی حلّ) و به اسانید صحیحه منقول است که علی گفت که من نامه حضرت امام محمد تقی صلوات اللَّه علیه را خواندم که شخصی عریضه به آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۸

نوشته بود و عرض نموده بود که خمس را بر من حلال کنید در آن چه می خورم و می آشامم تا آن که حرام نخورم و هر چه خورم حلال باشد حضرت بخط مبارک خود در جواب او نوشته بودند که هر شیعه که احتیاج داشته باشد به چیزی از حق من بر او حلال است و ظاهر این حدیث آنست که در حال غیبت مال آن حضرت حلال باشد بر شیعیان محتاج و احتمال دارد که مخصوص زمان آن حضرت باشد چنانکه منقولست در صحیح

از احمد بن محمد بن عیسی و برادرش که حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه فرمانی نوشته بودند به علی بن مهزیار و ما خواندیم آن نامه را و در راه مکه که با هم رفته بودند و حضرت فرموده بودند که آن چه در این سال واجب می گردانم و این سال دویست و بیست است از هجرت و همین در این سال است که وجهش را نمی گویم از خوف شهرت و مجملی را می گویم که شیعیان من همه یا بعضی از ایشان که حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق اعمال خیر کرامت فرماید تقصیر می کنند در آن چه بر ایشان واجبست و آن که در این سال واجب گردانیدم به سبب آنست که مطهر شوند و پاکیزه چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا محمد صدقه که در اموال امّت تست از ایشان بگیر تا ایشان را پاک و پاکیزه گردانی از بخل و مال ایشان را از حقوق مردمان به سبب گرفتن آن.

و از این حدیث و احادیث بسیار ظاهر می شود که آیه عام باشد به حیثیتی که شامل خمس نیز باشد یا بطریق اولی یا بعنوان اشاره و فرمود که صلوات فرست بر ایشان یعنی دعا کن بعد از گرفتن صدقه از ایشان که دعای تو آرام جان ایشان است و حق سبحانه و تعالی شنواست و اجابت می کند دعای ترا در حق ایشان و داناست به نیات ایشان آیا نمی دانند که خداوند عالمیان قبول می کند توبه بندگان را و اخذ می فرماید صدقات ایشان را و حق سبحانه و تعالی توبه دهنده و توبه پذیرنده و مهربانست و

بگو یا محمد به ایشان که هر چه خواهید بکنید که هر چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۹

می کنید اعمال شما را خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم می بینند و می دانند و عن قریب بازگشت شما به خداوندیست که عالم است به آشکار و نهان شما و شما را جزا خواهد داد به آن چه می کنید پس واجب گردانیدن من در این سال به سبب آنست که بدانید که حق سبحانه و تعالی این قسم تهدیدات در قرآن مجید فرموده است و اگر بعضی از اوقات بامر الهی به شما به خشم سبب این نشود که گمان کنید که بر شما واجب نیست و در هر سال بر شما واجب نمی کنیم مگر زکاتی را که حق سبحانه و تعالی بر ایشان واجب ساخته است و نسبتی بما ندارد که توانیم آن را بخشیدن بخلاف خمس که بر شما واجبست دادن و بر ما واجب نیست گرفتن آن چون حق ماست و در این سال خمس واجب گردانیدم در طلا و نقره که سال بر او گشته باشد یعنی معاش خود را که در کل سال گذرانیده باشید هر چه از آن زیاد آمده باشد خمس آن را خواهیم داد و در غیر طلا و نقره که زیاد آمده باشد بر ایشان واجب نگردانیدم از فروش و ظروف و حیوانات و غلام و کنیز و فایده که در تجارت بهم رسیده باشد نقد نشده باشد و ملکی که خریده باشید مگر ملکی که آن را بیان خواهم کرد و آن چه را از ایشان انداخته ام احسان کرده ام به ایشان چون می دانم که حکام جور زیادتیها

بر ایشان می کنند و اخراجات ایشان به سبب تسعیرات نیز زیاد شده است اما غنیمتها و فایدها که در هر سال بر ایشان واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بدانید که هر منفعت و غنیمتی که بیابید خمس آن از خدا و رسول و خویشان آن حضرتست و از جهه یتیمان و درویشان و راه گذریان ساداتست پس غنیمتی که حق سبحانه و تعالی بر شما واجب ساخته است بر چند قسم است.

اول غنیمت اموال کفار است که به جنگ بگیرند یا مال دشمنان اهل بیت هر جا که بدست شما افتد چنانکه در صحیح و حسن کالصحیح نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که هر جا بیابی مال ناصبی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۰

بردار و خمس آن را بفرست به نزد ما.

دویم منافعی است که از کسب و زراعت و تجارت بهم می رسانند بعد از اخراجات سال هر چه زیاد آید خمس آن را می باید.

سیم جایزه معتدٌّ بهی است که از جائی به شما رسد.

چهارم میراثی است که از غیر پدر و فرزند به شما رسد چون هر چه از ایشان به شما رسد بمنزله مال شماست و از جائی که گمان نداشته باشید غنیمت است و مانند دشمنی از دشمنان شما که نواصب باشند و مالشان نزد شما باشد یا مالی را بیابید در زیر زمین که صاحبش را ندانید و گنج در اینجا داخل است و معادن نیز ممکن است که داخل باشد و چنانکه در این سال جمعی از کفار کشته شدند از اهل تناسخ و مال بسیاری از آن به شیعیان

مـا رسـید در جمیع اینها که خمس واجبست هر چه را تواننـد به وکلای ما برساننـد و هر چه را نتواننـد به آن که راه ایشان دور باشـد جدا کنند مال ما را و در مقام رسانیدن باشـند باشند اگر چه بعد از مدتی باشد به درستی که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و اما خمسـی که بر ایشان واجب می گردانم در حاصل زراعت املاك هر سال نصف سدس بفرستند که دوازده یك باشد و آن نیز وقتی که حاصل وفا به اخراجات ایشان کنـد و کسـی که حاصـلش وفا نکنـد نه نصف سـدس بدهنـد و نه غیر آن تمام شـد رساله.

امـا نصف سـدس دو احتمـال دارد یکی آن که هر چه از زراعت حاصـل کرده باشـند نصف سـدس بدهنـد که بحسب تخمین خمس بعـد از مؤنت سال را داده باشـند و یا آن چه زیاد آیـد از مؤنت ایشان با آن که خمس می باید دادن ایشان را حضـرت تبرّع فرموده باشـند به آن که بقیّه را به ایشـان گذاشـته باشـند چنانکه مـذکور شـد که به اعتبار قلّت سادات نصف سـدس بوده است ایشان را و ما بقی مال حضـرتست حضـرت صلوات اللّه علیه تبرع فرموده باشند به ایشان و این حدیث مشتمل است بر آن که از سه چیز دیگر غیر نه چیز سابق خمس باید داد و آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۱

بخشـشهای عظیمه است نظر بحـال آخـذ و میراث غیر پـدر و پسـر و مـال نـاصب و ابـو الصّـلاح حلـبی مطلق میراث و صـدقه و بخشش را گفته است و آن چه در این حدیث است میراث غیر پدر و پسر است

و بخششها و صدقات با قدر است یعنی بسیار و عمل باین کرده ام در این مدت و امید هست که در بقیه عمر نیز موفق شوم.

(و روی ابان بن تغلب عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یموت و لا وارث له و لا مولی له فقال هو من اهل هذه الآیه یسئلونک عن الانفال) و به اسانید متکثره کالصحیحه منقولست در شخصی که بمیرد و وارث قرابتی و سببی نداشته باشد و از آن جمله آزاد کننده است حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که او از اهل این آیه است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا محمد سؤال می کنند از تو از انفال که به که می رسد بگو انفال مخصوص خدا و رسول است و هر چه از رسول است بعد از آن حضرت به وراثت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله از ائمه اهل البیت است و در اخبار بسیار وارد شده است که لفظ عن را زیاد کرده اند و یسئلونک الانفال نازل شده است و اکثر مفسرین ذکر کرده اند که این آیه در جنگ بدر نازل شد که چون کفار شکست خوردند و اصحاب آن حضرت جمعی بر سر آن حضرت ایستاده بودند از جهه حفظ و حمایت آن حضرت و جمعی در عقب کفار رفتند و می کشتند و اسیر می آوردند و جمعی اموالی که ایشان گذاشته بودند جمع می کردند و چون غنایم جمع شد جمعی که با آن حضرت بودند و جنگ نکرده بودند می ترسیدند که مبادا از غنیمت چیزی به آن ها نرسد بر سر غنیمت نزاع شد این آیه آمد که

غنیمت مال خدا و رسول است و اختیار با رسولست حضرت در میان ایشان قسمت فرمودند و بعد از آن آیه خمس نازل شد که خمس را از غنیمت بردارند و ما بقی را را در میان لشکر حصه کنند و احادیث بسیار دلالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۲

می کند بر آن که مراد از انفال زیادتیهاییست که حق سبحانه و تعالی از جهه رسولش مقرر فرموده است و بعد از آن حضرت از ائمه اهل البیت است و از آن جمله میراث کسی است که هیچ وارث نداشته باشد و در کتاب میراث خواهد آمد.

(و روی عنه صلوات اللّٰه علیه داود بن کثیر الرّقّی انّه قال انّ النّاس کلّهم یعیشون فی فضل مظلمتنا الّا انّا احللنا شیعتنا من ذلک) و بطرق قویه منقول است از داودی که از روات است و آن سه موضع است یکی بغداد کهنه و دویم دهی بوده است یک فرسخی بغداد و قریب به موصل نیز شهر بوده است و دو جای دیگر را می گفتند و غالب اوقات جائی چند را می گفته اند که در وقت زیادتی آب آب آنجا را می گیرد و بغداد کهنه نیز چنین بود و در وقت زیادتی آب بنده به آنجا رسیدم و به مشقتی عظیم گذشتم حاصل آن که داود روایت می کند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جمیع عالم زندگانی می کنند در مالهایی که از ما به ستم برده اند و لیکن ما شیعیان خود را از آن مظالم حلال کرده ایم و ظاهر این حدیث اباحت مطلق خمس است و ممکن است که مخصوص زمان آن حضرت یا بعضی از ازمنه آن

حضـرت صـلوات اللّٰه علیه بوده باشد یا از زنان و خوردنیها و پوشیدنیها و سکنی بوده باشد که فرزندان ایشان حلال زاده باشند و نمازهـای ایشـان صـحیح باشـد و لبـاس ایشـان و خوردن ایشـان حلال باشـد چنانکه منقولست در صـحیح از سالم که من در خـدمت حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه حاضـر بودم که شخصـی عرض نمود که حلال کنیـد از جهه من فروج را حضرت برآشفته شدند از این عبارت شخصی دیگر عرض نمود که رخصت نمی طلبد که راه زنی کند مطلبش اینست که اگر کنیزی بخرد یا زنی بخواهـد یا میراثی به او برسـد یا از تجارت چیزی بهم رساند یا کسـی چیزی به او ببخشد حضـرت فرمودند که اینها بر شیعیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۳

مـا حلاـل است بر حاضـران و غایبـان و زنـدگان و مردگان و هر فرزنـدی که از ایشان به همرسـد تا روز قیامت بر ایشان حلال است و قسم بذات اقدس الهی که حلال نیست مگر از جهه کسانی که ما بر ایشان حلال کنیم.

و در صـحیح از ضـریس منقولست که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که می دانی که از چه وجه اکثر عالمیان ولـد زنایند من عرض کردم که نمی دانم حضـرت فرمودند که به سـبب خمس ما اهل البیت است که نمی دهند اولاد ایشان اولاد زنایند مگر شیعیان ما که بر ایشان حلال کرده ایم خمس را تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند.

و کالصـحیح منقولست از ابو بصیر که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که بخرد مالی را که خمس آن را نداده باشند چیزی را خریده است که بر

او حلال نیست و حق سبحانه و تعالی او را معذور نمی دارد. و جمعی از صلحاء شیعه داب ایشان چنین بوده و هست که هر چه می خرند زکات و خمس آن را می دهند و بعد از آن استعمال می کنند.

و در صحیح از فضیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که از خود بیابد که محبت اهل البیت در دل او هست باید که شکر الهی به جا آورد بر اول نعمتها گفتم فدای تو گردم چه نعمت است اول نعمتها حضرت فرمودند که حلال زاده گیست پس حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها گفتند که ای سیده نساء عالمیان حلال کن حصه خود را از غنیمت به پدران شیعیان ما اگر چه سنّی باشند تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند پس حضرت صادق فرمودند که ما حلال کردیم مادرهای شیعیان را بر پدرهای ایشان تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند.

و ظاهر این حدیث و احادیث دیگر بسیار آنست که ائمه هدی صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۴

علیهم مال خود را از مناکح حلال کرده اند بر شیعیان و بر سنیانی که در علم الهی باشد که فرزندان ایشان شیعه خواهند بود تا آن فرزندان نیز حلال زاده باشند و بدان که از روایاتی که در باب نکاح خواهد آمد ظاهر می شود که مهر رکن عقد نیست که اگر کسی خمر یا خنزیر یا مال دیگری را مهر کند عقد صحیح است و مهر باطل است و رجوع به مهر المثل می کنند پس اگر خمس نداده باشند می باید که فرزند ولد الزنا

نباشد و احادیثی که در این باب وارد شده است متواتر است که سنّیان حلال زاده نیستند و شیعیان حلال زاده اند و این شبه ایست عظیم که بر جمعی شده است و حل این شبهه به چند وجه ممکن است یکی آن که عمومات سابقه مخصص شود باین اخبار به آن که در خصوص اینجا خمس مهر را اگر نداده باشند عقد سنّیان باطل باشد.

دویم آن که حلال زاده حقیقی نباشند و بحسب ظاهر شرع حرام زاده نباشند چون شبهه جهل به مسأله نیز هست.

سیم آن که ولد الزّنا بودن به اعتبار کنیزانی باشد که از غنیمت می خریده اند و مجموع آن یا خمس آن مال امام صلوات اللّٰه علیه بوده است و آن جماعت علماء باشند که دانند که حق اهل البیت در مال ایشان هست.

چهارم آن که مراد از حرامزاده جمعی باشند که دشمنی با اهل بیت داشته باشند و عقد ایشان چون کافرند صحیح نباشد و خمس ندادن علاوه کفر باشد و چون اکثر آن زمان ناصبی بوده اند علاوه را فرموده باشند نه اصل را و اللّٰه تعالی یعلم.

و کالصحیح منقولست از حکیم که عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه آیه وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ الخ» را که کدام غنیمت مراد است حضرت فرمودند که و اللّٰه که اکتساب روز بروز مراد است لیکن پدرم بر شیعیان حلال فرمودند تا مزکّی باشند و پاک.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۵

و از عبد اللّٰه بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که غنیمتی بیابد یا کسب کند بر اوست که خمس بدهد و این خمس

تعلق به حضرت سیده النساء صلوات اللّٰه علیها دارد و فرزندان آن حضرت که امامانند بر عالمیان و ایشان بهر که خواهند از سادات بهر مقداری که مصلحت دانند می دهند چون زکات بر ایشان حرام است حتی خیاطی که پیراهنی می دوزد به پنج دانگ که یک شاهی باشد یک دانگش از ماست مگر شیعیان که بر ایشان حلال کرده ایم تا آن که فرزندان ایشان حلال زاده باشند به درستی که در روز قیامت گناهی عظیم تر از زنا نیست و صاحب خمس دعوی خواهد کرد که خداوندا بپرس از این جماعت که بچه سبب با مال ما زنا کرده اند.

در موثق کالصحیح منقولست از سماعه که از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از خمس حضرت فرمودند که خمس می باید داد از هر چه آن را کسب می کنند از کم و بسیار.

و در حسن کالصحیح از ریّان بن صلت منقول است که عریضه نوشتم به حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه که چه چیز بر منست در حاصل آسیایی که در زمین اجاره منست و در بهای ماهی و پیزر و نی که از همین زمین می روید و من می فروشم اینها را حضرت نوشتند که واجبست بر تو خمس اینها إن شاء اللّٰه تعالی.

و در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که غنیمتهائی که از جهاد حاصل می شود که با کفار جنگ کنند تا مسلمان شوند و متکلم بکلمتین شهادتین شوند خمس آن از ماست و هیچ کس را حلال نیست که از اینها چیزی بخرد تا خمس آن را که حق ماست ندهد.

و

در حسن کالصحیح از ابراهیم بن هاشم منقول است که من در خدمت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۶

حضرت امام محمد تقی نشسته بودم که داخل شد بر آن حضرت صالح بن سهل و اوقاف قم بدست او بود از جانب حضرت پس گفت ای سید من مرا حلال کن از ده هزار درهمی که صرف کرده ام حضرت فرمودند که حلال کردم پس چون صالح بیرون رفت حضرت فرمودند که هر یک از ایشان اموال حق آل محمد و یتیمان و فقرا و مساکین و ابناء السبیل آل محمد را می خورند و می آیند که ما را حلال کن من که نمی توانم گفت که نمی کنم و لیکن و اللّٰه که حق سبحانه و تعالی از ایشان در روز قیامت سؤال خواهد کرد سؤالی در نهایت شدّت و آن که حضرت اول چنان فرمودند و بعد از آن چنین فرمودند ممکن است که از جهه سد این راه باشد که دیگری چنین نکند یا تقیه کرده باشند از او چون ظاهر شد که فاسق بوده است و از فاسق همه کار می آید و یا آن که بر ایشان ظاهر شود و به او برسد که چنین بخششها که این کس از جهه روی مردمان و دفع زبان ایشان کند اعتباری ندارد و این راهی است از گدائیهای زور.

و شیخان روایت کرده اند از محمد بن زید طبری یعنی مازندرانی و اصلش کوفی است در آنجا ساکن می بوده است و از اصحاب حضرت امام رضاست که گفت شخصی از تجار شیراز از شیعیان آن حضرت صلوات اللّٰه علیه به آن حضرت عرضه نوشت و سؤال کرد که آن حضرت او را

رخصت دهد در ندادن خمس حضرت نوشتند بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم به درستی که حق سبحانه و تعالی واسع العطایا و کریم است و احتیاج بخلق ندارد و لیکن ضامن شده است ثواب را بر اعمال خیر و ضامن است هم و غم را بر تنگی و بخل، حلال نیست مالی مگر از آن وجهی که حق سبحانه و تعالی آن را حلال فرموده است و خمس مدد ماست بر کارهای خیر ما بر قضاء قروض و دیون ما و روزی و مدد عیالان ماست و آزاد کرده های ما شیعیان ما و مدد ماست بر آن چه بذل کنیم و عرض خود را بخریم از حکام جور و دشمنان ما پس خمس را از ما منع مکنید و خود را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۷

دعای ما محروم مکنید تا مقدور باشد شما را به درستی که دادن خمس کلید رزق شماست و پاک گردانیدن گناهان شماست و ذخیره شماست از جهه روز فقر و فاقه شما و مسلمان کسی است وفا کند بعهد حق سبحانه و تعالی و مسلمان نیست کسی که به زبان گوید و بدل مخالفت کند و السّلام و این و السلام در آخر کتابتها و رقعه هاست یعنی اینها را گفتم و سلام بر تو باد.

و از محمد بن زید منقولست که گفت جمعی از اهل خراسان داخل شدند بر حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه و از آن حضرت سؤال کردند که خمس را بر ما حلال کن حضرت فرمودند که امر محالی است و چه محالی که پیش گرفته اید به زبان اظهار و سعی می کنید و نمی خواهید بدهید حقی را

که حق سبحانه و تعالی از جهه ما مقرر فرموده است و ما را اهل آن گردانیده است که بگیریم آن را و به مستحقین آن بدهیم هیچ یک از شما را حلال نمی کنیم نمی کنیم و امثال این اخبار نیز بسیار است بلکه مستفیض است و روایات حلیت بی دغدغه متواتر است و شک نیست در آن که از هر دو جانب می فرموده اند بحسب مصلحت و شک نیست در اباحت مناکح از جهه حلیت ولادت اما در باقی ظاهر نیست که مخصوص کل آن زمان بوده است یا بعضی از آن ازمنه و چون می دیده اند که سبب استحلال خمس می شود از این طرف این مبالغات می فرموده اند و شک نیست در آن که در زمان غیبت دادن آن به فقیه امین اولی و احوط است و اللّٰه تعالی یعلم.

[پنج نهر بزرگ و جبرئیل]

(و روی حفص بن البختریّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّ جبرئیل علیه السّلام کری برجله خمسه انهار و لسان الماء یتبعه الفرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ فما سقت او سقی منها فللامام و البحر المطیف بالدّنیا و هو أ فسیکون) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جبرئیل از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۸

پای خود کندند پنج نهر را و زبانه آب از عقب پا روانه بود.

اول نهر فراتست که قرب حله است.

دویم دجله است بکسر دال و بفتح و آن نهر بغداد است.

سیم نیل مصر است که دریای شیرین است.

چهارم مهران که نهر سند است و آن آب عالم خانست یا پنجاب.

پنجم نهر بلخ است پس هر چه را

این نهرها آب دهد یا آب از اینها بکشند از امام است صلوات اللّٰه علیه و دریایی که محیط است بدنیا آن نیز از امام است و جواهری که از آن غوص می کنند و ابری که از آنجا بر می خیزد و باران می بارد از امام است و آن دریا أفسیکون است و این عبارت و هو أ فسیکون از صدوقست و در خصال و کافی نیست و مشهور آنست که أ فسیکون شعبه ایست از دریای محیط.

و کالصحیح منقول است از معلی که گفت عرض نمودم که شما را در زمین چه حق است حضرت تبسّم فرمودند و فرمودند که حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد و امر فرمود او را که به انگشت مهین پای خود زمین را بشکافد و هشت نهر به همرساند و بهم رسانید و آن نهر سیحان است و آن نهریست در شام و سیحون نهریست در ما وراء النهر و نهریست که پنجابش می گویند و در لاهور است دیگر جیحان است و آن نهریست میان شام و روم و جیحون نهر خوارزم است دیگر خشوع است و آن نهر شهر شاش است در ما وراء النهر و مهران که در هند است و نیل مصر و دجله و فراتست پس هر چه را این نهرها آب دهند چنانکه متعارف این نهرها آنست که در زیادتی آب آب بلند می شود و صحراها را فرا می گیرد و شنیده ام که نیل مصر که بلند می شود شصت هفتاد فرسخ زمین را می گیرد و از کشتی تردد می کنند تا آن که آب شروع در پستی می کند از عقب آب گرفته زمین را زراعت می کنند

یا از آنجا آب دهند به کشیدن یا به نهر عمیقی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۹

ازین نهرها جدا کرده باشند هر چه حاصل اینهاست همه از ماست و هر چه از ماست از شیعیان ماست و دشمنان ما را از اینها بهره نیست مگر بعنوان غصب و به درستی که کار دوستان ما واسع تر از میان آسمان و زمین است پس آیه را خواندند که ترجمه اش اینست که بگو یا محمد اینها از جهت مؤمنان است در زندگانی دنیا که از ایشان غصب نموده اند و در روز قیامت از ایشان است بی غصب و قبل از این فرموده است که بگو یا محمد که کِه حرام کرده است زینت خدا را و روزیهای طیّب را که از جهه بندگان خود از زمین بیرون آورده است.

و در صحیح از ابو خالد منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه نوشته است که زمین از حق سبحانه و تعالی است به میراث می دهد بهر که می خواهد از بندگان خود و عاقبت از جهه متقیان است و چون آیه را خواندند فرمودند که در آن نوشته است که من و اهل بیت من مرادیم از این آیه که حق سبحانه و تعالی زمین را بما داده است و کل زمین از ماست پس هر که از مسلمانان زمین مواتی را احیا کند پس می باید که آن را معمور دارد و خراج آن را به امامی دهد که از اهل من خواهند بود هر چه می خورند بر ایشان حلال است تا وقتی که قایم از اهل بیت من

خروج کند به شمشیر و ایشان را از زمین بیرون کند با خواری و مذلت مگر آن چه در تصرف شیعیان ما باشد که به ایشان می گذارند و خراجی از جهه آن مقرر خواهند ساخت اگر مصلحت دانند.

و کالصحیح منقولست که فرمودند که دنیا و هر چه در آنست از حق سبحانه و تعالی است از جهه رسول او و از جهه ماست پس هر که دست یابد بر آن باید که حق خدا را بیرون کند و با برادران مؤمن خود نیکی کند و اگر چنین نکند خدا و رسول و ما از او بیزاریم.

و کالصحیح از محمد بن ریّان ثقه منقولست که عریضه به خدمت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۱۰

امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه نوشتم که فدای تو گردم روایت بما رسیده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را نیست از دنیا مگر خمس پس حضرت صلوات اللّٰه علیه نوشتند که دنیا و هر چه در اوست از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله است.

و کالصحیح از جابر منقولست که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را آفرید و دنیا را به اقطاع او داد پس هر چه از آدم بود از حضرت سیّد المرسلین است صلی اللّٰه علیه و آله و هر چه از آن حضرت بود از ائمه اهل بیت آن حضرتست صلوات اللّٰه علیهم.

و کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است از سری بن ربیع که گفت محمد بن ابی عمیر نسبت به

هشام بن حکم حالی داشت که هیچ چیز را بر صحبت او اختیار نمی نمود و هر روز به نزد او می رفت بعد از آن ترک نمود صحبت او را و سببش این بود که ابو مالک ثقه ثقه از اصحاب هشام بود و به خدمت حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم صلوات اللّه علیهما رسیده بود و میان او و ابن ابی عمیر مباحثه شد که ابن ابی عمیر می گفت که کل دنیا ملک حقیقی امام است صلوات اللّه علیهم و امام اولی است به آن کسانی که در دست ایشان است و ابو مالک می گفت چنین نیست و املاک مردمان از ایشان است و نیست از امام مگر چیزی که حق سبحانه و تعالی حکم فرموده باشد که از امام است از فی ء و خمس و غنیمت اینها از اوست و آن چه از آن حضرت است نیز حق سبحانه و تعالی فرموده اند که در کجا صرف نماید و به آن چه کند و چون از طرفین بطول انجامید هر دو راضی شدند به گفته هشام و چون نزد او رفتند هشام گفت حق به جانب ابو مالک است دیگر ابن ابی عمیر ترک صحبت هشام نمود و ظاهر است از احوال ابن ابی عمیر که از جهه نفس و هوا و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۱۱

غضب ترک او نکرد بلکه از جهه آن که هشام امام خود را چنانکه باید نشناخته است بر چنین کس اعتماد نمی توان کرد چون ورع او به مرتبه نبوده که وصف آن توان کرد و عمده ورع در مالیات است و خواهد آمد که ما یعرف خود

که تخمینا صد تومان بود به شخصی قرض داد و ترک تجارت نمود آن شخص خانه خود را باین مبلغ فروخت و زر آن را نزد او آورد ابن ابی عمیر گفت از کجا آوردی این مال را گفت خانه خود را فروختم گفت بردار و پس ده و به خانه خود قرار گیر و اللّٰه که الحال محتاج یک درهمم و یک درهم از این را تصرف نمی کنم چون ذریح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرد مرا که مؤمن را از خانه خود در نمی باید کرد از جهه دین و آن زر را از او نگرفت با آن که ظاهر بود که شخصی که صد تومان قرض داشته باشد خانه صد تومانی او را در کار نیست و با آن که اخراج بد است اگر او بدهد بی خلاف جایز است گرفتن و لیکن ورع او مانع شد که این گرفتن در معنی اخراج است.

و کشی از فضل بن شاذان روایت کرده است که به نزد ابن ابی عمیر رفتم او در سجود بود و سجده بسیار طولانی کرد و چون سر برداشت فضل تعریف طول سجده او کرد او گفت که اگر سجده های طولانی جمیل بن دراج را می دیدی سجده مرا مدح نمی کردی و چنانکه تو بر من وارد شدی من نیز بر جمیل وارد شدم و دیدم که او سجده بسیار طولانی کرد پس چون سر برداشت به او گفتم تعجّب خود را از سجود طولانی او گفت این سهل است اگر سجود معروف بن خربوذ را می دیدی این سجده در نظرت اعتبار نمی داشت.

و منقول است که هارون و

مأمون خواستند که او را قاضی بغداد کنند قبول نکرد و چهار سال در حبس ایشان ماند و کتکها خورد و قبول نکرد و چون در حبس بود باران کتابهای او را ضایع کرد و از حفظ روایت می کرد و آن چه ارسال می کند می داند که از ثقات روایت کرده است اما خصوص شخص را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۱۲

بخاطر ندارد لهذا علما اعتماد بر احادیث مرسله او کرده اند و نود و چهار کتاب تصنیف کرده بود و اجماع کرده اند بر تصحیح ما یصح عنه و اجماع نموده اند بر فقه او و سنّیان نیز اعتماد بر احادیث او کرده اند و جاحظ از او روایت کرده است و گفته است که اگر چه از علماء رفضه است اما ثقه است و منازعه که میان او و ابو مالك است لفظی است و یا فرضی است زیرا که هر گاه هر دو بلکه کل شیعه متّفقند که حق سبحانه و تعالی دنیا را از جهه حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام اللَّه علیهم آفریده است پس در واقع از ایشان بود و بحسب ظاهر هرگز کسی نشنیده است که ایشان فلسی از مال خوارج یا نواصب را تصرف فرموده باشد پس فرض محالی می کنند که اگر بحسب ظاهر مال کسی را بردارند جایز است و جواب اینست که اجماع است بر عصمت ایشان اگر بردارند جایز است البته و اگر جایز نباشد بر نمی دارند البته و اخبار بسیار در انفال و آن چه مخصوص امام است وارد شده است و اکثر در روضه مذکور است و این شرح گنجایش بیش از این نداشت که مذکور شد بلکه

زیاد گفته شد چون صدوق بسیار تقصیر کرده بود.

خوشه که به مقداری باشد که کف دست را پر کند، و می گذراند از جهه نگاه بانی که در باغ می باشد مزدی معلوم یعنی مزد آن را پیش از زکات بیرون می کنند و حساب نمی کنند بر مالک، معافاره و أم جعرود را که دو قسم خرمای زبون است، و از جهت نگاهبان یک خوشه یا دو خوشه یا سه خوشه می گذراند.

این مجموع مضمون حسن کالصحیحی است که کلینی روایت کرده است از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه در تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بدهید حق او را در روز درو کردن. هر سه گفتند که آن حضرت فرمودند که این از صدقه است که می دهی به درویشان یک قبضه به درویشی بعد از یک قبضه به مسکینی دیگر، و در چیدن خرما و انگور یک کف دست بعد از یک کف دست تا فارغ شوی از چیدن و باز می گذراند یا می دهند نگاهبان را مزدی که از جهه او مقرر ساخته اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵

پیش از دادن زکات و این از جمله مؤنتهاییست که پیشتر می دهند و از درخت خرما حساب زکات نمی کند این دو خرمای زبون را و مالک اگر خواهد به سایلان دهد یا خود داند یا از جهه سایلان می گذراند و از جهه نگاهبان یک خوشه و دو خوشه و سه خوشه می گذراند چون حفظ کرده است باغ را و ظاهرش آنست که این غیر مزد اوست که شارع از جهه او گذاشته است و چون مصنف اندک تغییری داده بود روایت را آن را ذکر

کردم و بنا بر این حدیث صحیح خواهد بود چون عبارت همین احادیث است که اسانید صحیحه و کالصحیحه بسیار باین جماعت دارد.

(و امّا قوله تعالی وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ ۶: ۱۴۱ فالاسراف ان تعطی بیدیک جمیعا) و این عبارت نیز مضمون صحیح بزنطی است که از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال می کند از تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بدهید حق حق سبحانه و تعالی را یا حق حاصل را چون آیه در سوره انعام است و حق سبحانه و تعالی فرموده است در مقام امتنان و تعداد نعمتها خود که آن خداوندیست که از جهه شما آفریده است باغستانهای دار بست و غیر داربست از انگور و خرما و زراعتهای که مختلفند بحسب هیئت و مزه، و زیتون و انار که بعضی شبیهند به بعضی در صورت و خاصیت و مزاج و بعضی شبیه نیستند بخورید از میوه های اینها وقتی که برسد و بدهید حق آن را در روز درو کردن و چیدن و اسراف مکنید که حق سبحانه و تعالی دوست نمی دارد اسراف کنندگان را، و مراد بزنطی اینست که اسراف کدامست و چه مرتبه اسراف است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶

حضرت فرمودند که پدرم صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که از جمله اسرافست در حالت درو کردن و چیدن که تصدق بهر دو دست بکنند و پدرم اگر حاضر می بودند در این وقت و می دیدند که یکی از غلامان بهر دو دست می دادند بانک بر می زد که به یک دست بده قبضه بعد از قبضه در خرما و انگور، و بافه بعد از بافه

در گندم و جو و اشهر میان مفسران عامه نیز اینست که این آیه در مکه معظمه نازل شده چون سوره انعام مکی است و شیعه و سنی روایت کرده اند که یک بار نازل شد و هفتاد هزار فرشته مشایعت نمودند آن را و زکات در مدینه واجب شد و جمعی که آیه را حمل به زکات کرده اند خبر از اخبار ندارند چون اخبار بسیار در این باب وارد شده است و همه متفقند در این معنی بدون معارض.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا تحصد باللّیل و لا تصرم باللّیل و لا تجدّ باللّیل و لا تضحّ باللّیل و لا تبذر باللّیل لأنّک تعطی فی البذر کما تعطی فی الحصاد و متی فعلت ذلک باللّیل لم یحضرک المساکین و لا السّؤّال و لا القانع و لا المعترّ) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که در شب درو مکن و در شب خرما را مچین و در شب انگور را مچین و در شب قربانی مکن و در شب تخم میفکن زیرا که مستحب است که هم چنان که در وقت درو به فقرا می دهی در وقت تخم افکندن نیز بدهی و هر گاه آن کارها را در شب می کنی مساکین حاضر نمی شوند و سایلان و قانع و معتر حاضر نیستند و ظاهرا حدیث صحیحی است که کلینی از ابن مسکان از ابو بصیر که لیث است روایت کرده است و تغییر بسیار داده است اگر چه معنی متغیر نشده است که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خرما و انگور را در شب

مچین و درو را در شب مکن و قربانی را در شب مکن و تخم را در شب میفکن زیرا که اگر چنین می کنی قانع و معتر حاضر نمی شوند عرض نمودم که قانع و معتر کیست حضرت فرمودند که قانع کسی که هر چه به او می دهی قانع می شود و معتر کسی است که بر تو می گذرد و سؤال نمی کند یعنی گذشتن او در معنی سؤال است و سخن نمی گوید چنانکه خواهد آمد در حدیث صحیح از سیف تمار که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قانع آنست که هر چه از جهه او می فرستی راضی است و معتر آنست که بر تو می گذرد و سؤال نمی کند و ظاهر صحیحه معاویه بن عمار نیز این است و صاحب نهایه نیز چنین گفته است که متعرض سؤال می شود بی طلب پس حضرت فرمودند که اگر درو را در شب کنی سایلان نمی آیند و حال آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حق آن را بدهید نزد درو کردن و ان قبضه است بعد از قبضه در حین درو کردن و چون صاف شود یک کف است بعد از یک کف و هم چنین در وقت چیدن خرما و انگور و هم چنین در وقت تخم افکندن و صدوق در صحیح به همین سند روایت کرده است و در خصال بر خلاف هر دو حدیث بحسب لفظ اما در معنی موافق است با متن و علی بن ابراهیم روایت کرده است در صحیح از سعد که عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که اگر در وقت درو کردن مساکین حاضر نشوند

چه کند حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست.

و در موثق کالصحیح از شعیب روایت کرده است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از تفسیر آیه که بدهید حق او را یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸

آن را در وقت درو حضرت فرمودند که آنست که بافه از گندم و جو و کف از خرما در وقت درو و چیدن بدهد عرض نمودم که چون در آن وقت ندهد و به خانه برد می باید داد یا می تواند داد حضرت فرمودند که چرا پیشتر نداد یعنی وقتش همان وقت چیدنست که چشم فقرا بر آنست.

و کالصحیح منقولست از ابو مریم که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از این آیه حضرت فرمودند که در روز در و به مسکین بافه و آن یک دسته است می دهی دیگر که به خرمن رسید در آنجا نیز می دهی تا صاف شود و به کیل در آید در آن وقت عشر و نصف عشر می دهی و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که در زراعت دو حق است یکی حقی است که از تو به جبر می گیرند یعنی واجبست و یکی حقی است که تو می دهی یعنی سنت است معاویه گفت عرض نمودم که کدامست که از من می گیرند و کدام است که می دهم حضرت فرمودند که آن چه می گیرند عشر و نصف عشر است و آن چه می دهی آنست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بدهید حق آن را در روز درو از آن چه درو می کنی چیزی بعد از چیزی و گمانم آنست که فرمودند

که بافه بعد از بافه بدل از شی ء بعد از شی ء یا تفسیر شی ء فرمودند که می دهی تا از درو فارغ شوی و احادیث دیگر وارد شده بود بر این اکتفا شد بنا بر آن که هر حدیثی مشتمل بود بر حکمی زاید و آن را به فهم تو گذاشتم زیرا که آن به اندک تا ملی ظاهر می شود و بیانش تطویل است.

(و روی عن مصادف قال کنت مع ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی ارض لهم و هم یصرمون فجاء سائل یسأل فقلت اللّٰه یرزقک فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹

مه لیس ذلک لکم حتّی تعطوا ثلاثه فان اعطیتم بعد ذلک فلکم و ان أمسکتم فلکم) و کالصحیح منقولست از مصادف که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم در زمینی که از ایشان بود و ایشان خرما می چیدند پس سایلی سؤال کرد من گفتم که خدا ترا روزی دهاد یعنی برو حضرت فرمودند که چنین مگو شما را نیست که منع کنید تا سه کسرا بدهید پس اگر بعد از آن بدهید خوب است و اگر ندهید بد نیست.

و علی بن ابراهیم گفته است که حق سبحانه و تعالی در هر قطعه از زمین یک قبضه فرض کرده است و سه قبضه به سه سایل سنت مؤکد است و تا فارغ شدن بهتر است و اللّٰه تعالی یعلم.

باب الحقّ المعلوم و الماعون

(روی سماعه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال الحقّ المعلوم لیس من الزّکاه هو الشّی ء تخرجه من مالك ان شئت كلّ جمعه و ان شئت كلّ شهر و لكلّ ذی فضل فضله و قول اللّٰه عزّ و جلّ وَ

إِنْ تُخْفُوهـا وَ تُؤْتُوهَـا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَمْ فليس من الزّكـاه و الماعون ليس من الزّكاه، هو المعروف تصـنعه و القرض تقرضه و متـاع البيت تعيره و صـله قرابتـک ليس من الزّكاه و قال اللّه عزّ و جلّ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ فالحقّ المعلوم غير الزّكاه و هو شـی ء يفرضه الرّجل على نفسه انّه فى ماله و نفسه يجب ان يفرضه على قدر طاقته و وسعه) اين بابيست در بيان حق معلوم و ماعون كه تفسـيرشان در ضـمن حديث ظاهر خواهد شد و ظاهرا صدوق حديث سـماعه را نيز از كلينى برداشته است و از جهه اختصـار تغييرات مخلّه داده است و ممكن است كه حـديث ديگر باشـد و در اين صورت بحث قوى تر خواهـد بود كه هر گاه سماعه در روايت كلينى خوب روايت كرده باشد و در جائى ديگر ناخوش چرا ناخوش را روايت كنند.

و ناخوشى يكى تكرار حق معلوم است.

دويم بعنوان فرض ذكر كردن عبارت آخر را.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۱

سيم آن كه عبارت آخر را اگر از صـدوق باشـد ممكن بود به نحوى بياورند كه ظاهر شود كه در سـخن حضـرت تكرار نشده است و باقى ظاهر خواهـد شـد و صـدوق گفته است بعد از اين در كتاب صوم در باب نافله رمضان كه زرعه و سـماعه روايت كرده انـد و هر دو واقفى انـد و با عـدم اعتقاد به ايشان روايتى كه از ايشان مى كند وقتى مى كند كه آن روايت را ديگرى نيز روايت كرده باشد و در اينجا چنين است كه اخبار معتبر از صـحيح و كالصـحيح در اين باب واقع شده است اگر چه بنده را در اينجا

تحقیقی هست که واقفی بر دو قسم بودند جمعی در حیات حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه واقفی شدند به سبب شبهه و اعتقاد ایشان این بود که آن حضرت صاحب الزمان است چون از حضرت امام جعفر صادق و از آن حضرت صلوات اللّه علیهما شنیده بودند که آن حضرت صاحب الامر است و نفهمیده بودند که هر یک از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم صاحب امرند یعنی امر امامت یعنی امامند و سماعه از آن جماعت است زیرا که منقول است که او در زمان حضرت امام موسی کاظم فوت شد و معلوم نیست که چنین شخصی کافر باشد زیرا که امام زمان خود را دانسته است و واجب نیست که امام بعد از آن امام را بداند و اگر شنیده باشد از معصوم که بعد از آن حضرت فلان امام است و اعتقاد بان نداشته باشد کافر است شاید نشنیده باشد و بر او مشتبه شده باشد از روی جهل و محتمل است که اعتماد قد ما بر او از این جهت بوده باشد اما اظهر آنست که مدار قد ما بر صدق در مقال بوده است و اللّه تعالی یعلم.

مجملا منقولست در موثق از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی از جهه فقرا در اموال اغنیا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲

فریضه مقرر فرموده است که مستحق حمد و ثواب نمی شوند مگر به اداء آن فریضه و آن زکاتست که به سبب آن خونهای خود را محفوظ می گرداند یعنی اگر ندهند ایشان را می توان کشتن تا بگیرند و به سبب این در زمره

مسلمانانند یعنی اگر زکات ندهند ایشان را مسلمان نمی توان گفتن و لیکن حق سبحانه و تعالی در اموال اغنیا حقوقی دیگر غیر از زکات مقرر ساخته چنانکه فرموده است در مدح جمعی که در اموال ایشان حقی هست معلوم از جهه سایلان و محرومان که غالبا به سبب عدم سؤال محرومند یا جمعی اند که در تجارات برکت ندارند هر کاری که می کنند نقصان می کنند چنانکه احادیث در تفسیر محروم باین معنی وارد شده است دیگر از اینجا صدوق برداشته است پس حضرت فرمودند که حق معلوم غیر از زکاتست و آن چیزی است که آدمی بر خود فرض می کند یعنی مقرر می سازد یا کالواجب می کند که ترک آن نکند و واجبست که آن را بر خود واجب گرداند بقدر طاقت و وسع خودش و فراخی مالش پس آن چه مقرر ساخته است بر خود اگر خواهد هر روز بدهد و اگر خواهد هر هفته و اگر خواهد هر ماه و ظاهرا این تتمه را صدوق از جهه اختصار اول می اندازد و چون می بیند که معنی متغیر می شود در آخر ذکر می کند و اگر در جای خود می آورد اربط بود و ادل بر مقصود و حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که قرض دهید به خدا قرض نیکو و این غیر زکاتست و صدوق این را انداخته است به گمان آن که آیه ما بعد کافی است و چنین نیست زیرا که گذشت که اخبار بسیار وارد شده است که مراد از این آیه صله امام است بخمس و غیر آن پس این غیر زکاتست، دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که

يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً يعنى جماعتى اند كه از آن چه ما

به ايشان داده ايم و روزى ايشان كرده ايم از مال حلال صرف مى نمايند پنهان و آشكار اين نيز غير زكات است زيرا كه زكات را علانيه مى بايد داد و مراد ازين آيه تصدقات مستحبه است كه مخير است ميان پنهان و آشكار يا گاهى كه خوف ريا باشد پنهان بايد داد و گاهى كه غرض ترغيب ديگران باشد آشكارا مطلوبست، يا در نفقه بر اسب نازل شده است يا در شأن حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه چنانكه خواهد آمد و صدوق اين آيه را نيز انداخته است چون ذكر خواهد كرد بعد از اين و آن چه مطلوب است در اين باب حق معلوم است و ماعون كه ماعون از زكات نيست و حال آن كه حق سبحانه و تعالى در قرآن مجيد مذمت كرده است جمعى را كه ريا مى كنند در اعمال خود و منع مى كنند ماعون را و ماعون از معونت و يارى است و مراد از آن در اينجا مدد هم سايه كردنست به چيزى چند كه ضرر به اين كس نرسد و هم سايه منتفع كرد، دو حضرت فرمودند كه آن قرضى است كه حسنه دهند به همسايه يا اعم، و متاع خانه كه به عاريت دهند مانند طشت و ديگ و نان و خمير و زرينه الات و نيكى كه به ايشان كنند مانند كاسه هم سايگى خصوصا هر گاه هم سايه پريشان باشد و مؤمن باشد و خويش باشد كه به سبب هر يك از اينها حقوق او زياد مى شود.

و از جمله چيزهائى كه حق سبحانه و

تعالی در مال مقرر ساخته است از غیر زکات صله رحم است که واجب است چنانکه فرموده است که آن کسانی که موصول می گردانند رحمی را که حق سبحانه و تعالی امر فرموده است به وصل آن و هر گاه کسی ادا کند آن چه واجبست بر او از صله رحم دیگر چیزی بر او نیست و آن نفقه پدر و مادر است و نفقه اولاد است و هم چنین اجداد و جدات و فرزندان فرزندان هر چه اجداد و جدات بالا روند و اولاد پائین روند و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴

رحم را عمودین می گویند و وجوب انفاق اینها مشروط است به فقر ایشان و غنای این کس زاید بر مؤنت خود و زوجه خود اگر داشته باشد نفقه ایشان واجبست و الا فلا و خواهد آمد در ابواب نکاح و محتمل است که مراد این باشد که هر که ادا کند هر چه را حق سبحانه و تعالی بر او واجب ساخته است که در این حدیث گذشت یا زکات را چنانکه خواهد آمد آن چه بر اوست کرده است و اداء کرده است شکر نعمت حق سبحانه و تعالی را که بر او انعام کرده است و او را تفضیل داده است بر دیگران به سبب توسعه که او را داده است و توفیق کرامت کرده است او را که شکر نعمت الهی به جا آورده است و اعانت کرده است او را بر شکر تمام شد حدیث سماعه و در حسن کالصحیح منقول است از ابو بصیر که ما نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودیم و بعضی از

مالداران نیز بودند و زکات را مذکور ساختند حضرت فرمودند که زکات امری نیست که اگر کسی آن را بدهد مدحش باید کرد و این امریست ظاهرا که حفظ خون خود کرده است که کشته نشود و به آن دادن او را مسلمان می گویند و اگر ندهد نمازش مقبول نیست و در اموال شما چیزهای دیگر هست غیر از زکات من عرض کردم که فدای تو گردم بغیر از زکات چه چیز در اموال ماهست حضرت فرمودند که سبحان اللّٰه مگر قرآن نخوانده و نشنیده که حق سبحانه و تعالی در کتاب خود می فرماید در مدح جمعی که آن کسانیند که در اموال ایشان حقی هست از جهه سایلان و محرومان عرض کردم که این حق معلوم که در مال ما بر ما هست کدامست حضرت فرمودند که و اللّٰه که آن چیزی است که آدمی در مال خود معین می گرداند که هر روز یا هر هفته یا هر ماه خواه اندك و خواه بسیار بدهد، دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵

ماعونست که حق سبحانه و تعالی مذمت فرموده است کسانی را که منع می کنند ماعون را و آن قرضی است که بدهد حسنه یا نیکی است که بکند با هم سایه و متاع خانه است که به عاریت به ایشان دهد و از آن جمله زکاتیست که بر او واجب باشد و به همسایه دهد عرض نمودم که هم سایگان داریم که اگر متاعی به ایشان می دهیم می شکنند و ضایع می گردانند اگر به ایشان ندهیم بد هست حضرت فرمودند که اگر چنین باشند و ندهی بد نیست عرض نمودم آیه و يُطْعِمُونَ که در شأن اهل البیت

است در سوره هل اتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است در مدح ایشان که طعام خود را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند حضرت فرمودند که از زکات نیست عرض نمودم آیه را که حق سبحانه و تعالی مدح حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرموده است چنانکه در صحاح اهل سنت نیز هست که آن جماعتی که صرف می کنند اموال خود را در شب و در روز و در پنهان و آشکار پس مزد ایشان نزد پروردگار ایشانست و ایشان را خوفی نیست و اندوهناك نمی شوند.

و در مسند احمد بن حنبل و فخر خوارزم و غیر از تفاسیر ایشان مذکور است که آن حضرت چهار درهم داشتند یکی را در شب و یکی را در روز و یکی را در پنهان و یکی را در آشکار تصدق فرمودند تا همه احوال را دریافته باشند این آیه نازل شد و همه مفسرین این را روایت کرده اند حتی قاضی ناصبی و زمخشری خارجی، و بعضی گفته اند که در نفقه بر اسب نازل شده است و ممکن است که آن حضرت این چهار درهم را صرف نفقه اسب کرده باشند و چون عرض نمودم حضرت فرمودند که از زکات نیست عرض نمودم که آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر صدقات را اظهار کنید خوب است خصوصا هر گاه قصد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶

این داشته باشد که دیگران که به بینند که او می دهد بدهند چنانکه مجرب است خصوصا هر گاه آن شخص مقتدا باشد یا بزرگ قوم باشد و اگر پنهان به فقرا دهید بهتر است از برای شما تا

از ریا دورتر باشد حضرت فرمودند که از زکات نیست و صله رحمت که با ایشان احسان کنی بمال از زکات نیست.

و در صحیح از بزنطی منقول است که به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم مطلبی را حضرت فرمودند که صبر کن که امیدوارم که حق سبحانه و تعالی حاجتت را برآورد إن شاء اللّٰه بعد از آن فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی از جهه مؤمن به آخرت می اندازد از مطالب دنیوی از جهه او بهتر از این است که در دنیا به او بدهد بعد از آن تحقیر دنیا فرمودند که دنیا چه اعتبار دارد و چه چیز است که تواند بود که مطلوب مؤمن باشد بانکه کسی را که دنیا دادند خطر عظیم دارد به اعتبار حقوقی که از لوازم دنیاست و و اللّٰه که هر گاه حق سبحانه و تعالی نعمتی انعام می فرماید بر من نهایت خوف مرا حاصل شود تا وقتی که از عهده آن حقوق بیرون آیم عرض نمودم که فدای تو گردم تو با این رتبه که نزد حق سبحانه و تعالی داری از امثال اینها خایفی؟ حضرت فرمودند که بلی و لیکن شکر الهی می کنم بر انعامی که بمن عطا فرموده است بانکه همه را در راه او صرف می نمایم تا از خطران خلاصی یابم یا آن که در مقام خوف و رجا أم و اللّٰه تعالی یعلم.

و در صحیح از عامر منقول است که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه آمد و عرض نمود که قرض می خواهم که تا به همرسانم بدهم حضرت فرمودند که حاصلی

داری که انتظار آن می کشی آن مرد گفت نه و اللّٰه فرمودند که تجارتی می توانی کرد که قرض کنی و آن تجارت را بکنی تا به همرسانی گفت نه و اللّٰه فرمودند که ملکی داری که فروخته شود گفت نه و اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷

پس حضرت فرمودند که هر گاه حال تو اینست حق داری در مال ما حقی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است پس حضرت کیسه دراهم را طلب فرمودند پس دست در کیسه کردند و یک مشت شاهی به او دادند و فرمودند که از خدا بترس و زیاده خرجی مکن و بسیار بر خود و عیال خود تنگ مگیر و میانه رو باش.

و در صحیح از قاسم بن عبد الرحمن منقولست و ظن من اینست که نساخ سهو کرده اند و عبد الغفار بن القسم است که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که شخصی به خدمت پدرم صلوات اللّٰه علیه آمد و گفت خبر ده مرا از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که در اموال ایشان حقی معلوم هست از جهه سائل و محروم این حق معلوم کدامست حضرت فرمودند که حق معلوم چیزیست که از مال خود بیرون می کند که زکات و صدقه واجبه نیست و از مال خود بیرون می کند خواه اندک و خواه بسیار در خور آن چه دارد که بان صله رحم کند و تقویت ضعیفان کند و قرض کسی را یا دیتی که بر کسی لازم شده باشد ادا نماید و یا مصیبتی نزد کسی آمده باشد رفع نماید آن را آن مرد گفت حق سبحانه

و تعالی اعلم است که رسالات خود را در کجا مقرر فرماید و ظاهرش آنست که فاضل بوده است و از علما پرسیده بوده است و جواب شافی نشنیده بوده است چون از حضرت شنیده خاطرش جمع شد.

و قریب باین است کالصحیح اسماعیل بن جابر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و در موثق کالصحیح بل الصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که مراد از محروم کسی که دستش در خرید و فروخت برکت ندارد و هر کاری که در آن شروع کند نقصان می کند.

باب الخراج و الجزیه

اشاره

این بابی است در بیان خراج و اکثر اوقات اطلاق می کنند آن را بر اجرت اراضی که به قهر فتح شده باشد و گاهی اطلاق می کنند بر زکات مطلقا و گاهی بر زکات انعام و آن چه اظهر است در این باب اعم است از همه و مراد از جزیه مالی است که از اهل کتاب می گیرند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که جهاد کنید با کسانی که ایمان به خدا و رسول نمی اورند و بروز قیامت اعتقاد ندارند و حرام نمی دانند چیزی را که خدا و رسول آن را حرام گردانیده اند و اعتقاد ندارند بدین حق آن جمعی که ایشان را کتابی آمده است از آسمان تا جزیه از دست بدهند با مذلت و خواری و اهل کتاب یهودند و نصاری و مجوس در حکم اهل کتابند چون پیغمبری و کتابی داشته اند و پیغمبر خود را کشته اند و کتاب خود را سوخته اند و حکیمی از جهه ایشان زند و پا زند را بعوض کتاب الهی وضع کرده است از آن جهت است آن را. کتاب

می گویند.

[الخراج]

(روی عن مصعب بن یزید الأنصاری قال استعملنی امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه علی اربعه رساتیق المداین البهقباذات و نهر سیر و نهر جویر و نهر الملک و أمرنی ان اضع علی کلّ جریب زرع غلیظ درهما و نصفا و علی کلّ جریب وسط درهما و علی کلّ جریب زرع رقیق ثلثی درهم و علی کلّ جریب کرم عشره

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹

دراهم و علی کلّ جریب نخل عشره دراهم و علی کلّ جریب البساتین الّتی تجمع النّخل و الشّجره عشره دراهم و أمرنی ان القی کلّ نخل شاذّ عن القری لمارّه الطریق و ابناء السّبیل و لا اخذ منه شیئا و أمرنی ان اضع علی الدّهاقین الّذین یرکبون البراذین و یتختّمون بالذّهب علی کلّ رجل منهم ثمانیه و اربعین درهما و علی أوساطهم و التّجار منهم علی کلّ رجل اربعه و عشرین درهما و علی سفلتهم و فقرائهم علی کلّ انسان منهم اثنی عشر درهما قال فجبیتها ثمانیه عشر الف الف درهم فی سنه) و منقول است در قوی و نزد مصنف در صحیح از مصعب که گفت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مرا عامل کرد بر چهار بلوک مداین و محتمل است که چهارده باشد که هر دهی یک نهر داشته باشد و ده بزرگ باشد و لیکن اول اظهر است و آن چهار بلوک یکی بهقیاذاتست و ذکر کرده اند که مجموع یازده ده بوده است، دویم نهر سیر است و ظاهرا به فارسی یعین نهر پر آب و نهر سیر خوانده اند به یای موحده و در تهذیب بخط شیخ نهر شیر با است، سیم نهر جویر

است به یای دو نقطه مثل امیر و به یای موحـده نیز خوانده اند، و چهارم نهر الملک است که الحال هست به همین نام و اسامی سابقه متروکست الحال و آن حضرت امر کردند مرا که اجرت زمین را بگیرم چون حکم مفتوح العنوه بران مقرر فرموده بودند و ممکن است که اجرت الارض از حضرت باشد چون بحسب ظاهر این بلاد بی رخصت آن حضرت مفتوح شده است و هر چه بی رخصت مفتوح شود از امام است چنانکه خواهد آمد، و امر فرمودند مرا که بر هر یک جریب زراعتی که خوب آمده باشد یک درهم و نیم قرار بدهم و جریب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰

را بر کیل اطلاق می کنند و بر زمینی که مقدار ان تخم افکن باشد نیز می کنند و آن چه الحال شایع است یازده من تبریز کیل جریب است و زمین هزار و شصت ذرع که دو هزار و صد و بیست زرع شرعی باشد که تخمینا تخم افکن جریب کیل است و بر زمین اطلاق می کنند در این بلاد و در جرپادقان و کمره بر کیل اطلاق می کنند و آن چه نزد لغوّیین بیشتر اطلاق می کنند کیل است و ظاهرا این مقداری که حضرت از ایشان می گرفته اند بنحو قباله بر ایشان مقرر فرموده بودند چنانکه در ابواب بیع خواهد آمد.

و احادیث صحیحه که چون فتح قلاع خیبر شد حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله زمین را به ایشان گذاشتند و مقرر فرمودند که بعنوان مزارعه بالمناصفه زراعت کنند و بعد از آن که حاصل به همرسد حاصل را خرص نمایند پس اگر صد هزار من آمده باشد یهود

پنجاه هزار من بدهند و اگر ایشان مضایقه نمایند حاصل را مسلمانان ضبط نمایند و پنجاه هزار من از دست به ایشان دهند همه گفتند که این عین عدالتست است و به سبب عدالت آسمان و زمین بر پاست و بر هر جریبی که وسط آمده باشد یک درهم قرار بدهم و آن چه تنگ آمده باشد دو ثلث درهم قرار بدهم و بر هر جریب باغ انگور ده درهم قرار دهم و بر یک جریب خرما نیز ده درهم مقرر سازند و باغاتی که درختان دیگر داشته باشد با درخت خرما نیز جریبی ده درهم مقرر سازم و امر کردند مرا که درختان خرمائی که جدا افتاده باشد از دهات که غالب اوقات از جهه راه گذریان می کارند زکات آن را نگیرم و از جهه راه گذریان بگذارم و امر فرمودند مرا که جزیه سر را چنین بگیرم که بر بزرگان مجوس که بر یابو سوار شوند به نحوی که مقرر است که از یک طرف پاها را بیاویزند و بر اسب عربی سوار نشوند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱

انگشتری طلا در دست کنند از هر سری از ایشان چهل و هشت درهم بگیرم و از جمعی که متوسط الحال باشند از زارعان و تجار ایشان بیست و چهار درهم بگیرم و از مردمان پست و فقراء ایشان سری دوازده درهم بگیرم و در یک سال که اینها را جمع کردم هجده هزار هزار درهم شد و بحساب تومان ما صد و هشتاد هزار تومان می شود و ظاهر آنست که این مواضع را به مجوس گذاشته بودند بعنوان قباله و حاصل را زر مقرر

کرده بوده اند که از ایشان بگیرند و دیده ام در بعضـی از تواریخ که در زمان بنی عباس سیصد و شصت نهر از فرات جدا می شـده است و خراج هر نهری سـی هزار تومـان می شـده است الّـا نهر علقمی که شـصت هزار تومان خراج آن بوده است و این مقدار حاصل از جهه این بود که بغداد پای تخت ایشان بود و همیشه کثرت بود و آدم که بسیار است تسعیرات بلند می باشد و این مالها از این جهت بسیار می شد.

[الجزیه]

(و روی فضـیل بن عثمان الأعور عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه انّه قال ما من مولود یولد الّا علی الفطره فابواه اللّذان یهوّدانه و ینصّرانه و یمجّسانه و انّما اعطی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله الذّمّه و قبل الجزیه عن رءوس أولئک بأعیانهم علی الّا یهوّدوا أولادهم و لا ینصّروا و امّا اولاد اهل الـذّمّه الیوم فلا ذمّه لهم) و در صـحیح از فضـیل یک چشم منقول است که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودند که هر فرزندی که متولد می شود البته بر فطرت اسلام متولد می شود که اگر اضلال او نکنند البته اختیار اسـلام خواهد کرد یا مخلوقند که مسـلمان باشـند و پدر و مادر ایشان یهودی و نصـرانی و مجوسـی می کنند ایشان را یعنی اضلال می کنند و دین باطل خود را به ایشان تعلیم می نمایند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲

جمعی از علمـا چنین تفسـیر کرده انـد که اگر مـادر و پـدر هر دو کافر باشـند فرزنـد حکم کفار بهم می رسانـد و اگر یکی از ایشان مسلمان باشد فرزند مسلمانست و تابع اشرف ابوین است و بر تقدیری که

این معنی از حدیث نبوی صلی اللّٰه علیه و آله بیرون آمد اینجا مناسبت دارد زیرا که حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله امان دادند و جزیه قبول فرمودند از جمعی که در زمان آن حضرت بودند باین شرط که اولاد خود را بحال خود گذارند و ترغیب ایشان نکنند بدین یهودیت و نه بدین نصرانیت و اما اولاد ذمت در این اوقات ایشان را ذمت و امان نیست چون باین شرط و سایر شروط عمل نمی نمایند.

(و فی روایه علیّ بن رئاب عن زراره عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قبل الجزیه من اهل الذّمّه علی ان لا یاکلوا الرّبا و لا یاکلوا لحم الخنزیر و لا ینکحوا الأخوات و لا بنات الأخ و لا بنات الأخت فمن فعل ذلک منهم برئت منه ذمّه اللّٰه و ذمّه رسوله صلّی اللّٰه علیه و آله و قال لیست لهم الیوم ذمّه) و به اسانید متکثره صحیحه و متکثره حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله قبول فرمودند جزیه را از اهل کتاب به شروطی که از آن جمله اینست که ربا و گوشت خوک علانیه نخورند و ظاهر عبارت اعم است وزن نکنند خواهرهای خود را خواه پدر مادری و خواه مادری و خواه پدری و خواه نسبی و خواه رضاعی و هم چنین نکاح نکنند دختران برادر و دختران خواهر را به دستور و این عمل مجوس بود که اینها می کردند و جمعی از یهود در خواهر

زاده و برادر زاده پس هر که از ایشان این کارها را بکند بری است از امان حق سبحانه و تعالی و از امان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله پس حضرت فرمودند که الیوم این جمع امان ندارند چون به شروط آن حضرت عمل نمی نمایند و شرایط مذکور خواهد شد.

(و روی حریز عن زراره قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه ما حدّ الجزیه علی اهل الکتاب و هل علیهم فی ذلک شی ء موظّف لا ینبغی ان یجوز إلی غیره فقال ذلک إلی الامام یاخذ من کلّ انسان منهم ما شاء علی قدر ما له و ما یطیق انّما هم قوم فدوا أنفسهم ان لا یستعبدوا أو یقتلوا فالجزیه تؤخذ منهم علی قدر ما یطیقون له او یاخذهم به حتّی یسلموا فانّ اللّٰه عزّ و جلّ قال حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ و هو لا یکترث لما یؤخذ منه حتّی یجد ذلّا لما اخذ منه فیالم) و در بعضی از نسخ فیتالّم لذلک فیسلم و به اسانید صحیحه متکثره و کالصحیحه متکثره منقول است از زراره که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چیست مقدار جزیه بر اهل کتاب از یهود و نصاری و مجوس و آیا مقدری دارد که از آن تجاوز نتوان کرد حضرت فرمودند که مقدار آن منوط است برای امام صلوات اللّٰه علیه که از هر که هر چه مصلحت می داند آن را اخذ می کند بقدر مال او و بقدر توانائی او زیرا که اهل ذمه جمعی اند که مستحق قتلند و جان خود را می خرند به دادن

جزیه که ایشان را نکشند یابنده نکنند پس هر چه مقدور ایشان باشد می باید بدهند و بر امام است که از ایشان بگیرد و کار را بر ایشان تنگ کند تا مسلمان شوند زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که با ایشان قتال کنید تا مسلمان شوند یا بدهند جزیه را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴

دست خود با نهایت خواری و مذلت و اگر معین باشد که چه چیز می دهند پروا ندارند و آن را هم می رسانند پس می باید که معین نباشد آن مال تا ذلت را بیابند از آن چه از ایشان می گیرند و در الم باشند تا مسلمان شوند، و کلینی همین حدیث را در حسن کالصحیح روایت کرده است و آخرش باین عبارتست و کیف یکون صاغرا و هو لا یکترث و ظاهرا این جمله از قلم نساخ افتاده است و معنی همان است که مذکور شد و ظاهر این حدیث که عدم تعیین مراد است از صغار و مذلتی که حق سبحانه فرموده است.

و بعضی گفته اند که مذلت آنست که جزیه گیرنده نشسته باشد و ذمی ایستاده باشد و چون دست دراز کند که جزیه را بدهد امام یا نایب امام دست او را بعد از دادن یا در اثنا دادن می گیرد و بدست دیگر طپانچه بر روی او می زند و شخصی دیگر کردنی می زند او را تا این مذلت و خواری سبب اسلام او شود و منافاتی میان هر دو نیست بلی بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث مصعب که گذشت که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مقدر ساخت از جهه توانگران و متوسط حالان و فقیران،

و جواب اینست که در همین حدیث واقع است که جزیه برای امام است ممکن است که در آن وقت حضرت چنین مصلحت دانسته باشند و آن چه بخاطر فاتر این شکسته می رسد آنست که چون حضرت می دانست که تا قیام قایم آل محمد «صلوات اللّٰه علیهم» امام زمان را آن اقتدار نخواهد بود که از ذمی جزیه بگیرد ضابطه مقرر فرمودند که در زمان غیبت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بان عمل نمایند تا چون ظهور کنند برای خود عمل نمایند و چنین شد که همه باین عمل نمودند.

و از مجوس کرمان یا یزد مجوسی به نزد بنده آمد و سواد خط آن حضرت را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵

داشت و بر آن سواد مطابقه نوشته بودند جمعی کثیر از علما و از جهه ایشان به همین عنوان مقرر فرموده بودند و آن امان نامه را مستمسک دین خود ساخته بود که اگر ما بر حق نمی بودیم امام شما تقریر ما نمی فرمودند بر این امان، و بنده در سنّ صغر بودم و جواب او گفتم که اگر مذهب شما حق می بود چرا آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شما جزیه می گرفتند و این شروط بسیار می فرمودند چون آن سواد که دیدم قریب به هزار بیت بود و آن مجوسی مفحم شد و جواب نداد.

(و قال محمّد بن مسلم قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أ رأیت ما یأخذه هؤلاء من هذا الخمس من ارض الجزیه و یأخذون من الدّهاقین جزیه رءوسهم اما علیهم فی ذلک شی ء موظّف فقال کان علیهم ما اجازوا علی أنفسهم و لیس للإمام اکثر من الجزیه، ان شاء الامام وضع

ذلک علی رءوسهم و لیس علی أموالهم شی ء و ان شاء فعلی أموالهم و لیس علی رءوسهم شی ء فقلت فهذا الخمس فقال انّما هذا شی ء کان صالحهم علیه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله) کلینی چون حدیث سابق را روایت کرده است در حسن کالصحیح از حریز و زراره بعد از آن ذکر کرده است که قال قال محمّد بن مسلم یعنی حریز از زراره حدیث سابق را روایت کرده است و حریز یا زراره از محمد بن مسلم این حدیث را نیز روایت کرده اند پس ظاهر آنست که این حدیث نیز از حریز منقول باشد پس بنا بر این صحیح باشد بطرق کثیره که محمد گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که بیان فرمائید که آن چه این پادشان از زمین جزیه می گیرند و از بزرگان مجوس جزیه سرهای ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶

می گیرند آیا بر ایشان چیزی مقدر نشده است یعنی از جزیه سر حضرت فرمودند که بر ایشان است آن چه خود بر سر خود آورده اند یعنی خمس که دو عشر باشد چنانکه گذشت و نیست مر امام را بیش از جزیه اگر مصلحت داند بر سر ایشان مقرر می سازد و از اموال ایشان از جهه جزیه چیزی نمی گیرد مگر آن که از جهه زکات یا قباله بگیرد و اگر خواهد جزیه را بر اموال ایشان مقرر می فرماید و بر سر ایشان چیزی نیست عرض نمودم که این خمسی که از حاصل می گیرند چه چیز است حضرت فرمودند که این چیزیست که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله با ایشان صلح فرموده است

بـاین عنوان که جزیه بدهنـد و چون خود بـا آن حضـرت (ص) چنین قرار داده انـد لازمست که به آن عمـل نماینـد نه آن که حضـرت خمس را مقرر فرموده باشـد تا منافات نداشـته باشـد یا حدیث سابق که عمر چنین کرد اگر چه ممکن است که چون حضـرت قرار داده بودند عمر قرار داد و لیکن خلاف ظاهر است و اظهر آنست که چون آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله مقرر فرموده بودنـد که هر چه ایشان به رضای خود مقرر سازنـد بدهنـد و این خمس را خود به رضای خود بر خود قرار دادنـد پس گویـا آن حضـرت مقرر فرمودنـد و احتمـال تقیه اظهر است و بنـا بر تقیه معنی اول مراد خواهـد بود که حضـرت جزیه را مقرر فرمودند نه قدرش را که بحسب واقع این مراد حضرت باشد و بحسب ظاهر تقیه.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه فی اهل الجزیه یؤخذ من أموالهم و مواشیهم شی ء سوی الجزیه قال لا) و کلینی و شیخ عقیب حدیث سابق ذکر کرده اند از حریز از محمد بن مسلم در صحیح که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه پرسیدند در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷

اهل جزیه که آیا بر اموال ایشان و کله گاو و شتر ایشان چیزی هست غیر از جزیه حضرت فرمودند که نه و ظاهرا مراد از اموال زمین باشـد هر گاه مخصوص ایشان باشـد همین جزیه می دهنـد، و اگر مال مسـلمانان باشد اجرت زمین را از ایشان می گیرند چنانکه گذشت.

و شیخان در صحیح از حریز از محمد بن مسلم روایت کرده اند که گفت از آن

حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از اهل ذمه که بر ایشان چه چیز است که به سبب آن خونها ایشان و اموال ایشان محفوظ است حضرت فرمودند که جزیه است پس اگر جزیه را از سر ایشان گیرند بر مالهای ایشان چیزی نیست و اگر از زمین ایشان گیرند و سرهای ایشان چیزی نیست.

(قال و سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن صدقات اهل الذّمه و ما یؤخذ من جزیتهم من ثمن خمورهم و لحم خنازیرهم و میتتهم فقال علیهم الجزیه فی أموالهم تؤخذ منهم من ثمن لحم الخنزیر او خمر و کلّما اخذوا من ذلک فوزر ذلک علیهم و ثمنه للمسلمین حلال یاخذونه فی جزیتهم) و بهمان سند است از محمد بن مسلم که گفت دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم که زکاتی که از اهل مدینه می گیرند و آن چه از جزیه ایشان می گیرند اگر از بهای شراب یا گوشت خوک یا مرده بوده باشد از ایشان می توان گرفت حضرت فرمودند که جزیه از ایشان می باید گرفت از اموال ایشان از بهای گوشت خوک یا خمر و هر چه از ایشان گیرند ازین باب گناه آن بر ایشان است و بهای آن از جهه مسلمانان حلال است و از جزیه ایشان می گیرند. و اشعاری دارد بانکه هر چند بیع خمر صحیح نبوده باشد همان مال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸

ذمی است که ذمی به ذمی دیگر داده است به رضای خود و ما از ذمی گرفته ایم و بر این مضمون احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که در بیع خواهد آمد.

(و روی طلحه بن زید عن ابی

عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال جرت السّنّه ان لا تؤخذ الجزیه من المعتوه و لا من المغلوب علی عقله) و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که چنین سنت نبی صلی اللّٰه علیه و آله جاری شده است یعنی داب آن حضرت این بود و چنین مقرر بود در زمان آن حضرت که نگیرند جزیه را از دیوانه و از کسی بمنزله دیوانه است که عقل نداشته باشد.

(و روی حفص بن غیاث قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن النّساء کیف سقطت الجزیه و رفعت عنهنّ فقال لأنّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله نهی عن قتل النّساء و الولدان فی دار الحرب الّا ان یقاتلن فان قاتلت ایضا فامسک عنها ما أمکنک و لم تخف خللا فلمّا نهی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله عن قتلهنّ فی دار الحرب کان ذلک فی دار الإسلام اولی و لو امتنعت ان تؤدّی الجزیه لم یمکن قتلها فلمّا لم یمکن قتلها رفعت الجزیه عنها و لو منع الرّجال فابوا ان یؤدّوا الجزیه کانوا ناقضین للعهد حلّت دماؤهم و قتلهم لأنّ قتل الرّجال مباح فی دار الشّرک و الذّمّه و کذلک المقعد من اهل الشّرک و الذّمّه و الأعمی و الشّیخ الفانی و المرأه و الولدان فی ارض الحرب من اجل ذلک رفعت عنهم الجزیه) و کالصحیح در موثق منقولست از حفص که گفت که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چرا جزیه از زنان نمی گیرند و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹

ایشان ساقط است فرمودند که چون حضرت سید الانبیاء صلی

اللّه علیه و آله نهی فرمودند از کشتن زنان و اولاد نابالغ ایشان در دار حرب مگر آن که زنان جنگ کنند و اگر جنگ کنند نیز تا ممکن باشد ایشان را مکش و تا نترسی فسادی را از نکشتن ایشان که اگر خوف فساد باشد می توان کشت پس چون آن حضرت (ص) فرمودند که در دار الحرب ایشان را مکش نکشتن ایشان در دار اسلام بطریق اولی لازم خواهد بود و اگر زنان جزیه ندهند ایشان را نمی توان کشت و چون نمی توان کشت جزیه از ایشان نمی توان گرفت و اگر مردان ندهند و ابا کنند از دادن جزیه عهد و امان ایشان شکسته می شود و خون ایشان حلال می شود و واجب القتل می شوند زیرا که قتل مردان حلال است در دار الحرب اگر مسلمان نشوند و جزیه ندهند و هم چنین در دار ذمه که دار اسلام است و لفظ و الذمه در کافی و عدل نیست و از نساخ سهو شده است زیرا که مشبه است و دار الحرب مشبه به است با هم مناسب نیستند و هم چنین جزیه نیست بر جمعی که زمین گیر شده بشاند و دار دار الحرب ایشان را نمی توان کشت و هم چنین کور و پیری که از کار افتاده باشند که حرب نتوانند کرد و زنان و فرزندان در ارض حرب ایشان را نمی توان کشت در دار اسلام از ایشان جزیه نمی باید گرفت به همین وجهی که در زنان گذشت و در کافی و علل فمن أجل است و فا انسبست در این مقام و از نساخ افتاده است و چون صدوق در کتب دیگر درست

نقل کرده است ظاهر آنست که تقصیر از دیگران شده باشد و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی ابن مسکان عن الحلبیّ قال سال رجل ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الأعراب أ علیهم جهاد فقال لیس علیهم جهاد إلّا ان یخاف علی الإسلام فیستعان بهم قال فلهم من الجزیه شی ء قال لا)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کرد از اعراب که آیا برایشان جهاد هست حضرت فرمودند که بر ایشان جهاد واجب نیست که الزام کنند ایشان را مگر آن که کفار هجوم کنند و خوف باشد که بر شهر اسلام غالب شوند در این صورت از ایشان مدد می گیرند، اما در غنیمت به ایشان حصه نمی دهند آن شخص پرسید که از جزیه به ایشان چیزی می دهند حضرت فرمودند که نه و به همین مضمون کلینی در صحیح از هشام بن سالم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه روایت کرده است و مراد از اعراب ساکنان صحرایند و ظاهرا مخصوص عرب نباشد بلکه صحرا نشین را اعراب می گویند و جمع عرب نیست.

و احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله از ایشان طلبید که هجرت کنند و در خدمت آن حضرت باشند ایشان قبول نکردند تا عاقبت آن حضرت با ایشان صلح نمودند که هجرت نکنند و تکلیف جهاد نکنند ایشان را مگر در این صورت و لیکن از غنیمت به ایشان حصه ندهند و لیکن منقول است که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله پیش از حصه کردن غنیمت

چیزی از آن برمی داشتند و به اعراب و زنانی که در جنگ با لشکر می بودند هر یک را چیزی می دادند و از این دو صحیحه ظاهر شد که جزیه را به جمعی می باید داد که جهاد کنند.

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللّه علیه عن سیره الامام فی الأرض الّتی فتحت بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقال انّ امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه قد سار فی اهل العراق بسیره فهی امام لسائر الأرضین و قال انّ ارض الجزیه لا ترفع عنها الجزیه و انّما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱

الجزیه عطاء المجاهدین و الصّدقات لأهلها الّذین سمّی اللّه عزّ و جلّ فی کتابه لیس لهم من الجزیه شی ء ثمّ قال صلوات اللّه علیه ما اوسع العدل انّ الناس یستغنون اذا عدل فیهم تنزل السّماء رزقها و تخرج الأرض برکتها باذن اللّه عزّ و جلّ) و کالصحیح و در صحیح منقولست از محمد بن مسلم که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه سؤال کردم از دستور العمل حضرت امام صلوات اللّه علیه در زمینهای که بعد از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله مفتوح شده است پس حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه قانونی در اهل عراق عرب مقرر فرمودند که در سایر زمینها به آن دستور عمل می باید نمود پس حضرت فرمودند که از زمین جزیه بر طرف نمی شود و جزیه بخششی است که حق سبحانه و تعالی آن را از جهه غازیان مقرر فرموده است و زکوات از جهه جمعی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید ایشان را نام برده است

و ایشـان را در جزیه بهره نیست پس حضـرت فرمودنـد که عـدالت چه وسـعتی دارد که به همه کس حصه او می رسـد اگر به عدالت عمل نمایند، و همه مردمان مستغنی می شوند هر گاه در میان ایشان به عدالت سر کنند و حق ایشان را به ایشان بدهند و از آسـمان بـاران می آیـد و از زمین حاصـلهای با برکت بهم می رسـد باذن حق سـبحانه و تعالی و هر جفائی که مردمان می کشند به سبب عدم عدالت می کشند که ضررش به فقرا و اغنیا هر دو می رسد چنانکه گذشت و در تهذیب به جای مجاهدین المهـاجرین است و ظـاهر آنست که سـهو شـده باشـد یـا مراد از مهـاجرین مجاهـدان باشـند خصوصا هر گاه قایل شونـد بانکه هجرت بعد از فتح ساقط شده است پس جزیه جائی نخواهد داشت و هم چنین امری نیست در شرع چنانکه گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲

و در کافی کالصـحیح از ابن ابی یعفور از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که ارض جزیه جزیه از آن برطرف نمی شود جزیه عطاء مهاجرین است و کالصحیح الخ.

و در صـحیح از بزنطی و کالصـحیح از صـفوان منقولست که هر دو گفتند عرض نمودیم به حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه کوفه را و خراج کوفه را و دسـتوری که حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه بر آن مقرر فرموده اند پس حضـرت فرمودند که هر که مسـلمان شود به طوع و رغبت زمین او را در دست او می گذرانـد و از آن زکات عشـر و نصف عشـر می گیرند هر چه معموره باشد در وقت فتح، و آن چه موات باشد از امام است و آن

حضرت صلوات اللّه علیه به کسی می دهد که آن را معمور کند و امام حاصل آن را با آن که از اوست صرف مسلمانان می کند و جمعی که آن زمین را اجاره کرده اند زکاتش بر ایشان واجبست که اگر آب باران و یا آب نهر خورده باشد ده یک می دهند و اگر از دست آب داده باشند بیست یک می دهند و در کمتر از پنج وسق زکات واجب نیست و هر زمینی را که به شمشیر گرفته باشند اختیارش با امام است (ص) و آن را به اجاره می دهد بهر چه مصلحت داند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله خیبر را که فتح کردند به اجاره دادند زمین ساده و نخلستان آن را و مردمان می گویند یعنی سنیان که جایز نیست اجاره زمین و درخت خرما و حال آن که آن حضرت خیبر را به اجاره دادند و کسانی که اجاره می کنند زمین مفتوح العنوه را بغیر از اجرت زکات نیز واجب است ده یک یا بیست یک، و به درستی که چون مکه معظمه را به قهر و غلبه گرفتند و همه در دست آن حضرت اسیر بودند حضرت ایشان را آزاد فرمودند که بروید بکار خود که شما آزادید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳

یا شما را آزاد کردم و از این اخبار و امثال اینها ظاهر می شود که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه حکم مفتوح العنوه بر اینها جاری ساختند.

(و المجوس تؤخذ منهم الجزیه لأنّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله قال سنّوا بهم سنّه اهل الکتاب و کان لهم نبیّ فقتلوه و کتاب یقال له جاماست کان یقع

فی اثنی عشر الف جلد ثور فحرّ قوه) و از مجوس جزیه می توان گرفت زیرا که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که با ایشان بنحو اهل کتاب عمل کنید چون ایشان را پیغمبری بود که او را شهید کردند و کتابی داشتند که آن را جا ماست می گفتند که می نوشتند در دوازده هزار پوست گاو و آن کتاب را سوختند و شیخان در قوی روایت کرده اند که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از مجوس که آیا پیغمبری داشتند حضرت فرمودند که بلی آیا نشنیده فرمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را که به اهل مکه فرستادند که مسلمان شوید و اگر نه با شما جنگ خواهم کرد یا دشمن منید و شما را خواهم کشت پس ایشان عریضه به خدمت آن حضرت فرستادند که از ما جزیه بگیر و ما را بحال خود گذار که بت را بپرستیم پس حضرت فرستادند که من جزیه قبول نمی کنم مگر از اهل کتاب پس ایشان نوشتند و غرض ایشان تکذیب آن حضرت بود که تو می گویی که جزیه نمی گیرم مگر از اهل کتاب و حال آن که جزیه گرفتی از مجوس هجر که بحرین و قطیف باشد پس حضرت صلی اللّٰه علیه و آله نوشتند که مجوس پیغمبری داشتند و او را شهید کردند و کتابی داشتند و آن را سوختند و پیغمبر ایشان از جهه ایشان کتابی آورد که نوشته می شد در دوازده هزار پوست گاو و ظاهرا صدوق همین حدیث را اختصار نموده است و در سابق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴

کاغذ نبوده و

بعوض کاغذ در پوست و تخته و کتف و امثال اینها می نوشتند حتی در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و مشهور آنست که امیر المؤمنین تعلیم فرمودند ساختن کاغذ را و اگر کسی ندیده باشد باور نمی کند و جمعی معجز می دانند آن را، و مشهور آنست که بعد از سوختن کتاب حکیم به همرسید نامش ابراهیم زردشت و زند را از جهت ایشان تصنیف کرد و چون مشکل بود پا زند را از جهت شرح آن نوشت و گفت آن کتابی که سوختید همین است و الحال مجوس باین دو کتاب عمل می کنند به توهّم آن که کتاب سماوی است و احادیث از طرق عامه و خاصه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که با مجوس عمل کنید به نحوی که با یهود و نصاری عمل می کنید و این حدیث کالمتواتر است و عمل اصحاب بر این است.

(و سال ابو الورد ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن مملوک نصرانی لرجل مسلم أ علیه جزیه قال نعم قال فیؤدّی عنه مولاه المسلم الجزیه؟

قال نعم انّما هو ماله یفتدیه اذا اخذ یؤدّی عنه و قد اخرجت ما رویت من الأخبار فی هذا المعنی فی کتاب الجزیه) و در حسن کالصحیح منقولست از ابو ورد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که هر گاه مسلمانی بنده نصرانی داشته باشد آیا بر غلام جزیه هست حضرت فرمودند که بلی راوی گفت که پس مولای مسلمان از جهه غلام جزیه خواهد داد حضرت فرمودند بلی فدای مال خود را می دهد چون غلام را

که می گیرند که جزیه بده از بابت جنایتی که کرده باشد و در رقبه او قرار گرفته باشد، مولی اگر غلام خود را خواهد ارش جنایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵

می دهد و او را خلاص می کند هم چنین جزیه بمنزله ارش جنایت کفر است که ستم بر خود کرده است اگر ندهد سال به سال در ذمه او قرار می گیرد تا کل مال جزیه می شود و بتحقیق که اخباری که وارد شده است در این باب ذکر کرده ام آن را در کتاب جدائی که نوشته ام از جهه جزیه بدان که قانون محدثین و فقها آنست که در ابواب فقه ذکر می کنند کتاب جهاد را و احکام آن را و چون احادیث بسیار وارد شده است که از جمله شرایط جهاد اذن امام است پس در حال غیبت جهاد ساقط خواهد بود بنا بر این فایده بسیار مترتب نمی شود بر ذکر آن بنا بر این صدوق احکام جهاد را در این کتاب ذکر نکرده است چون وقتی که امام حاضر می شود خود عالم است به احکام جهاد و در حال غیبت که جهاد نیست دانستن احکام آن بی فایده است مع هذا آیاتی که در فضیلت و احکام جهاد وارد شده است بسیار است و آیات کافی است.

و در اخبار بسیار وارد شده است که در غیبت دو نوع از جهاد هست یکی جهاد نفس است و شیطان که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا و ظاهر است که مجاهده با کفار سبب هدایت

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه

و آله فرمودند که مرحبا جمعی را که جهاد اصغر را از خود انداختند و متوجه جهاد اکبر جهاد شدند عرض نمودند که یا رسول اللّٰه جهاد اکبر کدامست حضرت فرمودند که آن جهاد نفس است.

و کالصحیح منقول است از فضیل بن عیاض که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از جهاد که سنت است یا فرض است حضرت فرمودند که جهاد بر چهار وجه است دو جهاد واجبست و جهاد سنتی هست که اقامت نمی شود مگر با فرض و جهاد سنتی دیگر هست مطلقا.

اما اول جهاد با نفس است که با او مجاهده کنند که او را از معاصی و مخالفت الهی بازدارند و این جهاد از اعظم افراد جهاد است.

دویم جهاد با کفار است که فرض است وقتی که اگر نکنند کفار غلبه کنند و بیضه اسلام از دست برود.

و اما آن چه سنتست با فرض یعنی واجب کفائی است و سنت عینی و اختیار آن با امام است اگر مصلحت در جهاد می داند می کند و اگر همه ترک کنند بالکلیه عذاب الهی نازل می شود و سنت است بر امام که با امت مجاهده نمایند با کفار اگر جمعی جهاد کنند چنانکه در زمان آن حضرت جمعی جهاد می کرده اند.

و اما جهادی که همیشه سنت است هر سنتی است که آن را اقامت نمایند و سعی بلیغ کنند در اقامت آن مثل نماز جماعت اگر متروک شده باشد یا نماز جمعه اگر مردم آن را به جا نیاورند بر مذهب اکثر اصحاب که در حال غنیمت سنت می دانند پس امثال این را به جا آوردن و

سعی در آنها نمودن از أفضل اعمال است چون احیای سنت مرده کرده اند و آن را زنده کرده اند و حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که هر که سنت خوبی را احیا کند پس مرا و راست اجر آن سنت و اجر بر هر که عمل کند به آن سنت تا روز قیامت بی آن که از ثواب آن جماعت چیزی کم گردد.

و دویم از جهاد واجب در غیبت وقتی است که کفار بر سر مسلمانان آیند واجبست دفع ایشان کردن، و هم چنین اگر سنیان بر سر شیعیان آیند دفع ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷

واجبست و در این باب احادیث صحیح و کالصحیحه بسیار وارد شده است و در این جهاد قصد دفع می کند از خود و از مؤمنان و از بیضه اسلام و ایمان و چون احکام جهاد را دانستن از جهه این نوع از جهاد ضرور است غیر صدوق همه را ذکر کرده اند و إن شاء الله اگر عمر و توفیق همراهی نمایند در اواخر کتاب احکام جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر که از توابع جهاد است مذکور خواهد شد بفضل اللّه تعالی.

باب فضل اصطناع المعروف

(قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اوّل من یدخل الجنّه المعروف و اهله و اوّل من یرد علیّ الحوض) این بابی است در بیان فضیلت نیکی کردن بخلق اللّه تعالی هر قسم نیکی که باشد که مطلوب شارع باشد منقول است در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که اول کسی که داخل بهشت می شود نیکی است و اهل

نیکی و اول کسی که در حوض کوثر بر من وارد می شود نیز نیکی و ظاهر حدیث تجسم عمل است و ممکن است که بر سبیل مجاز باشد به اعتبار سببیت.

(و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اهل المعروف فی الدّنیا اهل المعروف فی الآخره) و در صحیح از آن حضرت (ص) منقولست که فرمودند که جمعی که نیکی می کنند در دار دنیا بخلق الهی در آخرت نیز اهل نیکی خواهند بود و اهل بدی در دنیا اهل بدی اند در اخرت که تتمه این حدیثست و بنا بر این تتمه: ظاهر معنی آنست که جمعی که در این نشأه معروفند به خوبی در آن نشاه نیز معروف خواهند بود به خوبی و هم چنین در بدی و این عبارت در احادیث بسیار وارد شده است و در همه لفظ هم هست که هم اهل المعروف فی الآخره که دلالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: **۳۹**

می کند بر انحصار یعنی آن کسانی که در دنیا نیکی می کنند ایشانند که در اخرت نیکی خواهند کرد بإیثار دیگران بر خود.

(و تفسیره انّه اذا کان یوم القیمه قیل لهم هبوا حسناتکم لمن شئتم و ادخلوا الجنّه) و تفسیرش به نحوی که برقی مرفوعا از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است آنست که فرمودند که اهل معروف در دنیا ایشانند اهل معروف در آخرت، به ایشان می گویند که گناهان شما را آمرزیدند پس ببخشید حسنات خود را بهر که می خواهید یعنی چون در روز قیامت آدمی عمده امیدی که از حسنات دارد آنست که سبب رفع سیئات شود خصوصا جمعی که خلقت ایشان را به خوبی سرشته اند

و می خواهند که هر چه دارند بر دیگران ایثار کنند چنانکه در دار دنیا می کردند و خوفی که دارند از سیئاتست و آرزوی ایشان همین است که شاید وسیله شود که گناهان ایشان بخشیده شود تا ایشان حسنات خود را ببخشند پس بشارت می دهند به ایشان که مطلوب شما حاصل شد و گناهان شما آمرزیده شد شما حسنات خود را بهر که خواهید ببخشید و داخل بهشت شوید.

و کالصحیح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اصحاب حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله به نزد آن حضرت آمدند و عرض نمودند یا رسول اللّٰه پدران و مادران ما فدای تو باد به درستی که اهل نیکی را در دار دنیا به نیکی می شناسند، در اخرت بچه چیز می شناسند ایشان را؟

حضرت فرمودند که چون اهل بهشت را داخل بهشت خواهند کرد بویی بسیار خوش به ایشان می چسبد و این جماعت بر هر که می گذرند از آن بو می یابند که ایشان در دار دنیا اهل نیکی بوده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰

و در موثق کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که بهشت را دریست که آن را معروف می گویند پس کسانی که در دار دنیا اهل معروفند در آخرت اهل معروفند یعنی از باب معروف داخل بهشت می شوند و ظاهر می شود که ایشان اهل معروف بوده اند.

و از عبد اللّٰه بن عباس منقولست که فردای قیامت که اهل معروف محشور شوند به سبب نیکیها که در دار دنیا با خلق خدا کرده اند گناهان ایشان را می آمرزند و حسنات ایشان تمام بحال خود می ماند و چون می بینند که جمعی گناهان ایشان

بر حسـنات ايشان زيادتى دارد حسـنات خود را به ايشان مى بخشند پس اكرم الاكرمين ايشان را فرمايد كه داخل بهشت شويد پس جمع مى شود از جهه ايشـان احسـان به كافه خلايق در دنيا و آخرت و قريب باين منقول است از حضـرت سـيد المرسـلين صلى اللّٰه عليه و آله و احتمال دارد كه مراد اين نيز باشـد كه جمعى كه در دنيا اهل معروف بوده باشـند و مال و جاهى كه حق سبحانه و تعالى به ايشان عطا فرموده است بخلق خـدا احسان كرده باشـند حق سـبحانه و تعالى در روز قيامت ايشان را شـفاعت كرامت كنـد كه چندين هزار كس به شـفاعت ايشان داخل بهشت شوند و يا آن كه اگر ايشان اهل معروفند در دنيا، در اخرت اهل معروف الهى و معروف نبى و ائمه صـلوات اللّٰه عليهم خواهند بود به رحمت و شفاعت ايشان ايشان را و ايشان ديگران را، يـا آن كه جمعى كه در دارد دنيـا نيكى به خلاـيق كننـد به دعـا از جهه ايشـان آن جماعت شـفيع ايشان خواهنـد شـد و معانى محتمله بسـيار است كه از اين وجوه آنها ظاهر مى شود و اين عبارت از حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله متواتر است و از جوامع كلامى است كه به آن حضرت عطا كرده اند و محتمل است كه همه مراد باشد و همه واقع

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۱

شود اگر چه بر سبيل بـدليت باشـد بانكه در هر مقامى كه فرموده باشـند معنى خاصـى را اراده فرموده باشـند يا بر سبيل ظهر و بطن باشد.

(و قال صلّى اللّٰه عليه و آله كلّ معروف صدقه و الدّالّ على

الخیر کفاعله و اللّٰه یحبّ اغاثه اللّهفان) و کالصحیح از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله وارد است که فرمودند که هر نیکی در نامه عمل این کس تصدق نوشته می شود اگر چه به سلام و حسن کلام و تواضع و امثال اینها باشد و لازم نیست که مال باشد تا صدقه باشد هر چه از برای خداست صدقه است و همین عبارت در حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وارد است و محتمل است که مراد این باشد که هر نیکی را صدقه می نویسند هر چند قصد قربت نکرده باشند، و بنا بر این امثال این أحادیث مخصص حدیث انما الاعمال بالنیات باشد چنانکه در احادیث وارد شده است که اگر ترک شرب خمر کنند از جهه غیر رضای الهی حق سبحانه و تعالی به تفضل خود ثواب می دهد، دیگر فرمودند که هر که دلالت کند شخصی را بر عمل خیری و آن شخص آن عمل را به جا آورد یا اگر چه به جا نیاورد چنانکه ظاهر حدیثست مانند کسی است که آن عمل را کرده باشد و همان ثواب را به او عطا می فرمایند بی آن که از ثواب او چیزی کم شود و این عبارت شامل است آن را که اصل آن خیر را نداند و او را تعلیم کند و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است یا آن که اصل خیر را می داند و موضعش را نمی داند و کسی او را خبر کند مثل آن که بگوید فلان جا کاروانسرا یا پل یا حمام یا مسجد و امثال اینها ندارد آن کس

بسازد یا فلان شخص مستحق است و امثال اینها و این کلمه نیز از جوامع کلام است و معانی آن را حصر

نمی توان کرد، دیگر حق سبحانه و تعالی دوست می دارد فریاد رسیدن مضطران و مغمومان را و این کلمه نیز شامل احسان و انعام و اطعام و قضاء حوایج و تعلیم و ارشاد و هدایت و امثال اینها هست و از جوامع کلم است و ظاهرا این دو جمله متمم جمله اولی است که گویا فرموده باشند که هر نیکی تصدق است اگر چه خودش نکند، و دیگری را بر آن دارد و اگر چه به فریاد رسیدن مضطران باشد بعنوان حکایات و قصص که دفع غم و الم او بکند، و یا آن که ترقی در ثواب باشد که سبب محبوبیت الهی می شود که اعلی از این رتبه نمی باشد، و احادیث صحیحه در ثواب این وارد شده است مجملا و مفصلا بلکه فوق تواتر است و هیچ ثواب در فضیلت باین ثواب نمی رسد و محتمل است که جمله ثانیه متمم باشد و ثالثه بر سر خود باشد یا هر یک فی نفسه مقصود باشد.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه اصنع المعروف إلی کلّ احد فان کان اهله و الّا فانت اهله) و کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است و طریق صدوق به او صحیح است پس صحیح باشد که آن حضرت فرمودند که نیکی کن بهر که باشد از دوست و دشمن پس اگر او از اهل احسان است در موقع خود واقع شده است و اگر او از اهل احسان و نیکی نباشد به

این که بـا تو بـدی بسـیار کرده باشـد و اهلیت خوبی نداشـته باشـد تو اهل آن هستی که نیکی کنی چون احادیث متواتره وارد شده است در آن که اعلی مراتب کمال آنست که با هر که با تو بدی کرده باشد تو با او نیکی کنی.

و در حسن کالصـحیح از جمیل منقول است که آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که نیکی کن بهر که اهلش باشد و هر که اهلش نباشد پس اگر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳

اهلش نباشد تو اهل آن هستی.

و در حسن کالصـحیح از حضـرت سـید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله منقولست که زنهار که ترک مکن نیکی را به جمعی که اهل آن باشند.

و در صـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودنـد که بگذارید لغزش جمعی را که اهل نیکی اند و عفو کنید از ایشان که حفظ و حمایت الهی شامل حال ایشان است.

(و قـال أیّمـا مؤمن أوصـل إلی اخیه المؤمن معروفـا فقـد أوصل ذلک إلی رسول اللَّه صـلی اللَّه علیه و آله) و در صـحیح از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که هر مؤمنی که نیکی به برادر مؤمن خود کند چنان است که آن نیکی را به حضـرت سـید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله کرده است یکی از جهه آن که داده است ثواب یافته است و آن حضرت مشعوف می شود، و دیگر از جهه آن که بـان شـخص نفعی رسـیده است که به قوت آن حیات دارد و بنـدگی خـدا می کنـد و اگر آن شخص خالصا لوجه اللَّه کرده باشد به خدا رسانده است قطع نظر

از آن که هر چه به رسول خدا رسانیده به خدا رسانید است.

(و قال صلوات اللّه علیه المعروف شی ء سوی الزّکاه فتقرّبوا إلی اللّه عزّ و جلّ بالبرّ و صله الرّحم) و در صحیح از عمر بن یزید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که معروف عیر زکاتست و اگر اعم از زکات باشد نیز صادقست که غیر اوست پس تقرب جوئید بحق سبحانه و تعالی به احسان به پدر و مادر و صله رحم به احسان به خویشان یعنی هر دو را از جهه رضای الهی به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴

آورید تا قرب الهی شما را حاصل شود باین معنی که چون نیکی نیکی است پس هر چند اهلیت آن بیشتر باشند نیکتر است و شک نیست در آن که نیکی به خویشان بهتر است و به پدر و مادر مؤمن بالاتر و خوبتر خواهد بود یا آن که چون زکاه نیست که به پدر و مادر و فرزند و فرزند زادگان نتوان داد پس سعی کنید در احسان به ایشان از جائی دیگر یا آن که چون زکات نمی توانند گرفت از شما از ره گذرهای دیگر به ایشان برسانید.

(و قال صلوات اللّه علیه رأیت المعروف کاسمه و لیس شی ء افضل من المعروف الّا ثوابه و ذلک یراد منه و لیس کلّ من یجد ان یصنع المعروف إلی النّاس یصنعه و لیس کلّ من یرغب فیه یقدر علیه و لا کلّ من یقدر علیه یؤذن له فیه فاذا اجتمعت الرّغبه و القدره و الإذن فهنالک تمّت السّعاده للطّالب و المطلوب الیه) و به اسانید متکثره کالصحیحه منقولست که

آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که می بینم من یا می بینی تو و در بعضی از نسخ أ رأیت یعنی آیا می بینی که نیکی خوبست هم چنان که نام او خوبست و اسم با مسمی است و چیزی بهتر از نیکی نیست مگر ثواب آن و آن نیز حاصل نیکی است و مقصود از نیکی است و نه چنانست که هر که تواند به مردمان نیکی کند تواند کرد تا توفیق الهی نباشد و چنان نیست که هر که رغبت در نیکی داشته باشد قدرت بر آن داشته باشد چون بسیار است که آرزو دارند و قدرت ندارند بر آن و نه چنانست که هر که قدرت داشته باشد او را رخصت دهند یعنی توفیق کرامت فرمایند پس هر گاه جمع شود رغبت و قدرت و توفیق پس در این صورت سعادت تمام است طالب معروف را که حاصل می شود از جهه او و آن شخصی را که حاجت از

او طلب می کنند بانکه توفیق دادن می آید و می دهد و نام خیر را در دنیا و ثواب غیر متناهی را در آخرت می برد.

و در حسن کالصحیح از اسماعیل منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که از جمله چیزهائی که سبب بقای اسلام و سبب بقای مسلمانانست آنست که اموال در دست کسانی باشد که حق مال را دانند و با خلق خدا نیکی کنند و از جمله چیزهائی که فنای مسلمانانست آنست که اموال در دست کسانی باشد که حق مال را ندانند و اگر دانند نیکی نکنند.

و در صحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت امام

محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی جمعی را از جمله خلایق اهل معروف گردانیده است و افعال نیکو را محبوب قلوب ایشان گردانیده است و روی طالبان معروف را به جانب ایشان کرده است و بر ایشان آسان گردانیده است بر آوردن حاجات ایشان را چنانکه باران را از جهه حیات زمینهای موات و اهل آن مقرر فرموده است و جمعی بر خلاف ایشانند که حق سبحانه و تعالی سلب توفیق از ایشان کرده است به سبب اعمال قبیحه ایشان و از آن حضرت (ص) منقولست که بسیار می فرمودند که محبوبترین بندگان نزد حق سبحانه و تعالی کسی که حق سبحانه و تعالی نیکی را محبوب او کرده باشد و کردن نیکی را نیز محبوب او کرده باشد.

(و قال أبو جعفر صلوات اللّٰه علیه صنایع المعروف تقی مصارع السّوء) و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که نیکیها کردن بخلق خدا نگاه می دارد از بلاهای بد که بر سر این کس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶

نیاید و یا اگر آمده باشد دفع شود چنانکه در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت وارد شده است که نیکیها دفع می کند بلاهای بد را.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله افضل الصّدقه صدقه عن ظهر غنی و ابدا بمن تغول و الید العلیا خیر من الید السّفلی و لا یلوم اللّٰه عزّ و جلّ علی الکفاف) و در حسن کالصحیح از آن حضرت منقول است که فرمودند که هر معروفی صدقه است و بهترین صدقه صدقه ایست که زیاد آمده باشد از غنی یعنی او را فقیر

نکند بلکه بعد از غنا داده باشد و بعضی گفته اند که آن چه از عیال زیاده آمده باشد یا آن که غنا بماند.

چنانکه در حدیث دیگر وارد شده است که بهترین صدقات صدقه ایست که باقی گذارد غنا را اعم از آن که بمال باشد یا به توکل باشد که در واقع نفس او و عیال او مطمئن باشند و مضطرب نشوند و ابتدا کن اول به نفقه عیال که آن نیز بمنزله صدقه ایست یا بعد از نفقه واجب ایشان اگر خواهی که تصادفی به فقرا دهی در توسعه عیال صرف کن که آن بهتر است و دست بالاتر بهتر است از دست پائین تر و دست بالاتر دست دهنده است و پائین تر گیرنده است یا بالاتر دستی است که تصدق نگیرد یا دست فقیر بالاتر است که سبب ثواب غنی می شود و حق سبحانه و تعالی ملامت نمی کند بر کفاف که اگر بقدر نفقه خود و عیال خود داشته باشد و چیزی به فقیر وسایل ندهد محل ملامت خدا و خلق نیست و بر هر یک از این فقرات احادیث بسیار وارد شده است و شکی نیست در اینها و اینها نیز از جوامع کلام است.

(و قال صلوات اللّٰه علیه انّ البرکه اسرع إلی البیت الّذی یمتار منه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷

المعروف من الشّفره فی سنام البعیر او السّیل إلی منتهاه) و بروایت سکونی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که برکت به جانب خانه که مردمان از آن خانه منتفع می شوند تندتر است از تند رفتن کارد تند در کوهان شتر که مانند دنبه است یا مانند تند رفتن سیل

به نهایت جائی که می ایستد یعنی خانه کریمان همیشه خیر و برکت در آن خانه جاری می گردد و هر چه می رود اقلا ده مثلش می آید.

(و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه لکلّ شی ء ثمره و ثمره المعروف تعجیله) و کالصحیح از حمران منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر چیزی را میوه و حاصلی است و میوه نیکی تعجیل آنست یعنی زود رسانیدن آن به مستحق حاصل نیکی است یعنی سبب حصول ثواب است به زودی و همین حدیث در کافی تعجیل السراج است یعنی اگر احسانی به مهمان کنی اول چراغ به زودی بیاور که بمنزله میوه قبل از طعام مطلوبست تا آن که حق سبحانه و تعالی به زودی چراغش را روشن می کند چنانکه شایع است و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه موافق متن است پس ظاهر آنست که هر دو را فرموده باشد در دو مقام چون صدوق در خصال نیز مثل کافی روایت کرده است در سند و متن.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه رأیت المعروف لا یصلح الّا بثلث خصال تصغیره و ستره و تعجیله فانّک اذا صغّرته عظّمته عند من تصنعه الیه و اذا سترته تمّمته و اذا عجّلته هنّاته و ان کان غیر ذلک محقته و نکدته)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸

و کالصحیح منقول است از حاتم که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که دیده ام که معروف و نیکی تمام نمی شود مگر به سه خصلت کوچک و کم شمردن آن هر چند بسیار باشد بانکه به گویی قابل نبود و لایق ایشان نبود معذور خواهند داشت.

دویم: پوشانیدن آن

که کسی بران مطلع نشود تا خالص از برای خدا باشد و آن شخص خوشنود گردد.

سیم: زود دادن و انتظار نفرمودن زیرا که اگر او را صغیر شماری بزرگ کرده نزد آن که به او احسان کرده، و اگر پنهان دهی انعام را تمام کرده و اگر زود دهی گوارا گردانیده و اگر خلاف این سه کرده آن را ضایع و کم گردانیده.

(و قال صلوات اللّٰه علیه للمفضّل بن عمر یا مفضّل اذا اردت ان تعلم أ شقیّ الرّجل ام سعید فانظر إلی معروفه إلی من یصنعه فان کان یصنعه إلی من هو اهله فاعلم انّه إلی خیر و ان کان یصنعه إلی غیر اهله فاعلم انّه لیس له عند اللّٰه عزّ و جلّ خیر) و در حسن کالصحیح منقولست از سیف که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به مفضل فرمودند که ای مفضل هر گاه خواهی که بدانی که مردی شقی است یا سعید نظر کن به نیکی او اگر به جمعی از خوبان نیکی می کند بدان که عاقبتش خیر خواهد بود و اگر نیکی با غیر اهلش می کند مانند فساق و فجار که فی الحقیقه مدد کرده است ایشان را بر فسق بدان که او را نزد حق سبحانه و تعالی خوبی نیست که او را باز گذاشته است و سلب توفیق از او کرده است.

و قریب به اینست حدیثی دیگر از مفضل که حضرت صلوات اللّٰه علیه به او می فرماید که اگر خواهی بدانی که عاقبت شخصی بخیر است یا نه پس نظر کن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹

تا به آخر پس ظاهر می شود که مفضل چنین فهمیده است که سعادت

و شقاوت بحسب خاتمه است چنانکه از آخر کلام نیز ظاهر می شود و محتمل است که دو مرتبه فرموده باشند.

(و قال صلوات اللّٰه علیه انّما اعطاکم اللّٰه هذه الفضول من الاموال لتوجّهوها حیث وجّهها اللّٰه عزّ و جلّ و لم یعطکموها لتکنزوها) و در قوی منقول است از ضریس که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرموده اند که حق سبحانه و تعالی این زیادتیهای اموال را به شما عطا نفرموده است مگر از جهه آن که آن را صرف نمایید در راههایی که حق سبحانه و تعالی فرموده است و به شما عطا نفرموده است که جمع کنید یا گنج بگذارید یعنی فی الحقیقه اغنیا وکلاء الهی اند و می باید که وکیل مال موکل را نگاه ندارد و از خود نداند و چون صرف نماید در راهی که موکل فرموده باشد صرف نماید.

(و قال صلوات اللّٰه علیه لو انّ النّاس اخذوا ما أمرهم اللّٰه به فانفقوه فیما نهاهم عنه ما قبله منهم و لو اخذوا ما نهاهم اللّٰه عنه فانفقوه فیما أمرهم اللّٰه به ما قبله منهم حتّی یاخذوه فی حقّ و ینفقوه فی حقّ) و کالصحیح از اسماعیل بن جابر منقول است و طریق صدوق به او صحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر مردمان مال حلال خود را در غیر مصرف شرعی صرف نمایند بانکه مثلا زکات را به سید دهند و خمس را به عام حق سبحانه و تعالی از ایشان قبول نمی کند و اگر مالی را از حرام بهم رسانیده باشند و صرف کنند در راههای خیر حق سبحانه و تعالی از ایشان قبول نمی فرماید

تا از راه حق به همرسانند و در راه حق صرف نمایند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰

و آن چه سابقا مذکور شد که نیکی با غیر اهل بکن یا محمولست بر تقیه یعنی در جائی که تقیه باید کرد یا چنانکه تفسیر کردیم که بد نبوده باشند و یا بدی کرده باشند که با ایشان نیکی خوبست بسیار مثل نیکی کردن با خویشانی که با ایشان بدی کرده باشند یا کنند یا با امثال سادات و علما که از حیثیت سیادت و علم با ایشان نیکی کند نه از جهد فسق.

و کالصحیح منقول است از ابو مخنف که جمعی از شیعه به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه آمدند و عرض نمودند که یا امیر المؤمنین اگر این اموالی که در بیت المال جمع شده است اینها را به رئیسان و بزرگان عرب قسمت فرمائی که مدار فسادها از ایشان است و بعد از آن که خلافت مستقیم شود قسمت بالسویه و عدالت بفرمایی بهتر است.

پس حضرت فرمودند که وای بر شما یا رحمت بر شما امر می کنید مرا که نصرت را به جور و ظلم طلب نمایم و ستم کنم بر بی چارگانی که حق سبحانه و تعالی مرا والی ایشان گردانیده است و اللّه که هرگز این نخواهد شد ما دام که شب و روز گذرد و در آسمان ستاره باشد و اللّه که اگر این اموال مال من باشد هر آینه میان ایشان بالسویه قسمت خواهم کرد چه جای آن که مال ایشان باشد پس ساعتی آن حضرت خاموش شدند و بعد از آن فرمودند که هر که از شما مالی داشته باشد

زنهار که آن مال را ضایع و فاسد نسازد که مال را در غیر مصرف صرف نمودن تبذیر و اسراف است و سبب نام و آوازه می شود نزد مردمان و لیکن نزد حق سبحانه و تعالی سبب پستی و مذلت می شود و البته چنین است که هر که مال خود را در غیر راه حق صرف نماید و بغیر مستحق آن مال دهد آن جماعت نیز شکر او نمی کنند و غیر او را دوست خواهند داشت و اگر نادرا بعضی از ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱

اظهار شکر او کنند و به او گویند که ما خیر خواه توئیم محض تملق است و دروغ می گویند و اگر آن شخصی که مال به ایشان داده است پریشان شود یا به مصیبتی مبتلا گردد و محتاج به یاری و مکافات ایشان شود اصلا مدد او نخواهند کرد بلکه دشمنی خواهند کرد چنانکه عثمان مالهای بیت المال را به خویشان خود از بنی امیّه داد و در وقت محاصره همه هلاک او را می خواستند و مطلقا مدد او نکردند و جمعی که مال خود را در غیر راه حق صرف نمایند و بغیر اهلش دهند بهره که دارند همین است که جمعی از لئیمان و اشرار ایشان را مدح و ثنا گویند تا به ایشان احسان کنند و جاهلی چند گویند که فلانی کریم است و حال آن که نزد حق سبحانه و تعالی بخیل است پس کدام بهره پست تر و زیان کارتر از این بهره است و کدام فایده از این فایده کمتر است پس هر که را از شما مالی باشد باید که به خویشان خود انعام

کند و مؤمنان صالح را ضیافت کند و اسیران مسلمانان که بدست کفاره افتاده باشند ایشان را به زر باز خرد و ابناء السبیل را که از خانهای خود دور افتاده اند اعانت کند که به جای خود روند که این اعمال از اخلاق نیکوست در دار دنیا و سبب بلند مرتبگی است در دار عقبی و امثال این اخبار بسیار است.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من اتی الیه المعروف فلیکاف به و ان عجز فلیثن فان لم یفعل فقد کفر النّعمه) و بسند سکونی از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که هر کرا به او نیکی کنند و در کافی معروف است بی لام و آن بهتر است یا هر که نیکی کند کسی را می باید که آن کس نیز تلافی کند و اگر نتواند خوبی او را در مجالس بگوید و اگر هیچ یک از این هر دو را نکند کفران نعمت آن شخص کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲

است.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لعن اللّٰه قاطعی سبیل المعروف قیل و ما قاطعوا سبیل المعروف قال الرّجل یصنع الیه المعروف فیکفره فیمنع صاحبه من ان یصنع ذلک إلی غیره) و در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی لعنت کرده است یا کند آن جمعی را که راه زنان راه نیکی اند پرسیدند که راه زنان کدامند حضرت فرمودند که آنها جمعیند که به ایشان نیکی نکنند و ایشان کفران آن نعمت کنند به انکار یا به بدی در عوض نیکی و این معنی سبب این می شود

که دیگر آن شخص با کسی نیکی نکند.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که چه بسیار کم است کسی که شکر نعمت کند و ظاهرا اعم است از شکر خالق و خلایق و ظاهرش آنست که بر سبیل مذمت باشد.

و در قوی از حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد هر دلی را که حزین و با غم اخرت باشد و دوست می دارد هر بنده را که شکر نعمت بسیار کند فردای قیامت حق سبحانه و تعالی به بنده از بندگانش می فرماید که آیا شکر فلان بنده را کردی بنده گوید که خداوندا ترا شکر کردم ای پروردگار من پس خطاب رسد که چون شکر او نکردی شکر مرا نیز نکرده پس حضرت فرمودند که کسی شکر الهی را بیشتر کرده است یا می کند که شکر مردمان را بیشتر کند و غرض از این شکر همانست که سبب رغبت دیگران شود اگر چه نظر آن شخصی که می دهد کمال او در این است که مکافات و شکر را نخواهد چنانکه حق سبحانه و تعالی در شأن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳

اهل بیت و مدح ایشان فرموده است که إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً یعنی به زبان حال یا مقال می گفتند به مسکین و یتیم و اسیر که ما شما را طعام نمی دهیم مگر از جهه رضای الهی و از شما اراده نداریم که مکافات کنید ما را یا شکر و حمد و ثنای ما بگوئید و چون ایشان این اراده نداشتند حق سبحانه و تعالی

شکر ایشان کرد و مکافات غیر متناهی کرامت فرمود و این هر دو مطلب منقول است کالصحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که همیشه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که هر که عوض را برابر بدهد مکافات کرده است و کسی که دو برابر یا بیشتر دهد او شکور است و هر که شکور است بزرگ است و کسی که داند که آن چه به مردمان می کند به خود کرده است نمی گوید و در خاطرش نمی گذرد که چرا فلانی شکر نعمت را به جا نیاورد و امید ندارد که به سبب احسان ایشان او را زاید بر سابق دوست دارند پس آن چه به خود کرده توقع شکر آن غیر از خود مدار فی الحقیقه عرض خود را خریده به آن دادن و عرضت محفوظ شد دیگر چه می خواهی و بدان که شخصی که حاجتی به نزد تو آورد روی خود را خوار کرده تو روی او را از خواری بدر آورد و رد مکن او را که دو خواری جمع شود برو و اگر تامل کنی در حقایق این سخنان بر تو ظاهر می شود حقیقت اینها و می دانی به یقین که همه اینها از جناب اقدس الهی است و در اخبار بسیار وارد شده است که به برادران مؤمن احسانی مکن که مضرتش به تو بیش از نفع ایشان باشد از تو مثل آن که برادرت صد تومان قرض دارد و تو ده تومان مایه داری اگر مایه خود را به قرض او دهی قرض او مؤدی نشده است و تو فقیر و محتاج شده و خواهد

آمد این معنی در ابواب تجارات.

باب ثواب القرض

(قال الصّادق صلوات اللّه علیه مکتوب علی باب الجنّه الصّدقه بعشره و القرض بثمانیه عشر) این بابی است در بیان ثواب قرض، و قرض آنست که چیزی از کسی بگیری که همان را پس دهی اگر مثلی باشد، و قیمتش را پس دهی اگر مثلی نباشد و دین اعم است و آن چیزیست که در ذمه قرار گیرد مثل ثمن مبیع و مهر زن و ارش جنایت و قرض و امثال اینها، و دور نیست که در اینجا مراد از قرض دین باشد و شامل قرض دادن و مهلت دادن باشد اما اول اظهر است در اخبار. و مراد مصنف است چون ثواب مهلت دادن را جدا می گوید.

منقول است در موثق کالصحیح از اسحاق که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که بر در بهشت نوشته است که صدقه را یکی ده در نامه عمل می نویسند و قرض را یکی هجده پس ثواب قرض دو برابر صدقه باشد زیرا که در صدقه یکی که ده است پس نمی گیرد و زیادتی نه است و در قرض آن چه داده است پس می گیرد و دونه می گیرد و وجه مضاعفه دور نیست که این باشد اگر چه در این زنان منت قرض حسنه بیشتر از منت تصدق است و در واقع غلط می کنند که اعانت محتاج است بدون منتی که از لوازم صدقه است و در اینجا منت نیست چون همان را پس خواهد گرفت و اگر نگیرد به زکات خود حساب

خواهد نمود.

(و قال فی قول اللّه عزّ و جلّ لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ

أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ قال المعروف القرض) و در حسن كالصحيح منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند در تفسير قول حق سبحانه و تعالى كه خيرى نيست در بسيارى از راز گفتن ايشان كه با تو با يكديگر سرگوشى مى كنند يا در مطلق گفتن ايشان اگر كسى كه امر كند به تصدق يا امر كند بمعروف يا اصلاح كند ميان جمعى كه به فساد انجاميده باشد حضرت فرمودند كه مراد الهى از معروف در اين آيه قرض است يعنى امر كند به قرض دادن و محتمل است كه قرض از جمله معروف باشد چنانكه در احاديث سابقه گذشت و آن كه حضرت فرموده است كه معروف قرض است بر سبيل مبالغه باشد و اظهر معنى اول است كه مراد الهى در اينجا قرض باشد و بس.

(قال صلوات اللّه عليه ما من مؤمن اقرض مؤمنا يلتمس به وجه اللّه عزّ و جلّ الّا حسب له اجرها بحساب الصّدقه حتّى يرجع ماله اليه) و در صحيح از فضيل منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر مؤمنى كه بمؤمنى قرضى بدهد بقصد رضاى الهى البته حساب كرده مى شود از جهت او ثواب آن در اهم يا دنانير يا ثواب قرض چنانكه در كافى است و در بعضى از نسخ اين كتاب كه ضمير مذكر است بحساب تصدق تا مال او به او برگردد يعنى اگر يك تومان قرض داده باشد هر روز يك تومان تصدق در نامه عملش مى نويسند چنانكه خواهد آمد و در اين صورت از هجده بيشتر مى شود پس ممكن است

که این ثواب را از جهه مهلت دادن به او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶

دهند و هجده را بواسطه قرض یا آن که این ثواب را از جهه نیت قربت به او دهند و قرض اگر چه نیت قربت نباشد هجده برابر در دنیا به او دهند یا هجده در نامه عملش نویسند که یک تومان قرض را هجده تومان قرض نویسند یا ثواب یک تومان تصدق که حق سبحانه و تعالی قدری مقرر فرموده است هجده برابر آن ثواب در قرض یک تومان در نامه عملش نوشته شود هر روز.

(و قال صلوات اللّه علیه قرض المؤمن غنیمه و تعجیل خیر و ان ایسر ادّاه و ان مات احتسب من زکاته) منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که قرض دادن به مؤمن غنیمتی است که حق سبحانه و تعالی از جهه مؤمنان مقرر ساخته است از ثوابهای غیر متناهی تعجیل خیریست که ضرری به این کس نمی رسد زیرا که اگر چیزی به همرساند آن را ادا می کند و اگر بمیرد از زکات خود بر او حساب می کند و همین خیر پیشتر گذشت به اندک تغییری.

باب ثواب انظار المعسر

این بابیست در بیان ثواب مهلت دادن کسی که پریشان باشد و زاید بر قدر ضروری نداشته باشد از قوت یک روز، و خانه ضروری و جامه ضروری و خادم ضروری و بعضی اسب را استثنا کرده اند اگر ضرور باشد و هم چنین فروش و ظروف و کتب علمی ضروری اینها از جهه وجوب مهلت دادن در کار است و اما از برای استحباب همین بس است که او را مشکل باشد تحصیل نمودن بلکه فی

نفسه سنت است مهلت دادن مگر فاسقی باشد که خواهد مال را ندهد با قدرت بر آن که در این صورت ظاهر نیست که مستحب باشد مهلت دادن مگر آن که محتاج به رفتن نزد حکام جور باشد که در این صورت از این جهت تاخیر نمودن اولی است یا باید قسم یاد کردن و از جهه تعظیم الهی قسم یاد نکند و تاخیر نماید یا شاید أو توبه کند و پس دهد.

(صعد رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله المنبر ذات يوم فحمد اللّٰه و اثنى عليه و صلّى على أنبيائه عليهم السّلام ثمّ قال أيّها النّاس ليبلّغ الشّاهد منكم الغائب من انظر معسرا كان له على اللّٰه عزّ و جلّ فى كل يوم ثواب صدقه بمثل ماله حتّى يستوفيه و قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه قال اللّٰه عزّ و جلّ وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ انّه معسر فتصدّقوا عليه بمالكم فهو خير لكم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸

و كالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه روزى از روزها حضرت سيد الأنبياء صلى اللّٰه عليه و آله بر منبر فرمودند و حمد و ثناى الهى به جا آوردند و صلوات خدا بر پيغمبران فرستادند بعد از آن فرمودند كه اى مردمان بايد كه حاضران شما به غايبان برسانند كه هر كه مهلت دهد پريشانى را حق سبحانه و تعالى از جهه او مقرر فرمايد در هر روزى ثواب تصدق بمثل آن مال را تا از او پس گيرد قرض را، بعد از آن حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر قرض دار پریشان باشد پس حکم یا واجب بر شما مهلت دادن اوست تا وقتی که به همرساند و تصدق نمودن شما که ابراء ذمه او کنید از جهه رضای الهی از جهه شما بهتر است اگر دانید که او پریشان است پس تصدق کنید بر او به آن چه بر او دارید که این تصدق از جهه شما بهتر است و با آن همه ثوابی که مهلت دادن دارد ثواب بخشیدن یا ابراء ذمه نمودن از برای خدا بهتر است و این موضع از مواضعی است که ثواب سنت بیش از واجب است مثل سلام که سنت است و جواب آن واجبست و نود و نه حسنه از جهه سلام کننده است و یک حسنه از جهه جواب دهنده و دیگر خواهد آمد.

(و قال صلوات اللّٰه علیه خلّوا سبیل المعسر کما خلّاه اللّٰه تبارک و تعالی) و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که رها کنید پریشان را از حبس اگر او را حبس کرده باشد حاکم تا ظاهر شود فقرا او یعنی چنانکه متعارف است مکنید بلکه وقتی حبس می باید کرد که ظاهر شود او غنی است چنانکه خواهد آمد یا اگر دانید که او پریشان است او را حبس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹

مکنید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که او را رها کنید به آیه سابقه یا چنانکه حق سبحانه و تعالی او را رها کرده است از تکالیف مالیه، شما نیز او را از این تکلیف رها کنید یا چنانکه حق

سبحانه و تعالی او را خالی کرده است از مال و به او چیزی نداده است شما نیز او را رها کنید و در این صورت تجنیسی شده است که یک لفظ را در هر جائی بمعنی دیگر استعمال نموده اند.

(و قال صلوات اللَّه علیه من اراد ان یظلّه اللَّه یوم لا ظلّ الّا ظلّه فلینظر معسرا او یدع له من حقّه) و منقول است در صحیح از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند یعنی آن حضرت یا حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله و این اظهر است بحسب واقع و اول بحسب ظاهر عبارت که هر که خواهد که حق سبحانه و تعالی او را در سایه عرش خود در آورد یا در کنف رحمت خود جای دهد در روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او یا حمایت نتواند کرد مگر رحمت او و شفاعت نبی و ائمه صلوات اللَّه علیهم نیز از حمایت نتواند کرد مگر رحمت او و شفاعت نبی و ائمه صلوات اللَّه علیهم نیز از حمایت رحمت است. سه مرتبه این عبارت را فرمودند و مردمان ترسیدند که مبادا تکلیف شاقی باشد چون حضرت سید الانبیاء (ص) در تکالیف شاقه چنین عبارتی بیشتر می فرمودند پس فرمودند که باید که پریشانی را مهلت دهد یا پاره از حق خود بگذارد یا از حق خود بگذرد بنا بر آن که من از جهه تبیین باشد.

و در حدیث کالصحیح از عبد الرحمن منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند در روز

کرمی و دست خود را کج کردند چنانکه کف دست به زیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰

بود و پشت دست مبارک بالا- بود که بمنزله سایه بان باشد و تشبیه فرموده باشند سایه بانی را که هر که در روز قیامت سایه بانی خواهد یعنی آیا کسی هست که خواهد حضرت سه مرتبه فرمودند و در هر مرتبه مردمان می گفتند که بلی یا رسول اللَّه همه می خواهیم، پس فرمودند که هر که مهلت دهد قرض داری را یا از جهه پریشانی حق او را ببخشد یا بعضی را ابرا کند یعنی چنین کسی در ظل رحمت الهی خواهد بود پس عبد الرحمن گفت که حضرت امام جعفر صادق (ص) رو بمن کردند و فرمودند که خبر داد مرا عبد اللَّه بن کعب بن مالک که پدر مرا خبر داد که من از کسی چیزی می طلبیدم و قرض دار خود را آورده بودم در مسجد آن حضرت که با من باشد تا حق مرا بدهد پس حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله از خارج مسجد آمدند و به خانه خود رفتند و ما نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت در عین شدت گرما پرده حجره مبارکه را برداشتند و فرمودند که ای کعب بن مالک شما هنوز اینجا نشسته اید من گفتم که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول اللَّه بلی پس حضرت بدست مبارک اشاره فرمودند که نصف را حال بگیر و نصفی را با او بساز تا بهم رساند من نصف را گرفتم و نصف را ابراء ذمه کردم.

باب ثواب تحلیل المیّت

این بابی است در بیان ثواب حلال کردن میت قرض دار را چون احادیث صحیحه

وارد شـده است که حرمت مؤمن مردهماننـد حرمت مؤمن زنده است و احادیث متواتره وارد شده است در ثواب رفع غم و الم مغمومان و هیـچ غمی ماننـد غم دین نیست و همان احادیث کافی است و چون در اینجا ثواب تصـدّقات مالیه را نیز ذکر کرده است با آن که در باب دین و قرض بعد از این همین حدیث را ذکر کرده است.

(قیل للصّادق صلوات اللَّه علیه انّ لعبد الرّحمن بن سبابه دینا علی رجل قد مات و کلّمناه ان یحلّله فابی فقال ویحه اما یعلم انّ له بکـلّ درهم عشـره اذا حلّله و اذا لم یحلّله فانّمـا له درهم بـدل درهم) و در موثق کالصـحیح از حسن بن خنیس منقول است که گفت عرض نمودم به آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه که عبد الرحمن را دینی هست بر شخصـی که او مرده است و با او گفتیم که او را حلال کنـد نکرد حضـرت فرمودنـد که ویحه یعنی وای بر او یا رحمت باد بر او که بمنزله وای است آیا نمی دانـد که اگر او را حلال کنـد بدل هر درهمی او را ده درهم است یعنی عوض در دنیا یا آن که یکی ده نوشـته می شود در نامه عملش و اگر حلال نکند فردا یکی را یکی خواهد گرفت، و الحال که حلال می کند فردا یکی را ده حق سبحانه و تعالی به او در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲

حسـنات او خواهد افزود یا سـبب مغفرت گناهان او خواهد شد و کالصحیح منقولست از معتب که محمد بن بشر الوشاء داخل شد بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و

به حضـرت عرض نمود كه مى خواهم كه از شهاب التماس فرمائيد كه قرضى كه مى طلبد از من نطلبد تا موسم بسر آيد شايد به همرسـانم دين را و ادا نمايم و شـهاب هزار دينار از او طلب داشت كه هزار مثقال طلا باشـد پس حضـرت كس فرسـتادند و شهاب را طلبيدند و به او گفتند كه تو حال محمد را مى دانى و اختصاص او را بما نيز مى دانى و گفت كه شـهاب از من هزار دينـار طلب دارد و در اسـراف شـكم و فرج صـرف نكرده است بلكه پـاره ديون در ذمه جمعى دارد و پـاره نقصـان متاع كرده است و من دوست دارم كه تو او را حلال كنى و شايد كه گمان كرده باشى كه فردا حسنات او را بردارند و به تو دهند شهاب گفت كه اخبـار بمـا چنين رسـيده است حضـرت فرمودنـد كه حق سـبحانه و تعـالى از آن عادل تر و كريمتر است كه بنـده در شبهاى سرد عبادت او كرده باشد و در روزهاى گرم روزه گرفته باشد و در هواهاى گرم طواف خانه خدا كرده باشد و اينها را بر دارد و به ديگرى دهد و ليكن تفضل الهى بسـيار است مؤمن را بحق خود مى رساند شـهاب گفت حلالش كردم و احاديث ديگر وارد شده است كه در باب دين مذكور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالى.

باب استدامه النّعمه باحتمال المؤنه

اين بـابيست در بيان دايم داشـتن نعمتهاى الهى بر خود به سـبب تحمل بار خلايق يعنى هر چنـد بيشتر متحمل مى شويـد نعمت الهى بيشتر مى ماند.

(قال الصّادق صلوات اللّٰه عليه من عظمت نعمه اللّٰه عليه اشتدّت مؤنه النّاس عليه فاستديموا النّعمه باحتمال المؤنه

و لا تقرضوها للزّوال فقلّ من زالت عنه النّعمه فكادت تعود اليه) و منقولست در صحيح از حديد كه آن حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه عظيم مى شود نعمت الهى بر او سخت تر مى شود تحمل مشقتهاى مردمان بر او يا بتكاليف الهى تعالى شانه از زكات و خمس يا بقضاء حوايج ايشان و يا به توقعات زايده ايشان پس اگر خواهيد كه اين نعمت بر شما مستدام بماند مى بايد كه متحمل بارهاى مردم شويد و بهر چه مقدور باشد از مال و جاه اعانت ايشان بكنيد تا نعمت بر شما باقى ماند و نعمتهاى الهى را در معرض زوال در مى آوريد بانكه كار سازى ايشان نكنيد پس كم است كه نعمتى برود و ديگر برگردد الحال كه هست زنجير كنيد آن را و زنجيرش كار سازيست.

(و قال صلوات اللّه عليه احسنوا جوار نعم اللّه و احذروا ان تنتقل عنكم إلى غيركم اما انّها لن تنتقل عن احد قطّ فكادت ترجع اليه و كان على صلوات اللّه عليه يقول قلّ ما ادبر شى ء فاقبل)

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۴

و در صحيح از زيد منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه نيكو كنيد هم سايگى نعمتهاى الهى را و حذر كنيد از آن كه منتقل شود نعمت از شما بغير شما به درستى كه هرگز منتقل نشده است نعمتى كه به نزديكى برگردد پس فرمودند كه هميشه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه مى فرمودند كه كم است كه چيزى پشت كند ديگر رو كند و موافق هر دو حديث احاديث بسيار وارد شده است و فرق ميان اين دو حديث آنست كه

حدیث اول در کار سازی خلایق است و حدیث دویم اعم است از حقوق خالق و خلایق و قید این نعمت شکر نعمت است به عبادات و طاعات مالیات و غیر مالیات و قضای حوایج خلایق و غیر آن و کلینی از جهه هر یک بابی علی حده ذکر کرده است.

باب فضل السّخاء و الجود

اشاره

این بابی است در بیان فضیلت جوانمردی و بخشش و اکثر اخبار دلالت می کند بر آن که جود و کرم آنست که چنانکه حق سبحانه و تعالی طلبیده است بدهد و اگر مانند حاتم طایی کسی، چیزی دهد از قبیل قمار بازیست و بخل است نه جود و از بعضی ظاهر می شود که آن نحو بخشش نیز بهتر است از بخل.

[بهترین شما سخی ترین]

(قال الصّادق صلوات اللَّه علیه خیارکم سمحاؤکم و شرارکم بخلاؤکم و من خالص الایمان البرّ بالإخوان و السّعی فی حوائجهم و انّ البارّ بالإخوان لیحبّه الرّحمن و فی ذلک مرغمه للشّیطان و تزحزح عن النّیران و دخول الجنان ثمّ قال لجمیل یا جمیل اخبر بهذا غرر اصحابک قلت جعلت فداک من غررا اصحابی قال هم البارّون بالإخوان فی العسر و الیسر ثمّ قال یا جمیل اما انّ صاحب الکثیر یهون علیه ذلک و قد مدح اللَّه عزّ و جلّ فی ذلک صاحب القلیل فقال فی کتابه وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.)

و در صحیح منقول است از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که بهترین شما جوانمردان شمایند و بدترین شما بخیلان شمایند و از جمله ایمان خالص نیکی کردنست به برادران مؤمن و سعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶

نمودنست در قضاء حوایج ایشان و به درستی که کسی که نیکی کند به برادران مؤمن خداوند بخشاینده او را دوست می دارد و در این اعمال بینی شیطان بر خاک مذلت مالیده می شود و از آتش دوزخ دور می شوند پس حضرت به جمیل فرمودند که ای جمیل به آن چه شنیدی

سفیـد رویان اصـحاب خود را خبر ده عرض نمودم که ایشان کدامنـد فـدای تو گردم حضـرت فرمودنـد که ایشان جمعینـد که نیکی می کنند با برادران خود در دشواری و آسانی پس فرمودند که ای جمیل به درستی که آنها که مال بسیار دارند بر ایشان آسـان است نیکی کردن و بتحقیـق که حـق سـبحانه و تعـالی جمعی را مـدح نموده که انـدکی از مـال دارنـد و ایثـار می کنند چنانکه در مدح اهل بیت و بروایتی در انصار نازل شده است که ایشان ایثار می کنند و دیگران را بر خود اختیار می نمایند هر چنـد که ایشـان فقیر باشـند و هر کرا حق سـبحانه و تعالی حفظ نمود از بخل نفس آن جماعت رسـتگارانند و بس و أمثال این حـدیث بحسب ظـاهر دلالت دارد بر حجیت خبر واحـد خصوصا در مسـتحبات که اگر حجت نباشـد خبر دادن جمیل ایشان را عبث خواهـد بود و دلالـت دارد بر توثیق جمیـل اگر چه خود نقل کرده است به اعتبار آن که ثقات علما از او نقل کرده انـد و آن نیز قرینه خوبی اوست اگر چه جمیل مجمع علیه اصحابست که او ثقه است و هر چه او نقل کند صحیح است و از آن جمله است توثیق خودش را.

[سخی بهتر از گناه کار است]

(و قال صـلوات اللَّه علیه شابّ سـخی مرهّق فی الذّنوب احبّ إلی اللَّه عزّ و جلّ من شـیخ عابد بخیل) و منقول است در قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که جوانی که جوانمرد باشد و در گناهان فرو رفته باشد محبوبتر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷

نزد حق سبحانه و تعالی از پیر با عبادتی که

بخیل باشد و آن چه بر او واجب باشد از زکات و خمس و غیر آن ندهد و آن جوان واجبات مالیه را با زیادتیها دهد و استبعادی ندارد و چون اکثر حقوق مالیه حق الناس است و حق اللّٰه به توبه مغفور می شود و حق الناس را توبه نمی توان کرد بلکه توبه اش دادن است.

(و روی انّ اللّٰه تبارک و تعالی أوحی إلی موسی علیه السّلام ان لا تقتل السّامریّ فانّه سخی) و مرویست مرسلا که حق سبحانه و تعالی وحی کرد به حضرت موسی علیه السلام که سامری را مکش که او سخی است با آن که آن قسم اعمال از او صادر شده بود به سبب سخاوت و کرم از کشتن خلاص شد.

(و قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله من ادّی ما افترض اللّٰه علیه فهو اسخی النّاس) و آن حضرت (ص) فرمودند که هر که ادا کند آن چه را حق سبحانه و تعالی بر او واجب گردانیده است او سخی ترین مردمان است و این حصر اضافی است نسبت به جمعی که مال بسیار در باطل صرف می کنند و واجبات را اخراج نمی کنند.

[چهار چیز مقابل چهار چیز]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من یضمن لی أربعه بأربعه ابیات فی الجنّه؟ أنفق و لا تخف فقرا و أنصف النّاس من نفسک و افش السّلام فی العالم و اترک المراء و ان کنت محقّا) کلینی و صدوق از معاویه بن وهب روایت کرده اند و طریق صدوق به او صحیح است یا حسن کالصحیح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که کِه ضامن می شود از جهه من چهار چیز را تا من ضامن شوم از جهه

او چهار خانه را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸

در بهشت، صرف کن مال را در راه خدا و مترس از فقراء و با مردمان در مقام انصاف باش یعنی هر چه را از برای خود خواهی همان را از برای ایشان خواه و هر چه را از برای خود نخواهی از برای ایشان مخواه و ظاهر ساز سلام خود را به عالمیان بهر که رسی سلام کن و ترک کن مجادله را هر چند حق به جانب تو باشد.

و مفاسد جدل بسیار است و حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است از جدل مگر جدلی که احسن باشد که دلایل بگویند به هموارى تا حق ظاهر شود و جدل را اطلاق می کنند بر مطلق مباحثه و بر دلایل باطله و اقامت شبهات و باین معنی قبیح است مطلقا و بمعنی اول مستثنی است اقامت براهین و جمعی این را نیز مذموم می دانند به اعتبار ظاهر بسیاری از اخبار و غافلند از آن که دو اطلاق دارد و شیخ طبرسی از جهه رد این قول کتاب احتجاجات را تصنیف کرده است و در آنجا ذکر کرده است احتجاجات نبی و ائمه را صلوات اللّٰه علیهم و ظاهر بسیاری از اخبار اینست که بر تقدیر حقیت مجادله مورث صفات ذمیمه است پس اگر کسی نفس خود را به ریاضات و مجاهدات منزه ساخته باشد از صفات ذمیمه بد نیست و جدال معصوم ضرر ندارد و اما غیر معصوم بسیار نادر است که سبب حدوث دشمنی و حسد و ریا و عجب و تکبر و امثال اینها نشود خصوصا در مجالس پس مهما أمکن اولی ترک است و اللّٰه

تعالی یعلم.

[هر که یقین دارد به عوضی سخاوت می کند]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله من أیقن بالخلف سخت نفسه بالنّفقه و قال اللَّه عزّ و جلّ وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.)

و کالصحیح منقول است که آن حضرت (ص) فرمودند که هر که یقین دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹

به عوضـی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است البته نفس او سخاوت می کند به دادن و تا اینجا حدیث است و چون خلف واقع شـده بود در خبر صـدوق آن آیه را ذکر کرده است که حق سـبحانه و تعالی می فرماید که هر چه در راه حق سبحانه و تعالی صـرف می کنید و احتمال اعم نیز دارد بانکه هر چه مباح باشد حق سبحانه و تعالی عوض کرامت می فرماید و ظـاهر خلافت آنست که عـوض را درد دنیـا کرامت فرمایـد به قرینه آن که فرمـوده است که خداونـد عالمیـان بهـترین روزی دهنـدگانست هر گاه شـما روزی خود را به دیگری دهید البته روزی شـما را خواهد داد مرتبه دیگر چون بعد از دادن کاشـف می آیـد که روزی شـما نبود یـا آن که مراد از رازق معطی و منعم باشـد یعنی شـما بـا این فقر و احتیاج هر گاه از جهه رضای الهی بدهید خداوند عالمیان با غنای ذاتی و کرم غیر متناهی و روزی دهندگی او چون عوض کرامت نفرماید!؟

و در صـحیح از صـفوان منقول است که یکی از آزاد کردهـای حضـرت امام رضا صـلوات اللَّه علیه بر آن حضـرت داخل شـد حضرت فرمودند که امروز چیزی در راه خدا دادی او گفت نه و اللَّه حضرت فرمودند که چون حق

سبحانه و تعالی عوض بما کرامت فرماید بده در راه خدا اگر چه یک درهم باشد.

و کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که دست خود را به احسان و نیکی گشاده دارد هر وقت که هر چه را یابد دهد حق سبحانه و تعالی عوض آن را در دنیا به او می رساند و مضاعف می کند از جهه او در آخرت.

و در صحیح از بزنطی منقول است که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه کتابتی به حضرت امام محمد تقی نوشته بودند و من خواندم آن مکتوب را نوشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰

بودند که خبر بمن رسید که چون سوار می شوی آزاد کردهای ما ترا از در کوچک بیرون می برند از جهه بخل ایشان که مبادا چیزی به فقرا دهی و قسم می دهم ترا به حقی که مرا بر تو هست که البته در وقت بیرون رفتن و داخل شدن از در بزرگ داخل شو و بیرون رو چون سوار شوی می باید که طلا و نقره با تو باشد و هر که از تو چیزی طلب کند بدهی و کسی را رد نکنی و اگر عموهای تو از تو چیزی طلب کنند کمتر از پنجاه مثقال طلا ندهی به ایشان و زیاده اختیارش با تست و اگر عمّها طلب کنند کمتر از بیست و پنج دینار ندهی و اختیار زیادتی با تست و مرا، غرض آنست که حق سبحانه و تعالی ترا بلند مرتبه کند به جود و عطا پس بده و مترس که خداوندی که عرش را به قدرت کامله خود آفریده است بر او آسانست که کار را بر

تو تنگ نکند یعنی البته حق سبحانه و تعالی می رساند هر چرا می دهی.

[حسرت در آخرت]

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی قول اللّٰه «عزّ و جلّ کَذٰلِکَ یُرِیهِمُ اللّٰهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ» قال هو الرّجل یدع ماله لا ینفقه فی طاعه اللّٰه عزّ و جلّ بخلا ثمّ یموت فیدعه لمن یعمل فیه بطاعه اللّٰه او بمعصیه اللّٰه فان عمل فیه بطاعه اللّٰه راه فی میزان غیره فراه حسره و قد کان المال له و ان کان عمل فیه بمعصیه اللّٰه عزّ و جلّ قوّاه بذلک المال حتّی عمل به فی معصیه اللّٰه عزّ و جلّ) و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در تفسیر قول حق سبحانه تعالی که ترجمه اش اینست که هم چنین می نماید به ایشان حق سبحانه و تعالی اعمال ایشان را که حسرت باشد بر ایشان حضرت فرمودند که مثل شخصی است که مال خود را به سبب بخل صرف نکنند در جائی چند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۱

مطلوب حق سبحانه و تعالی است که در آن مصارف صرف نمایند و بمیرد آن مال از او به کسی رسد که صرف طاعت کند یا صرف معصیت کند پس اگر آن مال را در طاعت صرف نماید فردای قیامت مال خود را در ترازوی عمل دیگران بیند و حسرت خورد که چرا خود صرف طاعت نکردم که این ثوابها از من می بود و اگر آن شخص صرف معصیت نموده باشد او قوت داده باشد او را به آن مال تا معصیت نموده باشد حسرت عظیم خواهد داشت که چرا گذاشتم قطع نظر از عذاب الهی که آن نیز سبب حسرتست لهذا یک

نـام قیامت یوم الحسـره است که در قرآن است که همه کس حسـرت خواهنـد داشت خوبان به سـبب تقصـیر و بـدان به سـبب عصـیان و تقصیر در عبادت و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به صحرایی رسیدند که حنظل بسیار در آنجا بود حضـرت فرمودند که هر چه مقدور است از این حنظل بردارید جمعی که ایمان کامل داشتند بسیار برداشتند و جمعی کمتر و جمعی که ایمان نداشـتند گفتنـد حنظل که زهر است بچه کار می آیـد که برداریم بر نداشـتند تا رسـیدند به صـحرایی دیگر که تشـنگی بر همه غلبه کرده بود حضـرت فرمودند که ان حنظلها را بخورید چون خوردند مزه شـیر و شـکر داشت پس حضـرت فرمودند که تکالیف شـرعی نیز چنین است که اندک مشقتی دارد و در واقع سبب همه لذتهاست بلکه در ابتدا اندک مشـقتی دارد و چون دل با نوار الهی منور می گردد مشـقت زایل می شود و لـذتی چند بهم می رسد از عبادات که وصف آن نمی توان کرد.

[بخیل کسی است که زکات واجب را ندهد]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه لیس البخیل من ادّی الزّکاه المفروضه من ماله فاعطی النّائبه فی قومه انّما البخیل حقّ البخیل من لم یودّ الزّکاه المفروضه من ماله و لم یعط النّائبه فی قومه و هو یبذّر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۲

فیمـا سوی ذلـک) و کالصـحیح منقول است که آن حضـرت صـلی اللّٰه علیه و آله فرمودنـد که بخیـل نیست کسـی که ادا کند زکات واجب را از مال خود و جریمهای قوم خود را بکشد مانند دیت و مهمانی و اطلاقات و حوالجات حکام جور که بر همه حواله کنند و اغنیا نگذارند

که فقرا بدهند یا بر اغنیا حواله کنند و بخیل واقعی شرعی کسی است که زکات واجب را ندهد و جریمها را نکشد و بر دوش فقرا اندازند چنانکه الحال متعارف و مال خود را در غیر اینها از راههای باطل صرف نماید مانند حاتم و برامکه لعنهم اللّٰه که معصوم را شهید می کردند و اعرابی مهملی را هزار تومان می دادند که شهرت کنند به جود.

[بخل و شح]

(و روی عن الفضل بن ابی قرّه السّمندی انّه قال قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أ تدری من الشّحیح قلت هو البخیل فقال الشّحّ أشدّ من البخل انّ البخیل یبخل بما فی یده و الشّحیح یشحّ بما فی ایدی النّاس و علی ما فی یدیه حتّی لا یری فی ایدی النّاس شیئا الّا تمنّی ان یکون له بالحلّ و الحرام و لا یقنع بما رزقه اللّٰه عزّ و جلّ) و کالصحیح منقولست از فضل سمندی و سمند شهری بوده است از شهرهای آذربایجان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که می دانی که شحیح کیست گفتم شحیح بخیل است حضرت فرمودند که شح بدتر از بخل است زیرا که بخیل آنست که بخل کند به آن چه در دست اوست و شحیح بخل می کند به آن چه در دستهای مردمانست و بر آن چه در دست اوست تا آن که هر چه در دست مردمان می بیند آرزو می کند که از او باشد خواه به حلال و خواه بحرام که مبادا آن شخص صرف نماید و قانع نمی شود به آن چه حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۳

تعالی روزی او کرده است و ظاهرش اینست

که این معنی نیز در حقیقت شحیح ماخوذ است و از این صفت حسد بهم می رسد که رشک داشته باشد و نخواهد که حق سبحانه و تعالی چیزی به کسی دهد خصوصا امامت را چنانکه می فرماید که آیا حسد می برند مردمان را بر آن چه حق سبحانه و تعالی ایشان را احسان کرده است از فضل خود یعنی کسی که حسد دارد بخل می کند بر خزینه الهی زیرا که مغموم است بر دادن الهی تعالی شانه.

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ما محق الاسلام محق الشّحّ شی ء ثمّ قال انّ لهذا الشحّ دبیبا کدبیب النّمل و شعبا کشعب الشّرک) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که اسلام را بر هم نمی زند چیزی مثل بر هم زدن و باطل کردن بخل یعنی بخیل مسلمان نیست چه جای مؤمن بعد از آن حضرت فرمودند که این بخل را حرکتی است مانند حرکت پای مورچه و شعبها و شاخها دارد مانند شاخهای شرک یعنی بسیار است که آدمی بخل می کند و نمی داند که بخل می کند و افراد بخل را نهایت نیست چنانکه شرک راههای آن مخفی است و ریشه ها و شاخهای او را نهایت نیست و اگر کسی خواهد که از آن خلاص شود بعد از ریاضات و مجاهدات تضرعات بسیار می باید که حق سبحانه و تعالی بیخها و ریشهای آن را از نفس او بکند مثلا اگر کسی به مردم رسیده سلام نکند بخیل است چنانکه وارد شده است که بخیل کسی است که بخل می کند به سلام و چون نیکو تأمل می کنی اکثر صفات ذمیمه بیخ آن بخل

است و از بخل ناشی است هم چنان كه شرك كه اگر كسی عبادت كند از جهه قرب معنوی بجناب اقدس الهی در واقع مشرك است كه با بزرگی الهی خود را بزرگ می خواهد و كمال بندگی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۴

نیستی و فناست بانكه محو شود خودش و اراداتش و صفات و كمالاتش چنانكه از مقربی پرسیدند كه چه می خواهی گفت می خواهم كه نخواهم (و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه اذا لم یكن للّه عزّ و جلّ فی العبد حاجه ابتلاه بالبخل) و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مرویست كه فرمودند كه هر گاه حق سبحانه و تعالی را به بنده كاری نباشد او را مبتلا می كند به بخل. و این عبارت شایع است بر سبیل تمثیل كه اگر آقا می یابد كه از بنده كاری می آید او را تربیت می كند و اگر می یابد كه از او كاری نمی آید تربیت او نمی كند.

هم چنین حق سبحانه و تعالی جمیع خلایق را قابلیت كمالات داده است و از هر كسی به قدر قابلیت طلب نموده است، اگر بنده در مقام ترقی هست الطاف الهی نسبت به او در تزاید است و اگر در مقام ترقی نیست لطف از او مسلوب می شود و او را به او می گذراند و چون او را به خود گذاشتند به بلاهای غیر متناهی مبتلا می شود و از آن جمله بخل است كه امّ الفساد است پس اگر كسی در نفس خود یابد بخل را می باید كه أولا به تضرع و زاری مشغول شود تا حق سبحانه و تعالی آن را زایل گرداند و بعد از آن به ریاضات

مشغول شود و با ریاضات نیز تضرع کند تا حق سبحانه و تعالی لطف خود را شامل او کند و این صفت و باقی صفات رذیله را از او بردارد بمنه و فضله.

(و سمع امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه رجلا یقول الشّحیح اعذر من الظّالم فقال له کذبت انّ الظّالم قد یتوب و یستغفر و یردّ الظّلامه علی أهلها و الشّحیح اذا شحّ منع الزّکاه و الصّدقه و صله الرّحم و اقراء الضّیف و النّفقه فی سبیل اللّٰه و ابواب البرّ و حرام علی الجنّه ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۵

یدخلها شحیح) و کالصحیح منقول است از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شنیدند که شخصی می گفت که بخیل معذورتر است از ظالم یعنی اگر چه هر دو بدند ظلم بدتر است از بخل به اعتبار آن که بخیل ظلم بر خود می کند و ظالم بر دیگران حضرت فرمودند که دروغ گفتی زیرا که ظلم فعل است و بخل صفت راسخه است در نفس و ظالم بسیار است که توبه می کند و حق مظلوم را به او می رساند هر گاه راسخ نشده باشد در نفس و بر تقدیر رسوخ بخیل نیز خواهد بود و فرض مسأله در صورتیست که ظالم باشد و کریم باشد و بخیل بخل را دارد با ظلم زیرا که زکات نمی دهد و ظلم کرده است بر چندین هزار فقیر و خمس نمی دهد و ستم کرده است بر چندین هزار سید و هم چنین سایر حقوق مثل صله رحم که ستم کرده است بر خویشان خود و بر پدر و مادر که احسان ایشان فرض عین است بعد

از آن حضرت فرمودند که بهشت حرام است بر بخیل یعنی به استحقاق مستحق نمی شود و امید فضل و شفاعت هست و ممکن است که به مرتبه رسد که قابلیت نیز نداشته باشد

[چهار چیز از منجیات است]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه المنجیات اطعام الطّعام و افشاء السّلام و الصّلاه باللّیل و النّاس نیام) و به عنوان تواتر منقول است از حضرت سید المرسلین و ائمه صادقین صلوات اللَّه علیهم که عمده افعالی که سبب نجاتست طعام دادنست به همه کس سیما فقرا و مساکین و به غربا، و به همه کس سلام کردنست، و در شب نماز کردن است در وقتی که اکثر مردمان در خواب باشند و در خصوص هر یک خصوصا اطعام احادیث متواتره وارد است و ظاهرا اطعام شامل ضیافت و دادن طعام باشد و لازم نباشد که در خانه این کس بخورند اگر چه بهتر آنست که بر سفره

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۶

او خورده شود.

[خیر در میانه روی است]

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما ما عال امرؤ فی اقتصاد) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که فقیر و پریشان نمی شود کسی در میانه روی یعنی اسراف نکند و بسیار بر خود و عیال خود تنگ نکند.

(و قال الصادق صلوات اللَّه علیه ضمنت لمن اقتصد ان لا یفتقر.)

و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که ضامنم من از جهه کسی که میانه رو باشد که فقیر و محتاج نشود و اکثر فقر به سبب اسرافست.

(و قال اللَّه عزّ و جلّ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ و العفو الوسط) و در حسن کالصحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی می فرماید که یا محمد از تو سؤال می کنند که چه چیز نفقه خود و

عیـال خود نماینـد بگو عفو را نفقه کنیـد حضـرت فرمودنـد که عفو وسط است و چون حـدیث تفسـیر آیه کرده است صـدوق بعنوان فتوی از کلام خود استشـهاد به آیه آورده است و معنی که در حـدیث وارد شـده گفته است و هم چنین آیه آینـده را و اگر بعنوان حدیث نقل می کرد بهتر بود.

(و قـال عزّ و جـلّ وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْـرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كـانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً و القوام الوسط) و دلیل دیگر از جهه اقتصاد قول حق سبحانه و تعالی است که مدح

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۷

می فرمایـد بنـدگان مقرب خود را که ایشان جمعی اند که چون انفاق و خرج می کنند در نفقه خود و عیال و فقراء و مساکین و صـله رحم و غیر آن اسـراف نمی کنند و تنگ نمی گیرند و در میان هر دواند از روی عدالت، و عدالت میان افراط و تفریط است در جمیع کمالات و صفات و افعال چنانکه شجاعت واسطه ایست در میان جبن و تهور.

و در صـحیح از عبـد اللّه منقـول ست که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام موسـی کـاظم صـلوات اللّه علیه از نفقه بر عیـال حضرت فرمودند که آن وسط دو مکروه است که آن اسراف و اقتار است که در آیه مذکور است، و مکروه را بر ترک اولی و حرام اطلاق می کنند و در اینجا اعم است و در بعضی اوقات حرامست و در بعضی مکروه.

و کالصـحیح از آن حضرت یا حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه منقول است که در تفسیر قوام فرمودند که آن طریق متعارف است که مالدار به اندازه خود و پریشان به اندازه

خود و بحسب کثرت عیال و قلت ایشان و بحسب متعارف آن عیال و خرج ایشان به نحوی که رعایت هر دو طرف کرده شود در مقدار و در خوبی و زبونی و این حدیث جامع است و معمول به اصحابست و آن چه بعضی گفته اند از تعیین قوت و مقدار آن و در بعضی اخبار نیز وارد شده است محمولست بر حالت بلاد و آن مختلف می شود باختلاف بسیار و ظاهر آیه نیز چنین است.

و در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقول است که گفت از تفسیر این آیه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدم حضرت فرمودند که قوام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۸

آنست که مثلا ریگی در دست باشد انگشتان را گشاده کنی و دست را اندکی کج کنی که اکثرش برود و اندکی بماند و اسراف آن که چنان کج کنی که همه برود و اقتار آنست که انگشتان را بهم آوری و دست را کج نکنی که چیزی بدر نرود.

و باز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدم از تفسیر آیه کریمه که می فرماید حق سبحانه و تعالی که دست را بسط مکن کل بسط حضرت کفرا گشودند.

و به همین مضمون در حدیث کالصحیح از عبد الملک منقول است در تفسیر آیه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه دست را پر از ریگ کردند و این سه صورت را بیان فرمودند.

و در حسن کالصحیح منقول است از عمر بن یزید که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر آیه کریمه که ترجمه اش این است که یا محمد دست خود را در گردنت مبند که به کسی چیزی

نتوانی داد یا نـدهی، و بسط مکن به نهایت بسط که چیزی در دسـتت نمانـد و در خانه خود نشسـته باشـی و ترا ملامت کنند و مغموم باشـی و نتوانی از خانه بمسـجد رفتن و در تفسـیر محسور فرمودنـد که فقیر است یعنی چنان فقیر شوی که جامه نداشـته باشی.

و کالصـحیح منقول است بطرق متکثره از عامه و خاصه که زنی پسـرش را فرسـتاد به نزد آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله به او گفت که برو و از آن حضرت چیزی سؤال کن و اگر بگوید که ندارم بگو پیراهنت را بده آن پسر آمد و حضرت پیراهن را به او دادند و برهنه در خانه نشسـتند و در وقت نماز بمسـجد نتوانستند آمدن حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد و غرض دیگر آنست و حضرت فرمودند که مراد از محسور برهنه بودنت و هیچ شک نیست که نظر به اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۹

عالمیـان وسط مطلوبست و نظر به کمل آن مطلوب است که ایثار کننـد، و شـکی نیست سه روز روزه بودن و شب همه آن چه داشـته باشـند به سایـل دادن و خود گرسـنه بودن وسـط نیست مع هـذا سوره هل اتی در شأن ایشان نازل شـد و افعال اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم همیشه چنین بوده است که سه روز چهـار روز قوت نمی خوردنـد و به سایـل می داده انـد و اخبار بسـیار در این باب وارد است.

از آن جمله از طرق عـامه و خاصه منقولست که روزی حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه داخل شدنـد در خانه حضـرت فاطمه علیها السلام فرمودند که یا علی فرزندان سه روز

است که چیزی نخورده اند حضرت بیرون رفتند و از یهودی یک مثقال طلا قرض کردند و متوجه شدند که چیزی بگیرند مقداد را دیدند که پشتی به دیوار داده است از ضعف و بر حضرت سلام کرد حضرت فرمودند که یا مقداد گمان دارم که گرسنه باشی او ساکت شد حضرت فرمودند که چند روز است که چیزی نخورده گفت چهار روز حضرت فرمودند که تو اولایی از ما و دینار را به او دادند چون به خانه آمدند حضرت سیّد الأنبیاء صلی اللّٰه علیه و آله نیز رسیدند و به حضرت فاطمه فرمودند که سه روز است که چیزی نخورده ام چیزی داری فاطمه گفتند بفرمایید و بنشینید شاید به همرسد و حضرت داخل خلوتخانه شدند و به سجده رفتند و گفتند خداوندا خود صبر دارم و لیکن حبیب تو مهمان منست مرا نزد او شرمنده مکن و در تضرع بودند که بوی طعام به مشامش رسید چون سر بر داشتند خوانی از انواع طعامهای بهشت دیدند آن را برداشتند و به خدمت حضرت گذاشتند حضرت فرمودند که ای فاطمه این طعام از کجا به همرسید گفتند از جانب حق سبحانه و تعالی به درستی که هر که را حق سبحانه و تعالی می خواهد روزی بی حساب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۰

کرامت می فرماید حضرت به سجده رفتند و گفتند حمد خداوندی را سزاست که اگر چه مریم را در بنی اسرائیل سیّده نساء زمان خودش گردانید مرا دختری کرامت کرده است که بهترین زنان عالمیان است و بعد از سجده طویله از طعام بهشت همه تناول کردند.

و حکایت نزول مایده را زمخشری با آن عداوت در تفسیر

سوره آل عمران قریب باین ذکر کرده است و اول حکایت چون در ایثار حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللّٰه علیه ذکر نکرده است، و حکایت نزول بر حضرت فاطمه را ذکر کرده است و دور نیست که واقعه دیگر باشد و غزالی در کتاب بلغه، و ثعلبی در تفسیرش، و نیشابوری، و اخطب خطبای خوارزم روایت کرده اند که در روز نزول سوره هل اتی بود و ایشان در روایت خود ذکر کرده اند که مائده را هفت روز داشتند و بر هم سایگان توسعه فرمودند.

و کالصحیح منقولست از خالد که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به مکه آمدند دیدند که اعرابی دست به جامه کعبه زده است و می گوید ای صاحب خانه خانه تست و مهمان مهمان تست و هر مهمانی را مهمانی ضرور است خداوندا مهمانی مرا مغفرت گردان و از گناهان من در گذر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به اصحاب خود فرمودند که می شنوید سخن اعرابی را گفتند بلی فرمودند که حق سبحانه و تعالی از آن کریمتر است که مهمان خود را رد کند و در شب دویم او را دیدند که دست بهمان رکن زده است و می گوید که (یا عزیزا فی عزّك فلا اعزّ منك فی عزّك اعزّنی بعزّ عزّك فی عزّ لا یعلم احد کیف هو أتوجّه إلیك و أتوسّل بحقّ محمّد و آل محمّد علیك اعطنی ما لا یعطینی احد غیرك و اصرف عنّی ما لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۱

یصرفه احد غیرك) یعنی ای خداوند بزرگوار قهّار در عزّتی که ترا هست که هیچ کس عزیزتر از تو نیست در آن عزتی که ترا است

عزیز کن مرا به عزتی که هیچ کس نمی داند چگونگی آن را رو بسوی تو کرده ام و شفیع خود گردانیده ام آن حقی را که محمد و آل محمد بر تو دارند که ببخشا مرا آن چه غیر تو نمی تواند بخشید و دفع کن از من چیزی را که غیر تو آن را دفع نمی تواند کرد پس حضرت به اصحاب خود فرمودند که و اللّٰه که این اسم اکبر الهی است در زبان سریانی که حبیبم حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مرا خبر داد که من باین اسم حق سبحانه و تعالی را خواندم و بهشت خواستم داد و رفع جهنم خواستم داد.

و چون شب سیم شد دید که اعرابی دست بهمان رکن زده است و می گوید که یا من لا یحویه مکان و لا یخلو منه مکان بلا کیفیّه کان یعنی ای خداوندی که هیچ مکانی او را فرا نگرفته است و هیچ مکانی از او خالی نیست بی آن که او را یا آن را چگونگی باشد روزی ده اعرابی را چهار هزار درهم پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به نزد اعرابی رفتند و فرمودند ای اعرابی شب اول مهمانی طلب کردی داد، و شب دویم بهشت طلب کردی و صرف عذاب جهنم طلبیدی هر دو را کرامت فرمود در این شب چهار هزار درهم می خواهی اعرابی گفت تو کیستی حضرت فرمودند که من علی بن ابی طالبم اعرابی گفت توئی ولی خدا و مطلوب من من ترا می خواستم و حاجتم به تو عرض می کنم که می خواهم کدخدا شوم و هزار درهم از جهه مهر می خواهم و هزار درهم

قرض دارم می خواهم قرض خود را ادا کنم و هزار درهم از جهه بهای خانه می خواهم و هزار دیگر از جهه معاش می خواهم حضرت فرمودند که انصاف داری و زیاده نطلبیدی چون از مکه معظمه بیرون روی در مدینه مشرفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۲

احوال خانه مرا بپرس پس اعرابی یک هفته در مکه بود و در طلب آن حضرت علیه السلام به مدینه مشرفه رفت و فریاد کرد که کیست که مرا راه نمائی کند به خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه اتفاقا حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه صدای اعرابی را شنید به او گفت که من ترا به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه رسانم و من پسر اویم حسین اعرابی گفت پدرت کیست حضرت فرمودند که پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گفت مادرت کیست فرمودند که فاطمه زهرا بهترین زنان عالمیان گفت جدت کیست فرمودند که حضرت سید المرسلین محمد بن عبد اللّٰه بن عبد المطلب است صلوات اللّٰه علیه پرسید که جده ات کیست گفت خدیجه بنت خویلد است گفت برادرت کیست گفتند ابو محمد حسن بن علی صلوات اللّٰه علیهم اعرابی گفت کل دنیا را در تصرف خود در آوردی باین نسبی که تو داری برو به نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و بگو که اعرابی که ضامن مطالب او شده اید در مکه آمده است بدر خانه حضرت امام حسین علیه السلام به خانه آمدند و گفتند ای پدر بزرگوار اعرابی در در خانه است و می گوید که شما ضامن او شده اید در مکه معظمه پس حضرت رو به حضرت فاطمه کردند که در خانه چیزی

هست که اعرابی بخورد حضرت فرمودند که نه پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه جامه پوشیدند و بیرون آمدند و فرمودند که سلمان را بطلبید و چون سلمان آمد حضرت فرمودند که ای ابو عبد اللّه باغی را که حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله درختان آن را کشته است به تجار عرض کن که می فروشیم سلمان رفت و به تجار گفت و فروخت به دوازده هزار درهم و مال و اعرابی را حاضر کرد و چهار هزار درهم به اعرابی دادند و چهل درهم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۳

جهه خرج راهش دادند و این خبر به فقرا مدینه رسید همه جمع شدند و شخصی از انصار این خبر را به حضرت فاطمه (س) رسانید که شاید حضرت فاطمه مگذارد که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه همه را صرف کند و حضرت امیر المؤمنین زرها را ریخته بودند و از اصحاب حضرت هر که می آمد یک قبضه به او می دادند تا آن که یک درهم نماند پس چون حضرت به خانه آمدند حضرت فاطمه گفتند که ای پسر عم باغی را که پدرم از جهه تو درختش را کشته بود فروختی فرمودند که بلی از جهه آن که خیر ما در فروختن بود در دنیا و آخرت گفتند که کو زرش فرمودند که چشم جمعی بر زرش افتاد که شرم آمد مرا که آن جماعت را به مذلّت سؤال مبتلا کنم پیش از آن که از من بطلبند به ایشان دادم حضرت فاطمه فرمودند که من گرسنه ام و حسن و حسین صلوات اللّه علیهما گرسنه اند و تو نیز مثل ما گرسنه

یک درهم حصه ما نبود و دامن حضرت را گرفتند حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که یا فاطمه واگذار مرا حضرت فرمودند که نه و اللّه دامنت را رها نمی کنم تا پدرم حکم کند میان من و تو پس جبرئیل به نزد حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت خداوند عالمیان سلامت می رساند و می فرماید که سلام مرا به علی برسان و به فاطمه بگو که ترا نیست که معارضه کنی با علی هر چه کرده است خوب کرده است، پس حضرت سید الانبیاء صلوات اللّه علیه آمدند به منزل حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه دیدند که حضرت فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام این گفتگو می کنند حضرت رسول صلوات اللّه علیه فرمودند که ای دختر چه گفتگو داری با علی فاطمه گفت که باغ را به دوازده هزار درهم فروخته است و یک درهم از جهه ما نگاه نداشته است که اطفال چیزی بخورند حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۴

ای دختر جبرئیل علیه السلام آمد و سلام خدا را بمن رسانید و گفت علی را سلام من برسان و امر کرد مرا که به تو بگویم که ترا نیست که با علی معارضه کنی هر چه کرده است خوب کرده است حضرت فاطمه فرمودند که استغفر اللّه و هرگز دیگر چنین نخواهم کرد حضرت فاطمه فرمودند که پدرم از یک طرف بیرون رفت و علی از یک طرف لمحه شد پدرم آمد و هفت درهم سیاه آورد و فرمودند که پسر عمم کجاست گفتم بیرون رفت پس فرمودند که این دراهم را بگیر و چون

پسـر عمم بیاید به او بگو که از جهه شما طعامی بخرد اندک زمانی شد حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آمدند و گفتند مگر حضـرت رسول صلوات اللّٰه علیه دیگر آمدند که خانه معطر شده است گفتم بلی آمدند و زری آوردند که طعامی بخرید حضـرت فرمودند که بیاورید پس هفت درهم سـیاه را به حضرت دادند پس حضرت گرفتند و گفتند بسم اللّٰه و حمد و سپاس الهی می کنم به حمدی بسـیار نیکو و این از ارزاق حق سبحانه و تعالی است پس حضرت فرمودند که ای حسن برخیز و با من بیا پس چون به بازار آمدنـد دیدنـد که شخصـی می گویـد که کیست که قرض دهـد به مالـداری که وفا کنـد به گفته خود با قـدرت بر آن که حق سـبحانه و تعالی است و مرادش آیه است که حق سـبحانه و تعالی فرموده است که کیست که قرض دهد بحق سبحانه و تعالی قرضی نیکو تا مضاعف گرداند از جهه او به اضعاف بسیار.

حضـرت امیر المؤمنین علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند که ای فرزند می دهی این زر را به سایل حضرت فرمودند که آری و اللّٰه ای پدر پس حضرت دراهم را به او داد بعد از آن که از امام حسن گرفت حضرت امام حسن گفت ای پدر همه را به او دادی گفت بلی آن خداوندی که اندک را می دهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۵

قادر است که بسـیار را بدهـد پس حضـرت روانه شدند بدر خانه شخصـی که از او قرض بگیرند اعرابی را دیدند که ناقه دارد اعرابی گفت یا علی این ناقه را از

من بخر حضرت فرمودند که بهای آن را ندارم اعرابی گفت مهلت می دهم تا به همرسانی حضرت فرمودند که به چند می فروشی گفت به صد درهم حضرت فرمودند که بگیر ناقه را ای حسن پس حضرت امام حسن ناقه را گرفتند و روانه شدند اعرابی دیگر رسید بهمان صورت و جامع ایشان مختلف بود اعرابی گفت یا علی این ناقه را می فروشی حضرت فرمودند که می خواهی چه کنی گفت می خواهم جهاد کنم با پسر عمت بجهاد اولی که برود حضرت فرمودند که اگر قبول می کنی بردار و احتیاج نیست که بها بدهی او گفت بها دارم و به بها می خرم به چند خریده حضرت فرمودند به صد درهم اعرابی گفت خریدم به صد و هفتاد درهم حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به امام حسن علیه السلام فرمودند که صد و هفتاد درهم را بگیر و ناقه را بده و صد درهم را به آن اعرابی ده که ناقه را بما فروخت و هفتاد را نگاه دار که چیزی بخریم پس حضرت امام حسن دراهم را گرفتند و ناقه را دادند.

پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند روانه شدم که بیایم اعرابی را که ناقه را بما فروخته بود که بهای آن را بدهم حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دیدم که بر سر راه نشسته اند که هرگز در چنین جائی نمی نشستند پس چون نظر حضرت بمن افتاد تبسم فرمودند به حیثیتی که دندانهای حضرت ظاهر شد حضرت امیر المؤمنین گفتند همیشه خوشحال و خندان باشید و هر روزی ترا بشارتی تازه باشد پس حضرت فرمودند که یا علی اعرابی را طلب

می کنی که ناقه را به تو فروخته است که زرش را بدهی؟

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۶

فرمودند که آری و اللَّه پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمودند که آن که ناقه را به تو فروخت جبرئیل بود و آن که خرید میکائیل بود و ناقه از ناقهای بهشت بود و دراهم از جانب ربّ العالمین بود تعالی شانه پس صرف کن در خیر و از تنگی مترس.

و گرفتن حضرت فاطمه ممکن است که از روی مزاح باشد و چون صورتش صورت دعوی بوده ممنوع شده باشند یا حضرت به عمومات دعوی عمل کرده باشند و در خصوص که حکم نازل شد دیگر نکرده باشند یا اینها از بشریّت بوده باشد و منافات با عصمت ندارد و ترک اولی باشد چنانکه حضرت موسی از روی غضب للّه هارون را گرفت با آن که هارون معصوم بود ظاهرا سوره هل اتی بعد از این واقعه باشد که همه ایثار فرمودند.

باب فضل سقی الماء

(قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه اوّل ما یبدأ به فی الآخره صدقه الماء یعنی فی الأجر) این بابی است که در فضیلت آب دادن به تشنگان و بحسب ظاهر شامل است برکه ساختن را و چاه کندن در راهها و کاریز در آوردن را از جهه رضای الهی.

منقول است در موثق از طلحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که اول چیزی که ابتدا می کنند به آن در آخرت تصدق آبست یعنی در ثواب ابتدا به آن می کنند (و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه انّ اللَّه تبارک و تعالی یحبّ ابراد الکبد الحرّی

و من سـقی کبدا حرّی من بهیمه و غیرها اظلّه اللَّه فی ظلّ عرشه یوم لا ظلّ الّا ظلّه) و در موثق کالصـحیح منقولست از ضـریس که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد سرد کردن جگر گرم را و هر که آب دهد تشنه را که جگرش از تشنگی گرم شده باشد حتی حیوانات را حق سبحانه و تعالی در روز قیامت او را در سایه عرش خود جای دهد روزی که سایه نباشد سایه نباشد مگر سایه عرش.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۸

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که بهترین تصدقات سرد کردن جگر گرم است.

و کالصـحیح از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه علیه منقول است که اعرابی به نزد رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله آمد و گفت یـا رسول اللَّه عملی یاد ده بمن که به سـبب آن عمل داخل شوم در بهشت حضـرت فرمودنـد که طعام خود به همه کس بخوران و بهر که رسـی سـلام کن گفت ندارم حضـرت فرمودند که شتر داری گفت بلی فرمودند یک شتر را مقرر ساز که از جهه جمعی آب بیـاورد که همه آب ندارنـد و یـک روز نه یـک روز آب دارنـد که در این صورت اگر شتر بمیرد یا مشـگت بدرد هنوز تلف نشده باشد و شترت نمرده باشد که بهشت از برای تو واجب شود و فی الحقیقه سبب حیات جمعی می شود (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من سقی الماء فی موضع یوجد فی الماء کان کمن

اعتق رقبه و من سقی الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیا نفسا و من احیا نفسا فکانّما احیی النّاس جمیعا) و بهشت سند صحیح و یک حسن کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که آب بدهد در موضعی که آب یافت شود چنان است که بنده آزاد کرده باشد و هر که آب دهد در جائی که آب یافت نشود همان است که جانی را زنده کرده است و هر که جانی را زنده کند چنان است که عالمی را زنده کرده باشد و بسیار باشد که از این شخص چندین هزار نفس به همرسد.

و در صحیح از ابو حمزه منقول است که حضرت سید الساجدین صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۹

اللّٰه علیه فرمودند که هر که مؤمنی گرسنه را طعام دهد حق سبحانه و تعالی او را از میوه های بهشت بخوراند، و هر که تشنه را آب دهد حق سبحانه و تعالی او را از شراب ناب بهشت سیراب گرداند.

و در موثق سکونی منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که آب دهد یک شربتی از آب در جائی که آب یافت شود بعدد هر آب دادنی هفتاد هزار حسنه در نامه عمل او بنویسند، و اگر در جایی باشد که آب یافت نشود چنان باشد که ده بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد.

و در صحیح از ربعی منقول است که هر که برادر مؤمن را لوجه اللّٰه طعام دهد چنان است که صد هزار نفس را طعام داده باشد.

باب ثواب اصطناع المعروف إلی العلویّه

این بابی است در

بیان نیکی کردن به فرزندان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و احادیث این باب بعضی دلالت بر علویه دارند صریحا و صدوق در امالی و غیر آن ذکر کرده است و بعضی دلالت بر ذریّت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می کند و ذریّت اخصّ اند از علویه و شامل حسنی و حسینی هستند بی دغدغه و آن چه از دختران حضرت فاطمه زهرایند مثل اولاد جعفر طیار اظهر آن است که ایشان نیز ذریتند و هم چنین جمعی که والده ایشان سید باشد اظهر آنست که ذریتند اگر چه مشکل است خمس و زکات به ایشان دادن، و رد مظالم به ایشان می توانی داد علی الا ظهر و بعضی از اخبار بلفظ اهل البیت است شامل اولاد امیر المؤمنین هست بی دغدغه و در مشمول آن مر اولاد بقیه سادات را خلاف است، و شکی نیست که اعانت مسلمانان ثوابست و در اعانت مؤمنان بیشتر، و در اعانت غیر علوی به اعتبار نسبت خویشی به حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله اگر مؤمن باشند بیشتر است و علوی بیشتر و فاطمی بیشتر (قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه من صنع إلی احد من اهل بیتی یدا کافیته یوم القیمه) در قوی کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۱

علیه که حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که نیکی کند به شخصی از اهل بیت من در روز قیامت من مکافات خواهم کرد او را به شفاعت (و قال صلّی اللّٰه علیه و آله انّی شافع یوم القیمه لاربعه اصناف و لو جاءوا

بذنوب اهل الدّنیا رجل نصر ذرّیتی و رجل بذل ماله لذرّیتی عند الضّیق و رجل احبّ ذرّیتی باللّسان و القلب و رجل سعی فی حوائج ذرّیتی اذا طردوا و شرّدوا) و بطرق متکثره کالصحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که در روز قیامت من شفاعت خواهم کرد البته از جهه چهار طایفه هر چند گناهان ایشان مثل گناهان کل اهل دنیا باشد.

اول: شخصی که یاری کند ذریّت مرا دویم: شخصی که مال خود را به ذریّت من بدهد. اگر چه از وجه خمس یا حق امام باشد.

سیم: شخصی که دوست دارد ذریّت مرا به زبان و دل به آن که با ایشان محبّت قلبی داشته باشد و اگر جائی حرف خیری توان گفت بگوید.

چهارم: کسی که سعی کند در قضاء حوائج ذریّت من در وقتی که ایشان از شهر یا از در خانه أرباب دنیا رانده شوند.

ابن جمهور أحسایی از علامه حلی روایت کرده است در کتاب غوالی اللّئالی که چون اهل قم همیشه شیعه بودند خلفاء بنی عباس غالبا نواصب را بر ایشان والی می کردند تا آن که جمعی از سادات را شهید کردند علویه فرزندان خود را برداشت و از قم بیرون آورد که مبادا آنها را بکشند و از شخصی تفحص

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۲

نمود که در کجا تعیش می توان کرد او گفت در بلخ شیعیان هستند و بزرگی در بلخ هست که رعایت ذریّت مطهره می کند و خمس به سادات می دهد علویه با اولاد متوجه بلخ شدند تا به مشقت بسیار در زمستان بسیار سردی به بلخ

رسـیدند و تفحص احوال آن بزرگ نمودنـد و نشان گرفتند تا به نزد او رسـیدند و احوال خود را به او گفتند آن بزرگ گفت که گواه داریـد بر سـیادت گفتند داریم اما در قم اند گفت بروید چون گواه ندارید به شـما خمس نمی توانم داد این جماعت گریان و از سـرما لرزان از پیش او برگشـتند و احوال جا پرسـیدند شخصی گفت که کاروانسرائی هست که فقرا و مساکین در آنجا می باشـند علویه متوجه آنجا شـد اتفاقا در مجلس آن بزرگ مجوسـی بود چون این واقعه را دید او را رقت شده از عقب آن علویه آمـد و عرض نمود که مرا خانه هست اگر به خانه من آییـد بـد نیست علویه متوجه خانه او شـد و آن مجوسـی پیشتر رفت و عیـال و اطفال خود را از منزلی که می بودنـد بیرون کرد به منزلی دیگر و ایشان را به جای خود جا داد و ایشان از تنور گرم شدنـد و طعامی از جهه ایشان رسانیـد و زنان خانه اش را گفت که شـما بروید و ایشان را تسلّی دهید و با ایشان صـحبت بدارید تا از غم بدر آیند چنان کردند تا شام شد علویه به زنان مجوسیه گفت برخیزید تا نماز کنیم ایشان گفتند ما گبریم نماز نمی کنیم آن علویه بسـیار متأثر شـد که گبری اعانت ایشان کرده است نمازها را به جا آورد و مشـغول تضـرع و زاری شد که خداونـدا چنـانکه این گبران مـا را اعانت کردنـد و جا دادنـد خداونـدا نور ایمان در دل ایشان در آور که معاشـرت با کفار نیز مشکل است.

و آن مجوسی با عیال خود بخواب رفتند

مجوسی در واقعه دید که قیامت قایم شده است و همه مردمان بحال خود درمانده اند و تشنگی بر او غلبه کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۳

است احوال آن را از اهل محشر پرسید گفتند آب در این صحرا نیست مگر در حوض کوثر که از خاتم پیغمبران است او متوجه حوض شد تا رسید ساقی حوض کوثر حضرت امیر کل امیر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تو گبری و بغیر از مؤمنان کسی از این آب نمی خورد و در این سخن بودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فریاد کردند که یا علی او را آب ده که ذریّه ما را در خانه خود جا داده است و با ایشان نیکی کرده است حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آب به او دادند و چون بسیار لذیذ بود و او بسیار تشنه در وقت آشامیدن آب به جامه او ریخته بود پس بیدار شد و به نزد آن علویه آمد در نصف شب و او در دعا بود و چون رسید اول گفت اسلام را عرض کن تا مسلمان شوم و بعد از کلمات اسلام و ایمان واقعه خود را ذکر کرد و از آبی که بر رخت او ریخته بود رختهای او تر بود با نهایت خوشبوئی و در همان شب هفتاد کس از خویشان خود را آورده و همه به شرف اسلام مشرف شدند و همه جامهای سفید به همرسانیده در زی مسلمانان در آمدند و آن شب را عید کردند.

و چون صبح شد و نماز کردند بزرگ بلخ در خانه ایشان را زد چون در گشودند و این جماعت را

در زی مسلمانان مشاهده کرد او در تعجب بود و این جماعت در تعجب که چه وجه دارد آمدن او بدر خانه ایشان نو مسلمان سر کرد و واقعه خود را بیان گرد آن بزرگ گفت سبحان اللّٰه من نیز چنین واقعه دیدم و چون به نزد حوض رفتم ساقی کوثر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که گواه بیار که مسلمانی تا ترا آب دهم و بعد از آن سر کردند به توبیخ و سرزنش که این جماعت با این حال که آمدند نه احتمال داشت که راست گویند و بر تقدیر عدم سیادت نه مسلمان بودند باری بمن آب ندادند و من از دهشت آن واقعه بیدار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۴

شدم و تشنگی بر من غلبه کرده است و هر چند آب می خورم سیراب نمی شوم و تشنگی من ساکن نمی شود مرا به نزد آن علویه بر و چون به نزد او رفت بعد از عذر خواهی و حکایت واقعه گفت که اکثر یا نصف بلخ از من است نصف آن را به تو می دهم و هر چه دارم نصف آن از تست که از تقصیر من بگذری و نزد من آیی آن علویه گفت که چون این جماعت به شرف اسلام مشرف شده اند خلاف مروتست که ایشان را بگذارم و لیکن من از تقصیر تو گذشتم.

و حکایت عبد اللّٰه بن مبارک را نیز نقل کرده است که هر سال بحج می رفتم و در سالی که اراده داشتم به بازار رفتم که شتر بخرم دست بهم نداد و چون برگشتم زنی را دیدم که در راه مرغی مرده را برداشت و در زیر چادر خود پنهان

کرد عبـد اللَّه گفت که پیش آن زن رفتم و گفتم ای أمه اللَّه مسـلمانی یا کافر گفت ترا با من چکار گفت دیـدم که مرغ مرده را برداشتی و قسـمش دادم گفت شوهرم سـید بود او را کشتند و فرزندان یتیمی دارم و دو روز و سه روز صبر می کنم و چون نزدیـک به هلاـک می رسـیم و میته بر ما حلال می شود می بریم و بقـدر لا یموت می خوریم با خود گفتم که تو می خواهی بحج روی ثواب کدام حج باین می رسد گفتم یا أمه اللَّه دامان چادر را بگشا و این جزوی را خرج کن و چون مضطر شوی به نزد من آی و آن سـال بحـج نرفتم و چون حجاج بیت اللَّه الحرام برگشـتند هر که بمن می رسـید می گفت ای عبـد اللَّه ترا در جمیع مشـاعر دیـدیم کجـا رفتی و من می گفتم اشـتباه کرده تا از کثرت اقاویل ایشان با خود گفتم در اینجا سـرّی خواهـد بود تضـرّع کردم که حـق سـبحانه و تعـالی این سـر را بر من ظـاهر سـازد چـون بخواب رفتم در واقعه بمن گفتنـد که چون از جهه رضـای الهی اعـانت آن علویه کردی حق سـبحانه و تعـالی ملکی را بصورت تو آفریـده است که تا قیام قیامت به نیابت تو حج کند،

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۵

و علامه در آخر قواعد وصیتی نوشته است به شیخ فخر الدین و در آنجا مبالغه بسیار کرده است در اعانت ذریّت مقدسه مطهره (و قـال الصّادق صـلوات اللَّه علیه اذا کان یوم القیمه نادی مناد أیّها الخلائق أنصـتوا فانّ محمّـدا یکلّمکم فینصت الخلائق فیقوم النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله فیقول یا

معشر الخلائق من كانت له عندی يد او منّه او معروف فليقم حتّی اكافيه فيقولون بآبائنا و أمّهاتنا و أیّ يد و أیّ منّه و أیّ معروف لنا بل اليد و المنّه و المعروف للّه و لرسوله علی جميع الخلائق فيقول لهم بلی من اوی احدا من اهل بيتی او برّهم او كساهم من عری او اشبع جائعهم فليقم حتّی اكافيه فيقوم أناس قد فعلوا ذلك فياتی النّداء من عند اللّٰه تعالی يا محمّد يا حبيبی قد جعلت مكافاتهم إليك فاسكنهم من الجنّه حيث شئت قال فيسكنهم فی الوسيله حيث لا يحجبون عن محمّد صلوات اللّٰه عليه و آله و اهل بيته صلوات اللّٰه عليهم) و كالصحيح منقولست از ابو حمزه از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه كه چون روز قيامت می شود منادی ندا كند كه ای خلايق خاموش باشيد كه محمد با شما سخن می گويد پس خلايق همه خاموش شوند پس حضرت سيّد المرسلين صلی اللّٰه عليه و آله فرمايد كه ای خلايق هر كس كه او را بر من احسانی باشد يا انعامی يا نيكی پس برخيزد تا او را عوض بدهم و تلافی كنم پس همه خلايق گويند كه پدران ما و مادران ما فدای تو باد يا رسول اللّٰه ما را بر تو چه احسان و انعام و نيكی است بلكه احسان و انعام و نيكی خدا را و رسول خدا راست بر جميع خلايق، پس حضرت فرمايد كه بلی هست هر كه جا داده باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۶

احدی از اهل بيت مرا يا به ايشان نيكی كرده باشد يا برهنه ايشان را پوشانيده باشد يا گرسنه ايشان را سير

کرده باشد پس برخیزد تا او را مکافات دهم پس جمعی که این کارها کرده باشند برخیزند پس ندا از حضرت رب العزّه در رسد که ای محمد ای محبوب من یا دوست من یا محب و محبوب من مکافات ایشان را به تو گذاشتم ایشان را در هر جائی که خواهی در بهشت ساکن گردان، پس ایشان را در وسیله که اعلای مراتب بهشت است جا دهد در جائی که محجوب نباشند از دیدن حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم اجمعین، و در بعضی نسخ اجمعین هست از جهه تاکید و از جهه اعانت ایشان آیه مودّت کافی است چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که مودّت و محبت خویشان آن حضرت صلی اللّه علیه و آله مزد رسالت آن حضرتست و مودّت لازم دارد جمیع آن چه را مذکور شد اگر چه مودّت معصومین ذریّت دوستی اطاعت است، و مودّت باقی دوستی احسان و انعام و اکرام است و از آن جمله است دادن حق ایشان از خمس.

و کالصحیح منقولست از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که چون روز قیامت قایم شود و حق سبحانه و تعالی پیشینیان و پسینیان را در یک صحرا حشر کند ظلمتی همه را احاطه کند که همه به فریاد درآیند و گویند که پروردگارا این ظلمت را بردار از ما پس جمعی بیایند که نور ایشان پیش پیش ایشان آید و صحرای قیامت از نور ایشان روشن شود پس اهل محشر گویند که آیا ایشان پیغمبرانند ندا رسد که ایشان پیغمبران نیستند، پس گویند که آیا ایشان فرشتگانند

ندا رسد که ایشان فرشتگان نیستند، پس گویند که آیا ایشان شهیدانند ندا رسد که ایشان شهدا نیستند، پس گویند که پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۷

ایشان کیستند ندا رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید پس اهل محشر از ایشان پرسند که شما کیستید ایشان گویند که ما علویّانیم ما ذریّت محمدیم رسول خدا، و ما اولاد علی ولی اللّه ایم ماییم مخصوصان به کرامتهای الهی ماییم ایمنان از عذاب الهی پس ندا رسد به ایشان از جانب خداوند رحمان که شفاعت کنید دوستان خود را و اهل مودّت خود را که شما ایشان را دوست دارید یا ایشان با شما دوستی کرده باشند و شیعیان خود را پس هر کرا شفاعت کنند شفاعت ایشان مقبول گردد.

و کالصحیح منقول است که حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه فرمودند که نظر کردن به ذریّت ما عبادتست پس عرض نمودند که نظر کردن بائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم عبادتست یا بجمیع ذریّت حضرت فرمودند که نظر کردن به همه ذریّت حضرت سید المرسلین صلوات اللَّه علیه عبادتست و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نفس نبی است نظر به ذریّت آن حضرت نیز عبادتست علی الاظهر.

و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله منقول است که چون در مقام محمود شفاعت خواهم ایستادن شفاعت خواهم کرد اصحاب کبایر امت خود را و حق سبحانه و تعالی قبول خواهد فرمود و اللَّه که شفاعت نخواهم کرد کسی را که ذریّت مرا آزاری رسانیده باشد.

و در صحیح از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله منقول است که هر که خواهد وسیله داشته باشد از جهه

شفاعت من او را یا احسانی بر من داشته باشد که البته او را شفاعت کنم باید که احسان کند به اهل بیت من و ایشان را خوشحال گرداند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۸

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله که هر که یکی از اهل بیت مرا در دار دنیا احسان کند به قیراطی که بیست یک مثقال باشد در روز قیامت تلافی خواهم کرد آن را به قنطاری و مشهور در تفسیر قنطار پوست گاویست که پر از طلا کنند، و احادیث بسیار وارد است که دوستان حضرت فاطمه زهرا و دوستان ذریّت او و دوستان شیعیان آن حضرت صلوات اللّٰه علیها از آتش دوزخ آزادند و این معنی از ضروریات دین اهل اسلام است که نیکی با ذریّت ایشان مطلوب الهی است و احتیاج بذکر احادیث نیست و لیکن تیمنا و تبرکا مزین شد این کتاب بذکر ایشان و دیگر خواهد آمد.

باب فضل الصّدقه

اشاره

این بابی است در بیان فضیلت تصدقات اعم از واجب و سنت و گاهی در مستحبات اطلاق می کنند و آیاتی که در این باب واقع است از حد حصر بیرونست و اگر کسی اندکی عربی داند اکثر آیات را می فهمد و إن شاء اللّٰه در تفسیر قرآن بسط آنها خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی

[قیامت و صدقه]

(قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ارض القیمه نار ما خلا ظلّ المؤمن فانّ صدقته تظلّه) منقول است در قوی از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله که زمین صحرای قیامت بمنزله آتش است در گرمی یا آتش است چون آفتاب نزدیکست بمقدار ثلث فرسخ و الحال که چهار هزار ساله را هست در تابستان بلاد ما یک ساعت توقف در آفتاب نمی توان کرد و در مانند حجاز که مکه معظمه و مدینه مشرفه و ما بین الحرمین است سنگها را گداخته که مانند شبکه شده است به اعتبار آن که اندکی به آفتاب نزدیکتر است بغیر از سایه مؤمن که آتش نیست به سبب آن که تصدق او سایه بان او می شود در آن صحرا یا آن که به سبب تصدق در سایه عرش خواهد بود و چون تصدق سبب آنست پس گویا که در سایه صدقه است

[صدقه نفی فقر می کند]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه البرّ و الصّدقه ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن صاحبهما سبعین میته سوء)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۰

و کالصحیح بلکه در صحیح چون صحیح است از صفوان و ارسالی شده است و چون صفوان از اهل اجماع است ارسال ضرر ندارد که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بر والدین و اجداد اربعه هر چند بالا بروند که والدین اند یا در

حکم والـدین و به ایشان نیکی کردن یا مطلق نیکی و تصـدق و آن هر عمل خیریست که للّه کنند این هر دو دفع می کنند فقر و احتیاج بخلق را و عمر را زیاد می کنند و دفع می کنند از کسانی

که برّ و صدقه داده اند هفتاد مرگ بد را مانند سوختن و غرق شدن و ناگاه مردن چون بی استعداد است و زیادتی عمر به سبب صدقه منافات ندارد با آن که در قرآن مجید واقع شده است که چون اجل نزدیک رسد ساعتی پیش و پس نمی شود چون آن چه مقدر است معلق است مثلا در لوح محو و اثبات مکتوبست که اگر این بنده از اعمال خیر و شر هیچ یک نکند عمر او پنجاه سال باشد و اگر کارهای خوب کند که حق سبحانه و تعالی آنها را سبب زیادتی عمر کرده است عمر او نود سال شود و اگر قطع رحم کند و زکوات و اخماس را ندهد کم شود و بیست سال شود چنانکه اسباب دیگر را مقرر ساخته است که اگر کسی او را نکشد بحسب مزاجی که حق سبحانه و تعالی از جهه او مقرر فرموده است عمر او ممکن است که هشتاد سال شود و شخصی او را در سن بیست بکشد و از این جهت است که او را در عوض می کشند و هم چنین در ثواب و عقاب که به سبب اعمال خیر ثواب زیاده می شود و به سبب اعمال بد عقاب زیاده می شود و هیچ یک از اینها منافات با قضا و قدر ندارند چون این اعمال نیز از قضا و قدر است.

[مداوای مریض با صدقه]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه داووا مرضاکم بالصّدقه و ادفعوا البلاء بالدّعاء و استنزلوا الرّزق بالصّدقه فانّها تفکّ من بین

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۱

لحیی سبعمائه شیطان و لیس شی ء اثقل علی الشّیطان من الصّدقه علی المؤمن و هی تقع فی ید

الربّ تبارك و تعالى قبل ان تقع فی یـد العبـد) کلینی از عبد اللّه بن سـنان روایت کرده است و طریق صدوق بعبد اللّه صـحیح است که آن حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که مـداوا کنیـد بیمـاران خود را به تصـدق و این مجرب این بنـده است و هم چنین بقیه و دفع کنیـد بلا۔را به دعا و رزق را از جهه خود به زیر آوریـد به سـبب تصـدق چون در آسـمانست تقـدیر آن یا به باران که از جانب آسـمان می آید به درستی که هر چه صدقه می دهد از دهان هفتصد شیطان بیرون می آورید که هر یک از این هفتصـد به نحوی وسوسه می کننـد یکی می گویـد که در اینجـا مـده که ریـا می شود مع هـذا نـدادن ریاست دیگری می گوید که این مسـتحق نیست دیگری می گوید که اگر مستحق باشد فلانی مستحق تر است دیگری می گوید که صرف توسعه بر خانه بهتر است و علی هـذا القیاس چون هیـچ کس نیست که شـیطان وسوسه او نکرده باشـد و همین که به ساعتی دیگر می افتد قوت شـیطان بیشتر می شود و دادن مشکلتر است و غرض از تعلیل آنست که چون صدقه بر نفوس شاق است ثوابش بیشتر است و سببیّت آن در مطالب ادخل است و چیزی بر شیطان دشوارتر از تصدق بر مؤمنان نیست چون ثوابش بیشتر است.

و این تصـدق را اول حق سـبحانه و تعالی می گیرد و به سایل می دهد چنانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است که اوست که می گیرد تصـدقات را و در اصـطلاح این نوع کلام را از تنزلات الهی می نامند چون جلال و عظمت الهی اقتضای آن می کند که فرموده

است که اگر همه کافر شوید ضرری به پادشاهی او ندارد و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۲

همه عابد شوید چیزی بر پادشاهی او نمی افزاید با آن که چنین است فرموده است که اول صدقه بدست من می آید یعنی غرض از تصدق رضای الهی است پس می باید که شما را بر فقیران منتی نباشد و می باید که رغبت شما در آن عظیم باشد چون خداوند شما می گیرد و می باید که هر چه نفیس تر باشد به او بدهید و می باید که غرضی بغیر از رضای او نداشته باشید و در این امر مبالغه شده است که بعد از دادن از او بگیرید و ببوسید و بر چشم گذارید و به سایل دهید که گویا بدست او رسیده است که چون از جهه رضای او داده اید گویا بدست او داده اید.

و باید که مطلقا این ظواهر در خاطر کسی خطور نکند که دغدغه کفر می شود و اگر اعتقاد باین ظواهر کند البته کافر است بلی محتمل است که بد نباشد که با خود گوید که من نمی فهمم این عبارات را که مراد الهی از اینها چیست اگر معصوم نفرموده باشد یا نهایت ظهور نداشته باشد چنانکه در اینجا ظاهر است که دست دیگر در میان در نیامد مگر آن که توجیه کند که مراد از دست خدا دست فرشتگان است به نحوی که جزم داشته باشد که ظاهرش مراد نیست و این توجیهات بر سبیل احتمال باشد اما کسی که عارفست بلغت عرب و عجم می داند که امثال این مجازات شایع است چنانکه می گویند دست پادشاهان بالای دستهاست و مراد ایشان قوت و شوکت است یا احسان و

[صدقه هفتاد بلا دفع می کند]

(و قال صلوات اللَّه علیه الصّدقه بالید تقی میته السّوء و تدفع سبعین نوعا من انواع البلاء و تفکّ عن لحیی سبعین شیطانا کلّهم یأمره ان لا یفعل) و در صحیح از عبد اللَّه منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که تصدق بدست خود دادن نگاه می دارد از مرگ بد و دفع می کند هفتاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۳

نوع از انواع بلا- را یعنی اگر کسی هفتاد بلا داشته باشد و تصدّق کند همه دفع می شود یا آن که هفتاد نوع از انواع بلا به سبب تصدق دفع می شود و آن انواع را حق سبحانه و تعالی می داند یا آن که غرض از هفتاد کثرتست هم چنان که ظاهرا مراد از هفتصد نیز کثرتست تا مخالفت نباشد میان این دو حدیث یا آن که هفتصد عدد باشند و هفتاد نوع که هر کسی را ده شیطان از یک نوع موکل باشد که ده عدد از فقر ترسانند و ده عدد وجهی دیگر گویند چنانکه مذکور شد با آن که اگر غرض رضای الهی باشد هفتصد مانع باشد و اگر مقصودی نداشته باشد هفتاد معارض داشته باشد

[مریض با دست خود صدقه دهد]

(و قال صلوات اللَّه علیه یستحبّ للمریض ان یعطی السّائل بیده و یامر السّائل ان یدعو له) و در حسن کالصحیح از عبد اللَّه بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که سنت است بیمار را که بدست خود صدقه به سایل دهد و خود به سایل بگوید که از جهه او دعا کند.

و کالصحیح منقول است از محمد که عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه که دو پسرم

فوت شدند و یک پسرک صغیری مانده است حضرت فرمودند که تصدق کن از جهه او تا بماند و چون خواستم که برخیزم حضرت فرمودند که طفل را بگو که بدست خود بدهد اگر چه پاره نان باشد و اگر چه اندکی باشد و هر چه را بقصد رضای الهی دهی بزرگست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که به سنگینی ذره عمل خیر می کند ثواب آن را یابد و هر که به سنگینی ذره عمل شر کند جزای آن را می یابد و حق سبحانه و تعالی می دانست که همه کس قدرت بر بنده آزاد کردن ندارند طعام دادن مؤمن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۴

بمنزله بنده آزاد کردن کرده است.

و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله منقولست که تصدق کنید اگر چه یکمن خرما باشد تصدق کنید اگر چه بعضی از صاع باشد، اگر چه یک قبضه باشد، اگر چه بعضی از قبضه باشد، اگر چه یک خرما باشد، اگر چه بعضی از خرما باشد و اگر چه هیچ چیز نداشته باشد به زبان خوش سخن گفتن بمنزله تصدق است زیرا که در روز قیامت حق سبحانه و تعالی خواهد فرمود که آیا با تو چنین و چنین انعام و اکرام نکردم آیا ترا شنوا و بینا نکردم آیا مال و فرزندانت ندادم بنده گوید که بلی همه احسانها کردی پس فرماید که ببین از برای خودت چه کردی هر چند نظر کند از چهار جانب خود چیزی نیابد که سبب خلاصی او باشد از آتش جهنم)

[روز را با صدقه شروع کنید]

(و قال صلوات اللّه علیه باكروا بالصّدقه فانّ البلايا لا

تتخطّاها و من تصدّق بصدقه اوّل النّهار دفع اللّه عنه شرّ ما ينزل من السّماء فى ذلك اليوم فان تصدّق اوّل اللّيل دفع اللّه عنه شرّ ما ينزل من السّماء فى تلك اللّيله) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه منقولست كه هر بامداد تصدق كنيد تا حايل باشد بلاها را و بلاها از تصدق در نمى توانند گذشت بلكه او مدافعه مى نمايد و كسى كه اول روز تصدقى بكند حق سبحانه و تعالى دفع مى كند از او شر آن چه از آسمان نازل مى شود در آن روز و اگر در اول شب تصدق كند حق سبحانه و تعالى دفع مى كند از او شر آن چه را نازل مى شود از آسمان در آن شب و بر اين مضمون احاديث بسيار وارد شده است.

از آن جمله كالصحيح منقول است از ابو ولاد كه گفت از آن حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۰۵

صلوات اللّه عليه شنيدم كه بسيار مى فرمودند كه بامداد تصدق كنيد و راغب باشيد در تصدق در آن وقت كه هر مؤمنى كه تصدقى بقصد رضاى الهى بكند و غرضش آن باشد كه شر آن چه نازل مى شود در آن روز از او دفع شود البته حق سبحانه و تعالى او را حفظ كند از بلاهاى آن روز.

و در حسن كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّه عليه منقول است كه هر كه در صبحى تصدق كند حق سبحانه و تعالى نحوست آن روز را از او دفع كند.

و كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّه عليه منقول است كه فرمودند كه ميان من و منجمى قسمت زمينى بود و آن مرد به ملاحظه ساعت خوب گردد

در آن ساعت از خانه بیرون آمد و من در ساعت نحس بیرون رفتم و چون قسمت کردیم حصه بهتر بمن افتاد پس آن مرد دست بر هم زد که هرگز چنین روزی پیش نیاید مرا من گفتم من بگویم واقعه ترا، خود گفت که من اعتقاد به ساعت دارم و شما را در ساعت نحس از خانه بیرون آوردم و خود در ساعت سعد، و قسمت بهتر به شما افتاد حضرت فرمودند که پدرم فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که خواهد نحوست آن روز از او دفع شود پس باید که اول روز تصدق بکند تا حق سبحانه و تعالی نحوست آن روز را از او دفع کند و هر که خواهد که نحوست شب دفع شود باید که اول شب تصدق کند تا نحوست آن شب از او دفع شود و من چون از خانه بیرون آمدم تصدق کردم پس تو نیز من بعد اگر باین عمل کنی از برای تو بهتر است از علم نجوم و از این باب احادیث بسیار است که بعضی استدلال کرده اند به این ها بر صحت علم نجوم و بر آن که سعادت و نحوست به سبب نجوم است و بعضی بر بطلان استدلال نموده اند و حق آنست که دلالت بر هیچ طرفی نمی کند و لازم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۶

نیست که نحوست از نجوم باشد و هیچ شک نیست که در هر شب و هر روز بلاها می باشد و آمدن از آسمان یا به اعتبار آنست که لوح محو و اثبات و لوح محفوظ در آسمان است و بسیار است

که اطلاق آسمان بر جهه فوق صوری و معنوی می کنند چنانکه اگر عالمی بگوید که خدا بر بالای سر آگاهست مرادش را تاویل می توان کرد که جهه فوق معنوی اراده کرده است و عبارات عوام را نیز تاویل می باید کرد و حکم بکفر ایشان بمجرد این اقوال نمی توان کرد چون افعال مسلمین محمول است بر صحه و اگر هفتاد احتمال بد داشته باشد و یکی خوب حمل بر خوب می باید کرد (و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله انّ اللّٰه لا اله الّا هو لیدفع بالصّدقه الدّاء و الدّبیله و الحرق و الغرق و الهدم و الجنون و عدّ صلوات اللّٰه علیه سبعین بابا من الشرّ) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که بتحقیق که آن خداوندی که بجز او خداوندی نیست البته دفع می کند به سبب صدقه دردها را و دبیله را و آن دملی چند است که در جوف بهم می رسد و غالبا می کشد و دفع می کند سوختن و غرق شدن و خانه بر سر فرو آمدن و دیوانگی را و آن حضرت هفتاد نوع از بلاهای بد را شمردند.

و کالصحیح منقولست که یهودی بر حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله گذشت و گفت السام علیك و با زبان عبری با یکدیگر قریب باین عبارت می گفتند و چون به ایشان می گفتند که چرا چنین می گویید می گفتند ما در میان خود هم چنین سلام بهم می کنیم و مخصوص شما نیست حضرت در جواب او فرمودند که علیك صحابه گفتند که یا رسول اللّٰه غرض این یهودی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۷

ملعون این بود که مرگ

بر تو باد حضرت فرمودند که آن چه او گفت من به او رد کردم و بحسب دعای من می باید که مار سیاهی او را بگزد و بکشد پس یهودی به صحرا رفت و پشته هیمه آورد و مردمان منتظر بودند که یهودی را مار خواهد کشت چون دیدند که یهودی زنده برگشت هر کسی به فکری افتاد که ناگاه حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هیمه را بگذار چون هیمه را گذاشت در میان هیمه ماری سیاه ظاهر شد که چوبی یا سنگی را به دندان گرفته است پس حضرت به یهودی فرمودند که امروز چکار کردی گفت کاری نکردم مگر همین که این هیمه را آورده ام و دو ته نان خشک داشتم یکی را خوردم و دیگری را به درویشی تصدق کردم پس حضرت فرمودند که همین تصدق دفع بلا کرد از تو پس حضرت فرمودند که تصدق دفع می کند مرگ بد را از آدمی.

و در کالصحیح قریب باین از آن حضرت سلام اللّٰه علیه منقول است و عامه نیز این حدیث را بطریق متعدده روایت کرده اند مثل خاصه و تاویل کرده اند سخن آن حضرت را که مار سیاه او را می گزد یعنی قطع نظر از صدقه یا مشرف خواهد شد برگزیدن آن و خلافست که آیا این مار مار بود یا به اعجاز حضرت بلا بصورت مار مصور شد و معجزه دیگر اخبار آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بود از آینده و چنان شد.

و کالصحیح منقولست از وشاء که حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در بنی اسرائیل مردی [بود ظ] و او را فرزند نمی شد تا

عاقبت حق سبحانه و تعالی به او پسری کرامت فرمود و آن پسر را بسیار دوست می داشت و در واقعه به او گفتند که در شب زفاف پسرت خواهد مرد تا آن که چون شب زفاف شد آن پسر پیری را دید که بسیار ضعیف است دلش بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۸

او رحم آمد و او را طلبید و طعامی که از جهه او گذاشته بودند به آن مرد خورانید آن مرد گفت که مرا زنده کردی حق سبحانه و تعالی ترا زنده گرداناد و چون پدر مغموم بود که بنا بر خواب او فرزندش خواهد مرد به او نمودند در واقعه که از پسرت بپرس که چه کرد او گفت که تصدق کردم باز در خواب او آمدند که به سبب تصدق بلا از او دفع شد.

و کالصحیح از حسن بن جهم منقول است قریب باین.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که در بنی اسرائیل قحطی عظیم شد چند سالی پی در پی و زنی یک لقمه نان داشت و چون به دهن گذاشت که بخورد فقیری فریاد کرد که ای کنیز خدا گرسنه ام آن زن لقمه را از دهان خود در آورد و به سایل داد و طفلی داشت این زن و به صحرا رفته بود که هیمه بیاورد گرگ آمد و طفل را برد غوغا شد آن زن در عقب گرگ دوید که شاید طفل خود را بگیرد حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد و آن طفل را از گرگ ربود و به آن زن داد و به او گفت که ای کنیز خدا این لقمه عوض

آن لقمه است و حضرت فرمودند که بیمار و صحیح بدست خود تصدق کنند تا تاثیرش زودتر باشد.

و کالصحیح منقول است از محمد بن مسلم که در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بودم در مسجد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله که ناگاه کنگره های مسجد بر شخصی افتاد و به او ضرری نرسید حضرت فرمودند که از او بپرسید که امروز چکار کرده است گفت خرما در آستین داشتم وسایلی سؤال کرد یک خرما به او دادم حضرت فرمودند که به سبب همین خرما حق سبحانه و تعالی این بلا را دفع کرد و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که صدقه دفع می کند هفتاد بلا از بلاهای دنیا را با مرگ بد و بتحقیق که کسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۹

تصدق کند هرگز به مرگ بد نمی میرد و ثوابهای غیر متناهی از جهه او ذخیره است و در اخبار بسیار وارد شده است که صدقه مرگ بد را دفع می کند و هفتاد بلا را دفع می کند و از دهان هفتاد شیطان بیرون آورده می شود و حق سبحانه و تعالی اول می گیرد)

[صدقه سر دفع غضب خداوند می کند]

(و قال صلوات اللّٰه علیه و آله صدقه السّرّ تطفئ غضب الرّب جلّ جلاله) و مستفیض بلکه متواتر است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم که صدقه مستحبه را پنهان دادن فرو می نشاند غضب پروردگار را که جلال و عظمت او از آن عظیمتر است که وصف توان کرد آن را یا کسی دفع آن تواند کرد و غضب الهی عبارت از آنست که بدی بسیار کرده باشد که قابلیت شفاعت نداشته باشد نه آن

که مثل مخلوقین آزرده شود یا خوشحال شود که محل حوادث باشد چون مبرهن است که هر چه محل حوادث است حادثست و احادیث متواتره نیز از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم بر این مضمون وارد است.

و در صحیح از عمر بن یزید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه فرمودند که تصدق را آشکار کردن هفتاد نوع از بلا را دفع می کند و صدقه سر غضب الهی را فرو می نشاند.

(و روی عمّار عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه قال قال یا عمّار الصّدقه و اللّٰه فی السّرّ افضل من الصّدقه فی العلانیه و کذلک و اللّٰه العباده فی السّرّ افضل من العباده فی العلانیه) و در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که ای

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۰

عمار و اللّٰه که تصدق را پنهان دادن افضل است از تصدقی که آن را آشکارا دهند و هم چنین و اللّٰه عبادت در پنهان افضل است از عبادت در آشکار و هر دو محمول است بر تصدقات مستحبه و عبادات نافله چنانکه گذشت.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که پرسیدند از تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر صدقات را آشکار بدهید خوبست حضرت فرمودند که مراد از این زکات واجبست گفت عرض نمودم که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر مخفی به فقرا دهید بهتر است از جهه شما حضرت فرمودند که مراد از این زکات عبارت نافله است و دوست می داشتند یعنی ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم یا صحابه که فرایض را ظاهر سازند

و نوافل را پنهان به جا آورند.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در تفسیر آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که مخفی بهتر است فرمودند که غیر زکات مراد است و زکات را علانیه مطلوب است نه پنهان دادن و هم چنین نماز واجب را به جماعت در مساجد مطلوبست واقع ساختن و نوافل را در خانه مگر خاطر جمع باشد از ریا و مقصود متابعت دیگران باشد

[سائل به شب را رد نکنید]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا طرقکم سائل ذکر بلیل فلا تردّوه) و به اسناد سکونی منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر گاه مردی بر در خانه آید در شب و سؤال کند رد می کنید اگر چه زن را نیز رد نمی باید کرد و لیکن چون فرشتگان بصورت زنان نمی آیند اگر زن را

رد کند احتمال ندارد که فرشته را رد کرده باشد بخلاف مرد.

و در موثق کالصحیح منقول است از عبد اللّٰه بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در شب تصدق نمودن مرگ بد را دفع می کند و هفتاد نوع بلا را دفع می کند.

و در موثق منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که صدقه شب فرو می نشاند غضب الهی را.

و ایضا در موثق فرمودند که صدقه روز گناهان را می گدازد چنانکه آب نمک را و صدقه شب غضب الهی را فرو می نشاند و در صحیح از هشام بن سالم منقول است که چون شب تاریک می شد و پاره از شب می گذشت

حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه انبانی را پر از نان و گوشت و شاهی می کردنـد و خود بر دوش می گرفتند و بدر خانهای محتاجان اهل مدینه می بردند و در میان ایشان قسـمت می فرمودند و آن جماعت حضرت را نمی شناختند و چون آن حضـرت از دنیا رفتند دانسـتند که آن حضرت می برده اند چون چند روزی منقطع می شد از جهه اشتغال به تعزیه و همین نحو از حضـرت سـید الساجـدین و حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللّٰه علیهمـا منقـول است از آن جمله منقـول است در حسـن کالصـحیح از حمران بن اعین از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید السّاجدین صلوات اللّٰه علیه در شبانه روزی هزار رکعت نماز می کردند چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می کردند و پانصد درخت خرما داشتند نزد هر نخلی دو رکعت نماز می کردنـد و می فرمودنـد که نوافل را متفرق در مواضع بسـیار کردن مطلوبست تا همه آن مواضع از جهه او شهادت دهند در روز قیامت که او در ما نماز کرده است و چون برمی خواستند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۲

متوجه نماز شوند رنگ مبارک ایشان متغیر می شد و چون به نماز می ایسـتادند بمنزله بنده ذلیلی که نزد پادشاه جلیل ایسـتاده باشـد اعضای آن حضـرت از خوف الهی لرزان بود و هر مرتبه که نماز می کردنـد که گویا وداع نماز می کردنـد دیگر بعد از آن نخواهند کرد چنانکه در اخبار وارد شده است.

و روزی آن حضـرت نمـاز می کردنـد و ردا از یـک دوش آن حضـرت افتاد و حضـرت آن را درست نکردنـد تا از نماز فارغ شدند بعضی از اصحاب آن حضرت پرسیدند که

چرا درست نکردید ردا را حضرت فرمودند که رحمت باد مگر نمی دانی که نزد که ایستاده بودم به درستی که از نماز مقبول نیست مگر آن چه دل با خدا باشد پس آن مرد گفت که ما هلاک شدیم حضرت فرمودند که نه چنین است و لیکن حق سبحانه و تعالی نمازهای واجب را تمام می کند به نوافل اگر نقصانی شده باشد نوافل جبران می کند.

و داب حضرت این بود که در شبهای تار در وقت تاریکیها از خانه بیرون می آمدند و انبان را بر پشت می گرفتند و انبان پر از کیسهای شاهی بود و بسیار بود که گندم و جو را نیز بر دوش می کشیدند و گاه بود که هیمه را نیز بر دوش می بردند و به یک یک در خانها که می رسیدند در می زدند و هر که بیرون می آمد در خور او حصه به او می دادند و در وقت دادن به ایشان روی خود را می پوشانیدند تا کسی ایشان را نشناسد پس چون آن حضرت فوت شدند آن عطاها چند روزی منقطع شد از جهه مشغول تعزیت دانستند که آنها را حضرت می برده اند و چون حضرت را بر روی تخت گذاردند که غسل دهند دیدند که پشت آن حضرت مانند زانوی شتر پینه کرده بود از بس که بر دوش خود بار گذاشته به خانها برده بودند از جهه فقرا و مساکین، و روزی بیرون رفتند و ردای خزی بر دوش مبارک داشتند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۳

سایلی کشید و برد و با او سخن نگفتند، و چون بدن مبارکش از سرما متاثر می شد در زمستان جامه خز می پوشیدند و در تابستان می فروختند و بهای

آن را تصـدق می فرمودنـد و در روز عرفه جمعی را دیدند که از مردمان سؤال می کردند حضـرت فرمودند که رحمت باد در چنین روزی که اطفـال شـکم همه امیـد دارنـد که سـعید شونـد چون می بیننـد که درهـای خزینهـای گرم را گشوده انـد و آن حضـرت با مادر خود چیزی نمی خوردند شخصـی پرسـید که یا ابن رسول اللّٰه نیکی شـما بما در وصله رحم شما از همه کس بیشتر است چرا با مادر چیزی نمی خورید حضـرت فرمودند که می ترسم که من لقمه را بردارم که نظر مادر بر آن افتاده باشـد و خواهنـد که آن را بردارنـد و من سـبقت کرده بـاشم بر ایشـان و شخصـی عرض نمود که یا ابن رسول اللّٰه من شـما را بسـیار دوست می دارم حضـرت فرمودنـد که خداونـدا پناه به تو می برم از آن که مردمان مرا به سـبب بنـدگی تو دوست دارنـد و تو دشمن من باشی.

و بر یک ناقه بیست حج کردند که یک تازیانه بر آن شتر نزدند پس چون آن ناقه مرد فرمودند تا آن را دفن کردند که درنده ها گوشت آن را نخورند و خواهد آمد که از شتران بهشت خواهد بود و احوال آن حضـرت را از کنیز آزاد کرده آن حضرت پرسیدند او گفت که طول دهم یا اختصار کنم گفتند اختصار کن گفت هرگز در روز از جهه آن حضرت چیزی نیاوردم و در شب جای خواب او را نینداختم و روزی آن حضـرت رسـیدند به جمعی که غیبت آن حضـرت می کردند حضـرت ایستادند و فرمودند که اگر راست گویید حق سبحانه و تعالی مرا بیامرزد و اگر دروغ گویید حق سبحانه و تعالی

شما را بیامرزد و چون طالب علمی به خدمت آن حضرت می آمد می فرمودند که مرحبا خوش آمده و به وصیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۴

حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله عمل کرده پس می فرمودند که چون طالب علم از خانه بیرون آید نمی گذارد پای خود را برتر و خشکی مگر آن که از جهه او تسبیح می کنند تا هفتم طبقه زمین و صد خانه از اهل مدینه عیال آن حضرت بودند که جمیع اخراجات ایشان را آن حضرت می کشیدند و آن حضرت محظوظ بودند که بر سر سفره آن حضرت صلی اللّٰه علیه حاضر باشند یتیمان و کوران و زمین گیران و مساکینی که هیچ کار از ایشان نیاید و بدست خود لقمه به دهان ایشان می گذاشتند و هر که عیالی داشت از جهه عیال او جدا می دادند چیزی نمی خوردند تا مثل آن را تصدق نمی نمودند، و پیشانی مبارك آن حضرت هر سال هفت نوبت پوست می انداخت از بسیاری نماز و آنها را جمع می نمودند و بعد از وفات با آن حضرت دفن کردند، و آن حضرت بیست سال می گریستند و هر مرتبه که طعامی نزد آن حضرت می گذاشتند حضرت می گریستند تا آن که یکی از آزاد کردهای آن حضرت عرض نمود که وقت آن نیامد که اندوه و حزن شما منقضی شود حضرت فرمودند که رحمت باد ترا حضرت یعقوب پیغمبر صلی اللّٰه علیه را دوازده پسر بود و یکی از آنها غایب شد آن مقدار گریست که هر دو چشمش سفید شد و موی سرش سفید شد. و پشتش خم شد از غم و حال آن که پسرش زنده بود در دنیا

و من پـدر و برادران و اعمام و هفـده کس از اهل بیت خود را کشـته در دور خود دیـده ام چگونه حزنم منقضـی شود و اخبار دیگر وارد است در نقل طعام از ایشان به خانهای فقرا و مساکین به همین اکتفا شد

[صدقه و قرض]

(و قال صـلّی اللَّه علیه و آله الصّدقه بعشـره و القرض بثمانیه عشـر و صـله الاخوان بعشـرین و صله الرّحم بأربعه و عشرین) و در قوی از سکونی منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۵

علیه و آله فرمودند که تصدق را یکی ده می نویسـند و اقلا یکی را ده عوض می دهند در دنیا و قرض را یکی هجده و احسان برادران مؤمن یکی را بیست و احسان خویشان را یکی را بیست و چهار می نویسند و در دار دنیا عوض می دهند

[صدقه بر ذی رحم افضل است]

(و سـئل صلّی اللَّه علیه و آله أیّ الصّدقه افضل قال علی ذی الرّحم الکاشح) و در قوی از سکونی منقولست که از حضرت سید الانبیاء صـلی اللَّه علیه و آله پرسـیدند که کدامین صدقه بهتر است حضـرت فرمودند که تصدق بر خویشانی که دشمن باشند و دشـمنی کنند چون تصدق بر خویشان ثواب دارد با ثواب صـله رحم و اگر خویشان دشـمن باشـند قربت در آنجا آسانتر اسـت اگر چه صـدقه بر ایشـان مشـکلتر است و با نفس مجاهـده می بایـد کرد بجهاد اکبر (و قال صـلّی اللَّه علیه و آله لا صـدقه و ذو رحم محتـاج) و کالصـحیح منقول است که حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللَّه علیه و آله فرمودنـد که تصـدقی نیست هر گـاه خویش محتاجی باشد یعنی تا خویش فقیر داشته باشد بغیر او دادن مقبول نیست و خویشان اولایند از دیگران.

و منقول است در صـحیح از عمر بن یزید که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند که تصدق نمودن بر سائلانی که بر در خانها می آیند بهتر است یا به خویشان

حضرت فرمودند که هر که خویشی دوری داشته باشد به او دادن اجرش عظیمتر است.

و در حدیث کالصحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که صدقه و احسان بر خویشان اجرش دو چندان غیر ذی رحم است و زکوات واجبه را به ایشان دادن بهتر است اگر امامی مذهب باشند و اگر غیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۶

اثنا عشری باشند پس اگر عداوت با اهل بیت داشته باشند به ایشان نمی باید دادن و اگر عداوت نداشته باشند می توان داد. و احادیث بسیار بر این مضمون منقول است از ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم و آیات و احادیث صحیحه متواتره وارد است بر آن که صله رحم می باید کرد و از ایشان قطع نمی باید کرد و بهترین صلات احسان مالی است خصوصا هر گاه پریشان باشند پس اگر شیعه باشند زکات و خمس واجب را به ایشان دادن اولی است با شرایط دیگر که گذشت.

[از رحمت الهی دور است کسی که بار خود را بر دوش مردمان اندازد]

(و قال صلّی اللّٰه علیه و اله ملعون ملعون من القی کلّه علی النّاس ملعون من ضیّع من یعول) و کالصحیح منقول است که حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که از رحمت الهی دور است در دنیا و از رحمت الهی دور است در عقبی کسی که بار سنگین خود را بر دوش مردمان اندازد به آن که زن خود را مثلا که واجب النفقه اوست به خانه پدر و مادرش فرستد که ایشان نفقه اش دهند و یا آن که قدرت داشته باشد که کسب کند گدائی کند و آزار مردم باشد مجملا بار خود و بار عیال واجب النفقه خود را اگر

تواند تحصیل نمودن بر دوش دیگران گذاشتن بد است و هم چنین ملعون است در دنیا و ملعون است در عقبی کسی که عیال واجب النفقه خود را ضایع گذارد و از جهه ایشان تحصیل نفقه نکند با قدرت بر آن و ممکن است که لعنت ثانی از جهه مبالغه باشد و در هر جا ممکن است که لفظ ملعون انشا باشد که حضرت هر یک از این هر دو طایفه را دو لعنت کرده باشد و معنی اول خبر است که گویا حضرت می فرماید که حق سبحانه و تعالی ایشان را لعنت کرده است و نهایت مبالغه است که بلفظ لعن مکرر باشد

[توسعه بر عیال]

(و قال ابو الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه ینبغی للرّجل ان یوسّع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۷

علی عیاله لئلّا یتمنّوا موته) و در صحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است سزاوار آنست مرد را که فراخ گرداند نفقه را بر عیال خود تا آرزو نکنند مرگ او را بعد از آن حضرت این آیه را خواندند که در شأن اهل بیت نازل شده است که اطعام می کنند طعام را بر دوستی او یعنی به سبب محبت الهی یا با دوستی طعام چون روزه بودند خصوصا شب دویم و سیم مسکین و یتیم و اسیر را پس فرمودند که مراد از اسیر عیالند چنانکه خواهد آمد که عیال آدمی اسیران اویند پس سزاوار آنست هر گاه حق سبحانه و تعالی زیاده کند نعمت را بر شخصی که او زیاد کند نعمت الهی را بر اسیران او و به آن که بر ایشان نعمت را فراخ گرداند پس حضرت تادیب شخصی فرمودند که

در آن مجلس حاضر بود و فرمودند که حق سبحانه و تعالی نعمت خود را بر فلانی زیاده کرد و او منع نمود از اسیران خود و آن نعمت را به شخصی دیگر داد و ظاهرا قرض داده بوده است یا به امانت که آن مال ضایع نشود حق سبحانه و تعالی آن نعمت را از او برد و ظاهرا ظالم یا دزد برده باشند و محتمل است که بعنوان مضاربه داده باشد و همه تلف شده باشد یا نقصان فاحش کرده باشد.

و منقول است در صحیح که حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی از کسانی از شما راضی تر است که به عیال خود توسعه بیشتر کنند.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که شخصی به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه عرض نمود که مرا مزرعه هست که هر سال سه هزار درهم از آن حاصل می شود و دو هزار آن را صرف عیال خود می کنم و هزار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۸

در هم را در هر سال تصدق می کنم حضرت فرمودند که اگر دو هزار درهم کافی است ایشان را در جمیع چیزهائی که به آن احتیاج دارند از پوشش و خورش و سایر ضروریات پس از جهه خود کاری می کنی که در آخرت بکارت آید و حق سبحانه و تعالی توفیق راه خیرت کرامت کرده است و آن چه دیگران بعد از مرگ وصیت می کنند تو پیش از مرگ وصی خود شده.

و در حسن کالصحیح از عمر بن یزید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین

صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که مؤمن تابع احسان الهی است و به ادب الهی عمل می کند هر گاه حق سبحانه و تعالی بر او توسعه می کند او بر عیال خود توسعه می کند و چون حق سبحانه و تعالی بر او تنگ می گیرد او نیز تنگ می گیرد چون وارد است که یاری الهی بحسب خرج بنده است هر چه ضرور می شود حق سبحانه و تعالی آن را می رساند پس هر گاه حق سبحانه و تعالی بر بنده فراخ گرداند ظاهر می شود که توسعه بر عیال مطلوبست.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دست بالا بهتر است از دست زیر یعنی دادن بهتر است از گرفتن و ابتدا به عیال خود کن و هر چه از ایشان زیاد آید به دیگران ده.

و در حسن کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که گناهی اعظم از آن نیست که شخصی عیال خود را ضایع گذارد.

و کالصحیح منقولست که حضرت سید الانبیاء صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که مؤمن به شهوت اهلش می خورد و منافق اهلش به شهوت او می خورند یعنی می باید که مراد عیال را مقدم دارد بر مراد خود و بهتر آنست که به نوبت قرار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۹

دهد هر شب یک کسرا مقدم دارد و هر چه او خواهد بخرد یا بپزد و دیگران تابع باشند و می باید که خود مراد نداشته باشد و اگر ممکن باشد هر شب مراد همه را حاصل کند.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که از جمله سعادات آدمی آنست که خود بر سر

عیال خود باشد و فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه هر صباح بطلب روزی از جهه عیال خود می فرمودند عرض کردند که یا ابن رسول اللّٰه کجا می روید می فرمودند که می روم که تصدقی از جهه عیال خود بیاورم عرض نمودند که نفقه عیال تصدق می تواند بود حضرت فرمودند که هر که طلب حلال کند و صرف ایشان کند از جهه رضای الهی ثواب تصدق دارد بر ایشان و از اینجا ظاهر شد که هر احسانی که از جهه رضای الهی است آن را صدقه می نویسند در نامه عمل بنده.

و کالصحیح منقول است که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند که آیا حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از جهه عیال خود قوتی خاص مقرر می فرمودند حضرت فرمودند که بلی زیرا که نفس هر گاه قوت خود را داند به آن قانع می شود گوشت بدن بران قوت می روید و به سبب آن قوت عبادت زیاده می شود.

و در حسن کالصحیح از حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که اگر به بازار روم و یک درهم گوشت از جهه عیال خود بخرم وقتی که ایشان خواهان گوشت باشند به آن که چند روز باشد که نخورده باشند نزد من محبوبتر است از آن که بنده آزاد کنم.

و در صحیح از یاسر منقولست که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۰

می فرمودند که سزاوار آنست که مؤمن در زمستان از قوت عیال خود کم کند و زیاده کند در هیمه که خود را به آن گرم کنند یعنی اگر نداشته باشد و یقین عیال راضیند که سرما نخورند

و نان خورش نداشته باشند و نان خالی بخورند و غرض از ذکر این غرور در اخبار آنست که بدانند که در جمیع ضروریات خانه تقصیر نباید کرد و هر چه متعارف ایشان باشد از جهه ایشان به همرساند غنی در خور خود و فقیر در خور خود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است در بسیار جائی از قرآن مجید عموما و خصوصا مثل آن که فرموده است که معاشرت کنید با زنان بمعروف یعنی خوب یا متعارف و فرموده است که بر شوهر است روزی زنان و پوشش ایشان بمعروف

[اگر ندانی که سائل فقیر است]

(و سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن السّائل یسال و لا یدری ما هو فقال اعط من وقع فی قلبک الرّحمه له و قال صلوات اللَّه علیه اعطه دون الدّرهم قلت اکثر ما یعطی قال اربعه دوانیق) و کالصحیح منقول است از فضل که آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از سائلی که سؤال کند و ندانیم که شیعه است یا سنی صادقست یا کاذب حضرت فرمودند که بده به کسی که بده به کسی که دلت بر او رحم آید و آن حضرت فرمودند که کمتر از درهم بده چون سائل به کف است و او اعتباری ندارد گفتم اکثر آن چه خوب است چند است فرمودند چهار دانگ درهم که تخمینا بحساب حال دو بیستی و دو نار باشد که پنج نار یک قاز بیکی باشد و ظاهرا آن حضرت صلوات اللَّه علیه رعایت حال وسط نموده باشند و نظر به جمعی یک دانگ اسراف باشد و نظر به جمعی این مقدار قبیح باشد چنانکه نشنیده ایم تا به غایت از

حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که سایل به کف را نیز کم داده باشند و محتمل است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۱

نسبت به همه کس قبیح باشد زیاده از این دادن چون خود حرمت خود را نگذاشته اند و اظهر آنست که چون سایلان آن زمان همه سنی بوده اند مگر نادری که شیعه باشند بنا بر این زیاده بر این تضیع مال است نظر به ایشان و در زمان ایشان شیعیان نمی گذاشتند که شیعه محتاج شود.

و در حسن کالصحیح منقول است از سدیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که سایل را چیزی می دهم و نمی دانم که مسلمانست یا کافر یعنی ناصبی حضرت فرمودند بده کسی را که ندانی که دوست دار اهل بیت است یا دشمن ایشان زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که به مردمان سخن بگوئید یعنی اعتقاد کفر مکنید تا کفر ایشان ظاهر نشود یا تقیه کنید از ایشان اما دشمنان اهل البیت را چیزی مدهید و هم چنین جمعی را که از علماء غیر نواصب باشند مثل علماء زیدیه یا واقفیه یا سنی که دوست دار اهل بیت باشند که مستضعفانند توان چیزی دادن تا شاید که به احسان تالیف قلوب ایشان شود و شیعه شوند

[رد سائل]

(و روی الوصّافی عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال کان فیما ناجی اللّه عزّ و جلّ به موسی علیه السّلام انّه قال یا موسی اکرم السّائل ببذل یسیر او بردّ جمیل انّه یاتیک من لیس بإنس و لا جان ملائکه من ملائکه الرّحمن یبلونک فیما خوّلتک و یسالونک فیما نوّلتک فانظر کیف أنت صانع یا ابن

عمران) در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در جمله آن چیزهایی که حق سبحانه و تعالی راز گفت با حضرت موسی علیه السلام این بود و حدیث مناجات حضرت موسی را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۲

کافی روایت کرده است بسند مرسلی اما اجزای آن را در کافی و کتب صدوق و غیر آن به اسانید متکثره معتبره روایت کرده اند که حق سبحانه و تعالی با موسی مناجات کرد یعنی در طور یا در دلش انداخت که ای موسی سایل را گرامی دار اگر چه به اندک چیزی باشد و اگر چیزی نداشته باشی نحوی رد کن که آزرده نشود که إن شاء اللّٰه مرتبه دیگر بدهم و الحال چیزی با من نیست به درستی که گاه هست که می آید به نزد تو سایلی که نه آدمی است و نه جنی بلکه فرشتگانی چندند از ملائکه رحمت که آزمایش می کنند ترا در آن چه عطا کرده ام ترا از مال و سؤال می کنند از تو چیزی را که به تو احسان فرموده ام پس ملاحظه کن که چگونه سر می کنی با سایل پس اگر فرشتگان باشند و تو ایشان را رد کرده باشی چه حسرتها که خوری بعد از رد و خطاب بحسب ظاهر با موسی است و بحسب واقع با دیگران و اللّٰه تعالی یعلم (و قال صلوات اللّٰه علیه اعط السّائل و لو کان علی ظهر فرس) و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که سایل را عطا کن و اگر چه بر اسب سوار

باشد و لفظ کان در اکثر نسخ نیست و در کافی و تهذیب هست و ظاهرا از قلم نساخ افتاده است و بعضی از اصحاب به تبعیت عامه خذلهم اللّٰه ذکر کرده اند که از جمله احادیث موضوعه است این حدیث با آن که ارباب حدیث ما همه حکم به صحت آن کرده اند و علما باین حدیث عمل نموده اند و ظاهرش آنست که رد سایل نمی باید کرد از جهه داشتن اسب چون ممکن است که اسب را به عاریت گرفته باشد و اگر از او باشد ممکن است که اضعاف آن دین در ذمه اش باشد و بر تقدیر عدم دین ممکن است که از اهل تجمل بوده باشد و بی فرس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۳

نتواند زیستن و اکثر اصحاب استثنا کرده اند اسب را با خانه و خادم بلکه هر چه از جمله ضروریات باشد که بی آن نتواند زیستن مثل جامه تجمل اگر از اهل آن باشد و کتب علمی و غیر آن را چنانکه شریعت سمحه سهله مقتضی آنست که کار را بر مستحقین تنگ نکنند اگر چه نظر بحال مستحق أنسب آنست که تا مقدورش باشد نگیرد و تا واجب نشود سؤال نکند (و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله لا تقطعوا علی السّائل مسألته فلو لا انّ المساکین یکذبون ما افلح من ردّهم) و بسند سکونی منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که قطع مکنید سؤال سایل را برد و اگر چه دروغ گوید مگویید که دروغ است که سبب ایذای او شود بلکه غنیمت دانید دروغ ایشان را که اگر نه آن بود که بعضی از

ایشان دروغ می گویند هر آینه رستگار نمی شد کسی که رد ایشان می کرد و لیکن بمجرد آن که بعضی دروغ گویند یا همه دروغ گویند حکم نمی توان کرد که این کلام دروغ است مثلا سایل می گوید که سه روز است که قوت نخورده ام و مظنون باشد که دروغ می گوید و اگر تبره اش پر از نان باشد حمل نمی توان کرد که شاید کوفتی داشته باشد که نان نتواند خورد و خواهد که همه را جمع کند و بفروشد و چیزی مناسب مرضش بخرد یا آن که اگر سایل سر کرده است و درد دلی می کند اگر پیش از اتمام سخنش چیزی به او دهید یا گویید که مطلب ظاهر شد چیزی بدهید او را سبب شکستگی دل او می شود بلکه بگذارید که مطلب را تمام کند و اصلا اظهار کذب او مکنید هر چند دانید و چیزی به او ندهید او را رد جمیل کنید و بگوئید که إن شاء اللّٰه حق سبحانه و تعالی خواهد داد چیزی که ما به شما بدهیم یا کنایه از رد است یعنی سایل را رد مکنید چنانکه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۴

شده است در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ که مراد این است که سایل را رد مکنید.

و احادیث بسیار وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هرگز سائلی را رد نفرمودند اگر چیزی داشتند می دادند و اگر نه می گفتند که خدا خواهد داد که بمنزله وعده بود سایل را که دلش خوش باشد و یا آن که تا مقدور باشد چیزی به ایشان بدهید هر چه باشد.

چنانکه کالصحیح

از حضـرت سـید المرسلین صلی اللّه علیه و آله منقول است که رد مکنید سایل را اگر چه سمّ سوخته باشد که ممکن است که زخمی داشـته باشـد بر زخمش به پاشـد یا آن که هر چند بکار او نیاید و دور اندازد تو بده و رد مکن و اظهر آنست که مبالغه است در قلت و غرض اینست که رد مکنید اگر چه پاره از نان خشک باشد بدهید.

و کالصـحیح منقول است که حضرت سید الساجدین صلوات اللّه علیه فرمودند که هیچ سایلی را رد مکنید و شامل سؤال علوم و درس و دعا و سایر مسایل هست و هم چنین اگر دختر خواهـد و کفو باشـد (و روی عن الولیـد بن صبیـح قال کنت عنـد ابی عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه فجاءه سائل فاعطاه ثمّ جاءه اخر فاعطاه ثمّ جاء آخر فاعطاه ثمّ جاءه اخر فقال وسّع اللّه علیک ثمّ قال انّ رجلاـ لو کـان له مـال یبلغ ثلثین او اربعین الف درهم ثمّ شـاء ان لاـ یبقی منها شـی ء الّا وضـعه فی حقّ لفعل فیبقی لا مال له فیکون من الثّلاـثه الّـذین یردّوا دعـاؤهم قـال قلت من هم؟ قال احـدهم رجل کان له مال فانفقه فی وجهه ثمّ قال یا ربّ ارزقنی فیقول الرّبّ أ لم ارزقک، و رجل جلس فی بیته و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۵

یسعی فی طلب الرّزق و یقول یا ربّ ارزقنی فیقول الرّب عزّ و جلّ أ لم اجعل لک سبیلا إلی طلب الرّزق و رجل له امرأه تؤذیه فیقول یا ربّ خلّصنی منها فیقول عزّ و جلّ أ لم اجعل أمرها بیدک) و در موثق کالصحیح

و صحیح منقول است از ولید بن صبیح بن وزن امیر یا بر وزن حسین که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودم که سائلی آمد و حضرت چیزی به او دادند و سایلی دیگر آمد و دادند و سائلی دیگر آمد و دادند و سائل چهارم که آمد حضرت دعا کردند او را تا رد نکرده باشند که حق سبحانه و تعالی روزی را بر تو فراخ گرداند بعد از آن حضرت از جهه بیان مسأله فرمودند که اگر شخصی مالی داشته باشد که سی هزار درهم یا چهل هزار درهم بوده باشد و خواهد که چیزی باقی نماند یا چیزی را باقی نگذارد، و در کافی شی ء نیست و همه را در راه مشروع صرف نماید می تواند کرد اما آخر از جمله آن سه کسی خواهد بود که دعای ایشان را رد می کنند ولید گفت عرض نمودم که آن سه کس کیستند حضرت فرمودند که یکی از آنها شخصی است که مالی داشته باشد و همه را صرف نماید اگر چه در راه مشروع باشد و بعد از آن گوید که خداوندا مرا روزی ده پروردگار عالمیان فرماید که آیا ترا روزی ندادم دویم شخصی که در خانه خود نشسته باشد و در طلب رزق سعی نکند و گوید که ای پروردگار من مرا روزی ده پس پروردگار جل جلاله فرماید که آیا من از جهه تو راهی مقرر نساخته ام که از آن راه طلب کنی روزی راه و سیم مردی است که او را زنی باشد و آن زن او را آزار دهد و گوید که خداوندا مرا از

دست این زن خلاصی ده حق سبحانه و تعالی فرماید که آیا من طلاق او را بدست تو مقرر نفرمودم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۶

و در موثق کالصحیح از جعفر جعفری از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است این سه کس با چهارم که شخصی مال خود را قرض دهد بدون بینه آن شخص منکر شود و او نفرین کند بر منکر خطاب رسد که آیا امر نکردم به گواه گرفتن.

و در موثق کالصحیح از ولید بن صبیح به زیادتی چهارم کسی که نفرین کند بر هم سایه و مع هذا می تواند که دور رود از هم سایگی او به فروختن خانه.

و در صحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که دعای پنج کس مستجاب نمی شود و نفرین شوهر زن را و حال آن که طلاقش بدست اوست و نفرین آقا بر بنده که سه بار گریخته باشد از او و نفروشد او را، و شخصی از زیر دیوار مایل گذرد و تند نرود تا بر سرش آید، و کسی که قرض دهد و گواه نگیرد و کسی که در خانه نشسته باشد و گوید اللهم ارزقنی و بطلب روزی نرود و ازین باب اخبار بسیار وارد شده است و در مواضع خود نیز خواهد آمد

[سه سایل را بدهید و اگر بیشتر بدهید بهتر]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی السّؤال اطعموا ثلاثه و ان شئتم ان تزدادوا فازدادوا و الّا فقد ادّیتم حقّ یومکم) و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که سه سایل را بدهید و اگر بیشتر بدهید بهتر و اگر نه حق آن روز را

داده اید (و قال صلوات اللّٰه علیه اذا اعطیتموهم فلقّنوهم الدّعاء فانّه یستجاب لهم فیکم و لا یستجاب لهم فی أنفسهم) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۷

به سایلان چیزی دهید هر مطلبی که دارید به فقرا بگوئید که هم چنین دعا کنید از جهه ما که دعای ایشان در حق شما مستجاب می شود و در حق خودشان مستجاب نمی شود.

و در صحیح از حضرت ابو الحسن کاظم یا رضا صلوات اللّٰه علیهما منقولست که دعای هیچ کس را حقیر مدانید زیرا که دعای یهود و نصاری در حق شما مستجاب می شود و در حق خودشان مستجاب نمی شود و در حسن کالصحیح منقول است از حضرت علی بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما که هر که تصدق کند بر مسکینی ضعیف و آن مسکین در آن ساعت دعا کند دعای او مستجاب می شود و از این جهت است که خطاب به حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه رسید که چون زکات را بگیری از جهه دهندگان دعا کن که دعای تو سبب ازدیاد ایمان ایشان می شود و امام و فقیه نیز دعا می کنند از جهه ایشان، و سائل را خفت است دعا کردن مگر آن که ایشان بطلبند دعا را که خفت نخواهد بود (و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یعطی غیره الدّراهم یقسمها قال یجری له من الاجر مثل ما یجری للمعطی و لا ینتقص من اجره شی ء) و در کافی و بعضی از نسخ و لا ینقص المعطی من اجره شیئا و در صحیح از جمیل منقول است که آن حضرت فرمودند که هر

گاه شخصی چیزی از نقره یا غیر آن به شخصی دهد که او قسمت کند آن را در میان فقرا از جهه قسمت کننده آن مقدار ثواب هست که مالك را هست و از بهره مالك چیزی کم نمی شود یا او از حصه مالك چیزی را کم نمی کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۸

(و لو انّ المعروف جری علی سبعین یدا لأوجروا کلّهم من غیر ان ینتقص من اجر صاحبه شی ء) و کلینی در قوی از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت کرده است که اگر نیکی به هشتاد دست بگردد و در این کتاب هفتاد است همه ثواب یابند بی آن که از مزد صاحب چیزی کم شود، و چون صدوق همه را صحیح می داند و نام راوی را نبرده است همه را درهم کرده است بعضی از اوقات و در مثل اینجا توهم تکرار می شود و احادیث بر این مضمون بسیار است (و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه أیّ الصّدقه افضل قال جهد المقلّ اما سمعت قول اللّه عزّ و جلّ وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ هل تری هاهنا فضلا) و کالصحیح منقول است از ابو بصیر که از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردند که کدام تصدق بهتر است حضرت فرمودند که تصدق پریشانی که قلیلی داشته باشد و آن را ایثار کند نمی شنوی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ایثار می کنند دیگران را بر خود هر چند خودشان نهایت فقر دارند آیا می بینی در اینجا فضلی، یعنی ظاهر است که حق سبحانه و تعالی مدح اهل البیت صلوات اللّه علیهم و مدح انصار فرموده است بر ایثار و

سوره هل اتی نیز در ایثار نازل شده است و ظاهرا نسبت به عیال بار ایثار عیال است و کسی که تنها باشد ایثار خوبست اگر قوت صبر داشته باشد مانند اهل بیت مستحق ثنای الهی خواهند بود (و قال علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما ضمنت علی ربّی ان لا یسال احد من غیر حاجه الّا اضطرّته المسأله یوما إلی ان یسال من

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۹

حاجه) و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیهما منقولست که من ضامنم یعنی البته چنین است که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است که هر که بدون احتیاج سؤال کند البته چنین شود که سؤال کند با احتیاج اگر چه یک روز باشد.

[هر که دری از سؤال بر روی خود بگشاید حق دری از فقر بر روی او گشاید]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه اتّبعوا قول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله انّه قال من فتح علی نفسه باب مسأله فتح اللّه علیه باب فقر) از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که متابعت کنید قول آن حضرت را که فرمودند یا از جهه آن که فرمودند که هر که دری از سؤال بر روی خود بگشاید حق سبحانه و تعالی دری از فقر بر روی او گشاید (و قال الصّادق صلوات اللّه علیه ما من عبد یسال من غیر حاجه فیموت حتّی یحوجه اللّه عزّ و جلّ إلیها و یکتب له بها النّار) و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که هیچ بنده با عدم احتیاج سؤال نکند مگر آن که حق سبحانه و تعالی او را محتاج کند به آن حاجت پیش از مرگ یعنی از دنیا بیرون نرود تا محتاج شود و

آتش جهنم نیز از جهه او واجب شود.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر گاه شخصی قوت سه روزه داشته باشد و سؤال کند فردای قیامت در صحرای محشر بر روی او گوشت نباشد (و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله انّ اللّٰه عزّ و جلّ احبّ شیئا لنفسه و ابغضه لخلقه ابغض عزّ و جلّ لخلقه المسأله و أحبّ لنفسه ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۰

یسال لیس شی ء احبّ الیه من ان یسال فلا یستحیی احدکم ان یسال اللّٰه عزّ و جلّ من فضله و لو شسع نعل) و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که بتحقیق که اللّٰه تعالی از برای خود چیزی را دوست داشته است، و از برای خلق دشمن داشته است که بندگان از غیر او سؤال کنند، و دوست می دارد که از او سؤال کنند و هیچ چیز نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر از این نیست که از او سؤال کنند پس می باید که هیچ یک از شما شرم نکنند از آن که از فضل الهی چیزی سؤال کنند و اگر چه بند نعلین باشد که از خدا بطلبند و مگویید که این قابل نیست زیرا که قلیل و کثیر نزد او یکسان است و می باید که هر دو نزد بنده بزرگ باشد چون از جانب اوست.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه إیّاکم و سؤال النّاس فانّه ذل فی الدّنیا و فقر تتعجّلونه و حساب طویل یوم القیمه) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زنهار که چیزی از مردمان مطلبید که طلب سبب

مـذلت و خـواریست در دار دنیـا و فقریست که خود را به آن مبتلاـ می کنیـد بـدست خود و حسـاب دراز خواهـد بود در روز قیامت.

و مرویست که لقمان به پسـرش گفت ای فرزند صبر را که تلخ است چشـیده ام و پوست درختان تلخ مزه را خورده ام نیافته ام چیزی را که از فقر تلختر باشـد پس اگر روزی به آن مبتلاـ شوی زنهـار که آن را به کسـی اظهـار مکن که ایشان ترا خوار می کنند و نزد ایشان بی اعتبار می شوی و نفعی به تو نمی تواند رسانید، رو به کسی کن که فقر را داده است او برطرف می تواند کرد که از او سؤال کرد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۱

نداد و که اعتماد به او کرد که نجات نداد او را (و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه لو یعلم السّائل ما فی المسأله ما سال احد احدا و لو یعلم المعطی ما فی العطیّه ما ردّ احد احدا) و در حسن کالصـحیح از محمد منقولست که حضـرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودنـد که ای محمـد اگر سایل بدانـد قبـح سؤال را و عـذابی را که مقرر است بر آن هیـچ کس از هیچ کس سؤال نکنـد و اگر دهنـده بدانـد حسن عطا و ثواب آن را هیـچ کس رد نکنـد هیـچ کسـرا (و جاءت فخذ من الأنصار إلی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله فسلّموا علیه فردّ علیهم السّـلام فقـالوا یا رسول اللَّه لنا إلیک حاجه قال هاتوا حاجتکم قالوا انّها حاجه عظیمه قال هاتوا ما هی قالوا تضمن لنا علی ربّک الجنّه قال فنکس صلّی اللَّه علیه و آله رأسه و نکت

فی الأرض ثمّ رفع رأسه فقال افعل ذلک بکم علی ان لا تسالوا احدا شیئا قال فکان الرّجل منهم یکون فی السّفر فیسقط سوطه فیکره ان یقول لإنسان ناولنیه فرارا من المسأله فینزل فیاخذه و یکون علی المائده و یکون بعض الجلساء اقرب منه إلی الماء منه فلا یقول ناولنی حتّی یقوم و یشرب) و در حسن کالصحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که قبیله از انصار به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله آمدند که سلام کردند حضرت جواب سلام ایشان را دادند پس عرض نمودند که یا رسول اللّه ما را حاجتی است نزد تو حضرت فرمودند که بگوئید که چه حاجت دارید گفتند حاجتی است بزرگ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۲

فرمودند که بگوئید که چه حاجتست گفتند می خواهیم که ضامن شوی از جانب پروردگارت که ما را به بهشت برد حضرت سر به زیر انداختند و خطی به زمین می کشیدند و ظاهرا انتظار وحی می بردند پس سر مبارک بالا کردند و فرمودند که ضامن می شوم باین شرط که از هیچ کس چیزی نطلبید مگر از خدا و ایشان بشرط خود وفا کردند که بسیار بود که در سفر تازیانه از دست ایشان می افتاد و کسی نزد ایشان بود و لیکن نمی خواستند که سؤال کنند از چهار پا به زیر می آمدند و آن را برمی داشتند و بسیار بود که بر سر خوانی نشسته بودند و بعضی به آب نزدیکتر بودند نمی گفتند که آب را بده خود برمی خواستند و می آشامیدند (و قال صلّی اللّه علیه و آله استغنوا عن النّاس و لو بشوص

السّواك) و از حضرت سید الانبياء منقول است که استغنا ورزید از مردمان و اگر دهند مگیرید چه جای آن که طلب کنید اگر چه بمالیـدن مسواک دیگران باشد به دندان خود یا آن قدر بمالید که قدری که ریشه کرده باشد بریزد و مسواک پس دهید و احادیث در فضیلت استغنا از حـد حصـر بیرونست (و قال الصّادق صـلوات اللّه علیه المنّ یهدم الصّـنیعه) و منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که منت نهادن ضایع می کند احسان را.

(و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انّ اللّه تبارک و تعالی کره لی ستّ خصال و کرهتهنّ للأوصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی العبث فی الصّلاه و الرّفث فی الصّوم و المنّ بعد الصّدقه و اتیان المساجد جنبا و التّطلّع فی الدّور و الضّحک بین القبور)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۳

و در موثق کالصـحیح از اسـحاق از حضرت صادق صلوات اللّه علیه منقولست که آن حضرت صلی اللّه علیه و آله فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی را خوش نمی آیـد از شـش خصـلت از من و من نیز کراهت دارم این خصـلتها را از جهه اوصـیای از فرزندان من و از جهه شیعیان ایشان بعد از من و آنها عبث و بازی کردن است در نماز با ریش و دست و غیر آن و در روزه فحش گفتن یا جماع کردن و منت نهادن بر سایل بعـد از تصـدق و به مساجـد رفتن با جنابت و مشرف شدن به خانه مردم و خنده کردن در قبرستان است و تفصیل همه گذشت در باب زیارت قبور و آن چه

مناسب اینجاست منت نهادنست بعد از تصدق و حق سبحانه و تعالی فرموده است که ای مؤمنان باطل مکنید تصدقات خود را به منت نهادن و آزار سایل دادن (و روی عن مسعده بن صدقه عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن آبائه انّ امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بعث إلی رجل بخمسه أوساق من تمر البغیبغه و کان الرّجل ممّن یرجی نوافله و یرضی نائله و رفده و کان لا یسال علیّا و لا غیره شیئا فقال رجل لأمیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و اللّٰه ما سالک فلان شیئا و لقد کان یجزیه من الخمسه الأوساق وسق واحد فقال له امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه لا کثّر اللّٰه فی المؤمنین ضربک اعطی انا و تبخل أنت اذا لم اعط الّذی یرجونی الّا من بعد مسألتی ثمّ اعطیته بعد المسأله فلم اعطه الّا ثمن ما اخذت منه و ذلک لأنّی عرّضته لان یبذل لی وجهه الّذی یعفّره فی التّراب لربّی و ربّه عزّ و جلّ عند تعبّده له و طلب حوائجه الیه فمن فعل هذا بأخیه المسلم و قد عرف انّه موضع لصلته و معروفه فلم یصدق اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۴

فی دعائه له حیث یتمنّی له الجنّه بلسانه و یبخل علیه بالحطام من ماله و ذلک انّ العبد قد یقول فی دعائه اللّٰهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات فاذا دعا له بالمغفره فقد طلب له الجنّه فما أنصف من فعل هذا بالقول و لم یحقّقه بالفعل) و کالصحیح منقول است از آن حضرت از حضرات پدران بزرگوارش یعنی از امام محمد باقر و او از علی بن الحسین و او از حسین بن علی صلوات اللّٰه

علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از جهه شخصی یک نصاب زکات از خرمای مزرعه بغیبغه فرستادند و این شخص مردی بود که پیش از این مردمان از او نفعها می بردند و الحال چیزی نداشت و چشم داشت مردمان بحال خود بود و بهر کس آن مقدار عطا می کرد که ایشان از او راضی و خوشنود بودند و این مرد از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و از غیر آن حضرت سؤال نمی کرد پس شخصی به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه عرض نمود که یا امیر المؤمنین و اللّٰه فلانی از شما چیزی طلب نکرد اگر یک وسق که شصت صاع باشد به او می دادید او را بس بود پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی امثال تو مردم را بسیار نکناد من می دهم و تو بخل می ورزی هر گاه شخصی که از من امیدوار است به او ندهم چیزی مگر بعد از سؤال او و چون سؤال کند به او بدهم پس آن چه به او دهم بهای آبروی او را داده خواهم بود زیرا که من او را در معرض این در آورده خواهم بود که رویی را که در خاک می مالد به نزد پروردگار من و پروردگار او در حال بندگی و طلب حوائج از او چنین رویی را به نزد من آورد و از من سؤال کند ثمن رو انداختن را گرفته خواهد بود پس کسی که با برادر مؤمن خود چنین کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۵

داند که او پریشان است و محل احسان و انعام اوست پس بحق سبحانه

و تعالی راست نگفته است در دعایی که از جهه او می کند چون شخصـی که در مال باطل دنیا با او مضایقه کند چون بهشـت با صـد هزاران هزار نعمت دائمی را از جهه او خواهد خواست زیرا که بنده دعا می کند که خداوندا بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را پس هر گـاه از جهه او طلب مغفرت کنـد بهشت را طلب کرده است و به زبـان گفته است و دلش با زبان موافق نبوده دروغ گفته خواهـد بود با حق سبحانه و تعالی پس نباشد که به زبان از جهه برادرش بهشت طلبد و بفعل مضایقه کند از چهار وسق خرمائی که دیگری به او می دهد پس ببین که گفتار چه چیز است و کردار چه چیز.

و در صـحیح از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودنـد که نزد من یک حـج بهتر است از بنده آزاد کردن و بنـده آزاد کردن تا ده بنـده آزاد کردن و بهتر از ده بنـده آزاد کردن و ده بنده آزاد کردن تا هفتاد بنده آزاد کردن، و نزد من اعـانت یـک خانه از مسـلمانان کردن که قوت ایشان را و پوشـش ایشان را بـدهم و روی ایشان را از مـذلت سؤال نگاه دارم محبوبتر است از حـج و حج و حج تا ده حج و ده حج و ده حج تا هفتاد حج. و ظاهر آنست که جمعی را ثواب یک بنده آزاد کردنست و جمعی را دو تا هفتاد و هم چنین حج و این اختلاف بحسب اختلاف در کمالات و نیات و شـروط است و اللّٰه تعالی یعلم.

و در حسن

كالصحيح منقولست كه از معلى كه شبى باران آمده بود و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از خانه بيرون رفتند به جانب صفه بنى ساعده كه فقرا در آنجا بسر مى بردند من از عقب آن حضرت رفتم ديدم كه چيزى افتاد و حضرت فرمودند كه بسم اللّٰه اللهم ردّ علينا يعنى استعانت از

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۳۶

حق سبحانه و تعالى مى خواهم در يافتن آن چه ريخته است يا باسم او تبرّك مى جويم خداوندا آن چه ريخته است همه را باز ده پس به خدمت آن حضرت آمدم و سلام كردم فرمودند كه معلى توئى گفتم بلى فداى تو گردم فرمودند كه بردار آن چه ريخته است و بمن ده پس ديدم كه نان بسيارى ريخته است هر چه را مى يافتم به حضرت مى دادم پس ملاحظه نمودم انبانى بزرگ بود كه نتوانستم برداشتن، پر از نان بود گفتم فداى تو گردم من بر سر گيرم حضرت فرمودند كه من اولى ام به برداشتن انبان از تو و ليكن با من بيا.

پس در خدمت آن حضرت به سقيفه بنى ساعده رفتيم ديديم كه جمعى همه در خوابند پس حضرت در زير سر هر يك يا در زير انداز ايشان يك نان و دو نان مى گذاشتند تا همه را گذاشتند و برگشتيم عرض نمودم كه فداى تو گردم اين جماعت عارفند بحق يعنى شيعه اند حضرت فرمودند كه اگر عارف مى بودند تعهد نمك ايشان را مى كرديم چنانكه مى كردند به درستى كه حق سبحانه و تعالى از جهه هر چيز خزينه دارى مقرر فرموده است از فرشتگان مگر تصدق را كه حق سبحانه و تعالى خود خازن آنست

و فرمودند که چون پدرم صلوات اللَّه علیه تصدق می فرمودند و بدست سائل می دادند از او پس می گرفتند و می بوسیدند و می بوییدند و باز در دست سایل می گذاشتند به درستی که صدقه شب غضب پروردگار را فرو می نشاند و گناهان عظیم را محو می کند و صدقه روز مال را بسیار می کند و عمر را زیاد می کند به درستی که حضرت عیسی به کنار دریایی گذشتند یک قرص نان را در آب انداختند بعضی از حواریان گفتند که یا روح اللَّه و یا کلمه اللَّه چرا قوت خود را در آب انداختید حضرت فرمودند که تا جانوری از حیوانات بحر آن را بخورد و ثواب آن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است. و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۷

موثق کالصحیح از سماعه منقول است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه عرض نمودم که اگر کسی غیر از قوت یک روز چیزی نداشته باشد تصدق می تواند کرد بر کسی که اصلا چیزی نداشته باشد و هم چنین کسی که قوت یک ماهه داشته باشد تصدق می تواند کرد بر کسی که از او پست تر باشد و هم چنین صاحب قوت یک ساله بر کمتر از خود بحسب مال تصدق می کند یا این جماعت صاحب کفافند و اگر به کسی ندهند محل ملامت نیستند حضرت فرمودند که دو مرتبه است مرتبه افضل آنست که در مقام ایثار دیگران را بر خود مقدم دارد چنانکه حق سبحانه و تعالی مدح کرده است جمعی را که ایثار می کنند و مرتبه دیگر مرتبه جواز است که اگر ندهد محل ملامت نیست و دست بالا بهتر است از پائین تر و

ابتدا به عیال کن پس ظاهر شد که کمال در ایثار است بشرط قوت بر صبر و توکل و تفویض و رتبه اعلی از آن نمی باشد که اهل بیت را ممکن بود که یک نان یا دو نان را به سایل دهند و باقی را خود تناول فرمایند و لیکن می خواستند که نهایت رتبه کمال را داشته باشند و نسبت به امثال ما این نحو سر کردن کمال نیست چنانکه اخبار بسیار در این باب وارد شده است و بعضی گذشت

باب ثواب صلاه الامام

این بابی است در ثواب صله امام و ظاهرا اعم است از حقوق واجبه مانند نذر و خمس و هدیه و شکی نیست که زکات واجب بر ایشان حرامست و در زکوات مندوبه، و نذر مطلقی که از جهه بنی هاشم کرده باشند خلافست و فایده ندارد ذکر امثال اینها چون امام معصوم است و هر چه باید می کند.

(سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن قول اللَّه عزّ و جلّ مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً ۲: ۲۴۵ قال نزلت فی صله الامام صلوات اللَّه علیه) در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کرد از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی می فرماید که کیست که قرض دهد به خداوند عالمیان قرضی نیکو تا حق سبحانه و تعالی مضاعف کند از جهه او أضعاف بسیار حضرت فرمودند که این آیه در صله امام علیه الصلاه و السلام نازل شده است یعنی قرض دادن به ایشان قرض دادنست بحق سبحانه و تعالی هم چنان که اطاعت ایشان اطاعت حق سبحانه و تعالی و معصیت ایشان معصیت

حق سبحانه و تعالی است و گذشت که امثال این آیه بسیار است که چون حق سبحانه و تعالی ایشان را خلیفه خود کرده است در اطاعت و عصیان و اکرام و احسان ایشان را بمنزله خود کرده است چنانکه اگر کسی اطاعت نایب پادشاه کند اطاعت پادشاه کرده است و اگر مخالفت او کند مخالفت پادشاه کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۹

است و این مجازیست شایع در میان عرب و عجم بلکه جمیع اهل لسان.

و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هیچ چیز نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر از این نیست که دراهم را به نزد امام صلوات اللّٰه علیهم برند و حق سبحانه هر درهمی را مانند کوه احد می کند و خود فرموده است که کیست که قرض دهد یعنی از جهه رضای او به او قرض دهد قرضی نیکو چون هر چه در راه او داده می شود قرض است و اینجا قرض حسن است که بهترین قرضهاست تا مضاعف گرداند از جهه او اضعاف بسیار، پس حضرت فرمودند که و اللّٰه که این آیه در صله امام نازل شده است و بس و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرموده است که از شما قرض طلبیده است حق سبحانه و تعالی و حال آن که خزینهای آسمانها و زمینها از اوست و این از محض شفقت و احسان اوست که مال خود را از بنده خود از جهه مصلحت آن بنده قرض فرموده است.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی احتیاجی بخلق ندارد که قرض طلبیده است از آن چه در

دست خلایق است بلکه هر چه مال خداست از جهه ولی اوست که معصوم است و هر که اعتقاد کند که امام محتاج است به آن چه در دست خلایق است او کافر است بلکه مردمان محتاجند که امام از ایشان قبول فرماید چنانکه حق سبحانه و تعالی خطاب به معصوم کرده است که بگیر از اموال صدقه را تا ایشان را مطهر و مزکی سازی و اخبار بسیار بر این مضامین وارد شده است و شکی نیست که هر آیه که وارد شده است در فضیلت خیرات شامل صله امام صلوات اللّٰه علیه هست مگر آن چه بیرون رفت و شک نیست که عالم بوجود معصوم بر پاست و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۰

سبحانه و تعالی دنیا را از جهه ایشان آفریده است و اگر چیزی صرف معصوم شود و صف ثواب آن نمی توان کرد.

(و قال صلوات اللّٰه علیه درهم یوصل به الامام افضل من الف الف درهم فی غیره فی سبیل اللّٰه) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که یک درهمی که آن را صله امام کنند بعنوان هدیه یا خمس و غیر آن از چیزهائی که بحسب ظاهر شرع از امام باشد و به آن حضرت رسانند بهتر است از هزار هزار درهمی که در راههای دیگر از ابواب خیر صرف نمایند.

و در صحیح از یونس از بعضی از مشایخش منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که درهمی که به امام رسانند و صله امام کنند بهتر است از دو هزار هزار درهم که در غیر آن از وجوه برّ صرف نمایند.

محتمل

است که همین حدیث باشد و تغییر بوجوه برّ از صدوق شده باشد و دو هزار را هزار کردن از نساخ شده باشد و ممکن است که حدیث دیگر باشد و احادیث مثل کوه احد از حساب بیرون است و ممکن است که مراد از همه کثرت عظیم باشد یا اقل مراتب آن هزار هزار باشد و بعد از آن ضعف آن و بعد از آن آن که حساب آن را نتوان کرد و همه در معنی آیه داخل است چون اضعاف کثیره است و فرقست میان اضعاف کثیری که حق سبحانه و تعالی فرماید یا بنده چون وارد است که اگر کسی نذر کند که تصدق کند بمال کثیر هشتاد درهم کافی است چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که بتحقیق که خداوند شما نصرت داد شما را در موطن بسیار و چون حساب کردیم هشتاد فتح بود که واقع شده بود و در این موضع نیز اگر چه حق سبحانه و تعالی خبر داده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۱

کثیر فرموده است و لیکن فرقست میان خبر به آن چه واقع شده است و وعده بهشتی که واقع خواهد شد چون در تفسیر همین آیه واقع شده است چند حدیث که مثل کوه احد خواهد بود و آن را اگر بوزن درهم حساب غیر از حق سبحانه و تعالی کسی نمی تواند حساب کردن.

و این تشبیهات نیز به اعتبار عقول ضعیفه است که نزد ایشان هزار هزار و دو هزار هزار و کوه احد بزرگ و بسیار می نماید و اگر نه چه نسبت است میان آن چه حق سبحانه و تعالی در بهشت

کرامت می فرماید و میان این حسابها و احتمالی دیگر آنست که اینها حساب ثواب نباشد بلکه حساب عمل باشد به آن که نزد حق سبحانه و تعالی چنین باشد که ثواب تصدق یک درهم مرتبه باشد از مراتب بهشت که حق سبحانه و تعالی آن را داند و به تفضل خود با امت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه چنان کرده باشد که آن چه امم سابقه بر درهم مثاب می شدند بفضل الهی اقل مراتب این امت ده مثل امم سابقه باشد و بعد از آن نسبت به جمعی که سعیهای بلیغ و مجاهدات شاقه در راه الهی کرده باشند یک درهم هفتصد در نامه عمل ایشان نوشته شود که ایشان داده اند و هم چنین بحسب مراتب کمال بالا رود و بحسب مراتب شخصی که به او دهند آن مضاعف شود و بحسب اوقات و از منه و اماکن مشرفه و امثال اینها دیگر مضاعف شود و بحسب احوال نیز مضاعف شود چنانکه گذشت که آب دادن در جائی که آب باشد بمنزله بنده آزاد کردن است و در جائی که نباشد بمنزله احیاء نفسی است بلکه نفس است و کسی که احیاء یک نفس کند چنانست که احیاء عالمی کرده باشد و این احیاء نیز مختلف است یکی احیائی که از مردن خلاصی دهد و یکی احیائی است که از کشتن خلاصی دهد و یکی احیائی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۲

است که از عذاب ابد خلاصی دهد که سبب تو به فاسقی شود و بالاتر آن که سبب اسلام کافری شود و بالاتر آن که کافری را به مراتب عالیه برساند باز نسبت به آن

کافر نیز مختلف می شود چنانکه احادیث متواتره وارد شده است در ثوابها که فرزندان حضرت اسماعیل را آزاد کرده باشد یا ایشان را از کشتن رهانیده باشد و علی هذا القیاس پس ملاحظه نما در درهمی که به امام رسانی چه مرتبه خواهد داشت به اعتبار اصل اعانت آن حضرت و آن نیز به اعتبار شناختن ایشان مختلف می شود.

چنانکه در زیارات ایشان وارد شده است که یک زیارت برابر است با بیست حج و نظر به بعضی برابر است با هزار حج و نظر به بعضی با هزار هزار حج و اگر عید واقع شود برابر است با صد هزار هزار، و چنانکه در نماز جماعت گذشت که اقل مرتبه مضاعفه بیست و پنج است و اگر خلف عالم باشد هزار است، و اگر خلف عالم در مسجد کوفه باشد هزار هزار است و اگر در مسجد مدینه مشرفه باشد ده هزار هزار است و اگر در مسجد الحرام باشد صد هزار هزار است و اگر عدد زیاده شود که دو کس باشند مضاعف می شود مضروبا احدهما فی الاخر به آن که هر یک را صد هزار هزار صد هزار هزار مضاعف می شود و اگر سه کس باشند باین نسبت مضاعف می شود تا ده عدد و بعد از آن حساب آن را کسی بغیر از حق سبحانه و تعالی نمی داند بحسب آن چه نوشته می شود در نامه عمل بنده که این مقدار عمل کرده و ثواب یک نماز را هیچ کس نمی داند بغیر از حق سبحانه و تعالی از نعیمی که در بهشت کرامت می فرماید و ابد الا باد باشد.

و از این تحقیق بسیاری از

تعارضها بر طرف می شود و ظاهر می شود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۳

بحسب اشخاص و زمانها و مکانها و رعایت شروط لازمه و مندوبه و امثال اینها مختلف می شود حتی به اعتبار ترتب آثار چنانکه جمعی از علما گفته اند در ضربت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که افضل است از عبادت جن و انس تا روز قیامت که به اعتبار ترتب آثار است زیرا که آن ضربت سبب تقویت اسلام شد لهذا منقول است که در آن روز حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که امروز اسلام و کفر در برابر هم افتاده اند اگر عمرو بن عبد ود کشته شود اسلام باقی خواهد بود تا روز قیامت و اگر علی کشته شود کفر خواهد بود تا روز قیامت و منافات ندارد که این یک سبب مضاعفه باشد و اسباب دیگر نیز باشد مانند اخلاص آن حضرت و علم آن حضرت و فضایل آن حضرت چنانکه در هر یک حدیث مستفیضه وارد شده است که اگر بسنجند اخلاص آن حضرت را با اخلاص همه امت حضرت سید المرسلین هر آینه اخلاص علی سنگینی خواهد کرد، و هم چنین محبت آن حضرت خدا و رسول را و محبت خدا و رسول آن حضرت را و سایر کمالات آن حضرت را که در همه بر همه زیادتی خواهد داشت حاصل آن که این بحریست عمیق و بغیر از حق سبحانه و تعالی و جمعی که حق سبحانه و تعالی ایشان را عالم گردانیده است به این ها از انبیاء و اوصیاء و اولیاء کسی دیگر به تفصیل نمی داند و امثال ما بر سبیل اجمال ممکن است

که بـدانیم و آن هم اگر فضـل الهی شامـل احوال شود. «وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا و ذٰلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من لم یقدر علی صلتنا فلیصل صالحی موالینا یکتب له ثواب صلتنا و من لم یقدر علی زیارتنا فلیزر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۴

صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا) و منقول است کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که نتواند هدایا و تحف و نیکی و کرمی و سایر خوبیها بما کند پس باید که اینها را به شیعیان ما که صالح و متقی باشند بکند تا نوشته شود از جهه او ثواب صله ما، و هر که قدرت نداشته باشد که به زیارت ما آید باید که زیارت کند صلحاء شیعیان ما را تا نوشته شود از جهه او در نامه عملش ثواب زیارت ما.

و در قوی از حضرت موسی بن جعفر یا علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهم منقولست که فرمودند که هر که قدرت نداشته باشد که زیارت کند ما را پس باید که زیارت کند برادران مؤمن صالح خود را تا نوشته شود از جهه او ثواب زیارت ما، و هر که قدرت نداشته باشد بر صله ما پس باید که صله کند برادران مؤمن صالح خود را تا نوشته شود در نامه عملش ثواب صله ما. و ظاهرا مراد از صله احسان و خوبیهای مستحبه باشد، و ممکن است که شامل حقوق واجبه باشد و حق ایشان را از خمس به شیعیان صالح توان دادن چنانکه گذشت احادیث بسیار، و

احادیث احیاء زمین موات که از جمله اموال ایشان است متواتر است و خواهد آمد و بر تقدیر عدم جواز تصرف بر سبیل اطلاق در قدر ضرورت دور نیست که بی دغدغه باشد.

چنانکه در صحیح از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه مرویست که فرمودند که هر که محتاج شود و ضرورت شود او را از شیعیان ما بر او حلال است هر چه خواهد از اموال ما.

و کالصحیح از معاذ منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که بر شیعیان ما حلال است و بر ایشان فراخ گردانیدیم که

صرف کنند از آن چه از اموال ما نزد ایشان بوده باشد بنحو متعارف وسط که نه تنگ گیرند بر خود و نه اسراف کنند، و چون حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه خروج فرمایند بر هر صاحب گنجی گنجش حرامست تا آن را به خدمت آن حضرت برند که مدد لشکر کنند و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که هر چه از مال حضرت جمع شده باشد به خدمت آن حضرت برند و یکی آن که چون حضرت در حال غیبت مال خود بر شیعیان مباح فرموده اند و در حال حضور هر کس هر مال زیادتی که داشته باشد واجبست که به نزد حضرت برند پس اگر مصلحت دانند به او گذارند و اگر نه نزد شیعیان نگذارند که سبب فریفته شدن ایشان شود و مانع جهاد ایشان شود چون زمان آن حضرت همگی عقل کامل بهم خواهند رسانید کسی مخالفت الهی نخواهد کرد و اسرافات بر طرف خواهد شد مستحق زکات و فطر بهم

نرسد و ندا کنند که مستحق کیست و کسی جواب ندهد، اگر مال کسی از او بیفتد کسی برندارد تا خود بیایند و بردارند و اگر از کسی عملی حرام واقع شود فی الحال به نزد آن حضرت یا نایب آن حضرت که همه اولیاء اللّٰه صاحب فراست باشند آیند و ایشان اقامت حد تا تعزیر کنند و اگر خود نیایند حضرت کس فرستند و ایشان را طلبند و بر آن که گواه گواهی دهد حضرت اقامه حد یا تعزیر فرمایند، و میراث را به جمعی دهند که در عالم ارواح با هم الفت داشته اند و سایر احکامی که مخصوص زمان آن حضرتست صلوات اللّٰه علیه که خواهد آمد إن شاء اللّٰه و لیکن اکثر علما حمل کرده اند این احادیث مطلقه را بر مناکح چون احادیث متواتره وارد است بر حلیت آن، و هم چنین زمینهای موات اگر احیا کنند و خانه بسازند می توانند نشست و نماز می توانند کرد و این اباحت نیز در اخبار متواتره وارد شده است و هم چنین انفال زمین مانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۶

سر کوهها و شکم رود خانه ها و مانند بحرین که به جنگ نگرفته اند.

و در روایتی قوی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه جمعی جنگ کنند بی رخصت امام هر غنیمتی که بهم می رسد از امام است و اگر بامر امام جنگ کنند و غنیمتی بیابند خمس از امام است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن وهب منقول است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر چرخچی امام بفرستد و غنیمتی بیاورند چه حکم دارد

و چگونه قسمت می کنند آن را حضرت فرمودند اگر جنگ کنند با سرداری که امام سردار ایشان کرده باشد خمسی از خدا و رسول است و خمس را در میان ایشان قسمت می کنند و اگر قتال نکرده باشد یعنی بامر امام یا مطلقا هر غنیمتی که بهم می رسد از امام است هر جا که می خواهد صرف می نماید و اکثر علما عمل کرده اند و سابقا مذکور شد که اگر در واقع از حضرت امیر المؤمنین بود آن حضرت حکم مفتوح العنوه بر آن جاری ساختند تا مسلمانان در تعب نباشند یا آن که مال آن حضرتست و حضرت به شیعیان گذاشتند تا حضرت صاحب الامر خروج فرمایند و اللّٰه تعالی یعلم

[کتاب الصوم]

باب علّه فرض الصّیام

(سال هشام بن الحکم ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن علّه الصّیام فقال انّما فرض اللّٰه عزّ و جلّ الصّیام لیستوی به الغنیّ و الفقیر و ذلک انّ الغنیّ لم یکن لیجد مسّ الجوع فیرحم الفقیر لأنّ الغنیّ کلّما اراد شیئا قدر علیه فاراد اللّٰه عزّ و جلّ ان یسوّی بین خلقه و ان یذیق الغنیّ مسّ الجوع و الالم لیرقّ علی الضّعیف و یرحم الجائع) این بابی است در بیان علت واجب ساختن حق سبحانه و تعالی صوم را بهشت سند صحیح منقول است از هشام که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از علت روز گرفتن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی واجب گردانید روزه را تا به سبب آن مساوی شوند غنی و فقیر زیرا که غنی باختیار خود گرسنگی نمی کشد تا بر فقیران رحم کند زیرا که غنی هر چه می خواهد بر آن قدرت

دارد پس حق سبحانه و تعالی روزه را مقرر ساخت تا غنی و فقیر را مساوی کند و بچشاند غنی را الم گرسنگی و در کافی در حدیث حمزه که خواهد آمد به جای مس مضض است بمعنی حرقت و الم اگر چه مس نیز لطفی دارد که مراد این باشد که الم غنی مثل فقیر نیست زیرا که خاطرش جمع است که شب تلافی می کند بخلاف فقیر و به سبب این الم قدر گرسنگان را بداند و بر ضعیف رقت کند و بر گرسنه رحم کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۸

(و کتب ابو الحسن علیّ بن موسی الرّضا صلوات اللَّه علیهما إلی محمّد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله علّه الصّوم لعرفان مسّ الجوع و العطش لیکون ذلیلاـ مستکینا مأجورا محتسبا صابرا و یکون ذلک دلیلاـ له علی شدائد الآخره مع ما فیه من الانکسار له عن الشّهوات واعظا له فی العاجل دلیلاـ علی الاجل لیعلم شدّه مبلغ ذلک من اهل الفقر و المسکنه فی الدّنیا و الآخره) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه در جواب سؤالهای محمد نوشتند در عله روزه داشتن که از جهه آنست که بیابد تعب گرسنگی و تشنگی را و به سبب آن نفس اماره ذلیل شود چون قوت او از شهوات است، و با تضرع شود و چون فرمان الهی برده است ثواب بایـد و قرب الهی او را حاصل شود و عادت کند نفس بر صبر و به اندک جفائی که کشد او را راهنمایی کند بر سختیهای آخرت با آن که اکثر شهوات از خوردن حاصل می شود و به سبب نخوردن سورت

شهوات شکسته می شود و پند دهنده او باشد در دار دنیا که قدر گرسنگان را بداند و راهنما باشد بر گرسنگی روز قیامت و جمعی که در هواهای گرم روزه داشته باشند گرمای قیامت را نکشند و هر که آتش روزه در اندرون او شعله کشیده باشد آتش جهنم را نه بیند و فکر کند که اندک حرارتی با اندک گرسنگی را هر گاه تاب نداشته باشد با آن گرمی و گرسنگی چه خواهد کرد، و بداند که هر گاه جمعی در این نشاء فقیر باشند حال ایشان چگونه است و هم چنین جمعی که در آنجا گرسنگی کشند تا کاری نکنند که در دار دنیا به فقر و محنت مبتلا شود و در دار عقبی به فقر و عذاب گرفتار شود و هر گاه آدمی تاب این جفا ندارد تاب آن چون خواهد داشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۹

و در حسن کالصحیح از فضل مرویست که حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه فرمودند این علتها را از جهه صوم و در آخر باین عنوانست که تا استدلال کنند به سبب مشقت روزه که چگونه می گذرد بر فقرا در روزه و غیر روزه چه می رسد به سبب فقر تا باعث شود که حقوقی که حق سبحانه و تعالی در مال ایشان واجب گردانیده است بدهند.

و در صحیح و حسن کالصحیح منقول است از زراره که ابرش از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه سؤال کرد که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزی که مبدل شود این زمین به زمین دیگر چه چیز مبدل خواهد شد حضرت فرمودند که مبدل می شود به نان سفید

میده که خلایق از آن خورند تا از حساب فارغ شوند ابرش گفت که در آن روز و آن دهشت خوردن به یاد کسی می رسد حضرت فرمودند که در وقتی که در جهنم باشند از خوردن ضریع و آشامیدن حمیم نمی افتند هر گاه در عذاب باشند می خورند در حساب چون نخورند، و چند حدیث کالصحیح بر این مضمون وارد شده است پس گرسنگی در قیامت باین عنوان خواهد بود که جمعی که در عذاب باشند به ایشان ندهند هم چنان که اهل جهنم تا هزار سال استغاثه العطش نکنند حمیم به ایشان نمی دهند حق سبحانه و تعالی همه را از همه عذابها نجات کرامت فرماید بجاه محمد و عترته الطاهرین (و کتب حمزه بن محمّد إلی أبی محمّد صلوات اللّه علیه لم فرض اللّه الصّوم فورد فی الجواب لیجد الغنیّ مسّ الجوع فیمنّ علی الفقیر) و در قوی منقولست از حمزه که عریضه به خدمت حضرت امام حسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۰

عسکری صلوات اللّه علیه نوشتم که حق سبحانه و تعالی چرا روزه را واجب گردانیده است پس فرمان آن حضرت صلوات اللّه علیه بما رسید که تا بیابد غنی حرارت و مشقت گرسنگی را تا انعام کند بر فقیر، و در کافی مضض الجوع فیحنوا و ظاهرا صدوق از آنجا برداشته است و تصحیف از نساخ شده است اگر چه بهمان معنی است اما در این مقام عبارت کافی در هر دو کلمه اربط است و حنو شفقت و مهربانی است (و روی عن الحسن بن علی ابن ابی طالب صلوات اللّه علیهما انّه قال جاء نفر من الیهود إلی رسول اللّه صلّی اللّه

عليه و اله فساله اعلمهم عن مسائل فكان فيما ساله ان قال له لأىّ شـى ء فرض اللَّه عزّ و جلّ الصّوم على أمّتك بالنّهار ثلثين يوما و فرض على الامم اكثر من ذلك فقال النّبىّ صـلّى اللَّه عليه و اله انّ ادم لمّا اكل من الشّجره بقى فى بطنه ثلثين يوما ففرض اللَّه على ذرّيته ثلثين يوما الجوع و العطش و الّذى ياكلونه باللّيل تفضّل من اللَّه عزّ و جلّ عليهم و كذلك كان على آدم ففرض اللَّه ذلك على أمّتى ثمّ تلا هـذه الآيه كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيّاماً مَعْدُوداتٍ قال اليهودىّ صـدقت يـا محمّـد فمـا جزاء من صامهـا فقـال النّبىّ صـلّى اللَّه عليه و اله مـا من مؤمن يصوم شـهر رمضان احتسابا الّا أوجب اللَّه تبـارك و تعـالى له سـبع خصـال أوّلها يـذوب الحرام فى جسـده، و الثّانيه يقرب فى رحمه اللَّه عزّ و جلّ و الثّالثه يكون قـد كفّر خطيئه آدم ابيه، و الرّابعه يهوّن اللَّه عليه سـكرات الموت، و الخـامسه امـان من الجوع و العطش يوم القيمه، و السّـادسه يعطيه اللَّه براءه من النّار، و السّابعه يطعمه اللَّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۵۱

من طيّبات الجنّه قال صـدقت يا محمّـد) و در امالى من ثمرات الجنه است و ليكن در خصال من طيبات است منقول است بسـند قـوى كالصـحيح از حضـرت سيد جوانـان اهـل بهشت امـام حسن صـلوات اللَّه عليه كه جمعى از يهودان به نزد حضـرت سـيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله آمدند و اعلم ايشان از چند مسأله پرسيد كه آن ده مسأله است و بعضى گذشت در وضو و غسل و نماز

و از جمله آن مسائل یکی اینست که چرا حق سبحانه و تعالی روزه را بر امت تو در روز مقرر ساخت سی روز و بر امم سابقه بیشتر مقرر فرمود پس آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که چون حضرت آدم از شجره تناول نمود سی روز در شکم آن حضرت ماند و حق سبحانه و تعالی بر ذریت آن حضرت سی روز واجب گردانید گرسنگی و تشنگی را و آن چه در شب می خورند از تفضل الهی بود بر ایشان و بر حضرت آدم نیز سی روز واجب بود پس حق سبحانه و تعالی بر امت من همان سی روز را واجب گردانید، پس حضرت این آیه را خواندند که واجب شد بر شما روزه چنانکه واجب شده بود بر امم پیش از شما تا آن که تقوی ورزید از خوردن و آشامیدن و جماع و غیر آن، یا روزه را واجب کردم بر شما تا به سبب روزه اجتناب کنید از جمیع معاصی و چند روزی معدود بر شما واجب گردانیدم.

یهودی گفت راست گفتی یا محمد پس بگوئید که چه ثواب دارد کسی که این ماه را روزه دارد حضرت فرمودند که هر مؤمنی که ماه رمضان را روزه دارد از جهه رضای الهی حق سبحانه و تعالی از جهه او هفت چیز مقرر سازد.

یکی آن که حرام در بدنش گداخته می شود اگر خورده باشد دویم: نزدیک می شود به رحمت حق سبحانه و تعالی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۲

سیم: کفاره ترک اولی پدرش آدم را داده است.

چهارم: حق سبحانه و تعالی بر او آسان می کند مشقت جان کندن را.

پنجم: سبب ایمنی

است از گرسنگی و تشنگی روز قیامت.

ششم: حق سبحانه و تعالی عطا می فرماید او را بیزاری از آتش جهنم یا براتی می دهند او را که در آنجا نوشته باشد که او را از آتش بیزار است.

هفتم: از میوه های بهشت یا از خوردنیهای نفیس بهشت او را طعام دهند یهودی گفت راست گفتی یا محمد و بقیه این حدیث در فضایل حج إن شاء اللّٰه مذکور خواهد شد.

باب فضل الصّیام

[اسلام بر پنج چیز بنا شده]

(قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه بنی الاسلام علی خمسه اشیاء علی الصّلاه و الزّکاه و الحجّ و الصّوم و الولایه) این بابی است در فضیلت مطلق روزه اعم از روزه ماه رمضان و غیر آن چون فضایل روزه رمضان را خدا خواهد گفت اگر چه بعضی از این اخبار در فضل ماه رمضانست و لیکن چون لفظ رمضان ندارد در اینجا ذکر کرده است.

منقول است در صحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بنای اسلام بر پنج چیز است بر نماز، و زکات، و حج، و روزه، و امامت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و بر این مضمون احادیث صحیحه متواتره وارد شده است و دلالت می کند بر آن که اگر کسی اینها را یا یکی از اینها را اعتقاد نداشته باشد و انکار کند اصلش را یا وجوبش را کافر است و در این خلافی نیست و اینها از ضروریات دینست بلکه ظاهرش آنست که اگر کسی نماز نکند یا زکات ندهد یا حج نکند یا روزه نگیرد کافر باشد و حق آنست که حکم کافر دارد یعنی عذابش مثل عذاب کفار است، و هم چنین اگر کسی که یک

امام را اعتقاد به امامتش نداشته باشد کافر است به این معنی که همیشه در جهنم خواهد بود چون احادیث متواتره وارد شده است که هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند کافر مرده است اگر چه همیشه روزها روزه باشد و شب تا صبح عبادت کند و امام زمان خود را شناسد بعد از خدا و رسول اگر همه عبادت را ترک

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۴

کند از ایمان بدر می رود اما از اسلام بدر نمی رود چنانکه بر این مضمون نیز احادیث صحیحه متواتره وارد شده است.

[روزه امان از آتش است]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله الصّوم جنّه من النّار) و در صحیح زراره منقولست بسند سابق بلکه جزو همان حدیث است و لیکن فاصله بسیار شده و به تقریبی می فرماید که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که روزه سپریست یعنی مانعی است عظیم از دخول نار چنانکه سپر نمی گذارد که شمشیر تاثیر کند و این مضمون نیز متواتر است و دور نیست که تشبیه به سپر از آن جهت باشد که اگر گناه کبیره باشد روزه فایده نداشته باشد هم چنان که اگر شمشیر تیز باشد سپر پر فایده ندارد.

[صائم در عبادت خداست و لو خواب باشد]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله الصّائم فی عباده و ان کان نائما علی فراشه ما لم یغتب مسلما) و در قوی از آن حضرت صلی اللّٰه علیه منقول است که روزه دار در عبادتست و در نامه عملش عبادت می نویسند هر چند در خواب باشد بلکه خواب او نیز عبادتست و خواب فرد خفی است یعنی اگر مشغول کاری باشد در عبادتست ما دام که غیبت نکند مسلمانی را که غیبت بلکه هر فسقی روزه را از کمال می اندازد خصوصا غیبت که بدترین فسقهاست اگر چه در واقع راست باشد همان فسق است و اگر دروغ باشد بهتانست و بدتر است از غیبت.

و در فقه رضوی مذکور است که از غیبت مؤمن و از سخن چینی اجتناب کنید که این هر دو روزه را فاسد می کنند و غیبتی نیست فاسق را خصوصا شارب الخمر و قمار باز خصوصا شطرنج باز را، و جائی دگر ذکر کرده است که در روزه از پنج چیز اجتناب

کن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۵

روزه ات را باطل می کند از اکل و شرب و از جماع و از دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم و از کلام فحش و نظر کردن به جایی که جایز نباشد، و در روایتی وارد شده است که غیبت روزه را فاسد می کند و باقی فسقها آن را از کمال می اندازد، و از قی کردن باختیار، و از ارتماس در آب و غیبت بکسر غین آنست که غایبانه شخصی از وصف یا فعل او چیزی ذکر کنند که اگر بشنود آزرده شود بانکه اگر بگوید بالا کوتاه یا بالا بلند یا یک چشم، و جمعی این معنی را استثنا کرده اند و گفته اند که عیوب ظاهره را نقل کردن غیبت نیست و روایاتی که بر نهی وارد شده است حمل بر کراهت کرده اند، یا آن که از روی بدی بگوید یا بعنوان بدی بگوید که استخفاف او باشد حتی آن که اگر بگوید که الحمد للّه که کور نیستم و لنگ نیستم زبان من لال نیست و غرضش شخص خاصی باشد و کنایه به او داشته باشد، و هم چنین اکثر علما استثنا کرده اند جرح رجال را چون احکام شرعی بر آن مترتب است و عمل بقول فاسق نمی توان کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر فاسقی خبری را به شما رسانید تثبت کنید و از دیگران تفحص کنید تا ظاهر شود آن که آن خبر دروغ است یا راست است، و ابن طاوس علیه الرحمه دغدغه نموده است که خبث باشد و بنده نیز دغدغه می کنم، و اگر کسی در سند باشد

که جرح نموده باشند او را بنده آن حدیث را مهما أمکن وصف به خوبی و بدی نمی کنم و بسیار تتبع نموده ام که جمعی را که جرح نموده اند که فلانی وضاع حدیث است بعضی از اصحاب ما متابعت سنّیان کرده اند و این جرات نموده اند و تا معصوم بر این معنی شهادت ندهد حکم به کذب و وضع نمی توان کرد و تا غایت نشنیده ام که از رواه حدیث ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۶

کسی شراب خوردن یا زنا و امثال این کبایر را کرده باشد و امری عظیم بوده است در ازمنه حضرات ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم از حضرت امام موسی کاظم تا به حضرت صاحب الامر خصوصا در زمان امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات اللَّه علیهما که ائمه را پادشاهان در حبس می داشتند و شهید می کردند جمعی این شبهه را ذکر کردند که چون شود که خلیفه خدا بر دست کافران گرفتار باشند یا کشته شوند البته غایب شده اند و شنیده بودند که صاحب الامر غایب خواهد شد گفتند البته حضرت امام موسی خواهد بود و غلاه بسیار شدند از عوام و این معنی ظاهر است که طبایع عوام مایل است به غلو و غلاه احادیث ائمه را مستند خود می کردند مثل اخبار آن که ما جنب اللَّه و ما عین اللَّه و ما ید اللَّه و ما باب اللهیم و علما مضطر می شدند به جرح راویان امثال این اخبار از اصحاب اسرار نمی بینی که مردمانی را که جرح نموده اند ذکر کرده اند که او از اهل ارتفاع است و می گویند که حدیث فلان گاهی معروفست و گاهی منکر بلکه اکثر اوقات ائمه

معصومین صلوات اللّٰه علیهم از دست این جمع در عذاب بوده اند بیش از نواصب مجملا بسیار چیزها دیدیم که اصلی ندارد بنا بر این جرات نمی توان نمود در امثال این جماعت که جرح کنند چون همه بحسب ظاهر فوق معنی عدالت را داشته اند و در شرح فهرست این کتاب تحقیقات بسیار در معرفت رجال مذکور است و احادیث بسیار وارد است که فاسق را غیبت نیست و حرمت ندارد که رعایت این باید کرد که بد او را نگویند و نشنوند.

چنانکه در موثق از سماعه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه فرمودند که هر که با مردمان معامله کند و بر ایشان ستم نکند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۷

چون خبری نقل کند دروغ نگوید، و چون وعده دهد ایشان را خلف وعده نکند چنین شخصی غیبت او حرامست و مروت او کامل است و عدالت او ظاهر است و اخوت با او واجبست.

و صحیحه ابن ابی یعفور نیز قریب باین است و در قوی منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که فاسق را غیبت نیست خصوصا هر گاه فسق خود را ظاهر کند، و احادیث در این باب بسیار است و إن شاء اللّٰه در باب عدالت مذکور خواهد شد و احتیاط در دین آنست که زبان خود را از غیبت مطلقا حفظ نماید که در اخبار وارد شده است نان خورش سکان جهنم است مگر مبتدعی باشد که سبب اضلال مردمان شود که در آن صورت واجبست از باب نهی از منکر هر گاه قدرت داشته باشد بر دفع آن باین عنوان.

[صوم مخصوص منست و من جزا می دهم به سبب روزه]

(و قال صلّی اللّٰه علیه

و اله قال اللّٰه تبارك و تعالى الصّيوم لى و انا اجزى به و للصّيائم فرحتان حين يفطر و حين يلقى ربّه عزّ و جلّ و الّذى نفس محمّد بيده لخلوف فم الصّائم عند اللّٰه اطيب من ريح المسک) و به اسانید متکثره کالصحیح و صحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که صوم مخصوص منست و من جزا می دهم به سبب روزه چنانکه در حدیث به است، و در حدیث کالصحیح علیه است یعنی بر روزه من جزا می دهم و صایم را دو خوشحالی هست یکی در وقت افطار، و دویم بعد از مرگ که وقت ملاقات اوست پروردگار خود را به جزای عمل از خیر و شر و به ثواب و عقاب و بحق آن خداوندی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که بوی دهن روزه دار نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۸

حق سبحانه و تعالی خوشتر است از بوی مشک نزد شما چون بوی خوش و بد از توابع مزاجست که از لوازم جسم است و ذات مقدس او از آن بالاتر است که او را از صفات جسمانیات بهره باشد، پس خوشبوئی نزد حق سبحانه و تعالی عبارتست از قبول عمل که چون بنده ترک مالوفات جسمانی از جهه رضای خداوند خود می کند حق سبحانه و تعالی او را ثواب عظیم کرامت می فرماید بمنزله کسی که خوشحال شود از بوی مشک.

و صدوق به اسناد او از ابن عباس روایت کرده است که حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی می فرماید که

هر عملی که فرزند آدم می کند از اوست غیر از روزه که از منست و من بر او جزا می دهم و روزه در روز قیامت سپر بنده است از آتش جهنم چنانکه در دنیا سلاح از برای دشمن می باید در عقبی سلاح آتش صومست و به خدا قسم که بوی دهن روزه دار نزد حق سبحانه و تعالی از بوی مشک خوشتر است و صایم را دو خوشحالی است یکی در وقت افطار که می خورد و می آشامد و وقتی که ملاقات می کند مرا که او را داخل بهشت می کنم و در وجه اختصاص صوم بجناب اقدس خود وجوه گفته اند.

یکی آن که حق سبحانه و تعالی مخصوص خود کرده است و نگذاشته است که احدی از جهه غیر او روزه بگیرد و عبادات دیگر را که مخصوص نکرده بود از جهه بتان و کواکب و اشجار کردند، دیگر آن که در روزه ریا نمی رود البته هر که روزه می گیرد از برای خدا می گیرد غالبا زیرا که ممکن است چیزی خورد و آشامد یا نیّت نکند و گوید که روزه ام دیگر تشبه شده است بجناب اقدس او چون حق سبحانه و تعالی را خوردن و امثال آن نیست و منقول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۹

که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که به اخلاق الهی متخلق شوید مثل نخوردن و نخوابیدن و بد نکردن و بد نگفتن و حمد و ثنا و حلم و استغنا وجود و احسان و اطعام کردن و آب دادن و امثال اینها از صفات کمالی که طلبیده است از بندگان نه چیزی چند که مخصوص اوست از عظمت و کبریا و

جلال.

دیگر آن که روزه سبب شکستگی است و مثمر معرفت و محبت و ربط است و لهذا بعضی اجزی را مجهول خوانده اند یعنی من جزاء روزه ام یعنی معرفت و محبت من.

دیگر آن که انشا باشد یعنی روزه را خالصا از جهه من بگیرید تا من جزا باشم که اگر جهه بهشت باشد بهشت جزاست و اگر از جهه خلاصی از عقابست همانست

«و انما لامرئ ما نوی»

و فرح نزد لقا در دنیا ممکن است به معرفت و محبت که هیچ کمالی و لذتی به این ها نمی رسد و از این جهت است که از مشک خوشبوتر است.

[صدقه دفع شیطان می کند]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله لأصحابه الا اخبرکم بشی ء ان أنتم فعلتموه تباعد الشّیطان عنکم کما تباعد المشرق من المغرب قالوا بلی یا رسول اللَّه قال الصّوم یسوّد وجهه و الصّدقه تکسر ظهره و الحبّ فی اللَّه عزّ و جلّ و الموازره علی العمل الصّالح یقطع دابره و الاستغفار یقطع وتینه و لکلّ شی ء زکاه و زکاه الابدان الصّیام) و در موثق کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند به اصحاب خود که آیا می خواهید که شما را خبر دهم به چیزی که اگر آن را به جا آورید شیطان از شما دور شود چنانکه مشرق از مغرب دور است صحابه گفتند بلی یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۰

رسول اللَّه فرمودند که روزه روی شیطان را سیاه می کند یعنی هر چند وسوسه می کند که مگیر مؤمن می گیرد اگر چه هیچ عبادتی نکند و هر معصیتی را کند بنده ترک روزه نمی کند، یا آن که از روزه گرفتن شیطان ذلیل و بی مقدار می شود و استیلای

او کم می شود و صدقه دادن پشت شیطان را می شکند که لشکرهای او که هفتصد کسند که بهر یک از مؤمنان حواله کرده است که مانع شوند ایشان را از تصدق و چون آدمی تصدق را داد و پشت شیطان را شکست که لشکرش مغلوب شدند یا خودش. و دوستی کردن با مؤمنان از جهه رضای خداوند عالمیان و اعانت یکدیگر کردن بر اعمال صالح قطع می کند بیخ و بنیاد او را یا تسلط او را و استغفار و توبه و انابت شاه رگش را می برد چون می بیند که سعیهای او و همه باطل شد در اضلال ایشان بلکه سیئات ایشان بعد از توبه مبدل شد بحسنات و هر چیزی را زکاتیست و زکات بدنها روزه است چنانکه در دادن زکات بحسب ظاهر مال کم می شود و بحسب واقع زیاد می شود هم چنین در روزه بترک خوردن نقصان بدن می شود، اما امساک روز همه امراض را نفع می کند هر گاه روزه را به آداب بدارند، و چنانکه زکات سبب تطهیر نفس است از رذایل خصوصا از صفت ذمیمه بخل و سبب نمو و بلندی اوست به مراتب عالیه هم چنین صوم تنزّه نفس است از همه بدیها و تخلق اوست به اخلاق الهیه و متصف شدنست به کمالات ملکیه و رسیدن است به درجات غیر متناهیه.

[اصل اسلام و فرعه]

(و قال الصّادق علیه السّلام لعلیّ بن عبد العزیز الا اخبرک بأصل الاسلام و فرعه و ذروته و سنامه قال بلی قال اصله الصّلاه و فرعه الزّکاه و ذروته و سنامه الجهاد فی سبیل اللّه الا اخبرک بابواب الخیر الصّوم جنّه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۱

و کالصحیح منقولست از علی بن

غراب که آن حضرت صلوات اللّه علیه بمن فرمودند که می خواهی ترا خبر دهم به بیخ اسلام و شاخ آن و بلندی آن گفتم بلی حضرت فرمودند که بیخ اسلام نماز است و هر گاه نماز نکند بمنزله کافر است، و گویا درخت اسلام را که در باغ سینه او کشته بود حق سبحانه و تعالی آن درخت را کند و شاخ درخت اسلام زکاتست که هر گاه زکات ندهند گویا شاخهای آن را بریدند که اسلامش زایل نشده است اما در حکم زوال است به اعتبار عدم حاصل، و بلندی و شرف و علو اسلام در جهاد کردنست در راه رضای الهی، می خواهی که خبر دهم ترا ببابهای خیر روزه سپریست از آتش جهنم و همه ابواب خیر از جهه خلاصی از نار است پس گویا صوم جمیع آن ابوابست یا آن که حضرت همه را فرموده باشد و او یکی را که در خاطرش مانده بود یا اهم بود ذکر کرد و یا آن که چون روزه گرفتی روزه ترا بجمیع عبادات می دارد.

(و قال صلوات اللّه علیه فی قول اللّه عزّ و جلّ وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ قال یعنی بالصّبر الصّوم و قال اذا نزلت بالرّجل النّازله او الشّدّه فلیصم فانّ اللّه عزّ و جلّ یقول وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ.)

و در کافی به جای و الصلاه یعنی الصیام است. و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در تفسیر آیه کریمه «وَ اسْتَعِینُوا» و آن دو آیه است یکی واو دارد که بحسب ظاهر خطاب بیهود است چون در ضمن حکایات ایشان است و یکی خطاب به

مؤمنان است بعنوان یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا و دور نیست که تکرار آیه در این حدیث به اعتبار تکرار آیه باشد و بنا بر این می باید یکی و او نداشته باشد و نساخ یا روات غافل شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۲

باشند از این معنی یا از جهه تاکید باشد یا راوی دو مرتبه شنیده باشد و با هم ذکر کرده باشد و اول اظهر است اما آیه اول که حق سبحانه و تعالی می فرماید بیهود می فرماید که وفا کنید به عهدی که با شما کرده ام در تورات در متابعت پیغمبر آخر الزمان تا من وفا کنم به عهدی که با شما کرده ام که شما را بزرگ کنم در دنیا و عقبی و تبدیل مکنید حقرا بباطل و مفروشید آیات مرا به بهای اندک و نماز کنید و زکات بدهید و با مسلمانان نماز به جماعت کنید آیا مردمان را امر می کنید به نیکی و خود را فراموش می کنید و حال آن که کتاب خدا را می خوانید آیا عقل خود را بکار نمی فرمایید.

و بعد از این خطابها و عتابها فرموده است که چون نفوس شما سرکش است سرکشی او را بشکنید به یاری صبر که صوم است و نماز و خاصیت صوم آنست که قوای شهوانی شکسته می شود و روح ایمان قوت می یابد، و نماز شما را بحق سبحانه و تعالی نزدیک می کند و از فحشا و منکر باز می دارد امید هست که هر گاه چنین کنید توفیق متابعت حق بیابید و اگر خطاب بیهود باشد بحسب ظاهر خطاب به مؤمنان بلکه عتاب به ایشان نیز خواهد بود به اشاره، و در آیه دویم که

خطاب به مؤمنان است حضرت می فرماید که هر گاه شدنی یا بلایی پیش آید از جهت رفع و رفع آن روزه بگیرید و نماز بکنید چنانکه گذشت پس بنا بر این در آیه آخر اگر و او نباشد بهتر است و ممکن است که اول تفسیر آیه دویم باشد و دویم از جهه تاکید باشد و واو از نساخ در هر دو جا زیاده شده باشد یا در هر دو جا نقل بالمعنی کرده باشند چون اول آیه را راوی انداخته است و ظاهر آیه دلالت می کند که از جهه بلاها و مصایب و حوائج و مطالب صوم و صلاه خوبست، و احادیث صحیحه بسیار در این باب وارد شده است که در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۳

صورتها سه روز روزه بگیرد چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه و در روز جمعه به صحرا رود و نمازها را به جا آورد و بعضی از آنها گذشت.

و در مصباح کبیر نقل کرده است نمازهای بسیار و در غیر آن مذکور است و فی الحقیقه هر حدیثی که در این باب وارد شده است همه تفسیر این آیه است اگر چه کسی باین معنی متفطن نشده است و از این باب بسیار است که ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم اشارات بتفسیر آیات فرموده اند بلکه جمیع احادیث ایشان چنین است.

(و قال النّبی صلّی اللَّه علیه و اله انّ اللَّه تبارک و تعالی و کلّ ملائکه بالدّعاء للصّائمین و قال صلوات اللَّه علیه أخبرنی جبرئیل علیه السّلام عن ربّه تعالی ذکره انّه قال ما أمرت ملائکتی بالدّعاء لأحد من خلقی الّا استجبت لهم فیه) و در موثق کالصحیح منقولست

که حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی موکل گردانیده است فرشته چند را که مخصوص ایند که دعا می کنند از جهت روزه داران و به چند سند موثق منقولست که حق سبحانه و تعالی می فرماید که من امر نکرده ام فرشتگان خود را که دعا کنند از جهه احدی از خلقم مگر آن که آن دعا را البته مستجاب می کنم و اشاره باین معنی نیز در آیات بسیار شده است از آن جمله آیات الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ است تا به آخر آیه سیم، و غیر اینها از آیاتی که ملائکه استغفار و دعا می کنند از جهه مؤمنانی که متابعت راه خدا کرده و می کنند و غرض تنبیه است و تفصیل این مقام در ذمت مجمع البحرین و جامع الثقلین است بفضل اللّٰه و عونه.

[بوی دهان صائم]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه أوحی اللّٰه تبارک و تعالی إلی موسی علیه السّلام ما یمنعک من مناجاتی فقال یا ربّ اجلّک عن المناجاه لخلوف فم الصّائم فاوحی اللّٰه تبارک و تعالی الیه یا موسی لخلوف فم الصّائم اطیب عندی من ریح المسک) و در صحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که خداوند تبارک و تعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه السلام که ای موسی چه چیز مانع است ترا از مناجات من و این وقتی بود که حضرت موسی مامور شده بود به چهل روز روزه تا حق تعالی به او تورات کرامت فرماید موسی گفت خداوندا به سبب صوم دهنم بدبو شده است و ترا اعظم از آن می دانم که با دهن بد بو

مناجات کنم پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به او که یا موسی بوی دهن روزه دار نزد من از بوی مشک خوشبوتر است. و بعضی گفته اند که چون موسی را در طور گفتند که کفشت را بکن و رعایت ادب کن حضرت چنین یافتند که همه جا رعایت ادب می باید کرد.

[صایم را دو خوشحالی است]

(و قال صلوات اللّٰه علیه للصّائم فرحتان فرحه عند افطاره و فرحه عند لقاء ربّه عزّ و جلّ) و بسند کالصحیح منقول است از ابو الصباح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که صایم را دو خوشحالی است یکی در وقت افطار و یکی در وقت لقاء پروردگار و همین حدیث گذشت.

[هر که خالصا للّه عز و جل یک روز در هوای گرم روزه دارد]

(و قال صلوات اللّٰه علیه من صام للّه عزّ و جلّ یوما فی شدّه الحرّ فاصابه ظمأ و کلّ اللّٰه به الف ملک یمسحون وجهه و یبشّرونه حتّی اذا افطر قال اللّٰه عزّ و جلّ ما اطیب ریحک و روحک، ملائکتی اشهدوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۵

انّی قد غفرت له) و به اسانید متعدده منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که خالصا للّه عز و جل یک روز در هوای گرم روزه دارد و تشنه شود حق تعالی هزار فرشته را موکل گرداند بر او که دست، یار و بر روی او مالند و او را بشارت به بهشت دهند تا وقتی که افطار کند خداوند عالمیان فرماید که چه خوش است بوی تو و چه خوش است نسیم اخلاص تو ای فرشتگان من گواه باشید که او را آمرزیدم و فایده تعظیم فرشتگان و خطاب خداوند عالمیان با آن که او نمی شنود آنست که اگر صاحب یقین باشد چنان است که می شنود و به زبان حال می گوید که خداوندا اگر چه به گوش بدن نمی شنوم اما به گوش یقین می شنوم که تو چنین می فرمایی، و در این وقت حاجات خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کند چنانکه در ادعیه نماز شب

وارد شده است و اگر کسی صاحب یقین باشد او را لذتی چند حاصل می شود که فوق لذات باشد و محققان ذکر کرده اند که روزه حقیقی امساک است از غیر ذکر او و افطار ایشان به محبت الهی است و چون به مقام محبت فایز شود و همه این مخاطبات را از گوش هوش می شنود.

[خواب قیلوله برای روزه دار]

(و قال ابو الحسن صلوات اللَّه علیه قیلوا فانّ اللَّه تبارک و تعالی یطعم الصّائم و یسقیه فی منامه) و در موثق از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه منقولست که قیلوله کنید همیشه خصوصا در روزه زیرا که حق سبحانه و تعالی صایم را در خواب خوردنی و آشامیدنی می دهد. یعنی فایده خوردن و آشامیدن به سبب قیلوله حاصل می شود و مجرب است و خواب قیلوله از چاشت است تا ظهر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۶

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه نوم الصّائم عباده و صمته تسبیح و عمله متقبّل و دعاؤه مستجاب) و به اسانید قویه منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که خواب روزه دار عبادتست و در نامه عمل او عبادت می نویسند خصوصا هر گاه بقصد استحباب قیلوله کند، و خاموشی او را تسبیح می نویسند خصوصا هر گاه از جهه رضای الهی خاموش باشد از ما لا یعنی و اعمال خیر او مقبول است به سبب صوم، و دعای او به برکت روزه مستجاب است، و ظاهر حدیث اعم است از آن که اینها للّه باشد با قصد یابی قصد و استبعادی ندارد و احادیث بسیار وارد شده است در آن که خواب صایم عبادتست و بعضی از اصحاب دغدغه کرده اند در خواب صایم

به اعتبـار آن که صـوم عبـارتست از كـف نفس و در خواب كف نفس نيست و اين محض وسواس است و اگر بيـدار باشـد و غافـل باشـد در آن صورت نيز كف نفس نيست، پس بنا بر اين مى بايـد صايم از اول روز تا آخر روز هيـچ كار ديگر نكنـد و همين را تكرار كند كه روزه ام و در نماز كه نمى تواند چنين كرد و انواع اين اسـتنباطات مناسب مذهب سنّيان است كه قياس و اسـتحسان را بر نص مقـدم مى دارنـد و جمعى كه از حقيقت نيت خبر ندارنـد، و خواهـد آمـد و گـذشت مكرر كه نيت اين معنى نيست كه وسواسيان از عبارات اصحاب فهميده اند.

باب وجوه الصّوم

(روى عن الزّهرىّ انّه قـال قـال لى علىّ بن الحسـين صـلوات اللّٰه عليهما يوما يا زهرىّ من اين جئت فقلت من المسـجد قال ففيم كنتم قلت تذاكرنا امر الصّوم فاجتمع رايى و راى اصحابى على انّه ليس من الصّوم شى ء واجب الّا صوم شهر رمضان.

فقال يا زهرىّ ليس كما قلتم الصّوم على اربعين وجها فعشره أوجه منها واجبه كوجوب شهر رمضان، و عشره اوجه منها صيامهنّ حرام و اربعه عشـر وجهـا منهـا صاحبهـا فيها بالخيار ان شاء صام و ان شاء افطر، و صوم الاذن على ثلاثه اوجه و صوم التّاديب و صوم الاباحه و صوم السّفر و المرض.

قلت جعلت فداك فسّرهنّ لى قال امّا الواجب فصيام شهر رمضان و صيام شهرين متتابعين لمن افطر يوما متتابعين لمن افطر يوما من شـهر رمضـان عمـدا متعمّـدا و صـيام شـهرين متتـابعين فى كفّـاره الظّهـار قال اللّٰه عزّ و جلّ وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ..

فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا، و صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ فى قَتْل الخَطاءِ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ العِتْق وَاجِبٌ لِقَوْلِ اللَّه عَزَّ وَ جَلَ

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۶۸

وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَهٍ مُؤْمِنَهٍ وَ دِيَهٌ مُسَلَّمَهٌ إِلى أَهْلِهِ الى قَوْلِه تَعالى فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ، و صيام ثلاثه ايّام فى كفاره اليمين واجب لمن لم يجد الاطعام قال اللَّه عزّ و جلّ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَهِ أَيَّام ذلِكَ كَفَّارَهُ أَيْمانِكُمْ إِذا حَلَفْتُمْ فكلّ ذلك متتابع ليس بمتفرّق، و صيام اذى حلق الرّأس واجب قال اللَّه عزّ و جلّ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذىً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَهٌ مِنْ صِيام أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُكٍ فصاحبها فيها بالخيار فان صام صام ثلثا، و صوم دم المتعه واجب لمن لم يجد الهدى قال اللَّه عزّ و جلّ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَهِ أَيَّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَهٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَهٌ كامِلَهٌ.

و صوم جزاء الصّيد واجب قال اللَّه عزّ و جلّ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَم يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَهِ أَوْ كَفَّارَهٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً ثمّ قال او تدرى كيف يكون عدل ذلك صياما يا زهرى قال قلت لا ادرى قال يقوّم الصّيد قيمه ثمّ يفضّ تلك القيمه على البرّ ثمّ يكال ذلك البرّ اصواعا فيصوم لكلّ نصف صاع يوما و صوم النّذر واجب و صوم الاعتكاف واجب.

و امّا الصّوم الحرام فصوم يوم الفطر و يوم الأضحى و ثلاثه ايّام التّشريق و صوم يوم الشّكّ أمرنا به و نهينا عنه

أمرنا ان نصومه مع شعبان و نهينا عنه ان ينفرد الرّجل بصيامه فى اليوم الّذى يشكّ فيه النّاس، فقلت له جعلت فداك فان لم يكن صام من شعبان شيئا كيف

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۶۹

يصنع قال ينوى ليله الشّكّ انّه صائم من شعبان فان كان من شهر رمضان اجزا عنه و ان كان من شعبان لم يضرّه فقلت له و كيف يجزئ صوم تطوّع عن صوم فريضه فقالوا انّ رجلا صام يوما من شهر رمضان تطوّعا و هو لا يدرى و لا يعلم انّه من شهر رمضان ثمّ علم بعد ذلك اجزا عنه لأنّ الفرض انّما وقع على اليوم بعينه و صوم الوصال حرام و صوم الصّمت حرام و صوم نذر المعصيه حرام و صوم الدّهر حرام.

و امّا الصّوم الّذى يكون صاحبه فيه بالخيار فصوم يوم الجمعه و الخميس و الإثنين و صوم البيض و صوم ستّه ايّام من شوّال بعد شهر رمضان و صوم يوم عرفه و يوم عاشوراء كلّ ذلك صاحبه فيه بالخيار ان شاء صام و ان شاء افطر.

و امّا صوم الاذن فانّ المرأه لا تصوم تطوّعا الّا باذن زوجها و العبد لا يصوم تطوّعا الّا باذن سيّده و الضّيف لا يصوم تطوّعا الّا باذن صاحبه قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله من نزل على قوم فلا يصومنّ تطوّعا الّا باذنهم.

و امّا صوم التّاديب فانّه يؤمر الصّبىّ اذا راهق بالصّوم تاديبا و ليس بفرض، و كذلك من افطر لعلّه من اوّل النّهار ثمّ قوى بعد ذلك امر بالإمساك بقيّه يومه تاديبا و ليس بفرض و كذلك المسافر اذا اكل من اوّل النّهار ثمّ قدم اهله امر بالإمساك بقيّه يومه تاديبا و

لیس بفرض، و امّا صوم الاباحه فمن اکل او شرب ناسیا او تقیّأ من غیر تعمّد فقد اباح اللّه ذلک له و اجزا عنه صومه.

و امّا صوم السّفر و المرض فانّ العامّه اختلفت فیه فقال قوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۰

یصوم و قال قوم لا یصوم و قال قوم ان شاء صام و ان شاء افطر فامّا نحن فنقول یفطر فی الحالتین جمیعا فان صام فی السّفر او فی حال المرض فعلیه القضاء فی ذلک لأنّ اللّه عزّ و جلّ یقول فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ.)

و در کافی بعد از این مذکور است فهذا تفسیر الصّیام و هم چنین در تهذیب و در موثق کالصحیح و به اعتقاد ما در صحیح چون به همین عنوان در فقه رضوی هست و مضمونش جمیعا مگر نادرا در آیات و اخبار متواتره موجود است لهذا صدوق در اول ذکر کرده است این حدیث را بمنزله فهرستی و بعد از آن یک یک را ذکر می کند زهری محمد بن مسلم بن شهابست و گاهی محمد بن شهابش می گویند و بحسب ظاهر از علماء عامه است و لیکن اعتقاد بسیار به حضرت سید الساجدین (ص) داشته است و سنیان بواسطه او احادیث بسیار از آن حضرت روایت کرده اند و وجه انقطاعش به اهل بیت آنست که خود ذکر کرده است که در زمان بنی امیّه مرا والی کردند و در آن ولایت چنان شد که شخصی را کشتم و بعد از این خواهد آمد که حضرت سید الساجدین صلوات اللّه علیه داخل مسجد شدند دیدند که مردمان هجوم کرده اند بر سر شخصی حضرت پرسیدند که

چه خبر است عرض نمودند که شخصی دیوانه شده است حضرت متوجّه آن جانب شدند دیدند که زهری به های های می گرید و خاک بر سر می کند حضرت فرمودند که ای زهری ترا چه شده است گفت آدمی را کشته ام و جای من در جهنم خواهد بود ابد الآباد.

حضرت فرمودند که من بر تو از این ناامیدی از رحمت الهی بیشتر می ترسم از قتل ناحق چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که ناامید نمی شوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۱

از رحمت الهی مگر جمعی که کافر باشند پس ناامیدی کفر است گفت چه کنم حضرت فرمودند که ایشان را بمال راضی کن گفت راضی نمی شوند، فرمودند که از آن قبیله دختری بخواه گفت راضی نمی شوند، حضرت فرمودند که زر را به کیسه ها کن و در اوقات نمازها در خانه وارث مقتول انداز و کفاره بده و توبه کن و حق سبحانه و تعالی بفضل خود می بخشد، و او به گفته حضرت عمل نمود و همیشه می گفت که اگر حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه به فریاد من نمی رسد من هلاک می شدم و خود را هلاک می کردم، و بعید نیست که شیعه باشد و از جهه تقیه با سنیان محشور باشد مانند سعد بن جبیر و سعید بن مسیب و قاسم بن محمد و ابو خالد کابلی و امثال ایشان که شیعه بودند و از روی تقیه اظهار تسنن می کردند و سعید بن جبیر که تقیه نکرد حجاج ملعون او را شهید [کرد] زهری می گوید که داخل شدم به خانه حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه حضرت فرمودند که ای زهری از کجا می آیی گفتم از مسجد فرمودند

که در چکار بودید عرض نمودم که گفتگوی روزه ها در میان بود پس رای من و رای اصحاب بر این قرار گرفت که بغیر از روزه ماه رمضان روزه واجب نیست پس حضرت فرمودند که ای زهری چنین نیست که گفته اید به درستی که روزه بر چهل نوعست، ده نوع از آن واجبست مثل وجوب روزه ماه رمضان، و ده روزه حرامست، و چهارده روزه تطوع است که آدمی اختیار دارد در آن اگر خواهد می گیرد و اگر خواهد افطار می کند، و صوم اذن بر سه وجه است، دیگر صوم تادیبست، و صوم اباحت، و صوم سفر و مرض است، و ظاهر آنست که صوم سفر و مرض را یکی حساب کرده اند و صوم اذن را سه تا چهل درست شود عرض نمودم که بیان فرمائید همه را فدای تو کردم حضرت فرمودند که اما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۲

واجب پس روزه ماه رمضان است که نص قرآن است و خواهد بود.

دویم دو ماه روزه است که واجبست پی در پی واقع ساختن بر کسی که یک روز از ماه رمضان را عمدا عالما افطار کند و ظاهر آنست که بر سبیل تخییر باشد چون آن چه بر سبیل ترتیب است بیان فرموده اند.

سیم دو ماه پی در پی روزه گرفتن واجبست در کفاره ظهار کسی را که بنده نیابد و در اینجا و در کافی ظهار مقدم است و در فقه رضوی و خصال کفاره قتل خطا را مقدم داشته اند چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که آن کسانی که ظهار می نمایند با زنان خود و می گویند که تو بر من مانند پشت مادر منی و

بعـد از آن از این کلمه پشـیمان شونـد و خواهنـد که با زنان خود جماع کننـد می باید که پیش از جماع کفاره بدهند تا توانند جماع کردن، و آن آزاد کردن بنده ایست پیش از جماع و حق سبحانه و تعالی شما را پند می دهد که مبادا کفاره نداده جماع کنید که حق سبحانه و تعالی عالم است به آن چه شما می کنید و بر عذاب شما قادر پس کسی که بنده و بهای بنده را از نقد و جنس نداشته باشد واجبست که دو ماه روزه پی در پی بگیرد قبل از جماع و اگر نتواند دو ماه پی در پی روزه داشتن و شصت مسکین را طعام می دهد و این تتمه در باب کفارات خواهد آمد.

چهارم روزه کفاره قتل خطاست و واجبست که بنـده آزاد کند و اگر نداشـته باشد دو ماه پی در پی روزه می دارد چنانکه حق سبحـانه و تعـالی فرموده است که هر که مؤمنی را از روی خطا بکشـد خواه قصـد آن فعل داشـته باشـد مثل شـبه عمـد و خواه نداشـته باشد مثل خطای محض و شـبه عمد مانند زدن پدر فرزند خود را بزدنی که قصد کشتن نداشته باشد و آن قدر نزند که بحسب عادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۳

کشـنده باشـد، و دویم مانند تیری که بیندازد و قصد آهو داشـته باشد آدمی بگذرد و بر او خورد در این هر دو صورت دو ماه پی در پی روزه داشـتن واجبست هر گاه نیابـد بنده را که آزاد کند چنانکه حق سـبحانه و تعالی می فرماید که هر که مؤمنی را از روی خطا بکشد واجب است که بنده مؤمنی

را آزاد کند و واجب است که دیت را تسلیم وارث مقتول نمایند به آن که اگر شبه عمد باشد بر قاتل است که از مال خود بدهد و اگر خطای محض باشد بر عاقله واجبست که بدهند در سه سال به تفصیلی که در باب کفارات خواهد آمد تا آنجا که فرموده است که اگر نیابد دو ماه پی در پی روزه بدارد.

پنجم: سه روز روزه گرفتن در کفاره یمین، واجبست کسی را که إطعام که اقل واجبست نیابد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است بنده آزاد کردن و ده مسکین را طعام دادن یا ده مسکین را پوشانیدن و کسی که نیابد همه را سه روز روزه بگیرد و این کفاره قسم شماست هر گاه قسم یاد کرده باشید و مخالفت قسم نموده باشید و ظاهرا نذر و عهد نیز یمین اند و حکم یمین دارند چنانکه خواهد آمد، و جمیع این روزه ها که گذشت می باید که پی در پی واقع سازد به تفصیلی که خواهد آمد و متفرق نیست مگر در بعضی از صور.

ششم: روزه ایست که واجبست از جهه سر تراشیدنی که به سبب نتراشیدن آزار کشد، و در کافی نیز باین عبارتست و در فقه رضوی بنحو آیه است، و در خصال و صیام اذی الحلق الرأس واجب، و قریب به متن است یعنی روزه آزاریست که به سبب ترک سر تراشیدن آن آزار داشته باشد، و سر بتراشد از جهت رفع آن آزار کفاره آن واجب است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که از شما بیمار باشد یا آزاری از سر داشته باشد به سبب

نتراشیدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۴

بتراشد کفاره بدهد و آن کفاره سه روز روزه داشتن است یا تصدق است به اطعام ده مسکین یا کشتن گوسفندیست، و در اینجا مخیّر است میان هر سه و اگر روزه دارد: سه روز روزه می دارد و بقیه را نفرمودند چون مطلوب بیان صوم بود و بقیه در کفارات احرام خواهد آمد.

هفتم: روزه بدل هدیی است که در حج واجبست و نداشته باشد واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شخصی که حج تمتع کند یعنی حجی که اول عمره را به جا آورد و محل شود و تا احرام بحج گرفتن از محرمات احرام تمتع یابد بر او واجبست که هدیی بدهد هر چه آسان باشد از شتر و گاو و گوسفند و اگر نیابد یکی از اینها را واجبست که سه روز روزه در حج بگیرد و هفت روز را روزه بگیرد در وقتی که رجوع کنید شما به اهل خود یعنی اگر او با شما به خانه رود در خانه روزه می گیرد و اگر در مکه معظمه بماند وقتی روزه می گیرد که شما رجوع کنید به اهل خود بحسب ظن او مگر آن که زیاده از یک ماه باشد که چون یک ماه بگذرد روزه می تواند گرفت و گمان ندارم که کسی تا بحال متفطن شده باشد بوجه حکمت این التفات و این سه روز در مکه روزه گرفتن که روز هفتم و هشتم و نهم باشد و هفت روز وقتی که به خانه خود روید با شرایطش که خواهد آمد ده روز است که در بدلیست هدی کامل است چون جمعی که قربانی نداشتند

مغموم بودند که باین ثواب نرسیدیم یا حج ما صحیح نیست با معارضاتی که عمر کرد و منافقان او را مدد می کردند که شاید حج تمتع بر طرف شود، و یکی از شبهات این بود که همه کس هدی ندارند پس حج فقرا باطل خواهد بود و معقول نیست که ما احرام گرفته باشیم و هنوز به عرفات و مشعر نرفته با زنان خود جماع کنیم و آب غسل از سر ما ریزد یا آب منی از ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۵

ما روان باشد چون مخالف افعال قریش بود و نمی خواست که طریقه جاهلیت بر طرف شود حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد و این تاکیدات فرمود و چون علماء عامه به سبب ترک حق چشمهای ایشان کور شده و مدار ایشان بر تصحیح قبایح عمر است نمی توانند فهمیدن چیزی را که مخالف گفته او باشد، بنا بر این در این عبارت در حیص و بیص افتاده اند و بعضی ملحد شده اند و بعضی تاویلات رکیکه کرده اند.

هشتم: روزه جزاء صید است و واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که صیدی را عمدا بکشد پس بر او جزائیست مثل آن چه کشته است از گاو و گوسفند و شتر و حکم می کند به آن چه باید کشت دو عادل از مسلمانان.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که ذو عدل است که مفرد است نه ذوا که تثنیه باشد و این غلط را قراء کرده اند و مراد از ذو عدل امامست صلوات اللّه علیهم و حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم بیان مماثلت

کرده انـد که بعنوان هدی به کعبه رسانند مثلا اگر شترمرغ را کشـته باشد شتر می دهد و اگر گاو کوهی کشـته باشد گاوی، و اگر آهو را کشـته باشـد گوسـفندی می دهـد پس اگر در احرام عمره واقع شد در مکه می کشد، و اگر در احرام حج باشد در منی می کشـد یا بر اوست کفاره طعام دادن درویشان با برابر آن روزه می دارد پس حضـرت فرمودنـد که می دانی که چگونه است برابر آن روزه ای زهری عرض نمودم که نمی دانم حضـرت فرمودنـد که صـید را قیمت می کنند و آن قیمت را ملاحظه می نمایند که چند صاع گندم می شود از جهه هر نصف صاع یک روز روزه می گیرد به تفصیلی که خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۶

و مجملش آن که مثلا هر گاه شتر مرغی کشـته باشـد و شتر و گندم نداشـته باشد می بیند که مثلا شتری را پنج هزار دینار می فروشـند و صـاعی گنـدم را به دویست دینـار پنجـاه روز روزه می گیرد، و اگر در این صورت شتری هفت هزار ارزد، و گنـدم دویست دینـار باشـد هفتـاد نصف صاع می شود زیاده از شـصت را اعتبار نمی کنـد و شـصت روز روزه می گیرد و روزه نـذر واجبست و روزه اعتکاف واجبست به تفصیلی که خواهد آمد.

اما روزه حرام پس آن عیـد فطر و عیـد قربانست و سه روز بعد از عید قربان است بر کسـی که در منی باشد و روزه روز شـک که سی ام شعبان باشد ما به یک وجه ماموریم به آن و به وجهی نهی از آن واقع شده است ماموریم به آن که آن را اگر روزه داریم بقصد شعبان بداریم، و نهی وارد شده است

بر ما که شخصی آن را به تنهایی روزه دارد در وقتی که همه کس شک دارند یعنی بقصد ماه رمضان و اجمالی در این عبارت بود که ظاهرش موافق مذهب عامه است و مراد این بود که مذکور شد.

زهری گوید که گفتم به حضرت که فدای تو گردم پس اگر کسی از ماه شعبان هیچ روزه نگرفته باشد چگونه روزه می گیرد حضرت فرمودند که در شب سی ام که شک در آن دارند قصد شعبان می کند به نیت سنت پس اگر در واقع آن روز رمضان است از رمضان مجزی است و اگر از شعبانست ضرر ندارد عرض نمودم که چگونه ممکن است که سنت از فرض مجزی باشد حضرت فرمودند که همه متفقند بر این که اگر شخصی در اثنای ماه مبارک فراموش کند که ماه رمضان است و بقصد سنت روزه بگیرد ندانسته و آخر بعد از ظهر ظاهر شود که ماه رمضانست و او نیت شعبان کرده است صحیح است به اعتبار آن که

همان روز متعین است از جهه صوم و نیت صوم کرده است و آن زیادتی لغو است.

و در فقه رضوی حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه چهل نوع را می فرماید در یوم الشک فرمودند که نیت می کند روزه شعبان را و ضرر ندارد او را چنانکه اگر کسی در بلاد کفر باشد و ماه رمضان را فراموش کرده باشد و ماه رمضان را به گمان شعبان یا رجب روزه دارد و بعد از آن که خلاص شود ظاهر شود که ماه رمضان بوده است که گرفته است از رمضانش مجزی است زیرا که فرض بر

آن روز معین واقع شده است و آن را گرفته است و حدیث ابان نیز در این معنی خواهد آمد و این نوع سخن از قبیل بحث الزامی است نه قیاس است و نه مصادره و از این جهه است که در رمضان قصد رمضان در کار نیست چون نیت ممیز است و تمیز در صورتی می باید که ما به الاشتراکی داشته باشد و همین علت را در نذر معین اکثر جاری ساخته اند بخلاف نذر مطلق و قضا که ما به الاشتراک دارد خصوصا وقتی که دو صوم در ذمه اش باشد مثل قضاء رمضان و نذر مطلق.

و روزه وصال حرامست که شب را در نیت داخل کند کلا او بعضا چنانکه خواهد آمد، و روزه خاموشی حرامست چنانکه در بنی اسرائیل بود که سخن نمی گفتند و می خوردند و می آشامیدند اما اگر روزه مشروع باشد و در روزه زبان خود را از بدیها بلکه از مباحات نیز حفظ نماید از اعظم طاعات است و روزه نذر معصیت حرامست، خواه نذر کند معصیت را مانند شراب و زنا و ترک نماز و صله رحم را و خواه شرط نذر باشد مثل آن که اگر شراب بخورم به شکرانه آن چند روز روزه بگیرم و اگر نماز نکنم به شکرانه روزه بگیرم یا اگر

شراب نخورم و نماز بکنم از جهت زجر بر نفس روزه بگیرم و بر عکس این چهار عبادتست که در فعل طاعت شکرا باشد و در فعل معصیت زجرا و بر ترک معصیت شکرا و بر ترک طاعت زجرا، و روزه دهر حرام است و ظاهرا تقیه فرموده باشند چون جمعی

از عامه حرام می دانند و قصد حضرت این باشد که عیدین و ایام تشریق داخل باشد، و اما روزه که مخیر است یعنی مستحب است و لیکن به استحباب غیر مؤکد که ثواب آن قلیل است مثل روز جمعه و بنا بر آن که ثواب عبادات روز جمعه مضاعف است و بخصوص نیز اخبار در آن وارد شده است اما چون عبادات بسیار در آن روز هست و روزه غالب اوقات آدمی را ضعیف و بی دماغ می کند و از عبادات باز می دارد دو حالت دارد نسبت به جمعی که ضعیف نشوند یا عبادات دیگر نکنند به آن که مشغول کارهای ضروری خود باشند مانند کاسبی که اگر کسب نکند معاش نداشته باشد روزه بهتر باشد و الا ترکش اولی باشد، و هم چنین روزه پنجشنبه هر گاه او را ضعیف سازد از عمل جمعه در غیر پنجشنبه اول و آخر ماه، و دوشنبه اگر به شکرانه شهادت حضرتست چنانکه بنی امیه می گرفتند کفر است و از جهه تعزیه حضرت سید الشهدا صلوات اللّٰه علیه خوبست، و چون شبیه است به شکر بنی امیه ترکش اولی است هر چند از جهه تعزیه باشد، و روزه ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماهست و نزد عامه معتبر است و ظواهر اخبار آنست که منسوخ است چنانکه خواهد آمد و لیکن چون مطلق روزه خوبست و سپر آتش جهنم است اگر بدارد بد نیست و اگر بعوض آن سه روز سنت را بدارد بهتر است و هم چنین است روزه ششه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۹

آن شش روز بعد از عید رمضان است و عامه

اهتمام به آن دارند از این جهت ترکش اولی است و فعلش بد نیست و اگر بعد از سه روز بگیرد اولی است چنانکه در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که سه روز بعد از عید قربان و سه روز بعد از عید فطر روزه مگیر که ایام اکل و شربست.

و در موثق کالصحیح از حریز از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم منقولست که بعد از عید البته سه روز را روزه مگیر و اگر خواهی که روزه گیری بعد از سه روز روزه بگیرد، دیگر روز عرفه و روز عاشورا است که خواهد آمد و همه این چهارده روز را مخیر است می خواهد روزه می گیرد و می خواهد نمی گیرد یعنی مکروهست بمعنی اقل ثوابا یا اولی ترکا و چون این چهارده روز نزد عامه معتبر است حضرت به عبارتی بیان فرمودند که شیعیان باین معنی که مذکور شد بفهمند و سنیان موافق باطل خود و لیکن نه شیعه فهمیدند و نه سنی مگر محدثین علما و اکثر فضلا چنین فهمیده اند که روزه تطوع است و صدوق روزهای تطوع را خواهد گفت.

و اما صوم اذن به درستی که زن روزه سنت نمی تواند گرفت مگر باذن شوهرش و بنده روزه مستحب نمی تواند گرفت مگر باذن آقا و مهمان روزه تطوع نمی تواند گرفت مگر باذن مهماندار و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که وارد شود بر جمعی البته روزه سنت نگیرد مگر باذن آن جمع و هم چنین روزه مهماندار مکروهست و خواهد آمد همه.

و اما روزه تادیب آن روزه طفلی است که قریب به

بلوغ باشد از روی تادیب یعنی عادت فرمودن ولی او را که بعد از بلوغ بر او مشکل نباشد و تشبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۰

به صایمان نیز داشته باشد، و این روزه بر او واجب نیست و محتمل است که مراد این باشد که این تادیب بر ولی واجب نیست و لیکن هر دو محتمل است و استدلال باین حدیث بر این مطلوب نمی توان کرد و دور نیست که اگر نیت فرض کند تا بر آن عادت کند خوب باشد و چون محتمل است که بر او سنت باشد اولی آنست که بقصد قربت واقع سازد و هم چنین امساک می کند تادیبا کسی که در اول روز افطار کند به سبب علتی مثل حیض و مرض و سفر و کفر و آن علت زایل شود به آن که حایض پاک شود یا مرض زایل شود و کافر مسلمان شود و مغمی علیه به هوش آید و دیوانه عاقل شود بقیه روز را امساک می کنند از جهه شبیه بودن بروزه داران، و هم چنین است هر گاه مسافر در سفر افطار کرده باشد یا افطار نکرده باشد و بعد از ظهر داخل شود بقیه روز را امساک می کند و واجب نیست، و اما صوم اباحت که حق سبحانه و تعالی روزه را مباح کرده است با خوردن و آشامیدن و جماع کردن به آن که بخورد و بیاشامد از روی نسیان یا اوراقی بیاید یا آروغ بزند و عمدا نکند حق سبحانه و تعالی این قسم روزه را بفضل خود مباح کرده است و این روزه از او مجزی است.

و اما صوم سفر و مرض به

درستی که علماء عامه در این دو روزه اختلاف دادند بعضـی گفته اند که روزه گرفتن ایشان اولی است و بعضـی گفته اند که نگرفتن اولی است و جمعی گفته انـد که مخیرنـد میـان صوم و افطار و ما که اهل بیت رسولیم صـلی اللّٰه علیه و آله می گوییم که واجبست که در سفر و مرض افطار کند و اگر در مرض یا در سفر روزه بگیرد قضا می کند در صحت و حضر زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است و دو مرتبه ردا علیهم فرموده است که هر که بیمار باشـد یا در سـفر باشـد پس بر ایشان واجبسـت که بعدد ایام مرض و سفر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۱

غیر مرض و سفر روزه بدارند پس در مرض و سفر طلب نکرده است و روزه که مطلوب شارع نباشد تشریع و حرامست مع هذا اشعار دارد به آن که در سفر و مرض نگیرند با احادیثی که خواهد آمد اینست تفسیر روزها مفصلا و به نحوی که مشروح شد ظاهر شد که این حدیث مشـتمل است بر فواید بسـیار لهذا محدثین همه حکم به صحت این حدیث کرده اند چون متنش دلیل صحت است با آن که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه به همین تفصیل بیان فرموده اند و تفصیل تامش در ضمن اخبار ظاهر خواهد شد.

باب صوم السّنّه

اشاره

این بـابی است در بیـان صوم سـنت بـدان که نزد محـدثین چنـانکه از احـادیث اهل البیت ظاهر می شود آنست که اکثر اوقات سنت را اطلاق می کنند بر سـنتی چند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به آن نهایت اهتمام می داشته اند و مهما أمکن ترک آن نمی فرموده اند مثل

سی و سه رکعت یا سی و چهار رکعت نوافل یومیه در صلاه و مثل سه روز در هر ماه و روزه شعبان و ظاهرا صدوق روزه شعبان را واسطه می داند میان سنت و مستحب به اعتبار آن که آن اهتمامی که در شأن این سه روزه وارد شده است در شأن روزه ماه شعبان وارد نشده است و لیکن از اخبار بسیار ظاهر می شود که شعبان نیز سنت است اگر چه اهتمام باین سه روز بیشتر باشد هم چنان که سی و چهار رکعت اگر چه همه سنتند مع هذا در بعضی اهتمام بسیار وارد شده است مثل نمازهای شب و گذشت، و از ظواهر اخبار صحیحه و حسنه کالصحیحه و قویه کالصحیحه ظاهر می شود که سنتهای آن حضرت همه به تفویض بوده است و استبعادی ندارد که برای آن حضرت باشد در زیاد و کم و لیکن از احادیث قرب نوافل ظاهر می شود که آن چه آن حضرت می کرده است حق سبحانه و تعالی در اقوال بر زبان آن حضرت جاری می ساخته و در افعال بر دست او جاری می فرموده است و آیات بسیار بر این معنی ناطق است و پیشتر اشاره به آن شد و غالب اوقات هر چه از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۳

بابست باین عبارت می فرمایند که حق سبحانه و تعالی می فرماید بحدیث قدسی و گاهی به عبارات دیگر.

[صوم الدهر]

(روی الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح عن محمّد بن مروان قال سمعت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه یقول کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله یصوم حتّی یقال لا یفطر و یفطر حتّی یقال لا یصوم ثمّ

صام یوما و افطر یوما ثمّ صام الاثنین و الخمیس ثمّ آل من ذلک إلی صیام ثلاثه ایّام فی الشّهر الخمیس فی اوّل الشّهر و اربعاء فی وسط الشّهر و خمیس فی آخر الشّهر و کان صلوات اللّه علیه یقول ذلک صوم الدّهر و قد کان ابی صلوات اللّه علیه یقول ما من احد ابغض إلیّ من رجل یقال له کان رسول اللّه صلوات اللّه علیه یفعل کذا و کذا فیقول لا یعذّبنی اللّه علی ان اجتهد فی الصّلاه و الصّوم کانّه یری انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله ترک شیئا من الفضل عجزا عنه) و مرویست کالصحیح از محمد که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و اله مدتی روزه می گرفتند تا آن که صحابه از مداومت آن حضرت بر صوم می گفتند که حضرت من بعد روزه را نخواهد خورد دیگر مدتی افطار می فرمودند تا آن که می گفتند که روزه نخواهد گرفت دیگر روزه حضرت داود را می گرفتند که یک روز روزه بودند و یک روز افطار می فرمودند دیگر دوشنبه و پنجشنبه را روزه می گرفتند و دوشنبه در این حدیث غریبست و بر تقدیر صحت از حضرت صادق (ع) تقیه فرموده خواهند بود، دیگر باین منتهی شد عاقبت که این سه روز را در هر ماهی روزه می گرفتند پنجشنبه اول ماه و چهار شنبه ای در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۴

وسط ماه و پنج شنبه ای در آخر ماه و از تنکیر هر دو ظاهر می شود که گاهی چهار شنبه اول وسط را می گرفته باشند و گاهی دویم را و هم چنین

در پنجشنبه، و در پنجشنبه حدیث هست و حضرت می فرمودند که اگر کسی مداومت بر این روزه کند چنانست که همیشه روزه گرفته باشند و بتحقیق که پدرم صلوات اللَّه علیه می فرمودند که هیچ کس نزد من دشمنت را از کسی نیست، و در بعضی از نسخ إلی اللَّه عز و جل است و ظاهرا سهو نساخ باشد چون در کافی و ثواب الاعمال إلی است که به او گویند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله این مقدار و این مقدار عبادت می کردند و او گوید که حق سبحانه و تعالی مرا عذاب نخواهد کرد بر آن که سعی کنم و بسیار کنم نماز و روزه را و لفظ و الصوم در آن دو کتاب نیست اگر چه بودنش أنسب است باین باب گویا این مرد گمان می کند که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله چیزی از فضایل را ترک نموده اند که از آن عاجز شده باشند و محمول است بر سنت که بر آن زیاده کردن تشریع است مثل آن که بگویند که نافله ظهر را ده رکعت کردن بهتر است اما اگر شب تا صباح عبادت کنند چنانکه حضرت امیر المؤمنین و علی ابن الحسین و امام رضا بلکه جمیع ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم شبانه روزی هزار رکعت نماز می کردند نهایت مرتبه کمال است.

[روزه رسول اللَّه]

(و فی روایه حمّاد بن عثمان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال صام رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله حتّی قیل ما یفطر ثمّ افطر حتّی قیل ما یصوم ثمّ صام صوم داود علیه السّلام یوما و یوما لا ثمّ قبض

صلوات اللّٰه علیه و اله علی صیام ثلاثه ایّام فی الشّهر و قال یعدلن صوم الدّهر و یذهبن بوحر الصّدر و قال حماد الوحر الوسوسه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۵

حمّاد فقلت و أیّ الایّام هی قال اوّل خمیس فی الشّهر و اوّل اربعاء بعد العشر منه و اخر خمیس فیه فقلت و کیف صارت هذه الأیّام الّتی تصام فقال لأنّ من قبلنا من الأمم کانوا اذا نزل علی احدهم العذاب نزل فی هذه الأیّام فصام رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله هذه الأیّام لأنّها الایّام المخوفه) و در روایت صحیح حماد منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روزه گرفتند آن قدر که گفتند دیگر حضرت افطار نخواهند فرمود پس مدتی روزه سنتی نمی گرفتند تا آن که گفتند دیگر آن حضرت روزه نخواهند گرفت دیگر روزه حضرت داود را علیه السلام می گرفتند یک روز می گرفتند و یک روز نه و در بسیاری از نسخ لا نیست و لیکن در کافی و ثواب الاعمال هست و بودنش بهتر است و اگر نباشد در لفظ مراد است در معنی پس آن حضرت که از دنیا رفتند مداومت بر این داشتند، و در احادیث بسیار وارد است که هر چه را آن حضرت بر آن مداومت داشتند در آخر عمر آن را متابعت می باید کرد و آن حضرت مداومت داشتند بر هر ماه سه روز و فرمودند که این سه روز را که همیشه روزه دارند روزه دهر است چون یکی را ده می نویسند و روزه این سه روز وحر سینه را می برد و

حماد می گوید که وحر بمعنی وسوسه است یعنی بالخاصیه وسواس شیطان از آن شخص زایل می شود و بعضی گفته اند که وحر کینه و خشم و عداوت و غضب یعنی صفات ذمیمه نفس و اعتقادات خبیثه که از وسواس شیطان بهم می رسد زایل می شود حماد گفت عرض نمودم که کدام سه روز است فرمودند که پنجشنبه اول ماه و چهار شنبه اول بعد از دهه اول و پنجشنبه آخر ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۶

عرض نمودم که چرا این روزها را روزه گرفتن خوبست حضرت فرمودند که در امم سابقه اگر عذابی نازل می شد در این ایام نازل می شد پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله این روزها را روزه گرفته اند که چون ایام خوفست حق سبحانه و تعالی خوفها را بر دارد، و دور نیست حمل کردن خوف پنجشنبه را با آن که احادیث بسیار وارد شده است که روز عرض اعمال است و فی نفسه روز مبارکست به اعتبار آن که چون در عرض اعمال خوف هست که مردود شود، روزه از جهه دفع آن خوف باشد و ممکن است که بر کفار عذاب نازل شده باشد در پنجشنبه نیز چون روز متبرکست و بکفر و فسق می گذرانیده باشند و علی ای حال این حدیث غریب است اگر چه صحیح است باصطلاح متاخرین.

[سه روز روزه در ماه]

(و روی الفضیل بن یسار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا صام احدکم الثّلاثه الأیّام من الشّهر فلا یجادلنّ احدا و لا یجهل و لا یسرع إلی الحلف و الایمان باللّٰه و ان جهل علیه احد فلیحتمل) و کالصحیح و در صحیح از فضیل منقول است که

آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه یکی از شما شیعیان این سه روز هر ماه را روزه بدارد البته با کسی جدل و بحث نکند اگر چه در مسائل علمی باشد و جنگ و سفاهت نکند و فی الحال از جهه هر مطلبی قسم بحق سبحانه و تعالی یاد نکند و اگر کسی با او جنگ کند او تحمل کند و بر خود بشکند و جواب نگوید و احتمال و تحمل به یک معنی است و در بعضی از نسخ فلیتحمل است ظاهرا از نساخ شده باشد چون کافی و تهذیب مثل اصل است و این معنی نیز از خواص این صوم است که آن چه در واجب مقرر است از قضا و کفاره و آداب در این صوم رعایت می باید نمود اگر چه احادیث مطلقه نیز وارد است که شامل این و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۷

غیر این هست اما تخصیص از جهه زیادتی اهتمام است.

(و روی عبد اللّٰه بن المغیره عن حبیب الخثعمیّ قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أخبرنی عن التّطوّع و عن هذه الثّلاثه الأیّام اذا اجنبت من اوّل اللّیل فاعلم انّی اجنبت فانام متعمّدا حتّی ینفجر الفجر اصوم او لا اصوم قال صم) و به اسانید صحیح و حسن کالصحیح منقولست از حبیب که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بفرمایید که آیا روزه تطوع و این سه روز در هر ماه که سنت است اگر جنب شوم از اول شب و علم به جنابت داشته باشم و عمدا بخواب روم تا صبح شود آیا آن روز را روزه بدارم

یا روزه نگیرم حضرت فرمودند که روزه بگیر و به همین مضمونست موثق کالصحیح ابن بکیر از آن حضرت صلوات اللّه علیه و عمومات اخبار صحیحه که خواهد آمد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه صیام شهر الصّبر و ثلاثه ایّام من کلّ شهر یذهبن ببلابل الصّدر و صیام ثلاثه ایّام فی کلّ شهر صیام الدّهر انّ اللّه عزّ و جلّ یقول مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها) و صدوق در صحیح و کلینی در حسن از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت کرده اند که فرمودند که روزه داشتن ماه صبر که ماه رمضانست و روزه داشتن سه روز از هر ماهی می برند وسواسها و اندوههای سینه را و هر ماه سه روز داشتن بمنزله صوم مدت عمر است زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که حسنه به جا آورد مرا و راست ده مثل آن پس سه روز سی روز می شود و ماه رمضان که کل ماه را دارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۸

(و فی روایه عبد اللّه بن سنان عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال انّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله سئل عن صوم خمیسین بینهما اربعاء فقال امّا الخمیس فیوم یعرض فیه الأعمال و امّا الأربعاء فیوم خلقت فیه النّار و امّا الصّوم فجنّه) و در روایت صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله پرسیدند از روزه دو پنجشنبه که در میان ایشان یک چهار شنبه بوده باشد چونست حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اما روز پنجشنبه روزیست که اعمال مؤمنان را عرض می کنند

بر حق سبحانه و تعالی یعنی عمل هفته را پس اگر روزه باشد روزه سبب قبول سایر اعمال او می شود و احتمال دارد که در پنجشنبه اول و آخر عرض نمایند و اما چهار شنبه که روزیست که آتش را در آن روز آفریده اند و روزه سپر آتش است و ظاهرا در اینجا نیز چهار شنبه وسط مراد است.

چنانکه در حسن کالصحیح منقولست از فضل بن شاذان که از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی روزه سنت را مقرر فرمود که تمام کند به آن هر نقصی را که در روزه فرض شده باشد و در ماهی سه روز مقرر فرمود که در هر ده روز یک روز بگیرند تا آن که گویا همیشه روزه اند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که یک حسنه به جا آورد ده حسنه در نامه عملش می نویسند، و کسی که در هر ده روز یک روز روزه دارد چنان است که همیشه روزه داشته است چنانکه سلمان رحمه اللّٰه علیه گفت که سه روز در هر ماهی روزه کل عمر است پس اگر کسی در غیر عمر خود روزی را به بیند آن را روزه بدارد و چرا این سه روز را مقرر فرمود زیرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۹

که در روز پنجشنبه اعمال را عرض می نمایند پس حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه چنین مقرر ساختند که در آن روز روزه باشند تا عمل مقبول گردد، و چرا چهار شنبه اول از دهه میان را مقرر ساختند زیرا که حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در این

چهار شنبه آتش را آفریدند و در این چهار شنبه چند قرن را حق سبحانه و تعالی هلاک گردانید و این روز نحس مستمر است حضرت خواستند که به سبب روزه نحوست این روز بر طرف گردد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که در پنجشنبه آخر ماه عرض می کنند اعمال را بر حق سبحانه و تعالی.

و در حدیث کالصحیح منقولست از آن حضرت که در این دو پنجشنبه اعمال بنده را عرض می نمایند و در چهار شنبه آتش مخلوق شد و روزه سپر آتش است پس از این جهت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله این سه روز را روزه می گرفتند.

(و فی روایه اسحاق بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّما یصام یوم الأربعاء لأنّه لم یعذّب أمّه فیما مضی الّا یوم الأربعاء وسط الشّهر فیستحبّ ان یصام ذلک الیوم) و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که چرا روزه چهار شنبه را می گیرند زیرا که معذّب نشد هیچ امّتی از امم سابقه مگر در روز چهار شنبه.

و در حسن کالصحیح از حریز منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی آتش جهنم را در روز چهار شنبه آفرید و دوست می دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۰

که بنده آن روز را روزه دارد تا به سبب روزه در پناه الهی در آید یا در آورد خود را به دعا از آتش جهنم و در حدیث طولانی منقولست که آن حضرت

صلوات اللّٰه علیه عذابهای امم سابقه را بیان می فرمایند و احادیث در این باب از حد تواتر گذشته است.

(و فی روایه عبد اللّٰه بن سنان قال قال لی ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اذا کان فی اوّل الشّهر خمیسان فصم أوّلهما فانّه افضل و اذا کان فی اخر الشّهر خمیسان فصم اخر هما فانّه افضل) و در روایت صحیحه از عبد اللّٰه منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که هر گاه در اول ماه دو پنجشنبه باشد اول را روزه بگیر که آن افضل است و اگر در آخر ماه دو پنجشنبه باشد آخر آن را روزه بگیر که افضل است و ظاهر لفظ فضیلت آنست که عکس این نیز خوب باشد اما آن بهتر باشد و ممکن است که افضل را حمل بر فاضل یعنی این خوب است چنانکه می گویند که ایمان بهتر است از کفر و صلاح بهتر است از فسق چون احادیث صحیحه بسیار وارد است بر پنجشنبه اول و آخر بلی در دهه آخر اگر مقدم دارد بد نیست که شاید نرسد به آخر چنانکه خواهد آمد و لیکن احادیث بسیار وارد شده است که در هر ماه سه روز مستحب است و حمل بر آن سه روز می توان کرد با آن که به سبب تقیه مجمل وارد شده است چنانکه اکثر احادیث عامه چنین وارد شده است و اکثر ایشان بر این مذهبند و اکثر ایشان سه روز ایام البیض را بهتر می دانند.

و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی

اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۱

علیه و آله در اول بعثت روزه می گرفتند تا آن که کمان کردند که همیشه روزه خواهند بود دیگر افطار فرمودند مدتی که می گفتند که روزه نخواهند گرفت دیگر روزه داودی می گرفتند یک روز نه یک روز دیگر، آن را ترک فرمودند و ایام البیض را روزه می گرفتند، دیگر آن را ترک کردند و چهار شنبه در میان دو پنجشنبه می گرفتند تا از دنیا رفتند و ظاهر این خبر آنست که ایام البیض منسوخ شده باشد چنانکه در علل چنین گفته است و محتمل است که چون همیشه مستحب است روزه روزه سه روز مشهور افضل باشد و بعد از آن جمع به آن که یک ماه چهار شنبه میان دو پنجشنبه و یک ماه پنجشنبه میان دو چهار شنبه خوب باشد و بعد از آن در هر ماهی چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه خوب باشد و بر این هر دو حدیث قوی وارد شده است و بعد از اینها سه روز در هر ماهی هر ده روز یک روز و هر روزی که خواهد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و لیکن مطلقند و می توان حمل کردن بر مقیدات بلکه بر افضل آن که چهار شنبه میان دو پنجشنبه باشد و شک نیست که این افضل است و اگر دست بهم ندهد بترتیب سابق عمل کند.

(و سأل عیص بن القاسم ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عمّن لم یصم الثّلاثه من کلّ شهر و هو یشتدّ علیه الصّیام هل فیه فداء فقال مدّ من طعام فی کلّ یوم) و به چند سند صحیح منقول است از

عیص که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از کسی که بر او شاق باشد روزه گرفتن این سه روز را آیا عوضی در آن هست که تدارک آن بکند حضرت فرمودند که هر روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۲

یک مد از گندم یا جو بدهد و مدی صد و پنجاه و چهار مثقال است بمثقال صیرفی و این فدا از خصایص این صوم است.

(و روی بن مسکان عن ابراهیم بن ابی المثنّی قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّی قد اشتدّ علیّ صوم ثلاثه ایّام فی کلّ شهر فما یجزی عنّی ان اتصدّق مکان کلّ یوم بدرهم فقال صدقه درهم افضل من صیام یوم) و در صحیح از ابن مسکان منقولست و از اهل اجماع است پس ضرر ندارد جهالت ابراهیم بن مثنی و ابراهیم بن ابی مثنی اگر چه ظاهرا هر دو یک کسند که ابراهیم گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که به درستی که شاق است بر من روزه سه روزه در هر ماهی آیا مجزی نیست از من که تصدق کنم به جای هر روزی درهمی حضرت فرمودند که تصدق درهم بهتر است از روزه داشتن یک روز یعنی نسبت به سی که بر او شاق باشد و احتمال دارد که مطلقا چنین باشد و لیکن بعید است.

و در حدیث کالصحیح مد وارد شده است و در دو حدیث کالصحیح دیگر درهم وارد شده است و غالب اوقات در مکه معظمه و مدینه مشرفه مدی یک درهم قیمت آنست و آن چه ظاهر می شود از اخبار اطعام مؤمن است و اطعام

در اكثر اوقات به يك مد حاصل مى شود و اگر رعايت فقرا كنند كه در جائى كه يك مد قيمتش بيش از يك درهم باشد مد بدهنـد و در جائى كه درهم بيشتر باشد درهم بدهند بهتر خواهد بود و يك احتمال آنست كه مخير باشد در ميان هر دو و اول اظهر است.

(و روى الحسن بن محبوب عن الحسين بن ابى حمزه قال قلت

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۹۳

لأبى جعفر صلوات اللَّه عليه او لأبى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه صوم ثلاثه ايّام فى الشّهر اؤخّره فى الصّيف إلى الشّتاء فانّى اجده اهون علىّ فقال نعم فاحفظها) و مرويست در صحيح از حسين كه گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه يا به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه بر من مشكل است اين سه روز را در تابستان روزه گرفتن و در زمستان گرفتن آسانتر است آيا مى توانم كه تاخير كنم در تابستان كه تا زمستان نگيرم و در زمستان بگيرم حضرت فرمودند كه بلى حفظ كن اين سه روز را و ترك مكن اگر چه بعنوان قضا باشد و در بسيارى از نسخ اين كتاب الحسن است و سهو كاتبست چون ابو حمزه فرزند حسن نام ندارد و حسين فرزند اوست و ثقه است، و در ثواب الاعمال و كافى و تهذيب حسين است و ليكن در كافى و تهذيب عن ابى حمزه هست و در فقيه و ثواب الاعمال نيست و ظاهرا مى بايد چون منقول نيست روايت حسين از ابى جعفر و در آخر حديث در كافى و تهذيب لا بأس بذلك است پس ممكن است

که حسین از حضرت روایت کرده باشد بی واسطه و بواسطه و ممکن است که سهو شده باشد و نقل بالمعنی شده باشد.

و کالصحیح منقول است از حسن که گفت عرض نمودم بأحدهما صلوات اللّٰه علیهما که شخصی یک ماه از این سه روز را که در سالی سنت است چون کل شعبان سنت است و ماه رمضان واجبست ده ماه می ماند یک ماه می شود آیا این یک ماه را در روزهای کوتاه می توان گرفت از جهه کل سال؟ حضرت فرمودند که باکی نیست و ظاهر حدیث تقدیم است و احتمال قضا دارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۴

و در موثق از عمار منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که از سه روز یک ماه بر او جمع شده باشد یا سه روز ماه را نگرفته باشد و معنی متغیر می شود به اعتبار نسخه که الایام باشد یا ایام آیا خوب است که تاخیر کند یا در ماه آخر سال یا در آخر ماه ماه را روزه بدارد یا سه روز را حضرت فرمودند که باکی نیست عرض نمودم که پی در پی روزه می گیرد یا متفرق می سازد حضرت فرمودند که هر دو مساویست. و ظاهر خبر متن آنست که بعوض تابستان سه روز زمستان را می گیرد بقصد ادا و قضا هر دو و ثواب هر دو را دارد، و بعضی گفته اند که ظاهر این دو خبر اینست که قضا را جدا می گیرد و هر دو خوبست اگر چه اخیر بهتر است پس بهتر آنست که سه ماه تابستان که نه روز است آن را در زمستان بدارد

و در غیر ایـن سه روز و این سه روز را ادا به جـا آورد و اللّٰه تعـالی یعلم و کفـاره بـدل از این سه روز و تـاخیر و تـداخل نیز از خواص این سه روز است.

(و روی ابن بکیر عن زراره قـال قلت لأبی عبـد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه بمـا جرت السّنّه من الصّوم فقـال ثلاثه ایّام من کلّ شـهر الخمیس فی العشر الأوّل و الأربعاء فی العشر الاوسط و الخمیس فی العشر الآخر قال قلت هذا جمیع ما جرت به السّنّه فی الصّوم قـال نعم) و در موثق کالصـحیح منقولست از زراره که گفت عرض نمودم به حضـرت امـام جعفر صـادق صلوات اللّٰه علیه که سنت روزه بچه روزه جاری شده است حضـرت فرمودند که به سه روز از هر ماهی پنجشـنبه دهه اول و چهار شنبه دهه دویم و پنجشنبه دهه آخر گفت عرض نمودم که جمیع آن چه سنت است در صوم همین است حضرت فرمودند که بلی. ظاهر این خبر آنست که اگر دهه دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۵

پنجشـنبه یـا دو چهـار شـنبه داشـته باشـد هر یـک از آن دو کافی باشـد و محتمل است که مطلق را حمل بر مقیـد کنیم چنانکه گذشت و دیگر ظاهر می شود که روزه شعبان تطوع باشد و حمل بر آکد می توان کرد که تاکید در این سه روز بیشتر باشد.

لهـذا صـدوق بظاهر این حدیث عمل کرده است و شـعبان را در باب دیگر آورده است، و کلینی چون هر دو را سـنت می داند در یک باب آورده است و آن چه کلینی کرده است اظهر است چنانکه در موثق کالصحیح عنبسه عابد وارد

است كه حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و اله از دنيا رفتند بر روزه ماه شعبان و رمضان و سه روز هر ماه پنجشنبه اول و چهار شنبه وسط و پنجشنبه آخر و حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه و امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه نيز اين روزها را مى داشتند.

و در حسن كالصحيح از فضيل و فضل و بكير منقولست كه گفتند شنيديم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه حضرت سيد المرسلين از نماز سنت دو برابر واجب مى گذاردند و از روزه سنت دو برابر واجب مى گرفتند.

و در حسن كالصحيح از فضيل منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه حق سبحانه و تعالى چون حضرت سيد المرسلين را تاديب فرمود يعنى به اخلاق خود متخلق گردانيد و كامل شد و او را مخاطب گردانيد به خطاب «إِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ» يعنى بر جميع صفات و كمالات ما متصف شدى و به اخلاق ما متخلق شدى به خلقى بزرگ كه كسى را اين رتبه حاصل نشد و نخواهد شد تفويض نمود به آن حضرت امر دين و امر امّت را تا آن كه بندگان حق سبحانه و تعالى را سئيس باشد و پيغمبران را رئيس و فرمود كه هر چه رسول ما به شما بگويد به آن عمل كنيد و آن چه را از آن نهى كند از آن بازايستيد، و

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۹۶

با آن كه حق سبحانه و تعالى او را چنانكه بايد از تكميل كامل گردانيده بود مؤيد ساخته بود آن حضرت را به روح القدسى كه عقل كل است و از او

زلت و لغزشی صادر نمی گردد از او خطائی صادر نشد در هیچ چیز از سیاست خلایق، و متخلق به اخلاق الهی بود و گفته او گفته خدا بود و کرده او کرده خدا بود پس حق سبحانه و تعالی ده رکعت نماز مقرر فرمود دو رکعت دو رکعت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در سه نماز دو رکعت اضافه فرمودند و یک رکعت اضافه نماز شام کردند و این هفت رکعت را واجب گردانیدند مانند آن ده رکعت و هفده رکعت شد، دیگر نوافل را مقرر فرمودند سی و چهار رکعت دو برابر فریضه و حق سبحانه و تعالی اجازه فرمود هر دو را از جهه آن حضرت پس فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت شد از آن جمله دو رکعت است که بعد از خفتن نشسته کرده می شود که به یک رکعت حساب است تا بدل و تر باشد و حق سبحانه و تعالی در سالی روزه ماه رمضان را واجب گردانید و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روزه شعبان و هر ماه سه روز را سنت گردانید که دو مثل روزه واجب باشد، و حق سبحانه و تعالی اجازه فرمود فعل آن حضرت را و حق سبحانه و تعالی شراب انگور را حرام گردانید و آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله هر مست کننده را حرام گردانیدند و حق سبحانه و تعالی اجازه فرمود و آن حضرت مکروه گردانیدند چیزی چند را و رخصت فرمودند که در حال ضرورت به جا آوردند و نهی نفرمودند بعنوان حرمت، پس چنانکه عمل به عزایم آن حضرت لازم

بود عمل به رخصت آن حضرت نیز واجب بود و آن چه در نماز واجب افزودند بر سبیل عزیمت بود رخصت بفرمودند مگر در حال سفر و خوف و نوافل را رخصت فرمودند که در بعضی اوقات شغل و غم ترک کنند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۷

امر آن حضرت بمنزله امر الهی بود و نهی آن حضرت بمنزله نهی الهی بود و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه بسیار وارد شده است بلکه متواتر است و آن چه نسبت به آن حضرت شد نسبت به حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم نیز چنانست و کرده ایشان نیز کرده خداست و گفته ایشان گفته خداست و امر ایشان امر خداست و نهی ایشان نهی خداست و اخبار دیگر نیز خواهد آمد و صدوق نیز همین تفویض را در علل ذکر کرده است در این باب و چون پیشتر مذکور شد اعاده نکردیم، و در فقه رضوی مذکور است که از روزه سنت چهار شنبه میان دو پنجشنبه را و ماه شعبان را روزه بگیر تا نقصی که در فریضه واقع شود این هر دو روزه آن را تمام کند.

[ثواب افطاری دادن]

(و روی داود الرّقّی عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا فطارك فی منزل اخیك افضل من صیامك سبعین ضعفا او تسعین ضعفا) و كالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که و اللّٰه اگر به خانه برادر مؤمن رسی و روزه سنت داشته باشی یا واجب غیر معین نیز بر احتمال قوی و افطار کنی آن افطار بهتر است از آن روزه به هفتاد برابر یا نود برابر

یعنی راوی شک دارد که حضرات کدام یک را فرمودند.

(و روی جمیل بن درّاج عنه «صلوات اللّه علیه» انّه قال من دخل علی اخیه و هو صائم فافطر عنده و لم یعلمه بصومه فیمنّ علیه کتب اللّه له صوم سنه) و در صحیح از جمیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که داخل شود بر برادر مؤمنش و آن که داخل شود صائم باشد و نزد او افطار کند و اعلام نکند که روزه ام که منتی بر او نهد که از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۸

خاطر تو خوردم حق سبحانه و تعالی می نویسد از جهه او روزه یک سال را و به همین مضمون چند حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که نیت روزه کرده باشد و بر برادر مؤمنش داخل شود و سؤال کند از او که افطار کند نزد او باید که بخورد و او را خوشحال کند تا از جهه او بعوض آن یک روز ده روز روزه در نامه عملش نوشته شود زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر یک حسنه بکند ما آن را ده حسنه می کنیم.

و کالصحیح از عبد اللّه بن جندب منقولست که به حضرت امام موسی کاظم عرض کردم که گاه هست داخل می شوم بر جمعی و ایشان اکل می کنند و من نماز عصر کرده ام یعنی قریب به آخر روز است و من روزه ام و ایشان می گویند که افطار کن حضرت فرمودند افطار کن که ثواب افطار بیشتر است.

و کالصحیح از حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که از جهه برادر مؤمن افطار نمودن بهتر است از روزه تطوع و جمع میان این اخبار می توان کرد که اگر اظهار نکند که روزه ام ثواب یک ساله می دهند و اگر ظاهر سازد بی منت ربع آن می دهند، و اگر اظهار کند و منت گذارد تسع ربع می دهند و باقی را حمل بر یکی از آنها می توان کرد که افضلیت و اکثریت افرادش بسیار است و محتمل است که بحسب اشخاص و نیات مختلف شود و اللّه تعالی یعلم.

(قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه هذا فی السّنّه و التّطوّع جمیعا) صدوق چون این معنی را ملحق ساخت بروزه سنت توهم می شد که مخصوص سنت باشد تصریح نمود که ثواب افطار کردن مخصوص به سنت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۹

نیست بلکه روزه تطوع نیز چنین است یا بر عکس بلکه اطلاق اخبار شامل قضای پیش از ظهر و نذر معین و سایر روزهای غیر معین هست که خوردن اولی است و اختلاف برادران مؤمن نیز در ثواب دخیل است چنانکه احادیث صحیحه مختلفه در اکثر مثوبات وارد شده است و اختلاف ثوابها بحسب تفاوت احوال مؤمنان است و اللّه تعالی یعلم.

(و قال ابی رضی اللّه عنه فی رسالته إلیّ اذا اردت سفرا و اردت ان تقدّم من صوم السّنّه شیئا فصم ثلاثه ایّام للشّهر الّذی ترید الخروج فیه) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد در رساله که بسوی من فرستاده بود نوشته بود و آن عبارت فقه رضویست که هر گاه خواهی بسفر روی و خواهی که از روزه سنت و احتمال دارد که به تخفیف

مراد باشد یعنی از روزه که در عرض سال می دارد یا جمیع سال می دارد بنا بر آن که هر ده روز که یک روز می دارد همان است که همه را داشته است یا سفر یک ساله در پیش داشته باشد و روزه آن یک ماه و سه روز می شود اگر خواهی که چیزی از آن را مقدم داری پس سه روز روزه بگیر از جهت ماهی که بیرون می روی و در سفر نمی توانی گرفت، و این تقدیم نیز از خصایص این صوم است.

و در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که من هر گاه می خواهم بسفر روم و در سفر روزه خوب نیست بعوض روزه تصدق می کنم بدل هر روز یک مد از قوت اهلم که به ایشان می دهم.

و در حدیث کالصحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقولست که قضا نمی کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۰

روزه سنتی را مگر آن سه روزی که در هر ماه می گیرند و گمان مکن که بمنزله روزه واجبست بلکه من دوست می دارم از جهه تو که هر گاه کار خوبی کنی بر آن مداومت نمائی.

و در حدیث عذافر منقولست که آن حضرت به او فرمودند که اگر می خواهی قضا کن بعد از مراجعت از سفر.

و در حدیث صحیح از سعد منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که آیا بر مسافر لازمست که قضا کند این سه روز هر ماه را حضرت فرمودند که نه.

و در حسن کالصحیح از مرزبان منقول است که به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که می خواهم بسفر روم می توانم روزه

آن ماه را مقدم دارم حضرت فرمودند که نه عرض نمودم که چون از سفر برگردم قضا کنم حضرت فرمودند که هم چنان که نمی کنی قضا نیز نمی کنی پس ظاهر شد که اهتمامی نیست در تقدیم و قضا هر دو خوبست و اگر نکند ضرر ندارد و تصدق بهتر است و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی انّه سئل العالم صلوات اللَّه علیه عن خمیسین یتّفقان فی اخر العشر فقال صم الأوّل فلعلّك لا تلحق الثّانی) و مرویست که از معصوم صلوات اللَّه علیه پرسیدند که هر گاه در دهه آخر دو پنجشنبه واقع شود چه کند حضرت فرمودند که اول را روزه بگیر شاید به دویم نرسی و بهتر آنست که چون به دویم برسد آن را نیز بگیرد چنانکه گذشت.

باب صوم التّطوّع و ثوابه من الایّام المتفرّقه

اشاره

این بابی است در روزه تطوع یعنی سنتی که آن قدر اهتمام بشأن آن نیست چنانکه در روزه سه روز هست و در ثواب آن روزها از ایام متفرقه، یعنی یك تطوع آنست که هر روز که خواهد روزه بگیرد که روزه سپر عذاب الهی است مطلقا و تطوعی دیگر خصوص روزی چند است که ثواب بسیار در هر یك از آنها هست.

[روزه عاشورا]

(سال محمّد بن مسلم و زراره بن اعین ابا جعفر الباقر صلوات اللَّه علیه عن صوم یوم عاشوراء فقال کان صومه قبل شهر رمضان فلمّا نزل شهر رمضان ترك) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقول است از زراره و محمد که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از روز عاشورا یعنی دهم محرم یا نهم و دهم یا نهم حضرت فرمودند که پیش از روزه ماه رمضان روزه عاشورا بود و چون روزه ماه رمضان نازل شد آن متروك شد و ظاهر آنست که پیشتر واجب بود و منسوخ شد و باین عبارت از آن جهت فرموده اند که وجوبش منسوخ است و استحباب آن باقی است حزنا و محتمل است که مکروه باشد چنانکه در صحیح است از ابن سنان که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که چه می فرمایید در روزه عاشورا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۲

حضرت فرمودند که روزه بدار بی آن که شب نیت کنی و افطار کن نه از روی خوشحالی و کل روز را روزه مگیر، و می باید که امساك کنی تا یك ساعت بعد از عصر و بعد از آن افطار کنی بر شربتی از آب.

و

کالصحیح منقول است از نجیّه که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از روزه عاشورا حضرت فرمودند که روزه ایست که متروک است به سبب نزول روزه ماه رمضان و متروک بدعتست نجیّه گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز سؤال کردم همین مسأله را حضرت همان جواب پدر را فرمودند و فرمودند که روزه ایست که در قرآن مجید و حدیثی وارد نشده است که دلالت کند بر آن که سنت حضرت رسول اللّٰه صلوات اللّٰه علیه و اله بوده باشد مگر سنت آل زیاد که ایشان این روزه را وضع نمودند به شکرانه آن که حضرت سید الشهداء علیه السلام را شهید نمودند.

و در حسن کالصحیح منقولست از زید که شنیدم که عبید از حضرت امام جعفر صادق سؤال کرد از روزه روز عاشورا حضرت فرمودند که هر که این روزه را بگیرد بهره او از این روزه بهره ابن مرجانه عبید اللّٰه بن زیاد و لشکر او باشد لعنهم اللّٰه تعالی عرض نمودم که ایشان چه بهره داشتند از این روزه حضرت فرمودند که آتش جهنم بهره ایشان خواهد بود. حق سبحانه و تعالی ما را از آتش جهنم و از عملی که نزدیک گرداند به آتش نگاه دارد و احادیث بسیار به این مضمون وارد شده است و چند حدیث وارد شده است از موثق و قوی که کفاره گناهان یک ساله است روزه نهم و دهم و محمولست بر امساک یا از روی حزن و اولی عمل بحدیث عبد اللّٰه بن سنان است که آن جامع بین اخبار است و اللّٰه تعالی یعلم.

[یک روزه مستحبی]

(و قال علی صلوات اللّٰه علیه قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله من صام یوما تطوّعا ادخله اللّٰه عزّ و جلّ الجنّه) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که یک روز روزه سنت بدارد حق سبحانه او را داخل می کند در بهشت.

و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که به درستی که گاه هست شخصی یک روز روزه می گیرد بقصد رضای الهی و حق سبحانه و تعالی او را به سبب آن روزه داخل بهشت می کند.

(و روی جابر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال من ختم له بصیام یوم دخل الجنه) و در قوی مرویست از جابر و ظاهر آنست که از کتاب او برداشته باشد و بنا بر این صحیح است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که خاتمه اعمال او روزه روزی باشد که در آن روز یا بعد از آن روز یا به سبب آن روز بر احتمالی به آن که بعد از آن روز بیمار شود و بمیرد داخل بهشت می شود و عموما نیز وارد شده است که هر که خاتمه اعمال او خیر باشد داخل بهشت می شود.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله من صام یوما فی سبیل اللّٰه کان کعدل سنه یصومها) صدوق از زیدیه روایت کرده است از ابو هریره که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که یک روز در سفر حج یا جهاد روزه بگیرد چنانست که یک سال روزه در حضر گرفته باشد و هیچ شک نیست که

افتراست بر آن حضرت یا حکم آن منسوخ است به آیه قصر، و دور نیست که صدوق فی سبیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۴

اللَّه را بمعنی للَّه فهمیده باشد چنانکه بسیار است که باین معنی استعمال می نمایند و در بعضی از نسخ کان یعدل است و اول اظهر است و موافق است با ثواب الاعمال قدیم که نزد ماست.

و در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که روزه خود را به پوشاند و اظهار نکند بخلق روزه سنت را حق سبحانه و تعالی به فرشتگان فرماید که بنده من پناه می خواهد از عذاب من یعنی کتمان مستحبات پناه جستن است به خدا از عذاب او ای فرشتگان او را در پناه من درآورید و حق سبحانه و تعالی جمیع فرشتگان خود را موکل گردانیده است که دعا کنند از جهه روزه داران با اخلاص و امر نفرموده است که به دعا از جهه احدی مگر آن که آن دعا را در حق آن شخص البته مستجاب می گرداند پس حضرت فرمودند که خواب صایم عبادتست و نفس او تسبیح است.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من تطیّب بطیب اوّل النّهار و هو صائم لم یفقد عقله) و در موثق کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که بوی خوش کند در اول روز عقلش زایل نمی شود یعنی کج خلق و بی دماغ نمی شود به سبب صوم، و کج خلقی که از لوازم گرسنگی است به سبب بوی خوش زایل می گردد و احادیث بوی خوش خواهد آمد.

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله ما من صائم

يحضر قوما يطعمون الّا سبّحت له اعضاؤه، و كانت صلاه الملائكه عليه و كانت صلاتهم استغفارا.)

و سكونى روايت كرده است كه آن حضرت صلى اللّه عليه و آله فرمودند كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۰۵

هر صائمى كه حاضر شود نزد جمعى كه ايشان چيزى خورند و او نتواند خورد به آن كه نيابد كه آن جماعت خواهند كه او بخورد يا روزه قضاى رمضان باشد بعد از زوال يا نذر معين باشد يا ماه رمضان باشد و آن جماعت بيمار يا مسافر باشند يا بنا مشروع خورند البته اعضاى او تسبيح كنند از جهه او و فرشتگان بر او صلوات فرستند و صلوات ملائكه بر او طلب مغفرتست از جهه او.

و كالصحيح از مسعده منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه چون صائمى بيند كه جمعى مى خورند و او نمى تواند خورد همه موهاى او به تسبيح درآيند از جهه او و امثال اين اخبار را اعتقاد مى بايد كرد و كيفيتش را كار نمى بايد داشت چنانكه آيات قرآنى نيز بر اين معنى وارد است كه همه اشياء به تسبيح او مشغولند و در اينجا تسبيح اعضا از جهه او مى شود چون للّه اعضا را از مالوف ايشان كه خوردن و آشاميدنست بازداشته است و اين معنى نيز نوعى است از تسبيح و اضطراب اعضا نيز نوعيست از تسبيح يا بعد از اضطراب اعضا به سبب لوازم طبيعت تسكين آن از براى حق سبحانه و تعالى تسبيح آنهاست.

[روزه اول ذى حجه]

(و روى عن موسى بن جعفر صلوات اللّه عليهما قال من صام اوّل يوم من ذى الحجّه كتب اللّه له صوم ثمانين شهرا فان صام التّسع

كتب اللّٰه عزّ و جلّ له صوم الدّهر) و در قوى از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقولست كه هر كه روز اول ذى الحجه را روزه دارد حق سبحانه و تعالى ثواب هشتاد ماه در نامه عملش بنويسد و اگر نه روز روزه دارد روزه كل عمر در نامه عملش بنويسد.

و شيخ طوسى رحمه اللّٰه ذكر كرده است كه در روايتى رسيده است كه اول

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۰۶

ذى الحجه تزويج حضرت فاطمه به حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليهما واقع شد و در روايتى ديگر در ششم اين ماه واقع شد و على اى حال ميانه دو عيد واقع شده است پس آن چه نزد عوام مشهور است كه ميان دو عيد خوب نيست غلط باشد بلى بعضى از عامه در ماه شوال خوب نمى دانند و اكثر نقل كرده اند كه خوبست و سنت است كه نماز حضرت فاطمه را صلوات اللّٰه عليهما در روز اول و ششم واقع سازد بهر دو عنوان يكى آن كه در ركعت اولى بعد از حمد صد مرتبه انا أنزلناه بخواند و در دويم صد مرتبه توحيد و يكى آن كه گذشت كه چهار ركعت هر ركعتى پنجاه مرتبه توحيد بخواند.

و صدوق حديثى از عايشه روايت كرده است در فضيلت روزه اين نه روز از حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله و فضيلت بسيار ذكر كرده است و شيخ و غيره متابعت كرده اند در نقل آن خبر به آن كه صدوق حديثى معتبر روايت كرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه ابو هريره و انس و عايشه بر حضرت سيد المرسلين دروغ

می بستند و چون در امور مستحبه احادیث معتبره وارد شده است که عمل می توان کرد بروایت هر کس بنا بر این مساهله کرده اند و لیکن صدوق مساهله نمی کند مگر در صورتی که حدیث ضعفا را ثقات نیز نقل کرده باشند زیرا که می آید در این باب که حدیث نماز غدیر را اعتقاد ندارم چون راوی او محمد همذانی است اگر چه آن مضمون در اخبار دیگر وارد است و ظاهرا غافل شده باشد.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه صوم یوم التّرویه کفّاره سنه و یوم عرفه کفّاره سنتین) و در حسن کالصحیح منقول است که آن حضرت فرمودند که روزه روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۷

هشتم ذی الحجه کفاره یک ساله گناهانست و روزه روز عرفه کفاره دو ساله گناهانست و وجه تسمیه ترویه خواهد آمد در ابواب حج (و روی انّ فی اوّل یوم من ذی الحجّه ولد ابراهیم خلیل الرّحمن علیه السّلام فمن صام ذلک الیوم کان کفّاره ستّین سنه) و محمد بن یعقوب کلینی رحمه اللَّه روایت کرده است از عده از سهل بن زیاد از بعضی از اصحاب ما از حضرت ابی الحسن الاول صلوات اللَّه علیه که در روز اول ذی الحجه متولد شد حضرت ابراهیم دوست حق سبحانه و تعالی پس هر که آن روز را روزه دارد آن روزه کفاره شصت سال گناهان او شود.

[روز نهم ذی حجه]

(و فی تسع من ذی الحجّه أنزلت توبه داود علیه السّلام فمن صام ذلک الیوم کان کفّاره تسعین سنه) و در روز نهم ذی الحجه که روز عرفه است توبه حضرت داود نازل شد پس هر که آن روز را روزه دارد کفاره نود

سال گناهان او باشد و توبه حضرت داود از ترک اولایی بود که از او صادر شد.

و صدوق بسند کالصحیح نزد ما و نزد او در صحیح از ابو الصلت هروی روایت کرده است که چون مامون متکلمین یهود و نصاری و مجوس و صابئان و باقی فرق کفار و سنیان را جمع کرد از جهه مباحثه با حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما هر عالمی از علمای هر طایفه که برخاست او را ملزم گردانید و این حکایت طولانی است، و در توحید و عیون مذکور است به تفصیل پس بعد از ایشان علی بن محمد بن جهم که از وجوه علماء عامه بود برخاست و گفت یا ابن رسول اللَّه آیا اعتقاد شما اینست که پیغمبران معصومند حضرت فرمودند که بلی گفت پس چه می گویید در آیاتی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۸

وارد شده است در عصیان انبیاء و آیات را خواند و حضرت هر یک را جواب شافی فرمودند و چون به حضرت داود رسید این آیه را خواند که داود آنست که ما او را آزمایش نموده ایم حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که علماء شما چه می گویند در باره او علی بن جهم گفت می گویند که حضرت داود در مصلی خود نماز می کرد که شیطان بصورت مرغی در نهایت خوش صورتی درآمد داود نماز را قطع کرد که آن مرغ را بگیرد آن مرغ از خانه بیرون رفت و به پشت بام رفت و از آنجا به خانه اوریا بن حنان پرید چون داود به آن خانه نظر کرد دید که زن اوریا غسل می کند، پس نظرش

به آن زن افتاد و عاشق شد و حضرت داود اوریا را به جنگ فرستاده بود نوشت به سردار لشکر که در جنگ اوریا را پیش لشکر بفرست تا شاید که کشته شود، او را مقدم داشت و فتح کرد چون این خبر به داود رسید غمناک شد و نوشت به سردار که اوریا را پیش تابوت کن و چون پیش رفت شهید شد و داود زن اوریا را خواست پس حضرت دست مبارک را بر پیشانی مبارک خود زدند و فرمودند که انا للّه و انا الیه راجعون پیغمبری از پیغمبران الهی را نسبت داده اید که نماز خود را قطع کرده است بواسطه گرفتن مرغی، دیگر بعمل قبیح، دیگر به قتل ناحق ابن جهم گفت که پس گناه داود چه بود پس حضرت فرمودند که وای بر تو به درستی که در خاطر حضرت داود خطور کرد که حق سبحانه و تعالی اعلم از او نیافریده است در آن عصر پس حق سبحانه و تعالی دو فرشته را به نزد او فرستاد که از طرف قبیله به نزد او آمدند و گفتند که ما دو خصمیم یعنی مثلا چنانکه در مباحثات بسیار می باشد که بر سبیل فرض مسأله را می پرسند که بعضی از ما بر بعضی زیادتی می کنند حکم کن میان ما به آن چه حق است و از حق مگذر و ما را هدایت کن به راه راست، این برادر من

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۹

نود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند با من مبالغه و جنگ می کند که این یکی را نیز بمن گذار پس حضرت داود گفت ستم کرده است

بر تو که می خواهد گوسفند ترا بگیرد و بسیاری از شرکا بر یکدیگر زیادتی می کنند مگر آن جمعی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند، و این جماعت بسیار نادرند و گناهش این بود که تعجیل کرد در حکم و از مدعی علیه نپرسید که راست می گوید یا نه و از مدعی علیه بیّنه نطلبید و این ترک اولی بود زیرا که حضرت داود حکم نفرمود بلکه فرمودند که بر تقدیر حقیقت قول تو ظلم کرده است و ترک اولای داود این بود نمی بینی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ای داود ما ترا خلیفه خود کردیم در زمین پس میان مردمان بحق حکم کن الخ پس علی بن جهم گفت که یا ابن رسول اللّٰه حکایت داود و اوریا بچه عنوان است حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مقرر چنین بود در زمان حضرت داود که اگر زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد بعد از او تا زنده بود شوهر نمی کرد و اول کسی که حق سبحانه و تعالی بر او مباح گردانید که زن شوهر مرده را بخواهد حضرت داود بود و این معنی بر اوریا شاق نمود و وجوه بسیار دیگر گفته اند باین اکتفا شد.

و اکثر محققین نفی آن قصه کرده اند حتی بیضاوی و آنها گفته اند از تاریخ یهود گفته اند و یهودان با داود و سلیمان هر دو بدند و بهر دو نسبت شرک داده اند و سبب عداوت آن بود که حضرت داود بر ایشان مال و خراج مقرر فرمودند از جهه مجاهدان و این بر ایشان شاق نمود و این نسبتها به ایشان دادند و کسی که مطالعه کند این

قصه را جزم می کنـد به آن که افترا است و سـبب آن عداوت مالی بود و به سایر تحریفاتی که تورات را کرده اند و الحمد للّه که بواسطه الزام یهود تورات را با اسفار ملحقه به آن مطالعه کردم پنج سفر تورات است که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۰

سفر آخر یهودان در آن خلاف کرده اند به اعتبار تکالیف شاقه که در آنجا هست و باقی اسفار را ملحق به تورات کرده اند از جهه اغوای عوام که این حکـایت از آسـمان آمـده است و اهل سنّه چون دست از متابعت ابواب علوم الهی برداشـتند به تاریخ یهودان پرداختند و همه را در تفاسیر خود جا دادند.

(و روی عن یعقوب بن شـعیب قال سألت أبا عبد اللَّه علیه السـلام عن صوم یوم عرفه قال ان شـئت صـمت و ان شئت لم تصم و ذکر انّ رجلا اتی الحسن و الحسـین صلوات اللَّه علیهما فوجد احدهما صائما و الآخر مفطرا فسالهما فقالا ان صمت فحسن و ان لم تصم فجائز) و در صحیح از یعقوب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از صوم روز عرفه حضرت فرمودند که اگر می خواهی روزه می گیری و اگر می خواهی روزه نمی گیری پس فرمودند که شخصی به خدمت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیهما آمد دید که یکی از ایشان که حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه بود صایم بودنـد و دیگری افطار می فرمودنـد پس وجه پرسـید یا پرسـید که روز عرفه چون است پس هر دو فرمودند که اگر روزه می گیری خوبست و اگر روزه نمی گیری جائز است.

(و روی عبد

اللّه بن المغيره عن سالم عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال اوصى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله إلى علىّ صلوات اللّه عليه وحده، و اوصى علىّ صلوات اللّه عليه إلى الحسن و الحسين صلوات اللّه عليهما جميعا و كان الحسن عليه السّلام امامه عليه السّلام فدخل رجل يوم عرفه على الحسن و هو يتغدّى و الحسين عليه السّلام صائم

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۱۱

ثمّ جاء بعد ما قبض الحسن عليه السّلام فدخل علىّ الحسين عليه السّلام يوم عرفه و هو يتغدّى و على بن الحسين عليه السّلام صائم فقال له الرّجل انّى دخلت على الحسن عليه السّلام و هو يتغدّى و أنت صائم ثمّ دخلت عليك و أنت مفطر فقال انّ الحسن صلوات اللّه عليه كان إماما فافطر لئلا يتّخذ صومه سنّه و يتاسّى [يا و ليتأسّى] به النّاس فلمّا ان قبض كنت انا الامام فاردت ان لا يتّخذ صومى سنّه فيتاسّى النّاس بى) و منقول است در صحيح از عبد اللّه از سالم كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه حضرت سيد الانبياء صلى اللّه عليه و آله و حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه را وصى و جانشين خود كردند و حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه حسن و حسين را وصى گردانيدند هر دو و حضرت امام حسن عليه السلام را امام گردانيدند بر حضرت امام حسين عليه السلام پس شخصى در روز عرفه داخل شد بر حضرت امام حسن عليه السلام و ديد كه ايشان چاشت مى خورند و حضرت امام حسين عليه السلام روزه بودند و بعد از وفات حضرت امام حسن عليه السلام در

روز عرفه داخل شد بر حضرت امام حسین علیه السلام و دید که آن حضرت چاشت می کردند و حضرت سید الساجدین علیه السلام روزه بودند پس آن مرد عرض نمود که من داخل شدم بر حضرت امام حسن علیه السلام و او چاشت می کردند و شما روزه بودید و الحال داخل شدم بر شما و شما روزه نیستید وجهش چیست حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امام حسن علیه السلام امام بودند افطار فرمودند تا مردمان روزه آن را واجب ندانند و تأسی به آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۲

ننمایند به تو هم وجوب و بنا بر نسخه لام و تا آن که مردمان متابعت آن حضرت نمایند در خوردن و بدانند که واجب نیست، و چون آن حضرت از دنیا رفت من امامم پس نخواستم که روزه بگیرم تا مردمان متابعت ننمایند در وجوب یا تاکد استحباب یا آن که بدانند که واجب نیست و در عدم وجوب متابعت نمایند و ظاهرا لام از زیادتی قلم نساخ است.

(و روی حنان بن سدیر عن ابیه قال سألته عن صوم یوم عرفه فقلت جعلت فداك انّهم یزعمون انّه یعدل صوم سنه قال كان ابی صلوات اللّٰه علیه لاـ یصومه قلت و لم جعلت فداك قال یوم عرفه یوم دعاء و مسأله فاتخوّف ان یضعفنی عن الدّعاء و اكره ان اصومه و اتخوّف ان یكون یوم عرفه یوم الاضحی و لیس بیوم صوم) و در موثق كالصحیح منقولست از حنان از سدیر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه چنانکه در تهذیبست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از روز عرفه

و عرض كردم كه فداى تو گردم عامه مى گويند كه برابر است با روزه يک سال حضـرت فرمودند كه پدرم صـلوات اللّه عليه روز عرفه را روزه نمى گرفتند عرض كردم كه فداى تو گردم چرا نمى گرفتند حضرت فرمودند كه روز عرفه روز دعا و سؤال است و مى ترسم كه مرا ضـعيف كنـد روزه و از دعا بازمانم و كراهت دارم از آن كه آن را روزه بگيرم و خايفم كه مبادا روز عرفه روز عيد باشد و در واقع روز عيد را روزه گرفته باشم.

بـدان كه اين حديث جمع مى كند ميان اخبارى كه در فضل صوم عرفه وارد شده است و اخبارى كه در ترک روزه وارد شده است از دو وجه.

يكى آن كه روايات صوم محمول بر تقيه باشد.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۱۳

دويم آن كه وقتى مكروه باشد كه هلال محقق نباشد يا خوف داشـته باشد كه از دعا ضـعيف شود و اخبار فضيلت در صورتى باشد كه هلال محقق باشد و از دعا كردن ضـعيف نشود و ظاهر كلام صدوق اينست كه تا حضـرت صاحب الامر «صلوات اللّٰه عليه» خروج نفرمايد هلال محقق نمى باشد هر چند ما نه ببينيم البته در اول ماه اشتباه هست چنانكه گفته است كه (قال مصنّف هـذا الكتاب رحمه اللّٰه انّ العامّه غير موفّقين لفطر و لا اضـحى و انّما كره صـلوات اللّٰه عليه صوم عرفه لأنّه كان يكون يوم العيد فى اكثر السّنين و تصديق ذلک ما قاله الصّادق صـلوات اللّٰه عليه لمّا قتل الحسـين بن علىّ صـلوات اللّٰه عليهما امر اللّٰه عزّ و جلّ ملكا فنادى أيّتها الامّه الظّالمه القاتله عتره نبيّها لا وفّقكم اللّٰه لصوم

و لا فطر، و فی حـدیث اخر لا وفّقکم اللّه لفطر و لا اضـحی و من صام یوم عرفه فله من الثّواب ما ذکرناه) چنین گویـد مصـنف این کتـاب که به درستی که عـامه موفق نمی شونـد که فطر را افطار کننـد و روز عیـد را بداننـد که روزه نگیرنـد و حـج ایشان درست باشد و چرا در اخبار وارد است خصوصا در خبر سابق که حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّه علیه کراهت داشـتند از روز عرفه زیرا که در اکثر سالهـا روز عرفه روز عیـد است و مصـدق این قول است آن چه منقول است که حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که چون حضـرت امام حسـین صـلوات اللّه علیه شـهید شدنـد حق سـبحانه و تعالی امر فرمود ملکی را که نـدا کنـد که ای امت ظالمی که عترت و ذریت رسول خود را کشتید توفیق ندهد حق سـبحانه و تعالی شـما را که روزه شما و افطار شما صحیح باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۴

و در حدیث دیگر چنین است که توفیق ندهد شما را که عید فطر و عید قربان شما درست باشد. و صدوق می گوید که هر که روز عرفه روزه بدارد آن ثوابی که مذکور شد به او می دهند اگر چه در عید گرفته باشد و این حدیث در علل و کافی مذکور است و صـدوق نقل بالمعنی کرده است و نهایت اختلال به همرسانیـده است و حدیث اول که نقل کرده است بعضـی از آن از حضرت امام محمد تقی (ص) است و نسبت به صادق (ص) داده است مگر آن که مرادش از صادق معصوم باشد چون

بسیار کرده اند و بعضی گذشت و دیگر چیزها هست که به تدبر ظاهر می شود.

اما حدیث اول منقول است در قوی از محمد بن اسماعیل ثقه که عرض نمودم به حضرت امام محمد تقی صلوات اللَّه علیه که فدای تو گردم چه می فرمایید در عامه، و در عامه، و در کافی فی الصوم است یعنی در صوم ایشان و روایتی بما رسیده است که ایشان توفیق نمی یابند که روزه بدارند حضرت فرمودند که دعای ملك بر ایشان مستجاب شده است و حضرت فرمودند که چون سکان جهنم شهید کردند حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه را حق سبحانه و تعالی امر فرمود ملکی را که ندا کند به مردم که ای امت ظالمی که عترت پیغمبر خود را می کشید حق سبحانه و تعالی شما را توفیق صوم و فطر ندهد، و در حدیث دیگر توفیق فطر واضحی ندهد و سند آن را از کلینی روایت کرده است.

و در قوی از رزین که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون شمشیر بر آن حضرت زدند و آن حضرت صلوات اللَّه علیه از است افتادند و خواستند که سر آن حضرت را از بدن مبارك جدا کنند منادی از عرش ندا کرد که ای امت حیران شده گمراه شده بعد از پیغمبر خود حق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۵

و تعالی شما را توفیق اضحی و فطر ندهد پس حضرت فرمودند که از این جهت است و اللَّه که عامه موفق نشدند و نخواهند شد تا وقتی که حضرت صاحب الامر (ص) بیرون آیند و طلب خون آن حضرت بکنند به آن که قاتلان آن حضرت

را و راضیان بفعل ایشان را زنده کنند و شیعیانی که در هر زمانی آرزوی نصرت آن حضرت داشته اند ایشان را نیز زنده کنند و هر یک از شیعه آن سگان را کشند و زنده کند حق سبحانه و تعالی ایشان را و باز کشند و سایر آن چه در رجعت خواهد شد چون اصل رجعت از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم متواتر است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزی باشد که مبعوث کنیم از هر امتی فوجی را از آن جماعتی که آیات ما را تکذیب می نمودند و در روز قیامت همه مبعوث می شوند پس البته مراد قیامت صغری است که آن رجعت است باشد، و علمای قدمای شیعه هر یک در رجعت کتابی تصنیف کرده اند و شیخ طوسی و شیخ نجاشی هر دو در فهرست کتب علماء شیعه در ضمن ذکر کتب ایشان ذکر کرده اند که له کتاب فی الرجعه و از آن کتب چیزی نمانده است که زیاده از صد هزار کتاب بوده است، و در زمان حضرت امام جعفر صادق پنج هزار مصنف بودند از اصحاب آن حضرت مثل زراره و محمد بن مسلم و برید و ابو بصیر که منقولست از محمد بن مسلم که او سی هزار حدیث در حفظ داشت و جابر هفتاد هزار و هم چنین و منقولست که ابن عقده سیصد هزار حدیث در حفظ داشت و صد و بیست هزار حدیث با سند در حفظ داشت و ذکر این محفوظات نیز در کتب رجال شیعه هست.

و شیخ امین الدین ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که اخبار رجعت

متواتر است و نمی توان تاویل آنها کردن و اجماع شیعه است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۶

آن، و با آن که از اخبار ما و کتب علما شیعه قلیلی مانـده است باز متواتر است و در ضـمن اخبار در روضه مذکور است و در اینجـا نیز اشـاره به آن خواهـد شـد و لیکن إن شاء اللّٰه کتابی جـدا ضـرور است تالیف نمودن چون متروک شـده است کتب و مذاهب شـیعه الیوم به اعتبار اشتغال طلبه به کتب حکما و عامه، و شیطان در این باب سعی خود را تمام کرده است و لیکن این حقیر به تاییـد اللّٰه چنان کرده ام که آب رفته به جوی باز آید و حق سـبحانه و تعالی حکایت دابه الارض و رجعت را در قرآن مجید با هم آورده است و عامه قایل به دابه شده اند بلفظ اما بحسب واقع منکرند.

و مولانا نظام الدین نیشابوری که بحسب ظاهر از کبار علماء عامه است اما در واقع شیعه است و در تفسیر خود در سوره نمل از طرف شـیعه وجوه بسـیار گفته است و إن شاء اللّٰه در تفسـیر مجمع البحرین که بحسب اعطاء حضـرت سـید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در رؤیـا به آن مامور شـده ام مـذکور خواهـد شـد و إن شاء اللّٰه تفسـیری تمام شود و خواهـد شـد که در متشابهات قرآنی همگی از آثار ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم مبین شود و فی الحقیقه جامع الثقلین باشد چنانکه در این دو سه روز جدیدا بشارت به آن واقع شد در ضمن بشارات بسیار که یکی از آن این بود که ذلک فضل اللّٰه یؤتیه من یشاء و اللّٰه

ذو الفضل العظيم.

[روزه بیست و پنج ذی القعده]

(و روی عن الحسن بن علیّ الوشّاء قال کنت مع ابی و انا غلام فتعشینا عند الرّضا صلوات اللّه علیه لیله خمسه و عشرین من ذی القعده فقال له لیله خمسه و عشرین من ذی القعده ولد فیها ابراهیم و ولد فیها عیسی بن مریم علیهما السّلام و فیها دحیت الأرض من تحت الکعبه فمن صام ذلک الیوم کان کمن صام ستّین شهرا)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۷

و در صحیح مرویست از حسن که گفت من با پدرم بودم و هنوز موی رو بهم نرسانیده بودم و نزد حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه با جمعی عشا کردیم یعنی مهمانی آن حضرت را خوردیم و آن شب بیست و پنجم ذی القعده بود حضرت به پدرم فرمودند که در شب و بیست و پنجم ذی القعده متولد شد ابراهیم علیه السلام و متولد شد در این شب حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام و در این شب دحو ارض شد از زیر کعبه یعنی سبحانه و تعالی اول ماده زمین را آفرید در موضعی که الحال کعبه معظمه بر آنجا واقع است و بعد از آن آسمان را آفرید و بعد از آن زمین را از زیر کعبه پهن گردانید و باین بزرگی که الحال هست کرد چنانکه فرموده است که وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحاها پس هر که این روز را روزه دارد چنان است که شصت ماه روزه گرفته باشد، و آن که در این حدیث وارد شده است که ولادت ابراهیم علیه السلام در شب بیست و پنجم ذی القعده واقع شد بحسب ظاهر مخالفت دارد با حدیث سابق که

ولادت آن حضـرت در اول ماه ذی الحجه واقع شد و در وجه جمع وجوه بسـیار گفته اند و بهتر آنست که این حدیث را حمل کنیم بر ولادت ابراهیم فرزنـد رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله به قرینه تقید ابراهیم پیغمبر به خلیل اللّٰه در غالب اوقات چنانکه در حدیث سابق شده بود و در اینجا نشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[بیست و ششم ذی القعده]

(و روی انّ فی تسع و عشـرین من ذی القعـده انزل اللّٰه عزّ و جلّ الکعبه و هی اوّل رحمه نزلت فمن صام ذلک الیوم کان کفّاره سبعین سـنه) و مرویست که در بیست و نهم و بعـد از این در باب حج همین حدیث را ذکر کرده است از حضـرت امام موسـی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۸

فرمودنـد که در بیست و پنجم ذی القعـده حق سـبحانه و تعالی کعبه بیت اللّٰه الحرام را بدنیا فرسـتاد که آن بیت المعمور بود و آن اول رحمتی بود که بر حضرت آدم علیه السلام نازل شد، پس هر که این روز را به شکرانه این نعمت عظمی روزه دارد آن روزه کفـاره هفتاد ساله گناهان او شود و مختصـر حـدیث اول را نیز در آنجا ذکر کرده است پس ظاهر آنست که این سـهو از نساخ شـده باشد و چون بعضـی از اصـحاب این ملاحظه نکرده اند هر دو روز را ذکر کرده اند و احتمال دارد که در یک روز از این دو روز زمین کعبه یا حکم بزرگی کعبه نازل شده باشد و در روز دیگر بیت المعمور نازل شده باشد و لیکن بسـیار بعید است.

و کلینی در قوی

روایت کرده است از محمد بن عبد اللّٰه که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه در مرو بودند و از خانه بیرون آمدند در روز بیست و پنجم ذی قعده و فرمودند که امروز روزه بگیرید که من روزه ام گفتیم فدای تو گردیم این چه روز است فرمودند که روزی است که رحمت الهی پهن شده و زمین پهن شد و کعبه را نصب کردند و حضرت آدم بدنیا آمد از بهشت و باز آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که در بیست و پنجم ذی قعده خانه کعبه را در زمین منصوب گردانیدند و آن رحمتی بود که بر زمین وضع شد و حق سبحانه و تعالی آن را سبب ثواب مردم گردانید یا مرجع خلایق ساخت و محل امن گردانید و کسی که آن روز را روزه دارد ثواب شصت ماه روزه در نامه عمل او نوشته می شود و لفظ نه در هیچ کتابی نیست بغیر از اینجا و این بنده جزم دارم که بیهوده شده است از قلم صدوق یا از قلم نساخ و اللّٰه تعالی یعلم.

[روزه هیجده ذی الحجه]

(و روی الحسن بن راشد عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۹

قلت جعلت فداك للمسلمین عید غیر العیدین قال نعم یا حسن و اعظمهما و اشرفهما قال قلت فایّ یوم هو قال یوم نصب امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه علما للنّاس قلت جعلت فداک و أیّ یوم هو قال انّ الایّام تدور و هو یوم ثمانیه عشر من ذی الحجّه قال قلت جعلت فداك و ما ینبغی لنا ان نصنع فیه قال تصومه یا حسن و تکثر فیه

الصّلاه على محمّد و اهل بيته و تبرأ إلى اللّه عزّ و جلّ ممّن ظلمهم حقّهم فانّ الانبياء عليهم السّلام كانت تأمر الاوصياء باليوم الّذى كان يقام فيه الوصىّ ان يتّخذ عيدا قال قلت فما لمن صامه منّا قال صيام ستّين شهرا و لا تدع صيام يوم سبعه و عشرين من رجب فانّه هو اليوم الّذى أنزلت فيه النّبوّه على محمّد صلّى اللّه عليه و اله و ثوابه مثل ستّين شهرا لكم) و منقولست از حسن اگر چه خود ضعفى دارد اما كتابش معتبر بوده است و علماء رجال كتاب او را تحسين كرده انـد و علماء حديث و فقه نيز كتابش را معتمد مى دانسته اند و مذكور شد كه مدار قدما بر كتاب بوده است و مى ديده اند كه اگر موافق است با احاديثى كه اعاظم محدّثين روايت كرده انـد مانند زراره و محمد بن مسلم و بريد و حلبى و كنانى حكم به صحت كتاب مى كرده انـد و اگر مشتمل بوده است كتاب بر احاديث غريب طرح مى كرده انـد و اگر هر دو داشته است يعرف، و ينكر مى گفته انـد و چون كتاب حسن از قسم اول بوده است كلينى و صدوق و شيخ و غير هم از آن كتاب احاديث نقل كرده اند و حكم به صحت آن احاديث كرده اند و در همه علوم نقليه چنين است.

حاصل آن كه حسن گفته است كه من عرض نمودم به حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۲۰

صادق صلوات اللّه عليه كه فداى تو گردم آيا مسلمانان را عيدى هست بغير از عيد فطر و اضحى حضرت فرمودند كه بلى اى حسن هست و بزرگتر و بهتر از هر دو است عرض نمودم كه

کدام است آن عید حضرت فرمودند که آن روزیست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را به امامت نصب فرمودند که خلیفه خالق و پیشوای خلایق باشد.

گفتم فدای تو گردم آن در چه روز از روزهای هفته بود حضرت فرمودند که روزهای هفته در روزهای ماه می گردد و معتبر روزه ماه است که آن روز هجدهم ذی الحجه است و هجدهم در آن سال جمعه بود و جمعه از این جهه و جهات دیگر شرف دارد می باید روز هجدهم که روز ماهست رعایت کنید.

گفتم فدای تو گردم ما را چه باید کرد فرمودند که ای حسن روزه می داری آن روز را و بر حضرت سید المرسلین و اهل بیتش صلوات بسیار می فرستی و براءت و بیزاری می فرستی که لعنت باشد بر آن کسانی که بر اهل بیت آن حضرت ظلم کرده اند و حق ایشان را [که] امامت است غصب نموده اند یا می گویی که خداوندا بیزارم از ایشان و هر دو را گفتن بهتر است به آن که به گویی خداوندا من بیزارم از کسانی که حق ایشان را برده اند و بر ایشان ستم کرده اند، و لعنت خدا بر ایشان باد به درستی که جمیع پیغمبران امر می کردند اوصیاء خود را که عید کنند آن روزی را که وصی خود را نصب می فرمودند.

راوی گفت عرض نمودم که ما را چه ثوابست که آن روز را روزه داریم حضرت فرمودند که آن روز را روزه داشتن چنانست که شصت ماه را کسی روزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۱

داشته باشد و ترک مکن روزه بیست و هفتم ماه رجب را

که آن روزیست که حضرت سید المرسلین را نبی کردند و نبوّت بر آن حضرت نازل شد صلی اللّٰه علیه و آله، و روزه داشتن آن روز از برای شما مثل روزه داشتن شصت ماهست.

و صدوق حدیثی دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است به همین مضمون، و کالصحیح از سالم ثقه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا مسلمانان را عیدی هست غیر از جمعه و عیدین حضرت فرمودند که بلی عیدی که حرمتش از همه عظیمتر است عرض نمودم که کدامست حضرت فرمودند که روز هجدهم ذی الحجه است عرض نمودم که چه می باید کرد حضرت فرمودند که خدا را یاد کنید بروزه از جهه رضای او، و بندگی کردن، و محمد و آل محمد را یاد کنید به صلوات بر ایشان و غیر آن پس به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وصیت فرمودند به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که آن روز را عید کنند و همه پیغمبران (ص) وصیت می کردند اوصیاء خود را که آن روز را عید کنند یعنی همین روز را یا روزی که در آن روز اوصیاء خود را نصب می فرمودند آن روز را عید کنند و هر دو ممکن است که واقع بوده باشد و هر دو روز را عید می کرده باشند یا هر دو یکی باشد.

و روایت کرده است از طرق عامه از ابو هریره که گفت هر که روز هجدهم ذی الحجه را روزه دارد بنویسد حق سبحانه و تعالی از جهه او روزه داشتن شصت ماه را

و آن روز غدیر خم است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دست حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را گرفتند و فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۲

که آیا من اولی نیستم به مؤمنان از جانهای ایشان صحابه گفتند بلی یا رسول اللّٰه حضرت فرمودند که هر که را من مولی و واجب الاتباع او بودم پس علی مولی و واجب الاتباع اوست پس عمر گفت په په ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مسلمانی پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ یعنی امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد.

(و روی المفضّل بن عمر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال صوم یوم غدیر خمّ کفّاره ستّین سنه) و کالصحیح روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که روزه غدیر خم کفاره شصت ساله گناهان است.

(و امّا خبر صلاه یوم غدیر خمّ و الثّواب المذکور فیه لمن صامه فانّ شیخنا محمّد بن الحسن رضی اللّٰه عنه کان لا یصحّحه و یقول انّه من طریق محمّد بن موسی الهمذانی و کان غیر ثقه و کلّما لم یصحّحه ذلک الشیخ قدّس اللّٰه روحه و لم یحکم بصحّته من الاخبار فهو عندنا متروک غیر صحیح) و اما حدیث نماز روز غدیر خم و ثوابی که در آن خبر مذکور است از جهه کسی که آن روز را روزه دارد پس بتحقیق که شیخ ما محمد بن الحسن بن الولید که حق سبحانه و تعالی

از او خوشنود باشد آن حدیث را صحیح نمی دانست و می گفت که در سند آن حدیث محمد همذانی هست و او ثقه و معتمد نبوده است و هر حدیثی را که آن شیخ صحیح نمی دانست و حکم به صحت آن نکرده است آن حدیث نزد ما صحیح نیست و آن حدیث را در این کتاب و غیر این ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۳

نمی کنیم و از این کلام ظاهر می شود که آن چه را در کتب خود ذکر کرده است همه را صحیح می داند، و در نوافل اکتفا بنقل نمی کند و لیکن چون احادیث صحیح و حسن کالصحیح و قوی کالصحیح از طرق ما وارد شده است و صدوق نیز آن اخبار را روایت کرده است و عامه نیز روایت کرده اند و نقل اجماع نیز کرده اند که در فضایل عمل بحدیث ضعیف نیز می توان نمود و مع هذا اکثر مضامین این حدیث در خطبه حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه مذکور است و آن خطبه بسند معتبر منقول است بلکه عبارت خطبه دلیل است بر صحت خطبه با آن که صوم این روز در اخبار دیگر وارد شده است و متفق علیه است، و نماز در حدیث خطبه نیز وارد است و عمومات کافی است، با آن که کیفیت صلاه در حدیث روز مباهله نیز وارد شده است، با آن که ظاهر آنست که محمد همذانی از مشایخ اجازه است و او از کتاب علی بن حسان واسطی روایت کرده است و صدوق حکم به صحت کتاب او کرده است، و علماء رجال توثیق او مکررا کرده اند لهذا حسین ابن حسن فاضل این حدیث را در

کتاب خود روایت کرده و بعد از او اصحاب همه روایت کرده اند، و شیخ طوسی بر آن اعتماد نموده، در تهذیب و مصباح ذکر کرده است و مخالفتی که دارد در ثواب خصوصیتی باین حدیث ندارد و نظر به اشخاص مختلف می شود و ممکن است که چون عامه شصت ماه روایت کرده اند ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم آن مقدار را از جهه عامه روایت کرده باشند و قدر واقع را از جهه خواص شیعه روایت کرده باشند با آن که قمیان به تبعیت ابن ولید نسبت غلو به او داده اند و او کتابی دارد در رد بر غلاه و ظاهر شد که ابن ولید نفی سهو از نبی را صلی اللّٰه علیه و آله از غلو می داند و تفویض نبی و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را که اخبار متواتره در آن وارد است از غلو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۴

می داند پس در این باب اعتماد به او نتوان کرد و غالب اوقات علو احوال سبب نسبت غلو شده است بر بزرگان چنانکه تفصیل آن را در روضه المتقین ذکر کرده ام و اللّٰه تعالی یعلم.

و مع هذا ابن طاوس به سندی دیگر روایت کرده است از کتاب محمد بن علی طرازی به اسناد او از عبد القاهر از علی بن حسان واسطی در واسط در سنه ثلاثمائه از علی بن حسن عبدی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و در این روایت به جای محمد بن موسی محمد بن علی است و روایت شیخ این است که علی بن حسان از علی بن حسین عبدی روایت نموده است و اظهر علی بن الحسن است

چنانکه ابن طاوس روایت کرده است و شیخ نیز در رجال در اصحاب حضرت صادق علی بن حسن عبدی را ذکر کرده است که گفت از صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که روزه روز غدیر خم برابر است با روزه عمر دنیا که اگر کسی زنده باشد از اول دنیا تا به آخر دنیا و همیشه روزه باشد هر ثوابی که او را دهند از جهه روزه عید غدیر آن ثواب را خواهند داد و ممکن است که مراد عمر متعارف اکثر مردمان باشد و شصت ماه به اعتبار مضاعفه یک را ده موافق نهایت عمر اکثر عالمیان است اگر پانزده سال تا بلوغ را ضم کنند و نادر است که شخصی این مقدار و زیاده از این عمر کند و اگر برسد بسیار نادر است که مکلف بماند که خرافت دست نداده باشد و قوت گرفتن روزه داشته باشد و هر گاه یک روز را هفتصد و زیاده در نامه عمل خوبان نویسند به عمر دنیا نیز می رسد و مکرر مذکور شد که کثرت به اعتبار اشخاص مختلف می شود هم چنان که حق سبحانه و تعالی در همین آیه فرموده است که وَ اللّٰهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ چنانکه هفتصد نیز به اعتبار زیادتی خوبیست و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۵

نه اقل مضاعفه ده است و روزه این روز در هر سالی برابر است با صد حج مقبول و صد عمره مبرور است و این روز عید اکبر حق سبحانه و تعالی است چنانکه عامه روایت کرده اند در جمیع صحاح خود که یهودی به نزد عمر آمد و گفت که در قرآن شما

آیه ایست که اگر در توراه ما می بود ما آن روز را اعظم اعیاد خود می گرفتیم و در تعظیم بیشتر از همه عیدهای خود می کوشیدیم عمر گفت کدام آیه است یهودی این آیه را خواند که الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ عمر گفت پیش ما نیز چنین است و آن روز عرفه است با آن که سنیان هیچ یک عرفه را عید نشمرده اند مع هذا بر تقدیری که عرفه باشد به گفته او در عرفه چه کمال دین شد و چه اتمام نعمت شد بغیر آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در آن فرمودند که إِنِّی تارِكٌ فیكُمُ الثَقَلَیْنِ كِتابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتی اهْلَ بَیْتی چنانکه همه سنیان روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در منی خطبه خواندند و این مبالغه را فرمودند، و در عرفات نیز خطبه خواندند و همین حدیث را فرمودند، و در غدیر خم نیز خواندند و این عبارت را با عبارت «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» خواندند، و در غیر بخاری از صحاح سته همه مذکور است با آن که اول کسی که اقرار کرد عمر بود و اول کسی که انکار کرد عمر بود.

پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی پیغمبری را نفرستاد مگر آن که او را فرمود که این روز را عید کنند و حرمت این روز را به امّت خود برسانند چنانکه در فردوس الاخبار از حذیفه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که اگر مردمان بدانند که در چه وقت علی بن ابی طالب را امیر المؤمنین نام کردند هر

آینه انکار نخواستند کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۶

افضلیت آن حضرت را، آن حضرت مسمّی شد به امیر المؤمنین و حال آن که آدم میان روح و بدن بود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ الخ یعنی یاد کن آن وقتی را که پروردگار تو از فرزندان آدم از ذریّات ایشان عهد و پیمان گرفت و همه را بر هم گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم گفتند بلی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که من پروردگار شما ام و محمد پیغمبر شماست و علی امیر و پادشاه شماست، و از پیغمبران جدا این عهد و پیمان گرفت که چون بیاید بسوی شما محمد هر آینه می باید که ایمان به او بیاورید و او را یاری کنید، و ایمان بیاورید به علی بن ابی طالب و او را امیر و پادشاه خود دانید و همه را بر یکدیگر گواه گرفت و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است در تفسیر همین آیه با زیادتی بقیه ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین و إن شاء اللّٰه تعالی در تفسیر مجمع البحرین مفصلا مذکور خواهد شد در آیه مباهله و عبارات کتب الهی که حق سبحانه و تعالی در کتاب حضرت آدم تا حضرت عیسی در همه کتب امر فرموده است به متابعت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

پس فرمودند که اسم این روز در آسمان «یوم العهد المعهود» است یعنی روزیست که در زمین حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله تازه کرد آن عهدی را که حق سبحانه و تعالی از

خلایق گرفته بود در روز أ لَسْتُ بِرَبِّکَمْ و در زمین نامش یَوْمَ الْمیثاق الْمَاخُوذِ وَ الْجَمْعُ الْمَشْهُودَ است یعنی روزیست که حق سبحانه و تعالی عهد و پیمان از بندگان خود گرفت به وساطت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله و روزیست که اصحاب خود را آن حضرت جمع فرمودند در غدیر خم و چون عهد و پیمان بر همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۷

گرفتند حق سبحانه و تعالی و انبیاء و اوصیاء و فرشتگان را همه بر ایشان گواه گردانیدند.

و هر که در این روز دو رکعت نماز کند به آن که قبل از زوال به نیم ساعت غسل کند و در هر رکعتی یک مرتبه حمد و ده مرتبه قل هو اللّه احد و ده مرتبه آیه الکرسی تا هم فیها خالدون و ده مرتبه انا أنزلناه بخواند، و اگر باین ترتیب باشد بهتر است چون در هر دو روایت باین ترتیب است، و این نماز را که به شکرانه این نعمت عظمی به جا آورد نزد حق سبحانه و تعالی برابر است با صد هزار حج و صد هزار عمره و هر حاجتی از حاجات دنیا و آخرت که از حق سبحانه و تعالی طلب کند البته بر آورده می شود هر حاجتی که باشد و اگر این دو رکعت و دعای بعد از آن از تو فوت شود بعد از آن قضا خواهی کرد.

و هر که در شب بعد از این روز مؤمنی را افطار فرماید چنان باشد که طعام داده باشد ده طایفه عظیم را که هر طایفه صد هزار پیغمبران و صدیقان و شهیدان باشند که طعام داده

باشـد در اوقات قحطی و گرسـنگی که گویا هر یک را به سـبب طعام دادن زنده کرده باشد در حرم الهی و آب داده باشد در تشـنگی مهلـک، و درهمی را که در این روز تصـدق کننـد برابر است بـا هزار هزار درهم که بحسـاب آن روز ده هزار تومـان است.

پس فرمودند که گمان داری که حق سبحانه و تعالی روزی آفریده باشد که حرمتش از این روز عظیمتر باشد نه و اللّٰه نه و اللّٰه و نه و اللّٰه پس فرمودنـد که می بایـد که چون یکـدیگر را ملاقات کنیـد این حمد را بگوئید به عربی و اگر نتوانند معنی آن را بگویند که («الحمد للّه الّذی اکرمنا بهذا الیوم و جعلنا من الموفین بعهده إلینا و میثاق الّذی واثقنا به من ولایه ولاه امره و القوّام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۸

بقسـطه و لم یجعلنا من الجاحـدین و المکـذّبین بیوم الـدّین») یعنی حمـد و سـپاس و ثنا مخصوص آن خداوندیست که ما را به سبب این روز بزرگ گردانیـد یا انعام کرد این روز را بما و گردانیـد ما را از جمله وفا کننـدگان بعهد و پیمانی که از ما گرفته بود در روز الست که مـا متـابعت و اطـاعت کنیم ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم را که امامت را به عـدالت بر پای دارنـد، و نگردانید ما را از جمله منکران و تکذیب کنندگان روز جزا یعنی سـنیان که اگر اعتقاد بروز قیامت می داشـتند هر آینه اطاعت آن حضـرت می کردند در متابعت ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم پس فرمودند که بعد از نماز این دعا را بخوانند و خلاف است میان علماء که آیا

این نماز را به جماعت می توان کردن ظاهر خطبه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آنست که به جماعت به جا آوردند و چون صریح نیست اولی انفراد است و اللّٰه تعالی یعلم.

و چون خطبه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مشتمل بود بر فواید بسیار ترجمه آن را ذکر می کنم شیخ طوسی در کالصحیح روایت کرده است از فیاض طوسی که گفت به خدمت حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما بودم در روز عید غدیر خم و جمعی از خواص شیعه در خدمت آن حضرت بودند که ایشان را نگاه داشته بودند که شب با آن حضرت افطار کنند و حضرت به خانهای آن جماعت طعام و پوشش حتی انگشتری و کفش فرستاده بودند و آن جماعت را نیز خلعتها داده بودند با خدمتکاران و تغییر فروش و ظروف مجلس نیز داده بودند و شروع فرمودند در فضیلت روز عید غدیر.

و از آن جمله فرمودند که خبر داد مرا پدر بزرگوارم از آبای بزرگوار خود از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۹

حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که در بعضی از سالهای زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه جمع شد روز جمعه با غدیر پس چون پنج ساعت از روز گذشت بر منبر رفتند و حمد و ثنای الهی به نحوی کردند که گوش کسی نشنیده بود چنان حمدی را، و ثنائی چند کردند که زبان کسی به آن ثناها نگشته بود و از جمله آن چه در خاطرها مانده بود این بود که جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندست که با آن که بی نیاز بود از

حمـد خلایق حمـد ایشان را وسـیله گردانیـد که به آن وسـیله راهی داشـته باشـد از راههای اعتراف به خداوندی و بی نیازی و واجب الوجودیت، و پروردگاری، و یگانگی او یعنی اگر نه آن بود که حق سـبحانه و تعالی این راه حمـد را گشوده است کرا یـارای این بود که در مقـام ثنـای او در آیـد و کرا یارای آن بود که در مقام معرفت او درآیـد پس چون بفضل خود رخصـت حمـد و ثنا فرمود و تا فی الجمله معرفتی نباشـد چه داننـد که چگونه او را حمـد می باید کرد پس به راهنمودن الهی خلایق را بحمد راهنمایی کرد ایشان را به معرفت خداوند که بدانند که اوست واجب الوجود بالذات و غنی بالذات، و همه خلایق را رو به اوست که همه را از کتم عـدم بدیـد آورده و همه را تربیت می فرمایـد ظـاهرا و باطنـا و در جمیع این مراتب یگانه است در ذات و صـفات، و صـفات او عین ذات اوست و حمد خداوندی را که حمد و ثنا را سـبب ازدیاد رحمت خود گردانید و دست آویزی ساخت محامد خود را از جهه طلب فضل و احسان او چه ظاهر است که اصل مدح شعرا طلب احسان است از ممدوح و احتیـاج بطلب حـاجت نیست و مسـتور گردانیـد در بـاطن الفـاظ حمـد و ثنا حقیقت اعتراف را چون بنـده می گویـد که جمیع محامد از اوست پس جمیع کمالات از او خواهد بود پس اعتراف کرده است که توفیق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۰

حمد نیز از اوست و جمیع نعمتها از اوست و نعمتهای او را نهایت نیست بلکه معترفست که

هر نعمتی که بهر کس عطـا کرده است به او عطـا کرده است چون همه محتاجنـد بهم و نعمت در خود حمـد است پس نعمتی که کرامت خواهـد کرد غیر متناهی خواهد بود و این تعلیم و تلقین نیز از اوست چون بنده را تعلیم کرده اند که بگو الحمد للّه رب العالمین و جمیع آن چه مـذکور شـد همه در این کلمه منـدرجست و بنـده نمی داند و هم چنین عطاهای غیر متناهی به او خواهد داد و او نخواهد دانست که به سبب چیست.

و گواهی می دهم که نیست خداوندی بغیر از واجب بالذاتی که مسـتجمع جمیع کمالاتست و صـفات او عین ذات اوست و او را شـریک نیست نه در ذات و نه در صـفات و نه در کمالات گواهی که صادر شده باشد از اخلاص ضـمیر، و زبان ناطق شده باشـد به آن از صـدق مخفی یعنی شـهادت محض لفظ نباشد بلکه با اعتقاد ثابت جازم مطابق واقع باشد، و از این جهت اسـت که بلفظ شهادت واقع شده است و بس.

و گواهی می دهم که محمـد صـلی اللّٰه علیه و آله بنـده مقرب اوست و فرسـتاده بحق اوست که او را برگزیـد از جمیع خلا‌یق چندین هزار سال پیش از آن که عالم را از نور خود منور گرداند چون می دانست که او را شبیهی و نظیری از ابناء جنس او از انبیاء مرسـلین و ملائکه مقربین نیست و آن حضـرت را خلیفه خود گردانیـد که او امر و نواهی الهی را بخلق برسانـد چون او را نمی توانستند دیدن که از او بشنوند و قابلیت آن نداشتند که بر ایشان فایض گردد و او

عالم بود بجميع احوال و اطوار ايشان و به فكرهاى عميقه به او نمى توان رسيد و به عقول دقيقه او را تصور نمى توان كردن.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۳۱

نيست خداونـدى بغير او و اوست پادشـاه جبار بزرگوار مقرون ساخت اعتراف به نبوت آن حضـرت را با اعتراف به خداونـدى خـود و مخصـوص گردانيـد آن حضـرت را بـه اكرام و تعظيمى كـه هيـچ كس بـه او نمى توانـد رسـيد از جميـع خلاـيق و آن حضـرتست كه سزاوار است اين رتبه عظيمه را به سبب آن كه فانى فى اللّٰه شده باقى باللّٰه شده بود، و خود را مختص بندگى و عبوديت و محبت خداونـد خود كرده بود يـا حق سـبحانه و تعـالى او را مخصوص و حبيب و خليل خود گردانيـده بود چون او مخصوص نمى گردانـد به خود كسـى را كه احتمال تغيير داشـته باشد، و دوستى نمى كند با كسـى كه ملحق شود او را تهمت كه اگر بر خلاـف رضـاى محبـوب كـارى كنـد متهم خواهـد بود در دعوى خلت و محبت بنـا بر اين، آن حضـرت را اين رتبه عظمى كرامت فرمود كه در ايمان و اسـلام و اذان و تشـهد بلكه مطلقا مـذكور نسازند خداوند خود را تا آن حضـرت را با حق سبحانه و تعالى مقرون نگرداننـد و هيـچ پيغمبرى را اين رتبه كرامت نفرمود و امر فرمود كه صـلوات فرسـتند بر او هر مرتبه كه اسم آن حضرت مذكور شود از جهه زيادتى تكريم و تعظيم آن حضرت و از جهه آن كه بندگان را راهى بهم رسد در اجابت دعوات ايشان چون بحسب متعارف اگر كسى كارى به محمود [به محبوب ظ] دارد

در مدح و تکریم ایاز می کوشد تا به زودی کار او ساخته شود.

و احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که هر دعایی محجوب است از اجابت و بالا نمی برند تا مقرون نباشد به صلوات بر محمد و آل او پس همیشه صلوات و تکریم و تشریف و تعظیم حق سبحانه و تعالی بر او در زیادتی باد به زیادتی که انتها و آخر شدن نداشته باشد و ابد الآباد از او منقطع نگردد و چنانکه حق سبحانه و تعالی رتبه آن حضرت را با علا مراتب ممکنه رسانید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۲

هم چنین بعد از رتبه محمدی صلی اللّٰه علیه و آله جمعی را از جمیع عالمیان بر گزید و رتبه ایشان را نیز بلند گردانید به نحوی که آن حضرت را بلند مرتبه کرد یا به سبب آن حضرت از خویشی و متابعت او ایشان را نیز مخصوص خود ساخت و رتبه ایشان را بنحو رتبه او بلند کرد و ایشان را پیشوایان راه حق گردانید که خلایق را به خالق بخوانند و راهنمایی ایشان کنند در هر قرن و هر زمان، و پیش از آن که چیزی از مخلوقات و ممکنات را بیافرید ایشان را ایجاد فرمود انواری چند که از نور خود بوجود آورد، و ایشان را بحمد خود گویا گردانید و ملهم ساخت ایشان را که مشغول شکر و تحمید و تعظیم خداوند خود باشند و ایشان را حجت گردانید بر هر که معترف باشد به خداوندی و پروردگاری او، و ناطق گردانید به سبب این انوار که ارواح مقدسه ائمه معصومین است صلوات اللّٰه علیهم زبانهای لال را بانواع لغتها

چنانکه وارد است در حدیثی که بعد از این حدیث مذکور خواهد شد تا آن که دانستند یا بدانند که اوست آفریننده آسمانها و زمینها.

و این انوار را گواه گرفت بر آن که همه اشیاء را از کتم عدم بوجود آورد و ایشان را والی گردانید بهر چه خوبست از امور مکونات و ایشان را ترجمانهای مشیت خود گردانید، و زبانهای اراده خود که بندگانی باشند که سبقت نکنند و اراده الهی و بامر خداوند خود عمل نمایند و می دانست حق سبحانه و تعالی هر چه را پیش از وجود ایشان بود و آن چه را بعد از ایجاد ایشان آفرید، و ایشان شفاعت نمی کنند مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی راضی باشد از دین ایشان، و ایشان از عذاب الهی ترسانند و ایشان بیان می کنند احکام الهی را، و ایشان عمل می کنند به سنتهای آن یا آن که احکام کتاب و سنت در دست ایشانست، و ایشان عالمند به آن نه غیر ایشان، و ایشانند که بحدود الهی عالم و

عاملند، و ایشان ادا می کنند فرضهای الهی را چنانکه باید و چون حق سبحانه و تعالی رتبه امامت را به ایشان کرامت فرمود چنان واضح گردانید که بر هیچ کس مخفی نماند و اینها همه اشاراتست به آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله ظاهر گردانید امامت آن حضرت و امامت اولاد معصومین آن حضرت را در روز غدیر و غیر آن، و خلق را نگذاشت در ضلالت جهالت بلکه حق را ظاهر گردانید.

و ایشان را عقل و هوش داد و به مقتضای آن عقول بر

ایشـان تکلیف کرده است و حواس ظاهر و باطن داده است که هر روز معجزات ظاهره باهره بچشم خود ببیننـد و به گوش خود شنونـد علوم و حقایق را و به عقول خود تفکر نمایند که حق باکی است بلکه به ایشان نموده است دلایل وجود و علم و قدرت و اراده خود را که چون خداوند خود را بشـناسد بدانند که حق سـبحانه و تعالی حکیم است و عبث نمی کند و غرض از ایجاد عالم و عالمیان عبادت و طاعتست و بندگی را همه کس نمی داند که بچه می باید کرد پس ناچار است از بعث انبیاء و اوصـیا که معصوم باشـند و آن منحصـر است در ایشان با آن که معجزات باهره می دیدند تا آن که اگر کسـی هلاک شود و مسـتحق جهنم شود بعـد از ظهور حق باشد، و اگر حیات ابدی یابند از بیّنه و برهان باشد نه علی العمیاء چنانکه طریقه گمراهانست و به درستی که حق سبحانه و تعالی شنوا و داناست و حاضر و مطلع است.

و چون حضـرت آیـات قرآنی را ذکر کردنـد از جهه اظهار حق شـروع فرمودنـد به تصـریح مطلب که اگر چه روز غـدیر دلیل است بر امامت و حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که هر احدی که در اقصا بلاد عالم است شنیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۴

است و لیکن به سـبب محبت دین پدران نمی فهمند حضـرت به ایشان می فهماند که پس به درستی که حق سبحانه و تعالی از جهه شما ای جمع مؤمنان دو عید بزرگ عظیم را جمع کرده است که هیچ از این دو بدون دیگری تحقق ندارد تا احسان

خود را بر شـما تمام فرماید و شـما را به راه راست بدارد و شـما را تابع جمعی کند که از نور هدایت آن روشنی یافته اند و می خواهد که فضل خود را شامل احوال شـما کند و شـما را به راه حق ببرد، و بخششهای گوارای خود را بر شما تمام فرماید پس روز جمعه را محـل اجتماع شـما گردانیـده است و شـما را به آن ترغیب فرموده است تا به رعایت آن شـما را مطهر گردانـد از گناهانی که در عرض هفته از شـما صادر شـده است و بشویـد به آن چرکنتهائی را که بر شـما جمع شده است از سابق و مطهر باشـید تا جمعه آینـده و ایمائی به غسل جمعه نیز دارد و به آن که آن نیز مطهر است مثل نماز جمعه و آن را مـذکری گردانید از جهه مؤمنان که متـذکر شونـد که در این روز در الست عهد و پیمان بر ولایت اهل بیت از ایشان گرفته اند چنانکه گذشـت در حـدیث صـحیح که از این جهه آن را جمعه نامیـده اند و تا متقیان و پرهیزکاران را خایف شوند و مخالفت نکنند و در روز جمعه عطـا فرموده است اضـعاف مضـاعف آن چه در سـایر ایّام عطـا فرموده است ایشان را، و این ثوابها را چنین مقرر فرموده است که حاصل نشود تا اوامر و نواهی او را در اصول دین بکار نفرموده باشـند و تا اطاعت او نکرده باشند در آن چه ایشان را به آن خوانده است و ترغیب به آن فرموده است آن مثوبات از جهه ایشان حاصل نشود.

پس مقرر فرموده است که توحید خداوند عالمیان را

قبول نکند مگر با اعتراف به نبوت خاتم پیغمبران صلی اللّٰه علیه و آله و توحید و نبوت را قبول

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۵

نمی فرماید تا ولایت اهل البیت را صلوات اللّٰه علیهم نداشته باشند چنانکه فرموده است در قرآن مجید که اطاعت کنید خداوند خود را و اطاعت کنید رسول او را و اولو الامر خود را و ولی شما واجب الاطاعه شما نیست مگر خدا و رسول او و جمعی که ایمان به خدا و رسول آورده اند و اقامت صلاه می کنند و در حالت رکوع زکات مال خود را می دهند و منتظم نمی شود اسباب طاعت الهی مگر با تمسک به عصمت نبی و عصمت اهل ولایتش چنانکه فرموده است که همگی اعتصام جویید بحبل اللّٰه به آن که دست در دامان متابعت ایشان زنید تا شما را به بهشت رسانند.

و بر پیغمبرش صلی اللّٰه علیه و آله فرستاد در روز دوح و از این جهت یوم الدوح می گویند که دوح جمع دوحه است و دوحه درخت بزرگست و حضرت سید المرسلین که در غدیر خم فرود آمدند فرمودند که زیر سه درخت عظیم را که از خار مغیلان ریخته بود رفتند، و منبری از جهاز شتران ساختند و حضرت بر آن منبر فرمودند و هفتاد هزار کسی که با آن حضرت بودند همه در زیر آن سه درخت قرار گرفتند پس حضرت خطبه طویل را خواندند که مذکور خواهد شد و در آن روز حق سبحانه و تعالی بر جمیع خلایق ظاهر ساخت آن چه اراده او بود در امر برگزیدگان خودش از جمیع خلایق و آن حضرت را مبالغه فرمود که تبلیغ این

رسالت بفرمايد كه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يعنى اى پيغامبر برگزيده برسان به خلايق آن چه را بر تو نازل شده است كه على امير مؤمنان و پادشاه و واجب الاطاعه ايشان است و مبالغه عظيم فرمود به آن كه فرمود كه اگر اين رسالت را در امامت آن حضرت نرسانى هيچ رسالتى را نرسانيده خواهى بود و همه ضايع خواهد شد چون امامت مثل توحيد و نبوت از اصول دين

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۳۶

است و هر كه بميرد و امام زمان خود را نداند كافر مرده است.

و فرمود كه پروا مدار و پروا مكن از اهل كفر و نفاق و ضامن شد كه آن حضرت را از شر ايشان نگاهدارد و فرمود كه وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و به همين عبارت ظاهر ساخت آن چه مكنون خاطرهاى اهل كفر و نفاق بود كه به سبب اين امر تا كشتن با تو همراهند و مرتد خواهند شد و به نحوى بيان فرمود كه مؤمنان و منافقان همه فهميدند و جمعى هرزه گوييها كردند و جمعى كه مؤمن بودند و به كرات و مرات امامت مرا از حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله شنيده بودند بر ايشان واضحتر شد و ثابت قدم شدند، و كفر و ضلال و جهل منافقان بيشتر شد و حميت جاهليت ايشان در تزايد شد كه از اسلام ظاهرى كه داشتند برگشتند و دستهاى خود را به دندانها مى خاييدند و چاره نداشتند و جمعى اظهار كردند به گفتن و جمعى صداها بلند كردند و جمعى را از غصه آب دهان در حلق بند شد

و جمعی که از دین بهره نداشتند بدتر شدند و بر کفر و ضلال راسخ تر شدند و اکثر اذعان به زبان کردند که بخ بخ لک یا ابن ابی طالب په په ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و نه از حقیقت ایمان بود آن چه گفتند، و جمعی اقرار نمودند به آن از حقایق ایمان که مرکوز بود در قلوب ایشان، و حق سبحانه و تعالی دین خود را کامل گردانید و نعمت خود را تمام کرد بر عالمیان و چشم رسولش را با مؤمنان و متابعان روشن گردانید، و آن چه گفتم بعضی از شما در آن واقعه بودید و بعضی که نبودید در آن موضع شنیدید و تمام شد کلمه حسنی بر صابران یعنی کلمه علی ولی اللّٰه یا هر سه تمام شد که لا اله الا اللّٰه و محمد رسول اللّٰه و علی ولی اللّٰه باشد یا کلمه لا اله الا اللّٰه و محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۷

رسول اللّٰه به علی ولی اللّٰه تمام شد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ الخ یعنی امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و دین اسلام را از برای شما راضی شدم که دین شما باشد و بدون امامت آن حضرت و اولاد امجاد آن حضرت صلوات اللّٰه علیه دین نداشتید و نخواهید داشت، و حق سبحانه و تعالی باطل کرد کردهای فرعون و هامان و قارون این امت را و کردهای اتباع ایشان را که در کعبه معظمه ابو بکر و عمر و عثمان و ابو عبیده

جراح و سالم مولای حذیفه و غیر ایشان تا چهارده کس یا بیست و پنج کس از سرداران منافقان با هم بیعت کردند که نگذارند امامت و خلافت به دودمان حضرت سید المرسلین صلوات اللّه علیهم رسد، و بیعت دویم که بعد از این واقعه کردند که دبه ها انداختند و علامت دبه را خود گذاشته اند، و زیارت می کنند در عقبه که به رابغ می آیند در سه منزلی مکه معظمه، و صاحب کشاف که از رؤساء سنّیانست اشعار بهر دو کرده است در تفسیر آیه کریمه لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَهَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ که دوازده کس بودند که در مقام قتل آن حضرت در آمده بودند در عقبه و حیلها و مکرها کردند در باطل گردانیدن کار آن حضرت تا آن که حق ظاهر شده و کاری که حق سبحانه و تعالی اراده کرده بود غالب شد و در تفسیر آیه کریمه وَ کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ گفته است که پانزده کس با هم عهد و پیمان بستند که آن حضرت را از راحله اش بیندازد در وقتی که بر عقبه بالا فرمایند در شب که دبه ها بیندازند پس عمار بن یاسر مهار شتر را گرفت و می کشید و حذیفه در عقب راحله بود و می راند که حذیفه صداهای پای شتران را شنید، و صدای اسلحه ایشان را پس برقی جست و همه را حذیفه بن یمان دید و گفت ای دشمنان حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۸

دور روید همه گریختند به سبب خوفی که حق سبحانه و تعالی در دلهای ایشان انداخت و این بود که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و

آله فرمودند که حذیفه منافقان را می شناسد، و غزالی از کمالات عمر بن خطاب شمرده است که از حذیفه میرسید در ایام خلافت که آیا من از جمله منافقانم یا نه، و علماء اهل سنت همه را به اعتقاد خود هموار کرده اند که ایشان مجتهد بودند و چنین اجتهاد کردند و چون این کتاب در فقه است مناسب نیست ذکر همه در اینجا مگر هر جا بعنوان اشاره، و در دعا صنمی قریش نیز حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه اشاره فرمود که وَ دَبابٍ دَحْرَجُوها که دبها را از کوه انداختند و تفصیل اینها را إن شاء اللّٰه در تفسیر مجمع البحرین مذکور خواهد شد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باقی ماندند اراذلی چند که پروا نداشتند فساد دین و مذهب را که حق سبحانه و تعالی ایشان را هلاک کرد و می کند در خانهای ایشان، و محو خواهد فرمود آثار ایشان را و بر طرف خواهد فرمود بدعتهای ایشان را و عن قریب مرده اند و حسرتها خواهند خورد در وقتی که حسرت فایده نداشته باشد و ملحق خواهد ساخت ایشان را به جمعی در دنیا، حق سبحانه و تعالی ایشان را گذاشت که دستها گشودند و گردنها دراز کردند و تبدیل کردند دین حق سبحانه و تعالی را و تغییر آن دادند یعنی همیشه چنین بود در امم سابقه و از این جهت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به آن حضرت فرمودند که تو از من بمنزله هارونی از موسی که آن چه بر سر هارون آمد در حیات حضرت موسی بر سر تو خواهد آمد

بعد از من و زود باشد که حق سبحانه و تعالی قایم آل محمد صلوات اللّٰه علیه را از جهه نصرتش بفرستد و خواهد فرستاد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۹

وقت خود و حق سبحانه و تعالی لطیف و خبیر است و الطاف خود را از بندگان باز نمی دارد و عالم است به آن که در هر وقت چه باید کرد می کند آن را در آن وقت و در کمتر از اینها که به شما رسیده است حجتها بر شما تمامست یعنی زیاده از قدر ضروری به شما رسیده است.

پس نیکو تامل کنید چیزی چند را که حق سبحانه و تعالی شما را به آن ها خوانده است و شما را ترغیب به آن فرموده است تا شما را رحمت کند و آن امر امامت است، و شریعت الهی را منظور دارید و به آن راه بروید که حق سبحانه و تعالی شما را به آن خوانده است و متابعت مکنید راههای باطل را که سبب دوری شما شود از راه حق، و اکثر آن چه در این خطبه است آیاتست یا مضمون آیاتست و در ترجمه بیش از این نمی توان ذکر کردن.

پس حضرت فرمودند که این روزی است که رتبه آن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است و در این روز فرج واقع شد و مرتبه ها بلند شد و حجتها بر خلایق تمام شد و واضح شد، و این روز نامهای بسیار دارد که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در این خطبه بعضی از آنها را فرموده اند و در خطبه های دیگر بعضی را و کفعمی اکثر را در مصباح ذکر کرده است.

و آن چه

در این خطبه است یوم الایضاح است یعنی روزیست که حق سبحانه و تعالی حق را واضح گردانید و دیگر یوم الافصاح عن المقام الصراح است یعنی روزیست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله تصریح فرمودند و آشکارا کردند رتبه خلافت را از جهه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه، و روزیست که دین کامل شد به امامت آن حضرت، و یوم العهد المعهود است یعنی روزیست که عهد و پیمان گرفتند بر خلایق بعهد و پیمانی که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۰

روز الست بر بکم بر ایشان گرفته بودند، و روز شاهد و مشهود است یعنی در روز قیامت گواهی خواهد داد از جهه جمعی که وفا بعهد الهی کردند و فرشتگان و بنی آدم را همگی آن حضرت گواه گرفت بر امامت آن حضرت صلوات اللّٰه علیهما، و روز ظاهر شدن اعتقادات حقه است از نفاق و انکار که در این روز مؤمن و منافق و کافر ظاهر شدند و از یکدیگر جدا شدند و هر سه طبقه نهایت وضوح به همرسانیدند، و روزیست که ظاهر شد حقایق ایمان، و روزیست که شیطان ذلیل و خوار شد، و روزیست که برهان امامت اقامت شد و این است روز فصلی که شما را به آن وعده داده اند، و این روز خوشحالی ملائکه آسمانهاست که شما رو از آن گردانیدید، این روز ارشاد است به راه حق، این روز آزمایش خلایق است، این روزیست که راهنمای جمعی است که طالبانند راه حق را، این روزیست که منافقان ظاهر شدند و آشکارا کردند آن چه را در دل داشتند از کفر و ضلال،

این روزیست که از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نصوص واقع شد بر جمعی که حق سبحانه و تعالی ایشان را مخصوص خود گردانیده است، این روز شیث است که حضرت آدم علیه السلام او را خلیفه و جانشین خود کرد، این روز ادریس است که حضرت آدم فرمود که خلیفه من بعد از شیث ادریس است بمنزله خلافت حضرت صاحب الامر حضرت سید المرسلین را صلی اللّٰه علیه و آله این روزیست که حضرت موسی یوشع بن نون را خلیفه خود کرد، این روزیست که حضرت عیسی شمعون را وصی کرد، این روزیست که اسرار مؤمنان و منافقان ظاهر شد و حضرت می فرمودند که این روز فلان و این روز فلان است یعنی بسیار فرمودند از شرفها و اسامی که این روز که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۱

رضا اختصار فرموده اند یا راوی را بیش از این در خاطر نمانده بود اگر چه می دانست که بسیار فرمودند.

پس فرمودند که ای گروه عالمیان حق سبحانه و تعالی را مطلع دانید بر خود و از او بترسید و بشنوید سخن او را و اطاعت کنید خداوند خود را و دور باشید از آن که خواهید با خداوند خود مگر و خدعه کنید چنانکه داب علماء السوء است که هر نصّی را توجیه می کنند، و در خصوص امامت و افضلیت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه اگر چه احادیث و آیات از حد حصر بیرونست چنانکه ابن ابی الحدید نیز گفته است که هیچ شک و ریبی نیست که امامت حق حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه است، و هیچ شک نیست در افضلیت

آن حضرت و لیکن سخنی که هست آن این است که ظاهر نیست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه چون می خواستند که همیشه در مقام اعلای قرب باشند تا جمعی بودند که این امر از ایشان می آمد باختیار خود به ایشان گذاشته باشند و چون دیدند که کسی نیست که قابلیت این امر داشته باشد خود مرتکب شدند یا آن که صحابه امامت را از آن حضرت غصب نموده باشند و بعید است که چنین باشد و این سخن را بعد از آن گفته است که ذکر کرده است که من چه ذکر کنم اخبار متواتره را مانند حدیث غدیر و منزله و سفینه و ثقلین و امثال اینها را که در کتب مسطور است و بر زبانها مذکور بلکه ذکر می کنم احادیثی چند که همه صحیح است و بسیار مشهور نیست و بیست و پنج حدیث ذکر کرده است که صریحست در امامت و افضلیت آن حضرت و عاقل منصف هرگز چنین سخن می گوید و تجویز می کند که خلافت خدا و رسول را کسی ترک کند و عالمیان را در ضلالت و گمراهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۲

بگذارد که عبادت الهی کند و کدامین عبادت باین می رسد.

و جمعی از علماء اهل سنه که شقاوت ایشان بیشتر است خود را فریب می دهند که هیچ شک نیست در وفور کمالات و کثرت فضایل آن حضرت و لیکن اینها دلالت نمی کند بر افضلیت بمعنی کثرت ثواب گاه باشد که در ضمیر ابو بکر چیزی باشد که به سبب آن افضل باشد، و در واقع در ضمیر او بغیر از عداوت علی بن ابی طالب نبود چنانکه ایشان

نیز می دانند و حق سبحانه و تعالی می فرماید که این جماعت خدعه می کنند با خدا و رسول و در واقع فریب نمی دهند مگر خود را پس فرمودند که فریب مدهید خداوند خود را و تقرب جوئید به خداوند خود به توحید او و به اطاعت جمعی که شما را امر فرموده است به اطاعت ایشان و دست مزنید به اباطیل کافران و شبهات ایشان و رو مکنید به ضلالت و گمراهی که گمراه شوید از راه حق به سبب متابعت جمعی که خود گمراهند و دیگران را از راه کم می کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید در مذمت جمعی که در روز قیامت گویند که ما اطاعت کردیم بزرگان خود را و ما را گمراه کردند خداوندا ایشان را معذب ساز بدو نوع از عذاب یکی از جهه گمراهی ایشان که حقرا دانسته ترک نمودند دیگر آن که ما بی چارگان را گمراه کردند و ایشان را لعنت کن لعنت بزرگ.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که یاد کن منازعه ایشان را در جهنم که ضعیفان به متکبران گویند که در دار دنیا ما متابعت شما کردیم آیا می توانید که دفع نمایید از ما عذاب الهی را اندکی ایشان، در جواب گویند که ما و شما در دنیا برابر بودیم در گمراهی خود، بد کردیم ما و شما همه که تکبر کردیم، و کسانی را که حق سبحانه و تعالی واجب الاطاعه گردانیده بود از انبیاء و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۳

اوصیا اطاعت نکردیم بلکه بر آن جماعت تفوق می جستیم و از این باب آیات در قرآن مجید بسیار است اگر کسی نیکو تدبر

نماید زواجر و مواعظ قرآنی را که در مذمت تابعان و متبوعان وارد است.

و بدانیـد ای مؤمنان که حق سـبحانه و تعالی می فرمایـد در سوره صف که به درستی که حق سـبحانه و تعالی دوست می دارد آن جمع را که در راه او صف زده جهـاد می کننـد وماننـد دیوار محکم از جای خود حرکت نمی کننـد که بگریزنـد، آیا می داننـد کـه مراد از راه خـدا در ایـن آیه چیست و کیست و کیست سبیـل و صـراطی که حـق سـبحانه و تعـالی امر کرده است به متابعت آن منم راه خدا که هر که متابعت من نکند بجهنم می رود، منم راهی که حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آله مرا منصوب ساختند که بعد از آن حضـرت مرا متابعت نمایند، منم قسـمت کننده بهشت و دوزخ منم حجه حق سبحانه و تعالی بر خوبان و بـدان، منم نور الأنوار و راه نماینده هر مقتدایی از ائمه هدی پس بیدار شوید از خواب غفلت و پیش دستی کنید به اعمال صالح پیش از رسـیدن اجل، و پیشـی گیرید بسوی چیزی که سـبب مغفرت و آمرزش خداوند عالمیان است پیش از آن که فاصـله شود به سوری که حق سـبحانه و تعالی در قرآن مجیـد یاد کرده است در سوره حدید که در روز قیامت که تاریک باشـد: مؤمنـان بنور ایمـان در روشـنایی ایمـان روانه باشـند به بهشت، و منافقـان از عقب ایشان دونـد و فریاد کننـد که انـدکی هموارتر تا ما بنور شما بیاییم پس مؤمنان گویند که اگر می توانید بدنیا برگردید و در آنجا نور ایمان و عبادت را به همرسانید که هر که از

آنجا نور نیاورده است در اینجا نور ندارد و در این گفتگو باشند که دیواری در میان مؤمنان و منافقان کشیده شود که از طرف منافقان عذاب باشد و از آن طرف رحمت و بهشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۴

و حضرت می فرمایند که امروز فکر خود بکنید پیش از آن که آن دیوار کشیده شود که مؤمنان در رحمت باشند و شما در عذاب و فریاد کنید و کسی به فریاد شما نرسد، و گریه و زاری کنید و کسی از گریه و زاری شما پروا نکند، و فریاد رس خواهید و کسی شما را یاری نکند و این خطاب حضرت با منافقانی بود که در خدمت آن حضرت می بودند از صحابه و تابعین.

و مسارعت نمایید به طاعات پیش از فوت شدن اوقات پس عنقریبست که آمده است شکننده لذتها و شما را پناهی نخواهد بود که سبب نجات شما باشد و نه گریز گاهی که موجب خلاصی شما باشد از عذاب الهی ای مؤمنان که خدا شما را رحمت کناد چون از این جمع برگردید توسعه کنید بر عیال و اطفال خود به دادن عیدیها و نیکی کنید با برادران مؤمن خود و شکر کنید خداوند خود را بر نعمتهایی که عطا فرموده است به شما و با هم جمعیت کنید تا حق سبحانه و تعالی الفت دهد میان شما و با یکدیگر احسان و نیکی کنید تا الفت شما را باقی دارد یا سبب ربط شما شود بجناب اقدس او و به رحمتهای غیر متناهی او و یکدیگر را مبارک باد بگوئید بر آن چه شما را به آن با برکت گردانیده است که

آن ولايت اهل البيت است كه سبب ثوابهاى غير متناهى است به اضعاف مضاعف آن چه در غير اين عيد كرامت مى فرمايد بر شما.

و در اين روز با يكديگر نيكى كردن سبب زيادتى مال و زيادتى عمر است و با يكديگر مهربانى كردن سبب مهربانى حق سبحانه و تعالى است و تا مقدور باشد از زيادتى نعمت الهى كه شما را كرامت فرموده است مهيا سازيد يا ببخشيد به برادران مؤمن و به عيال خود، و چون به يك ديگر رسيد بشاشت و خوشحالى كنيد و حمد كنيد خداوند خود را بر آن كه احسان فرموده است بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۴۵

شما از ولايت ائمه هدى صلوات اللّٰه عليهم و احسان كنيد به زيادتيهاى نعمتهاى الهى بر جمعى كه از شما اميدوارند و هميشه احسان شما به ايشان رسيده است و چنان كنيد كه هر چه خود مى خوريد و مى پوشيد همان را احسان كنيد تا فقرا و مساكين با شما مساوى باشند هر چه مقدور و ممكن باشد كه يك درهم كه در اين روز تصدق مى كنيد برابر است به صد هزار درهم كه در غير اين روز تصدق كنيد با زيادتيهايى كه حق سبحانه و تعالى از فضل خود مى فرمايد كه يكى را ده مى دهد كه هزار هزار درهم باشد يا دو هزار هزار درهم چنانكه گذشت.

و حق سبحانه و تعالى روزه اين روز را طلب فرموده است و به ازاى آن ثواب عظيم مقرر فرموده است به حيثيتى كه اگر بالفرض كسى عمر كند مدت عمر دنيا را از ابتدا تا انتها كه روزها روزه باشد و شبها به عبادت و همه را

خالصا لوجه اللّٰه عبادت کرده باشد هر آینه به ثواب آن نخواهد رسید و کسی که یابد که برادر مؤمنش حاجتی دارد و برآورد یا آن که اظهار کند به او و او برآورد چنان باشد که این روز را روزه داشته باشد و شبش را عبادت کرده باشد و هر که مؤمنی را در شب این روز افطار فرماید چنان باشد که فیامی و فیامی و بدست می شمردند تا ده فیام را طعام را داده باشد شخصی برخاست که یا امیر المؤمنین فیام کدام است حضرت فرمودند که فیام صد هزار پیغمبر و صدیق و شهید است پس چگونه خواهد بود ثواب کسی که متکفل شود اطعام جمعی را از مردان و زنان مؤمن و مؤمنه و من ضامنم این کسی را که ایمن باشد از کفر و فقر و اگر این شخص بمیرد در آن شب یا در آن روز یا بعد از آن تا سال آینده که مرتکب نشود گناهی را که کبیره باشد پس اجرش بر خداوند عالمیان است.

و هر که از جهه برادران مؤمن قرضی کند و ایشان را مدد و یاری کند من

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۶

ضامنم بر خدا که اگر بماند قرض کننده البته ادا نماید و اگر بمیرد حق سبحانه و تعالی در دنیا و عقبی ادا خواهد کرد بعوض او، و چون به یک دیگر رسید سلام کنید و مصافحه کنید و مبارک باد نعمت آن روز را بگوئید چنانکه در حدیث سابق گذشت، و باید که این سخنان را حاضران به غایبان برسانند و نزدیکان به دوران پیغام دهند، و می باید که اغنیا بحال فقرا برسند

و اقویا تعهد احوال ضعیفان بکنند و رسول خدا مرا باین امر فرمود که به شما رسانم.

پس حضرت شروع در خطبه نماز جمعه کردند و نماز جمعه را نماز عید کردند یعنی نماز جمعه قایم مقام نماز عید شد چون خطبه نماز عید طول به همرسانید و ظهر داخل شد، و نماز سنت در وقت نماز واجب نمی توان کردن، و بعد از آن آن حضرت صلوات اللّٰه علیه با فرزندان و شیعیان به خانه حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه فرمودند چون آن حضرت تهیه ضیافت همه کرده بودند و چون افطار کردند آن حضرت اغنیا و فقرا را در خور هر یک عطائی فرمودند از خوردنی و غیر آن به فرستادن بسوی عیالان ایشان که شخصی بی بهره نماند.

و صدوق به اسناد قوی کالصحیح و صحیح نزد او از عبد السلام بن صالح روایت کرده است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از پدران بزرگوارش که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیهم فرمودند که حق سبحانه و تعالی نیافریده است مخلوقی را که افضل از من باشد یا نزد او گرامی تر از من باشد، پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت گفتم یا رسول اللّٰه تو افضلی یا جبرئیل و این سؤال را حضرت از زبان دیگران کردند حضرت فرمودند که یا علی به درستی که حق سبحانه و تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسلش را بر فرشتگان مقرب، و مرا تفضیل داده است بر جمیع انبیاء

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۷

و مرسلین و بعد از من تو افضلی از همه و بعد از تو امامان که فرزندان تواند بهتر

از جمیع پیغمبرانند، و به درستی که فرشتگان خدمتکاران مایند و خدمتکاران دوستان مایند یا علی فرشتگانی که حاملان عرشند و فرشتگانی که بر دور عرشند تسبیح و تحمید می کنند پروردگار خود را، استغفار می کنند از جهه مؤمنانی که اعتقاد دارند به امامت ما.

یا علی اگر ما نمی بودیم حق سبحانه و تعالی نه آدم را می آفرید و نه حور را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آن که ما بر ایشان پیشی گرفته ایم به معرفت پروردگار خود و به تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول آن چه حق سبحانه و تعالی آفرید ارواح ما بود و ما را ناطق ساخت به توحید و تمجید خود پس فرشتگان را آفرید پس مشاهده کردند فرشتگان ارواح ما را و دیدند که بمنزله یک نورند ما در نظر ایشان عظیم در آمدیم پس تسبیح کردیم خداوند خود را تا فرشتگان بدانند که ما مخلوقیم و خالق منزه است از صفات ما، زیرا که معنی تسبیح آنست که منزه است یا منزه می دانیم ذات او را و صفات او را و افعال او را که شباهت داشته باشد به احدی از مخلوقات، و از آن که کسی تواند رسید به آن و منزه است از هر چه نالایق است بذات او و صفات او و افعال او.

پس چون فرشتگان ملاحظه کردند که شأن ما عظیم است «لا اله الّا اللّه» گفتیم تا بدانند که خداوندی مخصوص ذات مقدس اوست و ما بندگان اوییم و ما خدا نیستیم که

بایـد پرستیـدن ما را نه با خدا و نه بی خدا پس فرشـتگان گفتند «لا اله الّا اللّه»، دیگر چون مشاهده نمودند بزرگواری ما را اللّه اکبر گفتیم یعنی حق سبحان و تعالی از آن بزرگتر است که وصف او توان کرد تا فرشتگان بدانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۸

که خـدای تعالی از آن اعظم است که رتبه بزرگواری توان یافت مگر از او و چون ملائکه دیدنـد عزت و قوت ما را گفتیم «لا حول و لا قوّه الّا باللّه» یعنی نیست گردانیدنی یا گردیدنی یا باز ایستادنی از معاصی و نیست قوتی بر هیچ چیز خصوصا بر ادای طاعات مگر بعون و یاری حق سبحانه و تعالی، پس چون فرشتگان دیدند نعمتهایی را که حق سبحانه و تعالی انعام کرده بود بر ما و واجب گردانیـده بود اطاعت ما را بر خلایق گفتیم الحمـد للّه تا فرشـتگان بداننـد که حق سـبحانه و تعالی را حمد می باید کرد بر نعمتهـای او و چگونه می بایـد کرد پس فرشـتگان گفتنـد الحمـد اللّه پس ملائکه به سـبب ما هـدایت یافتنـد به معرفت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید حق سـبحانه و تعالی پس چون حق سـبحانه و تعالی آدم را آفرید و ما را در پشت او جا داد امر فرمود فرشـتگان را که سـجده کننـد حضـرت آدم را از جهه تعظیم و اکرام ما و سـجده ملائکه بنـدگی خـدا بوده و اکرام و اطاعت آدم بود از این جهه که ما در صـلب او بودیم و چون ما افضل از فرشـتگان نباشیم، که همه سجده حضرت آدم کردند و چون حق سبحانه و تعالی

مرا به آسمان برد جبرئیل اذان گفت دو دو پس گفت یا محمد پیش بایست پس گفتم که یا جبرئیل من تقدم کنم بر تو گفت بلی زیرا که حق سبحانه و تعالی زیادتی داده است پیغمبران را بر جمیع فرشتگان و به تخصیص ترا تفضیل داده است بر همه پس پیش ایستادم و امامت همه کردم و باین افتخار نمی کنم.

پس چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل امین گفت یا محمد پیشتر رو و خود ایستاد پس گفتم یا جبرئیل در چنین وقتی مرا می گذاری و همراهی نمی کنی جبرئیل گفت یا محمد من تا اینجا می توانستم آمد و اگر از اینجا بالاتر پرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۹

می سوزم که از حد خود تجاوز نموده ام پس در دریای نور افتادم، و رسیدم به جایی که اراده الهی بود از رسیدن با علی ملك او.

پس ندا رسید بمن که یا محمد تو بنده منی و من پروردگار توام پس مرا عبادت کن و بس و توکل بر من کن به درستی که تو نور منی در میان بندگان من و رسول منی بخلق من، از جهه تو و تابعان تو آفریده ام بهشت خود را و از جهه کسانی که مخالفت تو کنند آفریده ام دوزخ را و از جهه اوصیاء تو واجب ساخته ام کرامت خود را و از جهه شیعیان ایشان واجب گردانیده ام ثوابم را.

پس گفتم ای پروردگار من اوصیاء من کیستند پس ندا رسید بمن که یا محمد اوصیاء تو آن جماعتند که نامهای ایشان بر ساق عرش نوشته است پس من نزد پروردگار خود بودم یعنی در مخاطبه او تعالی شانه که نظر کردم به ساق عرش

دوازده نور دیـدم در هر نوری بخط سبز نوشـته بود اسم وصـیی از اوصـیاء من که اول ایشان علی بود و آخر ایشان مهدی امت من بود.

پس گفتم ای پروردگار من این جماعت اوصـیاء منند بعد از من پس ندا رسـید که یا محمد این جماعت دوسـتان و محبوبان و برگزیـدگان و حجتهای منند بعـد از تو بر خلق من، و ایشان اوصـیاء توانـد و خلفاء تواند و بهترین خلق منند بعد از تو قسم یاد می کنم به عزت و جلال خودم که دینم را به ایشان ظاهر خواهم کرد و کلمه اسـلام را به ایشان بلنـد خواهم کرد و به مهـدی زمین را از لوث دشـمنانم پاک خواهم کرد و ایشان را سلطنت خواهم داد بر مشارق و مغارب زمین و هر آینه بادها را مسخّر او خواهم کرد و ابرها را در فرمان او خواهم کرد و اسـباب پادشاهی او را بلند خواهم کرد و او را نصرت خواهم داد به فرشتگانم و مدد خواهم کرد او را به نصر و یاوری خودم تا دین اسلام و ایمان آشکارا شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۰

خلایق جمع گردند بر یگانگی من پس پادشاهی او را دایم سازم و دوستان خودم را به نوبت دولت دهم تا روز قیامت.

و ایضا منقولست به اسانیـد قویه از حضـرت ابی الحسن علی بن موسـی الرضا صـلوات اللّٰه علیهما که چون روز قیامت می شود چهار روز را به صـحرای محشـر می آورند چنانکه عروسان را به حجله برند پرسـیدند که آن روزها کدامست فرمودند که روز عید قربان و عید فطر و روز جمعه و روز غدیر است و به

درستی که روز غدیر در میان این روزها مانند ماه شب چهاردهست در میان کواکب و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی نجات داد حضرت ابراهیم علیه السلام را از آتش و آن روز را به شکرانه روزه گرفتند و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی دین را کامل گردانید به سبب آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را خلیفه خود گردانید و فضیلت آن حضرت را، و وصی بودن آن حضرت را ظاهر ساخت پس آن حضرت آن روز را به شکرانه این نعمت روزه گرفتند و آن روز کمال دینست و آن روزیست که بینی شیطان را به خاک مالیدند، و آن روزیست که اعمال شیعیان و دوست داران آل محمد (ص) مقبول می شود و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی کارهای دشمنان اهل البیت را هباء منثورا کرد، و آن روزیست که جبرئیل علیه السلام را امر می کنند که کرسی کرامت الهی را در برابر بیت المعمور نصب کنند و جبرئیل بر بالای آن کرسی می رود و فرشتگان همه آسمانها در آنجا جمع می شوند و فضایل و کمالات حضرت محمد مصطفی صلی اللّٰه علیه و آله را بیان می کند و همگی فرشتگان از جهه شیعیان حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم استغفار می کنند و هم چنین از جهه دوستان ایشان از فرزندان حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۱

آدم طلب آمرزش می کنند و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی امر می کند نویسندگان اعمال را که قلم بردارند تا سه روز از دوست داران و شیعیان ایشان و بر ایشان گناه

ننویسند از جهه کرامت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم، و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی این روز را از جهه محمد و آل او و خویشان او مقرر فرموده است، و این روزیست که حق سبحانه و تعالی زیاده می کند مال کسی را که در این روز عبادت کرده باشد و توسعه بر عیال و بر خود و بر برادران مؤمن کرده باشد و او را از آتش دوزخ آزاد می کند، و این روزیست که حق سبحانه و تعالی سعی شیعیان حضرات ائمه معصومین را مشکور و مقبول می کند و گناهان ایشان را مغفور می گرداند و اعمال ایشان را مقبول می گرداند، و این روزیست که غمها و المها را از دل شیعیان بر می دارند و این روزیست که گناهان را از پشتهای ایشان می اندازند، و این روز بخشش و عطاست، و این روزیست که علم را نشر می کنند که همه کس بداند امامت آن حضرت را و این روز بشارتست و این عید بزرگتر حق سبحانه و تعالی است و این روز استجابت دعواتست و این روز موقف عظیم است در غدیر خم و این روزیست که بنی عباس جامهای سیاه را به سبب آن حضرت کندند و جامهای سبز پوشیدند، و این روز شرط مشروط است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بر عالمیان شرط فرمودند که هر که اعتقاد به امامت امیر المؤمنین و یازده فرزندش کند آتش دوزخ بر او حرام باشد و این روزیست که غمها زایل می شود و این روزیست که گناهان شیعیان مغفور می شود و این روز شیعیان است.

لوامع صاحبقرانی،

این روزیست که صلوات بر محمد و آل او بسیار می باید فرستادن و این روز خوشنودی خدا و رسول و ائمه معصومین و شیعیان ایشان است صلوات اللَّه علیهم و این روز عید اهل بیت حضرت سید المرسلین است صلوات اللَّه علیهم و این روز قبول شدن اعمال است و این روزیست که می باید از حق سبحانه و تعالی طلب کنند زیادتی علم و عمر و مال را و این روز استراحت مؤمنان است و این روز مخاصمه با دشمنان ایشان است و این روز دوستی کردن با مؤمنان است و این روز رسیدن به رحمت خداوند رحمان است و این روز پاک شدن از گناهان مؤمنان است و این روز ترک گناهان کبیره و صغیره است و این روز عبادتست، و این روزیست که شبش محل افطار فرمودن مؤمنان است پس هر که افطار فرماید مؤمنی روزه دار را چنانست که طعام داده باشد فیامی و فیامی تا ده فئام و فئام به همزه در لغت جماعه بسیارند پس حضرت فرمودند که می دانی فئام در اینجا چند است راوی گفت نه حضرت فرمودند که صد هزار است.

و این روز تهنیت و مبارک باد است که می باید که چون مؤمنان به همرسند مبارک باد یکدیگر بگویند و بگویند که حمد عالمیان را سزا است آن خداوندی که گردانید ما را از جمله کسانی که دست در دامان ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم زده ایم و اگر عبارت عربی را بگویند بهتر است و آن اینست که «الحمد للّه الّذی جعلنا من المتمسّکین بولایه امیر المؤمنین و الائمه صلوات اللَّه

علیهم».

و این روزیست که می باید که چون مؤمنان به یک دیگر رسند تبسم و خوشحالی کنند که هر که در این روز تبسم کند در روی برادر مؤمنش حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نظر شفقت و رحمت به او کند و هزار حاجت او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۳

را بر آورد و بنا کنند از جهه او در بهشت قصری از مروارید سفید و در روز قیامت که همه روها از غم درهم باشد روی او گشاده و خندان و خوشحال باشد.

و این روز زینت است که هر که زینت کند از جهه روز غدیر حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد خواه کبیره و خواه صغیره و حق سبحانه و تعالی فرشتگان بسوی او فرستد که از جهه او حسنات بنویسند و درجات او را بلند کنند تا سال آینده در همین روز و اگر بمیرد شهید مرده باشد و اگر زنده ماند با سعادت و خوبی باشد و هر که مؤمنی را طعام دهد چنان باشد که جمیع پیغمبران و صدیقان را طعام داده باشد و هر که در این روز مؤمنی را زیارت کند حق سبحانه و تعالی در قبر او داخل کند هفتاد نور، و قبر او را فراخ گرداند، و هر روز هفتاد فرشته زیارت کنند او را در قبر و بشارت دهند او را به بهشت.

و حق سبحانه و تعالی در روز غدیر عرض فرمود ولایت اهل بیت را بر اهل هفت آسمان پس اهل آسمان هفتم سبقت نمودند به قبول آن ایشان را مزیّن گردانید به عرش پس اهل آسمان چهارم قبول کردند مزین ساخت آن

را به بیت المعمور پس اهل آسمان دنیا قبول کردند مزین ساخت آن را به کواکب که از آنجا دیده می شود، پس ولایت را عرض فرمود بر زمینها سبقت نمود مکه معظمه به آن مزین گردانید مکه را به کعبه معظمه، دیگر مدینه قبول کرد و مزین گردانید آن را به حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم بعد از آن کوفه قبول نمود و مزیّن گردانید آن را به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه، و عرض فرمود ولایت را بر کوهها پس اول کوهی که اقرار نمود سه کوه بود کوه عقیق و کوه فیروز و کوه یاقوت بود، مزین گردانید این کوهها را باین جواهر، و این جواهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۴

را افضل گردانید، دیگر کوهها قبول کردند و معدن طلا و نقره و سایر جواهر شدند، تا آن که محل زراعت و گل و لاله شدند و هر کوهی که قبول نکرد از آن چیزی نمی روید، و در این روز ولایت را عرض فرمود بر آبها هر آبی که قبول کرد شیرین شد، و هر چه قبول نکرد تلخ شد دیگر عرض فرمود بر نباتات هر چه قبول کرد شیرین و خوشبو شد و هر چه قبول نکرد تلخ شد.

و در همین روز ولایت را عرض فرمود بر مرغان هر مرغی که قبول کرد خوش صدا شد و هر چه قبول نکرد لال شد و مثل مؤمنان در قبول ولایت مثل فرشتگان است در سجده حضرت آدم علیه السلام که هر که قبول کرد ملك بود و شیطان قبول نکرد و هم چنین هر که ولایت اهل بیت ندارد

مثل شیطان ملعون و مطرود است و کافر و بی اسلام و ایمانست و در این روز حق سبحانه و تعالی فرستاد که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَمْ دِينَكُمْ تا به آخر آیه و ترجمه اش گذشت و حق سبحانه و تعالی جمیع پیغمبران را فرمود که اوصیای خود را در روز غدیر به امامت منصوب گردانند و خلیفه و جانشین خود سازند و همه فرمان خدا را به جا آوردند.

و کالصحیح از مفضل بن عمر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در روز قیامت چهار روز را با نهایت حسن و زینت در صحرای محشر حاضر سازند به نحوی که عروس را به حجله برند و آن روز فطر واضحی و جمعه و غدیر است و روز غدیر در میانه این روزها مانند ماه شب چهارده باشد در میان کواکب و به درستی که حق سبحانه و تعالی موکل می سازد روز غدیر خم فرشتگان مقرب را و سید ایشان در آن روز جبرئیل علیه السلام خواهد بود و موکل می گرداند به غدیر خم پیغمبران مرسل را و سید ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۵

در آن روز حضرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله خواهد بود و هم چنین اوصیاء پیغمبران را و سید ایشان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه خواهد بود، و تا متابعان انبیاء را و سید ایشان سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار خواهند بود و آن را به بهشت برند چنانکه شبانان گوسفندان خود را به آب و علف برند و ظاهرا از قلم نساخ در اینجا افتاده باشد آن که روز غدیر کسانی را که

رعایت او کرده اند به بهشت برد، و چون نسخه اقبال چنین بود نقل شد چنانکه بود.

پس مفضل گفت ای بزرگوار من می فرمایی که روزه بگیرم روز غدیر را حضرت سه مرتبه فرمودند که آری و اللّٰه بتحقیق که این روزیست که حق سبحانه و تعالی توبه حضرت آدم را در این روز قبول فرمود و آن حضرت این روز را به شکرانه قبول توبه روزه گرفتند، و این روزیست که حق سبحانه و تعالی حضرت ابراهیم خلیل را از آتش نجات داد و آن حضرت علیه السلام به شکرانه این روز را روزه گرفتند، و این روزیست که حضرت موسی حضرت هارون را خلیفه خود گردانید در آن پس به شکرانه این روز را روزه گرفتند، و این روزیست که حضرت عیسی علیه السلام شمعون الصفا را وصی خود گردانید و او به شکرانه روزه گرفت و این روزیست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را خلیفه و جانشین خود فرمودند آن حضرت به شکرانه این روز را روزه داشتند و این روز صیام است و طعام دادن شبش مثل طعام دادن فئام است و این روز احسان با اخوان است و این روز خوشنودی رحمان است و به خاک مالیدن بینی شیطان است.

و کالصحیح منقول است از عبد اللّٰه بن فضل ثقه از حضرت امام جعفر صادق از آبای بزرگوارش صلوات اللّٰه علیهم که حضرت سید المرسلین صلی

اللّٰه علیه و آله فرمودند که روز غدیر خم بهترین عیدهای امت منست و این روزیست که حق سبحانه و تعالی امر فرمود مرا

که برادرم علی بن ابی طالب را امام و خلیفه و جانشین خود گردانم که بعد از من امت مرا هدایت کند به راه خدا.

و این روزیست که حق سبحانه و تعالی دین مرا کامل گردانید و نعمت خود را بر امت من تمام فرمود، و دین اسلام را از ایشان راضی شد به امامت او پس حضرت فرمودند که ای گروه خلایق به درستی که علی از منست و من از علیم و من و علی را حق سبحانه و تعالی از یک طینت آفرید و از یک نور و هر اختلافی که در میان امت من شود او بیان خواهد کرد، و او پادشاه مؤمنان است و پیشوای شیعیان است که در روز قیامت رو و دستها و پاهای ایشان سفید خواهند بود، و او امیر مؤمنان است و بهترین اوصیای پیغمبران است و شوهر بهترین زنان عالمیان است و پدر امامان هدایت یافته گان و هدایت کنندگانست و اخباری که از طرق عامه از صحاح ایشان منقول است فوق تواتر است و از طرق خاصه به مرتبه ایست که اطفال همه می دانند و از ضروریات مذهب شیعه است و اخباری که در فضایل این روز است فوق حد حصر است به همین اکتفا شده و إن شاء اللّٰه در باب زیارات پاره از اخبار مذکور خواهد شد.

و منقول است در قوی از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که سنت است روزه روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه است بنا بر مذهب مشهور و ابن طاوس از کتاب محمد بن علی بن ابی قره ذکر کرده است در خبر مباهله که: روز بیست

و چهارم ذی الحجه است و بعضی گفته اند که روز بیست و پنجم است و بیست و یکم و بیست و هفتم ذی الحجه نیز گفته اند و اصح روایات روز بیست و چهارم است و سنت است که روزه بدارد به شکرانه این نعمت که مباهله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۷

به اصحاب کسا واقع شد و آیه تطهیر نازل شد با آیه مباهله در شأن اهل البیت و سنت است که غسل کند و جامهای پاکیزه به پوشد و بوی خوش بکند، و شیخ طوسی گفته است که روز بیست و پنجم ذی الحجه روز مباهله است و مرویست که روز بیست و چهارم است و این قول اظهر است.

و روایتی ذکر کرده است مسندا از محمد بن صدقه عنبری از حضرت ابی ابراهیم موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما که فرمودند که روز مباهله روز بیست و چهارم ذی الحجه است و در این روز هر چه خواهی از نماز بگذار و هر دو رکعت که بگذاری بعد از آن هفتاد مرتبه استغفار می کنی بعد از آن می ایستی و نظر به موضع سجده می کنی وقتی که پیشتر غسل کرده باشی و این دعا را می خوانی که الحمد للّه رب العالمین الخ.

و شیخ و ابن طاوس ذکر کرده اند که در روز بیست و چهارم ذی الحجه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه در اثناء نماز در حالت رکوع انگشتری به سایل دادند آیه انما ولیّکم اللَّه در امامت آن حضرت صلوات اللَّه علیه نازل شده و در شب بیست و پنجم شب آخر سه شب بود که طعام به سایل اسیر دادند، و در روزش سوره

هل اتی نازل شد.

و ابن طاوس چند روایت از خاصه و عامه نقل کرده است که در روزش مایده بهشت از جهه ایشان نازل شد، سنت است که این روز را به شکرانه این نعمتها روزه بدارند و ثعلبی در تفسیر ذکر کرده است، و موفق بن احمد خوارزمی نیز روایت کرده است که در روزش مائده نازل شده و زمخشری نیز ذکر کرده است نزول مائده را اما وقتش را ذکر نکرده است.

و سید بن طاوس علی بن موسی رضی اللّٰه عنه ذکر کرده است که به اسانید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۸

صحیحه وارد شده است حکایت آمدن نصاری نجران را به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که بعد از آن که فتح مکه واقع شد حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله رسولان فرستادند به پادشاهان مثل خسرو پادشاه عجم و هرقل قیصر روم، و چهار کس به جانب نجران فرستادند و آن موضعی بود در شام و در بحرین و در یمن اما اظهر آنست که نجران شام بود که رسل آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله رفتند و ایشان را به اسلام یا حرب یا جزیه خواندند و بتکده داشتند که قیصر از جهه ایشان ساخته بود و صورت حضرت عیسی را صلوات اللّٰه علیه و اله از مرصع از جهه ایشان ساخته بود و چون رسولان آن حضرت رفتند ایشان با یکدیگر اجتماع نمودند و جمعی از علماء ایشان خصوصا حارثه بن ارثال با ایشان گفت که بیایید تا مسلمان شویم و شرف سبقت به اسلام را از جمله نصاری داشته باشیم و بی دغدغه پیغمبر

آخر الزمان همین است و علاماتی که در جمیع کتب انبیاء مذکور است همه در او هست و سید و عاقبت که عمده علماء ایشان بودنـد، و قیصـر آلاـف و الوف هر سـاله از جهه ایشـان می فرسـتاد و هم چنـان پادشاهـان دیگر از نصـاری از جهه اعتباری که داشتند و خوف زوال آن بود راضی نمی شدند تا عاقبت کتب انبیا را بیرون آوردند در صحیفه حضرت آدم چنین بود که بسم اللّٰه الرحمن الرحیم منم خداونـدی که نیست خدائی بغیر از من منم خداوند حی قیوم زنده که همه مکونات بمن موجودند منم خداونـدی که هر زمـانی را می برم و از عقب آن زمـانی می آورم و می آفرینم هر کرا و هر چرا می خواهم و تـدبیر همه امور بدست منست و به اراده من همه اشیا موجودند و هر یک را سبب امری کرده ام که خود می دانم و هر دشواری نزد قدرت من آسان است منم خداوند عزیز قهار و حکیم نیکو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۹

کردار منـم بخشاینـده مهربـان رحـم می کنم و ترحم می کنم بر بنـدگان خـود و رحمت من بر غضـبم سـبقت دارد و عفـوم بر عقوبتم پیشـی گرفته است بنـدگان را از جهه بنـدگی آفریـده ام و حجت خود را بر همه تمـام کرده ام به درسـتی که پیغمبران خود را به ایشان خواهم فرسـتاد و کتابهای خود را به ایشان نازل خواهم کرد از اول حجتهای من از بشـر که آدم صفی است تا به احمـد که پیغمبر منست و خـاتم پیغمبران من است این پیغمبریست که صـلوات خود را بر او می فرسـتم و برکات خود را در دل او جا می دهم و به او

کامل می گردانم و تمام می کنم پیغمبران و انذار کنندگان خودم را.

حضرت آدم علیه السلام گفت الهی کیستند این پیغمبران و کیست این احمدی که او را این شرف و رفعت کرامت کرده خطاب رسید که همه از ذریت تو خواهند بود و آخر پیغمبران احمد خواهد بود آدم گفت پروردگارا ایشان را بچه چیز مبعوث خواهی ساخت و ارسال خواهی فرمود خطاب رسید که تا بندگان مرا به وحدانیت بشناسند، و همه مرا بندگی کنند هر یک به یک شرعی و آئینی و سیصد و سی شریعت خواهم فرستاد و آئین و شریعت احمد مکمّل همه خواهد بود و مقرر فرمودم که هر که به شریعت پیغمبر خود عمل نماید با ایمان بمن و بر رسولان من او را داخل بهشت کنم.

و بسیار امور مذکور شد که مجملش اینست که حق سبحانه و تعالی عرض نمود بر حضرت آدم معرفت جمیع پیغمبران را و ذریات ایشان را و ارواح ایشان را به حضرت آدم نمود و یک یک را می نمود تا آن که حضرت آدم نظر به نوری کرد که لامع شد و میان آسمان و زمین را پر کرد و مشارق را احاطه کرد و به مغارب رسید و بلند شد تا احاطه نمود ملکوت آسمانها را چون نیکو نظر کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۰

دید که نور حضرت محمد است صلی اللّٰه علیه و آله و دیدم که عالم پر شد از بوی خوش، دیگر نظر کرد دید که چهار نور از چهار جانب او را احاطه کرده اند و این انوار بنور او اشبه بودند و از عقب این انوار انوار دیگر دید که

در روشـنایی و عظمت شبیه باین انوار بودنـد و در عقب این انوار انوار دیگر دیـد کم نورتر از آنها بعدد سـتاره های آسـمان و اینها متفاوت بودند بعضـی از اینها از بعضـی روشنتر بود، دیگر سیاهی دید مانند شب تار از اطراف مانند سیل می آمدند تا آن که عالم را سـیاه کردند با نهایت قباحت و بد بویی حضـرت آدم از مشاهده اینها حیران شد و گفت ای خداوندی که هر غیبی نزد تو ظاهر و هویداست و ای آمرزنده گناهان و ای صاحب قدرت قاهره و ای صاحب مشیت غالبه کیست این خلق سعادتمند که او را مکرم سـاختی و بر همه عالمیـان او را رفعت و بلنـدی کرامت فرمودی و کیسـتند این انواری که آن نور اکبر را احاطه کرده اند پس حق سـبحانه و تعالی وحی کرد به او که این جماعت وسیله تو و وسیله سعادتمندان خلق منند که در هر امری که ایشان را پیش می آید در خلاصی از آن ایشان را وسیله می سازند و می گویند الهی بحق ایشان که مرا نجات ده فلان حاجت مرا بر آور به فلان رتبه مرا برسان.

ایشانند که بر همه عالمیان سـبقت و پیشـی گرفته اند با قرار به وحدانیت من، ایشانند که شـفاعت کنندگان خلایقند و شـفاعت ایشان مقبول است، ایشانند که عالمیان ایشان را شفیع خود می گردانند در دنیا و عقبی و این احمد (ص) بهتر و اکمل و اشرف و سید ایشان است، و بهترین مخلوقات من است او را دانسته از همه خلایق برگزیده ام یعنی مستحق برگزیدن بود و نام او را از نام خودم بیرون آوردم منم محمود و اوست محمد، و

این نور مثل اوست و برادر اوست و

وصی و خلیفه اوست.

مؤید ساختم محمد را به علی و برکات و عصمت را در فرزندان او مقرر ساختم، و این نور دیگر نور فاطمه زهرا است که بهترین کنیزان من است و بقیه علم منست از احمد که پیغمبر منست، و این دو نور دیگر فرزند زادگان محمدند از علی و فاطمه و خلف و جانشین پدر و جد خود خواهند بود و این نورهای دیگر که انوار ایشان ظاهر است خلفاء از فرزندان ایشانند ائمه معصومین به درستی که همه را برگزیده ام و همه را مطهر و معصوم گردانیده ام از جمیع ناشایستها و بر همه برکت کرده ام و تفضل نموده ام و همه را دانسته پیشوایان خلایق کرده ام و روشنی عالم گردانیده ام و عالم را بنور کمالات و علوم و هدایات ایشان منور ساخته ام.

و چون آدم نظر کرد در آخر ایشان شبح و مثالی دید که می درخشید مانند ستاره صبح پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای آدم باین خلیفه سعادتمند بلاها و غمها و المها از دلهای بندگان خودم و گناهان از پشتهای ایشان بر می دارم و زمین را پر از عدل و داد خواهم کرد بعد از آن که پر از ظلم و قساوت و تزلزل و جور شده باشد.

حضرت آدم گفت خداوندا بزرگوار کسی است که تو او را بزرگ کرده و عالی مقدار کسی است که او را بلند مرتبه گردانیده باشی و هر که را تو بلند و رفیع القدر کنی سزاوار است او را که چنین باشد پس ای خداوند منعمی که نعمتهای ترا انقطاع نیست،

و ای احسان کننده که احسانهای ترا زوال نه، بچه چیز این بندگان عالی مقدارت از شرف عطای او مشرف شده اند باین مراتب عالیه و این رتبه های عظیمه رفیعه، و هم چنین هر کرا بلند مرتبه گردانیده از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۲

پیغمبران مرسلت بچه وجه باین تشریفات مخلع گشته اند.

پس خداوند عالمیان جل و جلاله فرمود که منم خداوند رحمانی که بجز من خداوندی نیست و بخشاینده و مهربانم و بزرگوار و نیکو کردارم و علام الغیوبم و هر پنهانی نزد من آشکار است و هر چه خواهد شد در ابد آباد در ازل آزال می دانم که چه خواهد شد و هر چه نخواهد شد می دانم که اگر شود چه مفسده دارد و چون نظر کردم به دلهای بندگان خودم ندیدم کسی را که اطاعت بیشتر کند و خیر خواهی بندگانم بیشتر داشته باشد از انبیا و رسولانم از این جهت ایشان را برگزیدم و مؤید ساختم به روح مقدس خودم روح القدس و به کمالات خودم ایشان را مکمل ساختم و قوت تحمل رسالات خود به ایشان عطا فرمودم و ایشان را برگزیدم و بر عالمیان زیادتی کرامت فرمودم به رسالات و وحی خودم، و بعد از ایشان هر یکی را اوصیا مقرر فرمودم و رتبها و کمالات و علومی که بهر یک از رسولان خود عطا فرموده بودم به اوصیای ایشان که از اقربای ایشان و خواص ایشان بودند لطف فرمودم و امانت حجتهائی که انبیا را امین آنها گردانیده بودم به ایشان به امانت دادم و رتبه ایشان را در میان خلایق بلند گردانیدم تا تدارک کنم شکستگیهایی که خلق را از فقدان

انبیا به همرسیده بود و اعوجاج ایشان را به اوصیا مستقیم گردانم چون من عالم و لطیفم و لطف خود را هرگز از خلق خود باز نمی دارم.

و بعد از آن چون نظر کردم به دلهای این برگزیدگان پیغمبرانم نیافتم کسی را که اطاعت من و خیر خواهی خلقم در او بیشتر باشد از محمدی که برگزیده منست و مخصوص و خالص منست دانسته او را بر همه زیادتی دادم و نام او را با نام خود قرین گردانیدم و اطاعت او را اطاعت خود و عصیان او را عصیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۳

خود گردانیدم بعد از آن نظر کردم به دلهای خواص او که آن حضرات فاطمه زهرا و ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم که از طینت او مخلوق بودند و متصف به صفات کمالیه او بودند ایشان را ملحق ساختم به او و ایشان را وارثان کتاب خود گردانیدم و محل وحیهای خود ساختم و منبع علوم و حکم و انوار خود ساختم ایشان را و بذات خود قسم یاد کردم که معذب نگردانم هرگز به آتش خود کسی را که مرا بیگانگی اعتقاد داشته باشد و محبت ایشان داشته باشد و ایشان را پیشوایان خود داند.

پس ابو حارثه ایشان را بر سر صحیفه بزرگتر حضرت شیث و صحیفه حضرت ادریس و صحیفه حضرت ابراهیم، و بسفر دویم تورات و به مفتاح چهارم انجیل آورد در هر یک از دیگری ظاهرتر و مدایح بیشتر بود و اسامی ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را مفصل خواندند و رسولان آن حضرت که به آن جا رفته بودند ایمان ایشان قویتر شد و تفصیل این حکایت که

قریب به چهار جزو است در اقبال ابن طاوس که عربی هست و فارسی نیز کرده ام موجود است و اشاره بذکر حضرت سید المرسلین و ائمه اثنی عشر صریحا در توراتی که الحال یهودیان دارند هست و در انجیل بالفعل ایشان در انجیل یوحنا در سوره سی و چهارم یا سی و پنجم است حضرت سید المرسلین با صفاتش هست و هم چنین در سایر کتب انبیا که نزد بنده هست موجود است و تفصیلش در عیون اخبار الرضا و غیر آن موجود است و خود مقابله کرده ام موافقست با کتب یهود و نصاری که الحال دارند سوای آن چه ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بیان فرموده اند از انجیلی که تغییر نیافته است و نزد ایشان بوده است و در روضه کافی موجود است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۴

حاصل آن که بعد از اتمام حجه حارثه رای ایشان بر آن قرار گرفت که به خدمت آن حضرت آیند پس چهارده کس از بزرگان ایشان از فضلاء و علما و هفتاد کس از اشراف و سادات ایشان متوجه خدمت حضرت سید المرسلین (ص) شدند و حضرت احتیاطا خالد بن ولید را با سیصد سوار به نزد ایشان فرستاد که مبادا از ایشان مکری صادر شود و نصاری با زینت عظیم آمدند و اهل مدینه به تفرج و تماشای ایشان بیرون رفتند و باین زینت ندیده بودند کسی را تا به خدمت حضرت رسیدند و وقت نماز ایشان شد خواستند که نماز کنند جمعی از صحابه خواستند که منع کنند ایشان را حضرت فرمودند که بگذارید که نماز خود را بکنند رو به مشرق کرده نماز کردند و

حضـرت سه روز ایشان را بحال خود گذاشت تا سـیرت و صورت آن حضرت را مشاهده نمایند و بدانند که موافق است با آن چه در کتب انبیاست (ص).

و بعـد از سه روز حضـرت ایشان را دعوت فرمودنـد به اسـلام ایشان گفتنـد یا محمـد هر چه خبر داده است حضـرت عیسـی از وصف پیغمبری که بعد از او خواهد آمد در تو مشاهده نمودیم موافق بود مگر یک چیز حضـرت فرمودند که کدامست گفتند در انجیـل مـاهست که پیغمبری که بعـد از عیسـی می آیـد ایمان به او دارد و تصـدیق او می کنـد و تو او را دشـنام می دهی و تکذیب می کنی و می گویی او بنده است حضـرت فرموده است که من تصدیق او می کنم و ایمان به او دارم که پیغامبر است و حق سـبحانه و تعالی او را به رسالت به قوم او فرستاده است و می گویم که او بنده خداوند است و مالک نیست از جهه خود نفعی و ضرری را و نه مردن و زندگانی را، و نه محشور شدن را.

ایشان گفتند که هیچ بنده می تواند کرد آن چه او می کرد مرده زنده می کرد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۵

کور مادر زاد را روشن می کرد و ابرص را صـحیح می کرد و از ضـمیر مردم خبر می داد و از آن چه ذخیره گذاشـته بودند از جهه خود خبر می داد و این کارها را بغیر از خدا یا پسر خدا می تواند کرد و از مزخرفات غلو بسیار گفتند.

حضـرت فرمودنـد که هم چنان که جمیع پیغمبران بنـده بودند و معجزات می نمودند باذن خدا حضـرت عیسـی نیز اینها را می کرد باذن اللّٰه و از بندگی عار نداشت،

و چون خدا باشد کسی که مرکب باشد از گوشت و خون و استخوان و اعضا و جوارح با آن که چیزی می خورد و می آشامید و به بیت الخلا می رفت، و خداوند او خداوندیست یگانه حق که چیزی مانند او نیست گفتند پس چرا پدر نداشت حضرت فرمودند که آدم پدر و مادر نداشت و چیزی دشوار نیست نزد قدرت الهی، و هر چرا اراده کند که بگوید باش می باشد پس جبرئیل آمد و این آیه را آورد که داستان عیسی مثل داستان حضرت آدم بود که او را از خاک آفرید و او را گفت موجود شد ایشان گفتند اینها فایده ندارد بیا تا با تو مباهله کنیم پس جبرئیل آمد و آیه مباهله را آورد و مجملی از آن در باب خمس مذکور شد و تفصیلش را إن شاء اللّٰه در مجمع البحرین خواهی یافت.

پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده که با شما مباهله کنم اگر بر سر گفته خود باشید و بر نگردید ایشان گفتند که فردا وعده است که مباهله کنیم و نصاری روانه جای خود شدند و با یکدیگر گفتند که حجت محمد (ص) بر ما تمام شد یک چیز مانده است اگر فردا با جمیع اصحاب خود خواهد آمد با او مباهله می کنیم و اگر با خواص خود می آید مباهله نمی کنیم زیرا که این طریقه انبیاست چنانکه حضرت موسی مباهله نمود با قارون و با موسی هارون بود و پسرهای هارون، قارون به زمین فرو رفت و هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۶

او پیغمبر است اگر با او مباهله کنیم خود هلاک خواهیم شد،

و سبب هلاک کل نصاری خواهیم شد.

و متواتر است و در همه تفاسیر و کتب احادیث مسطور است که روز دیگر حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه با حضرت امیر المؤمنین و حضرات فاطمه و حسنین صلوات اللّٰه علیهم متوجه صحرا شدند منذر بن علقمه و ابو حارثه گفتند به سید و عاقب که امر رسالت محمد ظاهر شد و اللّٰه رویی چند می بینیم که اگر ایشان دعا کنند کوهها را از جای خود قلع می کنند زنهار که مباهله مکنید که همه هلاک خواهید شد و بر روی زمین نصرانی نخواهد ماند تا روز قیامت پس ایشان از روی تضرع گفتند یا ابا القاسم اقاله کن ما را که ما این جرات نخواهیم کرد حضرت فرمودند که با شما حرب می کنم عرض نمودند که نبوت تو بر ما ظاهر شد با پیغمبر حرب نمی کنیم و لیکن جزیه می دهیم که ما را بحال خود گذاری و با ما حرب نکنی و ما را نترسانی هر سال چهار هزار حله بدهیم دو هزارش را در صفر بدهیم و دو هزارش را در رجب و سی زره عادی بدهیم و بر این نحو صلح واقع شد.

پس حضرت فرمودند که بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که هلاک نزدیک شده بود به اهل نجران و از ایشان در گذشت، و اگر مباهله می کردند هر آینه مسخ می شدند به میمون و خوک و وادی نجران آتشی می شد افروخته و بیخ و بنیاد نجرانیان مستاصل می شد حتی مرغان بر درختان می سوختند و سال بر نمی آید بر نصرانیان که همه هلاک می شدند، و اینها عبارت کشاف است با

زیادتی که از عایشه نقل کرده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۷

حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بیرون آمدند از خانه و عبایی در دوش مبارک داشتند رنگین و از موی سیاه بود پس حسن آمد و داخل کرد او را پس حسین آمد و او را داخل کرد پس فاطمه آمد پس علی و ایشان را داخل کرد پس آیه را خواندند که إِنَّما یُرِیدُ اللّٰهُ الخ یعنی اراده الهی تعلق گرفته است البته که هر ناخوشی را از شما دور کند و شما را مطهر کند به تطهیری که آن را وصف نتوان کرد و کسی که از عربیت اندکی مطلع باشد می داند که تاکیدات و مبالغات در چه مرتبه است و بدیهی است که نیست مگر رتبه اعلی عصمت و بدیهی است که داخل کردن ایشان از جهه عظمت رتبه ایشان بود چنانکه نصرانیان دانستند.

و زمخشری أولاـ نقل کرده است و چون همه سنیان معاندت با اهل بیت دارند ذکر کرده است که چرا ایشان را داخل کسا فرمود از جهه آن که عزیزترین اهل و پارهای جگر آن حضرت بودند ایشان را در معرض بلا در آورد و اگر علم به صدق خود نمی داشت ایشان را در معرض بلاـ در نمی آورد و بر تقدیری که این منظور باشد البته بالبدیهه همین منظور نبود بلکه عصمت ایشان سبب بود که أولا حضرت باد خال ایشان بیان عصمت ایشان فرمودند و عذر عدم ادخال ام سلمه و غیرها نیز شد چون آن مطهره خواست که داخل شود حضرت فرمودند که انّکِ إلی خیر عاقبت تو خوب خواهد بود و در واقع

عاقبت او خوب بود بخلاف آن دو.

[روزه اول محرم]

(و فی اوّل یوم من المحرّم دعا زکریّا ربّه عزّ و جلّ فمن صام ذلک الیوم استجاب اللّٰه له کما استجاب لزکریّا علیه السّلام)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۸

و منقول است که در روز اول محرم حق سبحانه و تعالی دعاء زکریا علیه السلام را مستجاب کرد که ذریت خوب از حق سبحانه و تعالی طلبید و حق سبحانه و تعالی کرامت فرمود یحیی علیه السلام را به او پس کسی که این روز را روزه دارد و حاجتی از خدا بطلبد حق تعالی آن دعا را مستجاب کند چنانکه دعاء زکریا را مستجاب گردانید.

و روایت کرده است صدوق در حسن کالصحیح از ریان بن شبیب ثقه که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه در روز اول محرم پس بمن فرمودند که ای ریان آیا روزه گفتم نه حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی دعا حضرت زکریا را قبول فرمود که گفت پروردگارا ببخش مرا از نزد خود ذریتی نیکو به درستی که تو مستجاب کننده دعایی، پس حق سبحانه و تعالی دعا او را مستجاب کرد و امر فرمود فرشتگان را که ندا کردند زکریا را در وقتی که نماز می کرد در محراب که حق سبحانه و تعالی بشارت می دهد ترا به یحیی پس کسی که این روز را روزه دارد و خداوند خود را بخواند حق سبحانه و تعالی دعای او را مستجاب کند چنانکه دعاء زکریا را مستجاب کرد.

ای پسر شبیب به درستی که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان کفر حرام می دانستند ظلم و کشش [کشتن ظ]

را از جهه حرمت این ماه، و این امت نه حرمت ماه را رعایت نمودند و نه حرمت پیغمبر خود را حفظ نمودند صلی اللّٰه علیه و آله به درستی که در این ماه شهید کردند ذریت آن حضرت را و به اسیری بردند زنان آن حضرت را و غارت کردند خیمهای ایشان را پس نیامرزد حق سبحانه و تعالی ایشان را هرگز ای پسر شبیب تا توانی گریه کن بر حضرت سید الشهدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۹

حسین بن علی صلوات اللّٰه علیهما که آن حضرت را شهید کردند چنانکه سر گوسفند را از بدن جدا کنند و شهید شد با آن حضرت هجده کس از اهل بیت آن حضرت که در روی زمین شبیه و نظیر نداشتند.

و قسم به خدا که گریستند آسمانها و زمینها بر شهادت آن حضرت و قسم به خدا که چهار هزار فرشته از آسمان به زمین آمدند که آن حضرت را نصرت دهند دیدند که آن حضرت شهید شده است پس مامور شد که نزد قبر آن حضرت باشند در تعزیه ژولیده مو و کرد آلوده تا وقتی که قایم آل محمد قیام نماید این فرشتگان از جمله مددکاران و یاوران آن حضرت خواهند بود و آن حضرت محتمل است که قایم بوده باشد یا حسین صلوات اللّٰه علیهما و شک نیست که از انصار هر دو خواهند بود اشتباه در مرجع ضمیر است، و شعار آن فرشتگان این خواهد بود که فریاد کنند که بیایید ای جمعی که می خواهید طلب کنید خون حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه را و عبارت «یا لثارات الحسین» است ای پسر شبیب

و اللَّه كه چون جدم حضرت امام حسين صلوات اللَّه عليه شهيد شدند از آسمان خون و خاك سرخ باريده شد.

اى پسر شبيب اگر در گريه بر حسين عليه السلام آن مقدار آب ديده بيرون آيد كه بر دو طرف روى روان شود حق سبحانه و تعالى مى آمرزد هر گناهى كه كرده باشى از صغيره و كبيره و از اندك و بسيار.

يا ابن شبيب اگر خوش دارى كه فرداى قيامت هيچ گناه نداشته باشى پس زيارت كن حضرت امام حسين را صلوات اللَّه عليه.

يا ابن شبيب اگر مى خواهى كه ساكن شوى در بالا خانهاى بهشت با محمد

و آل محمد صلوات اللَّه عليهم پس لعن كن قاتلان آن حضرت را.

اى پسر شبيب اگر خواهى كه ثواب تو مانند ثواب شهداى كربلا باشد كه نزد آن حضرت شهيد شده باشى پس بايد كه هر مرتبه كه آن حضرت را ياد كنى به زبان بگذرانى و در خاطر خود آورى كه «يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً» يعنى كاش در آن صحرا با ايشان مى بودم و در خدمت آن حضرت شهيد مى شدم و فايز مى شدم به ثواب عظيم يا ابن شبيب اگر خواهى كه با ما باشى در درجات اعلاى بهشت پس از غم ما غمناك باش و از فرح ما خوشحال باش و بر تو باد كه متابعت كنى ما را، كه اگر شخصى متابعت، يا سجده سنگى كند البته حق سبحانه و تعالى او را در روز قيامت محشور مى گرداند با او پس بايد كه به جمعى تولى كند كه يقين داند كه ايشان از اهل بهشتند و آن منحصر است

در ائمه معصومين صلوات اللّه عليهم اجمعين.

[روزه مستحبى را تا عصر مى شود نيت كرد]

(و سال ابو بصير ابا عبد اللّه صلوات اللّه عليه عن الصّائم المتطوّع تعرض له الحاجه قال هو بالخيار ما بينه و بين العصر و ان مكث حتّى العصر ثمّ بدا له و لم يكن نوى ذلك فله ان يصوم ذلك اليوم ان شاء) و منقول است از ابو بصير كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از كسى كه روزه سنت داشته باشد و او را حاجتى دست دهد كه بايد خورد حضرت فرمودند كه او مخير است تا عصر مى تواند خورد و هم چنين اگر نيت روزه نكرده باشد تا عصر و در آن وقت خواهد كه روزه بگيرد و چيزى نخورده باشد اگر خواهد مى تواند كه آن روز را روزه بدارد.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۷۱

و در صحيح از هشام منقولست كه به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه عرض نمودم كه هر گاه شخصى صبح كند و نيت روزه را نداشته باشد و چون روز بلند شود خواهد كه روزه بگيرد حضرت فرمودند كه اگر پيش از زوال نيت كند كل روز حساب مى شود از جهه او و اگر بعد از زوال نيت كند از آن وقت كه نيت كرده است از جهه او محسوب است.

و در صحيح از آن حضرت صلوات اللّه عليه منقولست كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه به منزل مى آمدند و مى فرمودند كه چيزى داريد و اگر نه روزه بگيرم پس اگر چيزى بود در خانه مى آوردند و آن حضرت صلوات اللّه عليه تناول مى فرمودند و اگر نه روزه مى گرفتند.

و كلينى و شيخ در

موثق از سماعه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند در صایم که مخیّر است تا زوال آفتاب حضرت فرمودند که این در روزه واجبست، و اما نافله هر وقت که خواهد می تواند خورد.

باب ثواب صوم رجب

(روی ابان بن عثمان عن کثیر النّوّاء عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّ نوحا صلوات اللّٰه علیه رکب السّفینه اوّل یوم من رجب فامر علیه السّلام من معه ان یصوموا ذلک الیوم و قال من صام ذلک الیوم تباعدت عنه النّار مسیره سنه و من صام سبعه ایّام اغلقت عنه ابواب النّیران السّبعه و من صام ثمانیه ایّام فتحت له ابواب الجنان الثّمانیه و من صام خمسه عشر یوما اعطی مسألته و من زاد زاده اللّٰه عزّ و جلّ) این بابی است در ثواب روزه ماه رجب در موثق کالصحیح منقول است از ابان و او از اهل إجماع است پس ضرر ندارد ضعف کثیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت نوح علیه السلام در کشتی سوار شدند در روز اول ماه رجب پس حضرت امر فرمودند اهل کشتی را که آن روز را روزه دارند و فرمودند که هر که آن روز را روزه دارد آتش جهنم یک ساله راه از او دور گردد و اگر هفت روز روزه دارد هفت در جهنم بر روی او بسته شود، و هر که هشت روز از آن روز روزه دارد هشت در بهشت بر روی او گشاده شود و هر که پانزده روز را روزه دارد هر چه از حق سبحانه و تعالی بطلبد آن را عطا فرمایند و هر که از پانزده

روز زیاد کند حق سبحانه و تعالی ثواب را زیاده کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۳

و در قوی از مبارک از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما منقول است به همین عبارت و به همین اسناد.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما رجب نهر فی الجنّه اشدّ بیاضا من اللّبن و احلی من العسل فمن صام یوما من رجب سقاه اللّٰه تعالی من ذلک النّهر) و به اسناد سابق منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که رجب نام نهریست در بهشت که از شیر سفیدتر است و از عسل شیرین تر است هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را از آن نهر آب دهد و آب دادن از آن نهر لازم دارد دخول جنّت را زیرا که عذاب بعد از رحمت نمی باشد چنانکه ظاهر اخبار است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما رجب شهر عظیم یضاعف اللّٰه فیه الحسنات و یمحو فیه السّیّئات من صام یوما من رجب تباعدت عنه النّار مسیره سنه و من صام ثلاثه ایّام وجبت له الجنّه، و قد اخرجت ما رویته فی هذا المعنی فی کتاب فضائل رجب) و در قوی به اسناد سابق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که ماه رجب ماهی است بزرگوار که حق سبحانه و تعالی حسنات مؤمنان را مضاعف می گرداند و گناهان ایشان را محو می کند و هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد آتش دوزخ یک ساله راه از او دور شود یا صد ساله چنانکه

در نسخه ثواب الاعمال قدیم است که نزد ماست، و هر که سه روز روزه دارد بهشت او را واجب شود و بتحقیق که از کتب اصول بیرون آورده ام و درج کرده ام هر حدیثی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۴

را که بمن رسیده است از مشایخ در باب فضایل صوم ماه رجب در کتاب فضایل ماه رجب، و چون بعضی از اخبار در فضایل رجب مذکور است در امالی مناسب بود ذکر آن از آن جمله در موثق کالصحیح منقول است از حسن بن علی بن فضال که حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که هر که روز اول رجب را روزه دارد از روی رغبت در ثوابی که حق سبحانه و تعالی از جهه آن مقرر فرموده است بهشت او را واجب شود و هر که روزی از میان رجب روزه دارد او را شفیع گردانند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیه عظیمند از قبائل عرب، و هر که روزی از آخر رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را از پادشاهان بهشت گرداند و او را شفیع گردانند در پدر و مادر و فرزندان و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و آشنایان و هم سایگان او هر چند همه مستحق جهنم شده باشند، و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که هر که یک روز از رجب را روزه دارد و از روی اعتقاد لوجه اللّٰه حق سبحانه و تعالی در میان او و آتش هفتاد خندق حایل کند که عرض هر خندقی از آسمان

باشد تا زمین.

و در قوی از سلام منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که یک روز از رجب روزه دارد از اول یا وسط یا آخر آن حق سبحانه و تعالی واجب گرداند از جهه او بهشت را و حشر او را با ما کند در رفیق اعلی در درجه ما در روز قیامت، و هر که دو روز از رجب روزه دارد به او گوینـد که عمل را از سر گیر که گذشـتهای ترا آمرزیدند، و هر که سه روز از رجب روزه دارد به او گویند که گذشته و آینده ترا آمرزیدند شفاعت کن از برای هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۵

می خواهی از برادران گناه کارت و آشنایانت، و هر که هفت روز از رجب روزه دارد هفت در دوزخ را بر روی او دربندند، و هر که هشت روز از رجب روزه دارد هشت در بهشت را بر روی او بگشایند که از هر دری که خواهد داخل بهشت شود.

و در موثق از سالم منقول است که داخل شـدم بر حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه و چند روزی از ماه رجب مانده بود پس چون نظرش بمن افتـاد فرمودنـد که ای سالم آیا در این ماه هیـچ روزه گرفتی گفتم نه و اللّه یا ابن رسول اللّه فرمودند که آن قدر از ثواب از تو فوت شده است که حساب آن را نمی داند بغیر از حق سـبحانه و تعالی به درستی که این ماهی است که حق سبحانه و تعالی آن را تفضیل داده است و حرمت آن را عظیم گردانیده است و

واجب گردانیده است کرامت خود را از جهه روزه داران پس عرض نمودم که یا ابن رسول اللّه اگر از آن چه مانده است روزه بدارم آیا ممکن است که فایز گردم به بعضی از ثواب روزه داران این ماه پس حضرت فرمودند که ای سالم هر که یک روز از آخر این ماه روزه دارد ایمن شود از سختی جان کندن و او را ایمن سازند از هول ما بعد از مرگ و از عذاب قبر، و هر که دو روز را از آخر این ماه روزه دارد به آسانی از صراط بگذرد، و هر که سه روز از آخر این ماه روزه دارد ایمن شود از فزعی که بزرگترین خوفهاست از خوفهای روز قیامت و سختیهای آن و او را براتی دهند از آتش دوزخ.

و کالصحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که یک روز از اول رجب یا وسط آن یا آخر آن روزه دارد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد، و هر که سه روز

اول یا وسط یا آخر آن روزه دارد حق سبحانه و تعالی گذشته و آینده او را بیامرزد، و هر که شبی از شبهای رجب را احیا کند حق سبحانه و تعالی او را از آتش دوزخ آزاد کند و قبول فرماید شفاعت او را در هفتاد هزار کس از گناه کاران و هر که در ماه رجب تصدقی بکند بقصد رضای الهی حق سبحانه و تعالی او را کرامت کند در بهشت ثوابی چند که نه چشمها دیده باشد و

نه گوشها شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد.

و بسند قوی از ابو سعید خدری که از اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه است و از برگزیدگان و مستقیمان اصحاب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه است منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که به درستی و راستی که ماه رجب ماه حق سبحانه و تعالی است و در روایات دیگر ماه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه است و ماه اصم است و آن ماهی است بزرگوار و چرا اصمّش می گویند و اصمّ بمعنی کران گوش است زیرا که هیچ ماهی در فضل و حرمت نزد حق سبحانه و تعالی به او نمی رسد پس گویا که گوشها را طاقت شنیدن فضل او نیست و مشهور آنست که در جاهلیت حرمت این ماه را می داشتند و جنگ نمی کردند پس گویا گوشها کران است از شنیدن صدای جنگ و آلات حرب و هر دو حق است، و اصبّش نیز می گویند چون رحمت الهی می ریزد در آن مانند باران یا ناودان بر بندگان خدا و اهل جاهلیت که کفار قریش بودند تعظیم این ماه می کردند و از جمله اشهر حرم بود و چون اسلام آمد در تعظیم و تفضیل او زیادتی کردند بر سابق به درستی که ماه رجب و ماه شعبان هر دو ماه منند و ماه رمضان ماه امت من و چون علی نفس نبی است ماه علی ماه نبی است چون مرویست که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۷

امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما این ماه را روزه می گرفتند و می فرمودند که رجب ماه من

است و شعبان ماه رسول اللّٰه است صلی اللّٰه علیه و آله و ماه رمضان ماه خداوند عالمیان است بتحقیق که هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد از روی اعتقاد و اخلاص مستوجب خوشنودی الهی می شود و رضای الهی بزرگتر است از هر عبادتی و ثوابی و روزه آن روز غضب الهی را فرو می نشاند و دری از درهای دوزخ بر روی او بسته می شود و اگر به سنگینی کل زمین طلا بدهند به او زیادتی بر آن روزه نخواهد داشت و مزد او نمی شود بغیر از ثوابهائی که حق سبحانه و تعالی از جهه آن مقرر فرموده است هر گاه این روز را خالص از جهه رضای او گرفته باشد، و چون آخر روز شود ده دعای مستجاب کرامت فرمایند او را اگر از مطالب دنیوی باشد می دهند و اگر نه از جهه او ذخیره می کنند از مراتب بهشت بهترین چیزی که از حق سبحانه و تعالی طلب کرده باشند اولیا و محبوبان و برگزیدگان الهی چون ایشان رتبه های کمال را می دانند و می دانند که چه چیز می باید طلبیدن.

و هر که از ماه رجب دو روز روزه بدارد وصف کنندگان از اهل آسمانها و زمینها وصف نتوانند کرد آن کرامتی را که حق سبحانه و تعالی به او کرامت می فرماید و بنویسند از جهه او ثواب ده کس از صادقان که در مدت عمر راست گفته باشند و ثواب کل اعمال مدت عمر ایشان را در نامه عمل او بنویسند هر قدر که عمر کرده باشند و در روز قیامت او را شفاعت دهند در مثل آن چه صادقان را شفاعت

دهند و محشور شود در زمره ایشان تا داخل شود در بهشت و از جمله رفقای ایشان باشد.

و هر که سه روز از ماه رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی در میان او و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۸

آتش جهنم خندقی حایل کند و حجابی مانع گرداند که طول آن هفتاد ساله راه باشد حق سبحانه و تعالی در وقت افطار به او فرماید که حق تو بر من واجب شد و دوستی و محبت و ولایت من واجب شد از برای تو، ای فرشتگان شما را گواه گرفتم و گواه باشید که آمرزیدم گناهان گذشته و آینده او را.

و هر که چهار روز از ماه رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را عافیت کرامت فرماید از همه بلاها از دیوانگی و خوره و پیسی و حفظ کند او را از فتنه دجّال و امان دهد او را از عذاب قبر و بنویسند از برای او مانند ثواب صاحبان عقول کامله که همیشه توبه کنندگان باشند و در هر غفلتی که از ایشان صادر شود بازگشت به او کنند و نامه عمل او را بدست راست او دهند در زمره اوایل عابدان.

و هر که از ماه رجب پنج روز روزه دارد بر حق سبحانه و تعالی لازم می شود در روز قیامت که او را خوشبو گرداند و مبعوث شود در روز قیامت و روی او مانند ماه شب چهارده باشد و بعدد ریگ بیابان حسنات در نامه عمل او بنویسند و او را داخل بهشت کنند بی حساب و به او گویند که هر چه می خواهی طلب کن که برآورده می شود.

و هر که از

ماه رجب شش روز روزه دارد چون از قبر بیرون آید روی او درخشان باشد درخشانتر از آفتاب و بغیر از نور رو نوری دیگر او را کرامت فرمایند که اهل محشـر از آن نور منوّر شوند و مبعوث شود در زمره ایمنان از عذاب الهی تا آن که بگذرد بر صراط بی حساب و او را عافیت بخشند از عقوق پدر و مادر و قطع رحم.

و هر که از ماه رجب هفت روز روزه دارد پس به درستی که جهنم را هفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۹

در است که بعـدد هر روزی دری از درهـای جهنم بر روی او در بندنـد و حـق سـبحانه و تعـالی بـدن او ز بر آتش دوزخ حرام گرداند.

و هر که از مـاه رجب هشت روز روزه دارد پس به درسـتی که که بهشت را هشت در است که حـق سـبحانه و تعـالی بگشـاید بعدد هر روز دری از درهای بهشت را بر روی او و به او گویند که از هر دری از درهای بهشت که خواهی داخل بهشت شو.

و هر که نه روز از ماه رجب روزه دارد چون از قبر بیرون آیـد فریاد کنـد به کلمه لا اله الّا اللّه و چیزی مانع او نباشـد از دخول بهشت و چون از قبر بیرون آیـد روی او را نوری باشـد که اهل محشـر را منوّر گرداند تا آن که گویند که آیا این پیغمبریسـت برگزیده و کمترین چیزی که به او دهند این باشد که بی حساب داخل بهشت شود.

و هر که از ماه رجب ده روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را دو بال سبز کرامت فرماید

که مزیّن باشد به مروارید و یاقوت و باین بالها به پرد بر صراط مانند برق جهنده و داخل بهشت شود و حق سبحانه و تعالی مبدل سازد گناهان او را بحسنات و بنویسند او را در زمره مقرّبانی که از برای رضای الهی حکومت کنند و تعهد احوال خلایق کنند به عدالت و چنان باشد که هزار سال عبادت الهی کرده باشد که شبها به عبادت و روزها بروزه باشد از جهه رضای الهی.

و هر که یازده روز از ماه رجب روزه دارد فردای قیامت به کسی نرسد که ثوابش از او بیشتر باشد مگر کسی که مثل او روزه گرفته باشد یا بیشتر.

و هر که از ماه رجب دوازده روز روزه دارد او را در روز قیامت دو جامه سبز در پوشانند یکی باریک و یکی کنده و خوش صورت شود به سبب این

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۰

جامها که اگر یک حلّه از آن حلّها را در دنیا آویزند روشن کند میان مشرق و مغرب را و دنیا خوشبوتر از بوی مشک شود.

و هر که از ماه رجب سیزده روز روزه دارد در روز قیامت خوانی از یاقوت سبز در سایه عرش از جهه او وضع کنند که پاهای او از مروارید باشد و هفتاد مرتبه فراخ تر از دنیا باشد و در آن خوان کاسها باشد از مروارید و یاقوت در هر کاسه هفتاد هزار رنگ از طعام باشد که هیچ رنگی از آن شبیه به رنگی دیگر نباشد و هیچ بویی شبیه به بوئی دیگر نه و او از آن خوان خورد و خلایق در شدت عظیم و در غم بزرگ باشند.

و

هر که از ماه رجب چهارده روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را عطا کند از ثواب آن چه چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و در خاطر کسی خطور نکرده باشد از قصرهایی که در بهشت ها بنا کرده باشند از مروارید و یاقوت.

و هر که از ماه رجب پانزده روز روزه دارد بدارند او را در جایی که می ایستند در آنجا ایمنان از عذاب الهی و نمی گذرد بر او ملکی مقرّب و نه پیغمبری و نه رسولی مگر آن که می گویند خوشا حال تو تو ایمنی از عذاب الهی تو مقرّبی به قرب الهی مشرفی به تشریفات الهی همه کس رشک ترا می خورند حال تو خوبست و ساکن جنان خواهی بود ابد الآباد.

و هر که از ماه رجب روزه دارد شانزده روز از اول کسانی که بر اسبهای نورانی سوار شوند و اسبها پران شوند در عرصه بهشتها تا ساکن شوند در دار رحمت الهی او به ایشان خواهد بود.

و هر که هفده روز از ماه رجب روزه دارد بگذراند از جهه او در روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۱

قیامت بر صراط هفتاد هزار چراغ از نور تا بگذرد بر صراط بنور آن چراغها تا بهشت و فرشتگان ایشان را گویند مرحبا خوش آمدی سلام الهی بر شما باد خوشا حال شما داخل بهشت شوید و همیشه در بهشت باشید.

و هر که هجده روز از ماه رجب روزه دارد با حضرت ابراهیم خلیل (ع) جا کند در قبه او که آن قبه و خیمه ایست از جواهر و همیشه در آنجا باشند و بر تختهای مروارید و یاقوت نشینند.

و هر که نوزده روز

از ماه رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی بنا کند از جهه او قصری از مروارید تازه در برابر قصر آدم و ابراهیم علیهما السلام در جنه الخلد و او سلام کند بر ایشان و ایشان سلام کنند بر او از روی تعظیم او که حق او را بر خود واجب دانند و به سبب هر روزی که روزه داشته است هزار سال روزه در نامه عمل او بنویسند.

و هر که از ماه رجب بیست روز روزه دارد چنان باشد که بیست هزار سال عبادت الهی کرده باشد.

و هر که از ماه رجب بیست و یک روز روزه دارد فردای قیامت او را شفیع کنند در مثل قبیله ربیعه و مضر که همه از اهل خطاها و گناهان باشند.

و هر که از ماه رجب بیست و دو روز روزه دارد منادی از آسمان ندا کند که بشارت باد ترا ای دوست خدا به کرامتی عظیم که با تو خواهند کرد، و رفیق جمعی خواهی بود که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان.

و هر که از ماه رجب بیست و سه روز روزه دارد ندا کنند او را از آسمان که خوشا حال تو ای بنده خدا اندک تعبی کشیدی و تنعم بسیار خواهی کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۲

خوشا حال تو وقتی که این حجاب جسم از پیش تو برخیزد و برسی به ثواب پروردگار کریم و در جوار مقربان الهی در آیی در بهشت.

و هر که از ماه رجب بیست و چهار روز روزه دارد چون ملک الموت به

قبض روح او آید بصورت جوانی بیاید که حله از دیبای سبز پوشیده باشد و بر اسبی از اسبهای بهشت سوار باشد و در دست او حریری سبز باشد که خوش به وتر از مشک ناب باشد، و قدحی از طلای پر از شراب بهشت در دست و بخورد او دهد تا جان کندن بر وی آسان شود، پس روح او را در آن حریر گذارد و بویی داشته باشد که فرشتگان هفت آسمان از آن بو معطر شوند پس چون در قبر در آید سیراب باشد، و چون مبعوث شود سیراب باشد تا برسد به حوض کوثر و ساقی حوض کوثر او را آب دهد.

و هر که از ماه رجب بیست و پنج روز روزه دارد چون از قبر بیرون آید هفتاد هزار فرشته استقبال او کنند و در دست هر فرشته علمی باشد از مروارید و یاقوت، و با خود آورده باشند انواع مرصع آلات و جامهای بهشتی و گویند ای دوست حق سبحانه و تعالی بشتاب به بهشت عنبر سرشت پس او اول کسی باشد که داخل بهشت شود با مقربانی که حق سبحانه و تعالی از ایشان خوشنود است و ایشان از خداوند خود خوشنود و این رستگاریست بزرگوار.

و هر که از ماه رجب بیست و شش روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی بنا کند از جهه او در سایه عرش صد قصر از مروارید و یاقوت بر سر هر قصری خیمه سرخی از حریر بهشت و در آنها ساکن شود به رفاهیت و عیش و مردمان در حساب باشند.

و هر که از ماه رجب بیست و هفت روز روزه

دارد حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۳

قبر را بر او فراخ گرداند چهار صد ساله راه و همه پر از مشک و عنبر باشد و قبر عالم برزخست.

و هر که از ماه رجب بیست و هشت روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی میان او و آتش دوزخ هفت خندق حایل سازد و عرض هر خندقی مثل میان آسمان و زمین پانصد ساله راه باشد.

و هر که از ماه رجب بیست و نه روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد اگر چه عشار و تمقاچی باشد و اگر چه زنی باشد که با هفتاد زن فجور کرده باشد به طبقه «۱» بعد از آن که غرضش از روزه رضای الهی باشد و خلاصی از جهنم که حق سبحانه و تعالی همه را بیامرزد.

و هر که ماه رجب سی روز را روزه دارد منادی از آسمان ندا کند که ای بنده خدا حق سبحانه و تعالی گذشتها را آمرزید من بعد عمل را از سر گیر و حق سبحانه و تعالی عطا کند او را در هر بهشتی چهل هزار شهر از طلا در هر شهری چهل هزار هزار مائده از طلا بر هر خوانی چهل هزار کاسه و صحن در هر صحن و کاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام و شراب هر طعامی و شرابی رنگی علی حده در هر خانه چهل هزار هزار تخت از طلاـ طول هر تختی دو هزار گز در دو هزار ذرع، بر هر تختی حوری نشسته از زنان سفید روی گشاده چشمان یا سفیدی چشم در نهایت سفیدی، و سیاهی در نهایت

سیاهی و هر حوری سیصد هزار گیسو داشته باشد که خدمت هر گیسویی را هزار هزار کنیزک کنند که آن را به مشک و عنبر معطر سازند تا برسند بروزه داران ماه رجب و این ثواب از جهه کسی است که همه ماه را روزه داشته باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۴

گفتند ای پیغمبر خدا اگر کسی عاجز باشد از روزه رجب به سبب ضعف، یا مرضی داشته باشد یا زن پاک نباشد چه کند تا باین ثوابها برسند حضرت فرمودند که از جهه هر روز کرده نانی به درویشان بدهد بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که هر گاه هر روز این تصدق را بکند به آن ثوابها می رسد و بیشتر یعنی هر گاه پریشان باشد به درستی که اگر جمیع خلایق جمع شوند از اهل آسمانها و زمینها که حساب کنند مقدار ثواب آن را نمی توانند شمردن ده یک آن چه را می دهند از فضایل و درجات یعنی از جهه روزه و با عجز از آن درجات صدقه را.

پس عرض نمودند که یا رسول اللّٰه کسی که قدرت بر تصدق نداشته باشد چه کند تا باین ثوابها برسد حضرت فرمودند که هر روز صد مرتبه این تسبیح را می گوید تا سی روز تمام شود سبحان الا له الجلیل سبحان من لا ینبغی التّسبیح الّا له سبحان الاعزّ الاکرم سبحان من لبس العزّ و هو له اهل یعنی منزه خداوندی که از آن اعظم است که وصف او توان کرد و منزه خداوندی که سزاوار نیست تسبیح و تنزیه مگر او را چون غیر او به عیب امکان مبتلایند، منزه خداوندی

که از آن عزیزتر و کریمتر است که وصف توان نمود عزت و کرم او را، منزه خداوندی که عزت و بزرگی مخصوص ذات مقدس اوست و اوست که اهل عزتست.

و فضایل این ماه بسیار است شب اول او از جمله چهار شبی است که اخبار از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که مرا خوش می آید که در سالی چهار شب را از جهه حق سبحانه و تعالی عبادت کنند و آن شب اول رجب، و شب نیمه شعبان، و شب عید فطر، و شب عید اضحی است، و احادیث بسیار وارد شده است در فضیلت زیارت حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۵

حسین صلوات اللّٰه علیه در روز اول رجب و در شب نیمه آن، و در روز سیزدهم این ماه ولادت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه شد در کعبه معظمه، و در روز پانزدهم عقد سیده نساء العالمین فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما شد علی اشهر الروایات و عمل استفتاح در این روز است با روزه ایام البیض.

و شیخ طوسی رحمه اللّٰه ذکر کرده است که وفات ابراهیم فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در روز هجدهم این ماه شد و این روایت مخالفت دارد با آن که متواتر است که در آن روز کسوف شمس شد و کسوف در اواخر ماه می باشد، و در روز بیست و چهارم فتح خیبر شد بر دست حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و این نیز مخالفت دارد با حرمت قتال در شهر حرام مگر آن که چون یهود حرمت اشهر

حرم نمی داشتند رعایت آن با ایشان در کار نبود با آن که یهود نقض عهد کردند، و در روز بیست و پنجم وفات حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه است و منقولست که روزه آن روز کفاره گناهان دویست ساله است.

و در بیست و هفتم بعثت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله شد و اعمال آن شب و آن روز بسیار است رجوع به مصباح باید کرد و روزه آن روز مستحب است به استحباب مؤکد و از جمله چهار روزیست که روزه آن مستحب مؤکد است، چنانکه منقولست از اسحاق بن عبد اللّٰه عریضی که خلاف شد میان پدر و عموهای من در آن چهار روزی که مستحب مؤکد است در سال و همه سوار شدند و به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه رفتند که از آن حضرت سؤال کنند و عرض کردند که اختلافی شده است در میان ما حضرت فرمودند که بلی خلاف شما در چهار روز سال است همه گفتند که از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۶

به ملازمت آمده ایم پس حضرت فرمودند که آن روز هفدهم ربیع الاول است که ولادت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در آن روز شد، و روز بیست و هفتم ماه رجبست که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله در آن روز مبعوث شدند به رسالت و روز بیست و پنجم ذی القعده است که دحو ارض شد و زمین پهن و بزرگ شد و کشتی نوح در این روز بر جودی قرار گرفت و کسی که آن روز را روزه دارد کفاره هفتاد ساله

گناهان او باشد و روز هجدهم ذی الحجه است که روز غدیر است و روزیست که حضـرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه را به امـامت نصب کردنـد و هر که این روز را روزه دارد کفـاره شـصت ساله گناهان خواهد شد، و بروایتی دیگر از اسحاق منقول است در قوی کالصحیح قریب باین از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و کالصـحیح از حضـرت امـام صـادق علیه السـلام منقول است که هر که روز بیست و هفتم رجب را روزه دارد حق سـبحانه و تعـالی از جهه او روزه هفتاد ساله بنویسـد و مرویست که مسـتحب است زیارت حضـرت امام رضا در ماه رجب و مشـهور میان علمـاء شیعه آنست که مولـد نـبی هفـدهم ربیـع الاـول است و محمـد بن یعقوب کلینی رضـی اللّٰه عنه ذکر کرده است که در دوازدهم ربیـع الاـول است چنـانکه عـامه قایلنـد اگر هر دو روز را روزه بـدارد بهـتر است اگر چه اظهر هفـدهم است و روایت دوازدهم را از طرق اهل البیت سلام اللّٰه علیهم ندیده ام و کلینی نیز ذکر نکرده است.

و از حضـرت امام رضا صـلوات اللّٰه علیه منقولست که حق سـبحانه و تعالی مبعوث گردانید حضرت سید المرسلین را صلی اللّٰه علیه و آله در بیست و هفتم رجب کسـی که آن روز را روزه دارد حق سـبحانه و تعـالی بنویسـد در نـامه عمـل او روزه داشـتن شصت ماه را الحدیث

باب ثواب صوم شعبان

(روی ابو حمزه الثّمالیّ عن ابی جعفر صـلوات اللّٰه علیه قال من صام شعبان کان له طهورا من کلّ زلّه و وصمه و بادره و قال ابو حمزه فقلت

لأبی جعفر صلوات اللَّه علیه ما الوصمه قال الیمین فی المعصیه و لا نذر فی المعصیه قلت فما البادره قال الیمین عند الغضب و التوبه منها النّدم علیها) این بابی است در ثواب روزه ماه شعبان مرویست به اسانید متکثره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که ماه شعبان را روزه دارد آن روزه او را پاک گرداند از هر لغزشی که از او صادر شده باشد از گناهان و از هر عیبی و از هر تندی پس ابو حمزه گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللَّه علیه که وصمه در اینجا چه چیز است حضرت فرمودند که وصمه قسم یاد کردنست در معصیت و حال آن که نذر در معصیت نمی باشد و صحیح نیست و در کافی و النذر است و در باقی کتب مثل متن است.

عرض نمودم که بادره کدام است فرمودند قسم یاد کردن است نزد غضب و توبه از آن پشیمانی است بر آن چون غالب اوقات در وقت غضب بی شعور یا بی اختیار می شود و توبه به اعتبار مقدمات آنست که خود را ضبط ننموده است با آن که مقدور است او را که خود را ضبط نماید، و قسم نزد غضب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۸

وقتی بد است که قسم یاد کند که کار خوب را نکند یا کار بد را بکند و ممکن است که به اعتبار آن بد باشد که تعظیم الهی نکرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که خداوند خود را در معرض قسمهای خود درمیاورید چنانکه مدار بر لا و اللَّه و بلی و اللَّه بی قصد.

و تفسیر دیگر

آیه آنست که قسم را مانع مسازید از کردن خوبیها و بهر دو معنی روایات وارد شده است و خواهد آمد و استبعادی ندارد که هر دو مراد الهی باشد چنانکه این حدیث نیز متضمن هر دو حکم است یکی یمین در معصیت است به آن که قسم یاد کند که زنا کند یا نماز نکند، یا شرط آن معصیت باشد به آن که اگر شراب بخورم به شکرانه آن یک ماه روزه بگیرم یا اگر ترک نماز کنم به شکرانه آن روزه بگیرم و تفصیل همه خواهد آمد و بنا بر نسخه متن مراد اینست که نذر معصیت منعقد نمی شود و با آن که منعقد نمی شود عصیان کرده است به استخفاف الهی و شرع و بنا بر نسخه کافی یمین و نذر معصیت هر دو گناهند و روزه شعبان کفاره آنست و بنا بر نسخه اصل إطلاق یمین بر نذر شده است چنانکه خواهد آمد اخبار دیگر باین نحو و جمعی استدلال کرده اند باین اخبار بر آن که در نذر شرط است که پدر رخصت بدهد چنانکه در یمین شرط است به احادیث صحیحه و جواب آنست که ظاهر آنست که اطلاق بر سبیل مجاز باشد و مجاز مطرد نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی الحسن بن محبوب عن عبد اللّٰه بن مرحوم الازدیّ قال سمعت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول من صام اوّل یوم من شعبان وجبت له الجنّه البتّه و من صام یومین نظر اللّٰه الیه فی کلّ یوم و لیله فی دار الدّنیا و دام نظره الیه فی الجنّه و من صام ثلاثه ایّام زار اللّٰه فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶،

عرشه من جنّته فی کلّ یوم قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللَّه عنه زیاره اللَّه زیاره أنبیائه و حججه صلوات اللَّه علیهم من زارهم فقد زار اللَّه کما انّ من اطاعهم فقد اطاع اللَّه و من عصاهم فقد عصی اللَّه و من بایعهم فقد بایع اللَّه عزّ و جلّ و لیس ذلک علی ما یتاوّله المشبّهه تعالی اللَّه عمّا یقولون علوا کبیرا) و کالصحیح منقولست از عبد اللَّه که از قبیله ازد است و انصار از آن قبیله اند گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه می فرمودند که هر که روز اول شعبان را روزه دارد بهشت او را واجب شود قطعا، و هر که دو روز را روزه دارد حق سبحانه و تعالی در هر شبانه روزی یک نظر رحمت به جانب او اندازد به آن که یک دعای او را مستجاب گرداند یا یک نماز او را قبول کند مثلا و در بهشت همیشه منظور نظر رحمت الهی باشد بالطاف متوالیه متواتره و هر که سه روز را روزه دارد هر روز در آن بهشتی که می باشد زیارت حق سبحانه و تعالی کند در عرش او و صدوق تاویل می کند که حق سبحانه و تعالی جسم نیست که مکانی داشته باشد که او را زیارت توان کرد و زیارت حق سبحانه و تعالی زیارت پیغمبران و ائمه معصومین است صلوات اللَّه علیهم که هر که زیارت ایشان کند چنانست که خدا را زیارت کرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خدا کرده است، و هر که عصیان ایشان کند عصیان خدا کرده

است و هر که با ایشان بیعت کند چنان است که با حق سبحانه و تعالی بیعت کرده است و این ظاهر است در محاورات عرب و عجم که هر که مخالفت نایب پادشاهی کند مخالفت پادشاه کرده است پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۰

کسی که بر خلاف این ظاهر حمل کند تاویل کرده خواهد بود چنانکه مشبهه می کنند که حق سبحانه و تعالی را شبیه به اجسام کثیفه یا لطیفه کرده اند و حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است و از آن بلند مرتبه تر است به بلندی بزرگ که وصف آن توان کرد

نه بلندیش هست ز افزونی ذات او بر ز چندی و چونی

پاک از آنها که غافلان گفتند پاکتر ز آن چه عاقلان گفتند

و همین مضمون در تاویل منقول است از ابو الصّلت هروی از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما و پیشتر نیز مذکور شد.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه صوم شهر شعبان و شهر رمضان شهرین متتابعین توبه من اللّه و اللّه) و در بعضی از نسخ توبه و اللّه من اللّه و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که روزه ماه شعبان و ماه رمضان که پی در پی واقع سازند بمنزله توبه ایست که حق سبحانه و تعالی کرامت کرده باشد و قبول نموده باشد و قسم یاد فرمودند بر این معنی، و لفظ شهرین در کافی و ثواب الاعمال نیست و نبودن بهتر است و احادیث بر این مضمون بسیار است و این یک نحو استنباطی است که ائمه هدی صلوات اللّه علیهم فرموده اند که حق سبحانه و تعالی در کفاره قتل خطا

فرموده است که کسی که بنده نداشته باشد دو ماه پی در پی روزه بدارد که این دو ماه توبه اوست پس هر دو ماهی چنین باشد یا خصوص این دو ماه نیز از آیه مراد باشد و استنباطی که مراد الهی را دانند خوب است.

(و روی عمرو بن خالد عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یصوم شعبان و شهر رمضان یصلهما و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۱

ینهی النّاس ان یصلوهما و کان یقول هما شهر اللّه و هما کفّاره لما قبلهما و ما بعدهما من الذّنوب. قوله صلوات اللّه علیه و ینهی النّاس ان یصلوهما، هو علی الانکار و الحکایه لا علی الاخبار کانّه یقول کان یصلهما و ینهی النّاس ان یصلوهما فمن شاء وصل و من شاء فصل) و منقول است در موثق از عمرو که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله ماه شعبان را وصل می فرمودند با ماه رمضان و مردمان را نهی می فرمودند از وصل کردن و می فرمودند که این هر دو ماه حق سبحانه و تعالی است و هر دو کفاره گناهان گذشته و آینده اند. صدوق ذکر کرده است که آن که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرموده اند که حضرت نهی می فرمودند مردمان را از وصل کردن بر سبیل انکار است، و حکایت قول سنّیان است که ایشان می گویند که حضرت روزه وصال می داشتند و نهی می فرمودند مردمان را از روزه وصال و در اینجا نیز وصال است که وصل کنند شعبان را بر رمضان پس گویا حضرت می فرمایند

که چون شود که خود وصل فرمایند و مردمان را نهی کنند از وصل بلکه چنین نیست هر که خواهد وصل کند هر که خواهد فصل کند و آن وصالی که حضرت مخصوص خود گردانیده است معنی دیگر است، و مؤید قول صدوق تتمه کلام حضرتست که می فرماید این دو ماه کفاره اند و دو ماه کفاره متتابع می باشند و اظهر آنست که این کلام بر سبیل تقیه وارد شده است که شیعیان معنی انکار بفهمند با قرینه ما بعد و مذهب اهل بیت ظاهر بوده است در وصل چنانکه مذهب عامه ظاهر است بر فصل، و بنا بر این عبارت آخر صدوق بی وجه است که هر که خواهد وصل کند الخ بلکه وصل می باید کرد و از جهه متابعت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۲

سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و مخالفت اعدای ایشان که اعادی حقند در همه جا و مؤید اینست حدیث کالصحیح سلیمان که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چه می فرمایید در شخصی که روزه دارد شعبان و ماه رمضان را حضرت فرمودند که این دو ماه است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که دو ماه پی در پی بمنزله توبه است که حق سبحانه و تعالی بنده را عطا فرماید عرض نمودم که پس بنا بر این فصل نکند حضرت فرمودند که هر گاه شب افطار کند فاصله شده است و آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که وصال نیست در روزه این معنی دارد که دو روز پی در پی روزه نگیرد که شب افطار نکند

و مع هذا سنّت است که ترک محور نکند تا وصال نشود.

(و تصدیق ذلک ما رواه زرعه عن المفضّل عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال کان ابی صلوات اللَّه علیه یفصل ما بین شعبان و رمضان بیوم و کان علیّ بن الحسین صلوات اللَّه علیهما یصل ما بینهما و یقول صوم شهرین متتابعین توبه من اللَّه و قد صامه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله و وصله بشهر رمضان و صامه و فصل بینهما و لم یصمه کلّه فی جمیع سنته الّا انّ اکثر صیامه کان فیه و کنّ نساء النّبیّ صلّی اللَّه علیه و اله اذا کان علیهنّ صیام اخّرن ذلک إلی شعبان کراهه ان یمنعن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله حاجته و اذا کان شعبان صمن و صام معهنّ و کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله یقول شعبان شهری) و چون صدوق گفت مخیر است میان فصل و وصل می گوید که تصدیق آن سخن می کند روایت موثق زرعه از مفضل که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۳

صلوات اللَّه علیه فرمودند که پدرم صلوات اللَّه علیه فاصله می فرمودند میان شعبان و رمضان به یک روز و حضرت سید الساجدین صلوات اللَّه علیه وصل می فرمودند و می فرمودند که دو ماه پی در پی توبه است از حق سبحانه و تعالی و کفاره گناهانست تا اینجا حدیث مفضل است و تقیه از حدیث ظاهر است، و چون حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه معتبر بود در زمان بنی امیّه و مسأله خوردن یوم الشک شایع بود حضرت تقیّه افطار می فرمودند چنانکه خواهد آمد.

و صدوق می گوید که

حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله گاه بود که ماه شعبان را تمام می گرفتند و متصل می گردانید بماه رمضان و گاه بود که فاصله می فرمودند و یوم الشک را می خوردند و هم چنین نبود که آن حضرت همیشه کل شعبان را روزه دارند در همه سالی و لیکن اکثر روزه آن حضرت در ماه شعبان بود و چنین بود که اگر بر زنان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روزه قضائی بود تا خبر می کردند و بماه شعبان می انداختند که مبادا حضرت اراده نزدیکی فرمایند و روزه مانع باشد اراده آن حضرت را و چون در ماه شعبان حضرت روزه می گرفتند زنان نیز با آن حضرت روزه قضا را می گرفتند و همیشه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می فرمودند که شعبان ماه من است.

و آن چه صدوق ذکر کرده است از حکایات زنان در صحیح و حسن کالصحیح از حضرت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است و آن چه ذکر کرده است که اکثر صوم آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله در شعبان بود در موثق کالصحیح از یونس بن یعقوب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و گفتم فدای تو گردم آیا هیچ یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۴

از پدران بزرگوار تو روزه شعبان را می گرفته اند حضرت فرمودند که بهترین پدران من حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بودند و اکثر روزه آن حضرت در شعبان بود و از این حدیث ظاهر نمی شود که وصل می فرمودند یا فصل و کل را می گرفتند یا بعض بلکه

در کل اظهر است.

و صدوق احادیث بسیار از عامه روایت کرده است ردا علیهم که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله کل را می گرفتند و وصل می کردند و هم چنین از خاصه، و در هیچ حدیثی نیست آن چه در اینجا ذکر کرده است که گاهی فصل می کردند و گاهی وصل مگر حکایتی حدیثی که کلینی رضی اللّٰه عنه ذکر کرده است بعد از احادیث صحیحه که حضرت سید المرسلین شعبان را روزه می داشتند، و اما آن چه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیده اند از روزه شعبان و حضرت فرموده اند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روزه شعبان را نگرفتند و هیچ یک از آبای من نگرفته است از این جهت فرموده اند که قومی را که آن خطابیه بودند اعتقاد این بود که روزه شعبان فرض است مثل روزه ماه رمضان و اگر کسی افطار کند آن را کفاره می باید داد مثل ماه رمضان پس عالم صلوات اللّٰه که نفی فرموده اند که نگرفته اند نفی وجوب آن فرموده اند یعنی بعنوان وجوب نگرفته اند تا تکذیب قول آن جماعت کنند و شیخ رحمه اللّٰه علیه نیز چنین ذکر کرده است و گفته است که آن جماعت اتباع ابو الخطاب بودند و احادیث بسیار وارد است که آن حضرت روزه شعبان و سه روز هر ماه را مداومت می فرمودند تا دو برابر فریضه باشد و بر این حال از دنیا رفتند و دور نیست که غرض صدوق از این گفتگو رد مذهب خطابیه باشد.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من صام ثلاثه ایّام من اخر شعبان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۵

و وصلها بشهر رمضان کتب

اللَّه له صوم شـهرين متتابعين) و از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقولست كه هر كه سه روز آخر ماه شعبان روزه دارد و وصل كنـد آن را بمـاه رمضـان بنويسـد حق سـبحانه و تعالى از جهه او روزه دو ماه پى در پى چون سه روز بمنزله سـى روز است، و منقـول است در قـوى از عبـاس بن هلالـ كه شـنيدم از حضـرت ابى الحسن على بن موسـى الرضـا صـلوات اللَّه عليهمـا كه مى فرمودنـد كه هر كه از مـاه شـعبان يـك روز روزه دارد از جهه ثواب الهى داخل بهشت شود و هر كه در هر روز از ماه شـعبان هفتاد مرتبه استغفار كند حق سبحانه و تعالى او را حشر كند با حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله و واجب شود از جهه او كرامت الهى، و هر كه در ماه شـعبان تصـدق كنـد اگر چه نصف خرما باشـد حق سـبحانه و تعالى بـدن او را بر آتش دوزخ حرام كنـد و هر كه سه روز از آخر شـعبان روزه دارد و وصل كنـد بر روزه ماه رمضان بنويسـد حق سـبحانه و تعالى از جهه او روزه دو ماه پى در پى.

(و روى حريز عن زراره قال قلت لأبى جعفر صلوات اللَّه عليه ما تقول فى ليله النّصف من شعبان قال يغفر اللَّه عزّ و جلّ فيها من خلقه لأكثر من عدد شـعر معزى كلب و ينزّل اللَّه عزّ و جلّ ملائكته إلى السّـماء الدّنيا و إلى الارض بمكه) و به اسانيد صـحيحه منقول است از حريز از زراره كه گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه

که چه می فرمایید در شب نیمه شعبان حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی می آمرزد در این شب از خلایق زیاده از موی بزهای قبیله کلب که ایشان بز بسیار داشتند و حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۶

فرشتگان خود را می فرستد به آسمان اول و به زمین مکه و ظاهرا می فرستد که دعا کنند از جهه عبادت کنندگان در این شب، یا آن که آمدن ایشان به جانب زمین سبب خیر و برکت زمین است، یا از جهت آن که به اهل زمین مباهات فرماید با فرشتگان و اللّٰه تعالی یعلم و احادیث در فضیلت این شب که شب ولادت حضرت صاحب الامر است و نمازهای این شب و عبادات این شب و احیاء این شب بسیار است و در مصباح کبیر و اقبال ابن طاوس مذکور است.

(و قد اخرجت ما رویته فی هذا المعنی فی کتاب فضائل شعبان) و بتحقیق که بیرون آورده ام از کتب اصول معتبره و درج کرده ام در کتاب جدائی که تالیف کرده ام در فضایل شعبان از این باب اخبار بسیار و منقول است در صحیح از عبد اللّٰه بن فضل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که روزه ماه شعبان ذخیره ایست از جهه بنده در روز قیامت و هر بنده از بندگان حق سبحانه و تعالی که بسیار بگیرد روزه شعبان را حق سبحانه و تعالی امر معاش او را اصلاح فرماید و کفایت فرماید از جهه او شر دشمنان او را و کمترین چیزی که از جهه روزه داران ماه شعبان است آنست که بهشت از جهه ایشان واجب می شود.

و منقول است از حضرات

ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم که حضرت سید الأنبیاء صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که شعبان ماه من است هر که یک روز از ماه من روزه دارد من شفیع او خواهم بود در روز قیامت و هر که دو روز از ماه من روزه دارد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد و هر که سه روز از ماه من روزه دارد به او گویند که عمل را از سر گیر که گذشته را بخشیدند.

و در صحیح و صحیح و موثق کالصحیح و حسن کالصحیح منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۷

حلبی و سماه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند که آیا هیچ یک از پدران بزرگوار شما روزه شعبان را گرفته است حضرت فرمودند که بهترین پدران من حضرت سید المرسلین اند صلی اللَّه علیه و آله و آن حضرت می گرفتند، و صدوق در ثواب الاعمال و امالی حدیث طولانی مثل حدیث رجب روایت کرده است از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله که هر که یک روز روزه بدارد ثوابش اینست تا به سی روز و از اخبار متواتره ظاهر می شود که فضیلت شعبان بیشتر از فضیلت رجبست.

باب فضل شهر رمضان و ثواب صیامه

اشاره

این بابی است در بیان فضایل ماه مبارک رمضان و در ثواب روزه ماه رمضان و آن از حد حصر بیرون است و ثواب مطلق را دارد با زیادتیها که در خصوص آن وارد شده است.

[خطبه پیامبر قبل از رمضان]

(روی الحسن بن محبوب عن ابی ایّوب عن ابی الورد عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال خطب رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله النّاس فی آخر جمعه من شعبان فحمد اللَّه و اثنی علیه ثمّ قال أیّها النّاس انّه قد اظلّکم شهر فیه لیله خیر من الف شهر و هو شهر رمضان فرض اللَّه صیامه و جعل قیام لیله فیه بتطوّع صلاه کمن تطوّع بصلوه سبعین لیله فیما سواه من الشّهور و جعل لمن تطوّع فیه بخصله من خصال الخیر و البرّ کاجر من ادّی فریضه من فرائض اللَّه و من ادّی فریضه من فرائض اللَّه کان کمن ادّی سبعین فریضه فیما سواه من الشّهور و هو شهر الصّبر و انّ الصّبر ثوابه الجنّه و هو شهر المواساه و هو شهر یزید اللَّه فیه فی رزق المؤمن، و من فطّر فیه مؤمنا صائما کان له بذلک عند اللَّه عتق رقبه و مغفره لذنوبه فیما مضی فقیل له یا رسول اللَّه لیس کلّنا یقدر علی ان یفطّر صائما فقال انّ اللَّه تبارک و تعالی کریم یعطی هذا الثّواب منکم لمن لم یقدر الا علی مذقه من لبن یفطّر بها صائما او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۹

شربه من ماء عذب او تمیرات لا یقدر علی اکثر من ذلک و من خفّف فیه عن مملوکه خفّف اللَّه عزّ و جلّ علیه حسابه و هو شهر أوّله رحمه و وسطه مغفره و

اخره اجابه و العتق من النّار و لا غنی بکم فیه عن اربع خصال خصلتین ترضون اللّٰه بهما و خصلتین لا غنی بکم عنهما فامّا اللّتان ترضون اللّٰه بهما فشهاده ان لا اله الّا اللّٰه و انّی رسول اللّٰه و امّا اللّتان لا غنی بکم عنهما فتسئلون اللّٰه فیه حوائجکم و الجنّه و تسالون اللّٰه فیه العافیه و تتعوّذون به من النّار) و در حسن کالصحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در جمعه آخر ماه شعبان خطبه فرمودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و بعد از آن فرمودند که ای گروه مردمان بتحقیق که سایه بر سر شما انداخته است یعنی نزدیک شده است که بیاید به نزد شما ماهی که در آن شبی است که بهتر است آن شب از هزار ماه یعنی عبادت آن شب بهتر است از عبادت هزار ماهی که شب قدر نداشته باشد و آن ماه رمضان است که حق سبحانه و تعالی روزه آن را واجب گردانیده است و مقرر فرموده است که اگر کسی شبی از آن را به نماز نافله بسر آورد چنان است که در ماههای دیگر هفتاد شب به نافله بسر آورده باشد.

مقرر فرموده است که هر که در این ماه عمل خیری و نیکی بکند سنت چنان باشد که در ماههای دیگر واجبی از واجبات الهی به جا آورد، و هر که فریضه از فرایض الهی را به جا آورد چنان باشد که هفتاد فریضه را به جا آورده باشد، و این ماه صبر است که

نفس را از مشتهیات او باز می دارند و ثواب صبر بهشت است، و این ماهی است که می باید اغنیا بحال فقرا باز رسند که ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۰

مثل خود کنند که محتاج به کسی نباشند، و این ماهی است که حق سبحانه و تعالی در این ماه روزی مؤمنان را زیاده می کند و هر که مؤمنی روزه دار را افطار فرماید چنانست نزد حق سبحانه و تعالی که بنده آزاد کرده باشد و گناهان گذشته او را می آمرزند.

پس عرض نمودند که یا رسول اللّٰه همه را قدرت نیست که شخصی را افطار فرمایند که او را سیر کنند حضرت فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی کریمست و این ثواب را می دهد به کسی که قدرت نداشته باشد مگر بر دهن چشی از شیر خالص یا شیر مخلوط به آب یا شربتی از آب شیرین یا چند دانه خرما که قدرت بر بیشتر از این نداشته باشد، و هر که در این ماه بار بندگان خود را سبک گرداند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت حساب او را آسان گرداند و این ماهی است که اول او رحمت است یعنی دهه اول، و میان آن آمرزش گناهانست، و آخرش اجابت دعاهاست، و آزادی از آتش دوزخ و ناچار است شما را از چهار چیز که بدو چیز از آن خداوند خود را خوشنود گردانید، و دو چیز دیگر ضرور است شما را اما آن دو چیزی که خدا را خوشنود می گردانید شهادتین است که این دو کلمه را بسیار بگوئید یا اعتقادات خود را درست کنید تا روزه فایده داشته باشد

و آن گواهی است، و اعتقاد یقین به وحدانیت الهی، و اعتقاد به پیغمبری من و به آن چه من آن را آورده ام و عمده آن امامت ائمه معصومین است صلوات اللّٰه علیهم و اعتقاد به حشر و نشر و ثواب و عقاب در بهشت و دوزخ و اما آن چه ضرور است یکی آن که از حق سبحانه و تعالی حاجات خود را به دعا طلب نمایید و بهشت را بطلبید، و دویم دعا کنید عافیت دنیا را از بلاها و مصایب و پناه برید به خداوند خود از عذاب او در

آخرت و این دو دعا مشتمل است بر جمیع مطالب دنیوی و اخروی و إن شاء اللّٰه تعالی از قرآن نیز ظاهر خواهد شد.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله لمّا حضر شهر رمضان و ذلک فی ثلث بقین من شعبان لبلال ناد فی النّاس فجمع النّاس ثمّ صعد المنبر فحمد اللّٰه و اثنی علیه ثمّ قال أیّها النّاس انّ هذا الشّهر قد حضرکم و هو سیّد الشّهور فیه لیله خیر من الف شهر تغلق فیه ابواب النّار و تفتح فیه ابواب الجنان فمن ادرکه فلم یغفر له فابعده اللّٰه و من ادرک والدیه فلم یغفر له فابعده اللّٰه و من ذکرت عنده فلم یصلّ علیّ فلم یغفر له فابعده اللّٰه) و کالصحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که چون نزدیک شد که حاضر شود ماه رمضان و آن وقتی بود که سه شب از ماه شعبان مانده بود حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به بلال مؤذن فرمودند که

بانگ کن تا مردمان حاضر شوند و ظاهرا این بانکی است که در بازارها می گشته اند و می گفته اند که الصّلاه جامعه یعنی همه حاضر شوید که کاری هست با شما و چون وقت نماز شود نماز به جماعت نیز خواهید کرد چنانکه از بعضی اخبار ظاهر می شود و ممکن است که نداء حضور مسجد باشد و بس چنانکه ظاهر عبارتست پس چون بلال ندا کرد و مردمان حاضر شدند حضرت بر منبر فرمودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و بعد از آن فرمودند که ای مردمان به درستی که این ماه رمضان نزدیک شده است و آن بهترین ماههاست، در آن شبی است که بهتر از هزار ماه است درهای دوزخ در آن بسته می شود و درهای بهشت در آن گشاده می شود پس کسی که این ماه را دریابد و چنان نکند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۲

آمرزیده شود به سبب ترک معاصی و فعل طاعات خصوصا روزه پس حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود دور گرداند یعنی لعنت خدا بر او باد، و هر که دریابد پدر یا مادر یا هر دو را و چنان نکند در بر و احسان و خدمت ایشان که آمرزیده شود پس دور باد از رحمت خدا، و هر که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من و آل من نفرستد که آمرزیده شود پس حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود دور کناد یعنی لعنت بر او باد. و این مضمون در ترک صلوات بر آن حضرت متواتر است از طرق خاصه و عامه و بحسب ظاهر دلالت می کند بر

وجوب صلوات بر آن حضرت هر وقت که مذکور شود خواه به نام باشد یا به لقب یا به ضمیر چنانکه جمعی قایل شده اند بوجوب و بر والدین و صلوات که در این حدیث وارد است و ظاهر خصوصیتی بماه رمضان ندارد چنانکه ظاهر لفظ است و ممکن است که در خصوص این ماه باشد به قرینه مقام، و شکی نیست که همیشه هر دو مطلوبند و لیکن چون اهتمام به آن ماه بیشتر است شاید باین اعتبار مقصود همین ماه باشد و بستن درهای جهنم و گشودن درهای بهشت که ظاهرشان مراد باشد اگر مثلا کسی در این ماه بمیرد به بهشت رود هر چند مستحق جهنم شده باشد در غیر کافر، و در کفار در این ماه ایشان را عذاب نکنند.

و محتمل است که مراد این باشد که چون روزه حقیقی آنست که جمیع اعضاء و جوارح از مخالفت الهی باز ایستد و به طاعت و عبادت مشغول باشند پس گویا که درهای دوزخ بسته شده است و درهای بهشت گشوده است، یا آن که چون به سبب روزه قوای شهوانی و غضبی ضعیف می شوند و درهای جهنم عبارت از اعضاء سبعه که آن چشم و گوش و زبان و بطن فرج است بنا بر تعدد چشم و گوش یا دست و پا نیز ممنوع می شوند و خواهشها کم می شود بسته

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۳

می شود و همین اعضاء را مشغول عبادت می دارد با دل بحسب نیات خالصه و صبر و شکر و رضا درهای بهشت گشوده می شود، و منع جمعی نیست که همه مراد باشند و همین معانی مراد باشند، از احادیث بسیار

که در صوم رجب و شعبان وارد شده است که هر که هفت روز آن را روزه دارد هفت در دوزخ بسته می شود و هر که هشت روز آن را روزه دارد و توفیقات عبادات و طاعات او زیاده شود و گاه باشد که خصوص این مقدار نیز سبب شود سیما هر گاه متوالی واقع شود و چون این معنی را به تجربه یافته ام جرات بر این احتمال می کنم و ظواهر را نیز بحال خود می گذارم با آن که بر سبیل احتمال ضرر ندارد و چون جزم نمی کنم و لیکن مهما أمکن اگر این راه باز نشود بهتر است چنانکه بسیاری از عامه کرده اند به سبب استنباطات علل احکام الهی بر سبیل جزم و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی جابر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله اذا نظر إلی هلال شهر رمضان استقبل القبله بوجهه ثمّ قال اللّٰهمّ أهلّه علینا بالأمن و الایمان و السّلامه و الاسلام و العافیه المجلّله و الرّزق الواسع و دفع الاسقام و تلاوه القرآن و العون علی الصّلاه و الصّیام اللّٰهمّ سلّمنا لشهر رمضان و سلّمه لنا و تسلّمه منّا حتّی یقضی شهر رمضان و قد غفرت لنا ثمّ یقبل بوجهه علی النّاس فیقول یا معشر النّاس اذا طلع هلال شهر رمضان غلّت مرده الشّیاطین و فتحت ابواب السّماء و ابواب الجنان و ابواب الرّحمه و غلّقت ابواب النّار و استجیب الدّعاء و کان للّٰه تبارك و تعالی عند کلّ فطر عتقاء یعتقهم من النّار و ینادی مناد کلّ لیله هل من سائل هل من مستغفر اللّٰهمّ اعط کلّ منفق خلفا و

اعط كلّ ممسك تلفا حتّى اذا طلع هلال

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۰۴

شوّال نودى المؤمنون ان اغدوا إلى جوائزكم فهو يوم الجائزه ثمّ قال ابو جعفر صلوات اللّه عليه اما و الّذى نفسى بيده ما هى بجائزه الدّنانير و الدّراهم) و كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه كه داب حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله اين بود كه چون نظر بماه نو ماه رمضان مى كردند روى خود را به جانب قبله مى كردند و در اين دعا چون خطابى به هلال نشده است اشاره به آن نيست بخلاف آن چه خواهد آمد و اين دعا را مى خواندند كه ترجمه اش اينست كه خداوندا اين ماه را بر ما نو كن با ايمنى از شرّ اشرار يا ايمنى از معاصى كه سبب عذاب تست و ايمان كامل، و با سلامتى بدن خود و اتباع خود، و يا سلامتى از مكروهاتى كه سبب دوريست از قرب تو، و با اسلام كه انقياد است طاعات و عبادات ترا، و با عافيتى كه فرا گرفته باشد جميع اعضا را از آفات و عاهات و از مخالفتها كه هيچ عضوى از اعضا كارى از ايشان صادر نشود كه خلاف رضاى تو باشد و با روزى فراخ و دفع بيماريهاى ظاهر و باطن، و مقرون باشد اين ماه به تلاوت قرآن مجيد و با اعانت تو بر نماز و روزه.

خداوندا به سلامت دار ما را از جهه ماه رمضان كه روزه را بداريم و عبادت ترا به جا آوريم، و سلامت دار ماه را از براى ما كه اشتباهى نشود در اوّل و آخر آن و قبول كن

از مـا این مـاه را یعنی عبـادات و طاعـاتی را که در این ماه به جا می آوریم تا آن که چون این ماه بسـر آیـد ما از گناهان بـدر آمده باشـیم و همه را آمرزیده باشی و بلفظ جمع فرموده اند که همه مؤمنان مقصود باشند پس چون دعا را می خواندند رو به مردمان می کردند و می فرمودند که ای یجمع خلایق چون نو شود هلال ماه رمضان غل می کنند متمردان شیاطین را که رؤسا و بزرگان ایشان باشند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۵

شیاطین متمرده را که مراد همه باشـند که از اطاعت الهی گردنکشـی می کنند و بنا بر این فسوقی که از بندگان صادر می شود به سبب نفوس اماره خواهد بود، یا آن که به سبب صوم راه شیطان بر بندگان تنگ می شود پس گویا ایشان را غل کرده اند و درهای آسمان رحمت الهی گشوده می شود و درهای بهشت گشوده می شود و درهای رحمت باز می شود به سبب طاعات و عبـادات و رفع موانع، و درهـای دوزخ بسـته می شود چنـانکه در حـدیث سـابق مـذکور شـد و دعاها مسـتجاب می شود و حق سبحانه و تعالی در هر وقت افطاری چندین هزار کسرا از آتش دوزخ آزاد می کنند.

و هر شب از اول شب تـا به آخر شب منـادی از جـانب حضـرت رب العزه نـدا می کننـد که آیـا سایلی هست تا حاجتش را بر آوریم آیا کسی هست که طلب مغفرت کند تا او را بیامرزیم خداوندا هر که در راه تو چیزی صرف نماید او را عوض کرامت کن در دنیا و عقبی و هر که امساک کند او را تلف کن و یا مالش را ضایع گردان

یا هر دو تا، چون طالع می شود ماه شوال ندا می رسد به مؤمنان در شب عید که فردا صباحی تا چاشت یا چاشنی بیایید به صحرا که عید بها و جایزهای خود را بگیرند که فردا روز جایزه است و بار عام است که همه را بار داده اند پس حضرت امام محمد باقر فرمودند که بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که جایزه اشرفی و شاهی نیست که بسیارش اندکی است بلکه جایزه مغفرت و رحمت است که اندکش بسیار است که در اخبار وارد شده است ممکن است که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله همه را فرموده باشند در یک خطبه و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم در هر مجلسی بحسب اقتضای مقام بعضی از آن را فرموده باشند مانند زیادتی و کمی احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۶

معراج یا آن که در چند سال یا یک سال در چند روز هر روز یکی از اینها را فرموده باشند.

[لیله القدر]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله لمّا انصرف من عرفات و سار إلی منی دخل المسجد فاجتمع الیه النّاس یسألونه عن لیله القدر فقام خطیبا فقال بعد الثّناء علی اللّه تعالی امّا بعد فانّکم سألتمونی عن لیله القدر و لم اطوها عنکم لأنّی لم اکن بها عالما اعلموا أیّها النّاس انّه من ورد علیه شهر رمضان و هو صحیح سویّ فصام نهاره و قام وردا من لیله و واظب علی صلاته و هجر إلی جمعته و غدا إلی عیده فقد ادرک لیله القدر و فاز بجائزه الرّبّ عزّ و

جلّ و قال ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فازوا و اللَّه بجوائز لیست کجوائز العباد) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله از عرفات برگشتند و داخل منا شدند و در مسجد خیف رفتند مردمان جمع شدند و از آن حضرت سؤال می کردند از شب قدر پس حضرت ایستادند و خطبه مشتمل بر حمد و ثنای الهی کردند و بعد از آن فرمودند که اما بعد از حمد و ثنا پس به درستی که شما از من سؤال کردید از شب قدر و من از شما مخفی نمی دارم به سبب آن که نمی دانم یعنی عالمم و لیکن مصلحتها هست که ظاهر نکنم، یا آن که من چیزی را که می دانم از شما مخفی نمی کنم اما این را نمی دانم و معنی اول اظهر است چنانکه خواهد آمد که ملائکه و روح در شب قدر به نزد آن حضرت می آیند چون دانا نباشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۷

ای مردمان بدانید که هر که ماه رمضان بر او داخل شود و او بیمار نباشد و تن درست باشد و روزهای آن را روزه دارد و بعضی از شبهای آن را به عبادت الهی برخیزد و نمازهای آن را در اوایل اوقات به جا آورد و در هوای گرم به نماز جمعه اش حاضر شود و صباح عید به مصلّی برود و نماز عید را به جا آورد بتحقیق که ادراک کرده است شب قدر را چون هر شب به نماز برخاسته است اگر چه تمام را در نیافته است اما مداومت

بر این اعمال سبب آنست که حق سبحانه و تعالی نکرده او را کرده حساب می فرماید، و در می یابد جایزه پروردگار خود را تعالی شانه پس زراره گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که فایز و بهره مند می شوند و اللّٰه به بهرهایی که نه از قبیل بهرهای مردمان باشد یعنی همین سبب نفعهای دنیوی نیست بلکه نفعهای اخروی دائمی را خواهند یافت.

[اثر روزه رمضان]

(و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه لجابر یا جابر من دخل علیه شهر رمضان فصام نهاره و قام وردا من لیله و حفظ فرجه و لسانه و غضّ بصره و کفّ اذاه خرج من الذّنوب کیوم ولدته أمّه قال جابر قلت له جعلت فداك ما احسن هذا من حدیث قال ما اشدّ هذا من شرط) و کالصحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه به جابر جعفی فرمودند که ای جابر هر که ماه رمضان داخل شود بر او و روزش را روزه دارد و بعضی از شبش را به عبادت الهی برخیزد و حفظ کند فرجش را از معاصی در کل ماه حتی در شبها و زبانش را از هر چه بد باشد و چشم خود را به پوشاند از آن چه نظر به آن نباید کرد و چنان کند که آزار او به کسی نرسد بیرون رود

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۸

از گناهان مانند روزی که از مادر متولد شده است جابر گفت فدای تو گردم چه خوب حدیثی است حضرت فرمودند که چه مشکلست این شرطها، و قریب باین است آن چه کلینی و شیخ و صدوق نیز روایت کرده اند از جابر جعفی

از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به جابر بن عبد اللّٰه انصاری فرمودند و در فقه رضوی نیز قریب بهر دو است به اعتبار آن که از رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده است باین عبارت و عبارت متن مخالفت دارد با عبارت کتب و ظاهر آنست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه به جابر جعفی نیز فرموده باشند چنانکه حضرت سید المرسلین به جابر انصاری فرموده اند و احتمال بعیدی هست که از حدیث چیزی افتاده باشد و نقل بالمعنی شده باشد چون تتبع کرده ام اکثر احادیثی که در فضایل نقل کرده است بهمان سند و متن در ثواب الاعمال نقل کرده است و اکثر موافق است با کافی و در ثواب الاعمال دو قال دارد که ممکن است یکی از آن راجع به رسول اللّٰه باشد و علی ای حال معنی مختلف نیست.

(و قال علی صلوات اللّٰه علیه لمّا حضر شهر رمضان قام رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله فحمد اللّٰه و اثنی علیه ثمّ قال أیّها النّاس کفاکم اللّٰه عدوّکم من الجنّ و الانس و قال ادعونی استجب لکم و وعدکم الاجابه الا و قد و کلّ اللّٰه عزّ و جلّ بکلّ شیطان مرید سبعه من ملائکته فلیس بمحلول حتّی ینقضی شهرکم هذا الا ـ و ابواب السّماء مفتّحه من اوّل لیله منه الا ـ و الدّعاء فیه مقبول) و در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون ماه رمضان حاضر شد به آن که داخل شد یا نزدیک شد چنانکه گذشت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶،

سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله ایستادند تا همه مردمان آن حضرت را به بینند پس حمد و ثنای الهی به جا آوردند پس فرمودند که ای مردمان حق سبحانه و تعالی کفایت نموده است شر دشمنان را از شما خواه جن و خواه آدمیان به آن که راه دعا داده است که دعا کنید تا شر ایشان از شما دفع شود و فرموده است که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم، و شما را وعده اجابت داده است یعنی محال است که اکرم الاکرمین خلف وعده کند و جنّیان را که دشمن قوی تر شمایند که شیاطین باشند نیز شر ایشان را کفایت کرده است و بتحقیق که حق سبحانه و تعالی موکل ساخته است بهر شیطان متمرد هفت نفر از فرشتگان را که ملایکه نگذارند که شیاطین بر شما مسلط گردند، و ایشان را غل و زنجیر کرده دارند در عرض این ماه و غل و زنجیر را از ایشان بر نمی دارند تا این ماه بسر آید، و به درستی که درهای آسمان گشوده می شود از شب اول یا از اول شب تا به آخر ماه یا آخر شب به درستی که دعا مقبول است پس باید که دفع شر دشمنان انسی کنید از خود به دعا، و جنیان که شر ایشان مدفوع است با دعا از برای دفع شر هر دو بکنید.

و در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که در ماه رمضان درهای آسمان گشوده می شود و شیاطین را زنجیر می کنند و اعمال مؤمنان مقبول می شود نیکو ماهی است ماه رمضان در زمان حضرت سید

المرسلين صلى اللّه علیه و آله این ماه را مرزوق می نامیدند یعنی روزی مؤمنان در این ماه فراخ می شود و حاجات ایشان بر آورده می شود و فیضهای الهی متواتر بر بندگان فایض می گردد.

(و روی محمّد بن مروان عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۰

انّ للّه تبارك و تعالی فی كلّ لیله من شهر رمضان عتقاء و طلقاء من النّار الّا من افطر علی مسكر فاذا كان اخر لیله منه اعتق فیها مثل ما اعتق فی جمیعه) و كالصحیح منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند كه بتحقیق كه حق سبحانه و تعالی را در هر شبی از شبهای ماه رمضان آزاد كردها و رها كرده ها هست از آتش جهنم مگر كسی كه افطار كند در شب بر مست كننده، و چون شب آخر می شود آزاد می كند در آن شب مثل آن چه در همه آن ماه آزاد كرده است و در فقه رضوی مذكور است كه روایت رسیده است از عالم اهل البیت صلوات اللّه علیهم یعنی از معصوم كه حق سبحانه و تعالی در شب اول ماه ششصد هزار كس را از آتش دوزخ آزاد می كند و چون دهه آخر می شود در هر شبی آزاد می فرماید بمقدار آن چه در بیست شب سابق آزاد فرموده است و چون شب فطر می شود آزاد می فرماید مثل آن چه در كل ماه آزاد می شود و بنا بر احادیث شب آخر در شب آخر مثل همه آزاد می كند و در شب فطر نیز مثل مجموع آزاد می فرماید، و چون مستحق آزاد كردن غیر امامی مذهب نیست معلوم نیست

که کسی بماند که آزاد نشود.

[کسی که به مسکر افطار کند]

و فی روایه عمر بن یزید الّا من افطر علی مسکر او مشاحن او صاحب شاهین و هو الشّطرنج و در صحیح از عمر بن یزید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی را در هر شبی از شبهای ماه رمضان آزاد کردها هست از آتش دوزخ مگر کسی که افطار کند بر مسکری که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۱

مایع باشد یا اعم تا شامل بنک نیز باشد، یا کسی که عداوت داشته باشد با مؤمنان، یا کسی که صاحب دو شاه باشد گفت عرض نمودم که صاحب دو شاه کیست حضرت فرمودند که شطرنج است که به آن قمار بازی می کنند و دو لعبت را شاه نامیده اند و چون در اول حدیث با حدیث سابق موافق بود و این حدیث مشتمل بر زیادتی بود تا الا را انداخت که تا ظاهر شود که در آخر زیادتی دارد و بسیاری از محدثین از جهه اختصار چنین می کنند.

[آزادی اسیر در رمضان]

(و کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله اذا دخل شهر رمضان اطلق کلّ اسیر و اعطی کلّ سائل) و صدوق بسند خود از عبد اللَّه بن عباس روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله چون داخل می شده ماه رمضان هر اسیری که نزد آن حضرت بود که مخیر بودند میانه منّت نهادن و فدا گرفتن یا مخیر بودند میان کشتن یا منت نهادن یا فدا گرفتن منت می نهادند بر او و او را رها می کردند از جهه تعظیم ماه رمضان، و هر سایلی که از آن حضرت سؤال می کرد رد نمی فرمودند و به او

عطا می کردند هر چند مستحق عطا نبود.

[کسی که رمضان آمرزیده نشود]

(و روی هشام بن الحکم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من لم یغفر له فی شهر رمضان لم یغفر له إلی قابل الّا ان یشهد عرفه) و در صحیح بنه سند منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر کرا نیامرزند در ماه رمضان دیگر نخواهند آمرزید مگر آن که عرفه را دریابد به آن که حج رود یا در هر جا که باشد مشغول دعا و تضرع و زاری باشد چون این دو وقت بار عام داده اند و هر شب چندین هزار کس را می آمرزند هر که اندک قابلیّت رحمت الهی را دارد البته مغفور می شود پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۲

می باید که چنین کس هیچ قابلیت رحمت نداشته باشد و هم چنین در روز عرفه.

[در رمضان ارزاق تقسیم می شود]

(و کان الصّادق صلوات اللَّه علیه یوصی ولده و یقول اذا دخل شهر رمضان فاجهدوا أنفسکم فانّ فیه یقسم الارزاق و یکتب الاجال و فیه یکتب وفد اللَّه الّذین یفدون الیه و فیه لیله العمل فیها خیر من الف شهر) و در موثق کالصحیح منقولست که از مسمع که گفت شنیدم که آن حضرت صلوات اللَّه علیه وصیت و نصیحت می کردند فرزندان خود را و فرمودند که هر گاه ماه رمضان داخل شود پس خود را به تعب اندازید در طاعت و عبادت حق سبحانه و تعالی زیرا که در این ماه قسمت می شود روزیهای خلایق و نوشته می شود مدتهای عمر ایشان و در این ماه نوشته می شود حاجیان بیت اللَّه الحرام و در این ماه شبی است که عبادت در آن شب بهتر است از عبادت در سی هزار شب

و معلوم نیست که در کدام شبست پس باید که همه شبها را به عبادت بسر آورید تا شب قدر را یقینا دریافته باشید و چون قسمت ارزاق و آجال و حاج در این ماه می شود پس اگر در عبادات بکوشید نصیب شما عظیمتر خواهد شد و عمر شما دراز می شود و توفیق حج می یابید.

[نزول قران در رمضان]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ عدّه الشّهور عند اللَّه اثنی عشر شهرا فی کتاب اللَّه یوم خلق السّماوات و الارض فغرّه الشّهور شهر اللَّه و هو شهر رمضان و قلب شهر رمضان لیله القدر و نزل القرآن فی اوّل لیله من شهر رمضان فاستقبل الشّهر بالقرآن. قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللَّه عنه تکامل نزول القرآن لیله القدر) و در حسن کالصحیح منقول است از عبد اللَّه بن مغیره از عمرو شامی که

آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که عدد ماهها نزد حق سبحانه و تعالی دوازده ماه است از آن روزی که حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید تا اینجا آیه است پس اول ماهها ماه خداست که آن ماه رمضان است یعنی به اتفاق همه مسلمانان ماه رمضان شهر اللَّه است پس می باید که او اول باشد و اگر کسی گوید که پهن شدن زمین بر روی آب که در بیست و پنجم ذی قعده بود و پیش از آن شب و روز نبود چون شب و روز به اعتبار ظاهر شدن آفتابست بر روی زمین و پنهان شدن آفتاب است زیر زمین پس چگونه جمع شود این دو خبر جوابش اینست که بیست و پنجم دلالت می کند بر آن که

پیشتر روز و شب بوده است یا به فرو رفتن آفتاب در آب و ظاهر شدن بر آب یا بحسب تقدیر.

و دل ماه رمضان شب قدر است و تشبیه بدل به اعتبار آنست که چون دل جسمانی که شکل صنوبری دارد اشرف اعضای بدنست چون روح حیوانی از آنجا به سایر اعضا منشعب می شود هم چنین رحمتها در شب قدر به سایر سال می رسد و اگر نفس ناطقه باشد اظهر است و نازل شد قرآن در شب اول ماه رمضان پس استقبال کن این ماه را به خواندن قرآن در شب اول این ماه چون قرآن در شب اول نازل شده است و بنا بر نسخه و او استقبل مجهول خوانده می شود یعنی از شرف اینست که پیش از دخول آن: قرآن استقبال آن کرد پس مناسبت دارد خواندن قرآن و اول اظهر است چنانکه در کافی و تهذیب است به فا و در امالی مصحح قدیم به واو است و چون ظواهر قرآن دال است بر آن که قرآن در شب قدر نازل شده است و به اعتقاد صدوق شب قدر شب بیست و سیم است این حدیث را تأویل کرده است به آن که ابتداء نزول قرآن در شب اول بود و در شب قدر تمام نازل شد و شکی نیست در آن که قرآن در عرض بیست سال یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۴

بیست و سه سال نازل شده است پس مراد از نزول قرآن در اول رمضان آن خواهد بود که از لوح محفوظ ببیت المعمور آمده باشد و در شب قدر به آسمان دنیا که فلک قمر است و در این

عرض بر حضرت نازل شده باشد سوره سوره و آیه آیه و ممکن است که از اول بعثت تا وفات که بیست و سه سال بود در سه سال متوالی یا متفرق قرآن نیامده باشد چنانکه وارد است که آخر سوره که نازل شد اذا جاء نصر اللّه بود که در فتح مکه معظمه نازل شد و تا وفات آن حضرت قریب به سه سال شد چنانکه در بعضی از روایات واقع شده است و بنا بر قول جمعی که در سال دهم نازل شد سه سال متفرق خواهد بود.

و در موثق کالصحیح منقول است از حفص که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که قرآن در ماه رمضان نازل شد و حال آن که در بیست سال نازل شد حضرت فرمودند که همه نازل شد به بیت المعمور و از آنجا در مدت بیست سال نازل شد و از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که قرآن را به آسمان دنیا آوردند و در عرض بیست و سه سال نازل شد و خواهد آمد اخبار در باب شب قدر.

[روزه رمضان قبل از اسلام بر کسی واجب نبود]

(و روی سلیمان بن داود المنقریّ عن حفص بن غیاث النخعیّ قال سمعت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه یقول انّ شهر رمضان لم یفرض اللّه صیامه علی احد من الامم قبلنا فقلت له فقول اللّه عزّ و جلّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ قال انّما فرض اللّه صیام شهر رمضان علی الانبیاء دون الأمم ففضّل به هذه الامّه و جعل صیامه فرضا علی

رسول اللّه صلّى اللّه عليه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۱۵

و اله و على أمّته. و قد اخرجت هذه الاخبار و الّتى رويتها فى هذا المعنى فى كتاب فضائل شهر رمضان) و كالصحيح منقول است از حفص كه گفت شنيدم كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه مى فرمودند كه حق سبحانه و تعالى روزه ماه رمضان را بر هيچ امتى پيش از ما واجب نگردانيد پس عرض نمودم كه اين آيه چه معنى دارد كه حق سبحانه و تعالى مى فرمايد كه واجب شده است روزه بر شما چنانكه واجب شده بود بر جمعى كه پيش از شما بودند حضرت فرمودند كه روزه ماه رمضان واجب نبود مگر بر پيغمبران نه بر امم سابقه پس حق سبحانه و تعالى اين امت را بر ساير امم فضيلت داد و روزه ماه رمضان را واجب گردانيد بر رسول خدا و امت او و بتحقيق كه اين احاديث را با احاديثى كه بما رسيده است در اين باب كه باب فضايل صوم ماه رمضانست ذكر كرده ام در كتابى بخصوص فضايل ماه رمضان.

و كالصحيح منقول است از محمد بن مسلم كه گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه شنيدم كه فرمودند كه حق سبحانه و تعالى را فرشتگان چند هست كه موكلند بر روزه داران و استغفار مى كنند از جهه ايشان از اول ماه تا به آخر ماه و ندا مى كنند روزه داران را در هر شب در وقت افطار ايشان كه بشارت باد شما را اى بندگان حق سبحانه و تعالى كه اندكى گرسنگى كشيديد و بسيار تنعم خواهيد كرد و حق سبحانه و تعالى بركت دهد در

عمر شما و در فرزندان و اموال شما تا چون شب آخر می رسد ایشان را ندا می کنند که بشارت باد شما را ای بندگان حق سبحانه و تعالی که حق سبحانه و تعالی گناهان شما را آمرزید و توبه شما را قبول کرد پس سعی کنید که من بعد بد مکنید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۶

و در موثق کالصحیح منقول است از ابن فضال از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از آباء بزرگوارش صلوات اللّٰه علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که روزی حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله خطبه فرمودند مشتمل بر حمد و ثنای الهی پس فرمودند که ای مردمان به درستی که ماه حق سبحانه و تعالی روز بسوی شما کرده است و می آید با برکت و رحمت و مغفرت، ماهی است که نزد حق سبحانه و تعالی بهترین ماههاست و روزهای آن بهترین روزهاست و شبهای آن بهترین شبهاست و ساعات آن بهترین ساعتهاست، ماهی است که شما را در این ماه به ضیافت الهی خوانده اند و شما را از اهل کرامت الهی کرده اند، در این ماه نفسی که می کشید در نامه عمل شما تسبیح می نویسند و خواب شما در این ماه عبادتست و عمل شما مقبول است و دعای شما مستجابست پس أولا سؤال کنید پروردگار خود را با نیتهای خالص راست درست و با دلهای پاکیزه و مطهر از بغض و حسد و ریا و کبر و عجب که توفیق کرامت فرماید شما را که روزه این ماه را به نحوی که مطلوبست بگیرید و توفیق دهد که تلاوت کنید

قرآن مجیـد را چنـانکه حق تلاوت آنست که به درستی که شـقی کسـی است که در این مـاه بزرگوار از مغفرت الهی محروم ماند.

و یاد کنید از گرسـنگی و تشـنگی روزه گرسـنگی و تشنگی قیامت را و تصدّق کنید بر فقرا و مساکین خود از مؤمنان و تعظیم کنیـد پیران خود را و رحم کنیـد اطفـال خود را و احسـان کنیـد خویشان خود را یعنی در همه که مؤمن باشـند یعنی شـیعه اثنا عشـری باشـند و اگر صالـح باشـند نور علی نور خواهـد بود، و زبانهای خود را نگاه داریـد از غیر یاد خدا و یا از معاصـی و به پوشانید چشمهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۷

خود را از چیزی چند که نباید در آن نظر کردن و گوش مدهید به چیزی چند که نباید شـنیدن آن را و مهربانی کنید بر یتیمان خود تا مهربانی کننـد بر یتیمان شـما، و بازگشت کنیـد به خداوند عالمیان از گناهان خود و دسـتها را بردارید به دعا در اوقات نمازها که آن وقتها بهترین ساعتهاست از جهه قبول شدن دعاها و حق سـبحانه و تعالی در این اوقات نظر شفقت و مرحمت می فرماید بر به بندگان خود و اگر آهسته بخوانید او را اجابت می کند دعاها را و اگر بلند بخوانید او را لبیک عبدی می فرماید و لبیک الهی نیز اجابت دعاست و مستجاب می گرداند دعوات شما را.

ای گروه مردمان به درستی که نفوس شما گروگان اعمال شماست پس نفوس خود را رهایی دهید به استغفار و طلب آمرزش، و پشتهای شما از بار گناهان سنگین است پس بیندازید گناهان را از پشتهای خود بد رازی سجده، و

بدانید که حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است به عزت و بزرگواری خود که عذاب نکند نماز گذارندگان و سجود کنندگان را و نترساند ایشان را از آتش دوزخ در آن روزی که همه ایستاده باشند که پروردگار عالمیان حساب کند ایشان را.

ای مردمان هر که از شما افطار فرماید روزه داری را که مؤمن باشد در این ماه از جهه او می نویسند بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته را عرض نمودند که یا رسول اللّٰه ما همه قدرت نداریم که دیگری را افطار فرمائیم حضرت فرمودند پرهیز کنید از آتش جهنم اگر چه بنصف خرما باشد بترسید از عذاب الهی و افطار فرمائید اگر چه شربتی از آب باشد.

ای مردمان هر که در این ماه خلق خود را نیکو کند فردای قیامت از صراط بگذرد به زودی در روزی که قدمها از صراط لغزد به سبب لغزشهای دنیا در مخالفت الهی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۸

و هر که در این ماه سبک کند خدمت را از غلام و کنیز خود حق سبحانه و تعالی حساب را بر او آسان کند.

و هر که شر خود را نگاه دارد که ضرر او در این ماه به کسی نرسد حق سبحانه و تعالی غضب خود را از او باز دارد در روز قیامت یا در وقت مردن یا در قبر که ملاقات می کند خداوند خود را به آن که جزای عمل او را به او دهند از خیر و ضرر و مراد از ملاقات در آیات و اخبار این است.

و هر که در این ماه یتیمی را گرامی دارد حق سبحانه و تعالی او را

گرامی دارد در وقتی که ملاقات کند خداوند خود را و هر که نیکی کند با خویشان خود حق سبحانه و تعالی او را به رحمت خود موصول گرداند در روزی که ملاقات کند او را.

و هر که در این ماه قطع کند رحم خود را حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود قطع کند در روز ملاقات.

و هر که در این ماه نماز سنتی بکند بنویسند از جهه او براتی از آتش جهنم یعنی بری است از آن که آتش به او رسد.

و هر که در این ماه واجبی را ادا کند او را ثواب ادا کردن هفتاد فریضه کرامت کنند که در غیر این ماه به او دهند.

و هر که در این ماه صلوات بر من بسیار فرستد حق سبحانه و تعالی سنگین کند ترا روزی عمل او را در روزی که ترازوها از حسنات سبک باشد.

و هر که در این ماه آیه از قرآن مجید را تلاوت کند او را ثواب ختم قرآن در غیر این ماه کرامت فرمایند.

ای گروه مردمان به درستی که درهای بهشت در این ماه گشوده است، از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۹

پروردگار خود سؤال کنید که آن درها را بر روی شما نبندند و درهای دوزخ را بر روی شما بسته اند از پروردگار خود سؤال کنید که آن درها را بر روی شما نگشایند، و شیاطین را غل کرده اند از پروردگار خود سؤال کنید که دیگر آنها را بر شما مسلط نکنند.

پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که من برخاستم و گفتم یا رسول اللّه چه عمل در این ماه بهتر است از سایر

اعمـال حضـرت فرمودنـد که یـا ابـا الحسن بهترین اعمال در این ماه ورع و پرهیزکاریست از محرماتی که حق سـبحانه و تعالی آنها را حرام گردانیده است پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله به گریه افتادند عرض کردم که یا رسول اللّٰه سبب گریه شـما چیست حضـرت فرمودند که از آن می گریم که در این ماه ترا شهید خواهند کرد، و متوجه این امر شود شقی ترین پیشینیان و پسینیان قرین آن کسی که پی کرد ناقه صالح را و ضربتی بر سر تو زند که محاسنت از آن رنگین شود.

پس حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیه گفت که عرض نمـودم که یـا رسـول اللّٰه در آن وقت دین من به سـلامت باشـد حضرت فرمودند که دین تو به سلامت خواهد بود، پس فرمودند که یا علی هر که ترا شهید کند مرا شهید کرده است و هر که با تو دشـمنی کند با من دشمنی کرده است و هر که ترا ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است زیرا که تو از من بمنزله جان منی روح تو از روح منست و طینت تو از طینت من است زیرا که حق تعـالی مرا و ترا آفریـد و مرا و ترا برگزیـد از عالمیـان و مرا اختیـار کرد از جهه نبوّت و ترا اختیار کرد از جهه امامت پس هر که انکار کند امامت ترا انکار کرده است نبوّت مرا، یا علی تو وصی منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی سیّده نساء عالمیان و خلیفه و جانشین منی بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۰

امت من در حیات من و بعد از وفات

من، امر تـو امر منست و نهی تـو نهی منست قسم یـاد می کنم به آن خداونـدی که مرا مبعـوث گردانیـد به نبوّت و مرا بهـترین خلایق گردانید که تو حجت خدائی بر خلق او و امین خدائی بر اسرار خدا و خلیفه خدائی بر بندگان خدا.

و کالصـحیح منقولست از حضـرت امام علی نقی صـلوات اللّٰه علیه که چون حق سـبحانه و تعالی سخن گفت با حضرت موسی علیه السّلام موسـی گفت خداوندا چه ثواب دارد کسـی که نمازها را در وقتها به جا آورد خطاب رسـید که عطا می کنم به او هر چه را بطلبـد از من و مبـاح می گردانم از جهه او بهشت خود را که هر جا که خواهـد در بهشت قرار گیرد پس گفت الهی چیست ثواب کسـی که وضو را تمام کند از ترس تو خطاب رسـید که او را مبعوث کنم در روز قیامت و نور او در میان هر دو چشم او درخشان باشد گفت الهی چیست جزای کسـی که ماه رمضان را روزه دارد خالص از جهه رضای تو خطاب رسید که یا موسـی او را در روز قیامت در جائی باز دارم که خوف نداشـته باشـد گفت الهی چه ثواب دارد کسـی که غرضـش مردمان باشـد در روزه گرفتن خطاب رسـید که یا موسـی ثواب او مثل ثواب کسـی باشـد که روزه نگرفته باشد و احادیث در فضـیلت روزه مـاه رمضـان و در عقـوبت ترک آن بسـیار اسـت از آن جملـه حـدیث کـبیریست کـه از جهه هر روز ثـواب عظیم در آن مذکور است از قبیل حدیث کبیر رجب، به همین اکتفا شد چون احتیاج نبود چون

وجوبش از ضروريات دين اسلام است و اگر كسى انكار كند وجوبش را كافر است و در تفسير آيات نيز از فضايل آن مذكور خواهد شد إن شاء اللّه تعالى.

باب القول عند رؤيه هلال شهر رمضان

(قال امير المؤمنين علىّ صلوات اللّه عليه اذا رأيت الهلال فلا تبرح به و قل اللّهمّ انّى أسألك خير هذا الشّهر و فتحه و نوره و نصره و بركته و طهوره و رزقه و أسألك خير و خير ما فيه ما بعده و اعوذ بك من شرّ ما فيه و شرّ ما بعده اللّهمّ ادخله علينا بالأمن و الايمان و السّلامه و الاسلام و البركه و التّقوى و التّوفيق لما تحبّ و ترضى) اين بابى است در بيان دعاهايى كه مستحب است خواندن آن در وقت ديدن هلال ماه رمضان و ميان لغويان خلاف است كه هلال تا كدام شبست بعضى گفته اند كه شب اول را هلال مى گويند و دو شب و سه شب تا هفت شب گفته اند و بهتر آنست كه در شب اول طلب ماه كنند خصوصا در ماه رمضان و شوال خصوصا شوال چون روزه واجبست و افطار واجبست بنا بر اين جمعى قايل شده اند بوجوب استهلال و بعضى گفته اند كه واجب است دعا خواندن به دعاى خاص چون امر از براى وجوبست و بنا بر اين بر ايشان لازم مى آيد كه هر دعايى كه بلفظ امر واقع شده باشد بخوانند و عبارات متقدمين نه مثل عبارات متاخرين است و اين قول از ابن ابى عقيل است كه گفته است كه واجب است كه چون ماه رمضان را به بينند اين دعا را بخوانند و مرادش ظاهرا استحباب مؤكد باشد و دعايى

که او نقل کرده است اینست که.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۲

(الحمد للّه الّذی خلقنی و خلقک و قدّر منازلک و جعلک مواقیت للناس اللّهمّ اهلّه علینا إهلالا- مبارکا اللّهمّ ادخله علینا بالسّلامه و الاسلام و الیقین و الایمان و البرّ و التّقوی و التّوفیق لما تحبّ و ترضی) و بهترین دعاها دعاء صحیفه کامله است و اگر همه را جمع کند و بخواند بهتر است منقول است کالصحیح که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که چون ماه نور را به بینی همان جا توقف کن و لفظ به در کافی و تهذیب نیست و اگر نباشد بهتر است و اگر باشد معنی آن اینست که ماه را با خود مبر و بگو خداوندا از تو سؤال می کنم خیر و خوبی این ماه را و گشادگی آن را که در این ماه کارها بر ما تنگ نشود و نور این ماه را یعنی دل ما را در این ماه بنور معرفت و عبادت منور گردان یا در هر امری چنان کن که بر ما ظاهر شود از امور دنیا و آخرت و نصر به صاد مهمله یعنی یاری ترا می طلبم در این ماه که بر اعادی ظاهر و باطن منصور باشم و به ضاد معجمه یعنی حسن و جمال این ماه را طلب می کنم که همیشه خوشحال باشم و برکت و زیادتی نعمتهای ظاهره از روزی فرزندان صالح بسیار و نعمتهای باطنه را که آن علوم و هدایت و اخلاص و رضا و شکر و صبر است طلب می کنم، و بسیار است که برکت را بر نعمتهای ظاهره استعمال می نمایند.

و از تو سؤال می کنم

که در این ماه مطهر شوم از گناهان که مرا بیامرزی و چرکنت گناهان از من زایل گردد و بعد از این نیز مطهر باشم که فعلی که خلاف رضای تو باشد حتی مباحات را نکنم، و از تو سؤال می کنم روی فراخ را در این ماه، و از تو سؤال می کنم بهترین چیزهای این ماه را و بهترین خوبیهای بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۳

این ماه را از نعمتهای ظاهره و باطنه و پناه به تو می آورم از شر آن چه در این ماه است و از شر آن چه بعد از این ماه است که مرا از جمیع شرور ظاهری و باطنی محفوظ داری بحفظ خود خداوندا این ماه را بر ما داخل کن با ایمنی از دشمنان و با اعتقادات صحیحه که در ثبات و تزاید باشد و با سلامتی از آفات و اطاعت و فرمان برداری و برکت و پرهیزکاری از مخالفتها و با توفیق در چیزهائی که تو آن را دوست می داری و از آن خوشنودی.

(و کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا اهلّ هلال شهر رمضان استقبل القبله و رفع یدیه و قال اللّٰهمّ اهلّه علینا بالأمن و الایمان و السّلامه و الإسلام و العافیه المجلّله و الرّزق الواسع و دفع الاسقام اللّٰهمّ ارزقنا صیامه و قیامه و تلاوه القرآن فیه و سلّمه لنا و تسلّمه منّا و سلّمنا فیه) و کالصحیح منقولست از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هر گاه هلال ماه رمضان را می دیدند رو بقبله می کردند و دستها را به جانب

آسـمان که قبله دعاست بر می داشتند و می فرمودند که خداوندا این ماه را بر ما نو کن با ایمنی از شر بلیات و آفات و با ایمان و اعتقادات حقه و با سـلامتی از امراض و با اسلام و انقیاد و فرمان برداری و با عافیتی که فرا گرفته باشد کل اعضاء را که همه به سـلامت باشـند از امراض و عاهـات یـا از مخـالفت الهی که هیـچ عضوی مخالفت نکنـد و هر مخالفتی که هر عضوی کرده باشـد عفو فرمائی تا از عـذاب تو ایمن باشـند، و با روزی فراخ و دفع بیماریها، خداونـدا روزی کن ما را روزه این ماه و عبادت شبهای این ماه را و روزی کن که تلاوت کنم قرآن مجید را در این ماه و سالم دار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۴

این ماه را از جهه ما که اشـتباهی نشود در هلال شوال و مخفی نمانـد که ما روزه بگیریم و در واقع از ماه نباشـد و چون روزها را بگیریم قبول کن از ما که مقبول شود و ما را به سـلامت دار در این ماه که روزهای آن را بالتمام بگیریم به نحوی که تو می خواهی.

(و قال ابی رضی اللَّه عنه فی رسالته إلیّ اذا رأیت هلال شهر رمضان فلا تشر الیه و لکن استقبل القبله و ارفع یدیک إلی اللَّه عزّ و جلّ و خاطب الهلال تقول ربّی و ربّک اللَّه ربّ العالمین اللَّهمّ اهلّه علینا بالأمن و الایمان و السّلامه و الاسلام و المسارعه إلی ما تحبّ و ترضی اللَّهمّ بارک لنا فی شهرنا هذا و ارزقنا عونه و خیره و اصرف عنّا ضرّه و شرّه

و بلاءه و فتنته) و پـدرم که حق سـبحانه و تعالی از او خوشـنود باد در رساله که فرسـتاده بود بسوی من گفته بود، و عبارت فقه رضویست که هر گـاه هلال را به بینی اشاره به او بـدست مکن در وقت دعا چنانکه نزد عوام متعارفست، و موهم اینست که از او کاری می آید چنانکه کافران سـتاره پرست اعتقاد دارند به آن و لیکن رو بقبله کن و دستها را به جانب حق سبحانه و تعالی بلنـد کن از جهه دعـا، و چون آسـمان قبله دعـاست گوییا که دست به آن طرف کردن دست بسوی خـدا کردنست چنانکه در اسـتقبال کعبه مجـاز شـایع است که می گوینـد رو به خـدا کرد، و خطـاب کن مـاه را به آن که می گویی که پروردگار من و پرورد گـار تو خداونـدیست که پروردگـار عالمیانست یعنی از من و تو کاری نمی آیـد و هر دو مربوبیم و مسـخر فرمان اوییم، خداونـدا این مـاه را بر مـا نو کن با ایمنی از شـر اعادی ظاهر و باطن که شـیاطینند و با اعتقادات حقه و با سـلامتی و با انقیاد و فرمان برداری و با

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۵

مسارعت و سـعی نمودن به چیزی که تو آن را دوست می داری و از آن خوشـنودی از اعمال صالح خداوندا برکت ده از جهه مـا در این مـاه و روزی کن مـا را که مـدد کنی تو مـا را در این مـاه و خیر تو شامـل احوال ما شود در این ماه، و دور کن از ما ضرر این ماه را و بلاهای آن را و آزمایشها و امتحانهایی که در این ماه واقع

شود به آن که مبتلا به بلاها و مصایب و محن نشویم از روی ابتلا.

(و کان من قول امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه عند رؤیه الهلال أیّها الخلق المطیع الدّائب السّریع المتردّد فی فلک التّدبیر المتصرّف فی منازل التقدیر امنت بمن نوّر بک الظّلم و اضاء بک البهم و جعلک آیه من آیات سلطانه و امتحنک بالزّیاده و النقصان و الطّلوع و الافول و الاناره و الکسوف فی کلّ ذلک أنت له مطیع و إلی ارادته سریع سبحانه ما احسن ما دبّر، و اتقن ما صنع فی ملکه و جعلک اللّٰه هلال شهر حادث لأمر حادث جعلک اللّٰه هلال امن و ایمان و سلامه و اسلام هلال امنه من العاهات و سلامه من السّیّئات اللّٰهمّ اجعلنا اهدی من طلع علیه و أزکی من نظر الیه و صلّ علی محمّد و اله و افعل بی کذا و کذا یا ارحم الرّاحمین) و منقولست که از جمله اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در وقت دیدن آن حضرت ماه نو را این دعا بود که ترجمه اش اینست ای مخلوقی که اطاعت کننده خداوند خود را با تعب و سرعت در حرکت، چون هیچ فلکی به سرعت فلک قمر نیست از افلاک سبعه چون در هر بیست و هشت روز تقریبا یک دور حرکت می کند و تردد می کنی یعنی می روی و می آیی به سرعت در آسمان اول به حرکت آسمان در آسمانی که حق سبحانه و تعالی ترا و آن را از جهه تدبیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۶

امور خلایق مقرر فرموده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ یعنی سؤال می کنند ترا

یا محمد از اهلّه که چه حکمت است در آن که حق سبحانه و تعالی ماه را چنین مقرر فرموده است که اول هلالی باشد باریک و مرتبه مرتبه نورش زیاده شود تا بدر شود در شب چهاردهم، و دیگر شروع در کمی می کند تا به مرتبه قمر می رسد در شب بیست و ششم و بیست و هفتم تو بگو یا محمد که تا وقتهای مردمان بماهها و سالها ظاهر شود و خصوصا ماههایی که در آن حج می توان کرد.

حاصل آن که حق سبحانه و تعالی بحسب حکمتها و مصلحتها تکالیف بسیار مقرر فرموده است در اوقات خاصه مثل روزه داشتن ماه رمضان وجوبا، و ماه رجب و شعبان، و دحو الأرض و نه روز ذی الحجه، و روز غدیر و مباهله و نه روز محرم و امساك دهم و صوم مولد نبی صلی اللّٰه علیه و آله و امثال اینها را استحبابا و، ماه شوال و ذی القعده و ذی الحجه را از جهه حج و ماههایی که قتال در آن حرامست یعنی رجب و ذی قعده و ذی حجه و محرم و اشهر سیاحت که خواهد آمد و سایر تکالیف که در خصوص اوقات خاصه مقرر فرموده است و اوقات مبهمه نیز به هلالست مثل عده مطلقه که سه طهر است و حیض را در هر ماهی مقرر فرموده است اما وقتش آمدن خونست و آن مختلف است نسبت به احوال زنان و هم چنین نسبت به مسترابه که سه ماهست و ابتدای آن از گفتن طلاق است هر وقت که واقع شود و سایر عده های زنان و بنای همه بر هلال است

و دیگر تکالیف که خواهد آمد و احتمال دارد که فلک تدبیر مجاز باشد چنانکه در مدح می گویند که فلانی بدر آسمان سیادتست که سیادت را تشبیه کرده اند به آسمان و آن شخص را به بدر و در اینجا تدبیرات الهی را تشبیه به آسمانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۷

کرده اند که هلالها در آن آسمان حرکت کنند.

و ای ماهی که تصرف داری در منزلهای تقدیرات الهیه یعنی آن چه را حق سبحانه و تعالی تقدیر فرموده است در ماهها مقدر ساخته یا آن که ماهها نیز آلت تقدیرات باشند چنانکه مادر و پدر آلت حصول فرزندانند و خالق ایشان رب العالمین است، و بنا بر این کواکب را تاثیر ناقصی خواهد بود خواه شعور داشته باشند مانند بنی آدم و خواه نداشته باشند مثل ادویه حاره که سبب حرارتند و شکی نیست در آن که آفتاب سبب حرارتست و ماه سبب برودت و زیادتی آبها بحسب جزر و مد که در مانند بصره و جزایر ظاهر است که هر چند ماه در زیادتی نور است آب مد می کند و بلند می شود و چون ماه در نقصان می شود آب نیز جزر می کند و کم می شود و آن چه منجمان ذکر کرده اند از تاثیرات کواکب بنا بر ظنون واهیه قول بما لا یعلم است و منهی عنه است که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ و مستبعد نمی دانم که حق سبحانه و تعالی از جهه هر یک تاثیری مقرر فرموده باشد و هر یک تسبیحی که دارند عبارت از آثاری باشد که از ایشان بوجود آید و ایشان نیز بمنزله

فرشتگان باشند، و جمعی ذکر کرده اند که فرشتگان کواکبند و بس و آن غلط است چون آیات و اخبار صحیحه صریحه وارد شده است بر خلاف این قول بلکه خلاف ضرورت دین است و لیکن ممکن است که ایشان نیز مثل فرشتگان باشند و شعوری داشته باشند و اعتراف به عجز بهترین امور است در اینها چون احادیث مختلفه بحسب ظاهر در این باب وارد شده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و آن چه مذکور شد بر سبیل احتمال است و جمعی منکر این احتمالند به اعتبار اخباری که وارد شده است در مذمت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۸

منجمان و نهی از تعلم و تعلیم نجوم و شکی نیست در آن که منجمان کافر بوده اند و هستند و کواکب را مؤثر تام می دانند و واجب الوجود می دانند و آنها کافرند بی دغدغه و تفصیل کلام بعد از این خواهد شد در کتاب حج و تجارت إن شاء اللّه تعالی.

و محتمل است که منازل تقدیر بیست و هشت منزل معروف قمر باشد که ماه در هر شبانه روزی تقریبا در یک منزل می باشد به اندکی از زیاده و نقصان و کواکب سیاره هر یک زمانی خاص در این منازل می باشند و این منازل بحسب توهمی است که قسمت کرده اند فلک الافلاک را به دوازده برج و بیست و هشت منزل و هر کوکبی از کواکب سیارات یا ثوابت که در حرکات خود محاذی جزوی از آن می شود بحسب اصطلاح داخل آن برج و آن منزل می شود و این بتقدیر عزیز علیم است که از جهه منافع خلایق

مقرر فرموده است و عقول ضعیفه به بعضی از این منافع رسیده است و مثل منافع حرکت آفتاب و حصول فصول که بحسب ایلاج شب در روز و روز در شب بهم می رسد چنانکه اشاره به آن شد و به بسیاری از آن نرسیده است و لیکن مجملا می دانم که حق سبحانه و تعالی هر چه را آفریده است حکمتهای بی نهایت در خلق آن دارد پس می فرماید که ایمان دارم به آن خداوندی که ترا روشنی داده است که تاریکیها را به تو روشن گردانیده است و مبهمات را به تو منور و واضح ساخته است و اگر چه نور آفتاب انفع است و لیکن در سفرها ظاهر است که شبهای ماه نسبت به شبهای تاریک ماه چه نسبت دارد.

و ترا آیتی از آیات پادشاهی و عظمت خود گردانیده است چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که هر گاه خواهید عظمت خداوند خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۹

بدانید نظر کنید در عظمت خلق او یا ترا دلیلی از دلایل وجود و وحدت و علم و قدرت و اراده خود گردانیده است و امتحان کرده است ترا و در صحیفه کامله و امتهنک است و آن بهتر است و دور نیست که روات بد شنیده باشند یا از قلم نساخ غلط شده باشد چون قریبند به یک دیگر حسی در مخرج حاوها و امتهان آنست که چیزی را همیشه کار فرمایند مانند کار افزار و بنا بر امتحان بر سبیل مجاز خواهد بود یعنی گویا ترا باین احوال مختلفه آزمایش می فرماید که ببیند که تو راضیی یا نه یا به تو خلق را آزمایش می نماید

و حجت بر ایشان تمام می کند به آن که ترا به خدایی بپرستند چون هیچ اختیار نداری گاهی نورت را زیاده می کند به سبب دوری از آفتاب و گاهی کم می کند به سبب قرب شمس، گاهی طالع می گرداند ترا و گاهی غروب می فرماید، گاهی در مرتبه بدریت منورت دارد، و گاهی در همان مرتبه نورت را می برد و در جمیع این مراتب اطاعت می کنی پروردگار خود را و به اراده او سرعت می نمایی یا بمنزله کسی که اطاعت کند چون راضی هستی به این ها بر تقدیر شعور و هم چنین بر تقدیر عدم شعور منزه.

خداوندی که ترا این حالات مختلفه داده است که کسی توهم نکند که ترا اختیاری هست در مخالفت خداوند چه جای آن که تو خالق باشی چنانکه عبده کواکب از حماقت قایل به آن شده اند و ممکن است که سبحان اللّٰه از روی تعجب باشد به قرینه ما بعد که چه نیکو تدبیر تو کرده است و چه محکم و متقن کرده است یعنی با حکمتها و مصلحتهای بسیار آفریده است و کرده است آن چه در ملک و پادشاهی خود کرده است و می کند، حق سبحانه و تعالی ترا هلال ماهی تازه گردانید از جهه اموری که در این ماه بخصوص در کار است خلایق را و اقل مراتب نذور و عهود و ایمان است که بر خصوص آن ماه واقع شده باشد از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۰

صوم یا صلاه یا تصدقات و خیرات قطع نظر از آن که هر ماهی خصوصیتی چند دارد که ماه دیگر ندارد مانند ولادت هر یک از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و

ابتدای امامت هر یک، حق سبحانه و تعالی بگرداند ترا ماه ایمنی از بلاها و عذابها و سبب عذابها، و ماه ایمان که آن در تزاید باشد به سبب تقویت اعتقادات و اعمال صالحات و ترک منهیات، و بگرداند ترا ماه سلامتی و زیادتی اسلام و اطاعت و انقیاد و بگرداند ترا هلال ایمنی از آفات و امراض و ایمنی از گناهان کبیره و صغیره خداوندا بگردان ما را هدایت یافته ترین کسانی یا هدایت کننده ترین کسانی که این ماه بر او طالع می شود به آن که خود مشغول عبادت و طاعت باشیم و دیگران را نیز بر آن بداریم و پاکیزه ترین کسانی باشیم که نظر باین ماه کرده اند یعنی مطهر باشیم از گناهان بلکه از مکروهات و مباحات نیز و هر چه کنیم واجب باشد یا سنت و صلوات فرست بر محمد و آل او و بکن بمن این و این یعنی یک یک از حاجات خود را طلب کن ای بخشنده ترین بخشایندگان و فی الحقیقه این دعا مجمل دعای صحیفه کامله است و آن مفصل اینست و منبع هر دو یکی است.

باب ما یقال فی اوّل یوم من شهر رمضان

[دعا امام کاظم ع]

(روی عن العبد الصّالح موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما قال ادع بهذا الدّعاء فی شهر رمضان مستقبل دخول السّنه و ذکر انّ من دعا به محتسبا مخلصا لم تصبه فی تلک السّنه فتنه و لا آفه فی دینه و دنیاه و بدنه و وقاه اللّه شرّ ما تاتی به فی تلک السّنه اللّهمّ انّی أسألک باسمک الّذی دان له کلّ شی ء و برحمتک الّتی وسعت کلّ شی ء و بعزّتک الّتی قهرت کلّ شی ء و بعظمتک الّتی تواضع لها کلّ شی ء

و بقوّتک الّتى خضع لها كلّ شى ء و بجبروتک الّتى غلبت كلّ شى ء و بعلمک الّذى احاط بكلّ شى ء يا نور يا قدّوس، يا اوّل قبل كلّ شـى ء و يا باقى بعد كلّ شـى ء يا اللّه يا رحمن يا رحيم صلّ على محمّد و آل محمّد و اغفر لى الذّنوب الّتى تغيّر النّعم و اغفر لى الـذّنوب الّتى تنزل النّقم و اغفر لى الذّنوب الّتى تقطع الرّجاء و اغفر لى الذّنوب الّتى تديل الاعداء و اغفر لى الذّنوب الّتى تردّ الـدّعاء و اغفر لى الـذّنوب الّتى تنزل البلاء و اغفر لى الـذّنوب الّتى تحبس غيث السّـماء و اغفر لى الذّنوب الّتى تهتک العصم و البسنى درعک الحصينه الّتى لا ترام و عافنى من شرّ ما احاذر بالليل و النّهار فى مستقبل سنتى هذه.

اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع و ربّ الأرضين السّبع و ما فيهنّ و ما

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۳۲

بينهنّ و ربّ العرش العظيم و ربّ السّـبع المثانى و القرآن العظيم و ربّ اسرافيل و ميكائيل و جبرئيل و ربّ محمّد سيد المرسلين و خاتم النّبيين أسألک بک و بما تسمّيت [سمّيت خ] به يا عظيم أنت الّذى تمنّ بالعظيم و تدفع كلّ محذور و تعطى كلّ جزيل و تضاعف من الحسنات الكثير بالقليل و تفعل ما تشاء يا قدير يا اللّه يا رحمن صلّ على محمّد و آل محمّد و البسنى فى مستقبل سنتى هذه سترک و اضـى ء وجهى بنورک و احبّنى بمحبّتک و بلّغ بى رضوانک و شـريف كرائمک و جسيم عطائک من خير ما عندک و من خير أنت معطيه احدا من خلقک و البسنى مع ذلک عافيتک يا موضع كلّ شكوى و

شاهد كلّ نجوى و عالم كلّ خفيّه و يا دافع ما يشاء من بليّه يا كريم العفو يا حسن التّجاوز توفّنى على ملّه ابراهيم و فطرته و على دين محمّد و سنّته و على خير الوفاه فتوفّنى مواليا لأوليائک معاديا لأعدائک.

اللّٰهمّ و جنّبنى فى هذه السّنه كلّ عمل او قول او فعل يباعدنى منک و اجلبنى إلى كلّ عمل او فعل او قول تقربنى منک فى هذه السّنه يا ارحم الرّاحمين و امنعنى من كلّ عمل او فعل او قول يكون منّى اخاف سوء عاقبته و اخاف مقتک إيّاى عليه حذار ان تصرف وجهک الكريم عنّى فاستوجب به نقصا من حظّ لى عندک يا رءوف يا رحيم.

اللّٰهمّ اجعلنى فى مستقبل سنتى هذه فى حفظک و جوارک و كنفک و جلّلنى ستر عافيتک و هب لى كرامتک عزّ جارک و جلّ ثناؤک و لا اله غيرک.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۳۳

اللّٰهمّ اجعلنى تابعا لصالحى من مضى من أوليائک و الحقنى بهم و اجعلنى مسلّما لمن قال بالصّدق عليک منهم و اعوذ بک يا الهى ان تحيط بى خطيئتى و ظلمى و اسرافى على نفسى و اتّباعى لهواى و اشتغالى بشهواتى فيحول ذلک بينى و بين رحمتک و رضوانک فاكون منسيا عندک متعرّضا لسخطک و نقمتک.

اللّٰهمّ وفّقنى لكلّ عمل صالح ترضى به عنّى و قرّبنى إليک زلفى.

اللّٰهمّ كما كفيت نبيّک محمّدا صلواتک عليه و اله هول عدوّه و فرّجت همّه و كشفت كربه و صدقته و عدک و أنجزت له عهدک.

اللّٰهمّ فبذلک فاكفنى هول هذه السّنه و آفاتها و اسقامها و فتنتها و شرورها و احزانها و ضيق المعاش فيها و بلّغنى برحمتک كمال العافيه بتمام دوام النّعمه

عندی إلی منتهی اجلی أسألك سؤال من اساء و ظلم و استكان و اعترف ان تغفر لی ما مضی من الذّنوب الّتی حصرتها حفظتك و احصتها كرام ملائكتك علیّ و ان تعصمنی الهی من الذّنوب فیما بقی من عمری إلی منتهی اجلی یا اللّه یا رحمن صلّ علی محمّد و اهل بیت محمّد و اتنی كلّما سألتك و رغبت إلیك فیه فانّك أمرتنی بالدّعاء و تكفّلت بالإجابه یا ارحم الرّاحمین) این بابی است در بیان دعاهایی كه در روز اول ماه رمضان باید خواند و ظاهرا مراد از روز اعم است از روز و شب بلكه آن چه از حدیث ظاهر می شود آنست كه شب اول باید خواند بلكه در آخر ماه شعبان مرویست.

در حسن كالصحیح و مظنون آنست كه در صحیح ظاهر آنست كه صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۴

از كتاب حسن بن محبوب یا كتاب علی بن رئاب برداشته باشد و طرق صدوق به ایشان صحیح است و علی بن رئاب روایت كرده است از بنده شایسته درگاه الهی حضرت امام موسی كاظم صلوات اللّه علیه كه فرمودند كه این دعا را بخوان در ماه رمضان در حالتی كه استقبال كرده باشی داخل شدن سال نو را، و اولش نزد ائمه اهل البیت سلام اللّه علیهم ماه رمضانست، و ظاهر استقبال آنست كه پیش از دخول باشد یا اول شب یا در كل شب بنا بر آن كه اول سال از اول روز باشد و محتمل است كه مستقبل اسم زمان باشد بهمان معنی، و حضرت فرمودند كه هر كه این دعا را بخواند از روی اخلاص و از جهه رضای اللّه تعالی در

آن سـال به او نرسـد فتنه و نه آفتی در دین او و نه دنیای او و نه بـدن او، و حق سـبحانه و تعالی حفظ کنـد او را از شـر آن چه سال می آورد آن را از بلاها یا از شر آن چه به او می رسد در آن سال.

و ترجمه دعا اینست که خداونـدا به درستی که از تو سؤال می کنم بحق آن نامت که هر چیزی نزد آن خاضع و منقادنـد و آن اسم اعظمی است که مخصوص ذات اقـدس اوست، و دور نیست که آن اسـمی که باشد که دلالت بر ذات بحت کند قطع نظر از صـفات اضـافیه یـا عـدمیه و چـون هر که غیر اوست از معرفت ذات اقـدس او عـاجز است، اسـمی که دلالـت کنـد بر آن نیز مخصوص اوست و کسـی بر آن مطلع نیست چنـانکه از اخبـار بسـیار ظاهر می شود که اسـماء اعظم الهی هفتاد و سه اسـمند و هفتـاد دو اسم را حق سـبحانه و تعـالی به انبیـاء صـلوات اللّٰه علیهم کرامت فرمود و یـک اسم را مخصوص خود سـاخت و هیچ پیغمبری را نداد معرفت کل اسـماء اعظم را مگر حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین را صلوات اللّٰه علیهم و گذشت اشاره به آن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۵

و سؤال می کنم ترا بحق آن رحمـتی که فرا گرفته است همه اشـیاء را و چیزی نیست که از رحمتت بهره نداشـته باشـد، و بحق عزت و قهـاریت تو که همه اشـیا مقهور اوینـد، و بحق عظمت و بزرگواری تو که همه اشـیا نزد آن ذلیـل و مطیع و منقادنـد، و بحق قدرتت که خاضع و ذلیلند

نزد آن همه اشیا، و بحق جبروت و عظمتت که همه اشیاء مغلوب اویند و او بر همه غالبست، و بحق علمت که احاطه کرده است بر همه اشیا ای خداوندی که وجود محضی و صفاتت عین ذاتند و ذاتت عین هستی است، یا منوّری همه اشیا را بوجود و هدایت به کمالات، و ای خداوندی که منزهی از هر چه لایق ذات و صفات و افعال تو نیست، ای خداوندی که پیش از آن که اشیا موجود شوند لا- یزال بودی، و بعد از مرگ همه اشیا تو باقی خواهی بود یا واجب الوجودی که ابتدا از تست و انتها به تست، ای ذاتی که مستجمع کمالاتی و واجب الوجود بالذاتی و ای بخشاینده مهربان صلوات فرست بر محمد و آل او و بیامرز مرا و درگذر از گناهانی که تغییر می دهند نعمتهای الهی را چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که به درستی که اللّٰه تعالی تغییر نمی دهد نعمت خود را که زایل گرداند از جمعی که به ایشان کرامت فرموده است تا آن که خود کاری چند می کنند که به سبب سلب نعمت است حق سبحانه و تعالی آن نعمت را تغییر می دهد.

و خداوندا بیامرز مرا و درگذر از گناهانی که سبب نازل شدن عذابهای الهی است و درگذر از گناهانی که قطع می کند امید رحمت را یا به سبب عظمت آن گناه که آن شرک و کفر است یا بالخاصیه و در گذر از من از گناهانی که غلبه می دهد دشمنان را، و بیامرز مرا و عفو فرما از گناهانی که به سبب آنها دعاها مردود می شود، و بیامرز مرا

و درگذر از گناهانی که سبب نازل شدن بلاهاست، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۶

در گذر از گناهانی که سبب نیامدن بارانهاست و بیامرز آن گناهانی را که سبب زایل شدن حفظ و حمایت الهی است یا سبب پرده دری و رسوایی است و در من پوشان زرهی را که حافظ است از رسیدن حربهای نفس اماره و شیاطین و هر که آن زره حفظ و حمایت ترا پوشیده باشد به او نمی رسد مکروهی، و عافیت ده مرا از شر آن چه از آن حذر می کنم در شبها و روزها در این سال آینده.

خداوندا ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین و آن چه در آسمانها و زمینهاست و آن چه در میان همه است و ای پروردگار عرش عظیم و ای خداوند کار هفت آیه که مثانیند که آن سوره حمد است که دو مرتبه نازل شده است یک مرتبه در مکه معظمه و یک مرتبه در مدینه مشرفه یا دو حصه است نصفی حمد الهی است و نصفی دعاء بنده است یا هر مطلبی از رحمت و دفع غضب و هدایت و ضلالت و غیر آن مکرر شده است در آن و تفصیلش در مجمع البحرین است، و ای پروردگار قرآن عظیم و ای خداوند کار اسرافیل و میکائیل و جبرئیل، و ای پروردگار محمد که بهترین پیغمبران مرسل است و خاتم پیغمبران است از تو سؤال می کنم بحق ذات تو و بحق اسماء تو یا صفات تو ای خداوند بزرگوار توئی آن خداوندی که انعام می کنی بر خلایق به نعمتهای عظیمه و دفع می کنی هر بلایی را و می بخشی هر نعمتی بزرگ را

و اعمال قلیله را مضاعف می کنی به اعمال بسیار که یکی را ده و هفتصد و بیشتر در نامه عمل می نویسی و هر چه می خواهی می کنی.

ای قادر بر کمال و ای خداونـد ذو الجلال و ای بخشاینده بی منّت صـلوات فرست بر محمد و آل او، و در این سال آینده جامه مغفرت در من پوشان و روی مرا بنور خود منور گردان و زنده دار مرا به سبب محبتت یا دوست دار مرا به آن که

مرا محب خـود گردان تـا محبـوب تو شوم، و برسـان مرا به خوشـنودی خود و عطـا کن مرا کرامتهـای بزرگت را و بخششـهای عظیمت را از عطاهـائی که بهترین عطاهـای تست و از بهترین عطاهـائی که عطا کرده و یا خواهی کرد احـدی از خلقت را و با این جـامه جـامه عـافیت را در من پوشان ای خداونـدی که محل شـکایت هر بی چاره که از حال خود و از سـتم دیگران به تو شکایت می کنند.

و ای خداوندی که هر کس با دیگری راز گوید تو حاضـر و مطّلعی، و ای خداوندی که بر خفایای ضمایر خلایق دانائی، و ای خداونـدی که هر بلایی را که می خواهی دفع می کنی ای خداونـدی که نیکو عفو می کنی. گناهـان گناه کاران را به نحوی که خود نیز مطلع نمی شونـد چنانکه فرموده است که مبدل می گرداند سـیئات را بحسـنات بمیران مرا بر ملت حضـرت ابراهیم علیه السّلام و بر فطرت اسلام و بر دین حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله و بر سنت آن حضرت یعنی چنان کن که با اسلام و ایمان از دنیا بیرون روم، خداوندا مرا

بر نحوی بمیران که بهترین مردنها باشد به آن که با دوستی و مذهب ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم و با دشمنی دشمنان تو باشم که از دنیا بیرون روم.

خداوندا با مذهب صحیح اجتناب فرما مرا در این سال از هر عملی یا قولی یا فعلی که مرا از تو دور گرداند، و توفیق کرامت کن مرا که به جا آورم هر عملی یا قولی یا فعلی را که به سبب آن مقرب تو شوم و سبب قرب معنوی و عشق و محبت تو باشد در این سال ای بخشنده ترین بخشندگان خداوندا مگذار مرا در این سال بر عملی یا قولی یا فعلی که خوف داشته باشم از آن که عاقبتش بد باشد و خایف و ترسان باشم از غضب تو بر آن گناه و چنان نشوم که روی کرم را از من بگردانی و مستوجب آن شوم که از رتبه که دارم پست تر شوم نزد تو و یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۸

سبب نقصان ثوابم شود.

ای خداوند مهربان بخشاینده بگردان مرا در این سال آینده در حفظ و امان خودت و در پناه خودت و جامه عافیت را بر سرم گیر یعنی جمیع اعضای من سالم باشند از مرضها و از گناهان و ببخشا کرامت و احسانت را بمن خداوندا هر که پناه به تو آورد عزیز است و کسی بر وی دست ندارد، و بزرگست ثنای تو و نیست خداوندی بجز تو، خداوندا بگردان مرا تابع صالحانی که از پیش رفته اند از بندگان خودت و مرا نیز از عقب ایشان ببر به جایی که ایشان را برده که آن مراتب عالیه بهشت است و

بگردان مرا چنانکه فرمان بردار باشم جمعی را که همیشه راست گفته اند بر تو و دروغ بر تو نبسته اند و ایشان ائمه معصومینند یا انبیا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ای مؤمنان از خدا بترسید و با صادقان باشید که همیشه راست گفته اند خصوصا بر خدا و رسول صلی اللّه علیه و آله چرا که محال است که غیر معصوم دروغ بر خدا و رسول نبندد چون ممکن است که آدمی دروغ نگوید اما ممکن نیست که علما دروغ بر خدا و رسول نبندند زیرا که همه مسائل قطعی نیست و همه احادیث معلوم نیست که حضرات فرموده باشند پس اگر شخصی حدیثی یا آیه را که معنی ظاهری داشته باشد بگوید و در واقع غلط کرده باشد دروغ بسته است بر خدا و رسول به نادانی و نهایتش آنست که اگر بذل جهد خود کرده باشد مؤاخذ نباشد اگر چه در این نیز سخن هست و ظاهر بسیاری از احادیث آنست که مؤاخذ نیز هست و مؤاخذه او کمتر از مؤاخذه کسی است که عمدا دروغ بسته باشد، و تسلیم عبارت از آنست که اگر حدیثی از رسول خدا یا از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم بما رسد و عقل ما به آن نرسد نفی آن نمی باید کرد که غلط

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۹

است چنانکه بسیاری از علما باین غلط مبتلایند.

و خداوندا پناه به تو می آورم و آورده ام از آن که گناهان احاطه کنند مرا یا ظلم من یا ستمی بر نفس خود کنم یا متابعت کنم هواهای نفسانی را یا مشغول گردم به خواهشهای خودم

و اینها مانع شوند از آن که رحمت و خوشنودی تو شامل احوال من شود و به سبب اینها لطف خود را از من باز داری و در معرض غضب و عذاب تو درآیم از اینها همه، پناه به تو می آورم که مرا از اینها در حفظ حمایت خود درآوری.

خداوندا توفیق کرامت کن مرا که به جا آورم هر عملی را که شایسته درگاه تو باشد و به سبب آن از من راضی و خوشنود شوی و مرا به قرب خود سر افراز کن.

خداوندا چنانکه از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دفع کردی هول دشمنانش را در همه جنگها خصوصا در جنگ احزاب و غم او را زایل گردانیدی به کشتن عمرو بن عبد و دبر دست حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و دفع کردی بلاها را از آن حضرت به آن که لشکر اعدا را سنگ باران کردی و همه گریختند و دست کردی وعده فتحی را که به آن حضرت داده بودی و عهد خود را راست کردی به دفع ایشان.

خداوندا بهمان عنوان فضل خود را شامل حال ما کن و دفع کن در این سال ترسها و بیمها و آفتها و بیماریها و فتنها و ضررها و بدیها و اندوهها را و تنگی معاش را در این سال و به رحمت خودت برسان ما را به تمامی عافیت و بتمام کردن و دایم ساختن نعمتت را بر من تا وقتی که اجل مقدر برسد همیشه در رفاهیت باشم، سؤال می کنم از تو مانند سؤال کردن بنده که بد کرده باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۰

ستم کرده باشد بر

خود و بعـد از آن به درگـاه تو آمـده باشـد از روى تضـرع و زارى و معترف باشـد به گناهان خود، و سؤال مى كنم و در همه نسخها كافى و تهذيب و اقبال و مصباح هست

و أسألك ان تغفر بى

و اين بهتر است و ظاهرا از قلم نساخ افتاده است كه از گناهان من درگـذرى و بيامرزى گناهانى را كه در نامه عمل من نوشـته انـد حافظـانى كـه بر مـن موكـل كرده، و در خـاطر گرفته انـد همه را فرشـتگان بزرگـوار تـو بر من و سـؤال مى كنم از تـو اى پروردگار من كه نگاه دارى مرا از جميع گناهان در بقيه عمر تا وقتى كه اجلم برسد يا اللّه.

اى خداونـدى كه رحمتت عالميـان را فرا گرفته است صـلوات بر محمـد و اهل بيت محمـد فرست، و عطا كن مرا هر چه سؤال كرده ام آن را از تو و به درگـاه تو آمـده ام به اميـد اجـابت آنها به درستى كه تو امر كرده مرا به دعا و ضامن شـده كه اجابت كنى دعاهـاى مرا و در بعضـى از نسـخ بود و در اقبـال بود، و ذكر كرده است كه از من لاـ يحضـر برداشـته است لفـظ يا ارحم الراحمين را يعنى بخشاينده تر از همه بخشايندگان.

[دعا امام سجاد ع]

(و كان علىّ بن الحسـين صـلوات اللّه عليهما يدعو بهذا الدّعاء فى شهر رمضان اللّهمّ هذا شهر رمضان الّذى أنزلت فيه القرآن و هذا شـهر الصّيام و هذا شـهر الإنابه و هذا شهر التّوبه و هذا شهر المغفره و الرّحمه و هذا شهر العتق من النّار و الفوز بالجنّه اللّهمّ فسلّمه لى و تسلّمه منّى و اعنّى عليه بأفضل عونك و وفّقنى فيه

لطاعتک و فرّغنی فیه لعبادتک و دعائک و تلاوه کتابک و اعظم لی فیه البرکه و احسن لی فیه العافیه و صحّح لی فیه بدنی و اوسع فیه رزقی و اکفنی فیه ما اهمّنی و استجب فیه دعائی و بلّغنی فیه رجائی اللّهمّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۱

اذهب عنّی فیه النعاس و الکسل و السّامه و الفتره و القسوه و الغفله و الغرّه اللّهمّ جنّبنی فیه العلل و الأسقام و الهموم و الاحزان و الاعراض و الامراض و الخطایا و الذّنوب و اصرف عنّی فیه السّوء و الفحشاء و الجهد و البلاء و التّعب و العناء انّک سمیع الدّعاء.

اللّهمّ اعذنی فیه من الشّیطان و همزه و نفیه و نفثه و نفخه و وسواسه و کیده و مکره و ختله و امانیّه و خدعه و غروره و فتنته و خیله و رجله و شرکائه و احزابه و اعوانه و اتباعه و اخدانه و اشیاعه و أولیائه و جمیع کیدهم اللّهمّ ارزقنی فیه تمام صیامه و بلوغ الامل فی قیامه و استکمال ما یرضیک عنّی صبرا و ایمانا و یقینا و احتسابا ثمّ تقبّل ذلک منّی بالأضعاف الکثیره و الاجر العظیم.

اللّهمّ ارزقنی فیه الجدّ و الاجتهاد و القوّه و النّشاط و الانابه و التّوبه و الرّغبه و الرّهبه و الجزع و الخشوع و الرّقّه و صدق اللّسان و الوجل منک و الرّجاء لک و التّوکّل علیک و الثّقه بک و الورع عن محارمک مع صالح القول و مقبول السّعی و استکمال [و استعمال خ] ما یرضیک فیه عنّی صبرا و یقینا و ایمانا و احتسابا ثمّ تقبّل ذلک منّی بالأضعاف الکثیره و الاجر العظیم اللّهمّ ارزقنی فیه الجدّ

و الاجتهـاد و القوّه و النّشـاط و الانـابه و الرّغبه و الرّهبه و الجزع و الرّقّه و مرفوع العمل و مسـتجاب الـدّعاء و لا تحل بينی و بین شی ء من ذلـک بعرض و لاـ مرض و لاـ همّ برحمتک یا ارحم الرّاحمین) و کالصـحیح منقولست که حضـرت سـید الساجـدین صلوات اللّٰه علیه این دعا را در ماه مبارک رمضان می خواندند یعنی در شبها و روزها و ترجمه اش

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۲

اینست که خداونـدا این مـاه رمضـانست که قرآن را در این مـاه از لوح محفوظ به بیت المعمور فرسـتادی و از آنجا به آسـمان اول، و این ماهیست که واجبست روزه آن بر کافه عالمیان و این ماهیست که اکثر عالمیان در این ماه توبه و بازگشت می کنند به خداوند عالمیان یا می باید که بکنند و این ماه آمرزش و رحمت است و این ماه آزاد شدن از آتش جهنم است و سعادت و فیروزی یافتن به بهشت.

خداونـدا این مـاه را سـلامت دار از جهه من یعنی شـبهه در مـاهش بهم نرسـد یـا آن که از من مخـالفتی صادر نشود که سـبب نقصـان مـاه شود و عبـادات این مـاه را از من قبول کن و مـدد کن، و یـاری ده مرا بر عبادات این ماه به بهترین یاریهای خود و توفیـق ده مرا در این مـاه از جهه طـاعت خـودت، و فـارغ گردان مرا در این مـاه از جهه عبـادت خـود و دعـای خـود را از جهه تلاـوت قرآنت، و بزرگ گردان از جهه من در این مـاه برکت خود را و نیکو گردان از جهه من در این ماه عافیت و تنـدرستی را یا

عفو از گناهـان یـا اجتنـاب از معاصـی را یـا عافیت مرا بخیر گردان در این ماه، و در تهـذیب اصـحّ است و این بهتر است و در کافی و اصـلح است یعنی صحیح دار یا اصلاح کن فساد معاصی آن را به عبادت، و چنان کن که از هیچ عضوی هیچ معصیت صـادر نشود و هر عضوی در عبادتی که از آن عضو طلب کرده صـرف آن شود و روزی مرا در این ماه فراخ گردان و مهمات مرا کفایت کن و دعای مرا مستجاب گردان و مرا به آرزوهای خود برسان.

خداوندا ببر از من پینکی را چه جای خواب یعنی شبهای آن را به عبادت بسر آورم و اظهر آنست که از عدم نشاط یعنی تنبلی و سنگینی را در عبادات و ملال، و سستی را از من دور کن و دور گردان از من قساوت قلب را بلکه همیشه گریان باشم و دور کن غفلت را و مغرور شدن و فریفته دنیا شدن را خداوندا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۳

دور کن از من در این ماه مرضـها و بیماریها و غمها و اندوهها و عارضـها و بیماریها و گناهان صـغیره و کبیره و دور گردان از من بـدیها و قبایـح را و مشـقتها و بلاهـا و تعبهـا و رنجهـا را به درستی که تو اجـابت کننـده دعاهایی خداونـدا مرا در پناه خود درآور در این ماه از شـر شـیطان و وسوسـهای او و در بعضـی نسـخ و نفیه موجود است بعد از همزه یعنی دور کردن او ما را از شهرستان ایمان و صلاح و تقوی و از دمیدنهای ساحرانه او در دلهای ما

و از بادهای مگر او وسوسهای باطل او و از کید و مگر و از خدعها یا حیلها و دروغها و مغرور ساختنهای او و از فتنها و از شر لشکرهای سوارها و پیادهای او ممکن است که ظاهرش مراد باشد یا آن که مجاز باشد سواره از شیاطینی که تسلط ایشان قویست بر خلاف پیادها و از شر شریکهای او که شیاطین انسند و از شر لشکرها و مدد کاران و تابعان و دوستان و پیروان و محبان او و از شر مکرهای همه ایشان و از همه مکرهای ایشان.

خداوندا روزی کن مرا در این ماه که روزه اش را تمام کنم و برسم به آن چه مراد منست در عبادات شبهای آن، و کامل گردانیدن هر چه ترا از من خوشنود کند از صبر بر تحمل مشقتهای آن و ایمان و یقین و اخلاص به آن که اعمالش مقرون باشد با این اخلاق کامله مکمّله پس قبول کن این عبادت را از من که هر یک را مضاعف گردانی به اضعاف بسیار و با ثواب عظیم بر هر فعلی.

خداوندا روزی کن مرا که نهایت سعی و جد و جهد کنم در عبادات آن، و قوت کرامت کن مرا با ذوق و شوق و توبه و بازگشت و امید از ثواب و خوف از عقاب و با جزع و خشوع و رقت قلب و گریه و زاری و راست گویی و ترس از عذاب و امید ثواب و با توکل بر تو و اعتماد بر تو و با ورع و پرهیزکاری از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۴

محرمات تو با اقوال نیکو از ذکر و قرآن و

سعیی که قبول فرمائی، و با کامل گردانیدن آن چه ترا از من خوشنود کند.

و از استکمال تا الزّقه که مکرر است بحسب ظاهر در بعضی از نسخ کافی نیست و بنا بر اکثر نسخ و جمیع نسخ این کتاب که موجود است از روی تاکید است یا آن که اول استکمال روزه و عبادت تهجد است و در اینجا در بقیه عبادات که مقرون باشند با صبر و یقین و ایمان و اخلاص پس قبول کن همه عبادات مرا به اضعاف بسیار که هر یک از آن اعمال در نامه عملم نوشته شود هفتصد و هفتصد هزار و با ثواب عظیم.

خداوندا روزی کن مرا در این ماه که آن چه مقدورم باشد در آن سعی نمایم و جد و جهد کنم و قوت و ذوق و توبه و انابت و رغبت در ثواب و خوف از عقاب و ترس یا گریه و زاری روزی کن مرا و اعمال مرا بالا برند و دعایم را مستجاب کنند.

و خداوندا مگذار که مانعی بهم رسد از بلاها و مرضها و غمها بحق رحمتت ای بخشاینده ترین بخشایندگان و شیخ طوسی رحمه اللّٰه دعاها و تسبیحات بسیار ذکر کرده است در مصباح و تهذیب و این دعاها کافی است همه را با آن چه خواهد آمد.

باب القول عند الافطار

(فی کلّ لیله من شهر رمضان من أوّله إلی اخره کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله اذا افطر قال اللّٰهمّ لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبّله منّا ذهب الظّماء و ابتلّت العروق و بقی الاجر) این بابی است در دعاهایی که مستحب است خواندن آن در وقت افطار در

هر شبی از شبهای ماه رمضان از اول ماه تا به آخر آن، و منقول است در موثق سکونی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله همیشه در وقت افطار یعنی بعد از افطار این دعا را می خواندند که خداوندا از جهه رضای تو روزه گرفتیم و بر روزی تو افطار نمودیم تشنگی که داشتیم به آشامیدن آب زایل شد، و رگها که خشک شده بود تر شد و اجر و ثواب ماند، که اگر چه دعاست نصیحتی را نیز متضمن است که شامل جمیع تکالیف هست که اگر چه اندک مشقتی دارد اما به زودی آن مشقت زایل می شود و ثواب غیر متناهی از جهه این کس می ماند، و دلالت دارد بر آن که می باید که روزه خالص از جهه رضای الهی باشد تا توان گفت که خالص از جهه تو روزه گرفته ایم، و اشعاری دیگر بر آن که آن حضرت افطار بر آب می فرموده اند تا توان گفت که رگها تر شد، و محتمل است که ابتدا بر شیرینی افطار فرموده باشند و بعد از آن بی فاصله آب نوشیده باشند و بعد از آن این دعا خوانده باشند چون اخبار بسیار وارد شده است که اگر شیرینی می بود مانند خرما و شکر افطار بر آن می فرمودند و اگر هیچ شیرینی نمی بود افطار بر آب می فرمودند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۶

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که افطار نمودن بر آبی که نیم گرم باشد جگر را پاک می کند و گناهان دل را که آن ریا و کینه و کبر و عجب و حسد و امثال

اینهاست می شوید، و بینایی چشم را قوت می دهد، و حدقه را نیز قوت می دهد.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله افطار به شیرینی می فرمودند و چون بهم نمی رسید هیچ شیرینی با آب نیم گرم افطار می فرمودند و می فرمودند که آب نیم گرم معده را و جگر را پاک می کند و دهن را خوشبو می کند و دندانها را قوت می دهد و حدقه را قوت می دهد و بینایی چشم را جلا می دهد و گناهان را می شوید و رگهای گرم را حرارتش را فرو می نشاند و صفرا را فرو می نشاند و بلغم را قطع می کند و حرارت معده را فرو می نشاند و درد سر را دفع می کند و اگر به شیرینی ابتدا کند و در عقب آن آب بنوشد بهتر است.

چنانکه منقول است کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله گاهی افطار بر خرما و آب می فرمودند و گاهی بر مویز و آب و هم چنین سحور را باین هر دو می فرمودند.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله در زمانی که رطب می بود افطار به رطب می فرمودند و اگر رطب نبود بر خرما افطار می فرمودند و گاهی به حلوا و گاهی به شکر و اگر اینها بهم نمی رسید افطار به آب فقط می فرمودند و می فرمودند که افطار به آب گناهان دل را می شوید.

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال یقول کلّ لیله من شهر رمضان عند الإفطار إلی اخره الحمد للّه الّذی اعانا فصمنا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص:

و رزقنا فافطرنا اللّهمّ تقبّل منّا و اعنّا علیه و سلّمنا فیه و تسلّمه منّا فی یسر منک و عافیه الحمد للّه الّذی قضی عنّا یوما من شهر رمضان) و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که روزه دارد هر شبی از شبهای ماه رمضان از شب اول تا شب آخر سنت است که این دعا را بخواند در وقت افطار، جمیع ثناها و حمدها مخصوص ذات مقدس خداوندیست که یاری داد ما را که روزه گرفتیم و روزی داد ما را که به آن افطار نمودیم خداوندا این روزه را قبول فرما و اعانت کن ما را بر صوم باقی، و سالم دار ما را در این ماه از بلاها و از بدیها و قبول این روزه را از ما به آن که به آسانی و تندرستی به جا آوریم از جهه رضای تو حمد خدا را بر آن که توفیق کرامت فرمود ما را که یک روزه از ماه رمضان را روزه گرفتیم.

و در موثق از قداح منقولست که قنبر آزاد کرده حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه انبانی به خدمت آن حضرت آورد که آرد جو بو داده داشت و حضرت در انبان را مهر فرموده بودند پس شخصی گفت که یا امیر المؤمنین این بخل است که در انبان را مهر کرده اید حضرت تبسّمی فرمودند و فرمودند که شاید وجهی دیگر داشته باشد و وجهش آنست که نمی خواهم که تناول نمایم مگر چیزی را که دانم بی دغدغه حلال است و می ترسم که جمعی از جهه شفقت چیزی دیگر داخل این انبان کنند پس حضرت

مهر را برداشتند و انـدکی از آن قاووت را با آب ممزوج کردند در قدحی و چون خواستند که بر آن افطار فرمایند این دعا را خواندند که (بسم اللّه اللّهمّ لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبّل منّا انّک أنت السمیع العلیم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۸

یعنی ابتـدا به نام حق سـبحانه و تعالی می کنم در خوردن و افطار، خداونـدا از جهه تو روزه گرفتیم و بر روزی که عطا فرموده افطـار کردیم یـا می کنیم، خداونـدا تو این روزه را از مـا قبول کن به درستی که توئی که شـنوا و دانـائی و اجـابت می فرمایی دعاها را.

(و قال صـلوات اللّه علیه یستجاب دعاء الصّائم عند الافطار) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که حق سبحـانه و تعالی مسـتجاب می کنـد دعاء صایم را در وقت افطار پس می بایـد که در آن وقت دعا کننـد و اگر دعاهای منقول باشد بهتر است.

باب اداب الصّائم و ما ینقض صومه و ما لا ینقضه

اشاره

ایـن بـابی اسـت در آداب روزه داران و در چیزهـائی کـه روزه را می شـکند و آن چه نمی شـکند و چـون صـوم عبـارتست از امساك از چیزی چند و آن بر چند قسم است بعضـی از آنها بی دغدغه جزو است و بعضی مظنون است و بعضی مشکوك فیه است و بعضـی واجبست که از آن اجتناب نمایند و جزو حقیقت صوم نیست و جزو کمال آنست و بعضـی مکروهی چند است که به اعتبار کمال ترکش در صوم اولی است و آن چه جزو حقیقت صوم است بی دغـدغه چیزی چند است که از قرآن مجید ظاهر می شود بنا بر این أنسب آنست که آیات صوم مذکور شود

[آیات الصوم]

(و قال اللّه تبارک و تعالی یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ- أَیَّاماً مَعْدُوداتٍ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَـفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَةٌ طَعامُ مِسْکِینٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ وَ أَنْ تَصُومُـوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ- شَـهْرُ رَمَضـانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُـدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّنـاتٍ مِنَ الْهُـدی وَ الْفُرْقـانِ فَمَنْ شَـهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُـمْهُ وَ مَنْ کانَ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ- وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۰

إِذا دَعـانِ فَلْیَسْـتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُـدُونَ- أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ فَتابَ

عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ «۱») و ترجمه این آیات با فی الجمله تفسیر آن را مذکور می سازم و در ضمن اخبار آینده ظاهر خواهد شد آن چه مراد الهی [است] و مفسّران اختلاف بسیار کرده اند در تفسیر این آیات، أولا بدان که هر تکلیفی که در آن مشقّتی هست حق سبحانه و تعالی در ضمن بیان آن انواع لطفها می فرماید تا مشقّت آن نظر به جمعی زایل گردد و نظر به جمعی مخفف گردد و چون بنی آدم معتادند به اکل و شرب و جماع، و صوم عبارتست از امساک نفس از اینها و غیر اینها أولا به نوعی از خطاب مخاطب ساخته است ایشان را که در اکثر تکالیف فرموده است بیا «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ۲: ۱۰۴ به آن که خود ایشان را مخاطب ساخته است و هیچ شک نیست که اگر پادشاهی مشافهه حکمی فرماید به جمعی هر چند آن حکم شاق باشد آن مشقت زایل می شود یا کالزایل و محکومان بان حکم همگی از روی ذوق و شوق متوجه آن حکم می شوند، دیگر در لغت عرب اکثر اوقات یا را از جهه نداء بعید استعمال می کنند و بانکه حق سبحانه و تعالی نهایت قرب به بندگان دارد و لیکن بندگان از خداوند خود نهایت بعد دارند گویا می فرماید که ای جمعی که از من

لوامع صاحبقرانی،

دور شده اید از جهه الفت به مشتهیات نفسانی و لذات جسمانی پیش آیید و تقرب جوئید بمن بترک آنها و چون الذین آمنوا مناد است و با الف لام است و یا آلت تعریف است و الف لام نیز آلت تعریف است و ممکن نیست جمع کردن میانه دو آلت تعریف أیّ: را مقصود به ندا گردانیده است و یا را بر سر او در آورده است و ملحق گردانیده است به آن ها تنبیه را و آن چه مقصود بند است بمنزله وصف موضحه او گردانیده است تا آن که گویا دو ندا می فرماید یک مرتبه بر سبیل ابهام که او را از خواب غفلت بیدار فرماید و بعد از آن او را مخاطب سازد، دیگر آن که جمیع خلایق را در خطاب شریک گردانیده است تا آسانتر باشد چه هر گاه پادشاهان عظیم الشأن با همه عالمیان شریک شدند تکلیف بر همه کس آسان می شود و با آن که همه مرادند بحسب واقع وجه خطاب را به مؤمنان کرد تا سبب زیادتی شوق ایشان شود و اشعاری داشته باشد به آن که بی ایمان عبادات بی فایده است و چون ایمان از فضل الهی عطا شده است ایمان مقتضی بندگی است دیگر آمنوا را بعنوان جمله فعلیه آورد تا دلالت کند بر حدوث و تجدّد، و مشعر باشد که مؤمنان جمعی اند که ایمان ایشان به سبب عبادات و طاعات در تزاید باشد، و مشعر است بر آن که مؤمن می باید مؤمن ساعی از عبادت و طاعت خالی نباشد و هر چه کند عبادت باشد و لهذا وارد است که خواب عالم عبادتست یعنی عالم

همه کـار خود را از جهه خداونـد خود می کنـد حـتی خوابش را بقصـد تقویت بـدن می کنـد از جهه عبـادت الهی و در اکثر تکالیف این نوع خطاب واقع شده است.

اما خصوص صوم مشتمل است بر زیادتیهای بسیار از آن جمله آن که فرمود که ای مؤمنان نوشته شده است بر شما روزه چون هر چه در توقیع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۲

پادشاهـان رقم شـد تغییر نمی یابـد یعنی علاجی نیست این تکلیف را به جا می بایـد آورد، و فرمود که این تکالیف مخصوص شمـا نیست که بر شـما دشوار باشـد بلکه بر جمعی که پیش از شـما بودنـد از پیغمبران و امتهـای ایشان نوشـته شـده بود و مثل مشـهور است که هر گـاه بلاـ عـام است سـهل است و گـذشت که حضـرت آدم و سـایر پیغمبران صـلوات اللّٰه علیهم روزه مـاه رمضان را می داشتند و امتان روزهای دیگر را می داشتند بعد از آن فرمود که نه چنین است که روزه شما فایده داشته باشد در بزرگی خداونـد شـما بلکه فایده اش از جهه شـماست، و نه چنان است که فایده آن اندک باشد بلکه عظیم است و آن آنسـت که شایـد متّقی و پرهیزکـار شویـد و رتبه تقوی و متقیـان در عظمت به مرتبه ایست که بسـیاری از آیات قرآنی در مـدح آن و ایشان است و موجب سعادات دارین و کمالات نشاتین هست.

و این تقوی در چنـد چیز است یکی در صوم که پرهیز می کنـد از خوردن و آشامیـدن و جماع کردن و امثال اینها از چیزهائی که جزو حقیقت صوم است و ترک آن سبب بطلان صوم است، دیگر تقواست از جمیع محرّمات و ترک جمیع واجبات

که فی نفسها مطلوبست و کمال صوم به آنست، و احتمال دارد که مراد الهی همین تقوی باشد چون تقوای اول از لفظ صوم ظاهر شد پس گویا می فرماید که ما روزه را بر شما واجب گردانیدیم که به سبب اعتیاد بر ترک مباحات که در غیر صوم حلال بود عادت بر ترک منهیّات به آن که تفکر کنید که هر گاه حق سبحانه و تعالی مباحات را در صوم بر شما حرام گردانیده است چه گنجایش دارد که محرمات را به جا آورید با آن که فرموده است.

و در احادیث صحیحه متواتره وارد شده است که هر گاه روزه گیری

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۳

می باید جمیع اعضا و جوارح از جمیع منهیّات صایم باشند، و دیگر آن که بالخاصیه متّقی شوید به سبب منع نفس از مشتهیات نفسانی که چون قوای شهوانی صورتشان شکسته شد خواهش معاصی کم می شود و تقوی آسان می شود.

چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که خصیه کشیدن و خصیه کوفتن و خصیه مالیدن امت من صوم است، و این معنی مجربست که هر گاه معده سیر می شود و همه اعضا گرسنه می شوند و چون شکم گرسنه است اعضای دیگر سیر می شوند از مخالفتهای الهی تعالی شانه، دیگر فرمود که چند روزیست یعنی صومی که واجب گردانیده ایم بر شما چند روزیست که آسانست شمردن آن بانکه ممکن بود که بر شما واجب گردانیم که همیشه روزه باشید و بنده قدرت دارد بر آن بنا بر این است که مستحب است همیشه و یا همیشه متقی شوید مدت عمر که آن چند

روزی است که بر شـما فرشـتگان ما می شـمارند حتی ساعات و انفاس آن قلیلی است نسبت به زمانهایی که در پیش دارید در ثواب و عقاب که آن غیر متناهی است، و بسـیار سـهل است که در این دو سه روزه عمر کاری کنیـد که ابـد الآباد در رفاهیت باشـید و آن چه مظنون بنـده است آنست که هر دو مرادنـد و اگر چه بر سبیل بدلیّت باشد و در آیات قرآنی مدار بر این اسـت که از ائمه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم منقول است از این نوع تفاسـیر متضـاده بحسب ظـاهر که همه ممکن است که مراد باشـند بحسب لفظ.

دیگر فرمود که این تکلیف را بر شـما مشـکل نکرده ایم که در هر حالی که باشـید روزه بگیرید بلکه هر که از شما بیمار باشد بیماری که روزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۴

ضرر داشـته باشد اگر چه بطول مرض باشد یا مسافر باشد به سـفری که نماز را در آن سـفر قصـر باید کرد پس برایشان واجب است که روزه را افطار کنند و بعدد آن چه خورده اند از روزهایی که در حضر باشند و بیمار نباشند روزه بگیرند.

دیگر این تکلیف را دشوار نکردیم که هر که صـحیح باشد و در حضر باشد روزه بگیرد و بلکه بر جمعی که بر ایشان صعوبت داشته باشد گرفتن آن مانند مردان پیر و زنان پیر و شیردهی که شیرش کمی کند و زن حامله که نزدیک باشد وضع حملش یا کسـی که مرض تشـنگی داشـته باشـد به تفصـیلی که خواهـد آمد ایشان افطار می نمایند و کفاره می دهند، بانکه مسـکینی را طعام می دهند و این عبارت را تفاسیر دیگر

کرده انـد اما آن چه در احادیث صـحیحه وارد شده است این است که مذکور شد پس کسـی که بیفزاید در خیرات از جهه او بهتر است یعنی به جای یک مسـکین بیشتر بدهد و از آن قدر که مدّ است یا دو مدّ بیشتر بدهد بهتر خواهد بود و محتمل است که مراد فعل طاعات باشد که هر چند در اوقات روزه اعمال خیر بیشتر کنید روزه شـما اکمل و از جهه آخرت شما بهتر خواهد بود و روزه شـما از جهه شـما بهتر است اگر از اهل علمیـد می دانیـد که حق سـبحانه و تعالی بی نیاز است از عبادت عالمیان و این نیز علاـوه ایست از جهه سـهولت تکـالیف زیرا که علما و عقلا متحمل مشـقتهای عظیمه می شونـد در چیزی چنـد که نافع است از جهه ایشان بحسب دنیای فانی زایل بی اعتبار چگونه سعی نکنند از جهه ثوابهای غیر متناهی ابد الآباد.

و چون أولا بیان اصل صوم و شـرف و فواید آن را فرمود بیان فرمود که آن صومی را که بر شـما نوشـته و واجب گردانیده ایم ماه مبارک رمضان است که به مزید خواص از سایر روزهای واجب سمت اختصاص و امتیاز دارد بانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۵

قرآن که بهترین کتابهای الهی است در این ماه از لوح محفوظ به بیت المعمور آمد و از بیت المعمور به آسـمان اول و از آنجا مرتبه مرتبه بحسب احتیـاج نـازل شـد چنـانکه در روایـات وارد است و بعضـی گـذشت و یا آن که در شب قـدر در هر سال بر حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله آن چه در عرض سال در کار بود نازل

می شد و همان چه نازل شده بود بحسب ضرورت مصالح در اوقات خود نیز نازل می شد، و محتمل است که همه در هر شب قدری بر آن حضرت نازل می شده باشد لهذا حضرت تقدم بر جبرئیل می گرفتند تا آیه و لا تعجل نازل شد و در حج وداع فرمودند که جبرئیل در هر سالی یک مرتبه قرآن را بر من می خواند و در این سال دو مرتبه خواند و این علامت رفتن من است.

و چون شرف ماه به شرف قرآن ظاهر شد فرمود که قرآنی در این ماه فرستاده ام که هدایت کننده جمیع عالمیان است و هر فاضلی و عالمی بحسب قابلیت خود از نور هدایت آن روشنی می یابد، و هر سوره از سورهای آن معجزیست پیغمبر اخر الزمان صلی اللّٰه علیه و آله را به اعتبار اشتمال آن سوره بر علوم نامتناهی و به اعتبار اعجاز بحسب ظاهرش نیز که جمیع فصحا و بلغای عالم عاجز شدند از آن که سوره مثل آن یا قریب به آن بیاورند پس چون این شرف یافته و باین شرف از سایر ماهها ممتاز شده است جا دارد که بندگان همه در روزه آن و شرایط احترام و اعظام آن بکوشند و اشعاری دارد بانکه در این ماه زیاده بر ماههای دیگر در تلاوت قرآن مجید سعی نمایند.

چنانکه منقولست که هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه رمضانست پس کسی که در این ماه حاضر باشد در بلد خود یا بلد اقامت باید که کل ماه را روزه بگیرد و هر که بیمار یا مسافر باشد واجبست که عوضش از روزهای دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۶

قضا کند،

و تکریر این آیه دور نیست که از جهه تأکید باشد که حجت تمامتر باشد بر عامه که با آن که حق سبحانه و تعالی مکرر فرموده است که در سفر روزه نگیرند مخالفت الهی می کنند و روزه را می گیرند چنانکه حق سبحانه و تعالی می دانست که عمر انکار تیمّم خواهد کرد حکم تیمّم را در دو آیه بیان فرمود و از جهه تأکید قصر می فرماید که حق سبحانه و تعالی آسانی شما را می خواهد و دشواری شما را نمی خواهد بانکه نماز را تمام کنید یا روزه را بگیرید و مقرر فرمود که هر چه را افطار کنید در سفر در حضر آن را قضا کنید تا عدد آن چه را بر شما واجب کرده اند تمام کنید و چون روزه را تمام بگیرید خداوند خود را به بزرگی یاد کنید در عقب چهار نماز که آن شام و خفتن شب عید است و نماز صبح و نماز عید است و این عبادت را مقرر فرمودیم شاید که شکر کنید نعمتهای پروردگار خود را به دادن فطر و به جا آوردن نماز عید.

و چون اعظم عبادات در این ماه مبارک دعاست چنانکه در ضمن خطب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و غیر آن گذشت حق سبحانه و تعالی آیات دعا را در میان آیات صوم مذکور ساخت بانکه فرمود که یا محمد هر گاه سؤال کنند بندگان من مرا از تو از کیفیت دعا که آهسته دعا باید کرد نظر به رحمتی که حق سبحانه و تعالی با بندگان کرده است و می کند مانند کسانی که راز گویند با یکدیگر یا بلند باید

خوانـد به اعتبار دوری که بنـدگان را به سـبب معاصـی و بـدیها از جناب اقدس او حاصل شده است که سؤال تقدیری باشد یا بحسـب واقع ایـن سـؤال را کرده باشـند، چنـانکه منقـولست که از آن حضـرت صـلی اللّٰه علیه و آله اعرابی سـؤال کرد که آیا خداوند ما بما نزدیک است تا او را آهسته بخوانیم یا دور است تا بلند بخوانیم پس این آیه نازل شد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۷

و منقولست که از آن حضـرت سؤال کردنـد که چگونه سؤال کنیم بلنـد یا آهسـته و حـدیث اول را نیز بر معنی ثانی حمل می توان کرد چنانکه در صحیح از ثمالی منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و آله فرمودند که مکتوبست در توراتی که تغییر نیافته است که حضـرت موسـی علیه السّـلام از پروردگار خود سؤال کرد که خداوندا آیا نزدیکی تو بمن تا با تو راز گویم و آهسـته دعـا کنم یا دوری که ترا بلنـد بخوانم پس خطاب به موسـی رسـید که من همنشـین کسانی ام که به یاد مننـد. و اکثر حمـل کرده انـد بر آن که از کیفیت دعـا سؤال کرده است که بنحو نزدیکـان دعـا می بایـد کرد یا بنحو دوران و احتمال دارد که این دعا را از ابرام امّت کرده باشد مانند سؤال رؤیت و علی ای حال حق سبحانه و تعالی فرمود که من نزدیکم به دعـا کننـدگان یعنی بایـد که آهسـته دعا کننـد چنانکه در صـحیح وارد است که یک دعای پنهان بهتر است از هفتاد دعای آشکارا، و محتمل است که مراد از قرب سرعت اجابت باشد به قرینه آن که فرموده

است که اجابت می کنم دعای داعیان را در هر وقتی که مرا بخوانند پس باید که بندگان من اجابت کنند مرا یعنی دعا کنند چون بکرّات و مرّات ایشان را به دعا خوانده ام و می خوانم خصوصا در این ماه که وقتی خاص از جهه دعا مقرر نفرموده است بلکه در تمام روز و تمام شب ملکی موکل است که بندگان حق سبحانه و تعالی به او می خوانند، و باید که ایمان و اعتقاد داشته باشند که من به وعده خود وفا می کنم و دعای ایشان را مستجاب می کنم تا شاید که به مطلوب خود راه یابند یعنی دعای ایشان را مستجاب کنم و شاید کریمان خصوصا اکرم الاکرمین متحقق الوقوع است.

و در احادیث بسیار از ائمه اطهار سلام اللّٰه علیهم منقولست که حق

سبحانه و تعالی بحسب وعده که فرموده است دعا را مستجاب می فرماید و لیکن اگر مصلحت در دادن به زودی باشد زود می دهد و الا دیر می دهد و گاه هست که مصلحت دیر دادن این است که بنده دعا بیشتر کند و قرب الهی او را زودتر حاصل شود و گاه هست که مصلحت در دنیا نیست آن مطلوب را در آخرت به اضعاف مضاعف آن چه طلب کرده است می دهد به حیثیتی که مؤمن گوید که کاش هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمی شد یا آن که غرض عمده از حاجتها همین است که روی بنده به قاضی الحاجات باشد و قرب معنوی او را حاصل شود و هر که اندک شعوری دارد می داند که هر چند دعا دیرتر مستجاب می شود تضرع و زاری بنده که سبب قرب

بجناب اقدس الهی است بیشتر است و توهم نشود که هر گاه حق سبحانه و تعالی بحسب مصلحت اجابت می فرماید دعا را پس دعا عبث خواهد بود چون هر چه مصلحت است حق سبحانه و تعالی آن را بدون دعا نیز واقع می سازد و هر چه مصلحت نیست با دعا نیز واقع نمی سازد زیرا که گاه باشد بدون دعا مصلحت نباشد و با دعا مصلحت باشد با آن که دعا مانند نماز عبادتیست که شارع به آن امر فرموده است و در نماز کسی نمی گوید و نمی تواند گفت که عبث است چون اگر مقدر شده است که به بهشت رویم بی نماز نیز خواهیم رفت و اگر مقدر نشده است با نماز نیز نخواهیم رفت زیرا که اصل نماز نیز مقدر الهی است و شاید که مقدر شده باشد دخول بهشت با نماز با آن که حاصل آن قدر قربست و اگر آن حاصل شود بهشت نزد آن اعتبار نخواهد داشت و این مضامین در احادیث صحیحه متکثّره وارد شده است.

دیگر فرموده است که حق سبحانه و تعالی هلال کرده است در شب روزه که با زنان خود جماع کنید بعد از آن که حرام بود جماع کردن در ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۹

رمضان در شب و روز حق سبحانه و تعالی آن حکم را منسوخ گردانیده و حلال بلکه سنت است که در شب اول ماه رمضان جماع کند با زن خود تا اطاعت حق سبحانه و تعالی کرده باشد در ترک و فعل و حکمت منسوخ شدن این است که زنان بمنزله جامه شمایند و شما بمنزله جامه ایشان یعنی چون همیشه با

هم می باشید و ترک نمودن جماع بر شما مشکل است و حق سبحانه و تعالی می داند که شما با خود خیانت می کنید و جماع می کنید.

و اول خائنان عمر بن خطاب بود چنانکه صاحب کشاف و بیضاوی و نیشابوری و غیر ایشان نقل کرده اند که عمر گفت یا رسول اللّه توبه می کنم از این عمل قبیحی که کرده ام و جمعی از صحابه نیز برخاستند که ما نیز چنین کرده ایم پس آن حضرت به عمر فرمودند که لایق نبود ترا مخالفت الهی پس آیه نازل شد که حق سبحانه و تعالی توبه شما را قبول کرد و از گناهان شما عفو فرمود یا این حکم را از شما ساقط کرد و منسوخ گردانید و خواهد آمد که خوّات بن جبیر در شام چیزی افطار ننموده بخواب رفت و بعد از خواب حرام بود چیزی خوردن و روز در خندق کار می کرد و ساعت به ساعت غش می کرد تا این حکم نیز منسوخ شده حق سبحانه و تعالی فرمود که من بعد جایز است با زنان مباشرت کردن جماع و مقدمات آن از هر دست بازی، و چون جماع کنید طلب کنید آن چه را حق سبحانه و تعالی نوشته است و مقدر ساخته است در لوح محفوظ از جهه شما یعنی دعا کنید در وقت جماع دعاهای طلب فرزند را که خواهد آمد و قصد خود را نیز چنین کنید چون حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمود که نکاح کنید تا نسل شما و اولاد شما بسیار شوند و به درستی که من مباهات خواهم نمود به کثرت شما با امم سابقه در روز

قیامت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۰

من سبب اسلام چندین هزار هزار هزار شده ام به حیثیتی که امّت من دو برابر امتهای جمیع پیغمبران خواهد بود صلوات اللَّه علیهم یا آن که جماع را از جهه رضای الهی واقع سازید بانکه نیت شما دفع فجور باشد به سبب نکاح چنانکه آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که زن خواست نصف دین خود را حفظ کرد پس باید که از خدا اندیشه کند در نصف باقی و می باید که هر دو مطلوب باشد هم دفع شهوت و هم کثرت نسل.

دیگر حق سبحانه و تعالی فرمود که بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود بر شما ریسمان سفید صبح صادق از ریسمان سیاه شب پس تمام کنید روزه داشتن را یا روزه را تا شب پس ظاهر شد که جماع و اکل و شرب می توان کرد تا صبح ظاهر شود و از آنها امساك می باید کرد تا شب، اما جماع پس خلافی نیست که در شب می توان کرد تا وقتی که آن قدر زمان بماند که بعد از جماع پیش از صبح غسل تواند کرد، و از آن زمان تا صبح خلافی است که خواهد آمد و شکی نیست در آن که اکل و شرب معتاد بعنوان معتاد حرامند و جزو حقیقت روزه اند و هم چنین جماع در قبل زن و لیکن در آن که امساك از جماع جزو حقیقت صوم است یا شرط است اشتباهی هست که دست بازی که سبب آمدن منی باشد نیز سبب بطلان صوم است و آن را نیز در مباشرت داخل می توان کرد و باقی مفطرات خواهد آمد و

در شب نیز خلافست و گذشت و خواهد آمد که فرو رفتن قرص آفتاب است یا زوال سرخی مشرقی.

دیگر فرمود که مباشرت مکنید با زنان خود در وقتی که اعتکاف کرده باشید در مساجد و احکام اعتکاف نیز خواهد آمد پس فرمود که اینها حدود و احکام حق سبحانه و تعالی است پس نزدیکی مکنید به این ها مانند اکل و شرب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۱

جماع و استمنا در صوم و جماع در اعتکاف و بقیه احکام صوم یا اعم از صوم و از هر چه پیشتر گذشته است هم چنین بیان می کند حق سبحانه و تعالی آیات احکام خود را از جهه مردمان شاید که بترسند و از مخالفت الهی در اوامر و نواهی اجتناب کنند اینست ترجمه آیه و تفصیل اینها در ضمن اخبار آینده ظاهر خواهد شد

[اجتناب از چهار چیز]

(روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال لا یضرّ الصّائم ما صنع اذا اجتنب اربع خصال الطّعام و الشّراب و النّساء و الارتماس فی الماء) و کالصحیح و در صحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که ضرر به صایم نمی رسد و هر چه کند بروزه او ضرر ندارد هر گاه اجتناب نماید از چهار چیز و آن خوردن و آشامیدنست چیزی چند را که متعارف باشد خوردن و آشامیدن آنها، و آن چه متعارف نباشد خوردن آن مانند سنگ و چوب، و آبی که از علف بیرون آید مشهور آنست که اینها نیز مبطل صومند، و دیگر جماع زنان از راه متعارف و در غیر متعارف خلافست و مشهور فساد صوم است، چهارم سر به

آب فرو بردنست که سـر یا بـدن فرو رود در آب و ظاهر ضـرر رسانیدن بطلان صوم است و بر این مضـمون احادیث صـحیحه وارد شده است و چند صحیح دیگر بعنوان نهی وارد شده است.

و لیکن در موثق کالصحیح اسحاق بن عمار منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر صـائمی عمـدا سر به آب فرو برد آیا قضا می کنـد آن روز را حضـرت فرمودنـد که قضا بر او واجب نیست و دیگر چنین نکند بنا بر این اکثر علما قایل به حرمتند بدون قضا.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۲

و جمعی این اخبـار را حمل بر کراهت کرده انـد چون کالصـحیح از عبـد اللّٰه بن سـنان منقول است که گفت که آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکروه است صائم را که سر به آب فرو برد و کراهت را بر حرمت بسیار اطلاق کرده اند و احوط آنست که کل سـر را به آب فرو نبرد و اگر ببرد عمدا احوط آنست که آن روز را بگیرد و قضا نیز بکند و اگر کفاره نیز بدهد نهایت احتیاط خواهد بود و اللّٰه تعالی یعلم.

و اما در وطی درد بر زن دو حـدیث مرسل وارد شـده است از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که اگر مردی با زن روزه دار وطی کنـد در دبر روزه از زن باطـل نمی شود و غسل نیز واجب نیست و اکثر علما حمل کرده انـد بر صورت اکراه و احوط قضا و کفاره است اما اگر منی بیایـد ظاهر اصـحاب جزم است بوجوب قضاء و کفاره چون احادیث صـحیحه وارد شـده است از

عبـد الرحمن بن حجاج كه گفت سؤال كردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه عليه از مردى كه بازى كند با زن خود در ماه رمضان تا او را منى بيايد حضـرت فرمودند كه بر اوست كفاره مانند كسى كه با اهل خود جماع كرده باشد و مؤيد اين اخبار است چنـد حديث كالصـحيح ديگر و ظاهرش آنست كه بازى شامل وطى دبر و تفخيذ و غير آن هست و ظاهر اين اخبار آنست كه اگر چه معتاد نباشـد كه منى بيايـد يا بقصد آمدن منى نباشد همان كفاره بايد داد و مسـتبعد نيست دست بازى جايز باشـد و اگر منى بيايـد كفـاره بايـد داد، و محتمل است كه اخباره كفاره را حمل كننـد بر صورتى كه از حال خود دانـد كه به سبب دست بازى او را منى مى آيـد يا بقصـد آمدن منى بازى كند و شك نيست كه احوط كفاره است در آمدن منى هر چند عادت نداشته باشد و بقصد استمنا نكند

[كذب بر خدا و رسول]

(و فى روايه منصور بن يونس عن ابى بصـير عن ابى عبـد اللَّه صـلوات اللَّه عليه انّ الكـذب على اللَّه و على رسوله و على الائمّه صلوات اللَّه عليهم يفطر الصّائم) و در موثق از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه منقول است كه دروغ بستن بر خدا و بر رسول و بر ائمه هـدى صـلوات اللَّه عليه روزه را باطل مى كنـد و صـدوق بعضـى از حديث را نقل بالمعنى كرده است چون كلينى و شـيخ همين حديث را از منصور از ابو بصـير روايت كرده اند كه گفت از آن حضـرت صلوات اللَّه عليه شنيدم كه مى فرمودند كه

دروغ وضو را می شکند و روزه را باطل می کند پس من عرض نمودم که ما همه هلاک شدیم که نمازها همه باطل است و روزها باطل حضرت فرمودند که مطلق دروغ مراد من نیست بلکه دروغ بر خدا و رسول و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم مراد است و قریب باین است موثقه سماعه و ظاهر این دو حدیث آنست که هم چنان که افترا بر خدا و رسول سبب نقص کمال وضوست هم چنین سبب نقص کمال صوم است و شکی نیست در آن که این کذب از اعظم کبایر است و در روزه اعظم خواهد بود بنا بر این همیشه خصوصا در صوم احتیاط لازمست که غیر مجتهد تفسیر قرآن و حدیث نکند و مسأله از پیش خود نگویند و مجتهد نیز نهایت احتیاط کند در گفتن مسایل و تفاسیر.

[روزه چشم و گوش]

(و روی محمّد بن مسلم عنه صلوات اللّٰه علیه انّه قال اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک و شعرک و جلدک و عدّد اشیاء غیر هذا و قال لا یکون یوم صومک کیوم فطرک) و در قوی کالصحیح و حسن کالصحیح و در صحیح منقول است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۴

محمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه روزه گیری باید که گوش تو نیز روزه باشد از شنیدن غیبت و بهتان و سازها و غنا و امثال اینها بلکه از هر چه فایده اخروی بر شنیدن آن نباشد و هم چنین روزه باشد چشمت از هر حرامی بلکه از هر مباحی نیز و مو و پوست تو به بدن نامحرم نرسد و غیر این اعضا را نیز

شمردند، و فرمودند که می باید که روز روزه ات مانند روز عدم روزه نباشد به آن که مطلق منهیات و مکروهات و مباحات نیز از تو صادق نشود و کل روز را صرف طاعت و عبادت الهی کنی بلکه کل شب را نیز.

[جماع در صوم]

(و قال النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله انّ اللّه تبارک و تعالی کره لی ستّ خصال و کرهتهنّ للأوصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی احدها الرّفث فی الصّوم) و در موثق از آن حضرت صلی اللّه علیه و آله منقول است که خداوند عالمیان نخواست که من شش چیز را به جا آرم و من نیز کراهت دارم که اوصیاء من که فرزندان منند و شیعیان ایشان بعد از من این کارها را بکنند یا یکی از آنها را بفعل آورند و یکی از آن شش جماع است یا فحش گفتن در حالت صوم، و سه مرتبه قبل از این نیز گذشت در ابواب طهارت و صلاه و زکات بتمامها و در اینجا اکتفا به خصلتی کرد که مناسب این مقام بود و اگر مراد از رفث جماع باشد ترک آن جزو حقیقت صوم است و اگر فحش باشد ترکش از مکملاتست اگر چه فی نفسه ترک آن واجبست و فحش گفتن حرام است.

[روزه سکوت]

(و روی ابو بصیر عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال انّ الصیام لیس من الطّعام و الشّراب وحده انّ مریم قالت إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً ای صمتا فاحفظوا ألسنتکم و غضّوا ابصارکم و لا تحاسدوا و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۵

تنازعوا فانّ الحسد یاکل الایمان کما تاکل النّار الحطب) و در موثق منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که روزه از خوردن و آشامیدن نیست و بس، نمی بینی که حضرت مریم فرمودند که من از جهه حق سبحانه و تعالی نذر کرده ام روزه را یعنی خاموشی را پس حفظ کنید زبانهای خود را و به پوشانید

چشمهای خود را و حسد و رشک یکدگر را مبرید و با هم منازعه و جدال مکنید به درستی که حسد ایمان را را باطل می کند چنانکه آتش هیمه را و استشهادی که به آیه فرمودند به اعتبار این است که اگر چه در این امت روزه خاموشی که در بنی اسرائیل بود نیست اما خاموشی در روزه از ما لا یعنی و لا طایل و بی هده هست و دلیل حسد از جهه حسد است یا از جهه حسد و نزاع هر دو به اعتبار آن که غالب اوقات نزاعها از حسد بهم می رسد و یا به اعتبار آن که حسدی که در ضمیر است سبب زوال ایمان است منازعه که در زبان و سنان باشد چگونه خواهد بود.

[ماه رمضان و استغفار و دعا]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه علیکم فی شهر رمضان بکثره الاستغفار و الدّعاء فامّا الدّعاء فیدفع البلاء عنکم و امّا الاستغفار فتمحی به ذنوبکم) و در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که بر شما باد در ماه رمضان به بسیاری استغفار و دعا اما دعا پس آن دفع می کند بلاها را از شما و اما استغفار و طلب مغفرت سبب محو شدن گناهان شماست و به همین سند از حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه چون ماه رمضان می شد سخن نمی فرمودند مگر دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر را و در وقت افطار می گفتند که خداوندا اگر خواهی که بکنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۶

می توانی کرد یعنی اگر خواهی که بیامرزی و رحم کنی خداوندی و می توانی کرد.

[شعر مخوان در ماه رمضان]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لا تنشد الشعر بلیل و لا تنشده فی شهر رمضان بلیل و لا نهار فقال له اسماعیل یا ابتاه و ان کان فینا قال و ان کان فینا) و در صحیح و حسن کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که شعر مخوان در شب و شعر مخوان در ماه رمضان در شب و روز پس اسماعیل پسر آن حضرت گفت که ای پدر بزرگوار اگر چه شعر در مدح ما باشد کراهت دارد حضرت فرمودند که اگر چه در مدح ما باشد.

و در صحیح از حماد منقولست که گفت شنیدم که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکروهست خواندن شعر روزه دار و محرم را در حرم و در روز جمعه و در

هر شبی نیز مکروهست حماد گفت عرض نمودم که اگر چه شعر حق باشد حضرت فرمودند که اگر چه شعر راست باشد.

[هر بنده که روزه باشد و او را دشنام دهند]

(و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و اله ما من عبد صائم یشتم فیقول انّی صائم سلام علیک لا اشتمک کما تشتمنی قال الرّب تبارک و تعالی استجار عبدی بالصّوم من شرّ عبدی قد اجرته من النّار) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر بنده که روزه باشد و او را دشنام دهند او با خود گوید یا به او گوید که من ترا دشنام نمی دهم چنانکه مرا دشنام دادی و به او سلام کند در عوض دشنام البته حق سبحانه و تعالی فرماید که این بنده در پناه روزه من در آمد از شر بنده من و در بعضی نسخ شتم به جای شر است یعنی از دشنام دادن بنده من: من او را از آتش جهنم در پناه خود در آوردم و در موثق سکونی به همین نحو است و در آخرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۷

چنین است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که این بنده را از آتش جهنم من امان دهید و او را به بهشت من درآورید.

(و سمع رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله امرأه تسبّ جاریه لها و هی صائمه فدعا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله بطعام فقال لها کلی فقال انّی صائمه فقال کیف تکونین صائمه و قد سببت جاریتک انّ الصّوم لیس من الطّعام و الشّراب فقط) و کالصحیح منقول است از جراح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت سید

المرسلین صلی اللّٰه علیه شنیدند که زنی کنیز خود را دشنام می داد آن زن روزه بود پس حضرت فرمودند که تا طعامی آوردند و به آن زن فرمودند که بخور آن زن گفت من روزه ام حضرت فرمودند که چگونه روزه و حال آن که کنیزک خود را دشنام دادی به درستی که روزه همین از خوردن و آشامیدن نیست و بس.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک من الحرام و القبیح ودع المراء و اذی الخادم و لیکن علیک و قار الصّائم و لا تجعل یوم صومک کیوم فطرک) و این حدیث تتمه حدیث سابق است چنانکه در کافی است و چون جراح شنید که حضرت جزو اول را از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روایت فرمودند گفت قال و قال و چون قال اول از قلم نساخ افتاده است متوهم می شود که حدیث دیگر باشد و حدیث اول باین تتمه تمامتر است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه روزه گیری پس باید که گوش و چشمت روزه باشند از حرام و قبیح و ترک مکن مجادله را اگر چه در مسائل علمی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۸

باشد، و ترک کن آزار خدمتکار را و باید که بر تو باشد آرام روزه داران یا آرام روزه به آن که به یاد خدا باشی و از جا در نیایی به سبب مجادله، و مگردان روز صومت را مثل روز افطارت بلکه در روز صوم ظاهر باشد که روزه و به یاد خداوندی یا آن که مطلقا روز صومت مانند روز افطار نباشد به آن که

جمیع اعضا و جوارحت از جمیع محرمات و مکروهات و مباحات روزه باشند و هر یک به شغلی که از جهه آن مخلوق شده اند مشغول باشند.

[حجامت روزه دار]

(و لا باس ان یحتجم الصّائم فی شهر رمضان کذلک رواه الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال انّا اذا اردنا ان نحتجم فی شهر رمضان احتجمنا باللّیل قال و سألته أ یحتجم الصّائم قال انّی أتخوّف علیه ما یتخوّف به علی نفسه قال قلت ما ذا یتخوّف علیه قال الغشی او تثور به مرّه قلت أ رأیت ان قوی علی ذلک و لم یخش شیئا قال نعم ان شاء) و باکی نیست که صایم حجامت کند در ماه رمضان چنانکه روایت کرده اند از حلبی به اسانید صحیحه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه ما می خواهیم که حجامت کنیم در شب حجامت می کنیم حلبی گفت که باز از آن حضرت سؤال کردم که آیا صایم حجامت می تواند کرد حضرت فرمودند که من بر او می ترسم از چیزی که او بر خود از آن چیز می ترسد عرض نمودم که او از چه چیز بر خود می ترسد حضرت فرمودند که از آن که غش کند و بی خود شود یا غلبه کند صفرا و سودا و بنا بر نسخه از آن که غش کند به سبب حرکت صفرا یا سودا عرض نمودم که چه می فرمایید هر گاه قوت بر حجامت کردن داشته باشد و خوف چیزی از اینها نداشته باشد حجامت می تواند کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۹

فرمودند که بلی اگر خواهد یعنی ضرور شود و در تهذیب إن شاء اللّه است و ظاهرا

از قلم نساخ لفظ جلاله زیاده شده باشد.

(و کان امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه یکره ان یحتجم الصّٰائم خشیه ان یغشی علیه فیفطر) و منقول است که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که مکروهست که صائم حجامت کند مبادا غش کند و بایدش خوردن و یا خورانیدن و در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که صایم حجامت کند مگر در ماه رمضان که خوف این هست که ضرر عظیم به او رسد و ما اگر خواهیم که حجامت کنیم در شب حجامت می کنیم.

و منقولست در صحیح از سعید که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که صایم حجامت می تواند کرد فرمودند که باکی نیست مگر خوف ضعف داشته باشد و به همین مضمون است حسنه حسین از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و در صحیح از قداح منقول است که آن حضرت از پدرش صلوات اللّٰه علیهما روایت فرمودند که سه چیز است که روزه را باطل نمی کند و آن قی و احتلام و حجامت است و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حجامت فرمودند در صوم و آن حضرت می فرمودند که باکی نیست سرمه و غیر آن را در چشم کشیدن در حال صوم و احادیث بسیار در این باب وارد شده است بی معارض و حجام را نیز مکروهست حجامت کردن چون خوف آن هست که خون به حلقش رود و از مجموع این اخبار ظاهر شد که حجامت کردن اگر سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۰

ضعف و غش شود و ضرور نباشد

مکروهست و بدون خوف جایز است و اگر در شب کنند بهتر است و اگر ضرور شود در هر وقتی جایز است با ضرورت.

[سرمه کشیدن روزه دار]

(و لا بـاس ان یکتحـل الصّـائم بکحـل فیه مسـک و لا بـاس ان یکتحل بالحضـض) و باکی نیست صایم را که در چشم کشـد داروئی را که مشک داشته باشد و باکی نیست که حضض مکی را در چشم کشد.

و کالصـحیح منقولست از حسین که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که دارو بچشم می توانم کشید هر گاه مشک داشته باشد در روزه حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از محمد منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه پرسیدند که از سرمه کشیدن صایم فرمودند که باکی نیست سرمه خوردنی و آشامیدنی نیست یعنی اگر چه به حلق رود ضرر ندارد.

و کالصـحیح منقـولست از عبـد اللّه کـه گفت سـؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه از سـرمه روزه دار فرمودند که باکی نیست زیرا که طعامی نیست که او را بخورند.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که باکی نیست سرمه و دارو کشیدن صایم را.

و اما آن چه وارد شده است در صـحیح از سعد که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه از کسی که در ماه رمضان درد چشم داشـته باشـد آیا در روزه دار و می تواند پاشـید بچشـمش که روزه باشد حضـرت فرمودند که هر گاه افطار کند دارو را می پاشد یعنی می باید که افطار کند و به پاشد چون عامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۱

در مرض و

سفر روزه می گیرند و اکثر این سؤالها از آن حضرت در خراسان واقع می شد و همیشه مجلس آن حضرت صلوات اللَّه علیه پر بود از علماء اهل سنت حضرت به عنوانی جواب می فرمایند که سنیان موافق مذهب خود بفهمند و شیعیان موافق مذهب ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم، و محتمل است که مراد این باشد که در شب دارو بر چشم کند استحبابا و در صحیح از حلبی منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند که از شخصی که سرمه یا دارو کشد یا در حال صوم حضرت فرمودند که نه می ترسم که داخل شود در سرش و قریب باین موثقه ابن فضال، و این اخبار را حمل کرده اند بر آن که دارو مشک یا چدروا داشته باشد که مزه اینها زود به حلق می رسد و مع هذا مکروه است چون علم نداریم که عین آنها به حلق می رسد چنانکه مجربست که شحم حنظل را اگر بر کف پا مالند در همان ساعت مزه تلخی در دهن بهم می رسد و بر تقدیری که عین آن نیز برسد در احادیث سابق گذشت که قصور ندارد خوردنی نیست.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از سرمه کشیدن صایم حضرت فرمودند که هر گاه دارو مشک نداشته باشد و مزه آن در حلق ظاهر نشود باکی نیست.

و در صحیح از احدهما صلوات اللَّه علیهما منقولست که از آن حضرت پرسیدند از زنی که سرمه کشد در روزه حضرت فرمودند که هر گاه مزه سرمه و دارو را در حلق نیابد باکی نیست.

[مسواک زدن روزه دار]

(و لا باس بان یستاک

بالماء او بالعود الرّطب يجد طعمه أيّ النّهار شاء) و باكى نيست كه مسواك كند به آب و به چوب تر كه مزه آن را در دهان يابد در

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۷۲

هر وقتى كه خواهد از روز پيش از ظهر و بعد از ظهر و بعضى مكروه مى دانند مسواك كردن بعد از ظهر را به آب و چوب تر چون بعد از ظهر يبوست غالب است در دهن و رطوبت آب و چوب تر را جذب مى كند و حق آنست كه بر تقديرى كه جذب كند نيز ضرر ندارد چون خلافى نيست كه بعد از ظهر مضمضه و استنشاق سنت است و كراهت ندارد با آن كه جذب آب در آن بيشتر است.

چنانكه منقول است بدو سند صحيح از حلبى كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه سؤال كردم كه آيا صايم مسواك به آب و به چوب تر مى تواند كرد حضرت فرمودند كه بلى در هر وقتى كه خواهد از روز مسواك مى تواند كرد.

و در صحيح از ابن سنان و در صحيح ابو بصير و در صحيح حلبى و در موثق كالصحيح از محمد بن مسلم منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه صايم مسواك مى تواند كرد در هر وقتى كه خواهد از روز.

و در صحيح و حسن كالصحيح و چند موثق كالصحيح منقول است كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه مسواك نكند به چوب تر و حمل كرده اند بر كراهت مسواك كردن به آن بعد از زوال يا در صورتى كه رطوبت آن به حلق رود.

چنانكه در حسن كالصحيح از ابن سنان

منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که مکروهست صایم را که مسواک کند به مسواکی که تر باشد و فرمودند که باکی نیست که مسواک را تر کنند و بیفشانند تا هیچ رطوبت در آن نماند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۳

و کالصحیح منقول است که بعضی از همنشینان حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه از آن حضرت سؤال نمودند از مسواک در ماه رمضان حضرت فرمودند که جایز است، بعضی عرض نمودند که رطوبت مسواک به حلق یا به اندرون می رود حضرت فرمودند که رطوبت آب مضمضه بیشتر از رطوبت مسواکست و اگر کسی گوید که مضمضه سنت است مسواک نیز سنت است و جبرئیل آن را از جهه حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله آورد.

[آروغی که بی اختیار بالا آید]

(و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه انّه سئل عن القلس أ یفطر الصّائم فقال لا) و بده سند صحیح و دو موثق کالصحیح منقول است که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه سؤال کردند از آروغی که از حلق بی اختیار بالا آید آیا روزه را باطل می کند حضرت فرمودند که نه و هم چنین باطل نمی کند قی هر گاه بی اختیار این کس شود و بر این مضمون احادیث صحیحه و احادیث موثقه کالصحیحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه.

[مضمضه و استنشاق صایم]

(و لا باس بالمضمضه و الاستنشاق للصّائم) و باکی نیست در مضمضه و استنشاق صایم را اگر از جهه وضو باشد بی دغدغه خواه وضو از برای نماز واجب باشد یا از جهه نماز سنت و اگر به حلق جهد آب بی اختیار او یا از روی نسیان پس اگر در وضوی واجب باشد بی دغدغه قضا نمی باید کرد و اگر از جهه نماز سنت ب ۴ اشد مشهور آنست که قضا نمی کند روزه را.

و در صحیحه حلبی وارد شده است که قضا می کند و علما حمل کرده اند آن را بر استحباب و احوط قضاست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۴

و در موثق از عمار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که مضمضه کند و آب به حلقش فرو رود و روزه باشد حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست عرض کردم که اگر مرتبه دیگر مضمضه کند و آب به حلقش جهد فرمودند که بر او چیزی نیست که گفتم اگر مرتبه سیم بکند

حضرت فرمودند که بد کرده است چون تجربه شد او را که آب به حلقش می جهد و بر او چیزی نیست.

(فاذا تمضمض و استنشق فلا يبلغ ريقه حتّى يبزق ثلثا) و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه صایم مضمضه کند آب دهن را فرو نبرد تا سه مرتبه نیندازد و ظاهرا لفظ و استنشق از سهو قلم زیاده شده باشد چون در حدیث نیست و آب دهن را مدخلی در آن نیست و مشهور آنست که بر سبیل استحباب است و احوط آنست که سه مرتبه بیندازد و اقلا یک مرتبه بیندازد و ظاهر اکثر آنست که ریختن آب مضمضه کافی است و شیخ نقل کرده است که در روایتی وارد شده است که یک مرتبه آب دهن را بیندازد.

(و ان تمضمض فدخل الماء حلقه فان كان ذلك لوضوء الصّلاه فلا قضاء عليه) و اگر مضمضه کند و آب به حلقش رود بی اختیار یا سهوا پس اگر مضمضه از جهه وضوی نماز باشد بر او قضا واجب نیست چنانکه ظاهر حدیث سماعه است که خواهد آمد.

و در صحیح از حماد منقول است که او از شخصی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که پرسیدند که صایم مضمضه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۵

استنشاق می کند فرمودند بلی و لیکن مبالغه نکند یعنی در استنشاق به آن که بالا کشد به حلقش رود و حق آنست که این اخبار مطلق است.

و در صحیح و در حسن کالصحیح منقول است از حماد و حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در صائمی

که وضـو سـازد از جهه نمـاز و آب به حلقش رود حضـرت فرمودنـد که اگر وضـوی او از جهه نمـاز واجب باشـد بر او چیزی نیست و اگر از جهه نمـاز سـنت باشـد پس بر اوست قضـا و کالصـحیح منقول است از یونس به همین مضـمون پس احتیاط در قضاست البته.

(و سال سماعه بن مهران ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل عبث بالماء یتمضمض به من عطش فدخل حلقه قال علیه قضاؤه فـان کان فی وضوء فلا باس به قال و سألته عن القی فی شـهر رمضان قال ان کان شـی ء یـذرعه فلا باس و ان کان شـی ء یکره علیه نفسه فقد افطر و علیه القضاء) و در موثق از سماعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصـی که بازی کند با آب و مضـمضه به آن کند از جهه رفع تشـنگی که آب به حلقش جهد حضـرت فرمودند که بر اوست که قضا کند آن روز را یعنی بگیرد آن روز را و قضا کند و اگر آب را از جهه مضـمضه وضو در دهن کند باکی نیست و غـالب آنست که در روز وضـو از جهه نمـاز واجب می کنـد پس حمـل بر وضـوی واجب کردن بعیـد نیست، سـماعه گفت که دیگر سؤال کردم از آن حضـرت از قی در ماه رمضان حضرت فرمودند که اگر خود بیاید باکی نیست و اگر خود را بقی دارد روزه اش را باطـل کرده اسـت و واجبسـت کـه آن را بگیرد و قضـای آن را بـه جـا آورد و بر ایـن مضـمون احـادیث صحیحه گذشت.

[حقنه کردن صائم]

(و سال

احمد بن محمّد بن ابی نصر البزنطیّ ابا الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یحتقن یکون به العلّه فی شهر رمضان فقال الصّائم لا یجوز له ان یحتقن) و به بیست سند صحیح و کالصحیح منقول است از بزنطی که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که مرضی داشته باشد در ماه رمضان و خواهد که حقنه کند فرمودند که صایم را جایز نیست که حقنه کند چون حقنه با صوم جمع نمی شود بلکه می باید افطار کند اگر چه به حقنه باشد، و ظاهر اطلاق حقنه منصرف می شود به مایع و بر تقدیری که بر جامد نیز اطلاق کنند در این حدیث حمل بر مایع می باید کرد جمعا بین الاخبار.

چنانکه مرویست بهشت سند صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیهما از مرد و زن که می توانند شاف برداشتن در وقتی که روزه باشند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در موثق کالصحیح منقولست از حسن بن علی بن فضال که عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه در برداشتن شاف و غیر آن از پیش یا از پس در صوم حضرت فرمودند بخط مبارک خود که باکی نیست در جامد و از این باب است جمعی که تریاک خورند گاه هست که سحر خوابشان می برد و بعد از صبح بیدار می شوند ظاهرا تریاک را اگر شاف کنند و بردارند نفع می کند ایشان را.

[جایز نیست صایم را که روغن و شیر در بینی چکاند]

(و لا یجوز للصّائم ان یستعط) و جایز نیست صایم را که سعوط کند و در بینی چکاند روغن و شیر و

لوامع صاحبقرانی،

غیر اینها را و این عبارت فقه رضویست و ممکن است که مراد هر دو کراهت باشد یا اگر سعوط به حلق رود خصوصا هر گاه ماکول عادی باشد مفطر باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از لیث و موثق غیاث از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که مکروهست سعوط.

[باکی نیست در چکانیدن دوا در گوش صایم]

(و لا باس ان یصبّ الدّواء فی اذنه) یعنی باکی نیست در چکانیدن دوا در گوش صایم و بر این مضمون حدیث صحیح و حسن کالصحیح و موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه وارد شده است و خلافی نیست در عدم فساد صوم به آن.

[باکی نیست که روزه دار دانه به دهن بچه کبوتر کند]

(و لا باس ان یزقّ الفرخ و یمضغ الخبز للرّضیع من غیر ان یبلع شیئا) و باکی نیست که روزه دار دانه به دهن کبوتر بچه کند و یا بخاید نان را از جهه طفل شیرخواره که به خوردن در آمده باشد بی آن که چیزی از اینها را عمدا فرو برد و این مضمون عبارت فقه رضویست.

و در صحیح از حماد منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند از صائمی که دوا در گوش او کنند حضرت فرمودند که بلی می توان کرد و مرق می تواند چشید که نمک طعام را بیابد و دانه بخورد جوجه می تواند داد.

و در صحیح از حلبی منقولست که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه پرسیدند از زنی که روزه باشد و نمک آش را چشد فرمودند که باکی نیست پرسیدند که زنی بچه دارد نان را می تواند خائیدن و بخورد او دادن حضرت

فرمودند که باکی نیست و بخورد مرغان نیز می تواند داد اگر چه روزه باشد و ظاهر آنست که مطلقا به دهن تواند کرد اگر چه عبث باشد و لیکن اگر از جهه ضرورت باشد و به حلقش رود بی اختیار او قضاء نمی باید کرد و اگر عبث باشد مشهور وجوب قضاست.

و در صحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت

سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما از صائمی که طعام و شربت را در دهن کند و مزه آن را در حلقش یابد حضرت فرمودند که در دهن به عبث نکنند عرض کردم که اگر کرده باشد چه می باید کرد فرمودند که بر او چیزی نیست و دیگر چنین نکند.

و در قوی از ابو بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که صایم مصطکی و امثال آن را می تواند خائیدن فرمودند که بلی اگر خواهد و محمولست بر آن که آب آن را بیندازد چون منقول است در صحیح از محمد که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ای محمد زنهار که در صوم مصطکی می خایید که من امروز روزه بودم و خائیدم و یافتم که مزه پس می دهد باب دهن.

و در حسن کالصحیح منقول است که از حلبی که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که صایم می تواند خائیدن مصطکی را حضرت فرمودند که نه و این هر دو محمولند هر دو بر آن که آب آن را فرو برند و بر کراهت یا در صورتی که جزم داشته باشیم که اجزا از آن جدا شده باشد چنانکه در اول خائیدن اجزا از آن جدا می شود و یا بر آن که خائیدن عبث باشد.

چنانکه در صحیح از سعید منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم

از صایم که می تواند که چیزی را بچشد و فرو نبرد فرمودند که نه با آن که خوف متهم شدن نیز هست که روزه نیست و سبب

غیبت جمعی نیز می شود و هر دو بد است با آن که حرمت روزه را نداشته است.

[باکی نیست بوی خوش را در صوم]

(و لا باس بان یشمّ الطیب الّا المسحوق منه فانّه یصعد إلی دماغه) و این عبارت فقه رضویست که باکی نیست که در صوم بوی خوش را ببویند مگر بوی خوشی باشد که ساییده باشند آن را مانند عبیر و مشک که به دماغ می روند و محتمل است که مراد صدوق نیز کراهت بوییدن ساییده باشد چون خوردن بر آن صادق نمی آید.

و در موثق کالصحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه کراهت داشتند که صایم بوی خوش کند به مشک و ظاهرا به اعتبار آنست که غالبا مشک مانند عبیر است و به حلق می رود و ظاهرا امثال اینها را بوییدن مکروه باشد اگر چه احوط آنست که هیچ جزوی داخل هیچ عضوی نشود و اللّه تعالی یعلم.

[باکی نیست که طباخ مرق طعام را از زبانش بچشد]

(و لا باس بان یذوق الطّبّاخ المرق و هو صائم بلسانه من غیر ان یبلعه لیعرف حلوه من حامضه) عبارت فقه رضویست که باکی نیست که طباخ مرق طعام را از زبانش بچشد و روزه باشد بی آن که فرو برد تا بداند شیرینی را از ترشی و این زیادتی از صدوق است از لیعرف تا به آخر و غرضش اینست که لازم نیست که از جهه نمک بچشد تا جایز باشد بلکه هر مطلبی که داشته باشد می تواند چشید چنانکه در صحیح حلبی و موثق کالصحیح محمد بن مسلم و غیر آن نیز منقولست از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۰

در روزه مرد و زن مزه طعام را می تواند چشید.

[انگشتری را در دهان می تواند بگیرد]

(و روی عن منصور بن حازم انّه قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه الرّجل یجعل النّواه فی فیه و هو صائم قال لا قلت فیجعل الخاتم قال نعم) و در حسن کالصحیح بلکه در صحیح منقولست از منصور که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آدمی هسته خرما را در دهن می تواند گذاشت که بمکد از جهت رفع تشنگی در روزه حضرت فرمودند که نه عرض نمودند که انگشتری را در دهان می تواند گرفت فرمودند که بلی و ظاهرا هسته مکروه باشد چون احتمال آن دارد که چیزی از آن جدا شود بخلاف انگشتر اما اگر جزوی داشته باشد از خرما یا غیر آن و آن را فرو برد روزه باطل می شود و این حدیث را حمل بر آن می توان کرد.

و در صحیح ابن

سنان منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه در شخصی که تشنه شود در ماه رمضان حضرت فرمودند که باکی نیست که انگشتر را از جهه رفع تشنگی بمکد.

و کالصحیح از یونس منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه شنیدم که می فرمودند که صایم اگر انگشتر را در دهان گیرد باکی نیست اما هسته را نگیرد در دهان. و اگر هسته باشد که اصلا چیزی نداشته باشد ظاهرا ضرر نداشته باشد و لیکن اولی آنست که در دهان نگیرد مگر آن که آبش را فرو نبرد و متابعت نص نمودن اولی است هر چند علت ظاهر باشد چون ممکن است که علتی دیگر باشد و مخفی باشد نزد عقول ضعیفه حتی آن که اگر علت را بیان کرده باشند مشکل است از آن ماده تجاوز نمودن چون ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۱

خصوص ماده را دخلی در حکم باشد.

[احتلام در رمضان]

(و من احتلم بالنّهار فی شهر رمضان فلیتمّ صیامه و لا قضاء علیه) مضمون فقه رضویست که هر که محتلم شود در روز ماه رمضان می باید که آن روزه را تمام کند و بر او واجب نیست که قضا کند آن روز را و در صحیحه قداح گذشت که احتلام روزه روزه را فاسد نمی کند.

و در موثق کالصحیح منقول است از ابراهیم ابن عبد الحمید از بعضی از موالی او یعنی حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که از آن حضرت سؤال کردم از احتلام صایم حضرت فرمودند که هر گاه در روز ماه رمضان محتلم شود خواب نرود تا غسل نکند.

و در موثق از ابن بکیر منقول است که

آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه صایم محتلم شود همان روز را تمام می کند یعنی احتیاج به قضا نیست.

و صدوق کالصحیح از عمر بن یزید روایت کرده است و طریقش به او صحیح است که گفت به آن حضرت عرض نمودم که سبب چیست که احتلام روزه را باطل نمی کند و جماع باطل می کند حضرت فرمودند که جماع باختیار اوست و احتلام بی اختیار او و ظاهرا بول کردن مطلوب باشد از جهه بیرون آمدن بقیه منی و توهم نشود که استمناست چون در حدیثی وارد نشده است که استمنا نکند تا توهم شود که بول استمناست بلکه گذشت و خواهد آمد که دست بازی کرده است و منی آمده است و حضرت فرمودند که کفاره بده با آن که دغدغه وجوب استبرا نیز می شود و بعضی از متفقهه احتیاط می کنند و بول نمی کنند تا شام و بعد از آن بول می کنند و مرتبه دیگر غسل می کنند از جهه آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۲

مبادا استبرا استمنا باشد و اینها در کار نیست بلکه دغدغه می شود که تشریع باشد اگر قصد وجوب یا استحباب کند و اللّٰه تعالی یعلم.

[صایمی که دندانش را بکند]

(و روی عمّار بن موسی السّاباطیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی الصّائم ینزع ضرسه قال لا و لا یدمی فمه) و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است در صایمی که دندانش را بکند حضرت فرمودند که نه و خونین نمی کند دهان خود را یعنی نهی به اعتبار خونین کردن دهان است که گاه باشد خون به حلق رود و ظاهرش کراهت است اگر صبر توان

کرد و الا می کند و خون را می اندازد و فرو نمی برد چون بحسب ظاهر خون خورده است و خون خوردن حرام است اگر چه متیقن نیست که خون اندرون دهان حرام باشد و احوط آنست که اگر صبر تواند کرد و نکند چون ظاهر نیست که نهی از جهه حرمتست و امثال این نواهی را حکم آن را به عالم تفویض می باید کرد به آن که می دانم که ترک مطلوب است و لیکن حرمت و کراهت یا وجوب و استحباب در اوامر معلوم ما نیست و عالم که معصومانند صلوات اللّٰه علیهم اعلمند یا عالمند و ما نمی دانیم

[بوی خوش تحفه روزه دار است]

(و روی عن الحسن بن راشد انّه قال کان ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اذا صام تطیّب بالطّیب و یقول الطّیب تحفه الصّائم) و کلینی در صحیح از حسن روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه هر گاه روزه می گرفتند بوی خوش می فرمودند و می فرمودند که بوی خوش تحفه روزه دار است یعنی سبب تخفیف مشقت و محنت اوست یا آن که چون سنت شده است بوی خوش در صوم گویا حق سبحانه و تعالی بوی خوش را از جهه صایم به تحفه و هدیه فرستاده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۳

و در صحیح از یونس منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه صایم در اول روز بوی خوش کند عقل او زایل نمی شود یعنی بی دماغ و کج خلق نمی شود و کج خلقی مقدمه دیوانگی است و از جمله بوی خوش است بخورات که خواهد آمد.

[دخول حمام]

(و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن الرّجل یدخل الحمّام و هو صائم فقال لا باس ما لم یخش ضعفا) و به اسانید متکثره صحیحه منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که در روزه به حمام رود حضرت فرمودند که باکی نیست ما دام که خوف ضعف نداشته باشد.

و کالصحیح منقول است از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در روز روزه به حمام رود حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی اگر خوف ضعف نداشته باشد با آن که باکی نیست منافات

با کراهت ندارد بلکه مؤید کراهت است و ظاهر آنست که با خوف ضعف مکروه باشد مگر خوف غش و امثال آن داشته باشد که در آن صورت ظاهر حرمتست و اللّٰه تعالی یعلم.

[صایم اگر پیر باشد و زن را ببوسد]

(و لا باس بالقبله للصائم للشیخ الکبیر فامّا الشّابّ الشّبق فلا فانّه لا یؤمن ان یسبقه شهوته) و باکی نیست که صایم اگر پیر باشد زن را ببوسد اما جوانی که بی تاب باشد نبوسد زیرا که ایمن نمی توان بود که بسیار است که شهوت او سبقت می کند بر او یعنی انزالش می شود و استمناست یا به جماع می افتد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۴

و منقول است در صحیح از منصور بن حازم که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که چه می فرمایید در صائمی که ببوسد زن یا کنیز خود را حضرت فرمودند که مرد پیر مانند من و ترا باکی نیست اما جوانی که بی تاب باشد و گرسنه جماع باشد نه زیرا که از او ایمن نمی توان بود و بوسیدن برادر جماع است.

و در صحیح از حلبی منقول است که از آن حضرت صلوات اللّٰه پرسیدند از مردی که دست بازی کند با زنش آیا روزه ایشان باطل می شود یا کمالش می رود حضرت فرمودند که مکروهست اینها مرد جوان را که مبادا منی او بیاید.

و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بوسیدن زنان روزه را باطل نمی کند.

و در موثق از ابو بصیر منقول است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که روزه دار می تواند بوسیدن حضرت فرمودند که بلی و زبانش را می تواند داد

به زنش كه بمكد.

(و قد سئل النّبىّ صلّى اللَّه عليه و اله عن الرّجل يقبّل امرأته و هو صائم قال هل هى الّا ريحانه يشمّها و افضل من ذلك ان يتنزّه الصّائم عن القبله فقد قال امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه أ ما يستحيى احدكم ان لا يصبر يوما إلى اللّيل انّه كان يقال انّ بدء القتال اللّطام) و حال آن كه از حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله پرسيدند از شخصى كه در روزه زن خود را ببوسد حضرت فرمودند كه آيا هست مانند كلى كه آن را بو كند يعنى مى تواند بوسيدن چنانكه مى تواند بوييدن و چنانكه بوييدن مكروه است هم چنين بوسيدن مكروهست، و بهتر آنست كه خود را باز

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۸۵

دارد روزه دار از بوسيدن به درستى كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه فرمودند كه آيا شرم نمى كنند كه صبر نكنند يك روز تا شب يا آيا شرم نمى كنند از روزه به آن كه صبر كنند يك روز تا شب و زنان را نبوسند و شب هر كار خواهند كنند با آن كه غالب اوقات بوسيدن زنان منجر مى شود به جماع كه روزه هر دو باطل شود و قضا بايد كرد با كفاره چنانكه مشهور است كه ابتداى كشتن سيلى زدنست بر هم و از سيلى به مشت مى رسد و مرتبه مرتبه به كشتن مى رسد هم چنين بوسيدن به جماع مى كشاند و اكثرش عبارت فقه رضويست و مضمونش تمام در آن هست و احاديث گذشت در اين معانى.

و در موثق از سماعه وارد است كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه

از بوسیدن در روزه ماه رمضان آیا باطل می کند روزه را حضرت فرمودند که نه.

و در موثق کالصحیح منقول است از اصبغ که گفت شخصی به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه آمد و عرض نمود که یا امیر المؤمنین در روزه زن را می توانم بوسیدن حضرت فرمودند که حفظ روزه کن و ضبط کن خود را از مقدمات فساد روزه به درستی که ابتدای کشش [کشتن ظ] طپانچه زدنست.

و در موثق کالصحیح منقولست از زراره و محمد بن مسلم که سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که آیا صایم دست یا بدن به بدن زنان می تواند رسانیدن یا بوسه می تواند کرد در ماه رمضان حضرت فرمودند که من بر او می ترسم باید که خود را ضبط کند مگر آن که خاطرش جمع باشد که منی از او نمی آید به سبب دست بازی و بوسه و به جماع نمی رسد مثل آن که پیر

باشد یا مانند آن

[تماس با زنان]

(و لو انّ رجلا- لصق بأهله فی شهر رمضان فادفق کان علیه عتق رقبه) عبارت فقه است که اگر شخصی بچسبد به اهلش یعنی بدن خود را برهنه به بدن او رساند در ماه رمضان و منی بیاید از او بر اوست که بنده آزاد کند.

و منقول است در صحیح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که عبث کند با زنش و ظاهرا مراد از عبث افعالی است که غالبا سبب منی می شود و مانند وطی در دبر یا در میان رانها از پیش یا از پس هر دو

برهنه باشند و بهم چسبند در ماه رمضان تا او را منی بیاید حضرت فرمودند که بر اوست کفاره مانند کفاره کسی که در روزه با اهل خود جماع کند.

و در صحیح از عبد الرحمن منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از کسی که عبث کند با اهلش در ماه رمضان تا آن که منی بیاید ایشان را بی آن که جماع کرده باشند حضرت فرمودند که بر هر یک از مرد و زن کفاره کسی است که با اهلش جماع کند و به چند سند صحیح دیگر از عبد الرحمن به همین نحو وارد است.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که به اهل خود چسبد و از او منی بیاید حضرت فرمودند که بر اوست که شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را مدّی و از این اخبار ظاهر شد که هر گاه عملی کند که بحسب غالب سبب آمدن منی باشد و منی بیاید کفاره می باید داد و ظاهر می شود که حرام نباشد و سبب کفاره باشد و استبعادی ندارد چنانکه در بقاء بر جنابت نیز خواهد آمد و اکثر علماء حمل کرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۷

عبارت حتی یمنی را بر آن که قصد او آمدن منی باشد تا استمناء باشد و اظهر آنست که لازم نیست که این قصد داشته باشد و مع هذا ممکن است که حمل کنیم بر استحباب کفاره.

و منقولست کالصحیح از ابو بصیر به چند سند که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

از شخصی که سخن کند با زن خود در روزه در ماه رمضان و منی بیاید از او حضرت فرمود که باکی نیست و ظاهرش آنست که چون متعارف نمی باشد که از سخن گفتن منی بیاید فرمودند که باکی نیست.

(و سال رفاعه بن موسی ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل لامس جاریته فی شهر رمضان فامذی قال ان کان حراما فلیستغفر اللّٰه استغفار من لا یعود ابدا و یصوم یوما مکان یوم) شیخ طوسی بدو سند صحیح دیگر همین حدیث را روایت کرده است با زیادتی (و ان کان من حلال فلیستغفر اللّٰه و لا یعود و یصوم یوما مکان یوم) و در صحیح منقولست از رفاعه که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که با کنیزی یا کنیز خود دست بازی کند در ماه رمضان و از او بیاید مذی حضرت فرمودند که اگر با کنیز مردمان باشد یا با زن اجنبیه یا پسر باشد که حرام باشد که دست بازی با او در غیر صوم پس واجب است که توبه کند و طلب مغفرت کند به استغفار و توبه که هرگز به آن بازگشت نکند و یک روز روزه می دارد بدل از این روز و بنا بر نسخهای شیخ و اگر دست بازی حلال باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۸

پس می باید که طلب مغفرت و توبه کند و این روز را بگیرد و قضا کند و بعد از نقل حدیث گفته است که این حدیث شاذ و نادر است و مخالف فتاوای جمیع مشایخ ماست و گویا راوی سهو کرده است در جزو آخر چون فرق کرده است

میـان حلال و حرام و فرق نکرده است که در حلال استغفار و قضـا را ذکر کرده است و در موضـعی دیگر هر دو را حمل بر استحباب کرده است و گفته است که از جهه آن که امذا موجب قضا نیست و ممکن است که در واقع حضـرت داند که راوی سهـو کرده است در گفتن أمـذی بـدل از امنی و حضـرت موافـق مطلب او جواب داده باشـد و استغفار دویم محمول باشـد بر استحباب و محتمـل است که رفـاعه درست نقـل کرده باشـد مثـل صـدوق چون مصـنف از اصـل رفاعه روایت کرده است بی زیادتی و بعضـی از روات سـهو کرده باشـند در نقل زیادتی و لیکن بعیـد است و اظهر آنست که صـدوق چون دیـده است که زاید است آن را نقل نکرده است و شـیخ دو حدیث از ابو بصـیر روایت کرده است که در طریق هر دو قاسم جوهری است که حسـین بن سعید از او روایت کرده و ظاهرا قاسم از مشایخ اجازه کتاب ابی بصیر است و هم چنین علی بن ابی حمزه لهذا مدار حسـین بن سـعید که از فحول اصـحابست بر نقل از اوست با سایر مشایـخ ما و این دو حدیث دالند بر آن که مذی ضـرر بصوم نمی رساند و کافه اصـحاب عمل به آن کرده اند و بحدیث صـحیح رفاعه عمل نکرده اند مگر علی سبیل الاسـتحباب و این نیز نوعی است از طرح و عمـده آنست که حـدیث ابو بصـیر مؤیـد اصل براءتست و حدیث رفاعه مخالف اصل است و حدیث ابو بصیر موافق است با شریعت سمحه سهله بخلاف حدیث رفاعه و احوط عمل

است به آن و اللّه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۹

(و ساله سماعه عن الرّجل یلصق بأهله فی شهر رمضان فقال ما لم یخف علی نفسه فلا باس) و منقول است در موثق از سماعه که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که با اهل خود بغل گیری کند در ماه رمضان حضرت فرمودند که ما دام که بر نفس خود خوف نداشته باشد به آن که انزالش شود یا به جماع منجر شود باکی نیست.

[صایم نرگس را نبوید]

(و روی محمّد بن الفیض التّیمیّ عن ابن رئاب قال سمعت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه ینهی عن النّرجس للصّائم فقلت جعلت فداک لم قال لأنّه ریحان الاعاجم.)

و کالصحیح منقول است از محمد که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه نهی می فرمودند که صایم نرگس را ببوید عرض کردم که فدای تو گردم چرا نهی می فرمایید فرمودند که از آن جهت است که گل عجمان است یعنی مجوس چون در آن زمان اکثر عجم مجوس بودند و مخالفت یهود و نصاری و مجوس مطلوب بود و محمد بن یعقوب کلینی رضی اللّه عنه ذکر کرده است که از بعضی از مشایخ خود شنیدم که عجمان در روزه می بوییدند و می گفتند که بوییدن نرگس دفع گرسنگی می کند و اظهر آنست که مجوس در روزه که پیش ایشان بوده است چنین می کرده اند و ممکن است که مراد عجمانی باشند که در آن زمان بوده اند و اکثر ایشان سنی بوده اند و مخالفت ایشان نیز مطلوب است و ممکن است که بنا بر گفته کلینی وجه قبحش این باشد که غرض حق سبحانه

و تعالی از صوم آنست که گرسنگی بکشند و ثواب داشته باشند پس چیزی که دفع آن کند خوب نباشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۰

و بدان که این حدیث را کلینی و شیخ از محمد بن فیض روایت کرده اند از حضرت صادق بی واسطه و بی تقیید به تیمی و چون محمد بن فیض چند کسند صدوق خواسته است که بیان کند که محمد بن فیض تیمی است که [نه ظ] جمعی دیگر و خواسته است که بیان کند که از تیم قبیله ابو بکر که آن تیم بن مره است و از سایر قبایل تیم مشهور نیست که قریب بده قبیله در عرب هستند همه تیمی و هر یک ممیزی دارند، و این محمد بن فیض از تیم الرباب چنانکه شیخ در رجال ذکر کرده است و چون نساخ نفهمیده اند تصحیف کرده اند بابن رئاب و در علل الشرائع نیز مثل متن است و ممکن است که عن ابن رباب از نساخ کافی سهو شده باشد و ممکن است که محمد بواسطه روایت کرده باشد و بی واسطه نیز و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن المحرم یشمّ الرّیحان قال لا قیل فالصّائم قال لا قیل یشمّ الصّائم الغالیه و الدّخنه قال نعم قیل کیف حلّ له له ان یشمّ الطّیب و لا یشمّ الرّیحان قال لأنّ الطّیب سنّه و الرّیحان بدعه للصّائم) و کالصحیح روایت کرده است صدوق از حریز و طرق مصنف به او صحیح است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از محرم که آیا گل را بو می تواند کرد حضرت فرمودند که نه عرض نمودند که روزه

دار گل می توانـد بوییـد فرمودند که نه عرض نمودند که غالیه می تواند کردن و دودها می تواند کردن و بوییدن مانند کشـته حضـرت فرمودنـد که بلی عرض نمودنـد که چگونه او را حلال است که بوی خوش کند و گل را نمی تواند بوییدن حضـرت فرمودند که از جهه آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مداومت بر بوی خوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۱

داشـتند در صوم و ریحان را نبوییدنـد در روزه پس اگر کسـی بقصـد سـنت ببویـد تشـریع کرده است و اگر قصـد سـنت نکند بدعت کرده است و مراد از ریحان مطلق گل ست و دلالت می کند این حدیث بر کراهت مطلق گلها و بر جواز دود مانند دود کشـته که اجزا از آن مفصل نشود و ظاهرا در چنین دودی کسـی خلاف نکرده باشد زیرا که شـیخ نور الدین علی و شـیخ زین الدین بن علی طیب اللّٰه روحهما ذکر کرده اند حرمت غبار غلیظ را، و بعد از آن گفته اند که بعضـی از اصـحاب ملحق ساخته انـد به غبـار غلیـظ دخـان غلیظی را که اجزا از آن منفصل شود چنانکه اگر هیمه را بسوزاننـد از دود آن البته خاکستر جـدا می شود و اگر یـک مـاه کشـته بسوزاننـد چیزی از خـاکستر از آن جـدا نمی شود و وجه الحـاق ایشـان آنست که در غبار غلیظ به اعتبار آن که خاک به حلق او می رود گویا خاک را خورده است خاکستر نیز مثل خاک است در خوردن آن در حرمت و این قیاسی است باطل بر تقدیر حقیت آن چه شبیه به آن شد ملحق می شود که اجزا از آن منفصل شود، و تنباکو مانند

دخنه است در آن که خاکستر از آن جدا نمی شود، و در اصل غبار نیز خلافست و سید مرتضی رضی اللّه عنه ماکول غیر عادی را مبطل صوم نمی داند خصوصا هر گاه بنحو معتاد نباشد زیرا که اگر خاک را بخورد اکل صادقست بخلاف آن که کرد به حلقش رود و حق آنست که اکل و شرب منصرف می شود به معتاد بر وجه معتاد با آن که حدیثی وارد نشده است در عدم جواز یا افساد دخان بلکه این حدیث در جواز وارد شده است.

و در موثق کالصحیح از عمرو بن سعید منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما از صائمی که دود کند به عود یا بغیر آن و دود به حلقش رود حضرت فرمودند که جایز است و

باکی به آن نیست، دیگر سؤال کردم از صایم که غبار به حلقش رود فرمودند که باکی نیست؟ و در احادیث صحیحه وارد شده است که سرمه که مزه اش به حلق رسد ضرر ندارد زیرا که طعامی نیست که آن را خورند و شرابی نیست که آن را نوشند.

و در موثق کالصحیح از غیاث منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست که صایم نخامه که از سر یا از سینه در دهنش آمده باشد فرو برد.

و در حسن کالصحیح منقول است که از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه پرسیدند از مگس که به حلق صایم رود حضرت فرمودند که بر او نیست که قضا کند زیرا که خوردنی نیست چون علّت را فرمود که

ظاهرش آنست که اگر باختیار نیز می رفت بر او حرجی نبود چون خوردنی نیست چه جای آن که بی اختیار او فرو رفته است.

و در حسن کالصحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از صایم که آیا می تواند زبان زنش را بمکد یا زن زبان مرد را بمکد حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از ابو ولاد منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که من می بوسم دختر صغیره خود را در حالتی که روزه ام و اندکی از آب دهان او به حلقم می رود حضرت فرمودند که باکی نیست و بر تو چیزی نیست. و ظاهر این اخبار آنست که غیر عادی ضرر ندارد اگر چه تأویل می توان کرد و لیکن تأویل وقتی می باید کرد که معارضی داشته باشد که اقوی باشد و آن چه معارض است بحسب ظاهر در غبار حدیث سلیمان ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۳

جعفر مروزیست که گفت از او شنیدم که می گفت که هر گاه صایم در ماه رمضان مضمضه یا استنشاق کند عمدا یا ببوید بوی غلیظی را یا یورتی را بروبد و غبار به حلق و بینی او برود پس بر اوست که دو ماه پی در پی روزه بدارد زیرا که اینها روزه را باطل می کنند مانند اکل و شرب و جماع و سلیمان در کتب رجال مذکور نیست و معلوم نیست که از که سؤال کرده است با آن که در مضمضه و استنشاق عمدا کفاره ذکر کرده است و احادیث مضمضه گذشت که اگر عبث

باشد از جهه رفع تشنگی قضا می کند و بس و این حدیث را حمل بر عبث می باید کرد و کفاره را حمل بر استحباب و ممکن است که مراد این باشد که عمدا مضـمضه و اسـتنشاق کند که آب را بخورد عمدا در اسـتنشاق مانند سـعوط و همه را حمل بر استحباب کردن اظهر است.

(و کان الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا صام یشمّ الرّیحان فسئل عن ذلک فقال اکره ان اخلط صومی بلذّه.)

و کالصـحیح منقول است از حسن بن راشد که آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه وقتی که روزه می گرفتند گل نمی بوییدند پس من از آن حضـرت وجه پرسیدم حضرت فرمودند که کراهت دارم که روزه ام را مخلوط سازم بلذّتی چون در بلاد حاره لذتی به بوئیدن گلها نمی رسد.

و در موثق از حسن بن راشد منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که صایم گل را نبوید.

و در قوی از حسن صـیقل منقول است که از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که صـایم جامه را تر می توانـد کرد و جامه تر کرده را می تواند پوشید فرمودند که نه و گل را نیز نمی بوید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۴

و کالصـحیح از حسن بن راشـد منقولست که عرض نمودم به آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه که حـایض قضـا می کنـد نماز را حضـرت فرمودنـد نه عرض کردم که روزه را قضا می کند فرمودند بلی عرض نمودم که چرا چنین است حضـرت فرمودند که اول کسـی که قیـاس کرد شـیطان بود عرض نمودم که صـایم در میان آب می نشـیند فرمودنـد بلی عرض کردم که جامه را بر بدن تر می کند فرمودند که نه گفتم چه وجه دارد

فرمودنـد که از آن جهت مـذکور شـد یعنی در شـرع قیاس نمی باشـد گفتم صایم گلی می بویـد فرمودنـد که نه در آن لذتی هست و مکروهست صایم را که متلذّذ شود و همه محمول است بر کراهت چون منقول است در صـحیح از محمد بن مسلم که عرض نمودم به آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه که صـایم گـل می توانـد بوییـد و بوی خوش می توانـد کرد فرمودنـد که باکی نیست.

و در صـحیح از عبد الرحمن منقول است از ابو بصـیر که آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که صایم روغن خوشبو بر بدن می تواند مالیدن و گل را بو می تواند کردن.

(و روی انّ من تطیّب بطیب اوّل النّهار و هو صائم لم یکد یفقد عقله.)

و در صـحیح از یـونس بن یعقوب منقولست که هر که بوی خوش کنـد در اول روزی که روزه باشـد عقلش زایـل نشود یعنی کـج خلـق نمی شود و در آخر روز یـا بالخاصـیه هرگز دیوانه نشود و صـدوق ذکر کرده است که یونس فطحی بود و نجاشـی ذکر کرده است که از آن مـذهب توبه کرد و قرینه توبه آن که حضـرت امـام رضا صـلوات اللّٰه علیه بعـد از فوت او او را کفن فرمودند و احادیث در فضل او وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۵

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه ساله عن الرّجل یجد البرد أ یدخل مع اهله فی لحاف و هو صائم قال یجعل بینهما ثوبا) و کالصـحیح منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از حال شخصی که او را سرما شود آیا

با زن خودش در يك لحاف مى تواند رفت [در حالى كه او روزه است] حضرت فرمودند كه مى تواند رفت مشروط به آن كه بدن هر دو بهم نرسد و يكى يا هر دو برهنه نباشند كه مبادا سبب آمدن منى شود يا سبب جماع شود چنانكه گذشت در اخبار سابقه.

(و قد روى عبد اللّٰه بن سنان عنه رخصه للشّيخ فى المباشره) و بتحقيق كه مرويست در صحيح از عبد اللّٰه از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه كه رخصت فرمودند پيران را در مباشرت اگر چه اولى تركست چنانكه گذشت در ضمن اخبار بسيار و ظاهرا مراد از شيخ كسى است كه از پيرى قوت و لذّت جماعش زايل شده باشد يا كالزايل.

(و سال حنان بن سدير ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن الصّائم يستنقع فى الماء قال فلا باس و لكن لا ينغمس و المرأه لا تستنقع فى الماء لأنّها تحمل الماء بقبلها) و در موثق كالصحيح منقولست از حنان كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه آيا صايم در ميان آب مى تواند رفت حضرت فرمودند كه باكى نيست و ليكن سر به آب فرو نبرد و زن در ميان آب نمى رود زيرا كه آب را از پيش برمى دارد و داخل فرجش مى شود و در كافى

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۹۶

به فرجهاست و ظاهرا خصى حكم مردان دارد.

و مرويست در صحيح از محمد بن مسلم كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه صايم در آب مى تواند نشست و آب بر سر مى تواند كرد و جامه را بر بدن تر مى تواند كرد و باد زن را تر

می توانـد کرد که چون بـاد زنـد خود را یا دیگری او را آب بر او پاشـد، و بوریا را تر می توانـد کرد که بر روی آن بنشـیند و بخوابد و لیکن سـر به آب فرو نمی تواند برد و ظاهر این حدیث حرمت ارتماس است چون مکروهات را بیان فرموده است که می تواند کرد.

و از عبد اللَّه بن سـنان منقول است که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودند که جامه تر را بر بدن مگیر هر گاه روزه باشـی تـا نیفشاری آن را که رطوبتش کم شود. و این محمولست بر کراهت چنانکه احادیث دیگر که در نهی وارد شـده است محمولست بر کراهت و اللَّه تعالی یعلم.

باب ما یجب علی من افطر او جامع فی شهر رمضان متعمّدا او ناسیا

اشاره

این بـابی است در بیـان آن چه واجبست از قضـا و کفاره بر کسـی که افطار کنـد در ماه رمضان یا جماع کنـد از روی عمـد یا فراموشـی بـدان که متعارف محـدثین چنین است که اول واجب و سـنت را همه در هم ذکر می کننـد و در بابی دیگر ذکر می کنند اخباری را که سـبب امتیاز واجب شود از سـنت به آن که هر چه سبب قضا یا کفاره است در صوم ترک آن جزو حقیقت صوم است و این بحسب اغلب است چنانکه سابقا اشاره به آن شد و بعد از این خواهد شد در موضع آن.

[شخصی که افطار کند در ماه رمضان]

(روی الحسن بن محبوب عن عبـد اللَّه بن سـنان عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه فی رجل افطر فی شـهر رمضان متعمّـدا یوما واحدا من غیر عذر قال یعتق رقبه او یصوم شهرین متتابعین او یطعم ستّین مسکینا فان لم یقدر تصدّق بما یطیق) روایت است در صحیح از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه در شخصی که افطار کند در ماه رمضان یک روز را عمدا بی عذر سفر یا مرض یا حیض و نفاس حضـرت فرمودند که بنده آزاد می کند یا دو ماه پی در پی روزه می گیرد یا شصت مسکین را طعام می دهد پس اگر قادر نباشد بر اینها تصدق کند به آن چه تواند دادن از طعام یا اعم از اطعام و غیر آن چنانکه ظاهر لفظ است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۸

ظـاهر افطـار اکـل و شـرب است و ممکن است تعمیم نمودن در هر چه وارد شـده باشـد که مفطر صوم است یـا موجب قضـا و کفاره است و اول

اظهر است.

[جماع كردن با زن خود در ماه رمضان]

(و روى عبد المؤمن بن القسم الانصارىّ عن ابى جعفر صلوات اللّه عليه انّ رجلا اتى النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله فقال هلكت و أهلكت فقال و ما أهلكك فقال اتيت امرأتى فى شهر رمضان و انا صائم فقال النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله اعتق رقبه قال لا اجد قال فصم شهرين متتابعين فقال لا اطيق قال تصدّق على ستّين مسكينا قال لا اجد فاتى النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله بعذق فى مكتل فيه خمسه عشر صاعا من تمر فقال النبىّ صلى اللّه عليه و آله خذها فتصدّق بها فقال و الّذى بعثك بالحقّ نبيّا ما بين لابتيها اهل بيت احوج اليه منّا فقال فكله أنت و أهلك فانّه كفّاره لك) و كالصحيح منقولست از عبد المؤمن بن قاسم و در بعضى از نسخ ابن الهيثم است و از تصحيف نساخ است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه كه شخصى به خدمت حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله آمد و گفت يا رسول اللّه خودم هلاك شدم به سبب مخالفت الهى و ديگرى را نيز هلاك گردانيدم به سبب مخالفت، حضرت فرمودند كه چه كار كرده كه سبب هلاك تو شده است گفت جماع كرده ام با زن خود در ماه رمضان و روزه بودم پس حضرت نبى صلى اللّه عليه و آله فرمودند كه بنده آزاد كن گفت ندارم بنده را و بهاى بنده را حضرت فرمودند كه پس دو ماه پى در پى روزه بگير گفت طاقت ندارم حضرت فرمودند كه تصدق كن بر شصت مسكين گفت ندارم اتفاقا از جهه آن حضرت زنبيلى از

خرما آوردند که در آنجا پانزده صاع بود که شصت مد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۹

باشد پس حضرت فرمودند که این خرما را بگیر و تصدق کن بر شصت مسکین آن مرد گفت که بحق آن خداوندی که ترا به راستی به خلایق به پیغمبری فرستاده است که در میان این دو سنگستان که کل مدینه باشد خانه نیست که محتاج تر باشد به تصدق از ما حضرت فرمودند که بگیر این خرما را و تو و اهل خانه ات بخورید که این کفاره تست.

(و فی روایه جمیل بن درّاج عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّ المکتل الّذی اتی به النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله کان فیه عشرون صاعا من تمر) و در روایت صحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه مرویست که آن زنبیلی که از جهه حضرت آوردند بیست صاع خرما داشت و روایت را کلینی و شیخ در صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت کرده اند که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که افطار کند روزی از ماه رمضان را عمدا حضرت فرمودند که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّه هلاک شدم و مستحق جهنم شدم حضرت فرمودند که چه واقع شده است گفت یا رسول اللّه آتش جهنم را از جهه خود حاصل کرده ام فرموده اند که چه کرده گفت با اهل خود جماع کرده ام حضرت فرمودند که تصدق کن و استغفار کن پس آن مرد گفت بحق آن خداوندی که حق ترا عظیم گردانیده است که در خانه من چیزی نیست نه

اندک و نه بسیار پس شخصی از جهه آن حضرت زنبیلی از خرما آورد که در آن بیست صاع بود که باین صاع ماده صاع بوده باشد پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که این خرما را بگیر و تصدق کن گفت یا رسول اللّٰه به که تصدق کنم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۰

حال آن که عرض نمودم که در خانه من اندک و بسیار نیست چیزی فرمودند که بگیر و به عیال خود بخوران و استغفار کن از خداوند عالمیان.

جمیل گفت که چون بیرون آمدیم از خدمت حضرت اصحاب ما گفتند که حضرت ابتدا به عتق کردند و فرمودند که بنده آزاد کن یا روزه بگیر یا تصدق کن و ظاهرا در آن وقت جمیل مشغول شده باشد به چیزی دیگر و آن جزو را نشنیده باشد یا پیش از دخول جمیل حضرت مفصل فرموده باشند و بعد از دخول مجمل فرموده باشند اعتماد بر آن که دیگران به او خواهند رسانید.

و بخاری بطرق متعدده روایت کرده است این حدیث را و اختلافی که بحسب ظاهر دارد با حدیث عبد اللّٰه آنست که در آنجا بر سبیل تخییر است و ظاهر این خبر ترتیب است و صریح نیست، و ممکن است که حضرت ابتدا به فرد اکمل کرده باشند و ترتیب مستحب باشد و حمل می توان کرد حدیث اول را بر ترتیب که مراد این باشد که بنده آزاد کن اگر داشته باشی یا دو ماه روزه بگیر اگر بنده نداشته باشی و لیکن حمل اول مخالفت بسیاری ندارد با ظاهر و شک نیست که احوط ترتیب است و اختلافی

که در وزن واقع است به اعتبار اختلاف در صاع بوده است چنانکه از اخر خبر جمیل ظاهر می شود که در زمان نقل حدیث بزرگتر بوده است که پانزده صاع ده صاع شده بوده است و قبل از آن سبکتر شده بوده است که بیست شده بوده است.

(و روی ادریس بن هلال عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن رجل اتی اهله فی شهر رمضان قال علیه عشرون صاعا من تمر و بذلک امر النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله الرّجل الّذی اتاه فساله عن ذلک)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۱

و کالصحیح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که جماع کند با زن خود در ماه رمضان حضرت فرمودند که بر اوست بیست صاع از خرما که به شصت مسکین بدهند و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آن مردی را که به خدمت آن حضرت آمده بود و سؤال کرد بود این مقدار امر فرمودند که تصدق کند و از این حدیث نیز تخییر مفهوم می شود و اگر مخیر نمی بود هر آینه ابتدا به عتق می فرمودند اگر چه ممکن است که آن حضرت بحسب احوال سایلان جواب فرموده باشند بر سبیل وجوب یا استحباب.

(و روی محمّد بن النّعمان عنه صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن رجل افطر یوما من شهر رمضان فقال کفّارته جریبان من طعام و هو عشرون صاعا) و در حسن کالصحیح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که افطار کند روزی را از ماه رمضان حضرت فرمودند که کفاره

او دو جریب گندم است یا جو و دو جریب بیست صاع است.

و در موثق از عبد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم.

از شخصـی که یک روز از ماه رمضان را عمدا افطار کند حضرت فرمودند که تصدق می کند به بیست صاع و آن روز را قضا می کند.

و در موثق کالصـحیح از عبد الرحمن بدو سند منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که یک روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۲

از ماه رمضان را افطار کنـد عمدا حضـرت فرمودند که بر اوست پانزده صاع که هر مسـکینی را مدّی می دهد به مد نبی صـلی اللّٰه علیه و آله افضل است.

و در صحیح از بزنطی از مشرقی منقولست که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که چند روز از ماه رمضان را افطار کرده باشد عمدا کفاره او چه چیز است پس حضـرت نوشتند که هر که یک روز از ماه رمضان را افطار کند عمدا پس بر اوست که بنده مؤمنی را آزاد کند و آن روز را قضا کند.

و در موثق از سـماعه منقول است که گفت از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که اعتکاف کرده باشـد و با زن خود جماع کنـد حضـرت فرمودند که کفاره او مثل کفاره ماه رمضان است که بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد.

(و فی روایه المفضّل بن عمر عن ابی عبد اللّٰه صلّی اللّٰه علیه فی رجل اتی امرأته

و هو صائم و هی صائمه فقال ان کان استکرهها فعلیه کفّارتان و ان کانت طاوعته فعلیه کفّاره و علیها کفّاره و ان کان اکرهها فعلیه ضرب خمسین سوطا نصف الحدّ و ان کانت طاوعته ضرب خمسه و عشرین سوطا و ضربت خمسه و عشرین سوطا. قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّٰه لم اجد ذلک فی شی ء من الأصول و انّما تفرّد بروایته علیّ بن ابراهیم بن هاشم) و در روایت مفضل منقول است کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که جماع کند با زنش و مرد و زن هر دو روزه باشند حضرت فرمودند که اگر مرد به اکراه و جبر با زن جماع کرده باشد مرد دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۳

کفاره می دهد یکی از جهه خودش و دیگری را به اعتبار تحمل از زن یا به اعتبار قباحت جبر، چون بر مکرهه کفاره نیست چگونه متحمل شود از او و اگر زن همراهی کرده باشد به طوع و رغبت پس یک کفاره بر مرد است و یکی بر زن و اگر اکراه کرده باشد زن را نصف حد زنا که پنجاه تازیانه است بر مرد می زنند و اگر به طوع و رغبت جماع کرده باشند بیست و پنج تازیانه بر مرد می زنند و بیست و پنج تازیانه بر زن چنین گوید.

مصنف این کتاب که حق تعالی او را رحمت کناد که من ندیدم این حدیث را در هیچ اصلی از چهار صد اصل و این روایت را علیّ بن ابراهیم روایت کرده است و بس از مفضل، و ظاهرا صدوق اشتباه کرده است علی بن محمد بن بندار

را از ابراهیم بن اسحاق به علی بن ابراهیم چون کلینی این حدیث را از ابن هاشم روایت کرده است و ممکن است که در کتب ابن هـاشم بوده باشـد در این صورت نیز سـهو کرده است که گفته است که غیر او روایت نکرده است، و ممکن است که وجه تردّد صـدوق این باشـد که این حدیث در اصول أربعمائه نبوده است و مدار قدما بر آن اصول بوده است پس اگر ابن هاشم یا ابن بندار روایت کرده باشند نفعی ندارد از جهه اعتبار حدیث و ظاهرا در کتاب مفضل نیز نبوده است چون صدوق اصل او را معتبر می دانـد و علی ای حـال نقـل اجمـاع کرده انـد بر عمل باین خبر و خلافی که شـده است در فروع بسـیار است که متفرع ساخته انـد بر این خبر مثل آن که اگر اکراه کنـد اجنبیه یا اجنبی را یا زن اکراه کنـد مرد را بر وطی یا اگر روزه نـذر و عهـد و یمین باشـد اگر چه اطلاق خبر شامل آنها نیز هست یا اکراه کنـد کنیز خود را یا کنیز غیر خود را یا اکراه در غیر وطی باشـد از مفطرات دیگر و مشهور آنست که در غیر موضع نص تحمل نیست نه کفاره را و نه حدّا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۴

(و روی الحسن بن محبوب عن هشام ابن سالم عن برید العجلیّ قال سـئل ابو جعفر صـلوات اللّه علیه عن رجل شـهد علیه شهود انّه افطر من شهر رمضان ثلاثه ایّام قال یسال هل علیك فی افطارك فی شهر رمضان اثم فان قال لا فان علی الامام ان یقتله و ان قال نعم

فعلی الامـام ان ینهکه ضـربا) و در صـحیح از بریـد منقولست که سؤال کردنـد از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللّٰه علیه از شخصـی که گواهان عادل بر او گواهی دهنـد یا جمعی که از گفته ایشان علم بهم رسد که او سه روز از ماه رمضان را خورده است بی مانعی از سـفر و مرض و غیر آن حضـرت فرمودند که از او سؤال می کنند که آیا بر تو گناهی هست در آن که روزه مـاه رمضـان را خـورده اگر بگویـد نـه پس بـه درسـتی کـه بر امـام واجبسـت که او را بکشـد از جهه آن که منکر ضـروری از ضروریـات دین اسـلام شـده است و بمنزله آنست که تکـذیب خـدا و رسول کرده باشـد مرتـد می شود و واجب القتل، و اگر بگوید بلی گناه کرده ام پس بر امامست که او را عقوبتی عظیم کند در زدن و ظاهرا آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه مختارند در کیفیت و کمیت، و محتمل است که حـد او بیست و پنـج تازیانه باشـد چنانکه گـذشت در خبر مفضل و بنا بر اختیار حمل می کنیم بر آن که در آن حالت و در آن واقعه مصلحت در آن عدد بوده است و از این حدیث ظاهر می شود که غیر امام مرتد را نتوانـد کشت و دغدغه نیست در آن که در حضور معصوم اختیار با آن حضـرت است خود مرتکب شوند یا نایبان خاص و در حالت غیبت معصوم صلوات اللّٰه علیه خلافست که مجتهد جامع الشرائط اقامت حد می تواند کرد یا نه و در ابواب قضا مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۵

(و فی

روایه سماعه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن رجل اخذ فی شهر رمضان و قد افطر ثلث مرّات و قد رفع إلی الامام ثلث مرّات قال فیقتل فی الثّالثه) و در روایت سماعه در موثق منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که افطار کرده باشد سه مرتبه در ماه رمضان و او را سه مرتبه گرفته باشند و در هر مرتبه او را نزد امام معصوم صلوات اللّٰه علیه برده باشند و در دو مرتبه اول او را تعزیر کرده باشند حضرت فرمودند که او را در مرتبه سیّم می کشند چنانکه در سائر اصحاب کبایر در مرتبه سیم می کشند بنا بر روایاتی که خواهد آمد و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم او را می کشند و این در صورتی است که مستحل نباشد که اگر حلال داند خوردن را و مسلمان زاده باشد در مرتبه اول می کشند او را، و اگر پدر و مادرش کافر باشند و مسلمان شده باشند و مستحل باشد او را سه روز توبه می فرمایند اگر توبه کرد فبها و الا او را می کشند و این حکم از حدیث در می آید با ضم اخبار دیگر.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در مسجد کوفه نشسته بودند که اصحاب آن حضرت جمعی را دیده بودند که در روز ماه رمضان روزه می خورده اند ایشان را گرفته به خدمت آن حضرت آوردند حضرت از ایشان پرسیدند که عمدا روزه را خورده اید گفتند بلی حضرت فرمودند که شما یهودید گفتند

نه فرمودنـد که نصاری اید گفتند نه فرمودند که بر چه دینید از دینهای غیر اسـلام گفتند که ما مسـلمانیم فرمودند که مسافرید گفتند نه فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۶

که بچه سـبب روزه را خورده اید شاید وجهی داشته باشد که ما ندانیم و شما حال خود را بهتر می دانید زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که آدمی بر حال خود داناست ایشان گفتند که هیچ علّتی نداریم حضرت تبسمی از روی تعجب فرمودند و فرمودند که شـما کلمتین شهادت را می گویید و اعتقاد به خدا و رسول دارید گفتند اعتقاد به وحدانیت خدا داریم و محمد را نمی شناسیم به رسالت بلکه اعرابی بود و مردمان را به خود خوانده است از پیش خود.

حضـرت فرمودنـد که اگر اقرار به رسـالت آن حضـرت می آوریـد فبها و اگر نمی آوریـد شـما را می کشم گفتنـد هر چه می خواهی بکن که ما اقرار نمی آوریم به رسالت محمد پس حضـرت ایشان را به پهلوانان لشـکر دادند که به صحرای نجف برند و حضـرت نیز با ایشان بیرون رفتنـد و فرمودند که دو چاه بکنند نزدیک به یک دیگر و در میان هر دو سوراخی بزرگ کردند و باز خطاب به ایشان کردنـد که شـما را در یک چاه می کنم و آتش می افروزم در چاه دیگر و شـما را بدود می کشم گفتند هر چـه می کنی بکـن نهـایت آن چه دست بر آن داری بر مـا همین زنـدگانی دنیـا را دست داری پس ایشـان را در یـک چـاه کردند و در چاه دیگر آتش افروختند و حضرت به آواز بلند به ایشان می فرمودند که چه می گویید و ایشان می گفتند هر چه می خواهی بکن

تا همه بجهنم رفتند و مردمان این خبر را به اطراف و اکناف بردند.

و آن حضرت روزی در مسجد کوفه نشسته بودند که جمعی از یهودان آمدند بر در مسجد با شخصی که متفق علیه یهودان بود که او اعلم علماء ایشان است و شخصی را به خدمت آن حضرت فرستادند که ما جمعی از حجاز آمده ایم و حاجتی در خدمت آن حضرت داریم رخصت بدهند که داخل مسجد شویم یا آن حضرت بیرون آیند پس حضرت برخاستند و می فرمودند که عن قریب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۷

داخل خواهند شد در اسلام و در مسجد و بر یکدیگر پیشی خواهند گرفت بدست راست یا بقسم تا بیرون آمدند با اصحاب پس بزرگ ایشان گفت که این چه بدعتست که در دین محمد (ص) در آوردید حضرت فرمودند که کدام بدعت یهودی گفت جمعی خبر آوردند که شما جمعی را بدود کشتید که قایل به وحدانیت الهی بودند و قایل به رسالت محمد نبودند پس حضرت فرمودند که قسم می دهم ترا بحق نه آیه و معجزه حضرت موسی که در کوه طور بر آن حضرت نازل شده و بحق پنج معبد قدس و به خداوند صمد دیان که می دانی که یوشع بن نون وصی حضرت موسی بن عمران نیز چنین کردند با جمعی که اقرار به وحدانیت حق سبحانه و تعالی داشتند و اقرار به نبوت حضرت موسی نداشتند و به همین عنوان ایشان را کشت یهودی گفت گواهی می دهم که توئی نایب حضرت موسی و عالمی بجمیع مذاهب انبیاء و کردهای ایشان پس از قبای خود کتابی بیرون آورد و به آن حضرت داد و مهر

بود حضرت مهر را برداشته باز کردند و مطالعه فرمودند و می گریستند یهودی گفت ای پسر ابو طالب سبب گریه چیست و این کتاب سریانی است و تو عربی از این خط و از این زبان چه می دانی حضرت فرمودند که هر دو را می دانم و این نام منست یهودی گفت بمن بنما و بگو نام تو در سریانی چه نامست حضرت فرمودند که نام من الیاست و به او نمودند در آن صحیفه پس یهودی گفت اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه (ص) گواهی می دهم که تو وصی محمدی صلی اللّه علیه و آله و گواهی می دهم که بعد از محمد تو جانشین اویی و این رتبه تست و همه بیعت کردند و داخل مسجد شدند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که حمد خداوند عالمیان را سزاست که مرا در کتب خود یاد کرد و نام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۸

مرا در صحیفه خوبان جا داد. و امثال این حدیث بسیار است که یک یک از علماء یهود بعد از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه می آمدند و مسایل می پرسیدند و جوابها می شنیدند و مسلمان می شدند و بالفعل در توراتی که تحریفات بسیار کرده اند نبوت حضرت سید المرسلین و امامت دوازده امام هست و این ضعیف در تورات عربی و فارسی و عبری هر سه دیده ام و با یهودان بسیار سخن گفته ام همه از روی عناد این جواب می گویند که این محمد (ص) بعد از این خواهد آمد و با ایشان گفته ام که هر محمدی که

خواهد آمد خواهید گفت که آن محمد دیگر است می باید که معجزه بنماید تا دلیل حقیت او باشد و معجزات پیغمبر ما صلی اللّه علیه و آله و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم از حد حصر بیرونست و لیکن هدایت از جانب حق سبحانه و تعالی است جمعی از ایشان که عناد نداشتند و اعلم علمای ایشان بودند در دست این ضعیف به شرف اسلام مشرف شده اند و در طلب علوم دینیه سعی می نمایند و فاضل شده اند الحمد للّه ربّ العالمین.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه من افطر یوما من شهر رمضان خرج روح الایمان منه) و در اخبار کثیره وارد شده است از آن حضرت و غیر او صلوات اللّه علیهم که هر که یک روز از ماه رمضان را افطار کند روح ایمان از او مفارقت می کند و در اخبار بسیار وارد شده است که مؤمن چهار روح دارد و یکی از آنها روح ایمان است که هر گاه گناهی از گناهان کبیره می کند از او مفارقت می کند و بعد از آن باز می آید و ممکن است که آن روح از قبیل ملائکه باشد که همیشه مؤمن را هدایت کند چنانکه اخبار متواتره وارد است و خواهد آمد که حق سبحانه و

تعالی فرشته چند را بر مؤمن موکل گردانیده است که همیشه او را هدایت می کند به ازای آن چه شیاطین اضلال می کنند و به همین معنی دلالت دارد قول حق سبحانه و تعالی.

وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ و إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً و محتمل است که مراد این باشد که هر گاه بنده مخالفتی از او

واقع شود در آن حالت یقینی که دارد به خدا و رسول به سبب شهوت یا غضب از او کم می شود و آن فعل را می کند و بعد از آن نهایت پشیمانی دارد، پس گویا که ایمان رفت و آمد و منافاتی نیست که هر دو باشد و هر دو مجربست نظر به جمعی که غم دین دارند که می یابند که هر گاه خواهند معصیتی را بفعل آورند در خاطر ایشان می افتد چیزی چند که نباید کرد و وسوسهای شیطان نیز می افتد که بکن و حق سبحانه و تعالی کریم است و اگر معصیت نکنی کرم او کی ظاهر می شود و مرتبه توبه کاران بهتر است از رتبه متطهران و اگر فسق نکنی به عجب گرفتار می شوی، و بیزارم از آن طاعتی که مرا به عجب آورد و مبارک معصیتی که مرا به عذر آورد و شاید که هزار دلیل از آیات و احادیث بیاورد و از آن طرف ملک نیز وجوه رد این سخنان را می گوید که هر گاه کریمست چرا اطاعت نمی کنی که کرمش بیشتر ظاهر شود اگر گناه ببخشند شرمساری هست و نهایت این رتبه آنست که عذابت نکنند اگر توبه دست دهد و شاید که مرگ امان ندهد و شاید به سبب این معصیت رین و طبع در دل بهم رسد که قابلیت توبه بر طرف شود خصوصا نظر به علما و خصوصا جمعی که خداوند خود را حاضر و ناظر دانند و آن قدر از فسوق و مخالفت کرده که غیر از کرم الهی چیزی دیگر به فریادت نخواهد رسید آنها کم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۰

است که دیگر باید فسق کردن

که کرم ظاهر شود و امثال اینها از طرفین بسیار است.

(و من افطر فی شهر رمضان متعمّدا فعلیه کفّاره واحده و قضاء یوم مکانه و انّی له بمثله) این عبارت مضمون عبارت فقه رضویست که هر که افطار کند در ماه رمضان عمدا پس بر اوست که بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد و قضای آن روز را به جا آورد و با این همه که بکند کجا ثواب روزه اصل را دارد و آن را نهایت نیست.

و در فقه مذکور است که حضرت صلوات اللّٰه علیه می فرمایند که بما رسیده است از عالم اهل بیت صلوات اللّٰه علیه که حق سبحانه و تعالی در شب اول ماه رمضان ششصد هزار نفس را از مرد و زن از آتش دوزخ آزاد می کند به سبب صوم و هم چنین در شب دویم و سیم تا شب بیست و یکم مثل آن چه در این بیست شب آزاد فرموده است در آن شب آزاد می فرماید و هم چنین در شب بیست و دویم و بیست و سیم تا به آخر و در شب عید آزاد می کند مثل آن چه در جمیع شبها آزاد فرموده است.

و احادیثی که سابقا مذکور شد یک کفاره فرمودند اگر از جهه هر خوردنی و هر جماعی واجب بود می بایست بیان فرمایند و بیان نفرموده اند در هیچ حدیثی مگر در حدیثی که صدوق در عیون روایت کرده است به سندی قوی از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اگر کسی جماع کند در ماه رمضان خواه حلال و خواه

حرام ده مرتبه ده کفاره می دهـد به سـبب هر جماعی یک کفاره و اگر اکل و شـرب واقع شـده باشـد عمدا و مکرر واقع شده باشد یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۱

کفاره می دهـد و جمعی از اصـحاب باین حـدیث عمل کرده انـد و جمعی گفته انـد که از جهه هر لقمه که فرو می برد کفاره می دهـد و اگر یک لقمه را ده مرتبه فرو برد ده کفاره می دهـد چون صادق است بر او که افطار کرده است در هر مرتبه و هم چنین در جماع در هر ادخالی حتی در حرکت جماع که بیرون نیایـد و اندکی به بیرون میل کند که بمقدار حشـفه از آن جای اول بالاتر آید و اگر به زیر برد از جهه هر یک یک کفاره می دهد چون روزه را واجبست داشتن هر چند خورده باشد، و اکثر علما برآنند که در جماع و غیر آن یک کفاره می باید دادن چون به مرتبه اول روزه فاسد شد و بعد از آن روزه نیست امساک واجبست و دلیلی نـداریم بر آن که از جهه خوردن امسـاک واجب کفـاره بایـد داد و لهـذا یـک روز را قضا می کنـد به اتفاق علما، و حدیثی که در جماع وارد شده است بر اسـتحباب حمل می باید کرد چون در سـندش جمعی هستند که در کتب رجال مذکور نیستند اگر چه به اعتقاد صدوق همه از ثقات اند چنانکه در همین کتاب ذکر کرده است که هر که ثقه نیست من از او روایت نمی کنم و هر کرا اسـتادم ابن ولید خوب نمی داند من در کتب خود از او روایت نمی کنم مگر در یک جا که استادم مسمعی را اعتقاد

نداشت و من حدیثی را که او روایت کرده بود بر او خواندم رد نکرد دانستم که این حدیث از سند دیگر به او رسیده خواهد بود در عیون ذکر کردم، و لیکن چون تقلید مذموم است ما نمی توانیم به آن عمل کردن مع هذا صدوق نیز در این کتاب و در کتب دیگر او که کتاب عمل اوست به آن عمل نکرده است.

(و امّا الخبر الّذی روی فی من افطر یوما من شهر رمضان متعمّدا انّ علیه ثلاث کفّارات فانّی افتی به فی من افطر به جماع محرّم علیه او بطعام حرّم علیه لوجود ذلک فی روایات ابی الحسین الأسدیّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۲

رضی اللّه عنه فیما ورد علیه من الشّیخ ابی جعفر محمّد بن عثمان العمریّ قدّس اللّه روحه) و اما خبری که مرویست در کسی که افطار کند یک روز ماه رمضان را عمدا که بر او سه کفاره است و ظاهرا آن خبر موثق سماعه است که گفت سؤال کردم از او از شخصی که با اهل خود جماع کند در ماه رمضان عمدا فرمودند بر اوست بنده آزاد کردن و دو ماه روزه گرفتن و شصت مسکین طعام دادن و قضاء آن روز و کی به ثواب آن می رسد اگر چه ممکن است که واو بمعنی او باشد چنانکه در قرآن مجید واقع شده است مثنی و ثلث و رباع و به اتفاق علماء واو بمعنی او است اما من به آن فتوی می دهم در کسی که افطار کرده باشد و روزه اش را باطل کرده باشد به جماعی که بر او حرام باشد یا طعامی که بر او حرام باشد

چون یافته ام این معنی را در جمله روایاتی که وارد شده است بر ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی رضی اللّٰه عنه که سؤال کرده بود و جواب داده بود آنها را شیخ بزرگوار محمد بن عثمان عمری که حق سبحانه و تعالی روح او را از علایق جسمانی مقدس گرداند و او از حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن (ص) نقل می کند همیشه پس هر چه او می گوید از جانب آن حضرتست و مع هذا صدوق حدیث دیگر دارد بر این تفصیل که در باب کفارات و سایر کتب خود ذکر کرده است.

در حسن کالصحیح و شهید ثانی رضی اللّٰه عنه حکم به صحت این حدیث کرده است از عبد السّلام هروی که گفت عرض نمودم به حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما که یا ابن رسول اللّٰه بما روایت رسیده است از آباء بزرگوار شما صلوات اللّٰه علیهم در کسی که جماع یا افطار کند در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۳

ماه رمضان که در آن سه کفاره می باید داد، و از ایشان سلام اللّٰه علیهم نیز روایت بما رسیده است که یک کفاره می باید داد به کدام یک از این دو حدیث عمل کنیم حضرت فرمودند که بهر دو عمل کنید باین تفصیل که اگر جماع حرام یا افطار بر حرام کرده باشد در ماه رمضان بر او سه کفاره است بنده آزاد کردن، و دو ماه پی در پی روزه گرفتن، و شصت مسکین طعام دادن و قضای آن روز و اگر جماع حلال باشد یا افطار بر حلال باشد پس بر او یک کفاره است و قضاء آن

روزه و اگر از روی نسیان واقع شده باشد از او بر او چیزی نیست و اکثر متأخرین باین تفصیل عمل کرده اند و احتمال استحباب نیز هست پس بنا بر مشهور اگر افترا بر خدا و رسول بسته باشد سه کفاره می باید داد و هم چنین در مال حرام و امثال آن تا آن که شهید ثانی گفته است که از جهه غبار غلیظ یا نخامه که به حلق رسیده باشد خواه از سر و خواه از سینه سه کفاره می باید داد.

[اگر نسیانا چیزی بخورد]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن رجل نسی فاکل و شرب ثمّ ذکر قال لا یفطر انّما هو شی ء رزقه اللّٰه فلیتمّ صومه) و بهشت سند صحیح و شش کالصحیح از عبید اللّٰه منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از شخصی که فراموش کند و بخورد و بیاشامد و بعد از آن به خاطرش رسد که ماه رمضان است حضرت فرمودند که روزه اش باطل نمی شود به درستی که نیست مگر روزی که حق سبحانه و تعالی روزی او کرده است باید که تمام کند روزه اش را و ممکن است که مراد از عدم افطار این باشد که نگوید که حال که روزه را خوردم می باید خورد بلکه بعد از این چیزی نخورد بلکه لقمه که در دهان اوست می باید که فرو نبرد که اگر

عمدا فرو برد قضا و کفاره می باید داد، و اگر جاهلا فرو برد به گمان آن که ضرر ندارد مشهور آنست که در این صورت قضا و کفاره می باید داد و در قضا

دغدغه نیست که می باید کرد و در کفاره خلافست.

چنانکه کالصحیح منقولست از زراره و ابو بصیر که سؤال کردیم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که با زن خود جماع کند در ماه رمضان یا در احرام به اعتقاد آن که بر او حلال است حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و محتمل است که حمل کنند این خبر را بر نسیان و لیکن بعید است و مؤید عدم کفاره آنست که احادیث کفاره همه جا از روی عمد وارد است و در عرف جاهل را عامد نمی گویند، و ظاهر آنست که کفاره به سبب جرأتست و جاهل جرأت بر مخالفت الهی نکرده است.

و احادیث بر عدم کفاره و قضا بر ناسی از طرق خاصه و عامه متواتر است از آن جمله بدو سند صحیح از محمد بن قیس منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که هر که روزه باشد و فراموش کند و بخورد و بیاشامد پس افطار نمی کند یا روزه اش باطل نمی شود از جهه آن که فراموش کرده است بلکه روزی است که حق سبحانه و تعالی او را روزی فرموده است پس واجبست که روزه را تمام کند و ظاهر عدم افطار در این حدیث معنی ثانی است که در حدیث اول مذکور شد و اگر چه معنی اول نیز محتمل است.

و در موثق کالصحیح از داود بن سرحان و کالصحیح از ابو بصیر جمیعا از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است به همین مضمون و این روایات همه مطلق است در هر

روزه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۵

و در موثق از ابو بصیر منقول است که عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که شخصی روزه سنت گرفته است و فراموش کرد و اکل و شرب واقع ساخت نسیانا حضرت فرمودند که همان روزه را تمام می کند و بر او چیزی نیست، و از این اخبار ظاهر می شود که روزه محض نیت است پس اگر نیت صوم کرده باشد و کل روز بخورد و بیاشامد روزه اش صحیح است و اگر نیت نکرده باشد و کل روز چیزی نخورد روزه نیست و اگر در ماه رمضان باشد قضا می کند آن روز را.

و در فقه رضویست که اقل آن چه فرض صوم به آن تمام می شود نیت است و ترک دروغ گفتن بر خدا و رسول و ترک اکل و شرب و جماع و ارتماس در آب و قی کردنست باختیار، و هر گاه نیت کرده باشد و عمدا اینها را واقع نساخته باشد ادا کرده است آن چه واجبست در صوم و حق سبحانه و تعالی از او قبول می کند روزه را بفضل خود و اگر فراموش کنی و بخوری و بیاشامی روزه را تمام می کنی و بر تو نیست که قضا کنی آن را، و اخبار عامه در وجوب نیت از جهه جمیع عبادات وارد شده است و شامل صوم هست بی دغدغه و در جهه جمیع عبادات وارد شده است و شامل صوم هست بی دغدغه و در خصوص صوم نیز روایات صحیحه وارد شده است که مذکور خواهد شد بعضی در صوم یوم الشک و بعضی در قضا إن شاء اللّٰه تعالی.

(و ساله عمّار بن موسی عن

الرّجل ینسی و هو صائم فیجامع اهله قال یغتسل و لا شی ء علیه قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه و ذلک فی شهر رمضان و غیره و لا ـ یجب فیه القضاء هکذا روی عن الائمّه صلوات اللّه علیهم) و در موثق از عمار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۶

جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که فراموش کند که روزه است و جماع کند با اهل خود خواه زوجه دائمی و خواه متعه و خواه کنیز حضرت فرمودند که غسل می کند بر او چیزی نیست از گناه و قضاء و کفاره.

چنین گوید مصنف این کتاب که خدا رحمت کند بر او که این حکم جاریست در روزه ماه رمضان و غیر آن چون الفاظ و احادیث افطار صوم عام است هر روزه را و بخصوص نافله نیز وارد شده است و قضا واجب نیست و باین نحو منقولست از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم چنانکه در ضمن حدیث سابق گذشت.

[اگر غسل را فراموش کند]

(و روی علیّ بن رئاب عن ابراهیم بن میمون قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل یجنب باللّیل فی شهر رمضان ثمّ ینسی ان یغتسل حتّی یمضی لذلک جمعه او یخرج شهر رمضان قال علیه قضاء الصّلاه و الصّوم) و به اسانید متکثره صحیحه منقول است از حسن بن محبوب از علی و از فضاله از ابن مسکان از ابراهیم و هر سه از اهل اجماعند پس ضرر ندارد جهالت ابراهیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که از جنب شود در شب در ماه رمضان و

فراموش کنـد که غسل کنـد تا یک جمعه یعنی یک هفته بگـذرد یا ماه رمضان بیرون رود حضـرت فرمودنـد که بر اوست که قضا کند نماز و روزه را.

و بـدو سـند صـحیح منقـولست از حلـبی که از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه سـؤال کردم و در حـدیث دیگر سؤال کردنـد از شخصی که جنب شود در ماه رمضان و فراموش کند که غسل کند تا ماه رمضان بیرون رود حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۷

که بر اوست که قضا کند نماز و روزه را.

بـدان که شـکی نیست در قضاء نماز چون طهارت شـرط است در نماز و اما در صوم شـرط نیست که طاهر باشد بلکه می باید صبـح را با طهارت دریابـد و عمـدا بی طهارت نباشـد بنا بر مذهب مشـهور و بنا بر مذهب صدوق آن نیز شـرط نیست پس امر بقضاء صوم محمول است بر اسـتحباب و ظاهر صـدوق آنست که عمدا می تواند بود و ناسـیا نمی تواند بود یا آن که در تعمّد بقاء بر جنابت صوم را قضا نمی کنـد و در صورت نسـیان قضا می کند و این هر دو احتمال شـیخ است پس ظاهر آنست که او نیز قایل باشد به استحباب قضاء صوم و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی فی خبر اخر انّ من جامع فی اوّل شهر رمضان ثمّ نسی الغسل حتّی خرج شهر رمضان انّ علیه ان یغتسل و یقضی صلاته و صومه الّا ان یکون قـد اغتسل للجمعه فانّه یقضـی صـلاته و صـیامه إلی ذلک الیوم و لا یقضـی ما بعـد ذلک) و مرویست در حدیث دیگر که هر که جماع کند در اول ماه رمضان و فراموش کند

غسل را تا ماه رمضان بیرون رود آن که بر اوست که غسل کند و قضا کند نماز و روزه را مگر آن که غسل جمعه کرده باشد که در این صورت قضا می کند نماز و روزه را تا آن روز و ما بعد آن را قضا نمی کند چون غسل جمعه بدل غسل جنابت می شود و هر نمازی که پیش از غسل جمعه است قضا می کند چون بی طهارت واقع شده است و روزه ها را قضا می کند و روز جمعه را نیز قضا می کند چون صبح آن را طاهر در نیافته است و ظاهر آنست که صدوق تخصیص می دهد احادیث سابقه را به این حدیث و حمل می کند سابقه را بر صورتی که غسل جمعه نکرده باشد و در این صورت دو مخالفت دارد با مشهور یکی آن که گذشت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۸

دویم اجزاء غسل جمعه از غسل جنابت و مؤید این حدیث است احادیث سابقه که هر گاه جمع شود خدا را بر تو چند حق یکی از آنها کافی است و سید مرتضی رضی اللّٰه عنه قایل است باین قول و احوط آنست که مجموع نمازها را قضا کند و اگر روزها را نیز قضا کند نهایت احتیاط خواهد بود.

(و فی روایه ابن ابی نصر عن ابی سعید القمّاط انّه سئل ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عمّن اجنب فی اوّل اللّیل فی شهر رمضان فنام حتّی اصبح قال لا شی ء علیه و ذلک انّ جنابته کانت فی وقت حلال) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از خالد بن سعید نی بند که از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه سؤال کردند از کسی که جنب شود و در اول شب در ماه رمضان و خواب رود تا صبح شود حضرت فرمودند که برو چیزی نیست از گناه و قضا و کفاره چون جماع او در وقتی واقع شد که حلال بود جماع چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که حلال شد شما را جماع کردن در شبی که روزش را روزه می گیرید چنانکه گذشت، و ظاهر حدیث آنست که خواب اول به صبح رسید و در آن چیزی واجب نیست و علّتی که حضرت فرموده اند اگر چه در خواب دویم و سیم نیز جاریست و لیکن احادیث تخصیص آن کرده است با آن که ممکن است که مراد این باشد که گناهی بر او نیست چون جنابت حلال است و خواب حلال و تتمه را بظهور گذاشته باشند بخلاف صورتهای دیگر، و آن که مصنف باین عبارت ادا کرده است که و فی روایه ظاهر آنست که غرض او این باشد که اگر چه آن اخبار سابقه وارد شده است این خبر نیز وارد شده است پس ناچار است که اخبار سابقه را حمل کنیم بر استحباب.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۹

(و روی ابی یعفور عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال قلت له الرّجل یجنب فی شهر رمضان ثمّ ینام حتّی یصبح قال یتمّ صومه [یومه خ] و یقضی یوما اخر فان لم یستیقظ حتّی یصبح اتمّ صومه [یومه خ] و جاز له) و در صحیح منقول است از عبد اللّه که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شخصی که جنب شود در

ماه رمضان یعنی محتلم شود پس بیدار شود از خواب احتلام پس بخواب رود تا صبح شود حضرت فرمودند که آن روز را روزه می گیرد.

و در تهذیب بخط شیخ یصوم یومه بود و بغیر خط شیخ یتم صومه بود یعنی آن روز را تمام می کند و قضا می کند یک روز دیگر را پس اگر بیدار نشود تا صبح همان روز را تمام می کند و آن روز صحیح است از جهه او یعنی احتیاج به قضا نیست و ظاهر این حدیث آنست که خواب اول محتلم آن خوابی است که در آن خواب محتلم می شود و خواب دیگر او سبب قضاست و ظاهر نمی شود که خواب دویم حرام باشد و اکثر چنین فهمیده اند که چون سبب قضاست، و قضا در صورتیست که روزه فاسد شود و افساد روزه حرام است و لیکن لازم خواب نیست که تا صبح کشد ممکن است که پیش از صبح بیدار شود چنانکه صحیحه عیص دلالت می کند بر آن که آثم نیست.

و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در شخصی که محتلم شود در اول شب و بعد از آن جماع کند با اهلش پس بخواب رود عمدا در ماه رمضان تا صبح کشد حضرت فرمودند که آن روز را تمام می کند و قضا می کند بعد از عید فطر و توبه و استغفار می کند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۰

پروردگارش. و ظاهر این حدیث آنست که افساد به سبب این است که بقصد غسل نخوابیده است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که گفت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم

که هر گاه شخصی جنب شود در اول شب در ماه رمضان و بخواب رود تا صبح شود حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست دیگر عرض کردم که اگر بیدار شود بخواب رود در مرتبه دویم تا صبح شود و حضرت فرمودند که آن روز را قضا می کند از جهه عقوبت آن که بخواب دویم رفته است، و این حدیث نیز دلالت ندارد بر آن که گناه کرده باشد بلکه دلالت دارد که عقوبتش همین است.

و در صحیح از بزنطی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از شخصی که جماع کرده باشد با اهلش یا محتلم شده باشد و عمدا خواب رود تا صبح حضرت فرمودند که آن روز را تمام می کند و قضا می کند و در جنب خواب اول است و قضا از آن جهت است که به نیت غسل نخوابیده است.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما از شخصی که جماع کند با کنیزش در ماه رمضان و بخواب رود پیش از غسل حضرت فرمودند که آن روز را می گیرد و قضا نمی کند آن روز را، و در تهذیب چنین است که محتلم شده باشد و بنا بر این نسخه خواب بعد از خواب احتلام خواب دویم است و موجب قضاست و بنا بر نسخه کافی خواب اول جنب است و قضا از آن جهت است که بقصد غسل نخوابیده است و ظاهرا تصحیف از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۱

نساخ کافی شده است که

به جای تصیبه الجنابه یصیب الجاریه خوانده اند و محتمل است که حدیث دیگر باشد چون بسند دیگر است.

(و ساله صلوات اللّٰه علیه عبد اللّٰه بن سنان عن رجل یقضی شهر رمضان فیجنب من اوّل اللّیل و لا یغتسل حتّی یجی ء اخر اللّیل و هو یری انّ الفجر قد طلع قال لا یصوم ذلک الیوم و یصوم غیره) و در صحیح منقولست از عبد اللّٰه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که خواهد قضاء ماه رمضان را بگیرد و در اول شب جنب شود و غسل نکند تا آخر شب و ببیند که صبح طالع شد حضرت فرمودند که این روز را روزه نگیرد و روز دیگر را روزه بگیرد و عبارت شیخ قریبست باین عبارت و خالی از چیزی نیست.

و کلینی در صحیح از عبد اللّٰه به سندی غیر از این سند و سند شیخ روایت کرده است که گفت پدرم عریضه نوشت به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و اراده داشت یا قضای ماه رمضان می گرفت عرض نمود که صبح می شود و جنبم و غسل نکرده ام تا صبح می شود پس فرمان همایون آن حضرت رسید که این روز را روزه مگیر و فردا را روزه بدار و ظاهرا اول بعنوان مکاتبه پدرش نوشته بوده و خود نیز از آن که حضرت مشافهه از جهه طمأنینه قلب سؤال کرده بوده، و مؤید این حدیث است موثقه سماعه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که میان شب محتلم شود در ماه رمضان و بعد از آن که دانست که محتلم شده است باز بخواب

رود و بیدار نشود تا صبح طالع شود حضرت فرمودند که بر اوست که آن روز را تمام کند و روزی دیگر را قضا کند دیگر عرض کردم که اگر خواهد قضای ماه رمضان را بگیرد و صبح طالع شود حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۲

فرمودند که این روز را افطار کند و روزی دیگر می گیرد.

(و ساله العیص بن القاسم عن الرّجل ینام فی شهر رمضان فیحتلم ثمّ یستیقظ ثمّ ینام قبل ان یغتسل قال لا باس) و در صحیح منقول است از عیص که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که بخواب رود در ماه رمضان و محتلم شود و بیدار شود و باز بخواب رود پیش از غسل حضرت فرمودند که باکی نیست و این حدیث نیز دلالت می کند که خواب مشروع باشد اگر چه قضا واجب باشد و ممکن است که قضا سنت باشد چنانکه از صدوق نقل کرده اند که او مشروع می داند بقای بر جنابت را تا طلوع صبح اگر چه محتمل است که عمدا جایز باشد بقا و کفاره یا قضا لازم باشد و کفاره با عدم حرمت بعید است.

و در صحیح از عیص منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که جنب شود در ماه رمضان در اول شب و تأخیر کند غسل را تا صبح طالع شود حضرت فرمودند که تمام می کند روزه را و بر او قضا نیست و ظاهرا هر دو یک حدیث بوده است هر کرا جدا کرده باشند و ظاهرش آنست که مراد خواب اول باشد اگر چه لفظ

خواب مذکور نیست چون متعارف نمی باشد که شخصی اول شب جنب شود و بیدار باشد تا صبح و اگر جنب شود یا محتلم شود و به نیت غسل نخوابد یا بیدار باشد عمدا تا صبح شود قضا و کفاره می دهد.

چنانکه مرویست در موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در شخصی که جنب شود در شب در ماه رمضان و عمدا ترک کند غسل را تا صبح شود حضرت فرمودند که بنده آزاد می کند یا دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۳

ماه پی در پی روزه می گیرد یا شصت مسکین را طعام می دهد پس حضرت فرمودند که با وجود کفاره کجا بفضل روزه می رسد و نمی رسد البته.

و کالصحیح منقول است که حضرت فقیه یعنی حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی جنب شود در شب ماه رمضان و غسل نکند تا صبح پس بر اوست که دو ماه پی در پی روزه گیرد و آن روز را قضا کند.

و در موثق از ابراهیم بن عبد الحمید منقول است که بعضی از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم فرمودند که اگر جنب شود در شب ماه رمضان پس می باید که ساعتی تأخیر نکند تا غسل بکند و کسی که جنب شود در ماه رمضان و خواب رود تا صبح یعنی نه به نیّت غسل پس بر اوست که بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد و آن روز را بگیرد و قضا کند و هرگز به فضیلت روزه ماه رمضان نمی رسد اگر چه همه این کارها را به جا آورد.

و در فقه رضویست که اگر جنب

شوی در اول شب باکی نیست که بخواب روی عمدا بقصد آن که بیدار شوی و پیش از صبح غسل کنی پس اگر در این صورت خوابت ببرد تا صبح بر تو چیزی نیست مگر آن که از خواب اول بیدار شوی و تقصیر کنی در غسل و غسل نکنی تا خوابت ببرد تا صبح که در این صورت آن روز را می گیری و قضا می کنی و اگر عمدا بخواب روی نه به نیت غسل پس بر تست که آن روز را قضا کنی و کفاره بدهی به آن که بنده آزاد کنی یا دو ماه روزه بگیری یا شصت مسکین را طعام دهی، و آن چه گذشت از اخبار موافق است با آن چه در فقه رضویست.

و اما آن چه مرویست در صحیح از حبیب خثعمی در مذمت او وارد شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۴

است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله در ماه رمضان نماز شبرا به جا می آوردند و جنب می شدند و عمدا تأخیر غسل می فرمودند تا صبح طالع می شد.

و در قوی از اسماعیل بن عیسی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه از شخصی که جنب شود در ماه رمضان و عمدا بخواب رود تا صبح شود چه چیز بر او هست حضرت فرمودند که ضرر به او ندارد و روزه اش باطل نمی شود و پروا نداشته باشد به درستی که پدرم صلوات اللّه علیه می فرمودند که عایشه گفت که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله جماع کردند بی آن که او را احتلامی

واقع شده باشد و بر جنابت ماندند تا صبح شد، دیگر پرسیدم که اگر کسی جنب شود و خواب رود تا صبح شود بر او چه چیز لازم می شود حضرت فرمودند که بر او چیزی لازم نمی شود غسل می کند، و دیگر سؤال کردم از شخصی که در آخر شب جنب شده باشد پس برخیزد که غسل کند و آب نداشته باشد و بطلب آب بیرون رود یا کسی را بطلب آب فرستد و آب را نیاورند و بهم نرسد تا صبح شود چه کند حضرت فرمودند که غسل می کند و نماز می کند، و حدیث ضعیفی دیگر وارد است که اگر بماند بر جنابت تا صبح ضرر ندارد، و این اخبار محمولست بر تقیه چنانکه حدیث اسماعیل صریحست در تقیه که نسبت به عایشه می دهد که چنین گفت و همین حدیث را عامه از عایشه روایت کرده اند و حدیث حبیب نیز بیان گفته عایشه است و ظاهر است که بر تقدیری که ماندن بر جنابت سبب فساد صوم نشود بی دغدغه مکروه هست و چگونه آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مداومت می نموده باشند بر این مکروه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۵

و اما آن که به سبب خواب سیم یا بیشتر قضا و کفاره باید داد مستند آن جماعت که قایلند باین قول حدیث ابو بصیر است و آن دلالت ندارد بر این معنی اصلا پس ظاهر آنست که در غیر خواب اول قضا باید کرد و اگر در خواب سیم و بالاتر کفاره بدهد احوط خواهد بود چون اکثر علما بر این قولند و غالب آنست که آن چه قدما به آن قایلند حدیثی بر آن دارند که

بما نرسیده است و احادیث بسیار در احتیاط وارد است پس اگر عمل به مشهور کنند عمل به آن اخبار کرده خواهند بود بلکه احوط آنست که حایض و نفسا و مستحاضه نیز پیش از صبح غسل کنند چنانکه در موثق از ابو بصیر وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر حایض پاک شده باشد و تقصیر کند در غسل تا صبح شود در ماه رمضان آن روزه را می گیرد و قضا می کند و نفسا در جمیع احکام حکم حایض دارد و حدیث مستحاضه خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

[اگر گمان کرد افطار شده ولی نشده بود]

(و روی محمّد بن الفضیل عن ابی الصّباح الکنانیّ قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل صام ثمّ ظنّ ان الشّمس قد غابت و فی السّماء غیم فافطر ثمّ انّ السّحاب انجلی فاذا الشّمس لم تغب قال قد تمّ صومه و لا یقضیه) و کالصحیح منقول است از ابراهیم بن نعیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حال شخصی که روزه باشد و گمان کند که آفتاب فرو رفته است و در آسمان ابری باشد و افطار کند به گمان آن که شام شده است پس ابر بر طرف شود و ظاهر شود که آفتاب غایب نشده بوده است حضرت فرمودند که روزه اش صحیح است و آن روزه را قضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۶

نمی کند و علما حمل کرده اند آن حدیث را بر صورتی که او را ظن غالب به همرسیده باشد.

(و روی حمّاد عن حریز عن زراره قال قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه وقت المغرب اذا غاب القرص

فان رایته بعد ذلک و قد صلّیت اعدت الصّلاه و مضی صومک و تکفّ عن الطّعام ان کنت اصبت منه شیئا و کذلک روی زید الشّحّام عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه و بهذه الاخبار افتی و لا افتی بالخبر الّذی أوجب القضاء علیه لأنّه روایه سماعه بن مهران و کان واقفیّا) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که وقت شام وقتی است که قرص آفتاب غایب شود پس اگر به گمان فرو رفتن آفتاب نماز کرده باشی و افطار کرده باشی و بعد از آن ابر بر طرف شود نماز را اعاده می کنی چون پیش از وقت واقع شده است و روزه ات صحیح است اگر چیزی خورده باشی و بعد از آن چیزی نمی خوری و به همین نحو روایت کرده است زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و من باین اخبار عمل می کنم و فتوی می دهم و فتوی نمی دهم به خبری که واقع است که واجبست که قضا کند زیرا که آن خبر بروایت سماعه بن مهرانست و او واقفی بوده است یعنی بعد از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه به امامی دیگر قایل نیست و اعتقاد واقفیه آنست که آن حضرت مهدیست و غایب شده است و بعضی نقل کرده اند که سماعه در سال وفات حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پیش از آن حضرت فوت شده است و فوت حضرت امام موسی کاظم بعد از وفات امام جعفر صادق است به سی و سه سال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۷

و مذهب وقف بعد از

وفات آن حضرت به همرسید پس در واقفی بودن او سخن باشد و لیکن نقل کرده اند که بعضی در زمان آن حضرت واقفی شدند ممکن است که سماعه از این جماعت باشد، و ظاهر آنست که غرض مصنف از آن که گفته است که او واقفی بوده است آنست که چون تعارض واقع شده است میان احادیث قضا و عدم قضا ترجیح عدم قضا داده است به اعتبار اکثریت و اصحیّت نه آنست که طرح کند حدیث سماعه را چون بسیار نقل می کند از او، عمل به آن می کند در صورت عدم تعارض و ظاهرا غافل شده است از حدیث صحیح ابو بصیر و سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در جمعی که روزه ماه رمضان را گرفته باشند و ابر سیاهی به همرسد نزد فرو رفتن آفتاب و جمعی گمان کردند که شب شده است و افطار کردند و بعد از آن ابر برطرف شد و آفتاب پیدا شد حضرت فرمودند که آنهایی که افطار کرده اند بر ایشانست روزه آن روز زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که تمام کنید روزه را تا شب پس کسی که پیش از دخول شب افطار کرده باشد بر اوست که قضا کند زیرا که عمدا خورده است روزه را یعنی بمنزله عمد است.

و در موثق از سماعه به تنهایی نیز مرویست به همین نحو و چون بهر تقدیر سماعه روایت کرده است آن را حدیث سماعه می گویند اما بحسب واقع جرح نمی توان کرد که سماعه واقفی است که با آن که ممکن است جمع بین الاخبار باین نحو که اگر ظن غالب به

همرسیده باشد قضا نباید کرد و اگر ظن ضعیفی به همرسیده باشد و افطار کرده باشد قضا باید کرد یا حمل کنیم احادیث قضا را بر استحباب.

و در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۸

امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از وقت افطار صایم حضرت فرمودند که آن وقتی است که سه ستاره ظاهر شود و فرمودند به شخصی که گمان کرده بود که آفتاب فرو رفته است و افطار کرده بود و بعد از آن آفتاب را دید حضرت فرمودند که بر او قضا واجب نیست و حدیث زید شحّام قریبست بحدیث ابو الصباح اگر چه ظاهر کلام صدوق آنست که عین حدیث زراره است و نه چنین است و لیکن مطلب صدوق از مماثلت آنست که مثل اوست در عدم وجوب قضا و اگر در باقی تعبیرها مخالفت داشته باشند ضرر ندارد.

باب الحدّ الّذی یؤخذ فیه الصّبیان بالصّوم

(قال الصّادق صلوات اللّه علیه الصّبیّ یؤخذ بالصّیام اذا بلغ تسع سنین علی قدر ما یطیقه فان اطاق إلی الظّهر او بعده صام إلی ذلک الوقت فاذا غلب علیه الجوع و العطش افطر) این بابی است در بیان حدی که کودکان را بروزه می دارند منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه و عبارت عبارت فقه رضویست که فرمودند که کودک را بروزه باز می دارند هر گاه نه ساله شود بقدر آن چه طاقت داشته باشد پس اگر تا ظهر یا اندکی بعد از آن طاقت داشته باشد تا آن وقت روزه می دارد و چون گرسنگی یا تشنگی بر او غلبه می کند افطار می کند ممکن است که از آن حضرت نیز به صدوق

رسیده باشد یا به اعتبار آن که همه صادقند یا به اعتبار آن که هر چه حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه فرموده است قول سابق است تا به حضرت سید المرسلین از جبریل از خداوند عالمیان و اظهر آنست که عبارت فقه را ذکر کرده است و معنی صحیح حلبی و غیر آن را ذکر کرده است.

(و روی عنه اسماعیل بن مسلم انّه قال اذا اطاق الغلام صوم ثلاثه ایّام متتابعه فقد وجب علیه صیام شهر رمضان) و روایت کرده است از حضرت جعفر صادق صلوات اللّه علیه سکونی در موثق و در فقه رضوی نیز هست بعد از عبارت سابقه که فرمودند که هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۰

کودک طاقت و توانائی داشته باشد که سه روز پی در پی روزه بگیرد پس بتحقیق که واجبست بر او به آن که ولی او را بدارد بروزه ماه رمضان چون هر گاه سه روز پی در پی تواند داشتن همه را می تواند داشتن و در فقه بعد از این گفته است که بر همه روزهای ماه ندارند که ریاضت کشد بلکه گاهی بخورد.

(و ساله سماعه عن الصّبیّ متی یصوم قال اذا قوی علی الصّیام) و منقول است در موثق از سماعه گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از کودک که چه وقت روزه می گیرد حضرت فرمودند که وقتی که قوت روزه داشته باشد که بگیرد.

(و فی روایه معاویه بن وهب قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه فی کم یؤخذ الصّبیّ بالصّیام قال ما بینه و بین خمس عشر سنه او اربع عشر سنه فان هو صام قبل ذلک فدعه

و لقد صام ابنی فلان قبل ذلک فترکته) و در حسن کالصحیح و در صحیح در روایت ابن وهب منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که در چند سالگی اطفال را بروزه می دارند جبرا و اگر محتاج به زدن باشند بزنند حضرت فرمودند که تا پانزده سالگی بلکه چهارده سالگی و اگر بیشتر از چهارده روزه بدارد او را به خودش گذار که بگیرد و بتحقیق که فلان پسرم پیش از این روزه می گرفت او را بحال خود گذاشتم.

و در صحیح از زراره و حلبی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از نماز بر صبی که بر او واجب می شود فرمودند که هر گاه شش ساله شوند به نمازشان بدارید و هر گاه طاقت روزه داشته باشند به روزه شان بدارید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۱

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ما اطفال خود را امر می کنیم بروزه هر گاه هفت ساله باشند بهر قدری که طاقت آن داشته باشند تا نصف روز یا بیشتر یا کمتر و چون تشنگی و گرسنگی بر ایشان غلبه کند بخورند تا عادت کنند بروزه و مرتبه مرتبه قدرت بر گرفتن به همرسانند پس شما امر کنید اطفال خود را که نه ساله باشند بهر چه طاقت آن داشته باشند از روزه و چون تشنگی بر ایشان غلبه کند بخورند.

و در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه طفل قوی شود و سیزده سالش تمام شود

و در سال چهارده داخل شود واجب است بر او آن چه واجبست بر بالغان خواه محتلم شده باشد یا نشده باشد و گناهان بر او می نویسند و حسنات از جهه او می نویسند و هر فعلی که از او واقع شود مانند عقود صحیح است از ایشان مگر آن که عقلش ضعیف باشد یا سفیه باشد که مالش را اسراف کند و در جاهای نامشروع صرف نماید.

و در موثق از عمار منقولست از محمد بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه سؤال کردند که صبی کی روزه می گیرد حضرت فرمودند که هر گاه طاقت داشته باشد.

و کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت از برادرم صلوات اللّه علیه سؤال کردم که چه وقت بر طفل نماز و روزه واجب می شود فرمودند که وقتی که نزدیک به بلوغ رسد و نماز و روزه را بفهمد (و فی خبر اخر علی الصّبیّ اذا احتلم الصّیام و علی المرأه اذا حاضت الصّیام) و در حدیث دیگر که کالصحیح منقول است از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۲

صلوات اللّه علیه فرمودند که بر صبی وقتی که محتلم شود روزه واجبست و بر زن وقتی که حایض شود روزه واجب می شود.

(و هذه الاخبار کلّها متّفقه المعانی یؤخذ الصّبیّ بالصّیام اذا بلغ تسع سنین إلی اربع عشر سنه او خمس عشر سنه و إلی الاحتلام و کذلک المرأه إلی الحیض و وجوب الصّوم علیهما بعد الاحتلام و الحیض و ما قبل ذلک تأدیب) و صدوق می گوید که این اخبار اگر چه مختلفند بحسب لفظ اما در معنی مختلف نیستند بلکه متفقند

و کودک را بروزه گرفتن جبر می کننـد هر گـاه نه سـاله شود تا چهارده سالگی و تا احتلام و هم چنین زن را جبر می کننـد تا وقتی که حـایض شود و وقتی بر پسـر و دختر واجب می شود که پسـر محتلم شود و دختر حـایض و آن چه پیشتر است از جهه تـأدیب است یعنی پیش از بلوغ ایشـان را به آداب مکلفین بـاز می دارنـد که معتـاد شونـد به عبادات و ظاهرا بحسب اشـخاص مختلف باشـند بعضـی را که شعورشان بیشتر باشد زودتر می باید داشت و هم چنین بحسب حرارت بلاد مختلف می شود و در بلاد حاره دیرتر می بایـد ایشان را جبر کننـد به قرینه آن که در اکثر اخبار بنای آن را بر طاقت و توانائی گذاشـته اند و مراد از تأدیب تمرین است و ممکن است که مستحب باشد و حق سبحانه و تعالی اولاد را به سبب این تکالیف ثوابی کرامت فرماید به تفضل خود و اللّه تعالی یعلم.

باب الصّوم للرّؤیه و الفطر للرّؤیه

این بابی است در بیان آن که روزه داشـتن وقتی است که ماه را به بیننـد، و روزه خوردن در شوال وقتی است که ماه را به بینند و بحسب ظاهر این قول مخالف اقوال غیر مشـهوره است و لیکن اعتقاد صـدوق آنست که به همه عمل می بایـد کرد به آن که تـا مـاه را نه بینیم قصـد واجب نمی توانیم کرد پس اگر شب سـی ام مـاه را نه بیننـد واجب نیست روزه گرفتن امـا ملاحظه می کنیم که اگر ماه شوال را در شب سـی و یکم به بینند و ماه رمضان را سی روز روزه گرفته باشند کاشف می آید که یک روز ماه رمضان

را خورده انـد و یک روز شوال را گرفته انـد پس در این صورت بعوض آن چه خورده است یک روز را قضا می کند زیرا که بحسب احـادیث آینـده می بایـد که شـعبان بیست و نه باشـد پس می بایست که شب سـی ام به بیننـد و به تشأم اعمال مردمان چنین شـده است که ماه رمضان پیـدا نشـد پس قضا بایـد کرد و چون صدوق می خواهد که مهما أمکن جمع بین الاخبار کند چنیـن می کنـد و جمعی که اصـحاب عددنـد این اخبـار را ترک می کننـد که همه از روی تقیه وارد شـده است و صـدوق نیز خواهد گفت.

(روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال اذا رأیتم الهلال فصوموا فاذا رأیتموه فافطروا و لیس بالرّأی و التّظنّی.

و لیس الرّؤیه ان یقوم عشره نفر ینظرون فیقول واحد منهم هو ذا هو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۴

[ذا] و ینظر تسعه فلا یرونه و لکن اذا راه واحـد راه الف) کالصـحیح و در صـحیح بطرق متعـدده منقول است که حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه ماه را به بینید روزه بگیرید و هر گاه ماه را به بینید روزه را افطار کنید و دیدن ماه را شارع برأی و گمان مقرر نفرموده است و دیـدن آن نیست که ده نفر که ایسـتاده باشـند و نظر کننـد یکی از ایشان گوید که این ماهست و نه کس دیگر نه بیننـد هر گاه یکی بینـد هزار کس می بینند و آن که نظر کنند و بعضـی گویند که می بینیم غالب اوقات آنست که اشتباه کرده اند و در ماه اشتباه بسیار می شود، و ظاهر آنست که بر سبیل

مبالغه باشد و مراد این باشد که هر گاه جمعی همه حدید البصر باشند و به یک نسبت باشد حدت بصر ایشان هر گاه یکی بیند می باید که همه به بینند و الا بسیار است که جمعی معروفند به تیز بینی و دور بینی بر خلاف جمعی دیگر که شب اول ماه را نه می بینند پس اگر همه متفق باشند می باید که چنین باشد که چون یکی بیند باقی به بینند.

(و روی الفضیل بن عثمان الاعور عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال قال لیس علی اهل القبله الّا الرّؤیه و لیس علی المسلمین الّا الرّؤیه) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نیست بر اهل قبله مگر دیدن ماه و نیست بر مسلمانان مگر دیدن ماه و اهل قبله عبارت از کافه مسلمانانست یعنی حق سبحانه و تعالی بر همه چنین مقرر فرموده است و هر که مسلمانست می باید باین عمل کند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا محمد (ص) از تو سؤال می کنند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۵

هلالها که حکمت چیست که چنین مقرر فرموده است که اول باریک باشد تا آن که بدر شود و باز به مرتبه اول رسد بگو که این عنوان مقرر فرمودیم که وقتها باشد از جهه جمیع مردمان و اوقات حج را و ماههای حج را به هلال بدانند و تفصیل آیه گذشت پس حق سبحانه و تعالی هلال را سبب معرفت ماهها گردانید و غیر آن را نکرده است و هر چه او کرده است می باید به آن عمل کنند.

(و فی روایه القاسم ابن

عروه عن ابی العبّاس الفضل بن عبد الملک عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال الصّوم للرّؤیه و الفطر للرّؤیه و لیس الرّؤیه ان یراه واحد و لا اثنان و لا خمسون) و منقول است کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که روزه وقتی است که ماه رمضان را به بینند و افطار وقتی است که ماه شوال را به بینند و رؤیت نیست که یکی یا دو یا پنجاه کس به بینند یعنی عدد پنجاه اعتبار ندارد بلکه مدار بر علم است پس اگر به شهادت سه کس علم بهم رسد اعتبار می کنند و اگر از دویست کس علم بهم نرسد اعتبار ندارد.

(و فی روایه محمّد بن قیس عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه اذ رأیتم الهلال فافطروا او شهد علیه عدل من المسلمین و ان لم تروا الهلال الّا من وسط النّهار او اخره فاتمّوا الصّیام إلی اللّیل و ان غمّ علیکم فعدّوا ثلثین لیله ثمّ افطروا) و در حسن کالصحیح و صحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه ماه شوال را به بینید بخورید یا جمعی از عدول مسلمانان شهادت دهند که ماه را دیده اند بخورید و اگر نه بینید ماه را مگر از میان روز یا آخر روز آن روز را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۶

تمام کنید تا شب و اگر ابر حایل شود و ماه را نتوانید دیدن ماه رمضان را سی روز حساب کنید و روز سی و یکم را بخورید.

(و فی روایه

الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ علیا صلوات اللّٰه علیه کان یقول لا اجیز فی رؤیه الهلال الّا شهاده رجلین عدلین) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه همیشه می فرمودند که من قبول نمی کنم در دیدن هلال مگر گواهی دو مرد عادل را یعنی از حیثیت شهادت و هر جا که شهادت می گویند ظاهر آن عدالتست و اگر ده زن عادل شهادت بدهند مسموع نیست اما اگر از طریق تواتر باشد خبر زنان و فساق و کفار مسموع است و مدار تواتر بر علم است چنانکه گذشت.

(و ساله سماعه عن الیوم فی شهر رمضان یختلف فیه قال اذا اجتمع اهل المصر علی صیامه للرؤیه فاقضه اذا کان اهل المصر خمسمائه انسان) و منقول است در موثق از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از روز اول یا آخر ماه رمضان که در آن اختلاف بهم می رسد جمعی می گویند که ما ماه را دیدیم و امروز اول ماهست و جمعی می گویند که ندیدیم و اگر می بود ما می دیدم حضرت فرمودند که هر گاه به شهری رسیدید و اهل آن شهر متفقند که ماه را دیده ایم و گرفته ایم، و اهل آن شهر پانصد نفس اقلا- باشند و تو آن روز را خورده باشی قضا کن چون افعال مسلمین محمولست بر صحت و یا آن که از هر که پرسی گویند که دیدیم و ترا علم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۷

به همرسد از شهادت ایشان، و ظاهرا این خبر از روی تقیه یا اتقا وارد شده

است و خلفای آن عصر اهتمام بسیار داشتند در آن که کسی مخالفت ایشان نکند.

(و قال علیّ صلوات اللّٰه علیه لا تقبل شهاده النّساء فی رؤیه الهلال الّا شهاده رجلین عدلین) و در صحیح از حلبی و در صحیح از حماد نیز منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مقبول نیست شهادت زنان در دیدن هلال و مقبول نیست مگر شهادت دو مرد عادل و احادیث عدلین در هلال متواتر است و لیکن جمعی از اصحاب حمل کرده اند عدلین این را بر خارج بلد یا در عدم صحو که اشتباهی باشد که اگر اشتباه نباشد شهادت پنجاه عادل می باید.

چنانکه در صحیح از ابو ایوب منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که در دیدن هلال چند کس کافی است حضرت فرمودند که ماه رمضان فریضه ایست از فرایض الهی آن را به جا می آورید به گمان و یا توهم؟! و دیدن هلال باین نمی شود که چند کس برخیزند و یکی بگوید که دیدم و دیگران گویند که ندیده ایم هر گاه یکی دید صد کس می بیند و هر گاه صد کس دیدند هزار کس می بینند و کافی نیست در دیدن هلال هر گاه در آسمان علتی نباشد کمتر از شهادت پنجاه نفس و هر گاه در آسمان علتی باشد قبول می کنند شهادت دو مرد را که از خارج بلد آمده باشند و دیگر روایات پنجاه کس وارد شده است.

و مرویست در صحیح از مفضل و از زید شحام از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که از آن

حضرت سؤال کردند از اهلّه که در قران مجید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۸

وارد شده است که «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ» حضرت فرمودند که مراد از سؤال ایشان هلالهای ماههاست پس هر گاه هلال را به بینی بگیر و هر گاه هلال را به بینی بخور عرض نمودم که اگر ماهی از ماههای رمضان بیست و نه باشد آن یک روز را قضا کنیم چنانکه مذهب جمعی است که اصحاب عددند حضرت فرمودند نه مگر آن که جمعی عادل گواهی دهند نزد تو که یک شب پیشتر دیده باشند اول ماه رمضان را که در این صورت یوم الشک را که خورده قضا می کنی و همین مضمون که رد اصحاب عدد است از ائمه معصومین متواتر است حتی آن که اصحاب عدد مثل صدوق نفی تواتر آن نمی توانند کرد و لیکن می گویند که ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم تقیه فرموده اند چون این قول موافق اهل سنت است و حق این است که هر دو قول را هر دو دارند و هر دو روایت را هر دو نقل کرده اند اما روایات نفی متواتر است و روایات عدد از آحاد است و اگر کس یک روز را قضا کند بهتر است و اکثر احادیث را در روضه مشروحا ذکر کرده ام اگر خواهید به آن رجوع کنید.

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن الرّجل یری الهلال فی شهر رمضان وحده لا یبصره غیره أ له ان یصوم قال اذا لم یشکّ فلیفطر و الّا فلیصمه مع النّاس) و به اسانید صحیحه منقول است که علی گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر

صلوات اللّه علیهما از شخصی که هلال شوال را در ماه رمضان تنها به بیند و غیر او دیگری ندیده باشد آیا روزه می تواند گرفت حضرت فرمودند که هر گاه شک نداشته باشد و یقین داشته باشد بخورد و اگر یقین نداشته باشد چنانکه مردمان روزه اند او نیز روزه باشد و مکرر تجربه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۹

کرده ام از صلحا و عدول که شهادت داده اند و باز معلوم شده است ایشان را که اشتباه کرده اند برگشته اند و غالب آنست که چون طالب ماهند در قوت متخیله ایشان مصوّر می شود و خیال می کنند که در آسمانست و بسیار است که به اعتقاد خود ماه را دیده اند و نشان می دهند و دیگری نمی بیند بعد از آن از جانب دیگر دیده می شود و می یابند که غلط کرده بوده اند و از این جهت کسانی که صلاحی و عقلی دارند زود بزود شهادت نمی دهند تا یقین نشود ایشان را.

(و روی محمّد بن مرازم عن ابیه عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال اذا تطوّق الهلال هو للیلتین و اذا رأیت ظلّ رأسک فیه فهو لثلاث لیال) صدوق ذکر نکرده است سند خود را به محمد اما کلینی و شیخ بسند صحیح روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه ماه طوق زند آن ماه دو شبه است و هر گاه سایه سر خود را بینی ماه سه شبه است و جمعی عمل به این حدیث کرده اند و اکثر عمل نکرده اند چون مخالف احادیث متواتره است که مدار بر دیدنست و این معنی غالبی است و کلی نیست و البته از روی تقیه وارد شده

است چون جمعی از عـامه باین عمل می کرده انـد و قرینه تقیه آن که حضـرت نفرمودنـد که روزه بگیر یا بخور یا قضا کن به سبب این و هیـچ شک نیست که بحسب غالب چنین و بحسب تجربه اگر در زمسـتان که ماهها از جانب قبله دیده می شود اگر بعـد از دو سـاعت از شب خروج شـعاع شود در شب دیگرش طوق می زنـد و در شب دیگرش سایه سـر می نمایـد و اگر یک ساعت پیشتر خروج شعاع شده باشد می بینند پس تفاوت به یک ساعتست و یک ساعت چه مقدار درجه را بلند می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۰

(و روی حمّاد بن عیسـی عن اسـماعیل بن الحرّ عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال اذا غاب الهلال قبل الشّـفق فهو للیله و اذا غاب بعد الشّـفق فهو للیلتین) و در صـحیح از حماد منقول است از اسماعیل که اصحاب رجال او را ذکر نکرده اند که حضرت امـام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که هر گاه هلال پیش از ذهاب حمره مغربی غایب شود آن ماه یک شـبه است و اگر بعد از ذهاب شـفق غایب شود آن ماه دو شبه است و این معنی نیز غالبی است و کلی نیست و بعینه مثل حدیث سابق است و تجربه شـهادت می دهـد که اگر در دو سـاعت شبی خروج شـعاع شود و در این شب غالبا دیـده نمی شود در شب دیگر که شب اول مـاهست غالبـا بعـد از شـفق فرو می رود و گـاه هست که در این شب دیـده می شود و در شب دیگر به سـبب کثرت بخارات ماه فرو می رود و سرخی باقی است و لهذه

حضرت نفرمودند که عمل کنید باین و این معنی نیز علامت تقیه است و مخالف احادیث متواتره است مانند سابق و لاحق.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه اذا صحّ هلال رجب فعدّ تسعه و خمسین یوما و صم یوم السّتّین) و این حدیث را مرسلا روایت کرده است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه ماه رجب اولش مشخص شود پنجاه و نه روز حساب کن و روز شصتم را روزه بگیر و ظاهر این حدیث با اصحاب عدد است که همیشه ماه رجب تمام است و ماه شعبان ناقص است و در این حدیث نیز نیست که روز شصتم از ماه رمضانست بلکه دلالت می کند بر استحباب روزه یوم الشّک و در آن حرفی نیست و لهذا نفرمودند که اول شعبان که مشخص باشد روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۱

شصتم را بخور و تجربه شاهد است که بسیار است که سه ماه پی در پی سی باز می شود و گاه هست که سه ماه پی در پی سی کم یک باز می شود بلی غالب اوقات چنین است که سال را که حساب می کنند بر سر هم شش ماه سی و شش ماه سی کم یک می شود و آن فایده ندارد.

(و قال صلوات اللَّه علیه اذا صمت شهر رمضان فی العام الماضی فی یوم معلوم فعدّ فی العام المستقبل من ذلک الیوم خمسه ایّام و صم یوم الخامس) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه مرسلا که آن حضرت فرمودند که هر گاه ماه رمضان را در سال گذشته در روزی روزه گرفته باشید مثلا روز جمعه اول ماه بوده

باشـد در این سال از آن روز حساب کن پنج روز و روز پنجم را روزه بگیر که روز سه شـنبه باشد و این قاعده نیز اکثریست و در حدیث مرسـلی منقولست که در غیر سال کبیسه پنج روز حساب می کند و در سال کبیسه شش روز و جمعی باین احادیث عمـل نمـوده انـد در صـوم از جهـه احتیـاط نه در فطر و جمعی در هر دو و در حـدیثی وارد است که بـاین عمـل کنیـد از جهه احتیاط در روزه و به اتفاق هیـچ کس عمل باین اخبار ننموده است در حالت صـحو بلکه جمعی که عمل نموده اند در صورت اشـتباه و غیم عمل نموده انـد و مخالفتش با احادیث متواتره ظاهر است و در صوم عمل می باید کرد اما نه بعنوان وجوب بلکه بقصـد اسـتحباب اگر در یوم الشكك افتـد چنانکه غالب چنین است و این احادیث نیز موافق عمل بعـدد است و عاملان بعدد دو طایفه انـد یکی آن که بر سـر هم حساب می کننـد و شـش ماه سـی است و شـش ماه بیست و نه در غیر سال کبیسه که در آن سال هفت ماه سی است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۲

پنـج ماه بیست و نه و این قاعده موافق است با حساب منجمان غالبا بلکه دایما و جمعی دیگر قایلند به نحوی که سابقا گذشـت که ماه رمضان تمام است و شوال ناقص است تا به شـعبان که ناقص است و این حساب غالبا مخالف است با رؤیت چون بسیار است که دو ماه و سه ماه متفق می باشد و اللّٰه تعالی یعلم (و روی ابان بن عثمان عن عبد الرّحمن بن ابی

عبـد اللّٰه عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال قلت له رجل اسـرته الرّوم و لم یصحّ له شـهر رمضان و لم یدر أیّ شـهر هو قال یصوم شـهرا یتوخّی و یحسب فان کان الشّـهر الّذی صامه قبل شهر رمضان لم یجز و ان کان بعد شهر رمضان اجزاه) و در موثق کالصـحیح از عبـد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه منقول است و در بعضـی از نسخ این کتاب ابن ابی العلاست و از سـهو نساخ اسـت البته چنانکه در کافی و تهذیب ابن ابی عبد اللّٰه است که گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه فرنگان شخصـی را اسـیر کننـد و ماه رمضان از خاطرش رفته باشد و اسامی ماههای ایشان دیگر است چه کند حضـرت فرمودند که تخمین می کند یک ماهی را و حساب نگاه می دارد تا در آید یا جمعی از مسلمانان بر او وارد شوند پس اگر آن ماهی را که گرفته است پیش از ماه رمضان است مجزی نیست او را و مرتبه دیگر قضا می کنـد و اگر در ماه رمضان واقع شده باشـد یا بعد از آن مجزی است او را چون بعد از رمضان قضا خواهد بود و نیّت ادا و قضا در کار نیست خصوصا هر گاه نداند و کسی که خلاف نکرده است در این حکم.

(و ساله العیص بن القاسم عن الهلال اذا راه القوم جمیعا فاتّفقوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۳

علی انّه للیلـتین أ یجـوز ذلـک قـال نعم) و در صـحیح منقـولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صـادق صلوات اللّٰه علیه که هر

گاه شب سابق ابر باشد و در این شب که همه کس ماه را به بینند متفق باشند که ماه دو شبه است آیا جایز است که حکم دو شبه را بر آن جاری سازند فرمودند که بلی و ظاهرا مراد از قوم جمعی اند که از درجات کواکب خبر داشته باشند و به بینند که ماه چهل درجه است احتمال ندارد که ماه یک شبه باشد و البته دو شبه هست و گاه باشد که سه شبه باشد اما دو شبه معلوم است که کمتر نیست پس در این صورت اگر خورده باشند آن روز را قضا می کنند و چون سی روز بگذرد از این حساب روز سی و یکم را افطار می کنند و این معنی نظر به کسی که عالم باشد و درجات قمر را شناسد خوبست اما نظر به اکثر مردمان که اندکی که ماه را می بینند که درجه اش عالی است می گویند دو شبه است اعتباری ندارد، لهذا عبارت چنین وارد شده است که همه متفق باشند یعنی عالم و غیر عالم همه دانند که دو شبه است پس هر گاه ماهها ابر باشد و اولش ظاهر نباشد و سی سی حساب کنند تا دو ماه خوبست و تا سه ماه بر احتمالی و در باقی خلافست بعضی یک ماه سی کم یک و یک ماه سی حساب می کنند و بعضی بحدیث خمسه و احادیث سابقه عمل می نمایند و اینها همه وقتی است که خلافش یقین نشود چنانکه در این حدیث است و اللّٰه تعالی یعلم.

باب صوم یوم الشّک

(سئل امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه عن الیوم المشکوک فیه فقال لان اصوم یوما من شعبان احبّ

إليّ من ان افطر يوما من شهر رمضان فيجوز ان يصام على انّه من شعبان فان كان من شهر رمضان اجزاه و ان كان من شعبان لم يضرّه و من صامه و هو شاكّ فيه فعليه قضاؤه و ان كان من شهر رمضان لأنّه لا يقبل شى ء من الفرائض الّا باليقين و لا يجوز ان ينوى من يصوم يوم الشّكّ انّه من شهر رمضان لأنّ امير المؤمنين صلوات اللّه عليه قال لان افطر يوما من شهر رمضان احبّ إليّ من ان اصوم يوما من شعبان ازيده فى شهر رمضان) اين بابى است در روزه روز سى ام شعبان هر گاه در شب او اشتباهى باشد از بخارات يا ابر يا اعم از آن كه باشد يا نباشد و آن را يوم الشّكّ مى گويند منقول است كه از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه پرسيدند از روزى كه در آن شك باشد روزه بگيريم يا چه مى فرماييد حضرت فرمودند كه هر آينه يا و اللّه كه روزه داشتم روزى از شعبان را محبوبتر است نزد من از آن كه افطار كنم روزه از رمضان را به نادانى، چون احتمال شعبان و رمضان هر دو هست پس اگر بگيرم و رمضان باشد روزه است كه توفيق يافته ام به گرفتن آن و اگر شعبان باشد روزه سنتى گرفته خواهم بود و اگر افطار كنم و شعبان باشد روزه سنتى را خورده ام و

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۴۵

اگر افطار كنم و از ماه رمضان باشد روزه واجبى را خورده ام هر چند به نادانى باشد پس گرفتن اولى باشد هر چند خوردن جايز باشد.

و صدوق مى گويد كه جايز است كه روزه

بدارند آن را بقصد شعبان اگر از ماه رمضان باشد مجزیست او را به احادیث صحیحه و اگر از شعبان باشد به او ضرری نمی رسد بلکه روزه سنتی را گرفته است، و کسی که روزه دارد یوم الشك را بعنوان شک که اگر واجب شد واجب باشد و اگر سنت باشد سنت باشد واجبست که آن را قضا کند اگر چه بحسب واقع از ماه رمضان باشد زیرا که هیچ واجبی مقبول نیست بدون آن که یقین بدانند که واجبست بلکه نمی توان تردید کردن که اگر واجب باشد واجب باشد زیرا که یقینا واجب نیست این یك احتمال عبارت صدوقست از عبارت و من صامه الخ و اندکی خلاف ظاهر هست و مرتکب می باید شد تا مکرر نشود و لا یجوز.

و احتمال دیگر آنست که هر که روزه یوم الشك را بقصد ماه رمضان بدارد و شك داشته باشد که از ماه رمضان است یا از شعبان پس بر اوست که آن را قضا کند اگر از ماه رمضان باشد، و لفظ واو و ان کان زاید شده است از نساخ، و هر احتمالی خوب نیست پس مصنف دلیل بر این مطلب گفته است که زیرا که هیچ فریضه از فرایض را قبول نمی کنند بدون یقین پس کسی که یقین نداشته باشد که از ماه رمضان است هر چند در واقع از ماه رمضان باشد صحیح نیست و در صورتی که از رمضان باشد می باید که آن را قضا کند و بنا بر واو معنی چنین می شود که قضا می باید کرد و اگر چه از رمضان باشد یعنی اگر از شعبان باشد قضا می باید کرد

و فرد خفی اینست که اگر چه از رمضان باشد قضا می باید کرد و در واقع اگر از شعبان باشد قضا نمی باید کرد بلکه اگر از ماه رمضان باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۶

قضا می باید کرد زیرا که ماه رمضانی که یقین در آن نداشته باشند نیت نمی توان کرد که فردا روزه رمضان می دارم واجب قربه إلی اللَّه زیرا که نمی دانی که از ماه رمضانست و نمی دانی که واجبست مع هذا نهی واقع شده است از آن که روزه یوم الشک را به نیت واجب بدارند زیرا که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرموده است که و اللَّه که اگر افطار کنم روزی از ماه رمضان را محبوبتر است نزد من از آن که یک روز شعبان داخل کنم در ماه رمضان.

و این حدیث نیز چند احتمال دارد یکی آن که یوم الشک را خوردن بهتر است از گرفتن بقصد رمضان هم چنان که گرفتنش بهتر است از خوردن و این صورت دو احتمال دارد یکی آن که خوردنش بهتر است از گرفتن و اگر چه از رمضان باشد بحسب واقع چون ما مکلفیم بظاهر به واقع و یکی آن که خوردنش بهتر است از گرفتن اگر از رمضان باشد و تعمیم بهتر است.

و دویم آن که فرض محالی می فرمایند که نزد من افطار رمضان بهتر است از تشریع اگر چه هر دو حرامند اما علاج افطار به قضا و کفاره می توان کرد و تشریع دروغ بر خدا و رسول بستن است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدا بندد و آن جماعتی که دروغ بر

خدا می بندند روی ایشان در روز قیامت سیاه خواهد بود، اما بنا بر احتمال اول تردید دو احتمال دارد و صدوق فرق کرده است میان تردید و جزم بوجوب که در جزم بوجوب گفته است جایز نیست و در تردید گفته است که مقبول نیست، و تردید بنا بر آن که گفته شد این بود که تردید کند میان واجب و سنت و چون روزه یوم الشک بی دغدغه سنت است تردید معقول نیست و احتمال دارد که باین نحو تردید کند که فردا روزه می گیرم که اگر از ماه رمضان باشد از ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۷

رمضان باشد و اگر از شعبان باشد از شعبان باشد و بهر احتمالی قصد سنت کند زیرا که ماه رمضانی را که علم به آن نداشته باشیم سنت است و ظاهرا این تردید در نیت نیست تردید در منوی است و تشریع نیست و در واقع چنین است که اگر از ماه رمضان است حق سبحانه و تعالی از آن قبول می فرماید و هم چنین از شعبان و چون عبارت صدوق بسیار مشوش بود این احتمالات را ذکر کردم و احادیثی که در این باب وارد شده است ناچار است که ذکر کنم.

از آن جمله در حسن کالصحیح از کاهلی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از یوم الشک حضرت فرمودند که هر آینه یا و اللّٰه که اگر روزه دارم روزی را از شعبان محبوبتر است نزد من از آن که افطار کنم روزی را از ماه رمضان.

و در صحیح از سعید منقول است که عرض کردم به حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّه که من روزه یوم الشک را گرفتم و بعد از آن ظاهر شد که از رمضان بوده است حضرت فرمودند که روزیست که توفیق یافته که گرفته و موافق واقع افتاده است و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده از حسن کالصحیح و موثق کالصحیح و قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه، و احادیث بسیار وارد شده است از موثق کالصحیح و قوی کالصحیح که بقصد شعبان روزه می گیری اگر از ماه رمضانست بحسب واقع توفیق یافته و اگر از شعبان است ثواب روزه شعبان داری، و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه وارد شده است در نهی از روزه یوم الشک و همه محمولست بر آن که بقصد ماه رمضان بد است چنانکه احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که مصرحست که بقصد رمضان حرامست و بقصد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۸

شعبان مطلوب است و روزه توفیقی است و احادیث مجمله وارد شده است در نهی از روزه یوم الشک که محمول است بر تقیه چون مذهب عامه حرمتست و اکثر اخبار را در روضه المتقین ذکر کرده ام.

(و سال بشیر النّبّال ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن صوم یوم الشّک فقال صمه فان کان من شعبان کان تطوّعا و ان کان من شهر رمضان فیوم وفّقت له) و در موثق کالصحیح منقولست از بشیر تیر تراش که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از روزه یوم شک حضرت فرمودند که روزه بدار آن را پس اگر از شعبان باشد روزه سنت خواهد بود و اگر از ماه رمضان باشد روزه ایست

که حق سبحانه و تعالی توفیقت داده است که گرفته آن را و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است.

(و ساله عبد الکریم بن عمرو فقال انّی جعلت علی نفسی ان اصوم حتّی یقوم القائم صلوات اللّٰه علیه فقال لا تصم فی السّفر و لا فی العیدین و لا فی ایّام التّشریق و لا الیوم الّذی تشکّ فیه.)

و در موثق کالصحیح منقولست که عبد الکریم گفت عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بر خود التزام کرده ام بنذر و یا شبه نذر که روزه بدارم تا حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه ظاهر شود حضرت فرمودند که در سفر روزه مگیر و در عید رمضان و عید قربان و سه روز بعد از آن و در یوم الشک روزه مگیر و ظاهر این حدیث حرمت یوم الشّک است و حمل کرده اند بر آن که بقصد رمضان مگیر یا آن که محمول است بر تقیه و این اظهر است و مثل این است حدیث صحیح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۹

فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از روزه شش روز که آن دو عید است و ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و روز شکست از ماه رمضان یعنی بقصد آن و ایام تشریق در منی حرام است و در غیر منی مکروه است و نهی شامل هر دو هست.

(و من کان فی بلد فیه سلطان فالصّوم معه و الفطر معه لأنّ فی خلافه دخولا فی نهی اللّٰه عزّ و جلّ حیث یقول وَ لا تُلْقُوا

بِأَيْدِيكَمْ إِلَى التَّهْلُكَهِ) و كسى كه در شهرى باشد از شهرهاى سنيان كه پادشاهى در آنجا باشد از سنيان پس روزه با اوست و افطار با اوست زيرا كه در مخالفت او داخل شدنست در نهى حق سبحانه و تعالى در آنجا كه مى فرمايد كه ميندازيد خود را بدست خود در مهلكه پس اگر روز اوّل را خورند مى بايد خورد اگر خوف ضرر باشد و هم چنين روز آخر را و روزى كه روزه دارند روزه مى بايد داشت و همه در صورتى است كه خوف نفس يا بردن مالهاى عظيمه باشد از بردن آن ضرر عظيم بر اين كس باشد يا خوف بريدن دست يا پا و امثال آن باشد.

و در صحيح از عبد اللّٰه بن مغيره منقول است از ابو الجارود و ضعفش منجبر است بروايت عبد اللّٰه كه از اهل اجماع است كه گفت سؤال كردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه كه در سالى شك كرديم در عيد قربان پس حضرت فرمودند كه افطار در روزى مى بايد كرد كه مردمان افطار مى كنند و قربانى در روزى كه مردم مى كنند و روزه در روزى كه مردم روزه مى گيرند.

(و قد روى عن عيسى بن ابى منصور قال كنت عند ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه فى اليوم الّذى يشكّ فيه النّاس فقال يا غلام اذهب فانظر هل صام السّلطان [الامير خ] ام لا فذهب ثمّ عاد فقال لا فدعا

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۵۰

بالغداء فتغدّينا معه) و بتحقيق كه مرويست در صحيح از عيسى كه گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه بودم در روزى كه مردمان در آن روز شك

داشتند که از ماه رمضانست یا شعبان حضرت بیکی از ملازمان فرمودند که ای پس برو و نظر کن و ببین که آیا پادشاه روزه گرفته است یا نه پس رفت و برگشت و گفت روزه نگرفته اند حضرت سفره طلبیدند از جهه چاشت پس ما نیز با آن حضرت چاشت کردیم.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه لو قلت ان تارک التّقیه کتارک الصّلاه لکنت صادقا) و منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر من بگویم که ترک کننده تقیه مثل ترک کننده نماز است هر آینه صادق خواهم بود و پیش گذشت که تارک الصلاه کافر است یا مانند کافر پس تارک تقیه نیز کافر است یا مانند کافر.

(و قال صلوات اللّه علیه لا دین لمن لا تقیّه له.)

و بنا بر این است که در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است از آن حضرت و از سایر ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که دین ندارد کسی که تقیه نمی کند، و نه عشر دین در تقیه است و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی کند، و تقیه از دین من و دین پدران منست، و تقیه سپر مؤمن است، و تقیه حرز و حافظ مؤمن است و در هر چه مضطر شود به آن تقیه هست و واجبست و حق سبحانه و تعالی بر او حلال کرده است و اخبار در تقیه خصوصا در این باب بسیار است و در اخبار بسیار وارد شده است که ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم یوم الشک را تناول می فرمودند و می فرمودند که می خورم با آن که می دانم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۱

بحسب واقع از ماهست،

و سکان خلفاء عباسیه خصوصا منصور دوانیقی که در مقام قلع و قمع بنی هاشم بودند می دانستند که مذهب ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم احتیاط است در صوم یوم الشک و این معنی را بهانه قتل ایشان ساخته بودند که ایشان ما را کافر می دانند، و حضرات مبالغه بسیار می فرمودند شیعیان را که تقیه بکنید و از جهه آن که شیعیان در تقیه مساهله نکنند تقیه می فرمودند و می فرمودند که یک روز ماه رمضان خوردن بهتر از قتل معصومیست که عالم بوجود او برپاست و حق سبحانه و تعالی از جهه اندک بیماری و هشت فرسخ راه رفتن بلکه چهار فرسخ رخصت داده است که روزه را تناول کنند در امری که سبب قتل شود نمی فرماید که بخورید؟ و در قرآن مجید از جهه سبّ خدا و رسول رخصت تقیه داده است که الّا ان تتقوا منهم تقیه و در قرائت اهل بیت تقیّه است.

(و روی عبد العظیم بن عبد اللّٰه الحسنیّ عن سهل بن سعد قال سمعت الرّضا صلوات اللّٰه علیه یقول الصّوم للرّؤیه و الفطر للرؤیه و لیس منّا من صام قبل الرّؤیه للرّؤیه و افطر قبل الرّؤیه للرّؤیه قال قلت له یا ابن رسول اللّٰه فما تری فی صوم یوم الشّک فقال حدّثنی ابی عن جدّی عن آبائه صلوات اللّٰه علیهم قال قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه لان اصوم یوما من شعبان احبّ إلیّ من ان افطر یوما من شهر رمضان قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللّٰه عنه و هذا حدیث غریب لا اعرفه الّا من طریق عبد العظیم بن عبد اللّٰه الحسنیّ المدفون بالرّی فی مقابر الشّجره و کان مرضیّا

رضی اللّه عنه.)

و کالصحیح منقول است از عبد العظیم بن عبد اللّه بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیهم از سهل بن سعد ثقه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۲

گفت شنیدم از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که می فرمودند که روزه گرفتن در وقت دیدن ماه است و افطار کردن در وقت دیدن ماه است و نیست از ما کسی که روزه گیرد پیش از دیدن خودش یا دیدن جمعی که شرعا ثابت شود بلکه از جهه دیدن دو سه مجهولی و هم چنین افطار کند پیش از دیدن شایعه از جهه دیدن جمعی که ثابت نشود از دیدن ایشان، یا آن که ندیده باشد و گوید دیدم یا ندیده باشد و به قراین عمل کند یا قراین را بمنزله رؤیت داند و این احتمالات بنا بر نسخه للرؤیه است و از این جهت غرابت دارد سهل می گوید که عرض نمودم که یا ابن رسول اللّه چه می فرمایید در روزه یوم الشک حضرت فرمودند که خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانش صلوات اللّه علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهم می فرمودند که و اللّه که اگر یک روز شعبان را روزه دارم محبوبتر است نزد من از آن که افطار کنم روزی از ماه رمضان را چنین گوید مصنف این کتاب رضی اللّه عنه که این حدیث غریبی است که از قبیل این حدیث دیگری نقل نکرده است خواه للرّؤیه داشته باشد و خواه نداشته باشد چون احادیث بسیار در این باب منقول است و باین عبارت وارد نشده است و یا آن

که باین عبارت غیر سهل روایت نکرده است و از سهل غیر عبد العظیم حسنی روایت نکرده است و او مدفونست در جائی که مشهور است به مقابر شجره در ری و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم از او خوشنود بودند و به خدمت حضرت امام محمد تقی و حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیهما رسیده بود و از ایشان بسیار روایت کرده است.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام علی تقی صلوات اللّه علیه که زیارت او ثواب زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه دارد.

باب الرّجل یسلم و قد مضی بعض شهر رمضان

این بابی است در بیان حال شخصی که در اثنای ماه رمضان مسلمان شود.

(سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن رجل اسلم فی النّصف من شهر رمضان ما علیه من صیامه فقال لیس علیه ان یصوم الّا ما اسلم فیه و لیس علیه ان یقضی ما قد مضی منه) منقول است در صحیح از حلبی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند از شخصی که مسلمان شود در نیمه ماه رمضان از روزه آن ماه چه مقدار بر او هست حضرت فرمودند که نیست بر او مگر روزه آن زمانی که در آن مسلمان شده است تا به اینجا در کافی و تهذیب حدیثست و نیست بر او قضا کند گذشته را و این عبارت ممکن است که در کتاب حلبی باشد یا صدوق مضمون حدیث را گفته باشد از جهه آن که عبارت سابق بلیس و الّا زمان گذشته را بیرون می کند با حدیث کالمتواتر معمول به کافه اهل اسلام که الاسلام یجبّ ما قبله یعنی اسلام قطع می کند آن چه پیشتر از آن واقع

شده است و محو می کند گناهان و قضاهای عبادات را که به آن مکلف بودند به اجماع شیعه و اکثر عامه چون بعضی قایل به تکلیف ایشان نیستند و علی ای حال همه متفقند که قضای ایّام گذشته نمی کنند از نماز و روزه و زکات و حج و باقی عبادا.

و کالصحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند در شخصی که در نصف ماه رمضان مسلمان شود که نیست بر او مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۴

آن چه مانده است از ماه یعنی قضای زمان پیشتر نمی باید کرد او را.

(و روی صفوان بن یحیی عن العیص بن القاسم قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن قوم اسلموا فی شهر رمضان و قد مضی منه ایّام هل علیهم ان یصوموا ما مضی منه او یومهم الّذی اسلموا فیه فقال لیس علیهم قضاء و لا یومهم الّذی اسلموا فیه الّا ان یکونوا اسلموا قبل طلوع الفجر) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقول است از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از قومی که مسلمان شوند در ماه رمضان و حال آن که چند روز از ماه گذشته باشد آیا بر ایشان واجبست که گذشته ها را قضا کنند یا آن روزی که مسلمان شده اند بگیرند اگر چیزی نخورده باشند یا قضا کنند اگر خورده باشند پس حضرت فرمودند که بر ایشان نیست قضا ایام گذشته و نه قضا و اداء آن روزی که در آن مسلمان شده اند مگر آن که پیش از طلوع فجر مسلمان شوند که آن روز را اداء می گیرند و اگر خورده

باشند قضا می کنند آن را.

و در حدیث ضعیفی از حلبی منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که در میان ماه رمضان مسلمان شود حضرت فرمودند که هر چه فوت شده است قضا کند آن را و حمل کرده اند بر آن که آن چه بعد از اسلام از او فوت شده باشد قضا کند یا استحبابا و احتمال تقیه هست چون بعضی از عامه قایل شده اند و بعضی از خاصه گفته اند که اگر پیش از ظهر مسلمان شود و چیزی نخورده باشد آن روز را روزه می گیرد و اگر خورده باشد قضا می کند ممکن است که حمل کنند این حدیث را بر مذهب خود و لیکن هر گاه حلبی و دیگری روایت کرده باشند که آن روز را نیز قضا نمی کند ناچار است که این حدیث را حمل بر استحباب یا تقیه کنیم.

باب الوقت الّذی یحلّ فیه الافطار و تجب فیه الصّلاه

این بابی است در بیان وقتی که حلال است در آن وقت افطار نمودن و واجبست نماز شام کردن و غرضش از این عبارت آنست که وقت افطار وقت نماز است و در وقت نماز گفت که به غروب شمس واجب می شود یعنی قرص پنهان شود، در افطار نیز چنین است و پیشتر مذکور شد که احادیث بسیار وارد شده است که غروب شمس بذهاب حمره مشرقی حاصل می شود مع هذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزه را تمام کنید تا شب و در عرف وقت غروب قرص را شب نمی گویند اگر چه حقیقت شرعی مقدمست بر عرفی لیکن عمده در اینجا آنست که عامه غروب را غیبوبت قرص می دانند و

ظاهر آنست که اخباری که موافق ایشان وارد شده محمول بر تقیه باشد خصوصا در اینجا که نهایت تصریح غیبوبت قرص است و احادیث بسیار وارد شده است که غیبوبت قرص بذهاب حمره مشرقیه است که چون اثر آفتاب که سرخی است باقی است و بر بخارات تابیده است گویا که قرص هنوز فرو نرفته است.

(و روی عمرو بن شمر عن جابر عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله اذا غاب القرص افطر الصّائم و دخل وقت الصّلاه) مرویست در ضعیف از جابر که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۶

علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر گاه قرص غایب شود افطار می کند صایم و وقت نماز داخل می شود.

(و قال ابی رضی اللَّه عنه فی رسالته إلیّ یحلّ لک الافطار اذا بدت ثلاثه انجم و هی تطلع مع غروب الشّمس و هی روایه ابان عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه) و پدرم رضی اللَّه عنه در رساله که نوشته بود بسوی من ذکر کرده بود و عبارت فقه رضویست که حلال است ترا افطار وقتی که سه ستاره ظاهر شود و آن سه ستاره طالع می شود وقتی که غروب واقعی شود و آن بذهاب حمره مشرقیه است چنانکه در چند جا ذکر کرده است یکی از آن در وقت مغرب می گوید که اول وقت مغرب سقوط قرص است و علامت سقوط قرص آنست که افق مشرق سیاه شود، و در موضع دیگر ذکر کرده است که وقت مغرب سقوط قرص است و دلیل غروب شمس

ذهاب حمره است از جانب مشرق و روايات بسيار در وقت مغرب و سقوط قرص وارد شده است و معمول به آنست كه سياهى مشرق به فوق سر رسد و تا سرخى مشرقى زايل نشود كى سه ستاره از جانب مشرق طالع مى شود.

و صدوق ذكر كرده است كه آن چه پدرم روايت كرده است روايت ابان است از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه و بنا بر اين صحيح است يا موثق كالصحيح بنا بر خلافى كه در ابان شده است و شيخ نيز اين حديث را به همين سند ذكر كرده است كه زراره گفت سؤال كردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه از وقت افطار صايم حضرت فرمودند كه آن وقتى است كه سه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۵۷

ستاره ظاهر شود و حضرت به شخصى فرمودند كه گمان كرده بود كه آفتاب فرو رفته است و افطار كرده بود بعد از آن ديده بود كه آفتاب فرو نرفته است فرمودند كه بر او قضا نيست و محمول است بر ظن غالب چنانكه گذشت، و قريب باين است صحيحه اسماعيل بن همام كه گفت ديدم حضرت امام رضا صلوات اللّٰه عليه را و در خدمت آن حضرت بودم كه نماز شام را نكردند تا وقتى كه ستاره ها ظاهر شد برخاستند و پيش ايستادند و اقتدا به آن حضرت كرديم در خانه ابن ابى محمود يعنى سه ستاره ظاهر شد و احاديث ذهاب حمره قريب به تواتر است و در وقت نماز اشاره به آن شد.

(و روى الحلبىّ عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه انّه سئل عن الافطار قبل الصّلاه

او بعـدها قـال ان كـان معه قوم يخشـى ان يحبسـهم عن عشـائهم فليفطر معهم و ان كـان غير ذلك فليصلّ ثمّ ليفطر) و به اسانيد صحيحه منقول است كه از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه عليه پرسـيدند كه افطار را پيش از نماز شام بكننـد يا بعد از آن حضـرت فرمودند كه اگر با او جمعى باشـند كه انتظار او كشـند و تا او نيايد چيزى نمى خورند پس بايد كه با ايشان افطار كنـد و بعـد از آن نماز كنـد و اگر انتظار او نكشـند اول نماز كنـد و بعـد از آن افطار كند و بعد از اين خواهد آمد در حديث صحيح زراره و فضيل كه اول نماز كند و ديگر افطار كند.

و در موثق كالصـحيح از زراره و فضـيل منقولست كه حضـرت امـام محمـد باقر صـلوات اللّٰه عليه فرمودنـد كه نماز مى كنى و افطار مى كنى مگر آن كه با جمعى باشى كه انتظار كشند ترا كه در اين صورت مخالفت ايشان مكن افطار كن و بعد

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۵۸

از آن نماز كن و اگر انتظارت نكشـند ابتدا نماز كن عرض كرديم كه چرا نماز را مقدم مى بايد داشت حضرت فرمودند كه از آن جهت كه دو واجب پيش آمـده است ترا يكى افطار و ديگرى نماز پس ابتدا كن بهر يك كه بهتر باشد از اين دو و بهترش نمـاز است پس فرمودنـد كه نمـاز مى كنى و هنـوز افطـار نكرده اين نمـاز را در نـامه عملت كامـل مى نويسـند و صوم را آخر اعمالت مى گردانى محبوبتر است نزد من و بعضى از علما گفته اند كه اگر نفس نيز منازعه كند و تاب

گرسنگی نداشته باشد اول افطار کند چون حضور قلب روح عبادتست و اگر ممکن باشد که هر دو جمع شوند نور علی نور خواهد بود.

باب الوقت الّذی یحرم فیه الاکل و الشّرب علی الصّائم و تحلّ فیه صلاه الغداه

(روی عاصم بن حمید عن ابی بصیر لیث المرادیّ قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقلت متی یحرم الطّعام علی الصّائم و تحلّ الصّلاه صلاه الفجر فقال لی اذا اعترض الفجر فکان کالقبطیّه البیضاء فثمّ یحرم الطّعام علی الصّائم و تحلّ الصّلاه صلاه الفجر قلت افلسنا فی وقت إلی ان یطلع شعاع الشّمس قال هیهات این یذهب بک تلک صلاه الصّبیان) این بابی است در بیان وقتی که حرام می شود در آن وقت خوردن و آشامیدن بر صایم و در آن وقت جایز است نماز صبح منقول است در حسن کالصحیح و در صحیح از لیث که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که کی حرام می شود طعام بر صائم و حلال می شود نماز صبح پس حضرت فرمودند که وقتی که عرض افق سفید شود و در سفیدی مانند جامهای سفید مصری شود که در این وقت حرام می شود طعام بر صائم و حلال می شود نماز صبح عرض نمودم که آیا وقت نماز ممتد نیست تا ظاهر شود شعاع آفتاب یعنی بر در و دیوار یا مراد سرخی مشرقی باشد که بعد از صبح به اندک زمانی بهم می رسد در مشرق یا در مغرب حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۰

هیهات یعنی چه دور افتاده کجا می روی یا خود را به کجا می بری آن نماز کودکانست که تا بر آمدن آفتاب وقت آنست نه نماز متعبدان.

(و روی ابو بصیر عن

احدهما صلوات اللّه علیهما فی قول اللّه عزّ و جلّ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ فقال نزلت فی خوّات بن جبیر الانصاریّ و کان مع النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله فی الخندق و هو صائم و امسی علی تلک الحال و کانوا قبل ان تنزل هذه الآیه اذا نام احدهم حرم علیه الطّعام فجاء خوّات إلی اهله حین أمسی فقال هل عندکم طعام فقالوا لا تنم حتّی نصنع لک طعاما فاتّکأ فنام قالوا قد فعلت قال نعم فبات علی تلک الحال فاصبح ثمّ غدا إلی الخندق فجعل یغشی علیه فمرّ به علیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فلمّا رای الّذی به اخبره کیف کان امره فانزل اللّه عزّ و جلّ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ.)

و منقولست در صحیح از ابو بصیر و صدوق از لیث و یحیی هر دو روایت کرده است و در فهرست طریق خود را به یحیی ذکر کرده است و بلیث ذکر نکرده است و غالب آنست که راوی لیث ابن مسکان است و در حدیث سابق عاصم بن حمید بود و کلینی و شیخ این حدیث را در صحیح از ابن مسکان از ابو بصیر روایت کرده اند از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود ریسمان سفید صبح از ریسمان سیاه شب که ریسمان سفید صبح است و ظهورش صبح صادق است حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶،

این آیه از جهه خوات بن حبیر برادر عبد اللّٰه بن جبیر که در احد شـهید شد نازل شد و او از انصار بود و با حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله در کنـدن خنـدق کـار می کرد و روزه بود و شب چیزی نخورده بود و چنـان بود که قبـل از نزول این آیه اگر کسی بخواب می رفت خوردن بر او حرام بود و خوّات روز در خندق کار کرده بود وقت شام به خانه آمد و گفت طعامی داریـد ایشان گفتند خواب مرو تا طعامی مهیا کنیم و تکیه کرد از ضـعف و خوابش برد اهلش گفتند خواب رفتی گفت بلی و چیزی نخورد و چون صـبح شد بکار خندق آمد و کار می کرد و ساعت به ساعت غش می کرد پس حضـرت سید ابرار صلی اللّٰه علیه و آله بر او گذشـتند و دیدنـد که چنین حـالی دارد از حـال او پرسـیدند حـال خود را به آن حضـرت عرض نمود حق سبحانه و تعالی فرستاد این آیه را که تمام شب بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود صبح و تفسیر آیه گذشت.

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر فقال بیاض النّهار من سواد اللّیل) و تا من الفجر در بعضـی از نسـخ نبود و اگر نباشـد بنا بر این است که صـدوق جزو حـدیث دیگر را باین متصل گردانیـده است چون تفسـیر مقصود است و در صـحیح و حسن کالصـحیح از حلبی منقول است که گفت از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که مراد از خیط سفید و سیاه چیست اگر چه

شنیده بودند از صحابه و تابعین می خواستند که از آن حضرت بشنوند حضرت فرمودند که مجاز شایع است که سفیدی صبح را عرب تشبیه می کند به ریسمان سفید و سیاهی شبرا به ریسمان سیاه و عامه ذکر کرده اند که عدی بن حاتم نفهمیده بود و پایبند شتر سیاه و سفید را بهم تابیده بود و ملاحظه می نمود که روشن شود چنانکه فرق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۲

توان کرد سیاه و سفید را از هم حق سبحانه و تعالی من الفجر را فرستاد که بر کسی مشتبه نشود.

(و قال فی خبر اخر و هو الفجر الّذی لا شکّ فیه) و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که آن صبحی است که در آن شک نیست چون صبح کاذب بمنزله مشکوک فیه است بعضی می گویند صبح است چون فی الجمله روشنی دارد اما صبح صادق بی شبه است.

(و ساله سماعه بن مهران عن رجلین قاما ینظران إلی الفجر فقال احدهما هو ذا و قال الاخر ما أری شیئا قال فلیاکل الّذی لم یتبیّن له الفجر و لیشرب لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ یقول وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ قال سماعه و سألته عن رجل اکل و شرب بعد ما طلع الفجر فی شهر رمضان فقال ان کان قام فنظر فلم یر الفجر فاکل ثمّ اعاد النّظر فرای الفجر فلیتمّ صومه و لا اعاده علیه و ان کان قام فاکل و شرب ثمّ نظر إلی الفجر فراه قد طلع فلیتمّ صومه ذلک و یقضی یوما اخر لأنّه بدأ بالأکل قبل

النّظر فعليه الاعاده.)

و در موثق منقولست از سماعه كه گفت از آن حضرت سؤال كردم از دو كس كه ايستاده باشند و نظر به صبح كنند و يكى گويد كه اين صبح است و ديگرى گويد كه من چيزى را نمى بينم حضرت فرمودند كه آن كه بر او ظاهر نشده است مى تواند خوردن و آشاميدن زيرا كه حق سبحانه و تعالى مى فرمايد كه بخوريد و بياشاميد تا يقين شود شما را صبح پس تمام كنيد روزه را تا شب

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۶۳

سماعه گفت كه ديگر سؤال كردم از شخصى كه بعد از طلوع صبح خورده باشد يا آشاميده باشد در ماه رمضان به نادانى حضرت فرمودند كه اگر برخاسته است و ملاحظه كرده است و صبح را نديده است و خورده است و بعد از آن كه مرتبه ديگر ملاحظه كرده است ديده است كه صبح شده است و در صبح چيزى خورده است پس روزه را تمام كند و بر او چيزى نيست و اعاده نمى كند چون تفحص كرده خورده است و اگر تفحص نكرده خورده و آشاميده است و بعد از آن ديده است كه صبح طالع بوده است كه خورده است آن روز را تمام مى كند و روزى ديگر را قضا مى كند زيرا كه چون خورده است پيش از ملاحظه بر اوست كه قضا كند.

و منقول است در صحيح از ابراهيم بن مهزيار كه خليل به خدمت حضرت امام على نقى صلوات اللّه عليه عرضه نوشت كه شخصى در ماه رمضان صداى پاى مردم را شنيد و بانگ مؤذن را شنيد و گمان كرد كه بانگ پيش از صبح است و

جماع کرد و بیرون آمد دید که روشن شده است حضرت بخط مبارک خود نوشتند که آن روز را قضا می کند إن شاء اللّٰه.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که در ماه رمضان چیزی می خورم تا وقتی که شک می کنم که صبح شده است یا نه حضرت فرمودند که بخور تا شک نکنی یعنی جایز است خوردن تا وقتی که یقین شود طلوع صبح و شک و احتمال زایل شود یا آن که آدمی تا نخورده است شیطان وسوسه می کند که مخور و چون خورد شک که از وسواس شیطان است مرتفع می شود.

(و روی صفوان عن العیص بن القاسم قال سالت ابا عبد اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۴

صلوات اللّٰه علیه عن رجل خرج فی شهر رمضان و اصحابه یتسحّرون فی بیت فنظر إلی الفجر فناداهم انّه قد طلع فکفّ بعض و ظنّ بعض انّه یسخر فاکل فقال یتمّ و یقضی) و منقول است در صحیح و حسن کالصحیح از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که بیرون رود در ماه رمضان و یاران او در خانه سحور کنند پس نظر کند به صبح و فریاد کند ایشان را که صبح طالع شده است پس بعضی دست نگاه دارند و بعضی گمان کنند که خوش طبعی می کند و بخورند حضرت فرمودند که تمام می کند این روز را و قضا می کند چون تفحص نکرده خورده است و اگر پیشتر تفحص کرده باشد چون این ندا را شنید می بایست که تفحصی دیگر بکند و چون نکرده

است به استصحاب بقای شب آن روز را تمام می کند و قضا می کند.

(و روی محمّد بن ابی عمیر عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه امر الجاریه لتنظر إلی الفجر فتقول لم یطلع بعد فاکل ثمّ انظر فاجده قد کان طلع حین نظرت قال اقضه اما انّک لو کنت أنت الّذی نظرت لم یکن علیک شی ء.)

و به دوازده سند صحیح و چهار حسن کالصحیح منقول است از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه که کنیزک را امر می کنم که نظر کند به صبح و می گوید که طالع نشده است هنوز و چیزی می خورم و بعد از آن که نظر می کنم می یابم که پیشتر طالع بوده است در وقتی که کنیزک نگاه کرده بود حضرت فرمودند که آن روز را قضا کن به درستی که اگر خود نظر کرده بودی بر تو چیزی نبود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۵

و در صحیح از حلبی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردند از شخصی که سحور کند و بعد از آن که از خانه بیرون آید ظاهر شود که صبح شده بوده است و او چیزی خورده است حضرت فرمودند که این روز را می گیرد و قضا می کند و اگر سحور در غیر ماه رمضان خورده باشد بعد از صبح آن روز را روزه نمی گیرد پس فرمودند که در شبی پدرم نماز می کردند و من سحور می خوردم پدرم فارغ شدند از نماز و فرمودند که جعفر بعد از صبح خورد و آشامید و فرمودند که آن روز را روزه نگیرم.

و در دو

حدیث کالصحیح وارد است که اگر نیت قضا کرده باشد و در صبح چیزی خورده باشد آن روز را می خورد و از قضا روزه نمی گیرد چنانکه گذشت در احادیث معتبره که هر گاه صبح کند و جنب باشد از قضای رمضان حساب نمی کند و می خورد آن روز را.

باب حدّ المرض الّذی یفطر صاحبه

این بابی است در بیان مرضی که صاحب آن را افطار واجبست و ظاهر آیه اگر چه عام است در هر مرضی و لیکن مخصص است به اجماع شیعه و اکثر عامه و روایات متکثره از طرفین.

(روی بن بکیر عن زراره قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه ما حدّ المرض الّذی یفطر فیه الصّائم و یدع الصّلاه من قیام فقال بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ هو اعلم بما یطیقه.)

و در موثق کالصحیح منقول است که زراره گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چیست حد بیماری که در آن بیماری صایم روزه را می خورد و نماز را نشسته می کند یا پست تر از آن از خوابیدن به پهلوها و پشت حضرت جواب را اقتباس از آیه کریمه فرمودند که حق سبحانه و تعالی می فرماید که روز قیامت خبر می کنند هر کسرا به آن چه از پیش فرستاده است و به آن چه از پس گذاشته است از اعمال خیر و شر، بلکه احتیاج به اخبار نیست آدمی خودش بر خود گواه است یا خود بر احوال خود مطلع است یا حجه است هر چند که عذرها آورد او داناتر است به آن چه طاقت دارد یا ندارد پس در روزه تا قدرت دارد که سبب زیادتی مرض یا درازی مرض نشود

می گیرد و الّا می خورد و هم چنین در ایستادن و نشستن و خوابیدن حسب المقدور عمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۷

می کند.

و مؤید این است حدیث حسن کالصحیح ابن اذنیه که گفت عریضه به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نوشتم که چه حد دارد مرضی که مریض به سبب آن افطار می کند روزه را و مرضی که مریض نماز را ایستادنش را ترک می کند حضرت همین آیه را نوشته بودند که بلکه آدمی بر حال خود بیناست و فرمودند که این حد را به او گذاشته اند خود اعلم است بحال خود از دیگران.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که چیست حد مریضی که در نقاهت باشد در روزه گرفتن حضرت فرمودند که این حد را به او گذاشته اند و او اعلم است بحال خود در مرض و در نقاهت بعد از مرض هر گاه قوت به همرساند روزه بگیرد و نقاهت آنست که تب مثلا مفارقت کرده است و ضعیف است.

(و روی جمیل بن درّاج عن الولید بن صبیح قال حممت بالمدینه یوما فی شهر رمضان فبعث إلیّ ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه بقصعه فیها خل و زیت و قال لی افطر و صلّ و أنت قاعد.)

و منقول است در صحیح از ولید که گفت تب کردم در مدینه مشرفه روزی در ماه رمضان پس حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه کاسه فرستادند که در آن سرکه و روغن زیت بود و فرموده بودند یا بمن فرمودند بعد از ملاقات چنانکه ظاهر لفظ است و در کافی لی نیست که

افطـار كن روزه را و نماز را نشسـته بكن و ظاهر حـديث آنست كه در خوردن و ايسـتادن مساهله هست كه به سـبب حمى يوم مى توان خورد و نشسـته نماز مى توان كرد و محتمل است كه حضـرت حال او را داند كه قدرت بر هيچ يك نداشته خصوصا در

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۶۸

هواهاى حاره مدينه مشرفه.

(و روى بكر بن محمّـد الازدى عن ابى عبـد اللَّه صـلوات اللَّه عليه قال ساله ابى و انا اسـمع عن حدّ المرض الّذى يترك الانسان فيه الصّوم قال اذا لم يستطع ان يتسحّر.)

و منقول است در صـحيح از بكر ازدى و در كـافى و تهـذيب در صـحيح از ابو بكر الحضـرمى و ممكن است كه هر دو روايت كرده باشند كه پدرم سؤال كرد و من مى شنيدم از حد مرضى كه در آن مرض آدمى ترك مى كند روزه را حضرت فرمودند كه هر گاه نتوانـد سـحور كردن و اكثر علما باين حديث عمل نكرده اند چون بحسب ظاهر مخالف است با احاديث سابقه و لا حقه بلكه اكثر تندرستان سحور نمى توانند كرد چه جاى بيماران و محتمل است كه مراد اين باشد كه اگر كسى تواند كه شب را روزه كند و غذا را در سـحر بخورد و روز روزه باشد مى تواند روزه گرفتن و كسـى كه چنين نتواند كرد مى خورد و بر اين شكسته واقع شد كه در ماه رمضانى بيمارى عظيم بهم رسيد و چنين كردم كه اول شب شربت دوا مى خوردم و در سحر غذاى بيمار و روزه را گرفتم و در آن اثنا كوفت زايل شد و اللَّه تعالى يعلم.

(و روى سليمان بن عمرو عن ابى عبد

اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اشتکت امّ سلمه رضی اللَّه عنها فی شهر رمضان فامرها رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ان تفطر و قال عشاء اللّیل لعینک ردّی) و در قوی و کلینی در صحیح از سلیمان روایت کرده اند و کتاب سلیمان معتمد است و فضلاء ثقات از او روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که در ماه رمضان چشم ام سلمه زوجه مطهره

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۹

حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله کوفت ناک شد پس حضرت او را امر فرمودند که روزه را بخورد و فرمودند که چیز خوردن شب از جهه چشم تو ضرر دارد و ظاهر می شود که اندک مرضی بوده است که حضرت همین ضرر را فرمودند.

(و فی روایه حریز عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال الصّائم اذا خاف علی عینیه من الرّمد افطر) و به اسانید صحیحه منقول است از حریز که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه صایم به سبب درد چشمی که داشته باشد خوف داشته باشد که چشمانش ضایع شود یا کوفتش بیشتر شود یا بطی ء شود افطار کند و محتمل است که مراد این باشد که هر گاه از حال خود یابد که اگر روزه گیرد درد چشم حادث شود افطار کند و در این مسأله خلاف است که خوف کوفت سبب افطار هست یا نه و این حدیث دلالت ندارد بلکه هر دو احتمال دارد و به آن استدلال نمی توان کرد و دلیلی دیگر بحسب ظاهر نیست.

(و قال صلوات اللَّه علیه کلّما أضرّ به الصّوم فالافطار له واجب.)

و از

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که هر مرضی که روزه به آن ضرر رساند افطار واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که مریض و مسافر بر ایشان واجبست قضا پس أدا حرام باشد.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که از آن حضرت سؤال کردم که چیست حد مرضی که افطار در آن مرض می باید کرد هم چنان که در سفر واجبست به گفته الهی حضرت فرمودند که به او گذاشته اند و او را امین کرده اند و میان اوست و خدای تعالی پس اگر در خود ضعفی یابد افطار کند و اگر قوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۰

داشته باشد بگیرد هر مرضی که باشد و دور نیست که حدیث متن همین حدیث باشد که نقل بالمعنی کرده باشد.

و در موثق از عمار منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه در شخصی که درد سر عظیم داشته باشد آیا جایز است که افطار کند حضرت فرمودند که هر گاه درد سر عظیم داشته باشد و تب محرق داشته باشد و درد چشم عظیم داشته باشد حلال است افطار.

و در قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است در شخصی که روزه ماه رمضان را گرفته باشد و بیمار باشد حضرت فرمودند که روزه را تمام می کند و اعاده نمی کند آن چه کرده است مجزیست و این محمولست بر روزه که ضرر نداشته باشد یا جاهل مسأله باشد و اظهر آنست که از روی تقیه وارد شده است و ظاهرش موافق است با مذاهب اکثر عامه که روزه مرض و سفر را رخصت می دانند نه عزیمت بر خلاف آیه و احادیث

که خواهد آمد در سفر.

باب ما جاء فی من یضعف عن الصّیام من شیخ او شاب او حامل او مرضع

(روی العلا عن محمّد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر صلوات اللَّه علیه یقول الشّیخ الکبیر و الّذی به العطاش لا حرج علیهما ان یفطرا فی شهر رمضان و یتصدّق کلّ واحد منهما فی کلّ یوم بمدّ من طعام و لا قضاء علیهما فان لم یقدرا فلا شی ء علیهما) این بابی است در کسانی که ضعیفند از روزه داشتن از پیر و جوان یا حامل یا شیر دهنده به تفصیلی که مذکور خواهد شد روایتست به اسانید صحیحه دوازده گانه از علاـ که محمد گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه می فرمودند که پیری که بسیار پیر باشد و شخصی که استسقاء داشته باشد که هر چه آب خورد سیر نشود بر ایشان تنگ نگرفته اند و باکی نیست که در ماه رمضان افطار کنند، و هر یک از ایشان تصدق کنند در هر روزی به مدّی از طعام و بر ایشان نیست که قضا کنند پس اگر قدرت بر اطعام نداشته باشند بر ایشان چیزی واجب نیست و بعضی چنین تفسیر کرده اند که اگر شیخ و شیخه و ذو العطاش روزه توانند گرفت به مشقت افطار می کنند و تصدق می کنند و اگر قدرت بر گرفتن روزه نداشته باشند مدّ بر ایشان واجب نیست اگر چه داشته باشند و این حل بعید است از عبارت و اول اظهر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۲

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از مرد پیری که ضعیف باشد و نتواند روزه ماه رمضان را گرفتن حضرت فرمودند که تصدق می کنند

به آن چه مجزیست از صوم و آن اطعام مسکینی است از جهه هر روز.

و به همین مضـمون است حسن کالصحیح عبد اللّٰه بن سنان از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه، و در صحیح از محمد بن مسلم از آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه منقول است بمثل حدیث متن لیکن تصدق بدو مد است با آن که در نسخه شیخ یک مد است و حمل کرده است دو مد را بر استحباب یا بحسب حال مسکین چون بسیارند که از دو مد کمتر سیر نمی شوند.

(و روی عمّار بن موسـی عن ابی عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یصـیبه العطش حتّی یخاف علی نفسه قال یشـرب بقدر ما یمسک رمقه و لا یشرب حتّی یروی) و در موثق از عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که به او رسد تشـنگی تا به مرتبه که خوف هلاک داشـته باشد حضـرت فرمودند که آن مقدار آب می خورد که نمیرد و نمی خورد آن قدر که سیراب شود.

و کالصحیح منقول است از مفضل که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که دخترها و مردان جوان هستند نزد ما که قـدرت ندارنـد بر روزه گرفتن از تشـنگی بسـیاری که می کشـند حضـرت فرمودنـد که آن مقـدار بخورنـد آبی که دفع تشـنگی ایشان بشود و هلاک نشوند و ظاهر این دو حدیث آنست که استسقا ندارند که مد باید داد و قضا نباید کرد بلکه اینها ذو العطش اند و مد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۳

نمی دهند و روزه را قضا می کنند.

(و فی روایه ابن بکیر انّه سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن قول اللّٰه

عزّ و جلّ وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَةٌ طَعامُ مِسْکِینٍ قال علی الّذین کانوا یطیقون الصّوم ثمّ اصابهم کبر او عطاش او شبه ذلک فعلیهم لکلّ یوم مد) و در موثق کالصحیح بروایت عبد اللّه از بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است در تفسیر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ عَلَی الَّذِینَ یُطِیقُونَهُ فِدْیَةٌ طَعامُ مِسْکِینٍ حضرت فرمودند که مراد الهی، کانوا یطیقونه است یعنی پیشتر طاقت داشتند و الحال ندارند یا آیه چنین بوده است یا یطیقونه را یطیّقونه یا یطّیّقونه خوانده باشند از باب تفعیل یا باب تفعّل یعنی به مشقت و محنت روزه می توانند گرفت چنانکه یطیقونه را نیز باین معنی تفسیر کرده اند مجازا به قرینه این قرائات و غیر اینها که از عبد اللّه بن عباس و غیره منقولست، و اگر این قرائات و امثال اینها خوانده باشند مثل یطوّقونه و یطوّقونه از باب تفعیل یا تفعّل و بمعنی کانوا فرموده باشند حاصل معنی را فرموده باشند که مراد این باشد که جمعی که پیشتر می توانستند و الحال نمی توانند روزه گرفتن یا جمعی که الحال اگر روزه گیرند به مشقت عظیم روزه خواهند گرفت به سبب ضعف پیری یا استسقاء یا تشنگی که از مرض باشد نه از حرارت جوانی یا از حرارت جوانی نیز چنانکه جمعی آن جماعت را نیز داخل این آیه کرده اند که مسکینی را طعام دهند یک مدّ.

و در کافی عن بن بکیر عن بعض اصحابنا است و در اینجا بعض را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۴

انداخته است و تغییر اسلوب داده است که گفته

است و فی روایه چنانکه صـدوق مکرّر چنین کرده است و همه جا اشاره به آن شـد و می شود، و ممکن است که ابن بکیر بی واسـطه و بواسطه هر دو شنیده باشد چنانکه بسیار است این نیز از او و جمیل و حریز و امثال ایشان که أولا از زراره و محمد بن مسـلم و برید و ابو بصـیر شـنیده اند و چون به خدمت حضـرت رسیده اند مشافهه نیز شنیده اند و آن چه پیشتر شنیده بودند در کتاب خود نوشـته بودنـد و روایت کرده بودند و دیگران در کتب خود ثبت کرده بودند تغییر آن نمی توانست دادن، با آن که غالبا اعتماد بر حـدیث این جماعت بیشتر از احادیث مشافهه ایشان داشـته انـد، و محـدّثان حـدیث زراره را که ابن بکیر روایت کند مقدم می داشتند بر روایتی که ابن بکیر خود شنیده باشد از جهه آن که زراره افضل و اصدق بود و در کتاب او مثبت بود و دروغ بر او نمی توانسـتند بسـتن بخلاف حضرت که احتمال سهو و کذب از ابن بکیر بیشتر بود و کسی که تتبع احوال ایشان کرده است می باید که چنین است.

و علیّ بن ابراهیم این آیه را معنی دیگر گفته است که کسانی که بیمار شده باشـند در ماه رمضان و افطار کرده باشـند و تا ماه رمضان دیگر قضا نکرده باشند یا آن که طاقت داشته باشند که قضا کنند بعد از این ماه رمضان قضا می کنند ماه رمضان سابق را و هر روز را مـدی از طعام می دهنـد چنانکه خواهـد آمـد و منافات با این حدیث ندارد چون شـبه ذلک هست در حدیث و شبه آن حامل مقرب

و مرضعه قلیله اللبن است و این نیز شبه آنست.

(و روی العلاـ عن محمّـد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال سمعته یقول الحامل المقرب و المرضع القلیله اللّبن لا حرج

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۵

علیهما ان تفطرا فی شهر رمضان لأنّهما لا یطیقان الصّوم و علیهما ان تتصدّق کلّ واحده منهما فی کلّ یوم تفطر فیه بمدّ من طعام و علیهما قضاء کلّ یوم افطرتا فیه ثمّ یقضیانه بعد.)

و به یازده سند صحیح منقول است از محمد که گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که زن حامله که وضع حملش نزدیک شده باشد به آن که ماه نهم باشد و ماه هفتم و هشتم بلکه ششم نیز محتمل است چون احتمال وضع حمل هست و حکمت ضرر طفل است که در شکم است و محتاج غذای بسیار است و اکثر اوقات زنان می یابند اضطراب طفل را در شکم دور نیست که با اضطراب در این سه ماه نیز باید خورد و زنی که شیر دهد و شیرش کم باشد و به سبب صوم کمتر شود بر ایشان حرج و تنگی نیست و باکی نیست که در ماه رمضان افطار کنند زیرا که طاقت ندارند روزه را یعنی زنان یا اطفال چنانکه در بعضی از نسخ بیا است و بر زنان واجبست که هر یک به سبب هر روزی که افطار نموده اند مدی از طعام بدهند که ربع صاع است و صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و بر ایشان واجبست که قضا کنند هر روزی را که افطار نموده اند بعد از ماه رمضان قضا

می کننـد و در بعضـی از نسخ ثمّ هست و در کافی و تهذیب نیست و ظاهرا از قلم نساخ زیاد شده است و بر تقدیری که باشـد ثـم رتبـه ایست چنـانکه عجم و عرب اطلاـق می کننـد که فلاـنی چنین و چنین است پس چنین است یعنی این حـالت نیز دارد یعنی قضا می کننـد و پس چنین قضا می کننـد که بعـد از ماه رمضان به فاصـله قضا می کننـد که بعد از یک روز عید بر سبیل وجوب است و بعد از سه روز بعد از عید بر سبیل استحباب است چنانکه گذشت و حق اینست که غلط است و اینها مراد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۶

نیست و لیکن قانون است که فضـلا هر نامعقولی را بسازنـد بر احتمال بعیـد تا نگوینـد که نمی توانند ساخت و به تبعیت ایشان گاهی این نامعقول واقع می شود و معـذور خواهند داشت و کلینی همین حدیث را بسـند دیگر ذکر کرده است و بنا بر حدیث ابن بکیر حامل مقرب و مرضعه در آیه داخلند چنانکه گذشت و اللّٰه تعالی یعلم.

(و سال عبد الملک بن عتبه الهاشـمیّ ابا الحسن صـلوات اللّٰه علیه عن الشّیخ الکبیر و العجوز الکبیره الّتی تضعف عن الصّوم فی شهر رمضان قال یتصدّق عن کلّ یوم بمدّ حنطه) و در موثق کالصحیح و در صحیح منقول است از عبد الملک هاشمی و توثیق صریـح نـدارد و لیکن کتـابی که منسوب است به او نجاشـی ذکر کرده است که از عبـد الملک بن عتبه صـیرفی است و او ثقه است و صدوق از آن کتاب روایت کرده است و هم چنین غیر او پس حدیث او همیشه صحیح باشد علی

الظاهر خصوصا هر گاه صدوق روایت کند که بی دغدغه از کتاب روایت می کند و تصریح به آن نموده است در اول و آخر این کتاب که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه و روایت از ابو الحسن نیز دلیل است بر آن که صیرفی ثقه است زیرا که هاشمی راوی باقر و صادق است و صیرفی راوی صادق و کاظم است صلوات اللّه علیهم از شیخ کبیر و عجوز کبیره، و شیخ و عجوز مرد پیر و زن پیر است و تقیید ایشان به کبیر و کبیره از جهه آنست که بسیار پیر باشند چون اهل لغت ذکر کرده اند که شیخ کسی است که معمّر باشد و ابتداء آن از پنجاه سالگی یا پنجاه و یک تا آخر عمر یا تا هشتاد سالگی و بعد از آن هرم و فانی می گویند پس از هشتاد و یک البته تواند خورد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۷

و لیکن احوط آنست که اگر ضعف بسیار از صوم به همرسد بخورند و بواسطه هر روز که خورده اند مدی از طعام می دهند و چون غالب در ایشان آنست که امید قوت نیست قضا نیست و در صحیحه محمد بن مسلم تصریح بعدم قضا شده است و بعضی از اصحاب گفته اند که اگر ماه رمضان در تابستان واقع شود و تاب نداشته باشند و در زمستان توانند گرفت قضا واجبست و لیکن خروج از نص است.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه در تفسیر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ عَلَی

الَّذِينَ الخ» یعنی بر جمعی که جفا کشند به سبب صوم یا بیشتر طاقت داشتند حضرت فرمودند که مراد الهی شیخ کبیر است و کسی که مرض تشنگی داشته باشد و ظاهرا بر سبیل مثال باشد و شیخه نیز داخل باشد و حامل مقرب و مرضع کم شیر نیز داخل باشند، دیگر پرسیدم از قول حق سبحانه و تعالی در آیه ظهار که کفاره اش بنده آزاد کردنست و کسی که استطاعت نداشته باشد دو ماه روزه گرفتن است، پس کسی که استطاعت نداشته باشد دو ماه روزه گرفتن را شصت مسکین طعام بدهد حضرت فرمودند که عدم استطاعت از دو ماه روزه گرفتن پی در پی به مرض است یا استسقاء یا تشنگی بسیار و ظاهرا بر سبیل مثال باشد چنانکه در حدیث ابن بکیر بود او شبه ذلک و اللّٰه تعالی یعلم» و منقول است در صحیح از فضاله از داود بن فرقد ثقه از پدرش که گفت حفص اعور بمن نوشت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سه مسأله بپرسم حضرت فرمودند که کدامست عرض کردم که یکی آنست که اگر کسی روزه سه روز هر ماه را ترک کرده باشد حضرت فرمودند که اگر به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۸

بیماری ترک کرده باشد وقتی که به شود قضا کند، و اگر به سبب پیری یا تشنگی باشد بدل هر روز مدی از طعام بدهد و این معنی نیز از خصایص این سه روز است که حکم واجب دارد نظر به شیخ و شیخه و ذو العطش.

و روایت کرده است شیخ در قوی از ابو بصیر که گفت عرض نمودم

به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه که شـیخ کبیر که قدرت نداشـته باشد که روزه بگیرد چه کند حضرت فرمودند که بعضی از فرزندانش بدل از او روزه بگیرند گفتم اگر فرزند نداشته باشد فرمودند که خویشان نزدیك و اگر خویش نداشته باشد از جهه هر روز مدی تصدق کند و اگر نداشته باشد بر او چیزی نیست.

باب ثواب من فطّر صائما

(روی ابو الصّبّاح الکنانیّ عن ابی عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه قال من فطّر صائما فله اجر مثله) این بابی است در بیان ثواب افطار فرمودن صایم و آن وقتی متحقق می شود که اول مرتبه از مال این کس روزه بگشایـد و این حاصل می شود به انـدکی از آب که این کس به او دهـد و به آن افطار کنـد و اطعام آنست که او را سـیر کننـد یا به قـدر سـیر شـدن که یک مد است یا دو مد بدهـد و این اعم است از آن که افطار به چیز این کس بکنـد یا نه پس اگر نـذر تفطیر کرده باشد می باید که در اول شام به او دهـد و او در حضور ناذر بخورد تا بی دغـدغه بری ء الذّمه شود و اگر نذر اطعام کرده باشد او را به خانه می آورد و در سـفره نان یا طعام می گذارد که چون بردارد چیزی زیاد آمده باشد یا به او دهد یک مد از گندم یا جو یا خرما در مانند عربستان، یا مویز در مانند یمن چنانکه خواهد آمد و اگر وعده کرده باشد که با کسی افطار کند احوط آنست که آب نخورد مگر از خانه آن شخص که با او وعده کرده است

و اگر افطار کرده به خانه او رود دغدغه خلف وعده می شود و خلافست که خلف وعده مکروهست یا حرام و ظاهر آیه و احادیث بسیار حرمتست چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که ای مؤمنان چرا می گویید چیزی را که نمی کنید و دشمنی بزرگ است خدا را که بگوئید چیزی را که نخواهید که بکنید و بعمومها شامل خلف

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۰

وعده و امر کردن به چیزی که خود نکند آن را.

و در حسن کالصحیح از هشام بن سالم منقول است که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه می فرمودند که وعده که مؤمن با برادر مؤمنش کند بمنزله نذریست که کفاره ندارد پس کسی که خلف وعده کند با مؤمن اول با حق سبحانه و تعالی خلف وعده کرده است و خود را در معرض غضب الهی در آورده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود است که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا الخ و ترجمه اش گذشت أولا.

و در حسن کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که ایمان دارد به خدا و روز قیامت باید که به وعده خود وفا کند.

و کالمتواتر است از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله که فرمودند که منافق را سه علامتست یکی آن که چون حکایتی کند دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و چون امانتی به او بسپارند خیانت کند یا آن که اگر وعده کند و در خاطرش نباشد که به آن وفا کند دروغ گفته است، و آیات و احادیث کذب نیز شامل او هست ترجمه متن مرویست

از ابو الصباح كنانى كالصحيح چون ظاهرش آنست كه از كتاب او برداشته است و محتمل است كه از كلينى برداشته باشد.

و سند كلينى به او حسن كالصحيح است از ابن ابى عمير از سلمه از ابو الصباح كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه افطار فرمايد صايمى را او را اجر و ثوابى مانند ثواب صايم كرامت فرمايند، و در كافى و يب فله مثل اجره است و اين عبارت بهتر است و ظاهرا نساخ پيش و پس كرده اند.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۸۱

و كالصحيح از حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله منقول است كه هر كه صائمى را افطار فرمايد او را عطا كنند مانند اجر صايم بى آن كه چيزى از اجر آن صايم كم شود و هم چنين به او عطا كنند هر عمل خيرى كه از قوت آن طعام به جا آورد بى آن كه از او چيزى كم شود.

(و قال الصّادق صلوات اللّه عليه دخل سدير على ابى صلوات اللّه عليه فى شهر رمضان فقال له يا سدير هل تدرى أىّ ليال هذه فقال له نعم جعلت فداك انّ هذه ليالى شهر رمضان فما ذاك فقال له أ تقدر على ان تعتق فى كلّ ليله من هذه اللّيالى عشر رقاب من ولد اسماعيل عليه السّلام فقال له سدير بابى أنت و امّى لا يبلغ مالى ذاك فما زال ينقص حتّى بلغ به رقبه واحده فى كلّ ذلك يقول لا اقدر عليه فقال له أ فما تقدر ان تفطّر فى كلّ ليله رجلا مسلما فقال له بلى و عشره فقال له ابى صلوات اللّه

علیه فداك الّذی اردت یا سدیر انّ افطارك اخاك المسلم یعدل عتق رقبه من ولد اسماعیل علیه السّلام) و كالصحیح منقول است از مسعده كه آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند كه سدیر صیرفی داخل شد بر پدرم صلوات اللّٰه علیه در ماه رمضان پدرم به او گفت كه ای سدیر آیا می دانی كه چه شبهاست این شبها گفت بلی فدای تو گردم این شبهای ماه رمضانست چه مطلب است حضرت فرمودند كه می توانی هر شب از این شبها آزاد كنی ده بنده را از فرزندان حضرت اسماعیل كه به بندگی گرفتار شده باشند یا از كشتن ایشان را خلاص كنی به فدا.

سدیر گفت پدر و مادرم فدای تو باد مال من وفا نمی كند باین حضرت فرمودند كه نه كس و او گفت كه ندارم و هم چنین یك یك كم می فرمودند تا به یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۲

بنده رسانیدند و در هر مرتبه او می گفت كه قدرت ندارم پس حضرت فرمودند كه قدرت نداری كه هر شب مسلمانی را افطار فرمائی گفت بلی قدرت یكی و ده نفر دارم پس پدرم فرمودند كه مراد من این بود ای سدیر به درستی كه افطار فرمودن برادر مسلمانت را برابر است با آزاد كردن بنده از فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام.

و منقول است كالصحیح كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه به ابو حمزه ثمالی نیز چنین فرمودند و حدیث سدیر بطرق صحیحه منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در ماه رمضان و در سایر ایّام و احادیث در آن كه اطعام مؤمن برابر است با عتق رقبه در هر وقتی متواتر است

و زیاده نیز وارد شده است و بعضی از آن گذشت.

(و روی موسی بن بکر عن ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه انّه قال تفطیرک اخاک الصّائم افضل من صیامک) و کالصحیح منقول است که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که افطار فرمودن برادر مؤمن صائمت افضل است از ثواب روزه ات با آن ثوابی که در روزه گذشت و ظاهر آنست که افطار فرمودن در روزه واجب افضل باشد از سنت خصوصا ماه رمضان که افطار فرمودن آن افضل است از هر تفطیری سوی عید غدیر که ثواب آن گذشت که برابر است با هزار هزار نفس که افطار فرمایند از پیغمبران و صدیقان و استبعادی ندارد که بعضی از مستحبات زیادتی داشته باشد بر بعضی از واجبات چنانکه سابقا گذشت.

(و کان علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما اذا کان الیوم الّذی یصوم فیه امر بشاه فتذبح و تقّطّع اعضاؤه و یطبخ فاذا کان عند

المساء اکبّ علی القدور حتّی یجد ریح المرق و هو صائم ثمّ یقول هاتوا القصاع اغرفوا لآل فلان اغرفوا لآل فلان ثمّ یؤتی بخبز و تمر فیکون ذلک عشاؤه) و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه هر روز که روزه می گرفتند می فرمودند تا گوسفندی می کشتند و اعضا آن را پاره پاره می کردند یا آن را بیست پاره می کردند مثلا که از جهه هر خانه که فرستند یک پاره بزرگی باشد و گذشت که صد خانه را باز می رسیدند در مدینه مشرفه و ممکن است که طعام را به نوبت فرستند یا از جهه جمعی

فرستند که استطاعت پختن نداشته باشند و چون قریب به شام یا شام می شد حضرت سر مبارک را نزدیک دیگها می آوردند فی الجمله قوتی از بوی آن مرق به حضرت رسد از جهه عبادت و هنوز افطار نفرموده بودند و ظاهرا بعد از شام چنین می فرمودند ممکن است که بخار ضرر بصوم نداشته باشد و قبل از شام چنین کرده باشند بلکه ظاهرتر است بعد از آن می فرمودند که بیاورید کاسه ها را و پر کنید از جهه فلان خانه و فلان خانه تا همه را به خانه های مردمان می فرستادند و بعد از آن نان و خرمائی می آوردند و حضرت همان را تناول می کردند و شب تا صبح عبادت می کردند.

(و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله من فطّر فی هذا الشّهر مؤمنا صائما کان له بذلک عند اللَّه عزّ و جلّ عتق رقبه و مغفره لما مضی من ذنوبه فقیل له یا رسول اللَّه لیس کلّنا یقدر علی ان یفطّر صائما فقال انّ اللَّه تبارک و تعالی کریم یعطی هذا الثّواب منکم و من لم یقدر الّا علی مذقه من لبن یفطّر بها صائما او شربه من ماء عذب او تمیرات لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۴

یقدر علی اکثر من ذلک) و گذشت در حدیث کالصحیح ابو الورد در ضمن خطبه حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله که فرمودند که هر که در این ماه افطار فرماید مؤمنی صایم را حق سبحانه و تعالی او را عطا کند به سبب این ثواب بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته او را پس عرض نمودند که یا رسول اللَّه همه ما قدرت ندارند بر آن

که صایمی را افطار فرمایند پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی کریم است و عطا می فرماید این ثواب را به شما مؤمنان به کسی که قدرت نداشته باشد مگر بر دهن چشی از شیر که به آن صایمی را افطار فرماید، یا یک شربت آب شیرینی بدهد، یا چند دانه خرما بدهد که قدرت بر بیشتر از اینها نداشته باشد، و برقی همین حدیث را در صحیح از آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده است.

و در صحیح از ربعی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که طعام دهد برادر مؤمنش را از جهه رضای الهی حق سبحانه و تعالی عطا کند او را ثواب اطعام صد هزار نفس که بمنزله آزاد کردن صد هزار بنده است و قریب باین مضمون منقول است کالصحیح از ابان بن تغلب و از ابو المقدام و از وصّافی و غیرهم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما پس ممکن است که یک بنده آزاد کردن از جهه اطعام مستضعفین باشد و صد هزار از جهه اطعام شیعیان اثنا عشری باشد چنانکه ظاهر حدیث ابو المقدام است که تحضیض فرموده است حضرت به اطعام شیعیان و ممکن است آن اخبار را حمل بر خبر ربعی کنیم که صد هزار از جهه اخلاص باشد و اللَّه تعالی یعلم.

باب ثواب السّحور

(قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله السّحور برکه) این بابی است در ثواب سحر چیزی خوردن یا آشامیدن کسی که خواهد روز روزه باشد منقول است بروایت سکونی که آن حضرت صلی اللَّه

علیه و آله فرمودند که سحر چیزی خوردن یا آشامیدن سبب ازدیاد توفیق و عمر و مال است و مناسب ضم است که مصدر باشد یا اسم مصدر اما محدثان اکثر بفتح می خوانند و بفتح آن چیزی است که بان سحور می کنند مثل وضو و وقود در آبی که به آن وضو می سازند و در هیمه که به آن می افروزند.

(قال صلّی اللّٰه علیه و آله لا تدع أمّتی السّحور و لو علی حشفه تمر) و بروایت سکونی منقولست که حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که امت من ترک نکنند سحر خوردن را اگر چه یک خرمای زبونی یا خرمای خشکی یا ضعیف بی دانه باشد که به آن ثواب سحور حاصل می شود.

(و سال سماعه ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن السّحور لمن اراد الصّوم فقال امّا فی شهر رمضان فانّ الفضل فی السّحور و لو بشربه من ماء و امّا فی التّطوّع فمن احبّ ان یتسحّر فلیفعل و من لم یفعل فلا باس)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۶

و منقول است در موثق از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از سحور کسی که خواهد که روزش روزه باشد حضرت فرمودند که اما در ماه رمضان به درستی که فضیلت عظیم در سحور است اگر چه شربتی از آب باشد و اما در روزهای مستحب هر که خواهد که سحور کند بکند و هر که نکند باکی نیست.

(و ساله ابو بصیر عن السّحور لمن اراد الصّوم أ واجب هو علیه فقال لا باس بان لا یتسحّر ان شاء فامّا فی شهر رمضان فانّه افضل ان یتسحّر

احبّ ان لا يترك فى شهر رمضان) و در حسن كالصحيح منقول است از ابو بصير كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از سحور كسى را كه اراده صوم داشته باشد و در بعضى از نسخ فى اداء الصوم است و از تصحيف نساخ است و در كافى مثل اصل است آيا واجبست سحور بر او حضرت فرمودند كه اگر سحور نكند باكى نيست اگر نخواهد و اما در ماه رمضان افضل آنست كه سحور كند و من دوست مى دارم يا ما اهل بيت دوست مى داريم كه ترك نكند سحور را در ماه مبارك رمضان.

(و قال النّبىّ صلّى اللّٰه عليه و آله تعاونوا بأكل السّحر على صيام النّهار و النّوم عند القيلوله على قيام اللّيل) و كالصحيح منقولست از رفاعه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه يكديگر را مدد كنيد به آن كه از خواب بيدار كنيد و ترغيب كنيد يا خود را مدد كنيد به خوردن سحر بر روزه روز و بخواب چاشت بر بيدارى شب.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۸۷

(و روى عن امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه عن النّبىّ صلّى اللّٰه عليه و اله انّه قال انّ اللّٰه تبارك و تعالى و ملائكته يصلّون على المستغفرين و المتسحّرين بالأسحار فلتسحّر احدكم و لو بشربه من ماء.)

و منقولست از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه از حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله كه فرمودند كه اللّٰه تبارك و تعالى و جميع فرشتگان صلوات و رحمت و استغفار مى فرستند بر جمعى كه در سحرها

استغفار می کنند و بر جمعی که سحور می کنند پس باید که هر یک از شما سحور کند اگر چه به شربتی از آب باشد و کالصحیح منقول است از حضرت امیر المؤمنین که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که سحور کنید و اگر چه به جرعهای آب باشد بتحقیق که رحمتهای الهی نازل است بر جمعی که در سحرها سحور می کنند.

(و افضل السّحور السّویق و التّمر و مطلق لکٔ الطّعام و الشّراب إلی ان تستیقن طلوع الفجر) و عبارت فقه رضویست که مستحب است که سحور کند در ماه رمضان و اگر چه شربتی از آب باشد و افضل سحور آرد بو داده است و خرما و جایز است ترا خوردن و آشامیدن تا یقین کنی که صبح طالع شده است.

و مرویست در موثق کالصحیح از حفص که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بهترین سحورها قاووت است و خرما.

و کالصحیح منقول است از جابر از امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله افطار و سحور می کردند بر دو چیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۸

سیاه عرض کردم که کدامند حضرت فرمودند که خرما و آب، و مویز و آب و در موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نیز منقول است به همین.

(و سال رجل الصّادق صلوات اللّٰه علیه فقال اکل و انا اشکّ فی الفجر فقال کل حتّی لا تشکّ) و در موثق از اسحاق منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که سحر می خورم و شک دارم که صبح شده است یا نه حضرت فرمودند

که می توانی خورد تا یقین به همرسد که صبح شده است یا بخور و وسواس مکن تا شک نکنی.

(و قال صلوات اللّٰه علیه لو انّ النّاس تسحّروا ثمّ لم یفطروا الّا علی الماء لقدروا علی ان یصوموا الدّهر) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که اگر مردمان سحور بخورند و شب افطار بر آب کنند نه بر چیزی دیگر می توانند بی مشقت که همیشه روزه بگیرند چون سحور دفع گرسنگی روز می کند و آب دفع تشنگی یا بالخاصیه چنین است و محتمل است که مراد این باشد که اول شب همین آب بخورند و بس و طعام را در سحر خورند و این معنی مجربست و مدتی همیشه روزه بودم و تعب نمی کشیدم و اللّٰه تعالی یعلم.

باب الرّجل یتطوّع بالصّیام و علیه شی ء من الفرض

(وردت الاخبار و الآثار عن الائمه صلوات اللّٰه علیهم انّه لا یجوز ان یتطوّع الرّجل بالصّیام و علیه شی ء من الفرض و ممّن روی ذلک الحلبیّ و ابو الصّباح الکنانیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه) این بابی است در بیان آن که آیا روزه سنتی می تواند گرفت کسی که مشغول الذمه بر روزه واجب باشد اخبار و احادیث وارد شده است از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که جایز نیست روزه سنت هر گاه روزه واجب در ذمه اش باشد و از جمله کسانی که این اخبار را روایت کرده اند حلبی و کنانی اند که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند.

کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی و طرق صدوق به حلبی صحیح است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از

شخصی که چند روز از قضای ماه رمضان بر او باشد آیا روزه سنت می تواند گرفت حضرت فرمودند که نه تا قضا کند هر چه بر او باشد از ماه رمضان، و به همین مضمون روایت کرده است در قوی از ابو الصّباح کنانی و بغیر از این دو حدیث حدیثی دیگر کلینی و شیخ روایت نکرده اند و اطلاق اخبار و آثار کردن بر این دو خبر غریبست اگر چه ظاهرا در خاطرش بوده است مجملا اما بحسب اصطلاح خبر آنست که صحابی آن را به حضرات رسانیده باشد، و اثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۰

باشد، و اثر آنست که صحابی از خود گفته باشد یا تابعی و نزد ما هر دو به یک معنی است اما گفتن که جایز نیست از مجرد نهی و بعنوان خبر گفتن غریبست.

و احادیث متواتره وارد شده است در آن که قضا موسع است و بعضی از آنها خواهد آمد پس هر گاه جایز باشد خوردن چرا جایز نباشد روزه سنت گرفتن اگر چه این دلیل نیست بلکه نکته ایست بعد از وقوع، و چون در این دو حدیث نهی وارد شده است و معارضی صریح ندارد اکثر علما عمل کرده اند و لیکن جزم به حرمت مشکل است چون نهی در احادیث در کراهت بسیار وارد شده است به مرتبه که اگر مجاز باشد مجاز شایع است و مانند حقیقت است به حیثیتی که اگر نهیی وارد شود مشتبه است حرمت و کراهت حتی بر قایلین به آن که نهی از جهه حرمتست چه جای آن که در اصل دلیلی نیست که دلالت کند بر آن که نهی از جهه حرمتست

مانند امر که از برای وجوب است و چون محتمل الامرین است احتیاط در عدم جزم است با حد الطرفین در فتوی و در عمل احوط در امر آنست که به جا آورند بقصد مطلوبیت و در نهی ترک نمایند بقصد آن که یقینا ترک مطلوب است اگر چه حرمت یا کراهت ظاهر نیست مگر از خارج دلیلی دلالت کند بر یکی از طرفین.

باب الصّلاه فی شهر رمضان

[نماز شب به جماعت]

(سال زراره و محمّد بن مسلم و الفضیل ابا جعفر الباقر و ابا عبد اللّه الصّادق صلوات اللّه علیهما عن الصّلاه فی شهر رمضان نافله باللّیل جماعه فقالا انّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله کان اذا صلّی العشاء الآخره انصرف إلی منزله ثمّ یخرج من اخر اللّیل إلی المسجد فیقوم فیصلّی فخرج فی اوّل لیله من شهر رمضان لیصلّی کما کان یصلّی فاصطفّ النّاس خلفه فهرب منهم إلی بیته و ترکهم ففعلوا ذلک ثلث لیال فقام صلّی اللّه علیه و اله فی الیوم الثّالث علی منبره فحمد اللّه و اثنی علیه ثمّ قال أیّها النّاس انّ الصّلاه باللّیل فی شهر رمضان من النّافله فی جماعه بدعه و صلاه الضّحی بدعه الا فلا تجتمعوا لیلا فی شهر رمضان لصلاه اللّیل و لا تصلّوا صلاه الضّحی فانّ تلک معصیه الا فانّ کلّ بدعه ضلاله و کلّ ضلاله سبیلها إلی النّار ثمّ نزل صلّی اللّه علیه و اله و هو یقول قلیل فی سنّه خیر من کثیر فی بدعه) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه از فضلاء اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما منقولست که از هر دو معصوم سؤال کردند از نماز نافله شب ماه

مبارك رمضان كه آيا به جماعت مى توان كردن آن را پس هر دو فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۹۲

و آله داب ايشان اين بود كه چون نماز خفتن مى كردند به خانه مى فرمودند و در آخر شب بمسجد مى آمدند و نماز شب را مى كردند پس شب اول ماه رمضان بمسجد آمدند كه نماز كنند چنانكه هميشه نماز مى كردند مردم در عقب آن حضرت صف بستند كه اقتدا كنند حضرت از ايشان گريختند و به منزل تشريف بردند و ايشان را در مسجد گذاشتند پس سه شب چنين كردند آن حضرت، و در روز سيم بر منبر رفتند و حمد و ثناى الهى به جا آوردند و بعد از آن فرمودند كه اى مردمان به درستى كه نماز شب ماه رمضان را به جماعت آوردن بدعتست و نماز چاشت بدعتست زنهار كه در شب اجتماع مكنيد در ماه رمضان از جهه نماز شب، و نماز چاشت را مكنيد به درستى كه اينها مخالف فرموده الهى است به درستى كه هر بدعتى ضلالت و گمراهى است و هر ضلالتى راه آن بسوى جهنم است پس حضرت از منبر به زير آمدند و مى فرمودند كه اندكى موافق سنت بهتر از بسياريست كه بدعت باشد.

و اين حديث دلالت مى كند بر آن كه نافله را خصوصا نافله شب رمضان را به جماعت واقع ساختن بدعتست و اين از اعجاز آن حضرت است كه خبر دادند كه چنين بدعتى خواهد شد، و در صحيح بخارى و احياء غزالى و ساير كتب عامه مسطور است مضمون همين حديث، و در صحيح بخارى نقل كرده است از عبد

الرحمن که گفت شبی با عمر بن الخطاب در ماه رمضان بمسجد رفتم و مردمان متفرق نماز می کردند بعضی منفرد و بعضی با بعضی پس عمر گفت که چنین به خاطرم می رسد که اگر همه را مجتمع سازم در عقب یک کس بهتر باشد پس مقرر ساخت که در عقب ابی بن کعب نماز کنند پس شبی دیگر با عمر بمسجد رفتم و همه اقتدا بابی بن کعب کرده بودند عمر گفت نعم البدعه و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۳

احیاء نعمت البدعه است یعنی چه نیکو بدعتی است این بدعت و ایشان سر شب نماز می کردند عمر گفت که اگر در آخر شب واقع سازید بهتر است.

و از عایشه روایت کرده است حدیث متن را و خطبه را نقل کرده است که در روز چهارم فرمودند، و دیگر کسی به جماعت نکرد در زمان آن حضرت و در زمان ابو بکر و پاره از زمان عمر بعد از آن این بدعت را او به همرسانید و از ابو هریره نیز روایت کرده است و حدیث آینده را از عایشه روایت کرده است.

[نماز شب در رمضان]

(و روی ابن مسکان عن الحلبیّ قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الصّلاه فی شهر رمضان فقال ثلث عشره رکعه منها الوتر و رکعتا الصّبح قبل الفجر کذلک کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله یصلّی و انا کذلک اصلّی و لو کان خیرا لم یترکه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از نماز در ماه رمضان حضرت

فرمودند که سیزده رکعت است هشت نافله شب، و سه رکعت وتر، و دو رکعت نافله صبح است پیش از صبح و در بعضی از نسخ بعد الفجر است یعنی از صبح کاذب و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چنین نماز می کردند و من نیز چنین نماز می کنم و اگر خوبی بود حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آن را ترک نمی کردند یعنی نافله رمضان را حضرت نکردند و چون احادیث متواتره وارد شده است بر استحباب آن حمل می کنیم که آن سنت نیست که آن حضرت بر آن مداومت فرموده باشند بلکه تطوعی بود که گاهی می کردند.

(و روی عبد اللّٰه بن المغیره عن عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۴

صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن الصّلاه فی شهر رمضان فقال ثلث عشره رکعه منها الوتر و رکعتان قبل صلاه الفجر و لو کان فضلا کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اعمل به و احقّ) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از عبد اللّٰه بن سنان و در بعضی از نسخ عبد اللّٰه بن مسکان است و هر دو ثقه و عظیم الشأنند که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از نماز در ماه رمضان حضرت فرمودند که سیزده رکعت است از آن جمله سه رکعت وتر است و دو رکعت نافله صبح است پیش از صبح و اگر فضیلتی می بود یعنی فضیلتی بسیار در نافله رمضان هر آینه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله عمل به آن بیشتر می کردند و آن حضرت

سزاوارتر بودند به آن فضیلت.

و در موثق کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چون نماز خفتن می کردند به خوابگاه خود می فرمودند و هیچ نمازی نمی کردند تا نصف شب نه در ماه رمضان و نه در غیر آن، و احادیث صحیحه عامه نیز وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در روز نماز نمی کردند تا زوال یعنی نماز ضحی را نمی کردند و در شب نیز هیچ نماز نمی کردند تا نصف شب و لیکن همه ماوّلند به آن که نماز سنت نمی کردند و منافات ندارد که تطوع می کرده باشند و نافله ماه رمضان تطوع است نه سنت.

[نوافل در ماه رمضان]

(و ممن روی الزّیاده فی التّطوع فی شهر رمضان زرعه عن سماعه و هما واقفیّان قال سألته عن شهر رمضان کم یصلّی فیه قال کما

تصلّی فی غیره الّا انّ لشهر رمضان علی سائر الشّهور من الفضل ما ینبغی للعبد ان یزید فی تطوّعه فان احبّ و قوی علی ذلک ان یزید فی اوّل الشّهر إلی عشرین لیله کلّ لیله عشرین رکعه سوی ما کان یصلّی قبل ذلک، یصلّی من هذه العشرین اثنتی عشره رکعه بین المغرب و العتمه و ثمان رکعات بعد العتمه ثمّ یصلّی صلاه اللّیل الّتی کان یصلّیها قبل ذلک ثمان و الوتر ثلث یصلی رکعتین و یسلّم فیهما ثمّ یقوم فیصلّی واحده فیقنت فیها فهذا الوتر ثمّ یصلّی رکعتی الفجر حتّی ینشقّ الفجر فهذه ثلث عشره رکعه.

فاذا بقی

من شـهر رمضان عشر ليال فليصلّ ثلثين ركعه فى كلّ ليله سوى هذه الثّلث عشره ركعه يصلّى منها بين المغرب و العشاء اثنتين و عشـرين ركعه و ثمان ركعات بعد العتمه ثمّ يصلّى صـلاه اللّيل ثلث عشره ركعه كما و صفت لك و فى ليله احدى و عشرين و ثلث و عشرين يصلّى فى كلّ واحده منهما اذا قوى على ذلك مائه ركعه سوى هذه الثّلث عشره ركعه و ليسهر فيهما حتّى يصبح فانّ ذلك يستحبّ ان يكون فى صـلاه و دعاء و تضـرّع فانّه ترجى ان تكون ليله القـدر فى إحـداهما. قال مصـنّف هـذا الكتاب رضـى اللّه عنه انّما أوردت هـذا الخبر فى هذا الباب مع عدو لى عنه و تركى لاسـتعماله ليعلم النّاظر فى كتابى كيف يروى و من رواه و ليعلم من اعتقادى فيه انّى لا ارى بأسا باستعماله) و از جمله كسانى كه روايت كرده اند زيادتى در مستحبات نوافل را در ماه رمضان زرعه از سماعه است و هر دو واقفى اند يعنى جمعى ديگر

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۹۶

روايت كرده انـد و اينها بهترين راويانـد و مع هـذا بـد مذهبنـد و نه چنين است بلكه بهتر از اينها روايت كرده اند و سـماعه نيز اضـمار كرده است و گفته است كه سؤال كردم از او اگر چه اظهر آنست كه مروى عنه حضـرت امام جعفر صادق است از ماه رمضان كه چنـد ركعت نماز مى كنند در اين ماه حضـرت فرمودند كه هم چنان كه در غير اين ماه نماز مى كنند يعنى پنجاه و يك ركعت است.

و ليكن ماه رمضان را بر باقى ماهها فضيلتى هست كه بنده را سزاوار آنست كه زياده كند در

مستحبات پس اگر خواهد زیادتی را و قوت بر زیادتی داشته باشد خوبست که زیاده کند از شب اول تا بیست شب، هر شب بیست رکعت غیر از آن چه در باقی ماهها به جا می آورد که پنجاه و یک رکعت واجب و سنت باشد از این بیست رکعت دوازده رکعت را میان شام و خفتن می گذارد، و هشت رکعت را بعد از خفتن پس نماز شب را به جا می آورد که پیش از این می کرد که هشت رکعت باشد و سه رکعت وتر بدو سلام بانکه دو رکعت می کند و سلام می دهد پس بر می خیزد و یک رکعت وتر را می کند و در وتر قنوت طولانی می خواند و این سه رکعت وتر است دیگر دو رکعت نافله صبح را می کند و وقتی آن باقی است تا صبح طالع شود پس این سیزده رکعت است که همه را نافله شب می گویند.

پس چون به دهه آخر رسد هر شب سی رکعت می کند بغیر از سیزده رکعت نماز شب و بیست و دو رکعت آن را میان نماز و شام و خفتن می کند و هشت رکعت را بعد از خفتن به جا می آورد و بعد از آن سیزده رکعت نماز شب را می کند چنانکه وصف کردیم از جهت تو در شب بیست و یکم و بیست و سیم در هر شب اگر قوت داشته باشد صد رکعت می کند بغیر از این سیزده رکعت و تا صبح

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۷

بیدار است به درستی که مستحب است که در نماز و دعا و تضرع باشد زیرا که امید هست که شب قدر در یکی از این دو شب

باشد.

چنین گوید صدوق مصنف این کتاب که من این حدیث را در این باب ذکر کرده ام با آن که خود عمل نمی کنم به آن تا آن که هر که نظر کند در کتاب من بداند که چگونه روایت کند و بداند که این این حدیث را روایت کرده است و اعتقاد مرا نیز بداند که من باکی نمی دانم که کسی باین حدیث عمل کند. چون حدیث سماعه اگر چه واقفی است صدوق و قدما به آن عمل می کنند و در واقفی بودنش نیز سخنی هست چون در زمان حضرت امام جعفر صادق فوت شده است لهذا حدیث بخاطر ندارم که از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما روایت کرده باشد چه جای آن که مانده باشد تا زمان وفات آن حضرت با آن که فاصله سی و سه سال است با سی و پنج سال و علی ای حال هر گاه تعارض واقع شود میان احادیث مثل حلبی و ابن سنان و محمد بن مسلم که در یک طرف باشند و سماعه در طرف دیگر آن طرف را رجحان می باید داد به اعتبار ایمان و اوثقیت و اکثریت و حق با اوست اگر چنین باشد و حال آن که به اعتراف صدوق نیز چنین نیست و اگر گوید که بر تقدیر کثرت راویان طرف سماعه حدیثی که بی علتی باشد نیست حق با اوست زیرا که در هر حدیثی از این احادیث بسیار سخنی هست اما اگر جمع توان کرد یقین طرح نمی باید کرد لهذا صدوق قایل است به تخییر و می گوید که مخیر است اگر خواهد باین حدیث نیز عمل می تواند کرد.

چون در

حدیث ابو ذر وارد است که حضرت سید المرسلین است صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که نماز خیری است که حق سبحانه و تعالی از جهه بندگان خود مقرر فرموده است هر که خواهد کم کند و هر که خواهد بسیار بکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۸

و چون عامه این نماز را به جماعت قرار داده اند و بدعتها در آن مقرر ساخته اند بنا بر این ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم اهتمام بسیار در آن نمی فرمودند که مبادا چنین مفهوم شود که نماز تراویح ایشان حق است و از جمله سنن جاریه است که حضرات اهتمام به آن داشته باشند بلکه چنین نیست و از جمله تطوعاتست.

و احادیث که عامه در صحاح خود نقل کرده اند مثل احادیث صحاح ماست و غیر صحاح ایشان مانند غیر صحاح ماست بلکه در غالب اوقات چنین است مگر جائی که مطلبی باشد در وضع و اکثر اوقات فضلای عامه در غیر صحابه نهایت دقت می کنند و از همه کس نقل نمی کنند و اگر از کسی دروغی ظاهر شود دیگر از و نقل نمی کنند و او را مشهور می سازند بانکه کذابست و وضاع حدیثست مثل وهب بن وهب که از جهت منصور حدیث گرو بستن در ریش را نقل کرد و صدوق نیز نقل کرده است در این کتاب از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم.

و لیکن مراد او پر تیر است وهب از جهه خاطر منصور در کبوتر بازی نقل کرد و هم چنین حفص بن غیاث همین حدیث را از جهه رشید علیه اللعنه الشدید نقل کرد و رشید گفت تا هزار مثقال طلا یا ده هزار درم که قیمت

هر دو برابر بود به او دادند و چون بیرون رفت رشید گفت شهادت می دهم که لحیه او نجنبید مگر بر کذب ما، شهادت می دهم که لحیه او لحیه کذابست و نگفت این دروغ را مگر از جهه من و هر دو را در کتب رجال خود ذکر کرده اند که وضّاع حدیثند چنانکه علمای رجال ما نیز ذکر کرده اند اگر چه حکم به آن که وضّاع اند نیز مشکل است چنانکه در خصوص این واقعه ایشان وضع نکرده بودند بلکه غلط حل کردند بلکه وضع نکردن نیز معلوم نیست و محتمل است که بحسب واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۹

حدیثی که صدوق ذکر کرده است نیز موضوع باشد.

لهذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر فاسقی خبری از جهه شما بیاورد شما تفحّص و تبیّن و تثبّت و تجسّس کنید و تا ظاهر نشود حقیقت آن به آن عمل مکنید نفرمود که هر چه فاسق نقل کند بگوئید دروغ است چنانکه متعارف شده است میان عامه و خاصه که حدیث شخصی را که علم بحال او ندارند ردّ می کنند و حکم به کذب آن می کنند بلکه اکثر عالمیان چنین اند که اگر حدیثی را بشنوند که موافق عقول ضعیفه ایشان نیست حکم به کذب آن می کنند و می گویند که می باید چنین باشد با آن که حق سبحانه و تعالی مذمّت ایشان فرموده است که بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه این کفار تکذیب می کنند هر چه را که علم ایشان به آن احاطه نکرده است و هنوز به ایشان نرسیده است تأویل از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و جمعی در

طرف تفریط مرتبه اند که هر حدیثی که به ایشان رسید حکم به صحت آن می کنند و به آن عمل می کنند و حال آن که حق سبحانه و تعالی مـذمت این جماعت نیز فرموده است که أَ لَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِمْ مِیثاقُ الْکِتابِ أَنْ لا یَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ یعنی آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتند در کتاب الهی که نگویند بر خدا مگر آن چه حق باشد و علم به آن داشته باشند.

لهذا احادیث صحیحه وارد شده است که حق سبحانه و تعالی را بر بندگان دو حق است یکی آن که آن چه را ندانند نگویند دویم آن چه را نفهمند رد نکنند بلکه رد کنند بائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و هر چه ایشان بگویند به آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۰

عمل کنند اگر چه خلافش را از ایشان شـنیده باشـند که البته رعایت حال ایشان کرده اند به سـبب تقیه که مبادا به ایشان ضرر رسـد چنـانکه بسـیار واقع شـده است که ایشـان حکمی بر خلاف واقع می فرموده انـد و عاقبت ظاهر می شـده است که اگر بر خلاف آن عمل می کردنـد البته هلاک می شدنـد یا کشـته می شدند چنانکه گذشت حکایت علی بن یقطین و داود بن زربی در غیر ایشـان بـدان که آن چه در مـوثقه سـماعه است نهصـد رکعت می شود، و در فقه رضوی نیز نهصـد است و مضـمونش قریب باین است و احادیث دیگر نیز چنین وارد شـده است و نقصان در شب نوزدهم است و به اسانید متکثره کالصـحیحه هزار رکعت است به اضافه صد رکعت در شب نوزدهم و به اسانید کالصحیحه منقول است که در این سه شب اکتفا

به صـد رکعت می کنـد و هشـتاد رکعت را در جمعه ها می کنـد باین عنوان که در هر جمعه ده رکعت می کنـد چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به جا می آورد در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو اللّٰه احد می خواند، و دو رکعت نماز حضـرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها می کند در رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه سوره انا أنزلناه می خواند و در رکعت دویم صد مرتبه قل هو اللّٰه احد می خواند، و چهار رکعت نماز حضـرت جعفر طیار را می کند به نحوی که گذشت، و در شب جمعه آخر بیست رکعت نماز حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه را به جا می آورد، و مشـهور آنست که در روز جمعـه آخر بـه جـا می آورد و در روایت مفضّـل که این تفصـیل در آنجـا مـذکور است شب جمعه است و در شب شـنبه آخر بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا را به جای می آورد، پس حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به مفضل فرمودند که بشنو و حفظ کن، و نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۱

حضـرت امیر المؤمنین و حضـرت فاطمه را به معتمـدین اصـحاب خود یاد ده که این دو نماز بهترین نمازهاست بعـد از فرایض پس هر که این دو نماز را در ماه رمضان یا غیر آن به جا آورد چون فارغ شود گناهی نمانده باشد او را، پس حضرت فرمودند که ای مفضل نوافل ماه رمضان را در هر رکعتی ده مرتبه توحیـد می خوانی یا هفت یا پنـج یا سه یا یک بترتیب در فضـیلت، و در شب نیمه ماه رمضان صد رکعت نماز است هر

رکعتی یک الحمد و ده قل هو اللّٰه احد و فضیلت بسیار در آن وارد شده است و کالصحیح از جمیل بن صالح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر توانی که در هر شبانه روزی از ماه رمضان و غیر آن هزار رکعت نماز کنی بکن به درستی که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می کردند.

و در صحیح از بقباق و عبید بن زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نمازهای سنت را زیاده می فرمودند در ماه رمضان و چون نماز خفتن به جا می آوردند بعد از آن مشغول نماز می شدند و مردمان در عقب آن حضرت می ایستادند که اقتدا کنند حضرت ایشان را بحال خود می گذاشتند و به منزل می فرمودند و چون مردمان متفرق می شدند می آمدند و مشغول نماز می شدند باز مردمان جمع می شدند باز به اندرون می فرمودند و مکرر این واقع شد و روایات معتبره باین مضمون بسیار است.

و در روایات معتبره متکثره وارد شده است که آن حضرت فرمودند که این زیادتی را از جهه فضیلت ماه رمضان می کنم، و این نماز نافله است و در نافله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۲

جماعت نیست هر یک بر سر خود به جا آورند و هر چه می دانند از قرآن بخوانند و اگر توانند ختم قرآن در این نوافل به جا آورند بسیار خوبست و اگر در هر سه شب ختم کنند در نمازها بهتر است و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم هر شب ختم قرآن می کرده اند و

خواص اصحاب خود را رخصت می داده اند در ختم در هر شب و متوسطان را در سه شب می فرموده اند و مبالغه فرموده اند در خواندن با تدبّر، و در حدیث معتبر وارد شده است که بهار قرآن ماه رمضان است.

و مرویست در صحیح از علی بن ابی المغیره که عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که پدرم از جدت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از ختم قرآن در هر شب از ماه رمضان جدت فرمودند که هر چه توانی بخوان و پدرم در ماه رمضان چهل ختم می کرد و من نیز بعد از پدرم چهل و زیاد و کم می کنم بحسب اختلاف احوال و چون روز فطر می شود یک ختم را هدیه می کنم از جهه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله، و یکی را از جهه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه، و یکی را از جهه حضرت فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیهما و یک یک از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را عرض نمودم تا به حضرت رسیدم و عرض نمودم که یکی را از جهه شما و تا حال چنین کرده ام چه ثواب دارم حضرت فرمودند که از جهه تست آن که در روز قیامت محشور شوی با ایشان گفتم اللّٰه اکبر چنین خواهد بود فرمودند بلی تا سه مرتبه گفتم و ایشان فرمودند بلی.

و در موثق از علی منقول است که ابو بصیر به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود فرمودند که در غیر ماه رمضان در هر شش روز یک ختم با تأنّی و تدبر و در ماه رمضان در هر سه شب یک ختم

فرمودند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۳

فرمودند که ماه رمضان مثل ماههای دیگر نیست حق و حرمت آن بسیار است و تا توانی نماز بسیار بکن که قرآن در نماز خوانده شود و اگر در نماز ایستاده بخوانند هر حرفی را صد حسنه می دهند و در نماز نشسته پنجاه و در غیر نماز ده، و در روایتی دیگر صد حسنه می دهند و صد سیئه محو می کنند و صد درجه بلند می کنند بهمان ترتیب و اگر در حفظ نداشته باشد از قرآن می تواند خواند در نافله و احوط آنست که فریضه را از حفظ بخوانند.

و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان ننویسند، و هر که پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و هر که صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند و هر که دویست آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند و هر که سیصد آیه بخواند او را از فایزان و رستگاران بنویسند و هر که پانصد آیه بخواند او را از جمله مجتهدان بنویسند و هر که هزار آیه بخواند از جهه او بنویسند قنطاری از برّ و خیر که کرده باشد یا در راه خدا داده باشد که هر قنطاری پانزده هزار مثقال طلاست و هر مثقالی بیست و چهار قیراط است، قیراط اصغرش مانند کوه احد باشد و اکبرش بین آسمان تا زمین باشد و گذشت در موثق کالصحیح که هر آیه در ماه رمضان خوانده شود ختم قرآنی نوشته می شود و احادیث

فضل قرائت قرآن خصوصا در ماه رمضان از حد حصر بیرونست.

باب ما جاء فی کراهه السّفر فی شهر رمضان

این بابی است در بیان اخباری که وارد شده است در مکروه بودن سفر در ماه رمضان و در سفرهای غیر مکروه.

(روی علیّ بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الخروج اذا دخل شهر رمضان فقال لا الّا فیما اخبرك به خروج إلی مکّه او غزو فی سبیل اللّه او مال تخاف هلاکه او اخ تخاف هلاکه و انّه لیس اخا من الاب و الأمّ) مرویست در موثق از علی بن ابی حمزه چنانکه در کافی و تهذیب و در بعضی از نسخ و روی ابو حمزه است و سهو نساخ است چون معهود نیست روایت ابو حمزه از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از بیرون رفتن بسفر هر گاه داخل شود ماه رمضان حضرت فرمودند که نه مگر آن چه ترا به آن خبر دهم مانند رفتن به مکه معظمه، یا جهاد در راه حق سبحانه و تعالی یا از جهت مالی که خوف تلف آن داشته باشی یا برادری که خوف هلاك او داشته باشی چنانکه در تهذیب نیز چنین است که از کتاب حسین بن سعید روایت کرده است و در کافی

او اخ ترید وداعه

یعنی برادری که خواهی وداع او کنی و یک منزل یا بیشتر به مشایعت او روی و مقصودم از برادر برادر ما در پدری نیست بلکه برادر مؤمن است که از جمله حقوق او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۵

اینست که مشایعت کنی او را یا اگر خوف هلاك او باشد خواهی

که او را خلاصی دهی به آن که ظالمی او را گرفته باشد و توانی که او را از دست ظالم خلاصی کنی، و نسخه کافی بحسب معنی بهتر است و لیکن نسخه تهذیب در این حدیث چنین است و هم چنین و حدیث دیگر که وارد شده است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه ماه رمضان داخل شود حق سبحانه و تعالی را در آن شرطی است که فرموده است فَمَنْ شَهِدَ الخ یعنی هر که حاضر باشد از شما و در سفر نباشد واجبست که آن را روزه بگیرد و هر که بیمار باشد یا مسافر باشد عوضش روزهای دیگر بگیرد پس نمی تواند کسی که در شهر باشد و ماه رمضان داخل شود که بیرون رود مگر از جهه حج یا عمره یا مالی که خوف تلف آن داشته باشد یا برادری که خوف هلاک او داشته باشد و نیست او را که بیرون رود از جهه تلف کردن مال برادرش پس هر گاه بیست و سیم بگذرد هر جا که خواهد برود.

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن الرّجل یدخل شهر رمضان و هو مقیم لا یرید براحا ثمّ یبدو له بعد ما یدخل شهر رمضان ان یسافر فسکت فسالته غیر مرّه و قال یقیم افضل الّا ان تکون له حاجه لا بدّله من الخروج فیها او یتخوّف علی ماله) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که ماه رمضان داخل شود و او در خانه

خود باشد و اراده سفر نداشته باشد و بعد از آن که ماه داخل شد اراده سفر کند حال او چونست می تواند یا نه حضرت ساکت بودند و من مکرّر سؤال می کردم پس حضرت فرمودند که بماند و بسفر نرود افضل است مگر آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۶

کاری داشته باشد که ناچار باشد او را رفتن یا خوف داشته باشد که اگر نرود مالش تلف شود. و دور نیست که سکوت حضرت صلوات اللّٰه علیه از آن جهت باشد که بسیار است که نسبت به جمعی جهالت بهتر است و به سبب جهل باین مسأله خوف دارند که مبادا سفر حرام باشد و نروند و از ثواب غیر متناهی محروم نشوند و چون دانستند به سبب آن که هوا گرم است و مشقت است احداث سفر می کنند و از ثواب محروم می شوند و مناسب ادب این بود که چون حضرت خاموش شدند دیگر نپرسند و گاه باشد که جواب سبب تشنیع عوام یا خواص عامه شود چون جمعی از ایشان سفر را حرام می دانند در غیر امور واجبه و جمعی سبب قصر نمی دانند چنانکه از خاصه نیز بعضی به متابعت ایشان حرام می دانند به سبب مبالغات در کراهت که واقع شده است در آن چه گذشت و در اخبار دیگر از آن باب که از خبر نیز ظاهر می شود کراهت مثل حدیث موثق حسین که گفت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بیرون مرو در ماه رمضان مگر از جهه حج یا عمره یا مالی که خوف تلف آن داشته باشی یا زراعتی که وقت درویدن شده باشد.

و منقولست در قوی از ابو

بصیر که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که گاه هست که ماه رمضان داخل می شود و بعضی از آن را روزه گرفته ام که در اثنا بخاطر می رسد که به زیارت قبر حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه روم آیا بروم و رفتن و برگشتن افطار کنم بهتر است یا بمانم که بعد از عید فطر به یک روز یاد دو روز به زیارت روم حضرت فرمودند که بمان تا عید بشود گفتم فدای تو گردم ماندن افضل است حضرت فرمودند که بلی نخوانده در قرآن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که از شما ماه را دریابد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۷

حضر باید که روزه بگیرد.

رو همین مضمون و استدلال به آیه مذکور است در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و این استدلالی است که بعضی از عامه کرده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرده است حاضران را بصوم و امر فرموده است مسافران را به افطار و این شبهه است چنانکه بعد از این خواهد آمد که حضرت می فرمایند که همین آیه به مفهوم شرط دلالت می کند بر آن که هر گاه بسفر رود باید که بخورد یا صریح دو آیه دیگر زیرا که بعد از آن که بسفر رفت صادقست که در حضر نیست و صادقست که مسافر است چنانکه شبهه می کنند که چون جایز باشد به سفری رفتن که روزه واجب را افطار کنند خصوصا هر گاه غرضش از سفر محض افطار باشد و جوابش اینست که بسفر می رود که روزه حرام را بخورد نه روزه واجب را چون روزه

در سفر حرامست و بعضی از لفظ علی سفر استدلال کرده اند که در ماه رمضان سفر حرامست چون علی دلالت بر استعلا دارد یعنی کسی که مستولی و مشرف باشد بر سفر به آن که مسافر باشد روزه را افطار می کند و این استدلال نیز مثل سابق است و جوابش اینست که بعد از سفر مستولی است با آن که اشراف وقتی است که از حضر بسفر رود و بر تقدیری که این اشعارات از آیه مفهوم شود کافی است از جهه آنها کراهت سفر به عبث چنانکه حضرت از جهه کراهت فرمودند قطع نظر از تقیه و اللّٰه تعالی یعلم.

(قال مصنّف هذا الکتاب اسکنه اللّٰه جنّته فالنّهی عن الخروج فی السّفر فی شهر رمضان نهی کراهه لا نهی تحریم و الفضل فی المقام لئلّا یقصّر فی الصّیام و قد روی العلا عن محمّد بن مسلم عن ابی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۸

جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن الرّجل یعرض له السّفر فی شهر رمضان و هو مقیم و قد مضی منه ایّام فقال لا باس بان یسافر و یفطر و لا یصوم) چنین گوید مؤلف این کتاب من لا یحضر که حق سبحانه و تعالی او را در جنت قرب خود ساکن گرداند که پس از حدیث حلبی ظاهر شد که نهیی که حضرت فرموده بودند در حدیث ابو بصیر از بیرون رفتن در ماه رمضان بسفر نهی کراهت است نه نهی حرمت و فضیلت در ایستادن است تا روزه را قصر نکند و نخورد مع هذا به اسانید صحیحه منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی

که او را عارض شود سفر در ماه رمضان و او اقامت داشته باشد در بلد و چند روز روزه گرفته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست که بسفر رود و افطار کند و روزه نگیرد.

(و قد روی ذلک ابان بن عثمان عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه) و به همین عبارت و مضمون روایت کرده است آبان در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه چنانکه قانون محدثین است که وقتی چنین می گویند که در لفظ نیز موافق باشند و محتمل است که مراد او حدیث بعد از این باشد و تشبیه در اصل افطار باشد خصوصا بنا بر بعضی از نسخ که فسئل است که بیان آن باشد و بنا بر نسخه غالب.

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یخرج یشیّع اخاه مسیره یومین او ثلاثه فقال ان کان فی شهر رمضان فلیفطر فسئل فایّهما افضل یقیم و یصوم او یشیّعه قال یشیّعه انّ اللّٰه عزّ و جلّ وضع الصّوم عنه اذا شیّعه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۹

این مضمون را کلینی روایت کرده است در موثق از ابان از زراره از امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما و محتمل است که حدیث ابان باشد از حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه اما بحدیث محمد بن مسلم اقربست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که بسفر رود از جهه تشییع برادر مؤمنش که بسفر رود و او مشایعت و همراهی او کند یک منزل یا دو منزل چنانکه در حدیث زراره است و در حدیث محمد یا سه منزل و در

هر دو یک منزل هست که در متن نیست پس حضرت فرمودند که اگر در ماه رمضان باشد که به مشایعت رود باید که افطار کند و قضا کند پس از آن حضرت سؤال کردند که کدامین افضل است بماند و روزه بگیرد یا به مشایعت رود و افطار کند حضرت فرمودند که به مشایعت رود و افطار کند به درستی که حق سبحانه و تعالی روزه را از او ساقط کرده است هر گاه که به مشایعت رود و در حدیث زراره چنین است که مشایعت می کند و افطار می کند زیرا که مشایعت برادر مؤمن حقی است لازم بر برادر مؤمن و از جهه این اختلافات محتمل است که حدیث دیگر باشد اگر چه اظهر آنست که حدیث محمد بن مسلم باشد چنانکه مصنف از کافی بترتیب برداشته است و بعد از حدیث محمد بن مسلم حدیث وشاء است که بعد از این است و تغییرات لفظی ضرر ندارد و اگر چه نبودنش بهتر است.

(و روی الوشّاء عن حمّاد بن عثمان قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل من اصحابی قد جاءنی خبره من الاعواض و ذلک فی شهر رمضان اتلقّاه قال نعم قلت اتلقّاه و افطر قال نعم قلت اتلقّاه و افطر او اقیم و اصوم قال تلقّاه و افطر)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۰

و منقولست در صحیح از حماد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی از اصحاب ما خبرش از اعواض آمد به ضاد معجمه و در موضعی دیگر اعوض است بدون الف و اهل لغت اعوص به صاد مهمله گفته اند که موضعی

است قریب به مـدینه مشـرفه و وادی است در دیار بأهله و در بعضـی از نسخ براء مهمله است بدل از واو و گفته اند که اعراض حجاز رسـتاقهای حجاز است معرب رسـتا یعنی ساکنان ده و محتمل است که موضـعی دیگر باشد و این خبر در ماه رمضان بما رسـید آیا جائز است که به اسـتقبال او بیرون روم فرمودند که بلی گفتم که به اسـتقبال روم و روزه را بخورم حضـرت فرمودند که بلی عرض نمودم که به اسـتقبال روم و افطار کنم یا بمانم و روزه بگیرم کـدامیک بهتر است حضـرت فرمودند که اسـتقبال می کنی او را و افطار کن.

و در صـحیح از اسـماعیل بن جـابر منقول است که در مـاه رمضـانی بود که ولیـد با عوض رسـید از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه رخصت گرفتم که به اسـتقبال ولید روم تا اعوض فرمودند که به اسـتقبال رو و افطار کن و عبارت تلقّه و افطر است و هر دو بلفـظ امر است و بهتر است اگر چه در عبـارت متن لطفی هست که اول را بلفـظ اسـتقبال آورد تا دلالت کنـد بر افضـلیت، و ثانی را بلفظ امر یعنی بعـد از اسـتقبال رفتن افطار واجبست البته و ها ممکن است که ضـمیری باشـد راجع بولیـد و ممکن است که های سکت باشد که در اواخر الفاظ امر و نهی در می آورند.

و در صـحیح از سـعید بن یسـار منقول است که از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصـی که به مشـایعت برادر مؤمنش می رود در ماه رمضان و یک روز راه هست که هشت فرسخ است با آن

که برادر مؤمنش به استقبال یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۱

به مشایعت شخصی می رود و او به رفاقت او می رود که تنها نباشد آیا افطار می کند یا روزه می گیرد حضرت فرمودند که افطار می کند و احادیث دیگر وارد شده است بر این مضامین و اینها همه دلالت می کند بر آن که حق مؤمن مقدم است بر حق حق سبحانه و تعالی و استقبال مؤمنان و مشایعت ایشان هر گاه از سفری آیند یا به سفری روند مستحب مؤکد است و از حقوق ایمان است و ظاهرا در امثال این سفرها دغدغه نباشد بلکه دغدغه در سفرهای مباح محض است که هیچ رجحانی نداشته باشد پس امثال این اخبار را مستند ساختن بی وجه است و عموم آیه کریمه و عمومات احادیث متواتره کافی است با خصوص اخباری که خواهد آمد و گذشت و اللّه تعالی یعلم.

باب وجوب التّقصیر فی الصّوم فی السّفر

[افطار در سفر صدقه الهی است]

(روی یحیی بن ابی العلا عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال الصّائم فی شهر رمضان فی السّفر کالمفطر فیه فی الحضر ثمّ قال انّ رجلا اتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقال یا رسول اللّه اصوم شهر رمضان فی السّفر؟ فقال لا فقال یا رسول اللّه انّه علیّ یسیر فقال رسول اللّه علیه و اله انّ اللّه تبارک و تعالی تصدّق علی مرضی أمّتی و مسافریها بالإفطار فی شهر رمضان أ یحبّ احدکم اذا تصدّق بصدقه ان تردّ علیه) این بابی است در بیان واجب بودن افطار روزه در سفر مرویست در موثق کالصحیح از ابان حدیث صحیح است از یحیی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که شخصی که روزه ماه رمضان را

در سفر بگیرد مثل کسی است که روزه ماه رمضان را در حضر افطار کند چون حق سبحانه و تعالی به یک امر ماه رمضان را در حضر واجب گردانیده است که بگیرند و در همان آیه که در سفر بخورند چنانکه گذشت و اگر نه بحسب واقع امکان دارد که گناه خوردن بیشتر باشد رفع آن توهم باین حدیث و احادیث به این مضمون می شود بلکه از بسیاری از اخبار ظاهر می شود که گناه گرفتن بیشتر باشد چون افتراست به خدا و رسول بلکه معانده است با ایشان بخلاف خوردن که از جهه متابعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۳

هواهای نفسانی است.

پس حضرت فرمودند که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله عرض کرد که یا رسول اللَّه روزه ماه رمضان را در سفر بگیرم حضرت فرمودند که نه آن مرد گفت یا رسول اللَّه بر من آسان است گرفتن پس حضرت سید الأنبیاء صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که بتحقیق و به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی تصدق فرمود بر بیماران و مسافران امت من که در ماه رمضان افطار نمایند آیا دوست می دارد یکی از شما و در کافی و یب و علل أ یعجب است و ظاهر تصحیف شده باشد از نساخ این کتاب یعنی آیا خوش می آید شما را که تصدقی کرده باشید و بر شما رد کنند هر گاه مخلوق با هزاران هزار احتیاج را خوش نیاید خداوند غنی بالذات را چون خوش آید که رد کنند تصدق او را کلینی در صحیح از ابن عمیر و شیخ از او از ابن ابی

نجران از بعضى از اصحاب ما از آن حضرت صلوات اللَّه عليه روايت كرده اند به همين مضمون.

و صدوق از سكونى از حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله روايت كرده است كه فرمودند كه خداوند عالميان هديه بسوى من و امّت من فرستاده است كه هيچ امّتى نفرستاده است و اين كرامتى است كه حق سبحانه و تعالى بما فرستاده است گفتند يا رسول اللَّه كدام است حضرت فرمودند كه افطار در سفر و قصر نماز است پس كسى كه افطار و قصر نكند هديه و كرامت الهى را رد كرده است.

(و سال عبيد بن زراره ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه عن قول اللَّه عزّ و جلّ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ) قال ما ابينها من شهد فليصمه و من سافر فلا يصمه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۱۴

و كالصحيح منقولست كه عبيد كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه از تفسير قول حق سبحانه و تعالى كه هر كه از شما در حضر باشد در ماه رمضان بايد كه آن را روزه دارد حضرت فرمودند كه چه ظاهر است آيه مراد اين است كه هر كه حاضر است مى بايد كه روزه بگيرد و هر كه مسافر باشد روزه نگيرد ماه رمضان را، و ظاهر اين حديث آنست كه مفهوم شرط حجت باشد و ممكن است كه مراد حضرت تا آخر آيه باشد كه مضمون كل اين است چون بعد از آن فرموده است و من كان الخ يعنى و هر كه بيمار باشد يا مسافر باشد پس بعدد آن چه خورده است از روزهاى ديگر روزه مى دارد كه حضرت

معنی تتمه را فرموده باشند که چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که قضا را بگیر یعنی ادا را مگیر و علی ای حال آیه بر افطار مسافر دلالت می کند در اول و آخر و وسط.

(و روی محمّد بن حکیم عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال لو انّ رجلا مات صائما فی السّفر لما صلّیت علیه) و در حسن کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر شخصی در سفر روزه باشد و بمیرد هر آینه یا و اللّه که نماز بر او نمی کنم چون افسق فساق است بلکه کافر است اگر از علما باشد چون ردّ سخن خدا و رسول صلی اللّه علیه و آله کرده است و بحسب واقع اگر شیعه باشد ضروری دین شیعه است انکار آن کفر است و اگر شیعه نباشد وجوه کفرش بسیار است این نیز یک وجه از کفرش خواهد بود و ظاهرش آنست که جاهل است و جاهل معذور نیست و در این صورت فاسق است نه کافر و اللّه تعالی.

(و روی حریز عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۵

سمّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قوما صاموا حین افطر و قصّر العصاه قال و هم العصاه إلی یوم القیمه و انّا لنعرف ابنائهم و ابناء ابنائهم إلی یومنا هذا) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله در وقتی که متوجّه مکه معظمه بودند افطار فرمودند چون در ماه رمضان بود و تقصیر نماز کردند و جمعی

عصیان آن حضرت کردند و روزه را گرفتند حضرت فرمودند که این جماعت عاصیانند حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ایشان و فرزندان ایشان عاصیانند تا روز قیامت و ما می شناسیم فرزندان آن جماعت را و فرزندان ایشان را تا امروز.

(و روی العیص بن القاسم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا خرج الرّجل فی شهر رمضان مسافرا افطر و قال انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله خرج من المدینه إلی مکّه فی شهر رمضان و معه النّاس و فیهم المشاه فلمّا انتهی إلی کراع الغمیم دعا بقدح من ماء فیما بین الظّهر و العصر و شرب و افطر النّاس معه و تمّ أناس علی صومهم فسمّاهم العصاه و انّما یؤخذ بامر رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله) و مرویست در صحیح از عیص که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود واجبست که افطار کند و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در ماه رمضان از مدینه مشرفه متوجه مکه معظمه شدند با مردم بسیار و در میان ایشان پیادگان نیز بودند پس چون آن حضرت بکراع غمیم رسیدند و آن سه منزلی عسفانست

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۶

تخمینا وسط راه باشد در میان ظهر و عصر قدحی از آب طلبیدند و افطار فرمودند و همه افطار کردند مگر طایفه که ایشان افطار نکردند و حضرت سید النبیین صلی اللّٰه علیه و آله ایشان را عاصیان نامیدند و آن چه آخر فرمودند به آن عمل می باید کرد یعنی روزه سفر منسوخ شد

و عبارت كافى چنين است

و انّما يؤخذ بآخر امر رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و اله

و لفظ آخر از قلم نساخ افتاده است و بنا بر نسخه اصل اين معنى دارد كه امر آن حضرت متبع است، تا صوم فرمودند صوم مى بايست و چون افطار فرمودند افطار مى بايد كرد، و بخارى اين حديث را نقل كرده است از عبد اللَّه بن عباس و ذكر كرده است كه چون حضرت در اول سفر روزه بودند و در آخر افطار فرمودند و هر دو خوبست و در هر جا كه چنين است منسوخ است. و ليكن چون جمعى مخالفت آن حضرت كرده اند از جهه ايشان عذرى گفته است و اين عذرها فايده ندارد از جهه عدالت صحابه با آن كه احاديث كفر ايشان را در بسيار جائى نقل كرده است و پاره مذكور شد و ديگر در مواضع خود إن شاء اللَّه مذكور خواهد شد.

[خيار و شرار امت]

(و روى ابان بن تغلب عن ابى جعفر صلوات اللَّه عليه قال قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله خيار أمّتى الّذين اذا سافروا افطروا و قصّروا و اذا احسنوا استبشروا و اذا أساءوا استغفروا و شرار أمّتى الّذين ولدوا فى النّعيم و غذّوا به ياكلون طيّب الطّعام و يلبسون ليّن الثّياب و اذا تكلّموا لم يصدقوا) و كالصحيح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه فرمودند كه حضرت سيد الانبياء صلى اللَّه عليه و آله فرمودند كه بهترين امت من جمعى اند كه چون بسفر مى روند روزه را مى خورند و نماز را قصر مى كنند و

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۱۷

چون كار خوبى از ايشان صادر مى شود خوشحال مى شوند كه

توفیق الهی شامل حال ایشان شده است و چون کار بدی کردند توبه و استغفار می کنند، بدترین امت من جمعی اند که در نعمت متولد شده اند و غذاهای ایشان نعمتهای الهی است طعامهای نفیس می خورند و جامهای نفیس می پوشند و چون سخن می گویند راست نمی گویند یعنی همیشه دروغ می گویند. و اگر چه طعام نفیس و لباس نفیس حرام نیست و لیکن نفس طاغی می شود و به سبب آن کارهای بد می کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید بسیار یاد کرده است مترفان بالنعم را که اکثر مخالفتهای انبیاء از ایشان صادر می شد و اکثر عذابهای الهی به سبب ایشان نازل می شد لهذا ریاضت صوم و صلاه و غیر آن مطلوبست چنانکه داب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بود و در ماکل و ملبس همیشه غذاهای سهل میل می فرمودند و جامهای خشن می پوشیدند، و هم چنین اکثر اوقات حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چنین سر می کردند و تفصیل این سخن در خطبه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از جهه عثمان بن حنیف نوشتند مذکور است بلکه جمیع خطب نهج البلاغه مشحون است از این مقالات و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ یعنی آن جماعتی که با نفس و شیطان مجاهده می کنند که در احادیث بسیار وارد شده است که جهاد اکبر است و غرض ایشان از این مجاهده محض رضای ما باشد و اللّٰه که البته می نماییم به ایشان راههای قرب خود را و به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی با محسنان است.

و

بطرق متکثره منقول است از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۸

آله پرسیدند که احسان چه چیز است حضرت فرمودند که احسان آنست که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند و این مقام مراقبه است و حضور قلبی که روح همه عباداتست و این آیه کافی است از جهه جمیع مراتب قرب للّٰه و إلی اللّٰه و فی اللّٰه و مع اللّٰه و أوصلنا اللّٰه إیاکم إلی مراتب قربه و محبته بجاه محمد و آله الطاهرین.

[سفر معصیت]

(و روی بن محبوب عن ابی ایّوب عن عمّار بن مروان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سمعته یقول من سافر قصّر و افطر الّا ان یکون رجلا سفره إلی صید او فی معصیه اللّٰه عزّ و جلّ او رسولا لمن یعصی اللّٰه عزّ و جلّ طلب عدوّ او شحناء او سعایه او ضرر علی قوم من المسلمین) و منقول است در صحیح از عمار که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که هر که بسفر رود قصر می کند و افطار می کند مگر آن که شخصی باشد که از جهه شکار لهو بسفر رود یا سفرش معصیت باشد به آن که مقصودش از سفر معصیت باشد یا از جهه معصیت او را به رسالت فرستاده باشد مثل آن که فلان کس را بنا حق بکش یا غرضش طلب دشمنی باشد که به او ضرری برساند که جهاد نباشد یا غرضش عداوت باشد یا سعی کردن ضرر باشد بر جمعی از مسلمانان، و در کافی و تهذیب

او سعایه ضرر است و ظاهرا لفظ او از نساخ زیاده شده است و همین حدیث را از کافی برداشته است مثل شیخ و لیکن نسّاخ کافی نیز در این حدیث سهوی کرده اند به جای عمّار محمد نوشته اند با آن که همین حدیث شیخ از کافی نقل کرده است و حاصل آنست که سفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۹

صید لهو نباشد و سفر معصیت نباشد و تفصیل مذکور افراد معصیتند.

(و قال صلوات اللَّه علیه لا یفطر الرّجل فی شهر رمضان الّا بسبیل حقّ) و منقول است در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که فرمودند که هیچ مسافری در ماه رمضان افطار نمی کند مگر آن که سفرش حلال باشد و معصیت نباشد.

و در موثق کالصحیح از عبید بن زراره منقول است که گفت که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که به صید می رود آیا قصر می کند یا تمام می کند حضرت فرمودند که تمام می کند زیرا که سیر حق نیست.

و در موثق کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه منقولست که سؤال کردم از شخصی که از خانه خود بیرون می رود با چرخ و باز و سگ و دو شب و سه شب از جهه تفرج آیا قصر می کند یا نه حضرت فرمودند که قصر نمی کند زیرا که از جهه لهو و بازی بیرون رفته است.

و منقول است در صحیح از معاویه بن وهب که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه در شهری داخل شوی و خواهی که در آنجا ده روز باشی وقتی که داخل آن شهر شوی

نماز را تمام کن و اگر قصد ده روز نداشته باشی تا یک ماه نماز را قصر کن و بعد از آن تمام کن معاویه گفت عرض نمودم که هر گاه در روز اول ماه رمضان داخل شهری شوم و قصد اقامت ده روز نداشته باشم فرمودند که نماز را قصر کن و روزه را بخور عرض نمودم که اگر امروز و فردا گویم کل ماه را بخورم حضرت فرمودند که حکم قصر و افطار یکی است هر گاه قصر کنی افطار می کنی و هر گاه افطار می کنی قصر می کنی و بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۰

این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

(قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللَّه قد اخرجت تقصیر المسافر فی جمله ابواب الصّلاه فی هذا الکتاب و الحدّ الّذی یجب فیه التّقصیر و الّذین یجب علیهم التّمام) چنین گوید مصنف این کتاب رحمه اللَّه که من ذکر کردم احادیثی را که از کتب معتبره بیرون آورده بودم در جمله ابواب نماز در این کتاب و ذکر کردم حد مسافت تقصیر را و آن جمعی را که در سفر نماز را تمام می کنند پس اگر خواهی رجوع به آن کن اگر چه اکثر محدثین اکثر احادیث این باب را در هر دو جا ذکر می کنند.

[روزه مستحبی در سفر]

(فامّا الصّوم التّطوّع فی السّفر فقد قال الصّادق صلوات اللَّه علیه لیس من البرّ الصّوم فی السّفر) و اما روزه سنّتی در سفر پس بتحقیق که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که از خوبی نیست روزه در سفر عبادتی که خوب نباشد و شارع نخواهد حرامست.

و در صحیح از صفوان منقولست که از حضرت ابی الحسن

علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از شخصی که سفر کند در ماه رمضان و روزه گیرد چونست حضرت فرمودند که روزه سفر از اعمال خیر نیست و این حدیث دلالت می کند که هر صومی خوب نیست پس نافله نیز خوب نباشد و ممکن است که مراد حضرت از صوم صوم ماه رمضان باشد و الف لام عهد باشد و ظاهرا در نافله حدیثی از حضرت صادق به صدوق رسیده باشد یا چون جواب حضرت در اینجا عام است خصوص سؤال سبب خصوص جواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۱

نمی شود چنانکه اکثر اصولیین این اعتقاد دارند.

و بخاری از جابر روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در سفری بودند دیدند که جمعی بر سر شخصی ازدحام کرده بودند و سایه بانی بر سرش زده بودند حضرت پرسیدند که چه ازدحام است صحابه گفتند یا رسول اللّٰه این مرد روزه است حضرت فرمودند که

لیس من البرّ الصّوم فی السّفر

، و دیلمی و مسلم و غیر ایشان این عبارت را ذکر کرده اند و در جامع الاخبار بطرق متکثره این عبارت را ذکر کرده است با عبارت میم بدل از لام که

لیس من ام بر ام صیام فی ام سفر

و با وجود نقل این اخبار در صحاح خود اکثر ایشان روزه ماه رمضان و غیر آن را در سفر بهتر از افطار می دانند و ظاهرا صدوق روزه نافله را در سفر حرام می داند و احادیث بسیار اکثر در نهی وارد شده است و بعضی گذشت، و دو حدیث ضعیف مرسل وارد شده است که قصور ندارد.

و مولانا عبد اللّٰه قدس اللّٰه روحه می فرمودند

که ثواب ندارد و حرام هم نیست و این مذهب جمع می کند میان اخبار که هیچ خبری را طرح نباید کرد و می گفت که مکروه بمعنی اقل ثوابا در اینجا معنی ندارد، مثل نماز در حمام معنی دارد که نماز را در غیر آنجا واقع سازند بهتر است اما در صوم طرفی ندارد که ایقاعش در آنجا بهتر باشد و سخن متین است و ترکش اولی است خروجا من الخلاف و هر گاه امری دایر شود میان استحباب و حرمت یقین ترکش اولی است با آن که احادیث نهی بسیار است و خواهد آمد.

[سفر بعد از ظهر]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن الرّجل یخرج من بیته و هو یرید السّفر و هو صائم فقال ان خرج قبل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۲

ان ینتصف النّهار فلیفطر و لیقض ذلک الیوم و ان خرج بعد الزّوال فلیتمّ یومه) و به دوازده سند صحیح و کالصحیح مرویست از حلبی که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که از خانه بیرون رود بقصد سفر و روزه باشد حضرت فرمودند که اگر پیش از زوال بیرون رود افطار کند و آن روز را قضا کند و اگر بعد از زوال بیرون رود آن روز را تمام می کند و قضا نمی کند و حمل کرده اند بر آن که شب اراده سفر داشته باشد و محتمل است که حمل کنیم اراده سفری که در حدیث وارد شده است بر اراده شب و لیکن بعید است بلی دلالت می کند بر آن که قصد سفر ضرور است در قصر و لیکن عبارت راویست و

بر تقدیری که راوی این قصد کرده باشد دلیل نمی شود.

(و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا سار الرّجل فی شهر رمضان فخرج بعد نصف النّهار فعلیه صیام ذلک الیوم و یعتدّ به من شهر رمضان و اذا دخل ارضا قبل طلوع الفجر و هو یرید الاقامه بها فعلیه صوم ذلک الیوم و ان دخل بعد طلوع الفجر فلا صیام علیه و ان شاء صام) و به یازده سند صحیح و یک موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود و بعد از نصف روز بیرون رود می باید که آن روز را روزه دارد و روزه ماه رمضان حساب کند و اگر داخل شود در شهری یا غیر آن پیش از طلوع صبح و قصد اقامت ده روز یا زیاده در آنجا داشته باشد واجبست که آن روز را روزه دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۳

و اگر بعد از طلوع صبح داخل شود واجب نیست روزه داشتن آن روز و اگر خواهد روزه می گیرد یعنی پیش از رسیدن بحد ترخّص افطار می توان کرد و اگر خواهد که روزه باشد افطار نمی کند و پیش از ظهر داخل می شود در حدّ ترخّص آن موضع اقامت چنانکه خواهد آمد که مسافر هر گاه به خانه خود یا به موضعی که قصد اقامت ده روز در آنجا دارد پیش از ظهر برسد و چیزی نخورده باشد واجبست که آن روز را بگیرد و از واجب مجزیست، و اگر بعد از زوال برسد یا پیش از زوال برسد و چیزی

خورده باشد آن روز امساک می کند استحبابا و قضا می کند. و جزو اول این حدیث موافق است با حدیث حلبی در آن که سفر بعد از زوال باشد آن روز را می گیرد و به مفهوم دلالت می کند بر آن که اگر پیش از پیشین مسافر شود می خورد اگر شب نیت سفر داشته باشد.

و در حسن کالصحیح از عبید بن زراره منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که بسفر رود در ماه رمضان روزه می دارد یا می خورد حضرت فرمودند که اگر پیش از زوال بیرون می رود افطار می کند و اگر بعد از زوال بیرون می رود روزه می دارد و فرمودند که دلیل این قول قول حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللّٰه علیه که می فرمودند که روزه می دارم و افطار می کنم یعنی اختیار دارم به آن که پیش از زوال بیرون روم و بخورم یا بمانم تا زوال شود و بگیرم و این اختیار هست تا زوال و چون زوال شد لازم است روزه بودن.

و در موثق کالصحیح نیز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که اگر پیش از زوال بیرون رود افطار می کند و اگر بعد از زوال بیرون رود روزه را تمام می کند و این اخبار را حمل کرده اند بر آن که شب قصد سفر داشته باشد.

چنانکه در موثق از علی ابن یقطین منقول است از حضرت امام موسی

کاظم صلوات اللّٰه علیه در شخصی که خواهد بسفر رود در ماه رمضان آیا افطار می تواند کرد در خانه اش حضرت فرمودند که اگر در شب در خاطر داشت که بسفر رود که وقتی از منزل بیرون می رود

افطار می کند و اگر شب در خاطر نداشت سفر را و در روز اراده سفر کرد آن روز را می گیرد.

و در صحیح از ابن مسکان و سماعه از شخصی از ابو بصیر منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه اراده سفر داشته باشی در ماه رمضان و شب قصد بیرون رفتن داشته باشی پس اگر پیش از صبح بیرون روی یا بعد از صبح افطار می کنی و آن روز را قضا می کنی.

و کالصحیح از ابو بصیر منقولست که گفت که هر گاه بعد از طلوع فجر بیرون روی و شب نیت سفر نداشته باشی آن روز را بگیر و حساب کن از ماه رمضان.

و در موثق کالصحیح از رفاعه منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که بعد از صبح اراده سفر کند در ماه رمضان حضرت فرمودند که آن روز را می گیرد.

و اما آن چه روایت کرده است شیخ در موثق از سماعه که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که اراده سفر کند در ماه رمضان و صبح طالع شود و او در خانه باشد می باید که آن روز را روزه گیرد و چون بسفر رود آن روز را افطار نکند الخ و قریب باین است موثق دیگر از سماعه با زیادتی آن که اگر پیش از صبح بیرون رود افطار می کند و به همین مضمون است حدیث قوی سلیمان بن جعفر از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه و این احادیث را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۵

حمل کرده اند بر آن

که شب نیت سفر نکرده باشد.

و در صحیح از رفاعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که اراده سفر داشته باشد در ماه رمضان حضرت فرمودند که هر گاه صبح در خانه باشد و بیرون رود اگر خواهد روزه می گیرد و اگر خواهد افطار می کند و این حدیث نیز جمع می کند میان احادیث صوم و افطار به آن که مخیر است میان هر دو و احتمال دیگر دارد که شب نیت نکرده باشد و در این صورت مخیر باشد و این جمع بهتر است و بنا بر تخییر اولی صوم است و قضا و احتیاط در آنست که اگر شب قصد سفر داشته باشد و پیش از ظهر بیرون رود افطار کند و بعد از ظهر روزه بگیرد و قضا کند و اگر شب قصد نداشته باشد و اراده سفر در روز سانح شود آن روز را بگیرد و قضا نیز بکند و اللّٰه تعالی یعلم.

[ورود قبل از ظهر]

(و فی روایه رفاعه بن موسی عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن الرّجل یقبل فی شهر رمضان من سفر حتّی یری انّه سیدخل اهله ضحوه او ارتفاع النّهار فقال اذا طلع الفجر و هو خارج لم یدخل فهو بالخیار ان شاء صام و ان شاء افطر) و در روایت صحیح رفاعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در ماه رمضان از سفری بیاید گمان داشته باشد که چاشت یا قریب بظهر داخل خانه شود چه کند با روزه حضرت فرمودند که هر گاه صبح

طالع شود و او بیرون شهر باشد و داخل در حد ترخّص نشده باشد مخیّر است میان روزه داشتن به آن که چیزی نخورد و قبل از ظهر داخل شود و میان افطار کردن پیش از آن که بحد ترخّص رسد و به همین

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۶

مضمون است صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و احادیث بسیار.

(و روی یونس بن عبد الرّحمن عن موسی بن جعفر علیهما السّلام انّه قال فی المسافر یدخل اهله و هو جنب قبل الزّوال و لم یکن اکل فعلیه ان یتمّ صومه و لا قضاء علیه قال یعنی اذا کانت جنابته من احتلام) و کلینی در صحیح روایت کرده است از یونس و شیخ طرق بسیار از صدوق به یونس نقل کرده است و صدوق بواسطه مفید نقل کرده است از ابن ولید که کتب یونس از حیثیت روایات همه صحیح است مگر چیزی را که محمد بن عیسی متفرد باشد بنقل آن و شک نیست که چنین روایتی را در کتاب خود نقل نخواهد کرد که بگوید میان من و خدا حجت است و یونس از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است که فرمودند که در مسافری که پیش از زوال به خانه خود رود و جنب باشد و چیزی نخورده باشد بر او واجبست که آن روز را تمام کند و بر او نیست که قضا کند یونس گفت یا کلینی که مراد حضرت آنست که جنابتش از احتلام باشد و در روز یا در شب و بقاء بر جنابت ضرر نداشته باشد بر مذهب صدوق یا خواب اولش

تا صبح کشیده باشد و محتمل است که جنب از جماع باشد و خواب اولش تا صبح کشیده باشد و ممکن است که عبارت یعنی از یونس باشد و از قراین کلام حضرت یافته باشد که از احتلام است.

و در موثق منقول است کالصحیح از ابو بصیر که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که از سفر به خانه آید در ماه رمضان حضرت فرمودند که اگر پیش از ظهر بیاید بر اوست که آن روز را روزه بگیرد و از ماه رمضان حساب کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۷

و کالصحیح از بزنطی منقول است که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که از سفر به خانه آید در ماه رمضان و چیزی نخورده باشد و پیش از زوال بیاید حضرت فرمودند که روزه می گیرد.

[جماع کردن مسافر در رمضان]

(و سال عبد اللّه بن سنان ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل یاتی جاریه فی شهر رمضان بالنّهار فی السّفر فقال ما عرف هذا حقّ شهر رمضان انّ له فی اللّیل سبحا طویلا قال قلت له أ لیس له ان یاکل و یشرب و یقصّر قال انّ اللّه عزّ و جلّ رخّص للمسافر فی الافطار و التّقصیر رحمه و تخفیفا لموضع التّعب و النّصب و وعث السّفر و لم یرخّص له فی مجامعه النّساء فی السّفر بالنّهار فی شهر رمضان و أوجب علیه قضاء الصّیام و لم یوجب علیه قضاء تمام الصّلاه اذا اب من سفره ثمّ قال و السّنّه لا تقاس و انّی اذا سافرت فی شهر رمضان ما اکل کلّ القوت و ما اشرب کلّ الرّی. و النّهی عن

الجماع للمقصّر فی السّفر انّما هو نهی کراهه لا ـ نهی تحریم) و منقول است در صحیح از عبد اللّه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که جماع کند با کنیزکی در روز ماه رمضان حضرت فرمودند که این شخص حق و حرمت ماه رمضان را ندانسته است به درستی که او را در شب وسعت بسیار هست و هر دست و پائی که می خواهد می تواند زد.

عرض کردم به حضرت که آیا نمی تواند خوردن و آشامیدن، و قصر نماز کردن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی رخصت داده است مسافر را که افطار کند و نماز را قصر کند از روی شفقت و مرحمت و از جهه سبک کردن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۸

بار او از جهه مشقت و تعب و جفای سفر و رخصت نداده است او را که در سفر جماع کند در ماه رمضان در روز نمی بینی قضای روزه را بر او واجب گردانید و قضای تتمه نماز را بر او واجب نگردانید وقتی که از سفر برگردد که شش رکعت را قضا کند، بعد از آن فرمودند که در آن چه آن حضرت مقرر فرموده است قیاس نمی رود و من اگر در ماه رمضان بسفر روم آن قدر نمی خورم از طعام که سیر شوم و از آب که سیراب شوم.

و صدوق می گوید که آن چه در این حدیث و غیر این حدیث مذکور است از نهی از جماع نهی کراهت است نه نهی تحریم و مناسب این بود که حدیث معارض را ذکر کند اما در نهی دو حدیث قوی وارد شده است یکی

از عبد اللّه بن سنان و مشتمل است بر بعضی از آن چه در حدیث مذکور است و دیگری از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود با زنان نزدیکی نکند در روز که آن بر او حرام است.

و اما احادیث جواز از آن جمله در صحیح از عمر بن یزید منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که بسفر رود در ماه رمضان آیا جماع با زنان می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح است از علی بن الحکم از عبد الملک بن عتبه که گفت سؤال کردم از ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیه از شخصی که با اهلش جماع کند در ماه رمضان در سفر حضرت فرمودند که باکی نیست.

و شیخ همین حدیث را در صحیح از علی بن الحکم روایت کرده است که گفت سؤال کردم از ابو الحسن صلوات اللّه علیه و ممکن است که علی بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۹

الحکم همین حدیث را بواسطه از حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما روایت کرده باشد و بی واسطه از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه روایت کرده باشد و ممکن است که عبد الملک از قلمش افتاده باشد و اللّه تعالی یعلم.

و در حسن از سهل بن یسع از آن حضرت صلوات اللّه علیه و در موثق از بقباق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است به همین مضمون.

و در موثق کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت

سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که از سفر به خانه اش آمد بعد از عصر در ماه رمضان دید که زنش از حیض پاك شده است آیا با او جماع می تواند کرد حضرت فرمودند که باکی نیست پس چون این اخبار کثیره در جواز وارد شده است اخبار سابقه را حمل بر کراهت شدیده می باید کرد چنانکه اکثر اصحاب کرده اند و بعضی عمل به اخبار حرمت کرده اند و حمل کرده اند این اخبار را بر جماع شب و بسیار بعید است و فضلاء اصحاب از جماع شب پرسند با آن که به نص قرآن جایز باشد در شب صوم با آن که در حدیث آخر تصریح بروز شده است.

[جاهل به حکم مسافر]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال قلت له رجل صام فی السّفر فقال ان کان بلغه انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله نهی عن ذلك فعلیه القضاء و ان لم یکن بلغه فلا شی ء علیه) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از حلبی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی روزه دارد در سفر حضرت فرمودند که اگر به او رسیده است که رسول خدا صلی اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۰

علیه و آله نهی فرموده است از روزه سفر بر اوست که قضا کند آن چه را روزه داشته است و اگر به او نرسیده است جاهل در این معذور است و بر او چیزی نیست از قضا و گناه و به همین عبارت منقول است در صحیح از ابن ابی شعبه حلبی که علی

بن ابی شعبه باشد پدر عبد اللَّه که حلبی مطلق در این کتاب منصرف به او می شود و محتمل است که مراد از او عبد اللَّه باشد از قبیل ابن بابویه و ابن طاوس و امثال ایشان که منسوب به جدند و علی ای حال صحیح است و لیکن اگر پدر باشد دو حدیثست و اگر پسر باشد یک حدیثست، و شیخ دو حدیث فهمیده است چنانکه ظاهر لفظ است، و در صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است به همین مضمون و این سه حدیث دلالت دارند بر آن که جاهل معذور است و عالم معذور نیست و قضا می کند.

و در صحیح از عیص منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه کسی در سفر از روی جهالت روزه بگیرد قضا نمی کند.

و در صحیح از ابن مسکان از لیث منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه کسی در ماه رمضان بسفر رود واجبست که افطار کند و اگر از روی جهالت روزه بدارد قضا نمی کند.

و در صحیح از معاویه بن عمار مرویست که از آن حضرت شنیدم که هر گاه شخصی ماه رمضان را در سفر روزه بگیرد مجزی نیست و بر اوست که اعاده کند و محمول است بر عالم و اللَّه تعالی یعلم.

باب صوم الحائض و المستحاضه

اشاره

این بابی است در احکام مستحاضه

[حکم حائض]

(روی ابو الصّباح الکنانیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی امرأه اصبحت صائمه فلمّا ارتفع النّهار او کان العشاء حاضت أ تفطر قال نعم و ان کان قبل المغرب فلتفطر و عن امرأه تری الطّهر فی اوّل النّهار فی شهر رمضان و لم تغتسل و لم تطعم کیف تصنع بذلک الیوم قال انّما فطرها من الدّم) و کالصحیح منقول است از ابراهیم عظیم الشأن از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در زنی که در صبح روزه بود و چون قریب بظهر شد یا بعد از عصر حایض شد آیا روزه اش باطل می شود حضرت فرمودند که بلی و اگر چه پیش از شام باشد که حیض بیاید می باید که روزه را افطار کند و در زنی که حایض بود و در اول روز پاکشد در ماه رمضان و غسل نکرد و چیزی نخورد به آن روز چه کند حضرت فرمودند که افطارش از خونست. پس ظاهر شد که خون سبب فساد صوم است خواه آمدن حیض باشد و خواه در پاک شدن از حیض هر گاه یک جزوی از روز حایض باشد آن روز باطل است و قضا می باید کرد و به همین مضمون روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از حلبی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه

(و روی عن علیّ بن مهزیـار قـال کتبت الیه امرأه طهرت من حیضـها او دم نفاسـها فی اوّل یوم من شـهر رمضان ثمّ استحاضـت فصلّت و صامت شهر رمضان کلّه من غیر ان تعمل ما تعمله المستحاضه من الغسل لکلّ صلاتین هل یجوز صومها

و صلاتها ام لا فكتب صلوات اللَّه عليه تقضى صومها و لا تقضى صلاتها لأنّ رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله كان يامر المؤمنات من نسائه بذلك) و به اسانيد صحيحه منقولست كه از على به آن حضرت عريضه نوشتم كه زنى از خون حيض يا خون نفاس پاكشد در روز ماه رمضان و بعد از آن مستحاضه شد و كل ماه رمضان را روزه گرفت و نماز را به جا آورد بى آن كه اعمال مستحاضه را به جا آورد و از براى هر دو نماز غسل كند آيا نماز و روزه اش صحيح است يا نه، حضرت نوشتند كه روزه را قضا مى كند و نمازش را قضا نمى كند زيرا كه حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله زنان مؤمنه خود را امر مى فرمودند كه روزه را قضا كنند و نماز را قضا نكنند.

بدان كه اين حديث را مشايخ ما چنين روايت كرده اند و بر ايشان مشكل شده است حكمش چون مخالفت دارد با احاديثى كه وارد شده است كه نماز مشروط است به طهارت و بر مستحاضه اعمالى كه مقرر شده است واجب است و اگر نكند نمازش صحيح نيست جمعى گفته اند كه ممكن است كه در خصوص اين موضع از او تخفيف شده باشد و جمعى گفته اند كه راوى سهو كرده است و عكس بوده است يا آن كه مروى عنه معلوم نيست و كيست و آن چه بخاطر اين ضعيف مى رسد اينست كه حضرت حكم حيض را بيان فرمودند به قرينه حديثى كه مشهور است از عامه و خاصه كه حضرت سيد المرسلين

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۳۳

صلى اللَّه عليه و

آله مؤمنات نساء خود را امر فرمودند که قضاء روزه کنند و نماز را قضا نکنند بعد از زمان حیض و حضرت همان حدیث را بیان فرموده باشند و از جهه تقیه حکم مستحاضه را بیان نکرده باشند چون ایّام ماه رمضان بعضی حایض بوده است و بعضی مستحاضه و علما جزو اول آن را عمل کرده اند و از این حدیث استدلال نموده اند بر آن که استحاضه نیز مشروط است به غسل هر جا که غسل باید و آن متوسطه و کثیره است پس مستحاضه می باید که پیش از صبح غسل کند تا صبح را طاهر دریابد، و بعضی گفته اند که غسل از جهه نماز کافی است و ظاهر آن است که غسل صبح و ظهر و عصر از جهه صحت صوم کافی باشد و احتیاج به غسل شب نیست مگر از جهه روز آینده در صورتی که غسل پیش از صبح را واقع نسازد و صبح را بی غسل دریابد ممکن است که غسل شب را دخلی در صحت باشد پس احوط آن است که اگر نکرده باشد آن روز را قضا کند و احتیاط تمام آنست که در مستحاضه در ماه رمضان غسل را پیش از صبح قریب به صبح واقع سازد و احوط آنست که اگر از جهه نماز شب غسل کرده باشد و زمانی گذشته باشد و خون بسیار آمده یا نیامده باشد که اعاده غسل کند پیش از صبح و از جهه نماز صبح وضوئی نیز احتیاطا بسازد و متوسطه نیز از جهه ظهر و عصر غسلی و از جهه مغرب و عشا غسلی دیگر به جا آورد چون احادیث

بسیار وارد شده است که دال است بر آن که حکم متوسطه و کثیره متحد است و همه احکام در باب استحاضه گذشت.

[حکم مستحاضه]

(و روی عن سماعه قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن المستحاضه قال تصوم شهر رمضان الّا الایّام الّتی کانت تحیض فیهنّ ثمّ تقضیها من بعد)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۴

و منقول است در موثق که سماعه گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حکم مستحاضه حضرت فرمودند که روزه می گیرد ماه رمضان را مگر ایّامی که در آن ایّام حایض باشد که روزه را می خورد و بعد از ماه رمضان قضا می کند هر چه را خورده است.

(و سال عبد الرّحمن بن الحجّاج ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن المرأه تلد بعد العصر أ تتمّ ذلک الیوم ام تفطر قال تفطر ثمّ تقضی ذلک الیوم) و منقول است در حسن کالصحیح و در صحیح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از زنی که بعد از عصر بزاید آیا آن روز را تمام می کند چون اکثرش را گرفته است در پاکی یا افطار می کند چون طهارت از حیض و نفاس شرط است در وجوب و صحت صوم حضرت فرمودند که افطار می کند یا به سبب دیدن خون و ولادت افطار کرده است که خون فطر اوست و آن روزه را قضا می کند.

و از این حدیث ظاهر شد که نفساء حکم حایض دارد و ظاهر آنست که افطار به سبب خون نفاس است که غالبا با ولادت یا بعد از ولادت می آید و بسیار نادر است که وضع حمل

بشود و خون نیاید و نقل کرده اند که در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله یک مرتبه واقع شد آن زن را جفوف نامیدند یعنی بسیار خشک و خشکی بالاتر از این نمی باشد.

(و روی العیص بن القاسم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن المرأه تطمث فی شهر رمضان قبل ان تغیب الشّمس قال تفطر حین تطمث)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۵

و به اسانید صحیحه منقول است از عیص که گفت سؤال کردم از زنی که حایض شود در ماه رمضان پیش از آن که آفتاب فرو رود حضرت فرمودند که افطار می کند یا مفطر می شود در وقتی که حایض می شود.

(و روی علیّ بن الحکم عن ابی حمزه عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن امرأه مرضت فی شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان یخرج شهر رمضان هل یقضی عنها قال امّا الطّمث و المرض فلا و امّا السّفر فنعم) و در صحیح منقول است از ابو حمزه که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از زنی که بیمار شود در ماه رمضان یا حایض شود یا مسافر شود و بمیرد پیش از آن که ماه رمضان بیرون رود آیا از او قضا می کنند روزه را که خورده است حضرت فرمودند که امّا ایام حیض و مرض را قضا نمی کنند چون وقت قضا بهم نرسید که قضا کند و امّا ایّام سفر را قضا می کنند چون سفر باختیار او بوده است و غالبا چنین است.

و به همین مضمون است حدیث موثق کالصحیح محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه و قوی کالصحیح از منصور بن حازم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه، و در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که در ماه رمضان بسفر رود و پیش از آن که قضا کند بمیرد حضرت فرمودند که قضا می کند آن را بهترین اهل بیت او. و نکته بعد از وقوع گفته اند که تمکن از ادا اولی است از تمکن از قضا و دغدغه نیست که با تمکن از قضا در ذمه اش قرار می گیرد و مسافر را ممکن بود که بسفر نرود و بگیرد و بخلاف حایض و مریض

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۶

که حیض و مرض اختیاری ایشان نیست و احوط آنست که ترک نکنند ولی قضای مسافر را چون روایات بی معارض است و لیکن جزم بوجوب نیز مشکل است به اعتبار اوامر حدیث.

و در حضور [خصوص ظ] مرض در صحیح از ابی بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از زنی که در ماه رمضان بیمار شد و در شوال فوت شد و بمن وصیت کرد که روزه او را قضا کنم حضرت فرمودند که از آن مرض به شد عرض کردم که نه در آن مرض فوت شد حضرت فرمودند که از او قضا نمی توان کرد و یا نمی باید کرد زیرا که حق سبحانه و تعالی بر او واجب نکرده بود چون فرصت قضا نیافت، عرض کردم که چون وصیت کرده است می خواهم که از جهه او قضا کنم حضرت فرمودند که چون قضا می کنی چیزی که حق سبحانه و

تعالی بر او واجب نگردانیـده بود و لیکن اگر می خواهی که از جهه خودت روزه گیری خوبست یعنی از جهه خود روزه بگیر و ثوابش را به او قربت کن.

و احـادیث بسـیار وارد شـده است که از جهه میّت عبـادات می تـوان کرد و ظـاهرا مبـالغه حضـرت در اینجـا از جهه رفع توهم وجوبست و اللَّه تعـالی یعلم (و روی بن مسـکان عن محمّـد بن جعفر قـال قلت لأـبی الحسن صـلوات اللَّه علیه انّ امرأتی جعلت علی نفسها صوم شهرین فوضعت ولدها و ادرکها الحبل فلم تقدر [فلم تقو خ] علی الصّوم قال فلتصدّق مکان کلّ یوم بمدّ علی مسـکین) و در صـحیح منقول است از ابن مسـکان از محمـد و جهالت او ضـرر ندارد چون ابن مسـکان از اهل اجماع است که گفت عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۷

موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که زن من بر خود مقرر ساخته است بنذر یا در دل گذرانیده است و ظاهرا بواسطه سلامت وضع حمل بوده است که اگر به سـلامت بزایم دو ماه روزه بگیرم پس آن فرزنـد را زایید و دیگر آبسـتن شد و قوّت دو ماه روزه را نـدارد حضـرت فرمودنـد که از جهه هر روز که خورد تصـدق کند بر مسـکینی و احادیث در این باب بسـیار وارد شده است و خواهد آمد.

باب قضاء صوم شهر رمضان

[قضای رمضان در سفر نمی شود]

(روی عقبه بن خالـد عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه فی رجل مرض فی شـهر رمضان فلمّا برأ اراد الحجّ کیف یصـنع بقضاء الصّوم قال اذا رجع فلیصمه [یا] فلیقضه) این بابی است در قضا روزه ماه رمضان مرویست در قوی کالصحیح از عقبه ممدوح از

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که در ماه رمضان بیمار شود و چون خوب شود اراده حج کند چه کند به قضای روزه یعنی در سفر می تواند گرفت حضرت فرمودند که هر گاه از سفر مراجعت نماید روزه قضا را بگیرد یا روزه را قضا کند و این حدیث دلالت می کند بر آن که قضای رمضان را نیز در سفر نتوان گرفت و بعضی گفته اند که مطلق واجب را نمی توان گرفت و مستحب را می توان و بعضی گفته اند نه واجب و نه مستحب را و این احوط است چنانچه گذشت.

(و ساله عبد الرّحمن بن ابی عبد اللّٰه عن قضا شهر رمضان فی ذی الحجّه و قطعه قال اقضه فی ذی الحجّه و اقطعه ان شئت) و منقول است در صحیح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از قضا کردن ماه رمضان در ماه ذی الحجه به اعتبار آن که نمی توان پی در پی واقع ساختن و قضا را مثل ادا می باید کرد متتابع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۹

حضرت فرمودند که قضا را در ماه ذی الحجه بدار که مطلوبست صوم نه روز اول آن و روزهای دیگرش که گذشت و اگر خواهی قضا را در هر وقت که واقع سازی قطع کن و احتمال دیگر آن است که آن شئت متعلق باشد به اقضه یعنی اگر خواهی که در ماه ذی الحجه واقع سازی واقع ساز اما قطع کن به آن که روزه عید را مدار بلکه عرفه را با عدم تحقق هلال یا با ضعف از دعا مدار و ایّام تشریق را

مدار و پیش و پس را بدار.

چنانچه در صحیح از حلبی منقولست که عرض کردم که اگر قضای ماه رمضان داشته باشم می توانم در ماه ذی الحجه قضا کردن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بلی و ظاهرا جمعی از عامّه را اعتقاد این بوده است که واجبست که قضای رمضان را متتابع بگیرند چنانکه اداء را واجب است و حضرت فرمودند که هر که را فریضه فوت شد به نحوی که فوت شده است قضا کنند و ظاهرا می شود که بعضی از خاصه نیز واجب می دانند پس بنا بر این نتوان در ماه ذی الحجه روزه قضا گرفتن چون تتابع متحقق نمی شود.

و در موثق از غیاث منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از پدرانش صلوات اللّٰه علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه فرمودند در قضا ماه رمضان اگر قادر نباشد بر تتابع متفرق روزه می گیرد و فرمودند که قضا نگیرند ماه رمضان را در دهه ذی الحجه و ظاهرا به جای عشر شهر بوده است، و بنا بر وقوع حمل بر آن می باید کرد که مجموع ده روز را چنانکه واقع شده است که روزه دهر حرام است به اعتبار عیدین و ایّام تشریق و اگر شهر باشد نیز به آن اعتبار خواهد بود و اگر عاشر باشد و به رسم الخط عشر نوشته باشند ظاهرتر است و شهید رحمه اللّٰه علیه ذکر کرده است که کراهت ندارد قضا در رمضان در نه روز ذی الحجه و اگر چه عشر گفته است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۰

مرادش نه است و روایتی که از امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقول

است مدخول است یعنی ضعیف است به راوی آن که حفص است و سنی است و شیخ طوسی ذکر کرده است که نهی محمول است بر آن که در سفر باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[روزه رمضان در هر ماهی ممکن است]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا کان علی الرّجل شی ء من صوم شهر رمضان فلیقضه فی أیّ شهر شاء ایّاما متتابعه فان لم یستطع فلیقضه کیف شاء و لیحص الایّام فان فرّق فحسن و ان تابع فحسن) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه بر شخصی از قضا روزه ماه رمضان چیزی باشد باید که آن را قضا کند در هر ماهی که خواهد و پی در پی قضا کند و اگر مشکلش باشد بهر عنوان که خواهد قضا کند و می باید که ایام قضا را حساب نگاه دارد که همه را بگیرد پس اگر تفریق کند خوبست و اگر پی در پی واقع سازد خوبست یعنی خوبتر است به قرینه اول حدیث و به همین مضمون است حدیث صحیح عبد اللّٰه بن سنان و حسن کالصحیح حلبی و عبد اللّٰه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و اما حدیث عمّار در موثق که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که چند روز از ماه رمضان بر او باشد چگونه قضا کند حضرت فرمودند که اگر دو روز باشد یک روز را افطار کند در میان و اگر پنج روز باشد چند روز را در میانه بخورد و زیاده از شش روز را تتابع نکند و اگر هشت روز

یا ده روز باشد یک روز را افطار کند و حمل کرده اند بر تقیّه با ضعف به جماعت فطحیه اگر چه حدیث عمار بی ضعف بسیار کم است و بر تقدیری که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۱

جایز باشد بحدیث او عمل کردن شکی نیست که با تعارض احادیث صحیحه جایز نیست عمل به حدیث او کردن.

(و سال سلیمان بن جعفر الجعفریّ ابا الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه عن الرّجل یکون علیه ایّام من شهر رمضان أ یقضیها متفرّقه قال لا بأس بتفرقه قضاء شهر رمضان انّما الصّیام الّذی لا یفرّق صوم کفّاره الظّهار و کفّاره الدّم و کفّاره الیمین) و در صحیح و حسن کالصحیح منقول است از سلیمان که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از شخصی که بر او بوده باشد چند روز از قضای ماه رمضان آیا متفرق به جا می تواند آورد حضرت فرمود که باکی نیست در متفرق ساختن قضا ماه رمضان و باکی نیست اشعاری دارد به آن که متتابع بهتر است به درستی که آن روزه را که متفرق نمی توان به جا آوردن روزه کفّاره ظهار است یعنی هر چه دو ماه پی در پی می باید پس داخل است در آن کفاره قتل خطا و عمد و اعتکاف و ماه رمضان و نذر تتابع و امثال آن دیگر صوم دم متعه است و آن سه روز در حج است که البته متتابع است و در هفت در خانه خلافست که خواهد آمد، و دیگر روزه کفاره یمین است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده آزاد کنند یا ده مسکین را طعام دهند یا به

پوشانند و اگر عاجز شوند سه روز روزه بگیرند و این سه روز را پی در پی واقع می سازد و از امثال این اخبار ظاهر می شود که قضای ماه رمضان واجب موسع است و فوری نیست تا وقتی که به مقدار آن زمان مانده باشد و ماه رمضان چنانکه گذشت که زنان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله تاخیر می کردند قضای ماه رمضان را تا شعبان و از این باب احادیث بسیار است غافل مباش از آن چون در همه ذکر کردن سبب تطویل است.

[ادامه مرض تا رمضان بعدی]

(و روی جمیل عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یمرض فیدرکه شهر رمضان و یخرج عنه و هو مریض فلا یصحّ حتّی یدرکه شهر رمضان اخر قال یتصدّق عن الاوّل و یصوم الثّانی و ان کان صحّ فیما بینهما و لم یصم حتّی ادرکه شهر رمضان اخر صامهما جمیعا و تصدّق عن الاوّل) و در صحیح منقول است از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه در شخصی که بیمار شود و ماه رمضان داخل شود و او بیمار باشد و بیرون رود و او بیمار باشد و خوب نشود و تا ماه رمضان دیگر حضرت فرمودند که از جهه روزه ماه رمضان اول تصدق می کند از جهه هر روزی به مدّی از طعام و روزه ماه دویم را می دارد و اگر صحیح شده باشد در عرض سال و روزه نگرفته باشد تا ماه رمضان دویم رسیده باشد هر دو را روزه می گیرد ثانی را ادا و اول را قضا بعد از ماه رمضان دویم و تصدق نیز می کند از جهه تقصیر در

قضاء اول.

و به همین مضمونست حدیث کالصحیح کنانی از آن حضرت صلوات اللّه علیه و در طریق محمد بن مسلم است و بر تقدیر ضعف یا جهالت ظاهرا ضرر ندارد چون کتاب کنانی اشهر من الشمس بوده مثل خودش و حضرت صادق او را ترازوی بی عیب فرموده است و تا غایت ندیدم ضعفی در متون اخبار او و کم است که آن چه او روایت کرده باشد موافق روایات فضلای اصحاب نباشد و اصحاب حدیث عمار را از جهه توثیق او بهتر از این اخبار می دانند و این ضعیف مطلقا خبر عمار را اعتماد نمی کنم و این اخبار را صحیح می دانم و لیکن چون التزام نموده ام که به قانون متاخرین عمل نمایم امثال این خبر را کالصحیح می نامم تا با خبر باشی و امثال این دو حدیث را حمل کرده اند بر تهاون.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۳

چون در حسن کالصحیح منقولست از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما از شخصی که در ماه رمضان بیمار شود و قضا نکند تا ماه رمضان دیگر برسد هر دو حضرت فرمودند که اگر صحت یافته باشد و تقصیر کرده باشد پیش از آن که ماه رمضان دیگر داخل شود این روزه را بگیرد و از جهه هر روز مدّی طعام به مسکینی بدهد و قضا کند روزه رمضان اول را بعد از این رمضان، و اگر همیشه بیمار باشد تا ماه رمضان دویم برسد این ماه را روزه می گیرد و از جهه تاخیر رمضان اول هر روزی مدی از طعام می دهد و بر او

قضا واجب نیست و به همین مضمونست حدیث ابو بصیر که بحسب اصطلاح ضعیف می نامند چون در طریق قاسم جوهری هست و لیکن چون از مشایخ اجازه کتب فضلاست حسین بن سعید و فضلا عظیم الشأن از او روایت کرده اند و احادیث او نیز مثل احادیث محمد بن فضیل است لهذا یک جا شیخ و امثال شیخ از قدما در عمل به احادیث او توقف نکرده اند و جرح او نکردند در تعارضی که واقع شود و وجهش همین است که او از جمله مشایخ اجازه کتب است.

و از متاخرین کسی که متفطن شده است باین معنی شیخ طایفه عصر خود مولانا عبد اللّٰه تستری است و هم چنین ثقه صدوق شیخ حسن بن شیخ زین المله و الدّین انار اللّٰه تعالی ضرائحهم المقدسه و چون جلّ متاخرین حدیث او را ضعیف می دانند این ضعیف نه ضعف آن را ذکر می کنم و نه کالصحیح می گویم بلکه اکتفا می کنم باسم صاحب کتاب و بس، مجملا ابو بصیر روایت کرده است همین مضمون را که ذکر تهاون کرده است و ظاهر اصحاب این است که مراد تهاون آن است که در خاطر نداشته باشد قضا را و غیر تهاون آن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۴

در خاطر داشته باشد که قضا کند و موانع سهل بهم رسد تا ماه رمضان دیگر بیاید و آن چه ظاهر می شود از مجموع اخبار آن است که ترک بی عذر تهاون باشد و اگر تهاون نکرده باشد کفاره نمی دهد و قضا می کند.

به سبب حدیث قوی سعد بن سعد از شخصی از حضرت ابو الحسن اول یا ثانی صلوات اللّٰه علیهما که آن شخص

گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که بیمار باشد در ماه رمضان و بعد از آن صحّت یابد و تاخیر کند قضا را یک سال یا کمتر یا بیشتر به سبب این تاخیر بر او چه چیز است حضرت فرمودند که دوست می دارم که قضا را تعجیل کند پس اگر تاخیر کند بر او چیزی نیست و از جهه جمع بین الاخبار حمل کرده اند این حدیث را بر عدم تهاون و ظاهر این حدیث آن است که در تاخیر اثمی و گناهی نیست و منافات ندارد با لزوم کفاره چنانکه گذشت به آن که جهالت و ارسال مانع است از آن که به آن تخصیص دهیم احادیث صحیحه را و محتمل است که اطعام مد محمول بر استحباب باشد.

و در حدیث صحیح عبد اللّٰه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و موثق سماعه مذکور است که قضا و کفاره هست اگر چه تا رمضان دیگر بیمار باشد و قضا محمول است بر استحباب چون حضرت نسبت به خود فرمودند که من بیمار شدم تا رمضان دیگر و قضا کردم و کفاره دادم و احوط قضاست به اعتبار عموم آیه که مطلق بیمار را حق سبحانه و تعالی قضا فرموده است و در تخصیص قران مجید به اخبار آحاد کلامی هست اگر چه این اخبار قریب به تواتر است و به اعتقاد جمعی متواتر است و لیکن احتیاط منافات ندارد با عمل و اللّٰه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۵

(و من فاته شهر رمضان حتّی یدخل الشّهر الثّالث من مرضه فعلیه ان یصوم هذا الّذی دخله و تصدّق عن الاوّل

لكلّ يوم بمدّ من طعام و يقضى الثّانى) و اين عبارت فقه رضويست كه بعد از مضمون خبر زراره ذكر كرده است كه هر گاه كسى را ماه رمضان دويم فوت شود تا سيم داخل شود و در اين ميانه بيمار باشد و الحال صحيح شود پس واجب است كه اين ماه را روزه بگيرد و از جهه ماه رمضان اول تصدق كند هر روز را به مدى از طعام، و دويم را قضا كند و عبارت اول فقه چنين است كه اگر فوت شود از او دو ماه رمضان تا داخل شود ماه سيم و او بيمار باشد الخ و ظاهر اين عبارت آن است كه ثانى را قضا كند اگر چه بيمار باشد و حمل بر استحباب مى بايد كرد.

چنانكه در حديث سماعه منقولست كه حضرت فرمودند كه من بيمار بودم و سه رمضان بر من گذشت كه در آن مدّت صحيح نشدم و بماه رمضان رسيدم و از جهه گذشته ها تصدق كردم از جهه هر روز به مدى از طعام و چون حق سبحانه و تعالى مرا شفا داد هر سه ماه روزه گرفتم، و اگر چند سال بگذرد و قضا نكند خلافست از جهه هر سال تصدق بايد كرد چون عموم يا اطلاق احاديث شامل آن هست يا آن كه متعدّد نمى شود چون ظاهرش سال اول است و اصل برائت ذمت است از زياده و احوط تكرار است اگر چه اظهر عدم وجوبست.

[شخصى كه روزه قضا ماه رمضان گيرد و جماع كند]

(و روى الحسن بن محبوب عن الحارث بن محمّد عن بريد العجلىّ عن ابى جعفر صلوات اللّه عليه فى رجل اتى اهله فى يوم يقضيه من شهر رمضان قال

ان كان اتى اهله قبل الزّوال فلا شى ء عليه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۴۶

الّا ايّاما مكان يوم و ان اتى اهله بعد زوال الشّمس فانّ عليه ان يتصدّق على عشره مساكين لكلّ مسكين مدّ فان لم يقدر عليه صام يوما مكان يوم و صام ثلاثه ايّام كفّاره لما صنع) و در صحيح منقول است از حسن از حارث و او از اصحاب اصول است اگر چه توثيق صريحى ندارد و باصطلاح علامه ضعيف است و ليكن در منتهى حكم به صحت اين حديث كرده است سهوا از بريد و او از اركان اربعه است و حق صحت حديثست چون كتاب بريد يا احاديث او را حارث روايت كرده بود كتاب حارث را اصل ناميدند از اصول أربعمائه و مدار محدثين و علما شيعه بر اين اصول بوده و اجماع كردند بر صحت آن چون حضرت امام محمد تقى صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه

حدّثوا بها فانّها حق كلّه

و يونس نقل كرده است كه من همه كتب را داشتم و بر حضرت امام رضا صلوات اللّٰه عليه عرض مى كردم هر كتابى را كه حضرت تصيحح فرموده بودند بر آن اتفاق كردند.

و بريد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه روايت مى كند در شخصى كه با اهل خود جماع كند در روزى كه آن را قضا مى كند از ماه رمضان حضرت فرمودند كه اگر جماع پيش از زوال باشد بر او نيست كفاره و گناهى مگر آن كه آن روز را حساب نمى كند و روزى ديگر مى گيرد و اگر جماع بعد از زوال آفتاب باشد از خط نصف النهار پس بر اوست كه تصدق كند بر ده مسكين

هر مسـکینی را مـدی از طعام و اگر قـدرت بر آن نداشـته باشد قضا می کند روزی دیگر را و سه روزه روزه می دارد به کفاره آن چه کرده است.

و مؤیـد ایـن حـدیث اسـت صـحیح هشـام بن سـالم که گفت عرض کردم به حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه که شخصی با اهل خود جماع در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۷

قضای ماه رمضان حضـرت فرمودند که اگر پیش از نماز عصر است بر او چیزی نیست و روز دیگر روزه می دارد و اگر بعد از عصـر است آن روز را روزه می دارد و ده مسکین را طعام می دهد و اگر ممکنش نباشد سه روز روزه می گیرد و بعد از زوال را عصر می گویند چنانچه که گذشت که عشا می گویند.

[افطار قضای رمضان قبل از ظهر]

(و قد روی انّه ان افطر قبل الزّوال فلا شـی ء علیه و ان افطر بعد الزّوال فعلیه الکفّاره مثل ما علی من افطر یوما من شـهر رمضان) و در روایتی وارد شـده است و آن موثق کالصـحیح زراره است که گفت سؤال کردم از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللّه علیه از شخصی که روزه قضا ماه رمضان گیرد و جماع کند با زنان حضرت فرمودند که کفاره او کفاره اصل ماه رمضان است زیرا که این روز نزد حق سـبحانه و تعالی از رمضان است چون بعوض رمضان از بنـده قبول می کنـد، و ظاهرا حـدیث صـدوق غیر ایـن حـدیث باشـد چـون در این حـدیث تفصـیل قبـل از زوال و بعـد از زوال نیست و در حـدیث صـدوق هست، و در این حدیث علت هست و در حدیث صدوق نیست و ممکن است که اختصار کرده باشند

و در فقه رضوی تفصیل هست و دور نیست که عبارت صدوق عبارت فقه باشد و در فقه اول این کفاره را ذکر کرده است و کفاره سابق را بعنوان روی ذکر کرده است و ظاهر آن مثل ظاهر صدوق تخییر است و این جمع بهتر است از جمع شیخ رحمه اللَّه که اگر افطار از روی تهاون و استخفاف باشد کفاره کبری و الّا صغری.

و در روایت موثق از عمار منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از شخصی که چند روز قضا بر او باشد و خواهد که قضا کند تا چه وقت نیت می توان کرد حضرت فرمودند که تا زوال نیت می تواند کرد و چون زوال شد اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۸

نیت صوم کرده است روزه را تمام کند و اگر نیّت افطار داشت بخورد از آن حضرت سؤال کردند که اگر نیت افطار کرده باشد بعد از زوال نیت می تواند کرد حضرت فرمودند که نه پرسیدند، که اگر نیّت صوم کند و بعد از زوال افطار کند حضرت فرمودند که بد کرده است و بر او چیزی نیست مگر قضا همین روز که می خواست بگیرد پس روایت را حمل می توان کرد بر آن که نیت صوم را بعد از زوال کرده باشد و به گردنش همین باشد که بعد از زوال نیت کرده است یا اگر نیت کرده باشد بعد از زوال اگر افطار نکند بهتر است اما از قضا حساب نکند، و محتمل است که مراد نیت شب باشد که اگر شب نیت کرده باشد بعد از زوال حرام باشد افطار و اگر روز کرده باشد حرام نباشد و احتمال

اظهر آن است مراد نیت پیش از زوال باشد و در این صورت کفاره نباشد و اگر شب نیت کرده باشد کفاره لازم باشد و در این صورت کفاره نباشد و اگر شب نیت کرده باشد کفاره لازم باشد و این نحو در جمع بین الاخبار اظهر است اگر حدیث عمار را اعتبار کنیم و چون نزد این ضعیف اعتبار ندارد احتیاج به تاویل نیز ندارد و لیکن آن چه وارد شده است مهما أمکن نقل می کنم که اگر جمعی عمل کنند بکنند چون هر کس را طریقی است و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی سماعه عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن المرأه تقضی شهر رمضان فیکرهها زوجها علی الافطار فقال لا ینبغی ان یکرهها بعد زوال الشّمس) و در موثق از ابو بصیر منقول است که سؤال کردم از زنی که قضا کند ماه رمضان را و شوهرش او را افطار فرماید به زور حضرت فرمودند که سزاوار نیست که زن را اکراه کنند بر افطار بعد از زوال آفتاب و ظاهرش کراهت است چون مرد را جماع جایز است و زن را به اختیار جایز نیست پس اگر جبر کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۹

با زن جماع کند مشهور آن است که روزه زن صحیح است مگر آن که در اثنای جماع راضی شود که در این صورت زن را کفاره یا قضا لازم می شود خواه در أدا و خواه در قضا.

(و ساله سماعه عن قوله الصّائم بالخیار إلی زوال الشّمس قال انّ ذلک فی الفریضه فامّا فی النّافله فله ان یفطر أیّ ساعه شاء إلی غروب الشّمس)

و منقولست در موثق از سماعه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از قول آن حضرت صلوات اللّٰه عليه كه صايم تا پيشين مختار است در صوم و افطار حضرت فرمودند كه اين حكم در فريضه است از قضا ماه رمضان و نذر مطلق و كفاره و غير آن و احتمال دارد كه قضا مراد باشد و بس چون آن شايع تر است و اما در روزه سنت هر وقتى كه خواهد تا شام افطار مى تواند كرد و مثل حج سنت و نماز سنت نيست كه به شروع در آن واجب شود.

چنانكه در صحيح از جميل منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه شخصى كه قضاى ماه رمضان مى كند تا اول ظهر اختيار دارد و اگر سنت باشد تا غروب آفتاب مختار است و به همين مضمون است صحيحه عبد اللّٰه بن سنان و كالصحيحه اسحاق از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه.

و در حديثى وارد شده است كه اگر نيت كرده باشد در شب مى بايد بگيرد و اگر در روز نيت كرده باشد تا زوال اختيار دارد و بعد از آن مى بايد كه بگيرد و اين حديث شامل قضا و سنت هست.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۵۰

و در حديث ديگر از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه وارد شده است كه روزه سنّت را نيز تا ظهر مى تواند خورد و بعد الظهر نمى تواند خوردن و محمول است بر تأكد استحباب در هر دو.

(و روى ابن فضّال عن صالح بن عبد اللّٰه الخثعمىّ قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن الرّجل ينوى الصّوم فيلقاه اخوه الّذى

هو علی امره فیسئله ان یفطر أ یفطر قال ان کان تطوّعا اجزاه و حسب له و ان کان قضاء فریضه قضاه) و کالصحیح منقول است از صالح که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نیت صوم داشته باشد و برادر مؤمنی که هم مذهب او باشد تکلیف کند او را که افطار کند حضرت فرمودند که افطار می کند و اگر روزه سنت باشد در نامه عملش روزه نوشته می شود و به هفتاد برابر یا سیصد و شصت برابر چنانکه گذشت و اگر روزه قضا باشد روز دیگر قضا خواهد کرد و محمول است بر افطار پیش از ظهر نیز اگر خورده باشد قضا می کند و منافات ندارد که آثم باشد و کفاره نیز لازم باشد.

(و اذا اصبح الرّجل و لیس من نیّته ان یصوم ثمّ بدا له فله ان یصوم) و هر گاه شخصی صبح کند و در خاطر نداشته باشد که روزه بگیرد و بعد از آن به خاطرش رسد که روزه بگیرد می تواند روزه گرفتن و لازم نیست از جهه صحت صوم که شب نیت کرده باشد اگر چه شرط است در کمال آن و بر این مضمون وارد است احادیث صحیحه بسیار.

چنانکه مرویست در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۱

موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که در خاطر نداشته باشد که روزه بگیرد و در چاشت آن روز به خاطرش رسید که قضای ماه رمضان بدارد و شب نیت نکرده باشد حضرت فرمودند که اگر مفطری بفعل نیاورده باشد

می گیرد و از قضا حساب می کند.

و در صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی در صباح قصد روزه نداشته باشد و چون روز بلند شد به خاطرش رسید که روزه بگیرد حضرت فرمودند که اگر پیش از ظهر نیت کند کل روز را روزه داشته است و ثواب جمیع را دارد و اگر بعد از زوال نیت کند از آن وقت حساب می کنند و به همین مضمون است احادیث صحیحه بسیار و ظاهر این حدیث و احادیث متکثره اعم است از واجب و سنت و اکثر اصحاب احادیث مطلقه را حمل بر سنت کرده اند چون احادیث مخصوصه سنت بسیار است و حال آن که در واجب نیز وارد شده است.

چنانکه در حسنه کالصحیح و موثقه کالصحیحه و مرسله کالصحیحه بزنطی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیهما که بعد از نصف روز قصد روزه قضای ماه رمضان می توان کرد و حمل می توان کرد بر قضای احتیاطی که جزم به آن نداشته باشد و احوط آن است که در قضای محقق اکتفا به چنین روزه نکند، و احوط آن است که اگر شب نیت قضای رمضان کرده باشد آن روز را قبل از ظهر نیز نخورد چنانکه در صحیحه عبد الرحمن منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که قضای ماه رمضان کند آیا قبل از زوال افطار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۲

می تواند کرد حضرت فرمودند که اگر شب نیت قضای ماه رمضان کرده باشد

آن روز را نخورد و تمام کند باز عرض کردم که آیا پیش از ظهر نیّت قضای ماه رمضان می تواند کرد اگر چه شب نیت نکرده باشد حضرت فرمودند که بلی اگر چیزی نخورده باشد بلکه ظاهر بعضی از اخبار آن است که اگر نیت نافله را در شب کرده باشد آن روز را نخورد و اگر بخورد عوض بگیرد.

[روزه مستحبی را تا عصر می شود نیت کرد]

(و سئل عن الصّائم المتطوّع تعرض له الحاجه قال هو بالخیار ما بینه و بین العصر و ان مکث حتّی العصر ثمّ بدله ان یصوم لم یکن نوی ذلک فله ان یصوم ذلک الیوم إنشاء) و منقول است در موثق کالصحیح از ابو بصیر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از صائمی که روزه سنّت گرفته باشد و او را کاری پیش آید که نتواند روزه بودن چه کند حضرت فرمودند که تا عصر اختیار دارد و می تواند خورد و اگر تا عصر چیزی نخورده باشد و به خاطرش رسد که آن روز را روزه دارد و نیّت نکرده باشد از آن وقت نیّت می تواند کرد و لیکن ثواب از آن وقت تا شام را دارد.

[هر گاه زن پاک شود استحبابا از جهه تشبه بروزه داران و آن روز را قضا می کند]

(و اذا طهرت المرأه من حیضها و قد بقی علیها بقیّه یوم صامت ذلک المقدار تادیبا و علیها قضاء ذلک الیوم و ان حاضت و قد بقی علیها بقیّه یوم افطرت و علیها القضاء) و هر گاه زن پاک شود از حیض و از روز بقیه مانده باشد آن روز را امساک می کند استحبابا از جهه تشبه بروزه داران و آن روز را قضا می کند و اگر در آخر روز حایض شود افطار می کند و قضا می کند و احادیث بر این مضمون کالمتواتر است و این عبارت به عبارت ابو بصیر اقرب است و ظاهرا هر دو را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۳

کتاب ابو بصیر برداشته است.

[اگر دو ماه نتواند پشت سر هم به جا آورد]

(و اذا وجب علی الرّجل صیام شهرین متتابعین فصام شهرا و لم یصم من الشّهر الثّانی شیئا فعلیه ان یعید صومه و لم یجزه الشّهر الاوّل الّا ان یکون افطر لمرض فله ان یبنی علی ما صام فانّ اللّه عزّ و جلّ حبسه فان صام شهرا و صام من الشّهر الثّانی ایّاما ثمّ افطر فعلیه ان یبنی علی ما صام) عبارت فقه رضوی است که هر گاه واجب شود بر شخصی دو ماه پی در پی خواه در کفاره ماه رمضان باشد و خواه غیر آن و یک ماه را پی در پی بگیرد و از ماه دویم چیزی نگرفته باشد و افطار کند پس بر اوست که همه را از سر گیرد و ماه اول مجزی نیست او را مگر آن که افطارش از جهه بیماری باشد که در این صورت بعد از صحت بنا می نهد بر آن چه روزه گرفته است و تمام می کند آن را

زیرا که حق سبحانه و تعالی او را حبس کرده بود و او اولی است به قبول عذر بنده و اگر یک ماه روزه بدارد و از ماه دویم چند روز روزه گرفته باشد و افطار کند بنا می نهد بر آن چه روزه گرفته است.

بدان که در فقه رضوی عبارت آخر مقدم است و در اینجا افطار مذکور بود در عبارت دویم و در کار نبود و صدوق مقدم را مؤخر کرده است و غافل شده است از این معنی و عبارت ناخوش شده است و آن که در تتابع یک ماه و چند روز باید بر سبیل استحباب است و یک ماه و یک روز کافی است و در فقه رضوی اشعاری باین کرده است در آنجا که گفته است که از ماه دویم هیچ چیز نگرفته باشد که مشعر است بر آن که یک ماه و یک روز کافی است و این فساد نیز از تقدیم مؤخر ناشی شده است و بر این مضامین احادیث صحیحه وارد شده است و می آید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۴

اما آن که در مرض بنا می نهد در صحیح از رفاعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که دو ماه پی در پی بر او باشد و یک ماه را بدارد و بیمار شود حضرت فرمودند که بعد از صحت بنا بر آن ماه می گذارد زیرا که حق سبحانه و تعالی او را حبس کرده، است عرض نمودم که هر گاه زنی دو ماه پی در پی بر او باشد و روزه بگیرد و ایام حیضش را افطار کند

حضرت فرمودند که ایام حیض را آخر قضا می کند یعنی در ماه دیگر می کند، عرض نمودم که هر گاه این روزه را باین نحو گرفت و یائسه شد و می تواند الحال که دو ماه پی در پی روزه بگیرد حضرت فرمودند که اعاده نمی کند و آن چه کرده است صحیح است و به همین مضمون است صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و احادیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و اما حدیث صحیح جمیل و محمد بن حمران از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در مرد آزادی که دو ماه پی در پی بر او لازم شده باشد در ظهار و چون یک ماه بگیرد بیمار شود حضرت فرمودند که از سر می گیرد و اگر یک روز یا دو روز یا ده گرفته باشد ما بقی را بر آن بنا می نهد.

و حدیث ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که گفت سؤال کردم از قطع روزه کفاره یمین و کفاره ظهار و کفاره قتل حضرت فرمودند که اگر بر شخصی دو ماه پی در پی باشد و افطار کند یا بیمار شود در ماه اول پس بر اوست که اعاده کند روزه را و اگر ماه اول را گرفته باشد و از ماه دویم بعضی را گرفته باشد و او را عذری بهم رسد بنا می نهد و تمام می کند و این روایات صریحند در اعاده به سبب مرض پس محمولند بر استحباب و ظاهر اخبار دیگر نیز مشعر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۵

و بر این معنی مثل حدیث صحیح حلبی که گفت حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که روزه کفاره ظهار دو ماه پی در پی است و تتابع آن است که یک ماه را تمام روزه بدارد و از ماه دیگر چند روز روزه بدارد یا چیزی روزه بدارد اگر چه یک روز باشد پس اگر عارض شود او را چیزی که باید افطار کند افطار کند و بعد از آن ما بقی را به جا آورد و اگر یک ماه روزه بدارد و بعد از آن او را چیزی عارض شود و افطار کند پیش از آن که از ماه دیگر چیزی گرفته باشد و تتابع بهم رسیده باشد کفاره را از سر گیرد.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که بر او باشد دو ماه پی در پی آیا تفریق می تواند کرد در میان ایام حضرت فرمودند که هر گاه زیاده از یک ماه پی در پی بدارد وصل کرده است پس اگر او را عارض شود امری و افطار کند باکی نیست و اگر کمتر از یک ماه باشد روزه را از سر می گیرد و ظاهر این دو حدیث آن است که اگر عارضی بهم رسد از مرض و حیض و امثال اینها اعاده باید کرد و از آن جمله است آن که صبح بیدار شود و محتلم شده باشد چون احادیث گذشت که اگر محتلم شده باشد آن روز را از قضا نمی دارد، و معلل بود به آن که ماه رمضان مشابهت ندارد به چیزی دیگر چون علاج نمی توان کرد اما روزه ی دیگر را در وقت دیگر به جا می توان آورد و

جمعی از علما قایلند به استیناف و لیکن اگر باین اخبار عمل کنیم طرح اخبار صحیحه می باید کرد و جمع بهتر است از طرح پس جمع می کنیم که اعاده بر سبیل استحباب است یا عذر را حمل می کنیم بر عذری که با آن عذر روزه تواند گرفت و از آن طرف احادیث بسیار وارد شده است.

مثل حدیث موثق کالصحیح از رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۶

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از زنی که بر خود واجب سازد دو ماه پی در پی را بنذر و حایض شود چه کند حضرت فرمودند که دو ماه را می دارد و هر چه از ایام حیض افطار نموده است در ماه سیم به جا می آورد تا دو ماه تمام شود عرض نمودم که اگر این زن یائسه شود اعاده می کند این دو ماه را حضرت فرمودند که آن چه کرده است صحیح است.

و کالصحیح و به تصحیح ابن ولید در صحیح از سلیمان بن خالد که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که بر او دو ماه پی در پی باشد و بیست و پنج روز روزه بدارد و بیمار شود و چون صحیح شود آیا بنا می نهد بر آن چه پیشتر کرده است این از جمله چیزهایی است که حق سبحانه و تعالی بر او غلبه کرده است و هر چه را او غلبه کند بر بنده ضعیف چیزی نیست، و نزد محدثین احادیث معلل که با علت است مقدم است بر غیر معلل و این علت از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم

متواتر است که هر چه خدا غلبه کند او اولی است به قبول عذر چون از جانب بنده نشده است و این اخبار انسب است به شریعه سمحه سهله و امثال اینها مقدم است چنانکه گذشت و شیخ رحمه اللّه حمل کرده است اخبار اعاده را بر آن که بیماری سهلی باشد که ممکنش باشد روزه با مشقت و چون ممکن بوده است تتابع و نکرده است اعاده می کند و این بسیار بعید است و احادیث گذشت که از جهه اندک ضرری خوردن واجب است و بیماری که با روزه جمع شود و سبب بطء مرض باشد افطار لازم است و فضلای اصحاب از این قسم سؤالها نمی کرده اند اما تتابعی که واجب است در جاهایی که شارع فرموده است اگر بر او مکرر باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۷

مثل آن که دو روز ماه رمضان را خورده باشد ظاهرا لازم نباشد که دو ماه اول را قصد کند از جهه روزه اول و ثانی را از جهه ثانی اما اگر اول را قصد کند از جهه ثانی آیا صحیح است ظاهر آن است صحیح باشد چون دلیلی نیست که دلالت کند بر ترتیب میان کفارات خواه از یک جنس باشند و خواه از دو جنس مثل آن که کفاره اعتکاف باشد با کفاره ماه رمضان و اول ماه رمضان را افطار کرده باشد اگر کفاره اعتکاف را اول به جا آورد ظاهرا صحیح باشد بلکه اگر داخل کند در هم صحیح باشد مثل آن که یک ماه و یک روز اول از جهه یک کفاره بدارد و آن را تمام ناکرده یک ماه و یک روز

از جهه كفاره ديگر بدارد و بعد از آن بعضى از آن را بدارد صحيح باشد چون دليلى بر ترتيب زياده بر آن چه گذشت نداريم بلكه اگر چند كفاره باشد اگر همه را قصد كفاره كند و قصد خصوص هر يك نكند صحيح باشد و در اين مسأله جاى تامل هست اگر نيت تعيين كند احوط است و هر جا كه ما به الاشتراكى هست نيت در آنجا واقع شده است چنانكه در اخبار سابقه نيات را اعتبار كردند در امثال اينها اما در حديثى وارد نشده نيت ماه رمضان مگر در يوم الشك چون ممكن است كه بر دو وجه واقع شود و هم چنين در نيت قضا و سنت و امثال اينها و اصلا حديثى در ماه رمضان وارد نشده است زيرا كه هر كه روزه مى دارد نيت دارد كه روزه بگيرد و نيت قصدى است كه داعى است بر فعل و يقينا لفظ را در آن مدخلى نيست و خطور بال نيست بلكه جمعى كه روزه را مى خورند نيت ندارند، و جمعى كه مى گيرند نيت دارند و ليكن آنها كه روزه مى دارند جازمند در اداء نيز جازمند هر چه معنى ادا را نفهميده باشند همين كه مى دانند كه ماه رمضان است نيت اداست و نيت وجوب نيز ظاهر است هر گاه شرايط تكليف باشد اما اگر نداند كه بالغ است يا نه در

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۵۸

اينجا نيت نمى تواند كرد مگر آن كه از عالمى تحقيق كند و او بگويد كه احتياطا واجب است يا بگويد كه اصل عدم وجوب است تا وجوب ظاهر شود قصد سنت بكن يا بگويد كه

قصـد واجب بکن و اگر در واقع مکلف باشـی نیت کرده و اگر مکلف نباشـی نیت تمرینی کرده، و اطفالی که بی دغـدغه بالغ نباشـند نیز نیت وجوب از جهه ایشان بهتر است زیرا که بنا بر مذهب مشـهور بر ایشان نه واجب است و نه مستحب بلکه از جهه عادت کردن ایشان است به عبادت و عادت بواجب می بایـد کرد ایشان را و یا می گویـد که چنین نیت کن که اگر بالغ باشـم واجب باشد و الّا تمرینی باشد یا مستحب و این بهتر است.

اما اگر شـرایط تکلیف محقق باشد می داند که روزه ماه رمضان سـنت نمی باشد بلی چیزی که مشـکل است نیت قربت اسـت که در همه عبادت یک جا طلبیـده انـد و در چیزی چند که غالبا للّه واقع نمی شود در آنجا ذکر کرده اند مثل احادیث زیارت برادر مؤمن چون اکثر اهل دنیا یکدیگر را بواسـطه الفتی که با یکدیگر دارند یا از جهه احتمال نفعی یا رفع مضرتی می بینند و از جهه رضـای الهی کم می باشـد، در هر حـدیثی که وارد شـده است که من زار اخاه المؤمن مقیّـد به للّه یا فی اللّه است مگر نادری، و هم چنین و در چنـدین هزار حـدیث که در نماز وارد شـده است یک حدیث وارد نشده است که من صـلی للّه و فی اللّه چون وضع نماز را از جهه عبادت اوست بر خلاف آن نمی باید که واقع شود، و غالبا نمی شود لهذا جماعت مطلوب است و شقاوت بسیار می باید که اصل نماز را از جهه خلق کند و آن نیز ظاهر است که کسی که چنین است در خانه و خلوت نماز

نمی کند و در برابر مردم گاهگاهی می کند که تارک الصّلاتش نگویند، و هم چنین کسی همه کارهاش باطل است یک جا گفته اند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۹

«وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، و چنین کسی می باید که سعی کند در تصحیح ایمانش به ریاضات و مجاهدات تا ریا از نفس او بیرون رود، و دیگر کلیّه می باید که عباداتش از جهه خوف جهنم نباشد و بواسطه طمع بهشت نباشد و از جهه محبت او باشد یا لکونه تعالی اهلا له یا حیاء منه، یا شکرا له یا اطاعه له، یا قربه إلی اللَّه باشد که قرب معنوی و ربط بجناب اقدس او باشد و چون محال است که کسی یکی از این حالات نداشته باشد از جهه اینها واقع سازد مثل حب که عبارت از عشق است تا عاشق نباشد و بر خود بندد که حبّا له می کنم ریا ممکن است که دروغی به عوام گوید اما خود می داند و حق سبحانه و تعالی می داند که کاذب است، لهذا این امور در خصوص عبادات کم وارد شده است حتی در نماز به این نحو وارد شده است حتی که إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ و وارد شده است که إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و اینها هر یک که بهم رسد در همه جا چنان می شود اگر نیت نمازش از جهه محبت شد، روزه اش، بلکه بیت الخلا رفتن، و خوردن، و خوابیدن همه للّه می شود و یا فی اللَّه یا إلی اللَّه یا مع اللَّه تا آن که فانی فی اللَّه شود و باقی باللَّه أوصلنا

اللّه و إيّاكم إلى اعلى مقامات المقربين بجاه محمد و آله الطاهرين.

(و روى موسى بن بكر عن الفضيل عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال فى رجل عليه صوم شهر فصام منه خمسه عشر يوما ثمّ عرض له امر فقال ان كان صام خمسه عشر يوما فله ان يقضى ما بقى و ان كان صام اقلّ من خمسه عشر يوما لم يجزه حتّى يصوم شهرا تامّا) و شيخ همين حديث را به سندى ديگر از موسى بن بكر روايت كرده است از حضرت و سهو كرده است و چون از كافى روايت كرده است و كافى مثل متن

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۶۰

است و اللّه تعالى يعلم.

و كالصحيح منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند در شخصى كه يك ماه روزه بر او باشد و در كافى و غيره فى رجل جعل عليه است يعنى يك ماه روزه نذر يا عهد يا يمين بر او باشد و پانزده روز را روزه بگيرد و او را مانعى دست دهد كه نتواند تمام كردن حضرت فرمودند كه اگر پانزده روز روزه بگيرد و عارض به همرسد بقيه را بنا مى نهد، و اگر كمتر از پانزده روز گرفته باشد آن چه كرده است مجزى نيست تا آن كه يك ماه تمام را روزه بگيرد.

بدان كه اصحاب اين حديث عمل كرده اند باين عنوان كه هر گاه روزه نذر داشته باشد و پانزده روز بدارد تتمه را تتابع در كار نيست، و اين حديث بر اين مطلب دلالت ندارد بلكه دلالت مى كند كه اگر مانعى به همرسد در كمتر از پانزده روز بنا نمى نهد و از سر

می گیرد و اگر بعد از پانزده روز مانعی بهم رسد بنا می نهد و ربطی نیست اینها را بهم، و حدیث را بر نحوی که صدوق ذکر کرده است شامل هر ماهی هست که واجب باشد و به نحوی که شیخان روایت کرده اند الحاق غیر ملتزم بان قیاس است.

(و روی منصور بن حازم عنه انّه قال فی رجل صام فی ظهار شعبان ثمّ ادرکه شهر رمضان قال یصوم شهر رمضان ثمّ یستانف الصّوم و ان هو صام فی الظّهار فزاد فی النّصف یوما قضی بقیّته) و در صحیح منقول است از منصور که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند در شخصی که در کفاره ظهار ماه شعبان را روزه دارد و ماه رمضان او را دریابد حضرت فرمودند که ماه رمضان را روزه می دارد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۱

روزه و کفاره را از سر می گیرد و اگر از یک ماه یک روز زیاد بگیرد باقی را قضا می کند یعنی تمام می کند و از کلام حضرت ظاهر نمی شود که یک روز بر شعبان می افزود اگر چه باطلاقه شامل او هست و دو چیز هست در روزه شعبان یکی آن که معلوم نیست که تفریق جایز باشد آن چه از اخبار ظاهر می شود آن است که بعد از یک ماه و یک روز تتابع شرط نیست، اما آن که واجب نیست ظاهر نمی شود اگر تصریح می شد به آن که اگر بر شعبان یک روز از ماه رجب می افزود صحیح می بود دلالت می کرد بر آن که تتابع واجب نیست و اگر نهی در ماه شعبان و بیست و نه روز رجب نبود مگر به آن که از

اول ماه رجب سر کند تا به آخر شعبان اگر چه هر دو سی کم یک نیز باشند که صحیح است.

دویم آن که اگر با ماه شعبان دو روز از رجب ضم کنند صحیح است و اگر یک روز ضم کنند خلافست در صحت آن به اعتبار آن که چون از میان ماه هر گاه گرفته شود هر دو ماه را هلالی حساب می کنند یا هر دو را عددی یا ماه میان را هلالی و طرفین را سی، پس بنا بر آن که هر دو را عددی حساب کنند گاه باشد که ماه شعبان سی کم یک نو شود و با یک روز رجب سی شود پس چون در حالت شروع جزم ندارند که سی کم یک خواهد شد یا نه جزم ندارند که یک ماه و یک روز خواهد شد و یک احتمال آن است که صحتش موقوف باشد به آن که اگر ماه شعبان سی باز شود صحیح باشد و الا باطل باشد ظاهر این صحیح و احادیث بسیار با ظاهر آیه آن است که هلالی حساب می کنند چون حضرت اکتفا فرمودند به زیادتی یک روز و تفصیل فرمودند که صحتش مشروط است به تمامی ماه شعبان.

(و روی بن محبوب عن ابی ایّوب عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۲

علیه فی رجل کان علیه صوم شهرین متتابعین فی ظهار فصام ذا القعده «۱» و دخل علیه ذو الحجّه «۲» قال یصوم ذا الحجّه کلّه الّا ایّام التّشریق ثمّ یقضیها فی اوّل یوم [أیّام خ] من المحرّم حتّی یتمّ ثلاثه ایّام فیکون قد صام شهرین متتابعین قال و لا ینبغی له

ان يقرب اهله حتّى يقضى ثلاثه ايّام التّشريق الّتى لم يصمها و لا باس ان صام شهرا ثمّ صام من الشّهر الّذى يليه ايّاما ثمّ عرضت له علّه ان يقطعها ثمّ يقضى بعد تمام الشّهرين) و منقول است در صحيح از ابراهيم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه در شخصى كه دو ماه پى در پى بر او باشد از جهه كفاره ظهار و ماه ذى القعده را بگيرد و ذو الحجه داخل شود حضرت فرمودند كه ماه ذو الحجه را تمام روزه مى گيرد مگر روز عيد و سه روز بعد از آن چون كه در اين چهار روز متعارف بود كه اهل مكه گوشتهاى قربانى را پهن مى كردند در آفتاب تا قاق شود و در عرض سال داشته باشند و اكثر اوقات ايام تشريق را اطلاق مى كنند بر سه روز بعد از عيد و گاهى عيد را نيز داخل مى كنند چون در روز عيد شروع در قاق كردن مى كردند و گاهى به مجاز مجاورت، و در اينجا چهار روز مراد است و ممكن است كه عيد را بظهور گذاشته باشند، و بعد از آن اين چهار روز را قضا مى كنند از روز اول محرم يا در چهار روز اوايل محرم بنا بر نسخه جمع، تا دو ماه پى در پى روزه گرفته باشد پس حضرت فرمودند كه با اهل خود نزديكى نمى كند تا سه روز ايّام تشريق را قضا نكند و سه روز اينجا منافات ندارد با چهار كه گذشت چون اين سه روز آخر است و اظهر آن است كه لفظ العيد از

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۶۳

قلم راوى يا از حفظ

او افتاده باشـد و باکی نیست که اگر یک ماه روزه گرفته باشد و از ماه بعد از آن چند روز گرفته باشد و او را مانعی بهم رسـد که قطع کنـد و مـا بقی را پی در پی واقع نسـازد و بعـد از آن تتمه دو مـاه را به جـا آورد یـا می آورد که دو ماه متحقق شود و ظـاهر این حـدیث دلالت می کنـد بر آن که تتابع در ماه ثانی واجب نیست که اگر واجب می بود ابتـداء آن از ماه ذی القعـده جایز نمی بود.

و مرویست در قوی از عبد اللّه بن سـنان از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه در شخصی که واجب سازد بر خود که یک سال روزه بگیرد و نتواند که یک سال را پی در پی به جا آورد حضـرت فرمودند که یک ماه و بعضـی را پی در پی واقع می سازد و بعـد از آن اگر متفرق باشـد قصور نـدارد و چون در عبارت نذر نیست که متتابع واقع سازد و راوی توهم کرده بود تتابع را حضـرت فرمودند که یک ماه و یک روز پی در پی واقع سازد بر سبیل استحباب و ممکن است که بحسب واقع واجب باشد یا در قصد تتابع کرده باشد و همین کافی باشد و اللّه تعالی یعلم.

باب قضاء الصّوم عن الميّت

[ادامه مرض تا مرگ]

(روی ابان بن عثمان عن ابی مریم الانصاریّ عن ابی عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه قال اذا صام الرّجل شـیئا من شـهر رمضان ثمّ لم یزل مریضا حتّی مات فلیس علیه قضاء و ان صحّ ثمّ مات و کان له مال تصدّق عنه مکان کلّ یوم بمدّ فان لم یکن له مال

صام عنه ولیّه) این بابی است در اخباری که وارد شده است در قضاء روزه از میّت مرویست که در موثق کالصحیح یا صحیح از ابو مریم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی بعضی از ماه رمضان را روزه بگیرد و بیمار شود و در آن بیماری فوت شود بر او قضا نیست چون وقت قضا بهم نرسید و اگر صحّت یابد و بمیرد و مالی داشته باشد از او تصدق می کنند بدل هر روز مدّی از طعام و اگر چیزی نداشته باشد ولی که وارث است بحسب ظاهر یا پس بزرگتر از او قضا می کند روزه را.

و شیخ در صحیح از ابو مریم همین روایت را نقل کرده است و به جای صام تصدّق است و این حدیث را از کتاب صفار روایت کرده است و ممکن است که ابو مریم دو مرتبه شنیده باشد و ولی مخیر باشد میان تصدق و صوم چنانکه روایات متعارضه در این باب وارد شده است که ناچار است از حمل بر تخییر و در کافی مثل متن است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۵

(و اذا مات رجل و علیه صوم شهر رمضان فعلی ولیّه ان یقضی عنه و کذلک من فاته فی السّفر و المرض الّا ان یکون مات فی مرضه من قبل ان یصحّ بمقدار ما یقضی به صومه فلا قضاء علیه اذا کان کذلک و ان کان للمیّت ولیّان فعلی اکبر هما من الرّجال ان یقضی عنه فان لم یکن له ولی من الرّجال قضی عنه ولیّه من النّساء) و هر گاه شخصی بمیرد و روزه ماه رمضان در ذمه

او باشد پس بر ولی او واجب است یا لازم است که قضا کند، و هم چنین اگر فوت شده باشد از میت در سفر یا مرض مگر آن که در آن مرض فوت شده باشد پیش از آن که صحیح شود بمقدار آن چه روزه اش را قضا کند پس هر گاه چنین باشد بر او قضا نیست و اگر میت را دو ولی باشد از مردان هر که بزرگتر باشد قضا می کند و اگر ولی از مردان نداشته باشد ولی او از زنان قضا می کند و این مجموع عبارت فقه رضوی است مگر بمقدار ما یقضی به صومه که صدوق زیاد کرده است و ظاهر بود که غرض از صحت قضاست و زمان قضا لازم است و از این عبارت ظاهر می شود که مراد از ولی وارث است، و آن چه مشهور است نزد اصحاب پسر بزرگتر است و ناچار است از ذکر اخباری که در این باب وارد شده است.

از آن جمله در صحیح از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است در شخصی که بمیرد و در ذمه او نماز یا روزه باشد حضرت فرمودند قضا می کند از میت کسی که از همه کس أولا باشد به میراث میت عرض کردم که اگر اولی به میراث زن باشد حضرت فرمودند که نه و قضا نمی کند کسی مگر مردان وارث.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که سؤال کردم از احد هما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۶

صلوات اللّٰه علیهما از شخصی که در ماه مبارک رمضان بیمار باشد و پیش از آن که صحت یابد بمیرد حضرت فرمودند

که بر او چیزی نیست و لیکن قضا می کنند از کسی که صحت یابد و پیش از آن که قضا کند بمیرد و احادیث مردن در سفر گذشت که از او قضا می کنند.

و کالصحیح منقول است از حماد بن عثمان از شخصی که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از شخصی که بمیرد و بر او قرضی باشد از ماه رمضان که از او قضا می کند؟ حضرت فرمودند که هر که اولی باشد به او عرض کردم که اگر اولی زنان باشند حضرت فرمودند که نه مگر مردان.

و در صحیح از منصور منقول است که سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که بیمار باشد در ماه رمضان و صحت نیابد تا بمیرد حضرت فرمودند که از او قضا نمی کنند و پرسیدم از حایضی که بمیرد در ماه رمضان حضرت فرمودند که از او قضا نمی کنند، و صحیحه ابو بصیر گذشت به همین مضمون و هم چنین است موثقه کالصحیحه سماعه از آن حضرت صلوات اللّه علیه.

[اگر کسی بمیرد و قضای روزه بر او باشد]

(و قد روی عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال اذا مات الرّجل و علیه صوم شهر رمضان فلیقض عنه من شاء من اهله) و از آن حضرت صلوات اللّه علیه مرویست که فرمودند که هر گاه شخصی بمیرد و روزه رمضان نیز بر او باشد پس باید که قضا کند از او هر که خواهد از اهل میت و این حدیث ظاهرش استحباب است، و جمعی از علما به این عمل کرده اند اگر چه بر پسر بزرگتر واجب است اما بمنزله دین است چنانکه گذشت پس اگر دینی بر میت باشد

و شخصی تبرع کند و دین او را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۷

مال خود ادا کند از وارث ساقط می شود هم چنین از ورثه هر که ادا کند میت بری ء الذمّه می شود بلکه جمعی گفته اند که غیر وارث نیز اگر ادا کند بری الذمه می شود، پس اگر ولد اکبر شخصی را اجیر کند و او به جا آورد او بری الذمه می شود خصوصا هر گاه میت وصیت کرده باشد که از جهه او استیجار کنند صوم و صلاه را و آن شخص به جا آورد میت بری الذمه می شود و از ولد اکبر ساقط می شود چون بعد از قضا او مشغول الذمه نیست تا پس بزرگتر آن را ادا کند، و در همه دغدغه می رود که شاید مطلوب الهی تعبّد اکبر باشد و دین عبادات مثل غیر آن نیست چون در اینجا تعبد و تقرب هست اما اگر پسر بزرگتر مسایل نماز و قرائت و غیر آن را نداند و عمری باید که صرف کند تا اینها را بداند و بعد از دانستن عمری باید که قضاهای خود را به جا آورد استیجار بد نیست اگر بعد از آن فرصت شود دیگر بکند، و اکثر عالمیان چنین اند و شکی نیست در آن که به سبب عبادات میّت را خلاصی از عذاب الهی یا تخفیف عذاب بهم می رسد مهما أمکن سعی کردن در آن لازم است و هر گاه استیجار کنند می باید از شخصی استیجار کنند که عارف باشد به قرائت و مسائل و عادل باشد و اقلا ثقه باشد که مظنون باشد که می کند و درست می کند و این بسیار نادر است و بر تقدیر

جواز استیجار وقتی برائت ذمّت حاصل می شود که اجیر به این صفات متصف باشد.

(و کتب محمّد بن الحسن الصفّار إلی ابی محمّد الحسن بن علیّ صلوات اللَّه علیهما فی رجل مات و علیه قضاء من شهر رمضان عشره ایّام و له ولیّان هل یجوز لهما ان یقضیا عنه جمیعا خمسه ایّام احد الولیّین و خمسه ایّام الاخر فوقّع صلوات اللَّه علیه یقضی عنه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۸

اکبر ولیّیه عشره ایّام ولاء إنشاء اللَّه قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللَّه عنه و هذا التّوقیع عندی مع توقیعاته إلی محمّد بن الحسن الصفّار بخطّه صلوات اللَّه علیه) و در صحیح بواسطه ابن الولید از صفار که ظاهرش شهادت ابن ولید است و کلینی بواسطه عطار از صفار روایت کرده است و شیخ نیز به این سند صحیح روایت کرده است که صفار گفت عریضه نوشتم به خدمت حضرت ابو محمد که کنیت حضرت امام حسن عسکری است صلوات اللَّه علیه، و بعضی از این کنیت استدلال کرده اند که نام حضرت صاحب الامر را صلوات اللَّه علیه می توان برد چون کنیت آن حضرت پدر محمد است پس نام حضرت برده باشند و این وجهی ندارد چون حق سبحانه و تعالی که فرزند کرامت می فرماید مستحب است تکنیت از بابت فال خیر که گویا این پسر بزرگ شده است و فرزند بهم رسانیده است و آن فرزند فلان نام دارد و از آن طرف گفته اند که ما نحن فیه از این باب نیست زیرا که امام علی نقی که فرزندش را مکنی می ساخت باین کنیت می دانست بعلم یقین که از او یک فرزند بهم خواهد رسید و این نام

خواهد داشت و جواب داده اند که در وقت کنیت اصلا بخاطر آن جماعتی که کنیت را می گویند نمی رسد که فلانی پدر فلانی است مثل حضرت ابی جعفر که کنیت حضرت باقر است اصلا بخاطر نمی رسد که پدر حضرت جعفر است صلوات اللّٰه علیهما و بر تقدیر تسلیم شاید که به این کنیت جایز نباشد گفتن فعلی صحابی حجت نیست و بر تقدیر تسلیم از این فرد تجاوز نمی توان کرد، و سند منع آن که بر این کنیت مفسده مترتّب نمی شود و بر اسم مترتب می شود. و در این باب رسایل نوشته شده است رجوع به آنها باید کرد و مهما أمکن نام و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۹

کنیت آن حضرت را نباید برد.

و مضمون کتابت آن که هر گاه شخصی بمیرد و ده روز قضای ماه رمضان در ذمّت او باشد و او را دو وارث باشد آیا جایز است که این ده روز را با هم روزه دارند و رعایت ترتیب نکنند چنانکه در قضای نماز رعایت ترتیب می کنند و محتمل است که مراد راوی این باشد که ده روز را حصّه کردن واجب است یا جایز است که پنج روز را این وارث و پنج روز را آن وارث و ظاهر لفظ سؤال از هر دو است پس فرمان همایون آن حضرت صادر شد و اصل توقیع طغرای پادشاهان و صدور و امثال ایشان است که مخصوص ایشان است و دیگری طغرا نمی کند پس ممکن است که در جواب خواص اسم مبارک خود را طغرا فرموده باشند که سبب زیادتی یقین روات شود یا آن که مرتبه مرتبه شایع شده باشد که کتابت بزرگان

را تشبیه به طغرا و فرامین ملوک کرده چنین گوینـد بلکه پادشاهی واقعی که از جانب الهی است پادشاهی ایشان است علی ای حال بعضی این آداب را رعایت می نمودند و بعضی شأن ایشان را از آن ارفع می دانستند که اطوار و القاب ملوک را بر ایشان اطلاق کننـد باری حضـرت فرمودنـد که قضا می کند از میت بزرگترین دو ولی ده روز را پی در پی پس اگر سؤال از وجوب کرده باشـد جواب این خواهـد بود که اصـل وجوب بر پسـر بزرگتر یا وارث بزرگتر است تا منافات نداشـته باشـد جواز قضا از دیگری و اگر سؤال از جواز باشـد جواب نفی جواز خواهـد بود چون عبادت بـد نیست و در عبادات بـدنیه بـدلیّت نمی رود و مگر آن چه اسـتثنا شـده است و محتمل است که امر اسـتحبابی باشد به قرینه توالی که چون تتابع در قضا واجب نیست چنانچه که گذشت پس چنانچه تتابع واجب نیست هم چنین به فعل آوردن بزرگتر و خلافست در آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۰

مراد از ولی کیست اکـثر علمـاء ذکر کرده انـد که اکبر اولاـد ذکور مراد است و ظـاهر حـدیث مطلق وارث مرد است پس اگر چنـد برادر داشـته باشـد که وارث باشـند احوط آنست که برادر بزرگتر قضا کند و اگر وارث منحصـر باشد در دختر طبقه اول میراث یـا خواهر در مرتبه دوم میراث یـا عمه و خاله در طبقه سوم، اکثر بر آننـد که قضاء واجب نیست و صـدوق ذکر کرد که زنان قضا می کنند چنانچه در فقه رضویست.

و در حدیثی که از حضرت صادق صلوات اللَّه علیه گذشت با طلاقه حمل می تواند

کرد احادیث مردان را بر صورتی که وارث مردان باشند یا مردان و زنان و احوط آن است که اگر توانند زنان قضا کنند و اگر نتوانند بانکه قضا بسیار از خود در ذمه داشته باشد و مبتلا باشند به حمل و شیر دادن مثلا که از جهت میّت استیجار نمایند پس صدوق ذکر کرده است که این فرمان حضرت با سایر فرمانهائی که آن حضرت به سوی صفار فرستاده بودند به خط مبارک آن حضرت نزد من است و ظاهرا صفار به ابن ولید یا پدرش داده بوده اند و ایشان به او داده بودند.

باب فدیه صوم النّذر

(روی احمد بن محمّد بن ابی نصر البزنطیّ عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه فی رجل نذر علی نفسه ان هو سلم من مرض او تخلّص من حبس ان یصوم کلّ یوم اربعاء و هو الیوم الّذی تخلّص فیه فعجز عن ذلک لعلّه اصابته او غیر ذلک فمدّ اللّٰه عزّ و جلّ للرّجل فی عمره و اجتمع علیه صوم کثیر ما کفّاره ذلک قال تصدّق لکلّ یوم مدّا من حنطه او بمدّ من تمر) و در کافی

أو ثمن مدّ

این بابی است در فدای روزه نذر و فدا غیر کفاره است و کفاره خواهد آمد در ابواب یمین به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از بزنطی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در شخصی که بر خود واجب سازد بنذر که اگر از بیماری صحت یابد یا از حبسی خلاص شود تا زنده باشد آن روزی را که صحیح شود یا از حبس خلاص شود روزه بدارد و اتفاقا خلاصی در روز چهار شنبه شد و حق سبحانه

و تعالی او را عمر دراز کرامت فرمود و به سبب ضعف پیری روزه بسیاری را افطار کرد یا به سبب بیماری و غیر آن کفاره کرده است چه چیز است حضرت فرمودند که از جهت هر روزی که افطار نموده است یک مد از گندم به مسکین می دهد یا یک مد از خرما و در کافی بدل از مد خرما ثمن مد است یعنی گندم بدهد یا بهای گندم را و ظاهرا از نساخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۲

کافی سهو شده باشد و ثمن کافی نباشد مگر آن که ثمن نیز طعام باشد مثل خرما (و فی روایه ادریس ابن زید و علیّ بن ادریس عن الرّضا صلوات اللّه علیه تصدّق عن کلّ یوم بمدّ حنطه او شعیر) و در روایت ادریس و علی در حسن کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که تصدق کند از جهت هر روزی به یک مد از گندم یا جو و صدوق جواب حضرت را نقل کرده است سؤال را نقل نکرده است چون سؤال همین سؤالی است در خلاصی از حبس و در کافی در جواب یک نفر است یعنی کفاره اش این است چنانکه سؤال نیز از کفاره است و صدوق حاصل معنی را ذکر کرده است که البته مراد حضرت از کفاره فدا خواهد بود و جمعی به اعتبار لفظ کفاره قایل شده اند که کفاره نذر مد است و دور نیست که مراد آن جماعت نیز این باشد که اگر در حین علتی و مرضی و مانع عظیمی خورده باشد این فداست و کفاره بر او اطلاق می کنند مجازا و اگر مانعی بخورد کفاره

می باید داد و خلافست در کفاره آن بعضـی گفته اند که مثل کفاره ماه رمضان است چون ظاهر بعضی از روایات این است و بعضی گفته اند که کفاره آن کفاره یمین است به اعتبار روایات صحیحه که خواهد آمد و مظنون آن است مخیر است هر چند اولی است و محتمل است که در این دو حدیث مراد این باشد که لفظ نذر گفته باشد و للّه علیّ نگفته باشد و این کفاره سنت باشد چون در سؤال وارد نشده است للّه علیّ و در قوی از محمّد بن منصور منقول است که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصـی که نـذری بکنـد که روزه بـدارد و عاجز شود و حضـرت فرمودند که پدرم می فرمودند که از جهت هر روز مدی از طعام می دهد.

باب صوم الاذن

(روی الفضـیل بن یسار عن ابی جعفر صـلوات اللَّه علیه قال رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله اذا دخل رجل بلده فهو ضـیف علی من بها من اهل دینه حتّی یرحل عنهم و لا ینبغی للضّیف ان یصوم الّا باذنهم لئلّا یعملوا شیئا فیفسد و لا ینبغی لهم أن یصوموا إلّا باذن الضّـیف لئلا یحتشمهم و یشتهی فیترکه) و کالصحیح منقول است امام محمّد باقر صلوات اللَّه علیه که حضرت سید الانبیاء صلی اللَّه علیه و آله فرمودنـد که هر گـاه شخصـی داخـل شود در شـهری او مهمان اهل آن شـهر است از هم دینان خود از هر یـک سه روز ضـروری است و زیـاده بر آن بر سبیل تطوع است تا از آن شـهر به در رود و سـزاوار نیست مهمان روزه دارد بی رخصت

مهمـان داران که مبـادا ایشـان طعـامی از جهت او مهیا کننـد و او نتوانـد خوردن و آن طعام ضایع شود و سـزاوار نیست مهمان داران را که روزه دارنـد مگر باذن مهمان که مبادا مهمان اشـتها داشـته باشـد و حیا کنـد چون ایشان نخورند، و این رخصت به این نحو خوب است و اگر مهمان از ایشان رخصت بگیرد که به جای دیگر رود، یا روزه باشـد ایشان روزه بگیرند نه آن که به او بگویند که رخصت بده تا ما روزه باشیم در این صورت مهمان بیشتر ملاحظه خواهد نمود در نخوردن و اللَّه تعالی یعلم.

(و روی نشیط بن صالح عن هشام بن الحکم عن ابی عبد اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۴

صلوات اللَّه علیه قـال قـال رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و آله من فقه الضّـیف ان لا یصوم تطوّعا الّا باذن صاحبه و من طاعه المرأه لزوجهـا ان لا تصوم تطوّعا الّا باذنه و امره و من صـلاح العبـد و طاعته و نصـحه لمولاه ان لا یصوم تطوّعا الّا باذن مولاه و من برّ الولـد بأبویه ان لا یصوم تطوّعا الّا باذن ابویه و أمرهما و الّا کان الضّـیف جاهلا و کانت المرأه عاصـیه و کان العبد فاسدا و کان الولـد عاقّا) و منقول است از نشـیط از هشام ثقه و ظاهرا از کتاب نشـیط بیرون آورده باشـد پس صـحیح باشد اگر چه کلینی از احمـد بن هلال روایت کرده است و صـدوق نیز از احمـد روایت کرده است از نشـیط و احمـد ضـعیف است و لیکن چـون از مشایخ اجازه است ضرر ندارد با آن که اکثر اوقات اگر از مجروح روایت

می کند طرقی دیگر نیز دارد به او که از آن حضرت به آن رسیده است که حکم به صحت کرده است با آن که حدیث را از او وقتی روایت کرده انـد که عدل بود و ضـبط وقت کرده اند که حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که از جمله علم مهمان آن است یعنی می بایـد که مهمان بداند یا مهمانی چنین که می کند عالم است که روزه سـنتی نگیرد مگر به رخصت مهماندار، و از جمله چیزهائی که بر زن لازم است که اطاعت شوهر خود در آن چیز کند آن است که روزه سـنتی بی رخصت و امر شوهر نگیرد، و از جمله صـلاح بنـده آن است یعنی بنـده صالـح متقی و مطیع و خیر خواه آقا آن است که روزه سنتی بی رخصت آقـا نگیرد مبـادا ضـعیف شود و خـدمتی که واجب است مولاـی خود را کنـد نتوانـد کرد یـا بر تقـدیری که ضعیف نشود رعایت حال مولا کند تا این مرتبه سبب شفقت آقا می شود و بسیار باشد سبب آزادی بنده شود، و از جمله نیکی فرزند به پدر و مادر آن است که بی رخصت و امر ایشان روزه سنتی نگیرد، آن که در زن و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۵

فرزنـد امر را ضم فرموده انـد به اذن اشاره ایست به آن که بسـیار است که رخصت می دهنـد و بالطبع راضـی نیسـتند آن قسـم رخصتی خوب نیست بلکه می بایـد که چنان راضـی باشـند که خود بفرماینـد که روزه بگیرد و اگر این رخصـتها نباشد مهمان نادان خواهد بود و زن عصیان شوهر کرده خواهد بود که بی رخصت او روزه گرفته است،

بسا باشـد که در اثنای روز خواهد مجامعت کند و هر چند در روزه سـنت مجامعت می تواند کرد که روزه زن را باطل کند بر تقـدیر صـحت و لیکن گـاه باشـد که ندانـد یـا اگر دانـد رعایت حرمت روزه بایـدش کردن یا کنـد، لهـذا زنان حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله قضا ماه رمضان را تاخیر می کردند تا ماه شعبان، و قطع نظر از اینها گاه باشد که روزه حسن او را کم کند و این معنی نیز ضـرریست که به شوهر رسانیده است و عصیان الهی کرده است که روزه را بی رخصت شوهر به جا آورده است، و بنـده صـلاح خود را مبدل به فساد کرده خواهد بود و اطاعت را به عصـیان و خیر خواهی را مبدل کرده خواهد بود به غش که خلاف خیر خواهیست، و در علل هست عبارت غاشا بعـد از عاصـیا و در کافی نیست و فرزنـد عاق پدر و مادر خواهـد بود خصوصـا وقتی که ایشـان نهی کرده باشـند از صوم، و در علـل بعـد از عاقـا قاطعا للرحم هست که قطع رحم کرده خواهـد بود اگر چه عقوق لازم دارد قطع رحم را لیکن اشاره است به آن که دو عـذاب خواهد داشت یکی عذاب قطع رحم و دیگر عـذاب عقـوق والـدین و در روزه این جمـاعت خلاـفست میـان علمـا بعضـی همه را مکروه من داننـد یعنی ثوابش کمـتر خواهد بود از آن که با رخصت این جماعت باشد و جمعی در همه حرام می دانند و جمعی می گویند که همه صـحیح نیست، و جمعی به حرمت با عدم صحت قایلند در بعضی از اینها

و در آن بعض نیز خلافست و اکثر مکروه می دانند به معنی اقل ثوابا و جمعی مکروه می دانند به

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۶

معنی خود که ترکشان اولی است و هیچ شک نیست که اولی ترکست خصوصا با نهی والدین و آقا و بعد از اینها زوج.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که نیست زن را روزه سنتی بگیرد مگر به رخصت شوهرش.

و دو حدیث کالصحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است به همین مضمون و آیات و احادیث در بر والدین و رعایت حقوق ایشان بسیار است و اگر یابد که ایشان راضی نیستند البته رعایت رضای ایشان می باید کرد خصوصا هر گاه نهی کنند از آن.

و در اخبار معتبره وارد شده است از حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّٰه مرا رغبت در جهاد هست و از من می آید و خواهانم حضرت فرمودند که جهاد کن در راه خدا که اگر کشته شوی نزد حق سبحانه و تعالی زنده خواهی بود و روزی از بهشت خواهی خورد و اگر بمیری اجر و مزد تو بر حق سبحانه و تعالی است و اگر بر گردی از گناه پاک شده باشی مانند روزی که از مادر متولد شده باشی گفت یا رسول اللّٰه پدر و مادر پیری دارم که کمانشان اینست که به من انس گرفته اند و راضی نیستند که من به جهاد

روم حضرت فرمودند که با ایشان باش که بحق خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که یک شبانه روز انس ایشان به تو بهتر است از جهاد یک سال و در روایتی دیگر أنس والـده أت به تو در یک شب بهتر است از جهاد یک ساله و هر گاه در جهاد واجب این مبالغه وارد شده باشد در روزه سنت البته رعایت می باید کرد.

باب الغسل فی اللّیالی المخصوصه فی شهر رمضان

[غسل در دهه آخر]

(و ما جاء فی العشر الأواخر و فی لیله القدر.

روی العلا عن محمّـد بن مسلم عن احـدهما صـلوات اللَّه علیهما انّه قال یغتسل فی ثلث لیال من شـهر رمضان فی تسع عشـره و احـدی و عشـرین و ثلث و عشـرین و اصـیب امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه فی تسع عشـره و قبض فی احـدی و عشـرین قال و الغسـل فی اوّل اللّیـل و هو یجزی إلی آخره) این بـابی است در غسل شـبهای مخصوصه آن چه در اینجا ذکر کرده است چهار شب است و در بـاب اغسـال غسـل شب اول را ذکر کرده است بـا این اغسـال که در اینجا از جهت تاکیـد و تـذکیر بیان کرده است و شب نیمه مشـهور است اسـتحباب غسل در آن و ابن طاوس رضـی اللَّه عنه حدیثی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که در شب اول و نیمه غسل کن.

و حدیث دیگر روایت کرده است از آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه که دال است بر اسـتحباب غسل در فردای ماه رمضان و آن پانزده شبست هر شب که طاق باشد مثل اول و سیم و پنجم تا به آخر و احادیث غسل

در این سه شب قریب به تواتر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۸

از آن جمله به اسانید صحیحه منقولست از باقر و صادق صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که غسل می کند در سه شب از شبهای ماه رمضان در شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم و به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه ضربت زد ابن ملجم علیه اللعنه ابد الابدین در شب نوزدهم و در شب بیست و یکم به جوار رحمت الهی پیوستند و حضرت فرمودند که غسل را در اول شب می کند و تا آخر شب اگر بکند مجزیست اگر چه در اول شب بهتر است که در حین صلوات و دعوات پاک باشد و محتمل است که مراد این باشد که یک غسل کافی است در همه اگر چه در شب بیست و سیم دو غسل بهتر است یکی در اول شب و یکی در آخر شب.

چنانکه در صحیح از برید منقول است که گفت آن حضرت را دیدم که در شب بیست و سیم دو غسل کردند یکی در اول شب و یکی در اخر شب و ظاهرا مراد برید از آن حضرت امام محمّد باقر است و احتمال حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما نیز دارد (و قد روی انّه یغتسل فی لیله سبعه عشر) و بتحقیق که در صحیح از محمد بن مسلم مرویست از حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه که در شب هفدهم نیز غسل می کند که لیله الفرقان است که در وزش فتح بدر واقع شد.

و در صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت که از حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم که در چند شب غسل کنم در ماه رمضان حضرت فرمودند که در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم عرض کردم که اگر شاق باشد بر من شاق باشد غسل و احیای این سه شب که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۹

لوازم غسلست یا آن که غسل از لوازم احیاء است فرمودند که در شب بیست و یکم و بیست و سیم عرض کردم که اگر شاق باشد دو شب بر من حضرت فرمودند که الحال بس است.

ترا بدان که غرض سلیمان از این سؤال این بود که حضرت شب قدر را بفرمایند که در کدام شب است اول ابهام فرمودند در سه شب دیگر که پرسید در دو شب فرمودند، دیگر که پرسید که هر شبی که بفرمایند غسل کن ظاهر شود که آن شبست حضرت فرمودند که همین مقدار بس است که دانستی چنانچه در اخبار دیگر خواهد آمد.

[غسل لیالی متبرکه وقت غروب باشد]

(و روی زراره و فضیل عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال الغسل فی شهر رمضان عند وجوب الشّمس قبیله ثمّ یصلّی و یفطر) و در صحیح از زراره و در حسن کالصحیح از فضیل منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که غسل در ماه رمضان در شبهای متبرکه نزد فرو رفتن آفتاب است اندکی پیشتر از شام که چون از غسل فارغ شود نماز کند و بعد از آن افطار کند یا افطار کند که واو به معنی او باشد و اول اظهر است و این فرد اکمل است و اگر نه در هر وقتی که می کند

خوبست چنانچه گذشت.

و در صحیح از عیص منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شبی که مطلوبست غسل از این چه وقت شب است حضرت فرمودند که اول شب و اگر خواهی هر وقت که مشغول عبادت می شوی از آخر شب نیز خوب است و پرسیدم از نماز و عبادت که در چه وقت مطلوب است فرمودند که در اول شب پاره ای نماز می کند و پاره ای در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۰

آخر شب و در میان قرآن و دعا می خواند یا اندک استراحتی می کند و اگر نتواند تمام شب عبادت کردن چنانکه خواهد آمد که سر شب چشمی گرم می کند هر دو خوب است و ممکن است که مراد نوافل ماه رمضان باشد که در اول شب می کند و نماز شب را با دعاها در آخر شب می کند چنانچه اخبار بسیار به این نحو وارد است.

[عبادت در دهه آخر

(و روی سماعه عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا دخل العشر الاواخر شدّ المئزر و اجتنب النّساء و أحیا اللیل و تفرّغ للعباده) و منقول است در موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون دهه آخر از ماه رمضان داخل می شد که اولش شام شب بیست و یکم است حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله کمر را سخت می بستند از جهت عبادت حقیقه چون کمر بستن قوت کمر می شود یا مجازا چنانکه متعارف است که هر گاه شخصی به جدّ می کند کاری را می گویند کمر بسته است در فلان کار خصوصا از

جهت خدمت آقا و محتمل است که مراد ترک جماع باشد و مراد بستن بند زیر جامه باشد و بنا بر این احتمال آن که فرموده اند از زنان اجتناب می فرمودند تاکید سابق خواهد بود یا ترقی در آن که مقدمات جماع را نیز به فعل نمی آوردند و احیا می فرمودند شب را یا همه شبها را بیدار بودند از جهت عبادت حق سبحانه و تعالی و از همه کاری دست شسته خود را مشغول عبادت می ساختند با اعتکاف چنانچه خواهد آمد و ظاهر این حدیث آن است که احیای هر شب مستحب باشد در دهه آخر و احتمال دارد که مراد از لام لام عهد باشد یعنی شبهایی که احتمال شب قدر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۱

داشته باشد و آن شبهای افراد است که پنج شب باشد یا همه شبها بر احتمالی چنانچه از دعاهای شب ظاهر می شود و اظهر دو شب است که آن شب بیست و یکم و بیست و سوم باشد چنانچه احادیث ما کالمتواتر است که از این دو شب بدر نیست و احتمال دیگر آن که شب نوزدهم نیز داخل باشد و احتمالات دیگر موافق مذهب شیعه نیست.

[صد رکعت نماز در لیالی المتبرکه]

(و روی سلیمان الجعفریّ عن ابی الحسن صلوات اللَّه علیه انّه قال صلّ لیله احدی و عشرین و ثلث و عشرین مائه رکعه تقرء فی کلّ رکعه الحمد مرّه و قل هو اللَّه احد عشر مرّات.)

و به اسانید صحیحه و حسنه منقول است که حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه فرمودند که در هر یک از شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی بعد از سوره

حمـد ده مرتبه توحیـد بخوان و ظاهرا فی نفسه این نماز مطلوب است اگر چه نماز نافله ماه رمضان را نکنـد و یا آن که از هزار رکعت باشـد و اهتمام در آن بیشتر از باقی باشـد و این اظهر است و بر تقـدیری که از هزار رکعت باشد شـرط نیست که آن را کند تا این را تواند کرد بلکه اگر تواند هر شب هزار رکعت بکند بهتر خواهد بود چنانچه احادیث بسیار بر این وارد شده است و در مجموع هزار رکعت وارد شده است و نهصد رکعت وارد شده است به اسقاط صد رکعت شب نوزدهم و هشتصد و چهل رکعت وارد شـده است چنـانکه در فقه رضویست که شـصت رکعت این دو شب نیز ساقط شود و نهصـد بیست نیز وارد شـده است که هشتاد رکعت سه شب ساقط شود و بر هر یک احادیث بسیار وارد شده است و همه خوب است و بیشتر اکمل است و در هر رکعتی از هزار رکعت ده قل هو اللَّه أحد وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۲

شده است اگر ممکن باشد و بعد از آن نه و هفت و پنج و سه و یک بترتیب فضل.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه فی لیله تسع عشره من شـهر رمضان التّقدیر و فی لیله احدی و عشرین القضاء و فی لیله ثلث و عشرین ابرام ما یکون فی السّنه إلی مثلها و للّه عز و جلّ ان یفعل ما یشاء فی خلقه.)

و منقول است در قوی که آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که در شب نوزدهم مقـدر می سازنـد هر چه را در آن سـال واقع

خواهد شد از صحت و مرض و حیات و موت و غنا و فقر و بلاها و مصایب را و در شب بیست و یکم قضا می شود که یک مرتبه از تقدیر بیشتر است و در شب بیست و سیم امضا می شود که مبرم و محکم می شود و بسیار نادر است که تغییر یابد تا سال دیگر و به مرتبه نمی رسد که امکان تغییر نداشته باشد بلکه خداوند عالمیان قادر است که هر چه مصلحت اقتضا کند آن را بکند اما در شب اول که مقدر شده است به اندک دعایی یا تصدقی یا عمل خیری تقدیر مبدل می شود اما اگر قضا شده باشد تصدق بسیاری می باید تا متغیر شود و اگر امضا شده باشد بسیار نادر است که تغییر بیابد اما به مرتبه ای نرسیده است که محال باشد بلکه ممکن است که اگر تصدقات و تضرعات و عبادات و شفاعات همه جمع شوند متغیر و متبدل شود و چون تغییرش کالنادر است در اخبار وارد شده است که تغییر نمی یابد آن چه در شب بیست و سیم امضا می شود.

و در موثق کالصحیح از زراره منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در شب نوزدهم مقدر می شود و در شب بیست و یکم محکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۳

می شود و در شب بیست و سیم امضا می شود یعنی آن حکم را جاری می سازند بلا اشتباه از قبیل حکمی که أولا پادشاهان کنند، و دویم به منزله آن است که در دفاتر ثبت شود و سیم بمنزله مهر پادشاهان است.

چنانچه کالصحیح منقول است از اسحاق که شنیدم که جمعی از آن حضرت صلوات اللّٰه

علیه سؤال می کردند که آیا ارزاق در شب نیمه شعبان قسمت می شود حضرت فرمودند که نه و اللّٰه قسمت نمی شود مگر در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم ماه رمضان به درستی که در شب نوزدهم ملاقات می کنند دو جمع و در شب بیست و یکم هر امر محکمی جدا می شود و در شب بیست و سیم امضا می شود آن چه را حق سبحانه و تعالی اراده دارد که امضا فرماید و این شب قدری است که حق سبحانه و تعالی آن را بهتر از هزار ماه گردانیده است عرض کردم که چه معنی دارد ملاقات دو جمع با آن که شب ملاقات دو جمع مشهور شب هفدهم است که در بدر جمع شده بودند مسلمانان با کفار و روزش روز فرقان است که حق و باطل در بدر از یکدیگر جدا شد و بر عالمیان ظاهر شد نبوت آن حضرت که خبر از مغیبات داده بودند و همه در آن روز واقع شد و صنادید قریش که ماده فساد عالم بودند جمعی کشته شدند و جمعی اسیر شدند این جمع نوزدهم غیر آن جمع خواهد بود کدام است؟ حضرت فرمودند که در این شب که شب تقدیر است همه آن چه واقع خواهد شد جمع می کنند بر سبیل اجمال و عرض می نمایند ملائک که اینها را چه باید کرد جمعی را احسان می فرمایند و جمعی را که قابلیت احسان ندارند ایشان را موقوف می دارند بانکه در علم الهی ظاهر است در ازل آزال آن چه بر سر همه می آید از نقیر و قطمیر و لیکن اجمال نسبت به ملائکه است

و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۴

تفصیل در شب بیست و یکم می شود و در آن شب هر امری که واقع شدنی است به سبب قابلیت و استعداد اصلی یا عارضی به سبب اعمال خیر و دعوات مقضی می شود و نوشته می شود رقم ایشان اما ممکن است که ایشان تا شب بیست و سیم دعاها بکنند و یا کارهای خیر از ایشان صادر شود که رقم بلاها و مصایب ایشان به تعویق افتد و یا قلم عفو بر جریده جمعی کشیده شود و در شب بیست و سیم ارقام همه مهر می شود که تغییر نمی یابد غالبا و امکان تغییر هست که تا شب عید و روز عید که روز جایزه است و روز عرفه که همه خلایق را بار عام می دهند جمعی را در عرفات و جمعی را در روضات مقدسات خصوصا روضه مقدسه سید الشهدا سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه، و جمعی دیگر را در مجامع دیگر که در هر شهری کنند پس اگر در شب قدر آن بلاها مبرم شده باشد ممکن است که به ازدیاد تضرعات بالکلیه بر طرف شود یا اگر آمده باشد آن بلا آن را بردارد پس نه چنان است که هر چه در شب قدر مبرم و ممضی شده باشد احتمال تغییر و تبدیل نداشته باشد بلی این احتمال نادر است و تفصیل این معنی در حدیث طویل سوره انا أنزلنا مذکور است.

[شب قدر اول سال است]

(و روی رفاعه عنه صلوات اللَّه علیه انّه قال لیله القدر هی اوّل السّنه و هی اخرها.)

و در صحیح و موثق کالصحیح منقول است از رفاعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه فرمودند که شب قدر اول سال آینده است و آخر سال گذشته است و احادیث بسیار وارد شده است که اول سال شب اول ماه مبارک رمضان است پس دور نیست که هم چنان که اول صبح اول روز است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۵

و لیکن حق سبحانه و تعالی به تفضّل خود چنان مقرر فرموده است که تا واقع ساختن نماز صبح فرشتگانی که نویسندگان اعمال شبند آن وقت را از شب حساب کنند و نماز صبحی که در اول صبح به جا آورند در آخر نامه عمل شب بنویسند و ملائکه روز در اول صحیفه عمل روز بنویسند چنانچه حق سبحانه و تعالی آن را مشهود نامیده است هم چنین فرشتگان نویسندگان سال گذشته توقف نمایند از اول ماه رمضان تا انقضاء شب قدر همه این اعمال را آخر در نامه عمل بنده که ایشان می نویسند بنویسند و ملائکه این سال که در اول نامه عمل بنده می نویسند یا آن که چون اول شوال اول سال است باین معنی که اول اوقات خوردن سال است چنانچه گذشت و هم چنین اول اوقات تقدیر سال آینده است و آخر تقدیر سال گذشته است و منافات ندارد هر دو معنی مقصود باشد بلکه معانی بسیار از یک لفظ ممکن است که همه مراد باشد و در واقع هست و مراد است با آن که اول اضافی باشد نه حقیقی چنانچه از صبح تا چاشت را اول روز می گویند و بعضی از این حدیث فهمیده اند که شب اول ماه شب قدر باشد یا جزو شب قدر باشد چنانچه از اخبار سابقه مفهوم شد که هر

یک از این سه شب جزو شب قدرند پس ممکن است که این شب نیز دخیل باشد و ابتدای تقدیرات در آن شود چنانچه نزول قرآن در این شب شده است به بیت المعمور و در شب قدر به آسمان اول آمده است و در عرض بیست سال یا بیست و سه سال بر آن حضرت آیه آیه و سوره سوره نازل شده است چنانچه گذشت لهذا سنت است غسل و نمازها و اعمال خیر در آن شب و در آن روز قطع نظر از آن که اول سال است و در اول هر نعمتی شکر می باید کرد که حق سبحانه و تعالی چنین نعمتی که اصل نعم است کرامت فرموده است چنانچه بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۶

این معانی دلالت دارد دعاهای شب اول روز و روز اول ماه مبارک رمضان و آن که سال ما را مفتح گردانید به ماهی که بهترین ماهها‌ست و روزهای او بهترین روزهاست و شبها و ساعتهای او بهترین شبها و ساعتهاست.

[خواب پیامبر و منبر او بدست بنی امیه]

(و اری رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله فی منامه بنی أمیّه یصعدون منبره من بعده یضلّون النّاس عن الصّراط القهقری فاصبح کئیبا حزینا فهبط جبرئیل علیه السّلام فقال یا رسول اللّه مالی اراک کئیبا حزینا قال یا جبرئیل انّی رأیت بنی أمیّه فی لیلتی هذه یصعدون منبری من بعدی یضلّون النّاس عن الصّراط القهقری فقال و الّذی بعثک بالحقّ نبیّا انّ هذا لشی ء ما اطّلعت علیه ثمّ عرج إلی السّماء و لم یلبث ان نزل علیه بآی من القرآن یونسه بها أَ فَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْناهُمْ سِنِينَ ثُمَّ جاءَهُمْ ما كانُوا يُوعَدُونَ ما أَغْنى عَنْهُمْ ما

کـانُوا یُمَتَّعُونَ و انزل علیه إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَـدْرِ وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَـدْرِ لَیْلَهُ الْقَـدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَـهْرٍ جعل لیله القـدر لنبیّه صلّی اللَّه علیه و اله خیرا من الف شـهر من ملک بنی أمیّه) به اسانید متکثره از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه و از جمله از زراره از احدهما صلوات اللَّه علیهما منقول است که به حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله نمودند در واقعه که بنی امیـه و در روایـت زراره بنی تیم و بنی عـدی و بنی امیه را دیدنـد که بر منـبرش بالاـ می رفت به عنـوان میمـون بعـد از آن حضـرت، و مردمـان را از راه بر می گردانیدنـد از پشت و این حاصل معنی است و خواب چنین بود که ابو بکر که از قبیله بنی تیم است و عمر که از قبیله بنی عدی است و عثمان و معاویه یزید و سایر بنی امیه و بنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۷

عباس را دیدند به شکل میمونها مانند میمون بر بالا می جهند و پائین می جهند و مردمانی که ایستاده بودند و تماشا می کردند چنانچه از جسـتن میمون می رمند و پس پس بر می گشـتند و از این واقعه دانستند که این جماعت حق ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم را غضب خواهنـد کرد بر ایشان، جمع خواهنـد شـد و برگشـتن قهقری آن است که همه کافر خواهنـد شـد به سـبب انکار نصوص جلیله بر امامت ایشان خصوصا حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه را که انکار صریح نمودند.

چنانچه متواتر است از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله که صحابه او همه برگشتند و

کافر و مرتد شدند به همین عبارت ارتداد در صحاح سته ایشان خصوصا در بخاری و مسلم عبارت ارتداد صحابه متواتر است پس حضرت با غم و الم صبح کردند پس جبرئیل آمد و گفت یا رسول اللّٰه چه واقع است که شما را غمناک می بینم حضرت فرمودند ای جبرئیل دیشب در واقعه دیدم که بنی امیه بر منبر من بالا می رفتند و در روایت زراره دیدم که ابو بکر و عمر و بنو امیه و بنو عباس بر منبر بالا می رفتند و در روایت زراره دیدم که ابو بکر و عمر و بنو امیه و بنو عباس بر منبر بالا می رفتند و صدوق از روی تقیه ابو بکر و عمر را ذکر نکرده است چرا که اگر چه اهل ری و قم شیعه بودند و پادشاه ایشان شیعه بود اما همان لعن و طعن نمی کردند و مع هذا این کتاب من لا یحضر در بلخ مصنف شد و اهل بلخ سنی و شیعی هر دو بودند. اگر چه بخاری و مسلم و غیر ایشان ارتداد و کفر صحابه را ذکر کرده اند و لیکن از ایشان می گذرانند و اگر شیعیان می گفتند نمی گذارنیدند چون علماء شیعه به ظاهر عمل می کنند و عامه همه را تاویلات می کنند و این امری است ظاهر مثلا اگر صفاهانی خود مذمت صفاهان یا صفاهانیان کنند صفاهانی دیگر را بد نمی آید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۸

و اگر کاشی یا قمی مذمت کنند یکی از این دو را تا کشتن همراهند و سید بن طاوس در کتاب یقین احادیث کفر ثلاثه را از علمای اهل سنت روایت کرده است و ذکر کرده است که

عهـده صـحت این حـدیث بر ناقل آن است مرا به آن کاری نیست و اگر علماء شـیعه نقل کرده بودند من روایت نمی کردم و مشـهور است که چون شـیخ طوسـی در زیارت عاشورا ذکر کرده اللهم العن الاول و الثانی و الثالث علماء عامه اعتراض کردند که اینها کیسـتند شـیخ حدیثی از طرق ایشان نقل کرد که مراد از اول قابیل است که وضع کرد کشتن را و دویم فرعون است و سیم هامان است و راضـی شدند از او زیرا که ایشان در زمان خلفای بنی عباس بودند و همه کس می دانسـتند که ایشان شـیعه اند اما سب نمی توانستند کردن.

پس حضرت فرمودند که این جماعت بر منبر من بالا می جستند مانند میمون و به زیر می جستند و مردمان را از راه حق گمراه می کردنـد و پس پس به کفر بر می گشـتند پس جبرئیـل علیه السّـلام گفت که به حق خداونـدی که ترا به راستی به پیغمبری فرسـتاده است که من بر این معنی مطلع شـده ام و فی الحال به آسـمان رفت و چون انـدک زمانی بر گشت و چند آیه از جهت تسـلی خاطر آن حضرت آورد یکی این آیه که ترجمه اش این است که آیا می بینی که اگر ما چند سالی ایشان را باز گذاریم و بعـد از آن بیایـد به ایشـان و آن چه ایشان را وعـده داده انـد از عـذاب دنیا یا عقبی فایـده نمی دهـد ایشان را تمتعات دنیوی ایشان در دفع عـذاب از ایشان و به همه رسـید آن چه رسـید و چنـدین هزاران هزار لشـکر عمر دفع نکرد از او ابو لؤلؤ را و هم چنین عثمان و ملک بنی امیه و

عباسیان همه مستاصل شدند به حیثیتی که از ایشان اثری و خبری نماند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۹

و دیگر سوره انا أنزلناه را فرستاده که ترجمه اش این است که به تحقیق که ما قرآن را فرستادیم در شب قدر از بیت المعمور به آسمان دنیا یا از لوح محفوظ به بیت المعمور در شبی که تقدیر می شود هر چه در آن سال می شود و یا محمّد کجا تو می دانی که شب قدر چه رتبه دارد شب قدر و عبادتی که در آن کرده می شود بهتر است از عبادتی که در هزار ماه کرده شود که در آن هزار ماه شب قدر نباشد یعنی قطع نظر از شب قدرش حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی شب قدر را از جهت امت آن حضرت بهتر از هزار ماه پادشاهی بنو امیه گردانید یعنی ثوابی که می دهند بر عبادت شب قدر بیشتر است به حسب ظاهر از تمتعات هزار ماهه ایشان و ممکن است که عبادت مقدر باشد یعنی عبادت این شب بهتر است از عبادت ملك بنی امیه چنانچه خواهد آمد و هر دو ممکن است که مراد باشد، به زیر می آیند فرشتگان آسمان و روحی که اعظم از همه ملائکه است که فردای قیامت او در یک صف باشد و جمیع فرشتگان در یک صف که روح القدس باشد به اذن پروردگار ایشان از جهت هر امری که در آن سال واقع می شود و این شب تا طلوع صبح همگی سلامتی و رحمت است یا سلام الهی یا سلام فرشتگان تا طلوع صبح بر امام زمان فایض است به سبب این سلام تا سال دیگر در

حفظ و امان حق سبحانه و تعالی محفوظ خواهد بود.

و محمد بن یعقوب کلینی و صدوق روایت کرده اند حدیث حسن بن عباس بن جویش را در تفسیر انا أنزلناه ذکر کرده اند و حکم به صحت آن کرده اند و جمعی نفهمیده اند و حکم به ضعف آن کرده اند و اگر کسی تدبر کند بسیاری از حقایق بر او منکشف می شود.

[شب قدر در هر سال]

(و سال رجل الصّادق صلوات اللّٰه علیه فقال أخبرنی عن لیله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۰

القدر کانت او تکون فی کلّ عام فقال لو رفعت لیله القدر لرفع القرآن) و کالصحیح منقول است از شعیب که گفت شخصی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد و گفت خبر ده مرا از شب قدر که در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بود یک مرتبه چنانچه بعضی سنیان گفته اند، یا تا آن حضرت بود و بعد از آن حضرت بر طرف شد چنانچه جمعی دیگر گفته اند حضرت فرمودند که اگر شب قدر را بالا برند قرآن را نیز بالا خواهند برد یعنی وقتی که در آخر الزمان بعد از فوت معصوم قرآن را بالا- خواهند برد در آن زمان معصومی نخواهد بود که ملائکه و روح بر او نازل شوند شب قدر نیز نخواهد بود.

و در اخبار مشهوره وارد است که چون آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از دنیا برود بعد از آن حضرت چهل روز دیگر دنیا خواهد بود و دابه الارض بیرون می آید و بعد از آن اسرافیل صور می دمد و همه خواهند مرد و چند روزی که خواهد شد نفخه دیگر دمیده شود و قیامت بر پا خواهد شد پس تا تکلیف

هست صاحب الامر صلوات اللّه علیه یا غیر آن حضرت از معصومین صلوات اللّه علیهم خواهند بود و چون معصوم بر طرف می شود شب قدر و قران همه بر طرف خواهند شد.

و در صحیح از هشام بن حکم منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که شب قدر در هر سالی هست و روز آن در فضیلت مثل شب است.

و در صحیح از عبید بن زراره منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه که هر گاه دو شخص باشند و یکی از این دو تا صبح

نماز و دیگری دعا کند کدامین یک از این دو افضلند حضرت فرمودند که دعا افضل است و محتمل است که مراد این باشد که نفی شب قدر قران است یعنی کفو است زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده است تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها یک جا در اینجا فرموده است که ملائکه و روح نازل می شود یعنی همیشه و در جاهای دیگر فرموده است که فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ یعنی در شب قدر فصل می شود هر امری که حکمتی در وجود یا ایجاد یا تقدیر آن هست و مقدر و مقضی و مبر می شود یا هر امری که با احکام و اتقانست مقدر می شود و این کاری است که از نزد ماست و ما رحمت را می فرستیم و ارسال این رحمت از پروردگار توست و خلف وعده الهی محال است مگر وقتی که تکلیف زایل شود و معنی اول اظهر است و اللّه تعالی یعلم.

(و سال حمران ابا جعفر صلوات اللّه علیه عن قول

اللَّه عزّ و جلّ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ قال هی لیله القدر و هی فی کلّ سنه فی شهر رمضان فی العشر الاواخر و لم ینزل القرآن الّا فی لیله القدر قال اللَّه عزّ و جلّ فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ قال یقدّر فی لیله القدر کلّ شی ء یکون فی تلک السّنه إلی مثلها من قابل من خیر او شرّ او طاعه او معصیه او مولود او اجل او رزق فما قدّر فی تلک اللّیله و قضی فهو المحتوم و للّه عزّ و جلّ فیه المشیّه قال قلت له لیله القدر خیر من الف شهر أیّ شی ء عنی بذلک فقال العمل الصّالح فی لیله القدر و لو لا ما یضاعف اللَّه تبارک و تعالی للمؤمنین ما بلغوا و لکنّ اللَّه عزّ و جلّ یضاعف لهم الحسنات) و در حسن کالصحیح منقول است از فضیل و زراره و محمد بن مسلم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۲

حمران که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر صلوات اللَّه علیه از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که ما فرستادیم قران را در شب با برکت کدام است این شب حضرت فرمودند که این شب قدر است و در هر سال هست در ماه رمضان در ده روز آخر، و قرآن نازل نشد به بیت المعمور و نه به آسمان اول مگر در شب قدر، و حق سبحانه و تعالی فرموده است در عقب شب مبارک که در این شب فصل می شود هر چیزی که با حکمت و احکام است یعنی مقدر می شود در شب قدر هر چیزی که در این سال آینده واقع خواهد

شـد تا سال آینده در همین شب از نفعها و ضـررها و یا طاعت و یا معصـیت، یا فرزندی که حق سـبحانه و تعالی عطا فرماید، یا عمر یـا روزی پس هر چه در این شب مقـدر شـود و قضـا شود آن حتم و واجب می شود که البته واقع شود قطع نظر از اسـباب عظیمه که سبب مشیت الهی شود چنانکه گذشت که به مرتبه نمی رسد که خلافش محال باشد بلکه خلافش نادر می شود.

عرض کردم که چه معنی دارد که شب قدر بهتر از هزار ماه است و این حدیث را علی الظاهر از کافی برداشـته است و اختصار کرده است و این است عبارت

[شب قدر از هزار ماه که شب قدر ندارد بهتر است]

(فقال العمل الصّالـح فیها من الصّلاه و الزّکاه و انواع الخیر خیر من العمل فی الف شـهر لیس فیها لیله القدر) حضـرت فرمودند که اعمـال خوبی که در شب قـدر کننـد از نمـاز و زکـاه و انواع خیرات بهتر است از عمـل در هزار ماهی که شب قـدر در آن نباشـد بعضـی گفته انـد که مراد این است که در هزار مـاه پادشـاهی بنی امیه به تشـأم کفر و فسق ایشـان شب قـدر را از ایشان برداشتند چنانکه ظاهر عبارت حدیث صحیفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۳

کـامله است و اظهر آن است که مراد دفع دخلی که کرده انـد در بسـیار جائی مثل نیت مؤمن بهتر است از عمل او که آیا مراد عمل با نیت است لازم می آید تفضیل شی ء بر نفس و بر غیر و اگر عمل بی نیت مراد است از باب زید افقه من جدار است، و جواب این است که بهتر از عمل با نیت است قطع نظر

از نیت در اینجا نیز سالی که شب قـدر نداشـته باشد نمی باشد پس هزار ماه قطع نظر از شب قدر مراد است پس شب قدر بهتر از نود سال و ده ماه است که شبهای قدرش را که نود شب است انداخته باشند و بنا بر این ایام پادشاهی ثلثه نیز داخله خواهد شد و شکی نیست که در بطلان مساویند، اما ایام پادشاهی بنی امیه هزار ماه درست است چنانکه مضبوط است نزد اهل تواریخ بعد از آن حضرت فرمودند که آن که یک شب برابر باشد با سی هزار شب محض تفضل الهی است و اگر حق سبحانه و تعالی با بندگان به عدالت و استحقاق سرکندگی این ثوابها خواهند داشت.

نقل کرده اند که در خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مذکور شد حکایت شمسون عابد که عمر بسیار یافت و هشتاد سال کارش جهاد بود که شب تا صبح به عبادت الهی مشغول بود و روزش جهاد می کرد صحابه گفتند یا رسول اللّٰه عمرهای ما کوتاه است و به سبب کوتاهی عمر از این ثوابهای عظیمه محرومیم حق سبحانه و تعالی این سوره را فرستاد که اگر چه عمر شما کوتاه است حق سبحانه و تعالی شما را به سبب متابعت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله این قسم شبی کرامت فرمود که یک شبش بهتر است از عمل نود سال از عمرهای ایشان و آن افضلیت انتهایی ندارد و بعضی را دو برابر می دهند و بعضی را هفتاد و هفتصد تا به مرتبه که حصر آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۴

نتوان کرد به غیر از حق سبحانه و

تعالى (و سئل الصّادق صلوات اللَّه عليه كيف تكون ليله القدر خيرا من الف شهر قال العمل الصّالح فيها خير من العمل فى الف شهر ليس فيها ليله القدر) و در حسن كالصحيح منقول است كه از آن حضرت سلام اللَّه عليه پرسيدند كه چه معنى دارد كه شب قدر بهتر است از هزار ماه حضرت فرمودند كه معنى آن اين است كه اعمال صالحى كه در اين شب كنند بهتر است از عمل صالحى كه در هزار ماه كنند كه در آن هزار ماه شب قدر نباشد به دو معنى كه الحال گذشت.

[تورات و انجيل هم در رمضان نازل شد]

(و روى علىّ بن ابى حمزه عن ابى بصير عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه قال نزلت التّوريه فى ستّ مضين من شهر رمضان و نزل الانجيل فى اثنتى عشره مضت من شهر رمضان و نزل الزّبور فى ليله ثمان عشره من شهر رمضان و نزل القرآن فى ليله القدر) منقول است در موثق حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه تورات نازل شد در شب ششم كه گذشته بود پنج شب و آن شب كه نازل شد شب ششم بود از ماه مبارك رمضان و انجيل نازل شد در شب دوازدهم ماه مبارك رمضان و زبور نازل شد در شب هجدهم ماه مبارك رمضان و قرآن در شب قدر نازل شد.

[علامت ليله القدر]

(و روى العلا عن محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللَّه عليهما قال سألته عن علامه ليله القدر فقال علامتها ان تطيب ريحها و ان كانت فى برد دفئت و ان كانت فى حرّ بردت و طابت و سئل عن ليله

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۹۵

القدر فقال تنزّل فيها الملائكه و الكتبه إلى السّماء الدّنيا فيكتبون ما يكون من امر السّنه و ما يصيب العباد، و امر عنده عزّ و جلّ موقوف له فيه المشيّه فيقدّم منه ما يشاء و يمحو و يثبت و عنده امّ الكتاب) و به اسانيد صحيحه متكثره منقول است كه محمد بن مسلم گفت كه سؤال كردم از حضرت امام محمد باقر يا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليهما از علامت شب قدر حضرت فرمودند كه علامتش آن است كه بوى خوش دارد و اگر در آن چند شب هوا سرد باشد آن شب هوا گرم

می شود، و اگر در آن شبها هوا گرم باشد در آن شب سرد و خوش است یا خوش بوست، دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه پرسیدند که چرا شب قدرش می گویند حضرت فرمودند که همه فرشتگان خصوصا نویسندگان عمل به آسمان اول می آیند و هر چه در آن سال واقع می شود و آن چه بر سر بندگان می آید همه را می نویسند و چیزی چند هست که موقوف می دارند به مشیت الهی و آن را حکم جزم نفرموده است می خواهد مقدم می دارد و می خواهد مؤخر می دارد و می خواهد محو می فرماید و می خواهد اثبات و نزد اوست لوح محفوظ که تغییر و تبدیل نمی باشد در آن و در لوح محو و اثبات تغییر و تبدیل هست و احادیث موثقه کالصحیحه در جزو اول و آخر شده است.

[شب قدر یکی از دو شب است]

(و روی عن علیّ بن ابی حمزه کنت ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فقال له ابو بصیر جعلت فداک اللّیله الّتی یرجی فیها ما یرجی أیّ لیله هی فقال فی لیله احدی و عشرین او ثلث و عشرین قال فان لم اقو علی کلیهما فقال ما ایسر لیلتین فیما تطلب قال فقلت فربّما رأینا الهلال عندنا و جاءنا من یخبرنا بخلاف ذلک فی ارض اخری فقال ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۶

ایسر اربع لیال فیما تطلب قلت جعلت فداک لیله ثلث و عشرین لیله الجهنیّ قال انّ ذلک لیقال قلت جعلت فداک انّ سلیمان بن خالد روی انّ فی تسع عشره یکتب وفد الحاجّ فقال یا ابا محمّد وفد الحاجّ یکتب فی لیله القدر و المنایا و البلایا و الارزاق و ما یکون إلی مثلها فی قابل فاطلبها فی

احدی و ثلث و صلّ فی کلّ واحده منهما مائه رکعه و احیهما ان استطعت إلی النّور و اغتسل فیهما قال قلت فان لم اقدر علی ذلک و انا قائم قال فصلّ و أنت جالس قلت فان لم استطع قال فعلی فراشک قلت فان لم استطع فقال لا علیک ان تکتحل اوّل اللّیل بشی ء من النّوم انّ ابواب السّماء تفتح فی شهر رمضان و تصفّد الشّیاطین و تقبل اعمال المؤمنین نعم الشّهر شهر رمضان کان یسمّی علی عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله المرزوق) و در موثق کالصحیح منقولست از علی و در کافی از ابو حمزه ثمالی و بعید است اگر چه محتمل است که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودم ابو بصیر گفت که فدای تو گردم آن شبی که امیدها دارم و همه کس از او امیدوار است کدام شب است حضرت فرمودند که در شب بیست و یکم و بیست و سوم طلب کن ابو بصیر گفت که اگر قوت نداشته باشم که هر دو را احیا کنم کدام یک را احیا کنم حضرت فرمودند که سهل باشد دو شب بیدار بودن از جهت آن مطلب عظیم، گفت گاه هست که در اینجا اول ماه را در شبی دیده ایم و جمعی می آیند و شهادت می دهند که در جائی دیگر در شبی دیگر دیده ایم و سبب اشتباه می شود و از جهه احتیاط دو شب چهار شب می شود حضرت فرمودند که سهل باشد که چهار شب احیا کنند از جهت رسیدن به

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۷

ثواب شبی که بهتر است از سی هزار شب و غرض ابو

بصیر همه آن است که شاید شب قدر را مشخص کند و حضرت مصلحت نمی دانند گفتم فدای تو گردم شب بیست و سیم شب جهنی است حضرت فرمودند که چنین می گویند گفتم فدای تو گردم سلیمان بن خالد روایت کرده است که در شب نوزدهم می نویسند جمعی را که توفیق حج خواهند یافت حضرت فرمودند که ای ابو محمّد حاجیان را و مرگها را و بلاها را و روزیها را و هر چه واقع می شود تا سال آینده همه را در شب قدر می نویسند و شب قدر را طلب کن در شب بیست و یکم و شب بیست و سیم و در هر یک از این دو شب صد رکعت نماز بگذار و زنده دار این دو شب را تا روشنی صبح و در هر دو شب غسل کن گفت عرض کردم که اگر قوت نداشته باشم که ایستاده نماز کنم فرمودند که نشسته نماز کن گفتم که اگر نشسته نیز نتوانم فرمودند که در جامه خوابت بخواب و نماز کن گفتم اگر قوت نداشته باشم حضرت فرمودند که باکی نیست که در اول شب سرمه از خواب در چشم کشی یعنی اندک خوابی بکن آن مقدار که بی شعور شوی به درستی که در ماه رمضان درهای آسمانها را می گشایند و شیاطین را در زنجیر می کنند و اعمال مؤمنان را قبول می کنند نیکو ماهی است ماه رمضان و آن را در زمان حضرت سید الأنبیاء ماه مرزوق می گفتند یعنی درهای روزی خلایق گشوده است اعم از روزی بدنها یا ارواح به علوم و حقایق ربانیه و معارف لدنیه.

و منقول است در صحیح از حسان

بن مهران که گفت سؤال مردم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شب قدر حضرت فرمودند که طلب کن آن را در شب بیست و یکم و بیست و سیم

[شب قدر یکی از سه شب]

(و روی محمّد بن حمران عن سـفیان بن السّـِمط قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه اللّیالی الّتی یرجی فیها من شهر رمضان فقـال تسع عشـره و احـدی و عشـرین و ثلث و عشـرین قلت فـان اخـذ إنسانا الفتره او علّه ما المعتمـد علیه من ذلک فقال ثلث و عشـرون) و در حسن کالصـحیح منقول است از سـفیان که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض کردم که آن شـبهایی که در ماه مبارک رمضان امیدواری ها در آن هست کدامین شـبهاست حضـرت فرمودند که شب نوزدهم و شـب بیست و یکم و شب بیست و سـیم است عرض نمودم که اگر کسـی را سـستی دست دهـد یـا مرضـی یـا مانعی از این سه شـب کدام یک محل اعتمادند حضرت فرمودند که آن شب بیست و سیم است.

(و فی و روایه عبد اللّه بن بکیر عن زراره عن احدهما صـلوات اللّه علیهما قال سألته عن اللّیالی التی یستحبّ فیها الغسل فی شهر رمضان فقال لیله تسع عشـره و احدی و عشـرین و لیله ثلث و عشـرین و قال لیله ثلث و عشـرین هی لیله الجهنیّ و حدیثه انّه قال لرسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله انّ منزلی نـاء عن المـدینه فمرنی بلیله ادخـل فیهـا فـامره بلیله ثلث و عشـرین قـال مصـنّف هـذا الکتاب رحمه اللّه علیه و اسم الجهنیّ عبد اللّه بن انیس الانصاری) و در موثق کالصحیح

منقول است که از یکی از صادقین صلوات اللّٰه علیهما سؤال کردم از شبهایی که سنت است در آن شبها غسل کردن در ماه رمضان فرمودند که آن شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم است و فرمودند که در شب بیست و سیم شب عبد اللّٰه بن انیس انصاری است که از قبیله جهنیه است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۹

حکایتش چنین است که به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله عرض نمود که منزلم دور است از مدینه مشرفه یک شبی امر کن مرا که در آن شب به خدمتت رسم پس حضرت او را امر فرمودند که شب بیست و سیم بیا و ظاهر آن است که حکایت جهنی را صدوق گفته باشد و محتمل است که حضرت فرموده باشند یا یکی از روات.

و منقول است که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جهنی به نزد سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آمد و عرض نمود که یا رسول اللّٰه شتر و گوسفند و غلامان بسیار دارم و مدینه تاب این کثرت ندارد امر فرمائید که یک شب از شبهای ماه رمضان به خدمت مشرف شوم پس حضرت او را طلبیدند و آهسته چیزی به او فرمودند چون شب بیست و سیم می شد جهنی با اشتران و غوغا می آمدند و ظاهرا به اعتبار امثال این اخبار اعتقاد صدوق و اکثر اصحاب آن است که شب بیست و سیم شب قدر است و از احادیث معتبره ظاهر شد که هر شب از این سه شب مدخلیتی در خواص شب قدر دارند بلکه بهتر آن

است که چنانکه نمی خواهند که ما جزم کنیم به حسب بعضی اخبار جزم نکنیم چون معارض دارند و شاید که چون شب بیست و سیم أدخل باشد در حین ضرورت به آن اکتفا توان کرد نه آن که شب قدر باشد جز ما چه جای یقینا با این همه معارضات و اللَّه یعلم

باب الدّعاء فی کلّ لیله من العشر الأواخر من شهر رمضان.

[دعاهای دهه اخیر]

(فی نوادر محمّد بن ابی عمیر انّ الصّادق صلوات اللَّه علیه قال تقول فی العشر الاواخر من شهر رمضان کلّ لیله اعوذ بجلال وجهک الکریم ان ینقضی عنّی شهر رمضان او یطلع الفجر من لیلتی هذه و لک قبلی تبعه او ذنب تعذّبنی علیه) و این بابی است در دعای که در هر شب باید خواند در دهه آخر ماه رمضان و در صحیح از کتاب نوادر محمد بن ابی عمیر منقول است از بعضی از اصحاب ما و چون صحیح است از او ارسال محمّد ضرر ندار و مع هذا خود گفته است که ارسال نمی کنم مگر از ثقات و بعضی از اصحاب به همین اکتفا نکرده اند و تصحیح نجاشی و ابن غضایری را اعتبار کرده اند و شکی نیست ما را که تصحیح ابن ابی عمیر معاصر ربطی ندارد به جرح و تعدیلی که بعد از دویست سیصد سال کرده باشند که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که مکلف در دهه آخر ماه رمضان در هر شب این دعا را می خواند که ترجمه اش این است که پناه آوردم و در پناه عظمت و جلال ذات مقدس کریم تو در آمده ام که چنان نشود که ماه رمضان به سر آید یا صبح این شب طالع شود و ترا نزد من بوده

باشد از حقوق ماليه يا حقوق الهيه كه خواهى مرا به آن عذاب كنى پس

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۰۱

از عـذاب تو در پناه رحمتت در آمـده دسـتم گير (الدّعاء فى اللّيله الأولى و هى ليله احدى و عشـرين من شـهر رمضان يا مولج اللّيل فى النّهار و مولـج النّهار فى اللّيل و مخرج الحىّ من الميّت و مخرج الميّت من الحىّ يا رازق من يشاء بغير حساب يا اللّه يا رحمن يا اللّه يا رحيم يا اللّه يا اللّه يا اللّه لك الاسـماء الحسنى و الامثال العليا و الكبرياء و الالاء أسألك ان تصلّى على محمّد و اهل بيته و ان تجعل فى هذه اللّيله اسـمى فى السّـعداء و روحى مع الشّـهداء و احسانى فى علّيين و إساءتى مغفوره و ان تهب لى يقينا تباشر به قلبى و ايمانا تذهب به الشّكّ عنّى و ترضينى بما قسمت لى و اتنى فى الدّنيا حسنه و قنى عذاب النّار و ارزقنى فيها شكرك و ذكرك و الرّغبه إليك و الانـابه و التّوبه و التّوفيق لما وفّقت له محمّـدا و اله صـلواتك عليهم اجمعين) روايت كرده انـد شـيخ اجل محمـد بن يعقوب كلينى و شـيخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسـى رضـى اللّه عنهما در قوى كالصـحيح از ائمه معصومين صـلوات اللّه عليهم كه در دهه آخر در شب اول كه شب بيست و يكم مـاه رمضـان است اين دعـا را مى خوانى تا به آخر همـه از اين روايت است و ترجمه دعـا اين است اى خداونـدى كه در شـش مـاه از شب داخـل روز مى كنى و آن از اول زمستان است تا اول تابستان تا به تدريج فصل بهار

و تابستان به هم رسد، و شش ماه از روز داخل شب می کنی تا دو فصل پائیز و زمستان به هم رسد به تدریج که اگر همیشه روز باشد تعیّش نتوانند کرد و بر عکس و اگر یک بار داخل شوند غالبا همه هلاک شوند و ای خداوندی که زنده را از مرده بیرون می آوری

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۲

مانند حیوان از منی و تخم و بیرون می آوری مرده را از زنده مانند منی و تخم از حیوان و یا آن که مسلمان و مؤمن از کافر و سنی و کافر و بد مذهب از مسلمان و مؤمن به آن که توفیق کرامت می فرمایی در اول و سلب توفیق می کنی در آخر، و ای خداوندی که هر که را خواهی روزی بی حساب کرامت می کنی یعنی روزی بسیار که نتوان حساب آن کردن یا روزی کرامت می فرمایی از جائی که گمان نداشته باشد، یا روزی که فردا حساب آن را از ایشان نخواهی و تا اینجا اقتباس است از آیه کریمه ملك و اقتباس آن است که از آیه کریمه بردارند به اندك تغییری و در اینجا فعل مضارع را اسم فاعل کرده است و غیبت را خطاب یا اللّٰه ای خداوندی که واجب الوجود بالذاتی که مستجمع جمیع کمالاتی خصوصا رحمانیت که هر ذره از ذرات مکونات در اسم رحمن داخلند و مراد از آن نعمتهای ظاهریه است و مراد از رحیم رحمتهای باطنیه است مانند ایمان و قرآن و هدایات خاصه دیگر سه مرتبه طلب می کند بیا اللّٰه چون اشاره است به ذات مستجمع جمیع صفات و می گوید که هر اسم خوبی مخصوص توست و

هر چه را در ممکن استعمال کنند مانند رحیم و علیم معنی که خوب است از توست و مخصوص توست مر تراست مثلهای خوب مثل مثل اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ الخ و اشاره است به آن که هر کس را نیست که تشبیهات کند مثل جمعی که تشبیه می کنند فیاضیّت الهی را به آفتاب چون نهایت فهم ایشان این است که در عالم ظاهر مثل آفتابی نمی یابند این تمثیل می کنند، و نسبتی نیست میان تمثیلی که حق سبحانه و تعالی خود را کند یا مخلوق او را کند بنا بر این فرموده است وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی پس مثلهای بلند انبیاء و اوصیا بواسطه تقریب به فهم ما نسبت به خواص چنانچه حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۳

تعالی فرموده است که «مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ و مراد از مشکاه انوار مقدسه معنویه اوست که طینت ایشان از آن انوار مخلوق شده است و فیوض مقدسه از جناب اقدس او به توسط ایشان به انواع مخلوقات فایض می گردد و در واقع خلایق به منزله طوطیند که هر چه تعلیم ایشان می کنند ایشان می گویند و از معانی چنانکه مراد است ایشان خبر ندارند مثلا ایشان را تعلیم کرده اند که بگویند الحمد للّه رب العالمین همین لفظ را می گویند از جهت خداوند بمعنی که خداوند داند نه بمعنی که ایشان تصور کرده اند یا کنند لهذا حضرت سید الواصلین صلی اللّه علیه و آله فرموده است که من احصا نمی توانم کرد ثنای تو را تو چنانی که خود ثنای خود کرده و بزرگواری مخصوص ذات مقدس توست و هر نعمتی که به هر مخلوقی فایض

شـده است از تـوست از تو سؤال می کنم که صـلوات فرسـتی بر محمّـد و اهـل بیت او و بگردانی در این شب نـام مرا در زمره سعادتمندان و بگردانی روح مرا با شـهدا که انبیا و اوصـیا باشـند چنانکه در قران مجید در بسـیار جائی مذکور است، یا آن که مرا به رتبه شـهادت فـایز گردان و اقلا- از ثواب ایشـان بهره منـد بـاشم، و بگردان احسان مرا در طبقه بلنـد مرتبگان و از طرفین چنین گردان به آن که مرا نیز در طبقه اعلای محسـنان گردان که در عبـادات غیر از تـو دیگری را نـبینم، و گناهـان مرا مغفور گردان و سؤال می کنم که یقینی عطـا فرمائی مرا که تو به فضل خود آن را در دل من درآوری و ایمان عطا فرمائی که شـکی و ریبی در دل من نماند.

و نسخ در جمیع فقرات این دعا به سه عنوان واقع شده است یکی آن که لفظ به داشـته باشد و با بای سـببیت باشد که به سـبب آن یقین شک را زایل گردانی و یا آن که حرف با باشد و ضمیر نباشد و بای تعدیه باشد که تذهب بالشک عنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۴

یعنی یقینی عطا فرمائی که شک را ببری از من و نسـخه دیگر آن که با نیز نباشـد و تعـدیه بباب افعال شده باشد بهمان معنی و در نسخ تهذیب و کافی نیز این سه نسـخه در اغلب این ده دعا هست و راضی گردانی مرا به آن چه قسمت کرده از جهت من، و عطا کن مرا در دنیا حسنه که فوق حسنات باشد و هم چنین در آخرت،

و مرا در پناه خود درآور از شر آتش جهنم و روزی کن مرا در این دنیا که مشغول شکر و ذکر تو باشم و رغبتم همگی از تو باشد و بازگشتم نیز به سوی تو باشد و روزی کن مرا توبه نصوح و آن که مرا توفیقی کرامت کنی که محمّد و آل او را کرامت فرموده ای صلوات تو بر همه ایشان باد همیشه.

اللّیله الثّانیه یا سالخ النّهار من اللّیل فاذا نحن مظلمون و مجری الشّمس لمستقرّها بتقدیرک یا عزیز یا علیم و مقدّر القمر منازل حتّی عاد کالعرجون القدیم یا نور کلّ نور و منتهی کلّ رغبه و ولیّ کلّ نعمه یا اللّه یا رحمن یا قدّوس یا احد یا فرد یا اللّه یا اللّه یا اللّه لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل اسمی فی هذه اللّیله فی السّعداء حتّی ینتهی إلی اخر الدّعاء فی اوّل لیله و در شب دویم که شب بیست و دوم باشد این دعا را می خواند که ترجمه اش این است ای خداوندی که جامه روز را از شب می کنی، و ناگاه همه در ظلمت در می آییم و ای خداوندی که مقرر فرموده ای که آفتاب حرکت کند تا به مقر خود رسد در شب یا در ماه به برجی یا در سال به جای اول یا تا روز قیامت که منتهای حرکت اوست، به تقدیری که مقدر فرموده مقدار حرکتش را در روز و ماه و سال و عمرش، ای خداوند قادر بزرگوار و دانای نیکو کار و ای

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۵

خداوندی که

بیست و هشت منزل از جهت ماه مقرر و مقدر ساخته و از ابتدا به سبب قرب آفتاب کم نور است و هر چند دورتر می رود نورش بیشتر می شود تا آن که کل جرمش یا آن چه در طرف ماست همه نورانی شد باز شروع در کمی می کند به سبب قرب شمس تا به مرتبه ای ضعیف شود که شبیه می شود به چوب خوشه خرما که شش ماه بر او گذشته باشد.

ای خداوندی که هر روشنی روشنایی از تو یافته است بوجود کمالات و هدایات و عاقبت هر رغبتی به تو بر می گردد که چون از هر دری می مانند به درگاه تو می آیند و از هر کس که مایوس و مطرود شدند پناهشان توئی و یا آن که اگر دیگری ایشان را به مطلب رساند تو رسانیده به اسباب و وسایل، و خداوند هر نعمت توئی و تو آن را می رسانی اگر چه وسایط در میان بسیار باشند، ای خداوند بخشنده و ای منزه از حاجات و اسباب ای یگانه در ذات و ای یگانه در صفات که صفاتت عین ذات است و ای خداوند بی شریک و نظیر، و ای خدا و ای خدا و ای خدا مخصوص توست نامهای خوب و داستانهای خوب و مخصوص توست بزرگواری و نعمتها از تو سؤال می کنم که بگردانی نام مرا در زمره سعادتمندان تا برسد به آخر دعای اول که در شب اول می باید خواند، بدان که این دعوات را چون در شب می باید خواند و حق سبحانه و تعالی نعمت شب و روز را بر بندگان به انواع مختلف منت نهاده از ائمه هدی صلوات اللّٰه

علیهم ملهم شده اند به این اقتباسات در این شبهای متبرکه در سال و این دعا مقتبس است از سوره یس و محتمل است که دعا سماوی باشد و فرقی نیست اگر ایشان گویند نیز به وحی الهی است.

(اللّیله الثّالثه و هی لیله القدر، یا ربّ لیله القدر و جاعلها خیرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۶

من الف شهر و ربّ اللّیل و النّهار و الجبال و البحار و الظّلم و الأنوار و الأرض و السّماء یا بارئ یا مصوّر یا حنّان یا منّان یا اللّه یا رحمن یا اللّه یا قیّوم یا اللّه یا بدیع یا اللّه یا اللّه یا اللّه لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل اسمی فی هذه اللّیله فی السّعداء الخ) و در کافی

و تقول فی اللّیله الثّالثه

و در تهذیب دعاء اللّیله است و در هر دو و هی لیله القدر را ندارد، و ظاهرا سخن صدوق است که اجتهاد کرده است که شب قدر است به اعتبار اخبار سابقه و به اعتبار لفظ این دعا نیز و با اینها مشکل است استدلال، و ترجمه دعا این است که ای پروردگار شب قدر و ای خداوندی که شب قدر را بهتر از هزار ماه کرده و ای پروردگار شب و روز و کوهها و دریاها و تاریکیها و روشنی ها و زمین و آسمان ای خداوندی که اشیاء را آفریده و هر یک را صورتی داده ای و ای بسیار مهربان و ای کثیر الانعام ای خدا و ای رحمان ای خداوند واجب الوجود بالذات که همه را وجود داده ای و

به وجود تو برپایند همه اشیاء ای خدا و ای از نو بدید آورنده اشیاء ای معبود ای معبود ای معبودتر است اسماء خوب و تراست مثلهای خوب که زنند از جهت تو یا حجتهای تو تمام است و خلایق و بزرگواری و نعمتها از توست سؤال می کنم تو را که صلوات فرستی بر محمّد و آل محمّد و بگردانی نام مرا در این شب از جمله سعادتمندان تا به آخر آن چه در دعا اول مذکور شد.

(و تقول فيها اللّهمّ اجعل فيما تقضى و فيما تقدّر من الامر المحتوم و فيما تفرق من الامر الحكيم فى ليله القدر و فى القضاء الّذى لا يردّ و لا يبدّل ان تكتبنى من حجّاج بيتك الحرام المبرور

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۷

حجّهم المشكور سعيهم المغفور ذنوبهم المكفّر عنهم سيّئاتهم و اجعل فيما تقدّر ان تمدّ فى عمرى و ان توسّع لى فى رزقى و ان تفكّ رقبتى من النّار يا ارحم الرّاحمين و تقول فيها يا مدبّر الامور يا باعث من فى القبور يا مجرى البحور يا ملیّن الحديد لداود صلّ على محمّد و آل محمد و افعل بى كذا و كذا اللّيله اللّيله السّاعه السّاعه و ارفع يديك إلى السّماء و قله و أنت ساجد و راكع و قائم و جالس و ردّده و قله فى اخر ليله من شهر رمضان) و در صحیح و حسن کالصحیح منقول است از محمد بن عطیه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که در هر شب از شبهای ماه رمضان این دعا را می خواندند که خداوندا بگردان در قضا و قدرهای لازمت که تغییران نمی دهی و در آن

چه حکم می کنی از اموری که در شب قدر مقدر می سازی و در قضاهائی که رد نمی شود و مبدل نمی شود که بنویسی مرا از جمله کسانی که حج خانه محترم تو را خواهد کرد و حج ایشان را مقبول خواهی کرد و از سعی ایشان خوشنود باشی، و گناهان ایشان را آمرزیده باشی، و کفاره گناهانی که ایشان کرده باشند باشی یعنی به فضل خود او را چنین کرده باشی و خداوندا بگردان از جمله آن چه مقدر می سازی آن که عمر مرا دراز کنی و روزی مرا فراخ گردانی و مرا از آتش دوزخ خلاص کنی، و در کافی و تهذیب این زیادتی هست

و ان تجعلنی ممّن تنتصر به و لا تستبدل بی غیری

یعنی مرا از انصار قائم آل محمّد کن و مرا مبر که دیگری را به عوض من بیاوری چون آن قدر بد کرده ام که مستحق این شده ام و لیکن امیدواری از فضل تو دارم ای بخشنده ترین بخشندگان و ابن طاوس این دعا را به همین عنوان که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۸

در متن است از عمر بن یزید روایت کرده است و از محمد بن عطیه به اندک تغییری که مذکور شد در عمل هر شب ذکر کرده است و شیخان در صحیح از محمد بن عیسی روایت کرده اند به اسناد او از صالحان یعنی از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که فرمودند در شب بیست و سیم ماه رمضان این دعا را مکرر می خواند در سجود و قیام و قعود و در هر حالی و در کل ماه رمضان بلکه در کل عمر سنت است که بعد از حمد و ثنا

و صلوات بر محمّد و آل او بگویند که خداوند اولی و حافظ و ناصر و دلیل و قاید و چشم امام زمان ما باش تا آن که آن حضرت را در زمین خود ساکن گردانی و برخوردار گردانی عالمیان را به ظهور آن حضرت صلوات اللّٰه علیه، و در این شب می گویی ای خداوندی که تدبیر امور عالمیان بدست تو است و ای خداوندی که مردگان را تو زنده می گردانی ای خداوندی که رودها را تو جاری ساخته مانند رود نیل که بحرش نیز می گویند و هم چنین اشباه آن از مثل شط العرب ای خداوندی که آهن را نرم کردی از جهت حضرت داود علیه السّلام صلوات بر محمّد و آل او فرست و حاجات مرا برآور و یک یک حاجات را ذکر کند و بگوید که خداوندا این حاجات مرا برآور در این شب در این ساعت و دستها را بلند کن به جانب آسمان و همین دعا را بخوان و در سجود و در رکوع و قیام و جلوس بخوان و مکرر بخوان و در شب آخر نیز بخوان.

و در صحیح منقول است که حضرت امام محمّد تقی صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در شب بیست و سیم بخوان.

و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم بخواند و اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۹

که از اهل بهشت است و إن شاء اللّٰه نمی گویم و نمی ترسم که در این قسم گناه کار باشم چون یقین می دانم و به درستی که این دو سوره را نزد

حق سبحانه و تعالی رتبه عظیم هست، و فرمودند که هر که هزار مرتبه سوره انا أنزلناه را در این شب بخواند چون صبح شود حق سبحانه و تعالی او را یقینی عظیم کرامت فرماید که بداند رتبه حضرت ائمه معصومین را و اعتراف کند به آن که حق سبحانه و تعالی چیزی چند به ایشان کرامت کرده است که هیچ کس را آن مراتب نداده است.

(اللّیله الرّابعه یا فالق الإصباح و یا جاعل اللّیل سکنا و الشّمس و القمر حسبانا یا عزیز یا علیم یا ذا المنّ و الطّول و القوّه و الحول و الفضل و الانعام یا ذا الجلال و الاکرام یا اللّه یا رحمن یا اللّه یا فرد یا اللّه یا وتر یا اللّه یا ظاهر یا اللّه یا باطن یا حیّ لا اله الّا أنت لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد ثمّ تتمّه بأوّل الدّعاء.

اللّیله الخامسه یا جاعل اللّیل لباسا و النّهار معاشا و الارض مهادا و الجبال أوتادا یا اللّه یا قاهر یا جبّار یا اللّه یا اللّه لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد تتمّه إلی اخره.

اللّیله السّادسه یا جاعل اللّیل و النّهار آیتین یا من محی آیه اللّیل و جعل آیه النّهار مبصره لنبتغی فضلا من ربّنا و رضوانا یا مفصّل کل شی ء تفصیلا یا اللّه یا ماجد یا اللّه یا وهّاب یا اللّه یا جواد یا اللّه یا اللّه یا اللّه لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألک ان تصلّی

على محمّد و آل محمّد و ان تجعل اسمى فى السّعداء ثمّ تتمّه الخ)

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۱۰

دعای شب چهارم ای خداوندی که شب را می شکافد و نور صبح را از ظلمت شب بیرون می آورد و ای خداوندی که شب را محل آرام خلایق گردانید که هر حیوانی در مسکن خود جا کند یا شب آرام است تعبهای روز، را و ای خداوندی که آفتاب و ماه را از جهت حساب خلایق مقرر فرموده که مدتهایی که شرعا ایشان را ضرور باشد به حرکت اینها بدانند، و این یک فایده است از وجود این هر دو و منافات ندارد که فواید دیگر بر وجود ایشان مترتب شود، ای خداوندی که عزیز و قهاری و علیم و دانائی قادری بر خلق اشیا و عالمی به فواید مکنونات، ای خداوندی که انعام و احسان و قوت و حرکت و فضل و انعام را تو صاحب و خداوندی و همه بدست توست، ای خداوندی که جلال و عظمت و اکرام و انعام مخصوص توست، ای خداوند و ای بخشاینده ای خداوند و ای یگانه و ای خداوندی و ای تنها کسی را با تو نمی رسد دعوای وجود چه جای غیر آن ای خدای و ای ظاهر و ای باطن به معنی غالب یا واجب الوجود بالذاتی که جمیع ممکنات مظهر جود و وجود تواند، و از حواس ظاهره و باطنه و عقول پنهانی، و کسی که به کنه ذات مقدست نرسیده است، ای زنده که بذات زنده ای یعنی محض وجودی، نیست خداوندی بجز تو تو راست اسمای نیکو و مثلهای بلند یا حجتها و برهانهای تمام و مخصوص

ذات توست بزرگیها و نعمتها از تو سؤال می کنم که صلوات بر محمّد و آل او فرستی و تتمه دعای اول را می خوانی تا تمام شود.

دعای شب پنجم ای خداوندی که شب را به منزله پوششی گردانیده که همه در آن ظلمت مخفی شوند و کارهائی که اختفا مناسب است در آن به جا آورند مثل نماز و دعا و جماع، و سیر در سفر و روز را محل تعیش و زندگانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۱

گردانیده که در آن تحصیل معاش و ضروریات بدن بلکه روح نیز که تحصیل علم دینیه و معارف یقینیه کنند در آن، و ای خداوندی که زمین را محل قرار خلق گردانیده و کوهها را ستون و میخ زمین گردانیده که زمین در جای خود یا در روی آب قرار گیرد ای خدا و ای خداوند قهاری که در دنیا و عقبی مستحقان عقوبت را عقوبت می فرمایی و ای جبار عظیم الشأن یا بمعنی قهار یا هر دو باین معنی که قهر و جبر کرده عدم را تا موجودات را از آن بهم رسانیدی، ای خدا و ای خدا نامهای خوب مخصوص توست و مثلهای بلند مثل توست و کبریا و عظمت مخصوص توست و نعمتها همه از توست از تو سؤال می کنم که صلوات فرستی بر محمّد و آل او و تمام می کنی تا به آخر دعا.

دعای شب ششم ای خداوندی که شب و روز را دو برهان گردانیده و ای خداوندی که شب تار را محو کرده ای به نور شمس و قمر تا طلب معاش کنیم در روز از فضل پروردگار خود و تا طلب

رضای او کنیم در اعمال خیری که در روز به جا آورده شود و ای خداوندی که هر چیز را به تفصیل فرموده ای و ائمه اهل بیت را بر آن تفصیل عالم گردانیده ای، ای خداوند و ای عظیم الشأن ای خداوند و ای بسیار بخشنده ای خدا و ای کریم ای خدا تراست اسمهای بزرگوار نیکو و مثلهای بلند و بزرگواری و نعمتها، سؤال می کنم از تو که صلوات فرستی بر محمّد و آل او و بگردانی اسم مرا از سعادتمندان پس تمام کن به نحوی که گذشت و در اینجا سهوی شده است و آن فی هذه اللیله است که در دعای اول موجود است.

(اللّیله السّابعه یا مادّ الظّلّ و لو شئت لجعلته ساکنا و جعلت الشّمس علیه دلیلا ثمّ قبضته إلیک قبضا یسیرا یا ذا الجود و الطّول و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۲

الکبریاء و الالاء لا اله الّا أنت یا قدّوس یا سلام یا مؤمن یا مهیمن یا عزیز یا جبّار یا متکبر یا خالق یا باری یا مصوّر یا اللّه یا اللّه یا اللّه لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد ثمّ تتمّه.

اللّیله الثّامنه یا خازن اللّیل فی الهواء و خازن النّور فی السّماء و مانع السّماء ان تقع علی الارض الّا باذنک و حابسهما ان تزولا یا عظیم یا غفور یا دائم یا اللّه یا دائم یا وارث یا باعث من فی القبور یا اللّه یا اللّه یا اللّه لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد ثمّ تتمّه.

اللّیله التّاسعه

يا مكوّر اللّيل على النّهار و مكوّر النّهار على اللّيل يا عليم يا حليم يا حكيم يا اللّه يا ربّ الارباب و سيّد السادات لا اله الّا أنت يا من هو اقرب إليّ من حبل الوريد يا اللّه يا اللّه يا اللّه لك الاسماء الحسنى و الامثال العليا و الكبرياء و الالاء أسألك ان تصلّى على محمّد و آل محمّد ثمّ تتمّه بأوّل الدّعاء.

اللّيله العاشره و هى ليله الوداع الحمد للّه الّذى لا شريك له الحمد للّه كما ينبغى لكرم وجهه و عزّ جلاله و كما هو اهله يا نور يا قدّوس يا سبّوح يا منتهى التّسبيح يا رحمن يا فاعل الرّحمه يا اللّه يا عليم يا لطيف يا اللّه يا جليل يا اللّه يا اللّه يا اللّه لك الاسماء الحسنى و الامثال العليا و الكبرياء و الالاء أسألك ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و أهل بيته [خ ل] ثمّ تتمّه بأوّل الدّعاء)
دعاى شب هفتم اى خداوندى كه سايه را ايجاد كرده و ظل عبارت است از حالت طلوع صبح تا طلوع آفتاب كه هواى آن معتدل است نه گرم و نه سرد

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۱۳

است و اگر مى خواستى كه شب باشد اين سايه ظاهر نمى شد پس آفتاب را دليل اين آيه گردانيدى كه اگر آفتاب نمى بود اين سايه وجود نمى داشت پس مرتبه مرتبه اين سايه را مى گيرى تا آفتاب كه طالع مى شود اين ظل معدوم مى شود، و اشهر ميان مفسرين اين است كه ظاهرش مراد است و حق سبحانه و تعالى بسيار جائى از قرآن مجيد منت بر بندگان گذاشته است بر آن كه روز را از جهت خلايق آفريده

است و هم چنین شب را در اینجا منت می نهد بر ایشان به ایجاد ظلّ و در بهشت نیز از جهت بندگانش ظل ممدود آفریده است و بعضی گفته اند که مراد از این ظلّ شب است که آیه روز است و بعضی گفته اند که مراد از ظل کل ممکناتند که وجود حقیقی ندارند وجود ایشان وجود ظلی است، و بعضی گفته اند که پادشاهان حقیقی اند که انبیاء و اوصیا باشند یا پادشاهان ظاهری چنانچه منقول است از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که السّلطان ظلّ اللّه که چنانکه سایه بان حفظ گرما و سرما و سایر بلاها می کند هم چنین سلاطین را حق سبحانه و تعالی فرموده است که عالمیان در پناه ایشان محفوظ باشند و استبعادی ندارد که حق سبحانه و تعالی ایشان را مقرر ساخته باشد و امر فرموده باشد که با رعیت خوب سر کنند و شکی نیست که اندک روزی بی پادشاه باشند همه هم را بکشند و اموال و انفس و عرض و ناموس همه به باد فنا رود و در حقوق خواهد آمد.

ای خداوندی که صاحب جود و احسان و بزرگواری و انعامی، نیست خداوندی بجز تو ای خداوندی که منزهی از هر چه لایق ذات و صفات و افعال تو نیست، ای سلام که از همه آفات سالمی یا رحمتت شامل احوال بندگان است و ایشان را سالم می داری و سلامتی عطا می فرمایی، ای امان دهنده بندگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۴

و ای گواه افعال و احوال ایشان ای ارجمند قهار و ای جبار عالی مقدار، و ای عظیم الشأن و السلطان ای آفریننده اجسام و ای بدید

آورنده ارواح و ای صورت دهنده اشیا خصوصا بنی آدم را در شکم مادران و ما بقی مکرر گفته شد.

دعای شب هشتم ای خداوندی که هوا را خزینه شب کرده ای که چون آفتاب پنهان می شود هوا تاریک می شود و شب به هم می رسد و خزینه دار روشنی در آسمان به آفتاب و ماه و ستارگان.

ای خداوندی که آسمان را مانعی از افتادن بعضی از آن بر زمین مگر به اذن تو که اگر خواهی هلاک کردن زمین را و اهل زمین را می توانی جزوی از آن را پاره کنی و بر زمین اندازی و چنان نیست که محال باشد خرق و التیام آن بلکه همه آسمان و زمین و آن چه در اینها آفریده ای به قدرت کامله تو موجودند و اگر لمحه ای فیض خود را از همه باز داری همگی معدوم می شوند، ای بزرگواری که عظمت تو راست و بس و باقی حقیران و فقیران و بی چارگانند، ای آمرزنده ای دایم الوجود ای خداوندی که همیشه بوده و خواهی بوده و همه خواهند مرد و میراث همه از تست ای خداوندی که مردگان را از قبرها زنده خواهی کرد در قیامت.

دعای شب نهم ای خداوندی که شب را بر روی روز می گیری گویا که چون شب آمد او را فرو گرفت یا شب می آوری و روز را می بری و روز را می آوری و شب را می بری یا هر یک را داخل می کنی در دیگری چنانکه گذشت ای دانا و ای بردبار و ای نیکو کردار ای پروردگار و ای صاحب و خداوند هر صاحبی و ای بهتر از هر بهتری نیست خداوندی بجز تو ای

خداوندی که بمن از رگ گردن نزدیکتری.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۵

دعای شب دهم و آن شب وداع است و این عبارت صدوق است و در حدیث نیست و شکی نیست که شب آخر وداع است اما معلوم نیست که شب نهم است یا شب دهم حتی بر مذهب صدوق که قایل است که ماه رمضان همیشه تمام است زیرا که بسیار است که در شب دهم ماه دیده می شود صدوق نمی گوید که در چنین صورتی روز دهم را روزه بگیرد بلکه یک روز را قضا می کند اگر سی ام شعبان را خورده است اما محتمل است که صدوق گوید که شب دهم شب وداع است خواه شب آخر باشد و خواه شب عید و بعید است چنانکه خواهد آمد و بهتر آن است که در شب نهم وداع کند احتیاطا و اگر ماه را نبینند شب دهم را نیز وداع کنند، جمیع حمدها مخصوص خداوندیست که او را شریک نیست و جمیع محامد مخصوص خداوندیست که واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالات است مانند حمدی که سزاوار ذات مقدس او باشد و مناسب عظمت و جلال او باشد و به نحوی که او مستحق و سزاوار آن باشد ای منور آسمانها و زمینها به نور وجود. و هدایت و کمالات و خیرات، ای منزه و مقدس الذات و در کافی و تهذیب بعد از قدوس یا نور القدس یعنی منور مقدس با آن که قدس او همه نور است نه محض عدم است و ای منزه الصفات و الافعال از هر چه لایق آن نباشد، ای خداوندی که نهایت مرتبه تقدس و تنزه او

را سزاست ای بخشاینده که رحمت آفریده اوست، و ای خداوند دانا و مجرد من جمیع الوجوه یا لطف او همه اشیا را فرا گرفته است و ای خداوند و ای عظیم. و تسبیحات هر روز خصوصا روزهای ماه رمضان و دعاها و استغفار و محامد همه در تهذیب و مصباح و اقبال موجود است رجوع به آنها باید کرد.

[دعای وداع رمضان]

(وداع شهر رمضان روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۶

علیه قال تقول فی وداع شهر رمضان اللّهمّ انّک قلت فی کتابک المنزل علی نبیّک المرسل و قولک الحقّ «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ و هذا شهر رمضان قد انصرم فاسئلک بوجهک الکریم و کلماتک التّامّه ان کان بقی علیّ ذنب لم تغفره لی و ترید ان تحاسبنی به او تعذّبنی علیه او تقایسنی به ان یطلع فجر هذه اللّیله او یتصرّم هذا الشّهر الّا و قد غفرته لی یا ارحم الرّاحمین اللّهمّ لک الحمد بمحامدک کلّها علی نعمائک کلّها أوّلها و اخرها ما قلت لنفسک منها و ما قاله الخلایق الحامدون المجتهدون فی ذکرک و الشّکر لک الّذین اعنتهم علی اداء حقّک من اصناف خلقک من الملائکه المقرّبین و النّبیّین و المرسلین و اصناف النّاطقین المسبّحین لک من جمیع العالمین علی انّک بلّغتنا شهر رمضان و علینا من نعمک و عندنا من قسمک و احسانک و تظاهر امتنانک ما لا نحصیه فلک الحمد الخالد الدّائم الرّاکد الزّائد المخلّد السّرمد الّذی لا ینفد طول الابد جلّ ثناؤک اعنتنا علیه حتّی قضیت عنّا صیامه و قیامه من صلاه و ما کان منّا

فيه من برّ او شكر او ذكر اللّهمّ فتقبّله بأحسن قبولك و تجاوزك و عفوك و صفحك و غفرانك و حقيقه رضوانك حتّى تظفرنا فيه بكلّ خير مطلوب و جزيل عطاء موهوب او بلاء مجلوب او ذنب مكسوب اللّهمّ انّى أسألك بعظيم ما سالك به احد من خلقك من كريم أسمائك و جميل ثنائك و خاصّه دعائك ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و ان تجعل شهرنا هذا اعظم شهر رمضان مرّ علينا منذ أنزلتنا إلى الدّنيا بركه فى

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۱۷

عصمه دينى و خلاص نفسى و قضاء حاجتى و تشفيعى فى مسائلى و تمام النّعمه علىّ و صرف السّوء عنّى و لباس العافيه لى و ان تجعلنى برحمتك ممّن ادّخرت له ليله القدر و جعلتها له خيرا من الف شهر فى اعظم الاجر و اكرم الذّخر و احسن الشّكر و اطول العمر و ادوم اليسر اللّهمّ و أسألك برحمتك و عزّتك و طولك و عفوك و نعمائك و جلالك و قديم احسانك و امتنانك أن لا تجعله اخر العهد منّا لشهر رمضان حتّى تبلّغناه من قابل على احسن حال و تعرّفنا هلاله مع النّاظرين اليه و المتعرّفين له فى اعفى عافيتك. و اتمّ نعمتك و اوسع رحمتك و اجزل قسمك اللّهمّ يا ربّى الّذى ليس لى ربّ غيره لا تجعل هذا الوداع منّى له وداع فناء و لا آخر العهد منّى للّقاء حتّى ترينيه من قابل فى اسبغ النّعم و افضل الرّجاء و انا لك على احسن الوفاء انّك سميع الدّعاء و ارحم تضرّعى و تذلّلى لك و استكانتى و توكّلى فانا لك مسلّم و لا ارجو نجاحا و لا معافاه الّا

بک و منک فامنن علیّ جلّ ثناؤک و تقدّست أسماؤک و بلّغنی شهر رمضان و انا معافی من کلّ مکروه و محذور و جنّبنی من جمیع البوائق الحمد للّه الّذی اعاننا علی صیام هذا الشّهر حتّی بلغنا اخر لیله منه) وداع در میان ذو العقول اظهار حسرت است بر مفارقت دوستان و در این مقام چند احتمال دارد یکی آن که بحسب واقع شعوری داشته باشند و ما ندانیم چنانکه ظاهر آیات و اخبار متواتره است و قطع نظر از آن نموده وداع این ماه اظهار شکر حق سبحانه و تعالی است بر نعمت این عبادت چنانکه احادیث بسیار در نماز واقع شده است که چون نماز کنی نماز را به نحوی کن که گویا آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۸

را وداع می کنی و گویا نماز آخر توست و چون صوم بر نفوس دشوار است و اکثر اوقات این کس دل گیر می شود خصوصا که جمعی که از عبادات الهی لذتی نیافته اند و اکثر عالمیان بر زبان می آورند که هر چه دراز است این ماه و آخر نمی شود و اگر به زبان نگویند در خاطرشان هست و غافلند از ثوابهای غیر متناهی که از جهت صبر بر طاعت مقرر است و رتبه اعلی رتبه شکر است پس می باید نهایت رضا از جمیع عبادات داشته باشند پس در وداع ماه رمضان شکر نعمت الهی کرده است بر این تکلیف و اگر بر خلاف این باشد کفران نعمت حق سبحانه و تعالی کرده است و فی الحقیقه در وداع رمضان و غیر آن از عبادات بنده اظهار رضا می کند بر ان تکلیف و مرتبه رضا به قضاء اللّه

رتبه ایست که فوق این رتبه نمی باشد و منع جمعی نیست میان این دو معنی و ایمان مقتضی آن است که ما را به اینها کار نباشد بلکه چنانکه اصل روزه را حسب الامر به جا آوریم وداع را نیز حسب الامر به جا آوریم و اظهار حسرت می باید کردن و اظهار با شعور و عدم آن جمع می شود و از آن جمله ارکان عظیمه ایمان صبر است و شکر است و رضاست و تسلیم است و در وداع همه جمع شده است و احادیث بسیار در وداع وارد شده است و بهترین دعاها در وداع دعا صحیفه کامله است و بعد از آن این دعاها و دعاهایی که ابن طاوس رضی للّٰه عنه در اقبال ذکر کرده است و یکی از علمای ما شیخ دوریستی حدیثی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده است که در روز جمعه آخر وداع کن، و ظاهر اکثر احادیث وداع آن است که در شب آخر کند و از عبارات دعوات ظاهر می شود که در وقت مفارقت نیز خوب باشد پس در جمعه وداع وداع جمعها می کند و در شب اخر وداع شبها و در روز آخر وداع روزها پس در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۹

آخر روز بهتر است که واقع سازد و اگر در هر سه واقع سازد بهتر است و اگر نتواند وداع شب آخر را ترک نکند و اگر مانعی داشته باشد در روز هم خوب است.

منقول است در موثق و کلینی در قوی کالصحیح از ابو بصیر که گفت:

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در وداع ماه رمضان این

دعا را می خواند یا می خوانی و ترجمه است این است خداوندا تو در کتابی که فرستاده بر پیغمبری که تو راست و بهترین پیغمبران است و آن کتاب بهترین کتابهاست و هر چه گفته است راست است و مواقع [واقع ظ] است که ماه رمضانی را روزه بدارید که در آن ماه قرآن نازل شد بر پیغمبر آخر الزمان صلی اللّه علیه و آله قرانی که هدایت کننده است جمیع خلایق را بجناب اقدس الهی، و در قرآن فرستاده دلایل بسیار بر وجود خود و صحت رسالت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله، و هر سوره معجزه ایست که دلالت بر صحت نبوت آن حضرت می کنند و از خلایق به این آیه روزه را طلب فرمودی یا وصف این ماه را خود فرموده ای و این ماه رمضان به سر آمد یعنی نزدیک است که سر آید و در نسخ انصرم و تصرّم هر دو واقع شده است و به یک معنی است پس سؤال می کنم از تو به حق روی کریمت، و مجاز شایع است که می گویند فلانی را به روی کرم دیدم یا به روی غضب و مراد از رو توجه است پس قسم دادن به روی کرم استدعای کرم است، و به معنی ذات نیز آمده است و کریم نیز دو معنی دارد یکی خوب و به این معنی از صفات ذاتیه است، و دیگر احسان و به این معنی از صفات فعل است و هم چنین است رحمن و رحیم به هر دو معنی نیز اطلاق می کنند مجازا و اگر در یک معنی اطلاق کنند بر معنی دویم التزاما دلالت می کند، و

لوامع صاحبقرانی،

به حق کلمات تمام تو و چند معنی احتمال دارد یکی آن که اکثر گفته اند که قرآن است که هر آیه از آیات قرآن کلمه ایست که در هدایت تمام است و هر سوره ای از سور قرآن در هدایت و اعجاز تمامند و اطلاق می کنند بر اسماء اعظم که تمامند در تاثیرات.

و جمعی چنین گفته اند که به حسب عظم احاطه اسما عظیم می باشند چون اللّٰه دلالت می کند بر ذات مستجمع جمیع صفات و کمالات اعظم است نسبت به اسمائی که به ما رسیده است، و بعد از آن رحمن چون مراد رحمت ظاهریه است و آن جمیع موجودات را احاطه نموده است و هم چنین کریم و علیم و رحیم به یک اعتبار عظیم است که مراد از آن رحمتهای خاصه است و آن اعظم است از رحمتهای عامه هر چند شمول آن بیشتر است و آن چه در احادیث اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم بیشتر وارد است دو معنی است یکی اسماء اعظم الهی است که به انبیا و اولیا داده اند، و آصف یک اسم از آن اسما را داشت و در یک چشم زدن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و مجموع آن هفتاد و سه اسم است یکی از آنها مخصوص حق سبحانه و تعالی است که به هیچ کس نداده اند و هفتاد و دو اسم دیگر را به انبیا و اولیا داده اند بعضی را یک تا بیست و پنج که به حضرت آدم داده بودند و مجموع هفتاد و دو اسم را حق سبحانه و تعالی به حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم کرامت کرده

است.

و گاهی اطلاق می کنند بر انبیا و اوصیا که ایشان را حق سبحانه و تعالی پیشتر از همه اشیا آفرید به لفظ کن و چون حضرت عیسی به حسب ظاهر بی پدر مخلوق شد گویا بدنش نیز از لفظ کن مخلوق شده است او را کلمه اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۱

می گویند، و در دعوات هر یک ممکن است که مراد باشد و همه نیز ممکن است پس قسم می دهیم خداوند خود را به همه که اگر باقی مانده باشد بر من گناهی که آن را نیامرزیده باشی و خواهی که مرا به آن حساب کنی یا بر آن عذاب کنی یا به سبب آن حسنات مرا به دیگران دهی یا سیئات ایشان را به من دهی که طالع نشود صبح این شب و بسر نیاید این ماه مگر آن که گناهان مرا آمرزیده باشی، و این عبارت در این دعا مشکل است بعضی آن را به کسر همزه می خوانند که نافیه باشد و در مصباح ان لا- یطلع است و در کافی و تهذیب و الفقیه لا- ندارد و در بعضی از دعاهای وداع اعوذ دارد و خوب است و اگر نداشته باشد مراد است اگر به فتح همزه خوانده شود به تقدیر کراهت ان یطلع و این اظهر و اشیع است و اگر به کسر بخوانند بی دغدغه است.

ای بخشنده ترین بخشندگان تو را حمد می کنیم به جمیع حمدها بر جمیع نعمتهایی که اول داده و آن چه آخر کرامت کرده ای یا اول حمدها و آخر حمدها آن چه خود را به آن حمد کرده ای و آن چه خلایق تو را به آن حمد کرده اند که

کار ایشان آن است که تو را حمـد می کنند و نهایت سـعی به جا می آورند در حمد تو و در ذکر تو و شـکر تو که آن جمعی ایشان را یاوری کرده ای بر آن که حق بندگی را به جا آورند از انواع خلایق از فرشـتگان مقرب و از پیغمبران مرسل و آن چه انواع گوینـدگان تسبیح و تمجید تو را به آن حمد کرده اند به مجموع این حمدها تو را حمد می کنم بر این نعمت عظیمی که مرا رسانیدی به ماه مبارک رمضان و بر ما بود از نعمتهای تو و قسـمتهای تو و قسـمتهائی که به ما داده بودی از انواع احسانها و نعمتهای پی در پی آن مقدار که نمی توانیم احصا کردن و تعداد نمودن پس تو راست حمدی که دایم باشد و در

زیادتی باشـد یا زاکی و نیکو یا راکـد و ثابت باشـد بنا بر اختلاف نسـخ، حمـدی که مخلد باشد همیشه و منقطع نشود هرگز و آخر نشود ابـد الا باد ای خداونـدی که ثنا و مـدح و حمـد تو از ان اعظم است که کسـی از عهـده آن بـدر توانـد آمد و یاری کردی مـا را تـا روزه این مـاه را گرفتیم و پاره ای از عبادات شـبها را به جا آوردیم خداونـدا هر عبادتی و ذکری و شـکری که کردیم همه را قبول کن به بهترین انواع قبول و از گناهـان ما در گـذر به بهترین درگذشـتها و عفوها و آمرزش گناهان و نیکو خوشنود شدن تا برسانی مرا را به هر چیزی که مطلوب است و به هر بخششی عظیم که دیگری را به

آن عطا فرموده ای و ایمن سازی مرا را از شر هر بلایی که از آن خایفیم یا خود به سبب اعمال قبیحه بر سر خود آورده ایم و از شر گناهانی که از ما صادر شده است یا خواهد شد به آن که نگذاری که دیگر مخالفت کنیم تو را.

خداوندا از او سؤال می کنم به حق اسماء اعظمی که احدی از خلایق تو را به آن خوانده باشند و به حق ثناهای عظیمه و دعاهای مخصوصه یا خاصانی که تو را خوانند به حق همه اینها که صلوات بر محمّد و آل محمّد فرست و چنان کن که این ماه رمضان نظر به ماههای رمضانهای گذشته عظیم تر از همه باشد در حفظ دین ما و در خلاص شدن نفوس ما و در قضا حوائج ما و در قبول شفاعت ما از جهت دیگران و در تمام بودن و تمام شدن نعمتهای تو بر من و در دفع بلاها از من و در پوشانیدن خلعت بر من که از من بیشتر باشد یعنی سؤال می کنم که همه اینها را به من بکنی زیاده از سالهای دیگر، و آن که بگردانی مرا از جمله کسانی که ذخیره کرده باشی یا حیازت کرده باشی یعنی به او رسانده باشی جمیع فواید شب قدر را یا اختیار کرده باشی از جهت او این شب را به آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۳

توفیق عبادت تو یافته باشد در این شب و این شب را از جهت او بهتر از هزار ماه کرده باشی که اجرش عظیمتر باشد و ذخیره ای که از جهت او کرده باشی نفیستر باشد و شکری که

او تو را کند یا تو او را کنی بهتر باشد و عمرش را درازتر کنی و آسانی او را همیشه کنی پس هر گاه گویی که مرا از جمعی گردان که اینها نسبت به او کرده باشی به خاطر بگذران که با من چنین کن در ضمن آن جماعت چون من قابل نیستم که اینها را با من کنی.

خداوندا دیگر سؤال می کنم به حق رحمت و عزت و عفو و نعمتها و عظمت و احسان و انعام قدیمی که بر من داری و همیشه نمک پرورده احسان تو بوده ام که چنان کن که این ماه رمضان آخر عمر من نباشد بلکه برسانی مرا به رمضانی دیگر به بهترین احوال و در آن سال بنمایی بمن هلالش را با جمعی که نظر به هلال کنیم به آن که همه به ببینیم و مشتبه نشود بر کسانی که در طلب ماه باشند و چون به ماه رمضان آینده رسم عافیتم تمام تر باشد که هیچ گونه کوفتی نداشته باشم و نعمتت بر من تمام باشد و رحمتت واسعتر و قسمت من بیشتر باشد.

خداوندا ای پروردگار من که مرا پروردگاری غیر از او نیست چنان مکن که این وداع آخرین باشد که به ماه رمضان دیگر نرسم بلکه مرا به سال دیگر برسان با نعمت بسیار و با امید بسیار و با عبادت و طاعت بسیار به درستی که تو اجابت کننده دعاهایی.

خداوندا دعای مرا مستجاب کن و بر تضرع و زاری من رحم کن و ببخشا شکستگی و تضرع و توکل مرا به درستی که گردن نهاده ام احکام تو را و امید ندارم رستگاری و عفو از

گناهان را مگر به یاری تو و از نزد تو پس منت نه بر من ای خداوندی که ثنای تو عظیم است و اسمای تو منزه است از آن که بر غیر تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۴

اطلاق توان کرد و برسان مرا به ماه رمضان آینده با عافیت از جمیع بلاها و محنتها و حفظ کن مرا از جمیع گناهان و بلاها، جمیع ثناها مخصوص است به آن خداوندی که مرا یاوری کرد بر روزه این ماه تا به شب آخر این ماه رسانید ما را.

و در شب آخر سنت است آزاد کردن بنده چنانکه روایت کرده است سید بن طاوس در قوی کالصحیح از محمد بن عجلان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات اللّه علیه چون ماه رمضان می شد غلامان و کنیزان را تادیب نمی فرمودند و چون بدی می کردند آنها را می نوشتند که فلان غلام این کار کرد و فلان کنیز این کار کرد پس چون شب آخر ماه رمضان می شد همه را جمع می فرمودند و آن نوشته را در می آوردند و بر ایشان می خواندند که تو فلان کار و فلان کار کردی و تو را ادب نکردم و تو فلان کار و فلان کار کردی و تو را نزدم و به همه تعلیم می فرمودند که بگوئید ای علی بن الحسین چنانکه تو بر ما شمردی بدیهای ما را تو را نیز نامه هست که هر چه کرده ای از کوچک و بزرگ بر تو نوشته اند و فردای قیامت هر چه کرده ای همه را نزد تو حاضر خواهند ساخت از ما عفو کن تا در آن

روز حق سبحانه و تعالی از تو عفو فرماید پس حضرت می فرمودند که که من عفو کردم همه را از شما و من با شما چنانکه باید سر نکرده ام از تقصیرات من درگذرید ایشان می گفتند که از تو بدی صادر نشد هرگز و لیکن حسب الامر شما عفو کردیم حضرت صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که همه را آزاد کردم شما دعا کنید و بگوئید که خداوندا چنانکه ما را از بندگی خلاصی داد تو او را از آتش عذاب خود خلاصی ده ایشان می گفتند، و چون روز فطر می شد هر یک را جایزها می دادند آن مقدار که محتاج کسی نباشند.

و هر سال بیست بنده و زیاده یا اندکی کم در شب آخر ماه رمضان آزاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۵

می فرمودند و می فرمودند که هر شب وقت افطار حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار هزار بنده را از را از آتش دوزخ آزاد می فرماید که همه مستوجب جهنم شده باشند و در شب آخر بقدر آن چه در همه شبها آزاد می فرمود و من دوست می دارم که حق سبحانه و تعالی ببیند که هر بنده که دارم از جهت رضای او آزاد می کنم شاید مرا به فضل خود از آتش عذاب خود آزاد کند، و آن حضرت بنده را زیاده از یک سال نگاه نمی داشتند هر بنده که در عرض سال بهم می رسانیدند در شب آخر ماه همه را آزاد می فرمودند و هر سال در عرفات در وقت حج بنده بسیار می خریدند و ایشان را بحج باز می داشتند و مقصود ایشان این بود که مردمان در عرفات بسیار باشند و چون قریب با آخر روز می شد که

بار می کردنـد همه را آزاد می کردند و به هر یک جایزها می دادند که مدت عمر به آن تعیش کنند، و بنا بر این است که در کتب رجال بسیارند که مذکور است در شأن ایشان که از موالی علی بن الحسین اند صلوات اللّه علیهما و ظاهر است که غرض آن حضـرت از این افعال تعلیم دیگران است که تفکر کننـد که هر گاه آن حضـرت با عصـمت و جامعیت جمیع کمالات اینها می فرمودند ظاهر است که حال امثال ماها چون است و چه می باید کرد.

و بـدان که وداع ماه مبارک به نحوی که با او خطاب کننـد لازم نیست و دعاهای وداع بسـیار است در هیـچ یک به این عنوان نیست مگر دعای صحیفه کامله پس اگر دعای این کتاب خوانده شود وداع متحقق می شود که بنده از جناب اقدس الهی طلب کنـد که خداونـدا مرا به سـال دیگر برسـان که دلالـت بر آن که از او دل گیر نیست چنـانکه به حسب متعـارف اگر مهمانی از خانه بیرون رود و از بودن مهمان نفعهای عظیم به ما رسـیده باشـد و آدمی مشایعت او کند و مغموم باشد از رفتنش وداع کرده است او را هر چند اظهار تحسر بسیار و غم و الم بی شمار نکند بهتر خواهد بود و اللّه تعالی یعلم.

باب التّکبیر لیله الفطر و یومه و ما یقال فی سجده الشّکر بعد المغرب

(روی سـعید النّقّاش قال قال لی ابو عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه اما انّ فی الفطر تکبیرا و لکنّه مسـنون قال قلت فاین [فانّی خ] هو قال فی لیله الفطر فی المغرب و العشاء الآخره و فی صلاه الفجر و فی صلاه العید و فی غیر روایه سعید و فی الظّهر و

العصر ثمّ يقطع قال قلت كيف اقول قال تقول اللّه اكبر اللّه اكبر لا اله الّا اللّه و اللّه اكبر اللّه اكبر و للّه الحمد اللّه اكبر على ما هدانا و الحمد للّه على ابلانا و هو قول اللّه عزّ و جلّ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ يعنى الصّيام و لتكبّروا اللّه على ما هديكم») و اين بابى است در بيان تكبير شب عيد فطر و روز عيد و آن چه در سجده شكر مى بايد گفت بعد از نماز شام به اسانيد كالصحيحه منقول است از سعيد و بنا بر گفته صدوق كتاب او معتمد است مع هذا مؤيد است به ظاهر آيه كريمه كه مذكور شد و خواهد شد كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه به من فرمودند كه به تحقيق كه در فطر تكبيرى هست و ليكن سنّت است عرض نمودم كه در كجا سنت است حضرت فرمودند عقيب نماز شام و خفتن و صبح و عقيب نماز عيد و در روايت ديگر غير اين دو روايت و ظاهرا فقه رضوى مراد اوست چون در آن مذكور است كه بعد از نماز ظهر و عصر نيز

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۲۷

مى گويد و باز به روايت نقاش رجوع نمود كه ديگر قطع مى كند يا قطع مى كنى عرض نمودم كه چگونه بگويم فرمودند كه مى گويى اللّه اكبر يعنى حق سبحانه و تعالى از آن بزرگتر است كه وصف او توان كرد و خدا از آن أعظم است كه عقل به او تواند رسيد نيست معبودى كه مستحق عبادت باشد مگر واجب الوجود بالذّاتى كه مستجمع جميع كمالات است و او از آن بالاتر است كه ارواح

مجرده از او خبر داشته باشند و او از آن اعظم است که اسرار برگزیدگان به کنه ذات مقدس او تواند رسید، و جمیع محامد و ثناها مخصوص ذات اوست و خدا از آن اجل است که خفایای پیغمبران اولو العزم که مسمی است به روح القدس ادراک ذات اقدس او تواند نمود او را به بزرگواری یاد می کنیم به شکرانه نعمتی عظمی که ما را به آن هدایت فرموده است که آن ایمان است یا به خود هدایت فرموده است با نهایت تقدس ذاتی و علم داریم به وجودش و به آن که واجب الوجود و متصف است به صفات کمالیه و منزه است از جمیع نقایص، و جمیع حمدها مخصوص اوست و او را به آن ستایش می کنیم بر نعمتهای تکالیف که ما را به آن ها سر افرازی بخشیده است و اشاره به این تکبیر است آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزه ماه رمضان را بر شما واجب کردیم و اگر در سفر باشید یا بیمار باشید بخورید و عوضش آن چه خورده اید بگیرید تا عدد ماهی که از شما طلبیده اند تمام کرده باشید یعنی تمام صیام را به جا آورده باشید یا آورید و خداوند خود را بعد از اتمام روزه در شب عید و روز عید به بزرگی یاد کنید بر نعمت هدایت که انعام کرده است بر شما.

و کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تکبیر می گویی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۸

شب فطر و صبح فطر چنانکه در عشر محتمل است که

مراد عشر ذی الحجه باشد یا عشر آخر ماه رمضان و همین تکبیر در آن نیز مستحب باشد و ابن طاوس به اسانید خود از معاویه بن عمار روایت کرده است از آن حضرت صلوات اللّه علیه به نحو، حدیث نقاش در عقیب چهار نماز و استشهاد به آیه کرده است.

(و روی انّه لا- یقال فیه و رزقنا من بهیمه الانعام فانّ ذلک فی ایّام التّشریق) و در روایتی وارد شده است که این عبارت را در عید فطر نگوید بلکه در عید اضحی می گوید چون این لفظ اشاره است به گوشتی که در ایام تشریق به آفتاب خشک می کردند و همین که در احادیث تکبیر عید فطر نیست و در تکبیر عید اضحی هست از برای این مطلب کافی است و احتیاج به نهی نیست.

(و روی القاسم بن یحیی عن جدّه الحسن بن راشد قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّ النّاس یقولون انّ المغفره تنزل علی من صام شهر رمضان لیله القدر فقال یا حسن انّ القائل لحّان انّما یعطی اجره عند فراغه و ذلک لیله العید قلت جعلت فداک فما ینبغی لنا ان نعمل فیها قال اذا غربت الشّمس صلّیت الثّلث من المغرب و ارفع یدیک و قل یا ذا الطّول یا ذا الحول یا مصطفی محمّد و ناصره صلّ علی محمّد و آل محمّد و اغفر لی کلّ ذنب اذنبته و نسیته انا و هو عندک فی کتاب مبین و تخرّ ساجدا و تقول مائه مرّه و اتوب إلی اللّه و أنت ساجد و تسال حوائجک) و به اسانید صحیحه و حسنه منقول است از قاسم و از حسن

که عرض

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۹

نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که مردمان می گویند که مغفرت نازل می شود بر کسی که روزه ماه رمضان را گرفته است در شب قدر حضرت فرمودند که ای حسن آن شخصی که این را نقل کرده است غلط کرده است و در بعضی از نسخ فقیه و در علل و در تهذیب ان القاریجار است معرب کاریگر، و در کافی ان الفاریجان است و التاریخان است و ظاهرا همه تصحیف قاریجار است یعنی مزد کارگر را وقتی می دهند که از آن فارغ شده باشد و شب قدر پیش از فارغ شدن است و فراغ از ماه مبارك در شب عید می شود گفتم فدای تو گردم چه کار سزاوار است که بکنیم تا مستحق مزد عظیم شویم حضرت فرمودند که چون آفتاب فرو رود و سه رکعت نماز شام را به جای آوردی دستها بردار و بگو ای خداوند احسان کننده ای خداوند قادر ای خداوندی که برگزیده محمّد را از جمیع مخلوقات و او را نصرت دادی صلوات بر محمّد و آل او فرست و بیامرز مرا هر گناهی که کرده ام و فراموش کرده ام و آن گناه نزد توست در کتاب ظاهر کننده و به سجده می روی و صد مرتبه می گویی که بازگشتت می کنم به خداوندم در وقتی که در سجده باشی و هر حاجتی که داری از حق سبحانه و تعالی طلب می کنی که البته برآورده می شود و همین معنی در فقه رضوی موجود است.

و اعمال شب عید نیز بسیار است از آن جمله کلینی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است

که آن حضرت در شب عید فطر دو رکعت نماز می کردند در رکعت اول بعد از حمد هزار مرتبه قل هو اللّه أحد می خواندند، و در رکعت دویم یک مرتبه، و در فقه رضوی همین نماز هست و مذکور است که در این شب نهایت سعی کنید در دعا و بیداری.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۰

و در روایتی وارد شده است که چهار رکعت نماز می کند در هر رکعتی صد مرتبه قل هو اللّه أحد می خواند و صدوق روایت کرده است به اسناد خود از ربیع بن خیثم از ابن مسعود از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله از جبرئیل از اسرافیل که حق سبحانه و تعالی فرمود که هر که در شب فطر ده رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد و قل هو اللّه أحد ده مرتبه و در رکوع و سجود تسبیحات اربع را بخواند و چون فارغ شود هزار مرتبه استغفار کند و بگوید (یا حیّ یا قیّوم یا ذا الجلال و الاکرام یا رحمن الدّنیا و الآخره و رحیمهما یا ارحم الرّاحمین یا اله الاوّلین و الاخرین اغفر لی ذنوبی و تقبّل صومی و صلاتی و قیامی) پس حضرت فرمودند که سر از سجده بر نمی دارد تا آن که گناهانش همه آمرزیده شود و ماه رمضان از او مقبول شود و از جمیع گناهانش در گذرند و ثواب بسیار ذکر فرمودند و احادیث بسیار در فضیلت احیاء شب عید رمضان و عید قربان و شب نیمه شعبان و شب اول ماه رجب وارد شده است با فضایل بسیار و ثواب بی شمار.

باب ما یجب علی النّاس اذا صحّ عندهم بالرّویه یوم الفطر بعد ما اصبحوا صائمین

(روی محمّد بن قیس عن ابی جعفر صلوات

اللّٰه علیه قال اذا شـهد عنـد الامام شاهـدان انّهما رأيا الهلال منـذ ثلثين يوما امر الامام بإفطار ذلک اليوم اذا کانا شـهدا قبل زوال الشّـمس و ان شـهدا بعد زوال الشّمس امر بإفطار ذلک اليوم و اخّر الصّلاه إلى الغد فصلّى بهم) و اين بابى است در بيان آن که هر گاه روز سى ام روزه باشند به آن که شب ماه را نديده باشند بعد از آن ظاهر شود به شهادت عدلين که ماه را ديده اند.

منقول است که در حسن کالصـحيح و کلينى در صـحيح که حضـرت امام محمّد باقر صـلوات اللّٰه عليه فرمودند که هر گاه نزد امـام دو گواه عادل گواهى دهنـد که ما ماه رمضان را سـى روز پيش از اين ديـده ايم که امروز روز سـى و يکم است امر کند امام صـلوات اللّٰه عليه که آن روز را افطار کنند هر گاه پيش از زوال شـهادت دهند و اگر بعد از زوال شهادت دهند امر فرمايد که آن روز را افطار کنند و نماز را به روز ديگر اندازد و با مردم نماز عيد را قضا کنند.

(و فى خبر اخر قال اذا اصبح النّاس صياما و لم يروا الهلال و جاء قوم عـدول يشـهدون على الرّويه فليفطروا و ليخرجوا من الغد اوّل النّهار إلى عيدهم)

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۳۲

و به همين عنوان کلينى رحمه اللّٰه عليه ذکر کرده است از ترجمه باب که در خبرى ديگر منقول است که آن حضـرت صـلوات اللّٰه عليه فرمودنـد که هر گاه مردمان روزه باشـند و شب ماه شوال را نديـده باشـند و جمعى عادل بيايـند و گواهى دهند که ما ديشب ماه را

دیـدیم پس باید که افطار کنند و روز دیگر اول روز بیرون روند به صـحرا و نماز عید را قضا به جا آورند و ظاهرش آن اسـت که شـهادت بعـد از زوال بوده است و به حسب ظاهر این دو حـدیث مخالف احادیث بسـیار است که وارد شـده است که نماز عیـد اگر فوت شود قضـا نـدارد و جمع می توان کرد که قضا واجب نباشـد و این دو حـدیث را حمل کننـد بر اسـتحباب و اللَّه تعالی یعلم.

(و اذا رای هلالـل شوّال بالنّهـار قبل الزّوال فـذلک الیوم من شوّال و اذا رای بعـد الزّوال فـذلک الیوم من شـهر رمضان) و منقول است در موثق کالصـحیح از عبیـد بن زراره و ابن بکیر که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه ماه شوال را در روز پیش از پیشـین به بیننـد آن روز از شوال است و اگر بعـد از زوال دیـده شود آن روز از ماه رمضان است و در حسن کالصـحیح از حماد بن عثمان منقول است که آن حضـرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه مردمان هلال را پیش از زوال ببیننـد آن هلال شب گذشـته است و اگر بعـد از زوال ببیننـد از شب آینده است و ممکن که این حدیث را حمل کنند بر غالب چون اکثر اوقات چنین است و بیان واقع باشـد نه آن که روزه بگیرنـد در اول ماه رمضان و بخورند در آخر ماه و منافات ندارد که در اول از ماه باشد و واجب نباشد روزه گرفتن و آخر از شوال باشد و واجب نباشد خوردن چون مکلفیم به ظاهر نه

به واقع و مکرر مذکور

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۳

شد که در مواضع تقیه چنین مبهم می فرمایند، و ظاهر است که هر گاه ماه سی باشد و بعد از دو سه ساعت از اول شب خروج از شعاع شمس شود پیش از ظهر دیده می شود پس اگر این اعتبار می داشت بنا را بر دیدن نمی گذاشتند با آن که در اخبار متواتره وارد شده است که چون به بیند روزه بگیرند و چون به بینید افطار کنید و توهم نشود که اینجا دیده ایم زیرا که یقینا این معنی مراد نیست که از جهت آن روز فایده داشته باشد بلکه از جهت روز آینده فایده دارد و لهذا بعد از دیدن بعد از ظهر نمی خورند به اجماع.

و به همین مضمون است کالصحیح یا صحیح از محمد بن عیسی که گفت نوشتم به خدمت آن حضرت یعنی امام محمّد تقی صلوات اللّٰه علیه چون منقول است که او از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است به عنوان مشافهه و مکاتبه که فدای تو گردم بسیار است که شب ابر است و ماه شوال را نمی بینند و روزش گاهی پیش از زوال می بینند و گاهی بعد از زوال پس اگر قبل از زوال ماه را ببینیم افطار کنیم آن روز را و چگونه می فرمایید حضرت صلوات اللّٰه علیه نوشتند که آن روزه را تمام می کند زیرا که اگر ماه سی باز شود غالب آن است که پیش از زوال می توان دید آن را و چند حدیث دگر نیز وارد شده است که ظاهر آن ها نیز این است که دیدن قبل از زوال اعتبار ندارد اگر چه همه قابل

تاويل هستند و عمده ظاهر اخبار متواتره است و گذشت و خواهد آمد.

باب النّوادر

[طعام دادن به روزه خوار]

(روى الحسين بن سعيد عن ابن فضّال قال كتبت إلى ابى الحسن الرّضا صلوات اللّٰه عليه اساله عن قوم عندنا يصلّون و لا يصومون شهر رمضان و ربّما احتجت إليهم يحصدون لى فاذا دعوتهم للحصاد لم يجيبونى حتّى اطعمهم و هم يجدون من يطعمهم فيذهبون إليهم و يدعونى و انا اضيق من اطعامهم فى شهر رمضان فكتب صلوات اللّٰه عليه بخطّه اعرفه اطعمهم) اين بابى است در احاديث شاذه نادره و ليكن اگر چه نادر است اما به آن عمل كرده است صدوق به اسانيد صحيحه منقول است از حسن بن على كه گفت نوشتم به خدمت حضرت امام ابو الحسن الرضا صلوات اللّٰه عليه و سؤال كردم از جمعى كه نزد ما مى باشند و نماز مى كنند و مسلمانند و ليكن روزه ماه رمضان را نمى گيرند و درو مى كنند و بسيار است كه محتاج مى شوم به ايشان كه زراعت مرا درو كنند و چون ايشان را مى طلبم نمى آيند تا به ايشان خوراك ندهم و جمعى هستند كه خوردنى به ايشان مى دهند پيش ايشان مى روند و نزد من نمى آيند و بر من دشوار است به ايشان طعام دادن و مى ترسم كه معاونت بر اثم و عدوان باشد در ماه رمضان به ايشان چيزى دادن حضرت به خط مبارك خود كه مى شناسم خط حضرت را نوشتند كه طعام به ايشان بده.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۳۵

و چند وجه دارد كه به خاطر مى رسد يكى آن كه اگر امثال اين معاونت حرام باشد لازم مى آيد كه با هيچ فاسقى سود او معامله نتوان كرد چون ممكن

است كه آن چه از ما مى گيرد صرف معصيت نمايد اما اگر شراب بفروشند حرام است اگر چه نخورد چون فى نفسه نهى از آن وارد شده است به خلاف اينجا كه ما طعام حلال به ايشان مى دهيم ايشان حرام مى خورند با آن كه ممكن است كه نخورند زيرا كه ما اجرت ايشان را مى دهيم اگر چه طعام باشد و به ايشان مى گوييم كه شب بخوريد يا نمى گوييم چون از ضروريات دين است و هر كه مسلمان است مى داند كه روزه خوردن حرام است، ديگر آن كه ممكن است كه كوفتى داشته باشند يا مسافر باشند و قصد اقامت نكرده باشند يا معاش ايشان منحصر باشد در درو كردن و چون به حد هلاك رسند خورند و ظاهرا عمده اين است كه آن جماعت سنى بوده باشند و روزههاى ايشان باطل است اگر بگيرند يا نگيرند هر دو مساوى است و اللّٰه تعالى يعلم.

[ماه رمضان هميشه سى روز است]

(و فى روايه محمّد بن سنان عن حذيفه بن منصور عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه قال شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص و اللّٰه ابدا) و منقول است كه در روايت محمد از حذيفه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه ماه رمضان سى روز است و هرگز كم نبوده است و نخواهد بود (و فى روايه حذيفه بن منصور عن معاذ بن كثير و يقال له معاذ بن مسلم الهرّاء عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه قال شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص و اللّٰه ابدا)

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۳۶

و از معاذ بن كثير منقول است و او را هرّا مى گويند يعنى فروشنده جامهاى

هروى كه در هرات بافته بوده اند و در بعضى از نسخ اين كتاب و كتب ديگر فرّاء مشهور بوده است يعنى پوستين دوز يا پوستين فروش و هر دو از نجات مشهورند كه حضرت امام صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه ماه رمضان سى روز است و به خدا قسم كه كمتر از سى روز نمى باشد هرگز ممكن است كه مراد اين باشد كه به حسب واقع چنين مى باشد و ليكن به حسب ظاهر كمتر باشد و ما مكلفيم به ظاهر يا آن كه مكلفيم كه وجوبا يا استحبابا تمام كنيم به آن كه اگر كم ديده شود يك روز را سنت است كه قضا كنند.

(و فى روايه محمّد بن اسماعيل بن بزيع عن محمّد بن يعقوب بن شعيب عن ابيه عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه قال قلت له انّ النّاس يروون انّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله ما صام من شهر رمضان تسعه و عشرين يوما اكثر ممّا صام ثلثين يوما قال كذبوا ما صام رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله الّا تامّا و لا تكون الفرائض ناقصه انّ اللّٰه تبارك و تعالى خلق السّنه ثلاثمائه و ستّين يوما و خلق السّماوات و الارض فى ستّه ايام فحجزها من ثلاثمائه و ستّين يوما فالسّنه ثلاثمائه و اربعه و خمسون يوما و شهر رمضان ثلاثون يوما لقول اللّٰه عزّ و جلّ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و الكامل تامّ و شوّال تسعه و عشرون يوما و و ذو القعده ثلاثون يوما لقول اللّٰه عزّ و جلّ وَ واعَدْنا مُوسى ثَلاثِينَ لَيْلَةً فالشّهر هكذا ثمّ هكذا اى شهر تامّ و شهر ناقص و

شهر رمضان لا ينقص ابدا و شعبان لا يتمّ ابدا) و كالصحيح منقول است از محمد بن يعقوب بن شعيب از پدرش يعقوب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۷

و ظاهرا پدر ثقه است نه پسر و در بعضی از نسخ عن شعيب است و ظاهرا سهو نساخ است و يعقوب گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه عامه روايت می كنند كه حضرت سيد المرسلين صلی اللَّه عليه و آله آن چه سی كم يک روزه گرفته اند بيشتر از آن چيزی است كه سی گرفته اند حضرت فرمودند كه دروغ می گويند بلكه حضرت سيد المرسلين صلی اللَّه عليه و آله ماه رمضان را روزه نگرفته اند مگر تمام و واجبات مطلقا يا واجباتی كه وجوبش از قرآن ظاهر شده است ناقص نمی باشد به درستی كه حق سبحانه و تعالی مقرر فرمود سال را كه سيصد و شصت روز باشد و آسمانها و زمينها را در شش روز آفريد و اين شش روز را از سال كم كرد و بنا بر اين است كه يک ماه سی كم يكست، و يک ماه سی و سالی سيصد و پنجاه و چهار روز می شود و ماه رمضان سی روز است زيرا كه حق سبحانه و تعالی می فرمايد كه تا تمام كنيد عدد ماه را و كامل آن است كه تمام باشد و شوال بيست و نه روز است و ذو القعده سی روز است زيرا كه حق سبحانه و تعالی فرموده است كه ما وعده كرديم به حضرت موسی سی شب را و اينها قراين عدد است كه در ماه رمضان كمال فرمودند و ذو القعده را سی

روز فرموده است پس شوال در میان می باید که از سی کم باشد پس ماه به این نسبت یکی سی کم یکست و یکی سی است و ماه رمضان هرگز کم نمی شود و شعبان تمام نمی شود هر گز.

(و سال أبو بصير ابا عبد اللّه صلوات اللّه عليه عن قول اللّه عزّ و جلّ وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ قال ثلثين يوما) و منقول است در موثق از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از معنی قول الهی که تا کامل کنید عدد را چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۸

معنی دارد حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که مراد الهی این است که سی روز تمام کنید اگر از سی کم باشد یعنی یک روز را قضا کنید، یا بیمار و مسافر هر چه گرفته اند حساب می کنند و تتمه را سی روز می کنند اگر چه سی کم یک باز شده باشد.

(و روى عن ياسر الخادم قال قلت للرّضا صلوات اللّه عليه هل يكون شهر رمضان تسعه و عشرين يوما فقال انّ شهر رمضان لا ينقص عن ثلثين يوما ابدا. قال مصنّف هذا الكتاب رضى اللّه عنه من خالف هذه الاخبار و ذهب إلى الاخبار الموافقه للعامّه فى ضدّها اتّقى كما يتّقى العامّه و لا يكلّم الّا بالتّقيّه كائنا من كان الّا ان يكون مسترشدا فيرشد و يبيّن له فانّ البدعه انّما تماث و تبطل بترك ذكرها و لا قوّه الّا باللّه) و در حسن کالصحیح منقول است از یاسر که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که آیا ماه رمضان بیست و نه روز می باشد حضرت فرمودند

که ماه رمضان هرگز کمتر از سی روز نمی باشد.

چنین گویند مصنف این کتاب ابن بابویه حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد که هر که مخالفت کند این اخبار را و اعتقاد کند اخبار متواتره را که موافق مذهب سنیان است در ضد این اخبار که در همه منقول است که ماه رمضان مانند سایر ماههاست سی کم یک می باشد و سی می باشد از او تقیه می باید کرد چنانکه از عامه تقیه می باید کرد و با او سخن نمی باید گفت مگر به عنوان تقیه هر که باشد مگر آن که طالب حق باشد و راه بنمایند به او و حق را ظاهر سازند زیرا که بحث کردن در بدعت سبب رواج آن است و چون متوجه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۹

دفع شبهات ایشان می شود کسی قوت او در بطلانش بیشتر می شود چون شیاطین جن و انس مدد او می کنند و اگر از این کس پرسند که شما در این مسأله چه اعتقاد دارید تقیه می باید کرد و می باید گفت که اعتقاد ما با شما موافق است و قصد اصول دین کند و چون دیدند که کسی متعرض ایشان نمی شود بدعت مضمحل می شود به موت یا غیبت او [یا ظ] هدایت الهی و از آن طرف نیز چنین می گویند پس اولی این بود که این را نیز نگویند مگر آن که قصد مسترشدین کرده باشد که با ایشان بگویند که هر گاه این همه احادیث از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم وارد شده باشد طرح نمی توان کرد و چون آن اخبار موافق عامه است پس آن ها را حمل بر تقیه باید کرد و به اینها عمل

باید نمود.

و جواب علما این است که اگر این اخبار و این مذهب نزد ایشان نباشد این جمع خوب است و ظاهر نیست که در آن وقت کدام طرف مشهور بوده است پس ممکن است که این اخبار را بر تقیه حمل کنیم و ممکن است که عمل به اینها کنیم بر استحباب چون صدوق و غیر او ذکر کرده اند که هلال معتبر است و شکی نیست که روز سی ام شعبان را بقصد استحباب می باید کرد پس جایز است افطار آن بی دغدغه پس اگر در شب سی ام ماه را ببینند کاشف می آید بر مذهب صدوق که روز سی ام شعبان از ماه رمضان بوده است و آن را قضا می باید کرد و بنا بر مذهب غیر او قضا نمی باید کرد مگر وقتی که ثابت شود که روز سی ام از ماه رمضان بوده است و آن را قضا می باید کرد پس فایده خلاف در قضا ظاهر می شود و شکی نیست در آن که اولی و احوط قضاست تا جمع شده باشد در میان اخبار و اقوال علما و یا جمع کنیم به آن که مکلف مخیر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۰

در عمل به هر یک که خواهد و بنا بر این نیز عمل به آن اخبار اولی است بلکه متعین است بنا بر شهرت آن اخبار بلکه تواتر آن ها بالمعنی و عمل اکثر اصحاب چنانکه در فروع فقه احادیث به این کثرت به خاطر ندارم قریب به شصت حدیث از صحیح و کالصحیح وارد شده است و ذکر آن ها سبب طول است بنا بر این ذکر نکردم و اکثرش را شیخ در تهذیب ذکر کرده

است و اللّه تعالی یعلم.

[روزه در ایام تشریق]

(و روی عن معاویه بن عمّار قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن صیام ایّام التّشریق فقال انّما نهی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله عن صیامها بمنی فامّا بغیرها فلا باس) و بهشت سند صحیح منقول است از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از روزه سه روز بعد از عید قربان حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله نهی فرمودند از روزه داشتن این سه روز را در منی اما در غیر منی باکی نیست و باک نبودن منافات با کراهت ندارد و بلکه مؤید کراهت است.

و مع هذا در صحیح از زیاد منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که بعد از عید قربان و بعد از عید فطر سه روز را روزه مگیر به درستی که این شش روز ایام اکل و شرب است و نهی کراهت وارد شده است در موثق سماعه از صیام ایام تشریق مطلقا.

و در صحیح عبد الرحمن از حضرت موسی ابن جعفر صلوات اللّه علیه منقول است نهی از دو روز بعد از فطر.

و در موثق کالصحیح حریز از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم وارد شده است در نهی از سه روز بعد از عید فطر پس حدیث شش را بعد از سه روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۱

اولی است و شش در فقه رضوی مذکور است و بعد از یک روز (و نهی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عن الوصال فی الصّیام و کان یواصل فقیل له فی ذلک فقال صلّی

اللّٰه علیه و آله انّی لست کاحدکم انّی اظلّ عند ربّی فیطعمنی و یسقینی) بطرق متکثره منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند دیگران را از صوم وصال و خود وصال می کردند پس وجه این را از آن حضرت پرسیدند حضرت فرمودند که من مثل شما نیستم یعنی شما مثل من نیستید و این قلب از روی تواضع بود پس حضرت فرمودند من که به نزد پروردگار خود می روم و در روایات [أ ظ] بیت واقع شده است یعنی شب نزد پروردگار خود می باشم و او مرا طعام و آب می دهد و شما محتاج غذائید و بعضی از علما گفته اند که غذای بهشت از جهه حضرت صلی اللّٰه علیه و آله می آورند و اظهر آن است که من به اعتبار ربطی که دارم به جناب اقدس او محتاج به غذا نیستم و خوردن از جهت این بود که مبادا نسبت الوهیت به آن حضرت دهند و با وجود این مقدار لبس جمعی غالی شدند.

و در موثق کالصحیح منقول است که حسین گفت به حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که وصال جایز است حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که روزه وصال نیست و روزه صمت نیست که از صبح تا شام سخن نگوید و آزاد کردن پیش از مالک شدن نیست و ظاهرش حرمت است زیرا که هر چه مشروع نیست حرام و تشریع است.

[روزه وصال]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه الوصال الّذی نهی عنه هو ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۲

یجعل الرّجل عشاءه سحوره) و در کافی سحورا است و

در صحیح از حلبی منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که وصالی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از آن نهی فرموده اند آن است که افطار شام را به سحر اندازند به آن که در نیت قصد کند که روزه می دارم فردا را و فردا شب را تا سحر قربه إلی اللّٰه. و ظاهر حدیث اعم از آن است که نیت صوم شب بکند یا نکند و احوط آن است که اول شام به آب یا به خرمائی افطار کند و اگر قصد کند که روزه تمام شد و قصد افطار کند بد نیست.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که صوم وصال آن است که یک روز و یک شب روزه دارد و در سحر افطار کند و ظاهر این حدیث آن است که با قصد صوم وصال می شود.

و در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که وصال نکنند روزه را یعنی در روز روزه نگیرند که در شبش افطار نکنند و اگر به اندکی آب افطار کنند وصال نیست بی دغدغه، و نزد عوام روزه وصالی هست که سه شبانه روز چیزی نمی خورند به گمان آن که اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم روزه به روزه برده اند و این افتراست و بر تقدیری که اهل بیت را جایز باشد دیگر آن را مشروع نیست به اتفاق و حق این است که ایشان را نیز مشروع نبوده است و وصال از خصایص حضرت سید الانبیاء و المرسلین بوده است چنانکه گذشت و سنیان

را گمان این است که ماه شعبان را با ماه رمضان روزه داشتن که یک روز را در میانه نخورند که یوم الشک باشد وصال است و منقول است از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۳

صلوات اللّه علیه که هر گاه شب افطار کنند وصال نیست و وصال یکی از این دو معنی است بلکه هر دو وصال است و هیچ یک از این دو صورت مشروع نیستند که روزه به روزه برند یا تا سحر روزه باشند و اگر قدری از اول شب را داخل کنند وصال نیست و مشروع نیست اگر قصد صوم آن مقدار بکنند و اگر قصد صوم نکنند حرام نیست و در بعضی از احادیث وارد شده است که اگر کسی انتظار این کس نکشد نماز کند با روزه تا ثواب هر دو داشته باشد ظاهر بر سبیل مجاز است نه روزه حقیقی و محتمل است که به مقدار زمان نماز امساک مطلوب باشد و اللّه تعالی یعلم.

(و سال زراره ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن صوم الدّهر فقال لم یزل مکروها و قال لا وصال فی صیام و لا صمت یوما إلی اللّیل)

[روزه دهر]

و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از روزه همیشه حضرت فرمودند که همیشه مکروه بود و در کافی

لم نزل نکرهه

است یعنی ما همیشه آن را مکروه می داریم یا می دانیم و ظاهر آن است که در این امت چنین باشد به خلاف عبارت متن که ظاهرش آن است که در جمیع مذاهب مکروه بوده است و حال آن که منقول

است که حضرت نوح همیشه صایم بودند و ظاهرا صدوق همین حدیث را از کافی نقل کرده باشد بالمعنی و ضرر نقل بالمعنی بسیار است و در کافی تتمه حدیث حسین است که سابقا مذکور شد و محتمل است که تتمه حدیث زراره باشد و دو حدیث باشد یا یک حدیث و تتمه را در کافی نقل نکرده باشد و بنا بر آن که جزو حدیث زراره باشد به منزله دلیل کراهت صوم دهر است چون صوم وصال از این جهت منهی عنه است که سبب مشقت است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۴

خواه در وصال روز و خواه در وصال شعبان با ماه رمضان، پس وصال کل عمر مشقتش عظیمتر است و شارع می خواهد که بر بدن بار را گران نکنند آن مقدار که در میان راه بمانند لهذا بر روزه سه روز در هر ماه مقرر فرمودند که ثواب صوم دهر را داشته باشد بی مشقت چنانکه مقتضای شریعت سمحه سهله است و هم چنین خاموشی یک روز تا شب اگر چه بر نفس دشوار است و سبب ثواب بوده است در شرع سابق و لیکن چون حق سبحانه و تعالی در این است چنان کرده است که خاموشی از ما لا یعنی باشد و در غیر آن زبان مشغول اذکار الهی باشد تا هر دو ثواب را بی مشقت داشته باشند و دور نیست که این تعلیق از صدوق از این جهت شده باشد از جهت اختصار و لیکن بعید است چون در اصطلاح محدثین تدلیس مذموم است و این احتمال راه ندادن به امثال ایشان اولی و احوط است و ظاهر آن است

که صوم دهر کرامتش اقل ثوابا خواهد بود چون احادیث متواتره وارد شده است که روزه سپر آتش جهنم است و هر جا که به عنوان حرام باشد به اعتبار دخول عیدین است.

و در موثق کالصحیح منقول است از سماعه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از روزه دهر فرمودند که مکروهست و فرمودند که باکی نیست که یک روز بگیرد و یک روز بخورد و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی عن البزنطی عن هشام ابن سالم عن سعد الخفّاف عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال کنّا عنده ثمانیه رجال فذکرنا رمضان فقال لا تقولوا هذا رمضان و لا ذهب رمضان و لا جاء رمضان فانّ رمضان اسم من اسماء اللّٰه عزّ و جلّ و لا یجی ء و لا یذهب انّما یجی ء و یذهب الزّائل و لکن قولوا شهر رمضان فالشّهر مضاف إلی الاسم و الاسم اسم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۵

اللّٰه عزّ و جلّ و هو الشّهر الّذی انزل فیه القرآن جعله اللّٰه عزّ و جلّ مثلا و عیدا) و به اسانید متکثره که هفت سند صحیح و چهار کالصحیح است منقول است از سعد صحیح الحدیث که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند در وقتی که ما هشت کس بودیم در خدمت آن حضرت و جاری شد بر زبان ما رمضان فرمودند که می گویید این رمضان چون اشاره بذات مقدس نمی توان کرد و مگویید رمضان رفت و رمضان آمد زیرا که رمضان اسمی است از اسماء حق سبحانه و تعالی و حق سبحانه و تعالی جسم نیست که آمدن و رفتن داشته باشد و هر چه آمدن و رفتن دارد محل

حوادث است و هر چه محل حوادث است حادث است و واجب الوجود بالـذات ممتنع است بر او زوال و هر چه آمـدن و رفتن دارد ممکن است و ممکن با وجود در حکم معدوم است و لیکن با اضافه شـهر بگوئید که شـهر مضاف باسم الهی باشد و اسم رمضان اسم حق سـبحانه و تعالی است و آن ماهی است که قرآن در آن نازل شده است و حق سـبحانه و تعالی آن را شـرف و فضـیلت این امتی کرده است که بهترین امتانـند و روزه این مـاه و عبادت در این ماه را از جهت ایشان مقرر فرموده است و عید اعظم ایشـان گردانیـد و اعیاد غیر آن یک روزنـد که حق سـبحانه و تعالی در آن روز عوایـد و جوایز خود را به همه کس عطا می فرماید یا خود می فرماید بر ایشان به مغفرت و رحمت و این عید سی روز است که درهای دوزخ را می بندند و شیاطین را به زنجیر می کنند و درهای آسان و جنان را می گشایند و در شبها و روزها بار عام داده اند که به عبادات و طاعات خود را در معرض جود و احسان او درآورند.

[نگوييد رمضان بگوييد شهر رمضان]

(و روی غیـاث بن ابراهیم عن ابی عبـد اللّٰه عن جـدّه صـلوات اللّٰه علیهم قـال قـال علیّ بن ابی طالب صـلوات اللّٰه علیه لا تقولوا رمضـان و لکن قولوا شـهر رمضـان فـانّکم ما تـدرون) و در موثق کالصـحیح است که حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که مگوییـد ماه را رمضان بلکه بگوئیـد ماه رمضان به درستی که نمی دانیـد که رمضان چه چیز است یعنی اسم الهی است موافق

حدیث سابق و اکثر علما عمل به این نکرده اند از چند وجه یکی آن که در هیچ دعایی از رسول اللّٰه و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم وارد نشده است که رمضان را خوانده باشند بیا رمضان.

دویم موافق لغت به معنی شدت حرارت مناسبی بذات اقدس نیکو ندارد.

سیم بر تقدیری که اسم اللّٰه باشد اگر استعمال کنند به حذف مضاف از بابت و اسأل القریه خواهد بود و امثال این وجوه.

و جواب داده اند که احادیث بسیار وارد شده است و ممکن است که بمعنی قهار باشد و حذف مضاف خوب است اگر سبب مفسده نباشد و در اینجا هست و آن چه شکسته را به خاطر می رسد آن است که چون به حسب شرع مسمی است به شهر اللّٰه و رمضان به جای اللّٰه واقع شده است که اگر تعظیم او کنند تعظیم اللّٰه است و لهذا در حدیث دویم وارد شده است که نمی دانید که رمضان چیست نه کیست و احتمال تقیّه هست چون راوی دویم عامی است و اول کالعامی است و نقل کرده اند که ناووسی است و ربطش به عامه بیشتر از خاصه است و بخاری نیز از این بابت اخبار نقل کرده است و قائل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۷

به کراهت شده است به اعتبار اطلاق رمضان در مواضع بسیار بدون شهر در اخبار و در اخبار ما قریب به دو هزار جا وارد شده است شهر رمضان و سه چهار جا وارد شده است رمضان بی لفظ شهر در احادیث ضعیفه و آن نیز به نحوی است که بد نیست نه از باب ذهب و جاء است و اگر نه این

بود که بد بود اطلاق رمضان بدون شهر این مقدار احتیاط در اجتناب از این معنی از اهل بیت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله و از اصحاب ایشان واقع نمی شد از قبیل تسمیه حضرت صاحب الزمان صلوات اللَّه علیه که در مجموع اخباری که اشاره به آن حضرت شده است که از هزار متجاوز است شاید سه چهار جا نام برده باشند بلکه یک جا به لفظ محمّد واقع شده است و دو سه جای دیگر به عنوان م ح م د واقع شده است و در عبارات علما نیز ندیدم مگر در عبارات جمعی که از روایات خبری ندارند، و این تحرز و اجتناب به این مرتبه مشعر است به حرمت قطع نظر از نصوص صحیحه در نهی از تسمیه و تکنیه، و هم چنین در آل محمّد که در دعاهای صلوات مذکورند زیاده از ده دوازده هزار جا واقع شده است بدون لفظ علی مگر نادری که با علی واقع شده باشد تقیه هر چند حدیث مشهور که نهی واقع است که

من فصّل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی

در کتابی از کتب علما خود ندیده ام اما مداومت بر ترک لفظ مشعر است بر صحت حدیث.

[جماع در شب اول ماه]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه یستحبّ للرّجل ان یأتی اهله اوّل لیله من شهر رمضان لقول اللَّه عزّ و جلّ أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ) و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۸

حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از آبای خود حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه

علیه منقول است که آن حضرت فرمودند که مستحب است مرد را که نزدیکی کند با اهل خود در شب اول ماه رمضان زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حلال شد شما را نزدیکی کردن با زنان خود در شبهای روزه چنانکه گذشت که حرام بود أولا- در شبها جماع کنند با اهل خود و آن حکم به این آیه منسوخ شد و استحباب و طی در شب اول سببش آن است که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که بندگان مبادرت نمایند به رخصتهای او و چنانکه دوست می دارد مبادرت به واجبات را لهذا سنت است که در عید فطر پیش از رفتن به مصلی افطار نمایند تا ظاهر سازند بندگی خود را.

[روز عید فطر]

(و روی محمّد بن الفضیل عن الرّضا صلوات اللّه علیه قال لبعض موالیه یوم الفطر و هو یدعو له یا فلان تقبّل اللّه منک و منّا قال ثمّ اقام حتی کان یوم الاضحی فقال له یا فلان تقبّل اللّه منّا و منک قال فقلت له یا ابن رسول اللّه قلت فی الفطر شیئا و تقول فی الاضحی غیره فقال نعم انّی قلت له فی الفطر تقبّل اللّه منک و منّا لأنّه فعل مثل فعلی و استویت انا و هو فی الفعل و قلت له فی الاضحی تقبّل اللّه منّا و منک لأنّه یمکننا ان نضحّی و لا یمکنه ان یضحّی فقد فعلنا غیر فعله.)

و کالصحیح منقول است از محمّد که حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه در روز عید فطری به بعضی آزاد کردهای خود یا شیعیان خود فرمودند که او تحیتی کرده بود حضرت را و حضرت او

را دعا كردند به اين عنوان كه حق

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۴۹

سبحانه و تعالى قبول كند عبادت تو را و عبادات ما را كه در دعا او را بر خود مقدم داشتند و چون روز عيد قربان شد حضرت به او فرمودند كه اى فلانى يعنى نامش را بردند و فرمودند كه حق سبحانه و تعالى قبول كند از ما و تو راوى گويد كه من عرض كردم كه يا ابن رسول اللَّه در عيد فطر دعايى فرموديد و امروز دعاى ديگر فرموديد چون خود را مقدم داشتيد سببش چيست حضرت فرمودند كه در عيد فطر چون با من مساوى بود در عمل كه عمل ماه رمضان بود يا فطره و حضرت مى دانستند كه او فطره داده است او را بر خود مقدم داشتم چنانكه شرط دعاست كه مؤمنان را در دعا بر خود مقدم دارند و در اين عيد او را مؤخر داشتم از خود چون او قربانى نكرده بود و من كرده بودم خواستم اول دعاى قبول كنم از جهت خود تا بعد از قبول او را شريك خود گردانم.

و غرض از ذكر اين حديث آن است كه تاسّى كنند به آن حضرت در اين معنى كه هر جا كه با برادر مؤمنش مساوى باشد در عمل او را بر خود مقدم دارد و اگر خود بعضى از اعمال خير كرده باشد و برادر مؤمنش نكرده باشد خود را مقدم تواند داشت اگر چه بهتر نسبت بما مطلقا تقديم برادران است بر خود چون بايد كه اعمال خود را هيچ ندانيم و تقديم ايشان را از جهت قبول عمل خود كنيم چون در

معصوم خوف عجب نیست و در ما هست و اللّٰه تعالی یعلم، و دلالت می کند بر آن که چون مؤمنان به یکدیگر رسند در این دو عید تحیتی که با هم کنند أولی آن است که این تحیت را بکنند چنانکه الحال نیز متعارف است که اوساط الناس به یکدیگر می گویند که عبادات شما مقبول باشد یا نماز و روزه شما مقبول شود و در عید قربان می گویند که از ثواب غازیان و حاجیان با نصیب باشید و اگر به عوض این عبارات منقول بگویند بهتر است اگر فهمند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۰

اگر نفهمند اینها که می گویند بهتر است چون در دعا مطلوب است که دانند که چه می گویند.

(و روی جرّاح المدائنیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اطعم یوم الفطر قبل ان تصلّی و لا تطعم یوم الاضحی حتّی ینصرف الامام) و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در روز عید فطر چیزی بخور پیش از نماز عید و در عید قربان چیزی مخور تا وقتی که امام از صحرا برگردد و از قربانی افطار کند و احادیث صحیحه در این باب واقع شده است و بعضی از آن در باب نماز عیدین گذشت.

(و کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا اتی بطیب یوم الفطر بدا بلسانه) و در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله داب ایشان چنین بود که چون از جهت حضرت در روز عید فطر بوی خوش می آوردند که خود را خوشبو کنند زبان مبارک

بر آن عبیر یا عنبر یا مشک می زدند که أولا افطار فرمایند و بعد از آن بوی خوش می فرمودند و در کافی بدأ بنسائه است یعنی اول به زنان می دادند و بعد از آن خود بوی خوش می فرمودند و ظاهرا تصحیف از نساخ کافی شده باشد.

و در حسن کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که در عید فطر پیش از رفتن به مصلی چیزی بخور تا که عمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۱

به رخص الهی کرده باشی چنانکه در صوم عمل به عزایم می کردی، و شرط بندگی آن است که هر چه فرمایند همان را به جای آورد و در فقه رضوی است که چون صبح شود روز فطر غسل بکن از جهت عید و بوی خوش بکن و شانه کن سر و ریش را اگر موی سر داشته باشی و پاکیزه ترین جامه ها را به پوش و اندک چیزی تناول کن پیش از رفتن به صحرا.

(و قال علیّ بن محمّد النوفلیّ لأبی الحسن صلوات اللّه علیه انّی افطرت یوم الفطر علی طین القبر و تمر فقال له جمعت بین برکه و سنّه) و در حسن کالصحیح منقول است از علی که عرض نمودم به حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه که من در روز فطر افطار کردم بر خاک حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه و بر اندکی از خرما پس حضرت فرمودند که برکت و سنت را با هم جمع کرده ای چون افطار بر خرما سنت است و تربت سبب زیادتی توفیقات و هدایات است چون خاک قبر شفاست از هر دردی و امان است از هر خوفی

و شـک نیست که امراض بـاطنیه بسـیار است و بالخاصـیه از او دفع می شود و امراض که زایل شـد رحمتهای صوری و معنوی فایض می شود و احوط آن است که به قصد رفع امراض بخورد و زیاده از یک نخود نخورد.

[خوشحالی در روز عید]

(و نظر الحسن بن علیّ صلوات اللّه علیهما إلی النّاس فی یوم الفطر یلعبون و یضحکون فقال لأصحابه و التفت إلیهم انّ اللّه عزّ و جلّ خلق شهر رمضان مضمار الخلقه یستبقونه فیه بطاعته إلی رضوانه فسبق فیه قوم ففازوا و تخلّف اخرون فخابوا فالعجب کلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۲

العجب من الضّاحـک اللّـاعب فی الیوم الّـذی یصـاب فیه المحسـنون و یخیب فیه المقصّـرون و ایم اللّه لو کشف الغطـاء لشـغل محسن بإحسـانه و مسـی ء بإسـاءته) و در قوی منقول است که حضـرت امـام حسن صـلوات اللّه علیه در روز عیـد قطری نظر به مردمان کردند که بازی و خنده می کردند پس حضرت رو به اصحاب خود فرمودند و اشاره به آن جماعت کرده فرمودند که حق سـبحانه و تعالی ماه رمضان را آفریده است به منزله میدان اسب تاختن از جهت خلایق که در آن میدان بتازند به طاعات و عبادات تا برسـند به خوشـنودی او پس جمعی اسبها تاختند رسیدند و به مطلب رسیدند و جمعی پس ماندند و زیان کار شدند پس تعجب دارم و تعجب عظیم دارم از جمعی که بازی و خنـده کننـد در روزی که نیکوکاران را ثواب عظیم دهنـد و تقصـیر کننـدگان زیان کار شوند و قسم یاد می کنم که اگر پردهای غفلت برخیزد یا پرده ای که خدا انداخته است در پیش نظرها که از احوال آن نشأه

خبر نداشته باشند تا به مرتبه الجاء نرسد و تا ثوابها بر یقین و ایمان به غیب داشته باشند اگر این پردها را از پیش چشمهای خلایق بردارند هر آینه هر نیکوکاری مشغول آن کار شود و نظر به کار دیگری نیندازد و بدکاران مشغول ازاله بدیها و تدارک آنها شوند و جمعی به سبب ریاضات و مجاهدات این پردها از پیش چشمهای ایشان برخاسته است همگی اوقات عزیز خود را صرف رضای او می کنند و اصلا متوجه این دنیای فانی نمی شوند حق سبحانه و تعالی این پردها را از پیش نظرهای بصیرت همه بردارد بجاه محمّد و آله الطاهرین.

[روز عید روز غم]

(و روی حنان بن سدیر عن عبد اللّٰه بن سنان عن ابی جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۳

صلوات اللّٰه علیه انّه قال یا عبد اللّٰه ما من عید للمسلمین اضحی و لا فطر الّا و هو یجدّد لال محمّد فیه حزن قال قلت و لم قال لأنّهم یرون حقّهم فی ید غیرهم) و منقول است کالصحیح از عبد اللّٰه که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ای عبد اللّٰه هر عیدی از اعیاد مسلمانان که می شود از عید قربان و ماه رمضان و عید غدیر و نوروز و جمعه که آن دو بر سبیل مثال است یا باقی به طریق اولی البته اندوه و غم آل محمّد که ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم تازه می شود و اندوه ایشان عظیم می شود عبد اللّٰه گفت عرض نمودم که چرا حضرت فرمودند که از جهت آن که حق خود را که امامت است در دست دیگران می بینند و غم از آن جهت نیست که چند کس

اقتدا کنند به ایشان با آن که هر فاسق و فاجری را بینند که می کند بلکه حکمت الهی چنین اقتضا کرده است که ایشان را پیشوائی باشد که عالمیان از ایشان هدایت یابند و هر احکام الهی معلوم او باشد که عالمیان به علم او از جهل خلاص شوند و به قرب الهی فایز شوند و از این جهت حق سبحانه و تعالی اول ارواح ایشان را ایجاد فرمود بعد از آن انبیا و اوصیا را آفرید و بعد از آن خلایق را خلق فرمود تا همگی مقرب درگاه او شوند پس هر گاه ببینند که خلیفه های خداوند عالمیان مقهور و مغلوب کفره زنادقه باشند و عالمی را که حق سبحانه و تعالی از جهت عبادت خود آفریده است همه را گمراه کرده اند و پیش افتاده همه را به جهنم می برند با این حالات که مشاهده کنند چون از رده نباشند بلکه هر که ایمان دارد البته آزرده می شود، و اشاره به این معنی است آن چه حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه در دعای عیدین و جمعه فرموده اند که خداوندا این مقام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۴

خلیفه ها و امینان وحی تست به سبب رتبه عظیمی که به ایشان کرامت فرموده و از ایشان غصب کرده اند و باین عبارات و امثال اینها تو هم کرده اند جمعی که نماز جمعه و عیدین را به غیر از امام اصل دیگری نمی تواند کرد و دغدغه نیست که در حضور ایشان دیگری نمی تواند کرد.

و روی عبد اللّٰه بن لطیف التّفلیسیّ عن رزین قال قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه لمّا ضرب الحسین بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما بالسّیف و

سقط ثمّ ابتـدر لیقطع رأسه نادی مناد من بطنان العرش الا أیّتها الامّه المتحیّره الضالّه بعد نبیّها لا وفّقکم اللّٰه لأضـحی و لا فطر و فی خبر اخر لصوم و لا فطر قال ثمّ قال ابو عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه فلا جرم و اللّٰه ما وفّقوا و لا یوفّقون حتّی یثور ثائر الحسـین بن علیّ صـلوات اللّٰه علیهما و کالصـحیح منقول است که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرموده که چون حضرت سید الشـهداء را کفره اشـقیا شمشـیر زدند و آن حضرت از اسب افتادند و آن زنادقه پیش دستی می کردند که سر آن حضرت را از بـدن جـدا کننـد منادی از میان عرش نـدا کرد ایشان را که ای امت متحیر شده و گمراه شده بعد از پیغمبرشان خدا توفیق ندهد شما را که عید قربان و عید فطر را شما صحیح دریابید.

و در حدیث دیگر چنین وارد است که حق سبحانه و تعالی توفیق ندهد که دریابید صوم را صحیحا و نه شوال را درست.

راوی گفت که حضـرت فرمودنـد که و اللّٰه که از این جهت است که توفیق نیافته انـد و نخواهنـد یافت تا وقتی که بیرون آیند کسانی که طلب خون آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۵

حضرت از این امت بکنند چون طلب خون حضرت را خلیفه های الهی ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیه خواهند کرد در رجعت که قیامت صـغری است که حق سـبحانه و تعالی ائمه معصومین را زنـده کند با خواص شـیعیان که در آرزوی این جهاد از دنیا رفته باشند و دوباره هفتاد هزار کس از اشقیا را که در آن زمان در قتل آن حضرت سعی

کردند يا راضـى به قتل آن حضـرت بودند از دنيا رفته باشـند همه را زنده كنند و خوبان طلب خون آن حضرت صلوات اللَّه از آن اشقيا بكنند و طايفه طايفه ايشان را كشند و باز زنده كنند و باز زنده كنند تا خشم ايشان و غم و الم ايشان فرو نشيند.

و روايت ديگر روايـتى است كالصـحيح از محمـد بن اسـماعيل رازى كه گفت به حضـرت امـام محمّـد تقى صـلوات اللَّه عليه عرض نمودم كه فـداى تو گردم چه مى فرماييـد در صوم سـنيان چون حديثى به ما رسـيده است كه ايشان توفيق روزه صـحيح نمى يابند حضرت فرمودند كه نفرين فرشته بر ايشان مستجاب شده است گفتم فداى تو گردم چگونه بود حضرت فرمودند كه چون اشقيا آن حضرت را شهيد كردند حق سبحانه و تعالى امر فرمود فرشته را كه ندا كند كه اى امت ظالمى كه عترت پيغمبر خود را شهيد گرديد حق سبحانه و تعالى شما را توفيق روزه و افطار ندهد.

[روز اول شوال]

(و روى جـابر عن ابى جعفر عن ابيه صـلوات اللَّه عليهمـا انّه قـال اذا كـان اوّل يوم من شوّال نادى مناد أيّها المؤمنون اغـدو إلى جوائزكم ثمّ قال ابو جعفر صـلوات اللَّه عليه يا جابر انّ جوائز اللَّه عزّ و جلّ ليست كجوائز هؤلاء الملوك ثمّ قال هو يوم الجوائز) و كالصحيح منقول است كه حضرت سيد الساجدين صلوات اللَّه عليه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۵۶

فرمودنـد كه چون روز اول شوال مى شود منادى نـدا مى كند كه اى مؤمنان فردا چاشتى بياييد و جايزهاى خود را بگيريد پس حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه فرمودند كه اى جابر بر جائزهاى الهى مثل

جائزهای این پادشاهان نیست پس فرمودند که این روز جایزهاست یعنی روز عید یک نامش یوم الجوایز است که حق سبحانه و تعالی به این نام او را مسمی ساخته است پس البته جایزه هست همه کس را چون کریمان که در عیدها بندگان خود را عیدی می دهند هیچ بنده را محروم نمی گردانند و لیکن بشرطی که در وقت جایزه حاضر باشند که آن نماز عید است در صحرا، و اکثر این اخبار پیش تر مذکور شد و قانون محدثین این است که حدیث را در ابواب خود بیاورند پس اگر حدیثی مشتمل بر چند معنی باشد بعضی آن حدیث را مبعض می سازند و هر هر جزوی را در خود باب می آورند و بعضی مبعض نمی سازند و همان حدیث را مکرر می آورند و بسیار است که بخاری یک حدیث را در ده جا ذکر می کند و لیکن رعایت کرده است که مهما أمکن آن حدیث را بسند و متن دیگر ذکر می کند و جمعی یک جا ذکر می کنند و در موضعی دیگر اشاره به آن می کنند.

باب الفطره

اشاره

این بابی است در زکات فطره یعنی زکات عید افطار به شکرانه افطار یا زکات بدن و زکات اسلام که هر که مسلمان است در وقت هلال بر او واجب است و اگر در اول شام کافر باشد و بعد از آن مسلمان شود بر او واجب نیست و اسلام سبب سقوط ما قبل است یا همه.

[فطره بر همه مسلمین]

(روی ابن ابی نجران و علیّ بن الحکم عن صفوان الجمّال قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الفطر فقال علی الصّغیر و الکبیر و الحرّ و العبد عن کلّ انسان صاع من حنطه او صاع من تمر او صاع من زبیب) و منقولست در صحیح از عبد الرحمن و در صحیح از علی و هر دو از صفوان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از زکات فطره حضرت فرمودند که این زکات واجب است از صغیر و کبیر و آزاد و بنده از هر سری یک صاع گندم یا یک صاع از خرما یا یک صاع مویز است و مراد از علی عن است چون حروف جاره بمعنی یکدیگر می آیند اگر چه بر سبیل مجاز باشد و در اینجا قرینه آن است که اگر چه اول علی فرمودند آخر عن فرمودند و نکته این تجوز آن است که گویا أولا بر ایشان واجب می شود و از ایشان داده می شود و شکی نیست و خواهد آمد که زکات فطر بر کودک نابالغ و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۸

بر غلام و کنیز واجب نیست بلکه بر کسی واجب است که اینها عیال اویند و در این حدیث این سه چیز مذکور است

و این بر سبیل استحباب است و از جو نیز جایز است چنانکه در احادیث دیگر وارد شده است و غیر آن که خواهد آمد.

[مقدار فطره]

(و روی محمّد بن خالد عن محمّد بن سعد الاشعریّ عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه قال سألته عن الفطره کم تدفع من کلّ رأس من الحنطه و الشّعیر و التّمر و الزّبیب فال صاع بصاع النّبیّ صلّی اللَّه علیه و اله) و منقول است در صحیح از سعد الشعری که قبیله ایست از قبایل عرب که در قم ساکن می بوده اند و در زمان جاهلیت ضبط قبایل از جهه حسب می کردند و چون اسلام آمد تفاخر به نسبها بر طرف شد مگر نسب حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله و بنی اعمام آن حضرت و اگر ذکر نسب کنند از جهه امتیاز است و سعد گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللَّه علیه که از فطره چه مقدار واجب است دادن از هر سری از گندم و جو و خرما و مویز حضرت فرمودند یک صاع بصاع حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله یعنی پیمانه یک من در زمان آن حضرت مکرّر و مذکور شد که صاعی نه رطل است و رطلی نود و یک مثقال شرعی است که که صد و سی درهم باشد.

(و روی محمّد بن احمد بن یحیی عن جعفر ابن ابراهیم بن محمّد الهمدانیّ و کان معنا حاجّا قال کتبت إلی ابی الحسن صلوات اللَّه علیه علی ید ابی جعلت فداک انّ اصحابنا اختلفوا فی الصّیاع بعضهم یقول الفطره بصاع المدنیّ و بعضهم یقول بصاع العراقیّ

فکتب إلیّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۹

صلوات اللّه علیه الصّاع ستّه ارطال بالمدنیّ و تسعه ارطال بالعراقیّ) قال و أخبرنی انّه یکون بالوزن ألفا و مائه و سبعین وزنه و به اسانید صحیحه منقول است از محمد که گفت با جعفر بن ابراهیم همذانی که از شهرت بذال معجمه نه از قبیله بحج رفته بودیم گفت که من عریضه به خدمت حضرت امام علی نقی نوشتم و به پدرم ابراهیم دادم که از جمله وکلای حضرت ائمه معصومین بود صلوات اللّه علیهم و از ثقات عظیم الشأن است و در عریضه نوشتم که فدای تو گردم به درستی که در میان علما و استادان ما اختلافی هست در صاع بعضی می گویند فطره را بصاع مدینه می باید داد و بعضی گفته اند بصاع عراق می باید داد فرمان آن حضرت بخط مبارک او بما رسید صلوات اللّه علیه که صاع یکی است و رطل مختلف است و صاع شش رطل است به رطل مدینه و نه رطل است به رطل عراق که کوفه و بغداد است و پدرم گفت که حضرت فرمودند که به وزن هزار و صد و هفتاد درهم می شود که هر ده درهم هفت مثقال است بمثقال شرعی و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است زیرا که مثقال شرعی یک اشرفی است و دینار در جاهلیت و اسلام مختلف است پس مجموع بمثقال صیرفی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال باشد و بمثقال شرعی هشتصد و نوزده مثقال باشد که یک من تبریز باشد و چهارده مثقال و ربعی و اگر بمثقال صیرفی بدهد احوط خواهد بود که نیم من و پنجاه و بیست

و پنج شاهی باشد تقریبا و از یک من قدیم اصفهان هفتاد و نه مثقال کمتر خواهد بود و مشایخ ما همیشه یک من قدیم می دادند احتیاطا.

و کالصحیح منقول است از علی بن بلال ثقه که گفت عریضه نوشتم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۰

به خدمت حضرت امام علی نقی یا حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیهما و در عریضه سؤال کرده بودم که از فطره چه مقدار لازم است حضرت بخط مبارک خود نوشتند که شش رطل از خرما بده به رطل مدینه که نه رطل عراق بوده باشد.

(و قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه من لم یجد الحنطه و الشّعیر اجزأ عنه القمح و العلس [العدس خ] و الذّره) و منقول است در صحیح از محمد بن مسلم که از حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه شنیدم که کسی که گندم و جو نداشته باشد از او قمح که گندم زبونی است شبیه به جو و علس نیز گندمی است که دو دانه در یک غلافست و این خوردنی اهل یمن است و ظاهرش آن است که غیر گندم و جو است و مجربست و در تهذیب عدس است و ذره به تخفیف را نیز مجزیست عوض از گندم و جو و تتمه این حدیث این است که از همه اینها نصف صاع مجزیست یا یک صاع از خرما و مویز و صدوق تتمه را ذکر نکرده است چون محمول است بر تقیه و احادیث صحیحه وارد شده است که از همه یک صاع می دهد و احادیث بسیار وارد شده است که نصف صاع را عثمان کرد و معاویه رواج داد چون گندم

کم بود پس احادیث نصف صاع محمول است بر تقیه یا آن که بحسب قیمت دهد چون اخبار بسیار وارد شده است که قیمت می تواند داد پس جایز باشد که نیم من گندم را به قیمت یک من خرما بدهد و در واقع نیز چنین بوده است و الحال نیز چنین است که در بلاد عرب گندم قیمتش از دو برابر تا ده برابر بلندتر از خرما هست اگر چه گندم ارزان باشد چون بسیار است که یک جلت خرما به یک محمدی و یک لاری است و احوط آن است که از جنس بدهد و یک صاع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۱

بدهد و اگر قیمت دهد به آن قیمت گندم را در ذمّه از مستحق بخرد و آن را بر او حساب کند.

(و اذا كان الرّجل لا- يقدر على صدقه الفطره فعليه ان يتصدّق بأربعه ارطال من لبن) و در دو حديث مرسل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه منقول است كه هر گاه شخصى صحرا نشين باشد و قدرت نداشته باشد كه فطره را تمام بدهد پس بر اوست كه چهار رطل از شير بدهد و بعضى حمل كرده اند بر رطل مدنى چنانكه در حديث صحيحى وارد شده است كه چهار رطل مدنى بدهد و حمل كرده اند بر حالت ضرورت و در غير اضطرار نه رطل مى بايد داد و احوط آن است كه باديه نشينان يك صاع از كشك بدهند بنا بر روايات صحيحه.

(و كلّ من اقتات قوتا فعليه ان يؤدّى فطرته من ذلك القوت) و در صحيح از يونس منقول است از شخصى كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه

فرمودنـد که هر که قوت غالبی داشـته باشد بر او لازم است که فطره اش را از آن قوت بدهد و احادیث بسـیار بر این مضـمون وارد شـده است و شک نیست که این احوط است و ظاهرا از غیر قوت غالب نیز می توان داد خصوصا گندم و خرما همه کس می تواند داد بلکه جو و مویز را نیز همه کس می تواند داد و در غیر این چهار چیز رعایت غالب لازم است مؤکد.

[بر یتیم و محتاج زکات فطره نیست]

(و کتب محمّد بن القاسم بن الفضـیل البصـریّ إلی ابی الحسن الرّضا صـلوات اللَّه علیه یساله عن الوصیّ یزکّی زکاه الفطره عن الیتامی اذا کان لهم مال فکتب صلوات اللَّه علیه لا زکاه علی یتیم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۲

و در حسن کالصحیح و در صحیح منقول است از محمد که گفت عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه و سؤال کردم که آیا وصـی اطفال یتیم زکات فطر یتیمان را می دهـد هر گاه مال داشـته باشـند یعنی قوت سالیانه و یا زیاده بر آن حضـرت نوشـتند که نیست زکـاتی بر یتیمـان و سؤال اگر چه از فطره است جواب عـام است و ممکن است که مراد زکات فطره باشد لیکن اظهر عموم است چنانکه گذشت.

(و لیس علی المحتاج صـدقه الفطره من حلّت له لم تحلّ علیه) بر محتاجی که جایز باشد او را گرفتن زکات و فطره زکات فطر واجب نیست و کسی را که حلال است گرفتن فطره واجب نیست دادن فطره و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم و وجهش این است که هلال شوال معتبر است و در

همه اوصاف پس اگر در وقت هلال محتاج باشد فطره بر او واجب نیست و حلال است گرفتن و اگر در آن وقت غنی باشد بر او واجب است دادن و ممکن است که جایز شود گرفتن به آن که دزد یا غاصب هر چه دارد ببرد بخلاف عکس که اگر فقیر باشد در وقت هلال اگر غنی شود زکات فطر بر او واجب نیست بلکه زکات مال نیز بر او واجب نمی تواند شد چون حول شرط است و آن چه را حول شرط نیست مانند زراعت می باید در ملك او بدو صلاح شود و فرض نادری می توان کرد لکن النادر کالمعدوم.

(و روی سیف بن عمیره عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه الرّجل لا یکون عنده شی ء من الفطره الّا ما یؤدّی عن نفسه وحدها یعطیه عنها او یاکل هو و عیاله قال یعطی بعض عیاله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۳

ثمّ یعطی الاخر عن نفسه یردّدونها بینهم فیکون عنهم جمیعا فطره واحده) و در موثق کالصحیح منقول است از اسحاق که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اگر شخصی بمقدار فطره خود داشته باشد و آن مقدار نداشته باشد که فطره عیال خود را بدهد آیا فطره خود را می دهد یا آن مقداری که دارد با عیال خود می خورد حضرت فرمودند که یك صاع را به عیالی می دهد و او نیز به دیگری تا بر همه می گردانند در میان خود تا از همه یك فطره داده شود و ظاهرش آن است که آخرین به مستحق دیگر می دهد و محتمل است که به اولین دهد

و محض تعبد مستحبی باشد و احوط آن است که دور بگردانند و به دیگری دهند مگر آن که خود بسیار فقیر باشند.

[فطره میهمان]

(و روی الحسن بن محبوب عن عمر بن یزید قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یکون عنده الضّیف من اخوانه فیحضر یوم الفطر یؤدّی عنه الفطره فقال نعم الفطره واجبه علی کلّ من یعول من ذکر او انثی صغیر او کبیر حرّ او مملوک) و به اسانید صحیحه منقول است از عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نزد او مهمانی باشد از برادران مؤمنش و روز فطر حاضر می شود آیا فطره او را می دهد حضرت فرمودند که فطره واجب است بر هر که عیال او باشد از نر و ماده و کوچک و بزرگ و آزاد و بنده و ظاهرا مراد دخول روز فطر دخول شام شب عید است که فطره در آن وقت واجب می شود و اطلاق یوم بر شبانه روز شایع است، و در تهذیب این زیادتی هست که عمر بن یزید گفت که دیگر سؤال کردم از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۴

صلوات اللّٰه علیه که آیا یک پیمانه آرد می تواند داد بعوض گندم حضرت فرمودند که باکی نیست تفاوتش به مزد خورد کردن در می رود، و دیگر سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که آیا بدل از خرما و گندم شاهی نقره می تواند داد چون نفعش از جهه خانه اش بیشتر است چه هر چه خواهند از آن می توانند خرید حضرت فرمودند که باکی نیست.

و آن که در سؤال دویم واقع بود از

تفاوت وجهش آن است که صاع پیمانه است و پیمانه که یک من گندم گیرد اگر آرد در آن کنند اقلا بیست و پنج درم آرد کمتر است چون تخلخل می شود و گندم سنگین تر است از آرد حضرت فرمودند که صاع هست کافی است مع هذا او را گندم می باید داد و گندم که آرد می شود کم می شود و اجرت آسیا نیز دارد کم هم در می روند و عمده آن است که صاع هست و محتمل است که در فطره صاع وزن باید نه پیمانه لهذا وزن صاع را ذکر فرموده اند پس بنا بر این آرد را به قیمت گندم می دهند و ظاهر کلام حضرت صلوات اللّه علیه نیز این است و اللّه تعالی یعلم.

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال لا باس ان یعطی الرّجل عن رأسین و ثلاثه و اربعه یعنی الفطره) و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی زکات فطر را دو سر و سه سر و چهار سر را به یک کس بدهد.

(و فی خبر اخر قال لا باس بان تدفع عن نفسک و عمّن تعول إلی واحد) و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که باکی نیست

که فطره خود و عیال خود را به یک کس بدهند بلکه از عمومات سابقه در زکات ظاهر می شود که آن مقدار می توان داد که غنی شود و قوت سالیانه بهم رسد و بعد از آن حرام است گرفتن و بنا بر مشهور آلاف الوف می تواند گرفت یک بار

و احوط آن است که زیاده از قوت سالیانه نیز نگیرد به یک دفعه.

[زکات یک نفر بر دو نفر نمی شود]

(و لا یجوز ان تدفع ما یلزم واحدا إلی نفسین) عبارت فقه رضویست و جایز نیست که زکات یک کس را بدو کس بدهند و ظاهرا غرضش آن است که مستحقی را کمتر از یک صاع نمی توان داد چنانکه مرسلا از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که هیچ کس را کمتر از یک سر مده و اکثر حمل کرده اند بر استحباب و شکی نیست در آن که احتیاط آن است که از یک سر ندهند.

[زکات مملوک]

(و ان کان لک مملوک مسلم او ذمّی فادفع عنه الفطره) عبارت فقه است و اگر بنده مسلمانی یا ذمی داشته باشی واجب است که فطره او را بدهی هر گاه عیال تو باشد یا عیال دیگری نباشد که اگر عیال دیگری باشد بر آن دیگر است و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده است.

[بچه که عید بدنیا آید]

(و ان ولد لک مولود یوم الفطر قبل الزّوال فادفع عنه الفطره استحبابا و ان ولد بعد الزّوال فلا فطره علیه و کذلک الرّجل اذا اسلم قبل الزّوال او بعده فعلی هذا و هذا علی الاستحباب و الاخذ بالأفضل فامّا الواجب فلیست الفطره الّا علی من ادرک الشّهر) عبارت فقه است تا فعلی هذا، و هر گاه فرزندی متولد شود در روز فطر پیش از ظهر سنت است که فطره او را بدهی و اگر بعد از زوال باشد بر او فطره نیست و هم چنین اگر شخصی مسلمان شود پیش از پیشین یا بعد از پیشین

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۶

همین حکم دارد که پیشتر زکات می دهد و بعد زکات نمی دهد و دادن زکات پیش از پیشین بر سبیل استحباب و عمل بأفضل است اما فطره واجب نیست مگر بر کسی که ماه را ادراک کند یعنی جزوی از ماه رمضان را دریابد خارج از رحم، یا مسلمان که قریب به شام متولد شود یا مسلمان شود یا عیال این کس شوند زکات می باید داد و اگر بعد از شام باشد زکات واجب نیست اما جزو اول را شیخ مرسلا روایت کرده است و جزو ثانی را صدوق گفته است.

(و روی ذلک علیّ بن ابی حمزه عن معاویه ابن

عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی المولود یولد لیله الفطر و الیهودیّ و النّصرانیّ یسلم لیله الفطر قال لیس علیهم فطره لیس الفطره الّا علی من ادرک الشّهر) روایت کرده است مضمون آخر را علی در موثق از ابن عمار و شیخ در صحیح و کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار بمضمونه که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردند از فرزندی که متولد شود در شب فطر و یهودی یا نصرانی که هر یک مسلمان شوند در شب فطر حضرت فرمودند که بر ایشان فطره واجب نیست و فطره واجب نیست مگر بر کسی که جزوی از ماه رمضان را دریابد چنانکه گذشت.

[زکات از جانب دیگری]

(و روی محمّد بن عیسی عن علیّ بن بلال قال کتبت إلی الطّیّب صلوات اللَّه علیه یجوز ان یعطی الفطره عن عیال الرّجل و هم عشره اقلّ او اکثر رجلا محتاجا موافقا فکتب صلوات اللَّه علیه نعم افعل ذلک) و به چند سند صحیح منقول است از علی که گفت عریضه نوشتم به

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۷

خدمت حضرت امام علی نقی صلوات اللّه علیه چنانکه در ربیع الشیعه مذکور است که آن حضرت ملقب است به طیب که آیا جایز است که فطره ده سر یا کمتر یا بیشتر را به یک محتاج بدهند که موافق باشد یعنی شیعه اثنی عشری باشد حضرت فرمودند که بلی جایز است و بده یعنی بهتر است و افعل نیز خوانده اند یعنی من چنین می کنم.

[زکات عبد مکاتب]

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما عن المکاتب هل علیه فطره شهر رمضان او علی من کاتبه و تجوز شهادته قال الفطره علیه و لا تجوز شهادته قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللَّه عنه و هذا علی الانکار لا علی الاخبار یرید بذلک کیف تجب علیه الفطره و لا تجوز شهادته! ای انّ شهادته جائزه کما انّ الفطره علیه واجبه) و به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از مکاتب که آیا فطره ماه رمضان بر او هست یا بر کسی است که او را مکاتب کرده است و گواهی او مسموع است حضرت فرمودند که فطره بر او هست و شهادتش مسموع نیست چنین گوید مصنف که بر سبیل انکار چنین وارد شده است

نه بر سبیل اخبار و غرض حضرت آن است که چگونه فطره باشد و شهادتش مسموع نباشد یعنی شهادتش مسموع است هم چنان که فطره بر او واجب است و این تاویل بسیار بعید است زیرا که سؤال او از شهادت محض نبود که این قسم انکاری بکنند و وقتی انکار معقول است که او مسلّم داشته باشد وجوب فطره را و او سؤال می کند و نمی داند و حمل بر تقیه اظهر است، و بنا بر مذهب صدوق که شهادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۸

بنده را مسموع نمی داند احتیاج به تاویل بعید نیست بلکه حمل می باید کرد بر آن که فطره به نسبت آزادی بر مکاتب است و شهادتش از جهه مولی صحیح نیست و حق این است که تقیه در احادیث علی بن جعفر کم است چون همیشه در خدمت حضرت بود و اندرون خانه راه داشت ممکن بود او را که هر سؤالی که داشته باشد در خلوت سؤال کند و از جهه این است که احادیث او از تقیه سالم است و احتمال دارد که در خصوص این مسأله تقیه باشد و حضرت جواب نفرموده باشند چون علی اول سؤال کرد که آیا فطره بر اوست یا بر مولی و بهر تقدیر آیا شهادتش مسموع است یا نه حضرت فرمایند که یک صورت سؤال این است که فطره بر اوست و شهادتش مسموع نباشد و این سؤال معقول نیست زیرا که هر گاه فطره بر او باشد حکم آزاد خواهد داشت پس البته می باید در این صورت شهادتش مسموع باشد و از جهه تقیه بیان مسأله نفرموده باشند و ممکن است استنباط جواب

در این صورت که هر گاه مناط وجوب فطره آزادی باشد پس به نسبت آزادی بر مکاتب خواهد بود و به نسبت بندگی بر غلام اگر چیزی از او آزاد شده باشد و الا همه بر آقا خواهد بود و از انکار عدم رد شهادت مفهوم شود سماع شهادت و مؤید این حل است آن چه در کتاب حمیری است باین عبادت که لا تجوز شهادته و الفطره علیه چون شهادت را مقدم داشته است و ممکن است که مراد صدوق از انکار نیز همین معنی باشد و حاصل معنی را گفته باشد و لیکن بعید است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و کتب محمّد بن القاسم بن الفضیل إلی ابی الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه یساله عن المملوک یموت عنه مولاه هو عنه غائب فی بلده اخری و فی یده مال لمولاه و یحضر الفطر أ یزکّی عن نفسه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۹

من مال مولاه و قد صار للیتامی قال نعم) و منقول است در حسن کالصحیح و در صحیح از محمد که گفت عریضه نوشتم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و سؤال کردم از بنده که مولای او بمیرد و او در شهر دیگر باشد و در دست او مالی از مولی باشد و عید فطر در آید آیا از مال آقا زکات فطر خود را می دهد و حال آن که الحال مال یتیمان شده است حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بلی. و این حدیث در کافی جزو حدیث سابق است که زکات بر یتیم نیست و در اینجا غلام از مال ایتام زکات خود را می دهد بحسب ظاهر منافاتی دارد و حمل

کرده اند بر استحباب که حدیث سابق محمول باشد بر نفی وجوب مع هذا ممکن است که از خود لازم نباشد چون عبادتی نمی کنند که سبب قبول آن شود و چون بنده بندگی می کند از جهه او مطلوب باشد و سنتی باشد که سبب محفوظ بودن غلام باشد و غلام به امر حضرت که والی عالمیان است خصوصا اطفال داده باشد و اینها نکته چند است بعد از وقوع و اللّٰه تعالی یعلم.

[خرما بهتر از هر چیز است]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه لان اعطی فی الفطره صاعا من تمر احبّ إلیّ من ان اعطی صاعا من تبر) و منقول است کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که اگر و اللّٰه که بدهم یا دادن در فطره یک صاع از خرما محبوب تر است نزد من از آن که بدهم یک صاع طلا.

(و روی عنه هشام بن الحکم انّه قال التّمر فی الفطره افضل من غیره لأنّه اسرع منفعه و ذلک انّه اذا وقع فی ید صاحبه اکل منه قال و نزلت الزّکاه و لیس للنّاس اموال و انّما کانت الفطره)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۰

و به ده سند صحیح منقول است از هشام که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که خرما در فطره بهتر است از غیر خرما زیرا که منفعتش زودتر است زیرا که چون بدست مستحق رسید می تواند خوردن آن را و هشام گفت که حضرت فرمودند که آیه زکات نازل شد و مردمان چیزی نداشتند که زکات بر ایشان لازم شود و همین زکات فطر اول واجب شد.

و مؤید این است احادیث بسیار مثل موثق کالصحیح زید که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

فرمودنـد که یک صاع از خرما دادن در زکات فطر نزد من محبوب تر است از یک صاع از طلا که تخمینا صـد تومان باشـد و در حـدیث دیگر آن حضـرت فرمودنـد که خرمـا بهـتر است زیرا که بعـد دهر خرمـائی یـک نخـل در بهشت به او می دهنـد و محتمل است که این حکم در مثل بلاد عرب باشد که چیزی در آنجاها محبوبتر و لذیذتر از خرما نیست و محتمل است که در همه جا چنین باشد و علتش مخفی باشد و این اظهر است.

[هم سایه مقدم بر هر کس است]

(و سال اسـحاق بن عمّار ابا الحسن صـلوات اللَّه علیه عن الفطره فقال الجیران احقّ بها و لا باس ان یعطی قیمه ذلک فضّه) و در موثق کالصـحیح منقول است از اسـحاق که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام موسـی کـاظم صـلوات اللَّه علیه از زکات فطره یعنی از مسـتحق آن حضرت فرمودند که هم سایگان اولی انداز دیگران و اگر چه سنی باشند اگر خوفی از ایشان باشد و باکی نیست که قیمت این اجناس را نقره به مسـتحق دهند و بهر دو مضمون احادیث موثقه کالصحیحه از اسحاق و غیره او وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۱

(و سال علیّ بن یقطین ابا الحسن الاوّل صـلوات اللَّه علیه عن زکاه الفطره أ یصلح ان یعطی الجیران و الظّؤره ممّن لا یعرف و لا ینصب فقـال لاـ بـاس بـذلک اذا کـان محتاجا) و در صـحیح منقول است از علی که گفت سؤال کردم از حضـرت امام موسـی کاظم صلوات اللَّه علیه از زکات فطره که جایز است آن را به هم سایگان و دایگان دادن که شیعه اثنی عشری نباشند

و عداوت اهل بیت نداشته باشند به آن که مستضعف باشند حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه محتاج باشد و ظاهرا مراد از آن دهنده باشد یعنی ضرور شود تقیه کردن به دادن چیزی به ایشان که اگر ندهد در مقام عداوت او در آیند نه آن که اینها محتاج باشند چون بدیهی است که کسی بغیر محتاج نمی دهد و قرینه دیگر آن که کان فرمودند و اگر نه می بایست بفرمایند اذا کانوا محتاجین اگر چه می توان ساخت و لیکن اظهر اینست تا موافق باشد با احادیث دیگر که گذشت در باب زکات.

و مرویست در صحیح از محمد بن عیسی که ابراهیم بن عقبه عرضه نوشت به خدمت یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم و سؤال کرد از قدر زکات فطره و از آن که بغیر اثنا عشری می توان داد حضرت نوشتند به او که بر تست که یک صاع بیرون کنی از خود و از هر سری از عیالت یک صاع به یک صاع حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله و سزاوار نیست که زکاتت را بغیر مؤمن دهی بلکه به مؤمن ده.

و در حسن از سلیمان منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر اثنا عشری بهم نرسد جدا کن فطره را پیش از نماز و بگذار تا

بهم رسد و زکات فطر یک صاع خرماست یا قیمت آن از شاهی در آن بلاد و با تقیه جایز است بی دغدغه چنانکه اخبار صحیح و موثق کالصحیح بسیار وارد شده است که به مستضعف می توان داد و در بعضی از آن اخبار هست

که از روی تقیه می توان داد.

[ندادن زکات احتمال مرگ را همراه دارد]

(و روی اسحاق بن عمّار عن معتّب عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اذهب فاعط عن عیالنا الفطره و عن الرّقیق و اجمعهم و لا تدع منهم احدا فانّك ان ترکت منهم إنسانا تخوّفت علیه الفوت قلت و ما الفوت قال الموت) و مرویست در موثق کالصحیح از معتّب که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که برو و فطره عیال ما را بیرون کن یا به مستحقین برسان و فطره بندگان را نیز بده و از همه بده و مبادا که یکی را ندهی که اگر یکی را ندهی من خوف دارم که فوت شود من عرض کردم که فوت چه چیزی است یعنی فوت صحت است یا ثواب و امثال اینها حضرت فرمودند که خوف مردن دارم و فی الحقیقه فطره موضوع «است» از جهه حفظ حیات پس نهایت اهتمام در آن می باید نمود قطع نظر از ثواب غیر متناهی و این حدیث دلالت می کند بر آن که اعتماد بر عادل می توان کرد در اخراج زکات.

چنانکه در حسن کالصحیح منقول است از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست که خود فطره عیال خود را بدهد در وقتی که از ایشان غایب باشد و باکی نیست که به ایشان بگوید که فطره او را و خود را بدهند در حالتی که او از ایشان غایب باشد و جمعی دغدغه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۳

کرده اند که شغل ذمه یقینی را براءت ذمّه یقینی می باید پس اعتماد بر عادل نتوان کرد چون از گفته عادل علم بهم نمی رسد بلکه نهایتش

ظن است و امثال این اخبار رد قول ایشان می کند و کلیت آن قاعده نیز ممنوع است اگر چه احوط آن است که فطره ایشان را به ثقات و عدول ایشان گذارد و فطره خود را خود بدهد و اگر فطره ایشان را خود بدهد و ایشان نیز بدهند نهایت احتیاط خواهد بود.

(و روی صفوان عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال سالت ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن رجل ینفق علی رجل لیس من عیاله الّا انّه یتکلّف له نفقته و کسوته أ تکون علیه فطرته قال لا انّما تکون فطرته علی عیاله صدقه دونه و قال العیال الولد و المملوک و الزّوجه و امّ الولد) و در حسن کالصحیح منقول است از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که اخراجات شخصی را دهد که عیال او نباشد که در خانه او باشد بلکه خوردنی و پوشش او را دهد آیا فطره اش بر اوست حضرت فرمودند که نه و نیست فطره او مگر بر عیالش فطره واجب یعنی واجب فطره عیال است که واجب النفقه او باشند هر جا که باشند فطره ایشان بر اوست یا واجب النفقه نباشند و در خانه اش باشند و این فرد را نفرمودند و بظهور گذاشتند چون توهم می شود که اگر چه در خانه نیستند چون شب اخراجات ایشان را می کشد فطره ایشان بر او باشد، و حضرت فرمودند که عیال واجب النفقه فرزند است و بنده است و زوجه است و مادر فرزند که کنیز این کس باشد و ظاهرا والد از قلم نساخ ساقط شده باشد و در

لوامع

شنیـدنها نیز تقصـیری شـده باشد لهذا این حدیث را دیگری روایت نکرده است و آن که تفحص کردیم مثل محمد بن یعقوب کلینی رضی اللّٰه عنه امثال این حدیث را نقل نمی کند هر چند در کتب اصول باشد چون مضمونش شاذ است و محتاج بتأویل است و اگر کسـی خواهـد که بر او ظـاهر شود رجوع کنـد به احـادیثی که کلینی از محـاسن و بصایر و قرب الاسـناد و غیر آن برداشـته است هر حـدیثی که واضـح الـدّلاله بوده است نقـل کرده است و هر چه خفـائی داشـته است نقل نکرده است بخلاف صدوق چون پیش او ظاهر بوده است یا تامّل نکرده نوشته است و اللّٰه تعالی یعلم.

[زکات فطره کنار گذاشته شود]

(و روی صـفوان بن یحیی عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الفطره قال اذا عزلتها فلا یضرّک متی مـا اعطیتهـا قبـل الصّـلاه او بعـدها قال الواجب علیک ان تعطی عن نفسک و ابیک و أمّک و ولـدک و امرأتک و خادمک) و مرویست در موثق کالصـحیح از اسـحاق که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه از فطره حضرت فرمودند هر گاه جدا کردی هر وقت که دهی ضرر ندارد خواه پیش از نماز عید بدهی یا بعد از آن بدهی و حضرت فرمود که واجب است بر تو زکات خود را و پـدر و مادر و فرزنـدان و زن و بنـده ات را بدهی اما پدر و مادر و فرزند را وقتی زکات می دهد که چیزی از خود نداشته باشند یا اگر داشته باشند عیال او باشند و این جماعت واجب النفقه اند

که اگر چه عیال این کس نباشد زکات ایشان را می باید داد مگر آن که در عیال دیگری باشند حتی خود نیز اگر در عیال غنی باشد که قبل از شام شوال در

خانه شخصی باشد و نزد او افطار کند زکات بر آن شخص خواهد بود و اگر او فقیر باشد اخلاف است و این خلاف مبنی است بر آن که اصاله بر مهمان است و مهماندار متحمل آن می شود یا اصاله بر مهمان دار است و در این صورت از هر دو ساقط است بخلاف صورت اول که بر او واجب است و احوط آن است که خود بدهد اگر چه اظهر سقوط است از هر دو.

[زکات از جمیع عیال]

و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال سألته عمّا یجب علی الرّجل فی اهله من صدقه الفطره قال تصدّق عن جمیع من تعول من حرّ او عبد او صغیر او کبیر من ادرک منهم الصّلاه و کالصحیح منقول از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از آن چه واجب است از زکات فطر که از اهل خانه اش بدهد از که می باید داد حضرت فرمودند که زکات بده از هر که عیال تو باشند خواه آزاد باشد یا بنده یا بزرگ یا کوچک هر که ادراک کند از ایشان نماز را یعنی اول شام عیال تو باشند یا قبل از ظهر عیال تو شوند بنا بر این احتمال مستحق خواهد بود و احتمال اول اظهر است تا موافق روایات دیگر باشد و اللَّه تعالی یعلم.

[اخراج قبل از وقت]

(و قال ابی رضی اللَّه عنه فی رسالته إلیّ لا باس بإخراج الفطره فی اوّل یوم من شهر رمضان إلی اخره و هی زکاه إلی ان تصلّی العید فان اخرجتها بعد الصّلاه فهی صدقه و افضل وقتها اخر یوم من شهر رمضان) و پدرم رضی اللَّه عنه در رساله نوشته بود به من ذکر کرده بود و عبارت

فقه رضوی است که باکی نیست در بیرون کردن فطره در روز اول از ماه رمضان تا به آخر ماه و این زکات است تا وقتی که نماز عید را به جا آوری پس اگر بعد از نماز بیرون کنی تصدقی خواهد بود نه فطره و افضل اوقاتش آخر روز ماه رمضان است یعنی بر سبیل قرض می توان

داد و افضل اوقات تقدیم آخر است چون هر چند به اداء نزدیکتر است افضل است و ممکن است که جایز باشد بر سبیل تقدیم.

چنانکه منقول است به اسانید صحیحه از زراره و بکیر و فضیل و محمد بن مسلم و برید که همه از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما روایت کرده اند که فرمودند که بر این کس است که بدهد زکات هر کس را که در عیال او باشند و چیز او را خورند خواه آزاد و خواه بنده و خواه کوچک و خواه بزرگ و اگر در روز عید دهد بهتر است و رخصت داده اند او را از روز اول ماه تا روز آخر ماه الخ.

و در صحیح از عبد اللّٰه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که را ضم کنی به عیال خود خواه آزاد باشد و خواه بنده بر تست که فطره او را بدهی و فرمودند که زکات فطره را پیش از نماز عید دادن افضل است و اگر بعد از آن بدهند صدقه است و مشهور میانه علما آن است که مراد از نماز وقت نماز است و آن تا زوال است پس تا زوال وقت است و بعد از زوال فطره نیست و فطره مثل نماز عید است که از وقت که بدر می رود قضا ندارد و جمعی قایل بوجوب قضا شده اند در هر دو و جمعی قایل به استحباب قضاانـد و علی أیّ حال شکی نیست در آن که دادن بقصد قربت احوط

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۷

است و این در صورتی است که جدا

نكرده باشد پيش از خروج كه اگر جدا كرده باشد فطره است و اداست چنانكه در روايات صحيحه وارد شده است و بعد از عزل احوط آن است زودتر بدهد به مستحق كه اگر تاخير كند در دادن به مستحق بى عذرى و تلف شود ضامن است كه مثل آن را يا قيمت آن را به مستحقين بدهد چنانكه در صحيحه زراره است و وارد شده است در حديثى كه تا اول ذى القعده تاخير مى تواند كرد محمول است بر آن كه عذرى داشته باشد و از جمله اعذار است آن كه خواهد به صلحاء و اتقياء دهد يا به صالحى وعده داده باشد كه به او دهد چنانكه در موثقه ابن عمير است.

[فطره عيال]

(و روى محمّد بن مسعود العيّاشىّ قال حدّثنا محمّد بن نصير قال حدّثنا سهل بن زياد قال حدّثنى منصور بن العبّاس قال حدّثنا اسماعيل ابن سهل عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن زراره عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال قلت عبد [رقيق خ] بين قوم عليهم فيه زكاه الفطره. قال اذا كان لكلّ انسان رأس فعليه ان يؤدّى عنه فطرته و اذا كان عنده عدّه العبيد و عدّه الموالى سواء و كانوا جميعا فيهم سواء ادّوا زكاتهم لكلّ واحد منهم على قدر حصّيته و ان كان لكلّ انسان منهم اقلّ من رأس فلا شى ء عليهم) مرويست در حسن كالصحيح از عياشى گفت كه قرائت كرد بر من و ديگران محمد بن نصير مكبر يا مصغر ثقه گفت حديث كرد و بر ما خواند سهل بن زياد كه شيخ توثيق او كرده است و جرحش نيز كرده است گفت كه

حدیث کرد مرا تنها و در وقت خواندن شریک نداشتم منصور بن عباس که توثیقش و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۸

جرحش نکرده اند گفت خواند بر من و دیگران اسماعیل بن سهل که نجاشی گفته است که اصحاب ما او را ضعیف شمرده اند و باقی ثقاتند از زراره که گفت عرض نمودم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه بنده از چند کس باشد آیا زکات فطره اش بر ایشان واجب است حضرت فرمودند که اگر هر یک، یک غلام داشته باشند زکات هر غلامی بر آقای اوست و اگر چند کس چند بنده به شراکت داشته باشند که عدد بناها و آقا مساوی باشد مثلا ده کس به شرکت ده بنده داشته باشند هر آقایی از غلامی ده یک دارد ده ده یک یک بنده است در این صورت نیز هر یک یک فطره می دهند و اگر ده کس نه بنده داشته باشند هیچ یک بنده تمام ندارد زکات بر هیچ یک واجب نیست و تاویل کرده اند که یکسر بر هیچ یک واجب نیست و این بعید است و اکثر طرح کرده اند و به عمومات احادیث سابقه عمل نموده اند که دلالت می کرد بر آن که زکات بنده بر آقاست خواه یکی باشد و خواه پنجاه کس به آن که حدیث ضعیف است و ظاهر آنست که در اصل حماد و حریز و زراره نبوده است که اگر می بود از آنها نقل می کرد یا دیگران نقل می کردند پس ضعیف است و شاذ است اگر چه صدوق حکم به صحتش کرده است و احوط عمل به مشهور است و نهایتش عدم جزم بوجوب باشد در

مطلوب بودن خلافی نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی محمّد بن اسماعیل بن بزیع قال بعثت إلی ابی الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه بدراهم لی و لغیری و کتبت الیه اخبره انّها من فطره العیال فکتب صلوات اللّٰه علیه بخطّه قبضت) و در صحیح منقول است از محمد که عریضه نوشتم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۹

ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما و با آن عریضه درهمی چند فرستادم از خود و از غیر خود و در عریضه نوشته بودم که اینها از فطره عیال من است حضرت نوشتند که به قبض ما در آمد.

و این حدیث در باب خمس گذشت و غرض از ذکر این خبر آن است که واجب است یا مطلوب است فرستادن فطره به خدمت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم که ایشان به مستحقین بدهند، و در فقه رضوی نیز مذکور است که افضل آن است که فطره را به نزد فقیه فرستند که او در جائی که باید صرف نماید، و ظاهرا مرادش اعم از امام و غیر امام است چون مذکور است در فقه رضوی که باین معنی روایات وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم چنانکه در موثق یا حسن کالصحیح منقول است از فضیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که جدّم علی بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما فطره خود را به بی چارگان و مستضعفان می دادند و پدرم صلوات اللّٰه علیه به غیر شیعه محق نمی دادند و می فرمودند که حق سبحانه و تعالی از جهه آن جمعی را مقرر فرمود است بغیر آن جماعت نمی باید دادن مگر آن

که نیابی مستحق شیعه را چنانکه در زمان سیّد السّاجدین صلوات اللّٰه علیه نبودند و اگر بهم نرسند از شیعه به سنی می توان داد که عناد و عداوت با اهل بیت نداشته باشند، و از زمینی به زمین دیگر نقل مکن و فرمودند که امام صلوات اللّٰه علیه اعلم است به مستحقین نزد او برید که هر که را باید دادن می دهند و هر که را نباید داد نمی دهند.

و منقول است کالصحیح یا صحیح از ابو علی بن راشد که از جمله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۰

وکلای حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیهما بود گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از فطره که از کیست حضرت فرمودند که از حضرت امام است صلوات اللّٰه علیه یعنی اخراج به مستحقین متعلق است به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه گفت عرض نمودم که خبر دهم شیعیان را به این معنی حضرت فرمودند که بلی هر که را خواهی مطهر گردانی او را از جمله شیعیان و فرمودند که باکی نیست که اگر خواهی در آنجا بگیر و بده و اگر خواهی زر کن و نزد ما فرست ما به مستحقین بدهیم.

و منقول است در صحیح از ایوب بن نوح و او نیز از جمله وکلاء عسکریین است صلوات اللّٰه علیهما که عریضه به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه نوشتم که جمعی از فطره می پرسند و التماس می کنند که قیمتش را به خدمت شما فرستم و یکی از اصحاب سال گذشته به خدمت شما فرستاد و من فرستادم و التماس کرده بودم که عرض کنم که او

را دعا كنيد و فراموش كردم و امسال فرستاده است از قيمت هر سرى يكمن خرما يك درهم فرستاده است چه مى فرماييد من بعد بگيرم و بفرستم حضرت نوشتند كه چون سؤال از فطره بسيار شده است و چيزى كه مشهور شد مفاسد دارد ديگر منويسيد حكايت فطره را و در آنجا مطلبيد اگر كسى بدهد بفرستيد و شما به ايشان مگوييد مبادا شهرت كند.

[زكات فطره جبران زكات واجب]

(و فى روايه السّكونىّ بإسناده انّ امير المؤمنين صلوات اللّه عليه قال من ادّى زكاه الفطره تمّم اللّه له بها ما نقص من زكاه ماله)

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۸۱

و منقول است در قوى كالصحيح كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه زكات فطره را بيرون كند حق سبحانه و تعالى باين فطره تمام كند نقصانى را كه در زكات مال شده باشد سهوا چنانكه روزه سنت و نماز سنت و غسل جمعه متمّم بودند و گذشت، يا آن كه زكات فطر حفظ جان آدمى مى كند حفظ مال نيز مى كند چون تقصير در زكات مال سبب نقصان مال است و فوايدى كه از جهه زكات در باب زكات مذكور شد همه در زكات فطر هست با زيادتهاى بسيار لهذا اول زكاتى كه حق سبحانه و تعالى واجب گردانيد زكات فطر بود چون اهتمام به شأن او بيشتر بود.

[فطره مكمل روزه است]

(و روى حمّاد بن عيسى عن حريز عن ابى بصير و زراره قالا قال ابو عبد اللّه صلوات اللّه عليه انّ من تمام الصّوم اعطاء الزّكاه يعنى الفطره كما ان الصّلاه على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله من تمام الصّلاه لأنّه من صام و لم يؤدّ الزّكاه فلا صوم له إذا تركها متعمّدا و لا صلاه له اذا ترك الصّلاه على النّبى انّ اللّه عزّ و جلّ قد بدا بها قبل الصّلاه قال قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰى) و به اسانيد متكثره صحيحه و حسنه كالصحيحه كه زياده از هفتاد سند است از حماد كه بعضى از آن از صدوق است و باقى از شيخ كه او روايت كرده

است به اسانید بسیار از محمد ابن ابی عمیر از حماد از حریز از ابو بصیر از زراره و نسخه فقیه اظهر است که در زراره است که هر دو گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از جمله تمام شدن روزه است دادن زکات فطر چنانکه صلوات بر نبی و آل او تمامی نماز است زیرا که هر که روزه بگیرد و زکات فطر را ندهد روزه او صحیح نیست هر گاه عمدا فطر را ندهد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۲

نمازش نیز صحیح نیست هر گاه صلوات بر نبی و آل او نفرستد و چرا روزه اش تمام نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی ابتدا به زکات فطر کرده است پیش از نماز تا بندگان بدانند که چون روز عید روز جایزه است و ثواب روزه را بعد از نماز عید می دهند و تا نماز مقبول نشود ثواب روزه را نمی دهند و تا فطره را ندهند نماز را قبول نمی کنند و مع هذا فرموده است که بتحقیق و درستی و راستی و این قد بمنزله قسم است که فلاح و رستگاری کسی دارد که زکات فطر را بدهد و در وقت رفتن به مصلّی خداوند خود را یاد کند به نحوی که گذشت و محتمل است که مراد از آن همین ذکر باشد در عقب نماز شام و خفتن و صبح با ذکر رفتن به مصلّی پس از آن نماز عید را به جا آورد.

و قریب باین مضمون در تفسیر همین آیه در حسن کالصحیح از حضرمی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و علی بن

ابراهیم ذکر کرده است که مراد از نماز نماز عید ماه رمضان و قربان هر دو است و اظهر آن است که نماز عید قربان از آیه فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ بیرون می آید و دلالت می کند بر آن که نماز عید را پیش از قربانی به جا آورند و با اخلاص به جا آورند بلکه اظهر آن است که همه نمازها خصوصا نماز عید را خالص از جهه رضای حق سبحانه و تعالی به جا آورد و بعد از آن قربانی کن یا در وقت تکبیرات صلاه دستها را تا محل نحر که کو گردنست بالا برو این معنی نیز در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است و ممکن است که هر دو مراد باشد خصوصا در نماز عید که نه تکبیر زیاده می شود پنج تکبیر در رکعت اولی و چهار در ثانیه

باب الاعتکاف

اشاره

و این بابی است در بیان اعتکاف و در لغت بمعنی مداومت و ملازمت و درنگ کردن است و در اصطلاح ملازمت است در مسجدی چند از جهه عبادت و اصل در آن قول حق سبحانه و تعالی است در قرآن مجید که بعد از ایجاب صوم مبارک ماه رمضان و احکام آن فرموده است که وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ یعنی مباشرت و جماع مکنید در وقتی که ملازم مساجد باشید به اعتکافی که در احکام آن از سنت حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم ظاهر شده است و اکثر شرایع چنین است که حق سبحانه و تعالی بر سبیل اجمال در قرآن مجید یاد فرموده است و تفصیل

آنها از سنّت ظاهر شده است.

[اعتكاف بدون روزه نيست]

و روى الحلبىّ عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه انّه قال لا اعتكاف الّا بصوم فى مسجد الجامع قال و كان رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و اله اذا كان العشر الاواخر اعتكف فى المسجد و ضربت له قبّه من شعر و شمّر المئزر و طوى فراشه و قال بعضهم و اعتزل النّساء قال ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه امّا اعتزال النّساء فلا قال مصنّف هذا الكتاب رضى اللَّه عنه معنى قوله صلوات اللَّه عليه امّا اعتزال النّساء فلا هو انّه لم يمنعهنّ من خدمته و الجلوس معه فامّا المجامعه فانّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۸۴

امتنع منها كما منع و معلوم من معنى قوله و طوى فراشه ترك المجامعه و به اسانيد متكثره صحيحه منقول است از عبيد اللَّه بن على حلبى كه هر گاه در اين كتاب حلبى تنها اطلاق مى كنند مراد از آن عبيد اللَّه است و جمعى ديگر كه ايشان را حلبى گويند برادران و برادر زاده هاى اويند و همه ثقه اند و ليكن اگر از ايشان روايت كند نام ايشان را مى برد تا مشتبه به يك ديگر نشوند و عبيد اللَّه ممتاز است از ايشان بوجوه بسيار يكى آن كه كتاب خود را بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه عرض نمود و حضرت تحسين و تصحيح فرمودند و آن كتاب نزد محدثين بمنزله تصنيف آن حضرت شده بود، دويم كه است كه طريق او به حضرت صحيح نباشد صدوق و شيخ هر يك به او پنج سند صحيح و هفت كالصحيح دارند و كلينى طرق بسيار دارد و اكثر اوقات از طريقى روايت

می کند که ابراهیم بن هاشم در آن سند هست و نزد کلینی ثقه بوده است و فوق ثقه و از طرق صحیحه نیز روایت می کند و شکی نیست در آن که کتاب او را همه داشته اند و چنین کتابی ممتنع عادیست که مشهور نشود بلکه متواتر بوده است و کافی که هفتصد سال است که نوشته شده است و علماء شیعه همیشه مخفی می داشته اند نزد ما متواتر است از کلینی و عبید اللّٰه تا کلینی صد سال فاصله بود تقریبا و در هر عصری زیاده از هزار محدث بودند چنین کتاب مخفی می ماند که محتاج بسند باشد و نیست کتابی از کتب بعد از او که آن کتاب مشحون از احادیث او نباشد مثل کتب حماد و حسین بن سعید و بن ابی عمیر و بزنطی و برقی و صفار و ابن الحجاج و ابن ابی نجران و ابن المغیره و غیره ایشان که از تتبع ظاهر می شود و همه موافقند من حیث اللّفظ غالبا و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۵

بسیار نادر است که اندک اختلافی لفظا داشته باشند و بحسب معنی مطلقا اختلاف ندارند حتی در این کتب اربعه متداوله دیگر ثبت بودن به مرتبه که علم بهم می رسد از تتبع که ضابط بوده است نهایت ضبط و غیر این معانی که از تتبع اخبار او و امثال او ظاهر و متیقن می شود که از معصوم است و تعجب دارم که چرا او داخل نیست در زمره اصحاب اجماع و آن چه بخاطر می رسد آن است که جمعی که ارباب اجماع اند ایشان را مجتهد می دانسته اند در جمع بین الروایات و در فتاوی، بخلاف امثال او

که از نهـایت ورع فتوی نمی داده انـد. بلکه محتـاج به آن نبوده انـد چون همه احکام را مشافهه از معصوم شـنیده بودنـد مانند فرقی که در میـان کلینی است و صـدوق که صـدوق را از اربـاب در آیه و روایت هر دو می دانسـته انـد و از او اقوال نقـل می کننـد بخلاف کلینی که او را ارباب روایت فقط می دانسـته انـد لهـذا از او مذهب نقل نمی کنند با آن که بر متتبع ظاهر اسـت فرق میـانه هر دو و غافـل شـده انـد که او نیز از ارباب درایت نیز هست و در ابتـداء کتاب کافی اظهار کرده است ترجیـح یک جای خود را که کرده است که در احادیث متعارضه قایل به تخییر است و مع هـذا هر حدیثی را که اقوی می دانسـته است نقل کرده است و معارض آن را نقل نکرده است که محتاج شود و در جمع بین الاخبار به امثال گفته های صدوق و شـیخ با نهایت رعایت ورع و تقوی و وجه دیگر عـدم احتیاج بنقل اجماع در مثل او و حسـین بن سـعید و غیرهما چون اجماع آن جمع به خبر است و اجماع بر امثال این جماعت به مشاهده و معاینه است و لیس الخبر کالمعاینه.

و حلبی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اعتکافی نیست و منعقد نمی شود مگر به صومی و تنکیر صوم از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۶

جهه است که لازم نیست که صوم از جهه اعتکاف باشـد پس اگر نـذر کرده باشـد که ده روز اعتکاف کند اگر آن ده روز را در ماه رمضان به جا آورد صحیح است بی دغدغه چنانکه اگر کسی نذر

کرده باشد که دو رکعت نماز کند و وضو داشته باشد اگر چه وضوی سنت باشد نماز نذر را می تواند کرد به آن وضو دیگر فرمودند که اعتکاف متحقق نمی شود مگر در مسجد جامع و مشهور در مسجد جامع مسجد کبیر بلد است که از اکثر محله ها به آنجا آیند و نماز جماعت کنند و بعضی اکبر گفته اند و جمعی مقید ساخته اند که مسجدی که در آنجا معصومی از نبی یا امام نماز جمعه کرده باشند و بنا بر این مخصوص چهار مسجد خواهد بود و آن مسجد الحرام و مسجد نبی است صلی اللّٰه علیه و آله در مدینه مشرفه که متصل است به قبر حضرت و جامع کوفه است و جامع بصره است و بعضی اکتفا به جماعت کرده اند و بنا بر این مسجد مداین داخل می شود چون حضرت امام حسن در آنجا نماز جماعت به جا آوردند و دلایل هر یک خواهد آمد از اخبار پس حضرت فرمودند که چنین مقرر بود که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وقتی که دهه اخر ماه رمضان می شد در مسجد اعتکاف می فرمودند و خیمه از موی سیاه در مسجد می زدند و دامن بر می زدند یعنی نهایت جد و جهد در عبادات به جا می آوردند و جامه خواب را درهم می پیچیدند یعنی ترک مجامعت می فرمودند بی دغدغه و بر احتمالی ترک مقدمات آن از بوسیدن و دست بازی کردن می فرمودند و شخصی که در آنجا حاضر بود گفت که از زنان نیز دوری می کردند مطلقا حضرت فرمودند که اما اعتزال بالکلیه از زنان نبود بلکه می آمدند به خدمت حضرت و ماکول و مشروب می آوردند

و چون توهم می شد که حضرت که فرمودند که از زنان عزلت نمی فرمودند یعنی مجامعت نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۷

می کردند صدوق می گوید که آن چه حضرت نفی نمودند از عزلت این مراد است که منع نمی فرمودند زنان را از خدمت و نشستن با آن حضرت اما مجامعت نمی کردند چنانکه حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است در قرآن مجید و ظاهر است از گفته حضرت که فراش را در هم می پیچیدند که ترک مجامعت می فرمودند.

[اعتکاف پیامبر]

و در موثق کالصحیح منقول است از علی بن عمران که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند از پدرش صلوات اللّٰه علیه که معتکف در مسجد جامع اعتکاف می کند.

و در موثق کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اعتکاف نمی باشد مگر در مسجد جماعت.

و قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه کانت بدر فی شهر رمضان فلم یعتکف رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فلمّا ان کان من قابل اعتکف عشرین عشرا لعامه و عشرا قضاء لما فاته و این حدیث نیز از حلبی است ممکن است که همه یک حدیث باشد و در اثنای حدیث رفع توهم کرده باشد و باز بر سر حدیث آمده باشد و یا مرسلا نقل کرده باشد و اول اظهر است چه هر گاه مسند باشد بهتر است از مرسل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که جنگ بدر که اسم چاهی است که در آن موضع است و الحال آن موضع مشهور است به بدر و حنین چون حق سبحانه و تعالی در این دو جنگ فتحی عظیم به آن حضرت کرامت

فرمود حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می فرمودند که نعمت الهی در آیند و جنگ که نهایت زبونی در بدر داشتید و در حنین ابتدا شکست

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۸

خوردید همه حق سبحانه و تعالی را فراموش نکنید که شما را چنین نصرتی کرامت فرمود که در جنگ بدر صنادید قریش کشته و اسیر شدند و در حنین جمیع اموال ایشان را گرفتید و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردید با هم شهرت کرده اند و بدر و حنین می گویند آن موضع را که بین الحرمین الشریفین است و بعضی از اوقات غافله حاج از آن راه می روند و اکثر اوقات از صفرا و حمرا می روند حاصل آن که غزوه بدر در ماه رمضان واقع شد و در وقت اعتکاف گرفتار جنگ و برگشتن از آن جنگ بودند و در آن سال اعتکاف نکردند چون سال دیگر شد بیست روز را یا دو دهه را اعتکاف نکردند چون سال دیگر شد بیست روز را یا دو دهه را اعتکاف فرمودند ده روز را ادا فرمودند و ده روز را از جهه قضای سال گذشته اعتکاف فرمودند پس ظاهر می شود که اعتکاف در ماه رمضان مطلوب است و اگر فوت شود قضای آن مستحب است در سال آینده و ده روز مستحب مؤکد است.

[اعتکاف در بعض مساجد]

(و روی الحسن بن محبوب عن عمر بن یزید قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه ما تقول فی الاعتکاف ببغداد فی بعض مساجدها قال لا یعتکف الّا فی مسجد جماعه قد صلّی فیه امام عدل صلاه جماعه و لا باس بان یعتکف فی مسجد الکوفه و البصره و

مسجد المدینه و مسجد مکّه و قد روی فی مسجد المداین) و به اسانید صحیحه منقول است از عمر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که چه می فرمایید اعتکاف در بعضی از مساجد بغداد حضرت فرمودند که اعتکاف نمی توان کرد مگر در مسجد جماعتی که در آنجا امام عدلی نماز جماعت کرده باشد و باکی نیست که کسی اعتکاف کند در مسجد کوفه و مسجد بصره که حضرت امیر المؤمنین صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۹

اللَّه علیه در این هر دو نماز جمعه و جماعت کرده اند و در مسجد مدینه مشرفه و مکه معظمه که رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیهما و آلهما نماز کرده اند جمعه و جماعت را و در روایتی وارد شده است که در مسجد مداین نیز اعتکاف می توان کرد و روایت مسجد مداین در فقه رضوی است که اعتکاف در مسجد الحرام و مسجد رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و مسجد کوفه و مسجد مداین است و جایز نیست اعتکاف در غیر این مساجد و علتش آن است که اعتکاف نمی توان کرد مگر در مسجد جامعی که امام عدل نماز جماعت کرده باشد و حضرت سید الأنبیاء نماز جمعه کردند در مکه و مدینه، و حضرت امیر المؤمنین در این سه مسجد نماز جمعه کردند، و در روایتی وارد شده است که در مسجد بصره نیز اعتکاف می توان کرد این عبارت حدیث است و ظاهرش آن است که مراد از امام عدل امام اصل باشد و ممکن است که مراد امام عادل باشد که جماعت متحقق شده باشد و چون بغداد را در آن

اوقات ساخته بودند و بغیر از سنّیان کسی در آنجا نماز جماعت نکرده بود از این جهه نفی فرموده باشند و مساجدی که مذکور شده است فرد اکمل باشند و این تاویلات به اعتبار این است که احادیث مطلقه وارد شده است که در هر مسجد جامع اعتکاف می توان کرد یک احتمالش آن است که مراد از آن مطلقها این مقیدها باشد و احتمال دیگر آن که فرد اکمل باشند و جمعی از اصحاب که ذکر کرده اند که مستند تخصیص ضعیف است بنا بر آن بوده است که این کتاب را نداشته اند و از دقایق اسانید خبری نداشته اند.

(و روی البزنطیّ عن داود بن سرحان عن ابی عبد اللّه قال لا اری الاعتکاف الّا فی مسجد الحرام او مسجد الرّسول صلّی اللّه علیه و اله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۰

أو فی مسجد جامع و لا ینبغی للمعتکف ان یخرج من المسجد الجامع الّا لحاجه لا بدّ منها ثمّ لا یجلس حتّی یرجع و المرأه مثل ذلک) و به اسانید صحیحه منقول است از داود که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که اعتکاف نمی دانم مگر در مسجد الحرام یا مسجد رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله که در زمان آن حضرت مسجد بوده اند و در زاید حکم مسجد جامع دارد علی الظاهر و ظاهر بعضی از اخبار آن است که حکم مسجد ندارد چون خانهای بنی هاشم را و غیر ایشان را غصب نموده داخل مسجدین کردند و در هر دو مسجد علامت سابق و لاحق را گذاشته اند یا در مسجد جامعی و همان دو احتمال دارد که عام باشد هر مسجدی را باقی

مساجد جامعی که مثل این دو مسجد باشند در نماز جماعت کردن معصوم در آنها که سه مسجد دیگر باشد یا جماعت واجبه که جمعه باشد و دو مسجد دیگر باشد و سزاوار نیست کسی را که اعتکاف کند که از مسجد جامع مطلق یا آن جامعها و ظاهرش مطلق است بیرون رود بلکه بد است بیرون رفتن مگر از جهه حاجتی که او را ناچار باشد بیرون رفتن مثل قضاء حاجت و تحصیل ماکول و مشروب و غسل جنابت و چون بیرون رود در جائی ننشیند تا برگردد و اعتکاف زن مثل اعتکاف مرد است.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از اعتکاف حضرت فرمودند که صلاحیت ندارد اعتکاف مگر در مسجد الحرام یا مسجد رسول یا مسجد کوفه یا مسجد جماعتی و روزه می داری تا اعتکاف کنی یعنی روزه شرط است.

و کالصحیح از ابو الصبّاح منقول است که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۱

پرسیدند از اعتکاف در دهه آخر ماه رمضان فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اعتکاف را نمی دانم مگر در مسجد الحرام یا مسجد رسول یا در مسجد جامعی.

[اعتکاف در بیوت مکه]

(و فی روایه عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال المعتکف بمکّه یصلّی فی أیّ بیوتها شاء سواء علیه صلّی فی المسجد او فی بیوتها) و در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که شخصی که اعتکاف کند در مسجد الحرام و از مسجد بیرون رود از

جهه کاری و وقت نماز داخل شود در غیر مسجد الحرام نماز می تواند کرد و مساویست که در مسجد الحرام نماز کند یا در خانهای مکه بخلاف مساجد دیگر که هر گاه از آن مسجد بیرون روند نماز در جائی دیگر نمی تواند کرد بلکه می باید بهر عنوانی که باشد خود را به آن مسجد برساند و در آن مسجد نماز کند و جمعی از جهه این معنی وجه گفته اند که مکه معظمه همه جای او بمنزله مسجد است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که سُبْحانَ الَّذِی الخ یعنی منزه خداوندی که شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد بیت المقدس برد و حضرت در آن شب در خانه ام هانی بود خارج مسجد پس ظاهر شد که همه جای مکه را مسجد الحرام می توان گفتن پس اگر از مسجد بیرون رود و در مکه معظمه باشد همان در مسجد است و جواب گفته اند که شک نیست که بر تقدیری که این حدیث موافق واقع باشد چون خلاف است که حضرت را از کجا بیرون برد جبرئیل، در بعضی از روایات هست که حضرت از مسجد روانه شدند و بر تقدیر صحت آن روایت البته

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۲

مجاز خواهد بود از قبیل تسمیه کل باسم جزو چنانکه بر عکس این تجوز واقع شده است یا مثل این در امر قبله که فرموده است که فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ ۲: ۱۴۴ و به اتفاق مسجد الحرام قبله عالمیان نیست و کعبه قبله است بنا بر مذهب اکثر و از قبیل تسمیه جزو است باسم کل و بنا بر مذهب جمعی که قبله

بعید حرم است از قبیل تسمیه کل است باسم جزو و به اتفاق کافه مسلمان ادخال نجاست در غیر مسجد می توان کرد و جماع می توان کرد و جنب در آن خواب می توانـد کرد و غیر اینها از خواص مسـجد و اگر گوینـد که چنین مسـجدی است که این لوازم ندارد همین معنی مجازی است که ما می گوییم.

(و فی روایه منصور ابن حـازم عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قـال المعتکف بمکّه یصـلّی فی أیّ بیوتها شاء و المعتکف فی غیرها لا یصـلّی الّا فی المسـجد الّذی سـمّاه) و در حسن کالصـحیح و در صـحیح از منصور منقول است که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که شخصـی که اعتکاف در مکه معظمه کرده باشد و از جهه کار ضـروری بیرون رود در هر خانه که خواهـد نماز می کنـد و کسـی که در غیر مکه اعتکاف کرده باشد نماز نمی کند مگر در مسـجدی که آن را نام برده است یعنی اعتکـاف در آنجـا شـروع کرده است و تقـدیم این حـدیث انسب بود یـا ذکر تتمه حـدیث ابن سـنان که بعـد از آن حضـرت فرمودند که جائز نیست اعتکاف در غیر مسجد الحرام مگر در مسجد الحرام مگر در مسجد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله یـا در مسـجدی از مساجـد جمـاعت، و نمـاز نکنـد معتکف در غیر مسـجدی که در آنجا اعتکاف می کنـد مگر در مکه معظمه که هر جا که خواهد نماز می کند زیرا که همه حرم خداست و معتکف بیرون نمی تواند رفت از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۳

مسجد مگر حاجتی داشته باشد.

[شرط کردن در اعتکاف]

(و روی الحسن بن محبوب عن ابی ولّاد

الحنّاط قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن امرأه کان زوجها غائبا فقدم فهی معتکفه باذن زوجها فخرجت حین بلغها قدومه من المسجد الّذی هی فیه فتهیّات لزوجها حتّی واقعها فقال ان کان خرجت من المسجد قبل ان تمضی ثلاثه ایّام و لم یکن اشترطت فی اعتکافها فانّ علیها ما علی المظاهر) و به اسانید صحیحه منقول است از ابو ولاد گندم فروش یا کافور فروش و در اول اشهر است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از زنی که شوهرش غایب باشد و حاضر شود و زن به اذن شوهر در اعتکاف باشد و چون شنید که شوهرش آمده است از مسجد بیرون آید و خود را از جهه شوهر زینت کند تا آن که شوهر با او مجامعت کند پس حضرت فرمودند که اگر از مسجد بیرون آید پیش از آن که سه روز بگذرد و شرط نکرده باشد در اعتکافش پس به درستی که بر آن زن واجب است کفّاره ظهار که مرتبه است و گذشت که بنده آزاد کردن است و اگر عاجز شود دو ماه روزه بگیرد و اگر عاجز شود شصت مسکین را طعام دهد و شرط آن است که بگوید

اللّٰهمّ حلّنی حیث حبستنی

یعنی خداوندا مرا محل کن هر جائی که مرا حبس کنی یعنی اگر واقعه پیش آید که نتوانم تمام کردن اعتکاف را تو بر من حلال کن بیرون آمدن را. و ازین حدیث ظاهر می شود که اقل اعتکاف سه روز است چنانکه احادیث بسیار وارد شده است و خواهد آمد، و دیگر آن که بیرون آمدن و جماع

کردن پیش از آن که اقلّ اعتکاف بفعل آید موجب کفّاره است و حمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۴

کرده اند بر آن که واجب باشد بنذر یا شبه نذر یا روز سیم باشد، و دیگر آن که اگر شرط کرده باشد به امثال این عذرها اعتکاف را بر هم می تواند زد اگر چه بنذر یا غیر آن واجب شده باشد، دیگر آن که کفاره اعتکاف مثل کفاره ظهار است و بر این مضمون خواهد آمد صحیحه زراره و غیر آن، و در موثق سماعه وارد است که مخیر است میان این سه و بر هر یک جمعی عمل کرده اند اگر چه احادیث ظهار اصح است و بنا بر طریقه متاخرین صحیح است زیرا که آن طرف صحیح نیست تا این اصح باشد.

(و روی الحسن بن محبوب عن ابی ایّوب عن ابی بصیر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال لا یکون الاعتکاف اقلّ من ثلاثه ایّام و من اعتکف صام و ینبغی للمعتکف اذا اعتکف ان یشترط کما یشترط الّذی یحرم) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اعتکاف کمتر از سه روز نمی باشد و صحیح نیست و خلاف است که مراد از این ایّام شبانه رور است یا سه روز است و دو شب به تبعیّت روزها داخل است، و احوط آن است که سه شبانه روز باشد از اول شام شروع کند در اعتکاف تا شام شب چهارم دیگر فرمودند که هر که اعتکاف کند روزه بدارد که اعتکاف بی روزه صحیح نیست و گذشت، دیگر فرمودند که سنت است معتکف را که چون خواهد

که شروع کند در اعتکاف شرط کند چنانکه محرم شرط می کند و در حدیث سابق گذشت.

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر گاه اعتکاف کند باید که روزه بدارد و اعتکاف کمتر از سه روز نمی باشد و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۵

اعتکاف شرط کن بر خداوندت چنانکه در احرام شرط می کنی که اگر عارضی بهم رسد از حوادث قضا و قدر مختار باشی در فسخ و بیرون آمدن و خواهد آمد.

و کالصحیح منقول است از داود که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند بی آن که من سؤال کنم که اعتکاف سه روز است یعنی اعتکاف سنت إن شاء اللّٰه و واجب بحسب شرط است که اگر نذر کند اعتکاف یک سال را یک سال واجب می شود و اگر نذر کند یک روز را پس اگر بگوید که زیاده از یک روز اعتکاف نکنم آن نذر منعقد نمی شود و اگر شرط نکند مشهور آن است که منعقد می شود و واجب است که دو روز دیگر به آن ضم کند که سه روز شود و هم چنین اگر نذر کند که چهار روز اعتکاف کند و سه روز را به جا آورد و بعد از چند روز خواهد که آن یک روز را به جا آورد دو روز دیگر با آن ضم می کند و ظاهرا غرض از گفتن یعنی این باشد که مذکور شد.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اعتکاف نیست بی روزه و هم چنین است اخبار موثقه کالصحیحه بسیار از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که

اعتکاف نمی باشد مگر با روزه.

(و روى ابو ايّوب عن محمّد بن مسلم عن أبى جعفر صلوات اللَّه عليه قال اذا اعتكف الرّجل يوما و لم يكن اشترط فله ان يخرج و ان يفسخ اعتكافه و ان اقام يومين و لم يكن اشترط فليس له ان يفسخ اعتكافه حتّى يمضى يعنى ثلاثه ايّام) و به اسانید صحیحه و موثق منقول است که حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۶

صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی یک روز اعتکاف کند و شرط نکرده باشد بیرون می تواند آمد که فسخ کند اعتکافش را که اگر دو روز بماند و شرط نکرده باشد پس نمی تواند که فسخ کند اعتکافش را که اگر شرط کرده باشد فسخ می تواند کرد و عدم فسخ در صورت عدم شرط است تا بگذرد یعنی سه روز در بعضی از نسخ یعنی هست و ظاهرا تصحیف یمضی یعنی کرده اند و جزو حدیث کرده اند چون در کتب حدیث نیست و اگر باشد می باید که در نسخه یافت شود یمضی فقط و نیست و ظاهرا این حدیث و امثالش آن است که چون دو روز اعتکاف کنند روز سیم واجب می شود اگر اعتکاف سنت باشد و اگر واجب باشد در وجوب بهم می رساند که اگر در روز سیم اعتکاف واجب جماع کند دو کفاره اش باید داد بنا بر احتمالی.

[اعتکاف بیش از سه روز]

(و روى ابو ايّوب عن ابى عبيده عن ابى جعفر صلوات اللَّه عليه قال المعتكف لا يشمّ الطّيب و لا يتلذّذ بالرّيحان و لا يمارى و لا يشترى و لا يبيع قال و من اعتكف ثلاثه ايّام فهو يوم الرّابع بالخيار ان شاء زاد ثلاثه اخرى

و إن شاء خرج من المسجد فان اقام يومين بعد الثّلاثه فلا يخرج من المسجد حتّى يتمّ ثلاثه ايّام اخر) و به اسانيد صحيحه و كالصحيحه منقول است كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه شخصى كه اعتكاف كند بوى خوش را بو نكند و لذت از گل نيابد هر گلى كه باشد و مجادله نكند و بعضى استثنا كرده اند مجادله در علوم دينيه را و استثنا ظاهر نيست بلكه اظهر آن است كه اهتمام در عدم آن بيشتر است و مفاسدى كه از آن بر ابحاث علماء مترتب مى شود زيادتى دارد بر مفاسد شراب و بيع و شرا نكند و حضرت فرمودند كه هر كه سه روز اعتكاف

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۹۷

كند در روز چهارم مختار است اگر خواهد سه روز ديگر مى افزايد و خواهد از مسجد بيرون مى آيد پس اگر در روز ديگر اعتكاف كند بعد از آن سه روز پس بايد كه از مسجد بيرون نرود تا تمام كند سه روز ديگر را و ظاهرش آن است كه هر روز سيمى واجب مى شود، و جمعى قايلند در روز سيم اول و بس، و اين صحيحه رد قول ايشان مى كند و بعضى گفته اند وجوب سيم مخصوص اعتكاف مستحب است پس اگر پنج روز نذر كند و به جا آورد روز ششم واجب نخواهد بود و خالى از قوتى نيست چون ظاهر اين اخبار در اعتكاف مستحب است.

[عدم خروج از مسجد]

(و روى عن داود بن سرحان قال كنت بالمدينه فى شهر رمضان فقلت لأبى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه انّى اريد ان اعتكف فما ذا اقول و ما ذا افرض على نفسى فقال

لاـ تخرج من المسـجد الّـا لحـاجه لاـ بـدّ منهـا و لاـ تقعـد تحت ظلاـل حتّى تعود إلى مجلسک) و به اسانيـد متکثره صـحيحه و کالصـحيحه منقـول است از داود که من در مـاه رمضـان در مـدينه مشـرفه بـودم و عرض نمودم به حضـرت امـام جعفر صـادق صلـوات اللّه عليه که اراده دارم که اعتکـاف کنم چه بگـويم و چه چيز بر خود واجب گردانم حضـرت فرمودنـد که از مسـجد بيرون مرو چـون اعتکـاف لبث در مسـجد است مگر از جهه حـاجتى که ناچـار باشـد از آن و چـون بيرون روى در زير سـقف منشـين اگر چه سايبان و درخت باشد تا برگردى به جاى خود آن چه در اخبار است نهى از نشستن زير سايه است و اکثر گفته اند که زير سايه راه نرود و مستندش را نديده ام و اکثر ذکر کرده اند که نديده ايم.

(و روى الحلبىّ عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال لا ينبغى للمعتکف ان يخرج من المسجد الّا لحاجه لا بدّ منها ثمّ لا يجلس حتّى

يرجع و لا يخرج فى شـى ء الّا لجنازه او يعود مريضا و لا يجلس حتّى يرجع قال و اعتکاف المرأه مثل ذلک) و به اسانيد متکثره صحيحه منقول است که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه عليه فرمودند که سـزاوار نيست معتکف را که از مسجد بيرون رود مگر از جهه حـاجتى که ناچار باشـد او را از آن حاجت و چون بيرون رود ننشـيند تا برگردد مگر از جهه قضاى حاجت يا مراد نشستن در زير مسقف باشد يا عبث و بيرون نرود از جهت چيزى مگر از جهه تشييع جنازه

مؤمنی یا عیادت بیماری و ننشیند تا برگردد و ظاهرش آن است که عیادت را ایستاده می کند و حضرت فرمودند که اعتکاف زن نیز چنین است.

و در صحیح از عبد اللَّه ابن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که معتکف بیرون نمی تواند رفت مگر به نماز جمعه یا جنازه مؤمنی یا به بیت الخلا رود.

[اگر در اعتکاف حیض شود]

(و فی روایه صفوان بن یحیی عن عبد الرّحمن بن الحجّاج عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اذا مرض المعتکف او طمثت المرأه المعتکفه فانّه یاتی بیته ثمّ یعیده اذا برأ و یصوم) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه معتکف بیمار شود یا زن معتکفه حایض شود به خانه خود می آید تا کوفت زایل شود و از حیض پاک شود و غسل کند پس اعاده می کنند هر گاه به شوند و روزه توانند گرفت چون روزه شرط است و در مرض صحیح نیست و لبث در مسجد می باید با صوم و هر دو مانع حایض و نفسایند اما مستحاضه مبنای او بر آن است که ادخال نجاست با

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۹

عدم تعدی اگر جایز باشد با اعتکاف جمع می شود و الّا فلا.

[ثاب اعتکاف]

(و فی روایه السّکونیّ بإسناده قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله اعتکاف عشر فی شهر رمضان یعدل حجّتین و عمرتین) و کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که ده روز در ماه رمضان اعتکاف داشتن برابر است با دو حج و دو عمره و ظاهر لفظ عام است اگر چه دهه آخر بهتر است چون قدر در آن است و متابعت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله کرده است و ممکن است که مراد دهه آخر باشد.

[جماع در اعتکاف]

(و روی الحسن بن محبوب عن علیّ بن رئاب عن زراره قال سالت ابا جعفر صلوات اللَّه علیه عن المعتکف یجامع قال ان فعل ذلک فعلیه ما علی المظاهر) و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از معتکفی که جماع کند حضرت فرمودند که هر گاه جماع کند بر او واجب است کفاره که بر مظاهر واجب است و مظاهر کسی است که با زن خود بگوید که تو بر من مانند پشت مادر منی و چون این کلمه یا امثال این کلمه را می گوید زن بر او حرام می شود و تا کفاره ندهد حلال نمی شود بر او، و کفاره بنده آزاد کردن است و اگر نداشته باشد دو ماه روزه می گیرد پی در پی و اگر عاجز شود از آن شصت مسکین را طعام می دهد.

(و قـد روى ان جامع باللّيل فعليه كفاره واحـده و ان جامع بالنّهار فعليه كفّارتان روى ذلك محمّد بن سـنان عن عبد الاعلى ابن اعين قال سالت ابا عبد

اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل وطئ امرأته و هو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۰

معتکف لیلا فی شهر رمضان قال علیه الکفّاره قال قلت فان وطئها نهارا قال علیه کفّارتان) و بتحقیق که در روایتی وارد شده است که اگر جماع کند در شب بر او یک کفاره واجب می شود و اگر در روز جماع کند بر او دو کفاره است و این مضمون روایت محمد است از عبد الاعلی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که با زن خود جماع کند در حالت اعتکاف در شب ماه رمضان حضرت فرمودند که بر اوست که کفاره بدهد گفت عرض کردم که اگر در روز وطی کند حضرت فرمودند که دو کفاره می دهد یکی از جهه روزه رمضان و دویم کفاره اعتکاف و علما به این عمل کرده اند پس اگر جبرن کند و با زن خود جماع کند بر زن گناهی نیست، و آن مرد: جمعی گفته اند که چهار کفاره می دهد دو به اصالت و دو به تحمل و بعضی گفته اند و احتیاط ظاهر است.

(و روی ابن المغیره عن سماعه قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن معتکف واقع اهله فقال هو بمنزله من افطر یوما من شهر رمضان) و در موثق کالصحیح منقول است از سماعه که گفت سؤال کردم از معتکفی که با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که او بمنزله شخصی است که روزی از ماه رمضان را افطار کرده باشد و در روایتی دیگر در موثق کالصحیح منقول است که فرمودند که بمنزله کفاره ماه رمضان است که آن بنده آزاد کردن

است یـا دو ماه پی در پی روزه گرفتن است یا شـصت مسـکین طعام دادن است پس ظاهر شـد که دو روایت است و حمل می توان کرد این روایت را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۱

بر وجوب آن روایات را بر استحباب و لیکن روایات ترتیب اصح است احوط آن است که به آن عمل نمایند و تا مقدور باشد رعایت ترتیب کنند و اللَّه تعالی یعلم.

[اعتکاف پیامبر در رمضان]

(و روی داود بن الحصـین عن ابی العبّاس عن ابی عبد اللَّه قال اعتکف رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله فی شهر رمضان فی العشر الاولی ثمّ اعتکف فی الثّانیه فی العشر الوسطی ثمّ اعتکف فی الثّالثه فی العشر الاواخر ثمّ لم یزل صلّی اللَّه علیه و اله یعتکف فی العشر الاواخر) و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله در یـک سـال اعتکـاف فرمودنـد در ماه مبارک رمضان در دهه اول در سال دویم اعتکاف فرمودنـد در عشـر دویم و در سال سیم اعتکاف کردند در دهه آخر دیگر مدار بر دهه آخر بود تا از دنیا مفارقت کردند.

[اعتکاف و حیض]

(و روی بن محبـوب عن ابی بصـیر عن ابی ایّوب عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه فی المعتکفه اذا طمثت قـال ترجع إلی بیتها فـاذا طهرت رجعت فقضت ما علیها) و به اسانیـد صـحیحه و کالصـحیحه منقول است از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه در معتکفه هر گاه حایض شود حضرت فرمودند که به خانه خود می آید و چون طاهر می شود به مسجد می رود و به جا می آورد آن چه بر او هست از اعتکـاف و ظـاهر ما علیها آن است که بر او واجب بوده باشـد بنـذر یا شـبه نـذر که لازم باشـد تدارک آن و محتمل است که اگر واجب نباشد سنّت باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۲

رجوع به اعتکاف به استحبابی زاید بر اصل اعتکاف چنانکه گذشت در روزه مستحب که قضا کند استحبابا.

(و روی الحسن ابن الجهم عن ابی الحسن صلوات اللَّه علیه قال سألته

عن المعتكف یاتی اهله فقال لا- یاتی امرأته لیلا- و نهارا و هو معتکف) و در حسن کالصحیح و در موثق کالصحیح است از حسن که گفت سؤال کردم از حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما از معتکفی که با اهل خود جماع کند چون است حضرت فرمودند که جایز نیست که جماع کند با اهل خود در اعتکاف نه در شب و نه در روز و خلافی نیست در آن که در حالت اعتکاف جماع منافات دارد با اعتکاف پس اگر در شبانه رور اعتکاف واجب باشد بنذر یا شبه نذر یا روز سیم باشد حرام است وطی کردن، اما اگر اعتکافی باشد فسخ توان کرد آن را به آن که شرط کرده باشد در ابتداء اعتکاف یا سنت باشد پیش از اتمام دو روز چون فسخ می توان کرد جماع کردن نوعی از فسخ کردن است و ظاهر آن است که جایز باشد.

[اعتکاف و حاجت مؤمن]

(و روی عن میمون بن مهران قال کنت جالسا عند الحسن بن علیّ صلوات اللّه علیهما فاتاه رجل فقال له یا ابن رسول اللّه انّ فلانا له علیّ مال و یرید ان یحبسنی فقال و اللّه ما عندی مال فاقضی عنک قال فکلّمه قال فلبس صلوات اللّه علیه نعله و قلت له یا ابن رسول اللّه أ نسیت اعتکافک فقال له لم انس و لکنّی سمعت ابی صلوات اللّه علیه یحدّث عن جدّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انّه قال من سعی فی حاجه اخیه المسلم فکانّما عبد اللّه عزّ و جلّ تسعه آلاف سنه صائما نهاره قائما لیله)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۳

منقول است

از میمون که گفت در خدمت حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه نشسته بودم که شخصی به خدمت آن حضرت آمد و گفت یا ابن رسول اللّٰه فلانی را بر من مالی هست که دین است بر ذمه من و می خواهد که مرا حبس کند حضرت فرمودند که و اللّٰه ندارم مالی که دین تو را ادا کنم آن شخص گفت که پس به او بفرمایید که با من بسازد تا بهم رسانم پس حضرت نعلین پوشیدند که روانه شوند عرض نمودم که یا ابن رسول اللّٰه فراموش کردید اعتکاف خود را که می خواهید بیرون فرمائید حضرت فرمودند که فراموش نکردم و لیکن از پدرم (صلوات اللّٰه علیه) شنیدم که فرمودند که جدّم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که سعی نماید در حاجت برادر مؤمنش چنان است که نه هزار سال عبادت کرده بادش خداوند عالمیان را که روزهای آن روزه باشد و شبهای آن را به عبادت به روز آورد و چون دغدغه عظیم می شود در اعتکاف در غیر مساجد خمسه صدوق این حدیث را در آخر این باب آورد که تدارک اعتکاف بقضاء حوائج مؤمنین می باید کرد چنانکه در خصوص این واقعه هست که در وقت رفتن بقضاء حاجت او به او فرمودند که چرا نزد فلان نرفتی گفت رفتم گفت که معتکفم حضرت فرمودند که اگر اعانت تو می کرد بهتر از اعتکاف یک ماه بود.

و در صحیح از ابراهیم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر مؤمنی که اعانت کند برادر مؤمن مظلوم را نزد حق سبحانه و تعالی بهتر است از یک

ماه روزه و اعتکاف در مسجد الحرام و هر مؤمنی که قدرت داشته باشد بر نصرت برادر مؤمنش و نکند حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود محروم کند در دنیا و آخرت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۴

و در صحیح از ذریح منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که غم مؤمنی را از او رفع کند حق سبحانه و تعالی بردارد از او هفتاد غم دنیا و غمهای روز قیامت را و هر که دشواری برادر مؤمن را بر او آسان کند حق سبحانه و تعالی کارهای دنیا و آخرت او را آسان کند و هر که به پوشاند عیبی از عیوب برادر مؤمنش را حق سبحانه و تعالی به پوشاند بر او هفتاد عیب را در دنیا و آخرت و حق سبحانه و تعالی مدد و یاری کسی می کند که مدد و یاری کند برادر مؤمن خود را پس منتفع شوید از این سخنان و رغبت کنید در کارهای خیر.

و در صحیح از معمر بن خلاد منقول است که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی را در زمین بندگان هست که سعی می کنند در قضاء حوائج مردمان، ایشانند ایمنان از عذاب الهی در روز قیامت و هر که مؤمنی را خوشحال کند حق سبحان و تعالی او را در روز قیامت خوشحال می کند.

و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که مؤمنی را خوشحال کند مرا خوشحال کرده است و هر که مرا خوشحال کند

خدا را راضی کرده است.

و در صحیح از سدیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در حدیث طولانی که آخرش این است که چون مؤمنی از قبر بیرون می آید پیش پیش او می رود شخصی خوش صورت و بهر هولی از اهوال قیامت که می رسند آن صورت به مؤمن می گوید که مترس و اندوهناک مشو و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۵

خوشحال باش که کرامت الهی شامل تو خواهد شد تا آن که بحساب رسد حق سبحانه و تعالی او را به آسانی حساب کند و امر کنند که او را به بهشت برند و همان صورت پیش پیش رود تا به بهشت رود، به آن صورت گوید که نیکو مصاحبی بودی مرا از وقتی که از قبر بیرون آمدم تا بحال و مرا بشارت می دادی به خوشحالی و کرامت الهی تو کیستی او گوید که من سرور و خوشحالی بودم که تو به برادر مؤمنت رسانیدی حق سبحانه و تعالی مرا از آن سرور آفرید تا ترا بشارت دهم و خوشحال گردانم.

و در صحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است که محبوبترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی خوشحالی است که بدل مؤمن برسانی به آن که اگر گرسنه باشد او را سیر کنی و اگر غمی داشته باشد غمش را زایل گردانی یا قرضی داشته باشد ادا کنی و افرادش بسیار است.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که از جمله مناجاتی که حق سبحانه و تعالی با حضرت موسی «ع» این بود که فرمود که به درستی که مرا بندگان هستند

که مباح می کنم به ایشان جنّت خود را و ایشان را در بهشت حکومت می دهم موسی گفت خداوندا اینها کیستند که بهشت را بر ایشان حلال می گردانی و ایشان را در بهشت حکومت می دهی خطاب رسید که اینها جمعی اند که مؤمنی را خوشحال کرده باشند پس حضرت فرمودند که مؤمنی در مملکت جباری بود و آن جبار در مقام آزار او بود از او گریخت و بدار کفار رفت و به خانه شخصی از کفار فرود آمد آن کافر به او مهربانی کرد و او را جا داد و ضیافت کرد پس چون آن کافر مرد حق سبحانه و تعالی به او وحی کرد که به عزّت و جلال خود قسم یاد می کنم که اگر قبیح نبود تو را در

بهشت جا می دادم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که کافر مرده باشد و لیکن ای آتش از او دور باش و به او آزار مرسان، و هر صبح و شام روزی او را به نزد او برند گفتم از بهشت حضرت فرمودند که از هر کجا خدا خواهد.

و از آن حضرت منقول است که قضای حاجت مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی بهتر است از هزار بنده آزاد کردن و تهیه هزار کس کردن و ایشان را به جهاد فرستادن.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر مؤمنی که حاجت برادر مؤمن خود را بر آورد حق سبحانه و تعالی فرماید که ثواب تو بر من است و اقل مرتبه احسان من به تو بهشت است و فرمودند که از جهه رفتن به حاجت برادر

مؤمن ده حسـنه می نویسـند و ده سیئه محو می کنند و ده درجه بلند می کنند و ثواب ده بنده آزاد کردن از جهه او می نویسند و بهتر است از یک ماه اعتکاف در مسجد الحرام که به جا آورد.

و در موثق کالصـحیح منقول است از ابو بصـیر که آن حضـرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که سعی کند در قضاء حاجت برادر مؤمنش و در آن بـاب سـعی نمایـد تـا حق سـبحانه و تعـالی آن حـاجت را بر آورد حق سـبحانه و تعـالی در نامه عمل او بنویسـد یک حـج و یک عمره و دو ماه اعتکاف در مسـجد الحرام و دو ماه روزه داشـتن و اگر سـعی کند و آن حاجت ساخته نشود ثواب حج و عمره در نامه عملش نوشته می شود.

و در صـحیح از زیـد منقول است که آن حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که هر که به فریاد رسـد برادر مغموم مهموم را و غمش را بردارد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او هفتاد و دو رحمت را که یکی را در دنیا به او

دهـد و کارهای این طرفش به اصـلاح آید، و هفتاد و یک رحمت را از جهه اهوال و فزعهای روز قیامت از جهه او ذخیره کند تا در آن صحرا به او رساند.

و از حضـرت سـید الساجدین صـلوات اللّه علیه منقول است که هر که حاجت برادر مؤمن را بر آورد حق سـبحانه و تعالی صد حاجت او را بر آورد که یکی از آنها بهشت است و هر که غم برادر مؤمن را بر دارد حق سبحانه و تعالی غمهای روز

قیامت را از او بردارد و هر چند بسیار باشد، و هر که دست ظالم را از او کوتاه کند حق سبحانه و تعالی او را از صراط بگذراند روزی که قدمها لغزد، و هر که حاجت برادر مؤمن را برآورد و او را خوشحال گرداند حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را مسرور گردانیده باشد، و هر که برادر مؤمنش را آب دهد او را از شراب ناب بهشت آب دهند، و هر که گرسنه را سیر کند حق سبحانه و تعالی میوه های بهشت را روزی او کند، و هر که برهنه را به پوشاند او را از جامهای بهشت به پوشانند و اگر جامه داشته باشد و او را جامه دهد در امان الهی باشد تا یک رشته از آن جامه باقی باشد، و هر که برادر مؤمنش را در بیماری عیادت کند فرشتگان از جهه او دعا کنند تا فارغ شود و به او گویند خوشا حال تو و خوشا بهشت از برای تو و اگر زنی به او دهد حق سبحانه و تعالی حوری را در قبر او فرستد که انیس او باشد بصورت هر که او را دوست تر داشته باشد، و اگر برادرش خدمتکاری نداشته باشد و از جهه او خدمتکاری بفرستد حق سبحانه و تعالی ولدان مخلدون به او کرامت کند که خدمت او کنند، و اگر پیاده را سوار کند در وقتی که از قبر بیرون آید ناقه از ناقهای بهشت از جهه او بیاورند و بر آن سوارش کنند و هر که مؤمنی را کفن کند چنان باشد که پوشش او را از ولادت

تا وفات داده باشد و اللّٰه که قضای

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۸

حاجت مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی محبوب تر است از دو ماه پی در پی روزه گرفتن و دو ماه را اعتکاف کردن در ماههای متبرک در مسجد الحرام.

و در صحیح از عبد اللّٰه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در سؤر مؤمن شفاست از هفتاد در دو مرض و کسی که سؤر برادر مؤمن را از روی تبرک بخورد حق سبحانه و تعالی فرشته بیافریند که از جهه ایشان استغفار کند تا روز قیامت و هر که عزت او را بدارد حق سبحانه و تعالی خدمتکاران بهشت را به خدمت او بدارد و هر که در وقت ملاقات برادر مؤمن خوشحال و خندان باشد و بشاشت کند از دیدن ایشان حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت مسرور و خوشحال گرداند و چون مصافحه کنند گناهان از ایشان ریزد مانند برگ از درختان در فصل زمستان و چون از جهه رضای الهی دست در گردن یکدیگر کنند گناهان ایشان آمرزیده شود، و در استقبال کردن و مشایعت کردن در وقت رفتن و ضیافت کردن و گرمی کردن و اظهار محبت کردن و تعظیم ایشان کردن و به زیارت ایشان رفتن آن مقدار ثواب هست که وصف نتوان کردن بلکه یک رکن اسلام شفقت علی خلق اللّٰه و یکی تعظیم لأمر اللّٰه است و شفقت نیز تعظیم امر اللّٰه است.

نمّقه بیمناه الداثره احوج المربوبین إلی ربّه الغنی المغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما فی اواخر شهر محرّم الحرام سنه ستّ و ستّین بعد الألف

الهجریه و الحمد للّه ربّ العالمین و الصّلاه علی سیّد من اجتباه اللَّه فی العالمین محمّد و عترته الاصفیاء الطاهرین

اجازات بر آن نوشته اند، و نسخ قدیمه که در زمان صدوق قریب بزمان او دیدم که نوشته بودند احادیث آن موافقست با آن چه صدوق در این کتب و کتابهای دیگر ذکر کرده است و آن چه از مذهب خود نقل کرده است موافقست با کتب دیگر، و طریقه صدوق را هر که می داند در تصانیف دیده اند که شریک ندارد با آن که آن چه مسند در آنجا ذکر کرده است باقی محدثین آن حدیث را بهمان سند در مثل کافی و تهذیب و استبصار و غیر آن ذکر کرده اند.

مجملا از مجموع اینها علم بهم می رسد که این کتاب تصنیف اوست یا آن که از مشایخ نیز دست بدست بما رسیده است بطرق کثیره بنا بر نسخه در کتابی که جامع علتهای حج است و ظاهرا مرادش اینست که در آخر آن کتاب ذکر کرده ام نه آن که کتابی تصنیف کرده باشد چون در فهرست کتبش که شیخ الطائفه و نجاشی در فهرست خود ذکر کرده اند بخاطر ندارم که کتابی تصنیف کرده باشد، و ظاهرا غرض صدوق اینست که چون از جهه اختصار اسانید وقایع انداخته است و در کتاب علل الشرائع ذکر کرده است اشاره کند به آن که اگر خواهید که بر اسانید این احادیث اطلاع یابید رجوع به آن کتاب کنید و اگر اعتماد بمن می کنید یک جا گفته ام که هر چه در این کتاب ذکر کرده ام همه صحیح است باصطلاح قدما و اکثر اسانیدی که در اینجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵

ذکر نکرده است در کتاب کافی ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی اللّه عنه نیز موجود است و هر چه

صدوق در این کتاب ارسال کرده است این شکسته محمد تقی بن مجلسی اشاره به اسانید آن که در کتب صدوق است یا در کتب دیگر أصحابست بر سبیل اجمال کرده ام در روضه المتقین که شرح عربی است و در این کتاب نیز کرده ام چون آن چه مطلوبست الحال از اسناد:

معرفت صحت و عدم آنست و صحت را بر چند معنی اطلاق می کنند.

أما اصطلاح قدما که صحیح می گویند مطلوب ایشان آنست که البته حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم این لفظ را با معنی این فرموده باشند و اغلب آنست که این علم ایشان را از تواتر بهم می رسیده است، و آن چه غالبا صدوق و امثال او می گویند اعم است از این که این علم از تواتر به همرسیده باشد یا به سبب انضمام قراین معلوم شده باشد صدور خبر از معصوم و اشاره به آن شده است در اوایل روضه و این شرح نیز، پس بنا بر گفته صدوق احتیاج نداریم که سند را بدانیم و صحت و فساد آن را بدانیم ملاحظه نماییم و لیکن این حقیر در همه کتب این رعایت کرده ام که اکثر این اخبار را به قانون متاخرین نیز تصحیح کرده ام و بنا بر این غرض از صحت اصحیت است و آن علمی که قدما را حاصل بوده است به سبب تواتر اخبار به سبب کثرت کتب که از حد و حصر بیرون بوده است در اکثر اخبار از آن علم بهم نمی رسد، و در بسیاری از اخبار علم بهم می رسد، و در بسیاری ظن قریب بعلم بهم می رسد، و در بسیاری ظن ضعیف بهم می رسد،

و در بسیاری مشکوک فیه است به اعتبار تعارض اخبار و در هر جا اشاره به آن می شود و آن چه صحیح است و حسن و موثق می گوییم باصطلاح متاخرین است که اگر رجال سند امامی مذهب ثقه اند حدیث صحیح است، و اگر همه ایشان امامی

مذهبند و ممدوحند یا یکی از ایشان ممدوحست و باقی ثقه حدیث را حسن می گویند و گاه هست که مدح ایشان قریب به توثیق است یا توثیق صریح ندارند آن را حسن کالصحیح می نامیم مثل احادیث کافی که از زراره و محمد بن مسلم و معاویه بن عمار روایت کرده است اگر چه اسانید بسیار دارد و لیکن از جهه تفنن طریق غالبا سندی را ذکر می کند که ابراهیم بن هاشم دارد و ما جزم داریم که او از مشایخ اجازه است چنانکه در ترجمه او ذکر کرده اند که او اول کسی است که احادیث کوفیان را در قم منتشر ساخت و کتب این جماعت را اول او آورد مثل کتب ابن ابی عمیر و کتب صفوان و حماد و بزنطی و عبد اللّه بن المغیره و ابن فضال و غیر این جمع که ایشان کتاب خانه حضرات را مثل کتب زراره محمد بن مسلم و برید و فضیل و ابو بصیر و امثال ایشان را ترتیب داده بودند چون داب ایشان این بود که هر یک مسائل که از حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم می شنیدند جمعی در مجلس و جمعی بعد از آن که به خانه خود می رفتند در کتب خود جا می دادند و ترتیبی نداشت اصول و فروع و تفسیر و حکایات همه

درهم بود این جمع فضلاء متوسطین چون تقیه بعد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شدید شده بود نمی توانستند که همیشه در خدمت حضرات باشند گاهی کتب مشایخ خود را عرض می نمودند و گاهی رخصت عمل به کتابی یا به شخصی حاصل می کردند و گاهی خود نادرا احکام می شنیدند پس آن چه شنیده بودند با کتب جمعی که مذکور شد ترتیب می نمودند و کتابهای ایشان بنا بر آن که مرتب بود طبایع به آن راغب (ارغب خ) بود.

آن کتب را اول ابراهیم بن هاشم که همه را نزد صاحبان کتب خوانده بود بقم آورد و بعد از او و دیگران نیز آمدند و آوردند مثل علی بن جعفر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷

حسین بن سعید پس هر چه را کلینی از این جماعت نقل می کند، و هم چنین صدوق و شیخ و غیرهم همه را از کتب او برداشته اند و ترتیبی که به اعتقاد ایشان بهتر بود جا دادند و چون اینها جمع بودند و مکرّر ملاحظه می نمودند با کتب اصول موافق بود اینها مشهور شد و آنها متروک شد با وجوه بسیاری که سبب ترک شد که در عرض این کتب مذکور شده است و می شود بنا بر این حدیثی که ابراهیم بن هاشم و امثال او در سندش باشند کالصحیح می نامم و اگر در رجال سند بد مذهبی باشد یا همه بد مذهب باشند اما ایشان را توثیق کرده باشند آن حدیث را موثق می نامند (مم ظ) و اگر در سند مثل حسن بن علی بن فضال با ابان بن عثمان و عبد اللّٰه بن بکیر و امثال ایشان باشند آن

حدیث را موثق کالصحیح می نامم چون حسن بسیار ثقه بوده است و متعبد و حدیث صحیحی است که از مذهب باطل برگشت و انقطاع عظیم به حضرت امام رضا و حضرت امام محمد تقی و سایر ائمه صلوات اللّه علیهم داشت، و ابان بن عثمان نیز ثقه و کثیر الروایه است، و از علی بن حسن بن فضال نقل کرده اند که ناووسی بوده است و علی بد مذهب است و فطحی است و اجتماع عصابه بر تصحیح ما یصح عن ابن فضال و ابان و ابن بکیر شده است و هم چنین در هر حدیثی و هر شخصی یک قسم معرفتی حاصل می شود که از تامّل ظاهر می شود و اگر در سند همه خوب باشند و مجهول الحال در آن باشد که توثیق و مدح و ذم او نکرده باشند حدیث او را قوی می نامیم و گاه هست که قوی کالصحیح و علماء به آن حدیث عمل کرده اند و قوتش مرتبه مرتبه زیاد می شود مثل حدیث محمد بن فضیل و ابو الصباح کنانی که وجوه بسیار هست که حدیث او کالصحیح است و پیشتر مذکور شده است و در ضمن اخبار دیگر مذکور خواهد شد، و اگر رجال سند همه را یا یکی را کسر و جرح

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸

کرده باشند بدون توثیق آن حدیث را ضعیف می نامند در این باب اخبار بسیار است که در این کتاب هست و مثل احادیثی که محمد بن سنان داشته باشد جمعی جرحش کرده اند و جمعی توثیقش کرده اند و یکی از فضلاء عظیم الشأن ذکر کرده است که از کذابان مشهور آن محمد بن سنان است و

من کتب او را خوانـده ام و درس داده ام و در حیـات من از او نقـل مکنیـد و بعـد از من از او نقل کنیـد و وجه این کلام ظاهر نیست حاصل آن که احوال هر یک را در شرح فهرست ذکر کرده ام و اللّٰه تعالی یعلم

[کعبه و شکل آن]

(قال النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و اله سمّیت الکعبه کعبه لأنّها وسط الدّنیا) منقول است به سندی قوی که از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله پرسـیدند که چرا کعبه را کعبه نامیده اند حضـرت فرمودند از جهه آن که وسط دنیاست و نسبت مربع مسـکون در میان کره ارض واقع شـده است چون به جانب مغرب روانه می شونـد میل به پستی می کنند و هم چنین به مشـرق پس گویا از میان دنیا بر آمـده است و لازم نیست که وسط حقیقی باشـد اگر چه بحسب واقع ممکن است که وسط حقیقی باشـد و در غریبین و قاموس مـذکور است که هر چه بلنـد و مرتفع است آن را کعب می گوینـد چنانکه بلندی پشت پا را کعب می گویند و ممکن است که به اعتبار رفعت معنوی باشـد چون از همه جاهای دنیا بلنـد مرتبه تر است و صاحب نهایه نیز این وجوه را گفته است با تربیع.

(و قد روی انّه انّما سمّیت کعبه لأنّها مربّعه و صارت مربّعه لأنّها بحذاء البیت المعمور و هو مربّع و صار البیت المعمور مربّعا لأنّه بحذاء العرش و هو مربّع و صار العرش مربّعا لأنّ الکلمات الّتی بنی علیها الاسـلام اربع و هی سـبحان اللّٰه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّٰه و اللّٰه اکبر)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹

و در علل مرسلا از

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که چرا کعبه را کعبه می نامند زیرا که مربّع را مکعب می گویند و کعبه مربّع طولانی است و چرا کعبه مربع است زیرا که محاذی بیت المعمور است که در آسمان چهارم است که ضراح می گویند آن را و در روایتی دیگر در آسمان ششم است و دور نیست که از عرش که حساب کنند ششم باشد و از فلک قمر که حساب کنند چهارم باشد.

و در روایتی واقع است از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که چون حق سبحانه و تعالی فرمود که من در زمین خلیفه نصب می کنم و فرشتگان گفتند که آیا مقرر می سازی از جهه خلافت کسانی را که فساد کنند و خون ریزش کنند خطاب رسید که من می دانم آن چه را شما نمی دانید و چون سؤال ایشان شبیه بود به اعتراض پشیمان شدند و پناه به عرش بردند و استغفار می نمودند پس حق سبحانه و تعالی در آسمان چهارم ضراح را آفرید و در آسمان اول بیت المعمور را و فرمود که ایشان طواف کنند عرش و این دو خانه را پس حق سبحانه و تعالی کعبه را محاذی بیت المعمور آفرید و توبه آدم علیه السلام را قبول نمود و حضرت آدم را امر کرد که طواف کند خانه را تا از آن ترک اولی پاک شود و سنتی باشد از جهه فرزندانش تا روز قیامت که طواف کعبه کنند تا از گناهان پاک شوند.

و اما تتمه متن و بیت المعمور مربع است زیرا که محاذی عرش است که فلک نهم باشد و ظاهر اخبار آنست که

عرش غیر فلـک تـاسع است و مربع است و چرا عرش مربع است زیرا که کلماتی که بنای اسـلام بر آنست چهار کلمه است که آن تسبیحات اربع است.

و ممکن است که مراد از عرش علم باشد و بنای علوم حقه معارف بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰

این چهـار کلمه است زیرا که سـبحان اللَّه معنی آن اینست که ذات مقـدس الهی از آن اقـدس است که جسم باشـد یـا از قبیل جواهر ممکنه باشـد یا در جهه یا در مکان باشد یا دیدنی باشد یا حلول کند در غیری یا متحد شود به غیری و صـفات او اعظم است از آن که از قبیـل صـفات ممکنات باشـد یا غیر ذات اقـدس باشـد بلکه صـفات او عین ذات اوست و منزه است از ظلم و عبث بلکه از هر چه لایق ذات اقدس او نیست از آن منزه است.

و الحمد للّه بمعنی اینست که جمیع محامد مخصوص ذات اوست پس می باید که جمیع کمالات نیز مخصوص ذات او باشد و چنین ذاتی می باید که او را پرستش کنند و جمیع عبادات نیز مخصوص او باشد.

و لا اله الا اللَّه مشتمل است بر آن که واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالاتست و یگانه است در ذات و صفات و او را شبیهی و نظیری نیست از مادّیات و مجرّدات.

و به اللَّه أکبر معارف تمام می شود زیرا که بیان عظمت اوست به مرتبه که عقول عقلا از معرفت ذات او و صفات او عاجزند و نهـایت معرفـت آنست که بداننـد که ممکن نیست ممکن را که بـذات اقـدس واجب توانـد رسـید، و هر رکنی از ارکـان کعبه حقیقی

که ذات اقدس اوست مشتمل است بر کلمه از این کلمات پس می باید که چون بنده روی دل خود را در عبادات متوجه آن کعبه کند بداند که معرفت آن ذات ممتنع است و رو باین ارکان نموده او را عبادت کند که اگر باین نحو نداند عبادت او نکرده است بلکه ساخته خیالی خود را بندگی کرده است.

[وجه نام گذاری بیت الحرام]

(و سمّی بیت اللّه الحرام لأنّه حرّم علی المشرکین ان یدخلوه) و منقول است در قوی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱

پرسیدند که چرا کعبه را بیت اللّه الحرام نامیده اند حضرت فرمودند که از جهه آن که حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده بر کفار که داخل آن خانه شوند، و بیت اللّه یعنی خانه خدا و هر مسجدی را بیت اللّه می نامند به این معنی که خانه ایست که حق سبحانه و تعالی را در آن خانه عبادت می باید کرد یا خانه که حق سبحانه و تعالی به سبب تشریف نسبت به خود داده است خصوصا در خانه کعبه چنانکه گذشت و چون خانه ایست که انبیاء و اوصیاء صلوات اللّه علیهم حق سبحانه و تعالی را در این خانه بندگی کرده اند، و مقربان درگاه او مانند ابراهیم خلیل و اسماعیل آن را ساخته اند حق سبحانه و تعالی آن را نسبت به خود داد که خانه من است و چنین جائی را لایق نیست که مشرکان نجس داخل شوند که نجاست اعتقادات فاسده را دارند با نجاست ذاتی بدن، و نجاسات دیگر که از آن اجتناب نمی کنند لهذا حق سبحانه و تعالی فرمود که («إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا

الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا) یعنی نیستند مشرکان مگر نجاست پس باید که بعد از این سال نزدیک مسجد الحرام نشوند و مراد مسجد الحرام اگر مسجد است کعبه نیز جزو مسجد است حرامست که کفار داخل هر دو شوند و اگر مراد کعبه است اظهر است که آمدن کفار به آن جا و داخل شدن ایشان در کعبه سبب نجاست کعبه است و بر تقدیری که جایز باشد نجاست غیر متعدی را در مساجد دیگر داخل کردن کفار را نمی توان گذاشتن به نص قران و مبالغه از این بالاتر نمی باشد که نفی جمیع اوصاف از ایشان کرده است مگر وصف نجاست را و مع هذا عامه اکثر کفار را پاک می دانند مگر ابن عباس و حسن بصری

[بیت العتیق]

(و سمّی بیت العتیق لأنّه اعتق من الغرق)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲

و کعبه را بیت عتیق نامیده است حق سبحانه و تعالی از جهه آن که در طوفان نوح آب عالم را گرفت و کعبه را با حرم نگرفت چنانکه در زمان متوکل نهری عظیم سر داد به جانب کربلا که قبر را و عمارت دور آن را خراب کند آب دور حایر ایستاد و از اطراف به قبر نرسید از این جهت آن مکان مقدس را حایر می گویند و بر این مضمون حدیث صحیح از سعید و کالصحیح از ذریح و ابو خدیجه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده (و روی انّه سمّی العتیق لأنّه بیت عتیق من النّاس و لم یملکه احد) و در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که آن را عتیق

می گوینـد یعنی آزاد است از مردمـان و کسـی آن را مالك نشـد چنانکه خواهـد آمـد که هر جباری که اراده کرد که بعنوان تسلط در مکه داخل شود حق سبحانه و تعالی او را هلاك کرد.

(و وضع البیت فی وسط الارض لأنّه الموضع الّذی من تحته دحیت الارض و لیکون الفرض لأهل المشرق و المغرب فی ذلك سواء) و خانه را در میان زمین مقرر ساختند زیرا که اول جائی که از زمین آفریده شد موضع کعبه بود و بعد از آن از زیر کعبه منبسط شد زمین و به یک نسبت از اطراف زیاده شد و خانه در میان واقع شد و حکمت الهی چنین اقتضا کرد که در میان ربع مسکون باشد تا از اطراف عالم از طرف مشرق و مغرب به یک نسبت باشد بعدش چون می دانست که مقرر خواهد فرمود که عالمیان بحج بیت اللَّه الحرام حاضر شوند و عبارت حضرت امام رضا است صلوات اللَّه علیه در جواب مسائل محمد بن سنان و بر این مضمون احادیث کالصحیح وارد شده است که ذکر اخبار سبب طول می شود.

[وجه بوسیدن حجر و وضع آن در رکن]

(و انّمـا یقبّل الحجر و یستلم لیؤدّی إلی اللَّه عزّ و جلّ العهـد الّذی اخـذ علیهم فی المیثاق) و چرا می بوسـند حجر الاسود را و دست بر او می مالند تا ادا کنند بحق سبحانه و تعالی عهدی را که در روز عهد و پیمان از خلایق گرفتند چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجیـد یـاد فرموده است که «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ الخ» یعنی یـاد کن آن وقتی را که پروردگـار تو عهـد و پیمان از خلایق گرفت در وقتی که ارواح

بودند و در بدنها جا نکرده بودند فرمود که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و یازده امام از فرزندان او أئمه شما نیستند همه گفتند بلی هستی و هستند پس حق سبحانه و تعالی گواه گرفت همه را بر یکدیگر خصوصا حجر را که او ملکی بود از بزرگان فرشتگان و عهد پیمان را به او سپرد و حجر را بدنیا فرستاد و عالمیان را امر فرمود که بحج خانه او بیایند و عهد خود را با حجر تازه کنند چنانکه میان عرب متعارفست عهد و پیمان، پس بوسیدن و دست رسانیدن عهد و پیمان تازه کردنست و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است.

(و انّما وضع اللّه عزّ و جلّ الحجر فی الرّکن الّذی هو فیه و لم یضعه فی غیره لأنّه تبارک و تعالی حین اخذ المیثاق اخذه فی ذلک المکان) و چرا حق سبحانه و تعالی حجر الاسود را در این رکنی که الحال هست گذاشت و در جائی دیگر نگذاشت زیرا که حق سبحانه و تعالی وقتی که عهد و پیمان می گرفت از خلایق در این مکان گرفت بنا بر این در این مکان تجدید عهد می کنند و این جزو حدیثی است طولانی که کلینی و صدوق هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴

دو حدیث طویل را از بکیر ابن اعین از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده اند.

(و جرت السّنه بالتکبیر و استقبال الرّکن الّذی فیه الحجر من الصّفا لأنّه لما نظر آدم علیه السّلام من الصّفا و قد وضع الحجر فی الرّکن کبّر اللّه عزّ و جلّ و

هلّله و مجّده) این عبارت نیز جزو حدیث بکیر است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که سنت جاری شده است که تکبیر بگویند و رو به رکن حجر الاسود کنند از کوه صفا از جهه آن که چون حضرت آدم علیه السلام در صفا بود و دید که حجر را از بهشت آوردند و در این رکن جا دادند حضرت تکبیر و تهلیل و تمجید الهی کرد در این موضع بر فرزندان نیز سنت شد که متابعت پدر کنند و بگویند (لا اله الا اللّه و اللّه اکبر و لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم و انّما جعل المیثاق فی الحجر لأنّ اللّه عزّ و جلّ لما اخذ المیثاق له بالرّبوبیّه و لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله بالنبوّه و لعلیّ صلوات اللّه علیه بالوصیّه اصطکّت فرایص الملائکه و اوّل من اسرع إلی الاقرار بذلک الحجر فلذلک اختاره اللّه عزّ و جلّ و ألقمه المیثاق و هو یجی ء یوم القیمه و له لسان ناطق و عین ناظره یشهد لکلّ من وافاه إلی ذلک المکان و حفظ المیثاق) تتمه خبر بکیر است که چرا میثاق و عهد و پیمان را در حجر الاسود جا دادند زیرا که حق سبحانه و تعالی چون عهد و پیمان گرفت از جهه خود به پروردگاری و از جهه حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله به نبوّت و از جهه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه به وصیت و امامت چنانکه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵

اخبار بسیار از عامه و خاصه موجود است که حق سبحانه و تعالی فرمود که آیا من پروردگار شما نیستم

و محمد پیغمبر شما نیست و علی وصی پیغمبر شما نیست، و در فردوس الاخبار سنیان باین عبارتست که علی امیر شما نیست، و در اخبار بسیار باین زیادتی است که ائمه فرزندان او ائمه شما نیستند بدنهای فرشتگان به لرزه در آمد از ترس آن که مبادا از عهده عهد و پیمان بیرون نیایند اول کسی که گفت بلی حجر الاسود بود از این جهت حق سبحانه و تعالی او را از ملائکه برگزید و عهده را مانند لقمه در گلوی او کرد و فردای قیامت در صحرای محشر خواهد آمد با زبان فصیح و چشم بینا و گواهی خواهد داد از جهه کسانی که به نزد حجر رفته باشند و یا بعهد و پیمان عمل کرده باشند که قایل بالوهیت و نبوت و امامت بوده باشند خصوصا کسانی که به نزد حجر رفته باشند با وفا بعهد و پیمان

[حجر از بهشت آمده]

(و انّما اخرج الحجر من الجنه لیذکّر آدم ما نسی من العهد و المیثاق) و چرا حجر را از بهشت بیرون آوردند تا به یاد آورد آدم را عهد و پیمانی که فراموش کرده بود و این مجملی است از مفصّل آن چه در حدیث بکیر است که چون حضرت آدم به سبب ترک اولایی که از او صادر شد فراموش نمود عهد نبوّت حضرت حضرت سید المرسلین و امامت ائمه معصومین را صلوات اللّه علیهم چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که («وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً») و بقسم که ما عهد و پیمان از آدم گرفتیم و فراموش کرد آن عهد و

پیمان را یعنی اهتمام بسیار به شان آن نداشت و نیافتیم که عزم جزمی داشته باشد پس حق سبحانه و تعالی توبه آدم را قبول کرد حجر را از بهشت بصورت مرواریدی سفید به نزد آدم انداختند و آدم از او انس یافت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶

نمی دانست که حجر است تا آن که با آدم به سخن در آمده و به خاطرش آورد عهد و پیمان را حضرت گریست و با خود می داشت تا وقتی که کعبه را ساخت حجرا در آنجا گذاشت که هر سال او و فرزندانش به نزد او روند و عهد و پیمان را تازه کنند و محتمل است که مراد از آدم جنس انسان باشد چون حجر مذکّر عهد همه است.

[مقدار حرم]

(و صار الحرم مقدار ما هو لم یکن اقلّ و لا اکثر لأنّ اللَّه تبارک و تعالی اهبط علی آدم علیه السّلام یاقوته حمراء فوضعها فی موضع البیت فکان یطوف بها آدم علیه السّلام و کان ضوؤها یبلغ موضع الاعلام فعلّمت الاعلام علی ضوئها فجعله اللَّه تبارک و تعالی حرما) و به اسانید صحیحه منقول است از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما که از آن حضرت سؤال کردند که چرا حرم همین مقدار است و کمتر و بیشتر نیست حضرت فرمودند که از جهه آن که حق سبحانه و تعالی یاقوتی سرخ از جهه حضرت آدم از بهشت فرستاد و حضرت آدم علیه السلام آن یاقوت را در موضع خانه کعبه جا دادند و آن حضرت همیشه طواف می کردند آن یاقوت را و روشنایی یاقوت به جایی می رسید که میلها را در

آنجا نصب كرده اند پس بهر جائى كه روشنايى ياقوت مى رسيد ميلها نصب كردند و حق سبحانه و تعالى مجموع را حرم كرد كه چهار فرسخ در چهار فرسخ است.

[استلام حجر]

(و انّما يستلم الحجر لأنّ مواثيق الخلائق فيه و كان اشدّ بياضا من اللّبن فاسودّ من خطايا بنى ادم و لو لا ما مسّه من ارجاس الجاهليّه ما مسّه ذو عاهه الّا برأ) و چرا دست بحجر الاسود مى رسانند زيرا كه عهدها و پيمانها كه از

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۷

خلايق گرفته اند در اوست و از شير سفيدتر بود اين حجر و از جهه گناهان بنى آدم سياه شد و اگر نه اين بود كه به او رسيده بود دستها و روهاى كفار نجس، نمى رسيد به او بيمارى مگر آن كه شفا مى يافت و احاديث صحيحه بر اين مضامين وارد شده است.

[وجه تسميه حطيم]

(و سمى الحطيم حطيما لأنّ النّاس يحطم بعضهم بعضا هنالك) در موثق كالصحيح منقول است از معاويه بن عمار و مصنف به او هشت سند صحيح نيز دارد كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه سؤال كردم كه حطيم كجاست حضرت فرمودند كه ميان در خانه و ركن حجر است در عرض كه تخمينا سه ذرع شرعى باشد و ظاهرا طولش كشيده است تا مقام ابراهيم عليه السلام پس سؤال كردم كه چرا آنجا را حطيم مى گويند حضرت فرمودند كه از جهه آن كه مردمان در آنجا بر هم مى زنند پاره از جهه داخل شدن خانه و بعضى از جهه استلام حجر الاسود، و يا آن كه چون تنكست از جهه دعا در آنجا بر هم مى زنند يا آن كه ازدحام مى كنند.

و احاديث متواتره وارد شده است كه آنجا بهترين مواضع روى زمين است و ائمه هدى صلوات اللّٰه عليهم فرموده اند كه بهترين جاهاى عالم مكه است و بهترين جاهاى مكه مسجد

الحرام است و بهترین جاهای مسجد حطیم است و اگر کسی عمر دنیا بیابد یا مدت عمر نوح بیابد و روزها روزه باشد و شبها در آنجا عبادت کند و یکی از ائمه معصومین را نشناسد آن عبادات همه هباء منثورا است و از آن عبادات بهره مند نمی شود چنانکه در احادیث متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم منقول است که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد کافر مرده است و غیر از اینها از احادیث بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸

(و صار النّاس یستلمون الحجر و الرّکن الیمانیّ و لا یستلمون الرّکنین الآخرین لأنّ الحجر الاسود و الرّکن الیمانیّ عن یمین العرش و انّما امر اللّه عزّ و جلّ ان یستلم ما عن یمین عرشه و انّما صار مقام ابراهیم عن یساره لأنّ لإبراهیم علیه السّلام مقاما فی القیمه و لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله مقاما فمقام محمّد صلّی اللّه علیه و آله عن یمین عرش ربّنا عزّ و جلّ و مقام ابراهیم علیه السّلام عن شمال عرشه فمقام ابراهیم علیه السّلام فی مقامه یوم القیامه و عرش ربّنا عزّ و جلّ مقبل غیر مدبر) و در حسن کالصحیح منقولست از برید که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که چرا رکن حجر الاسود و رکن یمانی را استلام می کنند و دست و رو باین هر دو می رسانند و دو رکن دیگر را استلام نمی کنند حضرت فرمودند از جهه آن که رکن حجر و رکن یمانی از دست راست عرشند و حق سبحانه و تعالی امر کرده است که استلام کنند رکنی را

که از دست راست عرش باشد و چرا مقام ابراهیم در دست چپ عرش واقع شد زیرا که حضرت ابراهیم را در روز قیامت مقام و جائی است و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را مقام و جائی است و مقام حضرت سید الانبیاء در دست راست عرش پروردگار ماست جل جلاله، و مقام حضرت ابراهیم از دست چپ عرش حق سبحانه و تعالی پس چون مقام حضرت ابراهیم در قیامت در دست چپ واقعست در دنیا در حوالی کعبه در دست چپ خانه واقع شد موافق روز قیامت و عرش پروردگار ما در روز قیامت رو به خلایق دارد نه پشت به ایشان.

حاصل کلام اینست که هم چنان که خانه کعبه روی آن در طرفی است که در در آن طرف منصوبست پس گویا خانه کعبه بمنزله شخصی است که رو

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹

به اهل عراق کرده باشد و اهل عراق که رو به آن دارند دست راست ایشان برابر دست چپ خانه است و بر عکس، و در روز قیامت عرش نیز مانند خانه در صحرای محشر خواهد بود و رو به خلایقی که در محشرند و خلایق رو به عرش خواهند داشت پس در روز قیامت منبر وسیله را که خواهند گذاشت در زیر عرش محاذی دست چپ خلایق خواهد بود و منبر حضرت ابراهیم را که می گذارند در دست راست عرش است محاذی دست راست خلایق و در واقع عرش به منزله شخصی است که رو به اهل محشر کرده باشد پس دست راست عرش محاذی دست چپ خلایق خواهد بود و کعبه در دار دنیا روی

آن به اهـل عراق است و رکن و حجر یمـانی که بعـد از رکن حجر است هر دو در دست راست خانه انـد و دست چپ خلایق پس چون این دو رکن محـاذی مقـام حضـرت رسول خـدا و حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیهمـاست مناسب آنست که اسـتلام ایـن دو رکـن بکننـد نه آن دو رکن دیگر که محـاذی مقـام حضـرت ابراهیم است در دنیـا و در عرش پس اهتمـامی به بوسـیدن و دست رسانیدن به آن دو رکن دیگر نیست و هم چنین در مقام حضـرت ابراهیم علیه السـلام و چون دقتی دارد غالبا جواب دیگر می فرموده انـد چنانکه در این حـدیث و در صـحیحه معاویه بن عمار از آن حضـرت علیه السـلام منقول است که حضـرت در جواب عباد و معاویه فرمودنـد که چون رسول خـدا این دو رکن را اسـتلام فرمودنـد و آن دو رکن را نفرمودنـد و چون برید از ارکان اربعه است این جواب دقیق را به او فرمودند

[رکن یمانی]

(و صـار الرّکن الشّـامیّ متحرّکـا فی الشّـتاء و الصّـیف و اللّیـل و النّهـار و لأنّ الرّیـح مسـجونه تحته) و چرا رکن شـامی همیشـه متحرکست در زمستان و تابستان و شب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰

روز زیرا که باد محبوس است در زیر آن رکن.

ذکر کرده است صدوق از عزرمی که من در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودم در حجر اسماعیل در زیر ناودان طلا و شخصی با شخصی مجادله می کرد و یکی به دیگری می گفت که و اللّه نمی دانی که بادها از کجا می آید پس چون مجادله ایشان بسیار شد حضرت به او فرمودند که آیا تو می دانی که

از کجا می آید گفت نه و لیکن می شنوم که مردمان چیزها می گویند پس من به حضرت عرض کردم که از کجا می وزد بادها حضرت فرمودند که بادها محبوس است در زیر رکن شامی پس هر گاه که حق سبحانه و تعالی می خواهد که بادی از بادهای چهارگانه را بفرستد آن را می فرستد به قدری که اراده می فرماید و از جانبی که می خواهد می فرستد اگر جنوب خواهد جنوب می فرستد و اگر شمال خواهد شمال و اگر صبا خواهد صبا و اگر دبور خواهد دبور می فرستد. چنانکه در باب استسقا گذشت و علامتش اینست که در زمستان و تابستان و شب و روز می بینی که این رکن متحرکست.

و دور نیست که مراد از آن حرکت جامه آن رکن باشد و اکثر اوقات آن جامه متحرکست و ممکن است که آن حرکت مخفی کند و محسوس نشود یا ملك الریاح در آنجا نشیند و بادها به اطراف فرستد از زدن بال بر هم چنانکه گذشت یا بالخاصیه حق سبحانه و تعالی آن رکن را سبب بادهای عالم کرده باشد و ظاهر نیست که این حدیث را البته حضرت فرموده باشند و بر تقدیر صحت ممکن است که معنی حدیث را ایشان دانند و ما ندانیم و اولی آنست که در امثال این حدیث جزم نکنند و رد نکنند به سبب نفهمیدن و شما را نداده اند از علم مگر اندکی و ارباب کشف و عیان بسیار است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱

چیزها می بینند و می دانند و با عقول اکثر خلایق درست نمی آید و اللَّه تعالی یعلم.

[بلندی کعبه]

(و انّما صار البیت مرتفعا یصعد الیه بالدّرج لأنّه لمّا هدم الحجّاج الکعبه

فرّق النّاس ترابها فلمّا ارادوا ان يبنوها خرجت عليهم حيّه فمنعت النّاس البناء فاتى الحجّاج فاخبر فسال الحجّاج علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما عن ذلك فقال له مر النّاس ان لا يبقى احد منهم اخذ شيئا الّا ردّه فلمّا ارتفعت حيطانه امر بالتّراب فالقى فى جوفه فلذلك صار البيت مرتفعا يصعد اليه بالدّرج.)

و كالصحيح منقول است از ابان بن تغلب كه چرا كه خانه بلند شده است كه به زينه پايه بالا مى بايد رفت با آن كه اول برابر زمين مسجد الحرام بود از آن جهت كه چون حجاج قصد گرفتن عبد اللّه بن زبير كرد و او متحصن شد بمسجد الحرام و كعبه و منجنيقها گذاشتند و سنگ بسيار ريختند تا خانه كعبه منهدم شد و عبد اللّه بن زبير را گرفت و مردمان از جهه تبرک خاك و سنگ بسيار از كعبه به خانهاى خود مى بردند پس چون اراده كرد كه خانه را بسازد مارى عظيم پيدا شد و مانع شد از ساختن خانه تا آن كه حجاج به خدمت حضرت سيد الساجدين عليه السلام آمد و علت اين منع را از حضرت پرسيد حضرت فرمودند كه چون اين كعبه بناى حضرت ابراهيم و اسماعيل است و خاك و سنگى كه سابق داشت شرفى ديگر داشت و مردمان بسيارى از آن را برده اند مردمان را بگو كه هر كه چيزى برده است پس آورد پس حكم كرد كه هر كه هر چه برده بود پس آورد و ممانعت آن مار بر طرف شد و شروع كردند در ساختن آن خانه پس چون ديوارها بلند شد ديد كه خاك و سنگ بسيار زياد

آمد گفت تا آن خاکها و سنگها را در میان کعبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲

ریختند پس از این جهت بلند شد.

و دور نیست که رعایت ارتفاع نیز کرده باشند و مشهور آنست که در وقت ساختن ترسید که همه خاکها و سنگها را پس نیاورده باشند و وفا نکنند تخمینا یک ذرع به اندرون رفت و آن ذراع را بیرون انداخت که از طرف حجر چهار انگشتی بیرون افتاده است و ارتفاعش از زمین تخمینا چهار انگشت است و ظاهر است و ما بین رکن یمانی و حجر آن ذرع را که بیرون انداخته اند سنگها را مورّب انداخته اند تا کسی بر بالای آن راه نرود و خانه بنا بر این کوچکتر شد و خاکها زیاد آمد در اندرون انداختند پس از جهه اینها می باید که نردبان بگذارند تا بالا توان رفت.

و این حکایت از قول ابان است نه از قول معصوم چنانکه کلینی و صدوق در علل از او نقل کرده اند و ابان زمان حضرات سید الساجدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهم را در یافته است و از همه روایت کرده است و عظیم الشأن است.

[طواف خارج حجر]

(و صار النّاس یطوفون حول الحجر و لا یطوفون فیه لأنّ امّ اسماعیل دفنت فی الحجر ففیه قبرها فطیف کذلک کیلا یوطأ قبرها) و چنین مقرر شده است که بر دور حجر حضرت اسماعیل بگردند در طواف و داخل حجر نشوند زیرا که هاجر مادر اسماعیل در حجر مدفونست بر دور حجر می کردند تا آن که پا بر قبر او نگذارند.

و این مضمون در حسن کالصحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه، و حجر بمعنی فصیل است یعنی دیوار کوتاهی که در مقابر بر دور قبر می کشند و چون در شرع ایشان جایز بود موتی را در مسجد دفن کردن و حضرت اسماعیل مادر و دخترانش را در آنجا دفن کردند و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳

فصیل را کشیدند که بر بالای قبر ایشان راه نروند و کراهت نماز در قبرستان عام است و مخصّص شده است به اخبار بسیار که وارد شده است در استحباب نماز در حجر (و روی انّ فیه قبور الانبیاء علیهم السّلام و ما فی الحجر شی ء من البیت و لا قلامه ظفر) و در روایت صحیح وارد شده است از معاویه بن عمار که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از حجر اسماعیل که آیا از خانه کعبه است یا آن که بعضی از کعبه در آن هست حضرت فرمودند که نه و نه بمقدار ریزه ناخنی و لیکن حضرت اسماعیل مادرش را در آنجا دفن کرد و می خواست که بر بالای قبر او راه نروند این فصیل را از آن جهت کشید و مع هذا قبرهای پیغمبران نیز در آنجا هست که ترک ادبست بر بالای قبور انبیا راه رفتن و در صحیح از زراره منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از حجر که آیا چیزی از کعبه داخل آنجا هست حضرت فرمودند که نه و نه مقدار آن چه در وقت گرفتن ناخن می افتد.

پس ظاهر شد که آن چه بعضی از اصحاب گفته اند که حجر از خانه است به اعتبار آن که واجبست آن را

در طواف داخل کننـد محمول است بر سـهو و عدم تتبع مگر آن که غرض ایشان از ادخال وجوب طواف باشد بر دور آن، در این صورت منـازعه لفظی خواهـد بود و بس و احکام دیگر البته مختلف است به آن که ثواب نماز فریضه در بیرون کعبه بیشتر است از اندرون و نماز در حجر از بیرون است نه از اندرون مگر در مقدار یک ذرعی که حجاج یا غیر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴

بیرون انـداخته است بنـا بر مشـهور که در اینجـا مشـتبه است که حکم بیرون دارد یـا انـدرون، و احکام دیگر که در محل خود مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی

[نامگذاری به بکه]

(و سـمّیت بکه لأنّ النّاس یبکّ بعضـهم بعضا فیها بالأیدی) و در صـحیح از حلبی منقول است که از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسـیدم که چرا کعبه را بکه می گوینـد حضـرت فرمودنـد که از جهه آن که مردمان بر یکـدیگر می زننـد یا ازدحام می آورند بر یکدیگر به سـبب دست رسانیدن بحجر الاسود یا رسانیدن دست به ارکان یا به مسـتجار یا به همه کعبه یا هجوم می آورند و مشت می زنند بر یکدیگر از جهه اسـتلام و به همین مضـمون است صحیحه عزرمی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و در موثق کالصـحیح از فضـیل منقول است از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللّٰه علیه که از این جهت بکّه می گوینـد که هجوم می آورنـد مردمان بر یکدیگر و مرد و زن با یکدیگر مخلوطند و زنان را چهار جانب مردان نماز می کنند و می گذرند و کراهت ندارد بخلاف شهرها و جاهای دیگر (و روی انّها سمّیت بکه لبکاء

النّاس حولها و فيها) و كالصحيح منقول است از عبد اللّٰه بن سنان كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه چرا كعبه را بكّه مى گويند از اين جهت كه مردمان در دور كعبه و در ميان كعبه گريه مى كنند پس بنا بر اين از قبيل امليت و املت خواهد بود كه لام را «لام الفعل خ» قلب به كاف كرده خواهد بود.

(و بكّه هو موضع البيت و القريه مكّه) و در صحيح از سعيد منقول است كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه موضع بيت را بكّه مى گويند و شهر را مكّه مى گويند چنانكه

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۵

ظاهرا آيه كريمه نيز اينست كه «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ» يعنى به درستى كه اول خانه كه از جهه عبادت مردمان آفريده شد آن خانه ايست كه در بكه است و ظاهر ظرفيت همان مقدار است و احتمال مكه نيز دارد و ليكن حديث ظاهر و مبين مى گرداند مراد الهى را و در موثق كالصحيح وارد شده است كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه موضع كعبه را بكه مى گويند زيرا كه گردنهاى جباران را درهم مى شكند و اكثر اهل لغت اين معنى را گفته اند و معانى سابقه را نيز گفته اند مگر گريه را

[هديه براى كعبه]

(و انّما لا يستحب الهدى إلى الكعبه لأنّه يصير إلى الحجيه دون المساكين و الكعبه لا تأكل و لا تشرب و ما جعل هديا لها فهو لزوّارها) و چرا سنت است و يا سنت نيست هدى بسوى كعبه بردن زيرا كه هر هديه كه از جهه كعبه مى برند خادمان حرم كه اولاد شبيه اند بر مى دارند

و کعبه نمی خورد و نمی آشامد که محتاج به هدیه باشد و هر چه را که هدیه از جهه کعبه می آورند می باید که آن را به زایران کعبه دهند.

پس بنا بر نسخه لا مراد اینست که چون به مصرف نمی رسد سنت نیست و این اظهر است و بنا بر نسخه عدم لا مراد اینست که به مصرف برسانند، و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و اگر هدی گاو یا گوسفند یا شتر باشد آن هدی مستحب است و در مکه در حزوره می کشند اگر در احرام عمره باشد و در منی می کشند اگر در احرام حج باشد.

و در صحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که کنیزک خود را هدی کعبه کند چه کند حضرت فرمودند که آن را بفروشد و کسی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶

بگوید که بر بالای دیوار حجر بایستد و فریاد کند که هر که خرجی او کم باشد یا در راه او را برهنه کرده باشند یا طعامش آخر شده باشد بیاید و به یک یک دهد تا آخر شود و چند روایت به همین مضمون وارد شده است.

و در روایتی وارد شده است که تفحص از حال او بکن و بده و بعضی از فضلاء باین حدیث استدلال می کرد بر آن که اگر کسی نذر کند چیزی را از جهه یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم می باید به زایران آن حضرت دهد و اگر از جهه حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه نذر کند از جمله اموال آن حضرت خواهد

بود و در باب خمس گذشت (و روى انّه ينادى على الحجر الا من انقطعت به النّفقه فليحضر فيدفع اليه) و در روايتى وارد شده است كه بر حجر اسماعيل مى ايستد و ندا مى كند كه هر كه نفقه اش كم باشد يا منتهى شده باشد بيايد به نزد آن شخص كه نذر كرده است و به او دهند و قريب به اين معنى و اين عبارت در صحيح منقول است از آن حضرت صلوات اللّه عليه و هيچ يک از اين دو عبارت را در حديثى نديده ام، و ظاهرا نقل بالمعنى كرده است و آن چه اكثر در روايات متفقند در آن معنى مضمون صحيحه على بن جعفر است كه گذشت و از جهه مطلق زوار حديثى نديده ام بلكه از جهه زائرانى كه نفقه ايشان كم شده باشد يا ايشان را برهنه كرده باشند وارد شده است اگر چه در يک حديث وارد شده است كه آن را بزوّار بدهند و ليكن وارد شده است در همان حديث كه باين جماعت بدهند و بنا بر اين همه در يک روايتست نه دو روايت و اللّه تعالى يعلم

[تجديد بناى كعبه بدست قريش]

(و انّما هدمت قريش الكعبه لأنّ السّيل كان يأتيهم من اعلى مكّه فيدخلها فانصدعت)

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۷

و منقولست در صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه آن حضرت فرمودند كه چرا قريش خانه كعبه را خراب كردند و از نو ساختند با آن كه ايشان اعتقاد به كعبه داشتند از جهه آن كه سيل از بلنديهاى مكه معظمه مى آمد و در مسجد الحرام جمع مى شد يک مرتبه آمد و در رو نداشت چند روز مسجد

پر از آب بود و کعبه شکست خورد ایشان از خوف آن که بر سر جمعی افتد باز چیدند و از نو ساختند چنانکه خواهد آمد.

و در سنه ظل حق نیز چنین شد که سیل آمد و از نو ساختند و سه سال بعد از آن به شرف حج بیت اللّه الحرام مشرف شدم و علامت سیل ظاهر بود تا پای طاقهای عمارات حول کعبه آمده بود و جمعی کثیر ذکر کرده اند که همه پیها را بر داشتند مگر رکن حجر را که نتوانستند بر داشتن بحال خود گذاشتند و حکمتش این بود که وضع حجر در موضعش همیشه از معصوم واقع شده بود اول حضرت ابراهیم و اسماعیل گذاشتند بعد از وضع حضرت آدم، و بعد از ایشان حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله گذاشتند و در زمان حجاج حضرت سید الساجدین صلوات اللّه علیه گذاشتند و الحال بهمان وضع است مگر احتمالی که سابقا مذکور شد در باب مسجد کوفه

[اولین کسی که برای خانه های مکه در گذاشت]

(و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن قول اللّه عزّ و جلّ «سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ» فقال لم یکن ینبغی ان یصنع علی دور مکه ابواب لأنّ للحاجّ ان ینزلوا معهم فی دورهم فی ساحه الدّار حتّی یقضوا مناسکهم و انّ اوّل من جعل لدور مکه ابوابا معاویه) و در صحیح از حلبی منقول است که از آن حضرت صلوات اللّه علیه پرسیدند از تفسیر آیه کریمه که ترجمه اش اینست که مساویند در مسجد الحرام که از پیش گذشته است کسانی که ملازم آن مسجدند یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸

مکه و جمعی که بیرونند حضرت فرمودند که مراد از این

آیه خانهای مکه است که اهل آن خانها و جماعتی که وارد می شوند در خانها مساویند و از این جهت سزاوار نبود که بر خانها در نصب کنند زیرا که حاجیان را حق هست که با اهل مکه در یک خانه باشند یا آن که حاجیان در فضای خانهای مکّیان نزول کنند تا مناسک حجرا به جا آورند و نکته گفته اند که چون مکه را عنوه و قهرا گرفتند مال همه مسلمانان است پس مسلمانان با ایشان حق دارند و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله باین عنوان مقرر فرمودند که در عرض سال اهل مکه در آن خانها باشند و اگر جمعی از جهه حج یا عمره بیایند ایشان را در خانها جا دهند تا انقضای افعال حج و عمره.

و محتمل است حتی انتهای حق نباشد بلکه علت ادای حج و مناسک حج باشد یعنی چون جا ندارند ایشان را جا دهند تا ایشان مناسک حج خود را به جا توانند آورد و به درستی که اول کسی که از جهه خانهای مکه تجویز کرد که در بنشانند معاویه بود.

و بر این مضمون است صحیح حفص بن بختری و حسن کالصحیح حسین که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اول کسی که بر در خانه خود دری دو لنگه آویخت او بود و سبب منع حاج شد از حقی که حق سبحانه و تعالی از جهه ایشان مقرر فرموده بود بموجب این آیه و مقرر چنین بود که چون جمعی از خارج مکه معظمه وارد شوند در خانهای ایشان جا کنند تا حج را به جا آورند و معاویه

صاحب سلسله ایست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که او را در زنجیری در می آورند که هفتاد گز باشد زیرا که او ایمان نخواهد آورد به خداوند عظیم و تا آخر آیه در شأن او نازل شده است

[مکروه است اقامت دایمی در مکه]

(و یکره المقام بمکّه لأنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اخرج عنها) و المقیم بها یقسو قلبه حتّی یاتی فیها ما یاتی فی غیرها صدوق همین روایت را مرفوعا از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که مکروه است اقامت دایمی در مکه معظمه زیرا که حضرت سید المرسلین را صلی اللّه علیه و آله از مکه بیرون کردند یعنی کاری چند کردند که لازم شد آن حضرت را بیرون رفتن از آنجا و در بعضی از نسخ خرج عنهاست و لیکن در علل الف هست، و وجه دیگر آن که هر که اقامت می کند در آنجا قساوت قلب بهم می رساند تا آن که چنان می شود که اعمال قبیحه را در آنجا واقع می سازد چنانکه در جاهای دیگر بفعل می آورد و چون اول که داخل می شوند رقت قلبی دارند و چون چند گاه می شود مکرر می شود کعبه در نظرش چنانکه در مشاهد مشرفه جمیعا چنین است مگر نادرا جمعی چنین باشند که به سبب اقامت معرفت و محبت ایشان زیاده شود و نظر به آن جماعت کراهت نخواهد داشت و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که سزاوار نیست کسی را که یک سال اقامت کند، عرض نمودم که چه کند فرمودند که از مکه بیرون رود یعنی به حجاز

یا مدینه مشرفه، و سزاوار نیست کسی را که خانه در مکه بنا کند که ارتفاعش بیشتر از ارتفاع کعبه باشد و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و در صحیح از علی بن مهزیار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه که احتمال امام رضا و امام علی نقی صلوات اللّٰه علیهما هر دو دارد که اقامت در مکه معظمه افضل است یا رفتن به شهرهای دیگر حضرت فرمودند که اقامت نزد بیت اللّٰه افضل است، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰

هم چنین اخبار دیگر که بر افضلیت اقامت وارد شده است محمولست بر کسی که از حال خود یابد که بودن در آنجا سبب زیادتی قرب او شود بجناب اقدس الهی که اقامت چنین شخصی خوبست و اگر قساوت در زیادتی باشد هجرت بهتر است چنانکه در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون از اعمال حج و عمره فارغ شوی بر گرد که سبب زیادتی شوقست در برگشتن و شکی نیست که در این اوقات عدم اقامت اولی است بلکه دغدغه حرمت اقامت می شود و چون اظهار شعایر ایمان در آن بلاد ممکن نیست و در بلاد ایران صینت عن الحدثان ممکن است.

[شیرینی آب زمزم]

(و لم یعذب ماء زمزم لأنها بغت علی المیاه فاجری اللّٰه عزّ و جلّ إلیها عینا من صبر) و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آب زمزم از شیر سفیدتر بود و از عسل شیرین تر بود و روان بود به خاطرش رسید که من از آبهای عالم

بهترم پس حق سبحانه و تعالی او را فرو برد در زمین که روان نشود و چشمه از آب تلخ داخل آن کرد که در تلخی شبیه است به چدروا که در نهایت تلخی است و این چشمه که با آن چشمه ضم شد از شیرینی افتاد و از این جهت شیرین نیست و این معنی عبرتی است خوبان را که به خوبی خود عجب نکنند که حلاوت جمیع کمالات به سبب عجب و تکبر می رود چنانکه ظاهر و هویداست و اگر خواهد که خوب ظاهر شود نظر به فضلا و علماء متکبر کند و از قبح کبر ایشان ترک کبر کند (و انّما صار ماء زمزم یعذب فی وقت دون وقت لأنّه تجری إلیها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱

عین من تحت الحجر فاذا غلب ماء العین عذب ماء زمزم) و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که چرا بعضی از اوقات آب زمزم شیرین است و بعضی از اوقات شیرین نیست زیرا که چشمه از زیر حجر الاسود به آن چاه می آید و هر گاه آب آن چشمه زیادتی می کند آب زمزم شیرین می شود

[چرا کوه صفا را صفا نامیدند]

(و انّما سمّی الصّفا صفا لأنّ المصطفی آدم علیه السّلام هبط علیه فقطع للجبل اسم من اسم آدم علیه السّلام لقول اللّه عز و جلّ «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً» و هبطت حوّا علی المروه فسمّیت مروه لأنّ المرأه هبطت علیه فقطع للجبل اسم من اسم المرأه) و کالصحیح منقول است از عبد الحمید که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که چرا کوه صفا را صفا نامیدند زیرا که برگزیده حق سبحانه و تعالی حضرت آدم علیه

السلام وقتی که از بهشت به زیر آمد در این کوه بر زمین آمد پس مشتق شد از نام حضرت آدم صفی نامی از جهه کوه پس گویا کوه نیز از کوههای عالم بر گزیده شد از جهت نزول آدم صفی چنانکه در صفوت آدم حق سبحانه و تعالی فرموده است که به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی برگزید حضرت آدم و حضرت نوح را و چرا کوه مروه را مروه می گویند چون حوّا که به زیر آمد در آن کوه به زیر آمد آن کوه را مروه نامیدند چون مراءه بر آن نازل شد و من حیث اللفظ مناسبتی دارد، و ممکن است که همزه را قلب کرده باشند به واو و یا بر عکس و در لغت صفا بمعنی سنگ سخت است و این کوه نیز سنگش سخت است و برگزیده شد از جهه عبادت و مروه سنگ سخت برّاق است و ممکن است که در وقت نزول حوا برّاق شده باشد بحسب صورت چنانکه الحال بحسب معنی برّاق است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲

محل عبادت و دعاست چنانکه خواهد آمد

[وجه احرام]

(و حرّم المسجد لعلّه الکعبه و حرّم الحرم لعلّه المسجد و وجب الاحرام لعلّه الحرم) و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که مسجد الحرام محترم و بزرگوار شد از جهه کعبه معظمه و حرم محترم شد از جهه آن که مسجد در آن واقع است و واجب است که بی احرام داخل نشوند در حرم از جهه احترام آن و احرام عبارت است از ترک بسیاری از مباحات و چنانکه ماه رمضان محترمست در آن

ترک کرده می شود مستلذات بسیار هم چنین از جهه احترام حرم ترک مستلذات می شود تا از گناهان پاک شوند و به ثوابهای غیر متناهی برسند.

[کعبه قبله مسجد است]

(و انّ اللّه تبارک و تعالی جعل الکعبه قبله لأهل المسجد و جعل المسجد قبله لأهل الحرم و جعل الحرم قبله لأهل الدّنیا) و کالصحیح بطرق متعدده منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حق سبحانه و تعالی کعبه را قبله اهل مسجد الحرام گردانید و مسجد الحرام را قبله کسانی گردانید که در حرم باشند و حرم را قبله اهل دنیا گردانیده و احترام بالاتر از این نمی باشد که از اطراف عالم همه رو به آن طرف کنند اگر چه در واقع رو به کعبه باید کرد رو به همه کرده اند در حالت نماز و غیر آن و تحقیق این مسأله در باب قبله گذشت و ذکر آن در اینجا از جهه وجه احترامست

[تلبیه]

(و انّما جعلت التّلبیه لأنّ اللّه عزّ و جلّ لمّا قال لإبراهیم علیه السّلام «وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا الخ فنادی فاجیب من کلّ فجّ یلبّون)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳

و در صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه که از چه وجه تلبیه مقرر شد فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی فرمود به حضرت ابراهیم علیه السلام که اعلام کن یا اذان بگو در میان عالمیان بحج بیت اللّه الحرام تا از اطراف عالم بیایند به نزد تو بر پاهای پیاده و جمعی بر شتران لاغر که هر چند شتر قوی و فربه باشد تا طی آن بیابان می کند لاغر می شود پس حضرت ابراهیم همه را بحج خواند حق سبحانه و تعالی صدای حضرت ابراهیم را به گوش همه عالمیان رسانید و چون ارواح خلایق دو

هزار سال پیش از خلق آدم با زمین مخلوق شده بودند همگی این ندا را شنیدند که حضرت فرمودند که اجابت کنید داعی حق سبحانه و تعالی را و از داعی خود را اراده فرموده بود که از جانب حق سبحانه و تعالی دعوت فرمود خلایق را به آمدن حج پس همگی آن کسانی که حج نصیب ایشان خواهد شد گفتند که لبیک داعی اللّٰه یعنی قبول کردیم که بیاییم ای داعی الهی و حضرت ابراهیم صدای لبیک ایشان را از چهار طرف از میان کوهها شنیدند و خواهد آمد که هر که یک بار لبیک گفته است یک حج خواهد کرد و هر که پنجاه بار پنجاه حج خواهد کرد و دیگر وجوه خواهد آمد (و فی روایه الاسدیّ ابی الحسین رضی اللّٰه عنه عن سهل ابن زیاد عن جعفر بن عثمان الدّارمیّ عن سلیمان بن جعفر قال سالت أبا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن التّلبیه و علّتها فقال انّ النّاس اذا احرموا ناداهم اللّٰه تعالی ذکره فقال عبادی و إمائی لأحرّمنّکم علی النّار کما احرمتم لی فقولهم لبّیک اللّهمّ لبّیک اللّهمّ لبّیک اجابه للّه عزّ و جلّ علی ندائه لهم) و کالصحیح منقول است از سلیمان که گفت سؤال کردم از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴

ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از علت و سبب تلبیه که چرا در حالت احرام تلبیه می گویند حضرت فرمودند که چون بندگان احرام می بندند و نیت می کنند که اشیاء چند را بر خود حرام می گردانم از حضرت رب العزه تعالی شانه ندا می رسد که ای بندگان من و ای کنیزان من چنانکه شما از

سر لذتها گذشتید از جهه رضای من بذات خود قسم که البته شما را بر آتش دوزخ حرام می گردانم پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای بندگان من، بندگان در جواب می گویند لبیک ای خداوند من در بندگی تو ایستاده ام و دیگر در بندگی ایستاده ام پس تلبیه جواب ندای الهی باشد و منافات نیست میان این احادیث و احادیث دیگر.

از آن جمله آن که ندای حضرت ابراهیم است و آن که ندای حضرت موسی را جواب می گویند و ندای حضرت سید المرسلین را جواب می گویند که همه را امر بحج کرده است بعد از ندای الهی که در قرآن مجید ایشان را خوانده است که «وَ لِلَّهِ عَلَى النّاسِ الخ و ندای حضرت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را یک یک جواب می گویند چون همه همه را طلبیده اند و دیگر خواهد آمد پس اگر در حالت تلبیه همه را منظور دارند بهتر خواهد بود لهذا تلبیات بسیار وارد شده است و اگر اکتفا به چهار کنند جواب خداوند عالمیان و جواب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و جواب ابراهیم و موسی علیهما السلام و جواب حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را قصد خواهند کرد و در تلبیه کبیر جواب هر یک را قصد می توان کرد که از جهه هر یک یک فقره که مشتمل باشد بر دو تلبیه قصد کردن، و اگر در هر یک قصد همه را بکند بهتر است به آن که قصد کند که چون همه مرا طلب کرده اند از جانب تو اینک اطاعت نموده آمده ام و به خدمت ایستاده ام

[سعی صفا و مروه]

(و انّما جعل السّعی بین الصّفا و

المروه لأنّ الشّيطان تراءى لإبراهيم فى الوادى فسعى و هو منازل الشّياطين) و منقول است در صحيح از حلبى كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه چرا سعى مى كنند ميان صفا و مروه حضرت فرمودند كه چون شيطان در اين موضع كه سعى مى كنند خود را به حضرت ابراهيم عليه السلام نمود حضرت سعى كردند در آنجا و آن منازل شيطان يا شياطين است و ظاهرا مراد از سعى دويدن است از مناره تا مناره ديگر كه فوق بازار عطاران است و به همين مضمون است صحيحه معاويه بن عمار از آن حضرت صلوات اللّه عليه.

و امّا اصل سعى ميان صفا و مروه منقول است در صحيح از ابن عمار كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه چون حضرت ابراهيم هاجر و اسماعيل را آورد و ايشان را در حوالى كعبه گذاشت و برگشت و اندك آبى كه داشتند آخر شد حضرت اسماعيل تشنه شد و ما بين صفا و مروه درخت خار بسيار بود هاجر بطلب آب رفت بر بالاى كوه صفا و گفت آيا در اين وادى انيسى هست جواب نشنيد و به مروه آمد و فرياد كرد كه شايد كسى باشد جواب نشنيد تا هفت مرتبه باين طرف و آن طرف رفت و حق سبحانه و تعالى اين سعى را مقرر فرمود تا به ياد آورند عالميان بزرگى و توكل و تسليم و تفويض حضرت ابراهيم را كه زن و فرزند خود را در چنين بيابانى گذاشت و برگشت پس چون هفت مرتبه شد حضرت جبرئيل را ديد از او پرسيد كه تو

کیستی گفت من هاجر مادر فرزند ابراهیم جبرئیل گفت که ابراهیم علیه السلام شما را به که گذاشت و رفت هاجر گفت وقتی که ابراهیم روانه شد که برود من به او گفتم که یا ابراهیم ما را به که می گذاری و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶

می روی ابراهیم گفت که شما را به خدای تعالی می گذارم جبرئیل گفت که شما را به خداوندی گذاشته است که او بس است شما را و او کفایت می کند مهمات شما را غمناک مباش خاطرش مطمئن شد و آمد که از احوال طفل خود خبر گیرد ناگاه دید که آبی عظیم پیدا شده است به برکت او و چون از تشنگی پا بر زمین می مالیده تا این آب از زیر پای او بهم رسیده است و هاجر از ترس آن که مبادا آب ضایع شود خاک برد در آب ریخت که آب مجتمع بماند و اگر این کار نمی کرد آب روان می ماند تا روز قیامت.

و چون اسماعیل و هاجر از این آب سیر شدند گرسنه شدند و مرغان که بوی آب شنیدند آمدند به آب خوردن و بر فوق آب حلقه زدند و چون در اینجا آب نبود قافله از راه دیگر می رفتند اتفاقا قافله از یمن به آن جا رسید و دیدند که مرغان در هوا حلقه زده اند یافتند که آبی به همرسیده است متوجه آن جانب شدند و هاجر آب به ایشان داد آن قافله هر یک قدری از خوردنی به ایشان دادند و مردمان که دانستند که چنین آبی در اینجا به همرسیده است قافلها متوجه این جانب شدند و باین سبب روزی بجهت ایشان به همرسید

بفضـل حق سـبحانه و تعالى، و احاديث ديگر كالصـحيح بر اين مضـمون وارد شـده است تا اين كه قبيله هاجر هم آمدنـد و در آنجا اقامت نمودند و از تنهائى نيز خلاص شدند (و انّما صار المسـعى احبّ البقاع إلى اللّٰه عز و جل لأنّه يدكّ كلّ جبّار) و در صحيـح از ابن عمار منقولست كه حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هيچ منسك يعنى هيچ محل عبادتى نزد حق سبحانه و تعالى محبوبتر از اين موضع نيست زيرا كه ذليل مى شوند در اينجا

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۷

هر جبار متكبّر معاندى، و بر اين مضـمون احاديث ديگر وارد شده است از ابو بصـير و غير او از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه و ظـاهرا مراد از اين منسك موضـعى است كه مى بايـد دويـد كه به سـبب دويـدن سورت تكبّر و تجبّر شكسـته مى شود اگر چه اصـل سـعى چنين است تـا در دويـدن بيشتر ذليـل مى شود و از اينجـا ظـاهر مى شود كه تجبّر و تكبّر در چه مرتبه است از قبح چون كبريا و عظمت مخصوص ذات اقدس حق سبحانه و تعالى است

[يوم الترويه]

(و انّما سـمّى يوم التّرويه لأنّه لم يكن بعرفات ماء و كانوا يستسـقون من مكّه من الماء و كان يقول بعضهم لبعض تروّيتم فسمّى يوم الترويه لـذلك) و صدوق در حسن كالصـحيح از حلبى روايت كرده است كه گفت عرض نمودم به آن حضـرت صـلوات اللّٰه عليه كه چرا روز هشتم ذى الحجه را روز ترويه مى نامند حضرت فرمودند كه از جهه آن كه در عرفات آب نبود و سقايان از مكه معظمه در اين روز از جهه روز نهم

آب می بردنـد که حجاج جفا نکشـند و چون به یکٔ دیگر می رسـیدند می گفتند که سـیراب شدید از این جهتش روز ترویه می نامند و وجهی دیگر گفته اند که حضـرت ابراهیم در شب هشـتم در خواب دید که فرزندش را می کشد آن روز در تفکر بود که چه بایدش کردن شب نهم به او نمودند که روز دهم پسرش را در منی بر دو بکشد و از این جهت است که روز نهم را روز عرفه می گویند اما آن چه عوض است صحیح است

[روز عرفه]

(و سـمّیت عرفه لأنّ جبرئیل علیه السـلام قال لإبراهیم هناکٔ اعترف بذنبک و اعرف مناسککٔ فلذلکٔ سمّیت عرفه) و چرا روز عرفه را که روز نهم ذی الحجه است عرفه می گویند زیرا که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸

جبرئیل در روز نهم در عرفات به حضـرت ابراهیم علیه السلام گفت که در عرفات اعتراف کن به گناهان خود و عبادات حجرا یاد گیر از این جهت این روز را عرفه نامیدنـد این معنی این عبارتست و ظاهرا غلط از نساخ این کتاب شـده است در لفظ عرفه در هر دو موضع و در هر دو عرفات می بایـد چنانکه این عبارت را صـدوق در علل و کلینی در کافی بعنوان عرفات ذکر کرده انـد نه عرفه و در امثال این مواضع جزم داریم که رتبه صـدوق از آن بالاتر است که فرق نکنـد میان عرفه و عرفات بلی محتمل است که سبب سرعت در تصانیف سهو قلم شده باشد و این نیز نادر است چنانکه از تتبع یافته ایم.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست از صدوق و او را سند صحیح باد هست پس صحیح

باشد بلکه غیر از این سند هشت سند صحیح دارد بکتاب معاویه بن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چرا عرفات را عرفات نامیدند حضرت فرمودند که جبرئیل علیه السلام حضرت ابراهیم را در روز عرفه به جانب عرفات برد پس چون زوال آفتاب شد جبرئیل گفت یا ابراهیم اعتراف کن به گناه خود و بشناس محل عبادت خود را پس از این جهت آنجا را عرفات نامیدند که معرفت مناسک در اینجا شد و حضرت ابراهیم اعتراف نمود و کلینی و صدوق نیز همین مضمون را نسبت به حضرت آدم علیه السلام ذکر کرده اند در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و صدوق نقل به معنا کرده است با اختصار

[مشعر]

(و سمّی المشعر مزدلفه لان جبرئیل علیه السلام قال لإبراهیم علیه السلام بعرفات یا ابراهیم ازدلف إلی المشعر الحرام فسمیت المزدلفه لذلک)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹

و در صحیح بلکه در صحاح از معاویه بن عمار منقولست در حدیث حج ابراهیم علیه السلام که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چرا مشعر الحرام را مزدلفه می گویند زیرا که جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت که در عرفات تضرع و زاری کند ایستاده تا غروب و چون شام شد به ابراهیم گفت که پیشتر آی بسوی مشعر الحرام چون نزدیکتر به کعبه است و داخل حرمست و از این جهت آن را مزدلفه می گویند و در حدیث حضرت آدم نیز همین مضامین وارد شده است.

و در صحیح دیگر از معاویه بن عمار از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که چرا مشعر را

مزدلفه می گویند زیرا که حاجیان از عرفات نزدیک می شوند در آمدن و وقوف کردن در مشعر.

و محتمل است که مراد از این نزدیکی قرب به جانب اقدس الهی باشد چنانکه خواهد آمد که چون حاجیان در عرفات تضرع و زاری کردند و از گناهان پاک شدند ایشان را بار می دهند که به مشعر که حرام الهی است داخل شوند و شب عید را در آنجا به تضرع و زاری بروز آورند و حق سبحانه و تعالی از جمیع تقصیرات ایشان در گذرد و ایشان را قبول کند باز رخصت می دهد که در منی قربانی خود را بکشند و نزدیکتر شوند باز بار می دهند که بیایند و طواف و سعی و طواف نساء را به جا آورند، پس منافاتی نیست در میان علل ممکن است که همه سبب تسمیه شده باشد بلکه ظاهر آنست که غرض معصومین صلوات اللّٰه علیهم در وجه این تسمیه ها این باشد که مکلفان بفهمند که این مواضع تقرب انبیاء است صلوات اللّٰه علیهم بکوشند و تأسّی به ایشان کنند در تقرب.

[مزدلفه]

(و سمّیت مزدلفه جمعا لأنّه یجمع فیها لمغرب و العشاء بأذان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰

واحد و اقامتین) و در احادیث متکثره وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که مزدلفه را جمع می نامند زیرا که جمع می کنند در آنجا نماز شام و خفتن را به یک اذان و دو اقامه چون وقت فضیلت شام گذشته است اذان خفتن را اول می گویند پیش از نماز شام و بعد از آن اقامه می گویند و نماز شام را به جای می آورند دیگر اقامه

می گوینـد از جهه نمـاز خفتن و آن را به جـا می آوردنـد چنـانکه در جمیـع مواضـع جمع چنین می کننـد بلکه اگر توقفی در عرفات واقع شود تا سرخی مغربی زایل شود در آنجا نیز چنین می کنند

[منی]

(و سمّیت منی منی لأنّ جبرئیل علیه السّلام اتی ابراهیم علیه السّلام فقال له تمنّ یا ابراهیم فکان تسمّی منی فسمّاها النّاس منی و در صـحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضـرت صـلوات اللّه) علیه فرمودنـد که چرا منی را منی می گوینـد زیرا که جبرئیل علیه السـلام به نزد ابراهیم علیه السـلام آمـد و به او گفت که یا ابراهیم آرزویی که داری از حق سـبحانه و تعالی آرزو کن یعنی در دل بگـذران چون در هر جـا کاری می بایـد کرد در عرفات و مشـعر به زبان تضـرع و زاری می بایـد کرد و چون نزدیکـتر شـد زبـان معزول می شود و بـدل مطـالب را عرض می بایـد کرد چون در احـادیث صـحیحه وارد شـده است که حق سبحـانه و تعـالی می فرمایـد که من نزد حسن ظن بنـده مؤمنم بهر عنوان که گمـان بمن دارد چنـان می کنم پس می بایـد که آرزوهای خود را عظیم کنـد چون قبیـح است که از اکرام الاکرمین مطالب فانیه زایله طلب کنند پس از این جهت منی را منی نامیدند تا بدانی که جای آرزو است و در بعضی از نسخ فکان تمنّی منی واقع است یعنی حضرت ابراهیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱

آرزو کرد حسب الامر و لیکن عبارت حـدیث در علل موافق متن است (و روی انّها سـمّیت منی لأنّ ابراهیم علیه السّلام تمنی هناک ان یجعل اللّه مکان ابنه کبشا فیأمره بذبحه فدیه

له) و در علل محمد بن سنان مذکور است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما در جواب این سؤال که کرده بود که چرا منی را منی می گویند فرموده بودند که چون جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت که آرزو کن آن حضرت در آنجا آرزو کردند که حق سبحانه و تعالی بعوض فرزندش گوسفندی خوب بفرستد و او را امر کند که آن را بعوض فرزندش ذبح کند پس آرزو کرد و حق سبحانه و تعالی آرزوی او را مستجاب فرمود و تتمه را انسب بود ذکر کردن و آن «فاعطی مناه» است که ظاهرش آنست که وجه تسمیه بر آوردن آرزو باشد یا هر دو.

[مسجد خیف]

(و سمّی الخیف خیفا لأنّه مرتفع عن الوادی و کلّما ارتفع عن الوادی سمّی خیفا) و در صحیح از معاویه بن عمار از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که پرسیدم که چرا مسجد خیف را که در منی واقع است خیفش می نامند حضرت فرمودند که از جهه آن که بر بلندی واقعست از وادی که راه سیل است و راه است و هر موضعی که بر بلندی واقع است آن را خیف می گویند و دور نیست که مراد این باشد که در این مسجد نماز و عبادت کردن سبب رفعت مراتب صوری و معنوی می شود

[وقوف به مشعر]

(و انّما صیّر الموقف بالمشعر و لم یصر «یصیّر خ» بالحرم لأنّ الکعبه بیت اللّٰه و الحرم حجابه و المشعر بابه فلمّا قصده الزّائرون أوقفهم بالباب یتضرّعون حتّی اذن لهم بالدّخول ثمّ أوقفهم بالحجاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲

الثّانی و هو مزدلفه فلمّا نظر إلی طول تضرّعهم أمرهم بتقریب قربانهم فلمّا قرّبوا قربانهم و قضوا تفثهم و تطهّروا من الذّنوب الّتی کانت لهم حجابا دونه أمرهم بالزّیاره علی طهاره و انّما کره الصّیام فی ایّام التّشریق لأنّ القوم زوّار «زاروا اللّٰه» عزّ و جلّ فهم فی ضیافته و لا ینبغی لضیف ان یصوم عند من زاره و اضافه، و روی انّها ایّام اکل و شرب و بعال و مثل التّعلق بأستار الکعبه مثل الرّجل یکون بینه و بین الرّجل جنایه فیتعلّق بثوبه و یستحذی له رجاء ان یهب له جرمه) و کالصحیح منقولست بروایت صدوق از محمد بن الحسن که گفت سؤال کردم از ذو النون مصری از این مسایل او گفت که یکی از استادان من پرسیده است

این مسائل را از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه، و کلینی کالصحیح روایت کرده است همین مضامین را از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و لفظ حدیث از سند ذو النونست که از آن حضرت سؤال کردند که چرا وقوف در مشعر که عرفات باشد بمعنی لغوی چون مشعر بمعنی محل عبادتست و در کافی چنین است که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که چرا وقوف در جبل عرفات واقع است نه در حرم و دور نیست که سهو و تبدیل جبل به مشعر از راوی واقع شده باشد یا نساخ حضرتان فرمودند که کعبه خانه اعظم الهی است و حرم در دورش بمنزله حجابست و مشعر در آن حجاب است و مراد از مشعر در اینجا نیز عرفاتست و این عبارت در کافی نیست بلکه باین عبارت است که و الحرم بابه و بنا بر نسخه صدوق چون راوی عرفات را در مشعر نامید حضرت موافق گفتگوی او فرمودند و اگر چه عبارت حضرت را تاویل می توان کرد و چون حرم پیشتر از مشعر است به یک میل تخمینا و میلی منصوب است در آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳

صحرای عرفات و قریب بمازمین که ما بین دو کوه است که مراد این باشد که اول داخل حجاب حرم می شوند و بعد از آن داخل ما زمین می شوند که مجموع مشعر در میان دو کوه است پس چون زیارت کنندگان کعبه اراده زیارت کردند ایشان را در آن در یعنی فضای در خانه که عرفاتست باز داشتند که تضرع و زاری کنند تا آن که رخصت دهند ایشان را که

داخـل شونـد در حجـاب دويم كه مشـعر است پس ايشـان را در آنجا باز مى دارنـد تا تضـرع و زارى كننـد و گناهان ايشان را بيامرزند پس چون حق سـبحانه و تعالى تضرع و زارى ايشان را ديد بر ايشان رحم كرد و فرمود كه پيشتر آيند در منى و قربانى خود را بكشند و به سبب اين كشتن نيز ايشان را قربى حاصل شود به آن كه خالصا لوجه اللّٰه بكشند و چون قربانى را كشتند و ازاله كردنـد از خود چركينهاى صورى را به آن كه سـر بتراشـند و شارب بگيرنـد و ناخن بگيرنـد و چون اينها واقع شـد كه از چركنيت گناهـان در عرفات و مشـعر پاك شدنـد و از چركنيت صورى در منى پاك شدنـد چون همه حجاب بودنـد و از همه پـاك شدنـد حق سـبحانه و تعـالى ايشان را رخصت داد كه بيابنـد به زيارت خانه با طهارت به غسل و وضو يا پاكى از گناهان بودنـد و غير آن راوى مى گويـد كه عرض نمـودم كه چرا در ايـام تشـريق روزه مكروه است يعنى حرامست چـون در منى اند بلكه ناسـكند بحج حضـرت فرمودند كه جمعى كه بحج رفته اند به زيارت خانه او رفته اند و مهمان حق سـبحانه و تعالى اند و خوب نيست روز گرفتن مهمان در خانه مهمانـدار چنانكه گذشت، و صدوق در ميان اين حديث حديثى نقل كرده است و باز سر حديث اول مى رود و آن را تمام مى كند كه مرويست كه اين سه روز ايام خوردن و آشاميدن و جماع كردنست و منافاتى نيست ميان هر دو بلكه مؤيد حديث اول است زيرا كه چون مهمانند ايشان را

رخصت همه چیز دادند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴

دیگر عرض نمودم که چه غرض است از دست زدن به جامه کعبه حضرت فرمودند که از بابت اینست که شخصی گناهی کرده باشد و مخالفت بزرگی نموده باشد از روی خضوع و تذلل دامن او را می گیرد که از جرم او در گذرد و غرض از این مجموع آنست که چون عالمیان باین ظواهر انس گرفته اند باین نحو با ایشان سر کرده اند چون پادشاهان در بندها دارند و همه کسرا دست نمی دهد که همه وقت به نزد ایشان روند و تا خود بار ندهند کسی قدرت ندارد که به نزد ایشان رود و بعد از رخصت نیز اگر یک مرتبه به نزد پادشاه روند بسیار است که از هیبت لال می شوند ایشان را مرتبه مرتبه پیش پیش می برند و چون امثال این امور را نزد پادشاه پادشاهان ظاهر رعایت می کنند نزد پادشاهان نیز رعایت می باید کرد و اللّٰه تعالی یعلم حقایق احکامه

[چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی شود]

(و انّما صار الحاجّ لا یکتب علیه ذنب اربعه اشهر من یوم یحلق رأسه لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ اباح للمشرکین الاشهر الحرم اربعه اشهر اذ یقول فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ فمن ثمّ وهب لمن یحج من المؤمنین البیت مسک الذنوب اربعه اشهر) مرویست در صحیح از بزنطی از حسین بن خالد که به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که چرا بر حاجیان نمی نویسند گناهی چهار ماه از روزی که سر می تراشند حضرت فرمودند زیرا که حق سبحانه و تعالی مباح گردانید بر کفار مشرک چهار ماه حرام را زیرا که فرموده است که سیاحت کنید و

بگردید در زمین هر جا که خواهید تا چهار ماه پس هر گاه کفار را در این چهار ماه به سبب زیارت باطلی که کردند امان دادند مؤمنان را نیز که بحج خانه آمده بودند بخشیدند امساک از گناهان را چهار ماه یعنی اگر گناهی بکنند بر ایشان ننویسند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵

بدان که این حدیث را کلینی و صدوق در علل ذکر کرده اند و هر دو موافقند که هیچ نحو مخالفتی ندارند، و در این کتاب عبارات زیاد شده است.

یکی «من یوم یحلق رأسه» چون خواهد آمد که ابتدای ماههای سیاحت از روز عید است که در آن روز سر می تراشند و این سهل است.

دویم الاشهر الحرم است و الاشهر در هر دو کتاب نیست و نمی باید بلکه الحرم است یعنی حرم را بر ایشان مباح کردند تا کارسازیهای خود را بکنند و اگر چیزی در حرم داشته باشند بیرون برند و اگر از کسی چیزی طلب داشته باشند بگیرند و از اشهر حرم پنجاه روز داخل این چهار ماه است همه را اشهر حرم گفتن مناسب نیست و ظاهرا این زیادتی از نساخ شده باشد سیم لفظ مسک است که در هر دو کتاب نیست و ظاهرش آنست که محرّمات را بر او حلال کرده اند و یقینا مراد نیست بلکه اگر ایشان گناهی بکنند حق سبحانه و تعالی می آمرزد و فرق بسیار است میان این هر دو و ظاهرا این نیز از نساخ زیاد شده است سهوا و آن چه می بخشد چهار ماه سیاحت است که بیست روز از ذی الحجه است تا دهم ربیع الاخر و در صحیح از سعد اسکاف منقول

است که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که چون کسی اراده حج داشته باشد و شروع کند در تهیه راه حج هر گامی که بر می دارد ده حسنه در نامه عملش می نویسند و ده سیئه محو می کنند و ده درجه او را بلند می کنند تا چون از تهیه فارغ می شود و در دانه می شود چهار پای او هر گامی که بر می دارد ده حسنه در نامه عملش می نویسند و ده سیئه محو می کنند و ده درجه او را بلند می کنند تا وقتی که از افعال حج فارغ می شود جمیع گناهان او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶

می آمرزند و چهار ماه دیگر که آن ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول است حسنات از جهه او می نویسند و گناهان را نمی نویسند مگر آن که فعلی صادر شود که واجب شود دخول نار به سبب آن به آن که کافر شود پس چون چهار ماه تمام می شود با مردمان مساوی می شود که حسنات و سیئات او را می نویسند و در این حدیث اگر چه تصریح بده روز ربیع الاخر نشده است اما اشاره به آن شده است در اول و آخر

[تعظیم کعبه]

(و انّما یکره الاحتباء فی المسجد الحرام تعظیما للکعبه) و در صحیح از حماد بن عثمان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکروه است احتبا کردن در مسجد الحرام از جهه تعظیم کعبه چون کسی که در مسجد است رو به کعبه می نشیند و در حالت احتبا اگر زیر جامه در پا نداشته باشد عورتش محاذی کعبه می شود و اگر زیر جامه

داشته باشد نیز عورت محاذی می شود و احتبا آنست که ساقهای پاها را بلند می کنند و چهار ذرعی یا کمر و حدت را از پشت به پیش می آورند و ساقها را با پشت به آن می بندند و محاذات عورت می شود و اگر نشود نیز مخالفت تعظیم هست مثلا اگر بزرگی باشد بحسب دنیا و چنین بنشینند در برابر او و او را بد می آید و کعبه بزرگست بی دغدغه اگر شعور داشته باشد که ظاهر است و اگر نداشته باشد چون حق سبحانه و تعالی امر به تعظیم آن فرموده است با او بنحو بنده نزد پادشاهان سر می باید کرد لهذا از هزار فرسخی رو به جانب آن بول و غایط کردن بد است.

و این روایت صدوقست و کلینی نیز روایت کرده است کالصحیح از عبد اللّه بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که سزاوار نیست هیچ کس را که احتبا کند در برابر کعبه و در بعضی از نسخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷

الاحتذاء وارد است یعنی کفش پوشیدن در مسجد الحرام مکروه است و ظاهرا از تصحیف نساخ باشد

[حج اکبر]

(و انّما سمّی الحجّ الاکبر لأنّها کانت سنه حجّ فیها المسلمون و المشرکون و لم یحجّ المشرکون بعد تلک السّنه) و در موثق از حفص منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که «وَ أَذانٌ الخ» یعنی اخبار و اعلامی است از خدا و رسول او بسوی مؤمنان در روز حج اکبر حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که آن شخص که اعلام ایشان

کرد من بودم و آن در سال نهم بود که ابو بکر را فرستادند که سوره براءه را بر کفار بخواند جبرئیل آمد و گفت یا محمد اداء رسالت کار تست یا کسی که از تو باشد پس حضرت مرا از عقب ابو بکر فرستاد و به او رسیدم و او را برگردانیدم پس چون ابو بکر به خدمت حضرت رسید گفت یا رسول اللَّه آیا در بدی من چیزی نازل شد حضرت فرمودند که جبرئیل آمد و گفت اداء رسالت را تو می کنی یا کسی که از اهل بیت تو باشد چنانکه عبد اللَّه بن عمر و عبد اللَّه بن عباس و سعد بن ابی وقاص و انس بن مالک و غیر ایشان روایت کرده اند پس عرض نمودم که چرا آن سال را حج اکبر نامیدند حضرت فرمودند که از جهه آن که آخر سالی بود که کفار با مسلمانان حج کردند و بعد از آن بامر الهی حکم شد و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه به عالمیان رسانید که بعد از این سال کافر بحج نیاید و دیگر نیامدند و ظاهرا تقیه وارد شده باشد و این مذهب حسن بصری است و جمعی از عامه و بسیاری از خاصه گفته اند که روز عرفه است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸

بسیاری گفته اند که روز عید است که در آن روز معظم افعال حج ممکن است که بفعل آید و در صحیح از ذریح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که روز حج اکبر روز دهم است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقول است که از آن حضرت

صلوات اللّه علیه سؤال کردم از روز حج اکبر حضرت فرمودند که آن روز نحر است و حج اصغر عمره است و احادیث بسیار بر این مضمون وارد است که روز عرفه نیست بدلیل آن که حق سبحانه و تعالی فرمود که چهار ماه سیاحت کنند و فرمود که تا ده روز ربیع الاخر است اگر روز عرفه می بود می بایست که تا نه روز باشد یا چهار ماه و یک روز باشد و بعد از این نیز خواهد آمد پس ظاهرش آنست که صدوق دو وجه از جهت تسمیه بحج اکبر اعتقاد دارد و در مطلوب خلافی نیست و منازعه لفظی است و اللّه تعالی یعلم و الحال نزد عامه مختلف فیه است که جمعی حج اکبر را در سالی می دانند که جمعه در عرفات باشند و جمعی آن که روز عید جمعه باشد مستندش ظاهر نیست و محققان ایشان نیز در کتب خود ذکر نکرده اند حتی در تفاسیر معتمده ایشان نیست و آن چه مذکور شد در اینجا گفته اند

[تکبیر در منی]

(و انّما صار التّکبیر بمنی فی دبر خمس عشره صلاه و بالأمصار فی دبر عشر صلوات لأنّه اذا نفر النّاس فی النّفر الاوّل أمسک اهل الامصار عن التّکبیر و کبّر اهل منی ما داموا بمنی إلی النّفر الاخیر) و در صحیح از زراره منقولست که به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه عرض نمودم که تکبیر در ایّام تشریق در عقیب چند نماز است فرمودند که در منی عقب پانزده نماز است و در شهرهای دیگر عقیب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹

ده نماز است و ابتدای تکبیر از عقب نماز ظهر روز عید است و

آخرش صبح آخر ایام تشریق و باین عنوان می گویی (اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الّا اللّٰه و اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر و للّه الحمد اللّٰه اکبر) علی ما هدینا اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و چرا در باقی شهرها عقیب ده نماز است زیرا که چون کسانی که در منی اند اگر در نفر اول که روز دوازدهم است بار کنند و به مکه آیند تکبیر نمی گویند پس در شهرهای دیگر بطریق اولی و اهل منی تا در منی اند تکبیر می گویند تا نفر اخیر.

و محتمل است که مراد این باشد که کسانی که در منی اند تا همه در منی اند اهل شهر متابعت ایشان می کنند و چون بعضی کوچ کردند همه در آنجا نیستند تا مردمان باید که متابعت ایشان کنند و این معنی اقربست بحسب لفظ و اول بحسب معنی و اللّٰه تعالی یعلم و در صحیح از منصور منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که خدا را یاد کنید در چند روز معدود و قلیل حضرت فرمودند که مراد از این ایّام ایّام تشریق است و در جاهلیت چنین متعارف بود که چون این سه روز در منی می بودند مفاخر آبای خود را یاد می کردند از جود و سخاوت و شجاعت و سایر کمالات و یکی می گفت که پدرم چنین بود و دیگری می گفت که جدم چنین بود پس حق سبحانه و تعالی فرستاد این آیه را که ترجمه اش اینست که چون از عرفات بار کنید خداوند خود را یاد کنید چنانکه پدران را یاد کنید یا بلند یاد کنید

چنانکه فریاد می گردیـد در فخرهای خود بلکه بلنـدتر و بیشتر پس بیان تکبیر فرمودنـد چنانکه در حـدیث سابق مذکور شد و این حدیث مؤید حل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰

دوم است چون که ایشـان تـا در منی می بودنـد همه مفـاخر آبـای خود را یـاد می کردنـد و تکبیر در عوض آن بود پس چون اجتماع بر طرف می شود تکبیر ساقط می شود از اهل امصار و در نماز عید گذشت

[تعداد حج برای هر نفر]

(و انّما صار فی النّاس من یحـجّ حجه و منهم [و فیهم خ] من یحـجّ اکثر و منهم [فیهم خ] من لا یحـجّ لأنّ ابراهیم علیه السّـلام لمّـا نـادی هلمّ إلی الحـج اسـمع من فی اصـلاب الرّجـال و ارحام النّساء إلی یوم القیمه فلبّی النّاس فی اصـلاب الرّجال و ارحام النّساء لبّیک لبّیک داعی اللّه فمن لبّی عشـرا حـجّ عشـرا و من لبّی خمسا حجّ خمسا و من لبّی اکثر فبعدد ذلک و من لبّی واحدا حجّ واحدا و من لم یلبّ لم یحجّ) و در موثق کالصـحیح از عبد اللّه بن سـنان منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودند که چرا در میان مردمان بعضی یک حج می کنند و بعضی بیشتر می کنند و بعضی حج نمی کنند از جهه آن که چون حضـرت ابراهیم ندا کرد که بیایید بحج حق سـبحانه و تعالی آواز آن حضـرت را رسانید بهر که در پشـتهای پدران و رحمهای مادران بود تا روز قیامت یعنی به ارواحی که پیش از خلق اجساد بـدو هزار سال مخلوق شـده بودند پس گویا که در پشت پدران و شکم مادرانند.

و محتمل است که ظاهرش مراد باشد چنانکه هر یک از بشر که

تا روز قیامت مخلوق خواهند شد جزوی از ایشان از اجزاء آدم بود چنانکه گذشت در تفسیر آیه «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ الخ» پس محتمل است که این صدا به گوش آن اجزاء رسیده باشد و حق سبحانه و تعالی آنها را شعور فهم خطاب داده باشد یا اشاره باشد به معلومیت ایشان و استعدادات و احوال ایشان مر خالق را و علی ای حال هر که تا روز قیامت موجود خواهد شد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱

همه گفتند لبّیک داعی اللّٰه یعنی در خدمت ایستاده ایم و قبول کردیم مگر نادری که نگفتند پس کسی که ده مرتبه گفت لبیک داعی اللّٰه ده حج روزی او خواهد شد و کسی که پنج مرتبه گفته است پنج حج خواهد کرد و کسی که بیشتر گفته است به همین نسبت و کسی که یک بار گفته است یک حج خواهد کرد و کسی که لبیک نگفته است حج نخواهد کرد و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر کرا در شب قدر ننوشته باشند او را که حج خواهد کرد توفیق نمی یابد و هر که بحج می رود کاشف می آید که او را نوشته اند.

[نامگذاری ابطح]

(و سمّی الابطح ابطحا لأنّ آدم علیه السّلام امر ان ینبطح فی بطحاء جمع فانبطح حتّی انفجر الصّبح و انّما امر آدم علیه السّلام بالاعتراف لیکون سنّه فی ولده) و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که چرا ابطح را ابطح می گویند فرمودند که حضرت آدم مامور شد که در زمین مشعر که محل سیل است بخوابد بر پهلو تا صبح طالع شود حضرت آدم در آنجا تکیه

فرمودند تا صبح طالع شود و پرسیدند از آن حضرت صلوات اللّه علیه که چه سبب داشت که حضرت آدم مامور شد که اعتراف کند به گناهان خود با آن که گناهی نداشت یا چون ترک اعتراف اولی بود چرا اعتراف نمود حضرت فرمودند که تا سنت شود و فرزندانش همه در آنجا که وارد شوند اعتراف به گناهان خود بکنند چون نیست چیزی که سبب مغفرت باشد مانند اعتراف و یا آن که تعلیم دیگران کرد و اگر نه خود معصوم بود و از این جهت است تضرعات و اعترافات معصومین سلام اللّه علیهم چنانکه گذشت

[آب دادن به حجاج]

(و اذن رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله للعبّاس ان یبیت بمکه لیالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲

منی لأجل سقایه الحاجّ) و منقول است در صحیح از مالک بن اعین که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که آن حضرت رخصت دادند عباس عم خود را که سه شب منی در مکه بسر آورد از جهه آب دادن حاجیان و غرض آنست که چون متقی صید و نسا را دو شب و غیر ایشان را سه شب می باید که در منی باشند رخصت دادن عباس به سبب عذر بود یا آن که جایز است که این سه شب را در مکه بسر آورند به عبادت و آب دادن عبادتست.

[احرام از مسجد شجره]

(و انما احرم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من الشّجره لأنّه لمّا اسری به إلی السّماء فکان بالموضع الّذی بحذاء الشّجره نودی یا محمّد قال لبیک قال أ لم اجدک یتیما فاویت و وجدتک ضالا فهدیت فقال النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله الحمد و النّعمه و الملک لک لا شریک لک فلذلک احرم من الشّجره دون المواضع کلّها) و در قوی منقول است که عرض نمودم که چه وجه داشت که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله از مسجد شجره احرام گرفتند نه از جاهای دیگر فرمودند که چون آن حضرت در شب معراج به آسمان رفتند و محاذی مسجد شجره شدند ندا رسید که یا محمد حضرت گفتند که لبیک ندا رسید که یا محمد آیا ترا نیافتم که یتیم بودی و ترا جا دادم در کنار ابو طالب و فاطمه بنت اسد که تربیت ترا بیش از

فرزندان خود می کردند آیا تو کم نشده بودی که من هدایت نمودم عبد المطلب را که ترا یافت یا نمی دانستی علوم لدنیه غیر متناهیه را و ترا به آن راه نمودم پس حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله گفتند که جمیع حمدها و نعمتها و پادشاهیها مخصوص تست و ترا شریکی نیست پس چون مناجات و گفتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳

لبیک آن حضرت در محاذی مسجد شجره واقع شد حضرت هر احرامی که گرفتند از آن وقتی که به مدینه مشرفه آمدند از مسجد شجره احرام گرفتند و از جای دیگر احرام نگرفتند

[سبب آویختن در کردن شتر و گاو و گوسفند]

(و امّا تقلید البدن فلیعرف انّها بدنه و یعرفها صاحبها بنعله الّذی یقلّدها به و الاشعار انّما امر به لیحرم ظهرها علی صاحبها من حیث اشعرها و لا یستطیع الشّیطان ان یتسنّمها) و منقول است در قوی از سکونی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سبب آویختن در کردن شتر و گاو و گوسفند کفش را آنست که ظاهر باشد که از جهه کشتن است و اگر کم شود در میان شتران از کفش خود که در کردن اینها آویخته است شتر خود را بشناسد، و چرا مامور شده اند که شتر را اشعار کنند به آن که کوهانش را بشکافند و خونی که در آید بر کوهانش بمالند تا آن که چون زخم شده است صاحبش بر آن سوار نشود و شیطان نیز بر کوهان آن شتر بالا نرود و دور نیست که مراد این باشد که شیطان صاحبش را فریب ندهد که آن را بفروشد یا از حج بر گردد

[رمی جمار]

(و انّما امر برمی الجمار لأنّ ابلیس اللّعین کان یتراءی لإبراهیم علیه السّلام فی موضع الجمار فیرجمه ابراهیم علیه السّلام فجرت بذلک السّنّه) و در صحیح منقول است از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیه که چرا انداختن سنگ ریزه باین میلها مقرر شده است حضرت فرمودند که شیطان ملعون خود را می نمود به حضرت ابراهیم نزد هر میلی و حضرت ابراهیم او را به سنگ می زد در این سه جا.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴

و تا اینجا از حدیث علی بن جعفر مذکور است و ظاهرا از صدوق است که

چون ابراهیم کرد سنّت جاری شد تا روز قیامت که هر گاه داخل منی شوند سنگ ریزه بر جمره زنند و از جهه تذکیر گذاشته اند که عالمیان ایمن نباشند که شیطان با آن که دست تسلط بر انبیاء و اوصیا ندارد و از دور وسوسه می کند ایشان را.

و منقول است که سه مرتبه به نزد اسماعیل آمد اول نزد جمره عقبه و گفت ای فرزند می دانی کجا می روی گفت نه گفت پدرت می برد که ترا بکشد اسماعیل گفت پدرم از آن مهربانتر است که مرا عبث بکشد شیطان گفت خوابی دیده است گفت چه بهتر از این که از جهه رضای الهی مرا بکشد و شیطان مهملات می گفت اسماعیل به فریاد آمد که ای پدر مهربان شیطان مرا آزار می دهد حضرت ابراهیم گفت او را به سنگ بزن و حضرت اسماعیل به هفت سنگ او را از خود دور کرد و چون به نزدیک جمره وسطی رسید باز شیطان آمد و او را هفت سنگ زد تا سه مرتبه (و روی انّ اوّل من رمی الجمار ادم ثمّ ابراهیم علیهما السّلام) و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اول کسی که شیطان را سنگ زد در منی در موضع این سه میل حضرت آدم بود دیگر جبرئیل به نزد حضرت ابراهیم آمد و شیطان به جای جمره عقبه ظاهر شد جبرئیل حضرت ابراهیم را گفت تا سنگی چند بر شیطان زد. و منافاتی نیست میان این اخبار که حضرت آدم اول زده باشد و دیگر حضرت ابراهیم و دیگر حضرت اسماعیل صلوات اللّٰه علیهم

زده باشند

[قربانی کردن]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله انّما جعل اللّٰه هذا الاضحی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵

لتشبع مساکینکم من اللّحم فاطعموهم) و در قوی از سکونی منقول است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که چرا حق سبحانه و تعالی قربانی را مقرر فرمود تا فقراء شما را سیر کند یا سیر شوند از گوشت پس بخورانید به ایشان گوشت قربانیهای خود را.

و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که از آن حضرت پرسیدند که چه کنند با گوشت قربانی حضرت فرمودند که حضرت علی بن الحسین و حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیهم سه یک را از جهه هم سایگان می فرستادند و سه یک را به فقرا می دادند و سه یک را از جهه اهل خانه نگاه می داشتند (و العله الّتی من اجلها یجزی البقره عن خمسه نفر لأنّ الّذین أمرهم السّامریّ بعباده العجل کانوا خمسه أنفس و هم الّذین ذبحوا البقره الّتی امر اللّٰه تبارک و تعالی بذبحها و هم ادینونه و اخوه میذونه و ابن اخیه و ابنته و امرأته) و کالصحیح منقول است از حسین بن خالد که گفت عرض نمودم به حضرت ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه که شتر از چند کس مجزی است حضرت فرمودند که از یک کس گفتم که گاو از چند کس مجزی است فرمودند که از پنج کس هر گاه که از یک سفره چیز خورند عرض نمودم که چرا چنین است فرمودند که در گاو علتی است که در شتر نیست زیرا که آن جماعتی که امر کردند قوم حضرت موسی را به عبادت

گوساله پنج کس بودند و همان جماعت بودند که ایشان گاو را کشتند و عضوی از آن را بر مقتول زدند و زنده شد و آن جماعت ادینونه و برادرش میذونه و دختر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶

پسر برادرش و دخترش و زنش بودند و چون این جماعت توبه کرده بودند و بواسطه اتمام توبه گاوی که اول پرستیده بودند بدست خود کشتند بعدد ایشان اکتفا به گاوی توان کرد، و این محمول است بر افضل و الا احادیث معتبره خواهد آمد که گاو و شتر هر دو مجزیند از هفت کس هر گاه اهل یک سفره باشند (و انّما یجزی الجذع من الضّأن فی الاضحیّه [الضّحیّه خ] و لا یجزی الجذع من المعز لأنّ الجذع من الضّأن یلقح و الجذع من المعز لا یلقح حتی یستکمل سنه) و در صحیح از حماد بن عثمان منقول است که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم که کمترین چیزی که مجزیست در سالهای گوسفند در هدی چند ساله است حضرت فرمودند که جذع از میش مجزیست و آن بره است که پا در ماه هفتم گذاشته باشد یا هشتم یا نهم عرض نمودم که جذع از بزغاله مجزیست فرمودند که نه گفتم فدای تو کردم چرا جذع از میش مجزیست و از بز مجزی نیست حضرت فرمودند که بره جذع بر ماده می جهد در ماه هفتم و بز تا سالش تمام نشود و در سال دویم داخل نشود نمی جهد (و انّما یجوز للرّجل ان یدفع الضحیّه إلی من یسلخها بجلدها لأنّ اللّه عز و جلّ قال «فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا»* و الجلد

لا يؤكل و لا يطعم و لا يجوز ذلك في الهدى) و در حسن كالصحيح منقولست كه حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه سبب چيست كه جايز است كه پوست قربانى را به سلاخ دهيم به مزد كشتن و پوست كندن از جهه آن كه حق سبحانه و تعالى

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۷

فرموده است كه بخوريد از شتر قربانى و بدهيد به قانع و معتر كه بخورند و پوست را نمى توان خورد و خورانيد و اين معنى در هدى جايز نيست بلكه مى بايد كه پوست آن را نيز به فقرا دهند و بهتر در قربانى نيز آنست كه به فقرا دهند و قربانى كشتن سنت است، و هدى كشتن گاو و گوسفند و شتر است در حج تمتع و قران و همه اينها در مباحث و ابواب خود خواهد آمد و غرضش از اين باب بيان علل است و بس

[حضرت امير المؤمنين شبى به روز نياوردند در مكه بعد از آن كه هجرت نمودند]

(و لم يبت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه بمكّه بعد ان هاجر منها حتّى قبض لأنّه كان يكره ان يبيت بأرض قد هاجر منها) و منقولست در قوى از حضرت ابو الحسن صلوات اللّٰه عليه كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه شبى بروز نياوردند در مكه بعد از آن كه هجرت نمودند با حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله از مكه معظمه به مدينه مشرفه از جهه آن كه مكروه است يا كراهت داشتند كه شب بروز آورند در زمينى كه از آنجا هجرت نموده باشند بلكه چون نماز عصر را مى گذاردند از مكه بيرون مى رفتند و در مكان ديگر مى بودند در آن شب

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۸

باب فضائل الحج

[برويد بحج بيت اللّٰه]

(قال اللّٰه تبارك و تعالى فَفِرُّوا إِلَى اللّٰهِ يعنى حجّوا إلى اللّٰه) اين بابى است در فضيلتها و ثوابهاى حج منقولست بطرق متعدده از حضرت امام محمد باقر كه حضرت سيد الساجدين صلوات اللّٰه عليهما در تفسير قول حق سبحانه و تعالى فرموده است كه از گناهان بگريزيد بسوى خدا مراد الهى آنست كه برويد بحج بيت اللّٰه پس حج گريختن است بسوى خدا، و هر گاه اكرم الاكرمين فرموده باشد كه بسوى من گريزيد چه احتمال دارد كه جار خود را عذاب فرمايد و از گناهان او در نگذرد پس ظاهر شد كه حج بيت اللّٰه الحرام سبب خلاصى است از عذاب نيران به گفته خداوند عالميان

[هر كه كجاوه نگاه دارد بقصد رفتن بحج]

(و من اتّخذ محملا للحجّ كان كمن ارتبط فرسا فى سبيل اللّٰه تعالى) و در حسن كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه منقولست كه هر كه كجاوه نگاه دارد بقصد رفتن بحج چنان است كه اسبى بسته باشد كه چون ضرور شود

بجهاد اعـدا رود و خواهـد آمـد که در زمان غیبت معصوم حـج بمنزله جهاد است در حضور معصوم پس مقـدمات حج بمنزله مقدمات جهاد است، و محتمل است که مراد از ارتباط مرابطه باشد و آن حفظ سـر حد است در طرفی که دشمنان باشند سنت است که خود برود یا غلامش را بفرستد یا اسبی بفرستد که در آنجا باشند و مطلع باشند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹

دشـمنی اراده این طرف نمایـد بر آن اسب سوار شوند و به زودی خود را برساند تا مسـلمانان تهیه دفع ایشان نمایند و احادیث بسیار در فضیلت مرابطه وارد شده است و بعد

از این خواهـد آمـد ثواب بسـتن اسب (و یقال حجّ فلان ای افلح (فلج خ) و الحجّ القصد إلی بیت اللَّه لخدمته علی ما امر به من قضاء المناسک) و کالصـحیح منقولست که از حضـرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه پرسیدند که حجرا چرا حج می گویند حضـرت فرمودند که حج در لغت بمعنی فلج است یعنی غلب و فاز یعنی بر نفس و شـیطان غالب شد و به مطلب خود رسـید و یا بمعنی افلح است یعنی حج بمعنی رستگاری باشد و چون حج سبب رستگاریست از این جهت حجش می نامند.

و بنا بر این نسخه افلح اصح است و ممکن است که صدوق قطع نظر از حدیث خواهد که بیان کند معنی لغوی و اصطلاحی را به آن که حج در لغت بمعنی فلج آمده است که بمعنی فاز و غلب است و در اصـطلاح متوجّه بیت اللَّه الحرام شدنست از جهه خـدمتی که حـق سـبحانه و تعـالی فرموده است که آن را به نحوی که امر فرموده است از احرام و طوافین و سـعیین و وقوفین و غیره به جا آورنـد و محتمل است که مرادش این باشـد که حـج در لغت بمعنی قصـد نیز آمـده است و در اصـطلاح این قصـد خاص است

[تعقیبات رسول اللَّه]

(و روی الحسن بن محبوب عن علیّ بن رئاب عن محمّد بن قیس قال سـمعت ابا جعفر صلوات اللَّه علیه یحدّث النّاس بمکّه قال صلّی رسول اللَّه صـلی اللَّه علیه و آله بأصحابه الفجر ثمّ جلس معهم یحدّثهم حتی طلعت الشّمس فجعل یقوم الرّجل بعد الرّجل حتی لم یبق معه الّا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰

رجلان أنصاریّ و ثقفیّ فقال

لهمـا رسول اللّٰه صـلى اللّٰه عليه و آله قـد علمت انّ لكما حاجه تريـدان ان تسـئلانى عنها فان شـئتما اخبرتكما بحاجتكما قبل ان تسـئلانى و ان شـئتما فاسألانى قالا بل تخبرنا أنت يا رسول اللّٰه فانّ ذلك أجلى للعمى و ابعـد من الارتياب و اثبت للايمان فقال النّبى صـلّى اللّٰه عليه و آله امّا أنت يا اخا الانصار فانّك من قوم يؤثرون على أنفسـهم و أنت قروى و هـذا الثقفىّ بـدوىّ أ فتؤثره بالمسـأله قـال نعم قـال امّا أنت يا اخا ثقيف فانّك جئت تسألنى عن وضوئك و صـلاتك و مالك فيهما فاعلم انّك اذا ضـربت يـدك فى الماء و قلت بسم اللّٰه الرّحمن الرّحيم تناثرت الـذّنوب الّتى اكتسـبتها يـداك فاذا غسـلت وجهك تناثرت الذّنوب الّتى اكتسـبتها عينـاك بنظرهمـا و فوك بلفظه فـاذا غسـلت ذراعيك تناثرت الـذّنوب عن يمينك و شـمالك فاذا مسـحت رأسك و قـدميك تنـاثرت الـذّنوب الّتى مشـيت إليهـا على قـدميك فهـذا لـك فى وضوئك فاذا قمت إلى الصّلاه و توجّهت و قرات امّ الكتاب و ما تيسّر لك من السّور ثمّ ركعت فاتممت ركوعها و سجودها و تشهّدت و سلّمت غفر لك كلّ ذنب فيما بينك و بين الصّلاه الّتى قـدّمتها إلى الصّلاه المؤخّره فهـذا لـك فى صـلاتك و امّا أنت يـا اخـا الانصار فانّك جئت تسألنى عن حجّك و عمرتـك و مالـك فيهمـا من الثّواب فـاعلم انّـك اذا توجّهت إلى سبيل الحـجّ ثمّ ركبت راحلتك و قلت بسم اللّٰه و مضت بك راحلتـك لم تضع راحلتـك خفّا و لم ترفع خفّا الّا كتب اللّٰه لك حسـنه و محى عنك سيّئه فاذا احرمت و لبّيت كتب اللّٰه تعالى لك بكلّ تلبيه عشر

حسنات و محی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱

عنك عشر سيّئات فاذا طفت بالبيت اسبوعا كان لك بذلك عند اللّه عهد و ذكر يستحيى منك ربّك ان يعذّبك بعده و اذا صلّيت عند المقام ركعتين كتب اللّه لك بهما ألفى ركعه مقبوله و اذا سعيت بين الصّفا و المروه سبعه اشواط كان لك بذلك عند اللّه عزّ و جلّ مثل اجر من حجّ ماشيا من بلاده و مثل اجر من اعتق سبعين رقبه مؤمنه فاذا وقعت بعرفات إلى غروب الشّمس فلو كان عليك من الذّنوب مثل رمل عالج و زبد البحر لغفرها اللّه لك فاذا رميت الجمار كتب اللّه لك بكلّ حصاه عشر حسنات فيما يستقبل من عمرك فاذا حلقت رأسك كان لك بعدد كلّ شعره حسنه يكتب لك فيما يستقبل من عمرك فاذا ذبحت هديك او نحرت بدنتك كان لك بكلّ قطره من دمها حسنه تكتب لك لما [فيما] يستقبل من عمرك فاذا طفت بالبيت اسبوعا للزّياره و صلّيت عند المقام ركعتين ضرب ملك كريم على كتفيك فقال امّا ما مضى فقد غفر لك فاستانف العمل فيما بينك و بين عشرين و مائه يوم) و به اسانيد صحيحه و حسنه كالصحيحه بسيار منقول است از محمد بن قيس ثقه كه گفت شنيدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه كه در مكه حديث مى فرمودند از جهه مردمان و فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله نماز صبح را با اصحاب به جماعت به جا آوردند و بعد از نماز به جاى تعقيب بأصحابه نشستند و حديث مى فرمودند بعنوان موعظه و نصيحت تا آفتاب طالع شد يك يك از مردمان برمى خاستند تا همه

رفتند مگر دو کس یکی از مردم مدینه مشرفه، که ایشان را از جهه نصرت آن حضرت صلی اللّه علیه و آله حق سبحانه و تعالی ملقب ساخت به انصار، و دیگری از

قبیله ثقیف بود پس حضرت به ایشان فرمودند که می دانم از وحی یا از فراست که آن نیز نوعی است از وحی نسبت به انبیاء و اولیا که شما می خواهید که سؤال کنید از من چیزی پس اگر خواهید من بگویم به شما که چه مطلب دارید و اگر خواهید شما بپرسید هر دو گفتند یا رسول اللّه شما خبر دهید ما را که اخبار شما معجزه است و اگر شکی یا وهمی در خاطر باشد به معجزه زایل می شود و راه ریب و شک مسدود می شود و ایمان ما ثابت تر می شود پس چون دو کس بودند و رعایت خاطر هر دو فرمودند که یکی را مقدم ندارند بی رضای دیگری که سبب ملال او شود رو با نصاری کردند و فرمودند که ای برادر انصاریان و این قانون عربست که در چنین جائی یا می گویند ای انصاری یا برادر انصاریان به درستی که تو از جمعی که حق سبحانه و تعالی آن جمع را مدح کرده است بإیثار که دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند که خود نهایت احتیاج دارند و مع هذا تو همیشه با ما می باشی، و این دیگر صحرا نشین است و گاه و گاهی بما می رسد و گاه باشد که خواهد بکار خود رود آیا او را بر خود مقدم می داری که رخصت دهی که اول مطلب او را بگویم انصاری گفت بلی

پس حضرت فرمودند که اما تو ای برادر ثقیف به درستی که از جهه این آمده که از من سؤال کنی از کیفیت وضو و نماز و از ثواب هر دو پس بدان که چون دست در آب می زنی که آب برداری بسم اللّه الرحمن الرحیم می گویی در وقت آب برداشتن از تو می ریزد گناهانی که از دستها صادر شده است و چون رو را می شویی به آن آبی که از جهه شستن رو بر داشته یا آن که آن آب از جهه شستن دستها بوده باشد و اول ظاهرتر است چون آب شستن دستها را دست نمی زنند بلکه ظرف را کج می کنند و بعد از شستن دستها را در آب می زنند و چون از جهه بدوی می فرمایند اکتفا به اقل واجب می کنند با قلیلی از سنّتیها که اهم است فرموده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳

پس چون رو را می شویی از تو می ریزد گناهانی که چشمهای تو کرده اند و گناهانی که از زبانت صادر شده است پس چون دستها را می شویی گناهان می ریزد از دست راست و دست چپ یا از جانب راست و جانب چپ پس چون مسح سر و پاها می کنی از تو می ریزد گناهانی که به پاها کرده باشی و به جاهای بد رفته باشی و به جای خوب نرفته باشی این ثواب از جهه وضوی تست پس چون به نماز بر می خیزی و توجه می کنی به نیت و تکبیر احرام و دعای توجه یا دعاهای توجه یا استقبال قبله می کنی یا همه و بعد از آن می خوانی سوره حمد را که ام الکتاب است یعنی جمیع علوم و حقایق الهی در آن

مندرج است که معصومین می فهمند آنها را و از سورها هر سوره که آسان باشد بر تو می خوانی پس برکوع می روی و تمام می کنی رکوع و سجود نماز را به آن که در هر یک سه تسبیح کبیر را با طمأنینه می خوانی و تشهد می خوانی و سلام می دهی حق سبحانه و تعالی می آمرزد هر گناهی را که از تو صادر شده باشد بعد از نماز سابق و آن چه صادر شود از تو پیش از نماز لاحق پس این است ثواب تو از جهه نمازت.

و اما تو ای برادر انصاریان پس بتحقیق که آمده از من سؤال کنی از کیفیت حج و عمره و از ثواب هر دو پس بدان که چون متوجه راه حج می شوی و اراده رفتن می کنی بحج و بر شترت سوار می شوی و در وقت سوار شدن یا روانه شدن بسم اللّٰه می گویی و شتر روانه می شود هر گامی که شترت می گذارد و هر گامی که بر می دارد البته حق سبحانه و تعالی از جهه هر گذاشتن و هر برداشتن پای شتر از جهه تو حسنه می نویسد و یک گناه محو می کند تا می رسی به میقات و چون احرام می گیری و تلبیه می گویی از جهه عمره تمتع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴

حق سبحانه و تعالی بعدد هر تلبیه ده حسنه در نامه عملت می نویسد و ده سیئه از نامه عملت محو می فرماید، و چون هفت شوط بر دور خانه کعبه می گردی از جهه عمره تمتع ترا نزد حق سبحانه و تعالی عهدی و نام نیکویی حاصل می شود به آن که حاجی می شوی و حق سبحانه و تعالی عهد فرموده است که حاجیان

بیت اللّٰه الحرام را بزرگ گرداند در دنیا و عقبی و از این جهت او را شرم می آید که ترا بعد از این رتبه عذاب کند یا آن که چون حج رفتن به خدا گریختن است و در پناه او در آمدن و أدنی عربی که کسی دخیل او شود نمی گذارد که دخیلش ضایع شود، و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نیز فرموده است که «الجار کالنفس» که زنهاری را رعایت می باید کرد مانند رعایت نمودن جان خود چنانکه گذشت پس چون به خانه او رسیدی و طواف کردی بمنزله جار و زنهاری شده ای البته تو را عذاب نخواهد کرد.

و چون در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز طواف و عمره به جا آوری حق سبحانه و تعالی این دو رکعت را دو هزار رکعت مقبول در نامه عملت می نویسد و چون هفت شوط سعی می کنی در میان صفا و مروه به سبب این سعی ثواب حج پیاده در نامه عملت نوشته می شود که از شهر خود پیاده آمده باشی و ثواب آزاد کردن هفتاد بنده مؤمن از جهه تو نوشته می شود.

و چون تقصیر می کنی و محل می شوی و احرام و تلبیه حجرا واقع می سازی و به عرفات می روی و از ظهر تا شام وقوف می کنی پس اگر گناهانت بعدد ریگ روان و بمقدار کف دریا باشد همه را می آمرزد و از جهه تو، پس چون وقوف مشعر را به جا می آوری و در منی جمره عقبه را می زنی به هفت سنگ ریزه حق سبحانه و تعالی بعدد هر سنگ ریزه ده حسنه در نامه عملت می نویسد از جهه باقی

مانده عمرت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵

و ظاهرا مراد از این عبارت این باشد که چون از وقوفین فارغ می شوی گناهان گذشته همه محو شده است و هر عملی که بعد از این واقع می شود رفع گناهان آینده می شود که من بعد گناهان را ننویسند و چون سر می تراشی در منی بعدد هر مویی یک حسنه می نویسند از جهه آن چه مانده است از عمرت.

و چون گاو یا گوسفند هدی را ذبح می کنی و اگر شتر داشته نحر می کنی بعدد هر قطره خونی که از این حیوانات ریخته می شود حسنه نوشته می شود از جهه بقیه عمرت.

و چون هفت شوط طواف حج تمتع می کنی و دو رکعت نماز حجرا به جا می آوری فرشته بزرگواری از جانب حضرت رب العزه می آید و دست به دوشهای تو می زند و می گوید که بشارت باد ترا که گناهان گذشته ات را آمرزیدند پس عمل خیر را از سر گیر تا صد و بیست روز که حسنات را می نویسند و سیئاتت را محو می نمایند.

و ظاهر آنست که بعد از چهار ماه کارهائی که سابقا کرده است سبب محو گناهان ما بعد می شود و ممکن است که مؤثر باشد آن اعمال در چهار ماه و بس لیکن بعید است، و محتمل است که مراد از نوشتن از جهه آینده محض این باشد که تا وقوف به مشعر افعال حج تاثیر ایشان در محو سیئاتست و هر چند زودتر محو شود ما بعدش مؤثر است در کتابت حسنات و علو درجات و حصول مقاصد دنیویه و اخرویه چنانکه خواهد آمد که حاجی فقیر نمی شود مگر آن که حجش صحیح نباشد یا آن که حق سبحانه

و تعالی فقر را از جهه او اصلح داند که غنای او مقصور بر غناء دل خواهد بود و آن عمده است چنانکه ظاهر است، و حدیث انصاری و ثقفی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶

را کلینی در صحیح از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صلوات اللَّه علیه روایت کرده است با اجمال و مذکور است در آن که چون حضرت بیان ما فی الضمیر هر یک را که کردند ایشان گفتند که بلی مطلب ما همین بود بحق آن خداوندی که ترا به راستی پیغمبری فرستاده است.

و شیخ طوسی رحمه اللَّه به اسانید صحیحه از محمد بن قیس روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه چنانکه در این کتاب است مگر در دو رکعت نماز طواف که در آنجا گفته است که به سبب آن دو هزار حج مقبول می نویسند، و بنا بر این نسخه بیست هزار حج مقبول خواهد بود و ممکن است که بحسب اشخاص مختلف شود و یا آن که فرق است میان آن چه اصاله نویسند یا تفضلا و الا تسلسل لازم می آید

[قبول قربانی]

(و روی انّ بنی اسرائیل کانت اذا قرّبت القربان تخرج نار فتاكل قربان من قبل منه و انّ اللَّه تبارک و تعالی جعل الاحرام مکان القربان) و منقول است در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که در بنی اسرائیل هر گاه چهل سال عبادت می کردند قربانی می بردند از هر چه داشتند خواه حیوان و خواه نان فطیر و بافه گندم یا جو و بر سر کوهی می گذاشتند پس اگر عبادت ایشان مقبول شده بود آتشی می آمد و آن

قربانی را می سوخت و اگر مقبول نبود نمی سوخت و به درستی که حق سبحانه و تعالی احرام را در این امت به جای قربانی مقرر فرمود یعنی هر که توفیق حج می یابد و احرام می گیرد حق سبحانه و تعالی اعمال سابقه او را قبول می فرماید یا توفیق احرام علامت قبول عبادات سابقه است و در موثق کالصحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما منقول است که شخصی در بنی اسرائیل چهل سال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷

عبادت کرد و قربانی کرد و قبول نشد یعنی آتش نیامد که بسوزاند قربانی او را با خود گفت که البته من عبادت را چنانکه باید کرد نکرده ام و گناهان کرده ام که قبول نشد و اگر نه حق سبحانه و تعالی اکرم الاکرمین است پس وحی به او رسید که این مذمتی که کردی خود را بهتر است از عبادت چهل ساله تو

[هفتاد بار لبیک گفتن]

(و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه ما من مهلّ یهلّ فی التّلبیه الّا اهلّ من عن یمینه من شی ء إلی مقطع التّراب و من عن یساره إلی مقطع التّراب و قال له الملکان ابشر یا عبد اللّٰه و ما یبشّر اللّٰه عبدا الّا بالجنّه) و منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که او از خود را در حالت احرام بلند کند به تلبیه هر که در طرف راست اوست از فرشتگان و جنیان بلکه حیوانات و جمادات نیز همه آواز خود را به متابعت او بلند کنند به تلبیه و هم چنین از دست چپ او تا منتهای خاک یعنی کل روی زمین زیرا که نصف

در این طرفند و نصف در آن طرف و ثواب آنها از او خواهد بود چون سبب گفتن ایشان شده است و دو فرشته که با او می باشند او را بشارت می دهند که خوشحال باش ای بنده خدا و بشارت نمی دهد حق سبحانه و تعالی بنده را مگر به بهشت و بشارت ملک بشارت خداست و این حدیث دلالت می کند بر آن که تکرار تلبیه مطلوب است هر چند بیشتر می گوید ثوابش بیشتر است و من لبّی فی احرامه سبعین مرّه ایمانا و احتسابا اشهد اللّٰه له الف ملک ببراءه من النّار و براءه من النّفاق و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که هر که در حالت احرام از اول تا آخر یا در مرتبه هفتاد بار تلبیات اربع را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸

بگویند یا هر فردی از تلبیه را و اگر چه لبیک تنها باشد چنانکه ظاهر عبارتست و اظهر تلبیات اربع است که با ایمان للّه بگوید یا آرزوی اعتقاد خالصا لوجه اللّٰه بگوید حق سبحانه و تعالی از جهه او گواه می گیرد هزار ملک را به آن که می فرماید که گواه باشید که او را از آتش دوزخ آزاد کردم و نفاق را از دل او بر داشتم

[دخول حرم]

(و من انتهی إلی الحرم فنزل و اغتسل و اخذ نعلیه بیدیه ثمّ دخل الحرم حافیا تواضعا للّه عزّ و جلّ محا اللّٰه عنه مائه الف سیّئه و کتب له مائه الف حسنه و بنی اللّٰه له مائه الف درجه و قضی اللّٰه له مائه الف حاجه) و کالصحیح منقول است از ابان بن تغلب که گفت هم کجاوه

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شدم از مدینه مشرفه پس چون به حرم رسیدند از کجاوه در آمدند و غسل کردند و پاها را برهنه کردند و کفشها را به دستها یا بدست گرفتند و بعد از آن فرمودند که یا ابان هر که چنین کند که من کردم از روی شکستگی از جهه حق سبحانه و تعالی صد هزار گناه را از نامه عمل او محو می کند و صد هزار حسنه می نویسد و صد هزار درجه از جهه او بلند می کند و صد هزار حاجت او را بر می آورد و در موثق کالصحیح از ابو عبیده منقول است که گفت هم کجاوه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بودم چون به حرم رسیدند غسل کردند و نعلین را به دستها گرفتند و ساعتی پیاده رفتند و دیگر سوار شدند (و من دخل مکّه بسکینه غفر اللّٰه له ذنبه و هو ان یدخلها غیر متکبّر و لا متجبّر) و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست پس صحیح باشد چون طریق او بکتاب صدوق صحیح است که حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که داخل مکه معظمه شود با سکینه حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و سکینه آنست که از روی کبریا و عظمت داخل نشود بلکه پا برهنه باشد و با جامهای چرکن و موی سر ژولیده باشد این ظاهر اخبار است، و احادیث بسیار وارد شده است که مراد از سکینه ایمان است و مراد از تکبر و تجبّر تسنّن است که اگر حق بر ایشان ظاهر شود و

حجت الهی تمام شود متابعت حق نمی کنند و در صحیح از هشام بن سالم منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که چون به حوالی مکه معظمه رسید جامهای احرامی کهنه چرکن خود را به پوشید که هر که از روی شکستگی داخل مکه شود حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد البته و در موثق کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که چون به چاه میمون یا چاه عبد الصمد رسی غسل کن از جهه دخول مکه و کفشها را بکن و پا برهنه راه برو با سکینه که آرام دل است به یاد الهی، و به او وقار که آرام تنست و احادیث کالصحیح بر این مضامین از آن حضرت صلوات اللّه علیه و آله وارد شده است

[دخول مسجد]

(و من دخل المسجد حافیا علی سکینه و وقار و خشوع غفر اللّه تعالی له) و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که داخل مسجد الحرام شود پا برهنه با آرام دل به یاد الهی و با وقار بدن که هموار راه رود و با خشوع که سر و چشم به زیر اندازد و گریان باشد حق سبحانه و تعالی او را می آمرزد

[نگاه به کعبه]

(و من نظر إلی الکعبه عارفا بحقّها غفر اللّه له ذنوبه و کفی ما اهمّه) و منقول است کالصحیح که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که

هر که نظر به کعبه کند و عارف باشد بحق آن که آن را بزرگ داند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و کفایت کند مهمات او را (و قال الصّادق صلوات اللّه علیه من نظر إلی الکعبه فعرف من حقّنا و حرمتنا مثل الّذی عرف من حقّها و حرمتها غفر اللّه له ذنوبه کلّها و کفاه همّ الدّنیا و الآخره) و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه که هر که نظر کند به کعبه و در کافی این عبارت هست که بمعرفه یعنی عارف باشد بحق آن و حق حرمت ما که ائمه معصومانیم بداند به آن که ما را امامان واجب الاطاعه داند چنانکه حق و حرمت کعبه را می داند حق سبحانه و تعالی همه گناهان او را بیامرزد و کفایت کند از او غمهای دنیا و آخرت را یا مهمات دنیا و آخرت را (و روی انّ من نظر إلی الکعبه لم یزل

يكتب له حسنه و يمحى عنه سيّئه حتّى يصرف بصره عنها) و كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقول است كه هر كه نظر كند به كعبه تا نظرش به كعبه است در نامه عمل او حسنه مى نويسند و گناهان او را محو مى كنند تا چشم از آن بردارد و كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقول است كه هر روز كعبه را لحظه هست كه نظر به طايفان خود مى كند كه به سبب آن لحظه كسى كه در طواف باشد مى آمرزند و كسى را نيز كه اشتياق آن داشته باشد يا كسى كه خواهد به نزد او رود و او را مانعى بهم رسد همه را به سبب اين توجه مى آمرزند (و روى انّ النّظر إلى الكعبه عباده و النّظر إلى الوالدين عباده

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۷۱

و النّظر إلى المصحف من غير قراءه عباده و النّظر إلى وجه العالم عباده و النظر إلى آل محمّد صلوات اللّٰه عليهم عباده) و در حسن كالصحيح از حريز منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه نظر كردن به كعبه عبادتست، و نظر كردن به پدر و مادر عبادتست و نظر كردن به مصحف بى آن كه بخواند عبادتست و نظر كردن بر روى عالم عبادتست و نظر كردن به آل محمد عبادتست و در حديث حريز بعد از والدين چنين است كه نظر كردن به امام عليه السلام عبادتست و فرمودند كه هر كه نظر به كعبه كند يك حسنه در نامه عملش مى نويسند و ده سيئه محو مى كنند و على اى حال شكى نيست در آن چه صدوق ذكر كرده

است و لیکن حدیث کلینی چنین است و گمان اینست که چون بعنوان روی نقل کرده است این حدیث را با احادیث دیگر ضم کرده است مثل موثق اسحاق که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه نقل کرده است که نظر کردن در مصحف عبادتست بدون قرائت.

و کالصحیح منقول است از حسین بن خالد که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که نظر کردن به ذریّه ما عبادتست عرض کردند که یا ابن رسول اللّٰه آیا نظر کردن بائمه معصومین عبادتست یا جمیع ذریت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حضرت فرمودند بلکه نظر کردن بجمیع ذریت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عبادتست

[نظر به علی ع عبادت است]

(و قال النّبی صلّی اللّٰه علیه و آله النّظر إلی علی صلوات اللّٰه علیه عباده و فی خبر آخر قال ذکر علی صلوات اللّٰه علیه عباده) و در احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که نظر کردن به علی عبادتست، و در حدیث دیگر یاد کردن علی عبادتست و از طرق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲

خاصه و عامه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی از جهه برادرم علی بن ابی طالب فضیلتی چند مقرر فرموده است که نمی تواند آن را شمردن بغیر از حق سبحانه و تعالی پس کسی که یاد کند فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه را که اعتقاد به آن داشته باشد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و اگر چه مثل گناهان جن و انس

کرده باشد و کسی که بنویسد فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب را همه فرشتگان از جهه او استغفار کنند تا اثری از آن نوشته بماند و هر که گوش دهد به فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه حق سبحانه و تعالی بیامرزد هر گناهی که او به گوش کرده باشد و هر که نظر کند به فضیلتی از فضائل علی بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه حق سبحانه و تعالی بیامرزد هر گناهی که أو بچشم کرده باشد پس حضرت فرمودند که نظر بر روی علی کردن عبادتست و ذکر آن حضرت عبادتست و حق سبحانه و تعالی قبول نمی کند ایمان بنده را مگر با ولایت علی بن ابی طالب و با بیزاری از دشمنان آن حضرت.

و در فردوس الاخبار از کتب سنیان از عبد اللَّه بن عباس روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که یا أبا الحسن اگر دریاها مرکب شود و نیستانها همه قلم شود و آدمیان همه نویسنده و جنیان همه حساب کننده احصا نمی توانند کرد فضایل ترا. و چون آن حدیث مشتمل بود بر ذکر آن حضرت استطرادا مذکور شد

[رجوع بدون گناه از حج]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من امّ هذا البیت حاجّا او معتمرا مبرّأ من الکبر رجع من ذنوبه کهیئه یوم ولدته أمّه و الکبر هو ان

یجهل الحق و یطعن علی اهله و من فعل ذلک فقد نازع اللَّه رداءه) و در حسن کالصحیح منقولست که آن حضرت فرمودند که پدرم می فرمودند که هر که قصد زیارت این خانه کند از جهه حج یا

عمره و مبرّا باشد از تکبر به آن که مذهب حق داشته باشد از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد پس حضرت استشهاد فرمودند باین آیه که «فَمَنْ تَعَجَّلَ الخ» یعنی که در نفر اول که روز دوازدهم است از منی کوچ کند بر او اثمی و گناهی نمانده است و هر که تاخیر کند و در روز سیزدهم کوچ کند بر او نیز گناهی نمی ماند بشرط آن که متقی باشند از کبر و مذهب باطل نداشته باشند و چون در مبحث نفر منی همین آیه را با معنی بسیار نقل خواهد کرد این استشهاد را انداخته است که در آنجا ذکر کند. راوی گفت عرض نمودم که کبر کدامست حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که عظیمترین تکبرها آنست که حقرا نداند و بر اهل حق طعنه زند و کسی که چنین تکبری کند گویا که با حق سبحانه و تعالی نزاع کرده است در چیزی که مخصوص اوست.

چنانکه متواتر است که در حدیث قدسی وارد است که الکبریاء ردائی- بزرگی بمنزله پوشش خاص من است، و محتمل است که حدیث دیگر باشد چون این مضمون بطریق بسیار از ائمه اطهار سلام اللّٰه علیهم وارد شده است

[دخول در بیت با امان خدا]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی قول اللّٰه عزّ و جل «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» قال من امّ هذا البیت و هو یعلم انّه البیت الذی امر اللّٰه به و عرفنا اهل البیت حقّ معرفتنا کان آمنا فی الدنیا و الآخره) و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است در تفسیر

آیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۴

کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که داخل شود در این خانه ایمن است حضرت فرمودند که مراد اینست که هر که قصد این خانه کند و داند که خانه ایست که حق سبحانه و تعالی همه را امر فرموده است که حج کنند به استطاعت و ما را که اهل بیت رسولیم چنانکه باید بشناسد به آن که ما را امام واجب الاطاعه داند ایمن است در دنیا و آخرت از بلادها و عذابهای الهی.

و حاصل آنست که حج خانه از جمله فروع عباداتست و کسی که اصول دین او صحیح نباشد فروع فایده ندارد، و امامت ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم از اصول است چنانکه اخبار متواتره وارد شده است و مکرر اشاره به آن شد (و روی انّ من جنی جنایه ثمّ لجأ إلی الحرم لم یقم علیه الحدّ و لا یطعم و لا یشرب و لا یؤذی حتّی یخرج من الحرم فیقام علیه الحدّ فان اتی ما یوجب الحدّ فی الحرم اخذ به فی الحرم لأنّه لم یر للحرم حرمه) ظاهرا حدیث حلبی باشد که کلینی در حسن کالصحیح از او روایت کرده است و شیخ نیز همین مضمون را در صحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردند از تفسیر آیه «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» حضرت فرمودند که هر که جنایتی بر کسی بکند بقتل یا جراحت و پناه به حرم برد بر او اقامت نمی کنند حد و قصاص را و لیکن نان و آبش نمی دهند و جایش نمی دهند در خانها

یا آزارش نمی دهند تا مضطر شود و بیرون آید از حرم او را بگیرند و اقامت کنند حد را بر او پس اگر سبب حد را در حرم واقع ساخته باشد در حرمش می گیرند و حدش می زنند زیرا که خود حرمت حرم را نگاه نداشت ما را لازم نیست که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۵

جهه او نگاه داریم و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است

[دخول کعبه]

(و قال صلوات اللّٰه علیه دخول الکعبه دخول فی رحمه اللّٰه و الخروج منها خروج من الذّنوب معصوم فیما بقی من عمره مغفور له ما سلف من ذنبه) و در موثق کالصحیح از قداح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که داخل شدن در کعبه بمنزله داخل شدنست در رحمت الهی و بیرون آمدن از آن بیرون آمدنست از گناهان و حق سبحانه و تعالی او را حفظ می کند از معاصی و کبایر اگر به اخلاص داخل شده باشد یا بر او نمی نویسند گناهان در بقیه عمر و گناهان گذشته را همه می آمرزند و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که شخصی که داخل کعبه می شود حق سبحانه و تعالی از او خوشنود است و چون بیرون می آید از گناهان پاک شده است

[دخول کعبه]

(و قال صلوات اللّٰه علیه و من دخل الکعبه بسکینه و هو ان یدخلها غیر متکبّر و لا متجبّر غفر له) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که داخل کعبه شود با ایمان و اعتقاد و شکستگی به آن که بر مذاهب باطله نباشد خصوصا علمای مذاهب باطله که همه از روی تکبر و تجبر حق را گذاشته باطل را اختیار نموده اند البته آمرزیده خواهد شد و مظنون آنست که حدیث حسن کالصحیح معاویه بن عمار است از آن حضرت از جهه دخول مکه پس سهو شده است که خیال کرده اند که ضمیر راجع است به کعبه با آن که کعبه اشرف اجزای مکه است هر گاه دخول مکه چنین باشد دخول کعبه بطریق اولی چنین خواهد

بود و ليكن داب محدثين نيست كه چنين كنند البته

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۷۶

حديث ديگر خواهد بود

[ثواب حج]

(و من قدم حاجّا فطاف بالبيت و صلّى ركعتين كتب اللّه له سبعين الف حسنه و محى عنه سبعين الف سيّئه و رفع له سبعين الف درجه و شفّعه فى سبعين الف حاجه و كتب له عتق سبعين الف رقبه قيمه كلّ رقبه عشره آلاف درهم و فى خبر اخر هذا الثّواب لمن طاف بالبيت حين «حتّى خ» تزول الشّمس حاسرا عن ذراعه حافيا يقارب بين خطاه و يغضّ بصره و يستلم الحجر فى كلّ طواف من غير ان يؤذى احدا و لا يقطع ذكر اللّه عزّ و جلّ عن لسانه) و كالصحيح منقول است از حضرت ابو الحسن صلوات اللّه عليه كه هر كه بحج آيد و طواف خانه بكند و دو ركعت نماز طواف به جا آورد حق سبحانه و تعالى در نامه عمل او مى نويسد هفتاد هزار حسنه و محو مى كند از او هفتاد هزار گناه و بلند مى كند از جهه او هفتاد هزار درجه و او را شفاعت مى دهد در هفتاد هزار حاجت و مى نويسد از جهه او آزاد كردن هفتاد هزار بنده كه قيمت هر بنده ده هزار درهم باشد و بحساب آن وقت ده تومان بوده است و الحال شش تومان و سه هزار دينار است چون نقره ارزان شده است و در حديث ديگر وارد شده است و آن حديث صحيح حماد است كه از استادش روايت كرده است كه داخل شدم بر حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّه عليه و مسأله بسيارى داشتم كه مى خواستم از آن حضرت سؤال كردم

و چون آن حضرت را دیدم جلالت آن حضرت نگذاشت که حرف بزنم پس عرض کردم که دستت را یا پایت را بده تا ببوسم دستش را داد که بوسیدم و رسول خدا به خاطرم رسید گریان شدم و سرم به زیر بود که نمی توانستم سر بالا کنم حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۷

صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که این خانه را طواف کند در وقت زوال آفتاب که سرش برهنه باشد و در اکثر نسخ این کتاب ذراعین او باز باشد و اگر سر و ذراع هر دو باز باشد بهتر است و پا برهنه باشد و گامها را نزدیک یکدیگر گذارد دو چشم را برهم گذارد که نگاه به جایی نکند که از حضور قلب بیفتد و در هر شوطی حجر الاسود را ببوسد یا دست برساند بی آن که در وقت استلام آزارش به کسی رسد و زبانش بذکر الهی باز باشد البته حق سبحانه و تعالی بعدد هر گامی هفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنویسد و هفتاد هزار سیئه محو کند و هفتاد هزار درجه بلند کند و ثواب آزاد کردن هفتاد هزار بنده در نامه عملش بنویسد که قیمت هر بنده ده هزار درهم باشد و او را شفاعت دهند در هفتاد هزار کس از اهل خانه اش یعنی خویشان تا آدم را شفاعت کند و هفتاد هزار حاجتش را بر آورند اگر خواهد در دنیا و الا در عقبی و ظاهرش مشیت الهی است.

بدان که ظاهر کلام صدوق اینست که هر دو ثواب از جهه یک چیز است و لیکن در اول

مطلق است و در ثانی مقید و نه چنین است بلکه ثواب مطلق از جهه کل طواف و دو رکعت نماز آنست و ثواب دویم از جهه هر گامی این مقدار است و استبعادی ندارد که مطلق طواف آن ثواب داشته باشد و با این شرایط اقلا به هفتصد برابر آن باشد و ممکن است که مطلق را حمل کنند بر مقید و ثواب مختلف شود باختلاف اشخاص به اعتبار نیات و امثال آن.

چنانکه در موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که پدرم حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که هفت شوط طواف بکند و دو رکعت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۸

طواف را در هر گوشه از گوشهای مسجد که خواهد به جای آورد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار سیئه و بلند کند از جهه او شش هزار درجه و بر آورد از جهه او شش هزار حاجت را که هر حاجتی را که زود بر آورد از رحمت الهی باشد و هر چه را دیر بر آورد از جهه اشتیاق به دعای او باشد که یک وجه تاخیر استجابت دعواتست و اشتیاق الهی به اعتبار آنست که بنده از رتبه قرب نیفتد و در موثق کالصحیح منقول است از محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند بنحو حدیث حماد بن عیسی، و در موثق از اسحاق منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر یک هزار است و بعد

از همه می فرمایند که از هشت در بهشت هر یک که خواهد داخل شود در بهشت پس اسحاق گفت که این همه ثواب از جهه طوافست؟ فرمودند که بلی می خواهی ترا خبر دهم به چیزی که افضل از این باشد گفتم بلی فرمودند که قضاء حاجت مؤمن بهتر از طوافست و طواف است تا ده طواف و در روایت دیگر تا هفتاد طواف

[ثواب طواف و نماز و نظر به کعبه]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ للّه تبارک و تعالی حول الکعبه عشرین و مائه رحمه منها ستّون للطّائفین و اربعون للمصلّین و عشرون للنّاظرین) و به اسانید صحیحه و حسنه و موثقه و قویه که قریب به تواتر است منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی را در دور کعبه صد و بیست رحمت است همیشه که فایض می شود شصت رحمت از جهه طواف کنندگان و چهل رحمت از جهه نماز گذارندگان و بیست رحمت از جهه نظر کنندگان به کعبه است و دور نیست که این رحمتها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۹

از جهه حاجیان در سال اول باشد چنانکه خواهد آمد که در سال دویم نماز و طواف برابرند و در باقی نماز بهتر است و در صحیح از زراره منقول است که گفت در جنب حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه نشسته بودم و حضرت در برابر کعبه تکیه احتبا کرده بودند و گذشت که مکروهست و ممکن است که مکروه وقتی باشد که بی زیر جامه باشند چنانکه داب عربانست خصوصا در احرام عمره که بحسب شرع زیر جامه نمی پوشند و ممکن است که حضرت را ازاری بوده باشد که

محتاج به کمر باشند در وقت نشستن یا از جهه بیان جواز چنین کرده باشند.

پس فرمودند که نظر کردن به کعبه عبادتست پس شخصی آمد و به حضرت عرض نمود که کعب الاحبار چنین می گفت که هر روز صباحی کعبه سجده می کند بیت المقدس را، و کعب یهودی بود و بر دست عمر مسلمان شده بود بحسب ظاهر پس حضرت فرمودند به او که تو چه می گویی او گفت که کعب راست گفته است پس حضرت فرمودند که تو دروغ می گویی و کعب نیز دروغ گفته است و حضرت غضبناک شدند و زراره گفت که من هرگز در اوقات ملازمت آن حضرت ندیدم که به کسی فرموده باشند که دروغ می گویی غیر از این شخص و غرض زراره اینست که چون تفضیل بیت المقدس بر کعبه بسیار قبیح بود حضرت چنین تعزیر فرمودند آن شخص را.

پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در کل زمین جائی بهتر از کعبه نیافریده است و جائی محبوبتر از کعبه نیست نزد حق سبحانه و تعالی و چهار ماه حرام را از جهه کعبه حرام گردانیده در کتاب خود در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۰

روزی که آسمانها و زمینها را آفرید سه ماه را پی در پی مقرر فرمود و آن شوال و ذو القعده و ذو الحجه است که از برای حج مقرر فرمود و یک ماه جدا از جهه عمره مقرر ساخت که آن ماه رجب است و در این حدیث سهوی شده است یا تجوزی و بعد از این خواهد آمد که اشهر حرم ذو القعده و ذو الحجه و محرم است که با هم است

و ماه جدا رجبست و اشهر حج شوال و ذو القعده و ذو الحجه است و این در این حدیث اقتباس از آیه شده است و چون بعد از این ناچار است که مذکور شود در آنجا مفصل خواهد شد (و روی انّ من طاف بالبیت خرج من ذنوبه) چون در صحیح از جمیل منقولست فضلیت هر فعلی صدوق حدیث را مبعّض ساخته است و در فضیلت هر فعلی جزوی از آن را ذکر کرده است و بسیاری از فواید آن فوت شده است و شیخ الطائفه صحیحه جمیل را با زیادتی به اسانید صحیحه از معاویه بن عمار روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از آبای او صلوات اللّٰه علیهم که اعرابی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله آمد و عرض نمود که یا رسول اللّٰه بقصد حج از خانه بیرون آمدم و بحج نرسیدم و مال بسیار دارم بفرما تا آن چه باید بکنم تا به ثواب حج برسم حضرت رو به او کردند و فرمودند که نظر کن به کوه ابو قبیس، و در کافی چنین است که اعرابی در ابطح به حضرت رسید و ظاهر می شود که ابطح تا کوی ابو قبیس باشد چون متصل است پس اگر ابو قبیس طلای سرخ باشد و از تو باشد و همه را در راه خدا صرف کنی به ثواب حج نمی رسی پس حضرت فرمودند که چون حاج شروع به تهیه و کارسازی راه حج می کنند هر چه بردارد و بر زمین گذارد حق سبحانه و تعالی از جهه هر برداشتن و زمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷،

گذاشتن ده حسنه در نامه عملش می نویسد و ده سیئه محو می کند و ده درجه او را می کند و چون بر شتر سوار می شود بعدد هر گامی که گذارد و بردارد هر یک جدا به دستور سابق ده حسنه می نویسد و ده گناه محو می کند و ده درجه بلند می کند پس چون طواف می کند از جمیع گناهان پاک می شود و چون سعی می کند از گناهان پاک می شود و چون وقوف عرفات می کند از گناهان بیرون می آید و چون وقوف مشعر به جا می آورد از گناهان پاک می شود و چون رمی جمار می کند از گناهان پاک می شود پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله یک یک از افعال را می فرمودند که چون حاجی می کند از گناهان بیرون می آید پس حضرت فرمودند که کجا می توانی رسید باین ثوابها پس حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تا چهار ماه دیگر حسنات او را می نویسند و سیئات او را نمی نویسند مگر آن که گناه کبیره بکند و ظاهرا مراد شرکست چنانکه سابقا گذشت، و اجمال از جهه آنست که ایمن نشوند که کبایر کنند و بر تقدیری که کبایر را ننویسند مرتبه اش پست می شود و کجا می رسد که صغیره و کبیره مطلقا نکرده باشد.

و قریب باین است صحیحه سعد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و آن که در این احادیث صحیحه مکرر واقع شده است که از گناهان بیرون می آیند چند وجه می توان گفت یکی آن که در اول از کبایر پاک شود دیگر از صغایر، دیگر از مکروهات، دیگر از مباحات یا چنانکه حق سبحانه و

تعالى فرموده است كه فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ كه در مرتبه اول از همه پاك شود ديگر حق سبحانه و تعالى تطهير بهتر فرمايد به آن كه گناهان در نامه عملش حسنات نوشته شود مكرر پس اگر صد هزار گناه كرده باشد تا به احرام همه پاك مى شود بلكه هر گاه راه دور باشد صد هزار

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۸۲

در يك فرسخ آخر مى شود بعد از آن به جاى رفع سيئات حسنات نوشته شود به آن كه بيست حسنه نوشته شود و چون احرام گيرد صد هزار حسنه در نامه عملش نويسند و چون تلبيه گويد چنين، بلكه مستحبات نيز چون كار با اكرم الاكرمين است و چون بحسب اين احاديث اگر صد هزار باره گناهان كرده باشد و خانه اش در ميقات باشد به سبب احرام مستحق جميع مغفرت مى شود بلكه به سبب غسل احرام و هر يك علت مستقله مغفرتند و گناهى كه نمانده باشد افعال بنده لغو مى شود پس مى بايد كه بعوض آنها حسنات نوشته شود و وجه ديگر آن كه گناهان دل را سياه كرده اند چنانكه از اخبار متواتره ظاهر مى شود و تجربه نيز شاهد است كه به سبب هر معصيتى زنگى بر آينه دل مى نشيند و در مرتبه اولى گناهان زدوده مى شود پس بهتر پس بهتر و اين مرتبه انتها ندارد هر چند بيشتر زدوده مى شود قابليت انعكاس علوم و حكم الهى بيشتر بهم مى رسانند لهذا اين عبادات را مقرر فرموده اند كه به سبب هر يك نورى در دل بهم رسد و ظلمتهاى انعكاس معاصى و تعلقات زايل شود تا به مرتبه كه فانى فى اللَّه شود و باقى «باللَّه

و بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش» شود که هر چه شنود از او شنود و هر چه بیند به او بیند و هر چه گوید و هر چه به او گوید و هر چه کند به او کند و آن که اکثر اوقات نمی شود از جهه آنست که اکثر عالمیان مانند حیوانات از پدر و مادر خود حرکتی و سکونی چند یاد گرفتند.

و از هیچ حرکتی خبر ندارند که از جهه چه چیز است و بچه نحو می باید کرد.

و جمعی که پیشتر آمدند و از علما مسایل خود را یاد گرفتند نمی فهمند که اگر این عالم عالم می بود چرا او نیز مانند ایشان گرفتار دنیاست و اوقات خود را صرف لا طایلی چند می کند و این عالم از آباء و امّهاتش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۳

اجهل است و اندکی که بالاتر آمد به خاطرش می رسد که خود می باید ریاضت کشیدن تا آدم شود نمی داند که هزار مرتبه طعام پختن را دیده است و اگر خواهد که طعام پزد مصالح را ضایع خواهد کرد، و می بیند که اگر خود با نهایت شعور خواهد که سواد روشن کند بی ملّای مکتبی محال عادی است و اگر سواد داشته باشد و پیش خود خواهد که صرف میر که فارسی است یاد گیرد عمری صرف می باید کرد تا یاد گیرد یا نگیرد، و اگر استاد دانائی داشته باشد یک شب همه را یاد می تواند گرفت با آن که آن علم از قبیل تکلم است که اطفال متکلم می شوند بی معلم، و علم سلوك إلی اللّٰه علمی است که حق سبحانه و تعالی پیغمبران و

اوصـیای ایشان را از جهه تعلیم این علم فرسـتاده است و اگر بـدون ایشان ممکن بود ایشان را نمی فرسـتاد و بعد از ایشان عالم این علم عالم ربانی است که در اقوال و افعال تابع طریقه حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم بوده باشـد و محبت دنیا را از دل خود بیرون کرده باشد و عمل به آداب و سـنن ایشان نموده باشد و دل او به انوار علوم ایشان منور شـده باشـد زیرا که عبارات حق گاهی موهم معنی چند می باشد که آن معنی البته مراد نیست مثل عبارت حدیث قدسـی اگر جمعی انـدکی پیشتر آمدند این معانی را دانسـتند، تحصـیل اسـتاد از همه مشـکلتر است چون جمعی که علمای این علمند مختفینـد و شبیهنـد در صورت و گفتگوها با ملاحده، بسـیار است که ملحد می شوند به نادانی چون عبارات صوفیه قریبست به عبارات ملاحده و مثل عبارت ملاحده مثل عبارت حدیث قدسـی که الحال گفته شد جمعی حلول می فهمند و جمعی اتحاد و جمعی به وحدت وجود به نحوی که خود می فهمند و همه کفر است، و بدیهی است که مبتدی که شمسـیه خواند اگر عبارات حاشیه دوانی را فکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۴

کند چیزی چند خواهد فهمید که اصـلا ملا را بخاطر نرسیده است و علی هذا القیاس و باین سبب این علم بالکلیه متروک شده است و آن چه بخاطر دارم شایـد در این مـدت زیاده از هزار کس آرزو کردنـد که به گفته فقیر اربعینی بر آورند بخاطر ندارم که ده نفر تمام کرده باشند بلکه یک نفر نیز، چون واجبست اظهار حق گاهگاهی از وضع

این کتاب بیرون می روم که آن چه بر من باشد گفته باشم و مرا مؤاخذه نباشد امید که حق سبحانه و تعالی همه را بفضل خود هـدایت فرمایـد به راههـای قرب به خود بجـاه محمـد و آله الطـاهرین (و قـال ابو جعفر صـلوات اللّٰه علیه من صـلّی عنـد المقام رکعتین عدلتا عتق ستّ نسـمات) و منقول است از حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که هر که نزد مقام دو رکعت نماز بکند بعد از طواف این دو رکعت برابر است با شـش بنده آزاد کردن، و آن ثوابهای عظیم گذشت ممکن است این ثواب نافله باشـد یا نسـبت به بعضـی این مقـدار باشد و وجهی دیگر هست که اگر برابر باشد با هزار بنده آزاد کردن ثواب شـش بنده نیز صـادق خواهـد بود و در خور عقول مردم می فرموده انـد چنـانکه در نظر این مخاطب بنـده آزاد کردن ثواب عظیم دارد چنین فرمودنـد و در نظر دیگری این مقـدار عظیم [عظمت ظ] ندارد به او می گویند که برابر است با بیست حج چون حج در نظر او عظیم است پس اکثر اوقات رعایت حال مخاطب می کنند بنا بر این دو ثواب بر یک فعل موافق وارد نشده است چون دو کس با یکدیگر موافق نیسـتند با آن که بندها نیز مختلف می باشند بلکه گاه باشد که بنده را آزاد کنند و ثواب نداشته باشند و بنده را آزاد کنند که کسی ثواب آن را احصا نتواند کرد چنانکه ظاهر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۵

(و طواف الحجّ افضل من سبعین طوافا بعد الحجّ) و منقولست کالموثق از قداح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیه فرمودنـد که یک طواف پیش از حـج بهتر است از هفتاد طواف بعـد از فراغ از مناسک حـج یا بعـد از شـروع در حج این حـدیث دو احتمال دارد یکی آن که اگر زودتر بیاید که اول ذو الحجه در مکه معظمه باشد و از عمره فارغ شود و طواف کند تا روز ترویه بهتر است از آن که بعـد از مناسک حـج در مکه بمانـد و طواف کنـد، و مؤیّـد این معنی است حـدیثی که کلینی روایت کرده است.

در صـحیح از ابن ابی عمیر از بعضـی از مشایخش که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که یک طواف در دهه بهتر از هفتاد طوافست در حج و احتمال دارد که مراد حضـرت افضلیت حج تمتع باشد که اول عمره به جا آورند و بعد از آن حج کنند و با این طریق تعبیر کردن و تصـریح به تمتع نکردن از روی تقیه خواهد بود زیرا که سنّیان با آن که اجماع کرده انـد بر غلط عمر در نفی حـج تمتع و لیکن باز رعایت عمر می کننـد علی رغم شـیعیان و حـج تمتع نمی کننـد و اگر بیابنـد که کسـی حـج تمتع می کنـد از عجم تا قتل همراهند و به طواف و سـعی قدومی قایلند مسـتحبا و همه می کنند و شبیه است بحج تمتع زیرا که عمره تمتع احرامست که همه احرام می گیرنـد از میقات و شـیعیان در دل نیت عمره می کننـد و سـنیان قصد حج می کنند و کسی از قصد کسی خبر ندارد و طواف و سعی را شیعیان بقصد عمره واجب می کنند و سنیان بقصد طواف و سعی مستحب قدوم، چیزی که

می ماند تقصیر است به اندکی از مو یا ناخن خود گرفتن و اخفای آن در نهایت آسانی است و به دندان نیز می توان گرفت و تجدید احرام از برای حج نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۶

امریست قلبی و در تلبیه شریکند با هم و اللّٰه تعالی یعلم

[اقامت در مکه]

(و من اقام بمکّه سنه فالطّواف له افضل من الصّلاه و من اقام سنتین خلط من ذا و ذا و من اقام ثلاث سنین کانت الصّلاه افضل له) و منقول است در صحیح از هشام بن الحکم و حفص و حماد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که اقامت کند در مکه معظمه تا یک سال نسبت به او طواف سنت بهتر است از نماز سنت و در سال دویم از هر دو می کند و در سال سیم نماز افضل است و وجهش ظاهر است (و روی انّ الطّواف لغیر اهل مکّه افضل من الصّلاه و الصّلاه لأهل مکّه افضل) و مرویست در صحیح از حریز که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که غیر اهل مکه را طواف افضل است از نماز و اهل مکه را نماز افضل است در این دغدغه نیست که اهل مکه را نماز افضل است اما مجاوران در سال سیم حکم مقیم دارند و نماز ایشان بهتر است از طواف و در سال اول طواف افضل است که هنوز از اهل مکه نشده اند و بحسب ظاهر سال دویم از این حدیث بدر است چون نه مقیمند و نه مجاور حاصل آن که مخالفت ندارد با حدیث بالا مگر از جهه مفهوم و منطوق مقدم است بر

مفهوم (و من كان مع قوم و حفظ عليهم حتّى يطوفوا و يسعوا كان اعظمهم اجرا) و كالصحيح از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقولست كه هر كه با جمعى باشد و او بماند تا آن جماعت بروند أولا و طواف و سعى بكنند و او

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۸۷

محافظت متاع ايشان كند اجرا و از آن جماعت بيشتر خواهد بود چون رعايت حال برادران كرده ايشان را بر خود مقدم داشته است و از اين حديث ظاهر مى شود كه ايثار در عبادت نيز مطلوبست و عبارت متن با عبارت فقه رضوى موافق است و در حسن كالصحيح منقولست از هرازم كه هم كجاوه محمد بن مصادف بودم پس چون داخل مدينه شدم بيمار شدم و او بمسجد مى رفت و مرا تنها مى گذاشت پس من شكايت او را به مصادف كردم و او به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه عرض نمود حضرت به او فرمودند كه نشستن تو نزد بيمار ثوابش بيشتر از نماز در مسجد است.

و در حسن كالصحيح از اسماعيل منقولست كه چون به مكه مى رويم اصحاب من مرا بر سر متاع خود مى گذارند و خود مى روند به طواف حضرت فرمودند كه ثواب تو بيشتر است و دور نيست كه حديث متن باشد

[بر آوردن حاجت مؤمن]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه عليه قضاء حاجه المؤمن افضل من طواف و طواف و طواف حتّى عدّ عشرا) بطرق متعدده قويه از ابان بن تغلب و اسحاق وارد است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه بر آوردن حاجت برادر مؤمن بهتر است از طواف و طواف و طواف تا ده طواف شمردند و

كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقول است كه قضاء حاجت برادر مؤمن بهتر است از حج و حج و حج تا ده حج و حج و حج تا هفتاد حج و احاديث در قضاى حاجت برادر مؤمن از حد حصر بيرونست و بعضى گذشت در آخر صوم و ديگر خواهد آمد

[ركن يمانى]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه عليه الرّكن اليمانى بابنا الّذى ندخل

لوامع صاحبقرانى، ج ٧، ص: ٨٨

منه الجنّه و قال فيه باب من ابواب الجنّه لم يغلق منذ فتح و فيه نهر من الجنّه يلقى فيه [فيها خ] اعمال العباد) و از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقولست كه ركن يمانى دريست كه ما از آن در داخل بهشت مى شويم.

و در حسن كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقولست كه ركن يمانى دريست از درهاى بهشت كه ما از آن در داخل بهشت مى شويم و درى است از درهاى بهشت كه از آن روزى كه گشوده شده است تا حال بسته نشده است و در موثق كالصحيح منقولست كه از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه سؤال كردم از ملتزم كه مستجار است محاذى در خانه كه چرا آن را در بغل مى گيرند و در آنجا چه مى گويند حضرت فرمودند كه نزد آن نهريست از بهشت كه اعمال بندگان الهى در آنجا ملاقات يكديگر مى كنند هم را در هر پنجشنبه و در صحيح از شحّام منقولست كه گفت با حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه طواف مى كردم و چون بحجر الاسود مى رسيدند دست را بر آن مى سودند، و چون به ركن يمانى مى رسيدند ركن را در بغل مى گرفتند پس گفتم كه فداى تو

کردم سبب چیست که حجر را دست می رسانید و رکن یمانی را در بغل می گیرید حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند. که هر چند به رکن یمانی می رسم می بینم جبرئیل را که پیش از من آن راکن را در بغل می گیرد.

و در حسن کالصحیح منقولست که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه شنیدم که حق سبحانه و تعالی فرشته را آفریده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۹

موکل است به رکن یمانی از آن روزی که آسمان و زمین را آفریده است و کار آن فرشته همین است که هر که از شما در آنجا دعا کند آن فرشته آمین بگوید و کالصحیح منقولست از ابو الفرج که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که رکن یمانی دریست از درهای بهشت و آن باب مفتوح است از جهه شیعیان آل محمد و مسدود است بر غیر ایشان و هر مؤمنی که در آنجا دعا کند البته دعای او را به عرش می برند و البته مستجاب می شود و پیشتر نیز گذشت.

و از اخبار بسیار ظاهر می شود که رکن یمانی منسوبست به حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم و حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله این رکن را به آن حضرت کرامت فرمودند تا شیعیان در رکن حجر آزار نکشند و این که باب ماست یعنی شیعیان ما می باید که در اینجا عبادت و دعا کنند تا بهشت روند و همیشه در رحمت الهی بر ایشان مفتوح است به برکت متابعت ایشان ائمه معصومین را صلوات اللَّه علیهم و دور نیست که مراد از نهر نهر فیض

و رحمت الهی باشد که از جنت معنوی فایض است بر ایشان و بر همه شیعیان ریخته می شود و توفیقات الهی شامل احوال ایشان می شود که همه کارهای خیر کنند و چون سرچشمه فیوض ایشان به یک دیگر متصل است اعمال ایشان نیز در علیین مثبت می شود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که حقا که کتاب ابرار در علیین است و تو چه می دانی که علیون کجاست کتابی است که به رقم الهی مرقوم شده است و مقربان درگاه الهی بر آن موکلند و اندک تاملی که کرده شود همه مفهوم می شود به تفضل الهی و اللَّه تعالی یعلم و اندک اشتباهی شده است در ملتزمی که مستجار است که به حذای باب است با ملتزمی که رکن یمانیست و به آن متصل است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۰

(و روی انه یمین اللَّه فی ارضه یصافح بها خلقه) و در روایتی وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم که رکن یمانی نیز دست راست الهی است در زمین که با خلایق مصافحه می کند باین دست پروردگار عالمیان، و ظاهر آنست که حدیث صریحی بوده باشد که دلالت کند که رکن یمانی نیز بمنزله یمین الهی است چنانکه حجر الاسود بمنزله یمین الهی است که شیعیان تجدید عهد می کنند با حق سبحانه و تعالی در اینجا نیز و از کتاب علل ظاهر می شود که صدوق همین رکن یمانی را یمین اللَّه می داند چون هر حدیثی که در یمین نقل کرده است بعد از آن گفته است که مراد از آن رکن یمانی است چون در رکن یمانی واقع شده که اعمال عباد در

آن ملاقات می کننـد و در رکن حجر وارد شده است که عهود و مواثیق الهی را به او سپرده اند پس در آنجا ملاقات کرده اند و می کنند و یمانی با یمین انسب است با آن که احادیث متواتره وارد شده است که رکن حجر یمین اللّٰه است.

و جمیع محـدثین ذکر کرده انـد حتی صـدوق در کتب خود ذکر کرده است به نحوی که قابـل تاویـل نیست و بر تقـدیری که حـدیثی صـریح وارد شده باشد که رکن حجر یمانی یمین است منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است که رکن یمین اللّٰه اسـت چنـانکه وارد شـده اسـت که هر دو دسـتش یمین است و در آنجـا مراد از دسـتها دست رحمت و دست غضب است که بلاهای الهی نیز همه رحمت است چنانکه در قرآن مجید نیز مذکور است که آدم را بدو دست آفریدم یعنی او را مظهر اسـماء جمال و جلال خود گردانیدم و اللّٰه تعالی یعلم

[شفاء زمزم]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه ماء زمزم لما شرب له) و کالصحیح منقولست از قداح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۱

فرمودند که آب زمزم نافع است از جهه هر چیزی که می آشامند از جهه او یعنی اگر بقصد علم بنوشـند علم می شود و اگر از جهه محبت الهی بنوشند محبت می شود و از جهه دفع مرض بیاشامند شفاست.

(و روی انّ من روی من ماء زمزم احدث له به شـفاء و صرف عنه داء) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر که سیراب شود از آب زمزم حق سبحانه و تعالی شفایی در او حادث می گرداند و دردی از

او دفع می کند (و کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یستهدی ماء زمزم و هو بالمدینه) و کالصحیح از قداح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در وقتی که در مدینه مشرفه تشریف داشتند هر کس به مکه می رفت حضرت می فرمودند که وقتی که بیایید آب زمزم به هدیه از جهه ما بیاورید (و روی انّ الحاجّ اذا سعی بین الصّفا و المروه خرج من ذنوبه) و به اسانید صحیحه منقولست که چون حاجی سعی می کند میان صفا و مروه از گناهان بیرون می آید

[ثواب سعی]

(و قال علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما السّاعی بین الصّفا و المروه تشفع له الملائکه فتشفّع فیه بالإیجاب) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که شخصی که سعی کند میان صفا و مروه فرشتگان از جهه او شفاعت می کنند و حق سبحانه و تعالی اجابت می فرماید شفاعت ایشان را چون خود ایشان را شفیع گردانیده است یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۲

آن که چون بر خود واجب گردانیده است که شفاعت معصومین را قبول کند و رد نکند (و روی انّه من اراد ان یکثر ماله فلیطل الوقوف علی الصّفا و المروه) و منقول است در قوی از حماد منقری که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که خواهد که مال او زیاده شود باید که طول دهد ایستادن در صفا را از جهه دعاهای منقوله یا اعم از دعا و ذکر و قرآن و در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که خواهد

که مال او زیاد شود باید که طول دهد وقوف را بر صفا و مروه و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله بمقدار خواندن سوره بقره در صفا طول می دادند

[ثواب نماز در مسجد]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه ان تهیّا لک ان تصلّی صلواتک کلّها الفرائض و غیرها عند الحطیم فافعل فانّه افضل بقعه علی وجه الارض و الحطیم ما بین باب البیت و الحجر الاسود و هو الموضع الّذی فیه تاب اللّه علی آدم علیه السّلام و بعده الصّلاه فی الحجر و بعد الحجر ما بین الرّکن العراقیّ و باب البیت و هو الموضع الّذی کان فیه المقام و بعده خلف المقام حیث هو السّاعه و ما قرب من البیت فهو افضل الّا انّه لا یجوز لک ان تصلّی رکعتی طواف النّساء و غیره الّا خلف المقام حیث هو السّاعه) و از عبارت و الحطیم تا به آخر فقه رضوی است و منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که اگر میسر شود ترا که نمازهای واجب و غیر واجب را در حطیم به جا آوری در آنجا به جا آور به درستی که حطیم بهترین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۳

جاهای روی زمین است و حطیم میانه در کعبه است و حجر الاسود و این موضعی است که حق سبحانه و تعالی در اینجا توبه آدم را قبول فرمود و بعد از حطیم نماز در حجر حضرت اسماعیل علیه السلام است افضل است و بعد از آن در فضیلت میان رکن عراقی است و در خانه و این موضعی است که مقام در اینجا

بوده است و بعد از این عقب مقامی است که الحال مقام در آنجاست و هر چند به خانه نزدیکتر است بهتر است و لیکن جایز نیست که دو رکعت نماز طواف را و غیر آن که نماز طواف زیارت باشد و طواف عمره و غیر آن هر چه واجب باشد مگر در عقب مقامی که الحال مقام در آنجاست و در موثق کالصحیح منقولست از حسن که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که بهترین جاهای مسجد الحرام کجاست که در آنجا نماز کنند حضرت فرمودند که حطیم است میان حجر و در خانه گفتم بعد از این کجا افضل است فرمودند که مقام ابراهیم گفتم بعد از آن فرمودند که حجر اسماعیل گفتم بعد از آن فرمودند که هر جا به خانه نزدیکتر است و در صحیح ابو عبیده منقول است که بهترین جاها حطیم است.

و در صحیح زراره منقولست که افضل حطیم است و دیگر حجر یا مقام و در صحیح ابو حمزه منقول است که حضرت الساجدین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که افضل مواضع حطیم است میان رکن و مقام و افضلیت حطیم متواتر است و رکن عراقی که مذکور است رکنی است که مشهور است به رکن شامی و در واقع بعضی از مواضع عراق رو به آن می کنند و بعضی از شام بنا بر این هر دو را بر او اطلاق می کنند و اللّٰه تعالی یعلم (و من صلّی فی المسجد الحرام صلاه واحده قبل اللّٰه عزّ و جلّ منه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۴

کلّ صلاه صلّاها و کلّ صلاه یصلّیها إلی ان یموت) و به

اسانید متکثره منقول است از ابو حمزه که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در مسجد الحرام یک نماز کند حق سبحانه و تعالی قبول کند از او هر نمازی را که کرده است و هر نمازی را که خواهد کرد تا وقت مرگ (و الصّلاه فیه بمائه الف صلاه) و نمازی که در مسجد الحرام کنند برابر است با صد هزار نمازی که در مسجدهای دیگر کنند و این مضمون در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است و این دو حدیث با احادیث صحیحه بسیار در باب فضل مساجد گذشت (و اذا اخذ الناس مواطنهم بمنی نادی مناد من قبل اللّٰه عزّ و جلّ ان اردتم ان ارضی فقد رضیت) و در صحیح عالی السند از داود بن فرقد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون مردمان در جاهای خود قرار می گیرند در منی منادی از جانب حق سبحانه و تعالی ندا می کند به آن که می گوید که حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر غرض شما بندگان اینست که من از شما راضی شوم راضی شدم ظاهرش آنست که هر که حج او از جهه رضای الهی باشد حجش مقبول است نه مطلقا و محتمل است که بر تقدیری که غرضش از حج رضای الهی نباشد هر که مسلمانست خوشنودی الهی را می خواهد و اول اظهر است و خواهد آمد مؤیدش اخبار دیگر (و روی انّه اذا اخذ النّاس منازلهم بمنی ناداهم مناد لو تعلمون بفناء من حللتم لأیقنتم بالخلف بعد المغفره)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۵

و از کلینی و در صحیح و در

حسن كالصحيح منقول است از معاويه بن عمار پس صحيح باشد نيز چون صدوق به او هشت سند صحيح دارد كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه چون مردمان در منى به جاى خود جا مى كنند منادى ندا مى كند كه اگر بدانيد كه به درگاه كه فرمود آمده ايد هر آينه يقين كنيد كه آن چه صرف نموده ايد عوض كرامت مى كند شما را بعد از مغفرت گناهان يعنى چون به درگاه اكرم الاكرمين غنى بالذات آمده ايد كه اگر هر يک را مثل دنيا بلكه صد هزار باره مثل دنيا عطا فرمايد ذره از خزينه كرم او كم نمى شود و شما را با اين فقر بيند كه مال خود را در راه او صرف نموده ايد، و مع هذا وعده كرده باشد كه هر درهمى را كه در راه او دهيد دو هزار هزار درهم بدهد و وعده فرموده باشد منافع دنيوى و اخروى و مغفرت را البته يقين خواهيد كرد بهر دو و ليكن نه بزرگى او را مى دانيد و نه جود و كرم او را بنا بر اين است كه در رفتن به درگاه او تاخيرى مى نماييد و در صرف نمودن زر در آن راه بخل مى ورزند (و روى انّ الجبّار جلّ جلاله يقول انّ عبدا احسنت اليه و اجملت اليه فلم يزرنى فى هذا المكان فى كلّ خمس سنين لمحروم) و مرويست كه خداوند جبار عظيم الشأن مى فرمايد كه به درستى كه بنده را كه به او احسان كرده باشم و او را توانگر گردانيده باشم و مرا زيارت نكند در اين مكان در هر پنج سال يک بار او محرومست از

رحمت من.

و کلینی در موثق کالصحیح روایت کرده است از ذریح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که پنج سال بگذرد بر او و مالدار باشد و بحج نیاید به درستی که او از رحمت الهی محروم است.

و کالصحیح از حمران منقول است که حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۶

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی منادی را مقرر فرموده است که همیشه ندا می کند که هر بنده را که حق سبحانه و تعالی به او احسان کرده باشد و روزی او را فراخ گردانیده باشد و در هر پنج سال یک بار به درگاه خداوند خود نیاید که طلب کند احسانهای خداوند خود را به درستی که او محرومست از رحمت الهی و روایت صدوق ممکن است که نقل بالمعنی باشد از این دو حدیث و اظهر آنست که حدیث دیگر دیده باشد باین عبارت

[نماز در مسجد خیف]

(و قد روی صلّی فی مسجد الخیف بمنی سبعمائه نبیّ) و کالصحیح منقولست از جابر که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در مسجد خیف که در منی واقعست هفتصد پیغمبر نماز کرده اند و ممکن است که مراد از هفتصد کثرت باشد تا منافات نداشته باشد با حدیث صحیح که هزار پیغمبر در آن نماز کرده اند با آن که ممکن است که مراد هفتصد پیغمبر از بنی اسرائیل باشند و سیصد از غیر ایشان یا هزار پیغمبر از غیر ایشان یا بر عکس (و کان مسجد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله علی عهده عند المناره الّتی فی وسط المسجد و فوقها إلی القبله و نحو

ثلثین ذراعا و عن یمینها و عن یسارها و خلفها نحو ذلک) و آن چه مسجد منی بود در زمان حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله از مناری که در میان مسجد است از جانب قبله قریب به سی ذرع بود بذراع دست و از دست راست و دست چپ و پشت سر هر یک سی ذراع بود تقریبا یا سی ذرع حقیقی بود در چهار جانب پس آن چه زیاد کرده اند الحال مسجد نباشد و عامه از باب تیمن و تبرک قربانی را در آن زیادتیها می کشند و دور نیست که بد نباشد و ازاله نجاست از آن واجب نباشد چون زمین منی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۷

مشعر و عرفات محل عبادتست احیا نمی توان کردن چنانکه اکثر اصحاب گفته اند و احوط نگشتن است و ازاله کردن با امکان و الیوم شیعیان را ممکن نیست بر تقدیری که واجب باشد ساقط است مثل مسجد الحرام بلکه کعبه معظمه با آن که احادیث صحیحه وارد است در آن که اگر کسی بول کند در کعبه قتلش واجبست و نجس کردن کعبه ارتداد است چون وجوب تعظیم کعبه از ضروریات دینست مثل قرآن و این تحدید در صحیح از معاویه بن عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و صدوق در باب مساجد احادیث مسجد منی و اعمال آن را ذکر کرده است (و من صلّی فی مسجد منی مائه رکعه قبل ان یخرج منه عدلت عباده سبعین عاما و من سبّح اللّٰه فی مسجد منی مائه تسبیحه کتب اللّٰه عزّ و جلّ له اجر عتق رقبه و من هلّل اللّٰه

فیه مـائه مرّه عـدلت احیـاء نسـمه و من حمـد اللَّه عزّ و جلّ فیه مائه تحمیـده عـدلت اجر خراج العراقین ینفقه فی سبیل اللَّه) و به اسانید متکثره منقولست از ابو حمزه که حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که در مسـجد خیف در منی صـد رکعت نمـاز بکنـد پیش از آن که از منی بیرون رود برابر است بـا عبادت هفتاد ساله و هر که در مسـجد منی صـد تسبیح بگویـد حق سـبحانه و تعالی بنویسـد از جهه او ثواب یک بنده آزاد کردن و هر که صد نوبت لا اله الا اللَّه بگوید برابر است با زنده کردن شخصـی و هر که صد مرتبه الحمد للّه بگوید برابر است با ثواب خراج کوفه و بصـره که همه را در راه حق سبحانه و تعالی صرف نموده باشد و همین حدیث گذشت در باب مساجد به اندک تغییر لفظی و معنی متحد است

[وقوف به عرفات]

(و الحـاجّ اذا وقف بعرفـات خرج من ذنوبه) و به اسانیـد صـحیحه منقولست که حـاجی هر گـاه وقوف عرفـات کنـد از گناهان بیرون می آید (و قال ابو جعفر صلوات اللَّه علیه ما یقف احد علی تلک الجبال برّ و لا فاجر الّا استجاب اللَّه له فامّا البرّ فیستجاب له فی آخرته و دنیاه و امّیا الفـاجر فیسـتجاب له فی دنیـاه) و در موثق کالصـحیح از حضـرت امـام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه منقولست که فرمودند که احدی وقوف نمی کند و در این کوهها یعنی کوهسـتانها که مراد عرفات و مشـعر باشد نه خوب و نه فاسق که مراد از آن کفار است مگر آن که دعاوی او

را مستجاب می کنند اما خوبان دعای ایشان را مستجاب می کنند در هر چه طلب کنند از دنیا و عقبی، و اما کفار یا اعم از کفار و فساق دعای ایشان را مستجاب می کنند در امور دنیویه.

و در فقه رضوی مذکور است که مرویست از معصوم صلوات اللّٰه علیهم که هر که در عرفات یا مشعر وقوف کند از امامی مذهب و غیر ایشان البته گناهان او را می آمرزند عرض نمودند که خوارج و نواصب نیز وقوف می کنند حضرت فرمودند که گناهان همه را می آمرزند اگر بر سر کار خود نروند اما همه پیش از بیرون رفتن به اعتقاد باطل خود بر می گردند و ضایع می کنند کردهای خود را و در موثق کالصحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر که در کوهها وقوف می کند دعای او را مستجاب می کنند اما مؤمنان پس دعای ایشان را مستجاب می کنند در آخرت ایشان و اما کفار پس دعای ایشان را مستجاب می کنند در دنیای ایشان و از آیه کریمه ظاهر می شود که چون کفار همین دنیا را می طلبند دنیا به ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۹

می دهند که اگر آخرت را بطلبند هر آینه دعای ایشان را نیز مستجاب می کنند و توفیق ایمانشان نیز کرامت می کنند و مؤمنان هر چه طلب کنند از دنیا و عقبی کرامت می فرمایند و آیه کریمه این است که بعد از وقوف عرفات و مشعر می فرماید که «فَمِنَ النَّاسِ الخ» یعنی از جمله مردمان جمعی هستند که می گویند که ای پروردگار ما عطا کن ما را در دنیا حسنه و خوبی و ایشان را در آخرت نصیبی

نیست و بعضـی از ایشان می طلبند که خداوندا عطا کن ما را در دنیا حسـنه و در آخرت حسنه و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار این جماعت را نصـیبی عظیم هست از کارهای خود (و قال الصّادق صـلوات اللّٰه علیه ما من رجل من اهل کوره وقف بعرفه من المؤمنین الّا غفر اللّٰه تعالی لأهل تلك الکوره من المؤمنین و ما من رجل وقف بعرفه من اهل بیت من المؤمنین الّا غفر اللّٰه لأهل ذلـك البیت من المؤمنین) و از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه منقول است که هر گاه مؤمنی از شـهری یا از طرفی بحـج رود و وقوف عرفات را در یابد البته حق سبحانه و تعالی می آمرزد مؤمنان اهل آن خانه را با خویشان او را که مؤمن باشد.

و مؤیـد این احادیث بسیار وارد شده است که حق سـبحانه و تعالی به برکت نماز گذارندگان شـیعیان دفع می فرماید بلا را از جمعی که تـارك الصـلاه باشـند و هم چنین سایر عبادات خصوصا هر گاه در آنجا از جهه اهل ناحیه یا شـهر یا ده یا اهل خانه دعا کننـدگان البته دعاهای ایشان در حق آن جماعت مسـتجاب می شود چنانکه خواهد آمد که بهترین دعاها دعایی است که از جهه برادر مؤمن کنند (و سمع علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما یوم عرفه سائلا یسال

النّاس فقال له ویحك أ غیر اللّٰه تسال فی هـذا الیوم انّه لیرجی لما فی بطون الحبالی فی هـذا الیوم ان یکون سـعیدا) و در حسـن کالصحیح از حمران منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند در ضمن خصال

بیست و سه گانه حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت دیدند در روز عرفه که جمعی سؤال می کردند از مردمان حضرت فرمودند که وای بر شما آیا در چنین روز از غیر حق سبحانه و تعالی سؤال می کنید با آن که امیدواری هست اطفال شکم را که در این روز از جمله سعادتمندان شوند چون رحمت الهی شامل احوال همه کس می شود با آن که آنها که در شکمهای مادرانند زبان ندارند که سؤال کنند شما که زبان سؤال دارید چرا از حق سبحانه و تعالی سؤال نمی کنید و از غیر او سؤال می کنید و این حدیث در خصال موجود است در نسخه مصححی که بسیاری از فضلا بر او گشته اند و الحبالی است و در بعضی از نسخ الجبال است و ظاهرا تصحیف نساخ است (و کان أبو جعفر صلوات اللّٰه علیه اذا کان یوم عرفه لم یردّ سائلا) و منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه در روز عرفه هیچ سائلی را رد نمی فرمودند اگر چه نسبت به سایل اولی آنست که سؤال نکنند امام نسبت به دیگران اولی آن است که ردّ سائل نکنند (و من اعتق عبدا عشیّه عرفه فانّه یجزئ عن العبد حجّه الاسلام و یکتب للسّیّد اجران ثواب العتق و ثواب الحجّ) و در صحیح از شهاب منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در عصر روز عرفه بنده را آزاد کند به درستی که مجزی است از آن بنده حجه الاسلام از او و می نویسند از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۱

آقا دو ثواب یکی ثواب آزاد

کردن و دویم ثواب حجه الاسلام چون سبب حجه الاسلام بنده شده است (و روی فی العبد اذا أعتق یوم عرفه انّه اذا ادرک احد الموقفین فقد ادرک الحجّ) و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه بن عمار که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از بنده که آزاد شود در روز عرفه حضرت فرمودند که هر گاه یکی از موقفین که وقوف عرفاتست یا مشعر دریابد چنان است که حج را در یافته است و این دو حدیث خواهد آمد با تفصیل هر دو (و اعظم النّاس جرما من اهل عرفات الّذی ینصرف من عرفات و هو یظنّ انّه لم یغفر له یعنی الّذی یقنط من رحمه اللّٰه عزّ و جلّ) و در حسن کالصحیح منقول است از بزنطی از بعضی از مشایخ و ارسال او ضرر ندارد چون از اهل اجماع است و مراسیل او در حکم مسانید است چنانکه شهید در ذکری و شرح ارشاد ذکر کرده است که گفت شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد در مسجد الحرام که کیست که گناه او از همه کس عظیمتر است حضرت فرمودند که هر کسی که وقوف کند در عرفات و مشعر و سعی کند میان صفا و مروه و طواف کند باین خانه و عقب مقام ابراهیم علیه السلام نماز کند و بعد از آن اعتقاد کند یا گمان کند که حق سبحانه و تعالی او را نمی آمرزد گناه او از همه عظیمتر است. و صدوق تاویل کرده است که مراد از این شخصی است که از رحمت الهی ناامید باشد

چون ناامیـدی از کبائر است که اگر ناامیـد نباشد و از خود مأیوس باشد و اعمال خود را خوب نداند بد نیست و معنی خوف و رجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۲

اینست که از اعمـال خود خـایف باشـد و از رحمت الهی امیـدوار باشـد و ظـاهرا حـدیث متن غیر حـدیث کـافی است (و قـال الصّادق صلوات اللَّه علیه اذا کان عشیّه عرفه بعث اللَّه عزّ و جلّ ملکین یتصفّحان وجوه النّاس فاذا فقدا رجلا قد عوّد نفسه الحج قـال احـدهما لصـاحبه یا فلان ما فعل فلان قال فیقول اللَّه اعلم قال فیقول احـدهما اللَّهمّ إن کان حبسه عن الحـجّ فقر فاغنه و ان کان حبسه دین فاقض عنه دینه و ان کان حبسه مرض فاشـفه و ان کان حبسه موت فاغفر له و ارحمه) و کالصـحیح منقول است که آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه فرمودند که چون عصر عرفه می شود حق سبحانه و تعالی دو فرشته را می فرستد که ملاحظه نماینـد مردمان را و به روی ایشان نظر کنند پس اگر نیابند شخصـی را که معتاد بود که هر سال بحج می آمد از این دو فرشـته به دیگری گویـد که آیا فلانی چه شـد و آن دیگری گوید که حق سـبحانه و تعالی اعلم است پس آن یک گوید که خداوندا اگر سـبب نیامدن او فقر است او را غنی مکن و اگر مانعش دین بوده است خداوندا دین او را ادا کن و اگر مانعش بیماریسـت تو او را شـفا کرامت فرمـا و اگر فوت شـده است تو او را بیـامرز و رحمت کن (و قـال الصّادق صـلوات اللَّه علیه اذا دعا الرّجل لأخیه بظهر

الغیب نودی من العرش و لـک مـائه الف ضـعف مثله و اذا دعـا لنفسه کـانت له واحـده، فمائه الف مضـمونه خیر من واحـده لا یدری یسـتجاب ام لا) و در حسن کالصـحیح منقولست از ابراهیم بن هاشم که عبد اللّه جندب را در عرفات دیدم که وقوفی به جا آورد که بهتر از وقوف او از کسی ندیده بودم از اول وقوف که بعد از نماز ظهر و عصر است او را دیدم که دستها را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۳

به جانب آسـمان بلنـد کرده بود و آب دیـده اش بر صـفحه رو روان شـده بر زمین می ریخت چون مردمان برگشـتند به جانب مشـعر به او گفتم ای ابـو محمـد وقـوفی بهـتر از وقـوف تـو ندیـدم گفت و اللّه که دعـا نکردم مگر از جهه برادرانم زیرا که از حضـرت امام موسـی کاظم صـلوات اللّه علیه شنیدم که هر که دعا کند از جهه برادر مؤمنش غایبانه به او ندا می رسد از عرش که حق سـبحانه و تعالی دعای ترا در حق او مسـتجاب کرد و صد هزار مثل آن چه از جهه او دعا کردی به تو عطا فرمود و اگر کسی از جهه خود دعا کند یک دعاست پس صد هزار دعایی که حق سبحانه و تعالی ضامن شده است که عطا کند بهتر است از یک دعائی که نمی داند مستجاب می شود یا نمی شود.

و ابن فهد قدس سرّه روایت کرده است در قوی از عبد اللّه بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که از جهه برادر مؤمنش دعا کند ملکی در آسمان اول است و می گوید که حق

سبحانه و تعالى صد هزار مثل آن چه طلب كردى از جهه او ترا عطا فرمود و ملكى در آسمان دويم مى گويد كه حق سبحانه و تعالى مى فرمايد كه ترا عطا كردم دويست هزار مثل آن چه از جهه برادر مؤمنت دعا كردى و به همين نحو بالا مى رود تا به آسمان هفتم ملكى مى گويد كه ترا عطا فرمودند هفتصد هزار مثل آن چه از جهه برادر مؤمنت طلبيدى پس آن همه دعاهاى مستجاب بهتر است از يك دعا كه معلوم نيست كه مستجاب خواهد شد يا نه (و من دعا لأربعين رجلا من اخوانه قبل ان يدعو لنفسه استجيب له فيهم و فى نفسه) از هشام بن سالم منقولست كه حضرت امام جعفر صادق (ص) فرمودند كه هر كه مقدم دارد برادران مؤمن را بر خود و از براى چهل كس از

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۰۴

ايشان دعا كند و بعد از آن از جهه خود دعا كند از جهه همه مستجاب مى شود و در صحيح از عبد اللَّه بن سنان منقولست كه آن حضرت صلوات اللَّه عليه فرمودند كه دعا از جهه برادران مؤمن غايبانه ايشان روزى را فراخ مى گرداند و بلاها را دفع مى كند.

و از آن حضرت صلوات اللَّه عليه منقولست كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند كه همه مؤمنين و مؤمنات از اول دنيا تا آخر دنيا شفيع خواهند بود كسى را كه در دعاى خود گويد كه اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات و فرداى قيامت اگر اين مرد را امر كنند كه بجهنم برند و بر رو كشند او را به آن كه پاهاى او را بكشند

و روی او بر خاک کشیده شود مؤمنان و مؤمنات همه گویند پروردگارا این مرد همیشه از جهه ما دعا می کرد ما را شفیع او گردان پس حق سبحانه و تعالی شفاعت به ایشان کرامت فرماید و ایشان شفاعت کنند او را تا نجات یابد.

و در روایتی صحیح از صفوان منقولست که حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که دعا کند از جهه برادران مؤمنش حق سبحانه و تعالی مقرر سازد بعدد هر مؤمنین یک فرشته که از جهه او دعا کند و هر که بگوید (اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الأحیاء منهم و الأموات) حق سبحانه و تعالی بعدد هر مؤمن و مؤمنه که از زمان آدم علیه السلام تا انقضاء دنیا خواهند بود حسنه در نامه عمل او بنویسد.

و کالصحیح از عبد اللّه بن سنان روایت کرده است صدوق پس صحیح باشد چون سند صحیح بعبد اللّه دارد که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۵

صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که هر روز بیست و پنجم رتبه بگوید (اللّهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات) حق سبحانه و تعالی بعدد هر مؤمنی که بوده اند و هر که خواهد بود تا روز قیامت حسنه در نامه عمل او بنویسد و سیئه محو کند و درجه بلند کند.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که هر که دعا کند می باید که دعای او عام باشد به آن که اول تصریح کند اسامی مؤمنین و مؤمنات را و در همه ضمایر متکلم مع الغیر بیاورد و این تغییر در دعاهای

منقوله نیز ضرر ندارد مثلا اگر در واقع چنین باشد که اللهم اغفر لی را بگوید اللهم اغفر لنا چون از جانب ایشان مرخصیم و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و بعضی از اینها نیز گذشته است و دیگر خواهد آمد (و من مرّ بین مأزمی منی غیر مستکبر غفر اللّٰه له ذنوبه) و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر که بگذرد به میان دو تنگنای منی نه از روی تکبر حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد، و در محاسن مذکور است که راوی گفت عرض نمودم که استکبار کدام است حضرت فرمودند آنست که حقرا نشناسد و اهل حقرا حقیر داند و چنانکه سابقا گذشت و احادیث متواتره وارد است که اکثر اوقات که اطلاق تکبر می کنند در امثال این مواضع مراد ایشان مخالفت حق است از اهل ملل باطله غیر مذهب امامیه و هر جا امامیه می گویند اثنا عشریه می خواهند، و مراد از اثنا عشریه آنست که غیر ایشان را امام ندانند تا هر معصومی که از ائمه اثنا عشر که در زمان او باشند اعتقاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۶

داشته باشد پس کسانی که در زمان امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه باشند شش معصوم را می باید که امام دانند و جازم باشند که هر امامی را که آن حضرت بفرمایند که بعد از من امام است امام دانند و اگر آن حضرت دوازده را نام برد یا مجملا بفرمایند اعتقاد به امامت ایشان در وقت خود داشته باشند بعد از آن حضرت فرمودند که دو فرشته موکلند در این دو

مـازم و می گوینـد که پروردگـارا سـلامت دار این جمع را در دار دنیـا و سـلامت دار ایشـان را در عقبی و ظـاهر کلام لغویین آنست که مراد از مأزم تنگناست و منی دو تنگنا دارد یکی از طرف عرفاتست که آن تنگنای مشـعر است و یکی از طرف مکه معظمه که به ابطح می رسند وقتی که از تنگنا در می آیند و از ابطح داخل مکه معظمه می شوند پس ظاهر این حدیث آنست که از این دو تنگنـا هر که بگـذرد مغفور است موافق کلام اهل لغت و علما که ما زمین می کوبنـد تنگنای مشـعر الحرام را می خواهنـد و بنـا بر اطلاـق ایشـان مراد از مـازم یک طرف کوه است و مشـعر الحرام یک دره است از منی تا عرفات (و انّ ابواب السّـماء لاـ تغلق تلـک اللّیله لأـصوات المؤمنین لهم دویّ کـدویّ النّحل یقول اللّه عزّ و جلّ انا ربّکم و أنتم عبادی ادّیتم حقّی و حقّ علیّ ان اسـتجیب لکم فیحطّ تلک اللّیله عمن اراد ان یحطّ عنه ذنوبه و یغفر لمن اراد ان یغفر له) و در حسن کالصـحیح از حلبی منقول است بروایت کلینی پس صـحیح باشد بروایت صدوق که حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر توانی که شب عید را احیا کن به درستی که بما رسیده است یعنی از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و اله که درهای آسمان را نمی بندند از جهه بالاـ بردن اعمال صالحه مؤمنان و صدای ایشان مانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۷

صدای خانه زنبور عسل است که هیچ صدایی مفهوم نمی شود اما نزد حق سبحانه و تعالی ظاهر است و حق

سبحانه و تعالی خطاب می فرماید به ایشان که «انا اللّٰه ربّکم» چنانکه در کافی است منم خداوندی که پروردگار شما أم و شما بندگان منید ادا کردید حق مرا و بر من لازمست که دعاهای شما را مستجاب گردانم پس حق سبحانه و تعالی در آن شب تخفیف می دهد از کسی که می خواهد تخفیف دهد و همه گناهان را می آمرزد از جهه کسانی که خواهد تخفیف دهد و همه گناهان را می آمرزد یا آن که حطّ عبارت از مغفرت گناهانست و بس و مغفرت عبارت از رسانیدن ایشان است به بهشت نیز

[ازدحام مردم و تکبیر گفتن]

(فاذا ازدحم النّاس فلم یقدروا علی ان یتقدّموا و لا یتاخّروا کبّروا فانّ التکبیر یذهب بالضّغاط) پس هر گاه ازدحام شود از کثرت مردمان که نتوانند پیش و پس رفتن: اللّٰه اکبر بگویند که تکبیر سبب وسعت می شود و فشارش برطرف می شود

[وقوف به مشعر]

(و الحاجّ اذا وقف بالمشعر خرج من ذنوبه) و هر گاه حاجی وقوف در مشعر را به جا آورد از گناهان بیرون آید چنانکه در روایت صحیحه وارد شده است و الوقوف بعرفه سنّه و بالمشعر فریضه و در رساله اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و در غیر آن از اخبار وارد است که وقوف در عرفات سنت است یعنی وجوب آن از قرآن ظاهر نشده است بلکه از سنت حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله ظاهر شده و وقوف در مشعر الحرام واجبی است که وجوبش از قرآن ظاهر شده است چون بلفظ امر است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون از عرفات بار کنید و بر گردید خداوند خود را یاد کنید نزد مشعر الحرام و مشهور آنست که مراد از ذکر نیّت وقوفست در مشعر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۸

چنانکه خواهد آمد و این سخنان استطرادا در اینجا مذکور شده است چون در بیان فضایل حجست و فضایل افعال حج

[قربانی]

(و ما من عمل افضل یوم النّحر من دم مسفوك او مشی فی برّ الوالدین او ذی رحم قاطع یأخذ علیه بالفضل و یبداه بالسّلام أو رجل اطعم من صالح نسکه ثمّ دعا إلی بقیّته جیرانه من الیتامی و اهل المسکنه و المملوك و تعاهد الأسراء) روایت کرده است صدوق در خصال از ابان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هیچ عملی در روز عید قربان بهتر نیست از خونی که ریخته شود از جهه کشتن هدی یا قربانی یا رفتن به خانه پدر یا مادر که به ایشان احسانی

كنند يا بروند به ديدن خويشانى كه از اين كس بريده اند تا بر او زيادتى داشته باشند و چون به او رسد اول سلام كند يا كسى كه اطعام كند از قربانى جمعى را به آن كه از جهه ايشان ثلثى را بفرستد و ثلثى كه بماند هم سايگان خود را طلب كند از يتيمان و درويشان و بندگان و با ايشان چيزى بخورد يا بر عكس كه ثلث اول را ضيافت كند و ثلث دويم به همسايگان دهد و ثلثى را كه به فقرا مى دهد، ديگر از اعمال خير در اين روز تعهد احوال اسيرانست بر تقديرى كه آخر كشند او را مى بايد كه به گرسنگى او را نكشند و اين اعمال از مكارم اخلاق است و در روز عيد بهتر است (و قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله استفرهوا ضحاياكم فانّها مطاياكم على الصّراط) و كالصحيح منقول است از حضرت موسى بن جعفر صلوات اللّٰه عليهما كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه نفيس كنيد قربانيهاى خود را يعنى شتر و گاو و گوسفند نفيس فربه بى عيب را

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۰۹

بكشيد به درستى كه فرداى قيامت بار بردار شما خواهند بود بر صراط كه بر آن سوار خواهيد شد و از صراط خواهيد گذشت پس هر چند نفيس تر است شما را زودتر از صراط خواهد گذرانيده و هر چند لاغرتر است در آن روز نيز لاغر خواهد بود و از صراط و برتر خواهد گذشت (و جاءت امّ سلمه رضى اللّٰه عنها إلى رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله فقالت يا رسول اللّٰه يحضر الاضحى

و لیس عندی ثمن الاضحیّه فاستقرض و اضحّی قال استقرضی فانّه دین مقضیّ) و کالصحیح منقول است از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که ام سلمه که بهترین زنان حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله بود بعد از خدیجه که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باد به خدمت حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آمد و گفت یا رسول اللّٰه گاه هست که عید قربان حاضر می شود و بهای قربانی ندارم آیا قرض بکنم و قربانی کنم حضرت فرمودند که قرض کن که این قرض را حق سبحانه و تعالی ادا می کند چون از جهه رضای اوست چنانکه در حج نیز خواهد آمد (و یغفر لصاحب الأضحیّه عند اوّل قطره تقطر من دمها) و منقول است در قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اگر مردمان بدانند که چه ثوابست در قربانی هر آینه قرض کنند به درستی که قطره اول خون قربانی که بیرون می آید جمیع گناهان صاحبش را می آمرزند (و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه انّما استحسنوا اشعار البدن لأنّ اوّل قطره تقطره من دمها یغفر اللّٰه له علی ذلک) و کالصحیح منقول است از جابر که حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۰

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از چه وجه خوب می دانند خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم یا صحابه اشعار نمودن شتران را که از برای هدی می برند زیرا که اول قطره که از خون ذبیحه ریخته می شود حق سبحانه و تعالی می آمرزد صاحبش را بر ریختن خون پس بیشتر مقرر فرمودند که کوهان

شتر را زخم کنید تا اندک خونی بیرون آید و روی کوهان را به خون رنگ کند تا مغفرت را از جهه خود به زودی تحصیل نماید و دیگر وجوه خواهد آمد و کالصحیح منقول است از ابو بصیر که عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که قربانی چیست حضرت فرمودند یک وجه آن که قطره اولی که از خون او بیرون آید او را می آمرزند.

دویم آن که ظاهر شود بر خلایق که تقوی دارد یا نه و از حق سبحانه و تعالی می ترسد با آن که خدا را ندیده است چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که گوشت و خون ذبیحه به خدا نمی رسد ردّا علی الیهود که در بسیار جائی از توراه مذکور است که حق سبحانه و تعالی از بوی قربانی محظوظ می شود و بر تقدیری که محرف نباشد از بابت بوی دهن روزه دار است که مانند مشکست نزد خدا یعنی حق سبحانه شما را ثواب کرامت فرماید و آن چه به خدا می رسد تقوی و پرهیزکاری شماست پس حضرت فرمودند که نمی بینی یعنی متواتر نشده است نزد تو و در جمیع کتب سماوی نیست که حق سبحانه و تعالی قربانی هابیل را قبول کرد و قربانی قابیل را قبول نکرد و چون هابیل در دل خوف الهی داشت و قابیل نداشت (و من کفّ بصره و لسانه و یده ایّام التشریق کتب اللّه عزّ و جلّ له مثل حجّ قابل)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۱

و کسی که چشم و زبان و دست خود را از محرمات در این سه روز نگاه دارد حق سبحانه و تعالی بنویسد

از جهه او ثواب حج آینده اگر چه اینها در همه اوقات واجبست خصوصا در ایام تشریق که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است که (وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُوداتٍ)

یعنی خدای تعالی را یاد کنید در چند روز شمرده شده که کنایه است بعد از آن فرموده است که (و اتّقوا اللّٰه و اعلموا انّکم الیه تحشرون) یعنی از حق سبحانه و تعالی بترسید در این چند روز بدانید که بازگشت شما بسوی او خواهد بود و شما را بر اعمال قبیحه عقاب خواهد کرد پس ظاهر شد از آیه کریمه که در این سه روز می باید که از جمیع محرمات خود را باز دارد و مشغول ذکر الهی باشد خصوصا تکبیرات عقیب صلوات چنانکه گذشت.

[رمی الجمار]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله رمی الجمار ذخر یوم القیامه) و در صحیح منقولست که از آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که انداختن سنگ ریزه های هفتادگانه ذخیره است از جهه روز قیامت و اگر چه همه اعمال ذخیره است و لیکن چون این عمل را به محض رضای الهی می کند و ریا و عجب را در این عمل راهی نیست غالبا ثواب این از همه بیشتر ظاهر خواهد بود و فایده اش در روز قیامت بیشتر ظاهر خواهد شد (و قال صلوات اللّٰه علیه الحاجّ اذا رمی الجمار خرج من ذنوبه) و به طریق صحیحه منقولست که هر گاه حاجی سنگ ریزه ها را می اندازد از گناه بیرون می آید ممکن است که مراد از این جمار هفتاد سنگ ریزه باشد و ممکن است که هفت سنگ ریزه جمره عقبه باشد

که در روز عید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۲

می زند چون در عقب وقوف مشعر واقع است در صحاح معاویه بن عمار.

و این اظهر است بنا بر آن چه معاویه نقل کرده است که حضرت بعد از این یک یک را می فرمودند تا به آخر، هر یک از این ده جمره علت مستقله است در خروج از گناهان و هر گاه گناهان در مرتبه اولی زایل شد باقی نه جمره که در این سه روز می زنـد هر یک را هفت عـدد سـبب کتابت حسـنات و علو درجات خواهـد شـد (و قال الصّادق صـلوات اللَّه علیه من رمی الجمار یحط عنه بکـلّ حصـاده کـبیره موبقه) و در حسن کالصـحیح و صـحیح از حریز منقول است که آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که جمار را بیندازد و بعدد هر سنگ ریزه یک گناه کبیره که سبب هلاک است از او محو می شود.

(و اذا رماها المؤمن التقفها الملک و اذا رماها الکافر قال الشّـیطان باسـتک ما رمیت) و ظاهرا تتمه حدیث حریز باشد که کلینی نقـل نکرده است چون ناخوشـی دارد یعنی این جمرات را هر گـاه مؤمنـان می اندازنـد فرشـتگان از روی تیمن و تـبرّک بر می دارند و به مسـجد الحرام می برند و اگر کافر می اندازد یعنی غیر اثنی عشـری، شیطان علیه اللعنه چون مسلط است بر کفار می گوید آن چه به من می اندازی در دبرت باد تو مسـخّر منی و لشـکر منی و سـنگ بمن می اندازی چون این دشنام نزد شیاطین انس شایع است شیاطین ایشان را دشنام می دهد به نحوی که نزد ایشان متعارفست

[حلق رأس]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ المؤمن اذا حلق رأسه

بمنی ثمّ دفنه جاء یوم القیمه و کلّ شعره لها لسان مطلق یلبّی صاحبها باسم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۳

و در صحیح از ابو شبل منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه مؤمن سر خود را بتراشد در منی و دفن کند در منی چون به صحرای محشر در آید هر موی او را زبان فصیحی باشد که تلبیه گوید باسم صاحبش بانکه گوید که فلان یقول لبیک یعنی فلان تلبیه می گوید تا به آخر و در کافی طلق است یعنی فصیح و ظاهرا نساخ میم را زیاد کرده اند و بنا بر نسخه مطلق یعنی زبانش گویا باشد چون اکثر زبانها از دهشت آن روز بند خواهد بود به غیر از این جماعت و امثال ایشان (و استغفر رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله للمحلّقین ثلث مرّات و للمقصّرین مرّه) و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله سه مرتبه استغفار فرمودند از جهه جمعی که در منی سر تراشیده بودند و از جهه جمعی که تقصیر کرده بودند و سر نتراشیده بودند یک نوبت استغفار کردند و در صحیح از حریز منقولست که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله دو مرتبه استغفار نمودند در سال حدیبیه از جهه آنها که سر تراشیده بودند و یک مرتبه از جهه مقصرین و دور نیست که سه مرتبه استغفار در حج وداع واقع شده باشد یا راوی یک مرتبه نشنیده باشد و راوی دیگر شنیده باشد (و روی انّ من حلق رأسه بمنی کان له بکلّ شعره نورا یوم القیمه) و در صحیح از

معاویه بن عمار منقول است که هر که سر خود را در منی بتراشد بعدد هر مویی حق سبحانه و تعالی او را نوری بدهد در صحرای قیامت در وقتی که همه در ظلمت باشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۴

(و لا یجوز للصّیروره ان یقصّر و علیه الحلق) و جایز نیست نو حاجی را که اکتفا کند به تقصیر بلکه سر نیز می تراشد و اکثر بر ایننند که سر تراشیدن افضل دو فرد واجب تخییر است و در نو حاجی مبالغه بیشتر است و در مبحث خود خواهد آمد و مناسب نبود ذکر غیر فضایل در این باب (و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن قول اللّٰه عزّ و جلّ «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ» قال یرجع مغفورا لا ذنب له) و در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که هر که تعجیل کند در دو روز ایام تشریق و در نفر اول روانه شود بر او گناهی نیست و هر که تاخیر کند تا نفر دویم بر او گناهی نیست حضرت فرمودند که مراد الهی این است که خواه در نفر اول روانه شود و خواه در نفر دویم که حق سبحانه و تعالی جمیع گناهان او را می آمرزد و بنا بر این معنی «لِمَنِ اتَّقی » این خواهد بود که حضرت فرموده اند که این معنی از جهه کسی است که پرهیز کرده باشد از شرک و مشرک نباشد یعنی شیعه اثنی عشری باشد چون غیر ایشان همه کافرند

و مخلّد در نار خواهند بود اگر چه بعضی از ایشان پاک باشند بر مذهب بعضی زیرا که طهارت و نجاست حکم دیگر است و حضرت فرمودند که این معنی از جهه شماست شیعیان و باقی مردمان بسیاری اهل اسلامند و مسلمان واقعی نیستند و حج شما مقبول است و حج باقی ایشان مردود است چون ایمان شرط است در صحت اعمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۵

(و روی یخرج من ذنوبه کنحو ممّا ولدته أمّه) و در حسن کالصحیح از عبد الاعلی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که پدرم صلوات اللَّه علیه می فرمودند که هر که قصد این خانه کند از جهت حج یا عمره و متبرا باشد از کبر از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شود بعد از آن حضرت این آیه کریمه را خواندند به استشهاد بان معنی که در حدیث سابق گذشت.

راوی گفت گفتم که کبر کدامست حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که عظیمترین تکبرها آن است که حقرا ندانند و بر اهل حق طعنه زنند چنانکه قانون غیر اثنی عشری است و هر که چنین کند از جمله متکبرانی است که با حق سبحانه و تعالی منازعه کرده است در چیزی که مخصوص اوست چون متواتر است که

«الکبریاء ردائی و العظمه ازاری»

یعنی کبریا و عظمت مخصوص منست از بابت مجازی که شایع است که می گویند که پادشاهی جامه ایست که به قد فلان پادشاه دوخته اند و مذکور شد که حضرات ائمه معصومین در غالب اوقات به سبب حضور اهل سنت خصوصا علماء ایشان در مجالس ایشان

تصریح نمی فرمودند بر کفر عامه و باین عبارت می فرمودند و اگر کسی خواهد رجوع کند به باب کبر در اکثر اخبار وارد است به همین عنوان که در این حدیث وارد شده است بلکه این مضمون متواتر است بی دغدغه از حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و سنیان نیز در صحاح خود آورده اند و لیکن نمی فهمند که غرض حضرت چیست و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه در اکثر خطب خصوصا خطبه قاصعه که در مذمّت ابلیس فرموده اند بیان این معنی را با بلغ عبارات و معانی فرموده اند و بعضی از آن را کلینی ذکر کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۶

در ابواب حج و إن شاء اللَّه تعالی مذکور خواهد شد (و قال صلوات اللَّه علیه لا یزال العبد فی حدّ الطائف بالکعبه ما دام شعر الحلق علیه) و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که همیشه بنده مؤمن از جمله طواف کنندگان کعبه است ما دام که موی تراش بر سر او باشد و این حدیث دو احتمال دارد یکی آن که پیش از حج سنت است که موی سر را بگذارند که بلند شود تا در منی بتراشند و مبالغه در آن واقعست از اول ذی القعده چنانکه خواهد آمد و چون موی سر گذاشتن از شعار حاجیانست هر چند بیشتر باشد بهتر است و حکم حاجی دارد.

و دویم مویی است که بعد از تراشیدن بر سر می روید و در این صورت مبالغه از جهه سر تراشیدن واقع شده است و ظاهرا صدوق معنی دویم را فهمیده اند که در این جا این حدیث را ذکر

کرده اند و بنا بر این معنی اول به اول باب انسب بود و معنی اول اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم (و روی انّ الحاجّ من حین یخرج من منزله حتّی یرجع: بمنزله الطّائف بالکعبه.)

و در روایتی از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است که شخصی که اراده حج دارد از وقتی که از خانه بیرون می رود تا وقتی که داخل خانه می شود به منزله کسی است که بر دور کعبه طواف می کند چون حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر و ناظر است و غرض از حج محض تعبّد و بنده گی است پس اگر جمعی در راه به اخلاص باشند بهترند از جمعی که طواف کنند و اخلاص نداشته باشند و ظاهر می شود که راه رفتن که مقدمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۷

حج است حکم حج دارد بر ثواب چنانکه احادیث متواتره وارد شده است که چون حاجی شروع در کار سازی می کند در هر حرکتی و سکونی او را ثوابی می دهند.

و بعضی از اخبار در این معنی گذشت و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید نیز فرموده است در مقدمه جهاد یا اعم از جهاد و حج و غیر آن که هر تشنگی و گرسنگی و تعبی که می کشند در نامه عمل ایشان عمل صالح نوشته می شود، و حق سبحانه و تعالی ضایع نمی گرداند مزد نیکوکاران را و هر چه از نفقات در آن راه صرف کنند خواه اندک و خواه بسیار و هر وادی را که قطع کنند البته در نامه عمل ایشان نوشته می شود و حق سبحانه و تعالی بهترین جزاها کرامت می فرماید حاصل آن که هیچ چیز ضایع

نمی شود در درگاه او اگر از جهه او کنند تعالی جوده و کرمه

[هر که حج اسلام را به جا آورد]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه من حجّ حجّه الاسلام فقد حلّ عقده من النّار من عنقه و من حجّ حجّتین و لم یزل فی خیر حتّی یموت و من حجّ ثلاث حجّ متوالیه ثمّ حجّ او لم یحجّ فهو بمنزله مدمن الحجّ) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که حج اسلام را به جا آورد پس به تحقیق که آتش جهنم که به سبب نکردن حج در گردنش لازم شده بود و گره شده بود آن گروه را گشوده یا آتش جهنم را که به سبب اعمال قبیحه بسیار به هم رسیده بود از گردن خود برداشت چون احادیث متواتره وارد شده است که حج محو می کند گناهان را به فضل اللّٰه چنانکه بعضی از احادیث گذشت و دیگر خواهد آمد و اول اظهر است، و حج اسلام آن است که به اصل شرع بر بنده واجب می شود هر گاه استطاعت داشته باشد و کسی که دو حج می کند همیشه در خیر و خوبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۸

است یا مالش بسیار است و محتاج کسی نمی شود تا بمیرد و هر که سه حج پی در پی بکند و دیگر حج کند یا نکند در نامه عملش می نویسند که مدت عمر حج کرده است اگر چه هر چند بیشتر کند ثوابش بیشتر است، و جزو آخر در حدیث دیگر از فضیل منقولست (و روی ان من حجّ ثلث حجج لم یصبه فقر ابدا) و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست

و در روایتی وارد شده است که هر که سه حج بکند هرگز فقر به او نمی رسد و در حسن کالصحیح از فضیل منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه شنیدم که فرمودند که به حق این خانه کعبه که هر که مداومت داشته باشد بر حج فقر و تب نزد او نمی آیند که ملازم او شوند و دیگر وارد شده است به طرق بسیار که حجهای پی در پی و عمرهای بسیار رفع می کند فقر و فاقه را و نگاه می دارند از مرگ بد.

[هر شتری که سه سال بر آن حج روند]

(و أیّما بعیر حجّ علیه ثلاث سنین جعل من نعم الجنه و روی سبع سنین) و در قوی از عیسی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر شتری که سه سال بر آن حج روند آن شتر را حق سبحانه و تعالی از شتران بهشت می کند.

و در روایتی واقع شده هفت سال و آن حدیث موثقی است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات اللَّه علیه در وقت رفتن به پدرم صلوات اللَّه علیه وصیت فرمودند که من بر این ناقه بیست حج کرده ام که یک تازیانه بر این نزده ام چون بمیرد او را دفن کنید تا گوشت آن را درندگان نخورند به درستی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۹

حضرت سید الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر شتری که در هفت حج در عرفات حاضر شود حق سبحانه و تعالی آن شتر را از شتران بهشت می گرداند و نسل آن را مبارک می گرداند و چون آن شتر مرد پدرم آن را دفن فرمودند.

و

در روایات متکثره وارد شده است که چون حضرت سید السّاجدین صلوات اللَّه علیه را با علی علیین بردند آن ناقه در چراگاه بود خود را به قبر آن حضرت رسانید و سینه بر آن می مالید و بر خاک می غلطید حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که آن را به چراگاه برند مبادا فتنه شود از بنی امیّه

[هر کس سه نفر را به حج فرستد]

(و قال الرّضا صلوات اللَّه علیه من حجّ بثلاثه من المؤمنین فقد اشتری نفسه من اللَّه عزّ و جلّ بالثّمن و لم یسأله من این اکتسب ماله من حلال او حرام) و در قوی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که هر که سه مؤمن را با خود به حج برد و خرج ایشان را بکشد پس چنان است که گویا زر داده است و خود را خریده است و از آتش خلاص کرده است و فردای قیامت سؤال نخواهند کردن از او که مالش را از حلال به همرسیده است یا از حرام بانکه اگر از مال مردم باشد حق سبحانه و تعالی ایشان را خوشنود کند و عوض بدهد و محتمل است که این خرج از قبیل رد مظالم باشد که هر گاه نداند که از که برده است و صاحبان را نشناسد مانند حبه بری که ترازو داران می کنند چنانکه در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که چون حاجی داخل مکه می شود حق سبحانه و تعالی دو

فرشته را بر او موکل می گرداند که حفظ کنند طواف و نماز و سعیش را از آفتهای اعمال پس چون وقوف عرفات واقع می شود

این دو فرشته دست بر دوش او می زنند که گذشتها را حق سبحانه و تعالی بخشید پس من بعد عمل را از سر گیرد و در حسن کالصحیح از ثمالی منقول است که شخصی به حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه عرض نمود که شما جهاد را ترک گردید چون دشوار بود و حج را اختیار فرمودید که چون آسان بود حضرت تکیه فرموده بودند درست نشستند و فرمودند که وای بر تو نشنیدی که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در حج وداع چون وقوف عرفه را در عرفات به جا آوردند فرمودند بلال را که مردمان را ندا کند که همه خاموش شوند چون خاموش شدند فرمودند که پروردگار شما بر شما احسان کرد در این روز و نیکوکاران را آمرزید و بدان را به نیکان بخشید روانه شوید به مشعر که همه مغفورید.

و بعضی از محدثین زیاد کرده اند که حضرت فرمودند که همه را بخشیدند مگر جمعی که حقوق مردمان در ذمّت ایشان است که چون حق سبحانه و تعالی عادل است حقوق بی چارگان را از ظالمان خواهد گرفت و به ایشان خواهد داد و چون به مشعر الحرام رفتند حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه در آن شب تا صبح تضرع می کردند که آن جماعت نیز آمرزیده شوند و چون صبح شد و وقوف به مشعر را به جا آوردند باز به بلال فرمودند که ندا کن تا مردمان خاموش شوند پس چون خاموش شدند حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تفضل فرمود و خوبان را آمرزید و شفاعت خوبان را در بدان قبول فرمود روانه شوید که

همه را آمرزيدند و حق

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۲۱

سبحانه و تعالى ضامن شد از جهه جمعى كه حقوق مردمان را برده اند كه صاحبان حقوق را راضى كند و صدوق در صحيح روايت كرده است ضمان را نيز از ثمالى

[هر كس چهار حج به جا آورد]

(و من حجّ اربع حجج لم تصبه ضغطه القبر ابدا و اذا مات صوّر اللّه عزّ و جلّ الحجج الّتى حجّ فى صوره حسنه احسن ما يكون من الصّور بين عينيه تصلّى فى جوف قبره حتّى يبعثه اللّه من قبره و يكون ثواب تلك الصّلاه له و اعلم انّ الرّكعه من تلك الصّلاه تعدل الف ركعه من صلاه الادميين) و در صحيح از منصور منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه چهار حج بكند فشارش قبر به او نرسد هرگز و چون مى ميرد حق سبحانه و تعالى آن حجهائى كه كرده است مصور مى گرداند به صورتى در نهايت حسن و جمال كه در برابر او باشد و در ميان قبر نماز گزارد تا وقتى كه حق سبحانه و تعالى او را محشور گرداند و ثواب اين نماز از او خواهد بود و بدان كه يك ركعت اين نماز برابر است با هزار ركعت نماز آدميان

[هر كس چهار حج به جا آورد]

(و من حجّ خمس حجج لم يعذّبه اللّه ابدا و من حجّ عشر حجج لم يحاسبه اللّه ابدا و من حجّ عشرين حجّه لم ير جهنّم و لم يسمع شهيقها و لا زفيرها و من حجّ اربعين حجّه قيل له اشفع فى من احببت و يفتح له باب من ابواب الجنه يدخل منه هو و من يشفع له، و من حجّ خمسين حجّه بنى اللّه له مدينه فى جنّه عدن فيها الف قصر فى كلّ قصر الف حوراء من حور العين و الف زوجه يجعل من رفقاء محمّد صلّى اللّه عليه و آله فى الجنّه، و من حجّ اكثر من خمسين حجّه كان كمن

حجّ خمسین حجّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۲

مع محمّد و الاوصیاء صلوات اللّه علیهم و کان ممّن یزور اللّه تبارک و تعالی کلّ جمعه و هو ممّن یدخل جنّه عدن الّتی خلقها اللّه عزّ و جلّ بیده و لم ترها عین و لم یطّلع علیها مخلوق و ما من احد یکثر الحجّ الّا بنی اللّه له بکلّ حجّه مدینه فی الجنّه فیها غرف فی کلّ غرفه منها حوراء من حور العین مع کلّ حوراء ثلاثمائه جاریه لم ینظر النّاس إلی مثلهنّ حسنا و جمالا) و کالصحیح منقول است از حضرمی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که پنج حج بکند حق سبحانه و تعالی او را هرگز عذاب نکند و هر که ده حج بکند حق سبحانه و تعالی او را حساب نکند هرگز و هر که بیست حج بکند جهنم را نبیند و صدای بلند و پست جهنم را نشنود و در حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه منقول است که هر که چهل حج بکند به او گویند که هر که را می خواهی شفاعت کن و دری از درهای بهشت از جهه او بگشایند که داخل شود او و کسانی که او شفاعت کرده باشد از آن در بهشت و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه که هر که پنجاه حج کرده باشد حق سبحانه و تعالی از جهه او بنا کند در جنت عدن شهری که در آن شهر هزار قصر باشد در هر قصری هزار حوری از حور العین یعنی زنان سفید گونه سیاه چشم یا چشمان ایشان چنین باشد

که سفیدی در نهایت سفیدی باشد و سیاهی در نهایت سیاهی و هزار زن آدمیزاد بدهند او را که حسن ایشان بسیار بهتر از حوریان باشد و در بهشت هم سایه و رفیق حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین باشد صلوات اللَّه علیهم [و ظاهرا که همین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۳

حدیث باشد اگر چه در خصال همه را ذکر کرده اند مگر] تتمّه را چون عدد معینی نداشت و در خصال هر چه عدد معینی دارد ذکر می کند آن را و کسی که زیاده از پنجاه حج کند چنان باشد که پنجاه حج با محمد و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم کرده باشد و از کسانی باشد که در هر جمعه زیارت کند خدا را یعنی زیارت کند حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین را صلوات اللَّه علیهم که زیارت ایشان زیارت حق سبحانه و تعالی است و از جمله کسانی باشد که داخل شود در جنت عدن یعنی در باغستانی که هرگز از آنجا بیرون نیاید آن جنتی که حق سبحانه و تعالی آن را بدست قدرت خود آفریده است و هیچ چشمی آن را ندیده باشد و مخلوقی بر آن مطلع نشده باشد و هر که حج بسیار کند حق سبحانه و تعالی بعدد هر حجی از جهه او بنا کند در بهشت شهری که در آن شهرها بالاخانه ها باشد که در هر بالاخانه حوری باشد از حور العین با هر حوری سیصد کنیز باشند که هیچ آدمی زادی بحسن و جمال مانند آنها ندیده باشد

[هر کس یک سال حج به جا آورد و یک سال نه]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من حجّ سنه و سنه لا فهو ممّن ادمن الحجّ) و منقولست که

آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که یک سال حج رود و یک سال نرود او از جمعی است که همیشه حج می کند.

و در روایتی وارد شده است که مدمن یعنی کسی که مداومت بر حج داشته باشد کسی است که هر گاه استطاعت به همرسد برود هم چنان که مدمن خمر کسی است که هر وقت به همرسد بخورد و ظاهر لفظ مدمن آن است که هر سال به حج رود و لیکن تفضل الهی چنین کرده است که کسی که سه سال پی در پی به حج رود یا یک سال نه یک سال برود یا هر وقتی که میسّر شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۴

برود این جماعت نیز مدمنند یعنی گویا که همیشه حج می کنند حقیقه و ظاهر اخبار بسیار آن است که نیت داشته باشد جز ما که اگر چیزی به همرساند به حج رود و هر چند به حج نرفته باشد او نیز مدمن است و الحمد للّه ربّ العالمین

[هر کس هر سال حج به جا آورد]

(و قال اسحاق بن عمّار لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّی قد وطّنت نفسی علی لزوم الحجّ کلّ عام بنفسی او برجل من اهل بیتی بمالی فقال و قد عزمت علی ذلک؟ قلت نعم قال ان فعلت ذلک فایقن بکثره المال او ابشر بکثره المال) و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که من بر خود قرار داده ام که هر سال خود بروم یا شخصی از اهل خانه خود را به حج فرستم از مال خود حضرت فرمودند که بر این معنی عزم داری گفتم بلی حضرت

فرمودنـد که اگر چنین کنی یـا عزم جزم داری یقین بـدان که حق سـبحانه و تعالی مالت را بسـیار می کنـد یا بشارت باد ترا به کثرت مال و راوی نمی دانـد که حضـرت کـدام را فرموده است و از اینجا ظاهر می شود و از امثال این که نقل بلفظ می کرده اند مهما أمکن

[هر کس پیاده حج به جا آورد]

(و روی انّه ما تقرّب العبد إلی اللَّه عزّ و جلّ بشی ء احبّ الیه من المشی إلی بیته الحرام علی القدمین و انّ الحجّه الواحده تعدل سبعین حجّه) و مرویست که بنـده تقرب نجسـته است به حـق سـبحانه و تعـالی به چیزی که محبوبـتر باشـد نزد او از پیـاده رفتن بسوی کعبه و به تحقیق که یک حج پیاده برابر است با هفتاد حج سواره و منقولست در قوی از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۵

محمد باقر صـلوات اللَّه علیه که عبد اللَّه بن عباس گفت که من پشـیمانی ندارم به چیزی مانند پشیمانی که دارم بر آن که حج پیاده نکرده ام زیرا که از حضـرت سـید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله شنیدم که هر که حج خانه کعبه را پیاده کند حق سبحانه و تعـالی بنویسـد از جهه او هفت هزار حسـنه از حسـنات حرم عرض نمودم که یـا رسول اللَّه حسـنات حرم کـدامست حضـرت فرمودنـد که هر حسـنه از او هزار هزار حسـنه است و فرمودنـد که فضـیلت پیاده روان در حـج بر سواره روان مانند فضـیلت ماه چهـارده اسـت بر سـایر کـواکب و حضـرت امـام حسن صـلوات اللَّه علیه پیـاده قطـع راه می فرمودنـد محملهـا را از پی سـر می کشیدند.

و منقول است در صحیح از عبد اللَّه بن سنان که حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که عبادت کرده نشده است حق سبحانه و تعالی به چیزی که مشکلتر از پیاده روی باشد و بهتر از پیاده روی باشد و در صحیح از حلب منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از فضیلت پیاده روی حضرت فرمودند که حضرت امام حسن صلوات اللَّه علیه سه مرتبه هر چه داشتند قسمت کردند با حق سبحانه و تعالی حتی کفش را و جامه را و دینار را یعنی نصف را در هر مرتبه به فقرا می دادند و نصف را از جهه خود نگاه می داشتند و آن را نیز از جهه فقرا نگاه می داشتند و بیست حج پیاده فرمودند و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که عبادت کرده نشده است حق سبحانه و تعالی به عبادتی که بهتر از پیاده رفتن باشد.

و احادیث صحیحه وارد شده است که هر که نذر کند که حج پیاده رود می باید که پیاده برود و اگر عاجز شود سوار شود و بدنه بدهد و خواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۶

آمد، و اگر پیاده روی فضیلت نمی داشت نذر منعقد نمی شد و امثال این اخبار بسیار وارد شده است و احادیث صحیحه و موثقه و حسنه وارد شده است که سواره رفتن بهتر است چنانکه خواهد آمد با وجه جمع به چند عنوان یکی آن که اگر از جهه خسّت و بخل پیاده رود سواری بهتر است دویم آن که اگر مرکوب داشته باشد که چون عاجز شود سوار شود پیاده رفتن خوبست سیم آن که سواری بهتر است اگر تواند که زودتر برود به

مکه و مشغول عبادت شود در آنجا (و من مشى عن جمله كتب اللّٰه له ثواب ما بين مشيه و ركوبه) و كسى كه اندك زمانى پياده شود اگر چه از جهه قضاى حاجت باشد و تند رود تا سوار شود چنانكه متعارفست الحال حق سبحانه و تعالى ثواب پياده رفتن او تا سوار شدن در نامه عملش مى نويسد (و الحاجّ اذا انقطع شسع نعله كتب اللّٰه له ثواب ما بين مشيه حافيا إلى متنعّل) و هر گاه بند نعلين حاجى گسيخته شود و پا برهنه رود تا خود را به كفش رساند يا بند نعلين ديگر بر آن بدوزد حق سبحانه و تعالى ثواب پا برهنه رفتن اين مقدار از زمان را در نامه عملش مى نويسد و ظاهرا پا برهنه رفتن مطلوب نباشد چنانكه در حديث صحيح وارد شده است و اين حديث منافات ندارد با آن حديث زيرا كه بيان ثواب بلا مى كنند كه اگر اين مقدار محنت به او رسد اين ثوابش كرامت مى فرمايد و حديث سابق نيز باين معنى اظهر است بلكه

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۲۷

يك تاويل احاديث سابقه نيز اين است كه اگر كسى سواره به حج رود و چيزى نداشته باشد يا پيشتر حج بر او واجب شده باشد و تقصير كرده باشد و الحال پياده رود در امثال اين صور حق سبحانه و تعالى اين ثوابها كرامت مى فرمايد چنانكه محمد بن يعقوب و صدوق رضى اللّٰه عنهما سواره را بهتر مى دانند چنانكه گفته است كه

[حج ماشيا بهتر است]

(و الحجّ راكبا افضل منه ماشيا لأنّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله حجّ راكبا) و در صحيح و حسن كالصحيح و

موثق کالصحیح از رفاعه منقولست که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسید که سواری افضل است یا پیاده رفتن حضرت فرمودند که سوار بودن بهتر است از پیاده رفتن زیرا که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله سواره حج فرمودند.

و به همین مضمون در موثق کالصحیح از ابن بکیر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است و در صحیح منقول است از رفاعه که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که پیاده رفتن حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه از مکه بود که افعال حجرا پیاده واقع ساختند یا از مدینه مشرفه بود که کل راه پیاده رفتند؟ حضرت فرمودند که از مکه معظمه بود.

دیگر سؤال کردم که هر گاه عمره به جا آوردم بعد از آن سوار شوم از جهه رفتن به عرفات یا پیاده بروم حضرت فرمودند که حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه همه را سواره می کردند دیگر سؤال کردم که فی نفسه سواره افضل است یا پیاده حضرت فرمودند که سواره افضل است زیرا که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله همه افعال را سواره کردند حتی طواف خانه کعبه را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۸

و در صحیح به طرق متعدده از سیف منقول است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که ما همیشه پیاده به حج می رفتیم تا آن که حدیثی از شما بما رسیده است که سواره بهتر است چه می فرمایید حضرت فرمودند که مردمان جمعی پیاده حج می کنند و جمعی سواره یعنی هر دو خوبست عرض نمودم که کدامیک نزد شما بهتر

است تا آن را به جا آوريم حضرت فرمودند كه سوار شويد كه آن نزد ما محبوب تر است زيرا كه اگر سوار شويد قوت دعا و عبادت شما بيشتر خواهد بود. و از امثال اين حديث ظاهر مى شود كه احاديث پياده محمولست بر تقيه و اقل مرتبه اش مخالفت سنيانست كه در همه جا مطلوبست خصوصا در اين مسأله كه هر سال چندين هزار كس از ما وراء النهر و هند به حج مى روند و قليلى بر مى كردند از جهه فتواى ملاعين سابقه و در هر زيارتى پياده رفتن ضرر ندارد و چون منازل همه آبادانست اگر بمانند روز ديگر مى توانند رفت به خلاف راه مكه كه ماندن و مردن به يك ديگر مقرونست و اللّه تعالى يعلم (و الجمع ما بين الخبرين فى هذا المعنى ما رواه ابو بصير عن الصّادق صلوات اللّه عليه انّه ساله عن المشى افضل او الرّكوب فقال اذا كان الرّجل موسرا فمشى ليكون اقلّ لنفقته فالرّكوب افضل) و صدوق مى گويد كه جمع كردن ميان اين دو نوع از خبر در اين معنى و اين مصطلح علماست چون در هر طرفى احاديث بسيار واقع است پس مراد از اين دو خبر دو نوع است نه دو فرد: روايت موثق ابو بصير است كه گفت از آن حضرت صلوات اللّه عليه سؤال كردم كه پياده افضل است يا سواره حضرت فرمودند كه هر گاه شخصى مال داشته باشد و از جهه بخل و خسّت پياده رود تا خرجش كمتر باشد در اين صورت سواره افضل است

[حج پياده امام حسن]

(و كان الحسن بن علىّ صلوات اللّه عليهما يمشى و تساق معه المحح امل و الرّجال) و

در موثق کالصحیح منقولست از ابن بکیر که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اراده حج داریم حضرت فرمودند که پیاده مروید و سوار شوید گفتم فدای تو کردم احادیث بما رسیده است که حضرت امام حسن صلوات اللّه علیه بیست حج پیاده کردند حضرت فرمودند که آن حضرت پیاده می فرمودند و لیکن شتران با کجاوه یا با تخت روان با حضرت بود که اگر بمانند سوار شوند و شما چنین نیستید و اشعاری دارد بانکه دشمنان بسیار دارید همین که اندکی پس افتادید شما را می کشند چنانکه مدار این زمان بر این است و در موثق کالصحیح از هشام بن سالم منقولست که من با جمعی کثیر داخل شدیم بر آن حضرت صلوات اللّه علیه و همه گفتیم که حق سبحانه و تعالی ماها را فدای تو گرداند پیاده رفتن بهتر است یا سوار بودن حضرت فرمودند که عبادتی بهتر از پیاده رفتن نیست عرض نمودیم که کدام افضل است اگر سوار شویم و زودتر برویم به مکه و در آنجا مشغول عبادت شویم تا پیادگان برسند یا پیاده برویم حضرت فرمودند که سوار شدن افضل است یعنی در این صورت یا مطلقا بانکه اول کلام را تقیه فرموده باشند

[حج مقدم است یا جهاد]

(و جاء رجل إلی علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما فقال قد اثرت الحجّ علی الجهاد و قد قال اللّه عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ إلی آخرها فقال علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما فاقرأ ما بعدها فقال التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۰

ان بلغ اخر الآیه فقال اذا

رأیت هؤلاء فالجهاد معهم یومئذ افضل من الحجّ) و در موثق کالصحیح منقول است از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که عمرو بن عبید بصری که از عبّاد و زهّاد و معتزله زیدیه و اهل سنت است به خدمت حضرت سید السّاجدین رسید در راه مکه و عرض نمود که یا علی بن الحسین حجرا بر جهاد ترجیح دادید با آن که حق سبحانه و تعالی فضیلت بسیار از جهه جهاد فرموده است از آن جمله فرموده است که به درستی و راستی که خداوند عالمیان از مؤمنان خریده است یا خریداری می فرماید که جانهای خود را و مالهای خود را صرف نمایند در راه ما که جهاد است، و ما در عوض بهشت را به ایشان کرامت کنیم تا آخر آیه که ترجمه اش این است که در راه خدای تعالی جهاد کنند و بکشند کفار را و کشته شوند و این وعده بهشت را به راستی کرده ایم در توراه موسی و انجیل عیسی و قرآن محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و علیهما و کیست که بعهد خود بیشتر از خداوند عالمیان وفا کند پس خوشحال باشید باین داد و ستد که کردید با خدا و این مبایعه فوزیست عظیم و در اوست ثواب عظیم.

پس حضرت سید السّاجدین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که آیه را تمام کن و تتمه را بخوان عمرو بن عبید تتمه را خواند یا حضرت خواندند چون عبارت احتمال هر دو دارد و ترجمه اش این است که آن جمعی که حق سبحانه و تعالی از ایشان جانها و مالها را خریده اند تائبانند که همیشه بازگشت

ایشان به جانب اقدس اوست، و عبادت کنندگانند انواع بندگیها، را و حمد کنندگانند خداوند خود را، و سیاحت کنندگانند که از جهه رضای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۱

الهی ترک وطن و مال و فرزند می کنند از جهه جهاد یا طلب علم و اکثر مفسران گفته اند که سایحان روزه دارانند چنانکه از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که سیاحت امّت من روزه است و در حدیث کالصحیح نیز وارد است که آنها صایمانند و رکوع کنندگان و سجود کنندگانند در نماز و امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان به منکرند و جمعی اند که محافظت نمایند حدود الهی را و بشارت ده یا محمد ایشان را به بهشت عنبر سرشت پس حضرت فرمودند که هر گاه این جماعت را ببینی و آن جماعت اولیاء اللّٰه اند و اصحاب قائم آل محمدند الیوم و در وقت خروج آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه خواهند بود پس چون این جماعت بهم رسند در آن صورت جهاد از حج افضل است و در زمان آن حضرت که بنی امیّه مسلّط بودند بر همه عالم اگر با ایشان جنگ بایست کردن لشکر نداشتند که توانند جهاد کردن و به اسکان بنی امیّه جنگ کردن فائده نداشت و مع هذا کفره بنی امیّه در مقام قتل ایشان در می آمدند و با آن که آن حضرت همیشه مشغول عبادت بودند و با کسی الفت نمی فرمودند در مقام قتل حضرت بودند و هر که خروج کرد کشته شد و احادیث اهل بیت متواتر است که در زمان غیبت حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه

جهاد ساقط است مگر وقتی که کفار هجوم کنند بر بیضه اسلام یا ستّیان بر بیضه ایمان چنانکه در صحیح از یونس منقول است که عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که فدای تو کردم شخصی از شیعیان شما شنید که شخصی شمشیر و اسب می دهد که مردم به جهاد روند به نزد آن شخص رفت و اسب و شمشیر گرفت از روی نادانی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۲

چون به شیعیان رسیده به او گفتند که با این جماعت جنگ کردن جایز نیست برو اینها را به صاحبش پس ده و چون او را طلب کرد گفتند از شهر بیرون رفت.

حضرت فرمودند که مرابطه کند و جنگ نکند عرض نمودم که مرابطه در سر حدهای مانند قزوین و دیلم و عسقلان خوب است حضرت فرمودند که بلی عرض نمودم که اگر ضرور شود جهاد بکند حضرت فرمودند که نه مگر آن که خوف این باشد که فرزندان مسلمانان را بکشند دفع ایشان از مسلمانان می توان کرد هم چنان که اگر فرنگ یا امثال فرهنگ بر سر مسلمانان آیند دفع آنها می باید کرد پس فرمودند که مرابطه بکند و جنگ نکند و اگر خوف باشد که شهر مسلمانان را بگیرند و به بندگی اندازند یا بکشند و در این صورت جهاد می کند به رخصت امام از جهه دفع ایشان از خود نه بواسطه سلاطین جور زیرا که اگر ایشان بر بلاد اسلام مسلط شوند و شعایر کفر با بر پا کنند رفته رفته مثل زمان کفر خواهد شد و نام حضرت بر طرف می شود پس بنا بر این جهاد شیعیان مالدار حج بیت

اللّٰه الحرام است و حج مفلسان نماز جمعه است چنانکه گذشت (و روى انّه صلوات اللّٰه عليه قرء التّائبين العابدين إلى اخر الآيه) و در روايتى واقع است كه اين آيه را حضرت بيا خواندند يا خوانده اند به جر كه بدل از مؤمنان باشد يعنى حق سبحانه و تعالى از اين جماعت مى خرد نفوس و اموال ايشان را و شيخ امين الدين طبرسى ذكر كرده است كه اين قرائت اهل البيت است و عبد اللّٰه بن ابى اوفى و عبد اللّٰه بن مسعود و اعمش است (و من حجّ يريد به وجه اللّٰه عزّ و جلّ لا يريد رئاء و لا سمعه غفر اللّٰه له البتّه)

لوامع صاحبقرانى، ج ٧، ص: ١٣٣

و كالصحيح از سيف عمار ثقه منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر كه حج را خالصا از جهه رضاى الهى به جا آورد و لوجه اللّٰه بمعنى للّه است كه قصد او در وقت حج كردن ريا نباشد سمعه نيز نباشد كه او را حاجى گويند بلكه مطلبش اطاعت الهى باشد حق سبحانه و تعالى مى آمرزد او را البته جز ما قطعا.

و كالصحيح منقولست از هارون بن خارجه كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه حج بر دو قسم است يک حج آن است كه از جهه رضاى الهى است و ثواب آن بر حق سبحانه و تعالى بهشت است، و يک حج آن است كه از جهه مردمانست و ثواب آن بر مردم است در روز قيامت يعنى اگر توانند داد و كه مى تواند داد و حال آن كه در آن روز همه به حال خود در

مانـده انـد و مؤیـد آیه کریمه است امثال این اخبار چنانکه که حق سـبحانه و تعالی فرموده انـد که «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ» یعنی تمـام کنیـد حـج و عمره را از جهه رضـای اللّٰه تعالی و چون اوامر در آیات ظاهرش وجوبست دلالت می کنـد بر وجوب نیت اخلاص و قربت.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من اراد دنیا و آخره فلیؤمّ هذا البیت) و از آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که هر که دنیا و آخرت هر دو را خواهد باید که قصد این خانه کعبه کند که حق سبحانه و تعالی هر دو را عطا می کند و محتمل است که مراد این باشد که هر که غرضـش از حج دنیا باشد و بس همان را به او می دهند و اگر غرضش محض آخرتست آن را می دهند و بس یا آن که هر دو را به او می دهند و هر که هر دو را خواهد هر دو را می دهند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۴

و ممکن است که تفسـیر آیه کریمه باشـد که حق سـبحانه و تعالی می فرمایـد که چون به جا آورید افعال حج را پس خداوند خود را یاد کنید در ایام تشریق چنانکه پدران خود را در جاهلیت یاد می کردید در منی میان مسجد خیف و کوه و بیان مفاخر و کمالات ایشان می کردید بعوض آن خداوند خود را یاد کنید و نعمتهای غیر متناهی که بر شـما و بر پدران شـما کرده است یاد کنید پس بعضی از مردمان دعا می کنند که خداوندا بما عطا کن دنیا را، و ایشان را در آخرت بهره نخواهد بود و

بعضی از ایشان می گوینـد که پروردگارا عطا کن بما در دنیا خوبی و در آخرت خوبی و نگاه دار ما را از عذاب آتش جهنم این جماعت را بهره عظیم خواهد بود از آن چه کسب کرده اند

[هر کس قصدش رجوع به حج باشد]

(و من رجع من مکّه و هو ینوی الحـجّ من قابل زیـد فی عمره و من خرج من مکّه و هو لا ینوی العود إلیها فقـد قرب اجله و دنا عذابه) و کالصـحیح منقولست از عبد اللَّه بن سنان که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که از مکـه بر گردد و قصـد داشــته باشـد کـه سـال دیگر بر گردد حـق سـبحانه و تعـالی عمر او را زیـاد می گردانـد و در حسـن کالصـحیح و در قوی کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر که از مکه بیرون آید و قصد نداشـته باشـد که بر گردد به مکه پس به تحقیق که اجلش بسر آمـده است و عـذابش نزدیک شده است (و روی عن الصّادق صلوات اللَّه علیه انّه قال ترون هذا الجبل ثافلا انّ یزید بن معاویه لعنه اللَّه لمّا رجع من حجّه مرتحلا إلی الشّام أنشأ یقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۵

اذا ترکنا ثافلا یمینا فلن نعود بعدها سنینا

للحجّ و العمره ما بقینا

فأماته اللَّه قبل اجله) و در موثق کالصـحیح منقولست از حسن که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که این کوه ثاقـل به ثـاء مثلثه و قاف یا به فا که اسم کوهی است از راه شام که در دست چپ راه واقع است و می بینیـد به درستی که یزید علیه اللّعنه

و العذاب الشدید وقتی که برگشت از حج و متوجه شام بود این شعر را گفت که هر گاه کوه ثافل را بدست راست اندازیم دیگر سالها بر نخواهیم گشت از جهه حج و عمره تا زنده خواهیم بود پس حق سبحانه و تعالی او را پیش از اجلش میراند و ظاهرا غرض از ذکر این حکایت کفر یزید است که آن ملعون اعتقادی به اسلام نداشت حج را از این جهه کرد که نگویند کافر است و آن ملعون در سه چهار سال پادشاهی در یک سال اولاد حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله را شهید کرد، و در سال دیگر مدینه مشرفه را قتل عام کرد چون واقعه امام حسین صلوات اللّٰه علیه که واقع شد اهل مدینه از بیعت خود برگشتند لشکری فرستاد تا هر چه خواستند کردند و نسب از اهل مدینه بر طرف شد و دختران و زنان را سبی کردند و بکارتها بردند و تا سه روز هر که را دیدند کشتند و چون حق سبحانه و تعالی خواسته بود که ذریت آن حضرت منقطع نشود زنان بنی هاشم و اولاد ایشان چند کسی که بودند به خانه حضرت سید السّاجدین صلوات اللّٰه علیه پناه بردند حق سبحانه و تعالی شامی را برانگیخت که در این سه شبانه روز نگذاشت که کسی به خانه حضرت رود روز چهارم هر چه در آن خانه بود از زر این زنان همه را حضرت بان شامی داد شامی قبول نکرد و گفت یا ابن

رسول اللّٰه من این عمل را از جهه رضای الهی کردم عمل مرا

ضـایع مگردان حضـرت فرمودنـد که شـفاعت مـا ترا به حـال خود است و این قلیـل را قبول کن که مـا اهل بیتیم که چیزی که دادیم پس نمی گیریم قبول کرد، و سـال دیگر کعبه را خراب کرد و اگر کسـی شک کنـد در کفر او البته کافر است و شـکی نیست که از برای به درک رفتن آن ملعون پیش از اجلش این اعمـال قبیحه کافی است پس نسـبت باین شـعر دادن دور نیسـت که از این جهه باشـد که حق سـبحانه و تعالی گناه آن اعمال را به آخرت انـداخته باشـد تا چیزی از عـذاب او مخفف نشود (و قال ابو جعفر صـلوات اللّٰه علیه ما من عبد یؤثر علی الحجّ حاجه من حوائج الدّنیا إلّا نظر إلی المحلّقین قد انصرفوا قبل ان تقضی له تلک الحاجه) و به اسانیـد متکثره منقول است از ابو حمزه که حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر بنده که اختیار کند بر حج کاری از کارهای دنیوی را البته نظر خواهد کرد که حاجیانی که سرها تراشیده اند برگشته باشند پیش از آن که انکار ساخته شده باشد.

و این معنی مجربست و کارهـا همه بی توفیـق الهی متحقق نمی شود و چون او ترک حـج نمود حق سـبحانه و تعـالی نیز سـلب توفیق می کند و آن کار ساخته نمی شود و قبل از بعثت موسـی سر را می گذاشتند و در عمری که یک بار حج می کردند سر می تراشـیدند موافق سـنت حضـرت ابراهیم علیه السّـلام، و چون عرب بت پرستی را اختیار نمودنـد بسـیاری از فروع دین را نیز ترک نموده بودند، و چون حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه

علیه و آله فرمودند که در حج و عمره سر را بتراشند بر ایشان بسیار شاق بود أولا بتدریج سر تراشیدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۷

شایع شد و مو گذاشتن منسوخ شد یا کالمنسوخ چنانکه گذشت.

و به همین مضمون در حسن کالصحیح منقول است از قدّاح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه (و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه ما تخلّف رجل عن الحجّ إلّا بذنب و ما یعفو اللَّه عزّ و جلّ اکثر) و کالصحیح منقول است از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه به من فرمودند که چرا امسال حج نکردی عرض کردم که کارها و معاملات با مردم داشتم و دست به هم نداد و شاید که خیر در این باشد حضرت فرمودند که نه و اللَّه که خیر نمی باشد در ترک حج پس فرمودند که هیچ کس ممنوع نمی شود از حج مگر به سبب گناهی که از او صادر شده است و آن سبب منع لطف الهی می شود و آن چه را حق سبحانه و تعالی عفو می فرماید بیشتر است از آن چه بان می گیرد (و سئل عن قول اللَّه عزّ و جلّ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ قال اصدق مِنَ الصَّدَقَةِ و أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ای احجّ) و منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که می فرماید که انفاق کنید مالهای خود را که روزی داده ایم شما را پیش از آن که یکی از شما را مرگ در رسد و او گوید که پروردگارا تاخیر کن قبض روح مرا اندک زمانی تا من تصدق کنم

و بوده باشم از جمله صالحان حضرت فرمودند که اصدّق از تصدقست نه از تصدیق و معنی أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ آن است که حج کنم پس ظاهر شد که صالح کسی است که حج رفته باشد و کسی که حج نکرده باشد هر گاه حج بر او واجب شده باشد او صالح نیست، و این معنی در حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۸

صحیح وارد است و عبد اللَّه بن عباس نیز چنین تفسیر کرده است.

(و قال الرّضا صلوات اللَّه علیه العمره إلی العمره کفّاره ما بینهما) و از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه منقولست که عمره تا عمره دیگر که سابق بر این عمره است کفاره گناهانی است که در این میان واقع شده است و احتمال لاحق و هر دو هست و لیکن بعید است بظاهر لفظ کفاره (و روی عن النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله قال الحجّه ثوابها الجنّه و العمره کفّاره کلّ ذنب) و منقول است به اسناد سکونی که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که ثواب حج بهشت است و عمره کفاره جمیع گناهان است (و افضل العمره عمره رجب) و بهترین عمرها عمره رجبست و این مضمون صحیحه معاویه بن عمار است که خواهد آمد (و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله کلّ نعیم مسئول عنه صاحبه الّا ما کان فی غزو او حجّ) و منقول است از حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله که هر نعمتی را سؤال خواهند کرد که از چه ممر بهم رسانیده است از حلال و حرام و شکر آن نعمت کرده است یا نکرده است

مگر نعمتی که در جهاد یا حج صرف کرده باشد که از آن سؤال نخواهند کرد (و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه الحجّ و العمره سوقان من اسواق الآخره اللّازم لهما من اضیاف اللّٰه عزّ و جلّ ان ابقاه ابقاه و لا ذنب له و ان اماته ادخله الجنّه) و در قوی از ابو بصیر منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حج و عمره دو بازارند از بازارهای آخرت و کسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۹

ملازم هر دو باشد از جمله مهمانهای حق سبحانه و تعالی است اگر او را باقی گذارد باقی خواهد گذاشت بی گناه و اگر بمیراند او را داخل بهشت خواهد کرد.

و کالصحیح به همین مضمون از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز منقول است و چون بازار آخرتست می باید که قصد او آخرت باشد و دنیا نیز لازم آخرتست در اینجا

[قرض برای حج]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن رجل ذی دین یستدین و یحجّ فقال نعم هو اقضی للدّین) و کالصحیح بلکه در صحیح چون صحیح است از ابن ابی عمیر منقول است از معاویه از بسیار کس که گفتند که سؤال کردند از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که قرض داشته باشد و قرض کند و حج کند خوبست حضرت فرمودند که بلی حج سبب ادای همه دیون است بیش از همه چیز و باب دین از جهه حج خواهد آمد (و روی عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ رجلا استشارنی فی الحجّ و کان ضعیف الحال فاشرت علیه ان لا یحجّ

فقال ما اخلقک ان تمرض سنه فقال فمرضت سنه) و در موثق کالصحیح منقول است از اسحاق که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شخصی مشورت کرد با من در رفتن به حج و چون پریشان بود یا ضعیف بودند بدنش، من به او گفتم که نرود به حج پس حضرت فرمودند که چه مستحق آنی که یک سال بیماری بکشی پس یک سال بیمار شدم (و قال الصّادق صلوات اللّه علیه لیحذر احدکم ان یعوّق اخاه عن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۰

الحجّ فتصیبه فتنه فی دنیاه مع ما یدّخر له فی الآخره) و منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که البته حذر کنند هر یک از شما از آن که به تاخیر حج امر کنید که البته بلایی در دنیا به شما می رسد با آن چه ذخیره کرده اند از جهه او در آخرت از عذاب الیم اگر منع از حج واجب کرده باشد و از حسرت بی شمار اگر حج سنت را به تعویق انداخته باشد

[حج افضل از نماز و روزه است]

(و قد روی انّ الحجّ افضل من الصّلاه و الصّیام لأنّ المصلّی انّما یشتغل عن اهله ساعه و انّ الصّائم یشتغل عن اهله بیاض یوم و انّ الحاجّ یشخص بدنه و یضحی نفسه و ینفق ماله و یطیل الغیبه عن اهله لا فی مال یرجوه و لا إلی تجاره.

و روی انّ صلاه فریضه افضل من عشرین حجّه و حجّه خیر من بیت مملوّا من ذهب یتصدّق منه حتّی یفنی.

قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه علیه هذان الحدیثان متّفقان غیر مختلفین و ذلک انّ الحجّ فیه صلاه و الصّلاه لیس فیها حجّ فالحجّ

بهذا الوجه افضل من الصّلاه و صلاه فريضه افضل من عشرين حجّه متجرّده عن الصّلاه) و روايت كرده صدوق در صحيح از سيف از حضرت صادق صلوات اللَّه عليه كه پدرم مى فرمودند كه حج بهتر است از نماز و روزه زيرا كه نماز گذارنده ساعتى از اهل خود دور مى شود كه متوجه نماز است، و روزه دار سفيدى روزى از اهل خود مشغول مى شود چون يوم شامل شب و روز است نصف آن كه روز است با زن خود جماع نمى تواند كرد كه روزه دار است و به درستى كه حاجى بدن خود را به صحرا مى برد و خود را به آفتاب

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۴۱

آفتابى مى كند و مالش را صرف مى كند و مدتها از خانه خود دور مى شود نه به اميد مالى كه به او رسد و نه تجارتى كه اميد داشته باشد و در حسن كالصحيح منقولست از كاهلى و نزد جمعى صحيح است كه گفت شنيدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه حج مذكور شد پس فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله فرمودند كه حج يكى از دو جهاد است يعنى جهاد با نفس و شيطان است كه جهاد اكبر است و اين جهاد بى چارگانى است كه از جهاد ظاهر ممنوعند به سبب تسلط امراء جور و آن ضعيفان ماييم كه حق ما را غصب نموده اند به درستى كه عبادتى افضل از حج نيست مگر نماز و مع هذا حج مشتمل است بر نماز طواف و نمازى كه نزد شماست مقرون با حج نيست و حج ندارد. و دور نيست كه اشاره بان باشد كه

اولیـاء اللّٰه نماز ایشان با حـج صاحب خانه است زنهار که تا توانی ترک حـج مکن نمی بینی که در حـج موی سـر ژولیـده می شود و بدن بد هیئت می شود به سـبب جفا و مشـقت و آفتاب خوردن و از زنان دور می شوند و با آن که ما نزدیکیم و اندک راهی داریم و در هر منزل آب بهم می رسـد نهایت مشـقت می کشـیم در این راه حال شـما چون باشد که راههای دور و دراز دارید و هیچ پادشاهی و رعیتی یا بازاری به حج نمی رسد بی آن که مشقتهای عظیم کشند در خوردن و آشامیدن آبهای شور و تلخی که به صد تعب بهم می رسد و بادهای مختلف و آفتاب گرم که دفع آن نمی توان کردن چنانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است که این حیوانات بارهای شما را برمی دارند تا به مکه معظمه که نمی رسد بان مگر به مشقت نفوس به درستی که پروردگار شما مشفق و مهربانست بر شما.

و باز در روایتی صحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۲

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج، و یک حج بهتر است از یک خانه پر از طلای سـرخ که همه را تصـدق نمایند تا آخر شود و چون ظاهر حدیث اول مؤید حدیث مشـهور افضل الاعمال احمزهاست یعنی بهترین عملها آن عملی است که مشـقت در آن بیشتر است و حضرت در این دو حدیث بیان افضلیت حج فرمودند بانکه مشقتش بیشتر است و حدیث افضلیت صلاه کالمتواتر است و حیّ علی خیر العمل متواتر است و مؤید حدیث افضلیت صلاه است و

هر دو معنى كالمتواترند يا متواتر كسى ردّ اين دو حديث يا يكى از آن را نكرده است و علما در وجه جمع وجوه بسيار گفته اند و آن چه صدوق ذكر كرده است اين است كه دو حديث اگر چه به حسب ظاهر اختلاف دارند در واقع اختلاف ندارند زيرا كه حج مشتمل است بر نماز و نماز مشتمل نيست بر حج پس باين اعتبار حج افضل باشد از نماز و در حديث ديگر كه وارد است كه نماز بهتر است از بيست حج مراد از آن بيست حجى است كه قطع نظر از نماز او كنند، و قرينه هست كه ظاهرش اين است كه هر گاه فرموده باشند كه يك نماز فريضه بهتر است از بيست حج اگر حج با نماز خواهند تفضيل شيئى بر نفس و بر غير لازم مى آيد و نمى توان گفت كه حج بدون نماز ثواب ندارد پس تفضيل نماز بر او به منزله زيد افضل من الجدار است و بى فايده زيرا كه مراد حج بى نماز نيست بلكه قطع نظر از نماز است چون گذشت كه حق سبحانه و تعالى از جهه هر فعلى از افعال حج فضيلتى مقرر ساخته است و ثوابى كه از جهه نماز مقرر فرموده است بيشتر است از ثوابى كه از جهه باقى افعال مقرر فرموده است.

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۴۳

و اما تعليلى كه حضرت فرموده اند كه در حج مشقتها هست كه در نماز نيست.

جوابش آن است كه هم چنان كه يك نماز بهتر است از بيست حج قطع نظر از نماز هم چنين حج بهتر است از نماز قطع نظر از نيت چنانكه متواتر است

که حضرت سید الانبیاء و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم فرموده اند که نیت مؤمن بهتر است از عمل او.

و همین شبهه نماز نیز در آن جاریست که مشقت افعال نماز بیشتر است از مشقت نیت در آنجا نیز قطع نظر از نیّت مراد است نه بی نیت و آن چه گفته اند که مشقت افعال صلاه بیشتر است نه چنین است بلکه نیت از هر عبادتی مشکلتر است.

و جمعی گمان کرده اند که نیت خطور بال است و نه چنین است بلکه نیت اخلاص وقتی حاصل می شود که ریاضات بسیار و مجاهدات بی شمار به قانون شرع محمد صلّی اللّٰه علیه و آله کشیده باشند بلکه تکلیف به نیت تکلیف مقدمات آن است چنانکه سابقا مذکور شد.

و کالصحیح منقول است از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم که دنیا همه جهل است و باطل مگر علماء و علم حجت است بر خلق مگر آن علمی که بان عمل کنند و عملها همه باطل است مگر عملی که با نیت خالص باشد و اخلاص در خطر است تا خاتمه اعمال چون شود و به عبارتی دیگر از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقول است که مردمان همه هالکانند مگر عالمان و عالمان همه هالکانند مگر عاملان و عاملان همه هالکانند مگر مخلصان و خطر مخلصان عظیم است تا عاقبت چون شود.

[حج و غفران ذنوب]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ما من حاجّ یضحی ملبّیا حتّی تزول الشّمس الّا غابت ذنوبه معها) و در صحیح از عبد اللّٰه منقول است که حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّٰه

علیها فرمودند که آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر حاجی که خود را از آفتاب نپوشاند و آفتاب بر او بتابد و او تلبیه گوید حتی تغیب الشمس چنانکه در علل است و ظاهر این غلط از نساخ شده است به قرینه جزو آخر یعنی تلبیه گوید تا آفتاب فرو رود البته گناهانش نیز از نامه عملش محو شود با فرو رفتن آفتاب و با نسخه اصل نیز می توان ساخت که زوال آفتاب که شود زوال گناهان او شده باشد و لیکن بعید است و بعد از این در باب محرمات احرام همین حدیث را از عبد اللَّه نقل کرده است و حتی تغیب الشمس است

[حج نفی فقر می کند]

(و الحجّ و العمره ینفیان الفقر کما ینفی الکیر خبث الحدید) و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه، و در صحیح از وشّاء از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما منقولست که هر دو فرمودند که حج و عمره زایل می کنند فقر را و الذنوب و گناهان را چنانکه در هر دو خبر موجود است و از نساخ افتاده است چنانکه پاک می کند کوره آهنگران آهن را از بدیها که دارد و کوره الهی که مکه معظمه است با حدودش از عرفات و مشعر و منی مؤمنان را از گناهان، و فقر که احتیاج به مردم است یا بی چیزی پاک می کند و اینها را دور می کند از ایشان، و حاجی پریشان بسیار نادر است و اگر نادرا فقیر شوند البته از ایشان عملی صادر شده است که در فقر بر روی

ایشان گشوده شده است به سبب آن عمل

[حج نیابتی]

(و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن الرّجل یحجّ عن اخر له من الاجر و الثّواب شی ء؟ فقال للّذی یحجّ عن الرّجل اجر و ثواب عشر حجج و یغفر له و لأبیه و لامّه و لابنه و لابنته و لأخیه و لأخته و لعمّه و لعمّته و لخاله و لخالته انّ اللّه واسع علیم) و کالصحیح منقول است از ابن مسکان که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اگر شخصی از جهت دیگری حج کند آیا ثواب و مزدی به او می دهند حضرت فرمودند که شخصی که از جهه مردی حج کند مزد دارد یعنی مزد دنیوی دارد و ثواب ده حج نیز به او می دهند یا آن که ثواب ده حج از هر دو است که نه از اجیر است و یکی از جهه میت چنانکه خواهد آمد و کلینی تا اینجا روایت کرده است.

و صدوق تتمه نقل کرده است که خداوند عالمیان می آمرزد او را و پدرش را و مادرش را و پسرش را و دخترش را و برادرش را و خواهرش را و عمویش را و عمه اش را و خالو و خاله اش را به درستی که حق سبحانه و تعالی واسع العطایا و کریم است و همیشه با بندگان به جود و احسان عمل نموده است و عمل کسی نزد او ضایع نشده است و نمی شود و ممکن است که این زیادتی در کتاب ابن مسکان بوده باشد و کلینی روایت نکرده باشد یا حدیث دیگر باشد، و ممکن است که در حدیث دیگر باشد، و صدوق ضم

کرده باشد.

چنانکه صدوق از سکونی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی می آمرزد حاجی را و مردمان خانه حاجی را و خویشان حاجی را و جمعی را که حاجی استغفار می کند از جهه ایشان بقیه ماه ذی الحجه را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۶

ماه محرم و صفر و ده روز ربیع الاول و ربیع الآخر را که چهار ماه تمام باشد و از این حدیث ظاهر می شود که اگر از میان ماه نیز حساب کنند هلالی حساب می کنند نه عددی چون حضرت ده روز را فرمودند و تفصیل ندادند که ماه ذی الحجه اگر سی باشد ده روز اگر سی کم یک باشد یازده روز را می بخشند و در امر بخشش مساهله می باشد و لیکن غرض از ذکر این معنی تنبیهی است که با خبر باشند در امثال این اخبار با آن که اعتقاد صدوق این است که ذی الحجه ناقص است همیشه و کالصحیح منقول است از عبد اللّٰه که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم که شخصی داخل شد و حضرت سی مثقال طلا به او دادند که به نیابت اسماعیل فرزند حضرت که اسماعیلیه او را امام می دانند به حج رود و حضرت جمیع افعال حج و عمره را بر او شرط فرمودند تا آن که سعی وادی محسّر که سنت است آن را نیز شرط فرمودند و بعد از آن فرمودند که هر گاه این حج را به جا آوری از برای اسماعیل یک حج نوشته می شود که زر از مال او

داده می شود و حق سبحانه و تعالی ثواب نه حج به تو عطا می فرماید به سبب آن که بدنت را به تعب می اندازی (و قال الصّادق صلوات اللّه علیه من حجّ عن انسان اشتراکا حتّی اذا قضی طواف الفریضه انقطعت الشّرکه فما کان بعد ذلک من عمل کان لذلک الحاجّ) بعد از این در ابواب نیابت روایت کرده است صدوق در موثق از ابان از یحیی ازرق که آن حضرت فرمودند که هر که به نیابت کسی حج کند در ثواب شریکند تا به جای آورد طواف فریضه را یعنی طواف حج را بعد از آن شرکت بر طرف می شود و هر کاری که می کند ثوابش از نایب است و ظاهرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۷

آن است که سعی نیز از لوازم طوافست در آن شرکت داشته باشند و هم چنین نماز طواف و طواف نساء و دو رکعتش تعلق به نایب دارد چون از جهه حلال شدن زنان نایبست بر او.

و بعد از این اعمال منی است که جمعی سنت می دانند و اکثر که واجب می دانند رکن نمی دانند و محتمل است که ظاهر کلام مراد باشد و نماز و سعی نیز از نایب باشد و حکمش مخفی باشد و در محل خود إن شاء اللّه مذکور خواهد شد (و سال علیّ بن یقطین أبا الحسن صلوات اللّه علیه عن رجل دفع إلی خمسه نفر حجّه واحده فقال یحجّ بها بعضهم و کلهم شرکاء فی الاجر فقال له لمن الحجّ فقال لمن صلّی بالحرّ و البرد) و در صحیح از علی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از

شخصی که اجرت یک حج را به پنج نفر بدهد فرمودند که یکی از ایشان به حج رود و ثواب آن میان پنج کس باشد پس عرض کردم که ثواب حج تمام که دارد حضرت فرمودند که آن کسی می برد که مشقت گرما و سرما را کشیده است و محتمل است که هر یک ثواب حج تمام داشته باشد و عمده ثواب از حاجی باشد چنانکه پیش گذشت که نه حج از او باشد و دیگران هر یک یک حج و مراد از این حجها حج سنتی است و اگر کسی مشغول الذمه به حج باشد چنین حجی فایده ندارد که سبب سقوط حج شود از ذمه او اما اگر استطاعت به هیچ وجه نداشته باشد حتی به گدائی و سقایی و پیاده روی این حج از جهه او فایده دارد تا چیزی بهم رساند چنانکه خواهد آمد.

(فان اخذ رجل من رجل من ما لا فلم يحجّ عنه و مات و لم يخلّف شيئا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۸

فان كان الاخر قد حجّ اخذت حجّته و دفعت إلى صاحب المال و ان لم يكن حجّ كتب لصاحب المال ثواب الحجّ) و در حسن کالصحیح و موثق کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی اجیر شود که از جهه شخصی حج به جا آورد و حج نکند و بمیرد و چیزی از او نماند که وجه اجرت را از ترکه او بردارند پس اگر نایب حج کرده باشد حج او را می گیرند و به صاحب مال می دهند و اگر حج نکرده باشد از جهه صاحب مال ثواب حج در

نامه عملش می نویسند و حمل کرده اند بر حج سنت و بر تقصیر نایب که اگر حج واجب در ذمه آن شخص باشد فایده ندارد و می بایـد که مرتبه دیگر بگیرنـد و اگر نایب تقصـیر نکرده باشـد حـج او را نمی گیرند مگر آن که وجه حج را صـرف نمود باشد در این صورت این تقصیر است.

و محتمـل است که حـج او را به صاحب مال دهنـد و مناسـبت نـدارد ذکر این اخبار در این مقام با آن که در مواضع خود ذکر کرده است

[شراکت در حج]

(و قـال الصّـادق صـلوات اللّه علیه لو اشـرکت ألفـا فی حجّتـک کـان لکلّ واحـد حـجّ من غیر ان ینقص من حجّتک شـی ء) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر هزار کس را در حج خود شریک گردانی حق سبحانه و تعالی هر یک را ثواب حجی کرامت می فرماید بی آن که از ثواب حجت چیزی کم شود و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسـنه و موثقه و قویه وارد شـده است و محمولنـد بر حـج سـنت یا واجب بعد از حج چنانکه خواهد آمد (و روی انّ اللّه عزّ و جلّ جاعل له و لهم حجّا و له اجرا لصلته إیّاهم و من اراد ان یطوف عن غیره فلیقل حین یفتتح الطّواف اللّهمّ تقبّل من

فلاـن و یسـمّی الّـذی یطوف عنه) و مرویست از کلینی در حسن کالصـحیح از معـاویه بن عمار و صـدوق از کتاب او بر داشـته است و هشت سـند صـحیح به او دارد پس صـحیح باشـد بهشت سـند که از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه سؤال کردم

که پدرم و مادرم را با خود شریک گردانم در حجم حضرت فرمودند که بلی به درستی که حق سبحانه و تعالی از جهه تو حج می نویسد و از جهه ایشان نیز حج مقرر می فرماید و از جهه تو اجری دیگر کرامت می فرماید که صله رحم و برّ والدین کرده عرض نمودم که طواف می توانم کرد از جانب مرد و زن که در کوفه اند فرمودند که بلی و در ابتدای طواف می گویی که اللَّهمّ تقبّل من فلان یعنی خداوند این طواف را قبول کن از او که من به نیابت او می کنم و به جای فلان نام آن شخص را بگو مثلا بگو اللَّهمّ تقبّل من محمّد یا من علی و تلفظ مستحب است و نیت کافی است چنانکه خواهد آمد إن شاء اللَّه تعالی (و من حجّ عن غیره فلیقل اللَّهمّ ما اصابنی من نصب او تعب او شعث فاجر فیه فلانا و اجرنی فی قضائی عنه) و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه عرض نمودند که اگر کسی قضا کند حج را از جهه پدرش یا مادرش یا برادرش یا غیر ایشان آیا سخنی می گوید حضرت فرمودند که بلی در حالت احرام می گوید این کلمات را و به عربی گفتن اولی است و ترجمه اش این است که خداوندا هر چه به من برسد از مشقت یا تعب یا پراکندگی احوال، و در بعضی از نسخ او سغب است یعنی یا گرسنگی پس فلانی را در این جفاها مزد کرامت فرما و مرا نیز مزدی کرم کن چون حج او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص:

را به جا آورم بدل از او و هم چنین حلبی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است.

و در صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقول است که در همه افعال منوب عنه را یاد می کند و ظاهرا مراد از آن نیت باشد که قصد کند که احرام می گیرم و تلبیه می گویم در عمره اسلام عمره تمتع به نیابت فلان قربه إلی اللّٰه و اگر نیت وجوب و ندب را زیاد کند بهتر است بانکه بگوید که بر او واجبست به اصالت و بر من به نیابت، و اگر حج سنت باشد و خود را اجیر کرده باشد قصد می کند که مستحب است بر او و واجبست بر من.

و اگر حجه الاسلام بر منوب عنه واجب باشد و نایب تبرّعا به جا آورد در احرام قصد می کند که واجبست بر او و سنت است بر من و در باقی افعال قصد وجوب می کند چون حج و عمره به شروع در ایشان واجب می شوند چنانکه ظاهر آیه کریمه «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَهَ لِلّٰهِ»

است یعنی حج و عمره را تمام کنید اگر شروع کرده باشید از جهه رضای الهی یا حج و عمره را تمام به جا آورید و افعالش را ناقص مکنید و از جهه رضای او به جا آورید و ظاهرا هر سه مطلب مراد است چنانکه خواهد آمد در ضمن اخبار اگر چه اکثر علما از معنی سیم غافلند که ظاهرا فی الحقیقه مراد الهی این باشد که حج و عمره را که از بهترین عبادتست بقصد رضای الهی به جا آورید نه از روی

ریا بلکه نه به قصد بهشت و خلاصی از دوزخ بلکه محض فرمان برداری مقصود باشد (و قد روی انّه یذکره اذا ذبح) و این روایت حسن است از مثنی از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۱

صلوات اللّٰه علیه در شخصی که حج کند به نیابت دیگری آیا در همه جا او را یاد می کند حضرت فرمودند که اگر خواهد یاد کند و اگر نخواهد نکند و حق سبحانه و تعالی عالم است که او به نیابت او می کند و لیکن او را یاد می کند نزد کشتن قربانی و این نیز محمولست بر تاکد استحباب (و ان لم یقل شیئا فلیس علیه شی ء لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ عالم بالخفیّات) و اگر هیچ نگوید بر او چیزی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی عالم است به ضمایر و آن چه نزد خلایق مخفی است نزد او آشکار است چنانکه در صحیح بزنطی واقع است و خواهد آمد

[صله رحم در حج]

(و من وصل قریبا بحجّه او عمره کتب اللّٰه عزّ و جلّ حجّتین و عمرتین و کذلک من حمل عن حمیم یضاعف له الاجر ضعفین) و کسی که صله رحم کند به حجی یا به عمره بانکه حج بر ایشان واجب شده باشد و در ذمه ایشان قرار گرفته باشد و چیزی نداشته باشند او خرجی حج به ایشان دهد تا حج کنند یا مرده باشند و از جهه ایشان حج استیجار کند، و یا آن که ایشان را در حج خود شریک کند به نحوی که گذشت حق سبحانه و تعالی می نویسد از جهه او دو حج و دو عمره یکی از جهه وقوع

حج اسلام و دویم از جهه صله رحم و هم چنین هر گاه باری از دوش خویشی بردارد اجر او مضاعف می شود و خواهد آمد

[صرف پول در حج]

(و روی انّ حجّه واحده افضل من عتق سبعین رقبه) و منقولست در صحیح از عمر بن یزید که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه شنیدم که می فرمودند که حجی بهتر است از آزاد کردن هفتاد بنده از برای خدا و به خط شیخ رحمه اللَّه تسعین بود و ظاهرا سهو القلم است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۲

به آن حضرت صلوات اللَّه علیه که حج افضل است یا یک بنده آزاد کردن حضرت فرمودند که حج افضل است گفتم دو بنده آزاد کردن حضرت فرمودند که حج افضل است راوی گوید که من زیاد می کردم و حضرت می فرمودند که حج افضل است تا به سی بنده آزاد کردن رسانیدم و حضرت می فرمودند که یک حج بهتر است از سی بنده آزاد کردن و ظاهرا از بس که گفته بود شرم کرده بود در سؤال و یک یک بالا می کرده است و در اخبار دیگر وارد است که یک یک زیاد می کرده اند تا ده و بعد از آن ده ده بالا می برده اند تا هفتاد و حضرت حجرا ترجیح می داده اند.

(و لمّا [افاض خ ل] صدّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اتاه رجل فقال یا رسول اللَّه انّی رجل میّل یعنی کثیر المال و انّی لیس یصلح مالی غیری فاخبرنی یا رسول اللَّه بشی ء ان انا صنعته کان لی مثل اجر الحاجّ فقال له انظر إلی هذا الجبل یعنی

ابا قبیس لو أنفقت مثل هذا ذهبا تتصدّق به فی سبیل اللّٰه ما ادرکت اجر الحاجّ) این حدیث بطریق صحیحه و حسنه کالصحیح مرویست از معاویه بن عمار که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله کوچ فرمودند از منی و اکثر نسخ صدّ است یعنی مصدود شدند در حدیبیه دو منزلی مکه معظمه بلکه بیشتر و در آنجا اشاره به ابو قبیس معنی ندارد البته تصحیف از نساخ شده است و صدوق در ثواب الاعمال نیز أفاض ذکر کرده است اعرابی به خدمت آن حضرت آمد در ابطح و گفت یا رسول اللّٰه من مردی ام مالدار و ظاهرا یعنی از معاویه بن عمار است که راوی حدیث است و ممکن است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرموده باشند و در ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۳

الاعمال یعنی نیست که کثیر المال سخن اعرابی باشد و لیکن در کافی و تهذیب یعنی هست و به درستی که مال مرا غیر من ضبط نمی تواند کرد و در بعضی از نسخ چنین است که و انّی فی بلد و در کافی و تهذیب و ثواب الاعمال هر سه چنین است که من از خانه بیرون آمدم از جهه حج و موانع در راه به هم رسد و دیر رسیدم چون بعد از ایام تشریق یا روز سیزدهم رسیده بود پس خبر ده مرا یا رسول اللّٰه بکار خیری که اگر آن کار را بکنم ثواب حج را داشته باشم و بنا بر این نسخ ظاهر آن است که مرادش از اظهار کثرت

مال این باشد که هر چه بفرمایی از کارهای خیر می توانم کرد که تدارک ثواب حج کنم پس حضرت به او فرمودند که نظر کن باین کوه یعنی کوه ابو قبیس که مشرفست بر مکّه معظمه و کشیده است تا ابطح که اگر به سنگینی این کوه طلای سرخ داشته باشی و همه را در راه خدا صرف کنی ثواب حاجی را در نخواهی یافت و محتمل است که واقعه دیگر باشد و اظهر آن است که صدوق نقل بالمعنی را از حفظ کرده باشد و این تغییرات واقع شد باشد و اللَّه تعالی یعلم و این حدیث منافات ندارد با حدیث صحیح مشهور که یک حج بهتر است از یک خانه پر از طلا چون مراتب بهتری نهایت ندارد یا نسبت به اشخاص مختلف نمی شود (و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من أنفق درهما فی الحجّ کان خیرا له من مائه الف درهم ینفقها فی حقّ) و منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که هر که یک شاهی در راه حج صرف نماید بهتر است او را از صد هزار درهم که در راه حق صرف نماید (و روی انّ درهما فی الحجّ خیر من الف الف درهم فی غیره و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۴

درهم یصل إلی الامام مثل الف الف درهم فی الحجّ) و منقولست که یک درهم در راه حج صرف نمودن بهتر است از هزار هزار درهم که صرف نمایند در غیر آن از راههای خیر و درهمی که به امام رسد مثل هزار هزار درهم است که در راه حج صرف نماید و در قوی از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر که به حج یا عمره یا هر دو رود مهمانهای حق سبحانه و تعالی اند اگر سؤال کنند عطا می فرماید، و اگر دعا کنند آن دعا را مستجاب می گرداند و اگر دعا کنند از جهه دیگری قبول می کند و اگر نطلبند نطلبیده کرامت می فرماید و هر درهمی را که در راه حج صرف کرده باشد هزار هزار درهم عوض می دهد و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که درهمی که به حضرت امام دهند از خمس و غیر آن از هدایا بهتر است از دو هزار هزار درهم که در راههای خیر صرف نمایند.

و در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که درهمی در راه حج صرف شود بهتر از بیست هزار هزار درهمست که در راه حق صرف نمایند.

(و روی انّ درهما فی الحجّ افضل من ألفی الف درهم فیما سواه فی سبیل اللّٰه) و در حسن کالصحیح از عمر بن یزید منقولست که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که یک حج بهتر است از هفتاد بنده آزاد کردن پس عرض نمودم که چیزی برابری با حج نمی کند حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که برابری نمی تواند کرد و چون تواند کرد و حال آن که یک درهم در حج بهتر از دو هزار هزار درهم است که در راههای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۵

دیگر از راههای حق سبحانه و تعالی صرف نماید و در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که یک درهم برابر است با دو هزار هزار درهم که در راههای دیگر صرف

نمایند از راههای خیر، و ظاهرا اختلاف اخبار باختلاف اشخاص و نیّاتست (و الحاجّ علیه نور الحجّ ما لم یلمّ بذنب) و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که الحاجّ لا یزال علیه، و لا یزال از قلم نساخ افتاده است یعنی نور حج از حاجی منفک نمی شود تا مبتلا به گناه نشود و نور حج را کسی می بیند که با نور الهی منور باشد (و هدیّه الحاجّ من نفقه الحجّ) و در بعضی از نسخ نفقه الحاج است و کالصحیح از اسحاق بن عمار و از غیر او منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هدیه و سوغاتی که حاجی از جهه مردمان می آورد از جمله نفقه حج است و درهمی را هزار هزار درهم عوض می دهند و بهتر است از دو هزار هزار درهم که در راه خدا صرف نمایند و به حساب این وقت شش هزار و سیصد تومان می شود و به حساب زمان حضرات دو هزار تومان است.

(و لا تماکس فی اربعه اشیاء فی ثمن الکفن و فی ثمن النّسمه و فی ثمن الاضحیّه و فی الکری إلی مکّه) و به طرق متعدده قویه منقولست که مضایقه نمی باید کرد در چهار چیز بلکه هر چه بگویند می باید داد بی مبصّری چون بهای بیشتر ثوابش بیشتر است یکی بهای کفن، دویم بهای غلام و کنیز است، سیم بهای قربانی است، چهارم کرایه راه مکه معظمه است و خواهد و در بعضی از احادیث واقع

است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در خریدن هدی مضایقه فرمودند و فرمودند که مغبون محمود

نیست در دنیا و ماجور نیست در آخرت و محمولست بر بیان جواز یا چون از سنیان می خریدند مضایقه فرمودند و نهی نسبت به شیعه است یا آن که اگر واجب شود می باید خرید هر چند به بهای بسیار باشد (و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه ودّ من فی القبور لو انّ له حجّه بالدّنیا و ما فیها) و منقول است در صحیح از محمد بن مسلم که یکی از حضرتین باقر یا صادق صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که آرزو می کنند کسانی که در قبورند که کاش در دنیا کل دنیا را می دادند و یک آرزو می کنند کسانی که در قبورند که کاش در دنیا کل دنیا را می دادند و یک حج می کردند یا آن که کاش الحال کل دنیا از ایشان می بود و می دادند و ثواب یک حج را می گرفتند چنانکه از این باب در قرآن مجید واقع است در بسیار جائی از بابت آن که آرزوی برگشتن به دنیا دارند از جهه حج و زکاه چنانکه گذشت و غرض از ذکر أمثال این حدیث آن است که آنها مرده اند آرزوی برگشتن به دنیا دارند شما که زنده اید چرا در امثال این اعمال تقصیر می نمایید که فردا حسرت خورید و فایده نداشته باشد (و روی انّ الحاجّ و المعتمر یرجعان کمولودین مات احدهما طفلا ذنب له و عاش الاخر ما عاش معصوما) و در روایتی وارد شده است که آن که حج و آن که عمره کند به منزله دو طفلند که متولد شوند و یکی از این دو در طفولیت بمیرد بی گناه و دویم به عیش زندگانی کند معصوم از گناهان یعنی گناه

نکند یا بر او ننویسند چنانکه اخبار بسیار وارد شده است که بعضی را گناهان سابق می آمرزند و

بعضـی را سابق و لاحق، و بنا بر این هر دو این دو حالت را دارند و این معنی اظهر است و یا آن که لفّ و نشر غیر مرتب باشد که معتمر مثل اول باشـد و حاجی مثل دویم یا بر عکس و این بعیـد است که معتمر بهتر از حاجی باشـد بلکه این دو حالت می دارند گاهی و بعضـی چنین اند و بعضی چنان با آن که می خواهی بگو چنین اند و می خواهی بگو چنان چنانکه در تشبیه «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ» گفته اند.

[حاجی بر سه دسته است]

(و الحاجّ على ثلاثه أصناف فافضلهم نصيبا رجل يغفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تاخّر و وقاه اللَّه عذاب القبر و امّا الّذى يليه فرجل غفر له ذنبه ما تقدّم منه و يستأنف العمل فيما بقى من عمره و امّا الّذى يليه فرجل فى اهله و ماله) و كالصحيح منقولست از جابر از حضـرت امـام محمـد بـاقر صـلوات اللَّه علیه که حاجیـان سه طایفه می شونـد یک طایفه که نصـیب ایشان از همه بهتر اسـت شخصـی است که گناهان گذشـته و آینده او را می آمرزند و حق سبحانه و تعالی او را از عذاب قبر نگاه می دارد و اما آن که بعد از این است در فضیلت و بهره کسی است که گناهان گذشته او را آمرزیده اند و عمل را از سر می گیرد در بقیه عمر و اما آن که بعد از این است شخصی است که اهل و مالش محفوظ است (و روى انّه هو الذى لا يقبل منه

الحجّ) و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که کمترین چیزی که حاجی برمی گیرد که حجش را قبول نکرده اند آن است که او و اهل و مالش محفوظ باشند پرسیدم که به چه عنوان محفوظ ماند فرمودند که باین عنوان که اگر در خانه خود می بود چه بر سر او می آمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۸

زیاده بر آن از بلاهای سفر محفوظ بماند.

و در احادیث معتبره وارد شده است که این طایفه کفارند یعنی غیر اثنی عشری و اما امامی مذهب داخلند در دو فرد اول و در صحیح و در حسن کالصحیح منقول است از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون حاجیان از حج برمی گردند سه طایفه می شوند یک طایفه از آتش جهنم آزاد شده اند و یک طایفه از گناهان بیرون می آیند مثل روزی که از مادر متولد شده اند و طایفه محفوظ باشند اهل و مال ایشان و این کمترین مرتبه است که حاجی را می دهند و به همین مضمون است صحیحه هشام و از این اخبار ظاهر می شود که اگر چیزی از حاجی تلف شود یا از اهل و مالش از طایفه آخر نخواهد بود چنانکه مشهور است که اینها سبب قبول حج است

[حج جهاد ضعفاست]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه الحجّ جهاد الضعفاء و نحن الضّعفاء) و در صحیح از کنانی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه شنیدم که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که حج یکی از دو جهان است و حج جهاد ضعیفانی است که جهاد صوری نتوانند کرد و

ما از جمله ضعیفانیم پس حج جهاد ماست و عبارت اول محتمل است که مراد از او این باشد که جهاد اکبر باشد و آن جهاد نفس و شیطان است و محتمل است که مراد این باشد که چون حق سبحانه و تعالی در قران مجید یاد فرموده است که.

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۹

يَحْذَرُونَ و ترجمه اش موافق اخبار متواتره از طرق اهل البیت سلام اللّٰه علیهم این است که اراده ما تعلق گرفته است که انعام کنیم بر آن جمعی که ائمه جور ایشان را ضعیف شمرده اند و ضعیف کرده اند در زمین و ایشان را پیشوایان دین گردانیم و ایشان را وارث زمین گردانیم و بنماییم به فرعون این امت و هامان و لشکرهای ایشان از ایشان آن چه از آن حذر می نمودند و در احادیث بسیار وارد شده است که در رجعت خواهد بود که حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه ظاهر شوند و بقیه ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم زنده شوند و ابو بکر و عمر و سایر ائمه جور و اتباع ایشان را زنده کنند و شیعیان ایشان را کشند و باز زنده کند حق سبحانه و تعالی ایشان را پس چون ایشان را از تسلط بر عالمیان منع نموده اند و نمی توانند جهاد کردن تا ظهور قایم به عوض جهاد اصغر جهاد اکبر را اختیار نموده اند و حج می کنند

[چهار نفر دعایشان رد نمی شود]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اربعه لا ترد لهم دعوه

حتّى تفتح لهم ابواب السّماء و تصير إلى العرش دعوه الوالد لولده و المظلوم على من ظلمه و المعتمر حتّى يرجع و الصّائم حتّى يفطر) و كالصحيح منقولست از حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله كه چهار كسند كه دعاى ايشان رد نمى شود تا آن كه درهاى آسمان گشوده مى شود و به عرش مى رسد، يكى دعاى پدر است از جهه فرزند، ديگر دعاى مظلوم است بر ظالمش، سيم دعاى كسى كه به عمره رفته باشد و عمره در لغت به معنى زيارتست و شامل حج و عمره هر دو هست و محتمل است كه حضرت معتمر را فرموده باشد تا سنيان بدر روند چون حج تمتع لازم

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۶۰

دارد عمره را و ايشان با آن كه اجماع كرده اند بر آن كه حج تمتع صحيح است بلكه بهتر است نمى كنند چون عمر بر طرف كرد، و چهارم دعاى روزه دار است تا افطار كند و در صحيح از عيسى قمى منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه سه كسند كه دعاى ايشان مستجاب است يكى حاجى است پس سعى نماييد كه به بازماندگان ايشان خوب برسيد كه ايشان شما را دعا مى كنند و دعاى ايشان مستجاب است و هم چنين مجاهد فى سبيل اللَّه سيم بيمار است و سعى كنيد كه او را به خشم در نياورديد و دل تنگ مكنيد مبادا نفرين بر خود يا بر شما كند

[ختم قران در مكه]

(و من ختم القرآن بمكّه من جمعه إلى جمعه او أقلّ أو أكثر كتب اللَّه له من الأجر و الحسنات من اوّل جمعه كانت فى الدّنيا إلى اخر

جمعه تكون و كذلك إن ختمه فى ساير الايّام) و كالصحيح منقولست از ابو حمزه كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه فرمودند كه هر كه ختم كند قرآن را در مكه از جمعه تا جمعه يا كمتر يا بيشتر و در روز جمعه ختم كند حق سبحانه و تعالى بنويسد از جهه او از اجر از جمعه اولى كه در دنيا بوده است تا آخر جمعه كه خواهد بود و هم چنين اگر ختم كند در باقى ايام (و قال علىّ بن الحسين صلوات اللَّه عليهما من ختم القرآن بمكّه لم يمت حتّى يرى رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله و يرى منزله من الجنّه) و كالصحيح منقول است كه آن حضرت صلوات اللَّه عليه فرمودند كه هر كه ختم كند قرآن را در مكه از دنيا نرود تا آن كه حضرت رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله را به بيند و جاى خود را در بهشت ببيند و به همين نحو

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۶۱

مرويست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه

[ذكر گفتن در مكه]

(و تسبيحه بمكّه تعدل خراج العراقين ينفق فى سبيل اللَّه) و حديث سابق است كه آن حضرت صلوات اللَّه عليه فرمودند كه تسبيحى كه عبارت از سبحان اللَّه باشد يا هر ذكرى برابر است يا آن كه مثل خراج عراقين كه بصره و كوفه باشد يا عراق عرب و عجم كه همه را در راه خدا صرف نمايند و در ابواب زكات گذشته كه خراج چهار نهر هشتاد هزار تومان شده بود و در زمان عباسيه خراج همه نهرها سى هزار تومان مى شد و سيصد و شصت

نهر از فرات و قريب به آن از دجله عمل می شد بنا بر اين بوده است اسرافات عبّاسيه عليهم اللعنه (و من صلّى بمكّه سبعين ركعه فقرا فى كلّ ركعه بقل هو اللَّه احد و انّا أنزلناه و آيه السخره و آيه الكرسىّ لم يمت الّا شهيدا) و هر كه هفتاد ركعت نماز در مكه به جا آورد و در هر ركعت قل هو اللَّه احد و انا أنزلناه و آيه سخره و آيه الكرسى را بخواند نميرد مگر با شهادت يا چون بميرد حكم شهدا خواهد داشت و آيه سخره در سوره اعرافست و سه آيه است از إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ تا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و گذشت (و الطّاعم بمكّه كالصّائم فيما سواها و صيام يوم بمكّه يعدل صيام سنه فيما سواها و الماشى بمكّه فى عباده اللَّه عزّ و جلّ) و كسى كه در مكه معظمه روزه نباشد مانند كسى است كه در جاهاى ديگر روزه باشد و يك روز در مكه معظمه روزه داشتن برابر است با يك سال روزه داشتن در جائى ديگر و راه رفتن در مكه عبادت حق سبحانه و تعالى

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۶۲

است و در صحيح از على بن مهزيار منقولست كه گفت سؤال كردم از حضرت ابو الحسن كه ظاهرا هادى باشد و احتمال رضا دارد صلوات اللَّه عليهما كه اقامت در مكه افضل است يا بيرون رفتن به شهرهاى ديگر فرمان حضرت رسيد كه ايستادن نزد خانه حق سبحانه و تعالى افضل است و محمول است بر كمتر از يك سال.

چون در حديث صحيح از محمد بن مسلم منقول

است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوار آن است که یک سال در مکه معظمه اقامت نکنند عرض نمودم که چه کنند حضرت فرمودند که نقل کنند به جای دیگر و بهتر آن است که به مدینه مکرمه بیایند تا یک سال تمام آنجا نبوده باشند

[هر که یک سال در مکه معظمه مجاورت کند]

(و قال الباقر ابو جعفر صلوات اللّٰه علیهما من جاور بمکّه سنه غفر اللّٰه له ذنوبه و لأهل بیته و لکلّ من استغفر له و لعشیرته و لجیرانه) ذنوب تسع سنین قد مضت و عصموا من کلّ سوء اربعین و مائه سنه و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر که یک سال در مکه معظمه مجاورت کند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و گناهان اهل خانه او را بیامرزد و گناهان کسانی را که او را از جهه ایشان استغفار کرده باشد و گناهان خویشان و هم سایگان او را تا نه سال گذشته را بیامرزد و تا صد و چهل سال ایشان را از هر مکروهی محفوظ دارد و محمول است بر یک سال متفرق چنانکه گذشت چون یک سال که می ماند رغبتش کم می شود (و الانصراف و الرّجوع افضل من المجاوره) یعنی برگشتن و به خانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۳

آمدن و رفتن افضل از مجاورتست و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که چون از افعال حج فارغ شدی برگرد که سبب شوق می شود که باز بروی یعنی اگر در آنجا بمانی قساوت بهم می رسد و کعبه در نظرت سهل می شود و در صحیح حلبی منقولست که گفت

سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از تفسیر آیه کریمه وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ یعنی هر که اراده آن کند که ستم کند به سبب الحادی که در نفس او هست و او را به ظلم داشته است در جوار بیت اللّه و در حرم الهی می چشانیم او را عذاب دردناك حضرت فرمودند که هر ظلمی الحاد است یعنی به منزله کفر است تا آن که غلام و کنیز را از روی ستم زدن می ترسم که الحاد باشد از این جهه است که فقها کراهت دارند از سکنی مکه معظمه یعنی علماء حقیقی احتیاط می کنند و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و جمع بین الاخبار باین است که اگر مجاورت کنند کمتر از یک سال کنند و ملاحظه نمایند که اگر سکنی سبب زیادتی شوق باشد و ضبط خود توانند کرد که خلاف شرعی از ایشان صادر نشود مجاورت خوبست و الّا فلا. و الیوم مجاورت از جهه دیگر خوب نیست که اظهار شعایر ایمان نمی توان کرد و تقیّه می باید کرد و گذشت اخبار دیگر در باب مساجد

[خواب در مکه]

(و النّائم بمكّه كالمجتهد فى البلدان و السّاجد بمكّه كالمتشحّط بدمه فى سبيل اللّه و من خلف حاجّا فى اهله بخير كان له كاجره حتّى

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۴

كانّه يستلم الاحجار و قال على بن الحسين صلوات اللّه عليهما يا معشر من لم يحجّ استبشروا بالحاجّ اذا قدموا فصافحوهم و عظّموهم فانّ ذلك يجب عليكم تشاركوهم فى الاجر) و كالصحيح منقول است از خالد كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه

حضـرت سـید السّاجدین صـلوات اللّٰه علیه می فرمودند که کسی که در مکه معظمه بخواب رود خواب آنجا عبادتست و مانند کسـی است که در شـهرهای دیگر شب تا صـباح سـعی نماید در عبادت حق سبحانه و تعالی و کسی که در مکه سجده کند یا نماز کند مانند مجاهدیست که شـهید شده باشد و در خون خود غلطد و کسی که در خانه حاجی رعایت بازماندگان او کند و کارسازیهای ایشان را کند او را ثواب آن حاجی باشد به مرتبه که گویا اسـتلام مسـتحب را نیز به جا می آورد در حجر الاسود و رکن یمانی و باقی ارکان.

و در بعضـی نسـخ الحجر است یعنی حجر الاـسود که اهـل مکه معظمه حجر الاسود می گوینـد او را حضـرت فرمودنـد که ای جمعی که به حـج نرفته ایـد بشاشت و خوشـحالی کنیـد در روی حاجیان که تازه آمـده باشـند و مصافحه کنیـد بلکه دست در گردن ایشـان کنیـد و تعظیم ایشـان کنیـد و از آن جمله است اسـتقبال ایشـان به درستی که اینهـا بر شـما لاـزم است تـا آن که شریک شوید در ثواب حاجیان.

و در چهـار صـد کلمه از حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه که هر گاه برادر مؤمنت از مکه بیایـد میان هر دو چشم او را ببوس و لبش را ببوس که بان لب حجر الاسود را بوسـیده است که حضـرت سـید المرسـلین صلّی اللّٰه علیه و آله آن را بوسیده است و ببوس چشمش را که بان چشم نظر کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۵

است به خانه خدا و موضع سجده و روی او را ببوس یعنی اگر امر دو مزلّف نباشد که شیطان

راه یابد و چون تهنیت و مبارك باد گویند بگویند که حج شما مقبول با دو سعی شما مشکور باد و هر چه خرج کرده اید حق سبحانه و تعالی عوض بدهد و آخر حجها نباشد و دیگر موفق شوید

[سلام کردن به حاجی]

(و قال صلوات اللّٰه علیه بادروا بالسّلام علی الحاجّ و المعتمرین و مصافحتهم من قبل ان تخالطهم الذّنوب) و کالصحیح منقولست از حضرت سید السّاجدین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که مبادرت کنید و پیش دستی نمایید که به زودی ایشان را دریابید به استقبال ایشان یا اعم که سلام کنید بر جمعی که حج کرده باشند یا عمره به جا آورده باشند یا هر دو و مصافحه کنید با ایشان پیش از آن که مکدر شوند به کدوردت گناهان چنانکه گذشت که نور حج با ایشان است تا آلوده گناهان نشده باشند.

و محتمل است که تا چهار ماه نشده باشد مصافحه بهتر باشد چون احادیث متواتره وارد است که تا چهار ماه گناه نمی نویسند اگر چه نور حج نیز نمی ماند با گناهان اعم از صغیره و کبیره (و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه و قرو الحاجّ و المعتمر فانّ ذلك واجب علیکم) و منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حرمت حاجیان بدارید و ایشان را با معتمران تعظیم کنید که تعظیم ایشان بر شما واجبست و فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم خانه است و تعظیم خانه تعظیم صاحب خانه است و ظاهر این حدیث آنست که همیشه تعظیم ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۶

باید کرد و در القاب ایشان حاجی الحرمین الشرفین نیز از جمله تعظیم است.

[کسی که در راه حج بمیرد]

(و من أماط اذی عن طریق مکّه کتب اللّٰه له حسنه و فی خبر اخر و من قبل اللّٰه منه حسنه لم یعذّبه) و کالصحیح از اسحاق منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که دور کند

آزاری را از راه مکه معظمه مثل آن که پل به بندد و سنگها که در میان راه باشد بردارد و دست ظالمان را کوتاه کند و امثال اینها حق سبحانه و تعالی می نویسد از جهه او حسنه و هر که را بنویسد از جهه او حسنه او را عذاب نمی کند و ظاهرا صدوق جزو اول را در یکی از اصول دیده بوده است و نقل کرده است و جزو آخر را از حدیث دیگر که در ابواب حسنه دیگر که در ابواب صلوات گذشته متصل باین گردانیده که گفت در خبری دیگر چنین است مع هذا کلینی همان معنی را با جزو اول نقل کرده است و صدوق غافل شده است چون در باب نوادر ذکر کرده است (و من مات محرما بعث یوم القیمه ملبیا بالحجّ مغفورا له و من مات فی طریق مکّه ذاهبا او جائیا امن من الفزع الاکبر یوم القیمه و من مات فی احد الحرمین بعثه اللّٰه من الامنین و من مات بین الحرمین لم ینشر له دیوان و من دفن فی الحرم امن من الفزع الاکبر من برّ النّاس و فاجرهم) و کالصحیح منقولست از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حاجی و عمره کننده در ضمان الهی اند و حق سبحانه و تعالی ضامن ایشان است که اگر در راه مکه پیش از احرام بمیرند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۷

حق سبحانه و تعالی گناهان ایشان را بیامرزد و اگر در حالت احرام بمیرند فردای قیامت مبعوث شوند لبیک اللهم لبیک گویان، و بالحجّ در حدیث نیست و نمی باید و حق سبحانه و تعالی

گناهان او را آمرزیده باشد و در صحیح از آن حضرت منقول است که هر که در راه مکه بمیرد در وقت رفتن یا برگشتن ایمن شود از خوف و ترسی که بزرگترین خوفهاست در روز قیامت.

و در حدیث ابو بصیر منقولست که آن حضرت فرمودند که هر که بمیرد در حرم مکه یا حرم مدینه حق سبحانه و تعالی او را مبعوث گرداند در زمره ایمنان از عذاب الهی.

و در محاسن برقی از جمیل بن دراج منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در میانه دو حرم فوت شود حق سبحانه و تعالی او را مبعوث گرداند از جمله ایمنان از عذاب الهی و هر گاه ایمن باشد نامه عمل او را نخواهند گشود و کلینی کالصحیح روایت کرده است که هر که در مدینه فوت شود مبعوث می شود از جمله ایمنان از عذاب الهی و از آن جمله است یحیی بن حبیب و ابو عبیده و عبد الرحمن بن حجاج.

و در صحیح از هارون بن خارجه منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که مدفون شود در حرم یعنی اگر چه در غیر حرم مرده باشد و او را در حرم دفن کنند ایمن است در روز قیامت از ترس و خوفی که بزرگترین فزعهاست خواه خوب باشند یا بد باشند و در صحیح علی الظاهر منقولست از علی بن سلیمان که عرض کردم بر آن حضرت یعنی صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه و احتمال هادی هست

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۸

سلام اللّٰه علیه که هر گاه شخصی در عرفات بمیرد در عرفاتش دفن کنند افضل است

یا به حرم برنـد و در حرم دفن کنند حضـرت فرمودند که به حرم برند و در آنجا دفن کنند افضل است و در این صورت داخل خواهـد بود در آیه کریمه مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً چون بعمومه شامل حیوانات هست چنانکه خواهـد آمد احادیث صـحیحه پس بنا بر این در هر حرمی جاری باشـد و نقل توان نمود چنانکه گذشت اخبار معتبره که کوفه حرم خداست و حرم رسول خداست و حرم امیر المؤمنین است و کربلا نیز داخل است در کوفه و در احادیث زیارات بسیار واقع شده است که مشاهده ائمه معصومین را اطلاق حرم کرده انـد، و ظاهرا صـریح تر از این حـدیث و امثال این حدیث احادیث داشـته اند که نقل می کرده اند پیش از دفن و بعد از دفن و اللَّه تعالی یعلم و کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که در یکی از این دو حرم که مکه معظمه است و مـدینه مشـرفه است بمیرد اعمـال یا نامه عملش را عوض نخواهنـد کرد و حسابش نخواهند کرد و اگر در وقت برگشـتن بمیرد گناهان او را بیامرزد و در موثق کالصـحیح از ابو بصـیر منقولست که آن حضرت سلام اللَّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی ضامن حاج و معتمر است که اگر مرگ در رسد ایشان را به بهشت برد و اگر زنده بمانند به سـلامت به خانه خود برگردد و کالصـحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که حج و عمره دو بازارند از بازارهای اخرت اگر کسی در این بازارها داخل شود در امان الهی است اگر برگردند به مطلوب

خود رسند آمرزیده و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۹

بمیرند مزد ایشان بر حق سبحانه و تعالی است

[ثواب حج بمقدار مشقت حج]

(و ما من سفر ابلغ فی لحم و لا دم و لا جلد و لا شعر من سفر مکّه و ما من احد یبلغه حتّی تلحقه المشقّه و انّ ثوابه علی قدر مشقّته) و در صحیح از هشام بن حکم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هیچ سفری آن مقدار تاثیر ندارد در گداختن گوشت و خون و پوست و مو که سفر مکه معظمه دارد و هیچ کس بان یعنی به مکه معظمه نمی رسد تا مشقت به او نرسد تا اینجا حدیث است، و به درستی که ثواب آن به مقدار مشقت آن است و گویا صدوق جمله را نتیجه قول سابق گرفته است که مراد حضرت این است از این گفتگو و الا فایده ندارد و لیکن ممکن است که مراد این باشد که مشقتهای زیادتی بر خود نگذارند مثل پیاده رفتن و پا برهنه رفتن و گرسنگی و تشنگی عبث خوردن چون مطلوب رسیدن به کعبه است چنان نکنند که از مقصود باز مانند چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است به همین مضمون، و آن که مباشید مانند سوار رونده که آن مقدار بدواند که اسبش بماند و اسب را ضایع کرده باشد و راه را طی نکرده باشد و دور نیست که معنی اول اظهر باشد چنانکه گذشت و در صحیحه کاهلی است و نه چنین است که به سبب آن لازم باشد و حلّ این حدیث این باشد بلکه غرض آن است که مقصود بالذات کدام است

و در حسن کالصحیح از حضرت سید الساجدین صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند حج کنید و عمره به جا آورید تا بدنهای شما صحیح باشد چون سفر مکه به منزله چوب چینی خوردنست اگر چه می گدازد بدن را و لیکن تدارک آن نیز می شود و حج و عمره سبب فراخی روزی شما می شود و حق سبحانه و تعالی کفایت می فرماید خرج عیال شما را و به ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۰

می رساند آن چه ایشان را ضرور باشد و هر که به حج می رود گناهانش آمرزیده می شود و بهشت از جهه او واجب می شود و می گویند که عمل را از سر گیرید و محفوظ است اهل و مال او و این مجموع از جهه شیعیان است چنانکه منقولست در صحیح از صفوان از ابو المعزاء از سلمه که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودم که شخصی آمد که او را ابو الورد می گفتند به حضرت عرض نمود که رحمک اللّه کاش راحت می دادی بدنت را از محمل یعنی به کجاوه می فرمودید و آزار نمی کشیدید که بر شتر باردار سوار می شوید حضرت فرمودند که ای ابو الورد من دوست می دارم که در یابم منافعی را که حق سبحانه و تعالی فرموده است در آنجا که فرموده است که اعلام کن مردمان را به حج تا آن که جمعی پیادگان بیایند و جمعی بر شترهای لاغر از راههای دور تا در یابند نفعهای بسیار را که به ایشان رسد و خداوند خود را یاد کنند به درستی که کسی که خود را در معرض این نفعها در نمی آورد مگر آن که نفع می یابد

یعنی بر شتران لاغر زامله سوار شدن و ریاضت کشیدن سبب این نفعهای عظیمه است و محتمل است که مراد ابو الورد این باشد که شما حج بسیار کرده اید و در حج کردن و کجاوه نشستن و تکانیدن کجاوه آزار می کشید و بدن شما ضعیف است و تاب این مشقتها ندارد و کاش این سنت را به جا نمی آوردید حضرت فرموده باشند که از سر این نفعها نمی توان گذشت یا آن که از جهه بدن نفع دارد پس فرمودند که اما شما شیعیان که به حج می روید چون برمی گردید گناهان شما آمرزیده اند و اما غیر شما مالها و اهل ایشان محفوظ می ماند چون ایمان شرط ثواب است و ایشان ندارند.

و در صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات اللّه علیه منقول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۱

که فرمودند که آیا نمی دانی که چون عصر روز عرفه می شود حق سبحانه و تعالی فرشتگان را به آسمان اول می فرستد و می فرماید که نظر کنید به بندگان من که همه به درگاه من آمده اند ژولیده مو و گرد آلوده و پیغمبر به ایشان فرستادم که مدتها شده است که او را ندیده اند نظر به جمعی که به خدمت آن حضرت نرسیده بودند و از من سؤالها می کنند و دعاها می خوانند شما گواه باشید که من بر خود واجب کرده ام که دعاهای ایشان را و بدکاران ایشان را به شفاعت نیکوکاران بیامرزم و از نیکوکاران حج ایشان را قبول فرمایم پس روانه شوید که همه شما را آمرزیدم پس امر می فرماید و فرشته را که در ابتداء مشعر از طرفین بنشینند و دعا کنند ایشان را که خداوندا سلامت دار ایشان

را و سبب دعای این فرشته است که از شتران نمی افتند و اگر بیفتند جائی از ایشان نمی شکند و اخبار فضایل حج و عمره بسیار است به همین اکتفا شد.

نکت فی حج الانبیاء و المرسلین صلوات اللّه علیهم اجمعین

[حج آدم ع]

(قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه انّ آدم علیه السّلام أتی هذا البیت الف آتیه علی قدمیه منها سبعمائه حجّه و ثلاثمائه عمره و کان یاتیه من ناحیه الشّام) نکته چند است یعنی خبری چند که مشتملند بر وجوهی چند از حج انبیاء و پیغمبران مرسل صلوات اللّه علیهم.

منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که فرمودند که حضرت آدم هزار مرتبه به زیارت این خانه کعبه آمد پیاده از آن جمله هفتصد مرتبه حج کرد و سیصد مرتبه عمره به جا آورد و مقر حضرت آدم اطراف شام بود و از آنجا پیاده می آمد به زیارت کعبه (و کان یحجّ علی ثور و المکان الّذی تیب فیه علیه الحطیم و هو ما بین باب البیت و الحجر الاسود و طاف ادم قبل ان ینظر إلی حوّاء مائه عام و قال له جبرئیل حیّاک اللّه و بیّاک یعنی اصلحک) حضرت آدم حج می کرد بر گاوی که توشه حضرت آدم را بر می داشت یا از جهه قربانی می برد یا از جهه آن که اگر از پیاده روی باز ماند بر او سوار شود چنانکه گذشت مطلوبست وقتی که مرکوبی با او بوده باشد که در وقت ماندن سوار شود و جائی که توبه حضرت آدم در آنجا مقبول شد از ترک اولی که از او صادر شده بود حطیم است و آن میانه در خانه کعبه است و رکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۳

حجر.

چنانکه

در روایات صحیح و کالصحیح وارد شده است و اکثر نسخ یبیت است به جای تیب و از اغلاط نساخ است البته و حضرت آدم پیش از آن که نظر شهوت کند به حوا یا کنایه از جماع است صد سال طواف خانه می کرد در وقتی که آدم در صفا بود و حوّا در مروه و در روزها حضرت آدم نزد حوا می رفت از جهه انس او و شبها به جای خود می آمد و چنین فهمیده بود که چون آن ترک اولی از هر دو صادر شده بود حوا بر او حرام است تا توبه ایشان قبول نشود و بعد از قبول توبه بامر الهی با هم نزدیکی کردند چنانکه در روایات معتبره وارد شده است و حضرت جبرئیل به حضرت آدم گفت حیّاك اللّه و بیّاك یعنی حق سبحانه و تعالی ترا باقی دارد یا خوش حال گرداناد یا سلام الهی بر تو باد یا ترا مالك زمین گرداند با لوازم آن و خندان کند چون بعد از کشتن قابیل هابیل را صد سال نخندید و خنده او عبارت از تولد شیث بوده باشد بعوض هابیل یا اصلاح کند کارهای ترا و در اکثر نسخ لبّاك است یعنی لبیک گفت خداوند عالمیان ترا و تلبیه الهی کنایه است از استجابت دعای او و بعضی گفته اند که بیّاك مهموز است یعنی خدا ترا در بهشت جای دهد یا ترا به قرب خود فایز گرداند یا دنیا را خانه تو کرد و از تست (و قال الصّادق صلوات اللّه علیه لمّا افاض آدم من منی تلقّته الملائکه بالأبطح فقالوا یا آدم برّ حجّک اما انّا قد

حججنا هذا البيت قبل أن تحجّه بألفی عام) و کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است و ظاهر آن است که صدوق از کتاب معاویه بر داشته باشد پس بهشت سند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۴

صحیح باشد که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که چون حضرت آدم از منی روانه شدند به جانب مکه فرشتگان در ابطح به استقبال حضرت آدم در مکه آمدند در ابطح و گفتند یا آدم حجت قبول باد به درستی که ما گروه فرشتگان این خانه را پیش از آن که تو حج کنی حج کرده ایم و هزار سال در وقتی که ساکنان زمین ملائکه بودند.

(و نزل جبرئیل علیه السّلام بمهاه من الجنّه و روی بیاقوته حمراء فادارها علی رأس آدم و حلق رأسه بها) و کالصحیح منقول است از علی علوی که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه که چون آدم حج کرد سر خود را بچه چیز تراشید حضرت فرمودند که جبرئیل یاقوتی از بهشت آورد، و در روایت اول صدوق یاقوت سفیدی و منافات نیست میان هر دو و بر سر حضرت آدم گردانید و سر حضرت آدم را بان تراشید و صدوق چنین فهمیده است که یاقوت سرخ می باشد و غافل شده است که یاقوت سفید و زرد و کبود می باشد و لفظ حمرا در کافی نیست و بر تقدیری که باشد ممکن است که یک بار یاقوت سفید آورده باشد و یک بار سرخ

[حج نوح ع]

(و روی انّه کان طول سفینه نوح ألفا و مائتی ذراع و عرضها مائه ذراع و طولها فی السّماء ثمانین ذراعا فرکب

فیها فطافت بالبیت سبعه اشواط و سعت بین الصّفا و المروه سبعا ثمّ استوت علی الجودیّ) و کلینی کالصحیح روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در ازای کشتی نوح هزار و دویست ذرع بود و عرضش صد ذرع بود و در کافی هشتصد ذرع و این اظهر است و ظاهرا ثمان از قلم نساخ افتاده است و طولش از طرف آسمان که عبارت از عمق باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۵

هشتاد ذرع بود پس چون به موضوع بیت رسید پیش گذشت که آب نگرفته بود خانه را کشتی با جمعی که در کشتی بودند هفت شوط بر دور خانه طواف کردند و میان صفا و مروه هفت مرتبه سعی کردند و بعد از شش ماه بر جودی قرار گرفت و آن نجف اشرفست و مشهور آن است که در مقبره صفا که قبر شمعون الصفا وصی حضرت عیسی است قرار گرفت و تخته پارها در مسجد کوفه بود که می گفتند که از کشتی نوح است

[حج ابراهیم]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن الذّبیح من کان فقال اسماعیل لأنّ اللّٰه عزّ و جلّ ذکر قصّته فی کتابه ثمّ قال وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ و قد اختلف الرّوایات فی الذّبیح فمنها ما ورد بأنّه اسماعیل و منها ما ورد بأنّه اسحاق و لا سبیل إلی ردّ الاخبار متی صحّ طرقها و کان الذّبیح اسماعیل لکنّ اسحاق لمّا ولد بعد ذلک تمنّی ان یکون هو الّذی امر ابوه بذبحه و کان یصبر لأمر اللّٰه و یسلّم له کصبر اخیه و تسلیمه فینال بذلک درجته فی الثّواب فعلم اللّٰه ذلک من

قلبه فسمّاه بین ملائکته ذبیحا لتمنّیه لذلک و قد ذکرت اسناد ذلک فی کتاب النبوه متّصلا بالصّادق صلوات اللّه علیه) و در حسن کالصحیح از عبد اللّه بن سنان منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند که ذبیح حضرت اسماعیل بود یا حضرت اسحاق حضرت فرمودند که اسماعیل بود زیرا که حق سبحانه و تعالی بعد از حکایت ذبیح در سوره و الصافات فرموده است که بشارت دادیم او را به اسحاق که پیغمبری که از او خواهد بهم رسید که از جمله شایستگان بندگان ما باشد و از این معنی ظاهر می شود که ذبیح اسماعیل باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۶

و کلینی نیز نقل کرده است که زراره نقل کرده است که ذبیح اسماعیل، بود و علی بن ابراهیم علیه السلام در تفسیرش در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و کلینی در صحیح از ابان از ابو بصیر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما که جبرئیل در روز هشتم ذی الحجه به نزد حضرت ابراهیم علیه السّلام آمد نزد زوال آفتاب و گفت یا ابراهیم آب بردار از جهه خود و از جهه اهل خود چون در عرفات و مشعر و منی آب نبود و از این جهه یوم الترویه می گویند روز هشتم را پس جبرئیل حضرت ابراهیم را به منی آورد و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در منی به جا آورد و بعد از نماز حضرت ابراهیم را به عرفات برد و او را

در نمره که بطن عرفه است فرود آورد که از جمله عرفات نیست و از حدود عرفاتست و چون زوال شد حضرت ابراهیم غسل کرد و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه به جا آورد و در آنجا از سنگ سفید مسجدی بنا کرد که معروف بود به مسجد ابراهیم و این مسجد در نمره بود و سنت است که امیر حاج نماز را در این مسجد به جا آورد پس ابراهیم را به عرفات برد و به او گفت در اینجا اعتراف کن به گناهان و بشناس عبادات حج را یا محل آنها را و از این جهه آن موضع را عرفات نامیدند و تا غروب آفتاب در آنجا وقوف نمود پس از آنجا روانه شدند و جبرئیل با ابراهیم گفت که ازدلف إلی المشعر الحرام که پیشتر آ بسوی مشعری که محترم است یا تقرب جو بحق سبحانه و تعالی در اینجا از این جهه مشعر نامیده شد به مزدلفه و چون او را به مشعر الحرام آورد نماز شام و خفتن را به یک اذان و دو اقامه به جا آورد و شب را در آنجا بروز آورد و در سنه [یعنی خواب] به او نمودند که پسر را می کشد و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۷

صبح شد به او نمود محل وقوف را و در آنجا به دعا وقوف کرد و بعد از آن به منی آمد به مادر و فرزندش که ساره باشد گفت تو برو به خانه کعبه و مشغول طواف شو و پسر را با خود نگاهداشت پس چون به منی به جای جمره

عقبه رسید شیطان ظاهر شد جبرئیل گفت که هفت سنگ به شیطان در آنجا زد حضرت اسحاق را آورد تا موضع جمره وسطی و با پسر گفت ای فرزند در واقعه دیده ام که ترا از جهه رضای الهی می کشم چه می گویی پسر گفت ای پدر به آن چه مامور شده به جا آور إن شاء اللّٰه صبر خواهم کرد و ابراهیم و پسر تسلیم نمودند امر الهی را پس شیطان به صورت مرد پیری ظاهر شد و گفت یا ابراهیم از این پسر بچه می خواهی گفت می خواهم که او را بکشم شیطان گفت سبحان اللّٰه پسری را می کشی که یک چشم زدن مخالفت الهی نکرده است حضرت ابراهیم گفت خداوندم مرا امر بذبح آن کرده است شیطان گفت که خدای تعالی هرگز چنین امری نمی کند البته شیطان به خوابت آمده است ابراهیم گفت تا باین زمان رسانیده است مرا: شیطان را به من راه تسلط نداده است تو شیطانی شیطان گفت که و اللّٰه که این خواب شیطانی است حضرت ابراهیم علیه السلام گفت و اللّٰه که با تو دیگر سخن نخواهم گفت و متوجه کشتن شد شیطان گفت یا ابراهیم تو پیشوای این مردمانی و اگر فرزند را خواهی کشت همه کس فرزند خود را خواهند کشت و این گناهها در گردن تو خواهد بود و از برای خدا ترک کن این کشتن را و ابراهیم جوابش نگفت پس نزد جمره وسطی پسر را خوابانید و خواست که بکشد پسر گفت ای پدر روی مرا به پوشان مبادا محبت پدری مانع شود و دست و پای مرا محکم ببندد مبادا دست و پا زنم

ابراهیم گفت بکشم و دست و پا را نیز محکم ببندم این دو مشقت را بر تو واقع سازم نمی کنم و اللّٰه پس الاغی که همراه آورده بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۸

که چون پسر را بکشد بدنش را بر الاغ بسته ببرد و در مسجد خاک کند جلش را به زیر پسر انداخت و او را بر پهلو خوابانید و کارد را بر حلق او گذاشت و سر به جانب آسمان کرد و جبرئیل کارد را گردانید از حلقش ابراهیم نگاه کرد که ببیند کشته شده است دید که کارد گردیده است پس مرتبه دیگر دم کارد را بر حلقش گذاشت و سر به جانب آسمان کرد جبرئیل دم کارد را گردانید تا مکرر چنین کرد و چنان شد که ناگاه از دست چپ مسجد ندا رسید که ای ابراهیم خواب خود را درست کردی و جبرئیل گوسفندی را از جانب کوهی که مشرفست بر مسجد خیف آورد و پسر را از زیر دست ابراهیم کشیده گوسفند را به جای او خوابانید.

و چون شیطان اینجا کاری نساخت خود را به ساره رسانید نزدیک خانه کعبه ساره پرسید که ای پیره مرد پیری را دیدی از این طرف که آمدی گفت دیدم گفت شوهر منست گفت پسری با خود داشت دیدی گفت دیدم باین صفت و این صفت ساره گفت پسر منست گفت دیدم که پسر را خوابانیده بود و کارد به حلقش گذاشته بود که بکشد او را ساره گفت حاشا که چنین باشد رحیمترین مردمان ابراهیم است هرگز پسرش را نمی کشد.

شیطان گفت به حق خداوند آسمان و بحق خداوند این خانه که دیدمش که

پسر را خوابانیده بود و کارد بر داشته بود که او را بکشد ساره گفت چرا گفت که می گفت خداوندم امر کرده است که او را بکشم ساره گفت که پس واجبست بر او که پسر را بکشد و اطاعت کند خداوند خود را، و چون ساره از طواف و سعی فارغ شد به خاطرش رسید که برود و به بیند که پسرش را کشته است یا نه و به سرعت روانه شد و می گفت خداوندا بر من مگیر آن چه من با هاجر مادر اسماعیل کردم، تا به هم رسیدند پسر را زنده دید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۹

خوشحال شد نگاه به حلقش کرد دید که کاردیش کرده است متغیر شد و بیمار شد و از دنیا رفت.

و صدوق نیز این خبر را صحیح می داند چون هشت سند صحیح به معاویه بن عمار دارد و هم چنین بأبان پس می گوید که اخبار از هر دو طرف صحیح است و رد هیچ یک از این اخبار نمی توان کرد پس اظهر در جمع آن است که هر دو واقع شده باشد.

و لیکن چون حدیث کالصحیح از اعمش وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که ذبیح حضرت اسماعیل بود و لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی بعد از این واقعه اسحاق را به حضرت ابراهیم علیه السّلام کرامت فرمود اسحاق آرزو کرد که کاش این معنی نسبت به من واقع می شد و فرمان الهی را تسلیم می کردم و صبر می نمودم چنانکه برادرم تسلیم کرد و صبر نمود و من نیز باین درجه فایز می شدم چون حق سبحانه و تعالی از دل

او مطلع بود که او در این آرزو صادقست میان فرشتگان او را نیز ذبیح نامید.

و چون این خبر به مرتبه صحت نرسیده است ظاهر اخبار آن است که هر دو واقع شده باشد و بسیار مشکل است تاویل امثال این خبر که ساره فوت شده به سبب این معنی و سایر آن چه گذشت و اللّه تعالی یعلم.

و قریب باین اخبار دیگر وارد شده است در کیفیت حج حضرت آدم و غیره و چون ذکر آنها سبب طول می شد ذکر نکردم و رجوع به روضه باید کرد و چون صدوق بعنوان اجمال و ارسال ذکر کرد که تفصیل و سندش را از کتاب نبوت که از جمله مؤلفات صدوق است خواهی یافت و آن کتاب در میان نیست و اکثر اخبار مرسله او را مسندا از جاهای دیگر ذکر کرده ام و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۰

بسیار نادر است که ذکر نکرده باشم.

(و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه این اراد ابراهیم ان یذبح ابنه فقال علی الجمره الوسطی و لما اراد ابراهیم ان یذبح ابنه صلّی اللّه علیهما قلب جبرئیل المدیه و اجترّ الکبش من قبل ثبیر و اجترّ الغلام من تحته و وضع الکبش مکان الغلام و نودی من میسره مسجد الخیف أن یا ابراهیم قد صدّقت الرّؤیا انّا کذلک نجزی المحسنین انّ هذا لهو البلاء المبین و فدیناه بذبح عظیم یعنی بکبش أملح یمشی فی سواد و یأکل فی سواد و ینظر فی سواد و یبعر فی سواد و یبول فی سواد اقرن فحل و کان یرتع فی ریاض الجنّه اربعین عاما.

قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه علیه لم احبّ تطویل هذا الکتاب بذکر

القصص لأنّ قصدی کان بوضع هذا الکتاب إلی ایراد النّکت و قد ذکرت القصص مشروحه فی کتاب النّبوّه) و به سند موثق کالصحیح و حسن کالصحیح از ابو بصیر و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما منقول است که پرسیدند که حضرت ابراهیم علیه السّلام در کجا اراده کرد که فرزندش را ذبح نماید فرمودند که نزد جمره وسطی و چون ابراهیم خواست که ذبح کند فرزندش را جبرئیل کارد را گردانید و قوچ را از جانب کوه ثبیر که مشرفست به مسجد خیف کشید و پسر را از زیر دست حضرت ابراهیم علیه السلام کشید و آن قوچ را به جای پسر گذاشت و ندا رسید از جانب دست چپ مسجد خیف که یا ابراهیم خواب خود را درست کردی و ما نکرده را در حکم کرده از تو قبول کردیم و هم چنان که ترا جزای خیر دادیم هر که در مقام احسان باشد در بندگی ما او را جزای خیر می دهیم به درستی که این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۱

آزمایشی بود که هویدا ساخت خلّت حضرت ابراهیم علیه السّلام را که محبت ما را بر محبت چنین فرزندی مقدم داشت و فدا دادیم اسماعیل یا اسحاق یا هر دو را بذبحی عظیم و بسیار فربه یعنی قوچ سیاه و سفیدی که در علف زار راه می رفته است و در آن جا می خورده است و همیشه نظر در علفزار کرده بود و پشکل و بول در علفزار کرده بود و اینها کنایه است از فربهی، و بعضی گفته اند که این مواضع از آن سیاه

بوده، و بعضی گفته اند که سایه اش عظیم بوده است و این نیز کنایه است از فربهی، و شاخ دار بود و نر بود و در باغستانهای بهشت چهل سال چریده بود تا فدای اسماعیل بوده باشد. چنین گوید مصنف این کتاب که در این کتاب نمی خواهم که حکایات را نقل کنم زیرا که غرضم از تالیف این کتاب ایراد اخبار احکام است و به تقریب علتی چند را ذکر می کنم و هر چه قصّه های پیغمبران است در کتاب نبوت ذکر کرده ام، و بسیاری از آن در علل و عیون و خصال ذکر کرده است و اکثر را در روضه ذکر کرده ام.

(و انّ ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام حدّ المسجد الحرام ما بین الصّفا و المروه فکان النّاس یحجّون من مسجد الصّفا و قد روی انّ ابراهیم خطّ ما بین الحزوره إلی المسعی) و منقول است در قوی کالصحیح از حسن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از رای ایشان در مسجد الحرام حضرت فرمودند که ابراهیم و اسماعیل حد مسجد الحرام مقرر فرمودند در میان صفا و مروه، و صدوق زیاد کرده است که پس مردم حج یعنی طواف می کردند از مسجد صفا و در بعضی از نسخ و المروه یعنی مسجد مروه.

و کلینی ذکر کرده است که در روایتی دیگر منقول است از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۲

امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که حضرت ابراهیم علیه السّلام خط کشید مسجد مکه را از میان حزوره تا ابتدای محلی که سعی می کنند یعنی صفا یا تا ابتداء مناره که محل دویدنست و این اظهر است، و از هر

دو روایت ظاهر می شود که حضرت طول مسجد را فرموده باشند و جمع میان این دو روایت باین نحو ممکن است که طول محل نماز از صفا باشد تا مروه و طول محل طواف از حزوره باشد تا مناره.

و آن چه در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله مسجد بوده است و نشانهای میلها نصب کرده اند قریب است به حدّ دویم، و در رساله دیدم که احوال مسجد را ذکر کرده اند در آن مذکور است که ده مرتبه مسجد الحرام را بزرگ کردند تا باین مرتبه رسیده است که الحال هست و طولش از صفا گذشته و به مروه نرسیده است و دور نیست که الحال طولش قریب به سعی باشد، و ظاهرا آن چه در زمان ابراهیم مسجد بوده است الحال حکم نداشته باشد بلکه آن چه زیاد کرده اند البته حکم مسجد الحرام نداشته باشد بلکه حکم مسجد چنانکه گذشت، و آن چه صدوق زیاد کرده است ظاهرا اشتباه کرده باشد معنی حدیث را بنا بر اشتباه آن زیادتی را گفته باشد بانکه چنین فهمیده است که مسعی داخل مسجد بوده است و اول مسجد از صفا بوده است و از آنجا طواف می کرده اند، و این حدیث اصلا دلالت ندارد و ممکن است که حدیث دیگر باشد و لیکن بعید است چون اکثر این احادیث را به ترتیب از کافی بر داشته است (و اوّل من کسی البیت ابراهیم علیه السّلام و روی انّ ابراهیم لمّا قضی مناسکه امره اللَّه عزّ و جلّ بالانصراف فانصرف و ماتت امّ اسماعیل فدفنها فی الحجر و حجّر علیه لئلّا یوطأ قبرها و بقی اسماعیل

لوامع

عليه السّلام وحده فلمّا كان من قابل اذن اللّه عزّ و جلّ لإبراهيم فى الحجّ و بناء الكعبه و كانت العرب تحجّ البيت و كان ردما الّا انّ قواعده معروفه و كان اسماعيل (ع) لمّا صدر النّاس جمع الحجاره و طرحها فى جوف الكعبه فلمّا قدم ابراهيم كشف هو و اسماعيل عنها فاذا هو حجر واحد احمر فاوحى اللّه عزّ و جلّ اليه ضع بناها عليه و انزل عليه اربعه املاک فلمّا همّ ببنائه قعد على ركن ثمّ نادى هلمّ إلى الحجّ فلو ناداهم هلمّوا إلى الحجّ لم يحجّ الّا من كان يومئذ انسيّا مخلوقا و لكنّه نادى هلمّ إلى الحجّ فلبّى النّاس فى اصلاب الرّجال و ارحام النّساء لبّيک داعى اللّه لبّيک داعى اللّه فمن لبّى مرّه حجّ حجّه و من لبّى عشرا حجّ عشر حجج و من لم يلبّ لم يحجّ و كان ابراهيم و اسماعيل يضعان الحجاره و يرفعان بها لقواعد و الملائكه يناولونهما حتّى تمّت اثنى عشر ذراعا فلمّا انتهى إلى موضع الحجر ناداه ابو قبيس انّ لک عندى وديعه فاعطاه الحجر فوضعه موضعه و هيّأ له بابين بابا يدخل منه و بابا يخرج منه و جعلا عليه عتبا و شريجا من جريد على ابوابها و كانت الكعبه عريانه فصدر ابراهيم و قد سوّى البيت فاقام اسماعيل فتزوّج اسماعيل امرأه من العمالقه و خلّى سبيلها و تزوّج اخرى حميريّه و كانت عاقله فتامّلت بابى البيت فقالت لإسماعيل هلّا نعلّق على هذين البابين سترين سترا من هاهنا و سترا من هاهنا فقال لها نعم فعملت للبيت سترين طولهما اثنا عشر ذراعا فعلّقهما اسماعيل على البابين فاعجبها ذلک فقالت فهلّا

احوک للکعبه ثیابا تسترها کلّها فانّ هذه الاحجار سمجه فقال لها اسماعیل بلی قال فاسرعت فی ذلک و بعث إلی قومها تستغزلهم و انّما وقع استغزال النّساء بعضهنّ من بعض لذلک فکلّما فرغت من شقّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۴

علّقتها فجاء الموسم و قد بقی وجه واحد من وجوه الکعبه فقالت لإسماعیل کیف نصنع بهذا الوجه فکسوه خصفا فلمّا جاء الموسم نظرت العرب إلی امر اعجبهم فقالوا ینبغی ان نهدی إلی عامر هذا البیت فمن ثمّ وقع الهدی فجعل یأتی الکعبه کلّ فخذ من العرب بشی ء من ورق و غیره حتّی اجتمع شی ء کثیر فنزعوا ذلک الخصف و اتمّوا الکسوه و علّقوا علی البیت بابین و لم تکن الکعبه مسقّفه فوضع اسماعیل فیها اعمده مثل الاعمده التی ترون من خشب و سقّفها بالجرائد و سوّاها بالطّین فجاءت العرب من الحول فدخلوا الکعبه و رأوا عمارتها فقالوا ینبغی لعامر هذا البیت ان یزاد فلمّا کان من قابل جاءه الهدی فلم یدر اسماعیل ما یعمل به فاوحی اللَّه عزّ و جلّ الیه ان انحره و اطعمه الحاجّ و انقطع ماء زمزم فشکی اسماعیل إلی ابراهیم قلّه الماء فاوحی اللَّه عزّ و جلّ إلی ابراهیم و امره بالحفر فحفر هو و اسماعیل و جبرئیل حتّی ظهر ماؤها و ضرب فی اربع زوایا البئر فقال فی کلّ ضربه بسم اللَّه فتفجّرت اربعه اعین فقال له جبرئیل اشرب یا ابراهیم و ادع لولدک فیها بالبرکه و افض علیک من الماء فطف بهذا البیت فهذه سقیا سقاها اللَّه عزّ و جلّ لإسماعیل و ولده) بدان که صدوق یک حدیث طولانی که خود در علل ذکر کرده است و کلینی در کافی ذکر

کرده است بعضی از عباراتش را مختصر در اینجا نقل کرده است و چند حدیث در میان این حدیث داخل کرده است چون همه پیش او صحیح است و نقل بالمعنی را جایز می دانند [ند ظ] و اول ذکر کرده است که اول کسی که کسوه و پوشش از جهه کعبه مقرر ساخت حضرت ابراهیم علیه السّلام بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۵

و حدیثی که نقل کرده است که حضرت اسماعیل و زوجه اوست اما چون بامر او شده است یا منسوبان او کرده اند در حکم کرده اوست.

و آن چه روایت کرده اند در کافی و علل کالصحیح روایت کرده اند از کلثوم حرانی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی امر فرمودند که حضرت ابراهیم علیه السّلام یا [با] اسماعیل حج کنند و حضرت اسماعیل را در حرم ساکن سازند پس ممکن است که اسماعیل به دیدن ابراهیم رفته باشد و مامور شده باشند به حج پس هر دو متوجه حج شدند بر شتر سرخ مو و با ایشان نبود مگر حضرت جبرئیل پس حضرت چون به حرم رسیدند جبرئیل گفت به زیر آیید و غسل دخول حرم بکنید پس به زیر آمدند از شتر و غسل کردند، و جبرئیل به ایشان گفت که چگونه مهیا شوند از جهه احرام یعنی مقدمات احرام را که خواهد آمد به جا آورند و چون مقدمات را واقع ساختند گفت نیت احرام کردند و تعلیم ایشان کرد تلبیات اربعی را که پیغمبران همه گفته بودند از حضرت آدم تا ایشان پس روانه شدند تا آمدند به دری که از آنجا به صفا بیرون

می رونـد از آنجا به زیر آمدنـد و جبرئیل در میان هر دو بود و از آن در رو به خانه کرد و تکبیر گفت و ایشان تکبیر گفتنـد و تهلیل کرد و ایشان تهلیل کردنـد و حمد الهی به جا آورد و ایشان نیز به جا آوردند و تمجید الهی کرد و به گفتن لا حول و لا قوه الا باللّٰه العلی العظیم یا هر ذکری که دلالت بر تعظیم الهی کند ایشان نیز کردند، و ثنا کرد حق سبحانه و تعالی را ایشان نیز کردنـد، و جبرئیل روانه شـد با ایشان و ثنا و تمجیـد الهی می کردنـد در حالت رفتن تا به موضع حجر رسـیدند جبرئیل اسـتلام کرد و ایشان نیز کردند بدست رسانیدن و بوسیدن و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۶

بـدن به آن مالیدن چنانکه گذشت و خواهد آمد، پس جبرئیل با ایشان هفت مرتبه بر دور کعبه گردیدند و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز کرد و ایشان کردند، و جبرئیل جمیع مناسک و افعال حج را با ایشان به جا آورد و تعلیم ایشان کرد.

پس چون مناسک را به جا آوردند حضـرت ابراهیم علیه السّـلام مامور شد که برگردد و حضـرت اسماعیل بماند تنها و عبارت متن این است که چون حضرت ابراهیم علیه السّلام برگشت و هاجر به رحمت الهی رفت و او را در حجر دفن کرد و محوطه بر او کشید که بر روی قبر او راه نروند و حضرت اسماعیل ماند. و بعد از آن شروع در تتمه حدیث کلثوم کرده است.

و چون سال آینده آمد حق سبحانه و تعالی امر فرموده که حضرت ابراهیم به حج بیاید

و کعبه را بنا کنند و عربان به حج خانه می آمدند و لیکن خانه منهدم شده بود و پیها ظاهر بود و چون مردمان از حج برگشتند حضرت اسماعیل سنگها را جمع کرد و در میان کعبه انداخت پس چون حق سبحانه و تعالی رخصت فرمود که خانه را بسازند حضرت ابراهیم آمد و گفت ای فرزند حق سبحانه و تعالی فرموده است که خانه را بنا کنیم پس شروع کردند در پی رفتن خانه رسیدند به یک تخته سنگ سرخی مربع حق سبحانه و تعالی وحی فرموده به ابراهیم که بنا را بر آن پی گذارند و چهار فرشته را به مدد ایشان فرستاد.

و از اینجا حدیث صحیح عبد اللّٰه بن سنان را داخل کرده است و ظاهرا نسخه صدوق غلط بوده است و چنین است در کافی و علل نیز که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی امر فرمود ابراهیم و اسماعیل را به بنای خانه و تمّ بناؤه یعنی و بنا تمام شد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۷

ظاهرا نسخه که در وقت نوشتن این کتاب در نظر داشته به جای تمّ همّ بوده است یعنی اراده بنا کرد و احتمال ندارد که غلط نساخ باشد چون صدوق پیش از بنا این حدیث را ذکر کرده است و ظاهرا این سهو است زیرا که وقتی که ابتداء بنا کردند هنوز رکنی نبود که حضرت بر بالای آن روند و بنا بر نسخه کافی و علل پس چون بناء تمام شد حضرت ابراهیم علیه السّلام بر رکنی نشستند و ندا کردند که هلمّ إلی الحجّ چنانکه

در این نسخه است که إلی دارد اما در کافی و علل إلی نـدارد و بنا بر این چنین خواهـد بود که حضـرت ابراهیم حـج را طلب فرمودنـد مکرر و اگر می فرمودنـد هلمّوا إلی الحـجّ یعنی ای مردمان بیایید به حج خطاب معدومین خوب نبود و خطاب متوجه جمعی می شـد که در آن زمان بودند و مکلف بودند و لیکن ندا کردند و حج را طلب فرمودند و حج خصوصـیتی به زندگان نـدارد شامل احیا و غیر موجودین بود پس جمیع ارواح زنـدگان و آنهایی که هنوز به ابـدان در نیامـده بودند و در عالم مثال و ظلال بودند همه گفتند لبیک ای کسـی که از جانب حق سبحانه و تعالی ما را خواندی یا ای کسی که ما را به خدا می خوانی یعنی به تقرب به او به حج خانه و بنا بر نسخه که إلی باشد اگر چه غلط است جمعی از فضلا چنین می ساختند که هلمّ از قبیل خطاب عام است مثل اعلم و خصوصـیتی به احیا و غیر احیا ندارد به خلاف هلمّوا که ظاهرش منصرف به احیا می شود و بحث کرده اند که در خطاب عام شرط نیست که بلفظ مفرد باشد.

و جمعی دیگر چنین ساخته انـد که مقرر است در اصول که اسـتغراق مفرد اشـمل است از اسـتغراق جمع چون مفرد کل واحد واحد را شامل است و جمع جماعت را.

و جوابش این است که أولا اشملیت مسلم نیست بلکه در جمع شامل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۸

است مفرد و تثنیه و جمع را چنانکه متبادر از جاءنی کل العلماء آن است که همه آمدند خواه یک یک آمده باشند و خواه

دو دو، و خـواه بیشـتر و بر تقـدیر تسـلیم بحث در احیـاء و امـوات است نه در افراد احیـاء زیرا که هلمّوا شامـل جمیع موجودین هست بی دغدغه در غیر موجودین محل اشتباه است و کسی نگوید که بنا بر این تکلیف اهل این زمان به تکالیف الهیه چگونه است زیرا که ضـروری دین است که حکم موجودین و غیر موجودین مساویست و از حضـرت سـید المرسـلین صلّی اللّٰه علیه و آله متواتر رسـیده است که فرمودند که من می روم و در میان شما می گذارم کتاب و عترت را پس کتاب حق سبحانه و تعالی موجود است و کلام موجود حقیقی است هر کس که به حـد تکلیف می رسـد حق سـبحانه و تعالی او را تکلیف می فرماید به همین کتاب و هم چنین آثار رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم با اجماع و ضرورت دین مبین.

پس حضـرت فرمودنـد که هر که یـک لبیـک گفت یـک حـج خواهـد کرد و هر که ده نـوبت گفت لبیـک داعی اللّٰه ده حج خواهـد کرد و هر که پنـج مرتبه گفت پنـج مرتبه حـج خواهـد کرد و هر که بیشـتر بیشتر و هر که لبیـک داعی اللّٰه نگفت حج نخواهد کرد.

دیگر بر سـر حـدیث کلثـوم رفـت و گفت که حضـرت ابراهیم و اسـماعیل بنّـا بودنـد و فرشـتگان فعله حضـرتین سـنگها را می گذاشتند و فرشتگان سنگها را بدست ایشان می دادند تا دوازده ذرع بلند شد.

دیگر در اینجـا داخـل کرده است حـدیث حجر الاـسود را که کلینی روایت کرده است در موثـق کالصـحیح از ابـان از عقبه از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و

تعالی امر کرد ابراهیم را که بنا کند خانه کعبه را و پایهای آن را بلند گرداند و تعلیم کند حج را به مردم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۹

که چگونه به جا آوردند پس حضرت ابراهیم و اسماعیل هر روز یک رگ از سنگ بلند می کردند تا رسیدند به موضع حجر الاسود ابو قبیس ندا کرد حضرت ابراهیم را که امانتی نزد من هست بیا و بگیر حضرت رفتند و حجر را گرفتند و در همین موضع که الحال هست گذاشتند.

دیگر بر سر حدیث کلثوم رفت که از جهه خانه دو در مقرر ساختند که از یک در داخل شوند و از در دیگر بیرون روند و آستانه قرار دادند و حلقهای آهنین و در متن شریجا من جرید است در اکثر نسخ و غلطی است که از نساخ شده است و در کافی و علل شرجا من حدید است یعنی حلقها بر عتبها نصب کردند و کعبه معظمه برهنه بود و جامه نداشت و حضرت ابراهیم بر گشت چون خانه تمام شد و حضرت اسماعیل ماند در مکه معظمه و آن حضرت زنی از عمالقه خواستند و او را طلاق دادند و زنی از قبیله حمیر خواستند و این زن عاقله بود و تامل کرد و به حضرت اسماعیل عرض نمود که خوبست که دو پرده بر این دو در بیاویزیم تا خوش آینده شود حضرت فرمودند که خوبست پس آن زن دو پرده طولانی دوازده کز ساخت و حضرت اسماعیل (ع) بر این دو در آویختند آن زن را خوش آمد عرض نمود که این سنگهای سیاه خوش آینده نیست اگر رخصت فرمائی جامه از

جهت خانه بسازیم که همه را به پوشاند حضرت فرمودند که خوبست پس آن زن شروع کرد به رشتن پشم و پشم بسیار فرستاد به نزد قوم خود که همه بریسند و از آن زمان ماند قرض دادن رشتن زنان به یکدیگر و الحال نیز هست که گاه هست زنی ضرورتی دارد و از جهه [عروسی خ ضروری] دختر یا که خدائی پسر به زنان دیگر پنبه می دهند که بریسند و زود دست بهم دهد، و دیگری را که چنین ضرور شود بقیه مدد کنند و جمعی را مشغول

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۰

بافتن کردند و دوختن، و هر یک طرف که تمام می شد می آویختند تا آن که موسم حج نزدیک شد و سه طرف تمام شده بود و یک طرف مانده بود به حضرت عرض نمود که اگر رخصت فرمائید از برگ درخت خرما به بافیم که زود تمام شود حضرت فرمودند که خوبست و آن طرف را از آن تمام کردند.

چون موسم رسید و عربان دیدند جامه را و ایشان را بسیار خوش آمد گفتند که سزاوار آن است که هدیه بیاوریم از جهه تعمیر کننده این خانه پس از این جهه هدیها مقرر شد پس هر طایفه از عرب از نقره و غیر آن می آوردند تا آن که بسیار چیزی جمع شد پس از این مال آن طرف که جامه خصف داشت نیز جامه پشمین کردند و درهای خوب آویختند و چون خانه سقف نداشت ستونهای چوب نصب نمودند مانند ستونهای هال و سقف کردند کعبه را از شاخهای درخت خرما و کاه گل کاری کردند تا هموار شد پس چون سال دیگر

عربان آمدنـد داخل شدنـد و در کعبه و دیدنـد که تعمیرها کرده انـد گفتند که می باید که زیاده کنیم چون هر چه می آوریم صرف خانه می کنند پس سال دیگر گاو و گوسـفند و شتر بسیار آوردند و حضرت اسماعیل ندانست که اینها را چه باید کرد وحی رسید به حضرت اسماعیل که اینها را بکش و بخورد حاجیان ده.

و چون آمدن حاجیان بسیار شد و آب زمزم وفا به ایشان نمی کرد حضـرت اسـماعیل به حضـرت ابراهیم عرض نمود که آب کم شـده است حق سـبحانه و تعالی وحی کرد به حضـرت ابراهیم علیه السّلام که چاه را حفر کنند و به ته روند پس حضـرت ابراهیم و اسماعیل و جبرئیل مشغول کندن شدند تا آب بسیار شد و حضرت ابراهیم یا جبرئیل در چهار گوشه چاه کلنگ زدند و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۱

هر مرتبه که کلنگ می زدند بسم اللّه می گفتند تا چهار چشـمه بهم رسید پس جبرئیل به ابراهیم گفت که از این آب بیاشام و از جهه فرزنـدان خـود دعـا کن به برکت و زیـادتی و از این آب بر خـود بریز و طواف کن خـانه را پس این آبی است که حق سبحانه و تعالی از جهه اسماعیل و فرزندانش مقرر فرموده.

و پاره اختصار کرده بود صدوق می خواستم که به ترتیب با متن موافق باشد آن زیادتیها را نقل کردم چون بسیار اهتمامی نبود به شـان آن و در روضه مـذکور است (و امّا قول اللّه عزّ و جـلّ فِیهِ آیـاتٌ بَیِّنـاتٌ مَقامُ إِبْراهِیمَ فاحـدها انّ ابراهیم حین قام علی الحجر اثّر قدماه فیه، و الثّانیه الحجر، و الثّالثه منزل اسماعیل علیه السّلام)

و منقول است در حسن کالصحیح از عبد اللّٰه بن سنان و طریق صدوق به او صحیح است پس صحیح است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدم از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که به درستی که اول خانه که از جهه خلایق مقرر شد هر آینه خانه ایست که در بکّه است و پیشتر گذشت که بکّه کل شهر است و مکه محل خانه است که مبارک است و هدایتی است مر عالمیان را و خواهد آمد که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است که مردمان چون از حج فارغ شوند به خدمت رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم روند و از ایشان هدایت یابند پس چون سبب هدایتست هدایت نامیده شد با آن که عالمیان به سبب حج بیت اللّٰه الحرام هدایتها می یابند که به سبب حج به بهشت می روند و از جهنّم خلاص می شوند، و در این خانه دلایل ظاهره هست که آن مقام حضرت ابراهیم علیه السّلام است این آیات کدامند حضرت فرمودند که یکی آن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۲

چون حضرت ابراهیم بر حجر مقام ایستادند هر دو پای آن حضرت در آنجا فرو رفت، و دویم حجر الاسود، است و سیم حجر است که منزل اسماعیل بوده است و چندین هزار سال است که آن اثر باقی است و کالصحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که چون حق سبحانه و تعالی امر فرمود حضرت ابراهیم علیه السّلام را که ندا کند و مردمان را به حج بخواند بر این سنگ مقام ایستادند پس

بلند شد تا محاذی کوه ابو قبیس پس مردمان را به حج خواند و حق سبحانه و تعالی آواز او را رسانید به هر که در پشت پدرها و رحم مادرها بود و تا قیام قیامت موجود خواهد شد.

و بنا بر این حدیث اصل مقام آیات بینات دارد چنانکه جمعی گفته اند و آن تاثیر قدمهاست، و بلند شدن آن، و پست شدن آن و آواز آن حضرت را به کافه عالمیان رسانیدن، و در این دغدغه نیست که اگر نه این از صدا بود می بایست که جمعی که تابع عقل محضند به حج نروند، و اگر روند یک بار پیش نروند مع هذا همان جماعت به اضطرار مکرر می روند، و وجه دیگر گفته اند که اصل مقام با آن که یک آیه است به منزله آیاتست با آن که تاثیر قدم در آن شده است چندین هزار سال مانده است با آن که کفار و ملاحده پادشاهان بودند و می توانستند که زایل کنند حق سبحانه و تعالی نگذاشت و باقی ماند مانند حجر الاسود نیز چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً یک او را به منزله صد هزار شمرد تعالی شانه و صحیحه زراره که خواهد آمد مشعر است بر آن که اصل مقام آیاتست با آن که آیه احتمال این دارد که مراد از آیات چند چیز باشد چنانکه جمعی گفته اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۳

که یکی مقام ابراهیم باشد.

و دویم «وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً» و خواهد آمد که هر جباری که اراده ازاله خانه کرد به بلاها مبتلا شد مثل تبّع و اصحاب فیل و غیر آنها که

مذکور خواهد شد حتی حیوانات وحشی در حرم با سباع مانوسند و با آن که کبوتر بسیار در مسجد الحرام می باشد کبوتری بر بام کعبه نرفته است و نمی رود و هم چنین سایر مرغان و فضله هیچ مرغی بر بام کعبه نیفتاده است.

و سیم «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» است که جمعی از بخل به نهایت مرتبه باشند البته به زیارت خانه می روند و مکرر می روند و مبلغها صرف آن راه می نمایند و اینها مخالفت ندارد با حدیث چون همه آیاتند قطع نظر از آن که اصحاب بصایر حقه در هر سنگی و چوبی از آن خانه مشاهده آیات عظیمه می نمایند و این معنی مشاهد است که تا کسی به حج نرفته باشد خداوند خود را چنانکه باید نشناخته است چون در هر منزلی عقدها دست می دهد و هر حق سبحانه و تعالی به نحوی حل آن عقدها می نماید که آدمی حیران می شود، و در خصوص اصل مکه معظمه که دعاها مجرب الاستجابه است، و در سالی که بنده رفته بودم فتنهای عظیم رو داده بود و در خصوص ما چنان شد که میر حاج بصره از وی حماقت کارها کرده بود که در مقام قتل و نهب عجم در آمدند و این شکسته متوجه حطیم شدم و تضرع نمودم که همان جا اثر استجابت یافتم و حق سبحانه و تعالی آن بلاها را به سهولت زایل گردانید و چند سال بود که باران کم می آمد در این بلاد چون راه مکه مسدود شده بود و این ضعیف سعیها نمود در فتح آن و چون متوجه این راه شدیم در منزل اول باران عظیم

آمد و در حطیم نیز دعا کردم الحمد للّه از آن سال تا حال تنگی نشد، و حصر نمی توانم کرد آن چه در این راه دیدم و آن چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۴

در مکه معظمه مشاهده نمودم.

و آن چه بر این ضعیف ظاهر شده است آن است که کعبه معظمه و آیات آن به منزله قرآن است و اعجاز، آن کسانی که نور ایمان در دل ایشان در آمده است هر آیه از آیات قرآنی در نظر ایشان معجزه ایست باهره، و کسانی که نور ایمان ندارند اگر هزار معجزه به بینند فایده ندارد و شکوک و شبه شیطانی را علاج نمی توانند کرد نه اندکی پیشتر گذشت شبهات شیطان با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن که حضرت در آخر فرمودند که عهد کردم که با تو سخن نگویم و هر وجهی که حضرت خلیل می فرمودند شیطان شبه قوی در جواب می گفت که طفلی را می کشی که طرفه العینی عصیان الهی نکرده است و سبب کشتن چندین هزار بی گناه خواهد شد، چنانکه موسی با خضر تاب نیاورد و اعتراض کرد که چرا این پسر بی گناه را کشتی، پس آن چه آدمی را ضرور است که به تضرع و زاری از حق سبحانه و تعالی ایمان حقیقی وهبی را طلب کند و همیشه طلب کند و همیشه از شر وساوس شیطانی پناه به جناب اقدس الهی برد.

[حج موسی ع]

(و روی انّ موسی علیه السّلام احرم من رمله مصر و انّه مرّ فی سبعین نبیّا علی صفائح الروحا علیهم العباء القطوانیه یقول لبیک عبدک ابن عبدک لبّیک و روی فی خبر اخر انّ موسی علیه السّلام مرّ بصفائح الرّوحاء علی جمل

احمر خطامه من لیف علیه عباءتان قطوانیّتان و هو یقول لبّیک یا کریم لبّیک) ظاهرا صدوق ترکیب کرده است چند حدیث را با هم که از هر حدیث جزوی برداشته است، و احادیث خود را در علل ذکر کرده است اما جزو اول که گفته است که حضرت موسی احرام گرفتند از ریگ روان مصر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۵

جابر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت موسی از رمله مصر احرام گرفت و گذشتند بر صفایح روحا که آن سه منزلی مدینه مشرفه است از جانب مکه معظمه و با احرام از آنجا گذشتند و ناقه داشتند که مهار آن از لیف خرما بود و حضرت موسی لبیک می گفتند و کوهها جواب می دادند آن حضرت را و تتمه را از حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت موسی گذشتند با هفتاد پیغمبر بر فجاج روحا یعنی درهای آن موضع که همان صفایح است یعنی زمین هموار آنجا چون کوهستان است، و همه قطیفهای سفید پوشیده بودند که ریشه دار بود و می گفتند لبیک، بنده و بنده زاده های تو لبیک به خدمت آمده ام و حدیث دویم مرویست در صحیح از هشام بن حکم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت موسی گذشتند بر صفایح روحا و بر شتر سرخی سوار بودند که مهار آن از لیف خرما بود و می گفتند لبیک ای خداوند کریم لبیک و منافاتی نیست میان این احادیث چه ممکن است که چند مرتبه به حج رفته باشد و

یک مرتبه نیز ممکن است که هر دو عبارت گفته باشند

[حج یونس و عیسی ع]

(و مرّ یونس بن متّی علیهما السلام بصفائح الرّوحاء و هو یقول لبّیک کشّاف الکرب العظام لبّیک و مرّ عیسی بن مریم علیهما السّلام بصفائح الرّوحاء و هو یقول لبّیک عبدک بن امتک لبّیک و مرّ محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله بصفائح الرّوحاء و هو یقول لبّیک ذا المعارج لبّیک) تتمه صحیحه هشام است که آن حضرت فرمودند که حضرت یونس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۶

بن متی بتشدید تا گذشتند بر هموارى صحراى روحا و مى گفتند که لبیک اى خداوندى که غمها و المهاى عظیم را تو بر طرف مى کنى چنانکه مرا از شکم ماهى نجات دادى لبیک در خدمت و بندگى تو ایستاده ام یا آمده ام به حج، و حضرت عیسى بن مریم بصفائح روحا گذشتند و مى فرمودند که لبیک به خدمت تو آمده ام من بنده تو و پسر کنیز توام مریم لبیک چون طلبیده آمده ام، و حضرت سید المرسلین صلى اللّٰه علیه و آله گذشتند بر هموارىهاى صحراى روحا و مى گفتند لبیک اى خداوندى که بندگانت را به سبب بندگیها به مراتب عالیه مى رسانى و از عرش در مى گذرانى به حسب صورت و معنى یا آن که رتبه کمالات تو به مرتبه ایست که عقول انبیا و اوصیا و ملائکه و غیر ایشان از رسیدن به یافت کمالات تو عاجزند.

و مناسبت هر تلبیه به صاحبش ظاهر است و خصوصیت روحا را مرتبه هست که ظاهر نیست که وجهش چیست که همه پیغمبران صلوات اللّٰه علیهم در اینجا این تلبیات مى گفته اند، و ممکن است که سر بالا- یا سراشیب باشد و خواهد آمد استحباب تکرار

تلبیه در هر بلنـدی و پستی و مناسب این بود که فقهاء این موضـعها را به خصوص ذکر می کردنـد (و کان موسـی علیه السّـلام یلبّی و تجیبه) الجبال گـذشت در حـدیث جابر که حضـرت موسـی لبیک می گفت و کوهها جواب می دادند ممکن است که همین جواب متعارف باشـد در کوههای که منفـذی نداشـته باشـد هر چه می گویند همان را می شـنوند و صـفایح روحا چنین باشد و دوستان را از خصوص جواب کوه لذتهاست.

و ممکن است که جواب جناب اقدس الهی باشد که از کوه ظاهر سازد چنانکه از شجره با آن حضرت سخن فرمود

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۷

و کالصـحیح منقولست که حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که حضـرت موسـی به حج بیت الحرام رفتند و هفتـاد پیغمبر از بنی اسـرائیل بـا آن حضـرت بودنـد که مهـار شتران ایشـان از لیف بود و ایشان لبیک می گفتنـد و کوهها همه جواب می گویند و حضـرت موسـی دو عبای سفید پوشیده بودند و می گفتند (لبّیک عبدک بن عبدیک و سمّیت التّلبیه اجابه لأنّه اجاب موسـی ربّه عزّ و جلّ و قال لبّیک) و کالصـحیح منقول است از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه علیه که تلبیه را اجابت می نامند زیرا که حضرت موسی اجابت نمود پروردگار خود را یعنی اول مرتبه موسی گفت لبّیک.

[حج سلیمان ع]

(و روی زراره عن ابی جعفر صـلوات اللَّه علیه قـال انّ سـلیمان علیه السـلام قـد حـجّ البیت فی الجنّ و الانس و الطّیر و الرّیاح و کسـی البیت القباطیّ) و به اسانید صـحیحه منقولست که حضـرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سلیمان حج بیت اللَّه الحرام به جا

آوردند با جنیان و آدمیان و مرغان و بادها که تخت آن حضرت را برمی داشتند.

و منقولست کالصحیح از ابو بلال که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه را دیدم که داخل حجر اسماعیل شدند از طرف باب خانه و طرف دیگرش از پیش رکن مغربیست پس آن حضرت دو ذراع به خانه داشتند ایستادند و نماز کردند پس من عرض نمودم که من ندیدم هیچ یک از اهل بیت شما را که در اینجا نماز کرده باشند محاذی ناودان یعنی آیا فضیلتی دارد در خصوص اینجا حضرت فرمودند که شبیر و شبر فرزندان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۸

هارون در اینجا نماز می کردند و اینجا مصلای ایشان است، و همین مضمون در فقه رضوی هست.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت داود وقوف عرفات را به جا آوردند و چون کثرت مردمان را مشاهده نمودند بالای کوه رفتند و دعا می کردند پس جبرئیل به نزد آن حضرت آمد و گفت پروردگارت می فرماید که چرا بر کوه بالا رفتی مگر کثرت صدای ایشان مانع است از آن که بدانم هر یک چه مقصود دارند، و چه چیز طلب می کنند پس حضرت داود را با خود به کنار دریایی برد و در آنجا سنگی بود آن را شکافت کرمی در میان آن سنگ بود پس به داود گفت که خداوندت می فرماید که من می شنوم صدای این کرم را در میان این سنگ در میان این دریا.

و در روایتی واقع است که آن کرم این دعا می کرد که ای خداوندی که مرا فراموش نکرده و نمی کنی در میان این سنگ خارا در میان این

دریا بندگان مؤمنت را ببخشا، پس توهم کردی که صدایی بر من مخفی می باشد و ظاهر آن است که این فعل را از جهه احمقان بنی اسرائیل کرده باشد و عتاب به او عتاب به ایشان باشد چنانکه مکرر گذشت و کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که از میان رکن یمانی تا رکن حجر هفتاد پیغمبر مدفونند که از گرسنگی و تشنگی هلاک شده اند در وقتی که به زیارت خانه آمده بودند که معمور نبوده است.

و کالصحیح از جابر که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هفتصد پیغمبر در مسجد خیف نماز کردند در میان رکن و مقام که حطیم است بسیاری از پیغمبران مدفونند، و حضرت آدم نیز در حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۹

الهی مدفون شد و حضرت نوح استخوان حضرت را با خود به کشتی برد و چون کشتی بر جودی که نجف اشرفست قرار گرفت در آنجا دفن کرد و خود نیز که فوت شد پهلوی آدم مدفون شد و حضرت امیر المؤمنین نیز با ایشان مدفونست صلوات اللّٰه علیهم.

و غرض از ذکر این اخبار آن است که هر چند بنی اسرائیل سجده به جانب مسجد اقصی می کردند و تعظیم آن می نمودند تعظیم کعبه نیز می نمودند و حج بیت اللّٰه الحرام می کردند

[آدم ع بیت اللّٰه را بنا کرد]

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّ ادم هو الّذی بنی البیت و وضع اساسه و اوّل من کساه الشّعر و اوّل من حجّ الیه، ثمّ کساه تبّع بعد ادم الانطاع، ثمّ کساه ابراهیم الخصف و اوّل من کساه الثّیاب سلیمان بن داود کساه القباطیّ) و مرویست در موثق از

ابو بصـیر که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت آدم علیه السّلام او بنای بیت اللّه کرد و پی خانه را گـذاشت و اول کسـی بود که خـانه را جـامه مویی پوشانیـد و اول کسـی بود که حـج خانه کرد دیگر تبّع بعـد از آدم جامه پوست پوشانیـد دیگر ابراهیم علیه السّـلام جامه ای که از برگ درخت خرما بافته بودنـد پوشانیـد و اول کسـی که جامه نفیس پوشانید سلیمان بن داود علیه السّلام بود که جامه سفید مصری پوشانید

[حج بدون نیت صادق و نفقه صادق]

(و قال الصّادق صـلوات اللّه لمّا حجّ موسـی علیه السّـلام نزل علیه جبرئیل علیه السّـلام فقال له موسی یا جبرئیل ما لمن حجّ هذا البیت بلاـ نیّه صـادقه و لا نفقه طیّبه قال لا ادری حتّی ارجع إلی ربّی عزّ و جلّ فلمّا رجع قال اللّه عزّ و جلّ یا جبرئیل ما قال لک موسی و هو اعلم بما قال یا ربّ قال لی ما لمن حجّ هذا البیت بلا نیّه صادقه و لا نفقه طیّبه قال اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۰

عزّ و جل ارجع الیه و قل له أهب له حقّی و ارضـی عنه خلقی و قال یا جبرئیل ما لمن حجّ هذا البیت بنیه صادقه و نفقه طیّبه قال فرجع إلی اللّه عزّ و جلّ فاوحی الیه قل له اجعله فی الرّفیق الأعلی مع النبیّین و الصّدّیقین و الشّـهداء و الصّالحین و حسن أولئک رفیقا) و از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که چون حضرت موسی حج به جا آوردند جبرئیل علیه السّلام آمد و موسی از او پرسید که یا جبرئیل چه ثوابست کسی را که این خانه

را حج کند بی نیت خالص و بی نفقه حلال؟

گفت نمی دانم تا آن که از پروردگارم بپرسم پس چون به محل مناجات خود رفت حق سبحانه و تعالی به جبرئیل گفت که ای جبرئیل موسی چه گفت با آن که او اعلم بود به آن چه آن حضرت گفته بود جبرئیل گفت ای پروردگارم من به من گفت که چیست ثواب کسی که این خانه را حج کند بی نیت خالص و بی نفقه حلال حق سبحانه و تعالی فرمود که به او بگو که از حق خود در می گذرم و خلق را از او خوشنود می کنم.

پس گفت یا جبرئیل چیست ثواب کسی که حج این خانه کند به نیت خالص و نفقه حلال پس برگشت و وحی به او رسید که بگو او را جا می دهم در جایی که رفیق او بهترین رفقا باشند با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفقایند ایشان. و منافاتی نیست میان این حدیث و احادیث سابقه که حج بی اخلاص بمنزله حج نکردن است زیرا که آن اخبار به حسب استحقاق است که مستحق ثواب نیستند و در اینجا از روی تفضل است و کرم

[متعه در حج]

(و نزلت المتعه على النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله عند المروه بعد فراغه من السّعى فقال أيّها النّاس هذا جبرئيل و اشار بيده إلى خلفه يأمرنى ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۱

امر من لم يسق هديا ان يحلّ و لو استقبلت من امرى ما استدبرت لفعلت كما أمرتكم و لكنّى سقت الهدى و ليس لسائق الهدى ان يحلّ حتى يبلغ الهدى محلّه فقام اليه سراقه بن مالك بن جعشم الكنانى

فقال يا رسول اللّه علّمنا ديننا فكانّنا خلقنا اليوم أ رأيت هـذا الّـذى أمرتنا به لعامنا هـذا او للأبد فقال رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله لا بل أبـد الابـد و انّ رجلا قام فقال يا رسول اللّه نخرج حاجّا و رءوسـنا تقطر فقال انّک لن تؤمن بهـذا ابدا و كان علىّ عليه السّـلام بـاليمن فلمّـا رجع و جـد فاطمه صـلوات اللّه عليها قـد احلّت فجاء إلى النّبىّ صـلّى اللّه عليه و آله مسـتفتيا و محرّشا على فـاطمه صـلوات اللّه عليها فقال له أنا أمرت النّاس بـذلك فبم أهللت أنت يا علىّ فقال إهلالا كاهلال النّبىّ صـلّى اللّه عليه و آله فقال له النّبى (ص) يا علىّ كن على احرامک مثلى فانت شريكى فى هديى و كان النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله ساق معه مائه بـدنه فجعل لعلىّ صـلوات اللّه عليه منها اربعا و ثلثين و لنفسه سـتّا و ستّين و نحرها كلّها بيـده ثمّ اخـذ من كلّ بدنه جذوه و طبخهـا فى قـدر و اكلاـ منهـا و تحسّـيا من المرق فقـال قـد اكلنـا الاـن منهـا جميعا و لم يعطيا الجزّارين جلودها و لا جلالها و لا قلائدها و لكن تصدّقا بها. و كان علىّ صلوات اللّه عليه يفتخر على الصّحابه و يقول من فيكم مثلى و انا شريك رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى هـديه، من فيكم مثلى و انا الّـذى ذبـح رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله هديى بيده) آن چه صدوق ذكر كرده است و در روايات صحيحه از طرق ما وارد شده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیهما و عامه نیز در صحاح ذکر کرده اند که حج تمتع نازل شد بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۲

حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله نزد مروه وقتی که از سعی صفا و مروه فارغ شده بودند حضرت فرمودند که ای گروه مردمان اینک جبرئیل آمده است و اشاره به عقب خود فرمودند و امر کرد مرا که بگویم که هر که هدیی از گاو و گوسفند و شتر با خود نیاورده است تقصیر کند و محل شود و اگر من می دانستم آن چه آخر بر سرم آمد هر آینه سیاق هدی نمی کردم و لیکن من سیاق هدی کرده ام و کسی که هدیی رانده است محل نمی تواند شد تا هدی او به محلش رسد و کشته شود.

پس سراقه مالک بن جعشم بضم جیم و بعد از آن عین مهمله و دیگر شین معجمه برخاست و گفت یا رسول اللّه معالم دین خود را از تو یاد گرفتم و گویا که الحال مخلوق شده ایم بی گناه آیا آن چه فرمودید که حج تمتع کنیم مخصوص این سال است یا حکم آن همیشه باقی است حضرت فرمودند که همیشه چنین است و به درستی که شخصی برخاست که به اتفاق همه عمر بن خطابست.

و ابن بابویه فی الجمله تقیه کرده است که نام او را نبرده است اگر چه پادشاه شیعه بود و وزیر صاحب بن عبّاد بود و شیعه بود و لیکن فی الجمله تقیه بوده است و چنین بود که اگر بخاری می گفت ضرر نداشت، و اگر شیعه می گفت مضر بود چون بخاری می گوید که عمر اجتهاد کرد در برابر قول خدا و جبرئیل

و شیعه از جهه این تکفیر می آوردند و شکی نیست که انکار قران و قول صریح پیغمبر کفر است پس عمر برخاست و گفت ما روانه عرفات شویم و آب غسل از سرما ریزد؟! و در بخاری چنین است که از ذکر ما آب منی ریزد و این معقولست چون خلاف طریق جاهلیت بود نمی خواست که برطرف شود مذهب کفار پس حضرت فرمودند که ای عمر تو هرگز ایمان به

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۳

حج تمتع نخواهی آورد و ایمان بیکی از آن چه پیغمبر آورد نیاوردن به اتفاق شیعه و سنی کفر است و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به جانب یمن رفته بود و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آن حضرت را طلبیده بودند چون به خانه آمدند دیدند که حضرت فاطمه محل شده اند از حضرت فاطمه رسیدند که سبب احلال چیست گفت پدرم فرمودند، پس حضرت امیر المؤمنین به نزد حضرت رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله آمد که بپرسد که چه نازل شده است و اندك عتابی با حضرت فاطمه داشت که محل شده بود و این عبارت در احادیث ما نیست که «محرشا علی فاطمه علیها السّلام عامه ذکر کرده اند پس حضرت فرمودند که من چنین امر کرده ام که محل شوند و احرام حج بگیرند و به عرفات روند یا علی چه نحو احرام گرفتی حضرت فرمودند که من در حین تلبیه آواز خود چنین بلند کردم که احرامی به مثل احرام رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله می گیرم پس حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که یا علی تو نیز بر احرام

خویش باش مثل من، و تو در هدی با من شریکی و حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله صد شتر رانده بودند از جهه امیر المؤمنین سی و چهار شتر و به روایتی سی و شش، و از جهه خود شصت و شش یا شصت و چهار و بعضی از روایات چنین است که حضرت امیر المؤمنین با خود آورده بودند سی و شش یا سی و چهار را ممکن است که هر دو واقع باشد و لیکن اظهر آن است که تقیه واقع شده است چون عامه نمی خواهند که این شرف از علی باشد که هدی او را حضرت رانده باشد.

و علی ای حال حضرت رسول صد شتر بدست مبارک خود نحر فرمودند و از هر شتری پاره از گوشت برداشتند و درد یکی جوشانیدند و از

مرق آن دیگ هر یک اندکی خوردند که از همه خورده باشند پس حضرت فرمودند که به یک قاشق که خوردیم از همه خورده ایم و به قصّابان ندادند از پوستهای شتران و جلها و کفشها که در گردنهای ایشان آویخته بودند بلکه همه را تصدق فرمودند و همیشه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه افتخار می فرمودند بر صحابه رسول صلّی اللَّه علیه و آله و می فرمودند که کیست از شما مثل من و حال آن که من در هدی شریک حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله بودم و حضرت رسول خدا هدی مرا بدست مبارک خود نحر فرمودند و این مفاخرتها در جهه این فرمودند که امامت حق منست و آن بسیار است اگر کسی خواهد رجوع به خصال صدوق

کند

[حج رسول اللّٰه]

(و روی انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله غدا من منی فی طریق ضبّ و رجع من بین المأزمین و کان اذا سلک طریقا لم یرجع فیه) و مرویست در صحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چون متوجه عرفات شدند از راه ضب پشت مشعر رفتند و در برگشتن از میان مشعر آمدند و طریقه آن حضرت صلوات اللّٰه علیه چنین بود که از هر راه که می فرمودند از راه دیگر برمی گشتند.

و منقول است که این را ملاحظه می فرمودند که اهل آن راه نیز از ملازمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مشرف شوند از انس و جن بلکه زمینها به قدوم آن حضرت مشرف شود و ملاحظه دشمنان نیز فرمودند که از آن راه در کمین می نشستند چنان که در حج وداع و غزوه تبوک شد و تأسّی مستحب است که در هر چیزی که ظاهر نباشد که از خصایص آن حضرت است متابعت نمایند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۵

(و روی انّه صلّی اللّٰه علیه و آله حجّ عشرین حجّه مستسرّا و فی کلّها یمرّ بالمأزمین فینزل و یبول) و کالصحیح منقولست از ابن ابی یعفور و عمر بن یزید که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله حج کردند مخفی از قریش چون به موجب نسی ء وقت حجرا گردانیده بودند و در هواهای خوب قرار داده بودند و ماههای دیگر را ذو الحجه نامیده بودند، و در همه این حجها وقتی که از ما زمین که میان

دو کوه مشعر است در وقت آمدن از عرفات یا وقت رفتن به منی می گذشتند به زیر می آمدند و بول می کردند و محل بول جائی بود از مشعر که قریش تعظیم آنجا می کردند از جهه آن که سنگ هبل که بت اعظم ایشان بود از آنجا برداشته بودند از این جهه بول می کردند چون همیشه با بتان بد بودند (و اعتمر صلّی اللَّه علیه و آله تسع عمر و لم یحجّ حجّه الوداع الّا و قبلها حجّ) و حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله نه عمره کرده بودند و حج وداع حضرت این معنی داشت که پیشتر حج کرده بودند در این سخنی نیست که پیشتر بیست حج کرده بودند اما عمره در احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که حضرت سه عمره به جا آوردند و همه در ماه ذی القعده بود.

یکی عمره حدیبیه که مصدود شدند دویم عمره قضا در سال دیگر، سیم وقتی که از جنگ حنین برگشتند عمره مفرده به جا آوردند و اگر سهو نساخ نباشد شش عمره در مکه معظمه کرده خواهند بود، و بعید است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۶

که حضرت عمره نکرده باشند در مدت نشو و نمای مکه معظمه پنجاه و سه سال، و عامه از عبد اللَّه ابن عمر روایت کرده اند که او گفت که حضرت چهار عمره به جا آوردند یکی را در رجب و عایشه تکذیبش کرده است که کی واقع شد که کسی ندانست چنانکه در بخاریست (و روی لی محمّد بن احمد السّنانیّ و علیّ بن احمد بن موسی الدّقّاق قالا حدّثنا ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریّا

القطّان قال حدّثنا بكر بن عبد اللّه ابن حبيب قال حدّثنا تميم بن بهلول عن ابيه عن ابى الحسن العبدى عن سليمان بن مهران قال قلت لجعفر بن محمّد صلوات اللّه عليهما كم حجّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فقال عشرين حجّه مستسرّا فى كلّ حجّه يمرّ بالمأزمين فينزل فيبول فقلت له يا ابن رسول اللّه و لم كان ينزل هناك فيبول قال لأنّه موضع عبد فيه الاصنام و منه اخذ الحجر الّذى نحت منه هبل الّذى رمى به على صلوات اللّه عليه و اله من ظهر الكعبه لمّا علا ظهر رسول اللّه فامر به فدفن عند باب شيبه فصار الدّخول إلى المسجد من باب بنى شيبه سنّه لأجل ذلك قال سليمان فقلت فكيف صار التّكبير يذهب بالضّغاط هناك قال لأنّ قول العبد اللّه اكبر معناه اللّه اكبر من ان يكون مثل الاصنام المنحوته و الالهه المعبوده دونه و انّ ابليس فى شياطينه يضيّق على الحاجّ مسلكهم فى ذلك الموضع فاذا سمع التّكبير طار مع شياطينه و تبعتهم الملائكه حتّى يقعوا فى اللّجه الخضراء فقلت فكيف صار الصّروره يستحبّ له دخول الكعبه دون من قد حجّ فقال لأنّ الصّروره قاضى فرض مدعوّ إلى حجّ بيت اللّه فيجب ان يدخل البيت الذى دعى اليه ليكرّم فيه قلت فكيف صار الحلق عليه واجبا دون من قد حجّ فقال ليصير بذلك موسّما بسمه

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۰۷

الامنين الا تسمع قول اللّه عزّ و جلّ يقول لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ قلت فكيف صار وطئ المشعر عليه فريضه قال ليستوجب بذلك وطئ بحبوحه الجنّه) مرويست به اين اسناد قوى

از اعمش که به حسب ظاهر از علمای و محدثین اهل سنت است و در واقع شیعه است و رساله از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و صدوق در آخر خصال ذکر کرده است آن رساله را و هر چه نقل کرده است درست نقل کرده است چون فاضل است گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چند حج کردند حضرت فرمودند که بیست حج پنهان کردند و در هر حجی از میان دو کوه مشعر می گذشتند و به زیر می آمدند و در آنجا بول می کردند عرض نمودم که چرا بول می کردند در آنجا حضرت فرمودند که زیرا که آن موضعی است که در آنجا بتان را می پرستیدند و از آنجا برداشته اند سنگ بت هبل را که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بر دوش حضرت سید المرسلین رفتند و آن بت را از پشت بام کعبه انداختند.

و حضرت فرمودند که آن بت را دفن کردند نزد باب بنی شبیبه که از جهه علامت آن در طاقی زده اند قریب به زمزم و از این جهه است که سنت است که از آن در داخل مسجد الحرام زمان آن حضرت شوند چون الحال آن طاق در میان مسجد است سلیمان گفت عرض نمودم که چگونه است که گفتن اللّٰه اکبر تنگنائی را که در آنجا واقع می شود از ازدحام خلایق زایل می گرداند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۸

حضرت فرمودند که زیرا که معنی اللّٰه اکبر در آن مقام که بنده می گوید این است که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است

کهماننـد بتهای تراشـیده باشـد وماننـد خـدایانی باشـد که آنها را عبادت می کنند زیرا که اینها سـنگ بی اعتبارند که از همه موجودات خسـیس ترند چه نسـبت خاک را با عالم پاک و به درستی که ابلیس که پدر شـیاطین است با شیاطین بسیار می آید که راه را بر بنی ادم تنگ کنند و از حضور قلبشان بیندازند و چون تکبیر را می شـنوند با شیاطین می گریزند به عنوان پریدن و فرشـتگان از عقب شـیاطین می رونـد تـا ایشـان پنهـان می شونـد در دریای محیط عرض نمودم که به چه سـبب سـنت است نو حـاجی را داخل شـدن در کعبه نه آن کسانی که حـج کرده انـد ایشان را سـنت مؤکـد نیست یا سـنت نیست بلکه تطوع اسـت حضرت فرمودند که نو حاجی غالبا حج را به جا می آورد و او را به حج بیت اللّٰه خوانده اند پس لازم است که داخل شود در خانه که او را به آن خوانـده انـد تا او را تکریم و تعظیم کنند در آن خانه مشـهور است که شخصـی در گرمای عظیم پیاده می رفت رسـید به شخصـی که در تخت روان بود و چند کس او را باد می زدند آن درویش گفت که اگر فردای قیامت ثواب مرا با تو یکسان دهنـد داخل بهشت نشو آن غنی گفت که اگر مرا ثواب تو دهند به بهشت نروم درویش گفت چرا غنی گفت مرا خوانـده انـد به ضـیافت و تـو طفیلی نخوانـده داخـل می شـوی. سـلیمان گفت عرض نمودم که چرا واجب و لازم است که نو حاجی سر بتراشد نه آن کسی که سابقا حج کرده باشد حضرت فرمودند که تا علامت ایمنان از عذاب

الهی داشته باشد نمی بینی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که به ذات خودم قسم یاد می کنم که البته داخل مسجد الحرام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۹

خواهید شد اگر خدا خواهد در حالتی که ایمن باشید و سرها تراشیده باشید و تقصیر کرده باشید و خوف نداشته و ظاهر تعلیق حکم بر وصفی مشعر است به علت آن وصف، عرض نمودم که چرا رفتن به پای خود پیاده بسوی مسجدی که مشعر الحرام است بر روی کوه بر نو حاجی واجب است یعنی مستحب مؤکد است حضرت فرمودند که به سبب این مستوجب دخول جنت شود و سیر کردن در میان بهشت (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال الّذی کان علی بدن النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله ناجیه بن جندب الخزاعی اسلمیّ و الّذی حلق رأسه صلوات اللّه علیه یوم الحدیبیّه خراش بن أمیّه الخزاعی و الّذی حلق رأسه علیه السّلام فی حجّته معمر بن عبد اللّه بن حارث بن نصر بن عوف بن عرفج بن عدی بن کعب فقیل له و هو یحلقه یا معمر اذن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی یدک قال و اللّه انّی لا عدّه فضلا علیّ من اللّه عظیما و کان معمر بن عبد اللّه یرجل شعره) و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که در وقت رفتن به حج چون حضرت صد شتر با خود بردند شخصی که موکّل بود بر شتران آن حضرت ناجیه بن جندب بود که اصلش از قبیله خزاعه بود و در میان اسلم بسر

می برد یا بر عکس در روز حدیبیه که مانع شدند قریش حضرت و اصحاب او را و صلح نمودند که سال دیگر مکه را خالی کنند و همه به در روند، و حضرت و اصحاب عمره قضا را به فعل آورند، و چون صلح واقع شد حضرت شتران را در حدیبیه که به تخفیف و تشدید یا هر دو جایز است گشتند و سر تراشیدند و محل شدند و کسی که سر حضرت را تراشیدند خراش بود، و کسی که در حج وداع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۰

سر آن حضرت را تراشید معمر و در اجداد او اختلافی هست در میان کافی و این نسخه به جای حارث هرابه است و به جای عرفج عریج و به جای عوف غوث پس به به معمر گفتند که سر حضرت را می تراشی و گوش حضرت در دست تست و استره در دست داری یعنی بر حضرت تسلط داری و از این جهه عرب سر نمی تراشیدند که بدست خود دیگری را بر خود مسلط کنیم که اگر خواهد ما را تواند کشت معمر گفت که من فضیلت عظیم می دانم که خدمت آن حضرت را می کنم و همیشه معمر سر آن حضرت شانه می کرد و در اینجا سهوی شده است و ظاهرا در نسخه کافی که در نزد صدوق بوده است اشتباهی بوده است و در کافی چنین است که

و کان معمر هو الّذی یرحل لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یا معمر انّ الرّحل اللّیله لمسترخ

مضمونش این است که همین سر تراش حضرت بار شتر حضرت را می بست پس حضرت

فرمودند که ای معمر تنگ بار را خوب نکشیده و سست است معمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد من تنگ بسته بودم چنانکه همیشه می بستم و لیکن بعضی از حاسدان چنین کرده اند که شاید این خدمت را از من بگیری و به دیگری دهی حضرت فرمودند که چنین نخواهم کرد و محتمل است که در حدیث دیگر زیادتی شانه کردن باشد آن را ذکر کرده باشد و این جمله چون فایده معتدٌّ بهی نداشت انداخته باشد چون بسیار بعید است که صدوق هیچ ملاحظه نکرده باشد ما بعد را (و کان ثوبا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اللّذان أحرم فیهما یمانیّین عبری و أظفار) بعد از این خواهد آمد در صحیح از معاویه بن عمار که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۱

جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که دو جامه که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله در آن احرام گرفتند بافته یمن بود یکی از شهر عبر و دیگر از اظفار و در کتب لغت ظفار است ممکن است که عوام اظفار گویند و نساخ چنین نوشته باشد (و قطع التّلبیه حین زاغت الشّمس یوم عرفه) و در احادیث صحیحه وارد است که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله تلبیه می گفتند تا زوال روز عرفه چون زوال شد قطع تلبیه فرمودند (و قد احرم رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فی ثوبی کرسف) و کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله احرام گرفتند در دو جامه پنبه و محتمل است که جامهای برد از پنبه محض بوده باشد (و انّ

رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله طاف بالكعبه حتّى اذا بلغ الرّكن اليمانىّ رفع رأسه إلى الكعبه و قال الحمد الّذى شرّفك و عظّمك و الحمد للّه الّذى بعثنى نبيّا و جعل عليّا إماما اللَّهُمَّ اهد له خيار خلقك و جنّبه شرار خلقك) و در قوى منقولست از حضرت ابو الحسن صلوات اللَّه عليه كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله طواف كعبه كردند و چون به ركن يمانى رسيدند سر بالا كردند به سوى كعبه و اين دعا را خواندند كه ترجمه اش اين است و خطاب با كعبه است كه حمد و ثنا و ستايش مخصوص خداونديست كه ترا مشرف و معظم گردانيد و جميع ثناها مخصوص خداونديست كه مرا به پيغمبرى فرستاد و على را امام كرد

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۱۲

خداوندا هدايت كن خوبان خلقت را به على كه او را بشناسند و متابعت او كنند و او را نگاه دار از شر بدان خلقت يا بدان را هدايات به او مكن، و چون بعضى از افعال و ادعيه نسبت به حضرت سيد الانبياء داده بودند در اين باب ذكر كرده و اگر متابعت كلينى مى كرد و حديث طولانى را كه مشتمل است بر اكثر افعال حج نقل مى كرد بهتر بود و بعضى از آن حديث را در اينجا و باقى را در مواضع خود بنا بر اين ذكر نكردم تا تكرار نشود.

باب ابتداء الكعبه و فضلها و فضل الحرم

اشاره

اين بابى است در احاديثى كه در ابتداء خلق كعبه و فضيلت حرم وارد شده است

[ابتداء خلقت زمين]

(قال ابو جعفر صلوات اللَّه عليه لمّا اراد اللَّه عزّ و جلّ ان يخلق الارض امر الرّياح فضربن متن الماء حتّى صار موجا ثمّ ازبد فصار زبدا واحدا فجمعه فى موضع البيت ثمّ جعله جبلا من زبد ثمّ دحى الارض من تحته و هو قول اللَّه عزّ و جلّ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً فاوّل بقعه خلقت من الارض الكعبه ثمّ مدّت الارض منها) و منقولست كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه و در حسن كالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه چون حق سبحانه و تعالى اراده نمود كه زمين را بيافريند امر فرمود بادها را از اطراف كه آب را بر هم زدند پس همه از اطراف موج گرديد و كفهائى را كه از اطراف بهم رسيد در موضع خانه جمع فرمود و كوهى شد از كف پس آن را فرمود كه زمين شود زمين شد پس همين زمين را از زير آن پهن گردانيد و اشاره باين است آن چه حق سبحانه و تعالى فرموده است به درستى كه اول خانه كه مقرر شد از جهه خلايق آن خانه ايست كه در بكّه است يعنى در كعبه و آن را مبارك گردانيدم كه عالمى از بركت آن منتفع شوند به نفع اخروى و دنيوى تا اينجا حديث بود و تتمه حديث كالصحيح ديگر است از

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۱۴

آن حضرت صلوات اللَّه عليه پس ظاهر شد كه اول جائى كه از زمين آفريده شده كعبه بود

و زمین را از زیر کعبه منبسط ساختند و پهن و بزرگ گردانیدند چنانکه الحال هست (و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه انّ اللَّه تبارک و تعالی دحی الارض من تحت الکعبه إلی منی ثمّ دحاها من منی إلی عرفات ثمّ دحاها من عرفات إلی منی فالارض من عرفات و عرفات من منی و منی من الکعبه و کذلک علمنا بعضه من بعض) و در قوی منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی پهن کرد زمین را از زیر کعبه و آمد تا منی و از منی آمد تا به عرفات و پهن می شد به عنوان کره تا از زیر زمین آمد تا به منی و هم چنین تا به کعبه پس انبساط زمین از عرفات شد و عرفات از منی شد و منی از کعبه.

تا اینجا کلینی روایت کرده است و زیادتی ممکن است که جزو حدیث باشد و کلینی نقل نکرده باشد و بر تقدیر وجود آن ظاهرش آن است که چنانکه رحمت الهی ظاهر که ماده بدنهای عالمیان و ارزاق ایشان است ارض است که خواهد آمد از تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات اللَّه علیه همه از کعبه معظمه بود و به برکت آن منبسط شد و عالمیان از آن منتفع شدند هم چنین علوم از جناب اقدس الهی به حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فایض شد و از آن حضرت به حضرات ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم رسید پس اگر از حیثیت رسیدن ملاحظه کنید سلسله از این طرفست و اگر از حیثیت انتساب و اسناد ملاحظه کنید بر عکس است

بانکه علم حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه از پدرش به او رسیده است و هم چنین تا به حق سبحانه و تعالی پس هر چه آن حضرت فرمایند همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۵

فرموده اند چنانکه گذشت که حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرموده است که حدیث من حدیث پدر من است و حدیث پدرم حدیث جدّ من است تا به حق سبحانه و تعالی (و انّ اللّٰه عزّ و جلّ انزل البیت من السّماء و له اربعه ابواب علی کلّ باب قندیل من ذهب معلّق) و منقولست که حق سبحانه و تعالی خانه را از آسمان فرستاد و آن چهار در داشت و بر هر دری قندیلی از طلا آویخته بود و در صحیح از صفوان و در صحیح از بزنطی و در صحیح از ابو همام منقولست که از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از حرم و نشانهای میلها که نصب کرده اند چه نحو شد حضرت فرمودند که چون حضرت آدم از بهشت به زیر آمد بر کوه ابو قبیس فرود آمد بر صفا و عامه می گویند در سراندیب به زیر آمد پس شکایت کرد به حق سبحانه و تعالی وحشت خود را که از مفارقت بهشت او را دست داده بود و شکایت نمود که آن چه می شنید در بهشت در اینجا نمی شنوند از اذکار ملائکه و ساکنان بهشت، پس حق سبحانه و تعالی یاقوت سرخی فرستاد و در جای خانه کعبه گذاشتند و حضرت آدم طواف می کردند آن خانه را و روشنایی آن چهار فرسخ را گرفت علامتها گذاشتند بر آنها و حق سبحانه و تعالی آن چهار فرسخ

را حرم گردانیـد، و مشـهور آن است که بیت المعمور بود و در طوفان نوح به آسـمان بردند، و ظاهر اخبار بسـیار است که غیر بیت المعمـور بـوده و لیکن محـاذی بیت المعمـور و خواهـد آمـد اخبـار دیگر و در حسن کالصـحیح منقول است از هشـام که حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۶

صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سـبحانه و تعالی امر فرمود حضـرت ابراهیم را که خانه کعبه را بنا کند حضرت گفت خداونـدا در کجا بنا کنم خطاب رسـید که در جائی بنا کن که بر حضـرت آدم قبه نازل شـد و حرم روشن شد و آن قبه بود تا زمان حضـرت نوح بالا بردنـد و احادیث بسـیار بر این مضـمون وارد شـده است و صـریح نیسـتند که این قبه بیت المعمور بوده باشـد پس چون به ازای بیت المعمور بوده است ممکن است که بیت المعمور بر آن اطلاق کرده باشـند یا به معنی لغوی باشـد که همیشه به عبادت معمور بود و اللّٰه تعالی یعلم

[یوم دحو الارض]

(و روی عن موسـی بن جعفر صـلوات اللّٰه علیهمـا انّه قـال فی خمسه و عشـرین من ذی القعـده انزل اللّٰه عزّ و جـلّ الکعبه البیت الحرام فمـن صـام ذلـک الیـوم کـان کفـاره سـبعین سـنه و هـو اوّل یـوم أنزلـت فیه الرّحمه من السّـماء علی آدم علیه السّـلام) و منقولست در قوی که آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در بیست و پنجم از ماه ذی القعده حق سبحانه و تعالی کعبه را فرستاد یعنی خانه که از یاقوت سرخ است یا فرمودند که حضرت آدم خانه را بساز و این حکم را از

آسمان فرستادند پس کسی که این روز را روزه دارد کفاره هفتاد ساله گناهان او باشد و این اول روزیست که رحمت الهی از آسمان آمد بر حضرت آدم علیه السّلام، و پیشتر همین حدیث را در باب صوم تطوع ذکر کرده است و به جای خمس تسع نقل کرده است، و کافی که اصل این کتابست بیست و پنجم روایت کرده است هر دو حدیث را به اندک اختلافی، و ظاهرا صدوق اعتماد بر حفظ کرده است چون اختلافی دارد به تقدیم و تاخیر و اجمال و تفصیل و ممکن است که حدیث دیگر باشد و در یک روز حکم آن آمده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۷

باشد از روزه و عبادات و در روز دیگر اصل خانه آمده باشد لیکن بسیار بعید است (و قال الرّضا صلوات اللَّه علیه لیله خمسه و عشرین من ذی القعده دحیت الارض من تحت الکعبه فمن صام ذلک الیوم کان کمن صام ستّین شهرا) و در قوی منقول است که حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه فرمودند که شب بیست و پنجم ذی قعده بسط زمین شد از زیر کعبه کسی که آن روز را روزه دارد چنان است که شصت ماه را روزه داشته باشد و ممکن است که شب و روز به اعتبار آب باشد چون آب بیشتر بوده است چنانکه گذشت (و سال محمّد بن عمران العجلیّ أبا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه أیّ شی ء کان موضع البیت حیث کان الماء فی قول اللَّه عزّ و جلّ «وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماءِ قال کانت مهاه بیضاء یعنی درّه) و کالصحیح منقول است که محمد از آن

حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد که در وقتی که عالم آب بود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که عرش او بر آب بود موضع خانه چه چیز بود حضرت فرمودند که دری سفید بود که می درخشید و از جاهای دیگر ممتاز بود به نور (و فی روایه ابی خدیجه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ اللّٰه عزّ و جلّ أنزله لآدم من الجنه و کان درّه بیضاء فرفعها اللّٰه إلی السّماء و بقی اسّه و هو بحیال هذا البیت یدخله کلّ یوم سبعون الف ملک لا یرجعون الیه ابدا فامر اللّٰه عزّ و جلّ ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام یبنیان البیت علی القواعد) و در قوی کالصحیح منقول است از سالم چنانکه کلینی نیز در قوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۸

روایت کرده است از او که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی حجر الاسود را از جهه آدم فرستاد از بهشت، و خانه دری بود سفید یعنی به سفید مایل بود یا در صفا مانند مروارید بود پس حق سبحانه و تعالی او را به آسمان برد و اساسش باقی بود و آن در برابر این خانه است و هر روزی هفتاد هزار فرشته داخل می شوند در آن خانه که دیگر نوبت به ایشان نمی افتد که بر گردند بسوی خانه هرگز پس حق سبحانه و تعالی امر فرمود ابراهیم و اسماعیل را که خانه را بر پی آن خانه بنا کنند، و به حسب ظاهر عبارت کافی آن است که حجر را فرستاد و لیکن چون در این حدیث هست که خانه درّی سفید

بود صدوق به اعتبار خانه نقل کرده است، و ظاهر آن چه صدوق ضمیر را راجع ساخته است آن است که همان درّ سفید باشد که در حدیث سابق است، و حال آن که آن پیش از خلق زمین بود چه جای خلق آدم و اظهر در اخبار آن است که چند چیز است.

یکی درّ سفید که بر آب بود و دور نیست که آن موضع مانند درّ سفید درخشان باشد دیگر خانه که از یاقوت سرخ بود و در صفا مانند مروارید بود، دیگر حجر.

و از حدیث صحیح طولانی ظاهر می شود که خانه که در زمان آدم آورده بودند بالا بردند و جبرئیل خانه از سنگ از جهه آدم ساخت و در خانه آسمان نیز احادیث چند هست که بحسب ظاهر اختلافی دارد که از بعضی ظاهر می شود که دو خانه یکی ضراح است و یکی بیت المعمور است و یکی در آسمان چهار مست و یکی در ششم و هر دو محاذی خانه است و اللّه تعالی یعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۹

(و فی روایه عیسی بن عبد اللّه الهاشمیّ عن ابیه عن ابی عبد اللّه عن ابیه صلوات اللّه علیهما قال کان موضع الکعبه ربوه من الارض بیضاء تضیء کضوء الشّمس و القمر حتّی قتل ابن آدم احدهما صاحبه فاسودّت فلمّا نزل آدم علیه السّلام رفع اللّه له الارض کلّها حتی رآها ثم قال هذه لک کلّها قال یا ربّ ما هذه الارض البیضاء المنیره قال هی حرمی فی ارضی و قد جعلت علیک ان تطوف بهما [بها خ] کلّ یوم سبعمائه طواف) و در قوی منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات

اللَّه علیه فرمودند که موضع کعبه تلی بود از زمین در نهایت روشنی از قبیل روشنی آفتاب و ماه تا آن که قابیل هابیل را کشت آنجا سیاه شد و چون حضرت آدم از بهشت به دنیا آمد حق سبحانه و تعالی حجاب از پیش دیده او بر داشت تا همه زمین را دید و حق سبحانه و تعالی فرمود که این زمین را به تو کرامت کردیم آدم گفت ای پروردگار من این چه زمین است که منوّر است خطاب رسید که این حرم منست در زمین من و بر تو لازم ساختم که هر روز هفتصد طواف بکنی بر دور خانه کعبه

[کعبه بهترین سرزمین پیش خدا]

(و روی سعید بن عبد اللَّه الاعرج عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال احبّ الارض إلی اللَّه تعالی مکّه و ما تربه احبّ إلی اللَّه عزّ و جلّ من تربتها و لا حجر احبّ إلی اللَّه عزّ و جلّ من حجرها و لا شجر أحبّ إلی اللَّه عزّ و جلّ من شجرها و لا جبال احبّ إلی اللَّه عزّ و جلّ من جبالها و لا ـ ماء احبّ إلی اللَّه عزّ و جلّ من مائها) و در موثق کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که محبوب ترین جاهای زمین نزد حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۰

تعالی مکه معظمه است هیچ خاکی نزد حق سبحانه و تعالی محبوب تر از خاک آن نیست و هیچ سنگی نزد حق سبحانه و تعالی محبوب تر از سنگ آن نیست و هیچ کوهی محبوب تر از کوه آن نیست به نزد من و هیچ آبی محبوب تر از آب آن نیست به

نزد من (و فی خبر اخر قال ما خلق اللّه و تبارک و تعالی بقعه فی الارض احبّ الیه منها و أومی بیـده إلی الکعبه و الا اکرم علی اللّه عزّ و جلّ منهـا لهـا حرّم اللّه الاشـهر الحرم فی کتـابه یَوْمَ خَلَقَ السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضَ) و منقول است در صـحیح از زراره که حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّه علیه فرمودند که حق سـبحانه و تعالی قطعه از زمین نیافریده است که محبوبتر باشد به نزد او از این و اشاره به کعبه فرمودنـد و نیست قطعه از زمین که گرامی تر باشـد نزد حق سـبحانه و تعالی از کعبه از جهه کعبه حق سبحانه و تعالی ماههای حرام را مقرر فرمود در کتاب خود از روزی که حق سـبحانه و تعالی آسمانها و زمینها را آفرید و چهار ماه حرام، رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرم است که چون کعبه را در جائی مقرر فرموده است که از چهار طرف یک ماه چهـل روز در بیابـان می بایـد رفت و می دانست که این بـدویان در این بیابـان خواهنـد بود و نهـایت بعـد چهل روز است مثل مصـریان و شامیـان که چهـل روز بیابان دارنـد پس قتال را حرام کرد که در چهل روز رفتن و چهل روز بر گشـتن و ده روز در آنجا بودن کسی متعرض حجاج بیت اللّه الحرام نشود و چون عمره رجب در فضیلت قریب به حج است تا دوازده روز را مانند اهل مدینه مشرفه و ساکنان بدو اگر احرام به جا آورند کسی به ایشان کاری نداشته باشد (و روی عن الصّادق صلوات اللّه علیه انّه قال

انّ اللّه عزّ و جلّ اختار

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۱

من كلّ شـى ء شـيئا و اختار من الارض موضع الكعبه) و مرويست كه آن حضـرت صـلوات اللّه عليه فرمودند كه حق سبحانه و تعالى از هر چيز، چيزى را بر گزيـد و از زمين جاى كعبه را بر گزيـد و بالاتر از اين نمى باشـد كه پيغمبران و اوصـياى ايشان رو بسوى او كنند در حالت عبادت

[تا كعبه هست دين هست]

(و قـال صـلوات اللّه عليه لا يزال الـدّين قائما ما قامت الكعبه) و از آن حضـرت صـلوات اللّه عليه منقول است كه هميشه دين بر پاست تا كعبه برپاست و بعـد از وفات حضـرت صاحب الامر و ائمه معصومين صـلوات اللّه عليهم كه قرآن را بالا برنـد كعبه را نيز به آسـمان خواهنـد برد چنـانكه در بعضـى از اخبـار وارد شـده است (و قـال زراره بن اعين لأبى جعفر صـلوات اللّه عليه قد ادركت الحسين صلوات اللّه عليه قال نعم اذكر و انا معه فى المسجد الحرام و قد دخل و فيه السّيل و النّاس يقومون [يتخوّفون ح] على المقام يخرج الخارج فيقول قـد ذهب به السـيل و يـدخل الـدّاخل فيقول هو مكانه قال فقال يا فلان ما يصـنع هؤلاء فقلت اصـلحك اللّه يخافون ان يكون السّـيل قـد ذهب بالمقام قال انّ اللّه عزّ و جلّ قـد جعله علما لم يكن ليذهب به فاسـتقرّوا و كان موضع المقام الّذى وضـعه ابراهيم عليه السّلام عند جدار البيت فلم يزل هناك حتّى حوّله اهل الجاهليّه إلى المكان الّذى هو فيه اليوم فلمّا فتح النّبىّ صلّى اللّه عليه و آله مكّه ردّه إلى الموضع الّذى وضعه ابراهيم عليه السّلام فلم يزل هناك إلى ان ولّى

عمر فسال النّاس من منكم يعرف المكان الّذی کان فيه المقام فقال له رجل انا قد کانت اخذت مقداره بنسع فهو عندی فقال ائتنی به فاتاه فقاسه ثم ردّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۲

إلی ذلك المکان) و به اسانيد صحيحه منقولست از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه که آيا شما دريافتيد حضرت امام حسين را صلوات اللَّه عليه حضرت فرمودند که بلی بخاطر دارم که من با آن حضرت بودم در مسجد الحرام يعنی در مسجد الحرام و سيل داخل مسجد شده بود مردمان در غم مقام بودند و گفتگوی آن، يکی در می آمد و می گفت سيل مقام را برد، و يکی داخل می شد و در کافی چنين است که

و يخرج منه الخارج

که ديگری در می آمد و می گفت مقام به جای خود است پس حضرت امام حسين صلوات اللَّه عليه به يکی از ايشان فرمودند که اين مردمان چه گفتگو می کنند عرض نمودم که حق سبحانه و تعالی اصلاح کند امور امامت را که فرمان روا باشی مردمان می ترسند که سيل مقام را برده باشد يا ببرد حضرت امام حسين صلوات اللَّه عليه فرمودند که حق سبحانه و تعالی مقام را معجزه حقيقت خانه و دين اسلام گردانيده است يا دليل عظمت و جلال خود نمی برد و چنين چيزی را چنانکه نگذاشت که کفار ببرند يا اثر آن را زايل گردانند پس بحال خود باشيد و اضطراب مکنيد، يا آن که چون مردمان اين سخن را شنيدند خاطر ايشان جمع شد و باز حضرت فرمودند که موضع مقام که حضرت ابراهيم عليه السّلام در آنجا قرار دادند: بامر

الهی نزد دیوار خانه کعبه بود از باب گذشته به جانب رکن شامی و جای مقام کو است و گذاشته اند که ظاهر باشد که اول در اینجا بوده است و همیشه در آنجا بود تا در زمان جاهلیت و کفر اکثر قریش مقام را از آنجا بر داشتند و به جائی گذاشتند که الحال در آنجاست پس چون حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فتح نمودند مکه معظمه را نقل فرمودند مقام را به جایی که در زمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۳

حضرت ابراهیم در آنجا بود و در آنجا بود تا در زمان پادشاهی عمر، از مردمان تفتیش کرد که کیست که داند که این مقام در جاهلیت در کجا بود شخصی از منافقان گفت من اندازه اش را برداشته ام از پوست و نزد من است گفت بیار چون تسمه را آورد پیمودند و مقام را در جای زمان جاهلیت گذاشتند و این معنی را روایت کرده است صدوق در موثق از عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی وحی کرد به ابراهیم که به مردمان اعلام کن بحج آن سنگی که پاهای آن حضرت در آن فرو رفته است که مقام است در برابر خانه گذاشته متصل به خانه در برابر مقامی که الحال هست، پس بالای آن سنگ رفت و به آواز بلند مردمان را بحج خواند پس چون سنگ تاب آن حرف نیاورد پاهای آن حضرت در سنگ فرو رفت پس به قوت تمام پاهای خود را از آن سنگ بیرون آورد و در همان جا بود تا در زمان جاهلیت مقام

را برداشتند و در همین جا گذاشتند و چون فتح مکه واقع شد حضرت به جای اول گذاشتند و بود در زمان آن حضرت و زمان ابو بکر و پاره ای از زمان عمر پس عمر برداشت و به آن جا گذاشت که در زمان جاهلیت بود.

و کالصحیح بلکه در اخبار بسیار روایت است که چون حضرت صاحب الامر (عج) ظهور کند اول مرتبه مقام را به جای خود گذارد.

و در خطبه طویلی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرماید که اگر فرصت یابم بدعتهای زمان ثلثه را برطرف کنم و از آن جمله مقام را در جای خود گذارم و عذر تأخیر را می فرمایند که گفتم تراویح را نکنند همه فریاد برآوردند که وا عمرا ایشان را بحال خود گذاشتم و دیگر خواهد آمد و این معنی متواتر است و این دلیلی است قوی از جهه جمعی که دیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۴

بصیرتشان کور نباشد که همیشه عمر کافر بود و مسلمان نشد هرگز و طریق جاهلیت را از دست نمی داد و سنیان عذر گفته اند که چون مقام که در آنجا بود مردمان که مشغول نماز می شدند راه را بر طایفان می بستند بنا بر این عمر آنجا برد از این وجه زیادتی کفرشان ظاهر می شود که حق سبحانه و تعالی و پیغمبر آخر الزمان و ابراهیم خلیل الرحمن مثل عمر نمی دانستند و عمر از همه اعلم بود

[امام حسین صلوات اللّٰه علیه شهید شد و حضرت امام محمد باقر چهار ساله بود]

(و روی انّه قتل الحسین بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما و لأبی جعفر الباقر صلوات اللّٰه علیه اربع سنین) و منقول است که چون حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه شهید شد حضرت امام محمد باقر چهار ساله

بود و غرضش این است که چون در حدیث سابق حضرت امام محمد باقر حدیث حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه نقل کرد بیان کرد که در آن زمان حضرت چهار ساله بود ممکن بود که بفهمد و نقل حدیث کند بلکه در شکم مادر نقل فرموده اند و ایشان را نسبتی به دیگران نیست هر چه گویند حق است به اعتبار عصمت.

و در بعضی از اخبار وارد است که حضرت سید الساجدین در وقت شهادت سید الشهدا بیست و دو ساله بود، چنان که در کافی و غیر آن مذکور است و علی اصغر که شهید شد هجده ساله بود و صغیر که شهید شد عبد اللّٰه نام داشت، و اکثر علما چنین ذکر کرده اند از شیخ مفید تا شیخ شهید و آن چه مشهور است بنا بر روضه الشهدا است و او نیز ذکر کرده است که بعضی گفته اند که صغیر عبد اللّٰه نام داشت و از روایات کافی ظاهر می شود که در وقت شهادت سید الشهدا صلوات اللّٰه علیه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه چهار ساله بود

[کعبه شکایت کرد در زمان فترت که میانه حضرت عیسی و حضرت محمد که زائران من کم شده اند]

(و روی انّ الکعبه شکت إلی اللّٰه عزّ و جلّ فی الفتره بین عیسی و محمّد صلوات اللّٰه علیهما فقالت یا ربّ ما لی قلّ زوّاری ما لی قلّ عوّادی فاوحی اللّٰه جلّ جلاله إلیها انّی منزل نورا جدیدا علی قوم یحنّون إلیک کما تحن الانعام إلی أولادها و یزفّون إلیک کما تزفّ النّسوان إلی ازواجها یعنی أمّه محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله) و مرویست که کعبه شکایت کرد به حق سبحانه و تعالی در زمان فترت که میانه حضرت عیسی و حضرت

محمـد صـلّی اللَّه علیه و آله بود و گفت ای پروردگار من مرا چه شد که زیارت کنندگان من کم شدند مرا چه شد که عیادت کنندگان من کم شدند پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به کعبه که من خواهم فرستاد نوری تازه که حضرت سید الأنبیاء یا شریعت یا قرآن او باشـد صـلّی اللَّه علیه و آله بر جمعی که از روی شوق به نزد تو آینـد چنان که گوسـفند و امثال آن مشـتاق فرزنـدان خودنـد و با ایشان مهربانی می کنند، و از روی محبت بیایند به نزد تو چنان که زنان را در عرس به خانه شوهران برند و مراد امت سید المرسلین است صلّی اللَّه علیه و آله چنان که واقع شد و شکایت کعبه ممکن است که حقیقه باشد یا مجازا

[سنگی یافتند که در آن نوشته بود منم خداوند صاحب بکّه]

(و روی حریز عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال وجد فی حجر انی انا اللَّه ذو بکّه صـنعتها یوم خلقت السّماوات و الارض و یوم خلقت الشّمس و القمر و حفّفتها بسبعه املاک حفیفا مبارک لأهلها فی الماء و اللّبن یاتیها رزقها من ثلاثه سبل من اعلاها و اسـفلها و الثنیه و روی انّه فی حجر اخر مکتوب هذا بیت اللَّه الحرام بمکّه تکفّل اللَّه عزّ و جلّ برزق أهلها من ثلاثه سبل مبارک لهم فی اللّحم و الماء) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۶

صلوات اللَّه علیه فرمودنـد که در سـنگی یافتند که در آن نوشـته بود منم خداوند صاحب بکّه که من ساخته ام یا خلق کرده ام مکه را یا کعبه را از آن روزی که آسمانها

و زمین را آفریـدم و روزی و زمـانی که آفتـاب و ماه راه آفریـدم و در دور او در آوردم هفت فرشـته را که همیشه محافظت او نماینـد و برکت دادم در آب و شـیر که از جهت ایشان رسـد و روزی آن از سه طرف آیـد، از طرف اعلاء آن و اسـفل آن که ابطح باشد و از طرف عقبه مدنیین که بیشتر آذوقه از آن طرف می آید از جانب مصـر و شام و از طرف یمن از جانب اعلا می آیـد، و هم چنین از طرف طایف انواع میوه ها و حبوب می آیـد و از طرف اسـفل خرما و سایر چیزها از عراقین و لحسا و نجد می آیـد و با این که حاصـلی از خود نـدارد همیشه انواع نعماء الهی در آنجا وافر است و از طرف جـده و همیشه متاعها از هند می آید و مرویست بسـند صـحیح از سـعید اعرج که چون حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون قریش کعبه را منهـدم ساختنـد در یکی از پیهای ارکان او یافتنـد سـنگی را که خطی بر آن نوشـته بود و نتوانسـتند خوانـدن تا بعـد از تفحص شخصـی به هم رسـید که سواد آن خـط داشت در آن نوشـته بود که منم خداونـد صـاحب بکّه یـا مکه معظمه من این کعبه را حرام گردانیـده ام و حرمت دادم از آن روزی که هفت آسـمان و زمین را آفریـدم و این کعبه را در میـان این دو کـوه مقرر فرمودم و هفت فرشته بر دور آن مقرر ساختم که همیشه محافظت نمایند آن را.

و صدوق گفته است که مرویست که در سنگ دیگر یافتند

که در آن نوشته بود که این بیت اللّه الحرام که در مکه است حق سبحانه و تعالی ضامن است که روزی اهل آن را از سه راه برساند، و برکت و زیادتی کرامت فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۷

است در آب و گوشت آن اما آب که این ضعیف دیده است نظیرش را در هیچ جا ندیده ام از شیرینی و گوارایی و مشتهی بودن و هم چنین فراوانی گوشت به مرتبه ای است که با آن که پانصد ششصد هزار گوسفند و گاو شتر کشته افتاده بود ندیدم که فقیری گوشتی قاق کند چون گوشت در مکه معظمه فراوان است و ظاهرش آن است که آن سنگها از قلم قدرت نوشته شده بوده است و علامت صحتش وقوع آن چه نوشته بود و اینها همه از آیات بینات است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ

[بین رکن و مقام بهترین جای زمین]

(و روی عن ابی حمزه الثّمالی قال لنا علیّ بن الحسین صلوات اللّه علیهما أیّ البقاع افضل فقلنا اللّه و رسوله و ابن رسوله اعلم فقال لنا افضل البقاع ما بین الرّکن و المقام و لو انّ رجلا عمّر ما عمّر نوح فی قومه الف سنه الّا خمسین عاما یصوم النّهار و یقوم اللّیل فی ذلک المکان ثمّ لقی اللّه عزّ و جلّ بغیر ولایتنا لم ینفعه ذلک شیئا) و به اسانید بسیار از آن جمله سند صحیح که در عقاب الاعمال ذکر کرده است و ظاهر آن است که هر چه از ابو حمزه روایت می کند سند صحیح دارد چون در فهرست این کتاب سندی ذکر کرده است که محمد بن فضیل واقع است

و آن مشترک است میان ثقه و غیر ثقه اگر چه اظهر آن است که ثقه است، و بعد از آن مدح و توثیق و عدالت ابو حمزه را ذکر کرده است و گفته است که طرق من به او بسیار است و در اینجا اقتصار بر یک طریق کرده ام و مکرر دیده ام که آن چه در این کتاب از ابو حمزه روایت کرده است در کتابهای دیگرش به سند صحیح متعدد ذکر کرده است پس جزم بهم می رسد که همه را از کتاب ابو حمزه روایت کرده است و چون ابو حمزه از ارکان دین است کتب او اشهر من الشمس بوده است و احتیاج به سند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۸

ندارد و از جهه تیمن و تبرک سند را ذکر می کند پس هر حدیثی که از او روایت می کند چند سند صحیح دارد اگر چه موافق اصطلاح متاخرین صحیح نباشد و البته نزد او صحیح است به همان سند نیز با آن که شیخ طوسی طرق صحیحه به صدوق دارد در خصوص ابو حمزه و از صدوق بابی حمزه شش سند صحیح دارد و از مجموع اینها یقین بهم می رسد که احادیث ابو حمزه در این کتاب صحیح است و در خصوص این حدیث سند صحیح دارد.

و در محاسن نیز به سند صحیح از ابو حمزه روایت کرده است که حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه رو به ما کردند و فرمودند که کدام موضع فاضلتر است همه گفتیم یا من گفتم خدا و رسول و فرزند رسولش اعلمند پس خود فرمودند که بهترین جاهای عالم میان رکن و مقام است که حطیم می گویند

آن را و اگر شخصی عمر کند به مقدار عمر نوح در میان قومش هزار سال کم پنجاه سال که روزها روزه باشد و شبها عبادت کند در آن مکان و چون بمیرد بغیر اعتقاد به امامت ما از دنیا برود آن عبادات هیچ نفع نکند او را، و به همین مضمون احادیث صحیحه و حسنه و موثقه متواتره وارد شده است و از مجموع این اخبار ظاهر می شود که بهترین جاها مکه است و بهترین جاهای مکه مسجد الحرام است و بهترین جاهای مسجد الحرام حطیم است و دلالت می کند بر آن که ایمان شرط است در قبول عبادات و اجزای آن چنانکه اگر کسی هزار سال نماز بی وضو بکند آن نمازها باطل است بلکه به کردن آن نمازها معاقب می شود و هم چنین جمیع اصول دین چنین است و مؤید این اخبار است اخبار صحیحه متواتره نزد خاصه و عامه که هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند کافر مرده است

[احترام کعبه از ابتدای خلقت]

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یوم فتح مکّه انّ اللّٰه تبارک و تعالی حرّم مکّه یوم خلق السّماوات و الارض و هی حرام إلی ان تقوم السّاعه لم تحلّ لأحد قبلی و لا تحلّ لا حد من بعدی و لم تحلّ لی الّا ساعه من النّهار) و منقول است در صحیح از معاویه بن عمار بلکه این مضمون متواتر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند در روز فتح مکه به درستی که خدای سبحانه و تعالی حرام کرده است مکه معظمه را

که کسی به عنوان جنگ داخل شود، و سایر آن چه خواهد آمد از آن روزی که حق سبحانه و تعالی آسمانها و زمین را آفریده، و حرام است و محترم تا روز قیامت و حلال نشده است پیش از من و حلال نیست و نخواهد شد از جهه کسی بعد از من و حلال نشد از جهه من مگر یک ساعت از روز که با سلاح جنگ داخل شدم.

و این معنی از خصایص آن حضرت بود صلّی اللّٰه علیه و آله) (و روی کلیب الاسدیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله استاذن اللّٰه عزّ و جلّ فی مکّه ثلاث مرّات من الدّهر فاذن اللّٰه له فیها ساعه من النّهار ثمّ جعلها حراما ما دامت السّماوات و الارض) و در حسن کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله از حضرت حق سبحانه و تعالی رخصت طلبید از جهه فتح مکه سه مرتبه پس حق سبحانه و تعالی رخصت داد آن حضرت را در یک ساعت از روز و بعد از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۰

ساعت حرام کرد مکه را تا آسمانها و زمین باشد یعنی تا روز قیامت که آسمانها در هم پیچیده خواهد شد و زمین مبدل خواهد شد به زمین دیگر چنانکه گذشت که مبدل به نازل می شود از جهه غذای اهل محشر (و قال صلوات اللّٰه علیه انّ اللّٰه عزّ و جلّ حرّم مکّه یوم خلق السّماوات و الارض و لا یختلی خلاها و لا یعضد شجرها و لا ینفّر

صیـدها و لاـ یلتقـط لقطتهـا الّـا المنشـد فقام الیه العبّاس بن عبـد المطّلب فقال یا رسول اللّٰه الّا الاذخر فانّه للقبر و لسـقوف بیوتنا فسـکت رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله سـاعه و نـدم العبّـاس علی مـا قـال ثمّ قال رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله الّا الإذخر) و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حریز پس صحیح باشد به طرق بسیار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چون حضـرت سـید المرسـلین صلّی اللّٰه علیه و آله در روز فتح مکه داخل مسجد الحرام شدند فرمودند که در کعبه را گشودنـد و فرمودنـد که صورتها که در کعبه کشـیده بودند همه را پاک کردند هر دو طرف در خانه را گرفتند و خواندند (لا اله الّـا اللّٰه وحـده لا شـریک له صـدق وعـده و نصـر عبـده و هزم الاحزاب وحـده) و اکثر اهل مکه در مسـجد الحرام بودنـد و حضرت خطاب به همه فرمودند که حال چه می گویید و چه گمان دارید که با شما سر کنیم همه گفتند گمان خوبی داریم به ازای بـدیها که ما کرده ایم و سـخن می گوییم که برادر کریمی و پسـر برادر کریم مایی، و قـدرت داری و هر چه خواهی می توانی کرد و از عقوبت و کشتن و بستن، حضرت فرمودند که با شما چنان سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۱

می کنم که برادرم حضـرت یوسف با برادرانش سر کرده و می گویم که سرزنشی و ملامتی نیست بر شما امروز حق سبحانه و تعالی آمرزد شما را و او ارحم الراحمین است پس همه فریاد بر آوردند به گریه و زاری که ما بد

کرده ایم و تو خوب کردی و خوب می کنی، و از اینجا صدوق نقل کرده است از این حدیث که به تحقیق که حق سبحانه و تعالی مکه را حرام گردانیده است از روزی که آسمانها و زمین را آفریده که در آن قتال واقع نسازند و حرمت آن را بدارند و علفش را نچینند، و در اکثر نسخ لا- یختل خلالها یعنی خلالی از او نچینند که دندانها را بان خلال کنند و غلط نساخ است چون این عبارت در کافی و غیر آن به نحوی است که مذکور شد و عامه نیز همه مانند اول نقل کرده اند، و درختش را قطع نمی توان کرد و صیدش را نمی توان راندن و از جای خود نفرت دادن و لقطه اش بر نمی دارد کسی مگر آن که خواهد تعریف کند که به صاحبش برساند.

پس عباس عم حضرت برخاست و گفت یا رسول اللّٰه علف را نمی چینم مگر علف اذخر که دست شو است و در قبر می اندازیم که خوشبو کند میت را و خشک کند رطوبت او را، و از جهه پوشش خانها نیز ضرور است و استدعای عباس این بود که حضرت استثنا فرماید پس حضرت از جهه انتظار وحی ساعتی خاموش شدند و عباس از گفته خود پشیمان شد پس حضرت فرمودند به فرمان الهی که مگر اذخر و در موثق کالصحیح از زراره منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است که در حرمش علف آن را بچینند یا درختش را بکنند یا ببرند مگر اذخر را یا مرغش شکار کنند

[اساس و خانه از طبقه هفتم زمین است]

(و قال

الصّادق صلوات اللَّه عليه اساس البيت من الارض السّابعه السّفلى إلى الارض السّابعه العليا) و منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه عليه فرمودند که اساس و پى خانه از طبقه هفتم زمين است از آن طرف تا طبقه هفتم از اين طرف و دور نيست که مراد اين باشد که سابق گذشت که چون پى را رفتند سنگ سرخ يک تخته ظاهر شد بقدر خانه آن سنگ به انتهاى ارض يک تخته است و مستحکم است که اگر و العياذ باللَّه کعبه خراب شود و خواهند که آن را بسازند از آن سنگ در نگذرند، يا آن که هم چنانکه کعبه از روى زمين تا آسمان قبله است هم چنين تا طبقه هفتم قبله است و چون کعبه بر بلندى واقع است هر چند به پستى روند از محاذات کعبه مى افتند اما اساس کعبه حکم کعبه دارد و محاذات اساس کافى است، و هم چنين اگر در مکه در زير زمين روند محاذات اساس کافى است هم چنان که بر کوه ابو قبيس و غير آن که مى روند محاذى کعبه نيستند بلکه محاذى بعد و هوا و فضاى محاذى کعبه اند و اللَّه تعالى يعلم

[سکينه که حق سبحانه و تعالى در قرآن مجيد مکرر فرموده است نسيمى است خوشبو]

(و روى ابو همام اسماعيل بن همام عن الرّضا صلوات اللَّه عليه انّه قال لرجل أىّ شىء السّكينه عندكم فلم يدر القوم ما هى فقالوا جعلنا اللَّه فداك ما هى قال ريح تخرج من الجنّه طيّبه لها صوره كصوره الانسان تكون مع الانبياء عليهم السّلام و هى الّتى أنزلت على ابراهيم عليه السّلام حين بنى الكعبه فاخذت تاخذ كذا و كذا و بنى الاساس عليها) و به اسانيد صحيحه و حسنه

کالصحیحه منقولست از اسماعیل و از حسن بن جهم و از علی بن اسباط و غیرهم از حضرت امام ابی الحسن علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۳

بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما که آن حضرت از شخصی که آن حسن بن جهم است پرسیدند که سکینه که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید مکرر فرموده است به اعتقاد شما چه چیز است پس اصحاب کبار آن حضرت ندانستند که چه چیز است همه گفتند حق سبحانه و تعالی ما را فدای تو گ رداند چه چیز است حضرت فرمودند که نسیمی است خوشبو که از بهشت بیرون می آید و او را صورتیست که به صورت آدمی است و با پیغمبران صلوات اللّه علیهم می باشد و این سکینه است که نازل شد بر حضرت ابراهیم علیه السلام در وقتی که کعبه را بنا کردند، و این سکینه نشان می داد آن حضرت را و اطراف کعبه را به حضرت می نمود و حضرت سنگ می گذاشتند و پی را بالا آوردند و دور نیست که روح القدس باشد یا از بابت آن و تشبیه کرده باشند آن را به نسیم بهشتی و اللّه تعالی یعلم

[طول کعبه از طرف آسمان و بلندی نه ذرع بود و سقف نداشت]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه کان طول الکعبه تسعه اذرع و لم یکن لها سقف فسقّفها قریش ثمانیه عشر ذراعا ثمّ کسرها الحجّاج علی ابن الزّبیر فبناها و جعلها سبعه و عشرین ذراعا) و در موثق کالصحیح از ابان و کالصحیح از جمعی دیگر منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که طول کعبه از طرف آسمان و بلندی نه ذرع بود و سقف نداشت در وقتی که قریش ساختند یعنی عبد اللّه

بن زبیر دو برابر کرد که هیجده ذرع باشد و عبد اللّٰه بن زبیر خروج کرد و ده سال پادشاهی کرد از زمان هلاک یزید علیه اللعنه تا زمان عبد الملک بن مروان و چون یزید لشکری بر سر راه او فرستاده بود و منجنیقها در کوه ابو قبیس گذاشته بودند و بر کعبه می انداختند کعبه را خراب کردند و ابن زبیر متحصن بود در مسجد الحرام و در این اثنا خبر رسید که یزید بجهنم واصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۴

شد لشکر برگشتند و عبد اللّٰه کعبه را ساخت و بلند کرد و چون بنی امیه قوتی گرفتند در زمان عبد الملک حجاج را فرستاد با لشکری عظیم و باز منجنیقها بر کعبه معظمه بستند و کعبه را خراب کردند و مستولی شدند بر عبد اللّٰه و او را گرفتند و بر دار زدند و بسیار کسی کشته شد پس حجاج کعبه را ساخت و سه مرتبه بلند کرد که بیست و هفت ذرع باشد.

و چنین بود تا بیست و هفت سال قبل از این تخمینا که تخمینا هزار و سی و نه بود از هجرت، سیل آمد و کعبه شکست خورد فتوی کردند و منهدم ساختند و از سه طرف به پی رسانیدند و رکن حجر را نتوانستند کندن و در سالی که این بنده به حج بیت اللّٰه الحرام مشرف شدم تخمینا ده سالی قبل از این ساخته بودند جمعی از ثقات گفتند که هر چند خواستند که حجر را بردارند بر نمی خواست تا خبر به شریف بردند شرفا تمام آمدند و نگذاشتند که حجر را بر دارند و گفتند که این پی

مستحکم است و این معنی نیز از آیات کعبه شد چون حجر را معصوم می بایست گذاشتن، و بیشتر اهتمام از علماء عامه بود که حجر را بردارند و ایشان بگذارند تا ظاهر شود کذب شیعه که گذاشتن حجر کار معصوم است و حق سبحانه و تعالی نگذاشت و موافق زمان حجاج ساخته شد بی زیاد و کم

[باز سازی کعبه]

(و روی عن سعید بن عبد اللَّه الاعرج عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انه قال انّ قریشا فی الجاهلیّه هدموا الکعبه فلما أرادوا بناءه حیل بینه و بینهم و ألقی فی روعهم الرّعب حتی قال قائل منهم لیأت کلّ رجل منکم بأطیب ماله و لا تأتوا بمال اکتسبتموه من قطیعه رحم او حرام ففعلوا فخلّی بینهم و بین بنائه فبنوه حتی انتهوا إلی موضع الحجر الاسود فتشاجروا فیه أیّهم یضع الحجر فی موضعه حتّی کاد ان یکون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۵

بینهم شرّ فحکّموا اوّل من یدخل من باب المسجد فدخل رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فلمّا اتاهم امر بثوب فبسط ثمّ وضع الحجر فی وسطه ثمّ اخذت القبائل بجوانب الثّوب فرفعوه ثمّ تناوله صلّی اللَّه علیه و آله فوضعه فی موضعه فخصّه اللَّه عزّ و جلّ) و مرویست در موثق و از کلینی در صحیح از سعید که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که در زمان جاهلیت که سیل آمد و و شکست بر کعبه افتاد قریش منهدم ساختند خانه را و چون خواستند که بنا کنند مانعی بهم رسید که خوف باشد که کسی نمی توانست جرات نمودن.

و در روایتی وارد است که چون خواستند که منهدم سازند اژدهایی بهم رسید

و آفتـاب گرفت همه به تضـرع و زاری آمدنـد که خداونـدا غرض ما اصـلاح خانه تست کسوف زایل شـده و ماه پنهان شـد و چون خواسـتند که بنا کنند ظلمتی عظیم و زلزله سـختی بهم رسـید دست نگاه داشتند و ترسی عظیم در دل ایشان افتاد و کسی جرات نمی توانست نمودن تـا آن که یکی از ایشـان گفت که این منع از آن جهه است که از مالهای حرام می سازیـد می باید که هر یک از حلال ترین مالهای خود را بیاورد و مالی را که از قطع رحم رسانیـده ایـد که بر سـر خویشان خود می ریختنـد و غارت می کردند از آن مالها می آورید! و از سایر مالهای حرام مثل اموال ایتام می آورید همه چنین کردند آن رعب و خوف از دل همه برخاست و آن زلزله و ظلمت زایل شد پس شروع در ساختن کردند تا به موضع حجر الاسود رسیدند نزاع شد میان قریش و هر قبیله می گفتند که ما می گذاریم تا آن که نزدیک شد که فسادی عظیم شود و خون ریزش شود بر این قرار دادند که حکم کنند هر کس را که اول داخل مسجد شود و چون ملاحظه نمودند حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۶

صلّی اللّه علیه و آله داخل شدنـد همه خوشـحال شده به نزد آن حضـرت آمدند حضـرت عبای خود را پهن فرمودند و حجر را در میان آن عبا گذاشـتند و از قبیله بزرگ آن را فرمودند که گوشه عبا را گرفتند و برداشـتند پس حضرت حجر را از میان عبا بر داشتند و به جای خود گذاشتند و حق سبحانه و تعالی این شرف را با آن

حضـرت كرامت فرمودند و در صحيح از سعيد منقول است كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه عرب مذهب حضرت ابراهيم را از دست دادنـد و ليكن بعضـى از آن را رعايت مى نمودند صـله رحم مى كردند و رعايت مهمان مى نمودند و حج بيت اللّٰه الحرام مى كردنـد و از مـال يتيمـان اجتناب مى نمودنـد و از بسـيارى از محرمات امتناعى مى نمودنـد از ترس عقوبت الهى و اگر عمل قبيحى مى كردنـد مهلت نمى دادنـد ايشان را چنانكه اساف و نايله در كعبه لواطه واقع ساختنـد هر دو سـنگ شدند و اما امروز مهلت داده اند چون عذاب آخرت را مى دانند و اهل شام منجنيقى نصب كردند بر كوه ابو قبيس حق سبحانه و تعـالى صـاعقه بر ايشان فرسـتاد كه هفتاد كس كه در دور منجنيق بودنـد سوختنـد (و روى انّ الحجّاج لمّا فرغ من بناء الكعبه سال علىّ بن الحسين صلوات اللّٰه عليهما ان يضع الحجر فى موضعه فاخذه و وضعه فى موضعه) و كالصحيح منقولست كه چون حجاج از بناء كعبه فارغ شد تا رسيدند به حجر از سيد الساجدين صلوات اللّٰه عليه استدعا نمود تا آن كه آن حضرت حجر را در جاى خود گذاشـتند بلكه اكثر آن از ابتداى بنا تا انتهاى آن برأى آن حضـرت شد و حجاج ملعون تعظيم بسـيار مى نمودند آن حضرت را و هر

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۳۷

مشـكلى كه او را پيش مى آيد حلّش را از آن حضـرت اسـتدعا مى نمود (و روى انّه كان بنيان ابراهيم عليه السّلام الطّول ثلثين ذراعا و العرض اثنين و عشرين ذراعا و السّمک تسعه اذرع و انّ قريش لمّا بنوها كسوها الارديه) كلينى روايت كرده است

از علی بن ابراهیم و از غیر او به اسانید متکثره که در حدیث طویلی که از آن جمله است که بنای ابراهیم در طول سی ذرع است و در عرض بیست و دو ذرع است و در سمک که بلندی به جانب آسمان است نه ذرع بود و در این اخبار مذکور است که پادشاه روم یک کشتی از مصالح فرستاده بود که مسجدی بسازند باد این کشتی را به حوالی خانه آورد و این خبر به قریش رسید رفتند و هر چه کار بود از جهه کعبه از چوب و تخته و زینت خریدند و چون تمام کردند پوشش کعبه نمودند جامهای مخطط یمانی را (و روی البزنطی عن داود بن سرحان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ساهم قریشا فی بناء البیت فصار لرسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من باب الکعبه إلی النّصف ما بین الرّکن الیمانیّ إلی الحجر الأسود و فی روایه اخری انّه کان لبنی هاشم من الحجر الاسود إلی الرّکن الشّامیّ) و به اسانید متکثره صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله قرعه زدند با قریش در مقدار و طرف کعبه در بنای آن پس به حسب قرعه از در خانه تا نصف میان رکن یمانی تا حجر الاسود حصه آن حضرت شد که باب باشد، و رکن حجر و از آن گذشته تا نصف دو رکن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۸

قریب به ربعی حصه آن حضرت شد و کلینی ذکر کرده

است که حصه سایر بنی هاشم از رکن حجر الاسود بود تا رکن شامی و ظاهرا حطیم را به حضرت داده بودند و باقی را خود عمارت کرده بودند و ظاهرا مراد از رکن شامی در اینجا رکنی است که از رکن حجر که می گذرند بان می رسند و بعضی این رکن را عراقی می گویند چنانچه مذکور شد.

[کسی به کعبه گزند نمی رساند]

(و ما اراد الکعبه احد بسوء الّا غضب اللّه عزّ و جلّ لها و نوی یوما تبّع الملک ان یقتل مقاتله اهل الکعبه و یسبی ذرّیتهم ثمّ یهدم الکعبه فسالت عیناه حتّی وقعتا علی خدّیه فسال عن ذلک فقالوا ما نری الّذی اصابک الّا بما نویت فی هذا البیت لأنّ البلد حرم اللّه و البیت بیت اللّه و سکّان مکه ذرّیّه ابراهیم خلیل اللّه فقال صدقتم فما مخرجی ممّا وقعت فیه قالوا تحدّث نفسک بغیر ذلک فحدّث نفسه بخیر فرجعت حدقتاه حتّی ثبتنا فی مکانهما فدعا القوم الّذی اشاروا علیه بهدمها فقتلهم ثمّ اتی البیت فکساه الانطاع و اطعم الطّعام ثلثین یوما کلّ یوم مائه جزور حتّی حملت الجفان إلی السّباع فی رءوس الجبال و نثرت الاعلاف للوحش ثمّ انصرف من مکّه إلی المدینه فانزل بها قوما من اهل الیمن من غسّان و هم الانصار) و در موثق کالصحیح منقولست از اسماعیل بن جابر حکایت تبّع بر وجه تمام و صدوق اختصار کرده است آن را و گفته است که کسی اراده بدی به کعبه معظّمه نکرد مگر آن که حق سبحانه تعالی بر او غضب کرد از جهه کعبه چنانکه اسماعیل بن جابر روایت کرده است که در میان مکه و مدینه بودیم و با اصحاب احوال

انصار را مذکور ساختیم جمعی می گفتند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۹

که ایشان از هر قبیله طایفه جمع شده اند و جمعی گفتند که ایشان از یمن اند تا به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه رسیدیم و خواستیم که همین معنی را از آن حضرت بپرسیم حضرت در سایه درختی نشسته بودند خود سر کردند و فرمودند که چون تبع که پادشاه یمن بود و عالم گیر شد و از جانب عراق برگشت علماء و فرزندان انبیاء با او بودند و چون به وادی هذیل رسید جمعی به او گفتند که شما متوجه مکه اید و اهل مکه مدتهای مدید است که مردمان را فریب داده اند و شهر خود را حرم خدا نامند و خانه کعبه را خدای خود کرده اند تبّع گفت هر گاه چنین باشد مردان جنگی آن را می کشم و زن و فرزند ایشان را اسیر می گردانم و خانه ایشان را خراب می کنم پس چون اراده را در خاطر جا داد هر دو چشمش از کاسه بیرون آمد و بر روی او آویخته شد پس علماء و فرزندان انبیاء را طلبید و گفت فکری بکنید که چرا و چنین واقعه پیش من آمده است و ایشان را نخواستند که او را خبر دهند تا آن که قسم داد ایشان را یا تهدید قتل نمود ایشان گفتند چه چیز در خاطر خود در آورده گفت این که اهل مکه را بکشم و خانه را خراب کنم و زن و فرزندان ایشان را اسیر کنم ایشان گفتند که البته این بلا به سبب این نیت بد به نزد تو آمده است.

گفت چرا گفتند زیرا که این شهر حرم

الهی است و خانه خداوند عالمیان است و ساکنان این شهر ذریّت ابراهیم خلیل الرحمن اند گفت راست گفتید حال چه علاج باید کرد ایشان گفتند که از خاطر خود آن چه در آورده بیرون کن و نیت خوبی به ایشان کن شاید که حق سبحانه و تعالی این بلا را دفع کند پس چون نیت را خوب کرد حدقها به جای خود رفت و خوب شد پس آن جماعت را به قتل در آورده که این سخن را به او گفته بودند و به

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۰

زیارت خانه آمد و خانه را جامه پوشانید و هر روز صد شتر کشت در سی روز که سه هزار شتر باشد تا آن که امر کرد که کاسه ها را پر از گوشت کنند و از جهه درندگان بر سر کوهها برند و از جهه وحشیان دانه و علف بسیار در صحرا ریختند که حیوانات و وحوش و طیور همه از او بهره مند شدند و بعد از آن از مکه معظمه به مدینه مشرفه آمد و جمعی از قبیله غسّان را در آنجا جا داد و این جماعت انصارند.

و در روایتی دیگر وارد شده است که جامه کعبه را از پوست کرد و خوشبو ساخت (و روی انّه ذبح له ستّه آلاف بقره بشعب بن عامر و کان یقال لها مطابخ تبّع حتّی نزلها ابن عامر و اضیفت الیه فقیل شعب ابن عامر و لم یکن تبّع مؤمنا و لا کافرا و لکنّه کان ممّن یطلب الدّین الحنیف و لم یملک المشرق الّا تبّع و کسری) و مرویست که از جهه تبّع شش هزار گاو کشتند در دره

ابن عامر و قبل از آن که در آن دره نزول کند آن دره را مطابخ تبع می گفتند به اعتبار کشتن آن گاوها و پختن آنها در آن درّه و چون ابن عامر در آنجا نزول کرد و منسوب به او شد و شعب ابن عامر می گویند الحال، و تبّع مؤمن نبود و کافر معاند نبود و طالب دین حق بود یا طالب دین حضرت ابراهیم بود و می دانست که آن چه در دین آن حضرت داخل کرده اند از دین آن حضرت نیست و مالک کل زمین مشرق نشد، یعنی ایران و توران را پادشاه نشد مگر تبّع ملک و خسرو پرویز یا نوشیروان و اولاد او تا یزدجرد بن شهریار و از او منتقل شد به اهل اسلام (و قصده اصحاب الفیل و ملکهم ابو یکسوم ابرهه بن الصّبّاح الحمیری لیهدمه فارسل اللّه عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۱

سِجِّيلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ) منقولست به اسانید متکثره از هشام بن سالم از محمد بن حمران که چون پادشاه حبشه یا حاکمش که کنیتش ابو یکسوم بود و اسمش ابرهه بن صباح که از قبیله حمیر بود و با فیل بسیار آمدند بقصد خرابی کعبه و وجه آمدن ایشان چنانکه در تواریخ موجود است و مفسران نیز ذکر کرده اند آن است که ابرهه کعبه ساخت در یمن که مردمان به کعبه بیایند شخصی از قبیله کنانه رفت و به وسیله خادم شد و شبی فضله آدمی بر در و دیوار آن مالید و گریخت.

و بعضی ذکر کرده اند که جمعی از قریش در حوالی کنیسه ایشان نزول کردند و آتشی افروختند

و از آنجا کوچ کردند اتفاقا باد آمد و آن آتش را بر کنیسه ایشان ریخت و سوخت بنا بر این ابرهه به جد شد که کعبه را خراب کند تا مردمان به کعبه او روند، پس حضرت فرمودند که چون ابرهه نزدیک رسید لشکرش پیشتر آمدند و شتران صحرا را بردند و از آن جمله دویست شتر عبد المطلب را بردند و اهل مکه که شنیدند ابرهه می آید به کوهها رفتند بغیر از عبد المطلب و کلید دار، و چون ابرهه در حوالی مکه فرود آمد عبد المطلب به دیدن او رفت و بسیار جسیم و خوش اندام بود به ابرهه گفتند بزرگ قریش به دیدن تو آمده است او را بار دادند هیبتی از عبد المطلب در دل او افتاد با محبت و با خود قرار داد که البته به شفاعت خانه آمده است علاجی نیست شفاعتش را قبول می باید کرد چون عبد المطلب رسید و او بر کرسی نشسته بود از کرسی به زیر آمد و تعظیم عبد المطلب نمود ترجمان را گفت بپرس که سید قریش چه حاجت دارد پرسیدند.

عبد المطلب گفت کسان تو شترهای مرا برده اند بگو پس دهند ابرهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۲

گفت که گمان کردم که مردیست چون سخن گفت معلوم شد که سهل کسی است، من آمده ام که خانه ایشان که شرف و بزرگی ایشان از آن خانه است خراب کنم سخن آن خانه نمی گوید و سخن شتر می گوید ترجمان این سخن را به عبد المطلب گفت او گفت که خانه را خداوندیست که دفع آن تعلق به او دارد و من صاحب شترم سخن شتر متعلق

است بمن، گفت تا شتران را پس دادند.

و عبد المطلب برگشت رسید به فیل عظیمی که آن را محمود می گفتند رو به فیل کرد و گفت یا محمود فیل سر را حرکت داد و گفت می دانی ترا به چه کار آورده اند اشاره کرد که نه گفت که آورده اند که خانه خداوندت را خراب کنی آیا خواهی کرد اشاره کرد که نه و عبد المطلب آن شب تا صباح دست به حلقه خانه گرفته بود و تضرع و زاری می کرد.

پس چون صبح شد همه بار کردند و فیل را پیش انداختند تا به اول حرم رسیدند فیل خوابید هر چند می زدند آن را فاید نداشت از راههای دیگر بردند داخل نشد و در این کار بودند که ناگاه حق سبحانه و تعالی مرغی چند فرستاد بر ایشان شبیه به خطاف و دور نیست که همین باشد که الحال ابابیلش می گویند شبیه است به پرستوک و پرستوک در خانها جا می کنند و ابابیل در مساجد و خرابها، و چون هوا شروع به سردی می کند بکر مسیر می روند و حوالی بهار می آیند و همیشه در وقت پریدن دهنهای ایشان باز است تا چه از زنبور و مگس و پشه به دهان ایشان آید همان غذای ایشان است و در منقارهای این مرغان سنگی چند بود مانند عدسی و می آمدند محاذی سر اینها و می انداختند از سر ایشان سوراخ می شد و از دبر ایشان به در می رفت تا هر که بود از آن لشکر همه هلاک شدند مگر یک شخص که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۳

گریخت و به هر که می رسید این حکایت را می کرد تا به نزد نجاشی رسید

و حکـایت کرد نجاشـی پرسـید که چه نحو مرغی بود مرغی که با او آمـده بود بر بالای سـر او بود اشاره به مرغ کرد که چنین مرغی ابابیل سنگی که از جهه او داشت انداخت بر سر او خورد و از دبرش بیرون آمد و مرد.

و بعضی گفته اند که این مرد ابرهه بود و ایشان را مانند عصف ماکول کرد یعنی نوشخوار گاهی که مانده باشد در آخر.

و این واقعه در سال ولادت حضرت سـید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله واقع شد و از آن سال تاریخ مقرر ساختند تا زمان عمر تاریخ هجرت را مقرر ساختند و اکثر این واقعه را از جمله ارهاص می دانند و آن معجزاتیست که از آن حضرت یا به سبب آن حضرت واقع می شد و دلالتش بر عظمت کعبه و وجود واجب الوجود و قدرت و علم الهی اظهر من الشمس است

[حجاج و خراب کعبه]

(و انّما لم یجر علی الحجّاج ما جری علی تبّع و اصـحاب الفیل لأنّ قصـد الحجّاج لم یکن إلی هـدم الکعبه انّما کان قصـده إلی ابن الزّبیر و کـان ضـدّا للحقّ فلمّا اسـتجار بالکعبه اراد اللَّه ان یبیّن للنّاس انّه لم یجره فامهل من هـدمها علیه) صـدوق ذکر کرده است که چرا بر حجـاج واقع نشـد بلاـیی که بر تبّع و اصـحاب فیـل واقع شـد بـا آن که حجـاج نیز کعبه را خراب کرد زیرا که مقصود حجاج خراب کردن کعبه نبود بلکه مقصودش عبد اللَّه بن زبیر بود و عبد اللَّه در دعوی امامت کافر بود و ضد حق بود و در بعضی از نسخ و کان ضدّ الصاحب الحق یعنی صاحب حق امامت

بود که آن حضرت سید الساجدین بود پس چون پناه به کعبه برد اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۴

بلایی بر حجاج نازل می شد سبب اضلال خلایق می شد که گمان می کردند که از اعجاز عبد اللّٰه است پس حق سبحانه و تعالی ظاهر ساخت که او را امان نداده است و حجاج را گذاشت که خانه را بر سر او منهدم ساخت و ممکن است که وجه این باشد که خوارق عادات به قدر ضرورات می باشد و قبل از ظهور حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله ضرور بود از جهه تعظیم کعبه و بعد از ظهور آن حضرت و معجزات بی نهایت که از آن حضرت واقع شد و حضرت تعظیم کعبه می فرمودند دیگر احتیاجی نبود به خرق عادت لهذا در شهادت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه بیشتر ضرور بود اگر نه این معنی بود که حقیقت و افضلیت و امامت آن حضرت اظهر من الشمس است، و بطلان معاویه و یزید اظهر محتاج نبود به اعجاز با آن که به قدر ضرورت از آن حضرت و غیر آن حضرت از بقیه ائمه معصومین ظاهر می شد، و احادیث مشحونست از ذکر معجزات ایشان و مع هذا مردمان تابع دنیا بودند و هر پادشاهی که دعوی الوهیت می نمود اطاعت می کردند مثل جمشید و نمرود و فرعون و شداد و مثل حضرت نوح نهصد و پنجاه سال پیغمبری و هر روز معجزه تازه نمودن اطاعت نکردند آن حضرت را مگر هشتاد کس از فرزندان و فرزندزادگان او

[داستان ابن ابی العوجاء]

(و روی عن عیسی بن یونس قال کان ابن ابی العوجاء من تلامذه الحسن البصریّ فانحرف عن التّوحید فقیل

له ترکت مـذهب صاحبـک و دخلت فیمـا لاـ اصـل له و لاـ حقیقه فقـال انّ صاحبی کان مخلّطا کان یقول طورا بالقـدر و طورا بـالجبر و مـا اعلمه اعتقـد مـذهبا دام علیه قـال و دخـل مکّه تمرّدا و إنکـارا علی من یحـجّ و کـان یکره العلمـاء مساءلته إیّاهـم و مجالسته لهم لخبث لسانه و فساد ضمیره فاتی جعفر بن محمّد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۵

صلوات اللّه علیهمـا فجلس الیه فی جمـاعه من نظرائه ثمّ قـال له انّ المجالس امانات و لا بـدّ لکلّ من کان به سعال ان یسعل أ فتأذن لی فی الکلام فقال تکلّم فقال إلی کم تـدوسون هـذا البیدر و تلوذون بهذا الحجر و تعبدون هذا البیت المرفوع بالطّوب و المـدر و تهرولون حوله هروله البعیر اذا نفر من فکّر فی هـذا او قـدر علم انّ هـذا فعـل اسّـسه غیر حکیم و لا ذی نظر فقل فانّک رأس هذا الامر و سنامه و ابوک اسّه و نظامه.

فقال ابو عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه انّ من اضـلّه اللّه و اعمی قلبه اسـتوخم الحقّ فلم یسـتعذبه و صار الشّـیطان ولیّه یورده منا هل الهلکه ثمّ لا یصـدره و هـذا بیت اسـتعبد اللّه به خلقه لیختبر طاعتهم فی اتیانه فحثّهم علی تعظیمه و زیارته و جعله محلّ أنبیائه و قبله للمصلّین له فهو شعبه من رضوانه و طریق یؤدّی إلی غفرانه منصوب علی استواء الکمال و مجتمع العظمه و الجلال خلقه اللّه قبـل دحو الاـرض بـألفی عـام و احقّ من اطیع فیمـا امر و انتهی عمّا نهی عنه و زجر: اللّه المنشـئ للأرواح و الصّور فقال ابن ابی العوجاء ذکرت یا ابا عبد اللّه فاحلت علی

غائب فقال أبو عبد اللّٰه علیه السّلام ویلک کیف یکون غائبا من هو مع خلقه شاهد و إلیهم اقرب من حبل الورید یسمع کلامهم و یری اشخاصهم و یعلم اسرارهم و انّما المخلوق الّذی اذا انتقل عن مکان اشتغل به مکان و خلا منه مکان فلا یدری فی المکان الّذی صار الیه ما حدث فی المکان الّذی کان فیه فامّا اللّٰه العظیم الشّأن الملک الدّیّان فانّه لا یخلو منه مکان و لا یشتغل به مکان و لا یکون إلی مکان اقرب منه إلی مکان و الّذی بعثه بالآیات المحکمه و البراهین الواضحه و أیّده بنصره و اختار لتبلیغ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۶

رسالاته صدّقنا قوله بأنّ ربّه بعثه و کلّمه. فقام عنه ابن ابی العوجاء فقال لأصحابه من ألقانی فی بحر هذا سألتکم ان تلتمسوا لی خمره فالقیتمونی علی جمره فقالوا له ما کنت فی مجلسه الّا حقیرا قال انّه ابن من حلق رءوس من ترون) و کالصحیح منقولست از عیسی که گفت ابن ابی العوجاء ملحد لعنه اللّٰه که از شاگردان حسن بصری و از اعتقاد بیگانگی حق سبحانه و تعالی برگشت و مصطلح ارباب حدیث است که تعبیر می کنند از انکار واجب به انکار توحید چون وجوب وجود مقتضی وحدتست چنانکه از آیات قران ظاهر است که فرموده است وَ إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ- إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ الخ و خواجه نیز گفته است که وجوب وجود دالست بر وحدت پس باین ملحد گفتند که مذهب حسن را ترک کردی و داخل شدی در الحادی که اصل و حقیقت ندارد و عاقلی بان قایل نشده است او گفت که حسن مخلط بود و مذاهب مختلفه

را جمع کرده بود گاهی معتزلی بود و گاهی اشعری و بر یک مذهب نبود که اعتقاد درستی داشته باشد. و حق به جانب حسن بود در این مسأله نه معتزلی بود و نه اشعری بلکه مذهب بین بین را داشت و از حضرت امیر المؤمنین و اولادش صلوات اللّٰه علیهم اخذ نموده بود. پس عیسی گفت که این ملحد به مکه آمد نه از جهه حج بلکه از جهه اضلال خلایق و تمرد حق و انکار حاجیان، و علما کراهت داشتند از سؤال او از ایشان، و از نشستن او با ایشان نفرت داشتند چون ملحد هرزه گو بود و اعتقادش بد بود پس او با جمعی از ملاحده به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه آمد و بعد از آن گفت که می باید که مجالس با امانت باشد از قبیل بحث الزامی که پیغمبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۷

شما چنین گفته است و این سخنان از اینجا بدر نرود مبادا کشته شویم و هر که سرفه اش آید می باید سرفه بکند یعنی شبهه چند دارم و می خواهم جواب شبهات مرا بگویی رخصت می دهی که بگویم.

حضرت فرمودند که بگو آن ملحد گفت تا چند بکوبید این خرمن را چنانکه حیوانات در خرمنها می دوند که کاه از دانه جدا شود و شما نیز بر دور این خانه از جهه طواف می دوید چنانکه خواهد دویدن در طواف و ممکن است که مراد أو طیّ بادیه ها باشد، و تا چند پناه باین سنگ آورید که خانه باشد یا حجر الاسود و حال آن که انسان اشرف مخلوقاتست و جمادات اخس موجوداتست، و تا چند بندگی کنید خانه را

که بلند کرده اند از آجر و گل، و تا چند مانند شتران رم کرده بر دور این خانه دوید و این دویدن خوب نیست و لیکن سنیان می کردند، هر که فکر می کند در این اعمال یا می سنجند این اعمال با افعال عقلا: می داند که بنا نهاده است این افعال را کسی که حکیم نیست و صاحب فکر صایب نیست بلکه فعل جهّال است نه افعال عقلا پس جواب بگو شبهه مرا که تو رئیس این جماعتی و مرتبه تو از همه بلندتر است و پدرت اساس و نظام این کار بود.

پس حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که را حق سبحانه و تعالی هدایت نمود و او هدایت الهی را قبول نکرد و حق سبحانه و تعالی او را واگذاشت و سلب توفیق و هدایت از او کرد حق در کام او گوارا و شیرین نیست، و شیطان بر او مسلط می شود و او را بر سراب شور و تلخ ضلالت می برد و بر نمی گرداند و این خانه ایست که حق سبحانه و تعالی آزمایش نموده است خلقش را یعنی معامله آزمایندگان کرده است با ایشان تا مستحق ثواب شوند و خصوصیتی باین خانه ندارد، و چون واجب بالذات

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۸

از عبادت خلایق مستغنی است و هر عبادتی را که فرموده است از جهه آن مقرر ساخته است که ثواب که نفعی است مقارن تعظیم و اجلال قبیح است که بی استحقاق کرامت فرماید و مراتب قرب بندگان به جناب اقدس او بدون ریاضات و مجاهدات صورت پذیر نیست بنا بر این ترغیب فرموده است بندگان خود را بر تعظیم این

خانه چنانکه ملایک را امر فرموده به سجده آدم و واجب گردانید بر ایشان که زیارت کنند این خانه را به حج و عمره، و مع هذا محلّ ورود پیغمبران اوست و قبله نماز گذارندگانست که همه یک جهه باشند در توجه باین خانه و حکمتهای بسیار که او را هست که قبله باشد پس باید که تعظیم کنند او را به زیارت پس این خانه شعبه ایست و راهی است از راههای رضای او مثل سایر عبادات و طریقی است از طرق وصول به غفران او که چون باین خانه آیند و مشقتها بکشند قابل مغفرت و آمرزش شوند، و این خانه را نصب کرده اند بر استواء کمال که هر امری که فرموده اند از تعظیم و اجلال و طواف همه در مرتبه کمال است نزد اولو الالباب، و جمع شده است در او اسباب عظمت و جلال چنانکه گذشت که اول رحمتی است که حق سبحانه و تعالی از جهه خلایق فرستاد محل بیت المعمور است و محل توبه حضرت آدم صفی اللّٰه است و بنا کرده ابراهیم خلیل اللّٰه است و مخدوم اسماعیل ذبیح اللّٰه است، و مولد محمد (ص) حبیب اللّٰه است، و منشا و محل ولادت علی ولی اللّٰه است و زیارت کرده شده جمیع انبیاء اللّٰه است و حق سبحانه و تعالی این خانه را ساخت پیش از آن که زمین را منبسط سازد بدو هزار سال که در این دو هزار سال فرشتگان زیارت می کردند آن را و سزاوارترین کسی که اطاعت او باید کرد در اوامر بفعل آن، و در نواهی به ترک آن خداوندیست که ایجاد کرده

لوامع صاحبقرانی،

است ارواح و ابدان خلایق را و به احسن تقویم همه را صورتگری کرده است.

پس آن ملحد گفت که این امور حق است و لیکن چرا این خدا ظاهر نمی شود که خلایق او را به بینند و این اختلافات برطرف شود حضرت فرمود که وای بر تو چون غایب است و چگونه غایب باشد کسی که همیشه بر احوال خلایق عالم است و از رگ کردن به ایشان نزدیکتر است و لیکن چیزی نیست که او را توان دیدن چنانکه آدمی خود را نتواند دیدن با آن که یقین بوجود خود دارد و هر چه بندگان می گویند او می شنود و اجابت می کند و تربیت می کند ابدان و ارواح ایشان را و عالم است بر اسرار ایشان.

و در اینجا عبارتی هست که بودنش اربط است و صدوق انداخته است و در کافی و احتجاجات و غیر آن موجود است که ملحد گفت تو می گویی که در همه جا هست و چگونه تواند که در همه جا باشد هر گاه در آسمان باشد چگونه در زمین باشد و هر گاه در زمین باشد چگونه در آسمان باشد پس حضرت فرمودند که این صفت مخلوقی است که جسم باشد که مکانی باشد و از مکانی که برود به مکان دیگر از او خالی شود و مکان دیگر از آن پر شود و چون باین مکان آید مکان اول خبر از مکان سابق نداشته باشد که در آنجا چه حادث شد یا شود اما واجب الوجود بالذات عظیم الشأن که پادشاه عالمیان و جزا دهنده ایشان است و خداوندیست که هیچ مکانی از او خالی نیست و

هیچ مکانی از او پر نیست و به هیچ مکانی نزدیکتر از مکانی نیست و همه مکانها و زمانها نزد او یکسان است و مجرد من جمیع الوجوه است و خاصیت مجرد چنین است حتی روح که مجرد است در بدن نیست و در خارج بدن نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۰

و چون به دلایل و براهین دانستیم که خداوندی داریم پیغمبری فرستاد بسوی ما و مؤید ساخت او را به معجزات باهره و براهین واضحه و مؤید ساخت او را به نصّ خود و اختیار نمود او را از جهه رسانیدن رسالات خود ما تصدیق قول او کردیم و دانستیم که پروردگارش او را فرستاده است چون اظهار معجزاتی که فعل واجب بالذات است بر دست کاذب قبیح است عقلا و او گفت که خداوند شما فرموده است که نماز کنید و روزه بگیرید و حج کنید و در این صورت بر ما نیست که بدانیم نماز چه فایده دارد و روزه چه خاصیت دارد و غرض از حج خانه چه چیز است و یا آن که لزومی ندارد چون حسن تکالیف را بر ما ظاهر ساخته که پاره از آن باره مذکور شد پس آن ملحد مفحم شده برخاست و به اصحاب خود گفت که مرا در این دریا انداخت من به شما گفتم که خمره از برای من هم رسانید- و آن سجاده صغیره است که با خود می توان نگاه داشت و کنایه است از آن که شخصی باشد که من بر او مسلط باشم- شما مرا در میان آتش انداختید پس به او گفتند که سخت حقیر بودی در مجلس حضرت که

قوت نطق نداشتی گفت این پسر کسی است که سرهای حاجیان را همه تراشیده است و در سابق گردن زدن نزد کفار آسانتر بود از سر تراشیدن و غرضش این بود که تاثیر پدرش در نفوس خلایق در این مرتبه بود و این پسر آن پدر است که با این برمی آید.

و در احتجاجات مذکور است که مرتبه دیگر که این ملعون به خدمت حضرت رسید و شروع نمود در سخنان ملحدانه حضرت جوابش نداد و گفت سخنان من در این ملعون تاثیر نمی کند خدا دفعش کند شروع به لرزیدن کرد و رفت و همان روز به جهنم واصل شد با آن که گفت مرا بردارید که تیری بر جگر من زد، و مسلمان نشد لعنه اللّٰه تعالی، و از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۱

امیر المؤمنین و قبله العارفین صلوات اللّٰه علیه منقول است خطبه قاصعه در مذمّت ابلیس و متکبرین و خطبه ایست که در فصاحت و بلاغت در اقصی مراتب کمال است و بعضی از آن خطبه را محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است و تمامش در نهج البلاغه مسطور است و اکثر در روضه مذکور است.

و مجملش آن است که حق سبحانه و تعالی خانه خود را در جائی مقرر فرموده که از همه جاهای دنیا از معموره دورتر است و آبهای آن راه از همه راهها شورتر، و جفاهای آن خصوصا از عربان بادیه بیشتر، و مردمش از همه مردم عالم از حق دورتر، و به تکبر از همه عالمیان مشهورترند از جهه امتحان و اختبار و رفع تکبر و نخوت و دفع کبریا و عظمت مقرر فرمود، و هم چنین خانه اش

را از سنگ سیاه آفرید و اگر نه غرض رفع تکبر نفوس بود در جائی مقرر می ساخت که از همه جاهای عالم خوش هواتر و خوش میوه تر و خوش راه تر و خوش نعمت تر می آفرید و ابتلاء و اختبار در آن صورت کمتر خواهد بود و ثواب در خور محنت و مشقت است و هم چنین می توانست که کعبه را از زمرد و یاقوت بیافریند و انواع زینتها داشته باشد و در آن صورت نیز رغبت نفوس بیشتر بود و ثواب کمتر.

و در حسن کالصحیح از فضل بن شاذان منقول است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که غرض از حج آن است که بندگان پناه به خداوند خود برند از گناهان و به درگاه اکرم الاکرمین روند از جهه طلب کردن زیادتی رحمتهای او و توبه کردن از گناهان گذشته تا مغفور شوند و دیگر بد نکنند با آن که قطع تعلق از اموال و اولاد بکنند و بدن را از جهه رضای خداوند در تعب اندازند و نفس اماره را از لذات باز دارند و جفای گرما و سرما را بر خود گذارد، و همیشه با خضوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۲

و خشوع و تذلل و تضرع و زاری باشد و با آن که منافع اخروی هست منافع دنیوی نیز بیابند، و اهل مشرق از جهه اهل مغرب چیزهای مشرقی بیاورند و بر عکس و هم چنین اهل بحر و برّ از یکدیگر منتفع شوند و هر چه جمع کرده باشند در راه حق سبحانه و تعالی صرف نمایند و چندین هزار کس از ایشان منتفع شوند با آن که

چون ائمه هـدی در آن طرف می باشـند بعـد از حـج به ملازمت ایشان رسـند در حیات و مسائل خود را اخـذ نماینـد و بعد از وفات و غیبت به زیارت ایشان فایز شوند قطع نظر از آن که در هر منزلی ایشان را معرفتی حاصل می شود و قدر نعمتهای الهی را می داننـد و خداونـد خود را یـاد می کننـد همیشه چون همیشه خوفی و مشـقتی هست و همه یـک جهه دیگر و یک مطلب شـده انـد، و در حـالت احرام متـذکر می شونـد صـحرای قیامت را که همه کفنها در دوش محشور خواهنـد شـد، و مظنون این ضعیـف آن است که تـا به مکه معظمه نرونـد خداونـد خـود را نمی شناسـند و یـک جـا فرموده است حق سـبحانه و تعـالی که لِیَشْـهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ یعنی تا در یابنـد منفعتهای بسـیار از جهه خود و آن چه در فضایل حـج گـذشت در هیچ عبادتی این مقدار فضایل مذکور نیست و همان کافی است.

و جمعی از محققیـن گفتـه انـد که هر عبـادتی را که آدمی وجهش را می دانـد بر نفس آسـانتر است و فی الحقیقه از جهه آن وجه می کند، و هر چه وجهش را نداند تعبّدا آن را به جا می آورد و این مشکلتر است و ثوابش بیشتر است.

[بی احترامی به کعبه]

(و قـال الصّـِادق صـلوات اللّه علیه فی حـدیث خبر اخر یـذکر فیه الاسـلام و الایمـان و لو انّ رجلا دخل الکعبه فبال فیها معانـدا اخرج من الکعبه و من الحرم و ضربت عنقه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۳

و در احادیث بسـیار از صـحیح و حسن و موثق وارد است که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرق می فرماینـد در میان اسلام و

ایمان و می فرمایند که به سبب اسلام خون ایشان محفوظ می شود و تناکح و توارث حاصل می شود و ثواب بر ایمان است و هر جا که ایمان هست اسلام هست و اسلام لازم ندارد ایمان را و تمثیل می فرمایند به مسجد الحرام و کعبه که هر که داخل کعبه شد داخل مسجد الحرام شده است و اگر داخل مسجد شود داخل کعبه نشده است و احکامشان نیز مختلف است که اگر کسی در مسجد الحرام بول کند او را می زنند زدنی سخت و اگر کسی داخل کعبه شود و بول کند عمدا از کعبه و حرمش بیرون می برند و می کشند.

و در هیچ حدیثی ندیدم و لفظ معاندا را و ظاهر صدوق حمل کرده است عمد را بر معاند و ضرور نیست بلکه ظاهر آن است که اگر در مسجد الحرام نیز معاندا بول کند واجب القتل است چون عناد با اینها عناد با خداست و رسول (ص) و شکی نیست در آن که تعظیم کعبه از ضروریات دین است مثل تعظیم قرآن مجید و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین.

(و سال عبد اللّٰه بن سنان ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن قول اللّٰه عزّ و جلّ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً قال من دخل الحرم مستجیرا به فهو آمن من سخط اللّٰه عزّ و جلّ و ما دخل من الوحش و الطّیر کان آمنا من ان یهاج و یؤذّی حتّی یخرج من الحرم و من اتی بموجب الحدّ فی الحرم اخذ به فی الحرم لأنّه لم یر للحرم حرمه) و منقولست در صحیح از عبد اللّٰه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۴

داخل شود در او ایمن است حضرت فرمودند که مراد این است که هر که داخل حرم شود و پناه به حرم برد ایمن است از عذاب الهی در دنیا و عقبی، اما در عقبی به سبب احادیثی که گذشت و اما در دنیا به سبب احادیث صحیحه بسیار که هر که جنایتی کند خارج حرم و داخل حرم شود بر او تنگ می کنند در طعام و آب و مسکن تا بیرون آید و او را قصاص کنند، و فرمودند که داخل است در آیه وحوش و طیور وحشیّه که در حرم می باشند یا از بیرون حرم داخل حرم شوند ایمنند یعنی ایمن دارید آنها را از رمانیدن و آزار رسانیدن تا وقتی که به خودی خود از حرم بیرون آیند و هر که موجب حد یا قصاص را در حرم به فعل آورد حد می زنند و قصاص می کنند او را در حرم زیرا که حرمت حرم را نداشته است.

و ظاهر آن است که این جمله آخر از حدیث عبد اللّٰه باشد و بنا بر این تعمیم در جزو اول حدیث ضرور است، و لیکن کلینی و شیخ در حدیث ذکر نکرده اند بنا بر این صریح نیست و لیکن بر همه آن چه مذکور شد احادیث صحیحه متکثره وارد شده است.

از آن جمله در صحیح معاویه بن عمار، و صحیح حلبی و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً فرموده که

هر گـاه شخصـی جنـایتی کنـد خـارج حرم و پناه به حرم آورد جایز نیست یا سـزاوار نیست کسـی را که او را بگیرد در حرم و لیکن چیزی به او نمی فروشـند و طعـامش نمی دهنـد و آتش نمی دهنـد و با او سـخن نمی کننـد تا خود از حرم بیرون آیـد و بگیرنـد و قصاص کننـد و اگر در حرم جنایت کرده باشـد اقامت می کننـد بر او حـد و قصاص را چون حرمت حرم را نداشـته است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۵

و این عبارت حلبی بود و حدیث معاویه نیز چنین است مگر در تفسـیر آیه که آیه دیگر فرموده است حضرت و خواهد آمد در ابواب قصاص، و احادیث وحوش و طیور در این باب خواهد آمد و بعضی ملحق ساخته اند به حرم روضات مقدّسات حضرات ائمه معصومین سـلام اللَّه علیهم اجمعین را چون در احـادیث وارد است که آنها حرم الهی انـد چنانکه خواهـد آمـد و خالی از اشکال نیست.

(و روی معاویه بن عمّار انّه اتی أبو عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه فقیل له انّ سـبعا من سـباع الطّیر علی الکعبه لیس یمرّ به شی ء من حمام الحرم الّا ضـربه فقال انصـبوا له و اقتلوه فانّه قـد الحد قال و سألته عن قول اللَّه عزّ و جلّ وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ قال کل ظلم الحاد و ضرب الخادم فی غیر ذنب من ذلک الالحاد) و به اسانید صحیحه متکثره منقول است از معاویه که به خـدمت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه آمدنـد و عرض نمودند که مرغ درنده از قبیل باز و چرخ بر بام کعبه است و هر کبوتری که

بر هوا می پرد می گیرد حضرت فرمودند که حیله کنید در آن که آن را بگیرید و بکشید که ملحد شده است یا کار ملحدان می کند و اشاره به آیه فرمودند معاویه گفت تفسیر این آیه را از آن حضرت سؤال کردم که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که در حرم اراده الحاد داشته باشد به سبب ظلم چون ظلم در حرم به منزله میل از دین حق است می چشانیم او را عذاب دردناک حضرت فرمودند که هر ظلمی به منزله الحاد و کفر است حتی زدن کنیز و غلام را بی گناه از جمله این الحاد است یعنی عملی است که به منزله الحاد و کفر است یا میل است از را حق به باطل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۶

(و فی روایه ابی الصّباح الکنانی عنه صلوات اللّه علیه قال کلّ ظلم یظلمه الرّجل نفسه بمکّه من سرقه او ظلم او اخذ او شی ء من الظّلم فانّی اراه الحادا و کذلک کان یتّقی الفقهاء ان یسکنوا مکّه) و کالصحیح بل الصحیح منقول از کنانی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر ظلمی که شخصی بر نفس خود کند از دزدی یا ظلمی بر احدی یا گرفتن مال کسی و در علل و کافی او ظلم احد است و ظاهرا زیادتی او از نساخ شده است یا اندک ظلمی که بکند مانند حبه بری ترازو داری: من همه را الحاد می دانم به نص قرآن چنانکه ظاهر تنوین بظلم است که از جهه تحقیر یا انضمام یا که به منزله بشی ء من الظلم است و از این جهه است که متقیان علما که

ائمه معصومینند یا اعم کراهت دارند از اقامت و سکنی مکه معظمه هر چند معصومین صلوات اللّٰه علیهم به سبب عصمت معصومند از گناه و لیکن خایفند که مبادا از ایشان مباحی صادر شود در آنجا چون ممکن است که همه کارهای واجب باشد یا سنت در واقع چنین بوده است اما خوف داشته اند.

و به مضمون این دو حدیث صحیحه حلبی و احادیث قویّه نیز وارد شده است و دلالت می کند بر علّت کراهت سکنای مکه عظمها اللّٰه تعالی و در صحیح از حلبی وارد است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر این آیه که هر که عبادت کند غیر حق سبحانه و تعالی، یا اعتقاد به امامت غیر ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم داشته باشد او ملحد است به ظلم، و بر حق سبحانه و تعالی لازم است که او را عذاب الیم بچشاند و در این حدیث فرموده اند که فرقی نیست میان سکنی کفار مشرک و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۷

این کفار در خلود نار و غرض از این آیه آن است که در حرم الهی نمی باید کسی ساکن شود که صغیره از او صادر شود چه جای اکبر کبایر و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که اهل شام بدتر از فرنگند و اهل مدینه بدتر از اهل مکه اند و اهل مکه کافرند به خدا علانیه.

و در موثق کالصحیح نیز منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که اهل مکه علانیه کافرند و اهل مدینه هفتاد مرتبه خبیث تر از اهل مکه اند و این معنی مشاهد است در آن جا و الیوم مجاورت مطلوب

نیست البته چون اظهار شعایر ایمان نمی توان کردن و اللّه تعالی یعلم

[دخول حرم و سلاح]

(و سأله صلوات اللّه علیه ابو بصیر عن الرّجل یرید مکّه او المدینه أ یکره ان یخرج عنه بالسّلاح فقال لا باس بان یخرج بالسّلاح من بلده و لکن اذا دخل مکّه لم یظهره) و در موثق و کلینی در صحیح روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که اراده مکه معظمه یا مدینه مشرفه داشته باشد آیا مکروه است که از خانه خود با سلاح به در رود.

و در کافی به جای عنه معه است و آن بهتر است حضرت فرمودند که باکی نیست که از شهر خود با سلاح بیرون رود و لیکن در وقت دخول مکه ظاهر نسازد آن را (و فی روایه حریز بن عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال لا ینبغی ان یدخل الحرم بسلاح الّا ان یدخله فی جوالق او یغیّبه یعنی یلفّ علی الحدید شیئا)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۸

و به اسانید متکثره صحیحه از حریز منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که سزاوار نیست که داخل حرم شود با سلاح مگر آن که مانند شمشیر و کارد را در جوال گذارد یا غایب کند مانند نیزه.

و حریز تفسیر کرده است که بر آهن نیز خرقه به پیچد که آهن ظاهر نباشد و بر جواز احادیث صحیحه وارد شده است با خوف از ادعای و بعد از این خواهد آمد

[پرده کعبه و وقف]

(و سال عبد الملک بن عتبه ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عمّا یصل إلینا من ثیاب الکعبه هل یصلح لنا ان نلبس شیئا منها فقال یصلح للصّبیان و المصاحف و المخدّه

يبتغى بذلك البركه إن شاء اللّه.)

و در موثق كالصحيح منقولست از عبد الملك كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از آن چه بما مى رسد از جامهاى كعبه آيا جايز است كه آن را به پوشيم حضرت فرمودند كه چون حرير است از جهه پوشش اطفال غير مميز خوبست و از جهه غلاف مصحف مجيد و از جهه بالش زير سر بقصد تيمّن و تبرك يا آن كه بركت لازم اوست إن شاء اللّه و مشيت الهى نسبت به خوبانست نه به بدان.

و توهم آن كه وقف است بر كعبه مدفوع است به آن كه چنين وقف كرده اند كه يك سال پوشش كعبه باشد و بعد از آن از خدمه باشد

[بردن خاک کعبه]

(و روى عن معاويه بن عمّار قال قلت لأبى عبد اللّه صلوات اللّه عليه اخذت سكّا من سكّ المقام و ترابا من تراب البيت و سبع حصيات فقال بئس ما صنعت امّا التّراب و الحصى فردّه) و به اسانيد صحيحه مرويست از معاويه كه گفت عرض نمودم به حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ٧، ص: ٢٥٩

امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه برداشتم بوى خوش مقام را كه بمنزله عبير پاشيده بودند بر آنجا و خاكى از خاكهاى كعبه را كه از زمين يا ديوار تراشيده باشند نه خاكروبه آن و هفت سنگ ريزه نيز برداشتم چون سنگ ريزه هاى رمى است كه مى آورند و در مسجد الحرام مى ريزند توهّم كرده بوده است كه چون از خارج مى آورند چون جزو مسجد شود حضرت فرمودند كه بد كردى مى بايست بپرسى هر كار كنى و چون بوى خوش را بكار فرموده بود متعرض او نشدند

و فرمودنـد که امـا خـاک و سـنگ ریزه را رد کن بمسـجد چون جزو مسـجد است (و روی محمّـد بن مسـلم عن ابی عبـد اللّه صلـوات اللّه علیه قـال لاـ ینبغی لأحـد ان یاخـذ من تربه مـا حول الـبیت و ان اخـذ من ذلـک شـیئا ردّه) و به اسانیـد صـحیحه و کالصـحیح منقولست که آن حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که سـزاوار نیست که احـدی از خاک دور خانه بردارد و اگر بردارد بـاز به جای خود برد و ظاهر لا ینبغی کراهتست و بسـیار است که در حرمت نیز اطلاق می نماینـد و ظاهر لفظ ردّه لزوم اسـت و ممکن است که حمـل بر کراهت کنیم چـون غـالب اوقـات گردیست که از جاهـای غیر مسـجد بـاد می آورد و چـون ممکن است که جزوی از خاک مسـجد داشـته باشد بردن خوب نباشد (و قال حذیفه بن منصور لأبی عبد اللّه صـلوات اللّه علیه انّ عمّی کنس الکعبه فاخـذ من ترابها فنحن نتـداوی به فقال ردّه إلیها) و کالصـحیح منقولست از حذیفه که عرض کردم به آن حضـرت صـلوات اللّه علیه که عمّم کعبه را رفته بود و آن خـاک را برداشـته است و مـا از جهه رفع بیماری آن را دوا می کنیم خوبست حضرت فرمودند که پس برید بسوی کعبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۰

(و قال له زید الشّحّام اخرج من المسجد حصاه قال فردّها او اطرحها فی مسجد) و در موثق از زید منقولست که گفت از مسجد در آمدم و سنگ ریزه در جامه ام بند شده بود حضرت فرمودند که به آن مسجد برگردان یا در مسجدی دیگر بینداز.

ممکن است که این تخییر نسبت به

همه مساجد باشد حتی مسجد الحرام و کعبه، و ممکن است که مخصوص باشد بغیر مسجد الحرام و کعبه و این احوط است بلکه در مساجد دیگر نیز بهتر آنست که بهمان مسجد برند، و دغدغه بسیار می شود در خاک روبهای مسجد چنانکه گذشت که ثوابست بیرون بردن آن و ظاهر این اخبار آنست که در نتوان برد.

ممکن است که در خصوص مسجد الحرام چنین باشد، و در مساجد دیگر خوب باشد و اللّٰه تعالی یعلم

[کراهه بناء بالاتر از کعبه]

(و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال لا ینبغی للرّجل ان یقیم بمکّه سنه قلت کیف یصنع قال یتحوّل عنها و لا ینبغی ان یرفع بناء فوق الکعبه) و به اسانید متکثره صحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوار نیست که یک سال در مکه اقامت نمایند عرض نمودم که چه کند اگر کسی در مکه بماند حضرت فرمودند که در اثنای سال به جای دیگر رود مانند مدینه مشرفه و سزاوار نیست که خانه بسازند که ارتفاعش بیشتر از کعبه باشد.

و جمع می توان کرد که کراهت مخصوص زمان بودن حضرات ائمه معصومین باشد در مدینه مشرفه بلکه مهاجرت به ایشان واجب بوده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۱

به آیه «فَلَوْ لا نَفَرَ» چنانکه خواهد آمد یا آن که کمتر از یک سال خوب باشد و یک سال خوب نباشد به سبب آن که حج تمتع منقلب به افراد می شود چنانکه خواهد آمد

[بقاء در مکه]

(و روی انّ المقام بمکّه یقسی القلب) صدوق روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه عبادت خود را به جا آورید بر راحله خود سوار شوید و به اهل و خانه خود روید که اقامت در مکه سبب قساوت قلب است.

و در حدیث دیگر از آن حضرت نقل کرده است که آن حضرت فرمودند که مکروه است اقامت در مکه معظمه زیرا که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله از آنجا مهاجرت فرمودند و تأسّی به آن حضرت مطلوبست، و شخصی که در آنجا اقامت کند قساوت قلب بهم می رساند که

در آنجا به جا می آورد اعمال قبیحه را که در غیر آنجا می کرد خصوصا الحال که اکثر کافرند و فسوق شایع است خصوصا از علما و ائمه آنجا خصوصا هر گاه ضعیف الیقین باشد و خوف رجوع از دین باشد چنانکه دیدیم (و روی داود الرّقیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال اذا فرغت من نسکک فارجع فانه اشوق لک إلی الرّجوع) و در حسن کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه فارغ شوی از مناسک حج برگرد به خانه خود که سبب این است که اشتیاق به برگشتن بحج بیشتر شود، و جمع می توان کرد که اگر کسی از حال خود یابد که ماندن سبب ازدیاد شوق و تقوی باشد ماندن بهتر باشد و نسبت به اکثر عالمیان برگشتن بهتر است قطع نظر از احوال حال که ماندن خوب نیست البته

[شجر حرم]

(و روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه شجره اصلها فی الحلّ و فرعها فی الحرم فقال حرم اصلها لمکان فرعها قلت فانّ اصلها فی الحرم و فرعها فی الحلّ قال حرم فرعها لمکان اصلها) و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللَّه علیه که هر گاه بیخ درختی در حل باشد و شاخش در حرم باشد حکمش چونست حضرت فرمودند که اصلش حرام است که آن را ببرند یا تیشه و تبری بر آن زنند چون سبب سرایت ضرر است در شاخ یا آن که به سبب شاخ محترم شده است و حکم درخت حرم دارد عرض نمودم که

اگر بیخش در حرم باشد و شاخش در خارج حرم چونست می توان آن شاخ را بریدن فرمودند که فرعش حرام شده است از جهه اصلش و نمی توان برید چون صادقست که شجر حرمست و هم چنین اگر مرغی بر آن شاخ نشسته باشد شکار نمی توان کرد از جهه اصلش و نمی توان برید از جهه احترام آن شاخ چنانکه سکونی نیز روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه اگر چنین مرغی را شکار کند کفاره می دهد (و روی حریز عنه صلوات اللَّه علیه انّه قال کلّ شی ء ینبت فی الحرام فهو حرام علی النّاس اجمعین الّا ما أنبتّه أنت او غرسته و قال صلوات اللَّه علیه یخلّی عن البعیر فی الحرم یاکل ما شاء) و به اسانید متکثره صحیحه منقولست از حریز که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر چه در حرم می روید بر همه عالمیان حرامست مگر آن چه را خود کشته باشی از حبوب یا درختی باشد که خود کشته باشی و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که شتر را سر می توان داد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۳

در حرم که بچرد و هر چه خواهد (و ما یاکله الابل فلیس به باس ان تنزعه) و ظاهرا این عبارت صدوق است چون در کافی و تهذیب تا ما شاء از حریز نقل کرده اند.

و مضمون حدیث صحیح جمیل و محمد بن حمرانست که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از گیاهی که در زمین حرم است آیا می توان کندن حضرت فرمودند که اما چیزی که شتر می خورد باکی نیست که آن را شتر بکند

یا تو بکنی چون بلفظ تنزعه واقع است، و ابل مؤنث سماعی است و علما حمل به آن کرده اند که شتر بکند چون در احادیث سابقه گذشت که لا یختلی خلاها و شک نیست در این که احوط نکندنست اما خوردن شتر بی دغدغه است (و ساله سلیمان بن خالد عن الرّجل یقطع من الاراک الّذی بمکّه قال علیه ثمنه یتصدّق به و لا ینزع من شجر مکّه شیئا الّا النّخل و شجر الفواکه) و در حسن و موثق کالصحیح منقولست از سلیمان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که قطع کند از چوب اراک که به آن مسواک می کنند از مکه حضرت فرمودند که بهای آن را تصدق می کند و از درخت مکه چیزی را قطع نمی کند مگر درخت خرما یا درختان میوه ها را (و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّه علیهما قال قلت له المحرم ینزع الحشیش من غیر الحرم فقال نعم قلت فمن الحرم قال لا) و کالصحیح منقولست از محمد از حضرت امام محمد باقر یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۴

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما که به آن حضرت عرض نمودم که آیا محرم علف می تواند چید از خارج حرم فرمودند بلی عرض نمودم که از حرم می تواند چید فرمودند که نه. و ظاهر می شود که کندن علف و درخت از محرمات حرم است نه از محرمات احرام (و سال اسحاق بن یزید ابا جعفر صلوات اللّه علیه عن الرّجل یدخل مکّه فیقطع من شجرها فقال اقطع ما کان داخلا علیک و لا تقطع ما لم یدخل منزلک علیک) و در

حسن کالصحیح منقول است از اسحاق بن یزید یا برید به بای موحّده که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که داخل مکه شود آیا درخت آن را قطع می تواند حضرت فرمودند که هر درختی که دست در خانه ات دراز کند دستش را قطع می توان کرد، و هر چه دست در خانه تو دراز نکرده باشد قطع مکن آن را.

و در احادیث بسیار کالصحیح بلکه صحیح وارد شده است که هر درختی که پیشتر از مالک شدن خانه بوده است نمی توان کندن و بریدن و هر چه بعد از مالک شدن روییده باشد یا نشانده باشد می توان بریدن یا کندن، و محتمل است استخراج این معنی از حدیث اسحاق و عمل باین تفصیل کردن احوط است و اللّٰه تعالی یعلم (و سال منصور بن حازم ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الاراك یكون فی الحرم فاقطعه قال علیك فداؤه) و در صحیح منقولست از منصور که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از درخت مسواکی که در حرم می باشد و من او را قطع می کنم یا آن که آیا قطع می توانم کرد حضرت فرمودند که بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۵

تست فدای آن را و گذشت که فدای آن قیمت آنست که تصدق می باید کرد.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که مکّیای (ن) علف و گیاه را نمی توان چید و اگر بچینند به جای خودش بکارند شاید بگیرد و توبه کنند.

و در چند روایت موثق و کالصحیح و قوی کالصحیح استثنا شده است کندن و بریدن دو چوبی را که نصب می کنند

و قرقره بر آن می بندند و آب می کشند.

و در روایت مرسلی معتبر وارد شده است که اگر درختی را از حرم بکند گاوی بکشد و گوشت آن را به مساکین دهد و این احوط است.

[لقطه حرم]

(و روی ابراهیم بن عمر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اللّقطه لقطتان لقطه الحرم تعرّف سنه فان وجدت صاحبها و الّا تصدّقت بها و لقطه غیر الحرم تعرّفها سنه فان جاء صاحبها و الّا فهی کسبیل مالک) و منقولست در صحیح که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که لقطه که مال کم شده است که کسی آن را بیابد بر دو قسم است یکی لقطه حرم است که یک سال آن را تعریف می کنی اگر صاحبش را یافتی به صاحب می دهی و الا تصدق می کنی آن را با ضمان، و دویم لقطه غیر حرم است که آن را یک سال تعریف می کنی اگر صاحبش پیدا شد به او می دهی و الا مثل سایر اموال تست یعنی می توان مالک شدن با ضمان.

و ظاهر بعضی از اخبار آنست که لقطه حرم را جایز نیست بر داشتن و اگر بردارد تعریف واجب است چنانکه در صحیح از یعقوب منقول است که ما در منی بودیم که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از لقطه حضرت فرمودند که اما در این زمین ما خوب نیست یا جایز نیست برداشتن، و اما نزد شما که برداشته است یک سال تعریف می کند آن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۶

در هر مجمعی و بعد از آن مثل اموال اوست و در موثق کالصحیح از فضیل منقولست که گفت از حضرت

امام محمـد باقر سؤال کردم از لقطه حرم حضـرت فرمودند که دست نمی باید گذاشت تا صاحبش بیاید و بردارد عرض کردم که اگر مال بسیار باشد و خوف هست که بردارند و صاحب نرسد حضرت فرمودند که بر ندارد آن را مگر شخصی که مثل تو باشد می باید که آن را تعریف کند.

و در موثق از علی منقول است که گفت از عبد صالح موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما سؤال کردم از شخصی که دیناری را در حرم بیابد و بردارد حضـرت فرمودند که بد کرد که برداشت عرض نمودم که مبتلا شده است چه کند حضرت فرمودند که تعریف کند عرض نمودم که تعریف کرد و صاحبش پیدا نشد حضـرت فرمودند که بشـهر خود برد و به اهل بیتی از مسـلمانان تصدق کند اگر صاحبش پیدا شود به صاحب برساند از مال خود.

و در حسنه حریز گذشت که کسی که قصد تعریف داشته باشد می تواند برداشت و دور نیست که حکمت در نهی از اخذ این باشـد که اگر بردارنـد تعریف یک سال در آنجا ممکن نیست چون نمی مانند که اگر کسـی بماند و قصد تعریف داشـته جایز باشد که برداشت آن تواند نمود.

و ظاهر صـحیحه یعقوب آنست که در تعریف همین کافی باشـد که در روزهای جمعه و عیدین تعریف کند که تخمینا پنجاه و سه مرتبه تعریف کند و این احوط است.

[نامگذاری به بکه]

(و روی فی اسـماء مکّه انّهـا مکّه و بکّه و امّ القری و امّ رحم، و البسّ‍اسه کـانوا اذا ظلموا بسّ‍تهم ای أهلکتهم و کـانوا اذا ظلموا ارحموا) در نسخه مصححه خصال مذکور است در صحیح از بزنطی از

لوامع

محمـد بن ایمن از معاویه بن عمار که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که اسامی مکّه مکّه است و بکه و پیشتر گـذشت که بکه موضع بیت است و محمولست بر آن که بر هر دو اطلاق می کننـد و امّ رحم به حای مهمله و بسّاسه که اگر جمعی در آنجا ظلم کنند بسّتهم و اخرجتهم و هلکوا یعنی بیرون می کنند ظالم را و هلاك می شوند.

و ممکن است که صـدوق نقل بالمعنی کرده باشـد، و معنی کلام صـدوق اینست که بساسه اش می گوینـد زیرا که هر گاه در مکه ظلم کننـد مکه ایشان را هلاك می کند، و ام رحمش می گویند که هر گاه ملازم شوند در آنجا رحمت الهی شامل حال ایشان می شود و ممکن است که ظلموا مجهول باشد یعنی اگر کسـی بر ایشان ظلم کند حق سبحانه و تعالی بر ایشان رحم می کند.

و ظاهرا تصحیف از نساخ شده است و چنین بوده است که «کانوا اذا لزموها رحموا» یعنی هر گاه در آنجا ملازم و مجاور شوند رحمت الهی شامل حال ایشان می شود چنانکه در خصال است و صاحب قاموس نیز امّ رحم به حای مهمله ساخته است

باب تحریم صید الحرم و حکمه

[هر گاه محرم در حرم کبوتری را بکشد]

(روی زراره بن اعین عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال اذا اصاب المحرم فی الحرم حمامه إلی ان یبلغ الظّبی فعلیه دم یهریقه و یتصـدّق بمثل ثمنه فان اصاب منه و هو حلال فعلیه ان یتصدّق بمثل ثمنه) این بابی است در بیان تحریم صـید حرم و احکام آن از کفارات و غیره مرویست به اسانید صحیحه که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه

محرم در حرم کبوتری را بکشد و هر مرغی یا حیوانی که از آن بزرگتر باشد تا به آهو بر اوست که گوسفندی بکشد به سبب احرام و تصدق کند به قیمت آن به سبب آن که در حرم واقع شده است و اگر محل باشد و در حرم بکشد همین قیمت آن را می دهد و فدا بر او واجب نیست (و سال سلیمان بن خالد ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل اغلق بابه علی طیر فمات فقال ان کان اغلق الباب علیه بعد ما احرم فعلیه دم و ان کان اغلقه قبل ان یحرم و هو حلال فعلیه ثمنه) و در حسن در صحیح منقولست از سلیمان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در منزلی را به بندد بر کبوتری که در آن یورت باشد و راه رفتن نداشته باشد و بمیرد از گرسنگی یا تشنگی حضرت فرمودند که اگر بعد از احرام در بسته باشد بر اوست که گوسفندی بدهد و اگر در را پیشتر از احرام ببندد و محل باشد بهای کبوتر را می باید داد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۹

و بس و ظاهرا راوی سهو کرده باشد در جزو اول و بها را ذکر نکرده باشد و ممکن است که از عبارت ثانی استنباط کند که در صورت اول نیز بهاء می باید داد و اللّٰه تعالی یعلم (و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی رجل اغلق باب بیت علی طیر من حمام الحرم فمات قال یتصدّق بدرهم او یطعم به حمام الحرم) و به اسانید صحیحه منقول است

که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در شخصی که در یورتی را به بندد بر کبوتری از کبوتران حرم و آن بمیرد حضرت فرمودند که تصدق می کند به یک درهم یا یک درهم دانه می خرد از جهه کبوتران حرم و این در صورتی است که محرم نباشد چنانکه گذشت و یک درهم قیمت کبوتر بوده است در آن زمان یا آن که بحسب شرع قیمتش یک درهم است و احوط آنست که رعایت اکثر الامرین کند از قیمت وقت و درهم هر یک بیشتر باشد آن را بدهد (و روی محمّد بن الفضیل عن ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن رجل قتل حمامه من حمام الحرم و هو فی الحرم غیر محرم فقال علیه قیمتها و هو درهم یتصدّق به او یشتری به طعاما لحمام الحرم فان قتلها و هو محرم فی الحرم فعلیه شاه و قیمه الحمامه) و کالصحیح منقولست از محمد و صدوق سند خود را به او ذکر نکرده است و ظاهرا صدوق از کتاب حسین بن سعید برداشته است که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که بکشد کبوتری را از کبوتران حرم و او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۰

در حرم باشد و محرم نباشد حضرت فرمودند که بر اوست قیمت آن کبوتر، و آن یک درهم است که تصدق می کند یا گندم و جو می خرد از جهه کبوتران حرم پس اگر بکشد کبوتر را و او محرم باشد در حرم پس بر اوست یک گوسفند و قیمت کبوتر و این

عبارت نیز دو احتمال دارد که گذشت.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است و معمول به است و کسی خلاف نکرده است از علماء ما در این حکم (و روی حفص بن البختریّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه فی من اصاب طیرا فی الحرم قال ان کان مستوی الجناح فلیخلّ عنه و إن کان غیر مستو نتفه و اطعمه و اسقاه فاذا استوی جناحاه خلّی عنه) و به اسانید صحیحه منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه در کسی که بگیرد کبوتری را در حرم حضرت فرمودند که اگر پر داشته باشد و تواند پرید سر دهد و اگر پرش را بریده باشند که نتواند پرید پرش را بکنند و آب و دانه اش بدهند تا چون پر آورد و بتواند پرید آن را سر دهند و این نگاه داشتن از آن جهت است که چون دست گرفت کبوتر را ضامن است و وقتی از ضمان در می آید که تواند پرید و پر کندن از آن جهت است که زودتر پر برآورد و این مجربست قطع نظر از احادیث بسیار که در این باب وارد شده است (و روی العلا عن محمّد بن مسلم قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الرّجل یحرم و عنده فی اهله صید امّا وحش و امّا طیر قال لا باس) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که احرام گیرد و نزد او در خانه اش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۱

شکاری باشد از آهو و امثال آن یا مرغان شکاری مانند

کبوتر حضرت فرمودند که باکی نیست.

و این حدیث در باب احرام انسب بود مگر آن که گویند که بعمومه شامل کبوتران حرم هست اگر خانه اش در مکه باشد حجش صحیح است اما جواب که باکی نیست در کبوتران حرم بی وجه است زیرا که ملك نمی شوند و بر تقدیر مملوکیت اگر بند کرده باشند حرامست بلکه واجبست سردادن آن و حق آنست که سهو شده است (و روی بن ابی عمیر عن خلّاد عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی رجل ذبح حمامه من حمام الحرم قال علیه الفداء قلت فیأکله قال لا قلت فیطرحه قال اذا یکون علیه فداء اخر قال قلت فما یصنع به قال یدفنه) و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در شخصی که بکشد کبوتری از کبوتران حرم را حضرت فرمودند که بر اوست فدای او یعنی قیمت گفتم می تواند خورد فرمودند که نه اگر بخورد بر اوست فدای دیگر از جهه خوردن عرض کردم که پس بیندازد فرمود که فدای دیگر می دهد از جهه استخفاف به آن، عرض نمودم که پس چه کند آن را حضرت فرمودند که دفن کند آن را و بر لزوم دفن احادیث صحیح و حسن کالصحیح وارد شده است (و روی ابن فضّال عن یونس بن یعقوب قال ارسلت إلی ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه انّ اخا لی اشتری حماما من المدینه فذهبنا بها معنا إلی مکّه فاعتمرنا و اقمنا إلی الحجّ ثمّ اخرجنا الحمام معنا من مکّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۲

إلی الکوفه فعلینا فی ذلک شی ء فقال للرّسول انّی اظنّهن کنّ فرهه فقل له یذبح مکان کلّ طیر شاه)

و در موثق کالصحیح منقول است از یونس که گفت فرستادیم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که برادرم کبوتری چند از مدینه خرید و با خود به مکه بردیم و عمره به جا آوردیم و ماندیم تا حج و بعد از حج از مکه معظمه به کوفه رفتیم آیا بر ما گناهی یا کفاره هست حضرت به رسول ایشان فرمودند که گمان دارم که کبوترهای نفیس باشد که خبر می برند بگو که به سبب هر کبوتری که بوده است یک گوسفند بکشد و ظاهرا گوسفند به اعتبار نفاست و قیمتی بودن کبوتر است و فرهه مثل سفره و فرهه مثل سکّره بمعنی حاذقه است و ظاهرا آن کبوتران مرده بوده اند یا رفته بوده اند که حضرت امر بردّ آن نفرمودند و اگر نه به سبب داخل ساختن آنها در حرم حکم کبوتران حرم بهم رسانید و واجب بود سردادن و چون بیرون آوردند اگر می بودند واجب بود برگردانیدن.

چنانکه دلالت می کند بر وجوب ردّ صحیحه علی بن جعفر و حسنه کالصحیحه زراره که حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیهما امر فرمودند بردّ آن کبوتران که از مکه به کوفه برده بودند و بر تقدیر موت امر فرمودند به تصدق قیمت آن و خواهد آمد

[کشتن قمری در حرم]

(و روی صفوان عن العیص بن القسم قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن شری القماریّ بمکّه و المدینه فقال ما احبّ ان یخرج منها شی ء)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۳

و در حسن کالصحیح و در صحیح از عیص منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

از خریـدن قمریها در مکه و مـدینه حضـرت فرمودند که دوست نمی دارم که چیزی از اینها بدر برند و علما ذکر کرده اند که جایز است خریدن قماری و دباسی و اخراج اینها از مکه، و بحسب ظاهر مستند ایشان این حدیثست و صریح نیست در جواز، و بسیار است که در محرمات چنین تکلم می کننـد، و دباسـی مقابـل قمـاری است زیرا که قمری نوعی است از فاخته که سـرخ است و به کبودی مایل است و دباسـی نوعی است از فاخته که کبود است و به سرخی می زند و هر دو کوچکتر از فاخته اند و نزد عجـم الحـال هر دو را قمری می گوینـد، و دور نیسـت که نزد عرب نیز هر دو را قمری گوینـد که از این حـدیث اسـتدلال کرده اند علما بر جواز اخراج هر دو از حرم مگر آن که بگویند که هر دو را قمری می گویند، و لیکن اسـتدلال نمی توان کرد بمجرد احتمال با احادیث صـحیحه متواتره یا کالمتواتره بر نهی از اخراج از حرم و هیچ شک نیست که احوط عدم اخراجسـت (و روی حریز عن زراره انّ الحکم سـأل ابـا جعفر صـلوات اللّه علیه عن رجل اهـدی له فی الحرم حمامه مقصوصه فقال انتفها و احسن علفهـا حتّی اذا اسـتوی ریشـها فخلّ سبیلها) و به اسانیـد صـحیحه منقولست که حکم بن عتبه سؤال کرد از حضـرت امام محمـد بـاقر صـلوات اللّه علیه از شخصـی که در حرم از جهت او کبـوتری بیاورنـد به هـدیه که پرش را بریـده باشـند حضـرت فرمودند که پرش را بکن و دانه خوبش بده تا پرش بلند شود سر ده آن را چنانکه گذشت

لوامع صاحبقرانی،

(و روی حریز عن محمّد بن مسلم قال سألت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل اهدی له حمام اهلیّ و جی ء به و هو فی الحرم محلّ قال ان اصاب منه شیئا فلیتصدق مکانه بنحو من ثمنه) و به اسانید صحیحه منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از شخصی که به هدیه بیاورند از جهه او کبوتری از کبوتران حرم را که خانه باشد و او در حرم باشد و محل باشد حضرت فرمودند که اگر از اینها یکی بکشد یا آزار رساند باید که تصدق کند به قیمت او

[اگر تیر را در حل بزند و در حرم بیفتد]

(و روی صفوان بن یحیی عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال سالت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل رمی صیدا فی الحلّ و هو یؤمّ الحرم فیما بین البرید و المسجد فاصابه فی الحلّ [بریشه خ ل] برمیته حتّی دخل الحرم فمات من رمیته هل علیه جزاء قال لیس علیه جزاء انّما مثل ذلک مثل من نصب شرکا فی الحلّ إلی جانب الحرم فوقع فیه صید فاضطرب حتّی دخل الحرم فمات فلیس علیه جزاؤه لأنّه نصب حیث نصب و هو له حلال و رمی حیث رمی و هو له حلال فلیس علیه فیما کان بعد ذلک شی ء فقلت هذا القیاس عند النّاس فقال انّما شبّهت لک الشّی ء بالشّی ء لتعرفه) و منقولست در حسن کالصحیح و در صحیح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که تیر زند شکاری را در خارج حرم و آن قصد حرم داشته باشد و آن صید با

آن تیر برود تا داخل حرم شود و از آن تیر بمیرد آیا بر او جزاء هست حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۵

فرمودند که بر او جزاء نیست مثل آن که دامی یا تله در حل نصب کند نزدیک حرم و شکاری در آن افتد و اضطراب کند تا داخل حرم شود و بمیرد بر او جزاء نیست زیرا که در جائی که نصب کرده است دام را یا تیر انداخته است که بر او حلال بود پس چیزی که بعد از آن واقع شود بر او چیزی نیست.

گفت عرض نمودم که این نزد عامه قیاس است و شما که اعتقاد به قیاس ندارید حضرت فرمودند که قیاس نکردم حکم آن را باین بلکه حکم هر دو را می دانم که در واقع یکی است چنانکه دلیل گفتم بلکه تشبیه کردم به مثالی که تو بفهمی.

و قیاس آنست که شخصی حکم یکی را داند و یکی را نداند تشبیه کند که این به آن شباهت دارد پس حکمشان می باید چنین باشد، اما کسی که همه احکام را از جانب رسول خدا به نص داند اگر تشبیهی کند از جهه تفهیم ضرر ندارد.

و ممکن است که حضرت این قیاس را کرده باشد که عبد الرحمن چون با عامه بحث می کرد اگر به ایشان بگوید این حکم را و ایشان انکار کنند او تواند که رد کند ایشان را به قیاسی که خود می کنند، و بسیار چنین می فرمایند با امثال این مردمان یا آن که از قبیل زید مرفوع باشد لانه فاعل هم چنان که در ضرب عمرو مرفوع است و این قیاس منطقی است و صحیح است قیاس

فقهی باطل است و از این حدیث ظاهر شد که حرام نیست شکار کردن صیدی که قصد حرم داشته باشد و هم چنین حرام نیست شکار حرم حرم و در هر دو روایات وارد شده است بر نهی و کفاره و محمول است بر استحباب

[پرنده ای که از خارج حرم بیاورند]

(و روی المثنی عن کرب الصّیرفی قال کنّا جمیعا فاشترینا طیرا فقصصناه فدخلنا به مکّه فعاب ذلک اهل مکّه فارسل کرب إلی ابی عبد اللَّه صلوات اللّه علیه فساله فقال استودعوه رجلا من اهل مکّه مسلما او امرأه فاذا استوی خلّوا سبیله) و مرویست در حسن کالصحیح از مثنی از کرب صراف که مثنی گفت یا مثنی و منصور بن حازم هر دو گفتند چنانکه در کافی است که ما جمعی با هم بودیم با کرب و مرغی را خریدیم و بالش را چیدیم و با خود به مکه بردیم و اهل مکه «ما» را سرزنش کردند که شما محرمید و در حرم چرا چنین کرده اید بد کرده اید پس کرب کسی را فرستاد یا ما کرب را فرستادیم و این اظهر است بسوی حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه حضرت فرمودند که به امانت بسپارید به مرد مسلمانی یا زن مسلمانی که چون پرش بلند شود و تواند پریدن سر دهند که برود و ظاهر این حدیث آنست که اعتماد بر مسلمانان توان کرد.

و در حدیث کالصحیح ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که به شخصی بسپارید که به او بأسی نباشد یعنی شیعه عادل باشد یا امین باشد که اعتماد به او توان کرد و شکی نیست که این احوط است

[کندن پر کبوتر]

(و روی ابن مسکان عن ابراهیم بن میمون قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللّه علیه رجل نتف حمامه من حمام الحرم فقال یتصدّق بصدقه علی مسکین و یعطی بالید الّتی بها فانّه قد أوجعه) و کالصحیح منقولست از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی پری بکند از کبوتری از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۷

کبوتران حرم حضرت فرمودند که تصدقی بکند بر مسکینی و بهمان دستی که پر را کنده است صدقه را به مسکین دهد و تصدق از این جهه می دهد که کبوتر را آزار داده است و به آن دست دادن: محض تعبّد است و احتمال دارد که علتی که حضرت فرموده اند علت تصدق بهمان دست باشد که چون به آن دست آزار داده است بهمان دست تصدق بکند تا این حسنه آن سیئه را رفع کند و اول اظهر است

[خوردن صید]

(و روی صفوان عن منصور بن حازم قال قلت لأبی عبد اللّٰه علیه السّلام اهدی لنا طیر مذبوح بمکّه فاکل أهلنا فقال لا یری به اهل مکّه بأسا قلت فایّ شی ء تقول أنت قال علیهم ثمنه) و در حسن کالصحیح در صحیح منقولست که منصور گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که در مکه معظمه به هدیه آوردند از جهه ما مرغ کشته را و اهل خانه ما آن را خوردند حضرت فرمودند که اهل مکه این را بد نمی دانند چون دیگری کشته است عرض کردم که شما چه می فرمایید حضرت فرمودند که بر ایشان است که قیمت آن را بدهند به مسکین یا دانه بخرند از جهه کبوتران حرم چنانکه گذشت.

(و روی صفوان عن عبد اللّٰه بن سنان قال قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه لا یذبح الصّید فی الحرم و ان صید فی الحلّ) و در حسن کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در حرم صید را

نمی توان کشت اگر چه در خارج حرم گرفته باشند و صید حیوان حلال گوشتی است که ممتنع باشد و رام نباشد خواه به پریدن باشد مثل هر مرغی غیر مرغ خانگی از نر و ماده، و خواه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۸

به دویدن باشد مانند آهو و امثال آن و خواه بهر دو باشد مانند کبگ و شش حیوان از حرام گوشت که خواهد آمد و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

مثل صحیحه حلبی که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از صید که در خارج حرم شکار کنند آن را و آن را زنده به حرم آورند حضرت فرمودند که هر گاه صید زنده را داخل حرم کنی حرامست بر تو خوردن آن و نگاه داشتن آن اما اگر در خارج حرم کشته باشد و داخل حرم کند محل می تواند خورد و محرم نمی تواند خورد و قریب باین است صحیحه بکیر و غیر آن (و روی النّضر عن عبد اللّه بن سنان قال سمعت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه یقول فی حمام مکّه: الطّیر الاهلی من حمام الحرم من ذبح منه طیرا فعلیه ان یتصدّق بصدقه افضل من ثمنه و ان کان محرما فشاه عن کل طیر) و در صحیح منقولست که عبد اللّه گفت شنیدم که آن حضرت صلوات اللّه علیه می فرمودند در کبوتران مکه از کبوترانی که در خانها می باشند از کبوتران حرم هر که کبوتری را بکشد بر اوست که تصدق کند به صدقه که بهتر از قیمت آن باشد چنانکه گذشت که یک درهم می دهد و غالب اوقات بنصف درهم نمی ارزد و اگر

محرم باشد از جهه هر کبوتری یک گوسفند می کشد و گوشت آن را به مساکین می دهد و احوط آنست که اگر قیمتش بیشتر از درهم باشد یا درهم باشد قیمت را بدهد با زیادتی (و سال معاویه بن عمّار ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه من طیر اهلیّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۹

اقبل فدخل الحرم فقال لا یمسّ لأنّ اللَّه عزّ و جلّ یَقُولُ وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از مرغ اهلی یعنی مرغ خانگی و کبوتران خانگی که از بیرون حرم داخل حرم شوند می توان گرفت حضرت فرمود که دست به او نمی باید رسانیدن چون پناه به حرم الهی آورده است، و حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که داخل حرم شود ایمن است و لفظ من را اگر چه غالبا در ذوی العقول اطلاق می کنند و لیکن گاه هست که بر اعم از آن نیز اطلاق می کنند که غیر ذوی العقول بالتبع داخل شوند مجازا و در اینجا چنین است به نصوص احادیث صحیحه که بعضی از آن گذشت و دیگر خواهد آمد

[آهوی حرم]

(و سال محمّد بن مسلم احدهما صلوات اللَّه علیهما عن الظّبی یدخل الحرم فقال لا یؤخذ و لا یمسّ لأنّ اللَّه تعالی یقول وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً) و منقول است در صحیح از محمد که گفت سؤال کردم از یکی از صادقین صلوات اللَّه علیهما از آهو که داخل حرم شود حضرت فرمودند که آن را نمی توان گرفت و دست نمی باید رسانید زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است

که هر که داخل حرم شود ایمن است (و روى ابن مسكان عن يزيد بن خليفه قال كان فى جانب بيتى مكتل كان فيه بيضتان من حمام الحرم فذهب غلامى فكبّ المكتل و هو لا يعلم انّ فيه بيضتين فكسرهما فخرجت فلقيت عبد اللّه بن الحسن فذكرت له ذلك فقال تصدّق بكفّين من دقيق قال فلقيت ابا عبد اللّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۸۰

صلوات اللّه عليه بعد فاخبرته فقال لى عليه ثمن طيرين يطعم به حمام الحرم فلقيت عبد اللّه بن الحسن فاخبرته فقال صدق خذ به فانّه اخذه عن آبائه صلوات اللّه عليهم) و كالصحيح منقولست از يزيد كه زنبيلى در گوشه يورت من بود و در آنجا دو تخم بود كه از كبوتران حرم بود كه در آنجا تخم كرده بودند پس غلامى رفت و زنبيل را سرنگون كرد و نمى دانست كه اين دو تخم در اينجا هست و هر دو شكست پس من از خانه بيرون آمدم و بعبد اللّه بن حسن رسيدم و آن چه واقع شده بود به او گفتم او گفت كه دو كف آرد تصدق كن پس به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه رسيدم و واقعه را به آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند كه قيمت دو مرغ را دانه مى خرد و بخورد كبوتران حرم مى دهد پس ملاقات كردم عبد اللّه بن حسن را و به او گفتم كه حضرت چنين فرمودند گفت كه هر چه حضرت فرموده اند به آن عمل كن كه آن حضرت از پيش خود نمى فرمايند هر چه مى گويند از پدران خود دست بدست دارند تا حضرت سيد المرسلين صلوات اللّه عليهم

[خوردن طير غير حرم در حرم]

(و

روی عن شـهاب بن عبد ربّه قال لأبی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه انّی اتسحّر بفراخ اوتی بها من غیر مکّه فتذبح فی الحرم فاتسحّر بها فقال بئس السّحور سحورک اما علمت انّ ما ادخلت به الحرم حیّا فقد حرم علیک ذبحه و إمساکه) و مرویست در صحیح از شهاب که گفت عرض نمودم به آن حضـرت صلوات اللَّه علیه که من سحور می خورم به جوجه چند که از خارج مکه معظمه می آورند و در حرم می کشـند و سحر می خورم که روزش روزه باشم خوبست حضرت فرمودند که بد سحوریست سحور تو آیا نمی دانی که هر حیوانی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۱

که آن را داخل سازی در حرم بر تو حرام است کشـتن و نگاهداشـتن آن حیوان بلکه می بایـد سـر دهند، و چون جوجه اسـت اگر سـر دهند گربه و غیر آن آن را می گیرند و می خورند می باید که ضبط کنند و دانه اش بدهند تا تواند پرید بعد از آنش سر دهند

[اذیت طیر حرم]

(و روی محمّد بن حمران عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه عن ابیه صـلوات اللَّه علیه قال کنت مع علی بن الحسین صلوات اللَّه علیهما بالحرام فرانی أوذی الخطاطیف فقال یا بنیّ لا تقتلهنّ و لا تؤذهنّ فانّهنّ لا یؤذین شیئا) و کالصحیح منقولست از حضرت امـام محمـد باقر صـلوات اللَّه علیه که فرمودنـد که من با پـدرم بودم در حرم و مرا دیدنـد که آزار می دادم پرسـتکها را و دور نیست که در حالت طفولیت باشد و در خانه حضـرت آشـیانه کرده باشند و بر سر ایشان فضله کنند آنها را دور کرده باشند که آشیانه را جای دیگر برند، یا

آن که اراده داشتم که دفع کنم حضرت فرمودند که ایشان را مکش و آزار مده که آزار اینها به کسی نمی رسد و قطع نظر از حرم کشتن اینها نیز مکروهست و ممکن است که تقیه فرموده باشند در این نقل از جهه جمعی که همیشه میل به غلو داشته اند یـا غالی بوده انـد و امثال اینها را می فرموده باشـد و از جهه رفع غلو ایشان با آن که راوی مجهولست چون مشترک میان ثقه و غیر ثقه اگر چه مظنون اینست که ثقه باشد و اللّٰه تعالی یعلم

[ذبح از روی اشتباه]

(و روی عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن فرخین مسرولین ذبحتهما و انا بمکّه فقال لی لم ذبحتهما فقلت جاءتنی بهما جاریه من اهل مکّه فسالتنی ان اذبحهما فظننت انّی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۲

بـالکوفه و لم اذکر الحرم قال تصـدّق بقیمتهما قلت کم قال درهم و هو خیر منهما) و بطرق صـحیحه منقولست از عبـد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از دو جوجه کبوتر پر پا که هر دو را در مکه معظمه کشتم حضـرت فرمودنـد که چرا کشـتی عرض نمـودم که کنیزکی از اهـل مکه از من سؤال کرد که این دو جوجه را بکشم و گمـان کردم که در کوفه ام و در خاطرم نبود که در حرمم حضـرت فرمودند که قیمت هر دو را تصدق کن عرض نمودم که چند می شـود قیمت هر دو فرمودنـد یـک درهم و یـک درهم بهـتر از هر دو است چون قیمت جوجه نصف درهم است و ظـاهرا قیمت وقت هر دو کمتر از

درهم بوده است كه فرمودند كه يک درهم بهتر از هر دو است

[اخراج طير از حرم]

(و ساله زراره عن رجل اخرج طيرا من مكّه إلى الكوفه قال يردّه إلى مكّه) و به اسانيد صحيحه منقولست از زراره كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از شخصى كه مرغى را مانند كبوتران مكه به كوفه برد حضرت فرمودند كه به مكه پس آورد و اگر تلف شود ضامن است (و روى المثنّى عن محمّد بن ابى الحكم قال قلت لغلام لنا هيئ لنا غداءنا فاخذ لنا من اطيار الحرم فذبحها و طبخها فدخلت على ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه فقال ادفنهنّ و فدّ عن كلّ طير منهنّ.)

و كالصحيح منقول است از محمد فرزند زاده مختار كه به غلام خود گفتم كه چاشته ما را مهيا كن پس او چند كبوتر از جهه ما از كبوتران حرم گرفت و كشت و پخت همه را به خاطرم رسيد كه مبادا حرام باشد پس

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۸۳

به خدمت حضرت رفتم و عرض نمودم آن چه شده بود حضرت فرمودند كه همه را دفن كن و از هر يک فدائى بده يعنى قيمت اگر محل باشد و فدا و قيمت اگر محرم باشد

[كفاره قتل طير]

(و روى علىّ بن ابى حمزه عن ابى بصير عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه فى رجل قتل طيرا من طير الحرم و هو محرم فقال عليه شاه و قيمه الحمامه درهم يعلف به حمام الحرم و ان كان فرخا فعليه حمل و قيمه الفرخ نصف درهم يعلف به حمام الحرم) و منقولست كه از آن حضرت صلوات اللّه عليه سؤال كردند از شخصى كه كبوترى از كبوتران حرم را بكشد و او محرم

باشد و در حرم باشد حضرت فرمودند که از جهه آن که محرم است گوسفندی می کشد و به سبب آن که در حرم است قیمت کبوتر که یک درهم است می دهد و دانه می خرد از جهه کبوتران حرم و بخورد ایشان می دهد و اگر جوجه را بکشد بره می دهد و قیمت که نصف درهم است دانه می خرد و بخورد کبوتران حرم می دهد

[در مکه فقط مذبوح بخر]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال لا تشترینّ فی الحرم الّا مذبوحا قد ذبح فی الحلّ ثمّ جی ء به إلی الحرم مذبوحا فلا باس به للحلال) و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که زنهار که در حرم مخور مگر حیوانی که در خارج حرم آن را کشته باشند و گوشتش را به حرم آورده باشند پس باکی نیست که محل بخورد یعنی محرم گوشت شکاری را نمی تواند خورد خواه خود کشته باشد و خواه دیگری و خواه در حرم و خواه در حل

[کفاره تخم شترمرغ]

(و سال سعید بن عبد اللَّه الا عرج ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن

بیضه نعامه اکلت فی الحرم فقال تصدّق بثمنها) و در موثق کالصحیح و در صحیح منقولست که از سعید که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از تخم شتر مرغی که آن را در حرم بخورند حضرت فرمودند که بهای آن را تصدق کن یا آن که خورده است تصدق کند و امثال این حدیث دلالت می کند بر این که که تخم حکم صید دارد

[کفاره کبوتر]

(و روی عبد الرّحمن بن الحجّاج قال قال ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی قیمه الحمامه درهم و فی الفرخ نصف درهم و فی البیضه ربع درهم) و در صحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند در قیمت کبوتر که آن یک درهم است اگر کشته باشند یا خورده باشند، و در جوجه نصف درهم است، و در تخم ربع درهم است، و شیخان در صحیح از حفص از آن حضرت روایت کرده اند که در کبوتر یک درهم است و در جوجه نصف درهم و در تخم ربع درهم است و این عبارت واضحتر است و محمولست بر آن که محل باشد در حرم و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و خلافی نیست در این

باب ما یجوز آن یذبح فی الحرم و یخرج به منه

این بابی است در بیان آن چه جایز است که آن را در حرم بکشند و اگر خواهند آن را از حرم بیرون برند خواه زنده و خواه کشته آن چه حرامست صید برّ است که حلال گوشت باشد و در اصل ممتنع باشد و شش چیز از حرام گوشت پس اگر ممتنع نباشد به آن که در اصل رام باشند مثل گوسفند و گاو و شتر را می توان کشت و می توان بیرون برد و هم چنین است مرغ و

خروس و باز و شاهین و چرخ، و هر حرام گوشتی بغیر از روباه و خرگوش و سوسمار بزرگ و آن چه شبیه به اوست که آفتاب پرستش می گویند و موش صحرایی و خارپشت و شیر اگر به کسی کاری نداشته باشد و حکم اینها دارد زنبور و کنه و شپش، و حرام نیست

صید کفتار و پلنگ و ببر و امثال اینها از حیوانات صحرایی حرام گوشت و خانگی مثل مار و موش و حشرات الارض و تفصیلش خواهد آمد، و حرام نیست شکار حیوانات دریایی و مرغان دریایی که تخم و جوجه در دریا کنند، و حیواناتی که در کنار دریا می باشند و تعیش ایشان در آب است مانند قاز و اردک حرامست شکار آن چون تخم و جوجه در خشکی می کنند (روی ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّٰه علیه السّلام قال لا یذبح فی الحرم الّا الابل و البقر و الغنم و الدّجاج) و مرویست در صحیح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که در حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۶

نمی توان کشت مگر شتر و گاو و گاومیش و گوسفند از بز و میش و مرغ خانگی و خروس و حصر اضافی است به اعتبار غالب (و ساله معاویه بن عمّار عن دجاج الحبش فقال لیس من الصّید انّما الطّیر ما طار بین السّماء و الارض و صفّ) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از مرغ حبشی و آن مرغی است سیاه و کبود و در حبشه از این مرغان بزرگتر هست و سرش کوچکتر است و اغلب اوقات در کنار دریا می باشد بنا بر این راوی توهم کرده است که مبادا حرام باشد حضرت فرمودند که آن شکاری نیست، و نیست شکاری، مگر آن چه در میان آسمان و زمین پرد و صاف تواند رفت و مرغ و خروس اگر از بلندی به پستی آیند بال برهم می زنند که نیفتند

و نمی تواننـد که از پائین به بالا پرنـد (و قال جمیل بن درّاج و محمّد بن مسـلم سـئل ابو عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه عن الدّجاج السّندیّ یخرج به من الحرم فقال نعم لأنّها لا تستقّل بالطّیران) و در صحیح منقولست از جمیل و در قوی کالصحیح از محمد بن مسـلم و در کافی از جمیل بن دراج عن محمد بن مسلم قال سئل الخ و ظاهرا صدوق قال را مقدم داشته است سبب اشتباه شده اسـت و فضـلاء به جـای عن- و آورده انـد یـا آن که در نسـخه صـدوق از کتـاب ابن ابی عمیر واو بـوده است و علی ای حـال حدیث صـحیح است که گفتند از آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه سؤال نمودند از مرغ قندهاری که او را از حرم بیرون می توان برد حضرت فرمودند که بلی زیرا که نمی تواند که خوب به پرد یا باختیار خود نمی پرد چنانکه گذشت و ظاهرا مرغ قندهاری دجاج حبشی باشد یا از انواع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۷

مرغ خانگی استماننـد مرغ لاری که در این بلاد می باشـد و بزرگتر از مرغهای خانگی این بلاد است و بعضـی گفته انـد که هر مرغ خانگی اصلش از حبش است و عرب و دجاج را اطلاق می کند بر نر و ماده و نرش خروس است.

(و فی خبر اخر انّهـا تـدفّ دفیفـا) و در خبر دیگر وارد است که دجـاج از حرم بیرون می توان برد زیرا که صـاف نمی رود در پریـدن بلکه بال برهم می زنـد اگر از فوق به زیر آید، و شـیخ و کلینی در حدیث سابق معاویه این زیادتی را نقل کرده اند که هر مرغی که پرد مانند

کبوتر بیرون نمی توان بردن او را از حرم و هر چه صاف نرود و بال برهم زند مانند مرغ و خروس از حرم بیرون می توان برد ظاهرا مراد حضرت پریدنست به فوق یعنی هر چه بر بالا نپرد، و صدوق نقل بحسب معنی که یافته است کرده است و لم یصف را بمعنی دفیف برده است و دفیف که در برابر ضعیف است نه این دفیف است بلکه مرغان هوائی بعضی بال برهم زدنشان بیشتر است از صاف پریدن مانند کبوتر گوشت آن حلال است و بعضی صاف رفتن آنها بیشتر است مانند کرکس و باز گوشت آن حرام است و در اینجا مراد از ضعیف اصل پریدنست باختیار خود چنانکه مشاهد است در هر مرغ خانگی و خروس که نمی پرند مگر در وقتی که جانوری خواهد آن را بگیرد و امثال آن و به بالا نمی پرند باختیار خود، و حیوانی دیگر نیست که قاعده باید گفت همین مرغ و خروس خانگی است که انواع دارد بلی در دجاج حبشی توهمی می رود که مرغی بحری باشد چون در کنار دریاست تعیش آنها احتمال می داده اند که از قبیل قاز و اردک باشد سؤال کردند و حضرات معصومین صلوات اللّٰه علیهم رفع توهم ایشان فرموده اند به آن که قاز و اردک پرندگی دارند و مرغ و خروس خانگی پرنده نیستند و اللّٰه تعالی یعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۸

(و ساله صلوات اللّٰه علیه الحسن الصّیقل عن دجاج مكّه و طیرها فقال ما لم یصفّ فكله و ما كان یصفّ فخلّ سبیله) و كالصحیح منقولست از حسن كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

از دجاج مکه معظمه و مرغ آن حضرت فرمودند که هر چه نمی پرد آن را بخور و هر چه پرد مانند کبوتر مخور و رها کن او را تا هر جا که خواهد برود بهمان عنوانی که سابقا مذکور شد که مرغ و خروس نمی پرند و کبوتر می پرد (و سئل الصّادق صلوات اللّه علیه عن رجل ادخل فهده إلی الحرم أ له ان یخرجه فقال هو سبع و کلّما ادخلت من السّبع الحرم اسیرا فلك ان تخرجه) و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از بعضی از مشایخش که گفت سؤال کردند از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که داخل کند یوز خود را در حرم آیا آن را بیرون می تواند برد از حرم حضرت فرمودند که این درنده است و هر درنده را که داخل حرم کنی که در زنجیر تو باشد می توانی بیرون آوردن، بلکه ظاهر حدیث کالصحیح دیگر آن است که واجب است او را بیرون آوردن که مبادا سر دهی و شکار کند و تو سبب شده باشی.

و در حدیث هاشم منقول است که عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّه علیه که شخصی در حرم شیری را کشت حضرت فرمودند که بر اوست که قوچی را بکشد.

و از ابو جریر منقولست که عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که ما می خریم چرخ و باز را و در بعضی از نسخ به جای صقور عصفور است که گنجشك باشد و داخل حرم می کنیم آیا می توانیم نگاه داشتن حضرت فرمودند که هر پرنده را که داخل حرم کنی و تواند پرید آن را سر می باید

داد زیرا که به محل امن داخل شد یعنی حق سبحانه و تعالی فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۹

است که مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً و لیکن چون نسخ مختلف است جزم بجواز سردادن سباع طیر نمی توان کرد و احوط آنست که بیرون حرم سر دهند (و روی عنه معاویه بن عمّار انّه قال لا باس بقتل النّحل و البقّ فی الحرم و قال لا باس بقتل القمّله فی الحرم و غیره) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست در کشتن زنبور عسل.

و در تهذیب بدو سند صحیح روایت کرده است از معاویه همین حدیث را و به جای نحل نمل است و ظاهرا تصحیف از نساخ این کتاب شده است و خواهد آمد نهی از کشتن نحل و نمل مورچه است و هم چنین پشه را می توان کشت در حرم و باز فرمودند که باکی نیست در کشتن شپش در حرم و غیر حرم اما در احرام نمی تواند کشت چنانکه خواهد آمد (و روی عبد اللّه بن سنان عنه صلوات اللّه علیه انّه قال کلّ ما لم یصفّ من الطّیر فهو بمنزله الدّجاج) و در صحیح از عبد اللّه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر چه مانند کبوتر نمی پرد بمنزله مرغ خانگی می باشد و نشنیده ام تا بحال که مرغی باشد که نپزد و مانند مرغ باشد پس محتمل است که مراد حضرت این باشد که مانند مگس و پشه و کیک را می توان گشت و طیر بمعنی پرنده باشد یا بحسب واقع باشد و ما ندانیم یا

مراد دجاج حبشی باشد و دجاجی که در حدیث است دجاج متعارف باشد و چون غرابتی داشت کلینی و شیخ این حدیث را ذکر نکرده اند، و ظاهر این حدیث آنست که جوجه مرغان پرنده مراد باشد و چنین نیست بلکه مرغی که نوع آن مرغ پرد جوجه اش بلکه تخم آن نیز حرامست مانند صید و کفاره دارد چنانکه گذشت و خواهد آمد و اللَّه تعالی یعلم

باب ما جاء فی السّفر إلی الحجّ و غیره من الطّاعات

این بابی است در بیان اصل سفر حج و غیر آن از سفرهایی که مطلوب حق سبحانه و تعالی است چون امر بسفر شده است پس می بایـد که مطلوب شارع باشـد و اگر از جهه تجارت رود می بایـد که قصدش از سـفر توسعه بر عیال یا نفع مساکین باشد و عبث بسـفر نرود چون مشقت بسیار در سفر هست (و روی عمر بن ابی المقدام عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال فی حکمه آل داود علیه السّلام انّ علی العاقل ان لا یکون ظاعنا الّا فی ثلاث تزوّد لمعاد او مرمّه لمعاش او لذّه فی غیر محرّم) و کالصحیح منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودند که از جمله سخنانی که حضرت داود به آن ملهم شدند این بود که فرمودند و در حدیث کالصـحیح از اصـبغ منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه به حضرت امام حسن فرمودند که بر عاقل لازم است که از مسکن یا شهر خود بیرون نرود مگر بواسطه سه چیز یکی.

جهه توشه آخرت مثل سـفر حج و جهاد و زیارات ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم، یا زیارت مؤمنان، و تشییع جنازه ایشان، و صله ارحام و

امثال اینها.

یا از جهه تحصیل چیزی که از جهه تعیش و زندگانی در کار است مانند تجارات،

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۱

یا لذتی که حرام نبوده باشد مانند سیری که ترطیب دماغ به آن حاصل کند که معین او باشد در عبادت الهی و در حدیث دیگر وارد است که این ساعت معین است و ساعتهای عبادت را (و روی السّکونیّ بإسناده قال قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله سافروا تصحّوا و جاهدوا تغتنموا و حجّوا تستغنوا) و کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که سفر کنید تا صحت بدن حاصل شود شما را یعنی از فوائد سفر آن است که آدمی در سفر حرکات می کند به سبب آن اخلاط فاسده دفع می شود خصوصا سفر مکه که بمنزله خوردن چوب چینی است، و بعد از بیان سفر فرمودند که جهاد کنید تا فوائد دنیوی از اموال کفار و فوائد اخروی که رسیدن با علی مراتب جنت است تحصیل کرده باشید و حج کنید تا مستغنی شوید چنانکه اخبار دیگر گذشت که حج سبب توانگری و غناء دل است و از این باب است باقی سفرهای خوب.

و در موثق کالصحیح از سعد منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که سفر کنید تا تندرست باشید سفر کنید تا فائدهای الهی را دریابید (و روی جعفر بن بشیر عن ابراهیم بن الفضل عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اذا سبّب اللَّه عزّ و جلّ للعبد الرّزق فی ارض جعل له فیها حاجه) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه

حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته باشد روزی بنده را در زمینی وسیله چند می سازد که آن بنده اراده رفتن آنجا کند و چون به آن جا رود روزی بیابد پس باید که بندگان در هر چه پیش ایشان آید خوشنود باشند چون مسبّب الاسباب کارسازی ایشان می کند

باب الایّام و الاوقات الّتی یستحبّ فیها السّفر و الایّام و الاوقات الّتی یکره فیها السّفر

[زمان مستحب برای سفر]

(روی حفص بن غیاث النّخعیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من اراد سفرا فلیسافر یوم السّبت فلو انّ حجرا زال عن جبل فی یوم السّبت لردّه اللَّه إلی مکانه و من تعذّرت علیه الحوائج فلیلتمس طلبها یوم الثّلثاء فانّه الیوم الّذی الان اللَّه فیه الحدید لداود علیه السّلام) این بابی است در ایّام و اوقاتی که مستحب است سفر کردن در آنها و در ایام و اوقاتی است که مکروه است سفر کردن در آنها منقول است.

در موثق کالصحیح و اسانید بسیار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که خواهد بسفر رود باید که روز شنبه روانه شود که اگر سنگی از کوهی حرکت کند و به زیر آید البته حق سبحانه و تعالی آن سنگ را به جای خود می برد.

ممکن است که حقیقت مراد باشد و چنین شود به آن که ملائکه آن سنگ را به جای خود برند یا آن که مبالغه باشد که اگر شخصی بطی ء الحرکه باشد مانند سنگ و حال او این باشد که اگر به جایی رود به زودی بر نگردد و اگر در روز شنبه به جایی رود البته حق سبحانه و تعالی او را برگرداند، و کسی که بستی در کارهای او به همرسیده باشد و اراده کاری داشته باشد پس

باید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۳

شروع در آن کار در روز سه شنبه کند به درستی که سه شنبه روزیست که حق سبحانه و تعالی نرم کرد آهن را در آن روز از جهه حضرت داود و خواهد آمد وجهش یعنی خاصیت این روز را حق سبحانه و تعالی چنین کرده است پیش از داود یا بعد از آن (و روی ابراهیم بن ابی یحیی المـدنیّ عنه صلوات اللّٰه علیه انه قال لا باس بالخروج فی السّفر لیله الجمعه) و کالصحیح و بطرق دیگر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست در بیرون رفتن بسفر در شب جمعه اگر چه بهتر آنست که بسفر نرود تا نماز جمعه را دریابد (و روی عبد اللّٰه بن سلیمان عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یسافر یوم الخمیس و قال یوم الخمیس یوم یحبّه اللّٰه و رسوله و ملائکته) و در صحیح منقولست از صفوان و ابن ابی عمیر از عبد اللّٰه که از اصحاب اصول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در روز پنجشنبه بسفر می رفتند و می فرمودند که روز پنجشنبه روزیست که حق سبحانه و تعالی و رسولش صلّی اللّٰه علیه و آله و فرشتگانش همه آن را دوست می دارند.

و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که هر گاه حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به جنگی می فرمودند در روز پنجشنبه می فرمودند (و کتب بعض البغدادیّین إلی ابی الحسن الثّانی

صلوات اللّٰه علیه یساله عن الخروج یوم الأربعاء لا یدور فکتب علیه السّلام من خرج

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۴

یوم الاربعاء لا یدور خلافا علی اهل الطّیره و قی من کلّ آفه و عوفی من کلّ عاهه و قضی اللّٰه له حاجته) و صدوق کالصحیح روایت کرده است از محمد بن احمد بغدادی ثقه که عریضه نوشتم به حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه و سؤال کردم از سفر کردن در روز چهار شنبه که بر نگردد یعنی چهار شنبه آخر ماه خصوصا هر گاه در تحت الشعاع باشد حضرت صلوات اللّٰه علیه نوشتند که هر که بیرون رود در روز چهار شنبه آخر ماه بقصد مخالفت جمعی که فالهای بد می زنند حق سبحانه و تعالی او را نگاه دارد از هر آفتی و عافیت کرامت فرماید از هر مرضی و بر آورد حاجتش را که به طلبش می رود و گفت عرض نمودم مرتبه دیگر و سؤال کردم از حجامت کردن در روز چهار شنبه آخر ماه باز حضرت نوشتند که هر که در این روز حجامت کند بقصد مخالفت جمعی که فال بد را مؤثر می دانند حق سبحانه و تعالی او را عافیت کرامت فرماید از هر آفتی و نگاه دارد از هر مرضی که ممکن باشد آمدنش و کبود نشود جای حجامتش.

و صدوق کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده است که فرمودند که چهار شنبه آخر ماه روز نحس مستمر است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است که بر قوم عاد فرستادیم باد سرد را در روز شومی که شومی آن همیشه خواهد

بود، و احادیث بسیار در مذمت چهار شنبه آخر ماه ذکر کرده است که حجامت بد است و نوره بد است و سفر بد است.

و در حدیث طویلی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه روایت کرده است تفصیل هر بلایی که از حق سبحانه و تعالی نازل شده، بر هر

طایفه در چهار شنبه آخر ماه نازل شده است، و منافات نیست میان این اخبار و خبر متن و امثال آن زیرا که ممکن است که بحسب واقع تشأم داشته باشد و چون بنده از روی مخالفت آن جماعت کند بلا به او نرسد چنانکه خواهد آمد که تصدق کنید تا بلا دفع شود (قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله علیکم بالسّیر باللّیل فانّ الارض تطوی باللّیل) و در قوی کالصحیح منقول است که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که بر شما باد به رفتن در شب به درستی که زمین را در شب بهم می پیچند، و مجربست که سفر در شب نمی نماید و در روز بسیار می نماید (و فی روایه جمیل بن درّاج و حمّاد بن عثمان عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال الارض تطوی فی اخر اللّیل) و در صحیح از جمیل و در صحیح از حماد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که زمین را در آخر شب در هم می پیچند یعنی شبگیر بعد از نصف شب خوب است که آدمی و حیوانات استراحتی کرده باشند و چون به راه می افتند قوت غذا که در بدنشان جا کرده تازه زورند به زودی منزل را طی می کند و

این معنی مجربست و حدیث اول نیز محمول است بر این یا آن که شب بهتر است از روز و آخر شب بهتر است از اول شب (و روی محمّد بن یحیی الخثعمیّ عنه صلوات اللّٰه علیه قال لا تخرج یوم الجمعه فی حاجه فاذا کان یوم السّبت و طلعت الشّمس فاخرج فی حاجتک) و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۶

فرمودند که روز جمعه متوجه کاری از کارهای دنیا مشو و چون روز شنبه آفتاب طالع شود از جهه هر کاری که داری روانه شو که حق سبحانه و تعالی آن را می سازد خصوصا هر گاه در روز جمعه مشغول عبادت باشد، و تا طلوع آفتاب مشغول تعقیب باشد، و روز جمعه ناخن و شارب گرفته باشد (و سال ابو ایّوب الخزّاز و عبد اللّٰه بن سنان ابا عبد اللّٰه علیه السّلام عن قول اللّٰه عزّ و جلّ فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ فقال صلوات اللّٰه علیه الصّلاه یوم الجمعه و الانتشار یوم السّبت) و بسند صحیح از ابراهیم و بسند صحیح از عبد اللّٰه منقولست که هر یک گفتند که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از تفسیر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی می فرماید که چون نماز جمعه را به جا آورید پهن شوید در زمین و طلب کنید از فضل الهی و نعمتهای او را که از جهه شما آفریده است پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نماز در روز جمعه است یعنی کل جمعه مشغول عبادت می باید بود، و روز شنبه

پهن می باید شد.

اگر چه ظاهر آیه آنست که بعد از نماز بطلب کارها می توان رفت و لیکن ائمه اهل بیت صلوات اللّه علیهم عارفند به مراد الهی

[زمان مکروه سفر]

(و قال صلوات اللّه علیه: السّبت لنا و الاحد لبنی أمیّه) و منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که روز شنبه از ماست و روز یکشنبه از بنی امیّه و ظاهرا سهوی شده است و صدوق احادیث بسیار در فضیلت روز یکشنبه نقل کرده است و در مذمت روز دوشنبه احادیث متواتره وارد شده است که روز بنی امیّه است و ظاهرا یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۷

جمله از قلم نساخ افتاده است.

چنانکه روایت کرده است در صحیح از ابن ابی عمیر و او از بسیاری از مشایخ خود که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که شنبه روز ماست و یکشنبه روز شیعیان ماست و دو شنبه روز دشمنان ماست و سه شنبه روز بنی امیّه است و چهار شنبه روز آشامیدن دو است و پنجشنبه روز قضا حوائج است و جمعه روز پاکیزگی است و بوی خوش کردن و عید مسلمانانست و بهتر از عید فطر و قربانست، و روز غدیر بهترین عیدهاست و آن هجدهم ذی الحجه است و در روز جمعه بود که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله آن حضرت را به امامت نصب کردند و قایم اهل البیت «علیهم السلام» در روز جمعه خروج خواهد کرد و قیامت در روز جمعه خواهد بود و هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمد و آل او صلوات اللّه علیهم نیست و از این باب احادیث بسیار است و حدیثی

موافق متن نقل نکرده اند (و قال صلوات اللّٰه علیه لا تسافر یوم الاثنین و لا تطلب فیه حاجه) و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در روز دو شنبه بسفر مرو و بطلب حاجت نیز مرو (و روی عن ابی ایّوب الخزّاز انّه قال اردنا ان نخرج فجئنا نسلّم علی ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقال کانّکم طلبتم برکه الاثنین قلنا نعم قال فایّ یوم اعظم شوما من یوم الاثنین فقدنا فیه نبیّنا صلّی اللّٰه علیه و آله و ارتفع الوحی لا تخرجوا یوم الاثنین و اخرجوا یوم الثّلثاء) و در صحیح منقولست از ابراهیم بن عیسی که اراده کردیم که در روز دو شنبه بیرون رویم به خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه رفتیم که سلام کنیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۸

و وداع نماییم حضرت فرمودند که گویا که از جهه تیمّن و تبرّک روز دو شنبه امروز را اختیار کرده اید گفتیم بلی حضرت فرمودند که کدام روز نحوستش از این روز بیشتر است روزیست که حضرت سید المرسلین از ما رفته است و وحی که به برکت آن حضرت نازل می شد در این روز از ما منقطع شد، در روز دو شنبه بیرون مروید و روز سه شنبه بیرون روید و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و اولی آنست که از جهه هیچ کاری روز دو شنبه شروع در آن کار نکنند خصوصا سفر (روی محمّد بن حمران عن ابیه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال من سافر او تزوّج و القمر فی العقرب لم یر الحسنی) و کالصحیح منقولست که حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که بسفر رود یا عقد نکاح واقع سازد و حال آن که قمر در عقرب باشد خیر نمی بیند از آن نکاح و از آن سفر.

و ظاهرش آنست که چون عرب ستاره های عقرب را به شکل عقرب می دیدند به فال خوب نمی دانستند حضرت به اعتبار طیره نهی فرموده باشند.

و ممکن است که علامت بدی باشد یا حق سبحانه و تعالی تاثیری داده باشد آن را از قبیل تاثیر فلفل در حرارت و کافور در برودت و لیکن جزم نمی توان کرد به هیچ یک (و روی عن عبد الملک بن اعین قال قلت لأبی و عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّی قد ابتلیت بهذا العلم فأرید الحاجه فاذا نظرت إلی الطّالع و رأیت الطّالع الشرّ جلست و لم اذهب فیها و اذا رأیت الطّالع الخیر ذهبت فی الحاجه فقال لی تقضی قلت نعم قال احرق کتبک) و مرویست در حسن کالصحیح که عبد الملک گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۹

به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که من مبتلا شده ام به محبّت علم نجوم و گاه هست کاری دارم نظر به طالع می کنم یعنی ملاحظه می نمایم که در آن ساعت چه برج طالع است و اعمال بسیار از جهه این ساخته اند از اصطرلاب و مطلع الأنوار و غیر آن. و اگر کسی فی الجمله شعوری دارد احتیاج باین اعمال نیست ملاحظه می کند که آفتاب در کدام برجست و در چند درجه آنست مثلا اگر آفتاب در درجه اولی حمل باشد در روز اول نوروز اول ظهر سرطان طالع می شود و اول غروب میزان طالع می شود و

در نصف شب جدی طالع می شود و هر برجی یا مطلبی مناسبت دارد در آن وقت از اول طلوع آن برج تا دو ساعت خوبست. مثلاـ اگر از جهه عقـد نکاح برج ثابت مطلوبست غیر از عقرب بر مـذهب همه و غیر از اسـد بر مـذهب جمعی، و در دلو و ثور خوبست و اگر دایره هندی کشیده باشند دو سه روز که در هر فصلی تدبّر نماید اوقات را می داند و در شب ستارگان کافی است پس بعد از ملاحظه اگر شر طلوع کرده باشد می نشینم و به آن کار نمی روم و اگر خیر طالع باشد در انکار شروع می نمایم.

حضرت فرمودنـد که اگر در طالع خوب می روی کارت ساخته می شود؟ عرض کردم که بلی حضرت فرمودنـد که کتابهای خود را بسوزان و ظاهرا سببش این باشد که بر آمدن حاجت مقارن این ملاحظه علامت استدراج است کتابها را می باید سوخت تا اعتمادش بر حق سبحانه و تعالی باشد نه به ستاره.

بـدان کـه احـادیث بسیار وارد شـده است بر حقیقت نجـوم، و احـادیث بسیار وارد شـده است بر نهی از تعلیم و تعلم آن بلکه بعضی دلالت می کند بر کفر کسی که قایل به نجوم باشد، و جمع بین الاخبار باین است که اگر کسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۰

اعتماد بالوهیت نجوم داشته باشد و یا آن را قدیم داند کافر است، و اگر حادث داند و مؤثر داند جزما یا علامت داند جزما قول بما لاـ یعلم است و فسق است، و اگر بر سبیل احتمال یا تفال و تطیّر عمل کند تا ترک کند ظاهرا بد نباشد و اللّٰه تعالی یعلم، و خواهد آمد

در ابواب تجارات نیز.

و علی أیّ حال کسی خلاف نکرده است در کراهت سفر در عقرب و هم چنین تزویج و اولی آنست که از ستاره و برج هر دو اجتناب کند بنا بر حرکت کواکب ثابته در هر بیست و چهار هزار سال و کسری یک دور، و از زمان حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین تا حال قریب به هزار سال شده است و ستاره های عقرب داخل برج میزان شده اند و از برج پس رفته است قریب بنصف برج پس از ابتدای طریقه تا وسط قوس اجتناب کردن بهتر خواهد بود (و روی سلیمان بن جعفر الجعفریّ عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما قال الشّوم فی المسافر فی طریقه فی خمسه الغراب النّاعق عن یمینه و الکلب النّاشر لذنبه و الذّئب العاوی الّذی یعوی فی وجه الرّجل و هو مقع علی ذنبه یعوی ثمّ یرتفع ثم ینخفض ثلثا و الظّبی السّانح من یمین إلی شمال، و البومه الصارخه، و المرأه الشّمطاء تلقی فرجها، و الاتان العضباء یعنی الجدعاء فمن أوجس فی نفسه منهنّ شیئا فلیقل اعتصمت بک یا ربّ من شرّ ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلک قال فیعصم من ذلک) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که آن چه شوم است و مبارک نیست مسافر را پنج چیز است یکی کلاغی که فریاد کند از دست راست دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۱

سگی که دم را برداشته باشد.

و گرگی که از برابر فریاد کند و بر دم نشسته باشد و فریاد کند دیگر فریاد

یا دم را بلند کند دیگر پست کند سه مرتبه و آهویی که از دست راست او پیدا شود و بدست چپ او رود و بومی که فریاد کند مطلقا یا گریه کند چون خنده اش را میمون و مبارک می دانند اکثر عوام و زن پیری که گیسوی او سیاه و سفید شده باشد و روبرو آید و بی چادر باشد یا اعم و الاغ ماده گوش بریده، پس کسی که در نفس خود یا بد کراهتی از اینها باید که این دعا بخواند که ترجمه اش اینست که پناه به تو آوردم ای پروردگار من از شر آن چه در خود می یابم از خوف، خداوندا مرا در پناه خود در آور، پس فرمودند که هر که این دعای اعتصام را بخواند حق سبحانه و تعالی او را حفظ نماید.

بدان که آن چه در این حدیثست که شوم است اینها بحسب ظاهر مخالفت دارد با آن چه از پیش گذشت که طیره نمی باشد، و حمل می کنیم بر آن که مردمان اینها را شوم می دانند و در واقع تشام ندارند و لیکن نفوس ضعیفه از اینها متأثر می شوند باید که دعای اعتصام را بخوانند تا حق سبحانه و تعالی او را در حفظ خود محفوظ دارد و واهمه بسیار است که کشنده است، دیگر پنج چیز فرمودند، و در نسخ حدیث از کافی و امالی و محاسن و غیرهما نیز پنج است و آن چه شمرده شده است هفت است ممکن است که پنج را که عمده باشد اول فرموده باشند و دو چیز آخر را ملحق ساخته باشند که از اینها نیز توهم می باشد کمتر و یا

آن که هفت اول را به غلط پنج شنیده باشد

باب افتتاح السّفر بالصدقه

(روى الحسن بن محبوب عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال قال ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه تصدّق و اخرج أىّ يوم شئت) اين بابى است در آن كه پيش از سفر تصدق مستحب است مرويست به اسانيد صحيحه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه تصدق كن و هر روزى كه خواهى بيرون رو يعنى اگر چه قمر در عقرب باشد يا چهار شنبه آخر ماه يا دو شنبه باشد كه تصدق دفع نحوستش را مى كند و لازم نيست كه نحوستى داشته باشد هر روز بلاها از آسمان نازل مى شود و به سب تصدق آنها دفع مى شود و هم چنين اگر نحوستى داشته باشد (و روى عن حمّاد بن عثمان قال قلت لأبى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه أ يكره السّفر فى شى ء من الايّام المكروهه مثل الاربعاء و غيره فقال افتتح سفرك بالصّدقه و اخرج اذا بدا لك و اقرء آيه الكرسىّ و احتجم اذا بدا لك) و به اسانيد صحيحه منقولست از حماد كه گفت عرض نمودم به آن حضرت كه آيا مكروهست سفر كردن در روزهايى كه مردمان از آنها كراهت دارند مانند چهار شنبه و غير آن پس حضرت فرمودند كه پيش از سفر تصدق كن و هر وقتى كه خواهى بدر رو آيه الكرسى بخوان و هر روزى كه خواهى حجامت كن چون در احاديث واقع شده است كراهت حجامت

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۰۳

در روز چهار شنبه، و آيه الكرسى رفع آن مى كند بلكه رفع و دفع هر بلايى و مرضى به آيه الكرسى مى شود (و

روی عن ابن ابی عمیر انّه قـال کنت انظر فی النّجوم و اعرفها و اعرف الطّالع فیـدخلنی من ذلك شـی ء فشکوت ذلك إلی ابی الحسن موسـی بن جعفر صـلوات اللَّه علیهما فقال اذا وقع فی نفسک شی ء فتصدّق علی اوّل مسکین ثمّ امض فانّ اللَّه عزّ و جلّ یدفع عنك) و به دوازده سـند صحیح و چهار حسن کالصحیح منقول است از محمد که گفت مطالعه کتب نجومی می کردم و ستاره ها را می شـناختم یعنی خوب و بدش را می دانم و یا می دانم اصـطرلاب را که به آن می دانم که هر ساعتی چه کوکب طـالع است و به سـبب این بسـیار است که می یـابم که بلا-یی متوجه منست و در غم و الم این علم گرفتـارم یـا خوف دارم که مؤاخـذ بـاشم پس غم خود را به آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه عرض نمودم حضـرت فرمودنـد که وقتی در خود بیابی غمی و المی از این جهت هر روز تصدق کن به اول درویشـی که به او رسـی و روانه شو که حق سبحانه و تعالی آن واهمه را رفع می کند یا اگر بلایی باشد دفع می کند تصدق آن را و به همین مضمون حدیثی کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و ظاهر این حـدیث آنست که ماننـد ابن ابی عمیر را نظر کردن در نجوم ضـرر نـدارد و آن چه نهی واقع شده است نسـبت به جمعی باشـد که خوف اعتقادات بد باشد ایشان را یا به سـبب نجوم از اعتصام و توکل و تفویض بجناب اقدس الهی باز مانند چنانکه الحال متعارف شده است و إن شاء اللَّه در ابواب

تجارات نیز خواهد آمد (و روی کردین عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من تصدّق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۴

بصدقه اذا اصبح دفع اللَّه تبارك و تعالى عنه نحس ذلک اليوم) و كالصحيح و در صحيح منقولست از مسمع كردين ثقه كه حضرت امام جعفر صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که در وقت صبح تصدق در راه حق سبحانه و تعالی بکند حق سبحانه و تعالی نحوست آن روز را از او دفع كند (و روى هارون بن خارجه عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال كان علىّ بن الحسين صلوات اللَّه عليهما اذا اراد الخروج إلى بعض أمواله اشترى السّلامه من اللَّه عزّ و جلّ بما تيسّر له و يكون ذلک اذا وضع رجله فى الرّكاب و اذا سلّمه اللَّه و انصرف حمد اللَّه تعالى و شكره و تصدّق بما تيسّر له) و مرویست در موثق كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که چون حضرت سید الساجدین صلوات اللَّه علیه اراده می فرمودند که بسوی بعضی از مزارع خود روند سلامتی آن سفر را از حق سبحانه و تعالی می خریدند بهر چه میسر می شد از تصدق و وقتی آن صدقه را می دادند که پا در رکاب می کردند و چون به سلامت به خانه می آمدند حمد و شکر الهی به جا می آوردند و تصدق می کردند بهر چه میسر می شد.

باب حمل العصا فى السّفر

(قال امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله من خرج فى سفر و معه عصا لوز مرّ و تلا هذه الآيه وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ إلى قوله وَ اللَّهُ عَلى ما

نَقُولُ وَكِيلٌ امنه اللّٰه عزّ و جلّ من كلّ سبع ضارّ و من كلّ لصّ عاد و من كلّ ذات حمه حتّى يرجع إلى اهله و منزله و كان معه سبعه و سبعون من المعقبات يستغفرون له حتّى يرجع و يضعها) اين بابى است در سنت بودن با خود داشتن عصاى بادام تلخ در سفر منقولست كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه هر كه به سفرى رود و با او باشد عصاى چوب بادام تلخ بادام كوهى چنانكه از مشايخ شنيده ام يا اعم از كوهى و باغى تلخ و بخواند كه وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تا وَكِيلٌ كه هشت آيه است از سوره قصص حق سبحانه و تعالى ايمن دارد او را از شر هر درنده كه ضرر رساند يا ضارئ به همزه يعنى درنده هاى بزرگ مانند شير و ببر و پلنگ و از شر هر دزد ظالم و از شر هر حيوان گزنده مانند مار و عقرب تا به خانه خود برگردد و حق سبحانه و تعالى هفتاد و هفت فرشته را مقرر سازد كه از عقب او روانه شوند و حفظ و حمايت او كنند و از جهه او آمرزش طلب كنند تا به خانه خود بر گردد و عصا را بگذارد (و قال قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله حمل العصا ينفى الفقر و لا

يجاوزه شيطان) و از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه منقولست كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله فرمودند كه عصا با خود برداشتن فقر را دور مى كند و شيطان از او نمى گذرد يعنى حق سبحانه

و تعالی عصا را مانع می گرداند از تسلط شیاطین و در بعضی از نسخ براء مهمله است یعنی شیطان به حوالی آن گذر نمی کند و عمده رفع تکبر است چون کبر فعل شیطان است و متکبران برادران شیطانند (و قال صلوات اللّه علیه من اراد ان تطوی له الارض فلیتّخذ النّقد من العصا و النّقد عصا لوز مر) و از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یا حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله منقولست که هر که خواهد که زمین از جهه او نور دیده و پیچیده شود باید که عصای چوب بادام تلخ با خود داشته باشد و نقد چوب بادام تلخ است، و ظاهر این اخبار آنست که اگر عصا با خود داشته باشد این ثواب و این خصال داشته باشد اگر چه تکیه بر او نداشته باشد و ممکن است که محمول باشد بر متعارف و آن عصا با خود داشتنی است که تکیه بر او داشته باشد و شکی نیست که این بهتر است و اگر سوار باشد یا در منزل باشد محض بودن کافی است و اگر عصای کوتاهی باشد که در وقت نشستن یا سواری بر آن تکیه کند بهتر است چنانکه حضرت افضل النبیین صلّی اللّه علیه و آله تکیه می فرمودند بر عصای نیزه صغیره (و قال صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تعصّوا فانّه من سنن اخوانی النّبیّین صلّی اللّه علیهم و کانت بنو اسرائیل الصّغار و الکبار یمشون علی العصا حتّی لا یختالوا فی مشیهم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۷

و منقولست از حضرت اشرف المرسلین صلّی اللّه علیه و آله که عصا با خود

بردارید که عصا نگاه داشتن طریقه مرضیه پیغمبران است که برادران منند صلوات اللّٰه علیهم و دأب فرزندان یعقوب صغیر و کبیر ایشان این بود که با عصا راه می رفتند که مبادا ایشان را تکبری به همرسد چون عصا علامت شکستگی است.

و منقولست که حضرت آدم علیه السّلام بیمار شد بیماری سخت و در آن بیماری بی دماغی آن حضرت را به همرسید به سبب طول مرض پس شکایت نمود جبرئیل وحشت خود را حضرت جبرئیل گفتند که شاخی از بادام تلخ ببرد به سینه گذارد و چون چنین کرد حق سبحانه و تعالی وحشت او را زایل گردانید.

و دیگر منقول است که حضرت خاتم النبیین صلّی اللّٰه علیه و آله و علیهم فرمودند که هر که با عصا راه رود در سفر و حضر از جهه تواضع حق سبحانه و تعالی از جهه او بنویسد بعدد هر گامی هزار حسنه و محو کند از او هزار گناه و بلند کند از جهه او هزار درجه و اکثر این اخبار در جامع الاخبار مذکور است مرسلا با استدلال به آیه کریمه قالَ هِیَ عَصایَ الخ

باب ما یستحبّ للمسافر من الصّلاه اذا اراد الخروج

(قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ما استخلف رجل علی اهله بخلافه افضل من رکعتین یرکعهما اذا اراد الخروج إلی سفر و یقول اللّهمّ انّی استودعک نفسی و اهلی و مالی و ذرّیّتی و دنیای و آخرتی و امانتی و خاتمه عملی فما قال ذلک احد الّا اعطاه اللّٰه عزّ و جلّ ما سال و سیأتی ذکر ذلک فی اوّل باب سیاق المناسک من هذا الکتاب عند انتهائی الیه إن شاء اللّٰه) این بابی است در ذکر نمازی که

سنت است مسافر را که آن را به جا آورد در وقتی که خواهد بسفر رود، در قوی کالصحیح منقول است از که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که خلیفه از جهه خود نگذاشت کسی که بهتر از دو رکعت نماز می باشد که به جا آورد آن را در وقت بیرون رفتن بهر سفری که رود و بعد از آن این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که خداوندا به تو می سپارم خود را، و اهل خانه خود را، و مال خود را، و فرزندان خود را، در دنیای خود، و آخرت خودم را، و دین خود را و خاتمه اعمال خود را بانکه با ایمان از دنیا بروم پس هر بنده که این دعا را بخواند البته حق سبحانه و تعالی دعای او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۹

مستجاب گرداند و عن قریب همین نماز و دعا را ذکر خواهم کرد در اول باب ذکر مناسک حج در این کتاب وقتی که به آن جا رسم إن شاء اللّه تعالی.

و غرضش آنست که این مضمون را در روایتی دیگر به دعایی دیگر اتم از این بیان خواهم کرد و اگر در اینجا اختصار واقع شد بنا بر این است که در آنجا خواهد گفت و چون در اینجا ذکر کردن اهم بود دعاهای دیگر را در آنجا ذکر خواهم کرد إن شاء اللّه تبارك و تعالی.

باب ما يستحبّ للمسافر من الدّعاء عند خروجه من السّفر

(روی موسی بن القاسم البجلیّ عن صبّاح الحذّاء قال سمعت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما یقول لو کان الرّجل منکم اذا اراد سفرا قام علی باب داره تلقاء الوجه الّذی یتوجّه الیه فقرا فاتحه

الکتاب امامه و عن یمینه و عن شماله و آیه الکرسیّ امامه و عن یمینه و عن شماله ثمّ قال اللّهمّ احفظنی و احفظ ما معی و سلّمنی و سلّم ما معی و بلّغنی و بلّغ ما معی ببلاغک الحسن لحفظه اللّه و لحفظ ما معه و سلّمه اللّه و سلّم ما معه و بلّغه اللّه و بلّغ ما معه قال ثمّ قال یا صبّاح اما رأیت الرّجل یحفظ و لا یحفظ ما معه و یسلّم و لا یسلّم ما معه و یبلّغ و لا یبلّغ ما معه قلت بلی جعلت فداک) این بابی است در بیان دعاهایی که سنت است مسافر را در وقت بیرون رفتن بسفر به هفت سند صحیح منقول است از صباح کفشگر که شنیدم که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر شخصی اراده سفری داشته باشد از شما شیعیان بر در خانه اش بایستد رو به جانب راهی کند که متوجه آنست، و سوره حمد که اول قرآن است بخواند از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ، و آیه الکرسی را بخواند از سه طرف و در صحیحه دیگر به همین اسناد است به زیادتی که قل هو اللّه احد را از سه طرف و

معوّذتین را نیز از سه طرف بخواند پس این دعا را بخواند که ترجمه اش این است که خداوندا مرا حفظ کند و هر چه با من است حفظ کن خداوندا مرا به سلامت دار و سالم دار آن چه با منست خداوندا برسان مرا به کعبه معظمه و به خانه خود و برسان آن چه

را با منست برسانیدنی در نهایت خوبی که حجم مقبول شود، و در رسیدن به خانه من و ایشان به سلامت باشیم، هر گاه این اعمال را به جا آورد حق سبحانه و تعالی او را محفوظ دارد و آن چه با اوست محفوظ دارد و او را سالم دارد و آن چه با اوست سالم دارد از جمیع نقصها و برساند او را و برساند آن چه را با اوست به خانه خود آیا نمی بینی که بسیار است که خود محفوظ می ماند و آن چه با اوست محفوظ نمی ماند و او به سلامتست و آن چه با اوست سالم نیست و او می رسد و آن چه با اوست نمی رسد گفتم بلی فدای تو گردم چنین است که می فرمایید (و کان الصّادق صلوات اللّه علیه اذا اراد سفرا قال اللّهمّ خلّ سبیلنا و احسن تسییرنا و اعظم عافیتنا) و چنین بود که آن حضرت هر گاه اراده می نمودند که به سفری روند این دعا می کردند که ترجمه اش اینست که خداوندا موانع این راه را دفع کن و ما را به خوبی و رفاهیّت ببر که در این سفر تعب نکشیم و بزرگ گردان عفو خود را از گناهان و بلاهای ما چون گناهان ما عظیم است بغیر از عفو عظیم تو چیزی آن را بر طرف نمی تواند کرد و هم چنین استحقاق بلاهای دنیوی به سبب اعمال قبیحه به نهایت رسیده است عفو عظیم تو دفع اینها می کند و می تواند کرد (و روی علیّ بن اسباط عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللّه علیه قال قال لی اذا خرجت من منزلک فی سفرا و حضر فقل

بسم اللّٰه امنت باللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۲

توکلت علی اللّٰه ما شاء اللّٰه لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه فتلقاه الشّیاطین فتضرب الملائکه وجوهها و تقول ما سبیلکم علیه و قد سمّی اللّٰه و امن به و توکل علی اللّٰه و قال ما شاء اللّٰه لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه) و در صحیح منقولست از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند به علی که هر گاه از منزل بیرون آیی در سفر یا در حضر بگو این کلمات را که ترجمه اش اینست که ابتدا می کنم باین سفر بعون حق سبحانه و تعالی یا باسم او و ایمان دارم و در تزاید در آن هستم بعون الهی یا آن که ایمان دارم به خداوند عالمیان در جمیع کارها خصوصا در این سفر توکل بر خداوند می کنم و کارهای خود را به او می گذارم و آن چه خداوند می خواهد چنان می شود و نیست مرا و هیچ کس را که بازایستند از معاصی یا به جا آورند طاعات را مگر بعون حق سبحانه و تعالی پس هر گاه کسی این کلمات را از روی اعتقاد بگوید و شیاطین متوجه او شوند حق سبحانه و تعالی، فرشتگان چند را مقرر فرماید که بر روی شیاطین زنند و گویند که دور شوید از این بنده مؤمن که راه شما را بر خود بست و شما را تسلطی بر او نماند چون بسم اللّٰه گفت و ایمان خود را تازه کرد و توکل بر خداوند خود نمود و اعتراف به عجز خود، و عظمت خداوند خود نمود باین کلمات، و به همین لفظ

کلینی در موثق کالصحیح بروایت حسن بن جهم از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت نموده است و روایات صحیحه در این معنی وارد شده است.

(و روی ابو بصیر عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال من قال حین یخرج من باب داره اعوذ باللّه ممّا عاذت منه ملائکه اللّه من شرّ هذا الیوم و من شرّ الشّیاطین و من شرّ من نصب لأولیاء اللّه و من شرّ الجنّ و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۳

الانس و من شرّ السّباع و الهوامّ و من شرّ رکوب المحارم کلّها اجیر نفسی باللّه من کلّ شرّ غفر اللّه له و تاب علیه و کفاه المهمّ و حجزه عن السّوء و عصمه من الشّرّ) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که در وقت بیرون آمدن از خانه در در خانه بایستد و این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که پناه به خداوند خود می برم به نحوی که فرشتگان پناه به او می برند و عبارت کافی و محاسن اینست که اعوذ بما عاذت به ملائکه اللّه و این عبارت بهتر است و ظاهرا این اغلاط از نساخ شده است یعنی به عنوانی یا به اسمایی که فرشتگان الهی به آن اسماء پناه به خداوند خود بردند به سبب آن استعاذه معصومند و مخالفت الهی نمی کنند از شر این روز و از شر شیاطین و از شر جمعی که دشمنند و دشمنی می کند با دوستان حق سبحانه و تعالی که ائمه معصومینند صلوات اللّه علیهم و از شر جن و انس و از شر درندگان و گزندگان و از شر

مرتکب شدن محارم الهی همه خود را در پناه الهی در می آورم از هر شرّی و چو این کلمات را بگوید حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و توبه او را قبول فرماید و مهمّات او را کفایت کند و او را حافظ باشد که از او بدی صادر نشود و از هر شری او را نگاه دارد و در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در وقت بیرون آمدن از خانه و منزل ده نوبت قل هو اللّٰه احد بخواند در حفظ و حمایت الهی باشد تا به خانه خود برگردد و همه این افعال را در وقت بیرون رفتن از خانه در سفر و حضر خوبست و در ابواب تجارات نیز خواهد آمد

باب القول عند الرّکوب

(کان الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا وضع رجله فی الرّکاب یقول سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ و یسبّح اللّٰه سبعا و یحمد اللّٰه سبعا و یهلّل اللّٰه سبعا) این بابی است در بیان اذکار و دعواتی که در وقت سوار شدن مستحب است خواندن آنها خواه در سفر و خواه در حضر.

در قوی کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه چون پا در رکاب می گذاشتند که سوار شوند این آیه را که ترجمه اش اینست می خواندند که به پاکی یاد می کنم خداوندی را که مسخر گردانید این حیوان را از جهه ما و ما نمی توانستیم که آن را مسخر خود گردانیم، و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در بسیار جائی منت بر بندگان خود گذاشته است به تسخیر حیوانات بلکه عالم علوی

و سفلی را همه از جهه بندگان خود آفریده است می باید که بنده در هر نعمتی خداوند خود را یاد کند و اقل مراتب شکر که بر همه لازمست آنست که بدانند که این نعمتهای اوست که از جهه ایشان آفریده است تا نعمتهای خود را بر ایشان بیفزاید در دنیا و عقبی و بعد از آن هفت نوبت سبحان اللّٰه و هفت نوبت الحمد للّه و هفت مرتبه لا اله الا اللّٰه می گفتند و بعد از آن پای دیگر را می گردانیدند و سوار می شدند (و روی عن الاصبغ بن نباته انه قال أمسكت لأمير المؤمنين

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۵

صلوات اللّٰه عليه بالرّكاب و هو يريد ان يركب فرفع رأسه ثمّ تبسّم فقلت يا امير المؤمنين رأيتك رفعت رأسك و تبسّمت قال نعم يا اصبغ أمسكت لرسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله كما أمسكت لى فرفع رأسه فتبسّم فسالته كما سألتنى و سأخبرك كما أخبرنى أمسكت لرسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه و آله الشّهباء فرفع رأسه إلى السّماء و تبسم فقلت يا رسول اللّٰه رفعت رأسك إلى السّماء و تبسّمت فقال يا علىّ انه ليس من احد يركب ما أنعم اللّٰه عليه ثم يقرأ آيه السّخره ثم يقول «استغفر اللّٰه الّذى لا اله الّا هو الحىّ القيوم و اتوب اليه اللّٰهمّ اغفر لى ذنوبى فانّه لا يغفر الذّنوب الّا أنت الّا قال السّيّد الكريم يا ملائكتى عبدى يعلم انّه لا يغفر الذّنوب غيرى اشهدوا انّى قد غفرت له ذنوبه) و در موثق كالصحيح بلكه در صحيح چون كتاب اصبغ اول كتابى بود كه تصنيف شد و متواتره بود نزد محدثين و به اسناد آن

را تیمّنا ذکر می کند منقول است که اصبغ گفت که در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه رکاب حضرت را گرفتم که سوار شوند حضرت سر به جانب آسمان کردند و تبسم کردند پس عرض نمودم که یا امیر المؤمنین شما را دیدم که سر بالا فرمودید و تبسّم فرمودید حضرت فرمودند که بلی ای اصبغ چنانکه تو رکاب مرا نگاه داشتی و من تبسم نمودم من نیز رکاب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را گرفتم و حضرت تبسم فرمودند سؤال کردم از او چنانکه تو سؤال کردی و حضرت وجه [آن چه ظ] فرمودند و من نیز می گویم چنین بود که حضرت می خواستند بر استر سفید ماده سوار شوند و من رکاب گرفتم و حضرت سر بسوی آسمان کردند و تبسّم فرمودند پس گفتم یا رسول اللّٰه سر بسوی آسمان کردید و تبسم فرمودید و یک سطر از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۶

حدیث بمنزله مکرر است در محاسن برقی نیست یا [با ظ] آن که اکثر احادیث سفر را از کتاب برقی بترتیب برداشته است و نبودنش بهتر است و چنین است که أمسکت لرسول اللّٰه الشّهباء و آن چه در میان است زیاد شده است پس حضرت فرمودند که یا علی هر که خواهد که سوار شود بر الاغ یا اسب و استر و شتری که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بوی پس آیه الکرسی بخواند تا و هو العلی العظیم و تا بخالدون بهتر است خواندن بعد از آن آیه سخره را بخواند که در سوره اعرافست از إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ تا مِنَ الْمُحْسِنِينَ پس این

استغفار را بخواند هنوز تمام نکرده باشد که خداوند کریم بفرماید که ای فرشتگان من بنده من می داند که نمی آمرزد گناهان را بغیر از من گواه باشید که گناهان او را آمرزیدم و ترجمه استغفار اینست که از خداوند خود طلب می کنم که مرا بیامرزد آن خداوندی که غیر از او خدائی نیست و زنده ایست که موت ندارد و بذات خود موجود است و قیام خلایق به اوست و توبه و بازگشت می کنم بسوی او خداوندا بیامرز گناهان مرا به درستی که نمی آمرزد گناهان مرا بغیر از تو

باب ذکر اللّٰه عزّ و جلّ و الدّعاء فی المسیر

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فی سفره اذا هبط سبّح و اذا صعد کبّر) این بابی است در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و دعاها که در راه باید خواند.

به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دأب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله این بود در سفر که چون به پستی می فرمودند سبحان اللّٰه می گفتند یعنی منزه است حق سبحانه و تعالی از پستی و پست مرتبگی، بلکه هر کمالی و معرفتی و رفعت معنوی که هست همه مخصوص ذات مقدس واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالاتست و هر جا پستی و نقصی که هست از لوازم غیر اوست از ممکنات، و چون آن حضرت به بلندی می رفتند اللّٰه اکبر می گفتند یعنی حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که وصف بزرگی او توان کرد یا آن که بلند مرتبه تر از آنست که بلندی او از قبیل بلندی ممکنات باشد بلکه

بلندی او بلندی رتبه است که واجب الوجودیست که همه ممکنات ذلیل اویند و نعم ما قال

نه بلندیش هست ز افزونی ذات او برز چندی و چونی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۸

و از این حدیث راهی از جهه محبت عارفان گشوده اند آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله تا در هر چه نظر کنند بواسطه آن به صفتی از صفات کمال الهی روند و او را به هیچ صفتی از صفات نقص متّصف ندانند (و روی العلا عن ابی عبیده عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال اذا کنت فی سفر فقل اللّٰهمّ اجعل مسیری عبرا و صمتی تفکّرا و کلامی ذکرا) و به بیست و یک سند صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما می فرمودند که هر گاه در سفری باشی این دعا را بخوان بسیار و ترجمه اش اینست که خداوندا چنان کن که در هر گامی مرا عبرتی حاصل شود و چنان کن که اگر خاموش باشم در فکر باشم و اگر گویا باشم در ذکر باشم.

و عبرت بمعنی در گذشتن است به آن که اگر به خرابی رسید بخاطر رساند که وقتی آبادان بوده است و چه بسیار کسی که بوده اند و رفته اند و عنقریبست که تو نیز از جمله رفته ها خواهی بود و بهر چه نظر کنی فکر کنی که این ممکن است و مصنوع است و صانعی دارد که رب العالمین است و رحمانیت الهی اقتضاء وجود این شی ء کرده است و عالم الهی اقتضاء وجودش کرده است به قدرت کامله و فواید آن را فکر کند و عبرت آن را متفکر سازد و

اگر سخن کند عبث سخن نگوید.

چنانکه به اسانید صحیحه منقولست از باب مدینه حکمت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که جمیع خوبیها جمع شده است در سه چیز در نظر و سکوت و کلام، و هر نظری که در آن عبرتی نباشد سهو است، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۹

هر خاموشی که در آن فکری نباشد غفلت است، و هر کلامی که در آن ذکری نباشد لغو است پس خوشا حال بنده که نظرش همه عبرت، و سکوتش همه فکرت، و کلامش همه ذکر باشد، و بر گناهان خود گریان و مردمان از شر او ایمن باشند و چون آدمی به خودی خود باین صفات نمی تواند رسیدن حضرت این معانی در این کلمه دعا فرموده اند تا آدمی به تضرع و زاری از خداوند خود طلب نماید شاید بفضل او به این ها رسد و اگر کسی به تفضل الهی باین مقامات رسد هر ساعتی او را هزاران لذتست که وصف آن نمی توان کرد.

چنانکه در حدیث قدسی واقعست که مهیّا ساخته ام از جهه بندگان صالح خود آن چه را چشمها ندیده باشند و گوشها نشنیده باشد و در خاطر کسی خطور نکرده باشد و اینها از صفات دوستان حق سبحانه و تعالی است چنانکه در حدیث اولیاء اللّٰه مذکور است که سکوت ایشان ذکر است و نطق ایشان همه حکمت است و راه رفتن ایشان در میان مردمان برکتست اگر نه اجل مقرر شده باشد ارواح ایشان در اجساد ایشان قرار نگیرد یک چشم زدن، و خاصیتش آنست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که به درستی که اولیاء خدا را نه خوفیست در آخرت

و دنیا و نه غمگین و محزون می شوند (و قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و الّذی نفس ابی القاسم بیده ما هلّل مهلّل و لا کبّر مکبّر علی شرف من الاشراف الّا هلّل ما خلفه و کبّر ما بین یدیه بتهلیله و تکبیره حتّی یبلغ مقطع التّراب) و در قوی منقولست که آن حضرت صلی اللّه علیه و آله فرمودند که بحق خداوندی که جان ابو القاسم که کنیت حضرت سید المرسلین است در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۰

قبضه قدرت اوست که هر که بر بلندی بر آید و بگوید لا اله الا اللّه یا بگوید اللّه اکبر البته به سبب گفتن کلمه توحید هر چه در عقب اوست تا منتهای زمین، و به سبب اللّه اکبر هر چه در برابر اوست تا منتهای زمین هر چه هست همه متکلم به تهلیل و تکبیر شوند خواه فرشتگان و جنیان و خواه درختان و گیاه و سنگ و کلوخ و حیوانات غیر روح انسان بلکه ارواح و ابدان همه تکبیر و تهلیل گویند و ثواب همه از جهه او باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است (وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) نیست چیزی مگر آن که به تسبیح و تهلیل الهی مشغولند و لیکن شما نمی فهمید تسبیح ایشان را و این تکبیر غیر تکبیر و تهلیلی است که همیشه می گویند

باب ما يجب على المسافر فی الطريق من حسن الصّحابه و كظم الغيظ و حسن الخلق و كفّ الاذى و الورع

(روی عن ابی الرّبیع الشامیّ قال کنا عند ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه و البیت غاصّ بأهله فقال لیس منّا من لم یحسن صحبه من صحبه و موافقه من وافقه و ممالحه من مالحه و

مخالفه من خالفه) این بابی است که در بیان آن چه واجب است بر مسافر در راه از خوب مصاحبت نمودن با رفقا و خشم خود را فرو نشانیدن و خلق نیکو داشتن و آزار به کسی نرسانیدن و پرهیزکاری از محرمات و شبهات الهی نمودن و کالصحیح منقول است از خالد که با جمعی در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بودیم و آن یورت پر بود از مردمان پس حضرت فرمودند که از ما نیست یعنی از شیعیان ما یا از خواص شیعیان ما نیست کسی که نداند و بفعل نیاورد مصاحبت یا محبت با جمعی که با ایشان مصاحبت می کند یا صحبت می دارد چون شرایط آن بسیار است و خواهد آمد در حقوق و اگر کسی داند و نکند ندانسته است.

و کسی که نداند موافقت نمودن و بر وفق طبایع جمعی بودن که ایشان با طبیعت سازند و در کافی و محاسن و غیر آن مرافقه من رافقه است یعنی ملاطفت نکند با جمعی که با او ملاطفت می نمایند، و فی نفسه مهربانی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۲

شفقت کردن مطلوبست چه جای آن که آن جماعت ملاطفت نمایند، و کسی که نداند و به جا نیاورد حق نمک را با کسانی که حق نمک او را می دانند و همین که با یکدیگر چیزی خوردند یا چیز کسی را خوردند می باید که نه مثل سابق باشند، و کسی که نداند مخالفت نمودن با کسی که با او مخالفت نماید یعنی دشمنی نیز مرتبه دارد اگر کسی با این کس ستمی کند همان مقدار جزا دارد بغیر از فحش که جزای او

با حاکم شرعست که حد بزند، و اگر کسی مشتی بر کسی زند و مشت زدن یا سخت تر زدن جایز نیست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ و در اکثر نسخ به قافست یعنی خلق خود را نیکو کردن یا کسی که با این کس خلق را نیکو می کند یا آن که با خلق مردمان چنان سر کند که ایشان با او سر می کنند که اگر بر او تکبر کنند او استغنا ورزد از ایشان و اگر با او خوبی کند او خوبی کند و در بعضی از نسخ اول به قافست و ثانی به فاست یعنی خلق خوب داشته باشد یا کسانی که با او بد کنند به آن که به ازاء بدی نیکی کند و این بهتر است و به همه این مضامین روایات وارد شده است (و روی صفوان الجمال عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال کان ابی صلوات اللّٰه علیه یقول ما یعبأ بمن یؤمّ هذا لبیت اذا لم یکن فیه ثلث خصال خلق یخالق به من صحبه و حلم یملک به غضبه و ورع یحجزه عن محارم اللّٰه عزّ و جلّ) و منقولست به اسانید صحیحه از صفوان و از محمد بن مسلم و از میسر و غیر ایشان از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که اعتنائی و اهتمامی نیست به شان کسی که قصد حج یا عمره این خانه کند هر گاه نبوده باشد در او این سه خصلت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۳

خلقی که به او معاشرت نیکو کند با

مصاحبان یا معاشران خود و حلمی که مالک باشد غضبش را که فرو نشاند و به مقتضای آن عمل نکند دیگر ورع و پرهیزکاری که او را از محرمات الهی مانع باشد و به جا نیاورد، و احادیث بسیار در فضایل این صفات وارد شده است و همیشه مطلوبست خصوصا در سفرها که معاشرت بیشتر است و همیشه با همند بخلاف حضر خصوصا این سفر که غرض عمده رضا الهی است می باید چنان کنند که در جمیع سفر حکم حاجیان داشته باشند (و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه لیس من المروّه ان یحدّث الرّجل بما یلقی فی السّفر من خیر او شرّ) و در موثق از جعفر بن غیاث منقولست که آن حضرت فرمودند که از مروت یعنی آدمیّت یا مردی نیست که شخصی حکایت کند هر چه را در سفر بر سر او آمده است از خوبیهای او به دیگران یا بدیهای دیگران به او و بلاهایی که از حق سبحانه و تعالی بر سر او آمده باشد بلکه نیکیهای خود را فراموش می باید کرد و بدیهای دیگران را معذور می باید داشت چون در سفر خلقها تنگ می شود و از این جهت سفرش نامیده اند که ظاهر می گرداند اخلاق رذیله و حسنه را.

و لهذا منقول است که شخصی مدح نمود شخصی را نزد شخصی او گفت با او مسافرت کرده گفت نه گفت معامله کرده گفت نه گفت معاشرت کرده گفت نه گفت پس چگونه می گویی [خوب ظ] مردیست: خوبیها در سفر و در مالیات ظاهر می شود و بعنوان حدیث نیز منقولست (و روی عن عمّار بن مروان الکلبیّ قال أوصانی ابو عبد اللَّه

لوامع صاحبقرانی،

صلوات اللّه علیه فقال أوصیک بتقوی اللّه و اداء الامانه و صدق الحدیث و حسن الصّحابه لمن صحبک و لا قوّه الّا باللّه) و در صحیح منقولست که عمّار گفت که وصیت و امر کردند مرا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و فرمودند که امر می کنیم ترا یا عهد می گیرم از تو که پرهیزکار باشی از خداوند عالمیان، و به آن که امانت را به صاحبش برسانی، و راست به گویی و نیکو مصاحبت یا معاشرت کنی با کسانی که با تو صحبت می دارند، یا معاشرت می کنند و قوتی نیست بر عمل باین وصیتها مگر بعون الهی، و این مضامین هر یک و مجموع متواتر است از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم و خصوصیتی بسفر ندارند همیشه مطلوبست و آن که بلفظ وصیت واقع شده است ظاهرا علتش اینست که گویا می فرمایند که شاید آخر عمر ما باشد و دیگر ما را نه بینی چنین و چنین کن (و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال من خالطت فان استطعت ان یکون یدک العلیا علیه فافعل) و در قوی کالصحیح و در حسن کالصحیح و در صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که با هر که معاشرت کنی و اختلاط کنی تا توانی چنان کنی که تو بر او فایق باشی در احسان و اکرام و تواضع و امثال اینها و در کافی علیهم است و هر دو جایز است و در محاسن مثل اصل است

باب تشییع المسافر و تودیعه و الدّعاء له

(لما شیّع امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه أبا ذرّ رحمه اللّه علیه شیّعه الحسن و الحسین

صلوات اللّه عليهما و عقيل بن ابى طالب و عبد اللّه بن جعفر و عمّار بن ياسر قال امير المؤمنين صلوات اللّه عليه ودّعوا اخاكم فانّه لا بدّ للشّاخص ان يمضى و للمشيّع من ان يرجع فتكلّم كلّ رجل منهم على حياله فقال الحسين بن علىّ صلوات اللّه عليه رحمك اللّه يا ابا ذرّ انّ القوم انّما امتهنوك بالبلاء لأنّك منعتهم دينك فمنعوك دنياهم فما احوجك غدا إلى ما منعتهم و اغناك عمّا منعوك فقال ابو ذرّ رحمكم اللّه من اهل بيت فمالى شجن فى الدّنيا غيركم انّى اذا ذكرتكم ذكرت جدّكم رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله) بابى است در مشايعت و همراهى كردن با مسافر كه با او بروند يك روز يا دو روزه راه چنانكه در صوم گذشت كه از حقوق مؤمن است مشايعت او كردن و هم چنين استقبال او نمودن، و روزه ماه رمضان را مى توان خوردن در وداع نمودن مسافر، و دعا كردن از جهه او.

منقولست در قوى بروايت برقى باين اختصار، و كلينى حديث را بطوله روايت كرده است و در روضه مذكور است كه چون حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه مشايعت نمودند ابو ذر را حضرات حسن و حسين صلوات اللّه عليهما و عقيل و عبد اللّه بن جعفر بن ابو طالب و عمّار نيز

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۲۶

مشايعت رفتند حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه فرمودند كه برادر خود را وداع كنيد چون مفارقت ضروريست او را مى بايد رفت و شما را بر مى بايد كشت پس هر يك او را وداعى نمودند با تعزيه و تسليه چون متوجه ربذه بود در وقتى كه عثمان

او را اخراج نموده بود.

پس حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه وداع فرمودند که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند ای ابو ذر، و در کافی در تودیع حسنین صلوات اللّه علیهما مذکور است که هر دو او را مخاطب ساختند بیا عمّاه و او را عم خود خواندند و رعایت ادب او فرمودند که به درستی که این قوم یعنی عثمان و اتباعش ترا باین بلاها مبتلا ساختند از جهه آن که تو دین خود را از جهه ایشان بر باد ندادی ایشان رفاهیت دنیا را از تو منع کردند و فردای قیامت ایشان را به آن چه منع کرده ایشان را از آن که دین باشد محتاج خواهند بود یعنی نهایت احتیاج بدین خواهند داشت و نخواهند داشت، و تو چه بی نیاز خواهی داشت از آن چه ایشان ترا از آن منع نمودند که آن رفاهیت زندگانی تو باشد در این بلد، پس ابو ذر گفت حق سبحانه و تعالی شما را رحمت کند ای اهل بیت رسول اللّه که مرا در دنیا آرزویی نیست بغیر از دیدن شما که چون شما را می بینم حضرت سید المرسلین به یادم می آید و این را نیز از من گرفتند.

و مجمل حکایت ابو ذر آنست که بعد از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم کسی به زهد ابو ذر رضی اللّه عنه نمی رسید، و ظاهرا مامور بود که تقیه نکند و در زمان عثمان چون بر خلاف سیرت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله سر می کرد و می گفت که ابو بکر و عمر خسر الدنیا و الآخره بودند و هر گاه آخرت را کسی بر

باد دهد چرا دنیا را بر باد دهد و چون والی شد بیت المال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۷

را متصرف شد و جواهری که در درفش گاویانی بود که در فتح یزدجرد از جهه عمر فرستادند که این را نتوانستیم قسمت نمودن چون هر پادشاهی از پادشاهان عجم چند دانه از جواهری که نظیرش نبود در آنجا نصب نموده بودند و بحسب روایات کثیره که گذشت مال حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بود عمر آن را در بیت المال ضبط نمود عثمان غلامان حبشی بسیار از آن بیت المال خرید و از جهه ایشان کمر خنجرهای مرصع ساخت، و در هر خنجری جواهری از این جواهر نصب نمود و جوهری که قیمتش از همه بهتر بود به دخترش داد که جقه ساخت و بر سر می زد و به نحوه پادشاهان بازرگان هر قومی را چیزها از بیت المال می داد و فقرا را محروم می گردانید.

و کسی جرأت نمی کرد که منع او کند از این افعال بغیر از ابو ذر تا آن که ابو ذر روزی داخل شد بر عثمان دید که صد هزار درهم در نزد او ریخته بود گفت یا عثمان این چه زر است عثمان گفت که این زر را از بعضی از اطراف آورده اند و می خواهم صد هزار درهم دیگر با این ضم کنم و گنج بگذارم ابو ذر نصایح خشنه کرد و کعب الاحبار حاضر بود گفت چه قصور دارد هر گاه شخصی زکات مال خود را داده باشد اگر خانه بسازد که یک خشتش طلا باشد و یکی نقره ابو ذر گفت دروغ می گویی حق سبحانه و تعالی می فرماید «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ

الـذَّهَبَ الـخ» یعنی جمعی که گنـج می گذارنـد یا جمع می کننـد طلا و نقره را و در راه خدا نمی دهند بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک تا به آخر که گذشت.

و غرض ابو ذر این بود که این مـال خراج است و مال کافه مسـلمانانست و واجبست اخراج آن تا آن که مکرر این آیه را بر او می خواند بعضی از صحابه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۸

گفتنـد یا عثمان از جهه ابو ذر چیزی بفرست که دهانش بسـته شود عثمان گفت گمان نـدارم که قبول کند تا آن که دویسـت مثقال و بروایتی دو کیسه پر از زر سـرخ بدو غلام داد که اگر سـعی کنید که ابو ذر این مال را از شما قبول کند شما آزادید از مال من و هر چه گوید معارضه مکنید تا آن که آن دو غلام به نزد ابو ذر آمدند و سـلام عثمان را به او رسانیدند و گفتند امیر المؤمنین عثمان این مال را از جهه تو فرستاده است.

ابو ذر گفت امیر الفاسـقین است امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و من احتیاج نـدارم گفتند ناچار است از قبول گفت آیا بهر یـک از مسـلمانان این مقـدار رسـیده گفتنـد نه و عثمـان قسم یـاد کرد که این مال حلال است گفت احتیاج نـدارم، ایشان گفتند که در خانه تو هیچ چیز نیست ابو ذر گفت که در آن پاپوچه دو تا نان خشک جو هست که یکی را امشب افطار به آن خواهم کرد اگر بمانم، و دیگری را فردا شب اگر بمانم و اگر بمیرم از من مانده است این دو نان یا یک نان

و چه بد خواهد بود حال من، ایشان گفتند اگر تو قبول کنی ما آزاد می شویم گفت اگر من بگیرم بنده او خواهم شد.

و چون ابو ذر بسیار معتبر بود نزد صحابه علاجی نمی توانست کردن بغیر آن که ابو ذر را به نزد معاویه فرستاد به شام که شاید معاویه او را به حیله بکشد معاویه ابو ذر را در محله جا داد که معروفست الحال به محله خراب اهل آن محله همه شیعه شدند و تا حال شیعه اند معاویه او را به جبال شام فرستاد و اهل آن جبال همه شیعه شدند، و مشهور است به جبل عامل و تا حال شیعه اند و مجتهدان بسیار بهمرسیدند و همیشه علما و فضلا و صلحا و اتقیا در آنجا بیش از جاهای دیگر می بودند و الحال نیز خوبان در آنجا بسیار هستند و اهل آنجا غالبا عادلند تا از آنجا باین بلاد نیایند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۹

و چون معاویه مطلع شد بر این معنی باز به نزد عثمان فرستاد که اگر ابو ذر در اینجا بماند همه شیعه خواهند شد و مرا و ترا در این بلاد دیگر دخل نخواهند داد عثمان گفت او را به نزد من فرست پس او را بر شتری برهنه سوار کرد و بدنش مجروح شد و تا مدتی به اصلاح آمد و باز عثمان در فکر اخراج او شد و از ابو ذر پرسید که در کجا می خواهی باشی بعد از مدینه گفت در مکه که در آنجا عبادت الهی کنم تا بمیرم گفت کدام جا نزد تو بدتر است گفت ربذه که در حالت کفر در آنجا می بودم و

آن موضعی است میان مکه معظمه و بصره گفت ترا به آن جا می فرستم و سخنان بسیار رد و بدل شد میان عثمان و ابو ذر که در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است و بعد از آن او را به آن جا فرستاد و در آنجا می بود به عبادت الهی تا به رحمت واصل شد و این مشایعت و وداع در این مرتبه واقع شد و سنّیان اکثر این امور را ذکر کرده اند.

و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود اکثرش را ذکر کرده است در ضمن فتوی قتل عثمان که افعال شنیعه او را ذکر کرده است از سوختن قرانها و ایذای صحابه و بدعتهای او و همه صحابه فتوی دادند که واجب القتل است و او را کشتند و در مقبره یهودان انداختند و سگان اکثر بدن او را خوردند و در روز چهارم ندیدند جثه او را.

و از مروان بن حکم نقل کرده اند که او گفت که من در شب چهارم در مقبره یهودان قبری گندم و او را دفن کردم، و در زمان بنی امیّه بر سرش عمارت ساختند.

و از جمعی کثیر از اهل مدینه مشرفه و غیر هم شنیدم که این قبری که الحال زیارت می کنند قبر عثمان بن مظعونست که او پسر ام ایمن است که او مربیه حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله بود و عثمان بن مظعون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۰

بسیار بزرگست و از جمله خوبیهای او این بود که در زمان حضرت فوت شد و هم چنین اکثر صحابه که در زمان حضرت فوت شدند یا شهید شدند حال ایشان خوبست، و آنهایی

که ماندند همه دنیا را بر آخرت اختیار کردند مگر قلیلی چنانکه قرآن مجید و احادیث متواتره دالّند بر ارتداد ایشان و قلیلی مرتد نشدند و جمعی بعد از ارتداد رجوع به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه نمودند و احادیث بسیار از ائمه اطهار سلام اللّه علیهم وارد شده است که صحابه همه مرتد شدند و بعد از وفات حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله مگر سه کس سلمان و ابو ذر و مقداد و تا هفت کس نیز وارد شده است که عمار بن یاسر و حذیفه و ابو الهیثم بن التیهان و ابو ایوب با ثلثه اوّلند که این چهار اندک تزلزلی ایشان را در ابتدا به همرسید که چرا علی ترک قتال کرد و امثال این معنی در خاطرهای ایشان در آمد.

و اما کسانی که بیعت با ابو بکر کردند در ابتدا به زودی برگشتند بسیارند مثل جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو ایوب انصاری و سهل بن حنیف و عبد اللّه بن صامت و عباده بن صامت و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان که بسیارند، و مجملا می باید که این کس دوست باشد با صحابه که بر دین حق از دنیا رفته اند، و بد باشد یا جمعی که کافر از دنیا رفتند (و کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله اذا ودّع المؤمنین قال زوّدکم اللّه التّقوی و وجّهکم إلی کلّ خیر و قضی لکم کلّ حاجه و سلّم لکم دینکم و دنیاکم و ردّکم سالمین إلی سالمین) و منقولست در صحیح از ابن مسکان که حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۱

گاه وداع فرمودند مؤمنان را این دعا می کردند که ترجمه اش اینست که حق سبحانه و تعالی تقوا را توشه شما گرداند چنانکه در قرآن مجید فرموده است که توشه از جهه راه مکه بردارید از توشه بدن و روح پس به درستی که بهترین توشه ها تقوی و پرهیزکاری است که توشه روحانی است و حق سبحانه و تعالی چنانکه روی شما را به جانب این سفر کرده است روی شما را به جانب همه خوبیها کند که عاقبت این سفر نیز خوب باشد و در این سفر کاری بغیر از خوبی نکنید و هر حاجتی که دارید بر آورد و دین و دنیای شما را به سلامت دارد و شما را به سلامت بر گرداند بسوی ما و اهل بیت که همه زنده شما را دریابیم با سلامتی چنانکه متعارفست که می گویند إن شاء اللّٰه شما را به سلامت به بینیم که به عمر طبیعی رسیده باشی این دعا از جهه او و تو هر دو است (و فی خبر اخر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا ودّع مسافرا اخذ بیده ثمّ قال احسن اللّٰه لک الصّحابه و اکمل لک المعونه و سهّل لک الحزونه و قرّب لک البعید و کفاک المهمّ و حفظ لک دینک و أمانتک و خواتیم عملک و وجهک لکلّ خیر علیک بتقوی اللّٰه استودع اللّٰه نفسک سر علی برکه اللّٰه عزّ و جلّ) و در حدیث صحیح دیگر منقولست از ابن مسکان

و غیر او از عبد الرحیم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله وداع می فرمودند مسافری را دست او را می گرفتند و می فرمودند که حق سبحانه و تعالی با تو نیکو مصاحبت کند و یاوری ترا کامل گرداند و دشواری را هراسان گرداند و راه دور ترا نزدیک گرداند و کفایت کند مهمات ترا و حفظ کند دین و تقوی ترا و خاتمه عملت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۲

را نیکو کند و روی دل ترا به جانب همه خوبیها کند بر تو باد بتقوی و پرهیزکاری از مخالفت الهی و ترا به خدا می سپارم.

و در محاسن برقی استودعک اللّٰه است و این بهتر است و مظنون اینست که بترتیب از محاسن برقی برداشته باشد پس جزم بهم می رسد که تغییرات از نساخ شده است، و جزم بهم می رسد که آن چه داریم کتاب برقیست چون هر چه صدوق و کلینی و شیخ از احمد برقی روایت کرده اند بهمان عنوان در این کتاب هست اگر چه این کتب داخل کتب مشایخند و اجازه این کتب را از مشایخ داریم و لیکن قراین به مرتبه علم یا قریب بعلم می رساند بعد از آن فرمودند که روانه شو با برکات الهی تعالی شانه یعنی مبارک باشد این سفر و نعمتهای بسیار از فضل حق سبحانه و تعالی در این سفر بیابی.

باب ما یقوله من خرج وحده فی سفره

(روی بکر بن صالح عن سلیمان بن جعفر عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما قال من خرج وحده فی سفر فلیقل ما شاء اللّٰه لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه اللّٰهمّ انس

وحشتی و اعنّی علی وحدتی و ادّ غیبتی) این بابی است در دعایی که منقولست که آن را بخواند اگر تنها بسفر رود منقولست در حسن کالصحیح از بکر و در او ضعفی هست نزد بعضی به اعتبار آن که چیزهای غریب روایت کرده است و بر تقدیر ضعف ظاهرا ضرر ندارد چون در فضایل است و مع هذا ظاهر آنست که از کتاب سلیمان روایت کرده است و سند صدوق باین کتاب صحیح است که حضرت امام موسی صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که تنها به سفری رود این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که آن چه اراده الهی است واقع می شود، و نیست حرکتی و قوتی مگر بعون حق سبحانه و تعالی خداوندا وحشت مرا انس ده، و تو مدد کن مرا در این تنهائی، و مرا به سلامت به خانه خود رسان.

و در حدیثی موثق از آن حضرت منقول است که اگر مبتلا شوی به تنهایی ذکر حق سبحانه و تعالی بسیار بکن و مجرب است خواندن آیه الکرسی بلکه همیشه خوبست که مشغول خواندن باشند تا از همه آفات در حفظ الهی باشد

باب کراهه الوحده فی السّفر

(روی علیّ بن اسباط عن عبد الملک بن مسلمه عن السّندیّ بن خالد عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله الا أنبّئکم بشرّ النّاس قالوا بلی یا رسول اللّٰه قال من سافر وحده و منع رفده و ضرب عبده) این بابیست در مکروه بودن تنها سفر کردن و بسا باشد که حرام باشد هر گاه خوف دشمن و درنده باشد.

منقول است کالصحیح که حضرت سید المرسلین صلّی

اللّٰه علیه و آله فرمودند که می خواهید شما را خبر دهم به بدترین مردمان صحابه! گفتند بلی یا رسول اللّٰه حضرت فرمودند که بدترین مردمان کسی است که تنها بسفر رود و نفع او به کسی نرسد و در محاسن زوده است یعنی کسی که توشه خود را بخل ورزد و به کسی ندهد یعنی اگر زیاده از قدر ضروری او باشد و این اظهر است و ظاهرا از نساخ شده است و سیم کسی که بنده خود را عبث بزند.

و کلینی در حسن کالصحیح از ابو حمزه روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که بدترین مردمان کسی است که منع می کند عطای خود را و بنده خود را می زند و تنها چیزی می خورد و از این باب اخبار بسیار است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۵

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما فی وصیّه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله لعلیّ صلوات اللّٰه علیه لا تخرج فی سفر وحدک فانّ الشّیطان مع الواحد و هو من الاثنین ابعد یا علیّ انّ الرّجل اذا سافر وحده فهو غاو و الاثنان غاویان، و الثّلاثه نفر و روی بعضهم سفر) و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که در جمله وصایای حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرموده بودند این بود که یا علی تنها بسفر مرو که شیطان رفیق کسی است که تنها باشد، و بدو کس نیز نزدیکست و لیکن دورتر از یکی است یا

علی به درستی که شخصی که تنها می رود گمراه است یعنی غالبا راه را کم می کند یا راه شرع را از دست داده است و راه دزدان را بر خود باز کرده است، و دو کس نیز گمراهند، و سه کس جماعتند و نفر را بر کل مردم اطلاق می کنند و بر کمتر از ده نیز اطلاق می کنند، و بعضی همین روایت را از آن حضرت نقل کرده اند و به جای نفر سفر ذکر کرده اند یعنی سه کس مسافرانند یعنی شرط مسافرت را به جا آورده اند، و این در صورتیست که راه امن باشد و الا گاه باشد که ده هزار کس جمع شوند نتوانند رفت چنانچه ظاهر است و لفظ روی از برقی است چنانکه در محاسن است و همین حدیث را کلینی به همین نحو روایت کرده است و صدوق بنحو او.

(و روی ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما قال لعن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ثلاثه الاکل زاده وحده و النّائم فی بیت وحده و الرّاکب فی الفلاه وحده) و در موثق کالصحیح منقولست که آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله لعن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۶

فرمودند سه کس را کسی که توشه خود را در سفر یا در سفر و حضر تنها خورد به آن که با او کسی نباشد یا چیزی از آن به فقرا که همراهند ندهد، و کسی که در خانه تنها بخوابد، و کسی که به صحرا و بیابان رود تنها و اینها در صورت خوف بسیار حرامست و خوف نادر مکروه است و ظاهر عبارت اعم است

از آن که خوف باشد یا نه و اگر مضطر شود و با ذکر خدا باشد تنها نیست (و روى محمّد بن سنان عن اسماعيل بن جابر قال كنت عند ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه صلوات اللَّه عليه بمكّه اذ جاءه رجل من المدينه فقال له من صحبك فقال له ما صحبت احدا فقال له ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه اما لو كنت تقدّمت إليك لأحسنت ادبک ثمّ قال واحد شيطان و اثنان شيطانان و ثلاثه صحب و اربعه رفقاء) و كالصحيح منقولست از اسماعيل ثقه و ظاهرا از كتاب او ديده است و موافق مشهور ضعيف است كه گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه بودم در مكه معظمه كه شخصى از مدينه مشرفه به خدمت آن حضرت مشرف شد حضرت فرمودند كه با كه رفيق بودى يعنى كسى ديگر با تو بود يا تنها آمدى آن شخص گفت با كسى رفيق نبودم پس حضرت فرمودند كه اگر من پيشتر به تو گفته بودم كه تنها سفر مكن و كرده بودى نيكو تاديبى مى كردم يعنى به تعزير و چون نگفته بودم پيشتر از اين باين فرمودن تعزيرت مى كنم كه چرا مسائل خود را ياد نمى گيرى پس حضرت فرمودند كه يك كس كه بسفر رود تنها بمنزله شيطانست و دو كس دو شيطانند و سه كس مصاحبانند و چهار نفر رفيقانند و ظاهر آنست كه مصاحبت را زياده از سه كس خوب نيست و رفيق هر چند بيشتر است بهتر است و اللَّه تعالى يعلم

باب الرّفقاء فى السّفر و وجوب حقّ بعضهم على بعض

[اول رفيق بهم رسان و بعد از آن به سفر رو]

(روى السّكونىّ بإسناده قال قال رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله الرّفيق ثمّ السّفر و

قال صلّى اللّٰه علیه و آله ما اصطحب اثنان الّا کان اعظمهما اجرا، و احبّهما إلی اللّٰه ارفقهما بصاحبه و قال امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه لا تصحبنّ فی سفر من لا یری لک من الفضل علیه کما تری له علیک و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من السّنّه اذا خرج القوم فی سفر ان یخرجوا نفقتهم فانّ ذلک اطیب لأنفسهم و احسن لأخلاقهم) این بابی است در بیان رفیقان سفر و لازم بودن حق ایشان بر یکدیگر مرویست.

در قوی کالصحیح از سکونی به اسناد او از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و آله از آباء خود از حضرت امیر المؤمنین که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه فرمودند که اول رفیق بهم رسان و بعد از آن بسفر رو.

و در محاسن ثم الطریق است و دور نیست که نسخه محاسن را ساخته باشند نساخ چون الطریق مشهور است و بسیار است که این بر قلم ایشان می آید و اصلاح نمی کنند این هم خوبست.

و به همین اسناد حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۸

هر دو کسی که با یکدیگر مصاحبت نمایند خواه در سفر خواه در حضر کسی اجرش عظیمتر است و نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر است که رفق و مدارای او به آن دیگر بیشتر باشد، و از این حدیث ظاهر می شود که رفیق بهتر از مصاحبست و لیکن معانی بهم نزدیکست و در هر جا چیزی انسبست.

و به همین اسناد از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که مصاحبت مکن کسی را که ترا بر خود فضیلت

ننهد چنانکه تو او را بر خود تفضیل می دهی.

و به همین اسناد آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سنت است که هر گاه قومی به سفری روند همه آن چه دارند در میان گذارند اگر چه کسی بیشتر داشته باشد و یکی کمتر بلکه هیچ یک ندانند که هر یک چه آورده اند که خاطرشان جمعتر می شود و اخلاق ایشان نیکوتر می شود، و بر همه این مضامین احادیث بسیار وارد شده است و چون احادیث دیگر هست و متواتر است اگر حدیث سکونی را مقدم دارند از آن جهت است که چون او به حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله یا حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می رساند از جهه تیمن و تبرک افتتاح به احادیث او و اولاد و امثال او می نمایند تا آن که جمعی از علما اگر در طرق ما حدیثی از آن حضرت به ایشان نرسیده باشد از طرق عامه نقل می کنند

[مصاحبت با کسی کن که تو مستفید شوی از او]

(و روی اسحاق بن جریر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال کان یقول اصحب من تتزیّن به و لا تصحب من یتزیّن بک) منقولست از اسحاق و کتاب او از اصول است و ثقه است و لیکن شیخ گفته است که واقفی است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۹

فرمودند که مصاحبت با کسی کن که تو مستفید شوی از او و با کسی مصاحبت مکن که او مزین شود.

چنانکه منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که اگر کسی عاقل باشد باکی نیست که با او مصاحبت کنی اگر چه کریم نباشد و از عقلش منتفع شود اما اجتناب

کن از اخلاق و افعال بـدش، و باکی نیست که مصاحبت کنی با کریم هر چنـد عقلش کامل نباشد از کرمش منتفع شود و اگر هیچ یکٔ از این دو صفت نداشته باشد به آن که بخیل احمق باشد از او بگریز نهایت گریختن.

و منقولست کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که متابعت کن کسی را که نصیحت کند ترا و بگریاند ترا و مصاحبت مکن با کسـی که مـدح تو کنـد و ترا خندان کند و عیبهای ترا پنهان کند و کالصـحیح از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که دوست ترین برادران من نزد من کسـی است که عیبهای مرا به هدیه آورد نزد من، و ظاهر اسـت که مراد اینست که شـما می بایـد که از دوستی خوشـحال باشـید که عیبهـای شـما را به شـما گویـد تا در ازاله آن بکوشـید، و بهترین طرق از جهه معرفت عیوب خود آنست که هر چه دیگری کند و در نظرت قبیح باشد آن را نکنی.

[مصاحبت کن با کسانی که مثل تو باشند]

(و روی شـهاب بن عبد ربّه قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قد عرفت حالی و سعه یدی و توسعی علی اخوانی فاصحب النّفر منهم فی طریق مکّه فاوسّع علیهم قال لا تفعل یا شـهاب ان بسـطت و بسطوا اجحفت بهم و ان هم أمسکوا اذللتهم فاصحب نظرائک اصحب نظرائک)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۰

و در صـحیح از شـهاب منقول است که گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حال مرا شما می دانید و توسعه که دارم و احسان به برادران مؤمن می کنم و گاه هست که تا ده نفر

از برادران در راه مکه با خود می برم و بر ایشان توسعه می کنم که اکثر خرجهای ایشان با من است حضرت فرمودند که چنین مکن که فقرا را با خود ببری که اگر تو بسط کنی و خرجهای متنعمانه کنی ایشان نیز بکنند فقیر می شوند و محتاج، و اگر ایشان نکنند و بر سر سفره نشینند سبب ذلت ایشان می شود مصاحبت کن با کسانی که مثل تو باشند و مرتبه دیگر همین عبارت را از روی تاکید فرمودند و عبارت دویم در اکثر نسخ این کتاب هست چنانکه در محاسن هست و در بعضی از نسخ نیست چنانکه در کافی نیست، و ظاهرا اگر اغنیا به فقرا زر بدهند که آنها با هم باشند بهتر است مگر آن که فقرا جمعی باشند که اگر نزد غنی نباشند هلاک شوند به آن که مثلا عادت کرده باشند به گدایی و نسبت به ایشان مذلت نباشد یا تحصیل ما یحتاج خود نتوانند کرد اگر چه زر داشته باشند یا طبخ نتوانند کرد و امثال اینها که در این صورت ثوابش عظیم است (و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه اذا صحبت فاصبحت نحوک و لا تصحب من یکفیک فانّ ذلک مذلّه للمؤمن) و در صحیح از حماد از حریز از بعضی مشایخ او منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه مصاحبت کنی با کسانی بکن که مثل تو فقیر باشند و با کسانی مصاحبت مکن که خرج تو با ایشان باشد که این سبب ذلت و خواری مؤمن است و حق سبحانه و تعالی می خواهد که تو عزیز باشی خود را

ذلیل مکن و این حدیث خطابست به فقرا و اول با اغنیا که نظر بهر دو مکروه است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۱

و در موثق از ابو بصیر و از غیر او نیز منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه به همین مضمون (و روی ابو خدیجه عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال البائت فی البیت وحده شیطان و الاثنان لمّه، و الثّلاثه انس) و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که شخصی در یورتی تنها بسر آورد شیطان است یعنی شیطان با او مقرون می شود و او را بمنزله خود می کند، و دو کس که باشند بی مونس نیستند و شیطان دورتر است، و سه کس که باشند جماعتند و سبب نزول رحمت الهی است.

و به همین مضمون کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقولست به اضافه آن کسی که در صحرا تنها سفر کند شیطانست و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که بول یا غایط بر قبر کند یا ایستاده بول کند یا در آب ایستاده بول کند یا راه رود و یک لنگ کفش در پا داشته باشد یا آب ایستاده در شب بیاشامد و یا در یورت «۱» تنها شب بروز آورد یا شب دستش گوشت آلوده باشد و دست را نشسته باشد بعد از خوردن گوشت و شیطان بر او دست یابد ترک نمی کند او را مگر آن که حق سبحانه و تعالی او را دفع کند از او و اکثر اوقات در چنین حالات شیاطین بر

فرزندان آدم مسلّط می شوند که جن می گیرد ایشان را و آزار به ایشان می رسد به درستی که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله متوجه جهاد می شده بودند به وادی رسیدند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۲

که در آنجا جن بسیار بود پس به اصحاب خود ندا کردند که هر که از این وادی گذرد دست دیگری را بگیرد و بگذرد و هیچ کس تنها نگذرد پس شخصی تنها رفت و مصروع شد پس او را به خدمت حضرت رسالت صلّی اللَّه علیه و آله بردند حضرت انگشت مهین او را گرفتند و فشردند که بسم اللَّه ای خبیث بیرون رو منم رسول خدا پس آن مرد به خود آمد برخاست.

و احادیث بسیار وارد شده است که ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم فرموده اند که اکثر اوقاتی که شیطان دست می یابد در تنهائی دست می باید

[زیاده نشدند قومی بر هفت نفر مگر آن که صدا و فریادشان بسیار می شود]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله احبّ الصّحابه إلی اللَّه عزّ و جلّ اربعه و ما زاد قوم علی سبعه الّا کثر لغطهم) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که محبوبترین مصاحبان نزد حق سبحانه و تعالی چهار کسند و زیاده نشدند قومی بر هفت کس مگر آن که صدا و فریادشان بسیار می شود که نمی دانند چه می گویند پس تا هفت کس بد نیستند و زیاده قیل و قال زیاد می شود و اشعاری دارد به کراهت، و این جماعت مصاحبان هم سفره اند که کمتر بهتر است اما رفیق سفر هر چند بیشترند، بهتر است تا بسیار نشود چنانکه در آب نزاع شود و در منزل و کاروان سرا جا نباشد و سفر مکه

معظمه باختیار این کس نیست تا چه اتفاق افتـد (و قال الصّادق صـلوات اللّٰه علیه حقّ المسافر ان یقیم علیه اخوانه اذا مرض ثلثا) و کالصـحیح منقولست که آن حضـرت فرمودنـد که حق مسـافر بر اصـحاب یـا بر رفقا آنست که اگر بیمار شود یکی از ایشان باقی یا بقدر ضرورت از جهه او سه شبانه روز توقف اگر به شود یا چنان شود که سوار

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۳

توانـد شـد اگر چه به استیجار تخت روان باشـد با امکان فبها و الا بروند و بیمار را بگذارند اگر در آبادانی باشد و اگر در مثل صحرای مکّه باشد که نایسـتند و در ایسـتادن خوف فوت حج باشد و هلاک در صـحرای حق ساقط و حفظ نفس واجبست، و در این صورت بر شتر بسـتن مقدم است بر گذاشـتن در صحرا از وجوه بسیار و اقل آنست که اگر بمیرد بر او نماز کنند و دفن کننـد و در همراه بردن احتمـال زیسـتن هست و در گذاشـتن آن احتمـال نیست غالبـا و کالصـحیح منقولست که حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه در راهی مصاحب شدند با یکی از اهل ذمه از یهود و نصاری پس ذمی از حضـرت پرسـید به کدام طرف می رویـد حضـرت فرمودنـد به کـوفه و ذمی به جـانب دیگر می رفت چون بر سـر دو راه رسـیدند ذمی به طرفی که می خواست روان شد حضـرت نیز با او روان شدند ذمی گفت شـما به کوفه می رفتید و راه کوفه آن راهست حضرت فرمودند که می دانم و لیکن چون در این راه با هم بودیم و روانه آن طرف شدی حق صحبت این است

که پـاره راه مشـایعت کنم و بر گردم و پیغمبر ما چنین فرموده است آن ذمی گفت که از این جهت است که همه کس اطاعت او کرده انـد و می کننـد از جهه این افعال پسـندیده گواه باش که من بر دین توام ذمی با حضـرت برگشت و چون حضـرت را شناخت مسلمان شد

[میانه روی در خرج کردن]

(و روی عبـد اللّٰه بن ابی یعفور عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال قال رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله ما من نفقه احبّ إلی اللّٰه عزّ و جـلّ من نفقه قصـد و یبغض الاسـراف الّا فی حـجّ او عمره) و در صـحیح منقول است که حضـرت امـام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که هیچ نفقه نزد حق سـبحانه و تعالی محبوبتر از نفقه وسط نیست و حق سـبحانه و تعالی دشـمن می دارد اسراف را مگر در حج یا عمره

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۴

که بهترین مصارف خیر است و در خیر اسـراف نیست، و هر درهمی را که صـرف کننـد دو هزار هزار درهم عوض می یابند و کدام تجارت باین می رسد بلکه هر گاه حجّی بهتر از یک خانه پر از طلا باشد که در راه حق سـبحانه و تعالی صرف نمایند یا بالاتر که مثل کوه ابو قبیس اگر طلای سرخ باشد و صرف نمایند در راه خدا به ثواب حج نرسد، پس تقصیر در نفقه از نقصان اعتقـاد خواهـد بود چون آن چه مـذکور شـد شاهـدش احـادیث صـحیحه است و احـادیث از این بـاب گـذشت و خرج بسـیار خوبست مشروط به آن که سبب مذلّت و خواری خودش و مؤمنان نشود چنانکه گذشت و کالصحیح از

حسین بن ابی العلا وارد است که گفت زیاده از بیست نفر را با خود بحج برده بودم و در هر منزلی گوسفندی کشته بودم و حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه منع فرمودند چنانکه در حدیث شهاب گذشت

باب الحداء و الشّعر فی السّفر

(روی السّکونیّ بإسناده قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله زاد المسافر الحداء و الشّعر [و] ما کان منه لیس فیه خناء) این بابی است در حدی خواندن از جهه راندن شتر و شعر خواندن در سفر منقولست در قوی کالصحیح از سکونی به اسنادی که او دارد همیشه از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و اسنادش حضرت امام جعفر صادق است از حضرت امام محمد باقر تا حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم که آن حضرت فرمودند که توشه مسافر حدی است و شعری که هجو نباشد و فحش نباشد اما حدی: خواندنی است بعنوان خاصی که از افراد غنا است و شتر از شنیدن آن به طرب می آید و مسافت دراز را به اندک زمانی طی می کند، و اگر بسیار بخوانند می رود تا می افتد از حرکت و هلاک می شود، و این مشهور است و حکایت بسیار در این باب در کتب مسطور است و ظاهر اکثر اصحاب استثناء حدی است از غنا باین حدیث و خالی از اشکالی نیست و احوط ترکست.

و دیگر شعریست که در آن فحش نباشد و ظاهرا شعر خواندن که کلام موزونست از جمله مباحات باشد بالاصاله و اگر در حمد و ثنای الهی، و مدایح حضرات ائمه صلوات اللّٰه علیهم باشد مستحب است گفتن و خواندن آن چون طبایع الفتی بکلام موزون دارند و آن

الفت سبب کثرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۴۶

حمد و مدحى است كه مطلوب شارع است، و اگر هجو رسول خدا و ائمه هدى صلوات اللّٰه عليهم باشد كفر است، و هر كه بشنود آن شاعر را مى توان كشت اگر ايمن باشد از كشته شدن و اگر محتمل الامرين باشد و صريح نباشد در مذمّت چنانكه بسيار است كه مقصود ايشان مدح است و در متعارف ذم است چنين شعرى را نمى بايد خواند و حكم بكفر قايلش نمى بايد كرد و اگر هجو كفار باشد بد نيست مگر آن كه سبب اين شود كه كفار هجو حضرات كنند به سبب اين هجو كه در اين صورت حرامست چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه وَ لا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ الخ يعنى شما دشنام مدهيد كفار را يا بتان ايشان را كه ايشان سب الهى مى كنند و در اخبار بسيار وارد است كه مراد از سب خدا سب دوستان حق سبحانه و تعالى است و هجو اهل سنت يا فرق مبتدعه مثل غير اثنى عشرى از فرق شيعه مى توان كرد اگر سبب سبّ ايشان نشود و غالبا مى شود اولى آنست كه نكنند.

و اما هجو شيعيان صالح يا مستور الحال البته حرامست و بدترين انواع غيبت و ايذا حرامست و احوط آنست كه هجو فساق نيز نكنند و اما مدح پسران ساده مشهور ميان علما حرامست اگر چه آن ممدوح معروف نباشد چون سبب تعشق به ايشان مى شود و اشعارى كه مدح زلف و خال زنان مطلق كنند و زنى مخصوص منظور نباشد مكروهست و اگر زن خاصى باشد و شوهر نداشته باشد بد نيست اگر آن زن يا

خویشان او را بد نیاید چون اکثر اوقات سبب فضیحت است، و غیبت یا ایذاء محرم است در صورتی که مکروه باشد در سفر کراهتش زائل می شود به اعتبار آن که چون اکثر اوقات خلقها تنگ می شود و خواندن اشعار خلق را نیکو می کند و اگر اشعاری

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۷

بخوانند که در حمد و مدح و منقبت باشد البته بهتر است.

و چون حدیث حدی خواندن معارضه دارد با احادیث بسیار که نهی از غنا مطلقا وارد شده و احادیثی که در خصوص سفر وارد شده مثل آن که بطرق متکثره کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که فرمودند که شما را شرم نمی آید که بر بالای چهار پا غناء و سرود خوانید و چهار پا تسبیح الهی کند و کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که چون بنده مؤمن بر چهار پا سوار شود بسم اللّٰه بگوید که فرشته ردیف او می شود که او را محافظت نماید تا به زیر آید و اگر بسم اللّٰه نگوید شیطانی ردیفش می شود و می گوید که خوشخوانی بکن اگر گوید که نمی دانم می گوید که آرزوهای باطل بکن و در آن فکر است تا به زیر آید از آن چهار پا پس حضرت فرمودند که هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم اللّٰه لا حول و لا قوه الا باللّٰه الحمد للّٰه الذی هدانا لهذا سبحان الذی سخّر لنا هذا حق سبحانه و تعالی او را و مرکوب او را حفظ کند تا به زیر آید

باب حفظ النّفقه فی السّفر

(روی عن صفوان الجمّال قال قلت لأبی عبد اللّٰه علیه

السّلام انّ معی اهلی و انّی اریـد الحجّ فاشدّ نفقتی فی حقوی قال نعم فانّ ابی کان یقول من قوه المسافر حفظ نفقته) به اسانید صحیحه منقولست از صفوان که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق (صلوات اللّه علیه) که اهل من با منند در سفر و اراده حج دارم آیا زر را در کمر می توانم بست حضرت فرمودند که بلی به درستی که پدرم می فرمودند که از جمله قوّتهای مسافر ضبط نفقه اوست و چون خرج راه دارد قوّت دارد و این مجربست و غرض از ذکر اهل آنست که غالب اوقات ایشان توکل نمی دارند از جهه ایشان خرجی را ضبط می کنم تا دل ایشان قوی باشد، و ظاهر جواب آن حضرت آنست که اگر عیال نیز نباشد حفظ نفقه ضرور است خصوصا در سفر خصوصا در راه مکه که ماندن و مردن مقرونند، و باطلاقه شامل آن هست که نفقه اشرفی باشد با آن که غالب نیز اشرفی است و اگر جایز نمی بود می بایست تفصیل بفرمایند چنانکه داب ایشان است با آن که اصل جواز است و حدیثی که گذشت که

کلّ شی ء مطلق حتّی یرد فیه نهی بخصوصه

و نهی بخصوص وارد نشده است و نهی از تزیّن به طلا که واقع شده است این تزین نیست و سابقا مذکور شد (و روی علیّ بن اسباط عن عمّه یعقوب بن سالم قال قلت لأبی

عبد اللّه علیه السّلام یکون معی الدّراهم فیها تماثیل و انا محرم فاجعلها فی همیانی و اشدّه فی وسطی قال لا باس او لیس هو نفقتک و علیها اعتمادک بعد اللّه عزّ و جلّ) و

در صحیح علی الظاهر منقول است از یعقوب که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که دراهم نقره با خود می دارم و صورت دارد مانند قروش و من احرام بسته ام و شاهیها را در کیسه گذاشته ام و در کمر بسته ام چون است حضرت فرمودند که باکی نیست آیا نفقه تو نیست، و بعد از اعتماد بر جناب اقدس الهی اعتمادت بر اینها نیست؟ چه قصور دارد یعنی بد نیست چون ضرورتست و اگر نداشته باشی هلاک می شوی و عبارت محاسن چنین است که تعینک بعد اللّٰه یعنی معونت و خرجی تست که حق سبحانه و تعالی آن را معین و مدد کار تو ساخته است چون از عالم اسباب است یعنی می باید که اعتماد تو بر حق سبحانه و تعالی باشد و بدانی که اینها را او فرستاده است و امر به ضبط او نیز فرموده است، و ظاهرا صدوق نقل بالمعنی کرده باشد چون اکثر این اخبار را بترتیب از محاسن برداشته و عبارت محاسن به ادب اقربست

باب اتّخاذ السّفره فی السّفر

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا سافرتم فاتّخذوا سفره و تنوّقوا فیها) این بابی است در گرفتن سفره از جهه مسافر و سفره عبارت از توشه است که در سفره مدوّر پوستی می کنند و نان و گوشت و مرغ پخته در آن می گذارند چنانکه متعارفست الحال نیز، و در لغت بر پوست سفره نیز اطلاق می کنند، و ظاهرا مراد صدوق استحباب سفره پوستست و حدیث اول احتمال هر دو دارد، و حدیث دویم متعلق است به سفره پوستی، و لیکن مقصود آنست که جانوران داخل نشوند مبادا در وقت خوردن آزار کشند کالصحیح

منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون اراده سفر کنید توشه بردارید در سفره و طعامهای نفیس در آن کنید.

و ممکن است که مراد این باشد که سفره از جهه برادران خود بگیرید و اعم و اظهر است اگر چه از جهه ایشان بهتر است و انواع متنعمات از مرغ پخته و حلواهای نفیس بهتر است تا آن که سفر شاق نباشد چون در حضر هر چه خواهد مهیاست و در سفر نمی باشد اکثر آن چه در حضر است، خصوصا جمعی که نتوانند دیگ برگ برداشت و بنا بر آن که صدوق فهمیده اینست که سفره نفیس باشد و هر دو بهتر است و (و روی عن نصر الخادم قال نظر العبد الصّالح ابو الحسن موسی بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۵۱

جعفر صلوات اللّٰه علیهما إلی سفره علیها حلق صفر فقال انزعوا هذه و اجعلوا مکانها حدیدا فانّه لا یقرب شیئا ممّا فیها شی ء من الهوامّ) و کالصحیح منقولست از نصر که آن حضرت را صلوات اللّٰه علیه نظر بر سفره پوستی افتاده که همین خادم از سر کار حضرت ساخته بود و حلقهای برنج داشت که شبیه به حلقهای طلا بود حضرت فرمودند که آن حلقها را در آورید و به جای این حلقها آهن بکنید که هر جا آهن هست این جانوران مانند مورچه یا مار و عقرب نزدیک او نمی روند، و در سفر گزندها بسیار است مبادا گزنده داخل شود خصوصا چلپاسه که اگر دهنش به جایی رسید زهر می دهد و بسیار است که ضررهای عظیم می رسد و ظاهر این حدیث طهارت آهن است چون سفره در معرض استعمال رطوباتست

و اكثر اوقات سفره را مى آويزند و باران مى آيد اگر نجس باشد عالم نجس مى شود پس اگر نجس مى بود مى بايست بفرمايند كه از آن اجتناب كنيد و اللّٰه تعالى يعلم

باب السّفر الّذى يكره فيه اتّخاذ السّفره

(قال الصّادق عليه السّلام لبعض اصحابه تاتون قبر ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه فقال له نعم قال تتّخذون لذلك سفره قال نعم قال اما لو اتيتم قبور آبائكم و أمهاتكم لم تفعلوا ذلك قال قلت فاىّ شى ء ناكل قال الخبز باللّبن) اين بابى است در سفرى كه مكروهست سفره برداشتن در آن سفر كالصحيح منقول است كه آن حضرت به بعضى از اصحاب خود فرمودند كه آيا به زيارت قبر حضرت ابى عبد اللّٰه الحسين عليه السّلام مى رويد آن شخص گفت بلى مى روم حضرت فرمودند كه آيا سفره بر مى داريد يعنى سفره كه انواع تنعمات در آنجا باشد گفت بلى، حضرت فرمودند كه اگر به زيارت قبور پدران و مادران خود رويد سفره بر نمى داريد و از روى حزن و اندوه مى رويد خوبست به زيارت آن حضرت رويد و تنعم كنيد و با اندوه نرويد؟! آن مرد گفت عرض نمودم كه پس چه چيز بخوريم حضرت فرمودند كه نان و شير يا ماست بخوريد و كالصحيح منقولست كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر گاه به زيارت حضرت امام ابى عبد اللّٰه الحسين عليه السّلام رويد برويد و زيارت كنيد آن حضرت را با حزن و اندوه و ژوليده مو و گرد آلود و گرسنه و تشنه چنانكه آن حضرت با چنين حالى شهيد شدند و بعد از زيارت حاجات خود را طلب

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۵۳

كنيد از حق سبحانه و تعالى

و چون زيارت كرديد بر گرديد و آنجا را وطن مكنيد و در بعضى از اخبار وارد شده استحباب توطن، آنجا ممكن است كه نهى از جهه تقيه باشد يا نسبت به اشخاص مختلف شود و اكثر مردمان را توطن خوب نيست چنانكه مشاهد است كه گاه هست كه سال به سال زيارت نمى كنند و قساوت قلب بهم مى رسد ايشان را و (و فى خبر اخر قال الصّادق صلوات اللّٰه عليه بلغنى انّ قوما اذا زاروا الحسين صلوات اللّٰه عليه حملوا معهم السّفره فيها الجداء و الاخبصه و اشباهه لو زاروا قبور احبّائهم ما حملوا معهم هذا) و كالصحيح از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقول است كه فرمودند كه بمن رسيده است خبرى كه جمعى هستند كه هر گاه به زيارت حضرت امام حسين صلوات اللّٰه عليه مى روند با خود سفره برمى دارند كه در آن سفره مى گذارند بزغاله هاى بريان و حلواهاى خرما و امثال اين نعمتهاى اگر اين جماعت به زيارت قبور دوستان خود روند چنين سفره بر نمى دارند چگونه لاف دوستى آن حضرت مى زنند و آن حضرت را كمتر از دوستان خود رعايت مى كنند

باب الزّاد فى السّفر

[از شرف و بزرگى آدمى است كه توشه نيكو بردارد]

(قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله من شرف الرّجل ان يطيّب زاده اذا خرج فى سفر) اين بابى است در بيان برداشتن توشه در سفر منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه بروايت كالصحيح سكونى كه فرمودند كه از شرف و بزرگى آدمى است كه توشه نيكو بردارد و هر گاه به سفرى بيرون رود و ظاهرش آنست كه دو معنى مراد باشد يكى آن كه توشه نفيس بردارد از انواع متنعمات كه جمعى كه به مشايعت

او روند ایشان را ضیافت کند، یا آن که جمعی که توشه بر نداشته باشند به ایشان تواند داد و اگر چنان کند که خوشبو باشد به مشک و عنبر و زعفران بهتر خواهد بود چون ممکن است که مراد حضرت خوشبو ساختن توشه باشد و معنی دویم آنست که چون آدمی بر جناح سفر آخرتست یوما فیوما بلکه انا فانا بزرگ کسی است که چون متوجه سفر آخرت شود آن قدر توشه اعمال صالح برداشته باشد که او را بس باشد بلکه جمعی دیگر را اعانت تواند کرد به شفاعت و معروفی که سابقا گذشت چون کلام آن حضرت کلام الهی است و حق سبحانه و تعالی چنین فرموده در سفر حج که توشه بردارید و بار مردمان مباشید به درستی که بهترین توشه ها تقوی است و توشه سفر آخرتست و دنیا

[چون حضرت سید الساجدین بسفر می رفتند بهترین توشه ها بر می داشتند]

(و کان علیّ بن الحسین صلوات اللَّه علیهما اذا سافر إلی مکّه إلی الحجّ او العمره تزوّد من اطیب الزّاد من اللّوز و السّکّر و السّویق المحمّض و المحلّی) و به اسانید صحیح و کالصحیح بسیار منقولست که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات اللَّه علیهما می فرمودند که چون حضرت سید الساجدین بسفر که می فرمودند از جهه حج یا عمره یا هر دو بهترین توشه ها بر می داشتند مانند بادام و شکر و بادام قندی الحال متضمن هر دو است و سویق که آرد بود داده است بر می داشتند و ترش و شیرین می فرمودند از مانند قند و سماق و به آن چاشت می فرمودند چون در سفر مکه نادر است که قافله بیندازد که طبخ توانند کردن، در وقت عصر

که فرود می آیند طبخ می کنند و ممکن است که حضرت قاووت را از جهه غذای خود بر داشته باشند و از جهه دیگران طبخ می فرموده باشند چنانکه داب حضر ایشان نیز چنین بود، و چون در سفر ریاضات و حرکات عنیفه هست فی الجمله تنعم می فرموده باشند که بدن از عبادات اهمّ ضعیف نشود اگر چه محبت الهی غذای ایشان بود و محتاج به غذای دیگر نبودند و لیکن از دو وجه اینها می فرمودند یکی آن که کار بر دیگران دشوار نشود و دیگران متابعت ایشان کنند.

و دویم از جهه غلاه شیعه که نسبت خدائی به ایشان ندهند، یا آن که اینها می فرمودند باز جمعی بودند که به اندک چیزی که از ایشان می دیدند اثبات الوهیت از جهه ایشان می کردند و تقیه که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم از این جماعت می کردند بیشتر بود از تقیه که از دشمنان می کردند

[توشه سفر آخرت]

(و روی انّه قام ابو ذر رحمه اللّٰه علیه عند الکعبه فقال انا جندب بن السّکن فاکتنفه النّاس فقال لو انّ احدکم اراد سفرا لاتّخذ فیه من الزّاد ما یصلحه لسفره فتزوّد و السفر یوم القیمه اما تریدون فیه ما یصلحکم فقام الیه رجل فقال ارشدنا فقال صم یوما شدید الحر للنّشور و حجّ حجّه لعزائم الامور و صلّ رکعتین فی سواد اللّیل لوحشه القبور، کلمه خیر تقولها و کلمه شرّ تسکت عنها او صدقه منک علی مسکین لعلّک تنجوا بها یا مسکین من یوم عسیر و اجعل الدّنیا در همین درهما أنفقته علی عیالک و درهما قدّمته لآخرتک و الثّالث تضرّ و لا ینفع لا ترد اجعل الدّنیا کلمتین کلمه فی طلب الحلال

و کلمه للآخره، و الثّالثه تضرّ و لا تنفع لا تردها ثمّ قال قتلنی هم یوم لا ادرکه) و کالصحیح منقول است از سکونی که حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات اللّه علیهما روایت کردند که ابو ذر به نزد کعبه ایستادند و گفتند که منم جندب بن سکن که لقب جناده است پس مردمان بر دور او جمع شدند پس او نصیحتی فرمودند که اگر یکی از شما اراده کند به سفری رود هر آینه آن مقدار توشه از جهه آن سفر بر می دارد که او را بس باشد در آن سفر، و شما همه سفری عظیم دور و دراز پیش دارید که آن سفر قیامت است آیا نمی خواهید در آن سفر توشه آن مقدار که شما را بس باشد و در خصال مصحّح چنین است بعد از

«لسفره فسفر یوم القیمه اما تریدون فیه الخ»

و ظاهرا صدوق نقل بالمعنی کرده است و احتمال اصلاح نساخ نیز هست پس شخصی برخاست و گفت: ما را راهنما به توشه آن سفر ابو ذر گفت یک روز در هوای گرم روزه بدار از جهه گرمای روزی که سر از خاک برداری

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۵۷

برهنه در آفتاب قیامت، و حجی به جا آور از جهه اهوال عظیمه که در پیش داری، و دو رکعت نماز بکن در میان شب از جهه تنهائی قبر اگر ممکن باشد، کلمه خیری بگو، و اگر خواهی کلمه شرّی را به گویی مگو و خاموش باش، یا تصدقی کن بر درویشی، یعنی اعمال خیر توشه آخرتست از ابتدای مرگ تا وقتی که داخل بهشت شوی شاید که به سبب این اعمال

نجات یابی ای درویش بی توشه از مشقت و عذابهای روزی که دشوار خواهد بود بر جمعی که توشه نداشته باشند و دنیای خود را دو شاهی کن یکی آن که صرف عیال خود کنی، و دویم آن چه از جهه خود پیش بفرستی که در راه حق سبحانه و تعالی صرف کنی از جهه آخرتت، و سیمین ضرر ندارد و نفع ندارد یعنی هر چه داری بقدر ضرورت عیال قدری نگاه دار باقی را پیش بفرست که بهترین توشه هاست و هر چه نگاه می داری سبب حسرت و ندامت خواهد بود نگاه مدار و چنان که مالت را دو قسمت کردی سخنت را نیز دو قسمت کن یکی در طلب قوت لا یموت که از حلال به همرسانی، و یکی از جهه آخرت که ذکر و قران و کلمات خیر است، و کلمه سیم که عبث گفتگو کنی ضرر دارد و نفع ندارد و بان متکلم مشو، پس از روی حسرت گفت که مرا کشته است و می کشد غم روزی که تدارک آن نمی توانم کرد یا به حقیقت آن روز نمی توانم رسید و آن روزیست که گذشت و هر چه امروز تدارک آن کنی تدارک همین روز کرده چون هر نفسی از عمر سرمایه است و در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است که ابو ذر رحمه اللّٰه علیه آن مقدار را از ترس حق سبحانه و تعالی کریست که چشمش ضعیف شد و بدرد آمد به او گفتند یا ابا ذر کاش دعا می کردی که حق سبحانه و تعالی چشمت را شفا می داد در جواب گفت که چندان در غمم که

اصلا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۵۸

به خاطرم نمی رسد که چشم دارم یا نه گفتند چه غم داری گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که آن بهشت و دوزخ است در غمم که از نعمتهای غیر متناهی بهشت مانده باشم و به عذابهای عظیم غیر متناهی گرفتار شده باشم.

و ممکن است که نسبت به ابو ذر و امثال او از جنت وصال محروم شدن و به جهنم بعد و هجران گرفتار شدن باشد چنانکه در بسیار جائی در قران مجید اشاره بان شده است مثل («فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي، و فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ. و قال لقمان لابنه یا بنیّ انّ الدّنیا بحر عمیق و قد هلک فیها عالم کثیر فاجعل سفینتک فیها الایمان باللّه و اجعل شراعها التوّکل علی اللّه و اجعل زادک فیها تقوی اللّه عزّ و جلّ فان نجوت فبرحمه اللّه و ان هلکت فبذنوبک) و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که لقمان در وصیّیتهائی که پسرش را می کرد گفت ای فرزند یا ای پسرک و این تصغیر از روی شفقت و مرحمت است به درستی که دنیا دریایی است بسیار عمیق و به تحقیق که در این دریا یا در این دنیا و اول اظهر است چنانکه در کافی است که به جای «قد هلک فیها و قد غرق فیه» است یعنی در این دریا غرق شده اند بسیار کس به گمان آن که شنا می توانند کرد و غلط کرده اند که طی این دریا نمی توانند کرد بدون کشتی، این دریا ایمان به حق سبحانه و تعالی است و آن چه

از لوازم آنست که ایمان به رسول و ائمه هدی و به جمیع ما جاء به النبیّ صلّی اللّه علیه و آله است و کشتی بدون بادبان حرکت نمی کند و بادبان این کشتی توکل است در جمیع امور به حق سبحانه و تعالی، و بگردان توشه این کشتی را تقوی و پرهیزکاری از مخالفت الهی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۵۹

ترک اوامر و فعل نواهی پس اگر نجات یابی از این دریا پس بدان که آن به رحمت و فضل حق سبحانه و تعالی است، و اگر هلاک شوی به سبب گناهان خواهد بود و چون منقولست که جمعی کثیر از اهل یمن در زمان حضرت سید الأنبیاء صلّی اللّه علیه و آله به عصا و کشکول متوجه حج بیت اللّه الحرام می شدند، و اکثر ایشان وبال مردمان بودند و هلاک می شدند به حضرت عرض نمودند حضرت متوجه وحی شد حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزّادِ التَّقْوى یعنی در راه مکه توشه صوری و معنوی هر دو بر دارید به درستی که بهترین توشه ها تقوی است که آن توشه معنوی است بنا بر این صدوق این حدیث را ذکر کرد که توشه تقوی اهمّ است و احادیث سابقه نیز مفسرین این آیه است که حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم فرمودند که حج کسی مقبولست که در این راه او را ورع و پرهیزکاری باشد که او را از معصیت الهی باز دارد و دیگر مبالغه نمود و فرمود که وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ یعنی ای صاحبان عقول از من بترسید و مخالفت من مکنید و شعاریست

بانکه چون غرض شما از حج رضای اوست پس لایق نیست که متوجه او شوید و مخالفت او را کنید.

و چون منقول است که بان حضرت عرض نمودند که جمعی متوجه حج می شوند و امتعه می آورند و سوداگری می کنند آیا حج ایشان صحیح است چون بسیاری از ایشان به محض تجارت می آیند و جمعی به قصد حج و تجارت باز منتظر وحی شدند این آیه آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ یعنی بر شما حرجی نیست که طلب کند فضل و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۰

احسان خداوند خود را به سبب تجارت که آن نیز از جمله توشه شما باشد، و هم چنین اگر دعا کنید و از خداوند خود رفاهیت عیش دنیا را طلب کنید چون اکرم الاکرمین است و دنیا و آخرت هر دو از اوست و شما بهر دو محتاجید همه را از او طلب کنید، بلی می باید که مقصود بالذات اخرت باشد و دنیا مقصود بالعرض باشد بلکه ممکن است که غرض از دنیا نیز آخرت باشد بانکه غرض از تجارت این باشد که در همین موضع راه نفع شما به محتاجان و بی چارگان رسد قطع نظر از آن که هر گاه متاعی با خود دارند همیشه متوجه حق سبحانه و تعالی است که متاع ایشان به سلامت به آن جا رسد و دعا می کنند که نفع کند و به سبب اینها نیز بنده را قرب حاصل می شود و خاطرش مطمئن است و خوف هلاک ندارد و اگر بعوض متاع زر برد دشمن زر بیشتر از دشمن متاعست، و اگر دزد برد متاع را می برد جان به سلامت

است، و اگر زر دارد غالب اوقات در کمر می بندد و اکثر اوقات می کشند که زر را ببرند و عمده آنست که بنده خود را خالص کند از جهه رضای خداوندش اگر خالص است اینها ضرر ندارد و اگر خالص نیست نداشتن نافع نیست و راههای شیطان بسیار است

باب حمل الالات و السّلاح فی السّفر

(روی سلیمان بن داود المنقریّ عن حمّاد بن عیسی عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال فی وصیّه لقمان لابنه یا بنیّ سافر بسیفک و خفّک و عمامتک و حبالک و سقائک و خیوطک و مخرزک و تزوّد معک من الادویه ما تنتفع به أنت و من معک و کن لأصحابک موافقا الّا فی معصیه اللّه عزّ و جلّ و زاد فیه بعضهم و فرسک) این بابی است در بیان استحباب بر داشتن ادوات سفر و برداشتن سلاح جنگ در سفر.

مرویست در موثق از حماد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که از جمله وصیتهائی که لقمان حکیم پسر خود را کرد این بود که ای پسرک چون بسفر روی با خود بردار شمشیر ترا از جهه دفع دشمنان، و موزه ات را بردار که در اکتفا به نعلین کردن ضرر بپا می رسد و اگر پیاده رود با موزه آسان تر است، و هر چه ساق دارد او را موزه می گویند مانند کفشی که عربی می گویند الحال، و ظاهرا موزه عرب نیز چنین بوده است و طولش زیاده از یک شبر نیست و این موزه بلند نیز خوبست در حالت سواری، و عمامه ات را بردار که چون سفر گرما و سرمای آن سخت تر است محافظت سر و دماغ کند، و در مانند سفر مکه

عمامه را كه عربان مانند مقنعه بر دور سر می پیچند كه بادهای گرم و سرد داخل گوشهای ایشان نشود و دهن بند نیز دارند كه باد گرم از دهن و بینی داخل دماغ نشود، و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۲

وقت آمدن بادهای گرم ضرور است و در هواهای گرم قبای پر پنبه می پوشند تا تاثیر در بدن ایشان نكند، و خود دیدیم بین الحرمین كه عربان از باد سموم به سبب این افعال متضرر نشدند و عجمان بسیار تلف شدند، و با خود بردار ریسمانها از جهه بار بستن حیوان و كشیدن آب.

و در كافی و محاسن در همین حدیث به جای و حبالك و خیامك است یعنی خیمه ات را بردار از جهه دفع سرما و گرما و تصحیف از نساخ شده است و دور نیست كه از لفظ سقائك مستخرج شود چون سقاء را بر دو معنی اطلاق می كنند یكی خیك و مشك و یكی دلو و رسن و آن چه از لوازم آبست، و ابرتك یعنی سوزن و ریسمان را بردار از جهه دوختن رخوت، و از قلم نساخ این كتاب افتاده است و در كافی و محاسن برقی هست و محتمل است كه صدوق انداخته باشد و اكتفا به محرزك كرده باشد، و ریسمانها بردار از جهت دوختن و سر دوز، و درفش و جوال دوز و امثال اینها بردار از جهه دوختن مشك و جوال و غیر آن اگر چه غالبا اطلاق بر چیزی می كنند كه پوست را به آن می دوزند مانند درفش و سوزن بزرگ و اظهر آنست كه نساخ انداخته باشند، و از دواها آن مقدار بردار كه خودت

بـا رفقـا منتفع شويـد و همه را بس باشـد، و همراهى كن بـا رفقـا در هر بابى مگر در مخالفت حق سـبحانه و تعالى كه در آنجا مخالفت كن و رفاقت مكن، و برقى ذكر كرده است كه بعضى از مشايخ در اين حديث روايت كرده اند لفظ و فرسك يعنى با اسب بسـفر رو كه بهترين مركبهاست در سـفر اگر بسـيار دشمن باشد صاحبش را بيرون مى برد، و در بعضى از نسخ و قوسك است يعنى چنانكه در محاسن است و ظاهرا نساخ تصـحيف كرده اند يعنى كمان و تير نيز با خود بردار كه از جهه دشـمن بهتر از شمشير است خصوصا در عرب كه مدار سلاح ايشان بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۶۳

نيزه است و شمشـير دفع نيزه نمى توانـد كرد و تير مى تواند كرد و اگر هر دو باشد بهتر است و اگر پيش از آن كه متوجه حج شود شروع در تهيه اسباب كند ثوابش اعظم است چنانكه در ثواب حج گذشت.

و در چهار صد كلمه حضـرت امير المؤمنين صـلوات اللّٰه عليه مذكور است كه چون اراده حج كنيد شروع كنيد در تهيه اسباب حج آن چه شـما را در سـفر ضـرور باشد تا سـبب قوّت شـما شود زيرا كه حق سبحانه و تعالى مى فرمايد در مذمت جمعى كه تهيه جهاد نمى كردند كه اگر اراده جهاد مى داشتند هر آينه تهيه خود مى كردند

باب الخيل و ارتباطها و اوّل من ركبها

[اسب مبارک است]

(قال رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله الخيل معقود بنواصيها الخير إلى يوم القيمه) اين بابى است در اسب و ثواب نگاهداشتن آن و آن كه اول كسى كه سوار شده بر اسب كه بود.

منقول است به اسانيد صحيحه از حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که خیر و خوبی و مبارکی بسته است بر پیشانیهای اسب تا روز قیامت به آن که دیدنش مبارکست و سواریش سنت است و به آن انواع زیارات و حج و جهاد می توان کرد (و المنفق علیها فی سبیل اللّٰه عزّ و جلّ کالباسط یده بالصّدقه لا یقبضها فاذا اعددت شیئا فاعدّه اقرح ارثم محجّل الثّلاثه طلق الیمین کمیتا ثمّ اغرّ تسلم و تغنم) و ظاهر عبارت آنست که جزو حدیث سابق باشد اما در هیچ یک از کتب داخل نیست و مضمونش در اخبار دیگر هست اظهر آنست که کلام صدوق باشد یعنی کسی که نفقه دهد بر اسبان در راه خدا یعنی از جهه جهاد یا هر راهی از راههای خیر حتی از جهه حفظ عرض خود از جهه رضای الهی مانند کسی است که دست خود را گشوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۵

باشد، و همیشه تصدق کند چون اسب که ایستاده است می باید که کاه و علف همیشه پیش آن باشد و خورد، پس هر گاه اسب نگاهداری اسبی نگاهدار که پیشانی سفید باشد و سفیدی کشیده باشد تا بینی آن و دست چپ و پاهای آن هر سه سفیدی داشته باشد و دست راستش نشان نداشته باشد کمیت باشد یعنی سمندی که نه سیاه باشد و نه سرخ و به زردی زند و یال و دمش سیاه باشد، و بعد از آن در خوبی اسبی است که سفید باشد یا پیشانی آن سفید باشد و سفیدی به بینی نرسیده باشد، و هر گاه اسبی نگاه داری

بیکی از این دو نشان همیشه سلامتی و نفعهای دنیوی و ثوابهای اخروی خواهی داشت

[لجام زدن اسب]

(و روی بکر بن صالح عن سلیمان بن جعفر الجعفریّ عن ابی الحسن صلوات اللّه علیه قال سمعته یقول الخیل علی کلّ منخر منها شیطان فاذا اراد احدکم ان یلجمها فلیسمّ قال و سمعته یقول من ربط فرسا عتیقا محیت عنه عشر سیّئات و کتبت له احدی عشره حسنه فی کلّ یوم و من ارتبط هجینا محیت عنه فی کلّ یوم سیّئتان و کتبت له تسع حسنات فی کلّ یوم و من ارتبط برذونا یرید به جمالا او قضاء حاجه او دفع عدوّ محیت عنه فی کلّ یوم سیّئه و کتبت له ستّ حسنات، و من ارتبط فرسا اشقر اغرّ أو أقرح فان کان اغرّ سائل الغرّه، به وضح فی قوائمه فهو احبّ إلیّ و لم یدخل بیته فقر ما دام ذلک الفرس فیه، و ما دام فی ملک صاحبه لا یدخل بیته حیف قال و سمعته یقول اهدی امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اربعه افراس من الیمن فاتاه فقال یا رسول اللّه أهدیت لک اربعه افراس؟ قال صفها لی قال هی الوان مختلفه قال فیها وضح قال نعم قال فیها اشقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۶

وضح قال نعم قال فامسکه لی و قال کمیتان أوضحان قال اعطهما ابنیک قال و الرّابع ادهم بهیم قال بعه و استخلف ثمنه لعیالک انّما یمن الخیل لذوات «فی ذوات» الأوضاح قال و سمعته یقول من خرج من منزله او منزل غیر منزله فی اوّل الغداه فلقی فرسا اشقر به أوضاح بورک له فی یومه و ان کان

به غرّه سائله فهو العیش و لم یلق فی یومه ذلک الّا سرورا و قضی اللّٰه عزّ و جلّ حاجته) و در ثواب الاعمال و محاسن چنین است که

فهو العیش کلّ العیش و لم یلق فی ذلک یومه الا سرورا و ان توجّه فی حاجه فلقی الفرس قضی اللّٰه حاجته.

پس محتمل است که از نساخ افتاده باشد یا صدوق نقل بالمعنی به اعتقاد خود کرده باشد و کالصحیح بلکه صحیح از سلیمان منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه یا حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که در پیش هر سوراخی از سوراخهای بینی اسب شیطانی هست پس هر گاه کسی از شما خواهد که اسبی را لجام کند باید که بسم اللّٰه بگوید تا شیطان دور شود و اسب ممانعت نکند از لجام یعنی ممانعتش از شیطانست.

و سلیمان عظیم الشأن گفت که از آن حضرت شنیدم که می فرمودند که هر که اسبی عربی به بندد که مادر و پدرش هر دو از عرب باشد هر روز حق سبحانه و تعالی ده گناه، و در کتب دیگر سه گناه از نامه عملش محو فرماید و یازده حسنه می نویسد چنانکه در محاسن و کافی است و بیست و یک حسنه چنانکه در ثواب الاعمال است بنا بر نسخه قدیم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۷

و کسی که اسب دو تخمه یا پدر عربی و مادر یابو نگاه دارد هر روزی دو گناه محو کنند و هفت حسنه چنانکه در کتب است و نه حسنه چنانکه در اکثر نسخ این کتابست نوشته شود در نامه عملش، و کسی که یابوی نگاه دارد

و قصدش اعزاز ایمان باشد یا قضاء حوایج مؤمنان یا رفع شماتت دشمنان یا دفع ایشان اگر بر سر مسلمانان آیند از کفار و غیر آنها هر روز یک گناه محو کنند و شش حسنه بنویسند، تا اینجا حدیث یعقوب بود در کتب و بعد از این حدیث سلیمان است تا به آخر و ظاهرا در وقت نوشتن بر سبیل استعجال چون از کتب جعفری است گمان کرده است که همان جعفری سابق است چون آن چه ذکر کرده است در اینجا مجتمع در کتب متفرق است و با هم آورده است و ممکن است که صدوق از کتاب سلیمان نقل کرده باشد و در آن کتاب به همین نحو بوده باشد که در اینجا ذکر کرده است و گمان صدوق اینست که سلیمان گفت که آن حضرت فرمودند که هر که نگاه دارد اسب سرخ چشم نیم رنگی که یال و دمش سرخ باشد و پیشانیش سفید باشد بسیار یا اندک سفیدی داشته باشد پس اگر سفیدی پیشانی تا به بینی آمده باشد و چهار دست و پا همه نشان باشد یا مطلق الیمین باشد که دست راست سفیدی نداشته باشد نزد من محبوبتر است، و خانه که چنین است در آن خانه باشد فقر و احتیاج در آن خانه داخل نمی شود تا آن اسب در آن خانه باشد و تا آن اسب به ملکیّت آن باشد کسی بر او ظلم نمی کند یا حیف که مکروهست از غم و الم در آن خانه داخل نمی شود و سلیمان گفت که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شنیدم که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه وقتی

که از یمن آمدند چهار اسب از جهه حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله به هدیه آوردند و چون به حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۸

سید الأنبیاء صلّی اللَّه علیه و آله رسیدند گفتند یا رسول اللَّه چهار اسب به هدیه آورده ام از جهه شما حضرت فرمودند که آن را وصف کن از برای من این اسبها را یا رنگها را نام ببر حضرت فرمودند که رنگها مختلف است حضرت فرمودند که نشان دار هست گفتند بلی فرمودند که سرخ نیم رنگ نشان دار است گفتند بلی حضرت فرمودند که آن را از جهه من نگاه دار پس حضرت امیر المؤمنین گفتند که دو سمند نشاندار هست حضرت فرمودند که آنها را به حسنین صلوات اللَّه علیهما ده پس گفتند که چهارمین سیاه بی نشانست حضرت فرمودند که آن را بفروش و نفقه عیال خود کن به درستی که مبارکی اسب در نشانست.

و باز سلیمان گفت که از حضرت ابو الحسن صلوات اللَّه علیه شنیدم که می فرمودند که هر که از خانه خود یا از خانه دیگری بیرون رود اول روز و اسب آلی به بیند که با نشان باشد یا نشانها داشته باشد در پیشانی و بینی و چهار دست و پا آن روز مبارک باشد بر او و نفعها بیابد، و اگر سفیدی پیشانی کشیده باشد تا بینی آن روز در نهایت سرور و خوشحالی باشد و نه بیند در آن روز مگر سرور و خوشحالی و حق سبحانه و تعالی حاجتش را برآورد، و بنا بر نسخه اگر به حاجتی روانه شود و اسبی را به بیند اول بار یا چنان

اسبی که گذشت به بیند حق سبحانه و تعالی حاجتش را برآورد

[اول کسی که اسب سوار شد]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه کانت الخیل وحوشا فی بلاد العرب فصعد ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام علی ابی قبیس فنادیا الا هلا الا هلمّ فما بقی فرس الّا اعطی بقیاده و أمکن فی [من خ] ناصیته) و کلینی در موثق کالصحیح روایت کرده است از زراره پس صحیح باشد چون طریق صدوق به زراره صحیح است و صدوق از عبد اللّه بن عباس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۹

نیز روایت کرده است و زراره گفت که آن حضرت فرمودند که اسبان وحشی بودند در بلاد عرب ممکن است که اسبان عربی وحشی بوده باشد پیش از آن حضرت، و مردمان بر یابو سوار می شدند پس حضرت ابراهیم و اسماعیل پیهای خانه کعبه معظمه را بلند کردند خطاب به ایشان رسید که گنجی به شما می دهم که به کسی پیش از شما نداده ام و در همه کتب چنین است که ایشان بالا رفتند بر جیاد که آن کوه ابو قبیس است و هر دو ندا کردند که بیایید البته بیایید پس هر اسبی که بود منقاد ایشان شدند و موی پیشانی خود را بدست ایشان دادند یعنی اسبها می آمدند و موی پیشانی اسبان را می گرفتند و به مردمان می دادند و از این جهت اسبان را جیاد می نامند.

و بروایت ابن عباس منقاد شدند و تا حضرت سلیمان کسی متصرف نشد و سلیمان گرفت ایشان را و به مردمان داد.

و ابن عباس [سند ظ] به حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله نرسانیده است ممکن است که از تواریخ گفته باشد و این حدیث که

از حضرت معصوم است اظهر است چون در اخبار وارد شده است که حضرت داود اسب داشتند و به میراث به حضرت سلیمان رسیده و پیش گذشت در مبحث نماز

باب حقّ الدّابّه علی صاحبها

[حق دابه بر صاحبش]

(روی اسماعیل بن ابی زیاد بإسناده قال قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله للدّابّه علی صاحبها خصال یبدأ بعلفها اذا نزل و یعرض علیها الماء اذا مرّ به و لا- یضرب وجهها فانّها تسبّح بحمد ربّها و لا یقف علی ظهرها الّا فی سبیل اللَّه عزّ و جلّ و لا یحمّلها فوق طاقتها و لا یکلّفها من المشی الّا ما تطیق) این بابی است در بیان حقی که چهار پا و احتمال اسب دارد و لیکن بعید است که بر صاحبش دارد به تکلیف الهی مرویست از سکونی کالصحیح که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که چهار پا را بر صاحبش شش چیز لازمست که بر او دارد.

و در خصال بعد از خصال ستّ هست و هم چنین در محاسن و لیکن در محاسن تبدیل کرده است خصلتی را به خصلتی دیگر و لا یضرب وجهها را مبدل کرده است به و لا یسمها فی وجوهها یعنی روی آن را داغ نکننـد، ابتدا می کند به علف و غذای آن پیش از آن که خود چیزی بخورد، و علف عبارتست از غذای حیوان اعم است از کاه وجود و غیر آن و هر مرتبه که بگذرد بر آب آب بنماید به حیوان اگر میل کند بدهد یعنی در وقتی که ضرر نداشته باشد و نزد عرب هیچ وقت ضرر ندارد و مکرر دیده ام اما نزد عجم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۱

آب

می دهند در حالت خوردن جو و بعد از آن به اندک زمانی و اگر دو سه ساعت گذشته باشد و آب بدهند ادخال می شود و جو را هضم نکرده دفع می کند و آب نمی دهند تا دو سه ساعت از روز بگذرد و دیگر آب نمی دهند تا وقت جو و تازیانه، و چوب بر روی چهار پا نزنند زیرا که هر رویی تسبیحی یا تحمید حق سبحانه و تعالی می کند، و داغ بطریق اولی که نمی توان کرد یعنی مکروه است زدن و داغ کردن.

چنانکه در حدیث کالصحیح علی بن جعفر وارد است که گفت برادرم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست زدن و داغ کردن بر روی حیوانات، و احادیث بسیار در نهی از هر دو وارد شده است و حکمت نزدن مخفی است زیرا که هر ذره از ذرات به تسبیح و تحمید الهی مشغولند اگر چه ممکن است که تسبیح رو بیشتر باشد یا حیوان بسیار متضرر شود، و ممکن است که ضمیر راجع به حیوانات باشد که هر حیوانی به تسبیح و تحمید مشغولند پس رعایت ایشان باید کرد و بسیار ضرر به ایشان نباید رسانید و اللّٰه تعالی یعلم، و نایستند بر بالای حیوان یعنی باز ندارند که بر پشت ایشان صحبت دارند مگر در حالت جهاد که ضرور است بلکه راه روند یا به زیر آیند و صحبت بدارند، دیگر آن که آن مقدار بار بر او نکنند که طاقت حمل نداشته باشد و این معنی را و اهل عرف بیشتر می دانند که به تجربه یافته باشند و هم چنین آن مقدار راه که تواند رفت بروند چنانکه متعارفست هشت

فرسخ شرعی مگر با ضرورت

[زمانی که می شود حیوان را زد]

(و سال رجل ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه متی اضرب دابّتی تحتی قال اذا لم تمش تحتک کمشیها إلی مذودها) کالصحیح منقولست که شخصی از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۲

صلوات اللَّه علیه سؤال کرد که چه وقت می توانم زد مرکوبم را در حالتی که بر او سوار باشم حضرت فرمودند که هر گاه در زیر تو راه نرود چنانکه راه می رود که خود را به توشه رساند چنانکه حیوانات در وقت جو می دوند و اگر علف زاری را دیدند تند می روند پس از این حرکت آن ظاهر می شود که این مقدار تند می تواند رفت و نمی رود و در این صورت می توان زدن آن را (و روی انّه قال اضربوها علی العثار و لا تضربوها علی النفار فانّها تری ما لا ترون) و مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چهار پا را بزنید وقتی که از سر در رود و مزنید از رمیدن به درستی که گاه هست که جنّی را دید و رم می کند یا شیر و گرگ و ببر در شبهای تار می بیند و شما نمی بینید و آن چه در کافی و محاسن است بر عکس است که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر بسر در رود مزنید و اگر رم کند بزنید و اگر این علت نمی بود حمل بر سهو نساخ می توانست کردن و ظاهرا صدوق حدیثی بر این نهج دیده باشد و نزد او صحیح تر باشد آن را ذکر کرده باشد و بر نهج عکس

چهار حدیث وارد است، و اولی و احوط آنست که او را از جهه هیچ یک آن را نزنند اما از جهه سر درآمدن به اعتبار احادیث و اما از جهه رم کردن به اعتبار وجهی که صدوق ذکر کرده و گفته است که میان من و خدا حجت است و شکی نیست که امری که وارد است امر وجوبی نیست بلکه امر جواز است یعنی می تواند زدن (و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا عثرت الدّابّه تحت الرّجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۳

فقال لها تعست تقول تعس اعصانا للرّبّ) و به اسانید کالصحیحه یا صحیح علی الظاهر از سلیمان جعفری منقولست که آن حضرت فرمودند که هر گاه چهار پای سواری بسر درآید و سواره بگوید که تعست یعنی هلاک شوی و بمیری ای حیوان می گوید که از ما و تو هر کدام عصیان الهی صادر شود یا بیشتر کرده باشیم آن هلاک شود و اشعاری دارد بر آن که تو مخالفت الهی کردی که من بی گناه را نفرین می کنی، و غرض صدوق از ذکر این حدیث در اینجا آنست که لغزیدن سبب ضرب نیست رم کردن سبب ضربست و دلالت ندارد و چون ممکن است که از دشنام بیشتر از زدن متأثر شود و زدن باید نه دشنام با آن که اینها وقتی است که قیاس و استحسان حجت باشد خصوصا در برابر نصوص احادیث، و در نسخه مصحح محاسن به جای تعس انتکس است یعنی بسر در رود آن که عصیان الهی بیشتر کند و در کافی تعس است و انسبست به آیه کریمه فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ

یعنی اگر کسی بر شما ستمی کند شما را جایز است تلافی بمثل اگر چه انتکس ضررش کمتر از تعس است و کمتر بهتر است و محتمل است که مراد حیوان این باشد که می باید سواره عبرت گیرد به آن که حیوانی که مکلف نیست و بی اختیار از سر در می رود اگر خوف ضرر مالی نباشد او را می خواهی بکشی فکر نمی کنی که با خود عتاب کنی که از تو عثرتی چند صادر شده است که حساب آن نمی توانی کرد پس از لغزش آن عبور کن به لغزشهای خودت (و قال علیّ صلوات اللّٰه علیه فی الدّوابّ لا تضربوها الوجوه و لا تلعنوها فانّ اللّٰه عزّ و جلّ لعن لاعنها) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که بر روی چهارپایان نزنید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۴

و آنها را لعن می کنید به درستی که حق سبحانه و تعالی لعنت کرده است کسی را که لعنت کند چهارپایان را.

بدان که در حدیث کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر که در سفر چهارپائی داشته باشد چون فرود آید اول علف و آب دهد آن را پیش از هر کاری، و زنهار که تازیانه و چوب مزنید بر روی چهارپایان که پروردگار خود را تسبیح می کند.

و ایضا کالصحیح منقولست که آن حضرت فرمودند که مزنید بر روی چهارپایان و روی هر جانوری که تسبیح و تحمید حق سبحانه و تعالی می کند (و فی خبر اخر لا تقبّحوا الوجوه) و در حدیث دیگر منقولست که قبیح مکنید روی حیوانات را بمانند داغ کردن، و حدیث سابق و این حدیث را ندیدم باین

لفظها ممکن است که نقل بالمعنی کرده باشد یا از کتب اصول نقل کرده باشد.

و در صحیح از حلبی و صحیح از ابن سنان منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند از داغ کردن حیوانات حضرت فرمودند که باکی نیست هر جا که خواهد داغ می تواند بغیر از رو.

و در حدیث دیگر وارد شده است که گوشها را داغ کنید (و قال النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله انّ الدّوابّ اذا لعنت لزمتها اللّعنه) و منقولست که آن حضرت فرمودند که هر گاه کسی لعنت کند چهارپایان را خواه بعنوان یا ملعون یا لعنک اللَّه یا مانند تعست هلکت لازم می شود او را که لعنت کند در عوض یا آن که تاثیر می کند و ضررش به صاحب می رسد خصوصا مانند راه مکه که شتر جان آدمی است شتر که می ماند آدمی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۵

نهایتش دو سه روزی می دود و به مرگ خود راضی می شود و می ماند و می میرد بلکه می باید که چنانکه چهار پا دعا می کند ترا تو نیز با او رفق کنی و دعا کنی او را

[بر یک طرف زین ننشینید]

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله لا تتورّكوا علی الدّوابّ و لا تتّخذوا ظهورها مجالس) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که بر یک طرف زین ننشینید که پشتش را زخم می کند قطع نظر از آزار حیوان و پشت چهارپایان را مجلس مسازید که بدارید و صحبت دارید بلکه بروید یا به زیر آیید چنانکه گذشت

[احترام بهائم در صورت آنهاست]

(و قال الباقر صلوات اللَّه علیه لکلّ شی ء حرمه و حرمه البهائم فی وجوهها) و در موثق کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر چیز را حرمتی است و احترام چهارپایان در روهای ایشان است و چون رو بهترین مواضع حیوانات است، و خداوند مصور صورت گری کرده است عزّت آن داشتن تعظیم حق سبحانه و تعالی است، و حق سبحانه و تعالی دوست می دارد بنده را که حرمت هر چیزی را در خور آن بدارد اگر قایل نباشیم به شعور ایشان، و اگر به شعورشان قابل باشیم چنانکه ظاهر آیات و روایاتست تعظیم و تکریم بیشتر می باید کرد و چون حق سبحانه بفضل خود آن را مسخر ما گردانیده و زینت ما ساخته است و مشقتهای عظیمه از جهه بنی آدم می کشند و به برکت آن تحصیل مثوبات کرده می شود پس باید که شکر این نعمتها را به جا آوریم به تعظیم نعمت به اعتبار منعم حقیقی چنانکه در قرآن مجید در بسیار جائی بر بنی آدم تعداد این نعمت می فرماید در ضمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۶

تعداد نعمتهای غیر متناهی خود و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه منقول است که چهارپائی

نگاه دار که از او منتفع شوی و روزی تو بر حق سبحانه و تعالی است.

و به اسانید صحیحه از آن حضرت منقولست که فرمودند که چهارپایان نگاه دارید که سبب اعتبار شماست و زینت شماست و کارهای شما به آن ها ساخته می شود، و قضاء حقوق برادران مؤمن به آن می شود که به مشایعت ایشان می روی و به استقبال و زیارت و عیادت و حضور جنازه و حج و عمره و زیارات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و جهاد بر تقدیر خروج صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه و انتظار فرج و غیر اینها از انواع خیرات به آن ها واقع می شود و روزیش بر حق سبحانه و تعالی است و از جمله نعمتهای الهی است چهارپای هموار که رم نکند و خوش راه باشد و خواهد آمد اخبار از این باب

باب ما لم تبهم عنه البهائم

(روی علیّ بن رئاب عن ابی حمزه عن علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما انّه قال کان یقول ما بهمت البهائم عنه فلم تبهم عن اربعه معرفتها بالربّ تبارک و تعالی، و معرفتها بالموت، و معرفتها بالأنثی من الذّکر، و معرفتها بالمرعی الخصب و امّا الخبر الّذی روی عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه انّه قال لو عرفت البهائم من الموت ما تعرفون ما اکلتم منها سمینا قطّ فلیس بخلاف هذا الخبر لأنّها تعرف الموت لکنّها لا ـ تعرف منه ما تعرفون) این بابی است در بیان آن چه از حیوانات مخفی نیست و آن را می دانند منقولست به یازده سند صحیح و حسن کالصحیح که حضرت امام العارفین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر چیزها از حیوانات عجم بی زبان مخفی باشد چهار چیز از ایشان مخفی

نیست.

یکی آن که خداوند خود را می دانند که خداوندی دارند، و مردن را می دانند، و از این جهت است که از گرگ و شیر خایفند، و از این جهت است که مکروه است کشتن حیوانی در وقتی که حیوان دیگر ببیند، و نر و ماده از هم فرق می کنند، و چراگاه پر علف را می دانند و ظاهرا از بو می شناسند و ظاهرا چون عمده متعارفشان اینها بود فرموده اند و اگر نه بسیار چیزها می دانند.

و اما خبری که منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۸

علیه که اگر بهایم آن چه شما می دانید از مرگ آنها می دانستند همگی از غم می گذاختند، و حیوان فربه نمی خوردید. این خبر مخالفت ندارد با خبر سابق چنانکه از لفظ خبر ظاهر است که مراد اینست که اگر ایشان مثل شما می دانستند یعنی می دانند و مثل شما نمی دانند، چون ایشان مکلّف نیستند و عقوبتی نخواهد بود ایشان را.

و حاصل کلام سرزنش بنی آدم است که اگر ایشان مثل شما مکلف می بودند می گداختند و شما بالکلیه غافلید که چون عقبات و عقوبات در پیش دارید و اصلا غم آن طرف ندارید حق سبحانه و تعالی همه را از این مرگ غفلت زنده گک رداند تا این دو سه روزه عمر را به غفلت نگذارند بجاه محمد و عترته الاقدسین

باب ثواب النّفقه علی الخیل

(قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی قول اللّه عزّ و جلّ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ قَالَ نَزَلَتْ فِی النَفَّقَهِ عَلَی الْخَیْلِ قالَ مُصَنِّفُ هذَا الْکِتابِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ هذِهِ الْآیَهُ

روی انّهـا نزلـت فی امیر المـؤمنین علیّ بن ابی طـالب صـلوات اللَّه علیه و کـان سـبب نزولهـا انّه کـان معه اربعه دراهم فتصـدّق بدرهم منها باللّیل و بدرهم فی النّهار و بدرهم فی السّرّ و بدرهم فی العلانیه فنزلت فیه هذه الآیه و الآیه اذا نزلت فی شـی ء فهو منزله فی کـلّ مـا یجری فیه، فالاعتقاد فی تفسـیرها انّها نزلت فی امیر المؤمنین و جرت فی النّفقه علی الخیل و اشـباه ذلک) این بـابی است در بیان ثواب خرج اسب مطلقا یا اسبی که به آن جهاد کننـد در راه حق سـبحانه و تعالی یا اراده جهاد داشـته باشـد بعد از حصول شرایطش یا اعم از جهاد و سایر راههای خیر.

منقولست که حضـرت سـید المرسـلین صـلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که آیه کریمه که حق سـبحانه و تعالی می فرماید: که آن جمـاعتی که صـرف می نماینـد مالهـای خود را در شب و روز در پنهان و آشـکار پس اجر ایشان نزد پروردگار ایشان است و نیست خوفی بر ایشان و ایشان اندوهناک نمی شوند حضرت فرمودند که این آیه نازل شد در خرج اسب که از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۰

جهاد بسـته باشـند و مناسـبتش با آیه آنست که می بایـد همیشه آخر اسب پر باشـد و او خورد در شب و روز اندرون طویله در وقتی که بیرون گرم باشد، و در بیرون وقتی که در بهار بند باشد، پس چنانکه ثواب آن را فرموده است کیفیت نگاه داشتن آن را نیز فرموده است.

و صدوق گفته است که مرویست بعنوان تواتر از طرق عامّه و خاصّه که همین آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه

علیه نازل شده است و سبب نزول آیه این بوده است که آن حضرت چهار درهم داشتند یکی از آنها را در روز تصدق فرمودند، و یکی را در شب به سایل دادند، و یکی را پنهان دادند، و یکی را در حضور مردمان به سایل کرامت کردند، و غرض آن حضرت آن بود که در همه وقتی این ثواب را دریافته باشند و تعلیم کنند که تصدق در همه احوال خوبست هر چند در شب و در پنهان بهتر است اما اگر سایل در روز طلب کند تاخیرش خوب نیست و هم چنین اگر در حضور مردمان طلب کند تعویقش خوب نیست و آن چه آن حضرت فرموده بودند خوب بوده حق سبحانه و تعالی آن حضرت را مدح فرمود بر این عمل تا دیگران تأسّی کنند آن حضرت را و چون بحسب ظاهر این دو روایت مخالفت دارند صدوق تاویل کرده است که ظاهر آیه اعم است از هر انفاقی که در راه خدا کنند خواه به سایل دهند و خواه شمشیر بخرند از جهه جنگ یا علف بخرند از جهه جنگ یا علف بخرند از جهه چهارپایان پس ممکن است که اول در شأن آن حضرت نازل شده باشد و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرموده باشند که هر که نفقه چهار پاکند در این آیه داخل است.

و صدوق گفته است که می باید که چنین اعتقاد کند بنا بر آن که هر دو متواتر باشد و الا ممکن است که یکی از این دو واقع باشد چون هر دو حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۱

وارد شده است که این آیه

در فلان چیز خاص نازل شد و احتمال اقرب آنست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه این چهار درهم را صرف نفقه اسب فرموده باشند، و آن چه بحسب تتبع یافته ام آنست که هر آیه که در شأن آن حضرت نازل شده مفسّران عامه مهما أمکن نفی آن می کنند و مفسّران خوارج بودند و افترا می بستند از جهه تقویت مذهب باطل خود چنانکه مسلم بن حجاج در اول صحیحش ذکر کرده یک جزو در آن که بسیار بودند جمعی که حدیث وضع می نمودند و در زمان حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله افترا بر آن حضرت می بستند تا آن که حضرت بر منبر فرمودند که «لقد کثرت الخ» یعنی دروغ و افترا بر من می بندند و هر که دروغ بر من بندد جای خود را در جهنم مهیّا می کند، و چون این مفتریان افترا می بستند و اکثر ایشان با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بد بودند و جمعی لا بشرط بودند که مذهبی نداشتند، و جمعی به حقیقت ایمان آن حضرت را شناخته بودن الحال داب مفسران مثل زمخشری و رازی آنست که مثل آیه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که» از طرق عامه زیاده از صد حدیث منقولست که در شأن آن حضرت نازل شده، و خارجی مفتری گفته است که در شأن عبد اللّٰه بن سنان نازل شده است اول آن را ذکر می کنند، و بعد از آن بعنوان روی نقل می کنند چون بسیار رسواست که ذکر نکنند، و مانند بخاری و مسلم نقل می کنند و خلافش را که می دانند که افتراست نیز نقل می کنند، و جمعی از ایشان استدلال می کنند

بر آن که می بایـد که این آیه در شأن ابو بکر نازل شـده باشد به افترا نیز بسـته اند باین عنوان که چون اجماع شد بر امامت ابو بکر پس می باید که او افضل از علی (ع) باشد پس می باید که هر آیه که دلالت کند بر افضلیت در شأن ابو بکر باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۲

و جمعی از فضـلای ما معارضه کرده انـد با ایشان در مثل آیه «وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» که می بایـد مراد از این آیه علی باشـد چون امـامت آن حضـرت منصـوص و به نصـوص متواتره ثـابت شـده است و امـامت مفضول قبیـح است عقلاـ پس می بایـد که آن حضـرت افضل باشـد پس می باید که مراد از اتقی آن حضـرت باشد، و ظاهرا به محض جدل این معارضات واقع شده است و عـامه و خـاصه روایت کرده انـد که آیه در شـأن ابـو دحـداح نـازل شـده است و اتقی اضـافی است نسـبت به آن شخصـی که تکذیب نبی کرد لهذا او را اشـقی گفت با آن که بحسب ظاهر مسـلمان بود و اگر چه منافق بود اما اشـقی از او بسیار بودند امّا بحسب احتمال ممکن است گفتن که چون روایات اسـباب نزول احادیث مفیـد علم نیست ممکن است که مراد از این آیه علی بن ابی طالب باشد نه آن که جزم کنند که البته در شأن آن حضـرتست و اکثر قرآن در شأن آن حضـرت و در ذم دشـمنان آن حضـرتست اگر این آیه در شأن دیگری باشد نقصـی به آن حضرت نمی رسد و هم چنین در ما نحن فیه و لیکن چون احادیث بسیار وارد است که اگر این آیه در شأن

آن حضرت نازل شده باشد مظنون آنست که نفقه بر خیل افترا عامه باشد چنانکه داب ایشانست و اگر حضرت نیز فرموده باشند تقیه کرده خواهند بود یا آن که همین آیه دو مرتبه نازل شده باشد یا دو آیه باشد و یکی را انداخته باشند به توهم تکرار چنانکه عامه و خاصه اخبار متواتره نقل کرده اند که قرآن زیاده بر این بوده است و آن نزد حضرت امام العصر و الزمان و خلیفه الرحمن است صلوات اللّه علیه و اللّه تعالی یعلم و مؤید اخفا آن که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۳

منبر بودند که غوغای عظیمی شد و مردمان بر هم خورده می گریختند که ناگاه اژدهای عظیمی از در بزرگ مسجد کوفه داخل شد حضرت فرمودند که بحال خود باشید و او را راه دهید تا خود را راست کرد و سر پیش آورد و مخاطبه و مکالمه چند با حضرت کرد و بازگشت، و چون از مسجد بیرون رفت ناپدید شد حضرت فرمودند که این از بزرگان جن است و مسلمان است و چون مسأله مشکل می شود بر او یا بر دیگران می آید و می پرسد و مسایل خود را پرسید و رفت و آن در مسمّی شد بباب الثعبان مثل خانه بیت الطشت که در مسجد کوفه است و چون بنی امیه حکومت یافتند فیلی را در همان در بستند که شهرت کند بباب الفیل و کسی نگوید باب الثعبان مبادا گویند که چرا باب الثعبان می گویند و این معجزه بماند و از این باب بسیار است.

و کالصحیح یا صحیح منقولست از سلیمان جعفری که حضرت

ابو الحسن فرمودند که هر که اسبی ببندد تا دشمنان از او خایف باشند و نزد مردمان معتبر باشد از جهه رضای الهی حق سبحانه و تعالی همیشه او را اعانت می فرماید تا آن اسب را داشته باشد و خیر و برکت از آن خانه کم نشود، و اگر کسی بقصد جهاد به بندد تا آن که چون حضرت صاحب الامر خروج فرماید در خدمت آن حضرت بجهاد رود ثوابش بیشتر خواهد بود، و این بنده چنین کرده ام اگر چه می دانم که چون آن حضرت صلوات اللّٰه علیه ظاهر شود هر خدمتی را به کسی خواهد فرمود که مناسب او باشد و امثال ماها خصوصا با پیری جهاد نمی آید به خدمت نقل احادیث ایشان مامور خواهد ساخت و امثال ماها اگر در جنگی باشد سبب شکست است مگر آن که در زمان آن حضرت قلب ماهیّات بشود، و به برکت آن حضرت قوتی دیگر حاصل گردد، و چون احتمال می رود اسب نگاه داشته ام با شمشیر امیدواریم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۴

حق سبحانه و تعالی این شکسته را به شرف ملازمت آن حضرت مشرف گرداند و اگر اجل موعود برسد قبل از تشریف در زمان آن حضرت زنده گرداند و بسیار امیدوارم چون بشارتی از آن حضرت شنیده ام در واقعه حقه که هر چه فرموده بودند واقع شد و همین مانده است و امید بسیار دارم که مشرف شوم به خدمت آن حضرت و در زیارت جامعه مذکور خواهد شد و عموم آیه کریمه «وَ لا یُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً الخ» یعنی هر چه در راه ما صرف نمایند در مقدمات جهاد خواه اندک

و خواه بسیار و هر وادی را که قطع نمایند البته در نامه عمل ایشان نوشته می شود تا آن که حق سبحانه و تعالی جزاء دهد ایشان را با حسن آن چه می کرده اند یکی را از ده تا هفتصد تا آن چه حصر آن را کسی نداند بغیر از حق سبحانه و تعالی کرامت خواهد فرمودن و ثواب این مقدمات در خور ذی مقدمه است.

و کالصحیح منقول است از ابن طیفور حکیم که حضرت ابو الحسن پرسیدند که بر چه چیز سوار می شوی عرض نمودم که بر الاغ فرمودند که به چند خریده عرض نمودم که به سیزده مثقال طلا فرمودند که اسرافست که الاغی به سیزده دینار بخری و اسب نخری نمی دانی که هر که اسبی ببندد و انتظار قیام قایم آل محمد علیهم السلام کشد و سبب کوری چشم دشمنانش باشد که دشمنان مایند حق سبحانه و تعالی روزی او را فراخ گرداند و سینه اش را به علوم و هدایات منور گرداند و مرادات او را محصّل گرداند مع هذا بر او سواری می کند و کارهای خود را بر او می سازد یعنی کار الاغ می کند و ثواب دارد، و احادیث فضیلت نگاه داشتن اسب بسیار است و مجملش آنست که هر چه در راه او کنند ضایع نمی شود

تو بندگی چه گدایان بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

باب علّه الرّقعتین فی باطن یدی الدّابّه

(روی حمّاد بن عثمان عن ابی عبد اللّٰه علیه السّلام قال قلت له جعلت فداك نری الدّوابّ فی بطون أیدیها مثل الرّقعتین فی باطن یدیها مثل الکیّ فایّ شی ء هو قال ذلک موضع منخریه فی بطن أمّه) این بابی است در بیان

علت دو داغی که در شکم دستهای چهارپایان است منقول است در صحیح از حماد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم می بینم چهارپایان را که در شکم دستهای آنها مانند دو رقعه هست که گویا داغ کرده اند و از آنجا مو نمی روید و این چه چیز است و چرا چنین شده است حضرت فرمودند که چون چهارپایان دست و پاشان می باید دراز باشد و در شکم این مقدار جا نیست که دست و پا دراز توانند کرد حق سبحانه و تعالی او را به هیئت حیوان خوابیده آفریده است و سرشان قریب به زانوهاست و محل نفس ایشان در قرب زانو واقع شده است و از بسیاری نفس کشیدن داغ شده است و این معنی نیز سبب قوت دستهای حیوانات شده است چون ثقل بار و آدم سوار بر دستها بیشتر است.

حاصل که آن چه حکیم علیم کرده است عبث نفرموده است و بنی آدم با فکرهای بسیار به عشر عشیر آنها نرسیده اند و اکثر آن چه رسیده از انبیاء به ایشان رسیده است، و حکما قاطبه علوم خود را به حضرت ادریس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۶

می رسانند و آن حضرت را هرمس الهرامسه می نامند و بسیار از آنها بالهام الهی به لقمان رسیده و بسیار بر حضرت سلیمان فایض شده چنانکه منقولست که هر روز در مسجد اقصی گیاهی می رویید و به زبان حال یا مقال می گفت که خاصیت من آنست و ضرر من اینست و دفع ضرر من به فلان گیاه می شود و حضرت سلیمان می نوشتند همه را، و جمعی از اتباع آن حضرت

ساکن یونان شدند و حکماء یونان از ایشان استفاده کردند و در کتب خود جا دادند و حضرات ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم بسیاری از حکمتها در خلق اعضای انسان و بسیاری از حیوانات ذکر فرموده اند و در علل و توحید مفضل و اهلیلجه مسطور است و چون این حدیث فی الجمله غرابتی داشت صدوق ذکر کرد و اگر در نوادر ذکر می کرد بهتر بود و کلینی ذکر نکرده است و کتاب من لا یحضره الفقیه از قبیل شعر خواجه حافظ است بنا بر این است که طبایع به آن ارغبند

باب حسن القیام علی الدّواب

(روی عن ابی ذرّ رحمه اللّٰه علیه انّه قال سمعت رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یقول انّ الدّابّه تقول اللهمّ ارزقنی ملیک صدق یشبعنی و یسقینی و لا یحمّلنی ما لا اطیق) این بابی است در بیان نیکو رعایت نمودن چهارپایان چون گذشت که حقوق آن بر صاحبان بسیار است و مرویست از حضرت ابی ذر ره که گفت شنیدم از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله که چهار پایان دعا می کنند که خداوندا مرا روزی کن صاحب خوبی که مرا سیر کند و آب دهد و آن چه طاقت نداشته باشم بارم نکند.

و در کافی و محاسن در موثق کالصحیح یا صحیح به سبب حسن بن فضال که ظاهر آنست که از مذهب فاسد رجوع نمود بمذهب صحیح، پس صحیح باشد و چون معلوم نیست که این حدیث را در چه وقت از او روایت کرده اند کالصحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که شخصی وارد شده در ربذه دید که ابو ذر رضی اللّٰه

عنه الاغ خود را آب می دادند آن شخص گفت که کسی دیگر نیست که الاغ را آب دهد که شما این مشقت نکشید یعنی چون خدمتکاران هستند سبب چیست که شما این تعب می کشید ابو ذر گفت از حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می فرمودند که همه چهارپایان در هر صباحی از حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۸

تعالی می طلبند که خداوندا روزی کن مرا صاحبی صالح که مرا از علف سیر کند و از آب سیراب کند، و فوق توانائی من بار بر من نکند و از آن جمله است آن مقدار راهی که توانم رفت مرا ببرد بنا بر این می خواهم که خود این ثواب داشته باشم.

و کالصحیح نیز منقولست از ابو ذر که چهارپایان دعا می کند که خداوندا روزی کن مرا صاحب صالحی که با من رفق کند و احسان کند بر من و کاه و جو و آبم بدهد و بار کران بر من نکند و مرا به تعب نیندازد و ظاهرا حدیث متن حدیث دیگر است یا نقل بالمعنی کرده است از این دو حدیث.

و از ازهد علما و متاخرین مولانا احمد اردبیلی نقل نمود اتقی و اورع فضلا متاخرین مولانا عبد اللّه طاب ثراهما که آخوند مرحوم اولاغی داشتند از جهه زیارات و دغدغه می کردند که مبادا به دیگری واگذراند و او چنانکه باید نکند خود آب می دادند و در وقت جو خود می ایستادند تا جو را بخورد و بعد از آن متوجه نماز شام می شدند. بنده از ایشان پرسیدم که شما چه می کنید فرمودند که حاجی مرد بدی نیست که خدمات آخوند اکثر به

او رجوع بود و من احتیاط کرده ام و جو را بیشتر می دهم که اگر بردارد بر سبیل فرض از جهه استران مقداری بماند که کافی باشد.

عرض نمودم که کسی که از خدا نمی ترسد همه را بر می دارد فرمودند که پس چه کنیم گفتیم مثل مولانا احمد اردبیلی ره کنید گفتند فرصت ندارم و متفکر شدند عرض نمودم که چه دلیل دارید که جو باید داد هر گاه کاه دارد و شما می بینید که همیشه آخرش کاه دارد از جهه اقل واجب کافی است و جو تبرعی است اگر بدهید بهتر و الا بر شما چیزی لازم نیاید تحسین فرمودند، بعد از آن عرض نمودم که اگر استر شما جو نخورد چنین تند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۹

نخواهد رفت این نیز قرینه عظیم است از جهه آن که جو را تمام می دهد با آن که افعال مسلمین محمول بر صحت است دیگر تحسین فرمودند و فرمودند که مرا خلاص کردی مدتی است که در این فکرم و در خاطر جا کرده بود که چون متعارفست جو البته ضرر باشد و حق با تست حدیثی نداریم که جو باید داد و هر چه گفتی همه را خوب گفتی حشره اللَّه تعالی مع الائمه المعصومین سلام اللَّه تعالی علیهم اجمعین (فقال الصّادق صلوات اللَّه علیه ما اشتری احد دابّه الّا قالت اللّهمّ اجعله بی رحیما) و از آن حضرت منقولست که هر که چهار پای می خرد آن چهار پا دعا می کند که خداوندا این صاحب را رحیم گردان بمن که نفع آن بمن رسد و ضررش بمن نرسد.

و در صحیح از حفص منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه

فرمودنـد که چون شخصـی سوار می شود بر دابّه دابّه این دعا می خوانـد و ظاهرا تصـحیف از نساخ این کتاب یا محاسن شـده باشـد که ملك و رکب بهم نزدیکست و هر دو نیز ممکن است (و روی عنه عبد اللّه بن سـنان انّه قال اتّخذوا الدّابّه فانّها زین و تقضی علیها الحوائج و رزقها علی اللّه عزّ و جلّ) و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که چهار پا نگاه دارید و در محاسن الدواب است که چهار پایان نگاهدارید که اقلش سه است یا مقصود این باشد که از اسب عربی و یابو دو تخمه و استر و اولاغ از همه چیزی نگاهداریـد، یا آن که از هر نوعی که نگاه می دارید خوبست به درستی که زینتند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۰

است که و الخیل الـخ یعنی از برای شـما آفریده ام اسـبان و استران و اولاغان تا بر همه سوار شوید، و زینت شـما باشد و دیگر فرموده است که گاو و گوسـفند و شتر را از جهه شـما آفریده ام که زینت شـما باشند و گوشتهای آنها را بخورید و منفعتها از آنها ببرید و بارهای شـما را ببرند به شـهری چند که خود نتوانید بردن به آن جا مگر با مشـقت بسیار پس حضرت فرمودند که کارهای شما نیز به این ها ساخته می شود و روزیشان با حق سبحانه و تعالی است.

و منقولست که آن حضـرت به یونس فرمودنـد که اولاـغی نگـاه دار که بـار کران ترا کشـد و روزی او با حق سـبحانه و تعالی است یونس گفت که من با برادرم

شریک بودم و سر سال حساب مایه خود می کردیم یا بحال خود بود یا چیزی زیاد می آمد، بعد از خریدن دراز گوش و خرج عرض سال که حساب کردیم بنحو سالهای گذشته بود یقین شد که روزی بر حق سبحانه و تعالی است و آن حضرت فرمودند که از جمله سعادتمندی مؤمن و الطاف الهی نظر به او آنست که چهارپای خوش راه داشته باشد که کارسازی خود به آن بکند و حقوق برادران را به جا آورد، و از این باب اخبار بسیار است که سابقا اشاره به بعضی از آنها شد (و روی السّکونیّ بإسناده قال قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله انّ اللّه تبارک و تعالی یحبّ الرّفق و یعین علیه فاذا رکبتم الدّوابّ العجاف فانزلوها منازلها فان کانت الارض مجدبه فانجوا علیها و ان کانت مخصبه فانزلوها منازلها) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد رفق و مدارا و اعانت می کند کسانی را که با خلق خدا در مقام رفق و نرمی و همواری اند حتی چهارپایان پس چون بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۱

چهارپاهای لاغر سوار شوی از منزل مگذرید و در منازل متعارفه فرود آیید پس اگر منزل خشک باشد و علف نداشته باشد تند کنید تا خود را به علف زار رسانید و در میان یا حوالی علف زار فرود آیید که تا حیوانات در آنجا بچرند، و اگر در منزل علف باشد از آنجا مگذرید، پس هر گاه در رفق این مقدار مبالغه واقع شده است با حیوانات و مکاری، پس چگونه خواهد بود رفق با

مؤمنان صالح و عالم و امثال ایشان و کلینی این حدیث را در باب رفق با مردمان آورده است و چنین فهمیده است که مذکور شد (و قال صلّی اللّه علیه و آله من سافر منکم بدابّه فلیبدا حین ینزل بعلفها و سقیها) و کالصحیح منقولست از ابو بصیر و محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهم که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند که هر که چهارپای را با خود بسفر برد چون فرود آید اول آب و علف به آن بدهد و بعد از آن متوجه شود بکارهای دیگر چون مشقت کشیده است (و قال ابو جعفر صلوات اللّه علیه اذا سرت فی ارض خصبه فارفق بالسّیر و اذا سرت فی ارض مجدبه فعجّل بالسّیر) و بسند کالصحیح سابق از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه منقولست که هر گاه راه روید و در محاسن مصحح به صاد است و آن اظهر است یعنی هر گاه در اثنای راه به زمینی رسید که گیاه و علف داشته باشد هموار بروید تا شتران بلکه سایر حیوانات چرا کنند و روند و تند مرانید و هر گاه روید یا داخل شوید در زمین خشک که علف و گیاه خشک نیز نداشته باشد تند کنید و مدار صحرای مکه بر این است که شتران در اثنای راه چرا می کنند پس رفق با ایشان آنست که باین نحو بروند

باب ما جاء فی الابل

(قال الصّادق صلوات اللّه علیه إیّاکم و الابل الحمر فانّها اقصر الابل اعمارا) این بابی است که در بیان احادیثی که در شتر وارد

شده است منقولست کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که زنهار که شتر سرخ مخرید که از همه انواع شتران عمرش کوتاه تر است (و قال صلوات اللّٰه علیه انّ علی ذروه کلّ بعیر شیطانا فاشبعه و امتهنه) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که منقولست که فرمودند که بر کوهان هر شتری شیطانی مقرر است پس شتر را سیر کنید و بارش کنید که می کشد و پروانه دارد و آن شیطان بار را برمی دارد، ممکن است که مراد از شیطان روح حیوانی شتر باشد و تشبیه به شیطان به اعتبار صعوبتست که شترانی که بار برنداشته اند و آنها را صعب می گویند بسیار با قوتند هر چند بحسب ظاهر ضعیف باشند و با آن که مرتبه اول زیاده از صد من بارش می کنند به نحوی می دود که غالبا هر که سوارش باشد می افتد و.

در موثق کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که بر کوهان هر شتری شیطانی هست آن شتر را ذلول کنید و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۳

بارش کنید و حق سبحانه و تعالی را یاد کنید که شتر به قوتی که خدای تعالی به او داده است برمی دارد.

و در حدیث دیگر کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که بر کوهان هر شتری شیطانی هست چون خواهید که سوار شوید بگوئید آن چه را حق سبحانه و تعالی به آن امر کرده است که سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ یعنی منزه خداوندی که این حیوان را مسخر ما گردانید و ما قدرت نداشتیم که آن

را ذلیل خود سازیم.

و کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقولست که بر هر حیوانی که خواهید سوار شوید این آیه را بخوانید با تتمه وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ یعنی بازگشت همه بسوی پروردگار ما خواهد بود و هست.

و در احادیث صحیحه از هشام و صفوان و غیر ایشان منقولست که آن حضرت فرمودند که اگر مردمان حقیقت برداشتن حیوان را بداند زر بسیار به بهای شتران و حیوانات ضعیفه ندهند، و حقیقتش آنست که بر دارنده حق سبحانه و تعالی است، و خود در مکه معظمه مشاهده نمودم که شتری که تخمینا بقدر استری بود خانه بر بالای او نصب کرده بودند و چهارده کس در آن خانه نشسته بودند (و قال ابو عبد اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اشتروا السّود القباح فانّها اطول الابل اعمارا) و در صحیح از صفوان منقولست که آن حضرت فرمودند به صفوان که شتری از جهه من بخر و باید که سیاه باشد که عمرش درازتر است پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۴

فرمودند که اگر مردم بدانند که حق سبحانه و تعالی بر می دارد به آن که شیاطین را مسخر گردانیده است که بردارند زر بسیار به بهای شتر ندهند و بعد از این حدیث کلینی و برقی گفته اند که در حدیث دیگر هست که شتران سیاه بد هیئت را بخرید که عمرشان درازتر است و این عبارت متن است.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله الابل عزّ لأهلها) و در حدیث صحیح از آن حضرت منقولست که شتر سبب عزت و اعتبار صاحبست و ظاهر است به آن که قطاری به بیست

تومان می توان خرید و کسی که یک قطار شتر دارد در نظرها عزیزتر از سوداگر ده هزار تومانی است و اگر شتر بسیار باشد خصوصا نزد عرب و ممکن است که این نیز مراد باشد که هر چند شتر سواری نفیس تر است صاحبش معززتر است چنانکه منقولست در صحیح که حضرت سید الساجدین شتر سواری را به چهار ده تومان می خریدند تا در نظرها خوار نباشند و معزز باشند (و نهی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ان یتخطّی القطار قیل یا رسول اللّٰه و لم قال انّه لیس من قطار الّا و ما بین البعیر إلی البعیر شیطان) و در قوی از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که آن حضرت نهی فرمودند از آن که از میان قطار شتر بگذرند عرض کردند که یا رسول اللّٰه چرا نگذرند فرمودند که در میان هر قطاری از شتر یا شتر شیطانی هست که شتر را تعلیم می کند که لگد بزند و مجربست در شتران عرب و از میان شتران عجم تعبدا نمی باید گذشت با آن که مشهور است که خوب نیست.

و در موثق کالصحیح منقول است از زراره که شنیدم که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۵

محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که طایفه از متمردان شیاطین هستند که در میان شتران در می آیند و شتران را می جهانند دفع کنید آنها را به آیه الکرسی و مجربست آیه الکرسی از جهه دفع جمیع بلاها و اعتقاد این ضعیف آنست که همین آیه در اعجاز قرآن کافی است.

(و سئل النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله أیّ المال خیر قال زرع زرعه صاحبه

و اصلحه و ادّى حقّه يوم حصاده قيل يا رسول اللّه فاىّ المال بعد الزّرع خير قال رجل فى غنمه قد تبع بها مواضع القطر يقيم الصّلاه و يؤتى الزّكاه قيل يا رسول اللّه فاىّ المال بعد الغنم خير قال البقر تغدو بخير و تروح بخير قيل يا رسول اللّه فاىّ المال بعد البقر خير قال الرّاسيات فى الوحل و المطعمات فى المحلّ نعم الشّى ء النّخل من باعه فانّما ثمنه بمنزله رماد على رأس شاهقه اشتدّت به الرّيح فى يوم عاصف الّا ان يخلّف مكانها قيل يا رسول اللّه فاىّ المال بعد النّخل خير فسكت فقال له رجل فاين الابل قال فيها الشّقاء و الجفاء و العناء و بعد الدّار تغدو مدبره و تروح مدبره لا يأتى خيرها الّا من جانبها الأشأم اما انّها لا تعدم الاشقياء الفجره.

قال مصنّف هذا الكتاب قدّس اللّه روحه معنى قوله صلّى اللّه عليه و آله لا ياتى خيرها الا من جانبها الأشأم هو انّها لا تحلب و لا تركب و لا تحمل الّا من جانب الايسر) و كالصحيح منقول است از سكونى به اسناد او از حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه كه از حضرت سيد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله پرسيدند كه از اموال كدام يک بهتر است كه كسى به همرساند و نگاه دارد حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۹۶

فرمودند كه بهترين اموال زراعتى است كه خود بكارند، و خدمتى كه بايد كرد از آب دادن و ساير خدمات او بكنند و چون درو كنند حقّ حق سبحانه و تعالى را بدهند كه زكات باشد يا حقى كه مذكور شد كه يک بافه و دو بافه دهد

تا از درو فارغ شوند، یا آن که هر چه حقّ الهی باشد از روز درو تا روز پاك كردن كه زكات نيز مراد باشد، و اول بحسب مراد اظهر است، و ثانی بحسب لفظ بنا بر اخبار، و ثالث به اعتبار جمع بين الحقين.

عرض نمودند که بعد از زراعت کدام مال بهتر است فرمودند که گوسفندی که خود چراند و بطلب آب و علف رود و نمازها را به جا آورد زکات آن را بدهد.

عرض نمودند که بعد از آن کدام بهتر است فرمودند که ماده گاوی که صبح شیر دهد و شام شیر دهد.

عرض نمودند که بعد از گاو کدام مال بهتر است فرمودند که درختانی که بلند قامت که یا در میان گل فرو برده اند و در خشك سال میوه می دهند یعنی درخت خرما می باید که همیشه آب در پای آن ایستاده باشد، و مع هذا تاب تشنگی دارد و در خشکسالی درختان خشك می شوند آن بار خود را می دهد چون بعنوان کنایه فرموده بودند تصریح فرمودند که خوب مالی است درخت خرما، و اگر کسی درخت خرما را یا باغ خرماستان را بفروشد بهای آن مانند خاکستری است که بر سر کوهی باشد در روزی که باد تندی آید یعنی برکت ندارد، و در مطلق فروختن زمین چنین وارد شده است در اخبار مگر آن که همان زر را بدهد به بهای درخت یا باغ خرمای دیگر.

عرض نمودند که یا رسول اللّٰه بعد از درخت خرما چه مالی بهتر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۷

حضرت جواب نفرمودند شخصی عرض نمود که یا رسول اللّٰه شتر کجا رفت یعنی چرا او را نفرمودید

حضـرت فرمودند که جفا و مشـقت و تعبش بسیار است و کسی که شتر دارد می باید که در بیابان باشد و همیشه از خانه خود دور باشـد چون اغلب اوقات از خار محظوظ است و آن در احوالی شـهرها کم می باشد و شـیرش نه چاشت می شود و نه شام چون بچه شتر شیر بسـیار می خواهـد و از آن قلیلی زیاد می آیـد و خیرش از جانب چیست و به درستی که نگاه دارنده اشـقیا فساقند یعنی از لوازم شتر است ساربان و شقاوت ساربانان ظاهر است، و شیخ بهاء الدین محمد چنین حل کردند و شعر خود را به استشهاد آوردند

که چند از دست ساربان نالم که بود نام او کم از عالم

و محتمل است که مراد اعم از آن باشـد چون اغلب اوقات ظلمه بی شتر نمی باشـند چنانکه در حدیث آینده مذکور است اگر چه ظاهر این حدیث با شـیخ است چنین می گوید صدوق که مراد حضـرت که خیرش نمی آید مگر از جانب چپ اینست که شتر را از جانب چپ می دوشند و از جانب چپ بر او سوار می شوند، و در بعضی از نسخ از جانب چپ بارش می کنند، و ابن اثیر در نهایه نیز چنین تفسیر کرده و دور نیست که شیرش از جانب چپ بیشتر باشد یا آن که چنین متعارف شده.

امـا سواری بر حیوانات مصـطلح آنست که در جانب راست و از دست راست سوار شونـد به آن که اول پای چپ را در رکاب جانب چپ گذارنـد و پای راست را بگردانند و در شتر بر عکس است اول پای راست را بر رکاب جانب راست می گذارند و پای چپ

را می گردانند، و آن چه مشاهده شد در اسب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۸

استر در عرب و عجم چنین دیدم و شنیدم، و ممکن است که بر عکس باید و در شتر چنین بوده باشد و در حیوانات دیگر این نحو سوار شدن تازه متعارف شده باشد و بهتر این باشد که پای راست را أولا بگذارند و این ضعیف در اوایل چنین سوار می شدم هر که می دید منع می کرد تا آن که لا بد بر نحو متعارف سوار می شوم تا سبب تشنیع و غیبت جمعی نشود و اللّٰه تعالی یعلم الواقع و مسموع از مشایخ اول است (و قال صلوات اللّٰه علیه فی الغنم اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت اقبلت و البقر اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت أدبرت و الابل اذا اقبلت ادبرت و اذا ادبرت ادبرت) و منقول است کالصحیح از ثابت ضعیف از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که گوسفند هر گاه اقبال می کند و می آید خوب می آید اندك روزی یکی هزار می شود و هر گاه ادبار می کند و اقبال نمی کند ادبارش اقبال است یعنی ادبار ندارد و همیشه خوبست یا آن که اگر آمد ندارد از ابتدا ظاهر می شود یا آن که اگر رو به تلف کند بتدریج تلف می شود.

ممکن است که چون شروع کند در ادبار همه را از جهه گوشت و پوست بکشد و به صاحبش ضرر نرسد یا اگر گوسفند تلف شود حق سبحانه و تعالی عوض دهد چون سنت است نگاهداشتن آن بخلاف شتر که مکروهست، و ممکن است که وجهش این باشد

که گوسفند داشتن شکستگی می آورد و شتر تکبر چنانکه ظاهر است، و گاو وسط است اقبالش اقبال است و ادبارش ادبار، و شتر اقبالش ادبار است، و ادبارش یعنی اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۹

مثلا پنج شتر ماده داشته باشد و در سال اول پنج شتر آورد صاحبش به طمع می افتد و هر چه دارد به بهای شتر می دهد و یک دفعه مرگی در آن می افتد و به اندک زمانی همه تلف می شوند با آن که قیمتش بسیار است و اگر صد شتر داشته باشد اقلا قیمتش صد تومان است و چون تلف می شود صد تومان تلف شده است و اکثر قیمت گوسفند نصف دینار است اگر صد عدد تلف شود پنج تومان تلف شده است، و محتمل است که همه مراد باشد و تتمه این حدیث در خصال مذکور است باین عبارت که

و لا یجی ء خیرها الّا من الجانب الأشأم قیل یا رسول اللَّه فمن یتّخذها بعد ذا قال فاین الاشقیاء الفجره

یعنی نمی آید خیرش مگر از جانب چپ عرض نمودند که یا رسول اللَّه هر گاه شما این مذمت فرمودید شتر را که بعد از این شتر نگاه می دارد؟ حضرت فرمودند که کجا رفتند اشقیا فسّاق یعنی نه چنین است که از این مذمّت همه کس ترک نمایند فسّاق فجّار بسیارند که سخن مرا نمی شنوند و تکبرشان بر این می دارد که شتر داشته باشند و آنها صحرا نشینانند یا ظلمه یا هر دو این حدیث احتمال ساربان ندارد.

پس ممکن است که مراد از حدیث سابق نیز همین معنی مراد باشد بلکه ممکن است که راوی سؤال را انداخته باشد.

و منقول است از حارث همدانی که

حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که حضـرت سـید المرسـلین صـلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند در وقتی که از آن حضـرت از شتر سؤال کردند که شتران اعنان شـیطانند یعنی از شـیاطین متفرقه مخلوق شده اند و آفات شتران بسیار است گوئیا شیاطین در میان ایشان داخلند و آنها در اطرافند، و در بعضی از نسخ اعناق شیاطینند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۰

یعنی از رؤسا و بزرگان شـیاطینند، و در کتب عامه بنونست و خیرش از جانب چپ می آید عرض نمودند که یا رسول اللّٰه اگر مردمان بشـنوند کسی شتر نگاه نخواهد داشت فرمودند که اشقیاء فجره ترک نخواهند کرد و همیشه خواهند داشت و ظاهر این حدیث نیز آنست که حدیث اول نیز مراد باشد از جهه صاحب نه ساربان چون در عبارت موافقند.

و در صـحیح از عمر بن یزیـد منقولست که در وقتی که در مدینه مشـرفه اقامت کرده بودم چند شتر خریدم و مرا بسـیار خوش آمده بود چون شتران خوب بود و ارزان خریده بودم پس داخل شدم بر حضـرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه چنانکه در کافی است، و در محاسن داخل شـدم بر حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه و ممکن است که دو واقعه باشد و غریب تر می شود عرض نمودم بر آن حضـرت حضـرت فرمودند که ترا با شتر چکار نمی دانی که آفات شتر بسـیار است چون بسیار محفوظ بودم و خریـده بودم به کرایه دادم و بـا غلامـان به کوفه فرسـتادم خبر رسـید که همه سـقط شدنـد پس به خـدمت آن حضرت رفتم و واقعه را عرض نمودم حضرت این آیه را خواندند که ترجمه اش

اینست که باید که حذر کنند جمعی که امر خداوند خود را مخالفت می کنند که به ایشان رسد بلایی در دنیا یا عذاب الیم در آخرت یعنی مخالفت ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم در مباحات نیز بد است و بعذاب دنیوی نیز مبتلا شوند و ظاهرا راوی گمان کرده بوده است که اموری که متعلق است بدنیا مسمّی است به امور ارشادی و مخالفت جایز است حضرت فرمودند که مخالفت در هیچ بابی جایز نیست.

و ممکن است که عتاب به او به اعتبار ارتکاب مکروهات باشد چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۱

احادیث صریحه صحیحه وارد شده است در مذمت ترک اشهاد در مبایعات چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که در مبایعات گواه بگیرید و حرام نیست ترک اشهاد به اجماع چون متعلق است به امور دنیا چنانکه بسیاری از اوامر وارد شده است در اطعمه و اشربه که نان و گوشت و شکر بخورید و سیر و پیاز و امثال اینها مخورید و مع هذا کسی قایل نشده بوجوب یا استحباب اول یا حرمت و کراهت ثانی و اللّٰه تعالی یعلم، و احادیث در مذمت شتر بسیار است و احادیث صحیحه در مدح نگاه داشتن گوسفند وارد شده است و مذمت شتر محمولست بر آن کسی که شتر نگاهدارد از جهه تجارت و امثال آن اما از جهه رفتن به مکه معظمه البته کراهت ندارد بلکه مستحب است چنانکه متواتر است که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین در سفر مکه معظمه بر شتر سوار می شدند و بعضی گذشت و دیگر خواهد آمد.

باب ما یجب من العدل علی الجمل و ترک ضربه و اجتناب ظلمه

(روی السّکونیّ

بإسناده انّ النّبىّ صلّى اللَّه عليه و آله ابصر ناقه معقوله و عليها جهازها فقال اين صاحبها مروه فليستعدّ غدا للخصومه) اين بابى است در بيان آن چه واجبست از عدالت بر شتر و آن كه او را عبث نزنند و بر آن ستم نكنند.

منقول است در قوى كالصحيح از سكونى به اسناد او كه آن حضرت امام جعفر صادق است از پدرش از جدش از حضرت امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه و عليهم و اسناد او بسيار است اما هر چه در اين كتاب مى گويد مراد اين سند است كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله ديدند شتر ماده را كه دستش را بسته بودند و بار داشت پس حضرت فرمودند كه صاحبش كجاست يعنى تا تعزيرش كنم بگوئيد به صاحبش تا مهيا باشد از جهه خصومت شتر در روز قيامت چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و از حضرت سيد المرسلين صلّى اللَّه عليه و آله منقول است كه وحوش و بسيارى از حيوانات را حشر كنند تا حق سبحانه و تعالى داد مظلومان را از ظالم بگيرد حتى از جهه حيوانات بى شاخ از شاخ دار به آن كه بى شاخ را شاخ بدهد و شاخ دار را بى شاخ بيافريند و چون داد بگيرد هر دو معدوم شوند و محتمل است كه مراد خصومت الهى باشد

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۰۳

از جهه آن حيوان يعنى در روز قيامت او را عذاب خواهد كرد كه چرا بر اين حيوان ستم كرديد (و فى خبر اخر قال النّبىّ صلّى اللَّه عليه و آله اخروا الاحمال فانّ اليدين

معلّقه و الرّجلین موثّقه) و در حدیث دیگر از آن حضرت که فرمودند که بارها را پست تر از نزدیک گردن حیوانات بگذارید زیرا که دستها آویخته است و پاها مستحکم است یعنی قوت پاها بیشتر از قوت دستهاست.

و منقولست در قوی که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند در حدیث طویل که سه کس ردیف نشوند بر چهار پا که یکی از ایشان ملعونند، و در کافی همین است و در محاسن و خصال است هست که آن یک کسی است که پیش نشسته است که قریب بدست چهار پاست (و روی بن فضّال عن حمّاد اللحّام قال مرّ قطار لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فرای زامله قد مالت فقال یا غلام اعدل علی هذا الجمل [الحمل خ] فانّ اللَّه تبارک و تعالی یحبّ العدل) و کالصحیح از حماد بن بشیر یا ابن واقد گوشت فروش که گفت قطار شتر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه گذشت حضرت شتر بارداری را دیدند که یک طرف میل کرده بود فرمودند که ای غلام عدالت کن بر این شتر یا بر این بار بنا بر نسخه حاء مهمله به آن که هر دو طرف مساوی باشند و بر تقدیر تساوی چنان ببند که هیچ میل نکند و بر تقدیر درست بستن هر گاه میل کند چنان کن که میل نکند به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد عدالت را در هر چیز و با آن که آزار شتر است نقصان مال است که پشت شتر زخم می شود و سقط می شود (و روی ایّوب بن اعین قال سمعت الولید بن صبیح

يقول

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۰۴

لأبى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه انّ ابا حنيفه راى هلال ذى الحجّه بالقادسيّه و شهد معنا عرفه فقال ما لهذا صلاه ما لهذا صلاه) كالصحيح منقول است از ايّوب كه گفت شنيدم كه وليد عرض مى نمود به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه ابو حنيفه سعيد سابق و راننده حاجيان و به يا نيز خوانده اند يعنى كسى كه پيشتر از حاجيان مى رفت اگر چه بعد از همه به بيست روز مى رفت و ماه ذى الحجه را در قادسيّه كه چهار فرسخى نجف است ديد و عرفه را با ما دريافت حضرت فرمودند كه نماز چنين كسى صحيح نيست و نمى تواند نماز درست كردن چون قريب به دويست و پنجاه فرسخ است بهشت روز رفته است كه در روزى بر سر هم سى فرسخ زياده رفته است كى ممكن است كه نماز صحيح تواند كرد و كشى نقل كرده است در حسن كالصحيح از عبد اللَّه بن عثمان كه مذكور شد نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه حكايت ابو حنيفه كه او حاجيان را در چهارده روز به مكه مى برد از كوفه حضرت فرمود كه نمازش نماز نيست يعنى صحيح نيست يا مقبول نيست ظاهرا شتران تندرو داشته است و كارش اين بوده است كه هر كه از حج باز مانده بوده است از جهه كارها ابتدا دو هفته مى برده است و آخر بهشت روز رسانيد، و همين ابو حنيفه از اصحاب حضرت بود و ثقه و معتمد بود و عاقبت به اعتبار مشاركت در كنيت با ابو حنيفه چنين شد و ممكن است كه نشنيده باشد

اینها را با آن که بعد از شنیدن توبه کرده باشد و دور نیست که این مبالغات به اعتبار کراهت باشد، و ممکن است که این عمل را بقصد وجوب کند چون داخل است در استطاعت و سبب خلاصی جمعی شود از عذاب الهی به اعتبار تقصیر، و از امثال این اخبار ظاهر می شود که تحمل این مشقتها واجب نباشد و اللّٰه تعالی یعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۵

(و حجّ علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما علی ناقه له اربعین حجّه فما قرعها بسوط) و منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بر شتری چهل حج کردند که یک تازیانه بر او نزدند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که حضرت سید الساجدین بر شتری ده حج کردند که یک تازیانه بر او نزدند و در موثق کالصحیح از زراره منقول است که امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که آن حضرت بیست و دو حج کردند بر ناقه که آن را یک تازیانه نزدند.

و در اخبار کالصحیح بسیار وارد شده است که آن حضرت بیست حج کردند بر ناقه که آن را یک تازیانه نزدند و جمع بین الاخبار باین نحو ممکن است که چهار ناقه داشته باشند و بعضی از آنها دو یا سه با آن حضرت می بوده باشند که به نوبت سواری کرده باشند و یا آن که یک ناقه باشد و چهل لازم دارد و بیست و دو و بیست و ده را و حکمت ذکر کمتر ممکن است که مصلحتی باشد مثل آن که عامه ده روایت کرده باشند به آن که ده را

دیده باشند و ذکر بیشتر سبب تکذیب آن راوی باشد که سبب فسادی شود، یا آن که راوی اشتباه کرده باشد و علی ای حال می یابد که آزار شتران راه مکه نکنند به متابعت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه (و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه أیّ بعیر حجّ علیه ثلث سنین یجعل من نعم الجنّه) و منقول است در قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر شتری را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۶

که سه سال بحج برند و بر آن حج کنند آن شتر را حق سبحانه و تعالی از شتران بهشت می گرداند و روی سبع سنین و در قوی منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند در وقت رفتن با علی علیین که من بیست حج بر این شتر کرده ام که تازیانه بر او نزده ام و چون تلف شود آن را خاک کن که درندگان گوشت او را نخورند.

و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر شتری را که هفت سال در عرفات حاضر سازند و بر آن هفت حج کرده شود البته حق سبحانه و تعالی آن را از شتران بهشت می گرداند و نسل آن را مبارک می گرداند و چون تلف شد حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از جهه آن قبری کندند و دفن کردند آن را.

و در حدیث صحیح از مرازم منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه فرمودند که هر شتری را که پنجم رتبه در پنج حج در عرفات حاضر سازند آن شتر را از شتران بهشت

می کنند

باب ما جاء فی رکوب العقب

(روی علیّ بن رئاب عن ابی بصیر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و مرثد بن ابی مرثد الغنویّ یعقّبون بعیرا بینهم و هم منطلقون إلی بدر) این بابیست در بیان سوار شدن به نوبت به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که در وقتی که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله متوجه بدر شدند بیست شتر داشتند و دو اسب یکی از زبیر و دیگری از مقداد بود و بیست شتر را به نوبت سوار می شدند و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و مرثد یک شتر داشتند و آن شتر از مرثد بود به نوبت سوار می شدند و قریش اضعاف ایشان بودند و مجموع اصحاب حضرت سیصد و سیزده کس بودند بعدد اصحاب طالوت و بعدد اولیاء اللّٰه که در زمین می باشند و از اصحاب حضرت صاحب الامرند و احادیث بسیار وارد شده است که در هر شهری از ایشان چند کس می باشند

باب ثواب من اعان مؤمنا مسافرا

(قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من اعان مؤمنا مسافرا نفّس اللّٰه تعالی عنه ثلثا و سبعین کربه و اجاره فی الدّنیا و الآخره من الغمّ و الهمّ و نفس عنه کربه العظیم یوم یغصّ النّاس بأنفاسهم) این بابی است در ثواب کسی که مؤمنین مسافر را اعانت کند منقولست در صحیح از ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که یاری

و مدد کند شیعه اثنی عشری مسافری را حق سبحانه و تعالی بردارد از او هفتاد و سه غم را و حفظ کند او را در دنیا و آخرت از غمهای که سببش را داند و از غمهائی که سببش را نداند و دور کند از او غمهای عظیم روز قیامت را در روزی که نفسها در حلقها گره شده باشند از غم و در بعضی از نسخ بعین مهمله و ضاد معجمه است یعنی همه کس از حسرت و ندامت به دندان گرفته باشند دستهای خود را و در محاسن

یغشی النّاس

که غم همه را فرو گرفته باشد یا دودی از جهنم به صحرای محشر آید که نفس نتوان کشید (و فی حدیث آخر حیث یتشاغل النّاس بأنفاسهم) و برقی کالصحیح روایت کرده است که آن حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که اعانت کند مؤمنی مسافر را و کارسازی او بکند حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۹

سبحانه و تعالی بیست و سه غم دنیا را از او بردارد و هفتاد غم آخرت را در روزی که هر کس مشغول خود باشد و متوجه دیگری نشود چون در سفر چنین است و نسخه مصحح محاسن در این حدیث نیز یغشی الناس است مثل سابق و ممکن است که حدیث دیگر باشد یا نسخه صدوق چنین باشد از محاسن و یا تصحیف نساخ شده باشد مطلوب ظاهر است بهر عبارتی که باشد

باب المروّه فی السّفر

(تذاکر النّاس عند الصّادق صلوات اللّٰه علیه امر الفتوّه فقال تظنّون انّ الفتوّه بالفسق و الفجور انّما الفتوّه و المروّه طعام موضوع و نائل مبذول بشی ء معروف و اذی مکفوف و امّا

تلـک فشـطاره و فسق ثم قـال ما المروّه فقال النّاس و لا نعلم قال المروّه و اللّه ان یصـنع الرّجل خوانه بفناء داره و المروّه مروّتان مروّه فی الحضـر و مروّه فی السّفر و امّا الّتی فی الحضر فتلاوه القرآن و لزوم المساجد و المشی مع الاخوان فی الحوائج و النّعمه تری علی الخادم انّها تسـرّ الصّدیق و تکبت العدوّ و امّا الّتی فی السّفر فکثره الزّاد و طیبه و بذله لمن کان معک و کتمانک علی القوم أمرهم بعـد مفارقتـک إیّاهم، و کثره المزاح فی غیر ما یسـخط اللّه عزّ و جلّ ثمّ قال صـلوات اللّه علیه و الّـذی بعث جـدّی صلّی اللّه علیه و آله بالحقّ نبیّا انّ اللّه عزّ و جلّ لیرزق العبـد علی قدر المروّه و انّ المعونه لتنزل علی قدر المؤنه و انّ الصّبر ینزل علی قدر شدّه البلاء) این بابی است در بیان جوانمردی و آدمیت و انسانیت در سفر فتوت و جوانمردی آنست که حق سبحانه و تعالی حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه را به فتوت یاد کرد

لا فتی الا علی

یعنی جوانمردی منحصر است در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۱

علی بن ابی طـالب زیرا که جان خود را فـدای رسول خـدا (ص) کرد در أحـد و هفتاد زخم از شمشـیر و تیر و نیزه بر بـدن آن حضرت رسیده بود و خون آن حضرت همه رفته بود و جنگ می کرد چون همه صحابه گریختند و حضرت را تنها گذاشتند و فـوج فوج بقصـد قتـل حضـرت می آمدنـد و آن حضـرت ایشـان را بر می داشت و می برد و می گشت و می گریزانیـد، و بـاز فوجی دیگر از پشت سر می آمدند باز

متوجه ایشان می شد تا آن که یکی از کفار قریش ابیّ بن خلف نیزه را خوابانید و بقصد آن حضرت آمد و سه کس با رسول خدا (ص) مانده بودند حارث بن صمه و سهل بن حنیف و مصعب بن عمیر مصعب پیشرفت و شهید شد حضرت نیزه سهل بن حنیف را گرفتند و چون آن ملعون متوجه حضرت شد حضرت نیزه را پیش داشت و بر گریبان زره او زد آن ملعون برگشت تا به نزد ابو سفیان آمد و بجهنم واصل شد.

جبرئیل گفت علی جوانمردی خود را به جا آورد حضرت فرمودند که علی از منست جبرئیل گفت من بنده شما هر دوام، باز هجوم آوردند حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه شمشیرش شکسته بود جبرئیل ذو الفقار را از آسمان آورد به حضرت داد حضرت به آن حضرت دادند و از آن وقت امر الهی رسید که جبرئیل و میکائیل در دو طرف آن حضرت باشند جبرئیل از دست راست و میکائیل از دست چپ و حضرت امیر المؤمنین ایشان را دیدند بعد از شکست کفار عرض نمود که یا رسول اللّٰه بیست مرتبه نزدیک شد که مرا از اسب بیندازند و می دیدم که درست نشسته ام حضرت فرمودند که جبرئیل از دست راست بود و میکائیل از دست چپ و نمی گذاشتند که بیفتی، و جبرئیل در میان زمین و آسمان این ندا کرد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۲

لا ـ فتی الا ـ علی لا ـ سیف الا ـ ذو الفقار چنانکه در اکثر روایاتست و تقدّم جمله لا سیف دور نیست که از این جهت باشد که مصرع بیت نشود، و جان فدا کردن آن حضرت

بسیار است بلکه روز اول که ایمان آوردند جان خود را فدای آن حضرت کرده بر کف گذاشتند.

دیگر فتوت ابراهیم خلیل که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ و دیگر فتوت اصحاب کهف است که فرموده است إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ که همه از جهه رضای الهی جان خود را در معرض بلاها در آوردند و تفصیل هر یک را در مجمع البحرین خواهید یافت إن شاء اللّٰه تعالی منقولست در صحیح از ابان که جمعی نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودند سخن فتوت و جوانمردی بر آمد و نزد عرب مشهور بود حاتم به فتوت و ممکن است که سخن او را نیز گفته باشند یا امثال او را پس حضرت فرمودند که گمان می کنید که جوانمردی به فسق و فجور است چنانکه این جماعت داشتند به آن که در حدیثست که حاتم می گفت که خیمه و هر چه در خیمه است هر که خواهد ببرد مردمان می ریختند و سر و دستها شکسته می شد یا پاره از کرباس خیمه یا گلیم بدست افتد این کرم نیست کرم آنست که مال خدا را در جائی که خدا فرموده است صرف نمایند چنانکه گذشت.

پس فرمودند که جوانمردی و آدمیّت آنست که سفره داشته باشد که فقرا بر سر آن سفره طعام خورند همیشه تا داشته باشد و آن چه داشته باشد به صلحا و علما و عقلا هر یک در خور خود احسان و انعام کند و چنان بکند که آزارش به کسی نرسد اما آن چه شما تصور کرده اید که فتوت قمار بازی و مخالفت الهی

است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۳

پس حضرت فرمودند که مروّت چه چیز است نزد شما عرض نمودند که نمی دانیم شما بفرمایید حضرت فرمودند که و اللّه که مروّت و انسانیت و آدمیت آنست که سفره اش در در خانه باشد که تا سایل رسد احسان کند و انتظار نفرماید، پس شروع فرمودند در تفصیل که مروّت بر دو قسم است مروّت در حضر و آدمیّت در سفر، اما آن چه در حضر است تلاوت قرآنست که عهد الهی است، و ملازمت مساجد است به آن که نمازها را در اوایل اوقاتش به جماعت به جا آورید و اگر برادران مؤمن را کاری باشد بکار سازی ایشان روانه شود، و اگر حق سبحانه و تعالی انعامی کند از خدمتکاران خود تقصیر نکند بلکه ایشان را به جامهای خوب مزین سازد چون مردمانی که از آدمیّت خبری دارند خود زینت نمی کنند و غلام و کنیز خود مزین می دارند تا ایشان را بخیل نگویند و زینت ایشان زینت صاحبست بلکه بالاتر دوستان خوشحال می شوند و دشمنان منکوب و مخذول می شوند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و بهترین نعمتهای نعمت ظاهر ساختن آن نعمت است بر بندگان و خدمتکاران، و احسان و انعام بر دیگران را اول فرمودند و آن مشترکست در حضر و سفر.

و اما مروّت و انسانیت در سفر آنست که توشه بردارند و بسیار نفیس بردارند و احسان خود را از هیچ کس از رفقا دریغ ندارد و هر عیبی که از رفقا دیده باشد در سفر چون از هم جدا شوند فراموش کند و بدیهای ایشان را نکرده انگارد

چون خلقها در سفرها تنگ می شود و از این جهتش سفر می گویند که هر صفتی که در نفس مرکوز است از خوب و بد همه ظاهر می شود پس مزاح و خوش طبعی بسیار مطلوبست به شرطی که فحش نگویند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۴

و غیبت نکنند و کسی را به کنایه و صریح نیازارند پس حضرت فرمودند که بحق خداوندی که جدم را به راستی بخلق فرستاد به پیغامبری صلّی اللَّه علیه و آله که حق سبحانه و تعالی روزی را بقدر انسانیت می فرستد و اعانت را بقدر از اخراجات او می فرستد به درستی که صبر را بمقدار بلا می فرستد هر چند بلا دشوارتر است صبر بیشتر است.

آن چه در این حدیث مذکور است احادیث بسیار در هر یک از آن فقرات واقع شده است و بسیاری گذشت و بسیار دیگر خواهد آمد و امثال این خبر جواهر حکمتهای الهی است می باید که از اینها به سرعت نگذرند و در هر یک تامل کنند تا حقایق هر یک از اینها بر شما منکشف شود و هر علمی که بر بنده از مبدا فیاض وارد می شود آن علم مسمی است به حکمت در اصطلاح ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم.

باب ارتیاد المنازل و الامکنه الّذی یکره النّزول علیها

(روی السّکونیّ بإسناده قال قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله إیّاکم و التّعریس علی ظهر الطّریق و بطون الاودیه فانّها مدارج السّباع و ماوی الحیّات) این بابی است در انتخاب کردن منازل و مکانهایی که مکروهست فرود آمدن در آنجا.

کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که زنهار که در آخر شب مخوابید در میان و اطراف راه و شکمهای رود

خانه ها به درستی که آنجاها محل پنهان شدن درندگانست و جای مارهاست چون غالب اوقات حیوانات در راه و اطراف راه سقط می شوند و درندگان از بوی آنها می آیند در این جاها و مار نیز در آنجاها بیشتر می باشند و دزدان نیز در کمین می باشند چون خواب بر مسافر غالبست و تا رسیدند می خوابند و از خود خبر ندارند، یا آن که در میان و اطراف رود خانه ها گاه هست که در اطراف باران می آید و به ناگاه سیل می آید و احادیث در این باب بسیار وارد شده است.

و در حدیث صحیح نیز وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به معاویه بن عمار فرمودند که در راهها که با جمعی باشی تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۶

مگو که آنجا فرود آیید بلکه تابع باش چون تو گفتی و بلایی نازل شد ترا سرزنش می کنند که به گفته تو آنجا فرود آمدیم و این جفا کشیدیم (و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من نزل منزلا یتخوّف فیه من السّبع فقال اشهد ان لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کلّ شی ء قدیر اللّٰهمّ انّی اعوذ بک من شرّ کلّ سبع الّا امن من شرّ ذلک السبع حتّی یرحل من ذلک المنزل إن شاء اللّٰه تعالی) و منقولست در صحیح که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر که در منزلی فرود آید که در آنجا از درنده یا شیر ترسد و بگوید این ذکر و دعا را که ترجمه اش اینست که گواهی می دهم که

نیست خداوندی بغیر از آن خداوندی که واجب الوجودیست که مستجمع است همه کمالات را و یگانه است در ذات و صفات و او را شریکی نیست در این معانی پادشاهی مخصوص اوست و حمد و ثنا او را سزاست و همه خیرات به توفیق اوست و بر همه خیر قادر و تواناست خداوندا پناه به تو آورده ام از شر هر درنده و تمام نشود این کلمات مگر آن که از شر آن سبعی که خایف بوده باشد از آن ایمن گردد تا از آن منزل بار کند و روانه شود اگر حق سبحانه و تعالی خواهد یعنی همه را یا بار کردن را و ظاهرش آنست که إن شاء اللّٰه تبرکی است که می باید خاتمه اقوال این کس باشد و آدمی از حول و قوت خود بری شود و همه کارهای خود را به مشیت الهی گذارد.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که چون داخل شوی در منزلی که در آنجا خوف از درنده یا غیر آن داشته باشی بگو که رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۷

و چون بینی شیر یا درنده یا دزد را آیه الکرسی بخوان.

و ایضا از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه در منزلی خوف داشته باشید در وقت خواب تسبیح فاطمه زهرا صلوات اللّٰه علیها و آیه الکرسی بخوان، و آن چه این ضعیف در سفر مکه معظمه مشاهده نمودم این بود که هر شب دوازده مرتبه آیه الکرسی خود می خواندم یا بنده زاده می خواند آن شب

کل حاج ایمن بودند و اگر شبی فراموش می شد آن شب تا صبح خایف بودند و دزدان از ایشان چیزها می بردند و در قافله فریاد بر آسمان می رفت و چون آن وحشت را می دیدم چون دوازده مرتبه خوانده می شد یک مرتبه همه صداها فرو می نشست و از کوه کیلویه می گذشتیم، و کوهستان بسیار بود، و کجاوه قریب به هزار بود هر روز که دوازده مرتبه آیه الکرسی خوانده می شد کجاوه بر کوه نمی خورد و به سلامت بودند همه.

اتفاقا روزی که از کوهستان بیرون آمدیم و به صحرای هموار رسیدیم مساهله کردم در خواندن در آن روز کجاوه بسیار شکست تا باز خواندم ایمن شدیم، و در روزی اعراب از پیش قافله رفتند و کاری نساختند و حمله ما در عقب همه بود ایشان متوجه ما شدند و چند شمشیری در حمله بود و تفنگی شکسته بنده زاده شمشیر کشید با دو سه کس دیگر به ایشان، گفتم که اعراب نیزه دارند و به نیزه شتران را پیش می کنند شما آیه الکرسی بخوانید همه شروع در آیه الکرسی کردیم تا رسیدند بما و تخمینا حمله ما یک فرسخ از حملها پستر بود و چون اعراب نزدیک شدند ایستادند به یک مرتبه صدای تفنگی بر آمد و از حمله ما نبود و حملهای دیگر پیش بودند حق سبحانه و تعالی رعبی در دل ایشان انداخت و برگشتند و متوجه حمله آخری شدند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۸

که پیش از ما بودند و چند شتر را با مردمش پیش کردند و همه را برهنه کردند و گفتند که زخم نیز بر ایشان زده بودند و بنده دو کس را مجروح

دیدم و این بنده آیه الکرسی را از اعظم معجزات حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله می دانم و در هر حادثه که واقع شد و خواندم آن بلا در ساعت برطرف شد و چون سبب طول می شد اختصار نمودم و غرایب بسیار دیده ام و حکایت طولانی در آیه الکرسی و تسبیح زهرا صلوات اللَّه علیها از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که چون هر دو خواندند و دزدان متوجه ایشان شدند دیدند که در و دیوار بهم رسیده است و در آن شب کاری نساختند و روز به نزد قافله آمدند و حکایت خود را نقل کردند و اهل قافله بدزدان گفتند که ما به فرموده حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله آیه الکرسی و تسبیح زهرا صلوات اللَّه علیها خواندیم دزدان برگشتند.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون به منزلی رسید که خوفی داشته باشید پای راست را پیش کنید در وقت دخول و بسم اللَّه بگوئید و چون بیرون روید پای چپ را مقدم سازید و بسم اللَّه بگوئید مکروهی به شما نمی رسد إن شاء اللَّه

باب المشی فی السّفر

(روی منذر بن جیفر عن یحیی بن طلحه النّهدیّ قال قال لنا ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه سیروا و انسلوا فانّه اخفّ علیکم) این بابی است در پیاده روی در سفر کالصحیح منقولست از منذر پس جیفر به جیم و یاء دو نقطه و در بعضی از نسخ جعفر است و جفیر است و نسخه اول صحیح است و باقی تصحیف است چنانکه از کتب رجال ظاهر است اگر چه در آنجا نیز اختلافی

هست از یحیی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت در راه مکه پیادگان بما رسیدند و فرمودند که راه روید و تند بروید که بر شما آسانتر می شود. و مجرّبست که چون پیاده کسل به همرساند و آهسته رود می ماند می باید شروع کند در تند رفتن تا آن کسل زایل شود (و روی انّ قوما مشاه ادرکهم النّبیّ صلّی اللّه علیه و آله فشکو الیه شدّه المشی فقال لهم استعینوا بالنّسل) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله به پیادگان رسیدند و ایشان به آن حضرت شکایت کردند تعب پیاده روی را حضرت به ایشان فرمودند مدد کنید خود را به تند رفتن.

و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقول است از هشام بن سالم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۰

عبد اللّه بن سنان و قداح و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که پیادگان به خدمت حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله آمدند در حج وداع و شکایت کردند تعب و سختی و پیاده روی را و آن که باز مانده ایم و حرکت نمانده است در ما حضرت فرمودند که تند کنید چنان کردند آن مانده کی زایل شد مانند شتری که دستهای آن را بسته باشند و باز کنند و فرمودند که اندکی شبگیر کنید که زمین را در شب بهم می پیچیند و دعا کردند از جهه پیاده روان (و سال معاویه بن عمّار ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل علیه دین أ علیه ان یحجّ قال

نعم انّ حجّه الاسلام واجبه على من اطاق المشى من المسلمين و لقد كان اكثر من حجّ مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله مشاه و لقد مرّ رسول اللّه صلوات اللّه عليه و آله بكراع الغميم فشكوا اليه الجهد و الاعياء فقال شدّوا ازركم و استبطنوا ففعلوا ذلك فذهب ذلك عنهم) و به اسانيد صحيحه كه بيست سند صحيح است منقولست از معاويه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از شخصى كه دين در ذمّه او باشد آيا بر او لازمست كه بحج رود فرمودند كه بلى به درستى كه حج اسلام واجبست بر هر كه تواند پياده رفتن از مسلمانان و بتحقيق كه اكثر آنهايى كه در حج وداع با حضرت سيد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله بودند پياده بودند و آن حضرت در كراع غميم كه يك فرسخى عسفانست به پيادگان رسيدند و ايشان عرض نمودند به آن حضرت صلوات اللّه عليه مشقت و باز ماندن خود را حضرت فرمودند كه ميان خود را سخت بر بنديد و چهار ذرعى را بر بالاى شكم نيز ببنديد محكم چنين كردند آن

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۲۱

ماندن از ايشان زايل شد و اكثر علما تاويل كرده اند امثال اين حديث را به آن كه سابقا حج در ذمه ايشان قرار گرفته باشد ديگر بهر عنوان كه توانند مى بايد رفت، يا آن كه مراد از وجوب استحباب مؤكد است يا آن كه ثواب حجه الاسلام به او مى دهند تا وقت استطاعت زاد و راحله مرتبه ديگر بعنوان وجوب مى كند، و احاديث مؤيد هر تأويل هست كه خواهد آمد و

غرض از ذكر اين حديث در اينجا دواى ماندن است از پياده روى (و روى علىّ بن ابى حمزه عن ابى بصير عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال قلت له قول اللّه عزّ و جلّ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قال يخرج يمشى ان لم يكن عنده قلت لا يقدر على المشى قال يمشى و يركب قلت لا يقدر على ذلك قال يخدم القوم و يخرج معهم) منقولست در قوى كالصحيح از ابو بصير كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه چه مراد است از قول حق سبحانه و تعالى كه ترجمه اش اينست كه خدا راست بر مردمان هر كه استطاعت داشته باشد كه بحج خانه رود فرمودند كه زاد و راحله دارد سوار شود و اگر نداشته باشد پياده بدر رود عرض نمودم كه قدرت ندارد بر پياده رفتن حضرت فرمودند كه دو سه كس شريك شوند و يك شتر بخرند و به نوبت سوار شوند گفتم بر اين نيز قدرت ندارد فرمودند كه خدمت كند جمعى را در راه به آن كه او را سوار كنند و با ايشان بحج رود و اين حديث نيز مؤوّل است به تاويلاتى كه از پيش گذشت اگر چه استحباب اظهر است و اللّه تعالى يعلم

باب آداب المسافر

(روى سليمان بن داود المنقرىّ عن حمّاد بن عيسى عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال قال لقمان لابنه اذا سافرت مع قوم فاكثرا استشارتهم فى أمرك و أمورهم و اكثر التبسّم فى وجوههم و كنّ كريما على زادك بينهم فاذا دعوك فأجبهم و ان استعانوا بك

فاعنهم و استعمل طول الصّمت و كثره الصلاه و سخاء النّفس بما معک من دابّه او ماء أو زاد، و اذا استشهدوک على الحقّ فاشهد لهم و اجهد رأيک لهم اذا استشاروک ثم لا تعزم حتّى تثبت و تنظر و لا تجب فى مشوره حتّى تقوم فيها و تقعد و تنام و تأكل و تصلّى و أنت مستعمل فكرتک و حكمتک فى مشورته [تک خ] فانّ من لم يمحض النّصيحه لمن استشاره سلبه اللّه رأيه و نزع عنه الامانه، و اذا رأيت اصحابک يمشون فامش معهم و اذا تصدّقوا و اعطوا قرضا فاعط معهم و اسمع لمن هو اكبر منک سنّا و اذا أمروک بأمر و سألوک شيئا فقل نعم و لا تقل لا فإنّ لا عىّ و لوم و اذا تحيّرتم فى الطّريق فانزلوا و اذا شككتم فى القصد فقفوا و تؤامروا و اذا رأيتم شخصا واحدا فلا تسئلوه عن طريقكم و لا تسترشدوه فانّ الشّخص الواحد فى الفلاه مريب لعلّه يكون عين اللّصوص او يكون هو الشيطان الّذى حيّركم و احذروا الشّخصين ايضا الّا ان تروا ما لا ارى

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۲۳

فانّ العاقل اذا ابصر بعينه شيئا عرف الحقّ منه و الشّاهد يرى ما لا يرى الغائب.

يا بنىّ اذا جاءک وقت الصّلاه فلا تؤخّرها لشى ء صلّها و استرح منها فانّها دين و صلّ فى جماعه و لو على رأس زجّ و لا تنا منّ على دابّتک فانّ ذلک سريع فى دبرها و ليس ذلک من فعل الحكماء الّا ان يكون فى محمل يمكنک التّمدّد لاسترخاء المفاصل و اذا قربت من المنزل فانزل عن دابّتک و ابدا بعلفها قبل نفسک فانّها نفسک و

اذا اردتم النّزول فعليكم من بقاع الارض بأحسنها لونا و ألينها تربه و اكثرها عشبا و اذا نزلت فصّل ركعتين قبل ان تجلس و اذا اردت قضاء حاجتک فابعد المذهب فى الارض و اذا ارتحلت فصّل ركعتين ثمّ و ودّع الارض الّتى حللت بها و سلّم عليها و على أهلها فانّ لكلّ بقعه اهلا من الملائكه و ان استطعت ان لا تاكل طعاما و لا شرابا حتّى تبدأ فتصدّق منه فافعل، و عليک بقراءه كتاب اللّه عزّ و جلّ ما دمت راكبا و عليک بالتّسبيح ما دمت عاملا [عملا] و عليک بالدّعاء ما دمت خاليا و إيّاك و السّير من اوّل الليل و سر فى اخره و إيّاك و رفع الصّوت فى مسيرک) اين بابى است در آداب مسافر منقولست كالصحيح از حماد بن عيسى و در محاسن از حماد بن عيسى يا ابن عثمان و در كافى از حماد فقط و هر دو ثقه اند كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه لقمان به پسرش گفت كه هر گاه بسفر روى با قومى: بسيار مشورت كن با ايشان در امور خود و امور ايشان چون حوادث سفر بسيار است و براى خود عمل

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۲۴

نمودن خوب نيست بلكه علامت حماقت است چون حق سبحانه و تعالى با عقل كل كه پيغمبر آخر الزمانست مى فرمايد كه مشورت كن با اصحابت و بعد از عزم توكل بر خداوندت كن و هر كارى كه ترا باشد يا رفقا را باشد با هم مشورت كنيد.

و بسيار تبسم كن در روى ايشان و هر چند مغموم باشى روى خود را گشاده دار، و منقبض و

گرفته رو مباش، و توشه خود را در میان گذار با رفقا و غیر ایشان، و چون ترا بخوانند به ضیافتی یا صحبتی قبول کن، و اگر از تو یاری خواهند ایشان را مدد کن مثل آن که می خواهند خیمه بر پا کنند مدد کن و اگر خواهند که چهار پا را بار کنند اعانت کن و در بعضی از نسخ به غین و تا بود یعنی اگر بدست دشمنی گرفتار شوند به فریاد رس ایشان را و تا مقدورت باشد سعی کن در خلاصی ایشان اگر چه هر چه داشته باشی بدهی مگر آن که خوف هلاک خود باشد در دادن، و تا توانی عبث سخن مکن و نماز بسیار کن یا دعا یا صلوات بر محمد و آل او بسیار بفرست و همه مطلوبست که بسیار کند، و باید که جوانمردی کنی بهر چه داشته باشی در مثل چهارپا هر گاه شخصی مانده باشد او را سوار کنی و خود پیاده بروی و آب و توشه به ایشان بدهی و ایشان را بر خود مقدم داری.

چنانکه منقولست که در جنگ احد شخصی آب آورد از جهه جمعی که از اسب افتاده بودند و رمقی در ایشان مانده بود و تشنه بودند چون به اول شهدا رسید اشاره به دیگری کرد و آن دیگر به دیگر تا بدهمین رسید اشاره به اول کرد چون به اول رسید دید که متوجه عالم قدس شده است و بدو یمین رفت او نیز رفته بود تا بدهمین رسید او نیز رفته بود، و اگر ترا گواهی بطلبند بر حق گواهی بده و چون با تو مشورت کنند

در چیزی فی الحال جواب مده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۵

و فکر کن و در عواقب آن امر در وقتی که ایستاده باشی و در وقت نشستن و در وقت خواب و در حالت اکل و شرب و در حالت نماز چون در حالت نماز هر چه در خاطر می افتد بمنزله وحی است و بهتر آنست که در حالات مقدمات نماز و تعقیب نماز آن فکر را بکنی نه در اثنای نماز، و دور نیست که از جهه خیر خواهی برادر مؤمن جایز باشد بی کراهتی و غرض اینست که در جمیع احوال فکر کنی در مشورت آن شخص چنانکه در محاسن و کافی است فی مشورته و در اکثر نسخ این کتاب فی مشورتک است یعنی در مشورتی که تو از جهه او کنی و ظاهرا در این کتاب سهو از نساخ شده باشد و اگر کسی آن چه خیر او باشد نگوید حق سبحانه و تعالی عقل و ادراک و یافت او را از او می گیرد و امانت او را از او زایل می کند.

و چون به بینی که رفقای تو پیاده شده اند تو نیز پیاده شود و چون به بینی که ایشان کار می کنند تو نیز آن کار را بکن، و اگر تصدق کنند و یا چیزی طلبند بلی بگو و نه مگو زیرا که نه گفتن از ماندن و جهالت است چون خزینه الهی کمی ندارد و بلی بمعنی آن اینست که اگر حق سبحانه و تعالی بدهد من بدهم و نه این معنی که خدا نمی دهد و اگر بدهد من نمی دهم و این محض جهالت است و گوینده اش مستحق ملامت است.

و چون

در راه حیران شوید فرو آیید و اگر دو راه باشد و ندانید که راه شما کدامست اندکی بایستید و مشورت کنید با یکدیگر و اگر یک کس را به بینید از او میرسید که راه کدامست و به گفته او عمل مکنید که یک کس در صحرا این کسرا به شک می اندازد و بسا باشد که جاسوس دزدان باشد یا شیطانی باشد که شما را حیران کرده است یا کند، و از دو کس نیز اجتناب کنید و به گفته ایشان عمل مکنید مگر آن که قراین چند باشد که معلوم شود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۶

دزد و شیطان نیستند مثل آن که چندین خروار بار داشته باشد یا با او معاشرت کرده باشید زیرا که عاقل هر چه را می بیند حقرا می یابد و بیننده چیزی چند را می بیند که خبر دهنده از او خبر نمی تواند داد و حاضر چیزی چند را می بیند که غایب نمی بیند.

ای فرزند چون وقت نماز شود چیزی را مانع نماز مکن نماز را بکن و فارغ شو چون نماز بمنزله دینی است که در ذمه شخصی باشد و ادا کند از غم فارغ می شود و به راحت می افتد و هیچ غمی مثل غم دین نیست و هیچ راحتی مثل راحت ادای آن نیست ای فرزند نماز را به جماعت به جا آور اگر چه بر سر نیزه باشی.

ممکن است که مراد از این عبارت نهایت مبالغه که در حالت جهاد نیز تا ممکن باشد نماز را به جماعت به جا آورد و ممکن است که ظاهر لفظ مراد باشد به این که اگر دو کس را بر سر نیزه

باز داشته باشند و وقت نماز باشد یکی که پست تر است یا مساویست اقتدا به دیگری کردن مطلوب شارعست و هم چنان که اگر نماز را نکرده باشد واجبست که در آن حالت نماز را بر سر نیزه به جا آورند و هم چنین مستحب است که آن را به جماعت به جا آورند.

و بر چهار پا خواب مکن البته که پشت چهار پا را زخم می کند و دِبْرِ بِه «۱» می شود خصوصا در سفر و این خواب مردمان عالم حقیقی نیست بسا باشد که بیفتند و بر نخیزند قطع نظر از کند زخم و تنفر دیگران از این کس و بسا باشد که در افتادن از خواب بیدار نشود و بماند و هلاک شود مگر آن که در تخت روان و شبلیه و مرویه و کجاوه باشند و ممکن باشد که پا را دراز کنند تا بندهای زانوها سست نشود.

چون به منزل نزدیک شوی از حیوان به زیر آی و قوت آن را مقدم دار بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۷

خود به درستی که بمنزله جان تست.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که رحم بر شتر مکن که حق سبحانه و تعالی بار را بر می دارد.

و کالصحیح منقولست که شخصی از جهه استراحت شتر پیاده شده بود حضرت فرمودند که سوار شود.

جمع می توان کرد که حضرت فرمودند که آن شتر پروا نداشت یا آن که هلاک شتر مقدم است بر هلاک صاحبش یا آن که به زیر آمدن از جهه رحم بر خود باشد نزدیک منزل یا آن که چنین زیر آمدن خوب باشد نه آن که همه راه یا بیشترش را پیاده رود.

و

چون خواهید که فرو آیید پس به زمینی که خوشرنگ تر باشد و خاکش نرم تر باشد و چون فرو آیید پیش از آن که بنشینید دو رکعت نماز بکنید، و چون خواهی که بقضاء حاجت روی دور شو از برابر مردمان که کسی ترا نبیند به آن که جثه ات را کسی نه بیند یا در کوی رویا در ادب خانه که زده باشند.

و چون خواهی که روانه شوی از آن منزل دو رکعت نماز بکن و وداع کن زمینی را که در آنجا فرود آمده بودی و سلام و وداع کن زمین را و اهل زمین را به درستی که هر قطعه از زمین جمعی از فرشتگان می باشند، و تا توانی چیزی مخور تا اول از آن تصدق نکنی و تا سوار باشی قرآن بخوان و تا مشغول کار باشی سبحان اللّٰه بسیار بگوی، و ممکن است که مراد از تسبیح مطلق ذکر باشد و تا در خلوت باشی دعا بخوان.

و زنهار که در اول شب بار مکن و در آخر شب بار بکن مگر آن که منزل دراز باشد و هوا گرم باشد، و زنهار که در وقت رفتن و در راه آواز را بلند مکن شاید که درنده یا دزد در خواب باشند و از آواز تو بیدار شوند و وجوه دیگر ممکن است که داشته باشد و اللّٰه تعالی یعلم

باب دعاء الضّالّ عن الطّريق

(روی علیّ بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا ضللت عن الطّریق فنادِ یا صالح و یا با صالح ارشدونا إلی الطّریق یرحمکم اللّٰه) این بابی است در دعای کسی که راه را گم کند

منقولست کالصحیح از ابو بصیر که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه کم شوی از راه یعنی راه را گم کنی پس به آواز بلند بگو یا صالح یا ابا صلاح ما را راه نمایید به راه، حق سبحانه و تعالی شما را رحمت کناد، و در محاسن هر دو یا ابا صالح است که همزه را از جهه تخفیف انداخته اند و یا ابا صالح بوده است و در محاسن رحمکما اللّه است و ظاهرش آنست که نسخه متن صحیح است و یکی نامش صالح است و دیگری کنتیش ابو صالح است چنانکه در حدیث آینده دو کس است پس ذکر کرده است که عبیده راوی علی بن ابی حمزه گفت که ما راه را گم کردیم پس بعضی از یاران را گفتیم که برو و ندا کن پس او به گوشه رفت و ندا کرد و به نزد ما آمد و گفت آواز باریک ضعیف شنیدم که گفتند که راه از دست راستست. آخر ظاهر شد که در دست راست بود، و آن چه از مشایخ شنیده ام آنست که ابو صالح کنیت حضرت صاحب الامر است صلوات اللّه علیه.

و یکی از مشایخ گفت که من در مکه معظمه مجاور بودم و مکرّر تنها به مدینه مشرفه می آمدم راه را گم کردم و بسیار استر را دوانیدم و اثری از راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۹

نیافتم و تشنگی بر من غلبه کرد و از حیات مایوس شدم پا بقبله دراز کردم به خاطرم رسید که آن حضرت را بان کیفیت بخوانم بر پشته بالا رفتم تخمینا از ده فرسخ راه

شیخی ظاهر شد و بچشم هم زدنی بمن رسید و فرمودند که تشنه گفتم بلی پس شتر را خوابانید و لگنی من با خود داشتم یا او و یقین نـدارم که او کـدام یک را فرمودنـد پس آن را از مشک پر از آب کردند و من آب خوردم پس آب در لگن کردند و استر مرا آب دادند و فرمودند که سوار شوید سوار شدم و او پیش افتاد و من از عقب او می رفتم تا مرا به راه رسانیدند و ناپیدا شدند بعد از آن یافتم که حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه بودند و فریاد بسیار کردم با گریه و زاری و فایده نکرد.

و آن چه بر این ضعیف واقع شد این بود که چهل و پنج سال قبل از این تقریبا در وقت مراجعت از مشهد مقدس در شب تاری راه را گم کردیم و بر این مقرر شـد که فرو آییم بعـد بنده نیز بقصد آن حضـرت فریاد کردم که ناگاه عربی پیدا شد و ما را بر سر راه آورد و ناپیدا شد و گریه و زاری بسیار کردم و فایده نکرد.

و در حـدیث صـحیح از فضـیل بن یسار منقولست که گفت از حضـرت امام محمـد باقر صـلوات اللّٰه علیه شـنیدم که جمعی از مسـلمانان به سـفری رفتنـد و راه را گم و بسـیار تشـنه شدنـد پس کفنها پوشـیدند و هر یک در پای درختی خوابیدند و پاها به جانب قبله کردنـد پس ناگاه مرد پیری جامهای سـفید پوشـیده بود به نزد ایشان آمد و گفت برخیزید دغدغه نیست آب آورده ام ایشان برخاستند و آب خوردند تا سیراب شدند

پس ایشان گفتند تو کیستی حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند گفت از جنّی ام که با حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله بیعت کرده ام و من از حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله شنیدم که مؤمن برادر مؤمن است و چشم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۰

اوست و راهنمای اوست پس جایز نبود که من شما را بر این حال ببینم و بگذارم تا شما ضایع و هلاک شوید.

و در قوی از عمر بن یزید یا یزید منقول است که گفت در سالی از سالها در راه مکه راه را گم کردیم پس ماندیم تا سه روز که طلب راه می کردیم پس چون در روز سیم آب ما آخر شد به کافور حنوط کردیم و جامهای احرامی را کفن خود کردیم یکی از اصحاب ما برخاست و فریاد کرد که یا صالح یا ابا الحسین از دور کسی جواب داد همه گفتیم تو کیستی حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد گفت: من از آن جماعتی ام از جن که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حکایت ما را کرده است و بر دست آن حضرت مسلمان شدیم و کسی از آن جماعت نمانده است بغیر از من و کار من این است که هر که راه را گم کند او را راهنمایی کنم و ما از عقب آن صدا رفتیم تا به راه رسیدیم (و روی انّ البرّ موکّل به صالح و البحر به موکّل حمزه) و منقولست که صالح موکل است به بیابانها و حمزه موکل است به دریاها و ممکن است که کنیت حمزه ابو صالح باشد و هر

دو از جن باشند یا از اولیاء اللّٰه انس باشند، و این حدیث را در محاسن از برقی از ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و نسخه که نزد ماست به رمز است ممکن است که روایتی دیگر باشد و آن چه اهم است در صحرا و دریا تضرع و زاریست به درگاه حق سبحانه و تعالی.

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که اگر حیوانی گم شود این دعا را بخوان (اللّهمّ انّک اله من فی السّماوات [السّماء] و اله من فی الارض و عدل فیهما و أنت الهادی من الضّالّه و تردّ الضّاله ردّ علیّ ضالّتی فانّها من رزقک و عطیّتک اللّهمّ لا تفتن بها مؤمنا و لا تغن بها کافرا اللَّهُمَّ صلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۱

علی عبدک و رسولک و علی اهل بیته) و کالصحیح از ابو عبیده منقولست که گفت در خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بودم و شترم گم شد حضرت فرمودند که دو رکعت نماز بکن و بعد از آن این دعا را بخوان که

اللّهمّ رادّ الضّالّه هادیا من الضّلاله ردّ علیّ ضالّتی فانّها من فضل اللّٰه و عطائه

پس حضرت مرا بر شتر خود سوار کردند و همین که به راه افتادیم سیاهی پیدا شد حضرت فرمودند که شتر تست چون خوب ملاحظه کردیم شتر من بود، یعنی نماز و دعا کردم و همان لمحه پیدا شد و ضالّه را بر هر گم شده اطلاق می کنند اگر حیوان نیز گم شده باشد همین عمل ظاهرا خوبست چون نماز و دعا همیشه خوبست.

و ترجمه دعا اول این است که

خداونـدا توئی خداونـد هر که در آسـمانهاست و خداونـد هر که در زمینهـاست توئی که حکمت در آسـمانها و زمینها محض عدل است، و توئی که گمراهان را هدایت کننده، و توئی که گم شده ها را به صاحبان می رسانی، گم شده مرا بمن رسان که روزی و بخشـش تست و تو رزّاقی و بخشـنده خداوندا چنان مکن که اگر مؤمنی بیابد فریب شیطان خورد و پس ندهد و چنان مکن که مال من سبب توانگری کافری گردد، خداوندا صلوات بر محمد و اهل بیت او فرست.

ترجمه دویم آنست که خداونـدا تو گم شـده هـا را به صاحبـان می رسـانی و تو گمراهـان را هـدایت می فرمـایی یعنی اگر بد کرده ام مرا به راه راست بـدار و مرا مؤاخـذ مسـاز به عقوبت دنیوی و اخروی و گم شـده مرا بمن برسان به درستی که آن گم شـده از فضـل و عطـای تو بود أولاـ الحال نیز تفضل کن بر من و ببخشا مرتبه دیگر، و التفاتی شـده است در این دعا و بعنوان خطاب هم خوبست باین نحو که فانّها من فضلک و عطائک

باب القول عند نزول المنزل

(قـال النبیّ صـلّی اللَّه علیه و آله لعلیّ صـلوات اللَّه علیه یا علیّ اذا أنزلت منزلا فقل اللَّهمّ أنزلنی منزلا مبارکا و أنت خیر المنزلین ترزق خیره و یدفع عنک شـرّه) این بابی است در بیان دعایی که باید خواند در هر منزلی که در آنجا فرود آیند و در حضـر نیز خوبست خواه به خانه رود و خواه به خانه دیگری.

منقولست در قوی که حضـرت سـید المرسـلین صـلوات اللَّه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که یا علی هر

گاه در منزلی فرود آیی بگو این دعا را که برداشته اند از آیه کریمه و اگر موافق آیه نیز بخواند خوبست که به جای اللهم ربّ بخوانـد و ترجمه اش این است که خداوندا یا پروردگارا مرا فرود آور در منزلی که با برکت باشد یعنی در آنجا منافع دنیویه و اخرویه بمن رسـد، و مخـالفت تو از من صـادر نشود و تو بهترین کسانی که فرود می آورنـد مردمان را در خانه خود یعنی اگر شخصی ما را به خانه خود برد آن چه می تواند از احسان می کند و تو مرا در این خانه در می آوری، و همه منازل از تست مرا از احسان خود محروم مگردان، و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۳

آیه را بخوانی و داخل شوی حق سبحانه و تعالی روزی می کنـد ترا خیر و خوبی آن منزل که در آنجا عبادات و طاعات به جا آوری و اهـل آنجـا با تو خوبی کنـد، و دفع می کنـد حق سبحانه و تعالی از تو بـدی آن منزل را که از تو بـدی صادر نشود و ضرری از جن و انس به تو نرسد.

و کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه منقولست در ضمن چهار صد کلمه که تعلیم اصحاب خود فرمودند که چون در منزلی نزول کنید بگوئید که اللّهمّ أنزلنا منزلا مبارکا و أنت خیر المنزلین و دعای دیگر گذشت.

باب القول عند دخول مدینه او قریه

(کان فی وصیّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لعلیّ صلوات اللّه علیه یا علیّ اذا اردت مدینه او قریه فقل حین تعاینها اللّهمّ انی أسألك خیرها و اعوذ بک من شرّها اللهمّ حبّبنا إلی أهلها و حبّب صالحی أهلها إلینا) این

بابی است در آن چه باید گفت در وقت داخل شدن شهری یا دهی منقولست در قوی که در وصیتهای حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله که به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند این بود که یا علی هر گاه خواهی که داخل شوی در شهری یا دهی چون به بینی آن شهر یا ده را این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی که سؤال می کنم از تو خیر و خوبی دنیوی و اخروی این شهر یا این ده را و اولی آنست که چنین بگوید که

اللّهمّ انّی أسألك خیر هذه البلده

یا هذه القریه و باقی ضمایر راجع به بلده یا قریه خواهد بود و پناه می گیرم به تو از شر این شهر و این ده از شرهای اخروی یا دنیوی، و در برقی عبارتی هست در این میان که اشکالی دارد و صدوق انداخته است و عبارت اینست که

اللهمّ اطعمنا من خانها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۵

و اعذنا من وباها

یعنی خداوندا بخوران ما را از خوانهای این شهر یا این ده که از جهه بندگانت گسترانیده و ما را در پناه خود در آور از بیماریها، و اشکالش اینست که خانهاست و می باید که خوان باشد یا خون به واو که جمع خوان است بکسر خا یا ضم خا و ظاهرا به واو بوده است و نفهمیده الف کرده اند، پس اگر به واو بخوانند بهتر است و اگر خان به الف باشد بمعنی کاروانسراست، و محتمل است که مراد باشد چون غالب اینست که غربا در کاروانسرا بسر می برند از حق سبحانه و تعالی طلب می کند که

جای خوب بیابد، و قانون کلینی قدّس سره اینست که حدیثی که اشتباهی دارد نقل نمی کند و صدوق نقل می کند و موضع مشتبه را می اندازد در امثال چنین جائی که اگر نخوانند در جمله اولی داخل است خداوندا چنان کن که اهل این شهر یا ده ما را دوست دارند خوبان و بدان، و چنان کن که ما دوست بداریم خوبان این شهر را یا این ده را چون آدمی را ناچار است از تعیش اگر چه یک روز باشد از خدای تعالی طلب می کند که زندگانی در این منزل بر وجه احسن باشد.

و در حدیث کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه در سفر خواهی که داخل شهری شوی که در آنجا کار داری وقتی که مشرف شوی بر آن و به بینی آن شهر را بگو (اللّهمّ ربّ السّماوات السّبع و ما اظلّت و ربّ الارضین السّبع و ما اقلّت و ربّ الرّیاح و ما ذرت و ربّ الشّیاطین و ما اضلّت أسألك ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أسألك خیر هذه القریه و ما فیها و اعوذ بك

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۶

من شرّها و شرّ ما فیها) و ترجمه اش این است که خداوندا ای پروردگار هفت آسمانها و آن چه در آسمانهاست و ای پروردگار هفت زمین و آن چه در زمینهاست و ای پروردگار بادها و آن چه از بادها از هم می پاشد و بر باد دهد و ای پروردگار شیاطین و آن چه آنها را اضلال کننده به باز گشتن و منع لطف از ایشان: سؤال می کنم از تو که صلوات

فرستی بر محمد و آل محمد و سؤال می کنم از تو خوبی این ده یا شهر را و آن چه در اوست از بنی آدم و ملائکه و نعم الهی و پناه می گیرم به تو از شر این شهر یا ده و از شر آن چه در اوست.

باب الموت فی الغربه

(روی الحسن بن محبوب عن ابی محمّد الوابشیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال ما من مؤمن یموت فی ارض غربه تغیب عنه فیها بواکیه الّا بکته بقاع الارض الّتی کان یعبد اللَّه عزّ و جلّ علیها و بکته اثوابه و بکته ابواب السّماء الّتی کان یصعد فیها عمله و بکاه الملکان الموکّلان به) منقولست کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که هر مؤمنی که در غربت فوت شود و جمعی نباشند نزد او که بر فوت او بگریند البته مواضعی که در آنجاها عبادت الهی کرده است بر فوت او می گریند، و جامهای او بر او گریه می کنند، و درهای آسمانها که اعمال آن را از آن درها به آسمان می بردند بر او می گریند، و دو فرشته که بر او موکلند از دست راست و دست چپ بر او گریه می کنند و دور نیست که گریه عبارت از تحسّر اینها باشد از سعادت عباداتی که در آنجاها می کرده اند یا می برده اند بر تقدیر شعور جمادات، و بنا بر مشهور فقدان عبادات از آنها بمنزله گریه است چنانکه متعارفست میان عرب و عجم که مثلا باغی که دو سه ماه آب ندهند و پژمرده شده باشد می گویند که این درختانی از بی آبی گریه می کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۸

و اللَّه تبارک و تعالی

يعلم (و قال صلوات اللّٰه عليه انّ الغريب اذا حضره الموت التفت يمنه و يسره و لم ير احدا رفع رأسه فيقول اللّٰه جلّ جلاله إلى من تلتفت إلى من هو خير لک منى و عزّتى و جلالى لئن اطلقتک عن عقدتک لأصيّرنّک إلى طاعتى و ان قبضتک لأصيّرنّک إلى كرامتى) و كالصحيح منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه چون وقت رفتن غريب مى شود نظر مى كند به جانب راست و چپ و كسى را نمى بيند سر به جانب آسمان مى كند يعنى به خاطرش مى رسد كه اگر كسى را ندارم ترا دارم بر غريبى من رحمت كن پس حق سبحانه و تعالى مى فرمايد كه نظر به جانب كه مى كنى اگر پدر و مادرت و فرزندانت مى بودند در اينجا فايده از ايشان به تو مى رسيد كه از نبودن ايشان حسرت داشته باشى و بر تقديرى كه فايده توانستند رسانيدن بهتر از من فايده مى رسانيدند به تو، قسم به عزت و جلال خود ياد مى كنم كه اگر ترا از اين بند رهايى دهم توفيق طاعات و عبادات كرامت كنم كه ناجى ابدى باشى و اگر ترا ببرم ترا به كرامت و احسان خود خواهم برد مانند شهدا در بهشت جاويدان، و در باب احتضار نيز كه گذشت

باب تهنيه القادم من الحج

(قال الصّادق صلوات اللّٰه عليه انّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله كان يقول للقادم من مكّه قبل اللّٰه تعالى منک و اخلف عليک نفقتک و غفر ذنبک) اين بابى است در تهنيت آينده از سفر حج و منقول است در قوى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه كه حضرت سيد المرسلين صلّى

اللَّه علیه و آله چون کسی از مکه معظمه می آمد می فرمودند که قبل و در محاسن تقبّل اللَّه حق سبحانه و تعالی حج شما را قبول کند و هر چه در این راه صرف نموده اید عوض کرامت فرماید به اضعاف مضاعف و گناهانت را بیامرزد.

و کالصحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون برادرت از مکه بیاید میان هر دو چشمش را ببوس و لبش را که حجر الاسود را بوسیده است که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه و علیه و آله آن را بوسیده است ببوس که گویا حجر الاسود را بوسیده و لب آن حضرت را نیز زیارت کرده و چشمی که به آن چشم کعبه معظمه دیده است ببوس، و روی او که موضع سجده است که پیشانی است ببوس،

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۰

و چون تهنیت و مبارک باد گوید که

قبل اللَّه نسکک و رحم سعیک و اخلف علیک نفقتک و لا جعله آخر عهدک ببیته الحرام

یعنی حق سبحانه و تعالی عبادات حج ترا قبول کند و رحم کند بر جفاهائی که در راه او کشیده و عوض بدهد آن چه صرف نموده و آخر حجت نباشد إن شاء اللَّه دیگر توفیق بیابی که بحج روی بسیار، و احادیث دیگر وارد شده است با دعاهای طولانی و چون آن چه مذکور شد مختصر مفید بود اکتفا شد باین.

باب ثواب معانقه الحاج

(فی روایه ابی الحسین الأسدی ره قال قال الصّادق صلوات اللَّه علیه من عانق حاجّا بغباره کان کأنّما استلم الحجر الاسود) این بابی است در بیان ثواب دست در گردن حاجیان کردن و ایشان را نیز سنت است که دست

در گردن آنها کنند چون ظاهر معانقه از طرفین است منقول است در روایت محمد اسدی که از جمله ابواب حضرت خلیفه الرحمن است صلوات اللّٰه علیه به اسناد او که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که حاجی را که تازه آمده باشد با غبار راه دست در کردنش کند چنانست که دست بحجر الاسود رسانیده باشد که از عظمای فرشتگان است.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله می فرمودند که ای جماعتی که بحج نرفته اید بشاشت و خوشروئی کنید بحاجیان و مصافحه کنید با ایشان و تعظیم کنید ایشان را زیرا که تعظیم ایشان بر شما واجبست و این اعمال را به جا آورید تا در اجر و ثواب حاجیان شریک باشید.

باب النّوادر

(روی عن جابر بن عبد اللّٰه الانصاریّ قال نهی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ان یطرق الرّجل اهله لیلا اذا جاء من الغیبه حتّی یؤذنهم) این بابی است در احادیث نادره یعنی شاذه معمول علیها مرویست بطرق متکثره از جابر که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله نهی فرمودند از آن که مسافر در شب به خانه رود و در اخبار جابر منقولست که بی خبر شب به خانه مروید تا زنان خود را پاکیزه سازند و موی پشت زهار خود را بتراشند، و وجهی دیگر ذکر کرده اند که شخصی مدت مدید از خانه خود بیرون رفته بود و در وقت رفتن زنش نیز حامله بود و پسری بدنیا آورده بود چون مرد داخل خانه شد دید که مردی در پهلوی زنش خوابیده

است هر دو را کشت بعد از آن دانست که پسرش بوده است از این جهت حضرت فرمودند که بی خبر نروند (و قال صلّی اللَّه علیه و آله السّفر قطعه من العذاب فاذا قضی احدکم سفره فلیسرع الایاب إلی اهله) و منقول است کالصحیح از سکونی که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که سفر قطعه ایست از عذاب یعنی اصل سفر عذابست چون آدمی در معرض هزار آفت است و از زن و فرزند و مال و اسباب همه دور افتاده است همین که مسافر کارسازی خود کرد می باید که زود بر گردد به خانه خود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۳

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه سیر المنازل ینفد الزّاد و یسی ء الأخلاق و یخلق الثّیاب و السّیر ثمانیه عشر) و در مرسل ابن ابی نجران از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که منزل به منزل رفتن متعارف که هشت فرسخ و زیاده می روند در سفر مکه معظمه از اسفار مثل سفر خراسان خوب نیست چون توشه را آخر می کند به اعتبار آن که کثرت حرکت سبب جوع می شود، و خلقها را تنگ می کنند، و جامها را کهنه می کند و راه رفتن از هجده میل که شش فرسخ است خوب نیست مگر با ضرورت که در این صورت هر دو سه روز در آبادانی لنگ کنند و تهیه دیگر بگیرند و رختهای خود را بشویند و یا آن که اگر به سیر روند که ترطیب دماغ کنند زیاده از شش فرسخ نروند و بهشت که می رسد سفر است و مشقت است، یا آن که اوقات عزیز را بیش از این ضایع

نمی باید کرد و اظهر اول است و اللّٰه تعالی یعلم (و روی عبد اللّٰه بن میمون بإسناده قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله اذا ضللتم الطّریق فتیامنوا) و در حسن کالصحیح منقولست از قداح به اسناد او مثل سکونی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و آن حضرت از پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که هر گاه راه را گم کنید میل بدست راست کنید چون گم شدن راه به سبب شیاطین است و غالبا ایشان از جانب چپ می آیند و به جانب چپ می برند و اصل تیامن مجربست و حکمتش معلوم نیست که این حکمت باشد و اللّٰه تعالی یعلم (و روی جعفر بن القاسم عن الصّادق صلوات اللّٰه علیه قال انّ علی

ذروه کلّ جسر شیطانا فاذا انتهیت الیه فقل بسم اللّٰه یرحل عنك) و منقولست کالصحیح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بر بلندی هر پلی شیطانی هست چون غالب آنست که پل را خرپشته می سازند و شیطان حیوانات بار دار را می لغزاند چون به آن جا رسید بسم اللّٰه بگوئید و در بسم اللّٰه استعانت از حق سبحانه و تعالی می طلبید و بعون الهی شیطان دور می شود و به سلامت می گذرند (و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما انا ضامن لمن خرج یرید سفرا معتمّا تحت حنکه ثلثا ان لا یصیبه السّرق و الحرق و الحرق) منقولست در قوی از ابراهیم بن عبد الحمید و طریق صدوق به او کالصحیح است

که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ضامنم که هر گاه شخصی اراده سفر داشته باشد و عمامه بر سر داشته باشد که سرش را از زیر حنک گذرانیده باشد ضامنم که ایمن باشد از سه بلا از دزدی که دزدان مالش را نبرند، و در بعضی از نسخ به شین است یعنی غصه نخورد و از غرق شدن و از سوختن و در حدیث دیگر وارد شده است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ضامنم که سلامت به خانه خود بر گردد، و بهتر آنست که تا حد ترخص تحت الحنک داشته باشد چون تا حد ترخص بمنزله خانه خود است، و در احادیث بسیار وارد شده است فضیلت تحت الحنک و مذمت ترک حنک و در باب جامه مصلّی گذشت

باب توفیر الشّعر للحجّ و العمره

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه قال الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ شوّال و ذو القعده و ذو الحجّه فمن اراد الحجّ وفّر شعره اذا نظر إلی هلال ذی القعده و من اراد العمره وفر شعره شهرا) این بابی است در گذاشتن موی سر و ریش از جهه حج و عمره به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه این آیه را تلاوت کردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حج چند ماهی است معلوم حضرت فرمودند که آن ماهها شوّال است و ذی قعده و ذی حجه پس کسی که خواهد حج کند موی خود را بگذارد در وقتی که ماه ذی القعده نو شود و اگر اراده عمره داشته باشد موی خود را یک ماه بگذارد و ظاهرا تا روز

محل شدن از عمره می باید که یک ماه باشد.

و محتمل است که تا روز احرام باشد، و این بعید است، و غرض از آیه شریفه اینست که این سه ماه محل افعال حجست به آن که می تواند احرام حج را از روز اول شوال واقع ساخت بلکه از شام شب عید احرام می تواند گرفت که محرم باشد تا روز نهم که به وقوف عرفات رود، و چون عمره تمتع حکم حج دارد آن را نیز از اول شوال احرام می تواند گرفت بر احرام عمره محرم باشد تا روز هشتم بلکه نهم ذی حجه و در روز نهم طواف و سعی عمره را به جا آورد و تقصیر کند و احرام بحج بگیرد و به عرفات رود اول: ظهر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۶

و اگر خواهد که فارغ شود از عمره در روز اول که احرام را از تنعیم مثلا- بگیرد و همان روز افعال عمره را به جا آورد و تقصیر کند و محل شود و در مکه معظمه باشد تا روز هشتم یا نهم احرام بحج بگیرد و به عرفات می رود، و لیکن چون عمره تمتع متصل است بحج و می باید که با حج کرده شود از مکه بیرون نمی تواند رفت، مجملا شکی نیست که افعال حجرا در هر وقتی نمی توان کرد می باید که وقوف عرفات را در عصر نهم که روز عرفه است واقع سازد و وقوف مشعر را در صبح روز دهم واقع سازد و در روز دهم رمی جمره عقبه به جا آورد بعد از آن هدی خود را بکشد، و بعد از آن سر بتراشد و در همان روز یا روز

دیگر به مکه آید و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی میان صفا و مروه را و طواف نسا و دو رکعت نماز طواف را به جا آورد و شکی نیست که ماه شوال و ذو القعده و نه روز ذی الحجه از جمله ماههای حجست و جمعی همین دو ماه و نه روز را ماههای حج می دانند به اعتبار آن که تا آخر روز نهم احرام می تواند گرفت پس معنی ماههای حج آنست که ابتداء حج از این دو ماه و نه روز می توان کرد.

و بنا بر این جمعی می گویند که ماههای حج دو ماه و نه روز است تا طلوع آفتاب روز دهم که اگر تا این وقت جمعی برسند نیت احرام بکنند و تلبیه بگویند و نیت وقوف مشعر بکنند و یک لمحه بگذرد و آفتاب طالع شود حجرا دریافته است چون اختیاری مشعر را دریافته است و جمعی اضطراری مشعر را کافی می دانند که اگر پیش از زوال برسند و احرام و نیت وقوف مشعر را بکنند حجرا دریافته اند.

و جمعی دو ماه و ده روز می دانند به آن که ممکن است که جمیع افعال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۷

حجرا تا غروب آفتاب روز دهم به جا آورند و جمعی سه ماه تمام می دانند به اعتبار آن که بعضی از افعال حج را در بقیه ذی الحجه به جا می توان آوردن مثل طواف و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت آن را که اگر تا آخر روز آوردند صحیح است اگر چه بد کرده است که تاخیر کرده است و

ظاهر آیه چون بلفظ جمع وارد شده است سه ماه درستست چنانکه ظاهر احادیث صحیحه است.

و در حدیث وارد شده است که ذو الحجه همه ماه از جمله ماههای حج است، و احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که چون ماه ذو القعده داخل شود سر نتراشند اگر اراده حج داشته باشند (و قد یجزی الحاجّ بالرّخص ان یوفّر شعره شهرا روی ذلک هشام بن الحکم و اسماعیل بن جابر عن الصّادق صلوات اللّه علیه و رواه اسحاق بن عمّار عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما) و گاه هست که حاج را مجزی باشد که یک ماه موی سر را بگذارد بعنوان رخصت به آن که تا قریب بروز هفتم یا هشتم ذی القعده یا تا دهم سر می تواند تراشید و این روایت هشام است در صحیح، و اسماعیل نیز در صحیح که روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه، و اسحاق بن عمار در موثق کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه و این روایات صریح نیست که در حج یک ماه موی سر می توان گذاشت پس می توان حمل کردن این روایات را بر عمره چنانکه در حدیث اسحاق تصریح شده است به آن که در عمره یک ماه موی سر را می گذارد و ممکن است که حدیث دیگر باشد پس اولی و احوط آنست که از اول ماه ذی القعده سر نتراشد و اصلاح ریش نکند، و اگر سر بتراشد یا اصلاح ریش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۸

بکند یک گوسفند به کفاره بکشد، و اکثر حمل کرده اند این حدیث را بر

استحباب، و بنا بر اخبار متواتره از روز یازدهم ذی قعده سر نمی تواند تراشید و اصلاح ریش نمی تواند کرد، و اکثر اصحاب حمل کرده اند همه اخبار را بر کراهت و کشتن گوسفند را بر استحباب تا وقت احرام و چون محرم شود حرامست چنانکه خواهد آمد و در فقه رضوی نیز بلفظ امر واقع شده است که از اول ماه ذی القعده موی سر را بگذارد تا روز دهم ذی الحجه و بهتر آنست که از اول شوال نیز سر نتراشد چنانکه در حدیث کالصحیح ابو الصباح است (و روی عن سماعه قال سألته عن الحجامه و حلق القفا فی اشهر الحجّ قال لا باس، و لا باس بالنّوره و السّواک) و در موثق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حجامت کردن و پشت سر را از جهه حجامت تراشیدن در ماههای حج چونست حضرت فرمودند که باکی نیست و هم چنین باکی نیست که نوره بکشد یا مسواک کند در ماههای حج و جمعی که حمل کرده اند بر ماه شوال و لیکن حمل بر ضرورت اولی است چه ظاهر است که کسی عبث حجامت نمی کند پس در حال احرام نیز می تواند این کار را کردن، و لیکن چون نوره را نیز ذکر فرموده حمل کردن بر ما قبل احرام اولی است و اکثر اوقات احرام را در ماه ذی حجه می گیرند از دویم تا نهم پس صادقست که در این سه ماه باکی نیست اگر اندک ضرورتی باشد و اگر ضرورت عظیم باشد در حال احرام نیز جایز است با کفاره و خواهد آمد.

باب مواقیت الاحرام

[بیان مواقیت پنجگانه]

(روی عبید اللّٰه

بن علیّ الحلبیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال الاحرام من مواقیت خمسه وقّتها رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله لا ینبغی لحاجّ و لا معتمر ان یحرم قبلها و لا بعدها: وقّت لأهل المدینه ذا الحلیفه و هو مسجد الشّجره کان یصلّی فیه و یفرض الحج فاذا خرج من المسجد و سار و استوت به البیداء حین یحاذی المیل الاوّل احرم، و وقت لأهل الشّام الجحفه و وقّت لأهل النّجد العقیق، و وقّت لأهل الطّائف قرن المنازل، و وقّت لأهل الیمن یلملم و لا ینبغی لأحد ان یرغب عن مواقیت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله) این بابی است در بیان مواضعی که از آنجاها احرام می باید گرفت منقولست به شش سند صحیح و شش کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که احرام را از پنج جائی می باید گرفت که حضرت سید الانبیاء صلّی اللَّه علیه و آله از آنجاها مقرر فرمودند، و عمده مواقیت این پنجند و غیر از این نیز چند میقات دیگر هست که خواهند آمد و سزاوار نیست کسی را که اراده حج یا عمره کند که احرام گیرد پیشتر از اینها یا پست تر از اینها.

از جهه اهل مدینه مشرفه و کسانی که از مدینه متوجه کعبه معظمه می شوند مقرر فرمودند ذا الحلیفه را که آن مسجد الشجره است و اشهر من

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۰

الشمس است، و بعضی از عوام می گفتند که این مسجد حال مسجد قراباش است که او ساخته است و معرس نبی صلّی اللَّه علیه و آله است می گفتند که مسجد شجره است و این غلط است و

از مردمـان معتمـد تحقیق کردم گفتنـد که قراباش تجدیـد کرد و دغـدغه که می شود اینست که آن صـحرا ذو الحلیفه است یا همان مسجد و بس. اظهر: بحسب اخبار مسجد است بر تقدیری که ذو الحلیفه مجموع را گویند چون در احادیث صحیحه وارد شده است که از مسـجد شـجره می باید اظهر آنست که در غیر مسـجد حرام نتوان گرفت که حضـرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله از آنجا احرام می گرفتنـد به آن که نماز نافله احرام را به جا می آوردنـد و فرض حـج می فرمودند یعنی احرام را به تلبیه منعقد می ساختند چنانکه ظاهر آیه کریمه است که فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ الخ یعنی هر که احرام را بر خود واجب سازد یا مقرر کند یعنی به تلبیه به قرینه جزا که بعد از آن جماع نمی باید کرد، و دروغ نمی باید گفت، و جدل نمی باید کرد و اینها بعد از تلبیه حرامست پس می باید که تلبیه آهسـته گفته باشند تا محرّمات احرام بر ایشان حرام شده باشد و از فاذا خرج تا حرم در کافی و تهـذیب نیست در این حدیث، و نبودنش اظهر است، و ممکن است که از حدیث دیگر حلبی یا غیر او از ثقات بوده باشـد و صدوق داخل کرده باشـند و چون از مسـجد بیرون می رفتند و بالا می رفتند تا برابر صـحرا پیدا می شدنـد و آن جائی است که بالفعل نیز میل هست از ابتـداء بیدا و بر بیدا بر بلندی واقع است و مسـجد شـجره در پستی واقع است و در آخر بیدا نیز میلی نصب کرده اند و چون آن حضرت

می رسیدند احرام می گرفتند یعنی لازم یا ظاهر می کردند احرام را به گفتن تلبیه، و این عبارت در احادیث دیگر ضرر ندارد و در اینجا بحسب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۱

ظاهر مخالف گفته اول است که ان یفرض الحج است و بر تقدیری که باشد و از قلم کلینی افتاده باشد مراد از احرام اظهار تلبیه خواهد بود به آن که بلند بگوئید چون در مسجد شجره تلبیه را آهسته می گوید چنانکه اکثر اصحاب گفته اند.

و حضرت صلوات اللّٰه علیه مقرر ساختند از جهه اهل شام جحفه را و اهل مصر نیز از آنجا احرام می گیرند و در این اوقات اهل شام از مسجد شجره احرام می گیرند چون به مدینه می رسند و از آنجا احرام می گیرند و هر میقاتی چنین است که اگر کسی بی احرام به آن جا رسد می باید که از آنجا احرام بگیرد و از جهه اهل نجد وادی عقیق را مقرر فرمودند، و از برای اهل طایف که الحال مسمی است به حجاز قرن المنازل را مقرر فرمودند، و از جهه اهل یمن یلملم را مقرر فرمودند و سزاوار نیست احدی را که رغبت کند از میقات رسول خدا صلوات اللّٰه علیه به میقات دیگر و بر این مضمون احادیث صحیحه متواتره وارد شده است از معاویه بن عمار و از ابو ایّوب و از علی بن جعفر و عمر بن یزید و از غیر ایشان بلکه از طرق عامّه نیز متواتر است الا میقات عقیق که در بخاری از عمر ذکر کرده است و احادیث بسیار روایت کرده است از جهه تأیید عمر که حضرت رسول خدا فرمودند که از ذات عرق احرام بگیرید.

و

به اسانید صحیحه منقولست از بزنطی و غیر او که حضرت امام موسی کاظم و حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما فرمودند که می دانید که چرا طایف را طایف می گویند ما گفتیم نه حضرت فرمودند که چون حضرت ابراهیم دعا کردند از جهه ذرّیه خود که خداوندا ذرّیت خود را ساکن گردانیدم در صحرایی که زراعت نمی کنند یا نمی توان کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۲

نزد خانه محترمت: چنان کن که دلهای جمعی از مردمان مایل شوند به ایشان و بیایند به نزد ایشان، و روزی کن ایشان را از انواع میوها تا آن که شاید که ایشان شکر کنند نعمتهای ترا حق سبحانه و تعالی دعای او را مستجاب گردانید و امر فرمود که جبرئیل قطعه از اردن که از بلاد شام است از آنجا جدا کرد با درختان و میوها و آورد و هفت مرتبه بر دور کعبه گردانید و در حجاز جا داد آن را، با آن که هوای گرم مکه معظمه و مدینه مشرفه و آن حدود به مرتبه گرم است که وصف نمی توان کرد حجازی را که در حوالی آنجاست به مرتبه خوش هوا گرم نیست که جمعی گفتند که یخ می بندد و انواع میوها در آنجاست که در مکه معظمه صرف می شود و میل قلوب به مرتبه ایست که هر چند بیشتر روند به مکه معظمه بیشتر رغبت می شود، و اظهر میلی است که مؤمنان را هست با ذرّیت مطهره آن حضرت که آن حضرت سید المرسلین و ائمه معصومینند که عالمیان به ایشان رغبت و محبت دارند و به زیارت قبور ایشان می روند و بمعنی ثانی روایات

بسیار وارد شده است و حق سبحانه و تعالی نیز فرموده است محبت ایشان را در آیه کریمه إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا و آیه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی که گذشت و خواهد آمد.

(و فی روایه رفاعه ابن موسی عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال وقّت رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله العقیق لأهل نجد و قال هو وقت لما أنجدت الارض و أنتم منهم و وقّت لأهل الشّام الجحفه و یقال لها المهیعه) و در روایت صحیح رفاعه منقول است که آن حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله وادی عقیق را از جهه اهل نجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۳

مقرر ساخت و فرمودند که چنانکه عقیق میقات اهل نجد است میقات جمعی که از اطراف داخل نجد شوند و شما اهل عراقین از آن جماعتید که داخل نجد می شوید و میقات شما نیز عقیق است چون شما نیز داخل نجد می شوید، و از جهه اهل شام جحفه را مقرر ساخت و آن مهیعه است و الحال رابغ می گویند آنجا را و کنار دریا و شهر جحفه را سیل برده است و داخل دریا کرده است و با آن که متصل است به دریا و صد گامی به دریا دارد آبش را از دست می کشند و شیرین است

[میقات را از اهل محل سؤال می کنند]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال یجزئک اذا لم تعرف العقیق ان تسال النّاس و الاعراب عن ذلک) و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه

ندانی عقیق را همین بس است که مردمان و بادیه نشینان بگویند که اینجا وادی عقیق است و آن چه الحال بر که شریفش می نامند ظاهرا اوّل عقیق است و از مردمان و اعراب که پرسیدیم نمی دانستند و لیکن موافق روایات که وارد شده است که تا ذات عرق که الحال عامه از آنجا احرام می گیرند به گفته عمر بن الخطاب هشت فرسخ هست ظنا چون صبح قریب به آفتاب از برکه شریف احرام گرفتیم و شامی بذات عرق رسیدیم و در میان را به غمره رسیدیم اگر چه از برکه گذشتیم تا به غمره احتیاطا مکرّر نیت کردم و تلبیه گفتیم و چون ظهری به غمره رسیدیم مظنون شد که برکه اول عقیق است چون خواهد آمد که از اول عقیق تا غمره چهار فرسخست و از غمره تا ذات عرق چهار فرسخی است و لیکن احوط آنست که چون از برکه یک فرسخ بگذرند تجدید احرام بکنند تا یقینا از وادی عقیق احرام گرفته باشند و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۴

در غمره تجدید کنند بی دغدغه صحیح است و قبل از آن که این شکسته مردمان را گفته بودم همه کس احرام از ذات عرق می گرفتند و لیکن تقریبا چهل سال است که این شکسته مبالغه کرده ام و هر که شیعه است از برکه احرام می گیرد و سنی از ذات عرق و شیعه و سنی در آنجا از هم جدا می شوند و عمده اینست که به برکت پادشاه جنت مکان علیین آشیان شاه عباس طاب ثراه عامه بسیار از او خایف بودند و الحال نیز چنین است و تقیه کم شده است و همه

عامه می دانند که عجم شیعه اند مگر ما وراء النهری و هندی اما به همین راضیند که لعن نکنند

[بیان حدود عقیق]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه اوّل العقیق برید البعث و هو برید من دون برید غمره) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که اول عقیق برید بعث است و چهار فرسخ است و آن چهار فرسخی است پیش از چهار فرسخ غمره و ذات عرق بعد از هر دو است و آن چه عامه از آنجا احرام می گیرند مفاصلش می گویند و تخمینا قریب بدو فرسخ از برید غمره دورتر است و از جمله ذات عرق است و این مضمون از چند روایت مستخرج می شود و ظاهرا نقل بالمعنی کرده باشد و ممکن است که این عبارت نیز روایت باشد و اللَّه تعالی یعلم (و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه وقّت رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله لأهل العراق العقیق و أوّله المسلخ [خ] و وسطه غمره و اخره ذات عرق و أوّله افضل) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله عقیق را از جهه اهل عراق مقرر فرمودند و اول عقیق در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۵

فضیلت مسلح است به حای مهمله یا به خاء معجمه و وسط آن در فضیلت غمره هست و آخرش ذات عرق است و اول آن افضل است و این عبارت در فقه رضوی مذکور است و عمل اکثر اصحاب بر این است و ظاهر روایات بسیار آنست که ذات عرق میقات نیست مگر در حالت ضرورت یا تقیه چنانکه مشهور است که عمر از جهه مخالفت رسول

خـدا صـلّى اللَّه عليه و آله چنين كرد و جـواب اتبـاع او آنست كه حضـرت پيغمـبر صـلّى اللَّه عليه و آله مقرر نسـاخته بـود عمر ميقات مقرر ساخت و چه دانـد حضـرت كه اهل عراق يا خراسان مسـلمان خواهند شد. با آن كه خود نقل كرده اند متواترا كه در حفر خندق به سـنگى رسـيدند كه كلنگها شـكست و چيزى از آن شكسـته نمى شد تا آن حضرت را خبر كردند و حضرت يك كلنگ زدند و برقى جست حضـرت فرمودند كه قصرهاى شام را بمن دادند و ديدم، و كلنگى ديگر زدند و برق جست و فرمودند كه قصـرهاى سـفيد مداين را بمن دادند، و كلنگى ديگر زدند و فرمودند كه بلاد يمن را بمن عطا فرمودند، و منافقان قريش مى گفتنـد كه ما از ترس كفار به قضاى حاجت نمى توانيم رفت چنين سـخنان مى گويـد و در حديث موثق كالصـحيح وارد است كه حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه عليه فرمودند كه اول عقيق مسـلح است و آخرش ذات عرق است و اظهر اخبـار آنست كه ذات عرق از روى تقيه وارد شـده است چنـانكه در بخارى مـذكور است از عبـد اللَّه بن عمر كه چون كوفه و بصـره مفتوح شد اهل دو شهر آمدند نزد عمر كه رسول خدا صلّى اللَّه عليه و آله از جهه ما قرن المنازل را ميقات كرده است و جفـا مى كشـيم در رفتن به قرن عمر گفت كه محـاذى قرن را به بينيـد كجاست گفتنـد ذات عرقست گفت احرام از ذات عرق بگيريد و احاديث بسيار روايت كرده است كه ميقات اهل نجد قرن المنازل

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۵۶

است. كفر عمر

و کفر علماء اهل سنت به گفته خودشان لازم می آید بعد از این نصوص که خود نقل کرده اند مخالفت خدا و رسول خدا کردند، و شرع دیگر قرار دادن بر خلاف گفته خدا و رسول خدا کفر نیست کفر چه چیز است قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ۹: ۳۰- أُولئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلائِكَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

[احرام قبل از میقات]

(و لا يجوز الاحرام قبل بلوغ الميقات و لا يجوز تاخيره عن الميقات الّا لعلّه او تقيّه و اذا كان الرّجل عليلا او اتّقى فلا بأس بان يؤخّر الاحرام إلى ذات عرق) عبارت فقه رضویست که جایز نیست احرام پیش از رسیدن به میقات و جایز نیست تاخیر احرام از میقات مگر مرضی یا مانعی باشد یا از روی تقیه و هر گاه شخصی بیمار باشد یا تقیه کند پس باکی نیست که تاخیر کند احرام را تا ذات عرق که مفاصلش می نامند و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین و احادیث موثقه وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اگر کسی نذر کرده باشد که احرام را پیش از میقات بگیرد لازمست که وفا کند بنذر خود.

و در صحیح و موثق کالصحیح وارد شده است که اگر خواهد که ثواب عمره رجب داشته باشد که در فضیلت بعد از حج است و به آخر ماه رجب رسیده باشد و هنوز به میقات نرسیده باشد جایز است که در روز آخر رجب قریب به غروب احرام بگیرد، و در هر دو صورت احوط آنست که در میقات تجدید احرام کند

و تلبیه بگوید و چون پیشتر محرم شود قصد احتیاط کند که اگر احرام مطلوب شارع باشد فبها و اگر نه لغو باشد خصوصا در صورت اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۷

(و سال معاویه بن عمّار ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل من اهل المدینه احرم من الجحفه فقال لا باس) و بهشت سند صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی از اهل مدینه که احرام از جحفه گرفت حضرت فرمودند که باکی نیست و حمل کرده اند بر آن که مانعی داشته باشد مثل مرض چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که مریض را جایز است تاخیر نمودن تا جحفه با آن که بر تقدیری که نامشروع کرده باشد ممکن است که احرامش صحیح باشد مثل تاخیر حج از سال استطاعت خصوصا در جحفه چون میقاتست و روایات وارد شده است که دلالت می کنند بر آن که با اندک عذری تاخیر می توانند کرد تا آنجا (و روی عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّا نروی بالکوفه انّ علیّا صلوات اللَّه علیه قال انّ من تمام حجّک احرامک من دویره أهلک فقال سبحان اللَّه لو کان کما یقولون لما تمتّع رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله بثیابه إلی الشّجره) و منقولست در موثق از ابو بصیر و در کافی و تهذیب از رباح بن ابی نصر و ظاهر این نسخه عن ابن ابی نصر بوده است و نساخ تصحیح و تصحیف نموده اند و در آن هر دو کالصحیح منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه که علماء کوفه بما روایت نمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از تمامی حجت آنست که احرام از خانه اهلت بگیری یعنی از خانه خودت حضرت فرمودند که سبحان اللّٰه و این تسبیح تعجب است و شایع بوده و هست اگر چنین می بود حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله جامهای دوخته را نمی پوشیدند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۸

تا مسجد شجره و در کافی و تهذیب مذکور است که حضرت این را در جماعتی فرموده اند که خانه ایشان به مکه نزدیکتر از میقات بوده باشد و احادیث صحیحه وارد است بر آن که هر که خانه اش به مکه نزدیکتر است از میقات میقات او خانه اوست چنانکه خواهد آمد (و سال میسّر الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن رجل احرم من العتیق و اخر احرم من الکوفه أیّهما افضل عملا فقال یا میسّر تصلّی العصر اربعا افضل او تصلّیهما ستا فقال أصلّیها اربعا قال فکذلک سنّه رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه افضل من غیرها) و در صحیح منقولست از میسّر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه یک کس احرام از عقیق گرفته باشد و دیگری از کوفه احرام گرفته باشد کدام یک از ایشان بهترند و عمل ایشان فاضلترند حضرت فرمودند که ای میسّر نماز عصر را چهار رکعت کنی بهتر است یا شش رکعت یعنی سؤال تو از این باب است و افضلیت فرع آنست که آن طرق اقلا مشروع باشد عرض کردم که چهار رکعت افضل است و راوی گمان کرد که حضرت از او استفسار می کند

حضرت فرمودند که هم چنین است و طریقه رسول خدا افضل است از طریق شیاطین و ممکن است که چون اکثر عامه جایز می دانند تقدیم را ظاهر خبر مراد باشد از جهه الزام ایشان که حاضر بوده اند یا اگر میسّر با ایشان گوید چنین بحث کند چنانکه از حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید بسیار است که حکایت می فرماید مماشات انبیاء را باین عنوان مثل «إِنْ ضَلَلْتُ الخ» «وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ الخ» و احادیث ما بر این مضمون متواتر است و اجماع است نزد شیعه (و سئل صلوات اللّٰه علیه عن رجل منزله خلف الجحفه من این یحرم قال من منزله)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۹

و در صحیح منقولست از ابن مسکان و صفوان از ابو سعید که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از کسی که منزل او گذشته تر باشد از جحفه که میقات است از کجا احرام می گیرد حضرت فرمودند که از منزلش احرام می گیرد چون به مکه اقربست از میقات (و فی خبر اخر من کان منزله دون المواقیت ما بینها و بین مکّه فعلیه ان یحرم من منزله) و در احادیث صحیحه از معاویه بن عمار و مستمع و غیر ایشان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که منزلش نزدیکتر باشد به مکه از میقاتها پس بر اوست که احرام را از منزل خود بگیرد و ظاهر عبارات این اخبار آنست که خانه اش به مکه معظمه نزدیکتر است از میقاتی که در عقب مانده اوست و لازم نیست که بر گردد به میقات و احرام از آنجا بگیرد و اکثر

چنین فهمیـده اند که هر گاه از مواقیت نزدیکتر باشد میقاتش خانه اوست به آن که کمترین میقات بحسب مسافت مثلا دوازده فرسـخ است پس اگر از خـانه اش تا مکه معظمه یازده فرسـخ باشـد از خانه محرم می شود، و اگر چهارده فرسـخ باشـد مثلا از خانه محرم نمی شود بلکه بیکی از مواقیت می رود و حـدیث جحفه رد این قول می کند بحسب ظاهر زیرا که از جحفه تا مکه معظمه زیـاده از بیست و هفت فرسـخ است و اقرب مواقیت تخمینا دوازده فرسـخ است تا شانزده فرسـخ علی الخلاف و عبارت متن عبارت فقه رضوی است و عبارات روایات افصح است.

[احرام از مسجد شجره]

(و روی الحسن بن محبوب عن عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال من اقام بالمدینه و هو یرید الحجّ شهرا او نحوه ثمّ بدا له ان یخرج فی غیر طریق المدینه فاذا کان حذاء الشّجره و البیداء

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۰

مسـیره سـته امیال فلیحرم منها) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در مـدینه مشـرفه یـک ماه یا زیاده و کم بمانـد و خواهـد که بحـج رود و خواهـد که از غیر راه متعارف مـدینه مشـرفه به مکه معظمه رود چون محـاذی مسـجد شـجره و بیـدا شود، و در کافی من البیـداء است یعنی مسـجد شـجره که در بیـداست، و بنا بر نسـخه اصـل محـاذات هر یـک محـاذات دیگریست که آن شـش میـل است که دو فرسـخ باشـد از آنجـا احرام بگیرد و از این حدیث استدلال کرده اند بر محاذات مواقیت چون شخصی که در مدینه باشد ممکن است او

را كـه احرام از مسـجد شـجره بگيرد و به مـدينه آيـد و از هر راهى كه خواهـد برود حضـرت محـاذات مسـجد شـجره را اكتفا فرمودنـد يا آن كه ظاهرش آنست كه ظن محاذات كافى باشد پس اگر از راه مانند لحسا بروند و نتوانند بيكى از مواقيت رفتن محاذات هر ميقاتى كه به او نزديك باشـد بطريق اولى كافى باشـد خواهد و جمعى گفته اند كه هر گاه دو منزل به مكه داشـته باشند كه شانزده فرسخ باشد احرام مى گيرد.

و احوط آنست كه ساعت به ساعت تجديـد كنـد تا جزم به همرسد كه از محاذى احرام گرفته است و چون ظاهر شد كه وادى عقيق اقلش هشت فرسخ است و در بعضى روايات دوازده فرسخ است در مانند لحسا آسانست ظن محاذات بلكه علم نيز نسبت به بعضـى كه مكرر رفته باشـند ممكن است كه به همرسـد و احـوط آنست كه چون به ادنى حـل رسـد تجديـد احرام بكنـد و احوط آنست كه از چنين راهى نروند

باب التّهيّؤ للإحرام

[مستحبات احرام]

(روى معاويه بن عمّار عن ابى عبد اللّه صـلوات اللّه عليه قال اذا انتهيت إلى العقيق من قبل العراق او إلى وقت من هذه المواقيت و أنت تريد الاحرام إن شاء اللّه فانتف ابطيك و قلّم اظفارك و اطل عانتك و خذ من شاربك و لا يضرّك بأىّ ذلك بدات ثمّ استك و اغتسـل و البس ثوبيك و ليكن فراغك من ذلك إن شاء اللّه تعالى عنـد زوال الشّـمس و ان لم يكن ذلك عنـد زوال الشّمس فلا يضرّك الّا انّ ذلك احبّ إلىّ ان يكون عند زوال الشّمس) و به اسانيد صحيحه متكثره منقول است كه بيست و

شش سند است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که چون به وادی عقیق از جانب عراق یا به میقاتی از این مواقیت معلومه رسی و اراده احرام داشته باشی اگر خدا خواهد یعنی توفیق کرامت کند و نخواهی به جانب دیگر روی غیر مکه معظمه به آن که خواهد به طایف یا جده رود مثلا که در آن صورت احرام نمی باید گرفت اما اگر خواهد که به مکه رود و هیمه کش و علف کش نباشد از میقات نمی تواند گذشت بی احرام پس موی زیر بغل را بکن و تراشیدن بهتر است و نوره گذاشتن بهتر و ناخنها را بگیر از دست و پا و پشت زهار را نوره بگذار، و اگر کل بدن را نوره بکشد بهتر است و تقدیم و تاخیری ندارد بهر کدام که خواهی ابتدا کن پس مسواک کن و غسل احرام بکن و دو

جامه احرام را به پوش و باید که چنان کنی که در اول ظهر از اینها فارغ شده باشی و اگر نزد زوال نباشد.

ضرر ندارد و لیکن محبوبتر نزد من آنست که فراغ از اینها نزد زوال باشد و بر این مضمون احادیث صحیحه دیگر نیز وارد شده است و همه بر سبیل استحباب است الا غسل که قول به وجوبش هست چنانکه در مرسله یونس گذشت که سه غسل فرض است یکی غسل احرام، و احادیث بسیار بلفظ امر وارد شده است احوط آنست که ترک نکند و قصد وجوب و ندب نیز نکند بلکه بقصد قربت واقع سازند خواه غسل احرام حج باشد و خواه احرام عمره، دیگر

کنـدن جامهای دوخته را و پوشـیدن ندوخته را بقصد وجوب واقع ساختن بهتر است (و روی معاویه بن وهب قال سالت ابا عبد اللّه صـلوات اللّه علیه و نحن بالمـدینه عن التّهیّؤ للإحرام فقال اطل بالمـدینه و تجهّز بکلّ ما تریـد و اغتسل ان شـئت و ان شـئت استمتعت بقمیصک حتّی تاتی مسـجد الشّجره) و به اسانید صـحیحه منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه در وقتی که در مدینه بودم از مهیا شدن و پاکیزه ساختن خود از جهه احرام حضرت فرمودند در شهر نـوره بکش و تهیه و پـاکیزه گی خـود را به جـا آور به آن چه سابقـا مـذکور شـد بهر نحـو که خـواهی یعنی همه آن چه مذکور شد یا بعضی از آن را و اگر خواهی در شهر غسل می توان کرد و اگر چه فاصله بشود ضرر ندارد و اگر خواهی بعد از غسل پیراهن که مخیط است می توانی پوشیدن تا بمسجد شجره.

و مطلب این است که مقدمات احرامات را پیش از میقات به جا می توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۳

آوردن و بعـد از غسل پیش از احرام دوخته می توان پوشـید، و منافات نـدارد با احادیثی که وارد شـده است که غسل را اعاده کند اگر چه اعاده نیز مستحب است چنانکه خواهد آمد.

(و در صـحیح از معاویه بن وهب منقول است همین حدیث با زیادتی آن که چون بمسـجد شـجره برسـی مرتبه دیگر غسل می کنی و جامهـای احرام را می پوشـی و ساله معاویه بن عمّار عن الرّجل یطلی قبل ان یاتی الوقت بستّ لیال قال لا باس به و ساله عن الرّجل یطلی

قبـل ان یاتی مکه بسـبع او ثمان لیال قال لا باس به) و به اسانیـد صـحیحه منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه از شخصـی که پیش از آن که به میقات آیـد به شـش شب نوره بکشـد فرمودنـد که باکی نیست و باز سؤال کردم از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه از شخصـی که نوره کشـد هفت شب یا هشت شب پیش از آن که به مکه آیـد آیا اکتفا به آن نوره می توانـد کرد فرمودنـد که باکی نیست و مراد از شب شـبانه روز است و قانون عرب اینست که تاریخ را به شب حساب می کنند غالبا و مراد از آن شب و روز است (و روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سال رجل ابا عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه و انا حاضر فقال اذا اطّلیت للإحرام الاوّل کیف لی ان اصنع فی الطّلیه الاخیره و کم حدّ ما بینهما فقال ان کـان بینهمـا جمعتـان خمسه عشـر یومـا فاطـل) و در موثق منقولست از ابی حمزه که شخصـی از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد و من حاضر بودم و در کافی و تهذیب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۴

مرویست از علی بن حمزه که گفت ابی حمزه که گفت ابـو بصـیر از آن حضـرت صـلوات اللّٰه سؤال کرد و من حاضـر بودم و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد و اگر نه می بایست علی را ذکر نکند بحسب متعارف.

حاصل آن که گفت عرض نمود که هر گاه از جهه احرام نوره کشیده باشم چه مقدار زمان می باید که بگذرد تا

نوره باید کشید از جهه احرام حج یا عمره دیگر حضرت فرمودند که هر گاه دو هفت که پانزده روز است بگذرد نوره بکش کمتر لازم نیست که نوره را تازه کنـد اگر چه تازه کردن خوبست اگر چه دو روز گذشته باشد چنانکه گذشت در باب نوره که ائمه هـدی صلوات اللّٰه علیهم امر فرمودنـد بنوره و در روز سیم نوره بود، که دو روز گذشته بود و مبالغه بسیار واقع شده است که از پانزده روز نگذرد که دو هفته است اگر چه دو هفته چهارده روز است اما چون از سه شنبه تا سه شنبه سیم که دو هفته است که چهارده روز باشد در عرض پانزده متحقق می شود بهر دو تعبیر می توان کرد چون نصف اول روز سه شنبه اول و نصف دویم سه شنبه سیم محسوب نیست

[غسل قبل از میقات]

(و روی بن ابی عمیر عن هشام بن سالم قال ارسلنا إلی ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه و نحن جماعه بالمدینه انّا نرید ان نودّعک، فارسل إلینا ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه ان اغتسلوا بالمدینه فانّی اخاف ان یعزّ الماء علیکم بذی الحلیفه فاغتسلوا بالمدینه و البسوا ثیابکم الّتی تحرمون فیها ثمّ تعالوا فرادی او مثانی قال فاجتمعنا عنده فقال له ابن ابی یعفور ما تقول فی دهنه بعد الغسل للإحرام فقال له قبل و بعد و مع لیس به باس قال ثمّ دعا بقاروره بان سلیخه لیس فیها شی ء فامرنا فادّهنّا منها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۵

فلمّا اردنا ان نخرج قال علیکم ان تغتسلوا ان وجدتم ماء اذا بلغتم ذا الحلیفه) به دوازده سند صحیح و نه سند حسن کالصحیح منقولست

از هشام که با جمعی در مدینه مشرفه بودیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرستادیم که می خواهیم شما را وداع کنیم حضرت فرستادند به نزد ما که در مدینه غسل کنید که می ترسم که آب نیابید در مسجد شجره یا در آن فضا پس غسل کنید در مدینه و جامهای احرامتان را به پوشید و یک یک بیایید یا دو دو یا دو دو و بنا بر نسخه او یا واو و ظاهرا غرض این بود که آن جماعت بسیار نروند که خبر به خلفا رسد که هزار کس به نزد او می رفتند چون آن ملاعین بنی امیه یا بنی عباس می ترسیدند که مبادا اراده خروج کنند چون بنی حسن بسیار خروج می کردند و از بنی حسین نیز زید خروج کرده بود و چون تازه به پادشاهی رسیده بودند ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را شهید می کردند به توهّم و احتمال.

راوی گوید که به نحوی که فرمودند متفرق رفتیم و چون به خدمت حضرت رسیدیم ابن ابی یعفور عرض نمود که چه می فرمایید در روغن مالیدن بر بدن بعد از غسل احرام پیش از احرام حضرت فرمودند که باکی نیست پیش از غسل و بعد از غسل و با غسل یعنی اندکی پیش یا اندکی پس یا در اثنای غسل به آن که چون سر را بشویید روغن بمالید و هم چنین جانب راست و جانب چپ پس حضرت فرمودند که شیشه روغن به آن را که دانه بوده است مانند گنجد بسیار خوشبو بوده است و در این بلاد نمی باشد و در آن روغن چیزی دیگر از مشک و عنبر

نبود آوردند پس فرمودند كه همه از آن روغن ماليديم بر خود و چون خواستيم كه بيرون آييم فرمودند كه اگر

لوامع صاحبقرانى، ج ٧، ص: ۴۶۶

آب به همرسد در مسجد شجره قصورى ندارد كه غسل را مرتبه ديگر بكنيد كه مقارن احرام در ميقات واقع شود يعنى هر گاه خوف باشد كه در ميقات آب بهم نرسد غسل را مقدم مى توان داشت و اگر در ميقات آب به همرسد مستحب است كه غسل را اعاده كند و دلالت مى كند بر آن كه روغنى مثل روغن بان كه مشك و عنبر نداشته باشد پيش از احرام مى توان ماليد و روغنى كه بوى آن بماند تا بعد از احرام نمى تواند ماليد و احاديث بسيار در اين باب وارد شده است به همين مضمون و بعد از احرام هيچ يك روغنى بر بدن نمى تواند ماليد (و ساله محمّد الحلبىّ عن دهن الحنّاء و البنفسج أ ندّهن به اذا اردنا ان نحرم قال نعم و ساله عن الرّجل يغتسل بالمدينه لإحرامه فقال يجزئه ذلك من الغسل بذى الحليفه) و به اسانيد صحيحه منقولست از حلبى كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از روغن حنّا از جهه شين پشت دست و در بعضى از نسخ حسنى و خيرى است و تصحيح و تصحيف است به گمان آن كه روغن حنّا نمى باشد و از روغن بنفشه آيا بر خود مى توانم ماليد پيش از احرام فرمودند كه بلى چون بويى ندارند كه بماند تا بعد از احرام مثل سليخه كه گذشت ديگر گفت كه سؤال كردم از شخصى كه در مدينه مشرفه غسل احرام را بكند چونست

حضرت فرمودند که این غسل از غسل ذو الحلیفه مجزی است و ظاهر این اخبار آن است که آن فضاء را ذو الحلیفه می گویند چه ممکن است که ذو الحلیفه اسم مسجد شجره باشد و بر آن فضا اطلاق نمایند بر سبیل مجاز و احادیث معتبره در این معنی وارد شده است

[استعمال بوی خوش قبل از احرام]

(و روی معاویه بن عمّار عنه صلوات اللّٰه علیه قال الرّجل یدّهن بأیّ

دهن شاء اذا لم یکن فیه مسک و لا عنبر و لا زعفران و لا ورس قبل ان یغتسل للإحرام قال و لا تجمّر ثوبا لإحرامک) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که شخصی که اراده احرام داشته باشد هر روغنی را که خواهد بر خود می تواند مالید هر گاه مشک و عنبر و زعفران و ورس نداشته باشد و فرمودند که بدود خوشبو مساز جامه احرامت را بمثل عود و کشته، و ورس گیاهی است که دانه اش مانند گنجد است و می کارند و بوی خوش دارد و مثل زعفران و منافعش بسیار است (و روی القسم بن محمّد الجوهریّ عن علی بن ابی حمزه قال سألته عن الرّجل یدّهن بدهن فیه طیب و هو یرید ان یحرم فقال لا یدّهن حین یرید ان یحرم بدهن فیه مسک و لا عنبر تبقی ریحه فی رأسک بعد ما تحرم و ادهن بما شئت من الدّهن حین ترید ان تحرم قبل الغسل و بعده فاذا احرمت فقد حرم علیک الدّهن حتّی تحلّ) و مرویست از علی که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که روغن خوشبو

بمالد در وقت احرام، حضرت فرمودند كه در وقت احرام روغنى بر خود ممال كه مشك و عنبر داشته باشد و بوى آن در سرت بماند بعد از احرام و هر روغنى ديگر كه مى خواهى بمال در حالتى كه خواهى احرام بگيرى خواه پيش از غسل و خواه بعد از غسل و چون احرام گرفتى حرامست بر تو روغن ماليدن تا محل شوى و قاسم و على اگر چه ضعيفند و واقفيند و ليكن چون امثال اين مطالب را ذكر كرده اند در احاديث ديگر از جهه تقويت ذكر مى كنند (و روى حمّاد عن حريز عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه انّه كان

لا يرى بأسا بان تكتحل المرأه و تدّهن و تغتسل بعد هذا كلّه للإحرام) و به اسانيد صحيحه بسيار منقولست كه حريز گفت كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه مى فرمودند كه باكى نيست كه زن در وقتى كه خواهد احرام بگيرد و سرمه بكشد و روغن بمالد و بعد از اينها همه غسل احرام بكند و محمولست بر روغن و سرمه كه بوى خوش نداشته باشد كه بماند بوى آن بعد از احرام (و فى روايه جميل انّه قال غسل يومك يجزيك لليلتك و غسل ليلتك يجزيك ليومك) و در صحيح روايت كرده است جميل كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه غسلى كه در روز بكند از جهه احرام كافى است ترا از جهه احرامى كه در شب واقع سازى و هم چنين غسلى كه در شب كنى مجزى است از جهه احرامى كه در روز واقع سازى يعنى لازم نيست كه مقارن

احرام باشد.

و در صحیح از عمر بن یزید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه کسی بعد از صبح غسل بکند کافی است او را آن غسل تا شب در هر موضعی که واجبست در آن غسل و کسی که در اول شب غسل بکند آن غسل مجزیست تا طلوع صبح.

و باین مضمون است حدیث صحیح دیگر و حدیث موثقه سماعه و ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر گاه غسل احرام بکنی سر خود را مپوشان و بوی خوش مکن و طعامی که بوی خوش داشته باشد مخور که اگر اینها را واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۹

سازی لازم است که غسل احرام بکنی سر خود را مپوشان و بوی خوش مکن و طعامی که بوی خوش داشته باشد مخور که اگر اینها را واقع سازی لازم است که غسل را اعاده کنی و احوط و اولی آنست که هر چه در احرام حرامست بعد از غسل واقع سازد غسل را اعاده کند و اخبار بسیار بر این مضمون وارد شده است (و سئل أبو جعفر صلوات اللّٰه علیه عن رجل اغتسل لإحرامه ثمّ قلّم اظفاره قال یمسحها بالماء و لا یعید الغسل) و در حسن کالصحیح از جمیل منقول است از بعضی از مشایخ او که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که غسل احرام کرده باشد و بعد از آن ناخنها را بگیرد حضرت فرمودند که آبی بر آن می مالد و اعاده نمی کند غسل را و پیش

گذشت که مستحب است که چون ناخن بگیرند به جای ناخن را آب برسانند چون از آهن ناخن گرفته اند و آهن کراهت دارد و رفع کراهت به همین می شود.

[غسل قبل از وقت احرام]

(و لا بأس أن يغسل الرّجل بكره و يحرم عشيّه) و باكى نيست كه شخصى بامداد غسل كند و آخر روز احرام بگيرد چنانكه مذكور شد در احاديث سابقه از عمر بن يزيد و غير آن (و ان لبست ثوبا من قبل ان تلبّى فانزعه من فوق و اعد الغسل و لا شى ء عليك و ان لبسته بعد ما لبّيت فانزعه من اسفل و عليك دم شاه و ان كنت جاهل فلا شى ء عليك) عبارت فقه رضويست صلوات اللّه عليه مؤلفها كه اگر جامه را به پوشى پيش از تلبيه مى توان از سر بيرون كردن از سر بيرون كن و غسل را اعاده كن و بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۷۰

تو چيزى نيست و اگر بعد از تلبيه پوشيده باشى آن جامه را از پائين بكن و بر تست كه يك گوسفند بكشى و اگر از روى جهالت واقع شده باشد و ندانى كه حرامست مخيط پوشيدن بر تو چيزى نيست و ظاهرا از بالا كندن خوب نيست كه مبادا سر پوشيده شود بعد از احرام و بر اين مضمون احاديث صحيحه وارد است از معاويه بن عمار و غير او از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه.

و در صحيح از زراره منقول است كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه جامه به پوشد كه سزاوار نباشد آن را پوشيدن آن در حال احرام از روى فراموشى يا جهل مسأله بر

او چیزی نیست، و اگر عمدا به پوشد گوسفندی می کشد و گوشت آن را به فقرا می دهد و هم چنین سایر محرمات احرام بغیر از صید و خواهد آمد.

و منقول است در صحیح از عبد الصمد بن بشیر که گفت شخصی داخل مسجد الحرام شد و تلبیه می گفت و پیراهن پوشیده بود جمعی از اصحاب ابو حنیفه بر او برجستند که پیراهنت را پاره کن و از پیش پاها بیرون آر و بر تست که شتری بکشی و سال دیگر حج کنی که حجت فاسد شد پس حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه داخل مسجد شدند و بر در مسجد ایستادند و رو به کعبه کردند و اللّٰه اکبر گفتند آن مرد به خدمت حضرت آمد و موی خود را می کند و بر روی خود می زد حضرت فرمودند که ای عبد اللّٰه بحال خود باش و اضطراب مکن و چون به سخن در آمد از عجم بود حضرت فرمودند که چه می گویی بگو او گفت من مرد کاسبم و سعی بسیار نمودم تا خرجی حج بهم رسانیدم و بحج آمدم و از کسی مسایل خود را

نپرسیده بودم و نمی دانستم که پیراهن نمی توان پوشیدن و الحال این جماعت می گویند که پیراهنم را بدرم و از پیش پا بکنم و حجم فاسد است و شتر بدهم حضرت فرمودند که پیراهن کی پوشیدی بعد از تلبیه یا پیش از تلبیه او گفت پیش از تلبیه حضرت فرمودند که از سر بیرون کن، و شترت نمی باید داد و حجت فاسد نیست، و سال دیگر حج نمی باید کرد، و فرمودند که هر که از روی

نـادانی کـاری بکنـد بر او چیزی نیست برو هفت شوط طواف کن و دو رکعت نمـاز در مقام ابراهیم بکن و سـعی میان صـفا و مروه بکن و از موی خود بگیر و چون روز هشـتم شود غسـل کن و تلبیه بگو از جهه حـج و چنـان کن که مردمان می کننـد. و چون جاهل بود حضرت تعلیم فرمودند او را که حج تمتع کند.

(و اذا اغتسل الرّجل للإحرام فلا باس ان یمسـح رأسه بمندیل و ازار) و در صـحیح از جمیل منقولست که یکی از حضـرت امام جعفر صـادق یـا حضـرت امـام موسـی کاظم صـلوات اللّٰه علیهما فرمودنـد که هر گاه شخصـی غسل احرام بکنـد و هنوز احرام نکرده باشد باکی نیست که سرش را خشک کند به دستمال یا لنگ و لفظ آزار در حدیث جمیل نیست

[خواب قبل از احرام و بعد از غسل]

(و اذا اغتسـل الرّجـل للإحرام ثمّ نـام قبل ان یحرم فعلیه اعاده الغسل اسـتحبابا لأنّه قـد روی العیص بن القاسم عن ابی عبـد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن الرّجل یغتسل للإحرام بالمدینه و یلبس ثوبین ثمّ ینام قبل ان یحرم قال لیس علیه غسل) و هر گاه شخصـی غسـل احرام بکنـد و پیش از احرام بخواب رود بر اوست که اعـاده غسـل کنـد چنـانکه در صـحیح نصـر بن سویـد از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۲

ابـو الحسـن موسـی بـن جعفر صـلوات اللّٰه علیـه وارد اسـت بـه همیـن مضـمون و هم چنین در حـدیث علی بن ابی حمزه از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه منقول است و صدوق گفته است که اعاده بر سبیل اسـتحباب است از جهه آن که به اسانید صحیحه منقولست از عیص که

گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که غسل احرام بکند در مدینه و دو جامه احرام را به پوشد و بخواب رود پیش از احرام حضرت فرمودند که دیگر لازم نیست که غسل کند و همان غسل کافی است.

(و من اغتسل اوّل اللّیل ثمّ احرم اخر اللّیل اجزاه غسله) و در احادیث بسیار وارد شده است که هر که در اول شب غسل کند و در آخر شب احرام بگیرد همان غسل کافی است و اگر خواب رفته باشد اعاده غسل می کند استحبابا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۳

باب وجوه الحاج

[انواع حج]

(روی منصور الصّیقل عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال الحاجّ عندنا ثلاثه اوجه حاجّ متمتّع و حاجّ مفرد للحجّ و سائق للهدی و السّائق هو القارن) این بابی است در اقسام حاجیان به انقسام حج منقولست و در موثق کالصحیح از منصور شمشیرگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حاجیان نزد ما اهل البیت بر سه قسمند.

یکی حاجی که حج تمتع کند به آن که اول عمره را به جا آورد و احرام بحج از مکه بگیرد و هر دو را بفعل آورد در ماههای حج.

دویم کسی است که حج افراد کند.

و سیم کسی است که در حج افراد هدی براند و کسی که هدی راند قارن می شود و حج قران همین است و احادیث بر این مضمون متواتر است نزد خاصه و عامه و هیچ کس خلاف نکرده است در این مگر عمر که او نیز قایل است که خدا و رسول چنین گفته اند و لیکن من حرام کردم متعه حج و متعه نساء

را، و عضـدی در مسأله اجماع بعـد از خلاف نقل اجماع کرده است از بغوی که در زمان عمر خلاف بود در حـج تمتع امّا بعد از او اجماع شد بر غلط عمر و بر آن که حج تمتع حق است، نص قرآن و احادیث متواتره اعتبار ندارد و به سبب مخالفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۴

عمر صـریح قرآن و صـریح قول جبرئیل و صـریح قول نبی اعتبار نـداشت تا عمر رفت اجماع شد نیکو تامّل کن که کفر علماء اهل سنت ظاهرتر است از کفر عمر

[اهل مکه تمتع به جا نمی آورند]

(و لا یجوز لأهل مکه و حاضـریها التّمتّع بالعمره إلی الحـجّ و لیس لهم الّا القران او الافراد لقول اللَّه عزّ و جلّ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ ثمّ قال بعد ذلک لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ و حدّ حاضری المسجد الحرام اهل مکّه و حوالیها علی ثمانیه و اربعین میلا و من کان خارجا من هذا الحدّ فلا یحجّ الّا متمتّعا بالعمره إلی الحجّ و لا یقبل اللَّه غیره) عبارت فقه رضویست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه می فرمایند که جایز نیست اهل مکه و کسانی که در حوالی مکه اند که گویا در آنجا حاضـرند جایز نیست ایشان را که حج تمتع کنند و نمی توانند بغیر از حج قرآن و حج افراد کردن بلکه بر ایشان واجبست که حـج قرآن کننـد یا حـج افراد زیرا که حق سـبحانه و تعالی می فرماید که هر که تمتع یابد به واقع ساختن عمره از محرمات احرام تا وقتی که محرم شود بحج پس بر او لازم است آن چه میسر باشد از هدی شتری و

گاو و گوسفند پس بعد از آن گفت.

و عبارت فقه چنین است که ثم قال عز و جل و ظاهرا تصحیف نساخ است اگر چه ممکن است که صدوق تغییر داده باشد از جهه اشعار به آن که فاصله هست در بیان این دو کلام، اگر چه لفظ ثم در عبارت بر این مطلب دلالت دارد صدوق تصریح به آن کرده است اگر چه می توان گفت که دلالت ثم اصرح است و این حج تمتع و هدی از جهه جمعی است که از حوالی مسجد الحرام اهل مکه اند و اطراف مکه معظمه تا چهل و هشت میل از هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۵

جانبی که شانزده فرسخ باشد و کسی که بیرونست از این حد و خانه اش تا مکه یا مسجد الحرام زیاده از شانزده فرسخ باشد پس نمی تواند حجی به جا آورد که غیر حج تمتع باشد و حق سبحانه و تعالی از او قبول نمی کند غیر حج تمتع را (و روی ابن بکیر عن زراره قال سمعت ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه یقول من طاف بالبیت و بالصّفا و المروه احلّ ان احبّ او کره الّا من اعتمر فی عامه ذلک او ساق الهدی و اشعره و قلّده) و در موثق کالصحیح منقول است که زراره گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر می فرمودند که هر که طواف خانه کعبه می کند و سعی میان صفا و مروه می کند محل می شود اگر خواهد محل شدن را و اگر نخواهد مگر کسی که در آن سال عمره کند یا سیاق هدی کرده باشد و او را اشعار و تقلید کرده باشد ظاهرش آنست که مراد حضرت

این باشد که حج تمتع صحیح است و حجی که سنّیان می کنند باطل است هر چند صحیح به جا آوردند باطل است چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که ایمان شرط است در صحّت جمیع عبادات و لیکن غرض آنست که از این جهه نیز باطل است و منافات ندارد که چند مبطل با یکدیگر جمع شوند.

و سبب بطلان آنست که سنّیان چون به مکه می آیند با آن که اجماع کرده اند که حج تمتع حق است و احادیث متواتره در صحاح خود روایت کرده اند که حج تمتع بهتر است و عمر خطا کرده است و لیکن رعایت می کنند که هر گاه عمر امام ایشان باشد اگر او بجهنم رود ما نیز با او بجهنم می رویم حتی آن که در جمیع کتب و احادیث و تفاسیر ایشان مصرح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۶

مگر در بعضی از کتب متاخرین که مرموز است که در زمان حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله خلاف شد در صحت حج تمتع، عمر و جمعی از منافقان گفتند صحیح نیست چون مخالف حجی بود که در جاهلیت و کفر می کردند و حضرت سید الأنبیاء با اهل بیت می گفتند که حج تمتع صحیح است و این خلاف بود تا آن که اجماع کرده اند بعد از عمر بر صحت حج تمتع و چون حج تمتع را علانیه کردن سبب ظهور کفر عمر می شود حج تمتع نمی کنند و غالب آنست که حج افراد می کنند و لیکن چون داخل مکه می شوند و احرام بحج گرفته اند طواف و سعی می کنند و جمعی که فی الجمله شعوری دارند قصد تقدیم طواف و سعی واجب می کنند

و بنا بر تقدیم می باید تلبیه بگویند تا محل نشوند، آن را نمی گویند و محل می شوند و چون متوجه عرفات می شوند محل شده به عرفات می روند و حج ایشان باطل است و اکثر عامه طواف و سعی سنت قدومش نام می نهند و آن نیز باطل است و سبب بطلان حج ایشان می شود مگر آن که در سال عمره به جا آورند و حج تمتع کنند صحیح است یا حج قران کنند و اشعار و تقلیدش کرده باشند آن سبب بطلان نمی شود و لیکن از حج اسلامشان صحیح نیست زیرا که حجی که رسول خدا فرموده است و قرآن مجید بر آن شاهد است حج تمتع است نه قرآن و افراد و چون حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم تقیه می فرمایند عبارات را به نحوی می فرمایند که شیعیان معنی فهمند و سنّیان معنی دیگر و احتمالات دیگر در حل این حدیث هست و در روضه مذکور است و این احتمال اظهر احتمالاتست و اللّٰه تعالی یعلم (و روی ابن اذینه عن زراره قال جاء إلى ابی جعفر صلوات اللّٰه

علیه و هو خلف المقام فقال انّی قرنت بین حجّه و عمره فقال له هل طفت بالبیت فقال نعم قال هل سقت الهدی قال لا فاخذ ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه بشعره ثمّ قال احللت و اللّٰه) و منقول است در صحیح که شخصی به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه آمد در وقتی که حضرت در عقب مقام حضرت ابراهیم علیه السلام بودند و عرض نمود که من قران کرده ام میان حج و عمره حضرت فرمودند که آیا طواف خانه کرده

گفت بلی فرمودند که آیا سیاق هدی کرده که قارن باشی گفت نه حضرت موی او را گرفتند که یعنی تقصیر کن تا طواف و سعی که کرده با این تقصیر عمره شود و احرام بحج بگیرد تا حج تمتع شود و چون تصریح به تمتع نمی توانستند فرمودند باین عبارت فرمودند که حج تمتع کرده باشد هر چند نداند که آن چه می کند حج تمتع است.

و ظاهر آنست که آن شخص قران را چنین فهمیده بوده است که حج بکند و بعد از آن عمره به جا آورد حضرت قران را تمتع فرموده باشند یا آن شخص از ائمه هدی علیه السّلام شنیده بوده است یا به او رسیده بوده است الحال که ایشان قران می کنند و نفهمیده بوده است که چه معنی دارد حضرت بیان فرموده باشند که قران آنست که چون از عمره فارغ شوند احرام بحج بندند و نزد ما اگر چه قران حج و عمره جایز نیست باین معنی بد است که هر دو را به یک نیّت به جا آوریم و اگر در وقت تلبیه بگوئیم «لبّیک بحجّه و عمره معا» بد و معنی خوبست یکی آن که اگر به حجّ نرسند عمره مفرده به جا آورند و دیگر آن که چون عمره تمتع بحج تمتّع نهایت ارتباط دارد که گویا هر دو یک فعلند و عمره را می باید که در ماههای حج واقع سازند و چون عمره را به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۸

آورند بیرون نروند از حرم تا حج را بفعل آورند پس معنی بحجه و عمره حج تمتع است بخلاف افراد و قران که جایز است که

عمره را در غیر اشهر حج واقع سازد بقصد وجوب و در وقت حج احرام بحج از میقات بگیرد و حجرا به جا آورد (و روی ابو ایّوب عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّ احدهم یقرن و یسوق فادعه عقوبه بما صنع) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که گاه هست که می بینم یکی از سنّیان را که حج قران می کند و سیاق هدی می کند و اگر بگویم که مکنید سخن می شنوند و لیکن ایشان را بحال خود می گذارم بواسطه اعمال قبیحه ایشان که دست از متابعت ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم که اصل دین است بر داشته اند و متابعت عمر را بر متابعت حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله اختیار نموده قول اشقی الاشقیاء را مقدم داشته اند و در هر یک از صحاح ستّه خصوصا در صحیح بخاری احادیث متواتره نقل کرده اند از عایشه و انس بن مالك و جابر ابن عبد اللّٰه و عبد اللّٰه بن عباس و غیر ایشان که همه نقل کرده اند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در حج وداع فرمودند که نقل کنند به عمره تمتع و آن حضرت می فرمودند که اگر من می دانستم که عاقبت چنین خواهد شد سیاق هدی نمی کردم و لیکن چون هدی خود را رانده ام محل نمی توانم شد تا هدی را بکشم و عمر می گفت خدا گفته است که حج و عمره را تمام کنید و پیغمبر خودش حج کرد معقولست که ما عمره به جا آوریم و متوجّه عرفات شویم و از ذکرهای ما آب منی ریزد وجه

منع عمر را بخاری ذکر کرده است که میان کفار جاهلیت چنین مقرر بود که عمره

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۹

در ماههای حج از همه فسقها بدتر است و چون حضرت فرمودند که حج و عمره را هر دو بکنید بر ایشان دشوار بود که ترک افعال جاهلیت کنند تا آن که گفتند یا رسول اللّٰه چه چیز بر ما حلال می شود حضرت فرمودند که همه چیز.

و بطرق متکثره از عمران بن حصین روایت کرده است بخاری و غیر او که ما در زمان حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله حج تمتع کردیم و قران نازل شد و مردی برای خود گفت هر چه می خواست بگوید و اگر کسی تفصیل این کتاب اخبار را خواهد بود رجوع کند به جامع الاصول بلکه در بخاری آن مقدار هست که احتیاج بکتاب دیگر نیست

[کسی که عمره را به جا آورد و حج را معین نکند]

(و روی عن یعقوب ابن شعیب قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه الرّجل یحرم بحجّه و عمره و ینشئ العمره أ یتمتّع قال نعم) و مرویست در حسن کالصحیح بلکه صحیح از یعقوب چنانکه علامه حکم به صحّت کرده است که عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی احرام بحج و عمره می گیرد یعنی می گوید که لبیک بحجه و عمره معا و عمره را مقدم می دارد آیا حج تمتع می تواند کرد فرمود نه که بلی و ظاهر این حدیث آنست که چون حج تمتع نهایت ربط دارد به عمره اگر تلبیه را بگوید بهر دو بلند کند معنیش همین است که اول عمره می کنم و دیگر حجی که به آن مربوط است خواهم کرد به

احرام و تلبیه دیگر، و سؤال راوی از این جهت است که قران حج و عمره با یکدیگر جایز نیست به آن که یک احرام و یک تلبیه بگوید و این قران منهی عنه است و آن چه قصد [مقصود خ] است دو احرام و دو تلبیه است و احتمال دیگر آن که در حال احرام تلبیه بهر دو می گوید که اگر خواهد حج تنها یا عمره تنها یا با هم به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۰

آورد و بعد از آن قصد تمتع می کند حضرت فرمودند که قصور ندارد و این معنی به عبارت أ یتمتّع انسب است و اول بحسب معنی اظهر است و اللَّه تعالی یعلم (و روی اسحاق بن عمّار عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه رجل یفرد الحجّ فیطوف بالبیت و یسعی بین الصّفا و المروه ثمّ یبدو له ان یجعلها عمره فقال ان کان لبّی بعد ما سعی قبل ان یقصّر فلا متعه له) و در موثق کالصحیح منقولست که ابو بصیر گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه عرض نمودم که اگر شخصی حج افراد کند و چون داخل مکه معظمه شود طواف و سعی حجرا مقدم دارد و به خاطرش رسد که رجوع کند بحج تمتع آیا جایز است چنانکه حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله مردمان را همه امر فرمودند بنقل حج به عمره حضرت فرمودند که اگر بعد از سعی پیش از تقصیر گفته باشد عقد احرام حج کرده است حج تمتع نمی تواند کرد یعنی اگر تلبیه نگفته باشد نقل نیت می تواند کرد.

و به همین مضمونست صحیحه

معاویه بن عمار بلکه امر حضرت سید الانبیاء صلّی اللَّه علیه و آله اصحابش را به عدول بحج تمتع کافی است و اگر کسی مخیر باشد میان این سه نوع حج شکی نیست که عدول می تواند کرد بحج تمتع که آن افضل است و اگر کسی باشد که حج افراد یا قرآن بر او واجب باشد ابتدا حج تمتع نمی تواند کرد چنانکه ظاهر آیه و روایات بسیار است اما اگر شروع بحج افراد کرده باشد مشهور آنست که نقل می تواند کرد و احوط عدم نقل است اگر چه اظهر جواز نقل است و اللَّه تعالی یعلم

[حج تمتع افضل است]

(و کتب علیّ بن میسّر إلی ابی جعفر الثّانی صلوات اللَّه علیه یساله عن رجل اعتمر فی شهر رمضان ثمّ حضر الموسم یحجّ مفردا للحجّ او یتمتّع أیّهما افضل فکتب صلوات اللَّه علیه الیه یتمتّع) و کالصحیح منقولست از علی که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللَّه علیه و سؤال کردم از شخصی که در ماه رمضان عمره مفرده به جا آورده باشد و وقت حج برسد آیا حج افراد می کند چون عمره را کرده است یا حج تمتع می کند کدام یک افضل است پس حضرت نوشتند که حج تمتع می کند یعنی واجب است که حج تمتع کند یا آن که تمتع می کند که آن افضل است و احتمال اول در صورتیست که حج نکرده باشد.

و ثانی در صورتیست که حج سنت باشد، و بر تقدیری که حج کرده باشد مشهور آنست که مخیر است میان هر سه و حج تمتع افضل است چون احادیث متواتره وارد شده است به آن که حج تمتع

افضل است و این اخبار را حمل کرده انـد بر حـج مسـتحب و اگر نه حج واجب را واجبست که بعید بعنوان تمتع به جا آورد و آن چه اظهر است از روایات اهل البیت آنست که نسـبت ببعیـد حـج تمتع است مطلقا و اخبار افضـلیت از روی تقیه وارد شـده است از روی مماشات با عامه بلی محتمل است که افضلیت نظر به قریب باشد در تطوع که ایشان را حج تمتع بهتر باشد در غیر حـج اسـلام ایشـان و اللّٰه تعالی یعلم (و روی حفص بن البختریّ عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال المتعه و اللّٰه افضل و بها نزل القرآن و جرت السـنه إلی یـوم القیمـه) و به نه سـند صـحیح منقـول است که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که و اللّٰه حج تمتع بهتر است و آیه قرآن در حج تمتع نازل شده است و حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به آن امر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۲

فرمودند و فرمودند که این حکم جاریست تا روز قیامت و مراد از افضل فاضل است که از روی تقیه چنین فرموده باشـند یا آن که جمعی که حج افراد و حج قرآن کنند مثل حاضـران مسـجد الحرام ایشان را بر حج قران و افراد ثوابی هست و جمعی که از حاضـران نباشـند و حـج تمتع کننـد نیز ثواب دارنـد و این ثواب بهتر از آنست چون غالبا از راههای دور می آینـد و مشـقتهای بسـیار می کشـند و افضل الاعمال احمزها و عمده وجوه ثواب متابعت سید الانبیاء و مخالفت اشقی الاشقیاست (و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه

صلوات اللّٰه علیه قال قال ابن عبّاس دخلت العمره فی الحجّ إلی یوم القیمه) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که عبد اللّٰه بن عباس گفت از گفته حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چنانکه گذشت که عمره داخل شد در حج تا روز قیامت یعنی به یک دیگر مربوط شدند بعنوان حج تمتع و متواتر است از طرق خاصه و عامه که چون حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی حج تمتع را واجب گردانید سراقه برخاست و گفت یا رسول اللّٰه این حج تمتع مخصوص این سال است حضرت فرمودند که همیشه این حکم باقیست تا روز قیامت (و سال ابو ایّوب ابراهیم بن عثمان الخزّاز ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أیّ انواع الحجّ افضل قال المتعه و کیف یکون شی ء افضل منها و رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله یقول لو استقبلت من امری ما استدبرت لفعلت کما فعل النّاس) و به اسانید صحیحه منقولست که از ابراهیم که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۳

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که کدام نوع از انواع حج افضل است حضرت فرمودند که حج تمتع و چگونه حجی دیگر از آن افضل باشد و حال آن که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله می فرمودند که اگر آن چه آخر ظاهر شد اول می دانستم که حق سبحانه و تعالی حج تمتع را واجب خواهد فرمود من نیز حج افراد می کردم چنانکه دیگران کردند و عدول به تمتع کردند و من حج

قرآن كردم و عدول از آن جايز نيست و همين مضمون نيز متواتر است از طرق خاصه و عامه.

و در صحيح از معاويه بن عمار منقولست كه آن حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند كه ما نمى دانيم كه خداوند عالميان را حجى بغير از حج تمتع هست نظر به آفاقى به درستى كه چون روز قيامت بحق سبحانه و تعالى رسيم يعنى بحساب الهى رسيم به خداوند عالميان خواهيم گفت كه اى پروردگار ما ما عمل كرديم به كتابى كه فرستادى و به سنّت حضرت سيد المرسلين رسولت صلّى اللّه عليه و آله عمل كرديم و سنيان گويند كه ما عمل بآراء خود كرديم پس حق سبحانه و تعالى ما و ايشان را هر جا كه خواهد جا خواهد داد يعنى بديهى است كه آن جماعتى كه بقول خدا و رسول عمل كرده اند به بهشت خواهند رفت و آنها كه مخالفت كرده اند بجهنم واصل خواهند شد يا آن كه ما كه به گفته خدا و رسول عمل كرده ايم حشر ما با آن جماعتى است كه حق سبحانه فرموده است كه هر كه اطاعت خدا و رسول او كند پس آن جماعت محشور خواهند شد با جمعى كه خدا انعام كرده است بر ايشان از پيغمبران و صديقان و شهدا و صالحان و خوب رفقايند ايشان، و حشر سنّيان با منافقان خواهد بود چون رئيس منافقان عمر بن الخطاب است و ايشان متابعت خدا و رسول را صريحا ترك كرده اند بلكه از منافقان نيز پست ترند

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۸۴

چون منافقان قدرت نداشتند كه چنين مخالفت صريح كنند بلكه ظاهر ايشان با مؤمنان بود و باطن ايشان با

کفار و عمر و اتباعش ظاهر و باطن شان با کفار بودنـد لهذا ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم در این باب تقیه کم می فرموده انـد در قول و فعل اصـلا تقیه نمی کرده انـد و حـج تمتع می کرده انـد و می فرموده اند که اگر هزار یا دو هزار حج کنیم حج تمتع خواهیم کرد

[بیان تمتع]

(و المتمّع هو الّذی یحجّ فی اشـهر الحجّ و یقطع التّلبیه اذا نظر إلی بیوت مکّه فاذا دخل مکّه طاف بالبیت سـبعا و صلّی رکعتین عند مقام ابراهیم علیه السّلام و سعی بین الصّفا و المروه سبعا و قصّر و احلّ فهذه عمره یتمتّع بها من الثّیاب و الجماع و الطّیب و کلّ شـی ء یحرم علی المحرم الّا الصّید لأنّه حرام علی المحلّ فی الحرم و علی المحرم فی الحلّ و الحرم و یتمتّع بما سوی ذلک إلی الحجّ و الحـجّ ما یکون بعـد یوم التّرویه من عقـد الاحرام الثّانی بالحـجّ المفرد و الخروج إلی منی و منها إلی عرفات و قطع التّلبیه عنـد زوال الشـمس یوم عرفه و الجمع فیمـا بین الظهر و العصـر بأذان واحـد و اقامتین و الوقوف بها إلی غروب الشـمس و الافاضه علی المشعر الحرام و الجمع بین المغرب و العشاء بها بأذان واحد و اقامتین و البیتوته بها و الوقوف بها بعد الصّبح إلی ان تطلع الشّـمس علی جبل ثبیر و الرّجوع إلی منی و الذّبح و الحلق و الرّمی و دخول مسـجد الحصـباء و الاسـتلقاء فیه علی القفاء و زیاره البیت و طواف الحجّ و هو طواف الزّیاره و طواف النساء فهذه صـفه المتمتع بالعمره إلی الحجّ و المتمتّع علیه ثلاثه اطواف بالبیت طواف للعمره و طواف للحجّ و طواف

للنّساء و سعيان بين الصّفا و المروه كما ذكرناه و على القارن و المفرد طوافان بالبيت و سعيان بين الصّفا و المروه و لا

يحلّان بعد العمره يمضيان على احرامهما الاوّل و لا يقطعان التّلبيه اذا نظر إلى بيوت مكّه كما يفعل المتمتّع بالعمره و لكنّهما يقطعان التّلبيه يوم عرفه عند زوال الشّمس و القارن و المفرد صفتهما واحده الّا انّ القارن يفضل على المفرد بسياق الهدى) بدان كه چون حج از ساير عبادات غرابتى دارد چون در عمرى يك مرتبه واجبست صدوق سه مرتبه افعال آن را ذكر كرده است يكى مجملا در اينجا، دويم مفصلا در ضمن اخبار، سيم به تفصيل در نهايت وضوح و دأب ساير علماء اين است كه مجملا از جهه امتياز انواع حجرا ذكر مى كنند و بعد از آن مفصلا ذكر مى كنند و صدوق مى گويد كه متمتع كسى است كه حج و عمره هر دو را در ماههاى حج واقع مى سازد و احرام به عمره مى گيرد در ميقات اولى كه به آن مى رسد و چون از ابطح كه مى گذرد كه محاذى قبور شرفا مى شود قطع تلبيه مى كند وقتى كه نظرش به خانهاى مكه مى افتد پس اگر از راه مدينه مشرفه آيد از عقبه اهل مدينه كه بالا مى آيد خانهاى مكه همه ظاهر مى شود از قبيل تنگ اللّٰه اكبر شيراز و اگر از راه عراق رود محاذى عقبه كه مى شود خانهاى مكّه ظاهر مى شود.

و چون داخل مكه شد و بمسجد الحرام رسيد هفت شوط طواف عمره تمتّع را به جا مى آورد و دو ركعت نماز طواف را در مقام ابراهيم عليه السلام مى كند و هفت شوط سعى

میان صفا و مروه می کند و تقصیر می کند به آن که اندکی مو از سر و ریش می گیرد و محل می شود و این عمره ایست که از فارغ شدن از آن تا شروع کردن در حج محرمات احرام بر او حلال می شود از جامه دوخته و جماع و بوی خوش و غیر اینها از آن چه بر محرم حرامست مگر شکار که آن حرامست بر محل در حرم و بر محرم در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۶

حل و حرم چون در حرم است به اعتبار آن شکار بر او حرامست و تمتع می باید از غیر آن از محرمات احرام تا بستن احرام حج.

و در روز هشتم احرامی دیگر واقع می سازد از جهه حج و تلبیه بحج تنها می گوید و از مکه معظمه بعد از عقد احرام بمنی می رود و از آنجا به عرفات می رود و تلبیه را می گویند تا اول ظهر روز عرفه و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه واقع می سازد چنانکه گذشت، و بعد از آن وقوف می کند در عرفات از اول زوال تا غروب آفتاب و بنا بر مذهب مشهور غروب بذهاب حمره جانب مشرقست.

و بعد از شام متوجه مشعر الحرام می شود و نماز شام و خفتن را در مشعر الحرام به جا می آورد به یک اذان و دو اقامه به آن که پیش از شام اذان می گوید از جهه نماز شام و خفتن و اقامه می گوید از جهه نماز شام و نماز شام را به جا می آورد و اقامه از جهه خفتن می گوید و خفتن را به جا می آورد چون اذان از جهه وقت است و شب در

مشعر می ماند بقصد وجوب بنا بر مذهب اکثر علما و قصد قربت اولی است و بعد از صبح نیت وقوف مشعر می کند تا طلوع شمس بر کوه ثبیر چون مشعر الحرام در میان دو کوهست و تا آفتاب بلند نشود ظاهر نمی شود.

و مقرر چنین است که پیش از طلوع آفتاب بار می کنند و امیر حاج می آید تا آخر مشعر و اول منی که آن وادی محسّر است در آنجا می ایستد و کوه ثبیر در آخر منی واقع است و مشرفست بر مسجد خیف و چون آفتاب طالع می شود بر سر کوه می افتد امیر حاج شتر را در وادی محسّـِر می راند و می دواند و حاجیان از عقب او می دوانند صد گام تا میلی که نصب کرده اند در آخر وادی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۷

و بعد از آن بمنی می آید و رمی جمره عقبه می کند و هدی را می کشند و قسمت می کند و اندکی از آن می خورد و سر می تراشد، و بعد از آن متوجّه مکه می شود از جهه زیارت خانه و چون بمسجد حصبا می رود بر پشت می خوابد و آن مسجد در ابطح بوده است و الیوم اثری از آن نمانده است بعد از آن طواف خانه می کند طواف حجی که مسمی است به طواف زیارت و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت را به جا می آورد در مقام ابراهیم و نگفته است چون لازم طوافست.

و دیگر سعی می کند میان صفا و مروه و سعی از قلم نساخ افتاده است مگر آن که غرضش از طواف حج سعی باشد چون سعی را نیز طواف می گویند چنانکه در آیه کریمه و اخبار متواتره اطلاق شده است و

یا آن که چون بعد از این سعی خواهد گفت در اینجا اگر نگفته باشد ضرر ندارد.

و دیگر طواف نساست و دو رکعت نماز طواف نسا را نیز در مقام ابراهیم به جا می آورد اینست کیفیت عمره تمتع و حج تمتع و کسی که حج تمتع می کند سه طواف می کند که یک طواف از جهه عمره به جا می آورد و دو طواف در حج یکی طواف زیارت و یکی طواف نساء، دو سعی می کند میان صفا و مروه یکی از جهه عمره و دیگری از جهه حج چنانکه مذکور شد و بر قارن و مفرد دو طوافست به خانه کعبه و دو سعی است میان صفا و مروه یک طواف و سعی قدومی است که تقیه می کند چنانکه عامه می کنند و یک طواف و سعی که در حج به جا می آورند و محل نمی شوند بعد از طواف و سعی قدومی که عمره است یعنی زیارت خانه است و با احرام اول که در میقات گرفته اند به عرفات می روند و چون نظرشان به خانهای مکه می افتد قطع تلبیه نمی کنند چنانکه متمتع می کرد و لیکن هر دو قطع تلبیه وقتی می کنند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۸

به عرفات روند اول ظهر، و قارن و مفرد به یک عنوان حج می کنند و قارن زیادتی که دارد بر مفرد براندن هدی است و باقی افعال مساویند، و طواف نسا را در قارن و مفرد نگفت و عمره مفرده را ذکر نکرده و ظاهرا اعتماد بر این کرده است که در سیاق مناسک خواهد گفت یا از قلم نساخ افتاده است و آن چه مذکور شد احادیث بسیار بر آن وارد

شـده است، و مناسـبست که کیفیت حـج سـید الانبیاء و المرسـلین صـلّی اللّٰه علیه و آله مذکور شود تا افعال هر سه نوع از حج مفصـلا ظاهر شود روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی اللّٰه عنه در صحیح و شیخ طوسی قدس اللّٰه روحه به اسانید صحیحه از معاویه بن عمار که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله ده سال در مدینه مشـرفه اقامت فرمودند که بحج نرفتند پس حق سـبحانه و تعالی به آن حضرت فرستادند آیه کریمه وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَـجِّ الـخ یعنی نـدا در ده و اعلام کن کافه عالمیان را بحج بیت اللّٰه الحرام تا آن که بیایند جمعی پیاده و سواره بر شتران لاـغر که هر چنـد شتر فربه باشـد تـا به مکه رسـیدن لاـغر می شود تـا همه بیاینـد از راههای دور و دراز و دریابنـد منافع دنیوی و اخروی را پس حضـرت رسول اللّٰه صـلّی اللّٰه علیه و آله امر فرمودند مؤذنان را که به آواز بلند فریاد کنند که حضرت رسول صـلّی اللّٰه علیه و آله امسـال بحـج می رود پس اهـل مـدینه مشـرفه و اطراف مـدینه از ده و صـحرا اجتماع نمودنـد چون حضرت بحج می رفت هر که قدرت پیاده روی داشت آمد و همه منتظر فرمان آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله بودند که هر چه آن حضـرت بفرمایند چنان کنند یا خود بکنند ایشان نیز چنان کنند پس حضـرت سـید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله بیرون رفتند در وقتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۹

که چهار روز از ماه ذو القعده مانده

بود و چون به ذو الحلیفه رسیدند ظهر شد غسل کردند و داخل مسجد شجره شدند و در آنجا نماز ظهر را به جا آوردند و عزم داشتند و بس، پس احرام بحج گرفتند همه و از مسجد بیرون آمدند تا رسیدند به بیدا میل اول و مردمان دو صف زدند از دو طرف راه و حضرت در آنجا تلبیه گفتند و شصت و شش یا شصت و چهار شتر راندند تا به مکه رسیدند در آخر روز چهارم از ماه ذی حجه پس طواف مکه معظمه هفت شوط کردند و عقب مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز به جا آوردند و در اول طواف و آخر طواف استلام حجر الاسود کردند پس فرمودند که صفا و مروه از شعایر حق سبحانه و تعالی است و از مواضع بندگی اوست ابتداء کنید به صفا چون حق سبحانه و تعالی ابتدأ به آن فرموده است در قرآن مجید و مسلمانان را گمان این بود که سعی میان صفا و مروه را کفار قریش وضع کرده اند حق سبحانه و تعالی این آیه را فرست که انّ الصفا الخ و ترجمه اش این است که بتحقیق صفا و مروه از جمله جاهای عبادت الهی است پس کسی که حج خانه یا عمره خانه کند بر او حرجی نیست که طواف کند بر صفا و مروه و خواهد آمد که این آیه پیشتر نازل شده در عمره قضا پس حضرت بر کوه صفا بلا رفتند و رو بر کن یمانی کردند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و دعا کردند بمقدار خواندن سوره بقره به تأنی و

هموارى نه به استعجال پس از صفا به زير آمدند و متوجه مروه شدند و بر مروه توقف فرمودند آن مقدار كه بر صفا توقف فرموده بودند پس از مروه به صفا آمدند و توقف فرمودند و دعا كردند چنانكه پيشتر توقف كرده بودند، ديگر به مروه آمدند تا از سعى فارغ شدند و ظاهرش آنست كه در هر مرتبه آن مقدار توقف فرموده باشد كه سوره بقره تواند خواندن.

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۹۰

و اظهر آنست كه تشبيه در اصل وقوف باشد نه در مقدار آن زيرا كه اگر در مقدار باشد بقدر يك ختم قرآن و چهار جزو مى شود و اين مقدار را در يك شبانه رور نمى توان خواندن بتانى پس اظهر آنست كه مرتبه اول در صفا و مروه توقف بسيار نموده باشد و در باقى كمتر.

پس چون از سعى فارغ شدند و آن حضرت در مروه بودند رو به مردمان كردند و حمد و ثناى الهى به جاى آوردند پس اشاره به عقب او فرمودند و فرمودند كه اين جبرئيل است كه از حق سبحانه و تعالى آمده است و مرا امر مى كند كه من امر كنم كسانى را كه سياق هدى نكرده اند كه محل شوند به آن كه تقصير كنند و اگر من مى دانستم كه چنين خواهد شد من نيز محل مى شدم چنانكه شما را امر مى كنم به محل شدن و ليكن من سياق هدى كرده ام و سزاوار نيست كسى را كه سياق هدى كرده باشد كه محل شود تا هدى به محل خود رسد.

پس شخصى از آن جماعت كه عمر بن الخطاب بود گفت معقولست كه ما بقصد حج در

آمده باشيم و در مكه با زنان خود جماع كنيم و متوجه عرفات شديم و از سرها و موهاى آب غسل ريزد، و سنيان حتى بخارى همين حديث را ذكر كرده اند و گفته اند كه عمر گفت اين عبارت را كه خوبست كه از ذكرهاى ما آب منى ريزد پس حضرت سيد المرسلين صلّى اللّه عليه و آله فرمودند كه تو هرگز باين حج تمتع ايمان نخواهى آورد پس سراقه بن مالك گفت يا رسول اللّه دين خود را دانستيم كه گويا امروز مخلوق شده ايم يعنى از گذشتهاى ما در گذشته اند آيا اين حج تمتع در اين سال است يا بعد از اين نيز خواهيم كرد پس حضرت فرمودند كه هميشه حكم الهى چنين است تا روز قيامت.

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۹۱

پس حضرت سيد الانبياء صلّى اللّه عليه و آله انگشتان هر دو دست را در هم كردند و فرمودند كه داخل شد عمره در حج تا روز قيامت پس حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلوات اللّه عليه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه را به يمن فرستاده بودند و آن حضرت آن حضرت را از يمن طلب فرمودند كه اهل يمن را بحج آورند و آن حضرت با مسلمانان اهل يمن به مكه رسيدند و چون به نزد فاطمه عليها سلام آمدند بوى خوش از خانه به مشام حضرت رسيد و ديدند كه آن حضرت محل شده اند و جامهاى رنگين پوشيده اند گفتند يا فاطمه چه چيز است اينها حضرت فرمودند كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله چنين فرمودند پس حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه نزد

حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله آمدند که بپرسند که او را چه باید کرد و عرض نمودند که یا رسول اللّٰه فاطمه را دیدم که محل شده اند و جامهای رنگین پوشیده اند، حضرت فرمودند که من او را امر کردم که محل شود یا علی تو در حال تلبیه چه گفتی گفتند یا رسول اللّٰه من تلبیه گفتم و گفتم به نحوی که حضرت سید المرسلین است من چنانم. پس حضرت فرمودند که تو بر احرام خود باش که من بر احرامم و تو در هدی با من شریکی، و حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین با اصحاب در ابطح فرود آمده بودند و به خانهای مکه نزول نفرمودند، و چون ظهر روز هشتم شد حضرت فرمودند که هر که محل شده است و همه محل شده بودند الا آن حضرت، و حضرت امیر المؤمنین، و طلحه بروایتی که او نیز سیاق هدی کرده بود و عمر که کافر شد مرتبه دیگر با آن که همیشه باطنا کافر بود و گاه گاهی ظاهر می کرد، پس همه احرام بحج گرفتند و آوازها به تلبیه حج بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۲

شد به فرموده حق سبحانه و تعالی که امر فرمود رسولش را چنانکه پیشتر امر فرموده بود حضرت ابراهیم را.

پس تلبیه را آن حضرت صلوات اللّٰه علیه با اصحاب به آواز بلند می فرمودند تا بمنی آمدند و در منی فرود آمدند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در منی کردند و از منی بار کردند و روانه عرفات شدند و پیشتر چنین مقرر شد که قریش از مشعر بالاتر نمی رفتند

و می گفتند که ما ساکنان حرم خداوندیم از حرم بیرون نمی رویم و جمعی که از خارج حرم می آمدند ایشان به عرفات می رفتند و در آن روز نیز گمان داشتند که حضرت چنین خواهد فرمود پس حق سبحانه و تعالی فرستاد این آیه را که ثُمَّ أَفِیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ یعنی همه از عرفات افاضه کنید چنانکه حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و سایر انبیاء سلام اللّٰه علیهم افاضه نمودند و در عرفات طلب کنید مغفرت را از حق سبحانه و تعالی پس چون قریش دیدند که محمل شتر حضرت سید الانبیاء صلّی اللّٰه علیه و آله از مشعر گذشت بر همه دشوار شد که سبب مواسات ایشان شد با سایر مردمان و حضرت آمدند تا نمره که از جمله عرفه است و خارج عرفات است محاذی اراک، و خیمه آن حضرت را در آنجا بر پا کردند و صحابه نیز خیمها را در آنجا زدند نزدیک خیمه آن حضرت صلوات اللّٰه پس چون ظهر شد حضرت ترک فرمودند تلبیه را و غسل کردند از جهه وقوف یا از جهه روز عرفه یا از جهه هر دو بعد از آن آن حضرت با قریش بیرون آمدند و آمدند تا مسجد عرفات و در آنجا خطبه با کمال فصاحت و بلاغت خواندند و مردمان را موعظه فرمودند و اوامر و نواهی کردند و از آن جمله امر فرمودند به متابعت ثقلین که کتاب خدا و عترت باشد بعد از آن نماز ظهر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۳

عصر را به جماعت کردند به یک اذان و دو اقامت پس از مسجد بیرون آمدند

تا محل وقوف که در دست چپ واقع است چون از مشعر بیرون می آیند و حضرت سواره بودند و همه مردمان حضرت را فرو گرفته بودند که هر جائی که آن حضرت وقوف فرماید ایشان در آنجا وقوف کنند و شتر بهر طرف که می رفت مردمان به آن طرف می رفتند پس حضرت فرمودند که جای پاهای شتر من موقف نیست و بس و اشاره به آن صحرا فرمودند که اینجا همه محل وقوفست ای مردمان همه متفرق شوید و مشغول دعا شوید مردمان متفرق شدند.

و در مشعر نیز چنین فرمودند و اشاره فرمودند که این مجموع میان دو کوه مشعر است هر جا که خواهید فرو آیید پس حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله در عرفات ایستادند و دعا خواندند تا آفتاب فرو رفت پس حضرت روانه مشعر شدند و مردمان را امر فرمودند تا بار کردند، و فرمودند که مدوانید بلکه هموار بروید تا رسیدند به مشعر الحرام و نماز شام و خفتن را در مشعر به جا آورند به یک اذان و دو اقامت، پس شب در آنجا ماندند تا صبح و ضعیفان بنی هاشم از زنان و مردان پیر و اطفال را در شب روانه کردند و فرمودند که تا آفتاب در نیاید جمره عقبه را به هفت سنگ نزنند، و بعد از نماز صبح وقوف کردند و دعا کردند و چون روز روشن شد بار کردند و در ابتداء مشعر توقفی فرمودند تا آفتاب طالع شد و شتر را تند راندند در وادی محسّر تا بمنی آمدند و جمره عقبه را به هفت سنگ زدند و شترانی که حضرت

سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله آورده بودند شصت چهار یا شصت و شش بود و در روایتی شصت و هفت.

و آن چه امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه از یلملم اشعار و تقلید فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۴

بودنـد، و آورده بودند متمم صد بود که با شتران حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله صد شتر شده بود بنا بر آن که [شتران] حضرت رسول شصت و چهار بود: شتران حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه سی و شش بود، و بنا بر شصت و شش سی و چهار بود و بنا بر روایت شصت و هفت سی و سه بود، و این تردید از راویست که نمی داند که حضرت صادق صلوات اللَّه علیه کدام را فرمودند پس حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله شتران خود را نحر فرمودند حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه و شتران خود را نحر فرمودند و حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند که از این صد شتر از هر شتر پاره از گوشت بریدند و در دیگ سنگی انداختند که مرقی از همه به همرسید حضرت سید المرسلین صلوات اللَّه علیه یک قاشق از آن مرق تناول فرمودند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه یک قاشق نوشیدند و پوستها و جلها و کفشهائی که در گردنهای شتران تقلید نموده بودند همه را تصدق فرمودند و به قصابان و سلاخان از آنها ندادند و سر تراشیدند و به مکه معظمه رفتند و طواف خانه کردند و دو رکعت نماز در مقام حضرت ابراهیم به جا آوردند و سعی فرمودند میان صفا و مروه هفت

شوط و طواف نسا و دو رکعت نماز طواف را به جا آوردنـد و برگشـتند بمنی در آنجا بودند تا روز سـیزدهم که روز آخر ایام تشریق اسـت و هر روز سـه جمره را هر جمره را به هفت سـنگ می زدنـد و روز سـیم چـون زدنـد سه جمره را: از منی کـوچ کردند به ابطح آمدند.

و عایشه عرض نمود که یا رسول اللَّه زنان تو همه حـج و عمره به جا آوردنـد و حـج تمتع کردنـد و من همین حـج افراد کردم آخر ایشان بر من تفوق می جویند که ما حج و عمره به جا آورده ایم و تو حج تنها پس حضرت،

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۵

عبد الرحمن پسـر أبا بکر را با عایشه فرستادند به تنعیم که از آنجا احرام به عمره مفرده بگیرد و به مکه آمد و طواف کرد و دو رکعت نماز طواف و سعی میان صفا و مروه به جا آورد یعنی تا آخر که تقصیر و طواف نساء و دو رکعت نماز طواف را به جا آورد و چون عبـد الرحمن آمـد بـا عایشه حضـرت داخل مسـجد نشدنـد مرتبه دیگر و طواف نکردنـد و ظاهرا طواف نسا را به جای طواف وداع کرده بودند چنانکه خواهد آمد، و حضرت در وقت آمدن به مکه معظمه از راه بالا که عقبه اهل مدینه است داخل شدند و در وقت بیرون رفتن از ذی طوی که راه ابطح است بیرون فرمودند بسوی مدینه مشـرفه، و عامه این حدیث را در صحاح ستّه نقل کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از پدرش از جابر بن عبد اللَّه انصاری رضی اللَّه

عنه با اندک زیاد و کمی.

و در سنن ابن ماجه قریب است به همین حدیث و در بخاری همین مضامین منقولست به اسانید بسیار از عایشه و عبد اللّه بن عباس و ابن عمر و غیر ایشان.

و خاصه از غیر معاویه بن عمار نیز روایت کرده اند بطرق دیگر از آن جمله در صحیح و حسن کالصحیح از حلبی، و در صحیح از عبد اللّه بن عباس از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده اند و بعنوان تواتر متفرق از غیر ایشان روایت کرده اند.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که شخصی که حج تمتع کند سه طواف می کند و دو سعی و از جهه هر طوافی دو رکعت نماز در مقام ابراهیم می کند باین نحو که چون به مکه می آید یک طواف از جهه عمره می کند و دو رکعت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۶

نزد مقام ابراهیم به جا می آورد و سعی می کند میان صفا و مروه و تقصیر می کند و محل می شود از عمره، و از برای حج یک طواف زیارت می کند و دو رکعت نماز زیارت به جا می آورد و سعی میان صفا و مروه می کند و طواف نسا با دو رکعت نماز در مقام.

و احادیث بر این مضمون متواتر است و در عمره تمتع طواف نسا نیست و قولی شده است که هست و قایلش معلوم نیست و دلیلش دلیل نیست و احادیث صحیح بسیار وارد است از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که قارن حکم مفرد دارد و زیادتی بر او ندارد مگر براندن هدی که اگر در وقت احرام

هـدی را بـا خود برده است و اشـعار یـا تقلیـد آن کرده است قـارن است و الا مفرد است و بر قارن و مفرد دو طوافست و یکی سعی.

(و روی درست عن محمّد بن الفضل الهاشـمیّ قال دخلت مع اخوانی علی ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقلنا له انّا نرید الحجّ و بعضنا صروره فقال صلوات اللّٰه علیه علیکم بالتّمتّع فانّا لا نتقی احدا فی التمتّع بالعمره إلی الحجّ و اجتناب المسکر و المسح علی الخفّین.)

و کالصـحیح منقولست از درست که فارسی است یعنی صحیح از محمد که گفت داخل شدم با برادرانم بر حضرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه و به آن حضـرت عرض نمودیم که ما اراده حـج داریم و بعضـی از ما حج نکرده اند یعنی حج واجب خود را می خواهنـد به جـا آورنـد چه حـج به جا آورنـد؟ که حضـرت فرمودنـد که بر شـماست که حـج تمتع به جا آوریـد به درستی که ما که اهل بیتیم تقیه نمی کنیم از کسـی در تمتع یافتن از عمره تا حـج یعنی در حـج قران، و در اجتناب از مسـکر و در مسح کشـیدن بر موزه و ظاهرا از این جهه تقیه نفرمایند که این سه مسأله از مذهب اهل بیت معروف بود و از صحابه موافق بسیار بودند، یا آن که بحسب واقع می دانستند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۷

به سـبب عدم تقیه به ایشان در خصوص این سه مسأله ضـرر نمی رسد، یا به سـبب آن که در حج تمتع تقیه نمی باید کرد زیرا که در صورت حج عامه و خاصه با هم شریکند، و سنّیان نیز که داخل مکه می شوند طواف و

سعی قدومی بر سبیل استحباب می کنند و شیعه بر سبیل وجوب می کند و قصد وجوب و استحباب امریست قلبی کسی بر او مطلع نیست، و زیادتی دیگر تقصیر است و آن به گرفتن یک مو از دندان متحقق می شود. و نیت حج نیز قلبی است، و تلبیه را همه می گویند تا عرفات.

و اما در اجتناب از مانند بوزه و سایر مسکرات شرکاء بسیار دارند با آن که همه سنیان نخوردند را بهتر می دانند چنانکه خواهد آمد إن شاء اللّٰه، و اما مسح بر خفین بدل دارد که پا را بشویند و پا شستن بهتر است از مسح بر موزه کشیدن چون ممکن است که دستی بر پا بکشند و آب بریزند و اگر نتوانند دست کشیدن به آن که عامه حاضر باشند و باز غسل بهتر است چون مشتمل است بر مسح با زیادتی با آن که می تواند گفت که من زیدیم و مذهب زیدیه جمع است میانه مسح و غسل چنانکه گذشت، و احادیث در عدم تقیه در این سه چیز بسیار وارد شده است از صحیح و حسن کالصحیح نمی توان گفت که درست نادرست است و واقفی است یا محمد مجهول الحال است و پیشتر گذشت و خواهد آمد.

باب فرایض الحج

(فرایض الحجّ سبع الاحرام و التّلبیات الاربع الّتی تلبّی بها سرّا و هی لبّیک اللهم لبّیک لبّیک لا شریک لک لبّیک انّ الحمد و النّعمه لک و الملک لا شریک لک و الطّواف بالبیت و الرّکعتان عند مقام ابراهیم علیه السّلام و السّعی بین الصّفا و المروه و الوقوف بالمشعر الحرام و الهدی للتّمتّع.)

این بابی است در بیان فرایض حج یعنی واجباتی که از

قرآن مجید ظاهر می شود و عبارت صدوق مختصر عبارت کتاب سلیمان بن مهران اعمش است که شیعه است و سنّیان نهایت اعتقاد [اعتماد خ ل] به او دارند با آن که معترفند به تشیّع او چنانکه شهید ثانی رحمه اللّٰه گفته است در حاشیه خلاصه که تعجب دارم از آن که علمای رجال ما چرا او را ذکر نکرده اند یعنی به توثیق، و شیخ طوسی او را در رجال حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه ذکر کرده است و توثیق نکرده است، و عامه اکثر احادیث صحاح خود را از اعمش نقل کرده اند و او رساله در مذهب شیعه از حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است، و صدوق رساله را در خصال ذکر کرده است.

و فرایض حج هفت است و ظاهرا مرادش اعم از حج و عمره است چنانکه در رساله است، و مراد از فریضه واجبی است که از قرآن مجید ظاهر شده است و تفصیل اینها را در روضه ذکر کرده است و در این کتاب در مواضع خود مذکور خواهد شد إن شاء اللّٰه تعالی اول احرام است اعم از احرام حج و عمره، و در آنجا هر دو را ذکر کرده است و هم چنین تلبیات اربع را در حج و عمره که آهسته می گویند با احرام که عقد احرام به او می شود و بعد از این مذکور خواهد شد و در بعضی از نسخ این کتاب، و التلبیه الاربع است چنانکه در این کتابست اما در آنجا نیست «تتمه التی تلبّی بها سرّا».

و این زیادتی از صدوقست به اعتبار حدیثی که خواهد آمد، و اکثر

لوامع صاحبقرانی،

اصحاب متابعت صدوق نموده اند اگر چه در اکثر احادیث صحیحه وارد نشده است و تلبیه که ذکر کرده است در احادیث صحیحه خاصه و عامه به همین عنوانست، و بغیر این عبارت در تلبیه در هیچ حدیث ندیده ام و بعضی اصحاب نقل کرده اند بغیر این عبارت و ظاهر آنست که دیده باشند بعضی از قدمای اصحاب را و متاخران متابعت ایشان نموده باشند.

و ما مکلفیم به آن چه بما رسیده است و در باب تلبیه مذکور خواهد شد دیگر طوافست اعم از حج یا عمره و اعم از طواف فریضه و طواف نسا چنانکه در رساله هر سه را ذکر کرده است که فریضه است و خواهد آمد.

دیگر دو رکعت نماز طوافست که بعد از طواف نزد مقام ابراهیم به جا می آورد.

و دیگر سعی است میان صفا و مروه اعم از حج و عمره دیگر.

وقوف در مشعر الحرام است که در حج به جای می آورد.

دیگر هدی تمتع است و بعد از این آن حضرت نقل نموده است که اما وقوف در عرفات پس آن سنتی است واجبه و سر تراشیدن سنت است و رمی جمار سنت است.

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه الوقوف بعرفه سنّه و بالمشعر فریضه و ما سوی ذلک من المناسک سنّه.)

و ظاهرا تتمه خبر اعمش است که نقل بالمعنی کرده است و در مرسله ابن فضال نیز واقع شده است از آن حضرت باین عبارت که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که وقوف در عرفات سنت است و در مشعر فریضه است و ما سوی کلام صدوقست که سابقا مذکور شد از کتاب اعمش که حضرت فرمودند که

حلق و رمی سنت است و باین عبارت ادا گرد چون بیتوته منی در سه شب یا دو شب هست و اکل از ذبیحه و غیر آن نیز هست که همه در مواضع خود مفصلا خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی و سنت است یعنی وجوب وقوف در عرفات از قرآن ظاهر نمی شود بلکه از سنت نبی صلّی اللّٰه علیه و آله ظاهر شده است، و ممکن است که صدوق از فرایض حج و بس را در اینجا ذکر کرده باشد، و فرائض عمره را ذکر نکرده باشد چون بعد از این ذکر خواهد کرد و لیکن بعید است.

باب ما جاء فی من حجّ بمال حرام

(روی عن الائمّه صلوات اللّٰه علیهم انّهم قالوا من حجّ بمال حرام نودی عند التّلبیه لا لبّیک عبدی و لا سعدیک.)

این بابی است در باب کسی که حج کند از مال حرام و کالصحیح منقولست از بعض ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم یا از جمیع ایشان چون قول هر یک قول همه است که ایشان صلوات اللّٰه علیهم فرمودند که هر که حج کند از مال حرام در وقتی که او تلبیه گوید که لبیک خطاب رسد به او که ای بنده من نمی خواهم لبیک و سعدیک ترا، یا آن که چون حج مقبول باشد در جواب لبیک لبیک عبدی و سعدیک می شنود یعنی ای بنده من کفایت می کنم مهمّات ترا و بر می آورم حاجات ترا و چون از مال حرام باشد می فرماید که من قبول نمی کنم دعای ترا و بر نمی آورم حاجات ترا و ظاهرا خرج راه هم چنین است که می باید درهمی از مال حرام صرف این راه ننماید. و ممکن است که مراد

از آن زری باشد که از احرام تا احلال یا تا فارغ شدن از حج صرف می نماید چون همین است و راه حج حج نیست و محتمل است که مراد جامهای احرام باشد و جامهائی که ساتر عورت باشد در حال طواف حج واجب، و نماز واجب باشد، و بهای هدی باشد که اگر اینها از حرام باشد حج صحیح نخواهد بود اگر عالم باشد به حرمت اینها به آن که اینها را غصب کرده باشد یا از عین زر حرام باشد و اول اظهر است زیرا که مقصود عدم قبولی است نه عدم صحت یا اعم از هر دو که در بعضی صحیح نباشد و در بعضی مقبول نباشد.

باب عقد الاحرام و شرطه و نقضه و الصّلاه له

اشاره

این بابی است در بستن احرام و در شرطی که مستحب است کردن آن و بر هم زدن احرام و نمازی که احرام را در عقب او واقع می سازند بدان که خلافست که احرام کدام است و احرام به معنی حرام گردانیدنست به نیت چیزهائی را که حق سبحانه و تعالی در حالت احرام حرام گردانیده است پس جمعی را اعتقاد آنست که احرام نیت است و بس، و تلبیه واجبست که عقد احرام به آن می شود، و جمعی هر دو را احرام می دانند چون تحقّق احرام به تلبیه است، و بعضی این هر دو را احرام می دانند با پوشیدن جامهای احرام، و بحسب ظاهر روایات قول اول اظهر است پس ناچار است که بداند که چه چیزها حرامست تا نیت توان کرد و لازم نیست که همه را مفصلا در خاطر داشته باشد در حالت نیت اگر چه بهتر است.

و از بسیاری از احادیث ظاهر

می شود که اگر سه چیز را در اول بگوید کافی است که آن زنان و جامهای دوخته است و بوی خوش چنانکه خواهد آمد، و احرام مثل صیام است که خلافست که ترکست یا معنی وجودیست که کف نفس باشد از محرمات، و شکی نیست که کف نفس بهتر است، و باز بعضی چیزها بی دغدغه واجبست کف نفس از آنها، و بعضی بی دغدغه سنت است و بعضی مختلف فیه است پس اگر قصد کف نفس از همه کنند اللّٰه کافیست و یا به آن که قصد کند که احرام می گیرم از محرمات بی دغدغه وجوبا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۲

و از مکروهات استحبابا و از خلافی ها احتیاطا نیز خوبست و تفصیل آن اجمال است.

[احرام بعد از نماز باشد]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال لا یکون احرام الّا فی دبر صلاه مکتوبه او نافله فان کانت مکتوبه احرمت فی دبرها بعد التّسلیم و ان کانت نافله صلّیت رکعتین و احرمت فی دبرها فاذا انفتلت من الصّلاه فاحمد اللّٰه عزّ و جلّ و اثن علیه و صلّ علی النّبی صلّی اللّٰه علیه و آله و تقول اللّٰهمّ انّی أسألك ان تجعلنی ممّن استجاب لک و آمن بوعدك و اتّبع أمرك فانّی عبدك و فی قبضتك لا أوقی الّا ما وقیت و لا آخذ الّا ما اعطیت و قد ذکرت الحجّ فاسئلك ان تعزم لی علیه علی کتابك و سنّه نبیّك و تقوّینی علی ما ضعفت عنه و تسلّم منّی مناسکی فی یسر منك و عافیه و اجعلنی من وفدك الّذی رضیت و ارتضیت و سمّیت و کتبت اللّٰهمّ انّی خرجت من شقّه بعیده

و أنفقت مالی ابتغاء مرضاتک اللَّهمّ فتمّم لی حجّتی و عمرتی اللَّهمّ انّی ارید التّمتّع بالعمره إلی الحجّ علی کتابک و سنّه نبیّک صلواتک علیه و آله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلّنی حیث حبستنی لقدرک الّذی قدّرت علیّ اللَّهمّ ان لم یکن حجّه فعمر احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی و عظامی و مخّی و عصبی من النّساء و الثّیاب و الطّیب ابتغی بذلک وجهک و الدّار الآخره یجزئک ان تقول هذا مرّه حین تحرم ثمّ قم فامش هنیئه فاذا استوت بک الارض ماشیا کنت او راکبا فلبّ.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که نمی باشد احرام کامل مگر در عقب نماز واجبی یا سنّتی و ظاهر آنست که اگر وقت فریضه باشد یا قضائی در ذمه داشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۳

باشد احتیاج به نافله نیست بلکه مشروع نیست، و اکثر متاخرین گفته اند که اگر در وقت واجب نیز باشد نافله سنت است که آن را پیش از نماز واجب باشد بفعل آورد پس اگر وقت نماز واجب باشد در عقب آن نماز بعد از سلام می گویی عبارات احرام را و اگر وقت نماز سنت باشد یعنی وقت نماز واجبی نباشد و واجبی در ذمه نداشته باشد دو رکعت نماز می کنی و احرام را در عقب آن واقع می سازی و چون از نماز واجب یا سنّت فارغ می شوی حمد الهی به جا می آوری و ثنا می فرستی بر حق سبحانه و تعالی پس اگر سوره حمد و آیه الکرسی را یا یکی از این دو را بخوانی حمد و ثنا کرده و صلوات بر محمد

و آل او بفرست و بگو این عبارت را که ترجمه اش اینست بلکه نیّت لفظی است که خداونـدا از تو سؤال می کنم که بگردانی مرا از کسانی که اجابت کرده اند ترا و اعتقاد دارند به آن که به وعده خود وفا می کنی، و متابعت نموده اند امر ترا در هر چیز خصوصا در حـج تمتع به درستی که من بنـده توام و در قبضه قـدرت توام و کسـی که نگاه نمی توانـد داشت مرا از بلاها مگر حفـظ و حمـایت تو و نمی توانم گرفت مگر آن چه را تو عطـا کنی. و خداونـدا تو یـاد کرده حـج را و بنـدگان خود را به آن خوانده پس از تو سؤال می کنم به تضرع و زاری که مرا بر آن عازم کنی به نحوی که در کتاب خود فرستاده که آن حج تمتع است و موافق سـنّت و طریق پیغمبر تست و قوت دهی مرا بر هر چه از آن ضعیف باشم و نتوانم کرد و قبول کنی از من عبادات حجّم را به سـهولت و صـحت بـدن و بگردان مرا از حاجیـانی که به امیـد منـافع دنیـا و آخرت به درگاه تو آینـد و تو از ایشان خوشـنودی و برگزیـده ایشـان را و نـام برده ایشـان را و نوشـته ایشان را در جریـده دوسـتان خود یا ایشان را به کنیت یاد کرده چنانکه در بعضی از نسخ است و اول اظهر و اکثر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۴

خداونـدا از راه دور از خـانه و شـهر خود بیرون آمـد و به درگـاه تو آمـده ام و مـال خود را صـرف نموده ام از جهه رضای تو خداوندا پس تمام کن حج

و عمره مرا تا اینجا دعاء توفیق حجست.

و بعـد از این نیت است که خداونـدا اراده دارم که عمره به جـا آورم که بعـد از آن تمتع یابم تا حـج از چیزهائی که در حالت احرام بر من حرام گردانیـده یعنی عمره تمتع می کنم به نحوی که در قرآن مجیـد فرموده که فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ و به نحـوی که طریقه ایست که رسولت صلّی اللَّه علیه و آله فرموده است پس اگر عـارض شود مرا عـارضه و در کـافی و تهـذیب شی ء است یعنی اگر عارض شود مرا چیزی که مانع شود از اتمام این عمره از بیماری یا از دشـمن پس مرا محل گردان هر جا که مرا محبوس گردانی به تقدیری که بر من مقدر ساخته.

خداونـدا اگر نتوانم که حجرا بـا عمره به جا آورم پس توفیقم کرامت کن که آن چه اراده دارم که آن عمره است به جا آورم و این نیت عمره است که حضـرت فرموده است که آن را یک جا نیت کنـد و بعـد از آن نیت احرام به جا آورنـد، و جمعی از علماء متاخرین بلفظ مضارع می خوانند چنانکه نیت عمره بلفظ مضارع است که آن ارید است و بلفظ ماضی افصح است چون صریحست در انشـا ماننـد بعت و أنکحت یعنی حرام می کنم به محض رضای تو بر مضارع یا محرم شـد بنا بر ماضـی آن جهه رضـای تو موی من و پوست و گوشت و خون و اسـتخوانها و مغز اسـتخوانم و پی دست و پایم را از زنان که نزدیکی به ایشان نکند اعضا یا جوارح من، یا اینها کنایه است از خود

یعنی حرام ساختم بر خود زنان و جامهای دوخته و بوی خوش را و غرضم از اینها رضای تست و خانه آخرت که بهشت باشد، یا آن که غرضم رضای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۵

تست تا کرامت کنی مرا بهشت یا قرب تو در بهشت بنا بر آن که نیت بهشت یا خلاصی از جهنم منظور بودن منافات داشته باشد با اخلاص، و ظاهر این حدیث و امثال این که خواهد آمد این است که منافات ندارد و احوط آنست که آنها منظور نباشد در رعایت عبادت و این قصدها کند که گذشت.

و این نیت احرام یک مرتبه کافی است در ابتداء احرام بخلاف تلبیه که تکرارش مطلوبست پس برخیزد و اندک راهی برود و چون به راه افتی پیاده و خواه سواره تلبیه را بخوان و ظاهر این حدیث و احادیث صحیحه بسیار آنست که مقارنت نیت احرام با تلبیه در کار نیست بلکه عدم مقارنت مطلوبست وجوبا یا استحبابا و بنا بر مذهب صدوق و اکثر اصحاب می باید که بعد از نیت بی فاصله تلبیه سرّی را به جا آورد و چون به راه افتد تلبیه را بخواند و اظهر جواز هر دو است چنانکه خواهد آمد.

[احرام بعد از نماز ظهر سنت است]

(و سال الحلبیّ ابا عبد اللَّه علیه السّلام أ لیلا احرم رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله ام نهارا فقال نهارا فقلت أیّ ساعه قال صلاه الظّهر فسألته متی تری ان نحرم قال سواء علیکم انّما احرم رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله صلاه الظّهر لأنّ الماء کان قلیلا کان یکون فی رءوس الجبال فیهجّر الرّجل إلی مثل ذلک من الغد فلا یکادون یقدرون علی الماء

و انّما احدثت هذه المیاه حدیثا.)

و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در شب احرام گرفتند یا در روز؟ حضرت فرمودند که در روز عرض نمودم که در کدام ساعت حضرت فرمودند که در ساعت نماز پیشین عرض نمودم که ما در چه ساعت احرام بگیریم حضرت فرمودند که در هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۶

ساعت که احرام می گیرید صحیح است، و لیکن حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در ظهر احرام گرفتند یعنی در آن وقت بهتر است و در آنجا آب کم بوده و در سر کوهها بهم می رسید و مردمان در هوای گرم می رفتند بطلب آب و روز دیگر قریب بظهر می آوردند و عبارت کافی فیجهّز الرجل است یعنی تهیه شتران می کردند و با مشکها می رفتند و روز دیگر آن وقت می آمدند و بسیار بودند که به آب نمی رسیدند، و این آبها تازه بهم رسیده است در ذو الحلیفه، و مردمان هر وقت که می رسند غسل می کنند و احرام می گیرند و روانه می شوند بخلاف سابق که از اول روز از مدینه متوجه مسجد شجره می شدند و قریب بظهر به آن جا می رسیدند و بعد از ظهر احرام می گرفتند.

و ظاهرا عامه سنت نمی دانند که احرام را در وقت ظهر گرفتند حضرت باین عنوان ادا فرمودند از روی تقیه که عامه چنین فهمند که اتفاق چنین واقع شده بود و حجّه باشد بر ایشان که متابعت آن حضرت مطلوب است از هر وجهی که خواهد باشد.

و در صحیح و حسن کالصحیح

از حلبی و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ضرر ندارد ترا احرام در روز و شب هر وقت که خواهی و لیکن افضل آنست که نزد زوال آفتاب باشد بعد از نماز.

[نیت حج]

(و روی ابن ابی عمیر عن حمّاد بن عثمان قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّی ارید ان أتمتّع بالعمره إلی الحجّ فکیف اقول فقال تقول اللّٰهمّ انّی ارید التمتّع بالعمره إلی الحجّ علی کتابک و سنّه نبیّک و ان شئت اضمرت الّذی ترید.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۷

به سی سند صحیح و بیست و پنج حسن کالصحیح منقول است از حمّاد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که من اراده عمره تمتع دارم چه بگویم حضرت فرمودند که می گویی خداوندا می خواهم که عمره تمتع به جا آورم که بعد از آن حج تمتع به جا آورم موافق کتاب تو و سنت پیغمبر تو صلی اللّٰه علیه و آله و اگر خواهی در وقت قصد به خاطرت در می آوری عمره تمتع را.

و در همه احادیث صحیح که وارد شده است که نیت را بلند گفتن در خصوص حج و عمره مطلوب است از جهه آنست که ظاهر سازند که عمر و سایر منافقانی که با او شریک بودند در ترک حج تمتع همه مخالفت صریح نمودند خدا و رسول را و ظاهر سازند کفر عمر را و اگر جائی باشد که خوف باشد نیت را در خاطر بگذارند مثل سایر عبادات و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است.

(و سأله حمران بن أعین عن الرّجل

يقول حلّنى حيث حبستنى قال هو حلّ حيث حبسه اللّٰه عزّ و جلّ قال او لم يقل.)

و ظاهرا نساخ حمزه بن حمران چنين كرده انـد چون كلينى از حمزه روايت كرده است و صدوق نيز در بحث محصور همين حديث را از حمزه روايت كرده است اگر چه ممكن است كه حمزه با پدرش شنيده باشد و صدوق در كتاب هر دو ديده باشد و ليكن بعيد است چون اگر حمران روايت كرده بود البته در يكى از كتب مذكور مى شد و على اى حال سند كالصحيح است زيرا كه سند حمزه از صدوق صحيح است از ابن ابى عمير از حمزه و حمزه توثيق ندارد و ليكن چون ابن ابى عمير از جمعى است كه اجماع است بر تصحيح ما يصح عنه كالصحيح است و اگر از حمران باشد

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۰۸

حمران بسيار بزرگ است و ظاهر آنست كه از كتاب او برداشته باشد و كالصحيح است و مؤيدش احاديث صحيحه وارد شده است بر اين مضمون و خواهد آمد.

و على اى حال منقولست كه از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه سؤال كردند از شخصى كه در حال احرام بگويد كه خداوندا مرا محل كن هر جا كه مرا محبوس سازى گر مانعى به همرسد كه نتوانم تمام كردن حج يا عمره را مرا محل كن حضرت فرمودند كه او محل مى شود هر جا كه او را مانعى به همرسد كه حق سبحانه و تعالى او را محبوس سازد خواه شرط كرده باشد به گفتن اين كلمه يا نگفته باشد، و خواهد آمد كه فايده شرط ثوابست به سبب تعبد و اطاعت، و فايده

دیگر آنست که اگر ممنوع شود به مرض، و هدی خود را بفرستد محل می تواند شد الحال اگر شرط کرده باشد و الا صبر می کنـد تا هدی به محل خود برسد و زمان وعده کشـتن که روز دهم باشد برسد محل می تواند شد و پیشتر محل نمی تواند شـد مگر با شرط.

[دعاء بعد از احرام]

(و روی حفص بن البختریّ و معاویه بن عمّار و عبـد الرّحمن بن الحجّاج و الحلبیّ جمیعا عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال اذا صلّیت فی مسجد الشّجره فقل و أنت قاعد فی دبر الصّلاه قبل ان تقوم ما یقول المحرم ثمّ قم فامش حتّی تبلغ المیل و یستوی بک البیـداء فاذا اسـتوت بک فلبّ و ان أهللت من المسـجد الحرام للحجّ فان شـئت لبّیت خلف المقام و افضل ذلک ان تمضـی حتّی تأتی الرّقطاء و تلبّی قبل ان تصیر إلی الابطح.)

و به سی سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه در مسجد شجره نمازگزاری از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۹

نمازهای واجب یا سـنت احرام بگو آن چه محرم می گویـد به نحوی که گذشت پس برخیز و روانه بیدا شو تا برسـی به میل و روانه شوی در بیـدا که زمین مسـطح است تلبیه بگو یعنی تلبیه که نگفته در اینجـا بگو تـا تلبیه بلنـد را در اینجا بگو، و کلینی و شیـخ تا اینجا را در حـدیث فضـلاء روایت کرده انـد و ممکن است که در کتاب ایشان زیادتی مذکور بوده باشد و ایشان ذکر نکرده باشند و ظاهرا حدیث صحیح معاویه بن عمار است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند

که چون احرام بحج گیری از مسجد الحرام در مقام ابراهیم علیه السلام اگر خواهی همان جا تلبیه را بگو و بهتر آنست که چون به رقطاء رسی پیش از ابطح تلبیه به گویی، و عبارت شیخ رقطاست و عبارت کلینی

«إلی فضاء دون الردم فلبّ»

و در بعضی از نسخ

«إلی الرّوحاست و اذا انتهیت إلی الرّدم و اشرفت علی الابطح»

است و از این عبارات ظاهر می شود تلبیه را اوّلا در فضائی که پیشتر از ردم است و این سدیست که در حوالی ابطح بسته اند و از آنجا داخل ابطح می شوند تلبیه را بلند بگویند.

و ظاهر آن فضا سه راهست که آن را شعب الدب می گویند و به جبل الثور می روند که آنجا زیارت کنند غاری را که حضرت در آنجا پنهان شدند و مؤید این معنی است حدیث زراره و بعضی گفته اند که رقطاء مدعی است و بعضی گفته اند محاذی قبور شرفاست و آن چه ظاهر می شود از کلام جمعی از اصحاب آنجایی است که مشرف می شوند بر ابطح و اگر از مدعی شروع کند و گوید تا ابطح بی دغدغه خوبست.

(و فی روایه هشام بن الحکم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال ان احرمت من غمره او برید البعث صلّیت و قلت ما یقول المحرم فی

دبر صلاتک و ان شئت لبّیت من موضعک و الفضل ان تمشی قلیلا ثمّ تلبّی.)

و به بیست سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر خواهی که احرام از عقیق را از غمره که چهار فرسخ آخر عقیق است یا برید البعث که چهار فرسخ اول عقیق است احرام

بگیری نماز احرام را به جا می آوری و نیت احرام را بلفظ می گویی پس اگر خواهی تلبیه را در همین جا می گویی و فضیلت در آنست که انـدک راهی بروی و بعـد از آن تلبیه را به گویی و در مثـل وادی عقیق اگر فاصـله شود ضـرر نـدارد امـا در مثل مسـجد شـجره مشـکل است چون جـایز نیست که از میقات بگـذرد مگر با احرام و میقات مـدینه مسـجد شـجره است و تا تلبیه نگوید محرم نشده است لهذا اکثر علما حمل کرده اند تلبیه بیدا را بر تلبیه جهری.

(و فی روایه بن فضّال عن ابی الحسن صـلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یاتی ذا الحلیفه او بعض الاوقات بعد صـلاه العصـر او فی غیر وقت صلاه قال لا ینتظر حتّی تکون السّاعه الّتی یصلّی فیها. و انّما قال ذلک مخافه الشّهره.)

و در موثق کالصحیح منقولست از حضرت ابو الحسن علی ابن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما در شخصی که وارد شود در ذو الحلیفه که میقات اهل مدینه مشرفه است یا به میقاتهای دیگر بعد از نماز عصر یا در غیر وقت نماز چه کند حضـرت فرمودند که انتظار وقت نماز را نکشند و راوی یا صدوق گفته اند که آن چه حضرت فرمودند که انتظار نکشند از جهه تقیه فرموده اند یا اتّقا که مبادا از کسـی به ایشان ضـرر برسـد یا آن که الحال مشـهور می شونـد به تشـیع و عاقبت ضـرر به ایشان می رسـد، و محتمل است که حمل کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۱

بر نفی وجوب یعنی انتظار کشیدن واجب نیست اگر چه مستحب است که صبر کنند که وقت نماز دیگر درآید.

[جماع قبل از لبیک]

(و روی حفص

بن البختریّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی من عقد الاحرام فی مسجد الشّجره ثمّ وقع علی اهله قبل ان یلبّی قال لیس علیه شی ء.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند در کسی که عقد کند احرام خود را در مسجد شجره به آن که نیت احرام را بلند و پیش از آن که تلبیه را بگوید با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که بر او هیچ چیز نیست نه کفاره و نه گناه زیرا که احرام به تلبیه منعقد می شود و پیش از تلبیه در حکم عدمست.

و همین مضمون در صحیح عبد الرحمن بن حجاج و حسنه کالصحیح حریز و غیر آن مذکور است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه و تاویل می باید کرد که پیش از تلبیه یا چیزی که حکم تلبیه دارد که آن اشعار و تقلید است اگر چه خلافی هست در انعقاد احرام به اشعار یا تقلید، و این حدیث اشعاری دارد که تا تلبیه نگفته باشد محل است اگر چه اشعار و تقلید کرده باشد و لیکن این مفهومها معارضه نمی تواند کرد با احادیث صریحه صحیحه که خواهد آمد.

[خوردن صید قبل از لبیک]

(و فی روایه ابان عن علیّ بن عبد العزیز قال اغتسل ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه بذی الحلیفه للإحرام و صلّی ثمّ قال هاتوا ما عندکم من لحوم الصّید فاتی بحجلتین فاکلهما قبل ان یحرم.)

و به اسانید صحیحه هشت گانه منقولست از ابن ابی عمیر و صفوان از ابان و هر سه اهل اجماعند از علی که ظاهرا ابن غراب است و صدوق را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۲

اعتقاد آنست

که علی بن ابی المغیره است، و علامه و ابن داود توثیقش کرده اند و هر دو صاحب کتاب معتمدند بر تقدیر تعدد حاصل آن که کالصحیح است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در ذو الحلیفه که مسجد شجره است غسل احرام به جا آوردند و نماز احرام کردند و فرمودند که هر گوشت شکاری که دارید بیاورید پس دو کبگ بریان آوردند و حضرت هر دو را پیش از احرام تناول فرمودند.

و محتمل است که غسل را اعاده فرموده باشند و ظاهر ساختند که این افعالی از مقدمات مستحبه احرام است سبب حرمت صید نمی شود چه جای حرمت غیر آن.

(و فی روایه عبد الرّحمن بن الحجّاج عنه صلوات اللّٰه علیه انّه صلّی رکعتین و عقد فی مسجد الشّجره ثمّ خرج فاتی بخبیص فیه زعفران فاکل قبل ان یلبّی منه.)

و در حسن کالصحیح و به سی و چهار سند صحیح از داود از حفص بن البختری منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه دو رکعت نماز احرام را به جا آوردند و نیت احرام کردند در مسجد شجره و چون از مسجد بیرون آمدند حلوای خرمائی به خدمت حضرت آوردند که زعفران داشت پیش از تلبیه از آن تناول فرمودند پس ظاهر شد که تا تلبیه را نگویند چیزی بر محرم حرام نمی شود و ظاهر می شود که لازم نیست تلبیه سرّی نزد عقد احرام و تاخیر تا بیدا جایز است که تلبیه را در آنجا بگویند و محرم شوند، و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است زیاده از صد سند صحیح و صفوان حکم کرده است به تواتر

اخبار از ائمه اطهار سلام اللّٰه علیهم در این مساله.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۳

(و روی عنه وهب بن عبد ربّه فی رجل کانت معه امّ ولد له فاحرمت قبل سیّدها أ له ان ینقض احرامها و یطاها قبل ان یحرم قال نعم.)

و روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وهب ثقه که کتاب او از اصول چهار صد است و ظاهر است که صدوق از کتاب او برداشته است و بسیار کسی این کتاب را روایت کرده بودند از آن جمله حسن بن محبوب، و کلینی نیز از ابن محبوب روایت کرده است از وهب و طرق صدوق و کلینی بابن محبوب صحیح است در شخصی که کنیزی با خود داشته باشد که از او فرزند داشته باشد و پیش از آقا احرام بندد بی رخصت آقا آیا آقا راهست که احرام آن کنیز را برهم زند و پیش از آن که احرام گیرد با او وطی کند حضرت فرمودند که بلی. و این حدیث مناسبت ندارد مگر به اعتبار آن که مقدمات احرام را به جا آورده باشد و احرام نگرفته باشد و حمل می تواند کرد و عبارت دلالت ندارد بر آن که مقدمه را بفعل آورده است یا نه بلکه دلالت می کند بر آن که ولد حکم کنیز دارد و احرامش بی رخصت مولی صحیح نیست.

(و کتب بعض اصحابنا إلی ابی ابراهیم صلوات اللّٰه علیه فی رجل دخل مسجد الشّجره فصلّی و احرم ثمّ خرج من المسجد فبدا له قبل ان یلبّی ان ینقض ذلک بمواقعه النّساء فکتب صلوات اللّٰه علیه نعم او لا باس به.)

و در صحیح از نضر بن

سوید منقولست از بعضی از مشایخ ما که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه در شخصی که داخل شود در مسجد شجره و نماز احرام به جا آورد و نیّت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۴

احرام بکند و تلبیه نگوید و چون از مسجد بیرون آید به خاطرش رسد که احرامش را باطل کند پیش از تلبیه به مجامعت زنان حضرت در جواب او نوشتند که بلی یا باکی نیست و راوی شک دارد که این عبارت را فرمودند یا آن عبارت را و معنی واحد است و ظاهر این حدیث آنست که احرام عبارتست از نیت و بس و بدون تلبیه منعقد نمی شود موافق احادیث سابقه بلکه احادیث این باب متواتر است.

باب الاشعار و التّقلید

(روی عمر بن شمر عن جابر عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال انّما استحسنوا اشعار البدن لأنّ اوّل قطره تقطر من دمها یغفر اللّه عزّ و جلّ له علی ذلک.)

این بابیست در بیان اشعار و تقلید منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله و ائمه طاهرین یا صحابه و تابعین و بعید است و ممکن است که باین عبارت واقع شده باشد که خاصه اول را بفهمند و عامه ثانی را که ایشان خوب دانستند اشعار شتران را به آن که کوهان شتر را بشکافند و خونی که بیرون آید بر روی کوهان بمالند از جهه آن که چون قطره خونی که أولا از هدی ریخته می شود حق سبحانه و تعالی صاحب آن شتر را می آمرزد بنده تعجیل می کند به اشعار در مغفرت خودش و

گذشت.

(و روى حريز عن زراره عن ابى جعفر صلوات اللّه عليه قال كان النّاس يقلّدون الغنم و البقر و انّما تركه النّاس حديثا و يقلّدون بخيط او بسير.)

و به اسانيد صحيحه متواتره منقولست كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين و ائمه طاهرين

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۱۶

صلوات اللّه عليهم يا صحابه و تابعين چنانكه در حديث سابق مذكور شد گوسفند و گاو را تقليد مى كردند و بس، چون جمعى از عامه گاو را اشعار مى كنند و بدعتست بلكه اشعار مخصوص شتر است و تقليد شامل هر سه است و در اين اوقات مردمان ترك كرده اند و مقرر بود كه در گردن شتر و گاو و گوسفند مى كردند ريسمانى يا تسمه پوستى، چون جمعى از عامه اشعار نمى كردند كه عبث آزار دادن حيوانست و تقليد نمى كردند كه فايده ندارد ائمه هدى صلوات اللّه عليهم مى فرمايند كه بندگان را اطاعت مى بايد كرد و اكثر علل شرايع مخفى است و اينها اقاويل ملاحده است.

(و روى معاويه بن عمّار عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه فى رجل ساق هديا و لم يقلّده و لم يشعره قال قد أجزأ عنه ما اكثر ما لا يقلّد و لا يشعر و لا يجلّل.)

و به اسانيد صحيحه منقولست كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه پرسيدند از شخصى كه هدى را براند و اشعار و تقليد آن را نكرده باشند حضرت فرمودند كه از او مجزى است چه بسيار است آن چه آن را تقليد و اشعار و جل نمى كنند، و ظاهرا از جهه تعظيم هدى مستحب است كه جلهاى قيمتى كنند آن را

و جلها را بعد از ذبح تصدق نمايند.

(و روى الحسن ابن محبوب عن جميل بن صالح عن الفضيل بن يسار قال قلت لأبى عبد اللّه صلوات اللّه عليه رجل احرم من الوقت و مضى ثمّ انّه اشترى بدنه بعد ذلك بيوم او يومين فاشعرها و قلّدها و ساقها فقال ان كان ابتاعها قبل ان يدخل الحرم فلا باس قلت فانّه اشتراها قبل ان ينتهى إلى الوقت الّذى يحرم منه فاشعرها و قلّدها

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۱۷

أ يجب عليه حين فعل ذلك ما يجب على المحرم قال لا و لكن اذا انتهى إلى الوقت فليحرم ثمّ يشعرها و يقلّدها فانّ تقليده الاوّل ليس بشى ء.)

و به اسانيد صحيحه منقول است از فضيل كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه اگر شخصى از ميقات احرام بگيرد و روانه شود و بعد از آن به يک روز يا دو روز شترى بخرد و آن را اشعار و تقليد كند و براند آيا خوبست حضرت فرمودند كه اگر شتر را پيش از دخول حرم خريده شود باكى نيست، و ظاهر مى شود كه در حج تمتع نيز سياق هدى خوبست چون غالب اوقات هر كه دور است حج تمتع مى كند.

فضيل گفت عرض نمودم كه هر گاه پيش از ميقات كه از آنجا محرم مى شوند اين شتر را بخرد و اشعار و تقليد كند آيا محرم مى شود و واجبست كه اجتناب كند از آن چه محرم از آن اجتناب مى كند حضرت فرمودند كه نه و ليكن وقتى كه به ميقات رسد مى بايد احرام بگيرد و اشعار و تقليد ديگر كند آن شتر را از جهه آن

که آن چه پیش کرده است لغو است.

(و روی محمّد بن الفضیل عن ابی الصّباح الکنانیّ قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن البدن کیف تشعر فقال تشعر و هی بارکه من شقّ سنامها الایمن و تنحر و هی قائمه من قبل الایمن.)

و کالصحیح بلکه صحیح به نوزده سند صحیح قطع نظر از آن که کتاب ابو الصباح از اصول متواتره بوده است و این اصل را محمد بن فضیل و صفوان بن یحیی و ابن بزیع روایت کرده اند و طریق صدوق بجمیع مرویات ایشان نوزده سند صحیح است با آن که ما را از تتبع علم به همرسیده است که کتاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۸

ابو الصباح معتمد بوده است و هر چه از او روایت می کنند از کتاب متواترش روایت می کنند و از او منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شتران را چگونه اشعار می کنند حضرت فرمودند که اشعار می کنند در وقتی که شتران خوابیده باشند به آن که می شکافند جانب راست کوهان را و خونش را بر کوهان می مالند و در وقت کشتن نحر می کنند به آن که خنجر یا کارد بزرگ یا نیزه در گو گردنش فرو می کنند در حالتی که شتر ایستاده باشد و نحر کننده از جانب راست شتر ایستاده باشد.

و در صحیح به بیست و چهار سند صحیح از عبد اللّه بن سنان منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم که شتران را چگونه اشعار می کنند حضرت فرمودند که دست شتر را می بندند خوابیده و نحر می کنند ایستاده از جانب راست شتر و چون اشعار

و تقلید کردند محرم می شوند یعنی قارن چون اکثر اوقات قارن اشعار و تقلید می کند و بدون تلبیه محرم می شود.

(و فی روایه معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال تقلّدها نعلا خلقا قد صلّیت فیها و الاشعار و التّقلید بمنزله التّلبیه.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که در گردن شتر می آویزی کفش کهنه را که در آن نماز کرده باشی و صلیت را مجهول می توان خواند که اعم از آن باشد که خود نماز کرده باشد یا دیگران و لیکن به معلوم اظهر است، و اشعار و تقلید در قارن بمنزله تلبیه است که عقد احرام به آن می شود و به اسانید صحیحه منقولست از عمر بن یزید که آن حضرت فرمود نه که هر که اشعار کند شتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۹

خود را محرم می شود اگر چه مطلقا متکلم نشود به اندک و بسیار یعنی یک تلبیه نگوید.

و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللّه فرمودند که سه چیز آدمی را محرم می گرداند تلبیه و اشعار و تقلید و هر گاه یکی از این سه چیز را واقع سازد محرم می شود.

و به اسانید صحیحه منقولست از حریز که گفت آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شتر بسیار باشد و خواهی که همه را اشعار کنی شترها را می خوابانند و میان دو شتر دو شتر داخل می شود و یکی را از جانب راست و دیگری را از جانب چپ اشعار می کنند و می باید که وقتی اشعار کند که مهیا شده باشد از جهه احرام زیرا که بعد از

اشعار و تقلید محرم می شود و این هر دو بمنزله تلبیه است، و احادیث در این باب بسیار است بلکه متواتر است پس کسی که می گوید که می باید تلبیه را با اشعار و تقلید غافل شده است از کثرت اخبار اگر چه بهتر آنست که تلبیه بگوید با هر دو.

(و فی روایه عبد اللّٰه بن سنان عنه صلوات اللّٰه علیه انّها تشعر و هی معقوله.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دستهای شتران را می بندند در وقتی که آن را اشعار کنند و در «یب» این زیادتی هست که نحر می کنند شتر را در حالتی که ایستاده باشد و اشعار می کنند شتران را از جانب راست آن و هر گاه اشعار و تقلید کرد محرم می شود و ظاهرش آنست که همین کافی است از جهه احرام.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۰

و کالصحیح از زراره منقول است به همین مضمون و عقال ریسمانیست که بر زانوی شتر می بندند در وقتی که خوابیده باشد و نشستن شتر را در زبان عجم خوابیدن می گویند نه نشستن و در لسان عرب بروک می گویند آن را.

(و روی بن فضّال عن یونس بن یعقوب قال خرجت فی عمره فاشتریت بدنه و انا بالمدینه فارسلت إلی ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فسالته کیف اصنع بها فارسل إلیّ ما کنت تصنع بهذا فانّه کان یجزئک ان تشتری منه من عرفه و قال انطلق حتّی تاتی مسجد الشّجره فاستقبل بها القبله و أنخها ثمّ ادخل المسجد فصلّ رکعتین ثمّ اخرج إلیها فاشعرها فی الجانب الایمن ثمّ قل بسم اللّٰه اللّٰهمّ منک و لک اللّٰهمّ تقبّل منّی

فاذا علوت البيداء فلبّ.)

و در صحيح منقول است به بيست و پنج [سند ظ] صحيح از يونس و هر دو فطحى بودند و رجوع نمودند بمذهب حق پس صحيح باشد، و مشهور آنست كه حديث ايشان موثق كالصحيح است و يونس گفت كه بيرون رفتم از جهه عمره و در مدينه شترى خريدم و كسى را به خدمت حضرت فرستادم كه با اين شتر چه بايد كرد حضرت فرمودند كه در كار نبود كافى بود كه از عرفات بخرى چه سنت است كه هدى را به عرفات برده باشند و چون گرفته با خود ببر تا در مسجد شجره، و آن را رو بقبله كن و بخوابان پس داخل مسجد شو و دو ركعت نماز بكن و بيرون آى و جانب راست كوهان را بشكاف بسر كاردى و بگو كه در همه كارها ابتدا به نام خدا مى كنم و يارى از او مى خواهم خداوندا اين شتر از تست يا من و شتر هر دو مخلوق توايم و اشعار اين را از جهه رضاى تو مى كنم خداوندا از من قبول كن و چون

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۲۱

بالا روى به بيدا تلبيه بگو استحبابا چون اشعار كرده يا آن كه اشعار در حج قرآن به جاى تلبيه است نه در حج تمتع.

چنانكه احاديث متواتره وارد شده است كه قارن زيادتى دارد بر مفرد به سياق هدى.

و در حديث كالصحيح جميل و كالصحيح حلبى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه منقولست كه جل كردن نيز بمنزله تلبيه است و احوط آنست كه اول تلبيه را بگويد بقصد وجوب و بعد از آن اشعار و تقليد و

جل کردن را بقصد قربت واقع سازد و بقیه احکام خواهد آمد در مبحث هدی إن شاء اللَّه تعالی.

التلبیه

[الفاظ تلبیه]

(روی النضر بن سوید عن عبد اللَّه بن سنان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال لمّا لبّی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله قال لبّیک اللهمّ لبّیک لبّیک لا شریک لک لبّیک انّ الحمد و النّعمه لک و الملک لا شریک لک لبّیک لبّیک ذا المعارج لبّیک. و کان صلّی اللَّه علیه و آله یکثر من ذی المعارج و کان یلبّی کلّما لقی راکبا او علا اکمه او هبط وادیا و من اخر اللّیل و فی ادبار الصّلوات.)

این بابی است در تلبیه منقولست در صحیح از عبد اللَّه بن سنان و از عمر بن یزید به شصت و چهار سند صحیح و از معاویه بن عمار در اصل تلبیه به سی و هشت سند صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله تلبیه گفتند چنین گفتند و ترجمه اش اینست که چون تو مرا طلب فرمودی ای خداوند من اینک به خدمتت آمده ام و ممکن است که چهار مرتبه از این جهت باشد که یک مرتبه حق سبحانه و تعالی طلبیده است، و یک مرتبه حضرت ابراهیم، و یک مرتبه حضرت موسی، و یک مرتبه حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و علی جمیعهم و هر سه پیغمبر از جانب حق سبحانه و تعالی طلب کرده اند پس چون حق سبحانه و تعالی چهار مرتبه بندگان را خوانده است هر لبّیکی جواب هر یک خواندن باشد و چون حضرت ابراهیم صلوات

اللّه علیه را وقتی فرستادند که عالم همه مشرک بودند هم چنین حضرت خاتم الانبیاء

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۳

را صلّی اللّه علیه و آله فرستادند که مردمان را به توحید بخوانند و کفار قریش مشرک بودند و شرک را در تلبیه و ذبیحه و قربانی و غیر آن داخل کرده بودند آن حضرت در نفی شرک بسیار می کوشند و می گویند که به خدمت آمده ام که همیشه در خدمت و بندگی باشم ای خداوند من، دیگر به خدمت تو آمده ام ای خداوندی که ترا شریکی و همتایی و نظیری نیست دیگر به خدمت تو آمده ام به درستی و راستی که جمیع کمالات مخصوص تست پس جمیع حمدها مخصوص تست و جمیع نعمتها از تو به خلایق رسیده است و می رسد و در هیچ امری کسی با تو شرکت ندارد، دیگر به خدمت آمده ام ای خداوندی که بلند مرتبگیها از تست و همه را به کمالات و درجات عالیات در دنیا و عقبی تو می رسانی از این جهت در خدمت ایستاده ام و چون آن حضرت را نهایت قابلیت جمیع کمالات عطا فرموده بود و با علی مراتب کمالات رسیده بود بجمیع آن مراتب قانع نمی شدند و تلبیه لبیک ذا المعارج لبیک را بسیار می فرمودند و باین تعطش مامور بودند از جانب منعم حقیقی که فرموده است و «قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً» به آن که علوم اولین و آخرین را به آن حضرت عطا فرموده بودند می فرمودند که بگو ای پروردگار من علم مرا زیاد گردان، و هر مرتبه که به سواری می رسیدند یا بر بلندی بالا می رفتند یا به پستی به زیر می آمدند و در آخر شبها

و در عقب نمازها تلبیه را می خواندند، و متابعت آن حضرت سنت است همه کسرا که در این اوقات تلبیه را خوانند و از طلب الهی غافل نباشند و در میان این حالات تلبیه و اذکار و دعوات مطلوبست، و چون آدمی را از همه علایق به سبب این سفر خیر اثر دور کرده اند می باید که بنده غنیمت داند و ساعتی بی یاد حق سبحانه و تعالی نباشد.

[بلند کردن صدا در حال تلبیه برای مردان]

(و فی روایه حریز انّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله لمّا احرم اتاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۴

جبرئیل علیه السّلام فقال مر اصحابک بالعجّ و الثّجّ فالعجّ: رفع الصّوت بالتّلبیه و الثّج نحر البدن.)

و به شصت و چهار سند صحیح و به اسانید کالصحیحه از حد حصر بیرون منقولست از حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه پرسیدند و از غیر حریز و از صادقین صلوات اللَّه علیهما که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله چون محرم شدند جبرئیل علیه السلام از جانب حق سبحانه و تعالی آمد و گفت امر کن اصحابت را به عجّ و ثجّ و عج آواز بلند کردنست از جهه تلبیه و ثجّ ریختن خون شتران است به نحر یا اعم و ذکر این فرد از جهه اهتمام است، و همین مضمون به اسانید بسیار منقولست و شک نیست در استحباب بلند خواندن تلبیه، و ریختن خون قربانی سنت است و کشتن هدی واجبست در حج تمتع و این عبارت شامل همه است.

(و روی ابو سعید المکاری عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال انّ اللَّه عزّ و جلّ وضع عن النّساء اربعا الاجهار بالتّلبیه و

السعی بین الصّفا و المروه یعنی الهروله و دخول الکعبه و استلام الحجر الاسود.)

و منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بطرق متکثره کالصحیحه پس ضعف راوی ضرر ندارد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی این چهار چیز را از زنان ساقط گردانیده است یکی بلند خواندن تلبیه که مردان را سنت است و زنان را سنت نیست، و اگر نامحرمی آواز ایشان را بشنود که خوف فتنه باشد حرامست، و بعضی گفته اند که آواز عورتست مطلقا.

دیگر دویدنست میان صفا و مروه و سعی را بر دو معنی اطلاق می کنند، یکی بر اصل حرکت، و دیگر بر دویدن و سعی بر زنان واجبست و دویدنی که از مردان مطلوبست از زنان مطلوبست نیست و داخل شدن کعبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۵

و دست رسانیدن بحجر الاسود چون همیشه کثرت هست و مخالفت تستّر و عصمت زنان است بنا بر این از ایشان ساقط است.

[تلبیه نیاز به وضو ندارد]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا باس ان تلبّی و أنت علی غیر طهر و علی کلّ حال.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که باکی نیست که تلبیه به گویی و طاهر نباشی به آن که بی وضو و جنب باشی و بهر حالی که باشی می توانی گفت چون ذکر حق سبحانه و تعالی است و در همه احوالی ذکر او می توان کرد.

(و روی جابر عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه قال لا باس ان یلبّی الجنب.)

و مرویست از جابر ثقه که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات

اللَّه علیه فرمودنـد که باکی نیست که جنب تلبیه بگویـد و ظاهرا از کتاب جابر نقل کرده باشد اگر چه در طریق عمرو بن شـمر هست ضرر ندارد چون از مشایخ اجازه هست.

[جواب دادن با لبیک]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه یکره للرّجل ان یجیب بالتلبیه اذا نودی و هو محرم.)

و از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه منقولست که مکروه است که اگر کسی را بخوانند لبیک بگوید چون در حال احرام جواب تلبیه الهی را می گوید جواب دیگری را لبیک گفتن بمنزله شرکست.

(و فی خبر اذا نودی المحرم فلا یقل لبیک و لکن یقول یا سعد.)

و منقولست در صـحیح از حماد که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که نیست محرم را که در جواب کسی که او را خواند لبیک بگوید تا تمام شود احرامش حماد گفت عرض نمودم که چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۶

چیز در جواب بگوید حضرت فرمودند که بگوید یا سعد.

[تلبیه شعار محرم است]

(و قـال امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه جـاء جبرئیـل علیه السّـلام إلی النّبیّ صـلّی اللَّه علیه و آله فقال له انّ التّلبیه شـعار المحرم فـارفع صوتـک بـالتّلبیه لبّیـک اللهمّ لبّیک لبّیک لا شـریک لک لبّیک انّ الحمـد و النّعمه لک لبّیک و الملک لا شـریک لک لبّیک.)

و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست و ظاهرا حدیث حضرت موسی بن عمران است که بر سبیل اجمال گفته است و بلا فصل بر سبیل تفصیل می گوید و محتمل است که حدیث کالصحیح اعمش باشد و علی ای حال شبهه نیست در وقوعش چون این مضـمون متواتر است که جبرئیل به نزد حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله آمد و گفت تلبیه علامت و مذکّر محرم است و مـذکر احرام است پس آواز خـود را بلنـد کن بـاین تلـبیه، و در بعضـی نسـخ در آخرش لبیـک هست و ضـرر نـدارد و صحیحه

حریز نیز گذشت که جبرئیل عجّ را آورد که بلند گفتن تلبیه است.

و در اخبار بسیار منقولست از جابر بن عبد اللَّه انصاری که ما به روحاء که تخمینا ده فرسخی مدینه مشرفه است نرسیده بودیم که آوازهای ما گرفت از بس که بلند می گفتیم.

و در صحیح از عمر بن یزید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه احرام از مسجد شجره بگیری پس اگر پیاده باشی از جای خود در مسجد تلبیه را می گویی که لبّیک اللَّهمّ لبّیک لبّیک لبّیک لا شریک لک لبّیک لبّیک ذا المعارج لبّیک لبّیک بحجّه تمامها علیک یعنی به خدمت ایستاده ام که به جا آورم حجّی را که از منست که شروع کنم در آن به توفیق از تو و از تست که آن را تمام کنی به آن که مرا زنده بداری صحیح و توفیقم کرامت کنی، و هر مرتبه که سوار شوی بلند بگو، و هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۷

مرتبه که به زیر آیی از چهار پا بگو، و بهر پستی که بروی و بهر بلندی که بالا روی یا به سواره برسی و در سحرها بلند بگو یعنی آهسته گفتن همیشه مطلوبست و در اینجا بلند کن آوازت را.

و در این حدیث نیست ان الحمد تا به آخر، و ممکن است که بظهور گذاشته باشند، و در هر تلبیه که از طرق خاصه و عامه دیده ام همه این زیادتی را دارد مگر در صحیح بخاری که در یک حدیث تمام زیادتی را ندارد و بعضی را دارد، و در آنجا نیز حمل کرده اند اکثر که بظهور گذاشته است راوی و در

جمیع تلبیاتی که دیدم خواه در احادیث و خواه در کتب علما لفظ لک ما بین و النعمه و الملک است، و در جائی ندیده ام که بعد از و الملک باشد و ندیدم کسی را که بعد از الملک بگوید از فضلا و عوام با آن که قریب به چهل سالست که مبالغه می کنم و بسیاری اعاده حج کردند چون ظاهر روایات وجوب زیادتیست و معارضی که دارد این روایتست و روایه معاویه بن عمار و روایه معاویه دلالت ندارد چنانکه مذکور خواهد شد بلکه محتمل الامرین است چون تلبیه کبیر را حضرت بیان می فرمایند آخر می فرمایند که بدان که ناچار است ترا از تلبیات اربعی که در اول کلام مذکور شد و آن واجبست و توحید است و پیغمبران آن را گفته اند و تتمه توحید است.

و تلبیه دیگر با آن تتمه نیست پس ممکن است که با آن تتمه تلبیات اربع باشد یا بدون آن، و در هر حدیثی که تلبیات اربع را گفته اند با آن زیادتیست مثل صحیح معاویه بن وهب که هیجده سند صحیح منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از مهیّا شدن از جهه احرام فرمودند که در مسجد شجره واقع سازید به درستی که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله احرام را در مسجد شجره به جا آوردند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۸

جمعی را می بینی که در مسجد الحرام می گیرند یعنی تلبیه را در مسجد می گویند تو مگو تا به بیدا رسی در جائی که میل نصب کرده اند شما در کجاوها احرام می گیرید و می گویید.

(لبّیک اللّٰهمّ لبّیک لبّیک لا شریک لک

لبّیک انّ الحمـد و النّعمه لک و الملک لا شـریک لک لبّیک بمتعه بعمره إلی الحج) یعنی به خدمت ایسـتاده ام که عمره را به جا آورم و محل شوم و تمتع بیابم از هر چه خواهم تا حج. یعنی اظهار حج تمتع در ضمن احرام سنّت است اگر خوف نباشد و ظاهرا نهی احرام در مسـجد شـجره از این جهت وارد شده است که مسـتحب مؤکّد است اظهار کردن حج تمتع را و در مسجد شجره خوف ضـرر هست چون همه با همنـد و در بیـدا همه آوازها بلند می کنند کسـی متوجه کسـی نمی شود و اگر در اینجا خوف بوده باشد بر زبان نمی آورد و در دل می گذراند نیت عمره و نوع حجرا و نیت احرام را.

و در صـحیح به سـی و هشت سـند صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که چون فارغ شوی از نماز و نیت احرام بحج تمتع بکنی برخیز و اندک راهی برو و چون به راه افتی خواه پیاده باشی یا سواره تلبیه بگو و تلبیه اینست که (لبّیـک اللّهمّ لبّیـک لبّیـک لا شـریک لک لبّیک انّ الحمـد و النّعمه لک و الملک لا شـریک لک لبّیـک لبّیـک ذا المعـارج لبّیـک لبّیـک داعیا إلی دار السّـلام لبّیک لبّیک غفّار الـذّنوب لبّیک لبّیک اهل التّلبیه لبّیک لبّیک ذا الجلال و الاـکرام لبّیـک لبّیـک تبـدئ و المعـاد إلیـک لبّیک لبّیک تسـتغنی و تفتقر إلیک لبّیک لبّیک مرهوبا و مرغوبا إلیک لبّیـک لبّیک اله الحق لبّیک لبّیک ذا النّعماء و الفضل الحسن الجمیل لبّیک لبّیک کشّاف الکرب العظام لبّیک لبّیک عبـدک و ابن عبدیک

لبّیک

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۹

لبّیک یا کریم لبّیک.)

پس حضـرت فرمودنـد که این تلبیه را در عقب هر نماز واجب و سـنتی می گویی و در وقتی که شترت بر خیزد و در وقتی که در بلنـدی روی یـا به پسـتی روی یـا از خواب بیـدار شوی، و در سـحرها و تـا مقـدورت باشـد تلـبیه را بسـیار بگو و بلنـدگو و خصوصا در این اوقات و اگر بعضی از این تلبیات را ترک کنی ضرر ندارد و لیکن اگر همه را بخوانی بهتر است.

و بـدان که ناچـار است از چهـار تلـبیه که در اول کلام مـذکور شـد و آن واجب است و آن توحیـد است و نفی شـریکست و پیغمبران مرسل همه آن تلبیه را گفته اند، و ذا المعارج را بسیار بگو که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله آن را بسیار می گفتنـد، و اول کسـی که تلـبیه او را جواب گفتنـد حضـرت ابراهیم علیه السـلام بود که گفت به درسـتی که حق سـبحانه و تعالی شـما را می خوانـد که بیاییـد و حـج کنید خانه او را پس هر کسـی که توفیق حج یافت یا خواهد یافت از پشت پدران یا شکم مادران همه لبّیک گفتند چنانکه گذشت و بدان که عمده دلایل اکثر بر وجوب تلبیات اربع اول و نفی وجوب انّ الحمد و النعمه لک الـخ این عبارتست و مـذکور شـد که دلالت نـدارد و مع هذا عبارت فقه رضوی اینست که چون نیت عمره را که کردی تلبیـات اربع را آهسـته بگو و آن واجبست و می گویی که (لبّیـک اللّهمّ لبّیک لبّیک لا شـریک لک لبّیک انّ الحمـد و النّعمه لک و

الملك لا شریک لک.)

این چهار تلبیه واجبست و بعد از آن تتمه تلبیه کبیر را گفته است و تلبیه کبیر به نحوی که مذکور شد عبارت شیخ است که از کتاب حسین بن سعید برداشته است و او روایت کرده است از فضاله و صفوان و ابن ابی عمیر از معاویه بن عمار، و کلینی این حدیث را نقل کرده است در صحیح از کتاب ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۰

ابی عمیر و صفوان از معاویه بن عمار به همین عبارت مگر در تلبیه که بعضی از عباراتش مقدم مؤخّر است.

و عبارت شیخ سه فقره زاید داشت که در کافی نیست، یکی فقره لبیک تستغنی الخ لبّیک اله الحق لبّیک ذا النعماء الخ، بنا بر این عبارت شیخ را مقدم ذکر کردم، و در فقه رضوی این فقره هست که لبّیک اتقرّب إلیك بمحمد و آل محمد لبّیک، و صدوق در باب سابق مناسک حج بنحو فقه رضوی تصریح کرده است به آن که آن زیادتی داخل تلبیات اربع است و فقراتی که در همه روایات منقولست جمع کرده است و شرح همه در آنجا مذکور خواهد شد إن شاء اللَّه تعالی.

و چون تلبیه عبارتیست متلقی است از شارع و به عربی متلقی است رعایت اعراب و وقف و وصل آن ضرور است و اکثر فضلا تقصیر می کنند و در قرائت می باید که اگر گذرد همزه اللهم را بیندازد و لبیک اللَّهمّ بگوید یا وقف کند و همزه را بگوید و آن چه الحال شایع است نزد عرب و عجم وصل به سکون و وقف به حرکت می کنند می باید که پیش قاری درست بکنند و آن

چه اولی است در خواندن اینست که هر جمله یک لبّیک در اول و یکی در آخر داشته باشد و بر آن وقف کنند.

دیگر بدان که اکثر متاخرین حتّی شهید ثانی رحمهم اللّه این تلبیه را که لبیک اللهم لبّیک لبّیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لبّیک را ذکر کرده اند و بنده تتبع بسیار کردم ندیدم در حدیثی که چنین باشد بلکه اخبار متواتره از عامه و خاصه یک نحو واقع شده مگر در حدیث عمر بن یزید که آن زیادت را نداشت، و مگر در صحیح بخاری که از ملعونه روایت کرده است تا انّ الحمد و النعمه لک و ما بقی را ذکر نکرده است، و در جمیع کتب عامه و خاصه روایتی ندیدم و شکی نیست در آن که احتمال رای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۱

و اجتهاد در امثال اینها راه ندارد البته حدیثی دیده اند و بعضی از قدما به آن عمل نموده اند و جمعی از متاخّرین به آن عمل نموده اند، و البته جایز نیست ما را با مثال این عمل نمودن با وجود احادیث صحیحه متواتره متّفق اللفظ و المعنی بر خلاف آن.

[مقایسه امت پیامبر با امت موسی]

(و روی محمّد بن القاسم الأسترآبادیّ عن یوسف بن محمّد بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار عن ابویهما عن الحسن بن علیّ بن محمد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب صلوات اللّه علیهم عن ابیه عن آبائه عن امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه قال قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لمّا بعث اللّه موسی بن عمران و اصطفاه نجیّا

و فلق له البحر و نجّى بنى اسرائيل و اعطاه التّوريه و الالواح راى مكانه من ربّه عزّ و جلّ فقال يا ربّ لقد اكرمتنى بكرامه لم تكرم بها احدا من قبلى فقال اللّٰه عزّ و جلّ يا موسى اما علمت انّ محمّدا افضل عندى من جميع ملائكتى و جميع خلقى قال موسى يا ربّ فان كان محمّد اكرم عندك من جميع خلقك فهل فى آل الأنبياء اكرم من آلى قال اللّٰه جلّ جلاله يا موسى او ما علمت انّ فضل آل محمّد على جميع آل النّبيّين كفضل محمد صلّى اللّٰه عليه و آله على جميع المرسلين فقال يا ربّ فان كان آل محمّد كذلک فهل فى امم الانبياء افضل عند أمّتى ظللت عليهم الغمام و أنزلت عليهم المنّ و السّلوى و فلقت لهم البحر فقال اللّٰه جلّ جلاله يا موسى اما علمت انّ فضل أمّه محمّد صلّى اللّٰه عليه و آله على جميع الامم كفضله على جميع خلقى.

فقال موسى يا ربّ ليتنى كنت اراهم فاوحى اللّٰه جلّ جلاله اليه يا موسى انّک لن تراهم فليس هذا اوان ظهورهم و لكن سوف تراهم فى الجنان جنّات عدن و الفردوس بحضره محمّد صلوات اللّٰه عليه و آله

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۳۲

فى نعيمها ينقلبون و فى خيراتها يتبحبحون أ فتحبّ ان اسمعک كلامهم قال نعم يا الهى قال اللّٰه عزّ و جلّ قم بين يدى و اشدد مئزرک قيام العبد الذّليل بين يدى الملک الجليل ففعل ذلک موسى فنادى ربّنا عزّ و جلّ يا أمّه محمّد صلّى اللّٰه عليه و آله فاجابوه كلّهم و هم فى اصلاب آبائهم و ارحام أمّهاتهم لبيک اللهم لبّيک لبّيک لا شريک

لـک لبّیـک ان الحمـد و النّعمه لـک و الملـک لاـ شـریک لک لبّیک قال اللّه فجعل اللّه عزّ و جلّ تلک الاجابه شـعار الحـجّ و الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجه و قد اخرجته فی تفسیر القرآن.)

و این حدیث ماخوذ است از تفسـیر حضـرت امام حسن عسـکری که صدوق به سه واسـطه از آن حضـرت روایت می کند و با اسـتادش که محمـد بن قاسم است معاشـرت داشـته است و او از اسـتادانش و ممکن است که صدوق نیز با ایشان نیز معاشـرت داشـته باشد و حکم به صـحت این خبر کرده است و گفته است که میان من و خدا حجت است یقینا او اعرف بوده است بحال ایشـان از ابن غضایری که علما توثیقش نکرده انـد صـریحا و حال او بر ما ظاهر نیست بلکه ظاهر است که ورع نداشـته است و گفته است که مفسّـِر استرآبـادی کـذّابست به اعتبـار نقـل این خبر و شـک نیست که استرآبـادی استرآبادیان را بیشتر از عربان بغداد می شـناسد و بغیر از معصوم که جزم می تواند کرد که این تفسیر موضوع است به آن که هر که اندک ربطی بکلام ائمه دارد او را جزم بهم می رسد که این تفسیر از معصوم است.

و صـدوق این تفسـیر را از محمد روایت کرده است و فحول علماء ما این تفسـیر را بما رسانیده اند از ثقات معتمدین تا آن که محـدثین این سـند را اعلی اسانیـد می دانند، و از آن جمله یک حدیث را شـفاها به یک دیگر رسانیده اند چنانکه خبر داد بما شیخ المحدّثین بهاء الملّه و الحقّ و الدّین محمد بن الحسین از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۳

پدرش از شیخ زین

الدین از شیخ نور الدین علی بن العالی از شیخ شمس الدین محمد پسر عم شهید از شیخ ضیاء الدین علی پسر شیخ شمس الدین محمد بن مکی شهید از پدرش از شیخ فخر الدین محمد بن علامه و سید عمید الدین هر دو از علامه شیخ جمال المله و الدّین حسن از پدرش شیخ سدید الدین یوسف از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی. و از شیخ شهید او از مرندی محمد بن صالح از سید فخار از شیخ شاذان از شیخ جعفر بن محمد دوریستی از پدرش از صدوق از محمد بن قاسم بسند متن از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که روزی حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به بعضی از اصحاب خود فرمودند که یا عبد اللّٰه دوست دار خوبان را از جهه رضای الهی و دشمن دار بدان را از جهه رضای الهی و موالات کن خوبان را فی اللّٰه و معادات کن با بدان فی اللّٰه زیرا که دوستی حق سبحانه و تعالی حاصل نمی شود مگر با این افعال و هیچ کس مزه ایمان را نمی یابد هر چند نماز و روزه بسیار کند تا چنین نشود که دوستی و دشمنی را خالصا للّه کند و در این روز چنین شده است که دوستیها و بدیها [و برادریها] از جهه دنیاست اگر نفع دنیوی از یکدیگر می یابند دوستی می کنند و اگر نمی یابند با یکدیگر دشمنی می کند و دوستی و دشمنی که بواسطه دنیا باشد و دفع عذاب الهی نمی کند و ثواب الهی از آن بهم نمی رسد.

پس آن شخص گفت یا رسول اللّٰه من چگونه بدانم که

دوستی و دشمنی من للّه است و دوست خدا کیست که من با او دوستی کنم و دشمن خدا کیست تا من با او دشمنی کنم پس حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله اشاره به حضرت امیر المؤمنین کردند و فرمودند که او را می بینی گفت بلی حضرت فرمودند که دوست او دوست خداست با او دوستی کن و دشمن او دشمن خداست با او دشمنی کن با دوست او دوستی کن اگر چه پدرت را کشته باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۴

با دشمن او دشمنی کن اگر چه پدرت یا فرزندت باشد، و علماء ما در اجازات شفاهی این حدیث را تیمنا و تبرکا می نویسند، و حق آن است که این تفسیر گنجی است از گنجهای حق سبحانه و تعالی و إن شاء اللَّه تعالی چیزی از آن فوت نخواهد شد و همگی در مجمع البحرین مذکور خواهد.

شد رفتیم بر سر شرح حدیث متن که حضرت آن را در تفسیر الحمد للّه ربّ العالمین ذکر فرموده اند، و صدوق بتقریب تلبیه ذکر کرده است که روایت کرد از جهه من محمد بن قاسم مفسّر از یوسف و علی و ایشان از پدران خود و صدوق یا مفسّر مدح هر چهار کرده اند که از شیعیان امامیه بوده اند و در آن وقت زیدیّه بر استراباد غالب بودند، و حسن بن زید علوی والی بود و زیدی بود و زیدیّه به او تعلیم می کردند و تحریص می نمودند بر قتل شیعیان پدران ایشان، اهل و عیال خود را از خوف این علوی برداشته به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللَّه علیه بردند و عیال خود را

در کاروانسرا گذاشته به خدمت حضرت رفتند و چون حضر ایشان را دیدند فرمودند که خوش آمدید جمعی که بازگشت شما بسوی ماست و پناه بما آورده اید حق سبحانه و تعالی سعی شما را قبول فرمود و خوف شما را مبدل ساخت به ایمنی و دفع شر دشمنان شما کرد بخاطر جمع بر کردید به خانه خود.

ایشان تعجب نمودند از فرموده حضرت و گفتند که ما شک نداشتیم در صدق حضرت و چون پدران ما برگشتند و ما را در خدمت حضرت گذاشتند که تحصیل علم کنیم حضرت فرمودند که چون خبر خیر می رسد شما را تعلیم خواهم کرد تفسیر قرآن مجید، و اندک زمانی گذشت خبر خوشحالی رسید به نحوی که حضرت خبر داده بودند و اتفاقا یکی از علما و زهاد زیدیّه را به گمان تشیع کشته بود و از کرده خود پشیمان شده و توبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۵

کرده بودند و نذر کرده که دیگر متعرض شیعیان نشود، و امانی نوشته بود از جهه پدران ما و اموال ایشان را پس داده بود و ما در خدمت حضرت می بودیم و حضرت وظیفه ما فرمودند که هر روز چیزی از تفسیر املا فرمایند و ما نوشتیم.

و از آن جمله است که روایت کرد حضرت امام حسن عسکری و آن حضرت از پدرش از پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی موسی علیه السلام را به رسالت فرستاد و او را برگزید و کلیم و همراز خود گردانید و دریا را از جهه او شکافت و بنی

اسرائیل را نجات داد از دست فرعون و فرعونیان و حق سبحانه و تعالی توراه و الواح را به او کرامت کرد، و دید که حق سبحانه و تعالی او را چنین کرامتها کرد گفت ای پروردگار من کرامتی چند بمن کردی که هیچ کس را پیش از من کرامت نکردی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای موسی آیا نمی دانی که محمد نزد من گرامی تر است از جمیع فرشتگان من و جمیع خلایق که آفریده ام.

موسی گفت که ای پروردگار من اگر محمد نزد تو بزرگوارتر است از جمیع مخلوقات تو پس آیا در آل پیغمبران کسی هست که گرامی تر از آن من باشد حق سبحانه و تعالی فرمود که ای موسی آیا نمی دانی که فضیلت آل محمد بر آل جمیع پیغمبران مانند افضلیت محمد است بر جمیع پیغمبران موسی گفت ای پروردگار من اگر آل محمد چنین اند آیا در امتهای پیغمبران کسی فاضلتر هست نزد تو از امّت من، ابر را بر ایشان سایبان کردی، ترنجبین و مرغ بریان از جهه ایشان فرستادی، دریا را از جهه ایشان شکافتی پس خطاب رسید که یا موسی آیا نمی دانی که افضلیت امّت محمد بر جمیع امّتان پیغمبران مثل افضلیت محمد است بر جمیع خلق من پس موسی گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۶

کاش من ایشان را می دیدم خطاب رسید که یا موسی تو در ظاهر ایشان را نخواهی دید که الحال وقت ظهور ایشان نیست و لیکن عن قریب ایشان را خواهی دید در بهشتها در جنات عدن و در جنّت فردوس و در حضور محمد صلی اللّه علیه و آله که در نعمتهای این باغستانها

تنعم کننـد و بـا حوران آنجـا تعیش و تنعم کننـد آیـا می خواهی که کلاـم ایشان را بشـنوی موسـی گفت بلی ای خداونـد من خطاب رسـید که ای موسـی بایست نزد من و کمرت را در بند مانند ایسـتادن بنده ذلیل در برابر پادشاه عظیم الشأن موسی باین نحو ایستاد.

پس حق سـبحانه و تعـالی فرمود که ای امّت محمـد پس همه جواب دادنـد در پشـتهای پـدران و رحمهای مادران باین تلبیه، و لبّیـک آخر در بعضـی نسـخ هست چنـانکه در تفسـیر مـذکور است و در بعضـی نسـخ نیست چنـانکه در امالی نیست پس حق سبحـانه و تعالی این جواب را شـعار و علامت حاجیان گردانیـد بنا بر این سـنت است بلنـد گفتن تا اظهار کننـد این معنی را، و حدیث طولانی بود آن چه مطلوب بود از آن که آن تلبیه و علتش بود در اینجا ذکر کردم و تمام در تفسـیر قرآن ذکر کرده ام و در ضمن تفصیل کتب صدوق تفسیر قرآن مذکور است در فهرست شیخ و نجاشی و الیوم در میان نیست مثل اکثر کتب او و اکثر کتب علمای ما و تفاسیری که اصحاب ما نوشته اند.

و تتمه این حدیث در تفسیر و در سایر کتب صدوق اینست که پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای امت محمد نسبت به شما چنین قضا کرده ام که رحمت من سابق باشد بر غضـبم و عفو من از شما بیش از عقاب من باشد شما را دعای شما را مستجاب کردم پیش از آن که از من طلب کنید و بخشش من بر شما پیش از سؤال شماست از من، مقرر گردانیده ام که هر که

از شما از دنیا بیرون رود با شهادتین و راست گو باشد هر چه را گوید و افعال خود را درست

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۷

به جا آورد و اعتقاد داشته باشد که علی بن ابی طالب برادر او و وصی و جانشین اوست و آن حضرت را امام خود داند و اطاعت آن حضرت را بر خود واجب داند مثل اطاعت محمد صلّی اللَّه علیه و آله و اعتقاد داشته باشد که یازده فرزند علی بر گزیدکان خداوند عالمیانند و معصومانند و آیات عجیبه الهیند و دلایل و براهین وجود واجب الوجود و علم و قدرت و اراده اویند، و ایشان را واجب الاطاعه خود داند ایشان را داخل می کنم در بهشت خود اگر چه گناهان ایشان مثل کف دریاها باشد.

حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را مبعوث گردانید فرمود که یا محمد «وَ ما كُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ الخ» یعنی یا محمد تو حاضر نبودی در جانب کوه طور که امتت را ندا کردیم و این کرامتها به ایشان کردیم پس حق سبحانه و تعالی به حضرت محمد صلّی اللَّه علیه و آله فرمود که بگو الحمد للّه رب العالمین که مرا این فضیلت کرامت کرد و خطاب به امّت آن حضرت فرمود که شما نیز بگوئید الحمد للّه رب العالمین که ما را باین فضیلت از جمیع عالمیان برگزید و نداد به کسی آن چه عطا فرمود بما ظاهرا مراد این باشد که چون حق سبحانه و تعالی در این سوره تعلیم می فرماید بندگان خود را که چگونه حمد او کنند تعلیم نیز فرموده است که چون حمد الهی کنند

همه نعمتهای او را منظور دارند و اعظم نعمتها ایمان است اول او را حمد کنند به این نعمت و بعد از آن بر سایر نعم.

باب ما یجب علی المحرم اجتنابه من الرّفث و الفسوق و الجدال فی الحج

[بعضی از محرمات احرام]

(روی محمّد بن مسلم و الحلبیّ جمیعا عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه فی قول اللّه عزّ و جلّ الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ فقال إنّ اللّه جلّ جلاله اشترط علی النّاس شرطا و شرط لهم شرطا فمن و فی للّه و فی اللّه له فقالا- له فما الّذی اشترط علیهم و ما الّذی شرط لهم فقال امّا الّذی اشترط علیهم فانّه قال «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ» و امّا ما شرط لهم فانّه قال «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقى » قال یرجع لا ذنب له، فقالا له أ رأیت من ابتلی بالفسوق ما علیه قال لم یجعل اللّه له حدا یستغفر اللّه و یلبی فقالا- له فمن ابتلی بالجدال ما علیه فقال اذا جادل فوق مرّتین فعلی المصیب دم یهریقه شاه و علی المخطئ بقره.)

این بابی است در بیان آن چه واجبست بر محرم اجتناب از آن که آن جماع است و دروغست و مجادله است به گفتن لا و اللّه و بلی و اللّه به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ماههای حج ماهی چند است معلوم که آن شوال است و ذو القعده و کل ذی الحجه یا نه

روز یا ده روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۹

چنانکه گذشت پس کسی که در این ماههای حج را بر خود لازم سازد با حرام و تلبیه پس بر او لازمست که جماع نکند و دروغ نگوید و مجادله نکند در حالت احرام بحج.

حضرت فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی بر مردمان شرطی کرده است که آن را به جا آورند و از جهه ایشان نیز بر خود شرطی فرموده است پس کسی که بشرط خدا وفا کند حق سبحانه و تعالی نیز بشرطی که بر خود فرموده است البته وفا خواهد فرمود پس هر دو به حضرت عرض نمودند که حق سبحانه و تعالی بر ایشان چه شرط فرموده است و از جهه ایشان چه شرط نموده است حضرت فرمودند که اما آن چه بر ایشان شرط فرموده است اینست که فرموده است که حجرا در ماهی چند می باید واقع سازد و پس کسی که احرام گیرد به آن که نیّت کند و تلبیه بگوید پس می باید که جماع و فحش و دروغ و مجادله را واقع نسازد در احرام بحج یا اعم از حج و عمره که حج بمعنی زیارت باشد یا آن که عمره بمنزله جزو حج است، و اما آن چه از جهه ایشان شرط فرموده است آنست که فرموده است که هر که تعجیل کند و در این دو روز روانه شود از منی یا به عالم بالا بر او گناهی نمی ماند، و کسی که تاخیر کند تا روز سیزدهم یا بماند در دنیا مدتی بر او گناهی نیست اگر در این دو سه روز که مانده است گناهان کبیره

نکند حضرت فرمودند که بر می گردد بی گناه و گناهان او همه آمرزیده می شود پس عرض نمودند که اگر کسی مبتلا شود به آن که دروغ بگوید چه کفاره می دهد [بدهد] حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی کفاره مقرر فرموده است در دروغ استغفار می کند و تلبیه می گوید از جهه عقد احرامش، دیگر عرض نمودند که اگر کسی مبتلا شود به گفتن لا و اللّٰه و بلی و اللّٰه چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۰

کفاره دارد فرمودند که اگر زیاده شود از دو مرتبه گفته باشد که سه مرتبه باشد و راست گفته باشد گوسفندی می کشد و به فقرا می دهد، و اگر دروغ گفته باشد گاوی می دهد، و عبد از این تفصیل خواهد آمد که در دو مرتبه گاو می دهد ممکن است این حدیث را حمل کرده اند در صورتی که دو مرتبه واقع شده باشد به آن که جمله و علی المخطی بر سر خود باشد و این بعید است یا آن که مخیر باشد و بعد از این خواهد آمد تفسیر این آیه و روایاتی که واقع شده است در تفسیر آن و ظاهر آنست که این تفسیر بطن آیه باشد.

(و قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ اتّق اللّٰه فی احرامک الکذب و الیمین الکاذبه و الصّادقه و هو الجدال، و الجدال قول الرّجل لا ـ و اللّٰه و بلی و اللّٰه فان جادلت مرّه او مرّتین و أنت صادق فلا شی ء علیک و ان جادلت ثلثا و أنت صادق فعلیک دم شاه فان جادلت مرّه کاذبا فعلیک دم شاه و ان جادلت مرّتین کاذبا فعلیک دم بقره و ان جادلت کاذبا ثلثا فعلیک

بدنه و الفسوق الكذب فاستغفر اللّٰه منه.)

و پدرم در رساله که بسوی من فرستاده بود گفته بود و عبارت فقه رضویست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه می فرمایند که پرهیز کن در حالت احرامت از دروغ که فسوقی است که حق سبحانه و تعالی فرموده است، و پرهیز کن از قسم دروغ و راست و آن جدالی است که حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده است.

و در فقه این عبارت موجود است که

الّذی نهاه اللّٰه و اتّق الصّید)

و از شکار پرهیز کن و جدال در لغت اگر چه مجادله کردنست و نزاع کردن و لیکن مراد الهی در اینجا لا و اللّٰه و بلی و اللّٰه گفتن است بنا بر مشهور پس اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۱

یک مرتبه یا دو مرتبه یکی از این دو عبارت را راست به گویی بر تو کفاره نیست و ظاهرش آنست که گناه تو نیز نباشد و ظاهر آیه و اخبار حرمت است اگر چه کفاره واجب نیست، و اگر سه مرتبه جدال کنی و راست قسم یاد کرده باشی بر تو است گوسفندی بکشی و اگر دو مرتبه قسم دروغ گفته باشی بر تست گاوی بکشی و اگر سه قسم دروغ گفته باشی بر تست که شتری بکشی پنج ساله یا در شش، و فسوق که حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده است دروغ گفتن است بی قسم و واجبست که طلب مغفرت کند از حق سبحانه و تعالی بواسطه آن، و در فقه رضوی هست که یک کف گندم بده بدان که روایات مختلف است در این حکم و چون صدوق حکم به

صحت این کتاب کرده است اکثر اصحاب متابعت او کرده اند از آن جمله در صحیح بطریق متعدده از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه محرم شوی بر تست که مخالفت الهی نکنی و حق سبحانه و تعالی را بسیار یاد کنی و سخن نگویی مگر سخن خیر به درستی که از جمله اتمام حجست که آدمی زبانش را نگاه دارد از سخن گفتن مگر سخنی که واجب یا سنت باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که جماع نکنند و دروغ نگویند و دشنام ندهند و لا و اللّٰه و بلی و اللّٰه نگویند، و بدان که هر گاه شخصی سه قسم پی در پی یاد کند در احرام در یک جا جدل کرده است و گوسفندی می کشد و تصدق می کند آن را، و اگر یک قسم دروغ یاد کند گوسفندی می دهد پس فرمودند که پرهیز کن از فخر کردن با یکدیگر و بر تست که پرهیزکاری داشته باشی که ترا از محرمات الهی نگاه دارد و اگر کلمه قبیح بز زبانت جاری شده باشد چون به خانه کعبه رسی تدارک کن آن را به خواندن قرآن و اذکار تا کفاره آن باشد و این معنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۲

داخل است در قول حق سبحانه و تعالی ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا چنانکه خواهد آمد و مراد از جدال لا و اللّٰه و بلی و اللّٰه است و قسمتهای دیگر جدال نیست.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که در جدال کاذب شتر می دهد و در احادیث صحیحه وارد شده است که گاو می دهد،

و علماء گاو را حمل کرده اند بر دو مرتبه و شتر را بر سه مرتبه و ظاهرا زیاده از یک قسم دروغ در یک مجلس مخیر باشد میان گاو و شتر و عمل به تفصیل بد نیست و اللَّه تعالی یعلم، و از خبر معاویه ظاهر شد که مراد از آیه کریمه که وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ آنست که حج و عمره را تمام به جا آورید.

و در حدیث صحیح از عبد اللَّه بن سنان منقول است در تفسیر این آیه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اتمام هر دو به آنست که رفث و فسوق و جدال در آن واقع نسازند و این را سه معنی گفته اند، یکی آن چه گذشت که تمام واقع سازند به آن که مخالفت الهی مطلقا در آن واقع نشود بلکه همیشه به یاد او باشند، و افعالش را به نحوی که شارع فرموده است واقع سازند، دویم آن که هر گاه شروع کنند در حج و عمره اگر چه سنت باشد واجبست که تمام کنند و به شروع واجب می شوند و در حج عمره سنت غیر از احرام همه را بقصد وجوب بفعل آورد، و سیم آن که حج و عمره شما واجبست که آن را خالصا للّه بفعل آورید و منافاتی نیست میان هر سه و روایات بر همه وارد شده است.

[جماع در احرام]

(و الرّفث الجماع فان جامعت و أنت محرم فی الفرج فعلیک بدنه و الحجّ من قابل و یجب ان تفرّق بینک و بین أهلک حتّی تقضی المناسک ثمّ تجتمعان فان اخذتما علی طریق غیر الّذی کنتما اخذتما

لوامع صاحبقرانی، ج ۷،

فیه عـام اوّل لم یفرّق بینکمـا و تلزم المرأه بـدنه اذا جامعهـا الرّجـل فـان اکرههـا لزمته بـدنتان و لم یلزم المرأه شـی ء فـان کـان جماعک دون الفرج فعلیک بدنه و لیس علیک الحجّ من قابل.)

و عبـارت فقه رضوی که مراد از رفث در آیه جماع است چنانکه در احادیث صـحیحه از معاویه بن عمار و در صـحاح علی بن جعفر و سـلیمان بن خالـد واقع است که رفث جمـاع است هر چنـد در لغت بمعنی فحش نیز آمـده است، و در اینجـا نیز ممکن است که هر دو مراد باشـد و لیکن ظاهر این اخبار آنست که مراد از آن جماع باشد و بس پس اگر در حالت احرام جماع کنی در فرج زن بر تست که کفاره آن یک شتر بکشی و تصدق کنی و سال دیگر حج کنی، و چون بان موضع رسی در سال آینده که در سال گذشـته این خطا در آنجا از شما صادر شده است می باید که از هم جدا شوید یعنی با آن زن در جائی تنها نباشید مبادا شیطان مرتبه دیگر دست یابد، و از هم جدا می شوید تا افعال حجرا تمام به جا آورید بعد از آن اگر با هم باشید خوبست پس اگر در سال آینـده از راه دیگر بروید نیست که از هم جدا شوید و بر زن نیز یک شتر واجبست که به کفّاره جماع بکشـد و تصـدق کنـد آن را و اگر مرد به اکراه با زن مجامعت کند بر مرد لازم است که دو شتر بدهد یکی از جهه خودش و دیگری به تحمل از جانب زن و بر زن

چیزی لازم نمی شود، و اگر جماع در غیر فرج باشد لازمست او را که بدنه بدهد و حج در سال آینده لازم نیست که به جا آوری.

بدان که به سبب احرام محرمات همه حرام می شود و هیچ فعلی سبب فساد حج نمی شود و هر یک کفاره دارد که می دهد و حجش صحیح است مگر جماع که سبب فساد حج است و هر فعلی را که ناسیا یا جاهلا بفعل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۴

آورد گناهان کفاره نمی باید داد مگر صید را که در هر حالی که باشد کفاره می دهد، و بر جمیع آن چه مذکور شد احادیث صحیحه وارد شده است و اگر خواهی رجوع به روضه المتقین کن که اکثر مطالب را در آنجا به تواتر رسانیده ام.

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه ان وقعت علی أهلك بعد ما تعقد الاحرام و قبل ان تلبّی فلا شی ء علیك.)

و منقولست به اسانید صحیحه که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر بعد از نیت احرام پیش از آن که تلبیه را به گویی با اهل خود جماع کنی بر تو چیزی نیست.

(و ان جامعت و أنت محرم قبل ان تقف بالمشعر فعلیك بدنه و الحجّ من قابل و ان جامعت بعد وقوفك بالمشعر فعلیك بدنه و لیس علیك الحجّ من قابل.)

عبارت فقه رضوی است، و ظاهرا همه از رساله است و پدرش گاهی در میان عبارت فقه احادیث ذکر می کند، و در اینجا چنین کرده است که اوّلا عبارت فقه را ذکر کرده است و حدیث آن حضرت را در میان در آورده و ممکن است که حدیث را صدوق در آورده باشد و باز بر

سر عبارت فقه رفت که اگر جماع کنی در حال احرام پیش از وقوف مشعر شتر می دهی به کفاره و سال آینده حج می کنی و اگر جماعت بعد از وقوف مشعر باشد یک شتر می کشی و تصدق می کنی آن را و سال دیگر بحج نمی باید کرد و بر این مضمون احادیث وارد شده است.

(و ان کنت ناسیا او ساهیا او جاهلا- فلا- شی ء علیک) و اگر از روی نسیان یا سهو یا جهل به مسأله جماع کرده باشی بر تو چیزی نیست، و احادیث صحیحه وارد شده است که بر جاهل چیزی نیست و سهو و نسیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۵

از افراد جهل است با آن که در احادیث صحیحه وارد شده است که سهو و نسیان مرفوع القلم است از ایشان، و نسیان آنست که فراموش کند که محرم است و جماع کند، و سهو آنست که شک داشته باشد که تلبیه گفته است یا نیت کرده است و جماع کند و بعد از آن به خاطرش رسد که احرام گرفته بوده است، و جهل آنست که نمی داند که محرم را حرام است جماع کردن.

[نگاه محرم به نامحرم]

(و ساله ابو بصیر عن رجل واقع امرأته و هو محرم قال علیه جزور کوماء فقال لا یقدر قال ینبغی لأصحابه ان یجمعوا له و لا یفسدوا حجّه علیه.)

و منقولست در موثق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که جماع کند با زن خود در حال احرام حضرت فرمودند که بر اوست شتری که کوهانش بزرگ باشد عرض کردم که اگر چیزی نداشته باشد فرمودند که سنت است که مصاحبان از

زر بر سر هم گذارند و از جهه او شتر بخرند و نگذارند که حجش فاسد شود و محمولست بر جماع بعد از وقوف مشعر، و ممکن است که شامل همه صور باشد چون همه مشترکند در بدنه اگر چه پیش از مشعر اعاده باید کردن و از این باب بسیار است.

(و ان نظر محرم إلی غیر اهله فانزل فعلیه جزور او بقره فان لم یقدر فشاه.)

و منقولست در صحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که اگر محرمی نظر کند بغیر اهل خود و انزال منی کند بر او لازم است که شتری یا گاوی بدهد و اگر قدرت نداشته باشد گوسفندی بدهد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۶

(و اذا نظر المحرم إلی المرأه نظر شهوه فلیس علیه شی ء فان لمسها فعلیه دم شاه فان قبّلها فعلیه دم شاه فان اتی المحرم اهله ناسیا فلا شی ء علیه انّما هو بمنزله من اکل فی شهر رمضان و هو ناس.)

و هر گاه محرمی نظر کند بزن خودش و ظاهرا امرأته بوده است و نساخ چنین کرده اند اگر چه المرأه نیز صحیح است که الف و لام عهد باشد یعنی نظر کند بزن خود از روی شهوت بر او چیزی لازم نیست و ظاهرا مراد آنست که نظر کند و انزال کند، و اگر دست به بدن زنش بمالد از روی شهوت پس بر اوست که گوسفندی بدهد، و اگر زنش را ببوسد گوسفندی بکشد و به فقرا می دهد، و در هر جا که کفاره می دهد می کشد و به فقرا می دهد، و اگر با زنش جماع کند از روی نسیان بر او چیزی نیست

و بمنزله کسی است که در ماه رمضان ناسیا بخورد.

و منقولست در صحیح از معاویه بن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از محرمی که نظر کند به اهل خود و از او منی بیاید یا مذی بیاید حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست باید که غسل کند و استغفار کند از پروردگار خود که از تقصیر او در گذرد، و اگر زنش را بردارد بی شهوت و از او منی بیاید بر او چیزی نیست، و اگر زنش را از روی شهوت بردارد یا دست بر بدن او مالد از روی شهوت و از او منی یا مذی بیاید بر اوست که گوسفندی بکشد.

و فرمودند در محرمی که نظر به زنش کند یا او را از شتر به زیر آورد بر اوست که گوسفند بکشد، و فرمودند در محرمی که نظر به زنش کند یا او را از شتر به زیر آورد بر اوست که شتری بکشد.

و در صحیح از زراره منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۷

علیه در محرمی که جماع کند با اهلش از روی نیسان حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و بمنزله کسی است که در ماه رمضان از روی فراموشی چیزی بخورد، و ظاهرا صدوق مضمون حدیث اول و متن ثانی را ذکر کرده باشد.

و در صحیح از مسمع منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که کار بر محرم تنگ است کسی که زنش را ببوسد بی شهوت در حال احرام بر اوست که گوسفندی بکشد و کسی که زنش را

از روی شـهوت ببوسد و منی از او بیاید شتری می دهد و اسـتغفار می کند، و اگر از روی شهوت نظر کند به زنش و از او منی بیاید شتری می کشد و اگر دست به بدن زنش رساند یا او را در بغل گیرد در وقت سوار کردن و به زیر آوردن بی شـهوت بر او چیزی نیست.

و در صـحیح از عبـد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از محرمی که با اهل خود بازی کنـد بی آن که جماع کنـد تا از او منی بیایـد یا در ماه رمضان چنین کنـد حضـرت فرمودنـد که بر هر دو کفاره ماه رمضان است که بنـده آزاد کنـد یا دو ماه پی در پی روزه بدارد یا شـصت مسـکین را طعام دهد به تخییر یا ترتیب چون از این حـدیث ظاهر نمی شود و احوط عمل باین دو خبر است چون احادیث دیگر قریب به این ها وارد شـده است و حمل به تخییر و استحباب اغلظ می توان کرد.

(و سال ابو بصـیر ابا عبد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه عن رجل محرم نظر إلی ساق امرأه او إلی فرجها فامنی فقال ان کان موسـرا فعلیه بدنه و ان کان وسطا فعلیه بقره و ان کان فقیرا فعلیه شاه و قال انّی لم اجعل علیه هذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۸

لأنّه امنی و لکنّی جعلته علیه لأنّه نظر إلی ما لا یحلّ له.)

و در موثق کالصـحیح منقولست از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از مرد محرمی که نظر کند به ساق پای زنی یا نظر کند

به فرج زنی و از او منی بیاید حضرت فرمودند که اگر مالدار باشد شتری می کشد و اگر میانه حال باشد گاوی می کشد و اگر فقیر باشد گوسفندی می کشد، و فرمودند که آن چه بر او لازمست نه به سبب منی آمدنست و بس، بلکه بر او مقرر ساختم این ترتیب را از جهه آن که نظر کرده است به چیزی که او را حلال نبود نظر کردن بر آن، و بحسب ظاهر مخالفت دارد با خبر زراره که گذشت و می توان گفت که اندکی مشکلتر است عمل به این حدیث به اعتبار نظر کردن به فرج اجنبیه یا ساق بخلاف سابق که نظر کردنست به اجنبیه و حمل کرده می شود بر غیر ساق و فرج.

[مس از روی شهوت]

(و ساله محمّد بن مسلم عن الرّجل یحمل امرأته او یمسّها فامنی او أمذی فقال ان حملها او مسّها بشهوه فامنی او لم یمن او أمذی او لم یمذ فعلیه دم شاه یهریقه و ان حملها او مسها بغیر شهوه فلیس علیه شی ء امنی او لم یمن أمذی او لم یمذ.)

و منقولست کالصحیح و در صحیح و موثق کالصحیح که محمد گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که زن خود را بر می دارد و یا دست به بدن او می رساند و منی یا مذی از او می آید حضرت فرمودند که اگر زنش را از روی شهوت و خواهش یا مس کند بدن او را و منی از او بیاید یا نیاید و مذی از او بیاید یا نیاید گوسفندی را می کشد و به فقرا می دهد، و اگر او را بردارد یا مس

کند بی شهوت چیزی بر او نیست خواه منی از او بیاید یا نیاید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۹

و خواه مذی از او بیاید یا نیاید و در موثق از ابو بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از شخصی که سخن زنی را بشنود از عقب دیواری و او محرم باشد و ذوقش به همرسد تا از او منی بیاید فرمودند که باکی نیست.

و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه در محرمی که گوش دهد به جانب شخصی که با زنش جماع کند و او را منی بیاید فرمودند که باکی نیست و محمولست هر دو حدیث بر آن که عادتش نباشد که از امثال اینها او را منی بیاید و الا مشکل است چون بمنزله استمناست.

و در موثق از آن حضرت منقولست که سؤال کردند از محرمی که مادرش را ببوسد فرمودند که باکی نیست این بوسه مرحمت است آن چه بد است بوسه شهوتست.

[اگر کفاره نداشت]

(و اذا وجبت علی المحرم [الرّجل] بدنه فی کفاره فلم یجدها فعلیه سبع شیاه فان لم یقدر صام ثمانیه عشر یوما بمکه او فی منزله.)

منقول است در صحیح از داود رقی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه شتری بر شخصی واجب شود در کفاره و نیابد شتر را بر اوست که هفت گوسفند بکشد و اگر قدرت نداشته باشد هیجده روز روزه می گیرد در مکه یا در منزلش.

(و ان طفت بالبیت و الصّفا و المروه و قد تمتّعت ثمّ عجّلت فقبّلت أهلك قبل ان تقصّر من رأسك فانّ علیك دما تهریقه و ان جامعت فعلیك جزور

او بقره.)

و در صحیح منقولست از حلبی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که حج تمتع کند و چون طواف و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۰

سعی و عمره را به جا آورد پیش از آن که موسی از سر بگیرد زن خود را ببوسد حضرت فرمودند که گوسفندی می کشد و اگر پیش از تقصیر جماع کند بر اوست که شتری یا گاوی را بکشد و صدوق حاصل معنی را بعنوان خطاب ذکر کرده است.

(و روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن المحرم یرید ان یعمل العمل فیقول له اصحابه و اللّٰه لا تعمله فیقول و اللّٰه لأعملنّه فیحالفه مرارا فیلزمه ما یلزم صاحب الجدال فقال لا انّما اراد بهذا اکرام اخیه انّما یلزمه ما کان للّه عزّ و جلّ معصیه.)

و در صحیح منقولست از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از محرمی که خواهد کاری بکند پس اصحاب او در کافی صاحبه است و این بهتر است که صاحب و رفیقش به او می گوید که و اللّٰه این کار را مکن او قسم خورد که و اللّٰه نمی کنم از جهه رضای تو و در بعضی از نسخ و قرائت و اللّٰه لا علمته است به آن که صاحبش گوید و اللّٰه تو این جفا را مکش که ما خود می کنیم و او می خواهد که این خدمت را به جا آورد می گوید که و اللّٰه که این خدمت را من می کنم و مکرر رفیقش می گوید مکن و قسم می دهد او را و او قسم

یـاد می کنـد که من می کنم آیـا کفـاره که بر صـاحب جـدال لازم است بر او لازم می آیـد و اگر راست باشـد در سه مرتبه گوسـفندی می کشد و اگر دروغ گوید در سه مرتبه شتری می کشد حضرت فرمودند که نه زیرا غرض او تعظیم و اکرام برادر مؤمن است و این عبادتست و کفاره وقتی می بایـد داد که قسـمش مخالف الهی باشد مثل قسم اخبار که اگر دروغ قسم خورد غموس است و از گناهـان کبیره است و اگر راست قسم خورد بـاز منهی عنه است و حق سـبحانه و تعـالی فرموده است که وَ لا تَجْعَلُوا اللَّهَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۱

عُرْضَةً لِأَيْمانِكُمْ یعنی خداوند خود را در معرض قسـمهای خود درمیاورید بلا و اللَّه و بلی و اللَّه چنانکه خواهد آمد در خبر ابو بصیر و غیره حاصل آن که جدال خبر است و این قسم انشاء است و در قسمی [وقتی] که خبر است جدال می رود نه در انشاء یا آن که چون لفظ لا و اللَّه و بلی و اللَّه نیست کفاره ندارد و آن چه معصیت است این دو لفظ است نه معنی این.

[مفاخره در حج]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال اتّق المفاخره و علیک بورع یحجزک عن معاصـی اللَّه عزّ و جلّ فانّ اللَّه عزّ و جلّ یقول «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» و من التّفث ان تتکلّم فی احرامک بکلام قبیـح فاذا دخلت مکّه فطفت البیت تکلّمت بکلام طیّب و کان ذلک کفاره لذلک.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند بعد از آن که از پیش از آن که

گذشت از حکم جدال فرمودند که آنها را بفعل آورد، و بپرهیز در حال احرام از تفاخر کردن بر یکدیگر بحسب و نسب، و بر تو باد بتقوی و پرهیزی که آن مانع باشد ترا از مخالفتهای الهی زیرا که اینها قبیح است نزد عقلا و حق سبحانه و تعالی فرموده است که پس قضا و تدارک کنید چرکینهای خود را و از جمله ناخوشیها آنست که در حال احرام سخنان قبیح گفته باشی پس چون داخل مکّه شوی و خواهی که طواف کنی سخنان نیکو بگو که این سخنان خوب از دعاها و قرآن و ذکر کفاره آن سخنان بد باشد.

باب ما یجوز الاحرام فیه و ما لا یجوز

[احرام در دو ثوب یمنی]

(روی معاویه بن عمار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال کان ثوبا رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله اللّذان احرم فیهما یمانیّین عبریّ و ظفار و فیهما کفّن.)

این بابی است در بیان آن چه جایز است احرام گرفتن در آن و آن چه جایز نیست به اسانید متکثره صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که دو جامه که حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله در آن احرام گرفتند و در حال احرام پوشیدند از یمن بودند، یکی از عبر بود، و یکی از ظفار بود و در آن دو جامه آن حضرت را کفن کردند، و آن دو شهرند در یمن و گاهی اظفار نیز می گفته اند و ظاهرا در زمان حضرت صادقین صلوات اللَّه علیهما اظفار نیز بر آن شهر اطلاق می کرده اند و باین سبب در بعضی از نسخ از احادیث خاصه و عامه با همزه آمده است و جامه یمن بسیار نفیس

بوده است و ظاهر این حدیث دلالت می کند بر آن که سنت است که جامه احرام را کفن کند و سنت است که جامه احرام و کفن هر دو نفیس باشند و ظاهرا بسیار بوده است که نصف یا بیشترش ابریشم بوده است.

[احرام در لباس نماز]

(و روی حمّاد عن حریز عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال کلّ ثوب تصلّی فیه فلا باس ان تحرم فیه.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۳

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر جامه که در آن نماز می توان کرد باکی نیست که در آن احرام گیری و جامه احرام کنی، و ظاهر حدیث آنست که غرض حضرت این باشد که جایز است احرام در جامه قطنی و پشمینه و رنگین و چیزهائی که کراهت دارد و نه چنین است که در امثال اینها جایز نباشد و اکثر اصحاب گفته اند که شرط است که جامه احرام جامه باشد که در آن نماز توان کرد به آن که حریز محض نباشد و پوست حیوانی نباشد که ماکول اللحم نباشد بلکه جمعی شرط کرده اند که پوست نباشد چون کسی احرام در پوست نگرفت و این حدیث ردّ آن قول می کند.

(ساله حمّاد النواء و سئل صلوات اللّٰه علیه و هو حاضر عن المحرم یحرم فی برد قال لا باس به و هل کان النّاس یحرمون الّا فی البرد.)

و منقول است از حماد هسته فروش که گفت خود سؤال کردم یا دیگری از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد و من حاضر بودم و این نهایت احتیاط است که مجمل می داند که از حضرت شنیده

است و کیفیت سؤال بر او معلوم نیست اگر چه در چنین صورت لازم نیست که سؤال و جواب را چنین ذکر کنند بلکه صحیح است که بگویند و سئل الخ یعنی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از محرمی که احرام گیرد در جامه برد یمنی با آن که اکثر اوقات ابریشم می داشته است حضرت فرمودند که باکی نیست و آیا صحابه و تابعان با حضرات سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات اللَّه علیهم احرام می گرفتند مگر در برد یعنی همیشه مدار بر برد یعنی بود که در آنها احرام می گرفتند.

[احرام در لباس سبز]

(و روی خالد بن ابی العلا الخفّاف قال رأیت ابا جعفر صلوات اللَّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۴

علیه و علیه برد اخضر و هو محرم.)

و منقولست در صحیح از ابن ابی عمیر از خالد بن طهمان که از علمای عامه است و لیکن کتابش محل اعتماد بود که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه را دیدم که جامه یمنی سبزی را جامه احرام کرده بودند و ظاهرا بواسطه این پوشیده باشند که بیان فرمایند که واجب نیست که سفید باشد، بلکه سنّت است که سفید خالص باشد و مکروه هست که سیاه باشد و رنگهای غیر تیره مکروه نیست و سنّت نیز نیست مگر بر اصطلاح تازه که اطلاق می کنند مکروه را بر ترک سنت و آن چه مصطلح قدماست مکروه آنست که بخصوص آن از شارع نهی تنزیهی وارد شده باشد و جامه سبز مکروهست با اعتبار آن که سنّت است که سفید باشد و باصطلاح قدما مکروه نیست چون بخصوص آن نهی از

شارع بما نرسیده مگر آن که سبزه تیره باشد که نهی از آن وارد شده است بلکه هر تیره مکروه است که جامه احرام کند آن را.

[احرام در لباس تنگ]

(و روی عن عمرو بن شمر عن ابیه قال رأیت ابا جعفر صلوات اللّه علیه و علیه برد مخفق و هو محرم.)

منقولست از شمر که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه را دیدم که جامه احرام او یمنی مخطط بود یعنی کربلائی باف بود و نشاسته بسیار داشت که شفاف شده بود و در بعضی از نسخ مخفف بد وفاست یعنی تنگ نما و ته نما بود و ممکن است که جامه بالایین ته نما بوده باشد و ظاهرا تصحیف از نساخ شده باشد با آن که خبر خالی از ضعف نیست.

[احرام در لباس چرک]

(و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّه علیهما انّه سئل عن الرّجل یحرم فی الثّواب الوسخ فقال لا و لا اقول انه حرام و لكن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۵

احبّ ذلک إلیّ ان یطهّر و طهره غسله و لا یغسل الرّجل ثوبه الذی یحرم فیه حتّی یحلّ و ان توسّخ الّا ان تصیبه جنابه او شی ء فیغسله.)

و کالصحیح و در صحیح از محمد بن مسلم و در صحیح از علا بن رزین منقول است بروایت شیخ اگر چه ظاهر آنست که محمد از قلم شیخ ساقط شده باشد که سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما از شخصی که احرام گیرد در جامه چرکن فرمودند نه و نمی گویم که حرام است و لیکن محبوبتر نزد من آنست که بشویند آن را و در کافی و تهذیب باین عبارت است که

و لکن تطهّره احبّ إلیّ

و پاکی آن عبارتست از شستن آن یعنی بر تقدیری که پاک باشد از نجاست می باید که پاکیزه باشد

از چرک، و می باید که جامه را که در آن احرام می گیرد نشوید تا محل شود هر چند چرکن شده باشد مگر آن چه نجس شده باشد بمنی یا غیر آن که در این صورت می شوید یعنی واجبست یا لازم است یا جایز است که بشوید و حاصلش آنست که در اول احرام مکروه است جامه چرکن پوشیدن و اگر در حالت احرام چرکن شده باشد مکروه است شستن مگر آن که از جهه ازاله نجاست بشویند که بی دغدغه جایز است شستن و در وجوبش خلافست بعضی واجب می دانند ازاله نجاست را بظاهر امر و چون بعد از نهی است بر تقدیری که امر از برای وجوب باشد دو امر بعد از نهی مشکل است بلکه ظاهرش جواز بمعنی اعم است یعنی حرام نیست و اللّٰه تعالی یعلم.

[احرام در لباس سرخ]

(و روی ابن مسکان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا باس ان یحرم الرّجل فی ثوب مصبوغ ممشّق.)

و در کافی و تهذیب به مشق است و منقول است در صحیح از ابن

مسکان از حلبی چنانکه در کافی و تهذیب است و از قلم نساخ این کتاب افتاده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی جامه احرام او سرخی باشد که از گل سرخ رنگ کرده باشند و لیکن ترک مستحب است.

(و روی عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه یقول کان علی صلوات اللّٰه علیه معه بعض صبیانه فمرّ علیه عمر فقال ما هذان الثّوبان المصبوغان و أنت محرم فقال علیّ ما نرید احدا یعلّمنا بالسّنّه انّ هذین الثّوبین

صبغا بطين.)

و مرویست در موثق و در صحیح از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه محرم بودند چنانکه در تهذیب است

کان علیّ محرما

الخ و به آن حضرت احرام بسته بودند بعضی از فرزندان و فرزند زادگان یا خدمتکاران خود آن حضرت، و دور نیست که از جهه تطییب قلوب ایشان باشد یا از جهه اظهار جهل عمر و بیان جواز پس عمر بر آن حضرت گذشت و از روی اعتراض گفت که این جامهای سرخ چه چیز است که احرامی خود کرده حضرت فرمودند که ما نمی خواهیم که کسی ما را مسایل یاد دهد و حال آن که شنیده که آن حضرت بکرّات و مرّات فرمودند که اهل بیت من کوچک و بزرگ ایشان اعلمند از همه عالمیان شما تعلیم ایشان مکنید از ایشان یاد گیرید بعد از آن فرمودند که این دو جامه را از گل سرخ رنگ کرده اند نه از رنگ کافشه و زعفران.

[احرام در لباس سیاه]

(و روی عن الحسین بن المختار قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أ یحرم الرّجل فی الثّوب الاسود قال لا یحرم فی الثّوب الاسود و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۷

یکفّن فیه المیّت.)

و در موثق کالصحیح به اسانید کثیره منقولست از حسین که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا مرد احرام می تواند گرفت در جامه سیاه حضرت فرمودند که مرد در جامه سیاه احرام نگیرد و میت را در جامه سیاه کفن نکنند و مشهور کراهت است و احوط ترک است چون نهی اخبار محتمل الامرین است

و حدیث معارضی نیست که به سبب آن حمل کنیم این حدیث را بر کراهت مگر عمومات مثل حدیث حماد و تخصیص عام شایع است و محتمل است که مراد حرمت باشد اگر چه جزم به حرمت نداریم جزم به کراهت نیز نداریم و اللّٰه تعالی یعلم.

[احرام در لباس حریر]

(و روی عن حنّان بن سدیر قالت کنت جالسا عند ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فساله رجل أ یحرم فی ثوب فیه حریر قال فدعا بإزار له فرقبی فقال انا احرم فی هذا و فیه حریر.)

و در موثق کالصحیح منقولست از حنان که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نشسته بودم شخصی از آن حضرت سؤال کردم که آیا جایز است که جامه احرامی ابریشم داشته باشد حنان گفت که حضرت طلب فرمودند لنگی فرقبی را و فرمودند که من این لنگ را در حال احرام می بندم و ابریشم دارد.

و در نهایه ابن اثیر مذکور است که اولش فاء مضموم است و ثانی قاف مضموم است و آن جامه کتانی است سفید که در مصر می بافند، و بعضی به دو قاف روایت کرده اند که منسوبست بشهر قرقوب که از نواحی واسط بوده است و خراج آن مثل خراج اصفهان دوازده هزار هزار مثقال طلا بوده است که بحساب حال هزار هزار تومان و ششصد هزار تومان بوده است چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۸

صاحب قاموس ذکر کرده است و ظاهرا به اعتبار جزیه بوده است که از سر و زمین می گرفته اند چون مجوس بوده اند و بتدریج همه به شرف اسلام مشرف شدند و به یمن پادشاهان صفویه انار اللّٰه برهانهم به شرف ایمان مشرف شدند

و به مرتبه که جزم داریم که در کل اصفهان و حدودش یک سنّی نیست و بلادی که همیشه شیعه بوده اند مثل کاشان و قم در حدودشان یکه یکه سنّی بهم می رسند و الحمد للّه رب العالمین علی هذه النعمه العظیمه.

[احرام در لباس رنگی]

(و روی عن الحلبیّ قال سألته عن الرّجل یحرم فی ثوب له علم فقال لا باس به.)

به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردم که جایز است مردان را که جامه احرام ایشان علم داشته باشد فرمودند که باکی نیست، و ظاهر علم در کربلائی باف باشد مانند تفصیله.

و جمعی که گفته اند که مراد از علم رنگین است هر رنگی که باشد و عدم باس منافات با کراهت ندارد بلکه مؤید کراهت است.

(و فی روایه معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال لا باس ان یحرم الرّجل فی الثّوب المعلّم و ترکه احبّ إلیّ اذا قدر علی غیره) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست مردمان را که جامه احرام ایشان جامه دو رنگ باشد و ترکش محبوبتر است نزد من هر گاه قدرت بر غیر این جامه داشته باشد.

(و ساله لیث المرادیّ عن الثّوب المعلّم هل یحرم فیه الرّجل قال

نعم انّما یکره الملحم.)

و منقولست از لیث ثقه که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از جامه دو رنگ که دو رنگ بافته باشند یا مانند گلبندی که رنگ کرده باشند فرمودند که بلی آن چه بد است آنست که تار و پودش

ابریشم باشد یا پودش ابریشم باشد مانند قطنی که غیر آن از ابریشم چیزی ظاهر نیست که در این صورت کراهتش شدیدتر است.

[احرام در لباس زعفرانی]

(و ساله الحسین بن ابی العلا عن الثّوب للمحرم یصیبه الزّعفران ثمّ یغسل فقال لا باس به اذا ذهب ریحه و لو کان مصبوغا کلّه اذا ضرب إلی البیاض و غسل فلا باس به.)

و در صحیح از حسین ممدوح منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا جایز است محرم را که جامه را جامه احرام کند که زعفران به آن رسیده باشد و آن را بشویند حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه بوی زعفران از آن برود و اگر چه همه جامه را زعفران کرده باشند هر گاه به سفیدی زند و آن را بشویند باکی نیست که آن را در احرام به پوشند، و ظاهرش آنست که می باید بوی زعفران از آن جامه زایل شده باشد تا آن که در حالت احرام تواند پوشیدن.

[احرام در قبا]

(و روی القاسم بن محمّد الجوهریّ عن علی بن ابی حمزه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال ان اضطرّ المحرم إلی ان یلبس قباء من برد و لا یجد ثوبا غیره فیلبسه مقلوبا و لا یدخل یدیه فی یدی القباء.)

همین حدیث را کلینی روایت کرده است از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر محرم مضطر شود بواسطه سرما که قبا به پوشد و بغیر از جامه دوخته یا بغیر از قبا جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۰

ندوخته نداشته باشد می باید که قبا را مقلوب به پوشد به آن که رو را پشت کند یا پائین را بالا کند، و دستهای خود را داخل نکند در دستهای قبا بلکه

قبا را بر پشت گيرد.

ظاهرا چون اين حديث در كتاب ابو بصير بوده است و قاسم و على از مشايخ اجازه اند و ضعف ايشان ضرر ندارد، و صدوق ذكر كرده است به آن كه احاديث صحيحه بر اين معنى وارد شده است و بعضى از آنها نقل خواهد نمود، يا آن كه اگر اصحاب ايشان در حال استقامت روايت نموده باشند در حالت ضلالت روايت مى توانند كرد، و دور نيست كه چنين باشد و اگر نه احاديث بسيار در مذمّت واقفيه و كفر ايشان خصوصا على بن ابى حمزه وارد شده است، و صدوق نيز ذكر كرده است چگونه جايز باشد حديث او نقل نمودن و گفتن كه ميان من و حق سبحانه و تعالى حجّت است.

[احرام در لباس رنگ شده]

(و روى عن الكاهلىّ قال ساله رجل و انا حاضر عن الثّوب يكون مصبوغا بالعصفر يغسل البسه و انا محرم فقال نعم ليس العصفر من الطيب و لكنّى اكره ان تلبس ما يشهرك به النّاس.)

و منقولست در صحيح از عبد اللّه كه شخصى از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه سؤال كرد و من حاضر بودم از جامه كه آن را رنگ كرده باشند از گل كافشه و آن را بشويند آيا در حال احرام آن را مى توانم پوشيد فرمودند كه بلى كافشه بوى خوش نيست و ليكن نمى خواهم كه چيزى به پوشى كه انگشت نما شوى چنانكه ظاهر است و به همين مضمون احاديث صحيحه و كالصحيح وارد شده است.

(و ساله اسماعيل بن الفضل عن المحرم أ يلبس الثّوب قد اصابه الطّيب فقال اذا ذهب ريح الطّيب فليلبسه.)

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۶۱

و منقولست در حسن كالصحيح

از اسـماعيل كه گفت سؤال كردم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه از محرم كه جامه احرامى را به پوشد كه بوى خوش برداشته باشد چنانكه اكثر اوقات كافور را در جامه كفن و احرامى مى گذارند و خوشبو مى شود به بوى كافور حضرت فرمودنـد كه هر گاه زايل شود به آن كه بشويند يا بياويزند كه بوى خوش در آن نماند به پوشد آن جامه را كه ضـرر ندارد، و بر اين مضمون احاديث صحيحه و موثقه كالصحيح و غيرهما وارد شده است و خلافى نيست در اين مسأله.

[احرام در لباس ابريشم]

(و روى عن ابى الحسن بن النّهـدى قال سال سـعد ابا عبـد اللَّه صـلوات اللَّه عليه و انا عنده عن الخميصه سداها ابريسم و لحمتها مرعزّى فقال لا باس ان تحرم فيها انّما يكره الخالص منها.)

منقولست كالصـحيح از ابو الحسن كه گفت سؤال كرد سـعد و در بعضـى از نسـخ سـعيد الاعرج از حضـرت امام جعفر صادق صلـوات اللَّه عليـه در وقـتى كـه من در خـدمت آن حضـرت بـودم از خميصه كه تـارش ابريشم بـوده باشـد و پـودش كرك بز حضرت فرمودند كه باكى نيست كه جامه احرامت باشد آن چه خوب نيست آنست كه همه ابريشم باشد ممزوج ضرر ندارد.

و در كافى كالصـحيح منقولست از ابو الحسن احمسى كه گفت سؤال كرد از آن حضرت صلوات اللَّه عليه ابو سعيد از خميصه و من نزد آن حضرت بودم و تارش ابريشم است آيا مى توانيد پوشيد در سرما پس فرمودند كه به پوشد.

و در صحيح از بزنطى منقولست كه ابن قياما سؤال كرد از حضرت ابو الحسن على بن موسى الرضا صلوات اللَّه عليهما

از جامه قطنی که از ابریشم و پنبه است و ابریشم زیاده از نصف است آیا نماز در آن می تواند کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۲

حضرت فرمودند که باکی نیست حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه چند جبه چنین داشتند، و جبه از قبیل کابتی بوده است پنبه دار تنگ چون جامه عرب فراخ می شود در زمستان جامه تنگ می پوشیدند.

و کالصحیح روایت کرده است از ابو بصیر که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از خمیصه که تارش ابریشم باشد و پودش به جای مرعزی من غزل است یعنی ریسمان باشد فرمودند که باکی نیست که احرام گیرد در خمیصه آن چه بد است حریر محض است، و خمیصه ردایی بوده است از خز یا پشم یا ابریشم و دو رنگ بوده است و عبارت حدیث ابو بصیر موافق است با حدیث متن و عبارت ابو بصیر الحسن احمسی غیر عبادت متن است و اگر نه این بود که در فهرست سندش را به ابو الحسن نهدی ذکر کرده است توهم می شد سقط و تصحیف چون غالب آنست که بترتیب از کافی بر می دارد، و کلینی در دو جا ذکر کرده است که به جای سعد ابو سعید سؤال کرده است و اللّٰه تعالی یعلم الواقع.

[خلوقی که به کعبه معظمه و به قبر حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله می پاشند]

(و سال حمّاد بن عیسی عثمان ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن خلوق الکعبه و خلوق القبر یکون فی ثوب الاحرام فقال لا باس بهما هما طهوران.)

و منقولست در صحیح از حماد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از خلوقی که به کعبه معظمه و به قبر حضرت سید المرسلین

صلّی اللّه علیه و آله می پاشند اگر در جامه احرامی باشد چونست حضرت فرمودند باکی نیست اگر در جامه احرامی باشد هر دو مطهرند یعنی چون بر قبر می پاشند از قبر ترشح می کند و به جامه احرامی می رسد و هم چنین در کعبه و چون این خلوق به قبر و کعبه رسیده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۳

مشرّف شده است و چون به این کس می رسد این کس را از گناهان پاک می کند، و ممکن است که مراد این باشد که باکی نیست که به جامه احرامی رسد چون مشرّفست و ظهور عبارت از تشرف باشد و چون متعارف این بود که غسل احرام را در مدینه مشرفه می کردند و جامه احرام را می پوشیدند و بعد از آن بمسجد شجره می رفتند و از آنجا احرام می گرفتند و در وقت رفتن زیارت وداع می کردند بسیار بود که در آن وقت خلوق را می پاشیدند و به جامه احرامی می رسید، و ممکن است که مراد این باشد که خلوق کعبه و خلوق قبر دو نوع باشد از بوی خوش که هر دو زعفران و عنبر و مشک داشته باشد و خلوق کعبه را نیز بر کعبه می پاشیده باشند در حال پاشیدن هر دو به کعبه به جامه رسیده باشد، و اول بحسب عبارت اظهر است.

و در صحیح عبد اللّه بن سنان، و در صحیح یعقوب بن شعیب از آن حضرت نیز منقولست که باکی نیست در آن که خلوق کعبه به جامه محرم برسد و نمی باید که بشویند زیرا که آن طهور است و لفظ طهور در حدیث عبد اللّه است و خلافی بحسب ظاهر نیست در استثنای خلوق

کعبه از بوی خوش محرم.

و در صحیح از هشام بن حکم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست در بوی خوشی که عطاران می فروشند در میان صفا و مروه و در کار نیست که بینی را بگیرد که آن بو را نشنود بلکه نگیرد.

(و ساله سماعه عن الرّجل یصیب ثوبه زعفران الکعبه و هو محرم فقال لا باس به و هو طهور فلا تتّقه ان یصیبک.)

و در موثق از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۴

سؤال کردم از شخصی که به جامه اش رسد زعفرانی که بر کعبه می پاشند و آن شخص محرم باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و از آن اجتناب مکن که به جامه ات رسد و عامه قیاس کرده اند سایر بوی خوشها را و بسیار است که بخور می کنند بر دور کعبه، از آن ملاحظه می باید کرد مگر از روی تقیه.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقول است که فرمودند که باکی نیست در خلوق کعبه.

و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از بعضی از اصحاب ما مرویست که از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردند از خلوق کعبه اگر به جامه محرم برسد آیا می باید شست حضرت فرمودند نه آن طهور است پس فرمودند که به جامه احرامی ریخته است و من نشستم.

[احرام در طیلسان]

(و روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه فی المحرم یلبس الطّیلسان المزرّر؟ قال نعم فی کتاب علیّ صلوات اللّه علیه لا تلبس طیلسانا حتّی تحلّ ازراره و قال انّما کره ذلک مخالفه ان یزرّه الجاهل علیه فامّا الفقیه

فلا باس بان یلبسه.)

و بهشت سند صحیح و شش کالصحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از محرمی که طیلسان تکمه یا بند داشته باشد آیا جایز است پوشیدن فرمودند که بلی در کتابی که حضرت سید المرسلین املا کردند و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهما نوشتند مذکور است که مپوش طیلسان را تا نگشایی و جدا نکنی از آن تکمها و بندهای آن را پس حضرت فرمودند که کراهت بند و تکمه داشتن از آن جهت است که مبادا جاهل عامی از روی نسیان به بندد آن را اما عالم باکی نیست که بند دار را به پوشد. چون هر که عالم است خوف الهی دارد و تقوای او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۵

نمی گذارد که فراموش کند بخلاف جاهل و ظاهر است که مراد از عالم متقی است و کسی که تقوی ندارد عالم نیست چنانکه در قرآن مجید در بسیار جائی وارد است این مضمون.

و به همین مضمون در صحیح از یعقوب از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه نیز منقولست و طیلسان جامه ایست مانند یاپونچی و ظاهرا مخیط بوده است و الحال بالا پوش اهل هند است طیلسان مخیط است احوط آنست که مخیط نباشد و تا ضرورت سرما نباشد احوط آنست که نپوشد و اگر پوشد بندها را از آن بشکافد و اولی آنست که آن چه بر دور آن دوخته است آن را نیز بشکافد.

[احرام در جوراب و کفش]

(و ساله رفاعه بن موسی عن المحرم یلبس الجور بین فقال نعم و الخفّین اذا اضطرّ إلیهما.)

و در صحیح منقولست از رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّٰه علیه از محرم که آیا جوراب می تواند پوشید فرمودند که بلی جوراب می تواند پوشیدن و موزه نیز می تواند پوشید هر گاه مضطر شود بهر دو، و این دو احتمال دارد.

یکی از آن که ضمیر راجع به خفّین باشد و دیگر آن که راجع باشد به جوربین و خفّین و مؤید ثانی است صحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر محرمی که کم شود نعلین او و نعلین نداشته باشد می تواند موزه ها را پوشیدن هر گاه ضرور باشد کفش پوشیدن و جورابها را نیز می تواند پوشید هر گاه ضرور شود پوشیدن آن و چون ظاهر بحسب متعارف این بوده است که نعل عربی می پوشیده اند علما تجویز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۶

نکرده اند کفش دیگر را اگر چه در لغت هر کفش را نعل می گویند و احتیاط با ایشان است.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه فی المحرم یلبس الخفّ اذا لم یکن له نعل قال نعم و لکن یشقّ ظهر القدم و یلبس المحرم القباء اذا لم یکن له رداء و یقلب ظهره لباطنه.)

و کالصحیح بلکه در صحیح زیرا که احادیث محمد بن مسلم را از علاء بن رزین روایت می کند و صدوق را به علاء بن رزین ده سند صحیح در این فهرست و ده سند صحیح در فهرست شیخ دارد به علا بلکه علا در جمیع اسانید کتب محمد بن مسلم مذکور است لهذا شیخ و نجاشی طرق خود را بکتاب محمد بن مسلم نقل نکرده اند و به علا از او ذکر کرده اند، لهذا علّامه در کتب خود حکم به صحت این احادیث

کرده است که محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه سؤال کرد از محرمی که موزه به پوشد هر گاه نعل نداشته باشد فرمودند که بلی می تواند پوشید و لیکن پشت پا را از موزه می شکافد، و محرم قبا می پوشد هر گاه لنگ نداشته باشد و پشت قبا را رو می کنند.

و در موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است به همین مضمون با زیادتی آن که دستها را در دستهای قبا نکنند و بند طیلسان را نبندد.

و در صحیح از عمر بن یزید منقولست که آن حضرت سلام اللّه علیه فرمودند که محرم موزه ها را می پوشد هر گاه نیابد نعلین را و اگر ردا نداشته باشد پیراهن را مانند ردا بر دوش می گیرد و قبا را بر عکس می پوشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۷

و در صحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه محرم مضطر شود و جامه دیگر نداشته باشد غیر از قبا آن را مقلوب می کند می پوشد و دستها را در دستهای قبا داخل نمی کند و ظاهر این اخبار آنست که پشت را رو می کند و صریح نیز گذشت و اولی آنست که پائین را نیز بالا کند.

چنانکه منقول است در حسن کالصحیح که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که محرم شود و مضطر شود به پوشیدن جامه از جهه سرما یا گرما و بغیر از قبا نداشته باشد آن قبا را بگرداند و بالای آن را پایین کند یعنی هر دو نکس را بفعل آورد علی الظاهر.

[احرام در لباس دگمه دار]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد

اللّه صلوات اللّه علیه قال لا تلبس ثوبا له ازرار و أنت محرم الّا ان تنكّسه و لا ثوبا تدرّعه و لا سراویلا الا ان لا یكون لك ازار و لا خفّین الّا ان لا یكون لك نعل.)

و در بعضی از نسخ نعلان است و به اسانید صحیحه منقول است كه آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند كه مپوش جامه را كه تكمه و بند داشته باشد در حالت احرام مگر آن كه بر عكس به پوشی آن را و مپوش جامه را كه مانند پیراهن اعضا را فرو گیرد و داخل است در این كپنك هر چند مخیط نیست، و مپوش زیر جامه را مگر آن كه لنگ نداشته باشی و مپوش موزه ها را مگر آن كه نعلین نداشته باشی.

و در موثق از حمران منقول است كه حضرت امام محمد باقر صلوات علیه فرمودند كه محرم زیر جامه می تواند پوشید هر گاه لنگ نداشته باشی و موزه می تواند پوشید هر گاه نعل نداشته باشد و ظاهر اخبار متواتره آنست كه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۸

مانند جوراب و چاقشور و موزه را نتوان پوشیدن، و حدیثی ندیده ام كه مانند كفش را نتوان پوشیدن و مشهور میان اصحاب آنست كه جایز نیست مانند كفش و مسح را پوشیدن و احوط تركست و اللّه تعالی یعلم.

و روی زراره عن احدهما صلوات اللّه علیهما قال سألته عمّا یكره للمحرم ان یلبسه فقال یلبس كلّ ثوب الّا ثوبا یتدرّعه.

و به اسانید صحیحه منقولست كه از یكی از دو معصوم صلوات اللّه علیهما سؤال كرد زراره از آن چه خوب نیست محرم را كه به پوشد حضرت فرمودند كه هر جامه

را می تواند پوشید مگر جامه را که بدنش را فرا گیرد مانند قبا و پیراهن.

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال لا بأس بان یغیّر المحرم ثیابه و لکن اذا دخل مکه لبس ثوبی احرامه اللّذین احرم فیهما و کره ان یبیعهما و قد رویت رخصه فی بیعهما.)

و به اسانید صحیحه منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست که محرم جامهای احرام را تغییر بدهد و لیکن چون داخل مکه می شود جامهای اول را که احرام در آن گرفته است می پوشد و مکروهست که جامهای احرام را بفروشد.

و در روایتی وارد است که رخصت داده اند فروختن آن را یعنی بهتر آنست که تا تواند نفروشد بلکه کفن خود کند و اگر بسیار ضرور شود می تواند فروخت.

[خوابیدن بر فرش رنگی]

(و روی ابو بصیر عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال سمعته یقول اکره ان ینام المحرم علی الفراش الاصفر او المرفقه الصّفراء.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۹

و در موثق و در صحیح منقولست از ابو بصیر که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه شنیدم که می فرمودند که مرا خوش نمی آید و مکروه می دانم که محرم بخوابد بر فرش زرد یا تکیه کند بر تکیه گاه زرد و لفظ الصفراء در بسیاری از نسخ نبود و از قلم نساخ افتاده است و در کافی و یب هست و اگر نباشد نیز مراد است.

[احرام در لباس خز]

(و سال عبد الرّحمن بن الحجّاج ابا الحسن صلوات اللَّه علیه عن المحرم یلبس الخزّ و فقال لا باس.)

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که آیا محرم جامه که از خز بافته باشند می تواند پوشید حضرت فرمودند که باکی نیست چون در آن نماز می توان کرد.

[احرام با اسلحه]

(و روی عبد اللَّه بن سنان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال المحرم اذا خاف لبس السّلاح.)

و منقولست در صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه محرم خوف داشته باشد از دشمنان سلاح می تواند پوشید و ظاهر حدیث آنست که اگر خوف نداشته باشد سلاح نمی تواند پوشید، و به همین مضمون است حدیث کالصحیح از زراره که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی محرم شود

و سلاح پوشیده باشد هر گاه از دشمن خوف داشته باشد.

و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر محرم خوف داشته باشد از دشمن و سلاح به پوشد بر او کفاره نیست.

[لباس اضافی در احرام]

(و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال سألته عن المحرم اذا احتاج إلی ضروب من الثّیاب مختلفه فقال صلوات اللّٰه علیه لکلّ صنف منها فداء.)

و کالصحیح و در صحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که محمد گفت سؤال کردم از یکی از ایشان از محرم هر گاه محتاج شود به چند قسم از جامهای مختلف مثل پوستین و عمامه و زیر جامه حضرت فرمودند که از جهه هر قسمی یک فدا می دهد، و ظاهر آنست که از جهه سرما یا گرما اگر ضرور شود گناه نیست و کفاره هست و اگر ضرور نشود هر دو هست و این در صورتیست که مخیط باشد و اگر جامه غیر مخیط باشد بیست لنگ و بیست ردا بالای هم ضرر ندارد و کفاره نیست

و تا مقدور باشد آن را مقدم می دارد چنانکه بعضی در میان دو ردا پنبه می گذارند.

چنانکه در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آیا محرم جمع می تواند کرد میان جامه که احرام در آن گرفته باشد و غیر آن حضرت فرمودند که باکی نیست اگر همه طاهر باشند.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از محرمی که دو جامه احرامی بر دوش اندازد حضرت فرمودند که بلی اگر خواهد و سه جامه می تواند و به آن دفع می کند از خود سرما و گرما را یعنی عاقل کار عبث نمی کند البته از جهه ضرورتی چنین می کند.

[احرام در لباس نجس]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال سألته

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۱

عن المحرم تصیب ثوبه الجنابه قال لا یلبسه حتّی یغسله و احرامه تام.)

و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از محرمی که محتلم شود و جامه احرامش نجس شود یا به سبب دیگر حضرت فرمودند که نپوشد آن جامه را تا نشوید آن را، و به سبب احتلام یا نجاست جامه احرام برهم نمی خورد بلکه صحیح است.

و در صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه حلبی نیز گذشت و ظاهر این اخبار آنست که می باید جامه احرام همیشه پاک باشد و احوط آنست که در همه اوقات احرام دو جامه پاک پوشیده باشد و اگر نجس شود بدل کند به جامه طاهر مگر آن که نداشته باشد و اگر قبا

یا پیراهن داشته باشد در حالت شستن آنها را وارونه بر دوش می اندازد.

[پوشاندن صورت برای زنان]

(و فی روایه حمّاد بن عثمان عن حریز قال قال ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه المحرمه تسدل الثّوب علی وجهها إلی الذّقن.)

و چون از احکام مردان فارغ شد شروع نمود در احکام زنان و بهتر آن بود که بابی جدا ذکر کند چنانکه داب محدثین است و اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که زنی که احرام می گیرد با آن که می باید روی او باز باشد و احرام مردان در سر ایشان است که می باید همیشه باز باشد، و احرام در روی ایشان است که همیشه باز باشد اگر در مانند کجاوه باشند، و اگر بر شتر سوار باشند می توانند برقعی بیندازند بر رو که تا ذقن ایشان پوشیده باشد، و اگر روی خود را باز گذارند ظاهرا خوب باشد بلکه بهتر و این نیز آزمایشی دیگر است محرمان را که زنان رو باز باشند و مردان به ایشان نظر نکنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۲

و در صحیح عیص منقولست که تا سر بینی می آویزد، و در صحیح (حلبی آنست که رو را باز گذارند و تا دهان می توان آویخت.

و فی روایه معاویه بن عمّار عنه صلوات اللّه علیه انه قال تسدل المرأه الثّوب علی وجهها من اعلاها إلی النّحر اذا کانت راکبه.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که زن برقع را بر رو می آویزد از بالا تا گود گردن هر گاه سوار باشد یعنی بر شتر تا او را نتوانند دیدن و احادیث سابقه را حمل می توان

کرد بر حالت پیاده مثل حالت طواف یا بترتیب که تا سر بینی هر گاه پیاده باشد و بر مانند اسب و استر تا ذقن یا دهن و بر الاغ تا ذقن، و ظاهر جمع آنست که سواره بر هر چه باشد تا نحر و پیاده بحسب فضیلت باشد هر چند کمتر باشد بهتر باشد و جمعی گفته اند که می باید بر روی او نخورد چنانکه از مو می بافند و همیشه زنان عرب بر رو می بندند و این احوط است.

(و روی عبد اللَّه بن میمون عن الصّادق عن ابیه صلوات اللَّه علیهما قال المحرمه لا تتنقّب لأنّ احرام المرأه فی وجهها و احرام الرّجل فی رأسه.)

و در حسن کالصحیح منقولست که آن حضرت فرمودند که زنی که احرام گرفته باشد نقاب نمی اندازد زیرا که احرام زن در روی اوست و احرام مرد در سر اوست و ظاهرا بر سبیل کراهت باشد، و یا آن که آن چه بر روی بندند نقاب باشد و هر چه را آویزند نقاب نگویند و این وجهی است در جمع و لیکن ظاهرا تعلیل خلاف این وجهست، و اینها در وقت رفتن است و در منزل قصور ندارد.

چنانکه در صحیح از زراره منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۳

امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که مردی که محرم باشد در وقت خواب روی خود را می تواند پوشید که مگس او را آزار ندهد حضرت فرمودند که بلی و لیکن سر را نپوشاند و باکی نیست که زن محرمه در وقت خواب روی خود را به پوشاند و ممکن است که از جهه ضرورت باشد چون ضرر پشه

و مگس نیز عظیم است.

(و مرّ ابو جعفر صلوات اللّه علیه بامرأه محرمه و قد استترت بمروحه فاماط المروحه بقضیبه عن وجهها.)

و کالصحیح منقولست از بزنطی که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما فرمودند که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه گذشتند بر زنی که محرم بوده باد زنی را در پیش رو داشته بود که نامحرم روی او را نه بیند یا آفتاب به او ضرر نرساند و حضرت چوبی در دست داشتند از جهت راندن شتر بر آن مروحه زدند و آن را دور انداختند تا روی آن زن باز شد، و ممکن است که بر رو بسته باشد حضرت چنان فرموده باشد که نمی باید بر رو خورد.

(و روی عبد اللّه بن سنان عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال تلبس المرأه المحرمه الحائض تحت ثیابها غلاله.)

و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت فرمودند که زنی که محرم باشد و حایض باشد در زیر جامهای احرام جامه می تواند پوشید که دفع حیض کند از جامهای احرام و این غلاله مخیط است مانند زیر جامه و بخصوص این جامه اجماع است که حایض می تواند پوشید و در جامهای دیگر خلافست که خواهد آمد إن شاء اللّه.

(و روی یحیی بن ابی العلا عن ابی عبد اللّه عن ابیه صلوات اللّه

علیهما أنّه کره للمحرمه البرقع و القفازین.)

و کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه کراهت داشتند که زن محرم برقع بیندازد و یا قفازها را در دست کند و قفاز زینتی است که زنان عرب چون جامهای فراخ می پوشند از جهه دفع

سرما بر بازوی خود می بسته انـد بازو بنـد پنبه داری و بندها و تکمه ها داشـته است که محکم بر بازو می بسـته اند که بازوی ایشان گرم باشد و بعضی از اوقات از حریر و طلا باف می کرده اند، و گاه هست که اطلاق می کنند بر زینت دست و پا مانند دست برنجن و خلخـال امـا کراهت برقع چون رو را می پوشانـد یا زینت نیز بوده است به اعتبار تزین و اما قفاز به اعتبار آن که مخیط است و تکمه اش را می بسته اند و یا بواسطه زینت و کراهت در اینجا اعم است از حرمت و کراهت.

[احرام زن در شلوار]

(و ساله محمّد بن علیّ الحلبیّ عن المرأه اذا احرمت اتلبس السّراویل فقال نعم انّما ترید بذلک السّتر.)

و در صـحیح منقولست از محمـد که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه که آیـا زنی که احرام گیرد زیر جامه پا می تواند کرد فرمودند که بلی غرضش از پوشیدن زیر جامه آنست که خود را مستور دارد مبادا نظر کسی بر سـاق پـای او یـا بالا ـتر بیفتـد، و هر چنـد زنـان بیشتر درستر کوشـند بهتر است و بحسب ظاهر دلالت می کنـد بر آن که مخیط پوشیدن زنان در حال احرام جایز است.

[زنی که احرام گیرد هر زینتی می تواند کرد غیر گوشواره و گردن بند]

(و روی الکاهلیّ عنه صلوات اللّه علیه انّه قال تلبس المرأه المحرمه الحلیّ کلّه الّا القرط المشهوره و القلاده المشهوره.)

و در حسن کالصحیح یا صحیح منقولست که حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۵

صادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که زنی که احرام گیرد هر زینتی می توانـد کرد غیر گوشواره و گردن بنـد که ظاهر است و زینت زن مشروط است که همیشه کند و آن را به دیگری ظاهر نسازد که سبب افتادن زوج و غیر او نشود.

(و ساله صلوات اللّه علیه عامر بن جذاعه عن مصبغات الثّیاب تلبسها المرأه المحرمه فقال لا باس الّا المفدم المشهور.)

و در صـحیح از صـفوان از عـامر منقـولست و عـامر مختلـف فیه است و عـامر گفت سؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صـادق صلوات اللّه علیه که جامهـای رنگین را می توانـد پوشـیدن زنی که محرمه باشـد حضـرت فرمودنـد که بـاکی نیست مگر جامه قرمزی یا سرخ بسیار تیره یا مطلق رنگ تیره. که دیگران آن جامه را به بینند به آن که شوهرش با

او باشد یا اجانب او را بینند.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه فی المحرمه انّها تلبس الحلیّ کلّه الّا حلیّا مشهورا لزینه.)

و در تهذیب للزّینه است و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که زن محرم هر زینتی می تواند پوشیدن مگر زینتی را که اظهار کند و معتادش نباشد بلکه از جهه زینت به پوشد.

(و ساله سماعه عن المحرمه تلبس الحریر فقال لا یصلح لها ان تلبس حریرا محضا لا خلط فیه و اما الخزّ و العلم فی الثّوب فلا باس بان تلبسه و هی محرمه و ان مرّ بها رجل استترت منه بثوبها و لا تستر بیدها من الشّمس و تلبس الخزّ اما انّهم یقولون انّ فی الخزّ حریرا و انّما یکره الحریر المبهم.)

و در موثق منقول است از سماعه که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم از زن محرمه که آیا ابریشمینه می تواند پوشید فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۶

نمی تواند حریر محض را پوشیدن که چیزی به آن مخلوط نباشد مانند پنبه و کتان و خز و نقره اما جامه که از کرک خز بافته باشند یا علم جامه حریر محض باشد در حالت احرام می تواند پوشید و اگر مردی بر او بگذرد جامه اش از پیش رو نگاه دارد تا آن نامحرم بگذرد و دست خود را از پیش رو نگاه ندارد که مانع آفتاب شود و جامه می تواند پوشید، و عامه می گویند که جامه خز ابریشم دارد ابریشم که با خز ممزوج باشد ضرر ندارد و آن چه مکروهست حریر خالص است، و ظاهر این حدیث حرمت حریر محض

است زنان را و چون معارض دارد حمل بر کراهت می تواند کرد به قرینه جز و آخر و احتیاط در ترکست.

(و ساله ابو بصیر المرادیّ عن القزّ تلبسه المرأه فی الاحرام قال لا باس انّما یکره الحریر المبهم.)

و کالصحیح منقول است از ابو بصیر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از جامه که کج داشته باشد زن در حال احرام می تواند پوشید حضرت فرمودند که باکی نیست آن چه بد است حریر محض است و ظاهر آخر حدیث آنست که مخلوط باشد و محتمل است که مراد این باشد که در کج احرام می توان گرفت یا در حال احرام جامه کجینه می تواند پوشید و ابریشم خالص نمی توان پوشید و گذشت حدیث مرسلی که کج و ابریشم یک حکم دارد و ظاهر اخبار بسیار آنست که فرق هست.

(و ساله یعقوب بن شعیب عن المرأه تلبس الحلیّ قال تلبس المسکه و الخلخالین.)

و در صحیح منقولست از یعقوب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از زن که آیا زرینه آلات می تواند پوشید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۷

فرمودند که دست برنجن و خلخالی که در پاها می کنند می توانند پوشید و شیخ در صحیح به هیجده سند روایت کرده است از یعقوب بن شعیب که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که زن پیر می تواند پوشید که تکمه یا بندش را ببندد و جامه حریر و خز دیبا می تواند پوشید حضرت فرمودند که بلی باکی نیست و خلخالین و مسک می تواند پوشید.

و چون صدوق به جزء اول اعتقاد ندارد اکتفا به جزء آخر کرده

است و این حدیث دلالت می کند بر جواز پوشیدن حریر زنان را، و ممکن است بر آن که حمل کنند بر آن که حریر با خز یا دیبا با خز باشد یا مطلقا بنا بر آن که گذشت که مراد از دیبا جامه رنگین یا دو رنگست و در حقیقت دیبا نیست که از حریر باشد و محتمل است که احادیث منع را حمل کنند بر کراهت یا بر آن که دو جامه احرام حریر باشد، و این وجه در جمع بهترین وجوهست بحسب ظاهر و اگر چه اخبار منع بلفظ کراهت وارد شده است و لیکن اطلاق کراهت بر حرمت در احادیث شایع است.

و در صحیح از عیص منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زن محرمه هر جامه که خواهد می تواند پوشید غیر از حریر و قفّازین و مکروهست که نقاب به بندد و باکی نیست که جامه را بیاویزد بر رو عرض کردم که تا کجا می آویزند فرمودند که تا طرف بینی آن قدر که تواند دید.

و در حسن کالصحیح منقولست از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه گذشتند بر زنی که نقاب بسته بود در حال احرام حضرت فرمودند که احرام بگیر و روی خود را باز کن و جامه را از بالای سر بیاویز زیرا که چون نقاب می بندی رنگت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۸

آفتاب متغیر نمی شود، پس شخصی از حضرت پرسید که جامه که می آویزد تا کجا بیاویزد حضرت فرمودند که چشمهای او را به پوشاند گفت عرض کردم که تا دهن برسد فرمودند که

بلی، پس حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زن محرمه زرینه آلات نمی پوشد و جامهای رنگین نمی پوشد مگر رنگی که جامه و بدن را رنگین نکند به آن که رنگ پس ندهد.

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از زنی که زرینه آلات پوشیده باشد و خلخال در پا داشته باشد و دست برنجن در دست داشته باشد و گوشوارهای طلا و نقره در گوش کرده باشد آیا در حال احرام اینها را بحال خود می گذارد و پیش از احرام اینها را می پوشیده باشد در احرام می گذارد بحال خود یا باز می کند حضرت فرمودند که می پوشد و بحال خود می گذارد بی آن که ظاهر سازد به مردان در حال سواری یا پیاده و به این حدیث جمع می شود میان روایات که هر زینتی که عادت داشته است می تواند پوشید بشرط آن که به کسی ننماید.

(و روی الحلبیّ عن أبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا- باس ان تحرم المرأه فی الذّهب و الخزّ و لیس یکره الّا الحریر المحض.)

و به اسانید صحیحه معتبره که شش صحیح است و پنج حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که زن احرام گیرد یعنی جامه احرامی او طلا- باف باشد یا خز باف باشد یا طلا را با خز بافته باشند و مکروه نیست مگر حریز محض، و ظاهر آنست که امتزاج به طلا یا خز جامه را از حریر محض بودن می اندازد.

(و فی روایه حریز قال اذا کان للمرأه حلیّ لم تحدثه للإحرام لم

لوامع

تنزع حلیها.)

و به اسانید صحیحه که پنجاه و دو سند است منقولست از حریز که گفت حضرت فرمودند که هر گاه زن را زیوری باشد که در حال احرام نپوشیده باشد بلکه معتاد او بوده است که می پوشیده است در حال احرام آن را از خود باز نمی کند چنانکه گذشت.

[عمامه برای زن در احرام]

(و روی عن أبی الحسن النّهدیّ قال سئل ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه و انا حاضر عن المرأه تحرم فی العمامه و لها علم قال نعم لا باس.)

و کالصحیح منقولست از ابو الحسن که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند و من حاضر بودم از زنی که احرام گیرد در عمامه که او را علم بوده باشد فرمودند که بلی می تواند گرفت باکی نیست و ظاهرش آنست که زن در جامه رنگین و گلی احرام تواند گرفت و نه مثل مردانست، یا آن که لا باس منافات با کراهت ندارد و عمامه مردان بزرگتر از مقنعه زنان نبوده است غالبا و ظاهر می شود که زنان را می باید که جامه احرامی به پوشند اگر چه پیراهن پوشیده باشد و ظاهرا زیر جامه را عرض لنگ توانند پوشید و اگر دو لنگ ببندند مانند مردان احوط است.

(و ساله سعید الاعرج عن المحرم یعقد ازراره فی عنقه قال لا.)

و منقولست در موثق کالصحیح از سعید که گفت سؤال کردم از محرمی که جایز باشد او را پوشیدن مخیط که قبا به پوشد آیا بند قبا را در گردن می تواند بست فرمودند که نه و در بعضی از نسخ ازاره یعنی لنگی را ردا می کند می تواند بستن در گردن و ظاهرا را

از نساخ زیاد شده باشد و لنگی که بر کمر می بندد آن را می تواند بست اگر چه بعضی گفته اند که ریسمانی بر بالای او پیچید، یا رو پاکی دراز را بر بالای آن پیچید و این حرجی است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۰

منفی است به آیات و اخبار با آن که همیشه از زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله تا حال می بسته اند و اگر نمی تواند بستن البته می فرمودند که چنین می کنید.

[چیزی که سر را نپوشاند]

(و ساله محمّد بن مسلم عن المحرم یضع عصام القربه علی رأسه اذا استقی فقال نعم.)

و کالصحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از محرمی که بند مشگ را بر سر گذارد چنانکه سقایان آنجا چنین می کنند و آن تسمه مشگ بعضی از سر را می پوشاند حضرت فرمودند که باکی نیست و به سبب ضرورت مستثنی خواهد بود با آن که معلوم نیست که این را سر پوشیدن گویند.

(و ساله یعقوب بن شعیب عن الرّجل المحرم یکون به القرحه یربطها او یعصبها بخرقه قال نعم.)

و در حسن کالصحیح یا صحیح چنانکه علامه گفته است از یعقوب منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که محرم باشد و دملی یا جراحتی داشته باشد در سر یا اعم از سر و بدن آیا آن را می تواند بست به دستمال و مانند آن که مبادا خون جای دیگر را نجس کند فرمودند که بلی، یا آن که مخیط نیست بلکه دغدغه به اعتبار سر پوشیدنست و در ضرورت جایز است.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست

که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست که اگر کسی صداع داشته باشد دستمالی بر سر بندد، و احادیث صحیحه در این باب وارد است و خواهد آمد و این اخبار در این باب مناسب نیست.

[کمربند]

(و روی عمران الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال المحرم یشدّ علی بطنه العمامه و ان شاء یعصبها علی موضع الازار و لا یرفعها إلی صدره.)

و در صحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که محرم بر شکم خود می تواند بست دستار را از جهه پیاده روی یا گرسنگی یا زخم یا دمّل و اگر خواهد بر موضع لنگ می بندد و لیکن بالا نمیرد به سینه و دور نیست که این بستن از جهه آن باشد که لنگ به زودی باز نشود.

(و روی ابن فضّال عن یونس بن یعقوب قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن المحرم یشدّ الهمیان فی وسطه فقال نعم و ما خیره بعد نفقته.)

و در موثق کالصحیح یا صحیح منقولست از یونس که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آیا محرم همیان زر را در کمر می تواند بست با آن که غالبا مخیط است فرمودند که بلی و چیست خیر او و بعد از رفتن خرجی راه یعنی هلاک خواهد شد اگر ضبط نکند خرجی راه را هلاک می شود یا می باید که گدائی کردن، و بحسب ظاهر شامل شاهی و اشرفی هست اگر در اشرفی ظاهر نباشد چنانکه الحال مدار بر این است.

(و فی روایه ابی بصیر عنه صلوات اللّه علیه انّه قال کان ابی صلوات اللّه علیه یشدّ

علی بطنه نفقته یستوثق بها فانّها تمام حجّه.)

و کلینی و صدوق در صحیح روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از محرمی که عمامه را بر شکمش بندد فرمودند نه یعنی به عبث و سابق که جایز بود از جهه ضرورت بود پس حضرت فرمودند که محرم بر شکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۲

خود می بندد کمربندی را که نفقه اش در آنجاست و نیکو می بندد زیرا که چیزیست که سبب اتمام حجست که اگر ببرند حج او تمام نخواهد شد و در راه هلاک می شود، یا آن که حفظ نفقه واجبست و ترک واجب حجرا از کمال می اندازد.

و این عبارت اظهر است که حضرت باقر صلوات اللّٰه علیه حال محرم را گوید، و ظاهرا لفظ یقول بعد از علیه از نساخ افتاده باشد و متعارف نبود که ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم زر در کمر بندند: همیشه ایشان و کلاه داشتند و عبارت علل نیز خوبست اگر از نساخ چیزی نیفتاده باشد و عبارت چنین است که ابو بصیر گفت سؤال کردم از حضرت که آیا محرم کمربندی را که نفقه او در آنجاست بر کمر می تواند بست حضرت فرمودند که خوب نگاه دارد که نفقه از تمام حج اوست و ممکن است که دو حدیث باشد و لیکن بعید است و ضبط کلینی متّبع است رضی اللّٰه تعالی عنه و عنهم.

و در صحیح از یعقوب بن شعیب منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از محرم که شاهیها را در جامه اش می بندد حضرت فرمودند که بلی کمربند و همیان نیز می تواند برداشت.

و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

که باکی نیست در پوشیدن انگشتری محرم را.

و کلینی بعد از این گفته است که در روایتی دیگر وارد است که از جهه زینت نپوشد و آن روایت کالصحیح است از مسمع از آن حضرت صلوات اللَّه علیه، و از تعلیلات آینده در سرمه و آینه نیز ظاهر می شود که از جهه زینت خوب نباشد.

و در صحیح از محمد بن اسماعیل بن بزیع منقولست که گفت حضرت

امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه را دیدم که در طواف انگشتر در دست داشتند.

و در صحیح دیگر گفت حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه را دیدم که در حالت احرام انگشتر پوشیده بودند، و احوط ترکست چون نفس گول می زند، و ظاهر است که ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم هر چه می کرده اند للّه بوده است نه از جهه هوای نفس.

باب ما یجوز للمحرم اتیانه و استعماله و ما لا یجوز من جمیع الانواع

[سرمه کشیدن برای محرم]

(روی أبو بصیر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال لا باس للمحرم ان یکتحل بکحل لیس فیه مسک و لا کافور اذا اشتکی عینه و تکتحل المرأه المحرمه بالکحل کلّه الّا کحل اسود لزینه.)

این بابی است در بیان آن چه جایز است محرم را که آن را به جا آورد و استعمال کند و آن چه جایز نیست از جمیع انواع منهیات و ظاهر کلام صدوق مثل ظاهر بسیاری از روایات خصوصا نیت احرام آنست که احرام حقیقتش کف نفس است از جامه مخیط یا شبه آن و کف نفس از نسا و طیب است، و محرمات دیگر واجبست در احرام بنا بر این آن سه را در باب سابق ذکر نمود و باقی را در این باب، یا آن که آن

چه اهتمام به شان او بیشتر بود اول ذکر نمود تا موافق باشد با گفته اصحاب.

منقولست در موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست محرم را که سرمه یا دارو در چشم کشد به چیزی که در آن مشک و کافور نبوده باشد از جهه درد چشم و زن محرمه سرمه می تواند کشید مگر سرمه سیاه از جهه زینت یعنی بقصد زینت یا آن که زینت لازمه اوست، و همین جمله آخر عبارت صحیحه زراره است به تغییری که از نساخ شده است و آن الّا کحل اسود للزینه که چون استثنا در کلام موجب است واجب النصب است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۵

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مرد و زن محرم سرمه سیاه بر چشم نکشند مگر بواسطه مرض.

و در صحیح دیگر از او منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دارو و سرمه در چشم می تواند کشید محرم هر گاه بوی خوش نداشته باشد و از جهه زینت باشد.

و در صحیح حریز منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که زن محرمه سرمه سیاه در چشم نکشد که سیاه زینت است.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که زن در احرام سرمه می کشد؟ فرمودند که نکشد گفتم که اگر بوی خوش نداشته باشد فرمودند که مکروهست چون زینت است.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال یکتحل المحرم عینیه ان شاء بصبر لیس فیه زعفران و لا ورس.)

منقولست که حضرت امام محمد

باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که محرم دارو می تواند کشید اگر خواهد به چدروایی «۱» که در آن زعفران و ورس نباشد.

و در صحیحه ابن سنان و صحیحه هارون استثنا شده است زعفران چون در داروها بیشتر داخل می کردند، و از احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه ظاهر می شود که محرم سرمه سیاه در چشم نمی تواند کشید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۶

خصوصا زن مگر از جهه ضرورت و مرض و سرمه که بوی خوش داشته باشد نیز نمی تواند کشید مگر از جهه دوا و بوی خوش مطلق واقع شده است. و پنج چیز خاص نیز متفرق وارد شده است و خواهد آمد خلاف در بوی خوش و احوط اجتنابست از مطلق بوی خوش در دارو و غیره.

[نگاه در آینه]

(و روی حریز عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا تنظر فی المرأه و أنت محرم لأنّه من الزّینه.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نگه به آینه مکن در حال احرام زیرا که نگاه کردن زینت است یعنی فی نفسه زینت است یا به زینت می دارد یا آلت زینت است.

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه فرمودند که زن نظر به آینه نکند از جهت زینت، و در صحیح دیگر از او به همین عبارت به زیادتی که اگر نظر کند تلبیه را تجدید کند و احوط اجتناب است از نظر کردن در آینه مطلقا و از هر چه رو نماید از اجسام شفافه حتی از نظر کردن در آبی که روی خود را در آن به بیند اگر چه در

غیر آینه حرمت ظاهر نیست بلکه در آینه نیز.

[مسواک زدن]

(و روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی المحرم یستاک قال نعم قال قلت فان أدمی یستاک قال نعم هو من السّنه.)

و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آیا محرم مسواک می تواند کرد فرمودند که بلی عرض نمودم که اگر به سبب مسواک کردن خون در آید از دهن مسواک می تواند کرد فرمودند که بلی مسواک کردن از جمله سنّتهای

حضرت سید المرسلین است صلی اللَّه علیه و آله و آن حضرت مطلقا امر مسواک فرموده اند که در احرام و غیر آن و نفرموده است که اگر خون در آید مسواک مکنید بلکه فرموده اند که مهما أمکن چنان کنید که خون در نیاید.

چنانکه در صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که آیا محرم مسواک می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی و چنان نکند که خون در آید یعنی به همواری مسواک کند و زور نکند که خون در آید.

[حجامت کردن]

(و روی حمّاد عن حریز عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال لا باس ان یحتجم المحرم ما لم یحلق او یقلع الشّعر.)

و به اسانید صحیحه منقولست که پانزده سند است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست که محرم حجامت کند ما دام که جای حجامت را نتراشد یا موی آن را نکند، و ظاهرا تردید از راویست که نمی داند که حضرت ما لم یحلق الشعر فرموده اند یا ما لم یقلع الشعر و ممکن است که مراد از

قلع شعر کندن باشد عوض تراشیدن.

و در تهذیب ما لم یقطع الشعر است و این عبارت احسن است چون ظاهرش چیدن است.

و منقولست در حسن کالصحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که آیا محرم حجامت می تواند کرد فرمودند که نه مگر آن که علاج نداشته باشد و ضرور شود که در این صورت حجامت می کند و لیکن جای حجامت را نمی تراشد.

(و احتجم الحسن بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما و هو محرم.)

و منقولست که سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۸

صلوات اللّٰه علیه حجامت فرمودند در حالت احرام.

منقولست در قوی کالصحیح از مقاتل که دیدم حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه را که در حالت احرام در روز جمعه وقت زوال بر سر راه حجامت فرمودند، و از آن حضرت صلوات اللّٰه منقول است که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله محرم بودند و روزه بودند و حجامت فرمودند.

(و سال ذریح ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن المحرم یحتجم فقال نعم اذا خشی الدّم) و منقولست در حسن کالصحیح و در قوی کالصحیح از ذریح که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که آیا محرم حجامت می تواند کرد فرمودند که بلی هر گاه به سبب زیادتی خون ترسد از بیماری و هلاک می تواند حجامت کرد.

و در حسن از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که محرم حجامت نکند مگر آن که خوف داشته باشد بر نفس خود که نماز نتواند کردن یعنی ایستاده یا صحیحا مثل آن که صداع عظیم یا درد چشم عظیم

داشته باشد که باید ایما کردن یا خوف اغما داشته باشد که نتواند نماز کردن به آن که بی شعور شود.

و کالصحیح منقولست از حسن که گفت از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کردم که محرم حجامت می تواند کرد حضرت فرمودند که نه مگر آن که خوف تلف داشته باشد یا اطباء خوف داشته باشند و نتواند نماز کردن، و فرمودند که اگر خون آزار دهد او را باکی نیست حجامت و لیکن موی مکان حجامت را نتراشد و فرمودند که هر گاه مضطر شود به تراشیدن پشت گردن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۹

بتراشد و بر او چیزی نیست.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه که اگر ضرور شود تراشیدن موی پشت سر بتراشد آن را که باکی نیست و اگر ضرور نشود و بتراشد کفاره تراشیدن موی سر بر او لازم است و بهتر آنست که تا ضرور نشود حجامت نکند چنانکه ظاهر می شود از این اخبار و غیر آن.

[کندن دندان]

(و سال الحسن الصیقل ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن المحرم یؤذیه ضرسه أ یقلعه قال نعم لا باس به.)

و کالصحیح منقولست که حسن از آن حضرت صلوات اللّه علیه سؤال کرد از محرمی که دندانش درد داشته باشد و او را آزار دهد آیا می تواند کند فرمودند که بلی باکی نیست.

و در حدیث قوی از آن حضرت منقولست که گوسفندی بر او لازمست و احوط کشتن گوسفند است خصوصا وقتی که بسیار ضرور نشود به آن که احوط در این صورت نکندن دندانست.

(و روی عمران الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه سئل عن المحرم یکون

به الجرح فيتداوى بدواء زعفران فقال ان كان الزّعفران غالبا على الدّواء فلا و ان كانت الادويه غالبه عليه فلا باس.)

و در صحيح منقول است از عمران كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه سؤال نمودند از محرمى كه جراحت داشته باشد و مداوا كنند او را بدوائى كه در آن دوا زعفران باشد حضرت فرمودند كه اگر زعفران غالب باشد بر او به آن كه بوى زعفران دهد: دوا به آن نكند و اگر دوا بر آن غالب باشد به آن كه زعفران مستهلك شده باشد و بوى زعفران نمانده باشد باكى نيست، و ظاهرا اين جواب بنايش بر آنست كه بحسب غالب چنان

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۹۰

نمى شود كه منحصر باشد دوا در امثال جراحات بر چنين دوا، و اگر نه مى بايد در اين صورت نيز بد نباشد چون دفع ضرور واجب است نهايتش آن باشد كه كفاره بايد داد.

چنانكه منقول است در صحيح از معاويه بن عمار در محرمى كه جراحتى داشته باشد و مداوا كند جراحتش را به روغن بنفشه حضرت فرمودند كه اگر از روى نادانى كرده است بر اوست كه مسكينى را طعام دهد استحبابا چنانكه خواهد آمد كه هر كه فعلى از محرمات احرام را به جهالت كند غير صيد بر او كفاره واجب نيست و اگر عمدا كرده باشد گوسفندى مى كشد و ممكن است كه در اين صورت ضرور نشده باشد.

[خون دمل]

(و ساله صلوات اللّه عليه معاويه بن عمّار عن المحرم يعصر الدّمل و يربط عليه الخرقه فقال لا باس.)

و به اسانيد صحيحه منقولست از معاويه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه علیه از محرمی که دمّل خود را بفشارد تا چرک و خونش بیرون آید و بر آنجا خرقه به بندد فرمودند که باکی نیست در خون بیرون آوردن اگر چه منهی عنه است و هم چنین در بستن و لیکن از جهه ضرورت باکی نیست.

(و قال صلوات اللّٰه علیه اذا اشتکی المحرم فلیتداو بما یحلّ له ان یاکل و هو محرم.)

و کالصحیح منقولست از کنانی و از أبان از شیخش که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه محرم کوفتی داشته باشد پس می باید که مداوا کند به چیزی که حلال باشد محرم را خوردن مانند روغن و پیه و چربی گوشت. و ظاهرا بر سبیل استحبابست یا آن که تا بهم رسد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۱

دوایی چنینی واجبست که دوایی نکند که بوی خوش داشته باشد مثلا.

(و روی هشام بن سالم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اذا خرج بالمحرم الخراج و الدمل فلیبطّه و لیداوه بزیت او بسمن.)

و در صحاح به بیست و پنج سند صحیح منقولست از هشام که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند و در کافی و تهذیب قال اذا خرج است و داب صدوق نیز همین است از قلم نساخ یا تعجیل افتاده است که هر گاه بر بدن محرم بیرون آید دمّلهای ریزه یا بزرگ پس باید که بشکافند آن را به روغن زیتون یا روغن گاو و گوسفند یعنی تا ممکن است و در واقع ممکن است حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم اعلم بوده اند از جمیع اطبا چنانکه متواتر است.

(و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه

علیهما فی المحرم تشقّق یداه فقال یدّهنهما بزیت او سمن او إهاله.)

و به اسانید صحیحه کثیره منقولست از یکی صادقین صلوات اللّٰه علیهما در محرمی که دستهای او ترکد و در تهذیب تشققت است و عبارت متن را نیز به مضارع و ماضی می توان خواند اگر چه مؤنث سماعی است و لیکن مؤنث حقیقی نیست حضرت فرمودند که چرب کند دستها را به روغن زیتون و روغن گوسفند و به چربی گوشت چون ضرورتست و ظاهر امر وجوبست یا استحباب یا جواز چون امر بعد از نهی است که غالب در این صورت اباحتست بمعنی اعم و وجوب و استحباب، و کراهت و اباحت از خارج ظاهر می شود، مثلا اگر ترک دست بسیار باشد واجب است که چون عاقبت چنان می شود که نماز را به تیمّم باید کرد و بسیار است که عالمی نجس می شود به آن که دفع ضرر مظنون واجبست عقلا و شرعا و هم چنین باقی صور

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۲

و این مداوا مخصوص نیست به حالت احرام بلکه همیشه نافع است خصوصا پیه و چربی گوشت از مشایخ چنین دارم که بعد از خوردن اگر دستها را بهم مالد هر گاه طعام چربی خورده باشد و بعد از آن اگر با آب گرم بشوید بهتر است و در آب سرد نیز نافع است، و قریب به پنجاه سال است که بر این مداومت نموده ام و دستم نترکید با آن که قبل از این عمل همیشه به ترکیدن دست مبتلا بودم و تعلیم بسیار کس نمودم و همه منتفع شدند، و همین معنی از امثال این حدیث مستنبط می تواند شد و اگر

بنده هر کاری را بقصد اطاعت شارع به جا آورد بر هر فعلی مثاب خواهد بود.

[حنا گذاشتن]

(و روی محمّد بن الفضیل عن ابی الصّباح الکنانیّ قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن المرأه ارادت ان تحرم فتخوّفت الشّقاق و تخضّبت [یا] تخضب بالحنّاء قبل ذلک؟ قال ما یعجبنی ان تفعل.)

و در تهذیب تخضب است و تخضب نیز به آن معنی است و کالصحیح منقولست از ابراهیم بن نعیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حال زنی که خواهد احرام بگیرد و ترسد که دستش بترکد آیا پیش از احرام حنّا می تواند بست بر دست از جهه ترکیدن دست حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید چون حنا بو دارد و می ماند بعد از احرام و محتمل است که کراهت به سبب این باشد که حنا بر دست بستن زینت است و در احرام مطلوب نیست.

یا آن که شبیه است به افعال زنان و از این سبب جمعی حنا بر دست بستن را بدعت می دانند.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه اللّٰه معنی آخر را ترجیح می دادند و می فرمودند که مردان را خوب نیست حنا بر دست بستن بلکه حرامست چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۳

تشبیه به زنان است،

و من تشبّه بقوم فهو منهم

و بنا بر معنی اول کراهت باین اعتبار است که رفع شین به موم و روغن و چربی گوشت و پیه می توان کردن لازم نیست که از حنا باشد و ممکن است که همه مکروه باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[عطر و زعفران]

(و کان علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما اذا تجهّز إلی مکّه قال لأهله إیّاکم ان تجعلوا فی زادنا شیئا من الطّیب و لا الزّعفران ناکله او نطعمه.)

و منقولست که چون آن حضرت

تهیه راه مکه معظمه می گرفتند به اهل خانه خود می فرمودند که مبادا در توشه ما از بوی خوش مطلقا خصوصا زعفران چیزی داخل کنید که جمعی که همراهند بخورند یا بخورد ایشان دهیم، و خود احتمال ندارد که تناول فرمایند خود را با دیگران داخل فرموده اند و مراد دیگرانند، یا آن که خود نیز داخل باشند و ندانند که زعفران دارد یا اندکی از بوی خوش و زعفران که مستهلك شوند ضرر ندارد و لیکن کراهت دارد.

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه یکره من الطّیب اربعه اشیاء للمحرم المسک و العنبر و الزّعفران و الورس و کان یکره من الادهان الطّیّبه الرّیح.)

و شیخ در موثق از معاویه بن عمار روایت کرده است این عبارت را پس ظاهر می شود که از کتاب معاویه است پس صحیح باشد که آن حضرت فرمودند که مکروهست از بوی خوش محرم را چهار چیز و آن مشك و عنبر و زعفران و ورس است و آن حضرت صلوات اللَّه علیه کراهت داشتند از روغنهایی که خوشبو باشد، و کراهت در اینجا بمعنی حرمتست بی دغدغه، و عبارت شیخ انّما یکره است در اول که بمعنی حصر باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۴

و در صحیح از ابن ابی یعفور منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که بوی خوش مشك است و عنبر و زعفران و عود.

و در صحیح از عبد الغفار منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که بوی خوش مشك عنبر و زعفران و ورس است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که مس مکن هیچ چیز از بوی

خوش را در حال احرام و بر خود ممال هیچ روغن را در حال احرام و بپرهیز از بوی خوش و اگر به بوی خوش رسی بینی خود را بگیر، و اگر به بوی بد رسی بینی را مگیر به درستی که سزاوار نیست که محرم از بوی خوش لذت بیابد و پرهیز کن از بوی خوش در آن که در توشه ات بگذاری یا بگذارند پس اگر کسی مبتلا شود به بوی خوش پیش از احرام و بعد از غسل پس می باید که غسل را اعاده کند و تصدق کند به آن مقدار که از بوی خوش منتفع شده است و حرام نیست بر تو از بوی خوش مگر چهار چیز که آن مشك و عنبر و زعفران است و ورس، و لیکن مکروهست محرم را بر خود مالیدن هر روغنی را که بوی خوش داشته باشد مگر آن که مضطر شود بمانند روغن زیت و شبه آن که به آن مداوا می توان کرد.

(و روی عن الحسن بن هارون قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اکلت خبیصا فیه زعفران حتّی شبعت منه و انا محرم فقال اذا فرغت من مناسکک و اردت الخروج من مکّه فابتع بدرهم تمرا و تصدّق به فیکون کفّاره لذلک و لما دخل علیك فی احرامک ممّا لا تعلم.)

و کالصحیح است منقولست از حسن که عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۵

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که من حلوای خرمائی خوردم تا سیر شدم و محرم بودم فرمودند که چون از عبادات حج فارغ شوی و خواهی که از مکه معظمه بیرون آیی یک درهم خرما بخر

و آن را تصدق کن تا کفاره این خوردن باشد و کفاره هر چه در حال احرام واقع ساخته باشی از روی نادانی، و این تصدق بر سبیل استحبابست و این از جمله قضای تفث است و صحیحه معاویه بن عمار نیز خواهد آمد.

[هر که طعامی زعفران دار یا زعفران را عمدا بخورد]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال من اکل زعفرانا متعمدا او طعاما فیه طیب فعلیه دم و ان کان ناسیا فلا شی ء علیه و یستغفر اللّٰه و یتوب الیه) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که طعامی زعفران دار یا زعفران را عمدا بخورد یا طعامی را بخورد که بوی خوش داشته گوسفندی می کشد و تصدق می کند آن را بر فقرا و اگر از روی فراموشی خورده باشد بر او چیزی نیست و طلب مغفرت می کند از حق سبحانه و تعالی و بازگشت می کند بسوی او بانکه می گوید استغفر اللّٰه و اتوب الیه و ظاهر آنست که توبه بر سبیل استحباب باشد زیرا که بر نسیان مؤاخذه نیست و لیکن غالب اوقات نسیان به سبب عدم اعتناست که اگر ملاحظه نیکو کند نسیان نخواهد کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که:

رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا (و روی عن الحسن بن زیاد قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه وضّأنی الغلام و لم اعلم به دستشان فیه طیب فغسلت یدی و انا محرم فقال تصدّق بشی ء لذلک.)

و کالصحیح منقولست از حسن که گفت عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۶

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که غلام آب شستشو آورد و من

دست را شستم و نمی دانستم که دست شو بوی خوش دارد پس دست خود را شستم به غسول خوشبو در حالت احرام حضرت فرمودند که بواسطه این فعل تصدق بکن و بهتر اطعام است بمدّ، و دستشان معرّب دستشو است و ظاهرا تصحیف شده اشنان به دستشو و ظاهرا این حدیث کالصحیح کلینی است از حسن بن زیاد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اشنانی که در آن بوی خوش باشد می توانم در حالت احرام دست را به آن بشویم فرمودند که هر گاه اراده احرام داشته باشید سفرها و توشه دانهای خود را ملاحظه کنید و هر چه در کار نداشته باشید بدر کنید یعنی چیزهائی را که خوشبو کرده باشند و از جهه آن که دست خود را به اشنان خوشبو شسته اید تصدقی کنید که کفاره آن باشد و اگر خوشبو نکرده باشند ضرر ندارد.

چنانکه در حدیث صحیح منقولست از حمید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از محرمی که دست خود را به اشنان بشوید حضرت فرمودند که پدرم صلوات اللّٰه علیه دست خود را به اشنان سفید می شستند.

(و کتب ابراهیم بن سفیان إلی ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه المحرم یغسل یده بأشنان فیه الاذخر فکتب لا احبّه لک.)

و منقولست از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت ابو الحسن اول یا ثانی صلوات اللّٰه علیهما که آیا محرم دست خود را می تواند شست به اشنانی که در آن اذخر باشد توقیع آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بیرون آمد که بدست مبارک خود نوشته بودند که من دوست نمی دارم استعمال

اذخر را از جهه تو چون اذخر از قبیل بوی خوش صحراست و از جمله ریاحین است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۷

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال سألته عن رجل مسّ الطّیب ناسیا و هو محرم قال یغسل یدیه و هو یلبی و فی خبر اخر و یستغفر ربّه.)

و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که بوی خوش را استعمال کند از روی نسیان حضرت فرمودند که دستهای خود را می شوید و تلبیه می گوید.

و در حدیث دیگر وارد شده است که اینها را می کند و طلب مغفرت می کند از پروردگار خود و استغفار بر سبیل استحبابست.

و کالصحیح منقولست از اسحاق بن عمار که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از محرمی که در خواب باشد و دست خود را به بوی خوش مالد فرمودند که می شوید و بر او چیزی نیست و دیگر سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که هر گاه محلی روغن مالد بدن محرم را بر روغنی خوشبو و محرم نداند که روغن خوشبو است که بر او مالیده است به آن که نداند که روغنست حضرت فرمودند که آن را از بدن می شوید و من بعد ملاحظه کند که چنین نشود.

و در بعضی از نسخ و یعذر است یعنی چون جاهل است معذور است و در اکثر مسایل حج جاهل مسأله نیز معذور است به اعتبار آن که در عمری یک بار حج واجبست بخلاف نماز که روزی پنجم رتبه واجبست.

(و روی حمران عن ابی

جعفر صلوات اللّٰه علیه فی قول اللّٰه عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ «قال التّفث حفوف الرّجل من الطّیب فاذا قضی نسکه حلّ له الطّیب».)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۸

در باب تفث این حدیث را روایت کرده است صدوق از زراره از حمران بنا بر این صحیح است به اسانید بسیار و حمران ممدوح است به مدح بسیار که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر آیه کریمه که می باید به جا آوردند تفث خود را و تفث هر ناخوشی است چنانکه شارب و ناخن نگرفته باشد در مدت احرام ناخن بگیرد، و در این مدت از جهه رضای الهی بوی خوش نکرده اند بوی خوش بکنند وقتی که از عبادات حج فارغ شوند.

و مراد از نسک در اینجا طواف زیارتست چنانکه خواهد آمد و حفوف: بعد عهد است از روغن مالیدن و امثال آن ممکن است که مراد از طیب روغن خوشبو باشد، و اعم اولی است، و در بعضی از نسخ بدو قافست یعنی حقی که دارد یا حقهائی که دارد از بوی خوش و ظاهرا از تصحیف نساخ است.

و در صحیح از محمد بن مسلم از احد هما صلوات اللّٰه علیهما نیز منقولست به همین عبارت تا من الطیب، پس ظاهر می شود که تا محرم است بوی خوش نمی تواند کرد.

و در صحیح از محمد بن منصور بن حاذم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه احرام گرفتی پس نزدیکی مکن به چیزی که زردی داشته باشد از زعفران و ورس تا طواف کنی خانه کعبه را در حج و خواهد آمد که در چه وقت

محل می شود.

(و سال عبد اللّه بن سنان ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الحنّاء فقال انّ المحرم لیمسه و یداوی به بعیره و ما هو بطیب و ما به باس.)

و به اسانید صحیحه منقولست از عبد اللّه که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۹

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از حنا حضرت فرمودند که حنا بسیار ضرور می شود بواسطه ترک دست محرم که بهم می رسد، و بواسطه دفع جرب شتر بر آن می مالد و بوی خوش نیست تا از آن اجتناب باید کرد و باکی نیست که کسی استعمال کند حنا را.

(و قال لا باس ان یغسل الرّجل الخلوق عن ثوبه و هو محرم.)

ظاهر عبارت آنست که از حدیث عبد اللّه باشد و شیخان در آن حدیث نقل نکرده اند و ممکن است که جزو خبر باشد و ایشان نقل نکرده باشند و لیکن بعید است و اظهر آنست که کلام صدوق باشد و مضمون صحیحه ابن ابی عمیر باشد که از بعضی از مشایخ روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که در محرمی که بوی خوش به جامه اش رسیده باشد حضرت فرموده است که باکی نیست که آن را بدست خود بشوید اگر چه بوی خوش به دستش می رسد چون در مقام ازاله آنست ضرر ندارد، و اگر محل باشد و او ازاله کند بهتر خواهد.

بود و در صحیح از حماد منقولست که گفت عرض کردم به آن حضرت صلوات اللّه علیه که دو جامه احرامی را با جامهای دیگر گذاشته بودم و آنها را خوشبو کرده بودم به بخور و جامهای احرام بو بر

داشته بوده است حضرت فرمودند که آنها را باز کن که باد بخورد و بوی خوشش بر طرف شود، و ظاهرا قبل از احرام باشد و اعم می توان گرفت به آن که از جهه احتیاط بیشتر از دو جامه برداشته باشد، و در عبارت صدوق خلوق واقع شده است و مراد از آن زعفران است و اگر به عبارت حدیث نقل می کرد بهتر بود، و مراد از آن غیر خلوق کعبه است زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است که خلوق کعبه را نشوید، و ممکن است که غرض صدوق این باشد که تاویل کند حدیث این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۰

ابی عمیر را به خلوق کعبه و به آن که جایز است که آن را بشوید و بس چون در ازاله غیر آن استعمال بوی خوش کرده است و خوب نیست بخلاف خلوق کعبه که استعمال آن حرام نیست.

(و اذا اضطر المحرم إلى سعوط فیه مسک من ریح یعرض له فی وجهه و علّه تصیبه فلا باس بان یستعط به فقد سال اسماعیل بن جابر ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن ذلک فقال استعط به.)

بدان که در صحیح از اسماعیل بن جابر منقول است که او را بادی در رو به همرسیده بود که شرا باشد و باد سرخ می گویند به سبب مرضی که او حادث شده بود و ممکن است که نفخی در روی او بهم رسیده باشد به سبب سوء القینه در حال احرام اسماعیل گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که طبیبی که معالجه من می کند می گوید که سعوطی می باید کرد که مشک دارد حضرت فرمودند

که سعوط بکن آن سعوط را چون ضرور است ضرر ندارد.

و در صحیح دیگر از اسماعیل بن جابر منقول است که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از سعوطی که بوی خوش داشته باشد محرم می تواند کرد فرمودند که باکی نیست. یعنی در حال ضرورت جایز است، و هر چه را در بینی می چکانند سعوط می گویند و صدوق تغییر عبارت کرده است همین مضمون را به آن که هر گاه محرم مضطر شود به سعوطی که مشک داشته باشد از جهه بادی که در روی او بهم می رسیده باشد و به سبب مرضی که او را حادث شده است پس باکی نیست که این سعوط را بکند هر چند مشک داشته باشد پس بتحقیق که سؤال کرد اسماعیل بن جابر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از این مسأله حضرت فرمودند که سعوط

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۱

بکن باین سعوط و از این حدیث ظاهر می شود که عمل بقول طبیب می توان کرد و ممکن است که چون حضرت خود طبیب واقعی بودند می دانستند که آن طبیب درست حکم کرده است حضرت تجویز فرموده باشند.

(و روی الحلبیّ و محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال المحرم یمسک علی انفه من الرّیح الطّیبه و لا یمسک علی انفه من الرّیح الخبیثه.)

و به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که محرم اگر به بوی خوش رسد می باید که دست بر بینی گذارد که آن بو را نشنود، و اگر به بوی بد رسد می باید که دست بر بینی نگذارد و بر این مضمون احادیث

صحیحه بسیار وارد شده از معاویه بن عمّار و از هشام بن الحکم و از عبد اللَّه بن سنان و ایضا از معاویه بن عمّار و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه.

و در صحیح از محمد بن اسماعیل از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیهما، و اکثر اصحاب واجب می دانند بینی گرفتن را از بی خوش و ذکر نکرده اند که بینی را نگیرد از بوی بد و ظاهرا سببش این باشد که عبارت حدیث ممکن است که مراد از این این باشد که واجب نیست امساک از بوی بد نه آن که واجبست عدم امساک و این وجه بی وجه است بلکه بسیار ظاهر است که مراد عدم امساکست، و وجه دیگر آن که امر صریح نیست در وجوب و نهی در حرمت، پس چون محتمل است که مراد ایشان کراهت باشد حکم به کراهت می کنند و حق این است که در امثال اینجا از قبیل متشابهات است و هر دو محتمل است پس احوط آنست که دست یا جامه را بر بینی نگیرند در بوی بد و اللَّه تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۲

(و روی هشام بن الحکم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال لا باس بالرّیح الطّیبه فیما بین الصّفا و المروه من ریح العطّارین و لا یمسک علی انفه.)

و به دوازده سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست در شنیدن بوی خوشی که در میان صفا و مروه می باشد از بوی عطر و بوی خوش عطر فروشان می باشد دست بر بینی نمی گیرد یا نگیرد

و عطار در لغت عرب عطر فروش است از مشک و عنبر و غیر آن از بوهای خوش و این عبارت لا یمسک مثل عبارت سابق است که مراد نهی است و احتمال دارد که نفی وجوب مراد باشد.

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال لا باس ان تشمّ الاذخر و القیصوم و الخزامی و الشّیح و اشباهه و أنت محرم.)

به بیست سند صحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست که بو کنی اذخر را و آن دست شویی است که در صحرای مکه معظمه بسیار است و می آورند، و قیصوم که برنجاس [سف] است و خزامی به معجمتین گل خیری صحرایی است و ظاهرا شب بو است و شیح که درمنه ترکی است و امثال این گیاهها از گلهای صحرایی که بو دارد و بوهای تند.

(و روی علیّ بن مهزیار قال سالت ابن ابی عمیر عن التّفّاح و الاترج و النّبق و ما طاب من ریحه فقال تمسک عن شمّه و اکله و تاکله و لم یرو فیه شیئا.)

و در صحیح از علی منقولست که گفت سؤال کردم از محمد از سیب و نارنج و ترنج و نبق که ثمره درخت سدر است و شبیه است به کوج و هر میوه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۳

که بوی خوش داشته باشد محمد بن ابی عمیر گفت که بو مکن و مخور، و در بعضی از نسخ موافق کافی که تاکله است این معنی دارد که می توانی خورد این میوها را در وقت خوردن بینی را می گیری که بوی آن را نشنوی ابن ابی عمیر این

را گفت و بعنوان روایت نقل نکرده و نقل صدوق به سبب اینست که بحسب داب قدما ممکن نیست که از پیش خود چیزی بگویند خصوصا بر سبیل جزم و فتوی تا از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم نشنیده باشند، و مؤید سماع آن که در صحیح منقولست از ابن ابی عمیر که بعضی از مشایخ من گفتند که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از سیب و نارنج و ترنج و میوه سدر و هر میوه که خوشبو باشد مانند به و لیمو حضرت فرمودند که دست می گیرد بر بینی و می خورد و ظاهرا بر سبیل استحباب باشد چنانکه منقولست در موثق از عمار که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که آیا محرم نارنج و ترنج می تواند خورد فرمودند که بلی عرض نمودم که بوی خوش دارند فرمودند که خوردنی است بوییدنی نیست اگر چه ممکن است که جایز باشد خوردن و نتوان بو کردن.

[استظلال]

(و روی عن عبد اللّٰه بن المغیره قال قلت لأبی الحسن الاوّل صلوات اللّٰه علیه اظلّل و انا محرم قال لا قلت فاظلّل و اکفّر قال لا قلت فان مرضت قال ظلّل و کفّر ثمّ قال اما علمت انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله قال ما من حاجّ یضحی ملبّیا حتّی تغیب الشّمس الّا غابت ذنوبه معها.)

منقولست به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه که عبد اللّٰه گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا سایه بر سر می توانم انداخت بعنوان چتر یا کجاوه و تخت روان در حالتی که محرم باشم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص:

حضـرت فرمودنـد که نه، عرض نمودم که می توانم در زیر سایه رفتن که کفاره بـدهم فرمودنـد نه عرض نمودم که اگر بیمار باشم حضرت فرمودند که در این صورت در زیر سایه برو و کفاره بده پس فرمودند که آیا نمی دانی که حضرت خاتم الانبیاء صلّی اللَّه علیـه و آلـه فرمودنـد کـه هر حـاجی که در زیر آفتـاب رود و آفتـاب بر او تابـد و تلـبیه گویـد چـون آفتـاب فرو رود گناهانش نیز با آفتاب فرو رود و ظاهرش آنست که بیمار نیز بهتر آنست که در زیر سایه راه نرود با آن که کفاره دهد.

(و روی عن الحسـین بن مسـلم عن ابی جعفر الثّانی صـلوات اللَّه علیه انّه سئل ما فرق ما بین الفسطاط و بین ظلّ المحمل فقال لا ینبغی ان یسـتظلّ فی المحمل و الفرق بینهما انّ المرأه تطمث فی شـهر رمضان فتقضـی الصـیام و لا تقضـی الصـلاه قال صدقت جعلت فداک قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللَّه علیه معنی هذا الحدیث انّ السنّه لا تقاس.)

و منقولست از حسـین پسـر سـالم یـا مسـلم و ظـاهرا هر دو یکی است که گفت از حضـرت امـام محمـد تقی صـلوات اللَّه علیه پرسـیدند که چه فرق است میـان خیمه و سـایه کجاوه که در منزل در زیر خیمه می توانـد رفت و در راه در زیر سـقف کجاوه نمی توانـد رفت پس حضـرت فرمودند که سـزاوار نیست که محرم در ظل محمل باشد و فرق میان هر دو آنست که زن در ماه رمضان حایض می شود و نماز و روزه را ترک می کند و چون پاک می شود روزه را قضا می کند و نماز را قضا نمی کند آن

شخص گفت راست گفتی فدای تو شوم.

چنین گوید مصنف این کتاب که رحمت خدا بر او باد که معنی این حدیث این است که در شرع قیاس نمی رود و جایز نیست قیاس کردن.

و نکته بعد از وقوع آنست که مطلوب ریاضت آدمی است در آفتاب تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۵

حق سبحانه و تعالی آدمی را در آفتاب قیامت باز ندارد، و چند حدیث وارد شده است که ابو یوسف قاضی بغداد تلمیذ ابو حنیفه به خدمت حضرت امام موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما آمد و از این مسأله پرسید که چرا چنین است چنانکه در این حدیثست و حضرت فرمودند که قیاس در دین و شرع نمی رود و ما تابع شرعیم حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله در رفتن به زیر سایه محمل نرفتند و در منزل داخل شدند و هر چه آن حضرت فرموده اند کرده اند ما تابع آنیم، و خلاف نکرده است کسی از شیعه و سنی که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چنین فرموده اند و لیکن جمعی از عامه چون با عقل ایشان موافقت ندارد منکر این معنی شده اند مانند انکار ملاحده نماز و روزه و حجرا، و در صحاح سته احادیث بسیار روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله نفی قیاس فرموده اند.

(و روی علیّ بن مهزیار عن بکر بن صالح قال کتبت إلی ابی جعفر الثانی صلوات اللّٰه علیه انّ عمّتی معی و هی زمیلتی و یشتدّ علیها اذا احرمت فتری ان اظلّل علیّ و علیها فکتب صلوات اللّٰه علیه ظلّل علیها وحدها.)

و کالصحیح منقولست از بکر که گفت عریضه نوشتم به

حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که عمّه ام با من هم کجاوه است و به سبب مرض بر او دشوار است که در زیر آفتاب باشد در حالت احرام تجویز می فرمایید که من و او هر دو سر کجاوه را به پوشانیم حضرت فرمودند که کجاوه او را به پوشان و بس چون او بیمار است، و علما عمل کرده اند باین حدیث اگر چه ضعیف است بحسب سند و لیکن در هر دو جزوش روایات بسیار وارد شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۶

است و خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی.

(و روی البزنطی عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سألته عن المرأه یضرب علیها الظلال و هی محرمه فقال نعم قلت فالرّجل یضرب علیه الظّلال و هو محرم قال نعم اذا کان به شقیقه و یتصدّق بمدّ لکلّ یوم.)

و در موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت از آن حضرت سؤال کردم از زنی که در کجاوه سر پوشیده باشد در حال احرام جایز است فرمودند که بلی عرض نمودم که آیا مرد در زیر کجاوه سر پوشیده می تواند رفت یا چتر بر سر می تواند زد در حال احرام فرمودند که بلی هر گاه درد نیم سر داشته باشد مریضی باشد که از آفتاب ضرر یابد و از جهه روز مدّی از طعام به سایل می دهد.

(و روی محمّد بن اسماعیل بن بزیع انّه سئل ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه و انا اسمع عن الظّلّ للمحرم فی اذی من مطر و شمس او قال من علّه فامر بفداء شاه یذبحها بمنی و قال نحن اذا اردنا ظللنا و فدینا.)

و نسخه دیگر هست که

از نساخ سهو شده است در دو جا و این نسخه موافق است با نسخه شیخین رضی اللّٰه عنهما و به اسانید صحیحه منقولست از محمد که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد شخصی و من می شنیدم از ظل و در هر دو کتاب عن الظّلال است و افصح است از جهه محرم که چیزی مانند کجاوه بر بالای سرش باشد از جهه آمدن باران یا افتادن آفتاب یا مرض و شک دارد که شمس گفت یا گفت از جهه مرض یا نسخه جمع باشد که مرض را نیز گفت و در کافی و تهذیب این عبارت او قال من علّه نیست پس حضرت امر فرمودند که فدا می دهد گوسفندی که آن را در منی می کشد و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۷

زیادتی در آنجاها نیست که حضرت فرمودند که ما هر گاه اراده می کنیم که سایه بانی بر سر زنیم بواسطه مرض یا غیر آن سر کجاوه را می پوشیم و گوسفندی می کشیم.

(و فی روایه حریز قال قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا بـاس بالقبّه علی النّساء و الصّبیان و هم محرمون و لا یرتمس المحرم فی الماء و لا الصّائم.)

و به اسانید صحیحه از حریز منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که قبه که سر کجاوه و امثال آن باشد بز زنان و اطفال نابالغ در حالت احرام ایشان، بلکه این حکم که چیزی حایل نباشد میان سر ایشان و آسمان مخصوص مردانست، و سر به آب فرو نمی برند محرمان و روزه داران و سر به آب فرو بردن نیز از فرد حایل بودن

آبست میان سر و آسمان می تواند بود و لیکن علماء آن را حکمی دیگر مقرر ساخته اند و نزاع لفظی است و از این حدیث و اخبار صحیحه بسیار مثل صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه هشام بن سالم و صحیحه جمیل و صحیحه کاهلی و غیر اینها ظاهر می شود که حکم مخصوص مردانست و زنان را جایز است که در کجاوه باشند سر پوشیده.

و در اطفال صحیحه حریز کافی است، و آن چه وارد است که محرم سر باب فرو نبرد مانند صایم نیز احادیث صحیحه بسیار وارد شده است مثل صحیحه یعقوب بن شعیب و صحیحتین حریز ایضا و صحیحه عبد اللّٰه بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که مس مکن گلها را در حال احرام و مس مکن چیزی را که در آن زعفران باشد و مخور طعامی که در آن زعفران باشد و سر باب فرو مبر و غیر اینها از اخبار.

[پوشاندن صورت]

(و روی عن منصور بن حازم قال رأیت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه و قد توضّأ و هو محرم ثمّ اخذ منديلا فمسح به وجهه.)

و مرویست در حسن کالصحیح از منصور که گفت دیدم آن حضرت را وضو ساخته بودند و محرم بودند پس دستمالی برداشتند و روی خود را به آن پاک کردند، و دور نیست که از خوف شین و ترکیدن فرموده باشند چون در سفر بیشتر از حضر بهم می رسد یا از جهه بیان جواز در وضو در احرام چون احرام مرد در سر است نه در رو و مؤید جواز است حدیث عبد الملک قمی نیز در باب وضو

نیز گذشت.

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال یکره للمحرم ان یجوز بثوبه فوق انفه.)

و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکروهست محرم را که جامه اش تجاوز کند از بالای بینی او یعنی مستحب است که روی او باز باشد که آفتاب خورد و از جهه ضرورت اگر دهن بندی ببندد می باید که از بینی بالا نرود.

(و لا باس ان یمدّ المحرم ثوبه حتّی یبلغ انفه یعنی من اسفل و ذلک انّ حفص بن البختریّ و هشام بن الحکم رویا عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال یکره للمحرم یجوز ثوبه انفه من اسفل و قال اضح لمن احرمت له.)

و باکی نیست که محرم جامه دهن بند را بکشد تا به بینی برسد صدوق گفته است که مراد اینست که از پائین به بالا کشد نه از بالا به پائین چون مطلوب آنست که آفتاب بر روی او تابد و تخصیص به پائین از این جهت است که حفص بن البختری به چهار سند صحیح، و هشام بهشت سند صحیح از ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۹

روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مکروهست محرم را که جامه اش از پائین تجاوز کند از بینی و حضرت فرمودند که خود را آفتابی کن از جهه رضای خداوندی که احرام از جهه او گرفته و در راه رضای او تا جفا نکشی ثواب نمی یابی و از این دو حدیث ظاهر شد که مراد از آن کشیدن کشیدن از زیر است به بالا پس حدیث مطلق را حمل می باید کرد بر

مقید.

(و روی عن عبد اللّه بن سنان قال سمعت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه یقول لأبی و قد شکی الیه حرّ الشّمس و هو محرم و هو یتاذّی به و قال تری ان أستتر بطرف ثوبی قال لا باس بذلک ما لم یصب رأسک.)

و در صحیح منقولست که عبد اللّه گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که به پدرم می فرمودند در وقتی که پدرم شکایت کرد به حضرت گرمی آفتاب را در حال احرام و آن که بسیار آزار می باید و عرض نمود که رخصت می دهید که طرف ردا را حایل سازم که سایه کند روی مرا حضرت فرمودند که باکی نیست ما دام که به سرت نرسد پس از این حدیث ظاهر شد که آن چه پیش گذشت که از بینی نگذرد محمولست بر کراهت یا ترک سنت.

(و ساله سعید الاعرج عن المحرم یستتر من الشّمس بعود او بیده فقال لا الّا من علّه.)

و در موثق کالصحیح منقول است از سعید لنگ که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که آیا محرم خود را از آفتاب می تواند پوشید به چوبی که بر بالای سر بدارد و دستمالی یا چیزی بر آن بیاویزد که آفتاب بر سرش نیفتد یا دستش را حایل کند حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۰

نمی تواند کرد مگر آن که بیمار باشد.

[پوشاندن سر]

(و ساله الحلبیّ عن المحرم یغطّی رأسه ناسیا او نائما فقال یلبّی اذا ذکر.)

و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از محرمی که سرش را به پوشاند

از روی فراموشی یا در خواب بی شعور حضرت فرمودند که چون به خاطرش می رسد یا بیدار می شود آن عمامه یا کلاه را می اندازد و تلبیه می گوید از جهه عقد احرامش و فی روایه حریز

یلقی القناع و یلبّی و لیس علیه شی ء.

و به اسانید صحیحه منقولست از حریز که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از محرمی که سر را به پوشاند از روی نسیان حضرت فرمودند که چون به خاطرش می رسد آن مقنعه را یعنی آن چه بر سر پوشیده است از سر می اندازد و تلبیه می گوید و بر او چیزی نیست از کفاره و گناه.

(و ساله عن المحرم ینام علی وجهه و هو علی راحلته فقال لا باس بذلک.)

چون داب صدوقست که از کتاب حلبی اگر چیزی روایت می کند که ناتمامست یا معارضی آن را در میان در می آورد و باز بر سر او می رود و در کتاب طهارت چند جا چنین کرد، و چون در اینجا که از حلبی روایت کرد تلبیه را گفت و القاء عمامه را نگفت چون نداشت و روایت حریز داشت آن را ذکر کرد، و باز بر سر حدیث حلبی رفت و قرینه آن که کلینی همین سؤال را از حلبی روایت کرده است پس مرویست به اسانید صحیحه از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که محرم بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۱

است که بر بالای شتر بخواب می رود حضرت فرمودند که باکی نیست اگر چه بعضی از سر که بر جهاز شتر یا غیر آن گذاشته می شود پوشیده می شود و لیکن بی اختیار خواب می برد.

ایشان را یا آن که سر جهاز را پوشیده است جهاز سر را نپوشیده است، و در بعضی از نسخ این کتاب و کافی بدل راحلته زاملته است و هر دو به یک معنی است و در بعضی از نسخ سئل است و در این صورت حلبی روایت می کند که دیگری از حضرت پرسید، و گاه هست که نمی داند که خود سؤال کرده است یا دیگری سئل می گویند و راستست که از حضرت پرسیده اند و مطلبی نیست که بدانند که سؤال کرده است مطلوب جواب حضرتست.

و در صحیح از حلبی منقولست که محرم هر گاه روی خود را به پوشاند مسکینی را طعام دهد و گفت باکی نیست که محرم بالای چهار پا بر رو بخوابد.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه محرم درد سر داشته باشد باکی نیست که دستمالی بر سر بندد چون مضطر است جایز است.

(و سال زراره ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن المحرم یقع الذّباب علی وجهه حین یرید النّوم فیمنعه من النّوم أ یغطّی وجهه اذا اراد ان ینام قال نعم.)

و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حال محرم که چون می خواهد بخواب رود مگس بر روی او می نشیند و نمی گذارد که بخواب رود آیا روی خود را می تواند پوشانید در وقتی که خواهد بخواب رود حضرت فرمودند بلی، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۲

در کافی این زیادتی هست که سر را نپوشاند، و زن نزد خواب اگر مگس آزار دهد کل رو را می تواند

پوشانید، و آن چه اهم بود این زیادتی بود زیرا که احرام مرد در سر او است نه در روی او، و زراره چون از او سؤال کرد حضرت آن را جواب فرمودند و اشعاری فرمودند که آن جای سؤال نبود بلکه می بایست از حال سر مرد و روی زن سؤال کند.

و محتمل است که این نیز مراد حضرت باشد که جایز است رو را پوشانیدن و لیکن از باب مقدمه چنان کن که بعضی از رو که قریب بسر است نیز نپوشانی تا یقینا سر را به پوشانیده باشی «۱» و چون رو پوشانیدن زن حرامست بی ضرورت، و خواب خصوصا در سفر ضرور است و مگس مانعست از جهه ضرورت می تواند پوشانید، و چون مهما أمکن سر را نمی باید پوشانید خصوصا در حال خواب و غالب اوقات موی سر را می گذارند مگس ضرر نمی رساند سر را استثنا فرمودند و از جمله سر است یا حکم سر دارد گوشها.

و در حدیث صحیح منقولست از عبد الرحمن و ظاهرا ابن حجاج است نه سیابه زیرا که ابن سیابه از حضرت موسی بن جعفر روایت نکرده و در اینجا او از آن حضرت سؤال می کند از محرم که سرما آزار می دهد گوش او را آیا گوش را می تواند پوشید حضرت فرمودند که نه.

و در صحیح از زراره منقولست از احدهما صلوات اللّٰه علیهما در محرم که آن حضرت فرمودند که او می تواند سر رو را پوشانیدن هر گاه خواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۳

که بخواب رود و محمولست بر حالت ضرورت یا آن که هر گاه کفاره داشته باشند که بدهد.

و منقولست در صحیح حلبی که آن

حضرت فرمودند که هر گاه محرم روی خود را به پوشاند باید که مسکینی را بدست خود طعام دهد و فرمودند که باکی نیست که محرم بر رو بخوابد بر بالای شتر. (و روی زراره عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّ المحرمه تسدل ثوبها إلی نحرها.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که جایز است زنی را که احرام گرفته باشد که بیاویزد برقع را تا گودی گردن و در صحیح معاویه گذشت که هر گاه زن سوار باشد و احکام زنان گذشت.

[ناخن گرفتن]

(و روی الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل قلّم ظفرا من اظافیره و هو محرم قال علیه مد من طعام حتّی یبلغ عشره فان قلّم اصابع یدیه کلّها فعلیه دم شاه قلت فان قلّم اظافیر یدیه و رجلیه جمیعا فقال ان کان فعل ذلک فی مجلس واحد فعلیه دم و ان کان فعله متفرّقا فی مجلسین فعلیه دمان.)

و به اسانید صحیحه منقول است از حسن از علی بن رئاب و در بسیاری از نسخ علی بن مهزیار است و آن از سهو نساخ است چون بحسب مرتبه رجال علی پست تر است از حسن مع هذا همیشه حسن از ابن رئاب روایت می کند، خصوصا در این روایت شیخ نیز در صحیح از حسن بن محبوب از علی بن رئاب روایت کرده است که ابو بصیر گفت از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۴

صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که ناخنی از ناخنهای خود را بگیرد و او

محرم باشد حضرت فرمودند که بر اوست مدّی از طعام از جهه هر ناخنی تا بده ناخن رسد پس چون انگشتان هر دو دست را همه بگیرد یک گوسفند می کشد عرض نمودم که اگر انگشتان دستها و پاها همه را بگیرد حضرت فرمودند که اگر در یک مجلس همه را بگیرد یک گوسفند می دهد و اگر دو مجلس بگیرد دو گوسفند می دهد.

(و فی روایه زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّ من فعل ذلک ناسیا او ساهیا او جاهلا فلا شی ء علیه.)

و در تهذیب این جمله نیز هست که

و من فعله متعمّدا فعلیه دم

و به اسانید صحیحه از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که ناخنهای خود را بگیرد از روی نسیان یا سهو یا جهالت و نادانی بر او چیزی نیست، و کسی که عمدا کند بر اوست که گوسفندی را بکشد و ظاهرا مراد از نسیان آنست که می دانست که ناخن را در احرام نمی باید گرفت و فراموش کرد و گرفت، و سهو آنست که فراموش کند که محرمست، یا آن که نیز از نسیان است، و سهو شکّست که آیا چیزی باید داد یا حرامست یا نه و گرفت و بعد از آن به خاطرش آید، و جهل آنست که مسأله را نداند.

و در صحیح ابو حمزه منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که ناخنها را بگیرد مگر یک ناخن حضرت فرمودند که فراموش کرده است گفتم بلی فرمودند که باکی نیست. (و سال معاویه بن عمّار ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن المحرم تطول اظفاره او

ینکسر بعضها فتؤذیه ذلک قال لا یقصّ منها شیئا ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۵

استطاع فان کانت تؤذیه فلیقصّها و لیطعم مکان کلّ ظفر قبضه من طعام.)

و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از حکم محرمی که ناخنهای او دراز باشد یا بعضی از آن بشکند و او را آزار دهد حضرت فرمودند که از ناخنها هیچ چیز نمی گیرد اگر تواند و اگر آزارش دهد و آن را بگیرد و بواسطه هر ناخنی یک قبضه از طعام بدهد و طعام خوردنیست از گندم و جو و خرما در عربستان از غذای ایشانست و مویز در یمن غذاست و احوط گندم است.

(و سال اسحاق بن عمّار ابا ابراهیم صلوات اللّه علیه عن رجل نسی ان یقلّم اظافیره عند الاحرام حتّی احرم قال یدعها قلت فانّ رجلا من اصحابنا افتاه ان یقلّم اظافیره و یعید احرامه ففعل قال علیه دم.)

و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که فراموش کند که در وقت احرام ناخنهای خود را بگیرد تا آن که محرم شود حضرت فرمودند که بحال خود بگذارد و نگیرد عرض نمودم که شخصی از اصحاب ما او را فتوی داد که ناخنهای را بگیرد و احرام را اعاده کند و چنین کرد حضرت فرمودند که بر اوست که گوسفندی بکشد، و ظاهر این عبارت آنست که آن که گرفته است یک گوسفند می دهد، و لیکن بسند ضعیفی روایت کرده است از اسحاق و در آخرش تصریح نموده است که بر

آن که او را فتوی داده است گوسفندیست، و عمل علماء بر این است و ممکن است که هر یک را گوسفندی باید داد و این احوط است و اللّٰه تعالی یعلم.

[کندن مو]

(و روی حریز عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا نتف الرّجل ابطه بعد الاحرام فعلیه دم.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۶

و به اسانید صحیحه منقولست از حریز که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی موی زیر بغل خود را بکند بعد از احرام پس بر اوست که گوسفندی یا گاوی یا شتری را بکشد و اقلش گوسفند است در هر جا که گویند علیه دم، و گوسفند کافی است و گاو بهتر است و شتر بهتر و محتمل است که مراد یک گوسفند باشد چنانکه اکثر چنین فهمیده اند.

(و فی خبر اخر من حلق رأسه او نتف ابطه ناسیا او جاهلا فلا شی ء علیه.)

و در خبر دیگر وارد است که آن صحیح زراره است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در احرام سر بتراشد یا موی زیر بغل را بکند از روی نسیان یا از روی جهل بر او چیزی نیست از کفاره و گناه و هر که عمدا بکند بر اوست دمی یعنی گوسفند یا گاو یا شتر را بکشد و همه را تصدق کند یا گوسفندی چنانکه مشهور است و بنا بر مشهور اگر گاو یا شتر بکشد مجزی نیست پس اولی گوسفند است تا از خلاف بیرون آید.

(و قال صلوات اللّٰه علیه لا باس بان یدخل المحرم الحمّام و لکن لا یتدلّک.)

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست

از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که باکی نیست که محرم داخل حمام شود و لیکن چرک نمی کند مطلقا در حمام، و غیر حمام و در حدیثی که وارد شده است که داخل حمام نشود محمولست بر کراهت و بهتر آنست که تا ضرور نشود به حمام نرود و اگر غسل واجب شود به احتلام و غیر آن و هوا سرد باشد واجبست که به حمام رود از جهه غسل و بعد از غسل بیرون آید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۷

(و قال صلوات اللّه علیه لا یأخذ الحرام من شعر الحلال.)

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که محرم موی محل را نگیرد چه جای محرم، نه بسر تراشیدن، و نه به موی زیر بغل گرفتن، نه از دیگران، و نه از خود.

و در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما که آیا محرم کشتی می تواند گرفت فرمودند که خوب نیست کشتی گرفتن مبادا سبب این شود که جائی مجروح شود و خون در آید یا از موی خود یا از آن دیگر کنده شود. و ظاهر این حدیث آنست که کشتی گرفتن حرام نباشد و اگر غرضش از آن این باشد که در جهاد ضرور می شود یا در جائی که باید دفع دشمن کردن تواند دفع کردن در این صورت سنت خواهد بود و بهترین آلات حرب دانستن علم کشتی گرفتن است، و حکایت کشتی گرفتن حسنین صلوات اللّه علیهما مشهور است و در کتب خاصه و عامه مسطور

که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله به حضرت امام حسن می فرمودند که بگیرش و حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیهما گفتند یا رسول اللّٰه بزرگتر را می فرمایید که کوچکتر را بگیرد حضرت فرمودند که جبرئیل او را می گوید من دیگری را گفتم و دیگر اخبار هست اما اگر غرض لهو باشد خوب نیست و جمعی مطلق لهو را حرام می دانند و احتیاط در ترکست.

[انداختن شپش و مانند آن]

(و مرّ النّبی صلّی اللّٰه علیه و آله علی کعب بن عجره الانصاریّ و هو محرم و قد اکل القمّل رأسه و حاجبیه و عینیه فقال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ما کنت اری انّ الامر یبلغ ما آری فامره فنسک عنه نسکا و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۸

حلق رأسه یقول اللّٰه عزّ و جلّ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ بِهِ أَذیً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَهٌ مِنْ صِیامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُکٍ فالصّیام ثلاثه ایّام و الصّدقه علی ستّه مساکین لکلّ مسکین نصف صاع من تمر و النّسک شاه لا یطعم منها احدً الّا المساکین.)

و منقولست در صحیح از حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله گذشتند برکعب بن عجره بضم عین مهمله و جیم ساکنه که از اهل مدینه بود که نصرت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و آله کردند و کعب محرم بود و شپش بر سر و ابروها و پلکهای چشم او افتاده خورده بود حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که گمان نداشتم که کار به این جا رسد یعنی به سبب سر نتراشیدن، و در روایت حریز آنست که حضرت فرمودند که آیا جانوران

آزارت می دهند پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد، و بنا بر آن چه صدوق روایت کرده است ظاهرش آنست که اصل منع بر سبیل تفویض بود و کفاره نیز به تفویض بود «۱» و حق سبحانه و تعالی آیه را از جهه تقریر آن حضرت فرستاد پس حضرت فرمودند که گوسفندی از جهه او بکشند از مال آن حضرت و او سر تراشید چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید و ممکن است که نزول آیه را از جهه او شده باشد و چون او پریشان بوده حضرت از مال خود تبرع فرموده باشد که او فردا افضل را به جا آورد، و ترجمه آیه اینست که هر که از شما بیمار باشد- و مرض شپش نیز مرضی است عظیم- یا آزاری از سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۹

خود داشته باشد به سبب نتراشیدن موی سر پس بر اوست فدای سر تراشیدن از روزه یا تصدق یا کشتن پس روزه سه روز است و تصدّق بر شش مسکین است هر مسکینی نصفی صاع از خرماست که دو مد باشد که تخمینا سیصد و هشت مثقال باشد و در اکثر نسخ این کتاب نصف افتاده است، و ظاهرا از نساخ باشد یا صاع بر سبیل استحباب بوده باشد و در بعضی از نسخ هست که

و روی مدّ تمر

و این نیز از تصحیح نساخ است و روایت مد واقع است نه در اطعام شش مسکین بلکه در اطعام ده مسکین، و نسک گوسفندی است که نمی دهند آن را مگر بد رویشان بعد از آن حضرت فرمودند که هر چه در قرآن مجید بلفظ او واقع شده

است مثل این آیه آن کس مخیر است هر فردی را که خواهد اختیار می کند و هر چه را فرموده باشد فَمَنْ لَمْ یَجِدْ آن بر سبیل ترتیب است که اول اول را به جا می آورد و اگر قدرت بر آن نداشته باشد دویم را، تا اینجا عبارت روایت حریز است و ظاهرا روایت صدوق غیر آن روایت است.

و کالصحیح از عمر بن یزید منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که صدقه بر ده مسکین است.

و در حسنه زراره بر شش مسکین است هر مسکینی دو مد که نصف صاع باشد و مشهور تخییر است میان شش مسکین و هر مسکینی نصف صاع یا ده مسکین و هر مسکینی را مدّی از طعام یا آن مقدار بدهد که او سیر شود و اگر ده مسکین را بر سفره خود بنشاند احوط آنست که هر یک را یک مد نان بدهد یا نان آن مقدار در سفره گذارد که زیاد آید تا جزم بهم رسد که سیر شده اند و اگر شش مسکین را دو مد بدهد و چهار مسکین دیگر را هر یک یک مد بدهد عمل بهر دو روایت کرده خواهد بود، و اگر ده مسکین را هر

یک نصف صاع بدهد نهایت احتیاط کرده است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و قال عبد اللّٰه بن سنان لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أ رأیت ان وجدت علیّ قرادا او حلمه اطرحهما عنّی و انا محرم قال نعم و صغارا لهما انّهما رقیا فی غیر مرقاهما.)

و به اسانید صحیحه منقولست از عبد اللّٰه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّه علیه که بیان فرمائید که اگر کنه کوچک را که در گوسفند می باشد یا کنه بزرگ را که بر شتر می باشد بر بدن یا جامه خود بیابم می توانم انداختن هر دو را از خود در حال احرام حضرت فرمودند که بلی و ذلت و خواری باد هر دو را زیرا که بالا رفته اند در غیر جای خود یعنی اگر شپش در بدن آدمی باشد به جای خود است حرمت دارد که در حال احرام که آن را از خود بیندازند اما کنه جای آن گوسفند و شتر است اگر بر بدن آدمی بالا- روند جای ایشان نیست و می توان انداخت بلکه می توان انداختن و کشتن بعنوان مذلت که کفش را بر او گذارد و به خواری بکشد و صغارا منصوبست در این کتاب مثل بعدا در کتاب اللّه و در کافی و تهذیب برفع است و ظاهرا الف از قلم نساخ افتاده است، و محتمل است که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی در بدن آدمی رفتن سبب مذلّت آنهاست و نصب آنست و افصحست که بر سبیل لعن باشد مانند لعنهما اللّه از بابت عجبا و حمدا و شکرا که مفعول مطلق فعل محذوف باشد و اللّه تعالی یعلم.

(و قال له معاویه بن عمّار المحرم یحکّ رأسه فتسقط القمله و الثّنتان فقال لا شی ء علیه و لا یعیدها قال کیف یحکّ المحرم قال بأظفاره ما لم یدم و لا یقطع شعره و ساله عن المحرم یعبث بلحیته فتسقط منها الشّعره و الثّنتان قال یطعم شیئا.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۱

و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که گاه هست که محرم سر خود را می خاراند و یک شپش یا دو شپش می افتند حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست که شپش را بر دارد و به جای خود گذارد گفتم چگونه بخواراند محرم سر و بدن خود را فرمودند که به ناخنها و چنان نخواراند که خون در آید یا مویی را بکند یا آن که قطع نکند یک مو را، و معاویه گفت که از آن حضرت سؤال کردم که گاه هست که محرم با ریش خود بازی می کند و یک مو و دو مو می افتد حضرت فرمودند که از جهه کفاره چیزی تصدق کند و در تهذیب به جای و لا یعیدها و لا یعود است یعنی دیگر چنین نکند یعنی هموار بخواراند سر را تا شپش نیفتد.

(و فی خبر اخر مدّ من طعام او کفّین.)

و در حدیث دیگر وارد است که یک مد از گندم یا جو یا خرما می دهد یا دو کف از اینها و ظاهرا مرادش این است که این هر دو در غیر این حدیث وارد شده است اگر چه هر یک در حدیثی بوده باشد.

چنانکه کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر محرم از موی ریش خود یا جای دیگر مویی بکند پس بر اوست که از آن دست مسکینی را طعام دهد و ظاهرا طعام یک مد است.

و شیخ کالصحیح روایت کرده است از منصور از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در محرم هر گاه دست به ریش خود مالد و موی از آن جدا

شود؟

حضرت فرمودند که یک کف یا دو کف بدهد، و فرق میان این دو خبر واضح است و ظاهرا صورت اول آنست که عمدا بکند و در ثانی قصد کندن ندارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۲

و این هر هر دو را با هم ضم کند در این مقام مناسبت ندارد و ممکن است که نسخه کفّ به جای مدّ باشد و این تغییر از نساخ شده باشد و لیکن بعید است.

(و الاولی انّه لا یحکّ المحرم رأسه الّا حکّا رفیقا بأطراف الاصابع.)

و اولی آنست که محرم سر خود را نخوارانـد مگر هموار به سرهای انگشتان و منقول است در موثق از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه خواهی سر را بخارانی پس همواره بخاران و به ناخنها مخاران و لیکن بسر انگشتان بخاران یعنی مبادا خون در آید یا مویی بریزد.

(و فی روایه هشام بن سالم قال قال ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه اذا وضع احدکم یده علی رأسه او علی لحیته و هو محرم فسقط شی ء من الشّعر فلیتصدّق بکفّ او کعک من سویق.)

و به اسانید متکثره صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه احدی از شما دست خود را بر سر یا ریش خود گذارد در احرام و مویی بیفتد باید که تصدق کند به یک کف از نان خشک یا یک کف آرد بو داده، و در تهذیب بکفّ من طعام است که گندم و جو و خرما باشد، و در کلینی به همین عبارتست اما در اکثر نسخ بکفّین است و در بعضی از نسخ به

کف است، و ظاهرا سهو از نساخ کافی شده باشد اگر چه احوط آنست که دو کف بدهد و اظهر آنست که کفاره در اینجا بر سبیل استحباب است چنانکه در صحیح زراره گذشت.

و در صحیح از هشیم منقولست که گفت شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از محرمی که از جهه اسباغ وضو

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۳

یکٔ مو و دو مو از ریش او افتد چونست حضرت فرمودند که ضرر ندارد و حق سبحانه و تعالی حرجی و تنگی در دین بر شما مقرر نفرموده است.

و در صحیح منقولست از جعفر و مفضل که شخصی بر آن حضرت صلوات اللّٰه علیه داخل شد و عرض نمود که چه می فرمایید در محرمی که دست به ریش کشد و دو مو از او بریزد حضرت فرمودند که اگر من دست بکشم و ده مو بریزد چیزی نخواهم داد. و غیر اینها از اخبار دیگر وارد شده است.

(و روی ابان عن ابی الجارود قال سال رجل ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن رجل قتل قمله و هو محرم قال بئس ما صنع قال فما فداؤها قال لا فداء لها.)

و کالصحیح منقولست از زیاد که گفت شخصی از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از شخصی که در حال احرام شپشی را بکشد حضرت فرمودند که بد کرده است گفت کفّاره این چه چیز است حضرت فرمودند که کفاره ندارد.

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که چه می فرمایید در محرمی که شپشی را بکشد فرمودند کفّاره

نیست در شپش و اولی آنست که عمدا شپش را بکشد.

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال المحرم یلقی عنه الدّوابّ کلّها الّا القمله فانّها من جسده فاذا اراد ان یحوّل قمله من مکان إلی مکان فلا یضرّه.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۴

صلوات اللّه علیه فرمودند که محرم هر جانوری که در بدنش باشد می تواند انداخت بغیر از شپش که آن حیوان بدنست و از بدن بهم می رسد فاذا یا فَان پس اگر خواهد که شپش را از جائی به جایی دیگر برد ضرر ندارد او را، و بعضی گفته اند بشرط تساوی در حفظ یا احفظیت آنجا و این اولی است.

و اما احادیث صحیحه و کالصحیحه که وارد شده است از حماد بن عیسی و محمد بن مسلم و حسین بن ابی العلا و حلبی و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که اگر محرم شپش را از بدن بیندازد طعامی تصدق کند یا یک قبضه یا یکٔ کف بدهد محمولست بر تعمد یا استحباب و احوط آنست که بدهد خصوصا هر گاه عمدا بیندازد و ظاهر اخبار بسیار آنست که حرامست انداختن و کشتن پس در حدیثی که واقع شده است که بیندازند محمولست بر ضرر بسیار.

(و روی ابان عن زراره قال سألته عن المحرم هل یحکّ رأسه او یغتسل بالماء فقال یحکّ رأسه ما لم یتعمّد قتل دابّه و لا باس بان یغتسل بالماء و یصبّ علی رأسه ما لم یکن ملبّدا فان کان ملبدا فلا یفیض علی رأسه الماء الّا من الاحتلام.)

و به اسانید

صحیحه منقولست از ابان از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا محرم سر خود را می تواند خارانیدن یا غسل می تواند کرد یا بدن را می تواند شست حضرت فرمودند که سر را می تواند خارانیدن ما دام که قصد کشتن جانوری نکند و باکی نیست که در آب غسل کند و آب بر سر خود ریزد ما دام که سرش را صمغ و عسل از جهه دفع شپش نینداخته باشد و اگر انداخته باشد آب بر سر نمی ریزد مگر از احتلام یعنی غسل واجب چون غسل حیض و نفاس و استحاضه و مس

میّت.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که محرم چگونه سر را می خاراند حضرت فرمودند که به انگشتان ما دام که خونین نکند یا مو را قطع نکند و مثل این احادیث بسیار وارد شده است.

و در موثق عمار وارد است که اگر جرب داشته باشد و خاراند تا خون بیرون آید ضرر ندارد چون اختیار ندارد و اگر در جمیع این صور خون بیرون آید یا مو جدا شود و بواسطه هر یک کفی از طعام بدهد بهتر خواهد بود.

(و سال یعقوب بن شعیب ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن المحرم یغتسل فقال نعم و یفیض الماء علی رأسه و لا یدلکه.)

و منقولست در حسن کالصحیح و در صحیح از یعقوب که گفت سؤال کردم از آن حضرت از محرمی که آیا غسل می تواند کرد فرمودند که بلی و آب بر سر می ریزد و چرک نمی کند

سرش را یا بدنش را.

(و فی روایه حریز عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اذا اغتسل المحرم من الجنابه صبّ علی رأسه الماء و یمیز الشّعر بأنامله بعضه من بعض.)

و به اسانید صحیحه بسیار منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه محرم خواهد که غسل جنابت کند به رفق آب بر سر بریزد و مو را بر سر انگشتان جدا کند بعضی از آن را از بعض دیگر که آب به زیر موها برسد و مو جدا نشود و سر خونین نشود.

[شهادت بر نکاح]

(و قال صلوات اللَّه علیه فی المحرم یشهد نکاح محلّین؟ قال لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۶

یشهد ثم قال یجوز للمحرم ان یشیر بصید علی محلّ؟ قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللَّه عنه و هذا علی الانکار لذلک لا علی انّه یجوز.)

و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه در محرم که شاهد شود عقد نکاح دو محل را به آن که بر ایشان جایز است عقد کردن بر محرم حرام است گواه شدن یا نه؟ حضرت فرمودند که در آنجا حاضر نشود یا گواه نشود پس حضرت مثالی فرمودند از جهه دفع استبعاد راوی که آیا جایز است محرم را که اشاره کند محلی را که فلان سیاهی شکاریست.

صدوق می گوید که این مکالمه حضرت بنا بر انکار است نه بنا بر آن که جایز است یعنی استفهام آن کاریست و رفع استبعاد باین نحو می فرمایند که هم چنانکه محرم را جایز نیست اشاره به صید کردن هر چند خود صید نمی کند و نمی خورد هم چنین حاضر نمی تواند شد در عقد دو محل، و این مشابهت وقتی

تمام است که شهادت را در حقیقت عقد مدخلی باشد چنانکه مذهب جمعی از عامه است یا آن که شهادت دهد نزد حاکم شرع که من گواهم بر این عقد که به شهادت او حکم کنند بر صحت.

و در این صورت محاذی مرتکب می باید شد به آن که منصوب باشد به نزع خافض که علی نکاح بوده باشد و یا آن که مجرّد مشابهت کافی است در رفع استبعاد و در تهذیب علی هست باین عبارت عنه علیه السلام

فی المحرم یشهد علی نکاح المحلّین

و ظاهرا علی از قلم نساخ افتاده است و حمل کرده اند بر آن که به سبب ترک شهادت تضییع بضع نشود و الا واجبست و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لیس للمحرم ان یتزوّج و لا یزوّج محلّا فان تزوّج او زوّج فتزویجه باطل.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۷

و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که نیست محرم را که تزویج کند و عقد محلّی را ببندد، و محرم به اعتبار عقد بر ایشان باطل است احتیاج ندارد در بطلان بعقد محرم پس اگر خود زنی بخواهد یا عقد کند از جهه دیگری عقد او باطل خواهد بود، و در تهذیب لفظ محلا در آخر واقع شده است و آن بهتر است و اگر نباشد مراد است به قرینه عبارت سابق.

(و انّ رجلا من الانصار تزوّج و هو محرم فابطل رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله نکاحه.)

و در صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد اللّٰه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند

که شخصی از انصار در حال احرام زنی خواست و حضرت سید المرسلین صلّی اللَّه علیه و آله نکاح او را باطل گردانید یعنی حکم فرمود به آن که آن نکاح باطل است.

(و قال صلوات اللَّه علیه من تزوّج امرأه فی احرامه فرّق بینهما و لم تحلّ له ابدا.)

و منقول است بطرق متکثره حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که تزویج کند زنی را در احرام ایشان را از هم جدا می کنند و دیگر هرگز بر او حلال نمی شود، و محمولست بر آن که عالم باشد به حرمت عقد یا دخول نکرده باشد چنانکه منقولست در حسن کالصحیح از زراره و داود بن سرحان و ادیم بن الحرکه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه محرم تزویج کند و عالم باشد که بر او حرام است هرگز بر او حلال نمی شود.

و در صحیح از محمد بن قیس منقولست که حضرت امام محمد باقر

صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه حکم فرمودند در مردی که زنی را بعقد خود در آورده بود در احرام پیش از آن که محل شود حکم فرمودند که زن را رها کند و فرمودند که آن نکاح باطلست و بعد از محل شدن اگر خواهد خواستگاری کند و ایشان اگر خواهند دختر را به او دهند و اگر خواهند بغیر او و این محمولست بر صورت جهل و قبل از دخول چنانکه هر دو غالب است و احادیث در این باب بسیار است و در نکاح خواهد آمد إن

شاء اللّٰه.

(و فی روایه سماعه لها المهر ان کان دخل بها.)

و در موثق منقولست که اگر دخول کرده باشد با او او را مهر هست یعنی مهر المثل چون عقد باطل است و هر گاه عقد باطل باشد و وطی از روی جهالت واقع شده باشد مهر المثل می رسد که بگیرد.

(و فی روایه عاصم بن حمید عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول المحرم یطلّق و لا یتزوّج.)

و در روایت حسن کالصحیح و صحیح منقولست از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که محرم طلاق می تواند داد زنش را و لیکن عقد نکاح نمی تواند کرد و در این خلافی نیست.

و در صحیح از سعید [سعد خ] منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که محرم می تواند که کنیزان بخرد و بفروشد.

(و سال سعید الاعرج ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل ینزل المرأه من المحمل فیضمّها الیه و هو محرم قال لا باس الّا ان یتعمّد و هو احقّ ان ینزلها من غیره.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۹

و در موثق کالصحیح منقول است از سعید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از مردی که زن خود را از کجاوه بیرون آورد و او را در بغل می گیرد در حال احرام حضرت فرمودند که باکی نیست مگر آن که در بغل گرفتن از روی عمد باشد و او را سزاوارتر است که زن را بیرون آورد از کجاوه از دیگران هر چند زن محرم باشد مشروط به آن که از روی شهوت

نباشد.

[نگاه به زن]

(و روی عن محمّد الحلبیّ قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه المحرم ینظر إلی امرأته و هی محرمه قال لا باس.)

و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که محرمی که نظر به زنش کند و او نیز محرمه باشد چونست حضرت فرمودند که باکی نیست.

(و روی عن خالد بیّاع القلانس قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل اتی اهله و علیه طواف النّساء قال علیه بدنه ثمّ جاءه اخر فساله عنها فقال صلوات اللّٰه علیه بقره ثمّ جاءه اخر فسالها عنها فقال صلوات اللّٰه علیه علیه شاه فقلت بعد ما قاموا اصلحك اللّٰه کیف قلت علیه بدنه فقال أنت موسر و علیك بدنه و علی الوسط بقره و علی الفقیر شاه.)

و کالصحیح منقولست از خالد کلاه فروش که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که جماع کند با اهلش و هنوز طواف نسا نکرده باشد فرمودند که شتری می دهد پس دیگر آمد و از این مسأله سؤال کرد حضرت فرمودند که گاوی می دهد پس دیگری آمد و پرسید حضرت فرمودند که گوسفندی می دهد پس چون آنها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۰

رفتند عرض نمودم که چگونه فرمودید بمن که شتر می دهد حضرت فرمودند که تو مالداری و بر تو واقع شده است می باید که شتر بدهی، و بر متوسط الحال گاو است، و بر فقیر گوسفند است و من بر هر که آن چه واجب بود گفتم، و احادیث بسیار وارد شده است که یک شتر می دهد محمولست بر مالدار و دم

شاه واقع شده است محمول است بر فقير و خواهد آمد.

[ذبح صيد]

(و قال صلوات اللّٰه عليه لا تذبح الصّيد فى الحرم و ان صيد فى الحلّ.)

و منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه كه فرمودند كه صيد را در حرم مكش اگر چه در بيرون حرم شكار كرده باشند و بر اين مضمون احاديث صحيحه بسيار وارد شده است زيرا كه هر شكارى كه داخل حرم شد حكم صيد حرم بهم مى رساند كه بر محرم و محل حرام مى شود كشتن آن و احاديث از اين باب گذاشت در صيد حرم.

(و روى حنان بن سدير عن ابى جعفر صلوات اللّٰه عليه قال امر رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله بقتل الفاره فى الحرم و الافعى و العقرب و الغراب الابقع ترميه فان اصبته فابعده اللّٰه و كان يسمّى الفاره الفويسقه قال انّها توهى السّقاء و تضرم البيت على اهله.)

و منقولست در موثق كالصحيح از حنان بن سدير از پدرش و ظاهرا لفظ عن ابيه از قلم نساخ افتاده است چون حنان به خدمت حضرت نرسيده است و سدير روايت كرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه عليه كه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلّى اللّٰه عليه و آله امر فرمودند كه چند چيز را در حرم بكشند موش و مار و عقرب و كلاخ پيسه كه سياه و سفيد است، سنگ يا تير بر روى اندازى و غالب اوقات بر شتر مى نشيند و

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۶۳۱

كوهان شتر كه مجروحست مى خورد پس اگر تير يا سنگ تو بر او خورد به موقع خود است، و حق سبحانه و تعالى او را دور كرده

است بـدست تـو یـا نفرین است بر او که خـدا آن را از رحمت خـود دور کرده انـد، و موش را فاسـقک می نامنـد زیرا که بند مشک را از دنـدان می خایـد و سـر مشک باز می شود و دو شاب و روغن و عسل و آب همه را می ریزد، و غرض اینست که چون ضـررهای اینها به مسـلمانان می رسد کشـتن اینها خوبست، از جمله ضـرر موش اینست که خانه را با اهلش می سوزاند و ظاهرا مکرر چنین کرده بوده است که فتیله چراغ را از جانب دیگر کشیده و آتش به خانه افتاده و جمعی کثیر می سوخته اند.

در قسـطنطنیه بسـیار می شود که در سـالی چنـدین هزار خانه می سوزد چون غالب خانهای ایشان از تخته است و هر شب چند هزار کس مقرر است که در شهر می گردند و مردمان را از آتش می ترسانند و فایده ندارد، و یکی از ثقات که در این اوقات از آنجـا آمـده بود نقل کرد که تا من در آنجا بودم در عرض یک سال اکثر شـهر سوخت و گفت هفت مرتبه آتش افتاد و در هر مرتبه چنـد هزار خـانه سوخت و باز ساختنـد و دو سه هزار بیل دار در شـبها می گردنـد که چون آتش بشـهر افتـد ایشان از چهار طرف آن محله خانها را خراب می کننـد که آتش از آنجا تعـدی نکند این حکایت شب ایشان است، و هر روز اقلا هزار کس می میرنـد و همیشه طاعون هست و بسـیار بود که روزی ده هزار کس می مردنـد و از همه غریب تر آن که مردمش هیچ کم نمی شوند.

و منقولست در صحیح از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّه علیه فرمودند که چون محرم شوی بپرهیز از کشتن هر جانوری

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۲

مگر مار و عقرب و موش به درستی که موش سر مشک را سست می کند به خائیدن بندش و یا آن که مشک را سوراخ می کند و به دندان یا خاک زیر مشک را بر می دارد تا مشک می افتد و می درد و خانه را بر اهلش مسوزاند، و اما عقرب به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله دست کردند که سنگی را بر دارند عقربی دست مبارک حضرت را گزید حضرت فرمودند که لعنت خدا بر تو باد که هیچ خوب و بد را نمی گذاری که ضررت به او نرسد، و مار اگر متوجه تو شود بکش آن را و اگر به تو کار نداشته باشد به او کار مدار و مار سیاه مکّار را در هر حالی که باشد بکش و کلاغ و کورکوره را که بر پشت شتر نشسته باشند به تیر و سنگ بزن، و فرمودند که کنه شتر را از شتر مینداز، و کنه گوسفند را از شتر بینداز و قریب باین است حسن کالصحیح حلبی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه و اجزای این حدیث متفرق مذکور است در اخبار صحیحه

[انداختن کنه]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال ان القی المحرم القراد عن بعیره فلا باس و لا یلقی الحلمه.)

و به اسانید صحیحه کثیره منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر محرم کنه گوسفند را از شترش بیندازد باکی نیست و لیکن نیندازد کنه شتر را از شتر زیرا که مأمن اوست

بخلاف کنه گوسفند بر شتر که محلش نیست و چنان است که بر بدن آدمی در آید و در آن صورت نیز می توان انداختن چنانکه گذشت.

(و فی روایه حریز عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه و انّ القراد لیس من البعیر و الحلمه من البعیر.

و فی روایه علیّ بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سألته عن المحرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۳

ینزع الحلمه عن البعیر فقال: لا هی بمنزله القمله من جسدک.)

و در روایت حریز که منقولست از او به اسانید صحیحه بسیار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قراد که کنه ریزه است و در گوسفند می باشد از شتر نیست پس می توان انداختن آن را، و حلمه که کنه بزرگست از شتر است او را نمی توان انداختن چنانکه گذشت و تفسیرش در موثقه ابو بصیر است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از محرم که آیا کنه بزرگ را از شتر می تواند انداخت حضرت فرمودند که نه چون در مأمن خود است چنانکه شپش را از بدن خود نمی توانی انداخت چون در مأمن خود است، و کنه بزرگ و کوچک را از بدن می توانی انداخت چون بدن انسان جای ایشان نیست.

(و روی محمّد بن الفضیل عن ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن المحرم و ما یقتل من الدّوابّ فقال یقتل الاسود و الافعی و الفاره و العقرب و کلّ حیّه و ان ارادک السّبع فاقتله و ان لم یردک فلا تقتله و الکلب العقور ان ارادک فاقتله و لا باس للمحرم ان یرمی الحداه و ان عرض له اللّصوص امتنع منهم.)

و منقولست کالصحیح

از محمـد که از حضـرت ابی الحسن علی بن موسـی الرضا صـلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از محرم و آن چه می توانـد کشت از جانوران حضـرت فرمودنـد که می کشد مار سـیاه را و افعی که ماریست در نهایت خباثت و معروفست نزد مار گیران، و موش خـانگی یـا عم، و عقرب و هر مـاری را می توانـد کشت و اگر شـیر یا درنـدگان متوجه تو شونـد بکش آن را و اگر به تو کار نداشـته باشـند تو متوجه ایشـان مشو، و سگ گزنـده یا گرگ اگر اراده کنـد ترا بکش آن را، و باکی نیست محرم را که تیر یا سنگ زند بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۴

کورکوره اگر بر کوهان شتر نشسـته باشـد یا مطلقا، و اگر دزدان خواهنـد که مال او را ببرند نگذارد که ببرند تا ممکن باشد و اگر محتاج شود به جنگ و بکشد دزدان را خونشان هدر است، و اگر کشـته شود شـهید است و احادیث بر این مضامین بسـیار است از آن جمله منقولست در صـحیح از حریز که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که از هر چه محرم از آن بر نفس خود ترسد از درندگان و ماران و غیر اینها باید که بکشد آنها را و اگر اراده نکند ترا تو اراده مکن آنها را.

و در صـحیح از عبد الرحمن منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که محرم می تواند کشت هر چه را از آن ترسد بر نفس خود.

و در موثق از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که محرم زنبور را و کرکس

را و مار سیاه غدّار را و کرک را و هر چه از آن ترسد می کشد و فرمودند که سگ گزنده گرگست یعنی هر جا سگ گزنده گویند مراد از آن گرگست یا حکم گرگ دارد و آن را می تواند کشت.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر چیزی که اراده کند ترا بکش آن را.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که می توان کشتن در حرم و در احرام مار افعی، و مار سیاه غدّار و هر مار بدی را و عقرب و موش را و این موش فاسقک است، و به سنگ می توان زد کلاغ و کورکوره را و اگر دزدان متوجه شوند دفع ایشان می توانی کرد.

و کالصحیح منقولست از زراره که از احدهما صلوات اللّٰه علیهما سؤال کردم از پشه و کبگ هر گاه اراده محرم کنند نمی تواند کشت آنها را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۵

فرمودند که بلی.

و در صحیح از مسمع منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که موش صحرایی و خار پشت و سوسمار را هر گاه محرم بکشد بزغاله می دهد و بزغاله بهتر است از آنها و چرا این را گفتم تا آن که شکار چیزی دیگر نکنند و کالصحیح منقولست از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که در حرم کیک و شپش و پشه را بکشد و کالصحیح منقولست که از آن حضرت پرسیدند که هر گاه دو محرم جنگ و قتال کنند حضرت فرمودند سبحان اللّٰه بد

کرده اند گفتم کردند الحال چه کنند فرمودند که هر یک گوسفندی بکشند.

و در موثق عمار منقولست که حضرت فرمودند که محرم خلال می تواند کرد و لیکن ملاحظه کند که دهن را خونین نکند.

باب ما یجب علی المحرم فی انواع ما یصیب من الصّید

[کفاره قتل شترمرغ]

(و روی جمیل عن محمّد بن مسلم و زراره عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی محرم قتل نعامه قال علیه بدنه فان لم یجد فاطعام ستّین مسکینا فان کانت قیمه البدنه اکثر من اطعام ستّین مسکینا لم یزد علی اطعام ستّین مسکینا و ان کانت قیمه البدنه اقلّ من اطعام ستّین مسکینا لم یکن علیه الّا قیمه البدنه.)

این بابی است در بیان کفاراتی که واجبست بر محرم در انواع حیواناتی که شکار می کند منقولست در صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در محرمی که شتر مرغی را بکشد حضرت فرمودند که بر اوست شتری و اگر شتر را نیابد شصت مسکین را طعام دهد پس اگر قیمت شتر بیشتر از اطعام شصت مسکین باشد زیادتی از اوست و زیاده از شصت مسکین را اطعام نمی دهد، و اگر قیمت شتر کمتر از اطعام شصت مسکین باشد بر او نیست مگر قیمت آن شتر اگر چه اطعام ده مسکین باشد، و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و باین عمل نموده اند الا در تخییر و ترتیب که ظاهر آیه کریمه بلفظ او واقعست و ظاهر آن تخییر و ظاهر حدیث ترتیب است و اظهر طریق در جمع استحباب ترتیب است و شک نیست که ترتیب احوط و اولی است و اللَّه تعالی یعلم

[اگر از اداء کفاره عاجز شد]

(و روی الحسن بن محبوب عن داود الرّقّی عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی الرّجل یکون علیه بدنه واجبه فی فداء فقال اذا لم یجد فسبع شیاه فان لم یقدر صام ثمانیه عشر یوما بمکّه او فی منزله.)

و به اسانید صحیحه منقولست از داود بغدادی

از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که بر او باشد شتر پنج ساله پا در شش که واجب شده باشد از جهه فدای حیوانی که صید کرده باشد مانند شترمرغ حضرت فرمودند که هر گاه شتر یافت نشود گوسفند بدهد و اگر قدرت بر شتر و گوسفند نداشته باشد هیجده روز روزه می گیرد در مکه یا منزلش.

(و روی عبد اللّٰه بن مسکان عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن محرم اصاب نعامه او حمار وحش قال علیه بدنه قلت فان لم یقدر قال یطعم ستّین مسکینا قلت فان لم یقدر علی ما یتصدّق به ما علیه قال فلیصم ثمانیه عشر یوما قلت فان اصاب بقره ما علیه قال علیه بقره قلت فان لم یقدر قال فلیطعم ثلثین مسکینا قلت فان لم یقدر علی ما یتصدّق به قال فلیصم تسعه ایّام قلت فان اصاب ظبیا ما علیه قال علیه شاه قلت فان لم یجد قال علیه اطعام عشره مساکین قلت فان لم یجد ما یتصدّق به قال فعلیه صیام ثلاثه ایّام.)

و منقولست در صحیح از لیث که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از محرمی که بکشد شتر مرغی را یا الاغ وحشی که گوره خر باشد حضرت فرمودند که شتری می دهد، عرض نمودم که اگر قدرت نداشته باشد فرمودند که شصت مسکین را طعام می دهد، عرض نمودم که اگر قادر نباشد بر چیزی که آن را تصدق کند چه کند فرمودند که هیجده روز روزه می گیرد، عرض نمودم که اگر گاو کوهی را بکشد بر او چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۸

چیز است

فرمودند که گاو اهلی می دهد، عرض نمودم که اگر قدرت نداشته باشد فرمودند که سی مسکین را طعام دهد، عرض نمودم که اگر قدرت نداشته باشد بر چیزی که تصدق کند فرمودند که نه روز روزه بدارد عرض نمودم که اگر آهویی را بکشد چه باید کرد او را فرمودند که گوسفندی می دهد، عرض کردم که اگر نیابد فرمودند که ده مسکین را طعام می دهد، عرض نمودم که اگر نداشته باشد چیزی که تصدق کند فرمودند که سه روز روزه می گیرد.

بدان که ظاهر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است ترجمه اش اینست که ای مؤمنان مکشید شکاری را هر گاه محرم باشید و هر که از شما شکاری را عمدا بکشد پس بر اوست جزائی مثل آن چه کشته است از گاو و گوسفند و شتر، و حکم می کند به مماثلت دو عادل از شما مسلمانان بنا بر قرائت مشهور، و در احادیث از طرق اهل بیت سلام اللّٰه علیهم وارد است که ذو عدلست بلفظ مفرد نه تثنیه و صاحب کشاف نقل کرده است که قرائت جعفر بن محمد صلوات اللّٰه مفرد است یعنی جنس عادل یا امام زمان و نزد شیعه نبی است یا امام عادل حقیقی است و آن چه حکم کرد عادل که آن مثل صید است از شتر یا گاو یا گوسفند هدیی است که می باید به کعبه برسد و مراد از کعبه حوالی کعبه است، پس اگر در احرام عمره شکار کرده باشد می باید که در مکه کشته شود و بهتر آنست که در حزوره که محاذی کعبه است بکشد و الحال قصاب خانه مکه معظمه است

میان صـفا و مروه و خود دیـدم، و اگر در احرام حـج بکشد می باید که در منا بکشد یا کفاره بدهد اطعام درویشان یا برابر آن روزه تا آن که بچشد مشقت وبال کار خود را، پس موافق ظاهر آیه کریمه اگر زر داشته باشد و شتر بهم رسد مثلا در کشتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۹

شترمرغ که ائمه هـدی فرمودنـد که مثـل آن شتر است قیمت شتر مثلاـ هر گاه یک تومان باشـد، و گنـدم صاعی دویست دینار باشد و هر مسکینی را نصف صاع می باید داد پس صد مسکین را می توان داد شصت مسکین کافی است و باقی از اوست، و اگر در این صورت قیمت گنـدم صاعی پانصد دینار باشد به چهل کس می رسد زیادتی عفو است و به چهل کس می دهد، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که یـا عـدل و برابر او روزه می دارد اگر زر نداشـته باشـد یا طعام بهم نرسـد پس روزه تابع قیمت گنـدم است پس هر گـاه قیمت شتر سـی صاع یا بیشتر باشـد و نداشـته باشـد شـصت روز روزه می گیرد، و اگر به چهل کس رسـد به آن که قیمت شتر برابر بیست صـاع گنـدم باشـد چهل روز روزه می گیرد، و اگر گنـدم صاعی هزار دینار باشـد بیست روز روزه می گیرد و اینست ظـاهر آیه و موافـق این معنی احـادیث صـحیحه وارد شـده است مثـل صـحیحه ابو عبیـده از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه و غیر اینها از اخبار بسیار.

و آن چه صدوق ذکر کرده است در این دو حدیث

موافق فقه رضویست و صحیحه معاویه بن عمار و کالصحیحه ابو بصیر و غیر آن و باین عمل کرده است صدوق و ابن ابی عقیل و جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان هر دو میان آن که هر مسکینی را نصف صاع بدهد یا یک مدّ و یا به آن که هیجده روز روزه وقتی واجب باشد که قدرت بر روزه گرفتن دو ماه نداشته باشد چنانکه در همه کفّارات چنین وارد شده است و اکثر اصحاب چنین جمع کرده اند و یا آن که اگر زر داشته باشد و گندم بهم نرسد رعایت شصت روز و هر چه شود کنند و اگر پریشان باشد هیجده روز روزه بگیرد و اگر کسی غور

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۰

کند در روایات این معنی اظهر است و احوط آنست که عمل به روایات مشهوره کنند و اگر قیمت بدنه کمتر از هیجده روز باشد هیجده روز روزه بدارد و این احتمال نیز وجهی است در جمع، و بنا بر تخییر عمل به مشهور کردن اولی است بلکه موافق حدیث مقبول عمر بن حنظله که حضرت فرمودند که عمل کن بحدیث مجمع علیه یعنی مشهور متعین است عمل به مشهور و اللّٰه تعالی یعلم.

[اگر صید را زخمی کند]

(و روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل رمی صیدا و هو محرم فکسر یده او رجله فذهب علی وجهه فلا یدری ما صنع قال علیه فدائه قلت فان راه بعد ذلک قد رعی و مشی قال علیه ربع قیمته.)

و مرویست در صحیح از ابو بصیر لیث مرادی به قرینه روایت ابن مسکان از او که

گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که مردی صیدی را تیری زد در حال احرام و دست آن یا پای آن شکست و لنگان لنگان رفت و ندانست که چه شد حضرت فرمودند که فدای آن را می دهد گفتم که اگر بعد از آن ببیند همان صید را که می چرد و درست راه می رود حضرت فرمودند که ربع قیمت آن را تصدق می کند و موافق این حدیث است احادیث صحیحه از علی بن جعفر و غیر او.

[کفاره خرگوش و روباه]

(و روی البزنطیّ عن ابی الحسن صلوات اللَّه علیه قال سألته عن محرم اصاب ارنبا او ثعلبا فقال فی الارنب دم شاه.)

و به اسانید صحیحه و حسن کالصحیحه منقولست که احمد گفت سؤال کردم از حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیه از محرمی که خرگوشی یا روباهی را بکشد حضرت فرمودند که در خرگوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۱

گوسفندی می دهد و روباه را نفرمودند ممکن است که تقیه فرموده باشند یا وجهی دیگر داشته باشد.

(و فی روایه بن مسکان عن الحلبیّ قال سالت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الارنب یصیبه المحرم فقال شاه هدیا بالغ الکعبه.)

و مرویست در صحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از خرگوشی که محرم آن را بکشد حضرت فرمودند که گوسفندی با خود می برد بسوی کعبه و این اقتباس است از آیه کریمه و دور نیست که مراد الهی از این آیه باشد که اگر محرمی شکار کند و امکان عادی داشته باشد که کند و غالبا در دوران می باشد و آن جماعت حج

تمتع می کننـد و در احرام عمره از ایشان صادر خواهـد شد بنا بر این بالغ الکعبه فرموده است و در حج که احرام ایشان از مکه معظمه است تا منی نه این حیوانات می باشـند، و اگر باشـند که قدرت داشـته باشد که به آن نگاه کند و ساکنان مکه معظمه و حوالی آن نیز احتمال ندارد که صید کنند چون مکرر به سبب آن شکار صید بلاها بر ایشان نازل شده است.

چنـانکه منقـولست کالصـحیح از آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه که شخصـی در احرام روبـاهی را گرفت و آتش به پیش روی آورد و آن روباه فریاد می کرد و آن حدیث می کرد و باد می داد و رفقای او منع می کردند تا عاقبت آن را سر داد و آن مرد بخواب رفت که ناگاه ماری عظیم آمـد و در دهان او رفت و آن نیزماننـد آن روباه فریاد می کرد و حـدیث می کرد و باد می داد بعـد از آن مار در آمد و رفت و از این باب عقوبات بسـیار واقع شده است پس بنا بر این لازم نیست که منی را داخل کنند در کعبه چنانکه مشهور است.

(و فی روایه البزنطیّ عن علیّ بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۲

ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن محرم قتل ثعلبا قال علیه دم قلت فارنب فقال مثل ما فی الثّعلب.)

و در موثـق کالصـحیح منقولست از یحیی که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه از محرمی که روباهی را بکشد حضرت فرمودند که دمی می ریزد یعنی یکی از انعام ثلثه که شتر و گاو و گوسفند است

می کشد و به فقرا و مساکین می دهد یا گوسفندی می کشد عرض نمودم که اگر خرگوشی را بکشد فرمودند که بر اوست آن چه در روباهست، و این حدیث خالی از ضعف نیست و لیکن ظاهر می شود که معصوم مماثلت را باین عنوان فرموده اند که مثل شترمرغ را شتر فرموده اند، و گوره خر را مماثلش به گاو و شتر هست هر دو و در احادیث صحیحه وارد شده است، و دور نیست که اگر بزرگ باشد شتر را باید داد و اگر کوچک باشد گاو و مشابهت گاو به گاو ظاهر است و از آهو تا به کبوتر مشابهتشان به گوسفند بیشتر از گاو و شتر است با آن که احادیث صحیح است از بزنطی و اجماع است که هر چه از او صحیح شود که گفته است صحیح است، و مع هذا علما همه عمل نموده اند مگر در آن که شاه محض است یا مانند آهو است در آن که اوّلا گوسفند باید داد و اگر نداشته باشد ده مسکین را طعام باید داد یا مثل آن روزه، یا سه روز علی الخلاف و در روباه و خرگوش هر دو این خلاف کرده اند به اعتبار ظاهر آیه و اخبار و شکی نیست که احوط و اولی آنست که مانند آهو عمل نمایند.

[کفاره کبوتر]

(و روی محمّد بن الفضیل قال سالت ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن رجل قتل حمامه من حمام الحرم و هو محرم فقال ان قتلها و هو محرم فی الحرم فعلیه شاه و قیمه الحمامه درهم و ان قتلها فی الحرم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۳

هو غیر محرم فعلیه قیمتها و هو درهم یتصدّق

به او يشترى به طعاما لحمام الحرم.)

و كالصحيح منقولست از محمد كه گفت سؤال كردم از حضرت امام رضا صلوات اللّه عليه از شخصى كه بكشد كبوترى از كبوتران حرم را و او محرم باشد حضرت فرمودند كه اگر آن كبوتر را بكشد و او محرم باشد در حرم پس بر اوست گوسفندى كه فداى اوست از جهه احرام و قيمت كبوتر كه يك درهم است به سبب آن كه در حرم است و اگر در حرم بكشد و محرم نباشد بر اوست قيمت شرعى كبوتر كه آن يك درهم است كه تصدق مى كند يا دانه مى خرد از جهه كبوتران حرم چنانكه گذشت در باب صيد حرم.

و تا اينجا شيخ روايت كرده است و محتمل است كه همه روايت محمد بن الفضيل باشد خصوصا جمله آخر كه گفته است و ان قتلها و هو محرم فى غير الحرم فعليه دم شاه و اگر كبوترى را بكشد و او محرم باشد و در خارج حرم باشد پس بر اوست كه گوسفندى بدهد اگر چه از حديث سابق مستنبط مى شود و ليكن صريح بودن از كلام ايشان اظهر است.

[كشتن جوجه]

(فان قتل فرخا و هو محرم فى غير الحرم فعليه حمل قد فطم و ليس عليه قيمته لأنّه ليس فى الحرم و يذبح الفداء ان شاء فى منزله بمكّه و ان شاء بالحزوره بين الصّفا و المروه قريبا من موضع النّخاسين و هو معروف فان قتله و هو محرم فى الحرم فعليه حمل و قيمه الفرخ نصف درهم و فى البيضه ربع درهم و فى القطاه حمل قد فطم من اللّبن و رعى من الشّجر.)

پس اگر جوجه را

بکشد که از کبوتر باشد و هم چنین است تخمی که در میان آن جوجه به حرکت آمده باشد بر اوست که برّه بدهد که از شیر باز شده باشد و خود چرا کند، و قیمتش را نمی دهد چون در حرم نیست، و فدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۴

را می کشد اگر خواهد در منزل خودش که در آنجا فرود آمده است و اگر خواهد در حزوره می کشد در میان صفا و مروه نزدیک به بازار برده فروشان و حزوره را همه کس می داند و در آن وقت معروف بوده است و الحال دری از درهای مسجد الحرام موسوم است بباب الحزوره و آن از صفا گذشته است بطرف خانهای شرفا و سبب اشتباه شده است.

و از جمعی از اهل مکّه معظمه تفتیش کردم گفتند معلوم نیست که کجا بوده است، و این شکسته در میان صفا و مروه تفحص می نمودم کوچه پیدا شد قریب به محاذی باب السلام چون اندکی رفتم فضای عظیمی پیدا شد و دیدم که گوسفند بسیاری کشته بودند و قصابخانه است ظاهرا همان جا باشد، و بر این مضمون است صحیحه عبد اللّٰه بن سنان و غیر آن از احادیث بسیار، و اگر جوجه کبوتری را بکشد و او محرم باشد در حرم بره می دهد که فدا باشد به سبب آن که محرمست و نصف درهم می دهد به اعتبار آن که در حرم است، و در تخم ربع درهم می دهد و ظاهرا در اینجا از قلم نساخ افتاده باشد و چنین باشد و فی البیضه درهم و ربع درهم که در هم به سبب احرام باشد و ربع درهم به اعتبار حرم

باشـد، و ممکن است که اعتقـاد صـدوق این باشـد که در تخم نیز بره می بایـد داد به اعتبـار احرام و ربع قیمت می بایـد داد به اعتبار حرم، و در فقه رضوی باین عبارتست و در آنجا درهم مذکور نیست و لیکن در حسن کالصحیح از حریز و غیر او درهم است، و در قطاه که اسـفرودش می گوینـد بره می دهـد که از شـیر باز شـده باشـد و به چرا افتاده باشد که برگ درخت تواند خورد، و بر این مضـامین احـادیث بسـیار وارد شـده است و بسـیاری از آن گـذشت در بـاب صـید حرم و عبـارت قطاه عبارت صحیح سلیمان بن خالد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و مؤید آن است کالصحیح بزنطی بهمان عبارت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۵

و در صـحیح از سـلیمان بن خالـد نیز منقولست که حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که هر که بکشـد قطـاه یا کبگ یا دراج و امثال اینها را می باید گوسـفندی بکشد پس ممکن است که حمل کنیم شاه را بر برّه یا آن که شاه فرد افضـل باشد

[کفاره تخم شترمرغ]

(و اذا اصـاب المحرم بیض نعـام ذبـح عن کلّ بیضه شاه بقـدر عـدد البیض فان لم یجـد شاه فعلیه صـیام ثلاثه ایّام فان لم یقـدر فاطعام عشـره مساکین و اذا وطئ بیض نعام ففدغها و هو محرم و فیها افراخ تتحرّک فعلیه ان یرسل فحوله من البدن علی الاناث بقـدر عـدد البیض فما لقـح و سـلم حتّی تنتج فهو هدی لبیت اللّٰه الحرام فان لم تنتج شـیئا فلیس علیه شـی ء) منقولست در قوی کالصحیح از لیث که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

فرمودنـد که اگر کسـی محرم باشـد و تخمهای شترمرغ را بردارد و بشـکند از جهه هر تخمی که برداشـته است گوسـفندی می دهد بعدد تخم، پس اگر گوسفند نیابد سه روز روزه بگیرد، پس اگر قدرت بر روزه نداشته باشد ده مسکین را طعام می دهد، و اگر تخمهای شتر مرغ را بشکند، در حال احرام به آن که خوش یا چهار پای آن بر آن راه رود و محرم باشد و در آن تخمها جوجه ها به حرکت آمده باشند بر او لازم است که بجهاند شترهای نر را بر شترهای ماده بعدد تخمها که شکسته است پس هر چه بگیرد و سالم بماند تا بزاید آن چه می زاید هدی کعبه است و اگر نگیرد یا بگیرد ساقط شود بر او چیزی نیست.

بدان که آن چه مشـهور است در میان اصـحاب آنست که اگر تخم شتر مرغی را بشـکند که جوجه در آن حرکت کرده باشـد شتر جوانی می دهد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۶

جهه هر تخمی، و خلافی نکرده انـد در این مسأله و مسـتندش صـحیحه علی بن جعفر و صـحیحه سـلیمان بن خالد است و اگر حرکت نکرده باشـد می بایـد بجهاند بعدد تخم: شترهای نر را بر شتران ماده و هر چه از آنها بگیرد و سالم بماند هدی است و در مکـه معظمـه می کشــند، و اگر در احرام عمره باشـد در منی می کشـند اگر در احرام حـج باشـد و اگر نگیرد بر او حرجی نیست و بر این مضـمون است صـحیحه حلبی و صـحیحه ابو الصباح و صحیحه دیگر از او و احادیث دیگر، و اگر عاجز شود از این بعدد هر تخمی گوسفندی می دهد و

اگر عاجز باشد از گوسفند ده مسکین را طعام می دهد و اگر از طعام عاجز شود سه روز روزه می گیرد و به مضمون جمیع وارد است حدیث علی بن ابی حمزه از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه، و صدوق ترتیب را بر عکس نموده و در جزو اول عمل بحدیث ابو بصیر لیث مرادی کرده است، و اگر در این ترتیب قایل شویم به تخییر عمل به مشهور اولی است، اما در جزو آخر عمل به فقه رضوی کرده است و در آنجا ارسال با تحرک است، و موافق احادیث صحیحه آنست که اگر به چهار به حرکت آمده باشند شتر جوان می دهند پس ممکن است که در این صورت مخیر باشد و بر تقدیر تخییر عمل به مشهور اولی است و اللّٰه تعالی یعلم (و ان وطئ بیض قطاه فشدخه فعلیه ان یرسل فحوله من الغنم علی عددها من الاناث بقدر عدد البیض فما سلم فهو هدی لبیت اللّٰه الحرام) و در صحیحین از سلیمان بن خالد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر محرمی راه رود بر تخمهای اسفرود و بشکند آنها را پس بر اوست بجهانند بعدد تخمها گوسفندهای نر را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۷

گوسفندان ماده و هر چه سالم بماند هدی کعبه است که در حروره بکشند و به فقرا و مساکین دهند و بعضی گفته اند صرف مصالح کعبه نیز می توان کرد، و محتمل است که بحاجیان نیز می توان داد چنانکه گذشت در احادیث بسیار که هر چه به هدی آورند بحاجیان می دهند که نفقه ایشان آخر شده باشد و اول اولی است

(و قال الصّادق صلوات اللّه عليه ما وطئته او وطئه بعيرك و أنت محرم فعليك فداؤه) منقولست در صحيح از كنانى كه آن حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر چه را خود راه روى با شترت يا دابّه ات بر او راه رود در حال احرام بر تست كه فداى آن را بدهى.

و در حسن كالصحيح از معاويه بن عمار منقولست از آن حضرت صلوات اللّه عليه به همين عبارت و بعد از آن فرمودند كه بدان كه بر تو نيست فداى هر چيزى كه در حال احرام حج يا عمره به جا آورى از روى جهل و نادانى مگر صيد كه در آن فدا هست خواه از روى عمد كنى و خواه از روى جهل

[تعدد قتل صيد]

(و اذا قتل محرم الصّيد فعليه جزاؤه و يتصدّق بالصّيد على مسكين فان عاد فقتل صيدا اخر متعمّدا فليس عليه جزاؤه و هو ممّن ينتقم اللّه منه و النّقمه فى الآخره و هو قول اللّه عزّ و جلّ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ) و در صحيحين از حلبى منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر گاه محرم صيدى كند بر اوست كه فدا كند صيد خود را چنانكه مفصل وارد شده است و آن شكارى را تصدق مى كند بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۶۴۸

درويشى، پس اگر مرتبه ديگر صيد كند عمدا به آن كه سابق نيز عمدا باشد پس جزاء و كفاره ديگر بر او نيست كه حق سبحانه و تعالى از او انتقام مى كشد و انتقام و عذاب در آخرت خواهد بود تا اينجا حديث حلبى است و چون

در حدیث بود که از کسانی است که حق سبحانه و تعالی از او انتقام خواهد کشید ظاهر عبارت دلالت داشت که آن جماعت را حق سبحانه و تعالی یاد فرموده است.

صدوق می گوید که حق سبحانه و تعالی در این آیه ذکر فرموده است که ترجمه اش اینست که اگر از شما عمدا چیزی واقع شده است در شکار حرام حق سبحانه و تعالی از آن عفو فرمود و هر که مرتبه دیگر صید کند عمدا پس حق سبحانه و تعالی از او انتقام خواهد کشید (و اذا اصاب الصّید ثمّ عاد خطا فعلیه کلّما عاد کفّاره و کلّما اتاه المحرم بجهاله فلیس علیه شی ء الّا الصّید فانّ علیه فداؤه فان تعمّد کان علیه فداؤه و اثمه) مضمون فقه رضوی است و احادیث بسیار و هر گاه محرم صیدی کند دیگر خطا کند و صید کند پس هر چند عود می کند بر او کفاره هست و هر چه را محرم از روی نادانی به جا آورد بر او چیزی نیست مگر شکار که عالم و جاهل و ناسی همه فدا می دهند و اگر صید را عمدا کند فدا و گناه هست و در مرتبه اولی و بعد از آن گناه هست و کفاره نیست چنانکه گذشت و ظاهر عبارات روایات بسیار دلالت بر این معنی دارد و منافات نیست میان انتقام الهی و کفاره پس اگر توبه کند و کفاره بدهد احوط است و اللّٰه تعالی یعلم

[صید کردن ماهی]

(و لا باس ان یصید المحرم السّمک و یاکل طریّه و مالحه و یتزوّده)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۹

و منقولست در صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

فرمودنـد که باکی نیست که محرم شـکار کند ماهی را و جایز است که بخورد تازه آن را و نمکسان آن را و داخل توشه خود می توانـد کرد، بعد از آن حضـرت این آیه را خواندند که ترجمه اش با تفسـیر حضـرت اینست که حق سـبحانه و تعالی حلال کرده است بر شـما شـکار دریـا را و طعـام دریا را که تمتع یابیـد شـما از آن که تازه اش را بخوریـد و مسافران نمکسان آن را بخورنـد پس فرمودنـد که فرق میان شـکار دریایی و خشـکی آنست که هر مرغی که در نیسـتانها می باشد و تخم و جوجه در خشـکی می کنـد آن شـکار صـحراییست و حرامست مانند قاز و اردک و هر مرغی که در صـحرا می باشد و تخم و جوجه در دریا می کند آن شکار دریاست.

و در صـحیح از معـاویه بن عمار منقولست که آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که هر چه اصـلش از دریاست و در بر و بحر می باشـد پس سـزاوار نیسـت محرم را کـه آن را بکشـد پس اگر آن را بکشـد بر اوسـت جزائی که حـق سـبحانه و تعـالی فرموده است.

و در صـحیح دیگر فرمودند که ملخ از دریاست و هر چه اصـلش از دریاست و در بر و بحر می باشد پس سزاوار نیست تا آخر حدیث سابق پس هر چه را دانند که تخم در دریا می کند و جوجه در دریا می کند آن صـید بحر است و تا غایت نشنیده ام از تجـار و ساکنان کنار دریا که مرغی باشـد که تخم در دریا کنـد و آن چه متیقن است از صـید دریا ماهی است که بی دغـدغه دریایی است و باقی

مرغـان متیقن نیست و بر تقـدیری که باشـد شـکی نیست که نـادر است و در حوالی دریـای بصـره مرغابیان که همیشه در دریا تعیش می کنند تخمهای آنها را در کنار دیدیم و قریب به هزار کس بودند با ما که همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۰

الاـ نـادری که دامنهـا پر کرده بودنـد از این تخمها و اکثرش مساوی الطرفین بودنـد گفتیم که انداختنـد و اسـتبعادی نـدارد که مرغابیان تخم را در دریا کنند و حرارت آب دریا جوجه را برساند چنانکه از ثقات شنیده ام که در هند تخم را در زیر سرگین می کننـد و بچه بهم می رسد، و خود دیدم در راه سامره که اسبی یک تیر پرتاب از ما پیشتر بود و سـرگین انداخت تا رسـیدن ما به آن جا اکثرش جعل شـد و پریـد و خود می دیـدیم که نصف جعل بود و نصف سـرگین دو سه دقیقه توقف نمودیم همه جعل شـد و پریدند و کسـی در میان دریا نرفته است که ببیند اینها چگونه تخم می گذارند و اخبار معصوم کافی است از برای علم بوقوع آن و چون اخبار آحاد است مفید ظن است و اگر اخبار متواتره می بود تامّل نمی کردیم

[قتل ملخ]

(فـان قتـل جراده فعلیه تمره و تمره خیر من جراده فـان کـان کثیرا فعلیه دم شاه و مرّ أبو جعفر صـلوات اللَّه علیه علی اناس و هم یاكلون جرادا فقال سـبحان اللَّه و أنتم محرمون قالوا انّما هو من البحر قال فارمسوه فی الماء اذا) و منقولست در صـحیح از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر کسی بکشد یک ملخ را پس بر اوست که یک

خرما بدهد و یک خرما بدهد بهتر است از یک ملخ. و این عبارت شایع است در میان عرب و مراد ایشان آنست که هر خرمائی بهتر است از یک ملخ یعنی چه اگر خرمای کرم خورده زبون باشد بهتر است از ملخ خوب، و مماثلتی نیز هست در میان خرما و ملخ.

و در صحیح از معاویه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که جایز نیست محرم را که ملخ را بخورد و جایز نیست که ملخ را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۱

بکشد و هر که ملخی را بکشد خرمائی بدهد و هر چه اصلش از دریا باشد و در دریا و خشکی هر دو تعیش تواند کرد سزاوار نیست که محرم آن را بکشد و اگر محرم عمدا آن را بکشد بر اوست که کفاره آن را بدهد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از محرمی که یک ملخ را بکشد فرمودند که یک کف از طعام بدهد و اگر ملخ بسیار باشد یعنی ملخ بسیاری را بکشد بر اوست که یک گوسفند بکشد.

و منقولست در صحیح از امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه گذشتند بر جمعی که ملخ می خوردند حضرت فرمودند سبحان اللّٰه یعنی خداوند تعالی را منزه می دانم از آن که جایز باشد که او را مخالفت کنند یا محض تعجب باشد که شما محرمید و ملخ می خورید ایشان گفتند که ملخ از دریا است و شکار دریایی حلال است حضرت فرمودند که

زنـده آن را داخل دریا کنیـد به بینید نمی میرد، و هر چه دریایی است نمی میرد در آب مانند ماهی و جانوران دریایی و ظاهرا همین حـدیث باشـد که صـدوق نقـل کرده است و ظاهرا چیزی از قلم نساخ افتاده است و چنین بوده است که (و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه مرّ علیّ علیه السّلام علی اناس الخ.

و الجراد لاـ یـاکله المحرم و لاـ یـأکله الحلال فی الحرم) و ملـخ چون صـید است محرم را در حل و حرم جایز نیست خوردن و محل نیز نمی تواند خوردن در حرم زیرا که صید است و چون داخل حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۲

می شود ایمن است و به او کاری نمی باید داشت

[کشتن مارمالی]

((فان قتل عظایه فعلیه ان یتصدّق بکفّ من طعام) و در صـحیح از معاویه منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر محرمی بکشد چلپاسه را که در دیوارها می باشد و مارمالی و آفتاب پرستش می گویند پس بر اوست که تصدق کند به یک کف گندم

[کشتن زنبور]

(فان قتل زنبورا خطا فلا شی ء علیه و ان کان عمدا فعلیه ان یتصدّق بکفّ من طعام) و منقولست در صحیح از معاویه که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه، و در صحیح از صفوان از یحیی ازرق از حضرت امام جعفر صادق صلـوات اللّٰه علیه و حضـرت امـام موسـی کـاظم صـلوات اللّٰه علیه که اگر محرمی بکشـد زنبور را بضم زای از روی خطـا بر او چیزی نیست و اگر عمـدا بکشـد بر اوست که اطعـام کنـد چیزی از طعام را و ظاهرش آنست که بخورد مسـکین دهـد اگر چه یک خرما باشـد و ظاهرا آن چه صدوق ذکر کرده است غیر این دو روایت باشد یا آن که صدوق به خاطرش رسـیده باشد که کمتر از یک کف در کفارات جائی وارد نشـده است و احتمال سـهو نساخ نیز هست و این در صورتیست که زنبور متوجه این کس نشود که اگر آن یـا غیر آن از حیوانات درنـده یا گزنـده متوجه شونـد دفع می توان کرد بی کفاره چنانکه در صـحیح از حریز منقولست که آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که هر چیزی که محرم از آن بر خود ترسـد از درنـدگان و مارها و غیر آن بکشد آن را، و اگر اراده نکند ترا تو کاری

به آن مدار

[محرم اگر خارج از حرم صید کند]

(و ان اصاب المحرم صیدا خارجا من الحرم فذبحه ثمّ ادخله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۳

الحرم مذبوحا و اهدی إلی رجل محلّ فلا باس بأكله انّما الفداء علی الّذی اصابه) و اگر محرمی صیدی کند از خارج حرم و در خارج حرم بکشد آن را و گوشت آن را داخل حرم کند و به هدیه بفرستد از جهه شخصی که محرم نباشد باکی نیست که محل آن را بخورد و او که کشته است فدا می دهد. بدان که مشهور میان علما آنست که هر صیدی را که محرم بکشد بمنزله میته است خواه در حرم بکشد و خواه در حل، و هم چنین بمنزله میته است صیدی را که در حرم بکشند خواه محل بکشد و خواه محرم اما آن که در حرم کشته شود بمنزله میته است و دغدغه نیست، و روایات صحیحه بر آن وارد شده است، و اما آن چه را محرم در حل بکشد خلافست اکثر اصحاب آن را بمنزله میته می دانند و بر این مضمون روایت وهب بن وهب و حفص بن غیاث وارد است و هر دو عامیند و بر تقدیر ورود از معصوم ظاهرا بر سبیل تقیه وارد شده باشد و مذهب صدوق حلیت است و بر این مضمون اخبار بسیار صحیح وارد شده است و شیخ طوسی جمع کرده است و اخبار حلیت را حمل کرده است به آن که محرم صید کرده باشد و محل کشته باشد و بسیار بعید است و مذهب صدوق خوبست و احتیاط با مشهور است و این دو حدیث را حمل بر کراهت شدید نیز می توان کرد و اللّٰه

تعالی یعلم

[اگر کفاره صید را بدهد گوشت را چه کند]

(و سئل الصّادق صلوات اللَّه علیه عن المحرم یصیب الصّید فیفدیه یَطعمه او یُطعمه او یطرحه قال اذا یکون علیه فداء اخر قیل فایّ شی ء یصنع به قال یدفنه) و منقولست در صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از مشایخ او که آن حضرت صلوات اللَّه علیه پرسیدند از محرمی که صیدی بکند و فدای آن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۴

بدهد آیا خود می خورد یا می خوراند به دیگری یا می اندازد حضرت فرمودند که در هر دو صورت فدای دیگر می باید داد عرض نمودند که پس آن را چه کنند فرمودند که دفن کنند، این روایت اگر چه مطلق است و لیکن محمولست بر آن که در حرم کشته باشد چنانکه صدوق نیز همین روایت را در صید حرم ذکر کرده است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه محرم در حرم صیدی کند سزاوار آنست که آن را دفن کند و کسی آن را نخورد، و هر گاه محرم در حل صید کند محل می خورد و محرم فدا می دهد و امثال این از احادیث صحیحه بسیار وارد شده است و بعضی گذشت در باب صید حرم

[حاج فدیه خود را در منی و معتمر در مکه می کشد]

(و کلّ من وجب علیه فداء شی ء اصابه و هو محرم فان کان حاجّا نحر هدیه الّذی یجب علیه بمنی و ان کان معتمرا نحره بمکه قباله الکعبه) و به اسانید صحیحه منقولست از عبد اللَّه بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که واجب باشد بر او فدای که آن را کرده باشد خواه صید و خواه غیر آن در

حال احرام پس اگر در احرام حج باشد نحر کند هدی را که بر او واجب شده است در منی و نحر بر سبیل مثال است و ذبح نیز چنین است، و اگر در احرام عمره باشد در مکه بکشد آن شتر را در حزوره برابر کعبه معظمه و ظاهرا کشتن در حزوره بر سبیل استحبابست و در خانهای مکه معظمه نیز می توان کشتن.

چنانکه در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست و در صحیحه منصور بن حازم وارد است که کفاره عمره را در منی می توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۵

کشت و افضل آنست که در مکه بکشند در برابر کعبه، و در صحیحه معاویه منقولست که در موضع خطا فدا می دهد، و محمولست بر آن که از آنجا براند تا به کعبه آورد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَهِ بر سبیل استحباب چنانکه کالصحیح زراره منقولست دلالت می کند بر استحباب خریدن از آنجا و بر جواز تاخیر تا مکه و منی

[اگر مضطر به صید شد]

(و اذا اضطرّ المحرم إلی صید و میته فانّه یاکل الصّید و یفدی و ان اکل المیته فلا باس الّا انّ ابا الحسن الثّانی صلوات اللّه علیه قال یذبح الصّید و یأکله و یفدی احبّ إلیّ من المیته) و هر گاه محرمی مضطر شود به آن که از جهه سد رمق صیدی را بخورد یا میته را به درستی که صید را می خورد و فدا می دهد و اگر میته را نیز بخورد باکی نیست و لیکن منقولست از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که فرمودند که صید را بکشد و بخورد و فدا بدهد محبوبتر

است نزد من از خوردن میته.

بد آن که در این باب اخبار بسیار وارد شده از صحیح و حسن کالصحیح و موثق کالصحیح که صید را می خورد و فدا می دهد، و دو خبر ضعیف وارد شده است که میته را می خورد و اکثر اصحاب حمل بر تخییر و استحباب اکل صید کرده اند و جمعی تفصیل داده اند که اگر صید را کشته باشد صید را می خورد و اگر باید کشت میته را می خورد، و بعضی گفته اند که اگر فدا دارد صید را می خورد و الا میته را. و آن چه از این اخبار ظاهر می شود آنست که اکثر عامه میته را مقدم می داشته اند و اخبار تقدیم میته بر تقدیر ورود از معصوم محمولست بر تقیه و اللّٰه تعالی یعلم

[اگر چند نفر صید کنند]

(و روی یوسف الطّاطری قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۶

صید أکله قوم محرمون قال علیهم شاه شاه و لیس علی الّذی ذبحه الّا شاه) و از یوسف منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که جمعی که محرم بودند و شکاری را همه خوردند و ظاهر شکاری آهوست حضرت فرمودند که هر یک یک گوسفند بدهند و آن که کشته است بر او نیست مگر یک گوسفند از جهه کشتن و یک گوسفند از جهه خوردن. و ظاهرا غرض اینست که چون او سبب خوردن این جماعت شده است چنان نیست که از جهه هر یک یک گوسفندش باید داد و حصر اضافیست نسبت به ایشان نه نسبت به همه چیز که یک گوسفندش باید داد و ممکن است که او نخورده باشد حصر حقیقی

خواهد بود (و روى علىّ بن رئاب عن ابان بن تغلب عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه فى قوم حجّاج محرمين اصابوا افراخ نعام فاكلوا جميعا قال عليهم مكان كلّ فرخ أكلوه بدنه يشتركون فيها جميعا فيشترونها على عدد الفراخ و على عدد الرّجال.)

و به اسانيد صحيحه و حسنه كالصحيحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه در جمعى كه اراده حج داشته باشند و همه محرم باشند و بيابند جوجه هاى شتر مرغى را يا شتر مرغان را چون نعام مفرد و جمع آمده است و همه از همه خوردند حضرت فرمودند بر هر يك از ايشان بعدد هر جوجه كه خورده اند شترى مى دهند و همه در همه شريكند پس شتران را مى خرند بعدد جوجه ها و بعدد مردان پس اگر ده كس بوده باشند و ده جوجه را خورده باشند هر يك ده شتر مى دهند كه صد شتر باشد خواه در حل باشند و خواه در حرم و لهذا مضاعفه حرم نفرمودند

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۶۵۷

چون به شتر مى رسد فدا مضاعف نمى شود و در تهذيب اين زيادتى هست كه به آن گفت عرض نمودم كه بعضى از ايشان قدرت ندارند بر هيچ چيز يعنى نه بر شتر و نه بر اطعام گندم حضرت فرمودند كه آن چه حصه او مى شود بعدد هر شترى هيجده روز روزه مى گيرد و اين حديث نيز مؤيد احاديث هيجده است چنانكه اختيار صدوقست و بروايت شيخ كالصحيح است اگر چه اظهر در آن نيز صحت است (و روى زراره و بكير عن احدهما صلوات اللَّه عليهما فى محرمين اصابا صيدا فقال على كلّ واحد منهما الفداء) و

به اسانید صحیحه متکثره منقولست از زراره و در حسن کالصحیح از بکیر از یکی صادقین صلوات اللّٰه علیهما در دو محرمی که شکار کنند یک صید را حضرت فرمودند که بر هر یک از ایشان یک فداست.

و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از عبد الرحمن بن حجاج که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که هر گاه دو محرم یک صید را بکشند آیا فدا در میان هر دو است که یکی بدهند یا هر یک فدائی می دهند حضرت فرمودند که بر هر یک فدائی صحیح است، عرض نمودم که بعضی از شاگردان من این مسأله را از من پرسیدند و ندانستم که چه جواب بدهم فرمودند که هر گاه چنین واقعه دست دهد و ندانید بر شماست که احتیاط کنید تا آن که بپرسید و بدانید.

و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که بر سبیل مجاز احتیاط فرموده باشند، و مراد این است که جواب می گویید تا آن که از معصوم بپرسید و بدانید و جواب بگوئید چون فردی دیگر دارد که بگوئید که بهتر آنست که هر یک فدا بدهید چون ایشان مضطرند، و لیکن معلوم نیست که چنین فتوی توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۸

داد، و احتمال دیگر همین معنی است که احتیاط در عمل باشد زیرا که احتیاط یقینی است که مطلوب شارع است در امثال این مسایل مثل آن که نمی دانیم که غسل جمعه واجبست یا سنّت و یقین می دانیم که مطلوب شارعست پس احوط آنست که البته ترک نکنیم و به جا آوریم بلکه باین نحو نیز فتوی می توان داد.

و حق

اینست که بر تقدیری که این احتیاط خوب باشد مطلب اینست که این عبارت چه معنی دارد ظاهر عبارت معنی اول است چون می فرمایند که احتیاط کنید تا سؤال کنید و بدانید، و مطلوب اینست که اجتهادات مکنید به آن که بگوئید که شارع هر یک را فرموده است که چون صید کنید کفاره بدهید و اصل عدم تداخل است پس هر یک را باید داد یا آن که بگوئید که یک کفاره بر هر دو معلومست و زاید معلوم نیست و اصل عدم تکلیف است تا یقین شود و امثال این استنباطات که متاخرین رضی اللّٰه عنهم می کنند و عبد الرحمن در این اجتهادات از اکثر فضلای ما در پیش بود راه این اجتهادات را بر او بستند و منحصر ساختند در سؤال و علم و اللّٰه تعالی یعلم.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه جمعی محرم باشند و همه با هم شکار کنند یا دیگری شکار کرده باشد و همه بخورند بر هر یک از ایشانست قیمت آن شکار یعنی فدای آن (و سال ابو بصیر ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن قوم محرمین اشتروا صیدا فاشترکوا فیه فقالت امرأه رفیقه لهم اجعلوا لی منه بدرهم فجعلوا لها فقال علی کلّ انسان منهم شاه) و در موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه باشند از جمعی که محرم باشند و صیدی را بخرند و ظاهرش آهوست و همه شریک شده باشند در خریدن و زنی

رفیق ایشان بود و به ایشان گفت که مرا نیز شریک خود کنید به یک درهم پس او را نیز شریک کردند پس حضرت فرمودند که بر هر یک از ایشانست یک گوسفند.

و به اسانید صحیحه منقولست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از جمعی که محرم باشند و آهویی را بخرند و همه از آن بخورند حضرت فرمودند که بر هر یک از ایشان به تنهایی فدای صید کامل هست.

و در صحیح از ضریس منقول است که گفت سؤال کردم از امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که هر گاه دو محرم تیری به صیدی بیندازند و تیر یکی بخورد و یکی نخورد حضرت فرمودند که بر هر یک از ایشان یک فداست، و به همین مضمون حدیث دیگر کالصحیح منقولست از ادریس قمی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه.

و در صحیح از ابو ولاد منقولست که گفت ما شش نفر با هم رفیق راه مکه معظمه بودیم و در بعضی از منازل آتش عظیم افروختیم که گوشتی را کباب کنیم و ما همه محرم بودیم که ناگاه کبوتری یا شبه آن از بالای آن آتش پرید و بالهای او سوخت و در آتش افتاد و مرد و همه غمناک شدیم پس من در مکه معظمه به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه رفتم و آن واقعه را بر آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که چون قصد نداشتید بر همه شما یک گوسفند است و اگر عمدا بقصد کشتن صید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۰

کرده بودید هر یک را

فدا می بایست داد ابو ولاد گفت که این واقعه بر ما واقع شد پیش از دخول حرم

[صید دریایی]

(و قال اللّه عزّ و جلّ أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ قال الصّادق صلوات اللّه علیه هو ملیحه الّذی تاکلون و قال فصل ما بینهما کلّ طیر یکون فی الاجام یبیض فی البرّ و یفرخ فی البرّ فهو صید البرّ و ما کان من طیر یکون فی البرّ و یبیض فی البحر و یفرخ فی البحر فهو من صید البحر) و حق سبحانه و تعالی فرموده است که حلال شده است از جهه شما شکار دریا و طعام دریا که تمتع یابید شما و مسافران از آن. حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که مراد از حلیّت از جهه سیاره ماهی است یا اعم از ماهی و مرغان دریایی که نمکسان می کنند و می خورند، و آن حضرت فرمودند که فرق میان شکار دریا و خشکی در مرغان آنست که هر مرغی که در نیستانها می باشد و تخم و جوجه در خشکی کند آن شکار برّ است و هر مرغی که در خشکی می باشد و تخم و جوجه در دریا می کند آن شکار دریایی است این مضمون صحیحه حریز است و صحیحه معاویه بن عمار و از پیش گذشت (و المحرم لا یدلّ علی الصّید و ان دلّ علیه فقتل فعلیه الفداء) و منقولست در صحیح از منصور بن حازم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که محرم راه نمائی نمی تواند کرد بر شکاری پس اگر بگوید که صید در کجاست یا اشاره کند و آن شخص آن را بکشد بر اوست

که فدا بدهد و کشنده نیز فدا می دهد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۱

و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زنهار که هیچ چیز از شکاری را حلال مکن بر خود در حال احرام و حرم و دلالت مکن محلی را بر صید و نه محرمی را و اشاره مکن دیگری را بر صید که تو سبب صید شوی که اگر هر یک از ایشانی که تو دلالت کرده یا اشاره کرده صید را بگیرند می باید که فدای آن را بدهی. و احادیث بسیار در احکام صید بود اکثرش در روضه المتقین مذکور است و هر چه ضرور است در اینجا مذکور شد

باب تقصیر المتمتّع و حلقه و احلاله و من نسی التّقصیر حتی یواقع او یهلّ بالحج

اشاره

این بابی است در بیان تقصیر کردن کسی که عمره تمتع کند و در حرمت سر تراشیدن او و در محل شدن به تقصیر و در حکم کسی که فراموش کند تقصیر را تا آن که جماع کند یا احرام بحج بگیرد، چون صدوق احکام احرام را گفت و عمده احکام احرام در احرام عمره است که جمعی از مسجد شجره احرام می گیرند و ده دوازده روز محرمند و جمعی از جحفه و هم چنین تا نهایت کمی دو روز راهست و احرام بحج چهار فرسخ راهست رفتن و دو فرسخ برگشتن و نهایت منتهای احلال چهار فرسخ است برگشتن بنا بر این آن را مقدم داشت و چون سیاق در مناسک بترتیب خواهد گفت در احرام اینجاها احکام را بیشتر می گوید

[تقصیر عمره تمتع]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا فرغت من سعیک و أنت متمتّع فقصّر من شعر رأسک من جوانبه و لحیتک و خذ من شاربک و قلّم اظفارک و ابق منها لحجّک فاذا فعلت ذلک فقد احللت من کلّ شی ء یحلّ منه المحرم فطف بالبیت تطوّعا ما شئت) و به اسانید صحیحه که پنجاه و چهار سند صحیح است منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۳

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون فارغ شدی از سعی عمره تمتع پس بگیر از اطراف موی سرت و از ریشت، و بگیر از شاربت و ناخنها را بگیر و از ناخنها یا از همه قدری بگذار از جهه محل شدن حجّت در روز دیگر یا دو سه روز بعد از این، و اکثر اوقات این افعال در

شب نهم واقع می شود و در روز دهم سر می تراشد و تقصیر می کند و بهتر آنست که چون خواهد تقصیر کند قصد کند که تقصیر می کنم از جهه محل شدن از احرام عمره تمتع عمره اسلام قربه إلی اللّٰه تعالی، و بعد از آن بی فاصله مو را یا ناخن را اندکی بگیرد و چون تقصیر کردی حلال می شود بر تو آن چه حرام شده بود به سبب احرام غیر از سر تراشیدن که از عبارت سابق ظاهر شد و بغیر از شکاری که حرام است به اعتبار آن که در حرمست که اگر از حرم بیرون رود شکار می تواند کرد و بغیر از بیرون رفتن از حرم به سبب ارتباط عمره بحج پس طواف کن خانه را از طواف سنت هر چه خواهی و ظاهر این خبر و اخبار دیگر آنست که در اثنای عمره طواف سنت نتواند کرد و احادیث صحیحه بر این مضمون این حدیث وارد شده است و معمول به اصحابست

[تقصیر عمره تمتع را فراموش کند]

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی ابراهیم صلوات اللّٰه علیه قال قلت له الرّجل یتمتّع فینسی ان یقصّر حتّی یهلّ بالحجّ فقال صلوات اللّٰه علیه علیه دم) و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی عمره تمتع به جا آورد و فراموش کند که تقصیر کند تا وقتی که آواز خود را به تلبیه بحج بلند بکند چه کند فرمودند که گوسفندی می دهد از جهه تقصیر در تقصیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۴

(و فی روایه عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یستغفر

اللَّه تعالى، قال مصنّف هذا الكتاب رحمه اللَّه فالدّم على الاستحباب و الاستغفار يجزى عنه و الخبران غير مختلفين) و به اسانيد صحيحه منقول است از عبد اللَّه كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه پرسيدند از شخصى كه حج تمتع كند و تقصير نكرده احرام بحج گيرد از روى نسيان حضرت فرمودند كه استغفار كند صدوق مى گويد كه از اين حديث ظاهر مى شود كه گوسفندى كه در آن حديث وارد شده است مستحب باشد يعنى هر دو فرد واجبست و آن فرد واجب بهتر باشد يا هر دو سنت باشد و گوسفندى اكمل باشد، و محتمل است كه هر دو واجب باشد يعنى منع جمعى نيست كه هر دو مطلوب باشد.

و در حديث صحيح به پنجاه و چهار سند معاويه بن عمار نيز امر به استغفار شده است بانكه استغفار كند و بر او چيزى نيست و عمره اش تمام است.

و در صحيح از عبد الرحمن منقولست كه گفت سؤال كردم از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللَّه عليه از اين مسأله فرمودند كه باكى نيست بنا بر عمره مى نهد و بر طواف عمره و طواف حجرا از عقب خواهد كرد. و ظاهر اين حديث آنست كه هر دو مستحب باشد و احوط آنست كه استغفار بلفظ استغفر اللَّه بقصد قربت بكند و گوسفندى را نيز بقصد قربت بكشد

[اگر قبل از تقصير زنش را ببوسد]

(و سال عمران الحلبىّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه عن رجل طاف بالبيت و بالصّفا و المروه و قد تمتّع ثمّ عجل فقبّل امرأته قبل ان يقصّر من رأسه قال عليه دم يهريقه و ان جامع فعليه جزور او بقره

لوامع صاحبقرانى، ج ۷،

و در صحیح منقولست از عمران حلبی و از عبید اللَّه نیز علی الظاهر که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که اراده حج تمتع داشته باشد و طواف و سعی عمره را به جا آورد و پیش از آن که تقصیر کند زن خود را ببوسد حضرت فرمودند که خونی می ریزد یعنی می کشد شتری یا گاوی و اقلا گوسفندی می کشد و اگر پیش از تقصیر جماع کند بر اوست که شتری یا گاوی را بکشد

[شخصی که موی سر را در میان سر گره زده باشد]

(و سال عبد اللَّه بن سنان ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل عقص رأسه و هو متمّع فقدم مکّه فقضی نسکه و حلّ عقاص رأسه و قصّر و ادّهن و احلّ قال علیه دم شاه) و در صحیح از عبد اللَّه بن سنان منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که موی سر را در میان سر گره زده باشد یا به صمغ و عسل موی سر را بر سر چسبانیده باشد که شپش آزارش ندهد یا گیسو بافته باشد و اراده حج تمتع داشته باشد پس داخل مکه شود و طواف و سعی را به جا آورد و عقیصه سر را بگشاید و تقصیر کند و روغن بمالد و محل شود حضرت فرمودند که گوسفندی می کشد و اخبار بسیار وارد شده است که نو حاجی و ملبّد و کسی که عقص مو کرده باشد ایشان موی سر را نمی تراشند و نمی گشایند تا در منی سر را بگشایند و سر بتراشند و اگر در عمره بگشایند گوسفندی می دهند مؤید این حدیثست

صحیحه عیص و معاویه و غیرهما و اکثر علما حمل بر کراهت کرده اند و استحباب دم و احوط آنست که موی سر را عقاص نکند و اگر بکنند در غیر منی نکشایند و اگر بگشایند گوسفندی احتیاطا بکشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۶

و ساله معاویه بن عمّار عن رجل متمتّع وقع علی امرأته و لم یقصّر قال ینحر جزورا و قد خشیت ان یکون قد ثلم حجّه إن کان عالما و إن کان جاهلا فلا شی ء علیه قال و قلت له متمتّع قرض من اظفاره بأسنانه و اخذ من شعره بمشقص فقال لا باس به لیس کلّ احد یجد الجلم و به اسانید صحیحه کثیره منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که عمره تمتع کند و پیش از تقصیر با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که شتری می کشد و خوف آن هست که اگر از روی علم چنین کرده باشد که حجش از کمال افتاده باشد بلکه از صحت و لیکن بحسب واقع این شتران رخنه را فی الجمله به اصلاح می آورد، و اگر از روی نادانی و جهل کرده باشد بر او چیزی نیست، باز معاویه گفت که دیگر عرض نمودم که اگر کسی عمره تمتع کند و بعضی از ناخنهای خود را بقصد تقصیر از دندانهای خود بگیرد و بعضی از موی خود را از پیکان تیر بگیرد خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست همه کس مقراض ندارد و مطلوب تعبّد است به تقصیر و از هر چه باشد خوبست، و به همین مضمونست در کفاره جزّ در موثقه کالصحیح حلبی از

آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و در موثقه کالصحیحه ابن مسکان آنست که گوسفندی بکشد و حمل کرده اند بعضی بر تخییر یا نظر به فقیر گوسفند مجزیست

[اگر به جای تقصیر حلق کند]

(و روی أبو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن متمتّع اراد ان یقصّر فحلق رأسه قال علیه دم یهریقه فاذا کان یوم النّحر أمرّ الموسی علی رأسه حین یرید ان یحلق) و در موثق کالصحیح از لیث منقولست که از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۷

صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از متمتّعی که خواهد تقصیر کند از عمره و سر را بتراشد حضرت فرمودند که بر اوست که گوسفندی بکشد و چون در روز عید سر تراشیدن مطلوبست و یک روز یا دو روز فاصله شده است و موسی سر ندارد استره را بر سر بمالند در وقتی که سر می تراشد که بعد از قربان کردن گوسفند باشد یا آن که می تراشد و هر چه بهم می رسد خوبست و اگر چیزی بهم نرسد از جهه محل شدن تقصیر کند، و مذکور شد که محل می شود به سبب تقصیر از هر چیزی مگر سر تراشیدن که حرام است و می باید که در عمره سر نتراشد اگر در حج سر بتراشد بهتر است و خواهد آمد، و این در صورتیست که عمدا سر بتراشد که اگر از روی نسیان یا جهل باشد بر او چیزی نیست چنانکه دلالت می کند بر آن صحیحه جمیل از بعضی از اصحاب خود از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

[جماع قبل از تقصیر]

(و روی ابو المعزاء عن ابی بصیر قال قلت لأبی جعفر صلوات اللّٰه علیه رجل احلّ من احرامه و لم تحلّ امرأته فوقع علیها قال علیها بدنه یغرمها زوجها) و منقولست در موثق کالصحیح و در صحیح از ابو بصیر که گفت عرض نمودم

به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که شخصی از احرام خود محل شده بود و زنش محل نشده بود که با آن زن جماع کرد حضرت فرمودند که بر آن زن یا بر آن مرد شتری لازمست که شوهرش غرامت می کشد از جانب زنش چون بی اختیار زن جماع واقع شده است چنانکه ظاهر تحمل است، و اگر باختیار آن زن باشد بر زن واجبست نه بر مرد (و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه ینبغی للمتمتّع بالعمره إلی الحجّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۸

اذا احلّ ان لا یلبس قمیصا و ان یتشبّه بالمحرمین) و در حسن کالصحیح از حفص منقولست از بسیاری از مشایخ او که آن حضرت صلوات اللّٰه فرمودند که سزاوار آنست که هر گاه شخصی از عمره تمتع فارغ شده باشد و محل شده باشد که پیراهن نپوشد و شبیه باشد به محرمان خصوصا سنّیان که مبادا ایشان بفهمند که او حج تمتع کرده است و ایشان اگر چه در حال احرام جامه دوخته می پوشند و موافق مذهب باطل ایشان چنین است که جایز است که در حال احرام جامه به پوشد و کفاره بدهند اگر رومی یا عرب یا بخارایی به پوشد متعرض نمی شوند، و اگر عجم به پوشد می دانند که عجم در حال احرام جامه مخیط نمی پوشند پس پوشیدن جامه علامت محل شدنست از عمره تمتع چنانکه موافق واقع است و ضرر می رساند

[تقصیر از بعضی از اعضاء]

(و روی حفص و جمیل و غیرهما عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی محرم یقصّر من بعض و لا یقصّر من بعض قال یجزئه) و به اسانید صحیحه منقولست از حفص بن بختری و از

جمیل بن دراج و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در محرمی که تقصیر کند از بعضی از مواضع تقصیر و تقصیر نکند از مواضع دیگر مثل آن که ناخن یک دست یا بعضی از یک دست یا دو دست را بگیرد و از بعضی دیگر تقصیر نکند مثل تقصیر از شارب و سر و محاسن که بعضی را بگیرد و بعضی را نگیرد؟ حضرت فرمودند که کافی است که از بعضی بگیرد و از بعضی نگیرد و اگر از همه جا تقصیر بکند بهتر خواهد بود چنانکه گذشت و بهتر آنست که چون از سر تقصیر کند از پیش سر که محاذی پیشانی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۹

ابتدا کند چنانکه از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه منقولست.

و در صحیح از محمد بن اسماعیل منقولست که دیدم که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیه از عمره فارغ شده بودند و از اطراف موی سر می گرفتند از شانه پس سر تراشی را اشاره فرمودند که شارب را بگیرد و چون شارب را گرفت اشاره به محاسن مبارک فرمودند که از اطراف آن گرفتند بعد از آن برخاستند.

[اگر در مکه حلق کند]

(و ساله جمیل بن درّاج عن متمتّع حلق رأسه بمکّه فقال ان کان جاهلا فلیس علیه شی ء و ان تعمّد ذلک فی اوّل شهور الحجّ بثلاثین یوما منها فلیس علیه شی ء فان تعمّد ذلک بعد الثّلثین الّتی یوفّر فیها الشّعر للحجّ فانّ علیه دما یهریقه) و در صحیح منقولست از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که حج تمتّع کند

و از عمره فارغ شده باشد سر بتراشد در مكه حضرت فرمودند كه اگر جاهل مسأله باشد و نداند كه حرامست سر تراشيدن بر او چيزى نيست و اگر عمدا كرده باشد اگر تا اول ذى قعده سر تراشيده باشد بر او چيزى نيست و اگر عمدا سر تراشيده باشد از اول ماه ذى قعده تا روز دهم ذى حجه كه موى سر را از جهه حج مى گذارند كه در حج بتراشند پس بر اوست كه گوسفندى بكشد پس ظاهر مى شود كه سر تراشيدن بعد از عمره و پيش از آن تا اول ذى قعده يك حكم دارد و پيشتر بى دغدغه سنّت است و ممكن است كه همه در كفاره مساوى باشند و پيشتر مكروه باشد و بعد از احرام تا روز دهم حرام باشد چنانكه عمل اكثر علماء و اصحاب بر اين است

[اگر قبل از تقصير وطى كند]

(و روى عن حمّاد بن عثمان قال قال رجل لأبى عبد اللّه صلوات اللّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۶۷۰

عليه جعلت فداك انّى لما قضيت نسكى للعمره اتيت اهلى و لم اقصّر قال عليك بدنه قال فانّى لمّا اردت ذلك منها و لم تكن قصّرت امتنعت فلما غلبتها قرضت بعض شعرها بأسنانها قال رحمها اللّه انّها كانت افقه منك عليك بدنه و ليس عليها شى ء) و منقولست در صحيح از حماد و اين حديث در كافى و تهذيب منقولست از حماد و ظاهرا در وقت اين سؤال حماد حاضر بوده است و نخواسته كه چنين قباحت را نسبت به شيخش بدهد بعنوان قال رجل ذكر كرده است و محمد بن على بن حلبى نيز شنيده بود كه از برادرش چنين امرى واقع شده

است او نیز این واقعه را از حضرت می پرسید، و احتمال دیگر هست که محمد بعد از آن که از حلبی شنیده بود چون به خدمت حضرت رسیده باشد از حضرت سؤال کرده باشد حاصل آن که حماد می گوید که شخصی به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمود که فدای تو گردم چون طواف و سعی عمره را به جا آوردم پیش از آن که تقصیر کنم با اهل خود نزدیکی کردم حضرت فرمودند که بدنه بده که شتر بزرگ باشد و مشهور آنست که می باید که شتر پنج ساله پا در شش باشد باز آن شخص عرض نمود که چون خواستم که پیش زن روم امتناع نمود چون تقصیر نکرده بود پس چون بر او زور آوردم بعضی از موی خود را به دندان گرفت جدا کرد حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را رحمت کند زنت اعلم بود از تو بر تست که شتری بدهی و بر او چیزی نیست چون در تقصیر تقصیر نکرد و تو تقصیر کردی و دور نیست که سایل جاهل مسأله باشد و کفّاره بر سبیل استحباب باشد یا آن که در مانند حلبی جهل عذر نباشد اگر چه ممکن است که در اوایل تشرف به خدمت آن حضرت باشد و اللّٰه تعالی یعلم

باب المتمتّع یخرج من مکّه و یرجع

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا اراد المتمتّع الخروج من مکّه إلی بعض المواضع فلیس له ذلک لأنّه مرتبط بالحجّ حتّی یقضیه الّا ان یعلم انّه لا یفوته الحجّ فاذا علم و خرج و عاد ثمّ رجع فی الشّهر الّذی خرج فیه دخل مکّه محلّا و ان دخلها فی

غیر ذلک الشّهر دخلها محرما) این بابی است در بیان آن که شخصی که حج تمتع کند و عمره به جا آورده باشد اگر بیرون رود از مکه کی می تواند رفت و چه وقت بر می گردد و بچه نحو می تواند رفت.

منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه بدان که این عبارت در کتب معروفه نیست و لیکن مجموع عبارت فقه رضویست و چون اقوال معصومین صلوات اللّه علیهم یک قول است در فواید گذشت حدیثی که هر گاه حدیثی را از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه نشنیده باشند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیده باشند آن حدیث را از حضرت امام محمد باقر روایت می توان کرد چون هر چه یک معصوم می داند همه آن را می دانند پس بنا بر این نسبت به آن حضرت می توان داد چون علوم امام رضا علوم امام جعفر است صلوات اللّه علیهم، و گمان این است که چون صدوق نقل بالمعنی را جایز می داند و این مضمون در حدیث طویلی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۲

این مضمون را از عبارت معصوم روایت کرده که بی دغدغه باشد. حاصل آنست که حضرت فرمودند که هر گاه کسی عمره تمتع را کرده باشد و خواهد که از مکه بیرون رود به بعضی از مواضع نمی تواند رفت زیرا که مربوط است بحج تا حجرا به جا آورد مگر آن که داند که حجش فوت نمی شود در آن سال و هر گاه داند که حج فوت نمی شود و بیرون رود پس بر گردد و در آن ماهی که بیرون رفته است

داخل مکه معظمه می شود بی احرام و اگر در غیر آن ماه برگردد داخل مکه می شود با احرام. تا اینجا عبارت فقه رضویست و موافق مشهور است میان اصحاب و اما آن چه از روایات بسیار ظاهر می شود آنست که چون بیرون رود با احرام بیرون رود تا ارتباطش بحج بیشتر باشد.

مثل حسن کالصحیح حماد بن عیسی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که از جهه حج تمتع در ماههای حج داخل شود نمی تواند بیرون رفتن تا آن که حجرا به جا آورد پس اگر کاری داشته باشد به عسفان یا طائف یا ذات عرق احرام بحج در مکه بگیرد و محرم بیرون رود و چون برگردد.

تلبیه گوید و داخل مکه شود و بر احرام باشد تا وقت حج پس اگر داخل مکه شود با احرام داخل شود و زیارت خانه نکند تا وقتی که با مردمان در روز هشتم بمنی رود و اگر خواهد از آنجا برگردد داخل مکه نشود و بمنی رود، و عرض نمودم که اگر ندانند که با احرام بیرون می باید رفت و به مدینه مشرفه و امثال آن رود از جاهای دور بی احرام و در اوقات حج برگردد و قصد حج داشته باشد آیا با احرام داخل می شود یا بی احرام حضرت فرمودند که اگر از آن وقتی که بیرون رفته است تا وقتی که داخل می شود یک ماه نشده باشد بی احرام داخل می تواند شد و اگر یک ماه شده باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۳

با احرام دیگر داخل می شود، عرض نمودم که به کدام یک از این دو و احرام و دو عمره حج خود را

مربوط می گرداند فرمودند که به عمره دویم و این عمره او است و این عمره را حساب می کند تا به سبب این عمره محبوس شد که به جایی نمی تواند رفت تا حجرا به جا آورد و اگر چه پیشتر به سبب آن عمره محبوس بود یا اگر این عمره نمی بود آن را حساب می کرد، عرض نمودم که چه فرقست میان عمره مفرده و عمره تمتع فرمودند که هر گاه عمره مفرده را به جا می آورد هر جا که خواهد می رود بخلاف عمره تمتع که به سبب آن بحج مربوط شده است و به جایی نمی تواند رفت که حجرا به جا نیاورد، و در این صورت از جهه حج هدی می کشد و در حج افراد هدی نیست و عمره تمتّع را در ماه های حج واقع می سازد و عمره مفرده را در عرض سال می تواند واقع ساخت و در عمره مفرده طواف نساء هست و در عمره تمتع نیست و این جمله از روایات بسیار ظاهر می شود.

و در حسنه کالصحیحه حلبی و در موثق اسحاق بن عمار و در صحیحه حفص بن بختری و غیر اینها همه مذکور است که با احرام بیرون رود تا از ارتباط بحج نیفتد و مشهور این است که این بر سبیل استحباب است و احتیاط در این است که باین اخبار عمل نماید (و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه هل یدخل الرّجل مکّه بغیر احرام قال لا الّا مریض او من به بطن) و در صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که آیا داخل می تواند شد کسی

در مکه معظمه بی احرام حضرت فرمودند که نه مگر کسی که بیمار باشد یا مبطون باشد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۴

اسهال داشته باشد و داخل مسجد الحرام نتواند شد، و مثل اینست صحیحه عاصم بن حمید.

و اما صحیحه رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی شکم رو و درد سخت داشته باشد بی احرام داخل مکه می تواند شد حضرت فرمودند که داخل مکه نشود مگر با احرام، و اگر خود نتواند احرام او را می بندند به درستی که هیمه کشان و جلابان که از اطراف چیزهای ضرور را می آورند و می فروشند به نزد حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه آمدند و عرض نمودند که ما همیشه تردّد می کنیم و مشکل است ما را همیشه با احرام داخل شدن حضرت ایشان را رخصت فرمودند که بی احرام داخل شوند. و این محمولست بر استحباب هر گاه ضبط خود نتواند نمود.

و در صحیح جمیل منقولست که از جدّه بی احرام داخل می توان شد.

محمولست بر آن که یک ماه نشده باشد چنانکه کالصحیح بلکه در صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که اگر در ماهی داخل شوند که پیشتر احرام گرفته اند بی احرام داخل می شوند و اگر در غیر آن ماه داخل شوند احرام می گیرند (و روی القاسم بن محمّد عن علیّ بن ابی حمزه قال سالت ابا ابراهیم صلوات اللّٰه علیه عن رجل یدخل مکّه فی السّنه المرّه و المرّتین و الثّلث کیف یصنع و قال اذا دخل فلیدخل ملبّیا و اذا خرج فلیخرج محلّا) و منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت

امام موسی کاظم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۵

صلوات اللَّه علیه از شخصی که داخل مکه شود در سالی یک بار و دو بار و سه بار چه کند؟ حضرت فرمودند که هر گاه داخل مکه شود باید که داخل مکه شود لبیک گویان و چون بیرون رود باید که بیرون رود محل یعنی با احرام که داخل می شوند اگر در ماه حج باشد مخیر است میان حج و عمره، و اگر غیر ماه حج باشد عمره مفرده به جا می آورد پس واجبست که از این احرام بیرون آید به آن که حج یا عمره به جا آورد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ یعنی حج و عمره را که شروع کردید تمام کنید از برای رضای حق سبحانه و تعالی و سابقا مذکور شد سه معنی دارد و هر سه مراد است و احادیث گذشت و می آید

باب احرام الحائض و المستحاضه

[در غسل احرام طهارت شرط نیست]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال انّ اسماء بنت عمیس نفست بمحمّد بن ابی بکر بالبیداء لأربع بقین من ذی القعده فی حجّه الوداع فامرها رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فاغتسلت و احتشت و احرمت و لبّت مع النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله و اصحابه فلمّا قدموا مکّه لم تطهر حتّی نفروا من منی و قد شهدت المواقف کلّها عرفات و جمعا و رمت الجمار و لکن لم تطف بالبیت و لم تسع بین الصّفا و المروه فلمّا نفروا من منی أمرها رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله فاغتسلت و طافت بالبیت و بالصّفا و المروه و کان جلوسها فی اربع

بقین من ذی القعده و عشر من ذی الحجّه و ثلاثه ایّام التّشریق) این بابی است در بیان احرام حایض، و مستحاضه و نفساء حکم حایض دارد مرویست به اسانید صحیحه متکثره که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که اسماء بنت عمیس که زوجه حضرت جعفر طیّار بود و بعد از شهادت جعفر ابو بکر او را خواست و در سال دهم از هجرت که آن حضرت متوجه حج بیت اللّه الحرام شدند در بیدا که قریب است بمسجد شجره محمد بن ابو بکر از اسماء متولّد شد و اسماء نفساء شد و از ماه ذی القعده چهار روز مانده بود و مدار عرب در تاریخ بر شبست چهار شب مانده بود که در شب بیست و ششم ذی قعده بود پس حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۷

سیّد المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فرمودند او را که غسل احرام بکند و پیش از غسل فرجش را پر از پنبه کند و چون حسب الامر پنبه برداشت و غسل احرام کرد نیت احرام کرد و تلبیه گفت در بیرون مسجد شجره با حضرت سید الانبیاء صلّی اللّه علیه و آله و اصحاب آن حضرت، و چون به مکه معظمه رسیدند اسماء بنت عمیس پاک نشده بود با حضرت متوجّه منی شد و شب در آنجا بود و روزش به عرفات رفت و وقوف عرفات و مشعر را با نفاس دریافت و رمی جمار کرد و لیکن طواف و سعی را نکرد چون پاک نبود و چون از منی متوجّه مکّه معظمه شدند حضرت فرمودند او را که غسل کرد و طواف و سعی

را به جـا آورد و آن چه اسـماء نمـاز نكرد و نفـاس حساب كرد چهار روز ذى قعـده بود و ده روز ذى حجّه بود و سه روز ايّام تشريق بود كه مجموع هفده روز بود در هيجده روز كه از نصف روز اول ولادت شد و نصف روز هيجدهم غسل كرد تا جمع شود ميان اخبار هجده و هفده.

و از اين حـديث و احـاديث متواتره ظـاهر مى شود كه شـرط نيست طهارت در احرام و حايض و نفساء جميع افعال حجرا به جا مى آورنـد مگر طواف و نماز طواف را، و از اين حـديث ظاهر نمى شود كه اسـما حج تمتع كرده باشد يا حج افراد، و صدوق اخبار اين باب را نقل مى كند و بعد از آن جمع مى كند، و موافق اين حديث اخبار صـحيحه متواتره وارد شده است از زراره و محمد بن مسلم و منصور بن حازم و عيص و غير ايشان و بعضى از اين احاديث در باب نفاس مذكور شد با وجه جمع

[حائض طواف و نماز را تأخير مى اندازد]

(و روى عن درست عن عجلان ابى صالـح قال سالت ابا عبد اللَّه صـلوات اللَّه عليه عن متمتّعه دخلت مكّه فحاضت فقال تسـعى بين الصّفا و المروه ثمّ تخرج مع النّاس حتّى تقضى طوافها بعد)

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۶۷۸

و كالصـحيح منقولست از عجلان كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه از زنى كه احرام به عمره تمتع گرفته باشد و داخل مكه شود و حايض شود چه كند حضرت فرمودند كه سعى مى كند در ميان صفا و مروه و تقصير مى كند و احرام بحج مى گيرد و با مردمان بيرون مى رود به جانب عرفات

و بعـد از آن که پـاک شود طواف عمره را قضا می کنـد (و ساله معاویه بن عمّار عن امرأه طافت بین الصّفا و المروه فحاضـت بینهما قال تتمّ سعیها و ساله عن امرأه طافت بالبیت ثمّ حاضت قبل ان تسعی قال تسعی.)

و به اسانید صـحیحه منقول است از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از زنی که سعی کند میان صـفا و مروه و در اثنای سـعی حایض شود حضـرت فرمودند که سـعیش را تمام می کند، و دیگر سؤال کردم از زنی که طواف خانه کعبه را کرده باشـد با دو رکعت نماز طواف به قرینه آن که پس حایض شـد پیش از سـعی فرمودنـد که سـعی می کنـد چون شـرط نیست که در سـعی پاک باشـد و در این دو صورت البته حـج تمتع می کند (و روی محمّد بن مسـلم عن احدهما صـلوات اللّه علیهما قال سألته عن المحرمه اذا طهرت تغسل رأسـها بالخطمیّ فقال یجزیها الماء) و کالصـحیح منقولست از یکی از حضـرتین صادقین صـلوات اللّه علیهما سؤال کردم که هر گاه زنی در حالت احرام حایض شده باشد یا حایض باشد و پاک شود آیا سـر خود را از خطمی می تواند شـست حضرت فرمودند که آب کافی است و احتیاج به خطمی نیست چون از جمله ریاحین است و مکروهست و احتمال حرمت نیز دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۹

(و روی جمیـل عنه صـلوات اللّه علیه انّه قـال فی الحـائض اذا قـدمت مکّه یوم التّرویه انّهـا تمضـی کما هی إلی عرفات فتجعلها حجّه ثمّ تقیم حتّی تطهر فتخرج إلی التّنعیم فتحرم فتجعلها عمره) و منقولست در صحیح

از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند در حایضی که در روز هشتم به مکه رسد آن که می رود با آن که حایض است به عرفات و مناسک حجرا به جا می آورد از وقوف عرفات و مشعر و افعال منی را و صبر می کند تا پاک می شود و طوافین و سعی را به جا می آورد و بعد از آن به تنعیم می رود و عمره مفرده را به جا می آورد و در این صورت حج افراد می کند (و روی صفوان عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا ابراهیم صلوات اللّه علیه عن المرأه تجی ء متمّتعه فتطمث قبل ان تطوف بالبیت حتّی تخرج إلی عرفات فقال تصیر حجّه مفرده و علیها دم اضحیّتها) و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از زنی که احرام بحج تمتع گرفته باشد و حایض شود پیش از آن که طواف خانه کند تا بیرون رود به عرفات و پاک نشود حضرت فرمودند که حجش حج افراد می شود و مستحب است که قربانی بکند و ظاهرا احادیث آنست که احتیاج به نیت نیست بلکه عمره حج می شود و ممکن است که در این صورت حضرت کار را بر آن زن آسان گردانیده باشد و استفتاء نکرده است تا حضرت آن چه او را باید کرد بفرماید و در این صورت می بایست که سعی و تقصیر را به جا آورد و حج تمتع بکند چون در حال احرام پاک بوده است و چون زن به عرفات رفته بود و بلکه حج کرده بوده است و این سؤال

می کند حضرت جهل او را عذر گردانیده و امر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۰

به هـدی تمتع فرموده است که هـدی بر جمعی که دورنـد واجبست و تعبیر به اضـحیه کردن بنا بر آنست که به عبث حج افراد کرده اسـت (و روی صـفوان عن عبـد الرّحمن بن الحجّاج قـال سـالت ابـا ابراهیم صـلوات اللّٰه علیه عن رجـل کـانت معه امرأه فقدمت مکّه و هی لا تصلّی فلم تطهر إلی یوم التّرویه و طهرت و طافت بالبیت و لم تسع بین الصّفا و المروه حتّی شخصت إلی عرفات هل تعتـدّ بذلک الطّواف أم تعید قبل الصّفا و المروه قال تعتدّ بذلک الطّواف الاوّل و تبنی علیه) و در حسن کالصـحیح منقولست از عبـد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضـرت امـام موسـی کاظم صـلوات اللّٰه علیه از مردی که زنی با او باشـد و داخـل مکه شود و حایض باشـد و پاک نشود تا روز هشـتم بعـد از آن پاک شود و طواف بیت اللّٰه را به جا آورد و سـعی میان صفا و مروه نکند تا به عرفات رود آیا باین طواف اعتماد می کند یا مرتبه دیگر پیش از سعی به جا می آورد چون می باید که سعی بعـد از طواف باشد حضـرت فرمودند که اعتماد به آن طواف اول می کند و بنا بر آن می گذارد و سـعی را قضا می کند اگر احرام بحج گرفته باشد و ظاهر خبر آنست که احرام نگرفته است از جهه حج پس اعتماد بر آن به این معنی است که ثواب دارد و حج افراد می کند و یا آن که این طواف را بعنوان تقدیم حساب می کند و طواف زیارت از

جهه حج نخواهد کرد و اللّٰه تعالی یعلم (و روی ابان عن زراره قال سألته عن امرأه طافت بالبیت فحاضت قبل ان تصلّیّ الرّکعتین فقال لیس علیها اذا طهرت الّا الرّکعتین و قد قضت الطّواف) و در موثق کالصحیح منقولست از زراره که گفت از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۱

صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از زنی که طواف خانه کرد و حایض شد پیش از آن که دو رکعت نماز طواف را بکند حضرت فرمودند که چون پاك شود بر او نیست مگر دو رکعت نماز طواف و طوافش صحیح است و به همین مضمونست کالصحیح کنانی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه (و روی ابان عن فضیل بن یسار عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال اذا طافت المرأه طواف النّساء فطافت اکثر من النّصف فحاضت نفرت ان شاءت) و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه زنی طواف نسا بکند و از نصف تجاوز کند که چهار شوط یا پنج شوط کرده باشد و حایض شود اگر خواهد روانه شود که چون از نصف گذشت گویا همه را کرده است، و اگر حایض شود و طواف نساء را نکرده باشد و قافله نایستند که او به جا آورد روانه شود و صحیح است حجش، چنانکه حسن کالصحیح خزاز دلالت می کند بر آن و احوط آنست که شخصی را نایب کند که به نیابت او طواف نسا را به جا آورد با [یا] بقیه که مانده است نیز به جا آورد (و روی صفوان عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا ابراهیم

صلوات اللّه علیه عن جاریه لم تحض خرجت مع زوجها و أهلها فحاضت فاستحیت ان تعلم أهلها و زوجها حتّی قضت المناسک و هی علی تلک الحال فواقعها زوجها و رجعت إلی الکوفه فقالت لأهلها قد کان من الامر کذا و کذا فقال علیها سوق بدنه و الحجّ من قابل و لیس علی زوجها شی ء) و در موثق کالصحیح منقول است که اسحاق گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۲

حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از دختری که حایض نشده است و با شوهرش و اهلش بحج آمدند و دختر حایض شده است و شرمش می آمده است که اهل خانه اش را یا شوهرش را خبر کند که حایض شده است تا آن که مناسک حجرا با این حال به جا آورده است و شوهرش نیز با او جماع کرده است و چون به کوفه که شهر اوست رسیده است به اهلش گفته است که اینها بر من واقع شده است حضرت فرمودند که بر او لازم است که شتری را برانند و سال دیگر حج بکنند و بر شوهرش چیزی نیست چون نمی دانسته است که زن بر احرام خود است (و روی فضاله بن ایّوب عن الکاهلیّ قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن النّساء فی احرامهنّ فقال یصلحن ما اردن ان یصلحن فاذا وردن الشّجره أهللن بالحجّ و لبّین عند المیل اوّل البیداء ثمّ یؤتی بهنّ مکّه یبادر بهنّ الطّواف و السّعی فاذا قضین طوافهنّ و سعیهنّ قصّرن و جازت متعه [و صارت خ] ثمّ أهللن یوم التّرویه بالحجّ فکانت عمره و حجّه و ان اعتللن کنّ علی حجّهنّ و

لـم یفردن حجّهـنّ) و در صـحیحین از فضـاله از کـاهلی عبـد اللّٰه بن یحیی که ممـدوحست به مـدحی که کم از توثیـق نیسـت منقولست که گفت سؤال کردم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از احرام زنان حضرت فرمودند که در خانه خود کارسازیهای خود را بکنند یعنی موی پشت زهار خود را بکنند یا بتراشند یا نوره بگذارند و چون قبیح بود: به عباراتی فرمودند که قباحت نداشته باشد و هم چنین کل بدن را نوره گذاشـتن و ناخن گرفتن از دسـتها و پاها و بعد از آن غسل احرام بکنند و جامهای احرامی را به پوشند و روانه شوند و چون بمسجد شجره رسند نیت حج بکنند و تلبیه سرّی را بگویند و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۳

به اول بیـدا رسـند تلبیه را بلند بگویند به نحوی که از جنبی آواز ایشان را نشـنود و اهلال بحج اینست که بگویند: لبّیک بحجّه تمامها و بلاغها علیک و سنّیان همه چنین می گویند از جهه روح عمر تا از آواز ایشان مسرور شود و شیعیان را سه عنوان جایز است.

یکی آن که این عبارت را بگویند که لبیک می گویم و به بندگی ایسـتاده ام و از من است شروع کردن در حج و از تست که توفیقم دهی که تمـام کنم حجرا و مرا به آن جـا برسـانی و بـاز مرا به خانه خود رسانی و غرضـش از حـج عمره تمتع است که بمنزله جزو حج شده است و به زبان حج می گوید و در دل قصد قصد می کند عمره تمتع را.

و عنوان دویم آنست که عمره تنها را ذکر می کند به زبان و

به جای بحجّه بعمره می گویند، و اگر تقیه نباشد این عبارت بهتر است که لفظ و زبان موافق باشند و این مضمون را به عبارات بسیار می توان گفت که اکثرش در اخبار وارد شده است در ضمن تلبیه که لبّیک بعمره بمتعه إلی الحجّ یا در ضمن نیت احرام بگوید که اللهمّ انّی ارید ان أتمتّع بالعمره إلی الحجّ که در همه جا قصدش عمره ایست که متصل شود بحج و در میان عمره و حج محل شود و تمتع بیابد از محرمات احرام تا حج و یا عمره فقط را بگوید.

و عنوان سیم آنست که هر دو را اظهار کند به آن که بگوید لبّیک بحجّه و عمره معا لبّیک.

و جمعی از علما این حجرا حج قران می گویند که نیت از جهه عمره است اداء و از جهه حج است بعنوان تقدیم و عزم یعنی الحال عمره به جا می آورم و بعد از اتمام عمره حج می کنم و اگر تقیه نباشد ذکر کردن حج تمتع یا عمره تمتع از جهه اظهار شعایر ایمان سنت مؤکد است و اگر خوف باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۴

نگفتن و در دل گذرانیدن واجب عینی است، پس حضرت فرمودند که بعد از تلبیه زنان را به مکه معظمه می برند و تا داخل شوند فی الحال ایشان را می باید برد که طواف و سعی و تقصیر بکنند تا حج تمتع را دریابند مبادا تقصیر کنند و حایض شوند و حج تمتع نتوانند کرد، و چون روز هشتم شود احرام بحج بگیرند تا حج و عمره را هر دو دریافته باشند، و اگر حایض شوند حج ایشان تمتع است و حج افراد

نمی کننـد یعنی در این صورت چون عمده طوافست و هر گاه زن طواف را در پاکی دریابد اگر حایض شود ضـرری ندارد، و احتمال دارد که مراد حضـرت این باشد که حیض سـبب این نیست که حج افراد کنند بلکه اگر حایض داخل مکه معظمه شود سعی می کنـد و تقصـیر می کنـد و طواف را بعـد از پاک شـدن از حیض قضا می کند و معنی اول اظهر است به قرینه مبادرت نمودن و زود کردن.

و محتمل است که مراد حضـرت از این حدیث معنی دیگر باشد که زنان اوّلا احرام حج بگیرند پس اگر به مکه روند و دسـت بهم دهـد که به زودی عمره به جا آورنـد و احرام حج بگیرند و عمره را ادراک کرده خواهند بود و اگر فرصت نشود حجرا به جـا خواهنـد آورد به نیّت اوّل و نقـل نیّت از تمتـع نبایـد کردن به افراد و اگر تمتع میسّـر شود نقـل از افراد به تمتع کننـد و آن مطلوبست و این حل بظاهر حدیث اربط است و لیکن مخالف مشهور است.

و احتمال دیگر آنست که در دل نیّت عمره می کننـد و به زبان حـج می گذرانند اگر تمتع را دریابند موافق قلب خواهد بود و اگر در نیابنـد و حـج افراد کننـد موافق زبان خواهد بود، و احتمال دیگر آن که نیّت هر دو می کند و تلفظ بهر دو می کند که اگر عمره را دریابد قصد کرده است و اگر در نیابد نیّت حج نکرده است چنانکه عکس او نیز خوبست نسبت به مفرد و قارن و اعم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۵

اگر حجرا دریابد فبها و الا محل شود به عمره

مفرده، در اینجا می گویند که اگر عمره را دریابم حج تمتع باشد و الا افراد باشد و بر هر یک از این احتمالات روایات واقع شده است و همه خوبست و اللّٰه تعالی یعلم

[اگر در وسط طواف خون ببیند]

(و روی حریز عن محمّد بن مسلم قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن امرأه طافت ثلاثه اطواف او اقلّ من ذلک ثمّ رأت دما فقال تحفظ مکانها فاذا طهرت طافت منه و اعتدّت بما مضی) و به اسانید صحیحه که زیاده از پنجاه است و کالصحیح قریب به آن و با اسانید علاء بن رزین زیاده از هفتاد سند صحیح و هشتاد کالصحیح است از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از زنی که سه طواف که سه شوط باشد کرده باشد یا کمتر و بعد از آن خون حیض به بیند حضرت فرمودند که هم آنجا را نشان می کند و چون پاک شود از حیض از آنجا بنا می نهد و آن چه را از پیش کرده است حساب می کند (و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما مثله) و به اسانید صحیحه متکثره و کالصحیحه از علاء بن رزین از محمد بن مسلم از یکی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما منقولست بمثل عبارت سابقه که از عدد تواتر زیاده است از هر یک از حریز و علاء (قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللّٰه عنه و بهذا الحدیث افتی دون الحدیث الذی رواه ابن مسکان عن ابراهیم بن اسحاق عمّن سال ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن امرأه

طافت اربعه اشواط و هی معتمره ثمّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۶

طمثت قال تتمّ طوافها و لیس علیها غیره و متعتها تامه و لها ان تطوف بین الصّفا و المروه لأنّها زادت علی النّصف و قد قضیت متعتها فلتستانف بعد الحجّ و ان هی لم تطف الّا ثلاثه اشواط فلتستانف الحجّ فان اقام بها جمّالها بعد الحجّ فلتخرج إلی الجعرانه او اولی التّنعیم فلتعتمر لأنّ هذا الحدیث اسناده منقطع و الحدیث الاوّل رخصه و رحمه و اسناده متّصل) چنین گوید صدوق مؤلف این کتاب که من بحدیث محمد بن مسلم فتوی می دهم نه به حدیثی که منقولست در صحیح از ابن مسکان که از اهل جماع است بر تصحیح ما یصحّ عنه و ضرر ندارد جهالت ابراهیم و ارسال او و از سایلی که سؤال کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از زنی که چهار شوط خانه کعبه کرده باشد در عمره تمتع و حایض شود حضرت فرمودند که تمام می کند طواف را بعد از آن که پاک می شود و بر او چیزی دیگر نیست و عمره و حجش صحیح و تمامست و سعی میان صفا و مروه می کند چون در آن شرط نیست که طاهر باشد چون طوافش از نصف تجاوز کرده است و چون تقصیر می کند عمره تمتّع را کرده است و احرام بحج می گیرد، و اگر طواف نکرده باشد مگر سه شوط و تا چهار تمام نشود سه شوط کرده است پس می باید که نقل کند نیّت عمره را بحج و به عرفات رود و حجرا به جا آورد پس اگر بعد از حج شتربانش بایستد عمره مفرده می کند که

از جهه احرامش می رود به جعرانه بتشدید راء و تخفیف را خوانده اند یا به تنعیم رود و عمره مفرد بکند صدوق می گوید که من به این حدیث عمل نمی کنم زیرا که اسناد این حدیث مرسل شده است که معلوم نیست که ابراهیم بن اسحاق از که روایت کرده است و اگر چه مرسلات ابن مسکان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۷

غیر او از اهل اجماع در حکم مسنداتست و لیکن هر گاه تعارض شود میان مسند و مرسل مسند را مقدم می دارند به آن که حدیث اول رخصت است و هر رخصتی الهی ناشی است که گویا حضرت فرموده اند که اگر خواهید حجرا از سر گیرید، و اگر خواهید بنا نهید بر آن و اسنادش متصل است بمثل محمد بن مسلم که از ارکان اربعه اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات علیها است و صد و پنجاه سند دارد از صحیح و کالصحیح و این مسند یک سند کالصحیح است و نسبت ارسال دادن وقتی خوبست که بر این مضمون حدیث مسند نبوده باشد و حال آن که کلینی که اصل صدوق بوده است و حدیث ابن مسکان را روایت کرده است بعنوان صحیح از او از اسحاق که بیاع لؤلؤ است که شیخ او را در رجال حضرت صادق مهملا روایت کرده است، و ابراهیم بن اسحاق بیاع لؤلؤ نیست در رجال و مسندا از ابو بصیر روایت کرده است و مرسلا از احمد بن عمر حلّال ثقه روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه، و شیخ این حدیث را از کتاب موسی بن قاسم روایت کرده

است از صفوان از ابن مسکان از ابی اسحاق صاحب لؤلؤ از کسی که از آن حضرت شنیده بود، و از کتاب حسین بن سعید روایت کرده است از محمد بن سنان از ابن مسکان از ابراهیم بن ابی اسحاق از سعید اعرج پس ظاهر شد که آن شخصی که از او ارسال کرده اند سعید است و او ثقه است و یک حدیث سه یا چهار حدیث است و با وجود تعدد طرق که بزرگان اصحاب نقل کرده اند و اکثر علما عمل کرده اند جبر ضعف آن می شود، و لیکن چون حدیث محمد بن مسلم وارد شده است بر خلاف این اخبار ناچار است جمع کردن و جمع صدوق بد نیست و شیخ الطائفه حمل کرده است آن را بر طواف سنت و حمل می توان کرد بر طواف

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۸

زیارت حج و طواف نسا و غیر آن چون این روایات صریحند در طواف عمره و اللّٰه تعالی یعلم (و انّما لا تسعی الحائض الّتی حاضت قبل الاحرام بین الصّفا و المروه و تقضی المناسک کلّها لأنّها لا تقدر ان تقف بعرفه الّا عشیّه عرفه و لا بالمشعر الّا یوم النّحر و لا ترمی الجمار الّا بمنی و هذا اذا طهرت قضته) و چرا حایضی که پیش از احرام حایض شده است سعی نمی کند میان صفا و مروه که به جا آورد جمیع مناسک حجرا به آن که حج تمتع کند زیرا که نیت عمره تمتع نمی تواند کرد زیرا که می داند که افعال حج وقتی مخصوص دارند که اگر در آن وقت به جا نیاورند حج ایشان صحیح نخواهد بود مثل وقوف عرفات که آن

را نمی توان کرد مگر در عصر روز عرفه و وقوف مشعر را نمی توان مگر در صبح روز عید و رمی جمار را نمی توان کردن مگر در اوقات مخصوصه و چون در حال احرام حایض باشد و مظنونش باشد که تا روز دهم پاک نمی شود نمی تواند نیت عمره تمتع کردن، البته نیت حج افراد خواهد کرد و اما اگر در حال احرام حایض نباشد می تواند که نیت نیت عمره تمتع کند بلکه واجبست که نیت عمره کند شاید خونش نیاید و چون عمره کرده است عمره را تمام می کند اگر چه حایض شود و لیکن طواف نمی کند و چون پاک می شود و طواف عمره را می کند و بعد از آن طواف حج می کند تا به آخر افعال حج.

و این وجهی است در جمع بین الاخبار که در این باب وارد شده است و این اختلاف در دو امر است یکی آن که حایض حج تمتع می کند یا حج افراد، و دویم در ادراک طواف و اکثر فضلا در هم کرده اند این اخبار را و تصور

کرده اند که یکی است امّا خلاف اول سه قول است یکی آن که حایض و نفسا چون داخل مکه شوند و وقت باشد صبر می کنند تا روز هشتم بلکه تصور کرده اند تا زوال روز نهم پس اگر پاک شوند و توانند که غسل کنند و طواف مختصری که اقل واجب باشد به جا آورند و هم چنین دو رکعت نماز مختصری با سعی مختصری به جا آورند و تجدید احرام کنند از جهه حج و خود را به عرفات رسانند پیش از غروب حج تمتع می کنند، و اگر

مشغول عمره شوند و حج فوت شود مثل آن که رفیقی نداشته باشند و خوف نفس یا بضع بوده باشد نقل نیت می کنند از عمره بحج و حج افراد می کنند، و در این دو صورت خلاف معتدٌّ بهی است [نیست ظ] و عمده خلاف در آنست که هر گاه هر دو را توانند به جا آوردن باین نحو که حایض و نفسا پاک نشده باشند و افعال عمره را به جا می توانند آوردن بغیر از طواف یا سعی و تقصیر می کنند و تجدید احرام حج که چون پاک شوند طواف عمره و طواف زیارت و طواف نسا را با هم به جا آورند، و این قول جمعی است از قدما و جمعی از متاخرین و اکثر اصحاب واجب می دانند که در این صورت نقل بحج افراد کنند و بعد از حج عمره مفرده به جا آورند و بر این قول نیز اخبار صحیحه متکثره وارد شده است و جمعی از اصحاب قایلند به تخییر و خالی از قوت نیست و گمان بنده این است با افضلیت حج تمتع و قول دیگر تفصیلی است که صدوق داده است که اگر در حال احرام پاک باشند و بعد از آن حایض شوند حج تمتع می کنند و الا حج افراد، و اقوال دیگر هست که خواهد آمد بعد از این در وقت نقل و غیر آن.

و خلاف دیگر در این است که اگر در اثنای طواف حایض شوند در چه وقت بنا می نهند و چه وقت از سر می گیرند صدوق و جمعی بر ایننند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۰

اگر یک شوط کرده باشند و حایض یا نفسا شوند

بعـد از طهارت بنا بر آن می نهند چنانکه ظاهر صـحیحه محمد بن مسـلم است خواه حج تمتع کنند و خواه افراد و اکثر بر ایننـد که در اینجا و در غیر اینجا اگر از نصف تجاوز کرده اند که شوط چهارم را تمام کرده باشد و بعضـی پنجم را گفته اند بنا می نهنـد خواه تمتّع کننـد یـا افراد و اگر کمتر از چهار شوط کرده باشـند که حایض شونـد در وقتی که قضا می کننـد هفت شوط قضا خواهنـد کرد و بر این مضـمون احادیث بسـیار وارد شـده است، و جمع می توان کرد به تخییر که اگر پیش از چهار شوط باشـد مخیر است در بنا و استیناف و اگر بنا نهنـد و تمام کنند و طوافی دیگر احتیاطا بکنند بهتر خواهد بود و مجموع این اخبار در روضه المتقین مزبور است

باب الوقت الّذی اذا ادرکه الانسان یکون مدرکا للتّمتّع

(روی ابن ابی عمیر عن هشـام بن سالم و مرازم و شـعیب عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه فی الرّجل المتمتّع یـدخل لیله عرفه فیطوف و یسـعی ثمّ یحرم فیـاتی منی فقـال لاـ باس) این بابی است در بیان وقتی که هر گاه در یابـد آن را آدمی ادراک کرده است حج تمتع را مرویست به صد و پنج سند که به شصت سند صحیح است و به چهل و پنج سند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که عرض نمودنـد که هر گاه متمتع داخل مکه معظمه شود در شب نهم و طواف و سـعی و تقصـیر کنـد و احرام بحـج گیرد و بمنی آید نزد حاجیان که روزش با ایشان به عرفات رود صـحیح است حضـرت فرمودند که باکی

نیست (و روی الحسین بن سعید عن حمّاد عن محمّد بن میمون قال قدم ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه متمتّعا لیله عرفه فطاف و احلّ و اتی جواریه ثمّ اهل بالحجّ و خرج) و به چهار ده سند صحیح منقول است از حماد و او از اهل اجماع است پس ضرر ندارد جهالت محمد که گفت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه به مکه معظمه تشریف آوردند بقصد عمره تمتع در شب نهم و طواف و سعی کردند و محل شدند به تقصیر و نزدیکی کردند با کنیزانی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۲

با خود آورده بودند علی رغم عمر پس احرام بحج گرفتند و بیرون رفتند بمنی.

بدان که در نسخ من لا یحضر چند نسخه بی دغدغه غلط هست که از نساخ شده و نسخه صحیح این نسخه است که موافق است با کافی و تهذیب (و روی عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه المرأه تجی ء متمتّعه فتطمث قبل ان تطوف بالبیت فیکون طهرها لیله عرفه فقال ان کانت تعلم انّها تطهر و تطوف بالبیت و تحلّ من احرامها و تلحق النّاس بمنی فلتفعل) مرویست در موثق از ابو بصیر که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که هر گاه زنی بقصد حج تمتع آمده باشد به مکه معظمه و پیش از آن که طواف کند حایض شود و شب نهم پاک شود چه کند حضرت فرمودند که اگر داند که می تواند که غسل کند و طواف و سعی کند و از احرام بیرون آید به تقصیر و خود را به مردمان رساند در منی چنین

کند که اختیاری عرفات را دریابد و ظاهرا آن که در این حدیث و احادیث صحیحه مثل صحیحه حلبی و صحیحه مرازم و غیر اینها که ادراک منی را فرموده اند قطع نظر از فضیلت این معنی نیز منظور بوده است که از منی تا عرفات خوف دزدان هست خصوصا زنان که خوف بضع نیز هست و به سبب اینها جایز است نقل به افراد هر گاه داند که به ایشان نمی رسد به آن که اول صبح داخل مکه معظمه شود اگر چه متوجه منی شود خود را به ایشان می رساند و اگر مشغول افعال عمره شود به ایشان نمی رسد مگر آن که جمعی کثیر باشند که در این صورت عمره می کنند و ملحق می شوند چنانکه بر ما واقع شد و خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۳

رساندیم بعد از ظهر به ساعتی تقریبا (و روی النّضر عن شعیب العقرقوفی قال خرجت انا و حدید فانتهینا إلی البستان یوم التّرویه فتقدّمت علی حمار فقدمت مکّه فطفت و سعیت و احللت من تمتّعی ثمّ احرمت بالحجّ و قدم حدید من اللّیل فکتبت إلی ابی الحسن صلوات اللّه علیه استفتیت فی امره فکتب صلوات اللّه إلیّ مره یطوف و یسعی و یحلّ من متعته و یحرم بالحجّ و یلحق النّاس بمنی و لا یبیتنّ بمکّه) و منقولست در صحیح از شعیب که گفت بدر رفتیم از کوفه یا مدینه مشرفه من و حدید بن حکیم و رسیدیم در روز هشتم به بستان که وادی فاطمه باشد یا ده نارنج و من بر الاغی سوار شدم و پیش افتادم و به مکه معظمه آمدم و طواف و سعی کردم و

تقصیر کردم و از عمره تمتع محل شدم پس احرام حج گرفتم و حدید که با قافله می آمد شب عرفه داخل شد پس من عرض کردم [عرضه نوشتم خ ل] به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه و در عریضه حکم حدید را استفتا نمودم که او را چه باید کرد حج تمتع کند یا افراد حضرت صلوات اللّٰه علیه نوشتند بمن که او را بگو که طواف و سعی کند و تقصیر کند تا محل شود از عمره تمتع و احرام حج بگیرد و خود را بحاجیانی رساند که در منی اند، و البته شب در مکه نماند یعنی استحبابا چون مستحب است که شب نهم در منی باشند.

و صدوق احادیث شب عرفه را ترجیح داده است بحسب ظاهر چون احادیث دیگر را ذکر نکرده است و غیر اینها نیز احادیث بسیار وارد شده است که اگر شب عید را دریابد حج تمتع می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۴

و در صحیح از جمیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که متمتع ادراک حج تمتع می کند بانکه عمره را به جا آورد تا ظهر روز عرفه و ادراک حج می تواند کرد تا زوال آفتاب روز عید که پیش از زوال داخل مشعر الحرام شود و اضطراری مشعر را دریابد و چون از مکه معظمه تا عرفات چهار فرسخ است از اول زوال که به راه افتد سواره پیش از شام خود را به عرفات می تواند رسانید.

و کالصحیح بلکه در صحیح چون در طریق اسماعیل بن مرّار است و ابراهیم بن هاشم، و صدوق و ابن ولید حکم به صحّت این حدیث

کرده اند از یعقوب که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه شنیدم که می فرمودند که باکی نیست متمتع را که احرام گیرد از شب هشتم تا هر وقتی که میسر شود ما دام که نترسد فوت شدن موقفین را و ظاهرش آنست که اختیاری هر دو را دریابد و احتمال اضطراری احدهما و ما بین هر دو نیز هست، و کلینی رحمه اللّه مرفوعا از آن حضرت صلوات اللّه علیه روایت کرده است در متمتعی که داخل شود در روز عرفه حضرت فرمودند که حج تمتعش تمامست تا وقت تلبیه که آن زوال روز عرفه است و این حدیث مؤید صحیحه جمیل است.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که در وقت تلبیه قصد حج و عمره کرده است یعنی حج تمتع قصد کرده است و گفته است که لبّیک بحجّه و عمره معا لبّیک و به مکه معظمه رسید و حاجیان به عرفات رفته اند و می ترسد که اگر طواف و سعی به جا آورد وقوفش فوت شود حضرت فرمودند که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۵

این صورت ترک عمره می کند و حجرا به جا می آورد و بعد از حج عمره مفرده به جا می آورد و هدی بر او نیست چون حجش افراد شد و ظاهرا این حدیث خوف فوت اختیاری عرفاتست، و احتمال دارد که مراد این باشد که یکی از اختیاریین را یا یکی از اضطراریین را خوف دارد که در نیابد و لیکن احتمال اول اظهر است.

و در صحیح از زراره منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت

امام محمـد باقر صـلوات اللّٰه علیه از شخصـی که روز عرفه به جایی رسـد که میان او و مکه یک فرسـخ باشد و قصد حج تمتع داشـته باشـد حضـرت فرمودنـد که تلبیه عمره را ترک می کنـد و تلبیه حج را می گوید بعد از نماز صـبح و متوجّه عرفات می شود و با مردمان وقوف می کند در عرفات و جمیع مناسک حجرا به جا می آورد و توقف می کند در مکه معظمه تا ماه محرم عمره مفرده به جا می آورد و بر او چیزی نیست: و ظاهرا این حدیث آنست که در صورتی که اگر عمره را به جا آورد بعضـی از وقوف عرفه فوت شود نقل نیت بحج می کند، و در این صورت جمع می کنیم با اخبار دیگر که در این صورت مخیّر اسـت میان حـج تمتع و حـج افراد، و احادیث صـحیحه وارد شـده است که عمره می کنـد تا وقتی که حاجیان را در منی دریابـد و به مفهوم دلالت می کنـد که اگر ایشان را در منی در نیابـد حـج افراد می کنـد موافق حـدیث زراره زیرا که اگر ایشان را در منی دریابـد ممکن است که اول ظهر در عرفـات باشـد و اگر مشـغول عمره شود عصـری به عرفـات می رسـد خصوصا در روزهای کوتاه و در این صورت مخیرنـد میان حـج تمتع و افراد، و می توان قایل به تخییر شـدن هر گاه حـج اسـلام را کرده باشد و این نیت سنت باشد، و اکثر اخباری که قریب باین وارد شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۶

حمل بر تخییر می توان کرد یا افضلیّت افراد در صورتی که پیشتر حج تمتع را کرده باشد یا در صورتی که خوف

داشته باشد که اگر از رفقا جدا شود ضرری به او رسد یا تقیه باشد چون در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم اجمعین غالبا میر حاج سنی بوده است و ایشان از جهه آن که مخالفت عمر نکنند حج افراد می کنند و به مکه نمی آیند و از حوالی مکه معظمه روانه عرفات می شوند پس اگر کسی از ایشان جدا شود و به مکه رود او را رافضی می دانند و تا کشتن همراهند و اکثر اوقات حاجیان نیز خبر ندارند که ایشان به کدام طرف می روند وقتی با خبر می شوند که ظهر یا قریب بظهر داخل عرفات شده اند و در آن صورت نمی توان آمدن به مکه که عمره به جا آورند و خود را پیش از شام به عرفات رسانند.

و همین واقعه بر ما واقع شد که روز عرفه به حوالی مکه معظمه رسیدیم و امیر حاج بر سر دو راه ایستاد که مردمان را به عرفات برد و جمعی از شرفا به استقبال آمده بودند و فرسخ را نمی دانستند که چه مقدار است ایشان می گفتند که اگر به مکه معظمه روید عرفات را در نخواهید یافت و امیر حاج اتفاقا شیعه بود و موقوف برای بنده ساخت و بنده متفکر بودم که حج تمتع کنیم و اضطراری عرفه را دریابیم یا حج افراد کنیم، و در این تأمّل بودم که جمعی کثیر از شیعیان عرب که حاضر بودند استر بنده را پیش انداختند و استر داران همگی خود را بما رسانیدند و بسیاری شتران ذلول کرایه کرده خود را بحج تمتع رسانیدند و مظنون شد عاقبت که از سر دو راه تا به

مکه معظمه سه فرسخ بود تقریبا و اگر حاجیان می آمدند اکثر را اختیاری عرفه فوت می شد چنانکه جمعی با حمله روانه شده بودند بعد از ما و اکثر حاج

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۷

به عرفات رفتند و بعضی از صلحا که داخل عرفات شده بودند اندکی قبل از ظهر به گمان آن که می توانند ادراک عمره کردند شتران ذلول از بدویان کرایه کرده بودند و در اثنای راه در مشعر الحرام بما رسیدند و اکثر مردمان که با بنده آمده بودند چون به مکه معظمه رسیدند و در راه جفای بسیار کشیده بودند مشغول استراحت شدند و توقف از جهه ایشان نکردیم و عمره به جا آوردیم خود را به تعجیل به عرفات رسانیدیم قریب به عصر و بعد از آن ظاهر شد که آن مشقت در کار نبود و بنده شکر می کردم که الحمد للّه هر چه شد بی اختیار بنده شد و از آن که حرکت عنیف که واقع شد نقصان بسیار رسید که مظنون شد که شارع این مقدار کار را تنگ نکرده است، و چند حدیث وارد شده است که چون شب عرفه داخل شود عمره فوت می شود و در بعضی زوال شمس روز هشتم و بعضی تا سحر شب عرفه و بعضی تا وقتی که خود را پیش از شام داخل عرفات کند و اظهر در روایات آنست که اگر حج اسلام باشد اگر پیش از شام یابد که به عرفات می رسد به آن که از گفته جمعی از مردمان که او را علم به همرسد یا دو عادل یا جمعی که ظن قریب بعلم به همرسد از گفته ایشان علی الظاهر

عمره را مقدم می دارد و اگر حج سنت باشد مخیر است میان تمتع و افراد یا حج اسلام باشد و نیابد که عرفات را پیش از غروب در می یابد و حج افراد می کند و اللّٰه تعالی یعلم (و روی الحسن بن محبوب عن علیّ بن رئاب عن ضریس الکناسیّ عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن رجل خرج متمتّعا بعمره إلی الحجّ فلم یبلغ بمکّه الّا یوم النّحر فقال یقیم بمکّه علی احرامه و یقطع التّلبیه حین یدخل الحرم فیطوف بالبیت و یسعی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۸

یحلق رأسه و یذبح شاته ثمّ ینصرف إلی اهله ثمّ قال هذا لمن اشترط علی ربّه عند احرامه ان یحلّه حیث حبسه فان لم یشترط فانّ علیه الحجّ و العمره من قابل.)

و به اسانید صحیحه منقولست از ضریس ثقه پسر برادر زراره که در کناسه ساکن بود و آن محله ایست از محلات کوفه که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که از خانه خود بیرون آمده باشد بقصد حج تمتع و به مکه معظمه رسد در روز عید یعنی بعد از طلوع صبح که اگر روانه مشعر شود بعد از طلوع آفتاب خواهد رسید و وقوف عرفات و مشعر را در نیابد یا وقتی برسد که قریب بظهر باشد و اضطراری مشعر را نیز در نیابد بنا بر قول دیگر که خواهد آمد پس حضرت فرمودند که بر احرام خود می ماند قطع تلبیه می کند وقتی که داخل می شود و طواف عمره مفرده و سعی می کند و سر می تراشد چون در عمره مفرده سر تراشیدن بهتر است و اگر گوسفندی

با خود آورده باشد می کشد و بعد از آن طواف نساء می کند و به خانه خود برمی گیردد پس حضـرت فرمودند که آن که بر می گردد [و بر نمی گردد] وقتی است که در حال احرام شـرط کرده باشـد به آن که گفته باشـد که خداوندا مرا محل کن هر جا که محبوس کنی مرا که نتوانم بحـج تمتع کردن و اگر شـرط نکرده باشـد بر اوست که سال آینـده حج و عمره به جا آورد یعنی بر سبیـل استحباب چون حـج اول نیز بر سبیـل اسـتحباب بود و اگر نه فرق نیست در حـج واجب که شـرط کرده باشـد یا نکرده باشد که سال دیگر حج می کند بر سبیل وجوب با استطاعت مگر آن که در ذمه اش مسـتقر شده باشد و خواهد آمد و جای این حدیث اینجا نیست چنانکه ظاهر است.

باب الوقت الّذی متی ادرکه الانسان کان مدرکا للحج

(روی ابن ابی عمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من ادرک المشعر الحرام و علیه خمسه من النّاس فقد ادرک الحجّ.)

این بابی است در بیان وقتی که هر گاه آدمی دریابد آن را حجرا دریافته است یعنی دیر برسد که اگر باختیار آن وقت به مشعر آید حجش باطل است به دوازده طریق صـحیح و هیجده سند حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که دریابد مشـعر الحرام را و در اینجا پنج کس باشـند حجرا دریافته است بحج افراد یا قرآن اگر هدی با خود داشـته باشـد، و محتمل است که مراد این باشـد که پیش از طلوع آفتاب دریابـد پیش از پیشـین یا انـدکی بعـد از طلوع چنانکه

ظاهر عبارتست و استدلال بر هیچ یک از این احتمالات نمی توان کرد مگر قدر مشترک میان این سه را که احتمال اول باشد و اللّه تعالی یعلم، و به همین مضمونست موثق کالصحیح اسحاق بن عمار از آن حضرت صلوات اللّه علیه (و روی ابن ابی عمیر عن جمیل بن درّاج عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال من ادرک الموقف بجمع یوم النّحر من قبل ان تزول الشّمس فقد ادرک الحجّ.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۰

و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که دریابد اضطراری مشعر الحرام را که آن تا زوال روز عید است حجرا دریافته است.

و در صحیحه دیگر از جمیل گذشت که عمره را درمی یابد تا زوال عرفه و حج را در می یابد تا زوال عید و شیخ حمل کرده است این خبر را بر صورتی که عرفات را دریافته باشد چنانکه در صحیح منقولست از حسن عطار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه حاجی به عرفات رود پیش از طلوع صبح و چون از عرفات به مشعر آید به بیند که مردمان رفته اند اندکی در مشعر بماند و خود را به مردمان رساند در منی باکی نیست (و روی عبد اللّه بن المغیره عن اسحاق بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال من ادرک المشعر الحرام قبل ان تزول الشّمس فقد ادرک الحجّ و رواه اسحاق بن عمّار عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما) و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر

که دریابد مشعر را پیش از زوال آفتاب حجر ادراک کرده است و همین حدیث را اسحاق بن عمار در موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه نیز روایت کرده است (و روی عن معاویه بن عمّار قال قال لی ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اذا ادرک الزّوال فقد ادرک الموقف)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۱

و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بمن فرمودند که هر گاه حاجی ادراک کند ظهر را ادراک کرده است وقوف را، و ظاهرش آنست که پیش از زوال در مشعر باشد که زوال شود در آنجا ادراک وقوف مشعر کرده است، و تاویل شیخ در این حدیث اظهر است، و احتمال دارد که مراد این باشد که مراد از این حدیث زوال عرفه باشد و مراد این باشد که اگر کسی اندکی بعد از زوال را در عرفات دریابد و بعد از آن بیرون آید وقوف عرفات را دریافته است اگر چه کفاره اش باید داد.

بدان که صدوق ترجیح این اخبار کرده است در فوت شدن حج، و اکثر اصحاب بر ایننند که اگر مشعر را قبل از طلوع آفتاب دریابد حجرا دریافته است و اگر بعد از طلوع شمس به مشعر رسد حجش فوت می شود و عمره مفرده به جا می آورد از جهه محل شدن از احرام، و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و صدوق نیز روایت کرده است بعضی از این اخبار را در باب فوت شدن حج إن شاء اللّٰه در

آنجا بعضی از اخبار مذکور خواهد شد با وجه جمع.

باب تقديم طواف الحجّ و طواف النّساء قبل السّعى و قبل الخروج إلى منى

(روى اسحاق بن عمّار عن سماعه بن مهران عن ابى الحسن الماضى صلوات اللّه عليه قال سألته عن رجل طاف طواف الحجّ و طواف النّساء قبل ان يسعى بين الصّفا و المروه قال لا يضرّه يطوف بين الصّفا و المروه و قد فرغ من حجّه.)

اين بابى است در مقدم داشتن طواف حج يا طواف نساء پيش از سعى و پيش از آن كه بمنى رود مرويست در موثق كالصحيح از سماعه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّه عليه از شخصى كه طواف حج يا طواف نسا كند پيش از آن كه سعى كند ميان صفا و مروه حضرت فرمودند كه ضرر به او ندارد طواف مى كند ميان صفا و مروه و از حج فارغ مى شود يعنى صحيح است تقديم طواف نساء را بر سعى چون نسيانا واقع شده است، و احتمال ديگر آن است كه مطلب اين باشد كه اگر طواف ميان صفا و مروه بكند و بعد از آن طواف بكند ضرر ندارد به آن كه و قد فرغ من حجه يعنى تا به آخر بكند و اگر احتمال بعيد باشد تاويل بعيد نيست چون حديث كالصحيح از حضرت امام على نقى صلوات اللّه عليه وارد شده است كه در اين صورت طواف نسا را به جا مى آورد مرتبه ديگر تا ترتيب محقق شود

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۷۰۳

(و روى ابن ابى عمير عن حفص بن البخترى عن ابى الحسن صلوات اللّه عليه فى تعجيل الطّواف قبل الخروج إلى منى فقال هما سواء اخّر ذلك او قدّمه يعنى للمتمتّع) و

به اسناد بسیار صحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه در تعجیل طواف پیش از رفتن چونست حضرت فرمودند که تقدیم و تاخیر هر دو مساویند یعنی متمتع را و این عبارت از صدوق است که از قراین یافته است یا از حفص است که در خدمت آن حضرت صلوات اللّه علیه از قراین فهمیده خواهد بود، و ظاهر حدیث اعم است نسبت به همه و این خبر و امثال این محمولست بر حالت اضطرار چنانکه منقولست در حسن کالصحیح حفص و حسن کالصحیح معاویه بن عمار، و حسن کالصحیح حلبی که هر سه روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست که مقدم دارند طواف را پیش از رفتن به عرفات: مرد پیر که از ازدحام آزار یابد، و هم چنین زنی که خوف حیض داشته باشد به آن که ترسد که هنوز از عرفات و مشعر فارغ نشده حیضش بیاید و طوافین را نتواند کردن و جمّال نایستد مقدم می دارند (و روی ابن بکیر عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه و روی جمیل عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّهما سألاهما عن المتمتّع یقدّم طوافه و سعیه فی الحجّ فقال هما سیّان قدّمت او اخّرت) و در موثق کالصحیح از زراره و در صحیح از جمیل منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه و امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردند که آیا متمتع طواف و سعی را در حج مقدم می دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۴

حضرت فرمودند که هر دو مساویند خواه تاخیر کنی و خواه تقدیم

کنی که هر دو صحیح است و در ثواب یکسانند و این حدیث را نیز حمل کرده اند بر صاحبان اعذار که اگر مقدم دارند کمی ندارنـد از کسانی که مؤخر می دارنـد هر چند نسبت به جمعی که عذر ندارند تاخیر ایشان بهتر است از تقدیم، و مثل اینست حـدیث صـحیح علی بن یقطین که گفت سؤال کردم از حضـرت امام موسـی کاظم صـلوات اللّه علیه که هر گاه شخصـی حج تمتع کند و نیت کند و تلبیه بگوید طواف و سـعی حجرا مقدم می تواند داشت بر وقوف عرفات و مشـعر حضـرت فرمودند که باکی نیست.

(و روی صـفوان بن یحیی عن اسـحاق بن عمّـار قال سالت ابا ابراهیم صـلوات اللّه علیه عن المتمتّع اذا کان شـیخا کبیرا او امرأه تخاف الحیض تعجّل الطّواف للحـجّ قبل ان تاتی منی قال نعم من هو هکـذا یعجّل، قال و سألته عن رجل یحرم بالحـجّ من مکّه ثمّ یری البیت خالیـا فیطوف به قبل ان یخرج علیه شـی ء؟ قال لا) و در موثق کالصـحیح منقول است از اسـحاق که گفت سؤال کردم از حضـرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از متمتعی که بسیار پیر باشد و از ازدحام خلایق جفا کشد، یا زنی باشد یا زنی باشـد که ترسد که روز دهم حایض شود روز هشـتم طواف و سـعی را می تواند کرد بر سبیل تقدیم حضـرت فرمودند که بلی هر که چنین باشد تعجیل می تواند کرد، اسـحاق گفت که دیگر سؤال کردم از شخصی که احرام حجرا از مکه بگیرد بعد از آن بیند که خلوتست آیا پیش از رفتن به عرفات اگر طواف کند بر او چیزی هست

از گناه حضرت فرمودند که نه، و در کافی این زیادتی هست که اسحاق گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۵

عرض نمودم که هر گاه شخصی در حج افراد طواف زیارت و سعی را مقدم دارد و طواف نسا را نیز مقدم می تواند داشت فرمودند که نه و نیست طواف نسا مگر بعد از عود از موقفین بمنی.

و در موثق از علی بن ابی حمزه منقول است از آن حضرت صلوات اللّه علیه به همین مضمون و وجه آن که طواف نسا را مقدم نمی تواند داشت آنست که طواف نسا رکن نیست، و اگر قافله برود ضرر ندارد دیگری را وکیل می تواند که به نیابت او به جا آورد، و اکثر علما بر اینند که مفرد تقدیم طواف و سعی می تواند کرد، و متمتع نمی تواند مقدم داشت مگر وقتی که عذری داشته باشد و اگر بی عذری مقدم دارد آن عبث خواهد بود و مرتبه دیگر می کند، و در تقدیم مفرد خلافی نیست بحسب ظاهر، و بر جواز تقدیم او صحیحه حماد بن عثمان و موثقین کالصحیحین زراره و موثقه کالصحیحه اسحاق بن عمار و غیر اینها از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه وارد شده است، و بر نهی از تقدیم در حج تمتع کالصحیحه ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللّه علیه وارد شده است که گفت عرض نمودم که شخصی متمتع بود و بعد از عمره احرام گرفت بحج فرمودند که طواف خانه نکند تا متوجه عرفات نشود و اگر بی علتی پیشتر طواف کند اعتماد بر آن طواف نکند و بعد از مناسک از جهه حج طواف و سعی را به جا آورد.

و کالصحیح

از اسماعیل بن عبد الخالق منقول است که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که باکی نیست که پیر بسیار پیر و بیمار و زن و کسی که علتی داشته باشد مثل خوف از دشمنان طواف حج را مقدم دارند بر رفتن به جانب عرفات.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۶

و در صحیح علی الظاهر از علی بن نعمان منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که باکی نیست. مقدم داشتن طواف حج و طواف نساء را که پیش از رفتن به جانب عرفات به جا آورند و هم چنین اگر خوف داشته باشد طواف وداع را مقدم می تواند داشتن که بعد از مناسک منی روانه خانه خود شود، و ظاهرا در طواف نساء خوف آمدن حیض یا خوف دشمن مخیر باشد میان تقدیم و توکل.

باب تاخیر الزّیاره

(روی عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا ابراهیم صلوات اللّٰه علیه عن زیاره البیت و تؤخّر إلی یوم الثّالث فقال و تعجیلها احبّ إلیّ و لیس به باس ان اخّرته) این بابی است در جواز تاخیر زیارت خانه از روز دهم و یازدهم چون احادیث صحیحه وارد شده است به آن که طواف حجرا در روز دهم به جا آورند.

مثل صحیحه محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که متمتع کی زیارت خانه می کند فرمودند که روز عید.

و در صحیح از منصور منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که متمتع شب در منی نماند تا زیارت بیت به جا آورد.

و در صحیح عمران منقولست که آن حضرت

صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سزاوار آنست که متمتع طواف زیارت را در روز عید به جا آورد یا شب یازدهم و بروز یازدهم نیندازد.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۸

آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که متمتع کی زیارت خانه می کند فرمودند که روز عید یا یک روز بعد از آن و از روز یازدهم تاخیر نکند و بر مفرد و قارن موسّع است و ایشان مثل متمتع نیستند، و چون احادیث توسعه وارد شده است جمعی حمل کرده اند بر مفرد و قارن، و جمعی احادیث سابقه را حمل بر استحباب کرده اند و از آن جمله احادیث آینده است.

مثل حدیث موثق کالصحیح که منقولست از اسحاق بن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا تاخیر می تواند کرد زیارت خانه را تا روز سیم ایّام تشریق حضرت فرمودند که بلی و تعجیلش محبوبتر است نزد من بنا بر نسخه که واو دارد عطف است بر نعم مقدر و بنا بر نسخه که واو ندارد مثل تهذیب نعم مقدر نخواهد بود و این معنی دارد که تعجیلش محبوبتر است نزد من و اگر تاخیر کنی باکی نیست (و فی روایه عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا بـاس بـان تؤخّر زیاره البیت إلی یوم النّفر) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از عبد اللّٰه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که تاخیر کنند زیارت خانه را تا روز دوازدهم یا سیزدهم که از منی کوچ می کنند و

در تهذیب این زیادتی است که استحباب تعجیلش نیست مگر از جهه حوادث و عوارضی که سانح می شوند مانند مرگ و مرض و حیض و نفاس و غیر اینها (و روی عبید اللّه بن علیّ الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال سالت عن رجل نسی ان یزور البیت حتّی اصبح فقال لا باس انا ربّما أخّرته حتّی تذهب ایّام التّشریق و لکن لا یقرب النّساء و الطّیب)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۹

و به اسانید متکثره صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه [از مردی] که فراموش کند که زیارت خانه کند تا صبح روز یازدهم حضرت فرمودند که باکی نیست بسیار است که من تاخیر می کنم طواف زیارت را تا آن که سه روز ایّام تشریق می گذرد و لیکن تا طواف زیارت نکند نزدیکی به زنان و بوی خوش نمی تواند کرد، و بحسب مفهوم دلالت می کند بر آن که بعد از طواف زیارت نزدیکی زنان می تواند کرد و چنین نیست بلکه تا طواف نسا نکنند زنان حلال نمی شوند پس لازم است که زیارت خانه را شامل هر دو زیارت بگیرند که به یک زیارت بوی خوش حلال می شود و بیکی زنان و در بوی خوش نیز بر سبیل استحبابست چون در احادیث صحیحه وارد شده است (و روی هشام بن سالم عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال سألته عمّن نسی زیاره البیت حتّی رجع إلی اهله فقال لا یضرّه اذا کان قد قضی مناسکه) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از هشام که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه

از کسـی که فراموش کند زیارت خانه را تا به اهل خود برگردد حضرت فرمودند که ضرر به او ندارد هر گاه جمیع مناسک را به جـا آورده باشـد، و محمـولست بر طـواف وداع یـا طواف نسـا اگر طواف وداع کرده باشـد یـا طواف زیـارت هر گـاه نتواند برگشتن و نایبی بگیرد که بدل از او به جا آورد.

چنـانکه منقولست در صـحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضـرت امام موسـی کاظم صـلوات اللَّه علیه از شخصی که فراموش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۰

کند طواف فریضه را تا بشهر خود آید و با اهل خود جماع کند چه کند حضرت فرمودند که هدی می فرستد بمنی اگر طواف حجرا ترک کرده اسـت، و به مکه اگر طـواف عمره را ترک کرده است و وکیـل می کنـد کسـی را که آن چه نکرده است از طواف به جا آورد، و جمعی حمل کرده اند این حدیث را بر طواف نسا چون احادیث بسیار وارد شده است که اگر ترک کند طواف زیـارت را حجرا اعـاده می کنـد (و روی هشـام بن سـالم عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللّه علیه قـال لا باس ان اخّرت زیاره البیت إلی ان یذهب ایّام التّشریق الّا انّک لا تقرب النّساء و لا الطّیب) و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت فرمودند که باکی نیست که تاخیر کنی زیارت خانه را تا بگـذرد سه روز که ایّام تشـریق است یعنی روزی چند است که گوشـتهای منی را در آفتاب پهن می کنند تا خشک شود و لیکن نزدیکی نمی کنی با زنان و بوی خوش.

بدان که ظاهر می شود از صدوق که اگر کسی

ترک کند طواف زیارت را حجش صحیح است اگر از روی نسیان باشد و ذکر نکرده است صورت جهل بلکه علم را نیز، امّا در صورت علم شکی نیست که حجش باطل است و فی الحقیقه حج طوافست و باقی تابع طوافست و اگر ترک کند طواف را از روی جهل اعاده حج لازمست و در این مسأله جهل عذر نیست چنانکه مرویست در صحیح از علی بن یقطین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که جاهل بود و نمی دانست که واجبست بر او طواف زیارت واجب حضرت فرمودند که اگر ندانسته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۱

که طواف در حج واجبست اعاده می کند و شتری می کشد.

و در صحیح از حماد بن عیسی از علی ابن ابی حمزه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که نمی دانست که طواف بیت می باید کرد و نکرد تا به خانه خود رفت حضرت فرمودند که اگر به نادانی چنین کرده است اعاده می کند حجرا و بر اوست که شتری بکشد، و حدیث علی بن یقطین ظاهرش طواف حجست، و حدیث دویم اعم است، و حدیث دویم صریحست در اعاده حج و حدیث علی بن یقطین صریح نیست و احتمال اعاده طواف دارد و لیکن خلافی ندیده ام که حجرا اعاده نباید کرد، و اما اگر فراموش کند طواف را اکثر بر آنند که واجبست که برگردد و طواف را به جا آورد در ماه ذی حجه و اگر در این سال نتواند در سال دیگر بیاید و اگر متعذر باشد نایب بگیرد و مستندش حدیث علی بن جعفر است

و گذشت در ضـمن حدیث سابق و جمعی آن را حمل بر طواف نسا کرده اند و بحسب ظاهر اعم است بلکه در طواف زیارت اظهر است و اللَّه تعالی یعلم.

باب حکم من نسی طواف النّساء

(روی معـاویه بن عمّـار عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قـال قلت له رجل نسـی طواف النّساء حتّی رجع إلی اهله قال یامر ان یقضی عنه ان لم یحجّ فانّه لا تحلّ له النّساء حتّی یطوف بالبیت) این بابی است در حکم کسی که فراموش کند طواف نسا را تا به اهـل خود برگردد منقولست به اسانیـد متواتره از معـاویه که عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه که اگر شخصی فراموش کند طواف نساء را تا به اهل خود برگردد حضرت فرمودند که اگر خود بحج آید سال دیگر طواف نساء را قضا خواهـد کرد، و اگر خود نیایـد نایبی می گیرد که به نیابت او قضا می کنـد به درستی که زنان بر او حلال نمی شوند تا طواف نساء نکند خود یا نایبش، و در کافی این زیادتی است که اگر بمیرد پیش از آن که از او طواف کنند می باید که وارث او یا غیر وارث از برادران مؤمن از جهه او قضا کنند، و فایده بعد از مرگ تعبّد است و ممکن است که از جهه حور العین باشد و اگر مؤمنان نکننـد ممکن است که حق سبحانه و تعالی امر فرمایـد فرشـته را که قضا کند از جهه او و تا حور العین بر او حلال شوند و این نقل را جائی ندیده ام از مشایخ شنیده ام و اللَّه تعالی یعلم (و روی ابن ابی عمیر عن ابی ایّوب ابراهیم

بن عثمان الخزّاز قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۳

كنت عند ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه فدخل عليه رجل فقال اصلحك اللَّه انّ معنا بمكّه امرأه حايضا و لم تطف طواف النّساء و يابى الجمّال ان يقيم عليها قال فاطرق و هو يقول لا تستطيع ان تتخلّف عن اصحابها و لا يقيم عليها جمّالها ثمّ رفع رأسه اليه فقال تمضى فقد تمّ حجّها) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از ابراهیم که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه بودم که شخصی داخل شد و گفت حق سبحانه و تعالی اصلاح احوال تو کند به تمکن و استیلای بر عالمیان به درستی که با ما زنی حایض هست و طواف نسا نکرده است و شتر دار نمی ایستد که او پاک شود حضرت سر به زیر انداختند چنانکه حضرت سید المرسلین انتظار وحی می کشیدند ایشان نیز گاه گاهی انتظار القاء روح القدس می کشیدند و گاهی در وقت سؤال متوجه عالم قدس می بوده اند در آن ساعت جواب نمی داده اند که باز آیند و گاهی تقیه بوده است وسایل نفهمیده است، انتظار غفلت آن سنّی می کشیده اند و آهسته جواب می داده اند، و گاهی در فکرهای دیگر بوده اند و راوی گمان می کرد که حضرت تامّل می فرمایند و گاهی از جهه تعلیم اصحاب که هر گاه ایشان تامّل فرمایند در جواب مسایل دیگران بطریق اولی می باید تامّل کنند و در اینجا دلیل می فرمایند که زن از رفقا پس نمی تواند ماند و شتر دار نمی ایستد پس اگر نرود به خانه از قبیل تکلیف ما لا یطاق خواهد بود؟ پس سر بالا کردند و فرمودند که روانه شود که حجش تمام است

و ظاهرا نایب می گیرد که از جهه او طواف نساء به جا آورد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۴

(و روی ابن محبوب عن علیّ بن رئاب عن حمران بن أعین عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه فی رجل کان علیه طواف النّساء وحده فطاف منه خمسه اشواط بالبیت ثمّ غمزه بطنه فخاف ان یبدره فخرج إلی منزله فنفض ثمّ غشی جاریته قال یغتسل ثمّ یرجع فیطوف بالبیت تمام ما بقی علیه من طوافه و یستغفر ربّه و لا یعود) و در صحیح منقولست از حمران از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه در شخصی که بر او باشد طواف نسا و پنج شوط از آن به جا آورد پس شکمش به پیچد و ترسد که بی اختیار از او بجهد پس به منزل رود و استنجا کند بنا بر نسخه فا و ضاد با نقطه یا به قاف و ضاد با نقطه یعنی وضو را شکست یا بیرون رفت و با کنیز خود مجامعت کرد حضرت فرمودند که غسل می کند پس برمی گردد و بنا می نهد بر گذشته و آن چه مانده است تمام می کند و استغفار می کند و دیگر چنین نکند یعنی نامشروع کرده است یا خوب نکرده است، و در کافی به زیادتی این کلام است که اگر سه شوط طواف نسا کرده باشد و بیرون آید و با زن خود جماع کند حجش را فاسد کرده است و شتری می کشد و غسل می کند و برمی گردد و طوافی دیگر می کند هفت شوط چون از نصف تجاوز نکرده است.

(و روی ابن محبوب عن علیّ بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه

فی رجل نسی طواف النّساء قال اذا زاد علی النّصف و خرج ناسیا امر من یطوف عنه و له ان یقرب النّساء اذا زاد علی النّصف، و روی فی من ترک طواف النّساء انّه ان کان طاف طواف الوداع فهو طواف النّساء.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۵

و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در شخصی که فراموش کند طواف نساء را که اگر زیاده بر نصف شده باشد و از روی فراموشی بیرون رود امر کند کسی را که به نیابت او طواف کند و هر گاه زیاده بر نصف شده باشد با زنان نزدیکی می توان کرد با کراهت یا حرمت باین معنی که کفاره واجب نیست.

و مرویست در موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر کسی ترک کند طواف نساء را و طواف وداع کند حق سبحانه و تعالی آن طواف را طواف نسا حساب می فرماید بفضل خود چون فراموش کرده است و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حکمت لطیف اقتضاء فرمود طواف وداع را اگر طواف وداع نمی بود اکثر عالمیان با احرام برمی کشند و از احرام محل نشده بودند

باب انقضاء مشی الماشی

(روی الحسین بن سعید عن اسماعیل بن همام المکّی عن ابی الحسن الرّضا عن ابیه صلوات اللّٰه قال قال ابو عبد اللّٰه علیه السلام فی الّذی علیه المشی إذا رمی الجمره زار البیت راکبا، و روی انّ من نذر ان یمشی إلی بیت اللّٰه حافیا مشی فاذا تعب رکب، و روی انّه یمشی من خلف المقام) این بابی است در انتهای راه رفتن پیاده هر گاه بر او

لازم شـده باشـد یا مطلقا به اسانیـد صـحیحه متکثره منقولست که حضـرت [امام رضا فرمودند که حضـرت] امام موسـی کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند و بنا بر نسـخه صـحیحه موافق کافی حضـرت امام موسـی کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه فرمودند و در کافی عن ابیه نیست در کسی که بر او لازم شده باشد پیاده رفتن بحج بیت اللّٰه الحرام بنـذر یا شبه نذر که هر گاه جمره عقبه را در منی بزند بفضل الهی دیگر پیاده روی لازم نیست از منی به مکه معظمه می تواند آمد سواره.

و در موثق از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند که پیاده روی کی منقطع می شود حضـرت فرمودنـد که هر گاه جمره عقبه بزنـد و سـر بتراشـد پیاده روی منقطع شـد بایـد که چون به زیارت رود سوار شود. و روی الخ.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۷

مرویست در حسن کالصـحیح از رفاعه و حفص بنا بر این صـحیح است بطرق بسـیار که حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیـه فرمودنـد کـه هر که نـذر کنـد که پیـاده بحـج رود پـا برهنه حضـرت فرمودنـد که پیـاده برود و چـون قیـد پـا برهنه بـوده مرجوحست منعقد نمی شود و اصل پیاده روی که مطلوبست منعقد می شود و هر گاه تعب و مشقت کشد سوار شود.

و احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که اگر نذر کرده باشد که پیاده رود هر جا که بازماند و نتواند رفتن سواره می رود و بدنه می کشد، و روی الخ و در روایتی وارد شده است که از عقب مقام پیاده می رود

یعنی نـذر حـج منصـرف می شود بنـذر افعال حـج و اول آن از وقتی است که احرام بحـج بندد در مقام ابراهیم و آخرش وقتی است که جمره عقبه را بزند.

و مؤیـد این است صـحیحه رفـاعه که گفت از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه پرسـیدم از پیاده رفتن حضـرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه که از مکه معظمه بود یا از مدینه مشرفه حضرت فرمودند از مکه معظمه الخ.

و احکام حج نذر در باب نذر خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی

باب حکم من قطع علیه الطّواف بصلوه او غیرها

[بنای بر طواف سابق]

(روی یونس بن یعقوب قال قلت لأبی عبد اللّٰه رأیت فی ثوبی شـیئا من دم و انا اطوف قال فاعرف الموضع ثمّ اخرج فاغسله ثمّ عد فابن علی طوافک) این بابی است در بیان حکم کسـی که طوافش قطع شود به آن که خود قطع کند یا بی اختیار او مقطوع شود به آن که در اثنـای طواف محـدث شود یـا وقت نماز یومیه درآیـد و مشـغول نماز شود یا غیر آن کالصـحیح منقولست از یونس که گفت عرض نمودم به حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که در حال طواف انـدکی از خون در جامه خود دیدم حضـرت فرمودند که بهر جائی که رسیده نشان کن و از مسجد بیرون رو و ازاله نجاست از جامه بکن و برگرد و بنا نه بر طوافت از آنجـا که نشان کرده بودی، و ظاهر حـدیث آنست که ازاله نجاست نه به اعتبار طوافست که حکم صـلاه دارد و اگر نه می بـایست که تفصـیل می فرمودنـد در مقـدار خـون چنـانکه اسـتفصال می فرمودنـد در نمـاز و مؤیـد این قولست که ازاله نجاست از مسجد مطلقا واجبست خواه

تعدی کند و خواه نکند چنانکه ظاهر کریمه إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ است یعنی نیستند مشرکان مگر نجاست پس باید که داخل مسجد الحرام نشوند بعد از این سال.

و کالصحیحه بزنطی از بعضی از اصحابش که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۹

به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی در جامه اش خون باشد از خونی که جایز نباشد نماز در آن مثل خون زاید بر درهم و خون حیض و سگ و غیر از آن و در آن جامه طواف کند حضرت فرمودند که مجزی است طوافش در آن جامه چون جاهل بود که نجس است پس جامه را می کند و در جامه طاهری نماز می کند، و این حدیث صریح نیست که ازاله نجاست به اعتبار مسجد است یا طواف چون محتمل است که از جهه نماز در کار باشد و بس، و دلالت می کند بر آن که نجاست در طواف معذور است

[قطع بخاطر نماز]

(و روی ابن المغیره عن عبد اللّٰه بن سنان قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل کان فی طواف النّساء فاقیمت الصّلاه قال یصلّی معهم الفریضه فاذا فرغ بنی من حیث بلغ) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیح منقول است از عبد اللّٰه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در طواف نسا باشد و اقامت نماز گفته باشد حضرت فرمودند که نماز واجب را تقیه با سنّیان می کند و چون از نماز فارغ شود از آنجایی که رسیده بود بنا می نهد، و در اکثر نسخ کافی فی طواف الفریضه.

است و در صحیح از هشام منقولست که طواف

فریضه را قطع می کند از جهه نماز واجب و بنا می نهد بر طواف از آنجا که گذشته است

[قطع بخاطر حاجت]

(و فی نوادر ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن احدهما صلوات اللَّه علیهما انّه قال فی الرّجل یطوف فتعرض له الحاجه قال لا باس بان یذهب فی حاجته او حاجه غیره و یقطع الطّواف) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست که یکی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما فرمودند در شخصی که طواف کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۰

احتیاجی به همرسد حضرت فرمودند که باکی نیست اگر او را یا دیگری را کاری به همرسد که قطع کند طواف را و ظاهرا در کار خود شرط باشد که از ترکش ضرری عظیم به این کس رسد و در کار دیگران ضرورت شرط نیست بلکه قضای حاجت مؤمن مطلوبست مطلقا در طواف واجب و سنت

[قطع برای استراحت]

(و اذا اراد ان یستریح فی طوافه و یقعد فلا باس به فاذا رجع بنی علی طوافه و ان کان اقلّ من النّصف) و این عبارت جزو حدیث سابق است با اختصاری که واقع شده است و ممکن است که چون این حدیث را دو کس روایت کرده اند یکی مختصر نقل کرده باشد و یکی مطوّل، و مطول اینست که اگر کسی خواهد که در طواف استراحت کند و بنشیند باکی نیست و چون برگردد بنا بر طوافش گذارد پس اگر یک نافله باشد بنا بر یک شوط گذارد و شوط می تواند گذاشت و اگر در فریضه باشد بنا نمی نهد خواه از جهه قضای حاجت خودش باشد یا دیگری یعنی در کمتر از نصف.

و در صحیح از علی بن رئاب منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که هر

گاه شخصی طواف کند و باز مانده شود از ضعف آیا استراحت می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی و استراحت می تواند کرد که اندکی بنشیند بعد از آن برخیزد و بنا نهد بر طوافش از آنجایی که گذاشته است خواه طواف فریضه باشد یا نافله، و هم چنین در سعی و جمیع عبادات حج اندکی از جهه استراحت می تواند نشستن.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که در طواف استراحت می تواند کرد و گاه هست که من مانده می شوم بالشی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۱

می گذارند و بر آن می نشینم و ظاهر این دو خبر اعم است از آن که از نصف تجاوز کرده باشد یا نکرده باشد

[قطع بخاطر نماز مستحبی]

(و روی عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال سالت ابا ابراهیم صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یکون فی الطّواف و قد طاف بعضه و بقی علیه بعضه فیخرج من الطّواف إلی الحجر او إلی بعض المسجد اذا کان یوتر فیوتر و یرجع فیتمّ طوافه افتری ذلک افضل ام یتمّ الطّواف ثمّ یوتر و ان اسفر بعض الاسفار فقال ابدأ بالوتر و اقطع الطّواف اذا خفت ثمّ اتمّ الطّواف) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در طواف باشد و بعضی از آن را کرده باشد و بعضی مانده باشد و در کافی است که

فیطلع الفجر

پس صبح طالع می شود و احتمال صبح کاذب نیز هست بلکه اظهر است و از طواف بیرون می رود بحجر اسماعیل یا به طرفی دیگر از مسجد الحرام و نماز وتر را می کند

هر گاه وتر را نکرده باشد، و برمی گردد و طواف را تمام می کند آیا این بهتر است یا طواف را تمام کند و بعد از آن وتر را به جا آورد اگر چه روز روشن شده باشد اندکی حضرت فرمودند که ابتدا کن به نماز وتر که سه رکعت باشد و قطع کن طواف را هر گاه خوف داشته باشی که وقت وتر بدر رود و بعد از آن طواف را تمام کن، و عبارت کافی

ثمّ اتمّ الطّواف بعده

است و اکثر نسخ این کتاب

ثمّ ائت الطّواف

است و ظاهرا تصحیف شده اتمّ به ائت با نقص بعده و حاصل کلام این است که هر گاه صبح صادق شود و نماز وتر را نکرده باشد و در میان طواف باشد سه چیز بهم رسیده که متعارضند نماز صبح و نماز وتر و طواف حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۲

طواف را واگذار و نماز وتر و نماز صبح را بکن و بعد از آن طواف را به جا آور و بنا بر احتمال صبح کاذب طلوع آن عبارت از ظهور است که خوب ظاهر شود و بنا بر این نماز وتر را با آداب می کند با دو رکعت نافله صبح پس اگر صبح شده باشد نماز صبح را می کند و بعد از آن طواف را تمام می کند و الّا اوّل طواف را تمام می کند و بعد از آن نماز واجب را به جا می آورد و هر دو معنی خوبست و هر یک مؤیّدات دارد و نساخ فیطلع الفجر را انداخته اند تا ظاهرتر شود و مخفی تر شده است و ظاهرا فرقی نیست میان طواف واجب و سنت و

در این حکم بل اظهر طواف واجبست و از این حدیث ظاهر می شود که هر گاه قطع طواف از جهه نماز وتر جایز باشد که از جهه نماز واجب نیز جایز خواهد بود بطریق اولی و احادیث گذشت

[قطع برای دخول کعبه]

(و روی ابن ابی عمیر عن حفص البختریّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی من کان یطوف بالبیت فیعرض له دخول الکعبه فدخلها قال یستقبل طوافه.)

و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در کسی که طواف خانه کند و امری حادث شد که میسر شد داخل شدن کعبه به آن که در را بگشایند و مانعی نباشد و داخل شود حضرت فرمودند که طواف را از سر گیرد چون دخول کعبه ضرور نبود بخلاف صور دیگر که ضرور است اگر چه نماز وتر باشد چون فوت او ضرر عظیم است و تدارک ندارد هر چند قضا کند.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است، و در همه اخبار وارد است که طواف را از سر گیرد و مخالفت سنّت کرده است و از این حدیث ظاهر می شود که آن مقدار اهتمام در دخول کعبه نیست طواف را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۳

سیما طواف واجب را و از جهه آن قطع توان نمود و جمعی چنین فهمیده اند که اگر بعد از اتمام شوط چهارم داخل کعبه شود خوبست زیرا که با تجاوز از نصف گویا همه را به جا آورده است چون در اکثر اخباری که حکم به مخالفت سنت شده است در شوط سیم واقع شده است که داخل خانه شد و اخبار مطلقه را مثل خبر

حفص حمل بر مقيـد كرده انـد و اين قسم حملى ظاهر نيست زيرا كه سؤال از سه شوط شده است حضـرت جواب عام فرموده انـد و مـدار بر عموم جوابست نه بر خصوص سؤال، و احوط آنست كه اگر بعـد از شوط چهارم داخل شـده باشـد تمام كند و اعاده كند و اللَّه تعالى يعلم

[قطع بخاطر نجاست بدن]

(و روى حمّـاد بن عثمـان عن حبيب بن مظـاهر قـال ابتـدأت فى طواف الفريضه فطفت شوطـا واحـدا فاذا انسان قـد اصاب انفى فادماه فخرجت فغسـلته ثمّ جئت فابتدات الطّواف فذكرت ذلك لأبى عبد اللَّه صـلوات اللَّه عليه فقال بئس ما صنعت كان ينبغى لـك ان تبنى على ما طفت ثمّ قال اما انّه ليس عليك شـى ء) و در صـحيح منقولست از حمّاد و او از اهل اجماع است از حبيب بن مظاهر و اين حبيب اگر حبيبى است كه در كربلا به شـهادت فايز شـده است حديث مرسل است زيرا كه حماد او را ملاقات نكرده است و اگر غير اوست در كتب رجال مـذكور نيست و بهر تقدير جهالتى هست و ضـرر ندارد و چون اجماع شده اسـت بر تصـحيح ما يصحّ عن حماد كه او گفت شروع كردم در طواف فريضه و يک شوط به جا آوردم شخصى خود را بر بينى من زد و خونين شد بيرون آمدم و شسـتم و طواف را از سـر گرفتم پس عرض نمودم كرده خود را به حضرت ابى عبد اللَّه الحسين صلوات اللَّه عليه بنا بر آن كه حبيب

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۷۲۴

بن مظاهر اسدى باشد و او بزرگ و عظيم الشأن، است و بنا بر احتمال اظهر عرض نمودم به حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه واقعه خود را حضرت فرمودند که بد کردی از سر گرفتی چون ازاله نجاست از واجبات بود و می بایست که بنا بر نهی بر طوافی که کرده بودی که شش شوط دیگر بکنی به درستی که بر تو نیست چیزی و گویا از روی جهالت هشت شوط کرده است و شوط آخر لغو است یا اول به القا ملقی می شود و اللّٰه تعالی یعلم و روی عن صفوان الجمّال قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه

[قطع بخاطر حاجت]

(الرّجل یأتی اخاه و هو فی الطّواف فقال یخرج معه فی حاجته ثمّ یرجع و یبنی علی طوافه) و در حسن کالصحیح بلکه در صحیح منقول است از صفوان شتربان که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی به نزد برادر مؤمن خود می آید و او در طوافست حضرت فرمودند که با او می رود از جهه قضای حوائج او و برمی گردد و بنا بر طوافش می گذارد.

و محمولست بر نافله یا فریضه بعد از تجاوز از نصف، و ظاهرا در فریضه نیز قطع می تواند کرد پیش از تجاوز از نصف و لیکن از سر می گیرد و اگر قطع نکند در این صورت احوط است و در قطع طواف از جهه قضاء حاجت برادر مؤمن احادیث وارد شده است.

از آن جمله کالصحیح وارد است از ابو احمد که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم در طواف و دست آن حضرت در دست من بود و یا دست من در دست آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که شخصی آمد و کاری داشت بمن، من

اشاره به او کردم که باش تا فارغ شوم از طواف حضرت فرمودند که این چه کس است عرض نمودم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۵

بمن کاری دارد فرمودند که مسلمانست گفتم بلی فرمودند که برو و کار او را بساز عرض نمودم که طواف را قطع کنم فرمودند که بلی گفتم اگر چه طواف واجب باشد فرمودند که بلی اگر چه طواف واجب باشد پس فرمودند که هر که برود از جهه کارسازی برادر مؤمن حق سبحانه و تعالی هزار هزار حسنه در نامه عملش بنویسد و هزار هزار گناه را محو فرماید و هزار هزار درجه او را بلند گرداند.

و به اسانید متکثره کالصحیح وارد است از ابان بن تغلب و اسحاق بن عمار و غیر ایشان که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که هفت شوط این خانه کعبه را طواف کند حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار گناه را و بلند کند از جهه او شش هزار درجه.

و در روایت اسحاق این زیادتی بود که بر آورد از جهه او شش هزار حاجت را پس فرمودند که قضای حاجت مؤمن افضل است از طواف، و چون به نزد ملتزم می رسد حق سبحانه هفت در از درهای بهشت بر روی او بگشاید و فرمودند که بهتر است از هزار بنده آزاد کردن و هزار اسب با مجاهدان بجهاد فرستادن است به آن که اسب بدهد و شخصی را اجیر کند که از جهه او جهاد کند.

۱۱۱۱ ه ق

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

ناشر: مؤسسه اسماعیلیان

جلد هشتم

[تتمه كتاب الحج]

باب السّهو فى الطّواف

(روى صفوان بن يحيى عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبى عبد اللّه صلوات اللّه عليه رجل طاف بالكعبه ثمّ خرج فطاف بين الصّفا و المروه فبينا هو يطوف إذ ذكر انّه قد ترك بعض طوافه بالبيت قال يرجع إلى البيت و يتمّ طوافه ثمّ يرجع إلى الصّفا و المروه فيتمّ ما بقى) اين بابى است در سهو يا شک در طواف منقولست در موثق كالصحيح از اسحاق كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه شخصى طواف كعبه كرد و روانه شد كه سعى كند ميان صفا و مروه كه در اثناى سعى به خاطرش آمد كه بعضى از طواف خانه را ترك كرده است حضرت فرمودند كه رجوع مى كند به طواف و آن را تمام مى كند پس رجوع مى كند و سعى را تمام مى كند، و اكثر اصحاب ذكر كرده اند كه اگر طواف از نصف تجاوز كرده باشد بنا بر طواف و سعى هر دو مى گذارد و اگر طواف از

نصف تجاوز نكرده باشد هر دو را از سر مى گيرد، و آن چه از تتمه اين خبر و صحيحه منصور بن حازم ظاهر مى شود آنست كه تجاوز از نصف نمى بايد بلكه يک شوط طواف كافى است در بنا و تتمه اين حديث خواهد آمد.

و در صحيح منقولست از منصور بن حازم كه گفت سؤال كردم از آن حضرت صلوات اللّه عليه از شخصى كه ابتدا كند به سعى پيش از طواف فرمودند كه طواف را مى كند و ديگر سعى را به جا مى آورد عرض كردم كه هر گاه

چنین نکنند فرمودند که گوسفندی می دهد نمی بینی که اگر در وضو دست چپ را پیش از دست راست شسته باشی لازم است که دست چپ را بشویی چون دست راست در موقع خود واقع شده است.

و دلیل قول مشهور فقه رضوی است که در آن مذکور است که اگر فراموش کرده باشی چیزی از طواف را و در اثنای سعی به خاطرت رسد بنا به بر آن چه کرده از طواف و بعد از آن بر سعی و اگر کمتر از چهار شوط کرده باشی طواف را و سعی را هر دو را اعاده می کنی (و روی عن ابی أیّوب قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه رجل طاف بالبیت ثمانیه أشواط طواف الفریضه قال فلیضمّ إلیها ستّا ثمّ یصلّی اربع رکعات) و منقولست در صحیح از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی طواف واجب را هشت شوط کند از روی نسیان حضرت فرمودند که ضم می کند باین هشت شوط شش شوط دیگر تا چهارده شود که دو طواف باشد و بعد از آن چهار رکعت نماز می کند از جهه هر طوافی دو رکعت، و بر این مضمون وارد است احادیث صحیحه مثل صحیحه محمد بن مسلم و عبد اللّه بن سنان و رفاعه و معاویه بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵

وهب و غیر اینها و همه را حمل کرده اند بر صورت نسیان و استحباب زیادتی به سبب کالصحیحه ابو بصیر که در آن بعنوان نسیان وارد است، و لیکن در آن حدیث واقع است که در طواف نافله چنین می کند و در فریضه

از سر می گیرد.

و در صحیح از ابو بصیر نیز منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی طواف واجب را هشت شوط بکند حضرت فرمودند که اعاده کند تا خوب ضبط کند و ممکن است حمل بر تخییر و بنا بر تخییر عمل به اکثر کردن اولی است بلکه واجب (و فی خبر اخر انّ الفریضه هی الطّواف الثّانی و الرّکعتان الاولیان لطواف الفریضه، و الرّکعتان الاخریان و الطّواف الاوّل تطوّع) و مرویست در حدیث دیگر که عبارت فقه رضوی است و مضمون صحیحه زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه، اما فقه رضوی پیشتر از این عبارت ذکر کرده است صلوات اللّٰه علیه که اگر سهوی کنی و طواف واجب را هشت شوط بکنی پس زیاده کن شش شوط را و نزد مقام حضرت ابراهیم صلوات اللّٰه علیه دو رکعت نماز طواف بکن پس سعی کن میان صفا و مروه پس به مقام ابراهیم می آیی و در عقب مقام دو رکعت نماز طواف می کنی، و بدان که فریضه طواف دویم است و دو رکعت اول از جهه طواف فریضه است و دو رکعت آخر و طواف اول تطوّع و مستحب است، و بنا بر این حمل می توان کرد صحیحه ابو بصیر را بر این معنی.

و اما صحیحه زراره چنین است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه طواف فریضه را هشت شوط کردند و هفت را انداختند و بنا بر یکی گذاشتند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶

شش شوط دیگر اضافه کردند پس دو رکعت نماز

در عقب مقام گذاردند و بعد از آن سعی میان صفا و مروه کردند و چون از سعی فارغ شدند به مقام ابراهیم آمدند و دو رکعت نماز از جهه آن طواف متروک که اول کرده بودند به جا آوردند در مقام اول، و آن چه در این حدیث وارد شده است از سهو حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از قبیل روایات سهو حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در نماز، و تقیه اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم (و فی روایه القاسم بن محمّد عن علیّ بن ابی حمزه عن أبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سئل و انا حاضر عن رجل طاف بالبیت ثمانیه أشواط فقال نافله او فریضه فقال فریضه قال یضیف إلیها ستّه فاذا فرغ صلّی رکعتین عند مقام ابراهیم علیه السّلام ثمّ خرج إلی الصّفا و المروه فطاف بهما فاذا فرغ صلّی رکعتین اخراوین فکان طواف نافله و طواف فریضه) و منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند و من حاضر بودم که هر گاه شخصی طواف خانه را هشت شوط به جا آورد حضرت فرمودند که نافله را یا فریضه را سائل گفت فریضه را حضرت فرمودند اضافه کند به آن هشت شوط شش شوط دیگر و چون فارغ شود دو رکعت نماز نزد مقام حضرت ابراهیم به جا آورد پس از مسجد بیرون رود به جانب کوه صفا و مروه و هفت شوط به جا آورد و چون فارغ شود دو رکعت دیگر به جا آورد تا دو طواف و دو نماز شود یک طواف و نماز واجب باشد یک طواف

و نماز سنت باشد و در بعضى نسخ به جاى فكان مكان است بلف و نشر مرتب يعنى اين دو ركعت را سنت اخذ كند از جهه طواف سنت كه اول باشد موافق فقه رضوى و دو ركعتى كه اول كرد از جهه طواف فريضه كه شش

لوامع صاحبقرانى، ج ‏٨، ص: ٧

شوط است با يك شوط سابق تا نماز و طواف واجب بهم متصل باشند (و روى عن الحسن بن عطيّه قال ساله عليه السّلام سليمان بن خالد و انا معه عن رجل طاف بالبيت ستّه اشواط فقال ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه و كيف يطوف ستّه اشواط فقال استقبل الحجر فقال اللَّه اكبر و عقد واحدا فقال يطوف شوطا قال سليمان فان فاته ذلك حتّى اتى اهله قال يامر من يطوف عنه) و منقولست در قوى كالصحيح چون طريق خود را بخصوص نقل نكرده است و بعمومه گفته است كه هر چه در اين كتابست از كتب معتمده است.

و در حسن كالصحيح بروايت كلينى چون سندش مشتمل است به ابراهيم بن هاشم و در صحيح بروايت شيخ و پيشتر نيز اشاره شد و ليكن چون در مجلدات سابق است تذكير مى نمايم كه آن چه مكرر گويم از اين جهت است و حسن بن عطيه گفت كه سليمان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه سؤال كرد و من با او بودم در وقت سؤال از شخصى كه طواف خانه را شش شوط كرده باشد حضرت فرمودند كه چگونه شده است كه يك شوط را فراموش كرده است شايد شك كرده باشد چون همه كس نهايت اهتمام مى دارند كه غلط نكنند سليمان گفت كه

رو بحجر کرد و گفت اللّٰه اکبر چون سنت است تکبیر نزد هر شوطی و متعارفست که حساب به انگشت می کنند یک انگشت را خوابانید و این غلطی است که اکثر اوقات همه کسرا واقع می شود به آن که سهوا انگشت را می خوابانند یا عمدا که مذکر باشد که انگشتی که خوابانیده است شوط اول است و چون پنج شوط شد همه انگشتان خوابیده شده است، و در ششم یک انگشت را باز می کند و هفتم دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸

انگشت را پس چون شش شوط کرد دید که هفت انگشتش گشاده شد چنین یافت که هفت شوط کرده است و حال آن که شش کرده است حضرت فرمودند که یک شوط را به جا می آورد قضا یا نیّت اداء و قضا نمی کند سلیمان عرض نمود که اگر از مکه معظمه در آمده باشد و به خانه خود رفته باشد و نتواند رفتن چه کند حضرت فرمودند که شخصی را می گوید که یک شوط به نیابت او بکند (و روی عنه صلوات اللّٰه علیه رفاعه انّه قال فی رجل لا یدری ستّه طاف او سبعه قال یبنی علی یقینه) و منقولست در صحیح از رفاعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در شخصی که نداند که شش شوط کرده است یا هفت شوط آن که بر یقین می گذارد، و ظاهرش آنست که مراد از یقین شش است که متیقن است و هفت مشکوک.

و در فقه رضوی مذکور است که بنا بر شش می گذارد، و جمعی تاویل کرده اند که یقین آنست که از سر گیرد زیرا که اگر بر شش گذارد و در

واقع هفت کرده باشد زیادتی بفعل آمده است که مبطل است و اگر بنا بر هفت گذارد و در واقع شش بوده باشد یک شوط کم کرده است و نقصان مبطل است پس در هیچ حالی یقین بهم نمی رسد چنانکه گذشت در نماز، و جمعی حمل کرده اند بر نافله که در آن مخیر است که بنا بر اقل گذارد یا اکثر و اقل بهتر است و ظاهرا صدوق نیز چنین اعتقاد دارد و احتمال تخییر نیز هست و این بدأب محدثین اقربست (و سئل صلوات اللّه علیه عن رجل لا یدری ثلاثه طاف او اربعه قال طواف نافله او فریضه قیل اجبنی فیهما جمیعا قال ان کان طواف نافله

فابن علی ما شئت و ان کان طواف فریضه فاعد الطّواف فان طفت بالبیت طواف الفریضه و لم تدر ستّه طفت او سبعه فاعد طوافک فان خرجت و فاتک ذلک فلیس علیک شی ء) محتمل است که تتمه حدیث رفاعه باشد چون باین عبارت در جائی ندیدم و هم چنین حدیث رفاعه را و یا آن که مضمون اخباری باشد که در این باب وارد است و اختصار کرده باشد و ظاهرا جزو اول که تفصیل است در سه و چهار مضمون حدیث موثق کالصحیح حنان بن سدیر است که گفت عرض نمودم صدوق گفته است که سؤال کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که نداند که سه شوط کرده است یا چهار شوط حضرت فرمودند که آیا این شک را در طواف نافله کرده است یا در فریضه عرض نمودند که شما جواب هر دو را بیان فرمائید

حضرت فرمودند که اگر طواف نافله است می خواهی بنا بر سه بگذار و می خواهی بنا بر چهار گذار و اگر طواف فریضه باشد طواف را از سر گیرد.

و این جزو که اگر در طواف فریضه باشی و ندانی که شش شوط کرده یا هفت شوط طواف را از سر گیر و اگر بیرون رفته باشی و فوت شود این اعاده از تو بر تو چیزی نیست مضمون احادیث متکثره صحیحه است مثل صحیحه منصور بن حازم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از کسی که طواف فریضه کند و نداند که شش شوط کرده است یا هفت شوط حضرت فرمودند که اعاده کند طواف را عرض نمودم که وقتش فوت شد به آن که از مکه معظمه بیرون رفت حضرت فرمودند که بر او نیست چیزی و اعاده نزد من محبوبتر و افضل است یعنی خود یا نایبش.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰

صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که طواف فریضه کند و نداند که شش شوط کرده است یا هفت شوط فرمودند که از سر گیرد عرض نمودم که وقتش فوت شد فرمودند که چون بر او نیست، و به همین مضمونست صحیحه دیگر از منصور بن حازم و صحیحه محمد بن مسلم.

و در حسن کالصحیح از حلبی و صحیح معاویه بن عمار منقولست تا عبارت آن که از سر می گیرد بی زیادتی جمله اخیره.

و در موثقه ابو بصیر منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از کسی که شک کند در

طواف فریضه فرمودند که هر چه شک کند باطل است و اعاده می کند گفتم فدای تو گردم اگر شک در نافله کند فرمودند که بنا بر اقل گذارد و اگر شک در میان هفت و هشت کند پس اگر به رکن نرسیده باشد قطع می کند و اگر به رکن رسیده باشد ملتفت نمی شود اما جزو اول در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است، و جزو دویم در صحیح حلبی وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که طواف فریضه را کرده باشد و نداند که هفت شوط کرده است یا هشت شوط حضرت فرمودند که در هفت یقین دارد و احتمال می دهد هشت را ملتفت نشود و نماز طواف را به جا آورد و مرجع این شک به شک بعد از فراغست و آن اعتبار ندارد در هیچ جا.

باب ما یجب علی من اختصر شوطا فی الحجر

(روی ابن مسکان عن الحلبیّ قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل طاف بالبیت فاختصر شوطا واحدا فی الحجر کیف یصنع قال یعید الطّواف الواحد) این بابی است در بیان کسی که اختصار کند و راه را نزدیک کند به آن که از راه میان حجر اسماعیل بدر رود، و بدان که خلافی نیست میان جمیع مسلمانان می باید که در طواف خانه حجر اسماعیل را داخل کند به آن که هفت شوط بر دور خانه و حجر بگردند و جمعی توهّم کرده اند که حجر داخل بیت است و غلط کرده اند چون احادیث صحیحه وارد شده است که حجر داخل خانه نیست و نه مقدار سر ناخنی که از ناخن می گیرند پس اگر

کسی از راهی که مردمان از طرفین حجر تردّد می کنند داخل خانه شوند و همین بر دور کعبه معظمه می گردند و بس آن شوط باطل است و می باید که آن شوط را از سر گیرند.

چنانکه منقولست به اسانید صحیحه از حلبی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه اگر شخصی طواف کعبه کند و یک شوط را اختصار کند در حجر به آن که از میان حجر حضرت اسماعیل بدر رود چه کند حضرت فرمودند که یک طواف را یعنی یک شوط را اعاده می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲

(و فی روایه معاویه بن عمّار عنه صلوات اللّٰه علیه قال من اختصر فی الحجر الطّواف فلیعد طوافه من الحجر الاسود) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که اختصار کند شوطی را در حجر پس می باید که اعاده کند طوافش را از حجر الاسود، و در کافی چنین است که اعاده می کند از حجر الاسود تا حجر الاسود و از این حدیث و امثال این حدیث ظاهر می شود که می باید ابتداء طواف از حجر الاسود باشد (و روی الحسین بن سعید عن ابراهیم بن سفیان قال کتبت إلی ابی الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه امرأه طافت طواف الحجّ فلمّا کانت فی الشّوط السّابع اختصرت فطافت فی الحجر و صلّت رکعتی الفریضه و سعت و طافت طواف النّساء ثمّ اتت منی فکتب تعید) و به اسانید صحیحه منقولست از حسین بن سعید از ابراهیم که صدوق گفته است که کتابش محل اعتماد است که گفت عریضه نوشتم به حضرت امام

رضـا صـلوات اللّٰه علیه که هر گاه زنی طواف حـج کنـد و چون به شوط هفتم رسـد از میان حجر بیرون رود و دو رکعت نماز طواف را به جا آورد و سـعی کنـد و طواف نساء را به جا آورد بعـد از آن بمنی آیـد حضـرت نوشـتند که اعاده می کند یعنی شوط را به قرینه اخبار سابقه.

و هم چنین است خبر حسن کالصحیح از حفص بن بختری از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که طواف خانه کعبه کنـد و اختصار کنـد حضـرت فرمودند که قضا می کند هر چه را اختصار نموده است یعنی هر شوطی را که اختصار کرده باشـد آن شوط را به جـا می آورد و ظـاهر این روایات آنست که از روی جهل کرده باشـد اما اگر عمـدا کنـد آیا چنین است یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳

باطل است و طواف را از سـر می گیرد خصوصا هر گاه شوط اول باشد و نیت را مقارن آن داشـته باشد و چون آن شوط باطل شـد و بـاقی مقرون به نیت نیست می بایـد طواف باطـل باشـد حـتی در صورت جهـل و نیز ممکن است که حمـل کنیم این دو روایت را بر این صور و احوط آنست که اول آن شوط را اعـاده کنـد و بعـد از آن کل طواف را احتیاطا و اللّٰه تبارک و تعالی یعلم

باب ما جاء فی الطّواف خلف المقام

(روی ابـان عن محمّـد الحلبیّ قـال سالت ابا عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه عن الطّواف خلف المقام قال ما احبّ ذلک و ما اری به بأسا فلا تفعله الّا ان لا تجد منه بدّا) این بابی است در ذکر خبری که وارد شده

است در طواف عقیب مقام که حرام است یا مکروه است.

به اسانید صحیحه منقولست از ابان موثق علی المشهور و ثقه بر مذهب جمعی از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از طواف پشت مقام حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم این را که طواف را از پشت مقام کند و گناهی و کفاره نمی دانم از جهه کسی که از پشت مقام ابراهیم طواف کند پس مکن طواف از پشت مقام مگر آن که چاره نداشته باشی به آن که کثرت باشد یا خوف دشمن باشد، و ظاهر این حدیث کراهت است.

و در قوی کالصحیح منقولست از حریز از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از حد طواف کعبه آن حدّی که هر که از آن بیرون رود طواف خانه نکرده باشد حضرت فرمودند که مردمان در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله طواف می کردند خانه و مقام را و شما امروز طواف می کنید میان خانه و میان مقام را، پس حد موضع مقام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵

بود، و کسی که از آن تجاوز کند طواف نکرده است و حد پیشتر و امروز یکی است و آن مقدار میانه مقام و میان خانه است از جمیع اطراف خانه پس کسی که طواف کند و از اطراف خانه دور شود زیاده از این مقدار طواف خانه نکرده خواهد بود بلکه طواف مسجد کرده است زیرا که از حد بیرون رفته است و او را طواف نیست.

پس ظاهر شد از این حدیث که چون در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام

مقام متصل به خانه بود و جای آن را گذاشـته اند و اینجا که الیوم مقام را گذاشته اند علامتی بود که حدّ مطاف بود و مردمان بر دور خانه و مقام هر دو طواف می کردند چنانکه دور حجر اسـماعیل نیز می کشـتند و در زمان جاهلیت مقام را برداشـتند از جای آن که متصل بود به خانه و در اینجا گذاشـتند که حـد محل طواف بود و چون فتـح مکه معظمه واقع شـد و آن حضـرت صلی اللّه علیه و آله بـدعتهای جاهلیت را برطرف کردنـد مثل سـیصد و شـصت بت که بر دور کعبه و بعضـی بالای کعبه مانند هبل نصب کرده بودنـد آنها را زایل گردانیدند مقام را نیز بامر الهی در جائی گذاشـتند که در زمان حضـرت ابراهیم می بود و چون بموجب حـدیث متواتر نزد عامه و خاصه موافق ظاهر آیه کریمه همگی مگر نادری بکفر اصـلی خود برگشـتند چون عمر در زمان پادشاهی غصبی بحج آمد پرسید که کسی هست که بداند که این مقام در زمان جاهلیت در کجا بود یکی از منافقان گفت من انـدازه را برداشـته ام رفت و انـدازه را آورد و عمر به جایی که مطاف بود مقام را در آنجا گـذاشت پس حـد مطاف جـای مقـام است و از چهـار طرف به آن نسـبت است مثلاـ اگر از مقـام تا بیت بیست ذرع باشـد از جمیع اطراف بیست ذرع را رعایت می باید کرد و در طرفی که حجر اسماعیل واقعست حد مطاف از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶

حجر محسوبست زیرا که نشان جای مقام از جهه محل طوافست و حجر مطاف نیست که اگر کسی داخل حجر شود طواف

باطلست پس از بیرون بیست ذرع را مثلا رعایت می باید کرد.

و بعضی گفته اند که چون مطاف از اطراف ما بین بیت و مقامست از جانب حجر نیز بیت را رعایت می باید کرد خصوصا جمعی که حج را از بیت نمی دانند و لیکن اگر چه از بیت نمی دانند اتّفاقی است که حکم بیت دارد و اگر از طرف حجر بیت را رعایت نمایند جای طواف بسیار تنگ می شود و دو سه ذرعی بیشتر نمی ماند و اگر در کار می بود این مقدار تنگی هر آینه می بایست بیش از این مبالغه نمایند در آن طرف بخصوصه و از طرف عامه و خاصه نشده است و لیکن از جهه خروج از خلاف هر چند نزدیکتر باشد به دیوار حجر بی دغدغه خواهد بود با آن که نزدیکی خانه نیز در طواف مطلوبست هر چند عدد اقدام که بیشتر است ثواب بیشتر است و اللَّه تعالی یعلم

باب ما یجب علی من طاف او قضی شیئا من المناسک علی غیر وضوء

(روی عن معاویه بن عمّار قال قال ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه لا باس بان یقضی المناسك كلّها علی غیر وضوء الّا الطّواف بالبیت و الوضوء افضل) این بابی است در آن چه واجبست بر کسی که طواف یا عبادتی غیر از آن را بی وضو واقع سازند یعنی اعاده آن واجبست یا نه.

منقولست به بیست و شش سند صحیح از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست که مناسك را همه بی وضو واقع سازند مگر طواف کعبه را و مناسك دیگر را با وضو واقع ساختن افضل است، و در تهذیب هست که مگر طواف که در آن نمازست یعنی وضو به اعتبار نماز است، و احتمال

دیگر داده اند که مگر طواف که طواف بیت بمنزله صلاه است پس وضو در آن می باید (و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن أحدهما صلوات اللّه علیهما قال سألته عن رجل طاف الفریضه و هو علی غیر طهر قال یتوضّأ و یعید طوافه و ان کان تطوّعا توضّأ و صلّی رکعتین) و به سی و سه سند صحیح منقولست از محمد که از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸

شخصی که طواف واجب را به جا آورده باشد حضرت فرمودند که وضو می سازد و طواف را اعاده می کند و اگر نماز کرده باشد نماز را اعاده می کند و ذکر نکردن از جهه ظهور است و اگر طواف سنت را بی وضو بفعل آورده باشد وضو می سازد و دو رکعت نماز می کند.

پس ظاهر شد که طواف سنت نیز مشروط نیست به وضو و طواف واجب مشروط است به طهارت، و نماز مطلقا مشروطست بطهاره (و فی روایه عبید بن زراره عنه صلوات اللّه علیه انّه قال لا- باس بان یطوف الرّجل النّافله علی غیر وضوء ثمّ یتوضّأ و یصلّی و ان طاف متعمّدا علی غیر وضوء فلیتوضّأ و لیصلّ) و در روایت کالصحیح و موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که باکی نیست که طواف نافله را بی وضو به جا آورند و بعد از آن وضو بسازند و نماز سنّت را با وضو بفعل آورند یعنی اگر سهوا واقع شده باشد و اگر طواف را عمدا بی وضو واقع سازند وضو بسازد و با وضوء واقع سازد یعنی

در طواف سنّت و اکثر اوقات روایات عبید بی اختلاف نیست و ظاهرا نقل بالمعنی می کرده است و همین روایت را به چندین عنوان ذکر کرده است در موثق کالصحیح منقولست از او که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که شخصی طواف بی وضو کرد، حضرت فرمودند که اگر طواف سنت است وضو بسازد و نماز کند و به سندی دیگر موثق کالصحیح همین مضمون را به اندک تغییری بحسب لفظ منقول است و در موثق کالصحیح از او منقول است که عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللَّه علیه که من طواف نافله می کنم و بی وضوام حضرت فرمودند که وضو بساز و نماز کن و اگر چه عمدا طواف را

بی وضو کرده باشی و مضمون همه آنست که طواف نافله را اگر بی وضو به جا آورد خواه عمدا و خواه سهوا طوافش صحیح است و نماز طواف مشروط است به وضو و محتمل است که صدوق نیز روایات او را جمع کرده باشد در این روایات و اللَّه تعالی یعلم (و من طاف تطوّعا و صلّی رکعتین علی غیر وضوء فلیعد الرّکعتین و لا یعد الطّواف) و منقولست در صحیح از حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در شخصی که طواف کند طواف سنّتی و دو رکعت نماز را نیز به جا آورد و وضو نداشته باشد حضرت فرمودند که دو رکعت نماز را اعاده می کند بعد از وضو و طواف را اعاده نمی کند.

و منقولست در صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات

اللّٰه علیه از شخصی که طواف کند کعبه را و جنب باشد و در اثنای طواف به خاطرش رسد حضرت فرمودند که قطع می کند طواف را و آن چه را کرده است حساب نمی کند، و دیگر سؤال کردم از شخصی که طواف کند و به خاطرش رسد که وضو ندارد فرمودند که طوافش را قطع می کند و آن چه را کرده است حساب نمی کند. و محمولست بر طواف فریضه در صورت دویم و در صورت اول فی نفسه باطل است به اعتبار آن که بودن جنب در مسجد الحرام منهی عنه است پس طواف حال جنابت کالعدم است.

و در حسن کالصحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و در قوی کالصحیح از ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که از هر دو معصوم سؤال کردند که آیا مناسک

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰

حجرا بی وضو واقع می توان ساخت فرمودند که بلی مگر طواف خانه را که در آن نماز هست و نماز به هیچ وجه بی طهارت واقع نمی توان ساختن و طواف مربوط است به آن و در طواف واجب و سنت نماز را بی وضو نمی توان کرد و در طواف سنّت هر چند طواف مشروط به وضو نباشد معقول نیست آن را بی وضو کردن و بیرون رفتن و وضو ساختن و آمدن و نماز کردن.

و چون این معنی ظاهرتر است بعد از تامل ظاهر می شود رفع شبهه عدم احتیاج طواف واجب به وضو به اعتبار ظاهر این حدیث، و بر تقدیری که از این حدیث استدلال بر وجوب طهارت نتوان کرد استدلال بر عدم وجوب بی دغدغه نمی توان کرد و

احادیث داله بر وجوب بسیار است.

و در حسن کالصحیح و در صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست در شخصی که در اثنای طواف واجب حدثی از او صادر شود فرمودند که بیرون می رود و وضو می سازد پس اگر از نصف تجاوز کرده باشد بنا بر آن می نهد و اگر کمتر از نصف باشد اعاده می کند.

و کالصحیح منقولست از زید که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که طواف خانه را بی وضو کرده باشد فرمودند که باکی نیست محمولست بر نافله (و روی صفوان عن یحیی الازرق قال قلت لأبی الحسن صلوات اللّٰه علیه رجل سعی بین الصّفا و المروه فسعی ثلاثه اشواط او اربعه ثمّ بال ثمّ اتمّ سعیه بغیر وضوء فقال لا باس و لو اتمّ مناسکه بوضوء کان احبّ إلیّ) و در حسن کالصحیح منقولست از یحیی کبود چشم و ظاهر آنست که یحیی بن عبد الرحمن ثقه باشد که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی در میان صفا و مروه سعی کند و سه

شوط یا چهار شوط کرده باشد و بعد از آن بول کند و سعیش را تمام کند بی وضو حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر همه مناسک را با وضو بفعل آورد محبوبتر است نزد من.

و در صحیح از رفاعه منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که می توانم که عبادات حج و عمره را بی وضو دریابم حضرت فرمودند که بلی مگر طواف خانه که در آن نماز هست.

و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه

علیه فرمودند که طواف و سعی را واقع مساز بی وضو و دیگر خواهد آمد

باب ما جاء فی طواف الاغلف

(روی حریز و ابراهیم بن عمر قالا- قال ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه لا- باس بان تطوف المرأه غیر مختونه [مخفوضه خ] فامّا الرّجل أ فلا- یطوف الّا مختونا) این بابی است در بیان آن چه از احادیث وارد شده است در طواف ختنه ناکرده به چهل سند صحیح منقولست از حریز، و در صحیح به بیست و پنج و سند از ابراهیم مرویست که گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست در طواف که زن را ختنه نکرده باشند و اما مرد پس طواف نمی کند مگر ختنه کرده (و روی ابن مسکان عن ابراهیم بن میمون عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی الرّجل الّذی یسلم فیرید ان یختتن و قد حضر الحجّ أ یحجّ او یختتن قال لا یحجّ حتّی یختتن) و به اسانید صحیحه منقولست از عبد اللَّه و صفوان از ابراهیم که کتابش معتمد است به شهادت صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در مردی که مسلمان شود خواهد ختنه کند و زمان حج نیز رسیده است آیا حج کند فرمودند که حج نمی تواند کرد تا ختنه نکند.

و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه بن عمار که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که اغلف طواف خانه نمی تواند کرد و باکی نیست

که زن را ختنه نکرده باشند، و اغلف یعنی کسی که ذکرش در غلاف باشد، و این روایات بی معارض دلیل شرطیت ختنه مردانست و اکثر اصحاب نیز شرط می دانند و

بعضـی توقف کرده اند در اشتراط و توقف وجهی ندارد و از عدم اسـتفصال حضرت ظاهر می شود که اگر وقت تنگ باشد و ختنه کرده باشد و نجس باشد و طواف و نماز طواف را با نجاست غیر متعدی تواند کرد و اللّٰه تعالی یعلم

باب القران بین الاسابیع

(روی ابن مسـکان عن زراره قـال قـال ابـو عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه انّمـا یکره ان یجمـع الرّجـل بین السّـبوعین و الطّوافین فی الفریضه فامّا فی النّافله فلا باس) این بابی است در مقارن ساختن دو طواف با یکدیگر که در میان آنها نافله نکند.

و منقولست در صـحیح از زراره که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که مکروه نیست یعنی بد نیست قران که جمع کنـد میان دو هفت شوط، و دو طواف: تفسـیر آنست مگر در وقت طواف واجب و اما در طواف سـنت باکی نیست و مکروه در اینجا احتمال حرمت و تاکّد کراهت دارد هم چنانکه عدم باس در نافله احتمال کراهت و اباحت هر دو دارد (و قال زراره ربّما طفت مع ابی جعفر صـلوات اللّٰه علیه و هو ممسک بیدی الطّوافین و الثّلاثه ثمّ ینصرف و یصلّی الرّکعات ستّا) ممکن است که تتمه حدیث سابق باشد و بیان عدم کراهت قران در نافله باشد و به اسانید صحیحه منقولست که زراره گفت که بسیار بود که طواف می کردم با حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه و آن حضرت دست مرا گرفته بود دو طواف و سه طواف که بیست و یک شوط باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵

می کردند و بعد از فراغ شش رکعت نماز می کردند از جهه هر هفت شوط دو رکعت

و از جهه دو طواف چهار رکعت می کردند.

و منقولست از زراره که با آن حضرت صلوات اللَّه علیه سیزده طواف کردم که آن حضرت دست مرا گرفته بودند بعد از آن به گوشه فرمودند و بیست و شش رکعت نماز کردند و من نیز کردم، و ظاهر احادیث بسیار دلالت می کند بر آن که قران را از روی تقیه کرده باشند و تا تقیه نباشد قران نکنند (و کلّما قرن الرّجل بین طواف النّافله صلّی لکلّ اسبوع رکعتین رکعتین) و چون قران در فریضه بد است و در نافله باکی نیست پس هر چند که قران کند از جهه هر هفت شوط دو رکعت نماز بگذارد و اسبوع و سبوع بمعنی هفت شوط است و همزه نسخه است در هر دو و یک سبوع و یک رکعتین نیز نسخه است و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و احوط عدم قرانست در فریضه و نافله مگر آن چه گذشت که یک شوط را سهوا زیاده کرده باشد شش شوط بر او می افزاید و دیگر خواهد آمد إن شاء اللَّه

باب طواف المریض و المحمول من غیر علّه

(روی محمّد بن مسلم قال سمعت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه یقول حدّثنی ابی انّ رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله طاف علی راحلته و استلم الحجر بمحجنه و سعی علیها بین الصّفا و المروه و فی خبر اخر انّه کان یقبّل الحجر بالمحجن) این بابیست در طواف بیمار و کسی که او را دیگری بردارد بی علتی کالصحیح منقولست از محمد که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که خبر داد مرا پدرم صلوات اللَّه علیه که

حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بر شتر سوار بودند در حال طواف و عصای سر کجی داشتند و آن عصا را بحجر الاسود می رسانیدند از جهه استلام مستحب، و بر آن راحله سعی فرمودند میان صفا و مروه.

و در حدیثی دیگر وارد است که آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله می بوسیدند حجر را به عصا به آن که چون سواره بودند عصا را بحجر می رسانیدند و عصا را می بوسیدند.

و منقول است در صحیح از کاهلی که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله طواف کردند بر شتر گوش بریده یا دست کوتاه، و مشهور این است که شتر معیوب نبود و لیکن باین نامش می خواندند و چون سوار بودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷

ارکان خانه را مسح می کردند و می بوسیدند به عصای سر کجی که داشتند از جهه راندن شتر، و احادیث صحیحه وارد است که آن حضرت در جمیع مناسک حج سواره بودند از جهه آن که مردمان را تعلیم کنند که چگونه مناسک را بفعل آورند (و روی ابو بصیر انّ ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه مرض فامر غلمانه ان یحملوه و یطوفوا به فامرهم ان یخطوا برجله الارض حتّی تمسّ الارض قدماه فی الطّواف) و مرویست در موثق از ابو بصیر که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بیمار شدند امر فرمودند غلامان را که آن حضرت را بر محفّه بردارند یا بر پشت و آن حضرت بر پشت ایشان طواف کردند و اگر در محفّه می بودند که محفّه را به زمین

نزدیک کننـد که کف پاهای آن حضـرت به زمین برسد و اگر بر دوش بودند می فرمودند که قد خود را بد زدند در طواف تا قـدمهای مبـارک آن حضـرت به زمین برسـد ظاهرا و این معنی را از روی اسـتحباب به جا می آوردنـد (و فی روایه محمّـد بن الفضـیل عن الرّبیع بن خثیم انّه کان یفعل ذلک کلّما بلغ إلی الرّکن الیمانیّ) و در قوی منقولست از محمـد از ربیع بن خثیم که مجهول است و ربیعی نیست که از زهاد ثمانیه است و همنام اوینـد پدر و پسر و ربیع نیز دیده بود این واقعه را او می گوید که چون حضـرت به رکن یمانی می رسـیدند پاها را به زمین می کشـیدند و ممکن است که در دو واقعه باشد (و سال اسـحاق بن عمّار ابا ابراهیم صلوات اللّه علیه عن المریض المغلوب یطاف عنه بالکعبه فقال لا و لکن یطاف به)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸

و در موثق کالصـحیح منقولست از اسـحاق که گفت سؤال کردم از حضـرت امام موسـی کاظم صلوات اللّه علیه از بیماری که بی شـعور باشـد یا قوت نداشـته باشـد آیا دیگری بدل از او طواف می کند حضـرت فرمودند که نه و لیکن دیگری او را دوش می کند و طوافش می فرمایند و ظاهرا مغلوبیت از جهه عقل است که شـعور نداشـته باشد و لیکن چون ممکن است که حدثی از او بجهد که مسـجد را نجس کند محمولست بر غلبه مرضـی که ضبط خود تواند کرد (و قد روی عنه صلوات اللّه علیه حریز رخصه فی ان یطاف عنه و عن المغمی علیه و یرمی عنه) و بتحقیق که روایت کرده است از

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه حریز رخصتی را در آن که از مغلوب که دیوانه باشد و از بی هوشی که مرض است که کسی به نیابت ایشان طواف کند و رمی جمرات کند، و روایت چنین است که حضرت فرمودند که از بیماری که عقلش مغلوب شده باشد و بیهوش باشد به نیابت او طواف و رمی می توان کرد و از عبارت روایت ظاهر می شود که هر دو یکی است و بیماری که بیهوش می شود عقل او مغلوبست از این جهت ضمیر را مفرد فرمودند و این حدیث به هشتاد و دو سند صحیح منقولست.

(و فی روایه معاویه بن عمّار عنه صلوات اللّٰه علیه قال الکسیر یحمل فیرمی الجمار و المبطون یرمی عنه و یصلّی عنه) و در روایت معاویه به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که کسی که بدنش شکسته باشد دوش می کنند تا آن که جمرات را به هفت سنگ ریزه می زند و مبطون که شکم رو داشته باشد نایب می کند کسی را که به نیابت او رمی جمرات را بزند و به نیابت او نماز طواف را بکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹

بدان که مشهور میان اصحاب آنست که اگر بیماری داشته باشد که شعور نداشته باشد مانند بیهوش یا مرضی که ضبط خود نتواند کرد چون اسهال: دیگری به نیابت ایشان می کند و اگر عذر مرجو الزوال باشد صبر می کند شاید خوب شود و خود تواند کرد و الا نایب از جهه او می کند و احادیث صحیحه بسیار بر این معنی وارد است (و قدر روی معاویه بن عمّار عنه صلوات اللّٰه علیه

رخصه فی الطّواف و الرّمی عنهما) و بتحقیق که وارد شده است بعنوان رخصت به اسانید صحیحه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و در طواف و رمی از جانب کسیر و مبطون، و ممکن است که مراد از کسیر کسی باشد که از شتر افتاده باشد و بدنش مجروح باشد و خوف تلویث مسجد بوده باشد یا آن که عاجز باشد از حرکت و در مبطون که خوف نجس شدن مسجد باشد ظاهر است و از این جهت رخصت نامیده است که اصل آنست که افعال را خود به جا آورد و چون فی الجمله اختیاری هست که خود توانند کرد نیابت بر سبیل رخصت است (و قال فی الصّبیان یطاف بهم و یرمی عنهم) و در صحیح به اسانید متکثره منقولست از معاویه که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند در اطفال که ایشان را دوش می کنند و بر دور کعبه می گردانند و از جانب ایشان رمی جمار می کنند یعنی اولیاء ایشان مانند پدر و جد یا هر مؤمنی ولی مؤمن است چنانکه فرموده است حق تعالی شانه که مؤمنان بعضی از ایشان ولایت دارند بر بعضی و این حدیث در صورتی است که اطفال ممیّز نباشند و الا ایشان را به عبادت و افعال حج می دارند چنانکه خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالی

باب ما یجب علی من بدء بالسّعی قبل الطّواف أو طاف و اخّر السّعی

(روی صفوان عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل طاف بالکعبه ثمّ خرج فطاف بین الصّفا و المروه فبینا هو یطوف اذا ذکر انّه قد ترک من طوافه بالبیت فقال یرجع إلی البیت فیتمّ طوافه ثمّ یرجع إلی الصّفا و المروه فیتمّ ما

بقی قلت فانّه بـدء بالصّـفا و المروه قبل ان یبدأ بالبیت قال یاتی البیت فیطوف به ثمّ یسـتانف طوافه بین الصّـفا و المروه قلت فما الفرق بین هـذین قال لأنّ هـذا قـد دخل فی شـی ء من الطّواف و هذا لم یدخل فی شـی ء منه) این بابی است در آن چه واجب است بر کسـی که ابتداء به سـعی کند پیش از طواف یا طواف کند و تاخیر کند سعی را یعنی واجبست بحسب احادیث متواتره و اجماع کافه مسـلمانان که اول در حـج و عمره ابتـدا به طواف کند و دو رکعت نماز طواف را به جا آورد و بعد از آن سـعی کند در میان صـفا و مروه و هم چنین می باید بی فاصـله بعد از طواف سعی کند میان صفا و مروه پس اگر تاخیر کند حکمش چیست.

مرویست در موثق کالصـحیح از اسـحاق که گفت عرض نمودم به حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه که اگر کسـی طواف کعبه به جا آورد و بعد از آن از مسجد بیرون آید و مشغول شود به سعی میان صفا و مروه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱

پس در اثنای سـعی به خاطرش رسـد که بعضـی از طواف کعبه را نکرده است که کمتر از نصف باشـد به آن که یک شوط یا دو شوط یا سه شوط را نکرده است حضـرت فرمودند که بر می گردد بسوی کعبه و طوافش را تمام می کند پس بر می گردد به سعی میان صفا و مروه و آن چه مانده است تمام می کند اگر چه بیشتر مانده باشد.

عرض کردم که اگر اول ابتدا به صفا و مروه کرده باشد پیش از آن

که ابتدا کند به طواف خواه عمدا و خواه سهوا و خواه جاهل مسأله باشد حضرت فرمودند که متوجّه طواف می شود و آن را با نماز به جا می آورد پس می آید و سعی را از سر می گیرد اگر چه همه را کرده باشد عرض نمودم که چه فرقست میان اول و ثانی که حکمشان مختلف است فرمودند که چون در صورت اول بعضی از طواف را کرده بود و آن بیشتر بود و بیشتر که چهار شوط کرده باشد حکم کل دارد و ترتیب بفعل آمده بود بنا می گذاشت بر سعی بخلاف این صورت که داخل نشده است در چیزی از طواف و اگر کمتر از نصف باشد در حکم عدم است.

و این حل موافق فقه رضوی است و حل اکثر علما، بلکه این حل گمان ندارم که کسی کرده باشد اگر چه ظاهر عبارت شامل یک شوط نیز هست، و لیکن چون قدما فرق کرده اند متاخرین بحسن ظنی که به ایشان دارند و ایشان را ارباب نص می دانند می گویند که البته به ایشان چیزی رسیده است که بما نرسیده است، و مظنون اینست که قدما خصوصا صدوق این کتاب را داشته است و یقین داشته است که تالیف حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما است به آن عمل می کرده است و دیگران به اعتبار جلالت قدر او اعتماد به گفته او می کرده اند و جمعی نیز خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲

داشته اند و دو شیخ فاضل صالح ثقه گفتند که این نسخه را از قم به مکه آوردند چون نسخه قدیمی بود و خطوط اجازات علماء بر آن بود و در چند

جا خط حضرت بر آن بوده و قاضی میر حسین طاب ثراه از روی آن نسخه نوشته بود و باین شهر آمد و بنده از آن نسخه نسخه برداشتم و عمده اعتماد بنا بر این است که اکثر آن چه پدرش در رساله به صدوق نوشته است بهمان عبارتست و اکثر آن چه صدوق نسبت به کسی نمی دهد همان عبارتست به اندک تغییری در بعضی از اوقات و این نسخه سبب عذر قدماست در آن چه گفته اند و سبب احتیاط این فقیر است و بعضی از این حدیث پیشتر گذشت با مؤیّدش صحیحه منصور بن حازم اعاده نکردم (و ساله صلوات اللّٰه علیه عبد اللّٰه بن سنان عن الرّجل یقدم حاجّا و قد اشتدّ علیه الحرّ فیطوف بالکعبه و یؤخّر السّعی إلی ان یبرد فقال لا باس به و ربّما فعلته) و به اسانید صحیحه منقولست از عبد اللّٰه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در هوای گرم بحج آمده باشد و طواف کعبه کند و از جهه شدّت حرارت تاخیر نماید سعی را تا هوا خنک شود چونست حضرت فرمودند که باکی نیست در تاخیر و بسیار است که من نیز چنین می کنم یعنی تاخیر می کنم سعی را تا هوا خنک شود و اگر چه افضل اعمال آنست که دشوارتر باشد و لیکن بر ائمه هدی است صلوات اللّٰه علیهم که کار را بر مردمان دشوار نکنند چون عالمیان متابعت ایشان می کنند و بسا باشد که بدن نیز قوت تحمل مشقّت نداشته باشد و به سبب این مشقت از کارهای اهم از این باز مانند

(و فی حدیث اخر یؤخّره إلی اللّیل)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳

و در حدیث دیگر از عبد اللَّه بن سنان هست که گفت که بسیار بود که حضرت صلوات اللَّه علیه را می دیدم که تاخیر می نمودند تا شب و به همین عنوان شیخ بعد از حدیث عبد اللَّه بن سنان ذکر کرده است و اگر نه عبارت شیخ می بود احتمال معنی دیگر اظهر بود.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از احدهما صلوات اللَّه علیهما از شخصی که طواف خانه کند و مانده شود آیا سعی را تاخیر می کند حضرت فرمودند که بلی و ظاهر حدیث سابق آنست که طواف را در شدت حرارت کرده باشند که قریب بظهر باشد چنانکه در باب ثواب حج گذشت و از آن وقت تا شب تاخیر فرموده باشند و محتمل است که مراد از تاخیر تا شب این باشد که طواف و سعی را تاخیر فرموده باشند و دور نیست که این فرد بهتر باشد تا فاصله میان طواف و سعی نشود فاصله بسیار (روی العلا عن محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللَّه علیهما قال سألته عن رجل طاف بالبیت فأعیی أ یؤخّر الطّواف بین الصّفا و المروه إلی غد قال لا) و به اسانید صحیحه بسیار که چهل و شش سند است منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از یکی از صادقین صلوات اللَّه علیهما از شخصی که طواف کند کعبه را و باز ماند آیا سعی را بروز دیگر می تواند انداختن فرمودند که نه محتمل است که نهی تحریمی باشد یا تنزیهی (و ساله صلوات اللَّه علیه رفاعه

عن الرّجل يطوف بالبيت فيدخل وقت العصر أ يسعى قبل ان يصلّى او يصلّى قبل ان يسعى قال لا باس به ان يصلّى ثمّ يسعى)

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۴

و منقولست به اسانید صحیحه از رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که از طواف خانه فارغ شود و وقت عصر داخل شود آیا سعی می کند پیش از نماز یا نماز می کند پیش از سعی حضرت فرمودند که باکی نیست که طواف کند و بعد از آن سعی به جا آورد یعنی آن چه توهّم کرده که می باید اتّصال طواف و سعی به مرتبه به جا آورده باشد که نماز واجب در میان در نتواند آمدن نه چنین است بلکه اگر در اثنای طواف و سعی باشد و وقت نماز داخل شود متوجه نماز شدن اولی است اگر همه از جهه تقیه باشد که می باید آن را مقدم دارند، و کلینی همین حدیث را ذکر کرده است در صحاح و در آخرش چنین-

لا بل يصلّى ثمّ يسعى

- و بنا بر این احتیاج نیست به تاویل و ظاهرا تصحیف شده است از قلم نساخ.

و کلینی در صحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است و بی دغدغه کتاب معاویه نزد محمد بن یعقوب بوده است و طرق بسیار به او داشته است، دیگر کتاب ابن ابی عمیر نزد او بوده است و طرق بسیار به او داشته است و از جهه تفنن طریق از همه طرق روایت می کند و نمی دانست که کار به این جا خواهد رسید که بگویند ابراهیم بن هاشم را نمی شناسیم و سهل بن زیاد ضعیف است

و امثال اینها و اگر نه همیشه از جمعی روایت می کرد که شما به ایشان اعتقاد داشته باشید.

غرض اینست که متذکر شوی و مطلع شوی بر سخافت آراء جمعی که خبر از جائی ندارند، أولا هرگز دیدی که شیخ طوسی تا علامه رحمهم اللّٰه تعالی گفته باشند که این حدیث ضعیف است از جهه این جماعت چون معلوم بوده است کتب که از آن جماعت است مثلا الحال هرگز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵

به خاطرت رسیده است که به گویی که قواعد معلوم نیست که از علامه باشد و شرایع محقق معلوم نیست که از محقق باشد چون در طرق اجازه قواعد و شرایع جمعی هستند که ما ایشان را نمی شناسیم بلکه یقین است که این کتب از ایشان است و اجازه محض تیمّن و تبرک است و از اجازه دانستن از بابت اینست که کسی در روز روشن بگوید که الحال روز است زیرا که فلانی گفت روز است و دیگری بحث کند که عدالت فلانی بر ما ظاهر نیست و تو گویی که فلانی عادل است و وجوه عدالت او را گویی و اگر نیکو تامل کنی البته چنین است، و کتب این جماعت کالشمس فی رابعه النّهار بوده است و چون طبایع اهل عصر چنین بوده است از جهه تطبیب قلوب ایشان می گوییم که طریق به حریز چهل طریق صحیح است که از فهرست صدوق و شیخ از طریق صدوق چهل طریق است و اگر اندکی پائین تر آییم صد باره نهصد هزار طریق بیشتر داریم و اگر از خود تا به ایشان حساب کنیم هزار باره از عدد ریگ بیابانها و از موی

گوسفندان و ساير حيوانات بيشتر است.

بلى اگر كسى سخن گفته است در حريز و زراره و جمعى كه حديث را از معصوم نقل كرده اند سخن گفته اند نه در كسى كه از حريز روايت كرده است چون كتب حريز در ميان ايشان بوده است تا زمان ابن ادريس، و در آخر سراير از كتب جمعى احاديث مستطرفه روايت كرده است و چون از زمان بعد از شيخ طوسى عليه الرحمه اكثر اصحاب به طرز عامه با ايشان مباحثات مى كردند، و اگر چيزى نقل مى كردند به ايشان گاهى مى گفتند كه خبر واحد است، و گاهى مى گفتند كه دلالتش صريح نيست و ذو وجوه است، و هم چنين است از آيه اگر استدلال مى كردند بحث در دلالتش مى كردند علاجى نداشتند بغير از آن كه از جهه اسكات خصم دست به اجماع زنند مى گفتند كه اجماع اهل البيت است و آيات و دلايل عقليه و نقليه از طرق عامه مى آوردند بر صحت اجماع و أولا دست به اجماع مى زدند و بعد از آن از

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٣۶

جهه تاييد اجماع آيات و اخبار نقل مى كردند چنانكه از كتب ايشان ظاهر و باهر است.

و اگر خواهى كه اين معنى بر تو ظاهر شود رجوع كن به كتب استدلالى ايشان مثل كتاب قنيه از ابن زهره كه در هر مسأله أولا- مى گويد كه للإجماع و الآيه و الروايه و از مجمع البيان نيز ظاهر مى شود مثلا در تفسير آيه كريمه وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا كه استدلال مى كند بر رجعت و از سيّد مرتضى رضى اللّٰه عنه نقل كرده است كه اين آيه دلالت بر رجعت

می کنـد به آن که حـق سـبحانه و تعـالی فرمـوده است که روزی باشـد که مبعوث کنیم و زنـده گردانیم از هر امـتی جمعی از مکذبین را می گوید که در روز قیامت حق سبحانه و تعالی همه خلایق را مبعوث می گرداند چنانکه ضروری دین اسلام است بلکه ضـروری ادیان ملیّین است قاطبه پس نیست این بعثت مگر در رجعت، و بعد از آن می گوید که ما اسـتدلال بر رجعت به آیه و اخبار نمی کنیم که گوینـد آیه ظنّی الـدّلاله است و اخبار آحاد است و مفید قطع نیست بلکه مسـتمسک ما اجماع طاهره است که مفید قطع است و آیات و اخبار را تایید می آوریم نه استدلال تا شما بحث توانید کرد در دلالت یا سند.

و داب ایشـان چنین بود تـا قریب بزمـان علامه و علامه رحمه اللّٰه ظاهر ساخت اسـتدلال به اخبار را در کتاب منتهی المطلب، و بعـد از او شـهید علیه الرحمه، و بعـد از آن شـهید ثانی رحمهم اللّٰه با نهایت خوف تا بآخرها جرأت کرد و در اجماعات ایشان قـدحها کردند بانکه معاصـران او جمعی تکفیرش کردند و او مختفی بود در تلال و جبال، و خبری از جرح و تعدیل نداشت تا بزمان ما که حق سـبحانه و تعالی أولا مولانا و مقتدانا و شـیخنا و شیخ الکل در قدح اجماع و استنباطات واهیه داد مردانگی می داد بعد از آن مولانا محمد امین طاب ثراه رجوع نمود بداب قدماء شیعه و قدح نمود در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷

فواید مدنیه در اجتهادات و چون نوبت باین شکسته رسید به تایید اللّٰه تبارک و تعالی ترویج حدیث نمود به مرتبه که در

اصـفهان جدّ این شکسـته کتب حـدیث را بر شـیخ الطائفه نور الـدین علی بن عبد العالی خوانده بود و اجازات از او داشت اما چون رغبت مردمان در فقه بیشتر بود مدارش بر درس کتب فقهیّه بود.

حاصل آن که در این شـهر دو کس یا سه کس کتب حـدیث داشـتند و آن نیز در کتابخانه بود که کسـی ندیـده بود تا آن که روزی شـیخ المحدثین شـیخ بهاء الدین محمد العاملی در اثناء درس می گفتند که اول کسی که کتب حدیث را به ایران آورد پدر من بود عرض نمودم که در کتابخانه جدّ بنده و کتابخانها میرزا محمد ابو الفتوح و کتابخانه میر شـجاع الدین محمود بود؟ در جواب فرمودند که همین کتابخانه بود کسـی می خواند و چنین بود، و الحال قریب به چهل سال است که سـعی نمودم و به مرتبه رسـیده است که در بسـیاری کتابخانه جمیع کتب مکرر هست بلکه در قری از اصـفهان و سایر بلاد منتشر شد و آب رفته به جوی باز آمـد و الحمد للّه ربّ العالمین که اکثر فضـلای عصـر اوقات شـریف ایشان صـرف حدیث می شود و روز بروز در ترقی و تزایـد است و به سـبب هجران کلی که بر اخبار واقع شده بود و کسـی نمی خواند تصـحیفات و اغلاط بسـیار واقع شده بود بتأیید اللّٰه تبارک و تعالی در روضه المتقین اکثر به اصـلاح آمد و الحمد للّه رب العالمین که در این شـرح تمام شد هر چه در این کتاب تقصیر شده بود و الحمد للّه ربّ العالمین که پادشاه جم جاه ملایک سپاه قدوه اولاد سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و

زبـده احفـاد ائمه طـاهرين صـلوات اللّٰه عليهم اجمعين رشـک پادشاهـان متقـدمين و متاخّرين اکثر اوقات شـريف ايشان و امراء جليل القدر عظيم الشأن ايشان نيز صـرف مطالعه و مباحثه حديث می شود و اکثر صـحبت ايشان خواندن اين شرح است و اميد هست که بموجب حديث شريف که از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸

سيد المرسـلين و ائمه طاهرين صـلوات اللّٰه عليهم مشـهور و معروفست که النّاس علی دين ملوکهم چنان شود که در جميع بلاد ايران اطفال ايشان عالم باشـند، و بموجب منطوقه حـديث حضـرت سـيد المرسـلين صـلی اللّٰه عليه و آله که فرموده اند که دين مـبين بر دو پـا قـائم است يکی به تعظيم امر اللّٰه و يکی به شـفقت علی خلق اللّٰه چنين شـده است که در خلوات در تعظيم اوامر الهی می کوشـند و در جلوات در شـفقت علی خلق اللّٰه نهـايت سعی می فرماينـد، و اين شـرح نيز به برکت توجهات ايشان در اندک روزی به اين جا رسيده است اميد از فضل الهی دارد که اجل امان دهد که تمام شود.

حاصل آن که از معاويه بن عمار منقول است که عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه عليه که اگر شخصـی شروع کند در سـعی ميان صفا و مروه و وقت نماز داخل شود آيا سعی را مخفف کند و بعد از آن متوجه نماز شود يا قطع کند و نماز کند و بعد از آن سـعی کند يا سـعی را به نحوی که می کرد با مسـتحبات به جا آورد حضرت فرمودند که آيا بر صفا و مروه محل نمازی نيست يعنی جا هست نماز کند يا آن که آيا مسجد

الحرام نزدیک نیست یعنی متصل است نماز کند و بعد از آن سعی را به جا آورد عرض نمودم که آیا می تواند نشست از جهت استراحت فرمودند که در اثنای سعی می تواند نشست بر چهار پا چرا در غیر حال سعی نتواند نشست با آن که حق سبحانه و تعالی که رخصت داده است که سعی را سواره کنند از جهت استراحت بندگانست چرا در غیر حال سعی استراحت نتواند کرد.

باب الرّجل یطوف عن الرّجل و هو غائب او شاهد

(روی معاویه بن عمّار عن أبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال إذا اردت ان تطوف عن احد من اخوانک فائت الحجر الاسود فقل بسم اللَّه اللّهُمَّ تقبّل من فلان) این بابی است در طواف کردن به نیابت شخصی که آن شخص غایب باشد یا حاضر به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه خواهی طواف کنی از جهه یکی از برادران مؤمنت به نزد حجر الاسود آی و بگو بسم اللَّه استعانت از حق سبحانه و تعالی می خواهم یا از نام او که این طواف با تمام رسد خداوندا قبول کن این طواف را که من از جهه یا به نیابت فلانی به جا می آورم و به جای فلان نام او را ببر، و امثال این حدیث دلالت می کند بر آن که ابتدأ طواف از حجر الاسود می باید باشد و بر آن که طواف سنت یا واجب را که نتواند آمد: به نیابت می توان کرد در حال حیات، و بر آن که در نیت همین کافی است که در ابتدای فعل در خاطرت باشد که این فعل را از جهه چه می کنی، و

بر آن که دعای قبول را پیش از فعل می توان کرد. و ممکن است که مراد این باشد که خداوندا چنان کن که این فعل خالص از جهه رضای تو باشد تا مقبول باشد و در نامه عمل برادرم نوشته شود، یا آن که آن چه به نیابت او می کنم از من نیز قبول کن که هر دو مثاب باشیم و اول اظهر است که خود منظور نباشد و حق سبحانه و تعالی البته

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰

باین کس نیز می دهد بر وجه اکمل و هر چند خودش منظور نباشد اکمل است

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

و این نیت لفظی است که هم نیت است و هم دعای قبول عمل، و اگر همین معنی را در خاطر بگذراند نیّت بفعل آمده است و لیکن ثواب دعا را ندارد تا بلفظ نگوید و ممکن است که اگر در ضمیر این کس استدعای مطالب گذرد از جهه خود یا دیگری حق سبحانه و تعالی آن ثواب را کرامت کند بفضل خود و لیکن جزم نمی توان کرد و یا تلفظ جزم هست چون اطاعت کرده است (و ساله صلوات اللّه علیه یحیی الازرق عن الرّجل یصلح له ان یطوف عن اقاربه فقال اذا قضی مناسكك الحجّ فلیصنع ما شاء) و منقولست در موثق و کلینی در صحیح از صفوان از یحیی ازرق و صدوق در فهرست گفته است که یحیی ابن حسان ازرق و ظاهرا سهو کرده باشد و در اخبار صحیحه از صفوان چند جا تصریح واقع شده است به یحیی بن عبد الرحمن ازرق ثقه با آن که

یحیی ابن حسان از کاظم صلوات اللّه علیه روایت نکرده است و این خبر و اخبار مصرحه اکثر از کاظم صلوات اللّه علیه است و بعد از این إن شاء اللّه خواهد آمد با تصریح بعبد الرحمن از آن جمله در سعی خواهد آمد. حاصل آن که یحیی گفت: سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که خواهد که از جهه خویشان خود طواف کند جایز است حضرت فرمودند که هر گاه مناسک حجرا از جهه خود به جا آورد هر چه خواهد بکند. یعنی مناسک حج خود

را به نیابت ایشان نمی تواند کرد و افعال دیگر مانند طواف بلکه عمره مفرده را از جهه دیگران می تواند کرد (و لا- یجوز للرّجل اذا کان مقیما بمکّه لیست به علّه ان یطوف عنه غیره) و جایز نیست کسی را که در مکه معظمه باشد و او را علتی از حدث و مرض نباشد که دیگری به نیابت او طواف کند روایت کرده است شیخ در صحیح از عبد الرحمن بن ابی نجران از شخصی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صلوات اللّه علیه که اگر دو کس در مکه معظمه باشند یکی از ایشان بدل از دیگری طواف می تواند کرد فرمودند که نه و لیکن اگر غایب باشد از مکه بدل از او طواف می تواند کرد عرض نمودم که چه مقدار راه غایب باشد فرمودند که ده میل و تفصیلش خواهد آمد در ابواب نیابت إن شاء اللّه

باب السّهو فی رکعتی الطّواف

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه قال فی رجل طاف طواف الفریضه

و نسی الرّکعتین حتّی طاف بین الصّفا و المروه ثمّ ذکر قال یعلّم ذلک المکان ثمّ یعود فیصلّی الرّکعتین ثمّ یعود إلی مکانه و قد رخّص له ان یتمّ طوافه ثمّ یرجع فیرکع خلف المقام و روی ذلک محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه فبایّ الخبرین اخذ جاز و قلت له رجل نسی الرّکعتین خلف مقام ابراهیم علیه السّلام فلم یذکر حتّی ارتحل من مکّه قال فلیصلّهما حیث ذکر و ان ذکرهما و هو بالبلد فلا یبرح حتّی یقضیهما) این بابی است در سهو در دو رکعت نماز طواف به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند در شخصی که طواف واجب را بفعل آورد و فراموش کند دو رکعت نماز طواف را تا وقتی که در سعی میان صفا و مروه باشد به خاطرش آید حضرت فرمودند که نشان می کند آنجا را و بر می گردد و دو رکعت نماز طواف را در مقام ابراهیم می کند پس بر می گردد و به جایی که نشان کرده است و سعی را تمام می کند. و صدوق می گوید که بتحقیق که رخصت داده اند او را که سعی را تمام کند و بعد از آن به مقام ابراهیم رود و نماز طواف را به جا آورد و این رخصت روایت کالصحیح محمد بن مسلم است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳

و بنا بر نسخه که و او داشته باشد یعنی آن این است که دو حدیث هست یکی بهمان عبارت که گفته و دیگر خبر محمد بن مسلم است که نقل بالمعنی است پس بهر

یک از این دو حدیث که عمل نماید جایز است اگر چه قطع بهتر است اگر متعین نباشد.

دیگر معاویه بن عمار گفت که عرض نمودم که اگر شخصی فراموش کند نماز طواف را و به خاطرش نرسد تا از مکه معظمه بیرون رود حضرت فرمودند که هر جا که به خاطرش رسد این دو رکعت را قضا می کند و اگر بشهر خود رسیده باشد و به خاطرش رسد جائی نرود تا آن که دو رکعت را قضا کند.

اما روایت محمد بن مسلم که ذکر کرده است بنظر نرسید بلکه شیخ روایت کرده است به بیست و پنج سند صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که طواف خانه کند و فراموش کند نماز طواف را تا آن که پنج شوط به جا آورد یا کمتر حضرت فرمودند که سعی را می گذارد تا آن که دو رکعت را در مقام می کند و بعد از آن می آید و از آنجا که گذاشته است شروع می کند تا سعی را تمام می کند پس ممکن است که حدیث دیگر باشد یا سهو شده باشد و احتمال ضعیفی هست که و روی ذلک اشاره بحدیث معاویه باشد که مطلبش این باشد که حدیث اول اقوی است و ظاهر عبارت متن اینست که قال و قلت سخن محمد بن مسلم باشد و لیکن چون کلینی این عبارت را از معاویه بن عمار روایت کرده است ظاهر می شود که صدوق آن عبارت را در میان حدیث معاویه در آورده باشد و بعد از آن شروع در بقیه حدیث معاویه کرده باشد

و صدوق بسیار چنین کرده است در این کتاب (و فی روایه عمر بن یزید عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه ان کان

قد مضـی قلیلا فلیرجع فلیصـلّهما او یامر بعض النّاس فلیصـلّهما عنه) و در صحیح از عمر مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که هر گاه نماز طواف را نکرده باشد و اندکی راه رفته باشد بر می گردد و در مقام می کند یا نایب می کند شخصـی را که بدل از او بکند (و روی الحسـین بن سعید عن احمد بن عمر قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل نسی رکعتی طواف الفریضه و قد طاف بالبیت حتّی یاتی منی قال یرجع إلی مقام ابراهیم علیه السّلام فلیصلّهما) و به سی سنـد صـحیح منقولست از احمـد که گفت سؤال کردم از حضـرت امام رضا صـلوات اللّٰه علیه از شخصـی که فراموش کند دو رکعت نمـاز طواف واجب را و طواف کرده باشـد تـا آن که بمنی آیـد حضـرت فرمودنـد که بر می گردد به مقام ابراهیم علیه السّلام و در آنجا به جا می آورد و احادیث بسـیار بر این مضـمون وارد شده است از صـحیح و کالصحیح (و قد رویت رخصه فی ان یصـلّیهما بمنی رواها ابن مسکان عن عمر بن البراء عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه) و بعنوان رخصت روایت وارد شده است که این دو رکعت را در منی به جا آورد و احتیاج به آمـدن به مکه نیست و این روایت از ابن مسـکان وارد شـده است از عمر بن براء که مجهول الحال است و لیکن چون ابن

مسکان از اهل اجماع است جهالت او ضرر ندارد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه، و احادیث بسیار مؤید این حدیث وارد شده است که اگر در ابطح باشد برگردد و در مقام به جا آورد و یا در مکه باشد در مقام به جا آورد و از مجموع اخبار ظاهر می شود که آن چه فراموش کرده است اگر در مکه معظمه و حوالی آن مانند ابطح باشد بر می گردد و اگر در منی باشد به مکه بازگشت داشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵

نیز بر می گردد و اگر بازگشت نداشته باشد مخیر است میان آن که بر گردد یا نائب بگیرد یا در آنجا بکند و هم چنین اگر در دورتر با امکان آمدن بی مشقتی اگر چه اولی آنست که اگر مشقت عظیم نباشد بر گردد چون در روایات بسیار استدلال به آیه کریمه شده است که مقام ابراهیم علیه السلام را مصلی کنید یعنی در آنجا نماز طواف را به جا آورید و اگر متعسّر باشد برگشتن احوط آنست که اگر در همان موضع که به خاطرش رسیده است به جا آورد و اگر خود بازگشت داشته باشد در سال دیگر احتیاطا قضا کند و الا کسی را نایب کند که بدل از او در آنجا به جا آورد و اگر شخصی حج کرده باشد و قرائت نمازش یا واجبات دیگر نماز را درست نکرده باشد مثل اکثر مردمان اولی آنست که بعد از تصحیح قرائت و واجبات خود هر جا که باشد به جا آورد و احتیاطا نایبی بفرستد و نهایت احتیاط آنست که مرتبه دیگر حجی احتیاطا به جا

آورد و اگر بمیرد احوط آنست که وارث او از جهه او قضا کند و اگر مؤمنی به جا آورد نیز خوبست چنانکه صحیحه عمر بن یزید بر آن دلالت می کند (و فی روایه جمیل بن درّاج عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما انّ الجاهل فی ترک الرّکعتین عند مقام ابراهیم علیه السّلام بمنزله النّاسی) و در صحیح از جمیل از یکی از صادقین از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیهما منقول است که فرمودند که جاهل مسأله در ترک دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بمنزله ناسیی است به تفصیلی که گذشت در روایات.

باب نوادر الطّواف

(روی عاصم بن حمید عن محمّد بن مسلم قال سالت ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یطوف و یسعی ثمّ یطوف بالبیت تطوّعا قبل ان یقصّر قال ما یعجبنی) این بابی است در احادیث شاذه نادره که در طواف وارد شده است به هفت سند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که طواف و سعی کند و پیش از آن که تقصیر کند طواف سنت کند حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید یعنی مکروهست و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است و هم چنین مکروه است طواف مستحب بعد از احرام بحج پیش از رفتن به عرفات چنانکه در حسن کالصحیح از حلبی منقولست، و در میان تقصیر و احرام بحج هر چند طواف بیشتر کند بهتر است چنانکه منقول است و در صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که یک طواف در دهه ذی الحجه بهتر

است از هفتاد حج طوافی که در حج کنند (و روی صفوان بن یحیی عن هیثم التّمیمیّ قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل کانت معه صاحبته لا تستطیع القیام علی رجلها فحملها زوجها فی محمل فطاف بها طواف الفریضه بالبیت و بالصّفا و المروه أ یجزیه ذلک الطّواف عن نفسه طوافه بها فقال أیها و اللّٰه اذا)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷

و به بیست و پنج سند صحیح منقولست از هیثم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی زن خود را با خود بحج برده است و آن زن نتواند بر پا ایستادن شوهرش آن زن را در کجاوه کرده است و کجاوه را بر دوش گذاشته است و او را طواف و سعی فرموده است آیا طوافی که آن زن را فرموده است از خودش مجزی است حضرت فرمودند که آری و اللّٰه در این صورت که گفتی از هر دو صحیح است (و روی ابن مسکان عن الهذیل عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یتّکل علی عدد صاحبته فی الطّواف أ یجزئه عنها و عن الصّبیّ فقال نعم الا تری انّک تأتمّ بالإمام اذا صلّیت خلفه فهو مثله) و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که زنش بر شمردن او اعتماد کند در طواف و کودکی نیز داشته باشد آیا شمردن مرد از آن زن و کودک مجزی است حضرت فرمودند که بلی نمی بینی که اقتدا به امام می کنی هر گاه در عقب او نماز کنی و اگر شک کنی رجوع به یقین او می کنی

و چنـانکه شـارع در آنجـا تجـویز کرده است در اینجـا نیز تجـویز نموده است و تشـبیه از جهه رفع اسـتبعاد است که به اصول و قواعـد درست نمی شود به آن که شـغل ذمه یقینی است و شـغل ذمّه یقینی را براءت ذمه یقینی می بایـد و از گفته او بر تقـدیر عدالت ظنّی حاصل نمی شود.

جوابش این است که بر تقـدیری که حق باشـد عموم آن قاعده مخصـص شده است باین اخبار پس قیاس نباشد که حکم را از مشابهت این جزوی بان جزوی به آن اسـتنباط کرده اند و در بسـیاری از روایات تشبیهات شده است از جهه تسـهیل فهم یا رفع استبعاد چون معلوم است که ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم خصوص هر مسأله را می دانسته اند از وجهی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸

از حق سـبحانه و تعالی به حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله رسیده بود و دست بدست بهر یک از ایشان رسیده بود و ظاهرا ضمیر عدده از قلم اکثر نساخ افتاده است و می باید اگر چه ممکن است که تنوین بدل از مضاف الیه باشد (و ساله سعید الاـعرج عن الطّواف أ یکتفی الرّجل بإحصاء صاحبه قال نعم) و منقولست در موثق کالصـحیح و در صـحیح از سـعید که گفت سـؤال کردم از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه از طواف که آیـا اکتفـا می کنـد شخصـی به شـمردن مصـاحبش حضـرت فرمودنـد که بلی می باید که آن شـخص عادل ثقه باشد و دور نیست که ثقه کافی باشد و محتمل است که اعتماد بر مؤمن مجهول الحال توان کرد چنانکه ظاهر اخبار است و ظاهر این دو خبر در آنست که

اگر یکی شک کند و دیگری. یقین داشته باشد صاحب شک رجوع به صاحب یقین می کند مثل نماز جماعت و اگر هر دو شک کنند باطل است و اگر هر دو جزم داشته باشند هر یک به جزم خود عمل می کنند چنانکه ظاهر حسن کالصحیح صفوانست (و روی صفوان عن یزید بن خلیفه قال رآنی ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اطوف حول الکعبه و علیّ برطلّه فقال بعد ذلک تطوف حول الکعبه و علیک برطلّه لا تلبسها حول الکعبه فانّها من زیّ الیهود) و کالصحیح منقولست از یزید که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه مرا دیدند در دور کعبه که طواف می کردم و برطلّه که کلاهی بوده است دراز بر سر داشتم پس حضرت بعد از آن فرمودند که طواف می کنی بر دور کعبه و برطله بر سر می گذاری دیگر آن را در حال طواف بر سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹

مگذار که لباس و طرز یهودانست.

و در حدیث دیگر منقولست کالصحیح از زیاد بن یحیی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زنهار که طواف نکنی با برطله جمعی از علما حمل کرده اند به آن که مکروهست به قرینه تعلیل و بعضی علت مشابهت را دلیل حرمت ساخته اند و بعضی مخصوص کرده اند به طواف عمره چون واجب است سر باز باشد و احتیاط در ترکست (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال یستحبّ ان تطوف ثلاثمائه و ستّین اسبوعا عدد ایّام السّنه فان لم تستطع فثلثمائه و ستّین شوطا فان لم تستطع فما قدرت علیه من الطّواف) و به بیست سند صحیح منقولست

که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سنت است که سیصد و شصت طواف کنی هر طوافی هفت شوط بعدد ایام سال (هلالی ظ) جلالی پس اگر نتوانی سیصد و شصت شوط می کنی که پنجاه و یک طواف باشد و طواف آخر دو شوط باشد و در اینجا قران مستثنی است و بعضی از علما چهار شوط می افزایند تا پنجاه و دو طواف شود و قران نشود.

و در موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که آن حضرت صلوات اللّٰه فرمودند که سنت است که طواف کنند خانه را بعدد ایام سال از جهه هر هفته هفت شوط که مجموع پنجاه و دو طواف باشد و این قریب است به سال شمسی که سیصد و شصت و پنج روز است و یک روز طواف ندارد.

و در صحیح دیگر از معاویه منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مستحب است که سیصد و شصت طواف کند بعدد ایام سال و اگر نتواند هر چه تواند بکنند و ظاهرا این حکم کسانی است که بحج می روند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰

نه جمعی که مجاورند چون سنت است که ایشان هر روز اقلا ده طواف بکنند و در زیادتی هر چند بیشتر کنند بهتر است خصوصا سال اوّل مجاورت و در سال دویم نماز بسیار کند و طواف بسیار که هر دو مساوی باشند و در سال سیم نماز را بیشتر از طواف کنند (و سال ابان ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه أ کان لرسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله طواف یعرف به فقال کان رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله یطوف

باللّيل و النّهار عشره اسابيع ثلاثه اوّل اللّيل و ثلاثه اخر اللّيل و اثنين اذا اصبح و اثنين بعد الظّهر و كان فيما بين ذلك راحته) و منقولست كالصحيح از ابو الفرج كه گفت سؤال كرد ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه آيا حضرت سيّد المرسلين صلى اللّه عليه و آله را طوافى بود كه معروف باشد به طواف آن حضرت كه گويند طواف النّبى اين است حضرت فرمودند كه آن حضرت صلى اللّه عليه و آله در شبانه روزى ده طواف مى كردند سه در اول شب و سه در آخر شب و دو طواف بعد از صبح و دو طواف بعد از ظهر به جا مى آوردند و در ميان آنها استراحت آن حضرت بود (و ساله سعيد الاعرج عن المسرع و المبطئ فى الطّواف فقال كلّ واسع ما لم تؤذ احدا) و در موثق كالصحيح منقولست از سعيد كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از كسى كه طواف را تند كند يا كند كند كدام بهتر است حضرت فرمودند كه همه خوبست ما دام كه آزار به كسى نرسانى و اكثر اوقات تند رفتن ضرر مى رساند.

و كالصحيح منقولست از عبد الرحمن بن سيابه كه گفت سؤال كردم از

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٥١

آن حضرت صلوات اللّه عليه كه طواف را تند كنم و بسيار كنم يا هموار كنم و كم كنم حضرت فرمودند كه ميانه بكن نه تند و نه هموار.

و در موثق كالصحيح منقولست از صادقين صلوات اللّه عليهما كه اين رمل و هروله كه عامه مى كنند بر دور خانه مخصوص سالى بود كه

حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از جهه عمره قضا آمده بودند و آن حضرت مشاهده نمودند که جمعی از صحابه به سبب ضعف نشسته بودند حضرت فرمودند که قریش شما را می بینند کمر را به بندید و طواف را رمل کنید یعنی شتر رو به آن که تند نرويد و گامها نزدیک هم باشد و این رمل در همان سال بود و بس و من هموار طواف می کنم و پدرم نیز هموار طواف می کردند شما نیز هموار طواف کنید (و روی علیّ بن النعمان عن یحیی الازرق قال قلت لأبی الحسن صلوات اللّٰه علیه انّی طفت اربعه اسابیع فعییت أ فأصلّی رکعاتها و انا جالس قال لا قلت و کیف یصلّی الرّجل صلاه اللّیل اذا اعیا او وجد فتره و هو جالس فقال یطوف الرّجل جالسا؟ فقال لا قال فتصلّیهما و أنت قائم) و در کافی فاعییت است و ظاهرا غلط این کتاب از نساخ است و در صحیح از یحیی منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما که من چهار طواف کردم و مانده شدم آیا نوافلش را نشسته می توانم کرد فرمودند نه عرض کردم که نه هر گاه مانده می شود یا سستی عارض می شود نافله شبرا نشسته می کند حضرت فرمودند که طواف را نشسته می تواند کرد گفتم نه گفتند پس نافله را ایستاده می کنی و در کافی فصلّ و أنت قائم است و این خوبست و دور نیست که فتصلّیها بوده

باشد چون هشت رکعت است از جهه چهار طواف و ممکن است که جنس دو رکعت را

فرموده باشد و ظاهر می شود که نشسته خوب نباشد به آن که حرام باشد یا مکروه باشد و ظاهرا آن که چون راوی قیاس این نافله را به نافله شب کرد حضرت فرمود ده باشد که اگر قیاس توان کرد این قیاس انسب است یا آن که قیاس در شرع نمی باشد و در چنین صورتی احتمال این معنی هست شاید علّت قیام و عدم جلوس این باشد یا بحسب واقع ممکن است که آن چه فرموده باشند علت باشد و بیان این باشد که شما غلط می کنید چون علّت را نمی دانید و اللّٰه تعالی یعلم (و روی علیّ بن ابی حمزه عن ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن رجل سها ان یطوف بالبیت حتّی یرجع إلی اهله فقال اذا کان علی وجه الجهاله اعاد الحجّ و علیه بدنه) و منقولست در موثق از علی که از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که فراموش کند که طواف خانه را به جا آورد تا به خانه خود برگردد حضرت فرمودند که مطلوب از حج طواف خانه است مستبعد است که کسی فراموش کند مطلوب خود را بلی ممکن است که جاهل مسأله باشد و هر گاه به سبب جهل چنین کاری کند می باید که حجرا اعاده کند و شتری بکشد و شتر را از جهه وطی بزن می دهد و دور نیست که شتر را به سبب تقصیرش باید داد که آن چه مقصود بالذات حج است که طوافست ندانسته است، و به همین مضمونست صحیحه علی بن یقطین از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه اما اگر فراموش کرده باشد

و به خانه خود آمده باشد و جماع کرده باشد هدیی می فرستد و نیز شخصی را نایب می کند که بدل از او طواف کند چنانکه دلالت دارد بر آن صحیحه علی بن جعفر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳

آن حضرت صلوات اللَّه علیه (و روی هشام بن الحکم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من اقام بمکّه سنه فالطّواف له افضل من الصّلاه و من اقام سنتین خلط من ذا و ذا و من اقام ثلاث سنین کانت الصّلاه له افضل) و منقولست به پنجاه و هفت سند صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که تا یک سال در مکه معظمه باشد طواف افضل است از نماز و سال دویم تا سال سیم هر دو مثل یکدیگرند هر دو بکند و سال سیم و زیاده هر چه بماند بمنزله اهل مکه است و نماز از جهه او بهتر است.

و مؤید این است که صحیحه حریز که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که طواف از جهه مجاوران افضل است و نماز از جهه اهل مکه و جمعی که از جاهای دیگر رفته باشند که بمنزله اهل مکه اند نماز از جهه ایشان افضل است چون یک سال مجاورند طواف بهتر است و سال سیم بمنزله اهل مکه اند نماز افضل است و در سال دویم از مجاورت گذشته اند و به مرتبه قاطن نرسیده اند هر دو نظر به ایشان مساوی است و خواهد آمد اخبار که تا دو سال نماند حکم اهل مکه بهم نمی رساند (و روی معاویه بن عمّار عنه صلوات اللَّه علیه انّه قال یستحبّ ان تحصی اسبوعک فی

کلّ یوم و لیله) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مستحب است که بشماری طوافهای خود را در هر شبانه روزی چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حسابی مقرر داشتند که در شبی شش طواف و در روزی چهار طواف می کردند. و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴

محتمل است که مراد این باشد که حسابش را نگاه داری و در تزاید باشی مثلا اگر حساب کنی که در این شب بیست طواف کردی اگر شب دیگر توانی بر آن بیفزای چون در حدیث است که هر که دو روز او مساویست مغبونست تا به مرتبه که بالاتر ممکن نباشد بعد از آن شروع کنی در زیادتی بحسب کیفیت و هر گاه حساب را نگاهداری می دانی چه کرده و اگر حساب نگاه نداری نفس و شیطان یکی را دو و سه حساب می کنند فایده دیگر آنست که توانی که وتر طواف کنی چنانکه گذشت در اخبار که خداوند عالمیان وتر است و دوست می دارد وتر را که طاق باشد مثل یک و سه و پنج و هفت و نه و آن که حضرت ده طواف می فرمودند دور نیست که از جهه بیان جواز باشد و مستحب است که چنان نشود که این کس را ملال حاصل شود چنانکه در صحیحه مرسله ابن ابی عمیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ترک کن طواف را در حالتی که ذوق کردن داشته باشی یعنی وقتی ترک مکن که دل گیر شده باشی و تنگ آمده باشی که عاقبت بالکلیه ترک کنی (و روی

صفوان عن عبد الحمید بن سعد قال سالت ابا ابراهیم صلوات اللّه علیه عن باب الصّفا و قلت انّ اصحابنا قد اختلفوا فیه فبعضهم یقول الّذی یلی السّقایه و بعضهم یقول الّذی یستقبل الحجر الاسود فقال هو الّذی یستقبل الحجر و الّذی یلی السّقایه محدث صنعه داود و فتحه داود) و کالصحیح منقول است از عبد الحمید بن سعید یا سعید و جهالت هر دو ضرر ندارد چون صحیح است از صفوان به هیجده سند و صفوان از اهل اجماع است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از باب صفا که سنت است که چون متوجه سعی شوند از باب صفا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵

بیرون روند اصحاب و استاذان ما در آن اختلاف کرده اند بعضی می گویند محاذی چاه زمزم است و آن را سقایه می گویند زیرا که عباس مویز را در آن آب می انداخت تا شوری آن زایل شود و بخورد حاجیان می دادند و بعضی می گویند که آن دری است که محاذی حجر الاسود است حضرت فرمودند که باب الصفا دری است که برابر حجر الاسود است و آن چه محاذی سقا خانه است دریست که اصل در را داود بن علی بن عبد اللّه بن عباس ساخت و او دیوار مسجد را گشود و این در را نصب کرد چون این در باب الصفا زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله باشد تا دیگران تا سی به آن حضرت کنند

باب السّهو فی السّعی بین الصّفا المروه

[نسیان طواف]

(روی العلاء عن محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّه علیهما قال سألته عن رجل نسی أن یطوف بین الصّفا و المروه قال یطاف عنه) این

بابی است در سهوی که واقع شود در سعی میان صفا و مروه به اسانید متکثره صحیحه که پنجاه سند صحیح است و بسیاری کالصحیح منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و آله یا از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که فراموش کند که سعی کند در میان صفا و مروه تا بمیرد و حضرت فرمودند که بدل او سعی می کنند و هم چنین اگر در حال حیات اگر متعذر یا متعسّر باشد آمدن: شخصی را نایب خود می کند که بدل از او سعی کند و عبارت شامل این صورت هست بلکه اعم است از اینها و غیر اینها

[اگر شش شوط به جا آورد]

(و سئل ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل طاف بین الصّفا و المروه ستّه اشواط و هو یظنّ انّها سبعه و ذکر بعد ما احلّ و واقع النّساء انّه انّما طاف ستّه قال علیه بقره یذبحها و یطوف شوطا اخر) و منقول است از عبد اللّٰه بن مسکان و سند صدوق به او صحیح است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در میان صفا و مروه شش شوط بکند و گمان کند که هفت شوط کرده است و به خاطرش رسد بعد از محل شدن به تقصیر و بعد از جماع با زنان که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷

شش شوط کرده است حضرت فرمودند که بر اوست گاوی که آن را بکشد و شوطی دیگر به جا آورد.

و به اسانید صحیحه منقول است از سعید بن یسار که عرض نمودم به آن

حضرت صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی عمره تمتع کند و سعی میان صفا و مروه را شش شوط به جا آورد و به گمان آن که فارغ شده است به خانه رود و ناخنها را بگیرد و محل شود پس به خاطرش رسد که شش شوط کرده است پس اگر یقین داشته باشد که شش شوط کرده است یک شوط را به جا آورد و گاوی بکشد و اگر یقین داند که کم کرده است و نداند که چند شوط کرده است سعی را اعاده کند و گاوی بکشد و به فقرا و مساکین دهد و هر جا که از جهه کفاره می کشد به مساکین قسمت می کند و خود نمی خورد

و من لم یدر ما سعی فلیبتدئ السّعی

و کسی که نداند که چند شوط کرده است می باید که سعی را از سر گیرد چنانکه الحال گذشت در صحیحه سعید بن یسار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر یقین داند که کم کرده است و نداند که چند شوط کرده است باید که اعاده کند

[اگر هشت شوط به جا آورد]

(و من سعی بین الصّفا و المروه ثمانیه اشواط فعلیه ان یعید و ان سعی بینهما تسعه اشواط فلا شی ء علیه و فقه ذلک انّه اذا سعی ثمانیه اشواط یکون قد بدا بالمروه و ختم بها و کان ذلک خلاف السّنه و اذا سعی تسعه یکون قد بدا بالصّفا و ختم بالمروه) عبارت فقه رضوی است به تغییر خطاب به غیبت چنانکه در اکثر مواضع این را تغییر داده اند و کسی که در میان صفا و مروه هشت شوط بکند بر اوست که سعی را اعاده

کند یعنی در صورتی که در مروه باشد و یقین داشته باشد که هشت شوط کرده است و نداند که ابتدا از صفا کرده است یا از مروه بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸

نیست چیزی و فقه این مسأله و حکمت و علتش این است که در صورتی که شک داشته باشد در ابتدا و یقین داشته باشد در عدد کاشف می آید در صورت اول که ابتدا از مروه کرده است چون زوج در مروه است و این خلاف طریقه حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله زیرا که متواتر است که آن حضرت فرمودند که ابتدا کنید به آن چه حق سبحانه و تعالی به آن ابتدا فرموده است و حق تعالی ابتداء به صفا فرموده است که «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ» و خواهد آمد و اگر طاق در مروه باشد مانند نه شوط کاشف می شود که ابتدا از صفا کرده است و ختم به مروه کرده است سعیش صحیح است نهایتش آنست که دو شوط زیاد کرده است سهوا و اگر در این صورت که شک دارد در ابتدا و یقین دارد در عدد اگر جفت در صفا باشد صحیح است و اگر طاق در صفا باشد باطل است و در صورت جفت البته ابتدا از صفا کرده است و در طاق ابتدا از مروه کرده است، و آن چه در متن و در فقه رضویست بر سبیل مثال است چون علت را بیان فرموده اند و از این مسأله استنباط کرده اند که نیت شرط است در سعی و الا می بایست که در همه صور صحیح باشد زیرا که اگر

ابتدا به مروه کرده باشد تا صفا لغو باشد و از صفا صحیح باشد و اگر تمام نشده باشد تمام کند پس نیست می بایست که مقارن صفا شود نشده است از این جهه باطل است.

و جواب گفته اند که ممکن است که نیت شرط نباشد و نیت منافی ضرر داشته باشد مثلاـ در نماز نیت وجوب و ندب بر مذهب جمعی که در کار نیست اگر نیّت قربت کند صحیح خواهد بود به آن که هیچ یک را نیت نکند و اگر واجب را بقصد مستحب یا بر عکس بفعل آورد باطل خواهد بود

[اگر از مروه شروع کند]

(و من بدا بالمروه قبل الصّفا فعلیه ان یعید)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹

و هر که ابتدا کند به مروه پیش از صفا واجبست که اعاده کند سعی را و این عبارت متمم کلام سابق است چون در فقه از جهه ظهور ذکر نکرده بودند بنا بر این جدا مذکور شد

[اگر هروله را ترک کند]

(و من ترک شیئا من الرّمل فی سعیه فلا شی ء علیه) و منقولست در صحیح از سعید اعرج که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه از کسی که ترک کند هروله میان صفا و مروه را در سعی حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و هروله و رمل تند دویدنست که مستحب است در اثنای سعی از مناره تا مناره بازار عطاران بدود مانند شتر که گامها نزدیک هم باشد و دود نه مانند اسب که در دویدن گامها را فراخ می گذارد و سعی میان صفا و مروه را به اعتبار این دویدن سعی می نامند، و در روایات بسیار است که سعی را اطلاق می کنند، بر هروله و بسیار است که بر مجموع اطلاق می کنند و از قراین ظاهر می شود در هر جا که کدام مراد است و آن که گفته است که بر او چیزی نیست یعنی گناه نیست منافات ندارد با استحباب رجوع قهقری چنانکه خواهد آمد در باب نوادر حج

[اگر هشت شوط به جا آورد]

(و روی عبد الرّحمن الحجّاج عن ابی ابراهیم صلوات اللّٰه علیه فی رجل سعی بین الصّفا و المروه ثمانیه اشواط فقال ان کان خطأ طرح واحدا و اعتدّ بسبعه) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه در شخصی که سعی کند در میان صفا و مروه: هشت شوط کند حضرت فرمودند که اگر از روی خطا واقع شود یعنی سهوا یا جهلا یکی را طرح کند و هفت را حساب کند که آن هفت اول است بحسب ظاهر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰

و در صحیح از هشام بن سالم منقول

است که گفت من با عبد اللّٰه بن راشد سعی می کردم میان صفا و مروه به او گفتم که حساب نگاه دارد و او رفتن و برگشتن را یک شوط حساب می کرد تا آن که چهارده شوط کردیم گفتم چه نحو حساب می کنی گفت رفتن و برگشتن را یک شوط حساب می کنم و چهارده شوط شده بود بعد از آن به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه رفتیم و آن چه واقع شده بود عرض نمودیم حضرت فرمودند که آن چه بر ایشان واجب بود زیاده کرده اند بر ایشان چیزی نیست و در حسن کالصحیح از جمیل منقولست قریب باین و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست هفت را نگاه دارید و هفت زاید را بیندازید و آن که فرمودند که اگر خطا باشد یکی را بیندازید به مفهوم شرط دلالت می کند بر آن که اگر عمدا باشد این حکم ندارد و ظاهر حدیث کالصحیح عبد اللّٰه بن محمد از حضرت ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که طواف و سعی واجب بمنزله نماز واجبست هر گاه زیاده بر واجب به جا آورید می باید اعاده کنید طواف و سعی را چنانکه اعاده می کنید نماز را دلالت می کند بر بطلان و حمل کرده اند بر عمد تا جمع شود میانه روایات (و فی روایه محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال یضیف إلیها ستّه) و به سی و شش سند صحیح منقولست از طریق صدوق بغیر از طرق دیگر فهرست از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از یکی از صادقین صلوات اللّٰه علیهما که هر گاه شخصی طواف

خانه کرد و یقین دانست که هشت شوط کرده است حضرت فرمودند که شش شوط اضافه کند و هم چنین اگر یقین کند سعی را هشت شوط کرده است حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱

شش شوط دیگر بر آن بیفزاید.

و به دوازده سند دیگر از صدوق از محمد بن مسلم منقولست از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مذکور است که هر گاه شخصی طواف فریضه کعبه را هشت شوط کند و بعد از آن یقین به همرساند که شش شوط کرده است شش شوط دیگر بر آن بیفزاید. و اگر یقین کند که سعی را هشت شوط کرده است شش شوط دیگر بر آن بیفزاید و قران سعی مشروع نیست مگر در اینجا و اشعاری باین حکم دارد آیه کریمه ان الصفا الخ که ترجمه اش اینست که به درستی که صفا و مروه از جمله شعایر و مواضع عبادت الهی است پس کسی که حج خانه کند یا عمره به جا آورد در خانه کعبه معظمه پس بر او حرجی نیست که سعی کند میان صفا و مروه و کسی که سعیرا بسیار کند حق سبحانه و تعالی ثواب او را کرامت می فرماید و داناست که او را چه ثواب می باید داد و زیادتی سعیی که حق سبحانه و تعالی فرموده است معصوم در اینجا بیان فرموده است و از بیان معصوم ظاهر شد که مراد الهی از این آیه چیست و بر تقدیری که اعم از این دلالت کند این معنی در تطوع داخل خواهد بود به آن که مراد این باشد که

بعد از اتیان بحج و عمره واجب حج و عمره مستحب به جا آورد و در ضمن آن سعی واقع شود.

و به اسانید صحیحه متکثره از معاویه بن عمار منقولست و آن شصت سند است از طرق صدوق که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر کسی نه شوط کند در میان صفا و مروه یکی را حساب کند و هشت شوط را بیندازد و اگر هشت شوط کرده باشد همه را بیندازد و سعی را از سر گیرد و اگر ابتدا از مروه کرده باشد آن چه کرده است بیندازد و ابتدا به صفا کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲

و این حدیث چند احتمال دارد یکی آن که در مروه باشد و ظاهر شود که نه شوط کرده است پس به سبب زیادتی شوط هشتم که از مروه به صفا کرده است سعی او باطل باشد و از صفا که به مروه آمد صحیح است و شش شوط دیگر بر آن می افزاید و موافق حدیث محمد بن مسلم باشد اگر چه آن چه در آنجا واقع است که هشت شوط کرده است و شش می افزاید باین نحو معقولست که هر گاه در مروه نه شوط داشته باشد در سابق بر این که در مروه بود هفت شوط بود و از مروه به صفا لغو واقع شد و از صفا به مروه درست واقع شد پس هشت شوط صحیح کرده است شش شوط دیگر می افزاید و این هفت شوط را سعی خود حساب می کند و هفت سابق را تطوع می کند چنانکه در طواف گذشت و اگر حدیث محمد بن مسلم را بظاهر خود

گذاریم می باید چهارده شوط بر صفا تمام شود و سعی دویم ابتدا به مروه کرده باشند و به صفا تمام شده باشد و این خلاف وضع شارعست چنانکه در آخر این خبر ذکر کرده اند حضرت صلوات اللّٰه علیه و اگر هشت شوط کرده باشد و در صفا باشد آن هشت به سبب زیادتی یک شوط باطل باشد، از صفا گرفته هفت شوط دیگر می کند و این جمله نیز مؤید آن حمل است هر دو حدیث را و احتمال دیگر آن که زیادتی را عمدا بفعل آورده باشد و چون هشت کرد سعیش باطل شدند و نهم صحیح باشد چنانکه علما ذکر کرده اند که اگر دو تکبیر احرام بگوید نمازش باطل است و اگر سه تکبیر بگوید صحیح است چون به سبب دو باطل شده بود سیمین صحیح است و چهارمین باطل است و پنجمین صحیح است و وجوه دیگر هست که بعضی از آن در روضه مذکور است و بعضی به تامّل ظاهر می شود اما این دو وجه خصوصا اول اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم

باب السّعی راکبا و الجلوس بین الصّفا و المروه

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال قلت له المرأه تسعی بین الصّفا و المروه علی دابّه او علی بعیره قال لاـ باس بذلک قال و سألته عن الرّجل یفعل ذلک قال لا باس به و المشی افضل) این بابی است در بیان سعی کردن سواره و نشستن میان صفا و مروه به بیست و هفت سند صحیح منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که زن سعی می تواند کرد بر اسب و بر شتر حضرت

فرمودند که باکی نیست باز گفت عرض نمودم که مرد هم سعی می تواند کرد سواره فرمودند که باکی نیست و پیاده افضل است مرد را و یا مرد را و زن را. و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است مثل حدیث حسن کالصحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از سعی میان صفا و مروه بر اسب یا چهار پا فرمودند که بلی و در محمل و کجاوه و غیر آن جایز است (و سال عبد الرّحمن بن الحجّاج ابا ابراهیم صلوات اللّٰه علیه عن النّساء یطفن علی الابل و الدّوابّ بین الصّفا و المروه أ یجزیهنّ ان یقفن تحت الصّفا و المروه حیث یرین البیت فقال نعم:

و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لیس علی الرّاکب سعی و لکن لیسرع شیئا) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴

کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از زنان که طواف کنند میان صفا و مروه یعنی سعی کنند آیا مجزیست ایشان را که چون سوارند بر بالای کوه نروند و در پائین صفا و مروه بایستند حضرت فرمودند که بلی جایز است که بایستند در جائی که خانه را به بینند یعنی از دری که به صفا می روند.

و به اسانید صحیحه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه مرویست که بر سواره سعی نیست یعنی هروله واجب نیست و لیکن به جای هروله اندکی چهار پا را تند می کنند.

و در صحیح از خشاب منقولست که آن حضرت از زراره پرسیدند و فرمودند

که آیا سعی کردی میان صفا و مروه او گفت بلی فرمودند که ضعف به همرسانی؟ گفت نه و اللَّه قوت داشتم یا قوت به همرسانیدم به سبب سعی حضرت فرمودند که اگر خوف ضعف داشته باشی سوار شو زیرا که ترا قوت دعا بیشتر خواهد بود (و روی عنه عبد الرّحمن بن ابی عبد اللَّه قال لا تجلس بین الصّفا و المروه الّا من جهد) و منقولست در صحیح از عبد الرحمن که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که منشین در میان صفا و مروه مگر وقتی که به تنگ آیی و مشقت داشته باشی از رفتن. و ظاهرا بر سبیل کراهت باشد و لازم نیست که بی تاب شود.

و به اسانید صحیحه و کالصحیحه بسیار منقولست از حلبی که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که طواف کند در میان صفا و مروه آیا استراحت می تواند کرد به نشستن فرمودند که بلی اگر خواهد بر صفا و مروه بنشیند و اگر خواهد در ما بین هر دو بنشیند تا استراحت کند

باب حکم من قطع علیه السّعی لصلاه او غیرها

(روی معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه الرّجل یدخل فی السّعی بین الصّفا و المروه فیدخل وقت الصّلاه أ یخفّف او یصلّی ثمّ یعود او یلبث کما هو علی حاله حتّی یفرغ فقال او لیس علیهما مسجد (له خ م) لا بل یصلّی ثمّ یعود قلت و یجلس علی الصّفا و المروه قال نعم) این بابی است در حکم کسی که قطع شود بر او سعی از جهه نماز یا غیر نماز به چهل و سه سند صحیح منقولست

از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی داخل شود در سعی میان صفا و مروه و داخل شود وقت نماز آیا سعی را سبک می کند یا نماز می کند و بنا می نهد، یا سعی را به طمانینه می کند چنانکه می کرد تا فارغ شود حضرت فرمودند که آیا بر صفا و مروه موضعی نیست که نماز کند یا آیا مسجد الحرام متصل نیست به صفا و مروه بلکه نماز می کند و بنا می نهد عرض نمودم که آیا می تواند نشست بر صفا و مروه فرمودند که بلی (و روی علیّ بن النّعمان و صفوان عن یحیی الازرق قال سالت ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یسعی بین الصّفا و المروه فیسعی ثلاثه اشواط أو اربعه فیلقاه الصّدیق فیدعوه إلی الحاجه او إلی الطّعام قال

ان اجابه فلا باس و لکن یقضی حقّ اللّٰه تعالی احبّ إلیّ من ان یقضی حقّ صاحبه) و به شصت و چهار سند صحیح منقولست از یحیی ازرق، و شیخ تصریح نموده است که یحیی بن عبد الرحمن ازرق ثقه است که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که سعی کند در میان صفا و مروه و سه شوط یا چهار شوط بکند و ملاقات کند او را دوستی و او را از جهه حاجتی یا ضیافتی بخواند حضرت فرمودند که اگر اجابت کند او را باکی نیست و لیکن اگر بر آورد حق حق سبحانه و تعالی را نزد من محبوبتر است از آن که بر آورد حق صاحبش را.

و از این حـدیث ظـاهر می شود که جایز است قطع از جهه اجابت و قضای حاجت مؤمن و نیست در اینجا که بنا نهـد یا از سـر گیرد و بـاز فرق نیست که سه شوط کرده باشـد یـا چهـار شوط (و روی عن ابن فضّـال قال قال سال محمّـد بن علیّ ابا الحسـن صلوات اللَّه علیه فقال له سـعیت شوطا ثمّ طلع الفجر فقال صلّ ثمّ عد فاتمّ سعیک) و مرویست در موثق کالصحیح از ابن فضال که گفت سؤال کرد محمد بن علی از حضـرت امام ابو الحسن علی بن موسـی الرضا صلوات اللَّه علیهما و عرض نمود که یک شوط سعی کردم که صبح طالع شد حضرت فرمودند که نماز بکن و برگرد و سعی را تمام کن.

و در حسن کالصحیح منقولست از یحیی ازرق که عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷

به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که اگر کسی سه شوط یا چهار شوط کرده باشد و بول کند آیا سعی را تمام می کنـد بی وضو حضـرت فرمودند که باکی نیست و اگر همه عبادات حج با وضو باشد محبوبتر است نزد من و به همین مضـمون است حدیث زید شحام و گذشت صحیح معاویه نیز به همین مضمون.

و در موثق کالصـحیح منقولست از ابن فضـال که حضـرت امام رضا صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که طواف و سـعی را بی وضـو مکن. و محمولست در غیر طواف واجب بر استحباب مؤکد و بر کراهت ترک وضو

باب استطاعه السّبیل إلی الحج

این بابی است در بیان اسـتطاعت راه بسوی حـج که حق سـبحانه و تعالی فرموده است (وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِـجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْـتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا

وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ) يعنى خدا راست بر جميع آدميان حجّ و زيارت خانه كعبه اعم از حج و عمره چنانكه در روايات صحيح وارد است از عمر بن اذينه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از تفسير اين آيه و عرض نمودم كه مراد از اين آيه حجست نه عمره حضرت فرمودند كه نه بلكه مراد هر دو است و هر دو واجبند كسى را كه مستطيع شود به آن راهى را يعنى تواند آمدن بهر نحو كه باشد، و در روايات صحيحه از طرق خاصه و عامه وارد است كه مراد از استطاعت زاد و راحله است و هر كس كافر شود بترك حج به درستى كه حق سبحانه و تعالى بى نياز است از عالميان و تفسير اين آيه در ضمن اخبار ظاهر خواهد آمد (روى عن ابى الرّبيع الشّامّى قال سئل ابو عبد اللّه صلوات اللّه عليه عن قول اللّه تعالى «وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» فقال ما يقول النّاس فيها فقيل له الزّاد و الرّاحله فقال صلوات اللّه عليه قد سئل ابو جعفر صلوات اللّه عليه عن هذا فقال هلك النّاس اذا لئن كان

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۹

من كان له زاد و راحله قدر ما يقوت عياله و يستغنى به عن النّاس ينطلق إليهم فيسلبهم إيّاه لقد هلكوا اذا فقيل له فما السّبيل فقال السّعه فى المال اذا كان يحجّ ببعض و يبقى بعض لقوت عياله أ ليس قد فرض اللّه عزّ و جلّ الزّكاه فلم يجعلها الّا على من يملك مائتى درهم) كالصحيح منقولست از

خالد که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که خدا یتعالی راست بر کافه عالمیان «و این مجمل است که مفسّر اوست ما بعدش تا وقع او در نفوس بیشتر باشد» که به زیارت خانه حق سبحانه و تعالی روند کسانی که استطاعه داشته باشند که به آن خانه روند حضرت فرمودند که سنّیان چه می گویند، و ظاهرا غرض حضرت این بود که قول شنیع ایشان مذکور شود قول مالک که معاصر است و می گوید که اگر تواند پیاده رفتن مستطیع است و ظاهر آیه آنست که زیاده بر استطاعتی که لازم هر فعلی است داشته باشد که آن را حق سبحانه و تعالی در آیات بسیار فرموده است که «لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلّا وُسْعَها» شخصی گفت که مراد از استطاعت زاد و راحله است حضرت فرمودند که این قول هر چند در شناعت مثل قول مالک نیست اما در واقع این قول نیز شنیع است و همین کافی نیست و فرمودند که اگر همین کافی باشد سبب هلاک عالمیان خواهد بود و همین مسأله را از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه پرسیدند و حضرت فرمودند آن چه در این مجلس مذکور شد که در مجلس آن حضرت نیز گفتند که استطاعت زاد و راحله است و بس و حضرت فرمودند که سبب هلاک مردمان خواهد بود و ظاهرش اینست که این مجملی است که تفسیرش بعد از اینست یا آن که اگر چنین می بود هر آینه می بایست که اکثر عالمیان بترک حج هلاک شوند به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص:

مخـالفت الهی اگر نرونـد، و به سـبب هلاـک دنیوی اگر برونـد چنانکه عامه به سـبب این فتوی هر سال چنـدین هزار از ایشان هلاک می شوند که به عصا و کشکول می روند و در منزلی که بیرون می روند از ایشان چندین هزار هستند و نادری از ایشان بحج می رسند و آن نادر در برگشـتن هلاک می شوند پس فرمودند که اگر هر که او را زاد و راحله باشد که آن مقدار قوت خود و عیال واجب النفقه او باشد و نفقه ایشان را صرف راحله خود کند هر آینه عیالش می باید بمیرند یا گدائی کنند یا سواد الوجه فی الـدارین را به همرساننـد که بـدتر از مردنست، پس عرض نمودند که استطاعت بر سبیل کدامست حضـرت فرمودند که: آن قدر وسعت داشته باشد مالش که بعضی از آن را صرف زاد و راحله نماید و بعضی بماند از جهه قوت عیالش یا آن را قوت عیال نماید پس حضـرت فرمودند که نمی بینی که حق سبحانه و تعالی زکاه را واجب گردانیده است و قرار نداده است مگر بر کسی که مالک باشد دویست درهم را.

بـدان که آن چه این حـدیث بر آن دلاـلت می کنـد آنست که از جهت وجوب حـج شـرط است با زاد و راحله که قوت عیال داشته باشد (لذا ظ) تمثیل زکات دلالت بر زیاده از قوت عیال ندارد و تمثیل اشعاری دارد به آن که اگر چیزی از مال صرف شود چیزی بمانـد و لیکن دلالت ندارد بلکه ممکن است که تمثیل از حضـرت توسعه باشد پس اسـتدلال نتوان کرد بر مذهب جمعی از قدما که شرط کرده اند که می باید که بعد

از برگشتن مایه یا کسبی داشته باشد که به آن تعیش توانند نمود، و دلیل ایشان بحسب ظاهر همین حدیث است و در سندش نیز کلامی هست با معارضه آیه کریمه و اخبار متواتره و شکی نیست که نسبت به کسی که دور باشد زاد بمقدار متعارف می باید و راحله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱

می باید که قوّت برداشتن او را و زادش داشته باشد اگر چه آن راحله نسبت بحال او نداشته باشد مثل الاغی که گوش و دمش را بریده باشند چنانکه خواهد آمد و لازم نیست که راحله ملک او باشد بلکه با جرت نیز کافی است و قیمت زاد و راحله حکم زاد و راحله دارد (و روی هشام بن سالم عن ابی بصیر قال سمعت أبا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول من عرض علیه الحجّ و لو علی حمار اجدع مقطوع الذّنب فابی فهو مستطیع للحجّ) و به دوازده سند صحیح و دو سند حسن کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که هر کرا عرض کنند بر او حجرا و اگر چه بر الاغ گوش بریده دم بریده باشد، که هر گاه مؤمنی بر او عرض کند که بیایید با من بحج و بر این الاغ سوار شوید و او أبا کند او مستطیع شده است و حج در ذمه اش قرار گرفته است یعنی به عرض واجب می شود و اگر در آن سال نرود بر ذمه او مستقر می شود و بعد از آن اگر چه به گدایی و سقایی باشد می باید برود.

و بر این مضمونست صحیحه محمد بن مسلم از

حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللّٰه علیه و صـحیحه حلبی از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه در تفسـیر آیه «وَ لِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ الخ که فرمودند که هر گاه آن مقدار داشـته باشد که تواند حج کردن، پس هر دو عرض نمودند که اگر بر ایشـان عرض نماینـد حجرا و او را شـرم آیـد که برود یعنی مناسب حال او نباشـد که به نفقه دیگران بحـج رود آیا مسـتطیع هست و اگر نرود در ذمه اش قرار می گیرد فرمودند که چرا شرم می کند می باید برود اگر چه بر الاغ گوش و دم بریده باشد و اگر تواند که بعضی از راه را سواره رود و بعضی را پیاده باید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲

که برود.

و قریب به این هـا نیز احـادیث صـحیحه و حسـنه و موثقه کالصـحیحه وارد شـده است و در زیـادتی محمول است بر اسـتحباب مؤکـد یا جمعی که در آنجا باشـند و دور نیست که ساکنان مکه معظمه را راحله در کار نباشـد و اللّٰه تعالی یعلم و ظاهر اخبار متـواتره آنست که اسـتطاعت زاد و راحله است و محتمـل است در خصـوص این اخبـار که مراد حضـرت صـلوات اللّٰه علیه این باشد که نفی کند قول جمعی را که می گویند اسـتطاعت با فعل است و تا نکند کاشف نمی آید که مسـتطیع بوده است و اگر نکند کاشف می آید که مسـتطیع نبوده است و در این صورت مراد این است که استطاعت پیش از فعل است و در صورتی که أبا کند و نکند نیز مستطیع بوده است هر چند که توفیقات الهی نیز مدخل دارد اما به مرتبه نمی رسد که

مجبور شود در فعل و با عدمش مجبور شود بر ترک.

چنانکه در حسنه کالصحیح منقولست از حضرمی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه که من تشییع نمودم اصحاب خود را تا قادسیه که چهار فرسخ است تا نجف اشرف از طرف بیابان ایشان بمن گفتند بیا تا برویم و ما از جهه تو در اینجا سه روز صبر می کنیم من برگشتم و خرجی نداشتم حق سبحانه و تعالی آسان کرد و ملحق شدم به ایشان پس حضرت فرمودند که هر که را در شب قدر نوشته اند از جمله حاجیان نمی تواند که نرود بحج هر چند فقیر باشد و کسی را که ننوشته اند که حج خواهد کرد استطاعت حج ندارد هر چند غنی و صحیح باشد.

و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و چند وجه در جمع بین الاخبار وارد شده است و علما گفته اند یکی آن که نوشتن موافق علم است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳

و علم تابع معلوم است، و علت دیگر آن که توفیقات الهی از باب تفضل است و بعد از توفیق مجبور نمی شود بلکه سهل و آسان می شود و قبل از آن اختیار هست و لیکن به سبب اعمال قبیحه که باختیار او واقع شده است سلب توفیق می شود و بمنزله ممتنع می شود چنانکه فرموده است که اما آن کسی که در راه حق سبحانه و تعالی خیرات کند و متقی و پرهیزکار است عن قریب لطف خود را شامل حال او می کنیم که آسان می شود بر او اعمال خیر و اما آن کسی که بخل ورزد و خواهد که مالش او را غنی کند

یا به شهوات عاجله قناعت نموده مستغنی داند خود را از نعماء غیر متناهیه ابدیه و تکذیب کند سخنان خدا و رسول را سلب توفیق از او می کنیم و آسان می شود بر او سیئات و مخالفت الهی از این جهه است که نه جبر است و نه تفویض و لیکن امریست میان هر دو و فراختر از میان آسمان و زمین حاصل آن که این معنی بسیار دقیق است و بدون افاضه الهی معلوم نمی شود

باب ترک الحج

(روی حنان بن سدیر عن ابیه قال ذکرت لأبی جعفر صلوات اللّٰه علیه البیت فقال لو عطّلوه سنه واحده لم یناظروا) و مرویست در موثق کالصحیح از حنان بن سدیر صیرفی از پدرش و در اکثر نسخ عن ابیه از قلم نساخ افتاده است و در کافی موجود است و مثل صدوق که متتبع عادلیست که نداند که حنان از امام محمد باقر روایت نمی کند، و جزم داریم که از قلم نساخ ساقط شده است و سدیر گفت که عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه خانه کعبه را حضرت فرمودند که اگر یک سال همه کس آن را معطل سازند و بحج نروند ایشان را مهلت نمی دهند و ظاهرا لم ینظروا بوده است و از قلم نساخ کافی ألفی زیاده است چنانکه در اینجا شده است.

و در صحیح از حماد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه مکرر به فرزندان خود می فرمودند که ملاحظه خانه کعبه می کرده باشید همیشه که از شما خالی نباشد که شما را مهلت نمی دهند

و فی خبر اخر لنزل علیهم العذاب.

و در حدیث

دیگر منقولست در حسن کالصحیح از حسین احمسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر مردمان همه ترک کنند حجرا مهلت نمی دهند ایشان را که عذاب را دیر بفرستد یا هر آینه نازل می شود بر ایشان عذاب الهی.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که دین برپاست تا کعبه برپاست یعنی تا مردمان بحج و عمره می روند

باب الاجبار علی الحجّ و علی زیاره النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله

(روی حفص بن البختری و هشام بن سالم و معاویه بن عمّار و غیرهم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لو انّ النّاس ترکوا الحجّ لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده و لو ترکوا زیاره النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و آله لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلک و علی المقام عنده فان لم یکن لهم مال أنفق علیهم من بیت مال المسلمین) این بابی است در جبر نمودن بر حج و بر زیارت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله.

منقولست به صد و بیست و یک سند صحیح و قریب باین کالصحیح از حسن و قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر مردمان ترک کنند در سالی، که به زیارت خانه حق سبحانه و تعالی نروند از جهه حج یا عمره یا ترک نمایند ماندن در مکه معظمه را هر آینه بر امام زمان صلوات اللّٰه علیه یا نایب خاص یا نایب عام علی احتمال لازمست که جبر کنند مردمان را بر آن که بحج یا عمره بروند اگر چه جمعی قلیل باشند و هم چنین بر او لازمست که

جبر کنـد مردمان را بر آن که در آنجا مجاور شونـد و هم چنین اگر مردمان ترک نمایند زیارت حضـرت سـید المرسـلین را بر والی مسلمانان واجبست که ایشان را جبر نماید به زیارت و اقامت نزد آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷

صلی اللّٰه علیه و آله پس اگر نداشـته باشند مؤنت حجرا یا مؤنت ماندن در آنجا را بر امام لازمست که صرف نماید بر ایشان از مال کافه مسـلمین که از خراج ارض جمع می شود چون مصلحت کافه ایشان در آنست که اگر ترک بالکلیه کنند عذاب الهی بر ایشان نازل خواهـد شـد و بهترین مصالـح ایشان رفع عذابست از ایشان، و غرض از این حدیث بیان لزوم اهتمام است در امر حج و زیارت حضـرت سـید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم و اگر نه یکی از آیات و دلایل وجود واجبست آن که چنـانست که عالمیـان همه از روی شوق و ذوق می رونـد مگر آن که جبر کننـد جمعی را، و از عظمت آیه آن که سالها کفار دشت بر مسـلمانان مسلّط بودند و منع احدی از حج و زیارت و اقامت نکردند به قدرت کامله الهی بلکه یوما فیوما در تزایدند با آن که سال به سال موانع بیشتر می شود و خراجات عظیمتر رغبت مردمان بیشتر می شود و کثرت حاجیان عظیمتر الحمـد للّه رب العالمین.

و در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر مردمان معطل سازند حجرا هر آینه بر امام واجبست که مردمان را جبر کند بر حج اگر خواهند و اگر نخواهند زیرا که حق سبحانه

و تعـالی وضع نموده است این خـانه را از جهه حـج چنـانکه فرموده است که «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ الـخ یعنی به درستی که اول خانه را که حق سـبحانه و تعالی وضع نموده است که آن را زیارت کننـد کافه عالمیان: خانه ایست که در مکه است و آن را بـا برکت کرده است که منـافع دنیوی و اخروی بیابنـد، و هـدایت کننـده عالمیان باشـد که از جمله آیات بیّناتی که در آنجا مقرر فرمـوده است معرفت حقیقت واجب الوجـود است و رسـالت حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله و امـامت ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم بداننـد چنـانکه متصـل بـاین آیه است که در آن آیات بیّنات هست که آن مقام ابراهیم است که گذشت

باب علّه التّخلّف عن الحج

(روی ابو بصـیر عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال ما تخلّف رجل عن الحجّ الّا بذنب و ما یعفو اللّٰه اکثر) این بابی است در سبب توفیق نیافتن و بازماندن از حج منقولست در موثق از ابو بصـیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر کس توفیق رفتن حج نیابد این توفیق نیافتن البته از جهه معصـیتی است که از او صادر شده است و آن چه را حق سـبحانه و تعالی عفو می فرمایـد بیشتر است از آن چه بان مؤاخـذه می فرمایـد و چون گناه به مرتبه رسـد که عفو قبیـح باشد مؤاخذه می فرماید به سبب توفیق شاید متنبه شوند و باز کشت کنند تا حق سبحانه و تعالی نیز رحمت فرماید.

و در قوی کالصحیح منقولست از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه فرمودند که چرا امسال بحج نمی روی

عرض نمودم که معامله هست میان من و جمعی و کارها دارم و شاید که خیر در نرفتن باشد حضرت فرمودند که نه و اللّه هرگز خیر در ترک حج نمی باشد پس فرمودند که هر که توفیق حج نمی باید البته از جهه معصیتی است که از او صادر شده است و آن چه را حق سبحانه و تعالی عفو می فرماید بیشتر است از آن چه به آن مؤاخذه می فرماید (و روی ابو حمزه الثّمالیّ عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹

سمعته یقول ما من عبد یؤثر علی الحجّ حاجه من حوائج الدّنیا الّا نظر إلی المحلّقین قد انصرفوا قبل ان تقضی له تلک الحاجه) و به اسانید متکثره منقولست از ابو حمزه که گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه می فرمودند که هر بنده که مقدم دارد بر حج حاجتی از حاجات دنیوی را البته خواهند دید که حاجیان برگشته اند سرها تراشیده پیش از آن که حاجت او بر آورده شود و تراشیدن سر از علامات حج بوده است چون در آن زمان اکثر با موی سر می بودند و نمی تراشیدند سر را مگر در حج یا عمره و بتدریج بر طرف شد و اشاره به این معنی دارد قول حق سبحانه و تعالی که «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ الخ» یعنی قسم بذات مقدسم که حق سبحانه و تعالی خواب رسولش را درست کرد و البته داخل مسجد الحرام خواهید شد ایمن سرها تراشیده و تقصیر کرده و خوف نخواهید داشت، و آیه در فتح حدیبیّه نازل شد و حضرت پیشتر از آن که بیرون آید در واقعه دیده بودند

که آن حضرت با اصحاب داخل مسجد الحرام خواهند شد سر تراشیده و تقصیر کرده. و چون در حدیبیه ممنوع شدند از دخول مسجد الحرام عمر گفت که تو گفتی که ما داخل خواهیم شد و نشدیم حق سبحانه و تعالی از جهه تصدیق حضرت این آیه را فرستاد و فایده نکرد و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که من نگفتم که امسال خواهیم رفت و سال دیگر داخل شدند. و اکثر علماء را اعتقاد آنست که خواب آن حضرت در سال آینده واقع شد، و گمان بنده آنست که حضرت واقعه حجه الوداع را دیده بودند زیرا که آیه بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که حلق و تقصیر کرده داخل مسجد الحرام شوند و آن در سال آخر واقع شد که حج کردند ایمن و خوفی نداشتند و بعد از حلق و تقصیر منی داخل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰

مسجد الحرام شدند و ظاهر است که رؤیا هر چند دیرتر ظاهر شود اعتبارش بیشتر است چون دیرتر را دیده است چنانکه حضرت یوسف خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره او را سجده کردند و بعد از بیست سال و بروایتی چهل سال واقع شد هم چنان که در آیه بعد از این که حق سبحانه و تعالی فرموده است که رسولش را بر همه عالمیان غالب خواهد گردانید، و در احادیث بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که این غلبه در زمان حضرت صاحب الامر خواهد بود.

حاصل آن که بخاری احادیث بسیار نقل کرده است که عمر این شبهه را بر حضرت عرض

کرد و از حضرت جواب شنید و اکتفا نکرد باز به ابو بکر گفت و جواب شنید و فایده نکرد، و در اصل صلح نیز اظهار نفاق خود کرد که اگر پیغمبری چرا این قدر دناءت بر خود می گذاری و از عمر بدتر علمای ایشانند که اینها را می بینند و علی رغم شیعه تاویلات می کنند و علی رغم شیعه بجهنم می روند

باب دفع الحجّ إلی من یخرج فیها

[اگر بخاطر مرض نتواند حج به جا آورد]

(روی الحلبیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال ان کان موسرا حال بینه و بین الحجّ مرض اوامر یعذره اللّٰه فیه فانّ علیه ان یحجّ عنه من ماله صروره لا مال له) این بابی است در دادن اجرت حج به کسی که از جهه او حج کند یا از جهه خود کند.

به هیجده سند صحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر شخصی مال داشته باشد و مانعی از رفتن داشته باشد مانند بیماری یا مانعی که به آن حق سبحانه و تعالی او را معذور دارد مثل دشمنی که قصد کشتن او داشته باشد و ظن ضرر داشته باشد بلکه خوف ضرر کافی است پس به درستی که بر اوست که از مال خود شخصی را بحج فرستد که حج نکرده باشد تا به سعادت حج فایز شود و نایب مالی نداشته باشد که حج خودش را تواند کرد، و ظاهر علیه وجوبست پس اگر در ایام صحت تقصیر کرده باشد به آن که بر او واجب شده باشد ظاهرا از او مجزی باشد و اگر استطاعت مالی او را وقتی حاصل نبوده باشد ظاهرا دغدغه در اجزا نباشد، و در هر دو صورت احوط

آنست که اگر در حال حیات مانع زایل شود مرتبه دیگر بکند و اگر نکند بعد از وفات از او قضا کنند احتیاطا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۲

(و روی عبد اللَّه بن سنان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال انّ امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه امر شیخا کبیرا لم یحجّ قطّ و لم یطق الحجّ لکبره ان یجهّز رجلا یحجّ عنه) و به بیست و پنج سند صحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه امر فرمودند مرد پیر بسیار پیری را که هرگز حج نکرده بود و از جهه پیری سوار نمی توانست شد یا به سبب فربه بودن بسیار حج نکرده بود که آن مرد تهیه شخصی بکند و به نیابت خود بفرستد که از جهه او حج کند. و همین مضمون به سی سند صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست و از غیر ایشان به اسانید کالصحیح نیز وارد شده است از آن حضرت صلوات اللَّه علیه (و سال معاویه بن عمّار ابا عبد اللَّه صلوات اللّٰه علیه عن رجل حجّ عن غیره أ یجزیه ذلک من حجّه الاسلام قال نعم) به سی و دو سند صحیح منقول است از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که حج کند به نیابت غیری آیا مجزیست او را این حج از حجه الاسلام او فرمودند که بلی. این عبارت دو احتمال دارد اظهر آنست که مجزی باشد از حجه الاسلام نایب چنانکه از این باب احادیث

واقع شده است كه مجزى است از حجه الاسلام او تا چيزى به همرساند يعنى ثواب حجه الاسلام دارد.

و لهذا در احاديث صحيحه وارد شده است كه از جهه نيابت نو حاجى را بگيرند تا او را ثواب حجه الاسلام باشد، و احتمال ديگر آن كه راوى توهم كرده باشد كه چون منوب تقصير كرده است مشغول الذمه باشد و فايده

نداشته باشد نيابت از جهه او و حضرت فرموده باشند كه فايده دارد و ميت برى ء الذمه مى شود و بر اين مضمون نيز احاديث بسيار وارد شده است و هر دو احتمال موافق واقع است ممكن است كه هر دو مراد حضرت باشد على سبيل البدليه و از اين باب نيز بسيار وارد شده است كه اعم اراده فرموده اند و اللّٰه تعالى يعلم (و روى علىّ بن ابى حمزه عن ابى بصير عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه قال لو انّ رجلا معسرا أحجّه رجل كانت له حجّه فان ايسر بعد ذلك كان عليه الحجّ و كذلك النّاصب و اذا عرف فعليه الحجّ و ان كان قد حجّ) و منقولست در موثق كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه اگر پريشان را شخصى به نيابت خود بحج بفرستد او را ثواب حجه الاسلام هست و اگر بعد از آن چيزى به همرساند واجب است كه حجه الاسلام را به جا آورد و هم چنين كسانى كه عداوت اهل بيت داشته باشند و در حال عداوت حج كرده باشند چون عارف شوند مرتبه ديگر حج به جا مى آورند. و ظاهرا اعاده وقتى مى كند كه حج تمتع بر ايشان

واجب باشد و افراد یا قرآن کرده باشند چنانکه داب ایشان است، و ممکن است که مرا از اول حج بذل باشد و اعاده مستحب باشد و هم چنین ناصب اگر حج اسلام کرده اعاده مستحب باشد. ظاهرا مراد از ناصب جمیع سنّیانند که دیگری را بر علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه مقدم می دارند و خواهد آمد

[اگر چند نفر را به حج بفرستد]

(و روی سعید بن عبد اللّٰه عن موسی بن الحسن عن ابی علیّ احمد بن محمّد بن مطهّر قال کتبت إلی ابی محمّد صلوات اللّٰه علیه انّی دفعت إلی ستّه انفس مائه دینار و خمسین دینارا لیحجّوا بها فرجعوا و لم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۴

یشخص بعضهم و اتانی بعض و ذکر انّه قد أنفق بعض الدّنانیر و بقیت بقیّه و انّه یردّ علیّ ما بقی و انّی قدرمت مطالبه من لم یأتنی بما دفعت الیه فکتب صلوات اللّٰه علیه لا تعرّض لمن لم یاتک و لا تاخذ ممّن اتاک شیئا ممّا یاتیک به و الاجر فقد وقع علی اللّٰه عزّ و جلّ) و به اسانید صحیحه منقولست از ابو علی ممدوح که گفت عریضه نوشتم به خدمت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه که من صد و پنجاه دینار طلا به شش نفر دادم که حج کنند و من مثاب باشم چون برگشتند ظاهر شد که بعضی نرفته بودند و بعضی که رفته بودند بعضی از اشرفیها را خرج کرده بودند و بعضی که زیاده آمده است آوردند که بمن دهند و من در خاطر دارم که از آنها که نرفته اند آن چه داده ام باز گیرم امر شما چیست؟ حضرت فرمودند در جواب عریضه که از آنهایی

که نرفته اند متعرض ایشان مشو و مطلب، و از اینها که آورده اند مگیر و مزد تو بر حق سبحانه و تعالی است امّا آنها که آورده انـد نمی باید گرفت چون حجّ کرده اند و زیادتی از ایشان است و أمّا آنهایی که نیاورده اند شاید عذری داشته باشـند و ظاهر آنست که زر را داده است که ایشان. از جهه خود حج کنند ممکن است که در این سال یا سال دیگر بکنند و ممکن است که دزد از ایشان برده باشد و بر تقدیری که جایز باشد گرفتن: مستحب است که نگیرند

[اگر نایب معذور شود]

(و روی البزنطیّ عن ابی الحسن صـلوات اللَّه علیه قـال سـألته عن رجل اخـذ حجّه من رجل فقطع علیه الطّریق فاعطاه رجل آخر حجّه اخری أ یجوز له ذلـک فقـال جـایز له ذلـک محسوب للاـوّل و الاـخر و مـا کان یسـعه غیر الّـذی فعل اذا وجـد من یعطیه الحجّه) و به چهار سند صحیح و ده حسن کالصحیح منقولست از احمد بن

لوامع صاحبقرانی، ج ‌٨، ص: ٨۵

محمد که از حضـرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شخصی که حجّه بگیرد از شخصی و راهزنان او را برهنه کنند و هر چه داشته باشد ببرند و نتواند رفت پس شخصی دیگر حجّه به او دهد آیا جایز است که بگیرد یا از اوّل نیز مجزی خواهد بود حضـرت فرمودند که جایز است او را گرفتن حجّه دیگر و از جهه اوّلین و دویمین هر دو مجزی است بلکه اگر کسی دیگر به او حجه دهد واجبست که چنین کند تا از جهه هر دو حج کند، و این حدیث محمولست

بر آن چه سابقا گذشت که غرض اولین این باشد که اجیر حج از جهه خود بگیرد و او را ثواب باشد، و اگر از جهه اولین بعنوان حجه الاسلام باشد که خود نتواند رفت یا قضا از میت باشد حمل بر این می کنیم که حجّه دیگر بگیرد که غرض ثانی این باشد که حج بفعل آید و او را ثواب باشد یا آن که بر تقدیر وجوب سال دیگر حج کند و طی مسافت از هر دو باشد اما اگر اجیر شود که از جهه دو میت است حجه الاسلام به جا آورد در یک سال جایز نیست به اتفاق علما و باخباری که خواهد آمد (و روی جمیل بن درّاج عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی رجل لیس له مال حجّ عن رجل او احجّه غیره ثمّ اصاب مالا هل علیه الحجّ فقال یجزئ عنهما) و در صحیح از جمیل منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که او را مالی نباشد که حج بر او واجب باشد، و به نیابت کسی حج رود یا کسی به او بذل کند مالی که بحج رود یا او را با خود ببرد بحج و بعد از آن مالی به همرساند آیا مرتبه دیگر واجبست که بحج رود حضرت فرمودند که آن چه کرده است از هر دو مجزیست. و ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۶

مراد این حج باشد که چون اول او را همراهی کرده است از ثانی نیز بهره داشته باشد یا حجی که از دیگری کرده است مراد این باشد که او زر داده باشد که

در ثواب شریک باشد و اظهر آنست که جواب مسأله دویم را فرموده باشند و اوّل را بظهور گذاشته باشند یا آن که پیشتر جواب داده باشند (و قیل لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه الرّجل یاخذ الحجّه من الرّجل فیموت فلا یترک شیئا فقال اجزات عن المیّت و ان کانت له عند اللَّه حجّه اثبتت لصاحبه) این مضمون در حسن کالصحیح و موثق و قوی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردند که هر گاه شخصی حجه بگیرد از شخصی و بمیرد و چیزی نگذارد حضرت فرمودند که مجزیست از آن میّت به تفضّل الهی، و اگر نایب را نزد حق تعالی حجی باشد از جهه منوب مقرر می شود و ثوابش را به او می دهند و محمولست بر آن که منوب چیزی دیگر نداشته باشد یا وصی یا وارث تقصیر نکرده باشند یا حج نیابت سنّت باشد و این بیشتر می بوده است و بسیار نادر بوده است که کسی حج نکرده باشد و استبعادی ندارد که حج کرده نایب را به منوب عنه دهند که نایب به سبب آن حج از عذاب الهی خلاص شود و ثوابش را به منوب عنه دهند که او نیز از عذاب الهی خلاص شود.

[حج از میت]

(و سال سعید بن عبد اللَّه الاعرج ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الصّروره أ یحجّ عن المیّت فقال نعم اذا لم تجد الصّروره بما یحجّ به و ان کان له مال فلیس له ذلک حتی یحجّ من ماله و هو یجزئ عن المیّت کان له مال او لم یکن له مال) و منقولست در صحیح از

بزنطی از کرام موثق از سعید ثقه که گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۷

سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و به همین معنی به اسانید صحیحه منقولست از سعید بن ابی خلف که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه از نو حاجی که پیشتر از جهت خود حجّ نکرده باشد آیا به نیابت میّت حج می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی هر گاه پیشتر نداشته باشد قدری از آن مال که به آن حج تواند کرد، و اگر پیشتر آن مقدار مال داشته باشد که حج تواند کرد و نکرده باشد و حج در ذمه اش قرار گرفته باشد نمی تواند نایب شدن و مجزی نیست از او تا حج نکند از مال خود اگر چه بعنوان گدائی و سقایی باشد.

و ظاهرا این حدیث آنست که اگر حال مالی داشته باشد نایب نمی تواند شد و بر هر حالی مجزیست از میّت خواه مالی داشته باشد یا نداشته باشد امّا اثم است که اول حج خود را نکرده است، و ظاهر این حدیث اینست امر به شی ء نهی از ضد او نیست، و اکثر علما می گویند که حج او باطل است و این مسأله نه از باب امر به شی ء است که نهی از ضد باشد بلکه از قبیل نهی در عبادتست که مستلزم فساد است نزد اکثر محققین زیرا که حضرت نهی فرمودند از حج از غیر تا از جهه خود حج نکند، و تاویل کرده اند این حدیث را به آن که و هو یجزی ضمیر راجع است به جزء اول حدیث و مراد این است که حج صروره

صحیح است و از میّت مجزی است خواه میّت مال داشته پیشرو حج بر او واجب باشد و خواه نداشته باشد و حج مستحب باشد و رفع توهم جمعی فرموده اند که می گویند حج نو حاجی صحیح نیست یا رفع توهم کرده باشند که بر تقدیر که بر هیچ یک واجب نبوده باشد حج نیابت دیگری صحیح است و هر چند میّت بر او حجه الاسلام واجب نباشد حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او بلکه در نامه عمل نایب نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۸

می نویسد که حجه الاسلام کرده است و ثواب حجه الاسلام را به ایشان می دهند اگر مستطیع نشود و بعد از استطاعت مرتبه دیگر بحج می رود و ثواب دو حجه الاسلام دارد یکی استحقاقی و دیگری تفضلی چنانکه احادیث صحیحه بر این مضمون وارد است

[اگر نایب از مکان دیگر حرکت کند]

(و روی الحسن بن محبوب عن علیّ بن رئاب عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی رجل اعطی رجلا- حجّه یحجّ بها عنه من الکوفه فحجّ بها عنه من البصره قال لا باس اذا قضی جمیع مناسکه فقد تمّ حجّه) و به چهار ده سند صحیح و بسیاری از حسن و موثق کالصحیح منقولست از حسن از علی از حریز بن عبد اللَّه چنانکه در کافی و در تهذیب است و ظاهرا از قلم نساخ افتاده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در شخصی که حجه بدهد به شخصی که به نیابت او از کوفه بحج رود و او از راه بصره بحج رود حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه جمیع مناسک را به جا آورده باشد حجش تمامست چون مقصود بالذّات

حجّست و برائت ذمّه است و ظاهر حديث آنست كه از اجرت چيزى را پس نمى گيرد و كم نمى كند.

و جمعى گفته اند كه مستحق اجرت نيست، و جمعى گفته اند كه اگر خرج راه كوفه بيشتر باشد و مطلوب شرعى نيز باشد در تعيين راه چنانكه در مثال مذكور كه هميشه خرج راه كوفه بيشتر بوده است چنانكه خواهد آمد و مزيّت و زيادتى بر همه راهها دارد كه زيارت ائمه معصومين صلوات اللّه عليهم نيز دست بهم مى دهد هر چند در عقد اجارت شرط زيارت نكرده باشد و ليكن سبب قبول حج مى شود و ظاهر آنست كه شرط رفتن از كوفه به اعتبار اين كمالات است تفاوت را به نسبت اجرت كم مى كنند و اگر داده اند از

او پس مى گيرند و خالى از قوت نيست كه مجموع اجر ترا پس گيرند و لا اقل تفاوت را و احوط و اولى آنست كه مستاجر پس نگيرد و اجير تمام را پس دهد و بر تقدير پس گرفتن آيا صرف وجوه بر مى كنند اگر وصيت بحج كرده باشد يا حجى ديگر مى گيرند يا به وارث مى دهند و وسط اولى است و اللّه تعالى يعلم

[اگر در نوع حج مخالفت كند]

(و روى ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ابى بصير عن احدهما صلوات اللّه عليهما فى رجل اعطى رجلا دراهم يحجّ بها عنه حجّه مفرده يجوز له ان يتمتّع له بالعمره إلى الحجّ قال نعم انّما خالفه إلى الفضل و الخير) و به اسانيد صحيحه و حسنه سابقه منقول است از يكى از دو معصوم صلوات اللّه عليهما در شخصى كه به شخصى شاهى چند بدهد كه به نيابت او

حج افراد به جا آورد آیا جایز است که احرام بگیرد به عمره که تمتع یابد بعد از آن تا حج یعنی اگر حج تمتع به جا آورد خوبست حضرت فرمودند که بلی مخالفت او کرده است به چیزی که افضل و بهتر است و ظاهر آنست که حج مستحبی باشد که نایب فرستاده باشد از دور مانند کوفه که هر سه نوع جایز باشد و نایب بهتر را در اختیار کرده باشد.

و کالصحیح از حریز نیز منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به همین مضمون، و کالصحیح وارد است که مخالفت منوب عنه نکند و آن در صورتی است که از اهل مکه و حوالی آن بوده باشد و حج افراد یا قرآن بر ایشان واجب باشد یا تقیّه کرده باشند

[نیابت از ناصب]

(و قال وهب بن عبد ربّه للصّادق صلوات اللّٰه علیه أ یحجّ الرّجل عن النّاصب فقال لا قلت فان کان ابی فقال ان کان اباک فحجّ عنه) و منقول است از وهب ثقه که کتاب او از اصولست و ظاهر است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۰

صدوق از اصل او برداشته است یا از کتاب حسن بن محبوب و کلینی در حسن کالصحیح و شیخ در صحیح از او روایت کرده اند که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا کسی به نیابت ناصبی حج می تواند کرد حضرت فرمودند که نه عرض نمودم که اگر پدرم باشد می توانم کرد حضرت فرمودند که اگر پدرت باشد پس به نیابت او حج کن.

و کالصحیح از علی بن مهزیار منقولست که گفت نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی

صلوات اللّٰه علیه یا حضرت امام علی نقی سلام اللّٰه علیه که اگر کسی به نیابت ناصبی حج کند گناه دارد و آیا ناصبی از آن منتفع می شود یا نه حضرت نوشتند که به نیابت او حج نمی توان کرد و ناصبی را با خود بحج نمی توان برد. و ناصبی را اطلاق می کنند بر کسی که اظهار کند عداوت اهل بیت را و بر جمیع مخالفان و روی انّ الصّادق صلوات اللّٰه علیه اعطی رجلا ثلثین دینارا فقال له حجّ عن اسماعیل و افعل و افعل و لک تسع و له واحده کلینی روایت کرده است در قوی از عبد اللّٰه بن سنان و طریق صدوق به او صحیح است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به شخصی سی مثقال طلا دادند و او را اجیر ساختند که به نیابت فرزندش اسماعیل که فوت شده بود حج کند تطوّعا حج تمتّع و یک یک از مناسک را به او می فرمودند از اول احرام به عمره تا آخر حج که فلان کار خواهی کرد و فلان کار خواهی کرد تا آن که شرط کردند بر او هروله وادی محسّر را که مستحب است همه را بر او شرط فرمودند بعد از آن فرمودند که هر گاه حج باین عنوان از جهه او به جا آوری ثواب یک حج در نامه عمل او می نویسند که زر داده است و ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۱

نه حج در نامه عمل تو می نویسند از جهه تعبی که می کشی و این ده به اعتبار آنست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها».

[اگر به نیابت دو نفر حج به جا آورد]

(و روى ابان بن عثمان عن يحيى الازرق عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال من يحجّ عن انسان اشتركا حتّى اذا قضى طواف الفريضه انقطعت الشّركه فما كان بعد ذلك من عمل كان لذلك الحاجّ) و در موثق كالصحيح منقول است از يحيى بن عبد الرحمن كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه به نيابت كسى حج كند هر دو در ثواب شريكند تا وقتى كه طواف واجب را به جا آورد شركت بر طرف مى شود. و دور نيست كه به سبب اين باشد كه عمده افعال حج زيارت خانه است و پيشتر گذشت كه وقوف عرفات و مشعر و منى مقدمه حجّند و سعى، و طواف نسا فى الحقيقه از جهه حلال شدن بقيه محرّماتست بر او مثل صيد و نساء و بوى خوش بر احتمالى كه خواهد آمد (و قال صلوات اللّه عليه فى رجل اعطى رجلا مالا يحجّ عنه فحجّ عن نفسه فقال هى عن صاحب المال) و منقولست در صحيح كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند در شخصى كه مالى به شخصى دهد كه به نيابت آن شخص حج كند و او از جهه خود حج كند حضرت فرمودند كه آن از صاحب مال است. و مشهور آنست كه از هيچ يك مجزى نيست به اعتبار احاديث نيّت چون از آن كه مى بايست نيّت نكرده است و از خود كه نمى بايست نيّت كرده است، و ممكن است كه مراد حج سنّتى باشد و حق سبحانه و تعالى ثواب آن را به صاحب مال دهد و اگر چه نايب را مرتبه ديگر

حج باید کرد چون مشغول

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۲

الذمه است بحج نیابت و اللَّه تعالی یعلم

[نیابت کردن زن]

(و لا باس ان تحجّ المرأه عن المرأه و المرأه عن الرّجل و الرّجل عن المرأه و الرّجل عن الرّجل و لا باس ان یحجّ الصّروره عن الصّروره و الصّروره عن غیر الصّروره و غیر الصّروره عن الصّروره) و باکی نیست در حج نیابت که زن بدل از زن حج کند و زن بدل از مرد حج کند و مرد بدل از زن حج کند و مرد بدل از مرد حج کند و باکی نیست که نو حاجی بدل از نو حاجی حج کند و نو حاجی بدل از حاجی کند و حاجی بدل از نو حاجی حج کند. بلکه احادیث صحیحه دلالت می کند بر آن که نو حاجی بهتر است که او نیز باین سعادت فایز شود و آن چه پیش عوام مشهور است آنست که حاجی بهتر است از نو حاجی به اعتبار آن که کسی که پیشتر حج کرده است مسایل و جاها را خوب می داند و می شناسد و چنین نیست بلکه می باید که عالم باشد به مسائل حج خصوصا هر گاه خواهند که حج واجب را به جا آورند بدل از زنده یا مرده و شناختن مواضع افعال حج اظهر من الشمس است و بهر جا که می رسد جمعی کثیر هستند که می گویند که این کجاست و دغدغه در حج کرده ها بسیار است چون غالب اوقات عارف به مسایل نیستند و مرتبه اول که خود را اجیر کردند واجبست که مسایل حج و نماز بلکه روزه را نیز بدانند و از آن جمله قرائت حمد

و تسبیحات و تلبیه را یاد گیرند بلکه شکّیات حجرا بدانند و چون سعی نمی کنند غالبا حج اول باطل است و مشغول الذمّه آن حجّند و دیگر که خود را اجیر می سازند اجاره باطل است و ضامن حج اول و زرهای ما بعدند و احادیث بر جواز آن چه مذکور شد بسیار است، و در بعضی اخبار وارد است که زن نیابت می تواند کرد هر گاه عالم باشد و مؤمن، بسیار زنی که اعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۳

باشد از مرد.

و در صحیح از رفاعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که زن حج می تواند کرد بدل از برادر و خواهر و پدر و پسر خود.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که مرد بدل از زن و زن بدل از مرد حج می توانند کرد.

و در دو حدیث قوی وارد شده است که زن نو حاجی سزاوار نیست که حج به نیابت کند از زن یا مرد: محمول است بر غالب اوقات که زنان مسائل خود را کمتر می دانند یا به اعتبار آن که هر چند زنان از خانه بیرون نروند تا ضرور شود بهتر است خصوصا در این اوقات که دغدغه می شود که حج واجب خود را نتوانند کرد و باید که نایب بگیرند مگر آن که شوهر یا محارم ایشان همراه باشند

[حج از مال زکات]

(و روی حریز عن محمّد بن مسلم قال سالت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الصّروره أ یحجّ من مال الزّکاه قال نعم) و به پنجاه و دو سند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه از شخصی که حج نکرده باشد زکات می تواند گرفت که بحج رود فرمودند که بلی و احادیث صحیحه گذشت بر این مضمون در کتاب زکات (و روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه الرّجل یخرج فی تجاره إلی مکّه او یکون له ابل فیکریها حجّته ناقصه ام تامّه قال لا بل حجّته تامّه) به پانزده سند صحیح از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۴

جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه از جهه تجارت به مکه معظمه رود یا شتر خود را به کرایه دهد و به مکه رود آیا حجش ناتمامست یا تمامست حضرت فرمودند که ناتمام نیست بلکه تمامست. غرض راوی این است که چون حج از اعظم عبادات بدنی است مشروط است به نیت قربت به اتفاق علما و هر گاه قصد تجارت یا اجاره داشته باشد خالص نخواهد بود پس ناقص خواهد بود که جزو نیّت را ندارد یا کامل نیست به اعتبار آن که با نیت قربت ضم کرده است تجارت را پس للّه نخواهد بود و ظاهرا مراد حضرت آنست که این نیّت منافات ندارد با نیت قربت چون ممکن است که غرض تجارت بالعرض باشد و مقصود بالذات حج باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که آدمی بصیر است بر نفس خود حال خود را خوب می داند که کدام مقصود بالذّات است یا آن که ممکن است که غرض از تجارت نیز رضای الهی باشد به آن که نفقه خود و عیال واجب النّفقه خود را تحصیل نماید تا محتاج خلق نباشد

و رو سیاه دارین نگردد و یا از جهه توسعه بر عیال کسب نکند یا از جهه فقرا و مساکین و از جهه حج کردن هر سال و جهاد کردن و سایر واجبات و مندوبات مالیه. و پیش گذشت در این باب اخباری چند و مع هذا حج عبارت است از افعالی چند که می باید آنها را بقصد قربت واقع سازد پس ممکن است که کلّ راه را بقصد باطل طی کند و چون به مکه معظمه یا میقات رسد افعال حج را واقع سازد.

چنانکه در حسن کالصحیح منقولست از معاویه بن عمار که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که بسیار است که شخصی غرضش از سفر آنست که از عراق به یمن رود یا به بلاد غیر آن و به مکه رسد و به بیند که مردمان متوجّه حجّند او نیز با ایشان متوجّه حج شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۵

حج کند آیا این حج از حج اسلام مجزیست؟ فرمودند که بلی و خواهد آمد و مثل حدیث متن نیز منقولست در موثق از آن حضرت صلوات اللّه علیه که نیت تجارت و کرایه دادن شتر ضرر ندارد و اگر هر دو مقصود باشد یعنی در اصل رفتن بلکه اگر رفتن بقصد حرام باشد و نماز را تمام کند حجش صحیح است و بر تقدیری که مقدمه حج که رفتن است واجب باشد منافات ندارد که بقصد باطل بفعل آورد چون اصل رفتن عبادت نیست و واجباتی که عبادت نباشند نیت در آنها شرط نیست مثل ازاله نجاست که اگر کسی ازاله نجاست را از آب مغصوب واقع

سازد و شخصی را جبر کند که جامه نجس او را پاک کند و در برابر او آب کشد در آن جامه نماز می تواند کرد و اما ممکن است که همه به نیت عبادت شوند که همه را بقصد قربت واقع سازد لهذا نیّتی که از شارع بما رسیده است در حج از اول گرفتن احرام است که اول افعال حجّست وارد شده است و شکی نیست در آن که رفتن بحج به قصدهای باطل بد است چنانکه گذشت و کالصحیح وارد است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که عنقریبست که زمانی بیاید که حج پادشاهان از جهه تفرّج و تماشا باشد و حج توانگران از جهه تجارت باشد و حج درویشان از جهه گدائی باشد

باب حجّ الجمّال و الاجیر

(روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه حجّه الجمّال تامّه ام ناقصه قال تامّه قلت حجّه الاجیر تامّه ام ناقصه قال تامّه) این بابی است در بیان آن که شتربان و جمعی که خود را به اجاره می دهند که حج کنند یا نوکر می شوند که خدمت کنند صحیح است یا نه چون مقصود بالذّات ایشان حج نیست.

به سیزده سند صحیح منقولست از ابن عمّار که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آیا حج شتربان یا ساربان تمام است یعنی ممکن که تمام باشد و ساربان بودن مانع هست از صحت یا ناقص است که باطل است هر گاه قصد ایشان کرایه باشد و قصد قربت نباشد یا منضم باشد و خالص نباشد؟ حضرت فرمودند که تمام است. یعنی کرایه سبب نقص حج

نیست به تفصیلی که در حدیث سابق مذکور شد، عرض نمودم که حج اجیر که خود را به اجاره داده باشد که در راه نوکری کند و خدمات را واقع سازد و ما زاد و راحله او را بدهیم، یا اجیری که خود را به اجاره می دهد که به نیابت میت یا حی بحج می رود آیا تمامست یا ناقص چون غرضش مال است نه رضای الهی حضرت فرمودند که تمام است و ممکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۷

است که غرضش از اجیر شدن رضای حق سبحانه و تعالی باشد که به سعادت دارین فایز شوند.

حاصل آنست که هر گاه اجیر شدن فی نفسه منافات نداشته باشد با اخلاص کافی است و این معنی ندارد که حج ایشان البته تمام باشد بلکه حج اکثر علما و فضلا تمام نیست چون شرایط حج تمامی بسیار است و اکثر ایشان نمی دانند مکاری و نوکر چه دانند

باب الرّجل یموت و علیه حجّه الاسلام و حجّه فی نذر علیه

(روی الحسن بن محبوب عن علیّ بن رئاب عن ضریس الکناسیّ قال سالت ابا جعفر صلوات اللّه علیه عن رجل علیه حجّه الاسلام نذر نذرا فی شکر لیحجّنّ به رجلا إلی مکّه فمات الّذی نذر قبل ان یحجّ حجّه الاسلام و من قبل ان یفی بنذره الّذی نذر قال ان کان ترک مالا یحجّ عنه حجّه الاسلام من جمیع المال و اخرج من ثلثه ما یحجّ به رجلا لنذره و قد وفی بالنّذر و ان لم یکن ترک مالا الّا بقدر ما یحجّ به حجّه الاسلام حجّ عنه بما ترک و یحجّ عنه ولیّه حجّه النّذر انّما هو مثل دین علیه) این بابی است در بیان حال شخصی که بمیرد و بر او

واجب شده باشد حجه الاسلام و حج نذر به پنج سند صحیح و شش حسن و موثق کالصحیح منقول است از ضریس که ساکن بود در محله کناسه از کوفه گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از شخصی که حجّه الاسلام بر او واجب شده باشد و حجی را نذر کرده باشد به شکرانه نعمتی که اگر حق سبحانه و تعالی این نعمت را کرامت کند شخصی را به مکه فرستم که حج کند و این شخص بمیرد پیش از آن که حجه الاسلام را به جا آورد و پیش از آن که وفا کند به نذری که کرده است؟ حضرت فرمودند که اگر مالی گذاشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۹

حجه الاسلام را از اصل مال بیرون می کنند و حج نذر را از ثلث مال او بیرون می کنند و وفا بنذر خود کرده است به گذاشتن مال و وصیت کردن و اگر آن مقدار نگذاشته باشد که هر دو را بیرون توان کرد بلکه یکی را بیرون توان کرد حجه الاسلام را بیرون می کنند از آن چه گذاشته است و وارث یا پسر بزرگتر به نیابت میّت حج نذر را می کنند زیرا که بمنزله دین است که در ذمه اوست.

و اشهر میان علما آنست که هر واجب مالی را از اصل مال بیرون می کنند و اگر مال نگذاشته باشد بر ولی واجب نیست پس قضای ولی بر سبیل استحبابست علی المشهور و ممکن است که اخراج نذر از ثلث از جهه آن باشد که چون مشغول الذمّه بحج واجب بوده است نذر صحیح نباشد و چون بلفظ در آورده است

سنّت باشد و وجه آن گفته اند که می باید که متعلق نذر راجح باشد که اقلا آن فعل مستحب باشد تا نذر منعقد شود، و چون مشغول الذمّه: حج مستحب نمی تواند کرد پس نذر منعقد نشود

باب ما جاء فی الحجّ قبل المعرفه

(روی عمر بن اذینه قال کتبت إلی ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه أسأله عن رجل حجّ و لا یدری و لا یعرف هذا الامر ثمّ منّ اللّه علیه بمعرفته و الدّینونه به أ علیه حجّه الاسلام قال قد قضی فریضه اللّه و الحجّ احبّ إلیّ) منقولست در صحیح به یک سند و آن چه قدوه المتأخرین و زین الزاهدین مولانا احمد اردبیلی ذکر کرده است که چون صدوق بهر یک از رجال این سند طریق دارد بحسب ضرب قریب به بیست هزار سند صحیح و سی هزار سند حسن کالصحیح دارد و بسند آینده صحیحه صحیحه الفضلا دویست و پنجاه هزار سند می شود که صد هزار صحیح و صد و پنجاه هزار حسن کالصحیح می شود که همه سند صدوقست، و آن چه شیخ طوسی علیه الرحمه سند دارد از غیر سند صدوق در همین حدیث اضعاف مضاعفه سند صدوقست، و آن چه این ضعیف سند دارد اضعاف مضاعفه ریگ بیابانها و قطرات باران و برگ درختان و ستارگان آسمانست و شکی نیست در صحت آن چه آن زین العارفین فرموده اند، و لیکن آن چه بنده ذکر می کنم از اعداد مختلفه اسانیدیست که صدوق دارد و اگر همین حدیث را شیخ نیز ذکر کرده باشد اسانیدی که شیخ را هست از طریق صدوق ذکر می کنم.

مجملا ابن اذینه ذکر کرده است که نوشتم عریضه به خدمت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۱

امام

جعفر صادق صلوات اللّه علیه و سؤال کردم از شخصی که عارف به امامت ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم نبوده باشد پس حق سبحانه و تعالی انعام فرماید بر او به آن که او را هدایت فرماید به راه حق و متدیّن شود بدین حق و شیعه اثنی عشری شود آیا بر او واجبست که حجه الاسلام را اعاده کند حضرت فرمودند که بتحقیق که واجب الهی را به جا آورده است و اگر مرتبه دیگر حج کند محبوبتر است نزد من.

و به بیست و چهار سند صحیح منقولست از برید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که حج کرده باشد تا به آخر آن چه مذکور شد، و بعد از آن گفت برید در این روایت و ابن اذینه بعد از روایت متن که باز عرض نمودم از شخصی که ناصبی باشد و عداوت اهل بیت داشته باشد امّا متدیّن و صالح باشد موافق مذهب باطلش و حج کرده باشد و حق سبحانه و تعالی بر او انعام کرده باشد و هدایت کرده باشد او را و شیعه اثنی عشری شده باشد حجه الاسلام را قضا می کند؟ حضرت فرمودند که اگر قضا کند محبوبتر است نزد من.

و صدوق در صحیح و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده اند از زراره و بکیر و فضیل و فضل و محمد بن مسلم و برید از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیهما که از ایشان پرسیدند که هر گاه شخصی مذهب باطلی داشته باشد مانند خوارج و مرجئه و عثمانیه و قدریه و حق

سبحانه و تعالی او را هدایت کند و شیعه شود آیا اعاده می کند نمازها و روزها و زکاه و حج را فرمودند که هیچ یک را اعاده نمی کند بغیر از زکات چون زکات را می باید به شیعه اثنی عشری دهد و نداده است. بدان که شکی نیست که ایمان شرط است در صحت همه عبادات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۲

به اخبار متواتره و اجماع شیعه پس جمیع عباداتی که کرده اند باطل است و لیکن چنانکه حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است که چون کافر مسلمان شود اسلام محو می کند هر چرا پیشتر کرده است و ساقط می سازد قضای عباداتی که در ذمه کفّار قرار گرفته است و هم چنین این کفار را تفضل فرموده است که چون شیعه شوند هر چند عبادات سابقه ایشان باطل بوده باشد قضا نمی باید کرد و بعضی دغدغه کرده اند که اگر حج تمتع نکرده باشد و یا طواف نساء نکرده باشد لازمست که حجرا قضا کند و اگر حج تمتع کرده باشد و طواف نسا نکرده باشد خود قضا کند طواف نسا را یا نایبی بفرستد تا زنان بر او حلال شوند. و چنین نیست زیرا که احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که قضا نمی کند و احرام ایشان صحیح نبود تا طواف باید کرد اما مستحب است اعاده حج چنانکه در این روایات مذکور است و چند حدیثی که وارد شده است که اعاده کند محمولست بر استحباب بی دغدغه (و روی عن ابی عبد اللّه الخراسانی عن ابی جعفر الثّانی صلوات اللّه علیه قال قلت له انّی حججت و انا مخالف و حججت حجّتی هذه و قد منّ اللّه

علیّ بمعرفتکم و علمت انّ الّذی کنت علیه کان باطلا- فما تری فی حجّتی قال اجعل هذه حجّه الاسلام و تلک نافله) و منقولست از ابی عبد اللّه خراسانی و ظاهرا فتح بن یزید جرجانی است و استراباد از خراسانست، و شیخ و نجاشی ذکر کرده اند او صاحب مسایل است و از مسایل او در معرفه اللّه ظاهر می شود که فاضل بوده است و ظاهر می شود که او به خدمت حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی رسیده است و کتابش معتمد طایفه است و شیخ طریق صدوق را بکتاب نقل کرده است از محمد بن الحسن از مختار بن بلال یا بلال بن مختار از فتح

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۳

پس کالصحیح از او منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه که سابقا که حج کردم سنی بودم بنا بر این بحج آمده ام و حق سبحانه و تعالی را منّت بر من است که عارف شدم بحق شما و امامت شما و دانستم که مذهب سابقم باطل بود چه می فرمایید در این حج حضرت فرمودند که این حجرا حجه الاسلام کن و بقصد حجه الاسلام به جا آور و حج سابق را را نافله کن و ظاهر می شود که بنا بر حج سابق گذاشتن به اعتبار رخصت بود پس می تواند که قصد حجه الاسلام کند این حج را موافق واقع.

و اول که باطل بود می توانست که آن را حجه الاسلام کند بحسب رخصت چرا نتواند که حج تطوع کند چنانکه گذشت در اعاده نماز به جماعت.

و کالصحیح از علی بن مهزیار منقولست که ابراهیم همدانی

عریضه نوشت به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که من بر خلاف حق بودم و حج اسلام را بعنوان حج تمتع کرده ام حضرت فرمودند که حجّت را اعاده کن و ظاهرش استحباب است، و محتمل است که چون به اعتقاد سابقش حج تمتع صحیح نبوده است واجب باشد که اعاده کند.

و در صحیح از بزنطی منقولست از علی از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که اگر شخصی پریشان باشد و شخصی او را بحج برد ثواب حج اسلام را دارد و چون مال بهم رساند بر اوست که مرتبه دیگر حج کند، و هم چنین است ناصبی هر گاه عارف شود حج می کند اگر چه پیشتر حج کرده باشد و این محمولست بر استحباب و اما جزو اول این حدیث و موثقه کالصحیحه ابو العباس که مثل این است که اگر برادران او را بحج برند مجزیست از حجه الاسلام و اگر

چیزی به همرساند حج کند اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ممکن است که اعاده به سبب این باشد که شرایط بذل متحقق نشده باشد به آن که خود به راه افتاده باشد بی آن که کسی او را برده باشد و هر شب در خانه برادری چیزی می خورده باشد و کسی او را سوار کرده باشد در چنین صورت اعاده لازمست و در این مسأله شکی نیست که استطاعت زاد و راحله و نفقه عیال تا وقت برگشتن شرط است در وجوب حج اسلام و اگر بدون استطاعت حج کند بعد از استطاعت اعاده واجبست و در بذل

همه اینها ضرور است که اگر نشود باز حج می باید کرد در وقت استطاعت

باب ما جاء فی حجّ المجتاز

(روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللّه علیه الرّجل یمرّ مجتازا یرید الیمن او غیرها من البلدان و طریقه بمکّه فیدرک النّاس و هم یخرجون إلی الحجّ فیخرج معهم إلی المشاهد یجزئه ذلک عن حجّه الاسلام قال نعم) این بابی است در بیان حج راه گذری که بقصد حج نرفته باشد به چهار ده سند صحیح منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که هر گاه شخصی اراده حج نداشته باشد بلکه اراده یمن یا شهرهای دیگر داشته باشد و راهش از مکه معظمه باشد و وقتی برسد که مردمان بحج رفته باشند یا روند یعنی به جانب عرفات از جهه حج و با ایشان حج کند آیا این حجش از حج اسلام مجزیست فرمودند که بلی و تفصیل این معنی اندکی پیشتر گذشت

باب حجّ المملوک و المملوکه

(روی حریز عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال کلّما اصاب العبد المحرم فی احرامه فهو علی السّیّد اذا اذن له فی الاحرام) بابی است در بیان حج غلام و کنیز که حج ایشان صحیح است با اذن مولی و لیکن از حجه الاسلام مجزی نیست از صدوق و شیخ به شصت و چهار سند صحیح و از کلینی در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر کفاره که بر بنده محرم لازم شود به سبب محرّماتی که از بنده صادر شود بر سیّد است هر گاه آقا او را رخصت داده باشد که محرم شود.

و به اسانید صحیحه منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام

رضا صلوات اللّه علیه از بنده که صیدی را شکار کند آیا کفاره اش بر آقاست حضرت فرمودند که بر مولای او چیزی نیست. و حمل می توان کرد بر آن که چون بنده چیزی نمی دارد و کفاره بر او لازم شود بر مولا لازم نیست که کفّاره او را بدهد بلکه مولی می باید که کفاره او را بدهد یا بگوید که روزه بگیرد و بهتر آنست که مولی کفاره او را بدهد. و به بیست و چهار سند صحیح منقولست از عبد اللّه بن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از محرمی که غلامش محرم نباشد و صیدی را شکار کند و مولی او را امر به شکار نکرده باشد حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۷

فرمودند که بر مولای او چیزی نیست و کفاره بر غلام نیز نیست چون محرم نیست مگر آن که در حرم باشد روزه خواهد گرفت (و روی الحسن بن محبوب عن الفضل بن یسار قال سالت ابا الحسن صلوات اللّه علیه فقلت یکون عندی الجواری و انا بمکّه فامر هنّ ان یعقدن بالحجّ یوم التّرویه فاخرج بهنّ فیشهدن المناسک او اخلّفهنّ بمکّه قال فقال ان خرجت بهنّ فهو افضل و ان خلّفتهنّ عند ثقه فلا باس و لیس علی المملوک حجّ و لا عمره حتّی یعتق) در موثق کالصحیح منقولست از فضل که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه و عرض نمودم که کنیزان با خود می برم به مکه معظّمه آیا ایشان را امر کنم که در روز هشتم ذی حجه احرام بحج بگیرند با من و ایشان را ببرم

تا حج به جا آورند یا ایشان را در مکه بگذارم؟

حضرت فرمودند که اگر ایشان را با خود ببری افضل است و اگر ایشان را نزد ثقه معتمدی بگذاری باکی نیست. و گذاشتن نزد ثقه از جهه آنست که عرض این کسند مبادا نزد کسی بگذاری که زنا کنند یا بگریزند یا منکر شوند و فی الحقیقه این شرط مؤید استحباب بردنست چون ثقه معتمد بسیار نادر است که بحج نرود پس فرمودند که بر بنده حج و عمره واجب نیست تا آزاد نشوند و اگر با خود برد ایشان را قصد خواهند کرد (و روی مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لو انّ عبدا حجّ عشر حجج کانت علیه حجّه الاسلام اذا استطاع إلی ذلک سبیلا) چون صدوق از کتاب مسمع برداشته است و او ثقه است حکم به صحت کرده است پس ضعف سند تا به او ضرر ندارد و او گفت که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۸

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر بنده ده حج بکند چون مستطیع شود به آن که آزاد شود و زاد و راحله و غیر آن داشته باشد که در استطاعت می باید: حجه الاسلام بر او واجب می شود و آن ده حج معنی نیست از حج اسلام (و فی روایه النّضر عن عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال انّ المملوک ان حجّ و هو مملوک اجزاه اذا مات قبل ان یعتق و ان اعتق فعلیه الحجّ) و به بیست و پنج سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیه فرمودنـد که اگر بنـده در حـالت بنـدگی حـج کنـد مجزیست او را اگر بمیرد پیش از آزادی و ثواب حـج اسـلام در نـامه عملش نوشـته می شـود، و اگر آزاد شود بر اوست که مرتبه دیگر حـج اسـلام به جـا آورد بعـد از اسـتطاعت و به دوازده سـند صحیـح منقولست از علی بن جعفر که گفت حضـرت امام موسـی کاظم صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که هر گاه بنـده حج کرده باشد در بندگی و آزاد شود بر او واجبست حج اسلام بعد از استطاعت و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است (و روی عن اسـحاق بن عمّـار قـال سـالت ابا ابراهیم صـلوات اللّه علیه عن امّ الولـد تکون للرّجل قـد احجّها أ یجوز ذلک عنها من حجّه الاسـلام قـال لاـ قلت لها اجر فی حجّتها قال نعم) و به اسانیـد صـحیحه منقولست از اسـحاق که مشترکست میان موثق و ثقه که گفت سؤال کردم از حضـرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از ام ولدی که شخصی با خود داشته باشد و او را بفرماید که حج کند آیا این حج از حجه الاسلام او مجزی است حضرت فرمودند که نه عرض کردم که او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۹

ثوابی هست در حجی که کرده است فرمودند که بلی.

و در موثق کالصحیح وارد است از حکم صیرفی که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه شنیدم که می فرمودند که هر بنده که مولای او حج فرماید حج اسلام به جا آورده است یعنی تا آزاد شدن و یا مردن یا آن که آزاد شده باشد و آزاد کننده او را و بحج برده

باشند و اطلاق عبد بر او به اعتبار سابق است و این احتمال اظهر است و اللّٰه تعالی یعلم

باب ما یجزی عن المعتق عشیّه عرفه من حجّه الاسلام

(روی الحسن بن محبوب عن شهاب عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی رجل اعتق عشیّه عرفه عبدا له قال یجزی عن العبد حجّه الاسلام و یکتب للسّیّد اجران ثواب العتق و ثواب الحجّ) این بابی است در بیان مجزی بودن بنده مؤمن که در عصر روز عرفه تا شام آزاد شود و هر چه پیشتر بهتر که آن حج از حج اسلام مجزیست چون عمده حج موقفین است و آن چه رکن است از هر یک مسمّی است.

به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که در عصر روز عرفه خود را آزاد کند حضرت فرمودند که مجزی است از بنده حج اسلام و می نویسند از جهه آقا ثواب آزادی او را و ثواب حجی که بنده کرده است بی آن که از ثواب او چیزی کم شود، و چون بلفظ عشیه وارد شده است تا نصف شبرا نیز عشیه گویند و موافق است با حدیث آینده به آن که وقوف مشعر را نیز اگر دریابد کافی خواهد بود. و جمعی شرط کرده اند استطاعت سابق و لا حقرا و بعضی لا حق را و بعضی تفصیل داده اند که استطاعت شرط است اگر بازگشت داشته باشد به آن که زن یا فرزند و امثال اینها در شهر آقا داشته باشد استطاعت رجوع به آن شهر شرط است و الّا فلا و چون روایات مطلق است مطلق گذاشتن آن اولی است (و روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی

عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ‏۸، ص: ۱۱۱

مملوك اعتق یوم عرفه قال اذا ادرك احد الموقفین فقد ادرك الحجّ) و به چهار ده سند صحیح منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که هر گاه بنده در روز عرفه آزاد شود حضرت فرمودند که هر گاه دریابد یکی از وقوف عرفات را و مشعر را ادراك حج کرده است. و ظاهر است یکی از وقتهای اختیاریست، و دور نیست که شامل اضطراری نیز باشد و شامل هر وقتی باشد که یکی از اختیاری یا اضطراری احد موقفین را دریابد و چنان است که حجرا دریافته است چون مدار بر عموم لفظ است نه بر خصوص سبب.

باب حجّ الصّبیان

[عبادات اطفال]

(روی زراره عن احدهما صلوات اللَّه علیهما قال اذا حجّ الرّجل بابنه و هو صغیر فانّه یامره ان یلبّی و یفرض الحجّ فان لم یحسن ان یلبّی لبّوا عنه و یطاف به و یصلّی عنه قلت لیس لهم ما یذبحون عنه قال یذبح عن الصّغار و یصوم الکبار و یتّقی علیه ما یتّقی علی المحرم من الثّیاب و الطّیب و ان قتل صیدا فعلی ابیه) این بابی است در کیفیت حج اطفال نابالغ بدان که در نماز و روزه و سایر عبادات اطفال را به آن ها می دارند تا عادت کنند و لازمست که شعوری داشته باشند بخلاف حج که اطفال شیرخواره را بحج می توان داشت تا مشرف شوند و سبب توفیقات شود بعد از بلوغ و اگر ممیز باشند حج ایشان تمرینی خواهد بود.

به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست از زراره که یکی از صادقین صلوات اللَّه علیهما فرمودند که

هر گاه شخصی طفل صغیر خود را خواهد که حجش بفرماید امر می کند او را به تلبیه و اگر نتواند گفتن تلقینش می کند و حج را به نیت احرام و تلبیه بر او واجب می گرداند پس اگر طفل نتواند گفت اولیا از جهه او تلبیه می گویند یعنی پدر و جد پدری هر چند بالا رود، و در کافی لبّی مفرد است یعنی پدری که او را آورده است بحج به نیابت او تلبیه می گوید و او را طواف فرماید و بدل او نماز طواف را بکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۳

عرض نمودم که هر گاه چیزی نداشته باشد که از جهه او و غیر او بکند حضرت فرمودند که از جهت اطفالی که تمیز نداشته باشند گوسفندی بکشند و از جهه ممیزان نکشند و ایشان را بدارند که روزه بدارند و پرهیز کنند بر طفل آن چه را محرم از آن اجتناب می کند از جامه دوخته و بوی خوش و اگر شکاری را بکشد کفاره بر پدر اوست

[میقات بچه ها]

(و روی عن ایّوب اخی ادیم قال سئل ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه من این یجرّد الصّبیان فقال صلوات اللّه علیه کان ابی یجرّد هم من فخّ) و به چهارده سند صحیح منقولست از ایّوب بن حرّ ثقه برادر أدیم بن حر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدند که اطفال را از کجا برهنه می باید کرد و جامه احرامی می باید پوشانید حضرت فرمودند که پدرم اطفال را از چاه فخ و آن در یک فرسخی مکه است از راه مدینه مشرفه برهنه می کردند و جامه احرامی می پوشانیدند. و اکثر علما چنین یافته اند

که اطفال را از اینجا محرم می سازنـد و بحسب ظاهر مخالفت دارد با احادیث میقات و غیر آن و ظاهر عبارت برهنه کردنست ممکن است که احرام ایشـان را از میقـات بگیرنـد و مخیـط را در اینجـا از ایشان بگیرنـد [بکننـد خ ل] و این احوط است و به دوازده سـند صـحیح منقولست از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه به همین عبارت (و روی عن یونس بن یعقوب عن ابیه قال قلت لأبی عبد اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۴

صلوات اللّٰه علیه انّ معی صبیه صغارا و انا اخاف علیهم البرد فمن این یحرمون فقال ائت بهم العرج فلیحرموا منها فانک اذا اتیت العرج وقعت فی تهـامه ثمّ قـال فـان خفت علیهم فات بهم الجحفه) و کالصـحیح منقولست از یعقوب که گفت عرض نمودم به حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که اطفال ریزه را با خود آورده ام و ما می ترسـیم که از سـرما آزار یابنـد و بیمار شوند از کجا ایشان را احرام می باید بست حضـرت فرمودند که ایشان را به عرج برکه از اعمال فرعست سه چهار منزلی مدینه مشـرفه است زیرا که چون داخل آن می شوی داخل تهامه شـده که از زمین مکه معظمه است از طرق مـدینه مشـرفه و می باید که احرام از خارج آن بسـته شود پس فرمودند که اگر بر ایشان خوف داشـته باشـی تا جحفه ببر و آن سه منزلی است تخمینا و به یـک منزلی اقربست به مکّه از عرج (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال انظروا من کان معکم من الصّبیان فقدّموه

إلى الجحفه او إلى بطن مرّ و يصنع بهم ما يصنع بالمحرم و يطاف بهم و يرمى عنهم و من لا يجد الهدى منهم فليصم عنه وليّه) به بيست و شش سند صحيح و يک حسن كالصحيح از كافى منقولست از معاويه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه مهلت دهيد و يا نظر شفقت به ايشان كنيد كه جفا نمى تواند كشيد اطفالى كه با شمايند تا جحفه از طرف مدينه مشرفه يا تا بطن مرّ و مرّ الظّهرانش نيز مى گويند و الحال مرّان مى گويند از طرف مدينه مشرفه و طرف عراق كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۱۵

يک منزلى مكّه معظمه است و آن چه با بلّغ مى كنيد با ايشان بكنيد از برهنه كردن از مخيط و سر را برهنه كردن و اجتناب فرمودن از بوى خوش و ساير محرّمات احرام و دوش كنيد ايشان را در طواف و سعى كه ايشان نيز كرده باشند و قصد ايشان نيز مى بايد كرد و بدل از ايشان رمى مى بايد كرد و هر كه از ايشان هدى نداشته باشد ولى بدل او روزه بگيرد

[قربانى كردن براى بچه]

(و كان علىّ بن الحسين صلوات اللّه عليهما يضع السّكّين فى يد الصّبىّ ثمّ يقبض على يديه الرّجل فيذبح) ظاهرا جزء خبر معاويه بن عمّار است چنانكه در كافى اين زيادتى هست كه حضرت سيد الساجدين صلوات اللّه عليه كارد را بدست كودک مى دادند و دست خود را بر بالاى دست كودک مى گذاشتند و مى كشتند و در اين نسخه الرّجل هست، و در كافى نيست و نمى بايد و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد.

و به اسانيد صحيحه منقولست از عبد الرحمن كه

گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه و در آن سال ما مجاور بوديم و روز هشتم مى خواستيم كه محرم شويم پس عرض كردم كه با ما كودكى هست با او چه كنيم حضرت فرمودند كه مادرش را بگو كه به نزد حميده خاصه حضرت و والده حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّٰه عليه رود و از او بپرسد كه او با اطفال خود چه مى كند پس نزد حميده فرستادم او را و از او سؤال كرده بود او گفته بود كه چون روز هشتم شود او را برهنه كنيد چنانكه با مردان بزرگ مى كنند به آن كه جامهاى دوخته را بكنند و دو احرامى بر او

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۱۶

بندند و او را غسل احرام بدهند و در عرفات و مشعرش برند پس چون روز عيد شود بدل از او رمى كنند و سرش را بتراشند و او را بر دور خانه بگردانند و هم چنين در صفا و مروه بگردانند و اگر حج تمتع باشد و ولى هدى نداشته باشد بدل از آن روزه مى گيرد (و ساله سماعه عن رجل امر غلمانه ان يتمتّعوا قال عليه ان يضحّى عنهم قلت فانّه اعطاهم دراهم فبعضهم ضحّى و بعضهم أمسك الدّراهم و صام قال قد أجزأ عنهم و هو بالخيار ان شاء تركها قال و لو انّه أمرهم فصاموا كان قد أجزأ عنهم) و منقولست در موثق از سماعه كه گفت سؤال كردم از آن حضرت از شخصى كه امر كند غلامان خود را كه حج تمتع كنند حضرت فرمودند كه بر او لازم است كه هدى به ايشان دهد تا

بکشند عرض کردم که به ایشان دراهم داد که گوسفند بخرند و بکشند بعضی قربانی کردند و بعضی زر را نگاه داشتند و روزه گرفتند حضرت فرمودند که از ایشان روزه مجزیست و اگر همه را بدل از هدی می فرمود که روزه بگیرند از ایشان مجزی بود و از آخر حدیث ظاهر شد که امر به هدی بر سبیل استحبابست.

و در موثق کالصحیح و قوی کالصحیح علی ابن ابی حمزه امر بذبح از ایشان شده است و بر سبیل استحباب مؤکد است و احوط آنست که قربانی را ترک نکنند

[حج کردن بچه ممیز]

(و روی صفوان عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن ابن عشر سنین یحجّ قال علیه حجّه الاسلام اذا احتلم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۷

کذلک الجاریه علیها الحجّ اذا طمثت) و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از پسر ده ساله که حج می تواند کرد حضرت فرمودند که در این سن حج بکند، حجه الاسلام بر او واجب می شود بعد از آن که محتلم شود و هم چنین اگر دختری پیش از بلوغ حج کرده باشد بعد از آن که حایض شود و بالغ شود حجه الاسلام را می کند هر گاه مستطیع باشد یا مستطیع شود (و روی عن علیّ بن مهزیار عن محمّد بن الفضیل قال سالت ابا جعفر الثّانی صلوات اللّٰه علیه عن الصّبیّ متی یحرم به قال اذا اثغر) و کالصحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه از کودک که در چه وقت او را محرم

می توان کرد حضرت فرمودند که وقتی که دندان را بیندازد یا بعد از انداختن بیرون آورد.

و غالب آنست که در سال هفتم می اندازد پس حمل می باید کرد این حدیث را بر حج تمرینی که افعال را خود به جا آورد نه حج تیمّنی که آن بعد از ولادت نیز جایز است چنانکه گذشت در حدیث عبد الرحمن حجاج.

و منقول است در صحیح از عبد اللّٰه سنان که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بین الحرمین در سالی که بحج وداع می فرمودند به زنی رسیدند که طفلی را بر دوش داشت عرض نمود که یا رسول اللّٰه آیا این را حج می توان فرمود حضرت فرمودند که بلی و ثوابش از تست یعنی ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۸

تقدیری و تفضلی یا ثواب داشتن او را بر حج (و روی ابان عن الحکم قال سمعت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یقول الصّبیّ اذا حجّ به فقد قضی حجّه الاسلام حتّی یکبر و العبد اذا حجّ به فقد قضی حجّه الاسلام حتّی یعتق) و در موثق کالصحیح منقولست از حکم بن حکیم صیرفی که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق می فرمودند که هر گاه کودکی را حج بفرمایند به جا آورده است حجه الاسلام خود را تا بزرگ شود و بالغ شود و مستطیع شود: حجه الاسلام خود را خواهد کرد و هم چنین هر گاه بنده در بندگی با آقا حج کند حجّه الاسلام بنده گیرا کرده است تا آزاد شود و مستطیع شود: حجه الاسلام آزادی را خواهد کرد

باب الرّجل یستدین و یحجّ و وجوب الحجّ علی من علیه الدّین

(روی عن

یعقوب ابن شعیب قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل یحجّ بدین و قد حجّ حجّه الاسلام قال نعم انّ اللّٰه تعالی سیقضی عنه إن شاء اللّٰه تعالی) این بابی است در احکام شخصی که قرض کند و حج کند و در وجوب حج است بر کسی که دین در ذمه اش باشد.

منقول است در حسن کالصحیح و در صحیح از یعقوب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که قرض کند و حج کند و حجه الاسلام خود را کرده باشد آیا جایز است حضرت فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی به زودی قرض او را ادا خواهد کرد اگر خواهد و إن شاء اللّٰه تعالی تیمّنی و تبرّکی است و در وعده الهی استثنا نیست إن شاء اللّٰه.

(و روی عن عبد الملک بن عتبه قال سالت ابا لحسن صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل علیه دین یستقرض و یحجّ قال إن کان له وجه فی مال فلا باس)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۰

و منقولست در موثق کالصحیح از عبد الملک که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که قرض داشته باشد آیا قرض می تواند کرد که حج کند حضرت فرمودند که اگر او را وجه دین بوده باشد در مالی مثل ملک و کاروانسرا که تواند فروخت که قرض و دین را ادا کند باکی نیست. و اکثر علما حدیث سابق را و امثال آن را حمل کرده اند بر این حدیث یا به آن که شخصی که قرض می دهد می داند که وجه دین را ندارد و

یا توکّل تمامی داشته باشد که به تجربه عالم شده باشد به آن که حق سبحانه و تعالی ادا می فرماید (و روی موسی بن بکر عنه صلوات اللّٰه علیه قال قلت له هل یستقرض الرّجل و یحجّ اذا کان خلف ظهره ما یؤدّی به عنه اذا حدث به حدث قال نعم) و کالصحیح منقولست از موسی که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که آیا قرض می تواند کرد که حج کند هر گاه وجه آن را داشته باشد که اگر او را فوتی یا موتی دست دهد از آنجا ادا کنند فرمودند که بلی (و روی عن ابی همام قال قلت للرّضا صلوات اللّٰه علیه الرّجل یکون علیه الدّین و یحضره الشّی ء أ یقضی دینه او یحجّ قال یقضی ببعض و یحجّ ببعض قلت فانّه لا یکون الّا بقدر نفقه الحجّ قال یقضی سنه و یحجّ سنه قلت اعطی المال من ناحیه السّلطان قال لا باس علیکم) و به اسانید صحیحه منقولست از اسماعیل که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۱

به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه که هر گاه شخصی دینی در ذمّه او باشد و زری به او رسد آیا قرضش را ادا کند یا بحج رود حضرت فرمودند که بعضی را در دین صرف نماید و بعضی را در حج عرض نمودم که آن زر بقدر نفقه حج است حضرت فرمودند که یک سال را صرف دین کند و یک سال را صرف حج کند عرض نمودم که آن مال بمن می رسد یا به آن شخص می رسد از جانب پادشاه جور حضرت

فرمودنـد که بر شـما باکی نیست یعنی چون مال اخراج است ما تجویز نموده ایم که شـیعیان بخورنـد و تجویز نفرموده انـد که سنّیان بخورنـد (و سال رجل ابا عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه فقال له انّی رجل ذو دین فاتـديّن و احـجّ نعم هو اقضـی للـدّين) و كالصـحيح منقولست که شخصـی از آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد که من قرض دارم آیا دیگر قرض می توانم کرد که بحج روم فرمودند که حج از همه چیز تاثیرش در قضای دین بیشتر است.

و در حدیث کالصـحیح دیگر منقول است که گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که من قرض دارم و گـاه هست که حق سبحانه و تعـالی زری می رسانـد اگر این زر را به قرض داران دهم چیزی نمی مانـد بمن که به آن معاش کنم آیا بحـج بروم یا میان قرض خواهان به نسـبت دیون ایشان منقسم سازم حضـرت فرمودنـد که بحج رو و دعا کن تا حق سبحانه و تعالی دین ترا ادا کند.

بدان که در کافی: صحیح معاویه بن وهب را از بسیار کس چنین نقل کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۲

است و شـیخ بنحو متن روایت کرده است به همین سـند و ظاهرا یک حدیث در کافی از میان افتاده باشد و آن چه مذکور شد حدیث آینده است و صدوق به همین ترتیب از کافی برداشته است باین نحو که حدیث حسن بن زیاد را بسند معاویه بن وهب روایت کرده است و متن حدیث معاویه بن وهب را انداخته است با سند حدیث حسن بن زیاد و ممکن است که از ناسخ کافی افتاده باشد و

اللَّه تعـالى يعلم (و روى ابن محبوب عن ابـان عن الحسن بن زيـاد العطّـار قـال قلت لأبى عبـد اللَّه صـلوات اللَّه عليه يكون علىّ الـدّين فيقع فى يـدى الـدّراهم فـان وزعتهـا بينهم لم يقع شـيئا أ فأحـجّ او أوزّعهـا بين الغرّام قال حـجّ بها و ادع اللَّه عزّ و جلّ ان يقضـى عنك دينك) و در موثق كالصـحيح منقول است از حسن كه گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه قرض دارم و زرى بدست من آيد اگر در ميانه غرماء حصه مى كنم بهر يك قليلى مى رسد آيا بحج روم يا حصـه كنم در ميان قرض خواهان حضرت فرمودند كه آن زر را صرف حج كن و دعا كن در آنجا كه حق سبحانه و تعالى قرضت را مؤدّى سازد. و حمل اين اخبار به نحويست كه سابقا مذكور شد و اللَّه تعالى يعلم.

باب ما جاء فى المرأه يمنعها زوجها من حجّه الاسلام او حجّه تطوّع

اين بابى است در اخبارى كه وارد شـده است در زنى كه شوهرش او را منع كند از حج اسـلام يا حج سـنّت: كه از حج اسـلام منع نمى توانـد كرد و از حـجّ سـنّت منع مى توانـد كرد، و حـج اسـلام حجى است كه حق سـبحانه و تعـالى مستطيع را به آن خوانده است و بر ايشان واجب گردانيده، و باقى حجهاى واجب بنده آنها را بر خود واجب مى گرداند مثل نذر و عهد و يمين و خود را به اجاره دادن و حـج خود را به جماع فاسـد كردن كه چون بنده اينها را واقع سازد حق سـبحانه و تعالى حجرا واجب مى گرداند بخلاف حج كه هر كه مسلمانست و مستطيع حق سبحانه و تعالى آن

حجرا واجب گردانیده است بر او (و روی ابان عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال سألته عن امرأه لها زوج و صروره و لا یاذن لها فی الحجّ قال تحجّ و ان لم یاذن لها) و منقولست در موثق کالصحیح زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از زنی که او را شوهری باشد و زن حج نکرده باشد و حج بر او واجبست و شوهرش رخصت نمی دهد زن را حضرت فرمودند که بحج می تواند رفت اگر چه شوهرش او را رخصت ندهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۴

(و فی روایه عبد الرّحمن بن ابی عبد اللَّه عن الصّادق صلوات اللَّه علیه قال تحجّ و ان رغم انفه) در روایت صحیح از عبد الرحمن منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه زن خواهد حجه الاسلام خود را به جا آورد برود حج بکند اگر چه بینی شوهرش بر خاک مالیده شود یعنی چون جمع شده است حقّ حق سبحانه و تعالی و حق شوهرش حق الهی مقدم است و رضای شوهر در اینجا در کار نیست بلکه واجبست که مخالفت شوهر کند.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از زنی که حج نکرده باشد و شوهر داشته باشد و او را رخصت ندهد که بحج رود و شوهرش به سفری رود می تواند که بحج رود بی رخصت شوهر حضرت فرمودند که در حج اسلام زن را اطاعت شوهر در کار نیست بلکه مخالفت شوهر می کند و اطاعت حق سبحانه

و تعالى به جا مى آورد، و به همين مضمونست موثق كالصحيح از آن حضرت صلوات اللَّه عليه (و روى اسحاق بن عمّار عن ابى ابراهيم صلوات اللَّه عليه قال سألته عن المرأه الموسره قد حجّت حجّه الاسلام فتقول لزوجها احجّنى مرّه اخرى أ له ان يمنعها قال نعم يقول لها حقّى عليك اعظم من حقّك علىّ فى ذا) و در موثق كالصحيح منقولست از اسحاق كه گفت سؤال كردم از حضرت امام موسى كاظم صلوات اللَّه عليه از زنى كه مالدار باشد و حجه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۲۵

الاسلام خود را كرده باشد و به شوهرش گويد كه مرتبه ديگر مرا بحج بر آيا بر شوهرش منع او مى تواند كرد كه بگويد مرو حضرت فرمودند كه بلى به او مى گويد كه حق سبحانه و تعالى حق مرا بر تو عظيمتر گردانيده است از حق تو بر من در اين حج يعنى در حجه الاسلام واجب بود كه من اطاعت كنم و ممانعت نكنم اما در حج سنت بر تو واجبست كه اطاعت من كنى و بى رخصت من بحج نروى و من ترا رخصت نمى دهم و غرض حضرت از اين گفتگو آنست كه تا ممكن باشد با ايشان به زبان خوش سخن گفتن بهتر است

باب حجّ المرأه مع غير محرم او ولى

(روى عن معاويه بن عمّار قال سالت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه عن المرأه تخرج إلى مكّه بغير ولىّ فقال لا بأس تخرج مع قوم ثقات) اين بابى است در آن كه زن مى تواند بحج رفتن هر گاه محرم مثل پدر و جد و شوهر با او نباشند به چهار ده سند صحيح منقولست از معاويه كه گفت سؤال كردم از

حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه علیه از زنی که به مکه معظمه رود و با او نباشد ولی مثل شوهر و پدر و جد حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه جمعی از صلحاء معتمدین همراه باشند که به سبب همراهی ایشان عرض او محفوظ باشد و مراد از ثقه معنی لغویست پس اگر همراهان سنیان باشند و محل اعتماد باشند یا فسّاق باشند که اگر در مالیات حق مردمان را برند اما هرگز نظر بزن مردمان نکنند بد نیست اگر چه احوط آنست که شیعه اثنی عشری باشد و عادل و ضابط باشند و ایشان دفع فساق و فجار از او توانند کرد (و فی روایه هشام عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی المرأه ترید الحجّ و لیس معها محرم هل یصلح لها الحجّ فقال نعم اذا کانت مأمونه) و در روایت هشام بن سالم به سیزده سند صحیح و در حسن کالصحیح منقولست از سلیمان ثقه از حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه در زنی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۷

خواهد بحج رود و محرمی نداشته باشد آیا جایز است که بحج رود بی محرم حضرت فرمودند که بلی هر گاه ایمن باشند از او به آن که صالحه باشد بی رخصت شوهر حج واجب می تواند کرد و یا آن که خاطر جمع باشند از بضع او یعنی چنان نباشد که خوف رفتن عرض باشد که اگر این خوف باشد بعنوان ظن حج ساقط است اگر محرمی بهم نرسد اگر چه باین نحو باشد که از مال خود ببرد اگر داشته باشد و داخل استطاعت است مثلا اگر زنی را ناچار

باشد که ده کس با او باشند از خویشان و آن مقدار زر داشته باشد که ایشان را با خود ببرد واجبست که ایشان را با خود ببرد و خرج ایشان را بکشد.

و به اسانید صحیحه منقول است از عبد الرحمن بن حجاج که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از زنی که حج بکند بی محرمی حضرت فرمودند که هر گاه مامونه باشد و قدرت نداشته باشد بر محرم باکی نیست.

و به دوازده سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از زنی که بی محرم بحج رود فرمودند که باکی نیست پس سزاوار نیست زن را که بحج نرود ایشان را نمی رسد که منع کنند او را از حج اسلام اگر چه زوج باشد یا در مطلق حج دیگران را.

(و روی البزنطیّ عن صفوان الجمّال قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قد عرفتنی بعملی و تاتینی المرأه اعرفها باسلامها و حبّها إیّاکم و ولایتها لکم لیس لها محرم قال اذا جاءت المرأه المسلمه فاحملها فانّ المؤمن محرم المؤمنه ثمّ تلا هذه الآیه «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ») به شانزده سند صحیح منقول است از صفوان که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۸

به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شما می دانید که کار من چیست یعنی شتر به کرایه می دهم و گاه هست که به نزد من می آید زنی که من می شناسم که مسلمانست و دوست دار شماست و شیعه شماست و محرمی ندارد که او را بر شتر سوار کند و به زیر آورد شتر به

او کرایه بـدهم حضـرت فرمودنـد که هر گـاه زن شیعه بیایـد به او کرایه بـده یـا او را می توانی که بر شـتر سوار کنی و به زیر آوری به درستی که مؤمن محرمست بر مؤمنه بعـد از آن این آیه را خواندنـد که مردان و زنـان شـیعه بعضـی از ایشـان ولاـیت دارند بر بعضـی یعنی زن شـیعه بمنزله خواهر و مادر و فرزند یکدیگرند در امثال اینها. و مراد از مؤمن در اینجا ظاهرا عادلسـت یعنی امثال تو مردمان عادل ضـبط می کنی خود را که بقصـد لذت او را بر نداری چنانکه مادر و خواهر خود را بر می داری و اگر نظرت برو و موی او افتد مکرر نظر نمی کنی قصور ندارد.

و به دوازده سـند حسن از ابو بصـیر منقولست قریب باین از آن حضرت صلوات اللّه علیه، و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودنـد که زن حرّه متوجّه مکه معظمه می توانـد شـد با ثقات یعنی عـدول ضابط یا جمعی که اعتماد بر ایشان باشد اگر چه بد مذهب باشند

باب حجّ المرأه فی العدّه

(روی العلا عن محمّد بن مسـلم عن احدهما صلوات اللّه علیهما قال المطلّقه تحجّ فی عدّتها) این بابی است در حج زن در عده حق سـبحانه و تعالی فرموده است که زنان مطلقه رجعیّه را از یورتهای ایشان بیرون مکنید و ایشان نیز از آن یورتی که در آنجا بوده باشند بیرون نروند و لیکن از جهه حج اسلام بیرون می توانند رفت.

چنانکه منقولست به هفتاد و هفت سـند صحیح که یکی از صادقین صلوات اللّه علیهما فرمودند که مطلقه در عده اش بحج می تواند رفت. و محمولست بر عده رجعیّه

چنانکه خواهد آمد مفصّلا در ابواب طلاق (و روى ابن بكير عن زراره قال سالت أبا عبد اللّه صلوات اللّه عليه عن المرأه الّتى يتوفّى عنها زوجها أ يحجّ فى عدّتها فقال نعم) و منقولست به سيزده سند موثق كالصحيح از زراره كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه اگر زنى شوهرش بميرد آيا در عده وفات بحج مى تواند رفت حضرت فرمودند كه بلى چون عده باين است و در عده باين بيرون مى تواند رفت

باب الحاجّ يموت فى الطّريق

(روى علىّ بن رئاب عن ضريس عن ابى جعفر صلوات اللّه عليه فى رجل خرج حاجّا حجّه الاسلام فمات فى الطّريق فقال ان مات فى الحرم فقد اجزات عنه حجّه الاسلام و ان كان مات دون الحرم فليقض عنه وليّه حجّه الاسلام) اين بابى است در حكم آن كه اگر حاجى در راه بميرد چه بايد كرد به اسانيد متكثره صحيحه و حسنه كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه در شخصى كه بقصد حجه الاسلام بيرون رود و در راه بميرد حضرت فرمودند كه اگر در حرم داخل شده باشد و بميرد مجزيست از حجه الاسلام او و اگر داخل حرم نشده باشد و بميرد مى بايد كه وارث او قضا كند از جهه او حجّه الاسلام را و اين در صورتيست كه پيشتر حج در ذمه اش قرار گرفته باشد و مقدار اجرت حج ميقاتى از او مانده باشد و الا بر سبيل استحباب خواهد بود (و روى علىّ بن رئاب عن بريد العجلىّ قال سالت ابا جعفر صلوات اللّه عليه عن رجل خرج حاجا و معه جمل له و نفقه

و زاد فمات فی الطّریق قال ان کان صروره ثمّ مات فی الحرم فقد اجزات عنه حجّه الاسلام و ان کان مات و هو صروره قبل ان یحرم جعل جمله و زاده و نفقته و ما معه فی حجّه الاسلام و ان فضل من ذلک شی ء فهو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۱

للورثه ان لم یکن علیه دین قلت أ رأیت ان کانت الحجّه تطوّعا ثمّ مات فی الطّریق قبل ان یحرم لمن یکون جمله و نفقته و ما معه قال یکون جمیع ما معه و ما ترک للورثه الّا ان یکون علیه دین فیقضی عنه او یکون اوصی بوصیّه فینفذ ذلک لمن اوصی له و یجعل ذلک من ثلثه) و به نوزده سند صحیح و چهار حسن کالصحیح منقولست از برید که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه از شخصی که بیرون رود بحج و شتری و نفقه و توشه راهی داشته باشد و در راه بمیرد چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر پیشتر حج واجب خود را نکرده باشد و نو حاجی باشد و داخل حرم شده بمیرد این حج مجزی است از حجه الاسلام او اگر چه پیشتر در ذمه اش قرار گرفته باشد و اگر بمیرد پیش از آن که داخل حرم شود و نو حاجی باشد و حج در ذمه اش قرار گرفته باشد یا اعم از آن که قرار گرفته باشد یا نگرفته باشد چنانکه ظاهر لفظ است می گردانند شتر و توشه و نفقه و هر چه با خود دارد در حجه الاسلام، یعنی از جهه او نایب می گیرند اگر چه همه را باید داد، و بعضی

از آنجا که مرده است یا اعم به آن که در میقات از جهه او می گیرنـد، یا اگر از آنجا که مرده است وفا کند از آنجا و الا پس به آن چه وفا کنـد تا میقات و اگر چیزی زیاد آیـد به آن که آن چه با خود دارد زیاده از اجرت حـج باشد آن زیادتی از ورثه است اگر دینی در ذمه اش نباشد.

عرض نمودم که بفرمایید اگر این حج سنّت باشد و در راه پیش از احرام بمیرد یا پیش از دخول حرم آن چه با اوست از شتر و توشه و غیر آن از کیست حضرت فرمودند که هر چه گذشـته است از ورثه است مگر آن که دینی در ذمه اش باشد که آن را اوّلا ادا می کنند یا وصیتی کرده باشد صرف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۲

وصایای او می کنند و از ثلث مال اخراج می کنند هر گاه ورثه تنفیذ نکنند.

بـدان که اکثر علمـا عبـارت این حـدیث را و امثـال این را حمـل کرده انـد لفظ قبل آن یحرم را بمعنی احرام با آن که در لغت احرم بمعنی دخـل فی الحرم آمـده است و این شکسـته به این معنی حمل کردم تا موافق باشـد با جزو اول حـدیث و با حـدیث ضریس، و غیره و ظاهرا غافل شـده اند از آن که احرام به این معنی آمده است و علی ای حال دخول در کار است در اجزاء از حجه الاسـلام به نص اخبار صـحیحه و بعضی به مفهوم حدیث عمل نموده اند و احرام را کافی می دانند و مفهوم معارضه نمی تواند کرد با منطوق به اتفاق اصولیین و عقلا، و این حدیث دلالت می کند

بر آن که دین مقدمست بر وصیّت و وصیّت بر میراث و بر آن که وصیّت از ثلث مال است و در باب وصایا نیز خواهد آمد

باب ما یقضی عن المیّت من حجّه الاسلام اوصی او لم یوص

[اگر میت فقیر باشد و حج بر عهده او باشد]

(روی هارون بن حمزه الغنویّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی رجل مات و لم یحجّ حجّه الاسلام و لم یترک الّا قدر نفقه الحجّ و له ورثه قال هم احقّ بمیراثه ان شاءوا اکلوا و ان شاءوا حجّوا عنه) این بابی است در بیان قضا حجّه الاسلام از کسی که در ذمّه اش مستقر شده باشد و نکرده باشد و خواه وصیّت کرده باشد یا وصیّت نکرده باشد و در حدیث سابق گذشت، و احادیث بر وجوب قضا متواتر است از طرفین.

منقولست در صحیح علی المشهور و در حسن کالصحیح علی الظّاهر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در شخصی که بمیرد و حجه الاسلام را نکرده باشد و از او نمانده باشد مگر بقدر نفقه حج که راحله نداشته باشد یا نفقه عیال نداشته باشد حضرت فرمودند که چون استطاعت نداشته است و پیشتر نیز در ذمه او مستقر نشده است وارثان او احقّند به میراث او اگر خواهند صرف خود می کنند و اگر خواهند از جهه او حج یا استیجار حج می کنند.

و منقولست در صحیح به دوازده سند از معاویه که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که بمیرد حجه الاسلام را نکرده باشد و از او نمانده باشد مگر مقدار نفقه حج پس وارثان او سزاوارترند بمال او اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۴

خواهند حج کنند و اگر خواهند صرف خود کنند. و تاویلش بنحو حدیث سابق است چون احادیث

متواتره وارد است بر وجوب استیجار.

مثل اول این حدیث صحیح که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند در شخصی که وصیت کند از جهه او حج کنند فرمودند که اگر حج نکرده باشد اجرت حجرا از اصل بیرون می کنند زیرا که بمنزله دین واجبست و اگر حجه الاسلام را کرده باشد از ثلث مال بیرون می کنند.

و در صحیح دیگر به دوازده سند از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست به همین نحو، و به دوازده سند صحیح از حلبی از آن حضرت صلوات اللّه علیه نیز منقولست به همین عنوان و به دوازده سند صحیح دیگر منقولست از حلبی که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی قدرت بر حج داشته باشد و تاخیر کند بی عذری مشروع که حق سبحانه و تعالی او را معذور دارد در آن عذر پس بتحقیق که او ترک کرده است شریعتی از شرایع اسلام را و اگر مال داشته باشد و عذری داشته باشد مانند مرض یا دشمنی که خوف داشته باشد از او می باید که بدل از خود بفرستد و بعد از آن فرمودند که اگر بمیرد از اصل مال او بیرون می کنند اجرت حجرا. و اخبار بسیار بر این مضامین در روضه مذکور است (و روی عن حارث بیّاع الانماط انّه سئل ابو عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل اوصی بحجّه فقال ان کان صروره فهی من صلب ماله انّما هی دین علیه و ان کان قد حجّ فهی من الثّلث) و مرویست از حارث فروشنده نمط و ظاهرا معرّب نمد باشد که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال

کردند از شخصی که وصیت کند از جهه او حج کنند حضرت فرمودند که اگر حجه الاسلام را

نکرده باشد از اصل مال اخراج می کنند حج اسلام را زیرا که دینی است بر او و هر دینی از اصل است و اگر پیشتر حج کرده باشد یعنی حجه الاسلام را پس این حجرا از ثلث اخراج می کنند به آن که اگر ثلث مالش آن مقدار هست که حج میقاتی بیرون کنند بیرون می کنند و الا- فلا مگر با اجازه ورثه وصیّت او را که در آن صورت از اصل است و خواهد آمد احادیث بسیار در ابواب وصایا (و روی عن الحارث بن المغیره قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّ ابنتی أوصت بحجّه و لم تحجّ قال فحجّ عنها فانّها لک و لها قلت انّ امّی ماتت و لم تحجّ قال حجّ عنها فانّها لک و لها) مرویست در حسن کالصحیح یا صحیح علی الاظهر از حارث که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که دخترم وصیّت کرده است که از جهه او حج کنند و او حج نکرده بود حضرت فرمودند که از جهه او بکن که از تو و او هر دو خواهد بود عرض کردم که مادرم مرده است و حج نکرده است فرمودند که از او حج بکن که ثواب حج صحیحی از تو هست و حجی صحیح از مادرت. پس اگر در ذمه ایشان مستقر شده باشد حج اسلام واجب الاخر جست و الا بر سبیل استحبابست

[اگر چند حق بر عهده میت باشد]

(و روی عن معاویه بن عمّار قال سالت ابا عبد اللَّه صلوات

اللّه علیه عن امرأه أوصت بمال فی الصّدقه و الحجّ و العتق فقال ابدا بالحجّ فانّه مفروض فان بقی شی ء فاجعله فی الصّدقه طائفه و فی العتق طائفه) و به پانزده سند صحیح و اخبار بسیار کالصحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از زنی که وصیت کرده باشد که مالی را صرف نمایند در تصدق و حج و آزادی بنده حضرت فرمودند که ابتدا حج کن که آن واجبست و اگر چیزی باقی ماند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۶

بعضی را صرف تصدّق کن و بعضی را صرف آزادی بنده کند، و ظاهر این حدیث آنست که ترتیب ذکری دلالت بر ترتیب نمی کند مگر آن که حضرت دانند که غرضش ترتیب نبوده است یا مجموع را به یک عبارت گفته باشد و در این باب اخبار بسیار وارد شده است و خواهد آمد در ابواب وصایا (و روی عن بشیر النّبّال قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّ والدتی توفّیت و لم تحجّ عنها قال یحجّ عنها رجل او امرأه قال قلت أیّهم احبّ إلیک قال رجل احبّ إلیّ) و کالصحیح منقول است از بشیر تیر تراش ممدوح که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که والده ام فوت شده است و حج نکرده است حضرت فرمودند که از جهه او حج کند مردی یا زنی گفت عرض نمودم که کدامیک از مردان یا زنان محبوبتر است نزد شما حضرت فرمودند که مرد محبوبتر است نزد من و گذشت اخبار در این معنی (و روی عاصم بن حمید عن محمّد بن

مسلم قال سالت ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه عن رجل مات و لم یحجّ حجّه الاسلام و لم یوص بها أ یقضی عنه قال نعم) و به هیجده سند صحیح و دو سند حسن کالصحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از شخصی که بمیرد و حجه الاسلام بر او واجب شده باشد و نکرده باشد و وصیت نیز نکرده باشد بحج آیا از او قضا می کنند یعنی واجبست یا جواز بمعنی اعم حضرت فرمودند که بلی، و به همین مضمون به احادیث صحیحه منقولست از رفاعه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و به اسانید صحیحه منقولست از رفاعه که گفت از آن حضرت صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۷

اللّٰه علیه سؤال کردم از مرد و زنی که بمیرند و حج اسلام را نکرده باشند آیا قضا می کنند از ایشان حجه الاسلام را فرمودند که بلی.

و به دوازده سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که بمیرد و حجه الاسلام را نکرده باشد و مالی گذاشته باشد فرمودند می باید که از جهه او نایب گردانند نو حاجی را که مال نداشته باشد و اخبار در این معنی متواتر است

باب الرّجل یوصی بحجّه فیجعلها وصیّه فی نسمه

(روی ابن مسکان قال حدّثنی ابو سعید عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه سئل عن رجل اوصی بحجّه فجعلها وصیّه فی نسمه قال یغرمها وصیّه و یجعلها فی حجّه کما اوصی فانّ اللّٰه عزّ و جلّ یقول فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَی الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ) این بابیست در حکم کسی که وصیت

کند که از جهه او حجی اخراج کنند و وصی او بنده بخرد و آزاد کند.

و منقولست در صحیح از عبد اللّه که گفت حدیث کرد مرا پدرم ابو سعید و مشترکست میان ثقات و غیر ثقات و بعید نیست که قماط ثقه باشد، و علی ای حال ضرر ندارد چون صحیح است از عبد اللّه و او از اهل اجماعست و مع هذا موافق ظاهر آیه کریمه است که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که وصیّت کند که حجی از جهه او استیجار کنند و وصی بنده بخرد و آزاد کند حضرت فرمودند که وصی غرامت می کشد از مال خود مقدار آن زر را و استیجار حج می کند چنانکه وصیّت کرده است به درستی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که تغییر کند وصیّت را پس نیست گناه او مکرر بر کسانی که تبدیل می نمایند.

و ظاهر حدیث آنست که بنده آزاد می شود، و اکثر علما تفصیلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۹

داده اند که اگر بنده را بعین همان مال خریده است آزاد نمی شود و می تواند فروخت و اگر قیمتش نقصانی کند وصی ضامن است و اگر در ذمّه خریده باشد چنانکه الحال مدار بر اینست آزاد می شود و غرامت کل را می کشد، و عبارت حدیث صریح نیست در آزادی، پس ممکن است عمل به اصول و قواعد نمودن چنانکه خواهد آمد و همین حدیث با اخبار دیگر خواهد آمد در باب ضمان وصی در وصایا

باب الحجّ عن امّ الولد اذا ماتت

(روی ابن فضّال عن یونس بن یعقوب قال ارسلت إلی ابی عبد اللّه انّ امّ امرأه کانت امّ ولد فماتت فارادت

المرأه ان يحجّ عنها قال او ليس قد عتقت لولدها يحجّ عنها) اين بابى است در حج از ام ولد هر گاه بميرد و دغدغه نيست در جواز حج از او بر تقديرى كه بنده باشد و ظاهرا مراد حجه الاسلام است. منقولست در صحيح على الظاهر، و در موثق كالصحيح على المشهور از يونس كه گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرستادم بعنوان عريضه يا رسالت كه هر گاه زنى مادرى داشته باشد كه كنيز خاصه بوده باشد و اين دختر از او به همرسيده باشد و خواهد كه از جهه مادرش كه مرده است حج كند يعنى حجه الاسلام به آن كه مستطيع شده مرده باشد و چون كنيز است حجه الاسلام بر او واجب نيست حضرت فرمودند كه اگر چه كنيز بود امّا بموت مولى از نصيب دخترش آزاد شده است و مستطيع شده حج نكرده است پس به نيابت او حج مى تواند كرد حج اسلام را و ممكن است كه راوى نداند كه از ام ولد حج مى توان كرد يا نه حضرت فرموده باشند كه حجه الاسلام به نيابت او مى توان كرد چه غير آن.

باب الرّجل يوصى اليه الرّجل ان يحجّ عنه ثلاثه رجال فيحلّ له ان ياخذ لنفسه حجّه منها

(كتب عمرو بن سعيد السّاباطىّ إلى ابى جعفر صلوات اللّه عليه يساله عن رجل اوصى اليه رجل ان يحجّ عنه ثلاثه رجال فيحلّ له ان ياخذ لنفسه حجّه منها فوقّع صلوات اللّه عليه بخطّه و قراته حجّ عنه ان شاء اللّه فانّ لك مثل اجره و لا تنتقص من اجره شيئا إن شاء اللّه) اين بابى است در آن كه هر گاه شخصى شخصى را وصى كند كه سه كس از جهه

او سه حج بکند آیا جایز است که یک حجرا وصی بکند.

منقولست در موثق کالصحیح از عمرو که گفت عریضه نوشتم به خدمت امام محمد تقی صلوات اللّه علیه و از آن حضرت سؤال کردم که هر گاه شخصی شخصی را وصی کند که از جهه او سه حج از سه مرد استیجار نماید خود می تواند که یکی از آن حجها را بکند پس فرمان همایون آن حضرت رسید که بخط مبارک خود نوشته بودند و من خود خواندم که تو از او حج بکن إن شاء اللّه به درستی که ترا نیز مثل او ثواب هست و از مزد او چیزی را کم نمی کنی. و بعضی دغدغه کرده اند که چون در استیجار می باید که صیغه واقع شود و خود نمی تواند که موجب و قابل باشد و این معنی بر تقدیری که لازم باشد از آن جهت است که مبادا بر او لازم نشود و نکند و یا در آن سال اجیر دیگری شود چون اجاره معاطات لازم نیست که به آن وفا کند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۲

هر گاه خود به جا آورد و تاخیر نکند چه ضرر دارد.

و بر تقدیری که صیغه لازم باشد که تغایر اعتباری کافی است، و بر تقدیری که کافی نباشد دیگری را وکیل خود می کند یا از جهه میّت که عقد را واقع می سازد.

و دغدغه دیگر آن که چون او را وصی می کند که سه کسرا اجیر کند بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که سه کس غیر او باشد و این دلالت ظاهر نیست بإحدی الدلالات و مع هذا لفظ عموم دارد و شامل او هست و

نصّ مؤید است پس اگر ضعفی داشته باشد ضرر ندارد و اللّٰه تعالی یعلم.

باب من یاخذ حجّه فلا یکفیه

(روی علیّ بن مهزیار عن محمّد بن اسماعیل قال أمرت رجلا ان یسال ابا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یاخذ من رجل حجّه فلا تکفیه أ له ان یاخذ من رجل اخر حجّه اخری فیتّسع بها و تجزئ عنهما جمیعا او یترکهما جمیعا ان لم تکفه إحداهما فذکر انّه قال احبّ إلیّ ان تکون خالصه لواحد فان کانت لا تکفیه فلا یاخذها) این بابی است در آن که شخصی اجرت حجی بگیرد و از جهه خرجی راه کافی نباشد.

به چهل سند صحیح منقولست از محمد که گفت شخصی را گفتم و می باید که ثقه باشد تا محمد به او اعتماد کرده باشد که سؤال کند از حضرت امام ابو الحسن الرضا یا حضرت امام علی النقی صلوات اللّٰه علیهما پرسید از حال شخصی که از شخصی اجرت حجّی را بگیرد و او را کافی نباشد آیا می تواند از شخصی دیگر حجه دیگر بگیرد و بهر دو او را توسعه حاصل شود که تواند رفت و مجزی باشد از هر دو یا هیچ یک را نگیرد هر گاه کل واحد کفایت نکند پس آن مرد گفت که حضرت فرمودند که آن چه محبوبست نزد من آنست که خالص باشد از جهه یک کس و اگر کافی نباشد نگیرد آن را و عمل اصحاب بر این است.

باب من اوصی فی الحجّ بدون الکفایه

(روی ابن مسکان عن ابی بصیر عمّن ساله قال قلت له رجل اوصی بعشرین دینارا فی حجّه فقال یحجّ بها رجل من حیث یبلغه) این بابی است در آن که کسی وصیّت کند مالی را که صرف نمایند در حج و کافی نباشد.

منقول است در صحیح از عبد اللّٰه

از لیث که هر دو از اهل اجماعند از کسی که از او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه و گفت به آن حضرت عرض نمودم که هر گاه شخصی وصیّت کند به بیست مثقال طلا که از جهه او استیجار کنند. حجرا فرمودند که اگر در بلد موت وفا نکند از هر جا که وفا کند استیجار کنند.

و ظاهرش آنست که حج می باید مهما أمکن از بلد موت باشد و لیکن این حدیث و امثال این در وصیّت وارد شده و ظاهر وصیّت منصرف می شود به بلد موت و در آن دغدغه نیست اگر از ثلث بیرون آید زاید بر قدر اجرت حج میقاتی و الا هر چه بیرون آید، و عمده نزاع در وقتی است که وصیت نکرده باشد که آیا از بلد موت باید یا از میقات کافی است اخبار صحیحه بحسب ظاهر دلالت می کنند بر اخراج حج، و حج عبارتست از افعال حج و راه از افعال حج نیست بی دغدغه و بر تقدیری که مقدمه واجب واجب باشد هر واجبی را قضا نمی باید کرد با آن که مقدمه در حال حیات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۵

توقف افعال است بر او و در وفات توقف نیست هر گاه ممکن باشد استیجار از میقات و الیوم از میقات ممکن نیست چون اکثر آن جماعتی که در میقات حاضر می شوند از مکه معظمه از جهه ایجار نفس خود مخالفند و حجّ ایشان صحیح نیست و اگر از جمعی از شیعه آیند خاطر جمع نمی توان کرد چون بحسب ظاهر می باید که نایب عادل باشد تا اعتماد به او توان کرد در اتیان

بحج و صورت افعال کافی نیست چون در عبادات نیت می باید و آن قلبی است و کسی بر آن مطلع نیست بغیر از حق سبحانه و تعالی پس بقدر ضرورت از باب مقدمه پیشتر می باید گرفت و شکی نیست در آن که احوط بلد موتست چنانکه گذشت و می آید إن شاء اللّه تعالی (و کتب ابراهیم بن مهزیار إلی ابی محمّد صلوات اللّه علیه اعلمک یا مولای انّ مولاک علیّ بن مهزیار اوصی ان یحجّ عنه من ضیعه صیّر ربعها لک حجّه فی کلّ سنه بعشرین دینارا و انّه منذ انقطع طریق البصره تضاعفت المؤنه علی النّاس فلیس یکتفون بعشرین دینارا و کذلک اوصی عدّه من موالیک فی حجّتین فکتب یجعل ثلث حجج حجّتین إن شاء اللّه تعالی) و منقولست در صحیح از ابراهیم که گفت نوشتم عریضه به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه که اعلام می کنم شما را ای آقای من یا آزاد کننده من چون مطلق شیعه به برکت ایشان از آتش دوزخ آزادند که بنده تو برادرم علی بن مهزیار وصیّت نمود که به نیابت او حج استیجار نمایم از حاصل مزرعه که ربع آن را تملیک شما نموده است یا بر شما وقف کرده است هر سال بیست دینار است و هم چنین جمعی از شیعیان وصیت نموده اند در دو حج به چهل دینار، و در کافی فی حجهم

است و این اظهر است یعنی جمعی از شیعیان شما مثل علی بن مهزیار زمینها وقف نموده اند بر حج که حاصلش تخمینا بیست دینار است و از آن روزی که حاجیان از راه بصره نمی روند خرج

مردمان دو برابر خرج سابق شده است و کسی به بیست دینار بحج نمی رسد حضرت فرمودند که سه حجرا دو حج کنند که سالی سی دینار به اجیر دهند.

و ظاهر این بر سبیل مثال است اگر دو سال را یک سال کنند یا بیشتر جایز است.

و از این حدیث و امثال این ظاهر می شود که حج از بلد مقدمست اگر چه سه سال را دو سال باید کرد در وصیّت اگر خدا خواهد، و ظاهرا از روی تبرّک گفته باشند و ممکن است که در این صورت مخیر باشد میان حج میقاتی یا دو سال را یک سال کردن و ممکن است که حج میقاتی گران شده باشد (و کتب الیه علیّ بن محمّد الحضینی انّ ابن عمّی اوصی ان یحجّ عنه بخمسه عشر دینارا فی کلّ سنه فلیس یکفی فما تأمر فی ذلک فکتب صلوات اللّه علیه یجعل حجّتین فی حجّه انّ اللّه عالم بذلک) و منقولست در صحیح به اسناد سابق و غیر آن از ابراهیم بن مهزیار که گفت علی بن محمد عریضه نوشت به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه که پسر عم من وصیّت نموده است که هر سال از جهه او پانزده دینار بدهند که شخصی بحج رود و الحال بس نیست چه می فرمایید حضرت فرمودند که دو حجه را یکی می کنند به درستی که حق سبحانه و تعالی داناست که شما را اختیاری نیست.

و به اسانید صحیحه منقولست از علی بن رئاب از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۷

صادق صلوات اللّه علیه در شخصی که وصیت کند که از جهه او حجه الاسلام را به

جا آورند و جمیع اموال او نشود مگر پنجاه درهم فرمودند بیرون می کنند از جهه او حج میقاتی از یکی از میقاتهای که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله مقرر فرموده اند از نزدیک.

و منقول است در صحیح از بزنطی از محمد بن عبد اللّٰه و ظاهرا سبط ثقه زراره باشد که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیهما از شخصی که بمیرد و وصیّت کند که از جهه او حج کنند از کجا شروع در حج می کنند فرمودند که بقدر مالش که داشته باشد از منزلش و اگر نداشته باشد از کوفه و اگر نه از مدینه مشرفه و در قوی کالصحیح منقولست از عمر بن یزید که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند در شخصی که وصیّت کرده باشد بحج و از کوفه کافی نباشد فرمودند که از میقات کافی است.

و کالصحیح بلکه در صحیح منقول است از زکریّا بن آدم که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه از شخصی که بمیرد و وصیّت کند به حجی آیا جایز است که از جهه او استیجار نمایند از غیر آن شهری که در آن شهر مرده است حضرت فرمودند که هر چه پیشتر از میقاتست یا هر چه نزدیک میقاتست از او مجزی است. و ظاهر این حدیث آنست که حج میقاتی کافی است، و حمل کرده اند اکثر بر حالت ضرورت و اظهر آنست که از بلد موت مستحب باشد و احوط آنست که از بلد موت اخراج کنند خصوصا با وصیّت از بلد موت یا مطلقا از بلد موت اخراج نمایند هر گاه

یتیم یا غایب نداشته باشد و اگر وصی یا مجنون یا غایب بوده باشد احوط میقاتیست و اولی آنست که بلّغ ورثه زیاده از اجرت میقاتی را از خود بدهند.

باب الحجّ من الودیعه

(روی سوید القلاء عن ایّوب بن حرّ عن برید العجلیّ عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال سألته عن رجل استودعنی مالا فهلك و لیس لولده شی ء و لم یحجّ حجّه الاسلام قال حجّ عنه و ما فضل فاعطهم) این بابی است در حج کردن از مال امانت شخصی که نزد کسی باشد به چهار ده سند صحیح منقولست از برید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که مالی را بمن به امانت داده باشد و بمیرد و فرزندانش چیزی نداشته باشند و حجه الاسلام نکرده باشد یعنی داند که حج بر او واجب شده است و قرار گرفته است و چون فرزندان چیزی ندارند گمانش این هست که فرزندان از جهه پدرشان حج نخواهند گرفت حضرت فرمودند که تو به نیابت او حج کن یا حجی از جهه او واقع ساز اگر چه به نیابت دیگری باشد و هر چه زیاد آید به ایشان ده. و ظاهر لفظ وجوبست نزد اکثر و تقییداتی که مذکور شد روایت دلالت صریح بر آنها ندارد که داند که حجه الاسلام مستقر شده است به قرینه آن که حجه الاسلام نکرده است و گمان قوی داشته باشد که ورثه نخواهند کرد به قرینه آن که فرزندان چیزی ندارند چون در حالت بی چیزی تقوی کمتر می باشد، و آن که حضرت فرمودند که حج بکن از او ظاهرش آنست که در

مدینه از حضرت پرسیده باشد و حج از مسجد شجره باید کرد نه از بلد موت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۹

که ظاهرش آنست که کوفه باشد به آن که لفظ دلالت بر قضا حج فقط می کند و می باید که معاشرت با فرزندان داشته باشد که از حال ایشان یابد که حج نخواهند خریدن، و اگر حال ایشان را نداند با ایشان معاشرت کند به نحوی از ایشان استفسار کند که پدر شما حج نکرده است و اگر کسی زری به شما دهد شما از جهه او استیجار حج خواهید کرد یا نه و اقرار نکند نزد ایشان که زر او نزد من هست و اگر ورثه ظن به همرسانند که نزد او زری هست قسم یاد می توانند کرد که بغیر از این زیادتی از مال پدر شما چیزی نزد من نیست و اگر هنوز استیجار نکرده باشد توریه می کند به آن که قصد می کند که مالی نزد من نیست که آن را به شما بدهم یا باید داد.

و جمعی ملحق ساخته اند سایر دیون را چون بمنزله منصوص العله است.

و جمعی الحاق کرده اند غیر ودیعه را از دیونی که نزد او باشد که آن نیز حکم ودیعه دارد، و جمعی گفته اند که می باید تفحّص کند از اصدقاء او که مبادا نزد ایشان نیز مالی باشد و ایشان را نیز لازم باشد اخراج حج مبادا زیاده از واجب گرفته شود و اگر تفحّص نکرده چند کس را استیجار کنند زیاده بر هر یک حجرا همه غرامت بکشند از جهه ورثه و اگر همه تفحّص کرده باشند ضامن نیستند و احوط در صورت تفحص نیز غرامت است چون کاشف اند

که تفحّص تـام نکرده بوده انـد و اسـتنباط کرده که حسـبه للّه تعـالی این کارها می توان کرد و در غیر موضع نص اشکالسـت چون قیاس است و اللَّه تعالی یعلم

باب الرّجل یموت و لا یدری ابنه هل حجّ أو لا

(سئل ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل مات و له ابن فلم یدر احجّ ابوه ام لا قال یحجّ عنه فان کان ابوه قد حجّ کتب لأبیه نافله و للابن فریضه و ان لم یکن حجّ ابوه کتب لأبیه فریضه و للابن نافله) این بابی است در حکم کسی که بمیرد و فرزنـدش نداند که آیا پدرش حج کرده است یا نه منقولست در قوی که [از] حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال نمودند از شخصی که بمیرد و او را پسری باشد و نداند که پدرش حج کرده است یا نه و داند که حج بر او واجب شده بود یا این را نیز نداند حضرت فرمودند که حج می کند یا می تواند کرد پس اگر پدرش بحسب واقع حج کرده باشد به تفضّل الهی ثواب حج واجب در نامه عمل پسر نوشته می شود و از جهه پـدرش حـج سـنت نوشـته می شود و اگر پـدرش حـج نکرده باشـد از جهه پدرش حج واجب نوشته می شود و از جهه پسر حج سنت. و ظاهرش آنست که نیت وجوب و ندب نمی کند چون علم ندارد بلکه تردید می کند به همین عنوان که این حج را به نیابت پدرم می کنم قربه إلی اللَّه یا آن که به نیابت پدرم می کنم که اگر حجه الاسلام بر او واجب باشد و نکرده باشد این حجه الاسلام باشد و الا حج سنت باشد و اگر پسر مشغول الذمه

بحج واجب خود باشد از جهه پدرش حج نمی تواند کرد اگر چه یقین داند که حج در ذمّه پدرش هست چه جای چنین صورت که علم به شغل ذمّه او نداشته باشد

باب المتمتّع عن ابیه

(روی جعفر بن بشیر عن العلا عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال سألته عن رجل یحجّ عن ابیه أ یتمتّع قال نعم المتعه له و الحجّ عن ابیه) این بابی است در حال شخصی که به نیابت پدرش حج تمتع کند بسند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه از شخصی که به نیابت پدرش حج کند آیا حجّ تمتع می کند یعنی اگر چه پدرش سنّی باشد یا حج افراد بر او واجب باشد حضرت فرمودند که بلی تمتع از زنان و جامه بردن از اوست «۱» و حج از جهه پدر اوست یا آن که حق تعالی ثواب حج تمتع به او می دهد و ثواب حج مفرد می دهد به پدرش یعنی اگر سنی باشد، یا بر منوب عنه حج واجب افراد واجب باشد چنانکه گذشت اما اگر بر منوب عنه حج تمتع واجب باشد ثواب حج تمتع به او می دهند اگر شیعه باشد و ظاهرا بنا بر این حضرت مطلق فرمودند که حج از جهه پدر اوست تا شامل همه صور باشد چون اعم است از همه و اللَّه تعالی یعلم.

باب تسویف الحج

(روی محمّد بن الفضیل قال سالت ابا الحسن صلوات اللَّه علیه عن قول اللَّه تعالی «وَ مَنْ کانَ فِی هـٰذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا» فقال نزلت فی من سوّف الحجّ حجّه الاسلام و عنده ما یحجّ به فقال العام أحجّ حتّی یموت قبل ان یحجّ) این بابی است در تاخیر کردن حج از سال استطاعت خلافی نیست نزد علمای شیعه که حج در سال استطاعت

واجبست که به جا آورند و از آن سال به سال دیگر نیندازند و اگر تاخیر کنند قضا نمی شود و همیشه اداست تا در حیاتست و بعد از موت قضاست و قضا نیز مثل اداست در آن که با قدرت بعد از موت می باید که به جا آورند و تاخیر جایز نیست و هم چنین از سال دویم نیز تاخیر حرام است.

مرویست کالصحیح از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن که محتمل است که حضرت امام موسی کاظم یا حضرت امام رضا باشد صلوات اللّٰه علیهما اگر چه اخیرا ظهر است از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که هر که در این دنیا کور باشد در آخرت کور خواهد بود یا کورتر خواهد بود و گمراه تر؟ فرمودند که این آیه نازل شده است در شأن کسی که حجه الاسلام بر او واجب باشد و تاخیر کند به سوف که بعد از این خواهم کرد در سال آینده و استطاعت داشته باشد و گوید در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۳

این سال حج می کنم و چون آن سال نرود گوید که در این سال می روم تا آن که بمیرد پیش از آن که بحج رود.

پس حاصل معنی آیه کریمه این می شود که هر که در دار دنیا چشم دلش کور باشد و نداند فضیلت حج را و بحج نرود پس او در آخرت چشمانش کورتر خواهد بود و یا کورتر خواهد بود به آن که چشم باطن و ظاهرش هر دو کور خواهد بود و گمراه تر خواهد بود که راه بهشت را نه بیند و از راه دوزخ رود تا بجهنم

رود (و روی عن معاویه بن عمّار قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل لم یحجّ قطّ و له مال فقال هو ممّن قال اللّٰه عزّ و جلّ «وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمی » فقلت سبحان اللّٰه اعمی فقال اعماه اللّٰه عزّ و جلّ عن طریق الخیر) و در تهذیب عن طریق الجنّه است و در کافی و در موثق عن طریق الحق است و به بیست سند صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که هرگز حج نکرده باشد و مالی که بقدر استطاعت باشد داشته باشد حال او چونست حضرت فرمودند که این شخص از جمله جماعتی است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما حشر خواهیم کرد او را کور پس من از روی تعجب عرض کردم که سبحان اللّٰه کور خواهد بود یا در دار دنیا دلش کور است که در آخرت چشم و دلش کور خواهد بود پس حضرت فرمودند بنا بر تفسیر اول که چون به سبب بدیهای او حق سبحانه و تعالی او را در دار دنیا کور کرده است از دیدن راه خیر: مناسب این عمل آنست که در آخرت بهر دو چشم کور باشد، و بنا بر احتمال ثانی که او تعجب نموده باشد از آن که در دار دنیا با

ایمان کور باشد حضرت فرموده باشد که تعجب نیست چون حق سبحانه و تعالی او را کور کرده است از دیدن فضایل حج که ترک کرده است اگر چه روشن باشد در دیدن ثواب اعمال ایمان و

غير آن و قريب باين است عبارت كافى و بنا بر نسخه شيخ دو احتمال دارد كه كور است در آخرت از ديدن راه بهشت يا در دنيا از ديدن ثواب حج كه راه بهشت است و در عبارت شيخ احتمال اول اظهر است، و بنا بر كافى و فقيه احتمال دويم اظهر است اگر چه عبارت كافى در حديث موثق از ابو بصير است و در حديث ديگر از ابو بصير روايت كرده است به همين مضمون و اين تعجب در آن نيست و اين حديث معاويه در تفسير آيه اظهر است كه حضرت فرمودند كه تارك حج از آن جمله است يعنى بسيار كسى كه محشور شوند كور يك جماعت تاركان حجّند، و بنا بر حديث محمد بن فضيل ظاهرش آنست كه همين تاركان حج محشور خواهند شد اعمى و ليكن مى بايد كه حمل كنيم بر آن كه أولا آيه در شأن ايشان نازل شد و چون لفظش عامست شامل هر تارك حقى هست چنانكه احاديث معتبره وارد شده است كه در شأن مخالفان مذهب حق نازل شده است، و در حسن كالصحيح منقولست كه در شأن عبد اللّٰه بن عباس و پدرش نازل شده است (و روى صفوان بن يحيى عن ذريح المحاربىّ عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه قال من مات و لم يحجّ حجّه الاسلام و لم يمنعه من ذلك حاجه تجحف او مرض لا يطيق فيه الحجّ او سلطان يمنعه فليمت يهوديّا او نصرانيّا) و منقولست در حسن كالصحيح و به بيست و چهار سند صحيح ديگر از صدوق و اسانيد صحيحه ديگر از كلينى و غيره حتى

عامه نیز در صحاح

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۵

خود روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که بمیرد حج اسلام را نکرده باشد، یعنی مستطیع شده باشد چون با عدم استطاعت حج اسلام بر او نیست و تصریح به آن نیز فرمودند که مانع نباشد او را از حج کردن احتیاجی که سبب فقر او باشد یا اگر مستطیع شده باشد پیشتر بعد از آن چنان فقیر شود که اندک مالی نداشته باشد که روانه شود و باقی را به گدایی و سقایی برود یا آن که مرضی نداشته باشد که مانع او باشد که نتواند سوار شدن اگر چه به کجاوه و محفه و پالکی باشد با قدرت بر آنها یا ظالمی نباشد که او را منع کند از حج اگر چه قطّاع طریق باشد که او را در راه عریان کنند و نتواند رفتن. حاصل آن که مستطیع باشد و نرود و بمیرد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی یعنی حشرش با یهودان خواهد بود یا نصاری. و چند گاه قبل از این یکی از فضلا مرد و حج نکرده بود صالحی که نهایت اعتقاد و مریدی داشت به آن عالم نقل کرد که عجب واقعها دیدم و حیرانم که چه معنی دارد گفت که در چند روزی که فلانی فوت شده بود در واقعه دیدم که او را با یهودان بود بعد از چند گاه دیگر او را در واقعه دیدم که بسیار منوّر و خوب بود نمی دانم که چه معنی دارد یکی از اخوان مؤمنین گفت واقعه شما صحیح است فلانی حج نکرده بود

و از جهه او استیجار حج کردند تا حج نکرده بودند از جهه او حشرش با یهودان بود و چون از جهه او حج کردند از آن عذاب خلاص شد و همین واقعه باعث شد که جمعی کثیر بحج رفتند و توبه کردند از تاخیر حج (و روی علیّ بن ابی حمزه عنه صلوات اللّه علیه انّه قال من قدر علی ما یحجّ به و جعل یدفع ذلک و لیس له عنه شغل یعذره اللّه فیه حتّی جاء الموت فقد ضیّع شریعه من شرایع الاسلام)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۶

و منقولست در موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که داشته باشد آن مقدار مال که به آن حج تواند رفت یعنی زاد و راحله و مؤنت عیال و مدافعه کند و هر سال به سال دیگر اندازد و شغل نداشته باشد که حق سبحانه و تعالی او را در آن شغل معذور دارد به آن که مثلا جابری او را به شغل داشته باشد جبرا و رخصت حج ندهد او را در مثل این صورت معذور است اما اگر بی عذری تاخیر کند تا مرگ در رسد بتحقیق که ضایع گردانیده است شرعی عظیم از شرایع اسلام را و تضییع شرعی نیز بمنزله کفر است.

و به همین مضمون به دوازده سند صحیح از حلبی منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه و کالصحیح از زید و کالصحیح از کنانی و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست قریب باین.

و به هیجده سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که حق سبحانه

و تعالی فرموده است که مر خدا راست بر کافه خلایق که حج کنند خانه او را هر که مستطیع شود راه خانه را حضرت فرمودند: که این از جهه کسی است که نزد او مالی باشد و بدنش صحیح باشد یعنی مراد الهی از استطاعت این است که زاد و راحله داشته باشد و بدنش صحیح باشد که تواند سوار شدن، و اگر تاخیر حج از جهه تجارت باشد چنانکه متعارفست که تاخیر می کنند که نسیها پیش مردم داریم و اگر نگیریم می سوزد واجبست رفتن و جایز نیست نرفتن از جهه امثال اینها، او اگر از جهه اینها ترک حج کرده باشد و بمیرد ضایع گردانیده است شریعتی از شرایع اسلام را هر گاه آن قدر داشته باشد که برود اگر چه به سبب رفتن مالش برود: رفتن باشد و حق سبحانه و تعالی عوض می دهد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۷

اگر چیزی نداشته باشد و جمعی او را تکلیف کنند که ما ترا بحج می بریم و اگر چه الاغی دم بریده و گوش بریده بدهند می باید که شرم نکند و با ایشان برود و جایز نیست نرفتن، دیگر پرسیدم که چه معنی دارد که حق سبحانه و تعالی فرموده است که و هر که کافر شود به درستی حق سبحانه و تعالی بی نیاز است از عالمیان حضرت فرمودند که مراد از کفر ترک حج است که حق سبحانه و تعالی آن را کفر شمرده است یعنی عقاب او مانند عقاب کفّار خواهد بود چنانکه گذشت که حشرش با یهود و نصاری است

باب العمره فی اشهر الحج

(روی سماعه بن مهران عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه

قال من حجّ معتمرا فى شوّال و من نيّته ان يعتمر و يرجع إلى بلاده فلا باس بذلك و ان هو اقام إلى الحجّ فهو متمتّع لأنّ اشهر الحجّ شوّال و ذو القعده و ذو الحجّه فمن اعتمر فيهنّ و اقام إلى الحجّ فهى متعه و من رجع إلى بلاده و لم يقم إلى الحجّ فهى عمره و ان اعتمر فى شهر رمضان او قبله فاقام إلى الحجّ فليس بمتمتّع و انّما هو مجاور افرد العمره فان هو احبّ ان يتمتّع فى اشهر الحجّ بالعمره إلى الحجّ فليخرج منها حتّى يجاوز ذات عرق او يجاوز عسفان فيدخل متمتّعا بعمره إلى الحجّ فان هو احبّ ان يفرد الحجّ فليخرج إلى الجعرانه فيلبّى منها) اين بابى است در بيان واقع ساختن عمره در ماههاى حج منقولست در موثق از سماعه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه قصد عمره كند در ماه شوال و در خاطر داشته باشد كه عمره مفرده به جا آورد و بر گردد بشهر خود قصور ندارد و باكى نيست و اگر بايستد تا وقت حج عمره اش عمره تمتع مى شود و زيرا كه عمره تمتع حكم حج دارد در آن كه مى بايد كه آن را در ماههاى حج به جا آورد و ماههاى حج شوال است و ذو القعده و ذو الحجه پس كسى كه در ماههاى حج عمره به جا آورد و بايستد تا وقت حج و حج به جا آورد عمره اش عمره تمتع مى شود و كسانى كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۵۹

بر گردند به شهرهاى خود و نايستند تا آن كه حجرا به جا آورند عمره ايشان مفرده مى شود

و بنا بر مشـهور می باید که طواف نساء به جا آورد و اگر در ماه رمضان عمره را به جا آورد اگر چه محض احرام باشد و باقی افعـال را در مـاه شوال یـا پیش از مـاه رمضـان به جـا آورد و بایسـتد تـا وقت حـج به آن عمره حـج تمتع نمی توانـد کرد بلکه مجاوریست که عمره مفرده به جا آورده است پس اگر خواهد که حج تمتع کند می باید که عمره دیگر در ماههای حج به جا آورد بقصـد عمره تمتع، و بیرون رود بیکی از مواقیت مثل وادی عقیق به آن که از ذات عرق بیرون رود چون مـذکور شـد که ذات عرق میقات عمره است یا در گذرد بسوی عسـفان از راه مدینه مشـرفه که آن نیز میقات عمره است و احرام بگیرد بقصـد عمره که تمتع کنـد به آن بسوی حـج یعنی بعـد از عمره محـل شود و از زنان و جامه و بوی خوش بهره یابـد تا وقتی که احرام بحـج گیرد، و اگر خواهـد که حـج افراد به جا آورد هر گاه حـج تمتّع را کرده باشد یا از جمعی باشد که حج افراد یا قرآن بر ایشان واجبست بایـد که بیرون رود به جعرانه که آن نیز میقاتست و از آنجا محرم شود بحـج افراد و روی عمر بن یزید عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال من اعتمر عمره مفرده فله ان یخرج إلی اهله متی شاء الّا ان یـدرکه خروج النّاس یوم التّرویه و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که عمره مفرد به جا آورد

می توانـد که به خانه خود رود بعـد از اتیان به عمره هر وقت که خواهـد مگر آن که بماند تا روز هشـتم ذی الحجه و ببیند که مردمـان متوجّه منی می شونـد در این صورت مسـتحب مؤکـد است که حـج به جا آورد و آن عمره مفرده عمره تمتع می شود اگر در ماههای

لوامع صاحبقرانی، ج ‏۸، ص: ۱۶۰

حج به جا می آورده باشد و اگر نه حج افراد باشد هر گاه حج تمتع بر او واجب نباشد.

و به دوازده سـند صـحیح منقولست از عمر بن یزیـد که آن حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که هر که داخـل شود در مکّه بقصـد عمره مفرده و عمره را به جا آورد هر جا که خواهـد می رود و اگر بایسـتد تا وقت حج: عمره مفرده اش عمره تمتع می شود پس حضـرت فرمودند که عمره تمتّع صحیح نیست یا عمره تمتّع نمی توان کرد مگر وقتی که آن را در ماههای حج به جا آورند و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است (و فی روایه عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قـال العمره فی الحـجّ متعه) و منقولست در صـحیح از عبـد الرحمن که گفت حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودند که عمره که در دهه ذی الحجه به جا آورند عمره تمتّع است یعنی مسـتحبّ مؤکد است که آن را متّصل سازد بحج تا حـج تمتـع شود اگر حـج تمتّع بر او واجب نباشـد و اگر واجب باشـد البته حجرا بعـد از آن به جـا می آورد. و بر این مضـمون احادیث متکثره وارد شده است، و مراد از همه همین است و

جمعی ذکر کرده اند که اگر عمره را بقصد تمتّع واقع ساخته باشد واجبست که حجرا به آن متصل سازد و اگر بقصد عمره مفرده کرده باشد اکتفا به آن می تواند کرد و بر این مضمون حدیث موثق ابو بصیر وارد است و آن نیز محمول است بر استحباب مؤکد چون احادیث صحیحه وارد شده است بر آن که مختار است در حج و ترک حج هر گاه حج واجب خود را کرده باشد چنانکه متواتر است که حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه در روز هشتم ذی الحجه اکتفا به عمره مفرده کرده و حج نکرده متوجّه عراق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۱

شدند اگر چه اظهر آنست که آن حضرت از خوف اکتفا به عمره فرمودند که چون کس بطلب آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرستاده بودند که آن حضرت را بگیرند حضرت بامر الهی متوجّه عراق شدند (و روی معاویه بن عمّار قال سئل ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن رجل افرد الحجّ هل له ان یعتمر بعد الحجّ فقال نعم اذا أمکن الموسی من رأسه فحسن) و منقولست در صحیح بطرق اثنی عشر که از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از شخصی که حج افراد کرده باشد آیا بعد از حج عمره مفرده می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی هر گاه آن قدر زمان بگذرد که موی سر استره گیر شود خوبست و اکثر اوقات بعد از دو روز استره گیر می شود، و به همین مضمونست حدیث موثق کالصحیح یا صحیح از ابان از عبد الرحمن بن ابی عبد اللَّه از آن حضرت صلوات اللَّه علیه و در حدیث دیگر وارد

شـده است که صبر کند تا ماه محرم نو شود و احرام بگيرد محمول است بر اسـتحباب (و روى المفضّل بن صالح عن ابى بصـير عن ابى عبـد اللَّه صـلوات اللَّه عليه قـال العمره مفروضه مثل الحـجّ فاذا ادّى المتعه فقـد ادّى العمره المفروضه) و منقول است در صحيح از مفضل و در او كلامى هست از ابو بصير و چون كتاب ابو بصير را صدوق داشته است و مفضل از مشايخ اجازه است مساهله نموده است و مضـمون آنست كه مفضل از اصـحاب اسرار آن حضرت بوده است و چون احاديث رفعت شأن حضرات معصومين را نقل مى كرده است غلاه بحديث او مستمسك بوده اند و از اين جهه ابن غضايرى

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۶۲

جرح او كرده است و صدوق او را صدوق مى داند بنا بر اينست كه احاديث بسيار از او روايت كرده است اگر چه مضمون اين حديث متواتر است اگر در طريقش ضـعفى باشد ضـرر ندارد كه آن حضرت صلوات اللَّه عليه فرمودند كه عمره را حق سبحانه و تعالى در قرآن مجيـد واجب گردانيده است عمره را مثل حج فرموده است كه «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ» به سه معنى كه هر سه مراد است يعنى حـج و عمره را تمـام كنيـد اگر شـروع در آن كرده باشـيد يـا حـج و عمره را تمامـا واقع سازيـد با آداب و شرايـط، و يا هر دو را خالصا للّه به جا آوريـد، و ظاهرا مراد الهى اعم است از عمره مفرده و عمره تمتّع و ظاهر اين خبر آنسـت كه مراد از اين آيه عمره مفرده است به قرينه تقديم حج اگر

چه و او دلالت بر ترتیب نـدارد و لیکن احادیث صـحیحه بلکه متواتره وارد شـده است که ابتـدا کنیـد به آن چه حق سـبحانه و تعالی به آن ابتـدا فرموده انـد پس حضـرت فرمودند که هر گاه بنده حج تمتّع به جا آورد عمره آن بدل از عمره مفرده است یا آن که چون حق سـبحانه و تعـالی عمره را واجب گردانیـده است پس کسـی که عمره تمتّع به جا آورد عمره واجب خود را به جـا آورده است و در این خلاـفی نیست که عمره واجبست مثل حـج و هر گاه عمره تمتع را به جا آورنـد عمره واجب را به جا آورده خواهد بود.

و منقولست در صحیح از عمر بن اذینه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از تفسیر آیه کریمه وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا و عرض نمودم که مراد از آیه حـج است نه عمره چون بلفظ حـج وارد شـده است یعنی آیا چنین است یا نه حضرت فرمودند که نه بلکه مراد از حج قصد زیارتست بحج و عمره هر دو و چون حق سبحانه و تعالی در آیه وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ تصریح بهر دو فرموده است پس هر جا که مطلق واقع سازد هر دو مراد خواهد بود، و کلینی همین حدیث را در حسن کالصحیح روایت کرده است، و بعد از آن نقل

کرده است که ابن اذینه گفت که پرسـیدم از تفسـیر آیه وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ که چه مراد است از اتمام حضـرت فرمودند که مراد از اتمام

هر دو آنست که هر دو را به جا آورند و محرّمات احرام را واقع نسازند.

و به دوازده سند صحیح منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که عمره بر همه خلایق واجبست مثل حج چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که حج و عمره را تمام به جا آورید از جهه رضای الهی.

و به بیست و چهار سند صحیح منقولست از یعقوب بن شعیب که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که تمام کنید حج و عمره را از برای خدا آیا هر کسی حج تمتّع را به جا آورد عمره آن کافی است از عمره مفرده حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چنین فرموده اند.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست به همین مضمون، و کالصحیح منقولست از بزنطی که گفت از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که آیا عمره واجبست فرمودند که بلی عرض کردم که عمره تمتّع مجزیست از عمره افراد فرمودند بلی.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست و احادیث به همین مضمون متواتر است بلکه ضروری دین شیعه است وجوب عمره و اجزاء عمره تمتّع از عمره مفرده، و نزد عامه خلاف شده است و جمعی از ایشان عمره را سنت می دانند و مبالغاتی که در اخبار وارد شده است و استدلالاتی که به آیه واقع شده است از جهه ردّ بر ایشانست (و ساله عبد اللّٰه بن سنان عن المملوك یکون فی الظّهر یرعی و هو یرضی ان یعتمر ثمّ یخرج فقال

ان کان اعتمر فی ذی القعده فحسن و ان کان فی ذی الحجّه فلا یصلح الّا الحجّ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۴

و منقولست در صحیح از عبد اللّه بن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از بنده که در خارج بلد می باشد از جهه چرانیدن حیوانات و به همین راضی می شود که عمره را به جا آورد و بیرون رود بر سر حیوانات حضرت فرمودند که اگر در ماه ذو القعده باشد خوبست و اگر در ماه ذی الحجه داخل شده باشد پس خوب نیست مگر آن که حج کند و اکتفا به عمره نکند و ظاهرا بر سبیل استحباب مؤکد باشد نسبت به مولی که اگر در ماه ذی الحجه او را رخصت عمره دهد رخصت بدهد که حجرا نیز به جا آورد چنانکه گذشت (و اعتمر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ثلث عمر متفرّقات کلّها فی ذی القعده عمره اهلّ فیها من عسفان و هی عمره الحدیبیّه و عمره القضاء احرم فیها من الجحفه و عمره اهلّ فیها من الجعرانه و هی بعد ان رجع من الطّائف من غزاه حنین) و منقولست در صحیح از معاویه بن عمّار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه سه عمره به جا آوردند که هر سه بر سبیل اتفاق در ذی القعده واقع شد، یکی عمره بود که احرام گرفته اند از جهه آن از عسفان و این عمره حدیبیّه بود که ممنوع شدند از دخول مکه معظمه و با کفار قریش صلح کردند که حضرت سال دیگر بیایند و

اهل مکه، مکه را خالی کنند و حضرت سه روز بیشتر در مکه نمانند و حق سبحانه و تعالی نکرده ایشان را در حکم کرده قبول فرمود و عمره دیگر عمره قضا بود که احرام را از جحفه گرفتند، و عمره دیگر آن بود که احرام و بلند کردن آواز تلبیه را در جعرانه واقع ساختند در وقتی که از طایف مراجعت فرمودند بعد از جنگ حنین و احادیث بر این مضمون از طرق خاصه و عامه متواتر است و در صحاح سته سیّما در بخاری

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۵

روایت کرده است از عبد اللَّه بن عمر که حضرت چهار عمره به جا آوردند و عایشه تکذیب او می کرد که در هر عمره خودش همراه بود و می گفت که چهارمین عمره رجب بود و عایشه می گفت که حضرت رسول خدا کی در ماه رجب عمره به جا آوردند و چگونه به جا آوردند که هیچ یک از صحابه آن حضرت را ندیدند و نقل نکردند و او دید و نقل کرد.

و در بخاری و باقی صحاح ایشان منقولست که عبد اللَّه بن عمر و عمر نیز نقل کردند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که میّت را عذاب می کنند به سبب گریه اهلش بر او و عایشه می گفت که و اللَّه که حضرت رسول خدا هرگز نفرمودند و چگونه مخالف قرآن چیزی بفرمایند و حال آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى ۶: ۱۶۴ یعنی کسی را عقاب و مؤاخذه نمی نمایند از جهه فعل دیگری و اگر بد باشد می باید که آنها را

که گریه کننـد معـذب باشـند نه اموات بی گناه، و کـذب ابو هریره در بسـیار جائی از بخاری و غیر آن مذکور است که او در زمان خودش معروف بود به کـذب و افترا، و مع هذا اکثر اخبار ایشان از این چند کس منقولست و در کتب سـیر منقولست که معـاویه زرهـا فرسـتاد از جهه اینهـا و انس و امثـال ایشان که دروغها در فضـلیت ثلثه و بنی امیّه وضع نماینـد، و چون رسوا شـد فرسـتاد که بس است، و در بعضـی اخبـار واقع است که حضـرت سیّد الانبیـاء و المرسـلین با حـج وداع عمره به جا آوردنـد و احادیث مجمله وارد شـده است که آن حضـرت سه عمره به جا آوردنـد ممکن است که یکی عمره بعد از حج باشد به آن که عمره حدیبیه را حساب نکرده باشند چون ثواب عمره بود نه فعل عمره

باب اهلال العمره المبتوله و احلالها و نسکها

[عمره مفرده]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال اذا دخل المعتمر مکّه من غیر تمتّع و طاف بالبیت و صـلّی رکعتین عنـد مقـام ابراهیم علیه السّـلام و سـعی بین الصّـفا و المروه فلیلحق بـأهله ان شـاء) این بابی است در احرام و تلبیه عمره مفرده و محل شدن از احرام آن و در افعال آن.

منقولست به دوازده سـند صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی داخل مکه شود نه بقصـد عمره تمتع و طواف کند خانه کعبه را و دو رکعت نماز کند در مقام ابراهیم علیه السّـلام و سـعی کند میان صـفا و مروه پس اگر خواهد می تواند به خانه خود رفتن اگر چه در ماههای

حج باشد و اگر چه در دهه ذی الحجه باشد.

و در این حدیث مذکور نشد طواف نسا چون مشهور آنست که طواف نسا در هر حجّی و عمره مفرده واجبست پس ممکن است عدم ذکر آن به سبب ظهور باشد و اظهر آنست که ترک ذکر از روی تقیّه بوده است و هم چنین تقصیر مذکور نشد چون فی الحقیقه منسک حج نیست بلکه از جهه محل شدن است و دور نیست که همین وجه باعث باشد بر ترک ذکر طواف نسا و نیز چون این طواف از جهه حلال شدن زنانست و در وجوب طواف نسا در عمره خلافست چون اخبار بسیار وارد شده است که افعال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۷

عمره مذکور شده است و طواف نساء در آنها مذکور نیست و شکی نیست که احوط آنست که در عمره مفرده البته واقع سازد و اگر نکرده باشد نایبی بفرستد و اگر بمیرد ولیّ از جهه او قضا کند بانکه خود بکند یا نایبی بفرستد.

و قولی نقل نموده اند که در عمره تمتع طواف نساء واجبست به اعتبار حدیث کالصحیح سلیمان بن حفص مروزی از فقیه که امام علی نقی است فرمودند که هر گاه حج کند و داخل مکّه شود بحج تمتّع و طواف کعبه را به جا آورد و دو رکعت نماز در عقب مقام ابراهیم علیه السلام به جا آورد و سعی کند میان صفا و مروه و تقصیر کند همه چیز بر او حلال می شود بغیر از زنان که از جهه حلال شدن ایشان طواف و نمازی می باید کرد و چون عبارت حدیث بلفظ حج وارد شده است حمل کرده اند بر

حج و شکّی نیست در آن که در حج طواف نساء هست اگر چه اطلاق حج می کنند بر عمره تمتّع چون مربوط است بحج و لیکن بر سبیل مجاز است، و تا قرینه نباشد لازم بلکه جایز نیست حمل بر معنی مجازی کردن و لیکن لفظ تقصیر ظاهر است در عمره چون در حج حلق یا تقصیر است و هر دو قبل از طواف است و لیکن احادیث متواتره وارد شده است از صحیح و کالصحیح که ائمه هدی صلوات اللّه علیهم فرموده اند که در حج تمتّع سه طواف است و دو سعی و اگر طواف نسا واجب می بود می فرمودند که چهار طوافست.

و در صحیح از محمد بن عیسی منقولست که مخلّد رازی به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه عریضه نوشت و سؤال کرده بود از عمره مفرده و از عمره تمتّع که آیا طواف نساء در هر دو واجبست حضرت فرمودند که اما عمره مفرده طواف نسا دارد و امّا عمره تمتّع طواف نسا بر معتمر نیست. بلکه از اخبار بسیار ظاهر می شود که در عمره مفرده نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۸

طواف نسا واجب نیست، و اخبار وجوب را حمل استحباب مؤکد می باید کرد و احوط در عمره آنست که ترک نکند طواف نسا را و بقصد قربت واقع سازند و جمعی از فضلا ذکر کرده اند که اگر طواف نسا را در عمره تمتّع واقع سازند بقصد وجوب ضرر ندارد و اگر واجب است در واقع به جا آورده است و اگر واجب نباشد نیت لغوی کرده خواهد بود چون بعد از افعال عمره است و این سخن صورتی ندارد چون

قصد وجوب محالست كردن چيزى را كه ندانند كه واجبست يا نه بلكه دغدغه حرمت مى شود چون تشريع است بلكه دغدغه مى شود كه عمره بلكه حج نيز باطل شود و بمنزله پنج ركعت نماز كردنست و شكى نيست در بطلان نماز كسى كه قصد وجوب ركعت پنجم كند بلكه دغدغه كفر مى شود كه انكار ضروريات دين كرده است بلى اگر طواف بعد از تقصير واقع سازد باين قصد كه اگر مطلوب شارع باشد طواف نسا اين طواف نسا باشد و الّا طواف مستحبى باشد كه بعد از اتمام عمره مى توان كرد تا احرام بحج نبسته باشد و اللّٰه تعالى يعلم

[كسى كه در عمره قربانى بياورد]

(و روى عنه صلوات اللّٰه عليه انّه قال من ساق هديا فى عمره فلينحر قبل ان يحلق رأسه قال و من ساق هديا و هو معتمر نحر هديه و هو بين الصّفا و المروه و هى الحزوره) و روايت كرده است معاويه بن عمار به اسانيد صحيحه مثل كلينى كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر كه شتر يا گاو يا گوسفندى در عمره رانده باشد مى بايد كه پيش از سر تراشيدن آن هدى را بكشد در جائى كه مقرّر است از جهه كشتن اينها و آن حزوره است كه ما بين صفا و مروه است و الحال قصّابخانه كعبه معظمه است.

و در موثق كالصحيح از زراره منقولست به همين و در حديث على

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۶۹

المشهور وارد است كه اوّل سر بتراشد ديگر هدى را بكشد و بر جواز حمل كرده اند يعنى جايز است كه اول سر بتراشد و بهتر آنست كه اوّل نحر كند و اللّٰه تعالى يعلم

[جماع در عمره مفرده]

(و روى علىّ بن رئاب عن مسمع ابن عبد الملك عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه فى الرّجل يعتمر عمره مفرده ثمّ يطوف بالبيت طواف الفريضه ثمّ يغشى امرأته قبل ان يسعى بين الصّفا و المروه قال قد افسد عمرته و عليه بدنه و يقيم بمكّه حتّى يخرج الشّهر الّذى اعتمر فيه ثمّ يخرج إلى الوقت الّذى وقّته رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله لأهله فيحرم منه و يعتمر) و به اسانيد صحيحه و حسنه كالصحيحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه در شخصى كه عمره مفرده كند و طواف واجب عمره را به جا

آورد و پیش از آن که سعی کند میان صفا و مروه با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که عمره اش را فاسد کرده است و بر اوست که بدنه بکشد و در مکه معظمه بماند تا بیرون رود از ماهی که در آن احرام گرفته بود و بعد از خروج ماه می رود بیکی از مواقیتی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مقرر فرموده اند و از آنجا احرام می گیرد و عمره را به جا می آورد و ظاهر آنست که عمره فاسد را تمام می کند و در ماه دیگر عمره قضا را به جا می آورد، و این عمره ایست که به سبب فساد عمره واجب می شود اگر چه عمره اوّلی سنّت باشد، و اشعاری دارد به آن که می باید که میان دو عمره یک ماه بوده باشد و ظاهر آنست که ماه را از ابتداء احرام اوّل حساب می کند و اولی آنست که از آخر آن حساب کنند و ظاهرا ماه هلالی معتبر است اگر چه در میان ماه باشد اگر چه اولی آنست که سی روز بگذرد

[خروج به میقات برای عمره]

(و قد روی علیّ بن رئاب عن برید العجلیّ عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه یخرج إلی بعض المواقیت فیحرم منه و یعتمر) و بتحقیق که مرویست به شانزده سند صحیح از برید که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که عمره مفرده کند و پیش از آن که فارغ شود از طواف و سعی با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که شتری می کشد از جهه فاسد شدن عمره و بر اوست که بماند در مکّه معظمه تا

ماه دیگر که داخل شود و بیرون رود به بعضی از مواقیتی که از جهه عمره مقرر است مانند تنعیم و جعرّانه و حدیبیه یا اعم از میقات حج و عمره و از آنجا احرام می گیرد و عمره دیگر به جا می آورد. و ظاهرا این روایت را از جهه تأیید روایات سابقه ذکر کرده است، و ممکن است که غرضش زیادتی این روایت باشد که در روایت سابقه مذکور بود که به میقاتی که می رود که حضرت صلی اللّه علیه و آله مقرر فرموده است یعنی از جهه عمره، و در این روایت اعم است از حج و عمره و اوّل نیز عموم دارد بحسب ظاهر و هر دو مثل یکدیگرند پس اظهر آنست که تأییدا ذکر کرده باشد اگر چه تغییر اسلوب عبث می شود و به مضمون این حدیث احادیث دیگر وارد شده است

[عمره تمتع طواف نساء ندارد]

(و لا یجب طواف النساء الّا علی الحاجّ) و واجب نیست طواف نسا مگر بر حاج و ظاهرا حصر اضافی باشد نظر به عمره تمتع و این مضمون منقولست در صحیح از یونس که روایت کرده است که فرمودند که طواف نساء نیست مگر بر کسی که حج کند.

و منقولست در صحیح از صفوان که سؤال کردند از آن حضرت صلوات اللّه علیه از شخصی که عمره تمتع کرده باشد و طواف و سعی و تقصیر کرده باشد آیا طواف نساء بر او هست حضرت فرمودند که نه نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۱

طواف نساء مگر بعد از رجوع از منی.

و بخصوص نیز حدیثی مرسلا از علی بن یقطین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه

علیه که آیا طواف نسا واجبست بر کسی که حج افراد کند فرمودند که نه و همه را حمل بر تقیه کرده اند زیرا که شکی در وجوب آن نیست، و در حج خلافی که هست در عمره است و احوط آنست که ترک نکند و بقصد قربت واقع سازند (و المعتمر عمره مفرده یقطع التّلبیه اذا دخل اوّل الحرم) و کسی که عمره مفرده می کند قطع می کند تلبیه را وقتی که داخل حرم شود و اکثر اصحاب نقل کرده اند بر صورتی که احرام را از میقات گرفته باشد نه از خارج حرم و خواهد آمد به تفصیل إن شاء اللّه تعالی (و روی صفوان بن یحیی عن سالم بن الفضیل قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه دخلنا بعمره فنقصّر او نحلق فقال احلق فانّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ترحّم علی المحلّقین ثلاث مرّات و علی المقصّرین مرّه فان احلّ رجل من عمرته فقصّر من شعره و نسی اظفاره فانّه یجزئه ذلک و ان تعمّد ذلک او هو جاهل فلیس علیه شی ء) و به اسانید حسنه کالصحیحه کثیره منقولست از سالم ابن فضیل و ظاهرا سالم ابو الفضل بوده باشد و او ثقه است و تصحیف از این باب بسیار است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که با جمعی بقصد عمره آمده ایم آیا تقصیر کنیم یا سر بتراشیم حضرت فرمودند که سر بتراش زیرا که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله دعای رحمت سه مرتبه از جهه جمعی فرمودند که سر تراشیده بودند و یک مرتبه دعا کردند از جهه کسانی که

تقصیر کرده بودند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۲

و بحسب ظاهر تتمه از همین حدیثست و ممکن است که کلام صدوق باشد که اگر شخصی محل باشد از عمره اش و اندکی از مو بگیرد و فراموش بکند که ناخنها را بگیرد مجزیست و اگر عمدا چنین کند یا از روی جهالت چنین کند بر او چیزی نیست و لیکن ترک اولی کرده است.

بدان که به اسانید صحیحه متکثره منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله سه مرتبه استغفار کردند از جهت محلقین.

و به اسانید متکثره صحیحه منقولست از معاویه بن عمار و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که آن حضرت در حدیبیه دو مرتبه استغفار کردند از جهت محلقین و یک مرتبه از جهه مقصّرین پس ممکن است که سه مرتبه در حج یا عمره قضا یا غیر آن واقع شده باشد و شکی نیست که در غیر عمره تمتع سر تراشیدن اولی است خصوصا صروره را و کسانی که صمغ و عسل بر سر انداخته باشند یا عقص شعر کرده باشند و تفصیلش خواهد آمد ان شاء اللّٰه

باب العمره فی شهر رمضان و رجب و غیرها

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه سئل أیّ العمره افضل عمره فی رجب او عمره فی شهر رمضان فقال لا بل عمره فی رجب افضل) این بابی است در عمره که در ماه رمضان و رجب و غیر اینها واقع سازند به اسانید صحیحه متکثره منقولست از معاویه که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

سؤال کردم که کدامین عمره فضیلتش بیشتر است عمره که در رجب بفعل آورند یا عمره که در ماه رمضان واقع سازند حضرت فرمودند که عمره ماه رمضان افضل نیست بلکه عمره را که در رجب واقع سازند افضل است و اکثر عامه عمره رمضان را بهتر می دانند (و روی عنه صلوات اللَّه علیه عبد الرّحمن بن الحجّاج فی رجل احرم فی شهر و احلّ فی اخر قال یکتب له فی الّذی نوی و قال یکتب له فی افضلهما) و به اسانید کثیره صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در شخصی که در ماهی که احرام گرفته باشد و در ماه دیگر محل شود حضرت فرمودند که می نویسند از جهه او در آن چه نیت کرده باشد فرمودند که آن چه افضل است از جهه او در نامه عملش می نویسند پس اگر در ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۴

رجب احرام گرفته باشد از جهه فضیلت آن و افعال عمره را در ماه شعبان کرده باشد آن را عمره رجب می نویسند اگر چه در جمیدی الآخره احرام گرفته باشد و بعضی از افعال را در رجب واقع سازند عمره رجب می نویسند و ممکن است که مراد این باشد که مدار بر احرامست اما در خصوص عمره رجب افضل را در نامه عمل می نویسند (و فی روایه عبد اللَّه بن سنان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اذا احرمت و علیک من رجب یوم و لیله فعمرتک رجبیّه) و در روایت صحیح از عبد اللَّه منقولست که حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که هر گاه احرام بگیری و از ماه رجب یک شـبانه روز مانده باشد عمره ات عمره رجبی است و این محمولست بر فضیلت کامله و الا اندکی کافی است چنانکه گذشت

باب مواقیت العمره من مکّه و قطع تلبیه المعتمر

[کسی که از مکه خارج شود]

(روی عمر بن یزیـد عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قـال من اراد ان یخرج من مکّه لیعتمر احرم من الجعرانه و الحـدیبیّه و ما اشـبههما) این بابی است در بیان میقاتهای عمره از مکه معظمه و در بیان آن که قطع تلبیه را در کجا کننـد به اسانید صـحیحه و کالصحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که خواهد که از مکه معظمه بیرون رود از جهـه احرام عمره می بایـد کـه احرام بگیرد از جعرانـه و حـدیبیه و در هر دو بـه تخفیـف و تشدیـد خوانـده انـد و آن چـه مثل اینهاست مثل تنعیم و اکثر گفته اند که می باید از حرم بیرون رود و احوط آنست که از غیر این سه جا احرام نگیرد یا بیکی از مواقیت حج رود مثل قرن المنازل و عقیق و از خارج حرم احرام نگیرد

[قطع تلبیه در عمره]

(و من خرج من مکّه یرید العمره ثمّ دخل معتمرا لم یقطع التّلبیه حتّی ینظر إلی الکعبه) ظاهرا کلام صدوق باشد و شـیخ طوسی علیه الرحمه گمـان کرده است که جزو حـدیث سـابق است و کلینی در حسن کالصـحیح روایت کرده است از معاویه بن عمّار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که احرام گیرد از تنعیم که یک فرسخی مکه معظمه است از راه مدینه مشرفه پس قطع نکند تلبیه را تا نظر نکند بمسجد و عبارت متن این است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۶

هر که از مکه معظمه بیرون رود بقصـد عمره و احرام گرفته داخـل شود قطع نکنـد تلبیه را تـا نظرش به کعبه افتاد و مضـمونش موافق است

با حدیث معاویه امّا مراد صدوق نیست چون بعد از این می گوید این را که (و روی انّه یقطع التّلبیه اذا نظر إلی المسجد الحرام) یعنی مرویست که قطع تلبیه می کند وقتی که نظرش بمسجد الحرام افتد و ظاهرا مرادش حدیث معاویه است که مذکور شد و چون در حدیث دیگر ندیده ام نظر به کعبه را دور نیست که عمر بن یزید باشد چنانکه شیخ فهمیده است اگر چه قریبند به یک دیگر.

و شیخ در روایت کالصحیح از عمر بن یزید نقل کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که داخل مکه شود از جهه عمره مفرده پس می باید که قطع کند تلبیه را وقتی که شترش پا در حرم گذارد. و چون عمر بن یزید این روایت را روایت کرده است اندکی بعید است که تتمه از روایت او باشد (و روی انّه یقطع التّلبیه اذا دخل اوّل الحرم) و مرویست که شخصی که عمره مفرده می کند قطع می کند تلبیه را وقتی که داخل می شود در اوّل حرم و دور نیست که روایت سابقه باشد اگر چه اندک تغییری دارد و باین عبارت واقع شده است در تلبیه متمتع.

و کلینی در موثق روایت کرده است از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که معتمر قطع تلبیه می کند هر گاه داخل حرم می شود و دور نیست که همین روایت را صدوق نقل بالمعنی کرده باشد (و فی روایه الفضیل قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قلت دخلت بعمره فاین اقطع التّلبیه فقال بحیال العقبه عقبه المدنیّین قلت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۷

این عقبه المدنیّین

قال بحيال القصّارين) و در روايت فضيل كالصحيح، و شيخ حسن كالصحيح ناميده است بلكه صحيح است بوجوه شتّى يكى آن كه صدوق حكم به صحت كرده است دويم آن كه گفته است كه از كتاب او برداشته و كتاب فضيل مثل خودش كالشمس مشهور بوده است سيم آن كه صدوق ذكر كرده است كه هر چه در اين كتاب از فلان و فلان روايت كرده اسانيد به آن دارم و خود گفته است كه كتاب فضيل را از محمد بن موسى بن متوكل روايت كرده ام از على بن حسين سعدآبادى از احمد برقى از پدرش محمد از ابن ابى عمير از ابن اذينه از فضيل پس هر طريقى كه باين جماعت دارد همه مرويات ايشان را روايت كرده است و باين معنى متفطن شده است شيخ ما قدوه العلماء الراسخين مولانا احمد اردبيلى رحمه اللّٰه تعالى و بنا بر اين هفتاد و سه سند صحيح دارد و قريب به هزار سند كالصحيح مى شود و شيخ حسن رضى اللّٰه عنه گفته است كه در اين طريق مجهول الحالى كه هست على بن الحسين است و او صاحب كتاب نيست و ظاهر است كه از مشايخ اجازه است و ديده ايم كه روايات بسيار نقل كرده است و كثرت روايت مدحست پس اولى آنست كه حديث او را حسن شماريم، و ليكن اين شكسته اين راهها را ترك كرده ام و اگر نه هيچ احتياجى به اينها نيست چون صدوق حكم به صحت همه كرده است و گفته است كه ميان من و خدا حجت است و قريب باين است آن چه محمد بن يعقوب رضى اللّٰه عليه

گفته است در اول کتاب کافی رضی اللّٰه عنهما و عن سایر علمائنا اجمعین.

فضیل می گوید که من سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که داخل شدم به عمره از کجا قطع تلبیه کنم حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۸

که از محاذات عقبه اهل مدینه مشرفه عرض نمودم که کجاست فرمودند در برابر گازرانست و ظاهرا مراد فضیل از عمره عمره تمتع است و محل قطع تلبیه عمره تمتع از کجاست بی دغدغه چنانکه خواهد آمد (و روی عن یونس بن یعقوب قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یعتمر عمره مفرده فقال اذا رأیت ذا طوی فاقطع التّلبیه) و کالصحیح منقولست از یونس که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که عمره مفرده کند حضرت فرمودند که هر گاه به بینی ذو طوی را که محاذی عقبه است نزدیک قبور شرفاء مکه: قطع کن تلبیه را و این حدیث موافق است با حدیث فضیل (و فی روایه مرازم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال یقطع صاحب العمره المفرده التّلبیه اذا وضعت الابل اخفافها فی الحرم) و در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی عمره مفرده کند قطع می کند تلبیه را وقتی که شتران داخل حرم شوند (و روی انّه یقطع التّلبیه اذا نظر إلی بیوت مکّه) و منقولست از سدیر در موثق کالصحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه خانهای مکه را به بینی قطع

کن تلبیه را و این حدیث موافق است با حدیث فضیل و یونس و موافق است با عمره تمتع (قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللّه عنه هذه الاخبار کلّها صحیحه متّفقه لیست بمختلفه و المعتمر عمره مفرده فی ذلک یحرم من أیّ میقات من هذه المواقیت شاء و یقطع التّلبیه فی أیّ موضع من هذه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۹

المواضع شاء و هو موسّع علیه و لا قوّه الّا باللّه) و چنین گوید صدوق که این کتاب را تصنیف کرده است که خدا از او راضی باد که این اخبار همه صحیح است باصطلاح قدما و اختلاف نیست در میان این اخبار و کسی که عمره مفرده کند مخیر است در عمل به همه از هر میقاتی که خواهد احرام می کرد و مذکور شد که تغییر اسلوب دلالت می کند که صدوق چنین یافته است که خبر مسمع و حدیث برید مخالفت دارند با یکدیگر بحسب ظاهر و در واقع مخالفت ندارد و چون لازمست که احرام بگیرد از میقات هر میقاتی که هست صحیح است، و قطع تلبیه می کند از هر جا از این مواضع که خواهد و بر او توسعه کردند، و چون ذکر الهی و حمد اوست اگر تلبیه را بگوید بهتر است، و بعد از آن در فضلیت تا وقتی که مسجد الحرام را از دور به بیند و بعد از این تا وقتی که خانهای مکه را به بیند و بعد از آن تا وقتی که داخل حرم شود و نیست قوتی مگر بعون الهی یعنی این جمع که کردم اخبار را بعون و قوت الهی است.

و شیخ الطائفه چنین جمع کرده

است که روایاتی که واقع شـده است که قطع تلبیه می کنـد وقتی که کعبه یا مسـجد را به بینـد: از جهه جمعی است که از مکه معظمه بیرون رفته باشند و در این صورت مخیر خواهند بود میان قطع تلبیه در دیدن مسجد و کعبه و آن چه واقع شده است که تا عقبه مـدنیین: نظر به اهل مـدینه است و آن چه واقع شـده است که ببیند خانهای مکه را یا ذی طوی را به بیند: نظر به کسـی است که از جانب عراق آمده باشد، و آن چه بخاطر این ضـعیف می رسد و شاید بعضی را گفته باشند آنست که اگر احرام را از خارج حرم گرفته باشد مثل تنعیم چنانکه در حسـنه معاویه بن عمار بود و در گفتن تلبیه مخیّر است میان دیدن مسجد الحرام و کعبه و دور نیست که توان گفت که اگر از تنعیم باشـد که متصل است به اول حرم چون مسافتش قلیل است بگویـد تا کعبه را به بیند و تا دیدن مسجد نیز خوب باشد، و اگر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۰

جعرانه و حدیبیه احرام گرفته باشد که دور است از ابتداء حرم مخیر باشد میان همه و لیکن تا دیدن خانهای مکّه بهتر باشد اگر چه از ابتـداء دخول حرم قطع تواند کرد، و اگر از میقاتهای دور احرام گرفته باشد تا دخول حرم کافی باشد و بقیه را نیز اختیار داشـته باشد، و آن چه شـیخ فرموده است که اهل مدینه از عقبه مدنیین قطع می کنند غافل شده اند که در حدیث عقبه مذکور نیست بلکه حیال عقبه است و آن با راه عراق

و مـدینه هر دو درست می شود بلکه محاذات نسـبت به اهل عراق که از ابطح می آیند ظاهرتر است، و نظر به جمعی که از راه مـدینه مشـرفه آینـد دخول حرم کافی است، و اگر از راه عقبه آیند دیدن خانهای مکه مناسـبتر است زیرا که عقبه محاذی قبور شرفاست و از قبیل تنگ اللّٰه اکبر شیراز است که چون از عقبه مشرف می شوند بسوی مکه معظمه جمیع خانها پیداست و عقبه قریبست. که مسـمّی است بحجـون و قبرسـتان اهـل مکه معظمه است و راه مـدینه دو راهست یکی راه بالاـست که از عقبه می آینـد و یکی راه اسـفل است که از تنعیم می آینـد و ممکن است که اهل مدینه مشـرفه که از راه تنعیم آیند و بگذرند محاذی عقبه شوند، و ظاهرا آن مراد نیست بلکه راه ابطح مراد است که همین که از ابطح متوجّه مکّه معظمه می شوند و تیر پرتابی که می روند عقبه مدنیین پیدا می شود و آنجا ذو طوی است و خانهای مکّه از آنجا پیدا می شود، و ظاهرا صدوق و شیخ در وقت نوشتن اینها هنوز به مکه معظمه نرفته بودند یا اگر رفته بودند در آنجا ملاحظه آنها نکرده بودند و اللّٰه تعالی یعلم، و همه قایلند که اینها بر سبیل اسـتحبابست امّا اگر این جماعت بعـد از دیـدن کعبه تلبیه بگویند دغدغه تشـریع می شود که حرام باشد چون شارع تا اینجا طلب فرموده است، و حدیثی وارد نشده است که دیگر توان گفت مگر آن که کاری کنند که مشـروع نباشد آن را در احرام واقع ساختن و واقع سازند: از شارع متلقی است که تلبیه بگویند از جهه

عقد احرام چنانکه گذشت و خواهد آمد

باب اشهر الحجّ و اشهر السّياحه و الاشهر الحرم

[ماههای حج]

(روی ابان عن ابی جعفر صلوات اللّه عليه فی قول اللّه عزّ و جلّ «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ» قال شوّال و ذو القعده و ذو الحجّه ليس لأحد ان يحرم بالحجّ فيما سواهنّ) اين بابی است در بيان ماههای حج و ماههای سياحت كه جنگ نكنند با كفار و ماههای حرام كه جهاد در آن حرامست.

مرويست در صحيح به اسانيد بسيار از زراره چنانکه در کافی است و در اکثر نسخ به جای زراره ابان است و از سهو قلم نساخ است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه در تفسير قول حق سبحانه و تعالی که حج ماهی چند است معلوم حضرت فرمودند: که آن شوال و ذو القعده و ذو الحجه است جايز نيست کسی را که احرام گيرد در غير اين ماهها و پيش گذشت حديثی که آن شوّال و ذو القعده و ده روز ذی الحجه است (و فی روايه اخری و شهر مفرد لعمره رجب) و در روايتی ديگر منقولست که آن حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند آن سه ماه را و بعد از آن فرمودند که حق سبحانه و تعالی يک ماه ديگر را که متصل نيست باين سه ماه که آن ماه رجبست از جهه عمره مقرر فرموده است و از اين روايت نيز ظاهر می شود که عمره ماه رجب افضل است از همه ماهها و در صحيح از معاويه بن عمّار منقولست که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۲

صلوات اللّه عليه فرمودند که عمره را در همه ماهها می توان کرد و افضل عمره ها عمره رجبست، و فضايل عمره

رجب در اخبار بسیار وارد شده است و در بعضی اخبار وارد شده است فضیلت عمره ماه رمضان و آن محمولست بر تقیه یا بعد از رجب ماه رمضان افضل است بعد از بیست و سیم و اگر کسی خواهد که سالی یک عمره بکند و زیاده مقدورش نباشد در ماه رجب افضل است امّا اگر ماه رجب میسّر نشود یا عمره در آن کرده باشد و خواهند که در ماه رمضان بکند تاخیر نخواهد کرد تا رجب شاید نماند البته در ماه رمضان ثواب حج دارد (و قال صلوات اللّه علیه ما خلق اللّه فی الارض بقعه أحبّ الیه من الکعبه و لا اکرم علیه منها و لها حرّم اللّه عزّ و جلّ الاشهر الحرم الاربعه فی کتابه یوم خلق السّماوات و الارض ثلاثه منها متوالیه للحجّ و شهر مفرد للعمره رجب) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره و ظاهرا در کتاب زراره یک سخن متّصل بوده است و صدوق بهمان نحو که در کتاب است از زراره روایت کرده است و فی روایه که پیش از این گذشت در میان حدیث زراره در آورده است و باز بحدیث زراره رفت لهذا نام حضرت را نبرد، و کلینی متفرق ساخته است چنانکه داب اوست که حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی نیافریده است قطعه از زمین که محبوبتر باشد نزد او از کعبه و نیافریده است قطعه را که گرامی تر باشد نزد او از کعبه، و در کافی نیست واو و لها و نبودنش اولی است یعنی از جهه حرمت کعبه حق سبحانه و تعالی حرمت داد ماههای حرام را در کتاب

خود چنانکه فرموده است که به درستی و راستی که عدد ماهها نزد حق سبحانه و تعالی دوازده ماه است در کتاب الهی که لوح

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۳

محفوظ است یا قرآن مجید از روزی که آسمانها و زمین را آفریده سه ماه از این چهار ماه پی در پی است از جهه حج و یک ماه از جهه عمره مقرر فرمود که به آن نامها متصل نگردانید و آن ماه رجبست و حق سبحانه و تعالی این آیات را در کفر قریش بیان فرموده است که ایشان نسی مقرر ساخته بودند چون در هوای گرم مشکل بود ایشان را حج کردن هر چه سال تفاوت می کرد ایشان به آن نسبت ماه را تغییر می دادند که همیشه ذو الحجه در زمستان باشد، و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرمودند که نسی یعنی تغییر دادن و تأخیر کردن ماهها: زیادتی کفر ایشان است که بدعت نمودند در دین حضرت ابراهیم علیه السلام و حق سبحانه و تعالی بی وجه ماه و سال را چنین مقرر نفرموده است و تکالیف به آن نسبت کرده است، و حجرا حکمتی هست که در ماه ذی الحجه و دو ماه قبل از آن مقرر فرموده است که گاهی گرما خورند و گاهی سرما و به سبب آن ثوابهای غیر متناهی بیابند.

حاصل آن که نسی کفر است که زیاد شده است بر کفرهای ایشان از شرک و غیر آن و حق سبحانه و تعالی از جهه مصالح عباد این دوازده ماه را مقرر فرموده است و قتال را در چهار ماه حرام گردانید چون می دانست که همیشه در راه حج

بـدویان بی دین خواهنـد بود و کعبه معظمه را در جائی مقرر فرمود که از چهار طرف بیابان باشد سـی چهل روزه راه، پس در مثل راه شام که مسافت چهل روزه است تقریبا در چهل روز که آینـد و چهل روز که برگردنـد و ده روزی که در مکه معظمه باشـند قتال حرام باشـد که بنـدگان حق سـبحانه و تعالی حج توانند کرد، و آن سه ماه ذو القعده است که از این جهت مسـمّی شـده است باین نام که در این ماه قاعدند و به خیمهای خود نشسـته اند از حرب، و ذو الحجه را مسـمّی ساختند باین نام که در این ماه افعال حجرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۴

به جـا آوردنـد، و محرّم از آن جهت که قتـال را بر ایشـان حرام کرده انـد، و مـاه رجب را مقرر فرموده که تـا از ده روز راه از چهار طرف از جهه عمره به کعبه آیند و کسی با ایشان جنگ نکند و ده روزی در مکه معظمه باشند و ده روز به خانهای خود رونـد پس ظاهر شـد که اشـهر حرم نیز از جهه حج و عمره حرام و محترم شد چنانکه سه ماه حج از جهه حج مقرر شد تا یک ماه عمره هم چنین اشهر حرم سیاحت چنانکه فرموده

[ماههای سیاحت]

(و قال صلوات اللَّه علیه فی قول اللَّه عزّ و جلّ فَسِیحُوا فِی الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ قال عشرین من ذی الحجّه و المحرّم و صفر و شهر ربیع الاوّل و عشره ایّام من شهر ربیع الاخر و لا یحسب فی الاربعه الاشهر عشره ایّام من اوّل ذی الحجّه) و آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند

ظاهرش آنست که جزو حدیث زراره باشد که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّٰه علیه فرموده باشند و کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است مرسلا و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است کالصحیح از ابو الصباح کنانی و کلینی در حدیث کالصحیح دیگر روایت کرده است از فضیل بن عیاض، و دیگر اسانید هست از طرق خاصه و عامه که کاد یکون متواترا و همه روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که سیاحت کنید در زمین هر جا که خواهید بروید چهار ماه را که در این چهار ماه ما را با شما کفّار کاری نخواهد بود تا همگی به خانها و مأمنهای خود برگردید بعد از آن اگر مسلمان نشده باشید حرب خواهیم کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون این چهار ماه منقضی می شود بکشید کفار مشرک را هر جا که بیابید پرسید که کدام چهار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۵

ماه است؟ حضرت فرمودند که بیست روز بقیه ذی الحجه است و محرم و صفر و ربیع الاوّل است و ده روز ربیع الاخر و این چهار ماه که بر حاجیان گناه نمی نویسند چنانکه در علل حج گذشت که هر گاه کفاری که به خانه کعبه آمده بودند. به برکت خانه ایشان را امان دادند بطریق اولی می باید که بر مؤمنان گناه ننویسند.

و این حکایت مجملش چنین بود که چون حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فتح مکه معظمه نمودند کفار بنحو سابق بحج می آمدند و گاه بود که مرد

و زن همه برهنه می شدنـد و طواف می کردنـد و جمعی تماشـا می کردنـد حضـرت سـید المرسـلین سوره برائت را به ابو بکر دادنـد که در موسم حـج برود و بر کفار قریش بخوانـد و بفرمایـد که من بعد می باید که کفار تا مسـلمان نشوند بحج نیایند و برهنه طواف نکننـد و اکثر کفاری که با آن حضـرت عهدها کرده بودند و مخالفت عهد نموده بودند مگر چند کس: به ایشان بگویـد که عهـد را برهم زدیـد دیگر میان ما و شـما عهد نخواهد بود و بعد از چهار ماه با شـما جهاد خواهم کرد، پس جبرئیل نازل شد که تبلیغ این رسالت را می باید تو بکنی یا کسـی که از تو باشد حضـرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بامر الهی امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیه را فرسـتادند که سـوره را از ابـو بکر بگیرد حضـرت در روحـاء به ابو بکر رسـیدند و کتـاب را گرفت ابو بکر گفت یا علی آیه در بـدی من نازل شـد؟ حضـرت بیان واقعه را کرد و ابو بکر برگشت و حضـرت امیر المؤمنین بامر الهی در موسم سوره برائت را بر ایشان خواندند.

و غرض از دادن و پس گرفتن این بود که بر عالمیـان ظاهر شود که ابو بکر قابلیت امامت نـدارد و امامت منصب حضـرت امیر المؤمنین است، و این حکایت در بخاری و سایر صحاح سته و در کتب سیر و تواریخ و تفاسیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۶

منقول است و متواتر است و لیکن عامه از جهه آن که مبادا فضیحت ابو بکر شود روایات مختلفه روایت کرده اند به آن که ابو بکر امیر حاج بود

معزول شـد و بعضـی ذکر کرده انـد که برنگشت و از امـارت معزول نشـد از تبلیغ رسالت معزول شـد اما اکثر به همین نحو که مـذکور شـد روایت کرده انـد (و روی ابو جعفر الاحول عن ابی عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه فی رجل فرض الحـجّ فی غیر اشـهر الحـجّ قال یجعلها عمره) و در حسن کالصـحیح منقول است از صاحب الطاق از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه در شخصـی که احرام ببنـدد بحـج در غیر ماههای حج چه کند حضـرت فرمودند که قصد عمره می کند یعنی اصل احرام بحال خود است و یا آن که تجدید می کند احرام را به عمره و این احوط است

باب العمره فی کلّ شهر و فی أقلّ ما تکون

(روی اسـحاق بن عمّار قال قال ابو عبد اللّه صـلوات اللّه علیه السّـنه اثنی عشر شهرا یعتمر لکلّ شهر عمره) این بابی است که در هر مـاهی عمره می تـوان کرد و در آن که اقـل فاصـله در میـان دو عمره چه مقـدار است منقـول است در موثق کالصـحیح که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودند که سالی دوازده ماه است از جهه هر ماه یک عمره می باید کرده شود بر سبیل استحباب مؤکد، و همین عبارت منقول است به دوازده سند صحیح از معاویه بن عمار و به چهار ده سند صحیح از یونس بن یعقوب، و در صـحیح از عبد الرحمن بن حجاج از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه، و به سی و شش سند صحیح منقولست از زراره از حضـرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه و از حلبی و حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که فرمودند که عمره در سالی یک بار

است و در یک سال دو عمره نمی باشد مراد از آن عمره تمتع است (و روی علیّ بن ابی حمزه عن ابی الحسن موسی صلوات اللَّه علیه قال لکلّ شهر عمره قال فقلت له أ تکون اقلّ من ذلک قال لکلّ عشره ایّام عمره) و در حسن کالصحیح منقولست از بزنطی از علی که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه فرمودند که از جهه هر ماه یک عمره مطلوبست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۸

عرض نمودم که کمتر می باشد فرمودند که از جهه هر ده روز یک عمره مطلوبست پس بنا بر این ممکن است که یک ماه این معنی داشته باشد که اقلا در هر ماه یک عمره به جا آورید و اظهر آنست که ده ثوابش کمتر باشد و گذشت که فاصله میان حج فاسد و قضا می باید که یک ماه باشد، و در میان حج و عمره همین کافی است که موی سر استره گیر شود و از سید مرتضی منقولست که هر روز عمره می تواند کرد و این احادیث را حمل کرده اند که در طرف قلت چنین است نه در طرف کثرت (و روی ابان عن ابی الجارود عن احدهما صلوات اللَّه علیهما قال سألته عن العمره بعد الحجّ فی ذی الحجّه قال حسن) و منقول است در صحیح به شش سند و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر و صفوان از ابان و هر سه از اهل اجماعند از زیاد که گفت از یکی از صادقین صلوات اللَّه علیهما سؤال کردم از عمره بعد از حج در ماه ذی الحجه فرمودند که خوبست و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد

است و اولی آنست که ده روز فاصله بشود

باب ما یقول الرّجل اذا حجّ عن غیره او طاف عنه

(روی ابن مسکان عن الحلبیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال سألته عن الرّجل یقضی عن اخیه او عن ابیه او عن رجل من النّاس الحجّ هل ینبغی له ان یتکلّم بشی ء قال نعم یقول عند احرامه بعد ما یحرم اللّهمّ ما اصابنی فی سفری هذا من نصب او شدّه او بلاء او شعث فاجر فلانا فیه و أجرنی فی قضائی عنه) این بابی است در بیان آن چه می گوید از دعا شخصی که به نیابت دیگری حج یا طواف کند منقولست در صحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که حج به نیابت برادرش یا از جهه پدرش یا دیگران آیا سنت هست که دعایی از جهه منوب عنه بکند و او را یاد کند حضرت فرمودند بلی در حال احرام و بنا بر نسخه بعد از احرام و در کافی و تهذیب یقول بعد ما یحرم است و عند احرامه نیست و ظاهرا سهو نساخ است یا اصلاح که گمان کرده اند که این عبارت نیت است و می باید نیّت مقارن فعل باشد و حال آن که نیت امر قلبی است و این دعائیست از جهه منوب عنه که بعد از احرام می کند که ترجمه اش اینست که خداوندا آن چه بمن رسد یا رسیده باشد در این سفر از تعب یا سختی یا بلا یا پراکندگی احوال و در بعضی از نسخ او سغب است یعنی گرسنگی و تصحیف است پس نام برد منوب عنه را که او را ما جور

لوامع صاحبقرانی، ج ۸

ساز در این جفاها و مرا مزد کرامت کن در آن که از جهه او حج کرده ام و نیت در دعای احرام مذکور شد و چون آن را می خوانـد قصـد می کنـد که به نیابت او می کنـد، دور نیست که در کار نباشد قصد کردن و همین که می داند که از جهه او می کند کافی است بی دغدغه و اگر همه را از جهه رضای الهی واقع سازد و قصد خود نکند ظاهرا صـحیح باشد و احوط آنسـت که قصـد قضا از منوب عنه بکنـد (و فی روایه معاویه بن عمّار قال قال ابو عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه اذا اردت ان تطوف بالبیت عن احـد من اخوانـک فـات الحجر الاسود و قل بسم اللَّه اللَّهمّ تقبّل من فلان) و به اسانیـد صـحیحه منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه خواهی که طواف کنی بدل یکی از برادرانت به نزد حجر الاسود آی و بگو بسم اللَّه الخ یعنی اسـتعانت می جویم از حق سـبحانه و تعالی یا از نام او می جویم خداوندا قبول کن این طواف را از فلانی که من به نیابت او می کنم و در اینجا لازم نیست که قصـد نیابت کنـد چون ظاهرش طواف تبرع است که از جهه رضای الهی می کند و ثوابش را به برادر مؤمنش می دهد چنانکه خواهد آمد و اگر به نیابت او کند به آن که سـهو کرده باشد طواف را قصد نیابت می کند و احوط قصد نیابتست.

چنانکه در صـحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه که چه چیز واجبست بر

شخصی که به نیابت شخصی حج می کند حضرت فرمودند که نام می برد او را در هر فعلی و در هر جائی و ظاهرا نام بردن بعنوان دعاست و محتمل است که مراد نیت باشد نزد هر فعلی که قصد کند که به نیابت فلان می کنم خصوصا هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۱

گاه حجه الإسلام باشد و ممکن است که در خصوص حج تلفظ به نیّت مستحب باشد بخلاف سایر عبادات چنانکه گذشت در نیّت احرام (و روی عن البزنطیّ انّه قال سأل رجل ابا الحسن الاوّل صلوات اللَّه علیه عن الرّجل حجّ عن الرّجل یسمّیه باسمه قال انّ اللَّه لا یخفی علیه خافیه) و به اسانید صحیحه منقولست از احمد که گفت شخصی سؤال کرد از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه از شخصی که به نیابت حج کند آیا واجبست که نام منوب عنه را ببرد و ذکر کند حضرت فرمودند که هیچ پنهانی نزد حق سبحانه و تعالی مخفی نیست یعنی او می داند که قصد او و نیابت آن شخص است و مدار بر نیّت است، و از این حدیث و امثال آن ظاهر می شود که نیت می باید، و لیکن تلفظ به نیّت واجب نیست و هر جا که وارد شده است تلفظ بر سبیل استحبابست.

و منقول است مرسلا که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال کردند از شخصی که مالی به شخصی دهد که از جهه او حج سنت کند و آن شخص حجرا از جهه خود کند حضرت فرمودند که حج از جهه صاحب مال است. ممکن است که حمل کنیم بر آن که نایب خیال کرده باشد که

زر را داده است که از جهه خود حج کند و چنین کرده باشد و یا آن که چون صیغه نگفته اند گمان کرده باشد که از جهه خود کردن بهتر است یا می باید که از جهه خود بکند و حق سبحانه و تعالی به آن شخص ثواب خواهد داد و جاهل معذور باشد (و روی مثنّی بن عبد السّلام عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یحجّ عن الانسان یذکره فی المواطن کلّها قال ان شاء فعل و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۲

ان شاء لم یفعل اللّٰه یعلم انّه قد حجّ عنه و لکن یذکره عند الاضحیّه اذا هو ذبحها) و منقول است در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که حج کند به نیابت شخصی آیا او را نام می برد در هر جا حضرت فرمودند که اگر خواهد نام ببرد و اگر خواهد نبرد حق سبحانه و تعالی قصد او را می داند که به نیابت او می کند و نیت قصد است و لیکن در وقت کشتن هدی نام می برد او را و ظاهرا بر سبیل استحباب مؤکّد باشد و احوط آنست که نام برد او در وقت ذبح

باب الرّجل یحجّ عن الرّجل او یشرکه فی حجّه او یطوف عنه

(روی معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ ابی قد حجّ و والدتی قد حجّت و انّ اخویّ قد حجّا و قد اردت ان ادخلهم فی حجّتی کانّی قد احببت ان یکونوا معی فقال اجعلهم معک فانّ اللّٰه عزّ و جلّ جاعل لهم حجّا و لک اجرا بصلتک إیّاهم) این بابی است در حکم شخصی که از جهه دیگری حج کند یا او را

در ثواب حج خود شریک کند یا از جهه او طواف کند به اسانید صحیحه بسیار منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که پدرم حج کرده است اگر چه نقل کرده اند تسنّن او را، و عامه از او روایت می کنند در صحاح خود و والده ام حج کرده است و برادرانم حج کرده اند و می خواهم که ایشان را در حج خود شریک گردانم و چنان می خواهم که گویا با منند حضرت فرمودند که ایشان را با خود شریک کن به درستی که حق سبحانه و تعالی از جهه ایشان حجی مقرر می سازد و از جهه تو حجی و ثوابی که صله رحم کرده (و قال صلوات اللّٰه علیه یدخل علی المیّت فی قبره الصّلاه و الصّوم و الحجّ و الصّدقه و العتق) و منقول است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در روایات بسیار که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۴

داخل می شود در قبر میّت نماز و روزه و حج و تصدق و بنده آزاد کردن و بسیار است که میّت در تنگی باشد و از آن خلاص شود و او گوید که چه چیز باعث شد ملائکه گویند که از جهه عمل خیریست که فلانی از جهه تو به جا آورده است و صحیحه عمر بن یزید گذشت، و احادیث بر این مضمون متواتر است (و قال رجل للصّادق صلوات اللّٰه علیه جعلت فداک انّی کنت نویت ان ادخل فی حجّتی العام ابی او بعض اهلی فنسیت فقال صلوات اللّٰه علیه الآن فاشرکهما) و مرویست که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه عرض نمود

که فدای تو گردم امسال در خاطر داشتم که پدرم را یا مادرم را یا بعضی از خویشان خود را در حج خود داخل سازم و فراموش کردم حضرت فرمودند که الحال هر دو را با خود شریک کن و قریب باین مضمون را کلینی کالصحیح و نزد من در صحیح روایت کرده است از حارث بن مغیره ثقه.

و در صحیح از هشام بن الحکم منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در شخصی که شریک کند پدرش را یا برادرش را یا خویشانش را در حجش حضرت فرمودند که هر گاه چنین کنی از جهه تو حج کامل می نویسند مثل ایشان و زیادتی ثواب صله رحم نیز می نویسند و از این باب احادیث بسیار وارد است به همین مضمون.

و در صحیح از موسی بن قاسم منقولست که عرض نمودم به حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که اراده داشتم که از جهه شما و پدر بزرگوار شما طواف کنم بمن گفتند که از جهه ائمه معصومین صلوات اللّٰه

علیهم طواف نمی توان کرد حضرت فرمودند که تا قدرت و توانائی داشته باشی طواف بکن که جایز است پس بعد از سه سال دیگر به عرض رسانیدم که چون از شما رخصت گرفتم از جهه طواف از شما و از پدر شما صلوات اللّٰه علیه طواف بسیار کردم بعد از آن در دلم القا شد که چنین کنم و مدّتیست که چنین می کنم فرمودند که چه نحو می کنی عرض نمودم که یک روز از جهه هدیه حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله طواف می کنم حضرت سه مرتبه گفتند صلی اللّٰه

علی رسول اللّه و در روز دویم از جهه هدیه حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه طواف می کنم، روز سیم از جهه حضرت امـام حسن صـلوات اللّه علیه طواف می کنم، روز چهـارم از جهه حضـرت امام حسـین صـلوات اللّه علیه طواف می کنم و روز پنجم از جهه سـید الساجدین صـلوات اللّه علیه طواف می کنم و روز ششم از جهه امام محمد باقر صلوات اللّه علیه و روز هفتم از جهه حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه و روز هشـتم از جهه حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه و روز نهم از جهه حضـرت امام رضا صلوات اللّه علیه و روز دهم از جانب شما ای سید و ملاذ من و این جماعتی که ائمه و پیشوایان منند حضـرت فرمودنـد که و اللّه که این دینی است که حق سـبحانه و تعـالی از بنـدگانش طلبیـده است و غیر این دین را قبول نمی فرمایـد عرض نمودم که بسـیار است که از جهه مـادرت فـاطمه زهرا صـلوات اللّه علیهـا طواف می کنم و گاه هست که از من فوت می شود حضـرت فرمودند که این طواف را بسیار بکن که بهتر از همه است. و شکی نیست که احتیاج به این ها ندارند و کردن مـا سـبب قرب ماست و شـفاعت ایشان است که به سـبب مودّت ما بر ایشان لازم می گردد و ثواب قرب و شـفاعت تابع مودّت است و اللّه تعالی یعلم

باب التعجیل قبل التّرویه إلی منی

(روی عن اسـحاق بن عمّـار قـال قلت لأـبی الحسن صـلوات اللّه علیه یتعجّـل الرّجل قبل التّرویه بیوم او یومین من اجل الزّحام و ضغاط النّاس فقال لا باس و قال فی خبر اخر لا یتعجّل

بأكثر من ثلاثه ايّام) اين بابى است در آن كه پيش از روز هشتم بمنى مى توان رفت مستحب است كه روز هشتم ذى الحجه بمنى روند و شب نهم بمنى باشند، و بعد از نماز صبح متوجّه عرفات شوند و از جهه خوف ازدحام پيشتر مى تواند رفت و بهتر آنست كه پيشتر از سه روز نروند چون ممكن است كه بعد از محل شدن از عمره طواف بسيار به جا آورند خصوصا جمعى كه از اهل مكه معظمه نباشند و ايشان را مستحب است كه سيصد و شصت طواف بكنند اگر آن طوافها را پيشتر از حج به جا آورند بهتر است.

چنانكه در صحيح از ابن ابى عمير از بعضى از اصحاب او منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه يك طواف در دهه بهتر است از هفتاد طواف كه در اثناى حج به جا آورند و در اثناى عمره خوب نيست پس مى بايد كه در ميان عمره و حج اينها را هر چه مقدور باشد به جا آورند و پيشتر رفتن بمنى غالبا از اهل مكه معظمه واقع مى شود از جهه جا گرفتن از جهه تجارت پس اگر پيشتر نروند بهتر است تا تاسّى به حضرت سيد المرسلين و ائمه طاهرين سلام اللّٰه عليهم كرده باشند.

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۹۷

منقولست در موثق كالصحيح از اسحاق بن عمار كه گفت عرض نمودم به حضرت امام موسى كاظم صلوات اللّٰه عليه كه آيا تعجيل مى توان كرد در رفتن به جانب منى يك روز يا دو روز از جهه ازدحام و كثرت كه در روز هشتم مى باشد و گاه هست كه در روز

هفتم نیز ازدحام می شود جایز است که در روز هشتم برود؟ حضرت فرمودند که باکی نیست و اسحاق گفت که حضرت در حدیثی دیگر که از آن حضرت سؤال کردم که اگر شخصی صحیح از جهه استراحت و از جهه آن که در منی جائی خوبی بگیرد پیشتر می تواند رفت بمنی فرمودند که نه عرض نمودم که یک روز پیشتر می تواند رفت از جهه ازدحام فرمودند بلی، عرض نمودم که دو روز پیشتر می تواند رفت فرمودند بلی عرض نمودم که سه روز پیشتر می تواند رفت فرمودند بلی عرض نمودم که بیشتر از سه روز می تواند تعجیل نمودن فرمودند نه. و محمول است بر کراهت، و در مرسله بزنطی که حکم صحیح دارد مثل خبر متن منقولست به همین مضمون (و روی جمیل بن درّاج عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال علی الامام ان یصلّی الظّهر بمنی ثمّ یبیت بها و یصبح حتّی تطلع الشّمس ثمّ یخرج إلی عرفات) و در صحیح از جمیل به شصت و دو سند منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بر امام زمان یا امیر حاج که غالبا در کتاب حج که امام می گویند مراد از آن امیر حاج است لازم است که پیشتر از دیگران بمنی آیند و غیر امام را مستحب است که نماز ظهر را در مسجد الحرام به جا آورند و احرام را از عقب آن به جا آورند و روانه منی شوند و شب بمانند در منی و صبح در آنجا باشند تا آفتاب طالع شود و امام پیشتر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۸

مردمان متوجه عرفات شود و اینها

بر سبیل استحبابست و جایز است که در روز نهم احرام از مکه بگیرند و متوجّه عرفات شوند (و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات اللّه علیه هل صلّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله الظّهر بمنی یوم التّرویه قال نعم و الغداه یوم عرفه) و به بیست سند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که آیا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در روز هشتم ذی الحجه نماز ظهر را در منی کردند حضرت فرمودند بلی و هم چنین نماز صبح را در روز نهم در منی به جا آوردند.

و در صحیح به چهل سند صحیح منقولست که یکی از صادقین صلوات اللّه علیهما فرمودند که سزاوار نیست که امام نماز ظهر را به جا آورد در جائی مگر منی و شب در آنجا هست تا طلوع آفتاب.

و به بیست سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که بر امام ناچار است که در روز هشتم نماز ظهر را در مسجد خیف به جا آورد و روزی که از منی کوچ می کنند لازمست که نماز ظهر را در مسجد الحرام به جا آورد و این نیز بر سبیل استحباب مؤکد است که امیر حاج پیشتر بیاید تا دیگران از عقب آیند و چون غالب اوقات بر سر جا نزاع منجر بقتل می شود می آید که مانع از جنگ باشد و همیشه حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما امیر حاج از جهه رفع ظلم و ستم مقرر می فرمودند اگر خود نمی فرمودند از

باب حدود منی و عرفات و جمع

(روی معاویه بن عمّار و ابو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال حدّ منی من العقبه إلی وادی محسّر و حدّ عرفات من المأزمین إلی اقصی الموقف) این بابی است در حدود منی و عرفات و مشعر منقولست به اسانید صحیحه از معاویه و در موثق و صحیح از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ابتداء منی از عقبه ایست که جمره عقبه در آنجا منصوبست تا وادی محسّر بکسر سین که متصل است به مشعر و نه از مشعر است و نه از منی و حدّ عرفات از انتهای میان دو کوه مشعر است تا کوهی که منتهای موقف است و ظاهرا کوه داخل عرفاتست و ظاهرا جزء اول حدیث از معاویه منقولست و جزء ثانی از حدیث ابو بصیر بلفّ و نشر مرتّب چنانکه از کافی می شود (و قال صلوات اللّٰه علیه حدّ عرفه من بطن عرنه و ثویّه و نمره و ذی المجاز، و خلف الجبل موقف إلی وراء الجبل و لیست عرفات من الحرم، و الحرم افضل منها و حدّ المشعر الحرام من المأزمین إلی الحیاض و إلی وادی محسّر و وقف النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و اله بعرفه فی میسره الجبل فجعل النّاس یبتدرون اخفاف ناقته فیقفون إلی جانبها فنحّاها ففعلوا مثل ذلک فقال صلّی اللّٰه علیه و اله أیّها النّاس انّه لیس

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۰

موضع اخفاف ناقتی بالموقف و لکن هذا کلّه موقف و اشار بیده و قال صلّی اللّٰه علیه عرفه کلّها موقف و لو لم یکن الّا ما تحت خفّ ناقتی لم یسع النّاس ذلک و

فعل صلّى اللَّه عليه و اله فى المزدلفه مثل ذلك فاذا رأيت خللا فتقدّم فسدّه بنفسک و راحلتك فانّ اللَّه تعالى يحبّ ان تسدّ تلك الخلال و اسفل عن الهضاب و اتّق الاراك و نمره و هى بطن عرنه و ثويّه و ذا المجاز فانّه ليس من عرفات و فى خبر اخر قال اصحاب الاراك لا حجّ لهم و هم الّذين يقفون تحت الاراك و وقف النّبى صلّى اللَّه عليه و اله بجمع فجعل النّاس يبتدرون اخفاف ناقته فاهوى بيده و هو واقف فقال انّى قد وقفت و كلّ هذا موقف و قال الصّادق صلوات اللَّه عليه كان ابى صلوات اللَّه عليه يقف بالمشعر الحرام حيث يبيت و يستحبّ للصّروره ان يطا المشعر برجله او يطاه ببعيره و يستحبّ للصّروره ان يدخل البيت) بدان كه صدوق از جهه اختصار از هر حديثى بعضى از آن حديث را ذكر كرده است و اگر همه را به اسانيد آن ذكر مى كرد بسيار مى شد از جهه اختصار چنين كرده است و اشاره به آن مى كنم از آن جمله به اسانيد صحيحه متكثره منقولست از معاويه بن عمّار كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه منقولست كه حد عرفه از ميان عرنه و ثويه و نمره و ذى المجاز است يعنى اينها حدود عرفاتند و از جمله عرفات نيستند و اگر از جمله عرفات باشند وقوف در اينجاها صحيح نيست، و ظاهرا همه اين مواضع در دست راست واقعند وقتى كه از مشعر و ميان دو كوه در مى رويد بسوى عرفات و از عقب كوه مشعر كه بيرون مى آيى آن چه در دست چپ واقع است محلّ وقوفست.

تا اینجا از حدیث معاویه است و در آن نیست إلی وراء الجبل و ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۱

مضمون صحیحه لیث بختری باشد که حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حد عرفات مأزمین است یعنی از میان دو کوه که در می آیی تا منتهی موقف که به کوه می رسد از برابر و لیکن دلالت ندارد بحسب ظاهر که کوه داخل باشد و چون در بعضی از اخبار واقع است که بر بالای کوه رفتن جایز است با کراهت و ظاهر عبارت صدوق نیز آنست که کوه از عرفاتست بلکه منتهای کوه از آن طرف نیز از عرفاتست که اگر کسی از آن طرف آید و وقوف کند در پشت کوه صحیح باشد.

چنانکه ظاهر اکثر اصحابست و احوط آنست که بالای کوه نرود چه جای پشت کوه، و عرفات از حرم نیست و حرم افضل است از عرفات چنانکه در حسن کالصحیح از حفص و هشام بن حکم منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند که حرم افضل است یا عرفه حضرت فرمودند که حرم پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی عرفات را داخل نفرمود در حرم حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی چنین فرموده است و پیشتر در اوایل کتاب علّتش مذکور شد وسایل قابل نبود که به او بگویند.

و بدان که چون از ما زمین بیرون می آیند چند تیر پرتاب که می آیند و مظنون آنست که قریب به هزار قدم باشد که به میلی برسند که از جهه منتهای حرم نصب کرده اند پس ممکن است که همه عرفات از حرم نباشد و بعضی از آن

از حرم باشد چنانکه از حدیث لیث ظاهر شد و ممکن است که چون از مازمین بیرون آیند از مشعر بیرون آمده باشند و تا میل داخل مشعر و عرفات نباشد چنانکه ظاهرا اکثر اصحابست و احوط آنست که در این میان وقوف نکنند.

و فایده دیگر ظاهر شد در سالی که مشرف شدیم بحج که جمعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۲

چون قبل از ظهر به عرفات آمده بودند از غیر راه مشعر به گمان آن که اگر به مکه معظمه روند هر آینه به عرفات نخواهند رسید جمعی جمازها گرفته بودند و در مشعر ایشان را ملاقات کردیم و گفتند پیش از شام بما بین مشعر و میل رسیده بودند بنا بر آن که از مازمین داخل عرفاتست ادراک اختیاری کردند و بنا بر آن که موقف نیست نکردند و ظاهرا صحیح باشد چون گمان داشتند که در خواهند یافت اگر چه اکثر ایشان احتیاطا مرتبه دیگر بحج رفتند و حد مشعر الحرام از مازمین است از ابتدا و میان دو کوه از جانب عرفات تا حوضهائی که در وادی محسِّر است، و این عبارت صحیحه معاویه بن عمار است و به همین عنوان که در متن است واقعست که تحدید از آن تا حوضها و تا وادی محسِّر است و از جهه توضیح چنین واقع شده است لیکن سبب اشتباه شده است بر جمعی که می باید که حیاض از طرفی باشد و وادی محسِّر از طرفی دیگر و یا آن که حیاض در میان مشعر الحرام واقع باشد و تا اینجا افضل باشد و تا وادی محسّر جایز باشد بدون فضیلت و نه چنین است

بلكه حياض وادى محسّر مراد است چنانكه مصرّحست در صحيحه زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه عليه كه در آنجا إلى حياض است، و در موثقه كالصحيح اسحاق بن عمار واقعست كه ما بين ما زمين است تا وادى محسّر، و در موثق سماعه منقولست كه از آن حضرت صلوات اللّه عليه سؤال كردم كه هر گاه در مشعر الحرام جا نباشد مردم چه كنند حضرت فرمودند كه بر بالاى كوهها روند.

و در صحيحه معاويه بن عمار منقول است كه حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله در عرفات وقوف كردند در دست چپ كوه وقتى كه از مشعر بيرون مى آيند و چون صحابه آن حضرت مى خواستند كه متابعت

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۰۳

آن حضرت كنند همه در دور آن حضرت بودند و حضرت ناقه را بهر طرف كه مى راندند صحابه متوجّه آن طرف مى شدند حضرت فرمودند كه اى مردمان جاى پاى ناقه من موقف نيست همه اين صحرا موقف است و اشاره به جانب چپ فرمودند بدست مبارك پس مردمان متفرق شدند. و تا اينجا در حديث معاويه است و عبارت ما بعد را بخاطر ندارم كه در حديثى ديگر ديده باشم و البته صدوق ديده است كه حضرت فرموده اند كه عرفات همه محل وقوفست و اگر همين محل پاى ناقه من محل وقوف باشد وفا نخواهد كرد به مردمان، و ظاهرا نقل بالمعنى كرده است از حديث معاويه و بعد از اين از صحيحه معاويه بن عمار است كه آن چه در عرفات واقع شد همان در مشعر الحرام واقع شد كه مردمان بر دور و كنار شتر آن حضرت هجوم

آوردنـد حضـرت فرمودند و بدست اشاره كردند كه همه موقف است هر جا كه خواهيد وقوف كنيد مردمان متفرق شدند بعد از آن كه نماز شام و خفتن را با حضـرت به جا آوردنـد به يك اذان و دو اقامه پس فرمودنـد كه هر گاه به بينى خللى سـدّ آن خلـل كن بنفس خود و راحله خود به درسـتى كه حق سـبحانه و تعـالى دوست مى دارد كه اين خللهـا مسـدود شود و علمـا دو معنى [كرده ظ] انـد اين عبارت را يكى آن كه بحسب ظاهر جمعى كه وقوف مى كننـد پهلوى يكـديگر بايسـتند و فرجه ميان نگذارنـد و اگر كسـى فرجه به بيند در ميان وقوف كنندگان خود برود و در آن ميان بايسـتد مثل صـفهاى نماز جماعت و اگر شتران متفرق باشـند همه را متّصل به يك ديگر بخوابانند كه فرجه در ميان شتران نيز نباشد كه اگر فرجه به همرسد شـيطان در ميان فرجها راه يابد و بعضى نكته را گفته اند كه مراد حضرت: شياطين انس است چون هميشه دزدان در آنجا بسيار بوده اند و مى باشند و اگر فرجه بيابند در آنجا پنهان مى شوند.

و معنى دويم آن كه خاطر خود را از تفرقه دور كنيد كه اگر گرسنه

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٢٠۴

باشـيد چيزى بخوريـد و اگر خوف دزدان باشد بحق سـبحانه و تعالى ملتجى شويد تا آن كه بخاطر جمع متوجّه دعا توانيد شـد چون روز دعا و تضرع است لهذا صوم مكروه است اگر سبب ضعف باشد از دعا و از اين جهت است كه در اين روز جمع مى كنند ميان نماز ظهر و عصر به يك اذان و دو اقامه و

نماز عصر را در وقت ظهر به جا می آورند تا وقت دعا زیاد شود و بعد از آن متوجه دعا شوند بخاطر جمع هم چنان که در حدیث صحیح معاویه بن عمار مذکور است پس حضرت فرمودند که به زیر آ از بلندی ها یا به زمین هموار آی چنانکه در تهذیب: و اسهل است و در کافی و انتقل است چنانکه در بعضی از نسخ این کتاب است و همه قریب به یک دیگرند و چون و اسهل: و انتقل قریب به یک دیگرند ظاهرش آنست که یکی از اینها تصحیف شده باشد و اسهل چون بعید است اظهر آن است که نقل بالمعنی شده باشد، و زنهار که در اراک و نمره که در میان عرفه است و در ثویه و ذو المجاز وقوف مکن که اینها داخل در عرفات نیستند و اینها همه در دست راست واقعند و آن چه در صحیح معاویه آنست که حضرت از باب مبالغه فرمودند که بپرهیز از اراک، صدوق: بقیه را داخل کرده است به آن چه در اوّل حدیث واقع شده بود و چون اکثر صحیح معاویه بود صدوق گفته است که در خبری دیگر که آن حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون وقوف کنی در عرفات نزدیک تلهائی که در دست چپ واقع است وقوف کن به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که اصحاب اراک حج ایشان حج نیست و اینها جمعیند که در زیر کوه اراک وقوف می کنند و آن در دست راست و داخل موقف نیست

و همین حدیث بطرق متعدده کالصحیح از لیث و غیر او وارد است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۵

و در حسن کالصحیح و در صحیح از حلبی نیز منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اصحاب اراک حج ایشان صحیح.

نیست و در حدیث دیگر واقعست که اگر اول در اراک فرود آیند و بعد از ظهر به عرفات روند ضرر ندارد و اگر در آنجا وقوف نمایند حج ایشان صحیح نیست، و از این اخبار و امثال این استدلال کرده اند بر آن که وقوف عرفات واجبست، و در حدیث مرسلی وارد شده است که وقوف به عرفات سنت است محمول است بر آن که وجوبش از قرآن ظاهر نشده است بخلاف وقوف به مشعر که از قرآن ظاهر شده است و چون بلفظ امر واقع شده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون روانه شوید از عرفات خداوند خود را یاد کنید نزد مشعر الحرام.

چنانکه در حدیث کالصحیح اعمش وارد است که وقوف عرفات سنت واجبه است و عمده آنست که حضرت سید المرسلین در حجی که کردند در عرفات وقوف فرمودند و فرمودند که

خذوا عنی مناسککم

یعنی عبادات حجرا از من اخذ کنید پس هر چه آن حضرت فرموده اند می باید که واجب باشد مگر آن چه را دلیل بیرون کند لهذا جمعی کثیر از اصحاب: بیتوته مشعر را واجب می دانند چون حضرت بیتوته فرمودند و از جهه آن که اگر کسی بیتوته مشعر را کرده باشد و وقوف صبح را به جا نیاورده باشد عمدا حجش باطل نیست و کفاره می دهد گوسفندی، و اگر بیتوته واجب نمی بود چون سنت بدل از

واجب می شد و احوط آنست که در بیتوته قصد وجوب و ندب نکند بلکه قصد قربت کند و بس، و دیگر آن که اگر پیش از غروب از عرفات بدر رود کفاره می باید داد شتری چنانکه خواهد آمد و گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۶

و صدوق از جهه توضیح مرتبه دیگر ذکر کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله وقوف فرمودند در مزدلفه و صحابه بر دور شتر آن حضرت بودند و آن حضرت مشغول وقوف بودند اشاره فرمودند که همه جا محل وقوفست متفرق شوید و مشغول دعا شوید.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که پدرم صلوات اللّٰه علیه وقوف صبح را در موضعی می کردند که شب در آنجا بسر آورده بودند. و ظاهرا از جهه آن در آنجا وقوف فرموده بودند که در وقت نزول قریب به کوه فرود آمده بودند، و چون در صحیح معاویه بن عمار وارد است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر خواهی قریب به کوه وقوف کن و اگر خواهی در آنجا وقوف کن که شب در آنجا بوده و از تقدیم جزء اول ظاهر می شود که قریب به کوه بهتر باشد و ممکن است که از جهه ازدحام حضرت در همان جا وقوف فرموده باشند و سنت است که نو حاجی برود بالای کوه قزح بسوی مشعر الحرام که مسجدیست بر بالای آن کوه اگر پیاده باشد بهتر و الا بر شتر سواره رود به آن مسجد و آن مسجد مندرس شده است و اثرش هست، و سنت است که نو حاجی داخل شود در خانه کعبه.

بد آن

که در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار وارد است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سنت است نو حاجی را که به پای خود به مشعر رود و داخل خانه شود.

و کالصحیح از ابان نیز منقولست به همین عبارت و در این روایات مذکور نیست او بعیره پس بنا بر روایات پیاده رفتن سنت، است و بنا بر گفته صدوق دو سنت است اصل رفتن مستحب است و پیاده رفتن سنت دیگر است و شک نیست که پیاده رفتن بهتر است با قدرت و اللّٰه تعالی یعلم

باب التّقصیر فی الطّریق إلی عرفات

(روی معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ اهل مکّه یتمّون الصّلاه بعرفات فقال ویلهم او ویحهم و أیّ سفر اشدّ منه لا یتمّ) این بابی است در تقصیر کردن نماز در راه عرفات به پنجاه طریق صحیح و کالصحیح بسیار منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اهل مکه نماز را در عرفات تمام می کنند حضرت فرمودند که وای بر ایشان، یا این عبارت را فرمودند که زحمت بر ایشان باد از روی ناخوشی که بمنزله آنست که بدا حال ایشان کدام سفر از این دشوارتر است و مشقتش بیشتر تمام نکند، و در تهذیب لا یتمّوا تمام نکنند چون همان روز بر می گردند اگر ناسک نباشند آیا پیش از ده روز بر می گردند و تفصیلش گذشت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۸

باب اسم الجبل الّذی یقف علیه النّاس بعرفه

(سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه ما اسم جبل عرفه الّذی یقف علیه النّاس فقال الال) این بابی است در نام کوهی که عامه بر آن وقوف می کنند در عرفات از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند که چه نام دارد آن کوهی که در عرفاتست و عامه بر آن وقوف می کنند و بر دست راست است و صحیح نیست وقوف بر آن و عوام نیز به متابعت عامه بر آن کوه می روند و فریاد می کنند و مردم را می طلبند و اول مدار بر این بود و در این مدت منع کردیم تخفیف یافته است حضرت فرمودند که نامش الال است بفتح همزه مثل سحاب یا بکسر همزه مثل

کتاب و بعضی الال خوانده اند مثل خل و غلط کرده اند صاحب قاموس چنین گفته است و صاحب نهایه گفته است بکسر همزه است و در دست راست امام است در عرفات، و بسیار ناخوش است بابی ذکر کردن از جهه لغتی که معروف نیست و فایده بر آن مترتّب نیست که غرضش این باشد که وقوف آن جماعت صحیح نیست

باب کراهه المقام عند المشعر بعد الافاضه

(روی ابان عن عبد الرّحمن بن اعین عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّه کرّه ان یقیم عند المشعر بعد الافاضه) این بابی است در مکروه بودن اقامت در مشعر بعد از روان شدن حاجیان در موثق کالصحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه کراهت داشتند که کسی در مشعر بماند بعد از روان شدن مردمان. بلکه از احادیث بسیار ظاهر می شود که سنت است بار کردن و روانه شدن پیش از طلوع آفتاب و لیکن از وادی محسّر نمی گذرند تا آفتاب طالع شود و مستحب است که امیر حاج بر ابتدای مشعر الحرام متصل به وادی محسّر بایستد و نظر به کوه بر ابرش که بالای مسجد خیف است اندازد که چون آفتاب بر او افتد روانه شود و مردمان از عقب روانه شوند و پیادگان هروله کنند در وادی محسّر و سواران شتران را تند ترک بدوانند تا صد قدم که وادی محسّر است بعد از آن هموار بیایند تا به جایی که فرو می آیند در منی. و کیفیت نزول و دعاهای عرفات و مشعر و منی و غیر آن در باب سیاق مناسک حج مفصلا خواهد آمد (و لا یجوز للرّجل الافاضه قبل طلوع الشّمس و لا من عرفات قبل

غروبها فیلزمها دم شاه) و جایز نیست مرد را که روانه شود از وادی محسّر پیش از طلوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۰

آفتاب و نه از عرفات پیش از غروب آفتاب که شام باشد که اگر پیشتر روانه شود بانکه از مشعر و عرفات بیرون رود پیش از طلوع و غروب لازم است او را که گوسفندی بکشد از جهه کفاره. این عبارت ممکن است که جزء حدیث سابق باشد و لیکن اظهر آنست که عبارت صدوقست که تغییر داده است عبارت فقه رضوی را، و در آنجا چنین است که زنهار روانه مشو از مشعر پیش از طلوع آفتاب و نه از عرفات پیش از غروب آفتاب که اگر چنین کنی لازم می شود تو را دم، و دم شامل شتر و گوسفند هست، و صدوق شاه را زیاد کرده است پس اگر گوسفند از جهه هر یک مرادش باشد در هر دو حکم مخالفت مذهب اوست که بعد از این خواهد گفت که در صورت اوّل کفاره نیست و در ثانی بدنه است نه شاه و اگر متعلق به جمله اخیر باشد یک مخالفت دارد و اگر این جمله جزو خبر باشد بخت [مخالفت ظ] کمتر می شود و در این صورت نسبت به فقیر خواهد بود یا مخیر خواهد بود و بدنه افضل خواهد بود

باب السّعی فی وادی محسّر

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اذا مررت به وادی محسّر و هو واد عظیم بین جمع و منی و هو إلی منی اقرب فاسع فیه حتّی تجاوزه فانّ رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و اله حرّک ناقته فیه و قال اللّهُمَّ سلّم عهدی

و اقبل توبتی و أجب دعوتی و اخلفنی بخیر فی من ترکت بعدی) این بابی است در تند رفتن مانند شتر که تند روند و گامها نزدیک هم باشند در وادی محسّر و به پانزده سند صحیح و دوازده موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه به وادی محسّر رسی و آن وادی بزرگی است میان مشعر و منی و بمنی اقربست پس تند برو در آن وادی تا بیرون روی به درستی که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله ناقه خود را حرکت دادند در آن وادی، و این دعا را بخوان که ترجمه اش این است که خداوندا عهد مرا سالم دار یعنی ایمانی که در روز أ لست از من گرفتی و توبه مرا قبول کن یعنی حج که گریختن است بسوی حق سبحانه و تعالی یا توبه که کرده باشد و دعای مرا مستجاب گردان و بازماندگان مرا تو بازرس بعوض من به فرموده خودت (و روی محمّد بن اسماعیل عن ابی الحسن صلوات اللّٰه علیه قال الحرکه فی وادی محسّر مائه خطوه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۲

و منقولست به اسانید صحیح و حسنه کالصحیحه بسیار که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حرکت تند رفتن در وادی محسّر صد گام است، و فی حدیث اخر مائه ذراع و در حدیث دیگر که آن موثق کالصحیح عمر بن یزید است که گفت تند رفتن در وادی صد کز است و ظاهرا گام بیشتر است از کز و جمع می کنیم که صد کز کافی است و صد گام بهتر است (و ترک

رجل السّعی فی وادی محسّر فامره ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه بعد الانصراف إلی مکّه ان یرجع و یسعی) و منقول است کالصحیح که شخصی ترک نمود سعی در وادی محسّر را و ظاهرا از روی جهل باشد بعد از آن که به مکه آمده بود حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند او را که برگردد و سعی کند.

و در حسن کالصحیح منقولست از حفص و غیر او حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به بعضی از فرزندان خود فرمودند که آیا در وادی محسّر سعی کردی گفت نه حضرت فرمودند که برگردد و سعی کند عرض نمودم که نمی دانم که وادی محسّر کدام است حضرت فرمودند که از مردمان بپرس

باب ما جاء فی من جهل الوقوف بالمشعر

(فی روایه علیّ بن رئاب انّ الصّادق صلوات اللّٰه علیه قال من افاض من عرفات مع النّاس فلم یلبث معهم بجمع و مضی منهم إلی منی متعمّدا او مستخفّا فعلیه بدنه) این بابی است در حکم کسی که نداند که وقوف می باید کرد در مشعر منقولست در روایت علی بن رئاب از حریز چنانکه در کافی است به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند هر که با مردمان از عرفات روانه شود و نایستد با ایشان در مشعر الحرام و از آنجا بمنی آید عمدا یا از روی استخفاف و سهل شمردن ترک آن پس بر اوست که شتری بکشد (و روی یونس بن یعقوب عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال قلت له رجل افاض من عرفات فمرّ بالمشعر فلم یقف حتّی انتهی إلی منی فرمی الجمره و لم یعلم حتّی ارتفع

النّهار قال يرجع إلى المشعر فيقف ثمّ يرمى الجمره) و در موثق كالصحيح بلكه در صحيح منقولست از يونس كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه شخصى از عرفات روانه شد و گذشت به مشعر و نايستاد در مشعر تا آمد بمنى و جمره عقبه را به هفت سنگ ريزه زد و ندانست كه وقوف مشعر بعد از صبح

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۱۴

واجبست تا آن كه روز بلند شد بعد از آن دانست حضرت فرمودند كه برگردد به مشعر و اندكى در آنجا توقف كند پس برگردد و مرتبه ديگر جمره عقبه را به جا آورد. و ظاهرا تا ظهر نشده است بر مى گردد كه وقوف اضطرارى مشعر را دريابد و بعد از ظهر بر نمى گردد و حجش صحيح است چون وقوف عرفات را دريافته است (و روى محمّد بن حكيم قال قلت لأبى عبد اللّه صلوات اللّه عليه الرّجل الاعجمىّ و المرأه الضّعيفه يكونان مع الجمّال الاعرابىّ فاذا افاض بهم من عرفات مرّ بهم كما هم إلى منى و لم ينزل بهم جمعا فقال أ ليس قد صلّوا بها فقد اجزاهم قلت فان لم يصلّوا بها قال ذكروا اللّه فيها فان كانوا قد ذكروا اللّه عزّ و جلّ فيها فقد اجزاهم) و در صحيحين از محمد بن حكيم ممدوح مرويست كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه هر گاه مرد عجمى و زن ضعيفه با شتربان اعرابى باشد و چون از عرفات باز گردند ايشان را به كرايه برداشته بمنى آورده و در مشعر ايشان را فرو نياورد حضرت فرمودند كه آيا

نماز صبح را در مشعر نکرده اند نماز صبح مجزیست عرض نمودم که اگر نماز نکرده باشند در مشعر؟ فرمودند که در آنجا ذکر حق سبحانه و تعالی کرده اند اگر ذکر کرده باشند از ایشان مجزیست چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون از عرفات باز گردید خداوند عالمیان را یاد کنید نزد مشعر الحرام و ظاهرا آنست که این شخص از روی جهل چنین کرده است و نظر به جاهل این کافی است و اگر کسی عالما ترک کند وقوف را حجش صحیح نیست، و محتمل است که نظر به مضطر نیز همین مقدار کافی باشد چنانکه ظاهر این حدیث است با احادیث دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۵

(و روی فی من جهل الوقوف بالمشعر انّ القنوت فی صلاه الغداه بها یجزئه و انّ الیسیر من الدّعاء یکفی) و مرویست کالصحیح از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که این دو مصاحب من نمی دانستند که وقوف مشعر می باید کرد حضرت فرمودند که بر می گردند به مشعر و یک ساعتی در آنجا می ایستد عرض نمودم که اگر کسی به ایشان نگفت تا امروز که همه مردمان رفته اند پس حضرت ساعتی سر به زیر انداختند و فرمودند که آیا نماز صبح را در مشعر نکردند گفتم بلی کرده اند فرمودند: که آیا در نماز قنوت نخوانده اند گفتم بلی خوانده اند حضرت فرمودند که مجزیست از ایشان پس حضرت فرمودند که مشعر که مسجد بالای کوه باشد از مزدلفه است که جمیع مشعر باشد و مزدلفه از مشعر است اندک دعایی ایشان را کافی است.

ظاهر حدیث آنست که ترک سنت کرده

است که نرفته است بر کوه و ممکن است که نیت نکرده باشد چون جاهل بوده و بودن در مشعر او را کافی باشد بدون قصد به سبب جهالت، و صدوق مضمون حدیث را مختصر کرده است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که چه می فرمایید در شخصی که از عرفات بار کند و یکراست بمنی آید فرمودند که برگردد و به مشعر آید و وقوف کند اگر چه مردمان بار کرده باشند یعنی تا ظهر نشده است وقت اضطراری مشعر باقی است و قضا می باید کرد و بعد از آن قضا ساقط است چنانکه در موثق یا حسن کالصحیح از آن حضرت صلی اللّه علیه نیز مرویست

باب من رخّص له التّعجیل من المزدلفه قبل الفجر

(و روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه یقول لا باس بان تقدّم النّساء اذا زال اللّیل فیقفن عند المشعر ساعه ثمّ ینطلق بهنّ إلی منی فیرمین الجمره ثمّ یصبرن ساعه ثمّ یقصّرن و ینطلقن إلی مکّه فیطفن الّا ان یکنّ یردن ان یذبح عنهنّ فانّهنّ یوکّلن من یذبح عنهنّ) این بابی است در حکم کسانی که ایشان را رخصت داده اند که پیش از صبح از مشعر بیرون آیند و وقوف بعد از صبح را به جا نیاورند و منقولست در صحیح از لیث که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه می فرمودند که باکی نیست که زنان بعد از نصف شب از مشعر الحرام روانه شوند پس یک ساعتی در پای کوه قزح که مشعر الحرام بر بالای آنجاست وقوف کنند به آن که

بایستند و دعا بخوانند پس ایشان را بمنی آورند و رمی کنند جمره عقبه را به هفت سنگ پس ساعتی در منی صبر کنند پس تقصیر کنند و از موی خود اندکی بگیرند و متوجّه مکه معظمه شوند و طواف کنند چون خلوتست و حاجیان همه در مشعر و منی باشند مگر آن که خواهند که ذبح کنند وجوبا اگر حج تمتّع کنند یا استحبابا در غیر تمتع که در این صورت کسی را وکیل می کنند که به وکالت ایشان ذبح یا نحر کنند هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۷

یا اضحیه را و به مضمون این حدیث احادیث بسیار صحیح به اسانید بی شمار وارد شده است (و روی علیّ بن رئاب عن مسمع عن ابی عبد اللَّه فی رجل وقف مع النّاس بجمع ثمّ افاض قبل ان یفیض النّاس قال ان کان جاهلا فلا شی ء علیه و ان کان افاض قبل طلوع الفجر فعلیه دم شاه) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در شخصی که با مردمان وقوف کند در مشعر و روانه شود پیش از آن که مردمان روانه شوند یعنی او را چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر از روی جهل باشد بر او چیزی نیست و اگر پیش از طلوع فجر روانه شود و از مشعر بیرون رود کفاره او گوسفندیست که بکشد و به فقرا دهد همه را

باب ما جاء فی من فاته الحج

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من ادرک جمعا فقد ادرک الحجّ و قال أیّما قارن او مفرد او متمتّع قدم و قد فاته الحجّ فلیحلّ بعمره

و علیه الحجّ من قابل قال و قال فی رجل ادرک الامام و هو بجمع فقال ان ظنّ انّه یاتی عرفات فیقف بها قلیلا ثمّ یدرک جمعا قبل طلوع الشّمس فلیاتها و ان ظنّ انّه لا یاتیها حتّی یفیضوا فلا یاتیها و قد تمّ حجّه) این بابی است در احادیثی که وارد شده است در کسی که از او حج فوت می شود به بیست و هشت سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که دریابد مشعر الحرام را حجرا دریافته است و ظاهرش اختیاری مشعر است اگر چه لمحه ای پیش از طلوع آفتاب داخل مشعر شود از هر طرفی که باشد و احتمال اعم از اختیاری و اضطراری هست چنانکه ظاهر لفظ است و احادیث صحیحه نیز بر آن وارد شده است و خواهد آمد و حضرت فرمودند که هر که حج قران یا افراد یا تمتع کند و وقتی برسد که حج فوت شود پس می باید که محل شود به عمره و بر اوست که سال آینده حج کند، و دیگر معاویه گفت که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند در شخصی که ادراک کند امام زمان را یا امیر حاجرا که او در مشعر است؟ حضرت فرمودند که اگر آن مقدار وقت هست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۹

به گمان او که تواند رفتن به عرفات که اندکی آنجا وقوف کند آن مقدار که نیت وقوف اضطراری کند و بعد از نیت اندکی بماند که دعایی بکند اگر همه همین بگوید «اللّهُمَّ اغفر لنا» استحبابا و خود را داخل مازمین کند که اول مشعر است پیش از طلوع

آفتاب پس به عرفات برود و اگر گمانش این باشد که وقتی که داخل مشعر خواهد شد که آفتاب طالع شده باشد و حاجیان روانه شده باشند در این صورت نمی روند و در کافی و بعضی از نسخ صحیحه تهذیب «فلا یاتها» است بلفظ نهی و لفظ متن نیز خبر است بمعنی نهی یعنی نرود و حرامست رفتن چون سبب فوت وقوف اختیاریست، در مشعر بماند و حجش تمامست چون یکی از موقفین را به وقوف اختیاری دریافته است و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است و بعضی از آن گذشت در باب ادراک حج شصت و سه باب قبل از این و همان باب کافی بود (و روی ابن محبوب عن داود الرّقیّ قال کنت مع ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه بمنی اذ جاء رجل فقال انّ قوما قدموا و قد فاتهم الحجّ فقال نسأل اللّٰه العافیه اری ان یهریق کلّ رجل منهم دم شاه و یحلّوا و علیهم الحجّ من قابل ان انصرفوا إلی بلادهم و ان اقاموا حتّی یمضی ایّام التّشریق بمکّه ثمّ خرجوا إلی وقت اهل مکّه فاحرموا منه و اعتمروا و لیس علیهم الحجّ من قابل) و به اسانید بسیار صحیح و کالصحیح منقولست از داود بغدادی که گفت در خدمت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودم که شخصی آمد و عرض نمود که جمعی آمده اند و حج ایشان فوت شد و بحج نرسیدند حضرت فرمودند که همه از حق سبحانه و تعالی عافیت و صحت بدن می خواهیم اگر بدن صحیح است سال دیگر حج می توان کرد یا آن که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۰

سبحانه و

تعالی ما را باین بلا مبتلا نکند. و مراد ایشانند که این مشقت را بکشند و بحج نرسند می باید که هر یک از ایشان گوسفندی بکشند و محل شوند و سال دیگر حج کنند اگر حج واجب باشد و استطاعت باقی باشد یا پیشتر مستقر شده باشد اگر بر گردند به شهرهای خود و اگر در مکه بمانند تا ایّام تشریق بگذرد پس بیکی از مواقیت اهل مکه معظمه روند مانند تنعیم و حدیبیه و جعرانه و از آنجا احرام به عمره بگیرند و عمره به جا آورند پس بر ایشان واجب نیست که سال دگر حج کنند یعنی اگر واجب نباشد به استطاعت جدید و پیشتر در ذمه شان مستقر نشده باشد بلکه اظهر آنست که در هر دو صورت حج سنت باشد پس اگر در این سال عمره به جا آورند کار خود را کرده اند و الا مستحب مؤکد است که چون احرام را اظهار کرده اند سال دیگر حجی مستحب به جا آورند، و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و شیخ طوسی حمل کرده است که اگر در حال احرام شرط کرده است که اللّهُمَّ حلّ او حلّنی حیث حبستنی یعنی خداوندا باین شرط احرام می گیرم که محل شدنم در زمانی باشد که مرا محبوس سازی یا خداوندا مرا محل کن هر وقت که مرا محبوس سازی بر او نیست که سال آینده حج کند و اگر نگفته باشد می باید که سال دیگر حج کند. و مظنون اینست که در این صورت نیز مستحب است، و اشهر در روایات آنست که هر گاه او را مانعی پیش آید و نرسد بحج

یا در حج مانعی به هم رسد پس اگر ممکن است که عمره به جا آورد واجبست که محل شود به عمره مفرده و اگر نتواند به مکه رفتن مثل آن که خوف دشمن باشد پس اگر سیاق هدی کرده است همان را می کشد و محل می شود و الّا گوسفندی می کشد و خواهد آمد إن شاء اللَّه

باب اخذ حصی الجمار من الحرم و غیره

(روی حنان بن سدیر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال یجزئک ان تاخذ حصی الجمار من الحرم کلّه الّا من المسجد الحرام و مسجد الخیف) این بابی است در برداشتن سنگ ریزه که بر جمرات ثلث می زنند و شرط است که این سنگ ریزه ها را از حرم بردارند و از مساجد خصوصا از مسجد الحرام و مسجد خیف که در مناست بر ندارند و می باید که بکر باشد و پیشتر آن را نزده باشند بر جمره.

منقولست در موثق کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که کافی است ترا و صحیح است هر گاه سنگ ریزه ها را از حرم برداری از هر جا که خواهی مگر از مسجد الحرام و مسجد خیف که منی است. و استثنای همین دو مسجد ممکن است که از جهه زیادتی اهتمام باشد یا آن که در زمان حضرت صلی اللَّه علیه و آله مسجدی دیگر نبوده باشد، و بعضی بظاهر حدیث عمل کرده اند و گفته اند که از مساجد دیگر جایز است و تفصیلش در سیاق مناسک خواهد آمد

باب ما جاء فی من خالف الرّمی او زاد او نقص

[استفاده از سنگ مستعمل]

(روی علیّ بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه ذهبت ارمی فاذا فی یدی ستّ حصیات فقال خذ واحده من تحت رجلیک) این بابی است در روایاتی که وارد شده است در کسی که مخالفت کند رمی را یا زیاد کند یا کم کند مرویست در موثق از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که رفتم که سنگ ریزه ها را بیندازم بر جمره که دیدم که در دستم شش سنگ ریزه

بود یکی از آنها افتاده بود حضرت فرمودند که یکی دیگر از زیر پایت بردار که هفت شود و چون شرط است که ابکار باشد غالب اوقات آنست که آن چه در حوالی جمره است بکر نیست و لیکن چون اصل آنست که آن را نینداخته باشند و اگر انداخته باشد به جمره نرسیده باشد، و ممکن است که مراد این باشد که لازم نیست که سنگ ریزه ها را از مشعر برچیده باشد اگر چه آن بهتر است و بعد از آن سنگ ریزه منی بهتر است و غرض حضرت این باشد که کل منی در زیر پای تست از هر جا که خواهی بردار با آن که صریح نیست که نزد جمره دیده باشد بلکه ممکن است که در راه جمره به آن جا رود ملاحظه کند یکی کم باشد و (و فی خبر اخر و لا تاخذ من حصی الجمار الّذی قد رمی)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۳

و در چند حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که اخذ مکن از سنگ ریزه هایی که به آن جمره را زده باشند و عمل کرده اند اصحاب باین اخبار شرط کرده اند که مرمیه نباشد و صدوق ذکر این حدیث از آن جهت در اینجا کرد که دفع بحث سابق باشد (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه فی رجل اخذ احدی و عشرین حصاه فرمی بها و زادت واحده و لم یدر من أیّهنّ نقصت قال فلیرجع فلیرم کلّ واحده بحصاه و ان سقطت من رجل حصاه و لم یدر أیّتهنّ هی فلیاخذ من تحت قدمه

حصاه فیرمی بها قال فان رمیت بحصاه فوقعت فی محمل فاعد مکانها و ان اصابت إنسانا او جملا- ثمّ وقعت علی الجمار اجزاک، و قال فی رجل رمی الجمار فرمی الاولی بأربع حصیات ثمّ رمی الاخیرتین بسبع سبع قال یعود فیرمی الاولی بثلث و قد فرغ و ان کان رمی الوسطی بثلث ثمّ رمی الاخری فلیرم الوسطی بسبع و ان کان رمی الوسطی بأربع رجع فرمی بثلث قال قلت الرّجل یرمی الجمار منکوسه قال یعیدها علی الوسطی و جمره العقبه) و به هیجده سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که بیست و یک سنگ ریزه بردارد که سه جمره را بزند هر جمره را به هفت سنگ ریزه و چون هر سه را زد یکی زیاد آمد و نمی داند که کدامیک از این سه جمره را کم زده است حضرت فرمودند که دو سنگ ریزه دیگر با آن چه در دستش مانده است ضم می کند و هر یک از این سه جمره را یک سنگ ریزه می زند. چنانکه اگر یک نمازش فوت شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۴

باشد و نداند که کدام است سه نماز می کند، و مثل آن که یکی از دو جامه اش نجس باشد و نداند کدامست از هر دو اجتناب می کند از باب مقدمه واجب بر تقدیری که قایل بوجوب مقدمه نباشیم در این مواضع به نص واجبست نه به دلیلی عقلی، و اگر سنگ ریزه از دست شخصی بیفتد و نداند که کدام است پس می باید که از زیر پای خود یک سنگ ریزه بردارد لازم نیست که سنگ ریزه مشعر باشد اگر چه در

احادیث حسنه کالصحیحه وارد است که سنت است که سنگ ریزه از مشعر بردارد و اگر از مشعر برنداشت از منی بردارد که در فضلیت بعد از آن است.

دیگر حضرت فرمودند که اگر سنگ ریزه را که اندازی به آدمی یا شتری خورد و بعد از آن به جمره خورد مجزیست ترا هر چند قایل نباشیم که افعال مولّده فعل این کس است بخصوص نصّ این را در کرده است، بلی از این حدیث ظاهر می شود که فعل این کس است، پس اگر کسی سنگی را بر دیوار زند آن سنگ قوت به همرسانیده و بجهد و کسی را بکشد این کس قاتل است خطاء دیگر آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در وقتی که رمی جمار کند اولی را چهار سنگ بزند و جمره وسطی و عقبه را هر یک هفت سنگ ریزه بزند فرمودند که بر می گردد و اوّل را سه سنگ ریزه که نزده است می زند و در کار نیست که دیگر ما بعد آن را بزند چون زیاده بر نصف شده است اگر میانی را سه سنگ ریزه بزند و بعد از آن جمره عقبه را به هفت سنگ ریزه بزند بر می گردد و وسطی و عقبه را هر یک هفت سنگ می زند و در عبارت اگر چه عقبه نیست اما از اعاده وسطی به هفت ظاهر می شود که سه جمره در حکم عدمست چون از نصف تجاوز نکرده است و از عبارت متن چیزی افتاده است و در کافی همین حدیث را ذکر کرده است و آن زیادتی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۵

دارد و عبارت اینست

بعد از لفظ و قد فرغ و ان کان رمی الاولی بثلث و رمی الاخریین بسبع سبع فلیعد و لیرمهنّ جمیعا بسبع سبع یعنی اگر اولی را چهار سنگ ریزه زده باشد اعاده نمی یابد کرد ما بعد آن را همان را سه سنگ ریزه می زند و بس اما اگر اولی را سه سنگ ریزه زده باشد و وسطی و عقبه را هر یک هفت سنگ ریزه زده باشد همه را اعاده می کند و اولی و وسطی و عقبه را هر یک هفت سنگ ریزه می زند تا ترتیب حاصل شود و چون این عبارت از پیش گذشته اگر در عبارت ما بعد اجمالی باشد ضرر ندارد زیرا که تفصیل عبارت اولی جبران اجمال می کند و از قلم صدوق یا نساخ چون عبارت مذکور افتاده است موهم خلاف مراد است دیگر گفت عرض نمودم که اگر کسی جمرات را بر عکس بزند بانکه اول عقبه را بزند دیگر وسطی را دیگر اولی را بر می گردد و وسطی و عقبه را می زند و بس زیرا که اولی اگر چه در آخر افتاده بود اول بود چون وسطی و عقبه که بر آن مقدم بودند در حکم عدم بودند پس اولی را اخذ می کند و زده است اما بعد آن را می زند، و در کافی این زیادتی هست «و ان کان من الغد» یعنی اگر چه به خاطرش نرسد تا روز دیگر قضا می کند بترتیب که وسطی و عقبه را می زند و بس و بعد از آن او را واقع می سازد و بر این مضمون هر جزوی از اجزاء این حدیث احادیث صحیح و حسن کالصحیح وارد شده است

بی معارض و عمل اصحاب نیز بر این است

[رمی در شب]

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه انّه قال فی الخائف لا باس بان یرمی الجمار باللّیل و یضحّی باللّیل و یفیض باللّیل) و منقولست در حسن کالصحیح از زراره و محمد بن مسلم و به هیجده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۶

سند صحیح از عبد اللَّه بن سنان که همه گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی که خوف دشمن داشته باشد که در شب میلها را بزند و قربانی را در شب بکند از مشعر الحرام روانه شود و مؤید این حدیث است احادیث دیگر

[نسیان رمی]

(و ساله معاویه بن عمّار عن امرأه جهلت ان ترمی الجمار حتّی نفرت إلی مکّه قال فلترجع فلترم الجمار کما کانت ترمی و الرّجل کذلک) و به بیست سند صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از زنی که نداند که رمی جمار می باید کرد تا آن که از منی کوچ کند و به مکه رود فرمودند که برگردد و رمی کند جمار را چنانکه اگر عالم می بود می کرد یا آن که رمی می کند چنانکه دیگران می کنند یعنی بترتیب اوّل اولی، دیگر وسطی، دیگر عقبه، و اول قضاء روز اول را می کند دیگر دویم را دیگر ادا می کند روز سیم را، و مرد نیز اگر از روی جهل ترک کرده باشد بترتیب قضا می کند (و روی عنه عبد اللَّه بن سنان فی رجل افاض من جمع حتّی انتهی إلی منی فعرض له شی ء فلم یرم الجمره حتّی غابت الشّمس قال یرمی اذا اصبح مرّتین إحداهما بکره و هی

للأمس و الاخرى عند زوال الشّمس) و به شانزده سند صحيح منقولست از عبد اللّٰه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه در شخصى كه روانه شود از مشعر تا آن كه بمنى آيد

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٢٢٧

و عارضه دست دهد او را كه جمره را نزند تا وقتى كه شام شود حضرت فرمودند كه در روز ديگر رمى جمره مى كند دو مرتبه يكى را كه قضاست در بامداد مى كند، و أدا را نزد زوال شمس و احاديث صحيحه بر اين مضمون وارد است و ظاهرا تقديم بر سبيل استحباب بوده و احوط آنست كه ترك نكند و اگر ايام تشريق بگذرد در سال آينده قضا مى كند اگر خود بيايد و الا كسى را نايب مى كند، و اگر بميرد مؤمنى از جهه او قضا مى كند. و ظاهرا همه بر سبيل استحباب باشد چون احاديث صحيحه وارد شده است كه بر او چيزى نيست، و اگر عمدا ترك كرده باشد احتياط در اعاده است و در آن كه نزديكى به زنان نكند تا آن كه سال ديگر خود يا نايبش به جا آورد قضا را چنانكه در حديث كالصحيح وارد است اگر چه اظهر استحباب ترك جماعست

باب الّذين اطلق لهم الرّمى باللّيل

(روى وهيب بن حفص عن ابى بصير قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن الّذى ينبغى له ان يرمى بليل من هو قال الحاطبه و المملوك الّذى لا يملك من امره شيئا و الخائف و المدين و المريض الّذى لا يستطيع ان يرمى يحمل إلى الجمار فان قدر على ان يرمى و الّا فارم عنه و هو حاضر) اين بابى است در جمعى كه جايز است

ایشان را که در شب رمی جمار کنند منقولست در موثق از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از آن کسی که سزاوار است که او در شب رمی کند کیست؟ فرمودند که هیمه کش که روز می باید مشغول و فرصت رمی جمار نداشته باشد و دیگر بنده که روز همه روز می باید که خدمت کند و باختیار خود کاری نمی تواند کرد و این عبارت اشاره است بقول الهی که «عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ» و از عبارت این حدیث و احادیث بسیار ظاهر می شود که وصفی که حق سبحانه و تعالی کرده است مملوک را وصف توضیحی است نه احترازی، دیگر کسی که خوف از دشمنی داشته باشد دیگر کسی که قرض دار باشد و وجهش را نداشته باشد و خوف داشته باشد که او را بگیرند و حبس کنند دیگر بیماری که نتواند رمی جمار کند او را دوش می کشند و به نزد جمار می برند اگر تواند که خود رمی کند فبها و اگر نه تو بدل از او سنگ ریزه را بر آن میلها بزن در حضور او

باب الرّمی عن العلیل و الصّبیان

(روی معاویه بن عمّار و عبد الرّحمن بن الحجّاج عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال الکسیر و المبطون یرمی عنهما قال و الصّبیان یرمی عنهم) این بابی است در رمی به نیابت بیماران و کودکان به اسانید کثیره از صحیح و حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر کسی افتاده باشد مثلا و بدنش شکسته شده باشد یا کسی اسهال داشته باشد مثلا بدل از ایشان

می کننـد رمی جمار را، و حضـرت فرمودنـد که بـدل از کودکان می اندازند هر گاه ایشان نتوانند انداختن، و ظاهر آنست که این جماعت بر سبیل مثال باشـند و هر که قـدرت نداشـته باشد بر زدن جمرات اگر چه در آنجا حاضـر باشـند دیگری را وکیل می تواننـد کرد (و سـال اسـحاق بن عمّار أبا الحسن موسـی صـلوات اللَّه علیه عن المریض یرمی عنه الجمار قال نعم یحمل إلی الجمره و یرمی عنه قلت لا یطیق ذلک فقال یترک فی منزله و یرمی عنه) و منقول است در موثق کالصحیح از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که آیا بدل از بیمار رمی جمار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۰

می تـوان کرد فرمودنـد بلی او را به نزد جمره می برنـد و بـدل از او می اندازنـد عرض نمودم که طـاقت نـدارد که او را بـبرند فرمودنـد که او در منزل خود می گذارنـد و بـدل از او می اندازنـد و افضل آنست که رمی را پیاده بیندازند بلکه پیاده بروند تا جمرات تا پیاده بزنند تا سواره نیز جایز است خصوصا هر گاه تعب بسیار کشند و قوت تحمل آن نداشته باشند چنانکه احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار بر این مضمون وارد شده است

باب ما جاء فی من بات لیالی منی بمکّه

(روی ابن مسـکان عن جعفر بن ناجیه عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال سألته عمّن بات لیالی منی بمکّه فقال علیه ثلث من الغنـم یـذبحهنّ) ایـن بـابی است در احـادیثی که وارد شـده است در شـبهایی که می بایـد در منی بـودن و آن شب یـازدهم و دوازدهم و سیزدهم است اگر کسی در این شبها در مکه معظمه بروز آورد

او را چه باید کرد.

منقول است کالصحیح از جعفر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از کسی که در این شبها که می باید در منی بودن اگر به مکه بماند چه بایدش کرد حضرت فرمودند که بر اوست که سه گوسفند بکشد در منی از جهه هر شبی یک گوسفند هر گاه سه شب باید بودن و کسی که متّقی صید و نساء است بر او دو شب واجب است، و اگر در مکه بماند دو گوسفند می کشد و این در صورتیست که در مکه مشغول عبادت نباشد چنانکه می آید (و ساله معاویه بن عمّار عن رجل زار البیت فلم یزل فی طوافه و دعائه و السّعی و الدّعاء حتّی طلع الفجر قال لیس علیه شی ء کان فی طاعه اللّه عزّ و جلّ) و به سی و دو سند صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۲

حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که زیارت خانه کند و مشغول طواف شود و دعا یا دعاهای طواف، و مشغول سعی باشد و دعا یا دعاهای سعی یعنی گاهی مشغول طواف و سعی باشد و گاهی مشغول دعا تا آن که صبح طالع شود یا طالع شد حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست چون مشغول طاعت حق سبحانه و تعالی بوده است.

و به سی و شش سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که شبهای ایّام تشریق شب بروز میاور مگر در منی مگر آن که مشغول طواف زیارت و نماز طواف و سعی و طواف نسا و

نماز آن باشی یا آن که از مکه معظمه بیرون روی و متوجّه منی باشی یا آن که از منی بعد از نصف شب بیرون آیی و اگر در مکه باشی بی آن که مشغول عبادت باشی گوسفندی می دهی از جهه هر شب.

اما آن چه منقولست به هیجده سند صحیح از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که شبی از شبهای منی از او فوت شود فرمودند که بر او چیزی نیست و بد کرده است.

و به شش سند صحیح منقولست از سعید بن یسار که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که شب مبیت که می بایست که در منی بسر آورم از من فوت شد از جهه شغلی حضرت فرمودند که باکی نیست.

حمل کرده اند بر آن که شغل عبادت باشد یا بعد از نصف شب بیرون آمده باشد و ممکن است که کفاره بر او سنت باشد و احتیاط در آنست که این شبها در منی باشد و اگر جائی دیگر باشد کفاره بدهد احتیاطا مگر در صور مذکوره (و روی عنه جمیل بن درّاج انّه قال اذا خرجت من منی قبل غروب

الشّمس فلا تصبح الّا بها) و مرویست به اسانید صحیحه از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه از منی بیرون روی پیش از فرو رفتن آفتاب چنان کن که پیش از صبح در منی باشی، و به سی و شش سند صحیح منقولست از محمد بن مسلم از احدهما صلوات اللّٰه علیهما به همین عبارت و به هیجده سند

صحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از زیارت خانه که از منی بیرون رود حضرت فرمودند که اگر در روز به زیارت رود یا در اول شب چنان کند که پیش از صبح در منی باشد و اگر بعد از نصف شب یا سحر از منی بیرون رود به جانب مکه از جهه زیارت خانه باکی نیست که پیش از صبح در مکه باشد (و روی عنه جعفر بن ناجیه انّه قال اذا خرج الرّجل من منی اوّل اللّیل فلا ینتصف له اللّیل الّا و هو بمنی و اذا خرج بعد نصف اللّیل فلا باس ان یصبح بغیرها) و کالصحیح منقولست از جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در اول شب از منی بیرون رود می باید که پیش از نصف شب خود را بمنی رساند تا آن که بیشتر شب در منی باشد و اگر بعد از نصف شب بیرون رود باکی نیست که صبح را در غیر منی بکند چون اکثر شب در منی بوده است و احادیث صحیحه بر این مضمون بسیار وارد شده است و بعضی گذشت (و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه لا تدخلوا منازلکم بمکّه اذا زرتم یعنی اهل مکّه) و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۴

به اهل مکه که داخل خانهای خود مشوید وقتی که می آیید از جهه زیارت خانه بلکه بروید و در منی باشید که در این سه شبانه رور در منی بودن بهتر است از آن که در مکه معظمه باشید و خواهد آمد

(و روی بـن ابی عمیر عن هشـام بن الحکم عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قـال اذا زار الحـاجّ من منی فخرج من مکّه فجـاز بیوت مکّه فنام ثمّ اصـبح قبل ان یاتی منی فلا شـی ء علیه) و به دوازده سند صحیح و سی و پنج حسن کالصحیح منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه حاجی از منی به مکه معظمه آید و زیارت خانه بکند و از مکه بیرون رود و از خانهای مکه بگـذرد و بخوابـد تا صـبح شود پیش از آن که بمنی آید بر او چیزی نیست و به پنج سـند صـحیح منقولست از ابن بزیع از حضـرت امام رضا صـلوات اللّٰه علیه در شخصـی که از منی بیاید به زیارت خانه و بمنی نرسیده بخواب رود حضـرت فرمودند که هر گاه از عقبه اهل مدینه یعنی از محاذات آن که ابتدای خانهای مکه است بگذرد پس باکی نیست که بخواب رود

باب اتیان مکّه بعد الزّیاره للطّواف

(روی جمیل عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال لا باس ان یاتی الرّجل مکّه فیطوف ایّام منی و لا یبیت بها) این بابی است در آمـدن به مکه بعـد از طواف زیـارت از جهه طواف سـنتی منقولست به نوزده سـند صـحیح از جمیل بن دراج که حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که باکی نیست که کسی از منی به مکه معظمه آید و طواف کند در سه روز ایّام تشریق و شب در مکه نماند بلکه برود بیتوته منی را واقع سازد.

و به هیجده سند صحیح منقولست از رفاعه که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات

اللّه علیه از کسی که در ایّام تشریق زیارت خانه کند خوبست حضرت فرمودند که بلی اگر خواهد.

و به هیجده سند صحیح منقولست از یعقوب به همین سؤال و جواب و حضرت فرمودند که خوبست (و ساله لیث المرادیّ عن الرّجل یاتی مکّه ایّام منی بعد فراغه من زیاره البیت فیطوف بالبیت تطوّعا فقال المقام بمنی احبّ إلیّ) و کالصحیح منقولست از لیث مرادی که گفت سؤال کردم از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۶

امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از شخصی که از منی به مکه آید در این سه روز بعد از فارغ شدن از زیارت واجب خانه که طواف زیارت و طواف نساست و طواف سنتی کند حضرت فرمودند که ماندن در منی محبوبتر است نزد من از رفتن به مکه که طواف مستحب به جا آورد، و بر این محمولست حدیثی که به اسانید صحیحه منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّه علیه از زیارت بعد از زیارت واجب خانه در ایّام تشریق فرمودند که نه یعنی مکروهست و بودن در منی محبوبتر است

باب النّفر الاوّل و الاخیر

[قبل از اذان نفر نکند]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال اذا اردت ان تنفر فی یومین فلیس لک ان تنفر حتّی تزول الشّمس فان تاخّرت إلی اخر ایّام التّشریق و هو یوم النّفر الاخیر فلا علیک أیّ ساعه نفرت و رمیت قبل الزّوال او بعده قال و سمعته یقول فی قول اللّه عزّ و جلّ «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقی » فقال یتّقی الصّید حتّی ینفر اهل منی فی النّفر الاخیر) این

بابی است در بیان احکام نفر اول که روز دوازدهم است و نفر دویم که روز سیزدهم است.

به پانزده سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه خواهی که روانه شوی در دو روز یعنی روز دویم ایّام تشریق که روز دوازدهم است پس جایز نیست که کوچ کنی از منی تا آن که پیشین شود و اگر تاخیر کنی کوچ را تا روز سیزدهم که آخر روزهای تشریق است و آن روز کوچ کردن دویم است پس لازم نیست که بعد از پیشین روانه شوی و بر تو حرجی نیست هر ساعتی که خواهی نفر می کنی بعد از زوال و پیش از آن یا کوچ کرده نزد جمرات هر سه را می زنی و به مکه می روی خواهی پیش از زوال و خواهی بعد از زوال معاویه گفت که از آن حضرت شنیدم که می فرمودند در قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۸

اینست که هر که تعجیل کند در دو روز بر او گناهی نیست، و کسی که تاخیر کرد بر او گناهی نیست کسی را که تقوی ورزد. یعنی اجتناب کند از صید کردن تا آن که اهل منی کوچ کنند در نفر دویم و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که تخییر نسبت به کسی است که اجتناب کرده باشد و بعد از این نیز اجتناب کند از صید اگر در نفر اول کوچ کند تا شبیه باشد با جمعی که در منی مانده اند از جهه نفر دویم بنا بر آن چه مشهور است بین الاصحاب و اظهر بحسب عبارت آنست

که اگر در نفر اول کوچ کنـد یا در نفر دویم بر او گناهی نمی مانـد هر گاه بپرهیزد از صـید روز سـیزدهم هر چنـد بر او حلال شده باشد صـید احرامی، و اگر تواند که از حرم بیرون رود و صید کند، و لیکن اگر نکند گناهانش آمرزیده می شود و معانی دیگر بعضـی گـذشت و بعضـی را می گوید در این باب (و فی روایه ابن محبوب عن ابی جعفر الاحول عن سـلام بن المسـتنیر عـن ابی جعفر صـلوات اللّٰه علیـه انّـه قـال لمن اتّقی الرّفث و الفسـوق و الجـدال و مـا حرّم اللّٰه علیه فی احرامه) و در روایت ابن محبوب بطرق صـحیحه از محمـد بن علی بن نعمان مؤمن الطاق ثقه از سـلام بن مسـتنیر، و شـیخ او را در رجال حضـرت سـید الساجـدین و صـادقین ذکر کرده است و مـدح و جرحی ذکر نکرده است و این جهـالت مضـر نیست چون صـحیح است از ابن محبوب که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر «لِمَنِ اتَّقی » یعنی گناهی بر او نیست اگر در حال احرام اجتنـاب نموده است از محرمـات احرام از جمـاع و دروغ و لاـ و اللّٰه و بلی و اللّٰه و بـاقی چیزهـائی را که حرام است در احرام و قریب باین گذشته به اسانید صحیحه از محمد بن مسلم و حلبی و لیکن سه اول را ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۹

فرموده انـد و از این اسـلوب ظاهر می شود که صدوق حدیث سابق را چنان فهمیده است که در احتمال ثانی مذکور شده نه به نحوی که علما گفته اند (و فی روایه علیّ بن عطیّه عن ابیه عن

ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال لمن اتّقی اللّٰه عزّ و جلّ) و کالصحیح منقول است از عطیه بن عبید که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر «لِمَنِ اتَّقی » که مراد الهی آنست که بر او گناهی نیست که متقی باشد در احرام یا در بقیه عمر و ظاهرش تقواست از کبایر و صغایر و محتمل است که مراد کبایر باشد چنانکه در حدیث کالصحیح وارد است، و در روایات صحیح و حسن کالصحیح وارد است که مراد تقواست از شرک که عبارتست از مذهب باطل و حضرت فرمودند که پاک شدن از گناهان مخصوص شیعیان است که حج ایشان صحیح است و باقی مردمان سیاهی لشکر اسلامند و از مسلمانان نیستند (و روی انّه یخرج من ذنوبه کهیئه یوم ولدته أمّه) و در احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و بعضی از آن گذشت که حاجیان بر سه قسمتند یکی آن که از آتش دوزخ آزاد می شوند و به عبارت دیگر گناهان گذشته و آینده ایشان را می آمرزند و این جماعت افضل حجّاجند.

و طایفه دیگر کسانی اند که گناهان گذشته ایشان را می آمرزند مثل روزی که از مادر متولّد شده اند و در آینده اگر متقی باشند از کبایر مغفورند و آن چه صدوق ذکر کرده است این جماعتند یا اعم از این طایفه و طایفه اولی زیرا که در این معنی هر دو شریکند و طایفه اولی زیادتی دارند، پس هر که متقی باشد در بقیه عمر البته مغفور است و طایفه سیم کفارند که غیر اثنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۰

عشری باشند حفظ می کنند ایشان را و مال و

فرزندان ایشان را و حق سبحانه و تعالی اشاره بهر سه فرقه فرموده است «فَمِنَ النّٰاسِ الخ» که پیشتر گذشت (و روی من و فی للّه و فی اللّٰه له) و مروریست در تفسیر آیه که هر که وفا کند از جهه حق سبحانه و تعالی به فرموده او که «فَمَنْ فَرَضَ الخ» هر که احرام گیرد می باید که اجتناب کند از محرمات احرام خالصا لوجه اللّٰه تعالی حق سبحانه و تعالی وفا می کند از جهه او که گناهان او را می آمرزد چنانکه فرموده است «فَمَنْ تَعَجَّلَ الخ» و این عبارت صحیحه حلبی و محمّد بن مسلم است که گذشت و موافق است با حدیث سلام (و فی روایه سلیمان ابن داود المنقریّ عن سفیان بن عینیه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی قول اللّٰه عزّ و جلّ «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ یعنی من مات فلا اثم علیه و من تاخّر اجله فلا اثم علیه لمن اتّقی الکبائر) و در روایت کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که کسی که تعجیل کند در این دو روز و بمیرد از گناهان پاک شده است و کسی که اجلش نرسیده باشد او نیز مغفور است مشروط به آن که خود را نگاه دارد از گناهان کبیره و محتمل است که همه مراد الهی باشد بعضی از ظهر و بعضی از بطن قران یا همه از ظهر باشد چون لفظ دلالت دارد و اللّٰه تعالی یعلم (و ساله ابو بصیر عن الرّجل ینفر فی النّفر الاوّل قال له ان ینفر

ما بينه و بين ان تصفرّ الشّمس فان هو لم ينفر حتّى يكون عند غروبها فلا ينفر و ليبت بمنى حتّى اذا اصبح و طلعت الشّمس فلينفر متى شاء)

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۴۱

و در موثق كالصحيح منقولست از ابو بصير كه ظاهرا ليث است چنانكه در تهذيب از ابن مسكان است از او كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از مردى كه روانه شود در منى در نفر اول كه روز دوازدهم است حضرت فرمودند كه كوچ مى تواند كرد تا آفتاب زرد پس اگر كوچ نكند تا نزد غروب آفتاب پس نفر نكند و شب در منى باشد تا چون صبح شود و آفتاب طالع شود پس هر وقت كه خواهد كوچ كند چون در نفر اول لازم بود كه بعد از زوال باشد در نفر ثانى در كار نيست و آن كه نزد غروب باشد دور نيست كه تا كوچ كند و از منى در رود البته غروب شده است يا بر سبيل استحباب باشد چون احاديث بسيار وارد شده است كه هر گاه شب شود و در منى باشد مى بايد كه در آن شب در منى باشد و احوط آنست كه چون آفتاب زرد شود بيرون نرود و روى الحلبىّ انّه سئل عن الرّجل ينفر فى النّفر الاوّل قبل ان تزول الشّمس فقال لا- و لكن يخرج ثقله ان شاء و لا- يخرج هو حتّى تزول الشّمس و روى انّ من فعل ذلك فهو ممّن تعجّل فى يومين و به اسانيد صحيحه متكثره منقولست از حلبى كه گفت سؤال كردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه

علیه از شخصی که کوچ کند در کوچ اوّل که روز دوازدهم است آیا پیش از ظهر کوچ می تواند کرد؟ فرمودند که نه و لیکن اگر خواهد احمال و اثقال را پیش می تواند فرستاد و خود نمی رود تا زوال نشود، و در روایتی وارد است و آن روایت علی است از احدهما صلوات اللّٰه علیهما و ظاهر مراد از احدهما صادق یا کاظم است صلوات اللّٰه علیهما، و علیّ محتمل است که علی بن یقطین یا علی ابن ابی حمزه ثمالی و یا بطاینی باشد و بنا بر دو احتمال اول صحیح است، و بنا بر احتمال آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۲

موثق که حضرت فرمودند در شخصی که احمال و اثقال خود را پیش فرستد در کوچ اول و خود بماند تا کوچ آخر حضرت فرمودند که چنین شخص از جمعی است که تعجیل کرده است در کوچ اول رفته است.

و کالصحیح از ابان بن تغلب منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم که آیا احمال و اثقال را پیشتر می تواند فرستاد پیش از آن که خود کوچ کند حضرت فرمودند که نه آیا کسی که احمال و اثقال را پیش می فرستد نمی ترسد که حق سبحانه و تعالی او را حبس کند یعنی دزد ببرد و نتواند به خانه خود رفتن چون همیشه در آنجا دزدان بسیارند، پس فرمودند که اگر فرستد بعضی را بفرستد و بعضی را نگاه دارد که با خود ببرد گفت عرض نمودم که اگر غرضم از تعجیل این باشد که مبادا بعضی از مناسک را فراموش کنم به آن که مثلا طوافین و سعی را نکرده باشد و یا

خواهم که زود محل شوم مبادا از من چیزی صادر شود که خوب نباشد فرمودند که باکی نیست (و روی عنه معاویه بن عمّار قال ینبغی لمن تعجّل فی یومین ان یمسک عن الصّید حتّی ینقضی الیوم الثّالث) و روایت کرده است معاویه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه به اسانید صحیحه که فرمودند که سزاوار آنست که اگر شخصی در نفر اول روانه شود شکار نکند تا روز سیم بگذرد، و این حدیث مؤید آنست که مراد الهی از اتّقا اجتناب از صید است لا حقا یا اعم از سابق و لا حق.

چنانکه کالصحیح منقولست از حمّاد که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه محرم صید کرده باشد در کوچ اول نمی تواند رفت و کسی که در کوچ اول رود صید نمی تواند کرد تا مردمان از منی همه روانه نشوند در نفر دویم، و این اجتناب بر سبیل استحبابست چنانکه عبارت متن است و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۳

حدیث معاویه بن عمار نیز وارد است که اگر در نفر اول بعد از زوال کوچ کنند و از حرم بیرون روند صید می توانند کرد.

محتمل است که اجتناب از صید مخصوص کسی باشد که در حال احرام اجتناب از صید نکرده باشد

[رمی روز سوم]

(و روی عنه جمیل بن درّاج انّه قال لا باس ان ینفر الرّجل فی النّفر الاوّل ثمّ یقیم بمکّه و قال کان ابی صلوات اللَّه علیه یقول من شاء رمی الجمار ارتفاع النّهار ثمّ ینفر قال فقلت له إلی متی یکون رمی الجمار فقال من ارتفاع النّهار إلی غروب الشّمس و من اصاب الصّید فلیس له ان ینفر فی

النّفر الاوّل) و به بيست سند صحيح مرويست از جميل كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه باكى نيست كه شخصى در كوچ اول روانه شود به مكه معظمه و در آنجا باشد يعنى كراهت كوچ اول وقتى است كه روانه خانه شود اما اگر به مكه آيد كه طواف و اعمال خير به جا آورد يا مجاور شود ضرر ندارد و تا اينجا شيخان نقل كرده اند حديث جميل را و ظاهر عبارت آنست كه تتمه در كتاب جميل بوده است و ايشان نقل نكرده اند چون اين عبارت را در حديث ديگر نديده ام و على اى حال راوى مى گويد كه حضرت فرمودند كه پدرم صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه هر كه خواهد كه كوچ كند در وقتى كه قريب بظهر باشد جمرات را مى زند و چون ظهر مى شود كوچ مى كند عرض نمودم به آن حضرت كه تا چه وقت رمى جمار مى كند

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۴۴

حضرت فرمودند از چاشت بلند قريب بظهر تا غروب آفتاب و اين حكم نيز بر سبيل فضليت است و اگر نه بعد از طلوع شمس جايز است به اخبار صحيحه. و افضل آنست كه در اول زوال واقع سازد، و ديگر فرمودند كه هر كه در احرام صيد كرده باشد در كوچ اول نمى تواند رفت. و اين جمله محتمل است كه جزو حديث جميل باشد يا كلام صدوق باشد و مضمون حديث كالصحيح حماد بن عثمان باشد كه از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه منقولست در تفسير آيه كريمه «فَمَنْ تَعَجَّلَ الخ» يعنى هر كه تعجيل كند در روز دويم بر او گناهى و حرجى نيست از

جهه کسی که در احرام اجتناب کرده باشد از صید و اگر صید کرده باشد در کوچ اول نمی تواند رفت.

و در صحیح از ابن محبوب مرویست که از محمد بن مستنیر که مجهولست حال او و لیکن ضرر ندارد چون صحیح است از ابن محبوب و او از اهل اجماع است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در حال احرام نزدیکی با زنان کرده باشد در کوچ اول نمی تواند رفت و این دو حدیث و امثال اینها موافق مشهور است در تفسیر آیه «لِمَنِ اتَّقی».

و در حدیثی وارد شده است که این تفسیر عامه است و تفسیر خاصه آنست که از گناهان مغفور می شود و جمع باین نحو ممکن است که اکتفا به همین نمودن در تفسیر طریقه ایشان است بلکه عمده مراد آیه مغفرتست چنانکه گذشت در ضمن اخبار بسیار (سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن قول اللّٰه عزّ و جلّ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ قال لیس هو علی انّ ذلک واسع انّ شاء صنع ذا و ان شاء صنع ذا لکنّه یرجع مغفورا له لا اثم علیه و لا ذنب له)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۵

و منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که تعجیل کند در روز دویم ایّام تشریق و کوچ کند بر او گناهی نیست و هر که تاخیر کند بر او گناهی نیست حضرت فرمودند این معنی ندارد که بر او واسع است اگر خواهد در نفر اول برود و اگر

خواهد در نفر دویم.

و لیکن مراد الهی اینست که خواه در نفر اول برود و خواه در دویم که حق سبحانه و تعالی گناهان او را می آمرزد و چون برمی گردد مغفور است و او را گناهی نیست.

و ظاهرا صدوق نقل بالمعنی کرده باشد از چند حدیث کالصحیح و بنا بر نسخه مراد اینست که می باید بداند که متقی صید و نسا مخیّر است میان نفر اول و دویم و خواه در اول کوچ کند و خواه در دویم که مغفور است و گناهی بر او نمی ماند.

و در صحیح یا حسن کالصحیح منقولست از ابو ایّوب که گفت عرض نمودم به خدمت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه در شب نفر اول که ما می خواهیم تعجیل کنیم در چه ساعت کوچ کنیم حضرت فرمودند که اگر در دویم که روز دوازدهم باشد کوچ کنی کوچ مکن تا پیشین داخل شود و اگر در روز سیم ایام تشریق روانه شوی چون آفتاب بلند شود کوچ کن به توفیق الهی با فضل و رحمت الهی زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که تعجیل کند بر او گناهی نمی ماند و در بعضی از نسخ هست «لِمَنِ اتَّقی » یعنی تخییر نسبت بمن اتقی است پس اگر حق سبحانه و تعالی به همین اکتفا می فرمود همه کس تعجیل می کردند و لیکن فرمود که هر که تاخیر کند بر او اثمی نیست یعنی دانستند که به همه حال مغفورند

باب نزول الحصبه

(روی ابان عن ابی مریم عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه انّه سئل عن الحصبه فقال کان ابی صلوات اللّه علیه ینزل الابطح قلیلا ثمّ یدخل البیوت من غیر

ان ينام بالأبطح فقلت له أ رأيت من تعجّل فى يومين أ عليه ان يحصّب قال لا) اين بابى است در فرود آمدن در مسجد حصبا در نفر دويم منقول است به شش سند صحيح و دو حسن كالصحيح از محمد بن ابى عمير و صفوان از ابان و هر سه از اهل بيت اجماعند از ابو مريم ثقه كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه پرسيدند از نزول در حصبه حضرت فرمودند كه پدرت صلوات اللّه عليه عليه اندكى در ابطح نزول مى فرمودند بعد از آن داخل خانهاى مكه مى شدند بى آن كه در ابطح بخواب روند پس عرض نمودم كه آيا كسى تعجيل كند و در نفر اول برود بر او هست كه در اين مسجدى كه در ابطح است يا در ابطح نزول كند فرمودند كه نه و قال صلوات اللّه عليه كان ابى صلوات اللّه عليه ينزل الحصبه قليلا ثمّ يرتحل قليلا و شيخ به دوازده سند موثق كالصحيح روايت كرده است از معاويه و ظاهر آنست كه صدوق نيز از كتاب معاويه نقل كرده باشد پس صحيح خواهد بود به چهار ده سند صحيح از معاويه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۴۷

عليه فرمودند كه هر گاه كوچ كنى و به حصبه برسى كه آن ابطح است و خواهى كه اندكى فرو آيى فرو آى به درستى كه پدرم صلوات اللّه عليه اندكى توقف مى فرمودند و بعد از آن سوار شده به خانهاى مكه مى فرمودند و نزول پدرم محض نزول بود بى آن كه آنجا در خواب روند پس حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند

که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در اینجا توقف فرمودند و لیکن از جهه این بود که عایشه را آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله با برادرش عبد الرحمن به تنعیم فرستاد که عمره بیاورد و چون حایض شده بود و حج افراد کرده بود به حضرت شکایت کرد که زنانت همه با حج و عمره برگردند و من با حج تنها حضرت او را فرستادند تا عمره به جا بیاورد و چون آمد حضرت بار کردند و روانه مدینه مشرفه شدند، و در بخاری نیز به همین نحو روایت کرده است بطرق بسیار با اندک زیاد و کمی، و ظاهر شد که عمره اش از حسد ناشی شد نه از جهه رضای الهی و از این اخبار ظاهر می شود تحصیب سنت نیست بلکه نزول آن حضرت از جهه انتظار عایشه بود و لیکن چون حضرت توقف فرمودند متابعت آن حضرت خوبست و امثال این تاسّی مستحب است و اللّٰه تعالی یعلم (و هو دون خبط و حرمان) یعنی اندکی توقف فرمودند و آن حضرت محض انداختن خود را واقع ساختند، و خود را از استراحت محروم گردانیدند یا قریب به انداختن بود توقف حضرت، و ظاهرا تصحیف از نساخ شده است و چنین بوده است و هو دون حایط حرمان یعنی مسجد حصبا قریب است به دیوار باغ یا به باغ حرمان چنانکه در کتابی هست که هر جائی از مکه معظمه و حدودش را تحدید کرده اند و اسم مصنفش بخاطر نیست در تحدید مسجد حصبا ذکر کرده است به عبارت سابقه، و از اخبار ظاهر می شود که در فضای ابطح

بوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۸

است و این شکسته در وقتی که از منی می آمدم قریب به ابطح متّصل به جبل ثور صورت مسجدی دیدم که مردمان در آنجا می خوابیدند و گفتند که مسجد حصبا این است، و جمعی از علماء ذکر کرده اند که الیوم اثر آن مسجد نمانده است و آن مسجد قریب به قبور شرفا بوده است از دست راست کسی که از ابطح به مکه معظمه رود و ظاهر روایات آنست که نزول ابطح کافی باشد و خلافی نیست در آن که واجب نیست بلکه سنت مؤکد هم نیست

باب قضاء التّفث

[خریدن خرما و صدقه دادن]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال یستحبّ للرّجل و المرأه ان لا یخرجا من مکّه حتی یشتریا بدرهم تمرا فیتصدّقا به لما کان منهما فی احرامهما و لما کان فی حرم اللَّه تعالی) این بابی است در قضا و تدارک چرکنتهای صوری و معنوی چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ یعنی اعلام کن مردمان را بحج خانه تا آن که بیایند جمعی پیاده و جمعی بر شتران لاغر از راههای دور تا بیابند منفعتهای دنیوی و اخروی را و خداوند خود را یاد کنند در ایامی چند معلوم که ایام تشریق است و شکر کنند پروردگار خود را بر آن چه روزی ایشان کرده است از شتر و گاه و گوسفند پس بخورید از آن گوشتها و به فقرا و مساکین بدهید پس باید که قضا کنند ناخوشیهای خود را تا وفا کند در مکه معظمه به نذرهایی که کرده اند، و تا آن که طواف کنند خانه

آزاد را به طواف وداع به چهار ده سند صحیح منقولست از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سنت است مردان و زنان را که از مکه معظمه بیرون نرونـد تا آن که یک درهم خرما بخرنـد و آن را تصـدق کنند از جهه آن چه از ایشان واقع شده باشد سهوا یا عمدا که کفاره نداشته باشد یا در حرم الهی واقع شده باشد سهوا یا جهلا یا عمدا نیز که کفاره نداشته باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۰

پیشتر نیز گذشت، و شیخان در حسن کالصحیح از معاویه و حفص روایت کرده انـد قریب باین و کالصحیح از ابو بصیر به همین مضمون

[معانی تفث]

(و روی ابو بصیر عن ابی عبـد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی قول اللّٰه عزّ و جلّ ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ قال ما یکون من الرّجل فی حال احرامه فاذا دخل مکه طاف و تکلّم بکلام طیّب کان ذلک کفّاره لـذلک الّذی کان منه) و در موثق کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که پس قضا کننـد تفث و ناخوشی خود را حضرت فرمودنـد که مراد از این ناخوشیهای معنویست که از مکلف در حال احرام صادر شـده باشـد پس هر گاه که طواف کنند و ذکر و دعا کنند این ذکر و دعا و سایر کلمات خیر کفاره چیزی چند می شود که از او صادر شده باشد در حال احرام، و ظاهر آنست که هر چیزی مناسب آن را پاک می کنـد پس کلمات خیر کلمات بـدر او ممکن است که مطلق اعمال خیر کفاره مطلق

اعمـال شـر باشـد چنـانكه ظاهر عبارتست (و روى ذريـح المحاربىّ عن ابى عبـد اللَّه صـلوات اللَّه عليه فى قول اللَّه عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ قال التّفث لقى الامام) و منقولست در حسن كالصحيح كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند در تفسير قول حق سبحانه و تعالى كه به جا آورند تفث خود را حضرت فرمودند كه تفث ملاقات امام است صلوات اللَّه عليه يعنى چون به سبب دورى از جناب اقدس امام زمان مؤمنان را ناخوشيها حاصل مى شود بعد از مناسک حج لازمست كه به خدمت آن حضرت روند تا تدارک همه بشود، بلكه خواهد آمد اخبار كه غرض عمده از حج همين

است كه اگر امام در مكه معظمه باشند چنانكه غالب اوقات مى بوده اند و الحال هميشه حضرت صاحب الامر در موسم حاضر مى شود و به سبب ملازمت آن حضـرت صلوات اللَّه عليه فيوض قدسيه فايض مى گردد اگر چه آن حضرت را نشناسند مانند آفتاب كه هر چند در زير ابر باشد نفع آن به خلايق مى رسد و بسـيار است كه شـيعيان كمل به ملازمت آن حضرت مى رسند و اين معنى بطن قرآنست چنانكه خواهـد آمـد (و روى ربعىّ عن محمّـد بن مسـلم عن ابى جعفر صـلوات اللَّه عليه فى قول اللَّه تعالى ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ قال قصّ الشّارب و الاظفار) و به هيجده سـند صـحيح منقولست از حضـرت امام محمد باقر صـلوات اللَّه عليه كه درود و رحمت الهى بر او بـاد در تفسـير تفث حضـرت فرمودنـد كه قضـاى تفث به گرفتن شارب و ناخنهاى دسـتها و پاهاست كه همه بلند شده اند و ناخوش شده

است مرتفع می شود ناخوشی به گرفتن اینها، و آن که اینها فرد قضای تفث است احادیث متواتره از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است (و فی روایه النّضر عن عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ التّفث هو الحلق و ما فی جلد الانسان) و به هفده سند صحیح مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قضای تفث بسر تراشیدنست و به آن چه در بدن آدمی است به گرفتن شارب و ناخن و نوره نهادن بدن و امثال اینهاست (و روی زراره عن حمران عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انّ التّفث حفوف الرّجل من الطّیب و اذا قضی نسکه حلّ له الطّیب) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست که حضرت امام

محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تفث بعد عهد مکلف است از بوی خوش و هر گاه مناسک حجرا به جا آورد بوی خوش بر او حلال می شود پس قضای تفث بوی خوش کردنست یا اسباب آن را واقع کردن چنانکه خواهد آمد، و در بعضی از نسخ حقوق به قافست یعنی آدمی را حقی هست از بوی خوش و چون مدّتی شده است که به سبب احرام آن حقوق را به جا نیاورده است بعد از ادای مناسک آن حقوق را تدارک می کند و ظاهرا تصحیف از نساخ شده است (و فی روایه البزنطیّ عن الرّضا صلوات اللّٰه علیه قال التّفث تقلیم الاظفار و طرح الوسخ و طرح الاحرام عنه) و به شش سند صحیح

و به اسانید بسیار حسنه کالصحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قضای تفث به گرفتن ناخنهاست و دور گردن چرکنتهاست و به انداختن جامهای احرام است که چرکن شده باشد با آن که فی نفسها پوشیدنش نیز دشوارتر است بر نفوس خصوصا بر متکبران (و روی عن عبد اللّٰه بن سنان قال اتیت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فقلت جعلنی اللّٰه فداك قول اللّٰه عزّ و جلّ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ قال اخذ الشّارب و قصّ الاظفار و ما اشبه ذلك قال قلت جعلت فداك فانّ ذریحا المحاربیّ حدّثنی عنك انّك قلت ثمّ لیقضوا تفثهم لقاء الامام وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ تلك المناسك قال صدق ذریح و صدقت انّ للقرآن ظاهرا و باطنا و من یحتمل ما یحتمل ذریح) و منقولست در صحیح از عبد اللّٰه که گفت سؤال کردم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه آمدم بعد از آن که از ذریح شنیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۳

بودم چنانکه در کافی است و عرض کردم که حق سبحانه و تعالی مرا فدای تو کند بفرمایید تفسیر این آیه را که قضای تفث کدام است؟ حضرت فرمودند که گرفتن شاربست، و گرفتن ناخنهاست و امثال اینها گفتم فدای تو کردم به درستی که ذریح محاربی حدیث روایت کرد از شما که فرموده اید که قضای تفث ملاقات امام است صلوات اللّٰه علیه و وفای به نذور: إتیان به مناسکی است که حق سبحانه و تعالی عهد از بندگان گرفته است که آنها را به جا آورند حضرت فرمودند که ذریح راست گفته، است و تو نیز راست می گویی که او گفته

است به درستی که قرآن را ظاهری هست و باطنی هست آن چه به تو گفته ام ظاهر قرآنست، و آن چه به او گفته ام باطن قرآنست و همه کسرا تحمل علوم باطنیه نیست و که می تواند تحمل کردن آن چه را ذریح تحمل می کند. و این حدیث از باب احادیث متواتره است که وارد شده است که احادیث ما صعب است و بسیار دشوار است فهمیدن آن و قوت تحمل آنها را ندارد مگر نبی مرسلی یا ملک مقربی یا مؤمنی که حق سبحانه و تعالی امتحان کرده باشد دل او را از جهه ایمان.

و از جابر جعفی نیز منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که تمامی حج ملاقات امامست. و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد

[مراد از بیت عتیق]

(و امّا قوله تعالی وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ فانّه روی انّه طواف النّساء) ظاهر آنست که جزو حدیث عبد اللّٰه باشد و لیکن در کافی نیست و اما آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که باید که طواف کنند کعبه را به درستی که مرویست که مراد از این طواف نساست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۴

و در صحیح بزنطی و حماد بن عثمان منقولست که مراد از این آیه طواف نساست و جمعی گفته اند که طواف وداعست و منع جمعی نیست که هر دو مراد باشد (قال مصنّف هذا الکتاب «ره» معناه هذه الاخبار کلّها متّفقه غیر مختلفه و التّفث معناه: کلّما وردت به هذه الاخبار، و قد اخرجت الاخبار فی هذا المعنی فی کتاب تفسیر المنزل فی الحجّ) چنین گوید صدوق که مصنف این

کتابست که حق سبحانه و تعالی از او خشنود باد که همه این اخبار متفق است و اختلاف در اینها نیست و تفث یک معنی است که عبارتست از چرکنت اعم از کثافت صوری یا معنوی دنیوی و اخروی و آن چه در این اخبار است از این معنی بدر نیست، و من نقل کرده ام اخباری که در این باب وارد شده است در کتابی که آن را تصنیف کرده ام و احادیثی که وارد شده است در تفسیر آیات حج در آنجا ذکر کرده ام اگر تفصیل اینها را خواهی رجوع به آن کتاب کن. و آن کتاب با اکثر کتبی که صدوق تالیف کرده است در میان نیست

باب ایّام النّحر

(روی عمّار بن موسی السّاباطیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن الاضحی بمنی قال اربعه ایّام و عن الاضحی فی سائر البلدان قال ثلاثه ایّام و قال لو انّ رجلا قدم إلی اهله بعد الاضحی بیومین ضحّی الیوم الثّالث الّذی یقدم فیه) این بابی است در ایام قربانی که اگر شتر باشد نحر کنند و اگر گاو و گوسفند باشد ذبح کنند مرویست در موثق از عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از قربانی در منی فرمودند که تا چهار روز می توان کرد و از قربانی در سایر شهرها فرمودند که سه روز است و فرمودند که اگر شخصی در سفر باشد و بشهر خود رسد در روز دوازدهم ذی الحجه در همین روز قربانی کند چون وقتش باقی است، و اگر روز سیزدهم باشد قربانی نمی تواند کرد چون وقتش گذشته است و به همین مضمون

است صحیحه علی بن جعفر بده سند صحیح از برادرش صلوات اللّٰه علیه (و روی کلیب الاسدیّ عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن النّحر فقال امّا بمنی فثلاثه ایّام و امّا فی البلدان فیوم واحد. قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللّٰه عنه هذان الحدیثان متّفقان غیر مختلفین و ذلک انّ خبر عمّار هو الضّحیّه وحدها و خبر کلیب للصّوم وحده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۶

و تصدیق ذلک ما رواه سیف بن عمیره عن منصور بن حازم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سمعته یقول النّحر بمنی ثلاثه ایّام فمن اراد الصّوم لم یصم حتّی تمضی الثّلاثه الایّام و النّحر بالأمصار یوم فمن اراد ان یصوم صام من الغد.

و روی انّ الاضحی ثلاثه ایّام و افضلها أوّلها) و مرویست به اسانید صحیحه از فضاله و صفوان و ابن ابی عمیر از کلیب ممدوح به مدایحی چند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که کم از توثیق ابن غضایری نیست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از کشتن شتر یا ذبیحه حضرت فرمودند که امّا در منی پس سه روز است و اما در شهرهای دیگر یک روز است.

صدوق جمع کرده است میان این دو حدیث و گفته است که هر دو متفقند و مختلف نیستند زیرا که حدیث عمار در کشتن گاو و گوسفند و شتر است که در منی در عید و ایّام تشریق می توان گشت، و حدیث کلیب همین از جهه روزه است و بس یعنی روزه در منی سه روز حرام است و در شهرهای دیگر یک روز حرامست.

اگر چه خلاف ظاهر

هست چون در معنی چهار روز روزه حرام است و آن عید و ایّام تشریق است پس اگر حمل کنیم هر سه روز ایّام تشریق در شهرها هیچ حرام نیست چون در اول روز عید را بظهور گذاشته اند می بایست در بلدان نیز بظهور گذراند و می توان حمل کردن که در منی هر سه روز خوبست و در شهرهای دیگر روز عید کامل است هر چند در روز دیگر نیز جایز است، و لیکن تاویل صدوق به سبب حدیثی است صحیح از سیف از منصور که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۷

فرمودند که ایّام نحر در منی سه روز است یعنی بعد از عید پس کسی که خواهد که روزه بگیرد روزه نگیرد تا سه روز بگذرد، و ممکن است که مراد از سه روز عید و دو روز بعد از آن باشد چون ممکن است که از منی در نفر اول کوچ کند چنانکه احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و نحر در شهرهای دیگر یک روز است پس کسی که خواهد روزه بگیرد روز بعد از عید روزه می تواند گرفت.

و در روایتی وارد شده است و آن روایت روایت موثق غیاثست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که اضحی سه روز است و اوّلش افضل است و این حدیث آن تاویلی است که الحال کرده شد از جهه قربانی در شهرها و احتیاج به تاویل خلاف ظاهر سابق نیست و اللّٰه تعالی یعلم و مؤید این معنی است حسنه کالصحیحه محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند

كه اضحى دو روز است بعد از عيد و در شهرهاى ديگر يك روز است به آن كه افضل آنست كه در منى بروز سيم نيندازد و در شهرهاى ديگر بروز دويم و سيم نيندازد و بمعنى سابق نيز حمل مى توان كرد و به آن كه روز سيم در منى نباشد

باب الحجّ الاكبر و الاصغر

(روى معاويه بن عمّار سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن يوم الْحَجِّ الْأَكْبَرِ فقال هو يوم النّحر، و الاصغر هو العمره) اين بابى است در بيان حج اكبر و حج اصغر و به چهار ده سند صحيح و اسانيد متكثره كالصحيح منقولست از معاويه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه از روز حج اكبر كه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه وَ أَذانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ يعنى اعلامى است از خدا و رسول بسوى كافه مردمان در روز حج اكبر اين روز كدام روز است و چرا حج اكبرش ناميده است حضرت فرمودند كه روزى كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه سوره برائت را بر كفار قريش خواند روز نحر بود كه روز دهم ذى الحجه باشد و اكبرش باين اعتبار مى گويند كه عمره حج اصغر است.

و در صحيح از ذريح منقولست كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه روز حج اكبر روز نحر است. و اكثر عامه نيز بر اين قولند و بعضى از ايشان گفته اند كه روز نهم است.

و در حسن كالصحيح از ابن اذينه منقولست كه نوشتم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه و سؤال كردم از حج اكبر فرمودند كه روز عرفه است و رمى جمار،

و حج اصغر عمره است و دور نیست که تقیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۹

شده باشد چون عامه اهتمام بسیار به شان عرفه دارند و نقل کرده اند که الحجّ عرفه و در زمان بنی عباس بود و ابن عباس گفته است که روز عرفه است (و فی روایه سلیمان بن داود المنقریّ عن فضیل ابن عیاض عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی اخر حدیث یقول فیه انّما سمّی الحجّ الاکبر لأنّها کانت سنه حجّ فیها المسلمون و المشرکون و لم یحجّ المشرکون بعد تلک السّنه) و منقولست در موثق از فضیل در آخر حدیث طویلی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در آن فرموده است که چرا حج اکبرش می گویند زیرا که سالی بود که مسلمانان و کفار در آن سال حج کردند و کفار بعد از آن حج نکردند و در علل این حدیث را از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت از آن حضرت صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از آیه «وَ أَذانٌ الخ» حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که منم آن اذان از روی مبالغه موافق احادیث متواتره از آن حضرت بر این معنی بعد از آن سؤال کردم الخ.

و ظاهرا اشتباه از این جهت شده است که کلینی در این باب بعد از حدیث معاویه بن عمار و حدیث ذریح به همین سند روایت کرده است از فضیل بن عیاض که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللَّه علیه از حج اکبر و عرض نمودم که عبد اللَّه بن عباس می گوید که روز عرفه است حضرت فرمودند که حضرت

امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که حج اکبر روز نحر است و دلیل می فرمودند از قول حق سبحانه و تعالی که فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ و آن چهار ماه به اتفاق بیست روز ذی الحجه است و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الاخر است و اگر حج اکبر روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۰

عرفه می بود می بایست چهار ماه و یک روز باشد و اشتباه از این شده است که گمان کرده است که متن این نیز مثل آنست و ممکن است که در این حدیث عبارت صدوق نیز بوده باشد بعد از این عبارت گفته است، لهذا در آخر حدیثی که فضیل روایت کرده است و حفص و فضیل موافق روایت کرده باشند.

و این اظهر است بدان که عامه و خاصه در سبب نزول ذکر کرده اند از آن جمله علی بن ابراهیم کالصحیح از کنانی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که این آیه نازل شد بعد از رجوع حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از تبوک و چون حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فتح مکه فرمودند کفار را منع نکردند از حج در آن سال و قاعده عرب در حج آن بود که هر که در جامه خود طواف می کردند آن جامه را تصدق می کردند پس اگر می خواستند که تصدق نکنند از جهه فقر یا غیر آن از اهل حرم جامه به عاریت یا کرایه می گرفتند و طواف می کردند در آن جامه و اگر بهم نمی رسید به عاریه یا کرایه برهنه طواف می کردند پس زنی از عرب

آمـد و جمیله نام داشت و اسم با مسـمی بود و عاریه و کرایه بهم نرسـید و جامه دیگر نداشت که اگر جامه اش را تصدق کند آن را به پوشـد برهنه طواف کرد و یک دست بر قبل و یکی بر دبر گـذاشت و مردمان تماشا می کردند و چون از طواف فارغ شـد جمعی به خواسـتگاری او برخاسـتند گفت شـوهر دارم و قاعـده حضـرت سـید المرسـلین این بـود که هر که ابتـدا به قتـال حضرت نکند حضرت با او جهاد نفرمایند پس حق سبحانه و تعالی سوره برائت را فرستاد و حضرت آن سوره را به ابو بکر داد که برود و بر اهل موسم بخواند و چون ابو بکر بیرون آمد جبرئیل آمد و گفت که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ادای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۱

رسالت را از جانب تو نمی تواند کرد مگر کسـی که از تو باشد و بمنزله تو باشد و آن علی است پس حضـرت سـید المرسلین حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه را فرستادند در روحا به ابو بکر رسید و آیات سوره توبه را از او گرفتند و ابو بکر به نزد آن حضـرت آمـد و گفت یا رسول اللّه مگر در بـدی من آیه نازل شده است حضـرت فرمودند که حق سـبحانه و تعالی مرا امر فرموده که ادای رسالت را نکنـد کسـی مگر خودم یا شخصـی که از من باشد پس حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه در منی سوره توبه را خواندنـد و تـا چهار ماه کفار را امان دادنـد که به مامن خود برگردنـد و دیگر کسـی از کفار در امان نباشـد مگر

چند کسرا که با ایشان عهد فرموده بودند در مسجد الحرام و حضرت فرمودند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که با شما بگویم که حق سبحانه و تعالی فرموده است که دیگر کسی برهنه طواف نکند و کفار بعد از این سال به حج نیایند.

و عامه همه را روایت کرده اند در احادیث و تفاسیر حتی بیضاوی با مفتریات ابو هریره که ما و جمعی این اذان می دادیم و خبر کردیم هر گاه ابو بکر را بر گردانند ابو هریره را می فرستادند و وجه این افترا آنست که این منقبت از جهه آن حضرت نباشد با آن که حق سبحانه و تعالی نگذاشت که این افترا نسبت بیکی از ثلاثه ببندند که فلانی از من است و بخاری در چند جا این حدیث را ذکر کرده است که علیّ منّی و انا منه موافق آیه وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ

باب الاضاحی

[قربانی واجب است]

(روی سوید القلاء عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال الأضحیّه واجبه علی من وجد من صغیر او کبیر و هی سنّه) این بابی است در قربانیها از واجب و سنت اگر چه اطلاقش بر سنت بیشتر است و ممکن است که مراد سنت باشد و جمعیت به اعتبار شتر و گاو و گوسفند باشد و لیکن احکام مشترکه را نیز ذکر می کند لهذا اظهر آنست که اعم باشد منقولست در صحیح از سوید ماهی بریز از محمد که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قربانی واجبست بر هر که بیابد و تواند داد از کوچک و بزرگ و این قربانی سنت و طریقه حضرت سید

المرسلین صلوات اللّٰه علیه است و ظاهرا مراد از واجب سنّت مؤکد است و از اخبار بسیار ظاهر می شود که واجب واسطه میان سنت و فرض، و بر ترک واجبات عقوبات دنیوی هست و عقوبات اخروی نیست باین معنی که امام زمان تعزیر تواند کرد (و روی عن العلا بن فضیل عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّ رجلا ساله عن الاضحی فقال هو واجب علی کلّ مسلم الّا من لم یجد فقال له السّائل فما تری فی العیال قال ان شئت فعلت و ان شئت لم تفعل و امّا أنت فلا تدعه) و کالصحیح بلکه چون علاء ثقه است و از کتاب او برداشته است و سند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۳

خود را در فهرست به او ذکر نکرده است علاـ گفت که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد از قربانی حضرت فرمودند که قربانی واجبست بر هر مسلمانی مگر کسی که نیابد سایل گفت پس چه می فرمایید در عیال؟ حضرت فرمودند که اگر می خواهی از ایشان می دهی و ثواب عظیم داری و اگر می خواهی نمی کنی و خود را از ثواب محروم می کنی و اما تو ترک مکن قربانی را از جهه خود. و از این حدیث ظاهر شد که وجوب در حدیث اول بمعنی سنّت مؤکد است چون در آن حدیث بود که از صغیر و کبیر واجبست یعنی بر ولی و صاحب خانه و مؤید این است: حسن کالصحیح عبد اللّٰه بن مسکان که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از قربانی که آیا واجبست بر کسی که داشته باشد که قربانی کند از

جهه خود و عیـالش فرمودنـد که از جهه خودش را ترک نکنـد و از جهه عیـالش می توانـد که ترک کنـد (و جـاءت امّ سـلمه رضـی اللَّه عنهـا إلی النّبیّ صـلّی اللَّه علیه و اله فقـالت یا رسول اللَّه یحضـر الاضـحی و لیس عنـدی ثمن الاضـحیّه فاسـتقرض و اضحّی قال فاستقرضی فانّه دین مقضیّ) و کالصحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه که فرمودند که ام سلمه که حق سبحانه و تعالی از او راضی و خوشنود باد که بعد از خدیجه بفضل و صلاح او زنی نبود به خدمت حضرت سید الأنبیـاء صـلی اللَّه علیه و آله عرض نمود که یـا رسول اللَّه گاه هست یا این عیـد قربان می آیـد و بهای قربانی نـدارم آیا قرض بکنـم و قربـانی کنم حضـرت فرمودنـد که قرض بکن که این قرض را حـق سـبحانه و تعـالی ادا می کنـد به آن که می رسـاند وجهش را.

و کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۴

اگر مردمان بدانسـتند ثواب قربانی را هر آینه قرض می کردنـد و قربانی خواهنـد کرد به درستی که اول قطره خونی که ریخته می شود صاحبش مغفور می شود

[پیامبر خودشان ذبح کردند]

(و ضحّی رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله بکبشین ذبح واحدا بیده فقال اللّهُمَّ هذا عنّی و عمّن لم یضحّ من اهل بیتی و ذبح الاخر فقال اللّهُمَّ هذا عنّی و عمّن لم یضحّ من أمّتی) و منقول است که حضـرت سـید الانبیاء و المرسـلین صلی اللَّه علیه و آله دو قوچ قربانی می فرمودند یکی را بدست مبارک خود ذبح فرمودند و فرمودند که خداوندا قبول کن یا می کشم این را

از جهه خود و از جهه کسی که قربانی نکرده باشد از اهل بیت من، و دیگری را کشتند و فرمودند که خداوندا قبول کن یا می کشم این را از جهه خود و از جهه کسی که قربانی نکرده باشد از امت من.

و در حسن کالصحیح منقولست از عبد اللّٰه بن سنان که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در روز عید قربان دو قوچ کشتند یکی را از جهه خود کشتند و یکی را از جهه کسی که نداشته باشد از امت آن حضرت و حضرت امیر المؤمنین دو قوچ کشتند یکی از جهه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و دیگری را از جهه خود و این حدیث مخالفت ندارد با حدیث متن زیرا که اهل بیت آن حضرت را بمنزله خود گرفتند و از جهتی که کشتند خود را شریک فرمودند تا از ایشان مقبولتر شود و نیکو تامّل کن شفقت آن حضرت را بر امّت از این جهت است که او را رحمه للعالمین خطاب داده اند بلکه سبب ایجاد عالم آن حضرت بود و اهل بیتش صلوات اللّٰه علیه اجمعین

[قربانی کردن امیر المؤمنین از جانب رسول خدا]

(و کان امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه یضحّی عن رسول اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۵

صلّی اللّٰه علیه و اله کلّ سنه بکبش فیذبحه فیقول بسم اللّٰه وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ اللّٰهُمَّ منک و لک ثمّ یقول اللّٰهُمَّ هذا عن نبیّک ثمّ یذبحه و یذبح کبشا اخر عن نفسه) ظاهرا حدیث عبد اللّٰه بن سنان باشد که

کلینی روایت کرده است و دعـا را انـداخته است و صـدوق ذکر کرده است از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه که حضـرت امیر المؤمنین صلی اللّه علیه و آله هر سال قوچی از جهه حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله قربانی می کردند و در وقت کشـتن این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که در کشـتن ابتدا می کنم باسم حق سبحانه و تعالی تا حلال شود یـا اسـتعانت می جویم بحق تعـالی و در کشـتن قربانی و در آن که خالصا لوجه اللّه به جا آورم روی دل خود را به جانب کسـی می کنم که آسـمانها و زمینها را از عدم پدید آورده است و از هر راه باطلی برگشـته ام رو به راه حق کرده ام و مطیع و منقـادم فرمـان الهی را و کسـی را بـا خداونـد خود شـریک نکرده ام و نمی کنم به درستی که نماز من و عبادات و حـج من و زنـدگی من و مردن من یعنی مردن اختیاری یا اعم به آن که اگر خدا مرگ خواهد همان را می خواهم و جمیع افعال من همه از جهه رضـای خداونـدیست که پروردگار عالمیانست، خداونـدا من و این گوسـفند مخلوق توایم و بنـده ایم و از جهه رضای توئیم پس می فرمودند که خداوندا این قربانی از جهه پیغمبر تست و بعد از آن می کشتند.

و محتمل است که در وقت کشـتن بسم اللّه و اللّه اکبر را می گفته باشند یا بسم اللّه اول کافی باشد یا اللهم منک و لک نیت و تسمیه باشد، و احوط آنست که در وقت کشتن نیز بگویند به آن که چون تمام شود بسم اللّه و اللّه

اکبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۶

کارد را بکار فرماید و محتمل است که اگر در وقت کشیدن کارد بگوید صحیح باشد و هم چنین اگر زمانی سهل بگذرد و بکشد نیز صحیح باشد و لکن مخالف احتیاط است.

و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه هدی را بخری روی آن را بقبله کن، و نحر کن اگر شتر باشد، و ذبح کن اگر گاو یا گوسفند باشد و بگو وجّهت تا اللّهُمَّ منک و لک بسم اللّٰه و باللّٰه و اللّٰه اکبر اللّهُمَّ تقبّل منّی پس کارد را بر گلوی گوسفند کش و سرش را جدا مکن یا پوستش را مکن تا بمیرد و بهتر آنست که در وقت کشیدن کارد بگوید اللّهُمَّ تقبّله منّی یعنی خداوند این قربانی را از من قبول کن هر چند قابل قبول نباشد و بر این مضمون احادیث دیگر وارد شده است

[گوسفند معیوب قربانی نمی شود]

(و قال علیّ صلوات اللّٰه علیه أمرنا رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله فی الاضاحیّ ان نستشرف العین و الاذن منها و نهانا عن الخرقاء و الشّرقاء و المقابله و المدابره) این حدیث را شیخ نقل کرده است از کتاب محمد بن احمد یحیی و او روایت کرده است از طرق عامه از شریح قاضی که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله امر فرمودند ما را که ملاحظه کنیم چشم قربانی و گوشش را که کور نباشد و گوش بریده نباشد و نهی فرمودند از گوسفندی که گوشش را سوراخ کرده باشند یا دو شق کرده باشند

یا مقابله باشد که پوستی از پشت گوش برداشته باشند و به پیش انداخته باشند و مدابره بر عکس، و ظاهرا نهی از اینها تنزیهی باشد و مکروه است که چنین باشند و اکثر اوقات حیوانات با یکدیگر چرا می کنند و با گوش آنها خصوصا گوش گوسفندان را این

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۷

نشانها می کنند تا مبدّل نشوند به گوسفندان دیگر (و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله لا تضحّی بعرجاء بیّن عرجها و لا بالعوراء بیّن عورها و لا بالعجفاء و لا بالجرباء و لا بالجدعاء و لا بالعضباء و هی المکسوره القرن و الجدعاء المقطوعه الاذن) و کالصحیح از سکونی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که قربانی نمی توان کرد بذبیحه لنگی که لنگی آن ظاهر باشد و نه به یک چشمی که یک چشمی آن ظاهر باشد که اگر یک چشم بحال خود باشد و لیکن نه بیند و به یک چشم بیند ضرر ندارد و اگر یک چشم آن در کاسه خشکیده باشد یا با قوری داشته باشد خوب نیست و قربانی نکنند حیوان لاغر را و نه حیوانی که کره داشته باشد یا حیوانی که گوش بریده باشد و نه به حیوانی که شاخش شکسته باشد و به جای جرباء در کافی و لا بالخرقاء است یعنی گوش سوراخ کرده و در تهذیب و لا بالجزماء است یعنی گوش شکافته و آن چه در کافی است اظهر است و جربا و خرما تصحیف است علی الظاهر و ممکن است که سکونی چند بار شنیده باشد و در واقع خوب نیست و ظاهرا همه مکروه

باشد تا گوش بحال خود باشد كه جدا نشده باشد چنانكه در حسن كالصحيح از حلبى و كالصحيح از بزنطى منقولست كه تا مقطوع نباشد ضرر ندارد (و روى عن داود الرّقّىّ قال سألنى بعض الخوارج عن هذه الآيه من كتاب للّه عزّ و جلّ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ إلى قوله وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ ما الّذى احلّ اللّه عزّ و جلّ من ذلك و ما الّذى حرّم و لم يكن عندى فيه شى ء فدخلت على ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه و انا حاجّ فاخبرته بما كان فقال انّ اللّه تعالى

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۶۸

احلّ فى الاضحيّه بمنى الضّأن و المعز الاهليّه و حرّم ان يضحّى فيه بالجبليّه و امّا قوله عزّ و جلّ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ فانّ اللّه تبارك و تعالى احلّ فى الاضحيّه بمنى الابل العراب و حرّم فيها البخاتىّ و احلّ البقر الاهليّه ان يضحّى بها و حرّم الجبليّه فانصرفت إلى الرّجل فاخبرته بهذا الجواب فقال هذا شى ء حملته الابل من الحجاز) منقول است از داود كه بعضى از خوارج از من سؤال كردند از تفسير اين آيه از كتاب الهى كه حق سبحانه و تعالى فرموده است به كفّار قريش كه هشت حيوان را كه از ميش نر و ماده، و از بز نر و ماده و از شتر نر و ماده، و از گاو نر و ماده است بپرس يا محمد از ايشان كه حق سبحانه و تعالى نرهاى اين را حرام گردانيده است يا ماده ها يا آن چه در شكمهاى مادران است؟ و هر

گاه خداوند شما چیزی را از اینها حرام نکرده باشد شما را چکار است به آن که بعضی از اینها را حلال کنید و بعضی را حرام، کیست ظالمتر از کسی که بر حق سبحانه و تعالی افترا بندد، و بنا بر تفسیر کل واحد زوج است مثل زن و شوهر که هر دو زوجین می گویند، و در این صورت هشت جفت چهار نر است، و چهار ماده و ظاهرا از این جهت خاطرش جمع نبوده است آن خارجی، و داود چون از حضرت نشنیده بود با نهایت فضلیت گفت جواب ندارم و آن سال بحج رفتم و به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه پرسیدم و عرض نمودم که چنین سؤال کرد از من و من چون نشنیده بودم جواب ندادم پس حضرت فرمودند که مراد از این آیه آنست که ما هشت جفت از حیوانات ماکول اللحم آفریده ایم و از آن جمله چهار جفت را از جهه قربانی مقرر فرموده ایم و چهار را حرام گردانیده ایم که قربانی کنند،

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۹

اما آن چهار حلال گوسفند و بز و گاو اهلی و شتر عربی است که مباح کرده ایم که به این ها قربانی کنند خواه نر و خواه ماده را و آن چهار را که حرام گردانیده ایم گوسفند و بز و گاو کوهی و نر و ماده خراسانی است که حرام گردانیده ایم.

پس بنا بر این مراد از آیه آنست که حضرت به کفار قریش بفرمایند که آن چه موافق مذهب حضرت ابراهیم است علیه السلام حق است نه آن چه شما از پیش خود بحیره و سایبه و وسیله و حام را

مقرر ساخته اید.

داود گفت که من نزد آن خارجی رفتم و این جواب را گفتم او گفت این جواب از تو نیست این جوابیست که شتر از حجاز آورده است یعنی البته به خدمت عالم اهل بیت رفته و او این جواب را فرموده است و تو بمن می گویی پس این علمی است که بر شتر بار کرده و آورده و این مجازیست که شایع است میان عرب و عجم. و در میان خوارج فضلاء می بوده اند و هستند و این کفره چون بر مذهب آبای خود بر آمده اند ترک مذهب خود نمی توانند کرد و لیکن داب ایشان این بود که مشکلات خود را به اصحاب ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم عرض می نموده اند و اصحاب ایشان عرض می نموده اند بائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و جواب حضرت را به ایشان می رسانیده اند و ایشان مطمئن می شده اند و بسیار بوده است که خود نیز می پرسیده اند و بسیار بود که همیشه در ملازمت می بوده اند و اعتقاد به حضرات معصومین داشته اند و اعتقاد به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نداشته اند قاتلهم اللّٰه و اذهب آثارهم.

بدان که دغدغه نیست در آن که گاو و گوسفند و بز کوهی در اضحیه و هدی صحیح نیست چون مطلق منصرف به متعارف می شود و هم چنین بحسب ظاهر شتر نیز منصرف می شود به شترانی که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۰

صحراهای چهار جانب مکه معظمه است و همه لوکند، و محتمل است که نر و ماده مکروه باشند و احوط آنست که نر و ماده نکشند و اللّٰه تعالی یعلم

[یک قربانی از چند نفر]

(و روی ابان عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال الکبش یجزئ عن الرّجل

و عن اهل بیته یضحّی به) و در موثق کالصحیح یا در صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه فرمودند که قوچ که گوسفندیست که نر باشد و دو دندان باشد و بهتر آنست که چهار دندان باشد که ثنایا و رباعیتان داشته باشد و اگر شاخش بزرگ باشد بهتر است و چنین قوچی از صاحب و همه اهل بیتش مجزیست و بهتر آن است که در وقت قربانی قصد خود و اهل خانه تمام بکند (و سال یونس بن یعقوب ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن البقره یضحّی بها فقال یجزی عن سبعه نفر) و در موثق کالصحیح چون حسن و یونس دارد و منقولست که هر دو از مذهب باطل برگشتند یونس گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از گاوی که آن را قربانی کنند حضرت فرمودند که از هفت کس مجزیست در قربانی سنّت (و روی وهیب بن حفص عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال البقره و البدنه یجزیان عن سبعه نفر اذا کانوا من اهل بیت او من غیرهم) و مرویست در موثق کالصحیح از وهیب از ابو بصیر چنانکه در تهذیبست و ظاهرا از قلم نساخ ساقط شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که گاو ماده و شتر ماده پنج ساله از هفت کس مجزیست خواه از یک خانه باشند یا بیشتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۱

(و روی انّ الجزور یجزی عن عشره نفر متفرّقین) و کالصحیح منقولست از سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه که گاو یک ساله پا در دو

مجزیست از سه کس که در یـک خانه باشـند، و گاو دو ساله پا در سه مجزیست از هفت نفر متفرق و شتر بزرگ مجزیست از ده نفر متفرق که از یک خانه نباشند.

و به دوازده سـند صـحیح منقولست از حلبی از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه که مجزیست گـاو مـاده و شتر در شهرها از هفت کس.

و در منی مجزی نیست مگر از یک کس.

و به هیجـده سـند صـحیح منقول است از محمد بن مسـلم از احدهما صـلوات اللّه علیهما که فرمودند که در منی مجزی نیسـت مگر از یک کس و امثال این حدیث بسیار است و محمولست در آن که در قربانی صحیح است و در هدی صحیح نیست و در هـدی شارع بـدل مقرر فرموده است که ده روز روزه بگیرنـد و قربانی بـدل نـدارد یکی از هفت و هفتاد مجزیست (و اذا عزّت الاضـاحیّ اجزات شاه عن سـبعین) و هر گاه عزیز و کم یاب شود قربانی مجزیست گوسـفندی از هفتاد کس و بر این مضـمون احادیث حسن کالصـحیح و موثق کالصـحیح و قوی کالصـحیح از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم وارد شده است و در صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات علیه منقولست که در هدی تمتع جایز نیست مگر یکی از یکی

[شتر پنج ساله کفایت می کند]

(و لا یجوز فی الاضاحیّ من البـدن الّا الثّنیّ و هو الّذی تمّ له خمس سـنین و دخل فی السّادسه و یجزی من المعز و البقر الثّنیّ و هو الّذی تمّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۲

له سنه و دخل فی الثّانیه و یجزی من الضّأن الجذع لسنه) و در قربانیها اعم از واجب و

سنت مجزی نیست از شتر مگر ثنی و آن شتریست که پنج سالش تمام شده است و در سال ششم داخل شده است و مجزیست از بز و گاو که ثنی بکشند و آن آنست که یک سالش تمام شده است و در سال دویم داخل شده باشد و از میش مجزیست جذع سال اول و آن آنست که شش ماهش تمام شده باشد و پا در هفت گذاشته باشد یا هفت پا در هشت یا هشت پا در نه یا به تفصیل که اگر پدر و مادرش جوان باشند در شش ماه جذع می شود یعنی به نشاط می آید که نر بر ماده رود و اگر یکی پیر و یکی جوان باشد در هفت جذع می شود و اگر هر دو پیر باشند بعد از هشت در ماه نهم به نشاط می آید و بهتر آنست که کمتر از نه ماهه نکشند چون ضبط پدر و مادر مشکل است مگر کسی که خود جهانیده باشد و بر این مضمون روایات صحیحه و کالصحیحه متواتره وارد است با اجماع الا در آخر که در ماه جذع خلاف شده است و آن خلاف اهل لغت است اما در اجزاء جذع خلافی نیست از میش که گوسفند است

[قانع و معتر]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن قول اللّٰه عزّ و جلّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ قال القانع الّذی یقنع بما تعطیه و المعترّ الّذی یعتریک) و منقولست بطرق صحیحه متکثره که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که چون شتر بر زمین افتد بعد از آن

نحر بخورید و بخورانید به قانع و معتر حضرت فرمودند که قانع کسی است که قناعت می کند بهر چه می دهی به او ابرام نمی کند و معتر کسی است که خود را به تو می نماید و سؤالی نمی کند و عبارت حدیث مختلف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۳

است در آن که مضاعف است یا ناقص و هر دو به یک معنی است و بعد از این هست که حضرت فرمودند که سایل آنست که بدست خود سؤال می کند و بائس: فقیر است.

و به دوازده سند صحیح از سیف تمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سعد بحج آمده بود و ملاقات کرد پدرم را و گفت هدی رانده ام چه کنم پدرم فرمودند که ثلثی را به اهل خود خوران و ثلثی را به قانع و معتر ده و سه یک را به مساکین خوران پس عرض نمودم که مساکین سایلانند حضرت فرمودند که بلی و فرمودند که قانع کسی است که اگر یک پاره گوشت از جهه او بفرستی یا بیشتر به آن قناعت می کند، و معتر توقعش بیشتر است و غنی تر از قانع است خود را می نماید و سؤال نمی کند.

و اولی آنست که هر چه از جهه هم سایگان فرستد: از جهه قانع و معتر هم سایه بفرستد نه از جهه اغنیاء و از ثلث خود از جهه هم سایگان غنی بفرستد و از این باب اخبار بسیار است

[تقسیم قربانی]

(و كان علیّ بن الحسین صلوات اللّٰه علیهما و ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه یتصدّقان بثلث علی جیرانهم و بثلث علی السّؤّال و ثلث یمسکانه لأهل البیت) و در صحیح منقولست از ابو جمیله که

گفت سؤال کردم از گوشت قربانی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه حضرت فرمودند که حضرت سید السّاجدین و حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیهما ثلثی را تصدق می فرمودند بر هم سایگان و ثلثی را بر مساکین و ثلثی را از جهه اهل خانه نگاه می داشتند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۴

و در صحیح از محمد بن فضیل از ابو الصباح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید الساجدین و حضرت باقر علوم النبیین صلوات اللَّه علیهما ثلثی را تصدق می فرمودند بر هم سایگان و ثلثی را به سایلان و ثلثی را از جهه اهل خانه نگاه می داشتند.

و در موثق بل صحیح منقولست از شعیب که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که ثلثی را بخور و ثلثی را هدیه بفرست و ثلثی را تصدق کن. و مراد از خوردن ثلث آنست که ثلث از اوست می تواند خورد و تصدق می تواند کرد چنانکه متواتر است در احادیث صحیحه که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیهما و آلهما از هر شتری پاره جدا فرمودند و در دیگی جوشانیدند و هر یک یک قاشق از مرق همه تناول فرمودند و فرمودند که از همه خوردیم و باقی را تصدق کردند

[اطعام مشرک از قربانی]

(و کره ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه ان یطعم المشرک من لحوم الاضاحیّ) و به اسانید صحیحه منقولست از عبد اللَّه ابن سنان که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه کراهت داشتند و مکروه می دانستند که از گوشت قربانی به کفار دهند.

و در موثق کالصحیح منقولست از هارون بن خارجه که حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات اللَّه علیه از ذبیحه خود به خوارج می دادند عرض نمودم که حضرت می دانستند که خارجی است و می دادند فرمودند بلی و ظاهرا از جهه تقیه یا بیان جواز یا تالیف قلوب فرموده باشند

[اخراج گوشت از منی]

(و قال الصّادق صلوات اللَّه علیه کنّا ننهی النّاس عن اخراج لحوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۵

الاضاحیّ من منی بعد ثلاثه لقلّه اللّحم و کثره النّاس فامّا الیوم فقد کثر اللّحم و قلّ النّاس فلا باس باخراجه) و منقولست در صحیح از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه از حبس کردن گوشت قربانی بعد از سه روز حضرت فرمودند که امروز باکی نیست به درستی که حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله نهی فرمودند از بیرون بردن از جهه آن که مردمان پریشان بودند امّا امروز باکی نیست پس آن حضرت فرمودند که ما یعنی آبای ما که حضرت سید المرسلین و ائمه اهل بیت باشند در زمان آن حضرت یا اعم نهی می فرمودیم که گوشت قربانی را از منی بیرون نبرند بعد از سه روز ایام تشریق چون گوشت کم بود و مردمان بسیار امّا امروز گوشت بسیار است و مردمان کمند باکی نیست که بیرون برند.

و به این مضمون احادیث بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح و الحال به مرتبه رسیده است که گمان ندارم که فقرا نیز ضبط نمایند و خود مشاهده نمودم تقریبا از صد هزار متجاوز بود که ریخته بود و کسی نگاه نمی کرد و از آن عجیبتر آن که با آن کثرت قربانی هدی را کشتم و هوا بسیار گرم

بود به خیمه رفتم که اندکی توقف کردم چون بیرون آمدم دزد برده بود دیگری را به صد تشویش به همرسانیدم و کشتم و کسی را موکل کردم که با خبر باشد باز بردند سیم را کشتم و پاره گوشت از آن برداشتم و خواستم که دو حصه کنم بعد از حصّه سعی بسیار کسی به همرسید که قبول کرد و گرفت و دور انداخت یکی از رفقا از استر به زیر آمد و داخل خیمه شد و کس فرستاد که استر را ضبط کند بیرون رفت برده بودند و ظاهرا چشم بندی می کنند دزدان آنجا اللهمّ ارزقنا الحجّ مرّه اخری بجاه محمّد و اله الطّاهرین.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۶

(و لا باس بإخراج الجلد و السّنام من الحرم و لا یجوز اخراج اللّحم منه) و باکی نیست که بیرون برند پوست ذبیحه را و کوهان او را از حرم و لیکن گوشت را از حرم بیرون نمی توان برد. و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است و در سابق گفت از منی بیرون می توان برد، و در اینجا از حرم منافاتی نیست میان این دو قول

[گوشت کفاره را نمی توان خورد]

(و سئل الصّادق صلوات اللّٰه علیه عن فداء الصّید یاکل صاحبه من لحمه فقال یاکل من اضحیّته و یتصدّق بالفداء) کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از فدا و کفاره صید احرام یا حرم آیا آن که کفاره می دهد می تواند خورد از گوشت فدا حضرت فرمودند که گوشت قربانی را می تواند خورد و گوشت فدا را تصدّق می کند. دغدغه نیست در آن که گوشت

قربانی و هدی را می تواند خورد بلکه در قربانی مستحب است خوردن و در هدی خلافست در وجوب و استحباب و اما گوشت حیواناتی که به کفاره کشته باشند یا نذر و عهد و یمین کرده باشد که بکشد نمی تواند خورد و در صحیحه علی بن جعفر و کالصحیحه کاهلی وارد است که می توان خورد محمول است بر ضرورت چنانکه در اضطرار میته حلالست و شکی نیست که اولی و احوط نخوردنست مگر در حال اضطرار (و قال صلوات اللّٰه علیه لا- یضحّی الّا بما یشتری فی العشر) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که قربانی نکنند مگر شتر و گاو و گوسفندی را که در دهه ذی الحجه خریده باشد و ظاهرا غرض اینست که اگر در ماه ذی قعده باشد یا پیشتر خریده باشد تربیت می کند او را غالبا، و یا آن که به سبب داشتن نیز انسی عظیم حاصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۷

می شود که کشتن آن سبب قساوت قلب می شود چنانکه منقولست کالصحیح از محمد بن فضیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه که فدای تو شوم قوچی فربه داشتم و چون خوابانیدم که آن را بکشم نگاهی بمن کرد و مرا رحم آمد و رقت کردم و کشتم حضرت فرمودند که خوب نکردی که تربیت کرده باشی و بکشی، و ظاهر حدیث کراهت مطلق مربّی است اگر چه سؤال خاص است اما جواب عام است و ظاهر آنست که در کمتر از ده روز انسی بهم نمی رسد و محتمل است که فی نفسه سنّت باشد که قربانی را در

دهه بخرند اگر چه خود تربیت نکرده باشد و علتش مخفی باشد (و الخصیّ لا یجزی فی الأضحیّه) و حیوانی را که خصیه اش را کشیده باشند در قربانی مجزی نیست اعم از سنّت و واجب و هدی و غیر آن و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه سیار وارد شده است قریب به صد و پنجاه سند صحیح از عبد اللّٰه بن سنان و محمد بن مسلم و حلبی و بزنطی و عبد الرحمن بن حجاج و غیر اینها.

و در بعضی از این روایات واقع شده است که مگر آن که ندانسته خریده باشد و دیگر نداشته باشد زری که بخرد مرتبه دیگر.

و در صحیحه حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه مرویست که فرمودند که گوسفند ماده بهتر است از خصی هر گاه ماده فربه باشد و قوچ فربه بهتر است از خصی. و از ماده و مادّه بهتر است از خصی و در صحیح بزنطی منقولست که از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند از قربانی به خصی حضرت فرمودند که اگر غرض گوشت باشد خوبست. و ظاهرش آنست که اگر خصی فربه تر از نر باشد و غرض فقرا باشد بد نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۸

مثل ظاهر حلبی نیز جواز خصی است با کراهت و شکی نیست در آن که در هدی واجب اکتفا به آن نمی توان کرد و در سنتی نیز ترک اولی است با قدرت و اللّٰه تعالی یعلم (و ذبح رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله عن نسائه البقر) و منقول است در صحیح از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه

علیه فرمودند که چون رمی جمره عقبه را به جا آوری شتری یا گاوی بخر از جهه هدی و اگر بهم نرسد یا نداشته باشی قوچی بخر که فربه باشد و خصیه داشته باشد و اگر بهم نرسد گوسفندی بخر که خصیه اش را مالیده باشند و الا بز نری بخر که خصی نباشد و اگر نه هر چه به همرسد، و تعظیم کن شعار الهی را یعنی سعی کن در آن که خوب باشد و نقص در آن نباشد و تعظیم اوامر الهی تعظیم حق سبحانه و تعالی است چنانکه خود فرموده است که هر که تعظیم می کند شعایر الهی را مانند ذبیحه فربه نفیس قیمتی که عیب نداشته باشد یا مناسک حجرا و یا موضع عبادات حجرا مثل عرفات و مشعر که از ارکان دین است یا جمیع عبادات را تعظیم نمودن علامت تقوای دلهاست یعنی اگر در دل تو خداوندت عظیم است اوامر و نواهی او نیز عظیم است.

و دیگر فرموده است که گوشت و خون ذبیحه اعتباری ندارد نزد حق سبحانه و تعالی و لیکن تقوی و پرهیزکاری که علامت معرفت و محبت اوست نزد او عظیم است، و عبادات ظاهری علامت عبادات باطنی است نمی بینی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله از جهه هر زنی از زنان خود گاوی نفیس قربانی نمودند و خود شصت و شش شتر نفیس بدست مبارک خود قربان کردند، و از آن جمله شتر ابو جهل بود که بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۹

قیمت داشت و حلقه بینی او طلا بود داخل این شتران بود و چون آن حضرت حق سبحانه و تعالی و

بزرگی او را می دانست در خور علمش تعظیم شعایر می فرمودند با آن که آن حضرت نزد حق سبحانه و تعالی عزیزتر و عظیمتر است از جمیع مکنونات بود: تعظیم شعایر الهی می کردند چون فی الجمله تعظیم او بود

[اگر قربانی قبل از ذبح بمیرد]

(و اذا اشتری الرّجل اضحیّه فماتت قبل ان یذبحها فقد اجزات عنه و ان اشتری الرّجل اضحیّته فسرقت فان اشتری مکانها فهو افضل و ان لم یشتر فلیس علیه شی ء) و اگر کسی قربانی را بخرد و بمیرد پیش از آن که او را بکشد از او مجزیست و اگر کسی قربانی را بخرد و دزد آن را ببرد پس اگر بعوض آن بخرد افضل است و اگر نخرد بر او چیزی نیست.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که قربانی را بخرد و آن بمیرد یا دزد آن را ببرد پیش از کشتن؟ حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر عوض آن دیگری را بکشد بهتر است و اگر نکشد بر او چیزی نیست.

و آن چه صدوق ذکر کرده است ظاهرا عبارت همین حدیثست که فرق کرده است میان مردن و دزد بردن و شکی نیست که آن چه در روایتست بهتر است و لیکن چون صدوق اخبار دیگر را دیده است که فرق کرده اند در اینجا نیز فرق کرده است و آن اخبار در هدی وارد است و ممکن است که به همین نحو روایت دیگر دیده باشد، و غرض صدوق آنست که اگر بمیرد چون حق سبحانه و تعالی کشته است اهتمامی در بدل نیست بخلاف آن که دزد

برده باشد که اکثر اوقات از تقصیر این کس چنین می شود که دزد می برد

[انتفاع به پوست قربانی]

(و یجوز ان ینتفع بجلدها او یشتری بها متاع او یدبغ فیجعل منه جراب او مصلّی و ان تصدّق به فهو افضل) و جایز است که از پوست قربانی منتفع شوند یا بفروشند و از امتعه خانه چیزی بخرند یا آن را دباغی کنند و از آن انبانی، یا محل جا نمازی کنند و اگر پوست را تصدق کند افضل است. این مضمون در اخبار بسیار از صحیح و کالصحیح وارد است و اخبار صحیحه بسیار وارد شده است که پوست و جل و آن چه در گردن ذبیحه آویخته اند همه را تصدق کنند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله کردند و جواز منافات با کراهت ندارد چون در بعضی از اخبار نهی واقع شده است از اینها

[نسیان قربانی]

(و اذا نسی الرّجل ان یذبح بمنی حتّی زار البیت فاشتری بمکّه ثمّ نحرها فلا باس قد أجزأ عنه) و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که فراموش کند که در منی قربان کند تا آن که زیارت خانه بکند و چون به خاطرش رسد در مکه بخرد شتر را و نحر کند حضرت فرمودند که باکی نیست و از او مجزیست

[اگر قربانی شرائط را نداشته باشد]

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یشتری الضّحیّه عوراء فلا یعلم الّا بعد شرائها هل یجزی عنه قال نعم الّا ان یکون هدیا فانّه لا یجوز ان تکون ناقصا) و به هفده سند صحیح منقولست از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که قربانی بخرد که یک چشم باشد و مطلع نشود بر آن مگر بعد از خریدن آیا مجزیست از او فرمودند که بلی مگر آن که هدی باشد که جایز نیست که آن ناقص باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۱

به هیجده سند صحیح منقولست از عمران حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی هدی بخرد و نداند که آن معیوبست تا آن که زر بها را بدهد و بعد از آن عیب را ببیند صحیح است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که هدی بخرد و معیوب باشد به آن که یک چشم باشد یا عیب دیگر داشته باشد حضرت فرمودند که اگر زر را

داده است از او مجزیست و اگر زر نداده است پس دهد و بی عیب بخرد. و این دو حدیث محمولست بر آن که همین زر داده باشد و پس نتواند دادن چنانکه مشاهد است از احوال اهل بدو و شک اگر داشته باشد بدل بخرد و اول را قربانی کند، و دویم را هدی کند احوط و اولی است و اللّٰه تعالی یعلم (و سئل ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه عن هرمه سقطت ثنایاها هل تجزی فی الاضحیّه فقال لا باس ان یضحّی بها) و روایت کرده است کلینی در صحیح عالی السّند از عیص از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و ظاهرا از نساخ شده باشد ابو جعفر بدل از عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیهما در پیری که دندانهایش افتاده باشد حضرت فرمودند که باکی نیست که آن را در قربانی بکشد و ممکن است که حدیث دیگر باشد و اگر حدیث دیگر باشد بهتر است که دو حدیث باشد از دو معصوم قوتش بیشتر می شود و ظاهر می شود که امر قربانی سهل است چون مستحب است و در آن مسامحه بسیار شده است، و در روایات صحیحه و در هدی واجب مسامحه نفرموده اند در آنجا می باید نهایت اهتمام داشته باشد که معیوب و پیر و لاغر نباشد

[قربانی برای جنین]

(و قال علیّ صلوات اللّٰه علیه لا یضحّی عمّن فی البطن)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۲

و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قربانی در کار نیست یا خوب نیست از طفلی که در شکم است و پیش گذشت که واجبست از صغیر و کبیر، از اینجا ظاهر شد که مراد

از صغیر آنست که متولّد شده باشد و دور نیست که قربانی که از مادرش کنند از او مجزی باشد و به انفراد نباید کرد

[اگر شاخ شکسته باشد]

(و روی جمیل عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی الاضحیّه یکسر قرنها قال اذا کان القرن الدّاخل صحیحا فهی تجزی) و مرویست بطرق صحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در قربانی که شاخش شکسته باشد حضرت فرمودند که هر گاه مغز شاخ صحیح باشد مجزیست (و سمعت شیخنا محمّد بن الحسن رضی اللَّه عنه یقول سمعت محمّد بن الحسن الصّفار یقول اذا ذهب من القرن الدّاخل ثلثاه و بقی ثلثه فلا باس بان یضحّی به) صدوق ذکر کرده است که شنیدم که استادم ابن ولید که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد می گفت بسیار که از استادم صفّار شنیدم که می گفت که هر گاه از شاخ اندرون دو ثلث شکسته باشد و یک ثلث مانده باشد باکی نیست که آن را قربان کنند و چون امثال صفّار از قدما از اصحاب رای نیستند البته حدیثی به او رسیده است خصوصا هم چنین حکمی که اصلا استدلال و استنباط در آن راه ندارد

[گرانی قربانی]

(و روی عن عبد اللَّه بن عمر قال کنّا بمکّه فاصابنا غلاء فی الاضاحیّ فاشترینا بدینار ثمّ بدینارین ثمّ بلغت سبعه ثمّ لم نجد بقلیل و لا کثیر فوقّع هشام المکاری إلی ابی الحسن صلوات اللَّه علیه بذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۳

فوقّع صلوات اللَّه علیه انظروا الثّمن الاوّل و الثّانی و الثّالث فاجمعوا ثمّ تصدّقوا بمثل ثلثه) روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از عبد اللَّه ثقه که ما در مکّه معظمه بودیم و قربانی گران شد و به یک مثقال طلا خریدیم و بدو مثقال تا به هفت اشرفی رسید دیگر بهم نمی رسید نه

به اندک و نه به بسیار پس توقیعی نوشت یعنی فرمان نوشت و گاه هست که محض مکتوب مراد است و ظاهرا تصحیف نساخ است مثل تهذیب، و در کافی باین صورت است که در متن است و به قاف می توان خواند به قرینه رقعه بعد از المکاری و به فا اظهر است یعنی هشام مکاری که به هاشم اشهر است رقعه نوشت و رفع رقعه آنست که عریضه به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه نوشت و واقعه را عرض نمود پس فرمان حضرت آمد و هاشم اگر چه ضعیف است در اینجا ضرر ندارد چون عبد اللّٰه شهادت می دهد بر خط حضرت صلوات اللّٰه علیه که فرموده بودند که بهای اول و دویم و سیم را ملاحظه نمایید و تصدیق کنید بمانند ثلث آن بدان که اکثر اصحاب باین حدیث استدلال نموده اند که هر گاه قیمت مختلف باشد پس اگر دو قیمت باشد وسط دو نصف است، و وسط سه ثلث است و وسطه ده عشر است و آن مبلغ را تصدق می کنند و بنا بر گفته ایشان مراد این خواهد بود که اگر اقل مرتبه مجزی در گوسفند بهم رسد و بعضی به سه دینار خرند و بعضی به چهار و بعضی به پنج و چون همه را جمع می کنیم دوازده می شود ثلث آن که چهار است تصدق می کنند.

و محتمل است که الف لام عهد باشد و مراد از آن این سه قیمت باشد که مذکور است چون راوی گفت که به قلیل و کثیر بهم نمی رسد چگونه قیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۴

مختلف از جهه آن قرار دهند مگر بر

سبیل فرض و تقدیر و بنا بر این هر سه ده دینار می شود و ثلثش سه دینار و ثلث دینار است و علماء این حدیث را اصلی عظیم کرده اند در بسیاری از امور که إن شاء اللَّه خواهد آمد

[مرغ کفایت نمی کند]

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیهما لا یضحّی بشی ء من الدّواجن) منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه علیه که قربانی نمی توان کرد به حیوانات مالوفه که در خانها می باشند مانند گاو و گوسفند و شتر و مانند مرغ و خروس و کبوتر اما در سه اول مکروه است چون سبب قساوت قلب است چنانکه گذشت و اما سه آخر و امثال آن چون مشروع نیست و از شارع متلقی نشده است

[اگر در قربانی نام دیگری را برد]

(و سال علیّ بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیه عن الاضحیّه یخطئ الّذی یذبحها فیسمّی غیر صاحبها أ یجزی عن صاحب الاضحیّه قال نعم انّما له ما نوی) منقولست به سی سند صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه از قربانی که شخصی به نیابت شخصی می کند و سهوا نام دیگری را می برد در وقت کشتن آیا جایز است از صاحب قربانی حضرت فرمودند که نیست مگر از جهه آن که قصد نیابت او دارد و سهو ضرر ندارد

[قربانی رسول خدا]

(و ذبح رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله کبشا اقرن ینظر فی سواد و یمشی فی سواد) و به هفتاد و دو سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۵

قوچی کشتند که شاخ بلندی داشت یا شاخ دار بود و نظر در سیاهی می کرد و در سیاهی راه می رفت و فحل بود یعنی خصی نبود بلکه خصیه کوفته و مالیده نیز نه بود، و نظر در سیاهی و مشی در سیاهی را چند معنی گفته اند یکی آن که مراد از سواد علف زار باشد و از بعضی از اخبار این معنی اظهر است چون در آنجا هست که بول در سیاهی می کرد و پشکل در سیاهی می انداخت یا آن که این مواضع از آن سیاه بود و باقی سفید بود و باین معنی نیز احادیث بسیار وارد است یا آن که کنایه از فربهی باشد به آن که سایه اش بزرگ بود که در سایه

خود راه می رفت و در استحباب فربهی احادیث متواتره وارد شده است

[قربانی که شرائط را نداشته بوده]

(و قال علیّ صلوات اللَّه علیه اذا اشتری الرّجل البدنه عجفاء فلا تجزی عنه و ان اشتریها سمینه فوجدها عجفاء اجزات عنه و فی هدی المتمتّع مثل ذلک) و منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه و به چهل و نه سند صحیح این مضمون منقولست از عیص و محمد بن مسلم و منصور بن حازم و حلبی و غیر ایشان از احدهما صلوات اللَّه علیهما که هر گاه شخصی بدنه یا هدی یا قربانی بخرد به گمان لاغری و لاغر در آید از او مجزی نیست و اگر به گمان فربهی بخرد و لاغر در آید مجزی است و هم چنین اگر به گمان لاغری بخرد و فربه در آید مجزی است، و در هدی تمتع نیز چنین است چنانکه در صحیحه منصور است و خلافی نیست در این مسأله نزد علماء

[قربانی از چند نفر]

(و سال محمّد الحلبیّ ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن النّفر یجزیهم البقره فقال امّا فی الهدی فلا و امّا فی الاضحی فنعم) و در صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از جمعی آیا یک گاو مجزیست حضرت فرمودند که در هدی تمتع که واجب است یکی از یکی می باید چنانکه گذشت و اما در قربانی خوبست تا هفتاد کس.

و در صحیح بطرق متکثره منقولست از حلبی که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که مجزیست گاو و شتر در شهرها که قربانی سنت است از هفت کس و در منی مجزی نیست مگر از یک کس چون غالبا واجبست.

و در صحیح از معاویه منقول است که

آن حضـرت صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که در منی گـاو از پنـج کس کـافی است هر گـاه هم سـفره باشـند. و محمول است بر قربـانی مسـتحب یـا ضـرورت چنانکه در صـحیح از عبـد الرحمن بن حجاج منقول است که گفت سؤال کردم از حضـرت امام موسـی کـاظم صـلوات اللّه علیه از قومی که قربانی بر ایشان گران شود و ایشان حـج تمتع کننـد و از یک خانه نباشـند و لیکن رفیق و هم سـفره باشـند یا بر احتمالی هم حمله و با هم راه روند و در یک خیمه باشـند آیا می توانند که یک گاو بکشند همه حضـرت فرمودنـد که دوست نمی دارم که چنین کننـد مگر بـا اضـطرار. و احوط آنست که با اضـطرار چنین کننـد و روزه نیز بگیرند (و یجزی الهدی عن الاضحیّه) و مجزیست هدی تمتع از قربانی مستحب چنانکه در احادیث صحیحه از محمد بن مسلم و ابو عبیده و معاویه بن عمار وارد شده است اما اگر بکشـند ثواب دارد و هر چند بیشتر باشد بهتر است چنانکه احادیث بسـیار بر آن دلالت می کند و روی البزنطیّ عن عبد الکریم بن عمرو عن سـعید بن یسار قال (سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عمّن اشتری شاه و لم یعرّف بها فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۷

لا باس بها عرّف بها او لم یعرّف بها) و منقول است در موثق کالصحیح از سعید که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه سؤال کردم از کسـی که گوسـفند بخرد و آن را به عرفـات نبرده باشـند حضـرت فرمودنـد که بـاکی نیست خواه برده باشند و خواه نبرده باشند قربانی و حج

صحیح است. و حمل کرده اند بر آن که صاحب خبر دهد که من برده ام به عرفات چنانکه منقولست به هیجده سند صحیح از سعید بن یسار که گفت به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه عرض نمودم که ما در منی گوسفند می خریم و نمی دانیم که ایشان به عرفات برده اند یا نه حضرت فرمودند که ایشان دروغ نمی گویند قربانی کن به آن گوسفندان. و ظاهرا مراد این باشد که اقوال مسلمین محمولست بر صحت یا آن که خصوص آن جمع را حضرت دانند که دورغ نمی گویند مع هذا مشاهد است که همه گوسفندان خود را می برند.

و به سی سند صحیح منقولست از بزنطی و ابو بصیر از حضرت امام رضا و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که قربانی نمی توان کرد مگر حیوانی را که به عرفات برده باشند و ظاهرش استحباب مؤکد است و اولی آنست که از ایشان بپرسند تا خاطر جمع تر شود

باب الهدی یعطب او یهلک قبل ان یبلغ محلّه و ما جاء فی الاکل منه

[اگر قربانی به قبل از رسیدن به محل هلاک شود]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی رجل ساق بدنه فنتجت قال ینحرها و ینحر ولدها و ان کان الهدی مضمونا فهلك اشتری مکانها و مکان ولدها) این بابی است در آن که اگر هدی را شکستگی یا هلاکی واقع شود پیش از آن که به محل خود رسد چه باید کرد و کدامین هدی را می توان خورد و کدام را نمی توان خورد به اسانید اثنی عشر صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که بدنه براند و بچه بیاورد حضرت فرمودند که آن هدی را و بچه اش را هر دو نحر می کند، و اگر هدی مضمون باشد

مثل کفارات و نذور و بمیرد و بچه در شکمش باشد یا زاییده باشد و بچه اش بمیرد بعوض هر دو می خرد دو شتر.

و به سی و دو سند صحیح منقولست که محمد بن مسلم گفت از احدهما صلوات اللّٰه علیهما سؤال کردم از هدیی که آن را إشعار یا تقلید کرده باشند و تلف شود حضرت فرمودند که اگر هدی سنتی است بر او چیزی نیست و مرده را حق سبحانه و تعالی از او بکشته حساب می فرماید و اگر جزاء و کفاره یا نذر باشد بر او لازم است که بدلش را بخرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۹

و به هیجده سند صحیح از معاویه بن عمّار نیز منقولست قریب باین زیادتی که گوشتش را نمی توان خورد و در صحیحه دیگر از معاویه منقول است که گوشت مضمون را می تواند خورد. محمولست بر آن که گوشت هدی مضمون حرام نیست پس اگر به مستحق دهد و مستحق طعام بپزد یا به او بفروشد یا ببخشد می تواند خورد (و روی منصور بن حازم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه فی الرّجل یضلّ هدیه فیجده رجل اخر فینحر فقال ان کان نحره بمنی فقد اجزا عن صاحبه الّذی ضلّ عنه و ان کان نحره فی غیر منی لم تجز عن صاحبه) و به دوازده سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در شخصی که هدیش یعنی هدی قرانش گم شده باشد و شخصی بیابد و او را بکشد حضرت فرمودند که اگر در منی کشته است مجزی است از صاحبش که از او گم شده است و اگر در غیر منی کشته باشد

از صاحبش مجزی نیست یعنی سنّت است که دیگری را بکشد اگر واجب باشد بنذر و شبه آن، و ظاهرا وقتی مجزیست که بقصد صاحبش بکشد و اگر بقصد خود کرده باشد از هیچ یک مجزی نیست و گوشتش بر صاحبش حلال است چنانکه ظاهر مرسله جمیل است از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه (و روی عبد الرّحمن بن الحجّاج عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا عرّف بالهدی ثمّ ضلّ بعد ذلک فقد اجزا) و به چهار سند صحیح و دو حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه هدی را به عرفات برده باشند و گم شود بعد از آن مجزی است از او و محمولست بر هدی قران و قربانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۰

(و روی عن حفص بن البختریّ قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل ساق الهدی فعطب فی موضع لا یقدر علی من یتصدّق به علیه و لا یعلم انّه هدی قال ینحره و یکتب کتابا یضعه علیه لیعلم من مرّ به انّه صدقه) و به بیست و دو سند صحیح منقولست از حفص که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که شخصی سیاق هدی کرد و هلاک شد در جائی که کسی نیست که تصدق کند بر او و نمی توان چنان کردن که دانسته شود که این هدی است و در تهذیب باین عبارتست که و لا من یعلمه یعنی انّه هدی یعنی در آنجا کسی نباشد از اعراب و غیر آن که اعلام کند او را که این هدیست و جایز باشد

او را خوردن حضرت فرمودند که به رقعه می نویسد که این هدیست و بر روی ذبیحه می گذارد تا اگر کسی از آنجا گذرد بداند که این صدقه است و تواند خورد و اخبار بسیار از این باب واقع شده است که دلالت می کند بر اکتفا به امثال آن قراین در حلیّت لحم مطروح و از این بابست اگر کسی مصحفی را در مسجد بیابد حکم به طهارت جلد می توان کرد و اکثر اصحاب لحم و جلد مطروح [را ظ] نجس می دانند بنا بر آن که اصل عدم تذکیه است و بعضی عمل به اصلین متعارضین کرده اند که حرام است و پاک است اما حرمت به اعتبار اصل عدم تذکیه چنانکه خواهد آمد و اما عدم نجاست به اعتبار آن که اصل در اشیاء طهارت است تا علم به نجاست بهم نرسد و در این مواضع علم به نجاست ندارد و بعضی اینها نجس می دانند به نجاست حکمی به آن که با چنین پوستی نماز نمی توان کرد اما اگر ملاقات کند به جایی یا چیزی را که رطب باشد که آن نجس نمی شود و چون پیش از ملاقات پاک بود و علم به نجاست این پوست نداریم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۱

شاید که تذکیه کرده باشند و خالی از قوتی نیست و از پیش گذشت و خواهد آمد إن شاء اللّه تعالی (و روی القاسم بن محمّد عن ابی حمزه قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل ساق بدنه فانکسرت قبل ان یبلغ محلّها او عرض لها موت او هلاک قال یذکّیها ان قدر علی ذلک و یلطخ نعلها الّتی قلّد بها حتّی یعلم

من مرّ بها قد زكّيت فياكل من لحمها ان اراد فان كان الهدى مضـمونا فانّ عليه ان يعيده يبتاع مكان الهدى اذا انكسر او هلك و المضـمون الواجب عليه فى نـذر او غيره فـان لم يكن مضـمونا و انّما هو شـى ء تطوّع به فليس عليه ان يبتاع مكانه الّا ان يشاء ان يتطوّع) و منقولست از على كه گفت سؤال كردم از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از شخصى كه شترى را براند با خود بعد از احرام و اشعار يا تقليد پس پاى او بشكند پيش از آن كه به محل خود رسد و محلش مكّه است اگر در عمره سياق كرده باشد و منى است اگر در حج رانده باشد يا عارض شود آن را موتى يا هلاكى كه بخوابد چون شتر تا جان دارد مى رود و چون خوابيد غالبا مى ميرد خصوصا در صحراى مكه معظمه كه كسـى نمى ايستد كه آن را آب و علف بدهد شايد جان به همرساند، و ممكن است كه عطف تفسيرى باشد حضرت فرمودند كه آن شتر را مى كشد اگر قادر باشد بر آن و كفشى را كه در گردنش آويخته بود به خون مى زنـد و كفش خونين علامت اينست كه آن را ذبح كرده اند و يا آن كه كفش خونين را بر كوهانش مى مالـد كه خونين شود اگر چه بهتر پيشتر اشـعارش كرده باشـند تا آن كه اگر كسـى بر آن بگذرد بداند كه آن را تذكيه كرده اند اگر خواهد تواند خورد.

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۹۲

و در حسن كالصحيح از حماد از حريز از يكى از مشايخش منقولست كه آن حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند

که هر که هـدی را رانده باشد مسـتحبا و آن هدی به مردن رسد بر أو چیزی نیست اگر شتر باشد نحر می کند و کفشـی را که در گردنش آویخته بود در میان خود او می زنـد، و روی کوهانش را به خون آلوده می کنـد و بـدل بر او نیست، و اگر کفاره صیـد باشـد یا نـذر باشد آن چه مذکور شد می کند و بدل می دهد و هر هدیی که داخل حرم شود و هلاک شود بر صاحبش بـدل نیست خواه سـنت باشـد یا واجب پس اگر هدیی که پای آن بشـکند یا هلاک مضـمون باشد بر او واجبست که بدلش را بخرد، و مضـمون چیزیست که واجب باشـد بر تو در نـذر یا غیر نـذر و اگر مضـمون نباشـد بلکه قربانی سـنت باشـد بر او لازم نیست که بدلش را بخرد مگر آن که خواهد که سنتی دیگر به جا آورد هر چه بیشتر کند بهتر خواهد بود و ثوابش بیشتر.

بدان که صدوق در علل مجموع این عبارت را در صحیح از حلبی روایت کرده است که آن حضرت فرمودند و ظاهرا در وقت سؤال علی حلبی حاضـر بوده است یـا حضـرت از جهه حلبی این احکـام را فرموده باشـند بی سؤال یـا بـا سؤال و سؤال را ذکر نکرده باشد و لیکن بعید است چون هیچ دقیقه از او فوت نمی شود که نگوید بلکه از اینجا توثیق علی ظاهر می شود که موافق حلبی روایت کرده است، و دغـدغه نیست در توثیق علی و لیکن مـذهبش باطـل است و ظـاهرا پیش از وقف این اخبار را از او روایت کرده بودند از کتابش، و مدار

حال راوی در وقت روایت است و چون در آن وقت تصنیف کرده بود و فضلا از او روایت کرده بودند بعد از وقت نیز از او روایت کرده اند و کتاب او را از اصول أربعمائه شمرده اند، و اگر صدوق از حلبی روایت می کرد و بعد از آن ذکر می کرد از علی که او نیز مثل حلبی روایت کرده است بهتر بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۳

(و روی عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال سالت ابا ابراهیم صلوات اللّه علیه عن رجل اشتری هدیا لمتعته فاتی به منزله و ربطه ثمّ انحلّ فهلك هل یجزیه الّا ان یکون لا قوّه به علیه) و به نه سند صحیح و نه کالصحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که هدیی بخرد از جهه حج تمتع و آن را به خانه آورد و به بندد پس بند گشوده شود و بمیرد آیا مجزیست یا دیگری را می کشد؟ حضرت فرمودند که مجزی نیست او را مگر آن که دیگر چیزی نداشته باشد که بخرد. و احوط آنست که در امثال اینها که دیگر نداشته باشد روزه بگیرد احتیاطا و این احتیاط بر سبیل استحبابست چون روایات صحیحه بر اجزاء وارد است و اگر قصد قربت کند در صوم بهتر است (و روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن رجل اشتری کبشا فهلك منه قال یشتری مکانه اخر قلت فان اشتری مکانه ثمّ وجد الاوّل قال ان کان جمیعا قائمین فلیذبح الاوّل و لیبع الاخر و ان شاء ذبحه و ان

کان قـد ذبح الاخر فلیذبح الاوّل معه) بدان که کلینی رضـی اللَّه عنه این حدیث را از محمد بن سـنان روایت کرده است از ابن مسـکان و باصـطلاح متاخرین ضعیف است صدوق اول سند را که مشایخ اجازه کتاب ابن مسکانند انداخته است، و حدیث را صحیح کرده است به چهار ده سـند صـحیح از ابو بصـیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از شخصی که قوچی را بخرد و گم شود حضرت فرمودند که عوضش: دیگری می گیرد، عرض نمودم که اگر عوض

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۴

آن را خرید بعد از آن اول را یافت حضرت فرمودند که اگر هر دو را داشته باشد اول را بکشد و آخر را بفروشد و اگر خواهد بکشـد، و اگر دویم را کشـته بود که اوّل پیـدا شد اوّل را نیز بکشد. و کشـتن اوّل محمولست بر اسـتحباب یا وقتی که اشـعار و تقلید آن را کرده باشند چنانکه صحیحه عالی السند حلبی دلالت می کند بر آن

[اگر حیوان گم شود]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال اذا اصاب الرّجل بدنه ضالّه فلینحرها و یعلم انّها بدنه) و به چهار ده سـند صـحیح منقـولست که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که هر گـاه شخصـی بیابـد شـتری را که صاحبش آن را کم کرده باشـد و علامت اشـعار یا تقلیـد داشـته باشـد که ظاهر باشـد که هـدی است مسـتحب است که آن را بقصد صاحبش بکشد و علامتی بر او بگذارد که معلوم باشد که آن را کشته به آن که بر رقعه بنویسند و بر آن

گذارنـد یا نعلش را خونین کند و بر کوهانش بمالد چنانکه گذشت و ظاهر عبارت آنست که در راه مکه دیده باشد و شتر باز مانده باشد و نتواند آن را با خود آوردن که اگر منی بیاید می باید که سه روز تعریف کند شاید که صاحبش به همرسد و اگر بهم نرسـد در آخر روز سـیم ایام تشـریق بدل از صاحبش بکشد چنانکه صـحیحه محمد بن مسـلم دلالت می کند بر آن که به سی و هفت سـند صـحیح وارد شده است از احدهما صـلوات اللّٰه علیهما (و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال سألته عن الهدی الواجب ان اصابه کسر او عطب أ یبیعه و ان باعه ما

یصـنع بثمنه قال ان باعه فلیتصـدّق بثمنه و یهـدی هـدیا اخر) و به پنجاه و هفت سـند صـحیح منقولست از یکی از حضـرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما، و در حسن کالصحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که گفتنـد سؤال کردیم از آن حضـرت از هدی واجب اگر به آن برسد شکسـتگی یا ماندگی آیا می تواند فروخت و اگر بفروشد چه کند به ثمنش؟ حضرت فرمودند که اگر بفروشد آن را و شیخ روایت کرده است که نفروشد پس اگر بفروشد و ظـاهرا [لاـ یبیعه فان] از قلم نساخ افتاده باشـد و حلبی روایت کرده است که بفروشـد و زرش را تصـدق کنـد و هـدی دیگر بکشد و ظاهرا نهی بر سبیل کراهت باشد (و فی روایه حمّاد عن حریز فی حدیث یقول فی اخره انّ

الهـدی المضـمون لاـ یؤکـل منه اذا عطب فـان اکل منه غرم) و به اسانیـد صـحیحه منقولست از حریز در حـدیث طویلی که در آخرش حضـرت فرموده است که هر هـدی که مضـمون باشـد مثـل کفـارات و نـذور از آن نمی توان خورد وقتی که بمانـد و بکشـند آن را پس اگر بخـورد قیمتش را غرامـت می کشـد از جهه فقرا، و در حـدیث سـکونی نیز چنین وارد است و احـادیث صحیحه بسـیار وارد شده است بر نهی از خوردن، و در بعضـی از اخبار کالصـحیحه وارد شده است که می توان خورد و حمل کرده انـد بر آن که بخورد بقصد غرامت خصوصا هر گاه فقرا حاضـر نباشـند و باید گذاشت که ضایع شود، و احوط نخوردن است و اگر بخورد قیمت آن چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۶

خورده به مساکین دهد، و جمعی حمل کرده اند جواز خوردن را بر صورت اضـطرار بقصد ضمان قیمت چنانکه حق سبحانه و تعالی رخصت فرموده است تا آن که اگر مضطر شود به غصب مال مردمان مانند خوردنی و آشامیدنی هر گاه شخصی زیاد از خود داشـته باشـد به جبر می توان گرفت با ضـمان قیمت و بعضـی گفته اند که قیمت نمی باید داد و این قول ضـعیف است و جمعی تجویز کرده اند بلکه واجب دانسـته اند که بعضـی از بدن خود را ببرد و بخورد و در وجوب اشـکالی هست و در جواز دغدغه نیست هر گاه با آن امید سـلامت باشد، و شـراب نیز از جهه رفع تشنگی و فرو رفتن لقمه هر گاه در حلق بند شده باشد جایز است، و از جهه شفا تجویز نکرده اند به سبب اخبار بسیاری که نهی از

استشفا به آن وارد شده است

باب الذّبح و النّحر و ما يقال عند الذّبيحه

[اگر مذبوح را نحر كنند و بالعكس]

(روى معاويه بن عمّار عن ابى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه قال النّحر فى اللّبّه و الذّبح فى الحلقه) و اين بابى است در كيفيت ذبح كه كشتن است غير شتر را و در نحر كه كشتن شتر است و در آن چه مى بايد گفت نزد ذبيحه به چهار ده سند صحيح منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه نحر شتر در كو كردنست و ذبح غير شتر در بريدن حلق است (و قال الصّادق صلوات اللَّه عليه كلّ منحور مذبوح حرام و كلّ مذبوح منحور حرام) و منقولست از آن حضرت صلوات اللَّه عليه كه هر حيوانى كه شارع فرموده است كه آن را نحر كنند از انواع شتران اگر مذبوح شود حرام است و هر حيوانى كه شارع فرموده است كه آن را ذبح كند و آن غير شتر است مگر ماهى و ملخ اگر نحر كنند حرامست، و احاديث نحر شتر متواتر است و هم چنين ذبح غير شتر و خلافى نيست در اين ميان مسلمانان مگر در گاو كه بعضى از عامه تجويز كرده اند نحر آن را و اجماع شيعه است بر ذبح.

و در حسن كالصحيح از صفوان منقولست كه از حضرت امام رضا صلوات اللَّه عليه سؤال كردم از نحر گاو حضرت فرمودند كه ذبح مى بايد كرد و اگر نحر كنند تذكيه نكرده اند آن را بلكه در حكم ميته است.

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۹۸

و كالصحيح منقولست از يونس كه گفت عرض نمودم به حضرت امام موسى كاظم صلوات اللَّه عليه كه اهل مكه گاو را ذبح نمى كنند و نحر مى كنند

حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ یعنی بنی اسرائیلیان گاو را کشتند و نزدیک بود که نکشند پس فرمودند که هر گاوی را که نحر کنند مذکی نیست بلکه میته است و در آیه ذکر فرمودن کنایه نیز هست که اهل مکه می کشند و نمی کشند بلکه میته است و بعد از این خواهد آمد در صید و ذبایح

[دعای هنگام ذبح]

(و روی الحلبیّ عنه صلوات اللّٰه علیه انّه قال لا یذبح لک الیهودیّ و لا النّصرانیّ اضحیّتک و ان کانت امرأه فلتذبح لنفسها و تستقبل القبله و تقول وجّهت وجهی للّذی فطر السّماوات و الارض حنیفا مسلما اللّٰهمّ منک و لک) و بده سند صحیح منقولست از حلبی و به هیجده سند صحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که یهودی و نصرانی و مجوسی قربانی ترا نکشند، و اگر زنی خواهد که قربانی کند قربانی خود را می تواند گشت بلکه سنت است که خود بکشد اگر تواند و اگر نه دست بر بالای دست ذابح گذارد اگر محرمش باشد و الا از فوق جامه و تستقبل ممکن است که مراد این باشد که زن رو بقبله می کند و اظهر آنست که حضرت خطاب به راوی فرموده اند که رو بقبله می کنی و در اکثر احادیث این باب لفظ- به- هست یعنی روی ذبیحه را بقبله می کنی یعنی مذبح را و منافات نیست میان هر دو به آن که هر دو مطلوب باشد و این آیه را می خوانی تا حنیفا چنانکه در کافی است و تا مسلما چنانکه در

اینجاست و ممکن است که مراد إلی اخرها باشد چنانکه در روایات دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۹

واقع است و احادیث ابو بصیر تا اینجاست که لنفسها و به هیجده سند صحیح از حلبی منقولست تا اضحیّتک و ترجمه آیه و دعا گذشت (و روی عبد اللَّه بن سنان عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی قول اللَّه عزّ و جلّ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها صَوافَّ قال ذلک حین تصفّ للنّحر و تربط یدیها ما بین الخفّ إلی الرّکبه و وجوب جنوبها اذا وقعت إلی الارض) و در کافی و در تهذیب «علی الارض» و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در تفسیر قول سبحانه و تعالی که فرموده است که یاد کنید اسم حق سبحانه و تعالی را بر شتران در حالتی که راست ایستاده باشد حضرت فرمودند که این در وقتی است که راست می داری شتران را از جهت نحر و دستهای آن را می بندی بهم از سر پا تا زانو رو بقبله تا وقت کشتن حرکت نکند، و آن که فرموده است که هر گاه ساقط شود سقوطش وقتی است که چون پاره از خون رفت بر پهلو می افتد پس اولی آنست که ایستاده باشد تا بر پهلو افتد و اگر بر پهلو بخوابانند و مذبحش را بقبله کنند نیز خوبست و لیکن متابعت کلام الهی بهتر است و الحال متعارفست در میان اعراب که شتر که ماند می کشند رو بهر طرف که بیفتد و چون اندک تعبی دارد که آن را بگردانند نمی گردانند، و ظاهرش حرمت است چون استقبال شرط است و خواهد آمد که

تجویز وارد شده در جائی که متعذر باشد مثل آن که در چاه افتد و در آنجا متعذر باشد که بگردانند می توان گشت بهر طرفی که روی آن باشد و اگر چه در مذبح نباشد، و هم چنین اگر شتر و گاو عاصی شوند به نیزه و شمشیر می توان کشتن و حکم صید دارند و از امثال این روایات توهّم کرده اند که در کار نیست ذبح با استقبال بانکه آیات در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۰

روایات ناطق است به اشتراط استقبال قبله (و ساله ابو الصّباح الکنانیّ کیف تنحر البدنه قال تنحر و هی قائمه من قبل الیمین) و کلینی روایت کرده است در صحیح از محمد بن فضیل و شیخ طوسی ذکر کرده است که ابو الصباح را اصلی هست که روایت کرده است آن را محمد بن فضیل و صفوان بن یحیی پس هر حدیثی که محمد بن فضیل روایت کرده است صفوان نیز روایت کرده است، و کلینی گاهی از صفوان روایت می کند و گاهی از محمد بن فضیل و گاهی از هر دو، و صدوق طریق خود را به هیچ یک از ابو الصباح و محمد بن فضیل ذکر نکرده است در فهرست و ظاهر است که اصل ابو الصباح نزد او و کلینی بوده است، و از اعظم اصول أربعمائه است و احادیث در توثیق او وارد است و کالمتواتر است که حضرت صادق صلوات اللّه علیه او را میزان نامیدند و ترازوی بی عیب می فرمودند و این شکسته را از تتبع جزم به همرسیده است که احادیث أو صحیح است و کم است که عبارات حدیث او را زراره و محمد

بن مسلم و امثال این فضلا روایت نکرده باشند، و او می گوید که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شتر را چگونه نحر می کنند حضرت فرمودند که نحر می کنند شتر را در حالتی که ایستاده باشد و کسی که نحر می کند از دست راست شتر می ایستد به نحوی که هر دو رو بقبله باشند (و روی معاویه بن عمّار عنه صلوات اللّه علیه انّه قال اذا اشتریت هدیک فاستقبل به القبله و انحره او اذبحه و قل وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۱

وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ اللّهمّ منک و لک بسم اللّه و اللّه اکبر اللّهُمَّ تقبّل منّی ثمّ أمرّ السّکّین و لا تنخعها حتّی تموت) و به نوزده سند صحیح منقولست از صفوان و ابن ابی عمیر از معاویه و از نسخ کافی لفظ معاویه بن عمار ساقط شده است و شیخ نیز بهمان عنوان در تهذیب روایت کرده است و در نهایه ذکر کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه هدی را بخری روی آن را بقبله کن و نحر کن اگر شتر باشد و ذبح کن اگر گاو یا گوسفند باشد یا بز و بگو تا به آخر دعا چنانکه ترجمه اش گذشت در باب سابق، و چون کفار قربانی خود را باسم لات و عزّی و سایر بتان می کشتند خداوند عالمیان از آن نهی فرمود و همه جا در وقت کشتن ها

مبالغه فرموده است و در توحيد و نفى شرك صورى و معنوى، و چون دعا را بخوانى كارد را بر آن نه و سابقا مذكور شد كه احوط آنست كه چون بسم اللّه و اللّه اكبر بگويد كارد را براند و اللهم تقبّل منّى را در وقت كشتن بگويد و ظاهر احاديث صحيحه دلالت مى كند كه مقارنت حقيقى در كار نيست و اين مقدار فاصله ضرر ندارد و چنان مكن كه كارد به مغز حرام رسد تا وقتى كه روح بالكليه برود كه ديگر حركت نكند و داخل در نهى است سر را جدا كردن، و احاديث بسيار در نهى از آن نيز وارد شده است و آن چه مشهور است اينست و بعضى گفته اند كه مراد از آن پوست كندنست پيش از ذهاب روح و بمعنى اعم است از هر دو آمده است كه آن كشتن بد است و از آن جمله است از پشت سر ابتدا گردن يا كارد را بر گردانيدن و همه منهى عنه است و در همه دغدغه حرمت نمى شود.

و در صحيح از ابو خديجه منقول است كه گفت ديدم حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه را كه نحر مى فرمودند بدنه خود را و دست

چپ آن را بسته بودند و از جانب راست شتر ايستاده بودند و فرمودند كه بسم اللّه و اللّه اكبر اللهم هذا منك و لك [بسم اللّه خ] اللهم تقبّل منّى بعد از آن كارد را در كو گردن شتر فرو بردند و كارد را كشيدند و چون شتر افتاد سرش را ذبح كردند بدست مبارك خود و ظاهرا ذبح بعد

از نحر مستحب باشد زیرا که اگر اکتفا کنند به نحر قریب به یک ساعت می ماند تا روح مفارقت می کند و ذبح تخفیف آن از آنست و آن که در حدیث یک دست را بسته بودند این نیز خوبست و ظاهرا بعنوان اول بهتر باشد

باب نتاج البدنه و حلابها و رکوبها

(روی حمّاد عن حریز انّ ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال کان علیّ، صلوات اللّه علیه اذا ساق البدنه و مرّ علی المشاه حملهم علی بدنه و ان ضلّت راحله رجل و معه بدنه رکبها غیر مضرّ و لا مثقّل) این بابی است در آن که شتر هدی بزاید و دوشیدن شتر و سواری آن چه حکم دارد.

به اسانید صحیحه منقولست از حریز که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه چنین می فرمودند که اگر شتران را إشعار و تقلید کرده باشند و رانده بودند و به پیادگان می رسیدند ایشان را بر شتران خود سوار می کردند و اگر راحله شخصی گم شده بود و شتران آن حضرت بودند با آن حضرت آن شخص را سوار می فرمودند به نحوی که ضرر به شتران نرسد و بار ایشان سنگین نشود یعنی به نوبت بر آنها سوار می کردند و بار بسیار بر همه نمی گذاشتند بلکه بار را حصه می کردند. و ظاهرا در عبارت سقطی واقع شده است از نساخ لفظ و قال که حضرت فرموده باشند که هر گاه شتر بار بردار شخصی گم شود و شتری با شتران سیاق کرده باشد جایز است که شتر هدیش را سوار شود و بارش را بر شتری هدی گذارد مشروط به آن که ضرر به آن

نرسد و بارش را سنگین نکند.

چنانکه منقولست به اسانید صحیحه از سلیمان بن خالد که حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر شترت بزاید شیر آن را می توانی دوشید ما دام که ضرر به ولد آن نرسد و هر دو را نحر کن عرض نمودم که شیرش را می توانم خورد و بخورد دیگران دادن فرمودند بلی و فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه هر گاه می دیدند که پیادگان مانده اند بر شتران خود سوار می فرمودند و فرمودند که اگر شتر بارکش شخصی گم شود یا بمیرد و هدی با خود داشته باشد بر شتر هدی سوار شود، و بر تقدیری که قال نباشد سخن حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه می توان گرفت و بنا بر این بدنه مفرد أنسب است با رکبها مخفّف.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه سؤال کردم از شتری که بزاید آیا شیرش را می تواند دوشید حضرت فرمودند که شیرش را آن قدر به دوش که ضرر به ولدش نرسد از کم شیری و هر دو را با هم نحر کن عرض نمودم که می تواند که شیرش را بخورد فرمودند که بلی و به دیگران نیز می تواند داد یعنی اگر ضرر به ولدش نرسد (و سال یعقوب بن شعیب ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه عن الرّجل أ یرکب هدیه ان احتاج الیه فقال قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله یرکبها غیر مجهد و لا- متعب) و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست از یعقوب که گفت سؤال کردم از حضرت

امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه که اگر شخصـی محتاج شود به سواری هـدیش سوار می توانـد شـد حضـرت فرمودنـد که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که سوار می تواند شد بشرطی که شتر را با به مشقت و تعب نیندازد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۵

(و روی منصور بن حازم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال کان علیّ صلوات اللّٰه علیه یحلب البدنه و یحمل علیها غیر مضرّ) و به شـش سـند صـحیح و هفت حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه می فرمودند که می تواند دوشـیدن شـیر شتر را و بارش می تواند کرد بشـرطی که ضـرر به او و ولـدش نرسـد (و روی ابو بصـیر عنه صـلوات اللّٰه علیه فی قول اللّٰه عزّ و جـلّ لَکُمْ فِیها مَنافِعُ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی قال ان احتاج إلی ظهرها رکبها من غیر ان یعنّف علیها و ان کان لها لبن حلبها حلابا لا ینهکها) و منقولست در موثق از ابو بصـیر و در صحیح نزد بنده چنانکه گذشت از ابو الصـباح از حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که از جهه شما در شتران هـدی نفعها هست تا وقت مقرر که مکه باشـد در عمره و منی باشـد در حـج حضـرت فرمودند که مراد از نفعها آنست که اگر محتاج شود به سواری آن سوار شود بی آن که سـبب مشـقّت و تعب آن باشد و اگر شیر داشته باشد بدو شد نه به نحوی که هیچ در پستان ناقه نگذارد و همه را بدوشد

و به ولـدش ضـرر رسـد و پیشتر گـذشت که فایـده اشـعار آنست که بر او سوار نشوند پس ممکن است که حمل کنیم نهی را کراهت یا در صورت عدم احتیاج یا وقتی که اشعار کرده باشند و کراهت اظهر است

باب بلوغ الهدی محلّه

(روی علیّ بن ابی حمزه عن ابی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قـال اذا اشتری الرّجـل هـدیه و قمطه فی بیته فقـد بلغ محلّه فـان شاء فلیحلق) این بابی است در رسـیدن هدی به جای خود که حق سـبحانه و تعالی فرموده است که متراشـید سر را تا برسد هدی به جـای خود و قبل از این آیه فرمود که اگر ممنوع شویـد به دشـمن یا به مرض و اشـهر مرض است چنانکه خواهـد آمـد پس بر شما واجبست آن چه میسر شود از هـدی پس ظاهر آیه در محصور است که هـدی خود را می فرسـتد، و با آن جماعت وعده می کند که فلان روز بکشید اگر در عمره باشد، تخمین می کند روز رسیدن رفقا را به مکه معظمه پس اگر در حج باشد روز دهم را وعـده می کنـد که در آن روز بکشـند، و اگر در عمره باشـد بعـد از روز وصول تخمینی بـدو سه روز و بعد از آن می کشـند و محصور در اینجا که مانـده است محل می شود و سـر را می تراشد، و جمعی بظاهر لفظ عمل نموده اند که مطلقا سـر تراشـیدن حرام است تا هـدی به جای ذبحش برسـد و آن مکه است در عمره و مناست در حـج و تا هدی را نکشد سـر را نمی تواند تراشید و ظاهر اخبار نیز اطلاقست چنانکه مرویست در موثق که حضرت امام

جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی هدی را بخرد و دست و پای آن را از جهه ذبح به بندد و در خانه خودش در مکه یا منی پس گویا هدی به محلّش رسیده است سر می تواند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۷

تراشید و به همین چند حدیث وارد از علی بن ابی حمزه و مرسلا و در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که هدی بخرد از جهه هدی حج تمتع و بیاورد بسوی اهل خود و آن را به بندد پس گشوده شود و تلف شود به آن که گرگش بخورد یا در چاه و چاله افتد و بمیرد آیا مجزیست یا دیگری را می خرد و می کشد حضرت فرمودند که مجزی نیست مگر آن که نداشته باشد پس جمع می توان کرد میان این دو خبر به آن که از این حدیث ظاهر نمی شود که به مکه یا منی رسیده باشد و بر تقدیر تسلیم فرق هست میان قمط و ربط و حمل بر استحباب نیز می توان کرد و احوط آنست که سر نتراشد تا هدی را نکشد و اللّه تعالی یعلم.

باب الرّجل یوصی من یذبح عنه و یلقی هو شعره بمکّه

(روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد اللّه صلوات اللّه علیه الرّجل یوصی من یذبح عنه و یلقّی هو شعره بمکّه فقال لیس له ان یلقی شعره الّا بمنی) این بابی است در حکم کسی که وکیل کند شخصی را که به نیابت او ذبح کند و خود برود در مکّه و سر بتراشد و موی سر را در مکّه بیندازد منقول

است به پانزده سند صحیح و سه حسن کالصحیح از لیث که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که اگر شخصی وکیل کند یا امر کند کسی را که از جهه او در منی ذبح کند و خود به مکه رود و در آنجا سر بتراشد و موی سر را در مکه بیندازد حضرت فرمودند که نمی باید که موی سر را بیندازد مگر در منی و این عبارت سه احتمال دارد یکی آن که از صاحبان عذر باشد و چنین می کند که شب بمنی می آید و شخصی را وکیل می کنند که به نیابت ایشان ذبح کند و سر را در مکه معظمه بتراشند و موی سر را بمنی فرستند تا در آنجا دفن کند پس در این صورت سؤال از انداختن موست در مکه حضرت می فرمایند که مو را در مکه نیندازند بلکه در منی بیندازند به آن که به کسی دهند که بیاورد و در منی بیندازد یا دفن کند دویم آن که عذر نداشته باشد و چنین کرده باشد حضرت می فرماید که بیاید و در منی موی تقصیر را بیندازند به آن که در منی واقع سازد سیم اعم از هر دو و اول اظهر است اگر چه آخر اشمل است و بر همه روایات صحیحه وارد است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۹

از آن جمله به دوازده سند صحیح منقولست از حلبی که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که فراموش کند که در منی حلق یا تقصیر کند تا آن که از منی کوچ کند حضرت فرمودند که بر می گردد بمنی تا آن

که موی سـر را در منی بیندازد به حلق یا تقصـیر و بر نو حاجی است که سر بتراشد و به دوازده سند صحیح از مسمع منقولست که آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که در راه سـر بتراشد یا هر جا که باشد و به دوازده سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که حضـرت سـید الساجدین صـلوات اللّٰه علیه موی بدن مبارک را در منی دفن می فرمودنـد در خیمه خود و می فرمودنـد که این را مسـتحب می دانسـتند و خود فرمودند که مکروه است که موی را از منی بیرون برند و هر که بیرون برد می باید که برگرداند مو را یعنی خود برگردد یا مو را بفرستد.

و در صـحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که بتحقیق که هر گاه مؤمن سر را در منی بتراشد و موی سر را در منی دفن کنـد حق سـبحانه و تعـالی در روز قیـامت هر مویی را زبـان فصـیحی کرامت فرمایـد که به نام صاحبش تلبیه بگویـد و در بعضـی از اخبار صـریح وارد شده است که مو را بفرستد تا دفن کنند و اظهر آنست که مستحب است دفن کردن در منی و اگر تواند البته خود بیاید در صورت عمد و در نسیان مستحب است برگشتن و اگر مشگل باشد بفرستد تا در منی دفن کنند

باب تقدیم المناسک و تاخیرها

(روی ابن ابی عمیر عن جمیل بن درّاج عن ابی عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه قال سألته عن الرّجل یزور البیت قبل ان یحلق فقال لا ینبغی الّا ان یکون ناسیا ثمّ قال انّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و

اله اتاه اناس يوم النّحر فقال بعضهم يا رسول اللّه حلقت قبل ان اذبح و قال بعضهم حلقت قبل ان ارمى فلم يتركوا شيئا كان ينبغى ان يقدّموه الّا اخّروه و لا شيئا كان ينبغى لهم ان يؤخّروه الّا قدّموه فقال صلّى اللّه عليه و اله لا حرج) اين بابى است در مقدم داشتن عبادات منى و مؤخّر داشتن آن بدان كه لازم است كه اول رمى جمره عقبه كند به هفت سنگ ريزه بعد از آن ذبح كند يا نحر يا هدى را بعد از آن سر بتراشد يا تقصير كند مرويست از ابن أبى عمير به هفتاد سند صحيح و حسن كالصحيح از جميل كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه از شخصى كه زيارت كند خانه را يعنى كه طواف زيارت كند پيش از آن كه سر بتراشد؟ حضرت فرمودند كه سزاوار نيست كه چنين كند مگر آن كه فراموش كند پس حضرت فرمودند كه جمعى در روز عيد به خدمت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله آمدند و بعضى از ايشان گفتند يا رسول اللّه سر تراشيديم پيش از ذبح و بعضى گفتند يا رسول اللّه سر تراشيديم پيش از رمى جمره و نگذاشتند چيزى را كه سزاوار بود كه مقدم دارند مگر آن كه او را مؤخّر داشته بودند و نه چيزى را كه سزاوار بود كه مؤخّر دارند مگر آن كه مقدّم داشته بودند حضرت فرمود كه حرجى

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۱۱

نيست و ظاهرا آن جماعت جاهل مسأله بوده اند يا ناسى و محتمل است كه عمدا كرده باشند و ليكن بعيد است مگر

آن که گمان استحباب داشته باشند و ظاهر جواب حضرت نیز استحباب ترتیب است و احوط آنست که ترک نکنند چون ممکن است که جاهل بوده باشند و جاهل در اکثر افعال حج معذور است چنانکه گذشت و باین مضمون در طرق خاصه و عامه احادیث بسیار وارد شده است (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه فی رجل نسی ان یذبح بمنی حتّی زار البیت فاشتری بمکّه ثمّ نحرها فقال لا باس قد اجزا عنه) و به پانزده سند صحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در شخصی که فراموش کند که ذبح کند در منی تا آن که چون از زیارت خانه فارغ شد به خاطرش رسید و در مکه معظمه خرید شتری و نحر کرد فرمودند که باکی نیست از او مجزی است.

و به اسانید صحیحه منقولست از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه در شخصی که زیارت خانه کند پیش از آن که سر بتراشد حضرت فرمودند که اگر می دانست که این خوب نیست گوسفندی می کشد.

و به اسانید صحیحه منقولست از علی بن یقطین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه از زنی که رمی و ذبح کند در منی و تقصیر نکند تا زیارت کند خانه را و سعی کند در شب حال آن زن چونست، و اگر مردی نیز چنین کند چه بایدش کرد؟ حضرت فرمودند که باکی نیست تقصیر می کند و طوافها را می کند و از همه چیز محل می شود و حمل بر عامه اظهر است و منافات ندارد

با وجوب کفاره

باب فی من نسی او جهل ان یقصّر او یحلق حتّی ارتحل من منی

(روی علیّ ابن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن رجل جهل ان یقصّر من شعره او یحلقه حتّی ارتحل من منی قال فلیرجع إلی منی حتّی یلقی شعره بها حلقا کان او تقصیرا و علی الصّروره الحلق) این بابی است در کسی که فراموش کند یا جاهل باشد که حلق یا تقصیر می باید کرد تا آن که از منی کوچ کرد منقولست در موثق از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که نداند سر می باید تراشید یا تقصیر می باید کرد تا از منی کوچ کند حضرت فرمودند که برگردد بمنی تا آن که موی خود را در منی بیندازد خواه حلق کند و خواه تقصیر و بر نو حاجی است که سر بتراشد. و به همین مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و بعضی گذشت (و روی انّه یحلق بمکّه و یحمل شعره إلی منی) و مرویست در حسن کالصحیح از حفص بن بختری از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در کسی که سر را در مکه بتراشد حضرت فرمودند که مو را بمنی می فرستد. و حمل می توان کرد بر آن که بعد از سر تراشیدن به خاطرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۳

رسد در صورت نسیان، یا عالم شود در صورت جهل که اگر تذکر و علم پیشتر از سر تراشیدن شد لازمست که برگردد و سر را در منی بتراشد مگر آن که عذری داشته باشد که در این صورت در مکه سر می تراشد و موی سر را بمنی می فرستد تا در آنجا دفن

کنند.

و اظهر آنست که فرستادن مو سنّت باشد چنانکه ظاهر اخبار است مثل صحیحه ابو بصیر که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که مرا خوش نمی آید که موی سر را بیندازد مگر در منی، و هم چنین صحیحه کنانی و غیر آن.

و اما آن که صروره را ناچار است از حلق روایات بسیار در آن وارد است از آن جمله به سی و چهار سند صحیح منقولست از معاویه بن عمّار و از حفص بن بختری که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که سزاوار آنست که نو حاجی سر بتراشد و اگر حج کرده باشد می خواهد سر می تراشد و می خواهد تقصیر می کند و اگر سر را عسل و صمغ انداخته باشد یا موی سر را بر سر جمع کرده باشد و گره زده باشد بر اوست که سر بتراشد و تقصیر نمی تواند کرد، و احادیث موثقه از عمّار و ابو بصیر و غیر ایشان وارد شده است بلفظ وجوب و لزوم خصوصا در کسی که عسل و صمغ انداخته باشد یا عقص کرده باشد و احتیاط عظیم می باید کرد در آن که البته سر بتراشد و فی نفسه سر تراشیدن همه کسرا بهتر است چنانکه گذشت احادیث دعای حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله باشد از جهت محلقین سه بار و دو بار و از جهه مقصرین یک بار (و کان رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله یوم النّحر یحلق رأسه و یقلّم اظفاره و یاخذ من شاربه و من اطراف لحیته)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۴

و در موثق کالصحیحه منقولست از عبد الرحمن که حضرت امام جعفر صادق

صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله در روز عید قربان سر خود را می تراشیدند و ناخنها می گرفتند و شارب را می گرفتند و از اطراف محاسن آن چه زیاده از قبضه شده بود می گرفتند.

و احادیث در فضل سر تراشیدن بسیار است و هم چنین در جمع میان حلق و تقصیر و اگر موی سر نداشته باشد استره را بر سر برانند استحبابا یا تعبّدا و تأسّیا و موضعش در اینجا نیست چون صدوق احکام را در این ابواب ذکر کرده است و واجبات و مندوبات در باب سیاق مناسک حج ذکر خواهد کرد بر خلاف متعارف محدّثین و فقها و بنا بر این بسیار مشوش شده است

باب ما یحلّ للمتمتّع و المفرد اذا ذبح و حلق قبل ان یزور البیت

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اذا ذبح الرّجل و حلق فقد احلّ من کلّ شی ء احرم منه الّا النّساء و الطّیّب فاذا زار البیت و طاف و سعی بین الصّفا و المروه فقد احلّ من کلّ شی ء احرم منه الّا النّساء فاذا طاف طواف النّساء فقد احلّ من کلّ شی ء احرم منه الّا الصّید) این بابی است در بیان مواضع تحلیل که حلال می شود بر محرمی که حج تمتع یا افراد کند و قران نیز داخل حج افراد است زیرا که حج آن نیز از عمره جداست هر گاه ذبح کند هدی را و سر بتراشد پیش از آن که زیارت کند خانه را و بعد از آن نیز.

به چهار ده سند صحیح منقولست از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر گاه شخصی ذبح کند و سر بتراشد محل

می شود از هر چه از آن احرام گرفته بود و به سبب احرام بر او حرام شده بود مگر زنان و بوی خوش، پس چون به زیارت خانه می آید به آن که طواف کند و سعی کند میان صفا و مروه محل می شود از هر چیزی که از آن احرام بسته است مگر زنان و بوی خوش پس چون به زیارت خانه می آید بانکه طواف کند و سعی کند میان صفا و مروه پس چون طواف نسا به جا آورد همه بر او حلال می شود مگر صید حرمی که تا در حرم است بر او حرام است و ظاهرا به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۶

سر تراشیدن: صید و بوی خوش نیز حلال می شود که اگر از حرم بیرون رود شکار می تواند کرد و احوط آنست که پیش از طواف و سعی [و] زیارت: صید و بوی خوش نکند خصوصا صید را بلکه چند روایت وارد شده است که در ایام تشریق صید نکند و شکی نیست که نکردن اولی و احوط است.

و در صحیح از سعید و ابو ایّوب و عبد الرحمن بن حجاج و اسحاق بن عمار به اسانید بسیار وارد است که جایز است بوی خوش با کراهت.

و به اسانید صحیحه از منصور و علا به چهل و دو سند وارد شده است نهی از بوی خوش. و حمل بر کراهت می توان کرد.

و در صحیح از محمد بن حمران منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که چه چیز حلال می شود بر حاجی در روز عید حضرت فرمودند که همه چیز مگر زنان و سؤال کردم

که در روز عیـد بر متمتع چه چیز حلال می شود فرمودنـد که همه چیز مگر زنان و بوی خوش. و این حدیث جمع می کند در میـان اخبـار به آن که احـادیث حلیت در غیر حـج تمتع است و حرمت در تمتع و ظـاهرا وجهش اینست که چون اغلب اوقـات قارن و مفرد طواف و سعی را مقدم می دارند یا در صورتی که مقدم داشته باشـند به سـبب حلق حلال می شود بر ایشان بوی خوش بخلاف متمتع که چون طواف عمره را پیش می کشـد محتاج نیست که طواف حـج را مقدم دارد مگر بعضـی از اوقات که آن گـذشت (و روی علیّ بن النّعمان عن سعید الاعرج عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال سألته عن رجل رمی الجمار و ذبـح و حلق رأسه أ یلبس قمیصـا و قلنسوه قبـل ان یزور البیت فقـال إن کـان متمتّعا فلا و ان کان مفردا للحـجّ فنعم) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست از سعید که گفت سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۷

کردم از حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه از شخصـی که رمی جمار کنـد و ذبـح کنـد هـدیش را و سـر بتراشـد آیا پیراهن و کلاه می توانـد پوشـید پیش از زیارت خانه حضـرت فرمودنـد که اگر تمتع کنـد نه و اگر غیر حج تمتع کند بلی و به پنجاه و چهار سـند صحیح منقولست از محمد بن مسلم و منصور بن حازم و ادریس قمی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه نهی فرمودند متمتع را از پوشیدن سر و پوشیدن جامه پیش از طواف خانه. و محمولست بر کراهت.

و به هیجده سند صحیح

از ابن بزیع منقولست که حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه نهی فرمودند از بوی خوش پیش از طواف نساء و آن نیز محمولست بر ترک اولی تا جمع شود میان اخبار (و قد روی انّه یجوز ان یضع الحنّاء علی رأسه انّما یکره السّکّ و ضربه انّ الحنّاء لیس بطیب) و در روایتی وارد شده است که جایز است که حنا بر سر بندد و آن چه مکروهست سگ که مشدد است و آن نوعی است از بوی خوش و در کافی و تهذیب مسک است و ظاهرا تصحیف باشد و هر چه مثل آن باشد به درستی که حنا بوی خوش نیست و این مضمون اخبار صحیحه است که ظاهرشان کراهت بوی خوش است بعد از حلق و قبل از طواف زیارت و حنا بوی خوش نیست که در احرام از او اجتناب باید کرد (و یجوز ان یغطّی رأسه لأنّ حلقه له اعظم من تغطیته إیّاه) و در صحیح از یونس یا کالصحیح که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که متمتع سر را می تواند پوشانیدن بعد از حلق فرمودند که ای فرزند سر تراشیدن اعظم است از سر پوشیدن

باب ما یجب من الصّوم علی المتمتّع اذا لم یجد ثمن الهدی

(روی عن الائمّه صلوات اللّٰه علیهم انّ المتمتّع اذا وجد الهدی و لم یجد الثّمن صام ثلاثه ایّام فی الحجّ یوما قبل التّرویه و یوم التّرویه و یوم عرفه و سبعه ایّام اذا رجع إلی اهله تلک عشره کامله لجزاء الهدی فان فاته صوم هذه الثّلاثه الایّام تسحّر لیله الحصبه و هی لیله النّفر و اصبح صائما و صام یومین بعده فان فاته صوم هذه الثّلاثه الأیّام حتّی یخرج

و ليس له مقام صام هذه الثّلاثه فی الطّریق ان شاء و ان شاء صام العشره فی اهله و یفصل بین الثّلاثه و السّبعه بیوم و ان شاء صامها متتابعه و لا یجوز له ان یصوم ایّام التّشریق فانّ النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله بعث بدیل بن ورقاء الخزاعیّ علی جمل أورق و امره ان یتخلّل الفساطیط و ینادی فی النّاس ایّام منی الا لا تصوموا فانّه ایّام اکل و شرب و بعال، و من جهل صیام ثلاثه ایّام فی الحجّ صامها بمکّه ان اقام جمّاله و ان لم یقم صامها فی الطّریق او بالمدینه ان شاء فاذا رجع إلی اهله صام السّبعه الایّام فاذا مات قبل ان یرجع إلی اهله و یصوم السّبعه فلیس علی ولیّه القضاء) این بابی است در صومی که واجبست بر کسی که حج تمتع کند و بهای هدی را نداشته باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است در قران مجید که کسی که حج تمتع کند پس بر اوست که بکشد از هدی آن چه به آسانی به همرسد یعنی اگر شتر داشته باشد بهتر است از گاو و گاو بهتر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۹

از گوسفند و هر چه بیشتر باشد بهتر است پس کسی که نیابد پس سه روز روزه می گیرد در حج و هفت روز وقتی که به خانه خود روند و این سه و هفت ده روز است که کامل است.

مرویست از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم که هر گاه هدی به همرسد و بهای آن را نیابد سه روز روزه می گیرد در ذی الحجه: یک روز پیش از هشتم و روز هشتم

و روز نهم ذی الحجه و هفت روز روزه می گیرد وقتی که به خانه خود رود این ده روزیست که کامل است در بدلیّت هدی خواه هدی بکشند و خواه این ده روز را روزه بگیرد پس اگر این سه روز فوت شود شب سیزدهم سحور کند و روز سیزدهم و دو روز بعد از آن روز را روزه بگیرد پس اگر این سه روز هم بگذرد و آن نایستد در مکه معظمه و بیرون رود اگر خواهد سه روز را روزه می گیرد در راه و اگر خواهد ده روز را در خانه روزه می گیرد و فاصله می کند میان سه و هفت به یک روز و اگر خواهد ده روز را متّصل روزه می تواند گرفت و جایز نیست که ایّام تشریق را در منی روزه بگیرد زیرا که حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هدیل بن ورقاء خزاعی را فرستادند بر شتری کبود که سفیدی آن به کبودی مایل بود سوار شد و حضرت فرمودند که برو در میان خیمها و در این سه روز فریاد کن که زنهار که ایّام تشریق را روزه مگیرید که این ایام خوردن و آشامیدن و جماع کردنست و کسی که ندانسته باشد که آن روزها را روز بگیرد در مکه: سه روز دیگر روزه بگیرد از ماه ذو الحجه اگر شتربان بایستد و اگر نایستد در راه یا در مدینه مشرفه روزه بگیرد اگر خواهد و چون به خانه خود رود هفت روز را روزه بدارد پس اگر بمیرد پیش از آن که به خانه رسد و هفت روز را روزه ندارد بر وارث

او واجب نیست که این هفت روز را روزه دارد چون در ذمّه اش قرار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۰

نگرفته است اما اگر در اثنای سفر در موضعی قصد اقامت ده روز کرده باشد بر ولی واجبست که آن را قضا کند بنا بر مشهور. بدان که آن چه صدوق ذکر کرده است مضامین اخبار صحیحه و کالصحیحه و اکثر آنها را در روضه المتقین ذکر کرده ام (و روی صفوان عن معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من مات و لم یکن له هدی لمتعته فلیصم عنه ولیّه) و در حسن کالصحیح و سی شش سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که بمیرد و هدی تمتع نداشته باشد باید که ولی از جهه او روزه بگیرد.

و شیخ طوسی تفسیر کرده است به سه روز چون در حسن کالصحیح وارد شده است از حلبی که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که اگر سه روز را گرفته باشد و به خانه خود رود و بمیرد پیش از آن که هفت روز را روزه می گیرد بر ولی واجب نیست که آن را قضا کند و ممکن است که عدم وجوب به سبب عدم تمکن از قضا باشد و حدیث معاویه بر عموم خود باقی باشد و اللَّه تعالی یعلم (قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللَّه علیه هذا علی الاستحباب لا علی الوجوب و هو اذا لم یصم الثّلاثه فی الحجّ ایضا) صدوق تصنیف کننده این کتاب که رحمت الهی بر او باد می گوید که روز داشتن ولی محمولست بر آن که سنّت است نه واجب و

آن استحباب یا عدم وجوب شامل است ثلثه را هم چنانکه شامل است سبعه را یعنی بر ولی واجب نیست قضای این ده روز مطلقا به اعتبار عموم حدیث حلبی و احوط قضای ثلثه و سبعه است چون عمومات وارد شده است که ولی قضا نماید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۱

نماز و روزه را (و روی عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال سألته عن رجل تمتّع فلم یجد ما یهدی فصام ثلاثه ایّام فلمّا قضی نسکه بدا له ان یقیم سنه قال فلینظر منهل اهل بلده و اذا ظنّ انّهم قد دخلوا بلدهم فلیصم السّبعه الایّام) و به پانزده سند صحیح و سه حسن کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که حج تمتع کند و نیابد هدی را و بدل از آن سه روز روزه بگیرد و چون فارغ شود از اعمال حج به خاطرش رسد که یک سال در مکه معظمه مجاورت نماید حضرت فرمودند که تخمین کند وارد شدن اهل بلدش را.

و در کافی مقدم اهل بلده در این حدیث و حدیث بزنطی یعنی رسیدن یا وقت رسیدن اهل بلدش را پس گمان به همرسد که اصحاب و رفقای او داخل بلدش شده اند آن هفت روز را روزه می گیرد یعنی اگر زیاده از یک ماه نباشد و اگر زیاده از یک ماه باشد چون یک ماه بگذرد هفت روز را روزه می گیرد، و در صحیح از بزنطی منقول است بنحو حدیث ابو بصیر (و فی روایه معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه ان کان له مقام بمکّه

فاراد ان يصوم السّبعه ترك الصّيام بقدر مسيره إلى اهله او شهرا ثمّ صام و ان لم يصم الثّلاثه الايّام فوجد بعد النّفر ثمن الهدى فانّه يصوم الثّلاثه لأنّ ايّام الذّبح قد مضت) و به بيست سند صحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه اگر در مكه معظمه بماند و خواهد كه هفت روز را روزه بگيرد روزه را نگيرد بمقدار رفتن بسوى خانه يا گذشتن ماه اگر بيشتر

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۲۲

از يك ماه بوده باشد تا خانه او، و چون اين مقدار زمان بگذرد هفت روز را روزه بگيرد و اگر سه روز را روزه نگيرد و بعد از ايّام تشريق بهاى هدى به همرسد روزه را مى گيرد زيرا كه ايّام ذبح گذشت چنانكه گذشت كه در منى چهار روز است (و قد روى زراره عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه انّه قال من لم يجد ثمن الهدى فاحبّ ان يصوم الثّلاثه الايّام فى العشر الاواخر فلا باس بذلك) و به اسانيد صحيحه منقولست كه آن حضرت فرمودند كه هر گاه بهاى هدى را نيابد و خواهد كه روزه دارد سه روز را در دهه آخر باكى نيست.

و در موثق كالصحيح منقولست از زراره كه احدهما صلوات اللّه عليهما فرمودند كه هر گاه هدى نيابد و خواهد اين سه روز را مقدم دارد در دهه اوّل باكى نيست.

و در حسن كالصحيح منقول است از ابو منصور كه آن حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه اين سه روز را در ماه ذى الحجه نگيرد تا ماه محرم نو شود هدى واجب است بر او كه

در سال دیگر قضا کند زیرا که می باید که در ماه حج واقع شود و همه ذی الحجه از ماه حج است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که «ثَلاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ» یعنی در ماه حج این سه روز را روزه بگیرد و احادیث صحیح و کالصحیح بر این مضمون وارد است (و سال یحیی الازرق ابا ابراهیم صلوات اللّه علیه عن رجل دخل یوم التّرویه متمتّعا و لیس له هدی فصام یوم التّرویه و یوم عرفه فقال یصوم یوما اخر بعد ایّام التّشریق بیوم قال و سألته عن متمتّع کان معه ثمن هدی و هو یجد مثل الّذی معه هدیا فلم یزل یتوانی و یؤخّر ذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۳

حتّی کان اخر ایّام التّشریق و غلت الغنم فلم یقدر ان یشتری بالّذی معه هدیا قال یصوم ثلاثه ایّام بعد ایّام التّشریق) و منقولست بطرق صحیحه بسیار از یحیی کبود چشم ثقه که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه از شخصی که در روز هشتم داخل مکه معظمه شود از جهه حج تمتع و هدی نداشته باشد و روز هشتم و نهم را روزه بگیرد آیا صحیح است حضرت فرمودند که روز دیگر را روزه می دارد بعد از ایّام تشریق به یک روز، باز یحیی گفت سؤال کردم از آن حضرت از متمتعی که بهای هدی داشته باشد و به آن چه داشته باشد تواند که هدی بخرد و تاخیر کند از روی کسل تا روز آخر ایّام تشریق و گوسفند گران شود و به آن زر که با اوست هدی بهم نرسد حضرت فرمودند که بعد از

ایام تشریق سه روز روزه می دارد.

و مؤید این حدیث احادیث دیگر وارد شده است که اگر دو روز را روزه می دارد که هشتم و نهم باشد یک روز باقی را بعد از ایام تشریق می تواند داشت، و احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که اگر روز هشتم برسد هشتم و نهم را روزه نگیرد و بعد از ایام تشریق تتابع بگیرد محمولند بر کراهت، و احوط آنست که اگر ممکن باشد که هفتم و هشتم و نهم را روزه بدارد و آن را بگیرد، و اگر هشتم برسد بعد از ایّام تشریق به یک روز روزه بدارد و اگر جمّالش نایستد اگر در نفر اول به مکه آید سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد و تا در منی باشد روزه نگیرد و اگر نایستد بقیه سه روز یا همه را در راه می تواند گرفت و اگر همه را نگیرد و چون به خانه رسد ده روز را بگیرد نیز جایز است بلکه بهتر است و احادیث صحیحه به اسانید بسیار بر این مضمون وارد شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۴

(و روى عبد الرّحمن بن اعين عن ابى جعفر صلوات اللّٰه عليه قال الصّبىّ يصوم عنه وليّه اذا لم يجد هديا) و مرویست در صحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر ولی احرام به بندد صبی را: بر ولی است که هدی از خود بکشد از جهه او و اگر نداشته باشد بدل از هدی ده روز روزه می گیرد، و در بنده که باذن مولی احرام گرفته باشد مولی مخیر است میان هدی که به او دهد یا

از جهه او بكشد يا امر كند كه روزه بگيرد چنانكه احاديث صحيحه به اسانيد متواتره منقولست از ائمه هدى صلوات اللَّه عليهم بر آن (و روى عن عمران الحلبىّ انّه قال سئل ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه عن رجل نسى ان يصوم الثّلاثه الايّام الّتى على المتمتّع اذا لم يجد الهدى حتّى يقدم إلى اهله قال يبعث بدم) و به نوزده سند صحيح منقولست كه از آن حضرت صلوات اللَّه عليه پرسيدند از شخصى كه فراموش كند آن سه روزى را كه بر متمتع است هر گاه نيابد هدى را تا به خانه خود رسد حضرت فرمودند كه سال ديگر هدى مى فرستد كه در منى بكشند، و اين حديث محمولست كه وقتى برسد كه ذو الحجه بيرون رفته باشد، و احاديثى كه وارد شده است كه ده روز را در خانه مى گيرد محمولست بر جمعى كه در آن حوالى باشند كه پيش از خروج ذى الحجه به خانه رسند كه توانند سه روز را در ماه ذى الحجه بگيرند

باب ما يجب على المتمتّع اذا وجد ثمن الهدى و لم يجد الهدى

(قال ابى رضى اللَّه عنه فى رسالته إلىّ اذا وجدت ثمن الهدى و لم تجد الهدى فخلّف الثّمن عند رجل من اهل مكّه ليشترى لك فى ذى الحجّه و يذبحه عنك فان مضت ذو الحجّه و لم يشتر اخّره إلى قابل ذى الحجّه لأنّ ايّام الذّبح قد مضت) اين بابى است در آن چه واجب است بر متمتع هر گاه بيابد بهاى هدى را و نيابد هدى را پدرم رضى اللَّه عنه در رساله كه بمن نوشته بود ذكر كرده است و عبارت فقه رضويست كه هر گاه بهاى هدى را بيابى و هدى

بهم نرسد پس اگر در مکه معظمه می ماند و هدی بهم می رسد می خرد و می کشد در بقیه ذی الحجه و اگر حاج بیرون روند و نتواند ایستادن پس بگذار بهای هدی را نزد شخصی از اهل مکه و احوط آنست که عادل باشد که اعتماد به او توان کرد تا آن که بخرد از جهه تو در ماه ذی الحجه و ذبح کند از تو و اگر ذو الحجه بگذرد و نخرد تاخیر کند تا ذی الحجه آینده زیرا که ایام ذبح گذشت.

و بر این مضمون حدیث صحیح یا حسن کالصحیح حریز و صحیح بزنطی از نضر بن قرواش از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست و از این جهت است که تفسیر آیه کرده اند «فَمَنْ لَمْ یَجِدْ» را به بهای هدی و لیکن چون ظاهر آیه و احادیث متواتره دلالت می کند بر عدم وجدان و آن اعم است از عدم ثمن یا عدم ذبیحه احوط آنست که در چنین صورت سه روز روزه را بگیرد، در آن سه روز اگر هدی بهم رسد بخرد و بکشد و اگر بیرون آید پیش از خروج شهر بهای هدی را به عادل بسپارد تا از جهه او بکشند در این سال یا سال دیگر و چون به خانه رسد هفت روز نیز روزه بدارد احتیاطا و اللّٰه تعالی یعلم

باب المحصور و المصدود

[محصور و مصدود کیست]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه انّه قال المحصور غیر المصدود قال المحصور هو المریض و المصدود هو الّذی یردّه المشرکون کما ردّوا رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله و اصحابه لیس من مرض و المصدود تحلّ له النساء و

المحصور لا تحلّ له النّساء) و اين بابى است در حكم كسى كه ممنوع باشد از رسيدن بحج يا عمره به سبب مرض يا به سبب دشمن به شصت و هشت سند صحيح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه فرمودند كه محصور غير مصدود است و فرمودند كه محصور مريضى است كه به سبب بيمارى نتواند رسيد و مصدود كسى است كه دشمنان مانع شوند او را مانند كفار كه مانع شدند حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله را با اصحاب آن حضرت نه از جهه مرض، و مصدود را حلال مى شود زنان و محصور را حلال نمى شود

[حكم محصور و مصدود]

(فاذا قرن الرّجل الحجّ و العمره فاحصر بعث هديا مع هديه و لا يحلّ حتّى يبلغ الهدى محلّه فاذا بلغ محلّه احلّ و انصرف إلى منزله و عليه الحجّ من قابل و لا يقرب النّساء و اذا بعث بهديه مع اصحابه فعليه ان يعدهم لذلك يوما فاذا كان ذلك اليوم فقد و فى فان اختلفوا فى الميعاد لم يضرّه ان شاء اللَّه تعالى)

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۲۷

بعضى از اين عبارت از فقه رضويست و بعضى از موثقه سماعه و مجموع مضمون احاديث صحيحه معاويه بن عمار و غير اوست پس هر گاه شخصى قران كند حج و عمره را به آن كه در حال احرام بگويد كه ان لم تكن حجّه فعمره چنانكه گذشت و خواهد آمد يا آن كه و او بمعنى او باشد يعنى اگر با حج يا عمره يا هر دو قران كند هديى را كه اشعار و تقليدش كند و بيمار شود كه نتواند رفت هدى محل

شـدن از این احرام را با هدی سـیاقی که پیشتر رانده است هر دو را با اصـحاب خود می فرسـتد و محل نمی شود تا هدی او به محلش که مکه است اگر احرام عمره باشـد یا منی اگر احرام حـج باشـد برسـد و چون این هر دو هدی به محلش می رسد این محصور محل می شود و به خانه خود می رود و بر اوست که سال دیگر حـج کنـد و نزدیکی با زنان نمی کند. تا اینجا عبارت فقه رضویست و ناتمام است، و در فقه تمام است که نزدیکی نمی کنـد تا سال دیگر حـج کنـد و اگر مصـدود شود از حـج به سبب دشـمن و محروم شـده باشد سال دیگر حج می کند و مصدود نزدیکی به زنان می کند و محصور نمی کند، و بقیه کلام صدوقست و مضمون تتمه صحیحه معاویه بن عمار است که اولش مذکور شد و مضمون آن حدیث این است که معاویه گفت سؤال کردم از آن حضـرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که محصور شود به مرض و هدی خود را بفرستد حضرت فرمودند که با اصـحاب خود وعـده می کند پس اگر احرام حج است وعده روز عید است و چون روز عید می شود تقصـیر می کند و حلق بر او واجب نیست تـا مناسک را به جا آورد و اگر احرام عمره باشـد تخمین می کنـد که چه روز اصـحابش داخل مکه معظمه می شوند مثلا می گویند که روز دوشنبه داخل خواهیم شد و طلوع آفتاب یا اوّل ظهر روز سه شنبه این هدی را خواهیم گشت پس چون

طلوع آفتاب می شود بعد از ساعتی تقصـیر می کند و محل می شود پس اگر

در وعـده مختلف شوند به آن که مثلا به سـبب موانع دو روز بعد از آن داخل شوند ضـرر ندارد به او هر چند کاشف بیاید که در آن وقت محل نشده بوده است و لیکن شارع بنای آن را بر گمان آن شـخص گذاشـته است و گمان او این بود که خواهند رسید.

و احادیث صـحیحه بر این مضـمون وارد شـده است و لیکن ظاهرا عبارت عبارت موثقه سـماعه است که گفت از آن حضـرت سؤال کردم از شخصـی که محصور شود در حـج حضـرت فرمودنـد که می باید که هدی خود را بفرسـتد هر گاه با اصـحابش باشد، و محل هدی اگر در حج است منی است و اگر در عمره است مکه است و بعد از این عبارت متن را ذکر کرده است که بر اوست که روزی وعـده کنـد (و قال صـلوات اللّه علیه المحصور و المضـطرّ ینحران بدنتهما فی المکان الّذی یضـطرّان فیه) و منقولست از آن حضـرت صـلوات اللّه علیه که محصور به مرض یا اعم از مرض و دشـمن و مؤید است نسخه مصدود و آن نیز بـدو معنی ممکن است لغوی و اصـطلاحی و مضـطر که اعم است از همه شـتر خود را و بعضـی از نسـخ تثنیه است یعنی شتران خود را می کشند در آنجایی که ممنوع می شوند در آنجا.

بـدان که حق سـبحانه و تعالی فرموده است که تمام کنیـد حج و عمره را از جهه رضای حق سـبحانه و تعالی پس اگر محصور شوید پس بر شماست آن چه میسّر شود از هدی و سر خود را نتراشید تا هدی به محل خود برسد پس اگر کسی

از شما بیمار باشد یا سرش آزاری داشته باشد پس فدا می دهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۹

سه روز روزه یا تصدق برده مسکین هر مسکینی را مدّی یا شش مسکین مسکین را دو مدّ یا گوسفندی می کشد و ظاهرا حصر اعم است است از مصدود شدن یا بیمار شدن یا مضطر شدن.

و ظاهر آیه و این حدیث بلکه احادیث صحیحه متکثره این است که هر مضطری اگر هدی رانده باشد هدی خود را می کشد و خلافست که همان هدی کافیست یا هدی دیگر از جهت محل شدن می باید کشت و اگر هدی نرانده باشد یک هدی کافی است پس بیمار نیز هدی خود را می تواند کشت خصوصا هر گاه رفقا نداشته باشد که بفرستد و اظهر آنست که اگر باشد نیز مخیر است میان کشتن در همین جا یا فرستادن به مکه یا منی و آن چه مشهور است میان اصحاب آنست که اگر منع از دشمن باشد و نتوانند به مکه یا عرفات و مشعر رفتن هدیی می کشند و محل می شوند از جمیع محرّمات احرام چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در حدیبیه ممنوع شدند و هدیها را کشتند و سرها را تراشیدند و برگشتند و اگر منع از مرض باشد هدی خود را می فرستند و اگر خفّتی حاصل شود و خود را برساند بحج یا عمره به آن محل می شود و الا صبر می کند تا وقت وعده و در آن وقت محل می شود و همه چیز بر او حلال می شوند مگر زنان تا آن که در سال دیگر خود حج کند و اگر خود بحج نرود وکیل او طواف نساء را

از جهه او بکنـد (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبـد اللّه صـلوات اللّه علیه فی المحصور و لم یسق الهـدی قال ینسک و یرجع قیـل فـان لم یجـد هـدیا قـال یصـوم) و به چهـار ده سـند صـحیح منقولست از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه در محصوری که سیاق هـدی نکرده باشـد حضـرت فرمودند که هدیی از جهه محل شدن می کشد و بر می گردد عرض نمودند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۰

هـدیی بهم نرسـد یا بهای هـدی را نداشـته باشد فرمودند که روزه می گیرد و ظاهرا ممنوع به مرض باشد، و محمولست بر آن که دیگری نرود که هدی را بفرستد.

و تخییر چنانکه بعضـی گفته انـد اظهر است (و اذا تمتّع رجل بالعمره إلی الحجّ فحبسه سـلطان جائر بمکّه فلم یطلق عنه إلی یوم النّحر فـانّ علیه ان یلحق النّاس بجمع ثمّ ینصـرف إلی منی و یرمی و یذبـح و یحلق و لا شـی ء علیه و ان خلّی عنه یوم النّحر فهو مصدود عن الحجّ إن کان دخل مکّه متمتّعا بالعمره إلی الحجّ فلیطف بالبیت اسبوعا و یسعی اسبوعا و یحلق رأسه و یذبح شاه و ان کان دخل مکّه مفرد للحجّ فلیس علیه ذبح و لا شـی ء علیه) عبارت فقه رضویست و مضـمون حدیث موثق کالصـحیح فضل بن یونس بلکه عبـارت اوست مگر انـدک تغییری که گفت سؤال کردم از حضـرت امام موسـی کاظم صـلوات اللّه علیه که هر گاه شخصـی حج تمتع کند و پادشاه جایری او را حبس کند در مکه معظمه و او را رها ندهند تا روز عید و عبارت فقه تا شب نحر است و این اظهر

است پس به درستی که بر اوست که خود را به مشعر الحرام رساند و با حاج روانه منی شود و بنا بر نسخه حدیث فقیه اول صبح او را رها دهند و به تعجیل تمام خود را برساند تا وقوف اضطراری مشعر را در یابد پس رمی جمره عقبه کند و هدی را بکشد و سر بتراشد و بر او چیزی نیست و اگر در روز نحر او را رها دهند و این عبارت قرینه آنست که جمله اولی: لیله النّحر باشد یا آن که مثل فقه بوده باشد که و ان خلّی عنه یوم النّحر بعد الزّوال که اضطراری مشعر را در نیابد، و در صورت اول اضطراری را دریابد یا مثل کافی «یوم النفر» بدل از «یوم النحر»

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۱

باشد یا مثل تهذیب که «یوم الثانی» باشد او مصدود و ممنوعست از حج اگر داخل مکه شده باشد از جهه حج تمتع و چون بحج نرسید می باید عمره مفرده به جا آورد به آن که هفت شوط طواف خانه به جا آورد یا نماز طواف و هفت شوط سعی میان صفا و مروه بکند و سر بتراشد و طواف نسا بکند که علی الاشهر و گوسفندی نیز بکشد از جهه محل شدن بر وجه کمال استحبابا، و اگر داخل شده باشد بقصد حج افراد بر او نیست ذبح گوسفند چون در حج افراد هدی واجب نیست و بر او چیزی نیست از گناه یا حج سال آینده یا عمره تحلل و این اظهر است (و روی رفاعه بن موسی عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال خرج الحسین صلوات

اللَّه علیه معتمرا و قد ساق بدنه حتّی انتهی إلی السّقیا فبرسم فحلق شعر رأسه و نحرها مکانه ثمّ اقبل حتّی جاء فضرب الباب فقال علیّ صلوات اللَّه علیه ابنی و ربّ الکعبه افتحوا له و کانوا قد حمّوا له الماء فاکبّه علیه فشرب ثمّ اعتمر بعد) و به بیست سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید الشهدا علیه السلام بقصد عمره بدر رفتند و شتری را راندند تا به سقیا رسیدند که ظاهرا صفرا باشد و حضرت تب کردند پس سر تراشیدند و شتر را در همان جا نحر فرمودند و متوجّه خانه شدند تا آن که چون در خانه را زدند حضرت سید الأوصیاء صلوات اللَّه علیه به مکاشفه یا اخبار نبی صلوات اللَّه علیه و آله دانستند که آن حضرتست و فرمودند که بحق پروردگار کعبه که پسر منست در را بگشایید و چون حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه می دانستند که کوفت ناک خواهند آمد پیشتر فرمودند که آبی را گرم کنند و محتمل است که آب را از جهه حضرت امیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۲

گرم کرده باشند و لیکن تفکیک ضمیر می شود پس حضرت امیر فرمودند که آن حضرت سر در آن آب داشتند و از آن آب نوشیدند و مرتبه دیگر به عمره فرمودند و به اسانید متکثره که چهل و چهار سند صحیح است از معاویه بن عمار منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت سید الشهداء صلوات اللَّه علیه بقصد عمره بیرون رفتند و در راه بیمار شدند و این خبر به حضرت امیر المؤمنین صلوات

اللّٰه علیه رسید و حضرت در مدینه بودند پس چون بطلب آن حضرت بیرون رفتند و در سقیا به آن حضرت رسیدند و آن حضرت بیمار بودند فرمودند که چه حال داری فرمودند که درد سر دارم حضرت شتری طلبیدند و نحر فرمودند و سرش را تراشیدند و او را به مدینه آوردند و بعد از آن که شفا یافتند متوجّه عمره شده به جا آوردند عرض نمودم که در وقتی که آن حضرت شفا یافتند حلال شد بر آن حضرت زنان فرمودند که زنان حلال نمی شوند تا طواف و سعی واقع نشود عرض نمودم که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه که از حدیبیه برگشتند زنان بر ایشان حلال شد با آن که طواف خانه نکرده بودند حضرت فرمودند که هر دو مثل یکدیگر نیستند حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله مصدود بودند و حضرت سیّد الشهداء محصور بودند.

و بحسب ظاهر مخالفت هست میان این دو حدیث صحیح ممکن است که در دو وقت بوده باشد یا آن که حضرت امیر بحسب ظاهر نفرموده باشند به آن که به طی الارض فرموده باشند و آن حضرت را برگردانیده باشند و به طی الارض آمده باشند یا به باطن رفته باشند و اول اظهر است و احتمال اشتباه یکی از راویین نیز محتمل است و اللّٰه تعالی یعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۳

(و المحصور لا تحلّ له النّساء حتّی یطوف بالبیت و یسعی بین الصّفا و المروه) عبارت صحیحه معاویه بن عمار است که الحال گذشت که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که زنان بر ممنوع به مرض حلال نمی شوند تا خود طواف

به جا بیاورد و سعی میان صفا و مروه کند بخلاف مصدود

[اگر در حج قران محصور شود]

(و القارن اذا احصر و قد اشترط فقال فحلّنی حیث حبستنی فلا یبعث بهدیه و لا یتمتّع من قابل و لکن یدخل فی مثل ما خرج منه) و قارن هر گاه ممنوع شود به مرض و شرط کرده باشد در احرام که خداوندا مرا حلال کن در هر جا که محبوس سازی پس اگر این شرط را کرده باشد لازم نیست که هدی را بفرستد و سال دیگر حج تمتع نمی کند بلکه داخل می شود در مثل آن چه از آن بیرون آمده است یعنی قضا می کند بعنوان قران.

و به سی و شش سند صحیح از محمد بن مسلم و رفاعه منقول است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیهما که فرمودند که هر گاه قارن محصور شود و شرط کرده باشد به عبارت سابقه فرمودند که هدی خود را می فرستد عرض نمودیم که آیا سال آینده حج تمتع می کند فرمودند که نه و لیکن داخل می شود در قرانی که از آنجا بیرون آمده است. بدان که عبارت این حدیث را شیخ کلینی و شیخ طوسی رضی اللَّه عنهما چنین روایت کرده اند و این روایت موافق است با احادیث بسیار و ظاهر آنست که صدوق نیز همین روایت را نقل کرده باشد و نساخ نسخه صدوق را «قال یبعث» را «فلا یبعث» نوشته باشند با آن که صدوق نیز در اول باب ذکر کرد که هدیی با هدی خود بفرستد و اکتفا به یک هدی نکرد بلکه با هدی سیاق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۴

هدی تحلل را جمع کرد

پس البته غلط از نساخ شده است (و سال حمزه بن حمران ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الّذی یقول حلّنی حیث حبستنی فقال هو حلّ حیث حبسه اللّٰه عزّ و جلّ قال أ و لم یقل و لا یسقط الاشتراط عنه الحجّ من قابل) و منقول است در صحیح از ابن ابی عمیر از حمزه که توثیق ندارد و لیکن کتابش معتمد طایفه بوده است با آن که صحت از ابن ابی عمیر کافی است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که در احرام شرط کند و بگوید که خداوندا مرا محل گردان هر جا که مرا حبس کنی؟ حضرت فرمودند که او محل می شود هر جا که حق سبحانه و تعالی او را محبوس گرداند خواه شرط کرده باشد یا نه که گفتن محض تعبّد است و این شرط کردن نیز ساقط نمی گرداند از او حج در سال آینده را زیرا که اگر واجبست حج بر او قرار گرفته است سال دیگر واجبست با بقاء استطاعت اگر در سال اول باشد و مطلقا اگر مستقر باشد در ذمه اش و اگر واجب نباشد و مستحب باشد هر سال حج مطلوب است و چنین نیست که شروع در حج که سبب اتمام می شود واجب می شود اتمام آن اگر ممنوع باشد به دشمن یا مرض واجب باشد کردن بلکه مستحبّ است و در حسن کالصحیح منقولست از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که محرم محل می شود هر جا که حق سبحانه و تعالی او را محبوس کند خواه شرط کند یا نکند.

و

در صحیح از ابو بصیر لیث منقولست به دوازده سند که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه از شخصی که شرط کند در حج که حق سبحانه و تعالی او را محل کند هر جا که محبوس سازد آیا بر او لازمست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۵

سال آینده حج کند فرمودند بلی و در احادیث بسیار وارد شده است که حج می کند. در سال آینده یعنی شرط کردن سبب سقوط حج واجب نمی شود چنانکه در صحیحه ذریح منقولست که حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر شرط کرده باشد بر او واجب نیست که حج کند یعنی اگر حج سنتی باشد اهتمام بسیار نیست در حج سال آینده اگر شرط کرده باشد و اگر نکرده باشد. مستحب مؤکد است که سال دیگر حج به جا آورد و اللّٰه تعالی یعلم و در صحیح به اسانید بسیار از بزنطی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه از محرمی که ساق پای او بشکند چه چیز بر او حلال است و چه چیز بر او حرام است حضرت فرمودند که محل می شود از همه چیز، عرض نمودم که بر او حلال می شوند زنان و جامهای دوخته و بوی خوش حضرت فرمودند که بلی از جمیع آن چه بر محرم حرام است پس فرمودند که نشنیده قول حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه را که محل کن مرا هر جا که محبوس سازی مرا از جهه قضا و قدری که بر من مقدّر ساخته.

عرض نمودم که حق سبحانه و تعالی ترا بزرگ گرداناد چه می فرمایید در حج؟ حضرت فرمودند که

ناچار است که سال دیگر حج کند عرض نمودم که بفرمایید که محصور و مصدود هر دو مساویند فرمودند که نه عرض نمودم که بفرمایید که در آن سالی که کفار منع کردند حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را حضرت عمره را قضا کردند؟ حضرت فرمودند که قضا نکردند و لیکن سال دیگر عمره به جا آوردند. و ظاهرا وجهش آنست که وقتی ندارد عمره یا حج که قضا شود اگر چه واجب باشند بلکه همیشه اداست هر چند به سبب تاخیر مستحق عقوبت الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۶

شوند.

و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی محصور شود هدی خود را بفرستد و چون خفتی در خود بیابد پس اگر گمان داشته باشد که خود را می تواند رسانید برود به مکه پس اگر به مکه رسد پیش از آن که هدیش را نحر کرده باشد بر احرام خود بماند تا از مناسک همه فارغ شود و هدیش را نحر کند جایز است بر او چیزی نیست، و اگر وقتی برسد که هدیش را کشته باشند لازم است که سال دیگر حج یا عمره به جا آورد عرض نمودم که اگر با احرام بمیرد پیش از آن که به مکه رسد حضرت فرمودند که اگر این حجش حج اسلام باشد و حج واجب خود را نکرده باشد به نیابت او حج و عمره می کنند زیرا که در ذمه اش قرار گرفته است.

پس ظاهر شد که هر جا که واقع شده است که سال دیگر حج کند وقتی است که این منع در حج

اسلام او واقع شده باشد یا بر سبیل استحباب است و هر جا که در سال دیگر هدی را بفرستند به آن که در آن سال نرسد خلاف است که در وقت فرستادن اگر در آن حوالی باشد، و اگر دور باشد وعده می دهد که در فلان روز هدی مرا اشعار یا تقلید کنید و از آن وقت که می فرستد یا اشعار و تقلید می کند اولی این است که تا وقت وعده محل شدن در حکم محرم باشد خصوصا از زنان و آیا این امساک واجبست یا مستحب خلافست چون بلفظ امر واقع شده است.

در صحیحه عالی السند معاویه بن عمار منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه وعده کرده باشد که در روز عید مثلا هدی بخرند و از جهه او بکشند و در واقع او محل شود و در آنجا

هدی نخرند، حضرت فرمودند که سال دیگر هدی بفرستد. و خود در خانه خود امساک کند از جماع یا مطلق محرمات احرام.

و در موثقه کالصحیحه زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه محصور زری بفرستد که از جهه او هدیی بخرند بکشند و در روز عید که وعده باشد او محل شود و با زنان جماع کند و بعد از آن ظاهر شود که هدی را نخریده اند و نکشته اند در سال دیگر بفرستد و بر او چیزی نیست به سبب جماع و لیکن در این سال که هدی بفرستد خود را از زنان نگاهدارد تا روز کشتن هدی پس چون معلوم نیست که بر سبیل وجوبست

یا ندب احوط آنست كه ترک نكنند امساک را و اخبار بسيار وارد شده است در بعث هدى بلكه نيست حديثى كه در آن نباشد فرستادن هدى پس اظهر آنست كه از قلم نساخ زياد شده است كلمه و اللّٰه تعالى يعلم

باب الرّجل يبعث بالهدى و يقيم فى اهله

(روى عن معاويه بن عمّار قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن الرّجل يبعث بالهدى تطوّعا و ليس بواجب فقال يواعد اصحابه يوما فيقلّدونه فاذا كان تلك السّاعه اجتنب ما تجتنبه المحرم إلى يوم النّحر فاذا كان يوم النّحر اجزا عنه فانّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و اله حين صدّه المشركون يوم الحديبيّه نحر و احلّ و رجع إلى المدينه) اين بابى است در شخصى كه هديى بفرستد و خود در خانه خود بماند به بيست و هشت سند صحيح منقولست از معاويه كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه سؤال كردم از شخصى كه هديى بفرستد مستحبا كه بر او واجب نباشد بنذر يا شبه نذر حضرت فرمودند كه وعده مى كند با اصحاب خود رو زيرا كه در آن روز احرام گيريد هدى مرا در كردنش ريسمانى يا كفشى بياويزيد و چون آن ساعت شود اجتناب كند از هر چه محرم از آن اجتناب مى كند تا روز عيد پس چون روز نحر مى شود اعم از روز عيد در حج يا غير آن در عمره از او مجزى است به درستى كه حضرت سيد المرسلين صلى اللّٰه عليه و آله چون كفار قريش منع كردند آن حضرت را در روزى كه آن حضرت در حديبيه تشريف داشتند و كفار جميع را به آن جا فرستادند تا عاقبت

صلح واقع شد که حضرت در آن سال برگردند و سال دیگر کفار قریش از مکه بیرون روند و آن حضرت داخل شوند و سه روز بیشتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۹

نباشند، پس حضرت شتران هدی را نحر فرمودند و محل شدند و رجوع فرمودند به مدینه مشرفه.

و وجه تعلیل آنست که حضرت هدی را در غیر محل خود نحر فرمودند و داخل مکه نشدند و ثواب حج را یافتند به نیّت پس کسانی را که مقدور نباشد آمدن از جاهای دور با آن که هدی خود را بفرستند که در آنجا کشته شود بطریق اولی ثواب حج خواهند داشت و چون این تعلیل غرابتی داشت کلینی ذکر نکرده است و لیکن موسی بن قاسم در کتاب خود ذکر کرده است و امثال این تعلیلات از جهه عامه می فرمودند یا جمعی که همیشه با عامه بحث داشتند مثل معاویه بن عمار حتی آن که پدرش از فضلاء محدثین عامه است بحسب ظاهر و خواهد آمد چیزی چند که دلالت بر تشییع او کند (و قال الصّادق صلوات اللّه علیه ما یمنع احدکم من ان یحجّ کلّ سنه فقیل له لا یبلغ ذلک أموالنا فقال اما یقدر احدکم اذا خرج اخوه ان یبعث معه بثمن اضحیّه و یامره ان یطوف عنه اسبوعا بالبیت و یذبح عنه فاذا کان یوم عرفه لبس ثیابه و تهیّا و اتی المسجد فلا یزال فی الدّعاء حتّی تغرب الشّمس) و منقولست از آن حضرت صلوات اللّه علیه که چه چیز مانع است هر یک از شما را که هر سال حج کنید؟ عرض نمودند که مال ما باین نمی رسد فرمودند که آیا

قادر نیست هر یک از شما که چون برادر مؤمن شما بحج رود بهای قربانی به او دهد و التماس کند از او که هفت شوط طواف از جهه او بکند و هدیی که از جهه او خریده است به نیابت او بکشد و چون روز عرفه شود جامهای خود را به پوشد و مهیّا شود به آن که بر شکل محرمان باشد یا زینت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۰

کند یا جامهای زیر را به پوشد و بمسجد رود و مشغول دعا شود تا غروب شمس که شام باشد.

و به دوازده سند صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که هدی خود را بفرستد با جمعی که هدی را می رانند و وعده کند با ایشان که شما در فلان روز که هدیهای خود را تقلید می کنید و احرام می گیرید این هدی را نیز در گردنش چیزی بیاویزید حضرت فرمودند که هر گاه چنین کند بر او حرام می شود آن چه بر محرم حرامست. در آن روزی که با ایشان وعده کرده است تا آن که هدی به محلّش برسد.

عرض نمودم که بفرمایید که اگر بر خلاف وعده واقع شود و ایشان دیرتر به میقات رسند و او خواهد که در روز وعده محل شود حضرت فرمودند که بر او حرجی نیست هر گاه در روز وعده محل شود و قریب باین است. صحیحه کنانی علی الظاهر و یا کالصحیحه علی المشهور.

و به بیست و پنج سند صحیح منقولست از هارون بن خارجه که برادرم شتری فرستاد و به آن شخصی که شتر را داد التماس

نمود که در فلان روز اشعار و تقلید کند پس من به او گفتم که می باید که جامه دوخته نپوشی پس مرا فرستاد به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و آن حضرت از کوفه به کربلای معلّی رفته بودند پس به خدمت حضرت رفتم عرض نمودم که برادرش چنین کرده است و ترک جامه نمی تواند کرد از جهه زیاد که والی کوفه است و این عمل از شعار شیعیان است حضرت فرمودند که جامهای خود را به پوشد و در روز عید گاوی بکشد به کفاره پوشیدن جامه.

و به دوازده سند صحیح منقولست از عبد اللَّه بن سنان که آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۱

فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه و عبد اللَّه بن عباس هدی خود را از مدینه می فرستادند و خود برهنه می شدند و از هر جا که می بودند وعده می کردند با اصحاب خود که اشعار و تقلید کنند در روزی معین و از آن روز وعده تا روز عید خود را نگاه می داشتند از آن چه محرم خود را از آن نگاه می دارد و اجتناب می نمودند از آن چه محرم اجتناب می نماید مگر از تلبیه که نمی گوید آن را مگر کسی که حج یا عمره کند و احادیث دیگر باین مضامین وارد است به این ها اکتفا شد

باب نوادر الحج

[زیاد بودن مسائل حج]

(روی عن بکیر بن اعین عن اخیه زراره قال قلت لأبی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه جعلنی اللَّه فداک أسألک فی الحجّ منذ اربعین عاما فتفتینی فقال یا زراره بیت یحجّ قبل ادم بألفی عام ترید ان تفنی مسائله فی اربعین عاما) این بابی است در احادیث شاذّه حج: مرویست

در حسن کالصحیح از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم از چهل سال تا حال از تو سؤال می کنم از مسایل حج و شما جواب می فرمایید حضرت فرمودند که ای زراره خانه را که پیش از آدم بدو هزار سال حج می کردند می خواهی مسایل او را تمام کنی در چهل سال و به جای تفنی تفتی خوانده اند یعنی می خواهی که فتوی دهند مسایل او را به تو در چهل سال چون به مرور ایام حوادث بهم می رسد و به سبب آن احکام متجدد می شود و ممکن است که مطایبه باشد

[رود خانه های حرم روان می شود به بیرون حرم]

(و قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه أودیه الحرم تسیل فی الحلّ و أودیه الحلّ لا تسیل فی الحرم) و در موثق از عبد اللّٰه ابن عیسی هاشمی منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که رود خانهای حرم روان می شود به بیرون حرم ورود خانهای حل سیلان نمی کند به حرم یعنی حق سبحانه و تعالی حرم را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۳

بلند آفریده است و ظاهرا کنایه است از آن که علوم و کمالات از حرم اعظم الهی که رسول خدا و ائمه طاهرینند صلوات اللّٰه علیهم روانست. به جانب عالمیان و بر عکس نیست و هرگز ایشان نزد کسی تعلم نگرفته اند.

چنانکه متواتر است از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که فرمودند که علوم اهل بیت من همه حکمت است یعنی علوم لدنّی است و از جانب حق سبحانه و تعالی است و ایشان اعلمند از همه کس در صغر و کبر:

از ایشان یاد گیرید و تعلیم ایشان مکنید و با

آن که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه از پدرش که به اتفاق عالمیان اعلم اهل ارض بودند و تعلم کرده بود از جهه مصلحتی که عامه اعتبار می کردند علوّ استاد را و حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه را تابعی می گفتند چون به شرف صحبت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نرسیده بود و از جابر که باین شرف فایز شده بود بیشتر روایت می کردند از این جهت آن حضرت گاهی به نزد جابر می رفتند و از جابر سؤالها می فرمودند و جابر می گفت که من داخل نمی شوم در نهی رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله که فرموده است که شما تعلیم اهل بیت من مکنید و از ایشان تعلّم کنید حضرت می فرمودند که حدیث را من بر تو می خوانم تو بشنو و بگو حق است و چون بر جابر می خواندند او قسم یاد می کرد که و اللّٰه که من از حضرت چنین شنیده ام و همین معنی سبب این شد که سنّیان و علمای ایشان از آن حضرت احادیث بسیار روایت کرده اند.

و از ابو نعیم حافظ نقل کرده اند که شافعی در اوایل سن به نزد مالک آمد در اواخر سنّ مالک، و اعتبار عظیم داشت در مدینه مشرفه، و در شبی که داخل مدینه شد موطأ مالک را تمام مطالعه کرد و مالک بر کرسی می نشست و القاء مسایل بتلامذه می نمود که کدام یک بهتر جواب می دهند، و شافعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۴

نزد مرد پیری نشسته بود هر چه مالک می پرسید شافعی به آن مرد می گفت هم چنین جواب بگو تا چند مسأله را که چنین جواب گفت مالک گفت تو

هر گز چنین نبودی بگو از که شـنیده او گفت از این پسر مالک خوب متوجّه او شد و تعریف شافعی را شنیده بود رو به او کرد که تو شافعی نیستی گفت هسـتم مالک از کرسـی به زیر آمد و شافعی را در بغل گرفت و با خود به خانه برد و گفت به او که أولاـ بگو که این مسائـل را من احـداث کرده ام تو از که شـنیده گفت که از موطـأ دیشب همه را مطالعه کردم، دیگر گفت به یک شب فاضل نمی توان شـد بگو تلمذ پیش که کردی هر کسـرا که نام برد مالک گفت او سـهل است تا آن که آخر گفت عمـده درسـهای من نزد تلامذه و اصـحاب جعفر بن محمد الصادق (ع) بود مالک گفت مرا خلاص کردی اول بگو من نیز هر چه یافتم از برکت صحبت آن حضرت یافتم.

و مالک کتابی دارد جـدا که از حضـرت صادق روایت کرده است علمای ما آن کتاب را روایت کرده اند از آن جمله ابن ابی عمیر نزد مالک خوانـد آن کتاب را، و صـدوق در امالی و غیر آن نقل کرده است این اخبار را و از این جهت است که عامه و خاصه هم از ابن ابی عمیر روایت کرده اند و جا حظ در کتبش از او روایت کرده است و گفته است اگر چه او را افضـی است اما اصدق الناس است.

و قانون اجلاء محدّثین ما رضـی اللّٰه عنهم این بود که اگر از طرق ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم حدیثی صحیح بود به این معنی که خود از ائمه هدی شنیده بودند یا نزد ایشان متواتر بود

و همان حدیث را مالك بن انس یا انس بن مالك یا ابو هریره و امثال ایشان روایت کرده بودند از جهه تالیف قلوب عامه و از جهه تقیه و از جهه الزام ایشان از ایشان روایت می کردند و بسیار بود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۵

کتب عامه را درس می گفتند و باین وسیله بسیاری از سنیان شیعه می شدند، و جمعی از اصحاب رجال که اینها را نمی فهمیدند جرح امثال این اجلا کردند.

و از آن جمله محمد بن عبد اللّه بن مطلب شیبانی که در طلب حدیث در جمیع بلاد مسافرت کرد و احادیث اهل بیت را از همه جا می شنید و از جمله آثار اوست صحیفه کامله که محدثین خراسان داشتند و در عراق نبود و بزرگان علمای ما مثل شیخ مفید و حسین بن عبید اللّه و ابن عبدون و غیرهم از او روایت کرده اند و غنیمت می دانستند وجود او را که احادیث بسیار جمع کرده بود و امثال ابن غضائری جرح او کردند از آن جمله ابن غضائری ذکر کرده است که ابو المفضّل وضاع حدیثست و احادیث غیر معروف بسیار روایت می کند که در کتب عراقین نیست و من کتبش را دیدم و در آنجا اسانید بود و متون نبود و متون بود و اسانید نبود.

و رأی من آنست که عمل نکنید به حدیثی که او روایت کرده باشد و بس نیکو تفکر کن که این شیخ چه گفته است أولا معنی ندارد که شخصی سند فقط را در کتاب نقل کند مگر وقتی که أولا حدیث را به سندی ذکر کند و بعد از آن سندی دیگر ذکر می کند و در

آخر از جهه اختصار مثله «مماثله ظ» می گویند و متفقند محدثین که در چنین حدیثی لازم نیست که مماثلت من جمیع الوجوه باشد بلکه من حیث المعنی کافی است، و متون بدون اسانید یا از آن جهه است که آن حدیث در نهایت اشتهار بوده است مثل حدیث «انما الاعمال بالنّیّات» و حدیث «لقد کثرت علیّ الکذّابه» و امثال اینها یا دغدغه در سند دارد و حدیث را مرسلا از جهه تأیید یا حصول تواتر نقل می کنند چون احادیث بسیار وارد شده است که اگر از ما حدیثی به شما رسد و شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۶

نفهمید نفی آن مکنید و اگر چه سندش صحیح نباشد چون ممکن است که ما گفته باشیم و ردّ بر ما ردّ بر خداست و رسول است بلکه اگر یقین دانیم فسق او را نفی نمی توان کرد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر فاسقی خبری بیاورد شما تثبت کنید و عمل مکنید تا ظاهر شود صدق و کذب آن نفرموده که بگوئید دروغست یا موضوع است و بغیر از حق سبحانه و تعالی که می داند راست و دروغ کسی را پس معقول است به امثال این وجوه بزرگی را که نظیرش در عالم نیست نفی کنند و وضاع حدیثش گویند؟! امید که حق سبحانه و تعالی بر ما و ایشان نگیرد امثال این اغلاط در اجتهاد را مثلا خود شنیدم از بعضی از مشایخ که می فرمودند که عجب از محدثین ما که امثال این حدیث را در کتب نقل کرده اند چه مطلب بر این مترتّب می شود که حرم بلند باشد و سیل از بیرون داخل نمی شود:

این شکسته عرض نمود که در حدیث صحیحی از عبد اللَّه بن سنان وارد است که حق سبحانه و تعالی را سه حرمست که حرمت آنها را اعظم از همه کرده است.

یکی کتاب اللَّه است که جامع علوم و حکم انوار الهی است، و دویم کعبه معظمه است که قبله عالمیانست و نمازی مقبول و صحیح نیست.

بدون توجه به آن.

و سیم عترت پیغمبر شماست صلی اللَّه علیه و آله، و در اینجا ممکن است که مراد از حدیث معنی سیم باشد تحسین بسیار کرد و توبه کرد که دیگر ردّ حدیث نکند. مجملا هیچ حدیثی را رد نمی باید کرد و امثال این اخبار ممکن است که از ائمه هدی صادر شده باشد و بر تقدیر صدور ممکن است که مطلب ارتفاع حرم باشد بر حل بحسب صورت چنانکه بحسب معنی رفعت دارد بر آسمانها و ممکن است که ظاهر این باشد و کنایه معنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۷

سابق مراد باشد پس فی الحقیقه باین می گردد که ما نمی دانیم وقوع و لا وقوع را و نه مراد ایشان را و اللَّه تعالی یعلم

[اقرار ابو حنیفه به علم امام صادق ع]

(و روی عن ابی حنیفه النّعمان بن ثابت انّه قال لو لا جعفر بن محمّد ما علم النّاس مناسک حجّهم) و منقولست از ابو حنیفه مشهور که او می گفت که اگر نه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه بود مردمان احکام عبادات حج خود نمی دانستند و همه می دانستند که ایشان اعلمند و لیکن حب جاه و اعتبارات نمی گذاشت که متابعت حق کنند.

و دمیری در کتاب حیاه الحیوان ذکر کرده است که ابو حنیفه حاضر شد در مجلس حضرت و حضرت از او

مسایل بسیار پرسید و او ندانست از آن جمله خبریست که صدوق بطرق متکثره از طرق علماء عامه روایت کرده است از ابن ابی لیلی قاضی کوفه که گفت داخل شدم با نعمان بن ثابت بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه پس حضرت فرمودند که این کیست که با تست گفتم فدای تو گردم شخصی است از اهل کوفه که صاحب رای و فکر است او را نعمان می گویند حضرت فرمودند که آن شخصی است که احکام الهی را برای و عقل خود قیاس می کند؟ گفتم بلی حضرت فرمودند که ای نعمان آیا می دانی که حق سبحانه و تعالی در سر تو چند آب مقرر ساخته است یکی را تلخ کرده است و یکی را شیرین و یکی شور و یکی بدمزه چرا چنین کرده است؟ گفت نمی دانم حضرت فرمودند که هر گاه حکمت سر خود را ندانی حکمت الهی را در احکام او چون خواهی دانست پس فرمودند که کدام کلمه است که اولش کفر است و آخرش ایمان گفت نمی دانم ابن ابی لیلی گفت فدای تو کردم بیان فرما حضرت فرمودند که پدرم خبر دادن از پدرش از پدرش که حضرت سیّد المرسلین صلی اللّٰه

علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی چشمهای فرزند آدم را بر دو پیه مقرر فرموده است و آب چشم را شور گردانیده است تا پیه گداخته نشود و فاسد نشود و فایده دیگر آن که هر چه در چشم افتد آن را بگدازد و بیرون آید و آب گوش را تلخ آفریده است تا حفظ کند مغز سر

را از جانوران چون به بوی مغز سر از گوش داخل دماغ می شوند و تلخی آب گوش ایشان را مانع است از رفتن به گوش، و آب بینی را سرد آفریده است تا به استنشاق هوا سرد شود و به دماغ رسد و اگر چنین نباشد مغز سر گداخته می شود، و آب دهن را شیرین کرده است تا لذت طعام و شراب را بیابد و به سبب آن به گلو فرو رود، و اما کلمه که اوّلش کفر است و آخرش ایمان کلمه لا اله الا اللَّه است و دور نیست که اشاره باین باشد که تا مذاهب باطل را نگذاری بمذهب حق نمی رسی.

پس حضرت فرمودند که این نعمان زنهار که قیاس مکن به درستی که پدرم از پدرانش از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله روایت کرده است که هر که چیزی از دین را قیاس کند برأی خود حق سبحانه و تعالی او را با شیطان در جهنم در آورد چون اول کسی که قیاس کرد شیطان بود که گفت مرا از آتش خلق کرده و آدم را از گل و آتش اشرفست از گل پس چیزی که از آتش مخلوق شده باشد می باید که بهتر باشد از چیزی که از گل مخلوق شده است و نظر نکرد نفس ناطقه انسانی را که حق سبحانه و تعالی او را از نور آفریده است و شرف نور را بر نار ندانست پس زنهار که قیاس مکن که دین الهی دانسته نمی شود برأی و قیاس دیگر فرمودند که قتل اعظم است یا زنا نعمان گفت قتل نفس حضرت فرمودند که حق سبحانه و

تعالی قتل نفس را بدو شاهد مقرر گردانیده است و در زنان چهار گواه می باید.

دیگر فرمودند نماز اعظم است یا روزه گفت نماز گفت چرا حایض

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۹

قضا نمی کند نماز را و قضا می کند روزه را پس چگونه قیاس توان کرد از خدا بترس و قیاس مکن دیگر فرمودند که بول نجس تر است یا منی گفت بول حضرت فرمودند که چرا از منی غسل می کنند و از بول غسل نمی کنند.

و مسایل بسیار از این باب فرمودند و مبالغه فرمودند که قیاس مکن و از خدا بترس

[حمل آب بر شتر]

(و ذکر الماء عند الصّادق فی طریق مکّه و ثقله فقال الماء لا یثقل الّا ان ینفرد به الجمل فلا یکون علیه غیر الماء) و منقولست در قوی که مذکور شد نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که برداشتن آب بر شتر دشوار است در راه مکه معظمه حضرت فرمودند که آب سنگین نیست بر شتر مگر آن که همین آب را بر شتر بار کنند که آن سبب سنگینی می شود می باید که بسیار بار یک شتر نکنند امّا آن که آب سنگین نیست از جهه آنست که در ابتدا که آب بار می کنند شتر سیراب شده از آب و قوت دارد و هر چند که قوتش کم می شود آب نیز کم می شود بخلاف آن که همه آب بار کنند که از قبیل آهن و فولاد است که سنگین بار است

[کراهه حمل بر شتر جلّاله]

(و کان علیّ صلوات اللّه علیه یکره الحجّ و العمره علی الابل الجلّالات) و منقول است در موثق از اسحاق بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه کراهت داشتند از حج و عمره بر شترانی که محض عذره آدمی بخورند که اگر گاهگاهی عذره خورند ضرر ندارد و آن را جلاله نمی گویند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۰

[ملائکه متاع حجاج را می خرند]

(و قال جعفر بن محمّد الصّادق صلوات اللّه علیه اذا کان ایّام الموسم بعث اللّه تبارک و تعالی ملائکه فی صور الادمیّین یشترون متاع الحاجّ و التجّار قیل ما یصنعون به قال یلقونه فی البحر) و در قوی منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که چون ایّام حج می شود حق سبحانه و تعالی فرشته چند را می فرستد بصورت آدمیان که متاع حاجیان و سوداگران را می خرند عرض نمودند که فرشتگان که پوشش ندارند متاع را چه می کنند حضرت فرمودند که در دریا می اندازند ممکن است که مراد این باشد که اگر آدمیان نخرند. و یا در دریا می اندازند اگر کسی نباشد یا مصلحت نباشد که به او دهند و هر دو محض فرض باشد. چنانکه این مجاز شایع است یا حقیقت مراد باشد و خرند و اندازند و اسراف نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی هر

روز چندین هزار نفس را بی جان می کند و ظلم نیست.

[حضور امام زمان در مراسم حج هر سال]

(و روی عن محمّد بن عثمان العمریّ «رض» انّه قال و اللّه انّ صاحب هذا الامر لیحضر الموسم کلّ سنه یری النّاس و یعرفهم و لا یعرفونه) و به اسانید صحیحه منقولست از عمری که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باد که گفت و اللّه که صاحب این امر امامت الحال در هر موسمی حاضر می شود او مردمان را می بیند و ایشان را می شناسد و مردم او را می بینند و لیکن نمی شناسند و آن در وقت غیبت صغری بسیار بود که مردمان از آن حضرت صلوات اللّه علیه معجزات می دیدند و بر دستهای وکلاء معجزات از بابت عادت بود و مقرر بود که هر که

مطلبی داشته باشد به وکلاء عرض کند و وکلاء به آن حضرت عرض می نمودند و جوابها را اکثر اوقات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۱

بـا معجزات می فرمودنـد و از آن جمله سؤال علیّ بن بـابویه بـود که سؤال کرد در دست علیّ بن جعفر بن اسود یعنی عرضـه نوشت و به علی داد که به حسـین بن روح دهـد که نـایب سـیم بود بعـد از محمـد بن عثمـان که او از حضـرت صـاحب الامـر صلوات اللّٰه علیه اسـتدعا نماید که حضـرت دعا کند که حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند پس حضرت به علیّ بن بـابویه بخط مبارک خود نوشـتند که دعا کردیم و عن قریب حق سـبحانه و تعالی روزی خواهـد فرمود دو پسـر کثیر الخیر پس علی را حق سـبحانه و تعالی دو پسر داد یکی صدوق که او از حیثیت تصانیف بسیار بخلق رسید و قریب به سیصد تصنیف کرد که الحال که اکثرش تلف شده است و بسـیاری هست که انتفاع مؤمنان از آنها بسـیار است و حسـین را فرزندان بسـیار کرامت کرد که اکثر محدّث بوده اند و عالمی از ایشان اخذ حدیث می کردند و شـیخ منتجب الدین در رجالش و ابن شـهرآشوب نیز بسـیاری از ایشـان را یاد کردنـد و جمعی که در غیبت صـغری آن حضـرت را با معجزات دیـده انـد بسـیارند رجوع به کافی و کمال الدین و بصائر الدرجات و غیر اینها از کتب کنند که مقام گنجایش بیش از این ندارد.

(و روی عن عبـد اللّٰه بن جعفر الحمیریّ انّه قال سالت محمّد بن عثمان العمریّ رضـی اللّٰه عنه فقلت له رأیت صاحب الامر فقال نعم و

اخر عهـدی به عنـد بیت اللّه الحرام و هو یقول اللّهمّ أنجز لی مـا وعـدتنی قـال محمّـد بن عثمان رضـی اللّه عنه و ارضاه و رایته صلوات اللّه علیه متعلّقا بأسـتار الکعبه فی المسـتجار و هو یقول اللّهمّ انتقم لی من اعـدائک) و به اسانیـد صـحیحه منقولست که حمیری گفت سؤال کردم از محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۲

عمری که خدای تعالی از او خوشنود باد و عرض نمودم به او که آیا صاحب این امر امامت را دیده گفت بلی و آخر مرتبه که دیـدم او را نزد بیت اللّه الحرام بود و می گفت که خداونـدا وفا کن به زودی آن چه مرا وعـده کرده: عالم را پر از عدل و داد کنم بعـد از آن که پر از ظلم جور شـده باشد، باز عمری که خدا از او راضـی باد او را خوشـنود کند گفت که آن حضـرت را صلوات اللّه علیه دیدم که دست بر جامه کعبه زده بود و در مستجار که محاذی در کعبه است از پشت و می گفت که خداوندا انتقام مرا بگیر از دشمنانت.

[نماز برای رسیدن طلب]

(و روی عن داود الرّقیّ قال دخلت علی ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه ولی علی رجل مال قد خفت تواه فشکوت ذلک الیه فقال لی اذا صـرت بمکّه فطف عن عبـد المطّلب طوافـا و صلّ عنه رکعتین و طف عن ابی طالب طوافا و صلّ عنه رکعتین و طف عن عبـد اللّه طوافـا و صـلّ عنه رکعتین و طف عن آمنه طوافـا و صـلّ عنهـا رکعتین و طف عن فـاطمه بنت اسـد طوافـا و صـلّ عنها رکعتین ثم ادع اللّه عزّ و جلّ ان

يردّ عليك مالك قال ففعلت ذلك ثمّ خرجت من باب الصّفا فاذا غريمي واقف يقول يا داود حبستني تعال فاقبض مالك) و كالصحيح منقولست از داود بغدادی که گفت داخل شدم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و مالی از شخصی طلب داشتم و خوف داشتم که ندهد شکایت به آن حضرت کردم حضرت فرمودند که چون به مکه معظمه رسی یک طواف که هفت شوط باشد به نیابت عبد المطّلب رضی اللّٰه عنه بکن و از جهه او به نیابت او دو رکعت نماز طواف بکن و به نیابت ابو طالب طواف و نماز طواف به جا آور و به نیابت عبد اللّٰه پدر حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله یک طواف بکن و نماز به جا آور و از جهه آمنه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۳

مادر آن حضرت طواف و نماز طواف بکن و از جهه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه طواف کن و دو رکعت نماز به جا آور پس از حق سبحانه و تعالی طلب کن که مالت را به تو ردّ کند.

داود می گوید که آن چه آن حضرت فرموده اند بود به جا آوردم و از مسجد الحرام بیرون آمدم از دری که محاذی صفاست دیدم که قرض دارم ایستاده است و می گوید که ای داود بیا و مالت را بگیر.

و این حدیث دلالت می کند بر آن که این جماعت مشرک نبوده اند و جمعی که پیش از بعثت آن حضرت از دنیا رفته اند و بر دین حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند مثل عبد المطلب و عبد اللّٰه و آمنه و در فاطمه

بنت اسد سخنی نیست میان خاصه و عامه که بسیار عظیم الشأن است و از اعظم مهاجرات است پیاده هجرت نمود از مکه معظمه به مدینه مشرفه و حضرت سید المرسلین او را مادر می خواندند چون تربیت آن حضرت کرده بود و در وفات او حضرت پیراهن خود را کفن او فرمودند تا در روز قیامت برهنه محشور نشود و خود در قبر او خوابیدند تا ضغطه و عذاب قبر نبیند و تلقین او فرمودند به ابنک ابنک و فرمودند که من خبر دادم او را که در روز قیامت همه کس برهنه محشور خواهند شد او به گریه و زاری در آمد که وا فضیحتاه که عورت باز باشد من ضامن شدم که او برهنه محشور نشود بنا بر این پیراهن خود را کفن او کردم، و من روزی حکایت کردم که پیش از بعثت شبانی می کردم و همه پیغمبران شبانی کرده اند بسیار بود که گوسفندان از چرا باز می ایستادند و بعد از ساعتی چرا می کردند بعد از بعثت از جبرئیل سؤال کردم که سببش چیست جبرئیل گفت که چون ضغطه و فشارش قبر می شود وقتی که میّت را در قبر می گذارند و میّت فریادی می کند که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۴

حیوانی از دهشت آن از چرا باز می ایستند ساعتی، و بحسب حکمت الهی هر که مکلّف است این صدا را نمی شنود تا ایمان به الجاء نباشد، فاطمه گفت وا ضعفاه کجا تاب آن دارم و گریست من ضامن او شدم که عذاب قبر نه بیند از این جهت در قبر او خوابیدم و چون او را در قبر گذاشتم منکر و نکیر از

او سؤال کردند که پروردگار تو کیست گفت خداوند عالمیان و از او پرسیدند که پیغمبر تو کیست گفت، و چون پرسیدند که امام تو کیست مضطرب شد گفتم که پسر تست پسر تست پس او گفت. و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه در زمان آن حضرت نیز امام بود و بر خواص لازم بود دانستن و فاطمه در روز ولادت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دانست چون فاطمه بنت اسد بشارت ولادت آن حضرت را به ابو طالب داد ابو طالب بشارت داد فاطمه را که سی سال دیگر حق سبحانه و تعالی به تو فرزندی کرامت خواهد کرد که وصی او باشد، و جعفر طیّار بعد از ولادت آن حضرت بده سال متولد شد و ده سال بعد از آن عقیل متولّد شد و بعد از ده سال دیگر حضرت سید الوصیّین متولد شدند و بعد از سی سال از وفات آن حضرت حضرت امیر المؤمنین شهید شدند و با حضرت هم سال بودند و هر دو شصت و سه سال عمر مبارک ایشان بود.

و نزاعی که هست در میان عامه و خاصه در ایمان ابو طالب است و احادیث شیعه متواتر است در ایمان او با اجماع شیعه و قدمای شیعه هر یک کتابی در ایمان ابو طالب تصنیف کرده اند.

و اگر خواهی رجوع کن به فهرست کتب شیخ طوسی و نجاشی رض اللّٰه عنهما و این حدیث نیز دلالت می کند بر ایمان او و الّا طواف و نماز کردن از جهه کافر جایز نیست به اجماع و خواهد احادیث دیگر.

[سهو در سعی]

(و قال ابو عبد اللّٰه و ابو الحسن موسی

بن جعفر صلوات اللّٰه عليهما من سها عن السّعی حتّی یصیر من السّعی علی بعضه او کلّه ثمّ ذکر فلا یصرف وجهه منصرفا و لکن یرجع القهقری إلی المکان الّذی یجب منه السّعی) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیهما که اگر کسی فراموش کند هر و له میانه مناره و بازار عطاران را تا آن که بعضی از مواضع سعی را یا کل آن را فراموش کند و بعد از آن به خاطرش رسد پس رو را از راه نگرداند بلکه از پشت سر بر می گردد و به جایی که واجب است یعنی مستحب مؤکد است از آنجا دویدن، و بعد از آن بدود مانند شتر بانکه تند راه رود و گامها نزدیک هم باشد، و این حدیث را مسند ندیده ام و شیخ طوسی نیز مرسلا روایت کرده است و ظاهرا از این کتاب برداشته است و دأب اوست که هر جا مرسل روایت می کند یا از اخر سند روایت می کند مثل آن که می گوید و روی زراره غالبا از این کتاب بر داشته است.

[محرم می تواند خرید یا فروش کنیز کند]

(و روی سعد بن سعد الأشعریّ عن الرّضا صلوات اللّٰه علیه قال قلت له المحرم یشتری الجواری او یبیع فقال نعم) و در صحیح منقولست از سعد که عرض نمودم به حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیهما که آیا محرم می تواند خرید یا فروخت کنیزان را حضرت فرمودند که بلی. و از این مسأله نیز ظاهر می شود که قیاس نتوان کرد در احکام الهی که عقد محرم به سبب آن حرامست که سبب وطی محرم می شود، و

بیع و شری کنیز نیز مثل عقد باشد چون سبب است و امثال این بسیار است.

[ادای نماز واجب قبل از طواف]

(و فی روایه حریز عن ابی عبد اللَّه صلوات اللّه علیه فی رجل قدم مکّه فی وقت العصر فقال یبدا بالعصر ثمّ یطوف) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه در شخصی که به مکه آید در وقت نماز عصر حضرت فرمودند که ابتدا می کند به نماز عصر و بعد از آن طواف می کند و حاضره مقدم است بر همه فرایض

[نذر طواف بر روی دست و پا]

(و روی السّکونیّ بإسناده قال قال علیّ صلوات اللَّه علیه فی امرأه نذرت ان تطوف علی اربع قال تطوف اسبوعا لیدیها و اسبوعا لرجلیها) و مرویست در قوی کالصحیح از سکونی و در قوی کالصحیح از ابو جهم منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند در زنی که نذر کند که بر چهار دست و پا طواف کند حضرت فرمودند که دو طواف می کند یک طواف از جهه دستها و یک طواف از جهه پاها و اکثر علما عمل کرده اند و جمعی طرح کرده اند این دو حدیث را چون بحسب سند ضعفی دارند با آن که مخالف اصول است که می باید نذر مشروع باشد و این کیفیت مشروع نیست و جمعی در زن عمل نموده اند چون این دو روایت هر دو در زن وارد شده است و الحاق مردان به آن قیاس است و احوط آنست که به جا آورد و ضعفش منجبر است بعمل معظم علماء به مضمونش مطلقا.

[طواف با لباس نجس]

(و قیل للصّادق صلوات اللَّه علیه رجل فی ثوبه دم ممّا لا یجوز الصّلاه فی مثله فطاف فی ثوبه فقال اجزاه الطّواف فیه ثمّ ینزعه و

یصلّی فی ثوب طاهر) و منقولست در صحیح از بزنطی از بعضی از مشایخ او که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که شخصی در جامه اش خونی باشد که جایز نباشد نماز کردن در مثل آن پس طواف کند در آن جامه سهوا علی الظاهر یا اعم حضرت فرمودند که طوافش مجزیست که در آن جامه کرده است پس آن جامه

را می کنـد و در جـامه طاهر نماز می کنـد. و ظاهر این خبر و اخبار گذشـته آنست که طهارت جامه شـرط نیست امّا وجوب و عـدم وجـوب ظـاهر نمی شـود اگر چه عموم اطلاـقی اشـعار دارد و بر آن که من حیث الطواف واجب نباشـد و از جهه ادخـال بمسجد الحرام ممکن است وجوب و عدم آن و اللَّه تعالی یعلم

[ترک طواف قبل از خستگی]

(و قـال الصّـادق صـلوات اللَّه علیـه دع الطّـواف و أنـت تشـتهیه) و در صـحیحه مرسـله ابن ابی عمیر منقـولست که آن حضـرت صلوات اللَّه علیه فرمودنـد که ترک کن طواف را در حـالتی که با ذوق باشـی یعنی آن مقـدار بر خود بار مگـذار که دل سـرد شوی و در همه عبادات میانه روی مطلوبست نه افراط و نه تفریط

[طواف حامل و محمول]

(و قـال الهیثم بن عروه التّمیمی لأـبی عبـد اللَّه صـلوات اللَّه علیه انّی حملت امرأتی ثمّ طفت بهـا و کانت مریضه و انّی طفت بها بالبیت فی طواف الفریضه و بالصّـفا و المروه و احتسـبت بذلک لنفسی فهل یجزینی فقال نعم) و به اسانید صحیحه منقولست از هیثم که گفت عرض نمودم به حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه که من زن خود را دوش کردم چون بیمار بود و او را طواف و سعی فرمودم و از جهه خود نیز حساب کردم آیا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۸

مجزیست مرا فرمودنـد که بلی. چنانکه حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللَّه علیه و آله سواره طواف و سـعی فرمودند، و از اینجا ظـاهر شـد که لاـزم نیست که آدمی که خود به خودی خود طواف کنـد و قریب بـاین است حـدیثی که به اسانیـد صـحیحه از حفص بن بختری منقول است و گذشت حدیث هیثم بسند دیگر

[حلق رأس در غیر حج و عمره]

(و روی احمد بن محمّد بن ابی نصـر البزنطیّ عن ابی الحسن صلوات اللَّه علیه قال قلت له انّ اصحابنا یروون انّ حلق الرّأس فی غیر حـجّ و لاـ عمره مثله فقال کان ابو الحسن صـلوات اللَّه علیه اذا قضـی نسـکه عـدل إلی قریه یقال لها سایه فحلق) و به اسانید صحیحه منقول است از بزنطی که گفت عرض نمودم به حضـرت امام رضا صـلوات اللَّه علیه که مشایـخ ما روایت می کنند که سر تراشـیدن در غیر حج و عمره بمنزله آنست که کسی را گوش و بینی ببرند حضرت فرمودند که نه چنین است بلکه حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه آن قدر اهتمام داشتند در سر تراشیدن

که چون مناسک حجرا به جا می آوردند و متوجه مدینه مشرفه می شدند راه را می گردانیدند و می رفتند بدهی که آن را سایه می گویند و در آنجا سر را می تراشیدند، و این حدیث که گفتی مثله است نظر به دشمنان ما وارد شده است نه دوستان چنانکه گذشت (و روی عن الصّادق صلوات اللَّه علیه انّه قال حلق الرّأس فی غیر حجّ و لا عمره مثله لأعدائکم و جمال لکم) و از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقول است که فرمودند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره عقوبتست از جهه دشمنان شما که اگر بکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۹

زنا کند سرش را می تراشند و صد تازیانه اش می زنند و یک سال از شهر خودش بدر می کنند با آن که خوارج نیز سر می تراشند و سر تراشیدن ایشان مانند گوش و بینی بریدن می نماید بالخاصیه امّا اگر شما سر بتراشید زینت شماست

[سوار شدن شتر باردار]

(و روی محمّد بن سنان عن المفضّل بن عمر عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال من رکب زامله ثمّ وقع منها فمات دخل النّار) و مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر که بر شتر عربی باردار (سوار) شود بیفتد و بمیرد و داخل جهنم می شود و ظاهرا مراد از این شترهای صعب است نه ذلول چون غالب آنست که اگر شتر را بار نکرده اند و اول بار کردن بر او سوار شوند می دود تا صاحبش را بر زمین می زند و این مجرب است پس اولی آنست که اگر ممکن باشد بر شتر ذلول سوار شود و بار را بر شتر صعب یا ذلول بار کند (قال

مصنّف هـذا الكتاب رضـى اللّٰه عنه كان النّاس يركبون الزّوامل فاذا اراد احدهم النّزول وقع من راحلته من غير ان يتعلّق بشـى ء من الرّحل فنهوا عن ذلک لئلّا يسقط احدهم متعمّدا فيموت فيكون قاتل نفسه و يستوجب بذلک دخول النّار فهذا معنى الحديث و ذلک انّ النّاس فى ايّام النّبىّ صلّى اللّٰه عليه و اله و الائمّه صلوات اللّٰه عليهم كانوا يركبون الزّوامل فلا يمنعون فلا ينكر ذلک عليهم و امّا الحديث الّذى يروى عن ابى عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه انّه قال من ركب زامله فليوص فليس بنهى عن ركوب الزّامله و انّمـا هو امر بالاحتراز من السّقوط و هـذا قول القائل من خرج إلى الحجّ او إلى الجهاد فى سبيل اللّٰه فليوص، و لم يكن فيما مضى الّا الزّوامل و انّما المحامل محدثه لم

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۶۰

تعرف فيما مضـى) چنين گويد مصنف اين كتاب رضى اللّٰه عنه كه در زمان حضرات سيد المرسلين و ائمه طاهرين صلوات اللّٰه عليهم مردمان بر شتران باردار سوار مى شدنـد و در وقت زير آمـدن از شتر خود را مى انداختند بى آن كه دست به جايى يا به چيزى بگيرنـد و به زير آيند پس از اين جهت نهى فرمود تا كسـى خود را نيندازد و بميرد و خود سـبب قتل خود شود و داخل جهنم شود بانكه مستحق دخول شود. اين است معنى حـديث زيرا كه مردمان در زمان حضـرات معصومين صـلوات اللّٰه عليهم همه بر شتران باردار سوار مى شدند و حضرات صلوات اللّٰه عليهم ايشان را نهى نمى كردند و نمى گفتند كه بد كرده ايد و اما حديثى كه مروى است در صحيح از ابن ابى عمير

از بعضـی از مشـایخش که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که هر که سوار شود بر شتر بـاردار بایـد که وصـیت کنـد ایـن حـدیث نهی از سـوار شـدن زاملـه نیسـت بلکه امر است به ضـبط کردن خـود که مبـادا بیفتـد و این از قـبیل متعارفست که می گوینـد که هر که بحـج یا بجهاد رود در راه خـدا باید که وصـیت کند و در زمان سابق نبود مگر این شتران بـارکش که بر اینهـا سوار می شدنـد و این محملهـا که الحـال به همرسـیده است در زمـان سابق نبود، و آن چه این شکسـته را بخاطر می رسـد دور نیست که مراد حضـرت بر تقدیر صـحت حدیث این باشد که تا کسـی را مقدر باشد که بر الاغ دم بریده گوش بریـده سوار شود بهـتر است (از) آن که بر شـتر بـاردار سوار شود بلکه بر مطلق شـتر مگر شـتری که کجـاوه بر آن بسـته باشـند، و احادیث محامل بسیار گذشت، و حضرت سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم زنان خود را در کجاوه بحج بردند و شکی نیست که زوامل نیز بود اما عرب را ضرر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۱

نـدارد چون بر آمـده انـد با شتر اما عجمان را تا مقدور باشد اولی آنست که بر شتر سوار نشوند و اگر شوند بر ذلول که مدتها بار کشیده باشد سوار شوند و مع هذا تا مقدور باشد بار را بر شتر بار کنند و خود بر ذلولی سوار شوند که زین و مهار و رکاب داشته باشد و در سفر مکه معظمه ندیدیم که عربی از شتر بیفتد و عجمی از شتر

نیفتد و هر که رفته است می داند و در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه متعارف شد که بر استر و اسب و الاغ سوار شوند و اکثر بر اینها سوار می شدند و شک نیست که بر اینها سوار شدند بهتر است و خوف افتادن و مردن و مجروح شدن و شکسته شدن اعضا کمتر است یا نیست و اللّٰه تعالی یعلم

[تقصیر از روی سهو]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال سألته عن رجل افرد الحجّ فلمّا دخل مکّه طاف بالبیت ثمّ اتی اصحابه و هم یقصّرون فقصّره معهم ثمّ ذکر بعد ما قصّر انّه مفرد للحجّ فقال لیس علیه شی ء اذا صلّی فلیجدّد التّلبیه) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که حج افراد کند و چون داخل مکه شود طواف کند خانه را و به نزد اصحاب خود آید بیند که ایشان تقصیر می کنند سهوا او نیز تقصیر کند و بعد از تقصیر به خاطرش رسد که او حج افراد می کرد حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست چون سهوا واقع شده است، چون به جا آورد عقیب نماز تجدید کند تلبیه را

[یک حج برای چند نفر]

(و روی عن علیّ بن یقطین قال سالت ابا الحسن الاوّل صلوات اللّٰه علیه عن رجل یعطی خمسه نفر حجّه واحده یخرج فیها واحد منهم أ لهم اجر قال نعم لکلّ واحد منهم اجر حاجّ قال فقلت أیّهم اعظم اجرا فقال

الّذی یاتیه الحرّ و البرد و ان کانوا صروره لم یجز ذلک عنهم و الحجّ لمن حجّ) و در صحیح به هفده سند منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که اجرت یک حجرا به پنج نفر بدهد که یکی از ایشان بحج رود و باقی شریک او باشند در ثواب آیا ایشان را ثوابی خواهد بود چون بحج نرفته اند فرمودند که هر یک را ثواب حج تمام دهند گفت

عرض نمودم که کدام یک از ایشان ثوابش عظیمتر است فرمودند که آن که سرما و گرما و تعب می کشد و اگر این جماعت همه نو حاجی باشند و بحج اسلام مشرف نشده باشند این حج مجزی نیست از حج اسلام ایشان و ثواب حج کامل از آن کسی است که بحج رفته است، و محتمل است که مراد این باشد که آن که رفته است ثواب حج اسلام دارد و آنها که نرفته اند ثواب اصل حج دارند یا آن که: آن که رفته است از حجه الاسلام او مجزی است.

و کالصحیح منقولست از سلیمان کاتب علی بن یقطین که در یک سال شمردم کسانی که را که علی بن یقطین بحج فرستاده بود پانصد و پنجاه کس بودند که آن چه کمتر از همه داده بود هفتصد درهم بود و اکثرش ده هزار درهم بود و بحساب درهم آن روز که ده درهم یک اشرفی بوده است اگر وسط را حساب کنیم بر سر هم بیست و هفت هزار و پانصد تومان می شود این یکی از خیرات هر ساله او بود، و اعظم از این آن بود که چون هارون والی کل بلاد اسلام بود هر شیعه که در هر جا بود مال ایشان را در روز می گرفت تقیه و در شب به ایشان رد می کرد و این بسیار از آن بیشتر می شد، و باین شروط حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه او را رخصت وزارت دادند بعد از تهدید قتل مکررا و مبالغه هارون در وزارت او از این جهت بود که یقطین در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۳

دولت ایشان داخل بود و

او سبب اعظم بود می خواست تدارك ایشان كند

[جماع قبل از طواف]

(و روى عن منصور بن حازم قال سال سلمه بن محرز ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه و انا حاضر فقال انى طفت بالبيت و بين الصّفا و المروه ثمّ اتيت منى فوقعت على اهلى و لم اطف طواف النّساء قال بئس ما صنعت فجهّلنى فقلت ابتليت فقال لا شى ء عليك) و مرویست به شش سند صحیح و هفت سند كالصحیح از منصور كه سلمه بن محرز سؤال كرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و من حاضر بودم كه گفت طواف خانه كردم و سعی میان صفا و مروه كردم و بمنی آمدم و با زن خود جماع كردم و طواف نسا نكرده بودم حضرت فرمودند كه بد كرده ای ای جاهل چرا نپرسیدی و اگر می دانستی چرا مخالفت الهی می كردی عرض نمودم كه مبتلا شده ام. یعنی پشیمانم و تایبم چه بایدم كرد فرمودند كه بر تو چیزی نیست.

و از صحیحه ابو ایوب از سلمه بن محرز منقولست كه گفت چون مبتلا شدم: به مشایخ عرض كردم ایشان گفتند كه شخصی دیگر مبتلا شده بود مثل تو و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه سؤال كرد حضرت فرمودند كه شتری بكشد سلمه گفت كه به خدمت حضرت رفتم و حضرت فرمودند كه بر تو چیزی نیست پس برگشتم و نزد مشایخ آمدم كه حضرت چنین فرمودند ایشان گفتند كه حضرت تقیه فرموده اند از تو باز به خدمت حضرت آمدم كه مشایخ چنین می گویند حضرت فرمودند كه تقیه نكردم و لیكن او عالم بود كه گفتم بدنه بدهد و تو جاهل بودی آیا شنیده

بودی که تا طواف نسا نکنند زنان حلال نمی شوند گفتم نه و اللَّه نشنیده بودم باز فرمودند که بر تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۴

چیزی نیست و از این حدیث ظاهر می شود که تأدیب حضرت از جهه این بود که امثال ایشان هر کار که کنند می باید بپرسند و نگویند که اصل عدم وجوبست (و قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه أمرتم بالحجّ و العمره فلا تبالوا بأیّهما بداتم قال مصنّف هـذا الکتـاب قـدّس اللَّه روحه یعنی العمره المفرده فامّا العمره الّتی یتمتّع بها إلی الحـجّ فلا یجوز الّا ان تبـدا بها قبل الحـجّ و لا یجوز ان تبـدا بالحجّ قبلها الّا ان لا یدرک المتمتّع لیله عرفه فبدا بالحجّ ثمّ یعتمر من بعد) و منقولست که حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که شما مامور شده اید بحج و عمره پس پروا مدارید که به کدام یک ابتدا کنید.

یعنی اختیار داریـد در تقـدیم هر یک از این هر دو که خواهیـد. و ظاهرا از روی تقیه وارد شـده است، و صدوق می گوید که مراد حضـرت حـج افراد و عمره مفرده است که مخیر است در تقدیم هر یک از این هر دو که خواهید و تاخیر، و ممکن اسـت که حضـرت این حدیث را در مکه معظمه فرموده باشـند که چون ایشان و جمعی که حوالی مکه اند حج تمتع بر ایشان واجب نیست و حـج افراد و قران واجبست ایشان مخیرنـد در تقـدیم و تاخیر، اما عمره تمتع را البته بایـد که مقدم دارند بر حج و جایز نیست که حجرا بر او مقدم دارند مگر وقتی که روز عرفه برسد بحج و خوف داشته

باشد که اگر عمره را اول به جا آورد وقوف عرفات فوت شود یا حایض و نفساء چنانکه گذشت که در این صور ابتدا بحج می کند و عمره مفرده را بعد از آن به جا می آورد

[ترک طواف مستحبی هنگام شلوغی]

(و قال الصّادق صلوات اللّه علیه اوّل ما یظهر القائم صلوات اللّه علیه من العدل ان ینادی منادیه ان یسلّم اصحاب النّافله لأصحاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۵

الفریضه الحجر الاسود و الطّواف بالبیت) و منقولست در قوی کالصحیح که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که چون قائم آل محمد صلوات اللّه علیه ظاهر شوند اول عدالتی که ظاهر خواهند ساخت این خواهد بود که جمعی که طواف سنت کنند اگر کثرت باشد نکنند و اگر کثرت نباشد و طواف کنند استلام حجر نکنند تا جمعی که طواف واجب کنند فارغ شوند پس حال نیز مستحب است که در کثرت: طواف سنت نکنند و اگر کنند استلام حجر نکنند (و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال مقام یوم قبل الحجّ افضل من مقام یومین بعد الحجّ. و قد اخرجت هذه النّوادر مسنده مع غیرها من النّوادر فی کتاب جامع نوادر الحجّ) و منقولست در موثق از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که اقامت یک روز پیش از حج (افضل است از ایستادن دو روز بعد از حج) «۱» در مکه معظمه بیشتر از بیست حج در دهه به جا آورد بهتر است از هفتاد طواف در اثنای حج و سبب ازدیاد بصیرت می شود که افعال حج و مواضع آن را چنانکه باید بداند و این در صورتیست که باختیار

حاجيان باشد و الحال چنين متعارفست كه حاجيان مصر در روز ششم داخل شوند و حاجيان شام در روز هفتم و باقى در روز هشتم و اكثر اوقات دير بدر مى روند و شب نهم يا روز نهم مى رسند اميد به كرم الهى داريم كه چنان شود كه از جهه پادشاه اسلام و ايمان كرد و بجاه محمد و آله الطاهرين

باب سياق مناسک الحج

[دعاى هنگام خروج]

(اذا اردت الخروج إلى الحجّ فاجمع أهلك و صلّ ركعتين و مجّد اللَّه كثيرا و صلّ على محمّد و اله و قل اللّهُمَّ انّى استودعک اليوم دينى و نفسى و مالى و اهلى و ولدى و جيرانى و اهل حزانتى الشّاهد منّا و الغائب و جميع ما أنعمت به علىّ اللّهُمَّ اجعلنا فى كنفك و منعك و عياذك و عزّك عزّ جارك و جلّ ثناؤك و امتنع عائذك و لا اله غيرك توكّلت على الحىّ الّذى لا يموت و الحمد للّه الّذى لم يتّخذ صاحبه و لا ولدا و لم يكن له شريك فى الملك و لم يكن له ولىّ من الذّلّ و كبّره تكبيرا اللَّه اكبر كبيرا و الحمد للّه كثيرا سبحان اللَّه بكره و اصيلا) اين بابى است در بيان افعال حج بترتيب هر گاه خواهى بسفر بيرون روى اهل خانه را جمع كن و دو ركعت نماز بكن و بعد از نماز تمجيد الهى بكن بسيار به گفتن لا حول و لا قوه الا باللَّه العلى العظيم، و مثل كلمات فرج و تسبيح فاطمه زهرا صلوات اللَّه عليها و بعد از آن صلوات بر محمد و آل او بفرست و اين دعا را بخوان كه ترجمه اش اينست كه خداوندا به امانت مى سپارم

به تو امروز دین خود را که آن را به سلامت داری که از دین بر نگردم و کاری که خلاف رضای تو باشد از من صادر نشود که سبب نقصان دین من باشد، دیگر خود را به تو می سپارم و مال خود را و اهل خود را و فرزندان و هم سایگان خود را و جمعی را که غم ایشان دارم از مصاحبان و برادران مؤمن و بندگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۷

و خدمتکاران را آنها که حاضرند و آنها که غایبند و هر چه را انعام کرده بر من همه را به تو سپردم به فرموده تو، خداوندا ما را در پناه خود در آورده که نگذاری ضرری از احدی بما رسد، و محفوظ داری و عزیز گردانی، خداوندا هر که در پناه تو در می آید عزیز است و پناه تو از آن بزرگتر است که ما توانیم به آن رسیدن و هر کس را تو حفظ کنی هیچ محنتی به او نمی رسد و نیست خداوندی بجز تو توکل کردم بر خداوند زنده که هرگز نمیرد و جمیع ثناها و حمدها مخصوص خداوندیست که هرگز زن و فرزند نداشته چون اینها از لوازم جسمانیاتند و هر مخلوق و بنده تواند، و او را هرگز در پادشاهی شریکی نبوده است و نیست که دفع ضرر از او بکند پس بعد از آن که خود حمد خود کرد فرمود که او را به بزرگی یاد کنید نه بنحو بزرگیهای مخلوقات بلکه بزرگی که عقول از رسیدن به آن عاجزند، و چون خطاب رسید بنده فرمان به جا می آورد و می گوید که اللّٰه اکبر کبیرا یعنی حق سبحانه

و تعالی از آن اکبر و اعظم است که کسی وصف عظمت او تواند کرد و عظمتی که نتوان یافت و نتوان رسید، و حمد می کنم خود را به حمدهای بسیار و تنزیه می کنم هر صبح و شام تنزیهی که وصف او نتوان کرد و بعضی از اینها را پیشتر گفته است و بعضی را این شکسته ذکر کرده است و سابقا با ثوابهای آن و ذکر آن دیگر تکرار می شود بی فایده و بنده در رساله منفرده اکثر را یاد کرده ام با اختصار چون زیاده از آن سبب ملال می شود (فاذا خرجت من منزلك فقل بسم اللّه الرّحمن الرّحیم لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم اللّهُمَّ انّی اعوذ بک من وعثاء السّفر و کآبه المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال و الولد، اللّهُمَّ انّی أسألك فی سفری هذا السّرور و العمل بما یرضیک عنّی اللّهُمَّ اقطع عنّی بعده و

مشقّته و اصحبنی فیه و اخلفنی فی اهلی بخیر) و چون خواهی که از منزل بیرون آیی حمد و آیه الکرسی و معوذتین را از پیش رو و جانب راست و چپ بخوان با دعاهای سابقه و بعد از آن این دعا را بخوان که متوجه سفر می شوم بعون حق سبحانه و تعالی با تبرکا به نام خداوند بخشاینده مهربان و نیست مرا قوت ترک معاصی و فعل طاعات مگر بعون خداوند بلند مرتبه عظیم الشأن خداوندا پناه به تو آورده ام از مشقتهای سفر و پناه به تو می آورم از آن که با غم بر گردم به آن که مکروهی در سفر بمن رسیده باشد یا چون به

خـانه آیم ضـرری به خانه یا اهل خانه و مال و فرزنـدان رسـیده باشـد خداونـدا به درستی که از تو سؤال می کنم در این سـفر خوشـحالی را و آن که کـاری کنم که تو از من خوشـنود کردی خداونـدا دور کن از من دوری راه و مشـقت را تـا به رفاهیت باشم، و به یاد تو باشم با محبت تو که هر چنـد سـفر دور باشـد کوتاه باشد چنانکه شب وصال اگر به درازی روز قیامت باشـد ساعتی بیش نیست، و شب هجر هر ساعتی از آن روزهای قیامتست به قرینه آن که فرموده است که چنان کن که صحبت با یاد و محبت تـو دارم، و خداونـدا می روم و خـانه را به تو می سپارم هر چنـد در حضـر او نیز کفیـل است امـا بحسب ظـاهر رو به صاحب مجازی دارند چنان کن که بعد از رفتن رو به تو داشته باشند و تو کفایت کنی مهمات ایشان را

[دعاء هنگام رکوب]

(فاذا اسـتویت علی راحلتک و اسـتوی بک محملک فقل الحمد للّه الّذی هدانا للإسلام و علّمنا القرآن و منّ علینا بمحمّد صلّی اللَّه علیه و اله سـبحان الّـذی سـخّر لنا هـذا و ما کنّا له مقرنین و انّا إلی ربّنا لمنقلبون و الحمد للّه ربّ العالمین اللّهُمَّ أنت الحامل علی الظّهر و المستعان علی الامر فانت الصّاحب فی السّفر و الخلیفه فی الاهل و المال و الولد اللّهُمَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۹

أنت عضدی و ناصری، فاذا مضت بک راحلتک فقل فی طریقک خرجت بحول اللَّه و بقوّته بغیر حول منّی و قوّه و لکن بحول اللَّه و قوّته برئت إلیک یا ربّ من الحول و القوّه

اللّهُمَّ انّی أسألك بركه سفری هذا و بركه اهله اللّهُمَّ انّی أسألك من فضلك الواسع رزقا حلالا طيّبا تسوقه إلیّ و انا حافظ فی عاقبه [و انا خائض فی عافیه] بقوّتك و قدرتك اللّهُمَّ انّی سرت فی سفری هذا بلا ثقه منّی بغيرك و لا رجاء بسواك و ارزقنی فی ذلك شكرك و عافيتك و وفّقنی لطاعتك و عبادتك حتّی ترضی و بعد الرّضا) پس چون بر شتر سوار شوی و به كجاوه روی كه هر دو عدل مساوی شوند چنانكه در صحيحه معاويه بن عمار است در كافی و در تهذيب در همين صحيحه به جای محملك جملك است به همين معنی يا باين معنی كه شتر به راه افتد و اول اظهر است، پس بخوان اين دعا را كه ترجمه اش اين است كه حمد می كنم خداوند خود را بجميع محامد آن خداوندی كه هدايت كرده است ما را با سلام و تعليم كرده است ما را قرآن و منّت نهاده است بر ما به نبوّت سيد انام عليه و آله صلوات الرحمن، و منزه خداوندی كه مسخر ساخته است از جهه انتفاع ما اين حيوان را و ما نمی توانستيم كه آن را ذليل و منقاد خود گردانيم بدون تسخير او، بازگشت ما بسوی پروردگار ماست، و سپاس خداوندی را سزاست كه پروردگار عالميان است خداوندا تو ما را بر پشت اين حيوان نگاه می داری و استعانت از تو می خواهم در جميع امور، و توئی خداوند هم صحبت ما در سفر، و توئی عوض ما در اهل و مال و ولد به محافظت و روزی دادن ايشان، خداوندا توئی ياری كننده و مدد كار

من پس چون شتر به راه افتد و برود بگو بیرون آمدم از خانه خود بحول و قوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۰

الهی نه بحول و قوت خودم و لیکن به اعانت و حفظ و حمایت حق سبحانه و تعالی و بیزارم از حول و قوت خودم به نزد تو، و از تو می خواهم که مرا بمن نگذاری، خداوندا از تو می خواهم که سفرم را مبارک گردانی و نفعهای دنیوی و اخروی بمن رسانی و بهر که با من است در این سفر تا آن که نفع ایشان بمن رسد نه ضرر ایشان، خداوندا به درستی که از تو می طلبم که بفضل عمیم خود روزی حلال بی دغدغه بمن رسانی و جمیع اعضا و جوارح من به عافیت باشند از امراض صوری و معنوی به قوت و قدرت تو، خداوندا در این سفر به راه افتاده ام بی آن که اعتماد بغیر تو داشته باشم یا امیدوار از غیر تو باشم خدا [و ندا] روزی کن مرا در این سفر که به شکرانه تو مشغول باشم و از مخالفت تو به عافیت باشم یا شکر با تندرستی باشد، و توفیقم کرامت کن که به طاعت و عبادت تو مشغول باشم آن قدر که خوشنود شوی به آن که واجبات را به جا آورم و از محرمات مجتنب- باشم و بعد از خوشنودی به آن که مستحبّات را به جا آورم و مکروهات بلکه مباحات را نیز نکنم بدان که صدوق جمع کرده است دعاها را که متفرقا وارد شده اند از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم، و ممکن است که مجتمعا نیز به او رسیده باشد و این اظهر

است چنانکه بسیار تجربه کردیم که اوّلا این گمان داشتیم و بعد از آن در کتب غیر معروفه دیدیم و کتب بسیار از اصحاب ائمه ابرار سلام اللَّه علیهم و رضی اللَّه عنهم نزد او بوده است و اگر کسی خواهد که به آن چه بما رسیده است عمل کند وقت گنجایش آنها ندارد چه جای آن چه مقبول نشده است و اگر عمل کند به وسط در ساله منفرده و در روضه المتقین منقول است که رجوع به آن کند

[حفظ تقوی در طی راه]

(و علیك فی طریقك بتقوی اللَّه و ایثار طاعته و اجتناب معصیته و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۱

استعمال مكارم الاخلاق و الافعال و حسن الخلق و حسن الصّحابه لمن صحبك و كظم الغیظ و اكثر من تلاوه القرآن و ذكر اللَّه و الدّعاء، فاذا بلغت احد المواقیت الّتی وقّتها رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله فانّه صلّی اللَّه علیه و اله وقّت لأهل العراق العقیق و أوّله المسلخ و وسطه غمره و آخره ذات عرق و أوّله افضل، و وقّت لأهل الطّائف قرن المنازل و وقّت لأهل الیمین یلملم و لأهل الشّام المهیعه و هی الجحفه و لأهل المدینه ذا الحلیفه و هو مسجد الشّجره فاغتسل بعد ان تقلّم اظافیرك و تاخذ من شاربك و تنتف ابطیك و تتنوّر و قل اذا اغتسلت بسم اللَّه و باللَّه اللّهُمَّ اجعل لی نورا و طهورا و حرزا و أمنا من كلّ خوف، و شفاء من كلّ داء و سقم اللّهُمَّ طهّرنی و طهّر لی قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی محبّتك و مدحتك و الثّناء علیك فانّه لا قوّه لی الّا بك و

قـد علمت انّ قوام دینی التسـلیم لأـمرك و الاتّبـاع لسـنّه نبیّـِك صـلواتک علیه و آله) و جمیع آن چه ذکر کرده است در اینجا پیشـتر ذکر کرده اسـت در ضـمن اخبـار مگر دعاهـا را کـه بعضـی را پیش ذکر کرده است و بعضـی را نکرده است و اکـثرش عبارت فقه رضویست.

و بر تو باد که تقوی را توشه خود کنی به آن که مشـغول طاعت و عبادت باشی و از جمیع گناهان خود را نگاه داری و اخلاق و افعـال نیکـو را مثـل جـود و احسـان و حلم و مروّت و خشم خـود فرو خـوردن، و خلق خود را نیکو کن و بـا مصاحبـان نیکو مصاحبت کن، و خشم خود را فرو بر و تلاوت قرآن و ذکر و دعا را بسـیار واقع ساز و چون برسی بیکی از مواضع که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله مقرر ساخته اند از جهه احرام و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۲

آن عقیق است که از جهه اهـل عراق مقرر فرمودنـد به فرموده الهی یا به تفویض چنانکه ظاهر عبارتست، و اول عقیق از جانب عراق مسـلح است به حای مهمله یا به خاء معجمه و وسط آن غمره است و آخر آن ذات عرق است که ذات عرق داخل نیست چنانکه گذشت، و اولش افضل است نظر به غمره و اینها عبارت فقه رضوی است چنانکه پیشتر نیز گذشت و علماء این عبارت را حمـل کرده انـد بر اولیت بحسب فضـلیت و ظاهرا در کار نیست به قرینه آن که صـدوق پیشتر گفت، و عبارت فقه نیز چنین است که جایز نیست تقدیم بر میقات یا تاخیر از

میقات مگر از جهه مرض یا تقیه، و هر گاه کسی بیمار باشد یا تقیه کند باکی نیست که از ذات عرق احرام بگیرد و از جهه اهل طایف قرن المنازل را مقرر ساخت و، از جهه اهل یمن یلملم و از جهه اهل شام مهیعه را مقرر ساخت و آن جحفه است و از جهه اهل مدینه ذا الحلیفه و آن مسجد شجره است، و چون به میقات رسی غسل احرام بکن بعد از آن که ناخنها را بگیری و از شارب بگیری و موی زیر بغل بگیری به کندن یا تراشیدن یا نوره گذاشتن، و بدن را نوره بکشی و در وقت غسل این دعا بخوان که ترجمه اش اینست که ابتدا می کنم به نام خدا و استعانت می جویم از خداوندا عالمیان خداوندا به سبب این غسل دلم را به انوار محبت و معرفت و رضا و تسلیم و اخلاص منوّر کن و مطهر گردان که پاک کند مرا از گناهان صوری و معنوی و حافظ من باشد از شر جنّ و انس و سبب ایمنی من باشد از همه خوفها و شفای من گردان از همه بیماریهای ظاهری و باطنی، خداوندا مرا مطهر گردان از همه گناهان و دلم را از جمیع بدیها پاک گردان مانند ریا و عجب و کبر و حسد و بغض مؤمنان، و سینه مرا منوّر گردان به انوار علوم لدنّیه و معارف یقینیه، و جاری گردان بر زبان من چیزهائی را که محبوب تست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۳

خصوصا حمد و ثنای تو به درستی که مرا قوتی بر هیچ چیز نیست مگر بعون و یاری تو و بتحقیق

که می دانم که دین من مستقیم می شود به آن که تسلم کنم و گردن نهم فرمانهای ترا و متابعت نمایم سنت و طریقه پیغمبرت را صلی اللَّه علیه و آله و در هر غسلی این دعا را می توان خواندن بلکه می باید خواند

[دعاها احرام]

(ثمّ البس ثوبی احرامک و قل الحمـد للّه الّذی رزقنی ما أواری به عورتی و اؤدّی فیه فرضـی و اعبد فیه ربّی و انتهی فیه إلی ما أمرنی الحمـد للّـه الّـذی قصـدته فبلّغنی و اردته فاعـاننی و قبلنی و لم یقطع بی و وجهه اردت فسلّمنی فهـو حصـنی و کهفی و حرزی و ظهری و ملاـذی و لجـائی و منجـای و ذخری و عـدّتی فی شـدّتی و رخـائی، و صـلّ للإحرام ستّ رکعات و توجّه فی الاولی منها و اقرء فی کلّ رکعتین فی الاولی الحمـد و قل هو اللَّه احـد و فی الثّانیه الحمد و قل یا أیّها الکافرون و تقنت فی کلّ رکعتین قبل الرّکوع و بعد القراءه و تسلّم فی کلّ رکعتین و ان شئت صلّیت رکعتین للإحرام علی ما وصفت، و افضل السّاعات للإحرام عنـد زوال الشّـمس و لا [فلا] یضـرّک فی أیّ السّاعات احرمت عند طلوع الشّـمس و عند غروبها و ان کان وقت صـلاه فریضه فصلّ هـذه الرّکعات قبل الفریضه ثمّ صلّ الفریضه و احرم فی دبرها لیکون افضل فاذا فرغت من صـلاتک فاحمد اللَّه عزّ و جلّ و اثـن علیـه بمـا هـو اهله و صـلّ علی نـبیّه محمّـد و اله، ثمّ قـل اللّهُمَّ انّی أسألـک ان تجعلنی ممّن استجاب لـک وا من بوعدک و اتّبع أمرک فانّی عبدک و فی قبضتک لا أوقی الّا ما وقیت

و لا اخذ الّا ما اعطيت اللّهُمَّ انّی ارید ما أمرت به من التّمتّع بالعمره إلی الحجّ علی کتابک و سنّه نبیّک صلواتک علیه و اله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلّنی حیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۴

حبستنی لقدرک الّذی قدّرت علیّ اللّهُمَّ ان لم تکن حجّه فعمره احرم لک شعری و بشری و لحمی و دمی و عظامی و مخّی و عصبی من النّساء و الثّیاب و الطّیب ابتغی بذلک وجهک الکریم و الدّار الآخره و یجزیک ان تقول هذا مرّه واحده حین تحرم) پس دو جامه احرام را به پوش و احادیث صحیحه وارد شده است که بعد از غسل جامهای احرامی را می پوشد، و در این حالت قصد وجوب نمی تواند کرد زیرا که با تلبیه محرم می شود مگر آن که گوییم که واجب موسع است و تقدیمش مستحب باشد مثل نماز در اول وقت فضلیت و قصد قربت بهتر است و در وقت پوشیدن جامه احرام بلکه هر وقت که جامه نو پوشد این دعا مستحب است که بخواند، و ترجمه اش این است که جمیع محامد مخصوص خداوندیست که روزی کرد مرا جامه که به آن عورت خود را به پوشانم و در آن ادا کنم واجب خود را مانند نماز و طواف که ستر عورت در آن واجبست، و در آن جامه عبادت کنم پروردگار خود را و بازایستم از محرمات الهی که امر فرموده است بترک آنها یا در آن جامه آن چه فرموده است به جا آورم هر چند واجب یا شرط نباشد اما سنت که در آن حالت یا در آن حالات عورتش مستور باشد چنانکه فرموده است که

ای فرزند آدم بتحقیق که فرستادیم از جهه شما لباسی که به پوشاند قبایح شما را یعنی چیزی را که قبیح است گشودن آن که آن عورتست و سپاس و حمد خداوندی را سزاست که قصد خانه او کردم از جهه رضای او و مرا رسانید به قرب خانه خود و اراده او کردم که از جهه رضای او حج یا عمره کنم خانه او را مرا یاری داد و مرا قبول کرد یا قابل این هدایت کرد و چنان نکرد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۵

نرسم، و رضای او را قصد کردم مرا به سلامت داشت پس او حصار من است و پناه و حافظ و پشت منست چنانکه می گویند که حق سبحانه و تعالی پشت و پناهت باشد یعنی معین و یاورت باشد و هر وقت که درمانی رو به او کنی، و اوست ملاذ و ملجأ من و نجات من از او حاصل می شود، و هر کس ذخیره دارد من او را دارم از جهه سختیهای دنیا و آخرت و در رخا و نعمت که فریفته او نشوم.

و بعد از آن که جامهای احرام را به پوشی شش رکعت نماز احرام بکن و در رکعت اول آن دعاهای توجّه را بخوان با هفت تکبیر چنانکه در فقه رضویست و مذهب صدوقست که دعای توجه مخصوص شش رکعت نماز است و در هر دو رکعت در رکعت اول حمد و توحید بخوان و در رکعت دویم حمد و جحد بخوان، و در هر رکعت دویمی پیش از رکوع قنوت بخوان بعد از قرائت، و در هر دو رکعتی سلام کن، و غرض از این

تفصیل آنست که توهّم نکند که شش رکعت به یک سلام است و اگر خواهی دو رکعت بکن. به همین عنوان.

و بهترین اوقات احرام نزد بیرون رفتن آفتابست از دایره نصف النهار، و این نافله احرام چون ذو سبب است و سببش احرامست در هر وقت که کند کراهت ندارد بخلاف نوافل مبتدئه که نزد طلوع و غروب شمس مکروه است علی المشهور، و اگر وقت نماز واجب باشد که احرام گیری این شش رکعت را پیش از نماز واجب بکن و بعد از آن فریضه را به جا آور و در عقب فریضه نیت احرام بکن تا افضل باشد و عمل به همه اخبار کرده باشی چون اخبار صحیحه وارد شده است که عقیب نماز ظهر افضل است، و بعد از آن عقیب هر فریضه، و بعد از آن عقیب شش رکعت، و بعد از آن دو رکعت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۶

پس چون از نماز فارغ شوی نیت احرام بکن بلکه احرام همین نیت است و بس، و پوشیدن دو جامه واجبی است بر سر خود، و تلبیه واجبست از جهه انعقاد احرام و پیش از نیت حمد و ثنای الهی به جای آور به نحوی که او اهل آنست مثل آیه الکرسی و کلمات فرج یا آن که بگوی «الحمد للّه رب العالمین کثیرا علی کل حال کما هو اهله و مستحقه» که اخبار بسیار وارد شده است که ملا یک عاجز می شوند از نوشتن ثواب این کلمه خطاب به ایشان می رسد: که شما به همین عبارت بنویسید که کسی نمی داند ثواب آن را و احصاء این حمد را بغیر از من.

و در

صحیحه فضلا و غیر آن منقول است که از جمله ذکر کثیر که حق سبحانه و تعالی از بندگان طلبیده است تسبیح حضرت فاطمه زهرا است صلوات اللّه علیها، و در روایات بسیار وارد شده است که مخفی ذکر کردن از ذکر کثیر است، و صلوات بر محمد و آل او بفرست پس بگو آن چه مذکور شد در صحیحه محمد بن عمار که مشتمل است بر زیادتی بسیار، و مشایخ همه آن را ذکر کرده اند و صدوق در اینجا کم کرده است، و در فقه رضوی کمتر از اینست و دور نیست که حدیثی باین نحو بوده باشد، و مظنون آنست که در اینجا وسط را اختیار نموده است.

و ترجمه اش این است که خداوند از تو سؤال می کنم که بگردانی مرا از جمله کسانی که استجابت کرده اند ترا در همه اوامر و نواهی یا در امر حج یا عمره و این اظهر است و مطلوب اظهار آن است که سنّیان اطاعت خدا و رسول نکردند و اطاعت عمر کردند در ترک حج تمتعی که حق سبحانه و تعالی آن را طلب فرموده است از آفاقی، و از کسانی گردان مرا که ایمان به وعده و وعید تو دارند در ثواب حج تمتع و عقوبات ترک آن زیرا که هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۷

بر او حج تمتع واجب باشد و آن را نکند حج نکرده است هر چند شتر قربان کرده باشد در آن حج و بگردان مرا از کسانی که متابعت امر تو کرده اند و این دعا از قبیل «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ» است که نصاری بحث کرده اند با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه

علیه که شما در دین خود صاحب یقین نیستید که طلب می کنید هدایت راه راست را حضرت فرمودند که مراد از «اهْدِنَا الصِّراطَ» «ثبّتنا» است یعنی ما را ثابت قدم بدار چون در دعای امری که واقع باشد استقامت بر آن راه طلب می کنند چون شیاطین مضلّه از جن و انس بسیارند.

و ظاهرا این جواب بنا بر صحت حدیثست و سبیل تسلیم و اگر نه منقول است از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم که مراد از این راه محبت و معرفت است و آن را نهایتی نیست بنده در هر مرتبه از مراتب که او را هست طلب بالاتر می کند.

و وجه دیگر آن که بر سبیل انقطاع إلی اللَّه است که هر چند بنده معصوم باشد خود را از همه کسی گناه کارتر باید بداند چنانکه در مناجاتهای ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم مذکور است اعتراف به گناهان به درستی که من بنده توام و در قبضه قدرت توام کسی مرا نگاه نمی تواند داشت مگر تو از همه بدیها، و نمی توانم تحصیل نفعی از جهه خود کردن مگر آن که تو عطا کنی توفیقات را، خداوندا به درستی که اراده دارم که به جا آورم آن چه را تو امر کرده که آن عمره و حج تمتع است چنانکه تو در کتاب خود فرموده و چنانکه پیغمبرت صلی اللَّه علیه و آله فرمود که عمره داخل شد در حج ابد الآباد تا روز قیامت چنانکه عامه و خاصه متواترا روایت کرده اند پس اگر مرا چیزی عارض شود که نتوانم عمره و حج را تمام کنم از مرض و دشمن و غیر آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸ ص:

پس به حلّ کن مرا هر جا که محبوس کنی به سبب تقدیراتی که مقدر ساخته بر من، خداوندا اگر نتوانستم یا نرسم بحج بعد از آن عارض: عمره خواهم کرد و محل شوم از آن احرام.

و تا اینجا نیت حج و عمره بر سبیل اجمال است و بعد از این نیت احرام را بگوید بلفظ استحباب و واجبست که در دل نیت کند و عبارت نیت بلفظ ماضی اظهر است بلکه ادلّ و بعضی بلفظ مضارع می خوانند بضم همزه یعنی احرام گرفت خالصا لوجه اللّٰه یا احرام می کنم بر خود از جهه رضای تو مو و پوست و گوشت و خون و استخوانها و مغز استخوانها و پیهای من از زنان و ثیاب چنانکه در همه کتب حدیث هست و در اکثر نسخ این کتاب از قلم کاتب افتاده است، و بوی خوش و این هر دو یا سه بر سبیل مثال است علی الظاهر و در نیت می باید که قصد کند جمیع محرمات احرام را بر سبیل اجمال، و همه را باین نیت و تلبیه بر خود حرام می کنم، و غرض من از این احرام رضای تست و ثواب آخرت را نیز می خواهم و بنا بر ظاهر حدیث عطف است بر وجهک یعنی هر دو مقصود من است از احرام، و بنا بر این منافات ندارد قصد بهشت و خلاصی از جهنم با اخلاص همین کافی است که قصد ریا نداشته باشد و ظاهرا نظر به عوام بیش از این مطلوب نیست اما نظر به خواص قصد قرب معنوی مضر است بلکه دیدن خود شرکست و کافی است که همین نیت را یک

مرتبه در ابتـدای احرام بگویـد یا قصـد کند و من بعد اسـتدامت حکمی کافی است به آن که نیت لفظی یک بار کافی است و نیت قلبی در حـالت اتیان بهر فعلی در کار است و ظاهر حـدیث آنست که آن نیز یک مرتبه کافی است چنانکه در صوم گفته اند و این حدیث معاویه بن عمار است که قریب به بیست سند صحیح وارد شده است

[تلبیه]

(التّلبیه، ثمّ لبّ بالتّلبیـات الاربع سرّا و هی المفروضات تقول لبّیک اللّهُمَّ لبّیک لبّیک لا شـریک لک لبّیک انّ الحمـد و النّعمه لـک و الملـک لا شـریک لک، هـذه الاربع: مفروضات ثمّ قم فامض هنیئه فاذا اسـتوت بک الارض راکبا کنت او ماشـیا فاعلن التّلـبیه و ارفـع صوتـک بهـا و ان کنت اخـذت علی طریـق المـدینه و احرمت من مسـجد الشّـجره فلبّ سـرّا بهـذه التّلـبیه الاـربع المفروضـات حتّی تـاتی البیـداء و تبلغ المیـل الّـذی علی یسـارا الطّریق فـاذا بلغته فارفع صوتک بالتّلبیه و لا تجز المیل الّا ملبّیا و تقول لبّیک اللّهُمَّ لبّیک لبّیک لا شـریک لک، لبّیک انّ الحمـد و النّعمه لک و الملک لا شـریک لک لبّیک ذا المعارج لبّیک لبّیـک تبـدأ و المعـاد إلیـک لبّیـک لبّیک داعیا إلی دار السّـلام لبّیک لبّیک غفّار الـذّنوب لبّیک لبّیک مرهوبا و مرغوبا إلیک، لبّیـک لبّیـک أنت الغنیّ و نحن الفقراء إلیـک، لبّیک لبّیک ذا الجلال و الاکرام، لبّیک لبّیک اله الحقّ لبّیک لبّیک ذا النّعماء و الفضـل الحسن الجمیـل، لبّیـک لبّیک کشّاف الکرب العظام، لبّیک لبّیک عبـدک و ابن عبـدیک، لبّیک لبّیک یا کریم، لبّیک لبّیک اتقرّب إلیک بمحمّد و آل محمّد، لبّیک لبّیک بحجّه و عمره معا لبّیک

لبّيک هـذه عمره متعه إلى الحجّ، لبّيک لبّيک اهل التلبيه، لبّيک لبّيک تلبيه تمامها و بلاغها عليک لبّيک. تقول هذا فى دبر كلّ صلاه مكتوبه او نافله و حين ينهض بک بعيرک او علوت شـرفا او هبطت واديا او لقيت راكبا او استيقظت من مقامک او ركبت او نزلت و بالأسـحار، و ان تركت بعض التّلبيه فلاـ يضـرّک غير انّهـا الا فضل الّا المفروضات فلا تترک منها شـيئا و اكثر من ذى المعارج) چون صدوق در اين باب مناسک حجرا يک يک بترتيب مى گويد هر

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۸۰

منسكى را نام مى برد أولا به سرخى نوشته شود و بمنزله باب و فصل است پس التلبيه خبر مبتداى محذوفست كه آن هذه است يا بر عكس كه البته هذه باشد يعنى اين است احكام و كيفيت تلبيه و ثم عطف است بر جمله سابقه و چون أولا در خاطر داشته است كه سياق مناسک را از فقه رضوى بر دارد و در فقه بر سبيـل خطـابست او نيز مخـاطب ساخته است كل واحـد واحـد از مكلفين را چنانكه در خطاب عام مقرر است پس تلبيات اربع را آهسـته بگو چنانكه در فقه رضوى است، و صدوق به آن عمل كرده است و بعد از او ساير علما عمل كرده اند و گفته اند كه چنانكه واجبست كه در نماز نيت را مقارن تكبير احرام دارد هم چنيـن واجبست كه تلـبيه را مقـارن احرام دارد، و مؤيـد اين قـول است آن كه در اخبـار متـواتره وارد شـده است كه از ميقـات نگذرند مگر با احرام، و در اخبار متواتره وارد شده است كه ميقات اهل مدينه مسجد شجره است

پس لازمست که حمل کنند احادیث را که وارد شده است که از بیدا تلبیه می گویند بر تلبیه جهری.

و جمعی از معاصرین تشنیع می زدند و می زنند بر متاخّرین که تلبیه از مسجد شجره بدعتست چون احادیث متواتره وارد شده است بر آن که فاصله می کند میان تلبیه و نیت احرام و غافل شده اند از دلالت اخبار سابقه پس شکی نیست که به آن چه صدوق عمل نموده است اولی و احوط است چنانکه سرّا مقارنت را واقع سازند و جهرا بعد از فاصله به نیّت قربت واقع سازند.

و این تلبیات اربع تلبیه واجبست که می گویی در جواب دعوت الهی و خلیلی و موسوی و محمدی صلی اللّه علیه و آله و علیهم که مرا طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۱

کرده اید اینک آمده ام به خدمت و می کنم آن چه را می فرمایید، امّا می باید که مقصود جواب دعوت حق سبحانه و تعالی باشد بالاصاله، و جواب انبیا به رسالت است از جانب الهی، و ممکن است که وجه چهار تلبیه این باشد که چهار دعوت شده است از پیغمبران با دعوت الهی و لیکن در وقت گفتن می باید مقصود بالذات از خطابها همه حق سبحانه و تعالی باشد، و در جمیع فصلهای تلبیه می باید که یکی در اول باشد و یکی در آخر و بر آن وقف کنند، و دیگر ابتدا نمایند به لبیک لا شریک لک لبیک و علی هذا تا به آخر، و چون وصل کنند می باید که حرکت همزه جلاله را بیندازند بر خلاف آن چه متعارف خواص و عوام است که وقف به حرکت می کنند و وصل به سکون و به حرکت جلاله، و

ظاهر آنست که هر گاه تلبیه را درست نگویند احرام منعقد نمی شود و ترجمه اش اینست که لبیک به خدمت آمده ام خداوندا لبیک، و دیگر به خدمت ایستاده ام که هر چه بفرمایی به جای آورم به خدمت ایستاده ام ای خداوندی که ترا شریک نیست دیگر به خدمت ایستاده ام به درستی که جمیع محامد مخصوص تست چون حمد به ازاء نعمت و عظمت است و آن هر دو مخصوص تست و از این جهت است که آن را بکسر خوانده اند و بفتح، و بنا بر فتح بمعنی لان است یعنی از این جهت به خدمت ایستاده ام که حمد را گاهی به ازاء بزرگواری می کنند چنانکه داب مقربان است و گاهی به ازاء نعمت می کنند چنانکه داب ناقصان است، و چون هر دو مخصوص اوست پس واجبست که من به خدمت ایستم، و بنا بر کسر لطفش بیشتر است زیرا که کلامی جدا می شود و مستلزم معنی اول نیز هست.

و ترجمه اینست که به درستی که جمیع محامد که مستلزم جمیع کمالات است، و آن که اصل حمد نیز از تست و نعمتها از تست و پادشاهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۲

مخصوص تست ای خداوندی که ترا شریک نیست پس از این جهت به خدمت تو ایستاده ام که هر چه به گویی بکنم، و پیشتر مذکور شد که لک بعد از النعمه است و اکثر خواص و عوام بعد از و الملک می گویند و در هیچ حدیثی وارد نشده است که لک بعد از ملک باشد، و این چهار تلبیه واجبست پیشتر مذکور شد که اکثر علما این زیادتی را واجب نمی دانند، و ظاهر این عبارت عبارت فقه رضویست،

و ظاهر رساله اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه: آنست که این زیادتی جزو تلبیه اربع است، و مؤیدش است که در جمع تلبیاتی که در جمیع اخبار خاصه و عامه وارد شده است موجود است مگر یک حدیث که در آنجا زیادتی مذکور نیست، و حدیث معاویه بن عمار مجمل است و دلالت بر هیچ طرفی ندارد اگر چه اکثر به آن استدلال کرده اند بر نفی وجوب این زیادتی بلکه دلالتش بر وجوب بیشتر است از عدم وجوب چون بعد از تلبیه کبیره فرموده اند که اگر بعضی از این تلبیه را ترک کنی ضرر ندارد و لیکن افضل آنست که همه را به گویی.

و بدان که ناچار است از تلبیات اربعی که در اول کلام مذکور شد و آن واجب است و همه پیغمبران آن را گفته اند و لبیک ذا المعارج لبیک را بسیار بگو، و لبیک ذا المعارج بعد از تلبیات اربع با زیادتی است و ظاهر کلام حضرت نفی وجوب باقی تلبیات است نه نفی وجوب زیادتی تلبیات اربع و شکی نیست بر کسی که عارفست به اسالیب کلام که غرض نفی باقی است و لیکن مشکل است استدلال بر وجوب پس البته ترک آن زیادتی نمی باید کرد و اگر قصد وجوب و ندب آن نکند بهتر است.

لبیک ای خداوندی که مراتب عالیه را بهر کس در خور قابلیت او می دهی در دار دنیا تا به جزای آنها فایز گردانی ایشان را در دار عقبی یا آن که هر کس را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۳

در محبت و معرفت خود بهره کرامت فرموده و ایشان را فایز می گردانی به آن

مراتب و چون عروجات سید الانبیاء و المرسلین بی نهایت بود و هر لمحه آن حضرت را عروجی بود که به مرتبه که عقول بشری از ادراک آن عاجز بودند تشبیه این معقول به محسوس فرمود که عروج می کنند بسوی حق سبحانه و تعالی در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است از سالهای شما یعنی اگر ایشان را ممکن باشد عروج در پنجاه هزار سال ممکن است.

و حضرت سید العارفین و الواصلین در هر آنی عروجش برابر بود با عروج پنجاه هزار ساله ایشان و از این جهت آن حضرت تذکار این نعمت غیر محدود بسیار می فرمودند.

لبیک ای خداوندی که ابتدا از تست که همه را از کتم عدم بوجود آوردی و بازگشت همه بسوی تو خواهد بود و تبدئ و تبدأ در نسخ بسیار وارد شده است اگر بیا نویسند بضم تا انسب است. و اگر به الف نویسند فتح انسبست و هر دو بحسب معنی قریبند به یک دیگر.

لبیک در حالتی که بندگان خود را خوانده به بهشت که در آنجا مکروهی نخواهد بود و همیشه از جمیع آفات خصوصا از موت سالم خواهند بود.

لبیک ای خداوندی که آمرزنده گناهانی.

لبیک ای خداوندی که بر همه کس لازم است که از عذاب تو ایمن باشند بلکه همیشه خائف باشند و از رحمت تو امیدوار باشند، و از این جهت نیز به خدمت آمده ام تا هر چه بفرمایی یا فرموده به جا آوردم.

لبیک ای خداوندی که غنا و بی نیازی مخصوص ذات مقدّس تست و ما همه فقیران و محتاجانیم بسوی تو.

لبیک ای خداوندی که جلالت و عظمت دلهای مقربان را گداخته و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸

اکرام و احسانت قلوب محبّان و مشتاقان را باهتزار در آورده، یا آن که جناب اقدست از همه نقصانهای عاری و بری است و ذات مقدست بجمیع کمالات موصوف و محمود است، یا آن که از آن اعظمی که عقول و افهام انبیاء و مقدسین را در ساحت جلال تو راهی باشد، و اکرام و احسانت در مرتبه ایست که هیچ کافر و فاجری از آن بی بهره و ناامید نیست.

یا ذا الجلال اشاره به صفات سلبیه است، و ذا الإکرام جامع صفات ثبوتیه.

لبیک ای خداوند واجب الوجودی که حقیقت و وجود و کمالات از تست یا تو افاضه فرموده بر اعیان ثابته به جود وجود یا تو حقی و ما بقی باطل ألا کلّ شی ء ما خلا اللّه باطل.

لبیک ای خداوندی که همه نعمتها از تست و همه تفضّلها یا فضائل حسنه جمیله مخصوص به تو و آفریده تو است.

لبیک خداوندی که غمهای عظیم را تو زایل می گردانی لبیک به خدمت ایستاده است بنده و بنده زاده تو.

لبیک بحق محمد و آل او که مرا در جوار خود جاده و به قرب خود فایز گردان یا از راه متابعت و مودت ایشان به درگاه تو آمده ام.

لبیک بقصد عمره و حج هر دو آمده ام که حج تمتع کنم.

لبیک این عمره ایست که اراده دارم که بعد از فراغ از عمره تمتع بیابم از محرمات احرام و بعد از آن احرام بحج بگیرم به خدمت آمده ام خداوندی که ترا خدمت و بندگی می باید و بس.

لبیک به تلبیه که عقد احرامش از من است و تمام کردن و توفیق به جا آوردن افعالش بر تست که توفیق دهی که

چنان که باید به جا آورم تا وقتی که محل شوم، و پیشتر مذکور شد که این تلبیه جامع جمیع اخبار تلبیه است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۵

تقدیم و تاخیر بسیار در فقرات تلبیه شده است.

و در صحیحه معاویه بن عمار بروایت شیخ که اجمع است از روایات دیگر این زیادتی هست بعد از فقره و المعاد إلیک لبیک لبیک تستغنی و تفتقر إلیک لبیک لبّیک یعنی به خدمت ایستاده ام ترا ای خداوندی که استغنا از تست و افتقار از ما و لیکن فقره لبیک أنت الغنی و نحن الفقراء إلیک را ندارد، و دور نیست که این عبارت بهتر باشد چون موافق آیه کریمه است، و می گویی این تلبیه را در عقب هر نماز واجب و سنت، و وقتی که شتر برخیزد و تو بر شتر سوار باشی و چون به بلندی بالا روی و به پستی به زیر آیی یا به سواری رسی یا از خواب بیدار شوی یا سوار شوی یا از چهار پا به زیر آیی و در سحرها، و اگر بعضی از این جملها را ترک کنی ضرر ندارد و لیکن ترک افضل کرده مگر آن چه واجبست که از آن چیزی را ترک مکن و از مستحبات لبیک ذا المعارج لبیک را بسیار بگو.

[غسل دخول حرم]

(فاذا بلغت الحرم فاغتسل من بئر میمون او من فخّ و ان اغتسلت فی منزلک بمکّه فلا باس و قل عند دخول الحرم اللّهُمَّ انّک قلت فی کتابک المنزل و قولک الحقّ «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ» اللّهُمَّ و انّی ارجو ان اکون ممّن

اجاب دعوتک و قد جئت من شقّه بعیده و من فجّ عمیق سامعا لندائک و مستجیبا لک مطیعا لأمرک و کلّ ذلک بفضلک علیّ و احسانک إلیّ فلک الحمد علی ما وفّقتنی له ابتغی بذلک الزّلفه عندک و القربه إلیک و المنزله لدیک و المغفره لذنوبی و التّوبه علیّ منها بمنّک اللّهُمَّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و حرّم بدنی علی النّار و آمنّی من عذابک و عقابک برحمتک یا کریم فاذا نظرت إلی بیوت مکّه فاقطع التّلبیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۶

و حدّها عقبه المدنیّین او بحذاها و من اخذ علی طریق المدینه قطع التّلبیه اذا نظر إلی عریش مکّه و هی عقبه ذی طوی و علیک بالتّکبیر و التّهلیل و التّحمید و التّسبیح و الصّلاه علی النّبیّ و اله) و چون خواهی که داخل حرم شوی غسل کن از چاه میمون یا فخ چنانکه در حسنه کالصحیحه معاویه بن عمار است، و اگر در خانه که منزلت باشد غسل کنی باکی نیست چنانکه در صحیحه ذریح است، و در وقت دخول حرم این دعا را بخوان که خداوندا به درستی که در کتابی که فرستاده فرموده و آن چه فرموده حق است که یا محمد اعلام کن و خبر ده مردمان را بحج خانه تا آن که بیایند جمعی پیاده [و] بر شتران لاغر سوار شده که از راههای دور آمده باشند و به سبب آن لاغر شده باشد چنانکه بحسب واقع چنین است خصوصا هر گاه در تابستان روند، خداوندا تو چنین فرموده و من امیدوارم که از جمله کسانی باشم که اجابت کرده باشند دعوت ترا که ایشان را خوانده و

حال آن که از راه دور آمده ام و از راههای با دوری و مشقت که شنیده ام ندای ترا از جهه رضای تو و اطاعت کرده ام و جمیع اینها از فضل و احسان تست بر من، خداوندا ترا حمد می کنم بر این نعمتی که مرا توفیق کرامت کردی که بحج آمدم و مطلوب من از این مشقتها قرب تست و آن که تو از من خوشنود باشی و رتبه ام نزد تو عظیم شود و گناهان مرا بیامرزی و توفیق دهی که توبه کنم از جمیع گناهان بفضل و هدایت تو، خداوندا صلوات بر محمد و آل او فرست و بدنم را بر آتش دوزخ حرام گردان و ایمن گردان مرا از عذاب و عقوبت به رحمتت ای خداوند کریم، پس چون نظر به خانهای مکه کنی قطع کن تلبیه را و منتهای آن عقبه اهل مدینه است اگر از راه مدینه مشرفه باشد یا محاذی آن هر که از ابطح داخل شود، و کسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۷

داخل مکه شود از راه پائین که آن ابطح است بنا بر مشهور قطع کند تلبیه را وقتی که نظر به خانهای مکه کند که عربان خانهای ساخته بوده اند از چوب بست که مسمی است به عقبه ذی طوی نزد قبور شرفا در برابر قبرستان مکه معلاه و بر تو باد که مشغول اللَّه اکبر و لا اله الا اللَّه و الحمد للّه و سبحان اللَّه و صلوات بر محمد و آل او باشی و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و باقی مستحبات پیشتر گذشت در باب فضایل حج

دخول مکّه

(فاذا اردت دخول مکّه فاجهد ان

تدخلها علی غسل بسکینه و وقار.)

دخول المسجد الحرام

(فاذا اردت ان تدخل المسجد الحرام فادخل من باب شیبه حافیا و ادخل رجلک الیمنی قبل الیسری و علیک السّکینه و الوقار فانّه من دخله بخشوع غفر له و قل أنت علی باب المسجد السّلام علیک أیّها النّبیّ و رحمه اللّه و برکاته بسم اللّه و باللّه و من اللّه و ما شاء اللّه و السّلام علی رسول اللّه و آله و السّلام علی ابراهیم و اله و السّلام علی انبیاء اللّه و رسله و الحمد للّه ربّ العالمین) دیگر داخل شدن مکه معظمه است پس چون خواهی که داخل مکه شوی سعی کن که با غسل داخل شوی با سکینه دل به یاد الهی و وقار تن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۸

به طمانینه چنانکه احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم، دیگر از مقدمات داخل شدن مسجد الحرام است پس چون اراده کنی که داخل مسجد الحرام شوی از در بنی شیبه داخل شو و آن در مسجد زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله است و طاقی هست که اول در بر آن منصوب بوده است و چون مسجد الحرام را ده نوبت خراب کردند و بزرگتر کردند آن در در میان مسجد افتاده است علامتش را گذاشته اند و حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله هبل را که اعظم بتهای قریش بود در میان آن در مخفی ساختند تا بر روی آن راه روند و آن در قریب به زمزم و ظاهر است، و پا برهنه داخل شو و پای راست را اول داخل مسجد کن پیش

از پـای چپ چنـانکه در بـاقی مساجـد مطلوب است، و بـا سـکینه دل بـذکر الهی و آرام تن داخـل شو که بتحقیق که هر که با خشوع داخـل شود حق سـبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد البته چنانکه در صـحیحه معاویه و غیر آن واقع است، و چون بـدر مسـجد رسـی بـایست و بگو که سـلام الهی بر تو بـاد ای پیغمبر رفیع الشأن، بـا رحمت و برکـات او داخـل می شوم بـاسم حق سبحـانه و تعـالی و به یـاری نـام و به یاری ذات مقـدس الهی که هر چه می کنم بعون اوست و از توفیق اوست و آن چه او می خواهـد چنان می شود، و سـلام الهی بر انبیا و رسل او باد چنانکه در صـحیحه معاویه است و در کافی و تهذیب و از قلم نساخ مقدم و مؤخر شده است و السـلام علی انبیاء اللّٰه و رسله و سلام بر حضرت سید المرسلین «صلی اللّٰه علیه و آله [و آل او]» باد و سلام بر ابراهیم و آل او بـاد خداونـدی را سزاست که پروردگـار عالمیان است و محتمل است که صـدوق رعایت ادب کرده باشد و سلام بر أنبیاء را مؤخر داشته باشد و لیکن حضرت رعایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۹

فرمودند که اول صلوات آن حضرت با انبیا و رسل فرستاده اند و بعد از آن بخصوص اگر مؤخر نیز باشد باز مراد است و لیکن ظاهر این دعاها از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله باشد و آن حضرت رعایت ادب انبیا صلوات اللّٰه علیهم کرده اند و صدوق رعایت ادب آن حضرت کرده است و هر دو خوبست (النّظر إلی

الكعبه فاذا دخلت المسجد فانظر إلى الكعبه و قل الحمد للّه الّذى عظّمك و شرّفك و كرّمك و جعلك مثابه للنّاس و أمنا مباركا و هدى للعالمين) ديگر نظر به كعبه معظمه است در مرتبه اولى و اين پيش از دخول باب بنى شيبه دست مى دهد الحال كه مسجد بزرگ شده است از باب سلم كه داخل مى شوند كعبه ظاهر مى شود پس بگو كه جميع حمدها و سپاسها مخصوص ذات مقدس خداونديست كه ترا بزرگ كرده است و مشرف گردانيده است به تشريفات بسيار كه انبيا و اوصيا در تو نماز كرده اند، و محل ولادت سيد الوصيين، و مكرم ساخته است ترا كه قبله عالميانت گردانيده است و محل رجوع ايشان يا محل ثواب ايشان يا قبله عالميانت كرده است و محل امن گردانيده است كه هر كه داخل در تو شود ايمن باشد از عذاب الهى و بركت گردانيده است ترا كه همه كس منفعتهاى دنيوى و اخروى به بركت تو بيابند و هدايت كننده عالميان باشى به اعتبار آيات بيّنات كه بعد از اين آيات فرموده است، و حديث صحيح ابن عمار مشتمل است بر دعاى بزرگ كه اين جزو اوست و آن دعا با ساير ادعيه مذكور است در رساله روضه

النّظر إلى الحجر الاسود

(ثمّ انظر إلى الحجر الاسود و استقبله بوجهك و قل الحمد للّه الّذى هدانا لهذا و ما كنّا لنهتدى لو لا ان هدانا اللّٰه سبحان اللّٰه و الحمد للّه و لا اله الّا اللّٰه و اللّٰه اكبر لا اله الّا اللّٰه وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و يحيى و هو حىّ لا

یموت بیدك الخیر و هو علی کلّ شی ء قدیر اللّهُمَّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کافضل ما صلّیت و بارکت و ترحّمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید و سلام علی جمیع النّبیین و المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین اللّهُمَّ انّی او من بوعدك و اصدّق رسلك و اتّبع کتابک) دیگر نظر کردن بحجر الاسود است پس نظر کن بحجر الاسود و روی خود را به او کن و بگو این دعا را که ترجمه اش اینست که حمد و ثنا خداوندی را سزاست که ما را هدایت کرده است به کعبه معظمه و حج بیت اللّه الحرام و اگر هدایت الهی نبود ما هدایت نمی یافتیم منزه است خداوند عالمیان از جمیع نقصها و عیبها و جمیع ثناها مخصوص اوست و نیست خداوندی بغیر از او، اعظم است از آن که وصف او توان کرد یا به کنه ذات و صفات و افعال او توان رسید نیست خداوندی بغیر از او و یگانه من جمیع الوجوه است، و او را شریك و عدیل نیست پادشاهی مخصوص اوست و محامد همه از اوست زنده می کند حیوانات را در شکمهای مادران یا حیات دهنده اوست، و می میراند همه را، و در قبر بعد از اندك حیاتی می میراند، و در حشر زنده خواهد کرد همه را و او زنده است. که مرگ ندارد و همه خوبیها از اوست او بر همه ممکنات قادر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۱

خداوندا درود و رحمت خود را فایز گردان بر پیغمبر آخر الزمان و بر آل او که دوازده امامند و فاطمه زهرا و برکت کن به اعلای دین

او، و كثرت فرزندان و امت و تابعان او و تابعان آل او بهتر از هر صلواتى و هر بركتى و رحمتى كه كرده بر حضرت ابراهيم و آل او كه چندين هزار پيغمبر بودند به درستى كه توئى كه حمد و ثنا مخصوص تست و مجد و عظمت مخصوص تست و سلام تو بر جميع پيغمبران و مرسلان باد و ثناها مخصوص خداونديست كه پروردگار عالميان است خداوندا ايمان دارم به وعده كه كرده مطيعان خود را خصوصا در اطاعت حج و عمره، و تصديق كرده ام پيغمبرانت را و تابعم كتاب ترا كه قرآن مجيد باشد در حج تمتع و مجموع صحيحه ابو بصير است

استلام الحجر الاسود

(ثمّ استلم الحجر الاسود و قبّله فى كلّ شوط فان لم تقدر عليه فامسحه بيدك اليمنى و قبّلها فان لم تقدر عليه فافتح به و اختم به فان لم تقدر عليه فاشر اليه بيدك و قبّلها و قل امانتى ادّيتها و ميثاقى تعاهدته لتشهد لى بالموافاه امنت باللّه و كفرت بالجبت و الطّاغوت و اللّات و العزّى و عباده الشّيطان و عباده الاوثان و عباده كلّ ندّ يدعى من دون اللّه) ديگر دست ماليدن است بحجر الاسود پس شكم و دست بحجر رسان و بمال و ببوس حجر الاسود را در هر شوطى پس اگر نتوانى در ابتداى طواف و انتها: استلام كن، و اگر نتوانى شكم ماليدن و بوسيدن دست راست را

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۹۲

بر حجر بمال و ببوس دستت را و اگر نتوانى دست رسانيدن بدست خود اشاره كن و ببوس دستت را، و بگو كه امانت خود را كه روز ميثاق بمن عطا كرده بودند

و آن ایمان است و اطاعت الهی خصوصا عبادت حج ادا کردم، و رعایت عهد و پیمان خود نمودم تا شـهادت دهی از جهه من که وفا بعهـد خود کردم و آن عهـد ایمانست به خـدا و رسول و ائمه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم، و کافرم و اعتقاد نـدارم به بتان صوری و معنوی بلکه مراد بتـان معنوینـد بترتیب که سه نفر و معـاویه ملعون، و کـافرم به عبادت شـیطان در متابعت ائمه جور و عبـادت بتـان که امـام دانسـتن اینها باشـد، و کافرم به عبادت هر امام جوری از بنی امیّه و بنی عباس. و شـکی نیست در آن که مراد حضـرات ائمه معصومیننـد و در هر جا که اطلاق کننـد دزدان امامت و خلافتنـد بلکه در قرآن مجید هر جا که بتان اطلاق می کند حق سـبحانه و تعالی مراد ایشانند، و این مضامین سابقه و لاحقه و ادعیه غالبا عبارات فقه رضویست و احادیث صحیحه با فی الجمله تغییری در زیاده و نقصان و بتمامها مذکور است در روضه

الطّواف

(ثمّ طـف بـالبیت سـبعه اشواط و قبّل الحجر فی کـلّ شوط و قـارب بین خطـاک فـاذا بلغت بـاب الـبیت قلت: سائلـک فقیرک مسـکینک ببابک فتصـدّق علیه بالجنّه اللّهُمَّ البیت بیتک و الحرم حرمک و العبـد عبـدک و هـذا مقام العائذ المسـتجیر بک من النّار فاعتقنی و والدیّ و اهلی و ولدی و اخوانی المؤمنین و المؤمنات من النّار یا جواد یا کریم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۳

فاذا بلغت مقابل المیزاب فقل اللّهُمَّ اعتق رقبتی من النّار و وسّع علیّ من الرزق الحلال و ادرأ عنّی شرّ فسقه العرب و العجم و شرّ فسقه الجنّ و

الانس و تقول و أنت تجوز اللّهُمَّ انّی إلیک فقیر و انّی منک خائف و مستجیر فلا تبدّل اسمی و لا تغیّر جسمی) و اما هفت شوط بر دور کعبه بگرد به آن که نیت کنی که هفت شوط بر دور خانه می گردم در حج اسلام، حج تمتع واجب قربه إلی اللّه و به آن که ابتدا کنی به ابتدای حجر و ختم کنی به انتهای حجر، و در طواف خانه را بر دست چپ بگیر، و ببوس حجر الاسود را در هر شوطی، و گامها را تنگ گذار و چون بدر خانه رسی بگو این عبارت را که ترجمه اش این است که سایل تو فقیر تو مسکین تو بدر خانه تو آمده است و کریمان سایلان را رد نمی کنند و بر ایشان تصدق می کنند پس تصدق کن به او آن چه لایق بزرگی تست، پس تصدق کن بر او به بهشت خداوندا خانه خانه تست و حرم حرم تست و بنده بنده بنده تست و این مقام کسی است که در پناه و امان تو در آمده باشد از آتش عذاب تو پس آزاد کن مرا و پدر و مادر مرا و فرزندان مرا و برادران و خواهران مؤمن مرا از آتش دوزخ ای خداوند با جود و کرم، و چون به ناودان طلا رسی از طرف حجر اسماعیل علیه السلام بگو خداوندا مرا آزاد کن از آتش دوزخ و فراخ کن بر من از روزی حلال و دفع کن از من شر فاسقان عرب و عجم را و شر فاسقان جنی و آدمی را و می گویی و می روی یعنی در وقتی که روانه شوی

از محاذی میزاب این دعا را می خوانی که ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی که من محتاج رحمت توام و بتحقیق که من از عذاب تو ترسانم و پناه به تو آورده ام پس نام مرا مبدل مکن که مؤمن کافر شود، و تغییر مکن بدن مرا که مسخ کنی هر چند که مستحق آن هستم

القول فی الطّواف

(و تقول فی طوافک اللّهُمَّ انّی أسألک باسمک الّذی یمشی به علی طلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض و أسألک باسمک المخزون المکنون عندک، و أسألک باسمک الاعظم الاعظم الاعظم الّذی اذا دعیت به اجبت و اذا سألت به اعطیت ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تفعل بی کذا و کذا فاذا بلغت الرّکن الیمانیّ فالتزمه و قبّله و صلّ علی النّبیّ و اله فی کلّ شوط.)

القول بین الرّکن الیمانیّ و الرّکن الّذی فیه الحجر الاسود

(و قل بین هذین الرّکنین ربّنا آتنا فی الدّنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا برحمتک عذاب النّار.)

الوقوف بالمستجار

(فاذا کنت فی الشّوط السّابع فقف بالمستجار و هو مؤخّر الکعبه ممّا یلی الرّکن الیمانیّ به حذای باب الکعبه فابسط یدیک علی البیت و الزق خدّک و بطنک و قلّ اللّهُمَّ البیت بیتک و العبد عبدک و هذا مقام العائذ بک من النّار اللّهُمَّ انّی حللت بفنائک فاجعل قرای مغفرتک وهب لی ما بینی و بینک و استوهبنی من خلقک و ادع بما شئت ثمّ اقرّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۵

لربّک بذنوبک و قل اللّهُمَّ من قبلک الرّوح و الرّاحه و الفرج و العافیه اللّهُمَّ انّ عملی ضعیف فضاعفه لی و اغفر لی ما اطّلعت علیه منّی و خفی علی خلقک استجیر باللَّه من النّار و تکثر لنفسک من الدّعاء ثمّ استلم الرّکن الیمانی ثمّ استلم الرّکن الّذی فیه الحجر الاسود و قبّله و اختم به فان لم تستطع ذلک فلا یضرّک غیر انّه لا بدّ من ان تفتتح بالحجر الاسود و تختم به و تقول اللّهُمَّ قنّعنی بما رزقتنی و بارک لی فیما اتیتنی) و اما آن چه در احوال طواف باید گفت و می گویی در طوافت خداوندا به درستی که سؤال می کنم از تو بحق آن اسم اعظمی که هر که آن را بخواند در روی آب راه می رود چنانکه بر خشکی راه می رود، و سؤال می کنم ترا بحق آن اسمی که مخزون و مستور است نزد تو از هفتاد و سه اسم اعظم که یکی مخصوص ذات مقدس تست که دال است بر ذات اقدس تو یا جمیع هفتاد و سه اسم چون مخزون

است همه نزد او و تـا به کسـی ندهـد کسـی بر آن مطلع نمی توانـد شـد از پیش خود، و سؤال می کنم ترا بحق آن اسـمی که اعظـم اسـت از همه اسـماء و از آن اعظم است که مخلـوق به آن توانـد رسـید یـا وصـف آن تـوان کرد و این اسـمی است که مخصـوص اوست چنـانکه در اخبـار مسـتفیضه وارد شـده است که حق سـبحانه و تعـالی هفتـاد و سه اعظم دارد و یکی از آنها مخصوص ذات مقـدس اوست و باقی را بحسب رتبه کرامت می فرمایـد و از آن اسـماء آصف برخیا را یک اسم داده بودند و تخت بلقیس را به یک چشـمزدن به نزد سلیمان علیه السلام حاضر گردانید، و حضرت عیسی را دو اسم داده بودند، و حضرت موسی را چهار حرف، و حضرت ابراهیم را هشت حرف، و حضرت نوح را پانزده حرف، و حضرت آدم را بیست و پنج حرف و همه هفتاد و دو اسم را به حضرت سید الانبیاء عطا فرموده بودند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۶

همه بـائمه معصـومین رسـید صـلوات اللّٰه علیهم اجمعین و یکی مخصـوص واجب الوجود است که به کسـی نـداده است و آن اسـمی است که اگر کسـی ترا به آن اسم بخوانـد اجـابت می کنی و اگر ترا به آن اسم سـؤال کننـد عطـا می کنی یعنی اگر بر فرضـی که حق سـبحانه و تعالی به کسـی بدهـد چنین می شود، یا باین عنوان که حضـرت خوانده است که کسـی بگوید الهی بحق آن که فلان چیزم عطا کن عطا می کند هر چند نداند، یا مراد هفتاد و دو اسم باشد بهر دو معنی که صلوات

فرستی بر محمد و آل محمد و فلان حاجتم را برآوری و فلان چیزم بدهی.

و چون به رکن یمانی رسی که بعد از مستجار است در هر شوطی آن را در بغل گیر و ببوس و صلوات بر محمد و آل او فرست و دعایی که در میان رکن یمانی و حجر الاسود باید خواند این است که در میان هر دو به گویی که پروردگار اعطا کن ما را در دنیا هر چه خوب باشد و در آخرت هر چه خوب باشد یا یک حسنه عطا کن که مستلزم جمیع باشد مثل ایمان کامل در دنیا و بهشت در آخرت.

اما آن چه باید کرد در مستجار پس چون در شوط هفتم به مستجار رسی توقف کن از جهه دعا و آن محاذی در خانه کعبه است از پشت کعبه نزدیک به رکن یمانی پس دستها را پهن کن بر خانه و شکم و رو را به کعبه رسان و این دعا را بخوان که خدایا خانه خانه تست و این بنده بنده تست و حال من حال بنده ایست که مستحق دخول جهنم شده باشد و پناه به تو آورده باشد از شر آتش جهنم به فرموده تو که فرموده «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ» یعنی بگریزید و پناه برید به خانه خدا از عذاب خدا خداوندا مهمان توام و تو فرموده که مهمان را گرامی دارید و تو اولایی از دیگران به جود و کرم مهمانی مرا این کن که گناهان مرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۷

بیامرزی و هر چه حقوق مردمانست مردمان را خوشنود کنی که مرا به تو ببخشند و هر مطلبی که داری طلب

کن از خداوندت پس اقرار کن به گناهانت هر چه را بخاطر داشته باشی مفصلا و آن چه را در خاطر نداشته باشی مجملا، و بگو خداوندا رحمت و راحت از پیش تست و فرج و عافیت از تست خداوندا اعمال خوب من ضعیف است و بسیار کم تو قادری که آن را مضاعف گردانی با ضعاف بسیار به آن که بعوض گناهان غیر متناهی حسنات بنویسی چنانکه جمعی را وعده فرموده که فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ و بیامرز گناهانی را که تو بر آن مطلعی و خلق نمی دانند و تو از ایشان پوشانیده، بفضل خود از نامه عمل من محو کن که در روز قیامت رسوا نشوم.

پناه به خداوند خود آورده ام از آتش جهنم و دعا بسیار می کنی از جهه خود پس بیا به نزد رکن یمانی و خود را به آن بمال یا دست برسان اگر نتوانی شکم و رو مالیدن، و هم چنین استلام کن رکن حجر الاسود را و ببوس و ختم کن طوافت را بحجر و بگو که خداوندا مرا قانع گردان به آن چه روزی کرامت کرده و برکت ده آن چه را بمن عطا فرموده.

و بدان که مشهور اینست که چون حجاج ملعون از قبل عبد الملك مروان ملعون خانه کعبه را به سبب منجنیقی که بر کعبه بستند از جهه گرفتن عبد اللّه بن زبیر ملعون خراب کرد و مردمان بسیاری از خاك و سنگ را بردند و خواست که بسازد اژدهایی بهم رسید و مردمان از آن می گریختند تا به خدمت حضرت سید الساجدین آمد و وجه ممنوع شدن را پرسید حضرت فرمودند که وجهش

این است که مردمان سنگ و خاک بسیار برده اند بگوی تا همه هر چه برده اند بیاورند که از همان سنگ و خاک ساخته شود چون مردمان همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۸

را پس آوردند منع برطرف شد و ترسید که مبادا وفا نکند پس نشست و قریب به یک ذرع دست شاذروان بیرون گذاشت که پرده آویز باشد و علامت گذاشته اند به آن که در طرف حجر اسماعیل چهار طرف انگشت بلند کرده یک ذرع تقریبا ظاهر است و در بقیه اطراف هر جا که ذرع نگذاشته اند سنگ مورب نصب کرده اند تا کسی بر آن راه نرود، پس بنا بر این در التزام مستجار و استلام ارکان خصوصا رکن یمانی و حجر، و در التزام حطیم که از در خانه است تا رکن حجر چون بهترین جاهای مسجد است و دعا مستجابست این کس داخل کعبه می شود زیرا که آن فضا است که العیاذ باللّٰه اگر کعبه خراب شود چنانکه در هزار و سی و هشت تقریبا سیل خانه را خراب کرد و تا ساختن چند ماه شد قبله مردمان آن فضا بود، و هم چنین جمعی که در کوه ابو قبیس خانه دارند و سایر کوهها نماز ایشان بر فضای کعبه است زیرا که آن فضا تا آسمان و تا منتهای ارض کعبه است و قبله است و چون واجبست که بر دور کعبه طواف کنند.

پس بنا بر مشهور در وقت استلام داخل کعبه می شوند پس اگر بگذرند در طواف در میان کعبه طواف کرده خواهند بود، و هم چنین در وقت گشتن اگر دست خود را به خانه رسانند دست طواف نکرده خواهد بود

و حـال آن که واجبست که طواف بکـل بـدن باشـد و طواف باطل خواهـد شـد پس احوط آنست که در جاهایی که شاذروان دارد خواه جدا باشد و خواه سنگ محرف بر آن باشد دست یا بدن اگر به کعبه رساند بایستد تا خود را بیرون آورد بعد از آن روانه شـود، و هم چنین در طرف حجر اگر دست بر بالاـی دیـوار حجر برد این دغـدغه می شود و چرا دغـدغه می گویم چون این معنی را در روایتی ندیده ام و لیکن خاصه و عامه ذکر کرده اند، و عمده ضبط این امور است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۹

چیزی مخفی نگذاشـته انـد حتی جـای مقام را گذاشـته انـد تا ظاهر باشـد بـدعت عمر اگر چه عوام ایشان می گوینـد که مقام جبرئیل است اما فضلای عامه ذکر کرده اند جمیع شنایع و قبایح صحابه و تابعین و ارتداد همه را الّا قلیلی و شکی نیست در آن که هر چه را زیاد و کم کرده انـد چنانست که گفته اند و علمای ما نیز ذکر کرده اند و لیکن احتمال این هست که علماء ما از عامه برداشـته باشند چون در روایات واقع نشده است با آن که این معنی به گفته همه در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم واقـع شـده بـود و این امریست عـام البلوی می بـایست البته در اخبـار بمـا برسـد و شـکی نیست که احوط آنست که مـذکور شد، دیگر بدان که بحسب ظاهر چند حدیث و اجماعات منقوله می باید که ابتدای طواف از حجر الاسود باشد و ختم بحجر الاسود باشد و زیاد و کم نشود اکثر علمای ما سیما متاخرین ذکر کرده اند که می باید مقارنت جزو اول

طـایف به جزو اول حجر الاـسود واقـع شود و دور نیست که مسـتند ایشـان حـدیث حسن کالصـحیح حمـاد از حریز از یکی از مشایخش که غالبا فضـلای اصـحابند مثل زراره و محمد بن مسلم و برید و فضیل و غالبا زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّه علیه که فرمودنـد که چون داخـل مسـجد الحرام شوی و محـاذی حجر الاـسود شوی بگوی (اشـهد ان لاـ اله الّا اللّه وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله امنت باللّه و کفرت بالجبت و الطّاغوت و اللّات و العزّی و بعباده الشّیطان و بعباده کلّ ندّ یدعی من دون اللّه ثمّ ادن من الحجر و استلمه بیمینک) پس می گویی (بسم اللّه و اللّه اکبر امانتی ادّیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه.)

و محاذات را علما ذکر کرده اند که آنست که جزو مقدم بدن محاذی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۰

جزو اول حجر الاسود باشد و در اکثر مردم جزو اول انگشت مهین پاهاست و بعضـی که فربه باشـند شـکم ایشان مقدم است و بعضـی بینی و ظاهرا در وقت فرش مسجد الحرام این رعایت کرده اند که سنگهای مرمر را که انداخته اند چنین انداخته اند که خطی ظـاهر است که محـاذی جزو اول حجر است پس اگر کسـی انگشت پاهـای او بر ابتـدای خـط باشـد خـوبست و در آخر طواف چون به همان جا رسد ترک کند تا زیاد و کم نشود، و عمده اسـتدلال ایشان آنست که احادیث بسـیار وارد شده اسـت که ابتدا بحجر کند و ختم بحجر کند بلکه متواتر است از فعل نبی و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که ابتدا بحجر

فرمودند و ختم بحجر نمودند و در وقت طواف خانه را بر دست چپ گرفتند و حدیثی و قولی بر غیر این نحو وارد نشده است پس از این دو حکم ظاهر شد که محاذات واجبست و لیکن احتمال هست که واجب نباشد ابتدا به ابتدای حجر بلکه اگر از وسط یا آخر حجر ابتدا کند کافی باشد و شکی نیست که بنا بر این احتمال ابتدا به ابتدا نیز صحیح خواهد بود، و اما استقبال حجر که در بعضی از روایات واقع شده است ظاهر آن روایات استقبال از جهه دعاست پس اولی آنست که اول استقبال کنند و دعا را بخوانند و در حالت استقبال چنان بایستند که دوش راست او خارج از حجر باشد و چون از دعا فارغ شود نیت کند در حالت استقبال و بعد از آن محاذات را واقع سازد به آن که بگردد و انگشت مهین پاها را بر آن خط گذارد و نیت کند و بگذرد و به نیت اول نیز اکتفا می تواند کرد اگر مستحضر باشد و در نیت همین کافی است که داند که طواف عمره یا حج می کند و آن که این حج اسلام است و حج تمتع است یا افراد و قران و للّه می کند و بسیار نادر است که اینها در خاطرش نباشد و احوط آنست که در جمیع طواف رو به کعبه نکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۱

به آن که بگردد که بدنش بسوی کعبه باشد و اگر به سبب ازدحام بگردد از سمتی که می رود درست بایستد و روانه شود و در جائی که از آنجا متوجه استلام یا التزام می شود

آنجا را نشان کنـد و بعد از استلام یا التزام به جای خود رود و روانه شود و اگر از همین جا نیز بگردد و خانه را بر دست چپ گیرد خوبست و می باید که گامی از طوافش چنین نشود که خانه بر دست چپش نباشد به آن که روی به خانه باشد یا پشتش و اینها بر سبیل احتیاط است

مقام ابراهیم علیه السّلام

(ثمّ ائت مقام ابراهیم علیه السّلام فصلّ فیه رکعتین و اجعله امامک و اقرا فی الاولی منهما الحمد و قل هو اللّٰه احد و فی الثّانیه الحمد و قل یا أیّها الکافرون ثمّ تشهّد و سلّم و احمد اللّٰه و اثن علیه و صلّ علی النّبیّ و اله صلوات اللّٰه علیهم و اسال اللّٰه ان یتقبّل منک و ان لا تجعله اخر العهد منک فهاتان الرّکعتان هما الفریضه و لیس یکره لک ان تصلّیها فی أیّ السّاعات شئت عند طلوع الشّمس و عند غروبها و انّما وقتها عند فراغک من الطّواف ما لم یکن وقت صلاه مکتوبه فان کان وقت صلاه مکتوبه فابدأ بها ثمّ صلّ رکعتی الطّواف فاذا فرغت من الرّکعتین فقل الحمد للّه بمحامده کلّها علی نعمائه کلّها حتّی ینتهی الحمد إلی ما یحبّ ربّی و یرضی اللّهُمَّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و تقبّل منّی و طهّر قلبی و زکّ عملی و اجتهد فی الدّعاء و اسأل اللّٰه عزّ و جلّ ان یتقبّل منک ثمّ ائت الحجر الاسود فاستلمه و قبّله او أمسحه بیدک او اشر الیه و قل ما قلته اوّلا فانّه لا بدّ من ذلک)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۲

دیگر از محل عبادات مقام حضرت ابراهیم است صلوات اللّٰه

علیه پس بیا مقام ابراهیم علیه السلام و دو رکعت نماز در آنجا بکن و ظاهرا مراد از مقام ابراهیم در اینجا محوّطه ایست که بر پشت مقام از چوب پنجره ساخته اند و سه صف هر صفی چهار کس می توانند ایستاد و سنگی که قدمهای حضرت ابراهیم علیه السلام بر آنجا فرو رفته است بر او نیز محوطه از پنجره ساخته اند و دری دارد که گاهی از جهه پادشاهان می گشایند و مردمان از بیرون آن را زیارت می کنند و در آنجا نماز می توان کرد بر تقدیری که در نباشد و همیشه تعظیم و تکریم آن می کرده اند چنانکه در حدیث حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه گذشت و در اخبار چنین وارد شده است و آیه کریمه باین نحو است که «وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى» یعنی بعضی از جاهای حضرت ابراهیم علیه السلام که مسجد است یا مکه معظمه آن را محل نماز خود کنید و مراد از آن بعض: خلف این سنگی است که جای پای حضرت ابراهیم بر آن واقع است پس ممکن است که مراد از اخبار نیز این باشد که پشت مقام یا یکی از دو جانبش نماز کنید دو رکعت و سنگ مقام را محاذی قبله کن که بر پشت آن سنگ بایست که رو به آن سنگ و رو به کعبه هر دو کرده باشی و در رکعت اول از این دو رکعت سوره حمد و توحید را بخوان و در رکعت دویم بعد از حمد جحد را بخوان پس تشهد بخوان و سلام ده و حمد و ثنای الهی را به جا آورد، صلوات بر محمد و آل

محمـد بفرست و سؤال کن که حق سـبحانه و تعالی قبول کند از تو این نماز و طواف را و آن که چنان نکند که آخر نمازهای مقام باشـد بلکه حیات و توفیق کرامت فرمایـد که دیگر بیایی، و این دو رکعت فرض است و مکروه نیست ترا در هیـچ ساعتی که خواهی اگر چه نزد طلوع و غروب آفتاب باشد چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۳

بخصوص مستثنی است بر تقدیری که نافله در این اوقات مکروه باشد چون این دو رکعت فرض است و مع هذا ذو سبب است و سـببش طواف است و وقت آن بعد از فارغ شدن از طوافست ما دام که وقت فریضه حاضـره نبوده باشد که اگر وقت فریضـه داخل شـده باشـد اول حاضـره را به جا آور دیگر دو رکعت طواف را بکن، و چون فارغ شوی از این دو رکعت بگو که جمیع محامد مخصوص ذات مقدس واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالات است و من او را حمد می کنم بجمیع حمدها بر هر یک از نعمتهای او آن مقدار که در کثرت به مرتبه رسد که محبوب پروردگار من باشد و او از من خوشنود شود.

خداونـدا صـلوات و رحمتهـای خاصه خود را بفرست بر محمـد و آل او و قبول کن از من و دل مرا از هر بـدی مطهر گردان و عمل مرا از هر شائبه پاک گردان تا خالص باشد از جهه رضای تو. و سـعی کن در دعا و از حق سـبحانه و تعالی سؤال کن که قبول کند از تو چنانکه حضرت ابراهیم و اسماعیل سؤال کردند «رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ

الْعَلِيمُ» و بعد از بنای کعبه گفتند که پروردگارا قبول کن از ما عمارت خانه را به درستی که نو شنوایی و دانائی که هر کس را چه عطا می باید کرد، پس به نزد حجر الاسود آی و استلام کن آن را و ببوس یا دست بمال یا اشاره کن به ترتیبی که گذشت و دعایی که سابقا مذکور شد در این وقت نیز بخوان که البته می باید خواند و این دعای: «امانتی ادّیتها الخ» است و مجموع آن چه مذکور شد مضمون صحیحه معاویه بن عمار است و غیر آن است و چون از مستحبات است تفصیل هر یک مذکور نشد و در روضه مذکور است و چون بسیار مشوش است و از قانون فقها و محدثین نیست اگر هر یک را ذکر می کردیم مطلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۴

شرح عبارت فوت می شد و هر دو را ذکر کردن مستلزم تکرار و تطویل بود

الشّرب من ماء زمزم

(فان قدرت ان تشرب من ماء زمزم قبل ان تخرج فافعل و تقول حین تشرب اللّهُمَّ اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کلّ داء و سقم انّک قادر یا ربّ العالمین) دیگر نوشیدن آب زمزم است که مستحب است قبل از سعی و عبارت صحیح معاویه بن عمار است، و حسنه حلبی است در دعا و هر دو تا سقم است پس اگر توانی که بیاشامی از آب زمزم پیش از آن که متوجه سعی شوی بیاشام.

و در حسنه حلبی است که یک دلو یا دو دلو آب بکشد و بر سر و پشت و شکم بریزد و در وقتی که آشامی می گویی که خداوندا این آب را

علـم نــافع گردان و روزی فراخ گردان و شــفا گردان از هر درد و بیمـاری بـه درسـتی کـه قـادری بر همـه چیز ای پروردگـار عالمیان، و معاویه گفت که حضـرت فرمودند که بما رسـیده است که چون حضـرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نظر به زمزم فرمودند: فرمودند: که اگر نه این بود که بر امتم شاق می شد هر آینه یک دلو یا دو دلو خود می کشـیدم و چون من می گردم همه کس را متابعت لازم بود و مشـکل است همه کسـرا دو دلو عظیم کشـیدن. و ظاهرش آن بود که بر تقـدیری که آن حضرت می کشیدند و می فرمودند که سنت است همان مردمان هجوم می کردند و چندین هزار کس را نهایت اشکال بود، یا آن که خوف قتال نیز بود و از این گفتن زاید بر استحباب مؤکد مفهوم نمی شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۵

و در صـحیح از علی بن مهزیار منقولست که دیدم که حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه در شب زیارت که ظاهرا شب یـازدهم باشـد که حضـرت طواف کردنـد و در عقب مقـام نمـاز کردنـد و داخـل زمزم شدنـد که یورتی است که بر سـر چـاه پوشانیده اند و بدست مبارک خود یک دلو آب کشـیدند از دلوی که محاذی حجر بود و از آن آشامیدند و بر بعضی از جسد مبـارک ریختنـد دو مرتبه نظر به انـدرون چاه کردنـد. و احادیث بسـیار در فضـلیت آب زمزم وارد شـده است و آن که هر که بیاشامـد آن را بهر نیتی که بکنـد حق سبحانه و تعالی آن را کرامت می فرمایـد لهـذا حضـرت این دعای جامع فوایـد دنیوی و اخروی

را خواندند

الخروج إلى الصّفا

(ثمّ اخرج إلى الصّفا و قم عليه حتّى تنظر إلى البيت و تستقبل الرّكن الّذى فيه الحجر و احمد اللّٰه و اثن عليه و اذكر من آلائه و حسن ما صنع إليك ما قدرت عليه، ثمّ قل لا اله الّا اللّٰه وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو على كلّ شى ء قدير ثلاث مرّات، و تقول:

اللّٰهُمَّ انى أسألك العفو و العافيه و اليقين فى الدّنيا و الآخره ثلاث مرّات، و تقول: اللّٰهُمَّ آتنا فى الدّنيا حسنه و فى الآخره حسنه و قنا عذاب النّار ثلاث مرّات، و تقول الحمد للّه مائه مره و اللّٰه اكبر مائه مرّه و سبحان اللّٰه مائه مرّه و لا اله الّا اللّٰه مائه مرّه و استغفر اللّٰه و اتوب إليه مائه مرّه و صلّ على محمّد و آل محمّد مائه مرّه و تقول يا من لا يخيب سائله و لا ينفد نائله صلّ على محمّد و آل محمّد و اعذنى من النّار برحمتك

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ۴٠۶

و ادع لنفسك بما أحببت و ليكن وقوفك على الصّفا اوّل مرّه اطول من غيرها ثمّ انحدر وقف على المرقاه الرّابعه حيال الكعبه و قل اللّٰهُمَّ انّى اعوذ بك من عذاب القبر و فتنته و غربته و وحشته و ظلمته و ضيقه و ضنكه اللّٰهُمَّ اظلّنى فى ظلّ عرشك يوم لا ظلّ الّا ظلّك ثمّ انحدر عن المرقاه و أنت كاشف عن ظهرك و قل يا ربّ العفو يا من امر بالعفو يا من هو اولى بالعفو يا من يثيب على العفو العفو العفو العفو يا جواد يا كريم يا قريب يا بعيد اردد علىّ

نعمتک و استعملنی بطاعتک و مرضاتک ثمّ امش و علیک السّکینه و الوقار حتّی تصیر إلی المناره و هی طرف المسعی فاسع مل ء فروجک و قل بسم اللّه و اللّه اکبر اللّهُمَّ صلّ علی محمّد و آل محمّد اللّهُمَّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم انّک أنت الاعزّ الاکرم و اهدنی للّتی هی اقوم اللّهُمَّ انّ عملی ضعیف فضاعفه لی و تقبّل منّی اللّهُمَّ لک سعیی و بک حولی و قوّتی تقبّل عملی یا من یقبل عمل المتّقین، فاذا جزت زقاق العطّارین فاقطع الهروله و امش علی سکون و وقار و قل یا ذا المنّ و الطّول و الکرم و النّعماء و الجود صلّ علی محمّد و آل محمّد و اغفر لی ذنوبی انّه لا یغفر الذّنوب الّا أنت یا کریم فاذا اتیت المروه فاصعد علیها و قل حتّی یبدو لک البیت و ادع کما دعوت علی الصّفا و اسال اللّه تعالی حوائجک و قل فی دعائک یا من امر بالعفو یا من یجزی علی العفو یا من دلّ علی العفو یا من زیّن العفو یا من یثیب علی العفو یا من یحبّ العفو یا من یعطی علی العفو یا من یعفو علی العفو یا ربّ العفو العفو العفو العفو العفو، و تضرّع إلی اللّه عزّ و جلّ و ابک فان لم تقدر علی البکاء فتباک و اجهد ان یخرج من عینیک الدّموع و لو مثل رأس الذّباب و اجتهد فی الدّعاء ثمّ انحدر عن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۷

المروه إلی الصّفا و أنت تمشی فاذا بلغت زقاق العطّارین فاسع مل ء فروجک إلی المناره الاولی الّتی تلی الصّفا، فاذا بلغتها فاقطع الهروله و امش حتّی تاتی

الصّفا و قم علیه فاستقبل البیت بوجهک و قل مثل ما کنت قلته فی الدّفعه الاولی ثمّ انحدر إلی المروه و افعل مثل ما کنت فعلته و قل مثل ما کنت قلته فی الدّفعه الاولی حتّی تاتی المروه فطف بین الصّفا و المروه سبعه اشواط یکون وقوفک علی الصّفا اربعا و علی المروه اربعا و السّعی بینهما سبعا تبدا بالصّفا و تختم بالمروه و من ترک الهروله فی السّعی حتّی صار فی بعض المکان لم یحوّل وجهه و رجع القهقری حتّی یبلغ الموضع الّذی ترک منه الهروله ثمّ یهرول منه إلی الموضع الّذی ینبغی له ان یقطعها فیه إن شاء اللّه تعالی) دیگر از مناسک حج بیرون رفتن است از جهه سعی میان صفا و مروه بسوی صفا بدان که عبارات صدوق بعضی عبارات صحیحه معاویه بن عمار است و بعضی عبارات فقه رضوی است و بعضی از صحیحه زراره و صحیحه یعقوب و غیر اینها، پس بیرون رو از مسجد الحرام به کوه صفا که فاصله مسعی است الحال و بر آن کوه بایست تا خانه را به بینی و الحال بر کوه صفا خانها ساخته اند و نمی توان بر آن بالا خانه را دیدن، و رو کن به رکنی که حجر در اوست و حمد و ثنای الهی به جا آور و یاد کن نعمت الهی را و احسانهای حسنه عظیمه که با تو کرده است آن چه در خاطر داشته باشی و توانی. تا اینجا صحیحه معاویه بود دیگر تهلیل در صحیحه شعیب و صحیحه زراره واقع است که این تهلیل را سه مرتبه بگو بر صفا و بر مروه که ترجمه اش این

است که نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۸

خداونـدی بغیر از واجب بالذات جامع کمالات صـفات و حال آن که یگانه است در ذات و صـفات و او را شـریکی نیست در پادشاهی و حمـد و ثنا مخصوص اوست زنـده می کند و می میراند و اوست که بر همه چیز قادر و تواناست و این تهلیل نیز در صحیحه معـاویه هست با ادعیه بسـیار که صـدوق ذکر نکرده است مگر قلیلی از آن را و آن تا اسـتغفار است پس سه مرتبه می گویی عباراتی که ترجمه اش اینست که خداونـدا به درستی که من سؤال می کنم از تو عفو از گناهان را و عافیت از امراض و یقین را در دنیـا و آخرت و ظاهرا جار و مجرور متعلق به همه باشـد، و احتمال اخیر دارد و یقین در آخرت یا امور آخرتست یا وقت مرگ یا بعث یا آن که اگر در دنیا اعتقادات حقّه را به یقین دانـد در آخرت نیز خواهد دانست «وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» و سه مرتبه می گوید که خداوندا عطا کن ما را در دنیا خصلت خوب و در آخرت کمالات یـا نعمـاء حسـنه یا زوجه صالحه در دنیا و حوری در آخرت یا همه خوبیهای دنیا و خوبیهای آخرت و نگاهـدار ما را از عـذاب آخرت به آن که در دنیا حفظ کنی مرا و جمیع آباء و امّهات و اخوان مؤمنین و مؤمنات مرا از هر چه سـبب عقاب تو باشـد در دنیا و در آخرت به مغفرت، و صد مرتبه الحمد للّه می گویی و صد مرتبه اللَّه اکبر و صد مرتبه

سبحان اللَّه و صد مرتبه لا اله الا اللَّه و صد مرتبه استغفر اللَّه و اتوب اليه و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل او فرست، و می گویی ای خداوندی که سؤال کنندگان او نااميد از درگاه او بر نمی گردند و رحمت او را کم شدن نیست صلوات بر محمد و آل او فرست. و مرا در پناه خود در آور از شر آتش جهنم به رحمت خود و دعا کن از جهه خود هر چه خواهی. و سنت است که توقفت در صفا از جهه ذکر و دعا در مرتبه اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۹

بیشتر از باقی باشد پس به زیر آی تا پایه چهارم که کعبه معظمه از جانب دست راست آن در وقتی که رو به کعبه باشند از در مسجد پیداست و بایست و این دعا بخوان، و این دعا در صحیحه معاویه هست انحدار تا پایه چهارم نیست خداوندا به درستی که پناه به تو آورده ام از عذاب قبر و از امتحان که سؤال منکر و نکیر باشد یا رومان فتان قبور باشد چنانکه در صحیفه کامله بر سبیل اجمال هست و در حدیث اصبغ از سلمان مفصل هست که فتّان به میت می گوید و بنویس آن چه در دار دنیا کرده، عذاب و عقوبت یک یک را گوید که به سبب این معصیت مستحق این عذابی و به سبب آن مستحق آن، و از غربت و تنهائی و تاریکی و تنگی صوری و معنوی قبر پناه به تو می آورم خداوندا مرا در سایه رحمتت جاده روزی که نباشد سایه و پناهی مثل ظل رحمت یا عرش تو پس

از پـایه چهـارم به زیر آ و در وقت زیر آمـدن پشت خود را باز کن از روی تواضع و شکسـتگی و بگوی ای پروردگار عفو ای خداونـدی که بندگان را امر به عفو کرده با نهایت احتیاج ایشان حتی در قتل، تو اولایی به عفو با غنای ذاتی ای خداوندی که بر عفو ثواب می دهی از تو طلب می کنم عفو را در دنیا و در قبر و در حشـر یا از روی تاکید مکرر شده است، ای بخشنده ای کریم ای نزدیـک به عفو و رحمت ای دور از آن که وصف جلاـل و عظمتت توان کرد هر نعمتی را که از من گرفته بر من رد کن و بـدار مرا به طاعت و رضای خودت، پس روانه شو به پای خود نه سواره با سـکینه دل بـذکر الهی و با وقار تن به آرام تا برسـی به منـاره اول که طرف صـفاست پس از آنجـا تنـد برو شتر دو که گامها نزدیک باشـد و تنـد باشـد و بگوی بسم اللّه به اعانت الهی سعی می کنم و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۰

سبحانه و تعالی از آن اعظم است که او را وصف توان کرد خداونـدا صـلوات بر محمد و آل او فرست، خداوندا بیامرز و رحم کن و در گـذر از آن چه تو می دانی به درستی که تو از آن عزیزتر و گرامی تری یـا کرمت از آن بیشتر است که وصف توان نمـود و هـدایت کـن مرا بـه راهی که درست ترین راههـاست که آن راه ایمـان و عبـادتست خداونـدا به درسـتی که عمـل من ضعیف است آن را مضاعف گردان با ضعاف

بسیار و قبول کن، از من خداوندا هر سعیی که می کنم از جهه تست و حول و قوت من به تست قبول کن عمل مرا ای خداوندی که قبول می کنی عمل متقیان را و چون از بازار عطر فروشان بگذری به مناره دویم رسی از جانب مروه قطع کن تند رفتن را و تا مروه با سکینه و وقار برو و بگوی ای خداوندی که نعمت و احسانت عالمیان را فرو گرفته است و کرم و نعمتها و جودت احاطه نموده است بنی آدم را: صلوات بر محمد و آل او فرست و بیامرز گناهان مرا به درستی که نمی آمرزد گناهان را کسی بغیر از تو ای خداوند کریم، و چون به مروه رسی بالا رو به کوه مروه و در اینجا نیز کوه را غصب کرده اند و خانه ساخته اند و سه چار پایه بیش نیست بالا- رو و بایست تا خانه کعبه ظاهر شود، و چون در اینجا ظاهر نمی شود رو به جانب کعبه کن و دعا کن چنانکه در صفا دعا کردی و حاجات خود را از خداوندت طلب کن و در جمله دعا که می کنی این دعا را بخوان که ای خداوندی که عالمیان را امر به عفو کرده و فرموده که عفو کنید و درگذرید از بدیهای مردمان که به شما کرده و می کنند آیا دوست نمی دارید که حق سبحانه و تعالی شما را بیامرزد.

یعنی اگر عفو کنید حق سبحانه و تعالی نیز جرایم شما را عفو می فرماید:

ای خداوندی که ثواب غیر متناهی کرامت می کنی بر عفو، ای خداوندی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۱

راهنمایی کرده همه را به عفو، ای خداوندی

که عفو را زینت داده که در نظر همه کس خوش نماست ای خداوندی که فواید دنیوی و اخروی مترتب ساخته بر عفو، ای خداوندی که دوست می داری عفو را ای خداوندی که می بخشی به سبب عفو، ای خداوندی که عفو می کنی به سبب عفو، ای پروردگار عفو عفو کن عفو کن گناهان ما را و تضرع و زاری کن بسوی حق سبحانه و تعالی و گریه کن و اگر گریه ات نیاید خود را به گریه بدار بهر نحو که باشد. حتی به یاد کردن مردگان و جهد کن که آبی از دیده ات بیرون آید اگر چه مقدار سر مگسی باشد و سعی کن در دعا.

دیگر از مروه به زیر آ و به جانب صفا رو هموار به پای خود، و چون به مناره اول رسی نزدیک بازار عطاران تند برو بنحو سابق تا مناره اول از جانب صفا، و چون به آن مناره رسی تند رفتن را ترک کن و هموار برو تا صفا و بایست بر صفا و روی خود را به خانه کن و آن چه در دفعه اول گفته بگو، دیگر به جانب مروه روان شو مثل اول و هر چه کرده از هموار راه رفتن دو طرف و تند رفتن میان دو مناره و پیاده رفتن همه را به جا آور تا مروه پس هفت شوط کن میان صفا و مروه که چهار مرتبه وقوف در صفا کنی و چهار مرتبه در مروه که هفت مرتبه سعی کرده باشی، و این عبارت فقه رضوی است و ابتدا به صفا می کنی و ختم به مروه می کنی و کسی که ترک کند تند

رفتن را در سعی از روی نادانی یا فراموشی و به او گفتند یا به خاطرش آید روی خود را نمی گرداند و پس پس بر می گردد تا به محل هروله می رسد و تدارک می کند هروله را.

و در حسن کالصحیح و موثق بطرق متکثره کالصحیحه منقولست از ابن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که بعد از دعاها و اذکار از صفا به زیر آ و پیاده برو با سکینه و وقار و ذکر و فکر و آرام تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۲

برسی به مناره اول پس تند بر و شتر دو و بگوی بسم اللَّه و اللَّه اکبر تا به آخر آن چه مذکور شد با زیادتی

التّقصیر

(فاذا فرغت من سعیک فانزل من المروه و قصّر من شعر رأسک من جوانبه و من حاجبیک و من لحیتک و خذ من شاربک و قلّم اظفارک و ابق منها لحجّک فاذا فعلت ذلک فقد احللت من کلّ شی ء احرمت منه و یجوز ذلک ان تطوف بالبیت تطوّعا ما شئت، و لا باس ان تصلّی رکعتی طواف التّطوّع حیث شئت من المسجد و انّما لا یجوز ان یصلّی رکعتی طواف الفریضه الّا عند المقام) اما تقصیر یعنی کم کردن مو یا ناخن از جهه محل شدن از عمره تمتع پس چون از سعی فارغ شوی پس اگر بر کوه رفته باشی از کوه به زیر آی و کم کن از موی سرت. و تراشیدنش حرامست و کفاره آن کشتن گوسفند است اما از اطراف موی سر اصلاح کن به مقراض و در گرفتن با ستره خلافست و از ابروها اندکی بگیر و از ریش

و شارب بگیر قدری و از ناخنهای دست و پا بگیر و اندکی از همه بگذار از جهه محل شدن از حج همیشه چنین می بوده است که احرام به عمره تمتع را از میقات در ماه ذی الحجه می گرفته اند مگر اهل مدینه که در اواخر ذی قعده احرام می گیرند و پنجم و ششم تا بنهم می رسیده اند و نادر بود که پیشتر محل شوند.

و آن چه این شکسته را در خاطر است قریب شصت سال است که نشنیدم که هفتم داخل شده باشند بلکه هشتم یا نهم می رسیدند و چون سنت

است که در حج تمتع که با حلق تقصیر کنند زمانی نمی گذرد که مو دراز شود پس بعضی از آن را در عمره می گیرد و برخی را در حج پس چون تقصیر کردی حلال می شود بر تو محرمات احرام و جایز است که طواف سنتی هر چه خواهی بکنی چون گذشت که در عمره طواف سنتی کردن خوب نیست و احادیث متواتره وارد شده است در تفسیر آیه وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى که مراد از نماز نماز طواف واجبست که جایز نیست واقع ساختن آن مگر خلف مقام و چند حدیث کالصحیح وارد است در آن که نماز طواف سنت را در هر جائی از مسجد که می کند صحیح است و احوط آنست که در مقام واقع سازد و به اعتبار اطلاقات با ظاهر آیه (فإذا كان يوم التّرويه فاغتسل و البس ثوبيك و ادخل المسجد الحرام حافيا و عليك السّكينه و الوقار فطف بالبيت اسبوعا تطوّعا و ان شئت فصلّ ركعتين لطوافك عند مقام ابراهيم عليه السّلام او فى

الحجر و اقعد حتّى تزول الشّمس فاذا زالت الشّمس فصلّ ستّ ركعات قبل الفريضه ثمّ صلّ الفريضه و اعقد الاحرام فى دبر الظّهر فان شئت فى دبر العصر بالحجّ مفردا تقول: لا اله الّا اللّه الحليم الكريم لا اله الّا اللّه العلىّ العظيم سبحانه اللّه ربّ السّماوات السّبع و ربّ الارضين السّبع و ما فيهنّ و ما بينهنّ و ما تحتهنّ و ربّ العرش العظيم و الحمد للّه ربّ العالمين اللّهُمَّ انّى أسألك ان تجعلنى ممّن استجاب لك و آمن بوعدك و اتّبع كتابك و أمرك فانّى عبدك و فى قبضتك لا أوقى الّا ما وقيت و لا اخذ الّا ما اعطيت اللّهُمَّ انّى اريد ما أمرت به من الحجّ على كتابك و سنّه نبيّك صلّى اللّه عليه و اله فقوّنى على ما ضعفت عنه و يسّره لى و تقبّله و تسلّم منّى مناسكى فى يسر منك و عافيه و اجعلنى من وفدك و حجّاج

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۱۴

بيتك الّذين رضيت عنهم و ارتضيت و سمّيت و كنّيت اللّهُمَّ ارزقنى قضاء مناسكى فى يسر منك و عافيه و اعنّى عليه و تقبّله منّى اللّهُمَّ و ان عرض لى عارض يحبسنى حيث حبسنى فحلّنى لقدرك الّذى قدّرت علىّ و اصرف عنّى سوء القضاء و سوء القدر احرم لك وجهى و شعرى و بشرى و لحمى و دمى و مخّى و عظامى و عصبى من النّساء و الطّيب و الثّياب اريد بذلك وجهك الكريم و الدّار الآخره ثمّ لبّ سرّا بالتّلبيات الاربع المفروضات ان شئت قائما و ان شئت قاعدا و ان شئت على باب المسجد و أنت خارج عنه مستقبل الحجر تقول لبّيك اللّهُمَّ لبّيك لبّيك

لا شريک لک لبّيک انّ الحمد و النّعمه لک و الملک لا شريک لک ثمّ توجّه و عليک السّکينه و الوقار بالتّسبيح و التّهليل و ذکر اللّٰه عزّ و جلّ فاذا بلغت الرّقطاء دون الرّدم و هو ملتقى الطّريقين حتّى تشرف على الابطح فارفع صوتک بالتّلبيه حتّى تاتى منى و لبّيت مثل ما لبّيت فى العمره و اکثر من ذکر ذى المعارج فانّ رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و اله کان يکثر منها و تقول و أنت متوجّه إلى منى اللّهُمَّ إيّاک أرجو و إيّاک أدعو فبلّغنى املى و اصلح لى عملى، فاذا اتيت منى فقل الحمد للّه الّذى اقدمنيها صالحا فى عافيه و بلّغنى هذا المکان اللّهُمَّ فهذه منى و هى ممّا مننت به على أوليائک من المناسک فاسئلک ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و ان تمنّ علىّ فيها بما مننت على أوليائک و اهل طاعتک فانّما انا عبدک و فى قبضتک ثمّ صلّ بها المغرب و العشاء الآخره و الفجر فى مسجد الخيف و ليکن صلاتک فيه عند المناره الّتى فى وسط المسجد و على ثلثين ذراعا من جميع جوانبها فذاک مسجد النّبىّ صلّى اللّٰه عليه و اله و مصلّى الأنبياء الّذين

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۱۵

صلّوا فيه صلوات اللّٰه عليهم و ما کان خارجا من ثلثين ذراعا حولها من کلّ جانب فليس من المسجد) چون روز هشتم ذى الحجه در آيد غسل احرام بکن و دو جامه احرامى را به پوش و داخل مسجد الحرام شو پاى برهنه مگر آن که هوا بسيار گرم باشد مسح مى تواند پوشيد، و بر تو باد به سکينه قلب به ياد الهى و وقار تن

نه دویـدن چنانکه جمعی از عامه هروله می کنند و گذشت، پس هفت شوط طواف کن مسـتحبا و اگر خواهی دو رکعت نماز طواف را در مقام ابراهیم به جا آور یا در حجر اسماعیل و بنشین تا ظهر شود پس چون آفتاب از دایره نصف النهار میل کند به جـانب مغرب شـش رکعت نمـاز نـافله احرام را به جا آور پیش از نماز واجب ظهر چنانکه در فقه رضویست در احرام عمره، و در احرام حج عقیب ظهر، و الا عقیب شـش رکعت. و ظاهر اخبار صحیحه آنست که در مطلق احرام عقیب ظهر یا فریضه دیگر واقع سازد، و اگر در وقت فریضه نباشد شش رکعت یا دو رکعت نماز بکنند و در عقب آن احرام گیرد، و اگر وقت ظهر باشد احرام را بعد از فریضه ظهر و اگر خواهی بعد از عصر به جا آورد قصد حج تنها می کنی و چون عمره را به جا آورده بخلاف نیت احرام عمره و اگر قصـد هر دو می توانـد کرد به آن که اول نیت باشـد و دویم عزم باشـد چـون نیّت می بایـد مقـارن فعل باشد بخلاف عزم که اعم است.

دویم آن که می گویـد که محرم می شود به عمره که بعد از آن محل شود و از محرمات احرام که بر او حلال شده است تمتع یابد تا احرام بحج بگیرد و کلمات فرج را می خوانی چون از بهترین حمد و ثناهاست و ترجمه اش اینست که نیست الهی مگر معبود بر حق و خداونـد مطلق که بردبار است و حلم می کنـد از عاصـیان که به زودی ایشان را عقاب نمی کنـد و کریم اسـت یعنی

لوامع صاحبقرانی،

ذات او بهترین ذوات است و صفات او اکمل صفات است و افعال او احسن افعال است، و بنا بر این از صفات ذاتیه است و یا احسان کرده می کند بی استحقاق، نیست خداوندی بجز واجب الوجود بالذّاتی که بلند مرتبه است و عظیم الشأن چون واجبست و ما بقی همه مخلوق یا مربوب اویند، یا اولی و اعظم است از آن که بذات یا صفات او که عین ذاتست یا افعال او که همه مشتملند بر حکم و مصالح بی شمار توان رسیدن یا وصف توان کردن.

منزه خداوندی که آفریننده و تربیت کننده هفت آسمان و هفت زمین است و آفریننده هر چه را که در آسمان و زمین است و هر چه در میان آنهاست، و آفریننده و حرکت دهنده عرش عظیم است که در طرفه العینی هزار ساله راه حرکت می کند، و جمیع محامد مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان است خداوند از تو سؤال می کنم که بگردانی مرا در سلک جمعی که اجابت کرده اند و ایمان دارند به وعده تو و متابعت کرده اند کتاب و امر ترا به درستی که من بنده توام و در قبضه قدرت توام محفوظ نیستم از بلاهای صوری و معنوی مگر بحفظ تو و از جهه من نفعی بهم نمی رسد مگر به عطای تو.

خداوندا به درستی که اراده دارم که حج کنم به نحوی که در قرآن مجید فرستاده و پیغمبرت صلی اللّه علیه و آله فرموده است که آن حج تمتع است پس مرا قوت کرامت کن بر هر چیزی که قوّتم به آن نرسد و آسان کن بر من و قبول کن از من و

اخذ نما مناسکم را از من به آسانی و عافیت، و بگردان مرا از جمله کسانی که پناه به تو آورده اند و به درگاه جود و کرمت نشسته اند به امید رحمتت چنانکه از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه منقول است که حاجیان مهمانان حق سبحانه و تعالی اند هر چه بطلبند می دهند، و هر چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۷

نطلبند نیز می دهند، و بگردان مرا در زمره حاجیانی که بقصد زیارت خانه تو آمده اند که تو از ایشان خوشنودی و ایشان را برگزیده به توفیقات و هدایات و نام ایشان را در شب قدر نوشته در سلک حاجیان، و یا ایشان را به نحوی یاد کرده که ایشان مهمانان منند بنا بر نسخه کنّیت، و عرب مقرر است که نزد عرب نهایت تعظیم شخصی آنست که او را به کنیت بخوانند.

خداوندا چنان کن که این مناسک و عبادات حج را به آسانی و تن درستی به جا آورم و اعانت کن مرا و قبول کن خداوندا اگر مرا عارضی به همرسد که مانع اتمام حج شود مرا محل کن هر جا که محبوس سازی که به اعتبار قضاء و تقدیری که بر من مقدر ساخته، و دو رکن از من قضای بدرا به آن که مخالفت تو از من واقع نشود و به بلائی مبتلا نشوم آن چه گذشت به نیت حج بود.

دیگر احرامست که آن نیت است فی الحقیقه که از جهه رضای الهی روی من و موی من و پوست من و گوشت من و خون و استخوان و پی من از زنان و بوی خوش و از جامهای دوخته و آن چه در

حکم دوخته است و آن که یک یک از اعضا را بنـده مذکور می سازد ممکن است که کنایه باشد از فرمانبرداری که من و هر جزو من مطیع توئیم و یـا آن که احرام در آن است که به آفتـاب دهم یـا آفتابی شود، و مو را نکنم و نتراشم و پوست بـدنم به زنـان نرسـد و گـوشت بـدنم در راه تـو بگـدازد و هم چنین خـونم همه عرق شود و بریزد یـا خون نگیرم و اسـتخوان و مغز آن گداخته شود در راه تو، یا آن که اعضا و جوارح همه را از مخالفت تو باز داشته ام و به اطاعت تو داشته ام خصوصا در اوامر و نواهی و غرضم از اینهـا رضـای تست، و آن که در روز قیـامت از جمله مطرودان نبـاشم و در جمله مقبولان باشم، یا آن که از قبیل «لدوا للموت» باشد که مقصودم از حج خلاصی از جهنم و رسیدن به بهشت نباشد و لیکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۸

خالص باشد تا سبب خلوص از جهه رضای تو بجهنم نروم و به بهشت روم.

پس آهسـته تلبیه را واقع سـاز تـا محرم شوی به تلبیـات چهارگانه واجب اگر خواهی در حال قیام یا قعود در در مسـجد الحرام وقتی که خواهی که بیرون روی بگو و رو بحجر الاـسود کن و می گویی تلبیه صـغیر را که تفسـیرش گـذشت پس متوجه منی شو با سکینه و وقار با تسبیح و تهلیل و ذکر حق سبحانه و تعالی، و چون بر رقطاء رسی بر دم نرسیده و آن محل ملاقات دو راه است که یک راه به شعب الدّب می رود محاذی قبور شرفا

تا مشرف می شوی بر ابطح در این محل آواز خود را بلند کن به تلبیه تا بمنی رسی و تلبیه کبیر را می گویی چنانکه در احرام عمره گذشت، و بسیار بگو لبیک ذا المعارج لبیک چون حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله این عبارت را بسیار می گفتند، و در وقتی که متوجّه منی باشی این دعا را بخوان که خداوندا امیدواری از تو دارم و بس و ترا می خوانم و بس، خداوندا مرا به مطلب خود برسان و اعمال مرا نیکو کن که خالص از جهه رضای تو باشد، و چون بمنی رسی بگوی حمد و سپاس خداوندی را سزاست که مرا به آسانی و تن درستی به این جا رسانید و باین موضع شریف رسیدم بفضل او، خداوندا این موضع را منی نامیده که محل بر آوردن آرزوهاست و از جمله محل عباداتی است که انعام کرده به دوستان خود سؤال می کنم از تو که صلوات فرستی بر محمد و آل او، و منّت نهی و انعام کنی بر من به آن چه آن را انعام کرده بر دوستان و مطیعان خودت به درستی که من بنده توام و در قبضه قدرت توام پس شب در آنجا باش و نماز شام و خفتن و صبح را در مسجد خیف به جا آور چون آن مسجد را بزرگ کرده اند می باید که نمازها را در مسجد زمان حضرت واقع سازی و آن از مناره است تا سی ذرع دست از چهار جانب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۹

این مقدار مسجدیست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و پیغمبران پیش از آن حضرت

صلوات اللّٰه عليهم نماز كرده اند و هر چه زياده از اين مقدار است از چهار جانب مسجد نيست و از اين جهت گفته اند كه محل احيأ شرط است كه مشاعر عبادات نباشد و چون قابل احيا نيست مسجد نمى شود الحال متعارفست كه عامه قربانى را در آن مسجد مى كنند چون ايشان نيز مسجد نمى دانند زيادتى را و اكثر اين عبارات سابقا مذكور شد كه مضمون احاديث صحيحه معاويه بن عمار و غير آن است

الغدوّ إلى عرفات

(ثمّ امض إلى عرفات و قل و أنت متوجّه إليها اللّهُمَّ إليك صمدت و إيّاك اعتمدت و وجهك اردت و قولك صدّقت و أمرك اتّبعت أسألك ان تبارك لى فى اجلى و ان تقضى لى حاجتى و ان تجعلنى ممّن تباهى به اليوم من هو افضل منّى ثمّ تلبّى و أنت مارّ إلى عرفات و لا تخرج من منى قبل طلوع الفجر بوجه) ديگر رفتن از منا به جانب عرفات است آن چه صدوق ذكر كرده است عبارات صحيحه ابن عمار است و زيادتيها در دعاها واقع شده است از اين جهت متعرض سندش نمى شوم، پس روانه شو به جانب عرفات و در وقت رفتن اين دعا را بخوان كه ترجمه اش اين است خداوندا قصد من بسوى تست و اعتمادم بر تست و مراد من توئى و سخن ترا تصديق نمودم كه بحج آمده ام و متابعت امر تو كرده ام از تو سؤال مى كنم كه مبارك گردانى و بركت دهى عمرم را به آن كه زياده كنى و ظاهرا تصحيف از نساخ شده است چون در

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۲۰

صحيحه ابن عمار فى رحلتى است در كافى و تهذيب فى رحلى است

و اظهر اینست که این نیز تصحیف است، و در صورت خطی مشابهتی هست یعنی کوچ کردنم را مبارک گردان یا هر چه با من است برکت ده آن را، یا مبارک گردان و حاجتم را بر آوری و بگردانی مرا از زمره جمعی که مباهات می کنی به ایشان بر کسانی که بهترند از من چنانکه در صحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی می فرماید به فرشتگان که این بنده را روزی کرامت کردم و آن را برداشته است و آن را صرف این راه کرده است، و خود و عیالش را آفتابی کرده است که رنگ آفتاب برداشته اند و ایشان را آورده است که عرفات را پر کنند و مطلوبش این است که او را بیامرزم گواه باشید که گناهانش را آمرزیدم و کفایت نمودم مهمّات او را و روزی او را فراخ گردانیدم و هم چنین از الطاف الهی فرمودند بسیار، و خلاصه اش اینست که شما می گفتید ای ملائکه که چه حکمت است که ما مسبّحان را و مقدّسان را از زمین بیرون می بری و به جای ما می آوری جمعی را که فساد می کنند، و خون می کنند به بینید که چنین جفا در راه من می کشند و مال و زن و فرزندان را در معرض تلف در آورده اند از جهه رضای من چنانکه احادیث بسیار در مباهات گذشت و در اخبار بسیار از ائمه اطهار صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است که چون ملایک چنین استفساری از ایشان واقع شد که بصورت اعتراض بود و ایشان را حالتی بود که مشاهده انوار

الهی می کردنـد بعـد از آن مشاهده برطرف شد دانسـتند که خوب نکرده اند پناه به عرش عظیم بردند هفت روز هزار سال که هفت روز از روزهای عالم اعلی است. حق سبحانه و تعالی از تقصیر ایشان گذشت و از جهه ایشان بیت المعمور را مقرر فرمود که طواف کنند از آن روز تا روز قیامت هر روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۱

هفتاد هزار فرشـته داخل آن خانه می شوند تا کفاره ترک اولای ایشان باشد و ملائکه که گفتگو کردند اندکی بودند و راضی بودنـد که ایشـان این سؤال کننـد ایشان نیز مبتلا به حجب انوار، و حق سـبحانه و تعالی کعبه را از جهه آدم و فرزنـدان او مقرر فرمود به ازاء بیت المعمور و بنـدگان را به زیـارت آن خانه خوانـد تا کفّاره گناهان ایشان باشـد، پس تلبیه می گویی از منا در حالت رفتن به عرفات.

و در کافی و تهـذیب به جای و أنت مارّ و أنت عاد است یعنی در آن چاشـتگاه تا ظهر تلبیه می گویی و ظاهرا تصـحیف شـده باشـد یا نقل بالمعنی شده باشد و لیکن معنی مختلفند چون ظاهر مارّ آنست که چون در عرفات فرو می آیند دیگر نمی گویند و در عاد اشـعاری هست که در عرفات نیز می گوینـد تا ظهر، و اظهر آنست که امثال اینها از نساخ شـده است، و صدوق مهما أمکن تغییر عبارت نمی دهد و اکثر این تصـحیفات به سـبب عدم اعتنائی متوسـطین بود به روایات چنانکه بسـیار است که یک جزو و گفتگو می کنند در کلام شـیخ الطائفه و امثال او و اصـلا ملتفت به روایات نمی شوند، و این بنده بسیار تعجب می کنم که آدمی چنین

غافل می شود امید که حق سبحانه و تعالی با همه بفضل خود عمل نماید نه به عدلش. و از منا بیرون مرو به هیچ وجه پیش از طلوع صبح، و در اخبار صحیحه وارد شده است که پیادگان پیشتر می روند و کسانی که از ازدحام آزار می کشند پیشتر رفتن ایشان بهتر است، و امیر حاج بعد از طلوع آفتاب روانه می شود و اینها همه مستحب است و غالب اوقات اهل این بلاد محرومند چون شب نهم می رسند غالبا و عمره را در شب واقع می سازند و صبح از ابطح روانه عرفات می شوند (فاذا اتیت إلی عرفات فاضرب خباءک بنمره قریبا من المسجد فانّ ثمّ ضرب رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله خباءه و قبّته فاذا زالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۲

الشّمس یوم عرفه فاقطع التّلبیه و اغتسل و صلّ بها الظّهر و العصر بأذان واحد و اقامتین و انّما تتعجّل فی الصّلاه و تجمع بینهما لتفرغ للدّعاء فانّه یوم دعاء و مسأله ثمّ ائت الموقف و علیک السّکینه و الوقار وقف بسفح الجبل فی میسرته و ادع بدعاء الموقف و ادع لأبویک کثیرا و استوهبهما من ربّک عزّ و جلّ و لا تقف الّا و أنت علی طهر و قد اغتسلت و لا تفض منها حتّی تغیب الشّمس فانّک ان افضت قبل غروبها لزمک دم شاه) پس چون به عرفات رسی خیمه خود را در نمره بزن که از حدود عرفاتست و از عرفات نیست و آن نزدیکست به مسجدی که در آنجا واقع است و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در آنجا نماز ظهر و عصر را به جا آوردند و

خطبه ثقلین را خواندند. و اکثر اینها مذکور است در صحیحه معاویه در کیفیت حج آن حضرت، و در باب اقسام حج گذشت و این عبارات در صحیحه دیگر از ابن عمار منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله خیمه و قبه خود را در نمره زدند، پس چون اول ظهر داخل شود در روز عرفه دیگر تلبیه مگو چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است و غسل روز عرفه و غسل وقوف را بکن. و ظاهر آنست که یک غسل از جهه هر دو کافی باشد و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه به جا آور به آن که از جهه ظهر در اول [اذان] و اقامت بگو و نماز ظهر را بکن و بعد از آن اقامت از جهه نماز عصر بگو و عصر را واقع ساز. و چرا تعجیل می کنند نماز را یعنی نماز عصر را چنانکه در عبارت صحیحه و انما تعجّل العصر است و غرض این است که در بسیار جائی که جمع می کنند ظهر را تاخیر می کنند و عصر را تعجیل و این خانه چنین است زیرا که مقصود از جمع این است که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۳

دو نماز را در اول وقت به جا آوری که توسعه دعا به همرسد چون این روز دعا و مسألت است هر چند دعا بیشتر کنی بهتر است. پس از مسجد متوجه محل وقوف شو که در دست چپ کوه است با سکینه و وقار برو و در همواری دامنه کوه بایست و در دست چپ نظر به کسی که از مشعر در

آیـد و دعای وقوف را بخوان و از جهه پـدر مادرت دعا بسـیار کن و از خـدای تعالی طلب کن که هر دو را به تو بخشد و می بایـد که پـاک باشـی و غسـل کرده باشـی و روانه مشو تا آفتاب فرو نرود و سـرخی زایل نشود و اگر پیش از غروب از عرفات بیرون روی گوسفندی کفاره می دهی و می کشی و گوشت آن را به فقرا می دهی

دعاء الموقف

(روی زرعه عن ابی بصـیر عن ابی عبد اللَّه صـلوات اللَّه علیه قال اذا اتیت الموقف فاسـتقبل البیت و سبّح اللَّه مائه مرّه و کبّر اللَّه مائه مرّه و تقول ما شاء اللَّه لا قوّه الّا باللَّه مائه مرّه و تقول اشـهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شـریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی بیـده الخیر و هو علی کـلّ شـی ء قـدیر مائه مرّه ثمّ تقرء عشـر آیات من اوّل سوره البقره ثمّ قل هو اللَّه احد ثلاث مرّات و تقرء آیه الکرسیّ حتّی تفرغ منها ثمّ تقرء آیه السّـخره «إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام ثُمَّ اسْـتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِـی اللَّیْـلَ النَّهـارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثـاً» إلی اخره ثمّ تقرء قـل اعوذ بربّ الفلق، و قل اعوذ بربّ النّاس حتّی تفرغ منهما ثمّ تحمد اللَّه عزّ و جلّ علی کلّ نعمه أنعم علیک و تذکر أنعمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۴

واحـده واحـده مـا احصـیت منها و تحمـد علی ما أنعم علیک من اهل او مال و تحمـد تعالی علی ما ابلاک، و تقول: اللّهُمَّ لک الحمد علی نعمائک الّتی لا تحصی بعدد و لا تکافی

بعمل، و تحمـده بکلّ آیه ذکر فیها الحمد لنفسه فی القرآن، و تسـبّحه بکلّ تسبیح ذکر به نفسه فی القرآن، و تکبّره بکلّ تکبیره کبّر به نفسه فی القرآن و تهلّله بکلّ تهلیل هلّل به نفسه فی القرآن و تصـلّی علی محمّـد و آل محمّـد و تکثر منه و تجتهـد فیه و تـدعوا اللّٰه تعـالی بکـلّ اسم هـو لـک، و أسألـک بقوّتـک و قـدرتک و عزّتـک و بجمیع مـا احـاط به علّمـک، و بجمعـک، و بأرکانک کلّها، و بحقّ رسولک صـلواتک علیه و اله و باسـمک الاکبر الاکبر، و باسـمک العظیم الّـذی من دعاک به کان حقّا علیـک ان تجیبه و باسـمک الاـعظم الاـعظم الاـعظم الّـذی من دعـاک به حقّا علیک ان لا تردّه و ان تعطیه ما سال: ان تغفر لی جمیع ذنوبی فی جمیع علمـک فیّ و تسال اللّٰه حاجتک کلّها من امر الآخره و الـدّنیا و ترغب الیه فی الوفاده فی المسـتقبل و فی کـلّ عام و تسـئل اللّٰه الجنّه سـبعین مرّه و تتوب الیه سـبعین مرّه و لیکن من دعائک اللّهُمَّ فکّنی من النّار و اوسع علیّ من رزقک الحلال الطّیّب و ادرأ عنّی شرّ فسقه الجنّ و الانس و شرّ فسقه العرب و العجم، فان نفد هذا الدّعاء و لم تغرب الشّمس فاعده من أوّله إلی اخره و لا تملّ من الـدّعاء و التّضـرّع و المسأله) اما دعای عرفات که محل وقوف است: مرویست در موثق از ابو بصـیر که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون به موقف رسی رو به خانه کن و صد مرتبه سبحان اللّٰه و صد مرتبه اللّٰه اکبر و صد مرتبه

آن چه ترجمه اش این است که آن چه حق سبحانه و تعالی اراده می فرماید چنان

می شود، و قوت بر طاعات نیست مگر بعون الهی، و صد مرتبه می گویی که گواهی می دهم که نیست خدائی مگر واجب الوجود بالذاتی که یگانه است در ذات و صفات و او را شریک نیست پادشاهی: مخصوص اوست و جمیع ثناها مخصوص اوست، زنده می گرداند در شکم و در تخم و در زمین می میراند، و در قبر زنده می کند و می میراند و در محشر زنده می کند، و هر خوبی و کمالی که هست از اوست به خلایق رسانیده است و اوست که بر همه چیزی قادر و تواناست، پس ده آیه اول سوره بقره را می خوانی و سوره توحید را سه مرتبه می خوانی، و آیه الکرسی را می خوانی تا فارغ می شوی یعنی تا آخر که العظیم باشد یا خالدون، پس آیات سخره را می خوانی تا آخر سه آیه که المحسنین باشد که در سوره اعرافست و دیگر معوّذتین را می خوانی تا به آخر دیگر حمد می کنی حق سبحانه و تعالی را بر هر نعمتی که انعام کرده است بر تو و نعمتهای او را یک یک یاد می کنی چنانکه در دعای حضرت سید الشهداست صلوات اللّٰه علیه، و ابن طاوس در کتاب اقبال آن را ذکر کرده است و هم چنین دعای صحیفه کامله در روز عرفه و دعای آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که در مصباح متهجد مذکور است.

حاصل آن که هر نعمتی که حق سبحانه و تعالی بر تو دارد یاد می کنی هر چه را توانی شمردن و هر چه را نتوانی مجملا بگو که

حمد خداوندی را که نعمتهای او بر من و بر سایر عالمیان متواتر است و یاد کن نعمت زن و فرزند و حمد کن خداوند خود را بر هر بلایی یا بر هر نعمت و بلایی چون بلاهای او نعمت است، و می گویی که خداونـدا ترا سـزا و لایق است جمیع محامد بر نعمتهایی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۶

که بر ما و عالمیان داری که هیچ کسرا قدرت شمردن آنها نیست و تلافی آن نعمتها نمی توان کرد به عبادت و طاعت، و حمد الهی می کنی بهر آیه که در آن یاد کرده است حمـد خود را در قرآن مجیـد، و تسبیـح می گویی به تسبیحاتی که خود به آن ها تنزیه خود فرموده است در قرآن، و تکبیر می گویی خداونـد خود را بهر تکبیری که خود را به آن تکبیر یاد نموده است در قرآن، و تهلیل می کنی خداوند خود را بهر تهلیلی که حق سبحانه و تعالی خود را به آن تهلیل کرده است و صلوات بر محمد و آل او می فرستی و بسیار می فرستی.

و سـید جمال الدین ابن طاوس همه را ذکر کرده در ضـمن دعای طویل و سایر دعوات از ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم که تخمینا دو ثلث قران باشد بلکه بیشتر با زیاراتی که نقل کرده است در اقبال و غیره، و می باید که سـعی کنی در دعا و خداوند خود را بخوانی بهر اسـمی که خود را به آن خوانده است در قرآن مجید و بهر اسمی که می دانی خصوصا اسمائی که در آخر سوره حشر است، و می گویی که سؤال می کنم ترا یا اللّه و یا رحمن بهر نامی که ترا

هست، و سؤال می کنم ترا به قوت و قدرت و عزت تو و بجمیع آن چه علم تو احاطه کرده است آن را و به جامعیّت یا بحق جامعیّت مر کمالات را و به ارکان تو که انبیاء و اوصیایند، یا صفات و اسما، و بحق رسولت که رحمتهای تو بر او باد [و] بحق اسم بزرگتری که از اسماء اکبر اکبر است، و می خوانم ترا به آن اسماء، یا بحق آن اسم اعظمی که هر که ترا به آن اسم بخواند بر خود لازم گردانیده که اجابت کنی او را، و بحق اسم اعظم اعظمت که بر خود لازم کرده به وعده ات که هر که ترا به آن اسم بخواند او را رد نکنی و هر چه از تو طلبید بدهی، بحق همه اینها که سؤال می کنم که جمیع گناهان مرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۷

بیامرزی و هر چه را تو می دانی که من نمی دانم. بعد از آن هر مطلبی که داری از خداوند خود طلب کن خواه امور اخروی باشد یا دنیوی و بطلبی که حق سبحانه و تعالی توفیق دهد ترا که سال آینده و هر سالی که به شرف حج مشرف کردی، و هفتاد مرتبه بهشت را طلب می کنی به آن که می گویی که «اللّهمّ انّی أسألك الجنّه» و هفتاد نوبت می گویی که «اتوب إلی اللّه» و می باید که از جمله دعاها این دعا را بخوانی که خداوندا مرا از آتش دوزخ نجات ده، و فراخ گردان بر من روزی حلالت را که نیکو و پاکیزه باشد، خداوندا دفع کن از من شر فاسقان جنیان و آدمیان را و دفع کن شر

فاسقان عرب و عجم را و اگر این دعا را بخوانی و شام نشده باشد اعاده کن اول تا آخر را یعنی اگر دعای دیگر نداشته باشی، و ملال نگیری در این روز از دعا و تضرع که سالی یک روز چنین بار عامی می دهند که هیچ کس را محروم نمی کنند حتی کفار را مطالب دنیوی کرامت می کنند بلکه وارد شده است که مطالب اخروی نیز می دهد که بر سر کفر خود نرود (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله لعلیّ صلوات اللّٰه علیه الا اعلّمک دعاء یوم عرفه و هو دعاء من کان قبلی من الانبیاء فقال علیّ صلوات اللّٰه علیه بلی یا رسول اللّٰه قال فتقول لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شی ء قدیر اللّٰهُمَّ لک الحمد أنت کما تقول و خیر ما یقول القائلون اللّٰهُمَّ لک صلاتی و دینی و محیای و مماتی و لک براءتی و بک حولی و منک قوّتی اللّٰهُمَّ انّی اعوذ بک من الفقر و من وسواس الصّدر و من شتات الامر و من عذاب النّار و من عذاب القبر اللّٰهُمَّ إنّی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۸

أسألک من خیر ما تاتی به الرّیاح و اعوذ بک من شرّ ما تاتی به الرّیاح و أسألک خیر اللّیل و خیر النّهار، و فی روایه عبد اللّٰه بن سنان اللّٰهُمَّ اجعل فی قلبی نورا و فی سمعی و بصری و لحمی و دمی

و عظامی و عروقی و مفاصلی و مقعدی و مقامی و مدخلی و مخرجی نورا و اعظم لی نورا یا ربّ یوم ألقاک انّک علی کلّ شی ء قدیر. قال مصنّف هذا الکتاب رحمه اللّه علیه هذا الدّعاء تامّ کاف لموقف عرفه و قد اخرجت دعاء جامعا لموقف عرفه فی کتاب دعاء الموقف فمن احبّ ان یدعو به دعا به إن شاء اللّه تعالی) و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه از آن حضرت صلوات اللّه علیه و کالصحیح از عبد اللّه بن سنان از بعضی از اصحاب ما که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه که یا علی نمی خواهی که به یاد دهم ترا دعای روز عرفه و آن دعایی است که پیغمبران پیش از من می خوانده اند در این روز یا اعم حضرت امیر المؤمنین فرمودند که می خواهم یا رسول اللّه حضرت فرمودند این تهلیل کبیر را که ترجمه اش در این نزدیکی نیز گذشت بخوان و بگو خداوندا جمیع ثناها مخصوص تست تو چنانی که خود وصف خود فرموده. و در حدیث عبد اللّه این زیادتی دارد که و خیر ممّا نقول و فوق ما یقول القائلون و این بهتر است از آنی که وصف تو کنیم چون هر وصفی که کنیم مناسب خود گفته ایم نه لایق تو و تو بالاتر از این که وصف کنندگان وصف می کنند، خداوندا از جهه تست نماز من و دین من و در تهذیب و نسکی یعنی عبادات حج من و حیات و موت من از برای تست یعنی

زندگانی را از جهه بندگی تو می خواهم و مرگ را از جهت رضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۹

به قضای تو یا آن که مبادا از من چیزی صادر شود که بـدتر از این که هسـتم شوم، و از جهه رضای تو بیزارم از هر که بد کند یا بـد مـذهب باشـد با با دوسـتان تو خوب نباشد و در بعضـی از نسخ تراثی است یعنی می خواهم که هر چه از من بماند از تو باشـد یعنی کارهـای خیر کنم یا ما همه فانییم و تو باقی، و در بعضـی از نسـخ ثوابی یعنی اگر ثواب را خواهم از این جهت می خواهم که تو می خواهی و اول اظهر است و اکثر، و به تست حول من و از تست قوت من یعنی هر چه کنم از بنـدگی به توفیق تست یا اگر ترک کنم به سبب اراده تست و اگر طاعت کنم به هدایت و توفیق تست.

خداوندا پناه به تو آورده ام از فقر و احتیاج بغیر تو و از وسواس سینه که شیطان وسواس در خاطرها می اندازد، و از تفرقه امور در جمیع اموری که مرا در کار است در دنیا و عقبی، و پناه به تو آورده ام از عذاب آتش جهنم و از عذاب قبر که تو هر دو را از من برداری و کاری نکنم که مستوجب هر دو شوم و اگر شده باشم عفو کنی.

خداونـدا به درستی که از تو سؤال می کنم که عطـا کنی بمن از بهترین چیزی که بادهای رحمت و نسـیمهای فیوض الهی می آورد آنها را. چون بحسب ظاهر بادهای رحمت فوایدش بسیار است و نسیمهای گلهای خوشبو سبب تروح ارواح

است بنـا بر اين رحمتهـاى ظاهره و خفيه الهى را تشبيه به آن ها فرموده انـد يعنى مى خواهم كه فيض فضل و احسان صورى و معنوى تو از من منقطع نگردد و هميشه توفيق دهى كه در قابليت آنها بكوشم چنانكه از حضـرت سـيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله منقول است كه

«انّ لربّكم فى ايّام دهركم نفحات الا فتعرّضوا لها»

يعنى بتحقيق و بذات خدا قسم كه پروردگار شما را در ايّام عمر شما نسيمهاى رحمت و

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ۴۳۰

فيوض قدسـيه هست البته خود را در معرض آن فيوض در آوريد بذكر و فكر و وصف اين را نمى توان «و من لم يذق لم يدر» و پنـاه مى گيرم به تو از شـر آن چه مى آورد بادهـاى غضب الهى در توفيقـات و در تسـلط شـياطين جن و انس نعوذ بـاللّه من غضب اللّه، و از تـو سؤال مى كنم خير و خوبى شب و روز را به آن كه آن چه سـرمايه عمر است كه اين هر دو است به غفلت و مخالفت نكند و بلكه هميشه در شب و روز مشـغول طاعت و عبادت و ذكر و فكر تو باشـيم و تا اينجا هر دو در نقل شـريك بودنـد، و زيادتى در روايت عبـد اللّه هست ممكن است كه عبـد اللّه خود شـنيده و بواسـطه نيز شـنيده باشـد، و طريقه صـدوق آنست كه خبر را نسـبت به راوى مشـهور مى دهد خصوصا در مثل اينجا كه واسـطه را نام نبرده است يا برده است و شـيخ عبد اللّه را فراموش كرده است و از اين جهت تغيير اسلوب داده است و مساهلات صدوق از آن جهت است كه

در زمان او بعضـی از امور نهایت اشـتهار داشـته گمانش این بوده که همه کس می دانـد یا همیشه چنین خواهد بود چنانکه بر این شکسـته واقع شد که در شـرح عربی بسیار چیز را بظهور گذاشته بود، و بعد از آن ظاهر شد که بر فضلا نیز مخفی است در این کتاب نیز تدارک شد.

خداونـدا دلم را به انوار معرفت و ایمـان و محبت و رضـا و تسـلیم و توکـل و تفویض و اخلاـص منور گردان خصوصا از علوم یقینیه لـدنیّه و گوش دلم را منور گردان تـا شـنوا شود خطابهـای متواترا و [و] چشم دلم بنور هـدایت خود بینـا گردان تا هر چه هست چنانکه هست بدانم و ببینم چنانکه حضرت سید البشر می فرمودند که

«اللّهُمَّ ارنا الأشیاء کما هی»

و معنی این عبـارت نه آن است که بـدانم که جسم مرکب است از اجزای لاـ یتجزی یـا از هیولی و صورت و امثـال اینهـا بلکه آنست که در احادیث متواتره وارد است که عظمت و جلال الهی را بداند و حقارت و عیوب دنیا را ببیند و اهل دنیا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۱

را ببیند چنانکه هستند و اهل آخر ترا بشناسد، و گوشت و خون و استخوان و رگها و پیها و نشستن و ایستادن و دخول و خروج مرا نـور گردان و نور مرا عظیم گردان ای پروردگـار من در روزی که ملاقـات کنم ترا به درسـتی که تو بر همه چیز قـادری و خاصیت این نور ذوق و شوق و محبت و معرفت است در دار دنیا و در دار عقبی به آن که قبر که عالم برزخ است منور باشد و چون

محشور شود اهل محشر او منور شوند بلکه به آن نور هدایت کند ماسهان (گمراهان ظ) وادی حیرت را و این آن نور است که حق سبحانه و تعالی او را هدایت کند سینه او را از جهت اسلام گشاده و منور می گرداند پرسیدند که یا رسول اللّٰه علامت شرح صدر کدامست فرمودند که دور کردن خود است از دار غرور و انابتست بسوی دار خلود و مستعد شدن از جهه مرگست پیش از نزول آن.

صدوق می گوید که این دعا که دعای آخر باشد یا همه و این اظهر است تمام و کافی است از جهه وقوف عرفات. و دعاهای بسیار جمع کرده است که یک دعا کرده است همه را یا همه را یک دعا نامیده است و ذکر کرده است در کتابی که از جهه وقوف عرفه تصنیف نموده است هر که تمامتر خواهد رجوع به آن کند إن شاء اللّٰه تعالی، و الیوم آن کتاب نیست و اقبال ابن طاوس کافی است، و محمد بن یعقوب به روایات صحیحه نقل کرده است چند دعا را و در رساله منسک نوشته شده است رجوع به آن کنند

الافاضه من عرفات

(فاذا غربت الشّمس یوم عرفه فافض [فامش خ ل] و علیک السّکینه و الوقار و افض بالاستغفار فانّ اللّٰه عزّ و جلّ یقول ثُمَّ أَفِیضُوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۲

مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.

و روی زرعه عن ابی بصیر قال قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اذا غربت الشّمس یوم عرفه فقل اللّٰهُمَّ لا تجعله اخر العهد من هذا الموقف و ارزقنیه ابدا ما ابقیتنی و اقلبنی الیوم مفلحا منجحا

مستجابا لی مرحوما مغفورا لی بأفضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک و حجّاج بیتک الحرام و اجعلنی الیوم من اکرم وفدک علیک، و اعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر و البرکه و الرّحمه و الرّضوان و المغفره و بارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر و بارک لهم فیّ) اما بار کردن از عرفات و آمدن به مشعر پس چون آفتاب فرو رود در روز نهم پس روانه شو با سکینه دل و وقار تن و روانه شو با استغفار زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که پس روانه شوید از جائی که روانه می شوند غیر اهل حرم که آن عرفاتست چنانکه گذشت که قریش از مشعر الحرام به عرفات نمی رفتند که ما: اهل اللهیم و حرم از ماست، و جمعی که از خارج می آیند ایشان می باید که از خارج حرم افاضه نمایند، و چون چنین مقرر بود متوقع بودند که حضرت سید الأنبیاء صلی اللّٰه علیه و آله نیز متابعت قریش فرمایند و همگی نظر به قبه حضرت داشتند که ببینند که حضرت در مشعر خواهند ماند یا خواهند رفت، و حضرت نیز منتظر وحی بودند که جبرئیل آمد و این آیه را آورد که قریش نیز با سایر مردمان از عرفات کوچ کنند و قبه آن حضرت به عرفات رفت و قریش مغموم شدند تا آن که در مسجد عرفات خطبه خواندند و آیه را بر ایشان خواندند و مردمان مطمئن شدند، و ظاهرا این آیه مقدم نازل شده است و اگر چه آیه صریحا دلالت بر وجوب وقوف عرفه نمی کند

و لیکن فعل حضرت حجه است، و از آیه سابقه و این

آیه ظاهر می شود که بعد از وقوف عرفات افاضه کنند بسوی مشعر الحرام از عرفات، و طلب کنید مغفرت را از حق سبحانه و تعالی به درستی که حق سبحانه و تعالی آمرزنده و مهربانست، پس از این آیه ظاهر شد آن که سنت است که چون از عرفات بار کنند و به مشعر الحرام آیند مشغول استغفار باشند.

و در موثق از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که چون آفتاب غروب کند، و در احادیث بسیار وارد شده است که غروب ظاهر می شود بذهاب حمره مشرقی پس بگو که خداوندا چنین مکن که وقوف آخر من باشد و روزی کن مرا که تا باشم هر سال باین سعادت مشرف شوم و چنان کن که مرا برگردانی از درگاه خود با فلاح و رستگاری و فیروزی به مطالب به آن که دعای مرا مستجاب کرده باشی و رحمت کرده باشی مرا و گناهان مرا آمرزیده باشی که هیچ احدی از درگاه تو برنگشته باشد مثل من بلکه بهتر از همه مهمانها، و افضل از همه حاجیان بیت اللّه الحرام برگردم و بگردان مرا امروز از کسانی که گرامی ترین مردمانی باشم که ایشان به درگاه تو آمده اند یا حج کرده برگشته باشند و عطا کن مرا افضل از آن چه احدی را عطا کرده باشی از خیر و برکت و رحمت و خوشنودی او از تو و تو از او و آمرزش گناهان و برکت ده از جهه من در آن چه بسوی آن برگردم

از اهـل خانه و اموال که همه روز بروز در زیادتی باشـند خواه انـدک و خواه بسـیار که همه را بسـیار گردانی، و چنان کن که قـدم من نیز بر ایشـان مبـارک باشـد و انـدک را بسـیار گردانی و بسـیار را چنـد مثـل آن کنی، و اقلش هفتاد مثل آن شونـد و احادیث صحیحه بر اکثر این احکام وارد است و آن چه أولا ذکر کرد بعضی از صحیحه معاویه بن عمار است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۴

(فاذا افضت فاقتصد فی السّیر و علیک بالدّعه و اترک الوجیف الّذی یصـنعه کثیر من النّاس فی الجبال و الاودیه فانّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله کـان یکفّ نـاقته حتّی یبلغ رأسـها الورک، و یـامر بالـدّعه، و سـنّته السـنّه الّتی تتّبع فـاذا انتهیت إلی الکثیب الاحمر و هـو عن یمین الطّریـق فقـل اللّهُمَّ ارحم موقفی و بـارک لی فی عملی و سـلّم لی داینی و تقبّل مناسـکی) و به اسـانید صحیحه متکثره منقولست از معاویه بن عمار که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّه علیه فرمودنـد که چون از عرفات روانه شوی به جانب مشـعر هموار بر و اگر پیاده، و هموار بر آن اگر سوار باشـی، و بر تو باد که هموار برانی و ترک کن دوانیدن را که بسـیاری از مردمان می کننـد که چون از کوهها به زیر می آیند یا برود خانهای خشک می رسـند می دوانند یا می دوند به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله نگاه می داشتند شتر را به مهار یا به چوب سر کج آن مقدار که سر شتر بر آن آن حضرت می رسید و مردمان را نیز امر می کردند

به هموارى، و سنت آن حضرت در هر بابى طريقه محموديست كه عقل و شرع هر دو حكم كرده اند به متابعت آن، و چون به تل سرخى رسى كه در دست راست راه واقع است بگو خداوندا رحم كن وقوف مرا و مبارك گردان اعمال مرا و سلامت دار دين مرا و قبول كن عبادات مرا.

و در صحيح منقولست از عبد اللّٰه بن سنان كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه حق سبحانه و تعالى دو فرشته را موكل گردانيده است در اين تنگناهاى عرفه كه آن مشعر است و دعا مى كنند كه خداوندا سلامت دار سلامت دار مردمان را.

و در صحيحه اعرج منقولست كه دو ملك راههاى تنگ را مى گشايند در

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۳۵

اين تنگناهاى مشعر (فاذا اتيت مزدلفه و هى جمع فانزل فى بطن الوادى عن يمين الطّريق قريبا من المشعر الحرام فان لم تجد موضعا و لا تجاوز الحياض الّتى عند وادى محسّر فانّها فصل ما بين جمع و منى، و صلّ المغرب و العشاء بأذان واحد و اقامتين ثمّ صلّ نوافل المغرب بعد العشاء و لا تصلّ المغرب ليله النّحر الّا بمزدلفه و ان ذهب ربع اللّيل إلى ثلثه، و بت بمزدلفه و ليكن من دعائك فيها اللّهُمَّ هذه جمع فاجمع لى فيها جوامع الخير كلّه اللّهُمَّ لا تؤيسنى من الخير الّذى سألتك ان تجمعه لى فى قلبى، و عرّفنى ما عرّفت أولياءك فى منزلى هذا وهب لى جوامع الخير و اليسر كلّه، و ان استطعت ان لا تنام تلك اللّيله فافعل فانّ ابواب السّماء لا تغلق لأصوات المؤمنين لها دوىّ كدوىّ النّحل يقول اللّٰه تبارك و

تعالی انا ربّکم و أنتم عبادی یا عبادی ادّیتم حقّی و حقّ علیّ ان استجیب لکم فیحطّ تلک اللّیله عمّن اراد ان یحطّ عنه ذنوبه و یغفر لمن اراد ان یغفر له) عبارت حدیث حسن کالصحیح حلبی و معاویه بن عمار است به اندک تغییر و تبدیلی و چون به مزدلفه رسی که آن را مشعر می گویند و جمع نیز می گویند پس به زیر آی در شکم رود خانه از دست راست راه نزدیک به کوه قزح که مشعر الحرام که مسجدی است و الحال مندرس شده است در آنجاست، پس اگر جائی نیابی بر بالای کوه می توان رفت و به وادی محسّر نمی توان رفت چون خارج مشعر است و فاصله ایست میان مشعر و منی و از هیچ یک نیست، و نماز شام و خفتن را در آنجا واقع ساز به یک اذان و دو اقامه به آن که قبل از نماز شام اذان بگوید از جهه نماز خفتن و اقامه بگوید از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۶

نماز شام و بعد از شام اقامه بگوید از جهه خفتن. و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه بر این مضمون نیز وارد شده است، و در شب عید نماز شام را مکن مگر در مشعر و اگر چه ربع شب تا ثلث شب گذشته باشد، و شب در آنجا بسر آور بقصد قربت و جمعی واجب می دانند بیتوته مشعر را و گذشت، و باید که از جمله دعاهای مشعر این دعا را بخوانی خداوندا این موضع را جمع نامیده پس جمع کن از جهه من جمیع خوبیها را یا خیرات عامه همه را خداوندا مأیوس مکن مرا از

خیری که طلبیدم که جمع کنی همه خیرات را در دل من از محبت و معرفت و امثال اینها، و بشناسان بمن آن چه را شناسانیده به دوستان خودت در این منزل، و اگر توانی که این شب را تمام احیا کنی احیا کن زیرا که درهای آسمان رحمت الهی در این شب باز است از جهه دعاهای مؤمنان و دعاهای مؤمنات مستجاب است، و آوازهای مؤمنات را صدایی مانند صدای زنبور عسل که بذکر الهی در همه شبها مشغولند و خداوند عالمیان می فرماید که من پروردگار شمایم و شما بندگان منید حق مرا ادا گردید و بر من لازم که دعاهای شما را مستجاب گردانم پس حق سبحانه و تعالی می آمرزد در این شب هر که را خواهد بعضی از گناهان یا همه گناهان و هر کس را می خواهد که جمیع گناهان او را بیامرزد می آمرزد همه گناهان او را

اخذ حصی الجمار من جمع

(و خذ حصی الجمار من جمع و ان شئت اخذتها من رحلك من منی و لا تاخذ من حصی الجمار الّذی قد رمی و لا تکسر الاحجار کما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۷

یفعل عوام النّاس و لا باس ان تاخذ حصی الجمار من حیث شئت من الحرم الّا من المسجد الحرام و مسجد الخیف و تکون منقّطه کحلیّه مثل الانمله او مثل حصی الخذف و اغسلها و هی سبعون حصاه و شدّها فی طرف ثوبک و احتفظ بها) دیگر برداشتن سنگ ریزه های جمرات ثلث است از مشعر و اگر خواهی از جائی که در منی فرو آمده بر می توانی داشت و لیکن بهتر آنست که از مشعر برداری و می باید که سنگ ریزه باشد و

نینداخته باشند، و مستحب است که یک یک برچیند، و سنگ بزرگی را بر ندارند که بشکنند چنانکه عوام چنین می کنند و علما چنین نمی کنند زیرا که متابعت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله می کنند و آن حضرت برچیدند، و باکی نیست که از هر جای حرم که خواهید بردارید مگر از مسجد الحرام و مسجد خیف که از آنجاها بر نمی توان داشت چنانکه گذشت که سنگ ریزه جزو مسجد است و تخصیص این دو مسجد از آن جهه است که در آن وقت و الحال نیز ندیدیم که مسجد دیگر باشد و از هیچ مسجدی بر نمی توان داشت، و سنت است که بومش سرمه باشد و نقطه نقطه از رنگهای دیگر داشته باشد و مثل بند انگشت باشد یا مانند سنگ ریزه که عوام آنجا بر یکدیگر می اندازند، و بشوی سنگها را که بر می داری و آن هفتاد سنگ ریزه است زیرا که در روز عید جمره عقبه را به هفت سنگ ریزه می زنند و سه روز ایام تشریق هر سه روز جمره را می زنند هر جمره را هفت سنگ شصت و سه سنگ می شود، و می باید که این هفتاد را بردارد بلکه از باب احتیاط بیشتر بردارد که اگر سنگ ریزه بیفتد و نرسد عوض داشته باشد و اگر در نفر اول کوچ کنند آن چه باقی مانده باشد دفن کنند و این هفتاد را سنت است که در طرف جامه احرام ببندند و خوب محافظت نمایند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۸

نیفتد و اگر بیفتد از منی از رحل خود بر می تواند داشت و بر این مضامین احادیث حسنه کالصحیحه و بعضی

صحیح و کالصحیح نیز وارد است

الوقوف بالمشعر الحرام

(فاذا طلع الفجر فصلّ الغداه وقف بها بسفح الجبل و یستحبّ للصّروره ان یطا المشعر برجله او براحلته ان کان راکبا قال اللَّه تعالی فَإِذا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرامِ وَ اذْكُرُوهُ كَما هَداكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ و لیکن وقوفک و أنت علی غسل و قل اللّهمّ ربّ المشعر الحرام و ربّ الرّکن و المقام و ربّ الحجر الاسود و زمزم و ربّ الایّام المعلومات فکّ رقبتی من النّار و اوسع علیّ من رزقک الحلال و ادرأ عنّی شرّ فسقه الجنّ و الانس و شرّ فسقه العرب و العجم اللّهُمَّ أنت خیر مطلوب الیه و خیر مدعوّ و خیر مسئول و لکلّ وافد جائزه فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی عثرتی و تقبل معذرتی و تجاوز عن خطیئتی و تجعل التّقوی من الدّنیا زادی و تقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بأفضل ما یرجع به احد من وفدک و حجّاج بیتک الحرام و ادعو اللَّه عزّ و جلّ کثیرا لنفسک و لوالدیک و أهلک و مالک و اخوانک المؤمنین و المؤمنات فانّه موطن شریف عظیم و الوقوف فیه فریضه فاذا طلعت الشّمس فاعترف للّه عزّ و جلّ بذنوبک سبع مرّات و أسأله التّوبه سبع مرّات و اذا کثر النّاس بجمع و ضاقت علیهم ارتفعوا إلی المأزمین) دیگر وقوف در مشعر است از جهت دعا بعد از صبح و خلافی نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۹

در وقوف و اشهر میان اصحاب وجوب بودن است در مشعر از طلوع صبح تا طلوع آفتاب هم چنان که در عرفات واجبست از ظهر تا شام و آن

چه شـرط است مسمی است که اگر پیش از شام داخل عرفات شود و پیش از طلوع آفتاب داخل مشعر شود و قصد کند که در عرفات یا مشـعر می مانم در حج اسـلام حج تمتع از جهت آن که واجبست از جهت رضای حق سـبحانه و تعالی، و بعد از نیت لمحه بماند و عمدا بدر رود از عرفات یا مشـعر حج او صحیح است و لیکن گناه کار است، و از جهه عرفات یک شتر می دهد و از جهه مشـعر یک گوسـفند چنانکه گـذشت و اگر عمدا هر دو را یا یکی از اینها را ترک کند اگر وقوف عرفاتست حجش باطل است و اگر وقوف مشـعر است و شب در مشـعر نمانـده باشـد به آن که داخل مشـعر نشده باشد حجش باطل است و اگر داخل شـده باشـد اگر چه لمحه ای باشـد و قصد ماندن آنجا کرده باشد و بدر رفته باشد آثم است و یک گوسـفند می دهد و هم چنین اگر قصـد بودن نکرده باشد بنا بر روایات صـحیحه اگر چه اندک ذکری کرده باشد اما اگر از طرف اول تاخیر کرده باشد عمدا عالما به آن که آخر روز داخل عرفات شده باشد یا قریب به طلوع داخل مشـعر شده باشد آثم است و کفاره نیست، و احوط آنست که چون آفتـاب زرد شود شـروع کنـد در بـار کردن و روانه شود و تا شام نشود از میل حرم نگـذرد و چون به مشـعر رسـد نماز شام و خفتن را بکنـد و نیت اقامت کنـد تا طلوع صـبح، و اگر در اول دخول در مازمین نیت بیتوته کنـد اولی است و

همین که می داند که از جهه رضای او آمده است کافی است، و چون صبح شود نیت وقوف کند و بعد از آن نماز صبح را به جا آورد و دعایی بخواند اگر چه اندکی باشد و اگر بایستد و دعا کند تا قریب به طلوع بار کند و منتظر طلوع باشد و چون آفتاب طالع شود روانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۰

وادی محسّر شود و صد گام تند برود نهایت احتیاط کرده است.

و اما عبارت صدوق پس چون صبح طالع شود نماز صبح را به جا آور و در دامنه کوه بایست یعنی اولی آنست که وقوف را در دامنه واقع سازد و تا بودن در میان کوه ممکن باشد بالای کوه نرود و سنت است نو حاجی را که داخل مشعر الحرام می شود که بر کوه قزح است اگر قدرت داشته باشد پیاده برود و الّا سواره برود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه از عرفات کوچ کنید خداوند خود را یاد کنید در مشعر الحرام و اظهر آنست که مراد از مشعری که در این آیه است کل جمع و مزدلفه است نه مسجد قزح و ممکن است که غرض از ذکر آیه وجوب وقوف مشعر باشد به آیه کریمه و اگر مراد از مشعر الحرام در این آیه مسجد باشد ممکن است که مراد از ذکر وقوف مجموع باشد چون همه نزدیک آن کوهست و ذکر کنید خداوند خود را هم چنان که شما را هدایت نموده است با سلام و متابعت حضرات ائمه انام علیهم السلام هر چند پیش از آن که شما را هدایت نماید از

جمله گمراهان بودید و سنت است که با غسل باشی یعنی جنب و امثال آن نباشی، و ظاهر روایات آنست که غسل مستحب مراد باشد و در وقوف این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا ای پروردگار مشعر الحرام و ای پروردگار رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم، و ای پروردگار حجر الاسود و زمزم، و ای پروردگار ایام معلوماتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اعلام کن مردمان را بحج تا دریابند منافع دنیا و آخرت را و تا یاد کنند خداوند خود را در روزی چند که معلوم است، و آن دهه ذی الحجه است که اکثر حاج که از راه مصر و شام و مغرب می روند از مسجد شجره احرام می گیرند غالبا در اول ذی الحجه و تا روز هفتم تلبیه می گویند، و مردمان این جانب تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۱

نهم محرمند یا هشتم و تلبیه می گویند و در دو سه روز آخر همه مشغول عمره و حج اند، و جائی دیگر فرموده است که یاد کنید خداوند خود را در ایّامی چند قلیل که ایام تشریق هست که تکبیر مطلوبست و ممکن است که این ایّام نیز داخل ایام معلومات باشد من حیث اللفظ و لیکن در دوازده حدیث صحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که ایّام معلومات دهه ذی الحجه است، و ایام معدودات ایّام تشریق است که مرا از آتش دوزخ آزاد کن و روزی حلال را بر من فراخ گردان و دفع کن از من شر فاسقان جن و انس را

و شرّ فاسقان عرب و عجم را.

خداوندا تو بهترین کسانی که حاجات از ایشان طلب می کنند و بهترین کسانی که ایشان را می خوانند و بهترین کسانی که از ایشان سؤال می کنند و هر که به درگاه تو می آید او را جایزه می دهی پس بگردان جایزه مرا در این مقام آن که از تقصیرات من در گذری و عذر مرا قبول کنی و از گناهان من در گذری و چنان کنی که توشه تقوی از این دنیا از جهه آخرت بردارم و از درگاه تو برگردم با رستگاری از عذاب و فیروزی به مطالب و دعاهای مستجاب شده بهتر از همه کس که از درگاه تو بر می گردند از مهمانها و حاجیان بیت اللّه الحرام پس حضرت فرمودند که بسیار دعا کن از جهه خودت و پدر و مادرت و فرزندان و خانه و مال و برادران مؤمن و خواهران مؤمنه که این موضع شریفیست بزرگوار و وقوف در اینجا فریضه است به نص قران پس چون آفتاب طالع شود هفت مرتبه اعتراف کن به گناهان، و هفت مرتبه سؤال کن توبه را به آن که به گویی خداوندا گناهان بسیار کرده ام از تو می طلبم که توفیق توبه ام کرامت کنی و توبه مرا قبول کنی و اگر مردمان بسیار باشند و پائین کوه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۲

جا نباشد به بالای کوهها روند از طرفین

الافاضه من المشعر الحرام

(فاذا طلعت الشّمس علی جبل ثبیر و رأت الابل مواضع اخفافها فافض و إیّاک ان تفیض منها قبل طلوع الشّمس فیلزمک دم شاه و افض و علیک السّکینه و الوقار و اقصد فی مشیک ان کنت راجلا و فی مسیرک ان کنت

راكبا و عليك بالاستغفار فانّ اللّه عزّ و جلّ يقول ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و يكره المقام عند المشعر بعد الافاضه فاذا انتهيت إلى وادى محسّر و هو واد عظيم بين جمع و منى و هو إلى منى اقرب فاسع فيه مقدار مائه خطوه و ان كنت راكبا فحرّك راحلتك قليلا و قل ربّ اغفر و ارحم و تجاوز عمّا تعلم انّك أنت الاعزّ الاكرم كما قلت فى المسعى بمكه، و كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله يحرّك ناقته فيه و يقول اللّهُمَّ سلّم عهدى و اقبل توبتى و أجب دعوتى و اخلفنى فى من تركت بعدى و من ترك السّعى فى وادى محسّر فعليه ان يرجع حتّى يسعى فيه فمن لم يعرف موضعه سال النّاس عنه ثمّ امض إلى منى) ديگر كوچ كردنست از مشعر الحرام به جانب منى پس چون طالع شود آفتاب و بر كوه ثبير افتد و آن كوهى است كه مسجد خيف در دامن آن واقع است و چون مشعر ميان دو كوه است آفتاب را نمى توان ديدن امّا كوه ثبير در برابر مشعر واقعست و مقرر است الحال كه در هر فعلى از افعال حج مصرى مقدمند بر شامى، امير حاج مصر بر در مشعر مى ايستد و رو به كوه ثبير دارد

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۴۳

چون آفتاب بر او مى افتد شتر را به راه مى اندازند و او مى دواند و زياده از صد هزار كس از عقب او مى دوانند تا به ميل، پس چون آفتاب بر آن كوه افتد و شتران جاى پاى خود را ببينند روانه شود، زنهار

که پیش از طلوع آفتاب روانه مشو که اگر پیشتر از طلوع در آیی لازمست که گوسفندی بدهی چنانکه در فقه رضویست و مذهب صدوق و پدر اوست، و مشهور آنست که آثم است و حجش صحیح است اما اگر پیش از طلوع فجر روانه شود گوسفند می دهد و حجش صحیح است اگر بیتوته مشعر را به جا آورده باشد و الا حجش باطل است بنا بر اشهر، و بعضی گفته اند که شتری می کشد.

پس روانه شو با سکینه قلب بذکر الهی و با آرام تن و میانه راه رو نه بسیار تند و نه بسیار آهسته اگر پیاده باشی و اگر سواره باشی شتر را میانه بران و بر تو باد که روانه شوی با استغفار چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که افاضه کنید از جائی که مردمان کوچ می کنند، و استغفار کنید و از حق سبحانه و تعالی طلب کنید مغفرت را به درستی که حق سبحانه و تعالی آمرزنده و مهربانست، و از پیش گذشت که این آیه در افاضه عرفات نازل شده است و لیکن چون لفظ آیه عمومی دارد عمل بعموم کرده است نه بخصوص سبب با آن که همیشه استغفار مطلوبست، و مکروهست که بعد از کوچ کردن مردمان در مشعر بمانند، و منقولست که روایتی بر این وارد شده است، و ذکر صدوق نیز دلیل روایتست و تتمه صحیحه ابن عمار است با اکثر آن چه از پیش گذشت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون به وادی محسّر رسی و آن وادیست عظیم در میان مشعر و منی و بمنی نزدیکتر است

پس در آنجا تند برو مانند شتر که تند رود بمقدار صد گام و در روایت موثق کالصحیح عمر بن یزید صد ذراع است و قریبند به یک دیگر و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۴

سواره باشی چهار پا را اندکی حرکت ده و بگو که خداوندا بیامرز و ببخشا و در گذر از آن چه می دانی به درستی که تو از آن عزیزتر و کریمتری که وصف توان کرد عزت و کرمت را چنانکه در محل هروله سعی مذکور شد، و حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله ناقه خود را حرکت می دادند در این وادی و این دعا را می خواندند که خداوندا ایمان مرا سالم دار و توبه مرا قبول کن و دعای مرا مستجاب گردان و خلیفه من باش در کسانی که چون در آمدم به تو سپردم ایشان را و کسی که ترک کند سعی را در وادی محسر پس بر اوست که بر گردد تا در وادی سعی کند به تند رفتن چنانکه کالصحیح وارد شده است و کسی که نداند محل سعی را از مردمان سؤال کند چنانکه در حسن کالصحیح از حفص و غیر او از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست

الرّجوع إلى منى و رمى الجمار

(فاذا اتیت رحلک بمنى فاقصد إلى جمره العقبه و هی القصوى و أنت على طهر و اخرج ممّا معک من حصى الجمار سبع حصیات و تقف فی وسط الوادی مستقبل القبله یکون بینک و بین الجمره عشر خطوات او خمس عشره خطوه و تقول و أنت مستقبل القبله و الحصى فی کفّک الیسرى اللّهُمَّ هذه حصیاتی فاحصهنّ لی و ارفعهنّ فی عملی، ثمّ تتناول منها واحده

واحده و ترمی الجمره من قبل وجهها و لا ترمها من اعلاها و تقول مع کلّ حصاه اذا رمیتها اللّه اکبر اللّهُمَّ ادحر عنّا الشیطان و جنوده، اللّهُمَّ اجعله حجّا مبرورا و عملا مقبولا و سعیا مشکورا و ذنبا مغفورا، اللّهُمَّ ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و علی سنّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۵

نبیّک محمّد صلّی اللّه علیه و اله حتّی ترمیها بسبع حصیات و یجزیک ان تکبّر مع کلّ حصاه ترمیها تکبیره فان سقطت منک حصاه فی الجمره اوفی طریقک فخذ مکانها من تحت رجلیک و لا تاخذ من حصی الجمار الّذی قد رمی و اذا رمیت جمره العقبه حلّ لک کلّ شی ء الّا النّساء و الطّیب، و ترمی یوم الثّانی و الثّالث و الرّابع کلّ یوم بإحدی و عشرین حصاه، و ترمی إلی الجمره الاولی بسبع حصیات و تقف عندها و تدعو، و إلی الجمره الثّانیه بسبع حصیات و تقف عندها و تدعو، و إلی الجمره الثّالثه بسبع حصیات و لا تقف عندها، فاذا رجعت من رمی الجمار یوم النّحر إلی رحلک بمنی فقل اللّهُمَّ بک وثقت و علیک توکّلت فنعم الرّب أنت و نعم المولی و نعم النّصیر) دیگر برگشتن است از عرفات و مشعر به منی و رمی جمار در منا در بعضی از نسخ هست

«ثمّ امض إلی منی»

پس از مشعر برو به منی پس چون به جای خود آیی در منی پس متوجه رمی جمره عقبه شو و آن جمره ایست که دورتر است از دو جمره دیگر نظر به کسی که از عرفات آید و می باید که با طهارت باشی، و از آن هفتاد سنگ ریزه که از مشعر برداشته هفت

سنـگ ریزه را بیرون آر و در میـان وادی می ایستی رو بقبله به حیثیتی که میان تو و جمره ده گام یا پانزده گام فاصـله باشـد و سنگ ریزه ها را در دست چپ گیر و رو بقبله کرده می گویی که خداوندا این سنگ ریزه هاست که بحسب امر تو برداشته ام به محض تعبد و جواب چندین هزار از شیاطین جن و انس را گفته ام که شبهات کرده اند که این چه معنی دارد و چه فایده بر این مترتب است در وقتی که حضـرت ابراهیم علیه السـلام باین سـنگ ریزه شـیاطین را از خود راندنـد فایده داشت و الیوم چه فایده دارد، و جواب گفته ام که می باید بنده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۶

بنده باشد و کاری به علل شرایع نداشته باشد با وجوه بسیاری که گفته ام.

خداونـدا این را در نـامه عمل من بنویس و عمل مرا بفرما که بالا برنـد به علیین و سـبب رفعت درجه من گردان و یک یک را برمی داری و به جمره می زنی و همه را یک بار نمی زنی و همه را از پیش رو می زنی و از بالای جمره نمی زنی به آن که بر بالای کوه روی و از بالا به زیر زنی و بـا هر سـنگ ریزه که می انـدازی بگو که حق سـبحانه و تعـالی از آن بزرگتر است که وصف توان کرد بزرگی او را.

خداونـدا دفع کن از ما شـیاطین را که شـیطان بزرگست و لشـکرهای او خداونـدا این حـج را بگردان حـج نیکو و مقبول و این عمل را نیز مقبول گردان یا حجم را از جمله اعمال مقبول گردان و سعی مرا مشکور گردان که مرا مثاب گردانی، یا

آن که مباهات کنی به سعیهای ناقص من با فرشتگان و گناهانم را مغفور گردان.

خداونـدا این جمره را می زنم یـا این حجرا به جـا می آورم از روی ایمان به تو و تصـدیق کتاب تو و بر سـنت پیغمبرت محمد صلی اللّٰه علیه و آله به جـا می آورم تـا آن که هر هفت را به زنی و همین کـافی است که از جهه هر سـنگ ریزه که زنی یک اللّٰه اکبر به گویی، پس اگر یکی از اینها نزدیک جمره افتـد و به آن نرسـد یا در راه افتد دیگری را بعوّض از آنجا که ایسـتاده بردار و از آن سنگ ریزه ها که انداخته اند بر مدار، و چون جمره عقبه را زدی حلال می شود بر تو هر چیزی مگر زنان و بوی خوش چنانکه در فقه رضویست با اکثر این عبارات، و مخالف احادیث متواتره است که محل نمی شود از چیزی تا سر نتراشد، و ممکن است که چیزی افتـاده باشـد چنـانکه لفـظ ثیاب نیز افتاده است و چنین باشـد که «و حلقت و ذبحت» یا إلی اخره یعنی افعال منی را به جا آوری و استقبال قبله نیز وارد شده است در جمره عقبه، و در فقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۷

رضـوی نیز هسـت و ظـاهرا در آنجـا نیز چیزی افتـاده است و در جمره عقبه البته پشت بقبله می بایـد کرد مگر آن که مراد این باشـد که اول رو بقبله کنـد و دعا بخوانـد بعـد از آن پشت بقبله کنـد و رمی کند و اللّٰه تعالی یعلم و در روز دویم عید که اوّل ایّام تشریق است، و روز سیم و چهارم هر روز بیست

و یک سنگ ریزه می اندازی هر یک را هفت سنگ ریزه می زنی، و جمره اولی را به هفت سنگ می زنی و نزد او می ایستی و دعا می خوانی و جمره ثانیه را نیز هفت سنگ ریزه می زنی و نزد او می ایستی و دعا می خوانی و جمره سیّم را هفت سنگ ریزه می زنی و نزد او وقوف نمی کنی.

و چون فارغ می شوی روز عید از رمی جمار و به جای خود می آیی در منا این دعا را می خوانی که ترجمه اش اینست که خداوندا اعتماد در جمیع کارها به تو دارم، و در همه امور توکل بر تو کرده ام پس تو نیکو پروردگاری و نیکو خداوندی و نیکو معین و یاوری

الذّبح

(و اشتر هدیک إن کان من البدن او من البقر او من الغنم و الّا فاجعله کبشا سمینا فحلا فان لم تجد فحلا فموجوء من الضّأن، فان لم تجد فتیسا فحلا، فان لم تجد فما تیسّر لک و عظّم شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ، و لا تعط الجزّار جلودها و لا قلائدها و لا جلالها و لکن تصدّق بها و لا تعط السّلّاخ منها شیئا فاذا اشتریت هدیک فاستقبل به القبله و انحره او اذبحه، و قل: وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۸

لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا من الْمُسْلِمِینَ اللّهُمَّ منک و لک بسم اللَّه و اللَّه اکبر اللّهُمَّ تقبّل منّی ثمّ اذبح و لا تنخع حتّی یموت و یبرد ثمّ کل و تصدّق و اطعم و اهد إلی من شئت

ثمّ احلق رأسک.

و قد ذكرت الاضاحیّ فی هذا الكتاب و انا اعيد ذكر ما لا بدّ من اعادته فی هذا الموضع.

لا يجوز فی الاضاحی من البدن الّا الثّنیّ و هو الّذی قد تمّ له خمس سنين و دخل فی السّادسه و يجزی من البقر و المعز الثّنیّ و هو الّذی تمّ له سنه و دخل فی الثّانيه و يجزی من الضّأن الجذع لسنته، و تجزی البقره عن سبعه نفر بالأمصار و بمنی عن واحد، و البدنه تجزی عن سبعه، و الجزور يجزی عن عشره متفرّقين، و الكبش يجزی عن الرّجل و عن اهل بيته و اذا عزّت الاضاحیّ اجزات شاه عن سبعين) امّا ذبح كه عبارتست از نحر شتر و ذبح گوسفند و گاو و ابتدا از صحيحه معاويه بن عمار است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه نحر كن هديت را اگر از شتر يا گاو يا گوسفند باشد، و در صحيحه او من الغنم نيست و نبودنش بهتر است، و محتمل است كه از نساخ شده باشد و اگر شتر و گاو ماده بهم نرسد، يا زرش را نداشته باشد، يا نخواهد پس هدی كن گوسفند نر خصيه دار، و اگر با خصيه بهم نرسد پس مجزيست كه خصيه كوفته يا ماليده بخری از گوسفند، و اگر نيابی بز خصيه دار خوبست، و اگر آن نيز بهم نرسد ماده ميش و بز نيز خوبست، و تعظيم كن احكام الهی را در ذبيحه و هدی كه تعظيم اينها از تقوای دلهاست يعنی كسی را كه نور تقوی در دلش جا داده اند البته احكام خداوند خود را بزرگ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۹

می داند،

و مـده به کشـنده اینها پوسـتها را و آن چه در گردنش آویخته انـد از نعل و غیر آن و جلها را، و همه آن را تصدق کن، و مزد سلاخ را بـده از غیر اینها، و اگر پریشان باشد به او می توان داد به اعتبار فقر نه به اعتبار اجرت، و هیچ چیز از اینها را به سـلاخ مـده از جهه مزد، و چون بخری هـدی را پس روی ذبیحه را بقبله کن، و در صـحیحه «به» هست و در اکثر نسخ نیست از نساخ افتاده است، و اگر خود نیز رو بقبله باشـد بهتر است، و اگر شتر باشـد نحر کن و اگر غیر شتر باشـد ذبـح کن، و بگو آن چه را ترجمه اش اینست که روی دل خود را بسوی خداونـدی می کنم که آسـمانها و زمینهـا را ایجـاد کرده است و رو گردانیـدم از غیر او به او و گردن نهادم فرمان او را و نیسـتم از کسانی که از جهه خداوند خود شـریک مقرر ساخته باشد به درستی که نماز و سایر عبادات یا عبادات حجّم و زنـدگی و مرگم از جهه خداونـدیست که آفریننده و پرورش دهنده عالمیان است و او را در خداونـدی شـریک و عدیلی نیست، و باین نیز مامور شده ام که او را یگانه دانم و عبادات خود را خالص گردانم از جهه او، و از جمله مسلمانانم.

خداونـدا این هـدی از تست و از برای تست و به اعانت خداونـد عالمیان و نام او می کشم این هدی را و خداوندم از آن اعظم است که او را شریکی باشد که چیزی را به نام او بکشند چنانکه در

جاهلیت به نام لات و عزّی و سایر بتان می کشتند خداوندا قبول کن این قربان را از من و گذشت که بهتر آنست که بعد از بسمله و اللّٰه اکبر کارد را بکشد و در اثنای کشتن بگوید «اللهم تقبّل منّی» پس بکش و کارد را به مغز حرام مرسان یا پوست مکن یا هر دو را مکن تا بمیرد و سرد شود پس بخور از او، و بهتر آنست که در وقت خوردن قصد قربت کند، و تصدق کن و اطعام کن و هدیه بفرست از جهه هر که خواهی،

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۰

پس سر بتراش. و من احکام قربانی را در پیش گفتم و الحال آن چه ناچار است از ذکر آن یاد می کنم در اینجا.

جایز نیست در قربانی و هدی قران و تمتع و کفارات و نذور اگر شتر باشد مگر شتری که پنج سالش تمام شده باشد و در سال ششم داخل شده باشد، و مجزیست از گاو و بز آن چه آن را یک سال تمام شده باشد، و در سال دویم داخل شده باشد، و از گوسفند مجزیست جذع سال اول و آن برّه ایست که شش ماه یا هفت ماه یا هشت ماهش تمام شده باشد و در ماه بعد از آن داخل شده باشد، و در غیر منی یک گاو از هفت نفر مجزیست، و در منی نیز اگر قربانی سنت باشد مجزیست، و هدی واجب مجزی نیست گاو یا شتر مگر از یک کس که اگر نداشته باشند روزه می گیرند بدل از هدی به نص قرآن مجید و شتر مجزیست از هفت کس بلکه از هفتاد کس

در قربانی و در هدی مجزی نیست یکی مگر از یکی، و ظاهر این عبارت آنست که در هدی نیز شتر از هفت کس مجزیست و لیکن در کتب دیگر تصریح به آن چه مذکور شد کرده است و جزور مجزیست از ده کس که از یک خانه نباشند، و از این عبارت ظاهر می شود که جزور بهتر از ثنی باشد و چنین نیست بلکه ثنی شتر پنج ساله پا در شش است، و جزور اعم است و آن مطلق شتر است یا شتر کشته و عبارت حدیث خوبست و آن حدیث سکونی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که جذعه از سه کس که از یک خانه باشند مجزیست، و مسنه که گاو دو ساله پا در سه است از هفت کس متفرق مجزیست و جزور از ده کس متفرق مجزیست، و قوچ که گوسفند نر خصیه دار است از شخصی یک کس و اهل خانه اش مجزیست و هر گاه قربانی کم یاب شود یک گوسفند از هفتاد کس مجزیست و در بحث هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۱

همه گذشت

الحلق

(و اذا اردت ان تحلق رأسك فاستقبل القبله و ابدا بالنّاصیه و احلق رأسك إلی العظمین النّاتئین من الصّدغین قباله وتد الاذنین فاذا حلقت فقل: اللّهُمَّ اعطنی بكلّ شعره نورا یوم القیمه و ادفن شعرك بمنی) اما سر تراشیدن که افضل فردین واجب تخییریست چون مخیر است در میان حلق و تقصیر و حلق افضل است خصوصا صروره و ملبّد و عاقص را چنانکه گذشت و چون خواهی که سر ترا بتراشی پس رو بقبله کن و ابتدا کن به موی پیش پیشانی

و بتراش موی سر را تا دو استخوانی که بر آمده است در برابر میخ گوشها و پائین آن داخل ریش است و از اطراف دیگر ظاهر است و چون در این دو موضع مو بمو متصل است بیان کرد که از هم جدا شوند و چون سر را بتراشی بگو خداوند اعطا کن مرا بعدد هر مویی نوری در روز قیامت و موی سر، و سایر موها را در منا دفن کن و احادیث صحیحه و کالصحیحه بر این مضامین وارد شده است و بعضی از آنها گذشت

زیاره البیت

(و زر البیت یوم النّحر او من الغد و أنت علی غسل و لا تؤخّر ان تزوره من یومک او من الغد فانّه لیس للمتمتّع ان یؤخّره و موسّع للمفرد ان یؤخّره و قل فی طریقک و أنت متوجّه إلی الزّیاره من تمجید اللّه و الثّناء علیه و الصّلاه علی النّبیّ و آله صلّی اللّه علیه و اله ما قدرت علیه، فاذا بلغت باب المسجد فقم علیه و قل اللّهُمَّ اعنّی علی نسکی و سلّمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۲

لی و سلّمنی منه أسألک مسأله العلیل الذّلیل المعترف بذنبه ان تغفر لی ذنوبی و ان ترجعنی بحاجتی، اللّهُمَّ انّی عبدک و البلد بلدک و البیت بیتک جئت اطلب رحمتک و ابتغی طاعتک متّبعا لأمرک راضیا بقدرک أسألک مسأله المضطرّ إلیک المطیع لأمرک المشفق من عذابک الخائف لعقوبتک أسألک ان تلقینی عفوک و تجیرنی برحمتک من النّار) دیگر زیارت کعبه معظمه است بعد از مناسک منی و اکثر خطابها از حضرت امام جعفر صادق است صلوات اللّه علیه به معاویه بن عمار و ظاهرا حضرت رساله از جهت

او نوشته بودنـد و او نیز از حضـرت مسائل بسـیار پرسـیده است و کتب او معروف بوده است، و حسـین بن سـعید و موسـی بن القسم و غیر ایشـان عبـارت رسـاله را در کتب خود مجزا سـاخته بودنـد، و محتمل است که کلینی رضـی اللّٰه عنه مبعض ساخته باشد و صدوق متابعت ایشان کرده است، و در سـیاق مناسک عبارت او را آورده است و عبارات روایات دیگر را به آن منضم ساخته است.

و زیارت کن خانه را در روز عیـد بعـد از مناسک منی که آن رمی و ذبـح و حلق است یا روز یازدهـم و از روز دهم و یازدهم تاخیر مکن چون نیست متمتع را که تاخیر کنـد و مفرد تاخیر می تواند کرد، و هر گاه مفرد را در برابر متمتع اندازند اعم اسـت از مفرد و قارن، و در وقتی که از منی متوجه زیارت خانه شوی در راه مشغول حمد و ثنای الهی باش با صلوات بر محمد و آل او هر چه مقدورت باشد و چون بدر مسـجد رسی بایست و بگو آن چه را ترجمه اش اینست که خداوندا یاری ده مرا بر اعمال حج که تمام شود حجّم و سلامت دار حجّم را از آفات صوری و معنوی و مرا سلامت دار از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۳

چیزی که سـبب فساد حـج باشـد و ظاهرا سـهو از نساخ شـده است که به جای «له» «منه» بر قلمشان آمده است چنانکه در باقی کتب است از کافی و غیر آن یعنی مرا به سـلامت دار از بلاها و امراض صوریّه و معنویّه از تو سؤال می کنم مانند سؤال گردن بیمار،

و در بسیاری از نسخ کافی و تهذیب خط شیخ به قافست یعنی اندک بی اعتبار بی مقداری که معترف باشد به گناهان خود که بیامرزی گناهان مرا و با مطالب از درگاه تو برگردم مقضی المرام.

خداوندا بتحقیق که من بنده توام و شهر مکه شهر تست و خانه خانه تست آمده ام به درگاه تو و طالبم و رحمتت را و دعا می کنم که توفیقم دهی که همیشه مطیع تو باشم یا غرضم از آمدن بحج طلب رضا خوشنودی تست، و متابعت کرده ام فرمان ترا و راضیم به آن چه مقدر گردانیده بر من از تو سؤال می کنم مانند کسی که سؤال کند در حالت اضطرار و اطاعت کند امر ترا و ترسان باشد از عذاب تو و خایف باشد از عقوبت تو، از تو سؤال می کنم که القا کنی عفوت را بسوی من و در کافی و تهذیب

«ان تبلّغنی عفوک»

یعنی برسانی مرا به عفو خودت و به رحمت خودت مرا از عذاب آتش جهنم نگاهدار و عبارت هر دو

و ان تجیرنی من النّار برحمتک

است و این افصحست و البته این تصحیفات و تغییرات از نساخ است

اتیان الحجر الاسود

(ثمّ تاتی الحجر الاسود فتستلمه فان لم تستطع فامسحه بیدک و قبّل یدک فان لم تستطع فاستقبله و اشر الیه بیدک و قبّلها و کبّر و قل مثل ما قلت یوم طفت بالبیت یوم قدمت مکّه و طف بالبیت سبعه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۴

اشواط کما و صفت لک ثمّ صلّ رکعتین عند مقام ابراهیم علیه السّلام تقرا فیهما فی الاولی الحمد و قل هو اللّه احد و فی الثّانیه الحمد و قل یا أیّها الکافرون ثمّ ارجع إلی الحجر

الاسود فقبّله ان استطعت او استلمه و و كبر) اما آمـدن به نزد حجر اسود، و اين دو كلمه را در ميان حـديث صـحيح معاويه بن عمار در آورده است كه پس مى آيى به نزد حجرا سود و استلام مى كنى به آن كه شكم و رو و دست بر او مى مالى پس اگر نتوانى دست بمال و دستت را ببوس و اگر نتوانى رو بسوى حجر كن و بدست اشاره كن به جانب آن و دستت را ببوس و اللّه اكبر بگو مثـل طواف عمره كه در روز اول كه آمـدى به مكه به جـا آوردى بـا دعاها و هفت شوط طواف كن چنانكه وصـف كردم از براى تو، و دو ركعت نماز كن نزد مقام حضـرت ابراهيم عليه السـلام كه در ركعت اول بعد از حمد توحيد مى خوانى و در ركعت دويم جحد پس رجوع كن مرتبه ديگر بحجر اسود و ببوس آن را اگر توانى يا استلام كن و تكبير بگو

الخروج إلى الصّفا

(ثمّ اخرج إلى الصّفا و اصنع عليه كما صنعت يوم قدمت مكّه و طف بينهما سبعه اشواط تبدا بالصّفا و تختم بالمروه فاذا فعلت ذلك فقد احللت من كلّ شى ء احرمت منه الّا النّساء) ديگر بيرون رفتن از مسجد الحرام به جانب صـفا از جهه سعى باز تتمه صحيحه است كه پس بيرون رو به كوه صفا و بفعل آور آن چه را به جـا آوردى در روزى كه داخـل مكه شـدى از دعاها بر صفا و بالا رفتن و نظر كردن به خانه و

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۵۵

هفت شوط سعى مى كنى كه ابتدا به صفا مى كنى و ختم به مروه و

فرقی که هست آنست که در این افعال قصد حج می کنی حج اسلام حج تمتع قربه إلی اللّه تعالی و چون سعی را تمام کردی محل می شوی از هر چه احرام از آن گرفته بودی مگر زنان

طواف النّساء

(ثمّ ارجع إلی البیت و طف به اسبوعا و هو طواف النّساء ثمّ صلّ رکعتین عند مقام ابراهیم علیه السّلام او حیث شئت من المسجد و قد حلّ لک النّساء و فرغت من حجّک کلّه الّا رمی الجمار و احللت من کلّ شی ء احرمت منه) دیگر طواف نساء است پس رجوع کن به خانه کعبه و هفت شوط طواف کن و این طواف نساء است پس دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم علیه السلام یا در هر جائی از مسجد الحرام که خواهی به جا آوری و زنان نیز بر تو حلال می شوند و از افعال حج فارغ می شوی مگر از رمی جمار، و حلال می شود بر تو محرمات احرام همه مگر از صید که حرمتش به اعتبار حرمست نه احرام که اگر از حرم بیرون رود جایز است او را صید کردن و این عبارت نیز عبارت صحیحه معاویه بن عمار است

الرّجوع إلی منی

(و لا تبت لیالی التّشریق الّا بمنی و ان بتّ فی غیرها فعلیک دم شاه لکلّ لیله و ان خرجت اوّل اللّیل من منی فلا ینتصف اللّیل الّا و أنت بمنی او قد خرجت من مکّه الّا ان تکون فی شغل من طوافک و سعیک و اصبحت بمکّه فلا شی ء علیک و ان خرجت بعد نصف اللّیل فلا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۶

یضرّک ان تصبح فی غیرها) این عبارت نیز مرکب است از صحیح معاویه و غیر آن اما رجوع بمنی، شب بسر میاور در شبهای ایام تشریق مگر در منا و اگر شبرا بروز آوری در غیر منا از جهه هر شبی یک گوسفند می کشی و اگر اول شب از منا بیرون

روی چنـان کن که پیش از نصـف شب بر گردی و اگر دست بهم ندهـد چنـان کن که پیش از نصف شب از مکه بیرون آیی اگر چه بعد از نصف شب داخل منا شوی مگر آن که در مکه معظمه مشـغول طواف و سـعی باشی و صبح در مکه باشی بر تو چیزی نیست و اگر بعد از نصف شب بیرون آیی باکی نیست که صبح در غیر منا باشی چون اکثر شب حکم کل دارد و بر این مضامین احادیث صحیحه از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است

رمی الجمار

(و ارم الجمـار فی کـلّ یوم بعـد طلوع الشّـمس إلی الزّوال و کلّما قرب من الزّوال فهو افضل، و قـد رویت رخصه من اوّل النّهار إلی اخره و قـل کلّمـا قلت یوم رمیت جمره العقبه و ابـدا بـالجمره الاـولی و ارمهـا بسـبع حصـیات من قبل وجهها و لا ترمها من اعلاها ثمّ قف علی یسار الطّریق و احمد اللّٰه و اثن علیه و صلّ علی النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و اله ثمّ تقدّم قلیلا و ادع اللّٰه و أسأله ان یتقبّل منک ثمّ تقدّم قلیلا ثمّ افعل ذلک عند الوسطی ترمیها بسبع حصیات و اصنع کما صنعت فی الاولی و تقف عندها و تدعو ثمّ امض إلی الثّالثه و علیک السّکینه و الوقار فارمها بسبع حصیات و لا تقف عندها)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۷

دیگر از انـداختن سـنگ ریزه اسـت به جمرات ثلث و بینـداز جمره اولی و جمره وسـطی و جمره عقبه را در هر روز از این سـه روز ایّام تشریق بعد از طلوع آفتاب تا زوال، و هر چه نزدیکتر است

به زوال افضـل است بلکه در صـحیحه معـاویه و صـحیحه عبـد اللّٰه وارد است که حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنــد کـه جمرات را نزد زوال بزن و بعنــوان رخصـت مرویسـت کـه از اول روز تــا آخر روز می تــوان زد و عبــارت فقه رضویست، و ظاهرا مراد از روز از طلوع آفتاب باشد چنانکه به دوازده سـند صحیح منقولست از صفوان بن مهران، و به دوازده سنـد صـحیح از منصـور بـن حـازم مرویست که هر دو گفتنـد که از حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه علیه شـنیدیم که فرمودند که رمی جمار از طلوع آفتابست تا غروب آفتاب و این روز منجمان است، و مصـطلح اهل شـرع از طلوع صبح است تا ذهاب حمره بر مشهور، و تا پنهان شدن قرص بر مذهب صدوق، و در اول روز خلافی نیست که صبح صادقست.

و در حـدیث صـحیح به دوازده سـند از زراره منقولست که حضـرت امـام محمـد باقر صـلوات اللّٰه علیه از حکم بن عتیبه که از فقهای عامه است پرسـیدند که رمی جمار را کی می باید که واقع سازند حکم گفت نزد زوال آفتاب حضـرت فرمودند که ای حکم اگر دو رفیق باشـند و یکی بر سر متاع بماند و دیگری برود تا بر گردد وقت دیگری فوت خواهد شد به گفته تو و اللّٰه که از طلوع آفتابست تا غروب آفتاب.

و منقولست در صـحیح از ابو همام که شـنیدم از حضـرت ابی الحسن علی بن موسـی الرضا صلوات اللّٰه علیهما که می فرمودند که رمی جمره مکن در روز نحر تا آفتاب طالع شود و فرمودند که جمار را از میان وادی رمی کن

و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۸

هر جمره را در دست راست گیر و چون جمره عقبه را به زنی در طرف دیگرش بایست. بلکه از حدیث حکم ظاهر می شود که حدیث نزد زوال محمول باشد بر تقیه و شکی نیست که کل روز جایز است از طلوع تا غروب و نزد زوال بهتر است، و بخوان دعایی را که مذکور شد نزد جمره عقبه و ابتدا کن به جمره اولی که اولست نظر به کسی که از مشعر آید و به مکه رود، و آن را به هفت سنگ ریزه بزن از برابر روی آن که به مکه است و از بالای آن مزن بعد از آن از دست چپ راه بایست و حمد و ثنای الهی به جا آور و صلوات بر محمد و آل او فرست پس اندکی پیش رو و دعا کن و از حق سبحانه و تعالی مطالب خود را طلب کن پس جمره وسطی را به همین نحو بزن به هفت سنگ ریزه و بعد از آن به جا آور آن چه در جمره اولی کردی پس به نزد جمره عقبه رو با سکینه و وقار و آن را به هفت سنگ ریزه بزن و بعد از آن وقوف مکن.

اما آن چه صدوق در جمره اولی گفته است که از برابر روی جمره می ایستد سهوی شده است و این در جمره عقبه وارد است و آن اعلی دارد و پیشتر گفت، و در اولی و وسطی می باید که از دست چپ جمره بایستند و جمره را مانند انسانی فرض می باید کرد که رو بقبله ایستاده باشد و آن که رمی می کند

نیز رو بقبله می کند و از دست چپ آن می ایستد که جمره را بر دست راست گرفته باشد و بدست راست به او زند چنانکه گذشت در صحیحه ابو همام و مرویست در صحیحه معاویه بن عمار و بزنطی.

التّکبیر ایّام التّشریق

(و التّکبیر فی الاضحی من صلاه الظّهر یوم النّحر إلی صلاه الغداه یوم الرّابع یکون ذلک فی خمس عشر صلاه و ذلک بمنی و بالأمصار فی دبر عشر صلوات من صلاه الظّهر و یوم النّحر إلی صلاه الغداه یوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۹

الثّالث و التّکبیر ان یقول: اللّه اکبر اللّه اکبر لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر اللّه اکبر و للّه الحمد اللّه اکبر علی ما هدانا و الحمد للّه علی ما ابلانا و اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام) اما تکبیر در ایام تشریق و تکبیر در عید قربان از نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم که در عقیب پانزده نماز باشد و عقب پانزده نماز وقتی است که در منی باشند، و در شهرها حتی مکه معظمه عقب ده نماز است از عقب نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز دوازدهم که با عید روز سیم است.

و تکبیر این است که ترجمه اش اینست که خداوندی که واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالاتست از آن اعظم است که کسی به کنه ذات یا کنه صفات او که عین ذات اوست تواند رسید و چون نمی توان رسید به کنه ذات و صفات او اعظم است از آن که او را وصف توان کرد چون غالب وصف آنست که کسی چیزی را داند یا شبیهی داشته باشد وصف

می توان کرد، و چون محالست رسیدن به کنه ذات و صفات و نظیری ندارد وصف کردن نیز محالست، یا آن که اللّٰه اکبر اول به اعتبار ذات باشد و ثانی به اعتبار صفات ذاتیه، و در بعضی از روایات سه اللّٰه اکبر است سیم از جهه اعظمیت از رسیدن به کنه صفات فعلیه اوست، نیست خداوندی بجز واجب بالذات جامع کمالات و او از آن اعظم است که احدیت او از قبیل احدیّت ممکنات باشد یا واحدی باشد از قبیل واحد مخلوقات چنانکه احادیث بسیار دلالت می کند بر این معنی، و خدای تعالی اکبر است از آن که اکبریّت او را توان ادراک کردن، و جمیع محامد مخصوص اوست که مستلزم جمیع اتصاف بجمیع کمالاتست و کسی را راهی به کمالی از کمالات او نیست پس چگونه اکبریّت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۰

او را توان ادراک کردن، یا آن که حمد او می کند که الحمد للّه که کسی به کنه ذات و کنه صفات کمال او نمی تواند رسید و اکبریت مخصوص اوست، و حمد می کنیم او را به اعظمیت او به سبب آن که ما را هدایت فرموده است به آن که فی الجمله یافته ایم عظمت و جلال او را، یا آن که خود را خود وصف فرموده است و ما وصف می کنیم او را به وصفی که خود خود را فرموده است چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه فرموده اند که حمد خدا را سزاست که ما را هدایت فرموده است بحمد خود و ما را اهل حمد خود گردانیده است تا شکر کنیم احسانهای او را که بما فرموده است و دیگر او راست

حمـد بر آن چه انعام کرده است یا بلاها فرسـتاده است یا آزمایشـها کرده است ما را به نعمت و رحمت، و حمد می کنیم او را به تکبیر بر این نعمت که انعـام بی زبـان را روزی مـا فرموده است تـا بخوریم و نفعهـا از آن بیـابیم و به کشـتن آنهـا ما را قرب حاصل گردد و قربان ما باشـد، و دیگر وجوه هست که بعضـی از آنها در تکبیرات صـلاه مـذکور شـد، و از این هر دو وجه به بسـیاری از وجـوه دیگر می تـوان رسـید امـا این تکـبیر که صـدوق ذکر کرده است در رسـاله اعمش بـاین نحـو واقع است، و قریبست به صـحیحه معاویه بن عمار بلکه همانست مگر در لفظ «و الحمد للّه علی ابلانا» که در آخر وارد است، و اکثر روایات موافق است با این تکبیر و این زیادتی را ندارند و بهر سه نحو خوبست و اختلاف بسـیار در این تکبیر هست در میان قدما و می باید که به ایشان رسـیده باشد و این اختلاف قرینه اسـتحبابست، مثلا عبارت تلبیه واجب در اخبار بسـیار وارد شده است همه به یک نحو است مگر عبارتی که ذکر کرده اند جمعی از اصحاب که در هیچ روایتی ندیده ام و گذشت

النّفر من منی

(فـاذا اردت ان تنفر من منی یوم الرّابع من یوم النّحر نفرت اذا طلعت الشّـمس و لا علیک أیّ ساعه نفرت و رمیت قبل الزّوال او بعـده فـاذا اردت ان تنفر فی النّفر الاـوّل و هو الیوم الثّالث فانفر اذا زالت الشّـمس فانّه لیس لک ان تنفر قبل زوال الشّـمس و ان أنت اقمت إلی ان تغیب الشّمس فلیس لک ان تخرج من

منی و وجب علیک المقام إلی یوم الرّابع من یوم النّحر و هو النّفر الاـخیر، و افض إلی مکّه مهلّلاـ و ممجّ دا و داعیا فاذا بلغت مسجد النّبیّ صلّی اللَّه علیه و اله و هو المسجد الحصباء دخلته و استلقیت فیه علی قفاک بقدر ما تستریح و من نفر فی النّفر الاـوّل فلیس علیه ان یحصّب) دیگر کوچ کردنست از منا پس هر گاه که خواهی کوچ کنی از منا در روز چهارم از روز نحر که روز سیم ایّام تشریق است می توانی کوچ کردن هر گاه طالع شود آفتاب و بر تو باکی نیست هر گاه که خواهی کوچ کنی و رمی جمرات کنی پیش از زوال یا بعد از زوال، پس اگر کوچ کنی در نفر اول که روز دوازدهم است و روز سیّمست از روز عید پس نفر کن بعد از زوال آفتاب و جایز نیست پیش از زوال کوچ کردن، و اگر در روز دوازدهم بمانی در منی تا آفتاب فرو رود می باید که آن شب بمانی در منی و جایز نیست ترا بیرون رفتن از منی، و واجبست که باشی تا روز چهارم از روز نحر که نفر اخیر است و از آنجا کوچ کن بسوی مکه معظمه با تهلیل و تمجید و دعا و چون برسی بمسجد حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله که آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۲

مسجد حصباست و در ابطح یا اندکی بعد از ابطح است نزدیک قبور شرفا چنانکه گذشت و الیوم اثری از آن مسجد نمانده است و آن چه این ضعیف دیدم هنوز به ابطح نرسیده بودیم و شاید دو سه

تیر پرتـابی به ابطـح مانـده باشـد که در دست چپ راه که می آمـدیم متصل به جبل الثور مردمان می رفتنـد و می خوابیدنـد و روانـه می شدنـد و می گفتنـد که اینست مسـجد حصـبا، و از اخبـار ظـاهر می شـود که در ابطـح است و در رسـاله که نزد این شکسـته بود که در آنجـا تحدیـد کل مواضع مکه معظمه کرده انـد نیز در ابطـح مـذکور است حتی روایت صـحیحه معاویه بن عمار که عبارت متن از آن جا ماخوذ است چنین است که چون برسـی بحصـبا که آن بطحاست داخل آن می شوی و بر پشـت می خوابی آن مقـدار که اسـتراحت کنی و کسـی که در نفر اول کوچ کنـد بر او نیست که تحصـیب کنـد، و صـاحب نهـایه و صاحب قاموس ذکر کرده اند که نزدیک قبور شرفاست میان مکه و ابطح که دره هست که به جانب جبل الثور می روند و آن چه مذکور شد روایات صحیحه بر همه وارد شده است و بعضی از آن گذشت

دخول مکه

(ثمّ ادخل مکّه و علیک السّکینه و الوقار و قد فرغت من کلّ شی ء لزمک فی حجّ و عمره و ابتع بدرهم تمرا و تصدّق به یکون کفّاره لمـا دخـل علیـک فی احرامـک ممّا لا تعلم) دیگر داخل شـدن مکه معظمه است از جهه وداع و دخول کعبه پس داخل مکه شو با سکینه و وقار و مستحب است غسل دخول مکه و بتحقیق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۳

که فـارغ شـده از هر چه بر تو لازم بود در حـج و عمره، و یک درهم خرما بگیر و تصـدق کن مسـتحبا تا آن که کفاره چیزی چند باشد که بر تو داخل شده است

و تو آن را ندانسته باشی، و چون اخبار صحیحه وارد شده است که هر چه را ندانی از محرمات احرام بغیر از صید که از تو واقع شود کفاره ندارد پس این کفاره سنت باشد و گذشت اخبار آن از صحیحه معاویه بن عمار و غیر آن

دخول الكعبه

(و ان احببت ان تدخل الكعبه فادخلها و ان شئت لم تدخلها الّا ان تكون صروره فلا بدّ لك من دخولها و اغتسل قبل ان تدخلها و قل اذا دخلتها اللّهُمَّ انّك قلت فی كتابك «وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً» فامنّی من عذابك عذاب النّار، ثمّ صلّ بين الأسطوانتين على البلاطه الحمراء ركعتين تقرء فی الاولى الحمد و حم السّجده، و فی الثّانيه الحمد و عدد أيها من القرآن، و تصلّى فی زواياه، و تقول: اللهمّ من تهيّا او تعبّأ او أعدّ أو استعدّ لوفاده إلى مخلوق رجاء رفده و نوافله و جوائزه فاليك يا سيّدى تهيئتى و تعبئتى و اعدادى و استعدادى رجاء رفدك و نوافلك و جائزتك فلا تخيّب اليوم رجائى يا من لا يخيب عليه سائل و لا ينقصه نائل و لا يبلغ مدحته قائل فانّى لم آتك بعمل صالح قدّمته و لا شفاعه مخلوق رجوتها لكنّى اتيتك مقرّا بالظّلم و الإساءه على نفسى اتيتك بلا حجّه و لا عذر فاسئلك يا من هو كذلك أن تعطينى منيتى و تقلبنى برحمتك و لا تردّنى محروما خائبا يا عظيم يا عظيم يا عظيم ارجوك

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۶۴

للعظيم أسألك يا عظيم ان تغفر لی الذّنب العظيم فانّه لا يغفر الذّنب العظيم الّا العظيم و لا تدخلها بحذاء و لا خفّ و لا تبزق فيها و

لاـ تمتخط) دیگر داخل شدن در کعبه است که اگر خواهی که دخل شوی در کعبه داخل شو و اگر نمی خواهی داخل مشو مگر آن که نو حاجی باشی که ناچار است او را از دخول کعبه چون او را خوانده اند می باید داخل شود تا حاجات او را بر آورند، و غسل کن پیش از دخول کعبه چون در صحیحه حلبی وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند در تفسیر آیه کریمه «وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ» الخ، و آیه کریمه دیگر وَ «عَهِدْنا» الخ که در اول حق سبحانه و تعالی: می فرماید که فرمودیم به ابراهیم، و در آیه دویم امر فرمودیم ابراهیم و اسماعیل را که پاکیزه کنید خانه مرا از جهه جمعی که از بیرون می آیند، و جمعی که مجاورانند، و جمعی که نماز گذارندگانند فرمودند که ایشان مامور بودند به پاکیزه داشتن خانه پس سزاوار آنست که هر که داخل خانه شود غسل کند و از خود دور کند نجاست و کثافت و عرق را، و از این حدیث ظاهر می شود که ادخال نجاست صوری و معنوی هر دو مطلوبست [نیست ظ] و با وضو باشد و غسل دخول بیت بکند و اشعاری دارد که ادخال نجاست و کثافت صوری و معنوی در مشاهد مشرفه نیز نتوان کرد چنانکه خواهد آمد و چون خواهی که داخل شوی بگو خداوندا تو در کتاب خود فرمودی که هر که داخل خانه من شود ایمن است خداوندا مرا ایمن گردان از عذاب خود که عذاب نار است پس دو رکعت نماز کن در میان دو ستون بر بالای سنگ سرخ و مشهور

است که آن محل ولادت حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللّٰه علیه، و در رکعت اول بعد از حمد حم سجده را بخوان و در رکعت دویم بعد از حمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۵

از سوره های دیگر بعدد آیات حم سجده که پنجاه و سه آیه است بخوان و در گوشهای خانه نماز می کنی و می گویی که خداوندا اگر جمیع تهیّه ها می کنند از جهه آن که بدر خانه مخلوق روند به امید عطا و بخشش و جایزه آن مخلوق به درستی که تهیه من و مستعد شدن من همیشه همین است که بدر خانه تو آیم و امید عطا و احسانها و جایزها از تو دارم.

خداوندا بدر خانه تو آمده ام و تو اکرم الاکرمین و ارحم الراحمینی امید مرا ناامید مکن ای خداوندی که هیچ سایلی از درگاه تو ناامید بر نگشته است و هیچ عطائی خزینه تو را کم نمی کند، و کسی حمد و ثنای ترا چنانکه باید نمی تواند کرد به درستی که من به درگاه تو چیزی نیاورده ام از اعمال صالح و امید از شفاعت احدی ندارم چون می دانم که شفاعت کنندگان که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم اند اگر بر اعمال قبیحه من مطلع شوند شفاعت من نخواهند کرد، و لیکن به درگاه تو آمده ام و مقرّم که ظلم و ستم بر خود کرده ام و خود با خود بد کرده ام یعنی ضرر و نقصی به تو نرسیده است بلکه بمن رسیده است، و به درگاه تو آمده ام بی حجت و بی عذری که توانم گفت پس از تو سؤال می کنم ای خداوندی که همیشه چنین است درگاه تو که امثال من

از گناه کاران بی حجت و برهان به درگاه تو آمده اند و تو عطا فرموده که آرزوی مرا برآوری، و با رحمتت برگردم و مرا محروم و نااميد مكن ای خداوند عظيم الذات، و ای پروردگار عظيم الصفات، و ای خداوند كار عظيم الافعال از تو اميدوارم از جهه چیزهای عظیم كه خلاصی از عقاب باشد، و رسیدن به ثواب سؤال می كنم ای خداوند عظیم که بیامرزی گناهان عظیم مرا به درستی که نمی آمرزد گناهان عظیم را مگر خداوند عظیم، و داخل كعبه مشو با كفش و موزه و آب دهن و بلغ [بلغم ظ]

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۶

را روان میناداز، مجملا تعظیم کعبه از ارکان و ضروریات دینست که اگر کسی بول کند در کعبه گردنش را می زنند و اگر در مسجد الحرام بول یا غایط کند عمدا تعزیرش می کنند و اگر از روی استخفاف کند گردنش را می زنند و بر مجموع مضامین این باب احادیث صحیحه وارد شده است

وداع البيت

(فإذا اردت وداع البيت فطف به اسبوعا و صلّ ركعتين حيث احببت من الحرم و ائت الحطيم و الحطيم ما بين باب الكعبه و الحجر الاسود فتعلّق بأستار الكعبه و أنت قائم و احمد اللَّه عزّ و جلّ و اثن عليه و صلّ على النّبىّ و اله ثمّ قل اللَّهمّ انّى عبدك بن عبدك [و خ] بن امتك حملته على دوابّك و سيّرته فى بلادك و اقدمته المسجد الحرام اللّهُمَّ و قد كان فى املى و رجائى ان تغفر لى، فان كنت يا ربّ قد فعلت ذلك فازدد عنّى رضا و قرّبنى إليك زلفى، و ان لم تكن فعلت يا ربّ ذلك فمن الان

فاغفر لی قبل ان تنأی داری عن بیتک غیر راغب عنه و لا مستبدل به هذا اوان انصرافی ان کنت قد اذنت لی، اللّهُمَّ فاحفظنی من بین یدیّ و من خلفی و من تحتی و من فوقی و عن یمینی و عن شمالی حتّی تقدمنی اهلی صالحا فاذا اقدمتنی اهلی فلا تتخلّ منّی و اکفنی مؤنه عیالی و مؤنه خلقک فاذا بلغت باب الحنّاطین فاستقبل الکعبه بوجهک و خرّ ساجدا و اسال اللّه عزّ و جلّ ان یتقبّله منک و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۷

یجعله اخر العهد منک ثمّ تقول و أنت مارّ آئبون تائبون حامدون لربّنا شاکرون إلی اللّه راغبون و إلی اللّه راجعون و صلّی اللّه علی محمّد و اله و سلّم کثیرا و حسبنا اللّه و نعم الوکیل) دیگر وداع خانه است چون خواهی که خانه را وداع کنی پس هفت شوط طواف وداع بکن، و دو رکعت نماز طواف بکن در هر جا که خواهی از مسجد الحرام چون نافله طواف سنت را در همه جای مسجد می توان کرد، و احوط آنست که از مسجد زمان حضرت بیرون نرود، و بیا به نزد حطیم و حطیم از در کعبه تا حجر الاسود است و دست به جامه کعبه گیر در حالتی که ایستاده باشی و حمد و ثنای الهی به جا آور، و صلوات بر محمد و آل او بفرست و بگو خداوندا بتحقیق که من بنده توام، و بنده زاده توام که پدرم غلام و مادرم نیز کنیز تست مرا بر چهار پایان خود سوار کردی و در شهرهای خود سیر فرمودی و بمسجد الحرام رسانیدی، خداوندا بتحقیق که امید

و مرادی که داشتم و دارم اینست که گناهان مرا بیامرزی پس اگر مرا آمرزیده پس بیشتر خوشنود شو از من و مرا به قرب خود فایز گردان و اگر تا حال نیامرزیده الحال بیامرز پیش از آن که از خانه خود دور شده باشم و رو از خانه تو نگردانیده ام که از روی ملال برگردم و یا چیزی را بهتر از خانه تو دانم، یا آن که چنان مکن که مردود شوم و نظر شفقت از من برداری و مرا ببری و دیگری بیاوری، و ظاهرا از استعجال صدوق یا نساخ تقدیم و تاخیری شده است به اعتبار اختصاری که کرده است کتاب معاویه بن عمار را و در کافی و تهذیب به سی و هشت سند صحیح منقولست و باین عنوانست که («فهذا اوان انصرافی عنك ان كنت اذنت لی غیر راغب عنك و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۸

لا- عن بیتك و لا مستبدل بك و لا به) چنانکه در همه وداعها چنین است و به اعتبار تقدیم و تاخیر محتاج باین قسم تاویلات شده ایم، و بنا بر این معنی چنین است که اینك بر می گردم اگر رخصت داده باشی یا بدهی، و برگشتنم نه از این سبب است که و العیاذ باللَّه از بندگی تو یا از خانه تو مرا ملالی به همرسیده باشد، و نه آنست که بدل کنم خانه ترا به خانه خودم، و محبت ترا به محبت زن و فرزندم بلکه اگر می روم به فرموده تو می روم بحسب تقدیر تو.

خداوندا پس حفظ کن مرا از پیش رو و از پشت سر و از زیر زمین و بالای زمین و

از زیر و بالا- زیاد شده است و در کار کذا نیست و چهار جهه و شش جهه محتمل است که مراد از آن دفع دشمنان یا بلاها باشد از اطراف و آن که مراد دفع شبهات شیاطین باشد که از برابر کنایه باشد از آن چه حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم خبر داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب، و از پشت سر آن چه خبر داده اند از حدوث عالم و رسالت انبیاء و امثال اینها، و از دست راست کنایه باشد از اضلال شیاطین از راه عبادت، و از دست چپ از راه معصیت و اظهر عمومست تا آن که برسانی مرا به اهل خود به سلامت، و چون برسانی شفقت و لطف و عنایت را از من بر نداری و کفایت کنی از من آن چه مرا ضرور باشد و عیال مرا، و اخراجات صادرین و واردین بهم می رسد در وقت بر کشتن از خانه ات همه را برسانی بمن و سنت است که از باب حناطان از مسجد الحرام بیرون آید به آن که پشت به کعبه نکند و قهقری بیاید تا بدر مسجد الحرام پس چون به آن در رسی روی خود را به کعبه کن و به سجده رو و از حق سبحانه و تعالی طلب کن که حج و عمره را از تو قبول کند، و حج آخرت نباشد، پس روانه می شوی و می گویی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۹

که خداوندا من و برادران مؤمنم توبت و انابت به جا آوردیم، و پروردگار خود را حمد و شکر می گوییم، و روهای خود را بجناب اقدس

او کرده ایم و بازگشت ما همه بسوی اللَّه تعالی است و چون سیاق مناسک تمام شد ختم نمود بر صلوات که حق سبحانه و تعالی درود و سلام بسیار بر محمد و آل او بفرستد حق سبحانه و تعالی ما را بس است و او نیکو وکیلی است مؤمنانی را که کارهای خود را به او گذراند یا نیکو حافظی است متوکّلان را.

باب الابتداء بمکّه و الختم بالمدینه

[شروع به مکه و ختم به مدینه]

(روی هشام ابن المثّنی عن سدیر عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال له ابدءوا بمکّه و اختموا بنا) این بابی است در بیان استحباب ابتدا به مکه معظمه نمودن و بعد از آن به مدینه مشرفه رفتن مرویست در حسن کالصحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که ابتدا کنید به مکه معظمه و بعد از آن به نزد ما آیید. و ظاهر این حدیث آنست که ائمه هدی هر جا که باشند به نزد ایشان باید رفت از جهه تحصیل علوم دینیه و معارف یقینیه و لیکن چون در آن زمان در مدینه می بودند بان اعتبار چنین فهمیده است و ممکن است که به اعتبار زیارت سید المرسلین صلوات اللَّه علیه و زیارت ائمه بقیع سلام اللَّه علیهم نیز باشد چنانکه خواهد آمد

[ولایت أئمه]

(و روی عمر بن أذینه عن زراره عن ابی جعفر صلوات اللَّه علیه قال إنّما أمر النّاس ان یأتوا هذه الأحجار فیطوفوا بها ثمّ یأتونا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم) به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه فرمودند که مردمان مامور نشده اند که حج بیت اللَّه الحرام کنند مگر از جهه آن که بعد از حج به نزد ما آیند و خبر دهند ما را به آن که ما را امام واجب الاطاعه می دانند و عرض نمایند بر ما نصرت خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۱

را یعنی بگویند ما شیعه ایم، و اگر جهاد می کنید در خدمتیم، و جان و مال را در راه شما داریم، و این حدیث در معنی اول اظهر است لهذا ثقه الاسلام محمد بن یعقوب

کلینی رضی اللّٰه عنه و ارضاه دو باب ذکر کرده است از جهه این دو مطلب و به اسناد از جابر بن یزید روایت کرده است که از تمامی حج است ملاقات امام، و گذشت که این بطن قرانست در معنی قضا تفث، و صدوق نیز این اخبار را در علل ذکر کرده است در باب زیارت و کالصحیح روایت کرده است از اعمش که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که حج کند می باید که ختم کند حجش را به زیارت ما زیرا که زیارت ما حجش را تمام می کند (و سال بعض اصحابنا ابا جعفر صلوات اللّٰه علیه ابدأ بمکّه أو بالمدینه؟ فقال: ابدأ بمکّه و اختم بالمدینه فإنّه افضل.)

و کلینی از برقی روایت کرده است کالصحیح بلکه در صحیح که گفت سؤال کردم از ابو جعفر امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که ابتدا به مکه معظمه کنم یا به مدینه مشرفه حضرت فرمودند که ابتدا به مکه کن و آخر به مدینه آی که این بهتر است (قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللّٰه عنه هذه الاخبار انّما وردت فی من یملک الاختیار و یقدر علی ان یبدا بأیّهما شاء من مکّه او المدینه فامّا من یؤخذ به علی احد الطّریقین فاحتاج إلی الاخذ فیه شاء او ابی فلا خیار له فی ذلک فان اخذ به علی طریق المدینه بدأ بها و کان ذلک افضل له لأنّه لا یجوز له ان یدع دخول المدینه و زیاره قبر النّبیّ و الائمّه صلوات اللّٰه علیهم بها و اتیان المشاهد انتظارا لرجوعه فربّما لم یرجع او اخترم دون ذلک و الافضل

له ان يبدا بالمدينه و هذا معنى حديث

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۷۲

صفوان عن العيص بن القاسم قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه عليه عن الحجّاج من الكوفه يبدءون بالمدينه افضل او بمكّه فقال بالمدينه) چنين گويد مصنف اين كتاب ابن بابويه كه خدا از او خوشنود باد كه اين اخبار وارد نشده است مگر نظر به كسى كه اختيار بدست او باشد و قادر باشد كه ابتدا بهر يك از اين دو كه خواهد تواند نمود كه از مكه ابتدا كند يا از مدينه به آن كه امير حاج باشد يا باطلاعه بحج رود، و اما كسى كه تابع باشد كه از هر طرف كه روند او را اختيارى نباشد و خواستن و نخواستن او را مدخلى نباشد مثل حال ما پس اگر از راه مدينه روند و او با ايشان رود البته افضل آنست كه زيارت كند زيرا كه جايز نيست كه بيايد با حاجيان بر در مدينه مشرفه و داخل مدينه نشود، و زيارت قبر رسول خدا و ائمه هدى صلوات اللّٰه عليهم را به جا نياورد و به مشاهد مشرفه حضرت ائمه صلوات اللّٰه عليه يا مشاهد شهداء احد و مشهد حضرت فاطمه زهرا و فاطمه بنت اسد صلوات اللّٰه عليهم نرود به انتظار برگشتن، بسا باشد كه از اين راه بر نگردند يا فوت شود به مدينه نرسيده، و در اين صورت افضل آنست كه از مدينه ابتدا كند و زيارت را به جا آورد، و اين است يعنى محمول بر اينست از جهه جمع بين الاخبار، نه به سبب وجوهى كه صدوق گفته است زيرا كه علت مشتركست و

فایـده اش در این ظـاهر می شود که الیوم اگر از راه شـام رونـد دو مرتبه داخل مـدینه می شونـد و اگر از راه عراقین رود وقت برگشتن به مدینه می آیند آیا از راه شام بهتر است رفتن یا از راه عراق و در این صورت دو خبر متعارضند و یکی را تاویل می بایـد کرد، و صـدوق رعایت کثرت کرده است و ترجیـح تقـدیم مکه کرده است، و حدیث صـفوان که به بیست و چهار سـند صحیح، و یک حسن کالصحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۳

صادق صلوات اللّٰه علیه از حاجیان که ابتدا می کنند به مدینه مشرفه افضل است یا به مکه معظمه حضرت فرمودند که به مدینه مشرفه و مـذکور شـد که حـدیث زراره اصـلا تعـارض نـدارد، و ثمّ از جهه ترتیب زمـانی نیست بلکه ترتیب بر عکس است و مقصود بالذات عرض ولایت و نصرتست و حدیث سدیر باین معنی اقربست و عمده تعارض میان این حدیثست و حدیث برقی و چه نسـبت است برقی را با صـفوان، مع هـذا ممکن است که در آن وقت شایع بوده باشد ابتدای از مکه و خلاف شایع سـبب هلاک باشد، و عمده آنست که وقت برگشـتن خاطر جمع تر است و مسایل که داب ایشان بود که می پرسـیدند سـهلتر بود، و اکثر اوقات سـبب مانـدن می شـد که کل سال در خـدمت ائمه باشـند، و یا آن که از حیثیت ابتـدا مـدینه بهتر باشد، و به سـبب عوارض مکه یـا رعـایت آداب چون حضـرات رعـایت آداب می فرمودنـد خصوصـا بـا جمعی که ادراک عالی و اعتقاد کامل نداشتند کعبه را بر

خود مقدم می داشتند، و با خواص می فرمودند که مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی اشرف از کعبه است و همه وجوه محتمل است اما وجه آخر اظهر است چنانکه احادیث بسیار وارد است که ما ماموریم که با مردمان بقدر عقول ایشان سخن گوییم و از این جهه است اختلاف روایات در فضائل اعمال چنانکه گذشت و خواهد آمد

الصلاه فی مسجد غدیر خم

(فاذا انتهیت إلی مسجد غدیر خمّ فادخله و صلّ فیه ما بدا لک فانّ احمد بن محمّد بن ابی نصر روی عن ابان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۴

علیه انّه قال یستحبّ الصّلاه فی مسجد الغدیر لأنّ النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و اله اقام فیه امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و هو موضع اظهر اللّٰه عزّ و جل فیه الحقّ) دیگر نماز است در مسجد غدیر خم پس چون در وقتی که از مکه معظمه به مدینه مشرفه روی و محاذی رابغ به یک فرسخی بمسجد غدیر خم رسی داخل مسجد شو و هر چه به خاطرت رسد نماز بکن به درستی که به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از بزنطی از ابان موثق علی المشهور و ثقه علی الظاهر که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سنت است نماز در مسجد غدیر زیرا که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه و آله به امامت و خلافت منصوب ساختند حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را و این موضع است که حق سبحانه و تعالی در این موضع حق را ظاهر گردانید و دین را کامل گردانید و نعمت خود را بر عالمیان تمام گردانید (و روی صفوان

عن عبد الرّحمن بن الحجّاج قال سالت ابا ابراهيم صلوات اللَّه عليه عن الصّلاه فی مسجد غدير خمّ بالنّهار و انا مسافر فقال صلّ فيه فانّ فيه فضلا و قد كان ابی صلوات اللَّه عليه يامر بذلك) و به سی سند صحيح منقولست از عبد الرحمن كه گفت سؤال كردم از حضرت امام موسی كاظم صلوات اللَّه عليه از نماز در مسجد غدير خم در روز و من مسافر بودم حضرت فرمودند كه نماز كن در آن مسجد كه فضليت بسيار دارد و هميشه پدرم صلوات اللَّه عليه امر می فرمودند به نماز در آن مسجد. و الحال اهل سنت كه اهل بدعتند از جهه آن كه مخفی بماند راه را می گردانند و در كنار دريا در موضعی كه جحفه در آنجا بوده است و سيل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۵

آن را خراب كرده است و رابغ می نامند فرو می آيند، و اگر از ميان كوه كه بيرون آيند راست بروند در يك فرسخی رابغ است به آن جا می رسند و اهل مدينه داخل مسجد می شوند چون هميشه جمعی از بنی حسين همراه می باشند و عوام شيعه يا شيعيان بين الحرمين قبل از اين منزل منزلی است كه بركه عظيم دارد غدير خم ناميده اند و صورت منبری ساخته اند و جمعی كثيری از عرب در آن مسجد بودند و قسم ياد می كردند كه ما شنيده ايم از پدران خود كه غدير خم همين جاست و نتوانستيم كه به ايشان بگوئيم كه غلط كرده ايد (و روی عن حسّان الجمّال قال حملت ابا عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه من المدينه إلی مكّه فلمّا انتهينا إلی مسجد الغدير نظر فی ميسره المسجد فقال

ذاک موضع قدم رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله حیث قال:

من کنت مولاه فعلیّ مولاه ثمّ نظر إلی الجانب الاخر فقال ذاک موضع فسطاط المنافقین و سالم مولی ابی حذیفه و ابی عبیده بن الجرّاح فلمّا رأوه رافعا یده قال بعضهم انظروا إلی عینیه تدوران کانّهما عینا مجنون، فنزل جبرئیل علیه السّلام بهذه الآیه وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ ما هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ) و به اسانید صحیحه منقولست از حسان که گفت شتران خود را به حضرت امام جعفر صادق کرایه دادم از مدینه تا مکه پس چون بمسجد غدیر رسیدیم حضرت نظر فرمودند در دست چپ مسجد فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه و آله در اینجا ایستاده بودند و فرمودند که هر که من مولا و واجب الاطاعه اویم علی مولی و واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۶

الاطاعه اوست پس به جانب دگر نظر فرمودند و فرمودند که این موضع خیمه دو منافق است که ابو بکر و عمرند و در کافی واضحتر ذکر کرده است که موضع خیمه ابو فلان و فلان است، و مصنف بعوض هر دو المنافقین نوشته است که شیعیان منافقین بخوانند بتثنیه و سنّیان به جمع که مشتبه باشد هر چند صدوق این کتاب را در زمان پادشاهان شیعه نوشت، و در بلخ تصنیف کرد اما در آنجا سنّیان نیز می بودند و بنی عباس تسلّط داشتند بر پادشاهان ایران، تصریح به مطاعن آنها نمی توانستند کرد و در اثبات امامت مضایقه نمی کردند، و صدوق در مجلس پادشاه با سنّیان بحثی فاضلانه کرد و ایشان را ملزم

گردانید، و پادشاه بسیار محظوظ شد و وزیر نیز وزیر نیز اسماعیل بن عباد بود و شیخ ما ذکر می کرد که هفتاد قطار شتر کتب وزیر را در سفرها می کشید و در وفت نقل حدیث آواز او را جمعی به جمعی تا شش هفت دست می رسانیدند از اطراف و ذکر کرده اند که محدثان مجلس او سیصد هزار محدث بودند، و شهید ثانی قریب باین درد را به حدیث ذکر کرده است و با وجود این اعتبار جرأت بر طعن چه جای لعن شیخین نمی کردند و این معنی بود که حق سبحانه و تعالی مقدر فرموده بود که پادشاهان صفویه انار اللّٰه تبارک و تعالی برهانهم و انوار هم شایع سازند حشرهم اللّٰه تعالی مع آبائهم و اجدادهم المعصومین بجاه محمد و آله الطاهرین. و با آن دو منافق سالم بود و مولای ابو حذیفه و ابو عبیده جرّاح و این چهار متفق علیهم اند و در روایات بسیار و تا بیست و پنج کس نیز وارد شده است که چون منافقان شنیدند که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه و آله در عرفات و در مسجد خیف در منا خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواندند، و امر فرمودند به متابعت کتاب و عترت، و رئیس منافقین بلکه کافرین زیرا که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۷

منافقان اظهار کفر نمی کردند و عمر در حج وداع و حدیبیه و جاهای بسیار اظهار کفر می کرد و رد قول خدا و رسول و جبرئیل می کرد و با یکدیگر اجتماع نمودند در کعبه و حدیثی وضع نمودند که اگر پیغمبر صلوات اللّٰه علیه و آله علی را خلیفه کند ایشان بگویند که که ما

از رسول خدا صلوات اللّه علیه و آله شنیدیم که فرمودند که ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی اختیار نموده است آخرت را بر دنیا و جمع نمی شود در خانه ما نبوت و امامت و این جماعت اصحاب صحیفه بودند، و در کتاب سلیم بن قیس مذکور است که ده کس بودند، و صدوق از طرق عامه روایت کرده است که چهارده کس بودند که دبّه ها از عقبه انداختند که شتر حضرت رم کند و حضرت را بیندازد و آن حضرت را شهید کنند و آنها ابو الشرور و ابو الدّواهی که فلان و فلان اند و ابو المعارف و پدرش که معاویه و ابو سفیانند و طلحه و سعد بن وقاص و ابو عبیده جرّاح و ابو الاعور و مغیره بن شعبه و سالم مولی ابی حذیفه و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری و عبد الرحمن عوف بودند و این جماعتند که در شأن ایشان نازل شد «وَ هَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا یعنی اراده نمودند آن چه را به آن نرسیدند و صاحب کشاف نیز نقل کرده است در تفسیر این آیه که جمعی اراده قتل آن حضرت نمودند از منافقان، و در تفسیر ثعلبی و شیرازی و غیر اینها نیز هست به رمز مثل این حدیث و این حکایت طویل است مجملا چون این چهار نفر دیدند حضرت سید المرسلین صلوات اللّه علیه و آله را که دست حضرت امیر المؤمنین را بالا- برده بود آن حضرت را چشم کردند به قانونی که داشتند در چشم کردن و بعضی از ایشان به بعضی دیگر می گفتند نظر

کنید به چشمهای او که گویا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۸

چشمهای دیوانه است پس جبرئیل این آیه را آورد که وَ إِنْ یَکادُ الخ یعنی اگر نه حفظ الهی بود ترا نزدیک بود که کافران ترا بلغزانند و بیندازند به چشمهای خود چون شنیدند ولایت علی بن ابی طالب را و می گویند که او دیوانه است، و نبود این خلافت مگر ذکری و یاد آوری مر عالمیان را یعنی مذکر عهدی بود که در روز أ لست از ایشان گرفته بودند چنانکه در فردوس الاخبار مذکور است و گذشت این حدیث با ترجمه اش در ابواب صلاه

نزول معرّس النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله

(روی معاویه بن عمّار قال قال ابو عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه اذا انصرفت من مکّه إلی المدینه و انتهیت إلی ذی الحلیفه و أنت راجع إلی المدینه من مکّه فات معرّس النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله فان کنت فی وقت صلاه مکتوبه او نافله فصلّ و ان کان غیر وقت صلاه فانزل فیه قلیلا- فانّ النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله قد کان یعرّس فیه و یصلّی فیه) دیگر فرو آمدن است به محلّی که قریب بمسجد شجره است که حضرت سید الانبیاء صلوات اللَّه علیه و آله در آخر شب به آن جا رسیدند و بخواب رفتند به سی و سه سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون از مکه معظّمه به مدینه مشرفه آیی و به ذو الحلیفه رسی در برگشتن به مدینه در وقت رفتن که سنّت نیست پس برو به معرّس نبی صلوات اللَّه علیه و آله پس اگر در وقت نماز واجب یا سنّت باشد نماز

کن و اگر در وقت نماز نباشد اندکی فرو آی زیرا که آن حضرت صلوات اللّه علیه و آله فرو می آمدند و نماز می کردند و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۹

علّت جزو اول است (و روی علیّ بن مهزیار عن محمّد بن القاسم بن الفضیل قال قلت لأبی الحسن صلوات اللّه علیه جعلت فداك انّ جمّالنا مرّ بنا و لم ینزل المعرّس فقال لا بدّ ان ترجعوا الیه فرجعت الیه) و به چهل سند صحیح منقولست از محمد که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه که شتربان ما را از معرّس گذرانید و در معرّس فرو نیامد حضرت فرمودند که ناچار است که برگردی پس برگشتم و محمولست بر تاکد استحباب (و سال العیص بن القاسم ابا عبد اللّه صلوات اللّه علیه عن الغسل فی المعرّس فقال لیس علیك فیه غسل) در صحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از غسل در معرّس حضرت فرمودند که در معرّس غسل نیست (و التّعریس هو ان تصلّی فیه و تضطجع فیه لیلا- مرّ به او نهارا) در موثق کالصحیح بلکه در صحیح از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه منقول است که تعریس آنست که در معرّس نماز کنی و اندکی بر پهلو بخوابی خواه در شب برسی و خواه در روز اگر چه تعریس خواب آخر شب است اما باصطلاح اهل شرع اینست که مذکور شد و لازم نیست که وجه تسمیه مطرد باشد

باب تحریم المدینه و فضلها

(روی زراره بن اعین عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه قال حرّم رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله المدینه

ما بین لابتیها صیدها و حرّم ما حولها بریدا فی برید ان یختلا خلاها او یعضد شجرها الّا عودی النّاضح) این بابی است در حرام گردانیدن و محترم گردانیدن مدینه مشرفه و در فضیلت آن به اسانید صحیحه منقول است از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هم چنان که حق سبحانه و تعالی و حضرت ابراهیم مکه معظمه را حرام گردانیدند هم چنین حق جل و علا و حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله مدینه را حرام گردانید که کسی شکار نکند از میان دو سنگستان مدینه که مجموع شهر باشد با اندکی از بیرون شهر، و حرام گردانید از دور مدینه چهار فرسخ در چهار فرسخ را که علف را کسی نچینند یا درختش را قطع نمایند مگر دو چوبی که نصب می کنند و قرقره بر آن می بندند تا آب کشیدن آسان شود، و غالب آنست که شتر آب می کشد و اظهر آنست که مراد از چهار فرسخ در چهار فرسخ چهار فرسخ است مثل حرم مکه معظمه که تخمینا از هر طرفی یک فرسخ و نیم باشد و اصل مدینه یک فرسخ هست بحسب طول و عرض، و محتمل است که از هر طرفی با اصل مدینه چهار فرسخ باشد که مجموع حرم شانزده فرسخ باشد چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۱

در مکه معظمه حرم حرم دارد که چهار فرسخ از هر طرفی حرم حرم است و لیکن مجموع حرم و حرم حرم در مکه معظمه بیست فرسخ است، در مدینه چهار فرسخ کمتر باشد و با اصل مدینه هفده فرسخ باشد بلکه ظاهر عبارت اینست

و البته مراد نيست بلكه در ميان دو سنگستان صيد كردن خوب نيست و بر تقدير حرمت صيد حرام نمى شود، و اگر [مگر ظ] كوه عاير تا كوه وعير كه چهار فرسخ است درخت و گياهش را نمى بايد چيدن و بريدن چنانكه احاديث صحيحه و كالصحيحه دلالت مى كند بر اين معنى (و روى انّ ما بين لابتيها ما احاطت به الحرار) و در صحيح از ابن مسكان از حسن صيقل منقولست كه حضرت امام جعفر صلوات اللّٰه عليه عليه فرمودند كه ميانه دو لابه كه مدينه و اندكى از اطراف مدينه است كه سنگستانها آن را احاطه كرده است و بحسب لغت لابه سنگستان است و دور نيست كه غرض صدوق اين باشد كه چون جانب مدينه مشرفه سنگستان است همه مراد باشد نه دو طرف و بس و چون از اطراف بهم متصل است در احاديث متواتره بتثنيه آمده است (و روى فى خبر آخر أنّ ما بين لابتيها ما بين الصّورين إلى الثنيّه) و منقولست به همين سند حسن كه مرتبه ديگر از آن حضرت صلوات اللّٰه عليه سؤال كرد حضرت فرمودند كه ميان دو سنگستان از صورين است تا عقبه (و الّذى حرّمه من الشّجر ما بين ظلّ عائر إلى فى ء وعير و هو الّذى حرّم و ليس صيدها كصيد مكّه يؤكل هذا و لا يؤكل ذاك) و در صحيح از معاويه بن عمار منقولست كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه حضرت سيّد المرسلين صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه مكه حرم الهى است كه حق سبحانه و تعالى اين حرمت به او داده است از جهه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۸۲

حضرت

ابراهیم صلوات اللّٰه علیه و بتحقیق که مدینه حرم منست و میان دو سنگستان آن حرمست که صید نمی توان کرد، و آن چه حرمست به اعتبار درخت و گیاه میانه سایه کوه عایر است تا سایه کوه و عیر و همین درخت و گیاه حرمت دارد از سنگستان تا کوهها، و صید آن مثل صید حرم مکه نیست زیرا صید مدینه را می توان خورد و صید مکه را نمی توان خورد و این ما بین چهار فرسخ است، و جمعی از اصحاب چنین تفسیر کرده اند که در زیادتی که از حره تا کوهها صیدش را می توان خورد و صید ما بین حرتین را نمی توان خورد و ظاهرا این تاویل از جهه این کرده اند که هر گاه صید کردن حرام باشد صید خوردن نیز حرام خواهد بود و ملازمه نیست میان این دو معنی چنانکه گذشت که احادیث واقع شده است که صید کردن محرم حرام است و صیدش بر محل حلال است که می تواند خورد و محرم نمی تواند خورد و احوط آنست که صید ما بین حرتین را نخورند (و روی ابو بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال حدّ ما حرّم رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من المدینه من رباب إلی واقم و العریض و النّقب من قبل مکه) و در موثق و در صحیح از لیث منقول است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که منتهای آن چه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله حرام کرده اند از مدینه مشرفه از ربابست از یک طرف تا واقم که حصارهاست بمنزله قریه ها و قلعه ها، و عریض از طرف دیگر

و نقب كه ميان دو كوهى است مانند گرد نگاه كه از آنجا گنبد روضه مقدس ظاهر مى شود از بابت طرق نسبت به مشهد مقدس و ظاهرا اين چهار حدّ بريد است (و فى روايه عبد اللّه بن سنان عن ابى عبد اللّه صلوات اللّه عليه قال

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۸۳

يحرم من صيد المدينه ما صيد بين الحرّتين) و به هفتاد و نه سند صحيح منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه حرامست از شكار مدينه يا شكارى مدينه شكار يا شكارى كه آن را شكار كرده باشند در ميان دو سنگستان و بمعنى شكارى اظهر است نه به مرتبه كه استدلال به آن توان كرد (و ساله يونس بن يعقوب قال يحرم علىّ فى حرم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله ما يحرم علىّ فى حرم اللّه تعالى؟ قال: لا) و كالصحيح منقولست از يونس كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه كه آيا در حرم حضرت سيد الانبياء صلى اللّه عليه و آله حرامست بر من آن چه حرام است بر من در حرم سبحانه و تعالى حضرت فرمودند كه نه (و روى ابان عن ابى العباس يعنى الفضل بن عبد الملك قال قلت لأبى عبد اللّه صلوات اللّه عليه حرّم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله المدينه فقال نعم حرّم بريدا فى بريد غضاها قلت صيدها قال لا يكذب النّاس) و به شش سند صحيح و به اسانيد بسيار كالصحيح منقولست از ابان كه ثقه است نزد جمعى و موثق است نزد جمعى از فضل ثقه كه گفت عرض نمودم به

حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه که حضـرت سـید المرسلین صلوات اللَّه علیه و آله مدینه را حرام کردند؟ فرمودند که بلی چهـار فرسخ در چهـار فرسـخ درخت و علـف را عرض نمـودم که صـید را نیز حرام کردنـد؟ حضـرت فرمودنـد که نه مردمان دروغ می گوینـد که صـید را حرام کرده است. و بنا بر این احتمال مراد این خواهـد بود که صـید در برید حرام نیسـت بلکه بین الحرّتین حرامست، و شیخ چنین حمل کرده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۴

محتمـل است که حضـرت فرموده باشـند که مردمـان که می گوینـد صـید حرام است دروغ نمی گوینـد که صـید حرامست، و لیکن نمی داننـد که میان دو حره حرامست نه در میان دو کوه و تا تقیه نباشـد چنین سـخن نمی گوینـد (و لمّا دخل رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله المدینه قال اللّهُمَّ حبّب إلینا المدینه کما حبّبت إلینا مکّه او اشدّ و بارک فی صاعها و مدّها و انقل حمّاها و وباهـا إلی الجحفه) و بطرق متکثره منقولست که چون حضـرت سـید المرسـلین صـلوات اللَّه علیه و آله داخل شدنـد در مـدینه مشـرفه دعـا کردنـد که خداونـدا چنـانکه مکه معظمه را محبوب ما کرده بودی مـدینه مشـرفه را نیز محبوب ما گردان یا بیشتر، خداونـدا برکت ده در صاع و مـدّ آن و تب و طاعون آن را به جحفه فرست چون کافر بودنـد و بوی خیر از ایشان نمی آمد (و روی انّ الصّادق صـلوات اللَّه علیه ذکر الـدّجّال فقال لا یبقی منها سـهل الّا وطئه الّا مکّه و المـدینه فانّ علی کلّ نقب من أنقابها ملک یحفظهما من الطّاعون و الدّجّال) و در

موثق کالصحیح منقولست از ابن بکیر که آن حضرت صلوات اللّه علیه حرف دجّال را فرمودند و فرمودند که نمی ماند زمین هموارى و در تهذیب «منهل» است یعنى جائى که آب در آنجا باشد یعنى آبادانى نمى ماند مگر آن که وارد مى شود در آنجا مگر در مکه معظمه و مدینه مشرفه که در هر راه کوهى از راههاى کوههاى هر دو فرشته هست که حفظ مى کنند این دو بلده مبارکه را از طاعون و از ورود دجال، و در احادیث بسیار وارد است از طرق عامه که چون دجال کل زمین را طى کند و خواهد که داخل مدینه شود حضرت صاحب الامر از مکه متوجه مدینه شوند و دجال داخل نشده در

بیدا بهم به همرسند و مقدمه لشکر حضرت با حضرت عیسى باشد و او چرخچى لشکر حضرت باشد و دجال بدست عیسى کشته شود پس زمین شکافته شود در بیدا و او با لشکرش به زمین فرو روند.

و در صحیح از حسان منقولست که شنیدم که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرمودند که مکه حرم الهى است و مدینه حرم رسالت پناهى است. کوفه حرم منست هر جبارى که خواهد که این حرمها را خراب کند حق سبحانه و تعالى او را هلاک مى کند.

و در صحیح از جمیل منقول است که حضرت صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که حضرت سید الانبیاء فرمودند که هر کس در مدینه کسى را بکشد یا کشنده مؤمنى را نزد خود جا دهد لعنت الهى بر او باد و یا ملعونست

باب ما جاء فى من حجّ و لم یزر النّبیّ صلّى اللّه علیه و اله و فى من مات بمکّه او المدینه

(روى محمّد بن سلیمان الدّیلمیّ

عن ابراهیم بن ابی حجر الاسلمیّ عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله من اتی مکّه حاجّا و لم یزرنی إلی المدینه جفوته یوم القیمه و من اتانی زائرا وجبت له شفاعتی و من وجبت له شفاعتی وجبت له الجنّه و من مات فی احد الحرمین مکّه و المدینه لم یعرض و لم یحاسب و مات مهاجرا إلی اللّه عزّ و جلّ و حشر یوم القیمه مع اصحاب بدر) این بابی است در حدیثی که وارد شده است که شخصی حج کند و زیارت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله نکند و در ثواب کسی که در مکه یا مدینه بمیرد منقولست از محمد از ابراهیم بن ابی حجر، و در کافی لفظ ابراهیم نیست و ممکن است که چنین باشد که بن نداشته باشد و اسم ابو حجر باشد، و گاهی بخاطر می رسید که سهو از نساخ باشد و لیکن در علل نیز مثل اینجاست و بهر تقدیر مجهولند نزد ما و او از حضرت صادق صلوات اللّه علیه و آله روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلوات اللّه علیه فرمودند که هر که به مکه آید بحج و نیاید به مدینه که مرا زیارت کند من بر او جفا خواهم کرد در روز قیامت به آن که شفاعتش نخواهم کرد که قابل

شفاعت نیست و هر که بعد از حج به زیارت من آید شفاعت من از جهه او واجب می شود، و کسی که شفاعت من از جهه او واجب شود بهشت از جهه او واجب می شود، و

هر که در یکی از این دو حرم که مکه است یا مـدینه بمیرد نامه عمل او را نخواهنـد گشود، و او را حساب نخواهنـد کرد و در زمره مهاجران محشور خواهـد شـد در روز قیامت او را حشـر خواهنـد کرد با اصـحاب بدر، و در کافی چنین است «و من مات مهاجرا إلی اللَّه حشر» یعنی هر که هجرت کند از خانه خود از جهه رضای الهی محشور خواهد شد با اصحاب بدر.

و در صـحیح از ابن ابی نجران منقـولست که سؤال کردم از حضـرت امـام محمـد تقی صـلوات اللَّه علیه و از کسـی که بقصـد زیارت نبی صلی اللَّه علیه و آله برود فرمودند که بهشت او را واجب می شود.

و کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که به زیارت من آید من شفیع او خواهم بود و هر که مرا زیارت کنـد در حیات یا بعـد از موت روز قیامت در جوار من خواهـد بود و هر که زیارت کنـد قبر مرا بعد از موت چنان است که در حال حیات هجرت کرده باشد بسوی من، و اگر نتوانید آمد از دور سـلام کنید که سـلام شـما بمن می رسد.

و در صـحیح از معـاویه بن وهب منقولست که حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودنـد که به جانب قبر حضـرت بایستید و بر آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه صلوات فرستید اگر چه هر جا باشید صلوات شما به آن حضرت می رسد اما در این موضع افضل است و احادیث فضل زیارت آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله متواتر است خصوصا بعد از حج که

بلفظ جفا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۸

واقع شده است و دغدغه وجوب می شود و احوط آنست یک زیارت را بقصد قربت واقع سازد و در باقی مختار است که بقصد قربت فقط یا بقصد سنّت واقع سازد

اتيان المدينه

[دخول مدينه]

(اذا دخلت المدينه فاغتسل قبل ان تدخلها او حين تدخلها ثمّ ائت قبر النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و ادخل المسجد من باب جبرئيل عليه السّلام فاذا دخلت فسلّم على رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله ثمّ عند الاسطوانه المقدّمه من جانب القبر من عند زاويه القبر و أنت مستقبل القبله و منكبك الايسر إلى جانب القبر و منكبك الايمن ممّا يلى المنبر فانّه موضع رأس النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله ثمّ تقول اشهد ان لا اله اللّه وحده لا شريك له، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و اشهد انّك رسول اللّه و اشهد انّك محمّد بن عبد اللّه و اشهد انّك قد بلّغت رسالات ربّك و نصحت لأمّتك و جاهدت فى سبيل اللّه و عبدت اللّه مخلصا حتّى اتاك اليقين، و دعوت إلى سبيل ربّك بالحكمه و الموعظه الحسنه و ادّيت الّذى عليك من الحقّ و انّك قد رؤفت بالمؤمنين و غلظت على الكافرين فبلغ اللّه بك اشرف محلّ المكرمين الحمد للّه الّذى استنقذنا بك من الشرك و الضّلاله اللّهُمَّ اجعل صلواتك و صلوات ملائكتك المقرّبين، و عبادك الصّالحين، و أنبيائك المرسلين، و اهل السماوات و الارضين، و من سبّح لك يا ربّ العالمين من الاوّلين و الاخرين على محمّد عبدك و رسولك و نبيّك و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۹

أمينك و نجيّك و حبيبك و صفيّك و خاصّتك و صفوتك من بريّتك و

خیرتک من خلقک اللّهمّ فاعطه الدّرجه و الوسیله من الجنّه و ابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون و الاخرون، اللّهُمَّ انّک قلت و قولک الحقّ «وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً» و انّی اتیت نبیّک مستغفرا تائبا من ذنوبی. یا رسول اللّه انّی أتوجّه بک إلی اللّه ربّی و ربّک لیغفر لی ذنوبی. و ان کانت لک حاجه فاجعل النّبیّ صلّی اللّه علیه و اله خلف کتفیک و استقبل القبله و ارفع یدیک و سل حاجتک فانّک حریّ ان تقضی لک إن شاء اللّه تعالی)

اما آمدن به مدینه مشرفه پس به درستی که منقولست به اسانید صحیحه از معاویه بن عمار و ظاهرا حضرت کتاب نسکی از جهه او یا دیگری نوشته بوده اند و او مجزا کرده است، و ممکن است که در یک مجلس از اول تا آخر به او فرموده باشند به اعتماد بر حفظ او که چون داخل مدینه شوی یعنی اراده دخول داشته باشی غسل کن پیش از دخول مدینه یا در حالت دخول یا بعد از دخول و این اظهر است پس بیا بنزد قبر حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله و از در جبرئیل داخل شو و ظاهرا آن دریست که به بقیع می روند و چون داخل شوی در مسجد سلام کن بر حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله پس بایست نزد ستونی که در پیش است از جانب قبر، و در کافی چنین است من جانب القبر الأیمن عند رأس القبر عند زاویه القبر و در تهذیب نیز چنین است بدون عند زاویه

القبر یعنی از جانب راست قبر بایست که نزد سر قبر است نزد گوشه قبر یعنی چنان بایست که سر به پشت افتد بلکه پیش افتد و رو بقبله بایست به عنوانی که قبر محاذی دست چپ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۰

باشد، و منبر محاذی دوش راستت باشد زیرا که اگر چنین بایستی نزدیک سر آن حضرت خواهی بود، پس چنین زیارت می کنی که ترجمه اش اینست بعد از شهادتین، و گواهی می دهم که تو رسول خدائی، و گواهی می دهم که تو محمد بن عبد اللّهی که حق سبحانه و تعالی ترا در کتب انبیاء ما تقدّم یاد فرموده است، و گواهی می دهم که رسانیدی رسالتهای پروردگار خود را و نصیحت کردی امت خود را و آن چه خیر ایشان در آن بود به ایشان فرمودی و در راه حق سبحانه و تعالی جهاد کردی و بندگی کردی خداوند خود را از روی اخلاص تا وقتی که مرگ رسید، و گواهی می دهم که خواندی و دعوت فرمودی و عالمیان را به راه بندگی خداوند خود از روی حکمت و موعظه و پند نیکو و هر چه بر تو لازم بود به جا آوردی، و با مؤمنان به مرحمت و مهربانی زیست می فرمودی، و غلظت می کردی بر کافران و درشتی می فرمودی با ایشان پس رسانید حق سبحانه و تعالی ترا با علی مراتب مقربانی که با ایشان مکرمت فرموده است جمیع محامد مخصوص خداوندیست که به برکت وجود تو و رسالت تو و مواعظ و نصایح تو ما را خلاصی داد از شرک و گمراهی، خداوندا بگردان صلوات خود را و صلوات فرشتگانی را که مقرب خود گردانیده

و بندگان شایسته درگاه خود را و صلوات پیغمبران مرسل خود را و صلوات اهل آسمانها و زمینها را و هر که تسبیح کرده و می کند ترا ای پروردگار عالمیان از پیشنیان و پسینیان بر محمد که بنده تو و رسول و پیغمبر تست، و امین و برگزیده یا همراز تست، و محب و محبوب و برگزیده و بنده خاص تست که از میان خلایق برگزیدی و از جهه رسالت اختیار نمودی، خداوندا پس او را عطا فرما اعلی مراتب درجات که آن مرتبه وسیله است که اعلی مراتب جنان است چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۱

گذشت، و عطا کن یا برسان او را به رتبه شفاعت کبری که رتبه ایست که آن را ستوده و رشک می برند آن رتبه را پیشینیان و پسینیان، خداوندا تو فرموده و آن چه فرموده راستست که اگر بندگان در وقتی که ستم بر خود کند یا کرده باشند به نزد تو آیند و ایشان طلب کنند از تو مغفرت را، و رسول ما از جهه ایشان طلب مغفرت می نمود هر آینه می یافتند خداوند خود را توبه پذیرنده و مهربان و حسب الامر به نزد پیغمبر تو صلی اللّٰه علیه و آله آمده ام و طالب مغفرتم و توبه کرده ام از گناهان، یا رسول اللّٰه به درستی که ترا شفیع خود گردانیده ام بسوی خداوندی که پروردگار من و پروردگار تست در آن که توبه ام را قبول کند و گناهان مرا بیامرزد و اگر حاجتی داشته باشی پشت به آن حضرت کرده رو بقبله کن یعنی پشت به جانب سر کن زیرا که خواهد آمد که پشت بائمه معصومین صلوات اللّٰه علیه نمی توان

نمود و هر حاجتی که داری طلب کن که البته به زودی بر آورده می شود حاجاتت إن شاء اللّه تعالی اگر مصلحت داند (ثمّ قل و أنت مسند ظهرک إلی المروه الخضراء الدّقیقه العرض ممّا یلی القبر و أنت مسند الیه مستقبل القبله، اللّهُمَّ إلیک الجات امری و إلی قبر محمّد عبدک و رسولک صلواتک علیه و اله اسندت ظهری و القبله الّتی رضیت لمحمّد صلّی اللّه علیه و اله استقبلت، اللّهُمَّ انّی اصبحت لا أملک لنفسی خیر ما ارجو لها و لا ادفع عنها شرّ ما احذر علیها و اصبحت الامور بیدک فلا فقیر، افقر منّی انّی لما أنزلت إلیّ من خیر فقیر اللّهُمَّ اردنی منک بخیر لا رادّ لفضلک اللّهُمَّ انّی اعوذ بک من ان تبدّل اسمی او تغیّر جسمی او تزیل نعمتک عنّی اللّهُمَّ زیّنّی بالتّقوی و جمّلنی بالنّعم و اغمرنی بالعافیه و ارزقنی شکر العافیه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۲

پس بگو آن چه مرویست کالصحیح که حضرت سیّد الساجدین صلوات اللّه علیه بر قبر حضرت سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله می ایستادند و سلام بر آن حضرت می کردند و شهادت می دادند بر بلاغ چنانکه گذشت و دعایی که در خاطر داشتند می کردند و بعد از آن پشت می دادند بر سنگ سبزی که عرضش باریکست از پهلوی قبر که مجموع خانه است که آن را بمنزله قبر کرده اند، پس تکیه بر آن می کنی و رو بقبله می کنی، و چون الحال محجری دیگر ساخته اند که فاصله است اگر تکیه بر محجر کند بد نیست و لیکن چون ترک ادبست و ضرر نیز می رسانند، اگر میل کند به جانب مسجد و رو بقبله کند

بهتر است و بگو آن چه را ترجمه اش اینست که خداوندا پناه به تو آورده ام و بسوی قبر محمد که بنده خاص مقرب تست و رسول تست آمده ام و قبر آن حضرت را پناه و پشت خود کرده ام و رو کرده ام بقبله که تو راضی شدی که محمد صلی اللّٰه علیه و آله رو به آن کند، و تو از جهه آن حضرت این قبله را اختیار فرمودی، و غرض اینست که اعتماد در جمیع امور بر تو دارم و مانند غالیان مشرک نیستم، و محبت و اطاعت آن حضرت را به فرمان تو کرده ام و استقبال قبله را نیز به فرمان تو به جا آورده ام و در جمیع امور مطلوب توئی و بس، خداوندا من چنین شده ام که مالک نیستم از جهه خود خوبیهایی را که امیدوارم از جهه خود و رفع نمی توانم نمود شر آن چه را از آن حذر می کنم که بمن رسد، و همه امور خود را به تو گذاشته ام چون همه به قدرت و اراده تست پس فقیری از من فقیرتر نیست و محتاجم که نازل سازی بسوی من خیرات خود را، خداوندا مرا به خوبی و با حصول مطالب از درگاه خود برگردان و کسی رد نمی تواند کرد فضلی را که تو کنی بمن، خداوندا پناه به تو آورده ام از آن که مبادا نام مرا از

زمره اتقیا محو نمائی و در سلک اشقیا در آوری هر چند مستحق آن شده باشم، یا آن که تغییر دهی جسم مرا به آن که مسخ کنی اگر چه بدیهای بسیار کرده باشم یا نعمت خود را از من

زایل گردانی هر چند قابل آن شده ام یا شده باشم.

خداونـدا چنان کن که زینت من تقوی باشـد و مرا به آن مزیّن گردان و نعمتهای نیکوی خود را بر من فایض گردان تا آن که مشرف باشم به تشریفات نعمتهای جمیله تو و چنان کن که عافیت مرا فرو گرفته پنهان شده باشم در آن ظاهرا و باطنا و به هیچ مرضـی از امراض ظـاهر و باطن مبتلا نشوم و روزی کن مرا که شـکر کنم ترا بر عافیت، و اگر در حال تکیه دادن بر محجر این دعا را بخواند که رو بقبله بکند نیز خوبست، و در این کتاب تصحیفات شده است در بسیاری از نسخ و نسخه اصل این شکسته موافق کافی بود بهمان اکتفا شـد، و در کافی و مزارات اصـحاب خصوصا مزار ابن طاوس رضـی اللّٰه عنه و عنهم روایت بسـیار وارد شـده است اگر کسـی خواهـد رجوع به آن هـا کنـد چون غرض صـدوق و این شکسـته اختصـار است بـا آن که به تشـام ملاعین سـکنه آن روضه مقدسه از هنود و ما وراء النهری توقف از جهه زیارت نیز مشـگل شده است اگر دور ترک باشد بهتر است و الحال این معنی از شـعار شیعه شده است که از بالای سر زیارت آن حضرت کنند و عامه چنین می فهمند که شیعیان از بالای سـر زیارت می کنند تا زیارت شـیخین نکنند و از این جهت آزار بسـیار به شـیعیان می رسانند، و این شکسـته دورتر می رفتم و زیارت می کردم چنانکه در احادیث بسیار نیز وارد شده است.

از آن جمله در صحیح از صفوان منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام

رضا صلوات اللّٰه علیه که جایز است که از پشت مسجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۴

حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله گذرم و بر آن حضرت سلام نکنم؟ حضرت فرمودندم که حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه چنین نمی کردند عرض نمود که حضرت داخل مسجد می شدند و نزدیک قبر نمی آمدند و از دور سلام می کردند حضرت فرمودند که نه آن حضرت نزدیک می آمدند و زیارت می کردند امّا تو وقتی که داخل شوی نزدیک شو و سلام کن و در وقت بیرون رفتن نیز نزدیک رو و در این ما بین از دور سلام کن.

و ظاهرا مراد آنست که اول و آخر مسمی زیارت نزدیک را بفعل آورد، و در زیارات طویله دورتر بنشیند رو بقبله و زیارت کند تا ضرری به او نرسد.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق قبر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در جانب دست راست قبر صلوات بر آن حضرت فرست یا نماز زیارت را واقع ساز و اگر چه صلوات یا نماز مؤمنان هر جا که بفعل آورند به آن حضرت می رسد

اتیان المنبر

(ثمّ ائت المنبر فامسح عینیک و وجهک برمّانتیه فانّه یقال انّه شفاء للعین، و قم عنده و احمد اللّٰه و اثن علیه و سل حاجتک فانّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله قال ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنّه و انّ منبری علی ترعه من ترع الجنّه و قوائم المنبر ربّت فی الجنّه، و الترعه هی الباب الصّغیر ثمّ ائت مقام النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و اله و صلّ عنده ما بدا لک و متی دخلت

المسجد فصل على النّبىّ صلّى اللَّه عليه و اله و كذلك اذا خرجت ثمّ ائت مقام جبرئيل عليه السّلام و هو

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۹۵

تحت الميزاب فانّه كان مقامه اذا استاذن على رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و آله ثمّ قل اى جواد اى كريم اى قريب اى بعيد أسألك ان تردّ علىّ نعمتك و ذلك مقام لا تدعوا فيه حائض فتستقبل القبله الّا رأت الطّهر ثمّ تدعوا بدعاء الدّم تقول اللّهُمَّ انّى أسألك بكلّ اسم هو لك او تسمّيت به لأحد من خلقك او هو مأثور فى علم الغيب عندك، و أسألك باسمك الاعظم الاعظم الاعظم و بكلّ حرف أنزلته على موسى عليه السّلام و بكل حرف أنزلته على عيسى عليه السّلام و بكلّ حرف أنزلته على محمّد صلواتك عليه و اله و على انبياء اللَّه الّا فعلت بى كذا و كذا و الحائض تقول الّا اذهبت عنّى هذا الدّم) اما آمدن به نزد منبر حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله پس به درستى كه منقولست به اسانيد صحيحه سابقه از معاويه بن عمار كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه چون از زيارت فارغ شوى بيا به زيارت منبر و چشمها و روى خود را بدو انار منبر بمال كه مشهور است كه شفاى درد چشم است كه اگر باشد دفع مى شود و اگر نداشته باشد كوفت چشم نبيند، و نزد منبر بايست، و حمد و ثناى الهى به جا آور و حاجات خود را طلب كن زيرا كه حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله فرمودند كه ميان قبر و منبر من باغى است از باغهاى

بهشت و به درستی که منبر من نیز بر روضه واقعست از روضه‌های بهشت و دور نیست که مراد این باشد که روضه و منبر را در بهشت جا دهند، یا در نظر عارفان بزرگی آن مواضع مثل بهشت است چنانکه در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که میان قبر و منبر من روضه ایست از روضه‌های

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۶

بهشت و منبر من بر ترعه ایست از ترعهای بهشت و پایهای منبر مرا در بهشت تربیت کرده اند راوی گفت که عرض نمودم که الحال روضه است فرمودند که بلی اگر پرده برخیزد هر آینه خواهید دید که باغی است از باغهای بهشت، یا اعمال آنجا به بهشت می برد بنده را و پایهای منبر را حق سبحانه و تعالی در بهشت تربیت فرموده است.

یا آن که این منبر شبیه است به منبر وسیله و از این منبر به آن منبر منتقل می شوند بنا بر نسخه رتب بتقدیم تای دو نقطه بر بای یک نقطه که جمع رتبه باشد و ترعه بمعنی در کوچک است و معلوم نیست که این تفسیر از راویانست یا از حضرت، و ترعه در لغت به این معنی و بمعنی روضه آمده است و هر دو خوبست و بنا بر این تفسیر صغرش نسبت به روضه است چون عبادات روضه بسیار است، و عباداتی که بر منبر واقع می شود نظر به آن کمتر است و اللّٰه تعالی یعلم، پس بیا به مقام حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و آن مقدار نماز که خواهی

بکن و ظاهرا مقام آن حضرت نزد محراب باشد چنانکه مشهور است و مضبوط است، و هر گاه داخل شوی در مسجد آن حضرت و هر گاه بیرون روی صلوات فرست بر آن حضرت و آل او، پس بیا به مقام جبرئیل علیه السلام و آن در زیر ناودان است به درستی که هر گاه جبرئیل علیه السلام می خواست که به نزد آن حضرت آید در آنجا توقف می نمود و رخصت می گرفت و داخل می شد، پس بگو ای بخشنده ای کریم ای خداوندی که نزدیکی و از رگ گردن نزدیکتر، و دوری و از عرش دورتر.

بدان که حق سبحانه و تعالی منزه است از قرب و بعد جسمانی و جهتی، و مراد از قرب آنست که مطلع است بر احوال بندگان، و تربیت کننده و اجابت کننده دعوات ایشان است، و مراد از بعد آنست که از آن دورتر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۷

که بذات مقدس و کنه صفات مقدسه او که عین ذات اوست توان رسید یا وصف توان نمود، و از این جهت است که قریب و بعید است و اگر جسمانی می بود اگر قریب بود بعید نمی بود و اگر بعید می بود قریب نمی بود. سؤال می کنم که رد کنی بر من نعمتت را، و این دعا را کسی می خواند که حق سبحانه به او نعمتی کرامت فرموده باشد و از او گرفته باشد خصوصا زنی که حیض او مستقیم نباشد و اکثر اوقات مستحاضه باشد و این مقامی است که هر زنی که چنین شده باشد و این دعا را با آن چه می آید اگر بخواند رو بقبله حیضش مستقیم می شود و در

حالت حیض حیض می آید و در غیر آن وقت خون نمی بیند پس این دعا را می خواند که مسـمّی است به دعا خون و ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی که سؤال می کنم از تو بحق هر نامی که اسم تست یا خود را به آن نام خوانده از جهه کسی از خلق خودماننـد مجیب الـدّعوات و رادّ ما فات که از جهه اجابت دعوات بندگان و از جهه رد کردن نعمت است اگر گرفته باشد و امثال این اسامی، یا اسـمی است که از جمیع خلایق پنهانست مثل یک اسمی که دلالت بر ذات مقدس بحت می کند و از انبیـا نیز مخفی است یـا از اکثر خلایـق مخفی است مثل هفتاد و دو اسم اعظم، و سؤال می کنم ترا به نامی که اعظم است از آن که به آن توانند رسـید ملائکه مقربین یا انبیاء مرسـلین یا عباد اللّٰه الصالحین، و اعظم است از آن که کسـی خداوند خود را به آن وصف توانـد نمود بغیر از خود، و اعظم است از آن که توان یافت عظمت آن را و دور نیست که مراد از این اسم اسـمی باشد که مخصوص ذات مقدس است از هفتاد و سه اسم، و محتمل است که مراد از آن اللّٰه باشد چون دلالت می کند بر ذاتی که مسـتجمع جمیع کمالاـت باشـد و غیر این لفـظ این جامعیت نـدارد و بحسب یافت بنـدگان بر سبیل اجمال هر چنـد ذات را ندانند و کنه صفات را ندانند و تعداد صفات او نتوانند کرد چون هر صفتی که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۸

سبحانه و تعالی به بندگان خود بهره کرامت

فرموده است به آن می تواننـد رسـید بر سبیـل اجمـال، و هر صـفتی را که بهره نـداده باشـد چه داننـد که چه چیز است و ظاهر بسـیاری از آیـات و اخبـار آنست که صـفات کمـالیه الهی لاـ یتنـاهی است چنـانکه فرمـوده است که «قُلْ لَوْ کـانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَـدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَـدَداً» یعنی بگو یا محمد که اگر دریاها مرکب شود از جهه نوشـتن کلمـات پروردگـار من هر آینه آخر می شود دریاهـا پیش از آن که کلمـات آخر شود، و اگر باز مثل این دریاها دیگر بیافرینیم و باز بنویسـند باز آخر خواهـد شـد و کلمات آخر نخواهد شد. و اکثر محققین بر ایننـد که مراد از این کلمات صـفات کمالیه الهی است و بحسب مکاشفه چنین یافته اند، و اکثر ظاهریه بر ایننـد که مراد از این کلمات معلومات الهی است و از جهه تقریب به افهـام گفته انـد که شـکی نیست که اهـل بهشت و کفار اهل جهنم ابـد الآباد در ازمنه غیر متناهی در بهشت و دوزخ خواهنـد بود، و سـخنانی که می گوینـد و افعالی که می کنند غیر متناهی است و حق سـبحانه و تعالی بر همه عالم است. و اعم اشـمل است و مؤیـد معنی اول است تتمه دعـا و بحق هر نامی که فرسـتاده بر حضـرت موسـی علیه السـلام، و بحق هر نامی که فرسـتاده بر حضـرت عیسی علیه السلام و بحق هر نامی که فرستاده بر حضرات سید المرسلین و آل آن حضرت و سایر پیغمبران که صلوات تو بر ایشان باد، و محتمل است که لفظ و علی انبیاء اللَّه عطف

باشد بر آل به اعتبار صلوات، و بنا بر معنی سابق عطف است بر آل به اعتبار إنزال اسما که فلان و فلان حاجتم را بر آور و اگر حایض خواند که مرا در از آن مستحاضه است می گوید که این خون استحاضه را از من بردار و قطع کن و حیضم را مستقیم گردان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۹

و در حدیث صحیح معاویه بن عمار و احادیث بسیاری که در این باب وارد است در همه مذکور است که مستحاضه را از من بردار و قطع کن، و حیضم را مستقیم گردان، و در حدیث صحیح معاویه بن عمار و احادیث بسیاری که در این باب وارد است در همه مذکور است که مستحاضه خود را پاک کند به غسل و غسل و فرجش را پر از پنبه کند و خرقه بر خود پیچد و رو بقبله بنشیند و زنان را در عقب خود بنشاند و او دعا کند و زنان آمین بگویند و همه در روضه با دعاهای دیگر مذکور است

الصّوم بالمدینه و الاعتکاف عند الاساطین

(ان کان لک بالمدینه مقام ثلاثه ایّام صمت یوم الاربعاء و صلّیت لیله الاربعاء عند اسطوانه التّوبه و هی اسطوانه ابی لبابه الّتی ربط نفسه إلیها و تقعد عندها یوم الاربعاء ثمّ تاتی لیله الخمیس الاسطوانه الّتی تلیها ممّا یلی مقام النّبیّ صلّی اللَّه علیه و اله فتقعد عندها لیلتک و یومک و تصوم یوم الخمیس ثمّ تاتی الاسطوانه الّتی تلی مقام النّبیّ صلّی اللَّه علیه و اله و مصلّاه لیله الجمعه فتصلّی عندها لیلتک و یومک و تصوم یوم الجمعه و ان استطعت ان لا تتکلّم بشی ء هذه الایّام الّا بما لا

بـدّ منه و لا تخرج من المسـجد الّا لحاجه و لا تنام فی لیل و لا نهار الّا القلیل فافعل و احمد اللّٰه عزّ و جلّ یوم الجمعه و اثن علیه و صلّ علی النّبیّ صـلّی اللّٰه علیه و اله ثمّ سل حاجتک ثمّ قل اللّهُمَّ ما کانت لی إلیک من حاجه شـرعت فی طلبها و التماسـها او لم اشرع سألتکها او لم اسالکها فانّی أتوجّه إلیک

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۰

بنبیّک محمّـد صـلّی اللّٰه علیه و اله نبیّ الرّحمه فی قضاء حوائجی صـغیرها و کبیرها) و به چهار ده سـند صـحیح منقول است در صوم در مدینه مشـرفه از جهه اعتکاف در نماز کردن نزد سـتونها از معاویه بن عمار که حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر در مدینه مشرفه سه روز بمانی که آن چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه باشد یعنی اگر اتفاقا واقع شد که این سه روز بمـانی چون غـالب آنست که اختیـار مانـدن با دیگران است پس این سه روز را روزه می گیری و شب چهار شـنبه در مسـجد سـید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله می مانی نزد ستون توبه که مشهور است به ستون ابو لبابه مروان بن عبد المنذر که باد و کس یا نه کس دیگر از جهاد تخلف نموده بودنـد و پشـیمان شدند و وقت رفتن گذشـته بود خود را بر سـتونهای مسـجد بسـتند و تضرع و زاری می کردند و قسم یاد کرده بودند که خود را نکشایند تا آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله ایشان را بگشاید و چون حضرت از جهاد مراجعت فرمودند و داخل مسجد

شدنـد که دو رکعت نماز قدوم از سـفر که داب آن حضـرت بود به جا آورند این جماعت را دیدند و احوال ایشان را شـنیدند حضـرت نیز قسم یاد کردند که تا امر الهی نرسد ایشان را نکشایند حق سـبحانه و تعالی آیه قبول تو به ایشان را فرسـتاد و آن وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ الـخ است پس ایشان را گشودنـد و عـذر ایشان خواسـتند. و شب و روز چهار شـنبه نیز تا شب نزد آن ستون مشـغول عبادت می شوی و شب پنجشـنبه را بسر می آوری نزد ستونی که محاذی این ستونست از طرف مقام حضرت، و روز پنجشنبه نیز تا شب در اینجا عبادت می کنی، و در شب جمعه، و روز جمعه عبادت می کنی نزد ستون دیگر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۱

دست راست که محاذی محراب و مقام آن حضـرتست و تا مقـدورت باشد می باید که سـخن نکنی بغیر از ذکر و قرآن و دعا مگر بقدر ضـرورت و از مسـجد بیرون نروی مگر از جهه قضای حاجت و در شـبها و روزها خواب نمی کنی مگر اندکی و در روز جمعه حمـد و ثنای الهی به جا آور و صـلوات بر محمد و آل او بفرست و حاجتی که داری سؤال کن پس بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداونـدا هر حاجتی که به درگاه تو آورده ام یا دارم خواه شـروع در طلب و سؤال آن از تو کرده باشم یا شـروع نکرده باشم یا سؤال کرده باشم یا نکرده باشم به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را شفیع خود کرده ام که پیغمبر تست و نبیّ رحمتست

و می گويم كه بحق محمـد و آل محمـد كه حاجـات مرا بر آور حضـرت خواه كوچـك و خواه بزرگ و خواه انـدك و خواه بسيار كه البته سزاوار آن هستی به سبب اين اعمال كه حاجاتت بر آورده شود إن شاء اللَّه تعالی و اين سه روز مستثنی است كه در سفر می توان گرفت

زياره فاطمه بنت رسول اللَّه صلوات اللَّه عليها و علی ابيها و بعلها و بنيها

(قال مصنّف هذا الكتاب قدّس اللَّه روحه اختلفت الرّوايات فی موضع قبر فاطمه سيّده نساء العالمين صلوات اللَّه عليها فمنهم من روی انّهـا دفنت فی البقيع، و منهم من روی انّهـا دفنت بين القبر و المنبر و انّ النّبیّ صـلّی اللَّه عليه و اله إنّمـا قـال مـا بين قبری و منبری روضه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۲

من ريـاض الجنّه لأنّ قبرهـا بين القبر و المنبر، و منهم من روی انّهـا دفنت فی بيتهـا فلمّـا زادت بنو أميّه فی المسـجد صارت فی المسـجد، و هـذا هو الصّـحيح عندی، و انّی لمّا حججت بيت اللَّه الحرام كان رجوعی علی المدينه به توفيق اللَّه تعالی ذكره فلمّا فرغت من زياره رسول اللَّه صـلّی اللَّه عليه و اله قصـدت إلی بيت فاطمه صـلوات اللَّه عليها و هو من الاسـطوانه الّتی تدخل إليها من بـاب جبرئيل عليه السّـلام إلی مؤخّر الحظيره الّتی فيها النّبی صـلّی اللَّه عليه و اله فقمت عنـد الحظيره و يساری إليها و جعلت ظهری إلی القبله و اسـتقبلتها به وجهی و انـا علی غسـل و قلت: السّـلام عليـك يـا بنت رسول اللَّه السّـلام عليك يا بنت نبیّ اللَّه السّـلام عليك يا بنت حبيب اللَّه السّـلام عليك يا بنت خليل اللَّه السّـلام عليك يا بنت صـفیّ اللَّه السّلام عليك يا بنت امين اللَّه السّلام

علیک یا بنت خیر خلق اللّه السّلام علیک یا بنت افضل انبیاء اللّه و رسله و ملائکته السّلام علیک یا بنت خیر البریّه السّلام علیک یا سیّده نساء العالمین من الاوّلین و الاخرین السّلام علیک یا زوجه ولیّ اللّه و خیر الخلق بعد رسول اللّه السّلام علیک یا امّ الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّه السّلام علیک أیّتها الصّدّیقه الشّهیده السّلام علیک أیّتها الرضیّه المرضیّه، السّلام علیک أیّتها الفاضله الزّکیه، السّلام علیک أیّتها الحوریّه الانسیّه، السّلام علیک أیّتها التّقیّه النّقیّه، السّلام علیک أیّتها المحدّثه العلیمه، السّلام علیک أیّتها المظلومه المغصوبه، السّلام علیک أیّتها المضطهده المقهوره، السّلام علیک یا فاطمه بنت رسول اللّه و رحمه اللّه و برکاته صلّی اللّه علیک و علی روحک و بدنک اشهد انّک مضیت علی بیّنه من ربّک و انّ من سرّک فقد سرّ رسول اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۳

صلّی اللّه علیه و آله و من جفاک فقد جفا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و و من آذاک فقد اذی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و من وصلک فقد وصل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و من قطعک فقد قطع رسول اللّه لأنّک بضعه منه و روحه الّتی بین جنبیه کما قال علیه افضل سلام اللّه و صلواته اشهد اللّه و رسوله و ملائکته انّی راض عمّن رضیت عنه ساخط علی من سخطت علیه متبرّئ ممّن تبرّأت منه موال لمن والیت معاد لمن عادیت مبغض لمن ابغضت محبّ لمن احببت و کفی باللّه شهیدا و حسیبا و جازیا و مثیبا ثمّ قلت اللّهُمَّ صلّ و سلّم علی عبدک و رسولک محمّد بن عبد اللّه خاتم النّبیّین

و خير الخلائق اجمعين، و صلّ على وصيّه عليّ بن ابى طالب امير المؤمنين و امام المسلمين و خير الوصيّين، و صلّ على فاطمه بنت محمّد سيّده نساء العالمين، و صلّ على سيّدى شباب اهل الجنّه الحسن و الحسين، و صلّ على زين العابدين عليّ بن الحسين، و صلّ على محمّد بن عليّ باقر علم النّبيّين، و صلّ على الصّادق عن اللّه جعفر بن محمّد، و صلّ على كاظم الغيظ فى اللّه موسى بن جعفر، و صلّ على الرّضا عليّ بن موسى و صلّ على التّقيّ محمّد بن عليّ، و صلّ على النّقيّ عليّ بن محمّد، و صلّ على الزّكيّ الحسن بن عليّ، و صلّ على الحجّه القائم ابن الحسن بن عليّ، اللّهمّ احى به العدل و امت به الجور، و زيّن بطول بقائه الارض و اظهر به دينك و سنّه نبيّك حتّى لا يستخفى بشى ء من الحقّ مخافه احد من الخلق، و اجعلنا من اعوانه و اشياعه و المقبولين فى زمره أوليائه يا ربّ العالمين، اللّهُمَّ صلّ على محمّد و اهل بيته الّذين اذهبت عنهم الرّجس و طهّرتهم تطهيرا.

قال مصنّف هذا الكتاب رضى اللّه عنه: لم اجد فى الاخبار شيئا

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۰۴

موظّفا محدودا لزياره الصّدّيقه صلوات اللّه عليها فرضيت لمن نظر فى كتابى هذا من زيارتها ما رضيت لنفسى و اللّه الموفّق للصّواب و هو حسبنا و نعم الوكيل) ديگر زيارت حضرت فاطمه زهرا است دختر سيّد الانبياء كه صلوات و درودها و رحمتهاى الهى او باد و بر پدرش و شوهرش و فرزندان و فرزندان فرزندان او باد چنين گويد محمد بن بابويه كه مصنف اين كتابست كه حق سبحانه و

تعالی روح او را از آلایش بـدیها منزه دارد که روایات مختلف است در موضع قبر حضـرت فاطمه صـلوات اللَّه علیه که بهترین زنان عالمیان است به اتفاق روایات از طرق عامه خصوصا از عایشه، و بعنوان تواتر از طرق خاصه نیز که صلوات الهی بر او باد، پس بعضـی روایت کرده انـد که آن حضـرت در بقیع مـدفون است نزد ائمه بقیع صـلوات اللَّه علیهم و این روایت بمـا نرسـیده است مگر از این عبارت، و بعضـی روایت کرده اند که آن حضرت مدفونست میان قبر و منبر و مؤید این قول گرفته اند آن که متواتر است از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله از طرق عامه و خاصه که آن حضرت فرمودند که میان قبر من و منبر من روضه ایست از ریـاض جنّت، و حضـرت از این جهت فرموده انـد که روضه ایست از ریـاض جنّت که قبر آن حضـرت در آنجـا خواهـد بود. و این تائیـد وجهی نـدارد مگر آن که مراد ایشـان این باشـد که خـانه آن حضـرت نیز میان قبر و منبر اسـت چنانکه ظاهر می شود از احادیث صـحیحه و کالصـحیحه بسـیار بعـد از تامل و از این جهت است که طوسـی علیه الرحمه گفته است که این روایت قریبست بروایتی که منقولست که آن حضـرت مدفون است در خانه خود چون بنو امیّه خانها را در مسـجد انداختند و مسـجد را بزرگ کردند داخل مسـجد شد و مؤید این قول است احادیث صـحیح و کالصـحیحه بسیار که وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۵

از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم که خانه حضرت فاطمه افضل از روضه است، و نماز در آن

خانه افضل است از نماز در روضه، و صدوق می گوید که نزد من این قول صحیح است، و راوی این حدیث صحیح بزنطی است از حضرت امام رضا صلوات اللّه علیه، و صدوق می گوید که چون حج بیت اللّه الحرام کردم به توفیق اللّه تعالی از راه مدینه مشرفه برگشتم و چون از زیارت حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فارغ شدم آمدم از پشت خانه حضرت به جانب خانه حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا که متصل است به خانه حضرت سیّد المرسلین و چون مسجد را فراخ کرده اند از پشت خانها نیز داخل مسجد کرده اند، و آن بمنزله راهی است که تخمینا پنج ذرع شرعی باشد، و خانه حضرت فاطمه صلوات اللّه علیها متصل است به دری که از آن در به بقیع می روند و بعضی از خانه حضرت را بیرون انداخته اند که غالبا خواجه سرایان در آنجا می نشینند و از راه پشت مسجد که مذکور شد دریچه گشوده اند به خانه آن حضرت پس من ایستادم نزد محوطه که دریچه اش باین دالان است و پشت بقبله کردم و خانه را بدست چپ گرفتم که روی من به آن حضرت باشد و ظاهرا در زمان صدوق این دریچه مشبکی که الحال هست نبوده است که این مبالغه می کند در تعریف، پس رو به قبر آن حضرت کردم و پیشتر غسل زیارت کرده بودم و گفتم این زیارت را که سلام و سالم بودن از آفات دنیا و آخرت و رحمتهای متواتره الهی بر تو باد ای دختر رسول خدا، ای دختر نبی خدا یعنی پیغمبر رفیع القدر و بتشدید یا می باید گفت

که مشتق از نباوت بمعنی رفعت باشد نه به همزه بمعنی مخبر باشد از خدا، و اگر چه بحسب لغت صحیح است و لیکن از طرق اهل البیت سلام علیهم نهی واقع شده است و از ایشان منقولست که اگر کسی می گفت یا نبی ء اللّٰه به همزه آن حضرت را خوش نمی آمد بلکه از نبیّ مشدّد راضی تر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۶

بودند از رسول اللّٰه با آن که رسالت اخصّ است از نبوّت یا مقابل نبوّتست چنانکه در اخبار صحیحه از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم منقولست که رسول آنست که غالبا جبرئیل را مشافهه می بیند، و غالبا نبی در خواب می بیند به نحوی که او را علم بهم می رسد که حق سبحانه و تعالی فرموده است مثل خوابهائی که حضرت سید الأنبیاء صلی اللّٰه علیه و آله می دیدند قبل از بعثت به رسالت و مانند خواب حضرت ابراهیم علیه السلام، و محدّث آنست که آوازی می شنود از ملائکه یا از حق سبحانه و تعالی به نحوی که علم داشتند که از جانب الهی است، و حضرت فاطمه و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم محدّث بودند.

و سلام الهی بر تو باد ای دختر حبیب خدا یعنی محبّ خدا یا محبوب خدا یا محب و محبوب بر سبیل مجاز شایع، و ای دختر خلیل خدا یعنی دوست او، و ای دختر برگزیده خدا، و ای دختر امین خدا بر رسالات و علوم و اسرار لا یتناهی، و ای دختر بهترین خلایق و ای دختر فاضلترین انبیا و رسل و فرشتگان، و ای دختر بهترین مخلوقات از پیشینیان و پسینیان، و سلام الهی بر تو باد ای

بهترین زنان عالمیان از پیشینیان و پسینیان. چنانکه متواتر وارد شده است از طرق عامه و خاصه حتی در بخاری از عایشه روایت کرده است بطرق متکثره که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که فاطمه بهترین زنان اهل بهشتست، و بروایتی دیگر بهترین زنان مؤمناتست، و بروایتی دیگر بهترین زنان این امّت است و همه را در یک واقعه ذکر کرده است آن [را ظ] در حدیث طویلی.

ای زوجه ولی خدا یعنی کسی که حق سبحانه و تعالی او را امام گردانیده بر عالمیان و بهترین خلایق است بعد از رتبه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله ای مادر حسن و حسین که بهترین جوانان اهل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۷

بهشتند به روایات متواتره از عامه و خاصه، و مراد از این عبارت آنست که بعد از نبیّ و علی (صلوات اللّٰه علیها و آلهما) ایشان بهترند چون در بهشت همه جوان خواهند بود، و محتمل است که مراد از این جوانان دنیا باشند و بنا بر این احتمال ظاهر می شود افضلیت ایشان بر حضرت امام رضا یا امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیهم چون همه در جوانی رفتند به شهادت.

ای صدیقه شهیده یعنی تصدیق کننده حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بر وجه کمال، و این رتبه نیست مگر رتبه عصمت بنا بر این تفسیر نموده اند آن را به معصومه، و اما شهیده نزد شیعه متواتر است از ائمه اهل البیت صلوات اللّٰه علیهم که عمر در بر شکم آن حضرت زد به شرکت قنفذ و فرزندی که حضرت المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله او را

محسن نامیده بودند ساقط شد و آن حضرت بیمار شد و از دنیا با اعلی علیین رحلت فرمودند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که نام نهید فرزندان خود را در شکم چنانکه حضرت سید الانبیاء این حمل را نامیدند به محسن به امر الهی باسم فرزند هارون چنانکه صاحب قاموس نیز ذکر کرده است و تفصیلش در کتاب سلیم بن قیس است.

ای رضیه که در جمیع امور راضی بودی بقضاء و قدر الهی و حق سبحانه و تعالی از تو خوشنود بود، ای فاضله که ترا زیادتی بود در جمیع کمالات بر همه عالمیان و مزکّی بودی از جمیع نقصها، و ای حوری بهشتی از آدمیان، و ای پرهیزکار از جمیع آن چه حق سبحانه و تعالی آن را دوست نمی داشت حتی از مباحات و ای پاکیزه از جمیع رذایل، و ای محدّثه دانا که جبرئیل و روح القدس القا می کردند در قلب تو و می شنوانیدند به تو علوم و حکم الهی را چنانکه در روایات متواتره وارد شده است، و ای کسی که حق ترا غصب نمودند از فدک و غیر آن و بر تو ظلم کردند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۸

چنانکه در بخاری در بسیاری از ابواب حکایت غصب فدک و ظلم بر آن حضرت را مفصلا ذکر کرده است با آن که در اخبار بسیار نیز ذکر کرده است که ایذای او ایذای حق سبحانه و تعالی و ایذای حضرت سید الانبیاء است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که این جماعتی که ایذا می کنند خدا و رسول را حق سبحانه و تعالی لعنت کرده

است ایشان را در دنیا و عقبی، و مهیّا گردانیده است از جهه ایشان عذابی که خوار کننده ایشان باشد حتی نزد اهل جهنّم، و ای مقهوره مظلومه، السلام علیک ای فاطمه دختر حضرت سید النبیین که سلام و رحمت و برکات الهی شامل حال تو باد و صلوات الهی بر تو باد و بر روح و بدن تو باد گواهی می دهم که از دنیا رفتی بعد از آن که معجزات و حجتهای خود را بر ظالمان خود تمام فرمودی چنانکه متواتر است در حکایت فدک و غیر آن، و گواهی می دهم به گفته خدا و رسول او صلی اللّٰه علیه و آله که هر که تو را خوشحال گرداند رسول خدا را خوشحال گردانیده است، و هر که بر تو ستم کند بر آن حضرت ستم کرده است هر که ترا آزار داده است رسول خدا را آزار داده است، و هر که با تو نزدیکی و خوبی کرده است به محبت و مودّت و اطاعت با رسول خدا کرده است همه را، و هر که از تو قطع کند از رسول خدا بریده است زیرا که به گفته خدا و رسول تو پاره تن آن حضرتی و روح آن حضرتی که در میان پهلوهای آن حضرتی.

چنانکه حضرت سید المرسلین «صلی اللّٰه علیه و آله» که صلوات و سلام الهی بر او باد فرموده است بروایت موافق و مخالف من گواه می گیرم خدا و رسول و فرشتگان را که من خوشنودم از کسانی که تو از ایشان خوشنودی و غضبناکم از کسانی که تو بر ایشان غضب کرده و از ایشان راضی نیستی، و

بیزارم از کسانی که تو از ایشان بیزاری، و دوستی می کنم با

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۹

کسانی که تو با ایشان دوستی می کنی، و عداوت دارم و دشمنی می کنم با کسانی که تو با ایشان دشمنی می کنی، و بغض می کنی و بغض دارم با کسانی که تو بغض داری با ایشان و دوستم با کسانی که تو دوستی با ایشان، و حق سبحانه و تعالی بس است در گواه بودن و حساب کردن یا کفایت نمودن دشمنان، و جزاء دادن و ثواب کرامت کردن تو و دوستان تو و بعد از این زیارت گفتم که خداوندا صلوات و سلام خود را بفرست بر بنده خاص مقرّب و بر رسولت که محمد بن عبد اللّٰه است و خاتم پیغمبران است و بهترین همه خلایق است، و صلوات فرست بر وصی او که حضرت علی بن ابی ابی طالب است و پادشاه مؤمنان است و امام و پیشوای مسلمانانست و بهترین اوصیای پیغمبران است، و صلوات فرست بر فاطمه دختر محمد صلی اللّٰه علیه و آله که بهترین زنان عالمیانست، و بر بهترین جوانان اهل بهشت و بر زینت عابدان، و بر شکافنده علوم پیغمبران، و بر آن کسی که آن چه از خدا می فرماید صادقست، و بر کسی که از جهه رضای الهی خشم خود را فرو می خورد، و بر کسی که مرضی خداوند عالمیانست و او از او خوشنود است، و بر صاحب جود و کرم و تقوی، و بر صاحب اخلاق الهی، و بر مزکّی از جمیع رذایل و محلّی بجمیع فضایل، و بر حجت خداوند عالمیان بر خلایق که بامر جهاد فی سبیل اللّٰه

قیـام خواهـد نمود و زمین را پر از عـدل و داد خواهـد کرد بعـد از آن که پر از ظلم و جور شـده باشـد، خداونـدا زنـده گردان عـدالت را بظهور آن حضـرت و زایـل گردان سـتم را به عـدالت او، و زمین را به سـبب عمر طویل او مزین گردان به عبادت و طاعت و عـدالت، و به برکت آن حضـرت دین خودت و سـنت پیغمبرت را ظاهر گردان تا آن که مخفی ندارد هیچ حقی را از ترس احدی از خلایق و خلاف از منه تقیه، و بگردان ما را از مدد کاران و متابعان آن حضرت و بگردان ما را در زمره دوستان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۰

آن حضـرت، ای پروردگـار عالمیـان خداونـدا صـلوات فرسـت بر محمـد و اهـل بیت، آن حضـرت که دور کرده از ایشـان هر ناخوشی و بدی را و ایشان را مطهر گردانیده به تطهیری که فوق آن متصور نیست.

چنین گوید مصنف این کتاب محمد بن بابویه که خدای تعالی از او خوشنود باد نیافتم در اخباری که بمن رسیده است روایتی در زیارتی که مخصوص آن حضـرت معصومه باشد که صلوات الهی بر او باد، و چون خود چنین زیارتی کردم آن حضرت را به تالیفی که خود از سایر زیارات و کمالات آن حضرت یافتم با عمومات زیارات خواستم که هر که نظر کند در این کتاب او نیز آن حضـرت را چنین زیارت کنـد، و بداند که من روایتی بخصوص این زیارت ندیده ام در زیارت قصد خصوص نکند، و حق سبحانه و تعالی توفیق می دهد آن چه را خوبست و او بس است ما را و نیکو

وكيلى است ما را.

و شيخ طوسى عليه الرحمه روايتى نقل كرده است در زيارت خصوص آن حضرت صلوات اللّه عليها از حضرت امام محمد تقى صلوات اللّه عليه كه آن حضرت در روزى از روزها به ابراهيم بن محمد عريضى فرمودند كه چون به زيارت قبر جده خود روى بگو (يا ممتحنه امتحنك الّذى خلقك قبل ان يخلقك فوجدك لما امتحنك صابره و زعمنا انّا لك اولياء و مصدّقون و صابرون لكلّ ما اتانا به ابوك صلّى اللّه عليه و اله، و اتانا به وصيّه فانّا نسألك ان كنّا صدّقناك الّا الحقتنا بتصديقنا لهما لتبشر أنفسنا بأنّا قد طهرنا بولايتك) و ترجمه اش اينست كه اى كسى كه حق سبحانه و تعالى با تو معامله آزمايندگان فرمود چنانكه با دوستان خود هميشه فرموده است و ترا امتحان فرمود آن خداوندى كه ترا آفريد پيش از آن كه ترا بيافريند يعنى مقدر گردانيده بود اين بلاها را از جهه تو و تو صبر كردى بر جميع بلاها و ترا در

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٥١١

زمره صابران مقربان جا دادند، و اعتقاد ما اينست كه از جمله دوست داران توئيم و از جمله تصديق كنندگان و صابرانيم يا فرمان بر دارانيم جميع آن چه را آورده است پدر تو و وصى او صلوات اللّه عليها پس ما سؤال مى كنيم از تو كه اگر تصديق كرده ايم ترا كه البته ما را شفاعت كنى كه داخل شويم در زمره مصدّقان به نبىّ و وصىّ تا خوشحال شويم بانكه ما به سبب دوستى شما مطهر و پاكيزه شده ايم يا حلال زاده ايم، چون علامت حلال زادگى دوستى ايشان است.

و ظاهرا اين دعاييست كه

بعد از زیارت باید خواند و صدوق که گفته است ندیده ام زیارتی بخصوص منافات ندارد که این دعا را دیده باشد اگر چه ظاهر کلام شیخ طوسی اینست که صدوق غافل شده است و اللّٰه تعالی یعلم، و بهتر آنست که هر دو را بخواند چون تالیف صدوق نیز در نهایت خوبی است و لهذا شیخ و غیر او این زیارت را در کتب زیارات نقل کرده اند

اتیان المشاهد و قبور الشّهداء

(و لا تدع ان تاتی المشاهد کلّها مسجد قبا و مشربه امّ ابراهیم، و مسجد الفضیخ، و قبور الشّهداء و مسجد الاحزاب و هو مسجد الفتح و تطوّع فیها بما احببت من الصّلاه فاذا اتیت قبور الشّهداء فقل السّلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار، و اذا اتیت مسجد الفتح فقل یا صریخ المکروبین، و یا مجیب دعوه المضطرّین اکشف عنّی غمّی و همّی و کربی کما کشفت عن نبیّک صلواتک علیه و اله همّه و غمّه و کربه و کفیته هول عدوّه فی هذا المکان) دیگر آمدن بسوی مساجد و مواضع مشرّفه در مدینه مکرمه و زیارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۲

شهداء احد است و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه بن عمار که حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ترک مکن آمدن به مواضع مشرفه مدینه را همه یعنی مگذار که یکی از اینها از تو فوت شود و اگر چه ظاهر عبارت آنست که اگر همه یک موضع باشد آن را دریاب و آن مسجد قباست که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف آن فرموده است که مسجدیست که بنای آن بر تقوی است و خالصا لوجه اللّٰه ساخته شده است، و غرفه

ما در ابراهیم فرزند حضرت سید المرسلین است صلی اللّٰه علیه و آله که در آنجا نصّ بر امامت علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه واقع شد، و دیگر مسجد فضیخ که آفتاب از جهه نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بر گشت و زیارت قبور شهدا خصوصا حمزه را ترک مکن که بعد از ائمه معصومین حمزه سیّد الشهداست، و بعد از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه او اسد اللّٰه است، و دیگر برو بمسجد احزاب که مسجد فتح است و آن فتح نیز بدست حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه واقع شد به کشتن عمرو بن عبد و دو در آن مساجد و مشاهد نماز کن آن قدر که خواهی، و چون به زیارت قبور شهداء احد روی بگو رحمت الهی بر شما باد به سبب صبری که کردید در جهاد و نیکو عاقبتی شما را حاصل شد که به بهشت عنبر سرشت رفتید و این زیادتی نیز وارد شده است که

«یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزا عظیما»

یعنی کاش من با شما می بودم و فایز می شدم به فوز و رستگاری عظیم چنانکه شما فایز شدید و این غنیمت عظمی را بر دید، و چون بمسجد فتح روی دعای حضرت را از جهه حصول مطالب بخوان که ترجمه اش اینست که ای فریادرس مغمومان و ای اجابت کننده دعاهای مضطران بر طرف ساز از من هم و غم و شدت مرا چنانکه برطرف کردی در این مقام هم و غم و شدت و حزن آن حضرت را و کفایت کردی هول و خوف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۳

دشمنان آن حضرت را و در همین

جا و تفصيل همه در باب مساجد گذشت

توديع قبر النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله و منبره

(فـاذا اردت ان تخرج من المـدينه فـائت موضع رأس النّبىّ صـلّى اللّه عليه و اله فسلّم عليه ثمّ ائت المنبر و صلّ عنـده على النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله مـا استطعت و ادع لنفسك بمـا احببت للـدّين و الـدّنيا ثمّ ارجع إلى قـبر النّبىّ صـلّى اللّه عليه و اله و الزق منكبك الايسر بالقبر قريبا من الاسطوانه الّتى دون الاسطوانه المخلّفه عند رأس النّبىّ صلّى اللّه عليه و اله فصلّ ستّ ركعات او ثمان ركعات و اقرء فى كلّ ركعه الحمد و سوره و اقنت فى كلّ ركعتين فاذا فرغت منها استقبلت رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و قلت مودّعـا له «صـلّى اللّه عليه و اله» صـلّى اللّه عليك لا جعله اللّه اخر تسليمى عليك اللّهُمَّ لا تجعله اخر العهـد من زياره قبر نبيّك صلواتك عليه و اله و ان توفّيتنى قبل ذلك فانّى اشـهد فى مماتى على ما اشـهد فى حياتى ان لا اله إلّا أنت و انّ محمّدا عبدك و رسولك) ديگر وداع قبر و منبر آن حضرتست صلوات اللّه عليه و اين وداع بـاين عنوان در كتـاب معـاويه نيست، و ليكن از آن حديث مستخرج مى شود زيرا كه شيخان در حسن كالصحيح روايت كرده اند از معاويه بن عمار كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودنـد كه چون خواهى كه از مدينه مشرفه بيرون روى غسل زيارت بكن، و چون از كارهاى خود فارغ شوى بيا به نزد قبر آن حضرت صلوات اللّه عليه و آله وداع كن آن حضرت را و آن چه در وقت دخول گفته بگو، صدوق

آن را ذکر کرده است که بیا به نزد موضع سر آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۴

صلوات اللّه علیه و آله و بر آن حضرت سلام کن پس بیا به نزد منبر و هر چه توانی صلوات بر آن حضرت و آل او بفرست و از جهه خود دعا کن بهر چه خواهی از جهه دین و دنیا پس برگرد به قبر آن حضرت (ص) و برسان دوش چپ خود را به قبر، و ظاهرا محجّر نیز حکم قبر دارد و نزدیک به ستونی که محاذی سر آن حضرت است پس شش رکعت یا هشت رکعت نماز بگذار و در هر رکعتی حمد و سوره بخوان و در هر دو رکعت قنوت بخوان، و چون از نمازها فارغ می شوی رو به حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله می کنی و از روی وداع می گویی که صلوات حق سبحانه و تعالی بر تو باد و سلام الهی بر تو باد، حق سبحانه و تعالی چنین نکند که آخرت سلام من باشد بر تو، خداوندا چنان مکن که دیگر زیارت نکنم قبر رسولت را که صلوات تو بر او و بر آل او باد، و اگر بمیرانی مرا پیش از آن که به زیارت قبر رسولت آیم پس به درستی که شهادت می دهم در مردنم به نحوی که شهادت می دهم در حال حیاتم که نیست خداوندی بجز تو و محمد (ص) بنده و رسول تست. و صدوق زیارتی دیگر را که در سند قریبست بروایت معاویه با روایت معاویه ضم کرده است و آن چه او کرده است خوب کرده است، و

چون در زيارات دو ركعت نماز زيارت كافى است اگر چه هر چند بيشتر كنند بهتر است ظاهرا در اينجا شش ركعت اتقاء وارد شده باشد كه سنيان چنان فهمند كه نماز زيارت حضرتست صلى اللّه عليه و آله ياد و منافق كه به اعتقاد ايشان در آنجايند، و هشت ركعت از جهه رفع تو هم شيعيان است و بحسب واقع دو ركعت از جهه حضرت امير المؤمنين است و دو از جهه فاطمه، و دو از جهه حسنين صلوات عليهم

زياره قبور الائمّه الحسن بن علىّ بن ابى طالب و علىّ بن الحسين و محمّد بن علىّ الباقر و جعفر بن محمّد الصّادق صلوات اللّه عليهم بالبقيع

(اذا اتيت قبور الائمّه صلوات اللّه عليهم بالبقيع فاجعلها بين يديك ثمّ قل السّلام عليكم يا ائمّه الهدى السّلام عليكم يا اهل التقوى السّلام عليكم يا حجج اللّه على اهل الدّنيا السّلام عليكم أيّها القوّامون فى البريّه بالقسط السّلام عليكم يا اهل الصّفوه السّلام عليكم يا اهل النّجوى، اشهد انّكم قد بلّغتم و نصحتم و صبرتم فى ذات اللّه عزّ و جلّ و كذّبتم و اسى ء إليكم فغفرتم و اشهد انّكم الائمه الرّاشدون و انّ طاعتكم مفترضه و انّ قولكم الصّدق و انّكم دعوتم فلم تجابوا و أمرتم فلم تطاعوا، و انّكم دعائم الدّين، و اركان الارض لم تزالوا بعين اللّه ينسخكم فى اصلاب المطهّرين و ينقلكم فى ارحام المطهّرات لم تدنّسكم الجاهليّه الجهلاء و لم تشرك فيكم فتن الاهواء طبتم و طاب منبتكم أنتم الّذين منّ علينا بكم ديّان الدّين، فجعلكم فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ و جعل صلواتنا عليكم رحمه لنا و كفّاره لذنوبنا اذ اختاركم لنا و طيّب خلقنا بما منّ علينا من ولايتكم و كنّا عنده بفضلكم معترفين و بتصديقنا إيّاكم مقرّين و هذا مقام

من اسرف و اخطا و استكان و اقرّ بما جنا و رجا بمقامه الخلاص، و ان يستنقذه بكم مستنقذ الهلكى من النّار فكونوا لى شفعاء، فقد وفدت إليكم اذ رغب

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۱۶

عنكم اهل الدّنيا و اتّخذوا آيات اللَّه هزوا و استكبروا عنها، يا من هو قائم لا يسهو و دائم لا يلهو و محيط بكلّ شى ء لك المنّ بما وفّقتنى و عرّفتنى بما ائتمنتنى عليه اذ صدّ عنه عبادك و جهلوا معرفتهم و استخفّوا بحقّهم و مالوا إلى سواهم و كانت المنّه منك علىّ مع اقوام خصصتهم بما خصصتنى به فلك الحمد اذ كنت عندك فى مقامى مكتوبا فلا تحرمنى ما رجوت و لا تخيّبنى فيما دعوت، و ادع لنفسك بما احببت ثمّ صلّ ثمان ركعات فى المسجد الّذى هناك و تقرأ فيها ما احببت و تسلّم فى كل ركعتين، و يقال انّه مكان صلّت فيه فاطمه صلوات اللَّه عليها) ديگر زيارت قبر ائمه بقيع است كه ايشان حضرات امام حسن و امام زين العابدين و امام محمد باقر و امام جعفر صادقند صلوات اللَّه عليهم كه در بقيع غرقد كه قبرستان مدينه مشرفه است مدفونند در يك صندوق، و هر يك در قبرى مدفونند بنا بر اين جمع و مفرد هر دو جايز است، و كلينى قبل از حديث آينده حديث معاويه بن عمار را روايت كرده است به قانون سابق و در اينجا نيز بهمان قانون گفته است ظاهرش آنست كه اين زيارت را نيز معاويه روايت كرده است و محتمل است كه غير او روايت كرده باشد يا تاليف كلينى باشد كه انتخاب كرده باشد از زيارت جامعه، و صدوق

و شیخ نیز بعنوان کلینی روایت کرده اند و ظاهر آنست که از کافی برداشته باشند و محتمل است که همه از کتاب معاویه برداشته باشند بنحو سابق و عبارات همه موافق است مگر در قلیلی که اشاره به آن خواهد شد.

و ترجمه اش اینست که هر گاه بیایی به قبر امامانی که در بقیع مدفونند صلوات اللّٰه علیهم در برابر ایشان بایست پس بگو السّلام علیکم یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۷

سلامتی از جمیع آفات بر شما باد یعنی از حق سبحانه تعالی طلب می کنم که او شما را محفوظ دارد و این معنی نسبت به اشخاص مختلف می شود پس در غیر معصوم مراد از آن طول عمر و صحت بدن و محفوظ بودن از معاصی و از چیزهائی که مانع رحمت الهی است، و طلب توفیق طاعات و عبادات و مبرّات و خیراتست که از لوازم سلامتی است، یا آن که اگر چه بحسب لغت سلام از سلامتی است اما در عرف شرع اعم از سلامتی از نقایص و انزال رحمت است و چون این معانی در معصومین مخصوصا بعد از وفات ایشان مناسب نیست پس غرض از سلام اظهار محبّت و ولایت است، یا سلامتی شیعیان ایشان چون سلامتی شیعیان سلامتی ایشان است مثل صلواتی که بر شیعیان می فرستند در آنجا نیز طلب انزال رحمتست بر شیعیان، و یا آن که سلام که اسم حق سبحانه و تعالی است از جهه ایشان طلب می نماید یعنی چنانکه حق سبحانه و تعالی سالم است از جمیع نقصها و متصف است بجمیع کمالات آن را از حق سبحانه و تعالی طلب می کنند از جهه ایشان و باین مضمون

اخبـار معتـبره وارد شـده اسـت هر چنـد ایـن معـانی از جهه ایشـان حاصـل است، و لیکن این طلب از ایشـان از جهه معصـومین صلوات اللّٰه علیهم سـبب علو درجات شـیعیان می شود، و یا آن که اظهار اعتقاد می کنیم به آن که حق سبحانه و تعالی شما را سالم و معصوم گردانیده است ای پیشوایان راه هدایت یعنی هر جا که شما می روید و هدایت از عقب می آید، یا ای پیشوایان هـدایت یـافته گـان به هـدایات خـاصه الهیه و هـدایت کننـدگان به هـدایات عامه و خاصه بحسب قابلیت خلایق، و در کافی و تهذیب در این پنج منادی حرف ندا محذوفست و در اکثر نسخ این کتاب موجود است.

السّلام علیکم ای جمعی که متّقیانید با علی مراتب تقوی و هادیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۸

خلایقیـد به راه تقوای عوام و خواص، و تقوای عوام ترک منهیّات است تقوای خواص ترک مکروهـات است و تقوای خـاص الخاص ترک ما سوی اللّٰه است، و سـلام الهی بر شما باد ای حجتهای حق سبحانه و تعالی بر اهل دنیا یعنی امامان ایشان، یا آن که حجتهـای خود را به معجزات ظـاهره و براهین قـاطعه بر خلایـق تمام کرده ایـد که گویا نفس حجّتیـد، و ای جمعی که قیام نموده ایـد عـدالت را در خلایق یا بامر امامت قیام کرده ایـد با عـدالت، و در کتابین القوّام است بهمان معنی، و ای اهل صـفوه یعنی جمعی که قابل اصطفا بودید و حق سبحانه و تعالی شما را از میان عالمیان برگزیده، و ای جمعی که محل اسرار الهی اید که حق سبحانه و تعالی راز خود را با شما در میان گذاشت و شما نیز راز

خود را به او می گوییـد چنـانکه متواتر است که در روز طـایف حضـرت سـید المرسـلین صـلی اللّٰه علیه و آله بـا حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه سرگوشـی بسـیار فرمودند پس منافقان گفتند که خوش طولانی شد این راز گفتن حضرت فرمودند که من بـا او مناجات نکردم حق سـبحانه با او راز می فرمود یعنی از زبان رسولش صـلی اللّٰه علیه و آله، شـهادت و گواهی می دهم که شـما بخلق رسانیدید هر چه را مامور بودید با بلاغ آن و نصـیحت و موعظه فرمودید، یا هر چه خیر است در آن بود از حق سـبحانه طلب گردید و در برابر این ایشان آن چه مقدورشان بود از بدی کردند و شما از جهه رضای الهی صبر و شکیبایی به جا آوردیـد و تکـذیب شـما کردنـد و بـدی بسـیار با شـما کردنـد و شـما عفو فرمودید و از تقصـیرات ایشان در گذشتید، و گواهی می دهم که شـمایید پیشوایان راه راست و خلفای راشـدان، شـمایید به گفته حضـرت سـید الانبیاء صـلی اللّٰه علیه و آله چنانکه گذشت نه ائمه ضلالت که این نام را با سایر اسامی ائمه مهتدین بر خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۹

بستند به غصب و دزدی، و گواهی می دهم که حق سـبحانه و تعالی اطاعت شـما را بر عالمیان واجب گردانیده است و هر چه می گویید راست است و شما دعوت نمودید خلایق را به راه راست و ایشان اجابت نکردند و اوامر فرمودید و اطاعت نکردند، و گواهی می دهم که شما ستونهای دین و رکنهای زمینید که عالم بوجود شما برپاست و دین اسلام و ایمان به مجاهدات شما بر جاست، همیشه در

عـالم ارواح قبـل از وجود اجسـاد منظور نظر التفات الهى بوده ايـد، و هم چنين در عالم اجساد كه از طينتها برداشـتند، و جسـد حضـرت آدم عليه السّـلام را آفريدند، و طينت جميع فرزندان او را در بدن او جا دادند طينت شـما را كه نيز جا دادند در ابدان انبيا و اوصـيا مقرر فرمودند و از اصلاب مطهره به ارحام مقدّسه مى آمد، و شما را چركن نكرد كه در پشت كافرى يا در رحم كافره يا زانيه در آمده باشـيد بلكه آباء و اجداد و امّهات و جدّات همه نبى يا وصـى يا متقى و ولى بوده اند، و شريك نشد در ايشان فتنهاى هواهاى باطله نفسانيه كه يكى از ايشان زانى يا زانيه باشـند بخلاف ائمه جورى كه در ازمنه ايشان بوده اند از بنى اميّه و غير ايشان چنانكه زمخشرى در ربيع الابرار ذكر كرده است نسب نبى اميّه را، و در روضه كلينى مذكور است فتنه كه در نسب عباس شـده است كه به سـبب آن اكثر ائمه معصومين صـلوات اللّه عليهم را شـهيد كردنـد، پس خطاب بائمه مى كند كه شما طيب و طاهريد و آباء و اجداد و امّهات شـما نيز طيب و طاهر بودند شما آن جماعتيد كه خداوند روز جزا بر ما منت نهاده است كه شـما را امامان ما كرده است و ما را تابع شـما و شما را در خانهاى چند جا داده است كه اراده او تعلق گرفته است كه آن خانها را بلند مرتبه كند، و هميشه اسم او در آن خانها مذكور شود، و اين عبارت مقتبس است از آيه كريمه و اشاره

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص:

است به مشاهد مشرفه ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم، و حق سبحانه و تعالی چنان فرموده است که صلوات ما بر شما سبب نزول رحمت الهی باشد بر ما و کفاره گناهان ما باشد چون شما را اختیار نمود از جمیع انبیاء و اصفیا از جهه امامت ما، و طینت ما شیعیان را نیز نیکو فرمود بانکه طینت ارواح ما را از فضل طینت اجساد شما آفرید تا محبت شما را در دلهای ما جا داد، و در عالم ارواح نیز ما معترف بودیم بفضل شما بر عالمیان، و تصدیق کرده ایم امامت شما را و لیکن از ما بدیها صادر شده است، و ستمها بر نفوس خود کرده ایم، و خطاها واقع شده است به درگاه شما آمده ایم با تضرع و زاری و با اقرار به جنایاتی که بر نفوس خود کرده ایم، و امیدواری بسیار داریم که به شفاعت شما حق سبحانه و تعالی که خلاص کننده هالکان است ما را نیز از عذاب جهنم خلاص نماید، و تضرع می کنیم به درگاه شما کریمان که شفاعت کنید ما را چون به درگاه شما آمده ایم در وقتی که عالمیان رو گردان شده بودند از شما، و آیات و معجزات ائمه هدی را یا با ائمه هدی که آیات عظیمه الهیند استهزاء کردند و می کنند یا بازیچه تصوّر نموده اند، و از روی تکبر رو از متابعت ایشان گردانیده اند.

ای خداوندی که تربیت کننده و ایجاد کننده و روزی دهنده عالمیانی که فراموشی نداری حتی کرم کوری را که در میان صخره صما در بحر خضرا است روزی می دهی و او را تربیت می کنی و واجب الوجودی که همیشه بوده

و هستی و خواهی بود و از احدی از ممکنات غافل نیستی و چیزی را به عبث نیافریده و کاری را عبث نمی کنی و هر چه هست در تحت تصرف تست به همه عالمی و بر همه قادری تراست منت بر من به آن چه مرا به آن موفق گردانیده، و به آن چه مرا به آن عارف گردانیده از انبیاء و اوصیاء و ائمه معصومین صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۱

علیهم أجمعین و مرا امین گردانیدی از جمله عالمیان و بار امانت ولایت ایشان را بر دوش من گذاشتی در وقتی که عالمیان منع می نمودند همه کس را از اطاعت و محبت ایشان و جاهل بودند از شناخت ایشان و سهل گرفتند مخالفت ایشان را و همه رو بغیر ایشان کرده بودند، و تراست منت بر من که مرا عارف گردانیدی بحق ایشان با جمعی از شیعیان که مخصوص کرده ایشان را به آن چه مرا به آن اختصاص داده از معرفت امامت و ولایت ایشان، پس تراست حمد که مرا در سلسله شیعیان ایشان جا دادی پیش از آفریدن من به چندین هزار سال، و نام مرا در جریده محبان ایشان نوشته بودی، پس مرا محروم مگردان از امیدهایی که از کرم تو امیدوارم، و آن چه از تو طلب نموده ام مرا محروم و ناامید و خاسر و خائب مگردان پس هر مطلبی که داری طلب کن از خداوند خود.

پس هشت رکعت نماز کن از جهه هر معصومی دو رکعت در مسجدی که در آنجا هست و ظاهرا آن مسجد در برابر قبله واقع است و هر سوره که خواهی بعد از حمد

بخوان در این نمازهای زیارت، و هر دو رکعت که بکنی سلام بده که چهار سلام باشد، و مشهور است که این مسجدیست که حضرت فاطمه زهرا صلوات اللَّه علیها در اینجا نماز گذارده اند، و اکثر عامه بر اینند که این موقع قبر حضرت فاطمه است صلوات اللَّه علیها و چون در نماز کردن در آنجا پشت به حضرات می شود اگر در آنجا نماز نکنند بهتر است چنانکه گذشت در مکاتبه حمیری که حضرت صاحب الامر صلوات اللَّه علیه و آله نهی فرمودند از پشت کردن به قبور ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم و دور نیست که سبب رخصت پشت کردن بیان جواز باشد یا آن که ضرری به شیعیان نرسد چون پشت کردن به ایشان علامت تسنّن است، یا آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۲

دفع و رفع فرمایند غلو از طبایع شیعیان چون بسیاری از ایشان این معنی را کفر می دانند، و اکثر اوقات حضرات ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم تقیه از ایشان بیشتر از عامه می فرموده اند، و جمعی از شیعیان در جامع مشهد مقدس نماز نمی کنند که پشت به حضرتست با آن که دیوار فاصله شده است، و اگر این وجوه نباشد اولی رعایت ادبست در خروج نیز که چنان نکند که پشت به حضرت کند بلکه قهقری برگردد خصوصا عجم که اهل آدابند و رعایت ادب با ادنی کسی می کنند بطریق اولی رعایت ادب ضرور است ایشان را کردن تا چنان نشود که منجر به استخفاف به ایشان شود و اللَّه تعالی یعلم

باب ثواب زیاره النّبیّ و الائمّه صلوات اللَّه علیهم

[زیارت پیامبر حیا و میتا]

(قال الحسین بن علیّ بن ابی طالب صلوات اللَّه علیهما لرسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله یا ابتاه

ما جزاء من زارك فقال رسول اللَّه صلّى اللَّه علیه و اله یا بنیّ من زارنی حیّا او میّتا، او زار اباک، او زار اخاک، او زارک کان حقّا علیّ ان ازوره یوم القیمه و اخلّصه من ذنوبه) این بابی است در ثواب زیارت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم که با یکدیگر واقع شده است روایت کرده است شیخ طوسی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه از حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه، و کلینی، و صدوق بطرق متعدده قویه از حضرت امام حسن صلوات اللَّه علیه نقل نموده اند، و ممکن است که هر دو سؤال کرده باشند از حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله که ای پدر بزرگوار چه ثواب دارد کسی که ترا زیارت کند؟

پس آن حضرت فرمودند که ای فرزند هر که زیارت کند مرا در حال حیات یا بعد از وفات یا زیارت کند پدرت را یا زیارت کند برادرت یا یا زیارت کند ترا یعنی حیا او میّتا به قرینه اولی یا بعد از موت چنانکه در حدیث عبد اللَّه بن سنانست، و لیکن در چند حدیث مصرحست در همه حیا او میتا، بر من لازمست که در روز قیامت او را زیارت کنم و شفاعت کنم و از گناهانش خلاصی دهم تا او را بهشت برند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۴

و در روایتی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که روزی حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه در کنار حضرت رسول اللَّه علیه و آله نشسته بودند که ناگاه سر بالا کردند و گفتند ای پدر بزرگوار حضرت فرمودند که

لبیک ای فرزند حضرت امام حسین گفت چه ثواب است کسی را که بعد از وفات شما به زیارت شما آید و غرضی نداشته باشد بغیر از زیارت شما للّه؟ حضرت فرمودند: که هر که بعد از وفات من به زیارت من آید و غرضی بغیر از زیارت من نداشته باشد للّه او را بهشت واجب می شود. و هم چنین تا به آخر، و از این حدیث ظاهر می شود که در زیارت اخلاص مطلوبست مثل سایر عبادات

[هر امامی عهدی و حقی و حرمتی در گردن دوستان و شیعیان خود دارد]

(و روی الحسن بن علیّ الوشّاء عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللَّه علیه قال انّ لکلّ امام عهدا فی عنق أولیائه و شیعته و انّ من تمام الوفاء بالعهد زیاره قبورهم، فمن زارهم رغبه فی زیارتهم و تصدیقا بما رغّبوا فیه کان ائمّتهم شفعاءهم یوم القیمه) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که هر امامی را عهدی و حقی و حرمتی یا پیمانی در کردن دوستان و شیعیان خود دارند و به درستی که از جمله تمامی وفا به عهد ایشانست زیارت قبور ایشان پس کسانی که زیارت کنند ایشان را از روی رغبت در زیارت ایشان، و از روی باور داشتن ثوابهائی که در زیارت مقرر است یعنی از جهه رضای الهی تا ثواب بران مترتب شود امامان ایشان شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت

[هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری در زمین زیاده از سه روز نمی ماند تا آن که روح و استخوان و گوشت او را به آسمان می برند]

(و روی علیّ بن الحکم عن زیاد بن ابی الحلّال عن ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال ما من نبیّ و لا وصیّ نبیّ یبقی فی الارض اکثر من

ثلاثه ایّام حتّی یرفع بروحه و عظمه و لحمه إلی السّماء و انّما یؤتی مواضع آثارهم و یبلغونهم من بعید السّلام، و یسمعونهم فی مواضع آثارهم من قریب) و به سیزده سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری در زمین زیاده از سه روز نمی ماند تا آن که روح و استخوان و گوشت او را به آسمان می برند و آن چه مقرر است که به زیارت قبور ایشان می روند به جاهای دفن ایشان می روند چون

زیارت ایشان می کننـد از دور سـلام را به ایشان می رسانند و اگر قبور ایشان را زیارت کنند آواز زائران خود را می شـنوند به اعتبار ربطی که ایشان را هست به آن مواضع پس ظاهر شـد که خواه ایشان در آن مشـهد مقدس باشـند و خواه نباشـند به یک نحو مطلع می شونـد از زیارت قبور ایشان، و از دور سـلام را به ایشان می رسانند، و بنا بر این فرق مستحب است به استحباب مؤکـد، و بعضـی واجب می داننـد زیارت قبور ایشان را بنا بر اخبار بسـیاری که وارد شده است، و شک نیست که زیارت قبور ایشـان محض تعبّد است، و ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم احتیـاج ندارنـد به زیـارت زایران چون مطلعنـد بر احوال ابرار و فجار، و گذشت اخبار بسیار که هر صبح و شام اعمال این امت را عرض می نمایند بر حضرت سید ابرار و ائمه اطهار سلام اللّه علیهم ما تعاقب اللیل و النهار.

و روایت کرده است شـیخ به سـندی کالصـحیح از عمرو ظاهرا ابن ابی المقدام است که گفت سـعد اسـکاف به نزد من آمد و گفت ای فرزند می خواهی که حدیثی از برای تو نقل کنم گفتم بلی گفت حدیث کرد مرا حضـرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که چون امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۶

ضربت زدند حضرت در وقت رفتن به عالم اعلی فرمودند به حضرت امام حسن و امام حسین صلوات اللّه علیهما که چون بروم مرا غسل دهید و کفن کنید و حنوط کنید و در تابوتم گذارید و شما پای تابوت را بردارید که پیش تابوت را اعاظم ملائکه بر می دارند،

و خواهید رسید به قبری کنده و لحدی مهیّا شده و خشت در آنجا گذاشته پس مرا در لحد بخوابانید و خشت بر آن بچینید بعد از آن یک خشت از پیش سر بردارید و ببینید که چه می شنوید، پس چون خشت چیدند خشتی را برداشتند کسی در قبر نبود پس هاتفی ندا کرده حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بنده شایسته الهی بود خداوند عالمیان او را به نبیّ او رسانید و حق سبحانه همیشه چنین می کند به اوصیا بعد از انبیا تا آن که اگر پیغمبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب وفات کند البته حق سبحانه و تعالی آن وصی را به آن نبی می رساند.

و از عطیه منقولست کالصحیح که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه شنیدم که می فرمودند که مکث نمی کند جسد هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری در زمین زیاده از چهل روز. و این اخبار بحسب ظاهر با هم منافات دارند، و همه منافات دارند با آن که بمنزله ضروری است که جسدهای ایشان در این قبور است، و جسد حضرت یوسف را حضرت موسی نقل فرمودند از مصر به شام و حضرت نوح استخوان حضرت آدم را نقل فرمودند به نجف اشرف، پس در جمع بین الاخبار چند وجه می توان گفت، یکی آن که به آسمان برند و باز پس آورند، و یا آن که اکثر انبیا را برند، و بعضی را در همان ساعت برند و بعضی را بعد از سه روز تا چهل روز و یا آن که روح را با بدنهای مثالی برند و این اظهر است و اللّٰه تعالی

یعلم

[زیارت أئمه]

(و روى جابر عن ابى جعفر صلوات اللَّه عليه قال من تمام الحجّ لقاء

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۲۷

الامام) و كالصحيح منقولست كه حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه عليه فرمودند كه از جمله عباداتى كه حج به آن تمام مى شود ملاقات كردن امام است حيا و ميّتا و اين حديث با احاديث ديگر گذشت (و روى صالح بن عقبه عن زيد الشّحّام قال قلت لأبى عبد اللَّه صلوات اللَّه عليه ما لمن زار واحدا منكم قال كمن زار رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و اله) و كالصحيح منقولست از زيد كه گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه عرض نمودم كه چه ثواب دارد كسى كه يكى از شما ائمه معصومين را صلوات اللَّه عليهم زيارت كند حضرت فرمودند كه چنان است كه حضرت سيد المرسلين صلوات اللَّه عليه را زيارت كرده باشد (و قال رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و اله لعلىّ صلوات اللَّه عليه يا علىّ من زارنى فى حياتى او بعد موتى أو زارك فى حياتك او بعد موتك اوزار بنيك فى حياتهما او بعد موتهما ضمنت له يوم القيمه ان اخلّصه من اهوالها و شدائدها حتّى اصيّره معى فى درجتى) و كلينى روايت كرده است مرفوعا كه حضرت سيد الانبياء صلوات اللَّه عليه و آله به حضرت امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه فرمودند كه يا على هر كه زيارت كند مرا در حيات من يا بعد از وفات من يا زيارت كند ترا در حيات تو يا بعد از وفات تو يا زيارت كند حسنين صلوات اللَّه عليهما را در حيات ايشان يا بعد از وفات ايشان من

ضامنم که در روز قیامت او را خلاصی دهم از ترسها و سختیهای روز قیامت تا آن که او را جا دهم با خود در درجه عالیه که حق سبحانه و تعالی از جهه من مقرر ساخته است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۸

و کالصحیح منقولست از یونس قصری که گفت چون به مدینه رفتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه رفتم عرض نمودم که فدای تو گردم به خدمت شما آمدم و زیارت نکردم حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را حضرت فرمودند که بد کردی اگر نه این بود که از شیعیان مایی نظر به تو نمی کردم آیا زیارت نمی کنی کسی را که حق سبحانه و تعالی و جمیع ملائکه و انبیاء و مؤمنان او را زیارت می کنند گفتم فدای تو گردم نمی دانستم که زیارت آن حضرت چنین است، حضرت فرمودند که بدان که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه افضل است نزد حق سبحانه و تعالی از جمیع ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و او راست ثواب اعمال جمیع ایشان چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه فرمود که ضربت علی عمرو بن عبد ود را افضل است از عبادت جن و انس تا روز قیامت؟ و ائمه هدی بقدر اعمال بر یکدیگر فضیلت دارند که ظاهرش آنست که هر که عمر او بیشتر باشد عملش بیشتر خواهد بود، و محتمل است که کیفیت نیز مراد باشد مثل جهاد حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه، و ظاهرا جرات نتوان کرد به امثال این اخبار بر فضلیت بعضی بر بعضی دیگر و توقف اولی است در غیر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه

علیهم چون افضلیت آن حضرت بر باقی ائمه متواتر است و اللّه تعالی یعلم.

و کالصحیح منقولست از بزنطی که جمعی در خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّه علیهما بودیم و آن خانه پر بودند از محدّثین پس حکایت روز غدیر را در میان آوردند بعضی از عامه گفتند که معلوم نیست این واقعه، یا فضیلت آن روز ظاهر نیست پس حضرت فرمودند که شهرت روز غدیر در آسمانها بیشتر از شهرت آنست در زمین به درستی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۹

حق سبحانه و تعالی را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است، و یکی از طلا، و در آن قصر صد هزار خیمه است، یا خانه از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه است از یاقوت سبز و خاک آن از مشک و عنبر است، و در آن چهار نهر است یکی از شراب، و یکی از آب، و یکی از شیر، و یکی از عسل و در اطراف آن درختان هست از جمیع میوه ها و بر آن درختان مرغان هستند که بدنهاشان از مروارید است و بالهاشان از یاقوت و بانواع صوتها خوش خوانی می کنند، و چون روز غدیر می شود فرشتگان همه آسمانها باین قصر می آیند و تسبیح و تقدیس و تهلیل الهی می کنند، پس آن مرغان به پرواز می آیند و در آن آب فرو می روند و بر آن خاک مشک و عنبر می غلطند پس چون فرشتگان جمع می شوند آن مرغها پرواز می کنند و بالهای خود را بر ایشان می افشانند و در این روز نثار فاطمه زهرا صلوات اللّه علیها را به هدیه به یک

دیگر می دهند و می فرستند از جهه هم، و خواهد آمد که در شب زفاف حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا درخت طوبی یا سدره مامور شد که بار و برک عظیم بر دارد و اهل بهشت از حور و غلمان همه در زیر آن درخت حاضر شدند و راحیل خطبه خواند در غایت فصاحت و بلاغت و حضرت جبرئیل از جانب حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه خطبه کرد و حق سبحانه و تعالی از جانب حضرت فاطمه ایجاب فرمود، و جبرئیل از جانب حضرت امیر المؤمنین قبول کرد، پس درخت طوبی یا سدره المنتهی یا هر دو نثار کردند مروارید و جواهر و برکهای خود را بر ایشان و هر یک از حوران و غلمان بهره خود را از آن برداشتند و در روز غدیر به هدیه از جهه دیگری می فرستند چون هر یک از اینها را بویی و زینتی هست که دیگری ندارد و در عرض سال از آن بو معطرند تا عید دیگر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۰

چون آخر روز می شود ندا می رسد که برگردید به جاهای خود که شما را ایمن ساختند از خطا و لغزش تا سال دیگر این روز از جهه اعزاز و اکرام حضرت محمد و علی صلوات اللّٰه علیهما.

پس حضرت فرمودند که ای پسر ابو نصر در هر جا که باشی سعی کن که در روز غدیر نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه حاضر شوی زیرا که حق سبحانه و تعالی می آمرزد جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را و در می گذرد از گناهان شصت ساله ایشان، و از آتش دوزخ آزاد می کند دو

برابر آن چه آزاد کرده است در ماه رمضان و در شب قدر و شب فطر، و درهمی که در این روز تصدیق کنند برابر است با هزار درهم که به شیعیان اثنی عشری دهند پس هر چه مقدورت باشد احسان کن به برادران مؤمنت و مسرور ساز در این روز مؤمن و مؤمنه را.

پس فرمودند که ای اهل کوفه حق سبحانه و تعالی شما را خیر بسیار کرامت فرموده است و به درستی که شما از آن مؤمنانید که حق سبحانه و تعالی دلهای شما را از جهه ایمان امتحان فرموده است و عنقریبست که خفّتها به شما خواهند رسانید دشمنان شما و بر شما ظلمهای بسیار خواهند کرد و امتحانها و آزمایشها با شما خواهد شد و بلاهای پی در پی بر شما ریخته خواهد شد، و عاقبت حق سبحانه و تعالی که کشف غم و الم کار اوست از شما بر طرف خواهد فرمود بلاهای عظیمه را، و اللّٰه که اگر مردمان فضلیت این روز را بدانند چنانکه باید و به شرایط و آداب آن عمل نمایند هر روز ده مرتبه فرشتگان آسمانها مصافحه کنند ایشان را، و اگر نه خوف تطویل بود هر آینه ذکر می کردم از فضلیت این روز و رتبه هایی که حق سبحانه و تعالی عطا فرموده است عارفان این روز را آن مقدار که کسی حساب آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۱

نتواند کرد.

راوی می گوید که زیاده از پنجاه مرتبه به نزد بزنطی رفتیم و او این حدیث را در هر مرتبه نقل کرد و ما جمعی از او شنیدیم.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه

که هر که زیارت کند حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را پیاده حق سبحانه و تعالی بعدد هر گامی حجی و عمره در نامه عمل او بنویسد، و اگر پیاده برگردد بعدد هر گامی دو حج و دو عمره بنویسند.

و راوی گوید که من نزد آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بودم و سخن حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه بر آمد ابن مارد عرض نمود به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که چه ثواب دارد زیارت جدت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه؟ پس حضرت صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ای پسر مارد هر که زیارت کند جدم را و عارف بحق او باشد حق سبحانه و تعالی بعدد هر کامی حجی و عمره مقبول در نامه عمل او بنویسد، قسم به خدا ای پسر مارد که حق سبحانه و تعالی طعمه آتش نمی کند قدمی را که گرد آلود شده باشد در زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه خواه پیاده رفته باشد یا سواره و این حدیث را به آب طلا بنویس. یعنی به این حدیث عمل کن و اهتمام به شان آن داشته باش که بسیار نافع است، و محتمل است که حقیقتش مراد باشد و سنت باشد نوشتن آن باب طلا تا او و دیگران اعتنا به شانس داشته باشند.

و کالصحیح منقول است از ابو عامر که واعظ اهل حجاز بود گفت رفتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که یا ابن رسول اللّٰه زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه چه ثواب دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۲

فرمودند که ای ابو عامر خبر داد

مرا پدرم از پدرش از جدش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند بمن که یا علی و اللّٰه که ترا شهید خواهند کرد در زمین عراق و در آنجا مدفون خواهی شد گفتم یا رسول اللّٰه چه ثواب دارد کسی که قبور ما را زیارت کند و معمور سازد و تعاهد آن کند، و اهتمام به زیارت آن داشته باشد حضرت فرمودند که یا ابا الحسن به درستی که حق سبحانه و تعالی قبر ترا و قبرهای فرزندان ترا بقعها گردانیده است از بقعهای بهشت و عرصهای از عرصهای جنت و به درستی که حق سبحانه و تعالی دلهای برگزیدگان خلقش و بندگان خاص خود را مشتاق و محب شما گردانیده است، و مشقتها و آزارها خواهند کشید از جهه دوستی شما و ایشان عمارت کنندگان قبور شمایند و بسیار به زیارت قبور شما خواهند آمد از جهه رضای الهی و دوستی رسولش صلوات اللّٰه علیه و آله، یا علی ایشان مخصوصانند به شفاعت من به آن که اوّل ایشان را شفاعت خواهم کرد، و ایشان در حوض کوثر بر من وارد خواهند شد و در بهشت ایشان به زیارت من خواهند آمد، یا علی هر که معمور دارد قبور شما را و تعاهد آن کند به پاکیزگی، و بوی خوش، و تعظیم آن چنان باشد که یاری کرده باشد حضرت سلیمان را بر بنای بیت المقدس و هر که زیارت کند قبور شما را چنان است که بعد از حج اسلام هفتاد حج کرده باشد و چون از زیارت برگردد از گناهان پاک

شده باشد مانند روزی که از مادر متولد شده باشد پس خوشحال باش، و بشارت باد ترا، و بشارت ده محبان و دوستان خود را به نعمتهای بسیار و به چیزی چند که چشم ایشان را روشن کند که نه چشمها دیده باشد و نه گوشها شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد و لیکن جمعی از اراذل مردمان و بدترین خلق خدا سرزنش کنند زیارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۳

کنندگان شما را به زیارت چنانکه سرزنش می کنند زناکاران را به زنا، این جماعت بدترین امت منند من ایشان را شفاعت نخواهم کرد و در حوض کوثر بر من وارد نخواهند شد.

و کالصحیح از مفضل منقولست که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و عرض نمودم که اشتیاق به نجف اشرف دارم فرمودند که از چه جهه عرض نمودم که دوست می دارم که زیارت کنم حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را فرمودند که ثواب زیارت آن حضرت را می دانی گفتم نه یا ابن رسول اللّٰه مگر آن که شما بفرمایید فرمودند که هر گاه زیارت کنی آن حضرت صلوات اللّٰه علیه را بدان که زیارت می کنی استخوانهای حضرت آدم، و بدن حضرت نوح، و جسم حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم را.

عرض نمودم که یا ابن رسول اللّٰه مشهور است که حضرت آدم صلوات اللّٰه علیه در سراندیب فوت شد و می گویند که استخوانش در بیت اللّٰه الحرام است چگونه به کوفه آمد استخوان او؟ حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی نمود به حضرت نوح علیه السلام در وقتی که در کشتی بود و خطاب به

او رسید که هفت شوط طواف خانه بکن، و داخل آب شد و آب تا زانوهای آن حضرت بود پس از آب تابوتی بیرون آوردند، و در کشتی گذاشتند و این کشتی در میان دریا بود و می گشت، یا طواف خانه کعبه می کرد، آن مقدار که حق سبحانه و تعالی خواست که او طواف کند پس کشتی رسید تا در کوفه در میان مسجد کوفه، پس حق سبحانه و تعالی به زمین خطاب فرمود که آب خود را بخور و فرو بر پس آب دریا در مسجد کوفه فرو رفت هم چنان که ابتدا از آنجا بیرون آمد و جمعی که با نوح بودند در کشتی در اطراف عالم متفرق شدند پس حضرت نوح تابوت استخوانهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۴

آدم علیه السلام را از کشتی بیرون آورد و در نجف دفن کرد، و این نجف قطعه ایست از کوهی که حق سبحانه و تعالی در آن سخن گفت با حضرت موسی علیه السلام، و حضرت عیسی علیه السلام را در این کوه مقدس و مطهر گردانیدند، و حضرت ابراهیم علیه السلام را بر این کوه خلیل خود گردانید، و حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله را در این کوه در شب معراج حبیب خود گردانید و آن را محل سکنای پیغمبران صلوات اللَّه علیهم گردانید، و قسم به خدا که بعد از دو پدرش حضرت آدم و نوح کسی از پیغمبران سکنی نکرد که نزد حق سبحانه و تعالی گرامی ترا از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه باشد، پس چون زیارت کنی جانب نجف را پس زیارت کن استخوانهای حضرت آدم و بدن نوح

و جسم حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم را که زیارت کرده خواهی بود پدران پیشینیان را که آدم و نوح باشد و زیارت کرده خواهی بود حضرت سید المرسلین را چون زیارت حضرت امیر المؤمنین زیارت آن حضرت است چون نفس آن حضرتست و زیارت کرده خواهی بود حضرت امیر المؤمنین را که بهترین اوصیاء پیغمبران است و به درستی که دعاهای زائران آن حضرت مستجابست و در وقت زیارت و دعا درهای آسمان گشوده می شود پس بخواب مرو که چنین خیرات از دستت برود یعنی سعی کن که زیارت کنی و چنانکه باید زیارت کنی و احادیث فضایل زیارت حضرت امیر المؤمنین بسیار است، و هم چنین زیارت مخصوصه و غیر آن از حد متجاوز است و اگر کسی استیفای آن را خواهد رجوع کند بکتاب مزار سید ابن طاوس و غیر آن

[زیارت امام حسین ع]

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۵

موضع قبر الحسین صلوات اللّه علیه منذ یوم دفن فیه روضه من ریاض الجنّه و قال صلوات اللّه علیه: موضع قبر الحسین صلوات اللّه علیه ترعه من ترع الجنّه) و به اسانید صحیحه منقول است از اسحاق که مشترکست میان موثق و ثقه و موثق نیز از اصحاب اصول معتمده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که موضع قبر حضرت سیّد الشهدا صلوات اللّه علیه از آن روزی که آن حضرت را در آنجا دفن نموده اند باغی است از باغستانهای بهشت، و باز فرمودند که موضع قبر آن حضرت صلوات اللّه علیه روضه یا دریست از روضها یا درهای بهشت

به معانی که سابقا گـذشت و مؤیـد آن که در بهشت خواهد بود و حدیث کربلای معلی است که مجموع را به بهشت می برند (و قـال صـلوات اللَّه علیه حریم قـبر الحسـین صـلوات اللَّه علیه خمسه فراسـخ من اربعه جـوانب القـبر) و منقـولست در قـوی که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللَّه علیه فرمودند که حریم قبر آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه پنج فرسخ است از هر یک از چهار جانب قبر، و ممکن است که مراد یک فرسـخ و ربع فرسـخ باشـد که مجموع پنـج فرسخ باشد، و لیکن علما معنی اول را فهمیده اند، و در روایتی هشت فرسخ است، و در روایتی چهار فرسخ، و در روایتی یک فرسخ از هر جانبی از چهار جانب قبر.

و در روایتی کالصحیح از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که تربت قبر آن حضرت تا ده میل است که سه فرسخ و ثلثی باشد.

و در صحیح از اسحاق بن عمار منقولست که گفت از آن حضرت

صلوات اللَّه علیه شنیدم که موضع قبر آن حضرت را حرمتی است معلوم هر که آن را بشناسد و پناه بان برد حق سبحانه و تعالی او را امان می دهـد عرض نمودم که بیان فرمائیـد که چه مقـدار است فرمودنـد که از موضع قبر تا بیست و پنج ذرع از پیش، و بیست و پنـج ذرع از پس و بیست و پنج ذرع از بالای سـر و هم چنین از پیش پا، و موضع قبر آن حضـرت از آن روزی که آن حضرت را دفن کرده اند روضه ایست از روضهای بهشت، و از آنجا معراجی است که اعمال

زیارت کنندگان را به آسمان می برند، و نیست پیغمبری و فرشته مگر آن که از حق سبحانه و تعالی رخصت می خواهند در زیارت قبر آن حضرت و ایشان را رخصت می دهند که زیارت کنند قبر آن حضرت را و فوجی می آیند و فوجی بالا می روند.

و در صحیح از عبد اللَّه بن سنان منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه شنیدم که قبر آن حضرت صلوات اللَّه علیه بیست ذرع مکسر است به آن که مثلا چهار ذرع باشد در عرض، و پنج ذرع باشد در طول، و در روایتی دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه منقولست که خاک قبر را تا هفتاد ذرع بر می توان داشت از جهه شفا و امان. و اکثر اصحاب حمل کرده اند بر مراتب فضل پس بیست ذرع مکسر تخمینا اصل قبر است بهتر است و هم چنین است هر چه نزدیکتر است بهتر است تا هشت و اکثر روایت هشت فرسخ را ذکر نکرده اند و کفعمی روایت کرده است و تا پنج فرسخ گفته اند و ممکن است که شرف زمین به اعتبار حرمت دفن در آن پنج فرسخ باشد و از کربلا باشد به اعتبار شرف جوار و سکنی چنانکه کالصحیح از ثابت منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی کربلا را آفریده است پیش از آفریدن کعبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۷

به بیست و چهار هزار سال و مقدس و مبارک گردانیده است و پیش از آن که حق سبحانه و تعالی خلق کند عالم را مقدس بود و مبارک و همیشه چنین خواهد بود و

حق سبحانه و تعالی موضع کربلا را بهترین مواضع بهشت گردانیده است، و از این حدیث ظاهر می شود که زمین کربلا را به بهشت خواهند برد چنانکه مشهور است تا آن که مشهور است که علامه حلی در مرض موت متردد شد که او را به نجف برند و صحرای قیامت را به بیند یا به کربلا برند و نه بیند آخر ترجیح نجف داد از جهه دیدن عذاب ظالمان اهل بیت و مشهور است که شیخ فخر الدین علیه الرحمه علامه را در خواب دید و از او پرسید که چگونه گذرانیدی در جواب گفت که اگر نه کتاب الفین و زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه بود هر آینه فتاوی مرا هلاك می کرد و دور نیست که اهلاك فتاوی به اعتبار استعجال و عدم تدبر باشد (و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال ما بین قبر الحسین صلوات اللّٰه علیه إلی السّماء السّابعه مختلف الملائکه) و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از قبر حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه تا به آسمان هفتم محل تردّد فرشتگان است فوجی می آیند و فوجی می روند و احادیث بر این مضمون بسیار است (و روی صالح بن عقبه عن بشیر الدّهّان قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه ربّما فاتنی الحجّ فاعرّف عند قبر الحسین صلوات اللّٰه علیه قال احسنت یا بشیر أیّما مؤمن اتی قبر الحسین صلوات اللّٰه علیه عارفا بحقّه فی غیر یوم عید کتبت له عشرون حجّه و عشرون عمره مبرورات متقبّلات و عشرون غزوه مع نبیّ

مرسل او امام عادل، و من

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۸

اتـاه فی یوم عیـد کتبت له الف حجّه و الف عمره مـبرورات متقبّلات و الف غزوه مع نبیّ مرسـل او امـام عـادل قـال فقلت له و کیف لی بمثل الموقف و قال فنظر إلیّ شـبه المغضب ثمّ قال: یا بشـیر انّ المؤمن اذا اتی قبر الحسـین صـلوات اللّه علیه یوم عرفه فاغتسـل بـالفرات ثـمّ تـوجّه الیـه کتـب اللّه عزّ و جـلّ له بکـلّ خطـوه حجّه بمناسـکها و لا ـ اعلمه الّا قـال و عمره) و منقولسـت کالصـحیح از بشـیر یا یسیر بیا دو نقطه و سین بی نقطه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که بسیار است که توفیق حج نمی یابم و در روز عرفه نزد قبر حضرت سید الشهدا صلوات اللّه علیه مشغول دعا می شوم و دعاهای عرفه را می خـوانم چنـانکه در عرفـات بسـر می آورم حضـرت فرمودنـد که ای بشـیر خوب کرده، هر مؤمنی که به نزد قـبر آن حضـرت آید و عارف باشد بحق آن حضرت یعنی او را امام واجب الاطاعه داند چنانکه در احادیث مفسّر شده است و این قید از جهه اخراج غیر مؤمن است چون ایمان شـرط صحت همه عبادات است خصوصا زیارات و در غیر روز عید باشد می نویسند در نامه عمل او بیست حج و بیست عمره صـحیح مقبول و بیست جهاد که در خدمت پیغمبر مرسل یا امام معصوم به جا آورد و کسی که در روز عید به نزد آن حضرت آید می نویسند از جهه او هزار حج و هزار عمره صحیح مقبول، و هزار جهاد با پیغمبر مرسل یا با

امام عادل که مراد از آن معصوم است، بشیر گفت عرض نمودم که کی به ثواب وقوف عرفات می رسد پس حضرت از روی غضب نظر بمن کردند و فرمودند که ای بشیر به درستی که مؤمن اثنا عشری هر گاه به نزد قبر آن حضرت صلوات اللّه علیه آید در روز عرفه و در فرات غسل کند و متوجه آن حضرت شود بعدد هر گامی یک حج با جمیع اجزاء و شروط در نامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۹

عملش می نویسند. و گمانم این است که حضرت یک عمره را نیز فرمودند، بدان که در این حدیث یک جمله از قلم نساخ افتاده است و در همه کتب حدیث چنین است که (و من اتاه فی یوم عید کتبت له مائه حجّه و مائه عمره و مائه غزوه مع نبیّ مرسل او امام عادل) و در تهذیب و کافی به همین اکتفا شده است و در ثواب الاعمال بعد از این عبارت این عبارتست که (و من اتاه فی یوم عرفه عارفا بحقّه کتبت له الف حجّه) تا به آخر عبارت متن پس اگر در روز عید زیارت کند صد حج و صد عمره و صد جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل می نویسند، و اگر در روز عرفه به زیارت آید هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد می نویسند و به سبب غسل بعدد هر گامی یک حج و عمره می نویسند، احادیث بسیار وارد شده است در ثواب غسل به همین نحو که به سبب هر گامی که می گذارد و بر می دارد حجی می نویسند با جمیع مناسک، و در حدیث دیگر از جهه قدم برداشتن

حجی و از جهه گذاشتن عمره، و به سبب غسل کردن از جمیع گناهان پاک می شود و بهر گامی ده حسنه می نویسند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه منقول است که حق سبحانه و تعالی را فرشته چند هست که موکلند به قبر حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه و چون کسی قصد زیارت می کند و غسل زیارت می کند حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله می فرماید که ای مهمانهای خدای تعالی بشارت باد شما را که رفیق من خواهید بود در بهشت، و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه می فرماید که من ضامنم که حاجتهای شما بر آورده شود و بلاها از شما دفع شود در دنیا و آخرت، پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۰

حضرت رسول خدا، و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهما حفظ و حمایت ایشان می فرمایند تا به خانهای خودشان رسانند.

و در صحیح عیص و کالصحیح ابو الیسع از آن حضرت صلوات اللّه علیه منقولست که از غسل زیارت سؤال کردند که آیا غسل دارد فرمودند که نه و محمولست بر تقیه یا نفی وجوب چون غسل زیارت متواتر است (و روی عن داود الرّقّی قال سمعت ابا عبد اللّه جعفر بن محمّد و ابا الحسن موسی بن جعفر و ابا الحسن علیّ بن موسی صلوات اللّه علیهم و هم یقولون من اتی قبر الحسین بن علیّ صلوات اللّه علیهما بعرفه قلبه اللّه ثلج الفؤاد) و در اکثر نسخ الصّدر یا الوجه است نسخه متن موافق است با نسخه قدیمه ثواب الاعمال، در حسن کالصحیح منقول است که داود بغدادی گفت شنیدم از این سه معصوم

صلوات اللّه علیهم که فرمودند که هر که زیارت کند قبر حضرت امام حسین را صلوات اللّه علیه در روز عرفه حق سبحانه و تعالی او را برگرداند با دل پر از معرفت ائمه هدی یا به سینه سرد مانند برف یعنی خوشحال از معرفت یا با امید مغفرت و رحمت یا با روی منور مانند برف و چون بلاد عرب گرمسیر است و از برف و یخ بسیار ملتذّ می شوند اسباب سرور را تعبیر از آن برف می کنند و این مجازیست شایع و در بعضی از نسخ به بای موحّده است و کنایه است از سرور و با نسخه الوجه بلج انسبست و با دو نسخه دیگر ثا می باید (و قال الصادق صلوات اللّه علیه انّ اللّه تبارک و تعالی یبدا بالنظر إلی زوّار قبر الحسین صلوات اللّه علیه عشیّه عرفه قیل له قبل نظره إلی اهل الموقف قال نعم قیل و کیف ذاک قال لأنّ فی أولئک اولاد زنا و لیس فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۱

هؤلاء اولاد زنا) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّه علیه فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی در عصر روز عرفه اول نظر شفقت و مرحمت بسوی زیارت کنندگان قبر حضرت امام حسین می فرماید و عبادات ایشان را قبول می فرماید و حاجات ایشان را بر می آورد و گناهان ایشان را می آمرزد و دعای ایشان را در حق دیگران مستجاب می فرماید، پس عرض کردند که پیش از آن که نظر شفقت و مرحمت به اهل موقف کند؟ فرمودند بلی پرسیدند که چرا ایشان را مقدم می دارد حضرت فرمودند که از جهه آن که در موقف عرفات

اولاد زنا می باشد و در زایران آن حضرت أولا زنا نیست.

و ظاهرا مراد نواصب انـد که بحـج می رونـد، و غیر محب اهل البیت به زیارت ائمه هدی صـلوات اللّٰه علیهم نمی روند و پیش گذشت احادیث بسـیار که دوستی ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم علامت حلال زادگی است و دشمنی ایشان علامت حرام زادگیست، و چون بودن دشـمنان اهل البیت سـبب آمـدن غضب الهی است چه جای نیامدن رحمت، پس اگر حج در ذمه اش نباشد زیارت آن حضرت بهتر است چنانکه احادیث متواتره وارد شده است بر این معنی.

و کالصـحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که زیارت کند حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه را در روز عرفه حق سـبحانه و تعالی در نامه عمل او بنویسـد هزار هزار حج که با حضـرت صاحب الزمان صـلوات اللّٰه علیه کرده باشـد، و هزار هزار عمره که با رسول خـدا صـلی اللّٰه علیه و آله کرده باشـد می نویسـند، و چنان است که هزار هزار بنـده آزاد کرده باشـد، و هزار هزار اسب در راه حق سـبحانه و تعالی فرسـتاده باشد و حق سـبحانه و تعالی فرماید: که این بنده صدیق من است یعنی بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۲

رام است گویا بسـیار تصدیق کننده است خدا و رسول را، و ایمان آورده است به وعده من، و فرشتگان گویند که فلان صدیق را حق سبحانه و تعالی به نیکی و خوبی یاد فرموده و او را در زمین به بزرگی یاد کرد، یا او را کرّوبی نامید یعنی مقرب درگاه الهی.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در روز عرفه

حق سبحانه و تعالی نظر شفقت بسوی زیارت کنندگان آن حضرت می فرماید که ای زیارت کنندگان عمل را از سر گیرید که گناهان شما را آمرزیدند.

و کالصحیح منقولست که هر که روز عرفه را نزد آن حضرت بسر آورد چنانست که در موسم در عرفات بوده است و این اعمال را در آنجا به جا آورده است (و قال صلوات اللّٰه علیه من زار قبر الحسین بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما جعل ذنوبه جسرا علی باب داره ثمّ عبرها کما یخلّف احدکم الجسر وراءه اذا عبره) و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که بقصد زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه بیرون رود گناهان او را بمنزله پلی می کنند بر در خانه او مانند کسی که از پلی بگذرد دیگر آن پل را نمی بیند او نیز دیگر گناهان خود را نخواهد دید (روی علیّ بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال وکّل اللّٰه عزّ و جلّ بالحسین صلوات اللّٰه علیه سبعین الف ملك یصلّون علیه کلّ یوم شعثا غبر و یدعون لمن زراره و یقولون یا ربّ هؤلاء زوّار الحسین (ع) افعل بهم و افعل بهم) و منقولست در موثق که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۳

سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته را موکّل گردانیده است به حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه هر روز که ژولیده مو و گرد آلوده به زیارت آن حضرت آیند، و بر آن حضرت صلوات فرستند، و از جهه زیارت کنندگان آن حضرت دعا کنند و می گویند که

پروردگارا این جماعت زیارت کننـدگان آن حضـرتند خداونـدا چنین و چنین کن یعنی حاجات دنیا و آخرت ایشان را عرض می نمایند، و دعای ملک مستجابست خصوصا هر گاه از جهه همین مقرر شده باشند، و ظاهر این حدیث آنست که این هفتاد هزار فرشته جماعتی انـد که در احادیث صـحیحه وارد شده است که هر روز جبرئیل غسل می کند در چشـمه زندگانی که در بهشت است و چون از آب بیرون می آید بالهای خود را می افشاند هفتاد هزار قطره از آن افشانده می شود و از هر قطره فرشته مخلوق می شـود به قـدرت الهی و داخـل بیت المعمور می شونـد و از آنجـا به مکه معظمه می آینـد قریب به غروب و شب تا صبح طواف کعبه می کنند و از آنجا به زیارت رسول خدا صـلی اللَّه علیه و آله می روند و بر آن حضرت سلام می کنند، بعد از آن به زیارت حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه می آینـد و بر آن حضـرت سـلام می کنند سـلام پس بر می گردند و سلام بر حضـرت امام حسن صـلوات اللَّه علیه می کنند دیگر به زیارت حضـرت امام حسـین صلوات اللَّه علیه می آیند و بر آن حضـرت سـلام می کننـد دیگر نیز بر می گردنـد و ائمه بقیع را صـلوات اللَّه علیهم زیـارت و سـلام می کننـد دیگر کاظمین را صلوات اللَّه علیهما دیگر حضـرت امام رضا صـلوات اللَّه علیه را دیگر عسـکریّین صلوات اللَّه علیهما را سلام و زیارت می کنند دیگر به آسـمان می رونـد پیش از طلوع آفتـاب، و مرتبه دیگر جبرئیـل غسـل می کنـد در شب و هفتاد هزار ملک مخلوق می شوند و کل شب طواف بیت المعمور می کنند و از آسمان به زمین می آیند،

و کل روز طواف کعبه معظمه می کنند تا غروب و بعد از آن بهمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۴

ترتیب زیارت رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم می کنند و به آسمان می روند، و محتمل است که این هفتاد هزار ملك غیر آنها باشند و همیشه در روضه مقدسه و حوالی روضه باشند، و غیر اینها چهار هزار فرشته نیز در روضه مقدّسه می باشند و اینها جمعی اند که ایشان را حق سبحانه و تعالی به مدد آن حضرت (صلوات اللّٰه علیه) فرستاد که به رخصت آن حضرت جهاد کنند حضرت رخصت ندادند و اختیار لقاء اللّٰه کردند بعد از آن مامور شدند که در آن روضه در عزا باشند تا وقتی که حضرت صاحب الامر (صلوات اللّٰه علیه) خروج کنند در خدمت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه طلب خون آن حضرت (صلوات اللّٰه علیه) کنند چنانکه در احادیث مستفیضه بلکه متواتره وارد شده است و چون اکثرش در روضه و ثواب الاعمال و کتب زیارات خصوصا در کتاب مزار ابن قولویه مسطور است به اجمال اکتفا شد (و قال صلوات اللّٰه علیه من اتی الحسین صلوات اللّٰه علیه عارفا بحقّه کتبه اللّٰه عزّ و جلّ فی اعلی علّیین) و در حسن کالصحیح از عیینه ثقه، و در صحیح از ابن مسکان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که به زیارت آن حضرت رود و عارف باشد بحق آن حضرت که اثنی عشری باشد چون از حقوق آن حضرت است که ائمه اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم از صلب آن حضرتند حق سبحانه و تعالی مقرر فرماید که جای او

در بهشت در اعلی مراتب بهشت باشد یا نامه عملش در آنجا ثبت شود یا او را از جمله مقربان کنند.

(و ساله زید الشّحّام فقال له ما لمن زار واحد منکم فقال کمن زار رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله) و کالصحیح منقولست به اسانید متکثره از زید ثقه که گفت عرض

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۵

نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که چه ثواب دارد کسی که یکی از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم را زیارت کند حضرت فرمودند که چنانست که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله را زیارت کرده باشد. و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده است، و منافاتی ندارد با فضیلت رسول خدا بر عالمیان چون بناء فضیلت زیارت بر افضلیت نیست گاه باشد که بناء آن بر مظلومیت باشد چنانکه ظاهر می شود از اخبار بسیار لهذا ثواب زیارت حضرت سید الشهدا بیشتر وارد شده است.

(و قال موسی ابن جعفر صلوات اللَّه علیهما ادنی ما یثاب به زوّار ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه بشطّ الفرات اذا عرف حقّه و حرمته و ولایته ان یغفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تاخّر) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللَّه علیه فرمودند که کمترین ثوابی که عطا می کند حق سبحانه و تعالی زیارت کنندگان حضرت ابی عبد اللَّه الحسین را صلوات اللَّه علیه در کنار فرات، یعنی آن حضرت مدفونند در کنار آب فرات که شعبه بود از نهر مهر بزرگ و ظاهرا نهری بوده است که به بصره می رفته است و مشهور است که نهر علقمی است نزدیک مشهد آن حضرت صلوات

اللّٰه علیه، و یا آن که غرض آنست که هر که زیارت قبر از نزدیک کند این ثواب دارد که گناهان گذشته و آینده او را همه می آمرزند هر گاه عارف باشد بحق و حرمت و امامت آن حضرت، و به همین مضمون در صحیح ابن مسکان و کالصحیح احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز منقولست.

(و روی الحسن بن علیّ بن فضّال عن ابی ایّوب الخرّاز عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر محمّد بن علی صلوات اللّٰه علیه قال مروا شیعتنا بزیاره الحسین بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما فان زیارته تدفع الهدم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۶

و الغرق و الحرق و اکل السّبع و زیارته مفترضه علی من اقرّ للحسین صلوات اللّٰه علیه بالإمامه من اللّٰه عزّ و جلّ.)

و در صحیح یا موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که امر کنید شیعیان ما را به زیارت آن حضرت صلوات اللّٰه علیه به درستی که زیارت آن حضرت دفع می کند فرو آمدن دیوار یا سقف را بر آن کس، و غرق شدن در آب را و سوختن آتش را و خوردن درنده را و زیارت آن حضرت واجبست بر کسی که اقرار دارد بانکه حضرت امام حسین امامی است که حق سبحانه و تعالی او را به امامت مقرر فرموده است، و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که بعضی به همین عبارت وارد شده است بلفظ فرض و بعضی بلفظ واجب و بعضی بلفظ حق، و بعضی قایل بوجوب شده اند در عمری یک بار و به اعتبار حدیث

وشا که گذشت، بعضی قایل شده اند که هر یک از ائمه اقلا در عمری یک بار واجبست، و احوط آنست که زیارت او را بقصد قربت واقع سازد و اگر همه را بقصد قربت واقع سازد بهتر است.

و در صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از مشایخ او از ابن رئاب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق لازمست بر غنی که هر سال دو مرتبه به زیارت امام حسین رود و بر فقیر لازمست که سالی یک بار به زیارت آن حضرت رود.

(و روی هارون بن خارجه عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال إذا کان النّصف من شعبان نادی مناد من الافق الاعلی یا زائری قبر الحسین علیه السّلام ارجعوا مغفورا لکم، ثوابکم علی ربّکم و محمّد نبیّکم.)

و کالصحیح به اسانید متکثره منقول است از هارون ثقه که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون نیمه شعبان می شود منادی از آسمان ندا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۷

می کند که ای زیارت کنندگان قبر حسین علیه السلام برگردید که گناهان شما را آمرزیدند و ثواب شما بر پروردگار شماست، و بر محمد که پیغمبر شماست که در هر جا که خواهند از مراتب عالیه بهشت جا خواهند داد. و شیخ این حدیث را روایت کرده است باین عنوان که هر گاه شب نیمه شعبان در آید و ظاهرا لیله از قلم نساخ افتاده باشد یا مراد باشد چون احادیث بسیار در فضیلت زیارت شب نیمه وارد شده است.

مثل حدیث کالصحیح عبد الرحمن بن حجاج که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که زیارت کند

قبر امام حسـین صلوات اللَّه علیه را در شبی از سه شب حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و آن شب فطر و شب اضحی و شب نیمه شعبان است.

و باز از آن حضـرت صلوات اللَّه علیه منقولست که هر که زیارت آن حضرت کند در شب نیمه شعبان و شب فطر و شب عرفه یعنی عصـر عرفه موافق احادیث متواتره در یک سال حق سـبحانه و تعالی در نامه عمل او بنویسد هزار حج و عمره مقبول و در بعضـی از نسخ صحیحه هزار هزار حج مقبول و هزار هزار عمره مقبوله و بر آورند از جهه او هزار حاجت دنیا و آخرت اگر چه در بعضـی احادیث مطلق واقع شده است مثل حدیث کالصحیح بزنطی و ابو بصیر پس اولی آنست که در شب نیمه و روز نیمه هر دو زیارت کنند.

[زیارت امام کاظم ع]

(و روی الحسـین بن محمّـد القمیّ عن الرّضا صـلوات اللَّه علیه انّه قال من زار قبر ابی صـلوات اللَّه علیه ببغداد کان کمن زار قبر رسـول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و اله و قـبر امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه الّـا انّ لرسول اللَّه و امیر المؤمنین فضـلهما) و مرویست در حسن کالصحیح از حسین و در تهذیب حسن و هر دو مجهولند و لیکن کتاب او معتمد بوده که آن حضرت صلوات اللَّه علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۸

فرمودنـد که هر که زیارت کند در بغداد روضه مقدسه کاظمین را صـلوات اللَّه علیهما چنانست که زیارت قبر حضـرت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه را کرده است

و ليكن حضرت رسول خدا و حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليهما فضليّت خود را دارند چنانكه گذشت كه بناى ثواب زيارت بر فضيلت نيست.

(و روى عن الحسن بن علىّ الوشّاء عن ابى الحسن الرّضا صلوات اللَّه عليه قال سألته عن زياره قبر ابى الحسن موسى بن جعفر صلوات اللَّه عليهما مثل زياره الحسين صلوات اللَّه عليه؟ قال نعم.)

و در صحيح و حسن و كالصحيح از وشّاء منقولست كه گفت از حضرت امام رضا صلوات اللَّه عليه سؤال كردم كه زيارت قبر حضرت امام موسى كاظم صلوات اللَّه عليه ثوابش مثل زيارت حضرت امام حسين است فرمودند بلى. و احاديث فضيلت زيارت هر يك از ائمه هدى صلوات اللَّه عليهم خصوصا كاظمين بسيار است و وارد است كه ثوابش مثل ثواب زيارت رسول اللَّه است صلى اللَّه عليه و آله و در حديث ديگر ثوابش بهشت است.

و از زكريا بن آدم منقولست حضرت امام رضا صلوات اللَّه عليه فرمودند كه حق سبحانه و تعالى نجات داد بغداد را به بركت قبر آن حضرت صلوات اللَّه عليه يعنى چون حضرت امام موسى كاظم را شهيد كردند بغداد مستحق زوال شد مثل كوفه و غير آن و ليكن چون حضرت در آنجا مدفون شدند به بركت وجود آن حضرت بغداد نجات يافت از زوال و اللَّه تعالى يعلم.

[زيارت امام رضا ع]

(و روى علىّ بن مهزيار عن ابى جعفر محمّد بن علىّ الثّانى صلوات اللَّه عليهما قال قلت له جعلت فداك زياره الرّضا صلوات اللَّه عليه افضل ام زياره ابى عبد اللَّه الحسين صلوات اللَّه عليه قال زياره ابى

افضل و ذلك انّ ابا عبد اللَّه صلوات

اللّٰه علیه یزوره کلّ النّاس و ابی صلوات اللّٰه علیه لا یزوره الّا الخواصّ من الشّیعه.)

و به سی و نه سند صحیح و پنج سند حسن کالصحیح منقولست از علی که عرض نمودم به حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که فدای تو گردم زیارت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه افضل است یا زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه حضرت فرمودند که زیارت پدرم افضل است زیرا که حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه را همه مردمان زیارت می کنند و پدرم را زیارت نمی کنند مگر خواص از شیعه.

جمعی از مشایخ چنین می گفتند که مراد از خواص شیعه شیعه اثنی عشریست چون مصطلح علما آنست که شیعه کسی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را خلیفه بلا فصل دانند، و بنا بر این سیزده فرقه باطله نیز داخلند در شیعه، و هر که حضرت امام رضا را امام می داند بقیه ائمه را نیز امام می دانند پس چون شیعه اثنا عشری زیارت آن حضرت می کنند و بس، زیارت آن حضرت دلیل تشیع است و تتمیم سخن ایشان باین است که چون ایشان مؤمن و مسلمند هر جا که ایشان باشند و از فرق باطله نباشند امید نزول رحمت الهی بیشتر است، و اظهر آنست که مراد از شیعه:

اثنی عشری است و خواص شیعه علماء و صلحایند که تابع ثوابند و اکثر عوام تابع شهر تند پس جائی که خواص شیعه روند متبع است با آن که نزول رحمت الهی نیز هست، و یا آن که چون شیعه و سنّی به زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه می روند مهجور نیستند بخلاف روضه

حضرت که خواص می روند و خواص کم می باشند، روضه آن حضرت مهجور است در آنجا بیشتر می باید رفت و این رفتن از جهه تقویت اعتقادات ایشان مطلوبست.

و مؤید این معنی است حدیث حسن کالصحیح که عبد العظیم از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸ ص: ۵۵۰

امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه رخصت می طلبید که به زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه رود فرمودند که باش پس بیرون آمدند و آب دیده ایشان روان بود و فرمودند که زایران جدم حضرت امام حسین بسیارند و زیارت کنندگان پدرم در طوس قلیلند. و بعد از این نیز خواهد آمد در حدیث حمزه بن حمران و گذشت که حضرت سید الأنبیاء صلوات اللّٰه علیه فرمودند: که کسی بر حمزه گریه نمی کند، و اهل مدینه عهد نمودند که اوّل گریه بر حمزه کنند و از این جهت است که تجویز کرده اند مرمت و زینت قبور انبیاء و اوصیاء را که سبب زیادتی اعتقاد عوام می شود و مبادا به سبب ترک این ضعفی در اعتقادات ایشان به همرسد.

(و روی عن احمد بن محمّد بن ابی نصر البزنطیّ قال قرات کتاب ابی الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه ابلغ شیعتی انّ زیارتی تعدل عند اللّٰه الف حجّه قال قلت لأبی جعفر یعنی ابنه صلوات اللّٰه علیه الف حجه قال ای و اللّٰه و الف الف حجّه لمن زاره عارفا بحقّه) و به پانزده سند صحیح و حسن کالصحیح منقولست از بزنطی که گفت خواندم نامه نامی حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه را که نوشتند بودند که برسان به شیعیان من که زیارت من نزد حق سبحانه و تعالی برابر

است با هزار حج و احمد گفت که چون به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه رسیدم از جهه طمأنینه قلب عرض نمودم که حضرت فرموده اند که زیارت آن حضرت برابر است با هزار حج آیا قول حضرتست چون مکاتبه است و لیس الخبر کالمعاینه یا از روی مبالغه فرموده اند یا از جهه جمعی از خواص فرموده اند حضرت فرمودند که آری و اللّٰه که چنین است و با هزار هزار حج برابر است از جهه کسی که حضرت را خوب شناخته باشد یعنی از خواص اثنی عشری باشد علی الظاهر نه آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۱

اثنی عشری فاسق باشد، یا همین امام داند آن حضرت را و کمالات و حالات آن حضرت را نداند مانند اکثر عوام که از جهه آن جماعت هزار حج است و از جهه خوبان هزار هزار حج، و ممکن است که از جهه اثنی عشری هزار هزار حج باشد و از جهه غیر ایشان هزار حج و آن نیز از اثنی عشری باشد چنانکه احادیث بسیار بر این مضمون وارد است و اللّٰه تعالی یعلم.

(و روی الحسین بن زید عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه قال سمعته یقول یخرج رجل من ولد موسی اسمه اسم امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فیدفن فی ارض طوس و هی من خراسان یقتل فیها بالسّمّ فیدفن فیها غریبا فمن زاره عارفا بحقّه اعطاه اللّٰه عزّ و جلّ اجر من أنفق من قبل الفتح و قاتل.)

و در حسن کالصحیح بلکه صحیح منقولست از حسین بن زید بن علی ابن الحسین صلوات اللّٰه علیهما که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه او

را به فرزندی قبول فرموده بودند و تربیت فرمودند چون زید شهید شده بود و او روایت کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه و ظاهرا سهو از نساخ شده است و او از حضرت امام محمد باقر روایت نکرده است البته، و همین روایت را صدوق در عیون و امالی و غیر آن از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه روایت کرده است که گفت از آن حضرت شنیدم و فایده این عبارت که شنیدم آنست که احتمال ارسال زایل شود، و حدیثی که باین عنوان روایت شود نزد ارباب حدیث صریحست در عدم ارسال بخلاف عن ابی جعفر فقط که احتمال ضعیفی دارد که بواسطه روایت کرده باشد و اگر نه این بود که صدوق در کتب دیگر از آن حضرت صلوات اللَّه علیه روایت کرده بود در اینجا اگر سمعته نبود احتمال می رفت که از حضرت امام محمد باقر بواسطه روایت کرده باشد خصوصا هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۲

واسطه معصوم بوده باشد.

و در حدیث ابو بصیر گذشت در فواید که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه تجویز فرمودند که هر چه را از من شنیده باشی از پدرم روایت می توانی کرد و بر عکس و اگر همه را از پدرم روایت کنی بهتر است چون هر چه من می گویم حدیث پدرم و جدّم و حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول اللَّه است صلوات اللَّه علیهم و همه قول اللَّه است و لیکن از جهه آن که مبادا حمل بر کذب یا سهو کنند اگر نمی داند که از کدام است از احدهما روایت می کند مثل محمد بن مسلم

و زراره و غير ايشان حاصل آن كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه فرزندى از فرزندم موسى به همرسد كه اسم او اسم حضرت امير المؤمنين على باشد صلوات اللَّه عليهما و در زمين طوس كه از شهرهاى خراسانست مدفون شود و روضه حضرت در سناباد است كه از قراى طوس است و الحال بمنزله طوس است چون اينجا به بركت حضرت آبادان شد طوس خراب شد، و فرزندم را زهر دهند و شهيد كنند و در آنجا مدفون شود غريب يعنى كسى از آباء و اجداد او در آنجا نباشد و محتمل است كه غريبا حال باشد از يقتل يعنى در غربت شهيد شود پس كسى كه او را زيارت كند و عارف باشد بحق او حق سبحانه و تعالى عطا كند او را ثواب كسانى كه زر در راه خدا مى دادند و جهاد مى كردند پيش از فتح مكه معظمه و قبل از فتح مكه جهاد و انفاق هر دو شاق بودند بر نفوس بنا بر اين ثواب هر دو بيشتر بود و حق سبحانه و تعالى فرموده است كه لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا وَ كُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنى وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و ترجمه اش اين است كه مساوى نيستند از شما جمعى كه مالهاى خود را در راه جهاد صرف نمودند و جهاد كردند

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۵۳

پيش از فتح مكه، آن جماعت درجه ايشان عظيمتر است از آن جمعى كه بعد از فتح مكه انفاق كردند و جهاد نمودند، و بعد

از آن تـدارك لا حقين فرمود كه ما همه را وعده بهشت كرده ايم پيشـينيان و پسـينيان را و حق سـبحانه و تعالى به اعمال شـما مطلع و داناست و غرض شما را مى داند.

(و روى البزنطىّ عن الرّضا صلوات اللّه عليه قال ما زارنى احد من أوليائى عارفا بحقّى الّا شفعت فيه يوم القيمه.)

و به اسانيـد صـحيحه و حسـنه كالصـحيحه منقولست كه آن حضـرت صـلوات اللّه عليه فرمودند كه هر كه به زيارت من آيد از دوستان من و حق مرا شناسد به آن كه مرا امام واجب الاطاعه داند البته در روز قيامت حق سبحانه و تعالى مرا شفاعت دهد كه او را شـفاعت كنم يا مرا شفاعت مقبوله دهد كه چون او را شفاعت كنم قبول فرمايد، و معلوم نيز مى توان خواند يعنى شفاعت كنم او را.

(و قال ابو جعفر محمّد بن علىّ الرّضا صلوات اللّه عليه انّ بين جبلى طوس قبضه قبضت من الجنّه من دخلها كان آمنا يوم القيمه من النّار) و منقولست در صـحيح و كالصحيح از ابو هاشم جعفرى كه حضرت امام محمد تقى صلوات اللّه عليه فرمودند كه در ميان دو كوه طوس پاره از زمين است كه از بهشت برداشـته اند و آن مشهد مقدس آن حضرت است هر كه داخل شود در آن روضه بقصد زيارت در روز قيامت ايمن خواهد بود از آتش جهنم.

(و قال صـلوات اللّه عليه ضمنت لمن زار قبر ابى صلوات اللّه عليه بطوس عارفا بحقّه الجنّه على اللّه عزّ و جلّ) و منقول است در حسن كالصحيح از عبد العظيم حسنى كه مدفونست در رى كه حضرت امام محمد تقى صلوات اللّه عليه

فرمودند که هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۴

زیارت کند قبر پدرم را صلوات اللَّه علیه من از جانب حق سبحانه و تعالی ضامنم که او را به بهشت برم حسب الامر و حسب الوعد الهی.

(و قال رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله ستدفن بضعه منّی بخراسان ما زارها مکروب الّا نفّس اللَّه کربته و لا مذنب الّا غفر اللَّه له ذنوبه) و کالصحیح منقولست از جابر که حضرت امام محمد باقر صلوات اللَّه علیه روایت فرمودند که از آبای خود صلوات اللَّه علیهم که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که عن قریب است که پاره از تن من مدفون خواهد شد در خراسان و هر مغموم حزینی که زیارت کند او را البته حق سبحانه و تعالی غم او را زایل کند و هر گناه کاری که او را زیارت کند البته حق جل و علا گناهان او را بیامرزد و امثال این حدیث را عامه روایت کرده اند در معجزات آن حضرت به اعتبار اخبار از آینده مثل شهادت حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات اللَّه علیهم.

(و روی النّعمان بن سعد عن امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب صلوات اللَّه علیه انّه قال سیقتل رجل من ولدی بأرض خراسان بالسّمّ ظلما اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابن عمران موسی علیه السّلام الا فمن زاره فی غربته غفر اللَّه له ذنوبه ما تقدّم منها و ما تاخّر و لو کانت مثل عدد النّجوم و قطر الامطار و ورق الاشجار.)

و به اسانید کالصحیحه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که عن قریب مردی از فرزندان من شهید خواهد شد

به زهر در خراسان از روی ظلم که همنام من باشد و پدرش همنام موسی بن عمران صلوات اللّٰه علیه باشد بتحقیق که هر که او را در آن غربت زیارت کند حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و اگر چه گناهان او بعدد ستارگان آسمان و قطرات باران و برکت درختان باشد که همه را حق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۵

و تعالی به برکت زیارت آن حضرت می آمرزد و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده است.

(و روی حمدان الدّیوانیّ عن الرّضا صلوات اللّٰه علیه انّه قال من زارنی علی بعد داری اتیته یوم القیمه فی ثلاثه مواطن حتّی اخلّصه من اهوالها اذا تطایرت الکتب یمینا و شمالا و عند الصّراط و عند المیزان) و به اسانید کالصحیحه بسیار منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که هر که از راه دور به زیارت من آید در روز قیامت در سه موضع به نزد او آیم که هول و ترس آن مواضع عظیم باشد در وقتی که نامهای اعمال پرّان شود و جمعی را که بدست راست آید ناجی باشند، و جمعی را که بدست چپ آید هالک باشند من نامه ایشان را بدست راست ایشان دهم.

دویم نزد صراط که جمعی از صراط بجهنم افتند من نگذارم و ایشان را بگذارنم از صراط سیم در وقتی که اعمال بندگان را به میزان بسنجند ترازوی عمل ایشان را به زیارت خود سنگین کنم و ایشان را به بهشت برم با خود (و روی حمزه بن حمران قال قال ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه

تقتل حفدتی بأرض خراسان فی مدینه یقال لها طوس من زاره إلیها عارفا بحقّه اخذته بیدی یوم القیمه و ادخلته الجنّه و ان کان من اهل الکبائر قال قلت جعلت فداك و ما عرفان حقّه قال یعلم انّه امام مفترض الطّاعه غریب شهید من زاره عارفا بحقّه اعطاه اللّه عزّ و جلّ اجر سبعین شهیدا ممّن استشهد بین یدی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله علی حقیقه) و به اسانید متکثره از صحیح و حسنه کالصحیحه بسیار منقولست از ابن ابی عمیر از حمزه بن حمران که نزد این شکسته صحیح الحدیثست به تتبّع

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۶

بسیار که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که فرزند زاده من شهید خواهد شد در زمین خراسان در شهری که آن را طوس می گویند هر که به آن جا رود به زیارت او و عارف باشد بحق او فردای قیامت بدست خود دستگیری او کرده به بهشتش برم و اگر چه از اهل کبایر باشد که گناهان کبیره بسیار داشته باشد یا کارش در دنیا گناهان کبیره حمزه گفت عرض نمودم که عرفان حق چه معنی دارد فرمودند که آنست که بدانند که او امامیست که حق سبحانه و تعالی اطاعت او را واجب گردانیده است بر خلایق، و غریبست بانکه مدفونست در پهلوی بدترین خلق خدا که هارون است لعنه اللّه، و مامون او را شهید کرد بنا حق، نه مثل کفره سنّیان تینان که اعتقاد ایشان امامت و خلافت کافران بنی امیه و بنی عباس است و اعتقاد ایشان اینست که بر ایشان واجب بود که اطاعت آن کافران کنند و اگر اطاعت

نکنند واجب القتلند «قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّی یُؤْفَکونَ»* هر که آن حضرت را زیارت کند و عارف بحق آن حضرت باشد حق سبحانه و تعالی او را عطا فرمایـد ثواب هفتاد شـهید از شـهیدانی که در برابر حضـرت سـید المرسـلین شـهید شـده باشـد با معرفت حق یا شهادت حقیقی نه مجازی چنانکه وارد است که موت غریب شـهادتست، و مؤمن هر جا که بمیرد شهید شده است، از این باب شهادت نباشد بلکه کشته شده باشد.

و صدوق بعد از این حدیث در عیون گفته است که در حدیث دیگر منقولست یعنی باین سند علی الظاهر که حضـرت صادق صلوات اللَّه علیه فرمودنـد و اشاره به حضـرت امام موسـی کاظم کردنـد که فرزنـد این فرزنـدم شـهید خواهـد شـد در طوس و زیارت نخواهـد کرد او را از شـیعیان ما مگر نادر بسـیار نادر یا یکانهای عالم از خوبان، و علی ای حال تفسـیر حـدیث اول می کند که زیارت نمی کنند او را مگر خواص شیعه چنانکه گذشت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۷

(و روی الحسن بن علیّ بن فضّ ال عن ابی الحسن علیّ بن موسـی الرّضـا صـلوات اللَّه علیهما انّه قال له رجل من اهل خراسان یا ابن رسول اللَّه رأیت رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و اله فی المنام کانّه یقول لی کیف أنتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی و استحفظتم ودیعتی و غیّب فی ثراکم نجمی فقـال له الرّضـا صـلوات اللَّه علیه انـا المـدفون فی ارضـکم و انا بضـعه من نبیّکم و انا الودیعه و النّجم الا فمن زارنی و هو یعرف ما أوجب اللَّه تبارک و تعالی من حقّی و طاعتی فأنا و آبائی شفعاؤه یوم القیمه

و من كنّا شفعاءه نجا و لو كان عليه مثل وزر الثّقلين من الجنّ و الانس و لقد حدّثنى ابى عن جدّى عن ابيه صلوات اللّه عليهم انّ رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و اله قال من رآنى فى منامه فقد رآنى لأنّ الشيطان لا يتمثّل فى صورتى و لا فى صوره احد من اوصيائى و لا فى صوره واحد من شيعتهم و انّ الرّؤيا الصّادقه جزء من سبعين جزءا من النبوّه) و به اسانيد صحيحه منقولست از حسن كه شخصى از اهل خراسان عرض نمود به آن حضرت صلوات اللَّه عليه كه يا ابن رسول اللَّه در واقعه ديدم حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله را كه گويا بمن مى گويد كه چگونه خواهد بود حال شما هر گاه مدفون شود در زمين شما پاره تن من و به شما سپارند كه حفظ كنيد امانت مرا، و غايب شود در خاك شما ستاره من.

و اين عبارت سه احتمال دارد يكى آن كه بشارتى باشد اهل خراسان را به آن كه محل دفن آن حضرت خواهد بود، و اشاره باشد بانكه بعد از وفات آن حضرت تعهد قبر آن حضرت بكنند و در تعظيم آن بكوشند و بدانند كه تعظيم آن حضرت تعظيم رسول حق سبحانه و تعالى است و زيارت آن حضرت زيارت آن حضرتست و استخفاف آن حضرت استخفاف

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۵۸

به آن حضرتست، و احتمال ديگر آنست كه حضرت سيد الانبياء تهديد ايشان فرمايد كه بدا حال شما اگر بگذاريد كه آن حضرت را شهيد كنند بلكه مى بايد همگى حفظ آن حضرت حيّا و ميّتا بكنيد، يا آن كه غرض

اظهار امامت حضرتست به آن شخص تا سبب هدایت او و دیگران شود و اعم از همه اظهر است، و جواب حضرت نیز مثل رؤیاست که فرمودند که من مدفون خواهم شد در زمین شما و منم پاره تن رسول خدا و پاره تن برادر و نفس رسول خدا، و منم آن کسی که امانت حق سبحانه و تعالی ام که بر شما واجب گردانیده است که حفظ و حمایت و رعایت من کنید در حیات و بعد از وفات، و منم ستاره که در احادیث متواتره وارد شده است که ائمه اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم مانند ستارگانند که هر ستاره که فرو می رود ستاره دیگر طالع می شود، و ستارگان سبب بقای آسمانهاست چون در روز قیامت ستارگان خواهند ریخت و آسمان نیز مطوی خواهد شد، و هم چنین ائمه عشر سبب بقای آسمانها و زمینهایند و چون همه بروند عالم فاسد می شود.

پس فرمودند که بتحقیق که هر که مرا زیارت کند و داند که حق سبحانه و تعالی مرا امام واجب الاطاعه عالمیان گردانیده است و در اکثر روایات زیارات این شرط واقع است تا دلالت کند بر آن که امامت از اصول دین است و کسی که اصلی از اصول دین را نداند، هیچ عبادتی نافع نیست او را چنانکه مکرر گذشت و در زیارت آن حضرت این شرط بیشتر واقع است چون جمعی از شیعه از دین برگشتند و فطحی و واقفی شدند و از این جهت بود که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را چنین کرد که آمدند در میان خلایق و معجزات بسیار از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه

ظاهر شد تا حجت الهی بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۹

همه تمام شد و اعجاز آن حضرت منقطع نشد، و کم سالی است که معجزات باهره ظاهر نشود حتی بر اهل بلخ و بخارا و سمرقند که کورهای مادر زاد و شلها و با بیماریهای مزمنه شفا می یابند، و اعجاز آن حضرت اعجاز همه ائمه است صلوات اللّٰه علیهم زیرا که آن حضرت امامتش موقوفست بر امامت ائمه سابقه و خود بقیه ائمه را بیان می فرمودند، و هم چنین ائمه بعد از آن حضرت صلوات اللّٰه علیهم نیز ظاهر می ساختند معجزات بسیار از جهه دفع شبهاتی که در میان خلایق به همرسیده بود مثل همین راوی که ابن فضال است او لا قایل بود به امامت عبد اللّٰه افطح با نهایت زهد و ورع و ملازمت حضرت امام رضا و نقل معجزات بسیار از آن حضرت تا در اواخر عمر برگشت، و بسیاری از بزرگان اصحاب حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیهما باین شبهه مبتلا شدند که ملعونی القای این شبهه کرد که ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم خلفای الهی اند و محبوبان حق سبحانه و تعالی اند چون حق سبحانه و تعالی بگذارد که ظالمان و کافران ایشان را بکشند! البته شبیه ایشان را کشته اند مثل حضرت عیسی صلوات اللّٰه علیه و هیچ فکر نکردند در احادیث متواتره و آیات بسیار که همیشه دوستان الهی ممتحن بودند و بلا موکّل است به انبیاء و اوصیاء و هر که شباهتش به ایشان بیشتر باشد پس هر که اشبهه باشد، و از این جهت بسیاری که واقفی شده بودند و فطحی به سبب

کثرت معجزات که دیدند برگشتند، و شیطان دشمنی است بزرگ می باید که مؤمنان همیشه متوسل بجناب اقدس الهی باشند و پناه به خداوند خود برند از شر این دشمن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۰

پس هر که مرا زیارت کند با ایمان بمن و امام واجب الاطاعه داند مرا و با ایمان به پدرانم که ایشان را امامان واجب الاطاعه داند من و پدرانم صلوات اللَّه علیهم همه شفیعان او باشیم در روز قیامت، و هر که ما شفیع او باشیم البته ناجیست و حق سبحانه و تعالی رد شفاعت ما نمی کند اگر چه آن شخص گناهان جمیع انس و جن داشته باشد، و بعد از آن بیان حقیقت خواب او را فرمودند که حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرش صلوات اللَّه علیهم که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که مرا در خواب ببیند مرا دیده است زیرا که شیطان بصورت من در نمی تواند آمد و نه بصورت هیچ یک از اوصیاء من و نه بصورت هیچ یک از شیعیان اوصیاء من، و به درستی که خواب درست که انبیاء و اوصیاء را صلوات اللَّه علیهم در خواب ببینند یک جزو است از هفتاد جزو از نبوت. و بسیاری از وحیهای انبیاء اولی العزم در واقعه بود چنانکه واقعات آن حضرت متواتر است و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ یعنی بتحقیق یا بذات خودم قسم یاد می کنم که خداوند شما که منم راست کردم خواب رسولم را که حق است که هر آینه داخل مسجد الحرام خواهید شد

ایمن از شر کفار، و عمره به جا خواهید آورد، و جمعی سر خواهید تراشید، و جمعی تقصیر خواهید کرد از جهه محل شدن از احرام، و موافق آن چه دیده بودند واقع شد، و خواب حضرت ابراهیم کشتن اسماعیل و اسحاق را، و خواب یوسف و غیر آن که در روایات و احادیث واقع شده است و مشهور است در اخبار بسیار که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله هر روز خواب خود را بیان می فرمودند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۱

از صحابه نیز می پرسیدند که آیا خواب خوبی دیده اید و حضرت تعبیر می فرمودند، و هم چنین ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و انکار رؤیا صادقه انکار ضروری است از ضروریات دین مبین و شبهات می کنند که اگر کسی خواب ببیند رسول خدا یا ائمه هدی را صلوات اللّٰه علیهم که امر کنند به فسق آیا عمل می توان کرد و جوابش اینست که فرض محال است و هرگز نشده است و نخواهد شد.

(و روی عن ابی الصّلت عبد السّلام بن صالح الهرویّ قال سمعت الرّضا صلوات اللّٰه علیه یقول و اللّٰه ما منّا الّا مقتول شهید فقیل له فمن یقتلك یا ابن رسول اللّٰه (ص) قال شرّ خلق اللّٰه فی زمانی یقتلنی بالسّمّ ثمّ یدفننی فی دار مضیعه (مضیّقه خ م ط) و بلاد غربه الا فمن زارنی فی غربتی کتب اللّٰه له اجر مائه الف شهید و مائه الف صدیق و مائه الف حاجّ و معتمر و مائه الف مجاهد و حشر فی زمرتنا و جعل فی الدّرجات العلی من الجنّه رفیقنا) و منقولست در حسن کالصحیح از ابو الصلت که از

هراه بود و لیکن شیعه بود و شیعه هروی بی چیزی نیست اگر چه ثقه و صحیح الحدیث است و شیعیان جمعی او را سنی می دانند و سنیان او را شیعه می دانند و ظاهرا شیعه بوده است بحسب باطن و سنی بوده است بحسب ظاهر که گفت شنیدم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه که می فرمودند که و اللّٰه که هیچ یک از ما ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم نیستند که شهید نشده باشند یا نشوند خواه به شمشیر و خواه به زهر، پس کسی که عرض نمود که شما را که شهید خواهد کرد ای فرزند رسول اللّٰه حضرت فرمودند که بدترین خلق خدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۲

در زمان من مرا شهید خواهد کرد به زهر و مرا دفن خواهد کرد در خانه زبونی که بدترین خانها باشد به اعتبار هم سایه بد که هارونست و در بلاد غربت که از فرزندان و خویشان دور باشم، و دور نیست که مراد از غربت مجاورت آن سگ باشد. بتحقیق که هر که زیارت کند مرا در غربت من که در این موضع باشد نه از دور، یا آن که بداند مظلومیّت مرا حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق که معصوم باشند یا کسانی که جمیع آن چه پیغمبران فرموده باشند تصدیق کرده باشند یا اول تصدیق کرده باشند.

چنانکه عامه به تواتر نقل کرده اند که صدیقان سه کس بودند مؤمن آل فرعون، و مؤمن آل یاسین که حبیب نجار بود، و افضل صدیقان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه که اول کسی که تصدیق حضرت سید

المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله کرد از مردان شاه مردان بود چنانکه در فردوس الاخبار عامه مذکور است، و ایضا مذکور است در آن که آن حضرت فرمودند که ملائکه هفت سال صلوات بر من و علی و خدیجه می فرستادند زیرا که مسلمانی نبود بغیر از ایشان، و بنویسند از جهه او ثواب صد هزار حج و عمره و صد هزار مجاهد فی سبیل اللّٰه و محشور شود با ما و در درجات بلند بهشت رفیق ما باشد.

(و روی الحسن بن علیّ بن فضّال عن ابی الحسن الرّضا صلوات اللّٰه علیه انّه قال انّ بخراسان لبقعه یاتی علیها زمان تصیر مختلف الملائکه فلا یزال فوج ینزل من السّماء و فوج یصعد إلی أن ینفخ فی الصّور فقیل له یا ابن رسول اللّٰه و أیّه بقعه هذه قال هی بأرض طوس فهی و اللّٰه روضه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۳

من ریاض الجنّه من زارنی فی تلک البقعه کان کمن زار رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله و کتب اللّٰه تبارک و تعالی له ثواب الف حجّه مبروره و الف عمره مقبوله و کنت انا و آبائی شفعاؤه یوم القیمه.)

و در صحیح و کالصحیح بسیار منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که بتحقیق که در خراسان قطعه از زمین هست که زمانی بیاید که محل تردد ملائکه باشد و همیشه طایفه از ایشان به آسمان روند و طایفه از آسمان به زیر آیند تا روزی که اسرافیل بدمد صور را و همه کس حتی فرشتگان بمیرند عرض نمودند که یا ابن رسول اللّٰه کدام بقعه است این بقعه که می فرمایید حضرت فرمودند که این

بقعه در زمین طوس خواهد بود و این بقعه و اللّٰه که روضه ایست از روضهای بهشت هر که مرا زیارت کند در این بقعه چنانست که حضرت سید الأنبیاء (ص) را زیارت کرده باشد و حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره پسندیده و من و پدران من همه شفاعت کنیم او را در روز قیامت.

(و قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله ستدفن بضعه منّی بأرض خراسان لا یزورها مؤمن الّا أوجب اللّٰه تعالی له الجنّه و حرّم جسده علی النّار) و کالصحیح از آن حضرت منقول است که عن قریب است که پاره از تن مرا دفن کنند در زمین خراسان و زیارت نکند مؤمنی آن پاره تنم را مگر آن که حق تعالی بهشت را از جهه او واجب گرداند و بدنش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.

و در صحیح از ابن ابی نجران منقولست که گفت از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۴

محمد تقی صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم که چه می فرمایید در ثواب زیارت پدرت حضرت فرمودند که ثوابش بهشت است و اللّٰه.

و در صحیح از علی بن اسباط منقولست که او نیز از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه این سؤال کرد حضرت فرمودند که و اللّٰه که ثوابش بهشت است و اللّٰه که بهشت است و در صحیح از ایوب بن نوح منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شنیدم که هر که زیارت کند پدر مرا در طوس حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و چون روز قیامت شود منبری از جهه

او نصب کنند در برابر منبر حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله تا از حساب خلایق فارغ شوند.

و در صحیح از وشّاء منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما فرمودند که عن قریب مرا زهر خواهند داد و شهید خواهند کرد پس کسی که مرا زیارت کند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزند و منقولست در حسن کالصحیح از یاسر که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از جهه زیارت قبور سفر نمی توان کرد مگر از جهه زیارت قبور حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم، و به درستی که مرا شهید خواهند کرد به زهر از روی ظلم و مرا دفن خواهند کرد در غربت پس کسی که بار بندد از جهه زیارت من دعای او را مستجاب و گناهان او را بیامرزند.

و در حسن کالصحیح از سلیمان بن حفص منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه شنیدم که هر که زیارت کند قبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۵

فرزندم علی را او را نزد حق سبحانه و تعالی ثواب هفتاد حج مقبول است عرض کردم که هفتاد حج مقبول فرمودند بلی و هفتاد هزار حج عرض نمودم که هفتاد هزار حج؟ پس فرمودند که بسیار حجی که مقبول نشود هر که زیارت کند آن حضرت را و شبی نزد آن حضرت بروز آورد چنان باشد که زیارت کرده است حق سبحانه و تعالی را یعنی انبیاء و اوصیاء را در عرش چون زیارت ایشان زیارت خداست عرض کردم از روی تعجب که چنان باشد که زیارت خدا کرده باشد در

عرش فرمودند که بلی چون روز قیامت می شود چهار کس از پیشینیان و چهار کس از پسینیان بر عرش حق سبحانه و تعالی باشند امّا پیشینیان حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند صلوات اللَّه علیهم و اما چهار دیگر محمد و علی و حسن و حسین اند پس جا می دهند و می نشینند با ما زیارت کنندگان قبور ائمه صلوات اللَّه علیهم و به درستی که زوّار قبر فرزندم. علیّ بن موسی الرّضا درجه ایشان رفیعتر و عطای ایشان بیشتر باشد و بائمه هدی صلوات اللَّه علیهم نزدیکتر خواهند بود.

و کلینی و شیخ همین روایت را به همین عبارت روایت کرده است کالصحیح از یحیی بن سلیمان مازنی از آن حضرت صلوات اللَّه علیه و ممکن است که در وقت افاده آن حضرت هر دو حاضر بوده باشند و اگر نه این بود که این روایت در امالی بسیار مصحح از سلیمان بن حفص منقولست و هم چنین در سایر کتب صدوق ممکن بود که حمل کنیم بر تصحیف نساخ و اللَّه تعالی یعلم و از عبارت حدیث ظاهر شد که مراد از زیارت خدا زیارت انبیاء و اوصیا (ص) است چنانکه مصرحا گذشت از حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۶

و کالصحیح منقولست از ابو الصلت هروی که نزد حضرت امام رضا صلوات اللَّه علیه بودم که جمعی از اهل قم داخل شدند و سلام کردند حضرت جواب سلام ایشان را دادند و ایشان را به نزدیک خود جا دادند و بعد از آن فرمودند که خوش آمده اید و به خانه خود آمده اید به درستی که شیعه مایید حقا و عنقریبست

که به زیارت قبر من خواهید آمد در طوس و به درستی که هر که غسل زیارت کند و بعد از آن مرا زیارت کند از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد.

و کالصحیح منقولست از عبد العظیم که گفت از حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه شنیدم که فرمودند که حق سبحانه اهل قم و آبه را آمرزید به سبب آن که به زیارت جدم علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیه می روند به درستی که هر که به زیارت آن حضرت رود و در راه یک قطره باران بر او بارد حق سبحانه و تعالی بدنش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.

و از محمد بن سلیمان منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه که اگر کسی حج اسلام حج تمتع را با عمره کرده باشد بعد از آن زیارت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله کرده باشد بعد از آن زیارت پدرت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه را کرده باشد و عارف بحق آن حضرت باشد و داند که آن حضرت امام واجب الاطاعه و حجت الهی است بر خلایق و در شهرستان علوم الهی است که به خدا نمی توان رسید الا از راه متابعت آن حضرت و بر آن حضرت سلام کرده باشد دیگر زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه کرده باشد، دیگر ببغداد آمده باشد و زیارت حضرت امام موسی کاظم کرده باشد و بعد از آن بشهر خود رفته باشد و چون سال دیگر شود حق سبحانه و تعالی او را خرجی راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص:

حج کرامت کرده باشد کدام افضل است آن که باز بحج رود یا به خراسان رود به زیارت پدرت حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه و بر آن حضرت سلام کند؟ حضرت فرمودند که بلکه به خراسان می آید و سلام بر پدرم می کند افضل است، و بهتر آنست که در ماه رجب به زیارت آن حضرت رود و لیکن الحال خوب نیست رفتن زیرا که تشنیع سلطان وقت هست بر زیارت آن حضرت بر ما و شما. و آن معتصم علیه اللعنه و العذاب الشدید بود که منع کرده بود از زیارت ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه در مدت پادشاهی مامون در مدینه مشرفه بود و چون مامون بجهنم رفت معتصم حضرت را از مدینه طلبید ببغداد و چون ببغداد رسیدند حضرت را زهر داد و آن حضرت شهید شدند و در عقب جدش مدفون شد در مقابر قریش.

و کالصحیح منقولست از ابراهیم بن عقبه که عریضه به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم از زیارت حضرت ابی عبد اللّٰه الحسین صلوات اللّٰه علیه، و از زیارت کاظمین صلوات اللّٰه علیهما پس حضرت در جواب نوشتند که حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه مقدّمند، و زیارت کاظمین زیارت دو معصوم است و ثوابش بیشتر است.

و در صحیح از ابو هاشم جعفری منقولست که حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیه فرمودند که قبر من در سر من رای سبب ایمنی شیعه و سنی است، و برکت آن حضرت دوست و دشمن را احاطه فرموده است چنانکه قبر کاظمین سبب امان

بغداد شد بروایت زکریا بن آدم از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه، و احادیث بسیار در فضیلت زیارات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۸

ائمه معصومین جمیعا و خصوصا وارد است و متواتر است در زیارت هر یک که ثواب آن ثواب زیارت حضرت سید المرسلین است و بهشت واجب می شود در زیارت هر یک از ایشان، به همین اکتفا شد از خوف اطالت.

باب موضع قبر امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه

[موضع قبر امیر المؤمنین غری است]

(روی صفوان بن مهران الجمّال عن الصّادق جعفر بن محمّد صلوات اللّٰه علیهما قال سار و أنا معه فی القادسیّه حتّی اشرف علی النّجف فقال هذا هو الجبل الّذی اعتصم به ابن جدّی نوح علیه السّلام فقال «سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنِی مِنَ الْماءِ» فاوحی اللّٰه عزّ و جلّ الیه یا جبل أ یعتصم بک منّی احد فغار فی الارض و تقطّع إلی الشّام ثمّ قال صلوات اللّٰه علیه اعدل بنا فقال فعدلت به فلم یزل سائرا حتّی اتی الغریّ فوقف علی القبر فساق السّلام من آدم علی نبیّ نبیّ علیهم السّلام و انا اسوق السّلام معه حتّی وصل السّلام إلی النّبیّ صلّی اللّٰه علیه و اله ثمّ خرّ علی القبر فسلّم علیه و علا نحیبه ثمّ قام فصلّی اربع رکعات و فی خبر آخر ستّ رکعات و صلّیت معه و قلت له یا ابن رسول اللّٰه ما هذا القبر فقال هذا قبر جدّی علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه) این بابی است در موضع قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و در میان قدما خلافی بوده است در موضع دفن آن حضرت و ظاهر کلام بزنطی و جمعی آن است که آن حضرت در مسجد کوفه مدفونست و لیکن اخبار بسیار

وارد شده است که در همین جا که الحال قبر آن حضرتست مدفونند، و ابن طاوس رضی اللَّه عنه کتاب فرحه الغری را تصنیف کرده است، و احادیث بسیار از حضرت رسول خدا و هر یک از ائمه هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۰

صلوات اللَّه علیهم روایت کرده است از جهه رد آن قول و اقوال دیگر.

و به اسانید صحیحه منقولست از صفوان که آن حضرت صلوات اللَّه علیه از قادسیه می آمدند و من در خدمت آن حضرت بودم تا آن که مشرف شدند بر نجف اشرف پس فرمودند که این کوهی است که پسر جدّم حضرت نوح علیه السلام پناه باین کوه آورد که از غرق شدن خلاص شود، و کنعان گفت که زود باشد که پناه برم به کوهی که مرا از غرق شدن نگاه دارد پس حق سبحانه و تعالی خطاب به کوه کرد که می خواهند پناه به تو آورند از عذاب من تو می توانی کسی را پناه دهی پس آن کوه از خشیت الهی به زمین فرو رفت و پاره پاره شد و هر پاره در طرفی از اطراف شام بیرون آمدند پس حضرت فرمودند که راه را بگردان به جانب نجف چون راه راست به کوفه می رود، و در وقت آمدن از قادسیه نجف: در دست چپ شاه راه واقع است پس من راه را گردانیدم و حضرت می آمدند تا به غریّ و ظاهرش غریین است و آن دو عمارت سفید است که یکی از پادشاهان عرب ساخته است و حکایتش طویل است و بی ما حصل، پس به نزد قبر آمدند و ایستادند و سلام می کردند بر یک یک از

پیغمبران و من نیز متابعت می کردم در سلام بر انبیا تا رسیدند به پیغمبر ما صلی اللَّه علیه و آله پس خود را بر قبر انداختند و سلام بر آن حضرت می کردند و به های های می گریستند، پس برخاستند، و چهار رکعت نماز زیارت به جا آوردند و ظاهرا دو رکعت نماز زیارت حضرت امیر المؤمنین است، و دو رکعت نماز از جهه حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیهما باشد، و در خبری دیگر شش رکعت نماز کردند و بنا بر شش رکعت دو روایت وارد است که یکی از جهه آن حضرت و چهار رکعت از جهه آدم و نوح صلوات اللَّه علیهما است، و در روایت دیگر دو رکعت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۱

جهه سر حضرت امام حسین صلوات اللَّه علیه است که یکی از اهل کوفه در شام دزدید و بالای سر حضرت امیر المؤمنین دفن کرد و دو رکعت را در جای منبر قائم آل محمد صلی اللَّه علیه و آله به جا آوردند و من نیز نماز کردم با آن حضرت صلوات اللَّه علیه پس عرض کردم که یا ابن رسول اللَّه این چه قبر است فرمودند که این قبر جدم علی بن ابی طالب است صلوات اللَّه علیه و شکی نیست که ائمه اهل البیت صلوات اللَّه علیه اعرفند به قبر جد خود از دیگران، و احادیث متواتره از ایشان منقولست و خود در همین موضع زیارت کرده اند و ظهور معجزات در این موضع متواتر است و در هر مرتبه که این ضعیف به زیارت آن حضرت مشرف شد معجزات بسیار دید و از جهه آن کتابی علی حده می باید.

زیاره قبر امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه

(اذا اتیت الغریّ بظهر الکوفه فاغتسل و امش علی سکون و وقار حتّی تأتی امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و تستقبله بوجهک و تقول السّلام علیک یا ولیّ اللّٰه أنت اوّل مظلوم و اوّل من غصب حقّه صبرت و احتسبت حتّی اتاک الیقین، و اشهد انّک لقیت اللّٰه عزّ و جلّ و أنت شهید عذّب اللّٰه قاتلک بانواع العذاب و جدّد علیه العذاب جئتک عارفا بحقّک مستبصرا بشأنک معادیا لأعدائک و من ظلمک، القی علی ذلک ربّی إن شاء اللّٰه انّ لی ذنوبا کثیره فاشفع لی عند ربّک فانّ لک عند اللّٰه تبارک و تعالی مقاما معلوما و انّ لک عند اللّٰه جاها و شفاعه و قد قال اللّٰه عزّ و جلّ وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۲

اما زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه هر گاه به صحرا نجف روی از کوفه و الحال کوفه خراب شده است و ظهر کوفه که نجف است آبادانست پس غسل زیارت بکن و با سکینه دل بذکر الهی و آرام تن روانه می شوی از خارج نجف یا از حمامی که غسل کرده و می آیی تا به قبر آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و رو به قبر می کنی و پشت بقبله و می گویی سلام الهی بر تو باد ای کسی که امامی از جانب حق سبحانه و تعالی و اطاعتت بر همه عالمیان واجبست چنانکه آیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ برهان باهر است بر آن، تو اول کسی از اصحاب و اقربای حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله که بر او ظلم کردند و امامت را بحسب ظاهر از تو غصب نمودند

و این ستمی بود که بر عالمیان کردند، و تو اول کسی بودی که حق ترا بردند از امامت و فی ء و خمس و غیر آن صبر کردی از جهه رضای الهی تا وقتی که رتبه شهادت را بلند گردانیدی و به جوار رحمت الهی پیوستی، و گواهی می دهم که با شهادت از دنیا رفتی و ملاقات کردی خداوند خود را چنانکه او فرموده بود، حق سبحانه و تعالی کشنده ترا که شقی ترین پیشینیان و پسینیان بود بعد از ثلثه کفره ظلمه چون شهادت تو نیز از ایشان شد معذّب گرداند بانواع عذاب و ساعت به ساعت بلکه آنا فآنا عذاب تازه به ایشان دهد.

آمده ام به نزد تو و می دانم حق ترا بانکه ترا امام اول می دانم از ائمه اثنی عشر و بینایم به رتبه عظیمی که ترا نزد حق سبحانه و تعالی هست، و با دشمنان تو دشمنی می کنم و با ستم کنندگان بر تو: عداوت می کنم آن چه مقدورم باشد، و تا زنده ام باین اعتقادم و باین اعتقاد ملاقات می کنم پروردگار خود را إن شاء اللّٰه اگر او خواهد و عیاذا باللّٰه مرا بمن نگذارد به سبب بدیهای من به درستی که مرا گناهان بسیار هست پس تو شفاعت کن مرا نزد پروردگارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۳

به درستی که ترا نزد او مقامی است معلوم همه عالمیان که رتبه تو از همه کس بالاتر است و در روز قیامت بر اعلاء درجات وسیله خواهی بود و گواهی می دهم که تو را نزد حق سبحانه و تعالی جاهی بزرگ و شفاعتی عظیم خواهد بود و رتبه شفاعت کبری از تست در ابتدا به آن

که واسطه ایجاد خلایقی بحسب علت غائی بعد از رتبه حضرت رسالت پناهی صلوات اللّٰه علیکما و چون نباشد در آخرت رتبه علیای شفاعت از شما! و حال آن که فرموده است که شفاعت نمی کنند مگر کسانی یا از برای کسانی که حق سبحانه و تعالی از ایشان یا از شفاعت ایشان یا از شفاعت از جهه ایشان راضی باشد.

(و تقول عند امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه ایضا الحمد للّه الّذی اکرمنی بمعرفته و معرفه رسوله و من فرض طاعته رحمه منه و تطوّلا منه علیّ و منّ علیّ بالإیمان الحمد للّه الّذی سیّرنی فی بلاده و حمّلنی علی دوابّه و طوی لی البعید و دفع عنّی المکروه حتّی ادخلنی حرم اخی نبیّه و ارانیه فی عافیه الحمد للّه الّذی جعلنی من زوّار قبر وصیّ رسوله الحمد للّه الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا ان هدانا اللّٰه اشهد ان لا اله الّا اللّٰه وحده لا شریک له، و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله جاء بالحقّ من عنده و اشهد انّ علیّا عبد اللّٰه و اخو رسوله اللّٰهمّ عبدک و زائرک متقرّب إلیک بزیاره قبر اخی رسولک و علی کلّ مأتیّ حقّ لمن اتاه و زاره و أنت خیر مأتیّ و اکرم مزور فاسئلک یا اللّٰه یا رحمن یا رحیم یا جواد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد ان تصلّی علی محمّد و اهل بیته و ان تجعل تحفتک إیّای من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقبتی من النّار و اجعلنی ممّن یسارع فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۴

الخیرات و یدعوک رغبا

و رهبا و اجعلنى من الخاشعين اللّهمّ انّک بشّرتنى على لسان نبيّک صلواتک عليه و اله فقلت «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» و قلت «وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» اللّهمّ و انّى بک مؤمن و بجميع أنبيائک فلا تقفنى بعد معرفتهم موقفا تفضحنى به على رءوس الخلائق بل قفنى معهم و توفّنى على التّصديق بهم فانّهم عبيدک و أنت خصصتهم بكرامتک و أمرتنى باتّباعهم) و نزد حضرت امير المؤمنين صلوات اللّه عليه دعايى را مى خوانى كه روايت كرده است شيخ كالصحيح از يونس كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه عليه فرمودند كه چون خواهى كه زيارت كنى قبر حضرت امير المؤمنين را پس وضو بساز و غسل كن و هموار برو و بخوان آن چه را كه ترجمه اش اينست كه جميع محامد و ثناها مخصوص خداونديست كه مرا گرامى داشت به آن كه خود را بمن شناسانيد و رسولش را، و كسانى كه واجب گردانيده است اطاعت ايشان را بر خلايق بمن شناسانيد از روى رحمت و احسان او بر من، و انعام كرد بر من به آن كه مرا مؤمن گردانيد.

حمد خداوندى را سزاست كه مرا از شهر بشهر آورد و حيوانات از جهه مركوب من آفريد و مرا بر آن سوار گردانيد، و راه دور را بر من نزديک گردانيد و مكروهات را از من دور گردانيد تا آن كه مرا در آورد در حرم برادر پيغمبرش (ص) و حمد خدا را كه به تن درستى داخل حرم آن حضرت كه كوفه است شدم چنانكه گذشت كه كوفه حرم خدا و حرم رسول خدا و

حرم امیر المؤمنین است یا در اصل روضه داخل گردانید و آن بمنزله حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۵

آن حضرتست یعنی به سبب آن که آن حضرت در اینجا مدفون است حرمتش بر همه کس واجبست.

حمد خدائی را سزاست که مرا از جمله زیارت کنندگان قبر وصی رسولش (ص) گردانید جمیع ثناها مخصوص خداوندیست که ما را هدایت نمود به معرفت ثواب زیارت آن حضرت یا به معرفت آن حضرت و ثواب زیارتش، و اگر هدایت الهی نمی بود ما هدایت نمی یافتیم باین شرف گواهی می دهم که خداوندی نیست بغیر از واجب الوجود بالذّاتی که در ذات و صفات یگانه است و او را شریکی در خداوندی و در ذات و صفات نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست و از جانب حق سبحانه و تعالی به راستی بخلق آمده است، و گواهی می دهم که علی بنده خداست و برادر رسول اوست. تا اینجا از روایت یونس است و صدوق این دعا را در میان در آورده است یا شیخ انداخته است تا ثم تدنوا الخ.

خداوندا بنده ذلیل تو و زیارت کننده تو چون زیارت دوستان خدا زیارت خداست تقرب به تو می جوید به سبب زیارت قبر برادر رسول تو و هر که را زیارت کنند بر او حقی هست از جهه زایران او و تو بهترین کسانی که به نزد او می روند، و کریمترین کسانی که زیارت او کنند پس سؤال می کنم ای خداوند و ای بخشاینده و ای مهربان و ای بخشنده و ای یگانه در ذات و صفات و ای محتاج الیه کل ممکنات و ای خداوندی که والد نیستی که

از تو فرزنـدی به همرسـد یا محل حوادث باشـی و مولود نیستی که حادث باشـی و نبوده است و نخواهد بود کسـی کفو تو که صلـوات فرسـتی بر محمـد و اهـل بیت او و آن که بگردانی تحفه مرا که عطـا خـواهی فرمـود و کـار تست که در همین جـا از گناهان من در گذری، و بگردانی مرا از کسانی که پیش دستی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۶

می کننـد در کارهـای خیر و ترا می خواننـد از روی رغبت و خواهش ثواب، و رهبت و ترس از عقاب، و بگردانی مرا از جمله خاشـعان. و این جمله مقتبس است از قول حق سبحانه و تعالی در وصف زکریا و یحیی و زوجه او که إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ آن چه را به ایشان عطا فرموده است به دعا از او می طلبیم که بمن نیز عطا فرمایـد خداونـدا تو بشارت دادی ما را بر زبان رسولت که صـلوات و درودهای تو بر او و بر آل او باد به آن که فرمودی که یا محمـد بشارت ده آن جمعی را که گوش می دهنـد او امر ما را و متابعت می کننـد هر چه را احسن است، و دیگر فرمودی که که یا محمد بشارت ده آن جمعی را که ایمان آورده اند که ایشان را تقدمی در راستی یا خوبی است نزد پروردگار ایشان.

خداونـدا به درستی و راستی که من به تو و بجمیع پیغمبران تو ایمـان دارم پس چنان مکن که بعـد از معرفت ایشان مرا بـداری در جائی که رسوا گردانی مرا نزد خلایق، بلکه حشر کن مرا با

انبیا و اوصیا و مرا بمیران با تصدیق به ایشان به درستی که ایشان بنده تواند و تو ایشان را مخصوص گردانیده به کرامت خود و امر کردی مرا به متابعت ایشان (ثمّ تدنوا من القبر و تقول السّلام من اللّٰه السّلام علی محمّد امین اللّٰه و علی رسله و عزائم امره و معدن الوحی و التّنزیل، الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن علی ذلک کلّه و الشّاهد علی خلقه و السّراج المنیر و السّلام علیه و رحمه اللّٰه و برکاته، اللّهمّ صلّ علی محمّد و اهل بیته المظلومین افضل و اکمل و ارفع و اشرف ما صلّیت علی احد من أنبیائک و رسلک و اصفیائک، اللّهمّ صل علی علیّ امیر المؤمنین عبدک و خیر خلقک بعد نبیّک و اخی رسولک و وصیّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۷

رسولک الّذی انتجبته من خلقک و الدّلیل علی من بعثته برسالاتک و دیّان الدّین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک و السّلام علیه و رحمه اللّٰه و برکاته اللّهمّ صل علی الائمّه من ولده القوّامین بأمرک من بعده المطهّرین الّذین ارتضیتهم أنصارا لدینک و حفظه لسرّک و شهداء علی خلقک و اعلاما لعبادک و تصلّی علیهم ما استطعت و تقول السّلام علی الائمّه المستودعین السّلام علی خالصه اللّٰه من خلقه السّلام علی الائمه المتوسّمین السّلام علی المؤمنین الّذین قاموا بأمرک و وازروا اولیاء اللّٰه و خافوا لخوفهم السّلام علی ملائکه اللّٰه المقرّبین) و تتمه حدیث یونس است که حضرت امام صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که پس نزدیک قبر می روی و می گویی که مطلق یا هر یا حقیقت سلام از جانب حق سبحانه و تعالی است

و هر سلامی که از حق سبحانه و تعالی است بر محمد است که امین و مؤتمن خداست بر رسالات او و سلام الهی بر باقی پیغمبران باد و ظاهرا نسّاخ سهو کرده اند و عبارت چنین بوده است که

«امین اللَّه علی رسالاته و عزائم امره»

موافق تهذیب و مزارات علما، یعنی سلام الهی بر محمد باد که امین حق سبحانه و تعالی است بر رسالات او و بر اموری که واجبست اطاعت آن بحسب فعل یا ترک که عبارت از واجبات و محرمات باشد، و سلام الهی بر پیغمبری باد که معدن وحی است و تنزیل یعنی هر وحیی که در قلوب جمیع انبیا فایض شده است و هر علم و حکمتی که جبرئیل یا فرشتگان دیگر نازل گردانیده اند بر هر پیغمبری همه نزد آن حضرت است چنانکه متواتر است آن پیغمبری که ختم پیغمبران و رسولان به او شد و هر علمی که ضرور شود عالمیان را همه را فتح کرد و ظاهر ساخت بر اوصیای آن حضرت پس علم اولین و آخرین نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۸

آن حضرت بود و همه را به حضرت امیر المؤمنین تعلیم نمود و در بعضی از نسخ این زیارت

و الفاتح لما انغلق

یعنی توضیح مبهمات و کشف معضلات علوم الهیه در عهده حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللَّه علیه و آن حضرت بر همه مطلع و عالم بود یا شاهد بود بر جمیع این علوم و بر افعال جمیع مکلفین گواهند، یا آن که اعمال بندگان از ابرار و فجار چون بر آن حضرت عرض می شود آن حضرت بر همه شاهد است، یا آن که چون نمی شود و نشده

است که زمین خالی از خلیفه الهی باشد چنانکه فرمود که إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً و در آیات بسیار وارد است که امام و نبی هر زمانی شهادت می دهند بر اعمال بندگان حق سبحانه و تعالی، و پیغمبر ما صلی اللّٰه علیه و آله شهادت می دهند بر جمیع انبیا که ایشان تبلیغ رسالات کردند، و هم چنین بر اوصیاء خود و سایر اوصیاء شهادت خواهند داد.

و سلام الهی بر چراغی باد که عالم را بنور علم و هدایت منور گردانیدند، و هر سلامی و هر رحمتی و برکتی بر آن حضرت باد و رحمت منافع اخروی است و برکت منافع دنیویست که به اخروی بر می گردد.

خداوندا درود فرست بر محمد و بر اهل بیت آن حضرت که همیشه بر ایشان ستم می کردند و حق ایشان را غصب می نمودند.

خداوندا صلوات فرست بر ایشان صلواتی که فاضل تر و کاملتر و بلندتر و بهترین صلواتی باشد که فرستاده بر انبیا و رسل و برگزیدگان خودت خداوندا صلوات فرست بر حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که بنده تست و بهترین خلق تست بعد از رتبه پیغمبر آخر الزمان، و صلوات فرست بر برادر رسولت و جانشین پیغمبرت که او را از همه خلایق برگزیدی و آن کسی که او را دلیل حقیت پیغمبری که او را به رسالات خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۹

فرستادی گردانیدی زیرا که در زمان حضرت سید المرسلین و بعد از آن حضرت هر معجزی که بر دست حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه ظاهر می شد دلیل امامت خودش بود و دلیل حقیت پیغمبری پیغمبر (ص) بود بلکه ذات مقدس او معجز و

دلیـل بود به اعتبـار اتصاف به کمالات الهی و تخلق به اخلاق او بلکه اعظم دلایل وجود واجب الوجود نیز بود و شـکی نیسـت در آن که رتبه هر یـک از ائمه معصـومین خصوصـا آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیهم از عرش عظیم تر بود و صـلوات فرست بر کسـی که حکم کننده بود در دین اسلام به عدالت تو زیرا که بعد از حضرت سید المرسلین کسی حکم به عدالت نکرد غیر از آن حضـرت و صـلوات فرست بر کسی که جدا کننده حق است از باطل در حکم در میان خلایقت و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد خداونـدا صـلوات فرست بر امامان معصومان از ذریت آن حضـرت که بامر امامت همیشه قیام می نمودند بامر تو بعد از آن حضـرت و آن معصومانی که اختیار کرده ایشان را که مدد کاران دین تو و حافظان اسـرار تو باشند و گواهان باشند بر خلق تو و امامان باشـند از جهه بندگان تو و تا توانی بر ایشان صـلوات فرست به آن که بر هر یک از ائمه معصومین بفرستی صلواتی را که از جهه امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه فرسـتادی و اگر مجملا بر همه بسـیار بفرسـتد به آن که بگوید اللّٰهمّ صلّ علی محمّـد و آل محمّـد نیز خوبست و بعـد از آن می گویی که سـلام الهی بر امامانی باد که ودایع پروردگارند و ایشان را به امانت به خلایق سپرده است خالق الخلایق که عزّت ایشان بدارند و اطاعت کنند ایشان را.

سلام الهی بر جمعی باد که برگزیدگان حق سبحانه و تعالی اند از جمله خلایق، سلام الهی بر امامانی باد که

متوسمانند یعنی صاحبان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۰

فراستند و بهر که نظر می کنند می دانند سعادت و شقاوت او را و این معنی را گاهی توسم و تفرس می نامند و گاهی مکاشفه و احادیث بسیار وارد شده است که آیه کریمه إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ در شأن ائمه معصومین وارد شده است، و اگر اولیاء اللَّه گاهی بر سبیل مکاشفه یابند چون معصوم نیستند گاهی شیاطین نیز بر ایشان القا می کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که بتحقیق که شیاطین وحی می کنند به دوستان خود تا مجادله کنند با شما، و سلام الهی بر مؤمنانی باد که قیام نموده اند بامر تو چنانکه باید، یا ما در امر امامت و اطاعت ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم و اعانت نمودند دوستان حق سبحانه و تعالی را که ائمه هدی باشند و همیشه خایف و ترسان بودند از جهه خوف ائمه صلوات اللَّه علیهم و این سلامی است از جهه خواص شیعیان آن حضرت، و سلام الهی بر فرشتگان حق سبحانه و تعالی باد که مقربان اویند و ظاهرا اسلام بر فرشتگانی است که در آن روضه مقیمند و محتمل است که مطلق ملائکه یا ملایکه مقرب مراد باشند اعم از آن که در آنجا باشند یا نباشند (ثمّ تقول السّلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه اللَّه و برکاته السّلام علیک یا حبیب اللَّه السّلام علیک یا صفوه اللَّه السّلام علیک یا ولیّ اللَّه السّلام علیک یا حجّه اللَّه السّلام علیک یا عمود الدّین و وارث علم الاوّلین و الاخرین و صاحب المیسم و الصّراط المستقیم اشهد انّک قد اقمت الصّلاه و اتیت

الزّكـاه و أمرت بـالمعروف و نهيت عن المنكر و اتّبعت الرّسـول و تلـوت الكتـاب حـقّ تلاوته و جاهـدت فى اللّه حقّ جهـاده و نصحت للّه و لرسوله وجدت بنفسك صابرا محتسبا و

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۸۱

مجاهـدا عن دين اللَّه موفيـا لرسوله طالبـا ما عنـد اللَّه راغبا فيما وعـد اللَّه و مضـيت للّـذى كنت عليه شـهيدا و شاهـدا و مشـهودا فجزاك اللَّه عـن رسـوله و عـن الاسـلام و اهلـه افضـل الجزاء و لعن اللَّه من قتلـك و لعن اللَّه من خالفـك و لعن اللَّه من افـترى عليك و ظلمك و لعن اللَّه من غصبـك و من بلغه ذلك فرضـى به انا إلى اللَّه منهم برى ء لعن اللَّه أمّه خالفتك و أمّه جحـدت ولايتـك و أمّه تظـاهرت عليـك و أمّه قتلتـك و أمّه حادت عنك و خـذلتك، الحمـد للّه الّـذى جعل النّار مثواهم و بئس الورد المورود و بئس ورد الواردين و بئس الـدّرك المدرك اللَّهمّ العن قتله أنبيائك و قتله اوصـياء أنبيائك بجميع لعناتك و اصـلهم حرّ نـارك اللَّهمّ العن الجوابيت و الطّواغيت و الفراعنه و اللّات و العزّى و الجبت و كلّ نـدّ يـدعى من دون اللَّه و كلّ مفتر اللَّهمّ العنهم و اشـياعهم و اتباعهم و أولياءهم و اعوانهم و محبّيهم لعنا كثيرا اللَّهمّ العن قتله امير المؤمنين ثلاثا اللَّهمّ العن قتله الحسن و الحسـين ثلاثا اللَّهمّ العن قتله الائمّه ثلاثا اللَّهمّ عـذّبهم عـذابا لا تعذّبه احدا من العالمين و ضاعف عليهم عذابك كما شاقّوا ولاه أمرك و اعـدّ لهم عـذابا لم تحلّه بأحد من خلقك، اللَّهمّ و ادخل على قتله انصار رسولك و قتله انصار امير المؤمنين و على قتله انصار الحسن و

الحسين و على قتله من قتل فى ولايه آل محمّد اجمعين عذابا مضاعفا فى اسفل درک من الجحيم لا يخفّف عنهم من عذابها و هم فيها مبلسون ملعونون ناكسوا رءوسهم عند ربّهم قد عاينوا النّدامه و

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۸۲

الخزى الطّويل لقتلهم عتره أنبيائک و رسلک و اتباعهم من عبادک الصّالحين، اللّهمّ العنهم فى مستسرّ السرّ و ظاهر العلانيه فى سمائک و ارضک، اللّهمّ اجعل لى لسان صدق فى أوليائک و احبب إلىّ مستقرّهم و مشاهدهم حتّى تلحقنى بهم و تجعلنى لهم تبعا فى الدّنيا و الآخره يا ارحم الرّاحمين، ثمّ اجلس عند رأسه و قل سلام اللّه و سلام ملائكته المقرّبين و المسلّمين لک بقلوبهم النّاطقين بفضلک الشّاهدين على انّک صادق امين صدّيق عليک يا مولاى صلّى اللّه على روحک و بدنک اشهد انّک طهر طاهر مطهّر من طهر طاهر مطهّر، اشهد لک يا ولىّ اللّه و ولىّ رسوله بالبلاغ و الاداء، و اشهد انّک جنب اللّه و انّک باب اللّه و انّک وجه اللّه الّذى يؤتى منه و انّک سبيل اللّه و انّک عبد اللّه و اخو رسوله اتيتک وافدا لعظيم حالک و منزلتک عند اللّه عزّ و جلّ و عند رسوله صلّى اللّه عليه و اله، اتيتک متقرّبا إلى اللّه تعالى بزيارتک فى خلاص نفسى متعوّذا بک من نار استحقّها مثلى بما جنيت على نفسى، اتيتک انقطاعا إليک و إلى وليّک الخلف من بعدک على برکه الحقّ فقلبى لکم مسلّم و امرى لکم متّبع و نصرتى لکم معدّه، و انا عبد اللّه و مولاک فى طاعتک الوافد إليک التمس بذلک كمال المنزله عند اللّه تعالى و أنت ممّن أمرنى اللّه بصلته و

حثّنى على برّه و دلّنى على فضله و هدانى لحبّه و رغّبنى فى الوفاده اليه و ألهمنى طلب الحوائج عنده، أنتم اهل بيت يسعد من تولّاكم و لا يخيب من اتاكم و لا يخسر

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۸۳

من يهواكم و لا يسعد من عاداكم لا اجد احدا افزع اليه خيرا لى منكم أنتم اهل بيت الرّحمه و دعائم الدّين و اركان الارض و الشّجره الطّيّبه، اللّهمّ لا تخيّب توجّهى إليك برسولك و آل رسولك و استشفاعى بهم، اللّهمّ أنت مننت علىّ بزياره مولاى و ولايته و معرفته فاجعلنى ممّن ينصره و ينتصر به، و منّ علىّ بنصرك لدينك فى الدّنيا و الآخره اللّهمّ انّى احيا على ما حيى عليه علىّ بن ابى طالب (ع) و أموت على ما مات عليه علىّ بن ابى طالب صلوات اللّه عليه فاذا اردت ان تودّعه فقل السّلام عليك و رحمه اللّه و بركاته استودعك و استرعيك و اقرء عليك السّلام آمنّا باللّه و بالرّسول و بما جاءت به و دلّت عليه فاكتبنا مع الشّاهدين، اشهد فى مماتى على ما شهدت عليه فى حياتى اشهد انّكم الائمه واحدا بعد واحد، و اشهد انّ من قتلكم و حاربكم مشركون و من ردّ عليكم فى اسفل درك من الجحيم اشهد انّ من حاربكم لنا اعداء و نحن منهم براء و انّهم حزب الشّيطان، اللّهمّ انّى أسألك بعد الصّلاه و التّسليم ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و تسمّيهم صلوات اللّه عليهم و لا تجعله اخر العهد من زيارته فإن جعلته فاحشرنى مع هؤلاء الائمه المسمّين، اللّهمّ و ذلّل قلوبنا بالطّاعه و المناصحه و المحبّه و حسن الموازره و التّسليم، و سبّح

تسبیح الزّهراء فاطمه صلوات اللّه علیها و هو: سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم سبحان ذی العزّ الشّامخ المنیف سبحان ذی الملک الفاخر القدیم سبحان ذی البهجه و الجمال سبحان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۴

من تردّی بالنّور و الوقار سبحان من یری اثر النّمل فی الصّفا و وقع الطّیر فی الهواء) این بقیه حدیث یونس است تا و سبّح الخ که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که پس می گویی که سلام الهی بر تو باد ای پادشاه مؤمنان ای دوست و محبوب حق سبحانه و تعالی چنانکه در قران مجید در شأن او فرموده که «یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ» و حضرت سید الانبیاء فرمودند در خیبر که هر آینه علمداری که کار سردار لشکر می بود به کسی دهم که دوست دار خدا و رسول باشد و خدا و رسول دوست او باشد، و در مرغی که از جهه حضرت آورده بودند که خداوندا بیاور به نزد من محبوبترین خلقت را که با من تناول کند این طایر را، و انس در نمی گشود هر مرتبه که آن حضرت آمدند تا عاقبت از ان طایر با رسول خدا خوردند، مجملا محبّیت و محبوبیّت علیّ حق سبحانه و تعالی را از آن گذشته است که خوارج شک کنند چه جای دیگری، و ای برگزیده خدا، و ای ولی خدا یعنی واجب الاطاعه و امام و اولی بنفس از جانب خدا و ای حجّت خدا بر خلق به کمالات صوریه و معنویه و معجزات ظاهره و باطنه، و ای ستون دین و ای وارث علوم انبیاء متقدّم مانند حضرت آدم و ادریس و نوح، و انبیاء متاخّر مانند ابراهیم

و موسی و عیسی صلوات اللّه علیهم، و ای صاحب میسم، و ای راه راست بر سبیل مجاز شایع و میسم چیزیست که حیوانات را به آن داغ می کنند و حق سبحانه و تعالی در قرآن یاد فرموده است دابه الارض را وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ و چون تمام شود حجت ما بر خلایق بظهور حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۵

صاحب الامر و ظهور معجزات باهره بر دست او و نزول عیسی از آسمان و متابعت او صاحب الامر را و در عقب او نماز کند، و اعظم معجزات رجعت مؤمنان بسیار صالح باشد و کافران این امت از ائمه جور و معاونان ایشان بر ظلم و کفر که در آیه دویم مذکور است بیرون آوریم از جهه ایشان جانداری را از زمین که با ایشان سخن کند، یا مجروح سازد به عصای موسی و خاتم سلیمان روهای ایشان را به آن که عصا بر روی ایشان زند و خاتم بر پیشانی ایشان مهر کند، و بر پیشانی مؤمنان صالح نوشته شود که مؤمن است حقا و بر کافران نوشته شود بر پیشانی ایشان که کافر است حقا، چون آیات و معجزات ائمه هدی را دیدند و ایمان نیاوردند به سبب این راه توبه مسدود شود بر ایشان و روزی باشد که ما حشر کنیم از هر امتی طایفه را از کسانی که تکذیب می کنند آیات ما را که ائمه هدی اند و همه را جمع کنند و ایشان را کشند و

زنده کنند تا تشفی دلهای مؤمنان زنده و مرده بشود و روایات در تفسیر «دابّه الارض» بسیار وارد شده است از طرق شیعه که دلالت می کنند بر آن که مراد از دابه حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللَّه علیه.

از آن جمله به اسانید حسنه کالصحیحه منقولست از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه که حضرت سید المرسلین (ص) به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه رسیدند و آن حضرت ریگی چند را جمع کرده بودند و رو بر آن گذاشته بخواب رفته بودند پس حضرت پائی بر حضرت زدند و فرمودند که برخیز ای دابه پس یکی از صحابه گفت یا رسول اللَّه آیا ما یکدیگر را باین نام می توانیم خواند؟ چون بحسب لغت بمعنی جنبنده است حضرت فرمودند که نه بلکه این اسم مخصوص علی است و علی است آن دابه الارضی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۶

فرموده است و آیه سابقه را خواندند پس فرمودند یا علی چون دنیا اخر می شود حق سبحانه و تعالی ترا در بهترین صورتی از زمین بیرون می آورد، و با تو خواهد بود میسمی که آلت داغست و دشمنان خود را به آن داغ خواهی کرد پس شخصی به حضرت عرض نمود که عامه این آیه را تکلمهم می خوانند به تخفیف یعنی دابه ایشان را مجروح می سازد حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی این جماعت را در جهنم مجروح خواهد کرد که تحریف قرآن می کنند بلکه آیه بتشدید است که دابه با ایشان سخن خواهد فرمود، و بعد از آن حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه

علیه فرمودنـد که مراد از خروج دابه رجعت حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه است به قرینه آیه ما بعـد پس آن شـخص گفت که مراد از آیه دویم حشر روز قیامت است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در قیامت آیات بسیار فرستاده است که همه را حشـر می فرماید مثل آیه و حشـرنا هم الخ یعنی همه را حشـر خواهیم کرد و کسـی نمی ماند که او را حشر نکنیم و در رجعت حق سبحانه و تعالی مؤمنان خالص و کافران خالص را حشر می کند.

پس حضـرت فرمودنـد که شخصـی به عمار بن یاسـر گفت که یا ابا الیقظان که کنیت عمار است آیه در کتاب خدا هست که دل مرا فاسـد گردانیـده است و مرا به شک انداخته است عمار گفت کدام آیه است گفت آیه «إِذا وَقَعَ الخ» این چه دابه اسـت عمار گفت که و اللّٰه ننشـینم و نخورم و نیاشامم تا این دابه را به تو بنمایم پس عمار با آن شـخص آمد به خدمت حضرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه و آن حضـرت خرمـا و روغن تنـاول می فرمودنـد پس حضـرت فرمودنـد که ای ابو الیقظان بیا عمار نشست و مشغول خوردن شد و آن مرد تعجب می کرد از قسم عمار پس چون عمار برخاست آن مرد گفت یا ابا الیقظان تو

لوامع صاحبقرانی، ج ‏۸، ص: ۵۸۷

قسم یـاد کردی که نخوری و نیاشـامی و ننشـنیی تـا دابه را بمن بنمـایی عمار گفت اگر عقل داری به تو نمودم، و عامه نیز این روایت را نقل کرده اند و احادیث رجعت از طرق شیعه متواتر است و در باب زیارات بسیار وارد شده است

و بعضـی از آنها مذكور خواهد شد و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجيد ياد فرموده است رجعت عزير و چندين هزار كس كه از طـاعون گريختنـد فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ و همه را ميرانـد و به دعای ارميا يا اشـموئيل همه را زنـده گردانيـد و سالها بودنـد و بنحو متعـارف مردنـد و آن كه خطـاب به حضـرت واقع شـده است كه ای صـراط مسـتقيم بر سبيل مجاز شايع است و احاديث متواتره وارد است كه صـراط مسـتقيم حضـرت امير المؤمنين است يعنی راه آن حضـرت راه راستست، و راه غير راه او راه مغضوب عليهم و ضـالّين است كه علمای ايشان به غضب الهی در آمـده انـد كه دانسـته انـد كه او راه حق است و مخالفت كرده اند و عوام ايشان گمراهانند.

گواهی می دهم كه نمـاز را به نحوی كه می بايـد اقـامت كردی، و زكات مال را در حال ركوع دادی و به سـبب آن ولايت و امـامت نـازل شـد، و امر كردی بمعروف و نهی كردی از منكر، و متـابعت رسول خـدا كردی حق متـابعت را، و تلاوت كردی كتاب الهی را چنانكه حق تلاوت آنست، و جهاد كردی با اعـداء دين چنانكه حق جهاد بود، و نصـيحت كردی از جهه خـدا و رسـول بعنـوان موعظه و اظهر آنست كه مراد آنست كه خير خواه خـدا و رسول بودی يعنی از خود گذشـته بودی و همگی هر چه می كردی از جهه خيرخواهی دين خـدا و رسول بود و اين مجـازيست شـايع خصوصا در زيارات، و جان خود را بخشـيدی در شب غار يا هميشه جان خود را فدای رسول اللَّه صلی اللَّه عليه

و آله می کردی در جمیع مجاهدات، و در هر جهادی قدم راسخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۸

داشتی و صابر بودی بر جهاد خالصا لوجه اللَّه و هیچ جا پشت بر دشمن نکردی و دفع دشمنان از دین مبین می کردی و حفظ و حمایت رسول اللَّه (ص) می کردی بنا بر نسخه قاف و بنا بر نسخه فا وفا می کردی به عهدی که با خدا و رسول کرده بودی و نسخه مؤمنا موقنا از ایمان و یقین تصحیف است و به قاف اظهر است چنانکه در نسخه مزار ابن طاوس و غیر آنست اگر چه ضبط نقطه مشکل است و نسخ تهذیب بعضی به فاست چنانکه در نسخه خط شیخ طوسی است و در اکثر نسخ به قافست.

و در همه این عبادات یا در مجاهدات غرضت رضای الهی بود و راغب بودی در وعدهای الهی و به همین عنوان که در جمیع عمر بودی از دنیا رفتی با شهادت و شاهد امت بودی و مشهود بودی که خدا و رسول شهادت بر خوبی تو داده بودند پس حق سبحانه و تعالی ترا جزا دهد جزای خیر در آن چه در محافظت رسول و حفظ اسلام و اهل اسلام کوشیدی و سعیها نمودی به بهترین ثوابها، و لعنت کند حق سبحانه و تعالی آن کسی را که ترا شهید کرد، و لعنت خدا بر آنها باد که مخالفت تو کردند، و لعنت خدا بر آنها باد که افترا بر تو بستند و بر تو ظلم کردند و از جمله افتراها آن که تو راضی بودی به خلافت ثلثه با آن که خود خلاف آن را روایت کرده اند.

از آن جمله

بخاری در اخبار متفرقه بسیار در صحیح خود روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه تا فاطمه زهرا زنده بود بیعت نکرد و همه صحابه با او اظهار دشمنی می کردند و لیکن رعایت حضرت فاطمه می کردند و بعد از شش ماه که آن حضرت فوت شد مضطر شد و بیعت کرد که می دانست که همه متفق شده اند بر قتل او و خالد ولید را مقرر کرده بودند. و ائمه اهل بیت اعرفند بما فی البیت و حضرت فاطمه بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸ ص: ۵۸۹

حضرت رسول خدا به هفتاد و پنج روز به رتبه شهادت فایز شدند چنانکه احادیث صحیحه بر آن وارد شده است و بدست عمر بن خطاب و قنفذ شهید شدند و آتش در خانه آن حضرت انداختند یا می خواستند بیندازند و به خانه آن حضرت ریختند و اول شمشیر را برداشتند و ردای آن حضرت را در گردنش کرده می کشیدند، و باین نحو با بنی هاشم همگی سر کردند، و با سلمان و ابو ذر و مقداد نیز چنین کردند و حضرت فاطمه در روز دویم یا سیم این واقعه به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

بلی در بخاری هست که آن حضرت از ابو بکر و عمر ناراضی رفتند ساخطا علیهما و فرمودند که مرا شب دفن کنید تا ایشان بر من نماز نکنند اینها را ذکر کرده اند، و احادیث بسیار نیز ذکر کرده اند که حضرت سید الانبیاء فرمودند که فاطمه سیّده نساء عالمیان است از پیشینیان و پسینیان و ایذای آن حضرت ایذای خدا و رسول است و خداوند عالمیان جل جلاله فرموده است که إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ

وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً و لعنت خدا بر كسى باد كه حق ترا كه امامتست غصب كرد، و لعنت خدا بر كسانى باد كه شنيدند اين غصب حقرا و به آن راضى شدند من بيزارم از ايشان، همه لعنت خدا بر امتى باد كه مخالفت كردند ترا و بيعت نكردند با تو يا بيعت كردند و شكستند، و لعنت خدا بر امتى كه انكار كردند بيعت ترا بعد از اقرار، و بر جمعى كه متفق شدند بر مخالفت تو و بر جمعى كه ترا شهيد كردند.

و شهادت آن حضرت در سقيفه بنى ساعده شد چنانكه در احاديث متواتره صحيحه وارد است كه هر خونى كه از ما اهل بيت و از شيعيان ما ريخته شد همه در گردن آنهاست كه بيعت باطل كردند با باطل چند، و

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٥٩٠

بنا بر اين است كه حضرت قتل آن حضرت را نسبت به امت داده است با آن كه قاتل يك ملعون بود، و بر امتى كه از تو ميل به ديگرى كردند و ترا خوار كردند.

حمد خداوندى را سزاست كه جهنم را جاى ايشان گردانيد و بد جائى است محل ورود ايشان و بد محلّى است جهنم از جهه آن جمعى كه در آنجا وارد خواهند شد چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها الخ يعنى همه شما وارد خواهيد شد در جهنم البته و اين واجبى است كه مقدّر شده است پس نجات خواهيم داد متقيان را، و ايشان را بيرون خواهيم آورد و ظالمان را در آنجا خواهيم

گذاشت بدو زانو در آمده، و بد مرتبه پستی است مرتبه ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بتحقیق که منافقان در درک اسفل جهنم خواهند بود.

خداوندا لعن کن قاتلان پیغمبرانت را و قاتلان اوصیاء پیغمبرانت را بجمیع لعنتهای خودت، و ایشان را در گرمی جهنم در آور یا هیمه جهنم کن ایشان را خداوندا لعن کن فلان ها و فلان ها و فرعونهای بنو امیه را تا مروان حمار و بنو عباس را تا مستعصم و لات و عزّی را که فلانه و فلانه اند و خصوصا فلان بزرگ و فلان بزرگ را و در تهذیب و الجبت و الطاغوت است و مذکور شد که اینها اسمای بتان است و در زمان حضرات ائمه هدی مثل زمان حضرت امام محمد باقر تا به آخر صلوات اللّٰه علیهم نام بت و بت پرست نمانده بود و از جهه تقیه تعبیر از شیخین عامه به جبت و طاغوت می کنند، و چون جمعی که با ابو بکر و عمر بیعت کردند در کفر با ایشان شریک بودند أولا همه را لعنت فرمودند و از جهه زیادتی اهتمام جدا نیز لعنت فرمودند و تسمیه ایشان به جبت و طاغوت ابتدا از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۱

علیه شد در دعای صنمی قریش که آن حضرت در قنوت و سجده نماز شب و غیر آن می خواندند، و چون لفظ لات و عزّی مؤنّثست کنایه از آن دو ملعونه است که نماز کسی تمام نمی شود تا در تعقیب آن نماز چهار مرد و چهار زن را لعنت نکنند و آن فلان و فلان و فلان و معاویه است

و فلانه و فلانه و ام الحکم خواهر معاویه، و هند مادر آن ملعون است.

و خداوندا لعنت کن هر مثلی که شریک خداوند عالمیان کرده اند آن را و مراد از آن علمای باطل ایشان است از شافعی و ابو حنیفه و مالك و احمد بن حنبل و امثال ایشان از مخرّبان دین حضرت سید الانبیاء چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است در تفسیر این آیه که اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی یهود و نصاری علمای خود را بمنزله خدایان خود کرده پرستیدند، ائمه هدی صلوات اللّه علیهم فرموده اند که و اللّه که نماز نکردند و عبادت نکردند ایشان را و لیکن افترائی چند بر خدا و رسول بستند و مقلّدان ایشان متابعت ایشان کردند پس همان است که ایشان را پرستیده اند هم چنان که ظالمان اهل بیت قلیلی بودند و لیکن چون دیگران راضی بودند به افعال ایشان همه در ظلم شریک شدند چنانکه حق سبحانه و تعالی نسبت داده است به بنی اسرائیلیان که پیغمبران را بنا حق کشتند و خطاب به جمعی فرموده است که در زمان حضرت سید المرسلین (ص) بودند چون اینها راضی بودند از افعال آنها ایشان نیز داخل قاتلان انبیا شدند چنانکه احادیث بسیار بر این مضمون نیز وارد است.

خداوندا لعنت کن کسانی را که افترا بستند بر خدا و رسول، خداوندا لعنت کن این جماعت را و متابعان ایشان را و دوست داران ایشان را و مدد کاران و دوستان ایشان را به لعنتهای بسیار، پس سه مرتبه بگو که خداوندا لعنت کن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۲

قاتلان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه

را، و سه مرتبه بگو خداوندا لعنت کن قاتلان حضرتین حسنین را صلوات اللّٰه علیهما پس سه مرتبه بگو خداوندا لعنت کن قاتلان ائمه معصومین را صلوات اللّٰه علیهم و در همه جا مراد قاتلانند، و جمعی که به امامت و خلافت ائمه جور راضی شدند، و متابعت ایشان کردند تا ایشان کردند آن چه کردند.

خداوندا معذب گردان ایشان را به عذابی که هیچ یک از عالمیان را آن عذاب نکرده باشی و مضاعف گردان بر ایشان عذاب خود را چنانکه ایشان عداوت نمودند با کسانی که تو ایشان را والی و امام خلایق گردانیده، و مهیّا ساز از جهه ایشان عذابی را که در نیاورده باشی آن عذاب را به هیچ کس از خلایق خود، خداوندا داخل ساز بر قاتلان مدد کاران حضرت رسولت (ص) و بر قاتلان انصار حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و بر قاتلان یاوران حضرتین حسنین صلوات اللّٰه علیها و بر قاتلان جمعی که ایشان را از جهه دوستی آل محمد شهید کرده اند داخل ساز بر ایشان عذابی را که مضاعف گردانی در مرتبه آخر جهنم که عذاب آن از همه درکات عظیمتر است و از آن عذاب چیزی تخفیف نیابد، و ایشان در آن عذاب از رحمت الهی ناامید باشند تا عذاب ایشان سخت تر باشد و از رحمت تو همیشه دور باشند، یا آن که اهل جهنم یا عالمیان نیز همیشه ایشان را لعنت کنند و نزد پروردگار خودسرها به زیر انداخته باشند و معاینه بینند پشیمانی و خواری دور و دراز را چون عترت پیغمبران ترا شهید کرده اند و عترت رسل ترا شهید کرده اند و بندگان شایسته

الهی را که اتباع ایشان بودند شهید کرده اند.

خداوندا لعنت کن ایشان را در پنهان پنهان و در ظاهر آشکار در آسمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۳

و در زمین، خداوندا بگردان از جهه من زبانی راست گو در مدح اولیای تو یا چنان کن که مرا به نیکی یاد کنند از جهه محبت دوستان تو و این معنی اظهر است، خداوندا محل قرار و قبور ایشان را محبوب من گردان و محل شهادت ایشان را نیز محبوب من گردان یا محل قرار ایشان که مدینه مشرفه است و مشاهد قبور ایشان است که هر دو محبوب من باشند تا آن که ملحق سازی مرا به ایشان و مرا تابع ایشان گردانی در دنیا و آخرت ای خداوندی که بخشنده ترین بخشندگانی.

پس بنشین نزد سر آن حضرت و بگو که سلام حق سبحانه و تعالی و سلام ملائکه مقربین و سلام مؤمنانی که تسلیم کرده اند و گردن نهاده اند متابعت ایشان را به دلهای خود، و آنها که همیشه گویایند فضیلت ترا و شهادت می دهند بر آن که تو صادقی و امینی و صدیق و معصومی و اول کسی که تصدیق حضرت سیّد المرسلین کردی، سلام ایشان بر تو باد ای مولای واجب الاطاعه و آقای من حق سبحانه و تعالی صلوات فرستد به روح و بدن تو، گواهی می دهم که تو نفس پاکیزگی و پاکی از همه بدیها و حق سبحانه و تعالی ترا معصوم گردانیده است از گناهان صغیره و کبیره و سهو و نسیان، و والدین تو نیز پاک و پاکیزه و مطهّر بودند تا به آدم، و گواهی می دهم از جهه تو ای ولی خدا و

ای ولی رسول خدا که هر دو ترا خلیفه خود گردانیدند در ادا و تبلیغ رسالات محمدی صلی اللّه علیه و آله و تو به جا آوردی همه را، و شهادت می دهیم که توئی جنب اللّه چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که آن حضرت فرمودند که منم جنب اللّه و باب اللّه و وجه اللّه، و جنب اللّه اشاره است به آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روز قیامت جمعی حسرت خورند بر آن که تقصیر کرده اند در جنب اللّه یعنی تقصیر نموده اند در اطاعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۴

کسی که حق سبحانه و تعالی اطاعت او را با اطاعت خود و اطاعت رسولش مقرون گردانیده است و فرموده است که اطاعت کنید خداوند خود را و اطاعت کنید رسول او را و اطاعت کنید اولو الامر را که حضرت امیر المؤمنین است با یازده فرزندش صلوات اللّه علیهم و در آیه دیگر که «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ الخ» پس ایشان را پهلوی خود جا داده است و اطاعت ایشان را اطاعت خود فرموده است و مخالفت ایشان را مخالفت خود فرموده است.

و گواهی می دهم که توئی باب اللّه یعنی از در متابعت آن حضرت به رضای الهی می توان رسید، و حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که من شهرستان علم الهی ام و علی در آن شهرستان است، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که از در داخل خانه شوید، دیگر گواهی می دهم که تو وجه خدائی یعنی رو به آن حضرت می باید کرد هر که خواهد رو بحق کند، یعنی چون رو بحق سبحانه و تعالی کنند حق

سبحانه و تعالی حاجات بنده را بر می آورد هم چنین هر که روی متابعت به ایشان کند رو به خدا کرده است و آن حضرت فرمودند که هر که مرا ببیند خدا را دیده است بنا بر یک تفسیر و تفسیر دیگر آنست که هر که مرا در واقعه بیند مرا دیده است و واقعه او حق است و حضرت تفسیر وجه را فرموده است که رویی است که از آن رو بحق می توان رفت و می باید رفت.

و شهادت می دهم که تو راه خدائی یعنی راه نماینده از قبیل زید عدل و تو بنده مقرب الهی و برادر معنوی رسول اللّهی صلی اللّٰه علیه و آله، به درگاه تو فرو آمده ام و داب کریمان عرب آنست که هر که شتر خود را در خانه کسی بخواباند تا جان همراهی می کند و من به درگاه تو آمده ام چون رتبه و منزلت ترا نزد حق سبحانه و تعالی و نزد رسولش می دانم، و به درگاه تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۵

آمده ام که تا قرب و منزلتم نزد حق سبحانه و تعالی عظیم شود، یا مقرب خدای تعالی شوم یا آن که به زیارت تو آمده ام خالص از جهه آن که به برکت این زیارت خود را خلاص گردانم، و پناه به تو آورده ام تا از آتش جهنم که امثال من مستحق آن شده اند به سبب ستمهایی که بر نفس خود کرده ام خالص شوم و رهایی یابم به درگاه تو آمده ام در حالتی که از هر که غیر تست بریده ام و به تو پناه آورده ام و به ولیّ تو که خلیفه تست بعد از تو که آن حضرت امام

حسن است با باقی ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم که همه فرزندان خلف تواند که تا مبارک شود مذهب حق بر من و عالمیان، و در تهذیب «علی تزکیه الحق» است یعنی خلیفه تست یا خلفاء تواند بر آن که نگذارند که حق خدا و رسول ضایع شود، و تا مردمان را بمذهب حق بخوانند و باطلی را که ممزوج کرده اند بحق آن باطل را بر هم زنند و حقرا از شوب باطل پاک کنند پس دل من منقاد مذهب حق شماست یا آن که در دل خود قرار داده ام که متابعت حق کنم و کار من تابع فرمان شماست که هر چه بفرمایید چنان کنم، و یاری من مهیاست از جهه شما و من بنده خداوندم و مولی و آزاد کرده شمایم یا دوست شمایم یا فرمان بردار شمایم در اطاعت شما و به درگاه شما آمده ام و غرضم آنست که کامل شود منزلتم نزد حق سبحانه و تعالی، و تو از آن جماعتی که حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده است که خود را در بندگی شما بدارم و ترغیب نموده است مرا بر نیکی کردن به شما و مرا راهنمایی کرده است بر فضیلت شما بر عالمیان، و هدایت کرده است مرا به دوستی شما و ترغیب نموده است مرا که به درگاه شما آیم و شما را شفیع خود گردانم نزد او و ملهم ساخته است مرا که حاجات خود را به نزد شما آورم شما جمعید که هر که تولی به شما کند سعادتمند می شود، و کسی از

درگاه شما ناامید بر نمی گردد و کسی که

محبت شـما را دارد زیان نکرده است و کسـی که دشمن شماست سعادتمند نمی شود، پناهی نمی یابم از جهه پناه بردن نزد او که از جهه من بهتر از شما باشد شما اهل بیت رحمتید و شما ستونهای دینید و ارکان زمینید و شجره طیّبه اید.

خداونـدا نا‌امیـد مکن مرا در آن که رسولت را شـفیع خود کرده ام و دست در دامن آل رسولت زده ام و ایشـان را شـفیع خود گردانیـده ام، خداوندا تو احسان کردی بر من بانکه توفیق یافتم که زیارت آقای خود کردم و محبت به او دارم و او را شـناخته ام، خداوندا پس بگردان مرا از کسانی که یاری کند آقای خود را یا آقا او را یاری کند یا تو او را یاری کنی بنا بر نسـخه تا، و بگردان مرا از کسانی که انتقام کشی به او از دشمنان او یا او انتقام کشد به او از دشمنان خود و منّت نه بر من که نصرت دهی او را از جهه دین خود در دنیا و آخرت خداوندا زندگانی می کنم بر نحوی که زندگی کرد به آن نحو حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه، و می میرم بر نحوی که آن حضرت از دنیا رفت.

پس چون خواهی که وداع کنی آن حضـرت را بگو که سـلام خـدا و رحمت او و برکات او بر تو باد ای مولای من ترا به خدا می سـپارم و از خدا می طلبم رعایت حال دنیای ترا و سـلام بر تو می فرسـتم، ایمان آورده ایم به خدا و به رسولان او، و به آن چه آورده اند رسولان تو از کتابها، و به آن چه راهنمایی به آن کرده اند از اصول دین

پس خداونـدا بنویس ما را با گواهان، گواهی می دهم بعـد از مرگ بر آن چه گواهی بر آن می دادم در حالت حیات گواهی می دهم که شما امامان منید هر یک بعد از دیگری و گواهی می دهم که هر که شما را شهید کرده است یا با شما حرب کرده است همه کافرند و کسی که ردّ کند سخن شما را جای او در درک اسفل جهنم است و گواهی می دهم که هر که با

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۷

شما حرب کرده است یا کند آنها دشمنان مایند و ما از ایشان بیزاریم و ایشان لشکر شیطانند.

خداوندا به درستی که من سؤال می کنم از تو بعد از صـلاه و سـلام که صـلوات بر محمد و آل او فرستی و نام هر یک را ببر، خداونـدا مگردان این زیارت را مرتبه آخر زیارتم پس اگر این زیارت آخرم باشـد پس محشور ساز مرا با امامانی که ایشان را نام بردم.

خداونـدا ثـابت دار دلهـای مـا را به طـاعت و خیر خواهی این دین مـبین یـا ائمه معصومین و بر محبّت ایشـان و بر آن که نیکو اعـانت کنم ایشـان را و کردن نهم فرمـان ایشان را پس تسبیـح فاطمه زهرا صـلوات اللّه علیها را بخوان و ترجمه اش اینست که منزه خداوندی که صاحب جلال و عظمت و رفعت معنویست منزه خداوندی که صاحب عزت بلند رفیع الشأن است منزه اسـت خداونـدی که پادشاهی بلنـد مرتبه قـدیم او راست و او را سـزاست منزه خداونـدی که صـفات جمال و کمال او همه خوبست، منزه خداوندی که مخصوص اوست نور و وقار، و ذات او در ظهور اظهر از همه اشیاست

و هـدایت کننده عالمیان است با نهایت عظمت و جلال، منزه خداوندی که جای پای مور بر سـنگ خارا نزد او هویداست منزّه پروردگاری که می داند که مرغان هوا در کجا به زیر می آیند و بر سر کدام درخت یا کدامین زمین می نشینند.

زیاره اخری لأمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه

(السّـلام علیک یا امیر المؤمنین السّلام علیک یا حبیب اللّه السّلام علیک یا صفوه اللّه السّلام علیک یا ولیّ اللّه السّلام علیک یا حجّه اللّه السّـلام علیـک یـا امـام الهـدی السّـلام علیک یا علم التّقی السّـلام علیک أیّها الوصـیّ البارّ التّقیّ السّـلام علیک. یا ابا الحسن، السّلام علیک یا عمود الدّین و وارث علم الاوّلین و الاخرین و صاحب المیسم و الصّراط المستقیم اشهد انّک قد اقمت الصّـلاه و اتیت الزّکـاه و أمرت بـالمعروف و نهیت عن المنکر و اتّبعت الرّسول و تلوت الکتاب حقّ تلاوته و بلّغت عن اللّه عزّ و جـلّ و وفیت بعهـد اللّه و تمّت بک کلمات اللّه و جاهـدت فی اللّه حقّ جهاده و نصـحت للّه و لرسوله وجـدت بنفسک صابرا و مجاهـدا عن دین اللّه مؤمنا برسول اللّه طالبا ما عند اللّه راغبا فیما وعد اللّه و مضـیت للّذی کنت علیه شاهدا و شـهیدا و مشـهودا فجزاک اللّه عن رسوله و عن الاسـلام و اهله من صـدّیق افضل الجزاء کنت اوّل القوم اسـلاما و اخلصـهم ایمانا و اشدّهـم یقینا و اخوفهم للّه و اعظمهم عنـاء و احوطهم علی رسوله و افضـلهم مناقب و اکثرهم سوابق و ارفعهم درجه و اشـرفهم منزله و اکرمهم علیه، قویت حین ضعف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۹

اصحابه و برزت حین استکانوا و نهضت حین وهنوا و لزمت منهاج رسول اللّه صلّی اللّه

عليه و اله كنت خليفته حقّا لم تنازع برغم المنافقين و غيظ الكافرين و كره الحاسدين و ضغن الفاسقين فقمت بالأمر حين فشلوا و نطقت حين تتعتّعوا و مضيت بنور اللّه اذ وقفوا فمن اتّبعك فقد هدى، كنت اقلّهم كلاما و اصوبهم منطقا و اكثرهم رأيا و اشجعهم قلبا و اشدّهم يقينا و احسنهم عملا و اعناهم بالأمور، كنت للدّين يعسوبا اوّلا حين تفرّق النّاس، و اخيرا حين فشلوا، كنت للمؤمنين ابا رحيما اذ صاروا عليك عيالا فحملت اثقال ما عنه ضعفوا و حفظت ما اضاعوا و رعيت ما أهملوا و شمّرت اذ جبنوا و شهدت اذ جمعوا و علوت اذ هلعوا و صبرت اذ جزعوا، كنت على الكافرين عذابا صبّا و للمؤمنين غيثا و خصبا، لم تفلل حجّتك و لم يزغ قلبك و لم تضعف بصيرتك و لم تجبن نفسك و لم تهن، كنت كالجبل لا تحرّكه العواصف و لا تزيله القواصف، و كنت كما قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله.

ضعيفا فى بدنك قويّا فى امر اللّه متواضعا فى نفسك عظيما عند اللّه عزّ و جلّ كبيرا فى الارض جليلا عند المؤمنين لم يكن لأحد فيك مهمز و لا لقائل فيك مغمز و لا لأحد فيك مطمع و لا لأحد عندك هواده، الضّعيف الذّليل عندك قوىّ عزيز حتّى تاخذ له بحقّه و القوىّ العزيز عندك ضعيف ذليل حتّى تاخذ منه الحقّ، و القريب و البعيد عندك فى ذلك سواء، شأنك الحقّ و الصّدق و الرّفق و قولك حكم و حتم، و

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۰۰

أمرك حلم و حزم و رأيك علم و عزم اعتدل بك الدّين و سهل بك العسير و اطفئت

بک النّیران و قوی بک الایمان و ثبت بک الاسـلام و المؤمنون سـبقت سـبقا بعیـدا، و اتعبت من بعدک تعبا شدیدا فجللت عن البکاء و عظمت رزیّتک فی السّـماء، و هدّت مصـیبتک الانام فانّا للّه و انّا الیه راجعون رضـینا عن اللَّه قضاءه و سلّمنا للّه امره فو اللَّه لن یصاب المسـلمون بمثلک ابـدا، کنت للمؤمنین کهفا و حصـنا و علی الکافرین غلظه و غیظا فالحقک اللَّه بنبیّه و لا حرمنا اجرک و لاـ اضـلّنا بعـدک و السّـلام علیک و رحمه اللَّه و برکاته، و تصـلّی عنـده صـلوات اللَّه علیه ستّ رکعات تسـلّم فی کلّ رکعتین لأنّ فی قبره عظام ادم و جسد نوح و امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیهم و من زار قبره فقد زار آدم و نوحا و امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیهم فتصلّی لکلّ زیاره رکعتین.)

این زیارت دیگر است از جهه حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه که مشهور است به زیارت خضر علیه السلام، و کلینی و صـدوق بطرق متعـدده روایت کرده انـد معنعن تا اسـید بن صـفوان که از اصـحاب حضـرت سـید المرسـلین است و در خدمت حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللَّه علیه می بود و او گفت که روزی که حضـرت امیر المؤمنین ملحق شد به رفیق اعلی صدای کریه و نـاله و زاری فرو گرفته بـود کـل خانهـای کـوفه را خصوصـا آن حجره که حضـرت از آنجـا به جوار رحمت الهی رفته بودند و مثل روزی بود که حضـرت سیّد الانبیاء صلی اللَّه علیه و آله از دنیا رفته بود که ناگاه شخصی از روی سرعت آمد و انا للّه و انا الیه راجعون می گفت، و می گفت که امروز خلافت

لوامع

ظاهری نبوت منقطع شد و بر در حجره که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه بودند ایستاد

و حمک اللَّه یا ابا الحسن کنت اوّل القوم اسلاما

را گفتند تا

و لا اضلّنا بعدک

و همه خاموش بودند تا کلامش تمام شد و او می گریست و صحابه و اهل بیت همه می گریستند از گفته او پس ناگاه ناپدید شد دانستند که خضر بود چنانکه دیده ام و از مشایخ شنیده ام و زیارت بسیار هست که متضمن این زیارت و مدح هست و ظاهر نیست که محدثین این زیادتی را سابقا و لا حقا افزوده اند به اعتبار آن که زیادتیها نیز در روایات دیگر وارد شده است چون زیادتیها مختلف است باختلاف بسیار و ممکن است که تالیف حضرات ائمه هدی باشد صلوات اللَّه علیهم بعنوان مختلف، و مزار ابن طاوس زیادتیهای بسیار دارد و هم چنین مزارات دیگر.

و ترجمه اش اینست که سلام الهی بر تو باد یعنی از حق سبحانه و تعالی طلب می کنم که ترا به سلامت دارد از هر صفتی از صفات بد و از هر فعلی از افعال قبیح و از هر آفتی از آفات صوری و معنوی و به ازاء هر چه قبیح و ناخوش است از افعال و صفات و بلاها به رحمت خود از صفات حسنه و افعال جمیله و رحمتهای متواتره و فیوض قدسیه و مواهب قدوسیه عطا فرماید در دنیا و عقبی و این معنی اصل سلامی است که با یکدیگر می کنیم، و نسبت به امثال معصومین سلام اللَّه علیهم که کنند سلامت شرع و دین و شیعیان ایشان مراد است و نسبت به ایشان کمالی نمانده است که

حق سبحانه و تعالی احسان نکرده باشد به ایشان و لیکن از جهه ایشان طلب نمودن از جهه خود طلبیدنست زیرا که عبادتیست که بنده به جا می آورد و مستحق ثواب می شود و معنی آن را حواله به خدای تعالی می کند او می داند که چه چیز می توان کرد می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۲

ای پادشاه مؤمنان و ای دوست خدا و برگزیده و اولی بامر از جانب او و حجت خدا بر خلایق از جهه خداوندی او و رسالت پیغمبر او و صلی اللّه علیه و آله و امامت خودش با سایر ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم و ای پیشوای هدایت یعنی بهر طرف که روان می شود هدایت از عقب او می آید و یا امامی که نفس هدایت و نشانه تقوائی از حق سبحانه و تعالی ای وصی نیکوکار و پرهیزکار و در بعضی از نسخ البرّ است به جای بارّ و اتمّ از اوست و ابو الحسن کنیت آن حضرت است که در وقت ولادت بالهام الهی آن حضرت را باین کنیت مکنّی ساختند و نمی دانستند که حق سبحانه و تعالی فرزندش را مسمّی خواهد ساخت باسم فرزند هارون و محتمل است که عبد المطلب و ابو طالب می دانسته باشند که چنین خواهد شد چنانکه در وقت ولادت حضرت سید الأنبیاء صلی اللّه علیه و آله بشارت داد ابو طالب فاطمه بنت اسد را که بعد از سی سال دیگر حق سبحانه و تعالی ترا فرزندی کرامت خواهد کرد که وصی آن حضرت باشد و مثل آن حضرت باشد در جمیع کمالات مگر نبوّت چنانکه کلینی روایت کرده است از عبد اللّه بن مسکان از حضرت

امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه و ممکن است که بعد از ولادت حضرت امام حسن صلوات اللّٰه علیه مکنی شده باشند بابی الحسن، و بعد از ولادت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه مکنی شده باشند بابی الحسنین.

ای ستون دین و وارث علوم انبیا متقدمین و متاخّرین و صاحب میسم که دابه الارض خواهد داشت و راه راست راه اوست یا اوست مبالغه گواهی می دهم که به پای داشتی نماز را و زکات دادی و امر کردی خلایق را بهر نیکی و نهی فرمودی از هر بدی، و متابعت کردی پیغمبر را (ص) آن چه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۳

متابعت آن حضرت بود، و کتاب الهی را خواندی به نحوی که حق تلاوت آن بود که به آن عمل نمودی، و رسالات الهی را به وساطت حضرت سید الانبیاء (ص) رسانیدی و به عهدهای الهی عمل نمودی و وفا کردی، و سخنان خدا را تماما بخلق رسانیدی و هر چه پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله نرسانیده بود چون وقتش نشده بود تو رسانیدی در وقت خود یا متصف به صفات الهی و متخلق به اخلاق او شدی، و در راه خداوند خود جهاد کردی آن چه حق جهاد بود و خیرخواهی دین خدا و رسول (ص) کردی یا نصیحت خلایق از جهه گفته خدا و رسول کردی، و جان خود را فدا کردی و صبر کردی در جهاد و جهاد کردی در ازاله بدیها که نسبت بدین اسلام اراده کردند چون بعد از حضرت اراده نمودند که احیا کنند رسوم کفر را چون همه از دین برگشتند و تو نگذاشتی که احیا کنند

سنن جاهلیت را و ایمان داشتی به خدا و رسول.

و در جمیع این فقرات کنایـاتست که آن جمـاعتی که بر تو تقـدم جسـتند بحسب ظاهر غرض ایشان احیای کفر بود و با وجود تقـدم بر تو آن چه بـایست کردی و نگـذاشتی که مطالب ایشان بفعل آیـد و غرضت رضای الهی بود، و طلب آن چه نزد خـدا بود از کمالات که بـدون مجاهـدات میسر نبود، و در راه دین کوشـیدی تا شـهید شـدی و شاهـد خلایق شـدی و رسول خـدا شهادت داد و خواهـد داد که هر چه بایست کردی، پس خداوند عالمیان جزا دهد ترا آن چه را کردی از جهه رسول خدا و از جهه اسـلام و اهـل اسـلام ای صـدیق اکبر به بهترین جزا. و قریب بـاین الفاظ و این معانی در زیارت سابقه گذشـته بود از جهه ازدیاد توضیح ترجمه شد.

دیگر سخنان خضر است علیه السّلام که مداحی آن حضرت کرد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۴

حضور جمعی کثیر تـا آن که سـخنان او حجه باشـد بر عالمیان و تا رد کنـد تحریفات ایشان را تو اول این قوم بودی در اسـلام بـانکه پیش از همه به هفت سـال ایمـان آوردی و ایمان تو از همه خالص تر بود و یقین تو از همه بیشتر بود و خوف تو از حق سبحـانه و تعـالی از همه بیشـتر بود و جفاهـای تو در دین از همه عظیمتر بود و حفـظ و حمـایتت رسول خـدا را از همه پیشتر و بیشتر بود و کمالات تو از همه فاضلتر بود و سابقه های تو از همه بیشتر بود یعنی در هر کمالی بر همه پیشی داشتی

و بیشتر داشتی از کرم و زهد و عبادت و مجاهدت و درجه تو از همه بلندتر بود و رتبه تو از همه نیکوتر بود و نزد رسول خدا (ص) از همه گرامی تر بودی، در هر جائی که صحابه آن حضرت (ص) ضعیف بودند تو قوی بودی مثل جنگ بدر و احزاب و احد و خیبر و غیر آن و در هر جا که ایشان از جهاد پهلو تهی می کردند تو پیش می رفتی و هر جا که ایشان سستی می کردند تو مردانگی می کردی و راه حضرت سیّد الأنبیاء را تو می رفتی، خلیفه بحق آن حضرت تو بودی و دیگران حق ترا غصب کردند و هیچ کس را نبود که با تو در امر خلافت منازعه کند علی رغم منافقان و بر خشم کافران، و هر چند حاسدان تو کراهت دارند از این گفتن، و هر چند فاسقان کینه ترا دارند و از این گفتن کینه ایشان زیادتر می شود کو بشود که من هر چه حق است می گویم، پس قیام نمودی بامر خلافت یا در هر امری وقتی که دیگران نمی توانستند کرد یا سستی می کردند، و سخن می گفتی وقتی که دیگران عاجز می شدند از سخن و چون در کاری راه حق را نمی دانستند و می ایستادند تو بنور الهی می رفتی، پس کسی که متابعت کند ترا هدایت یافته است، از همه کس کمتر سخن می گفتی و هر چه می گفتی درست و راست می گفتی و هر چه را می گفتی بیشتر از همه کس فکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۵

می کردی و درست تر می گفتی، و شجاعت دلت از همه بیشتر بود، و یقین تو از همه بیشتر بود و عمل تو

از همه کس بهتر بود و اعتنـای تو در کارهـای خیر از همه بیشتر بود و اهتمام به شان آن از همه کس بیشتر داشتی پیش از همه کس.

تو پادشاه مؤمنان بودی وقتی که همه حقرا گذاشتند و رو بباطل کردند بعد از حضرت رسول اللّٰه (ص) و در آخر نیز تو پادشاه مؤمنان شدی وقتی که دانستند که از ایشان نمی آید، پدر مهربان بودی از جهه مؤمنان چون همه عیال تو بودند و بار ایشان را از دوش ایشان بر می داشتی چون قدرت بر تحمل آن بار نداشتند، و هر چه را ضایع کردند تو محافظت کردی آن را و هر چه را اهمـال کردنـد تو رعـایت کردی، و هر جـا که بـد دل می شدنـد تو دامن برمی زدی و به سـعی بلیغ به جا می آوردی، و هر جمعیتی که در خوبی می کردنـد تو در آنجـا مقـدّم بودی و هر جا که ایشان جزع می کردنـد در مجاهـدات تو بر همه بلنـدی داشتی، تو بر کـافرانماننـد بلاـی ناگهـان بر ایشـان می ریختی، و نسـبت به مؤمنـان فراخی و عیش بودی در هیـچ جـا دلیل تو کندی نمی کرد بلکه در همه جا حجّت قاطع داشتی، و هرگز دلت میل بباطل نکرده و بصیرتت در جائی ضعیف نشد، و هرگز بد دل نشدی و جائی خوار نشدی و سـستی نکردی، مانند کوهی بود که از بادهای تند به حرکت نمی آمدی و رعدهای عظیم ترا از جـای بر نمی داشت یعنی در فتنهـا که واقع شـد صابر بودی و از جا در نیامـدی و بودی چنانکه حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آله ترا وصف فرموده بود که یا

علی اگر چه بحسب بدن ضعیفی در اوامر الهی با قوتی و اگر چه نزد خودت پستی نزد حق سبحانه و تعالی بزرگی و در زمین بزرگی، و نزد مؤمنان بزرگی هیچ کس را بر تو راهی نیست که ترا بر صفتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۶

عیب کند و یا بر فعلی از افعال تو چشمک زند و کسی طمع در تو نمی تواند کرد بانکه ترا به رشوه و خوش آمد و امثال اینها از حق بگرداند، و کسی بر تو دست نداشت که ترا نرم کند از حق و به باطلت مایل گرداند، بی چاره ذلیل نزد تو قویست تا حق او را گرفته به او رسانی، و قوی بزرگوار نزد تو ضعیف و خوار است تا حق مردم را که برده است از او گرفته به صاحبش رسانی و نزدیک و دور در این معنی نزد تو برابرند کار تو: حق و راستی و همواری بود و هر چه گفتی همه حکمت بود و واجبست متابعت آن، و فعل تو همه موافق عقل و دور اندیشی است، و رای تو همه علم و عزم است یعنی تا علم بهم نرسد در چیزی شروع در آن نمی کنی و چون علم بهم رسید با عزم جزم شروع در آن می کنی، دین اسلام به تو قایم شد بحسب صورت بجهاد و بحسب معنی به تعلیم علوم، و هر مشکلی را حلالش تو بودی، و هر دشواری به برکت تو آسان شد، و بسیار آتشی که افروخته شده بود و به برکت تو فرو نشست، و ایمان به تو قوت یافت به عبادات و ریاضات، و اسلام به تو

ثابت شد، و مؤمنان به هدایت تو ثابت قدم شدند، و در میدان مجاهده پیش بردی پیش بردنی بسیار دور که همه ماندند، و اسب تو پیش برد، و به تعب انداختی پست ماند کان را به تعبی سخت که هر چند می خواهند به تو رسند نمی توانند رسید، پس تو از آن بزرگتری که باید بر ظلمهایی که بر تو کرده اند بگریند با آن که مصیبت شهادت تو بر آسمانیان دشوار است و مصیبت تو خلایق را همه فرا گرفته است، به درستی که ما همه بندگان خداوندیم و بازگشت ما همه بسوی او خواهد بود.

راضی شده ایم به قضای او و تسلیم کردیم کارهای خدا را به او یا گردن نهادیم فرمان او را از جهه خدا و اللّٰه که مسلمانان به چنین مصیبتی مبتلا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۷

نخواهند شد هرگز چون مثل آن حضرت نخواهد بود، همیشه پناه مسلمانان بودی و حفظ و حمایت ایشان می کردی و بر کافران درشت و خشمگین بودی، پس خداوند عالمیان ترا ملحق سازد به پیغمبرش و ما را از مزد تو محروم نگرداند و بعد از تو ما را نگذارد که گمراه شویم، و سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد. و شش رکعت نماز می کنی نزد آن حضرت (صلوات اللّٰه علیه) هر دو رکعت به یک سلام زیرا که در قبر آن حضرت مدفون است استخوانهای آدم و بدن نوح و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم و هر که زیارت کند قبر آن حضرت را زیارت سه معصوم کرده است و از جهه هر زیارتی دو رکعت نماز زیارت می کنی و زیارات حضرت امیر

المؤمنین بسیار است و در کتب زیارات مذکور است و زیاده بر این موجب اطنابست و بهترین زیارات بعد از زیارت جامعه زیارت شیخ رجب برسی است که از اکثر زیارات جمع نموده.

زیاره قبر ابی عبد اللّٰه الحسین بن علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیهم المقتول بکربلاء

اشاره

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه اذا اتیت ابا عبد اللّٰه الحسین علیه السّلام فاغتسل علی شاطئ الفرات ثمّ البس ثیابا طاهره ثمّ امش حافیا فانّک فی حرم من حرم اللّٰه عزّ و جلّ و رسوله صلّی اللّٰه علیه و اله و علیک بالتّکبیر و التّهلیل و التمجید و التعظیم للّه عزّ و جلّ کثیرا و الصّلاه علی محمّد و اهل بیته صلوات اللّٰه علیهم حتّی تصیر إلی باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۸

الحائر ثمّ تقول السّلام علیک یا حجّه اللّٰه و ابن حجّته السّلام علیکم یا ملائکه اللّٰه و زوّار قبر ابن نبیّ اللّٰه ثمّ اخط عشر خطا ثمّ قف فکبّر اللّٰه ثلثین تکبیره ثمّ امش الیه حتّی تاتیه من قبل وجهه و استقبل وجهه بوجهک و اجعل القبله بین کتفیک ثمّ قل السّلام علیک یا حجّه اللّٰه و ابن حجّته السّلام علیک یا ثار اللّٰه فی الارض و ابن ثاره السّلام علیک یا وتر اللّٰه الموتور فی السّماوات و الارض اشهد انّ دمک سکن فی الخلد و اقشعرّت له اظلّه العرش و به کی له جمیع الخلائق و بکت له السّماوات السّبع و الارضون و ما فیهنّ و ما بینهنّ و من یتقلّب فی الجنّه و النّار من خلق ربّنا و ما یری و ما لا یری، اشهد انّک حجّه اللّٰه و ابن حجّته و اشهد انّک ثار اللّٰه و ابن ثاره و اشهد انّک وتر اللّٰه الموتور فی السّماوات و الارض

و اشـهد انّک قد بلّغت عن اللَّه و وفيت و وافيت [خ م ط و أوفيت] و جاهدت فى سبيل ربّک و مضـيت للّذى كنت عليه شهيدا و مستشـهدا و مشهودا، انا عبد اللَّه و مولاک و فى طاعتک و الوافد إليک التمس بذلک كمال المنزله عند اللَّه عزّ و جلّ و ثبات القـدم فى الهجره إليک و السّبيل الّـذى لا يختلـج دونک من الـدّخول فى كفالتک الّتى أمرت بها، من اراد اللَّه بدا بكم من اراد اللَّه بـدا بكم من اراد اللَّه بـدا بكم بكم يبيّن اللَّه الكـذب و بكم يباعد اللَّه الزّمان الكلب و بكم يفتح اللَّه و بكم يختم اللَّه و بكم يمحو اللَّه ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفکّ الذّل من رقابنا و بكم يدرک اللَّه تره كلّ مؤمن و مؤمنه يطلب، و بكم تنبت

الاـرض اشـجارها و بكم تخرج الاشـجار ثمارهـا و بكم تنزل السّـماء قطرهـا و بكم يكشف اللَّه الكرب و بكم ينزّل اللَّه الغيث و بكم تسبّح الاـرض الّتى تحمـل ابـدانكم لعنت أمّه قتلتكم و أمّه خـالفتكم و أمّه جحـدت ولاـيتكم و أمّه ظـاهرت عليكم و أمّه شهدت و لم تنصركم، الحمد للّه الّذى جعل النّار مأواهم و بئس ورد الواردين و بئس الورد المورود، و الحمد للّه ربّ العالمين، صلّى اللَّه عليک يا با عبد اللَّه انا إلى اللَّه ممّن خالفک برى ء انا إلى اللَّه ممّن خالفک برى ء انا إلى اللَّه ممّن خالفک برى ء ثمّ ائت عليّا ابنه عليه السّـلام و هو عند رجليه و تقول السّـلام عليک يا ابن رسول اللَّه السّلام عليک يا ابن علىّ امير المؤمنين السّلام عليک يا

ابن الحسن و الحسين السّلام عليک يا ابن خديجه و فاطمه صلّى اللّه عليک صلّى اللّه عليک صلّى اللّه عليک لعن اللّه من قتلک لعن اللّه من قتلک لعن اللّه من قتلک انا إلى اللّه منه برى ء انا إلى اللّه منه برى ء انا إلى اللّه منه برى ء السّلام عليکم السّلام عليکم السّلام عليکم السّلام عليکم فزتم و اللّه فزتم و اللّه فزتم و اللّه يا ليتنى کنت معکم فأفوز فوزا عظيما، ثمّ تدور فتجعل قبر ابى عبد اللّه الحسين صلوات اللّه عليه بين يديک فتصلّى ستّ رکعات و قد تمّت زيارتک. هذه الزّيارة روايه الحسن بن راشد عن الحسين بن ثوير عن الصّادق صلوات اللّه عليه) اما زيارت قبر حضرت امام حسين که کنيت آن حضرت ابو عبد اللّه است

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۱۰

به اعتبار آن طفل رضيع که در کربلا شهيد شد و على نام نداشت چنانکه در ميان مردم مشهور است عبد اللّه نام داشت و جوان هيجده ساله على اصغر بود و على اکبر سيّد الساجدين صلوات اللّه عليه است و در کربلا بيست و سه ساله بود و بعضى گفته اند بيست و دو سال و کسرى داشت منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه بروايت حسين بن ثوير ثقه که بعد از اين خواهد آمد و حضرت فرمودند که چون خواهى زيارت قبر ابى عبد اللّه الحسين صلوات اللّه عليه روى در کنار فرات غسل کن و جامهاى طاهر به پوش که نجس نباشد و اگر چرکن باشد دور نيست که بهتر باشد چنانکه منقولست کالصحيح از عبد اللّه بن مسکان از ابو بصير که حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه علیه فرمودند که چون خواهی به زیارت قبر آن حضرت بیرون روی پیش از خروج سه روز روزه بگیر روز چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه و در شب جمعه نماز شب بکن پس برخیز و در اطراف آسمان نظر کن و در این شب غسل کن پیش از شام و با وضو بخواب رو و چون خواهی به زیارت روی غسل کن و بوی خوش مکن و روغن بر خود ممال و سرمه مکش و به زیارت رو.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون خواهی که به زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه روی با حزن و اندوه و ژولیده مو و گرد آلوده و گرسنه و تشنه برو و حاجات خود را طلب کن و برگرد و آنجا را وطن خود مساز و ظاهرا نهی از توطن به سبب تقیه بوده است، پس حضرت فرمودند که پا برهنه برو زیرا که در حرمی از حرمهای حق سبحانه و تعالی و در حرم رسول اویی صلی اللّٰه علیه و آله، و بر تو باد که اللّٰه اکبر و لا اله الا اللّٰه بسیار بگو و تمجید و تعظیم کن خداوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۱

خود را، و لا حول و لا قوه الّا باللّٰه العلی العظیم تمجید و تعظیم است، و هم چنین کلمات فرج و آیه الکرسی بخوان و صلوات بر محمد و آل او بفرست در وقت رفتن تا بدر حایر رسی پس می گویی که سلام الهی بر تو باد ای حجت خدا و فرزند حجه خدا سلام الهی بر شما باد ای فرشتگان حق سبحانه

و تعالی و ای زیارت کنندگان قبر فرزند رسول خدا.

پس ده گام برو و بایست و سی مرتبه اللّه اکبر بگو، پس پیشتر رو تا برابر روی حضرت، و روبروی حضرت کن و پشت بقبله پس بگو السلام علیک ای حجه خدا و ای پسر حجه خدا یعنی امامی که از جانب خدا امامی و امامتت از خلق نیست مثل دیگران و حجه خود را به معجزات باهره بر حقیقت امامت خود بر خلق تمام کردی مثل پدرت، و ای کسی که ترا به ناحق شهید کردند و حق سبحانه و تعالی طلب خواهد کرد خون ترا به حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه و در بعضی از نسخ یا ثار اللّه فی الارض است و لیکن همین حدیث. در کافی و تهذیب هست و فی الارض نیست و نبودنش بهتر است و در هر دو قبل از این سلام هست که

السّلام علیک یا قتیل اللّه و ابن قتیله

و هم چنین بعد از این مذکور است که

اشهد انّک حجّه اللّه و ابن حجّته و اشهد انّک قتیل اللّه و ابن قتیله

و ظاهرا صدوق انداخته است که مبادا موهم معنی بد باشد خصوصا نظر به عوام چون ترجمه اش اینست که سلام بر تو باد ای کشته شده خدا و فرزند کشته شده خدا و مراد اینست که در راه خدا از جهه رضای خدا شهید شدی و موهم این است که خدا او را کشته است و العیاذ باللّه و این معنی کفر است و در زیارات اگر زیاد و کمی شود ضرر ندارد و لیکن بودنش از جهه توطیه ما بعد است که تو شهید

شدی و طلب نکردند خون ترا چنانکه بایست چون جمعی طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۲

خون از جهه پادشاهی خود کردند و طلب خون را وسیله ساختند و یا آن که طلب خون وقتی می شد که هر که راضی بقتل آن حضرت بوده باشند و جمعی که مقدورشان بود که مدد کنند و نکردند همه را بکشند و این معنی در زمان حضرت صاحب الامر خواهد شد که مؤمنان خلص همه را زنده کنند و آن جماعت را همه زنده کنند و شیعیان یک یک همه را بکشند تا تشفی قلوب ایشان بشود.

السلام علیک ای وتر خدا یعنی کسی که در راه خدا شهید شدی و طلب خون ترا نکردند و در آسمانها و زمینها به وتر اللّه معروفی یا آن که حق سبحانه و تعالی طلب خون تو را خواهد کرد به حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه، یا آن که خون ترا طلب نکردند اهل آسمان و زمین و در حدیثست که حق سبحانه و تعالی چهار هزار فرشته به مدد بر حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه فرستاد که به رخصت آن حضرت دفع کنند اعدای او را و آن حضرت رخصت نداد و فرمودند که آن طرف بهتر است پس چون آن واقعه واقع شد آن فرشتگان مأمور شدند که در آن روضه در تعزیه آن حضرت باشند، و چون حضرت صاحب الامر صلوات اللّه علیه خروج خواهد فرمود و حضرت امام حسین با سایر حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم زنده خواهند شد آن فرشتگان در خدمت حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم طلب خون آن حضرت خواهند نمود.

گواهی می دهم که

خون تو ساکن شد در بهشت و لرزید از جهه آن خون ملائکه روحانیان که طواف کنندگان یا حاملان عرشند و بعضی گفته اند که مراد از ظلال عرش هفتاد یا هفتصد هزار حجاب است که حجاب اولش آسمان عرش است و حجاب دویم آسمان حجاب اول است و هم چنین تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۳

به آخر و چون همه بر فوق عرشند گوییا که همه آسمان عرشند و چون عرش به لرزه در می آید حجب به لرزه در می آیند، یا آن که مراد ملائکه ساکنان حجب اند چنانکه در صحیفه کامله و غیر آن اشاره به آن ها شده است.

و گواهی می دهم که از جهه شهادت آن حضرت گریستند جمیع خلایق و هفت آسمان و هفت زمین و هر که و هر چه در آسمانها و زمینهاست و هر که حرکت می کند در بهشت و دوزخ از خلقی که پروردگار ما آنها را آفریده است و آن چه دیده می شود و آن چه دیده نمی شود.

گواهی می دهم که تو حجت خدائی و پسر حجت خدائی و گواهی می دهم که تو در راه خدا شهید شدی و پسر کسی که او نیز در راه خدا شهید شد، و گواهی می دهم که تو در راه خدا شهید شدی و خون ترا طلب نکردند و خواهند کرد در رجعت، و پسر کسی که در راه خدا شهید شد و خون او را طلب نکردند و خواهند کرد و گواهی می دهم که خون ترا طلب نکردند و آسمان و زمین همه ترا باین نام می خوانند تا وقتی که طلب خون تو کرده شود یا آن که اهل آسمان و زمین طلب خون

ترا نکردند و خواهند کرد.

و گواهی می دهم که تبلیغ کردی از جانب حق سبحانه و تعالی رسالات او را بخلق و وفا کردی به عهدی که حق سبحانه و تعالی با تو کرده بود و به عهدی که تو با خداوند خود کرده بودی و جهاد کردی از جهه رضای پروردگار خود و به عنوانی که همیشه در بندگی خداوند خود بودی از دنیا رفتی بعنوان شهادت که شهید شدی و حق سبحانه و تعالی ترا شاهد خلایق گردانیده بود و رسولش بر تو شاهد بود به همین احوال از دنیا رفتی من بنده حق سبحانه و تعالی ام و مولای توام که نعمت هدایت بر من داری، و به برکت ولایت تو آزاد کرده توام از آتش دوزخ یا دوست توام و در فرمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۴

توام و به درگاه تو آمده ام، و غرض از این زیارت آنست که نزد حق سبحانه و تعالی رتبه کامله بیابم و می خواهم که حق سبحانه و تعالی مرا ثابت قدم گرداند در مهاجرت از وطن و اهل و عیال خود بسوی تو یا از مهاجرت از دشمنان تو بسوی تو و می خواهم که حق سبحانه و تعالی مرا بدارد به راهی که هر که در آن راه باشد او را نربایند و مانع نشوند در روز قیامت یا در دنیا و عقبی از داخل شدن در پناه تو و در ضمان و عهد و پیمان تو که امر کرده خلایق را که در آن عهد داخل شوند یعنی امر کرده به ولایت اهل بیت رسولت و مقرر فرموده که هر که ولای اهل بیت داشته باشد فردای

قیامت یا در دنیا و عقبی در کفالت و پناه تست، و کسی از شیاطین جن و انس او را اضلال نتوانند کرد و در روز قیامت که در حوض کوثر بر تو وارد شود ملائکه او را نربایند که بجهنم برند چنانکه فردای قیامت غیر شیعه اثنی عشری که خواهند وارد شوند در حوض کوثر ملائکه ایشان را ربایند و بجهنم برند چنانکه گذشت که از طریق اهل سنت متواتر است که همه صحابه را که رو از متابعت آن حضرت گردانیدند ایشان را ربایند و بجهنم برند و حضرت سید الأنبیاء گوید که الهی اینها اصحاب منند اینها صحابهای منند خطاب رسد که یا محمّد تو نمی دانی که اینها چه کردند همه بعد از تو مرتد شدند و بکفر اول برگشتند پس حضرت گوید که ببرید اینها را بجهنم که من از ایشان بیزارم پس نماند با حضرت مگر قلیلی از صحابه چنانکه از طرق اهل بیت منقولست بطرق صحیحه بسیار که صحابه بعد از وفات آن حضرت مرتد شدند مگر سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و دو سه کس دیگر.

هر که اراده بندگی حق سبحانه و تعالی دارد ابتدا به شما می کند و از راه ولایت شما به خدا می رسد و مکرر فرمودند این عبارت را از جهه تاکید، و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۵

سبحانه و تعالی به سبب شما و اقوال شما ظاهر می گرداند دروغی را که بر خدا بستند در اصول دین و فروع دین چون معجزات ظاهره باهره به شما داده است که دلالت کند بر آن که شما صادقید و از صدق شما کذب دیگران

ظاهر می شود، و به برکت شما و به برکت دعای شما حق سبحانه و تعالی دفع می کند سختی زمانه را و ابتدای خلق عالم به شما شد چنانکه احادیث متواتر وارد شده است که حق سبحانه و تعالی اول چیزی که آفرید ارواح مقدسه ایشان بود و ختم عالم نیز به شما خواهد شد چنانکه وارد شده است در اخبار متواتره که تا یک کس هست می باید که معصوم باشد و بعد از همه معصوم خواهد رفت یا آن که ختم خوبان به شما خواهد شد چنانکه بالفعل بعد از تحریفات بسیار که در توراه واقع شده است مذکور است که روزی ساره خاتون می خواست که هاجر را بزند به خدا رسید یعنی به جبرئیل که از جانب حق سبحانه و تعالی آمده بود چنانکه بکرّات و مرّات در توراه چنین وارد شده است، پس جبرئیل به هاجر گفت که آزرده مباش که حق سبحانه و تعالی دوازده بزرگ عظیم الشأن می آفریند که ختم خوبان عالم به ایشان خواهد بود و به برکت شما و دعای شما حق سبحانه و تعالی محو می فرماید و هر چه را می خواهد اثبات می کند در لوح محو و اثبات، و به برکت شما مذلّت و خواری را از گردنهای ما خواهند انداخت در رجعت و قیامت و به سبب شما حق سبحانه و تعالی هر که را که بنا حق کشته باشند از مؤمنین و مؤمنات طلب خون خود خواهد کرد، و به برکت شما از زمین درختان می روید و به برکت وجود شما درختان میوها می دهند و به برکت شما از آسمان باران می آید، چون غرض از ایجاد

عالم ایشانند و دنیا بوجود معصومان موجود است، و به برکت رجعت شما بدنیا حق سبحانه و تعالی غمها و المهای مؤمنان را

مرتفع خواهد ساخت، و به برکت شما باران رحمت خود را فرو خواهد فرستاد و به برکت شما زمینی که شما در آن مدفونید تسبیح الهی می کند، لعنت حق سبحانه و تعالی بر امتی باد که شما را شهید کردند یا به شهادت شما راضی بودند و بر جمعی که مخالفت کردند شما را و بر جمعی که اقرار کردند و تهنیت کردند و مبارک باد گفتند امامت و خلافت شما را که رئیس ایشان فلان بود که گفت در روز غدیر خم که په په ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه، و عامه بحث می کنند که فلان اقرار نکرد بلکه از روی سخریه و استهزاء گفت چنانکه از عبارت ظاهر است و ظاهرا درست می گویند و انکار او مخصوص امامت نبود بلکه او اقرار به هیچ چیز نکرده بود و همیشه کافر بود به حسب باطن و از جهه مصلحت اظهار اسلام می کرد، و لعنت خدا بر امّتی که پشت بر پشت یکدیگر انداختند و با یکدیگر بیعت کردند که در دشمنی شما بکوشند چنانکه متواتر است که در کعبه صحیفه مخالفت را نوشتند، و زمخشری نیز در کشاف و غیر آن ذکر کرده است و لیکن نام آن جماعت را نبرده است، و لعنت خدا بر جمعی باد که حاضر بودند در جهاد شما از طرف اعادی و یاری نکردند شما را یا گواهی بر امامت شما دادند و یاری نکردند

که با شما بجهاد آیند.

و در کافی و تهذیب چنین است که

شهدت و لم تستشهد

یعنی لعنت خدا بر جمعی که حاضر بودند در جنگ شما و خود را در راه شما شهید نکردند چنانکه جمعی با حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه بودند و گروه گروه برمی گشتند چون خبر خذلان اهل کوفه مسلم بن عقیل را رضی اللّه عنه شنیدند، و بعد از آن خبر قتل او و قتل هانی بن عروه و آمدن عبید اللّه بن زیاد به کوفه و رسیدن لشکر اهل شام را شنیدند و در هر خبری جمعی جدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۷

می شدند تا آن که همه رفتند مگر اهل بیت صلوات اللّه علیهم و پنجاه و چند کس که ماندند، و به سبب ملازمت آن حضرت صلوات اللّه علیه با علی درجات شهادت رسیدند و ظاهرا بعضی از روات نقل بالمعنی کرده باشند.

حمد خداوندی را سزا است که ایشان را در آتش جهنم جا داد و در بد جائی وارد شدند و بد جائی شد محل ورود ایشان، و جمیع محامد مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان است، و صلوات الهی بر تو باد یا ابا عبد اللّه من به نزد حق سبحانه و تعالی از مخالفان تو بیزارم و خدای تعالی بر من گواه شد که من از این جماعت بیزارم و من گواهی می دهم نزد حق سبحانه و تعالی که من از کسانی که مخالفت کردند ترا بیزارم.

پس بیا به نزد علی اصغر که نزد پای حضرت مدفون است، و می گویی که سلام الهی بر تو باد ای فرزند رسول خدا ای فرزند امیر المؤمنین ای فرزند حسن و

حسین، که عم را پدر خوانده است تغلیبا مثل حسنین یا آن که عم بمنزله پدر است خصوصا عمی که امام باشد که ائمه سبب بقای ابدی اند چنانکه پدر سبب وجود فرزند است، و اخبار بسیار وارد شده است که نبی و امام را والدین خوانده اند معصومان صلوات اللَّه علیهم.

سلام الهی بر تو باد ای فرزند خدیجه کبری و فاطمه زهرا، صلوات الهی بر تو باد همه درودها بر تو باد، همه رحمتهای الهی بر تو باد، لعنت خدا بر قاتلان تو باد که تیرها و نیزها و شمشیرها بر تو زدند، لعنت خدا بر کسی که ترا شهید کرد و به آن که سبب بود مانند ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و عبید اللَّه بن زیاد و اتباع ایشان، لعنت خدا بر کسی باد که ترا شهید کرد مانند عمر بن سعد و اتباع او، لعنت خدا بر کسی باد که مباشر قتل تو شد، من نزد حق سبحانه و تعالی از او بیزارم به سه معنی که گذشت، سلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۸

الهی بر شما باد، و تکریر سلام مطلوبست تا صد مرتبه و هم چنین لعن تا صد مرتبه و بیشتر بهتر است و اقلش سه مرتبه است و در این سه سلام جمیع اصحاب آن حضرت را خطاب می کند با مشافهه علی بن الحسین صلوات اللَّه علیه و علیهم.

فایز شدید به رتبه شهادت و از دنیای غدار خلاص شدید و با علی مراتب بهشت رسیدید و اللَّه، و فایز شدید باین نوع جهادی در خدمت آن حضرت و اللَّه و فایز شدید به مجاورت ائمه اهل

بیت در بهشت عنبر سرشت و اللَّه، کاش من با شما می بودم و باین رتبه عظیم می رسیدم و چون از زیارت فارغ شوی می کردی تا به پشت حضرت می آیی و شش رکعت نماز می کنی دو رکعت نماز زیارت از جهه آن حضرت صلوات اللّه علیه و دو رکعت از جهه زیارت علی بن الحسین صلوات اللَّه علیه و دو رکعت از جهه بقیه شهدا صلوات اللَّه علیهم و زیارتت تمام شد، و این زیارت منقولست از حسن از حسین ثقه از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه و شیخان نیز روایت کرده اند همین زیارت را و چون وداع نداشت صدوق وداع را از روایت دیگر ذکر کرد تا اگر کسی خواهد اصل آن را نیز بخواند و بعد از آن وداع کند

الوداع

(من روایه یوسف الکناسیّ عنّ ابی عبد اللَّه صلوات اللَّه علیه قال اذا اردت ان تودّعه فقل السّلام علیك و رحمه اللَّه و برکاته نستودعک اللَّه و نقرأ علیك السّلام، آمنّا باللَّه و بالرّسول و بما جاء به، و دلّ علیه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۹

اتّبعنا الرّسول یا ربّ فاکتبنا مع الشّاهدین، اللَّهمّ لا تجعله اخر العهد منّا و منه، اللَّهمّ انّا نسألك ان تنفعنا بحبّه، اللَّهمّ ابعثه مقاما محمودا تنصر به دینک و تقتل به عدوّک و تبیر به من نصب حربا لال محمّد فانّک وعدته ذلك و أنت لا تخلف المیعاد السّلام علیك و رحمه اللَّه و برکاته، اشهد انّکم شهداء و نجباء جاهدتم فی سبیل اللَّه و قتلتم علی منهاج رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و اله و ابن رسوله صلّی اللَّه علیه و اله و سلّم کثیرا و

الحمد للّه الّذی صدقکم وعده و اراکم ما تحبّون و صلّی اللَّه علی محمّد و آل محمّد و علیهم السّلام و رحمه اللَّه و برکاته اللّهمّ لا تشغلنی فی الدّنیا عن شکر نعمتک و لا بإکثار فیها فتلهینی عجائب بهجتها و تفتننی زهرتها و لا باقلال یضرّ بعملی ضرّه و یملأ صدری همّه اعطنی من ذلک غنی عن شرار خلقک و بلاغا أنال به رضاک یا ارحم الرّاحمین. و قد اخرجت فی کتاب الزّیارات و فی کتاب مقتل الحسین صلوات اللَّه علیه أنواعا من الزّیارات و اخترت هذه لهذا الکتاب لأنّها اصحّ الزّیارات عندی من طریق الرّوایه و فیها بلاغ و کفایه

زیاره قبور الشّهداء

(فاذا اردت زیاره قبور الشهداء فقل السّلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار.)

اما وداع نمودن آن حضرت در وقت بیرون آمدن از کربلای معلی یا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۰

وقت بیرون آمدن از روضه مقدّسه به آن که شاید عمر نماند تا وقت بیرون آمدن چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است که چون نماز کنی آن نماز را چنان به جا آور که گویا دیگر نماز نخواهی کرد و وداع نماز می کنی.

منقولست کالصحیح یا در صحیح چون صحیح است از فضاله و او از اهل اجماع است با آن که صدوق نیز تصحیحش کرده است بخصوص که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که چون خواهی که وداع کنی آن حضرت را بگو سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد، ما ترا بحق سبحانه و تعالی می سپاریم و سلام الهی را به تو می رسانیم ایمان آورده ایم به خدا و رسول و به آن چه آن را رسول آورده

است و به آن چه دلالت کرده است ما را به آن و متابعت نمودیم رسولت را ای پروردگار عالمیان پس بنویس ما را با کسانی که گواهی به این ها داده اند خداوندا مگردان این وداع را وداع آخر ما آن حضرت را.

خداوندا سؤال می کنیم از تو که چنان کنی که منتفع شویم از محبت آن حضرت، خداوندا برسان آن حضرت را به درجه ای که اعلی درجات بهشتست و آن را ستوده ای تا آن که نصرت دهی به او دینت را و بکشی بدست آن حضرت دشمنان خودت را، و هلاک کنی به شمشیر او آن جمعی را که حرب نمودند با آل محمّد صلی اللّه علیه و آله به درستی که تو او را وعده داده که باین رتبه برسانی او را در این آیه که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ الخ یعنی وعده کرده است سبحانه و تعالی آن جمعی را که ایمان آورده اند و اعمال صالح کرده اند که خلافت دهد ایشان را در زمین و متمکن گ رداند ایشان را در اظهار آن دینی که حق سبحانه و تعالی راضی است که ایشان و عالمیان بر آن دین باشند و بدل کند از خوفی که دارند به ایمنی که عبادت کنند مرا و به هیچ نوع شرک نیاورند یعنی هر دینی که باطل است جماعتی که بران دینند اطاعت شیطان کرده اند و بندگی او

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۱

کرده اند چنانکه فرموده است که آیا عهد نکرده ام با شما ای فرزندان آدم که عبادت مکنید شیطان را که او دشمن هویدای شماست، و ظاهر است که هرگز کسی سجده عبودیت نکرده است شیطان را بلکه غرض الهی آنست

که اطاعت شیطان بندگی کردن اوست خصوصا در اصول دین پس ظاهر شد که چون حضرت صاحب الامر ظاهر شود همه بدین آن حضرت و آبای آن حضرت (ص) در خواهند آمد بحسب وعده تو و تو خلاف نمی کنی وعده خود را، سلام الهی و رحمت و برکات او بر شما باد و بعد از وداع آن حضرت وداع باقی شهدا می کند باین نحو که گواهی می دهم که شما به رتبه شهادت فایز شدید و برگزیدگان خداوندید مجاهده کردید در راه رضای حق سبحانه و تعالی و به شهادت فایز شدید بر طریقه حضرت سید المرسلین «ص» و در خدمت فرزند رسولش صلوات اللّه و سلامه علیهم بصلوه و سلام بسیار، و شکر خداوند عالمیان را می کنم که وعده که کرده است شهدا را از مراتب عالیه بهشت، کرامت فرمود شما را و به شما نموده آن چه را دوست می داشتید و صلوات بر محمّد و آل او باد، و سلام الهی و رحمت و برکتها بر ایشان باد، خداوندا مشغول مگردان مرا در دار دنیا از شکر نعمتت بلکه مرا توفیق کرامت کن که هر چند نعمتت را بر من زیاد کنی من شکر را زیاده کنم، و چنان مکن که مال مرا بسیار کنی که تمتعات خوش آینده او مرا از یاد تو و شکر غافل کند، و زینتهای او مرا مفتون سازد که فریفته او شوم، و بر من چنان تنگ مکن روزی را که پریشانی مرا از عبادت تو باز دارد و هموم و غموم او سینه ام پر کند به آن که همیشه مغموم باشم از تنگی، و آن قدر کرامت

کن که محتاج بـدترین خلق تو نشوم و قـدری کرامت کن که کاری چند از مبرّات و خیرات به جا آورم که تو از من خوشـنود شوی ای بخشنده ترین بخشندگان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۲

و بتحقیق که در کتاب زیارات و در کتاب واقعه شهادت حضرت امام حسین صلوات اللّه علیه انواع زیارات ذکر کرده ام و این زیارت را از آنها انتخاب کردم و در این کتاب ذکر کردم چون به اعتبار اسـناد اصحّ روایات بود نزد من اگر چه جمعی در این دو سـند هستند که علماء رجال توثیق آنها نکرده اند و لیکن ممکن است که صدوق بر احوال ایشان مطلع باشد و ایشان ندانند یا آن که این دو زیارت متواتر شـده باشـد نزد او و چنانکه ثقه الاسـلام نیز این دو روایت را ذکر کرده است در کافی و حکم به صحت آن کرده است و مکرر مـذکور شـد، و در فوایـد تفصـیل آن مـذکور شـد که قانون قدما غیر قانون متاخّرینست اگر چه رعایت قانون متاخّرین نیز می کننـد چنانکه مکرر در این کتاب حکم بضـعف روایت از جهه ضـعف روات کرده است و لیکن وجوه بسـیار از جهه صـحّت حدیث داشـته اند و متاخّرین نیز گاه گاهی به طریقه قدما عمل می کنند چنانکه علامّه در خلاصه الرّجال کرده است و جمعی بر او بحثها کرده اند که جرح و تعدیل خلاصه مخالف قانون اوست و در واقع مخالفت با یک فرد دارد و اکثر ذکر کرده اند در بسیاری از اخبار که اگر چه ضعیف است و لیکن ضعفش منجبر است به شهرت بین الاصحاب و همین زیارت که ذکر کرده ام تمام و کافی است.

امّا زیارت

قبور شـهدا پس چون خواهی که زیـارت کنی قبور شـهدا را پس بگو که سـلام الهی بر شـما بـاد از جهه صبری که کردیـد در جهاد پس نیکو عاقبتی حاصل شد شـما را که آن بهشت عنبر سرشتست و این زیارت وداع شهداست از غیر روایت کناسی اگر چه در وداع شهدا نیز بود امّا ضرر ندارد بیشتر و ظاهرا غافل شده است چون با هم مذکور است.

بـدان که زیارت یوسف کناسـی زیارت کاملی است که شـیخان ذکر کرده انـد اگر صدوق همان را ذکر می کرد با وداع بهتر بود و لیکن چون راوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۳

اول حسـین بن ثور است و او ثقه است نزد صدوق سند آن بهتر بود و طریقه کلینی رضی اللَّه عنه آنست که رعایت متون بیشتر می کند چون بسـیاری از اخبار وارده شده است که من حیث السـند ضعفی دارد و من حیث المتن فصاحت و بلاغت یا مطالب عالیه دارد که متن آن حدیث سند آنست و علمای معنوی ربانی ترجیح آنها بیشتر داده اند

باب ما یجزئ من زیاره الحسین صلوات اللَّه علیه فی حال التّقیّه

(اذا اتیت الفرات فاغتسل و البس ثوبیک الطّاهرین ثمّ ائت القبر و قل صـلّی اللَّه علیک یا ابا عبـد اللَّه صـلّی اللَّه علیک یا ابا عبد اللَّه و قـد تمّت زیارتک هـذه فی حال التّقیّه روی دلک یونس بن ظبیان عن الصّادق صـلوات اللَّه علیه) این بابیست در بیان آن چه کافی است از زیارت آن حضـرت صـلوات اللَّه علیه در حالت تقیّه هر گاه به فرات رسی خواه از طرف حلّه یا مسیّب تا نهر علقمی از طرف بیابان و الحال آن نهر جاری نیست بهتر آنست که آب فرات با خود بردار

و در موضع نهر غسـل کن و دو جامه طاهر به پوش پس بیا به نزد قبر آن حضـرت و بگو صـلوات و درودهای الهی بر تو باد یا حسین و به کنیت خواندن بهتر است و مکرر گفتن نور علی نور است و همین مقدار زیارت در حال تقیه کافیست و این روایت را شیخ در قوی از یونس بن ظبیان از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه روایت کرده است و اصحاب رجال یونس را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۴

ضعیف می داننـد و ظـاهرا یونس از اصـحاب اسـرار است و بعضـی به حقایق اخبار او نرسـیده بوده انـد، و محتمل است که در اواخر عمر غالی شـده باشـد و قبل از غلو از او نقل کرده بودند، بعد از غلو روایت کرده اند و تا غایت از او ندیده ام چیزی که بد باشد و احادیث او موافق است با احادیث ثقات و معتمدین لهذا صدوقان از او روایت بسـیار نقل کرده اند و حکم به صحت آن کرده اند چنانکه در باب سابق گذشت

باب ما یقوم مقام زیاره الحسین صلوات اللّٰه علیه و زیاره غیره من الائمّه صلوات اللّٰه علیهم لمن لا یقدر علی قصده لبعد المسافه.

(روی ابن ابی عمیر عن هشام قال قال ابو عبـد اللّٰه صـلوات اللّٰه علیه اذا بعدت بأحدکم الشّـقّه و نات به الدّار فلیعل اعلی منزله و لیصلّ رکعتین و لیؤم بالصّلاه إلی قبورنا فانّ ذلک یصل إلینا) این بابی است در بیان آن چه بدل از زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه می شود و هم چنین زیـارت بـاقی ائمه معصومین صـلوات اللّٰه علیهم کسـی را که قـدرت نداشـته باشـد که به نزدیک رود از جهه زیارت به سبب بعد مسافت و قدرت نداشتن بر سواری به چهار ده سند صحیح و بیست و پنج حسن

کالصحیح مرویست از هشام که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه راه شما دور باشد و از خانه شما تا به آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۵

مسافت بسیار باشد پس باید که پشت بام بلندتر رود در خانه اش و دو رکعت نماز بکند و اشاره کند به صلوات بسوی قبور ما به درستی که آن سلام بما می رسد، و جمعی استدلال باین حدیث کرده اند که در زیارت دور نماز را بر زیارت مقدم می دارد و او دلالت بر ترتیب ندارد و هم چنین تقدم ذکری و در احادیث دور آن نیز واقع شده است تقدم زیارت بر نماز و ظاهرا هر دو خوب باشد مگر در جائی بخصوص مقدم یا مؤخر وارد شده باشد که در آنجا رعایت ترتیب نمودن بنحو مروی اولی است.

و کالصحیح از حسین بن ثویر منقولست که جمعی نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه بودیم و از آن جمله یونس بن ظبیان بود و از همه بزرگتر بود بحسب سال بنا بر این او سؤال می کرد و گفت فدای تو گردم بسیار است که حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه را یاد می کنم چه چیز بگویم حضرت فرمودند که سه مرتبه می گویی السّلام علیك یا با عبد اللّٰه که سلام به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه می رسد از نزدیک و دور (و فی روایه حنان بن سدیر عن ابیه قال قال لی ابو عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه یا سدیر تزور قبر الحسین صلوات اللّٰه علیه فی کلّ یوم قلت: جعلت فداك لا قال: ما اجفاکم فتزوره فی کلّ شهر قلت: لا قال:

فتزوره فی

كـلّ سـنه قلت: قـد يكون ذلـك قـال يا سـدير ما اجفاكم بالحسـين صـلوات اللّٰه عليه اما علمت انّ للّه تبارك و تعالى الف الف ملك شعث غبر يبكون و يزورون و لا يفترون و ما عليك يا سـدير ان تزور قبر الحسـين صـلوات اللّٰه عليه فى كلّ جمعه خمس مرّات او فى كلّ يوم مرّه قلت جعلت فداك بيننا و بينه فراسخ كثيره فقال لى اصعد فوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۶

سطحك ثمّ التفت يمنه و يسره ثمّ ارفع رأسک إلى السّماء ثمّ تنحو نحو القبر فتقول السّلام عليك يا ابا عبد اللّٰه السّلام عليك و رحمه اللّٰه و بركاته يكتب لک بذلک زوره و الزّوره حجّه و عمره قال سدير فربّما فعلت ذلک فى الشّهر اكثر من عشرين مرّه) و منقولست در حسن يـا موثق كالصـحيح از سـدير كه حضـرت امـام جعفر صـادق صـلوات اللّٰه عليه بمن فرمودنـد كه اى سـدير زيارت مى كنى قبر حضرت امام حسين صلوات اللّٰه عليه را هر روز عرض نمودم كه فداى تو گردم نه فرمودند كه شما چه جفا كاريـد يعنى ظالميـد يـا آداب و ادب را نمى دانيـد پس در ماهى يک بار زيارت مى كنى عرض نمودم كه نه فرمودنـد كه در سـالى يـک بـار زيـارت مى كنى عرض نمودم كه گـاه هست كه سالى يک بار زيارت مى كنم حضـرت فرمودنـد كه چه جفا كارى به حضـرت امام حسـين آيا نمى دانى كه حق سـبحانه و تعالى را هزار هزار فرشـته ژوليده موى گرد آلوده هست كه مى گريند و زيارت مى كنند و سست نمى شوند اى سدير چه مى شود كه زيارت كنى در هر جمعه يعنى هر روز جمعه پنجم رتبه زيارت

کنی یا در هر روزی یک بار، و در کافی و تهذیب و بعضی از نسخ این کتاب به واو است یعنی در هر روز جمعه پنج بار و در هر روزی یک بار آن حضرت را زیارت کنی که در ماهی پنجاه مرتبه آن حضرت را زیارت کنی و موافق اکثر نسخ این کتاب مخیر است میان آن که هر روز یک بار زیارت کند یا در هر روز جمعه پنجم رتبه و این بهتر است به اعتبار تقدیم ذکری و احتمال دارد که مراد از جمعه هفته باشد و در این صورت انسب این بود که اول هر روز را ذکر کنند و بعد از آن در هر هفته پنجم رتبه را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۷

سدیر گفت فدای تو گردم میان ما و او چند فرسخ است که از راه نزدیکش که راه برّ است دوازده فرسخ است و از راه حله چهارده فرسخ است تقریبا حضرت فرمودند که پشت بام خانه ات بالا رو پس نظر کن به جانب راست و چپ آسمان پس سر بالا کن به جانب آسمان پس نظر به جانب قبر آن حضرت می کنی و می گویی السّلام علیک یا ابا عبد اللَّه السّلام علیک و رحمه اللَّه و برکاته: و در هر مرتبه که این زیارت می کنی می نویسند از جهه تو یک زیارت خانه کعبه یعنی یک حج و عمره سدیر گفت بسیار بود که در هر ماهی زیاده از بیست مرتبه زیارت آن حضرت می کردم پس عمل نکرده بود به پنجاه مرتبه و بنا بر نسخه محتمل است که هر جمعه پنجم رتبه زیارت کرده باشد، و در

عرض هفته گاهی زیارت می کرده باشد و ممکن است که سدیر چنین فهمیده باشد که آخر مذکور شد که جمعه هفته باشد و نسخه او باشد و بحدیث عمل کرده باشد با زیادتی و لیکن بعید است بحسب عبارت اول و قریبست بحسب این عبارت زیرا که بعید است که مرد فاضلی بیان کرده باشد عدم عمل را

باب فضل تربه الحسین صلوات اللّٰه علیه و حریم قبره.

(قال الصّادق صلوات اللّٰه علیه فی طین قبر الحسین صلوات اللّٰه علیه شفاء من کلّ داء و هو الدّواء الاکبر) این بابی است در فضیلت خاک کربلا و حریم قبر آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقول است در قوی از سلیمان بصری که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که در خاک قبر آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شفاست از هر دردی و آن خاک بزرگترین دواهاست چون دوای جمیع دردهاست.

و منقولست در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز به همین مضمون در روایتی دیگر، و منقولست از سعد بن سعد ثقه که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه از خوردن گل حضرت فرمودند که گل خوردن حرامست مانند خوردن میته و خون و گوشت خوک مگر خاک حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه که در آنست شفا از هر دردی و ایمنی است از هر خوفی.

و در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقول است که فرمودند که گل حرامست هر گلی مثل گوشت خوک و کسی که گل بخورد و بمیرد به سبب آن من نماز بر او نمی کنم مگر خاک قبر حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه که در

اوست شفا از هر دردی و کسی که گل خواره

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۹

باشد و خاک قبر آن حضرت را بخورد در آن شفا نیست.

و کالصحیح منقولست از احدهما صلوات اللّٰه علیهما که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم علیه السلام را از گل آفرید و گل را حرام گردانید بر فرزندان او، راوی گفت عرض نمودم که پس چه می فرمایید در خاک قبر حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه حضرت فرمودند که بر مردمان حرامست که گوشت خود را بخورند و حلال است که گوشت ما را بخورند و لیکن اندکی بخورند مانند نخودی، و احوط آنست که زیاده از نخود خام نخورند بحسب وزن اگر چه ظاهرا بحسب جثّه نیز جایز باشد.

و در موثق کالصحیح منقولست از ابن ابی یعفور که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که بعضی خاک قبر حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه را می خورند و شفا می یابند و بعضی شفا نمی یابند سببش چیست حضرت فرمودند که بحق آن خداوندی که بغیر از او خداوندی نیست که هر که به اعتقاد نفع خورد البته نفع می یابد.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند به یونس بن ربیع که بالای سر حضرت خاک سرخی هست که در آن شفاست از هر دردی مگر مرگ را یونس گفت که چون این حدیث را شنیدیم جمعی آمدیم و چون یک ذراع کندیم خاک سرخی ظاهر شد بقدر یک درهم آن را برداشتیم و به کوفه بردیم و به مردمان می دادیم بهر کس اندکی و به آن مداوا می کردند و شفا می یافتند، و منقولست که تا هفتاد

ذرع از جهه دو ابر می توان داشت و احادیث زیاد و کم گذشت، و منقولست که شخصی به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمود که بسیار بیماریها دارم و من دوایی نیست که به آن مداوا نکرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۰

باشم حضرت فرمودند که مگر نشنیده بودی که خاک قبر آن حضرت شفای هر دردیست و سبب ایمنی است از هر خوفی و چون خاک را برداری بخوان که (اللّهمّ انّی أسألک بحقّ هذه الطّینه و بحقّ الملک الّذی اخذها و بحقّ النّبیّ الّذی قبضها و بحقّ الوصیّ الّذی حلّ فیها صلّ علی محمّد و اهل بیته و اجعل فیها شفاء من کلّ داء و أمانا من کلّ خوف) یعنی خداوندا سؤال می کنم از تو بحق این طینت و بحق فرشته که این را برداشته است و بحق پیغمبری که بدست گرفته است این تربت را و بحق وصی پیغمبری که در این خاک جا کرده است که صلوات بر محمّد و آل او فرست و بگردان در این تربت شفا از هر دردی و ایمنی از هر خوفی، پس حضرت فرمودند که آن فرشته که این خاک را برداشته است جبرئیل است که آن را برداشت و به حضرت سیّد الأنبیاء صلی اللّه علیه و آله نمود و گفت که این خاک فرزند تست که امّت تو بعد از تو او را شهید خواهند کرد، و پیغمبری که این خاک را گرفت آن حضرت بود، و وصیی که در آن مدفون شد حضرت امام حسین (ص) است که بهترین جوانان اهل بهشت است پس عرض نمودم که شفاست از هر دردی

دانستم چگونه امان است از هر خوفى حضرت فرمودند كه هر گاه از پادشاهى يا از غير او خوف داشته باشى از خانه بيرون مرو تا با خود نبرى از تربت آن حضرت (ص) و چون آن تربت را بردارى بگو كه خداوندا اين خاك قبر آن حضرت است كه ولى تست و پسر ولى تست بر مى دارم تا آن كه حرز من باشد از آن چه از آن مى ترسم و آن چه از آن نمى ترسم تا آن كه وارد نشود بر تو آن چيزى كه از آن نمى ترسى، راوى گفت كه از تربت آن حضرت برداشتم چنانكه آن حضرت فرموده بودند حق سبحانه و تعالى

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۳۱

صحيح كرد بدنم را و امان من بود از هر خوفى از آن چه مى ترسيدم و از آن چه نمى ترسيدم چنانكه آن حضرت فرموده بودند و الحمد للّه كه من بعد مكروهى بمن نرسيد (و قال صلوات اللّه عليه إذا أكلته فقل اللّهمّ ربّ التّربه المباركه و ربّ الوصىّ الّذى وارته صلّ على محمّد و آل محمّد و اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من كلّ داء) و منقول است كه آن حضرت صلوات اللّه عليه فرمودند كه چون خواهى كه تربت را بخورى پس بگو خداوندا اى پروردگار خاك مبارك و اى پروردگار وصيى كه در اين خاك مدفون است صلوات بر محمّد و آل او فرست، و بگردان آن چه را مى خورم علمى نافع و روزى فراخ و شفا از هر دردى يعنى خوردن تربت را سبب اينها گردان و منقولست كه آن حضرت فرمودند كه چون بردارى بگو (بسم اللّه اللّهمّ

بحقّ هذه التّربه الطّاهره و بحقّ البقعه الطيّبه و بحقّ الوصيّ الّذى توارته و بحقّ جدّه و ابيه و أمّه و اخيه و الملائكه الّذين يحفّون به و الملائكه العكوف على قبر وليّك ينتظرون نصره صلّى اللّه عليهم اجمعين اجعل لى فيه شفاء من كلّ داء و أمانا من كلّ خوف و عزّا من كلّ ذل، و اوسع به علىّ فى رزقى و اصحّ به جسمى) يعنى ابتدا مى كنم در خوردن به استعانت به نام حق سبحانه و تعالى خداوندا بحق اين خاك طاهر و بحق اين زمين بسيار خوب و بحق امامى كه در اين خاك مدفونست و بحق جدّ او و پدر او و مادر او و برادر او و بحق فرشتگانى كه احاطه كرده اند به آن حضرت (ص) و بحق فرشتگانى كه هميشه ملازم قبر ولى تواند و انتظار مى كشند كه حضرت صاحب الامر صلوات اللّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۳۲

عليه خروج كند و در خدمت آن حضرت طلب خون آن حضرت كنند كه صلوات الهى بر همه باد، بگردان از جهه من در خوردن اين تربت شفايى عظيم از هر دردى، و ايمن گردان مرا از هر خوفى و عزيز گردان مرا بعد از خوارى، و به سبب اين روزى مرا فراخ گردان و بدن مرا از هر مرضى صحيح گردان و بعد از برداشتن: انا أنزلناه بر آن بخوان و بعضى از اصحاب گفته اند كه چون احاديث متواتره وارد شده است كه كل حرامست و از آن استثنا شده است خاك آن حضرت مشروط است به دعا در وقت برداشتن و خوردن و اگر در بعضى از روايات شرط نشده باشد

می بایـد که به مقیّد عمـل نماینـد و مطلق را حمـل کننـد بر مقیـد تـا حلال باشـد خوردن و یا آن که بعـد از دعا بی دغدغـده خوبست و بدون دعا جزم نداریم در حلیت پس باید که بدون دعا جایز نباشد خوردن و ظاهر اخبار آنست که کمالش مشروط است باین دعاها و احوط آنست که در وقت برداشـتن و خوردن همه دعاهای منقوله را بخواند بی دغدغه باشد، و بهتر آنسـت که از حوالی روضه خاك رست بردارنـد و هفت مثقال بکشـند و در وقت برداشـتن دعا بخوانند و هر هفت مثقال را در کیسـه کننـد و در زیر فروش متّصل به ضـریح مقـدس بگذارنـد و اگر چنـد شـبانه رور بر آن بگذرد بهتر است و چون از اینجا بردارد دعاها را مرتبه دیگر بخوانـد و در وقت خوردن انـدکی بخورد با دعا قبل از تناول و بعـد از آن آیه الکرسـی بخواند و می باید که قصدش شـفا باشد، و بعضـی تجویز نموده اند خوردن آن را از جهه رفع امراض معنویه که بدترین امراض است مثل تکبّر و عجب و ریـا و حقـد و بغض و امثال اینها و ظاهرا بـد نباشـد، و احوط آنست که اگر مرض ظاهری نداشـته باشـد نخورد و اگر مرض ظاهر داشته باشد بقصد شفا از همه امراض صوری و معنوی و ظاهری و باطنی بخورد و در گل مختوم دغدغه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۳

عظیم می شود چون گذشت که همه گلی حرامست و در بعضـی از اخبار وارد شده است که آن چه مشـهور است خوردن گل مختوم به سبب آن شفا دارد که خاك قبر اسکندر است، و بر

تقدیری که صحیح باشد گل قبر حضرت سیّد الشهدا (ص) به مراتب از آن بهتر خواهد بود و این حدیث اشعار می دارد بر جواز با ظواهر چند حدیث که مشعر است بر جواز که از آن اخبار ظاهر می شود که حرمت خوردن به اعتبار ضرر است و احوط آنست که مطلقا گل و خاك و گرد بلکه خاکستر بلکه مانند نان سوخته که مانند ذغال شده باشد نخورد اگر چه اثبات حرمت امثال اینها خالی از اشکالی نیست و دیگر خواهد آمد (و قال صلوات اللّٰه علیه حریم الحسین صلوات اللّٰه علیه خمسه فراسخ من اربع جوانب القبر) و مرویست در قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حریم قبر حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه پنج فرسخ است از هر جانبی از چهار جانب که طولش ده فرسخ باشد و عرضش ده فرسخ و ممکن است که مراد قطر باشد به آن که دورش را مدور حساب کنند و لیکن ظاهر چهار جانب مربع است و ظاهرش آنست که تا پنج فرسخ از چهار جانب خاك توان برداشت و مشکل است، شاید حریم به اعتبار شرف دفن در آن باشد یا حرمتهای دیگر، و آن چه مصرحست هفتاد ذرعست و روایت ده میل نیز صریحست و احوط آنست که زیاده از پنج میل از هر طرفی نباشد بلکه از هفتاد ذرع دورتر نباشد و احادیث حریم گذشت با حدیث متن و آینده (و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال موضع

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۴

قبر الحسین صلوات اللّٰه علیه منذ یوم دفن فیه روضه من

رياض الجنّه و قال صلوات اللَّه عليه موضع قبر الحسين صلوات اللَّه عليه ترعه من ترع الجنّه) و در موثق كالصحيح منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه فرمودند كه موضعى كه قبر حضرت امام حسين صلوات اللّه عليه از آن روزى كه مدفون شده است در آنجا باغى است از باغهاى بهشت، و آن حضرت نيز فرمودند كه موضع قبر آن حضرت صلوات اللَّه عليه دريست يا روضه ايست از درها يا روضهاى بهشت و تفسيرش گذشت در اوايل اين باب

باب زياره الامامين ابى الحسن موسى بن جعفر و ابى جعفر محمّد بن علىّ الثّانى صلوات اللَّه عليهم ببغداد فى مقابر قريش

(اذا اردت بغداد إن شاء اللَّه فاغتسل و تنظّف و البس ثوبيك الطّاهرين و زر قبريهما و قل حين تصير إلى قبر موسى بن جعفر صلوات اللَّه عليهما السّلام عليك يا ولىّ اللَّه السّلام عليك يا حجّه اللَّه السّلام عليك يا نور اللَّه فى ظلمات الارض اتيتك زائرا عارفا بحقّك معاديا لأعدائك مواليا لأوليائك فاشفع لى عند ربّك ثمّ سل حاجتك ثمّ تسلّم على ابى جعفر صلوات اللَّه عليه بهذه الاحرف و النّداء، و اذا اردت زيارته صلوات اللَّه عليه فاغتسل و تنظّف و البس ثوبيك الطّاهرين، و قل اللّهمّ صلّ على محمّد بن علىّ الامام التّقىّ النّقىّ الرّضىّ المرتضى و حجّتك على من فوق الارض و من تحت الثّرى صلاه كثيره ناميه دائمه زاكيه مباركه متواصله متواتره مترادفه كافضل ما صلّيت على احد من أوليائك، و السّلام عليك يا ولىّ اللَّه السّلام عليك يا نور اللَّه السّلام عليك يا حجّه اللَّه السّلام عليك يا امام المتّقين

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۳۶

و وارث علم النّبيّين و سلاله الوصيّين السّلام عليك يا نور اللَّه فى ظلمات الارض، اتيتك زائرا عارفا بحقّك معاديا لأعدائك مواليا

لأولیائک فاشفع لی عند ربّک، ثمّ سل حاجتک ثمّ صلّ فی القبّه الّتی فیها محمّد بن علیّ صلوات اللّه علیهما اربع رکعات بتسلیمتین عند رأسه رکعتین لزیاره موسی و رکعتین لزیاره محمّد بن علیّ صلوات اللّه علیهما و لا تصلّ عند رأس موسی صلوات اللّه علیه فانّه یقابل قبور قریش و لا یجوز اتّخاذها قبله إن شاء اللّه تعالی) این بابی است در بیان زیارت دو امام معصوم که آن ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم است و ابو جعفر ثانی امام محمّد تقی صلوات اللّه علیهما در بغداد در مقابر قریش هر گاه اراده بغداد کنی و در بعضی نسخ اذا وردت است یعنی هر گاه داخل شوی در بغداد اگر خدا خواهد به آن که توفیق دهد که به آنجا رسی: غسل زیارت بکن و پاکیزه کن خود را و دو جامه طاهرت را به پوش و زیارت کن قبر هر دو را به آن که اول چون به قبر حضرت موسی بن جعفر صلوات اللّه علیهما رسی بگو سلام الهی بر تو باد ای کسی که محبوب یا محب یا واجب الاطاعه خداوندی، ای حجت خدا که حق سبحانه و تعالی حجت خود را تمام کرد بر خلق به ایجاد و امامت تو ای نوری که حق سبحانه و تعالی زمینهای تاریک را روشن گردانید بنور وجود و هدایت شما به زیارتت آمده ام در حالتی که عارفم بحق تو و با دشمنان تو دشمنم و با دوستان تو دوستم پس شفاعت کن از جهه من نزد پروردگارت پس حاجتت را سؤال کن پس سلام کن بر حضرت امام محمّد تقی صلوات اللّه

علیه به همین کلمات و به همین کلمه ندا که یا است، و چون خواهی که زیارت کنی آن حضرت را صلوات اللّه علیه پس غسل کن و خود را پاکیزه کن به آن که جامهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۷

پاک را به پوش و نوره کش بدنت را و دو جامه پاک به پوش چون غالب اوقات عرب دو جامه می پوشد و آن زیر جامه و پیراهن است و بگو خداوندا صلوات فرست بر حضرت امام محمّد تقی پسر امام علی بن موسی الرضا که: لقبت تقی است یعنی پرهیزکاری از هر چه خلاف محبت الهی است، و ذات مقدست پاکیزه است و حق سبحانه و تعالی از تو راضی و برگزیده الهی و حجت و امامی بر هر که بر روی زمین است از آدمیان، و حجتی بر هر که در زمین است از جنیان یا بر زندگان و مردگان صلواتی که بسیار باشد و در زیادتی باشد و همیشه باشد و پاکیزه باشد یا در زیادتی باشد و مبارک باشد به آن که در زیادتی باشد و به یک دیگر متصل باشد و پی در پی باشند و در عقب یکدیگر باشند مثل افضل، یا افضل صلواتی باشد که فرستاده باشی بر یکی از دوستانت، و سلام الهی بر تو باد ای دوست یا امامی که خدا او را نصب فرموده باشد ای نور خدا یعنی کسی که هدایت کننده عالمی از جانب حق سبحانه و تعالی ای حجت خدا ای امام پرهیزکاران و وارث علوم پیغمبران و فرزندان اوصیای پیغمبران، ای هدایت کننده که از جانب خداوندی در ظلمتها و تاریکیهای زمین

یعنی رفع کننده شبهات اهل زمینی: به زیارتت آمده ام و ترا امام واجب الإطاعه می دانم و با دشمنانت دشمنم و با دوستانت دوستم پس شفاعت کن مرا نزد پروردگارت، پس حاجتت را سؤال کن پس در گنبد حضرت امام محمّد تقی صلوات اللّه علیه چهار رکعت نماز بدو سلام به جا آور از جهه هر معصومی دو رکعت و در بالای سر حضرت امام موسی کاظم نماز مکن زیرا که قبور قریش در آنجا واقع است و از آن جمله بعضی از خلفای بنی عباسند و رو به قبر نماز کردن جایز نیست خصوصا قبور ظالمان و کافران، یا مراد کراهت است چنانکه گذشت در مکان مصلی، و پیشتر دو گنبد بوده است در هر گنبدی معصومی و الحال اندرون یکی شده است اگر چه در بیرون دو قبه است

باب زیاره قبر الرّضا علیّ بن موسی صلوات اللّه علیهما بطوس.

اشاره

(اذا اردت زیاره قبر ابی الحسن علیّ بن موسی صلوات اللّه علیهما بطوس فاغتسل عند خروجک من منزلک و قل حین تغتسل اللّهمّ طهّرنی و طهّر لی قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثّناء علیک فانّه لا قوّه الّا بک، اللّهمّ اجعله لی طهورا و شفاء، و تقول حین تخرج بسم اللّه و باللّه و إلی اللّه و إلی ابن رسول اللّه حسبی اللّه توکّلت علی اللّه، اللّهمّ إلیک توجّهت و إلیک قصدت و ما عندک اردت، فاذا خرجت فقف علی باب دارک و قل اللّهمّ إلیک توجّهت وجهی، و علیک خلّفت اهلی و مالی و ما خوّلتنی و بک وثقت فلا تخیّبنی یا من لا یخیّب من اراده و لا یضیّع من حفظه صلّ علی محمّد و آل محمّد

و احفظنى بحفظك فانّه لا يضيع من حفظت فاذا وافيت سالما فاغتسل و قل حين تغتسل اللَّهمّ طهّرنى و طهّر قلبى و اشرح لى صدرى و اجر على على لسانى مدحتك و محبّتك و الثّناء عليك فانّه لا قوّه الّا بك، و قد علمت انّ قوام دينى التّسليم لأمرك و الاتّباع لسنّه نبيّك و الشّهاده على جميع خلقك، اللَّهمّ اجعله لى شفاء و نورا انّك على كلّ شى ء قدير و البس اطهر ثيابك و

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۳۹

امش حافيا و عليك السّكينه و الوقار بالتّكبير و التّهليل و التّمجيد و قصّر خطاك و قل حين تدخل بسم اللَّه و باللَّه و علىّ ملّه رسول اللَّه صلّى اللَّه عليه و اله اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و انّ عليا ولىّ اللَّه، و سر حتّى تقف على قبره و تستقبل وجهه بوجهك و اجعل القبله بين كتفيك، و قل اشهد ان لا اله الّا اللَّه وحده لا شريك له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله و انّه سيّد الاوّلين و الاخرين و انّه سيّد الانبياء و المرسلين اللَّهمّ صلّ على محمّد عبدك و رسولك و نبيّك و سيّد خلقك اجمعين صلاه لا يقوى على احصائها غيرك، اللَّهمّ صلّ على امير المؤمنين علىّ ابن ابى طالب صلوات اللَّه عليه عبدك و اخى رسولك الّذى انتجبته بعلمك و جعلته هاديا لمن شئت من خلقك و الدّليل على من بعثته برسالاتك و ديّان الدّين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك و المهيمن على ذلك كلّه و السّلام عليه و رحمه اللَّه و بركاته، اللَّهُمَّ صلّ على

فاطمه بنت نبیّک و زوجه ولیّک و امّ السّبطین الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّه الطّهره الطّاهره المطهّره التّقیّه النّقیّه الرّضیّه الزّکیّه سیّده نساء اهل الجنّه اجمعین صلاه لا یقوی علی احصائها غیرک اللّهمّ صلّ علی الحسن و الحسین سبطی نبیّک و سیّدی شباب اهل الجنّه القائمین فی خلقک و الدّلیلین علی من بعثته برسالاتک و دیّانی الدّین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک اللّهمّ صلّ علی علیّ بن الحسین عبدک

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۰

القائم فی خلقک و الدّلیل علی من بعثته برسالاتک و دیّان الدّین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک سیّد العابدین اللّهمّ صلّ علی محمّد بن علیّ عبدک و خلیفتک فی ارضک باقر علم النّبیّین، اللّهمّ صلّ علی جعفر بن محمّد الصّادق عبدک و ولیّ دینک و حجّتک علی خلقک اجمعین الصّادق البارّ، اللّهمّ، صلّ علی موسی بن جعفر عبدک الصّالح، و لسانک فی خلقک النّاطق بحکمک و الحجّه علی بریّتک، اللّهمّ صلّ علی علیّ بن موسی الرّضا المرتضی عبدک و ولیّ دینک القائم بعدلک و الدّاعی إلی دینک و دین آبائه الصّادقین صلاه لا یقوی علی احصائها غیرک، اللّهمّ صلّ علی محمّد بن علیّ عبدک و ولیّک القائم بأمرک و الدّاعی إلی سبیلک، اللّهمّ صلّ علی علیّ بن محمّد عبدک و ولیّ دینک، اللّهمّ صلّ علی الحسن بن علیّ العامل بأمرک القائم فی خلقک و حجّتک المؤدّی عن نبیّک و شاهدک علی خلقک المخصوص بکرامتک الدّاعی إلی طاعتک و طاعه رسولک صلواتک علیهم اجمعین، اللّهمّ صلّ علی حجّتک و ولیّک القائم فی خلقک صلاه تامّه نامیه باقیه تعجّل بها فرجه و تنصره بها و تجعلنا معه فی الدّنیا و

الآخره، اللّهمّ إنّى اتقرّب إليك بحبّهم و أوالى وليّهم و اعادى عدوّهم فارزقنى بهم خير الدّنيا و الآخره و اصرف عنّى بهم شرّ الدّنيا و الآخره و اهوال يوم القيمه ثمّ تجلس عند رأسه و تقول السّلام عليك يا ولىّ اللّه السّلام عليك

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۴۱

يا حجّه اللّه السّلام عليك يا نور اللّه فى ظلمات الارض، السّلام عليك يا عمود الدّين السّلام عليك يا وارث آدم صفوه اللّه السّلام عليك يا وارث نوح نبىّ اللّه السّلام عليك يا وارث ابراهيم خليل اللّه السّلام عليك يا وارث اسماعيل ذبيح اللّه السّلام عليك يا وارث موسى كليم اللّه السّلام عليك يا وارث عيسى روح اللّه السّلام عليك يا وارث محمّد حبيب اللّه السّلام عليك يا وارث امير المؤمنين علىّ ولىّ اللّه و وصىّ رسول ربّ العالمين السّلام عليك يا وارث فاطمه الزّهراء السّلام عليك يا وارث الحسن و الحسين سيّدى شباب اهل الجنّه السّلام عليك يا وارث علىّ بن الحسين زين العابدين السّلام عليك يا وارث محمّد بن علىّ باقر علم الاوّلين و الاخرين السّلام عليك يا وارث جعفر بن محمّد الصّادق البارّ السّلام عليك يا وارث موسى بن جعفر السّلام عليك أيّها الصّديق الشّهيد السّلام عليك أيّها الوصىّ البارّ التّقىّ اشهد انّك قد اقمت الصّلاه و اتيت الزّكاه و أمرت بالمعروف و نهيت عن المنكر و عبدت اللّه حتّى اتاك اليقين السّلام عليك يا ابا الحسن و رحمه اللّه و بركاته انّه حميد مجيد ثمّ تنكبّ على القبر و تقول، اللّهمّ إليك صمدت من ارضى و قطعت البلاد رجاء رحمتك فلا تخيّبنى و لا تردّنى بغير قضاء حاجتى و ارحم تقلّبى على قبر ابن اخى

رسولـک صـلواتک علیه و اله، بابی أنت و امّی یا مولای اتیتک زائرا وافـدا عائـدا ممّا جنیت علی نفسـی و احتطبت علی ظهری فکن لی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۲

شافعا إلی اللَّه یوم فقری و فاقتی فلک عنـد اللَّه مقام محمود و أنت عنده وجیه ثمّ ترفع یدک الیمنی و تبسط الیسـری علی القبر، و تقول اللّهمّ انّی اتقرّب إلیک بحبّهم و بولایتهم اتولّی اخرهم بما تولّیت به أوّلهم و ابرا من کلّ ولیجه دونهم، اللّهمّ العن الّذین بدّلوا نعمتک و اتّهموا نبیّک و جحدوا بآیاتک و سخروا بإمامک و حمّلوا النّاس علی اکتاف آل محمّد، اللّهمّ انّی اتقرّب إلیک باللّعنه علیهم و البراءه منهم فی الدّنیا و الآخره یا رحمن ثمّ تحوّل إلی عند رجلیه قل صلّی اللَّه علیک یا ابا الحسن صلّی اللَّه علی روحـک و بـدنک صـبرت و أنـت الصّادق المصـدّق قتـل اللّه من قتلـک بالأیـدی و الالـسن ثمّ ابتهـل فی اللّعنه علی قاتـل امیر المـؤمنین و علی قتله الحسن و الحسـین و علی جمیع قتله اهـل بیت رسول اللَّه صـلّی اللَّه علیه و اله، ثمّ تحوّل إلی عنـد رأسه من خلفه و صلّ رکعتین تقرا فی إحـداهما الحمـد و یس و فی الاخری الحمـد و الرّحمن و تجتهـد فی الـدّعاء و التّضـرّع و اکثر من الدّعاء لنفسک و لوالدیک و لجمیع اخوانک و اقم عند رأسه ما شئت و لتکن صلاتک عند القبر)

الوداع فاذا اردت ان تودّعه

(فقل السّلام علیک یا مولای و ابن مولای و رحمه اللَّه و برکاته أنت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۳

لنا جنّه من العذاب و هذا او ان انصرافنا عنک غیر راغب عنک و لا مستبدل بک و لا مؤثر علیک و

لا زاهد فی قربک و قد جدت بنفسی للحدثان و ترکت الاهل و الاوطان و الاولاد فکن لی شافعا یوم حاجتی و فقری و فاقتی یوم لا یغنی عنّی حمیمی و لا حبیبی و لا قریبی یوم لا یغنی عنّی والدیّ اسال اللّه الّذی قدّر رحیلتی إلیک ان ینفّس بک کربتی و اسال اللّه الّذی قدّر علیّ فراق مکانک ان لا یجعله اخر العهد من رجوعی و اسال اللّه الّذی ابکی علیک عینی ان یجعله لی سببا و ذخرا، و اسال اللّه الّذی ارانی مکانک و هدانی للتّسلیم علیک و زیارتی إیّاک ان یوردنی حوضکم و یرزقنی مرافقتکم فی الجنان السّلام علیک یا صفوه اللّه السّلام علی امیر المؤمنین و وصیّ رسول ربّ العالمین و قائد الغرّ المحجّلین السّلام علی الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّه السّلام علی الائمّه و تسمّیهم صلوات اللّه علیهم و رحمه اللّه و برکاته السّلام علی ملائکه اللّه الحافّین السّلام علی ملائکه اللّه المقیمین المسبّحین الّذین هم بأمره یعملون السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین، اللّهمّ لا تجعله اخر العهد من زیارتی إیّاه فان جعلته فاحشرنی معه و مع آبائه الماضین و ان ابقیتنی یا ربّ فارزقنی زیارته ابدا ما أبقیتنی انّک علی کلّ شی ء قدیر، و تقول استودعک اللّه و استرعیک و اقرا علیک السّلام آمنّا باللّه و بما دعوت الیه فاکتبنا مع الشّاهدین اللّهمّ ارزقنی حبّهم و مودّتهم ابدا ما ابقیتنی و السّلام علی ملائکه اللّه و زوّار قبر ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۴

نبیّ اللّه و السّلام منّی ابدا ما بقیت و دائما اذا فنیت السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین فاذا خرجت من القبّه

فلا تولّ وجهك عنه حتّی یغیب عن بصرک) بدان که این زیارت را ابن ولید که شیخ صدوق است در کتاب جامع ذکر کرده است با زیارات بسیاری که بعضی از آن گذشت و بعضی را شیخ مفید و شیخ طوسی و محمّد بن احمد بن داود و ابن قولویه در کتب زیارات ذکر کرده اند و اصحاب نیز متابعت ایشان کرده اند و بعضی از این روایات را با سند ذکر کرده است و بعضی را سند ذکر نکرده است و ظاهرا امثال این خبر که بی سند مذکور است تالیف اوست که از روایات متفرقه جمع کرده است و چون قدما از ارباب نصوصند ظاهر آنست که از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم شنیده باشند هر جزوی را از بعضی و بر همه صادقست که از ایشان منقولست خصوصا در مستحبات و خصوصا از ابن ولید که در جلالت قدر به مرتبه ایست که صدوق با آن که متبع فحول علماست تابع اوست و کلام او را نص معصوم دانسته است و به همه عمل نموده است مگر نادری و صدوق در عیون ذکر کرده است در اواخر آن در باب زیارت قبر حضرت امام ابی الحسن الرضا صلوات اللّٰه علیه در طوس که شیخ ما محمّد بن الحسن رضی اللّٰه عنه ذکر کرده است که هر گاه خواهی که زیارت کنی قبر حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیه را در طوس پس چون خواهی که از خانه بیرون روی غسل زیارت بکن و در زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه مذکور شد که ابو بصیر از حضرت امام جعفر

صادق صلوات اللّه علیه روایت کرده است که در وقت بیرون رفتن از خانه و شهر خود غسل بکند و در وقت زیارت نیز غسل کند، و محتمل است که ابن ولید از

این حدیث فهمیده باشد که غسل بیرون رفتن از جهه همه زیارات مستحب باشد و لیکن مستبعد است از قوانین قدما که به امثال این استنباطات در احکام الهی عمل نمایند پس اظهر آنست که حدیثی بر سبیل عموم یا خصوص این زیارت دیده باشد و آن چه گذشت که مستحب است غسل زیارت ظاهرش غسل نزد زیارتست و ظاهر عبارت آن است که این غسل را در خانه باید کرد اگر چه اطلاق می کنند منزل را بر شهر لیکن مجاز است اما مجاز شایع است.

و در وقت غسل کردن از جهه زیارت خروج این دعا را بخوان که خداوندا مرا پاک کن از کدورات جسمانی مانند گناهان ظاهره و حدثها و خبثها نیز، و دلم را مطهر گردان از گناهان باطنه مانند کبر و عجب و حسد و بغض و ریا و محبت دنیا و اهل دنیا بلکه از غیر محبت الهی، و منور گردان سینه ام را به انوار عرفان و ایمان و ایقان و امثال اینها و بر زبانم جاری گردان مدح و ثنای خود را به درستی که نیست مرا قوتی بر هیچ طاعت مگر به توفیق و هدایت و اعانت تو، خداوندا این غسل را مطهر و منور گردان که سلب کند بدیهای مرا و مزین سازد مرا به خوبیها.

و چون از خانه بیرون می روی بگو آن چه را ترجمه اش اینست که متوجه زیارت حضرت

می شوم بعون الهی یا به استعانت از نام او بیرون می روم، و بعون او خالص از برای او می روم و بسوی خداونـد خود می روم یعنی به مشاهدی که خانه عبادت و محل قرار ابدان دوستان اوست می روم و به جانب زیارت فرزند رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می روم حق سبحانه و تعالی بس است مرا و توکل بر او کردیم.

خداوندا رو بسوی تو کردم و مقصود من توئی و مراد من نه چیزیست که نزد تست یعنی غرض من از این زیارت رضای تست با ثوابهائی که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۶

جهه ایشـان مقرر فرمـوده، و چـون خواهی که بیرون روی در در خـانه بـایست و سورهـا و دعاهـایی که گـذشت بخوان و بگو خداوندا روی دلم را به جانب تو کرده ام و خانه و اهل خانه و هر چه دارم به تو می سپارم و هر چه را بمن تملیک کرده به تو می گـذارم که همه را از جهه من محافظت فرمائی و اعتماد بر تو دارم و بغیر تو کسـی نـدارم، پس خداوندا همه را قبول کن و مرا ناامیـد مکن ای خداونـدی که ناامیـد نمی شود کسـی که رو بسوی تو کند و هر چه کند از جهه تو کند، یا آن که ناامید و خاسـر و زیان کار کرده نمی شود یا او خاسـر نمی کنـد کسانی را که مراد ایشان حق سـبحانه و تعالی باشـد، و ضایع و هالک نمی شود کسی که حافظش او باشد صلوات بر محمّد و آل او فرست و بحفظ خود مرا محفوظ دار به درستی که زبون و پست نمی شود هر که را تو حافظ او باشی

و چون به سلامت برسی به مشهد مقدس یا بطرق: غسل زیارت بکن و در حال غسل این دعا را بخوان که خداوندا مرا از گناهان و نجاستهای صوری و معنوی مطهر گردان، و دلم را مطهر گردان و سینه ام را منوّر گردان و بر زبانم جاری ساز مدح خود را و چیزی که به سبب محبت توست که ذکر با حضور قلب باشد یا آن چه را دوست می داری بر زبانم جاری گردان و جاری ساز بر زبانم ثنای خود را بر نعمتهای غیر متناهی که عطا فرموده به درستی که قوتی نیست در هیچ طاعت و عبادت مگر به یاری و تقویت تو، و بتحقیق می دانم که استقامت دین من باین است که او امر ترا گردن نهم و به جا آورم از روی رغبت، و متابعت کنم سنت پیغمبر ترا و گواه باشم یا گواهی دهم بر جمیع خلق تو چنانکه خواهد آمد که این امت شاهد خواهند بود بر جمیع امم یا اگر گواهی نزد من باشد کتمان نکنم.

خداوندا چنان کن که این غسل شفای همه مرضها باشد و نور دل و سینه ام باشد به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی، و پاکیزه ترین جامهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۷

خود را به پوش و پا برهنه برو و بر تو باد که با سکینه و قرار بدن روی، و با حضور قلب روی که گاهی تکبیر گویی و گاهی تهلیل و گاهی تمجید و بهتر آنست که تسبیحات اربع را بگوید با کلمه لا حول و لا قوه الا باللّٰه العلی العظیم با حضور قلب و گامها را تنگ بردار

از جهه آرام تن و تا بسیار شود که بهر گامی حجی و عمره می نویسند، و چون داخل روضه مقدسه شوی می گویی که داخل می شوم با استعانت از اسم الهی و از ذات مقدس او و بر سنت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله گواهی می دهم که نیست خداوندی مگر اللّٰه تعالی که یگانه است در ذات و صفات و او را شریکی نیست و گواهی می دهم که محمّد (ص) بنده خاص الخاص اوست و بهترین پیغمبران مرسل یا بهترین پیغمبران اوست، و گواهی می دهم که علی صلوات اللّٰه علیه ولیّ خداست و پیشتر رو تا بر قبر بایستی و روبروی حضرت کنی و قبله را در میان هر دو دوش انداز و بگو شهادت می دهم بر توحید و بر رسالت و بر آن که آن حضرت بهترین خلایق است از پشینیان و پسینیان و آن حضرت بهتر است از همه پیغمبران خصوصا پیغمبران مرسل.

خداوندا صلوات فرست بر محمّد که بنده و رسول تست و پیغمبر با رفعت تست و بهتر از همه خلق تست صلواتی که از کثرت کسی نتواند شمرد بغیر از تو، خداوندا صلوات فرست بر امیر و پادشاه مؤمنان علی پسر ابو طالب که بنده تست و برادر پیغمبر تست که او را دانسته برگزیدی، و او را چنان کردی که جدا کننده باشد میان حق و باطل در میان خلایق چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که

«اقضاکم علیّ»

و آن حضرت را ملقّب گردانیدی بفاروق و آن حضرت را دلیل گردانیدی از جهه صحت نبوت پیغمبری که او راز جهه تبلیغ رسالات خود فرستادی بخلق،

لوامع

یعنی ذات مقدس از جمیع آلایش و محلّی بجمیع فضائل و اوصاف الهی او با تأیید او به معجزات بسیار را دلیل حقیقت حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله گردانیدی چون خودش آیتی است از اعظم آیات با معجزات بسیار با مقدمه عقلیه که قبیح است اظهار معجزه بر دست کاذب، و جزا دهنده روز جزا خواهد بود یا آن که ترا قاضی جدا کننده میان حق و باطل گردانید تا هر آن چه از مسائل مشکله بر ثلثه باطله جاهله وارد می شد و چون حمار در او حل بند می شدند آن حضرت حل آن مشکل می فرمودند تا آن که ضرب المثل شده بود و هست در میان عامه که معضله و لا ابو الحسن لها که مسأله مشکلی است و امیر المؤمنینی نیست که حل این مشکل نمایند، و بر جمیع قضایا شاهد بودی یا شاهدی و حافظ بودی یعنی احکام هر یک از مسائل را حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله به او گفته بود تماما و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد.

خداوندا صلوات فرست بر فاطمه زهرا صلوات اللَّه علیها که دختر پیغمبر تست و زوجه ولی تست که تو او را امام عالمیان گردانیدی و مادر دو فرزند زاده حضرت سید المرسلین (ص) که حسن و حسین صلوات اللَّه علیهمااند و بهترین جوانان اهل بهشتند، آن فاطمه که حق سبحانه و تعالی او را مطهر آفرید از انوار قدس او و معصوم مخلوق شده بود و حق سبحانه و تعالی آیه عصمت در شأن او فرستاد و مذکور شد و پرهیزکار

بود از هر چه غیر رضای الهی در آن بود و بالذات پاکیزه بود و حق سبحانه و تعالی از او راضی و خوشنود بود و مطهر بود از هر آلایشی حتی از مباحات و بهترین زنان اهل بهشت بود از متقدمین و متاخرین صلوات فرست بر او صلواتی که قدرت نداشته باشد کسی بر شمردن آن بغیر از تو.

خداوندا صلوات فرست بر حضرتین حسن و حسین دو فرزند زاده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۹

پیغمبر تو و دو بهترین جوانان اهل بهشت و دو برهان بر نبوت حضرت سید الانبیاء (ص) مانند پدرشان، و دو امام عادل که حکم می کردند در میان خلق تو به عدالت تو، و دو جدا کننده حق از باطل خداوندا صلوات فرست بر حضرت سید السّاجدین که بنده تو بود که او را امام خلایق گردانیده بودی و قیام نمود بامر امامت در میان خلق تو و دلیل حقیت رسالت سید الانبیاء بود و جدا کننده حق بود از باطل و بهترین عابدان بود بعد از محمّد و علی صلوات اللّٰه علیهم.

خداوندا صلوات فرست بر حضرت محمّد بن علی که بنده تو بود و خلیفه تو بود در زمینت و شکافنده علوم انبیاء بود، خداوندا صلوات فرست بر حضرت جعفر بن محمّد که معصوم بود و صادق در اقوال و افعال و اخلاق که بنده تو بود یا امام دین بود و امام تو بود که تو او را امامت داده بودی بر همه خلایق و صادق بود در امامت و نیکو کردار بود.

و خداوندا صلوات فرست بر حضرت موسی بن جعفر که بنده شایسته تو بود و زبان تو بود

در میان خلایق یعنی هر چه می گفت از تو می گفت و هر چه می گفت از علوم تو بود که بر او فایض می شد و امام منصوب از جانب تو بود با معجزات باهره بر همه خلایق تو.

خداوندا صلوات فرست بر علی بن موسی که نفس رضا بود و تو از او راضی بودی و او به قضای تو خوشنود بود و برگزیده تو بود از خلق و بنـده و ولی دین تو بود که تو او را امام و حافظ دین خود گردانیـده بودی و قیام نمود به عـدالت تو و عالمیان را دعوت می نمود بدین تو و دین پدران معصومش صلواتی که قادر نباشند بر شمار او بغیر از تو.

خداونـدا صـلوات فرست بر محمّد بن علی تقی که بنده تو بود و امام منصوب تو بود که بامر امامت قیام نمود بامر تو و دعوت می نمود خلق را به راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۰

تو.

خداوندا صلوات فرست بر علی بن محمّد نقی که بنده تو بود و امام دین تو بود.

خداونـدا صـلوات فرست بر حضـرت امـام حسن بن علی عسـکری که عمـل نمود به فرمـان تو بـامر امامت و قیام نمود در میان خلایق به امامت، و حجت و برهان تو بود که ادای احکام دین کرد از پیغمبرت (ص) و شاهد و گواه بود از جانب تو بر خلقت و مخصوص بود به کرامت امـامت و خلافـت از جانب تو و دعوت می کرد خلایق را به اطاعت تو و اطاعت اولی الامر که ائمه معصومینند صلوات تو بر همه باد، و آن که در همه جا بندگی را مقدم داشتند به سبب ردّ بر

غلات بود که ایشان را معبود می دانستند نه عبد با آن که کمال بنده در بند کیست و بغیر از ایشان کسی به شرایط بندگی عمل ننمود.

خداوندا صلوات فرست بر حجت و برهان تو و امام تو که در میان خلایق است و بامر امامت قیام می نماید، و اگر از فواید آن حضرت عوام بهره ور نشوند خواص منتفع می شوند با آن که وجود عالم به برکت وجود معصوم است صلواتی تمام که در زیادتی باشد، و همیشه رحمت تو بر او فایض باشد که به برکت آن صلوات تعجیل فرمائی فرج آن حضرت را و نصرت و یاری دهی او را چنان کنی که حشر ما با او باشد در دنیا به رجعت و در آخرت در سلک محبان حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم باشیم.

خداوند تقرب می جویم بسوی تو به دوستی ایشان، و با دوستان ایشان دوستم و با دشمنان ایشان دشمنم پس روزی کن مرا خوبیهای دنیا و آخرت را به برکت ایشان و دو رکن از من بدیهای دنیا و آخرت را و هولهای روز قیامت را پس بالای سر آن حضرت صلوات اللّٰه علیه می نشینی و می گویی که سلام الهی بر تو باد ای امام منصوب از خدای تعالی، سلام الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۱

بر تو باد ای حجت حق سبحانه و تعالی بر خلایق ای روشن کننده تاریکیهای زمین بنور هدایت الهی، ای ستون دین ای وارث علوم حضرت آدم برگزیده حق سبحانه و تعالی، ای وارث علوم و کمال حضرت نوح شیخ المرسلین، ای وارث محبت و خلت و سایر کمالات و کتب و ودایع حضرت ابراهیم دوست حق

سبحانه و تعالی، ای وارث کمالات و حالات و امتحانات حضرت اسماعیل که خود را در معرض ذبح در آورد از جهه رضای الهی و مذبوح نشدن را به مذبوح شدن محسوب شد به قبول فدا، ای وارث کمالات حضرت موسی که حق سبحانه و تعالی با او سخن گفت بی واسطه ملک، ای وارث معجزات و کمالات حضرت عیسی که نفخ روح مقدس الهی در او دمیده شد چنانکه در حضرت آدم دمیده شد و اضافه روح بحق سبحانه و تعالی اضافه تشریفست مثل اضافه کعبه که بیتی فرمود با آن که بدیهی است که حق سبحانه و تعالی مکانی نیست تا خانه داشته باشد یا بتقدیر مضاف که خانه عبادت من مراد باشد هم چنین روح مخلوق من و امثال این از تجوزات شایعه، ای وارث محمّد محبّ و محبوب حق سبحانه و تعالی و در بعضی از نسخ رسول اللّٰه است مثل تهذیب و در عیون

یا وارث محمّد بن عبد اللّٰه خاتم النّبیّین و حبیب ربّ العالمین رسول اللّٰه السّلام علیک یا وارث علیّ بن ابی طالب امیر المؤمنین ولیّ اللّٰه

است و ظاهرا اختصار از نساخ شده باشد، ای وارث کمالات و معجزات و اخلاق مصطفوی و مرتضوی صلوات اللّٰه علیهم، ای وارث کمالات و حالات فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان ای وارث کمالات حضرتین حسن و حسین (صلوات اللّٰه علیها) بهترین جوانان اهل بهشت، ای وارث عبادت زینت عابدان علی بن الحسین، ای وارث علوم و کمالات شکافنده و ظاهر کننده علوم انبیاء اوصیاء پیشینیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۲

تا حضرت سید الانبیاء (ص) و پسینیان از پیغمبر ما تا علی بن الحسین،

ای وارث جعفر نیکوکردار که صادق است از حق سبحانه و تعالی هر چه را گوید و بغیر از معصوم البته افترا می بندند و اگر عمدا نه بندد دروغ از روی خطا بسیار است لهذا در اخبار متواتره وارد شده است که مراد از صادقان در قول حق سبحانه و تعالی: ای مؤمنان از خداوند خود بترسید و با صادقان باشید یعنی ائمه معصومین، و تخصیص آن حضرت باین لقب دلالت بر نفی ما عدا نمی کند مع هذا کالصحیح از حضرت علی بن الحسین صلوات اللّٰه علیه منقولست که از این جهه آن حضرت را صادق می نامند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرموده بودند که چون حق سبحانه و تعالی به فرزندم باقر فرزندی کرامت فرماید و او را جعفر صادق نام نهید تا ممتاز شود از کذابی از اهل البیت که مسمی به جعفر باشد و آن فرزند امام علی نقی بود که بعد از وفات امام حسن عسکری دعوی امامت کرد بنا حق و اموال حضرت صاحب الامر را متصرف شد با آن که حضرت صاحب الزمان (صلوات اللّٰه علیه) را مکرّر دیده بود انکار نمود.

ای وارث کمالات و علوم و اسرار حضرت امام موسی کاظم (صلوات اللّٰه علیه) سلام الهی بر تو باد ای صدیق معصوم شهید ای وصی نیکوکار پرهیزکار و باقی ظاهر است چون مکرر گذشت پس خود را بر قبر می اندازی اگر صندوقها نباشد و الحال خود را متّصل به صندوق بر زمین اندازد یا تکیه بر صندوق کند، و می گویی خداوند از خانه خود به غربت آمده ام بسوی تو از جهه رضای الهی و

قصـد حضـرت کردن قصد الهی است چون از جهه رضای اوست و شـهرها قطع نموده ام و راههای طی کرده ام از جهه رضای تو به امید رحمت تو پس ناامید مگردان مرا و مرا بر مگردان بی آن که حاجتم را برآوری، و ببخشا افتادن مرا بر قبر پسـر برادر رسولت که صلوات تو بر ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۳

بـاد، پـدر و مـادرم فـدای تو باد ای مولی و امام من به زیارت تو آمـده ام و به امیـد احسان تو آمـده ام و پناه به تو آورده ام از گناهانی که بر خود سـتم کرده ام و هیمه جهنّم را به سـبب معاصـی بر پشت خود کشیده ام پس شفاعت کن مرا در روزی که فقیر و محتاج باشم به درستی که مقام محمود شفاعت از تست و تو نزد او رویی داری که هر چه می طلبی می دهد.

پس دست راست را بر می داری و دست چپ را بر قـبر پهن می کنی و می گـویی که خداونـدا تقرب می جـویم بسـوی تـو به دوستی ایشـان و به ولا-یت ایشـان و تولی می کنم به آخر ایشـان به نحوی که تولی دارم به اول ایشـان و ائمه اثنی عشـر را امام خـود می دانـم و بیزارم از هر پیشـوائی و محـل اعتمـادی که غیر ایشاننـد و مراد ائمه جورنـد، خداونـدا لعنت کن جمعی را که تبـدیل کردنـد نعمت ترا یعنی بدل کردند ائمه عدل را بائمه جور یا نعمت ترا در برابر کفران نمودند، یا عوض از شـکر نعمت کفران نعمت نمودنـد و تهمت زدنـد بر پیغمبر تو که تو از جهه خواهش خود بی فرمـان الهی علی و فرزنـدانش را امـام کرد و انکار نمودند معجزات

ترا یا امامت ائمه را باور نداشتند و استهزاء نمودند به امامی که تو از جهه ایشان مقرر فرمودی و مردمان را از خلفاء بنی امیّه و بنی عباس بر دوش اهل بیت پیغمبر تو سوار کردند، خداوندا تقرب می جویم بسوی تو به لعنت بر ایشان و بیزاری از ایشان در دنیا و آخرت ای خداوند بخشاینده.

پس بیا به نزد پاهای قبر و بگو صلوات الهی بر تو باد ای ابو الحسن که کنیت حضرتست، صلوات الهی بر روح و بدن تو باد که صبر نمودی بر ایذای امّت و حال آن که امام صادق تو بودی که حق سبحانه و تعالی تصدیق کرده است، بکشد حق سبحانه و تعالی کسانی را که ترا شهید کردند بدست خود که زهر دادند و به زبان که امر نمودند پس تضرّع و زاری کن و مبالغه نما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۴

در لعنت بر قاتلان حضرت امیر المؤمنین (صلوات اللّٰه علیه) و بر قاتلان حضرت امام حسن و امام حسین و بر جمیع قاتلان اهل بیت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و علیهم، پس از پشت سر بیا بر بالای سر و دو رکعت نماز کن که در رکعت اول الحمد و یس می خوانی و در رکعت دویم الحمد و سوره الرحمن و مبالغه می نمایی در دعا و تضرع و بسیار دعا کن از جهه خود و از جهه پدر و مادر خود و از جهه همه برادران مؤمنت و هر چه خواهی بر بالای سر باش و باید که نمازت نزد قبر باشد و قرآن و دعا در هر جا از روضه مقدسه خوبست بلکه بهتر آنست

که چون از نماز فارغ شوی به جای دیگر روی تا دیگران نیز نماز زیارت را در آنجا توانند کرد چون همه حق دارند.

اما وداع پس هر گاه خواهی که وداع کنی که از شهر بیرون آیی و دور نیست که هر مرتبه که از روضه مقدسه بیرون آید وداع تواند کرد پس بگو سلام الهی بر تو باد ای مولا- و واجب الاتباع و امام من و فرزند امام واجب الاطاعه من و رحمت و برکتهای الهی بر تو باد، تو مانند سپر حافظ مایی از عذاب الهی و این وقت جدائی ماست از شما و نه چنین است که از روی کراهت از ملازمت مفارقت نمایم، و نه چنین است که دیگری را بر تو اختیار نموده باشم یا بدل گرفته باشم یا ترک شما کنم که قرب شما مطلوبم نباشد، و حال آن که جان خود را در معرض آفات دهر در آوردم و ترک اهل و اولاد و وطن کردم از جهه زیارت شما پس امید داریم که شفاعت کنید در روز قیامت مرا و یاران و برادران مرا در روزی که نهایت احتیاج و فقر داشته باشم، روزی که فایده نتوانند رسانید خویشان و اقوام و دوستانم، روزی که پدر و مادرم به من نفعی نتوانند رسانید که مرا از عذاب تو خلاص نمایند.

سؤال می کنم از خداوندی که مقدر گردانیده بود که به زیارت شماییم که غم و الم مرا دفع نماید، و سؤال می کنم از آن خداوندی که مقدر ساخته است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۵

که از این مکان مفارقت نمایم که این زیارت زیارت اخر من نباشد، و سؤال

می کنم از آن خداوندی که گریانید بر تو چشمم را که این گریه سبب دخول بهشت و ذخیره آخرتم باشد، و سؤال می کنم از آن خداوندی که بمن نمود جای شما را و هدایت نمود مرا که سلام کنم بر شما و زیارت شما را که مرا وارد سازد بر حوض شما که ان حوض کوثر است و روزی کند مرا که رفیق شما باشم در بهشت.

سلام الهی بر شما باد ای برگزیده حق سبحانه و تعالی، سلام الهی بر حضرت امیر المؤمنین باد و بر جانشین حضرت رسول پروردگار عالمیان، و پیشوای شیعیانی که در روز قیامت روها و دست و پاهای ایشان مانند آفتاب روشن باشد و نزد عرب اسبی که پیشانی و دستها و پاهای آن سفیدی داشته باشد با یمن و برکت است ممکن است که این معنی کنایه باشد از نجات ایشان یا آن که مواضع وضوی ایشان منور خواهد بود و بس که وضو را به نحوی که حق سبحانه و تعالی فرموده است به جا می آورند، سلام الهی بر حسن و حسین باد که بهترین جوانان اهل بهشتند و سلام الهی بر ائمه معصومین باد و رحمت و برکات الهی نیز بر ایشان باد و یک یک را نام می بری باین عنوان مثلا که (السّلام علی زین العابدین علیّ بن الحسین و رحمه اللّه و برکاته السّلام علی باقر علوم النّبیّین و المرسلین محمّد بن علیّ و رحمه اللّه و برکاته) تا به آخر ائمه صلوات اللّه علیهم سلام الهی بر فرشتگانی باد که بر دور این بقعه مقدسه اند که آن هفتاد هزار فرشته اند که سابقا مذکور شد

یا آن که همیشه فرشتگانی که می آیند و می روند بر ایشان سلام باد و سلام الهی بر فرشتگانی باد که همیشه مقیمند و تسبیح و تقدیس الهی می کنند و بامر حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۶

سبحانه و تعالی عمل می نمایند، سلام الهی بر ما باد و بر بندگان شایسته الهی.

خداوندا چنین مکن که این آخر زیارات من باشد آن حضرت را پس اگر چنین مقدر کرده باشی پس حشر کن مرا به آن حضرت و با پدران بزرگوار ایشان از انبیا و اوصیا صلوات اللّٰه علیهم و اگر مرا زنده گذاری پس روزی کن مرا زیارت آن حضرت همیشه تا زنده باشم به درستی که تو بر هر چیزی قادر و توانائی و می گویی که یا حضرت ترا به خدا می سپارم و از حق سبحانه و تعالی طلب می کنم رفعت مراتب و درجات شما را و سلام می کنم بر شما ایمان داریم به خدا و بهر چه ما را بان خوانده است.

خداوندا بنویس ما را با گواهان خداوندا روزی کن مرا محبت و مودت ایشان تا تو مرا باقی گذاری و زنده باشم، و سلام الهی بر فرشتگان الهی باد خصوصا به زیارت کنندگان قبور فرزندان حضرت سیّد المرسلین از ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین و سلام من همیشه بر ایشان باد تا باقی باشم و چون فانی شوم سلام مرا به ایشان همیشه برسان سلام الهی بر ما باد و بر بندگان صالح الهی پس چون از روضه مقدسه بیرون روی پشت به حضرت مکن و از پشت راه رو تا آن که قبر حضرت صلوات اللّٰه علیه از نظرت غایب شود چون ایشان

زنده جاویداند چنانکه در حالت حیات رعایت ادب ایشان عین فرض است بعد از وفات نیز فرض عین است

باب زیاره الامامین ابی الحسن علیّ بن محمّد و ابی محمّد الحسن بن علی صلوات اللّٰه علیهم بسرّ من رای

(فاذا اردت زیاره قبریهما صلوات اللّٰه علیهما فاغتسل و تنظّف و البس ثوبیک الطّاهرین فان وصلت إلی قبریهما و الّا أومأت من عند الباب الّذی علی الشّارع إن شاء اللّٰه و تقول: السّلام علیکما یا ولیّی اللّٰه السّلام علیکما یا حجّتی اللّٰه السّلام علیکما یا نوری اللّٰه فی ظلمات الارض اتیتکما عارفا بحقّکما معادیا لأعدائکما موالیا لأولیائکما مؤمنا بما آمنتما به کافرا بما کفرتما به محقّقا لما حقّقتما مبطلا لما ابطلتما اسال اللّٰه ربّی و ربّکما ان یجعل حظّی من زیارتی إیّاکما الصّلاه علی محمّد و اله و ان یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصّالحین و اساله ان یعتق رقبتی من النّار و ان یرزقنی شفاعتکما و مصاحبتکما و لا یفرّق بینی و بینکما و لا یسلبنی حبّکما و حبّ آبائکما الصّالحین و ان لا یجعله اخر العهد من زیارتکما و ان یجعل محشری معکما فی الجنّه برحمته، اللّٰهمّ ارزقنی حبّهما و توفّنی علی ملّتهما، اللّٰهمّ العن ظالمی آل محمّد حقّهم و انتقم لهم منهم، اللّٰهمّ العن الاوّلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۸

منهم و الاخرین و ضاعف علیهم العذاب الالیم و بلّغ بهم و باشیاعهم و محبّیهم و شیعتهم اسفل درک من الجحیم انّک علی کلّ شیء قدیر اللّٰهمّ عجّل فرج ولیّک و ابن ولیّک و اجعل فرجنا مع فرجه یا ارحم الرّاحمین، و تجتهد فی الدّعاء لنفسک و لوالدیک و صلّ عندهما لکلّ زیاره رکعتین و ان لم تصل إلیهما دخلت بعض المساجد و صلّیت لکلّ امام لزیارته رکعتین و ادع اللّٰه بما أحببت انّ

اللّه قریب مجیب) اما زیارت دو امام معصوم ابو الحسن سیم حضرت امام علی نقی و حضرت ابو محمّد امام حسن عسکری صلوات اللّه علیهم در شهر سرّ من رای یعنی هر که آن را دیده خوشحال شد که سامره و سامراءش می گویند از جهه کثرت استعمال و هر دو معصوم در یک صندوق مدفونند پس هر گاه خواهی که زیارت کنی قبر آن دو امام را که صلوات الهی بر ایشان باد پس غسل کن و پاکیزه کن خود را و دو جامه پاک به پوش پس اگر توانی که داخل آن روضه شوی داخل شو و جمعی منع کرده اند از دخول در روضه مقدسه چون ملک ایشان بوده است و جایز نیست داخل شدن در ملک کسی بی رخصت او و اکثر بر جوازند چون مبالغات در زیارات قبور معصومین صلوات اللّه علیه وارد شده است، و در حدیث صحیح گذشت که هر امامی را عهدیست در کردن دوستان و مقتدیان و شیعیان ایشان و از اتمام به عهود ایشانست زیارت قبور ایشان تا آن که قایل بوجوب زیارات شده اند اگر چه یک نوبت باشد، و یا آن که چون ائمه معصومین سلام اللّه علیهم حلال کرده اند اموال خود را به شیعیان خود و از این انتفاع نیز البته اذن شاهد حال هست و اگر از جهه تقیه داخل نتوانی شد از پیش دری که بر شارعست می ایستی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۹

إن شاء اللّه و می گویی که سلام الهی بر شما باد ای دو دوست خدا و دو امام معصومی که حق سبحانه و تعالی شما را امام گردانیده است بر خلایق و ای

دو حجه الهی بر عالمیـان و ای دو نور الهی در تاریکیهـای زمین یعنی هادیـان خلایق در شـبهات آمـده ام به نزد شـما و عارفم بحق شـما که شـما امام واجب الاطاعه اید بر خلایق و با دشمنان شما دشمنی می کنم و با دوستان شما دوستی می کنم و ایمان دارم به آن چه شـما به آن ایمان دارید که آن امامت پدران شـماست، و کفران می کنم با کسانی که شـما به ایشان کافرید که آنها طواغیتند ائمه جور و ضـلالت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ» و هر چه را شما حق می دانید از اصول و فروع دین من آن را حق می دانم و هر چه را شـما باطل می دانید من نیز باطل می دانم آن چه از مـذاهب باطله ایشان است، سؤال می کنم از خداونـدی که پروردگار من و پروردگار شـماست که بهره مرا از زیارت شـما این کند که صلوات بر محمّد و آل او بفرستد، و روزی کند مرا که با شما باشم در بهشت با پدران صالح شما از انبیا و اوصیا، و از او سؤال می کنم که مرا از آتش دوزخ آزاد کند و روزی کند مرا شـفاعت شـما و مصاحبت شما و جدائی نیندازد از دور میان من و شـما و سـلب نکند از من دوستی شـما و دوستی پدران معصوم شـما را و چنان نکند که این زیارت آخر شـما باشد، و به رحمت خود حشر کند مرا با شما در بهشت.

خداوندا روزی کن مرا دوستی ایشان و بمیران مرا بر مذهب ایشان، خداوندا لعنت کن کسانی را که ستم کردند و حق

آل محمّد را که امامتست و غیر آن غصب کردند و ایشان را شهید کردند، خداوند انتقام ایشان را از ظالمان ایشان بکش خداوندا لعنت کن پیشینیان این ظالمان را که فلان و فلان و فلان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۰

و اتباع آنها بودند و پسینیان ایشان را که بنی امیّه و بنی عباس و اتباع اینها بودند، و مضاعف ساز بر ایشان عذاب دردناک را، و ببر این ظالمان را و پیروان و دوستان و متابعان ایشان را به پست ترین درکات جهنّم به درستی که تو بر همه چیزها قادری.

خداوندا فرج قایم آل محمّد را نزدیک گردان که ولی تست و پسر ولی تست و بگردان فرج ما را با فرج ایشان ای بخشنده ترین بخشندگان و مبالغه می کنی در دعا از جهه خود و از جهه پدر و مادر خود و برادران مؤمنت و نزد ایشان نماز کن از جهه در هر زیارتی دو رکعت و اگر نتوانی داخل روضه مقدّسه ایشان شدن می روی در بعضی از مساجد و از جهه زیارت هر امامی دو رکعت نماز می کنی و از حق سبحانه و تعالی مطالب خود را طلب نما به درستی که او نزدیکست و اجابت کننده است دعاهای مؤمنان را.

و کالصحیح منقولست از ابو هاشم عظیم الشّأن که حضرت امام حسن عسکری صلوات اللّه علیه فرمودند که قبر من در سرّ من رای سبب امان است اهل دو جانب را یعنی این طرف فرات و آن طرف، یا سبب امان شیعیان است از آتش جهنم و ایمنی سنّیان است از آفات دنیوی چون برکت وجود ایشان به عالمیان می رسد همیشه، یا آن که مراد

زیارت قبر آن حضرت باشد چنانکه جمعی از علما فهمیده اند که شیعه و سنی از زیارت ایشان منتفع می شوند شیعیان در دنیا و عقبی و سنّیان در دنیا

باب ما یجزئ من القول عند زیاره جمیع الائمّه صلوات اللّه علیهم

[زیارت جامعه]

(روی عن علیّ بن حسّان قال سئل الرّضا صلوات اللّه علیه فی اتیان قبر ابی الحسن موسی صلوات اللّه علیه فقال صلّوا فی المساجد حوله و یجزئ فی المواضع کلّها ان تقول السّلام علی اولیاء اللّه و اصفیائه السّلام علی امناء اللّه و احبّائه السّلام علی انصار اللّه و خلفائه السّلام علی محالّ معرفه اللّه السّلام علی مساکن ذکر اللّه السّلام علی مظهری امر اللّه و نهیه السّلام علی الدّعاه إلی اللّه السّلام علی المستقرّین فی مرضاه اللّه السّلام علی المخلصین فی طاعه اللّه السّلام علی الادلّاء علی اللّه السّلام علی الّذین من والاهم فقد والی اللّه و من عاداهم فقد عادی اللّه و من عرفهم فقد عرف اللّه و من جهلهم فقد جهل اللّه و من اعتصم بهم فقد اعتصم باللّه و من تخلّی منهم فقد تخلّی من اللّه عزّ و جلّ و اشهد اللّه انّی سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم مؤمن بسرّکم و علانیتکم مفوّض فی ذلک کلّه إلیکم لعن اللّه عدوّ آل محمّد من الجنّ و الانس و أبرئ إلی اللّه منهم و صلّی اللّه علی محمّد و اله. و هذا یجزی فی الزّیارات کلّها و تکثر من الصلاه علی محمّد و اله الائمّه صلوات اللّه علیهم و تسمّیهم واحدا واحدا بأسمائهم و تبرّئ من اعدائهم و تخیّر من

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۲

الدّعاء ما شئت لنفسک و للمؤمنین و المؤمنات) این بابی است در زیاراتی که هر یک از ائمه معصومین (ص)

و همه را بـان زیـارت می تـوان کرد منقـول است بطرق صـحیحه و حسـنه کالصـحیحه از علی که گفت شخصـی سؤال کرد از حضـرت ابو الحسن علی بن موسـی الرّضـا صـلوات اللّٰه علیه صـلوات اللّٰه علیه در آمـدن به نزد قبر حضـرت امـام موسـی کاظم صـلوات اللّٰه علیه حضـرت فرمودنـد که در مساجـدی که در اطراف روضه مقـدسه واقع است نماز کنیـد و در هر جا که باشـد از این مساجـد، یا مساجد و خانهای اطراف یا در جمیع مشاهد مشـرفه مجزیست که به گویی سلام الهی بر دوستان خدایا بر امامانی که معصومند به نصب الهی و بر بر گزیـدگان خدا باد، و سـلام الهی بر امینان خدا و دوسـتان او باد و بر یاوران و مدد کاران و خلیفهای خدا باد، و بر جمعی که محل معرفت حق سـبحانه و تعالی اند، و بر جمعی که مسکن اذکار الهی اند، و بر جمعی که بیان کننده اند امر و نهی الهی را و در کـافی و تهـذیب علی مظـاهری امر اللّٰه و نهیه است یعنی سـلام الهی بر جمعی باد که محل ظهور امر و نهی الهی انـد بمعنی اول یا ایشان به اوامر الهی کما هو حقها اقـدام می نماینـد و از نواهی خود را باز می دارنـد و بضم میم نیز می توان خواند چنانکه عبارت مظهر مفرد را نیز مفتوح می توان خواند و افراد به اعتبار جنسیت است یا کل واحد، و بر جمعی که عالمیـان را به خـدا و معرفت او و عبـادت او می خواننـد چنانکه در قران مجیـد فرموده است که قُلْ هـٰذِهِ سَبِیلِی الـخ بگو یا محمّد که این راه منست که حق سبحانه و تعالی مرا بینا کرده

است و از روی بصیرت مردمان را به خدا می خوانم من و کسانی که متابعت من کرده اند حق متابعت و سلام الهی بر کسانی باد که قرار گرفته اند در رضای الهی که ملکه ایشان شده است که هر چه می کنند موافق

لوامع صاحبقرانی، ج ‏۸، ص: ۶۶۳

است با رضای او و بر کسانی که خالص گردانیده اند خود را، یا حق سبحانه و تعالی ایشان را خالص گردانیده است در طاعت او که خالص از جهه او می کنند و بس، یا فانی فی اللّه شده اند، و بر جمعی که راهنمایان خلایقند به احکام الهی و به معرفت او، و بر کسانی که هر که ایشان را دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که با ایشان دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است و هر که ایشان را شناخت خدا را شناخته است چون محال است معرفت ایشان پیش از معرفت او یا آن که ایشان او را به معرفت الهی می رسانند یا آن که ایشان مظهر صفات کمال الهی شده اند و هر که ایشان را نشناسد خدا را نشناخته است چون شناخت کامل الهی البته می کشاند بشناخت ایشان یا آن که ایشان خدا را می شناسانند بخلق یا آن که حق سبحانه و تعالی مظهری مانند ایشان نیافریده است و هر که اعتصام به ایشان برد خود را در پناه خدا در آورده است، و هر که دست از ایشان بردارد از او دست برداشته است، و خدا را بر خود گواه می گیرم که من صلحم با کسی که با شما صلح است و جنگم با کسی که با شما جنگ است ایمان دارم بدین پنهان

شما که موافق حق است و به آشکار شما که موافق تقیّه است، و می دانم که هر دو را او فرموده است یا به صفات کمال آشکارا و نهان شما یا به اسرار الهی که شما را امین خود کرده است و شما را محل آن گردانیده است و همه را او به شما گذاشته است چنانکه گذشت، لعنت خدا بر دشمنان آل محمّد باد از جن و انس، و بیزارم من به نزد خدا از ایشان و صلوات بر محمّد و آل او باد. این زیارت کافی است در زیارت ائمه معصومین همه، و صلوات بر محمّد و آل محمّد و آل او بسیار می فرستی که آل او ائمه معصومینند و یک یک را به نام ایشان می خوانی و تبرّی و بیزاری می کنی از دشمنان ایشان و هر دعایی را که می خوانی اختیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۴

می کنی از جهه خود و از جهه برادران مؤمن و خواهران مؤمنه.

زیاره جامعه لجمیع الائمّه صلوات اللَّه علیهم

(روی محمّد بن اسماعیل البرمکیّ قال حدّثنا موسی بن عبد اللَّه النّخعیّ قال قلت لعلیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ ابن ابی طالب صلوات اللَّه علیهم علّمنی یا ابن رسول اللَّه قولا اقوله بلیغا کاملا اذا زرت واحدا منکم فقال: اذا صرت إلی الباب فقف و اشهد الشّهادتین و أنت علی غسل فاذا دخلت و رأیت القبر فقف و قل: اللَّه اکبر اللَّه اکبر ثلثین مرّه ثمّ امش قلیلا و علیک السّکینه و الوقار و قارب بین خطاک ثمّ قف و کبّر اللَّه عزّ و جلّ ثلثین مرّه ثمّ ادن من القبر کبّر اللَّه

اربعین مرّه تمام مائه تکبیره) این زیارتی است که فرا گرفته است همه ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را که هر یک را و همه را بـا هم زیارت می توان کرد باین زیارت اما سـند این شکسـته چنین است که بیست و هشت سال قبل از این به شـرف زیارت حضـرت امیر المؤمنین صـلوات اللّٰه علیه مشرف شدم و بخاطر فاتر رسید که فی الجمله ربطی به همرسد تا زیارتی با ربط به آن حضـرت توانم کرد مشـغول ریـاضت شـاقه شـدم و اکثر ایام در مقام حضـرت صاحب الامر صـلوات اللّٰه علیه می بودم که واقع است در خـارج نجف اشـرف و بعـد از ده روز تقریبـا کشف حجب شـد و محبـتی مرکب به همرسـید از محبت حق سـبحانه و تعالی، و محبت آن حضـرت صـلوات اللّٰه علیه، و شبها پروانه وار بر دور روضه مقدسه می گشتم، و گاهی در رواق عمران می بودم روزها در مقام حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۵

صـاحب الاـمر تـا به مرتبه که می یافتم که اگر در آنجا می بودم دو سه روزی بیشتر نبوده و اصل می شـدم، و با خود قرار داده بودم که در زمسـتان در نجف اشرف باشم اگر بمانم و مکاشفات بسیار رو داده بود با آن که شبی نشسته بودم در رواق عمران سنه دست داد و گویـا بر در روضه مقـدسه عسـکریینیم و قـبر آن حضـرتین در نهـایت ارتفـاع و طول و عرض بود، و صـندوق پوشـی از مخمل سبز بر آن صـندوق پوشانیـده انـد و حضـرت صاحب الامر صـلوات اللّٰه علیه پشت بر صـندوق داده انـد رو به درگاه چون نظرم به حضرت افتاد شروع نمودم در خواندن این زیارت

جامعه و در حفظ داشتم تا جمیع را بر آن حضرت خواندم و غرضم زیارت بود با مداحی حضرات و چون تمام شد حضرت فرمودند نعمت الزّیاره خوب زیارتی است عرض نمودم و اشاره کردم به قبر که زیارت جد شماست حضرت تقریر فرمودند و فرمودند که داخل شو بنده داخل شدم و میل بدست راست کرده ایستادم فرمودند که پیش آ عرض نمودم که یا ابن رسول اللّٰه می ترسم که مبادا از من ترک ادبی واقع شود و کافر شوم فرمودند که کافر نمی شوی پیش آ دو قدمی پیش رفتم و ایستادم باز فرمودند که پیش آ و جلالت حضرت مانع بود و اطاعت واجب و در اضطراب بودم حضرت فرمودند که مترس و پیش آی تا نزدیک رفتم، فرمودند بنشین نشستم بدو زانو با ارتعاش و اضطراب تمام و توجّهات بسیار فرمودند و آن سنه برطرف شد و آن عشق حضرت امیر المؤمنین منقلب شد به عشق حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیهما و قبل از این واقعه مفارقت را ممتنع می دانستم و روزش یا روز بعد از آن متوجّه زیارت عسکریین صلوات اللّٰه علیهما شدم و در آن رفتن و یک شب در روضه مقدسه ماندن فتوحات عظیمه دست داد و هر چه در آن واقعه دیده بودم همه واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۶

شد و این بنده شک ندارم در آن که این زیارت از آن حضرتست با آن که قطع نظر از واقعه فصاحت و بلاغت و جامعیّت اوصافی که هر یک از آنها در اخبار بسیار وارد شده است و به آن ها اشاره خواهد شد دلیل صحت است، با آن

که صدوق حکم به صحت آن کرده است در این کتاب و در کتاب عیون، و روات خبر نیز ثقاتند الا موسی که توثیق صریح ندارد و صدوق اعرفست به رجال از دیگران.

و موسی می گوید که من عرض نمودم به حضرت امام علی نقی صلوات اللّٰه علیه که یا ابن رسول اللّٰه مرا تعلیم فرمائید زیارتی با بلاغت که کامل باشد و هر یک از شما ائمه هدی را که خواهم زیارت کنم به آن زیارت توانم کرد و داب این بنده این بود که هر روز آن زیارت را می خواندم و مراد من زیارت همه بود یک معصوم را بترتیب مخاطب می ساختم و بقیه را به تبعیّت او زیارت می کردم، و در واقعه طویله دیگر حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه تقریر این معنی را با تحسین فرمودند.

پس حضرت فرمودند که غسل زیارت را به جا آور و چون به درگاه آن حضرت رسی بایست و شهادتین بگو و چون در آن روضه داخل شوی و قبر را به ببینی بایست و سی مرتبه اللّٰه اکبر بگو، پس اندکی پیش رو با سکینه قلب بذکر الهی و آرام تن و گامها را نزدیک گذار پس بایست و سی مرتبه تکبیر بگو پس نزدیک قبر رو و چهل تکبیر بگو تا صد تمام شود و دور نیست که وجه تکبیر گفتن این باشد که اکثر طبایع مایل است به غلو مبادا از عبارات امثال این زیارات به غلو افتد یا از بزرگی حق سبحانه و تعالی غافل شود چنانکه گذشت در وجه گفتن تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید و تمجید که باعث همه

عدم غلو ملائکه بود، یا آن که اکثر عالمیان هر چند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۷

سعی کننـد در معرفت ایشان از صـد هزار هزار یک آن ممکن نیست که تواننـد مطلع شـد مثلا دو جوهر باشد قیمتی که قیمت هر یک خراج عالمی باشـد و لیکن یکی بر دیگری زیادتی بی نهایت داشـته باشـد جوهری رتبه هر یک را می دانـد و فرق هر یـک را می دانـد و دیگری که فرق نتوانـد کرد میان شـیشه و الماس یا یاقوت و لعل هر چنـد تعریف کنـد هر یک را یقینا خبر ندارند از رتبه هر دو وا کرد و فاضل باشـند که میان ایشان فرق بسیار ظاهر باشد عامی ترک چه داند که فضیلت چه چیز است و افضـلیّت تا چه مرتبه است پس اگر غالی ائمه هـدی را خدا داند با وجود این غلو یقینا رتبه ایشان بالاتر است از خدائی که او تصوّر کرده است، و از این جهت است که در اخبـار بسـیار وارد شـده است که حضـرت سیّد المرسـلین صـلی اللّه علیه و آله فرمودند که یا علی خدا را نمی شـناسد مگر من و تو، و مرا کسی نمی شناسد مگر خدا و تو، و ترا نمی شناسد مگر خدا و من، از آن جمله یک مرتبه از مراتب غلو آنست که کسـی رسول خـدا و علی را مثل یکـدیگر داند و هیچ زیادتی ندهد رسول خدا را بر علی با آن که احادیث متواتره وارد است که حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که یا علی تو مثل منی الّا در نبوت و امثال این عبارت و شکی نیست که علی نبی

نیست پس چنین شخص نبوت را نفهمیده است که کمال هست و چه مرتبه عظیمی است که به علی نداده اند که اگر ممکن بود به او دادن البته می دادند و آن که علی بهتر از بسیاری انبیا باشد دلالت ندارد بر امکان نبوت او زیرا که اگر علی با محمّد نبود ممکن بود و لیکن با آن حضرت بودن مانع بود از آن که با آن حضرت مساوی باشد یا از وجوه دیگر که علم ما به آن نمی رسد پس اگر کسی رتبه مرتضوی را صلوات اللّه علیه دانسته باشد این قسم مزخرفات نمی گوید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۸

(ثمّ قل السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوّه و موضع الرّساله و مختلف الملائکه و مهبط الوحی و معدن الرّحمه و خزّان العلم و منتهی الحلم و اصول الکرم و قاده الامم و اولیاء النّعم و عناصر الابرار و دعائم الاخیار و ساسه العباد و ارکان البلاد و ابواب الایمان و امناء الرّحمن و سلاله النّبیّین و صفوه المرسلین و عتره خیره ربّ العالمین و رحمه اللّه و برکاته) پس بگو سلام الهی بر شما باد یعنی حق سبحانه و تعالی شما را سالم گرداناد از جمیع صفات رذیله و افعال قبیحه از تعلقات دنیویه و اخروی که منظوری نباشد شما را بغیر از رضای او، یا آن که یک اسم حق سبحانه و تعالی سلام است آن نام بر شما باد و خاصیت آن نام اینست که بنده را مطهر می گرداند از آن چه لایق جناب مقدس الهی نیست و متصف می گرداند به صفات کمالیه الهی چنانکه وارد شده است که متخلق شوید با خلایق الهیّه و

این سـلام به اعتبار قابلیت مختلف می شود پس سـلامی که به حضـرت سـید المرسـلین کننـد مناسب ذات اقـدس اوست و هم چنین بـاقی انبیـاء و اوصـیا و بر هر حالی تحیّتی است از جانب حق سـبحانه و تعالی که مبارک و طیّب است کما قال اللّٰه تعالی فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَـلِّمُوا عَلی أَنْفُسِـکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً چنین سـلامی بر شـما باد و ممکن است که الف لام عهده باشد یعنی آن سـلامی که حق سبحانه و تعالی همیشه بر شما فرستاده و می فرستد بر شما باد، و نه آنست که به سبب این سلام ما چیزی بر رتبه ایشان افزوده شود زیرا که آن چه ممکن است از کمالات حق سبحانه و تعالی به ایشان کرامت فرموده است و ما ماموریم که از حق سبحانه و تعالی دوام این نعمت را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۹

ایشان طلب نماییم تا به سـبب این طلب ثواب عظیم بیابیم و ایشان چون همیشه زنـده اند جواب سـلام ما می دهند و آن جواب سبب فوز به سـعادات دارین و کمالات نشأتین ما می شود، پس هر چنـد سـلام و صـلوات بیشتر فرستیم از جهه خود تحصـیل دعای ایشان بیشتر کرده خواهیم بود چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که هر که بر حضـرت سید المرسلین و آل او یک صلوات بفرستد خداوند عالمیان و حضرت رسول خدا بر او ده صلوات فرستند.

و در موثق از ابو بصـیر منقولست که حضـرت امـام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودنـد که هر گاه اسم آن حضـرت (ص) مذکور شد صلوات بر آن حضرت بسیار بفرستید زیرا که هر که یک

صلوات بر حضرت محمّد و آل او فرستد حق سبحانه و تعالی هزار صلوات بر او فرستند در هزار صف از ملائکه و نماند چیزی از مخلوقات مگر آن که صلوات بر او فرستند چون می بینند که حق سبحانه و تعالی و فرشتگان بر او صلوات می فرستند پس کسی که رغبت نکند در این ثواب جاهلی است که شیطان او را فریفته است و خدا و رسول و اهل بیتش از او بیزارند.

و در صحیح از عبد اللَّه بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فرمودند که یا علی می خواهی که ترا بشارت دهم گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد که تو همیشه بشارت دهنده بهر خیری پس حضرت فرمودند که الحال جبرئیل آمد و عجب بشارتی آورد حضرت امیر المؤمنین گفتند یا رسول اللَّه چه بشارتی آورد حضرت فرمودند که خبر داد مرا که هر گاه شخصی صلوات بر من فرستد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۰

مقرون سازد صلوات بر من را با صلوات بر اهل بیت من درهای آسمان گشوده می شود و فرشتگان برو صلوات می فرستند هفتاد صلوات، و اگر گناه بسیار داشته باشد گناهان از او می ریزد مانند برگ از درخت در فصل زمستان و پروردگار عالمیان فرماید که لبّیک و سعدیک ای بنده من یعنی حاجتت را بر می آورم همیشه و مددت می کنم دایما، و حق سبحانه و تعالی به فرشتگان می فرماید که شما بر او هفتاد صلوات می فرستید و من بر او هفتصد صلوات می فرستم و اگر صلوات

بر من فرستد و در عقبش صلوات بر اهل بيت من نفرستد ميان او و آسمان هفتاد حجاب به همرسد و حق سبحانه و تعالى فرمايد كه لا ـ لبّيك و لا سعديك اى فرشتگان من دعاى او را به آسمان مبريد تا عترت اهل بيت پيغمبر مرا به آن حضرت ملحق نسازد پس دعاى او محجوبست تا وقتى كه ملحق سازد اهل بيت نبى را به نبى صلوات اللّه عليهم و همين بس است در فضيلت صلوات و سلام بر حضرت سيّد المرسلين و ائمه طاهرين كه حق سبحانه و تعالى مى فرمايد كه بتحقيق كه حق سبحانه و تعالى و جميع فرشتگانش صلوات مى فرستند بر نبى اى مؤمنان صلوات فرستيد بر آن حضرت و سلام فرستيد بر آن حضرت چنانكه جمعى كثير تفسير كرده اند و اكثر محققين تفسير كرده اند كه تسليم شويد نزد آن حضرت كه اطاعت كنيد هر چه آن حضرت فرمايد تسليمى نيكو كه هر چند به عقل شما در نيايد قبول كنيد و اعتراف نماييد به عجز از وصول به حقيقت آن و احاديث بسيار وارد شده است به حيثيتى كه بخارى و مسلم به اسانيد بسيار روايت كرده اند كه چون اين آيه نازل شد صحابه گفتند يا رسول اللّه دانستيم كه بچه نحو سلام كنيم بر تو بفرماييد كه چگونه صلوات فرستيم حضرت فرمودند كه بگوئيد

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۶۷۱

اللّهمّ صلّ على محمّد و آل محمّد و در اكثر روايات ايشان و على آل محمّد كما صلّيت على ابراهيم و على آل ابراهيم و اين اخبار كالصّريح است كه صلوات بر نبى بدون صلوات بر آن آن حضرت صلوات نيست، و

اخبار بسیار در حرمت ترک صلوات بر آل وارد شده است و با آن که اجماع است نزد ایشان که صلوات بر آل با صلوات بر نبی مستحب مؤکّد است و علی رغم شیعه ترک کرده اند و هرگز بر زبان قلم ایشان نمی شود به تفضل الهی که مبادا مستحق رحمت شوند، و اگر چه اگر هزار صلوات بر آل آن حضرت نیز فرستند فایده ندارد چون صحت عبادات مشروط است به ایمان و ایشان از آن بهره ندارند چنانکه بکرّات گذشت.

سلام الهی بر شما باد ای اهل خانه نبوت و محل آمدن رسالت و شکی نیست که ایشان از اولاد حضرت سید المرسلین اند و غالب آن چه را جبرئیل می آورد در خانه ایشان می آورد و هر چه را به آن حضرت آورد آن حضرت به حضرت امیر المؤمنین القا فرمودند و هم چنین دست بدست می رسانیدند چنانکه در حدیث اختلاف حدیث گذشت که حضرت امیر المؤمنین فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله چون به خانه من می آید کسی اجنبی نبود که بیرون کند و چون من به خانه حضرت سید الانبیاء می رفتم هر که بود از خانه بیرون می کردند چون محرم اسرار آن حضرت نبود بغیر از اهل بیتش.

و ای جمعی که محل تردّد فرشتگانید و اخبار متواتره وارد شده است که ملائکه و روح در شب قدر بر ائمه اهل البیت صلوات اللّٰه علیهم نازل می شوند و در غیر شب قدر نیز.

و ای جمعی که محل نزول وحی اید به اعتبار نزول آن بر حضرت

سید الانبیاء، یا آن که وحی نازل می شد بر ایشان نیز در غیر

احکـام یـا در احکام نیز از حیثیت تفصـیل اجمال و وحی الهی محصور نیست در انبیاء بلکه در قرآن مجیـد واقع است وحی بر مادر موسی و بر نحل.

و ای جمعی که معدن رحمت الهی شـمایید چون غرض الهی از خلق انزال رحمت بود و موادی که قابل رحمتهای عظیمه الهی بودنـد ایشـان بودنـد بلکه رحمتی فایض نمی شود الا آن که مقصود بالـذّات از آن ایشاننـد چنانکه احادیث متواتره وارد شـده است بر این مضمون.

و ای خزینه داران علوم حق سبحانه و تعالی چون هر علمی که بود بر حضـرت سید المرسلین نازل شد و همه را آن حضرت به حضرت امیر المؤمنین (ص) تعلیم فرمودند و هم چنین بهم می دادند تا به حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیهم.

و منتهی الحلم و ای جمیعی که کمـال مرتبه حلم و بردبـاری را ایشـان دارنـد و بمعنی عقـل نیز آمـده است و شـکی نیست که جمیع کمالات تابع عقل است و هر گاه جمیع کمالات را بر وجه اکمل داشـته باشند عقول ایشان اکمل عقول خواهد بود بلکه اعلی مراتب عقـل را خواهنـد داشت و عقـل را گـاهی اطلاـق می کننـد بر نفس ناطقه و گاهی بر قوتی روحانی که وزیر نفس است و علی ای حـال از ایشـان اعلی است و اکمـل و اتم به مرتبه که فوق آن متصوّر نیست و اشاره باین معنی است فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی و در جمیع این اوصاف حضـرات سـید المرسـلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم مرادند بلکه هر جا که ائمه می گویند حضرت: سید ائمه است و حضرت سید المرسلین مرتبه نبوت و امامت هر دو را

داشتند و باقی ائمه امامت را داشتند بدون نبوت اما بنا بر اصطلاح متکلمین امام غیر نبی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۳

و کسی است که ریاست دینی و دنیوی داشته بخلاف حضرت سید الانبیاء و بنا بر اصطلاح متکلّمین امام غیر نبی است و کسی است که ریاست دینی و دنیوی داشته بخلاف حضرت سید الانبیاء، و بنا بر اصطلاح آیات و احادیث میانه نبوت و امامت عموم و خصوص من وجه است ماده اجتماع حضرت پیغمبر ما و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و امامت بدون نبوت ائمه معصومین ما صلوات اللّٰه علیهم، و نبوت بدون امامت در حضرت عیسی چون در شرع آن حضرت جهاد نبود و در آخر الزمان که جهاد خواهند کرد به شریعت حضرت سید المرسلین (ص) جهاد خواهند کرد.

و اصول الکرم و ای جمعی که اصل هر خوبی شمایید چون به برکت شما عالم موجود شد و خیرات و خوبیها به خلایق رسید بلکه خیری فایض نمی شود مگر از جهه ایشان، لهذا در اخبار متواتره وارد شده است که هر مطلبی که دارید قبل از طلب آن صلوات بر محمّد و آل او بفرستید تا آن صلوات سبب افاضه رحمت الهی شود و بر کافه عالمیان و از آن جمله بر داعی چنانکه محقق دوانی در شرح زوراء تفصیل داده است، و کرم بمعنی متعارف نیز مراد است چون ایشان سبب کرمهای الهیند و ایشان سبب افاضه وجود شده اند بر کافه ممکنات و از این جهه است که رتبه شفاعت صوری و معنوی مخصوص آن حضرتست چنانکه متواتر است که حق سبحانه و تعالی فرموده است

لولاک لما خلقت الافلاک

و

در اخبـاری که از عامه روایت کرده انـد و از ائمه هـدی نیز روایت کرده انـد چنین است که اگر تو و آل تو که ائمه هـدی اند نمی بودند افلاک را نمی آفریدم.

و قـاده الامم و ای پیشوایان امتها چون هر امامی پیشوای اهل زمان خودنـد و ایشان را به بهشت می برنـد چنانکه حق سـبحانه و تعالی فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۴

که روزی خواهد بود که هر طایفه را خواهیم خواند به نام امام ایشان از انبیاء و اوصیاء هر چند همه ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم امامان همه انـد و بر همه واجبست که به گفته همه عمل نماینـد اما فی الجمله اختصاصـی به امام زمان خود دارند که به سبب آن باسم آن امام می خوانند.

و أولیاء النّعم و ای ولی نعمت های عالمیان چون ایشان سـبب خلق عالم شدند و هر فیضی که از واجب الوجود فایض می شود بـه برکت ایشـانست ایشـان ولی نعمت همه عالمیاننـد خصوصـا بر این امت مرحـومه که همه در کنـار جهنم بودنـد و به برکت ایشان هدایت یافتند و از عذاب ابدی خلاص شدند، و امیدوار هستیم که به برکت شفاعت ایشان از مطلق عذاب خلاصی یافته با علی مراتب چنان برسیم.

و عناصـر الاـبرار و ای پیشوایانی که از طینت شـما مخلوق شدنـد ارواح شـیعیان نیکوکار چنانکه احادیث بسـیار در طینت وارد است در کافی و محاسن و بصایر یا آن که چون علت غائی جمیع مخلوقات ایشانند پس گویا که جمیع انبیاء و اوصیاء از ایشان به همرسیده اند چنانکه منقول است که آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله فرمودند

نحن الاخرون السابقون

و عارف ربّانی ابن فارض باین معنی اشاره نموده است از

زبان حضرت سید الانبیاء

فانّی و ان کنت ابن آدم صوره فلی فیّ معنی شاهد بأبوّتی

یعنی به درستی که اگر چه من بحسب صورت فرزند آدمم و لیکن بحسب معنی پدر آدمم چون آدم به سبب من موجود شد و منقولست بطرق متعدده که صدوق حکم به صحت کرده است در کتبش از عبد السّلام هروی ثقه صحیح الحدیث از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیهما از آباء بزرگوار خودش از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۵

که حضرت سید الانبیاء صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی نیافریده است خلقی که افضل از من باشد و کرامتش نزد او بیشتر از من باشد پس من گفتم که یا رسول اللّٰه تو افضلی یا جبرئیل حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسل را بر ملائکه مقرّبین و مرا تفضیل داده است بر جمیع انبیاء و مرسلین، و بعد از رتبه من ترا و امامان فرزندان ترا فضیلت داده است بر همه، و به درستی که حق سبحانه و تعالی فرشتگان را خادمان ما و خادمان شیعیان و دوستان ما گردانیده، است یا علی فرشتگانی که حاملان عرشند و ملائکه که بر دور عرشند تسبیح و تحمید می کنند پروردگار خود را و استغفار می کنند از جهه کسانی که ایمان آورده اند به امامت و ولایت ما، یا علی اگر ما نمی بودیم حق سبحانه و تعالی آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید پس چگونه ما افضل از فرشتگان نباشیم و حال آن که ما سبقت داریم

بر ایشان، و پیش از ایشان خداونـد خود را شـناختیم و به تسبیح و تقدیس و تهلیل او مشـغول بودیم زیرا که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید ارواح ما بود و ما را ناطق ساخت به توحید و تحمید خود یا به تمجید بدل از تحمید چنانکه در بعضی از نسخ است سپس بعد از آن فرشتگان را آفرید، و چون فرشتگان مشاهده نمودند ارواح ما را که بمنزله یک روح بودند در نظر ایشان عظیم نمود، پس ما تسبیح کردیم خداوند خود را تا فرشتگان بدانند که ما مخلوق اوییم و حق سبحانه و تعالی منزّه است از صـفات ما، پس ملائکه به تسبیح مشغول شدند به سبب تسبیح ما و خداوند خود را منزّه دانستند از صفات ما و چون عظمت شان ما را ملاحظه نمودند ما خداوند خود را بیگانگی خواندیم و گفتیم لا اله الّا اللّٰه تا فرشتگان بدانند که خداوندی بغیر از او نیست و ما خدایان نیستیم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۶

بنـدگانیم، و ما را بنـدگی نمی توان کرد نه به تنهایی و نه به شـرکت او پس ملائکه نیز گفتند لا اله الا اللّٰه، و چون بزرگواری رتبه ما را مشاهده نمودند گفتیم اللّٰه اکبر تا فرشتگان بدانند که بزرگی مخصوص اوست و هیچ مخلوقی بزرگی نمی یابد مگر از او، ایشـان نیز تکبیر گفتنـد و چون مشاهـده نمودنـد عزّت و قوت ما را گفتیم که لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه العلیّ العظیم تا آن که فرشتگان بدانند که حول و قوتی نیست مگر از خداوند بزرگوار عظیم الشأن.

و چون مشاهده نمودند نعمتهایی را که حق

سبحانه و تعالی انعام کرده بود بر ما و ما را واجب الاطاعه خلایق گردانیده بود گفتیم الحمد اللّٰه تا ملائکه بدانند که چگونه شکر الهی به جا آورند بر نعمتهای که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بر ما و این نعمتی است که بر عالمیان انعام فرموده است پس فرشتگان به سبب ما هدایت یافتند به معرفت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید حق سبحانه و تعالی پس چون حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را آفرید ما را در پشت حضرت آدم جا داد فرشتگان را امر فرمود که سجده کنند حضرت آدم را از جهه تعظیم و تکریم ما و از جهه اطاعت ما چون در صلب آدم بودیم پس چگونه ما بهتر از ملائکه نباشیم و حال آن که جمیع فرشتگان سجده کردند حضرت آدم را.

و چون مرا به آسمان بردند جبرئیل اذان گفت دو دو و گفت یا محمّد پیش بایست تا ما به تو اقتدا کنیم گفتم ای جبرئیل چون تقدم کنم بر تو می توانم تقدّم کردن.

جبرئیل گفت بلی زیرا که حق سبحانه و تعالی پیغمبران را مقدّم گردانیده است و تفضیل داده است بر فرشتگان و به تخصیص ترا تفضیل داده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۷

است بر همه خلایق از ملائکه مقربین و انبیا مرسلین.

پس پیش ایستادم و امامت کردم همه را و فخر نمی کنم بر این معنی بلکه آن چه واقع است می گویم یا از روی تفاخر نمی گویم بلکه حسب الامر می گویم، و چون رسیدم به حجابهای نور جبرئیل بمن گفت که مرا بگذار و پیش.

رو گفتم ای جبرئیل در چنین جائی از

من مفـارقت می کنی گفت یـا محمّـد به درسـتی که انتهـای حـدی که حـق سـبحانه و تعـالی از جهه من مقرر فرمـوده است تا اینجاست و اگر از اینجا درگذرم و بالاتر روم بالهای من می سوزد به سبب آن که از حد خود بالا رفته ام.

پس مرا درآوردنـد در عـالم نور تـا به جـایی رسـیدم که حق سـبحانه و تعـالی می خواست از مراتب عـالیه که فوق آن متصور نیست پس نـدا رسـید که یـا محمّـد تو بنـده منی و من پروردگـار توام پس مرا عبادت کن و بس، و بر من توکل کن و بس به درستی که تو نور منی در میان بندگان من و رسول منی بسوی خلق من و حجّت منی بر همه خلایق از جهه تو و از جهه تابعان تو آفریده ام بهشتم را، و از جهه تو آفریده ام دوزخم را و از جهه اوصیاء تو واجب گردانیدم کرامتم را و از جهه شیعیان ایشان واجب گردانیده ام ثوابم را.

پس گفتم ای پروردگارم کدامند اوصیاء من و خلفاء من پس ندا رسید که یا محمّد اوصیاء تو آنهااند که اسامی ایشان بر ساق عرشم نوشـته است پس در آن عالم نظر کردم به ساق عرش دوازده نور دیدم که در هر نوری به سـطری سبز نوشـته است اسـم وصیی از اوصیاء من اول ایشان علی بن ابی طالب بود و آخر ایشان مهدی امت من بود.

پس گفتم که یا رب این جماعت اوصیاء منند بعد از من پس ندا رسید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۸

که یا محمّد اینها دوستان منند و محبوبان منند و برگزیدگان منند و حجّتهای منند بر خلقم بعد از تو و

ایشان اوصیاء تو و خلفاء تو و بهترین خلق منند بعد از تو به عزّت و جلالم قسم هر که هر آینه به ایشان دین خودم را ظاهر خواهم ساخت و کلمه اسلام را بلند خواهم کرد و به آخر ایشان زمینم را از دشمنانم پاك خواهم کرد و جمیع بلاد مشرق و مغرب را بتصرف او در خواهم آورد و بادها را مسخّر او خواهم کرد و ابرهای صعب را ذلیل او و به فرمان او خواهم کرد، و اسباب دولت او را بلند خواهم ساخت و او را یاوری خواهم داد به لشکر خودم و مدد خواهم کرد به فرشتگانم تا دعوت من عالی شود و همه خلایق مجتمع شوند بر توحید من که مشرك نماند، و ملك او را پایدار خواهم کرد و دوستان خود را دولت خواهم داد تا روز قیامت.

و در صحیح از ابن ابی عمیر منقول است از عمرو بن جمیع که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه جبرئیل به نزد حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می آمد بنحو بندگان می نشست و داخل نمی شد بر آن حضرت تا رخصت نمی گرفت.

و در صحیح از عبد اللّٰه بن سنان گذشت که جبرئیل حضرت شیث را در نماز آدم مقدم داشت.

و در صحیح از هشام بن سالم منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه که در شب معراج جبرئیل اذان و اقامه گفت و به حضرت گفت پیش بایست حضرت فرمودند که تو پیش بایست یا جبرئیل جبرئیل گفت که از آن روزی که حق سبحانه و تعالی ما را امر کرد به سجده حضرت آدم

علیه السّلام ما گروه فرشتگان تقدم نجستیم و نمی جوییم بر آدمیان و اخبار از این باب بسیار است و از این اخبار ظاهر می شود که امامت مفضول جایز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۹

نیست.

و دعائم الاخیار ای ستونهای خوبان که خوبی خوبان از خوبی شماست، یا وجود ایشان به سبب وجود شماست، یا سادات خوبانید یعنی بهترین برگزیدگان حق سبحانه و تعالی چنانکه اخبار متواتره وارد است بر آن که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله بهترین مخلوقات الهی است و بعد از رتبه آن حضرت رتبه مرتضویست صلوات اللّه علیه و بعد از آن حضرت بقیه ائمه هدی صلوات اللّه علیهم بهترین مکوناتند و در تفضیل بعضی از ایشان بر بعضی خلافی هست و گذشت حدیثی که بر قدر اعمال ایشان بر یکدیگر فضیلت دارند و بعضی قایلند به تساوی مگر حضرت صاحب الزّمان (ص) چنانکه بعضی اخبار دلالت می کند بران و جمعی قایلند به تساوی و جمعی متوقفند و این قول احوط است.

و ساسه العباد جمع سایس است یعنی والیان اوامر و نواهی یعنی ای پیشوایان خلایق و امامان ایشان بقول خدا و رسول.

و ارکان البلاد و ای جمعی که رکنهای شهرهای عالمید اخبار متواتره وارد شده است باین لفظ که

وَ جَعَلَهُمْ اللَّهُ ارْكانَ الْأَرْضِ انْ تَمِيْدَ بِأَهْلِها

یعنی حق سبحانه و تعالی ایشان را ستونهای زمین گردانیده است چنانکه بحسب ظاهر کوهها را از جهه استقرار زمین بر روی آب مقرر فرموده است که وَ الْجِبالَ أَوْتاداً چنانکه تیر چوب کشتیهای عظیم بسیار عالی می باشد مانند منار که سبب قرار کشتی که اگر آن نباشد به اندک طوفانی کشتی سرنگون می شود با اهل

کشتی، هم چنین حق سبحانه و تعالی بقاء زمین و آسمان را ببقاء معصوم مقرر فرموده است و چون معصوم آخرین برود دنیا آخر می شود و ایشان بمنزله روح عالمند و عالم مانند بدن و به مفارقت روح

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۰

بدن فاسد می شود.

و ابواب الایمان و ای جمعی که بابهای ایمانید یعنی ایمان به خدا و رسول را از ایشان اخذ می باید کرد هر چند فی الجمله ضرور است از دلایل عقلی که خداوندی هست تا آن که سایر صفات ثبوتی و سلبی را از نبی و امام توان اخذ نمودن با آن که دلایل عقلی را نیز از ایشان اخذ نمودن بهتر است اگر واجب نباشد چون نسبت به اشخاص اختلاف عظیم دارد و ایشان حکماء الهی اند هر کسی را به دلیلی هدایت می نموده اند، و شکی نیست در آن که عوام را تکلیف نمودن به براهین حکماء یونان مثل برهان سلم و تضایف تکلیف ما لا یطاق است و از جهه اکثر عالمیان مضرّ است.

لهذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید استدلال بسیار بر وجود خود و وحدت خود فرموده است به نحوی که نفوس عالمیان به آن مطمئن می شود و ازدیاد ایمان را به اعمال صالحه مقرر فرموده است به مرتبه که وجود واجب تعالی شأنه اظهر من الشمس می شود و هم چنین سایر انبیاء و اوصیاء صلوات اللّه علیهم اجمعین به همین عنوان هدایت می فرموده اند چنانکه در توراه و انجیل و زبور مزبور است و تجربه نیز شاهد است قطع نظر از احادیث متواتره که وارد شده است در طریق معرفت یا آن که از معرفت خدا و رسول می توان

رسید چنانکه اخبار بسیار بر این مضمون وارد است، یا آن که کمال ایمان از متابعت ایشان حاصل می شود و اخبار بر این مضمون نیز متواتر است.

و در اخبار متواتره وارد است که ایشان ابواب إلهیند یعنی به سبب معرفت و متابعت ایشان به معرفت و محبّت الهی می توان رسید و حق سبحانه و تعالی ایشان را هادی خلایق گردانیده است و هدایت حاصل نمی شود مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۱

از ایشان چنانکه احادیث متواتره وارد است در آن که مراد از هادی در این آیه ایشانند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ یعنی تو انذار و بیم می کنی عالمیان را از عذاب ما، و ما از جهه هر قومی هادی مقرر فرموده ایم، و قبیح است عقلا- که غیر معصوم را حق سبحانه و تعالی هادی کند و به اجماع مسلمین غیر ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم معصوم نیستند پس می باید که ایشان معصوم بوده باشند.

و سنیان حدیثی نقل کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که بر شما باد که عمل کنید به سنّت من و سنّت خلفاء راشدین بعد از من.

و خود در جمیع صحاح سته روایت کرده اند از جابر بن سمره که حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله فرمودند که همیشه دین اسلام بر پا خواهد بود مادامی که بر ایشان والی بوده باشد دوازده خلیفه که همه از قریش باشند.

و به اسانید متکثره صحیحه نزد ایشان روایت کرده اند از عبد اللّه بن مسعود که گفت پیغمبر شما صلی اللّه علیه و آله فرمودند که بعد از من

دوازده خلیفه خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل.

و مسلم در صحیح خود بطرق متکثره روایت کرده است، و بخاری بدو طریق روایت کرده است با معانده که او با اهل بیت دارد، و در مسند احمد بن حنبل نیز بطرق متکثره منقول است، و جامع الاصول به اسانید بسیار روایت کرده است و هم چنین رزین عبدری و غیرهم و اگر تفصیل اینها را خواهی رجوع کن بکتاب اصول صدوق، و جامع ابن بطریق که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۲

بسیار از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله روایت کرده اند، و در بعضی از طرق ایشان اسامی همه مذکور است، و آن چه از طرق اهل بیت عصمت و طهارت منقولست از حد حصر بیرون است، و بعضی از آن در کافی و عیون و کمال الدین و تمام النعمه و کتاب محاسن و بصایر و غیر اینها از کتب مذکور است با اسامی هر یک، و حدیث لوح و حدیث خضر کافی است که هر یک به اسانید صحیحه متکثره منقولست و إن شاء اللّٰه در ابواب وصایا نیز مذکور خواهد شد و امناء الرّحمن- و ای امینان خداوند رحمن که رحمانیّتش اقتضا نمود که شما امینان رسالات و شرایع و احکام او باشید، و بر این مضمون آیات و اخبار متواتره دلالت می کند و سلاله النّبیّین- و ای فرزندان پیغمبران از آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل بحسب ظاهر و بحسب طینت از طینت انبیا مخلوقند بلکه انبیاء از طینت ایشانند چنانکه اخبار متواتره بر آن دلالت دارد، و یا آن که جامع جمیع کمالات پیغمبرانید، و هر پیغمبری که

به صفتی از صفات کمال از سایر انبیا ممتاز بود شما همه آن صفات را بر وجه اکمل دارید.

چنانکه فخر رازی و نیسابوری هر دو در تفسیر خود ذکر کرده اند در آیه مباهله که دلالت دارد که علی: نفس نبی (ص) است و نبی: افضل است از همه انبیا، پس علی: نیز افضل باشد، و مؤیّد این است حدیثی که مقبول است نزد شیعه و سنّی که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که خواهد که به بیند حضرت آدم را با عملش و حضرت نوح را با طاعتش، و حضرت ابراهیم را با خلّتش، و حضرت موسی را با قربتش و حضرت عیسی را با صفوتش باید که نظر کند به علی بن ابی طالب. چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۳

این حدیث دلالت می کند بر آن که مجتمع است در آن حضرت آن چه متفرق بود در اعاظم انبیاء و چون در دلالتش سخن نمی توانند گفت جواب داده اند که اجماع است که غیر نبی مثل نبی نیست. و این اجماع از مزخرفات ایشان است و آن چه متبع است اجماع اهل بیت است و در همین آیه هر دو ذکر کرده اند آیه تطهیر را، و حدیث عایشه را، و نقل اتفاق کرده اند بر این حدیث و الحمد للّه که محتاج نیستیم به اجماع و اخبار ایشان و لیکن بر سبیل الزام گاه گاهی به تقریبات بعضی از آن را ذکر می کنیم که مبادا ضعیف العقلی به شبهه افتد، و مشهور است که فضلیت آنست که اعادی بر آن شهادت دهند الحمد للّه که همه متفقند که ائمه اهل بیت اعدل

و اورع و اتقی و اعلم عالمیانند، و یکی از معجزات ایشان است که هیچ کس سخنی در نقص ایشان نگفته است مگر خوارجی که خود در کتب صحاح خود احادیث متواتره روایت کرده انـد بر کفر ایشان به آن که خوارج از دین بیرون می روند چنانکه تیر از کمان یا نشانه، و احمـد بن حنبل با آن که از نسل ذی الثدیه خارجی است هر مرتبه که نقل می کند اسـناد حضـرت امام رضا صـلوات اللّٰه علیه را که حدّثنی موسی بن جعفر قال حدّثنی جعفر بن محمّد تا به حضرت سید المرسلین صلوات اللّٰه علیهم از جبرئیل از خداوند عالمیان می گفته است که

هذا سعوط المجانین

یعنی این اسـناد سـعوطی است که در دماغ هر دیوانه که بچکاننـد عاقل می شود چون هیـچ کس حرفی در عصـمت و طهارت ایشـان نگفتـه است و نمی توانـد گفت: و آن چه عـامه در قـدح روات خـود از صـحابه و تـابعین ذکر کرده انـد از حـد حصـر بیرونست و صـفوه المرسـلین و ای برگزیـدگان از پیغمبران مرسـل چون ایشـان نفس بهترین پیغمبراننـد یـا برگزیـدگانی که از طینت پیغمبران مرسلند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۴

ممکن است که در همه جا خطاب با حضـرت سـید المرسـلین و ائمه طیّبین صـلوات اللّٰه علیهم باشـد مگر نادری و به اعتبار آن حضـرت ایشان را صـفوه گویند، و اگر آن حضـرت نیز داخل نباشند به اعتبار آن حضرت باشد صلوات اللّٰه علیهم و این تاویل بنا بر آن است که کسـی شک داشـته باشـد در افضـلیت ایشان بر انبیاء غیر از پیغمبر ما صـلی اللّٰه علیه و آله به اعتبار عـدم تتبع اخبار و متتبع احتیاج به تاویل

نـدارد و ائمه هـدى صـلوات اللّٰه عليهم در اكثر مكالمات چنان سـخن مى فرموده انـد كه اگر عامه اعتراض كنند جواب داشـته باشند و علماى عامه بحث نتوانند كرد.

و عتره خيره ربّ العالمين و عترت در لغت بوى خوش است، يا گردن بنـديست كه به مشك آلوده باشـند يا از مشك و عنبر و امثـال آن پر كرده باشـند، و بر خويشـان نزديـك نيز اطلاـق مى كننـد، و در حـديث متـواتر ثقلين منقولست كه حضـرت سـيد المرسـلين صـلى اللّٰه عليه و آله فرمودنـد كه من مى روم و در ميان شـما دو چيز عظيم مى گـذارم كتاب خـدا را و عترتم را كه اهـل بيت منند، و آيه تطهير در خـانه كه نـازل شـد خانه ام سـلمه بود على المشـهور، و عامه در جميع كتب احاديث و تفاسـير روايت كرده انـد الاـ بخارى خارجى از عايشه در آيه مباهله و در آيه تطهير كه گفت صـبحى بود كه حضـرت سـيد المرسـلين صلى اللّٰه عليه و آله داخل شدنـد بر ما و عبايى بر دوش داشـتند از برد يمانى يا از پشم پس حضـرت على آمد و حضـرت او را داخل فرمودند در آن عبا ديگر حسن و ديگر حسـين ديگر فاطمه و فرمودند كه إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً يعنى بتحقيق كه اراده كرده است و اراده الهى متعلق است به آن كه

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ۶٨۵

دور كنـد از شـما اى اهل بيت رسول خـدايا اى اهل اين يورت: رجس و بـدى و شك و هر ناخوشـى را، و مطهّر كنـد شـما را پاك گردانيدنى از هر ناخوشى.

و ظاهر است كه هر معصيتى رجس است خواه صغيره

و خواه کبیره و هم چنین هر که داشته باشد صفتی از صفات ذمیمه را یا کند فعلی از افعال قبیحه را مطهر نیست و در روایات کثیره از طریق ایشان وارد شده است که ام سلمه اراده کرد که داخل شود آن حضرت نگذاشتند و فرمودند که عاقبت تو بخیر است و لیکن اراده الهی تعلق به عصمت ایشان گرفته است، و از عایشه نیز روایت کرده اند که من خواستم که داخل شوم حضرت منع فرمودند و اگر مراد از اراده اراده حتمی نباشد اختصاص ایشان به ادخال، و اخراج دیگران معنی نخواهد داشت زیرا که حق سبحانه و تعالی اراده همه خوبیها از همه کس دارد که باختیار خود به جا آورند و باختیار خود ترک همه بدیها بکنند پس البته مراد اراده حتمی است که محال است تخلف مراد از اراده چنانکه مکرر فرموده است که چون اراده می کند که باش می باشد، پس البته این جماعت معصوم باشند و بقیه ائمه اهل بیت داخلند به اخبار متواتره از حضرات اهل بیت صلوات اللّه علیهم، و از آیات دیگر که مذکور خواهد شد و رحمه اللّه و برکاته عطفند بر السّلام اوّل چنانکه گذشت یعنی سلام الهی و رحمتهای الهی و برکتهای الهی بر شما باد ای اهل بیت نبوت و هم چنین تا به آخر هر جمله که مذکور است و رحمه اللّه و برکاته در اول آن مراد است (السّلام علی ائمّه الهدی و مصابیح الدّجی و اعلام التّقی و ذوی النّهی و اولی الحجی، و کهف الوری و ورثه الانبیاء و المثل الاعلی و الدّعوه الحسنی و حجج اللّه علی

اهل الدّنیا و الآخره و الاولی و رحمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۶

اللَّه و برکاته) سلام الهی بر شما باد ای پیشوایان هدایت چنانکه در دعای حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله متواتر است از طرق عامه و خاصه که خداوندا دایر گردان حقرا با علی هر جا که علی رود حق با او باشد، پس هر جا که ایشان می روند هدایت با ایشان است و با پیشوایان هدایت کنندگان که گویا نفس هدایتند چنانکه در اخبار متواتره وارد است در تفسیر وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ که مراد ائمه هدی اند صلوات اللَّه علیهم که تا انقضاء دنیا خواهند بود و اگر زمانی باشد که امامی نباشد می باید که هر که در آن زمان بمیرد کافر مرده باشد چنانکه متواتر است از طرق عامه و خاصه که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرمودند که هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند بعنوان کفار مرده است، و فخر رازی تمسخر می کند که الحمد للّه که اگر بمیرم بر میته جاهلیّت نمرده ام و امام خود را می دانم که خلیفه عباسی است که همیشه مشغولست به فسق و فساد، و اگر از روی اعتقاد گفته است محل تمسخر اطفال است.

و مشهور است که از محقق دوانی پرسیدند که الیوم امام کیست که واجبست که او را بدانیم در جواب گفت که اما بر مذهب اهل سنت و جماعت پادشاه پرناک، و اما بر مذهب شیعه مهدی آخر الزمان صلوات اللَّه علیه که حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرموده است که ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و

داد خواهـد کرد و بعـد از آن که پر از ظلم و جور شـده باشد، و دلایل عقلیه و نقلیه وارد است که می باید در هر زمانی امامی باشد چون لطف بر حق سبحانه و تعالی واجبست و شکی نیست که با وجود معصوم به طاعت قریبند و از معصیت دورند، و آن چه واجبست بر حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۷

سبحانه و تعالی کرده است، و آن که معصوم ظاهر نمی شود: به تشام اعمال امت است، و وجوهی دیگر که حق سـبحانه تعالی می دانـد، و احـادیث متواتره وارد است از رسول خـدا و ائمه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم که هیـچ زمانی خالی از حجت نیست و انتفاع خلایق از معصوم در حال غیبت از قبیل انتفاع به شمس است که سحابی حایل او باشد.

و سلام الهی بر جمعی باد که چراغهااند در تاریکیهای شبهای ضلالت که بنور هدایت ایشان عالمیان مهتدی می شوند و به راه حق می رونـد، و بر جمعی که هر یـک در تقوی و پرهیزکاری بمنزله علمنـد، و علم: بمعنی منار و کوه، و علم حرب و علامت آمـده است، و بمعنی اول کنایه از رفعت است یا محل نور که مانند مشـعلند در ظهور انوار هدایت و علوم از ایشان، و مشابهت کوه از حیثیت رفعت می توانـد بود خصوصا هر گاه مراد از علم کوه بلنـد باشد، و از جهه رسوخ و وقار می تواند که در تقوی به مرتبه راسـخند که شهوات نفسانی و اغواهای شیطانی به ایشان راه ندارند و بدو معنی آخر کنایه است از ظهور تقوای ایشان، و تقوای عوام ترک محرمات و فعل واجباتست، و تقوای خواص ترک

شبهات و مکروهاتست با فعل مستحبات با تقوای سابق و تقوای اخص اینهاست با ترک مباحات و هر چه از قرب و محبت باز دارد با فعل اسباب قرب للّه و فی اللَّه و إلی اللَّه و مع اللَّه، و ایشان در جمیع مراتب تقوی علمند چون عصمت لازم دارد جمیع این مراتب را، و سلام الهی بر صاحبان عقول باد، و نهی جمع نهیه است بمعنی عقل کامل چون عقل کامل باز دارنده است از جمیع بدیها و صاحبان خود را باز می دارد بر فعل خوبیها و بر صاحبان فطنت و دقت در مطالب عالیه چون هر چند عقل کاملتر است حقایق اشیاء به آن نسبت می یابد و می فهمد، و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۸

عقول ایشان به انوار الهی منور شده است، همه عقل شده اند و حقایق هر چیزی چنانکه هست مکشوف ایشان شده است و آن که در کلام محققین واقعست که مذمت کرده اند عقل را مراد از آن عقل جزویست که امور سفلیه دنیویّه را می فهمد که در اصطلاح حدیث مکر و شیطنت است، و عقل صحیح که او را به ریاضات و مجاهدات تصحیح کرده باشند آن عقل مایل است به اسباب قرب حق سبحانه و تعالی از علوم حقیقیه و معارف یقینیه، و اخلاص در اعمال و عبادات و طاعات و مرتبه مرتبه نزدیک می شود به رتبه انبیاء و اولیا و چون بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست مثل پیغمبران می شود چنانکه حضرت سید الأنبیاء صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: که «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل،» اما عقول ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم در خور ایشان است و چنانکه

رتبه ایشـان اعلی درجـات کمـال است عقول ایشان نیز در مرتبه اعلی عقولست بعـد از عقل پیغمبر ما صـلوات اللّٰه علیه و آله و سلام الهی بر جمعی باد که پشت و پناه خلایق اند و شـفعاء امتند در دنیا. و عقبی اما در دنیا هر گاه ایشان را وسـیله سازند و از حق سـبحانه و تعالی چیزی طلب کنند به برکت ایشان حق سـبحانه و تعالی عطا می فرماید، و اما در عقبی امیدواری شـیعیان به ایشان است از ابرار و فجار امّا فجار محتاجند به شـفاعت ایشان در خلاصـی از نار، و ابرار محتاجند در علو مراتب و رسـیدن به مراتب اخیار و سـلام الهی بر جمعی باد که وارثان پیغمبرانند باین معنی که جمیع علوم و کمالاتی که انبیا داشتند همه را ایشان دارند و چون از یک طینتند، و پیغمبران بر ایشان بحسب صورت سابق بوده اند پس گویا میراث از ایشان برده اند، و باین معنی هم که کتب انبیا و عصای حضرت موسی و لباس

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۹

حضرت هارون و خاتم حضرت سلیمان و متروکات خاتم پیغمبران صلوات اللّٰه علیهم جمیعا به ایشان رسیده است، و هر چه هر یک ائمه سابق داشـته انـد مثل جفر جامع و جفر ابیض و جفر احمر و کتاب علی بن ابی طالب صـلوات اللّٰه علیه که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله املاـ می فرمودنـد و علی صـلوات اللّٰه علیه می نوشـتند و ذو الفقـار امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیه و بـاقی مواریث که مخصوص امام است به امام بعد می رسد و امثال اینها میراث انبیاست صـلوات اللّٰه علیهم و سلام الهی بر جمعی باد که مثل

اعلی اند بمعنی حجت یعنی بلند مرتبه ترین حجتهای الهی اند بر خلایق و مثل بمعنی صفت آمده است یعنی متصفند به صفات الهی یا مظهر صفات اوینـد بانکه چون علوم ایشان و قـدرت ایشان و سایر کمالات ایشان از حق سـبحانه و تعالی است: از علم ایشان استدلال بر علم الهی می توان کرد و هم چنین باقی صفات، یا آن که جلوه گر شـده است در ایشان صفات الهی چون بمنزله مرآت او شـده انـد چنانکه اخبار بسیار بر همه معانی وارد شـده است، یا آن که حق سـبحانه و تعالی تمثیل کرده است خود را در قرآن مجیـد از جهه تقریب به فهم بندگان تمثیل به ایشان نیز فرموده است در آیه نور و احادیث صحیحه وارد شده است که مراد از آن مثل ائمه معصومیننـد صلوات اللّٰه علیهم بوجـوه متکـثره پس ایشـان اعلی مثلهـای الهی باشـند و این معنی اقربست بحسب اخبـار و سـلام الهی بر دعوت خوب الهی بـاد چون ائمه هـدی داعیاننـد خلق را بجناب اقـدس او و از باب مبالغه گویـا نفس دعوتنـد، یـا آن که حق سـبحانه و تعـالی خلاـیق را دعوت فرموده است به متابعت و اطاعت به بهترین انواع دعوتها بانکه ایشان را با خود قرین گردانیده، و اطاعت ایشان را اطاعت خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۰

فرموده است و مخـالفت ایشـان را مخالفت خود فرموده است و سـلام الهی بر حجتهای الهی باد بر اهل دنیا، و روز قیامت و در داخـل شـدن در بهشت در ابتـدای آن، و رحمت الهی و برکـات الهی بر ایشـان باد. و حجت در لغت بمعنی غلبه است و نبی و امام را حجت می گویند چون

بحسب معنی ایشان غالبند به براهین قاطعه و معجزات باهره و اخلاق حسنه کامله و علوم لدنیه و عقول ربانیه، و به سبب غالبیت در مراتب کمالات:

ایشان را حجت می نامند مجازا، یا آن که حجت ایشان بر خلایق تمامست یا حجت الهی بر خلق تمام می شود به نصب معصوم و اگر نصب نفرماید ایشان را، بر خدا حجت خواهد بود که «لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولًا»* چرا پیغمبری نفرستادی تا ما متابعت می کردیم آیات ترا، و دیگر می فرماید که ما پیغمبران فرستادیم تا آن که مردمان را بر حق سبحانه و تعالی حجتی نباشد، و بر اهل دنیا حجت ایشان تمامست و بر اهل آخرت آخر و اولی.

و آخرت آخر: روز قیامت است، و آخرت اولی قبر است چنانکه در حدیث است که هر که مرد قیامت او قیام شد و ایشان حجتند در قبر و قیامت یعنی شناختن و امام دانستن ایشان سبب نجاتست در قبر و قیامت یا در قیامت و دخول بهشت چون احادیث بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم که ولایت حضرات ائمه معصومین سبب نجاتست از عذاب قبر و عذاب قیامت و عذاب جهنم، و محتمل است که یکی از این دو عبارت سهوا از نساخ زیاده شده باشد یا آن که حجّت در دنیا بمعنی اتمام حجّت باشد از معصوم بر خلایق و در آخرت حجّت بنده باشد در نجات از عذاب قبر و قیامت و جهنم (السّلام علی محالّ معرفه اللّٰه و مساکن برکه اللّٰه و معادن حکمه اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۱

و حفظه سرّ اللّٰه و حمله کتاب اللّٰه

و اوصیاء نبیّ اللَّه و ذرّیه رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و رحمه اللَّه و برکاته) سلام الهی بر جمعی باد که هر یک محل شناخت حق سبحانه و تعالی اند و به نحوی که می باید و مقدور و ممکن است خداوند خود را شناخته اند و در اکثر نسخ محلّ است که اشاره باشد به آن که همه در معرفت الهی بمنزله یک نفسند و زیادتی بر یکدیگر ندارند و سلام بر مسکنهای برکتهای الهی چه ظاهر است که هر چیزی که از جناب اقدس الهی فایض می شود به برکت ایشان است، و بر معدنهای حکمت الهی و در عرف احادیث مراد از حکمت علوم لدنّیه است که از جناب او فایض می شود مثل آن که حضرت امیر المؤمنین فرمودند که حضرت سید المرسلین در یک سرگوشی تعلیم فرمودند مرا هزار باب از علم که مفتوح می شود از هر بابی هزار باب و بر حافظان اسرار الهی، و علوم اسرار: علومی است که عقول ضعیفه تاب تحمّل آن ندارد مثل حکایت موسی و خضر.

و بر حاملان کتاب الهی بحسب صورت و معنی که هر دو را ایشان دارند. و حدیث متواتر ثقلین دلیل است با اخبار متواتره دیگر و بر اوصیاء حضرت سید الانبیاء که هر یک وصیت نمودند امامت و خلافت را بهر که حق سبحانه و تعالی فرموده بود و رسول خدا (ص) تصریح به اسامی ایشان کرده است در اخبار متواتره.

و بر ذریه حضرت سید المرسلین صلی اللَّه علیه و آله چنانکه گذشت در بحث خمس از حضرت امام رضا که دوازده دلیل فرمودند بر آن که ایشان ذریت آن حضرتند،

و احادیث متواتره بر هر یک از مذکورات واقع شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۲

و، رحمت و برکات الهی بر ایشان باد از رحمتها و برکتهای خاصه که عقول بشری قاصر است از ادراک آن (السّلام علی الدّعاه إلی اللَّه و الادلّاء علی مرضاه اللَّه و المستوفرین فی امر اللَّه و التّامّین فی محبّه اللَّه و المخلصین فی توحید اللَّه و المظهرین لأمر اللَّه و نهیه و عباده المکرمین الّذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون و رحمه اللَّه و برکاته) سلام الهی بر جمعی باد که دعوت کنندگانند مردمان را به معرفت و عبادت حق سبحانه و تعالی و بر راهنمایان خلایق به رضای الهی یعنی به چیزهایی که سبب خوشنودی حق سبحانه و تعالی است و بر جمعی که مشتاقند به کثرت اوامر الهی تا همه را به جا آورند یا آن که هر امری که از خدا و رسول به ایشان رسیده است به آن عمل نموده و می نمایند و اگر سنت باشد ترک نمی کنند که سهل است ترک سنت بلکه ملاحظه می کنند که هر چه سبب قرب الهی است می باید به جا آورند، و در نسخه تهذیب بخط شیخ طوسی رضی اللَّه عنه و المستقرّین است یعنی مطمئن است قلوب ایشان بذکر الهی، و در جوارح ایشان قرار گرفته است اوامر الهی و مردانه داد بندگی او می دهند، و به تقصیر از خود راضی نمی شوند، و بر ایشان دشوار نیست بندگی او بلکه با نهایت ذوق و شوق بندگی می کنند و بر جمعی که تمامند در محبت الهی و حق سبحانه و تعالی محبت ایشان را در قرآن مجید یاد

فرموده است که یحبّهم و یحبّونه ایشان حق سبحانه و تعالی را دوست می دارند و حق سبحانه و تعالی ایشان را دوست می دارد، و احادیث بسیار از طرق خاصّه و عامه وارد است که این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین نازل شده است، و حدیث فتح خیبر، و علم را به حضرت

دادن، و فرمودن حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که هر آینه رأیت و علمداری را فردا به کسی دهم که محب خدا و رسول باشد و خدا و رسول او را دوست دارند، و بر دشمنان حمله آورنده باشد و گریزنده نباشد مثل ابو بکر و عمر که گریختند و در بخاری و مسلم منقولست بطرق بسیار که عمر گفت که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز، و روز دیگر همه گردنها کشیده منتظر بودند که آن حضرت به که خواهد داد پس حضرت امیر المؤمنین را طلب کردند و آن حضرت درد چشم عظیم داشت که دست آن حضرت را گرفته بودند و چون به نزد آن حضرت آمدند آب دهان مبارك را بچشم حضرت امیر انداختند چشمش خوب شد و دیگر درد چشم نکشیدند، و فتح خیبر بر دست آن حضرت واقع شد با معجزات بسیار، و هم چنین در حدیث طیر که متواتر است و حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله دعا کردند که خداوندا محبوبترین خلقت را بمن برسان که با من این مرغ را بخورد و علی صلوات اللّه علیه مکرر آمدند و انس مدافعه می نمود و تا آخر آن مرغ را به آن حضرت تناول فرمودند،

و هم چنین اخبار بسیار وارد شده است در محبّیت و محبوبیّت سایر ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم و محبت نزد اهل ظاهر عبارتست از تقوی که گذشت و نزد اولیاء اللّه بر سه قسم است محبت ذات بذاته قطع نظر از صفات کمالیه او، و قطع نظر از افعال حسنه او باین بنده یا دیگران چنانکه شیعیان بسیار است که عاشق حضرت امیر المؤمنین می شوند و از کمالات آن حضرت و شفاعت آن حضرت او را خبر ندارند، و جمعی صفات کمالیه آن حضرت را شنیده اند و عاشقند، و جمعی شفاعت و نعمتهایی که از آن حضرت به ایشان رسیده یا رسد سبب عشق شده است، و هم چنین سنیان به پیشوایان خود، و شکی نیست که هیچ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۴

یک منظور ایشان نیست که علی بن ابی طالب خوش صورت بوده است یا نه، و اکثر اوقات این محبت متعارف نیز او توجّهات معشوق حاصل می شود نه از حسن فقط لهذا صد هزار کس می بینند شخصی را و عاشق نمی شوند و یکی عاشق می شود از شنیدن حسن او، و آن چه از قرآن و اخبار متواتره ظاهر می شود آنست که بالاتر از رتبه محبّت رتبه نیست بلکه بدیهی است که کمال از این بالاتر نمی باشد که حق سبحانه و تعالی بنده خود را دوست دارد چنانکه گذشت حدیث صحیح کالمتواتر از طرق خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین صلی اللّه علیه و آله که در شب معراج خطاب رسید که یا محمّد هر که خوار کند دوست مرا چنان است که با من به علانیه محاربه نموده است. و من به

زودی نصرت می دهم دوستان خود را و انتقام می کشم از کسانی که با دوستان من بدی کرده اند، و من تردد ندارم در چیزی مثل ترددی که دارم در قبض روح بنـده خودم که او کراهت دارد از مرگ، و من دوست می دارم که او را ببرم و نمی خواهم که او آزرده شود، تـا آن که جـای او را به او می نمایم در بهشت و به رضای او قبض روح او می کنم، و به درستی که جمعی از مؤمنـان هسـتند که صـلاح حـال ایشـان نیست مگر در فقر و اگر ایشـان را غنی کنم هلاـک می شونـد، و جمعی هسـتند که صلاح حال ایشان نیست مگر در غنی و توانگری و این دوسـتان مسمایند به ضناین، و اگر ایشان را فقیر کنم هلاک می شوند، و بـه درسـتی کـه قرب بنـدگان مـن عمـده آن در ادای واجبـاتیست که بر ایشـان واجب گردانیـده ام و نیست چیزی به نزد من محبوبتر از اداء آن چه بر او واجب گردانیـده ام، و بتحقیق و درستی و راستی که بسـیار است که بنده مؤمنم تقرب می جوید به نزد من (به) به جا آوردن نوافلی که بر او واجب نگردانیده ام که از جهه رضای من به جا می آورد از نماز بسیار و ذکر و فکر تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۵

آن که محبوب من می شود، و چون محبوب من شد بمن می شـنود، و بمن می بیند، و بمن می گوید، و بمن بدست کارها می کنـد، اگر دعـا کنـد اجـابت می کنم، و اگر از من سؤال کنـد عطـا می کنم و این معنی فناء فی اللّه و بقاء باللّه است که منقول است از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه

علیه که من در خیبر را به قوت جسمانی نکندم بلکه به قوت ربانی گندم و آیات و اخبار در این باب بسیار است و شکی نیست که ایشان در مرتبه محبت به اقصی مراتب کمال رسیده بودند، و از آثار ایشان ظاهر می شود مثل آن که حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه از پدر و از جد به کرات و مرات شهادت خود و فرزندان و دوستان را شنیده بودند و خود نیز می دیدند، از جهه رضای الهی متوجه آن سفر شدند و رفتند، و آن قسم شهادتی را دیدند که هیچ مخلوقی تصور نمی تواند نمود و بدون اعلی مراتب محبت ممتنع است که عاقل متوجه چنین امری شود، و نه آن بود که آن سکان اگر با ایشان بیعت می کردند قدرت داشتند که علانیه به ایشان ضرر توانند رسانید و لیکن کتابی از آسمان نازل شده بود و احکام هر یک از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم در آن نوشته بود و مهرها از طلا- بر هر یک زده بود که هر یک از ایشان مهر خود را بر می داشتند و به آن عمل می نمودند چنانکه در احادیث متواتره وارد است، و هم چنین سایر امور ایشان همه از جناب اقدس الهی بود که هر صاحب شعوری که مطالعه اخبار و آثار ایشان می کند به یقین می داند که ایشان در محبت الهی در مرتبه بوده اند که فوق آن تصور نیست و المخلصین فی توحید اللّٰه و سلام الهی بر جمعی باد که خود را خالص نموده اند بنا بر قرائت کسر «لام» یا حق سبحانه و تعالی ایشان را خالص گردانیده است- بنا بر

لوامع

صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۶

قرائت فتح در توحید حق سبحانه و تعالی بدان که حق سبحانه و تعالی جمیع انبیاء و اوصیاء را از جهه استکمال توحید خلایق بخلق فرستاده است، و أولا- ایشان را قابل کمالات کرده است و توفیقات عظیمه کرامت فرموده است تا ایشان ریاضات و مجاهدات کشیده اند، و خود را به مرتبه که ممکن بوده است نظر به قابلیت ایشان رسانیده اند و بعد از آن ایشان را به خلایق فرستاده اند و اعظم کمالات توحید الهی است و مراتب آن را حصر نمی توان کردن و لیکن بر سبیل اجمال مرتبه اول نفی آلهه است که عبادت می کرده اند به اغوای شیطان از بتان و کواکب و انسان، و بحسب ظاهر جمیع انبیاء تکلیف امم خود أولا به کلمه توحید می نموده اند که

قولوا لا اله الّا اللّٰه تفلحوا

بگوئید که نیست الهی بغیر از اللّٰه که واجب الوجودیست که متصف است بجمیع کمالات تا رستگار شوید و بعد از آن که از این مرتبه می گذشتند شیاطین راههای دیگر از شرک از جهه بنی آدم بهم می رسانید در جمیع امم مثل تعدد صفات مثل علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ادراک وجود و غیرها، و اکثر اوقات علماء هر امّت را اغوا می کرد چون در جمیع عقول این معنی از بدیهیاتست که آدمی این کمالات دارد چون واجب الوجود نداشته باشد؟! تا آن که جمعی از شیاطین بحسب استطاعت در اغوای بنی آدم کوشیدند و قایل شدند به جسمیّت و تشبیه، باز انبیا و اوصیا صلوات اللّٰه علیهم به براهین قاطعه و دلایل واضحه ایشان را از این شرک باز می داشتند و

می فرمودند که واجب الوجودی که عالمیان را ایجاد فرموده است واحد من جمیع الوجوه است، و اگر تکثری در ذات او بهم رسد واجب نخواهد بود بلکه ممکن خواهد بود چنانکه اخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۷

سلام اللّٰه علیهم اجمعین بر این مضمون وارد شده است که کمال توحید نفی صفاتست و اثبات صفات از جهه حق سبحانه و تعالی نفی ازلیّت الهی است و نفی وجوب وجود اوست.

و عامه اکثر اشعری شدند و اثبات صفات کردند، و جمعی که دانستند که این باطل است معتزلی شدند و قایل به احوال شدند و همان تکثر بر ایشان لازم آمد با قول بامر باطل که این صفات الهی نه موجودند و نه معدوم، و این مذهب باطله و امثال اینها از آن جهت به همرسید که دست از متابعت ابواب مدینه علم و حکمت الهی برداشتند با آن که خود متواترا از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند که

انا مدینه العلم و علیّ بابها

، و در روایت دیگر

انا مدینه الحکمه و علیّ بابها

منم شهرستان علم و حکمت الهی و علی در آن شهر است، و نفهمیدند که شهر چه معنی دارد، و در چه معنی دارد با آن که بدیهی است که مراد آن حضرت اینست که هر علمی که از آن حضرت اخذ نکنند جهل است و علم نیست و داخل شهر نمی توان شد مگر از در، و سایر آیات و اخبار که در این باب وارد شده است همه را ترک کردند، و چون جمعی به سبب متابعت وارثان

علم نبی صلی اللّٰه علیه و آله از این شرک خلاص شدند شیاطین در مقام اضلال ایشان در آمدند از باب شرک در اعمال که جمعی مرائی صرف شدند که هر عبادتی را که کنند از جهه این کنند که مردمان ایشان را عابد گویند، و تحصیل دنیا بدین کنند و جمعی که به تایید الهی از این معنی خلاص شدند مبتلا ساختند شیاطین ایشان را به آن که عبادات را از جهه خود و منافع خود به جا آورند مثل دخول جنت یا خلاصی از نار، و جمعی از جهه کمال نفس، و جمعی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۸

جهه آن که مستجاب الدعوه باشند، و جمعی از جهه آن که مقرب درگاه الهی باشند و همه خود را پرستیدند، و مخلص کامل آنست که فانی محض شود حتی آن که فنای خود را نه بیند و هر چه کند از جهه محبت الهی کند اگر به رتبه عشق رسیده باشد یا از آن جهت که ذات بذاته او را بندگی می باید کرد اگر به رتبه معرفه کامله فایز شده باشد، و احادیث بسیار از حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم در هر دو معنی وارد شده است که الهی ترا عبادت نکرده ام از جهه بهشت، و نه از ترس جهنم و لیکن چون ترا یافتم که مستحق عبادتی عبادت کردم، و در روایات دیگر و لیکن ترا عبادت می کنم از جهه محبت تو، و هر که ملاحظه نماید آیات و اخبار را می داند که رتبه اخلاص بر وجه کمال در هر مرتبه از مراتب مخصوص ایشان است بلکه هر کمالی که

ممکن است ممکن را همه را بر وجه کمال داشته اند.

و سلام الهی بر جمعی باد که ظاهر کنندگان اوامر و نواهی الهی اند هر چند جمیع آنها در قرآن مجید هست و لیکن مراد الهی را بغیر از ایشان کسی نمی داند چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که هر که دعوی کند که کل قرآن را لفظا یا معنی می داند نیست مگر کذّابی مگر ائمه معصومین که ایشان عالمند بجمیع علومی که حق سبحانه و تعالی بجمیع انبیا فرستاده است و زاید بر آن از علومی که بخصوص بر پیغمبر آخر الزمان صلوات اللّه علیهم فرستاده همه نزد ایشانست و هر چه امت را ضرور بود ظاهر کردند از آن جمله امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه قریب به پنج هزار راوی مصنف دارند که بعضی هفتاد هزار حدیث روایت کرده است، و بعضی هفتصد هزار، و محمّد بن مسلم نقل کرده است که سی هزار حدیث از آن حضرت در حفظ دارم و اگر چه همه آن کتب الحال در میان نیست اما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۹

ناقدان اخبار از میان این کتب بسیار که از هر یک از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم روایت کرده بودند چهار صد کتاب را انتخاب نمودند و اصولش نامیدند، چون روات این کتب در نهایت اعتماد بودند، و بسیاری از این کتب را بر ائمه هدی صلوات اللّه علیهم عرض نموده بودند و حضرات ائمه تصحیح یا تحسین فرموده بودند و از متاخرین ثقه الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی از این چهار صد اصل انتخاب نمودند کتاب کافی را که قریب به نود هزار بیت است، و کتابی

در اسلام مثل آن مصنّف نشده است و به اعتقاد او همه متواترات را نقل نموده است، و در عرض بیست سال این کتاب را تصنیف نمود و عامه و خاصه از او روایت کردند، و در اول کتابش حکم به صحت کل احادیث آن کرده است و بعد از او رئیس المحدثین صدوق محمّد بن بابویه قمی قریب به سیصد کتاب از آن اصول جمع نمود و بسیاری از آن به سبب تغلب ظلمه از دست رفت و بسیاری هست از آن جمله کتاب من لا یحضره الفقیه است و بعد از او شیخ الطائفه محمّد بن الحسن الطوسی کتاب تهذیب الاحکام و کتاب استبصار را از آن اصول اربعمائه جمع فرمودند، و احادیث مختلفه را جمع نمودند و بحسب مقدور جمع بین الاخبار فرمودند، و الحال مدار احکام بر این چهار کتاب است و لیکن بسیاری از اخبار در کتب دیگر بهم می رسد از جهه تایید اخباری که در این کتب اربعه است، مثل قرب الاسناد حمیری و محاسن برقی، و بصایر الدرجات صفار، و تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم، و کتب صدوق مثل علل الشرائع، و عیون اخبار الرضا، و امالی، و خصال و توحید، و اصول، و ثواب الاعمال، و عقاب الاعمال، و معانی الاخبار، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۰

اعتقادات، و هدایه، و غیر اینها از کتب که در میان است و جمعی که تتبع تام در اخبار و اسانید آنها ندارند ذکر کرده اند که این کتب در مرتبه چهار کتاب نیستند به اعتبار تواتر آن و استفاضه اینها، و لیکن متتبع را شکی نیست در تواتر، با معلومیت انتساب

اعتبار اجتماع قراين بسيار نادر است كه در احكام چيزى در اين كتب به همرسد كه در كتب اربعه نباشد و اگر نادرا بهم رسد اشاره به آن شده است در اين شرح و در روضه المتقين و سلام الهى بر بندگان خاص مكرم الهى باد كه سبقت نمى كنند خداوند خود را بقول كه از پيش خود بگويند، يا از راى خود سخن كنند بلكه هر چه گويند همه قول خدا و رسول خداست، و بامر الهى عمل مى كنند در جميع امور، و رحمت و بركات الهى بر ايشان باد. و اين عبارت مقتبس است از آيه كريمه كه در سوره انبيا نازل شده است در غلوى كه نسبت به ايشان يا ملائكه يا ائمه هدى صلوات اللّه عليهم مى كنند كه وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً* يعنى جمعى مى گويند كه حق سبحانه و تعالى فرزند دارد مثل نصارى در مسيح، و يهود در عزير، و كفار عرب در فرشتگان، و غلاه شيعه در ائمه هدى حق سبحانه و تعالى مى فرمايد كه سبحانه يعنى حق سبحانه و تعالى از آن منزه است كه فرزند و شبيه داشته باشد، بلكه همه اينها بندگان اويند كه ايشان را بزرگ گردانيده است، و ايشان با بزرگى كه دارند بندگى خود را فراموش نمى كنند و پيش از امرا و امرى بر زبان جارى نمى شود و بامر او عمل مى كنند چنانكه در كتاب ايشان است در جهاد و عدم آن و در تقيه و عدم آن بلكه تابعند يا فانيند و ايشان نمى گويند بلكه حق سبحانه و تعالى بر زبان ايشان جارى مى سازد مثل حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و

آله چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که او از پیش

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۱

خود نمی گوید بلکه هر چه را می گوید نیست مگر وحی الهی (السّلام علی الائمّه الدّعاه، و القاده الهداه، و السّاده الولاه، و الذّاده الحماه، و اهل الذّکر، و اولی الامر، و بقیّه اللَّه، و خیرته، و حزبه، و عیبه علمه، و حجّته، و صراطه، و نوره، و رحمه اللَّه و برکاته) سلام الهی بر پیشوایان باد که داعیانند خلایق را به معرفت و محبت و عبادت حق سبحانه و تعالی و کشانندگانند ایشان را به خدا یا به بهشت به ترغیبات و ترهیبات، و هادیانند خلایق را به راه خدا، و به جمیع کمالات علمیه، و عملیه، و ظاهریه و باطنیه، و بر ساداتی که بهترین خلایقند، و والیان خلایقند به فرموده الهی چنانکه فرموده است که «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ الخ» یعنی نیست والی امور و اولی به نفوس و واجب الاطاعه شما مگر خدا و رسول او و کسانی که ایمان به خدا و رسول او آورده اند، و اقامت صلاه می کنند به نحوی که باید با اخلاص تام، و حضور قلب تام و زکات مال خود می دهند در حالت رکوع و به اتفاق مفسران این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه نازل شده است و در احادیث از ائمه هدی صلوات اللَّه علیهم وارد است که هر یک از ائمه هدی چون به مرتبه امامت می رسند سایلی که از فرشتگان بود می آید و از ایشان سؤال می کند، و در حالت رکوع تصدق نمایند، و احادیث متواتره وارد شده است بر خصوص این عبارت که ایشان والیان

امر الهی انـد، و خازنان علوم الهی انـد، و ترجمان وحی الهی، و حجتهای الهی اند، و خلفای حق سـبحانه و تعالی اند، و ابواب اللّٰه اند که به معرفت الهی نمی توان رسید مگر از راه ایشان.

و سلام الهی بر مانعان و حامیان باد یعنی جمعی که دشمنان خود را از حوض کوثر منع خواهند نمود و شیعیان خود را از بردن بجهنم حمایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۲

خواهنـد کرد چنـانکه از طرق عـامه نیز متـواتر است که صـحاب را منـع خواهنـد نمود از حوض مگر قلیلی نـادر، و در فردوس الاخبار و غیره وارد است بطرق متکثره که اگر مردمان مجتمع می شدند بر دوستی حضـرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه حق سبحانه و تعالی آتش جهنم را نمی آفرید و دوستی علی حسـنه ایست که هیچ سـیئه با آن ضـرر ندارد، و دشـمنی آن حضـرت سیئه ایست که هیـچ حسـنه با آن نفع نـدارد و غیر اینها از احادیث متواتره که دالّند بر نجات شـیعه و هلاك غیر ایشان و سـلام الهی بر اهـل ذکر بـاد چنانکه در اخبار متواتره وارد است در تفسـیر آیه فَسْـئَلُوا أَهْلَ الـذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ* یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر سؤال کنید، و در قرآن مجید وارد است ذِكْراً رَسُولًا اطلاق ذکر بر حضـرت سـید المرسـلین صلی اللّٰه علیه و آلـه واقـع اسـت چـون مـذكّر خلاـیق اسـت و هم چنین بر قرآن یـا علم، و علی ای حـال مراد از این اهـل ذکر ائمه معصـومینند صلوات اللّٰه علیهم که واجبست بر خلاـیق که علوم خود را در ظهور ایشـان از ایشان سؤال کننـد، و در غیبت از روات احادیث ایشان که حجتهای الهی اند

بر خلایق چنانکه ائمه هدی حجتهای الهی اند بر ایشان اخذ نمایند چنانکه منقول است از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم اجمعین وَ أُولِی الْأَمْرِ و سلام الهی بر اولی الامری باد که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و اطاعت کنید صاحبان امر امامت را، و در اخبار متواتره وارد شده است که اولو الامر ائمه معصومینند صلوات اللّه علیهم با آن که قبیح است عقلا که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به اطاعت غیر معصوم، و اتفاق امّت است که غیر ایشان از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۳

مدّعیان امامت و خلافت، و غیر ایشان معصوم نبوده اند پس می باید که ایشان باشند با آن که از هر یک معجزات کثیره ظاهر شده است متواترا و کسی انکار آن نمی کند مگر معاند خدا و رسول.

و بقیه اللّه اشاره است به آیه کریمه بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی طایفه که حق سبحانه و تعالی ایشان را باقی می دارد تا انقضاء دنیا، یا خلفای الهی که خلیفه خود گردانیده است که به نیابت او خلایق را هدایت کنند خیر محضند از جهه شما اگر از اهل علمید، یا اگر بدانید ایشان را خواهید دانستن که وجود ایشان بهتر است از جهه شما از هر چیزی و اخبار بسیار وارد شده است که مراد از ایشان ائمه معصومینند، و ممکن است که مراد از آن اعم از جمیع انبیاء و اوصیا باشد چنانکه ظاهر آیه است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً در احادیث متواتره وارد است از

ائمه هـدی صـلوات اللّٰه علیهم که مراد از آیه مطلق خلیفه است از حضـرت آدم تـا حضـرت صـاحب الزمان صـلوات اللّٰه علیهم یعنی مقرر ساخته ام که خلیفه از من همیشه در زمین باشد و وارد است که

الخلیفه قبل الخلیفه

یعنی اول حق سـبحانه و تعالی خلیفه را آفریـد، و دیگر خلق را آفرید تا آن که خلق را بر خدا حجتی نباشد که اگر رسولی می فرستادی ما بر ضلالت نمی بودیم و بر راه ضلالت نمی رفتیم.

و خیرته به سـکون و فتـح یا یعنی برگزیـدگان خدا از جمیع خلایق چنانکه احادیث متواتره وارد است بر آن که حق سـبحانه و تعالی ایشان را از جمیع خلایق برگزید و گذشت تفسیر آیه کریمه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که پس به میراث دادیم علم قرآن را به کسانی که برگزیده ایم ایشان را از بندگان خود مراد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۴

برگزیدگان ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم.

و حزبه یعنی سـلام الهی بر جمعی باد که مخصوصانند به خداوند عالمیان یا لشکریان حق سبحانه و تعالی اند، و اشاره است به آیه کریمه «أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ إلخ» یعنی آن جماعت که مراد از ایشان ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم بحسب اخبار مسـتفیضه حق سبحانه و تعالی نوشته است در دلهای ایشان ایمان را یعنی مستقر است و متزلزل نمی شوند، و مؤید ساخته است ایشـان را بر وحی که از جـانب الهی مقرر شـده است که بـا ایشـان باشـد، و آن روح القـدس است که بـا ائمه معصـومین صلوات اللّٰه علیهم می باشد و از جبرئیل اعظم است، و حق سبحانه و تعالی داخل

می کند ایشان را در بستانها که جاری باشد در تحت اشجار آنها نهرها که همیشه در آنجا باشند، و حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی و خشنود است و ایشان از حق سبحانه و تعالی خوشنودند، و این جماعت طایفه مخصوصانند بحق سبحانه و تعالی یا لشکریان معنوی الهی اند آیا چنین نیست که حزب حق سبحانه و تعالی ایشانند که رستگارانند.

و عیبه علمه و سلام الهی بر مخزن علم الهی باد و احادیث متواتره وارد است که ائمه معصومین می فرمایند که ماییم خازنان علوم الهی و ماییم عیبه علم الهی یعنی مخزن علوم یا محل اسرار الهی و شکی نیست که اسرار علوم الهی نزد ایشان بوده است.

و جمعی را که قابل بوده اند در خور قابلیت افاضه می فرموده اند مثل سلمان، و کمیل، و قنبر، و رشید هجری، و جابر جعفی، و مفضل بن عمرو امثال ایشان که اصحاب ظاهر اکثر را جرح کرده اند بنا بر نقل اخباری که عقول ایشان به آن نمی رسیده است و در کتب رجال نیز هست که بعضی از ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۵

حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم مذمّت می فرمایند بر افشاء اسرار، و بسیار می فرموده اند که کاش قابلی بود تا ما می گفتیم به او از این علوم.

و از جابر منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه عرض نمودم که حضرت امام محمّد باقر صلوات اللّه علیه بسیاری از علوم اسرار بمن فرموده است و بی تاب می شوم در پوشیدن آن حضرت فرمودند که به صحرا رو کوی بکن و در آنجا هر چه داری بگو که زمین ستر آن می کند، و مسلم در اول صحیح

خود مذمّت جابر کرده است که او می گفت که هفتاد هزار و بروایتی هفتصد هزار حدیث از اسرار از حضرت امام محمّد باقر بمن رسیده است و این سبب قدح شده است با آن که خود از ابو هریره روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین چندین هزار حدیث بمن گفت که بگو و چندین هزار گفت، و گفت که مگو. اگر خبر اسرار بد است چرا ابو هریره خوبست. و از او روایت می کنید با شهرت او به کذب، و اگر خوبست چرا جابر بد است با شهرت او به صدق نزد همه الحمد للّه که کتب ایشان بس است در بدی ایشان.

و حجّته و سلام الهی بر حجت الهی باد یعنی امامانی که به نصوص خدا و رسول امامند و هر یک را معجزات ظاهره باهره بود که حجت ایشان بر خلق تمام شده است و خلایق را حجتی نمانده است که بگویند که ما ندانستیم.

و معجزات حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه از کثرت به مرتبه ایست که کسی نمانده است که نشنیده باشد مانند کندن در خیبر، و زنده کردن مرده، و یافتن چشمه در صحرا، و آب خوردن همه از آن، و ناپدید شدن آن و برداشتن سنگ عظیم را از در آن چاه، و دو مرتبه آفتاب برگشتن،

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۶

و مسجد شمس در حله اشهر من الشمس است و در پیش گذشت، و نصوص هر یک بر دیگری نزد شیعه متواتر است، و حدیث ائمه اثنی عشر در کتب عامه متواتر است و ظاهر است که هیچ فرقه اثنا عشری نیستند بغیر از شیعه، و بخصوص اسامی ایشان در

اخبـار متواتره وارد است، و معجزات هر یک نیز متواتر است و مقام گنجایش ذکر همه نـدارد، و هر که خواهـد رجوع کنـد به کافی که آن کافی است، و هم چنین کتب بسـیار از علما شیعه مثل مناقب آل ابو طالب از ابن شهرآشوب، و خرایج الجرائح از قطب راونـدی، و کتـاب غیبت، و امـالی صـدوق و کتب بنی طـاوس و بهجه المباهـج و غیر اینهـا که از حـد حصـر بیرونست و صراطه و بر راه الهی یعنی سالکـان راه مسـتقیمی که حـق سـبحانه و تعـالی مقرر فرموده است، یـا هـدایت کننـدگان به صـراط مسـتقیم، الهی و اطلاق صراط بر ایشان بر سبیل مجاز است و نوره و سلام الهی بر نور الهی باد یعنی هدایت کنندگانی که حق سبحـانه و تعـالی ایشان را از جهه هـدایت عالمیان آفریـده است، مجاز از قبیل زیـد عـدل که مراد از نور منوّر باشـد و احادیث متواتره وارد شـده است که ائمه هـدی از نور الهی مخلوقنـد به اضافه تشـریف یعنی أولا یک نور آفریـد، و از نور آن نور انوار ایشان را آفریده، و نور اول نور پاک محمّد است صلی اللّٰه علیه و آله که آن حضرت فرمودند که اول چیزی که حق سبحانه و تعـالی آفریـد نور من بود، و نور بمعنی نفس نـاطقه است که سـبب ایجـاد عالم شـده و عالم بنور وجود و هـدایت انبیاء و انوار معارف ایشان منور شـد، و احادیث بسـیار وارد است که هر جا در قرآن مجیـد لفظ نور واقع شده مراد از آن انوار ایشان اسـت مثل قول حق سبحانه و تعالی اللّٰهُ نُورُ السَّماواتِ وَ

الْأَرْضِ یعنی حق سبحانه و تعالی روشن کننده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۷

آسمانها و زمینهاست بنور هدایت رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و هم چنین بنور وجود ایشان عالم را منور گردانیده است و آیه کریمه فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا یعنی ایمان آورید به خدا و رسول و به نوری که فرستادیم، و آن نور ائمه هدی است که عالم بنور وجود و هدایت ایشان منور است، و دلهای مؤمنان بنور معرفت و محبت ایشان منور است و آیه کریمه وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی آنهایی که متابعت می کنند رسول ما را و متابعت می کنند نوری را که با او نازل شده است آن جماعت: رستگارانند، مراد از این نور ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم و آیه کریمه وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ یعنی از خدا بترسید ای مؤمنان و ایمان آورید به رسول او تا عطا کند شما را دو نصیب از رحمتش یعنی رحمت دنیا و عقبی و بگرداند و مقرر سازد از جهه شما نوری که به آن نور بروید به راه هدایت یعنی امام که متابعت کنید او را، و سبب نور قلوب شما شود و آیه کریمه وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ یعنی هر که او را امامی از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم نباشد در دار دنیا، در روز قیامت او را امامی نخواهد بود که او را به بهشت برد و، آیه کریمه یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ یعنی روز قیامت ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم پیش پیش مؤمنان

و در دستهای راست ایشان روند تا مؤمنان را در جاهای خود را در آورند در بهشت و در آیه کریمه یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ یعنی منافقان می خواهند که فرونشانند ولایت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه را و لیکن حق سبحانه و تعالی تمام می کند نور آن حضرت را به امامت ائمه هدی صلوات اللّه علیهم و سایر مواضعی که نور وارد شده است همه این عنوانست و رحمه اللّه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۸

برکاته یعنی سلام و رحمتهای خاصه الهی و برکتها و زیادتیهای خاصه بر ایشان فایض باد از جناب اقدس الهی (اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له کما شهد اللّه لنفسه و شهدت له ملائکته و أولوا العلم من خلقه لا اله الّا هو الحکیم العزیز، و اشهد انّ محمّدا عبده المنتجب و رسوله المرتضی ارسله بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کلّه و لو کره المشرکون و اشهد انّکم الائمّه الرّاشدون، المهدیّون، المعصومون، المکرّمون، المقرّبون، المتّقون الصادقون، المصطفون، المطیعون للّه، القوّامون بأمره، العاملون بارادته، الفائزون، بکرامته، اصطفاکم بعلمه، و ارتضاکم لغیبه، و اختارکم لسرّه، و اجتباکم بقدرته، و اعزّکم بهداه، و خصّکم ببرهانه، و انتجبکم لنوره، و أیّدکم بروحه، و رضیکم خلفاء فی ارضه، و حججا علی بریّته، و أنصارا لدینه، و حفظه لسرّه، و خزنه لعلمه و مستودعا لحکمته، و تراجمه لوحیه و ارکانا لتوحیده و شهداء علی خلقه، و اعلاما لعباده، و منارا فی بلاده، و ادلّاء علی صراطه) گواهی می دهم که نیست خداوندی و سزای پرستشی مگر معبود بحق، و خداوند مطلق که یگانه است در ذات و صفات، و صفات او

عین ذات اوست، و او را در این وحدت شریکی نیست، یا در خداوندی و وحدت من جمیع الوجوه شریکی و همتایی نیست، زیرا که هر واحدی غیر او کثرتها دارد، چنانکه حق سبحانه و تعالی خود شهادت داده است بر خداوندی و وحدت خود، و فرشتگان، و صاحبان علم از خلق او از جهه او شهادت داده اند بر الوهیت و وحدت او نیست خداوندی بغیر از او و عزیز و قهار است، و علیم نیکو کردار است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۹

و گواهی می دهم که محمّد صلی اللّه علیه و آله بنده اوست که او را از جمیع خلایق برگزیده است بر همه خلایق و رسول اوست که از جمیع رسل او را انتخاب نموده است و از او خشنود است که محل اسرار او باشد، و او را به رسالت بخلق فرستاد با آن که مهتدی بود یا با هدایت و دین حق، تا غالب گرداند دین او را بر همه ادیان، یا او را بر جمیع اهل ادیان فایق سازد هر چند مشرکون کراهت داشتند، چون همت آن حضرت مقصود بود بر رفع شرك بالکلیه بعد از آن که شرك عالم را احاطه کرده بود.

و گواهی می دهم که شمایید پیشوایان، و به راه حق روندگان، و هدایت یافته گان به هدایات اخص الهی، و معصومان از گناهان صغیره و کبیره و سهو و نسیان از اول عمر تا به آخر.

و شمایید که حق سبحانه و تعالی شما را بزرگ گردانیده است و مقرّب ساخته.

و شمایید پرهیزکاران از هر چیزی که شما را از قرب او باز دارد.

و شمایید صادقانی که عالمیان را مامور ساخته

است که در ملازمت شما به راه حق روند که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ یعنی ای مؤمنان از خدا بترسید و با صادقان باشید و صدق من جمیع الوجوه در افعال و اقوال و اطوار یافت نمی شود در غیر معصوم، و امر الهی نیز قبیح است در بودن با غیر معصوم به متابعت، با آن که اخبار متواتره وارد است که مراد از این صادقان ائمه معصومینند صلوات اللّٰه علیهم.

و شمایید برگزیدگان حق سبحانه و تعالی چنانکه گذشت که مراد از آیه کریمه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا ایشانند به اخبار متواتره.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۰

و شمایید اطاعت کنندگان خداوند عالمیان در هر چه مامورید به آن.

و شمایید که نهایت سعی کرده اید در قیام بامر امامت یا در جمیع اوامر و خصوصا امر امامت، و شمایید عمل کنندگان به اراده الهی که اراده شما عین اراده الهی است یا آن که هر چه را حق سبحانه و تعالی از شما خواسته است به آن عمل کرده اید، و شمایید که فایز شده اید به کرامتهای الهی، برگزیده است شما را بعلم خود یعنی دانسته است که شما قابل برگزیدن هستید برگزیده است، و شما را انتخاب نموده است از جهه اسرار خود یا از جهه اموری که غایبند از خلایق که شما به آن وعده و وعید کنید مانند بهشت، و دوزخ، و ثواب، و عقاب و امثال اینها یا از جهه اخبار به مغیبات تا معجزه شما باشد یا همه اینها چنانکه واقع است و شما را اختیار نموده است از جهه اسرار خود و شما را برگزیده

است و با علی مراتب کمالات رسانیده است به قدرت خود، و شما را عزیز و غالب گردانیده است به هدایات خود تا به براهین قاطعه غالب باشید بر گمراهان، و مخصوص گردانیده است شما را به براهین واضحه، و معجزات قاهره، و برگزیده است شما را از جهه نور خود که نور معرفت و محبت و ایمان، و مکاشفات، و مشاهدات باشد، و اکثر نسخ من لا یحضر به باست که بمعنی مع باشد بهمان معنی یا باء سببیت باشد یعنی به سبب این نور که به شما داد برگزید شما را از جهه امامت و خلافت، و راضی شد که شما خلیفهای او باشید در زمین او و حجتهای او باشید بر خلق او، و مدد کاران باشید دین او را و حافظان اسرار او باشید، و خازنان علم او باشید، و محل امانات حکمتهای او باشید و بیان کننده وحی او باشید از قرآن و غیر آن، و رکنهای توحید او باشید که خلایق را به توحید او کما هو حقّه هدایت کنید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۱

و گواهان باشید بر خلایق چنانکه در احادیث متواتره وارد است که مراد از آیه وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ ایشانند، و علمها باشید از جهه بندگان او که به شما هدایت یابند چنانکه به مشعل و منار و کوهها و نشانها در راهها هدایت می یابند، و محل نور باشید در بلاد الهی که از انوار شما مستفیض و مهتدی شوند و از علوم شما بهره ور کردند در کل زمین، و راه نمایان باشید به راه راست حق سبحانه و تعالی و بر هر یک از

این فقرات احادیث مستفیضه یا متواتره وارد شده است (عصمکم اللّه من الزّلل، و آمنکم من الفتن، و طهّرکم من الدّنس، و اذهب عنکم الرّجس، و طهّرکم تطهیرا، فعظّمتم جلاله، و اکبرتم شانه، و مجّدتم کرمه و ادمنتم [ادمتم خ ل] ذکره، و ذکّرتم میثاقه، و احکمتم عقد طاعته، و نصحتم له فی السّرّ و العلانیه، و دعوتم إلی سبیله بالحکمه و الموعظه الحسنه، و بذلتم أنفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه، و اقمتم الصّلاه، و اتیتم الزّکاه، و أمرتم بالمعروف، و نهیتم عن المنکر، و جاهدتم فی اللّه حقّ جهاده حتّی اعلنتم دعوته، و بیّنتم فرائضه، و اقمتم حدوده، و نشرتم شرایع احکامه، و سننتم سنّته، و صرتم فی ذلک منه إلی الرّضا، و سلّمتم له القضاء و صدّقتم من رسله من مضی، فالرّاغب عنکم مارق، و اللّازم لکم لاحق، و المقصّر فی حقّکم زاهق، و الحقّ معکم و فیکم، و منکم، و إلیکم، و أنتم اهله، و معدنه، و میراث النّبوّه عندکم، و ایاب الخلق إلیکم، و حسابهم علیکم، و فصل الخطاب عندکم، و آیات اللّه لدیکم، و عزائمه فیکم، و نوره، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۲

برهانه عندکم، و امره إلیکم، من والاکم فقد والی اللّه، و من عاداکم فقد عادی اللّه، و من احبّکم فقد احبّ اللّه، و من اعتصم بکم فقد اعتصم باللّه، أنتم الصّراط الاقوم و شهداء دار الفناء، و شفعاء دار البقاء، و الرّحمه الموصوله، و الآیه المخزونه، و الامانه المحفوظه و الباب المبتلی به النّاس من اتاکم فقد نجا، و من لم یاتکم فقد هلک إلی اللّه تدعون، و علیه تدلّون، و به تؤمنون،

و له تسلّمون، و بأمره تعملون و إلى، سبيله ترشدون، و بقوله تحكمون، سعد من والاكم، و هلك من عاداكم، و خاب من جحدكم، و ضلّ من فارقكم، و فاز من تمسّك بكم و امن من لجأ إليكم، و سلم من صدّقكم، و هدى من اعتصم بكم من اتّبعكم فالجنّه مأواه، و من خالفكم فالنّار مثواه، و من جحدكم كافر، و من حاربكم مشرك، و من ردّ عليكم فى اسفل درك من الجحيم اشهد انّ هذا سابق لكم فيما مضى، و جار لكم فيما بقى، و انّ ارواحكم، و نوركم، و طينتكم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض خلقكم اللّه أنوارا فجعلكم بعرشه محدقين حتّى منّ علينا بكم فجعلكم فِی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ و جعل صلواتنا عليكم و ما خصّنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا، و طهاره لأنفسنا، و تزكيه لنا، و كفّاره لذنوبنا فكنّا عنده مسلّمين بفضلكم و معروفين بتصديقنا إيّاكم.

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۷۱۳

فبلغ اللّه بكم اشرف محلّ المكرّمين و اعلى منازل المقرّبين و ارفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لا حق، و لا يفوقه فائق، و لا يسبقه سابق، و لا يطمع فى ادراكه طامع حتّى لا يبقى ملك مقرّب، و لا نبى مرسل، و لا صدّيق، و لا شهيد، و لا عالم، و لا جاهل، و لا دنىّ، و لا فاضل، و لا مؤمن صالح، و لا فاجر طالح، و لا جبّار عنيد، و لا شيطان مريد، و لا خلق فيما بين ذلك شهيد الّا عرّفهم جلاله أمركم، و عظم خطركم، و كبر شأنكم، و تمام نوركم، و صدق مقاعدكم، و ثبات مقامكم و

شرف محلّكم و منزلتكم عنده و كرامتكم عليه، و خاصّيتكم لديه، و قرب منزلتكم، منه بابى أنتم و امّى و اهلى و مالى و اسرتى اشهد اللّه و اشهد كم انّى مؤمن بكم و بما امنتم به، كافر بعدوّكم و بما كفرتم به، مستبصر بشأنكم و بضلاله من خالفكم، موال لكم و لأوليائكم، مبغض لأعدائكم، و معاد لهم، سلم لمن سالمكم، حرب لمن حاربكم، محقّق لما حقّقتم، مبطل لما ابطلتم، مطيع لكم، عارف بحقّكم، مقرّ بفضلكم، محتمل لعلمكم، محتجب بذمّتكم، معترف بكم، مؤمن بإيابكم مصدّق برجعتكم، منتظر لأمركم، مرتقب لدولتكم اخذ بقولكم، عامل بأمركم، مستجير بكم، زائر لكم، عائذ لائذ بقبوركم، مستشفع إلى اللّه عزّ و جلّ بكم، و متقرّب بكم اليه، و مقدّمكم

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٧١۴

امام طلبتى و حوائجى و ارادتى فى كلّ احوالى و امورى، مؤمن بسرّكم و علانيتكم، و شاهدكم و غائبكم، و اوّلكم و آخركم، و مفوّض فى ذلك كلّه إليكم و مسلّم فيه معكم، و قلبى لكم مسلّم، و رايى لكم تبع و نصرتى لكم معدّه حتى يحيى اللّه دينه بكم، و يردّكم فى أيّامه، و يظهركم لعدله و يمكّنكم فى ارضه، فمعكم، معكم، لا مع غيركم، امنت بكم، و تولّيت آخركم بما تولّيت به اوّلكم، و برئت إلى اللّه عزّ و جلّ من اعدائكم و من الجبت و الطّاغوت، و الشّياطين، و حزبهم الظّالمين لكم، الجاحدين لحقّكم، و المارقين من ولايتكم و الغاصبين لإرثكم، الشّاكّين فيكم، و المنحرفين عنكم، و من كلّ وليجه دونكم، و كلّ مطاع سواكم، و من الائمّه الّذين يدعون إلى النّار، فثبّتنى اللّه ابدا ما حييت على موالاتكم و محبّتكم و دينكم و وفّقنى

لطاعتکم، و رزقنی شفاعتکم، و جعلنی من خیار موالیکم التّابعین لما دعوتم الیه، و جعلنی ممّن یقتصّ آثارکم و یسلک سبیلکم و یهتـدی بهداکم و یحشر فی زمرتکم و یکرّ فی رجعتکم و یملّک فی دولتکم، و یشرّف فی عافیتکم، و یمکّن فی أیّامکم، و تقرّ عینه غدا برؤیتکم.)

«حق سبحانه و تعالی شما را معصوم گردانیده از لغزشها چون براهین عقلیّه دلالت می کند بر آن که انبیاء و اوصیاء می باید که معصـوم بـوده باشـند و رئیس العلمـاء المتبحرین علّـامه حلّی در کتـاب الفین از آن جمله هزار برهـان تقریبـا ذکر کرده است بر وجوب عصمت که یک: سبب نجات مثل علامه است بنا بر رؤیای شیخ فخر الدین محمّد پسرش که گفت: پدرم را در واقعه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۵

دیدم که گفت اگر کتاب الفین، و زیارت حسین صلوات اللّٰه علیه نمی بود هر آینه فتاى مرا هلاک می کرد.

و با نهایت احتیاطی که آن فریـد دهر نموده است و اکثر اوقات فیه اشـکال می گوید، و لیکن اگر تدبّر می نمودند بیش از آن که فرموده انـد بهـتر می بود، و لیکن مطلوبش کـثرت تصـانیف بوده است، چون جمعی از عـامه کـثرت نصـانیف فخر رازی و امثال او را حجّت حقیّت مذهب شوم خود می دانستند هر چند تصانیف فخر که به آن مفتخرند بغیر از شکوک و اوهام نیست، بلکه اگر کسـی مطالعه کند اربعینی که از جهه هدایت پسرش تصنیف کرده جزم خواهد کرد که هیچ مذهب نداشته است و با وجود آن که در اصول دین مـذهب نـدارد در یکی از تصـانیف شوم خود ذکر کرده است که علی بن ابی طـالب صـلوات اللّٰه علیه فرموده است که

«سلونی عما دون العرش» من که بنده از بندگان ابو بکر می گویم که «سلونی عما فوق العرش» و نمی فهمد آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه باین عبارت فرموده اند غرض آن حضرت اینست که چون کسی به حقیقت ذات مقدس نرسیده است بلکه نهی از تفکّر و تعمق در آن وارد است در صحاح عامه و خاصه بطرق متواتره، و در عرف منتهی مخلوقات عرش است غرض است که حقایق ممکنات همگی مکشوف من است از همه جواب می گویم، اما از ذات مقدس مپرسید و مراد از این عبارت: عن العرش و ما دونه است، یا آن که همه کس به حقیقت عرش نمی توانـد رسید چنانکه سابقا مذکور شد که عرش را بر معانی بسیار اطلاق می کنند و در هر جائی معنی خاصی دارد و بعضی از آن معانی را: فضلا نمی توانند فهمید عوام عرب چگونه تصوّر آن توانند کرد، با آن که این گفتن او محض کفر و کفر محض است چون خود متواترا روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۶

کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که

«انا مدینه العلم، و علیّ بابها»

و شکی نیست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نمی دانستند مزخرفات فخر رازی را چون انبیا عالمند به علوم حقه، و باطل را می دانستند که باطل است و در هیچ جا باین مصطلحات علم ریاضی و هندسه نفرمودند، و افتخار فخر رازی به امثال اینهاست.

با آن که ابو بکری که پیشوای اوست یهود و نصاری مکرر آمدند بعد از وفات حضرت سید المرسلین «صلی اللّٰه علیه و آله» و اول چیزی که از ابو بکر پرسیدند

این بود که خدا در کجاست ابو بکر گفت بالای عرش است و امثال این جوابها آن چه را جواب گفت و باقی را گفت نمی دانم، تا آن که سلمان رضی اللّٰه عنه ایشان را به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه برد و حضرت جوابها فرمودند و ایشان مسلمان شدند و کدام خارجی شک کرده است در اعلمیت علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیه و در جمیع کمالات آن حضرت.

چنانکه در کتب فخر و سایر عامه همه می گویند که کسی شک ندارد در افضلیت علی صلوات اللّٰه علیه من حیث الکمالات العملیه و العلمیّه حرفی که هست اینست که این کمالات دلالت بر کثرت ثواب ندارد چون حسن و قبح عقلی نیست ممکن است که علی صلوات اللّٰه علیه با سایر انبیاء و اوصیا با همه کمالات ثواب نداشته باشند و ابو بکر و سایر کفار ممکن است که بر انبیاء و اوصیا در بهشت مقدّم باشند چنانکه در کتب کلامیه فخر و عضدی و تفتازانی و میر سید شریف و قوشچی مذکور است.

حاصل آن که حق سبحانه و تعالی در آیه تطهیر بیان عصمت اهل بیت صلوات اللّٰه علیهم فرموده است و حضرت صلوات اللّٰه علیه وصف ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۷

می فرمایند با اشاره به اقتباس از آیه کریمه به آن که حق سبحانه و تعالی شما را معصوم گردانیده است از هر گناهی از صغایر و کبایر و سهو و خطا و نسیان و شک.

و ایمن گردانیده است شما را از فتنها به آن که عیاذا باللّٰه از شما چیزی صادر شود که از رتبه امامت ساقط شوید یا مرتبه

شما پست شود و این معنی نیز از لوازم عصمت است، و عصمت لطفی است که حق سبحانه به انبیا و اوصیا و ملائکه فرموده است به سبب انکشاف حقایق اشیاء بر ایشان به مرتبه که محال است با آن حالت که از ایشان صغیره یا کبیره و امثال آن واقع شود با قدرت بر معصیت قطع نظر از آن لطف، مثل قدرت الهی بر قبایح و امتناع قبیح از او جلّ جلاله، و شما را مطهر گردانیده است از هر چرکی و ناخوشی مانند شک در معارف و سهو و خطا و نسیان و غیر آن از عیوب خلقیّه و خلقیّه، و دور کرده است از شما رجس را چنانکه در قرآن مجید فرموده است، و رجس بمعنی دنس است چنانکه گذشت.

و مطهر گردانیده است شما را از جمیع رذایل صوریه و معنویه و ظاهریه و باطنیه پاک گردانیدنی که آن را وصف نتوان کردن و تنوین از جهه تعظیم است و تطهیر بعد از اذهاب رجس از جهه تاکید و توضیح و اتمام حجّت است بر منکرین اشتراط عصمت، بلکه اصل عصمت، و آن چه در آیات کریمه نسبت به انبیا واقع است از عصیان مراد ترک اولی است که سبب دخول جهنم نمی شود، و اکثر محققین ذکر کرده اند که عتابهای انبیاء را صلوات اللّٰه علیهم مصلحةً اقتضا نموده است که عقول ضعیفه از ادراک آنها عاجز است، مثل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۸

عتاب حضرت آدم از جهه این بود که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را از جهه سکنای بهشت نیافریده بود بلکه از جهه خلافت زمین آفریده بود، و از جهه

محبت و معرفت و اینها با نعمتهای بهشت جمع نمی شد، لمحه ای او را با خود گذاشتند تا آن که از آن حضرت صلوات اللّه علیه آن ترک اولی صادر شد و به آن بهانه از بهشت بیرون آمدند، و سیصد سال گریه و زاری در محبت الهی کردند تا به اقصی مراتب کمال خود فایز شدند بعد از آن به تشریف اصطفا و خلافت و نبوّت مخلع شدند، و سبب این شد که فرزندان او عبرت گیرند و مغرور نشوند، و از دشمنی عدوّ مبین شیطان و نفس اماره و دنیای غداره ایمن نباشند، و امثال اینها از وجوه بسیار.

و علی ای حال تا بحال نشنیدیم، و در حدیث ضعیفی نیز ندیدیم که از حضرات ائمه هدی صلوات اللّه علیهم ترک اولی صادر شده باشد و آن چه سعدی شیرازی ذکر کرده است از خطای حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در مسأله: از مفتریات عوام عامه است که اگر چنین چیزی و العیاذ باللّه واقع بود البته در صحاح خود نقل می کردند از جهه اصلاح اغلاط ابو بکر و عمر و عثمان، چون خطاهای ایشان را بسیار نقل کرده اند، تا آن که خوارج که دشمن آن حضرت بودند بغیر از رضا به حکمین چیزی افترا نتوانستند بستن.

پس ظاهر شد که آنهایی که این افترا بسته اند از خوارج بدترند و گمان ندارم که سعدی نفهمیده ذکر کرده باشد بلکه چون خواجه نصیر المله و الحق، و الدین او را کف پائی زده بود از جهه مرثیه مستعصم و دستش به خواجه نمی رسید تدارک آن بکفر خود کرد که خواجه متاثر شود قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ*

و حکایت حکمین خواهد آمد در کتاب نکاح إن شاء اللّٰه تعالی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۹

پس شما تعظیم نمودید جلال و عظمت الهی را به آن که بیان کردید، و عباداتی که دالند بر تعظیم او به جا آوردید، یا آن که حق سبحانه و تعالی را چنانکه حق عظمت اوست شناختید، یا همه و همیشه بیان می کردید عظمه و کبریای الهی را و تمجید و تعظیم می نمودید بزرگواری او را و کرم بمعنی خوبی و بزرگی ذات آمده است، و باین معنی از صفات ذاتیه است، و بمعنی احسان و انعام آمده است، و باین معنی از صفات فعلیه است، و بنا بر این معنی بیان گردید عظمت اکرام و احسانی که حق سبحانه و تعالی با جمیع خلایق خصوصا با انسان خصوصا با ایشان کرده است، و در جمیع فقرات ممکن است که مراد این باشد که چون حق سبحانه و تعالی بزرگوارانی چنین آفریده است جلال و کبریا و کرم خود را بخلق ایشان ظاهر گردانیده است، پس گویا که ایشان بزرگی او را ظاهر می گردانند مانند تصنیفی که دلالت بر فضل مصنّفش می کند، و در عرف می گویند که فلان کتاب بزرگی فلان مصنف را ظاهر گردانیده است و ادمنتم ذکره و همیشه مداومت داشتید بر ذکر حق سبحانه و تعالی، و در بعضی نسخ و ادمتم ذکره است بدون نون به همین معنی، و احادیث بسیار وارد شده است بر این مضمون حتی در وقت خوردن و آشامیدن به یاد الهی می بوده اند صلوات اللّٰه علیهم و در اخبار بیت الخلا گذشت احادیث اذکار آن نیز.

و ذکّرتم میثاقه یعنی شما به یاد

عالمیان آوردید عهد و میثاقی را که ایشان در عالم ارواح با خداوند خود کرده بودند و حق سبحانه و تعالی از ایشان عهد و پیمان گرفته بود چنانکه ظاهر آیات و احادیث متواتره، است و چون ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم امامت ایشان به نصوص حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۰

سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بود و معجزات باهره از ایشان ظاهر شده بود هر چه می فرمودند نزد مؤمنان بمنزله عیان بود و ایشان فرمودند که شما عهد کردید در روز

أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ، و محمّد نبیّکم، و علیّ أمیرکم، و الائمّه من ولده ائمّتکم

و گفتید بلی تا در روز قیامت نگویید که ما غافل بودیم، و کسی تذکیر ما نکرد.

و در بعضی و وکّدتم است و بتشدید و تخفیف هر دو جایز است، یعنی مبالغه نمودید یا تازه کردید عهد و پیمان أ لست را بانکه مرتبه دیگر از ایشان عهد و پیمان گرفتید، یا تاکید کردید عهد و پیمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله را با عهد و پیمان أ لست با عهد و پیمان انبیاء سابقین صلوات اللّٰه علیهم اجمعین، چنانکه حق سبحانه و تعالی در قران مجید در اخذ عهود انبیا از امم خود در بسیار جائی در قرآن مجید یاد فرموده است اگر چه معتزله در همه جا منکر قرآنند و تاویلات رکیکه کرده اند حتی آن که بعضی از قدما شیعه بر مذهب اعتزال بوده اند، و انکار مجرّدات کرده اند، و نفس ناطقه را مجرّد نمی دانسته اند که اگر مجرّد باشد شبیه واجب الوجود خواهد بود چنانکه صوفیه می گویند «که اگر ممکن موجود باشد شریک حق سبحانه و

تعالی خواهند بود در وجود» و این معنی بسیار عجیب است از فضلا چه نسبت است ممکن را با واجب بالذات، و چه نسبت است وجود و تجردش با وجود و تجرّد واجب الوجود مجرّد من الجمیع الوجوه و سخن صوفیه از قبیل مجاز معقول است که وجود ممکن چون ممکن است مثل ذات او و از غیر است پس خود وجود ندارد و بمنزله عدم است مثل سایر استعارات و مجازات ایشان نه آن که از قبیل سوفسطائیه قایلند به نفی وجود کل موجودات که همه خیال است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۱

بشبهات واهیه بدیهی البطلان اگر چه دلایل عقلیه تجرد نفس و وجود سایر مجردات نیز تمام نیست، و لیکن تجرد و وجود مجردات را نیز نفی نمی توان کرد لهذا حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است از تعمق در این مسأله چنانکه ظاهر «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ» است یعنی یا محمّد ترا سؤال می کنند از روح بگو روح از امر پروردگار من است و شما را نداده اند از علم مگر اندکی.

و اکثر محققین ذکر کرده اند که عالم امر عالم مجرّداتست که بی ماده و مدّت موجود شده اند بلفظ کن به قرینه آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِینَ به قرینه مقابله عالم امر با عالم خلق، و به قرینه تعلق نفس ناطقه به بدن که فرموده است بعد از تسویه بدن در رحم از نطفه، و علقه، و عظام، و لحم ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ اگر چه تفاسیر دیگر کرده اند و لیکن اظهر تجرّد است و ظهور منافات با

احتمال ندارد.

و کسی که تدبّر نماید در آیات و اخبار البته جزم بهم می رسد او را و وجوه عقلیه مؤیّد می تواند بود، اما این مسأله نیست که واجب باشد دانستن آن مگر به اعتبار آن که ظاهر قرآن و اخبار متواتره بر آن وارد شده است و واجبست اعتقاد به ظواهر قرآن و احادیث متواتره مگر آن که برهان عقلی قائم شود بر نفی آن ظاهر.

و با احکام و اتقان گردانیدید عهد و پیمان الهی را از خلایق در اطاعت و فرمان برداری حق سبحانه و تعالی یا در اعتقاد به طاعت و عبادت او تعالی شانه.

و نصیحت و موعظه گردید خالصا للّه خلایق را در آشکار و پنهان، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۲

خلق را دعوت نمودید به راه حق سبحانه و تعالی از روی حکمت و مواعظ نیکو، تا آن که صد هزاران هزار از کفار و منافقان را به راه عبادت و طاعت و معرفت و علم و حکمت در آورید بعد از آن که بنی امیّه دین اسلام را مندرس گردانیده بودند و شعایر کفر را ظاهر کرده بودند.

و جانهای خود را فدا می کردید در طلب رضای الهی مثل خروج حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیه که یزید کافر اراده داشت که بالکلیّه اسلام را زایل گرداند مرتبه مرتبه و سنت مشایخ ثلاثه در ترویج بود که بیعت بهر که کنند امامست، و خلایق در جهالت و ضلالت بودند تا چون آن حضرت شهید شد اهل مدینه دانستند مفسده این بدعت را همه اقاله نمودند از این بیعت الا عبد اللّٰه عمر که او مردمان را امر می کرد به بیعت یزید و

عدم اقاله از بیعت، چنانکه در صحاح سته ایشان مذکور است تا آن که لشکر فرستاد و اهل مدینه مشرفه را قتل عام نمودند سه روز، و زنان ایشان را اسیر کردند تا آن که خود نقل کرده اند که اذان روز نسب بر طرف شد مگر بنی هاشم که همه در پناه حضرت سید السّاجدین در خانه آن حضرت صلوات اللّٰه علیه بودند، و حق سبحانه و تعالی شامی را مسخره کرده بود که در آن سه روز حفظ خانه آن حضرت می کرد، و چون روز چهارم قتل برطرف شد حضرت سید السّاجدین زر (یعنی طلا) این جمیع ایشان را از جهه آن شامی فرستاد او قبول نکرد که یا ابن رسول اللّٰه غرض من شفاعت شماست در روز قیامت غرض مرا مغشوش مگردانید.

حضرت فرمودند که شفاعت بحال خود است خواهیم کرد و ما اهل بیت چیزی را که دادیم قبیح می دانیم پس گرفتن آن را شامی قبول کرد، و چون اینها واقع شد حجّت بر عالمیان تمام شد، و اکثر از بیعت آن ملعون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۳

برگشتند، و هم چنین بقیه ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم همه به سبب اظهار حق به مرتبه شهادت فایز شدند به دادن زهر به ایشان.

و صبر نمودید بر آن چه به شما رسید از بلاها و محن در رضای الهی و اطاعت او.

و نماز را بپا داشتید که خود چنانکه باید از اخلاص کامل و حضور قلب تام به جا آوردید و دیگران را نیز به نماز داشتید، و زکات مال خود و دیگران را به مصرف آن رسانیدید، و امر نمودید به نیکیها، و نهی کردید

از بدیها، و مجاهده نمودید در راه رضای الهی به نحوی که حقّ جهاد بود بسنان، و لسان و به آن مامور بودید تا آن که دعوت اسلام را آشکارا کردید، و بیان فرمودید واجبات الهی را و بپا داشتید حدود الهی را در مثل زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه و بعضی از ازمنه حضرت امام حسن صلوات اللَّه علیه، یا آن که حدود اعم از حد و تعزیر بوده باشد اگر چه به زبان باشد به زجر و منع و نصایح و مواعظ، و منتشر گردانیدید شرایع احکام الهی را، و بیان فرمودید سنتهای الهی را، و در جمیع امور موافق رضای الهی عمل نمودید، و گردن نهادید هر قضائی را که بر سر شما آمد، و تصدیق کردید رسالت پیغمبران سابق را.

پس کسی که رو بگرداند از راه متابعت شما از دین بدر رفته است مانند خوارج نهروان، و کسی که ملازم اطاعت شما باشد در دنیا و عقبی با شماست، و کسی که تقصیر کند در متابعت شما باطل است و هالك، حق با شماست و در متابعت شماست، و از شما صادر شده است هر حقی که هست، و بازگشتش بسوی شماست که اگر کسی حقی گوید بواسطه از شما شنیده است یا از کلام شما استنباط نموده است، و شمایید اهل حق و معدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۴

حق و میراث پیغمبری که علم و حکمت و سایر کمالات است با سایر چیزهای ایشان مانند عصای موسی و خاتم سلیمان و سنگی که دوازده چشمه از او بهم می رسید، و امثال اینها نزد شماست.

و بازگشت خلایق در قیامت بسوی

شماست و حساب خلایق بر شماست چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است و اشاره است به آن که آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ مراد از آیه کریمه ایشانند لهذا بلفظ جمع وارده شده است چنانکه غالبا در قرآن مجید چنین است که هر چه حق سبحانه و تعالی به خود نسبت داده است بلفظ جمع مراد از آن انبیاء و حجج اند صلوات اللّٰه علیهم و استبعادی نیست در این معنی چه هر گاه ملا یک حساب توانند کرد چرا ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم نتوانند کرد.

و در اخبار بسیار وارد است که مراد از میزان ایشانند در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ لهذا بلفظ جمع واقع شده است و فصل خطاب نزد شماست یعنی خطابی که در وقت محاکمه خلایق به شما حکمی کنید که حق ظاهر شود و بطلان باطل هویدا شود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما عطا کردیم حکمت و فصل خطاب را به حضرت داود، و بعضی از احکام حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه خواهد آمد که در هر واقعه به نحوی حکم می فرمودند که حق و باطل از هم جدا می شد به نحوی که همه کس می فهمیدند و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم به میراث داشتند، و نادرا اگر واقعه به ایشان عرض می شد به آن حکم می فرمودند و چون حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه ظاهر خواهد شد موافق واقع حکم خواهند فرمود چنانکه اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۵

بسیار بر این مضمون وارد

شده است و بعضی از آن خواهد آمد در ابواب قضایا.

و آیـات و معجزات الهی که عطـا فرموده بود جمیع پیغمبران را صـلوات اللّٰه علیهم نزد شـماست چنـانکه احادیث متواتره بر آن وارد شده است و عزایم الهی در شـماست یعنی آیاتی که در امامت شـما وارد شده است، که بر سبیل جد و جهد آن را اقامت نمایید، و رخصت نداده اند شـما را در تقصـیر در آن، یا آیاتی که مشـتمل است بر اسـماء اعظم الهی که از جهه هر مطلبی که خوانـده شود آن مطلب البته واقع شود در میان شـماست و شـما به آن عالمیـد، یا عهدها و پیمانها که از انبیا و امم گرفته اند بر معرفت و اطاعت شـما، و هر پیغمبری که اول آن را بر سبیل جزم قبول کردنـد ایشان را اولو العزم نامیدنـد: در امامت و خلافت شماست چنانکه در اخبار بسـیار وارد شده، است و آنها پنج پیغمبرند که اولو العزمند و آن حضـرات نوح و ابراهیم و موسـی و عیسی و سید المرسلین اند صلوات اللّٰه علیهم، و حضرت آدم که اندک تاخیری نمود در قبول: او را از اولو العزم نشمردند و بر این مضامین احادیث بسیار وارد شده است.

و نور و برهان الهی نزد شـماست ممکن است که مراد از نور قرآن باشد و از برهان معجزات سید انام صلی اللّٰه علیه و آله باشد یا نور هـدایت و براهین عقلیّه و نقلیه که بر آن واقع است، یا آن که منوریـد به انوار علوم و حکم و کمالات الهی، و برهان این معانی و غیر اینها نزد شماست که بر هر کس بقدر قابلیت

آن اظهار فرمودید، و امر الهی مفوّض است به اراده شما به آن که هر چه مصلحت اقتضا کند به آن نحو جواب می دهید، و اگر خواهید جواب نمی دهید و این یک معنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۶

تفویض است که احادیث بسیار بر این معنی وارد است، و ظاهر آنست که به سبب تقیه باشد چون پیغمبران تقیه نمی فرمایند و ائمه هدی در این حکم از پیغمبران مستثنایند و یا آن که چنانکه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله با و مفوض بود احکام الهی هم چنین مفوض است بائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم چون مؤیّدند به روح القدس، و آن چه از او در خاطر مبارک ایشان افتد حق است، و یا آن که چون از خود فانی فی اللّٰه شده اند، و باقی باللّٰه شده اند آن چه بر زبان ایشان جاری می شود از حق سبحانه و تعالی است و تا غایت ندیده ایم که ایشان چیزی از پیش خود به تفویض فرموده باشند هر چند این رتبه را داشته باشند، و یا آن که ایشان اوامر و نواهی الهی را بخلق می رسانند و خلفای الهی اند.

هر که با شما دوستی کند یا اطاعت کند شما را دوستی با حق سبحانه و تعالی کرده است و اطاعت او نموده است، و هر که با شما دشمنی کند با حق سبحانه و تعالی دشمنی کرده است، و هر که با شما محبّت کند با خدا محبّت کرده است و کسی که چنگ در دامان متابعت شما زند اطاعت خدای تعالی کرده است یا هر که پناه به شما آورد پناه به اللّٰه تعالی برده است، شمایید راهی

که درست ترین راههای حق سبحانه و تعالی است یعنی راه شما از باب مبالغه چنانکه گذشت، و شمایید گواهان بر امّت در دار دنیا چنانکه در آیات و احادیث متواتره وارد شده است که هر چه امّت حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله می کنند از نیکان و بدان از نیکی و بدی همه را بر ایشان عرض می کنند با آن که حق سبحانه و تعالی به ایشان نموده است ملکوت آسمانها و زمینها، را و بعنوان مکاشفه می دانند و بوجوه بسیار نیز می دانسته اند از جفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۷

جامع و جفر، احمر، و جفر ابیض بلکه هر چیزی را از قرآن نیز می دانسته اند، مجملا انواع علوم ایشان بسیار است که به سبب هر یک عالمند به افعال خلایق، و شاهدند و در روز قیامت ایشان بر خلایق شهادت خواهند داد، و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بر ایشان شهادت خواهد داد که هر یک به آن چه مامور بودند بان عمل نمودند بلکه مستحبی و سنتی از ایشان در مدّت عمر فوت نشد و شمایید خانه بقا یعنی شفاعت می کنید بهشت و نعمتهای ابدی را از خود جهه شیعیان خود، یا در آخرت در روز قیامت شفاعت خواهید کرد، چنانکه احادیث متواتره وارد شده است در شفاعت ایشان.

و شمایید رحمت الهی که بخلق رسیده است چه ظاهر است که اصل خلق عالم به سبب وجود ایشان است و هر رحمتی که از جانب اقدس الهی فایض می شود اول بر ایشان فایض می شود و به سبب ایشان بر کافه خلایق از رحمتهای ظاهره و باطنه چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده

است به حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ یعنی نفرستادیم ترا مگر از جهه آن که رحمتی باشی از جهه جمیع عالمیان، و هر پیغمبری نفرین به قوم خود گردند، و آن حضرت محنتهای عظیمه می کشیدند و دعا می کردند که خداوندا هدایت کن قوم مرا که ایشان نادانند تا آن که در جنگ احد آن همه جفا و محنت و زخم دیدند، و خوردند، و نفرین نکردند بلکه دعا می کردند، و در آن جنگ حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه زیاده از هفتاد زخم برداشتند و دعای هدایت می فرمودند، و هم چنین سایر ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم انواع ستمها می دیدند و می کشیدند و بر ظالمان خود نفرین نمی کردند، و هیچ شک نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۸

که دعاهای ایشان مستجاب بود اگر نفرین می کردند عالم را زیر و رو می کردند.

و شمایید آیت و علامتی که حق سبحانه و تعالی جلالت و کمالات شما را از خلایق مستور گردانیده مگر بر دوستان خاص خود که ایشان بحسب قابلیت خود فی الجمله معرفتی به احوال شما به همرسانیده اند، و هیچ کس به کنه ذات و صفات مقدّس شما راه نیافته است یا آن که شما را حفظ فرموده است از جهه روز ظهور حضرت صاحب الزمان، و خلیفه الرحمن صلوات اللّٰه علیه و علی آبائه الطاهرین که در آن روز همه زنده خواهند شد، و معجزات خود را ظاهر خواهند ساخت به مرتبه که از آفتاب ظاهرتر شود.

و شمایید امانتی که حق سبحانه و تعالی شما را از جهه ارشاد خلایق حفظ فرموده است، یا امامت شما امانتی

است که آسمان و زمین قوّت برداشتن آن نداشتند و حق سبحانه و تعالی امر فرموده است هر یک از شما را که آن را حفظ نمایید، و چون مدّت آن حضرت بسر آید آن امانت را به امام بعد از خود ادا نماید چنانکه احادیث متواتره وارد شده است که آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها در شأن ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم نازل شده است و ایشان مخاطبند باین خطاب که هر یک امامت را به دیگری بسپارند و بر خلایق جمیعا واجب است که حفظ کنند ایشان را بانکه جانها و مالهای خود را فدای ایشان کنند و نگذارند که ظالمان بر ایشان مسلط شوند و بر ایشان واجب است که اطاعت کنند ایشان را صلوات اللّٰه علیهم.

و شمایید آن بابی که خلایق را آزمایش نموده اند به آن باب و آن باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۹

متابعت ایشان است چنانکه در قرآن مجید وارد است که وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها و خانها را بیان فرمود که کدامست، و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نیز فرمودند که منم شهرستان علوم الهی، و علی در آن شهر است.

و احادیث متواتره وارد شده است که مراد الهی آنست که اطاعت و متابعت ایشان کنند در اخذ علوم از ایشان در اصول و فروع دین، و در احادیث متواتره منقولست که اهل بیت آن حضرت صلوات اللّٰه علیهم بمنزله باب حطّه اند در بنی اسرائیل که هر که داخل شد در آن به نحوی که به آن مامور شده بودند نجات یافتند و هر که مخالفت نمود بعذاب الهی گرفتار

شـد هم چنین هر که اعتقاد به امامت شـما کنـد و به اقوال شـما عمل نمایـد ناجی است و هر که اعتقاد نکنـد شـما را و متابعت ننماید هالک است.

شمـا مردمان را بحق می خوانیـد و راهنمایی می کنیـد خلق را بحق سـبحانه و تعالی و به او ایمان داریـد، و شـما اوامر و نواهی الهی را گردن نهـاده ایـد، و بـامر الهی عمـل می کنیـد، و از نهی او خود را بـاز می داریـد، و مردمـان را به راه الهی ارشاد می نمایید، و بقول او حکم می کنید سـعادتمند شد به سـعادات دنیوی و اخروی کسـی که موالات کرد شـما را و شما را امام خود دانست، و هلاک شد در دنیا و عقبی کسـی با شـما که دشـمنی کرد یا کند، و زیان کار شد کسی که انکار امامت شما کرد یا کند، و گمراه شد کسـی که از شـما مفارقت کرد یا کند و رستگار شد کسی که دست در دامان شما متابعت شما زد یا زند، و ایمن شد کسـی که پناه به شـما آورد یا آورد، و سالم شد هر که تصدیق نمود امامت شـما را، و هدایت یافت هر که چنگ در دامان متابعت و اطاعت شما زد.

هر که پیروی شما کرد بهشت جای اوست، و هر که مخالفت شما کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۰

جایگـاه او آتش جهنم است هر که انکـار کنـد امامت شـما را کافر است، و هر که با شـما جنگ کنـد مشـرک است به آن که شیـاطین جن و انس را شـریک حق سـبحانه و تعـالی کرد در اطاعت ایشان یا مراد از مشـرک کافر باشـد چنانکه شایع است، و شکی

نیست در کفر محارب ایشان چون متواتر است که حرب ایشان حرب خداست، و هر که سخنان شما را رد کند و عمل به فرمان شما نکند جای او در بیخ جهنم است که عذاب آن از همه سخت تر است.

گواهی می دهم که این رتبه امامت و خلافت و جلالت از شما بود در زمان سابق و از جهه شما خواهد بود تا روز قیامت، و گواهی می دهم که ارواح شما یک روح است چنانکه احادیث صحیحه متکثره وارد شده است بر آن که جمیع ائمه هدی و فاطمه زهرا از نور حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مخلوق شده اند، و همه بمنزله یک روحند، و انوار علوم و کمالات ایشان یک نور است و از یک طینت مخلوق شده اند، من نیز شهادت می دهم که شما از یک نورید و از یک طینت که آن بسیار نیکو و طیّب بود، و همه طاهرید که لوث عصیان بر دامان عصمت شما ننشسته است و همه از همید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ یعنی شما از یک ذریت و یک طینت مخلوق شده اید، و بعضی از شما از بعض دیگرید بحسب ظاهر همه از شجره طیبه ابراهیمید و بحسب باطن از نور حضرت سید الانبیاء مخلوقید که اول ما خلق اللّٰه نوری صلوات اللّٰه علیهم و گواهی می دهم که حق سبحانه و تعالی انوار ارواح شما را آفرید و همه را در دور عرش عظمت و جلال خود درآورد، تا آن که انعام کرد بر ما به آن که شما را امامان ما گردانید و شما را مقرر ساخت

در خانهائی که اراده کرد که بلند مرتبه گرداند آن خانها را در حیات و ممات شما، به آن که در حال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۱

حیات ایشان از انوار علوم و حقایق ایشان بهره ور شوید، و بعد از ممات خلق عالم از اطراف عالم به زیارت شما آیند، و خدا را در آن خانها و مشاهد مشرفه یاد کنند، و چنین مقرر فرمود که صلواتی که ما بر شما فرستیم و اعتقاداتی که به شما داریم سبب خوبی خلق ما شود و به سبب اینها نفوس ما مطهر گردد، و ما پاکیزه شویم از هر بدی و کفاره گناهان ما باشد، پس ما نیز نزد حق سبحانه و تعالی کردن نهادیم و تسلیم نمودیم که شما افضل عالمیانید و ما معروف شدیم به آن که از شیعیان شماییم و از جمله تصدیق کنندگان شماییم.

پس حق سبحانه و تعالی شما را به شریفترین جاهای جمعی رسانید که ایشان را گرامی کرده است و بزرگ گردانیده و احسانها به ایشان کرده، و به بلندترین جاهای مقربان خود رسانیده، و به درجات رفیعه پیغمبران مرسل رسانیده است به مرتبه که هیچ کس به شما نتواند رسید، و هیچ یک از ایشان پیشی و بلندی نمی توانند گرفت بلکه بخاطر کسی نمی رسد که این آرزو کند که به رتبه شما رسد یا از شما بگذرد، و بلند مرتبه کسی شما را به همه عالمیان رسانیده است تا آن که نمانده است کسی از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و صدیقین خلایقی که در این میانه هستند مگر آن که به همه ایشان شناسانید بزرگ مرتبگی شما را و عظمت قدر

شمـا را و بزرگی شأن شـما را و تمام بودن انوار علوم و هـدایات شـما را و نیکی مجالس شـما را و ثبات مقام شـما را و شـرف مرتبه و منزله شـما را نزد خود و به همه شـناسانید و همه را عارف گردانید به آن که شما نزد او بزرگید و مخصوص اویید و از مقربان درگاه اویید.

فدای شـما باد پدر و مادر و اهل و مال و خویشان من، حق سـبحانه و تعالی و شـما را گواه می گیرم بر خود که گواه باشید که من ایمان دارم به شما و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۲

ایمـان دارم بهر که و بهر چه شـما به آن ها ایمان داریـد، و اعتقاد نـدارم و منکرم دشـمنان شـما را کسانی را که شـما به ایشان اعتقـاد نداریـد و من بینـایم به رتبه شـما و به بزرگی شـما و می دانم که گمراهنـد جمعی که مخالفت می کننـد شـما را، و من دوسـتم شـما را و دوستان شما را و دشمنم با دشمنان شما و با ایشان عداوت می کنم، و من صلحم با کسانی که با شما صلحند و حرب می کنم با کسانی که با شـما حرب می کنند، و درست می دانم آن چه را شـما حق می دانید، و باطل می دانم آن چه را شما باطل می دانید، اطاعت می کنم شما را و عارفم بحق شما و اقرار دارم بفضل شما و قبول دارم، و حق می دانم علوم شما را، و خـود را در امـان شـما در آورده دخیـل شـما شـده ام و اعـتراف دارم به حقیت شـما، و ایمـان دارم به آن که شـما رجوع خواهید فرمود بدنیا در زمان حضرت صاحب الامر صلوات

اللّٰه علیه، و تصدیق دارم به آن که رجوع خواهید فرمود و من انتظار می کشم خروج شما را در زمانی که آن حضرت ظاهر شود، و انتظار می کشم زمان دولت شما را چنانکه حق سبحانه و تعالی وعده فرموده است که شما را خلیفه ارض گرداند، و بعد از مدت متمادی خوف از اعادی شما را ایمن گرداند، و عالم را بنور هدایات شما منور گرداند تا آن که جمیع عالمیان بدین حق درآیند و همه بندگی حق سبحانه و تعالی کنند و به او شرک نیاورند، و من عمل می کنم بقول شما و فرمان بردارم امر شما را و پناه به شما آورده ام و به زیارت شما آمده ام و التجا و پناه به قبور شما آورده ام و شما را شفیع خود گردانیده ام نزد حق سبحانه و تعالی، و به متابعت شما تقرّب می جویم به خدا، و همیشه هر کاری که بجناب اقدس الهی دارم شما را شفیع خود می کنم، و از حق سبحانه و تعالی می طلبم که بحق شما که آن کار مرا بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۳

آورد و بر می آورد، و ایمان دارم به پنهان و آشکار شما، و حاضر و غایب، و اول و آخر شما چون همه است و همه حقّید، و همه امور خود را تابع شما گردانیده ام که در هیچ امری مخالفت فرمان شما نمی کنم و تسلیم شده ام شما را به بدن و جان، و رای من تابع رای شماست، و خود مهیّا شده ام که چون خروج فرمائید در ملازمت شما جهاد کنم و جان فدا کنم تا حق سبحانه و تعالی زنده گرداند دین خود را به شما،

و در ایّام ظهور حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه شما را صلوات اللّٰه علیکم زنده گرداند و ظاهر سازد که عالم را پر از عدل و داد کنید بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد، و شما را پادشاهان روی زمین گرداند، پس در هر حالی من با شمایم و در ملازمت و بندگی شمایم و از غیر شما بیزارم.

ایمان و اعتقاد به شما دارم و آخر شما را که حضرت صاحب الامر است مانند اول شما که حضرت امیر المؤمنین است صلوات اللّٰه علیکم می دانم، یا آن که ائمه آخرین را مانند ائمه اولین واجب الاتباع می دانم و نزد حق سبحانه و تعالی بیزارم از دشمنان شما خصوصا از بت بزرگ اول که ابو بکر است و از عمر بن الخطاب طاغی یاغی خدا و رسول و ائمه، و از شیاطین بنی امیّه از عثمان تا مروان، و از بنی عباس و لشکرهای ایشان که ستم کردند بر شما و انکار نمودند حق شما را و بیرون رفتند از متابعت شما و غصب نمودند میراث شما را از خلافت و فدك و خمس و فی ء، و بیزارم از امامانی که مردمان را به آتش جهنم می خوانند و از حق سبحانه و تعالی سؤال می کنم که مرا ثابت قدم دارد همیشه تا زنده باشم بر اطاعت و محبت و دین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۴

شما، و توفیق دهد مرا که فرمان بردار شما باشم، و روزی کند مرا شفاعت شما، و بگرداند مرا از خوبان شیعیان شما که متابعت می کنند هر چه را که شما ایشان را به آن می خوانید، و

بگردانـد مرا از جمعی که متابعت می کننـد شـما را یا احادیث شـما را، و همیشه به راه شـما می رونـد و به هـدایت می یابند یا متابعت سیرت و سنت شما می کننـد و بگردانـد مرا از جمعی که محشور خواهند شد در روز قیامت با شـما و بگرداند مرا از جمعی که زنده خواهند شد در زمان حضرت خلیفه اللّه با شما صلوات اللّه علیکم، و بگرداند مرا از جمعی که در ملازمت شما پادشاهی خواهند کردند در بندگی شما بر عالمیان شرف خواهند داشت. و بخاطر جمع بدون خوف و تقیّه بندگی حق سبحانه و تعالی خواهند کرد و از جمعی که چشم ایشان روشن شود به دیدن شـما در این نشأه و در آن نشأه (بابی أنتم و امّی و نفسی و اهلی و مالی من اراد اللّه بـدابکم و من وحّـده قبل عنکم و من قصده توجّه بکم، موالیّ لا احصـی ثناءکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصـف قـدرکم و أنتم نور الاخیـار و هـداه الابرار و حجـج الجبّـار بکم یفتـح اللّه، و بکم یختم اللّه و بکم ینزّل الغیث، و بکم یمسک السّـماء ان تقع علی الارض الّا بـاذنه و بکم ینفّس الهمّ و یکشف الضـرّ، و عنـدکم مـا نزلت به رسـله و هبطت به ملائکته، و إلی جدّکم بعث الرّوح الامین.

و «ان کـانت الزیـاره لأمیر المؤمنین صـلوات اللّه علیه» «فقـل:، و إلی اخیـک بعث الرّوح الامین» اتاکم اللّه ما لم یؤت احـدا من العالمین طأطأ کلّ شریف لشرفکم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۵

نجع کلّ متکبّر لطاعتکم، و خضع کلّ جبّار لفضلکم و ذلّ کلّ شی ء لکم و اشرقت الارض

بنوركم، و فاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك إلى الرّضوان و على من جحد ولايتكم غضب الرّحمن.

بابى أنتم و امّى و نفسى و اهلى و مالى ذكركم فى الذّاكرين، و اسماؤكم فى الاسماء و اجسادكم فى الاجساد و ارواحكم فى الارواح و أنفسكم فى النّفوس و آثاركم فى الآثار و قبوركم فى القبور، فما احلى اسماءكم و اكرم أنفسكم و اعظم شأنكم و اجلّ خطركم و اوفى عهدكم كلامكم نور و أمركم رشد و وصيّتكم التّقوى و فعلكم الخير و عادتكم الاحسان و سجيّتكم الكرم و شأنكم الحقّ و الصّدق و الرّفق، و قولكم حكم و حتم و رأيكم علم و حلم و حزم ان ذكر الخير كنتم أوّله و اصله و فرعه و معدنه و ماويه و منتهاه بابى أنتم و امّى و نفسى كيف اصف حسن ثنائكم و احصى جميل بلائكم و بكم اخرجنا اللّٰه من الذّلّ و فرّج عنّا غمرات الكروب و أنقذنا من شفا جرف الهلكات و من النّار بابى أنتم و امّى و نفسى بموالاتكم علّمنا اللّٰه معالم ديننا و اصلح ما كان فسد من دنيانا، و بموالاتكم تمّت الكلمه و عظمت النّعمه و ائتلفت الفرقه و بموالاتكم تقبل الطّاعه المفترضه، و لكم المودّه الواجبه و الدّرجات الرّفيعه و المقام المحمود و المقام المعلوم عند اللّٰه عزّ و جلّ و الجاه العظيم و الشّأن الكبير و الشّفاعه المقبوله، ربّنا آمنّا بما أنزلت و اتّبعنا الرّسول فاكتبنا مع الشّاهدين ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمه إنك أنت الوهاب سبحان ربنا إن كان

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۷۳۶

وعد ربّنا لمفعولا يا ولىّ اللّٰه انّ بينى و بين

اللّه عزّ و جلّ ذنوبا لا ـ یاتی علیها الّا رضاکم فبحقّ من ائتمنکم علی سرّه و استرعاکم امر خلقه و قرن طاعتکم بطاعته لمّا استوهبتم ذنوبی، و کنتم شفعائی فانّی لکم مطیع من اطاعکم فقد اطاع اللّه، و من عصاکم فقد عصی اللّه و من احبّکم فقد احبّ اللّه و من ابغضکم فقد ابغض اللّه اللّهُمَّ انّی لو وجدت شفعاء اقرب إلیکم من محمّـد و اهل بیته الاخیار الائمّه الابرار لجعلتهم شفعائی، فبحقّهم الّذی أوجبت لهم علیک أسألک ان تدخلنی فی جمله العارفین بهم، و بحقّهم، و فی زمره المرحومین بشفاعتهم انّک ارحم الرّاحمین و صلّی اللّه علی محمّد و اله و سلّم کثیرا و حسبنا اللّه و نعم الوکیل.)

پدر و مادر و جان و اهل و مالم فدای شما باد ای ائمه معصومان هر که اراده معرفت و عبادت و محبت الهی دارد ابتدا به شما می کند و بعد از معرفت شما: از شما خداوند خود را شناسد، و بندگی او را از شما اخذ می کند، و به سبب محبّت شما به محبّت الهی فایز می شود، و کسی که خواهد که خداوند خود را بیگانگی بشناسد و به نهایت مراتب قرب توحید برسد از راه متابعت شما عارف و واصل می شود، و کسی که اراده قرب الهی داشته باشد به توجّه شما به آن رتبه فایز می گردد و از ارشاد شما به نهایت مراتب قرب می رسد، ای موالیان من که حق سبحانه و تعالی شما را مولای ما گردانیده است- در آیات و احادیث و به برکت شما از آتش جهنّم آزاد شده ایم و می شویم، من نمی توانم شمردن ثنا و ستایش شما را و

به آن چه بحسب واقع به آن کمالات موصوفید من احصاء آن نمی توانم کرد بلکه نمی توانم فهمیدن، و اوصاف کمال شما را که در خور قرب و منزلت شماست وصف نمی توانم کردن، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۷

چون توانم کرد و حال آن که شما نور خوبانید، و هر کمالی که انبیاء و اوصیا و اصفیا یافته اند به برکت شما یافته اند، و شما هدایت کنندگان نیکوکارانید، و حجتهای خداوند جبّار عالمیانید من از کجا و شما از کجا اول نوری که حق سبحانه و تعالی ایجاد فرمود نور مقدّس شما بود و ختم انبیاء و اوصیا و خوبان به شما می شود، و به برکت شما حق سبحانه و تعالی باران از آسمان می فرستد، و به برکت شما نگاه می دارد آسمانها را که در جاهای خود باشند.

لهذا چون معصوم از دنیا می رود آسمانها در هم پیچیده خواهد شد، و به برکت شما غمهای خلایق را زایل می گرداند و بلاها را دفع می فرماید، و نزد شماست هر کتابی و هر علمی که انبیاء و رسل بخلق آورده اند و فرشتگان از آسمانها به زمین آورده اند، و بسوی جد شما نازل می شد جبرئیل امین پیک حضرت رب العالمین.

«و اگر زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه کنی به جای «جدک» اخیک بگو باین نحو» که بسوی برادرت مبعوث می شد روح الامین، حق سبحانه و تعالی به شما داده است از علوم و کمالات آن چه را نداده به هیچ کس از عالمیان، هر بزرگی به نزد بزرگی شما پستند، و نجع به با بمعنی خضع است و به نون و خا بمعنی اقرّ و خضع است، اما مسموع از مشایخ

نسخه اولی است، و در بعضی نسخ به نون است و بحسب معنی اربط است اگر چه اول نیز بمعنی ثانی آمده است و علی ای حال مراد اینست که هر متکبّری مقرّ است به آن که واجبست که اطاعت شما کند یا همه خاضع و مطیعند، و هر جباری نزد فضلیت شما خاضع است و می داند که بزرگی شما را سزاست چون بزرگی شما از حق سبحانه و تعالی است و یا آن که انبیاء و اصفیا هر چند نهایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۸

بزرگی و افضلیت بر کافه عالمیان داشته باشند چون ایشان را با شما سنجند در جنب رفعت شما پست اند چنانکه آسمان اوّل هر چند نسبت به زمین بلند و بزرگ است و لیکن نظر به عرش لا- شی ء است بحسب رفعت و بزرگی، و هر چیزی نزد شما ذلیل است به همین معنی سابق، یا آن که هر چه اراده کنید مراد شما حاصل است چون اراده شما اراده الهی است و زمین بنور علوم و هدایات و وجود شما منوّر است، و هر که رستگاری یافت یا می باید به برکت ولایت و متابعت و محبت شما به رتبه عالیه رستگاری فایز می گردد، و به برکت شما به رضای الهی یا بهشت می توان رسید، و غضب الهی شامل است جمعی را که منکر امامت و وجوب محبّت شمایند.

پدر و مادر و جان و اهل و مالم فدای شما باد ذکر شما حق سبحانه و تعالی را در میان ذکر کنندگان یا ذکر محامد و کمالاتی که شیعیان شما کنند و جمعی که ذکر دیگران کنند: چه ربط ذکر شما را با

ذکر دیگران، یا شرف شما در میان صاحبان شرف چو هویداست، و اسماء شما در میان نامها، و بدنهای شما در میان بدنهای دیگران، و ارواح مجرّده شما در میان ارواح دیگران، و انفس شما مانند روح حیوانی و نفسانی و طبیعی در میان نفوس دیگران، و آثار شما از چیزهائی که دلالت بر بزرگی و رفعت کند، یا احادیث شما یا اعم از اقوال و افعال شما در میان آثار، و قبرهای شما در میان قبور چه ظاهرند در رفعت و عظمت، یا اگر چه هستند و بحسب ظاهر با دیگران شریکند و لیکن بحسب معنی شرکت ندارند چه شیرین است نامهای شما، و شیعیان چه لذتها دارند از ذکر نامهای شما، و چه بزرگوار است نفوس شما، و چه عظیم است شأن شما، و چه بزرگ است قدر شما و چه، وفا کننده است عهد شما سخنان شما همه نور

علوم و حکمتهای الهی است، و کارهای شما یا اوامر شما همه صوابست، و وصیّت و موعظه شما امر بتقوی است، و افعال شما همه خوبست و بهترین کارهاست، و عادت شما احسانست با خلایق و طبیعت شما کرمست و کارهای شما همه حق و راستی و رفق و مدار است، و سخنان شما همه حکمت است و لازم الاتباع، و رای شما همه علم است و بردباری و حزم است، و عاقبت بینی اگر خوبان و خوبی مذکور شود شما بر همه مقدّمید، و اصل آن و فرع آن از شماست و شمایید معدن هر چیزی و ماوی و منتهای آن که باز گشتنش بشماست.

پدر و مادر و جانم

فدای شما باد چگونه وصف کنم ثناها و مدایح و محامد خوب شما را، و چگونه بشمارم احسانهای خوب شما را نظر به خود و کافه عالمیان و حال آن که حق سبحانه و تعالی به برکت شما ما را خلاصی داد و از مذلتها که لازمه عالمیان بود پیش از اسلام، و یکدیگر را اسیر می کردند و می کشتند، یا در بندگی داشتند، یا از مذلت عذابهای دنیوی و اخروی خلاص شدیم و ما را از غمها و المها خلاصی داد به برکت هدایات شما و همگی مشرف بودیم که به مهلکه افتیم و کافر شویم یا به جهنّم و عذاب ابدی مبتلا شویم، به برکت اسلام و ایمان از اینها خلاص شدیم، و اکثر عبارات سابقه مقتبس است. از کلام اللّٰه عز و جل یا قول رسول اللّٰه علیه و آله.

پدر و مادر و جانم فدای شما باد به سبب متابعت و محبت شما حق سبحانه و تعالی تعلیم فرمود بما اصول و فروع دین ما را به برکت شما اصلاح فرمود آن چه فاسد شده بود از دنیای ما و به سبب متابعت و محبت شما تمام شد کلمه اسلام و عظیم شد، نعمت و الفت یافت افتراق، و به سبب اعتقاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۰

به امامت شما قبول می شود طاعتهای واجب، و از جهه شما است وجوب مودّت به آیات بسیار و احادیث بی شمار، و از جهه شماست درجات رفیع بحسب معنی و صورت، اما درجات معنویه عبارتست از آن که در هر مرتبه از مراتب کمالات به اقصی مراتب آن رسیده بودند مثل معرفت و محبت و علم الیقین و عین

الیقین و حق الیقین و زهـد و اخلاـص و فنـاء فی اللّه و بقاء باللّه، و بحسب صورت در بهشت مرتبه ایشان از همه بلنـدتر خواهد بود.

و شـما راست مقام محمود که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وعده فرموده است حضرت سید المرسلین را صلی اللّه علیه و آله و آن شـفاعت کبری است که به حضـرت سـید الانبیاء و فاطمه زهرا و ائمه هدی صـلوات اللّه علیهم کرامت فرموده است و همه شـفاعت امّت و شـیعیان خواهنـد کرد و همه قسـمت کننـده بهشت و دوزخ خواهنـد بود بلکه بسـیاری از شـیعیان ایشان را شفـاعت خواهنـد داد به برکت ایشـان، در خور قرب و کمالاـت ایشان، بلکه در ابتـدا خلق عالم ایشان شـفیع بودنـد چنانکه در احادیث متواتره وارد شـده است که غرض از خلق وجود ایشان است پس ایشان شـفیع عالمیان بودنـد در ابتداء و خلق و در اثنا نیز چنـانکه در اخبار متواتره وارد است که هر رحمتی که از مبـدا فیاض نازل می شود أولا بر ایشان نازل می شود و بعـد از آن بر دیگران و بر دیگران نیز به برکت ایشان نازل می شود، و از این جهه است که در جمیع مطالب و دعوات اول صلوات بر نبی و آل می باید فرستاد تا به برکت آن رحمت الهی نازل شود و بر ایشان و بر داعیان به طفیل ایشان.

و از جهه شـماست مقـام معلوم که آن مقـام «دَنـا فَتَـدَلّی فَکـانَ قابَ قَوْسَـیْنِ أَوْ أَدْنی » است و آن معراجست که حضـرت سـید المرسلین صلی اللّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۱

علیه را به جسم و روح شد، و حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه

علیهم را به روح می شد و می شود در هر شب جمعه، و معراج روحانی بر دو قسم است یکی بلندی مرتبه در قرب حق سبحانه و تعالی که مقام «لی مع اللّٰه» است که هر یک از ایشان را در قرب حق سبحانه رتبه هست که مخصوص ایشان است، و هم چنین در کمالات صوریّه و معنویّه، و دویّم پرواز بر دور عرش مجید که در هر شب جمعه واقع می شود که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم به عرش می روند و طواف عرش می کنند هفت شوط و دو رکعت نماز طواف می کنند و باز رجوع بابدان می کنند و به سبب این عروج ایشان را علوم و کمالات و سرور زیاده می شود، و در روز قیامت که بر منبر وسیله می فرمایند رتبه ایشان بالاتر از همه مقربان و مرسلان خواهد بود، و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله بر همه تقدّم خواهند داشت و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین و بعد از آن حضرت همه نزدیک یکدیگرند یا به تساوی یا به رجحانی که ظاهر نباشد، و در این مرتبه توقف اولی است.

و شما راست جاه عظیم یعنی قدر و منزلتی بزرگ که وصف آن نمی توان کرد و شما راست شأن بزرگوار یعنی رتبت و منزلت عظیم یا کارهای بزرگ که شفاعت صوری و معنوی باشد یا رتبه خلافت خدا و رسول صلی اللّٰه علیه و آله یا همه، و شما راست شفاعت مقبوله بحسب صورت و معنی در دنیا به دعا و در عقبی به تضرع و زاری که البته مقبول شده است و نخواهید گذاشت که احدی

از امّت و شیعیان شما به جهنّم روند یا در جهنّم بمانند و از اخبار متواتره ظاهر می شود که شیعه اثنی عشری که فرقه ناجیه اند بجهنم نخواهند رفت و عذاب ایشان در دنیاست و اگر گناهان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۲

بسیار باشد که به سبب بلاها و مرضها مندفع نشود جان کندن را بر ایشان سخت می کنند، و اگر از این نیز تدارک نشود به سبب عذاب قبر و عذاب مواقف خمسین پنجاه هزار سال، و گذشتن از صراط بیست و پنج هزار سال پاک می شوند اگر شفاعت ایشان را در نیابد به آن که قابلیت شفاعت نداشته باشند، و علی ای حال بجهنم نمی روند، و اما غیر اثنی عشری از شیعیان و سنّیانی که عداوت با یکی از ائمه هدی داشته باشند البته قابل شفاعت نیستند و از کفارند مانند غلاه که یکی از ائمه هدی را خدا دانند، و هم چنین علماء ایشان که حق بر ایشان ظاهر شده باشد و به سبب محبّت دین آباء که در طبایع عالمیان جا کرده است

«الّا من وفّقه اللَّه تعالی»

بر باطل مانده و سبب اضلال خلایق نیز شده باشند قابل شفاعت نیستند چنانکه گذشت در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه که چون صحابه را بجهنم برند حضرت سیّد المرسلین صلی اللَّه علیه و آله فرماید که الهی

«اصیحابی اصیحابی»

خطاب رسد که یا محمّد نمی دانی که بعد از تو چه کردند همه مرتد شدند و بکفر اصلی رجوع کردند پس من گویم که

«سحقا سحقا»

یعنی من بیزارم از ایشان و از شفاعت ایشان بیزارم آن کسانی که بعد از من تبدیل کردند و بخاری از ابو سعید خدری

روایت کرده است در باب حوض که پس من می گویم که

«سحقا سحقا لمن غیّر بعدی»

در روایتی دیگر از او

«لمن بدّل بعدی»

و از امثال این حدیث ظاهر می شود که شفاعت مرتدین نیز نخواهد و خلافی نیست در آن که انکار ما جاء النبی صلی اللّٰه علیه و آله کفر است و علما دانسته کافر شده اند، و اما مستضعفان از فرق مسلمین شکی نیست که بحسب واقع کافرند و مستحق خلود نارند، و لیکن روایات بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم که ممکن است نجات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۳

ایشان به رحمت الهی یا به شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم پیش از دخول جهنّم و بعد از آن تا سیصد هزار سال.

پروردگارا ایمان آورده ایم و یقین داریم به آن چه فرستاده که آن رسول خدا و ائمه هدی است صلوات اللّٰه علیهم بلکه بجمیع پیغمبران و بجمیع اوصیاء پیغمبران صلوات اللّٰه علیهم و بجمیع کتابها و بجمیع شرایع در وقت خود خصوصا به قرآن مجید، و به احادیث متواتره و به مجملی از اخبار آحاد چنانکه گذشت، و از آن جمله است اخباری که محفوف به قراین باشد یا معمول بها باشد، و اگر یقین نداشته باشیم که حضرت سیّد المرسلین یا ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم فرموده اند و ظن قریب بعلم داشته باشیم و به آن عمل نماییم بلکه اگر خبری رسیده باشد بما و ظن خلافش نداشته باشیم و به آن عمل نماییم از باب احتیاط فی الحقیقه عمل نموده ایم به احادیث متواتره احتیاط، یا آن که لازم نیست که ایمان به آن داشته باشیم بنا بر آن

که ایمان وقتی هست که به آن یقین داشته باشیم هر چند واجب دانیم عمل را به آن.

و خداوندا متابعت نمودیم رسولت را صلی اللّه علیه و آله پس بنویس ما را در زمره شاهدان و گواهان به آن که گواهی می دهیم بر وحدانیّت تو بر رسالت آن حضرت و بر حقّیت آن چه او بما آورده است از قرآن مجید و شرایع و احکام و امامت ائمه معصومین صلی اللّه علیه و آله و حدوث عالم و زنده شدن بعد از مرگ در رجعت صغری و کبری و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و معراج جسمانی و معاد جسمانی و امثال اینها.

پروردگارا مگذار که دلهای ما میل کند به ضلالت بعد از آن که ما را هدایت فرمودی، و ببخش ما را رحمتی که وصف آن نتوان کرد که آن رحمت سبب عصمت ما باشد از مخالفت تو، و سبب تو به ما باشد از گناهان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۴

سابق و موجب توفیقات ما باشد بر اعمال صالحه و ثبوت بر اعتقادات حقه، و سبب اصلاح امور دنیوی ما باشد که دشمنان را از ما دفع کنی، و بدنهای ما را صحیح داری و روزی را بر ما فراخ گردانی و محتاج دیگران نکردیم و حاجات ما را بر آوری. و تنوین تنکیر رحمت از جهه تعظیم است که تا شامل جمیع خوبیها و جمیع کمالات باشد- به درستی که توئی که بسیار بخشنده، و نعمتهای لا- تحصی و لا تتناهی انعام کرده و خواهی کرد و منزه است پروردگار ما از آن که به وعده وفا نفرماید بلکه البته به وعدهای

خود وفا می کند و تا اینجا خطاب با همه ائمه معصومین است، و در اینجا که یا ولی اللّٰه می گوید امامی را که زیارت می کند مخاطب می سازد و ممکن است که همه مراد باشند بر سبیل بدلیت یا جنسیت و اگر بعنوان جمع بگوید بهتر است که یا اولیاء اللّٰه یعنی ای امامانی که منصوبید از جانب حق سبحانه و تعالی، یا ای دوستان خدا به درستی که در میان من و حق سبحانه و تعالی گناهانی چند هست که دفع آن نمی تواند کرد آنها را چیزی مگر خوشنودی شما از من تا سبب شفاعت شما شود مرا از خدا تا حق سبحانه و تعالی مرا به شما بخشد، پس بحق آن خداوندی که شما را امین گردانیده است بر اسرار خود، و بحق آن خداوندی که امور خلق را به شما گذاشته و شما را راعی ایشان گردانیده و ایشان را رعیّت شما، یا آن که از شما طلبیده است که رعایت فرمائید امور خلایق را از هدایت و تعلیم علوم و آن چه از لوازم امامت است، و مقرون ساخته است اطاعت شما را به اطاعت خود در آنجا که فرموده است که ای مؤمنان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را صلی اللّٰه علیه و آله و اطاعت کنید صاحبان حکم را یا صاحبان امر امامت را و احادیث متواتره وارد است که مراد از ایشان ائمه معصومینند چنانکه عامه بطرق متکثره در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۵

صحاح سته و غیر آن روایت کرده اند ائمه و خلفاء اثنی عشر را، و جمعی از علماء گفته اند که قطع نظر از احادیث نیز

ظاهر است که مراد ایشانند زیرا که قبیح است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به اطاعت غیر معصوم چون ممکن است که غیر معصوم امر کند به شرك و کفر و فسق چنانکه واقع شد از خلفاء بنی امیّه و بنی عباس، و اکثر علما عامه در کتب خود ذکر کرده اند از کفر یزید و حجاج و ولید و اتباع ایشان و غیر ایشان و لیکن همه را اجتهاد نامیده اند هر گاه جایز باشد که حضرت سید المرسلین را صلی اللّٰه علیه و آله تکذیب نمودن و انکار قرآن و سنّت کردن به اجتهاد چنانکه بکرّات و مرات گذشت جمیع مشکلات حل می شود.

و بدان که تا هدایت الهی نبوده باشد آیات و معجزات فایده ندارد و هر معجزه که بینند اقل مرتبه اش آنست که بگویند که ما علم سحر نمی دانیم شاید این سحر باشد، و از این جهت است که فضلاء عامه مانند سید شریف با نهایت تحقیق و تدقیق در اکثر مسائل چون به امامت می رسند سخنی چند می گویند که هر عاقلی بطلان آن را به بدیهه می یابد، ی و حمل می کند بر آن که البته شیعه بوده است و در این کلمات تقیه کرده است یا بر آن که «ختم اللّٰه علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه» در ایشان واقع شده است، و علاجی بغیر از این نیست که مدتی تضرع و زاری کنند و مشغول ریاضات شوند و تعصب و عناد و حب مذاهب آباء و اسلاف را از نفس خود بیرون کنند تا حق سبحانه و تعالی بفضل خود بینایی کرامت فرماید، و تو خبیری به

آن که نهایت مراتب فضل در این زمان اینست که نقیضین و ضدین را به شبهات اثبات توانند نمود نزد جاهلان، و شرایع دین را موافق آراء باطله خود توانند ساخت «نعوذ باللّه من غضب اللّه و نکاله و هدانا اللّه تعالی و إیاکم

إلی صراطه المستقیم».

پس بحق انبیاء و اوصیا که شما گناهان مرا از حق سبحانه و تعالی طلب کنید که ببخشاید و «لمّا» را بتشدید می توان خواند که بمعنی الّا باشد که معنی این باشد که بحق ائمه هدی که زمانی نگذرد و چیزی واقع نگردد مگر طلب بخشش گناهانم، و به تخفیف می توان خواند که لام تاکید جواب قسم باشد و ما مصدری باشد یعنی بحق خوبان که هر آینه کار شما طلب بخشش گناهان من باشد و این باشد که شما شفیعان من باشید به درستی که من مطیعم شما را و هر که اطاعت کند شما را اطاعت حق سبحانه و تعالی کرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» چه ظاهر است که هر گاه حق سبحانه و تعالی امر فرموده باشد به اطاعت ایشان هر که حسب الامر الهی اطاعت ایشان کند اطاعت او کرده خواهند بود سیّما هر گاه در قرآن مجید بکرّات و مرات مقرون ساخته باشد مثل آیه کریمه «أَطِيعُوا اللَّهَ* الخ» و آیه کریمه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ الخ» و آیه کریمه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ بلکه تقوای از عذاب الهی اینست که با صادقان باشید به اطاعت، و بدیهی است که صادق در جمیع افعال و

اقوال و اطوار نیست الا معصوم مع هذا احادیث صحیحه وارد شده است که مراد از ایشان ائمه معصومانند.

و هر که عصیان شما کند عصیان خدا کرده است و هر که شما را دوست دارد به آن که مطیع شما باشد «چون محبت با مخالفت جمع نمی شود» خدا را دوست داشته است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ یعنی بگو یا محمّد که اگر شما خدا را دوست می دارید پس متابعت من کنید تا خداوند تعالی شما را دوست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۷

دارد و هر که شما را دشمن دارد پس بتحقیق که خدا را دشمن داشته است.

خداوندا به درستی که من اگر می یافتم شفیعانی که نزدیکتر بودند به تو از محمّد صلی اللّه علیه و آله و از اهل بیت او صلوات اللّه علیهم که بهترین خلایقند و پیشوایان راه دین و نیکوکارانند هر آینه آن جماعت را شفیع خود می گردانیدم پس به حقی که از جهه ایشان بر خود واجب گردانیده سؤال می کنم از تو که داخل کنی مرا در سلک جمعی که عارفند به ایشان و به حقیقت ایشان یا به حقی که ایشان را بر تو و بر عالمیان هست و بگردانی مرا در سلسله.

جمعی که بر ایشان رحمت کرده و خواهی کرد به شفاعت ایشان به درستی که تو بخشنده ترین بخشندگانی، و حق سبحانه و تعالی صلوات و سلام فرستد بر محمّد و آل او بسیار، و حق سبحانه و تعالی ما را بس است و نیکو وکیلی است ما و عالمیان را بحفظ و حمایت و مغفرت و قضاء

حوائج.

الوداع

(اذا اردت الانصراف فقل السّلام عليكم سلام مودّع لا سئم و لا قال و لا مالّ و رحمه اللّٰه و بركاته عليكم يا اهل بيت النّبوّه انّه حميد مجيد سلام وليّ لكم غير راغب عنكم و لا مستبدل بكم و لا مؤثر عليكم و لا منحرف عنكم و لا زاهد فى قربكم لا جعله اللّٰه اخر العهد من زياره قبوركم و اتيان مشاهدكم و السّلام عليكم و حشرنى اللّٰه فى زمرتكم و أوردنى حوضكم و جعلنى من حزبكم و ارضاكم عنّى و مكّننى فى «من خ ل» دولتكم و احيانى فى رجعتكم و ملّكنى فى أيّامكم و شكر سعيى بكم و غفر ذنبى بشفاعتكم و اقال عثرتى بمحبّتكم و اعلى كعبى

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۷۴۸

بموالاتكم و شرّفنى بطاعتكم و اعزّنى بهداكم و جعلنى ممّن انقلب مفلحا منجحا غانما سالما معافا غنيّا فائزا برضوان اللّٰه و فضله و كفايته بأفضل ما ينقلب به احد من زوّاركم و مواليكم و محبّيكم و شيعتكم و رزقنى اللّٰه العود ثمّ العود ابدا ما ابقانى ربّى بنيّه صادقه و ايمان و تقوى و اخبات و رزق واسع حلال طيّب، اللّهُمَّ لا تجعله اخر العهد من زيارتهم و ذكرهم و الصّلاه عليهم و أوجب لى المغفره و الرّحمه و الخير و البركه و الفوز و النّور و الايمان و حسن الاجابه كما أوجبت لأوليائك العارفين بحقّهم الموجبين طاعتهم الراغبين فى زيارتهم المتقرّبين إليك و إليهم، بابى أنتم و امّى و نفسى و اهلى و مالى اجعلونى فى همّكم و صيّرونى فى حزبكم و ادخلونى فى شفاعتكم و اذكرونى عند ربّكم اللّهُمَّ صلّ على محمّد و آل محمّد و ابلغ ارواحهم

و اجسادهم منّی السّلام و السّلام علیه و علیهم و رحمه اللّه و برکاته و صلّی اللّه علی محمّد و اله و سلّم کثیرا و حسبنا اللّه و نعم الوکیل.)

اما وداع بیرون آمدن از شهر چنانکه غالبا و داع را بر آن اطلاق می نمایند یا در بیرون آمدن از روضه و این بهتر است چون هیچ کس علم ندارد به حیات تا مرتبه دیگر که به زیارت آید هر گاه خواهی که روانه شوی از شهر یا روضه مقدسه بگو سلام الهی بر شما باد مانند سلام شخصی که از محبوب خود جدا شود نه مانند کسی که ملال داشته باشد از صحبت یا آزرده بیرون رود یا دل گیر شده باشد.

و رحمت الهی و زیادتیهای نعمتهای دنیوی و اخروی بر شما متوالی و متواتر باد ای اهل خانه که پیغمبری در آن خانه یا در آن خانه آوا ده نازل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۹

شده است به درستی که نعمتهای الهی بر شما همیشه بود و هست و به سبب آن می باید که عالمیان حمد او تعالی شأنه کنند، و اوست صاحب مجد و عظمت که عظمتش مقتضی احسان و اکرام است بر شما و کافه عالمیان.

و سلام می کنم مانند سلام کردن دوستی که در مراتب صدق دوستی در اعلی مراتب باشد، و روی از درگاه شما هرگز نگردانیده باشد و نخواهد گردانید، نه دوستی ام که دیگری را به دوستی گیرم یا دیگری را بر شما اختیار نمایم، یا منحرف شوم از صراط مستقیم مودّت واجبه شما، و نه بنده ام که نخواهم خدمت مثل شما آقایان را، بلکه قرب شما روشنایی چشمان منست، حق سبحانه

و تعالی چنان نکند که مرتبه آخر زیارت قبور شما باشد این زیارت که دیگر فایز نکردم به حضور محل شهادت شما یا به آمدن در حضور شما، و سلام الهی بر شما باد و از حق سبحانه و تعالی می طلبم که فردای قیامت مرا حشر فرماید و محشور گرداند مرا در زمره و سلسله دوستان شما، و وارد سازد مرا در حوض شما که حوض کوثر است و منافع آن بی نهایت است از آن جمله هر که جرعه از آن بنوشد از دست شما از جمله صفات رذیله و اخلاق سیئه مطهر شود، و بجمیع کمالات منور گردد به حیثیتی که قابلیت اعلی مراتب جنت او را حاصل گردد، و بعد از آشامیدن حیاتی به همرساند ابدی که هرگز نمیرد و سیراب شود که هرگز تشنگی نیاید، و سیر شود که هرگز گرسنگی نفهمد، و صحیح شود که هرگز بیماری نبیند و سایر نعمتهای بهشتی را لایق گردد و همین بس است در وصف آن که به حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله عطا فرموده اند و موصوفش گردانیده اند بمبالغه در کثرت منافع مجملا نیز فرموده اند که سبب نعمتها شود که هیچ چشمی ندیده باشد آنها را و هیچ گوشی نشنیده باشد اوصاف

آن را و در خاطر هیچ کس خطور نکرده باشد، و بگرداند مرا از توابع شما و شما را از من خوشنود گرداند.

و مرا تمکین کرامت فرماید در زمان دولت شما که بعد از رجعت شماست چنانکه در قرآن مجید فرموده است و به شما وعده داده است، و زنده گرداند مرا در رجعت شما در وقتی

که حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه ظاهر شود و شمه همه زنده کردید، و مرا پادشاهی کرامت فرماید در ایام ظهور شما چون هر یک از صلحا و اتقیا در زمان ایشان عالم و عاقل خواهند شد و هر یک را مملکتی کرامت خواهند فرمود که مردمان را هدایت کنند و هر یک بمنزله پادشاهی باشند، یا آن که بندگی ایشان پادشاهی خواهد بود، یا آن که هر یک مالک شوند هر چه را خواهند و محتاج هیچ کس نباشند، و حق سبحانه و تعالی جزا دهد بعوض مرا هر جفائی که در غیبت شما از مخالفان شما کشیده باشم و از دین برنگشته باشم، یا آن که حق سبحانه و تعالی بفرماید که این بنده من آن چه شرط بندگی بود در موالات شما به جا آورد، و گناهان مرا بیامرزد به شفاعت شما و از تقصیرات من در گذرد به سبب محبت شما که حرزجان و ورد زبان من بوده است و به آن مفتخر بودیم بر عالمیان، و مرا بر همه عالمیان تفوق کرامت فرماید به سبب ولایت و تشیع شما که ترک ادیان باطله کرده ام و در پیروی شما کوشیده ام هر چند آن چه شرط ولایت است به جا نیاورده ام، و مرا خلعت تشریف اطاعت شما در پوشاند یا شرف و بزرگی کرامت فرماید چون در سلک شیعیان شما بوده ام و عزیز و ارجمند کند مرا به هدایات خاصه شما که بمن عطا فرماید، یا چون هدایت یافته ام که در سلسله شیعیان شمایم بر عالمیان غلبه داشته باشم و مخالفان شما زیر دست من باشند، و بهداکم که با فتح ها

لوامع

و سکون دال باشد می توان خواند که مراد این باشد که مرا عزیز کند به آن که تابع سنّت و طریقت شما باشم یا به سبب متابعت شما عزیز دارین باشم.

و حق سبحانه و تعالی بگرداند مرا در زمره کسانی که چون از زیارت شما بر می گردند رستگاری یافته اند از عذاب الهی و مستحق دخول جنّت شده اند و فواید دنیویه از استجابت دعوات و ازدیاد عمر و مال و فرزند و غیر آن یافته اند، و به سلامت و عافیت و توانگری و فایز شدن به خوشنودی حق سبحانه و تعالی و فضل و کفایت مهمات و قضاء حاجات برمی گردند که آن چه ایشان یافته اند من نیز یافته باشم بهترین برگشتنی که احدی از زیارت کنندگان و شیعیان و دوستان و پیروان شما آن را ادراک کرده باشند و من بیشتر و بهتر از همه یافته باشم، و حق سبحانه، و تعالی روزی کند که مرتبه دیگر به زیارت شما فایز کردم پس مرتبه دیگر همیشه تا زنده باشم، و چون هر مرتبه به زیارت آیم خالصا مخلصا از جهه رضای تو به زیارت آیم با ایمان و تقوی و خضوع و خشوع و با روزی فراخ حلال بی شبهه به زیارت آیم.

خداوندا چنان مکن که این مرتبه آخرین باشد از زیارت ایشان و ذکر ایشان و صلوات بر ایشان، و واجب گردانی از جهه من که گناهانم را بیامرزی، و رحمت و خیر و برکت، و فایز شدن به خوشنودی و بهشت و نور یقین و ایمان کامل و نیک مستجاب شدن دعوات را عطا فرمائی چنانکه اینها را واجب گردانیده از

جهه دوستانت که عارفند بحق ایشان و اقل آن آنست که ایشان را امام واجب الاطاعه می دانند و اطاعت ایشان را بر خود واجب گردانیده باشند به آن که در همه امور اطاعت ایشان کنند و همیشه مایل باشند به زیارت ایشان و تقرب جویند به تو و به ایشان.

پدر و مادر و جان و اهل و مالم فدای شما باد چنان کنید که همیشه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۲

متکفل احوال این بنده خود باشید و مرا از جمله شیعیان خود دانید و چون ایشان را شفاعت کنید مرا نیز با ایشان شفاعت کنید و یاد کنید مرا نزد پروردگار خود، خداوندا درود و صلوات فرست بر محمّد و آل محمّد و سلام مرا به ارواح و اجساد ایشان برسان، و سلام الهی بر محمّد و آل او باد و رحمت و برکات الهی بر ایشان فایض باد و حق سبحانه و تعالی صلوات فرستد بر محمّد و آل او و سلام فرستد بر ایشان بسیار، و حق سبحانه و تعالی ما را بس است و نیکو حافظ و کفیل است بندگان خود را.

بدان که مناسب کتب حدیث این بود که بابی ذکر کنند از جهه رجعت و احادیثی که وارد شده است در تفسیر آیه رجعت ذکر کنند و لیکن چون مخالفان علیهم اللعنه تشنیع بسیار می نمودند شیعه را بر این مذهب کم ذکر می کردند و بابی جدا ذکر نکردند تقیه اگر چه هر یک از محدثین شیعه و فضلاء شیعه کتابی بر سر خود نوشته اند اما کتاب منفرد را می توانسته اند گفت که از ما نیست از غلاتست، اما مانند این کتب را نمی توانستند نفی

نمودن از خود بنا بر این از جهه آن ذکر نکردند، و اگر چه در مکالمات و مباحثات بسیار می گفتند ضررش را آن قدر نمی یافتند.

و مسلم بن حجاج در اول کتابش ذکر کرده است جابر جعفی را و این مذهب را به او نسبت داده است که اگر چه ثقه است و کثیر العلم است و لیکن چون چنین مذهبی دارد من تجویز نمی کنم که کسی از او حدیث روایت کند.

با آن که آیات بسیار در رجعت وارد شده است که قابل تاویل نیست و مکرر اشاره به آن شد.

باب الحقوق

اشاره

این بابی است در بیان حقوق و چون مصنف از زیارت فارغ شد ختم این کتاب کرد بختام مسکی که متمم همه عباداتست و بر همه کس لازمست که این حدیث را در حفظ داشته باشد و باین عمل نماید، و صدوق این حدیث را در کتاب خصال در باب پنجاه خصلت ذکر کرده است بغیر این سند و مشتمل است بر زیادتی بسیار که در اول حضرت سید الساجدین صلوات اللّٰه علیه فرموده اند، و چون غرضش اختصار است در این کتاب مهما أمکن در اینجا به سندی اصح از آن روایت کرده است و اخصر چنانکه در امالی نیز به همین سند و همین متن مذکور ساخته است

[حق خداوند]

(روی اسماعیل بن الفضل عن ثابت بن دینار عن سیّد العابدین علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیهم قال حقّ اللّٰه الاکبر علیک ان تعبده و لا تشرک به شیئا فاذا فعلت ذلک بإخلاص جعل لک علی نفسه ان یکفیک امر الدّنیا و الآخره) به هجده سند صحیح و اسانید کالصحیحه بسیار منقول است از ثابت که ابو حمزه ثمالی است که حضرت سید العابدین صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق بزرگترین حقوق حقّ حق سبحانه و تعالی است یا حق خداوندی که از آن اکبر است که عقول مقدسه انبیاء بذات مقدس یا به کنه صفات مقدسه او توانند رسید، بر تو آنست که او را عبادت کنی و کسی را در بندگی شریک او

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۴

نگردانی پس هر گاه عبادت کنی خداوند خود را از روی اخلاص حق سبحانه و تعالی بر خود واجب و لازم گردانیده است

که کفـایت کنـد کارهای دنیا و آخرت ترا و ظاهرا این کلام آنست که غیر خـدا را نپرستی و از جهه غیر او پرسـتش او نکنی، پس اگر ریـا کنـد یا از جهه نفس و هوا و منافع دنیوی یا اخروی یا کمال نفس یا قربی که نفس از او لـذت داشـته باشـد به جا آورد خالص نخواهد بود، پس بنا بر این و لا تشـرک به شیئا اشاره به این ها خواهد بود، و محتمل است که مراد از عدم شرک شرک جلی باشد و اخلاص عبارت از ترک شرک خفی باشد و شکی نیست که هر گاه بنده عبادات خود را چنین خالص کند البته حق سبحانه و تعالی کفایت می کند مهمات دنیا و آخرتش را و شکی نیست در آن که نفع این نیز به بنده عاید می شود و آن که حق اللّه اش می نامنـد مجاز است باین معنی که حق بندگی اوست یا حق سبحانه و تعالی نهایت اهتمام باین معنی دارد که گویا حق اوست

[حق انسان بر خودش]

(و حقّ نفسـک علیـک ان تسـتعملها بطـاعه اللّه عزّ و جلّ) و حق نفس تو بر تو آنست که او را بـداری به طاعت حق سـبحانه و تعالی.

ممکن است که مراد از این نفس نفس نـاطقه باشـد و اسـتعمال او به طـاعت الهی آنست که طاعات نفسانی را به جا آورد مثل رضـا بقضـاء الهی و صبر و شـکر و اخلاـص و حضور قلب در وقت مناجات و امثال اینها از افعال و ترک ریا و عجب و تکبّر و حسد و کینه و امثال اینها که از صفات ذمیمه نفسانیه است، و ممکن است که اعم

از روح و بـدن مراد باشـد که شامـل جمیع اعضـاء و جـوارح نیز باشـد که هر چه را بخصوص ذکر نکرده باشـند در این عموم داخـل باشـد و این حق بنا بر آنست که اگر بنـده به این ها عمل کنـد خود را از آتش دوزخ و بعـد حق سـبحانه و تعالی نجات داده است و از غمها و المهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۵

دنیوی نیز خلاص شده خواهد بود

[حق زبان]

(و حقّ اللّسـان اکرامه عن الخناء و تعویـده الخیر و ترک الفضول الّتی لا فائـده لها و البرّ بالنّاس و حسن القول فیهم) و حق زبان بر آدمی آنست که او را گرامی دارد از فحش و کلمـات قبیحهماننـد نسـبت زنـا و لواط به مؤمنان دادن و غیبت کردن و بهتان زدن و سـخن چینی کردن و دشـنام دادن و گفتن چیزی که سـبب ایـذای مؤمنی باشـد و امثـال اینهـا که لایق آدمیان نیست چه جـای صـلحا و اتقیا، و عادت فرمودن آن به سـخنان خیر مثل خوانـدن و اذکار و ترک نمودن گفتاری که عبث باشـد، و فایـده دنیوی و اخروی بر آن مترتب نشود، و به زبان نیکی بخلق خدا کردن و خوبی خوبان را گفتن و افترا نبسـتن خصوصا بر خدا و رسول و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم که از کبایر است.

مجملا عضوی اشـرف از زبان نیست و بـدتر از زبان نیست به یک کلمه مسـلمان می شود و نجات ابـدی حاصل می کند، و به یک کلمه کافر می شود و عذاب سـرمدی بهم می رساند پس ألیق به مؤمن آنست که همیشه به زبان ذکر الهی کند و فرصـت ندهد زبان را که سخن

دیگر بگوید، و چون از ذکر ملال به همرساند خاموش باشد که در حدیثست که اگر سخن گفتن نقره است خاموشی طلاست و زبان صاحبش را سرنگون در آتش می اندازد، و عمده آفات زبان دروغ است و بنده لذّت ایمان نمی یابد تا ترک نکند دروغ را اگر چه از روی مزاح و خوش طبعی باشد و اگر کسی مراقب زبانش باشد که بد نگوید به اندک زمانی از مقرّبان خدا می شود، و می باید که هر چه خواهد بر زبان راند اول اندیشه کند که این گفتن موافق رضای الهی هست بگوید و الّا دندانها و لبها را بر هم گذارد و چون آفات زبان بسیار است حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۶

تعالی دو حصار از جهه آن آفریده است، و در زبان و سایر اعضا بعضی از آفات و حسنات او را ذکر فرموده اند و باقی را به مقایسه گذاشته اند

[حق گوش]

(و حقّ السّمع تنزیهه عن سماع الغیبه و سماع ما لا یحلّ سماعه) و حق گوش منزه داشتن آنست از شنیدن غیبت و از شنیدن آن چه حلال نیست آن مانند بهتان و سخن چینی و سرودها و سازها و شنیدن آواز نامحرم هر گاه خوف فریفته شدن باشد و اگر نباشد نیز بنا بر مشهور و احتیاط مگر بقدر ضرورت و احوط آنست که در وقت ضرورت زیاده از پنج کلمه نشنود چنانکه خواهد آمد و بنا بر آن چه در زبان فرمودند از سیئات و حسنات حق اوست شنیدن سخنان خدا و رسول و سخنانی که بر شنیدنش فایده اخروی باشد و انواع خوب و بدش بسیار است و ظاهر است که

گوش مامور است بشنیدن خوب و منهی عنه است از شنیدن هر چه بد باشد یا بی فایده باشد و اکثر عالمیان مدار خود را بر بیهوده گفتن و بیهوده شنیدن گذاشته اند و حق سبحانه و تعالی فرموده است که از گوش و چشم و دل سؤال خواهند کرد و اگر بر بیهوده عذاب نباشد حسرت و ندامت ابدی خواهد بود

[حق چشم]

(و حقّ البصر ان تغضّه عمّا لا يحلّ لك و تعتبر بالنّظر به) و حق چشم آنست که فرو خوابانی آن را از هر چه حلال نیست ترا نظر کردن به آن مانند نظر کردن به زنان نامحرم و به پسران صاحب جمال و به سایر زینتهای دنیا که رباینده دلهاست، و از نظر کردن به کتب ضلال و مطالعه نمودن شبهات و تواریخ و قصص بیهوده یا دروغ و امثال اینها و نظر کنی به چیزی چند که سبب عبرت شود مانند نظر کردن به خانهای خراب و گفتن که کجا رفتند ساکنان تو به کجا رفتند بنا کنندگان تو بلکه در هر چه نظر کنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۷

تفکر کنی که خداوندی دارد که این را موجود ساخته است و از جهه انتفاع ما آفریده است و فواید بسیار در آن جای داده است و از آن استدلال کنی بر وجود صانعش و علم و قدرت و اراده اش و مراتب عارفان در این نظر مختلف است باختلاف عظیم جمعی که به رتبه محبت فایز شده اند در صنع معشوق و الهند، جمعی از مصنوع به صانع راه دارند و جمعی از صانع به مصنوع تنزل می کنند و هم چنین بدارد چشم را بر مطالعه

علوم دینیه و تفکر کند در حقایق و معارفی که از قرآن و حدیث مستخرج می شود یا به آن ها اشاره دارند چنانکه در خبر است که یک ساعت مطالعه عالم بهتر است از عبادت هفتاد ساله عابد و در همه استعمالات در خیرات و اجتناب از منهیات شکر نعمت چشم را به جا آورده است و چون این نعمت عظمی را همیشه دارد قدر این نعمت را نمی داند و شکر این نعمت را به جا نمی آورد تا به فقد آن مبتلا نشود، ساعتی چشم خود را بر هم گذارد و به راهی که هزار بار رفته است برود به بیند که چند جا می افتد و آزار چندین کس می دهد و از چندین کس آزار می یابد و قدر صحت اعضا را وقتی می داند که بیمار شود یا آن عضو بدرد آید

[حق دست]

(و حقّ یدک ان لا تبسطها إلی ما لا یحلّ لک) و حق دست بر تو آنست که نگشایی و دراز نکنی بسوی چیزی که بر تو حلال نیست و چون آدمی منافع بسیار از دست می یابد که اگر ناخنی را اندک زیاد گرفته باشد از بسیاری از کارها معطل می شود و در هر دستی مفصلها و استخوانها و رگها و پیها و سایر اجزاء قرار داده است، و به ازاء هر نعمتی شکر منعم ضرور است و شکرش آنست که بدانی خالق آن را و علم و قدرت و اراده وجودش را و بدانی که اینها را آلت اعمال صالحه کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۸

است، به آن که در وضو دستها را بشویی و به آن سر و پا را مسح کنی و در

هر حالی از حالات صلاه جائی و کیفیتی از جهه عبادت دست مقرر فرموده است چنانکه گذشت در صلاه که به آن افعال تحصیل سعادات ابدیّه کنی و می باید بدست تصدقات و خیرات کنی و بسوی آسمان که قبله دعاست برداری و به آن تضرع و تبتل و ابتهال و تعوّذ و رغبت و رهبت به جا آوری چنانکه گذشت در ابواب وضو، و بدست تصدقات و خیرات و مبرّات به جا آوری و به آن دستگیری کوران و ضعیفان و بی چارگان کنی و در اکثر نسخ این کتاب و در امالی و خصال مفرد وارد شده هست چون غالب اوقات آدمی بدست راست این کارها را می کند اگر چه لفظ جنس است و بر قلیل و کثیر نیز اطلاق می کنند بخلاف پاها که آدمی بهر دو پا راه می رود از این جهت آن را تثنیه آورده است و در بعضی از نسخ این کتاب یدیک بتثنیه است و ظاهرا از نساخ شده است به تبعیت رجلیک

[حق پا]

(و حقّ رجلیک ان لا تمشی بهما إلی ما لا یحلّ لک فبهما تقف علی الصّراط فانظر ان لا تزلّ بک فتردّی فی النّار) و حق پای تو بر تو آنست که باین پاها نروی به جایی که حلال نیست ترا رفتن به آن جا پس به درستی که به همین پاها از صراط خواهی گذشت پس امروز فکری بکن که بر صراط مستقیم شریعت مصطفوی صلی اللّه علیه و آله طریقت مرتضوی علیه السلام مستقیم باشی تا از صراطی که بر جهنم بسته اند از آن صراط در جهنم نیفتی چون صراط را عقبها هست که هر که

در راه شرع درست رفته است از آن صراط مانند برق جهنده خواهد گذشت و کسی که در اینجا کج رفته است از همان عقبه در جهنم خواهد افتاد چنانکه خواهد آمد پس حق پا آنست که آن را به راههای خیرات ببری و از راههای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۹

ضلالت باز داری، و به جای که نباید رفت نروی، و در نماز در هر حالی بهر نحو که فرموده اند پا را بداری، و پا برهنه به زیارات و صلاه عید و حج بروی چنانکه گذشت

[حق شکم]

(و حقّ بطنك ان لا تجعله وعاء للحرام و لا تزيد على الشّبع) و حق شکم بر تو آنست که آن را ظرف حرام نکنی که همه آتش جهنّم خواهد بود چنانکه در قرآن مجید و اخبار بسیار وارد شده است در مال یتیم و امثال آن از محرمات مثل شراب و بنگ و زیاده بر سیری نخوری چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست نمی دارد مسرفان را و آیه شامل هر دو هست و اکثر امراض از امتلا و ادخال است بلکه می باید که تا بسیار گرسنه نشود نخورد و هنوز گرسنه باشد که دست از خوردن باز دارد و از حق سبحانه و تعالی خایف باشد که نعمت او را ضایع نگرداند و قوت آن را صرف عبادات الهی کند

[حق فرج]

(و حقّ فرجك ان تحصنه عن الزّنا و تحفظه من ان ينظر اليه) و حق فرجت بر تو آنست که به سبب آن بجهنم نروی و آن را بجهنم نبری به آن که آن را حفظ کنی از زنا و لواط و شبهات و حفظ کنی از آن که نظر شخصی بر آن افتد چنانکه حق سبحانه و تعالی هر دو را در قرآن مجید مکرر فرموده است و در هر جا که حفظ فرج فرموده است مراد الهی حفظ آنست از زنا و لواط الّا در آیه کریمه قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ یعنی یا محمّد بگو مؤمنان را که چشمهای خود را به پوشانند از نظر کردن به فرجهای نامحرم و فرجهای خود

را به پوشانند از نظر کردن نامحرم به آن، و در احادیث متواتره از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۰

علیه و آله منقولست که فرمودند که اکثر امت من به سبب دو چیز میان تهی به جهنّم خواهند رفت و آن شکم و فرجست و آفات فرج غالبا از شکم است چنانکه منقولست از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله که شیطان در فرزندان آدم راه دارد مانند خون، پس راه شیطان را تنگ کنید به گرسنگی و چون ضرور است خوردن بقدر ضرورت از حلال بخورید که بالخاصیه حرام در جمیع اعضاء و اجزای بدن داخل می کند محبت محرّمات را عکس حلال که موجب محبت طاعات و عبادات می شود بلکه ملجأ می سازد بر آن که همیشه خوب کند و بد نکند

[حق نماز]

(و حقّ الصّلاه ان تعلم انّها وفاده إلی اللّٰه عزّ و جلّ و انّک فیها قائم بین یدی اللّٰه عزّ و جلّ فاذا علمت ذلک قمت مقام العبد الذّلیل الحقیر الرّاغب الرّاهب الرّاجی الخائف المستکین المتضرّع المعظّم لمن کان بین یدیه بالسّکون و الوقار و تقبل علیها بقلبک و تقیمها بحدودها و حقوقها) و حق نماز بر تو آنست که بدانی که در نماز به درگاه حق سبحانه و تعالی می روی که حاجات خود را با حاجات دیگران عرض نمائی و به نیابت ایشان که مقتدیانند یا کافه عالمیان سخن گویی و شرط نیابت آنست که نهایت سعی از جهه موکلین خود بکند و سعی اینجا آنست که دلش متوجه حق سبحانه و تعالی باشد و دیگر بدانی که در نماز ترا امر فرموده اند که مناجات کنی با حق

سبحانه و تعالى پس چون اين هر دو معنى را دانستى مى بايـد كه به درگاه او بايستىماننـد ايسـتادن بنده خوار بى مقدارى كه حاجات بسـيار داشـته باشـد كه خواهـد همه را عرض نمايد و گناهان بسـيار داشـته باشد كه خواهد همه را بيامرزند، و اميدوار باشد از رحمت او و ترسان باشد از اعمال قبيحه خود و

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٧۶١

با تضرع و زارى به درگاه حق سبحانه و تعالى آمده باشد و عظمت و جلال او را داند پس مى بايد كه دلت را متوجه اقدس او كنى و اعضاء و جوارحت را به آداب و قوانين شرع بدارى و در وقت خواندن قرآن و اذكار دلت متوجّه او باشد و دانى كه چه مى گويى، و به جا آورى نماز را با حـدودش كه چهار هزار حـدّ است از واجبات و منـدوبات و ترك محرّمات و مكروهات و بدانى احكامى را كه متعلق به نماز است و شـرايط و اركان آن را، و مجموع اينها چهار هزار مسأله مى شود و جميع حقوق آن را رعـايت كنى كه جميع اعضـا و جوارح را مشـغول نمـاز گردانى و عمـده دل است اگر دل بـا حق سـبحانه و تعـالى است هر عضوى به جـاى خود ايسـتاده حركت نمى كنـد و اگر دل بـا او نيست هر عضوى به طرفى مى رود و اين معـانى مجربست و از پيش گذشت

[حق حج]

(و حقّ الحـجّ ان تعلم انّه وفـاده إلى ربّـك و فرار اليه من ذنوبـك و فيه قبول توبتك و قضاء الفرض الّـذى أوجبه اللّه عزّ و جلّ عليك) و حج بر تو اين حق دارد كه بدانى كه بحج رفتن به

درگاه حق سبحانه و تعالی رفتن است چنانکه گذشت در اخبار صحیحه که حاجیان مهمانان خداوندند که به درگاه او آمده اند تا از فضل او بهره یابند، و بدانی که حج گریختن است به جناب اقدس او از گناهان لا تتناهی چنانکه گذشت در تفسیر آیه کریمه فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ که مراد حج است و هر گاه اکرم الاکرمین فرموده باشد که از شر گناهان بمن گریزید پس البته گناهان ایشان را خواهد آمرزید و توبه ات را قبول خواهد کرد و اگر توبه کنی، یا آن که اصل رفتن بمنزله توبه است و مقبول است بمجرد رفتن، و به جا آورده فرضی را که حق سبحانه و تعالی بر تو واجب گردانیده است یعنی همین علت کافی است در سببیّت رفتن چه جای آن که منافعش بسیار و فوایدش بی شمار است و اشعاری دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۲

به آن که علاجی نیست در عمری یک حج طلبیده اند بکن و فارغ شو

[حق صوم]

(و حقّ الصّوم ان تعلم انّه حجاب ضربه اللَّه عزّ و جلّ علی لسانک و سمعک و بصرک و بطنک و فرجک لیسترک به من النّار فان ترکت الصّوم خرقت ستر اللَّه علیک) و حق روزه بر تو آنست که بدانی که چون عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه و همه به یک دیگر مربوطند غرض الهی از صوم آنست که قوای شهوانی شکسته شود تا از بنده مخالفت الهی صادر نشود پس باید که موافق اراده رضای الهی روزه را به جا آوری به آن که زبان را از بد گفتن باز داری و بداری به خواندن آن چه مطلوبست خواندن آن

و هم چنین گوش و چشم و شکم و فرجت را از محرّمات باز داری و به آن چه مطلوبست بداری، و بدانی که غرض الهی از صوم آنست که بفهمی و بدانی که ترا امر بصوم فرموده است تا ترا از آتش جهنم نجات دهد.

و در اخبار از رسول مختار و ائمه اخیار صلوات اللّه علیهم وارد شده است که «الصّوم جنّه من النّار» پس اگر روزه نگیری یا به شرایط آن به جا نیاوری خود ساتر خود را و حاجب خود را از آتش دوزخ دریده بر خود تا آتش همه اعضا و جوارحت را در یابد چون اصل خوردن معصیت است، و سبب معاصی بسیار نیز هست و همه را خود بر سر خود آورده یا آن که چون آدمی روزه می گیرد که چیزهائی که حلال است نخورد و کارهای حلال را به جا نیاورد چه احتمال دارد که محرمات را به جا آورد و چون روزه را خورد کارهای دیگر را نیز خواهد کرد و خسر الدنیا و الآخره خواهد شد یا آن که چون آدمی گناهان بسیار کرده است حق سبحانه و تعالی روزه را مقرر فرموده است تا به سبب روزه او را بیامرزد و پرده که بر او پوشانیده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۳

ندرد، و چون بنده روزه را می خورد آن پرده ستاریت الهی را بر خود دریده است و حق سبحانه و تعالی او را رسوای دنیا و عقبی می گرداند تا جمیع مخلوقات بر قبایح او مطلع شوند و به جای استغفار او را لعنت کنند

[حق صدقه]

(و حقّ الصّدقه ان تعلم انّها ذخرك عند ربّك و وديعتك

الّتی لا تحتاج إلی الاشهاد علیها و کنت بما تستودعه سرّا اوثق منک بما تستودعه علانیه و تعلم انّها تدفع عنک البلایا و الاسقام فی الدّنیا و تدفع عنک النّار فی الآخره) و حق زکوات و خمس و فطره و نذور سایر مالیات بر تو آنست که بدانی که این صدقات واجب و سنت را که می دهی حق سبحانه و تعالی به ذخیره نزد خود حفظ می فرماید و از جهه روز قیامت آن را زیاده می کند تا آن که درهمی را بمنزله کوه احد عظیم گردانیده در قیامت به تو می دهد چنانکه گذشت و بدان که صدقه امانتی است که بحق سبحانه و تعالی می دهی و احتیاج نیست که گواه بگیری بر او بلکه هر چند پنهان تر می دهی اعتماد بر آن بیشتر است از آن که به آشکارا بدهی چون از ریا دورتر است، و بدانی که این خیرات و تصدقات دفع می کند از تو بلاها و بیماریها را در دار دنیا، و دور می کند از تو آتش جهنم را در آخرت و این معنی نیز داخل است در معنی حدیث

جنّه من النّار

و امثال این اخبار گذشت و خواهد آمد

[حق قربانی]

(و حقّ الهدی ان ترید به اللّه عزّ و جلّ و لا ترید به خلقه و لا ترید به الّا التّعرّض لرحمه اللّه و نجاه روحک یوم تلقاه) و حق هدیی که قربانی می کنی در حج تمتع یا مطلق قربانی یا مطلق هدایا آنست که آن را بقصد رضای الهی واقع سازی و قصدت ریا نباشد که بگویند فلانی سیصد چهار صد قربانی می کند و می باید که مقصودت همین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۴

باشد که خود

را در معرض رحمت الهی در آوری و خود را نجات دهی در روز قیامت از عذاب الهی، و چون قربانی اعم است از آن که در حج باشد یا غیر آن و در آن اهتمام بسیار بود آن را از حج جدا ذکر نمودند

[حق پادشاه]

(و حقّ السّلطان ان تعلم انّک جعلت له فتنه و انّه مبتلی فیک بما جعله اللّه له علیک من السّلطان و انّ علیک ان لا تتعرّض لسخطه فتلقی بیدک إلی التّهلکه و تکون شریکا له فیما یاتی إلیک من سوء) و حق پادشاه یا مطلق پادشاهان و سلاطین و خوانین یا اعم از قضات و امثال ایشان از جمعی که تسلط بر تو داشته باشند آنست که بدانی که تو محل آزمایش او شده به آن که حق سبحانه و تعالی او را پادشاه کرده است یا سلب لطف کرده گذاشته است تا او را بر تو تسلط داده اند و ترا آزمایش کرده اند و او را آزمایش کرده اند که با تو خوب سر کند و مستحق ثواب شود یا ظلم می کند و مستحق عقاب شود و بدانی که بر تو لازم است که کاری نکنی که سبب غضب او شوی که خود سبب هلاک خود شوی و شریک او شوی در ستمی که بر تو کند پس بدانی که تقیه واجبست و هر چه گوید اطاعت می باید کرد از جهه رضای حق سبحانه و تعالی ما دام که خون بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که تقیه نیست در مطلق دما پس اگر گوید که دست فلانی را ببر که دستت را می برم نمی باید برید اگر چه دست او را

ببرند چون دست ما عزیزتر از دست او نیست اما اگر گوید که دست او را ببر و اگر نه ترا می کشم در اینجا نیز خلافست امید که حق سبحانه و تعالی کسی را باین بلاها مبتلا نکنند و اکثر اوقات این بلاها به سبب قرب ایشان حاصل می شود هر چند از ایشان دورتر است ایمن تر خواهد بود

[حق معلم]

(و حقّ سائسک بالعلم التّعظیم له و التّوقیر لمجلسه و حسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۵

الاستماع الیه و الاقبال علیه و ان لا ترفع علیه صوتک و لا تجیب احدا یساله عن شی ء حتّی یکون هو الّذی یجیب و لا تحدّث فی مجلسه احدا و لا تغتاب عنده احدا و ان تدفع عنه اذا ذکر عندک بسوء و ان تستر عیوبه و تظهر مناقبه و لا تجالس له عدوّا و لا تعادی له ولیّا فاذا فعلت ذلک شهدت لک ملائکه اللّٰه بأنّک قصدته و تعلّمت علمه للّه جلّ اسمه لا للنّاس) و حق شخصی که ترا تعلیم نموده است و تربیت کرده است بعلم آنست که او را بزرگ دانی و بر او تقدم نجوئی، و به ادب با او سر کنی و مجلس او را نیز تعظیم کنی به آن چه خواهد آمد، و چون سخن گوید نیکو گوش دهی به آن چه گوید و همگی متوجّه او باشی، و آواز خود را بر او بلند نکنی هر چند استاد بلند حرف زند مگر آن که دور نشسته باشد که در این صورت بقدر شنوانیدن بلند می گوید، و اگر ممکن باشد که نزدیک آید و سخن کند بهتر است و اگر کسی از استاد چیزی پرسد نمی باید

که تو جواب دهی و بگذار تا او جواب دهد و با کسی در مجلس او سخن نگویی و نزد او کسی را غیبت نکنی، و اگر در مجلسی باشی که شخصی استادت را به بدی یاد کند مهما أمکن نگذاری که غیبت او کند یا توجیه کنی به آن که گویی بر تقدیر صحت ممکن است که مراد او این باشد، و می باید که عیبهای او را به پوشانی و خوبیهای او را یاد کنی و با دشمنان او ننشینی و با دوستان استادت دشمنی نکنی که دشمنی با ایشان دشمنی است با استاد، و هر گاه چنین کنی گواهی می دهند فرشتگان الهی که قصد تو از تعلّم رضای الهی بوده است و هر چه دانسته از جهه رضای او دانسته نه از جهه خلایق یعنی هر گاه در ابتدای تعلم غرضت رضای الهی باشد همه این آداب را البته رعایت می باید کرد یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۶

خواهی کرد بالخاصیه پس کسی که رعایت اینها نکند ظاهر می شود که غرضش رضای الهی نبوده است، و علی ای حال بعضی از آن چه مذکور شد تعظیم عالم است و بعضی تعظیم مجلس و بعضی هر دو از اینها نیز مستنبط می شود امور دیگر

[حق کسی که مالک تست]

(و امّا حقّ سائسک بالملک فان تطیعه و لا تعصیه الّا فیما یسخط اللَّه عزّ و جلّ فانّه لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق) و اما حق کسی که مالك تست و تو بنده اویی پس آنست که اطاعت کنی او را و مخالفت نکنی او را مگر در چیزی که موجب سخط و عذاب الهی باشد به آن که آقا امر

کنـد بترک واجبی یـا فعـل حرامی به درستی که اطاعت نیست هیـچ مخلوقی را در عصـیان خالق اعم از آن که آن مخلوق آقا باشد یا پدر و مادر باشـند یا والی باشد از جانب معصوم چه ظاهر است که آقای واقعی حق سبحانه و تعالی است که بنده را از عدم ایجاد کرده است و صد هزاران هزار هزار انعام و احسان کرده است، و حق آقای ظاهری را از آن جهت مقرر ساخته است که این آقا سـبب اسـلام و ایمان بنده می شوند غالبا و چون مسـلمانان کفار را اسـیر کردند از زنان و اطفال و غیرهما به زودی مسـلمان و مؤمن می شونـد و این حقی است که اعظم حقوق است بنا بر این لازمست که بنده رعایت حق آقا بکند و ظاهر این عبارت آنست که اگر آقا بگوید به بنده که ترک سنّتیها بکن و نماز نافله مکن و روزه سنّت مگیر و نماز واجب را اکتفا کن به واجبات آن لازمست اطاعت، و اگر مخالفت آقا کند بر آن اعمال ثواب نخواهد داشت بلکه مسـتحق عقوبت الهی خواهد شد، و اگر بنـده راغب به عبادات مسـتحبه باشـد و آقا نهی کنـد و اطاعت آقا کند: در ترک آن از جهه رضای حق سـبحانه و تعالی نکرده او را در حکم کرده انگاشته در نامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۷

عملش ثبت می فرماید و هم چنین در اطاعت والدین.

چنانکه در حدیث صـحیح منقولست که حضـرت امام جعفر صادق صـلوات اللّٰه علیه فرمودند که بنده مؤمن فقیر می گوید که خداوندا مرا مالی بده تا اعمال خیر به جا آورم پس اگر حق سبحانه و

تعالى مى دانـد كه در آن نيّت صادق است همان عمل خير را در نامه عمل او مى نويسد كه او كرده است چون حق سـبحانه و تعـالى واسـع العطايـاست و كريم است و از خزينه او چيزى كم نمى شـود و اين عبـادت نكرده مقبول است البته، و بسـيار نـادر است كه بفعـل آورد و در آن شايبه ريا نباشـد يا عجبى او را بهم نرسـد و اين يك وجه است از وجوهى كه علما گفته انـد در معنى حديث حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه و آله كه نيّت مؤمن بهتر است از عمل او و همين وجه نيز يك وجه است از وجوه تفضيل فقر بر غنا و اللَّه تعالى يعلم

[حق رعيت]

(و امّا حقّ رعيّتك بالسّلطان فان تعلم انّهم صاروا رعيّتك لضعفهم و قوّتك فيجب ان تعدل فيهم و تكون لهم كالوالد الرّحيم و تغفر لهم جهلهم و لاـ تعـاجلهم بـالعقوبه و تشـكر اللَّه عزّ و جلّ على ما اتاك من القوّه عليهم) و اما حق رعيّت بر پادشاهان و بر حكّامى كه تسـلط دارند بر زير دستان خود آنست كه بدانند كه حق سبحانه و تعالى زير دستان را رعيّت زبر دستان كرده است به اعتبار قوت سلاطين و ضعف رعايا چون نظام عالم بوجود سلاطين است پس واجبست بر ايشان كه عدالت كنند با رعايا و با ايشـان بمنزله پـدر مهربـان باشـند و همه رعايـا را بمنزله فرزنـدان خود داننـد و اگر از ايشـان سـفاهت و جهالتى صادر شود در گذرانند و به زودى عقوبت نفرمايند رعيّت را چون رعيّت خزينه پادشاهانند و پادشاه: به لشكر و رعيّت پادشاه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۷۶۸

است و

باید که شکر این نعمت عظمی به جا آورند که حق سبحانه و تعالی به ایشان کرامت فرموده است و ایشان را سلطنت کرامت فرموده است و شکر نعمت در خور بزرگی آن نعمت می باید کرد.

و از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقولست که فرمودند که

کلّکم راع و کلّکم مسئول عن رعیّته

حتّی آن که شخصی که هیچ کس ندارد اعضا و جوارح و نفس و قلب و عقل رعیّتهای روحند و حق سبحانه و تعالی سؤال خواهد کرد از احوال رعایای او، و هم چنین که خدای خانه را از اهل خانه سؤال می کنند، و امیر دهه، و صده، و هزاره، و ناحیه، و عسکر را سؤال خواهند کرد تا به مرتبه پادشاه اعظم پس بر هر صاحب سلطنتی لازمست که رعایت احوال زیر دستان خود بکند و احکام شرع مبین را بر ایشان جاری سازد، و سیاستهای شرعی که به تفصیل خواهد آمد جاری سازد پس اگر سلطان اعظم که معصوم است صلوات اللّٰه علیه ظاهر باشد عالم است و معصوم هر چه باید کرد البته می کند و در غیبت آن حضرت بر سلاطین لازمست که به اقوال علماء دینیه عمل نموده اجراء احکام الهی فرمایند تا عالم منتظم باشد و از ثواب عظیم عدالت بهره ور باشند.

چنانکه منقولست از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله که یک ساعت عدالت پادشاه عادل افضل است از عبادت هفتاد سال و حدی از حدود الهی را که اقامت نمایند بهتر است از باران چهل روز در احیاء ارض و بنا بر این إن شاء اللّٰه تعالی ملحق خواهم ساخت احکام امر بمعروف

و نهی از منکر و جهاد را باین جلد چون صدوق ذکر نکرده است تا این کتاب تمام باشد در احکام الهی

[حق شاگرد]

(و امّا حقّ رعیّتک بالعلم فان تعلم انّ اللّٰه عزّ و جلّ انّما جعلک قیّما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۹

لهم فیما أتاک من العلم و فتح لک خزائنه فان احسنت فی تعلیم النّاس و لم تخرق بهم و لم تضجر علیهم زادک اللّٰه من فضله و ان أنت منعت النّاس علمک او خرقت بهم عند طلبهم العلم منک کان حقّا علی اللّٰه عزّ و جلّ ان یسلبک العلم و بهاءه و یسقط من القلوب محلّک) و امّا حق رعیّت تو بعلم که از تو استفاده می کنند علوم را آنست که بدانی که حق سبحانه و تعالی ترا بر ایشان ولایت داده است و ایشان را زیر دست تو گردانیده است به آن که ترا توفیق اکتساب علوم کرامت کرد، و ابواب خزینهای علوم خود را بر تو گشوده پس واجبست که شکر این نعمت عظمی را به جا آوری و زکات علم خود را بدهی از جهه رضای او پس اگر تعلیم ایشان را نیکو کنی و درشتی نکنی و دل تنگی نکنی هر چند از ایشان ترک ادب و آداب صادر شود حق سبحانه و تعالی از فضل خود علوم ترا زیاد می گرداند چنانکه در زکات مال رعایت شرایط آن سبب ازدیاد اموال می شود، و اگر بخل ورزی و آن چه می دانی تعلیم نکنی چنانکه سلیقه بعضی است که مبادا تعلیم نمودن سبب تساوی یا تفوق تلامذه شود بر او یا در وقت تعلیم به ایشان درشتی کنی لازم است بر حق سبحانه

و تعالی که سلب کند از تو علم را و حسن آن را که اگر داشته باشی در نظرها بی اعتبار و بی و قرت کند، و محبّت قلوب را که از لوازم اعمال صالحه است بر طرف کند و در نظر عالمیان بی اعتبارت کند.

حاصل آن که چون تعلیم علوم از اعظم عبادات است می باید که غرض از آن رضای الهی باشد و هر گاه غرض صحیح است البتّه خود را بهتر از متعلّم نخواهد دانستن چون هر دو مکلّفند و بسیار است که نیّت متعلّم بهتر است و او افضل است از معلّم پس بر معلّم لازمست که خود را بهتر از متعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۰

نداند بلکه او را بهتر از خود داند و هر گاه معلم مطلع باشد بر آفات اعمال همیشه در مقام اصلاح نفس و تصحیح نیّت است و همیشه خود را بد می داند و اعمال خود را خوب نمی داند خصوصا هر گاه متعلّم صالح و متقی باشد و ادراکی داشته باشد البته حق سبحانه و تعالی بر زبان او جاری می سازد حقرا و اگر بر زبان معلّم جاری شود نیز به برکت اوست و این معنی مجرّبست پس عالم للّه متعلّم را معلّم خود می داند و با او بنحو متعلّم سر می کند و آداب عالم و متعلّم در شرح صحیفه کامله استیفا شده است به تایید اللّه و تعالی

[حق هم سر]

(و امّا حقّ الزّوجه فان تعلم انّ اللّه عزّ و جلّ جعلها لک سکنا و أنسا فتعلم انّ ذلک نعمه من اللّه عزّ و جلّ علیک فتکرمها و ترفق بها و ان کان حقّک علیها أوجب فانّ لها علیک

ان ترحمها لأنّها اسيرک و تطعمها و تكسوها و اذا جهلت عفوت عنها) و اما حق زن بر شوهر آنست که بدانی که حق سبحانه و تعالی زن را آفریده است که تو به آن قرار گیری و انس تو باشد تا سبب بقای تو باشد ابدا به آن که به اعمال قبیحه نیفتی و اکثر خدمات ترا به جا آورد و فرزندان صالح به همرسند و نام ترا زنده دارند و از جهه تو استغفار کنند بعد از تو، پس باید که بدانی که این نعمتی است بزرگ که حق سبحانه و تعالی انعام فرموده است بر تو پس باید که او را گرامی داری و با او رفق و مدارا کنی اگر از او نادانی صادر شد و اگر چه حق تو بر او عظیم تر است از حق او بر تو و لیکن بر تو واجب است که بر او رحم کنی زیرا که بمنزله اسیر تست و تا زنده است در خانه تست و به جایی نمی تواند رفت و از دیگری منتفع نمی تواند شد و باید که خوراک او را بدهی و پوشش او را بنحو متعارف او به او رسانی و اگر از روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۱

جهل از او خلاف ادب و آداب صادر شود عفو نمائی و تفصیلش خواهد آمد در ابواب نکاح

[حق بنده]

(و امّا حقّ مملوكك فان تعلم انّه خلق ربّك و ابن ابيك و أمّك و لحمك و دمك لم تملكه لأنك صنعته دون اللَّه عزّ و جلّ و لا خلقت شيئا من جوارحه و لا اخرجت له رزقا و لكنّ اللَّه عزّ و جلّ كفاك ذلك

ثمّ سخّره لک و ائتمنک علیه و استودعک إیّاه لیحفظ لک ما تاتیه من خیر الیه فاحسن الیه کما احسن اللّه إلیک و ان کرهته استبدلت به و لم تعذّب خلق اللّه عزّ و جلّ و لا قوّه الّا باللّه) و اما حق بنده تو از غلام و کنیز آنست که بدانی که آفریده پروردگار تست و فرزند پدر و مادر تست که آدم و حوّا باشند یعنی برادر تست از مادر و پدرت و گوشت و خون تست چون از یک مادر و پدرید و مالکیت تو نه از آن جهت است که تو او را ساخته باشی و ایجاد کرده باشی نه حق سبحانه و تعالی، و نه آنست که عضوی از اعضای او را ایجاد کرده باشی، یا روزی او را از زمین بیرون آورده باشی و لیکن حق سبحانه و تعالی او را آفریده است و اعضاء و جوارح او را ایجاد فرموده است و انواع روزی ها را از آسمان آب فرستاده است، و از زمین رویانیده است از جهه تو و او پس همه بنده و روزی خوار خداوندید، و لیکن حکمت او چنین اقتضا کرد که او را مسخّر تو گردانید که خدمات ترا حسب المقدور به جا آورد و ترا بر او ایمن گردانید و به امانت به تو سپرده است تا آن که ترا بر احسان به او ثواب دهد، و بر بدی که با او یا به او کنی عقاب کند پس واجبست بر تو که احسان کنی به او و چنانکه حق سبحانه و تعالی احسان کرده است به تو و او را بنده تو

ساخته است نه بر عکس، و اگر موافق طبعت نباشد بدل کن به بنده دیگر و چنان مکن که بنده

لوامع صاحبقرانی، ج ‏۸، ص: ۷۷۲

حق سبحانه و تعالی و امانت او را معذّب سازی که هر چه او را زیاده از حد شرعی معذّب سازی قصاص روز قیامت خواهد بود با عذاب حق اللَّه تعالی و در این امور قوّتی نیست مگر بعون الهی، پس لازم است بر آقایان که تضرع و زاری کنند به درگاه آقای آقایان که خداوندا ما را موفق ساز که به شرایط بنده داری قیام نماییم و مجملش آنست که أولا سعی کنند در تصحیح اعتقادات و عبادات ایشان به آن که بدارند بر عبادات اگر چه باید زدن چون بمنزله حیواناتند و خورش و پوشش ایشان را بقدر ضرورت می باید داد، و احوط آنست که مسکنی از جهه ایشان مقرر سازند که تعب نکشند و اگر غلام خواهش داشته باشد او را کدخدا کنند که به زنا نیفتند و هم چنین کنیزان را شوهر دهند یا هر چهل شب یک مرتبه به او برسند و خدمتهای شاقه نفرمایند مثل حال که متعارف شده است که شب تا به سحر و روز تا شب در خدمتند، بلکه می باید که عاقل ملاحظه نماید که خداوند عالمیان چه نحو با بندگان سر کرده است بهمان نحو با بندگان سر کند در شبانه روزی پنج نماز واجب گردانیده است و در سالی یک ماه روزه و در عمری یک حج و علی هذا القیاس با آن که از عدم بدید آورده است و صد هزاران احسان و انعام فرموده است اندک تکلیفی کرده است،

و چون از بندگان اعمال قبیحه صادر می شود بمجرد ندامت ایشان قلم عفو بر گناهان ایشان می کشد و با بندگان چنان سر می کند که با زرخریدگان خود عمل می نمایند اگر ایشان از جرایم بندگان خود در گذرند از قبایح ایشان در می گذرد و اگر ایشان سخت گیرند بر ایشان سخت خواهد گرفت و گذشت که حضرت سیّد الساجدین صلوات اللّٰه علیه در شب آخر ماه مبارک رمضان تقصیرات ایشان را عفو می فرمودند و همه را آزاد می کردند و یکسان بیشتر بنده نگاه نمی داشتند و چون این امور بر نفس

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۳

امّاره مشگل است حضرت فرمودند که لا قوه الا باللّٰه و هم چنین در باقی امور آینده

[حق مادر]

(و امّا حقّ أمّک فان تعلم انّها حملتک حیث لا یحتمل احد احدا و اعطتک من ثمره قلبها ما لا یعطی احد احدا و وقتک بجمیع جوارحها و لم تبال ان تجوع و تطعمک و تعطش و تسقیک و تعری و تکسوک و تضحی او تظلّک و تهجر النّوم لأجلک و وقتک الحرّ و البرد لتکون لها فانّک لا تطیق شکرها الّا بعون اللّٰه تعالی و توفیقه) و اما حق مادرت آنست که بدانی که ترا برداشته است در جائی که آن شکم است و هیچ کس هیچ کس را در میان شکم خود بر نمی دارد در عرض نه ماه، و جفاهائی که از لوازم حمل است کشیده است و از میوه دل خود که آن شیر است و به سبب مرحمت او خون دل شیر شده است که هیچ کس نمی دهد قطع نظر از جفاهای ایّام رضاع در عرض دو سال، و ترا با جمیع

اعضا محافظت نموده است و باک نداشته است که خود گرسنه بماند و طعامی که داشته باشد بخورد تو دهد، و اگر هر دو تشنه باشید آب را به تو دهد و خود تشنه بماند و پوشش کند ترا و خود برهنه بماند و اگر در آفتاب باشید خود را سایبان تو کند و تو را در سایه بدارد و خود در آفتاب باشد و در همه احوال ترا بر خود مقدّم داشته است و اگر شبی بیمار بوده ترک خواب کرده است از جهه تو و همه را حق سبحانه و تعالی چنین کرده است تا تو از جهه او چنان کنی که او با تو کرده است خصوصا در حالت پیری و عجز و همگی از جهه او باشی، و رضای او را بر رضای خود و رضای زن و غیر آن مقدّم داری به درستی که تو نمی توانی که شکر نعمتهای مادر را به جا آوری مگر به یاری و توفیق حق سبحانه و تعالی پس می باید که همیشه از حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۴

سبحانه و تعالی طلب کنی که خداوندا مرا توفیق کرامت کن و یاری ده که از عهده شکر کردهای او بیرون آیم بنا بر این است که حق سبحانه و تعالی در بسیار جائی از قرآن مجید بعد از امر به عبادت خود امر فرموده است به احسان والدین و حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم نیز چنین فرموده اند و عقوق والدین را بعد از شرک از جمله کبایر شمرده اند و مبالغاتی که فرموده اند در اطاعت و بر ایشان خصوصا والده از حدّ بیرون است

و بعضی از آن خواهد آمد إن شاء اللّه تعالی

[حق پدر]

(و امّا حقّ ابیک فان تعلم انّه اصلک و انّه لولاه لم تکن فمهما رأیت فی [من خ] نفسک ما یعجبک فاعلم انّ اباک اصل النّعمه علیک فیه فاحمد اللّه و اشکره علی قدر ذلک و لا قوّه الّا باللّه) و اما حق پدرت آنست که بدانی که او اصل تست و اگر پدر نبود تو نمی بودی پس هر گاه در خود به بینی کمالی از کمالات مانند عقل و علم و فضل بدان که پدرت سبب تست و سبب کمالات تست و بقدر آن نعمت خداوند خود را حمد و ثنا کنی که او اصل همه نعمت است و بعد از آن شکر پدر به جا آوری بمقدار نعمتهای او یا شکر حق سبحانه و تعالی کنی بقدر نعمت و از جمله شکر الهی شکر والدین است که با ایشان چنان باشی که ایشان با تو بوده اند و نیست قوتی بر فعل طاعات خصوصا بر برّ والد مگر بعون الهی.

و در صحیح بطرق متعدده منقول است از حفص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که عبادت کنید خداوند خود را و کسی را شریک او مگردانید در خداوندی، و به پدر و مادر خود احسان کنید این احسان بچه نحو است

حضرت فرمودند که آنست که نیکو صحبت داری با ایشان، و نگذاری که ایشان چیزی از تو سؤال کنند از آن چه به آن احتیاج داشته باشند و بی طلب ایشان به ایشان برسانی هر چند مستغنی

باشند و توانند خود بهم رسانیدن:

می باید که تو سعی کنی و آن را از جهه ایشان بفرستی اگر داشته باشی و اگر نه تحصیل کنی و به ایشان رسانی نمی بینی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نمی رسید به برّ والدین تا آن که ایشان رسانید آن چه را دوست می دارید یعنی از جهه خود به آن که ایشان را بر خود مقدم دارید پس فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر پدر و مادر یا هر دو را ادراک کنی که پیر شوند اف مگو ایشان را مراد آنست که هر چند والدین ترا دل تنگ کنند و اداهای ناخوش کنند بر روی ایشان اف مگو که ظاهر سازی بر ایشان دل تنگی خود را، و اگر ترا بزنند بانک بر ایشان مزن و در حالت زدن ترا بگو «غفر اللّٰه لکما» حق سبحانه و تعالی بیامرزد شما را اگر بنا حق مرا زنید یا مطلقا و همین عبارت را گفتن بهتر است که اشعاری نداشته باشد به آن که عبث مرا می زنید و اگر اشعار داشته باشد صریح نباشد شاید که ترک کنند زدن را و این قول کریم و نیکویی است که حق و سبحانه و تعالی فرموده است، و ممکن است که آهسته بگوید که ایشان نشنوند و این بهتر است و اگر یقین داند که بی گناهست دور نیست که گریختن از ایشان بهتر باشد تا آن که ایشان به معصیت نیفتند، و دیگر فرموده است که بگستران بال مذلت و خواری را از جهه ایشان از روی مرحمت بر ایشان یعنی نظر به ایشان

مکن مگر بعنوان رحمت و به رقّت قلب یا برأفت و مهربانی به آن که تنـد به ایشان نظر نکنی هر چنـد ترا زنند، و آواز خود را بر ایشان بلند نکنی و دست خود را بر دست ایشان بلند نکنی یعنی در منع از زدن یا در دادن چیزی به ایشان بلکه به ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۶

به گویی که هر چه دارم از شـماست هر چه خواهیـد از مـال خود برداریـد، و پیش پیش ایشـان راه نروی بلکه پستر باشـی و بر ایشان در مجالس مقدم ننشینی و بگو خداوندا بر ایشان رحمت کن چنانکه ایشان تربیت کردند مرا در حال کودکی.

و غرض از این دعا آنست که حقوق ایشان بر تو بسـیار است باید که تدارک آنها به جا آوری و اگر ترا زنند سهل است چون جفای تو بسـیار کشیده اند، و آن که حالت کبر ایشان را فرموده است مشعر است به آن که ایشان در پیری طبیعت اطفال دارند به انـدک چیزی آزرده و خوشـحال می شوند چنانکه در حال صـغر ایشان رعایت تو می کردند می باید که تو نیز در حال کبر بهمان نحو تعهد رضای ایشان کنی و ایشان را نگذاری که آزرده شوند.

و کالصـحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّه علیه منقولست که فرمودند که حق پدر بر فرزند آنست که پدر را به نام نخواند و پیش پیش او راه نرود و پیش از پدر ننشـیند و تا او ننشیند او ننشـیند و یا بر او مقدم ننشـیند و دشـنام از جهه پدر بهم نرساند به آن که دشنام به پدر دیگری دهد که او نیز دشنام

به پدر او دهد یا کارهای بد نکند که مردمان پدرش را نفرین کنند که چنین پسر را تربیت کرده است که چنین افعال می کند، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر پدر و مادرت مشرک باشند و سعی نمایند در آن که ترا مشرک کنند پس اطاعت مکن ایشان را در کفر و لیکن در دار دنیا با ایشان نیک سر کن به آن که نفقه و کسوه و مسکن و آن چه از لوازم زندگانی دنیاست به ایشان احسان کن.

و منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که از این بالاتر نمی باشد که با وجود شرک و امر به شرک حق سبحانه و تعالی فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۷

است که با ایشان احسان کنند.

و منقول است در صحیح از زکریا بن ابراهیم که گفت نصرانی بودم و به شرف اسلام مشرف شدم و بحج رفتم و به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه مشرف شدم و حال خود را عرض نمودم که نصرانی بودم و مسلمان شدم حضرت فرمودند که چه چیز سبب اسلام تو شد عرض نمودم که هدایت الهی حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی ترا هدایت کرد، پس دعا کردند سه مرتبه که خداوندا او را هدایت کن به هدایات خاصه خود ای فرزند هر چه خواهی سؤال کن عرض کردم که پدر و مادرم و اهل خانه ام همه نصاری اند، و مادرم بهر دو چشم نابیناست و من با ایشان می باشم آیا در ظرف ایشان چیزی بخورم حضرت فرمودند که آیا گوشت خوک می خورند گفتم نه و دست به خوک یا گوشت

خوک نمی رسانند فرمودند که باکی نیست، و رعایت احوال مادرت بکن و با او نیکی بسیار بکن و چون بمیرد تو کارهای او را به جا آور و بر او نماز کن، پس چون به کوفه مراجعت نمودم با او شروع نمودم در ملاطفت و مهربانی و طعام بخورد او می دادم، و شپش سر و جامه اش را می جستم و خدمت می کردم او را، پس بمن گفت که ای فرزند وقتی که بر دین من بودی با من چنین سر نمی کردی و الحال که از این سفر برگشته با من این مهربانیها می کنی چه چیز باعث شد گفتم که در این سفر به خدمت فرزند رسول خدا و امام زمان رسیدم و او مرا چنین فرمود، مادرم گفت که این پیغمبر است و این وصیت پیغمبرانست گفتم پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و لیکن فرزند پیغمبر و جانشین اوست مادرم گفت ای فرزند دین تو بهترین دینهاست بگو چه می باید گفت پس اعتقادات را بر او عرض نمودم و شهادات را گفت و به شرف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۸

اسلام و ایمان مشرف شد، و تعلیم نمازش کردم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را به جا آورد و او را کوفتی عارض شد گفت ای فرزند کلمات شهادت را بگو تا بگویم تلقینش نمودم و به رحمت الهی و اصل شد، چون صبح شد زنان مسلمان او را غسل دادند و کفن کردند و من بر او نماز گزاردم و خود داخل قبرش شدم از جهه تلقین و اعجاز حضرت ظاهر شد.

و در صحیح منقول است از ابن مسکان

که ابراهیم گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که پدرم بسیار پیر و ضعیف است و او را از جهه قضای حاجت می برم به ادب خانه حضرت فرمودند که تا توانی خود ببر و ازاله نجاسات از او بکن و بدست خود لقمه به دهان او گذار تا سپر تو باشد از عذاب الهی و موجب نجات تو باشد و با دخول بهشت.

و در صحیح از معمر منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرّضا صلوات اللّٰه علیهما که اگر پدر و مادرم بد مذهب باشند دعا از جهه ایشان می توانم کرد حضرت فرمودند که دعا از جهه ایشان بکن و از جهه ایشان تصدق بکن و اگر زنده باشند و بد مذهب باشند با ایشان مدارا کن زیرا که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی مرا مبعوث گردانید که رحمتی باشم از جهه عالمیان نفرستاده است مرا که با ایشان درشتی کنم و ضرر رسانم، و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد است.

و در اخبار معتبره وارد شده است که یک شب با پدر و مادر بودن بهتر است از یک سال جهاد فی سبیل اللّٰه و در اخبار بسیار وارد است که برّ والدین لازمست اگر چه مرده باشند و بسا باشد که کسی در حالت حیات احسان به ایشان نکرده باشد و بعد از مرگ از جهه ایشان نماز و روزه حج و تصدق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۹

کند او را از جمله محسنان می نویسند با آن که هر عبادتی که از جهه ایشان به

جا می آورد ثوابش را تمام بلکه مضاعف به او می دهند با ثواب برّ والدین، و اگر پدر و مادر گویند زن را طلاق ده یا مالت را بما ده احسان آنست که اطاعت ایشان کند و بسیار هست که لجاجت عبث می کنند خصوصا مادر و زن گناه ندارد در این صورت مهما أمکن می باید مادر را راضی کند و زن را چنان کند که مادر از او راضی شود و بالاترین احسان به ایشان آنست که والدین بنده باشند ایشان را بخرد تا بر او آزاد شوند، یا دین ایشان را مؤدّی سازد، و احادیث ثواب برّ والدین و عقاب عقوق ایشان بسیار است.

و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر پدر و مادر بر فرزند ستم کنند و فرزند از روی غضب به ایشان نظر کند حق سبحانه و تعالی هیچ نماز او را قبول نفرماید و بوی بهشت از پانصد ساله راه می آید و کسی که عاق والدین است بوی بهشت نمی شنود و اقل مرتبه عقوق اف گفتن است به والدین

[حق فرزند]

(و امّا حقّ ولدک فان تعلم انّه منک و مضاف إلیک فی عاجل الدّنیا بخیره و شرّه و أنت مسئول عمّا ولّیته من حسن الادب و الدّلاله علی ربّه عزّ و جلّ و المعونه له علی طاعته فاعمل فی امره عمل من یعلم انّه مثاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاساءه الیه) و اما حق فرزندت آنست که بدانی که از تست و جزو تست و منسوبست به تو خیر و شر او در دار دنیا، اگر خوبست تو خوبی، و اگر بد است بدی

تست، و بـدانى كه فرداى قيامت از تو سؤال خواهنـد كرد كه چرا فرزنـدت را خوب بر نياوردى و حق سـبحانه و تعالى را به او نشناسانيدى و او را به طاعت و عبادت الهى نداشتى و او را مدد نكردى، پس مى بايد كه با او

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۷۸۰

به نحوى سـر كنى كه بـدانى كه اگر به او خوبى كرده ثواب خواهنـد داد ترا، و اگر بدى كرده و بد بر آوردى عقابت خواهند كرد و اقل مرتبه آنست كه فرزنـد خود را از عـذاب الهى برهانـد به آن كه او را به واجبات و محرمات عالم گردانـد و چون تا كسـى سواد نداشـته باشـد غالبـا فراموش مى كنـد، از هر چيزى ضـرورتر است معرفت كتابت بعـد از آن معرفت حق سـبحانه و تعـالى به خطابيـات چنـانكه غالبـا تاثيرش در نفوس بيشتر از براهين است چنانكه حق سـبحانه و تعالى در قرآن مجيـد ياد كرده است دلايلى كه ظاهرش مفيد ظن است و بحسب تأمل صادق براهين است تا عوام و خواص از آن بهره ور شوند، ديگر حسـن ادب دور نيست كه مراد از آن تعليم علوم ادبيّه باشـد مثـل صـرف و نحو و منطق يا علوم نيكو مراد باشـد كه شامل علم فقه نيز باشـد و اگر نباشـد داخـل معـونت بر طـاعت اسـت چـون طـاعت بـدون علـم طـاعت نيست بلكه علم از اعظم طاعـاتست و اهم واجباتست و بر پـدر لازم است كه هر چه سـبب نجاتست تعليم فرزنـد نمايد اگر خود داند فبها و الا او را بدارد بر تعلم علوم و عبادات تا پسر سبب نجات او شود بلكه سبب نجات عالمى

باشـد و حقوق فرزنـد خواهـد آمد در ابواب نکاح و آن که نفرموده و لا قوه الا باللّٰه وجهش آنست که آدمی در اعانت فرزند راغب است غالبا بالطبع بر او دشوار نیست بخلاف دیگران

[حق برادر]

(و امّا حقّ اخیک فان تعلم انّه یدک و عزّک و قوّتک فلا تتّخذه سلاحا علی معصیه اللّٰه عزّ و جلّ و لا عدّه للظّلم لخلق اللّٰه و لا تدع نصرته علی عدوّه و النّصیحه له فان اطاع اللّٰه و الّا فلیکن اللّٰه اکرم علیک منه و لا قوّه الّا باللّٰه) و اما حق برادرت آنست که بدانی که بمنزله دست تست یعنی معین و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۱

یاور تست و سـبب عزت تست و قوت تست پس می بایـد که برادر ترا معین خود نسازی در طاعت و عبادت و او را معین خود سـازی در مخـالفت الهی چنـانکه از لوازم اجلاف عرب و عجم است در تعصب جاهلیت، و بایـد که برادرت را مهیا نسازی از جهه ظلم بخلق حق سـبحانه و تعالی، و اگر کسـی خواهد که بر او ستم کند ترک نکنی نصرت او را مهما امکن و نگذاری که بر او ظلم کنند و ترک مکن نصـیحت و خیر خواهی را در همه امور آن چه خیر اوست به جا آور اگر خواهد که معصیت کند او را نصـیحت کن پس اگر اطاعت کنـد حق سـبحانه و تعالی را بعد از سـعی برادر تست و اگر فایده نکند نصـیحت پس از او دوری کن و می باید که حق سبحانه و تعالی نزد تو بهتر و عزیزتر از برادر باشد و برادری که مخالف الهی کند دشمن

دار و از او دوری کن و نیست قوتی مگر بعون الهی چون غالب اوقات در تعصب جاهلیت معین یکدیگر می باشند نه در اطاعت و عبادت

[حق آزاد کننده عبد]

(و امّا حقّ مولاک المنعم علیک فان تعلم انّه أنفق فیک ماله و اخرجک من ذلّ الرّقّ و وحشته إلی عزّ الحرّیّه و انسها فاطلقک من اسر الملکه و فکّ عنک قید العبودیّه و اخرجک من السّجن و ملّکک نفسک و فرّغک لعباده ربّک و تعلم انّه اولی الخلق بک فی حیاتک و موتک و انّ نصرته علیک واجبه بنفسک و ما احتاج الیه منک و لا قوّه الّا باللّه) و اما حق مولی اعلی تو که آزاد کننده تست که انعام کرده بر تو به آزاد کردن آنست که بدانی که مال خود را صرف آزادی تو کرده است و ترا از مذلّت و خواری و وحشت بندگی بیرون آورده و داخل ساخته است در عزّت و انس آزادی، و ترا رها کرده است از اسیر بودن بندگی که بمنزله اسیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۲

او بودی و زنجیر بندگی را از گردن تو برداشت چون حقوق بندگی بسیار است و بعضی از آن گذشت که بمنزله زنجیری بود در گردن تو قطع نظر از اصل بندگی که آن نیز بمنزله غل و زنجیر است، و ترا از زندان بندگی بیرون آورد که گویا در زندان بودی، و ترا مالک نفس خود گردانیده و آزاد و مراد خود کرد و ترا فارغ گردانید که توانی همیشه مشغول عبادت پروردگار خود باشی و سایر مستحبات و سنن را به جا آوری که در زمان بندگی بی رضای آقا نمی توانستی کردن،

و بـدانی کـه او اولی اسـت بـه تـو از دیگران در زنـدگی و مردگی، و اگر وارث نداشــته باشــی او وارث تست، و بـدانی که واجبست بر تو که او را اعانت و نصـرت کنی به جانت که اگر کسـی خواهـد او را بکشـد یا آزار دهـد تا مقـدورت باشـد دفع دشـمن از او بکنی، و اگر پریشان باشد و تو غنی باشـی او را به مالت اعانت و یاری کنی و حقوق او را فراموش نکنی و نیسـت قوتی بر امثال این امور و غیر اینها مگر بعون الهی

[حق عبد آزاد شده]

(و امّا حقّ مولاک الّذی أنعمت علیه فان تعلم انّ اللَّه عزّ و جلّ جعل عتقک له وسـیله الیه و حجابا لک من النّار و انّ ثوابک فی العاجل میراثه اذا لم یکن له رحم مکافاه لما أنفقت من مالک و فی الاجل الجنّه) و اما حق مولای اسـفل که تو انعام کرده بر او و او را آزاد کرده آنست که بدانی که حق سـبحانه و تعالی آزاد کردن تو او را وسیله قرب تو گردانید بجناب اقدس او و سبب آزادی تو گردانید از آتش جهنم چنانکه در روایات صـحیحه وارد است که هر که بنده را للّه آزاد کند حق سبحانه و تعالی او را از آتش جهنم آزاد کنـد و بدانی که فایده آزادی در دنیا اینست که اگر خویشاوندی نداشـته باشد میراث او را ببری چنانکه خواهد آمد بعوض آن چه مالت را صرف او کردی و در آخرت ثواب آزادی بهشت است

[حق کسی که با تو نیکویی کرده]

(و امّا حقّ ذی المعروف علیک فان تشـکره و تذکر معروفه و تکسـبه المقاله الحسنه و تخلص له الدّعاء فیما بینک و بین اللَّه عزّ و جلّ فان فعلت ذلک کنت قـد شـکرته سـرّا و علانیه ثمّ ان قـدرت علی مکافاته یوما کافیته) و اما حق کسـی که با تو نیکویی کرده باشد آنست که شـکر نعمت او به جا آوری و نیکی او را خاطر داشته باشی یا در مجالس نزد دیگران یاد کنی تا دیگران نیز او را به نیکی یاد کنند و تو به همرسانی از جهه او آن که او را به نیکی یاد کنند، و میان خود و حق سبحانه و تعالی

از جهه او دعا کنی خالصا للّه نه از جهه نیکی او به تو بلکه چون خوبست و با خوبان خوبی می کند دعا کنی، یا آن که غرضت این نباشد که چون دعا کنی و حق سبحانه و تعالی به او چیزی بدهد او به تو چیزی بدهد، یا بشنود دعای ترا باز احسان کند و هر گاه چنین کنی شکر او را کرده خواهی بود در پنهان نزد خالق و در آشکار نزد خلایق و با وجود اینها در خاطر داشته باشی که اگر روزی قدرت به همرسانی او را مکافات کنی بهتر از آن چه به تو احسان کرده است

[حق مؤذن]

(و امّا حقّ المؤذّن فان تعلم انّه مذكّر لك ربّك عزّ و جلّ وداع لك إلى حظّك و عونك على قضاء فرض اللَّه عليك فاشكره على ذلك شكرك للمحسن إليک) و اما حق مؤذن بر تو آنست که بدانی که خداوند ترا به یاد تو می آورد و ترا می خواند به چیزی که نفع تو در آنست و سبب نجات تست و معین تست بر آن که به جا آوری نمازی را که حق سبحانه و تعالی بر تو واجب گردانیده است پس شکر کن او را چنانکه شکر می کنی کسی را که با تو نیکی کرده باشد بلکه بهترین نیکیها کرده باشد

[حق امام جماعت]

(و امّا حقّ امامک فی صلاتک فان تعلم انّه تقلّد السّفاره فیما بینک و بین ربّك عزّ و جلّ و تكلّم عنك و لم تتكلّم عنه و دعا لك و لم تدع له و كفاك هول المقام بين يدى اللَّه عزّ و جلّ فان كان نقص كان عليه دونک، و ان كان تماما كنت شريكه و لم يكن له عليك فضل، فوقا نفسك بنفسه و صلاتک بصلوته فتشكر له على قدر ذلک) و اما حق امامت در نمازت که مراد پیشنماز است نه امام زمان چون حقوق او مثل حقوق الهی است، آنست که بدانی که او را مقدم داشته اند تا بدل از همه با حق سبحانه سخن گوید و مناجات کند لهذا «إِيَّاكَ نَعْبُدُ الخ» بلفظ جماعه واقع شده است، و امام می گوید که خداوندا ما همه بندگی می کنیم ترا و بس، و همه استعانت از تو می خواهیم و بس و همه را هدایت کن به راه راست محبت و معرفت، و

امام بدل از تو سخن می گوید و تو از جانب او سخن نمی گویی، و او از جهه تو دعا می کند و تو از جهه او دعا نمی کنی، و او خود را در آورده است در هول ایستادن نزد حق سبحانه و تعالی چنانکه کلانتر شهر به نزد پادشاه رود و از جهه رعایا سخن کند در نهایت خوفست که مبادا از او ترک ادبی یا خلاف آدابی صادر شود و در معرض خطاب و عتاب پادشاهی در آید هم چنین امام چون قرائت می کند و مامومان بامر الهی به او گذاشته اند پس می باید که با حضور قلب متوجّه جناب اقدس الهی باشد و از او غافل نشود پس اگر در نماز او نقصی باشد بر اوست و بر تو نیست چنانکه گذشت و اگر نمازش کامل است تو شریکی با او، و مع هذا امام را بر تو تفوقی نیست غالبا بلکه ائمه می خواهند که مامومان بسیار باشند پس خود را فدای تو کرده است فی الحقیقه در خطاب و عتاب و سینه خود را سپر بلای تو کرده است و نماز ترا به نماز خود محافظت نموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۵

است که اگر نماز او مقبول شود نماز تو نیز مقبول خواهد بود چون تبعیض صفقه نظر به بندگان مقر نفرموده است رحمت غیر متناهی کی روا می دارد که او با مخلوق کند، پس لازمست که شکر کنی امام جماعت را بمقدار احسانی که با تو کرده است در این امور و در مقام تعظیم و تکریم او باشی و اگر از وی فتوری و تقصیری واقع شود در اهتمام به نماز جماعت سعی

نمائی و او را بمبالغه و ابرام حاضر سازی و از این وجوه ظاهر می شود حق مامومین که حضور هر یک سبب بسیاری ثواب امام می شود و ثواب نماز او نیز مضاعف می شود چنانکه گذشت در باب جماعت

[حق همنشین]

(و امّا حقّ جلیسک فان تلیّن له جانبک و تنصفه فی مجازاه اللّفظ و لا تقوم من مجلسک الّا باذنه و من یجلس إلیک یجوز له القیام عنک بغیر اذنک و تنسی زلّاته و تحفظ خیراته و لا تسمعه الّا خیرا) و اما حق همنشین تو آنست که با او به تواضع بنشینی و در سخن گفتن با او در مقام انصاف باشی و به تواضع سخن گویی و اگر او تواضع کند در گفتگو تو نیز تواضع کنی و این تواضع بحسب ازمنه و امکنه اختلاف عظیم دارد نزد عرب: به کنیت شایع بود و نزد عجم: الحال بمانند آخوند و سیّدنا و مخدوم و صاحب و آخوند صاحب اگر فاضل باشند و جمعی را نواب یا نواب صاحب یا خان یا میرزا یا آقا خطاب کنند و اگر او بگوید که عرض می کنم یا معروض می دارم او نیز به همین عنوان بگوید که من نیز به عرض رسانم، و در تواضعات در حال نشستن و برخاستن و آب خوردن و عطسه کردن هر چه متعارف باشد در آن زمان یا در آن مکان رعایت باید نمود و مهما أمکن دو زانو بنشیند و برهنه نشود و سر برهنه نکند مگر آن که همه بکنند و می باید که اگر شخصی در مجلس تو حاضر شود از آن مجلس بی رخصت او برنخیزی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۶

اما کسی

که در مجلس تو وارد شود بی رخصت تو بر می تواند خاست، و هم چنین تو اگر در مجلس دیگری وارد شوی بی رخصت او بر می توانی خاستن، و می باید که اگر از هم نشینان در مجلس لغزشی صادر شود یا آن که مثلا سهوا یا عمدا لفظ رکیکی به تو یا دیگری بگویند یا عمدا یا سهوا بر تو یا غیر تو مقدم نشینند با آن که رتبه ایشان نباشد همه را فراموش کنی بلکه عمد او را حمل بر نسیان کنی و می باید که سخنان یا افعال خوب او را در خاطر نگاهداری که تدارک کنی به آن که مثلا بر تو مقدم ننشیند با آن که رتبه اش تقدّم باشد یا سخنان و تحقیقات خوب بیان کند یا در گفتگو با تو تواضع کند همه را تدارک کنی در آن مجلس اگر ممکن باشد و الا در مجلسی دیگر و باید که نشنوانی به او مگر آن چه خوب یا بهتر باشد به آن که غیبت کسی نکنی و سخنان خوب مردم را به گویی و اگر کسی غیبت کسی کند بنحو خوبی او را از آن باز داری که او نیز آزرده نشود بسا باشد که آن شخص مستحق غیبت باشد و بر تو ظاهر نباشد و بمجرد غیبت حمل بر فسق او نکنی مگر آن که متظاهر باشد به فسق و اگر نتوانی ازاله فسق نمودن در چنین مجلسی داخل نشوی، و اگر نسیانا یا جهلا داخل شوی و شروع شود برخیزی اگر دانی که نهی از منکر فایده ندارد یا خوف ضرر باشد و بر خاستن نیز مشروط است بظن عدم ضرر

مجملا شرایط و لوازم مجالس بسیار است و این عبارات جامع همه است به اندک تدبّری

[حق هم سایه]

(و امّـا حقّ جارک فحفظه غائبا و اکرامه شاهـدا و نصـرته اذا کان مظلوما و لا تتّبع له عوره فان علمت علیه سوء سترته علیه و ان علمت انّه یقبل نصیحتک نصحته فیما بینک و بینه و لا تسلّمه عند شدیده و تقیل عثرته و تغفر ذنبه و تعاشره معاشره کریمه و لا قوّه الّا باللّه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۷

و امـا حق هم سایه که در عرف هم سایه گوینـد یا تا چهل خانه از هر جانبی چنانکه در روایات معتبره کالصـحیحه یا صـحیحه وارد است پس آنست که در حـالتی که غـایب باشـد محـافظت جان و مال و عرض او بکنی، و در حضور او را گرامی داری و تعظیم او کنی و اگر کسـی خواهد که بر او ستمی کند او را مدد کنی و پیروی نکنی عیب او را و اگر مطلع شوی بر بدی او بر او بـه پوشـانی، و اگر دانی کـه نصـیحت را قبـول می کنـد تنهـا بـه نزد او روی و او را نصـیحت کنی و در حضـور کسـی او را نصـیحت مکن که مبادا دیگری بر عیب او مطلع شود و هر سـختی که او را دست دهد اعانت او بکن و او را به او مگذار و اگر با تو بدی کند بگذر [از ظ] آن و عفو کن، و با او معاشرت نیکو بکن و نیست قوتی مگر بعون حق سبحانه و تعالی.

و در احادیث صحیحه وارد است از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّه علیهم که هر که ایمان

بحق سبحانه و تعالی دارد و اعتقاد بروز جزا دارد بایـد که هم سایه را نیکو دارد و با او نیکو سر کند و حقوق هم سایه بسیار است اگر چه کافر باشد و اگر مؤمن یا خویش باشد مضاعف می شود و ثوابش نیز مضاعف است و جار را اطلاق می کنند بر کسی که دخیل کسی شود و پناه به او آورد و با او چنان می باید گردن که با خود با امکان چنانکه منقول است در اخبار متواتره

[حق کسی که با تو مصاحبت و معاشرت دارد]

(و امّا حقّ الصّاحب فان تصحبه بالتّفضّل و الانصاف و تکرمه کما یکرمک و لا تدعه یسبق إلی مکرمه فان سبق کافیته و تودّه کما یودّك و تزجره عما یهمّ به من معصیه و کن علیه رحمه و لا ـ تکن علیه عذابا و لا ـ قوّه الّا باللّه) و اما حق کسی که با تو مصاحبت و معاشرت دارد در سفر و حضر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۸

از آن جمله است تلامذه: آنست که با او معاشرت کنی از روی تفضل و همیشه ترا بر او احسان بیشتر باشد از او بر تو، و با او در مقام عدالت باشی و زیاده نگویی و بهر نحوی که توقع داری که او با تو سر کند تو با او سر کن و چنانکه او تعظیم تو کند تو نیز چنان تعظیم او کن و اگر او نکند تو بکن تا او نیز بکند، و همیشه می باید که تو در خوبیها بر او سبقت کنی و اگر او سبقت کند تو تدارك و تلافی بکنی، و چنانکه او ترا دوست دارد تو او را دوست داری و اگر خواهد که معصیتی

کند او را نگذاری مهما أمکن و بر او رحمت باشی که او را به طاعات و عبادات و خوبیها بداری و بر او عذاب مباش که سبب عصیان او شوی یا آن که همیشه بارکش او باشی و بار خود را بر دوش او نگذاری و چنان نکنی که او در تعب افتد مثلا اگر یابی که از مهمانی شرمنده می شود و مهمانی می کند ترا و به سبب آن قرض دار و پریشان می شود او را ضیافت مکن و هر چه سبب تعب و مشقت او باشد واقع مساز

[حق شریک]

(و امّا حقّ الشّریک فان غاب کفیته و ان حضر رعیته و لا تحکم دون حکمه و لا تعمل برأیک دون مناظرته و تحفظ علیه و ماله و لا تخونه فیما عزّ أو هان من امره فانّ ید اللّه تعالی علی الشّریکین ما لم یتخاونا و لا قوّه الّا باللّه) و اما حق شریکی که در مالی یا ملکی شریک باشد با تو آنست که اگر حاضر نباشد کار او را بکنی و اگر حاضر باشد رعایت خاطر او بکنی، و تا اوامر نکند به کاری تو نکنی و اگر خواهی بخری یا بفروشی یا اجاره دهی با او مشورت کنی و بکنی، و مال او را محافظت کنی و خیانت نکنی در بسیار که بر او دشوار باشد یا اندک که بر او آسان باشد و مضایقه نداشته باشد در جمیع امور او به درستی که رحمت الهی بر هر دو شریک نازل است تا خیانت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۹

نکنند و نیست قوتی در همه امور خصوصا در شرکت مگر بعون حق سبحانه و

تعالی

[حق مال]

(و امّا حقّ مالك فان لا تاخذه الّا من حلّه و لا تنفقه الّا فی وجهه و لا تؤثر علی نفسك من لا یحمدك فاعمل فیه بطاعه ربّک و لا تبخل به فتبوء بالحسره و النّدامه مع التّبعه و لا قوّه الّا باللَّه) اما حق مالت آنست که بر نداری و نگیری مگر از حلال و صرف نکنی مگر در وجوهی که رخصت داده اند به آن که صرف معصیت نکنی و اسراف نکنی اگر چه در طاعت باشد، و مال خود را به کسی ندهی که قدر آن را نداند مانند مسرفین یا متموّلین با احتیاج خودت پس می باید که مالت را صرف کنی در جائی که فرموده اند مثل نفقه خود و عیال و خویشان، و اگر زیاد آید به همسایگان و فقرا و اگر زیاد آید صرف اخوان مؤمنین کردن چنانکه گذشت و خواهد آمد و بخل مکن در حقوق واجبه یا مندوبه که عاقبتش حسرت و پشیمانی است با عذاب الهی و بی عون الهی ممکن نیست

[حق کسی که از تو چیزی طلب دارد]

(و امّا حقّ غریمك الّذی یطالبک فان کنت موسرا اعطیته و ان کنت معسرا ارضیته بحسن القول ورددته عن نفسک ردّا لطیفا) و اما حق کسی که از تو چیزی طلب دارد آنست که اگر داشته باشی همه را بدهی و الّا هر چه داشته باشی و اگر پریشان باشی از کل یا بعض به سخن خوش و نیکو او را خوشنود کنی و به همواری او را روانه سازی که إن شاء اللَّه به زودی خواهم داد و معذور خواهید داشت، و بعضی از چیزهای ضروری هست: اگر رخصت می دهید بفروشم و بدهم و اگر

صبر کنید حق سبحانه و تعالی خواهد رسانید، و بسیار بوده است که اضعاف مضاعف این قروض داشتم و حق سبحانه و تعالی رسانید و دادم و عن قریب این را نیز خواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۰

رسانید و اگر بیند که به احسان راضی می شود بکند که مجوّز است هر گاه شرط نشده باشد و اگر به حیل شرعیه نیز نفعی قرار دهد جایز است و بهتر است از ناخوشیهای طلبکاران و غالبا خوشنود می شوند به امثال اینها

[حق خلیط که مالش مخلوط شده باشد]

(و امّا حقّ الخلیط ان لا تغرّه و لا تغشّه و لا تخدعه و تتّقی اللّٰه تعالی فی امره) و اما حق خلیط که مالش مخلوط شده باشد بمال تو یا شریک در راه و آب و امثال اینها باشد یا کسی که از تو چیزی خرد آنست که او را فریب ندهی، و غش نکنی به آن که آب در شیر کنی و او را فریب ندهی و از حق سبحانه و تعالی بترسی در کارهای او و تفصیلش خواهد آمد در اخبار بسیار

[حق دشمن]

(و امّا حقّ الخصم المدّعی علیك فان کان ما یدّعی علیك حقّا کنت شاهده علی نفسك و لم تظلمه و أوفیته حقّه، و ان کان ما یدّعی باطلا رفقت به و لم تات فی امره غیر الرّفق و لم تسخط ربّك فی امره و لا قوّه الّا باللّٰه) و اما حق خصمی که بر تو دعوی دارد پس اگر آن چه بر تو دعوی می کند راستست می باید تو گواه او باشی بر نفس خود و اقرار کنی که مرا می باید داد و بر او ستم نکنی و حق او را تمام به او برسانی، و اگر آن چه دعوی می کند باطل و دروغ باشد با او رفق کنی و بغیر از رفق و مدارا با او سر نکنی، و خداوندا خود را به غضب در نیاوری در امر او که فحش گویی یا دشنام دهی یا کذاب گویی بسا باشد که او یا تو فراموش کرده باشید و نیست قوتی مگر به یاری الهی، و در امالی و خصال از حق الخلیط تا به آخر امّا ندارد و نسخ من

لا يحضر مختلف است اكثر در اينجاها دارد تا و امّا حقّ الصغير بعد از آن

ندارد و ظاهرا همه را نساخ به مقايسه بر سابق زياد كرده باشند (و امّا حقّ خصمك الّذى تدّعى عليه ان كنت محقّا فى دعواك اجملت مقاولته و لم تجحد حقّه و ان كنت مبطلا- فى دعواك اتّقيت اللَّه عزّ و جلّ و تبت اليه و تركت الدّعوى) و اما حق خصمى كه تو دعوى بر او دارى آنست كه اگر علم داشته باشى و حق با تو باشد نيكو گفتگو كنى و انكار حق او نكنى، اگر حقى ديگر داشته باشد و تقاص كرده باشد يا احتمال تقاص داشته باشد، يا آن كه انكار حق ايمان و اخوّت نكنى به سبب آن كه انكار حق تو كند گاه باشد نداشته باشد و ترسد كه اگر اقرار كند بر او تنگ گيرى و در اين صورت انكار او مشروعست، و اگر باطل باشد دعوى تو به آن كه حق نداشته باشى يا دانى كه او ندارد از حق سبحانه و تعالى بترس و توبه كن و دعوى را ترك كن

[حق كسى كه با تو مشورت كند]

(و امّا حقّ المستشير ان علمت له رأيا حسنا اشرت عليه و ان لم تعلم ارشدته إلى من يعلم) و اما حق كسى كه با تو مشورت كند در امرى بايد كه تامّل و تدبّر بسيار بكنى اگر ترا رايى نيكوى ظاهر شود به او به گويى و اگر نشود او را راه نمائى به كسى كه خوب داند و يا فكرش از تو دقيق تر باشد و عواقب امور را بيشتر تجربه نموده باشد

[حق كسى كه با او مشورت كنى]

(و امّا حقّ المشير عليك ان لا- تتّهمه فيما لا- يوافقك من رأيه و ان وافقك حمدت اللَّه عزّ و جلّ) و اما حق كسى كه با او مشورت كنى آنست كه او را تهمت نزنى در آن چه رايش با راى تو موافق نباشد به آن كه توهّم كنى كه رعايت جانب خود يا ديگرى كرده است و اگر موافق باشد شكر الهى به جا آورى كه الحمد للّه كه

راى او موافق است با آن چه من مى يابم و در وصاياى لقمان گذشت احكام مشورت در ابواب سفر حج

[حق كسى كه قبول كند نصيحت ترا]

(و امّا حقّ المستنصح ان تؤدّى اليه النّصيحه و ليكن مذهبك الرّحمه له و الرّفق به) و اما حق كسى كه قبول كند نصيحت ترا و خواهان باشد نصيحت را آنست كه آن چه خير او باشد در امور دنيوى و اخروى او به او برسانى، و مى بايد كه غرضت ترحم باشد بر او كه بى چاره است و بدست نفس و شيطان گرفتار است و با او به رفق و مدارا سر كنى و از جهه او دعا كنى و به زبان خوش او را باز دارى از بدى، و بدارى به خوبى و در غالب اوقات در زمانى كه معصوم مستولى نباشد رفق و مدارا انفع است و درشتى سبب زيادتى اصرار است بر معاصى بنا بر اين است كه صدوق باب امر معروف و نهى از منكر را با جهاد ترك

کرده است و لیکن این نحو نیز وارد است و الیوم بعنوان نصایح و مواعظ انفع است و اللّٰه تعالی یعلم احکامه

[حق کسی که نصیحت کند ترا]

(و امّا حقّ النّاصح ان تلیّن له جناحک و تصغی الیه بسمعک فان اتی بالصّواب حمدت اللّٰه عزّ و جلّ و ان لم یوفّق رحمته و لم تتّهمه و علمت انّه اخطا و لم تواخذه بذلک الّا ان یکون مستحقّا للتّهمه فلا تعبأ بشی ء من امره علی حال و لا قوّه الّا باللّٰه) و اما حق کسی که نصیحت کند ترا آنست که بال خود را از جهه او بگسترانی یعنی به ادب و تواضع نزد او بنشینی و گوش خود را با دل متوجّه او سازی اگر موافق حق نصیحت کند ترا حق سبحانه و تعالی را بر آن

شکر کنی، و اگر موفق نشود و در بعضـی از نسـخ و ان لم یوافق است یعنی اگر موافق حق نگویـد بر او رحم کنی و او را متهم ندانی و بدانی که خطا کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۳

است و او را مؤاخـذ نـدانی به آن خطا و مؤاخـذه نکنی او را مگر آن که مسـتحق تهمت باشـد به آن که فاسق باشـد یا فسق او ظاهر شود که در این صورت اعتنا به او مکن بر هیچ حالی و او را در حکم معدوم دان و نیست قوتی مگر بحق سبحانه و تعالی و توفیق او

[حق پیران]

(و امّا حقّ الکبیر توقیره لسنّه و اجلاله لتقدّمه فی الاسـلام قبلک و ترک مقابلته عند الخصام و لا تسبقه إلی طریق و لا تتقدّمه و لا تستجهله و ان جهل علیك احتملته و اکرمته لحقّ الاسلام و حرمته) و اما حق پیران آنست که تعظیم کنی ایشان را چون سال بسیار دارنـد و کریمان بنـدگان پیر را آزاد می فرمایند، یا احادیثی که وارد است در تعظیم ایشان و آن که تعظیم ایشان بمنزله تعظیم حق سبحانه و تعالی است و باید که ایشان را بزرگ دانی و تعظیم کنی چون پیشتر از تو به شرف اسلام مشرف شده اند و اگر بـا تو معـارضه کننـد در امری به ایشان معارضه نکنی و در راهی که رونـد پیش پیش ایشان نروی و نسبت جهالت به او ندهی و اگر تندی کند بگذرانی و او را گرامی داری از جهه حق و حرمت اسلام

[حق کودک]

(و امّـا حـقّ الصّـغیر رحمته فی تعلیمه و العفو عنه و السّـتر علیه و الرّفق به و المعونه له) و امـا حق کودك آنست که بـا او ترحم نماینـد در تعلیمش بهر مقدار که به او دشوار نباشد و از او عفو کنند اگر بدی از او صادر شود و به پوشانند بر او که نفهمد که این کس مطلع شـده است بر بـدی او و بـا او رفق و مـدارا کننـد و او را در همه امور مـدد کننـد از نفقه و کسوه و زیادتیهـا که خواهد آمد چون حق سبحانه و تعالی بر او نمی گیرد بشرط آن که سبب تضییع او نشود تادیب می باید کرد از روی همواری

[حق سائل]

(و امّا حقّ السّائل إعطاؤه علی قـدر حاجته) و اما حق کسـی که چیزی بطلبـد آنست که بقـدر احتیاج او به او برساننـد هر چه را سؤال کند و گذشت در ابواب زکات

[حق مسئول]

(و امّا حقّ المسـئول ان اعطی فاقبل منه بالشّکر و المعرفه بفضله و ان منع فاقبل عذره) و اما کسی که از او سؤال کنند آنست که اگر بدهـد قبول کن و شـکر او بکن و بـدان که حق سـبحانه و تعـالی بر او تفضـل نموده است که او را مـالی داده است که در مصارف خیر صرف می کند و اگر رد کند سؤالت را که ندارم یا حاضر نیست عذرش را قبول کن شاید راست گوید و عذری

داشته باشد و گذشت که بدا حال او که رد کند و عذری نداشته باشد یا عذر را دروغ گوید

[حق کسی که ترا خوشحال کند]

(و امّا حقّ من سرّک للّه تعالی ان تحمد اللّه تعالی اوّلا ثمّ تشکره) و اما حق کسی که ترا خوشحال کند از جهه رضای حق سبحانه و تعالی آنست که أولا شکر و سپاس الهی به جا آوری که او سبب مسرور شدن تست بعد از آن شکر آن شخص را به جا آوری و او را به خوبی یاد کنی و دعا کنی

[حق کسی که با تو بدی کرده است]

(و امّا حقّ من ساءک ان تعفو عنه و ان علمت انّ العفو یضرّ:

انتصرت قال اللّه تعالی و لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولئِکَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ) و اما حق کسی که با تو بدی کرده است و تحصیل اجر عظیم از جهه تو کرده است آنست که از او عفو کنی، و اگر دانی که عفو ضرر می رساند انتقام می توانی کشید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر آینه کسی که انتقام کشد از دشمن خود بعد از آن که بر او ستم کرده باشند بر ایشان حرج و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۵

گناهی نیست و جایز است خصوصا هر گاه سبب زیادتی طغیان او شود

[حق اهل ملتت که مسلمانند]

(و امّا حقّ اهل ملّتک اضمار السّلامه لهم و الرّحمه بهم و الرّفق بمسیئهم و تألّفهم و استصلاحهم و شکر محسنهم و کفّ الاذی عنهم و تحبّ لهم ما تحبّ لنفسک و تکره لهم ما تکره لنفسک و ان یکون شیوخهم بمنزله ابیک و شبابهم بمنزله اخوتک و عجایزهم بمنزله أمّک و الصّغار بمنزله أولادک) و اما حق اهل ملتت که مسلمانند آنست که همیشه سلامتی ایشان را خواهی و بر ایشان مهربان باشی و با بدان ایشان رفق و مدارا کنی و نصیحت کنی و از جهه ایشان دعا کنی تا به راه آیند و ترک بدی کنند با تو و غیر تو، و اصلاح کنی فساد ایشان را و با هم الفت دهی، و نیکوکاران را شکر گویی، و آزار خود را از کافه مسلمانان باز داری و آن چه از جهه خود خواهی همان را از جهه ایشان خواهی و آن چه را از

جهه خود نخواهی از جهه ایشان نخواهی، و پیران ایشان را بمنزله پدر خود دانی و جوانان ایشان را بمنزله برادران خود دانی، و پیره زنان ایشان را بمنزله مادر خود دانی، و کودکان ایشان را بمنزله فرزندان خود دانی و آن چه لازم است از رعایت حقوق والدین و اخوان و اولاد با ایشان رعایت کنی بلکه بالاتر چون اخوت ایمانی بالاتر است از اخوت نسبی، و احادیثی که وارد است در رعایت حقوق اخوان مؤمنین خصوصا پیران ایشان از حد حصر بیرونست و کتاب کفر و ایمان کافی و نور و رحمت برقی و غیر آن از کتب صدوق و غیره متکفل آنست بلکه در قرآن مجید آن مقدار واقع است که حصر نمی توان کرد

[حق اهل ذمّه]

(و امّا حقّ الذّمّه ان تقبل منهم ما قبل اللَّه عزّ و جلّ منهم و لا تظلمهم ما وفوا للّه عزّ و جلّ بعهده)

لوامع صاحبقرانی، ج ‌٨، ص: ٧٩۶

و اما حق اهل ذمّه از یهود و نصاری و مجوس آنست که از ایشان قبول کنی آن چه را حق سبحانه و تعالی از ایشان قبول فرموده است از دادن جزیه و وفا به عهدهایی که با ایشان کنند و بعضی از آن گذشت و تفصیلش خواهد آمد، و آن که بر ایشان ستم نکنی تا ایشان بعهد خدا و رسول عمل نمایند و چون مخالفت کنند با شرط از امان بیرون می روند و خونشان هدر می شود و مالشان از مسلمانانست به تفصیلی که عن قریب مذکور خواهد شد إن شاء اللَّه تعالی

باب الفروض على الجوارح

(قال امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه فی وصیّته لابنه محمّد بن الحنفیّه رضی اللَّه عنه یا بنیّ لا تقل ما لا تعلم بل لا تقل کلّما تعلم فانّ اللَّه تعالی قد فرض علی جوارحک کلّها فرائض یحتجّ بها علیك یوم القیمه و یسألك عنها و ذکّرها و وعظها و حذّرها و ادّبها و لم یترکها سدی فقال اللَّه تعالی وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا و قال اللَّه تعالی «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِكُمْ ما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ثمّ استعبدها بطاعته فقال عزّ و جلّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فهذه فریضه جامعه واجبه علی الجوارح و قال اللَّه تعالی وَ

أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً يعنى بالمساجد الوجه و اليدين و الرّكبتين و الابهامين و قال عزّ و جلّ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لا أَبْصارُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ يعنى بالجلود الفروج) اين بابى است در آن چه واجبست بر اعضا و جوارح بنى آدم منقول است در حسن كالصحيح از حماد بن عيسى از بعضى از مشايخش از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّه عليه كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللَّه عليه فرمودند در وصيّتى كه فرمودند به پسرش محمّد بن حنفيّه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۷۹۸

كه مشهور بود باسم مادر چون مادرش حضرت فاطمه زهرا نبود صلوات اللَّه عليهما، اى پسرك و كاف مرحمتست نه كاف تصغير كه حق سبحانه و تعالى از او خوشنود باد و او بزرگست و آن چه كيسانيه نسبت به او مى دهند كه دعوى امامت كرد از مكرهاى مختار است و او قايل بود به امامت حضرت سيد الساجدين و چون جميعى قايل بودند به امامت او و او خواست كه حجه بر ايشان تمام كند بحسب ظاهر به نزد حضرت سيد الساجدين آمد چنانكه منقولست در صحيح از زراره و ابو عبيده از حضرت امام محمّد باقر صلوات اللَّه عليه كه چون حضرت سيد الشهداء با على مراتب جنّت خراميدند و حضرت سيد الساجدين به مكه معظمه آمدند محمّد بن حنفيّه رضى اللَّه عنه به حضرت گفتند اى پسر برادر مى دانى كه حضرت سيد المرسلين صلى اللَّه عليه حضرت امير المؤمنين را امام و وصى خود گردانيدند پس به حضرت امام حسن پس به حضرت امام حسين و الحال كه پدرت شهيد

شد صلوات اللَّه علیه وصیت نفرمودند و من عم توام و بمنزله پدر توام و فرزند حضرت امیر المؤمنینم و از تو بزرگ ترم و تو جوانی در ابتداء جوانی با من منازعه مکن در امامت و وصیت و بمن گذار حضرت فرمودند که ای عم از خدا بترس و دعوای ناحق مکن و ترا نصیحت می کنم که این دعوی مکن که از جمله جاهلان خواهی بود.

ای عم به درستی که پدرم پیش از آن که متوجّه عراق شود مرا وصی و جانشین خود کرد و پیش از شهادت به یک ساعت باز وصیت فرمود و اینک سلاح رسول خدا (ص) نزد منست و آن علامت امامت است زنهار که متعرض این امر مشو که می ترسم که اگر این اراده بکنی عمرت کوتاه شود و احوال دنیایت نیز پراکنده شود، به درستی که حق سبحانه و تعالی وصیت و امامت را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۹

فرزندان حسین صلوات اللَّه علیه مقرر فرموده است اگر خواهی که بر تو ظاهر شود بیا تا با تو به نزد حجر الاسود رویم و از او سؤال کنیم هر چه او بگوید به آن عمل نماییم پس هر دو با هم آمدند به نزد حجر و اصحاب محمّد نیز بودند پس حضرت سید الساجدین صلی اللَّه علیه فرمودند که ای عم اول تو ابتدا کن و تضرع و زاری کن و از حق سبحانه و تعالی طلب کن تا حجر شهادت دهد بر امامت و خلافت تو، پس محمّد بن حنفیّه شروع کرد در دعا و تضرع و زاری و خطاب بحجر کرد جواب نشنید پس حضرت فرمودند که

ای عـم اگر تـو امـام و وصـی می بـودی حجر ترا جـواب می داد، پس محمّـد گفت ای پسـر برادر تـو دعـا کن، پس حضـرت فرمودنـد که سؤال می کنم از تو که بحق آن خداونـدی که عهـد و پیمـان پیغمبران و اوصـیای جمیع پیغمبران و عهـد و پیمـان جمیع خلایق را به تو سپرده است که البته ما را خبر ده که بعـد از حسـین بن علی امام و وصـی او کیست؟ پس حجر به حرکت آمـد به مرتبه که نزدیـک بود که از جـای خود بیرون آیـد و حق سـبحانه و تعالی او را گویا کرد به زبان عربی هویـدا و گفت خداوندا به درستی که امامت و خلافت و وصایت بعد از حسـین از علی بن الحسـین بن فاطمه بنت رسول اللّٰه است صلوات اللّٰه علیهم پس محمّد بن حنفیّه قایل شد به امامت حضرت سید الساجدین و اصحابش نیز قایل شدند به امامت حضرت.

و از مشایـخ مـذاکره دارم که این گفتگو از جهه طمأنینه اصـحاب آن حضـرت و رجوع اصـحاب محمّد بن حنفیّه بود و اگر نه روایـات متـواتره وارد است که حضـرت امیر المـؤمنین صـلوات اللّٰه علیه در وقت رفتن همه فرزنـدان خـود را جمـع فرمودنـد و حضرت سید الساجدین چهار ساله بودند و محمّد بن حنفیّه نیز حاضر بود و حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۰

بعد از من حسن امام است و بعد از حسن: حسـین و بعد از حسـین: علی بن الحسـین و اشاره به آن حضرت فرمودند و بقیه ائمه را یک یک فرمودند و محمّد بکرّات و مرّات شنیده بود امامت سیّد الساجدین را از

برادرانش چگونه معارضه می نمود با حضرت، علی ای حال شک نداریم در آن که محمّد به امامت آن حضرت معترف بودند.

و به اسانید معتبره منقول است از کابلی و غیر او که قایل بودند به امامت محمّد مدّتی و چون از او سؤال کردند که امروز امام زمان بر عالمیان کیست محمّد گفت: امام من و امام عالمیان حضرت علی بن الحسین است و به نزد آن حضرت آمدند و معجزه دیدند و برگشتند و به امامت آن حضرت قایل شدند، و عامه نیز نقل کرده اند روایات و اشعار در این باب، و از آن جمله مبرّد در کامل روایت کرده است و در صحیح از جابر جعفی منقولست، و ابیات سید حمیری نیز در مناقب مسطور است و در کشی و مناقب ابن شهرآشوب و غیرهما منقولست.

حضرت می فرمایند در این وصیّت طولانی که ای فرزند هر چه را ندانی مگو بلکه هر چه را دانی همه را مگو بسیار حقی که نتوان گفت به سبب تقیه یا به سبب عدم قابلیت طالب علم، زیرا که حق سبحانه و تعالی بر هر یک از اعضای تو چیزی چند واجب ساخته و حجّت بر تو تمام کرده است و ترا از آنها سؤال خواهد کرد و تذکیر جوارح تو فرموده است که فراموش نکند و همه را پند داده است و ترسانیده است و تادیب کرده است و ایشان را مهمل نگذاشته است، از آن جمله فرموده است که متابعت مکن آن چه را ندانی به درستی که فردای قیامت از گوش و چشم و دل هر کس از هر یک سؤال خواهند کرد که آیا

آن چه به آن عمل کردی بچشم دیدی یا به گوش شنیدی تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۱

متواتر شد و معلومت شد یا براهین آنها را بدل یافتی پس اگر ندیده باشد یا نشنیده باشد یا ندانسته باشد چشم گوید ندیده بودم و گوش گوید نشنیده بودم و دل گوید که اعتقاد نداشتم و اگر معلومش باشد چشم گوید که معجزات دیدم یا گوش گوید که مرا علم به همرسید از راه تواتر یا غیر آن مثل آن که از معصوم شنیده باشد، یا دل گوید که مرا از راه دلیل و برهان معلوم شده بود از این جهت زبان به آن متکلم شد چون غالبا علم از این راهها حاصل می شود و مستحق ثواب خواهد بود و به مراتب عالیه بهشت خواهد رسید، و اگر او را علم بهم نرسیده باشد و به آن عمل کرده باشد یا اعتقاد کرده باشد معذّب خواهد شد به سبب مخالفت الهی، دیگر حق سبحانه و تعالی می فرماید یعنی اگر نه این بود که فضل و رحمت الهی شامل حال شما باشد هر آینه به شما می رسید به سبب افترا عذاب عظیم به سبب آن که از زبان یکدیگر می شنیدید و نقل می کردید چیزی را که به آن علم نداشتید و می پنداشتید که سهل است و حال آن که نزد حق سبحانه و تعالی گناه عظیم بود.

بدان که ظاهر آیه در افتراء بر عایشه نازل شده است به سبب آن که عقد حمایل خود را در منزلی از منازل در وقتی که به قضای حاجت رفته بودند انداخته بود، و چون می رود که آن عقد را بجوید شتر دار

به گمـان آن كه عايشه در كجاوه است شتر را مى برد و چون عايشه بر مى گردد مى بينـد كه همه رفته انـد و صـفوان از عقب بوده است مى رسد و مى يابد كه عايشه مانده است از شتر به زير مى آيد و او را سوار مى كند و سـر شتر را مى كشد و قبل از آمـدن او كه شتر مى خوابـد مى بيننـد كه عـايشه در كجـاوه نيست حضـرت سـيّد الأنبياء صـلى اللَّه عليه و آله كسـى مقرّر مى فرمايند كه بطلب او برود كه ناگاه مى بينند صفوان مى آيد و عايشه را مى آورد منافقان با جمعى از مسلمانان شروع در

لوامع صاحبقرانى، ج ‏٨، ص: ٨٠٢

افترا مى كننـد كه صـفوان عـايشه را نگاه داشـته بوده است بواسـطه زنا و حضـرت را خاطر جمع بوده است از عايشه و ليكن به سبب اين نسـبت آزرده بوده انـد و منتظر وحى بودنـد تـا جبرئيل آمـد و آيات براءت عايشه و عـذاب افترا را آورد پس ممكن است كه مراد از آيه نسـبت زنا باشد كه غالبا از اكثر مردمان به سـبب قراين واقع مى شود و يقينا مشروع نيست و موجب عذاب الهى است و از جمله گناهـان كـبيره است بـا جمـاع، و اظهر آنست كه بر تقـدير نزول آيه در اين واقعه لفـظ عـام است و مورد خاص و خصوص مورد مخصـص عموم نيست پس مطلقا جايز نباشد گفتن چيزى كه به آن علم نداشته باشند و اگر در احكام الهى باشـد بـدتر خواهـد بود، و جمعى از قـدما شـيعه باين آيه اسـتدلال كرده اند بر آن كه حرامست عمل بظن كردن خواه از قياس يا خبر واحد يا اجتهاد باشد و تجويز عمل به خبر واحد بنا بر

آنست که از دلیل قطعی ظاهر شده است جواز عمل از قبیل به شهادت دو عادل هر چند مظنون است و لیکن مستندش قطعی است و جمعی گفته اند که چون در نسبت زنا وارد شده است مخصوص همین است و خصوصیتی به افترا بر عایشه ندارد و هر افترائی حرامست مگر آن که چهار گواه عادل یک بار به بینند و یک بار گواهی دهند پس این حکم مخالف احکام دیگر است به سبب آن که هر چند کسی خود زنا را دیده باشد مثل میل در سرمه دان نقلش حرامست و نزد شارع کاذبست هر گاه چهار عادل بر طبق قول او شهادت ندهند به نص قرآن پس مشکل است استدلال بر عموم اما از استدلال حضرت ظاهر می شود که اعم مراد است اگر چه ممکن است که مراد حضرت نیز خصوص این واقعه باشد و اشاره باشد به مواضع دیگر اما خلاف ظاهر است، یا آن که در صورتی که دست بعلم رسد عمل بظن نتوان کرد و الیوم که مستند احکام الهی ظنون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۳

است غالبا اگر عمل بظن نتواند رفع احکام الهی می شود و ممکن است که قایل شویم که الیوم نیز مکلّف باشیم بعنوان احتیاط مثلا هر گاه علم ضروری داریم بوجوب صلاه و اگر سوره و قنوت و سلام را مثلا در نماز واقع سازیم بی دغدغه نماز کرده ایم و اگر اینها را واقع نسازیم جزم نداریم که بری ء الذمّه شده ایم هر چند ظن داریم که مستحبّند و آن چه اکثر اصحاب می گویند که واجبست که مجتهد بظن خود عمل نماید عمل کرده ایم زیرا که همه عمل به احتیاط

کرده اند و مجتهد می داند که ظن دارد به استحباب و می داند که احتیاط نیز خوبست و نیت همین است، و اگر گویند که در نیت جزم می بایـد به همه جزم دارد، و اگر گوینـد که جزم بوجوب یا اسـتحباب می باید بر تقدیری که این نیت در کار باشـد محال است که در چنین مواضع مکلف به جزم باشد چون جزم محال است و تکلیف ما لا یطاق نشده است، و اگر جاهلی جزم کنـد نفهمیـده است جزم را از خطور بال پس احوط آنست که مهما أمکن عمل به احتیاط کنـد تا بی دغـدغه عمل بعلم کرده باشد تا عمل به آیات و اخبار متواتره کرده باشد، و آن چه مشـهور است میان متاخرین که ظنّیت طریق منافات به علمیّت حکم نـدارد ظنی است واهی، و وهمی است فاسد چه محال است علم با ظن مدرک مگر به اعتبار وجوب عمل و آن نیز واهی اسـت چون مبنای وجوب عمل بر اجماع است و کجا علم بهم می رسد در این مسأله که اجماعی است که معصوم داخل باشد در آن بلکه مظنون خلاف آنست چون ظاهر آیات و اخبار متواتره وجوب متابعت علم است.

پس حضـرت فرمودند ثمّ استعبدها بطاعته یعنی حق سبحانه و تعالی در این آیات أولا علم طلب نمود که احکام الهی را بدانید بعنوان علم و بعد از آن جوارح را به بندگی خود خواند که آدمی جوارح را به بندگی بدارد به آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۴

فرمود که ای جمعی که به شرف ایمان مشرف شـده ایـد رکوع کنید و سـجود کنید و عبادت کنید پروردگار خود را و به جا آورید

خوبیها را تا شاید رستگار شوید، و در اخبار صحیحه وارد است که مراد از آیه رکوع و سجود نماز است بلکه ظاهر آیه امر به نماز و زکاتست، و چون جزو اعظم نماز رکوع و سجود بود از جهه زیادتی اهتمام آن را مقدم داشت و عبادت از مجموع نماز است و اگر اعم باشد شامل نماز هست البته و مراد از و افعلوا الخیر بحسب ظاهر زکاتست و اگر اعم مراد باشد شامل آن نیز هست پس حضرت فرمودند که مراد از آیه خواه رکوع و سجود فقط باشد یا نماز باشد یا اعم این فریضه ایست که شامل جمیع جوارح است چه در حال رکوع و سجود همه اعضا در کارند، بر پاهای می ایستد و دستها به زانوها می نهد و چشم را به جایی که فرموده است می اندازد و پشت را راست می کند و هم چنین در سجود.

و دیگر فرمودند که به درستی که اعضائی که به آن سجود می کنند مال حق سبحانه و تعالی است پس این اعضا را مخصوص حق سبحانه و تعالی سازید در سجده کردن و دیگری را شریک خداوند خود مگردانید پس حضرت فرمودند که مراد از مساجد در این آیه هفت عضویست که در حالت سجود به زمین می رسانند و آن رو و کف دستها و زانوها و انگشتهای مهین هر دو پاست، و احادیث صحیحه گذشت که مراد الهی از این مساجد این اعضاست و اهل بیت اعرفند به مراد الهی بلکه غیر ایشان کسی عالم نیست مگر آن که از ایشان اخذ نموده باشد.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که شما نمی توانید پوشانیدن

افعال خود را از جوارحی که فردای قیامت بر شما گواهی خواهند داد گوش می گوید که شنیدم و چشم می گوید که دیدم و پوستهای بدنهای شما گویند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۵

که سودیم یعنی فرجهای شما گویند که زنا کردیم و اگر شما خواهید که ایشان بر شما گواهی ندهند خواهش شما نفع نمی کند و اعضای شما بر افعالی که به آن مکلّفند گواهی خواهند داد و اقرار خواهند نمود، و ظاهر این آیات آنست که جوارح را شعور خواهد بود بلکه الحال نیز هست و به سبب اراده شما مغلوب می شوند در مخالفت الهی و راضی نیستند و محتمل است که غرض این باشد که چون حق سبحانه و تعالی گواهست و کفی باللّه شهیدا اگر منکر شوید اعضای شما را گویا خواهم کرد تا بر شما و بر خود گواهی دهند و اللّه تعالی یعلم (ثمّ خصّ کلّ جارحه من جوارحک بفروض و نصّ علیها، ففرض علی السّمع ان لا تصغی به إلی المعاصی فقال تعالی وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ، و قال تعالی وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ ثمّ استثنی عزّ و جلّ موضع النّسیان فقال وَ إِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ، و قال تعالی فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللَّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ، و قال تعالی وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً و قال عزّ و جلّ وَ إِذا

سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ فهذا ما فرض اللّه تعالى على السّمع و هو عمله و فرض على البصر ان لا تنظر به إلى ما حرّم اللّه تعالى عليه فقال عزّ من قائل قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ فحرّم ان ينظرا احد إلى فرج غيره، و فرض على اللّسان الاقرار و التّعبير عن القلب ما عقد عليه فقال

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٨٠۶

تعالى قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا الْآيَه، و قال عزّ و جلّ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً و فرض على القلب و هو امير الجوارح الّذى به تعقل و تفهم و تصدر عن امره و رأيه، فقال عزّ و جلّ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ الايه و قال تعالى حين اخبر عن قوم اعطوا الايمان بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم فقال تعالى الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ، و قال عزّ و جلّ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ و قال تعالى وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ و فرض على اليدين ان لا تمدّهما إلى ما حرّم اللّه عزّ و جلّ عليك و ان تستعملهما بطاعته، فقال عزّ و جلّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، و قال تعالى فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ، و فرض على الرّجلين ان تنقلهما فى طاعته، و ان لا تمشى بهما مشيه عاص، فقال عزّ و جلّ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا كُلُّ

ذلِكَ كانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً، و قال عزّ و جلّ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ فاخبر عزّ و جلّ عنها انّها تشهد على صاحبها يوم القيمه، فهذا ما فرض اللّٰه تعالى على جوارحك فاتّق اللّٰه يا بنىّ و استعملها بطاعته و رضوانه و إيّاك ان يراك اللّٰه تعالى ذكره عند معصيته او يفقدك عند طاعته فتكون من الخاسرين، و عليك بقراءه القرآن و العمل بما فيه و لزوم فرائضه و شرائعه و حلاله و حرامه و امره و نهيه و التّهجّد به و تلاوته فى ليلك و نهارك فانّه عهد من اللّٰه تعالى إلى خلقه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۸۰۷

فهو واجب على كلّ مسلم ان ينظر كلّ يوم فى عهده و لو خمسين آيه و اعلم انّ درجات الجنّه على عدد آيات القرآن فاذا كان يوم القيمه يقال لقارئ القرآن اقرا و ارق فلا يكون فى الجنّه بعد النّبيّين و الصّدّيقين ارفع درجه منه و الوصيّه طويله اخذنا منها موضع الحاجه و لا حول و لا قوّه الّا باللّٰه العلىّ العظيم تمّ الجزء الثّانى من كتاب من لا يحضره الفقيه تصنيف الشّيخ الامام السّعيد الفقيه ابى جعفر محمّد بن علىّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمىّ قدّس اللّٰه روحه و نوّر ضريحه) پس حق سبحانه و تعالى مخصوص گردانيدند هر عضوى از اعضاى ترا به واجبى چند و در قرآن مجيد به آن تصريح فرمود پس واجب گردانيد بر گوش تو كه تو گوش نيندازى به چيزى چند كه بر تو حرام گردانيده است شنيدن آنها چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه خداوند شما

در کتاب شما فرستاده است که اگر در مجلسی وارد شوید که بشنوید که کفران می کنند و انکار می نمایند آیات خدا را یا استهزا و تمسخر به آن کنند با ایشان منشینید و از آن مجلس برخیزید مگر آن که رعایت خاطر شما کرده ترک نمایند و شروع در امر دیگر کنند که اگر در وقت استهزا بنشینید شما نیز مثل ایشان خواهید بود، و مراد از آیات آیات قرآنی است یا رسول خدا و ائمه هدایند صلوات اللّٰه علیهم چنانکه در اخبار دیگر وارد شده است، و شکی نیست که ایشان اعظم دلایل وجود اللّٰه تعالی و قدرت و علم و کمالات اویند، و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه به بینی جمعی را که قدح می کنند در آیات ما یابد می گویند، و مذمّت می کنند آیات ما را پس از ایشان اعراض کن و دوری کن تا شروع کنند در حکایت دیگر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۸

و در اخبار صحیحه وارد شده است که هر مجلسی که سبّ یکی از ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم کنند، یا غیبت مؤمنی کنند در آنجا هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد می باید که در آنجا ننشیند و بعد از آن همین آیه را خواندند پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی استثنا فرمود صورت نسیان را و فرمود که اگر شیطان از خاطرت ببرد که این مجلس چنین است و پیشتر دیده باشی که در این مجلس بد می گویند با ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم و به خاطرت آید بعد از تذکّر با این قومی که ستم می کنند بر خود

منشین، و از حدیث صحیح ظاهر شد که اگر در مجلسی غیبت مؤمنین کنند نباید نشست، بلکه از احادیث صحیحه بسیار ظاهر می شود که هر مجلسی که فسق در آنجا واقع شود حرامست نشستن بلکه حرامست همنشین فساق بودن چه جای اهل بدعت مانند ظلمه و قضاه جور مگر از جهه تقیّه یا رفع ظلمی از مؤمنی که در این صورت جایز است بلکه بسیار است که واجب باشد.

دیگر از آیات سمع قول حق سبحانه و تعالی است که فرموده است که یا محمّد بشارت ده بندگان مرا که گوش می دهند به قرآن و حدیث و متابعت می کنند احسن آن را این جماعتند که حق سبحانه و تعالی هدایت کرده است ایشان را و ایشانند صاحبان عقول و در بعضی از روایات وارد است که مراد از احسن آنست که حدیثی را که بشنوند بهمان لفظ نقل کنند و نقل بالمعنی نکنند بسا باشد که او چیزی فهمد از آن عبارت و دیگری بهتر بفهمد وَ فَوْقَ كُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ، و در مقدمه گذشت، و در بعضی از روایات واقع است که احسن آنست که به عزایم عمل کنند نه به رخصت و به عبارتی دیگر وارد است که هر چه بر نفس دشوارتر است به آن عمل نمایند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۹

دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است مدح جمعی را که چون بگذرند به لغو بگذرند و خود را عزیز دارند و بر خود ترحم نمایند از شنیدن آن، و در اخبار بسیار از ائمه هدی صلوات اللّه علیهم وارد است که مراد از لغو در این آیه و آیات دیگر غناست

و انواع سازها حتی نی، و خلافی نیست نزد علماء شیعه در حرمت ساز و غنا، و شکی نیست که در لهو و لعب انواع سرود حرامست، و در ذکر و قرآن خلافی است که خواهد آمد در باب غنا إن شاء اللّه تعالی و اکثر مفسّرین لغو را تعمیم کرده اند بباطل، و از آن جمله اخبار دروغ مثل قصه حمزه و رستم و اسفندیار و امثال اینهاست، و شکی نیست که شنیدن هیچ یک از اینها خوب نیست و در حرمتش جزم مشکل است، و احتیاط در دین ترک شنیدن هر چیزیست که فایده اخروی بر آن مترتّب نشود.

و دیگر حق سبحانه و تعالی مدح فرموده است جمعی را که هر گاه می شنوند لغو را اعراض می کنند از او، و در اخبار صحیحه بسیار وارد است که گوش مدهید به هیچ باطلی و هر چه قول خدا و رسول نیست باطل است پس اگر سخن خدا و رسول را می شنوید بندگی حق سبحانه و تعالی کرده اید و اگر غیر آن را بشنوید بندگی شیطان کرده اید و همه در باب غنا خواهد آمد ان شاء اللّه تعالی پس حضرت فرمودند که اینها چیزهائی است که حق سبحانه و تعالی بر گوش واجب کرده است که واجبات را بشنوند و محرمات را نشنوند، و ممکن است که فرض بمعنی تقدیر باشد و شامل مندوبات و مکروهات نیز باشد چون همه را حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته است و لغو اعم از محرمات و مکروهات و مباحات باشند و شنیدن مباحات نیز خوب نیست چون تضییع عمر است که سرمایه آدمی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۰

چنانکه

ظاهر آیه است و اینها کار گوش است.

و بر چشم واجب گردانیده که به آن نظر نکنی به چیزی که حق سبحانه و تعالی دیدن آن را حرام گردانیده است پس فرموده است کسی که قایلش عزیز و قهار است که یا محمّد بگو مؤمنان را که چشمهای خود را به پوشانند و فروج خود را محافظت نمایند و حضرت فرمودند که مراد الهی از این آیه آنست که چشمهای خود را به پوشانید از نظر کردن به فرجهایی که حرامست بر ایشان دیدن آنها و فرج خود را محافظت نمایند که نامحرمی نظر به فرجهای ایشان نکند، و در احادیث صحیحه وارد است که هر جا حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده است حفظ فرج را از زنا فرموده است که حفظ کنند و زنا نکنند مگر این آیه که مراد الهی حفظ است از نظر کردن به آن، و هم چنین زنان را نیز حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که نظر به فرجهای زنان نکنند و فرجهای خود را محافظت نمایند که کسی به آن نظر نکند و آیه حجاب بعد از این آیه است که إن شاء اللّٰه خواهد آمد، و شکی نیست که نظر کردن به زنان و مردان از روی شهوت حرامست و خواهد آمد که نظر تیر زهر آلوده شیطان است.

و در حدیث صحیح وارد است که هر نظری که در آن عبرتی نباشد سهو و لغو است، و اعظم اسباب علوم چشم است که به آن مطالعه علوم دینیه کنند و در هر چه نظر کنند تفکر کنند که آن را صانعی و مدبّری هست

که علیم و قادر و حکیم است هر ذره ذرات دلیل است بر وجود واجب الوجود و علم و قدرت و اراده و حکمت او، و تکالیف چشم بسیار است که در ابواب نکاح خواهد آمد بعضی از آن و در هر بابی از ابواب فقه هر یک از جوارح را تکلیفی هست که مذکور شد و خواهد شد، و حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۱

واجب گردانیده است که اقرار کند به اعتقادات واجبه، و ظاهر سازد اعتقاد خود را و چون مسلمان می شود واجبست اظهار بشهادتین به اجماع، و خلافست که آیا شرط اسلام است شرطیّت ظاهر نیست.

و حق سبحانه و تعالی فرموده است که بگوئید که ایمان آوردیم بحق سبحانه و تعالی و بهر چه نازل شده است بر ما که آن پیغمبر آخر الزمان است و اوصیاء او صلوات اللَّه علیهم و قرآن مجید و جمیع آن چه پیغمبر ما آورده از احکام الهی و اوامر و نواهی، و ایمان داریم به حقیقت پیغمبران و کتابهای ایشان در زمان ایشان بر سبیل اجمال و هر پیغمبری که اسم او در قرآن مذکور است یا در اخبار متواتره وارد شده است داخل است در تصدیق بما جاء به النبی صلوات اللَّه علیه.

و در اخبار بسیار وارد است که پیغمبران صد و بیست چهار هزار بوده اند، و اوصیاء پیغمبران سابق بوده اند غالبا، و مجملا اعتقاد لازمست و نفی هر پیغمبری نفی پیغمبر خود است صلوات اللَّه علیهم چنانکه در تتمه این آیه است که ما جدائی نمی اندازیم میان پیغمبران که ایمان داشته باشیم به بعضی از ایشان دون بعضی و چون حقیّت

پیغمبر ما صلوات اللّٰه علیه به معجزات باهره محقق شده است و او تصدیق انبیاء سابق فرموده است ما به آن تصدیق داریم و اگر نه بر ما ظاهر نشده است نبوّت ایشان از جای دیگر.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که به مردمان سخن خوب بگوئید یا از جهه همه کس سخن خوب بگوئید، و در اخبار وارد است که از برای مردمان بگوئید چیزی را که خواهید که ایشان از جهه شما آن را گویند و مگویید از جهه ایشان چیزی را که نخواهید که ایشان از جهه شما بگویند و مجرب است که هر که خوب می گوید خوب می شنود و هر که بد می گوید بد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۲

می شنود.

دیگر حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است بر دل که پادشاه جوارح و اعضاست که آن نفس ناطقه است و جوارح و قوی لشکر اویند و جوارح به سبب دل چیزها را می دانند و می فهمند و هر چه می کنند بامر او می کنند پس فرمود که مگر کسی که به اکراه او را بر کفر بدارند و ایمان در دل او قرار گرفته باشد، و این آیه در عمار بن یاسر و اصحاب او نازل شد که والدین او را اهل مکه امر کردند به سبّ حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و سب نکردند و ایشان را به زجر تمام شهید کردند و عمار سب کرد و نجات یافت و چون این خبر به آن حضرت رسید اصحاب شروع کردند در مذمّت عمّار حضرت فرمودند که والدین او سبقت کردند به بهشت و عمّار را نجات داد فقهش و

حق سبحانه و تعالى از جهه تصديق آن حضرت اين آيه را فرستاد پس ظاهر شد كه ايمان فعل قلب است و با ايمان منافات ندارد كفر از روى تقيّه.

و در اخبار متواتره وارد شده است كه حضرت امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه مى فرمودند كه بعد از من كفّار بنى اميّه بر شما مسلّط خواهند شد و شما را امر خواهند كرد به سبّ من: بكنيد و ظاهر اخبار آنست كه اگر سبّ نكند شهيد شده است و حمل كرده اند بر كسى كه مسأله نداند يا محبّت مفرط مانع او باشد از تلفّظ باين كفر، و على اى حال مغفور است البته بلكه اعلى مراتب شهدا دارد، الآيه يعنى تا آخر آيه كه آن اينست كه ليكن كسى كه بدل كافر شود غضب و عقاب الهى از جهه او مهيّاست، پس ظاهر شد كه كفر و ايمان كار دل است.

ديگر حق سبحانه و تعالى بيان فرموده است احوال منافقان را كه به زبان

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۸۱۳

ايمان آورده بودند و بدل مؤمن نبودند و فرمود كه آن جماعتى كه به زبان مى گويند كه ايمان آورديم و دل ايشان ايمان نياورده است و قبل از اين آيه مذمّت ايشان فرموده است و قرآن مجيد مشحون است از مذمّت منافقان و از آن كه ايمان فعل قلب است و ديگر ذكر حق سبحانه و تعالى فعل قلب است چنانكه فرموده است. كه آيا چنين نيست كه بذكر حق سبحانه و تعالى قرار مى گيرد دلها، و بهترين اذكار آنست كه نزد واجبات: خداوند خود را ياد كند و به جا آورد و نزد محرمات: ترك كند چنانكه در

روایات صحیحه متواتره وارد شده است.

و دیگر بسیاری از اعمال قلب را یاد فرموده است و فرموده است که اگر ظاهر کنید چیزهائی را که در نفوس شماست یا پنهان کنید آنها را حساب می کند حق سبحانه و تعالی شما را بر آنها و آن ریا و کبر و عجب و عداوت و بغض مؤمنان است و امثال آن و کفر و ایمان و غیر آن پس می آمرزد هر که را که می خواهد که قابلیت رحمت دارند و معذّب می سازد هر که را می خواهد که قابل رحمت نیستند.

و دیگر واجب گردانیده است بر دستها که دراز نکنند به جانب آن چه آن را حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است، و اگر دزدی کنند ببرند، و اگر کسی را بکشند بنا حق او را بکشند و هم چنین سایر اعمال قبیحه که دست آن را می کند، و امر فرموده است که آن را به طاعت الهی بدارند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ای مؤمنان چون از خواب برخیزید یا اراده نماز کنید پس وضو سازید به آن که روهای خود را بشویید و دستها را با مرفق بشویید یا دستهای تا مرفق را بشویید و سرهای خود را مسح کنید و پاهای تا کعبین را یا پاها را تا کعبین مسح کنید چنانکه به تفصیل گذشت پس در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۴

آیه واجب ساخت شستن دستها را و شستن بقیه اعضا و مسح آن را به دستها.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه به کافران رسید گردن ایشان را بزنید و جهاد کار دستت و کار دست

بسیار است.

دیگر واجب گردانید بر پاها که آن را به طاعت او بدارید مثل نماز و حج و جهاد و غیر آن و فرمود که باین پاها بنحو عاصیان و متکبّران راه مروید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که راه مرو در زمین از روی تکبّر و تجبّر که پاها را در زمین سخت می کنند، و گردنهای خود را می کشند به درستی که از این سخت گذاشتن زمین را نخواهی دریدن و از این گردنکشی از کوهها در نخواهی گذشتن زمین: با این سختی متواضع است نزد حق سبحانه و تعالی و کوهها: با این بلندی نزد فرمان او ذلیلند تو با این ذلّت و خواری که در هر ساعتی داری چرا فروتنی نمی کنی، به هوایی از پا در می آیی، و به لقمه بیمار می شوی، و به قطع نفسی می میری و در هر آنی محتاج ابقاء و تربیت اویی باید که شکسته بسته راه روی سر به زیر افکنده و بهر که رسی سلام کنی و تواضع کنی و شکستگی را شعار و دثار خود کنی، و چون حق سبحانه و تعالی بیشتر اوامر و نواهی فرموده است می فرماید که هر بدی که مذکور شد حق سبحانه و تعالی را خوش نمی آید با آن که فی نفسه قبیح است و از برای تو بد است و اگر بد نمی بود از جهه تو می بایست که همین که بدانی که خالق را خوش نمی آید ترک کنی.

و دیگر فرموده است حق سبحانه و تعالی که در روز قیامت مهر بر زبانهای ایشان خواهیم کرد و دستها و پاهای ایشان با ما سخن خواهد کرد و خواهند

گفت که مادر دار دنیا چها کرده ایم و جاهائی که نبایست رفت و کارهائی که نبایست کرد کرده ایم، پس حق سبحانه و تعالی خبر داده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۵

ترا که فردا همه بر تو شهادت خواهند داد و ترا بعذاب او در خواهند آورد امروز پر در تحصیل مرادات ایشان مکوش که در آن روز همه دوستانت دشمن تو خواهند شد پس این چیزهائی است که حق سبحانه و تعالی بر جوارحت واجب گردانیده است، پس ای فرزند از حق سبحانه و تعالی بترس و اعضا و جوارح خود را به طاعت و عبادت او بدار و زنهار که چنان مکن که حق سبحانه و تعالی ترا ببیند که معصیت می کنی یا به بیند که ترک طاعت کرده چون همیشه رقیب تست، هر چه می کنی می بیند و هر چه در خاطرت گذرد می داند بلکه از این جهت خود را سمیع و بصیر نامیده است که بد نکنی و بد نگویی اگر مخلوقی بر تو مطلع باشد البته بد نخواهی کرد، خداوند خود را اهون النّاظرین مکن و مدان که از جمله خاسران و زیان کاران خواهی بود.

و بر تو باد ای فرزند که مداومت کنی بر قرائت قرآن مجید و عمل کردن به آن چه در اوست و بر ملازمت نمودن بر فرایض و شرایع و حلال و حرام و امر و نهی آن و بر آن که شبها را بیدار داری به قرآن و بر تو باد به قرائت آن در شب و روزت به درستی که قرآن مجید عهد و پیمان و فرمان واجب الاتباع خداوند عالمیان است اگر پادشاهی از پادشاهان

دنیا فرمانی به تو نویسد همیشه آن فرمان را در برابر خود خواهی گذاشت که مبادا تقصیری از تو صادر شود در چیزی از آن این فرمان پادشاه پادشاهان است که بسوی همه خلایق فرستاده است پس بر هر مسلمانی واجبست که اقلا هر روز پنجاه آیه آن را فکر کند و هر آیه خزینه از خزاین الهی است باید که سر آن خزینه را برداری و هر چه مقدورت باشد از آن خزینه از جهه خود ضبط نمائی، و بدان که درجات بهشت بعدد آیات قرآنست پس چون روز قیامت می شود به قاری قرآن می گویند که بخوان و بالا رو و هر چه را خوانده است و به آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۶

عمل نموده است می خواند و بالا می رود، و بعد از پیغمبران و صدیقان درجه کسی بلندتر از درجه قاری قرآن نخواهد بود که جمیع را خوانده باشد و به آن عمل نموده باشد هر چند در خاطر نداشته باشد و بر هر چه در این وصیت مذکور است احادیث بسیار وارد است بلکه همه متواتر است.

و در حدیث صحیح بلکه احادیث صحیحه وارد است که آیات قرآن هفده هزار آیه است، و در روایتی هجده هزار آیه است و همه را در قبر تعلیم شیعیان حضرات ائمه معصومین صلوات اللَّه علیهم خواهند نمود، و در زمان حضرت صاحب الامر آن قرآن را که تمامست و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللَّه علیه جمع کرده است اظهار خواهند فرمود و شیعیان خلّص که زنده شوند نیز موافق آن در حفظ خواهند داشت و این معنی نیز یک معجز آن حضرت و معجز قرآن خواهد

بود، اگر چه معجزات همه انبياء را آن حضرت صلوات اللّٰه عليه اظهار خواهند فرمود، و اگر چه حضرات ائمه معصومين همه را داشتند و ليكن از خوف و مصالحى ديگر اظهار نمى فرمودند، و چون در زمان آن حضرت به وعده الهى كه در قرآن مجيد فرموده است خوف نخواهد بود تقيّه مرتفع خواهد شد و آيه در سوره نور است كه آن آيه نيز به اجماع اهل بيت در شأن ايشانست، و آيه رفع خوف اينست كه «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ إلخ» يعنى حق سبحانه و تعالى وعده داده است جمعى را كه ايمان حقيقى به خدا و رسول آورده اند و همگى اعمال صالح را به جا آورده اند كه البته خلافت خواهد داد ايشان را در زمين چنانكه پيشينيان را نيز خلافت داد كه همه انبيا باشند، يا پيغمبرانى را كه رياست دين و دنيا داده است يا كسانى را كه امام گردانيده است يا كسانى را كه لفظ خلافت در شأن ايشان هست مثل حضرات آدم، و

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۸۱۷

هارون، و داود عليهم السّلام و هر آينه تمكين خواهد داد از جهه ايشان دين ايشان را كه مرضى حق سبحانه و تعالى است و به آن دين از ايشان خوشنود است، و هر آينه بدل خواهد فرمود خوف ايشان را به امنيّت و شيعيانند كه هميشه خايفند در دار دنيا، و يهود و نصارى و مجوس و كفار هند هميشه ايمنند در اطراف عالم حتى مذاهب باطله شيعه مانند زيديه ايمنند، و اماميه اثنى عشريه در خوفند و خوف ايشان در زمان آن حضرت زايل خواهد شد.

تمام شد

جزو دويم از كتاب من لا يحضره الفقيه كه تصنيف شيخ بزرگوار پيشواى سعادتمند عالم است كه آن ابو جعفر محمّد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى است مقدّس سازد خدا روح او را از خواهشها، و روشن سازد خدا قبر او را و الحمد للّه ربّ العالمين و الصّلاه على سيّد الانبياء و المرسلين و افضل الاوّلين و الآخرين محمّد و عترته الاصفياء الطاهرين.

نمّقه احوج المربوبين إلى رحمه ربه الغنى محمّد تقى بن مجلسى عفى عنهما بالنبى و الوصى فى شهر شوال سنه ست و ستين بعد الالف من الهجره المقدسه صلوات اللّه على على مهاجرها و آله المعصومين.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹